



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

پیشواں ہدایت



جلد ۱ تا ۱۴

مکرمہ
ادب و تہذیب اسلامی کی فہرست
شریحہ میں ہے



مجمع بین المللی اہل سنت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشوایان هدایت: زندگی نامه چهارده معصوم علیهم السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰۱	پیشوایان هدایت: زندگی نامه چهارده معصوم علیهم السلام
۱۰۱	مشخصات کتاب
۱۰۲	جلد اول : خاتم انبیا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
۱۰۲	اشاره
۱۰۸	پیشگفتار
۱۱۰	[مقدمه]
۱۱۸	قسمت اول
۱۱۸	اشاره
۱۲۰	پیشگفتار
۱۳۰	بخش نخست
۱۳۸	بخش دوم
۱۳۸	اشاره
۱۴۳	نوید رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم توسط انبیاء
۱۴۵	اهل کتاب در انتظار آخرین پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
۱۴۸	بخش سوم
۱۴۸	اشاره
۱۴۸	۱.دانای نیامخته
۱۵۰	۲.نخستین پرستشگر
۱۵۳	۳.اعتماد به خدا
۱۵۴	۴.شجاعت فوق العاده
۱۵۵	۵.پارسایی بی نظیر
۱۵۶	۶.بخشش و بردباری
۱۶۰	۷.آزرم و فروتنی

۱۶۲	قسمت دوم
۱۶۲	اشاره
۱۶۴	بخش نخست
۱۶۴	اشاره
۱۶۴	۱. نشانه های فروپاشی جامعه بت پرست
۱۶۵	۲. ایمان پدران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
۱۶۶	۳. ولادت پرشکوه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم
۱۶۹	۴. شیرخوارگی
۱۷۲	۵. باران خواهی به برکت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
۱۷۴	۶. با مادر
۱۷۵	۷. با جدش عبدالمطلب
۱۷۸	بخش دوم
۱۷۸	اشاره
۱۷۸	۱. سرپرستی ابو طالب علیه السلام
۱۷۹	۲. نخستین سفر به شام
۱۸۰	۳. شبانی
۱۸۱	۴. جنگ فجار
۱۸۳	۵. پیمان جوانمردان (حلف الفضول)
۱۸۴	۶. بازرگانی با اموال خدیجه
۱۸۶	بخش سوم
۱۸۶	اشاره
۱۸۶	۱. ازدواج خجسته
۱۸۶	اشاره
۱۸۸	خدیجه قبل از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
۱۸۹	۲. نصب دوباره حجر الأسود
۱۹۱	۳. ولادت و تربیت علی علیه السلام

۱۹۳	۴.نمایی از شخصیت پیامبر، پیش از بعثت
۱۹۶	قسمت سوم
۱۹۶	اشاره
۱۹۸	بخش نخست
۲۱۲	بخش دوم
۲۱۲	اشاره
۲۱۲	۱.ساختار نخستین کانون ایمان
۲۱۳	۲.دوران مگه
۲۱۴	۳.آماده سازی نخستین پایگاه
۲۱۶	۴.نخستین رویارویی و بیم دادن خویشان
۲۱۸	۵.رویاری فرآگیر
۲۲۲	بخش سوم
۲۲۲	اشاره
۲۲۲	دفاع ابو طالب از پیامبر و رسالت
۲۲۴	موضع گیری قریش در برابر رسالت و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
۲۲۶	تن ندادن کفر به ندای عقل
۲۲۸	آتهام جادوگری
۲۲۹	شکنجه،وسیلۀ سرکوب مؤمنان
۲۳۱	هجرت به حبشه و ایجاد پایگاهی امن
۲۳۴	محاصره ستمگرانه و موضع بنی هاشم
۲۳۶	سال اندوه
۲۳۷	معراج
۲۴۰	بخش چهارم
۲۴۰	اشاره
۲۴۰	طائف و عدم پذیرش رسالت اسلامی
۲۴۳	زمینه نشر رسالت و دشواری های موجود

- ۲۴۵ پیمان عقبه نخست
- ۲۴۷ پیمان عقبه دوم
- ۲۴۹ آمادگی هجرت به مدینه
- ۲۵۲ پیمان برادری پیش از هجرت
- ۲۵۴ قسمت چهارم
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۶ بخش نخست
- ۲۵۶ اشاره
- ۲۵۶ ۱. هجرت به مدینه
- ۲۶۰ ۲. بنای مسجد
- ۲۶۱ ۳. پیمان برادری میان مهاجر و انصار
- ۲۶۱ اشاره
- ۲۶۲ ابعاد و نتایج پیمان برادری
- ۲۶۲ بعد اقتصادی
- ۲۶۳ بعد اجتماعی
- ۲۶۳ بعد سیاسی
- ۲۶۴ ۴. پیمان نامه مدینه
- ۲۶۶ ۵. نقش نفاق در آغاز استقرار پیامبر در مدینه
- ۲۶۷ ۶. تغییر قبله
- ۲۶۸ ۷. آغاز درگیری نظامی
- ۲۷۲ بخش دوم
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۲ ۱. غزوة بدر بزرگ
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۷ نتیجه نبرد
- ۲۷۹ ۲. توجه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به ازدواج زهرا علیها السلام

- ۲۸۲ ۳. رویارویی با یهود و بیرون راندن بنی قینقاع
- ۲۸۴ ۴. پیروزی های مسلمانان و واکنش قریش
- ۲۸۵ ۵. غزوة أحد
- ۲۹۲ ۶. خیانت به مسلمانان
- ۲۹۳ ۷. غزوة بنی نضیر
- ۲۹۵ ۸. درگیری نظامی بعد از احد
- ۲۹۵ اشاره
- ۲۹۶ وعده گاه در بدر
- ۲۹۷ ۹. غزوة بنی مصطلق و نقش نفاق
- ۲۹۹ ۱۰. خط بطلان بر آداب و رسوم جاهلیت
- ۳۰۲ بخش سوم
- ۳۰۲ اشاره
- ۳۰۲ هم پیمانی قوای کفر و غزوة خندق
- ۳۰۴ فشار بر مسلمانان
- ۳۰۵ شکست دشمن
- ۳۰۶ غزوة بنی قریظه و پاک سازی یهود مدینه
- ۳۱۰ قسمت پنجم
- ۳۱۰ اشاره
- ۳۱۲ بخش نخست
- ۳۱۲ اشاره
- ۳۱۲ ۱. صلح حدیبیه
- ۳۱۲ اشاره
- ۳۱۷ مواد پیمان نامه
- ۳۱۹ نتایج صلح حدیبیه
- ۳۲۰ ۲. تحرکات رسالت در خارج مدینه
- ۳۲۱ ۳. غزوة خیبر

- ۳۲۳ ۴.نقشۀ ترور پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
- ۳۲۴ ۵.تسلیم شدن اهالی فدک
- ۳۲۵ ۶.عمره فضا
- ۳۲۸ بخش دوم
- ۳۲۸ اشاره
- ۳۲۸ ۱.جنگ موته
- ۳۳۰ ۲.فتح مکه
- ۳۳۰ اشاره
- ۳۳۳ حرکت سپاه اسلام به سمت مکه
- ۳۳۴ تسلیم شدن ابو سفیان
- ۳۳۵ ورود به مکه
- ۳۴۰ ۳.غزوة حنین و محاصره طائف
- ۳۴۰ اشاره
- ۳۴۳ تقسیم غنایم
- ۳۴۵ اعتراض انصار
- ۳۴۶ ۴.غزوة تبوک
- ۳۴۶ اشاره
- ۳۴۸ بیان جایگاه علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
- ۳۴۹ سپاه «عسرت»(سختی)
- ۳۵۰ نقشۀ ترور پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
- ۳۵۱ نتایج غزوة تبوک
- ۳۵۲ ۵.مسجد ضرار
- ۳۵۲ ۶.سال ورود هیئت ها
- ۳۵۲ اشاره
- ۳۵۲ اسلام آوردن قبیله ثقیف
- ۳۵۵ ۷.در سوگ ابراهیم

۳۵۸	بخش سوم
۳۵۸	اشاره
۳۵۸	۱.بیزاری از مشرکان
۳۵۹	۲.مباهله نصارای نجران
۳۶۲	۳.حجه الوداع
۳۶۲	اشاره
۳۶۵	سخنان پیامبر در حجه الوداع
۳۶۹	۴.تعیین جانشین
۳۷۴	۵.پیامبران دروغین
۳۷۵	۶.بسیج عمومی در نبرد با روم
۳۸۰	بخش چهارم
۳۸۰	اشاره
۳۸۰	۱.جلوگیری از نوشتن وصیت
۳۸۲	۲.دیدار زهرا علیها السلام با پدر
۳۸۴	۳.آخرین لحظات عمر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
۳۸۵	۴.وفات و مراسم دفن
۳۹۰	بخش پنجم
۳۹۰	اشاره
۳۹۰	چرا پیامبر برانگیخته شد؟
۳۹۱	آیین سهل و ساده
۳۹۱	تعالیم والای اسلام
۳۹۳	قرآن کریم
۳۹۵	واجبات و محرمات در اسلام
۳۹۸	بخش ششم
۳۹۸	اشاره
۴۰۵	گلچینی از میراث خاتم پیامبران صلی الله علیه و اله و سلم

- ۴۰۵ ----- خرد و دانش
- ۴۰۹ ----- منابع قانونگذاری
- ۴۱۰ ----- نقش بارز قرآن
- ۴۱۲ ----- اهل بیت علیهم السلام ارکان دینند
- ۴۱۶ ----- اصول اعتقادات
- ۴۱۷ ----- شرط توحید
- ۴۱۷ ----- رحمت الهی
- ۴۱۸ ----- نه جبر و نه اختیار
- ۴۱۹ ----- خاتمیت
- ۴۱۹ ----- برگزیده خدا
- ۴۲۰ ----- مثال باران
- ۴۲۰ ----- جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
- ۴۲۱ ----- فضیلت علی علیه السلام
- ۴۲۲ ----- پیشوایان پس از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
- ۴۲۲ ----- پیشوایان راستین
- ۴۲۴ ----- پیامبر و مژده ظهور مهدی علیه السلام
- ۴۲۶ ----- مبانی قانونگذاری اسلامی در روایات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم
- ۴۲۶ ----- اشاره
- ۴۲۶ ----- الف-ویژگی های اسلام
- ۴۲۶ ----- ب-دانش، و مسئولیت دانشمندان
- ۴۲۷ ----- ج-رفتار اسلامی
- ۴۲۸ ----- د-قضاوت و داوری
- ۴۲۸ ----- ه-عبادات
- ۴۲۹ ----- و-نظام خانواده
- ۴۳۰ ----- ز-نظام اقتصاد اسلامی
- ۴۳۱ ----- ح-همزیستی اجتماعی

۴۳۲	ط-سخنان کوتاه و پرمعنا
۴۳۷	نمونه ای از دعا‌های حضرت صلی الله علیه و اله و سلم
۴۳۷	الف-دعای حضرت در ماه رمضان
۴۳۷	ب-دعای پیامبر در روز بدر
۴۳۸	ج-دعای حضرت در روز احزاب
۴۳۸	د-دعای مصونیت از دشمن
۴۳۹	ه-دعای ادای دین
۴۳۹	و-دعای سفره
۴۴۰	فهرست
۴۵۵	جلد دوم: امیرمؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
۴۵۵	مشخصات کتاب
۴۵۷	اشاره
۴۶۲	پیشگفتار
۴۶۴	[مقدمه]
۴۷۲	قسمت اول
۴۷۲	اشاره
۴۷۴	بخش نخست
۴۸۴	بخش دوم
۴۹۲	بخش سوم
۴۹۲	اشاره
۴۹۳	عبادت و تقوا
۴۹۵	زهد
۴۹۷	عزت نفس و شهامت
۴۹۸	جوانمردی
۴۹۹	صدق و اخلاص
۵۰۰	شجاعت

۵۰۲	عدالت
۵۰۲	ساده زیستی
۵۰۴	پاکدلی
۵۰۴	بخشش
۵۰۵	دانش و معارف
۵۰۸	قسمت دوم
۵۰۸	اشاره
۵۱۰	بخش نخست
۵۱۰	اشاره
۵۱۰	نسب درخشان
۵۱۰	جد بزرگوار او
۵۱۱	والد ماجد امام علیه السلام
۵۱۲	والدة ماجدة حضرت
۵۱۶	بخش دوم
۵۱۸	بخش سوم [مراحل زندگی امام علی علیه السلام (بطور تفصیل)]
۵۱۸	مرحله نخست: از ولادت تا امامت
۵۱۸	ولادت
۵۱۹	کنیه و لقب
۵۲۰	تحت تربیت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم
۵۲۳	مرحله دوم: از بعثت تا هجرت
۵۲۳	نخستین گرونده به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم
۵۲۶	نخستین نمازگزار
۵۲۷	نخستین نماز جماعت در اسلام
۵۳۰	علی علیه السلام و اعلان رسالت
۵۳۳	علی علیه السلام از آغاز رسالت تا هجرت
۵۳۳	در شعب ابو طالب

- ۵۳۶ امام علیه السلام در هجرت به طائف
- ۵۳۷ علی علیه السلام در بیعت عقبه دّوم
- ۵۳۸ علی در شب هجرت
- ۵۴۲ علی علیه السلام افتخار فرشتگان
- ۵۴۳ مأموریت های پس از ليله المبيت
- ۵۴۵ هجرت امام علی علیه السلام
- ۵۴۹ راز خوابیدن امام در بستر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
- ۵۵۰ مرحله سوم: امام علی از هجرت تا وفات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم
- ۵۵۰ ۱. علی علیه السلام و پیمان برادری
- ۵۵۲ ۲. ازدواج علی علیه السلام با زهرا علیها السلام
- ۵۵۴ با پیامبر در میدان جنگ
- ۵۵۴ الف-در جنگ بدر
- ۵۵۸ ب-در جنگ احد
- ۵۶۳ پس از جنگ «احد»
- ۵۶۵ ج-در جنگ خندق
- ۵۷۰ د-در صلح حدیبیه
- ۵۷۳ ه-در غزوه خیبر
- ۵۷۸ و-در فتح مکه
- ۵۸۱ بت شکنی علی علیه السلام
- ۵۸۱ ز-در غزوه حنین
- ۵۸۳ ح-در غزوه تبوک
- ۵۸۵ تبلیغ سوره برات
- ۵۸۶ حضور در مباحله
- ۵۸۹ علی علیه السلام در یمن
- ۵۹۲ محور کار پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
- ۵۹۶ در حجه الوداع

- در غدیر خم - ۵۹۷
- اشاره - ۵۹۷
- ماجرای حارث بن نعمان - ۶۰۰
- تلاش پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در پابرجایی بیعت علی علیه السلام - ۶۰۱
- بیماری پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و سپاه اسامه - ۶۰۳
- نکته - ۶۰۷
- علی علیه السلام و پیامبر در آخرین لحظات - ۶۰۸
- قسمت سوم - ۶۱۰
- اشاره - ۶۱۰
- بخش نخست - ۶۱۲
- اشاره - ۶۱۲
- در سوگ پیامبر صلی الله علیه و اله - ۶۱۲
- انصار و هواداران قریش در سقیفه - ۶۱۳
- اشاره - ۶۱۳
- تحلیل گردهمایی سقیفه - ۶۱۸
- خلافت از دیدگاه قریش - ۶۲۱
- کنار زدن امام علی علیه السلام از خلافت - ۶۲۴
- آثار منفی سقیفه - ۶۲۹
- سقیفه از دیدگاه امام علیه السلام - ۶۳۱
- موضع گیری ابو سفیان - ۶۳۲
- مخالفان سقیفه - ۶۳۳
- نتایج سقیفه - ۶۳۶
- بخش دوم - ۶۴۰
- اشاره - ۶۴۰
- رویارویی حکومت، با مخالفان - ۶۴۰
- اعتراض به خلافت سقیفه - ۶۴۳

- بیعت اجباری ۶۴۵
- امام علی علیه السلام و پیچیدگی های سقیفه ۶۵۰
- امام علی علیه السلام و گردآوری قرآن ۶۵۶
- در دوران ابو بکر ۶۵۹
- وصیت ابو بکر به عمر ۶۶۰
- اشاره ۶۶۰
- ایرادات وصیت ابو بکر ۶۶۲
- بخش سوم ۶۶۶
- اشاره ۶۶۶
- نموداری از رفتار عمر ۶۶۷
- مصیبت شورا ۶۶۹
- ایرادات شورا ۶۷۲
- گفت وگویی ابن عباس و عمر ۶۷۴
- شورا از دیدگاه امام علیه السلام ۶۷۸
- امام علیه السلام و عدم پذیرش شرط عبد الرحمان ۶۸۱
- بخش چهارم ۶۸۲
- اشاره ۶۸۲
- ابو سفیان پس از بیعت عثمان ۶۸۴
- پدیده های منفی در حکومت عثمان ۶۸۵
- موضع امام علیه السلام در قبال عثمان ۶۸۸
- آثار منفی حکومت عثمان ۶۹۰
- قسمت چهارم ۶۹۴
- اشاره ۶۹۴
- بخش نخست ۶۹۶
- اشاره ۶۹۶
- بیعت مسلمانان با امام علیه السلام ۶۹۶

- ۷۰۰ سرپیچی از بیعت
- ۷۰۱ حکومت امام علیه السلام و دشواری های راه
- ۷۰۷ محورهای کاری امام علیه السلام
- ۷۱۲ فرهنگ اسلامی در حکومت خلفا
- ۷۱۵ تلاش امام علیه السلام در راه احیای دین
- ۷۲۰ بخش دوم
- ۷۲۰ اشاره
- ۷۲۰ فتنه انگیزان
- ۷۲۲ نافرمانی عایشه
- ۷۲۴ حیلۀ معاویه و پیمان شکنی طلحه و زبیر
- ۷۲۶ حرکت عایشه به سمت بصره
- ۷۲۸ درگیری هایی در حومه بصره
- ۷۳۰ جنگ، آتش بس، خیانت
- ۷۳۱ حرکت امام علیه السلام و پایان دادن به سرکشی
- ۷۳۲ آخرین اندرز
- ۷۳۴ وقوع درگیری
- ۷۳۵ عملکرد امام علیه السلام پس از جنگ
- ۷۳۸ نتایج جنگ جمل
- ۷۳۹ کوفه مرکز خلافت
- ۷۴۰ بخش سوم
- ۷۴۰ اشاره
- ۷۴۰ معاویه و آمادگی نبرد با امام علیه السلام
- ۷۴۲ دست یابی به فرات
- ۷۴۲ تلاشی صلح آمیز
- ۷۴۳ درگیری پس از آتش بس
- ۷۴۴ شهادت عمار یاسر

۷۴۶	نیرنگ قرآن بر نیزه
۷۴۹	حکمت و پیمان نامه صلح
۷۵۱	موضوعی آگاهانه و ارزشگذاری
۷۵۲	بازگشت امام و کناره گیری خوارج
۷۵۳	گردهمایی داوران
۷۵۳	نتیجه حکمت
۷۵۶	بخش چهارم
۷۵۶	اشاره
۷۵۷	امام و عدم پذیرش نتیجه حکمت
۷۵۹	نبرد با خوارج
۷۶۲	اشغال مصر
۷۶۳	سقوط و فروپاشی امت
۷۶۶	آخرین تلاش های امام علیه السلام
۷۶۸	بخش پنجم
۷۶۸	اشاره
۷۷۰	وصیت امام علیه السلام
۷۷۱	مراسم دفن و سوگواری
۷۷۴	بخش ششم
۷۷۴	اشاره
۷۷۶	با نهج البلاغه
۷۷۷	خرد، دانش، شناخت
۷۷۸	قرآن و سنت نبوی
۷۸۰	توحید و عدل و معاد
۷۸۳	رهبری الهی
۷۸۵	امام مهدی علیه السلام
۷۸۸	فلسفه و اصول حکومت اسلامی

۷۹۵	عبادات و واجبات
۷۹۷	اخلاق و تربیت
۷۹۹	دعا و نیایش علی علیه السلام
۸۰۰	ادبیت در گفتار امام علیه السلام
۸۰۳	فهرست
۸۱۶	جلد سوم: صدیقه کبری، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
۸۱۶	مشخصات کتاب
۸۱۸	اشاره
۸۲۳	پیشگفتار
۸۲۵	[مقدمه]
۸۳۳	قسمت اول
۸۳۳	اشاره
۸۳۵	بخش نخست
۸۳۹	بخش دوم
۸۳۹	اشاره
۸۳۹	زهرا علیها السلام در آیات قرآن
۸۳۹	اشاره
۸۴۰	۱. کوثر رسالت
۸۴۲	۲. زهرا علیها السلام در سوره دهر
۸۴۳	۳. زهرا علیها السلام در آیه تطهیر
۸۴۵	۴. دوستی زهرا علیها السلام، پاداش رسالت
۸۴۶	۵. زهرا علیها السلام در آیه میاهله
۸۴۸	زهرا علیها السلام در نگاه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم
۸۵۰	زهرا علیها السلام در نگاه ائمه، صحابه، مورخان
۸۵۵	بخش سوم
۸۵۵	اشاره

- ۸۵۷ ۱. دانش و معارف
- ۸۵۹ ۲. فضایل اخلاقی
- ۸۶۱ ۳. بخشش و ایثار
- ۸۶۷ ۴. درجهٔ ایمان و خداپرستی
- ۸۶۹ ۵. مهر و محبت زهرا علیها السلام
- ۸۷۱ ۶. مبارزات پیگیر
- ۸۷۵ قسمت دوم
- ۸۷۵ اشاره
- ۸۷۷ بخش نخست
- ۸۷۷ اشاره
- ۸۷۷ ۱. شخصیت خدیجه علیها السلام
- ۸۷۷ اشاره
- ۸۷۸ فعالیت های بازرگانی
- ۸۸۱ ۲. ازدواج پیامبر با خدیجه
- ۸۸۱ اشاره
- ۸۸۴ خدیجه از نگاه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
- ۸۸۷ ۳. آفرینش فاطمه علیها السلام
- ۸۸۹ ۴. همدم مادر
- ۸۹۰ ۵. ولادت پرشکوه فاطمه علیها السلام
- ۸۹۲ ۶. تاریخ ولادت
- ۸۹۷ بخش دوم
- ۸۹۹ بخش سوم
- ۸۹۹ اشاره
- ۸۹۹ کودکی
- ۸۹۹ اشاره
- ۹۰۰ ۱. فاطمه علیها السلام در شعب

۲. وفات خدیجه علیها السلام و سال اندوه - - - - - ۹۰۱
۳. فاطمه در بوتۀ امتحان - - - - - ۹۰۴
- زهره علیها السلام در کنار پدر، تا خانه همسر - - - - - ۹۰۷
۱. هجرت زهره علیها السلام به مدینه - - - - - ۹۰۷
۲. خواستگاری - - - - - ۹۱۳
۳. علی علیه السلام و خواستگاری از زهره علیها السلام - - - - - ۹۱۵
۴. ازدواجی آسمانی - - - - - ۹۱۸
۵. خطبۀ عقد - - - - - ۹۱۹
۶. مهریه و جهیزیه زهره علیها السلام - - - - - ۹۲۱
۷. مقدمات عروسی - - - - - ۹۲۳
۸. شب عروسی - - - - - ۹۲۷
۹. دیدار با زهره علیها السلام - - - - - ۹۳۰
۱۰. تاریخ ازدواج - - - - - ۹۳۲
- اشاره - - - - - ۹۳۲
- ویژگی های این ازدواج - - - - - ۹۳۲
- از ازدواج تا رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم - - - - - ۹۳۴
۱. زهره در خانه همسر - - - - - ۹۳۴
- اشاره - - - - - ۹۳۴
- الف- خانه داری - - - - - ۹۳۶
- ب. خوشرفتاری - - - - - ۹۴۲
- ج. نقش مادری - - - - - ۹۴۵
۲. همدوش پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم - - - - - ۹۴۶
- الف. زهره علیها السلام پیش از فتح مکه - - - - - ۹۴۶
- ب. زهره علیها السلام در فتح مکه - - - - - ۹۵۰
۳. حجه الوداع - - - - - ۹۵۲
۴. سفارش لحظه وداع - - - - - ۹۵۵

- ۹۶۱ قسمت سوم
- ۹۶۱ اشاره
- ۹۶۳ بخش نخست
- ۹۶۳ اشاره
- ۹۶۳ ۱. ماجرای سقیفه
- ۹۷۷ ۲. نتایج سقیفه
- ۹۷۷ اشاره
- ۹۸۱ راه کارهای حکومت
- ۹۸۱ نخستین راهکار: سلب توان مالی علی علیه السلام
- ۹۸۲ دومین راه کار: رویایی با مخالفت امام علیه السلام
- ۹۸۳ مخالفت های عملی
- ۹۸۶ ۳. فدک بین پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و زهرا علیها السلام
- ۹۸۹ ۴. غصب فدک
- ۹۹۳ ۵. خطبه آتشین زهرا علیها السلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
- ۹۹۳ اشاره
- ۱۰۱۹ عکس العمل خلیفه
- ۱۰۲۱ دفاع ام سلمه
- ۱۰۲۲ شکایت به علی
- ۱۰۲۴ ۶. اعلان قطع رابطه
- ۱۰۲۴ اشاره
- ۱۰۲۵ رمز سیاسی فدک
- ۱۰۲۹ ۷. امام علیه السلام و گزینش راه
- ۱۰۲۹ اشاره
- ۱۰۳۰ شیوه مسالمت آمیز و نقش زهرا علیها السلام
- ۱۰۳۳ شیوه های مخالفت حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۰۳۷ ۸. یورش به خانه زهرا علیها السلام

۹. رویارویی با زهرا علیها السلام - - - - - ۱۰۴۴
- اشاره - - - - - ۱۰۴۴
- بیان حق امامت و ظلم بر اهل بیت علیهم السلام - - - - - ۱۰۴۶
- روزهای پایانی عمر زهرا علیها السلام - - - - - ۱۰۴۹
- بخش دوم - - - - - ۱۰۵۳
- اشاره - - - - - ۱۰۵۳
۱. فاطمه علیها السلام در بستر بیماری - - - - - ۱۰۵۳
۲. زهرا علیها السلام و عیادت زنان مدینه - - - - - ۱۰۵۴
۳. خطبهٔ دوم حضرت زهرا علیها السلام - - - - - ۱۰۵۵
- ۴- عیادت ابو بکر و عمر، از فاطمه علیها السلام - - - - - ۱۰۶۰
۵. واپسین لحظات - - - - - ۱۰۶۲
۶. وصیت زهرا به علی علیه السلام - - - - - ۱۰۶۴
۷. نخستین تابوت در اسلام - - - - - ۱۰۶۶
۸. آخرین لحظات عمر - - - - - ۱۰۶۷
۹. تشییع و خاکسپاری - - - - - ۱۰۷۰
۱۰. امام علی علیه السلام در سوگ زهرا علیها السلام - - - - - ۱۰۷۲
۱۱. نبش قبر - - - - - ۱۰۷۴
۱۲. تاریخ شهادت - - - - - ۱۰۷۶
- بخش سوم - - - - - ۱۰۷۹
- اشاره - - - - - ۱۰۷۹
- مصحف فاطمه علیها السلام - - - - - ۱۰۸۱
- اشاره - - - - - ۱۰۸۱
- گزیده ای از مصحف فاطمه علیها السلام - - - - - ۱۰۸۲
۱. ارزش علم و تحقیق - - - - - ۱۰۸۲
۲. بیان جایگاه اهل بیت علیهم السلام - - - - - ۱۰۸۵
۳. میانی و فلسفهٔ احکام اسلام - - - - - ۱۰۹۷

- ۱۱۰۰ ۴. اخلاق و ادب
- ۱۱۰۷ ۵. حکومت، سیاست، تاریخ
- ۱۱۰۸ نمونه ای از دعاهاى زهرا عليها السلام
- ۱۱۰۸ اشاره
- ۱۱۰۹ [۱. «اللهم اجعل أول يومى هذا فلاحا و أوسطه صلاحا و آخره...»]
- ۱۱۰۹ [۲. «اللهم إني أسألك الهدى و التقى و العفاف و الغنى و العمل...»]
- ۱۱۱۰ ۳- دعای معروف نور
- ۱۱۱۱ شخصیت علمی و ادبی زهرا عليها السلام
- ۱۱۱۵ روایان از فاطمه عليها السلام
- ۱۱۱۸ فهرست
- ۱۱۲۷ جلد چهارم: سبط اکبر، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۱۱۲۷ مشخصات کتاب
- ۱۱۲۹ اشاره
- ۱۱۳۴ پیش گفتار
- ۱۱۳۶ [مقدمه]
- ۱۱۴۴ قسمت اول
- ۱۱۴۴ اشاره
- ۱۱۴۶ بخش نخست
- ۱۱۵۴ بخش دوم
- ۱۱۵۴ اشاره
- ۱۱۵۴ ۱. بیان جایگاه امام مجتبی علیه السلام در قرآن
- ۱۱۵۸ ۲. جایگاه امام حسن علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و اله
- ۱۱۶۰ ۳. جایگاه وی از نگاه معاصران
- ۱۱۶۴ ۴. جایگاه امام مجتبی علیه السلام از نگاه اندیشمندان و تاریخ نگاران
- ۱۱۶۸ بخش سوم
- ۱۱۶۸ اشاره

۱۱۶۸	عبادت
۱۱۷۱	بردباری و گذشت
۱۱۷۳	جود و بخشش
۱۱۷۶	فروتنی و پارسایی
۱۱۸۰	قسمت دوم
۱۱۸۰	اشاره
۱۱۸۲	بخش نخست
۱۱۸۲	اشاره
۱۱۸۲	ولادت
۱۱۸۲	چگونگی ولادت
۱۱۸۳	آداب و رسوم ولادت
۱۱۸۴	شیرخوارگی
۱۱۸۵	کنیه و لقب
۱۱۸۵	نقش انگشتر
۱۱۸۵	شمایل
۱۱۸۸	بخش دوم
۱۱۹۰	بخش سوم
۱۱۹۰	اشاره
۱۱۹۰	در دوران رسول اکرم صلی الله علیه و اله
۱۱۹۰	اشاره
۱۱۹۴	پیام های روز مباحله
۱۱۹۴	اشاره
۱۱۹۶	نخست: نمونه های زنده
۱۱۹۷	دوم: در خدمت رسالت
۱۱۹۹	سوم: اتخاذ سیاست هایی اجتناب ناپذیر
۱۲۰۳	گواهی حسنین علیهما السلام بر عهدنامه تقیف

- ۱۲۰۵ - حضور حسنین علیهما السلام در بیعت رضوان
- ۱۲۰۵ - پیشوایی حسن و حسین علیهما السلام
- ۱۲۰۶ - در دوران خلفا
- ۱۲۰۶ - در دوران ابو بکر و عمر
- ۱۲۰۶ - اشاره
- ۱۲۰۷ - ۱. حسنین علیهما السلام و فدک
- ۱۲۰۸ - ۲. اعتراض به ابو بکر
- ۱۲۰۹ - ۳. امام و پرسش مرد صحرائین
- ۱۲۱۱ - ۴. امام حسن علیه السلام در شورا
- ۱۲۱۱ - در دوران عثمان
- ۱۲۱۱ - ۱. امام حسن علیه السلام در وداع ابو ذر
- ۱۲۱۳ - ۲. شرکت امام حسن علیه السلام در فتوحات
- ۱۲۲۰ - ۳. امام حسن علیه السلام و محاصره عثمان
- ۱۲۲۲ - نکته ها
- ۱۲۲۴ - ۴. آیا امام حسن علیه السلام زخمی شد؟
- ۱۲۲۶ - ۵. آیا امام حسن علیه السلام طرفدار عثمان بود؟
- ۱۲۳۱ - نقش امام حسن علیه السلام در حکومت پدر
- ۱۲۳۱ - ۱. بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام
- ۱۲۳۷ - ۲. یاری خواهی امام علی علیه السلام از کوفیان
- ۱۲۳۹ - ۳. اعزام امام مجتبی علیه السلام
- ۱۲۴۴ - ۴. رویارویی دو سپاه و سخنان امام مجتبی علیه السلام
- ۱۲۴۶ - ۵. حضور امام علی علیه السلام پس از جنگ جمل
- ۱۲۴۶ - ۶. سخنرانی امام حسن علیه السلام
- ۱۲۴۸ - ۷. امام مهبای نبرد با معاویه
- ۱۲۵۰ - ۸. نبرد صفین
- ۱۲۵۲ - ۹. جلوگیری از نبرد امام حسن علیه السلام

۱۰. امام حسن علیه السلام و حکمیت ۱۲۵۲
۱۱. وصیت امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام ۱۲۵۵
۱۲. جنگ نهروان و نقشه کشتن امیر المؤمنین علیه السلام ۱۲۶۷
۱۳. شب شهادت ۱۲۶۸
۱۴. در کنار پیکر مجروح پدر ۱۲۷۰
۱۵. آخرین وصیت های امیر مؤمنان علیه السلام ۱۲۷۳
۱۶. تصریح امیر مؤمنان به خلافت امام حسن علیه السلام ۱۲۷۷
۱۷. در جوار معبود ۱۲۷۷
۱۸. تجهیز و مراسم دفن ۱۲۷۸
- قسمت سوم ۱۲۸۰
- اشاره ۱۲۸۰
- بخش نخست ۱۲۸۲
- بخش دوم ۱۲۹۲
- اشاره ۱۲۹۲
- مبحث نخست از بیعت تا صلح ۱۲۹۲
۱. سخنان امام مجتبی علیه السلام در روز شهادت پدر ۱۲۹۲
۲. بیعت با امام حسن علیه السلام ۱۲۹۴
۳. قصاص قاتل امیر المؤمنین علیه السلام ۱۲۹۵
۴. مبارزات امام حسن علیه السلام ۱۲۹۵
۵. حرکت معاویه به عراق و موضع امام علیه السلام ۱۳۰۰
۶. نکوهش موضع عدم همکاری ۱۳۰۳
۷. وجود جریان های فکری مخالف، در سپاه امام علیه السلام ۱۳۰۵
- اشاره ۱۳۰۵
- الف-خارج: ۱۳۰۵
- ب-طرفداران حکومت اسلامی، که خود بر دو قسم بودند: ۱۳۰۵
۸. طلایه داران سپاه امام حسن علیه السلام ۱۳۰۷

۹. خیانت فرمانده لشکر - ۱۳۰۸
۱۰. خیانت های پیاپی در لشکر امام علیه السلام - ۱۳۱۱
۱۱. سوء قصد به جان امام حسن علیه السلام - ۱۳۱۸
۱۲. موضع گیری امام حسن علیه السلام - ۱۳۲۰
- مبحث دوم: علل و نتایج صلح ۱۳۲۱
- اشاره ۱۳۲۱
- اتمام حجّت ۱۳۲۱
- پذیرش صلح ۱۳۲۳
- مواد پیمان نامه ۱۳۲۴
- علل و اسباب صلح به روایت تاریخ ۱۳۲۶
- دو تحلیل در علل صلح - ۱۳۳۲
- نخستین تحلیل [آشکار نمودن چهره معاویه] - ۱۳۳۲
- تحلیل دوم ۱۳۳۵
- خلاصه بحث ۱۳۴۱
- مبحث سوم (پس از صلح تا شهادت) ۱۳۴۳
- گردهمایی کوفه ۱۳۴۳
- مخالفان صلح ۱۳۴۵
- الف- قیس بن سعد بن عباده ۱۳۴۵
- ب- حجر بن عدی ۱۳۴۷
- ج- عدی بن حاتم ۱۳۴۸
- د- مسیب بن نجبه و سلیمان بن سرد ۱۳۴۹
- به سوی مدینه ۱۳۵۰
- مرجعیت علمی و دینی ۱۳۵۱
- اشاره ۱۳۵۱
- مکتب امام و فعالیت علمی ۱۳۵۱
- مرجعیت اجتماعی ۱۳۵۳

- ۱۳۵۳ - اشاره
- ۱۳۵۳ - الف-مهربانی با مستمندان
- ۱۳۵۴ - ب-پناهجویی به امام
- ۱۳۵۵ - مرجعیت سیاسی
- ۱۳۵۷ - ردّ خویشاوندی سببی امویان
- ۱۳۵۸ - موضع امام در قبال معاویه و طرفدارانش
- ۱۳۵۸ - الف-با معاویه در مدینه
- ۱۳۶۳ - ب-در دمشق
- ۱۳۶۴ - نخستین مناظره
- ۱۳۶۵ - مناظره دوم
- ۱۳۷۲ - مبحث چهارم(سرنوشت مواد پیمان نامه و شهادت امام حسن علیه السلام)
- ۱۳۷۲ - پیمان شکنی معاویه
- ۱۳۷۵ - توطئه معاویه بر ضد امام علیه السلام
- ۱۳۷۷ - کیفیت شهادت امام حسن علیه السلام
- ۱۳۷۹ - آخرین سفارشات
- ۱۳۷۹ - الف-سفارش به جناده
- ۱۳۸۱ - ب-وصیت به امام حسین علیه السلام
- ۱۳۸۳ - ج-وصیت امام علیه السلام به محمد حنفیه
- ۱۳۸۴ - به سوی دوست
- ۱۳۸۶ - تجهیز و تشییع
- ۱۳۸۷ - مراسم دفن و فتنه انگیزی عایشه
- ۱۳۹۰ - بخش سوم
- ۱۳۹۰ - اشاره
- ۱۳۹۰ - ۱. میراث امام علیه السلام در چشم اندازی کلی
- ۱۳۹۲ - ۲. دانش و خرد
- ۱۳۹۴ - ۳. قرآن کریم

۴. حدیث و سیره ۱۳۹۶
۱۵. اعتقادات ۱۴۰۳
۱. توحید ۱۴۰۳
۲. ابطال جبر ۱۴۰۵
۳. تشریح صفات خدا ۱۴۰۵
۶. ولایت اهل بیت علیهم السلام ۱۴۰۶
۷. مزده ظهور مهدی منتظر علیه السلام ۱۴۰۹
۱۸. اخلاق و تربیت ۱۴۱۰
۹. پندهای حکیمانه ۱۴۱۴
- اشاره ۱۴۱۴
- سخنان پربار و گرانبها ۱۴۱۶
۱۰. فقه و احکام دین ۱۴۱۷
۱۱. دعاهای امام مجتبی علیه السلام ۱۴۱۸
۱۲. شخصیت ادبی امام مجتبی علیه السلام ۱۴۲۳
- اشاره ۱۴۲۳
- شعر و ادب ۱۴۲۵
- فهرست ۱۴۲۹
- جلد پنجم: سیدالشهداء، حضرت امام حسین علیه السلام ۱۴۴۰
- مشخصات کتاب ۱۴۴۰
- اشاره ۱۴۴۲
- پیشگفتار ۱۴۴۷
- قسمت اول ۱۴۵۷
- اشاره ۱۴۵۷
- بخش نخست ۱۴۵۹
- بخش دوم ۱۴۶۹
- اشاره ۱۴۶۹

۱۴۶۹	۱. جایگاه امام حسین علیه السلام در قرآن
۱۴۷۳	۲. جایگاه حسین علیه السلام از نگاه خاتم پیامبران
۱۴۷۴	۳. جایگاه امام حسین علیه السلام از دیدگاه معاصران
۱۴۷۹	۴. امام حسین علیه السلام در گذر قرن ها و نسل ها
۱۴۸۵	بخش سوم
۱۴۸۵	اشاره
۱۴۸۶	۱. فروتنی
۱۴۸۷	۲. بردباری و گذشت
۱۴۸۹	۳- بخشش و سخاوت
۱۴۹۲	۴. شجاعت
۱۴۹۴	۵. ذلت ناپذیری
۱۴۹۶	۶. صراحت لهجه و بی پروایی
۱۴۹۸	۷. عبادت و تقوا
۱۴۹۸	اشاره
۱۵۰۰	عبادت امام علیه السلام
۱۵۰۳	قسمت دوم
۱۵۰۳	اشاره
۱۵۰۵	بخش نخست
۱۵۰۵	اشاره
۱۵۰۵	تاریخ ولادت
۱۵۰۵	رؤیای ام ایمن
۱۵۰۷	خجسته نوزاد
۱۵۰۸	توجه پیامبر به حسین علیه السلام
۱۵۱۱	کنیه و لقب
۱۵۱۳	بخش دوم
۱۵۱۷	بخش سوم

- ۱۵۱۷ - اشاره
- ۱۵۱۷ - امام حسین در دوران حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۵۱۷ - اشاره
- ۱۵۲۰ - میراث پیامبر به حسنین علیهما السلام
- ۱۵۲۰ - سفارش پیامبر درباره نوادگانش
- ۱۵۲۱ - سوز و گداز پیامبر در مورد حسین علیه السلام
- ۱۵۲۲ - امام حسین علیه السلام در عصر خلفاء
- ۱۵۲۲ - در دوران ابو بکر
- ۱۵۲۲ - اشاره
- ۱۵۲۳ - شهادت جانسوز حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۵۲۶ - در دوران عمر بن خطاب
- ۱۵۲۸ - در دوران عثمان
- ۱۵۲۸ - اشاره
- ۱۵۳۱ - رفتار با ابوذر غفاری
- ۱۵۳۳ - در عصر دولت علوی
- ۱۵۳۳ - اشاره
- ۱۵۳۵ - در کنار پدر، و اصلاحگری امت
- ۱۵۳۶ - علاقه شدید به سلامت حسنین علیهما السلام
- ۱۵۳۷ - وصیت های امیر مؤمنان به امام حسین علیه السلام
- ۱۵۴۸ - آخرین لحظات در کنار پدر
- ۱۵۴۹ - در دوران برادرش امام حسن علیه السلام
- ۱۵۴۹ - مسلمانان قبل از صلح با معاویه
- ۱۵۵۵ - احترام به مواد قرارداد
- ۱۵۵۶ - نامه جعده بن هبیره به امام حسین علیه السلام
- ۱۵۵۷ - شهادت امام حسن علیه السلام
- ۱۵۵۹ - قسمت سوم

- ۱۵۵۹ - اشاره
- ۱۵۶۱ - بخش نخست
- ۱۵۶۱ - اشاره
- ۱۵۶۲ - شیوه اسلام ستیزی معاویه
- ۱۵۶۲ - اشاره
- ۱۵۶۳ - ۱. سیاست اقتصادی
- ۱۵۶۳ - اشاره
- ۱۵۶۴ - الف- ایجاد محرومیت اقتصادی
- ۱۵۶۵ - عراق
- ۱۵۶۵ - ب- حفظ حکومت با پول
- ۱۵۶۶ - ج- خریدن مردم
- ۱۵۶۶ - د- مالیات نوروز
- ۱۵۶۷ - ۲. سیاست تفرقه افکنی
- ۱۵۶۷ - اشاره
- ۱۵۶۷ - الف- جور و ستم بر عجم
- ۱۵۶۸ - ب- تعصب قبیله ای
- ۱۵۶۸ - ۳. سیاست زور و قدرت
- ۱۵۶۹ - ۴. هرزگی و گستاخی و اهانت به ارزش های دینی
- ۱۵۷۰ - ۵. کینه توزی و دشمنی آشکار با پیامبر و اهل بیت علیهم السلام
- ۱۵۷۲ - ۶. خشونت با شیعیان
- ۱۵۷۲ - اشاره
- ۱۵۷۳ - بیعت گرفتن با زور
- ۱۵۷۵ - یزید بن معاویه کیست؟
- ۱۵۷۶ - زندگی نامه و ویژگی های یزید
- ۱۵۷۷ - دلباخته شکار
- ۱۵۷۷ - شیفته بوزینه

- ۱۵۷۹ ----- باده نوشی
- ۱۵۸۲ ----- بی دینی یزید و کینه اش به پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۵۸۳ ----- جنایات حکومت یزید
- ۱۵۸۴ ----- راز گرایش های تبهکارانه یزید
- ۱۵۸۷ ----- بخش دوم
- ۱۵۸۷ ----- اشاره
- ۱۵۸۷ ----- نخستین مبحث: موضع امام در بیعت با یزید
- ۱۵۸۷ ----- ۱. دعوتی فرصت طلبانه و نقشه ای شیطانی
- ۱۵۹۱ ----- ۲. شیوه معاویه در اعلان بیعت یزید
- ۱۵۹۲ ----- ۳. امام حسین علیه السلام و بیدارسازی امت
- ۱۵۹۲ ----- اشاره
- ۱۵۹۳ ----- رویارویی با معاویه و بیعت یزید
- ۱۵۹۶ ----- تلاش در جهت وحدت مسلمانان
- ۱۵۹۷ ----- فاش ساختن جنایات معاویه
- ۱۶۰۰ ----- بازگرداندن حق از دست رفته
- ۱۶۰۲ ----- توجه دادن مردم به مسئولیت های خود
- ۱۶۰۷ ----- مرگ معاویه
- ۱۶۰۸ ----- مبحث دوم: حکومت یزید و قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام
- ۱۶۰۸ ----- آغاز قیام
- ۱۶۰۹ ----- نامه یزید به فرمانروای مدینه
- ۱۶۰۹ ----- مشورت ولید با مروان حکم
- ۱۶۱۱ ----- امام علیه السلام در مجلس یزید
- ۱۶۱۳ ----- امام علیه السلام و مروان
- ۱۶۱۴ ----- حرکت امام علیه السلام در شب دوم
- ۱۶۱۶ ----- وصیت های امام علیه السلام
- ۱۶۱۹ ----- امام در راه مکه

- مبحث سوم: انگیزه های قیام ۱۶۲۱
- اشاره ۱۶۲۱
- [پيامدهای حکومت یزید] ۱۶۲۳
۱. فساد و انحراف حاکم و دستگاه حکومتی ۱۶۲۳
۲. مسئولیت امام در قبال مسلمانان ۱۶۲۴
۳. پذیرش خواسته مردم خشمگین ۱۶۲۵
۴. تلاش در جهت به ذلت واداری ۱۶۲۶
۵. اهداف خیانتکارانه ۱۶۲۷
۶. ستم و ناامنی ۱۶۲۸
۷. خدشه در ارزش های اسلامی و محو یاد اهل بیت علیهم السلام ۱۶۲۹
۸. پذیرش فرمان خدا و رسول ۱۶۳۰
- اهداف و چشم انداز قیام امام حسین علیه السلام ۱۶۳۱
- اشاره ۱۶۳۱
۱. عملی شدن وظیفه شرعی در قبال حاکم ستم پیشه ۱۶۳۲
۲. رسوایی واقعیت بنی امیه ۱۶۳۲
۳. زنده کردن سنت و از میان بردن بدعت ۱۶۳۴
۴. امر به معروف و نهی از منکر ۱۶۳۵
۵. بیدار کردن وجدان ها و تحریک احساسات ۱۶۳۶
- علت عدم قیام امام حسین علیه السلام در دوران معاویه ۱۶۳۷
- اشاره ۱۶۳۷
۱. وضعیت مسلمانان ۱۶۳۸
۲. بوقلمون صفتی معاویه ۱۶۳۹
۳. احترام به صلح امام حسن علیه السلام ۱۶۴۱
- موضع گیری ها پیش از قیام امام علیه السلام ۱۶۴۲
- مبحث چهارم: امام علیه السلام به سوی مکه ۱۶۴۴
- اشاره ۱۶۴۴

- ۱۶۴۵ نامه های کوفیان به امام علیه السلام
- ۱۶۴۷ پاسخ امام علیه السلام به نامه های کوفیان
- ۱۶۴۹ حرکت مسلم به سمت کوفه
- ۱۶۵۰ نامه مسلم به امام حسین علیه السلام
- ۱۶۵۱ نامه امام علیه السلام به سران بصره
- ۱۶۵۲ پاسخ احنف بن قیس
- ۱۶۵۲ پاسخ یزید بن مسعود نهشلی
- ۱۶۵۵ موضع فرماندار کوفه
- ۱۶۵۶ دسته بندی هواداران بنی امیه
- ۱۶۵۷ نگرانی یزید و مشورت با سرجون:
- ۱۶۵۹ عبید الله در راه کوفه
- ۱۶۶۰ تلاش ابن زیاد در تسلط بر کوفه
- ۱۶۶۱ مسلم و ترور ابن زیاد
- ۱۶۶۲ خیانت به مسلم بن عقیل
- ۱۶۶۶ مبحث پنجم: حرکت امام علیه السلام به عراق
- ۱۶۶۶ اشاره
- ۱۶۶۷ گزینش هجرت به عراق
- ۱۶۷۰ سخنان امام علیه السلام به هنگام وداع مکه
- ۱۶۷۴ خلاصه قیام در یک نامه
- ۱۶۷۵ دشمن در جستجوی امام علیه السلام
- ۱۶۷۵ در تنعیم
- ۱۶۷۶ در منطقه صفاح
- ۱۶۷۶ نامه امام علیه السلام به مردم کوفه
- ۱۶۷۷ اقدامات جنایت آمیز امویان
- ۱۶۷۸ دستگیری و شهادت قیس بن مسهر
- ۱۶۷۹ با زهیر بن قین

- ۱۶۸۰ اطلاع امام علیه السلام از پیمان شکنی مردم
- ۱۶۸۲ برخورد امام حسین علیه السلام با حز
- ۱۶۸۵ سرزمین موعود
- ۱۶۸۷ ورود سپاه کوفه
- ۱۶۸۹ مبحث ششم: در کربلا چه گذشت
- ۱۶۸۹ اشاره
- ۱۶۹۵ روز عاشورا
- ۱۶۹۶ سخنان امام حسین علیه السلام در برابر سپاه کوفه
- ۱۶۹۹ حز، بین بهشت و دوزخ
- ۱۷۰۰ پیکاری به یاد ماندنی
- ۱۷۱۰ شهادت امام حسین علیه السلام
- ۱۷۱۱ حسین تنها در میدان
- ۱۷۱۴ سرخی آسمان
- ۱۷۱۵ آتش زدن و تاراج خیمه ها
- ۱۷۱۶ اسب تاختن بر پیکر مقدس امام حسین علیه السلام
- ۱۷۱۸ زینب در کنار نازنین پیکر برادر
- ۱۷۱۹ بخش سوم
- ۱۷۱۹ اشاره
- ۱۷۲۰ ۱. رسوایی بنی امیه
- ۱۷۲۲ ۲. زنده کردن رسالت اسلام
- ۱۷۲۲ ۳. احساس گناهکاری و نارضایتی از امویان
- ۱۷۲۴ ۴. عزم و اراده امت و روح مبارزه جویی
- ۱۷۲۷ بخش چهارم
- ۱۷۲۷ اشاره
- ۱۷۲۸ خرد و دانش و شناخت
- ۱۷۳۳ قرآن کریم

- سنت مبارک - ۱۷۳۶
- اهل بیت علیهم السلام - ۱۷۳۹
- مژده حسین علیه السلام به وجود مقدس و دولت حضرت مهدی علیه السلام - ۱۷۴۲
- اصول عقاید و علم کلام - ۱۷۴۴
- اخلاق و تربیت معنوی - ۱۷۴۷
- پندهای ارزشمند - ۱۷۴۸
- فقه و احکام دین - ۱۷۵۱
- دعاهای امام حسین علیه السلام - ۱۷۵۳
- شخصیت ادبی امام حسین علیه السلام - ۱۷۶۰
- فهرست - ۱۷۶۵
- اشاره - ۱۷۶۵
- قسمت اول - ۱۷۶۵
- قسمت دوم - ۱۷۶۷
- قسمت سوم - ۱۷۶۹
- جلد ششم: زین العابدین حضرت امام سجاد علیه السلام - ۱۷۸۰
- مشخصات کتاب - ۱۷۸۰
- اشاره - ۱۷۸۲
- پیشگفتار - ۱۷۸۷
- [مقدمه] - ۱۷۸۹
- قسمت اول - ۱۷۹۷
- اشاره - ۱۷۹۷
- بخش نخست - ۱۷۹۹
- اشاره - ۱۷۹۹
- امت اسلام در روزگار امام سجاد علیه السلام با دو خطر عمده مواجه بودند: - ۱۸۰۱
- خطر اول [گشوده شدن مرزهای فرهنگی جامعه اسلامی به روی فرهنگ های گوناگون] - ۱۸۰۱
- خطر دوم [فراموش شدن ارزش های اخلاقی] - ۱۸۰۲

- بخش دوم - - - - - ۱۸۰۳
- اشاره - - - - - ۱۸۰۳
- نظریات و گفته های معاصران امام سجاد علیه السلام درباره آن حضرت - - - - - ۱۸۰۳
- آراء دانشمندان و مورخان درباره امام سجاد علیه السلام - - - - - ۱۸۰۷
- بخش سوم - - - - - ۱۸۱۱
- اشاره - - - - - ۱۸۱۱
- بردباری - - - - - ۱۸۱۱
- سخاوت - - - - - ۱۸۱۲
- برخورد امام علیه السلام با فقرا - - - - - ۱۸۱۳
- الف-گرامی داشتن فقیران - - - - - ۱۸۱۳
- ب-مهربانی امام علیه السلام با مستمندان - - - - - ۱۸۱۳
- ج-نهی امام علیه السلام از راندن سائل - - - - - ۱۸۱۴
- صدقه دادن - - - - - ۱۸۱۵
- اشاره - - - - - ۱۸۱۵
- الف.صدقه دادن لباس - - - - - ۱۸۱۶
- ب.صدقه دادن چیزهایی که بیشتر دوست داشت - - - - - ۱۸۱۶
- ج.تقسیم اموال - - - - - ۱۸۱۷
- د.صدقه دادن پنهانی - - - - - ۱۸۱۷
- ه.اخلاص امام علیه السلام - - - - - ۱۸۱۸
- عزت نفس - - - - - ۱۸۱۹
- زهد امام علیه السلام - - - - - ۱۸۲۰
- تضرع امام سجاد علیه السلام به درگاه خدا - - - - - ۱۸۲۲
- روش زندگی خانوادگی - - - - - ۱۸۲۳
- اشاره - - - - - ۱۸۲۳
- با پدر و مادر - - - - - ۱۸۲۳
- با فرزندان - - - - - ۱۸۲۶

- ۱۸۲۷ ----- با بردگان
- ۱۸۲۹ ----- قسمت دوم
- ۱۸۲۹ ----- اشاره
- ۱۸۳۱ ----- بخش نخست
- ۱۸۳۱ ----- اشاره
- ۱۸۳۳ ----- مادرش
- ۱۸۳۳ ----- کنیه های آن حضرت
- ۱۸۳۳ ----- لقبهای آن حضرت
- ۱۸۳۷ ----- بخش دوم
- ۱۸۳۹ ----- بخش سوم
- ۱۸۳۹ ----- اشاره
- ۱۸۴۲ ----- اوضاع سیاسی عراق هنگام مرگ معاویه
- ۱۸۴۵ ----- دلایل صریح بر امامت زین العابدین علیه السلام
- ۱۸۴۶ ----- امام زین العابدین علیه السلام در روز عاشورا
- ۱۸۴۹ ----- قسمت سوم
- ۱۸۴۹ ----- اشاره
- ۱۸۵۱ ----- بخش نخست
- ۱۸۵۱ ----- اشاره
- ۱۸۵۱ ----- امام زین العابدین بعد از واقعه عاشورا
- ۱۸۵۳ ----- اسیران اهل بیت علیهم السلام در شام
- ۱۸۵۶ ----- امام سجاد علیه السلام در مجلس یزید
- ۱۸۶۵ ----- بخش دوم
- ۱۸۶۵ ----- اشاره
- ۱۸۶۹ ----- قیام مدینه
- ۱۸۷۷ ----- تفرقه در خاندان اموی
- ۱۸۷۸ ----- افزونی مخالفت ها با حکومت اموی

- سال های رنج و ناآرامی ۱۸۸۱
- بخش سوم ۱۸۸۵
- قسمت چهارم ۱۸۸۹
- اشاره ۱۸۸۹
- بخش نخست ۱۸۹۱
- اشاره ۱۸۹۱
- خطراتی که اسلام با آن روبرو بود ۱۸۹۶
- اشاره ۱۸۹۶
- عوامل افزایش انحراف در رهبری اسلامی ۱۸۹۷
- عوامل تسریع در سقوط دولت اسلام ۱۸۹۸
- مراحل حرکت مبارزاتی ائمه طاهرين عليهم السلام ۱۹۰۶
- بخش دوم ۱۹۱۱
- بخش سوم ۱۹۱۵
- اشاره ۱۹۱۵
۱. جهاد فکری و علمی ۱۹۲۲
۲. جهاد علمی، اجتماعی و عملی ۱۹۲۷
- اشاره ۱۹۲۷
- الف-اخلاق و تربیت(در سطح کل امت و پیروان اهل بیت عليهم السلام) ۱۹۲۸
- ب-اصلاح امور دولتی ۱۹۲۹
- ج-مبارزه با فساد ۱۹۳۲
- بخش چهارم ۱۹۳۳
- اشاره ۱۹۳۳
- عبادت در زندگی امام سجاد عليه السلام ۱۹۳۳
- اشاره ۱۹۳۳
- عبادت امام سجاد عليه السلام ۱۹۳۵
- ۱.وضو ۱۹۳۵

۲. نماز ۱۹۳۵
- الف-عطر زدن ۱۹۳۶
- ب-لباس آن حضرت در هنگام نماز ۱۹۳۶
- ج-خشوع ۱۹۳۶
- د-هزار رکعت نماز ۱۹۳۸
- ه-سجده زیاد ۱۹۳۸
- و-تسبیح زیاد ۱۹۳۹
- ز-انس با نماز شب ۱۹۳۹
- ح-دعای آن حضرت بعد از نماز شب ۱۹۴۰
۳. روزه ۱۹۴۳
۴. دعای آن حضرت ۱۹۴۷
۵. حج ۱۹۵۳
- دعای امام علیه السلام در روز عرفه ۱۹۵۷
- دعای امام سجاد علیه السلام در روز عید قربان ۱۹۶۴
- ویژگی دعا و مناجات در زندگی امام علیه السلام ۱۹۶۶
- جلوه هایی از عرفان الهی در مناجات امام سجاد علیه السلام ۱۹۷۲
- ویژگی گریه در زندگانی امام سجاد علیه السلام ۱۹۷۷
- ویژگی آزاد کردن بردگان در زندگانی امام سجاد علیه السلام ۱۹۸۱
- قسمت پنجم ۱۹۸۵
- اشاره ۱۹۸۵
- بخش نخست ۱۹۸۷
- اشاره ۱۹۸۷
- در گستره قرآن کریم ۱۹۸۹
- اشاره ۱۹۸۹
- نمونه هایی از تفسیر امام زین العابدین علیه السلام ۱۹۹۲
- امام سجاد علیه السلام در گستره حدیث شریف ۱۹۹۷

- ۱۹۹۸ امام سجاد علیه السلام در گستره عقائد و کلام
- ۱۹۹۸ اشاره
- ۲۰۰۰ تصریح امام زین العابدین علیه السلام بر امامان بعد از خود و مزده آمدن مهدی علیه السلام
- ۲۰۰۴ امام سجاد علیه السلام در گستره فقه و احکام شرعی
- ۲۰۱۰ واقعیت های علمی در دعاهای امام سجاد علیه السلام
- ۲۰۱۱ امام سجاد علیه السلام در عرصه ادبیات
- ۲۰۱۳ احتجاج های امام زین العابدین علیه السلام
- ۲۰۲۰ از میان پندها و حکمت های درخشان امام علیه السلام
- ۲۰۲۴ پرتوی از کلمات درخشان امام سجاد علیه السلام
- ۲۰۳۱ بخش دوم
- ۲۰۳۱ اشاره
- ۲۰۳۴ بیان اجمالی حقوق
- ۲۰۳۸ بیان تفصیلی حقوق
- ۲۰۳۸ حق خدا
- ۲۰۳۸ حق نفس
- ۲۰۳۸ حقوق اعضای بدن
- ۲۰۴۰ حقوق کارها
- ۲۰۴۲ حقوق پیشوایان
- ۲۰۴۲ حقوق رعیت
- ۲۰۴۴ حقوق خویشاوندان
- ۲۰۴۸ حقوق عموم مردم و حقوق اشیا
- ۲۰۵۷ بخش سوم
- ۲۰۵۷ اشاره
- ۲۰۵۹ ویژگی های صحیفه سجادیه
- ۲۰۶۱ نقش تاریخی صحیفه سجادیه
- ۲۰۶۳ سند صحیفه سجادیه

۲۰۶۴	شرح های صحیفه سجادیه
۲۰۶۵	دلیل اطلاق صفت کامله به صحیفه سجادیه
۲۰۶۵	بحثی پیرامون صحیفه «جامعه» سجادیه
۲۰۶۶	فهرست موضوعات کلی صحیفه جامعه
۲۰۷۱	بخش چهارم
۲۰۷۷	فهرست
۲۰۸۵	جلد هفتم: شکافنده علوم، حضرت امام محمدباقر علیه السلام
۲۰۸۵	مشخصات کتاب
۲۰۸۷	اشاره
۲۰۹۲	پیشگفتار
۲۰۹۴	[مقدمه]
۲۱۰۲	قسمت اول
۲۱۰۲	اشاره
۲۱۰۴	بخش نخست
۲۱۰۸	بخش دوم
۲۱۱۶	بخش سوم
۲۱۱۶	اشاره
۲۱۱۷	صبر و بردباری
۲۱۲۰	صبر امام باقر علیه السلام
۲۱۲۳	کرم و سخاوت امام باقر علیه السلام
۲۱۲۳	اشاره
۲۱۲۴	الف-بزرگداشت نیازمندان
۲۱۲۴	ب-آزاد کردن بندگان
۲۱۲۴	ج-نیکی به اصحاب و یاران
۲۱۲۵	د-صدقه دادن آن حضرت به فقراى مدینه
۲۱۲۷	عبادت امام باقر علیه السلام

- ۲۱۲۷ اشاره
- ۲۱۲۷ الف-خشوع در هنگام نماز:
- ۲۱۲۷ ب-نماز بسیار:
- ۲۱۲۸ ج-دعای امام باقر علیه السلام در حال سجده:
- ۲۱۳۰ حج امام باقر علیه السلام
- ۲۱۳۲ مناجات امام باقر علیه السلام با خداوند متعال
- ۲۱۳۲ یاد خداوند متعال
- ۲۱۳۲ زهد و پارسایی در زندگی دنیا
- ۲۱۳۴ قسمت دوم
- ۲۱۳۴ اشاره
- ۲۱۳۶ بخش نخست
- ۲۱۴۶ بخش دوم
- ۲۱۵۰ بخش سوم
- ۲۱۶۰ قسمت سوم
- ۲۱۶۰ اشاره
- ۲۱۶۲ بخش نخست
- ۲۱۶۲ اشاره
- ۲۱۷۰ مراحل حرکت مبارزاتی ائمه طاهرين عليهم السلام
- ۲۱۷۴ بخش دوم
- ۲۱۷۴ اشاره
- ۲۱۸۵ امام باقر علیه السلام و عبد الملك مروان
- ۲۱۸۵ اشاره
- ۲۱۸۶ امام باقر علیه السلام و حلّ مسأله ضرب مسكوكات
- ۲۱۹۱ وليد بن عبد الملك
- ۲۱۹۵ عمر بن عبد العزيز
- ۲۱۹۵ اشاره

- ۲۲۰۱ امام محمد باقر علیه السلام و عمر بن عبد العزیز
- ۲۲۰۷ یزید بن عبد الملک
- ۲۲۰۹ هشام بن عبد الملک
- ۲۲۰۹ اشاره
- ۲۲۱۰ دستگیری امام باقر علیه السلام، بردن آن حضرت به دمشق و زندانی کردن ایشان
- ۲۲۱۸ امام باقر علیه السلام و عالم مسیحی
- ۲۲۲۱ اقدام برای ترور امام باقر علیه السلام
- ۲۲۲۲ مهم ترین ویژگی های عصر امام باقر علیه السلام
- ۲۲۲۴ جلوه های انحراف در عصر امام باقر علیه السلام
- ۲۲۲۴ اشاره
- ۲۲۲۵ انحراف فکر و عقیده
- ۲۲۲۷ انحراف سیاسی
- ۲۲۳۱ انحراف اخلاقی
- ۲۲۳۴ انحراف در عرصه اقتصاد
- ۲۲۳۸ بخش سوم
- ۲۲۳۸ اشاره
- ۲۲۳۹ محورهای حرکت عمومی اصلاحاتی امام باقر علیه السلام
- ۲۲۳۹ اول: اصلاح در عرصه فکر و عقیده
- ۲۲۳۹ اشاره
- ۲۲۴۰ ۱. رد افکار و عقاید مخرب و مذاهب منحرف
- ۲۲۴۵ ۲. بحث و مناظره با صاحبان مذاهب منحرف و سبیل های انحراف
- ۲۲۴۹ ۳. محکوم کردن فقیهان درباری
- ۲۲۵۰ ۴. دعوت مردم به گرفتن اندیشه از سرچشمه های زلال
- ۲۲۵۱ ۵. انتشار دانش های اهل بیت علیهم السلام
- ۲۲۵۲ دوّم: تأسیس دانشگاه نمونه فقه
- ۲۲۵۲ اشاره

- ۲۲۵۴ خصوصیات مکتب فقهی اهل بیت علیهم السلام
- ۲۲۵۷ سوّم:اصلاحات سیاسی
- ۲۲۵۷ اشاره
- ۲۲۵۷ ۱.دعوت به امر به معروف و نهی از منکر
- ۲۲۵۹ ۲.انتشار مفاهیم صحیح سیاسی
- ۲۲۶۳ ۳.رسوا کردن عملکرد دستگاه اموی
- ۲۲۶۵ ۴.دعوت مردم به دوری از حکومت وقت
- ۲۲۶۶ ۵.مواضع مستقیم امام باقر علیه السلام در برابر حاکمان منحرف
- ۲۲۷۰ ۶.موضع امام باقر علیه السلام در رابطه با جنگ مسلحانه
- ۲۲۷۲ چهارم:اصلاح اخلاقی و اجتماعی
- ۲۲۷۲ اشاره
- ۲۲۷۳ ۱.دعوت به پیاده کردن سنت شریف نبوی
- ۲۲۷۶ ۲.دعوت به مکارم اخلاق
- ۲۲۷۹ پنجم:اصلاحات اقتصادی
- ۲۲۸۶ قسمت چهارم
- ۲۲۸۶ اشاره
- ۲۲۸۸ بخش نخست
- ۲۲۸۸ اشاره
- ۲۲۹۲ اول:امام باقر علیه السلام و عناصر تشکیل دهنده گروه صالحان
- ۲۲۹۲ ۱.عقیده سالم
- ۲۲۹۶ ۲.مرجعیت اهل بیت علیهم السلام
- ۲۲۹۹ ۳.ویژگی های پیروی از اهل بیت علیهم السلام
- ۲۳۰۲ دوّم:امام باقر علیه السلام و تزکیه نفوس
- ۲۳۰۲ ۱.ارکان اساسی تزکیه در نزد امام باقر علیه السلام
- ۲۳۰۲ اشاره
- ۲۳۰۳ الف-حاکم کردن عقل

- ب. تبعیت اراده انسان از اراده خدا - - - - - ۲۳۰۴
- ج. درک انسان از مراقبت دائمی خداوند از او - - - - - ۲۳۰۴
- د. توجه دائم به روز قیامت - - - - - ۲۳۰۵
۲. راه و روش تزکیه در نزد امام باقر علیه السلام - - - - - ۲۳۰۶
- اشاره - - - - - ۲۳۰۶
- الف. ارتباط دائم با خداوند متعال - - - - - ۲۳۰۶
- ب. اقرار به گناه و توبه از آن - - - - - ۲۳۰۸
- ج. برحذر بودن از غرق شدن در گناهان - - - - - ۲۳۱۰
- د. عمق بخشیدن به حیای درونی - - - - - ۲۳۱۱
- ح. شکستن انس و الفت میان انسان و رفتار جاهلی - - - - - ۲۳۱۱
- واز میان بردن موانع نفسانی رفتار صحیح - - - - - ۲۳۱۳
- سؤم: رویتة فرهنگ سازی امام باقر علیه السلام - - - - - ۲۳۱۵
- اشاره - - - - - ۲۳۱۵
۱. تشویق به طلب علم - - - - - ۲۳۱۵
۲. جایگاه ممتاز دانشمندان و فضیلت آنان - - - - - ۲۳۱۶
۳. اخلاص در یاد گرفتن دانش - - - - - ۲۳۱۷
۴. ضرورت نشر دانش و فرهنگ سازی برای مردم - - - - - ۲۳۱۸
۵. لغزشگاه ها و آفت های دانشجویان - - - - - ۲۳۱۹
۶. مرجعیت علمی - - - - - ۲۳۲۰
۷. مؤسسات فرهنگی - - - - - ۲۳۲۲
- چهارم: امام باقر علیه السلام و زنده کردن روح جهاد و حماسه در امت - - - - - ۲۳۲۳
- اشاره - - - - - ۲۳۲۳
- اول: اقامه شعائر حسینی - - - - - ۲۳۲۴
- دوم: زنده کردن ایمان به مسئله امام مهدی علیه السلام - - - - - ۲۳۲۶
- پنجم: امام باقر علیه السلام و هویت بخشیدن به گروه صالحان - - - - - ۲۳۲۷
- اشاره - - - - - ۲۳۲۷

- ۲۳۲۹ محورهای وابستگی در گروه صالحان
- ۲۳۳۱ ویژگی های هویت شیعی
- ۲۳۳۱ اول: نامگذاری
- ۲۳۳۳ دوم: صفات
- ۲۳۳۳ سوم: جایگاه گروه صالحان
- ۲۳۳۷ ششم: امام باقر علیه السلام و سازماندهی روابط گروه صالحان
- ۲۳۳۷ اشاره
- ۲۳۳۷ ۱. روابط داخلی گروه صالحان
- ۲۳۳۷ اشاره
- ۲۳۴۰ اصول روابط داخلی
- ۲۳۴۱ ۲. روابط با سایر گروه های اسلامی
- ۲۳۴۲ ۳. روابط با اهل ذمه
- ۲۳۴۳ ۴. رابطه با کفار
- ۲۳۴۴ هفتم: امام باقر علیه السلام و سیستم امنیتی گروه صالحان
- ۲۳۴۴ اشاره
- ۲۳۴۵ ۱. تقیه
- ۲۳۴۸ ۲. کتمان اسرار
- ۲۳۵۰ ۳. ایجاد توازن در رابطه با حاکمان
- ۲۳۵۲ ۴. مراعات سطوح مختلف
- ۲۳۵۳ هشتم: امام باقر علیه السلام و نظام اقتصادی گروه صالح
- ۲۳۵۳ اشاره
- ۲۳۵۴ تأکید بر اهمیت عامل اقتصادی
- ۲۳۵۷ ایجاد موازنه میان طلب رزق و روزی و طلب مکارم اخلاقی
- ۲۳۶۰ منابع مالی گروه صالح
- ۲۳۶۲ همیاری داخلی در گروه صالح
- ۲۳۶۷ نهم: امام باقر علیه السلام و نظام اجتماعی گروه صالح

- ۲۳۶۷ - اشاره
- ۲۳۶۸ - ۱. خانواده
- ۲۳۷۲ - ۲. خویشاوندان
- ۲۳۷۳ - ۳. همسایگان
- ۲۳۷۴ - ۴. افراد گروه صالح
- ۲۳۸۰ - ۵. جامعه اسلامی
- ۲۳۸۷ - دهم: امام باقر علیه السلام و آینده گروه صالح
- ۲۳۹۴ - بخش دوم
- ۲۳۹۴ - اشاره
- ۲۳۹۵ - انگیزه های ترور امام باقر علیه السلام
- ۲۳۹۵ - اشاره
- ۲۳۹۵ - ۱. شخصیت والای امام باقر علیه السلام
- ۲۳۹۶ - ۲. رویدادهایی که در دمشق به وقوع پیوست
- ۲۳۹۷ - تصریح امام باقر علیه السلام بر امامت امام صادق علیه السلام پس از خود
- ۲۳۹۸ - وصیت های امام باقر علیه السلام
- ۲۴۰۰ - تسلیت گفتن مسلمانان به امام صادق علیه السلام در عزای پدر بزرگوارش
- ۲۴۰۲ - بخش سوم
- ۲۴۰۲ - اشاره
- ۲۴۰۴ - میراث تفسیری امام محمد باقر علیه السلام
- ۲۴۰۴ - اشاره
- ۲۴۰۶ - نمونه هایی از تفسیر امام باقر علیه السلام
- ۲۴۰۹ - میراث حدیثی امام باقر علیه السلام
- ۲۴۱۱ - میراث کلامی امام باقر علیه السلام
- ۲۴۱۱ - اشاره
- ۲۴۱۲ - ۱. عجز عقل انسان از درک حقیقت خداوند متعال
- ۲۴۱۳ - ۲. ازلی بودن واجب الوجود

۳. وجوب اطاعت امام علیه السلام ۲۴۱۵
- میراث تاریخی امام باقر علیه السلام ۲۴۱۵
- اشاره ۲۴۱۵
۱. وحی خداوند به حضرت آدم علیه السلام ۲۴۱۶
۲. حکمت سلیمان ۲۴۱۶
۳. حکمتی از تورات ۲۴۱۷
۴. نامگذاری نوح به عبد شکور ۲۴۱۷
۵. نفرین کردن نوح به قومش ۲۴۱۸
۶. اسماعیل اولین کسی بود که به زبان عربی سخن گفت ۲۴۱۸
۷. نفی بی سواد بودن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ۲۴۱۸
- امام باقر علیه السلام و نقل سیره مبارک نبوی ۲۴۱۹
۱. عاریه گرفتن سلاح توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از صفوان ۲۴۱۹
۲. حرکت خالد به سمت قبیله بنی جذیمه: ۲۴۲۰
- امام باقر علیه السلام و سیره حضرت علی علیه السلام ۲۴۲۲
- اخبار غیبی که امام باقر علیه السلام بیان داشته اند ۲۴۲۳
- میراث فقهی امام باقر علیه السلام ۲۴۲۶
- اشاره ۲۴۲۶
- مسح از روی کفش ۲۴۳۰
- لمس کردن عورت، باطل کننده وضو نیست ۲۴۳۰
- قرائت با صدای بلند در نمازی که باید آهسته قرائت کرد ۲۴۳۱
- صلوات بر آل پیامبر در تشهد ۲۴۳۱
- از وصایای امام باقر علیه السلام ۲۴۳۲
- فهرست ۲۴۳۸
- جلد هشتم: پیشوای مذهب، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ۲۴۴۷
- مشخصات کتاب ۲۴۴۷
- اشاره ۲۴۴۹

۲۴۵۴	پیشگفتار
۲۴۵۶	[مقدمه]
۲۴۶۴	قسمت اول
۲۴۶۴	اشاره
۲۴۶۶	بخش نخست
۲۴۷۰	بخش دوم
۲۴۷۶	بخش سوم
۲۴۷۶	اشاره
۲۴۷۶	گسترده‌گی علم امام صادق علیه السلام
۲۴۷۷	کرم و سخاوت امام صادق علیه السلام
۲۴۸۰	صدقات پنهانی امام صادق علیه السلام
۲۴۸۱	میهمان نوازی امام صادق علیه السلام
۲۴۸۱	تواضع امام صادق علیه السلام
۲۴۸۲	اخلاق والای امام صادق علیه السلام
۲۴۸۳	صبر امام صادق علیه السلام
۲۴۸۴	عبادت امام صادق علیه السلام
۲۴۹۰	قسمت دوم
۲۴۹۰	اشاره
۲۴۹۲	بخش نخست
۲۴۹۲	اشاره
۲۴۹۲	خانواده بزرگوار
۲۴۹۲	پدر بزرگوار
۲۴۹۳	مادر پاکیزه
۲۴۹۴	میلاذ نور
۲۴۹۵	تاریخ ولادت امام صادق علیه السلام
۲۴۹۵	نامگذاری و القاب امام صادق علیه السلام

- ۲۴۹۸ کنیه های امام صادق علیه السلام
- ۲۴۹۸ هوش امام صادق علیه السلام
- ۲۵۰۱ دانش امام صادق علیه السلام به همهٔ زبان ها
- ۲۵۰۴ هیبت و وقار امام صادق علیه السلام
- ۲۵۰۶ بخش دوم
- ۲۵۱۰ بخش سوم
- ۲۵۱۰ اشاره
- ۲۵۱۰ ویژگی های زمانهٔ امام زین العابدین علیه السلام و موقعیت های آن حضرت
- ۲۵۱۵ ویژگی های عصر امام محمد باقر علیه السلام
- ۲۵۱۷ نیازهای عصر امام محمد باقر علیه السلام
- ۲۵۱۷ اشاره
- ۲۵۱۸ ۱. خط سیاسی امام محمد باقر علیه السلام
- ۲۵۱۸ اشاره
- ۲۵۱۸ اسلوب اول
- ۲۵۱۹ اسلوب دوم [به صورت نامه نگاری و برگزاری دیدار]
- ۲۵۲۱ ۲. تکمیل ساختار گروه صالحان
- ۲۵۲۶ ۳. تأسیس دانشگاه اهل بیت علیهم السلام
- ۲۵۳۴ قسمت سوم
- ۲۵۳۴ اشاره
- ۲۵۳۶ بخش نخست
- ۲۵۳۶ اشاره
- ۲۵۳۹ ۱. وضع سیاسی
- ۲۵۳۹ اشاره
- ۲۵۴۲ زید رضی الله عنه قیامش را آشکار می کند
- ۲۵۴۴ موضع گیری امام صادق علیه السلام در برابر قیام زید
- ۲۵۴۶ امام صادق علیه السلام و هشام بن عبد الملک

- آغاز رهایی - ۲۵۴۸
- امام صادق علیه السلام قیام عمویش زید را تقویت می کند - ۲۵۵۰
- کشته شدن یحیی بن زید - ۲۵۵۱
- موضع گیری امام صادق علیه السلام در برابر رویدادهای سیاسی - ۲۵۵۴
- موضع امام علیه السلام در برابر پیشنهادهای رهبری - ۲۵۵۴
- امام صادق علیه السلام شیعه را از گرفتن مواضع انفعالی باز می دارند - ۲۵۵۸
۲. شرایط فکری - ۲۵۶۰
- اشاره - ۲۵۶۰
- تحریف مصادر تشریح و تاریخ - ۲۵۶۱
- الف-تحریف در عرصه تفسیر قرآن کریم - ۲۵۶۱
- ب-تحریف در عرصه حدیث شریف نبوی - ۲۵۶۳
- ج-تحریف در عرصه تاریخ - ۲۵۶۵
- جهت گیری های فکری منحرف در زمان امام صادق علیه السلام - ۲۵۶۵
- بخش دوم - ۲۵۷۴
- اشاره - ۲۵۷۴
- رویکرد امام علیه السلام به گرایش های فکری و سیاسی - ۲۵۷۸
- اشاره - ۲۵۷۸
۱. محور عقیدتی سیاسی - ۲۵۷۸
۲. محور فکری فرهنگی - ۲۵۸۴
- الف-روبارویی با جریان های الحادی - ۲۵۸۴
- ب.مبارزه با جریان غلو - ۲۵۸۹
- ج.ارائه راه صحیح فهم دینی - ۲۵۹۲
- د.مبارزه با مسئله تحریف قرآن و استفاده ابزاری از قرآن و مفاهیم آن - ۲۵۹۸
۳. محور روحی و اخلاقی - ۲۶۰۱
- پیگیری ایجاد دانشگاه اسلامی اهل بیت علیهم السلام - ۲۶۱۰
- ویژگی های دانشگاه اهل بیت علیهم السلام - ۲۶۱۰

- تخصّص علمی در دانشگاه امام صادق علیه السلام - ۲۶۱۵
- بخش سوم - ۲۶۲۴
- اشاره - ۲۶۲۴
- هدف از ایجاد جماعت صالح - ۲۶۲۵
- اشاره - ۲۶۲۵
۱. حفظ جامعه اسلامی - ۲۶۲۵
۲. حفاظت از شریعت اسلام - ۲۶۲۸
۳. در راه حکومت اسلامی - ۲۶۲۹
- نقش خاصّ امام صادق علیه السلام در ساخت جماعت نیکان - ۲۶۳۱
- الف: ساختار جهادی - ۲۶۳۱
- اشاره - ۲۶۳۱
- ریشه دار کردن اصول، اهداف و خصوصیات نهضت حسینی - ۲۶۳۲
- ب: ساختار روحی و ایمانی - ۲۶۳۹
- اشاره - ۲۶۳۹
- نشانه های عمق ایمان - ۲۶۴۲
- الگوی نیکو - ۲۶۴۴
- ج: ساختار اجتماعی - ۲۶۴۷
- اشاره - ۲۶۴۷
- همگام با مردم - ۲۶۴۷
- تأکید بر روابط برادرانه - ۲۶۴۹
- موضع امام صادق علیه السلام در برابر قهر و قطع رابطه - ۲۶۵۳
- خطّ تربیتی امام صادق علیه السلام - ۲۶۵۳
- مورد اول: دعوت و اصلاح - ۲۶۵۴
- مورد دوم: تعامل تربیتی در دو عرصه تعلیم و تعلّم - ۲۶۵۵
- مورد سوم: قاعده تربیتی در عرصه قبول مسئولیت و رهبری - ۲۶۵۷
- مورد چهارم: سختی ها و قدرت مقاومت - ۲۶۵۷

۲۶۶۰	قسمت چهارم
۲۶۶۰	اشاره
۲۶۶۲	بخش نخست
۲۶۶۲	اشاره
۲۶۶۲	۱. تازه های سیاسی
۲۶۶۹	۲. حرکت عتاسیان، پیدایش و روش ها
۲۶۶۹	اشاره
۲۶۷۰	روش اول [تحریک عواطف مردم]
۲۶۷۲	روش دوم [استفاده از اخبار غیبی یا احادیثی که از حوادث آینده خبر می داد]
۲۶۷۳	روش سوم [مخفی نگه داشتن نام خلیفه ای که برای خلافت او قیام کرده بودند]
۲۶۷۳	روش چهارم [پوشیدن لباس سیاه]
۲۶۷۳	اشاره
۲۶۷۵	اجتماع ابواء
۲۶۷۷	حرکت عتاسیان پس از پایان اجتماع
۲۶۸۲	۳. موضع امام علیه السلام در برابر رویدادها
۲۶۸۲	اشاره
۲۶۸۴	پاسخ امام صادق علیه السلام به پیشنهاد خلافت توسط ابو سلمه خَلال
۲۶۸۶	موضع امام صادق علیه السلام در برابر سایر علویان
۲۶۸۷	پایان کار ابو سلمه خَلال
۲۶۸۸	پاسخ امام علیه السلام به پیشنهاد ابو مسلم خراسانی
۲۶۹۰	۴. رویه امام در این مرحله
۲۶۹۰	اشاره
۲۶۹۲	بالا گرفتن کار بنی عباس و موضع گیری امام صادق علیه السلام
۲۷۰۵	حضور در دستگاه حکومتی
۲۷۰۷	امام صادق علیه السلام اعتقاد به امام مهدی علیه السلام را محکم می کند
۲۷۱۰	بخش دوم

- ۲۷۱۰ - اشاره
- ۲۷۱۰ - منصور و سختگیری بر امام صادق علیه السلام
- ۲۷۱۰ - اشاره
- ۲۷۱۱ - شاخهٔ اول
- ۲۷۱۳ - شاخهٔ دوم
- ۲۷۱۹ - شاخهٔ سوم
- ۲۷۲۳ - حرکت علویان به سمت برپایی نهضت
- ۲۷۲۵ - موضع گیری امام صادق علیه السلام در برابر آل حسن
- ۲۷۲۷ - قیام محمد بن عبد الله (صاحب نفس زکّیه)
- ۲۷۲۹ - موضع امام صادق علیه السلام در برابر قیام محمد نفس زکّیه
- ۲۷۲۹ - امام صادق علیه السلام شیعه را برای ادامهٔ راه خود آماده می کند
- ۲۷۳۷ - محاصرهٔ امام صادق علیه السلام اندکی قبل از شهادت
- ۲۷۳۹ - امام صادق علیه السلام در ملکوت اعلی
- ۲۷۴۶ - بخش سوم
- ۲۷۴۶ - اشاره
- ۲۷۴۷ - بزرگان اهل سنت که از امام صادق علیه السلام کسب علم کرده اند
- ۲۷۵۴ - منابع و آثار شناخت
- ۲۷۵۵ - انبیا و امامان
- ۲۷۵۶ - اسلام و ایمان
- ۲۷۵۷ - تفقه در دین
- ۲۷۵۹ - منابع تشریح اسلامی
- ۲۷۵۹ - علم ائمه علیهم السلام
- ۲۷۶۱ - راه های انحرافی
- ۲۷۶۲ - نمونه هایی از کج فهمی در مسائل دینی
- ۲۷۶۴ - روش تفقه در دین
- ۲۷۶۷ - قواعد فقهی کلی

۲۷۷۰	نمونه هایی از فقه امام صادق علیه السلام
۲۷۷۴	نمونه هایی از اندرزهای امام صادق علیه السلام
۲۷۷۸	فهرست
۲۷۸۸	جلد نهم: باب الحوائج حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
۲۷۸۸	مشخصات کتاب
۲۷۹۰	اشاره
۲۷۹۵	پیشگفتار
۲۷۹۷	[مقدمه]
۲۸۰۵	قسمت اول
۲۸۰۵	اشاره
۲۸۰۷	بخش نخست
۲۸۱۱	بخش دوم
۲۸۱۹	بخش سوم
۲۸۱۹	اشاره
۲۸۱۹	دانش سرشار امام علیه السلام
۲۸۱۹	عبادت و تقوای حضرت
۲۸۲۰	نماز آن حضرت
۲۸۲۳	روزه داری حضرت
۲۸۲۴	حج امام
۲۸۲۴	تلاوت قرآن
۲۸۲۵	آزاد کردن بردگان
۲۸۲۵	زهد امام
۲۸۲۶	بخشندهگی امام
۲۸۲۸	بردباری حضرت
۲۸۳۰	هدایتگری امام علیه السلام
۲۸۳۲	نیکی به مردم

- ۲۸۳۵ قسمت دوم
- ۲۸۳۵ اشاره
- ۲۸۳۷ بخش نخست
- ۲۸۳۷ اشاره
- ۲۸۳۸ مولود خجسته
- ۲۸۴۰ کانون محبت و احترام
- ۲۸۴۱ سیمای امام
- ۲۸۴۱ نقش انگشتری حضرت
- ۲۸۴۲ کنیه حضرت
- ۲۸۴۲ القاب امام
- ۲۸۴۷ بخش دوم
- ۲۸۴۷ اشاره
- ۲۸۴۹ تاریخ شهادت
- ۲۸۵۱ بخش سوم
- ۲۸۵۱ اشاره
- ۲۸۵۶ روایات امام صادق علیه السلام درباره امامت حضرت کاظم علیه السلام
- ۲۸۶۵ قسمت سوم
- ۲۸۶۵ اشاره
- ۲۸۶۷ بخش نخست
- ۲۸۸۱ بخش دوم
- ۲۸۸۱ اشاره
- ۲۸۸۱ امام کاظم علیه السلام و تقویت پایگاه امامت
- ۲۸۸۶ امام کاظم علیه السلام و پیشگیری از فروپاشی اخلاقی
- ۲۸۹۱ امام کاظم علیه السلام و چالش های داخلی
- ۲۸۹۵ امام کاظم علیه السلام و ایجاد رهبری سیاسی مشروع
- ۲۸۹۵ اشاره

- ۲۸۹۵ ۱. عرصه اندیشه
- ۲۸۹۸ ۲. عرصه کار
- ۲۸۹۹ امام کاظم علیه السلام و پیش بینی مرگ منصور
- ۲۹۰۱ بخش سوم
- ۲۹۰۱ اشاره
- ۲۹۰۱ ویژگی های روزگار مهدی عباسی
- ۲۹۰۸ فعالیت های عمومی امام کاظم علیه السلام
- ۲۹۰۸ اشاره
- ۲۹۰۸ ۱. فعالیت در عرصه سیاست
- ۲۹۱۴ ۲. عرصه اخلاق و تربیت
- ۲۹۱۶ ۳. عرصه دانش
- ۲۹۲۰ امام کاظم علیه السلام و تربیت جماعت صالحان
- ۲۹۲۱ تثبیت گرایش به خط اهل بیت علیهم السلام
- ۲۹۲۱ ۱. گرایش سیاسی
- ۲۹۲۱ اشاره
- ۲۹۲۱ هدف اول: احاطه بر اوضاع سیاسی
- ۲۹۲۲ هدف دوم: برآوردن نیاز مؤمنان
- ۲۹۲۴ هدف سوم: تأثیرگذاری امام علیه السلام بر سیاست عمومی
- ۲۹۲۵ ۲. پرورش اندیشه سیاسی
- ۲۹۲۷ ۳. ایجاد ساختار علمی و پیوند فکری
- ۲۹۲۸ امام کاظم علیه السلام در زندان
- ۲۹۳۱ امام کاظم علیه السلام در حکومت موسی الهادی عباسی
- ۲۹۳۱ اشاره
- ۲۹۳۲ قیام فح
- ۲۹۳۲ اشاره
- ۲۹۳۴ پیامدهای قیام فح

- ۲۹۳۵ تحلیلی از قیام فخ و موضع گیری امام کاظم علیه السلام
- ۲۹۳۷ تلاش موسی الهادی برای عزل هارون الرشید از ولایت عهدی
- ۲۹۳۹ قسمت چهارم
- ۲۹۳۹ اشاره
- ۲۹۴۱ بخش نخست
- ۲۹۴۱ اشاره
- ۲۹۴۲ مبحث یکم:ویژگی های روزگار هارون الرشید
- ۲۹۴۷ مبحث دوم:موضع گیری هارون نسبت به امام کاظم علیه السلام
- ۲۹۶۷ بخش دوم
- ۲۹۶۷ اشاره
- ۲۹۶۷ امام کاظم علیه السلام و سیاست هارون الرشید
- ۲۹۷۱ امام کاظم علیه السلام و جماعت صالحان
- ۲۹۷۲ عرصه سیاسی
- ۲۹۷۲ اشاره
- ۲۹۷۲ نخست:محکم کردن پیوند سیاسی با خط اهل بیت علیهم السلام
- ۲۹۷۴ دوم:تأکید بر پابندی به اصل «تقیه»
- ۲۹۷۵ سوم:نفوذ در دستگاه حکومتی
- ۲۹۷۵ اشاره
- ۲۹۷۶ ۱.علی بن یقطين
- ۲۹۷۷ ۲.حفص بن غیاث کوفی
- ۲۹۷۷ ۳.عبد الله بن سنان بن ظریف
- ۲۹۷۷ ۴.فضل بن سلیمان کاتب بغدادی
- ۲۹۷۷ ۵.محمد بن اسماعیل بن بزيع
- ۲۹۷۷ ۶.حسن بن راشد(مولای بنی عباس)
- ۲۹۷۸ عرصه تربیتی
- ۲۹۷۸ اشاره

- ۲۹۷۸ ----- نخست:موضع گیری امام علیه السلام در برابر علی بن یقطین
- ۲۹۸۰ ----- دوم:امام کاظم علیه السلام و برآوردن نیازهای مؤمنان
- ۲۹۸۱ ----- سوم:حمایت امام کاظم علیه السلام از مأموریت علی بن یقطین
- ۲۹۸۵ ----- عرصه علمی و فکری
- ۲۹۸۵ ----- اشاره
- ۲۹۸۸ ----- شیوه استنباط و تفقه در دین
- ۲۹۸۹ ----- مناظره در عصر امام کاظم علیه السلام
- ۲۹۹۳ ----- بخش سوم
- ۲۹۹۳ ----- اشاره
- ۲۹۹۳ ----- برنامه ریزی برای زندانی کردن امام کاظم علیه السلام
- ۲۹۹۷ ----- دستگیری امام کاظم علیه السلام
- ۲۹۹۸ ----- امام کاظم علیه السلام در زندان بصره
- ۲۹۹۹ ----- عیسی و مأموریت کشتن امام کاظم علیه السلام
- ۳۰۰۰ ----- انتقال امام کاظم علیه السلام به بغداد
- ۳۰۰۱ ----- نیایش امام کاظم علیه السلام و رهایی از زندان
- ۳۰۰۲ ----- دومین بازداشت
- ۳۰۰۲ ----- امام کاظم علیه السلام در زندان سندی بن شاهک
- ۳۰۰۳ ----- فعالیت امام کاظم علیه السلام در زندان
- ۳۰۰۳ ----- اشاره
- ۳۰۰۳ ----- ۱.عبادت
- ۳۰۰۴ ----- ۲.پاسخ به استفتاء
- ۳۰۰۵ ----- ۳.تعیین نمایندگان
- ۳۰۰۵ ----- ۴.تعیین جانشین
- ۳۰۰۶ ----- ۵.وصیت امام علیه السلام
- ۳۰۰۶ ----- ۶.صلابت و مقاومت امام کاظم علیه السلام در برابر فشارهای هارون
- ۳۰۰۷ ----- امام کاظم علیه السلام و درهم شکستن شکوه هارون

- اشاره ۳۰۰۷
۱. فرستادن کنیزکی برای امام علیه السلام ۳۰۰۷
۲. تلاش برای مسموم کردن امام علیه السلام ۳۰۰۹
۳. درخواست آزادی برای امام علیه السلام ۳۰۱۱
۴. نامه امام کاظم علیه السلام به هارون ۳۰۱۲
- توطئه کشتن امام کاظم علیه السلام ۳۰۱۳
- دیدار دوست ۳۰۱۵
- تحقیق درباره کشته شدن امام ۳۰۱۷
- اشاره ۳۰۱۷
- راه نخست ۳۰۱۷
- راه دوم ۳۰۱۹
- پیکر امام علیه السلام بر روی پل ۳۰۲۰
- اقدام سلیمان ۳۰۲۲
- تجهیز امام علیه السلام ۳۰۲۴
- تشییع و خاکسپاری پیکر امام علیه السلام ۳۰۲۵
- بخش چهارم ۳۰۲۷
- اشاره ۳۰۲۷
- اصول علم و مراتب شناخت ۳۰۳۲
- مصادر و روش شناخت ۳۰۳۳
- توحید و اساس تدبیر و برنامه خداوندی ۳۰۷۹
- نکاتی از سیره و تاریخ حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۳۰۸۲
- امامت و امامان از نگاه امام کاظم علیه السلام ۳۰۹۱
- جانشینی امام کاظم علیه السلام ۳۰۹۹
- امام مهدی (عج) در بیان امام کاظم علیه السلام ۳۱۰۲
- صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام از نگاه امام کاظم علیه السلام ۳۱۰۵
- ایمان، کفر و شرک از نگاه امام کاظم علیه السلام ۳۱۰۷

۳۱۱۳	گناهان از نگاه امام کاظم علیه السلام
۳۱۱۵	نگاه داشتن زبان در بیان امام کاظم علیه السلام
۳۱۱۷	امر به معروف و نهی از منکر در نگاه امام کاظم علیه السلام
۳۱۱۸	شهید و مجاهد در راه خدا از نگاه امام کاظم علیه السلام
۳۱۲۰	غنیمت ها از نظر امام کاظم علیه السلام
۳۱۲۲	کار و امور معیشتی از نگاه امام کاظم علیه السلام
۳۱۲۴	دعا و زیارت از نگاه امام کاظم علیه السلام
۳۱۲۹	از مواعظ و حکم امام کاظم علیه السلام
۳۱۴۰	فهرست
۳۱۵۰	جلد دهم: ثامن الائمه حضرت امام رضا علیه السلام
۳۱۵۰	مشخصات کتاب
۳۱۵۲	اشاره
۳۱۵۷	پیشگفتار
۳۱۵۹	[مقدمه]
۳۱۶۷	قسمت اول
۳۱۶۷	اشاره
۳۱۶۹	بخش نخست
۳۱۷۳	بخش دوم
۳۱۷۹	بخش سوم
۳۱۷۹	اشاره
۳۱۸۲	زهد امام رضا علیه السلام
۳۱۸۳	بخشنده‌گی امام رضا علیه السلام
۳۱۸۶	گرامیداشت میهمان
۳۱۸۷	امام رضا علیه السلام و آزاد کردن بردگان
۳۱۸۷	امام رضا علیه السلام و نیکی به بردگان
۳۱۸۸	دانش امام رضا علیه السلام

- ۳۱۸۹ ----- امام رضا علیه السلام و دانستن تمام زبان ها -
- ۳۱۹۰ ----- امام رضا علیه السلام و اخبار از غیب -
- ۳۱۹۶ ----- عبادت و پرهیزگاری امام رضا علیه السلام -
- ۳۲۰۰ ----- امام رضا علیه السلام در سنگر دعا -
- ۳۲۰۳ ----- قسمت دوم -
- ۳۲۰۳ ----- اشاره -
- ۳۲۰۵ ----- بخش نخست -
- ۳۲۱۱ ----- بخش دوم -
- ۳۲۱۳ ----- بخش سوم -
- ۳۲۱۳ ----- اشاره -
- ۳۲۱۳ ----- به مهمترین این پدیده ها اشاره می کنیم:
- ۳۲۱۳ ----- ۱. انحراف فکری و دینی -
- ۳۲۱۳ ----- ۲. فساد اخلاقی و مالی -
- ۳۲۱۴ ----- ۳. فساد سیاسی -
- ۳۲۱۵ ----- ۴. مهرورزی مسلمانان نسبت به اهل بیت علیهم السلام -
- ۳۲۱۶ ----- ۵. قیام های مسلحانه -
- ۳۲۱۷ ----- امام کاظم علیه السلام زمینه ساز امامت حضرت رضا علیه السلام -
- ۳۲۱۹ ----- وصیت امام کاظم علیه السلام درباره امام پس از خویش -
- ۳۲۲۲ ----- مرحله آغازین معرفی جانشین (۱۵۰-۱۷۸ ق) -
- ۳۲۲۶ ----- وصیت امام کاظم علیه السلام در دوران بازداشت -
- ۳۲۲۸ ----- اعلان امامت حضرت رضا علیه السلام در فرصت مناسب -
- ۳۲۲۹ ----- قسمت سوم -
- ۳۲۲۹ ----- اشاره -
- ۳۲۳۱ ----- بخش نخست -
- ۳۲۳۱ ----- اشاره -
- ۳۲۳۵ ----- فضای باز نسبی در روزگار هارون -

- در مقام امامت ۳۲۳۷
- بخش دوم ۳۲۴۱
- اشاره ۳۲۴۱
- انحراف فکری ۳۲۴۱
- اشاره ۳۲۴۱
- دست اندازی خلیفه به بیت المال ۳۲۴۸
- انحراف اخلاقی ۳۲۵۱
- انحراف سیاسی ۳۲۵۷
- اشاره ۳۲۵۷
۱. اوضاع سیاسی در روزگار هارون ۳۲۵۷
- اشاره ۳۲۵۷
- نخست: ارباب ۳۲۵۸
- دوم: خودکامگی ۳۲۶۱
- سوم: تهدیدهای خارجی ۳۲۶۲
- چهارم: آشفتگی در جبهه داخلی ۳۲۶۳
۲. اوضاع سیاسی در روزگار محمد(امین) ۳۲۶۵
- بخش سوم ۳۲۶۷
- اشاره ۳۲۶۷
- امام رضا علیه السلام و اصلاحات فکری و دینی ۳۲۶۷
- اشاره ۳۲۶۷
- نخست: پاسخ به انحراف های فکری ۳۲۶۸
- دوم: نشر افکار سالم ۳۲۷۴
- سوم: ارجاع امت به عالمان ۳۲۷۶
- اصلاحات اقتصادی ۳۲۷۷
- اصلاحات اخلاقی ۳۲۸۱
- اشاره ۳۲۸۱

- ۳۲۸۱ نخست:دمیدن روح پیروی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
- ۳۲۸۳ دوم:امام رضا علیه السلام الگویی کامل
- ۳۲۸۶ سوم:دعوت به مکارم اخلاق
- ۳۲۸۹ چهارم:ایجاد جماعت صالحان
- ۳۲۹۱ اصلاحات سیاسی
- ۳۲۹۱ اشاره
- ۳۲۹۲ ۱.امام رضا علیه السلام و راهبری جنبش الهی
- ۳۳۰۱ نقش سیاسی امام رضا علیه السلام در روزگار هارون و امین
- ۳۳۰۹ قسمت چهارم
- ۳۳۰۹ اشاره
- ۳۳۱۱ بخش نخست
- ۳۳۱۱ اشاره
- ۳۳۱۱ رخدادهای سیاسی قبل از ولایت عهدی
- ۳۳۱۵ امام رضا علیه السلام و موضع گیری سیاسی
- ۳۳۱۷ انگیزه مأمون از تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا علیه السلام
- ۳۳۱۷ اشاره
- ۳۳۱۹ نخست:تنش زدایی از جامعه
- ۳۳۲۰ دوم:مشروعیت بخشیدن به حکومت
- ۳۳۲۲ سوم:بازداشتن امام رضا علیه السلام از دعوت به خویش
- ۳۳۲۲ چهارم:جدا کردن امام رضا علیه السلام از مردم
- ۳۳۲۳ پنجم:مصونیت حکومت از خطر وجود امام علیه السلام
- ۳۳۲۴ ششم:بدنام کردن امام علیه السلام
- ۳۳۲۴ هفتم:درهم شکستن جبهه مخالفان
- ۳۳۲۵ دلایل تن دادن امام رضا علیه السلام به ولایت عهدی
- ۳۳۲۹ استفاده امام رضا علیه السلام از فرصت ها
- ۳۳۲۹ اشاره

- ۳۳۲۹ - نخست: اقامهٔ دین و احیای سنت
- ۳۳۳۰ - دوم: بسیج توانمندی ها
- ۳۳۳۰ - سوم: ناموفق گذاردن برنامه های مأمون
- ۳۳۳۱ - چهارم: تصحیح اندیشهٔ نادرست سیاسی
- ۳۳۳۲ - چگونگی بیعت
- ۳۳۳۴ - بخش هائی از فرمان ولایت عهدی
- ۳۳۳۵ - پشت نوشت فرمان ولایت عهدی
- ۳۳۳۶ - دستور مأمون پس از بیعت با امام رضا علیه السلام
- ۳۳۳۷ - رخدادهای پس از بیعت با امام علیه السلام
- ۳۳۳۹ - پذیرش ولایت عهدی و دستاوردهای آن
- ۳۳۳۹ - اشاره
- ۳۳۳۹ - نخست: اعتراف مأمون به حقانیت اهل بیت علیهم السلام
- ۳۳۴۱ - دوم: به کارگیری ابزار تبلیغاتی به نفع امام رضا علیه السلام
- ۳۳۴۳ - سوم: مناظرهٔ آزادانهٔ امام رضا علیه السلام با پیروان دیگر ادیان
- ۳۳۴۵ - چهارم: نشر آموزه ها و فضایل اهل بیت علیهم السلام
- ۳۳۴۹ - پنجم: حفظ جان اهل بیت علیهم السلام
- ۳۳۵۱ - بخش دوم
- ۳۳۵۱ - اشاره
- ۳۳۵۱ - ناکامی مأمون در رسیدن به اهداف خود
- ۳۳۵۳ - اصلاحات قضایی
- ۳۳۵۵ - اصلاحات اداری
- ۳۳۵۶ - نشر آرای صحیح در دربار
- ۳۳۵۸ - نصایح امام رضا علیه السلام به مأمون
- ۳۳۶۰ - حفاظت از کیان اسلام
- ۳۳۶۳ - معجزه وسیلهٔ اصلاح
- ۳۳۶۶ - تشویق شاعران انقلابی

- ۳۳۶۸ ----- فعالیت های علمی امام رضا علیه السلام
- ۳۳۷۰ ----- امام رضا علیه السلام و آینده
- ۳۳۷۱ ----- امامت محمد جواد علیه السلام در بیان امام رضا علیه السلام
- ۳۳۷۵ ----- زمینه سازی برای حکومت جهانی امام مهدی(عجل الله فرجه)
- ۳۳۸۱ ----- فرجام غم انگیز امام رضا علیه السلام
- ۳۳۸۴ ----- شهادت امام رضا علیه السلام
- ۳۳۸۶ ----- انگیزه مأمون از کشتن امام رضا علیه السلام
- ۳۳۹۰ ----- کرامت امام رضا علیه السلام
- ۳۳۹۱ ----- بخش سوم
- ۳۳۹۱ ----- اشاره
- ۳۳۹۲ ----- مبحث یکم: دانشگاه امام رضا علیه السلام
- ۳۳۹۲ ----- اشاره
- ۳۳۹۳ ----- ۱. یونس بن عبد الرحمن
- ۳۳۹۶ ----- ۲. صفوان بن یحیی
- ۳۳۹۸ ----- ۳. حسن بن محبوب
- ۳۴۰۰ ----- مبحث دوم: احتجاجات امام رضا علیه السلام
- ۳۴۰۰ ----- اشاره
- ۳۴۰۲ ----- ۱. گفت وگو با دوگانه پرستان
- ۳۴۰۳ ----- ۲. گفت وگو با ارباب ادیان
- ۳۴۳۹ ----- [۳] گفت وگویی امام رضا علیه السلام با علی بن جهم
- ۳۴۴۴ ----- ۴. گفت وگو با دوست جاثلیق
- ۳۴۴۶ ----- ۵. گفت وگو با ارباب مذاهب اسلامی
- ۳۴۶۴ ----- ۶. گفت وگویی امام رضا علیه السلام با مأمون
- ۳۴۶۵ ----- ۷. گفت وگویی امام رضا علیه السلام با متکلمان فرقه های اسلامی
- ۳۴۷۱ ----- ۸. گفت وگویی امام رضا علیه السلام با یحیی بن ضحاک سمرقندی
- ۳۴۷۳ ----- ۹. گفت وگویی امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی

- ۳۴۹۵ ----- ۱۰. گفت و گوی امام رضا علیه السلام با فقیهان مذاهب اسلامی
- ۳۴۹۶ ----- مبحث سوم: میراث امام رضا علیه السلام
- ۳۴۹۶ ----- اشاره
- ۳۴۹۹ ----- در آستان عقل، علم و شناخت
- ۳۵۰۰ ----- در آستان قرآن کریم
- ۳۵۰۱ ----- در آستان توحید
- ۳۵۰۳ ----- در آستان رسالت
- ۳۵۰۵ ----- در آستان امامت
- ۳۵۱۰ ----- در آستان غدیر
- ۳۵۱۲ ----- در آستان فقه امام رضا علیه السلام
- ۳۵۱۳ ----- در آستان موعظه ها و کلمات قصار امام رضا علیه السلام
- ۳۵۱۹ ----- فهرست
- ۳۵۲۰ ----- جلد یازدهم: جواد الائمه حضرت امام محمد تقی علیه السلام
- ۳۵۲۰ ----- مشخصات کتاب
- ۳۵۲۲ ----- اشاره
- ۳۵۲۷ ----- پیشگفتار
- ۳۵۳۹ ----- [مقدمه]
- ۳۵۴۷ ----- قسمت اول
- ۳۵۴۷ ----- اشاره
- ۳۵۴۹ ----- بخش نخست
- ۳۵۵۱ ----- بخش دوم
- ۳۵۶۱ ----- بخش سوم
- ۳۵۶۱ ----- اشاره
- ۳۵۶۲ ----- الف) سخن گفتن نوزاد
- ۳۵۶۳ ----- ب) امامت در خردسالی
- ۳۵۶۵ ----- دانش امام جواد علیه السلام

- ۳۵۶۵ اشاره
- ۳۵۶۸ توحید
- ۳۵۶۹ تفسیر و تأویل قرآن کریم
- ۳۵۷۲ امام جواد علیه السلام و نشر حدیث
- ۳۵۷۴ روایات فقهی از امام جواد علیه السلام
- ۳۵۷۴ اشاره
- ۳۵۷۵ نماز
- ۳۵۷۶ زکات
- ۳۵۷۶ حج
- ۳۵۷۷ فلسفه و علل تشریع احکام
- ۳۵۷۸ عبادت و پارسایی امام علیه السلام
- ۳۵۷۹ اعمال مستحبی امام علیه السلام
- ۳۵۸۰ حج گزاردن امام علیه السلام
- ۳۵۸۱ ذکر، دعا و مناجات امام جواد علیه السلام
- ۳۵۸۳ معجزه ها و کرامت های امام علیه السلام
- ۳۵۸۷ اخلاق والای امام علیه السلام در برخورد با جامعه
- ۳۵۸۸ بخشندگی و دهش امام علیه السلام
- ۳۵۸۹ نیکی به مردم
- ۳۵۹۱ همدردی با مردم
- ۳۵۹۳ قسمت دوم
- ۳۵۹۳ اشاره
- ۳۵۹۵ بخش نخست
- ۳۵۹۵ اشاره
- ۳۵۹۶ [القاب آن حضرت]
- ۳۵۹۶ ۱. جواد
- ۳۵۹۷ ۲. تقی

۳. مرتضی؛ ۳۵۹۷

۴. قانع؛ ۳۵۹۷

۵. رضی؛ ۳۵۹۷

۶. مختار؛ ۳۵۹۷

۷. باب المراد ۳۵۹۷

نقش انگشتری امام جواد «لعزه لله» بود ۳۵۹۷

بخش دوم ۳۵۹۹

بخش سوم ۳۶۰۱

اشاره ۳۶۰۱

برخورد بنی عباس با مردم ۳۶۰۳

اوضاع سیاسی این برهه تاریخی ۳۶۰۵

محمد امین، گرایش ها و سیاست ها ۳۶۰۷

جنگ های ویرانگر ۳۶۰۹

کشته شدن امین ۳۶۱۱

خلافت ابراهیم خلیع ۳۶۱۲

قیام ابو السرایا ۳۶۱۳

عبد الله مأمون ۳۶۱۵

برجسته ترین ویژگی ها و گرایش های مأمون ۳۶۱۵

اشاره ۳۶۱۵

زیرکی ۳۶۱۵

سنگدلی ۳۶۱۶

خیانت ۳۶۱۶

خوشگذرانی ۳۶۱۷

شطرنج بازی ۳۶۱۷

شیفتگی به موسیقی ۳۶۱۸

تظاهر به شیعه بودن ۳۶۱۸

- نگاهی به سلوک و گرایش های مأمون ۳۶۲۰
- چالش های پیش روی مأمون و موضع گیری او ۳۶۲۲
- رابطه امام رضا علیه السلام و مأمون ۳۶۲۴
- رهبری مشروع از نگاه امت ۳۶۲۴
- فعالیت مأمون در سه جبهه ۳۶۲۵
- در کنار مؤمنان آگاه ۳۶۳۰
- ماهیت حکومت مأمون ۳۶۳۴
- شهادت امام رضا علیه السلام و امامت حضرت جواد علیه السلام ۳۶۳۷
- امام جواد علیه السلام به هنگام شهادت پدر ۳۶۴۰
- قسمت سوم ۳۶۴۷
- اشاره ۳۶۴۷
- بخش نخست ۳۶۴۹
- اشاره ۳۶۴۹
۱. حیات علمی ۳۶۴۹
- اشاره ۳۶۴۹
- مراکز علمی ۳۶۵۰
- اشاره ۳۶۵۰
- مدینه منوره ۳۶۵۰
- کوفه ۳۶۵۱
- بصره ۳۶۵۲
- بغداد ۳۶۵۳
- علوم قرآنی ۳۶۵۳
- علم حدیث ۳۶۵۵
- فقه ۳۶۵۶
- اصول فقه ۳۶۵۷
- علم نحو ۳۶۵۷

- ۳۶۵۷ علم کلام
- ۳۶۵۷ علم طب
- ۳۶۵۸ علم شیمی
- ۳۶۵۸ علم هندسه و شهرسازی
- ۳۶۵۸ ترجمه
- ۳۶۵۹ تأسیس مدرسه و کتابخانه
- ۳۶۶۰ اطلس ها و رصدخانه ها
- ۳۶۶۰ ۲. حیات سیاسی
- ۳۶۶۰ اشاره
- ۳۶۶۱ شیوه حکومت
- ۳۶۶۱ خلافت موروثی
- ۳۶۶۲ اقدامی ناهنجار
- ۳۶۶۴ وزارت
- ۳۶۶۵ علویان قربانیان ستمگری عباسیان
- ۳۶۶۷ مسأله خلق قرآن
- ۳۶۶۸ [۳] شرایط اقتصادی
- ۳۶۶۸ اشاره
- ۳۶۶۹ درآمدهای دولت
- ۳۶۷۰ عشق به ثروت اندوزی
- ۳۶۷۱ انباشت ثروت
- ۳۶۷۱ هزینه همسران مأمون
- ۳۶۷۳ عطای عباسیان
- ۳۶۷۴ خرید کنیزان زیباروی
- ۳۶۷۵ تنوع در عمارت سازی
- ۳۶۷۶ اثاثیه کاخ های عباسیان
- ۳۶۷۷ جامه های فاخر

۳۶۷۷	خون های هزار رنگ
۳۶۷۷	ثروت های برجای مانده از عباسیان
۳۶۷۸	سرگرمی و خوشگذرانی
۳۶۷۹	پدیده زهد و ساده زیستی
۳۶۸۳	بخش دوم
۳۶۸۳	اشاره
۳۶۸۳	۱. مأمون عباسی
۳۶۸۳	اشاره
۳۶۸۳	دختر مأمون در کابین امام جواد علیه السلام
۳۶۹۲	طبیعت روابط امام جواد علیه السلام و مأمون
۳۶۹۸	انگیزه مأمون از وصلت با امام جواد
۳۶۹۸	موضع گیری عباسیان
۳۶۹۸	موضع گیری امام جواد علیه السلام در برابر ابن اکثم
۳۶۹۹	امامت حضرت جواد علیه السلام در عهد مأمون
۳۷۰۰	۲. معتصم عباسی
۳۷۰۰	اشاره
۳۷۰۱	معتصم و طلایه داران بیدار
۳۷۰۲	امام جواد علیه السلام و معتصم
۳۷۰۲	فراخواندن امام جواد علیه السلام به بغداد
۳۷۰۲	طرح کشتن امام جواد علیه السلام
۳۷۰۸	شهادت امام جواد علیه السلام
۳۷۱۵	مراسم تدفین امام جواد علیه السلام
۳۷۱۷	مدت عمر و تاریخ شهادت امام جواد علیه السلام
۳۷۱۹	بخش سوم
۳۷۲۳	قسمت چهارم
۳۷۲۳	اشاره

- بخش نخست ۳۷۲۵
- اشاره ۳۷۲۵
۱. اهل بیت علیهم السلام و رهبری الهی ۳۷۲۵
۲. جامعه اسلامی و امامت زود هنگام در مدرسه اهل بیت علیهم السلام ۳۷۳۲
۳. برخورد امام جواد علیه السلام با مفاهیم تحریف شده ۳۷۳۸
۴. رنج امت اسلامی، دغدغه امام جواد علیه السلام ۳۷۴۴
- بخش دوم ۳۷۴۹
- اشاره ۳۷۴۹
۱. امام جواد علیه السلام در مصاف پدیده تشکیک در امامت ۳۷۴۹
۲. امام جواد علیه السلام معمار فرهنگی جماعت صالحان ۳۷۵۴
- اشاره ۳۷۵۴
- پروراندن اندیشه ۳۷۵۴
- دعوت به توحید ناب ۳۷۵۴
- مبارزه با پدیده غلو ۳۷۵۸
- عمق بخشیدن به بنیة علمی ۳۷۶۱
- کامل کردن ابزارها و شیوه علمی ۳۷۶۱
- پاسخ امام جواد علیه السلام به مسائل فقهی و علمی ۳۷۶۴
- وقت نماز صبح ۳۷۶۴
- بسمله نماز ۳۷۶۵
- ازدواج اجباری ۳۷۶۵
- حکم وقف ۳۷۶۶
- شهادت همسر و غیر همسر ۳۷۶۶
- تقویت ساختار تربیتی ۳۷۶۸
- حکمت عملی ۳۷۶۸
- تعامل با ستمگران ۳۷۶۹
- فعالیت های اجتماعی ۳۷۷۱

- سفرش های امام جواد علیه السلام ۳۷۷۵
- تشویق به دانش اندوزی ۳۷۷۶
- تشویق به توبه ۳۷۷۸
۳. تکمیل ساختار جماعت صالحان و آماده سازیشان برای عصر غیبت ۳۷۷۹
- اشاره ۳۷۷۹
- تشکیلات نمایندگان و اقدام دقیق ۳۷۷۹
- نامه نگاری مخفیانه ۳۷۸۰
- اشراف بر امور اجتماعی ۳۷۸۲
- پرورش افراد ۳۷۸۲
۴. زمینه سازی برای امامت زود هنگام حضرت هادی علیه السلام ۳۷۸۳
۵. امام جواد علیه السلام و مهدویت ۳۷۸۸
- بخش سوم ۳۷۹۳
- اشاره ۳۷۹۳
- مبحث اول: اصحاب امام جواد علیه السلام ۳۷۹۳
- اشاره ۳۷۹۳
- حسین بن سعید اهوازی ۳۷۹۵
- حسن بن سعید اهوازی ۳۷۹۵
- محمد بن اسماعیل ۳۷۹۸
- احمد بن ابی عبد الله برقی ۳۷۹۹
- علی بن مهزیار ۳۷۹۹
- صفوان بن یحیی ۳۸۰۶
- عبد الله بن الصلت ۳۸۰۹
- علی بن اسباط ۳۸۰۹
- ابراهیم بن ابی محمود خراسانی ۳۸۱۰
- ابراهیم بن محمد همدانی ۳۸۱۰
- احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی کوفی ۳۸۱۰

- ۳۸۱۱ - احمد بن معافی
- ۳۸۱۱ - جعفر بن محمد بن یونس احول
- ۳۸۱۱ - حسین بن بشار مدائنی
- ۳۸۱۱ - حکم بن علیاء اسدی
- ۳۸۱۱ - حمزه بن یعلی اشعری قمی
- ۳۸۱۱ - داوود بن قاسم
- ۳۸۱۲ - صالح بن محمد همدانی
- ۳۸۱۲ - عبد الجبار بن مبارک نهاوندی
- ۳۸۱۲ - عبد العظیم بن عبد الله
- ۳۸۱۲ - عثمان بن سعید عمری
- ۳۸۱۲ - علی بن جعفر
- ۳۸۱۳ - علی بن بلال بغدادی
- ۳۸۱۳ - فضل بن شاذان
- ۳۸۱۳ - محمد بن عبد الجبار
- ۳۸۱۳ - محمد بن عیسی
- ۳۸۱۳ - نوح بن شعیب بغدادی
- ۳۸۱۴ - یعقوب بن اسحاق
- ۳۸۱۴ - یعقوب بن یزید
- ۳۸۱۴ - ابو الحصین حنینی
- ۳۸۱۵ - مبحث دوم: میراث امام جواد علیه السلام
- ۳۸۱۵ - اشاره
- ۳۸۱۶ - ۱. میراث تفسیری
- ۳۸۱۹ - ۲. میراث کلامی
- ۳۸۱۹ - اشاره
- ۳۸۱۹ - الف) ضرورت استحکام بخشیدن به عقاید
- ۳۸۲۰ - ب) توحید

۳۸۲۱ (ج) نبوت
۳۸۲۱ (د) امامت
۳۸۲۲ ۳. میراث فقهی
۳۸۲۵ ۴. میراث تاریخی
۳۸۳۰ ۵. طب در میراث امام جواد علیه السلام
۳۸۳۰ اشاره
۳۸۳۴ درمان تب نوبه و تب ربع
۳۸۳۵ درمان یرقان (زردی)
۳۸۳۶ درمان باد پلید (سکتة عضلاتی)
۳۸۳۷ درمان خونریزی مداوم
۳۸۳۷ درمان سردی معده و تپش قلب
۳۸۳۸ درمان درد سنگ (کلیه و مثانه)
۳۸۳۹ ۶. دعا و نیایش در میراث امام جواد علیه السلام
۳۸۳۹ اشاره
۳۸۴۰ ۱. نیایش برای طلب خیر
۳۸۴۲ ۲. نیایش برای طلب درگذشتن از لغزش ها
۳۸۴۴ ۳. نیایش به هنگام سفر
۳۸۴۵ ۴. نیایش در طلب روزی
۳۸۴۷ ۵. نیایش در پناه بردن به خدا
۳۸۴۸ ۶. نیایش در طلب توبه
۳۸۵۰ ۷. نیایش در طلب حج
۳۸۵۲ ۸. نیایش برای برطرف شدن ستم
۳۸۵۳ ۹. نیایش در شکر خدای متعال
۳۸۵۵ ۱۰. نیایش برای طلب حاجت
۳۸۵۷ ۷. در آستان مواعظ امام جواد علیه السلام
۳۸۷۶ فهرست

۳۸۹۱	جلد دوازدهم: هادی امت حضرت امام علی النقی علیه السلام
۳۸۹۱	مشخصات کتاب
۳۸۹۳	اشاره
۳۸۹۸	پیشگفتار
۳۹۰۰	[مقدمه]
۳۹۰۸	قسمت اول
۳۹۰۸	اشاره
۳۹۱۰	بخش نخست
۳۹۱۴	بخش دوم
۳۹۲۴	بخش سوم
۳۹۲۴	اشاره
۳۹۲۴	۱. بخشندگی
۳۹۲۷	۲. زهد و پارسایی
۳۹۲۸	۳. کار در مزرعه
۳۹۲۹	۴. راهنمایی گمراهان
۳۹۲۹	۵. برحذر داشتن دیگران از نشست و برخاست با طایفه صوفیه
۳۹۳۲	۶. بزرگداشت دانشمندان
۳۹۳۴	۷. عبادت
۳۹۳۵	۸. برآورده شدن دعاهاى آن حضرت
۳۹۴۰	قسمت دوم
۳۹۴۰	اشاره
۳۹۴۲	بخش نخست
۳۹۴۲	اشاره
۳۹۴۲	۱. نسب شریف آن حضرت
۳۹۴۲	۲. ولادت و رشد آن حضرت
۳۹۴۳	۳. بشارت دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ولادت آن حضرت

۳۹۴۳	۴.کنیه و القاب امام هادی علیه السلام
۳۹۴۶	بخش دوم
۳۹۵۰	بخش سوم
۳۹۵۰	اشاره
۳۹۵۱	شیعیان و امامت حضرت جواد علیه السلام
۳۹۵۲	عصر امام جواد علیه السلام
۳۹۵۶	اوضاع سیاسی
۳۹۶۲	امام جواد علیه السلام و مأمون عباسی
۳۹۶۳	ازدواج امام جواد علیه السلام
۳۹۶۷	امام جواد علیه السلام و معتصم عباسی
۳۹۶۸	تصریحات امام جواد علیه السلام بر امامت فرزندشان حضرت امام هادی علیه السلام
۳۹۷۵	شهادت حضرت امام جواد علیه السلام
۳۹۸۰	قسمت سوم
۳۹۸۰	اشاره
۳۹۸۲	بخش نخست
۳۹۸۲	اشاره
۳۹۸۴	پیامدها و خطراتی که فرآیند تغییر فراگیر را تهدید می کرد
۳۹۸۵	عوامل افزایش انحراف در رهبری اسلامی
۳۹۸۶	عوامل تسریع در سقوط دولت اسلام
۳۹۸۸	نقش امام معصوم علیه السلام در حفظ نظام اسلامی
۳۹۹۰	مأموریت رسالی ائمه اهل بیت علیهم السلام
۳۹۹۲	اهل بیت علیهم السلام و تربیت امت
۳۹۹۴	مراحل حرکت مبارزاتی ائمه اطهار علیهم السلام
۳۹۹۷	جایگاه حضرت امام هادی علیه السلام در فرآیند تغییر فراگیر فرهنگی
۳۹۹۸	بخش دوم
۳۹۹۸	اشاره

- ۳۹۹۹ معتمد ۲۱۸-۲۲۷ هـ
- ۳۹۹۹ اشاره
- ۴۰۰۱ امام هادی علیه السلام و معتمد عباسی
- ۴۰۰۴ الواثق ۲۲۷-۲۳۲ هـ
- ۴۰۰۴ اشاره
- ۴۰۰۶ امام هادی علیه السلام و بغای کبیر
- ۴۰۰۸ واثق و تفتیش عقاید مردم در رابطه با مسأله خلق قرآن
- ۴۰۱۱ موضع امام هادی علیه السلام در رابطه با مسأله خلق قرآن
- ۴۰۱۲ خبر دادن امام هادی از مرگ واثق
- ۴۰۱۴ متوکل ۲۳۲-۲۴۷ هـ
- ۴۰۱۴ اشاره
- ۴۰۱۶ امام هادی علیه السلام و متوکل عباسی
- ۴۰۲۰ خبرچینی و بدگویی از امام هادی علیه السلام در نزد خلیفه
- ۴۰۲۷ امام هادی علیه السلام در راه سامرا
- ۴۰۳۲ امام هادی علیه السلام در سامرا
- ۴۰۳۹ تفتیش منزل امام علیه السلام
- ۴۰۴۷ زندانی شدن حضرت امام هادی علیه السلام
- ۴۰۴۸ اقدام حکومت برای ترور حضرت امام هادی علیه السلام
- ۴۰۵۲ نفرین امام هادی علیه السلام بر متوکل
- ۴۰۵۲ هلاکت متوکل
- ۴۰۵۳ المنتصر بالله ۲۴۷-۲۴۸ هـ
- ۴۰۵۳ اشاره
- ۴۰۵۴ منتصر و علویان
- ۴۰۵۵ مستعین ۲۴۸-۲۵۲ هـ ق
- ۴۰۵۵ اشاره
- ۴۰۵۶ قیام ها و انقلاب ها در زمان مستعین

۴۰۵۷	معتز ۲۵۲-۲۵۵ ه
۴۰۵۷	اشاره
۴۰۶۰	تحت فشار بودن شیعه در زمان معتز
۴۰۶۲	بخش سوم
۴۰۶۲	اشاره
۴۰۶۲	۱.وضع کلی سیاسی
۴۰۶۷	۲.وضعیت فرهنگی
۴۰۶۸	۳.وضع اقتصادی
۴۰۶۸	۴.جایگاه اجتماعی و سیاسی امام هادی علیه السلام
۴۰۷۰	۵.عباسیان و امام هادی علیه السلام
۴۰۷۲	۶.آزار و اذیت پیروان اهل بیت علیهم السلام
۴۰۷۳	۷.نهضت های علویان
۴۰۷۸	قسمت چهارم
۴۰۷۸	اشاره
۴۰۸۰	بخش نخست
۴۰۸۰	اشاره
۴۰۸۱	آثار و فواید دینی، سیاسی و اجتماعی به امامت رسیدن امام جواد ع در کودکی
۴۰۸۱	اثر اول [اثبات شایستگی عملی ائمه در اداره امور مسلمین و رهبری فکری آنها]
۴۰۸۶	اثر دوم [رابطه این امامت ها با قضیه حضرت امام مهدی منتظر علیه السلام]
۴۰۹۵	نیازهای جامعه اسلامی در عصر امام هادی علیه السلام
۴۰۹۵	اشاره
۴۰۹۵	۱.پرهیز از تحریک کردن حاکمان و کارگزارانشان
۴۰۹۸	۲.ردّ تحریکات فکری و شبهه های دینی
۴۰۹۸	۳.هماوردخواهی علمی در برابر دستگاه حکومت و عالمان وابسته
۴۱۰۹	۴.گسترش دامنه نفوذ در دستگاه حکومتی
۴۱۱۲	بخش دوم

- ۴۱۱۲ - اشاره
- ۴۱۱۲ - ۱. امام هادی علیه السلام و قضیه نوه بزرگوارش حضرت مهدی علیه السلام
- ۴۱۲۲ - ۲. ایمنی بخشیدن به شیعه و آماده کردن آنان برای مرحله غیبت
- ۴۱۲۲ - اشاره
- ۴۱۲۳ - ایمن سازی عقیدتی
- ۴۱۲۳ - اشاره
- ۴۱۲۹ - موضع گیری آن حضرت در برابر غالیان و فرقه های منحرف
- ۴۱۳۱ - پدیده زیارت و نقش آن در ایمن سازی عقیدتی
- ۴۱۳۱ - اول: زیارت جامعه کبیره
- ۴۱۳۳ - ۱. برگزیدگی اهل بیت علیهم السلام
- ۴۱۳۳ - ۲. حرکت اهل بیت علیهم السلام
- ۴۱۳۶ - ۳. بنیان های فکری تشیع
- ۴۱۴۰ - ۴. دوستان اهل بیت
- ۴۱۵۲ - دوّم: زیارت غدیر
- ۴۱۵۸ - ایمن سازی علمی
- ۴۱۵۹ - ایمن سازی تربیتی
- ۴۱۶۴ - ایمن سازی امنیتی
- ۴۱۶۴ - اشاره
- ۴۱۶۵ - الف- برحذر داشتن شیعه از نوشتن بعضی از چیزها
- ۴۱۶۷ - ب- تغییر نام ها
- ۴۱۶۸ - ج- برحذر داشتن یاران از گفتن سخنان مهم در اماکن عمومی
- ۴۱۶۸ - د- نفوذ در دستگاه دولتی
- ۴۱۷۰ - سازمان وکلا
- ۴۱۷۲ - وکیلان امام هادی علیه السلام
- ۴۱۷۳ - ایمن سازی اقتصادی
- ۴۱۷۶ - بخش سوم

- ۴۱۷۶ - اشاره
- ۴۱۷۶ - شهادت حضرت امام هادی علیه السلام
- ۴۱۷۹ - تجهیز جنازه حضرت امام هادی علیه السلام و حضور عوام و خواص در تشییع
- ۴۱۸۲ - چرا حضرت امام هادی علیه السلام در خانه اش دفن شد؟
- ۴۱۸۳ - انتشار خبر شهادت امام هادی علیه السلام در شهرها
- ۴۱۸۵ - تاریخ شهادت حضرت امام هادی علیه السلام
- ۴۱۸۸ - بخش چهارم
- ۴۱۸۸ - اشاره
- ۴۱۹۰ - مبحث اول: اصحاب امام هادی علیه السلام و روایت کنندگان حدیث آن حضرت
- ۴۱۹۰ - اشاره
- ۴۱۹۱ - ۱. ابراهیم بن عبده نیشابوری
- ۴۱۹۱ - ۲. ابراهیم بن محمد همدانی
- ۴۱۹۲ - ۳. ابراهیم بن مهزیار
- ۴۱۹۳ - ۴. احمد بن اسحاق بن عبد الله اشعری قمی
- ۴۱۹۳ - ۵. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی
- ۴۱۹۴ - ۶. ایوب بن نوح بن دزاج
- ۴۱۹۴ - ۷. حسن بن راشد
- ۴۱۹۸ - ۸. حسن بن علی
- ۴۱۹۸ - ۹. حسن بن علی وشّاح
- ۴۱۹۹ - ۱۰. داوود بن قاسم جعفری
- ۴۲۰۰ - ۱۱. ریان بن صلت
- ۴۲۰۱ - ۱۲. عبد العظیم حسنی
- ۴۲۰۴ - ۱۳. عثمان بن سعید عمری سمان
- ۴۲۰۶ - ۱۴. علی بن مهزیار اهوازی دورقی
- ۴۲۰۸ - ۱۵. فضل بن شاذان نیشابوری
- ۴۲۰۸ - اشاره

- الف-تمجید حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از او ۴۲۰۸
- ب-ردّ مخالفان: ۴۲۰۸
- ۱۶.محمّد بن احمد محمودی ۴۲۰۹
- ۱۷.محمّد بن حسن بن ابی الخطّاب زّیات ۴۲۱۰
- ۱۸.محمّد بن فرج رخجی ۴۲۱۰
- ۱۹.معاویه بن حکیم بن معاویه بن عمّار کوفی ۴۲۱۱
- ۲۰.یعقوب بن اسحاق ۴۲۱۲
- زنان ۴۲۱۲
- مبحث دوّم:نمونه هائی از میراث علمی امام هادی علیه السلام ۴۲۱۳
- ۱.از میراث تفسیری آن حضرت ۴۲۱۳
- ۲.میراث کلامی ۴۲۱۴
- ۸.نامۀ معروف آن حضرت در ردّ اهل جبر و تفویض ۴۲۲۲
- ۳.از میراث فقهی امام هادی علیه السلام ۴۲۲۶
- ۴.بخشی از دعاهاى امام هادی علیه السلام ۴۲۳۴
- ۵.گوشه ای از میراث تربیتی و اخلاقی حضرت امام هادی علیه السلام ۴۲۳۹
- فهرست ۴۲۴۸
- جلد سیزدهم: خورشید سامرا، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ۴۲۶۰
- مشخصات کتاب ۴۲۶۰
- اشاره ۴۲۶۲
- پیشگفتار ۴۲۶۷
- [مقدمه] ۴۲۶۹
- قسمت اوّل ۴۲۷۷
- اشاره ۴۲۷۷
- بخش نخست ۴۲۷۹
- بخش دوم ۴۲۸۵
- اشاره ۴۲۸۵

- ۴۲۸۶ ----- ۱. معتمد عباسی
- ۴۲۸۷ ----- ۲. شهادت پزشک دربار عباسی بر فضیلت امام عسکری علیه السلام
- ۴۲۸۸ ----- ۳. احمد بن عبید الله بن خاقان
- ۴۲۹۰ ----- ۴. کاتب معتمد خلیفه عباسی
- ۴۲۹۲ ----- ۵. راهب دیر عاقول
- ۴۲۹۲ ----- ۶. محمد بن طلحه شافعی
- ۴۲۹۳ ----- ۷. ابن صباغ مالکی
- ۴۲۹۳ ----- ۸. علامه سبط ابن جوزی
- ۴۲۹۴ ----- ۹. علامه محمد ابو الهدی افندی
- ۴۲۹۴ ----- ۱۰. علامه شبرای شافعی
- ۴۲۹۷ ----- بخش سوم
- ۴۲۹۷ ----- اشاره
- ۴۲۹۸ ----- بزرگواری و کرم آن حضرت
- ۴۳۰۱ ----- پارسایی و عبادت آن حضرت
- ۴۳۰۳ ----- دانش و براهین امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
- ۴۳۰۹ ----- قسمت دوم
- ۴۳۰۹ ----- اشاره
- ۴۳۱۱ ----- بخش نخست
- ۴۳۱۱ ----- اشاره
- ۴۳۱۱ ----- نسب شریف آن حضرت
- ۴۳۱۱ ----- محل و تاریخ ولادت آن حضرت
- ۴۳۱۲ ----- لقب ها و کنیه های آن حضرت
- ۴۳۱۳ ----- ویژگی های ظاهری آن حضرت
- ۴۳۱۴ ----- طبیعت و شرایط زمانی رشد و نمو حضرت امام عسکری علیه السلام
- ۴۳۲۱ ----- بخش دوم
- ۴۳۲۳ ----- بخش سوم

- ۴۳۲۳ اشاره
- ۴۳۲۴ ۱. کودکی برجسته
- ۴۳۲۵ ۲. عصر حضرت امام هادی علیه السلام
- ۴۳۲۸ ۳. موضع گیری های امام هادی علیه السلام در برابر رویدادها
- ۴۳۲۸ اشاره
- ۴۳۳۰ امام هادی علیه السلام و متوکل عباسی
- ۴۳۳۳ حضرت امام هادی علیه السلام و وزیر منتصر
- ۴۳۳۴ امام هادی علیه السلام و هموردی علمی
- ۴۳۳۶ حضرت امام هادی علیه السلام و فتنه خلق قرآن
- ۴۳۳۸ امام هادی علیه السلام با اصحاب و شیعیانش
- ۴۳۴۰ رسیدگی حضرت امام هادی علیه السلام به شیعیان و برآوردن نیاز آنان
- ۴۳۴۳ امام هادی علیه السلام و غالیان
- ۴۳۴۴ امام هادی علیه السلام و انقلاب های زمان آن حضرت
- ۴۳۴۵ امام هادی علیه السلام و روش های مبارزه با حکومت
- ۴۳۴۷ ۴. ازدواج حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
- ۴۳۵۷ ۵. علاقه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به برادرش محمد
- ۴۳۵۹ ۶. علاقه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به برادرش حسین
- ۴۳۵۹ ۷. رابطه آن حضرت با برادرش جعفر
- ۴۳۶۰ ۸. روایاتی که بر امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تصریح دارد
- ۴۳۶۰ اشاره
- ۴۳۶۱ الف- روایات وارده از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله
- ۴۳۷۱ ب- روایات رسیده از ائمه معصومین علیهم السلام
- ۴۳۷۸ ج- روایات امام هادی علیه السلام درباره امامت امام عسکری علیه السلام
- ۴۳۸۸ ۹. ترور و شهادت حضرت امام هادی علیه السلام
- ۴۳۹۱ ۱۰. پاره ای از شواهد امامت امام عسکری علیه السلام بعد از شهادت پدر
- ۴۳۹۷ قسمت سوم

- ۴۳۹۷ اشاره
- ۴۳۹۹ بخش نخست
- ۴۳۹۹ اشاره
- ۴۳۹۹ اوضاع سیاسی
- ۴۴۰۰ وضعیت اجتماعی
- ۴۴۰۵ وضعیت فرهنگی
- ۴۴۰۶ اوضاع اقتصادی
- ۴۴۰۷ بخش دوم
- ۴۴۰۷ اشاره
- ۴۴۰۸ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با سه تن از خلفای دولت عباسی معاصر
- ۴۴۰۸ اشاره
- ۴۴۰۹ ۱. معتزّ عباسی (۲۵۲-۲۵۵ ه ق)
- ۴۴۱۳ ۲. مهتدی عباسی (۲۵۵-۲۵۶ ه ق)
- ۴۴۱۳ اشاره
- ۴۴۱۵ سیاست مهتدی در برابر مخالفان
- ۴۴۲۰ ۳. معتمد پسر متوکلّ عباسی (۲۵۶-۲۷۹ ه ق)
- ۴۴۲۰ اشاره
- ۴۴۲۱ مهمترین رویدادهایی که در دوران معتمد به وقوع پیوست از این
- ۴۴۲۱ الف- قیام زنگیان
- ۴۴۲۳ ب- حرکت ابن صوفی علوی
- ۴۴۲۳ ج- قیام علی بن زید در کوفه
- ۴۴۲۴ د- معتمد و امام عسکری علیه السلام
- ۴۴۲۹ ه- معتمد و موضع او در برابر شیعه
- ۴۴۳۰ به شهادت رسیدن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
- ۴۴۳۳ نمازگزاردن بر جنازه حضرت امام عسکری علیه السلام
- ۴۴۳۴ فرزندان امام حسن عسکری علیه السلام

۴۴۳۷	بخش سوم
۴۴۵۱	قسمت چهارم
۴۴۵۱	اشاره
۴۴۵۳	بخش نخست
۴۴۵۳	اشاره
۴۴۵۳	۱. ایجاد روابط آمیخته با حکمت و دقت با حاکمان و دستگاه حاکم
۴۴۵۵	۲. ردّ شبهات و دفاع از حریم رسالت
۴۴۵۸	۳. روبرو شدن با فرقه های منحرف
۴۴۵۸	اشاره
۴۴۵۸	۱. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و ثنویه
۴۴۵۹	۲. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و صوفیه
۴۴۶۱	۴. دعوت مردم به دین حق
۴۴۶۵	بخش دوم
۴۴۶۵	اشاره
۴۴۶۷	بحث اول: امام عسکری علیه السلام و زمینه سازی برای قضیه حضرت مهدی علیه السلام
۴۴۶۷	اشاره
۴۴۷۰	گام اول
۴۴۷۳	گام دوم [کتمان قضیه ولادت حضرت مهدی از چشم جاسوسان حکومتی]
۴۴۷۴	گام سوم [خبر دادن به شیعیان و پیروان خود در رابطه با متولد شدن مهدی منتظر ع]
۴۴۷۷	گام چهارم [به شهادت گرفتن دیگران بر ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام]
۴۴۷۸	گام پنجم
۴۴۸۰	گام ششم [برنامه ریزی برای آسان کردن ارتباط مردم با آن حضرت در طول غیبت صغری]
۴۴۸۱	گام هفتم [آماده کردن شیعیان برای روبرو شدن با اوضاع جدیدی که در هنگام غیبت امام مهدی علیه السلام با آنان روبرو خواهند شد]
۴۴۸۲	مبحث دوم: آماده سازی برای عصر غیبت
۴۴۸۸	مبحث سوم: سازمان وکلا در زمان امام حسن عسکری علیه السلام
۴۴۹۲	مبحث چهارم: مکتب فقیهان، تمهیدی برای عصر غیبت

- ۴۴۹۶ ----- مبحث پنجم: پیشوایی عالمان، امینان خدا بر حلال و حرام
- ۴۴۹۹ ----- مبحث ششم: امام عسکری علیه السلام و فرقه های گمراه
- ۴۴۹۹ ----- اشاره
- ۴۵۰۰ ----- ۱. امام عسکری علیه السلام و فرقه واقفیه
- ۴۵۰۳ ----- ۲. امام حسن عسکری علیه السلام و فرقه مفوضه
- ۴۵۱۲ ----- مبحث هفتم: پاره ای از سفارشات و راهنمایی های امام عسکری علیه السلام به شیعیان
- ۴۵۱۶ ----- مبحث هشتم: امام عسکری علیه السلام و رعایت مسائل امنیتی
- ۴۵۲۱ ----- بخش سوم
- ۴۵۲۱ ----- اشاره
- ۴۵۲۲ ----- اول: تفسیر
- ۴۵۲۷ ----- دوّم: رساله منقبت
- ۴۵۲۷ ----- سوّم: مکاتبات شخصیت ها با عسکرین علیهما السلام
- ۴۵۲۷ ----- چهارم: مجموعه سفارشات و توقیعات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
- ۴۵۴۴ ----- پنجم: فعالیت فکری و علمی امام حسن عسکری علیه السلام
- ۴۵۴۴ ----- اشاره
- ۴۵۴۴ ----- از میراث معارفی امام حسن عسکری علیه السلام
- ۴۵۴۸ ----- از میراث کلامی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
- ۴۵۴۸ ----- ۱. توحید در روایات امام عسکری علیه السلام
- ۴۵۴۹ ----- ۲. اهل بیت علیهم السلام و مسأله امامت از دیدگاه حضرت امام عسکری علیه السلام
- ۴۵۵۱ ----- امام مهدی علیه السلام در میراث امام حسن عسکری علیه السلام
- ۴۵۵۲ ----- سیره نبوی در میراث امام عسکری علیه السلام
- ۴۵۸۶ ----- نمونه هایی از میراث فقهی امام حسن عسکری علیه السلام
- ۴۵۸۶ ----- اشاره
- ۴۵۸۶ ----- باب طهارت
- ۴۵۸۶ ----- باب نماز
- ۴۵۸۹ ----- باب روزه

باب خمس و زکات	۴۵۹۰
باب حج	۴۵۹۰
باب ازدواج و طلاق	۴۵۹۱
باب قضاء و شهادت	۴۵۹۱
باب وصیت	۴۵۹۳
باب وقف	۴۵۹۵
باب ارث	۴۵۹۵
باب معیشت	۴۵۹۶
باب اولاد	۴۵۹۹
گوشه هایی از میراث حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در دعا	۴۶۰۰
فهرست	۴۶۱۵
جلد چهاردهم: خاتم اوصیا بقیه الله، حضرت امام مهدی علیه السلام	۴۶۲۴
مشخصات کتاب	۴۶۲۴
اشاره	۴۶۲۶
پیشگفتار	۴۶۳۱
قسمت اول	۴۶۴۱
اشاره	۴۶۴۱
بخش نخست: امام منتظر علیه السلام در یک نگاه	۴۶۴۳
بخش دوم: مهدی موعود علیه السلام و غیبتش در ادیان پیشین	۴۶۴۷
اصالت و ریشه دار بودن ایمان به مصلح جهانی	۴۶۴۷
بشارت آمدن منجی در کتاب های مقدس	۴۶۴۸
رسوخ این عقیده در دین یهود و مسیحیت	۴۶۴۹
ایمان به مصلح جهانی در تفکرات غیر دینی	۴۶۵۱
طول عمر مصلح جهانی در تفکرات بشری	۴۶۵۳
ایمان به حضرت مهدی علیه السلام تجسم یک نیاز فطری	۴۶۵۴
تفکر بشری و غیبت مهدی علیه السلام	۴۶۵۶

- ۴۶۵۶ تفکر دینی به ظهور مصلح جهانی پس از غیبت ایمان دارد
- ۴۶۵۹ اختلاف در تشخیص هویت منجی جهانی
- ۴۶۶۱ اختلاط میان بشارت ها و تعیین آن ها
- ۴۶۶۲ راه حل اختلاف
- ۴۶۶۳ مهدی امامی و حل اختلاف
- ۴۶۶۴ نظریه قاضی ساباطی
- ۴۶۶۷ بشارت های آسمانی جز بر مهدی امامیه منطبق نیست
- ۴۶۶۸ غیبت امام دوازدهم و بشارت
- ۴۶۷۰ بشارت های کتاب های مقدس و خصوصیات مهدی امامیه
- ۴۶۷۱ بشارت کتب آسمانی و اوصاف مهدی امامیه
- ۴۶۷۳ راهیابی به هویت منجی در پرتو بشارت
- ۴۶۷۵ استناد به بشارت های کتب ادیان گذشته و مسأله تحریف
- ۴۶۷۶ استناد به بشارتی که اسلام آن ها را تصدیق نموده است
- ۴۶۷۸ تأثیر بشارت سایر ادیان در پدید آمدن عقیده مهدویت
- ۴۶۸۰ حاصل تحقیق
- ۴۶۸۷ بخش سوم: مهدی موعود علیه السلام و غیبتش در قرآن کریم
- ۴۶۸۷ اشاره
- ۴۶۹۰ ۱. خالی نبودن هیچ زمانی از امام
- ۴۶۹۰ اشاره
- ۴۶۹۳ مراد از امام در آیه شریف
- ۴۶۹۵ امام رهایی بخش از گمراهی
- ۴۶۹۶ صفات مهدی علیه السلام در قرآن
- ۴۶۹۹ مصداق «امام» در زمان ما
- ۴۷۰۱ ۲. در هر زمانی امامی است که شاهد بر امت خویش است
- ۴۷۰۱ اشاره
- ۴۷۰۴ صفات امام شاهد

- علم الکتاب در نزد شاهدان اعمال است ۴۷۰۷
۳. هیچ عصر و زمانی از هدایتگری که به فرمان خدا مردم را به سوی او هدایت کند ۴۷۱۱
- اشاره ۴۷۱۱
- معنای هادی در قرآن ۴۷۱۳
- هدایتگر از جانب خداوند منصوب می شود ۴۷۱۸
- بخش چهارم: مهدی موعود علیه السلام و غیبتش در روایات فریقین ۴۷۲۲
- اشاره ۴۷۲۲
۱. حدیث تقلین ۴۷۲۳
- اشاره ۴۷۲۳
- اثبات تواتر کلمه «عترتی» در حدیث شریف ۴۷۲۵
- دلالت های این حدیث بر وجود امام علیه السلام ۴۷۳۰
- مصدق اهل بیت علیهم السلام ۴۷۳۱
- دلالت حدیث تقلین بر وجوب عصمت امام و پیدا کردن مصداق ۴۷۳۲
- مصدق حدیث تقلین در زمان ما ۴۷۳۶
۲. روایات خلفای دوازده گانه ۴۷۳۶
- اشاره ۴۷۳۶
- لفظ روایات ۴۷۳۷
- دلالت این روایت بر وجود امام مهدی علیه السلام ۴۷۳۹
- ارتباط احادیث حجه الوداع ۴۷۴۱
- مصدق خلفای دوازده گانه ۴۷۴۳
- تحلیل این حدیث شریف به صورت مستقل ۴۷۴۴
- شهادت تاریخ ۴۷۴۶
- عدم فاصله زمانی میان خلفای دوازده گانه ۴۷۴۷
- امامانِ عترت: تنها مصداق ۴۷۴۹
- ادله تطبیق ۴۷۵۰
- اتفاق نظر بر این که مهدی پایان بخش دوازده خلیفه است ۴۷۵۳

۳. حدیث « اَمَّتِ پیروزمند برپا دارنده فرمان خدا » ۴۷۵۳
۴. احادیث خالی نبودن هیچ زمانی از پیشوایی از قریش که مردم را از مرگ جاهلیت ۴۷۶۰
- اشاره ۴۷۶۰
- معنی «امر» در کتاب و سنت ۴۷۶۱
- قسمت دوم ۴۷۶۸
- اشاره ۴۷۶۸
- بخش نخست: رشد و پرورش امام مهدی علیه السلام ۴۷۷۰
- تاریخ تولد ۴۷۷۰
- تواتر خبر تولد آن حضرت علیه السلام ۴۷۷۲
- چگونگی و شرایط تولد ۴۷۷۳
- خبر دادن پیشاپیش از مخفی بودن تولد ۴۷۷۴
- پنهان بودن تولد، علامت مهدی موعود علیه السلام ۴۷۷۶
- بخش دوم: مراحل زندگی امام مهدی علیه السلام ۴۷۸۰
- بخش سوم: امام مهدی علیه السلام در سایه سار پدر ۴۷۸۲
- نقش حضرت امام عسکری علیه السلام در اعلام ولادت حضرت مهدی ۴۷۸۲
- حضور حضرت مهدی علیه السلام در وفات پدر ۴۷۸۵
- قسمت سوم ۴۷۸۸
- اشاره ۴۷۸۸
- بخش نخست: غیبت صغرای امام مهدی علیه السلام ۴۷۹۰
- پذیرش مسئولیت امامت توسط حضرت مهدی علیه السلام در سن کودکی ۴۷۹۰
- نماز گذاردن آن حضرت بر پدر و اعلام وجود ۴۷۹۳
- اهداف حضرت امام زمان علیه السلام از اقامه نماز بر جنازه پدر ۴۷۹۷
- دو غیبت حضرت مهدی علیه السلام ۴۷۹۹
- بخش دوم: علل غیبت صغرای امام مهدی علیه السلام ۴۸۰۲
- علل و اسباب پیدایش غیبت صغری ۴۸۰۲
- زمینه سازی پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام برای غیبت حضرت مهدی علیه السلام ۴۸۰۴

- ۴۸۱۳ ----- فلسفه دومرحله ای بودن غیبت
- ۴۸۱۵ ----- پیگیری اخبار حضرت امام زمان علیه السلام توسط دستگاه عباسی
- ۴۸۱۸ ----- بخش سوم: اقدامات امام مهدی علیه السلام در غیبت صغری
- ۴۸۱۸ ----- اثبات وجود و امامت آن حضرت
- ۴۸۱۹ ----- تکمیل سایر نیازمندی های امت در رابطه با معارف اسلامی
- ۴۸۲۰ ----- تثبیت سازمان نیابت
- ۴۸۲۰ ----- اشاره
- ۴۸۲۵ ----- حراست از کیان ایمانی
- ۴۸۲۷ ----- صادر کردن نامه ها «توقیعات»
- ۴۸۳۰ ----- تشرف مؤمنان به خدمت امام مهدی علیه السلام
- ۴۸۳۴ ----- اعلام پایان غیبت صغری
- ۴۸۳۸ ----- قسمت چهارم
- ۴۸۳۸ ----- اشاره
- ۴۸۴۰ ----- بخش نخست: غیبت کبری امام مهدی علیه السلام و علل آن
- ۴۸۴۰ ----- مدار کلی فعالیت امام زمان علیه السلام در غیبت کبری
- ۴۸۴۱ ----- علل غیبت در احادیث شریف
- ۴۸۴۱ ----- اشاره
- ۴۸۴۶ ----- ۱. جمع کردن و استفاده از تجربیات امت های گذشته
- ۴۸۴۷ ----- ۲. عامل امنیتی
- ۴۸۴۹ ----- ۳. تهیه فرصت مناسب برای رسیدن حق به همه مردم و استخراج همه ذخیره های الهی
- ۴۸۵۰ ----- ۴. آزمون مقدماتی نسل ظهور
- ۴۸۵۱ ----- ۵. آشکار شدن ناتوانی دیگر مکاتب
- ۴۸۵۱ ----- ۶. حفظ روحیه ظلم ستیزی
- ۴۸۵۳ ----- ۷. غیبت و صلاح کار امام و مؤمنان
- ۴۸۵۴ ----- ۸. فراهم نیامدن تعداد مطلوب یاوران
- ۴۸۵۶ ----- بخش دوم: اقدامات امام مهدی علیه السلام در غیبت کبری

- ۴۸۵۶ - اشاره
- ۴۸۵۷ - مراقبت آن حضرت از نظام اسلامی
- ۴۸۵۸ - حراست از اسلام ناب و تقویت فرایند اجتهاد
- ۴۸۶۳ - تقویت فقها در عصر غیبت
- ۴۸۶۵ - اصحاب امام زمان علیه السلام در غیبت کبری
- ۴۸۶۷ - دیدار با مؤمنان در زمان غیبت کبری
- ۴۸۶۹ - حضور در موسم حج
- ۴۸۷۰ - بخش سوم: تکالیف دوران غیبت کبری
- ۴۸۷۰ - اشاره
- ۴۸۷۰ - مهمترین وظایف شیعیان در زمان غیبت
- ۴۸۷۴ - اهمیت انتظار
- ۴۸۷۸ - حقیقت انتظار
- ۴۸۸۲ - شرایط انتظار
- ۴۸۸۵ - انتظار و آمادگی فوری برای ظهور
- ۴۸۹۰ - قسمت پنجم
- ۴۸۹۰ - اشاره
- ۴۸۹۲ - بخش نخست: علایم ظهور امام مهدی علیه السلام
- ۴۸۹۲ - نکاتی درباره علایم ظهور
- ۴۸۹۳ - علایم حتمی و علایم غیر حتمی
- ۴۸۹۳ - زبان رمز در روایات علامات
- ۴۸۹۴ - بارزترین نشانه های ظهور
- ۴۸۹۸ - از میان رفتن علل غیبت
- ۴۹۰۲ - بخش دوم: سیره امام مهدی علیه السلام در هنگام ظهور
- ۴۹۰۲ - اشاره
- ۴۹۰۳ - ویژگی های دولت مهدوی در قرآن
- ۴۹۰۸ - تاریخ ظهور حضرت مهدی علیه السلام

- مکان ظهور و آغاز قیام آن حضرت ۴۹۰۹
- تأملی در دو خطبه اعلان قیام ۴۹۱۱
- اعلام اهداف قیام ۴۹۱۲
- پاسخ مردم به استمداد آن حضرت و بیعت با او ۴۹۱۳
- خروج آن حضرت به سمت کوفه و پاکسازی جبهه داخلی ۴۹۱۴
- وارد شدن آن حضرت به بیت المقدس و نزول حضرت عیسی علیه السلام ۴۹۱۵
- کشته شدن دجال و پایان حاکمیت تمدن های مادی ۴۹۱۶
- سیره مهدی علیه السلام سیره رسول الله صلی الله علیه و آله ۴۹۱۷
- احیای سنت و آثار پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۹۱۸
- سختگیری آن حضرت با خود و نرمخویی او با امت ۴۹۱۹
- سیره قضایی ۴۹۲۰
- سیره آن حضرت در برابر ادیان و مذاهب ۴۹۲۱
- نبرد با بدعت ها و نفی تحریف غالیان و باطل پویان ۴۹۲۲
- سیره اداری ۴۹۲۳
- سیره جهادی ۴۹۲۴
- سیره مالی ۴۹۲۶
- تصویر کلی دولت مهدوی در متون دینی ۴۹۲۸
- بخش سوم: پرتوی از روایات امام مهدی علیه السلام ۴۹۳۲
- کلام آن حضرت در باره توحید و رد غلو ۴۹۳۲
- در بیان علت خلقت و فرستادن پیامبران و تعیین اوصیا ۴۹۳۲
- در بیان مقام ائمه علیهم السلام ۴۹۳۴
- در بیان انتظام نظام امامت و خالی نبودن زمین از حجت ۴۹۳۴
- تقوای الهی و نجات از فتنه ۴۹۳۶
- مراقبت آن حضرت از مسلمانان ۴۹۳۷
- آمادگی دائم آن حضرت برای ظهور ۴۹۳۸
- نمونه هایی از پاسخ های کوتاه آن حضرت ۴۹۳۸

۴۹۳۹ ----- نمونه هایی از ادعیه و زیارات آن حضرت

۴۹۴۳ ----- نمونه هایی از زیارات آن حضرت

۴۹۴۷ ----- درباره مرکز

سرشناسه: حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور: پیشوایان هدایت: زندگی نامه چهارده معصوم علیهم السلام / گروه مولفان (سیدمنذر حکیم، با همکاری عدی غریباوی)؛ مترجم عباس جلالی؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۴۶ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱].

شابک: دوره ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۱۱-۳

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیبا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: غریباوی، عدی

شناسه افزوده: جلالی، عباس، ۱۳۳۴ -، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶ ج. ۱ ۱۳۹۳

رده بندی ديويي: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۰۸۶

ص: ۱

جلد اول : خاتم انبیا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشاینده مهربان

قال رسول الله ﷺ:

إني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله وعترتي أهل بيتي،
ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا أبداً، وإنهما لن يفترقا
حتى يردا عليّ الحوض.

پیامبر اکرم ﷺ می فرمایند:

من دو [چیز] گرانسنگ در میان شما برجای
می‌گذارم، کتاب خدا و خاندانم، اهل بیتم، تا
زمانی که به این دو تمسک جوئید، هرگز گمراه
نخواهید شد و بدرستی که این دو هیچگاه از
هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض [کوثر]
بر من وارد شوند.

(صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۴۳۲؛
مسند أحمد ج ۳، ص ۱۴، ۱۷، ۲۶ و ج ۴، ص ۳۷۱ و ج ۵،
ص ۱۸۲، ۱۸۹ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹، ۱۴۸، ۵۳۳ و
جز آن)

خاتم النبیین
محمد مصطفیٰ
صلی اللہ علیہ وسلم

پیشوایان هدایت

۱

خاتم انبیا

حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله)

گروه مؤلفان

(سید منذر حکیم با همکاری عدی غریب‌اوی)

مترجم: عباس جلالی

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السّلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام با درک ضرورت همبستگی، همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌ی فعال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم، کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام و اسلام ناب محمدی بپردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیه‌الله خامنه‌ای (مد ظله) در این میدان حسّاس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت

تشنه به معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری، حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضد اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

*** خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد عباس جلالی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان و الاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل بازمی شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فروبارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- ((۱)). انعام/۷۱.

۲- ((۲)). بقره/۲۱۳.

۳- ((۳)). احزاب/۴.

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ (۱) تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را بر عهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فيه؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بوده، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال درخور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوشش نیاسودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- ((۱)). جمعه/۲.

۲- ((۲)). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را براساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو چیز گرانسنگ میان شما برجای می گذارم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو چیز، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر به نزد من در آیند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چندبعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فراروی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به بررسی زندگانی پیامبر عظیم الشأن اسلام در تمام زوایای فردی و اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران بسیار دشوارش می‌پردازد. آن بزرگوار، اساس برجسته ترین ارزش های اسلامی را در عمق اندیشه و عقیده و در افق اخلاق و سیر و سلوک، استوار ساخت و طی روزگاران، مشعلی فروزان از ایمان، پاکی و روشنایی فراراه جهانیان قرار داد.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائره المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإنه حسبنا و نعم النصير».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ص: ۱۶

پیشگفتار شیوه قرآن در ارائه و پژوهش تاریخ و سیره بخش نخست آخرین پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در یک نگاه
بخش دوم نوید پیامبران، در روزگاران بخش سوم جلوه هایی از شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم

شیوه قرآن در ارائه و پژوهش تاریخ و سیره

قرآن کریم به بیان سیره و روش پیامبران و راهنمایان بشر توجهی فوق العاده دارد و در عرضه سیره آن بزرگواران (صلوات الله عليهم اجمعین) شیوه ای ویژه را دنبال می کند.

این شیوه در چگونگی ارائه روش راهنمایان برگزیده الهی، بر مجموعه ای از ارکان و اصول علمی استوار است.

قرآن کریم، بیان خود را از عنصر هدایت که همان عنصر جهت دهنده حرکت آدمی به سوی کمال درخور اوست، آغاز می کند و برای مجموعه رخدادهای تاریخی که ناهمواری های زندگی مردمان و جامعه ها تلقی می شود، اهدافی واقعی را برمی گزیند. این اهداف، کلیدهای ورود به دروازه های گسترده علوم و معارفی به شمار می آیند که در خدمت حرکت تکاملی انسان، از کارایی برخوردارند.

قرآن، برای دست یابی به آن اهداف برجسته، ابزار گوناگونی را به کار می گیرد و با مخاطب قرار دادن خرد و خردمندان، عرصه هایی نو در برابر اندیشه انسانی می گشاید؛ آن جا که می فرماید:

۱. فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ (۱)

این داستان ها را برایشان بازگو کن، شاید بیندیشند.

۲. لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ؛ (۲)

در سرگذشت آنان، برای اهل خرد، درس عبرتی وجود داشت.

بنابراین، در روشی که قرآن به بیان تاریخ می پردازد، «اندیشیدن» و «عبرت آموختن» از تاریخ امتهای و شیوه عملکرد رهبران، دو هدف اساسی می باشد.

این اهداف، محدود به این دو هدف نیست، بلکه فراتر از آن ها، اهداف الهی دیگری را که در این فرموده خدای متعال جلوه گر است، پی می گیرد:

این ها داستان دروغین نبود، بلکه وحی الهی و با آن چه پیش روی او قرار دارد، هماهنگ است و شرح هر چیزی را در بر دارد و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می آورند. (۳)

و نیز:

ما از هر یک از سرگذشت پیامبران برای تو بازگو کردیم تا به وسیله آن دلت را آرامش بخشیم و در این سرگذشت ها برای تو حق، و برای مؤمنان موعظه و تذکر آمده است (۴).

هریک از آیات، برای ارائه اخبار مربوط به پیامبران و بیان سرگذشت آنان، چهار هدف در بر دارد.

قرآن کریم، در شیوه بیان تاریخی منحصر به فرد خود بر اصول زیر متکی است:

ص: ۲۰

۱- (۱). اعراف/۱۷۶.

۲- (۲). یوسف/۱۱۱.

۳- (۳). مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ يوسف/۱۱۱.

۴- (۴). وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَقْبَامِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ هود/۱۲۰.

۱. حق؛

۲. دانش؛

۳. هم عصری با رخدادها؛

۴. احاطه بر آن پیش آمدها؛

لذا قرآن کریم، در بیان و ارائه پدیده های تاریخی و رخداد های اجتماعی گذشته و یا هم عصر خود، جایی برای شک و تردید و دروغ، باقی نمی گذارد و با این فرموده:

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ؛ (۱)

این همان سرگذشت حقیقی (حضرت مسیح) است.

این دو اصل را مورد تأکید قرار می دهد.

و نیز با این فرموده اش در آغاز سوره اعراف:

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ؛ (۲)

و قطعاً (اعمالشان) را با علم خود بر ایشان شرح خواهیم داد و ما هرگز غایب نبودیم به عنصر هم عصر بودن با رخدادهایی که به بیان آن ها می پردازد، تصریح می نماید.

گذشته از این مطالب، قرآن گاهی متکی به تحقیق و بررسی است و گاهی، متکی به استدلال، در مقام تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری، شیوه ای علمی دارد و آن گاه که به نحو کلی زندگی پیامبران را ارائه می دهد به خطوطی اصلی - که آنان را در یک صف و یک سنگر و یک خط، یعنی خط کلی اسلام قرار می دهد -

ص: ۲۱

۱- (۱). آل عمران/۶۲.

۲- (۲). اعراف/۷.

اشاره می کند. همان گونه که خدای متعال فرمود:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ؛ (۱)

دین، نزد خدا اسلام است

سپس قرآن در ژرفای سیره هریک از پیامبران اولو العزم به غور و بررسی می پردازد تا خواننده بر مهم ترین بخش ها و زوایای سیره آنان آگاهی کامل یافته و این بخش ها و آن چه در گذشته اتفاق افتاده است و رخدادهایی را که ارتباط به خط رسالت الهی داشته و بدان ضمیمه می شود و با ادامه زندگی، استمرار می یابد، به یکدیگر مرتبط سازد.

سرشت بحث تاریخی این است که دستخوش تحریف قرار می گیرد و در پرده ابهام و پیچیدگی قرار گرفته و ابرهای تیره ای بر آن سایه می افکند و کار به جایی می رسد که نمی توان به آسانی به حقیقت دست یافت و واقع را دریافت نمود و در این جاست که جامعه انسانی اجازه غفلت از آن و گذر از حقایق موجود در آن را به خود نمی دهد.

آیه مبارک ۱۱۱ سوره یوسف به امکان دروغ بافی و به بازی گرفتن حقایق تاریخ یا مبالغه در بیان آن ها و تحقیق و بررسی بدون علم و آگاهی و پرده پوشی حقی که باید زمانی آشکار شود، اشاره می کند.

از این جاست که مکتب قرآن باید پژوهشگر حقیقت جو را به سلاحی منطقی مسلح سازد تا کاملاً قادر بر کشف حقیقت باشد.

قرآن کریم، به پی ریزی نظریه اصول غیرقابل تغییری پرداخته که اندیشه انسانی هیچ گاه توان پا فراتر نهادن از آن ها را ندارد و آن ها را «محکّمات» و «ام الکتاب» نامیده که برای اندیشه آدمی، حقایقی ثابت و روشنند و هیچ زمانی در

ص: ۲۲

آن‌ها، شک و تردیدی راه نخواهد یافت.

این اصول تغییرناپذیر، همواره برنامه‌های کلی و احکام اساسی اندیشه انسانی را، که گنجایشی فراتر از جهان ماده دارد، تشکیل می‌دهند؛ ولی قرآن روا نمی‌داند در برابر مبهمات و مسائل اختلافی میان انسان‌ها، ساکت بماند.

قرآن کریم در برخورد با مبهمات یا موارد اختلاف بشر دو دیدگاه و دو شیوه را به خواننده آگاه عرضه می‌کند و آن دو شیوه را به داوری می‌نهد تا جهت برخورد با هرگونه خبری که به اندیشه آدمی راه یابد معیار و قاعده‌ای کلی به شمار آید.

هریک از این گونه برخوردها به ریشه‌هایی درونی برمی‌گردد که بر آن نوع برخورد، سایه افکنده و در هر سخنی که به انسان عرضه می‌گردد و از خرد انسانی انتظار می‌رود در برابر آن، موضعی مناسب و درخور، برگزیند؛ خود را نشان می‌دهد.

خدای متعال، بعد از اشاره به این که قرآن، همان فرقانی است که خداوند آن را بر فرستاده امین خویش فرو فرستاده، چنین می‌فرماید:

او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن، آیات محکم (صریح و روشن) که اساس این کتاب را تشکیل می‌دهد، و بخشی از آن متشابه است، آنان که در دل انحراف دارند، به دنبال آیات متشابهند تا فتنه برانگیزند و آن را به تأویل برند در صورتی که تفسیر آن‌ها را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند، می‌گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم، همه از سوی پروردگار ماست و جز اهل خرد، متذکر این معنا نمی‌شوند و حقیقت را در نمی‌یابند* خدا یا بعد از آن که ما را هدایت کردی، دل‌هایمان را از راه حق منحرف مگردان و از سوی خود رحمتی بر ما ببخش، که تو بخشنده‌ای. (۱)

ص: ۲۳

۱- (۱). هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي

سلامت روح، میان انسان و فتنه انگیزی فاصله ایجاد می کند. از این رو، انسان حقیقت جو از پیروی آیات متشابه بازمی ایستد، بلکه آن را به پروردگار خویش برمی گرداند.

بنابراین، عقل و خرد از هرگونه تفسیر غیرعلمی یا تفسیری عاری از دلایل صحیح و حقایق غیرقابل تغییر جلوگیری می کند، بلکه عقل و خرد وی را به اعتماد بر محکمت و پابندی به «ام الكتاب» رهنمون می گردد، به گونه ای که چارچوب کلی و خطوط ثابتی را که هیچ گاه امکان پافراژ نهادن از آن ها وجود ندارد، تشکیل می دهد. در این صورت طبیعی است در کنار این آیات تغییرناپذیر و احکامی که فراسوی آن ها نمی توان رفت، به آیات دیگر توجه کنیم.

در این جا کرانه های روح آدمی به روی آفاق اندیشه گشوده می شود تا مواردی را که به صراحت بیان نشده یا در آغاز، روشن به نظر نمی رسد، با دقت مورد بررسی قرار دهد.

بدین ترتیب، انسان عاقلی که به پروردگار خویش ایمان آورده در تفسیر و تجزیه و تحلیل آیات متشابهی که نظاره گر آن است شتابزده عمل نمی کند و در پی فتنه انگیزی بر نمی آید، بلکه در قبال آن ها موضعی خردمندانه و حکیمانه برمی گزیند و اگر در آشکار ساختن حقیقت موفق نشود، حداقل به انکار آن بر نمی خیزد و آن را مورد اعتراض قرار نمی دهد و آن امر را به منبع اصلی آن و به پروردگار خویش، که خود، آن آیات را فرود فرستاده، برمی گرداند

و با درخواست استمرار هدایت و فرو آمدن رحمت الهی، آن چه را در پی دست یابی به آن است از ذات مقدسش جویا می شود.

این گونه عمل، موضعگیری صحیحی تلقی می شود که نموداری از پختگی و تعامل منطقی با آیات به شمار می آید، زیرا انسان عاقل در توجیه و تجزیه و تحلیل، شتابزده عمل نمی کند.

از این رو، به معنای این فرموده خدای متعال در آغاز سوره مبارک هود پی می بریم که فرمود:

الر* این کتابی است که آیاتش استحکام یافته، سپس تشریح شده و از نزد خداوند حکیم و آگاه نازل گردیده است. (۱)

این تشریح و توضیح، پس از استحکام آیات و تعیین آیات ام الكتاب، که اساس و پایه و خطوطی ثابت به شمار می آیند، عملی خواهد بود؛ چنان که آیه ۷ سوره آل عمران (۲) به وضوح از آن سخن به میان آورده و آیه ۳۹ سوره رعد نیز بر همین مطلب تأکید دارد؛ آن جا که می فرماید:

خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را اراده نماید اثبات می کند و ام الكتاب (لوح محفوظ) نزد اوست (۳)

بنابراین، آن چه در معرض محو و تغییر قرار نمی گیرد، همان ام الكتاب است و غیر از آن هر چه هست به تبعیت از دگرگونی اوضاع و حالات و ضرورت ها، دستخوش محو و نابودی و تغییر و تبدیل خواهد شد.

این آیات شریف در جهت ترسیم برنامه کلی که قرآن کریم در برخورد با

ص: ۲۵

۱- (۱). الر* كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ هود/۱.

۲- (۲). مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ آل عمران/۷.

۳- (۳). يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

رخدادهای تاریخی بر مبنای آن حرکت می کند، کافی به نظر می رسد؛ زیرا اختلاف در جزئیات به ما اجازه نمی دهد اصل را انکار نموده و از آن غفلت ورزیم و آن چه را نزدمان ثابت گشته و از وجود آن مطمئن شده ایم، محکوم نماییم.

در پرتو همین موضوع می توان همه موضوعاتی را که در کتب سیره نبوی یا تاریخ اسلام و قبل از اسلام در مورد پیامبران الهی و امت های آنان وارد شده، به ارزیابی بنشینیم. زیرا اصول ثابت تاریخی همان محکمانند که خاستگاه نورافشانی تلقی شده و هیچ گاه نمی توان از آن ها پافراتر نهاد و در تفسیر یا پذیرش یا رد مطالب صحیح یا غلطی که در کتاب های تاریخی آمده، همین امور را باید معیار شناخت قرار دهیم.

بنابراین، عرصه تاریخ که عرصه آمیختگی حق با باطل است، ابزاری را می طلبد که در آشکار ساختن تمام حقیقت ثابت شده، ما را یاری رسانند.

اصول ثابت تاریخی، که دلایل عقلی و نقلی، روشنی آن ها را تأیید می کند خاستگاه هر گونه تفسیر و توجیه یا محاکمه یا محکومیت به شمار می آیند و قرآن کریم با منطبق ساختن این شیوه بر سیره پیامبران و امت های آنان به خصوص، تصویری روشن برای ما ترسیم نموده است که همه پیامبران در آن مشترکند و نبوت و گزینش آن بزرگواران برخاسته از ویژگی های اساسی موجود در شخصیت هریک از پیامبران است که وی را شایسته گزینش الهی قرار داده تا آفریدگانش را هدایت کند. این ویژگی ها عبارتند از: کمال یافتن عقل و خرد، آگاهی، پرهیزکاری، شکیبایی و بندگی کامل خدا که با بینش و آگاهی انجام پذیرد.

خدای متعال خطاب به پیامبر خویش فرموده است:

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي...؛ (۱)

بگو: من نشانه روشنی از پروردگارم دارم...

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي...؛ (۲)

بگو: این راه من است! من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنیم...

این همان منطق قرآنی است که نمایی از پابرجایی و استواری تلقی می شود... از این رو، باید گفت چگونه ممکن است خداوند پیامبری را برگزیند که از برانگیخته شدن خود و رسالتی که از ناحیه پروردگارش به او واگذار شده بی اطلاع باشد و از نشانه هایی که از سوی خدای خویش می بیند، اطمینان حاصل نکند تا بدان جا که دیگران وی را مطمئن سازند؟! با عقل سازگار نیست که وی به پیامبری مبعوث و برای امر نبوت مهیا شود و خود نداند پیامبر است و از ناحیه خدا برای راهنمایی مردم برانگیخته شده است، یا در مأموریت خود دچار شک و تردید شود؛ تا چه رسد به این که تصور کند حقیقت را از کسی که باید خود، او را هدایت کند، به دست آورد و خداوند به این حقیقت اشاره فرموده است:

آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر آن که هدایتش کند، شما را چه می شود چگونه داوری می کنید؟ (۳)

نمای روشنی که قرآن کریم از شخصیت پیامبران الهی ترسیم نموده و دلایل عقلی نیز آن را مورد تأیید قرار داده است بنیانش استوار و ثابت است تا

ص: ۲۷

۱- (۱) انعام/۵۷.

۲- (۲) یوسف/۱۰۸.

۳- (۳) أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ يونس/۳۵.

هرگونه تصویری را که از تورات و انجیل منتشر گشته یا در کتب صحاح یا در همه کتاب های تاریخی آمده و در آن ها به برخی از سرگذشت پیامبران خدا پرداخته شده، به محاکمه بکشد، خواه این پیامبر، ابراهیم یا موسی یا عیسی یا پیامبر اکرم (صلوات الله علیهم اجمعین) باشد و خواه نقل کننده چنین تصویری، برخی از همسران پیامبر و یا بعضی صحابه یا بستگان دور و نزدیک رسول خدا باشند.

آخرین پیامبر در یک نگاه

خاتم پیامبران و سرور فرستادگان الهی، حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله علیه و اله و سلم در هفدهم ربیع الاول عام الفیل دیده به جهان گشود. وی قبل از تولد، پدر را از دست داده بود. دوران شیرخوارگی حضرت در قبیله سعد سپری گشت. در چهار یا پنج سالگی به مادرش بازگردانده شد. در شش سالگی مادر بزرگوارش دنیا را وداع گفت و جدش وی را تحت سرپرستی و مراقبت ویژه خود قرار داد. دو سال در کنار او حضور داشت و جدش هنگام وفات، امر سرپرستی وی را به عموی مهربانش ابو طالب سپرد و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تا زمان ازدواج خویش هم چنان در کنار عمویش باقی ماند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در دوازده سالگی به اتفاق عمویش به شام سفر کرد و در مسیر راه به بحیرای راهب برخورد. بحیرا وی را شناخت و در جهت مراقبت از وی به ابو طالب هشدار داد و از حوادث ناگواری که از جانب یهود در انتظار پیامبر بود، برای عمویش پرده برداشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در بیست سالگی در حلف الفضول (پیمان جوانمردان) شرکت جست و بعدها به آن افتخار می کرد. وی برای تجارت با اموال خدیجه به شام سفر کرد و در بیست و پنج سالگی و عنفوان جوانی، که به راستگوی امانت دار معروف بود، با خدیجه ازدواج کرد و قبایلی که برای نصب

حجر الأسود با یکدیگر در کشاکش بودند، وی را برای حلّ نزاع خود برگزیدند و حضرت با دست زدن به ابتکاری بسیار جالب به گونه ای عمل کرد که همه طرف های درگیر از آن خرسند شدند.

در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد و با بصیرتی کامل مردم را به سوی خدا دعوت کرد و از میان کسانی که قبل از دیگران ایمان آورده بودند، یاران خویش را گرد آورد و پس از سپری شدن سه یا پنج سال از آغاز دعوت وی به سوی حق، خداوند به او فرمان داد تا بستگان خویش را - از عذاب الهی - بترساند. سپس به وی دستور داد رسالت خویش را آشکار کند و مردم را آشکارا به اسلام فراخواند تا کسانی که به اسلام علاقه مندند به جمع مسلمانان و مؤمنان بپیوندند.

از همان زمان، قریش در برابر حرکت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مانع به وجود آوردند و کوشیدند مردم را از راه خدا بازدارند و از انتشار رسالت وی جلوگیری کنند. پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم نیز ناگزیر در پی گشودن روزنه جدیدی برای دعوت خود در خارج از مکه برآمد و گروهی از مسلمانان را به حبشه اعزام نمود که با استقبال گرم «نجاشی» پادشاه آن سرزمین روبرو شدند. این گروه به رهبری جعفر بن ابوطالب در آن سرزمین اقامت گزیدند و جعفر، تا سال هفتم هجری آن دیار را ترک نکرد.

قریش که در جهت همدست کردن نجاشی با خود و بر ضد مسلمانان توفیقی نیافتند، به طرحی جدید متوسل شدند که در تحمیل محاصره اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نمودار گشت. این محاصره سه سال به طول انجامید و آن گاه که قریش از به تسلیم واداشتن پیامبر و ابوطالب و سایر بنی هاشم برای اهداف خود نومید گشتند، حصر را شکستند؛ ولی پیامبر و نزدیکانش پس از

آن که پیروزمندانه از محاصره بیرون آمدند در سال دهم بعثت با وفات ابو طالب و خدیجه-سلام الله علیهما- در بوتهٔ آزمون سختی قرار گرفتند. اندوه این دو رویداد تأثیری شگرف بر وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم داشت، زیرا وی طی یک سال دو پشتیبان قدرتمند خویش را از دست داد.

در این جا برخی از تاریخ نگاران، وقوع رخداد سیر به آسمان ها و معراج را در اوج اندوه و فشار روحی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و ترجیحا در این زمان دانسته اند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در آن زمان شاهد مانع تراشی قریش بود که با تمام توان در برابر رسالت آن حضرت ایستادگی می کردند. از این رو، خدای متعال آفاق آینده را با نمایاندن نشانه های بزرگی از قدرتش، به روی آن حضرت گشود. رویداد «معراج» برای شخص پیامبر اکرم و مؤمنان همگی، برکات بزرگی در بر داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای دست یابی به پایگاهی جدید، به طائف هجرت نمود ولی در این سرزمین که مجاور مکه و تحت تأثیر فضای آن قرار داشت، به فتح و گشایش نوینی دست نیافت. با انتخاب همسایگی مطعم بن عدی، به سمت مکه بازگشت و برای گسترش رسالت خود در موسم حج به فعالیت جدیدی دست زد و با قبایلی که برای ادای مناسک حج و بازرگانی در بازار عکاظ، آهنگ بیت الله الحرام می کردند، تماس برقرار می کرد. پس از دیداری که با مردم مدینه داشت، خداوند درهای پیروزی را به رویش گشود و دعوت وی به پرستش خدای یگانه ادامه یافت و اسلام در مدینه منتشر شد. و پس از آن خداوند او را از نیرنگ قریش، که برای از سر راه برداشتن وی همدست شده بودند، آگاه ساخت. حضرت تصمیم گرفت خود، به مدینه هجرت نماید. از این رو، به علی علیه السلام فرمان داد تا در بسترش بخوابد و خود با احتیاط

کامل به سمت مدینه هجرت کرد و درحالی که مردم مدینه برای استقبال وی در آمادگی کامل به سر می بردند وارد آن دیار گردید و در آغاز ماه ربیع الاول به منطقه «قبا» رسید و بدین سان، هجرت مبارک آن بزرگوار به دستور آن حضرت مبدأ تاریخ اسلام به شمار آمد.

پیامبر خاتم دست به تأسیس نخستین دولت اسلامی زد و در سال نخست هجرت، با شکستن بت ها و بنای مسجد نبوی به عنوان مرکز فعالیت و دعوت و حکومت خویش و با ایجاد پیمان برادری میان مهاجر و انصار پایه و اساس این دولت را استحکام بخشید تا بدین وسیله پایگاه مردمی استواری ایجاد کند و بنای دولت جدید بر آن قرار گیرد، افزون بر آن، به نگارش بخشنامه ای پرداخت که ارتباط برخی قبایل با بعضی دیگر در آن تنظیم یافته بود و نیز پیمان نامه ای با قبایل یهود امضا نمود که خطوط کلی نخستین نظام اداری و حکومتی اسلام را شامل می شد.

دولت نوپا و هم چنین رسالت اسلامی، با رویارویی ددمنشانه ای که از ناحیه قریش در جهت براندازی رسالت و دولت اسلامی انجام گرفت، مواجه شد و بدین ترتیب، جنگی پس از جنگ دیگر بر ضد مسلمانان افروخته گشت و پیامبر اکرم و مسلمانان، ناگزیر به دفاع از خویش شدند.

سال های دفاع از این دولت جوان با نخستین سریه (۱) اعزامی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به فرماندهی عمویش حضرت حمزه در هفتمین ماه پس از هجرت صورت پذیرفت و تا پایان سال نخست هجرت، سه سریه تدارک دید.

در این سال آیات بسیاری از سوره بقره بر آن حضرت نازل گردید تا دستورات

ص: ۳۲

۱- (۱). گروهی از لشکر به تعداد پنج تا سیصد تن.

جاودانه ای را برای پیامبر و دولت و امتش ترسیم و نقشه های منافقان را آشکار و رسوا سازد و از توطئه های یهود بر ضد پیامبر خاتم و دولت نوپا و جهانی اش پرده بردارد.

قریش از خارج مدینه و یهود از داخل این شهر، شخص پیامبر و دولت او را، نشانه رفتند. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تحرکات همگی را زیر نظر داشت و بدین سان، در سال دوم هجرت، هشت غزوه و دو سریّه پیاپی صورت گرفت و غزوه بدر بزرگ در ماه رمضان همان سالی که روزه واجب شد رخ داد و آن گاه قبله تغییر یافت. و به استقلال امت مسلمان و دولت اسلامی، بعد جدیدی بخشید.

سال دوم، از سویی سرشار از پیروزی های نظامی و از سویی دیگر فرو آمدن دستورات سیاسی و اجتماعی بود. در این سال، نخستین شکست خفت بار نصیب قریش و یهودیان شد، چنان که در همین سال بنی قینقاع، نخستین قبیله یهود که مدینه را وطن خود برگزیده و در پی پیروزی مسلمانان در بدر بزرگ با رسول خدا پیمان شکنی کردند، از مدینه بیرون رانده شدند.

تحرکات نظامی قریش بر ضد اسلام و مسلمانان از خارج مدینه ادامه یافت و قبایل یهود سه سال پیاپی، چندبار پیمان خویش را با رسول اکرم شکستند و بدین ترتیب، به وجود آمدن پنج غزوه احد، بنی نضیر، احزاب، بنی قریظه و بنی مصطلق در این سه سال، بار فوق العاده سنگینی را بر دوش پیامبر و قاطبه مسلمانان نهاد.

در سال پنجم که مسلمانان از خود رشادت های بزرگی نشان دادند خداوند، مکر و حيله احزاب مدینه و یهود را، به خودشان برگرداند و با مأیوس شدن قریش از درهم کوبیدن قدرت مسلمانان، خداوند زمینه را برای

فتحی آشکار مهیا ساخت و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پس از صلح حدیبیه با قبایل اطراف خود هم پیمان شد و به گردآوری آن ها پرداخت تا در برابر تمام نیروهای شرک و الحاد، از آن ها قدرتی یکپارچه به وجود آورد. خدای متعال در سال هشتم، مکه را برای آن حضرت گشود و پس از آن که گردنکشان قریش در برابر دولت و سیاست آن حضرت، سر تعظیم فرود آوردند، خدا به وی قدرت بخشید تا پایه و ارکان شرک را از شبه جزیره ریشه کن سازد.

سال نهم، با ورود هیئت های اعزامی قبایل، که دسته دسته به دین الهی می گرویدند، سالی پر رونق بود.

سال دهم هجری، سال حجه الوداع و آخرین سالی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در کنار امت خویش قرار داشت و برای پیشرفت دولت جهانی خویش و امتش، که شاهد بر سایر امت ها بود، زمینه سازی می کرد.

روح بلند پیامبر عظیم الشأن اسلام در روز ۲۸ ماه صفر سال یازدهم هجری پس از تحکیم ارکان دولت اسلامی اش، که رهبر معصومی را برای آن مشخص کرد، به ملکوت اعلی پیوست؛ رهبری که جانشینی وی را برعهده داشت و در راه او گام برمی داشت و چنین ویژگی، تنها در شخص علی بن ابی طالب علیه السلام وجود داشت. انسان کاملی که از دوران تولد، تربیت یافته رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آمد و حضرت در طول زندگی به بهترین شکل ممکن از او مراقبت نمود. تمام ارزش های اسلامی در اندیشه و سیر و سلوک و اخلاق امام علی بن ابی طالب علیه السلام تبلور داشت و در اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و دستورات و نواهی وی، برجسته ترین نمونه به شمار می رفت و شایسته نشان ولایت کبری و وصایت نبوی و خلافت اسلامی بود. ویژگی های امیر مؤمنان، آن حضرت را در کیان رسالت اسلامی و انقلاب الهی و دولت

نبوی نامزد ساخت تا به دستور خدای سبحان پس از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نخستین جانشین وی گردد.

پیامبر و الامقام اسلام با وجود اوضاع سخت و دشوار آن زمان، تبلیغ رسالت را با نصب علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان راهنما و پیشوای مسلمانان عملی ساخت، روح بلندش به آسمان ها پر کشید و بدین سان، آن حضرت برترین نمونه در راه اطاعت از دستورات خدا بود، زیرا فرمان الهی را به بهترین وجه رساند و با رساترین بیان حجت را تمام ساخت. آنچه یادآوری شد نگاهی گذرا به شخصیت و زندگانی پیامبر خاتم حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود. اکنون برای تحقیقی بیشتر در این باره با ما همراه باشید.

نوید پیامبران، در روزگاران

قرآن کریم به صراحت بیان داشته که دوران تاریخی بشر با پدیده وجود نبوت ها و بعثت پیامبران و فرستادن رسولان، که جوامع خود را به سمت و سوی زندگی برتر و انسانیتهی کامل تر رهنمون می شدند، آغاز گردیده است. به گونه ای که می توانیم از آن نتیجه بگیریم درخشش نبوت و ظهور پیامبران در جوامع بشری، آغاز دوران تاریخی بشر به شمار می آید.

خدای متعال فرمود:

مردم، در آغاز یک دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد با آنان فرو فرستاد تا میان مردم در آن چه اختلاف داشتند، داوری کند، تنها کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند و نشانه های روشن به آن ها رسیده بود به جهت ستم رواداری میان خویش، در آن به اختلاف پرداختند، خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به فرمان خود به حقیقت مورد اختلاف، رهبری نمود و خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند. (۱)

ص: ۳۷

۱- ((۱)). كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلف فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بقره/ ۲۱۳.

حکمت و رحمت الهی به فرستادن پیامبران تعلق گرفت، پیامبرانی که برنامه های هدایتگرانه با خود داشته باشند و بشر را از وادی غریزه به وادی عقل و از منطق نزاع و کشمکش که بنیانش غریزه و زور بود، به منطق قانونمندی سوق دهند. جامعه بشری به وسیله نبوت ها از ساختار حیات مادی خارج و به وادی پدیده عقلی و معنوی وارد گشت. ارمغان این نبوت ها برای آدمی، طرح پیوندی فراتر از پیوند خونی و زیستی و برخاسته از اعتقاد بود، به همین دلیل روابط انسانی، دگرگون شد و از روابط مادی به روابط معنوی ارتقا یافت.

اختلافاتی که پس از درخشش نبوت ها میان نوع انسان بروز کرد، اختلافاتی معنوی و دینی و اعتقادی بود؛ زیرا علل و اسباب نزاع و کشمکش میان انسان ها نه تنها به وسیله دین و آیینی که نبوت ها آوردند از میان نرفت؛ بلکه ادامه پیدا کرد و تنوع یافت و در این عرصه، غریزه، مبنای کشاکش ها نبود بلکه قانون جای آن را گرفت. بنابراین، قانون برخاسته از دین، برای وحدت و همکاری و تکامل انسانی، بنیانی ثابت و استوار تلقی می شود. (۱)

امام علی بن ابی طالب علیه السلام در نخستین خطبه نهج البلاغه پس از بیان تاریخ آفرینش جهان و خلقت آدم علیه السلام و اقامت دادن وی در زمین، می فرماید:

درخشش نبوت ها و پیاپی بودن آن ها در گذر زمان، محور تاریخ انسان و حرکت وی به سوی کمال به شمار می آید چنان که قرآن با توضیح شیوه خود، در تعامل با تاریخ، به این مطلب تصریح کرده است.

امام علیه السلام فرمود:

ص: ۳۸

۱- (۱). حرکه التاريخ عند الامام علی علیه السلام/ ۷۱-۷۳.

«و اصطفى سبحانه من ولد(آدم) انبياء، أخذ على الوحي ميثاقهم و على تبليغ الرساله امانتهم لَمَّا بَدَلْ أَكْثَرَ خَلْقَهُ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ، فَجَهِلُوا حَقَّهُ، وَ اتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ، وَ اجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، وَ اقْتَطَعْتَهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ...»

فبعث فيهم رسله، و اتر اليهم انبياءه، ليستأدوهم ميثاق فطرته، و يذكرهم منسى نعمته، و يحتجوا عليهم بالتبليغ، و يثيروا لهم دفائن العقول و يروهم آيات المقدره، من سقف فوقهم مرفوع، و مهاد تحتهم موضوع، و معايش تحييمهم، و آجال تفيهمهم، و أوصاب تهرمهم، و أحداث تتابع عليهم و لم يخل الله سبحانه خلقه من نبي مرسل، او كتاب منزل، او حجّه لازمه؛ او محجّه قائمه.

رسل لا تقصّر بهم قله عددهم، و لا كثره المكذّبين لهم: من سابق سمي له من بعده، او غابر عرفه من قبله.

على ذلك نسلت القرون، و مضت الدهور، و سلفت الآباء، و خلفت الأبناء. إلى أن بعث الله سبحانه محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لإنجاز عده، و اتمام نبوته، مأخوذا على النبيين ميثاقه، مشهوره سماته، كريما ميلاده، و أهل الارض يومئذ ملل متفرقه و أهواء منتشره، و طوائف متشتته، بين مشبه لله بخلقهم، او ملحد في اسمه، او مشير الى غيره.

فهداهم به من الضلاله، و أنقذهم بمكانه من الجهاله. ثم اختار سبحانه لمحمد صلى الله عليه و اله و سلم لقاءه و رضى له ما عنده، و اكرمه عن دار الدنيا، و رغب به عن مقام البلوى، فقبضه اليه كريما صلى الله عليه و اله و سلم و خلف فيكم ما خلفت الأنبياء في اممها اذ لم يتركوهم هملا بغير طريق واضح، و لا علم قائم؛

خدای سبحان از میان فرزندان آدم پیامبرانی را برگزید و در(ابلاغ)وحی و امانت داری در رساندن پیام الهی به مردم از آن ها پیمان گرفت (1)، در زمانی که بیشتر مردم پیمان خدا را دستخوش تغییر و تبدیل ساخته بودند و حق او را نمی شناختند و

ص: ۳۹

۱- (۱). خداوند از پیامبران پیمان گرفت که آن چه را از طریق وحی بدانان رسیده به مردم ابلاغ کنند و یا از آنان عهد و پیمان گرفت تا جز بر مبنای آن چه از طریق وحی دریافت کرده اند برای مردم قانون وضع نکنند.

برایش همتا و شریکانی قرار داده بودند و شیاطین، آنان را از شناخت خدا بازداشته و آن‌ها را از پرستش او جدا نموده بودند. از این رو، خدا رسولان خود را میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی به سوی آنان فرستاد؛ تا پیمان فطرت الهی را از آنان مطالبه نمایند (۱) و نعمت‌های فراموش شده را برایشان یادآور شوند و با ابلاغ دستورات خدا، حجت را بر آن‌ها تمام کنند و گنج‌های پنهان عقل‌ها (۲) را آشکار سازند و نشانه‌های قدرت الهی را به آنان نشان دهند. آن سقف بلند پایه آسمان را که بالای سرشان قرار گرفته، و این گاهواره زمین را که زیر پایشان گسترده شده است و وسایل معیشت و زندگی را که آن‌ها را زنده نگاه می‌دارد، و اجل‌هایی را که آن‌ها را نابود می‌سازد و مشکلات و رنج‌هایی را که آنان را پیر و فرسوده می‌سازد و حوادثی را که پیاپی بر آن‌ها وارد می‌گردد به یادشان آورند و خداوند، هرگز آفریدگانش را بدون پیامبری که فرستاده باشد و کتابی که نازل کرده باشد و یا دلیلی قاطع و راهی روشن رها نکرد؛ پیامبرانی که با اندک بودن نفرت و فراوانی دشمنان و تکذیب کنندگان، هرگز در انجام وظایف خود کوتاهی نمی‌کردند آن‌ها که پیش‌تر آمده بود از نام پیامبر بعدی آگاه شده بود و آن‌ها که در آینده می‌آمد توسط پیامبر پیشین معرفی شده بود.

به همین شیوه قرن‌ها سپری شد و روزگاران گذشت، پدران در گذشتند و فرزندان، جانشین آن‌ها گردیدند، تا این که خدای سبحان برای وفا به وعده خود و کامل گرداندن نبوت، حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم فرستاده خویش را برانگیخت و پیمان

ص: ۴۰

۱- (۱)). گویی خدای متعال که در وجود انسان تمایلات و توان و قدرت به ودیعه نهاده و برایش شواهد و ادله هدایت اقامه نمود، از او پیمان گرفت تا آن‌چه را به او عطا گشته در مسیر اهدافی که برایش آفریده شده، صرف نماید. از این رو، اگر دچار وسوسه‌ها و تمایلات نمی‌گشت، به آن عهد و پیمان عمل می‌نمود و پیمان نمی‌شکست. به همین دلیل، خداوند پیامبران را برانگیخت تا از مردم بخواهند به آن عهد و پیمان عمل کنند.

۲- (۲)). گنج‌های پنهان عقل‌ها: انوار عرفانی که راز و اسرار موجودات را برای انسان آشکار ساخته و او را به مرحله یقین به وجود آفریننده موجودات ارتقاء می‌بخشد؛ ولی گاهی ابری تیره از اوهام و خیالات، بر این انوار سایه افکن می‌شود. بنابراین، راز برانگیخته شدن پیامبران، آشکار ساختن آن معارف نهان و به ظهور رساندن آن راز و اسرار درونی است.

پذیرش نبوت او را از همه پیامبران گرفته بود، نشانه هایش (که در کتب آسمانی پیامبران گذشته آمده بود) مشهور، و میلادش گرامی بود، در آن روز (که دیده به جهان گشود) مردم زمین ملت‌هایی پراکنده و با خواسته‌های گوناگون و در راه‌های مختلفی سیر می‌کردند. عده‌ای خدا را به آفریدگانش تشبیه می‌کردند و گروهی در نام او به انحراف رفته و جمعی غیر او را می‌پرستیدند، خداوند به وسیله پیامبرش آن‌ها را از گمراهی به هدایت رساند و با موقعیت خود از جهالت رهانید.

سپس خدای سبحان، لقای خویش را برای محمد صلی الله علیه و اله و سلم اختیار کرد و آن چه را نزد خود داشت برای وی پسندید و او را با انتقال از دنیا، گرامی داشت و از گرفتاری و مشکلات‌هایی بخشید و در نهایت احترام قبض روح کرد و به سوی خویش فراخواند، که درود خدا بر او و دودمانش باد. او نیز آن چه را پیامبران پیشین برای امت خود به میراث نهاده بودند، میان شما به جای گذاشت، زیرا پیامبران هرگز امت خود را بی آن که راهی روشن و دانشی پایدار به آن‌ها بدهند، رها نساختند. (۱)

مژده پیامبران گذشته در مورد نبوت پیامبران بعدی، برای نسل‌های معاصر آنان و نسل‌های بعدی سودمند بود، زیرا دیده‌آنها را می‌گشود و جهت استقبال از پیامبری که به نبوتش مژده داده شده بود، آنان را در آمادگی کامل قرار می‌داد و شک و تردیدشان را در مورد وی برطرف می‌ساخت و به آنان اعتماد و اطمینان بیشتری می‌بخشید. زیرا اگر یأس و نومیدی از اصلاح جامعه، به دل راه یابد، قلب را فراگرفته، انسان را به تفکر و اندیشه در مسیر شرّ و خیانت،

ص: ۴۱

۱- (۱)). یعنی پیامبران، امت‌های خویش را در اموری که پس از رحلت هر پیامبر سبب هدایت آن‌ها گردد، به خود و انهادند و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نیز همانند آنان عمل کرد و کتاب خدا را که حاوی تمام امور مورد نیاز دینی امتش بود میان آن‌ها به ودیعه نهاد و اهل بیت معصوم خود را جانشین قرار داد و آن‌ها را هم سنگ قرآن مجید مقرر داشت، چنان که در حدیث ثقلین که به نحو تواتر از آن بزرگوار نقل شده و جمع زیادی از محدثان به نقل آن پرداخته‌اند، بدان تصریح کرده است.

وامی دارد. بنابراین، مژده به آمدن پیامبران مصلح، یأس و نومیدی را از دل هایی که در انتظار اصلاحند، می زداید و آن ها را به سمت و سوی علاقه به زندگی و کوبیدن درهای خیر و نیکی متوجه می سازد.

این گونه مژده ها، ایمان مؤمنان را در مورد نبوت پیامبرانشان افزایش می دهد و کافران را در کفر خویش، به شک و تردید می اندازد و بدین ترتیب استقامت و پایداری آنان را در برابر حق به ضعف می کشاند و زمینه پذیرش دعوت آن پیامبر را برایشان مهیا می سازد.

اگر این مژده به حصول اطمینان بینجامد، نیاز به درخواست معجزه ای از آن پیامبر نیست چنان که نبوت سرشار از مژده، در دل ها نافذتر و به باور و اعتقاد به آن نبوت نزدیک تر خواهد بود. افزون بر این که مردم را از فشارهای ناگهانی در برابر رویدادهای غیرمنتظره دور نموده و دعوت پیامبر را از حالت نامأنوسی در دل مردم خارج می سازد. (۱)

همه پیامبران بر یک راه و رسم بوده اند. پیامبر گذشته به ظهور پیامبر بعدی مژده می داده و پیامبر بعدی به پیامبر پیشین ایمان داشته است. افزون بر شواهد و موارد کاربردی که در بحث بعدی بدان خواهیم پرداخت، آیه ۸۱ سوره آل عمران نحوه این مژده ها را بیان می کند.

نوید رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم توسط انبیاء

۱. به تصریح قرآن کریم، حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام به شیوه دعا در مورد رسالت خاتم پیامبران مژده داده است؛ آن گاه که در مورد بیت الله الحرام در مکه مکرمه و بالا بردن دیوارهای خانه کعبه سخن می گوید و برای

ص: ۴۲

پذیرفته شدن عمل خود و اسماعیل علیهما السّلام و درخواست پدید آمدن امتی مسلمان از نسلشان، به دعا می پردازد، چنین عرضه می دارد:

«پروردگارا! میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و آن ها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاک و پیراسته گرداند، زیرا تو توانا و حکیمی». (۱)

۲. قرآن کریم، به وجود مژده نبوت پیامبر امی حضرت محمد بن عبد الله صلّی الله علیه و اله و سلم، در کتب عهد قدیم و جدید (تورات و انجیل) تصریح نموده و بیان داشته است که این دو کتاب هنگام نزول قرآن کریم و ظهور پیامبر اکرم موجود بوده اند و اگر این مژده در آن ها وجود نداشت، پیروانشان به تکذیب آن می پرداختند. خدای متعال فرمود:

آن ها که از فرستاده خدا پیامبر (امی) پیروی می کنند؛ پیامبری که ویژگی هایش را در تورات و انجیل نزد خود می یابند. آن ها را به کارهای نیک دستور می دهد و از منکر بازمی دارد، اشیای پاکیزه را برای آنان حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن ها قرار داشت از (دوش) آنان برمی دارد. (۲)

۳. آیه ششم سوره صف، به صراحت بیانگر این است که عیسی علیه السلام تورات را صریحا تصدیق و به رسالت پیامبری به نام احمد که بعد از او می آید، مژده داد و نه تنها حواریان، بلکه همه بنی اسرائیل را در این خصوص مخاطب قرار داد.

ص: ۴۳

۱- ((۱)). رَبَّنَا وَابْعِثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
بقره/۱۲۹.

۲- ((۲)). الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْجَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ... اعراف/۱۵۷.

پیامبران پیشین نه تنها ویژگی های عمومی پیامبر خاتم را برشمرده، بلکه ویژگی های دیگری مانند: زادگاه، محل هجرت و خصوصیات روزگار بعثت و ویژگی های جسمی و رفتاری و شریعت آن حضرت را بیان داشته اند تا از این راه مخاطبان مؤدّه ظهور آن حضرت، به صورتی دقیق ایشان را بشناسند. به همین دلیل قرآن در مورد بنی اسرائیل فرموده است: آنان شخصیت پیامبر گرامی اسلام را که در کتب عهد قدیم و جدید به ظهورش مؤدّه داده شده بود، نظیر فرزندان خود می شناختند. (۱) بلکه براساس آن ها، به اقدام عملی پرداخته، با به دست آوردن مکان هجرت و دولتش، در همان مکان استقرار یافتند (۲) و با پیشدستی در دادن مؤدّه رسالت او به دیگران در صدد پیروزی بر کفار برآمده و از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای پیروزی بر اوس و خزرج یاری خواستند (۳). این اخبار از طریق پارسایان و دانشمندان آن ها به دیگران رسید و با انتشار در مدینه، به مکه نیز راه یافت. (۴)

پس از اعلان رسالت، نمایندگان از قریش برای تحقیق و بررسی پیرامون صحت ادعای نبوت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نزد یهودیان مدینه شتافتند و در این زمینه به اطلاعاتی دست یافتند که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را با آن ها آزمودند (۵) و از اطلاعات به دست آمده، صحت ادعای رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برایشان روشن شد.

ص: ۴۴

-
- ۱- ((۱)). انعام/۲۰ نقل به مضمون.
 - ۲- ((۲)). سیره رسول الله ۱/۳۸-۳۹.
 - ۳- ((۳)). بقره/۸۹ نقل به مضمون.
 - ۴- ((۴)). اشعه البیت النبوی ۱/۷۰ به نقل از اغانی ۷۵/۱۶، تاریخ یعقوبی ۱۲/۲، حیاة نبی الاسلام ۲۳ به نقل از سیره ابن هشام ۱/۱۸۱ و اعلام الوری ۲۶.
 - ۵- ((۵)). به مطالبی که در شأن نزول سورة کهف وارد شده مراجعه شود.

گروهی از اهل کتاب و دیگران براساس همین علامات و نشانه هایی که بدان آشنا بودند، بی آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم معجزه ویژه ای بخواهند (۱)، به او ایمان آوردند و این مژده ها را برخی از نسخه های تورات و انجیل، (۲) تاکنون هم چنان در خود نگاه داشته است.

بدین سان، مژده به ظهور نبوت خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله و سلم قبل از ولادت آن حضرت و در دوران زندگی قبل از بعثت وی، همواره ادامه داشت. و خبر دادن بحیرای راهب و دیگران در آغاز بعثت مبارک آن حضرت، از مژده های معروف و مشهور تلقی می شد (۳).

امیر مؤمنان علیه السلام آن جا که می فرماید: «...الی أن بعث الله سبحانه محمدا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لإنجاز عدته و اتمام نبوته، مأخوذا علی النبیین میثاقه مشهوره سماته...» (۴) به این حقیقت تاریخی گواهی می دهد.

در طبقات ابن سعد از سهل، مولای عتبه - که مردی مسیحی اهل حریس بود و دوران یتیمی خود را در کنار مادر و عمویش گذراند و به قرائت و مطالعه انجیل می پرداخت - نقل شده که می گوید: «...نسخه ای از انجیل در اختیار عمویم بود. روزی من آن را برداشته و مطالعه کردم تا به ورقی رسیدم که نوع نوشته اش برایم نا آشنا بود. زمانی که ورق را با دستم لمس کردم ملاحظه نمودم قسمت هایی از آن به وسیله چسب به یکدیگر چسبانده شده است. وی می افزاید: آن ها را از یکدیگر جدا کردم دیدم ویژگی هایی بدین شرح از

ص: ۴۵

۱- (۱). مائده/۸۳.

۲- (۲). سیره رسول الله و اهل بینه ۳۹/۱۰، انجیل یوحنا و اشعه البیت النبوی ۷۰/۱ به نقل از تورات. به بشارت عهدین بشارت و مقارنات مراجعه شود.

۳- (۳). به کتب سیره نبوی که بخشی از این مژده ها را در بر دارد مراجعه شود.

۴- (۴). نخستین خطبه نهج البلاغه ملاحظه شود.

پیامبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم در آن نوشته شده: قامتش نه بلند است و نه کوتاه، چهره ای نورانی و دو گیسوی بافته دارد، میان شانه هایش مهری نقش بسته است، در حال نشستن همواره زانوهایش را به بغل می گیرد، صدقه نمی پذیرد، بر الاغ و شتر سوار می شود و گوسفندان را می دوشد و پیراهنی وصله خورده به تن می کند و کسی که دست به چنین کارهایی بزند، از تکبیر به دور است و او چنین عمل می کند. وی از دودمان اسماعیل و نامش احمد است.

سهل می گوید: هنگامی که از مطالعه ویژگی های حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم فراغت یافتم، عمویم وارد خانه شد وقتی ورقه را در دست من دید مرا به خاطر از هم گشودن و مطالعه آن تنبیه کرد و مورد اعتراض قرار داد، در پاسخ او گفتم: عمو! من در این صفحات به ویژگی های پیامبر خدا احمد، برخورددم. در پاسخم گفتم: این پیامبر هنوز نیامده است.» (۱)

ص: ۴۶

جلوه هایی از شخصیت خاتم پیامبران صلی الله علیه و اله و سلم

۱. دانای نیاموخته

امتیاز خاتم پیامبران صلی الله علیه و اله و سلم از این جنبه است که نزد آموزگاری از جنس بشر خواندن و نوشتن نیاموخت (۱) و در محیط علم و دانش بزرگ نشد، بلکه نشو و نماى او در جامعه جاهلی بوده و هیچ کس در پی انکار این حقیقت قرآنی برنیامده است. (۲)

آن بزرگوار میان مردمی بالندگی یافت که جهل و نادانی آنان و فاصله شان از علوم و معارف از همه بیشتر بود، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آن دوران را عصر جاهلیت نامید و امکان ندارد چنین نامگذاری از کسی جز فرد دانشوری، که به دانش و جهل و خرد و نادانی مردم کاملاً آگاهی داشته، صادر گردد.

افزون بر این، وی (از نزد خدا) کتابی آورد که مردم را به علم و دانش و فرهنگ و اندیشه و تفکر فراخوانده و انواع علوم و معارف را در خود جای داده است. او در آغاز، طبق برنامه درخور تحسینی، کتاب و حکمت را به مردم آموخت (۳) تا این که تمدنی منحصر به فرد ایجاد کرد که شرق و غرب را با همه علوم و معارفش در نور دید و هم چنان نیز نورافشانی می کند و می درخشد.

ص: ۴۷

۱- (۱). نحل/۱۰۳.

۲- (۲). عنکبوت/۴۸.

۳- (۳). جمعه/۲.

آن حضرت خواندن و نوشتن نیاموخت، ولی با نادانی و جاهلیت و بت پرستی مبارزه کرد. دینی راستین و آیینی جهانی برای بشر به ارمغان آورد و در طول تاریخ، انسان ها را به هماوردی فراخواند. وی از نظر شخصیت و دانش و معارف، سخنان جامع و پرمعنا و خرد برتر و فرهنگ و شیوه تربیتی اش، معجزه بود.

از این جاست که خدای متعال می فرماید:

به خدا و فرستاده اش ایمان آورید، آن پیامبر درس نخوانده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد و از او پیروی کنید تا هدایت یابید. (۱)

و نیز خطاب به رسولش فرمود:

و خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آن چه را نمی دانستی به تو آموخت و فضل و عنایت خدا بر تو همواره بزرگ بوده است. (۲)

آری، خداوند آن چه را لازم بود به او وحی نمود و کتاب و حکمت را به او آموخت و وی را مشعلی فروزان و حجت و فرستاده ای بیانگر دستورات الهی و پنددهنده ای امانتدار، شخصیتی یادآورکننده، مژده دهنده و بیم دهنده مقرر داشت. (۳)

خداوند به وی شرح صدر و سینه ای گشاده عنایت کرد و او را برای پذیرش وحی و پرداختن به وظیفه ارشاد، در جامعه ای که تعصب و خودخواهی بر آن سایه افکن بود، مهیا ساخت، آن وجود مقدس،

ص: ۴۸

۱- (۱). فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ اعراف/۱۵۸.

۲- (۲). وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا نساء/۱۱۳.

۳- (۳). مائده/۱۵ و ۱۹؛ احزاب/۴۶؛ نساء/۱۷۴؛ فتح/۸؛ زخرف/۲۹؛ اعراف/۶۸؛ غاشیه/۲۱؛ اسراء/۱۰۵.

برجسته ترین راهنما و پیشوایی به شمار می آمد که بشر در تبلیغ دعوت و تعلیم و تربیت، سراغ داشت.

تبدیل محیط جاهلی در ظرف چند سال به نگاهبانی مورد اعتماد و مدافعی نیرومند برای کتاب هدایت و مشعلی فروزان در علم و دانش و مقاوم در برابر تحریکات دگرگون کننده حقیقت تحوّل شگرف تلقی می شد. این ویژگی را باید معجزه این کتاب جاودانی و رسول گرامی و پیشوای (امّی) دانست. کسی که در آن جامعه پر از جهل-بیش از همه مردم از خرافات و اوهام فاصله داشت و این ویژگی، نور بصیرت الهی به شمار می آمد که زوایای وجود مبارکش را احاطه کرده بود.

۲. نخستین پرستشگر

خضوع کامل در برابر خدا، آفریدگار هستی و ایجاد کننده وجود و تسلیم کامل در مقابل قدرت عظیم و نفوذ حکم او و بندگی بی چون و چرا و از سر اختیار در برابر معبود یکتا و بی نیاز، نخستین قله ای است که هر انسانی باید آن را پشت سر نهد تا برای گزینش الهی مهیا گردد. قرآن کریم در مورد پیامبر بلند مرتبه اسلام، به این حقیقت گواهی می دهد:

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ... وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ؛ (۱)

بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده... و من نخستین مسلمانم.

این ویژگی، نشان کمالی است که این بنده مسلمان، بدان دست یافت و در بندگی خود در برابر خدا، گوی سبقت از دیگران ربود و این بندگی بی مانند، در

ص: ۴۹

گفتار و کردارش جلوه گر شد تا آن جا که فرمود:

«قرّه عینی فی الصلاه»؛ (۱)

نماز روشنایی دیده من است.

او در انتظار فرارسیدن وقت نماز به سر می برد و برای ایستادن در برابر خدا اشتیاقش فزونی می یافت و به مؤذن خود بلال می فرمود:

بلال! با اذان خود ما را آرامش ببخش. (۲)

آن بزرگوار همواره با اعضای خانواده خود به گفت و گو می نشست، ولی آن گاه که وقت نماز فرامی رسید [چنان از سخن گفتن با آنان خودداری می کرد] که گویی یکدیگر را نمی شناسند. (۳) و هر گاه نماز به پا می داشت از سینه اش خروشی چون صدای غلیان دیگ جوشان به گوش می رسید. (۴) از بیم خدا آن قدر می گریست که محل نمازش تر می شد (۵). به اندازه ای نماز می گزارد که پاهای مبارکش متورّم می شد، به او می گفتند: خداوند که گناهان گذشته و آینده شما را بخشیده، چرا این گونه عبادت می کنی؟! می فرمود:

آیا نباید بنده ای سپاسگزار باشم؟. (۶)

آن حضرت، ماه شعبان و رمضان و سه روز از هر ماه را روزه دار بود (۷) و با حلول ماه رمضان رنگ چهره مبارکش دگرگون می شد و نماز گزاردنش افزون می گشت و با تضرع و زاری به دعا و نیایش می پرداخت. با فرارسیدن دهه آخر

ص: ۵۰

۱- (۱). امالی طوسی ۱۴۱/۲.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۶/۸۳.

۳- (۳). اخلاق النبی و آداب ۱۰۲۵۱.

۴- (۴). همان.

۵- (۵). اخلاق النبی/۳۲. صحیح بخاری ۳۸۱/۱ حدیث ۱۰۷۸.

۶- (۶). وسائل الشیعه ۳۰۹/۴.

۷- (۷). سنن النبی ۳۰۰.

ماه رمضان برای عبادت کاملاً آماده می شد و از زنان، دوری می جست و شب زنده داری می کرد و در خلوت به عبادت می پرداخت (۱) و در مورد دعا می فرمود:

دعا روح عبادت است. (۲)؛ (دعا) سلاح فرد باایمان و ستون دین و نور آسمان ها و زمین است. (۳)

همواره با خدا در ارتباط بود... و در هر کار کوچک و بزرگ همواره به پیشگاهش تضرع و زاری و دعا می کرد. روزی هفتادبار بی آن که گناهی انجام داده باشد، توبه می نمود (۴) و هرگاه از خواب بیدار می شد سر بر آستان حق می سایید (۵) و روزانه سیصد و شصت بار خدا را سپاس می گفت و عرضه می داشت:

«الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال»؛ (۶)

در همه حالات، حمد و سپاس فراوان پروردگار جهانیان را سزااست.

و پیوسته به تلاوت قرآن می پرداخت و شیفته و دلباخته آن بود. جبرئیل برای کاهش رنج و زحمتی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در انجام عبادات بر خود روا می داشت، این آیه ها را بر او نازل کرد:

طه* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿٧﴾ طه* ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به زحمت افتی.

ص: ۵۱

۱- (۱). کافی ۱۵۵/۴.

۲- (۲). «الدعاء مع العباده» محججه البيضاء ۲۸۲/۲.

۳- (۳). «سلاح المؤمن و عمود الدین و نور السماوات و الارض» همان ۲۸۴/۲.

۴- (۴). بحار الانوار ۲۱۷/۱۶.

۵- (۵). همان ۲۵۳/۱۶.

۶- (۶). کافی ۵۰۳/۲.

خدای سبحان به رسول گرامی خود فرمود:

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟ (۱)

آیا خداوند برای (نجات) بنده اش کافی نیست.

نیز به او فرمود:

و بر خداوند عزیز و رحیم توکل نما، همان کسی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) برمی خیزی و نیز حرکت تو را در میان سجده کنندگان می بیند. (۲)

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم همان گونه که خدا فرموده است، به ذات مقدس باری تعالی اعتماد و اطمینان مطلق داشت.

از جابر، نقل شده که گفت: در منطقه ذات الرقاع با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم همراه بودیم، به درخت سایه داری رسیدیم ما [به احترام رسول خدا] از سایه آن درخت استفاده نکردیم. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در سایه آرمید، ناگهان مشرکی از راه رسید و شمشیر حضرت را که به درخت آویزان بود برگرفت و بر پیامبر حمله برد و گفت: از من می ترسی؟

حضرت فرمود: خیر.

گفت: چه کسی تو را از این شمشیر بران رهایی می بخشد؟

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: خدا. و شمشیر از دست آن مرد افتاد. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم شمشیر را برداشت و به آن شخص فرمود: چه کسی تو را از دست من رهایی می بخشد؟

ص: ۵۲

۱- (۱). زمر/۳۶.

۲- (۲). وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ شعراء/۲۱۷-۲۱۹.

مرد گفت: از شما انتظار عفو دارم.

حضرت بدو فرمود: بگو: لا اله الا الله و اِنِّي رسول الله.

مرد گفت: از به زبان آوردن این جمله معذورم دار، ولی پیمان می بندم هیچ گاه با شما نجنگم و با کسانی که با تو سر جنگ دارند، همدستی نکنم. از این رو، پیامبر از او دست برداشت. وقتی آن مرد نزد یاران خود بازگشت، اظهار داشت: من از نزد بهترین انسان ها پیش شما آمده ام. (۱)

۴. شجاعت فوق العاده

خدای متعال فرمود:

[پیامبران پیشین] کسانی بودند که به تبلیغ رسالت های الهی می پرداختند و تنها از او می ترسیدند و از هیچ کس جز او بیم نداشتند. (۲)

از علی بن ابی طالب علیه السلام که دلاور مردان عرب در برابرش سر تسلیم فرود می آوردند، نقل شده فرمود:

هرگاه جنگ شدت می یافت و دو سپاه با یکدیگر روبرو می گردیدند، ما به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پناه می بردیم، در آن گیرودار هیچ کس از پیامبر به سپاه دشمن نزدیک تر نبود. (۳)

روز احد آن گاه که مردم پراکنده شده و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را تنها گذاشتند، مقداد، ثابت قدمی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را به توصیف کشیده، می گوید: به خدایی که او را به حق به پیامبری برانگیخت من در آن عرصه ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم

ص: ۵۳

-
- ۱- (۱). ریاض الصالحین (نووی) ۵/حدیث ۷۸ صحیح مسلم ۴/۴۶۵.
 - ۲- (۲). الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ احزاب/۳۹.
 - ۳- (۳). فضائل الخمسه من الصحاح الستة ۱/۱۳۸.

وجیبی عقب نشسته باشد. آن حضرت رو در روی دشمن قرار داشت. گاهی جمعی از یارانش به سوی وی برگشته و گاهی از اطرافش پراکنده می شدند و گاهی می دیدم ایستاده و از کمانش تیر می افکند یا سنگ پرتاب می کند، تا کار به جایی رسید که دو طرف به پرتاب سنگ پرداختند (۱).

۵. پارسایی بی نظیر

خدای متعال فرمود:

و هرگز چشمان خود را به نعمت های مادی که به گروه هایی از آنان دادیم، میفکن، این ها شکوفه های زندگی دنیاست، تا آنان را در آن بیازماییم و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است. (۲)

از ابو امامه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم منقول است که فرمود:

پروردگارم بر من عرضه فرمود که سرزمین مکه را برایم از طلا قرار دهد عرض کردم:

پروردگارا! نمی خواهم، بلکه علاقه مندم یک روز سیر و روزی دیگر گرسنه باشم...

آن گاه که گرسنه شدم به درگاہت تضرع و زاری کنم و تو را یاد نمایم و آن زمان که سیر گشتم، تو را شکر و سپاس گویم.

(۳)

روزی پیامبر بر حصیری خوابیده بود پس از بیدار شدن، جای حصیر بر پهلوی مبارکش مانده بود، به او عرض شد: اجازه دهید برایتان زیراندازی تهیه کنیم. حضرت فرمود:

ص: ۵۴

۱- (۱). مغازی واقدی ۲۳۹/۱-۲۴۰.

۲- (۲). وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقٌ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ طه/۱۳۱.

۳- (۳). سنن ترمذی ۵۱۸/۴ حدیث ۲۳۷۷.

مرا با دنیا چه کار؟ امن در دنیا نظیر سواری می مانم که لحظاتی زیر سایه درختی درنگ کرده و سپس حرکت می کند و آن را وامی نهد. (۱)

ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شب های پیاپی گرسنه می خوابید و خانواده اش برای شام غذایی در اختیار نداشتند و بیشتر نان هایی که استفاده می کردند از جو تهیه شده بود. (۲)

عایشه گفته است: هرگز خانواده پیامبر در یک روز، دو وعده غذا نخوردند مگر این که یک وعده آن خرما بود. (۳) نیز می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که دنیا را وداع گفت، زره مبارکش نزد فردی یهودی در قبال سی صاع (۹۰ کیلو) جو، گرو بود.

از انس بن مالک نقل شده که: فاطمه علیها السلام پاره نانی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آورد، حضرت فرمود:

فاطمه جان! این پاره نان چیست؟ عرضه داشت: قرص نانی است که خوش نداشتم آن را تناول کنم و آن را برای شما آوردم. حضرت فرمود: این نخستین غذایی است که پس از سه روز وارد دهان پدرت می شود. (۴)

قتاده می گوید: پیش انس بودیم و نانوی وی نزدش حضور داشت. انس گفت: پیامبر تا زنده بود نان ترد (مطبوع) و گوشت آب پز تناول نکرد. (۵)

۶. بخشش و بردباری

ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در کارهای خیر بخشنده ترین مردم به

ص: ۵۵

۱- (۱). سنن ترمذی ۵۱۸/۴ حدیث ۲۳۷۷.

۲- (۲). همان ۵۰۱/۴ حدیث ۲۳۶۰.

۳- (۳). صحیح بخاری ۲۳۷۱/۵ حدیث ۶۰۹۰.

۴- (۴). صحیح بخاری ۱۰۶۸/۳ حدیث ۲۷۵۹.

۵- (۵). طبقات ابن سعد ۴۰۰/۱.

شمار می آمد و بالا-ترین بخشش را در ماه مبارک رمضان داشت...جبرئیل هر سال در ماه رمضان به دیدار آن بزرگوار می آمد...و هرگاه جبرئیل با او دیدار می کرد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ نسبت به امور خیر، از تندبادها بخشنده تر می شد. (۱)

جابر می گوید: پیامبر اسلام هرگز در برابر درخواست مردم، نه نگفت (۲).

روایت شده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ نزد بزازی آمد و از او پیراهنی به چهار درهم خریداری کرد و آن را پوشید و بیرون رفت. در مسیر راه مردی از انصار به او برخورد و عرضه داشت: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ! پیراهنی نیاز دارم، خداوند از لباس های بهشتی بر تو پوشاند. حضرت پیراهن خویش را از تن بیرون آورد و بر آن مرد پوشاند و سپس نزد صاحب مغازه بازگشت و پیراهن دیگری به چهار درهم خرید و دو درهم، برایش باقی ماند، در راه به کنیزکی گریان برخورد نمود، علت گریه اش را پرسید، کنیزک در پاسخ گفت: ای رسول خدا! کسان (ارباب من) دو درهم به من سپردند تا با آن مقداری آرد تهیه کنم، ولی آن ها را گم کرده ام. پیامبر دو درهم (باقی) را به او داد، کنیزک عرضه داشت:

می ترسم اگر به خانه برگردم مرا تنبیه کنند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ او را تا خانه مولایش همراهی کرد بدانجا که رسید بر اهل خانه سلام کرد، آنان صدای حضرت را شناختند [ولی پاسخ ندادند] بار دوم و سوم بازگشت و سلام کرد، آن گاه سلامش را پاسخ گفتند. حضرت بدانها فرمود: مگر شما نخستین سلام مرا نشنیدید؟ عرض کردند: شنیدیم، ولی دوست داشتیم با سلام کردن بیشتر برای ما سلامتی بخواهی. پدر و مادرمان فدایت، بفرماید چه چیز سبب حضور شما در این جا شد؟

ص: ۵۶

۱- ((۱)). صحیح مسلم ۴/۴۸۱ حدیث ۳۳۰۸، مسند احمد ۱/۵۹۸ حدیث ۳۴۱۵.

۲- ((۲)). سنن دارمی ۱/۳۴.

فرمود: بدین جهت که این کنیزک می ترسید او را تنبیه کنید. صاحب کنیزک عرضه داشت: چون شما او را همراهی نمودید به پاس مقدمتان، او را در راه خدا آزاد کردم و رسول گرامی اسلام، آنان را به خیر و نیکی و بهشت مژده داد و فرمود:

خداوند در این ده درهم برکت ایجاد کرد، بر اندام پیامبرش و مردی از انصار پیراهن پوشاند و به وسیله آن ها برده ای را آزاد کرد، خدا را سپاس می گویم، هم اوست که به قدرت خویش این نعمت را بر ما ارزانی داشت. (۱)

با فرارسیدن ماه مبارک رمضان، آن حضرت همه اسیران را آزاد می کرد و به فقرا یاری می رساند. (۲)

از عایشه نقل شده که: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هیچ گاه از کسی که در مورد او اسائه ادب روامی داشت، انتقام نمی گرفت مگر جایی که به احکام الهی بی حرمتی می شد. هیچ گاه با دستش کسی را تنبیه نکرد، مگر آن جا که در راه خدا چنین عملی انجام می پذیرفت، و هیچ گاه کسی را که از او درخواستی داشت، محروم نساخت مگر این که از او درخواست گناهی می شد که وی بیش از همه مردم از گناه فاصله داشت. (۳)

از عبید بن عمیر روایت شده گفت: هر گنهکاری را که گنااهش به مرز اجرای حدّ نرسیده بود نزد حضرت می آوردند، آن بزرگوار وی را می بخشید. (۴)

انس می گوید: ده سال افتخار خدمتگذاری رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را داشتم، آن حضرت حتی به من افّ نگفت و در مورد کاری که انجام داده بودم نفرمود چرا

ص: ۵۷

۱- (۱). سنن ترمذی ۵۱۸/۴ حدیث ۲۳۷۷.

۲- (۲). حیاة النبی و سیرته ۳۱۱/۱۳.

۳- (۳). حیاة النبی و سیرته ۳۰۶/۳.

۴- (۴). حیاة النبی و سیرته ۳۰۷/۳.

انجام داده ای؟ و اموری را که انجام نداده بودم نفرمود چرا انجام نداده ای؟ (۱)

عربی بیابانی نزد آن حضرت آمد و ردای مبارکش را به گونه ای کشید که جای حاشیۀ ردا بر گردن آن بزرگوار ماند، آن گاه به حضرت عرض کرد: ای محمد! از اموال الهی که در اختیار داری به من نیز سهمی بده. حضرت متوجه او شد و لبخندی زد. سپس دستور داد اموالی به او بدهند.

وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در دوران زندگی خود به عفو و بخشش و گذشت، معروف بود... وحشی، قاتل عمویش حضرت حمزه را بخشید...

چنان که از خیانت زن یهودی که گوسفند بریان مسمومی نزد حضرت آورد، گذشت و ابو سفیان را مورد بخشش قرار داد و ورود به خانه او را امان از کشته شدن مقرر داشت، و از قریش که نافرمانی دستور خدا کرده و با تمام توان با حضرتش جنگیده بودند، چشم پوشی کرد... در صورتی که آن بزرگوار در اوج قدرت و عزت و سربلندی قرار داشت و بدان ها فرمود:

خدایا! قوم من افرادی جاهل اند آنان را هدایت فرما... اکنون آزادید و می توانید بروید. (۲)

قرآن کریم از عظمت حلم و بردباری رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سخن می گوید

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ؛ (۳)

اگر خشن و سنگدل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند، پس آن ها را ببخش و برایشان آمرزش بطلب.

و در این فرموده اش بالاترین درجهٔ مهربانی و عطوفتش را توصیف

ص: ۵۸

۱- (۱). صحیح بخاری ۵/۲۲۶۰، حدیث ۵۷۳۸.

۲- (۲). محمد فی القرآن ۶۰-۶۵.

۳- (۳). آل عمران/۱۵۹.

کرده است:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ؛ (۱)

به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت و گران است و بر هدایت شما پافشاری دارد و با مؤمنان، رؤوف و مهربان است.

۷. آزر و فروتنی

از ابو سعید خدری روایت شده که گفت: شرم و حیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از دوشیزه ای که در پوشش قرار داشته باشد بیشتر بود و اگر چیزی را ناخوشایند می داشت، از چهره مبارکش هویدا بود. (۲)

از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: هرگاه چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم درخواست می شد و قصد داشت آن را انجام دهد، می فرمود: آری. و اگر نمی خواست انجام دهد، سکوت می کرد و هیچ گاه در مورد چیزی، نه نگفت. (۳)

از یحیی بن ابی کثیر نقل است که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

من مانند بنده، غذا می خورم و مانند بنده، می نشینم، زیرا من تنها یک بنده ام. (۴)

معروف است، آن بزرگوار بر کودکان سلام می کرد. (۵) رسول خدا خواست با مردی سخن بگوید، آن شخص از هیبت و شکوه حضرت بر خود لرزید، آن جناب فرمود:

ص: ۵۹

۱- (۱). توبه/۱۲۸.

۲- (۲). صحیح بخاری ۱۳۰۶/۳، حدیث ۳۳۶۹.

۳- (۳). مجمع الزوائد ۱۳/۹.

۴- (۴). طبقات ابن سعد ۳۷/۱ و مجمع الزوائد ۱۹/۹.

۵- (۵). حیاة النبی و سیرته ۳۱۳/۳ به نقل از ابن سعد.

آرام باش، من پادشاه نیستم (که از من می ترسی) بلکه فرزند زنی هستم که غذایش گوشت خشکیده بود. (۱)

از ابو امامه روایت شده که گفت: نشسته بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با تکیه بر عصا بر ما وارد شد به احترامش به پا خاستیم، فرمود:

مانند غیر عرب ها که برخی برای بعضی دیگر [برخاسته] تعظیم می کنند، به پا نخیزید. (۲)

پیامبر اکرم با یاران خود مزاح می کرد اما از نارواگویی پرهیز داشت. (۳) در ساختن مسجد (۴) و کندن خندق (۵) اطراف مدینه با یارانش همکاری می کرد و با این که سرآمد خردمندان بود با ایشان بسیار مشورت می کرد. (۶) او همواره می فرمود:

«اللهم احینی مسکینا و توفنی مسکینا و احشرنی فی زمره المساکین و إن أشقی الأشقیاء من اجتمع علیه فقر الدنیا و عذاب الآخرة»؛ (۷)

خدایا! مرا مستمند زنده بدار و مستمند بمیران و در جمع مستمندان محشور گردان، تیره بخت ترین شقاوتمندان کسی است که در دنیا دچار فقر و در آخرت گرفتار عذاب الهی شود.

آن چه بیان شد نمایی بسیار خلاصه از جلوه های شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و گوشه ای از رفتار فردی و اجتماعی آن بزرگوار بود. بیان موارد شگفت انگیز و فراوان دیگری از رفتار و جنبه های مدیریتی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و خانوادگی پیامبر را که در جهت پیروی و الهام گرفتن از آن ها در خور تحقیق و پژوهش اند به بخش های بعد موکول می کنیم.

ص: ۶۰

۱- (۱). سنن ابن ماجه ۱۱۰۱/۲ حدیث ۳۳۱۲.

۲- (۲). سنن ابو داود ۳۵۸/۴، حدیث ۵۲۳۰.

۳- (۳). سنن ترمذی ۳۰۴/۴، حدیث ۱۹۹۰.

۴- (۴). مسند احمد ۸۰/۳.

۵- (۵). ابن سعد ۱/۲۴۰.

۶- (۶). در المنثور ۳۵۹/۲؛ المواهب اللدنیه ۳۳۱/۲.

۷- (۷). سنن ترمذی ۴۹۹/۴، حدیث ۲۳۵۲.

بخش نخست ولادت و تربیت بخش دوم رشد و بالندگی بخش سوم از ازدواج تا بعثت

ص: ۶۱

۱. نشانه های فروپاشی جامعه بت پرست

قبل از بعثت نبوی فساد و جور و ستم در جامعه شبه جزیره، ریشه دوانیده بود. جامعه یادشده، از یکپارچگی لازم برخوردار نبود و برای جلوگیری از سقوط و تباهی که نشانه هایش در جامعه جزیره العرب پدیدار شده بود، ویژگی های اجتماعی و فرهنگی برخاسته از زندگی صحرائنشینی کافی به نظر نمی رسید. پیمان هایی که در آن سامان به وجود آمد پدیده ای اجتماعی جهت رویارویی با آن پراکندگی بود، ولی تعدد آن ها خود، دلیل نابودی قدرت مرکزی در آن جامعه به شمار می آمد.

ما به جز اقدام برخی افراد که تنها نمایانگر نپذیرفتن فساد و تباهی جامعه آن روز بود، هیچ حرکت و اقدام قابل توجهی در مسیر اصلاح و تغییر در جزیره العرب نمی بینیم، ولی همین اقدامات فردی نیز به سطح نظریه یا حرکت دگرگون ساز مؤثری در این جامعه نرسید. (۱)

گاهی جدایی و ازهم پاشیدگی جامعه قریشی را در پدیده اختلاف آنان پیرامون بنای کعبه نیز، می توان ملاحظه کرد آن هم در زمانی که قریش از

گرامی ترین و یکپارچه ترین قبایل عرب به شمار می رفت و از هشدارهای پیاپی یهودیان جزیره العرب که با پیشدستی مژده ظهور مصلح رهایی بخش بشر را همراه با رسالت آسمانی پیامبر، به مردم آن سامان می دادند و اظهار می داشتند: «پیامبری ظهور می کند و بی تردید بت های (۱) شما را خواهد شکست» می توان به غوطه ور بودن آن جامعه در فساد و تباهی استناد کرد.

۲. ایمان پدران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در خانواده ای یکتاپرست و خداشناس دیده به جهان گشود و در محیطی پرورش یافت که از فضایل بلند اخلاقی و جایگاه پراج بهره مند بود. از سخن و دعای جدش عبدالمطلب می توان به ایمان وی پی برد. زمانی که ابرهه حبشی برای ویران کردن کعبه به آن سامان حمله کرد، عبدالمطلب برای حمایت از کعبه، نه تنها به بت ها پناه نبرد، بلکه بر خدای توانا توکل نمود. (۲)

می توان گفت: عبدالمطلب از اخباری که بر مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تأکید داشت، به رتبه و جایگاه و آینده آن حضرت، کاملاً آگاه بود. اوج توجه عبدالمطلب به پیامبر زمانی جلوه گر شد که وجود مقدس آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم را در دوران شیرخوارگی، بر درگاه الهی واسطه قرار داد و طلب باران نمود، زیرا عبدالمطلب به مقام و جایگاه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در پیشگاه خدای سبحان پی برده بود (۳). هشدار می که عبدالمطلب در کودکی پیامبر در خصوص مراقبت و

ص: ۶۴

۱- (۱). بحار الانوار ۲۳۱/۱۵. سیره نبوی ۲۱۱/۱، بقره ۸۹.

۲- (۲). سیره نبوی ۴۳/۱-۶۲؛ کامل ابن اثیر ۱۶۰/۱؛ بحار الانوار ۱۳۰/۵.

۳- (۳). سیره زینی دحلان در حاشیه سیره حلبی ۶۴/۱؛ تاریخ یعقوبی ۱۰/۲.

توجه به وی، به ام ایمن داده بود گواه دیگری بر این مدعاست.

عمویش ابو طالب نیز، از این ویژگی برخوردار بود؛ وی در امر سرپرستی و مراقبت از وجود پربرکت پیامبر و همکاری با وی در جهت تبلیغ و آشکار ساختن رسالت، تا آخرین لحظات عمر مبارکش استمرار بخشید و در این راستا، اذیت و آزار قریش و قطع رابطه آنان و حصر اقتصادی شعب را متحمل گشت و این حقیقت را که در موارد متعددی از ابو طالب علیه السلام نقل شده و به اهتمام و توجه وی به حفظ و حراست از وجود گران قدر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ارتباط داشته، به خوبی لمس می کنیم. (۱)

روایاتی که در مورد پدر بزرگوار نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و مادر گرامی آن حضرت وارد شده، شرک و بت پرستی آنان را مردود می داند و در این خصوص سخن رسول خدا دلیلی کافی است که فرمود:

«من همواره از صلب های پاک به رحم های پاک انتقال یافتم.» (۲)

این سخن به پاکی و طهارت پدران و مادران آن بزرگوار از هر گونه پلیدی و شرک اشاره دارد.

۳. ولادت پرشکوه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم

هنوز آیین نصرانیت اهداف خویش را در جامعه بشری محقق نکرده و تأثیر زیادی نگذاشته بود که دنیا غرق در مظاهر گمراهی و انحراف گردید و مردم در دام گمراهی فتنه ها گرفتار و سرگردان شدند و جهل و نادانی، آنان را

ص: ۶۵

۱- (۱). سیره نبوی ۹۷۹/۱؛ تاریخ ابن عساکر ۶۹/۱؛ مجمع البیان ۳۷/۷؛ مستدرک حاکم ۶۲۳/۲؛ طبقات کبری ۱۶۸/۱؛ سیره حلبی ۱۸۹/۱؛ اصول کافی؛ ۴۴۸/۱؛ الغدیر ۳۴۵/۷.

۲- (۲). سیره زینی دحلان در حاشیه سیره حلبی ۵۸/۱، اوائل المقالات شیخ مفید ۱۲ و ۱۳.

خوار و بی مقدار ساخت، آشفستگی اوضاع روم، کمتر از آشفستگی اوضاع رقبای خود در فارس نبود و جزیره العرب اوضاعی بهتر از آن دو نداشت و همه در لبه گودالی از آتش قرار داشتند.

قرآن کریم به گونه ای بسیار رسا و بلیغ گوشه ای از زندگی اسف بار بشر را در آن دوران شرح داده، چنان که مهتر اهل بیت، علی بن ابی طالب علیه السلام در تعدادی از خطبه های خود از اوضاع دردناکی که با آن هم دوران بوده تصویر ملامت داده است. از جمله در توصیف اوضاع جامعه ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در آن به رسالت مبعوث گردید، می فرماید:

هنگامی خداوند رسالت را بر عهده او گذارد که مدت ها از بعثت پیامبران پیشین سپری شده بود و ملت ها در خواب عمیقی فرو رفته بودند، فتنه و فساد، جهان را فرا گرفته بود کارهای خلاف میان مردم گسترش یافته بود و آتش جنگ زبانه می کشید.

روشنایی از دنیا رخت بر بسته بود و مکر و فریب ظاهر گشته بود. برگ های درخت زندگی به زردی گراییده بود و از ثمره زندگی خبری نبود. آب حیات انسان به زمین فرو رفته بود و نشانه های هدایت فرسوده شده بود. پرچم های هلاکت و بدبختی آشکار شده بود، دنیا با قیافه ای زشت به اهلش می نگریست و با چهره درهم کشیده با علاقه مندانش روبرو بود. میوه آن درخت، فتنه و طعانش مردار بود. در درون، وحشت و اضطراب و در بیرون شمشیر حکومت می کرد. (۱)

در اوضاعی چنین دشوار که بشر آن را پشت سر می گذاشت، نور الهی درخشید و بندگان خدا و دیار آنان را روشنایی بخشید و به زندگی ارزشمند و

ص: ۶۶

۱- (۱). «أرسله علی حین فتره من الرسل و طول هجعه من الأمم و اعتزام من الفتن، و انتشار من الأمور و تلظ من الحروب، و الدنيا كاسفه النور، ظاهره الغرور، علی حین اصفرار من ورقها، و إياس من ثمرها، و اغورار من مائها، قد درست منار الهدی، و ظهرت أعلام الردی، فهی متجهمة لأهلها، عابسه فی وجه طالبها، ثمرها الفتنه، و طعامها الجیفه، و شعارها الخوف، و دثارها السیف» نهج البلاغه خطبه (۸۹).

سعادت همیشگی مژده داد و سرزمین حجاز در ماه ربیع الاول عام الفیل-سال ۵۷۰ میلادی-که بیشتر محدثان و تاریخ نگاران برآند؛ با ولادت نبی اکرم حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله و سلم سرشار از خیر و برکت گردید.

اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم-که از دیگران آگاه ترند-روز میلاد آن بزرگوار را در پگاه روز جمعه، هفدهم ربیع الاول، دانسته اند و همین تاریخ، بین شیعه معروف است و دیگران برآند که آن حضرت روز دوشنبه دوازدهم همین ماه چشم به جهان گشوده است. (۱)

برخی منابع تاریخی و روایی از وقوع رخدادهای شگفت انگیزی در روز ولادت آن بزرگوار سخن می گویند؛ از جمله: خاموش شدن آتش آتشکده فارس، وقوع زمین لرزه ای که در اثر آن دیر و صومعه ها ویران گشت و هر معبودی که در کنار خدای عز و جل مورد پرستش قرار می گرفت، از جایگاهش برکنده شد و بت های نصب شده، به رو، بر زمین فرو ریخت.

وجود چنین اوضاع و طلوع ستاره هایی که از قبل دیده شده بود، برای ساحران و جادوگران غیرقابل پیش بینی به شمار می آمد.

زمانی که وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پا به عرصه وجود نهاد، این جملات را بر زبان می آورد

«الله اکبر، و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکره و اصیلا» (۲)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم به دو نام «محمد» و «أحمد» معروف بود و قرآن کریم هر دو نام را یادآور شده است.

تاریخ نگاران آورده اند: عبد المطلب، جد پیامبر، آن حضرت را «محمد»

ص: ۶۷

۱- (۱). برای ملاحظه آرای که پیرامون روز میلاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم گفته شده، به امتاع الأسماع/۳ مراجعه شود.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۸/۳، سیره حلبی ۹۲/۱.

نامید و در پاسخ کسانی که سبب این نامگذاری را از او جویا شدند، می فرمود:

خواستم وی در آسمان و زمین مورد ستایش قرار گیرد. (۱) چنان که مادرش آمنه، نیز قبل از جدش وی را «احمد» نام نهاده بود.

آن گونه که قرآن کریم خبر داده است، انجیل از زبان حضرت عیسی علیه السلام به ظهور پیامبر اکرم نوید و علمای اهل کتاب نیز آن را تصدیق کرده بودند و این فرموده خدا بیانگر همین معناست:

شما را به ظهور پیامبری به نام احمد که پس از من خواهد آمد مژده می دهم. (۲)

در عرف جزیره العرب و سایر جاها هیچ گونه مانعی وجود نداشت که یک فرد، به دو نام و دو لقب و دو کنیه معروف باشد.

۴. شیرخوارگی

وجود گران قدر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، تمام زوایای ذهن عبد المطلب - که اینک عزیزترین فرزندش، عبد الله، را در سن جوانی از دست داده بود - به خود مشغول کرده بود. از این رو، جد بزرگوارش امر شیرخواری وی را به «ثویبه» کنیزک ابو لهب سپرد تا بتواند با فراهم آوردن موقعیتی مناسب این کودک را به صحرانشینان قبیله سعد بسپرد تا دوران شیرخوارگی را در آن سامان به سر برده و در محیطی پاک و دور از خطر بیماری‌هایی که کودکان مکه را تهدید می کرد، در جمع فرزندان بادیه نشینان رشد کند و بزرگ شود، چراکه رسم اشراف مکه بر این بود، نوزادان شیرخوار خود را برای شیر دادن به زنان شیرده صحرانشین می سپردند و میان آنان زنان قبیله سعد در این کار معروف بودند. این قبیله در اطراف مکه و نواحی حرم سکونت داشت و زنان

ص: ۶۸

۱- (۱). سیره حلبی ۱/۱۲۸.

۲- (۲). وَ مَبْشَرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ صف/۶؛ به سیره حلبی ۱/۷۹ مراجعه شود.

آن هر سال در ایام ویژه ای به مکه آمده تا کودکان شیرخوار را جهت شیر دادن، تحویل گرفته و از این راه امرار معاش کنند؛ به ویژه در سال ولادت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که با خشکسالی و قحطی همراه بود، این زنان نیاز بیشتری به کمک اشراف مکه داشتند.

برخی مورخان مدعی شده اند به خاطر یتیمی پیامبر، هیچ یک از زنان شیرده حاضر نشد وی را برای شیر دادن بپذیرد و کاروان زنان شیرده که هریک با خود کودک شیرخواری همراه داشت در آستانه بازگشت به بادیه بودند. تنها حلیمه سعدیه، دختر ابو ذؤیب، بود که نوزادی برای شیر دادن نیافته بود. وی که مانند سایر زنان شیرده، در آغاز، از پذیرش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سرباز زده بود، وقتی کودکی برای شیر دادن نیافت به شوهرش اظهار داشت: به خدا سوگند! نزد خانواده همان نوزاد یتیم خواهم رفت و او را خواهم گرفت. شوهرش نیز به او اجازه داد و به نزد خانواده آن کودک بازگشت و با دلی سرشار از آرزو و به این امید که شاید با پذیرش آن نوزاد زندگی اش خیر و برکت یابد، او را در آغوش کشید. (۱)

مقام و جایگاه خاندان بنی هاشم و شخصیت جد بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که به بخشش و احسان و کمک به نیازمندان و محرومان معروف بود، چنین ادعایی را مردود می سازد. افزون بر این که به نقل برخی تاریخ نگاران، پدر بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم چند ماه پس از ولادت آن حضرت دنیا را وداع گفته بود. (۲)

در روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در کودکی، جز شیر «حلیمه» شیر هیچ

ص: ۶۹

۱- (۱). سیره حلبی ۱/۱۴۶.

۲- (۲). الصحيح من سیره النبی الأعظم صلی الله علیه و اله و سلم ۱/۸۱؛ سیره حلبی ۱/۸۱.

زنی را نپذیرفت (۱).

حلیمه می گوید: روزی عبدالمطلب به من برخورد و پرسید: از کدام قبیله ای؟ عرض کردم: از قبیله سعد.

فرمود: نامت چیست؟ عرض کردم: حلیمه. حضرت لبخندی زد و فرمود:

این نام بر تو مبارک باد، دو خوی پسندیده در این نام وجود دارد، یکی سعادت و خوشبختی و دیگری حلم و بردباری، که خیر دنیا و سربلندی آخرت در آن هاست. (۲)

تصوری که حلیمه با گرفتن یتیم عبدالمطلب در رسیدن به خیر و برکت داشت، به نوامیدی مبدل نگشت. روایت شده که سینه حلیمه از شیر تهی بود ولی با شیر دادن پیامبر، سینه اش پر از شیر شد.

حلیمه می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را برای شیر دادن برگزیدیم، در زندگی و اموال خود سراسر نظاره گر خیر و برکت بودیم و پس از دوران خشکسالی و تلاش توانفرسا، توانگری یافتیم. (۳)

نوزاد «عبدالمطلب» نزدیک به پنج سال را در دامان حلیمه و شوهرش در مناطق صحرائی قبیله سعد، سپری کرد. حلیمه پس از گذشت دو سال که نوزاد از شیر گرفته شد، به جهت خیر و سعادت که از برکت وجود مبارک آن حضرت نصیب وی شده بود، با بی میلی، او را به خانواده اش بازگرداند، مادرش (آمنه) نیز از بیم ابتلای نوزادش به انواع بیماری ها، بر بازگشت فرزندش به منطقه ای دور از مکه، پافشاری می کرد و بدین سان، حلیمه، نوزاد را با شادمانی بازگرداند.

ص: ۷۰

۱- (۱). بحار الانوار ۳۴۲/۱۵.

۲- (۲). سیره حلبی ۱۴۷/۱.

۳- (۳). بحار الانوار ۳۴۵/۱۵؛ مناقب ابن شهر آشوب ۲۴/۱؛ به سیره حلبی ۱۴۹/۱ مراجعه شود.

نقل شده وقتی حلیمه ملاحظه کرد جمعی از نصرانی‌های حبشه وارد حجاز شده‌اند و به دلیل مشاهده نشانه‌های پیامبر مورد نظر در این نوزاد بر ستاندن وی و بردن او به حبشه پافشاری دارند تا بدین وسیله به افتخار پرورش دادن وی نایل شوند و در پیروی از او، به مجد و عظمت دست یابند، از بیم خیانت دست‌های مرموز، بار دوم کودک را به مکه آورد. (۱)

۵. باران خواهی به برکت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

مورخان به پدیده درخواست باران به واسطه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که چندین بار در زندگی آن حضرت و دوران شیرخواری و نوجوانی، در زمان جد و عمویش رخ داد، اشاره کرده‌اند. نخستین بار زمانی اتفاق افتاد که مردم مکه دچار خشکسالی بزرگی شدند و در آن سامان، دو سال باران نیامد. از این رو، عبدالمطلب به فرزند خود ابوطالب دستور داد تا نوه اش حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم را - که نوزادی در قنطاق بود - حاضر نماید. وقتی نوزاد را نزد وی آوردند او را روی دست گرفت و رو به کعبه به سمت آسمان بالا برد و چندبار عرضه داشت: خدایا! به حق این کودک، باران با برکت و مداوم خویش را بر ما فرو فرست. دیری نباید که توده‌های ابر، چهره آسمان را پوشاند و چنان باران شدیدی بارید که مردم از شدت آن بر ویرانی مسجد الحرام بیمناک شدند. (۲)

بعدها در دوران نوجوانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم یک بار دیگر این درخواست باران تکرار شد و این بار عبدالمطلب وی را به دامنه کوه ابوقیس برد و سران

ص: ۷۱

۱- (۱). سیره نبوی ۱/۱۶۷؛ بحار الانوار ۱۵/۴۰۱؛ سیره حلبی ۱/۱۵۵.

۲- (۲). ملل و نحل ۲/۲۴۸؛ به سیره حلبی ۱/۱۸۲-۱۸۳ مراجعه شود.

و بزرگان قریش، او را همراهی کرده و به برکت وجود پیامبر، خواهان استجاب دعا بودند و ابو طالب با اشعاری که با این ابیات آغاز می شوند به این رخداد اشاره کرده است:

پدر ما شفیع حرم بود، آن هنگام که به وسیله او؛ از بارانی سیل آسا که صبح دمان فروریخت سیراب شدند درحالی که ما از خشکسالی چونان شوره زار گشته و زمین آب های خود را فروخورده بود شفیع ما در مکه به دعا برخاست و خداوند ما را سیراب نمود. (۱)

تاریخ نگاران آورده اند که: قریش از ابو طالب خواستند تا برایشان از خدا درخواست باران نماید. وی درحالی که دست پیامبر نوجوان صلی الله علیه و اله و سلم را گرفته بود به سوی مسجد الحرام روانه شد؛ نوجوانی که چهره نورانی اش چونان خورشیدی که از پشت ابر هویدا شود، می درخشید. ابو طالب، برای درخواست باران، خدا را به حق پیامبر سوگند داده، دیری نپایید که ابرها در آسمان ظاهر گشت و باران فراوانی بارید و نهرها جاری شد و همگی شادمان گشتند و زمانی که قریش دشمنی خود را نسبت به وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و رسالت مبارک آن حضرت به اوج رساندند، ابو طالب به این کرامت نیز اشاره کرد و فرمود:

آن چهره نورانی که به احترامش ابرها باران بارید، آن که بهار یتیمان و پناه بیوه زنان بود، هاشمیان در چنگ هلاکت گرفتار آمده بدو پناه بردند و نزد او از

ص: ۷۲

۱- (۱). سیره حلبی ۳۳۱/۱. ابونا شفیع الناس حين سقوا به من الغيث رجاس العشير بكور و نحن - سنين المحل - قام شفيعنا بمكة يدعو و المياہ تغور

موارد یاد شده حاکی از این است که عبدالمطلب و ابو طالب که هر دو سرپرستی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را برعهده داشتند، یکتاپرستانی خالص بوده و به خدای متعال ایمان داشته اند و اگر این دو بزرگوار از ویژگی دیگری غیر از این دو موقعیت، برخوردار نبودند، در افتخار و سربلندی، آنان را بسنده بود. و این خود، دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در خانه ای که دیانت و خداپرستی و توحید در آن حکمفرما بود، بالید و پرورش یافت.

۶. با مادر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بعد از پدر بزرگوارش زمانی طولانی از سرپرستی مادر مهربانش، بهره مند نگردید. آمنه در انتظار جوانی یتیم عبد الله به سر می برد تا در فقدان شوهر مهربانش برای او تسلی خاطر باشد ولی مرگ، او را چندان مهلت نداد.

روایت شده حلیمة سعديه پیامبر را در پنج سالگی به خانواده اش بازگرداند و مادرش آمنه تصمیم گرفت برای زیارت قبر شوهر عزیز خود در مدینه، فرزندش را با خود همراه ببرد و محمد صلی الله علیه و اله و سلم ضمن دیدار با دایی های خود از قبیله نجار، در آن سامان با آنان آشنا گردد. ولی این سفر، اندوه دیگری برای پیامبر در پی داشت زیرا وی پس از زیارت محل وفات و دفن پدر، در مسیر بازگشت در منطقه ای به نام «ابواء» مادر مهربان خویش را از دست داد.

ص: ۷۳

۱- (۱). سیره حلبی ۱/۱۹۰؛ البدایه و النهایه ۳/۵۲؛ بحار الانوار ۲۸. و أبيض يستسقى الغمام بوجهه ربیع الیتامی عصمه للأراامل تلوذ به الهلاک من آل هاشم فهم عنده فی نعمه و فواضل

گویی ورود حزن و اندوه پیاپی بر قلب نازنین پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در کودکی، نوعی از مراحل آمادگی الهی به شمار می آمد تا شخصیت والای آن حضرت تکامل یابد. بدین ترتیب، ام ایمن سفر خویش را به همراهی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به سمت مکه ادامه داد تا وی را به جدش عبدالمطلب که علاقه شدیدی به نواده اش داشت، بسپارد. (۱)

۷. با جدش عبدالمطلب

محمد صلی الله علیه و اله و سلم در دل عبدالمطلب به جایگاهی دست یافته بود که هیچ یک از فرزندان و نوادگانش با این که از بزرگان بطحاء به شمار می آمدند، بدان پایه نرسیده بودند. نقل شده روزی عبدالمطلب در صحن کعبه بر زیراندازی که برایش گسترده بودند نشسته بود و سران و بزرگان قریش و فرزندانشان اطرافش حضور داشتند، ناگهان چشم آن حضرت به نواده اش «محمد» افتاد، دستور داد راه باز کنند تا نزدش آید. سپس وی را در کنار خویش و بر فرش ویژه خود نشانده. افزون بر فضایل بلند اخلاقی که پیامبر از کودکی برخوردار از آن ها بود، این توجه و عنایت از ناحیه بزرگ قریش، جایگاه وی را در دل قریشیان استوارتر کرد.

قرآن کریم به دوران یتیمی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که آن را تحت سرپرستی پروردگار پشت سر نهاد، اشاره فرموده است:

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى؛

آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟.

ص: ۷۴

دوران یتیمی، معمولاً در ساختار و آماده سازی انسان جهت پختگی و اعتماد به نفس در تحمل رنج ها و دشواری های گریبانگیر و صبر و پایداری در برابر آن ها تأثیری بسزا دارد. و بدین گونه خدای متعال خود، آماده سازی پیامبر برگزیده اش را برعهده گرفت تا قادر باشد وظایف مهم آینده و مسئولیت بزرگی را که در انتظار دوران پختگی و کمال آن بزرگوار بود، بر دوش بکشد.

نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در این سخن خود، اشاره به این حقیقت، فرموده است:

پروردگام مرا ادب آموخت، پس ادبم را نیک گردانید. (۱)

بیش از هشت بهار از عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سپری نشده بود که به سومین مصیبت مبتلا گردید و جدّ بزرگوارش «عبد المطلب» را از دست داد.

اندوه رسول خدا در مرگ جدش، کمتر از حزن و اندوه وی در مرگ مادرش نبود تا آن جا که حضرت در مراسم تشییع پیکر جدش به سمت آرامگاه ابدی وی، بسیار گریست و هرگز یاد او را فراموش نکرد. زیرا عبد المطلب تا زنده بود به بهترین شکل ممکن، از وجود مبارک آن حضرت سرپرستی نمود و از مقام پیامبری آن بزرگوار آگاهی داشت. روایت شده هنگامی که فردی خواست از ورود پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در کودکی به نزد جدّش جلوگیری کند، عبد المطلب فرمود: فرزندم را واگذار که سروری و فرمانروایی به سراغش آمده است. (۲)

ص: ۷۵

۱- ((۱)). «أذنبی ربّی فأحسن تأدیبی» مجمع البیان: ۳۳۳/۵ تفسیر ابتدای سوره قلم.

۲- ((۲)). تاریخ یعقوبی ۱۰/۲.

رشد و بالندگی

۱. سرپرستی ابو طالب علیه السلام

سرپرستی عبدالمطلب از نواده اش «محمد» صلی الله علیه و اله و سلم تا زمانی که امور مربوط به او را به فرزندش ابو طالب سپرد، همواره ادامه داشت. وی می دانست که ابو طالب به بهترین شکل ممکن از برادرزاده خود سرپرستی خواهد کرد؛ هرچند ابو طالب از مال و منال زیادی برخوردار نبود ولی بین برادران خود، از همه شایسته تر و میان قریش جایگاه والایی داشت و مورد احترام بود. گذشته از این، ابو طالب برادر پدری و مادری عبد الله به شمار می آمد و همین، بر تحکیم رشته مهر و محبت وی در مورد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم می افزود.

ابو طالب با افتخار و سربلندی، پذیرای این مسئولیت شد و در این راستا همسر پاک نهادش فاطمه بنت أسد او را یاری می داد. این دو بزرگوار، محمد صلی الله علیه و اله و سلم را در خوراک و پوشاک بر خود و فرزندانشان مقدم می داشتند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم هنگام وفات فاطمه بنت أسد به همین موضوع اشاره کرد و فرمود:

امروز مادرم را از دست دادم.

و آن مخدّره را با پیراهن خویش کفن نمود و در لحدش خوابید. از لحظه وفات عبدالمطلب وظیفه دشوار ابو طالب در جهت حفظ و

مراقبت از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آغاز گردید. وی با جان و مال و موقعیتی که داشت از همان دوران کودکی حضرت، از وی مراقبت و در دوران زندگی اش با دست و زبان، او را یاری می داد تا پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم به سن کمال و به مقام نبوت رسید و رسالت خویش را آشکار ساخت. (۱)

۲. نخستین سفر به شام

رسم بازرگانان قریش بر این بود که هر سال برای تجارت و بازرگانی، به مرکز بازرگانی آن زمان، یعنی شام، رهسپار می شدند. ابو طالب نیز تصمیم به انجام این سفر گرفت، ولی به دلیل بیم و ترسی که از دشواری سفر و خطرهای عبور از صحرا بر جان پیامبر داشت، در اندیشه همراه بردن آن حضرت نبود، اما از آن جا که شاهد پافشاری برادرزاده خود بود و می دید هنگام جدایی از عمو، اشک در چشمان مبارکش حلقه زده، در لحظه سفر تصمیم خود را عوض کرد و این نخستین سفر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به همراهی عمویش به شام تلقی می شد. پیامبر در این سفر بر وضعیت سفر از طریق صحرا اطلاع حاصل کرد و با راه های حرکت کاروان ها آشنا گردید.

در این سفر بحیرای راهب، با پیامبر دیدار کرد و نشانه های آخرین پیامبری را که حضرت عیسی علیه السلام به ظهور وی نوید داده بود، در او مشاهده کرد. زیرا وی به تورات و انجیل و دیگر منابعی که بر ظهور وجود مقدس پیامبر خاتم مژده داده بود، آشنایی کامل داشت. بحیرا به عموی وی ابو طالب توصیه کرد آن حضرت را به مکه بازگرداند و برای مراقبت از وجود مبارک وی از سوء قصد یهودیان، (۲) احتیاط لازم را به کار ببرد. بدین ترتیب، ابو طالب به اتفاق برادرزاده خود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به مکه بازگشت.

ص: ۷۸

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۳۵/۱؛ تاریخ یعقوبی ۱۴/۲.

۲- (۲). سیره ابن هشام ۱۹۴/۱؛ الصحيح من سیره النبی ۹۱/۱-۹۴.

از پیشوایان اهل بیت علیهم السّلام روایتی که بیانگر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در کودکی باشد نقل نشده است. آری، از امام صادق علیه السّلام حدیثی نقل شده که در خصوص امر شبانی و حکمت آن، عموم پیامبران را شامل می‌شود. در آن روایت آمده است:

خداوند هرگز پیامبری بر نینگیخت جز آن که او را شبان گوسفندان گرداند تا بدین وسیله اداره امور مردم را بدو بیاموزد (۱).

چنان که در مورد حکمت کشاورزی و شبانی، از آن حضرت روایت شده که فرمود:

خدای عزّ و جلّ از میان کارها کشاورزی و شبانی را برای پیامبران خود دوست می‌داشت تا نزولات آسمانی را ناپسند ندارند.

(۲)

نیز روایت شده که:

هیچ گاه پیامبر خدا اجیر کسی نشد. (۳)

این روایت دلالت دارد که رسول خدا برخلاف ادعای برخی از تاریخ نگاران که با استناد به حدیثی از صحیح بخاری (۴) گفته اند پیامبر برای مکیان شبانی می‌کرده است، حضرت هیچ گاه برای مردم مکه در قبال اجرت، شبانی نکرده است.

ص: ۷۹

۱- (۱). «ما بعث الله نبيا قط حتى يسترعيه الغنم، يعلمه بذلك رعيه للناس».

۲- (۲). «ان الله عزّ و جلّ أحبّ لأنبیائه من الأعمال: الحرث و الرعی، لثلا یکرهوا شیئا من قطر السماء» علل الشرایع ص ۲۳، سفینه البحار ماده نأ.

۳- (۳). «ما كان أجيرا لأحد قط» تاریخ یعقوبی ۲/۲۱؛ البدایه و النهایه ۲/۲۹۶.

۴- (۴). صحیح بخاری کتاب الاجاره، باب ۳۳، حدیث ۴۹۹.

بفرض اگر ثابت شود آن بزرگوار در کودکی یا در عنفوان جوانی شبانی نموده، می توان علت آن را در روایتی که از امام صادق علیه السلام بدان اشاره کردیم، یافت و آن آماده سازی الهی بود که آن بزرگوار را با انجام دادن کاری (مانند شبانی) برای رسیدن به برجسته ترین مراتب کمال، شایستگی می بخشید. کمالی که خداوند با این فرموده اش، وی را بدان توصیف نموده:

به راستی که تو دارای فضایل اخلاقی بس بزرگی هستی (۱)

چنین کمالی پیامبر را برای تحمل مسئولیت سنگین رسالت الهی که لازمه توجه به مردم و تربیت آنان و شکیبایی بر دشواری های طریق هدایت و ارشاد آن هاست، آماده می کند.

۴. جنگ فجار

در جنگ و درگیری هایی که میان اعراب وجود داشت حرمت ماه های حرام نادیده گرفته می شد، به همین دلیل آن ها را جنگ های فجار نامیدند. (۲)

برخی تاریخ نگاران مدعی اند پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در بعضی از این جنگ ها حضور یافته و برخی از پژوهشگران در این قضیه ایجاد شک و تردید کرده اند. از جمله عوامل این تردید، می توان به دو عامل اشاره کرد:

نخست: هرچه از عمر شریف رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم سپری می شد، شخصیت آن بزرگوار درخشندگی بیشتری می یافت. آن حضرت نیز مانند سایر بنی هاشم به دلاوری و شجاعت فوق العاده ای معروف بود، ولی این قضیه به این معنا نیست که آن بزرگواران در جنگ های ظالمانه و فسادانگیز

ص: ۸۰

۱- (۱). وَ إِنَّكَ لَعَلِي خُلِقْتَ عَظِيمٌ قَلَمٌ/۴۱.

۲- (۲). موسوعه التاريخ الاسلامی ۱/۳۰۱-۳۰۵ به نقل از اغانی ۱۹/۷۴-۸۰.

روایت شده هیچ یک از بنی هاشم در آن نبردها شرکت نکردند و ابو طالب علیه السلام در این خصوص اظهار داشت: این جنگ ها، جز ستم و تجاوز و قطع رابطه خویشاوندی و حرمت شکنی ماه حرام نتیجه دیگری ندارد. از این رو، من و هیچ یک از خاندانم در آن ها حضور نخواهیم یافت (۱) و بدین ترتیب، از شرکت هر یک از خاندان خویش در این نبردها جلوگیری به عمل آورد. عبد الله بن جدعان و حرب بن امیه - که در آن زمان ریاست قریش و کنانه را برعهده داشتند - از جنگ کناره گیری کرده و اظهار داشتند: ما در ماجرای که بنی هاشم در آن حضور نداشته باشند، حاضر نخواهیم شد. (۲)

دوم: روایات، پیرامون نقشی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در این جنگ داشته، به اختلاف سخن گفته اند. برخی بیان داشته اند: پیامبر در این جنگ ها تیر در اختیار عموهایش می نهاد تا به تیراندازی دشمنانشان پاسخ دهند و از اموال و کالاهای عموهایش نگهداری می کرد. (۳) بعضی آورده اند: حضرت در آن جنگ به پرتاب چند تیر پرداخت (۴) و دسته ای دیگر می گویند: وی با این که نوجوان بود (۵) ابو براء، نیزه انداز [معروف عرب] را به وسیله نیزه از پا در آورد. (۶) البته ما دقیقاً آگاهی نداریم آیا اعراب در آن زمان به نوجوانان اجازه حضور در نبرد و جنگ می دادند یا خیر؟ (۷)

ص: ۸۱

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۱۵/۲.

۲- (۲). همان

۳- (۳). به موسوعه التاريخ الاسلامی ۳۰۴/۱ مراجعه شود.

۴- (۴). سیره نبوی زینی دحلان ۲۵۱/۱.

۵- (۵). تاریخ یعقوبی ۱۶/۲.

۶- (۶). سیره حلبی ۱۲۷/۱.

۷- (۷). الصحيح فی السیره ۹۵/۱.

قریش بعد از جنگ فجار، در خود احساس ضعف و ازهم پاشیدگی نمود و از آن بیم داشت که مبادا مورد تاخت و تاز اعرابی که از قدرت و توان بیشتری برخوردار بودند، قرار گیرد. از این رو، زبیر بن عبد المطلب مردم را به گردهمایی در «حلف الفضول» فراخواند و بنی هاشم و بنی زهره و بنی تمیم و بنی أسد، در خانه عبد الله بن جدعان گرد آمدند و هم پیمانان، با فروردن دستان خویش در آب زمزم برای یاری افراد مظلوم و ستمدیده، کمک به نیازمندان و امر به معروف و نهی از منکر با یکدیگر، پیمان همکاری بستند. (۱)

این پیمان برجسته ترین پیمانی بود که در دوران جاهلیت بسته شد.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که در آن روزگار اندکی بیش از بیست بهار از عمر شریفش (۲) سپری می شد، در این پیمان شرکت جست و پس از پیامبری خود، آن پیمان را ستود و مورد تأیید قرار داد و فرمود: «در خانه عبد الله بن جدعان در پیمانی شرکت جستم که اگر عوض آن، شتران سرخ مو به من می دادند آن چنان شاد نمی گشتم و اگر در دوران اسلام نیز به چنان پیمانی دعوت می شدم، اجابت می کردم.» (۳)

در مورد علت نامگذاری این پیمان به حلف الفضول گفته شده: سه تن که نام آنان از ماده «فضل» برگرفته شده بوده در این پیمان حضور داشته اند. انگیزه بسته شدن این پیمان این گونه نقل شده: مردی از قبیله زبید یا بنی اسد بن خزیمه در ماه ذی القعدة کالایی را وارد مکه نمود و عاص بن وائل سهمی، آن

ص: ۸۲

۱- (۱). البدایه و النهایه ۲۹۳/۳. به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۲۹/۱۴ و ۲۸۳ مراجعه شود.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۱۷/۱.

۳- (۳). سیره ابن هشام ۱۴۲/۱.

کالا را از او خریداری کرد و بهای آن را نپرداخت. مرد زبیدی دادخواهی نزد قریش برد، ولی قریشیان از یاری کردن زبیدی بر ضد عاص بن وائل خود داری کردند و او را از خود راندند. مرد زبیدی با مشاهده این وضع نامناسب از کوه ابو قیس بالا رفت و مردم را به یاری طلید و زبیر بن عبدالمطلب به پاخاست و مردم را به پیمان یادشده فراخواند و بدین سان، پیمان نامه عملی شد، آن گاه همگی نزد عاص بن وائل شتافته و کالای مرد زبیدی را از او ستاندند و به صاحبش سپردند. (۱)

۶. بازرگانی با اموال خدیجه

به جهت موهبت اخلاقی بسیار پسندیده و همت والا و امانتداری و راستگویی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، شخصیت آن بزرگوار در جامعه مکی خوش درخشید و دل ها به سمت او جذب شد. وی سلاله خاندانی پاک به شمار می آمد، اما فقر و تنگدستی حاکم بر خانواده ابو طالب که پیامبر نیز در آن به سر می برد، سبب شد تا ابو طالب به برادرزاده خویش پیشنهاد کند با دارایی خدیجه دختر خویلد به بازرگانی و تجارت پردازد. در آن دوران ۲۵ بهار از عمر شریف رسول خدا می گذشت.

ابو طالب برای عملی ساختن این کار نزد خدیجه شتافت و قبل از همه وی را در جریان امر قرار داد و خدیجه با شناخت قبلی خود از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بلافاصله آن را پذیرا و فوق العاده شادمان گشت و در آن سفر بازرگانی دو برابر

ص: ۸۳

کالایی را که برای تجارت به دیگران می سپرد، در اختیار پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم قرار داد. (۱)

حضرت به شام سفر کرد و در این سفر «میسره» غلام خدیجه با او همکاری داشت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با ویژگی های زیننده و عواطف لطیف خود توانست محبت میسره و ارج و احترام وی را نسبت به خود به دست آورد و با امانتداری و تدبیر، سود فراوانی نصیب خویش سازد. میسره در این سفر کرامات شگفت آوری از آن حضرت مشاهده کرد. در بازگشت کاروان به مکه، میسره آن چه را دیده و شنیده بود به اطلاع خدیجه رساند (۲) و این امور بر توجه و اهتمام خدیجه به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم افزود و میسره او را به ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم تشویق نمود.

به ادعای برخی مورخان، خدیجه، آن حضرت را تنها برای بازرگانی اجیر ساخته بود، در صورتی که یعقوبی - در تاریخ خود که از قدیمی ترین منابع مورد اعتماد به شمار می آید - آورده: «آن گونه که مردم می گویند: خدیجه رسول خدا را در قبال چیزی اجیر کرده، صحیح به نظر نمی رسد و هرگز آن بزرگوار اجیر کسی نبوده است (۳)». در روایتی امام حسن عسکری از پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام نقل کرده:

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم جهت انجام مضاربه با اموال خدیجه دختر خویند، به شام سفر می کرد. (۴)

ص: ۸۴

۱- (۱). به بحار الانوار ۲۲/۱۶؛ کشف الغمه ۱۳۴/۲ به نقل از معالم العترة جناندی و نیز به سیره حلبی ۱/ ۱۳۲ مراجعه شود.

۲- (۲). البدایه و النهایه ۲۹۶۲، سیره حلبی ۱/ ۱۳۶.

۳- (۳). تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۱.

۴- (۴). بحار الانوار ۱۷/ ۳۰۸.

اشاره

از ازدواج تا بعثت

۱. ازدواج خجسته

اشاره

شخصیتی نظیر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم که سرآمد همه شخصیت ها به شمار می آمد، قهرا می بایست با زنی ازدواج کند که با او متناسب و با اهداف بزرگ و ارزش های مورد نظر وی هماهنگ باشد و در سختی ها و دشواری هایش شکیبایی پیشه کند و در آن روزگار، زنی جز خدیجه شایسته همسری رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و این وظیفه مهم نبود و اراده خدا نیز بر همین امر قرار گرفته بود. از این رو، دل پر عاطفه خدیجه متوجه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم گردید و به شخص آن بزرگوار تمایل پیدا کرد.

خدیجه علیها السلام در مجد و عظمت، برجسته ترین زن قریش تلقی می شد.

دارایی وی از همه آنان بیشتر و در زیبایی سرآمد زنان بود و در عصر جاهلیت «طاهره» و «سرور زنان قریش» نامیده می شد و مردان قبیله اش برای ازدواج با وی به شدت علاقه نشان می دادند. هر یک از بزرگان قریش از خدیجه خواستگاری به عمل آوردند و در این راستا حاضر شدند اموال فراوانی بدو هدیه کنند، اما خدیجه به دلیل عقل و خرد و توان بالایش در ارزیابی امور، هیچ

یک از آنان را پذیرا نشد (۱) ولی به جهت اصالت و اخلاق نکو و فضایل پسندیده و ارزش های والایی که در پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم سراغ داشت، وی را پذیرا و خواستار حضور در گسترهٔ مجد و عظمت وی گردید و خویشتن را بر او عرضه نمود.

بسیاری از اسناد تاریخی مؤید این است که نخستین بار، خدیجه به ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اظهار تمایل کرد و ابو طالب با چند تن از قریش برای خواستگاری خدیجه نزد ولی او، که در آن روزگار عمویش عمرو بن اسد (۲) بود، رفت. این ماجرا به گفتهٔ مشهور، پانزده سال قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رخ داده است.

از جمله مطالبی که ابو طالب در این مجلس خواستگاری عنوان کرد، این بود: «ستایش و سپاس پروردگار این خانه را می سزد که ما را از دودمان ابراهیم و اسماعیل قرار داد و در حرم امن خود سکونت داد و بر مردم فرمانروا ساخت و بر ایمان در سرزمینی که به سر می بریم خیر و برکت مهیا نمود. برادرزادهٔ من با هریک از مردان قریش مقایسه گردد، از او برتر است و میان مردم همتا و نظیری ندارد. هرچند وی از ثروتی برخوردار نیست، ولی مال و ثروت، رفتنی و سایه ای زایل شدنی است. اکنون او به خدیجه و خدیجه به او تمایل دارد و ما با رضایت و دستور او برای خواستگاری خدیجه، نزدت آمده ایم. مهریهٔ او هر چه بخواهد به عهدهٔ من است... به خدای کعبه، سوگند! او (محمد) بهره ای وافر، کیشی جهانگیر و اندیشه ای کامل دارد.» (۳)

ص: ۸۶

۱- (۱). بحار الانوار ۲۲/۱۶.

۲- (۲). سیرهٔ حلبی ۱۳۷/۱.

۳- (۳). کافی ۳۷۴/۵؛ بحار الانوار ۵/۱۶؛ به نقل از کشف و ربیع الابرار و نیز به سیرهٔ حلبی ۱۳۹/۱؛ تاریخ یعقوبی ۲۰/۲؛ اوائل ابو هلال ۱۶۲/۱ مراجعه شود.

خدیجه، مهریه را در اموال خود برعهده گرفت... برخی با تعجب گفتند:

شگفتا! زنان مهریه را به نفع مردان، برعهده می گیرند. ابو طالب از این سخن برآشفته و فرمود: «اگر آن مردان، در رتبه و مقام برادرزاده من باشند، از ناحیه زنان با گران ترین بها و بالاترین مهریه، درخواست ازدواج با آنان می شود و اگر نظیر شما باشند، جز با بالاترین مهریه، به ازدواج با آنان تن درنخواهند داد.»

از برخی منابع استفاده می شود که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خود، مهریه خدیجه را پذیرفت و اگر این کار را توسط ابو طالب نیز انجام داده باشد، چندان مانعی ندارد. از سخنان ابو طالب در مجلس خواستگاری می توان جایگاه والای رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را در دل مردم و مجد و عظمتی را که بنی هاشم از آن بهره مند بودند، دریافت.

خدیجه قبل از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

خدیجه علیها السلام در خانواده ای اصیل و خوش نام و دارای اخلاق نکو و پسندیده، که پیرو دین حنیف ابراهیم علیه السلام بودند، پا به عرصه وجود نهاد. در آن زمان که پادشاه یمن تصمیم گرفت حجر الأسود را از کعبه بازگرفته و با خود به یمن ببرد؛ خویلد، پدر خدیجه با وی به نزاع و کشمکش پرداخت و در مسیر دفاع از آرمان و مناسک دینش، از هواداران فراوان پادشاه، ترسی به دل راه نداد.

أسد بن عبد العزى -جد خدیجه- از چهره های بارز شرکت کننده در حلف الفضول به شمار می آمد که بر پایه یاری ستمدیدگان برپا گردید و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به اهمیت این پیمان گواهی داد (1) و ارزش هایی را که این پیمان بر

ص: ۸۷

اساس آن ها ایجاد شده بود، مورد تأیید قرار داد و ورقه بن نوفل، پسرعموی خدیجه با مسیحیان و یهودیان همزیستی داشت و به مطالعه کتب آن ها می پرداخت.

تاریخ، به طور مشروح و دقیق چگونگی زندگی حضرت خدیجه را قبل از ازدواجش با نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای ما بیان نکرده است. نقل شده آن بانو قبل از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با دو مرد دیگر به نام های عتیق بن عائذ مخزومی و ابو هاله تمیمی ازدواج نموده (۱) و از هریک از آنان فرزندانى داشته است. این در حالی است که برخی منابع دیگر، خدیجه علیها السلام را هنگام ازدواج با پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم دوشیزه دانسته اند. در این صورت خدیجه، زینب و رقیه، دختران خواهر خود، هاله را پس از درگذشت مادرشان، به فرزندی پذیرفته است. (۲)

تاریخ نگاران در تعیین عمر شریف حضرت خدیجه علیها السلام هنگام ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، به اختلاف سخن گفته اند، برخی عمر وی را ۲۵، بعضی ۲۸ و دسته ای ۳۰ و گروهی ۳۵ و عده ای دیگر ۴۰ سال یاد آور شده اند. (۳)

۲. نصب دوباره حجر الأسود

کعبه، نزد عرب جایگاه والایی داشت، زیرا این خانه مورد توجه آنان بود و در جاهلیت، برای انجام مراسم حج، آهنگ آن سامان می کردند. پنج سال قبل

ص: ۸۸

-
- ۱- (۱). برای آشنایی بر اختلاف روایات به الإصابه ۶۱۱/۳؛ سیره حلبی ۱۴/۱؛ اسد الغابه ۷۱/۵ و ۱۲۱. مراجعه شود.
 - ۲- (۲). مناقب آل ابی طالب ۱۵۹/۱. به اعلام الهدایه، جلد سوم و الصحیح من سیره نبی الأعظم ۱۲۱/۱-۱۲۶ مراجعه شود.
 - ۳- (۳). به سیره حلبی ۱۴۰/۱؛ البدایه و النهایه ۲۵۹/۲؛ بحار الأنوار ۱۲/۱۶؛ سیره مغلطای ۲؛ الصحیح من سیره النبى الأعظم ۱۲۶/۱.

از بعثت نبوی، سیل، کعبه را ویران ساخت. قریش با تشکیل انجمنی تصمیم گرفت کعبه را از نو بنیان نهد و توسعه دهد و بزرگان قریش و مکه، این کار را برعهده گرفتند. زمانی که به جایگاه حجر الأسود رسیدند، در مورد شخصی که حجر را در جای خود قرار دهد، به اختلاف پرداختند. هر قبیله در پی کسب این افتخار برای خود بود و بدین ترتیب، آماده نبرد با یکدیگر شدند و هم پیمانان به یکدیگر پیوسته و دست از ساختن کعبه برداشتند. سپس با گرد آمدن در مسجد باهم به مشورت پرداختند و همه موافقت کردند نخستین فردی که بر جمع آنان وارد شود، میانشان داوری کند و متعهد شدند به داوری او گردن نهند. (اتفاقاً) حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله و سلم نخستین شخصی بود که بر آن جمع وارد شد و همه اظهار داشتند: وی شخصی امانتدار است و ما به داوری او راضی هستیم و بدین سان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای حل کشمکش و نزاع این گروه دست به اقدام زد و حجر الأسود را در پارچه ای قرار داد و فرمود: هر قبیله ای گوشه ای از آن پارچه را بگیرد. سپس اظهار داشت: اکنون همه شما پارچه را بالا بیاورید. آنان نیز دستور وی را عملی ساختند؛ زمانی که به جایگاه حجر رسیدند، آن بزرگوار خود، حجر الأسود را برداشت و در جای لازم قرار داد و پس از آن، بنای کعبه را به پایان رساندند. (۱)

بنا به نقل برخی از مورخان در عصر جاهلیت به این دلیل که نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم یک جانبه از کسی طرفداری نمی کرد و اهل مجادله نبود، نزد وی شکایت می بردند. این عملکرد در عمق جان آن قبایل تأثیری شگرف داشت و در راستای تثبیت جایگاه اجتماعی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پشتوانه ای قوی و عمقی تازه

ص: ۸۹

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۱۹/۲؛ سیره ابن هشام ۲۰۴/۱؛ البدایه و النهایه ۳۰۰/۲؛ تاریخ طبری ۳۷/۲ (چاپ استقامت).

ایجاد کرده و توجه آن‌ها را به توانایی‌های رهبری و شایستگی‌هایی که در او وجود داشت، جلب نمود که سبب اعتماد آنان به حکمت والا و تدبیر و امانتداری بزرگ وی شد.

۳. ولادت و تربیت علی علیه السلام

ارتباط میان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و علی بن ابی طالب علیه السلام در محدوده خویشاوندی بسنده نمی‌شد، بلکه از این امتیاز برخوردار بود که ارتباط فکری و عاطفی فوق العاده عمیقی بود. هرگاه فاطمه بنت اسد از خانه بیرون می‌رفت و کودک خویش را - که زادگاهش کعبه بود (۱) - با خود همراه داشت، محمد صلی الله علیه و اله و سلم جلو می‌شتافت و علی علیه السلام را از مادرش می‌ستاند و در آغوش می‌کشید (۲) و این سرآغاز توجه و عنایت به علی و آماده‌سازی ویژه وی به شمار می‌آمد.

این کودک در آغوش والدین و پسرعموی خود محمد صلی الله علیه و اله و سلم که پس از ازدواج با خدیجه علیها السلام نیز همواره به خانه عمویش آمد و شد فراوان داشت، نشو و نما کرد. احساسات فراینده ویژه و توجهات فوق العاده پیامبر، وجود این کودک را فرا گرفته بود. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در بیداری این کودک با وی کودکانه سخن می‌گفت و او را در آغوش می‌گرفت و هنگام خواب گاهواره جنبان وی بود. این مراقبت طولانی و محبت فراوان قابل توجه، تأثیر خود را بر رفتار و عملکرد و احساسات علی علیه السلام، باقی گذاشت به گونه‌ای که بر زبان و سخن وی

ص: ۹۰

-
- ۱- (۱). حاکم نیشابوری می‌گوید در این مورد که فاطمه بنت اسد، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) را در داخل خانه کعبه به دنیا آورد، روایات به تواتر رسیده است. المستدرک علی الصحیحین ۴۸۳/۳.
- ۲- (۲). فصول المهمه ابن صباغ ۱۱۳.

جاری گشت و با این گفته به نزدیکی تنگاتنگ خود با رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم اشاره فرمود:

شما به خوبی موقعیت مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و مقام و منزلت ویژه نسبت به رسول خدا می دانید، او مرا در دامان خود پرورش داد. در کودکی او مرا در آغوش خود می فشرد و در استراحت گاه ویژه خود جای می داد، بدنش را به بدنم می چسباند و بوی پاکیزه بدنش را استشمام می کردم، غذا را می جوید و در دهانم می نهاد، هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در رفتارم پیدا نکرد، من همانند بچه شتری که مادر خود را دنبال می کند در پی او روان بودم و او هرروز نکته تازه ای از اخلاق نیکش برایم آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد از او پیروی کنم. (۱)

با شدت یافتن بحران اقتصادی میان قریش، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بی درنگ به عموهای خود حمزه و عباس پیشنهاد کرد ابو طالب را در این تنگنا یاری کنند.

از این رو، عباس، طالب را برگزید و حمزه، جعفر را به خانه خود برد و ابو طالب، عقیل را نگاه داشت و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم علی علیه السلام را به خانه خویش برد و به آنان فرمود:

من علی را انتخاب کردم، آن که خدا او را برای من از میان شما برگزید. (۲)

بدین ترتیب، علی علیه السلام به خانه پسرعمو انتقال یافت و زیر نظر او قرار گرفت و شخصیت آن بزرگوار درخشید و تا آخرین لحظات عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از آن حضرت جدا نشد. توجه و عنایت پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مورد علی علیه السلام به برهه بحران اقتصادی محدود نمی شد. از این رو، پی می بریم که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هدف دیگری را که همان تربیت علی علیه السلام در دامان خود بود

ص: ۹۱

۱- (۱). نهج البلاغه خطبه قاصعه، شماره (۱۹۲)

۲- (۲). مقاتل الطالبین ۳۶؛ کامل ابن اثیر ۳۷/۱.

دنبال می کرد تا وی را به گونه ای ویژه آماده سازد و بتواند در ساختار آیین پیامبر خاتم، که خداوند بهترین آفریده ها و برگزیده بندگانش را به رهبری آن انتخاب کرده بود، نقش معنوی بزرگی ایفا نماید.

بدین گونه، خداوند زمینه را برای علی علیه السلام به شکلی فراهم آورد تا از کودکی تحت توجهات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم زندگی کند و از علاقه و مهر و محبت وی بهره مند شود و از اخلاق نکو و فضایل برجسته آن حضرت درس ها بیاموزد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم همانند فرزند خود با او رفتار می کرد... علی علیه السلام در تمام تغییر و تحولات غیبی که برای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیش آمد، در کنار آن بزرگوار قرار داشت و در طول روز از او جدا نمی شد. (۱)

سیره و روشی که تاریخ از امام علی علیه السلام برای ما نگاه داشته- با ژرف نگری و قدرت- به روشنی، حاکی از این است که امام علیه السلام تا چه پایه از آمادگی روحی قبل و بعد از بعثت، توسط نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بهره مند گشته که علاوه بر مرجعیت سیاسی بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از شایستگی مرجعیت فکری و علمی نیز برخوردار باشد.

۴. نمایی از شخصیت پیامبر، پیش از بعثت

در آن زمان که ضعف و سستی و ازهم گسستگی رشته های پیوند جامعه جزیره العرب در همه زوایای آن پدیدار گشته بود، نام محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله و سلم بر تارک آن جامعه پرتوافکن شد و شخصیت آن بزرگوار درخشش و برجستگی فزاینده ای یافت.

ص: ۹۲

۱- (۱). نهج البلاغه خطبه ۱۹۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳۱۵/۴.

مجد و عظمت آن حضرت در کنار اصالت خانوادگی، که متبلور در والا تباری و پاک سرشتی وی بود و نیز امدادهای غیبی و حمایت های الهی که وی را از معصیت ها و کارهای ناروا حفظ و حراست می نمود، در تمام زوایای رفتار و کمالات اخلاقی اش هویدا گشت.

علی بن ابی طالب بیش از همه مردم با رسول خدا ارتباط داشت و شناخت وی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بیش از دیگران بود. از این رو، با صادقانه ترین سخن از او یاد می کند و می فرماید:

از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را از شیر باز گرفتند. خداوند یکی از بزرگ ترین فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز، وی را به پیمودن راه های مجد و بزرگواری و درستی و اخلاق نکو وادارد. (۱)

از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت شده از همان دوران کودکی تا چه اندازه از بت ها کینه و نفرت داشته است. از این رو، ملا-حظه می کنیم در ماجرای سفر خود به شام همراه عمویش ابو طالب، حاضر نمی شود برای بت ها ارزش و اهمیتی قائل گردد. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای خود و شخصیتش برنامه ای ویژه انتخاب کرده بود که برایش زندگی و حیاتی سرشار از معنویت و ارزش های والا ایجاد نموده بود. او سربار کسی نبود و از انجام کار، طفره نمی رفت و آن گاه که به سن بلوغ رسیده برای خانواده اش شبانی می کرد (۳) و در آغاز جوانی (۴) جهت تجارت و بازرگانی به شام سفر کرد و در زاویه ای دیگر از شخصیت بی نظیرش، جمال

ص: ۹۳

۱- (۱). نهج البلاغه خطبة ۱۹۲.

۲- (۲). سیره نبوی ۱/۱۸۲؛ طبقات الکبری ۱/۱۵۴.

۳- (۳). سیره حلبی ۱/۱۵۲؛ سفینه البحار، ماده نبأ، سیره نبوی ابن هشام ۱/۱۶۶.

۴- (۴). بحار الأنوار ۱۶/۲۲؛ كشف الغمه ۲/۱۳؛ کامل ابن اثیر ۲/۲۴.

انسائتیت برای ما قابل لمس است که در کمال لطف و مهربانی بی نظیر وی در مورد محرومان و تهیدستان جلوه گر است. برجسته ترین نمونه آن، رفتار او با زید بن حارثه بود. و چنان زید را جذب کرده بود که بازگشت به سوی پدر خویش را نپذیرفت و زندگی ارزشمند با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را ترجیح داد. (۱)

بدین ترتیب، پی می بریم که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم قبل از بعثت، انسانی خردمند و درخور ستایش و هوشمند بوده و دوران جوانی اش را با برخورداری از برجسته ترین فضایل انسانی و اجتماعی در جامعه جاهلی جزیره العرب سپری کرد و با شخصیت والا- و نمونه خود در سراسر جامعه انسانی آن روز از همه برتر بوده است و قرآن در مورد وی به این حقیقت گواهی می دهد و خطاب به او می فرماید:

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ (۲)

و تو از فضایل اخلاقی برجسته ای برخورداری.

ص: ۹۴

۱- ((۱)). الاصابه ۵۴۵/۱؛ اسد الغابه ۲۲۵/۲.

۲- ((۲)). قلم/۴.

بخش نخست بعثت خجسته و آثار خارق العاده اش بخش دوم مراحل حرکت رسالت در مکه بخش سوم موضع بنی هاشم و ابو طالب علیه السلام در قبال پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بخش چهارم سال های گشایش تا هجرت

بعثت خجسته و آثار خارق العاده اش

دیرینه ترین نصوص تاریخی را آیات مبارک قرآن کریم تشکیل می دهند که از صحت و دقت و همزمانی با رخدادهای دوران رسالت اسلامی برخوردارند. لازمه شیوه علمی بحث ایجاب می کند از نصوص و آیات قرآن کریم در اموری که اختصاص به عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم داشته و در برهه بعثت، نازل و تا زمان وفات آن بزرگوار ادامه داشته اند. پافراتر ننهیم.

نخست پی بردیم که روایات تاریخی موجود در کتب سیره و حدیث، دیرتر از عصر وقوع رخدادها تدوین شده. دیگر این که این روایات در معرض راهیابی دسیسه کاری ها و دروغ بافی ها قرار داشته اند. از این رو، طبیعی و منطقی به نظر می رسد که آن ها را بر محکمت قرآن و سنت و عقل عرضه کنیم تا آن دسته از روایاتی را که موافق با قرآن و سنت و عقل است بپذیریم و روایات مخالف آن ها را مردود بدانیم.

نباید فراموش کنیم که نبوت، سفارتی ربّانی و مسئولیتی الهی است و پیامبر از ناحیه خدای متعال معین می گردد تا بشر را در طول زندگی با راهنمایی های خود، امداد و پشتیبانی کند و خداوند از میان بندگان کسی را برمیگزیند که از ویژگی های بی مانندی برخوردار است که او را به گونه ای شایسته برای انجام مسئولیت های بزرگی که از او خواسته شده، قادر می سازد.

بنابراین، کسی که از ناحیه خدا فرستاده شده، بایست رسالت و اهداف آن را درک نماید و بر ایفای نقشی که از او خواسته شده در قلمرو دریافت و تبلیغ و تبیین و اجرا و دفاع و حراست از آن، توانایی لازم را داشته باشد.

کلیه مسئولیت هایی که در این سطح و در امتداد آن قرار دارد، ویژگی هایی چون دانش و بینش، سلامت نفس، نهاد سالم، صبر و شکیبایی، استقامت، شجاعت، بردباری، تضرع و زاری، بندگی خدا، ترس از او، اخلاص و عصمت، می طلبد.

پیامبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم پیامبر نوظهوری نبود، بلکه کامل ترین و برجسته ترین پیامبر و دارنده تمام ویژگی های برتر آنان به شمار می آمد. آری، خداوند آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

بسیار طبیعی بدیهی است که نامزد مسئولیتی بزرگ، باید قبل از پذیرفتن آن مسئولیت برای پذیرش و اجرای آن آمادگی کامل داشته باشد. بنابراین، پیامبر خاتم باید تمام لوازم پذیرش بار این مسئولیت بزرگ الهی را به دست آورد و قبل از بعثت از همه ویژگی های لازم جهت عملی ساختن این مسئولیت ربّانی، برخوردار باشد. و آیات قرآن کریم نیز بر این موضوع مهر تأیید می نهند:

۱. كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ (۱)

این گونه، خدای عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که پیش از تو بودند، وحی می کند.

۲. وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى؛ (۲)

و قبل از تو کسی را نفرستادیم جز مردانی از اهل آبادی ها که به آنان وحی می کردیم.

ص: ۹۸

۱- (۱). شوری/۳.

۲- (۲). یوسف/۱۰۹.

۳. وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ؛ (۱)

ما پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم، مگر این که به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست و تنها مرا پرستش کنید.

۴. وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ؛ (۲)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت کردند و انجام دادن کارهای نیک و به پاداشتن نماز و ادای زکات را به آن ها وحی کردیم و تنها ما را پرستش می کردند.

منبع وحی، خدای عزیز و حکیم است و فرستادگانش مردانی اند که خدای سبحان به آنان وحی می کند و به پیشوایی برمی گزیند تا مردم را به سوی او هدایت نمایند. همان گونه که جزئیات دین نظیر انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی می کند. پیامبران الهی در عبادت و پرستش خدا، الگوی دیگران و نمودار اسلام حقیقی تلقی می شوند. خدای متعال در مورد خاتم پیامبران می فرماید:

۱. و این گونه قرآنی عربی (فصیح و گویا) را به تو وحی کردیم تا ام القری (مکه) و مردم پیرامون آن را بیم دهی و آن ها را از آن روز که همه آفریدگان در آن گرد می آیند و تردیدی در آن راه ندارد، بترسانی. (۳)

۲. آیینی برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آن چه را به تو وحی

ص: ۹۹

۱- (۱). انبیاء/۲۵.

۲- (۲). انبیاء/۷۳.

۳- (۳). كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ شُورَىٰ/۷.

می فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که دین را به پا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید. آن چه را شما به سوی آن دعوت می کنید، بر مشرکان گران است. خداوند هر کس را بخواهد برمی گزیند و کسی را که به سوی او بازگردد، هدایت می کند... پس به همین جهت تو نیز آنان را به سوی آیین الهی دعوت کن و آن چنان که مأمور شده ای، استقامت نما و از هوا و هوس های آنان پیروی مکن و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده، ایمان آورده ام و مأمورم میان شما عدالت ورزم. خداوند پروردگار ما و شماست، نتیجه اعمال ما مربوط به ما و اعمال شما از آن شماست. خصومت شخصی میان ما و شما نیست و خداوند ما و شما را در یک جا گرد می آورد و بازگشت همه به سوی اوست. (۱)

۳. خداوند کسی است که کتاب را به حق نازل کرد و میزان را فرو فرستاد. (۲)

۴. آیا می گویند او بر خدا دروغ بسته است؟ در حالی که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می نهد و باطل را محو می کند و حق را به فرمانش پابرجا می سازد، زیرا او از آن چه درون سینه هاست آگاه است. (۳)

۵. و شایسته هیچ انسانی نیست که خداوند با او سخن گوید مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی می فرستد و به فرمان او، آن چه را بخواهد وحی می کند، چرا که او بلندمرتبه و حکیم است* همان گونه بر تو نیز روحی را به فرمان خود

ص: ۱۰۰

-
- ۱- (۱). شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ *... فَلَدَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعِدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ شوری/ ۱۳ و ۱۵.
- ۲- (۲). اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ شوری/ ۱۷.
- ۳- (۳). أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ شوری/ ۲۴.

وحی کردیم، تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟ ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می کنی. (۱)

کسانی که پیش از بعثت تا زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با آن بزرگوار معاصر بوده اند، تصویری صحیح و روشن، از وجود مقدس پیامبر برای ما ارائه نداده اند. شاید در این زمینه دیرینه ترین و صحیح ترین عبارات، سخنان دست پرورده رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و پسرعمو و وصی او امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد که به امانت داری در نقل مطالب برای به تصویر کشیدن شخصیت بی نظیر پیامبر مقرون است. مردی که قبل از بعثت از وی جدا نبود و در طول زندگی اش، در کنار او زیست، و این گونه از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سخن می گوید:

از همان زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را از شیر گرفتند، خداوند یکی از بزرگ ترین فرشتگانش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به پیمودن راه راست و مجد و بزرگواری و درستی و اخلاق نکو، وادارد. من، همانند بچه شتری که مادر خود را دنبال می کند در پی او روان بودم و او هر روز نکته ای تازه از اخلاق نیکش برایم بیان می داشت و مرا فرمان می داد تا به او اقتدا کنم. وی مدتی از سال مجاور غار حرا می شد، تنها من او را مشاهده می کردم و کسی جز من او را نمی دید. (۲)

گفته فوق مطابق این فرموده خدای متعال است که **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۳)**

اخلاق، صفتی درونی است که در جان آدمی ریشه دارد و در مدت چند

ص: ۱۰۱

۱- (۱). **وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ * وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ شوری/ ۵۲-۵۱.**

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه قاصعه/ ۲۹۲.

۳- (۳). قلم/ ۴.

روز به وجود نمی آید، و چنین توصیفی بیانگر آراستگی اخلاقی پیامبر پیش از بعثت خجسته اوست.

برخی نشانه ها و آثار شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم قبل از بعثت، از فرموده نواده اش امام صادق علیه السلام روشن می شود، آن جا که فرمود:

خدای عزّ و جل پیامبرش را نیک تربیت نمود، آن گاه که ادب او را به کمال رساند، فرمود: (و تو از اخلاق عظیم و برجسته ای برخورداری) و آن گاه امور مربوط به دین و امت را به او سپرد تا بندگانش را رهبری نماید. (۱)

با عنایت به این که خوی والا، تمام فضایل پسندیده را در درون دارد، آن فضایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای به انجام رساندن آن ها مبعوث شد. «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»؛ بنابراین از چنین شخصیتی چگونه می توان توقع داشت که مکارم اخلاق را کامل گرداند درحالی که خود هنوز بدان ها آراسته نباشد؟! به همین دلیل، باید گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم قبل از بعثت، دارای تمام صفات پسندیده بوده تا توصیف او به فردی با خوی والا و برجسته توصیفی صحیح و منطقی باشد.

آری، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم قبل از بعثت، نمونه بارز شخصیتی متوازن و متعادل، آگاه، کامل، دارنده فضایل اخلاقی و کارهای پسندیده بوده است.

آیات قرآن که به پدیده وحی الهی و چگونگی دریافت آن توسط رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم اشاره می کند، به گونه ای غیرقابل تردید به آرامش و ثبات پیامبر و پذیرش کامل اوامر و نواهی خدا که بر قلب مبارکش نازل شده بود، تصریح دارد.

ص: ۱۰۲

۱- ((۱)). «ان الله عزّ و جل ادب نبيّه فأحسن أدبه فلما أكمل له الأدب قال: إِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ ثم فوّض إليه أمر الدين و الامّة لسيوس عباده»

در این خصوص می توان به آیات زیر مراجعه نمود.

۱. سوگند به ستاره، آن گاه که افول می کند* که هرگز دوست شما منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است* و هیچ گاه از روی هوای نفس سخن نمی گوید* آن چه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست* آن کس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داده است* همان کسی که توانایی فوق العاده دارد* او سلطه یافت* درحالی که در افق اعلی قرار داشت* سپس نزدیک و نزدیک تر شد* تا آن که فاصله او با پیامبر، به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود* خداوند آن چه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود* قلب پاک او در آن چه دید هرگز دروغ نگفت (۱)

۲. قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي؛ (۲)

بگو: من دلیل روشنی از پروردگارم دارم

۳. قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ؛ (۳)

بگو؛ من فقط بشری مانند شما هستم (با این تفاوت که) به من وحی می شود.

۴. قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ؛ (۴)

بگو؛ من تنها بوسیله وحی شما را بیم می دهم.

۵. قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ؛ (۵)

بگو: تنها چیزی که به تو وحی می شود این است که معبود شما خدای یگانه است.

ص: ۱۰۳

۱- (۱). وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ نجم/ ۱-۱۱.

۲- (۲). انعام/ ۵۷.

۳- (۳). كهف/ ۱۱۰.

۴- (۴). انبياء/ ۴۵.

۵- (۵). انبياء/ ۱۰۸.

۶. وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا؛ (۱)

پیش از آن که وحی قرآن بر تو تمام شود، در تلاوت آن شتاب مکن و بگو:

پروردگارا! دانش مرا افزون فرما.

۷. وَإِنْ اهْتَدَيْتُمْ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي؛ (۲)

«و اگر هدایت یابم به وسیله آن چه پروردگارم به من وحی می کند، هدایت می یابم.

۸. قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي؛ (۳)

بگو: این راه من است! من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنم.

اگر به آن چه در این آیات مبارک قرآنی وارد شده پی بردید، می توانید با مراجعه به منابع حدیثی و تاریخی بر محکمت و متشابهات آن ها آگاهی یابید.

احمد حنبل از عبد الرزاق و او از معمر و او از زهری، از عروه نقل کرده که عایشه گفت: «نخستین چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از وحی دریافت کرد، رؤیای صحیح بود. وی هر رؤیایی را می دید، مانند سپیده صبح برایش تعبیر می شد و سپس خلوت می گزید و در غار حرا به خلوت می نشست و در آن، خدا را پرستش می کرد. سپس نزد خدیجه برمی گشت و دیگر بار از رؤیای راست توشه برمی گرفت، تا این که در غار حرا، فرمان خدا را دریافت نمود.»

در این قسمت از این روایت مطلب شگفتی، جز عدم حضور عایشه در آغاز وحی وجود ندارد و این عبارت، روشن نمی کند که عایشه از چه کسی

ص: ۱۰۴

۱- (۱). طه، آیه ۱۱۴.

۲- (۲). سبأ/ ۵۰.

۳- (۳). یوسف/ ۱۰۸.

یا کسانی این اطلاعات را به دست آورده است. زیرا او این روایت را مستقیماً از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نقل نکرده است ولی مطلبی که در ذیل حدیث آمده، طبعاً شگفت آور است.

وی [عایشه] می گوید: «آن گاه، خدیجه، پیامبر را نزد ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی بن قصی پسر عموی خدیجه که پیری سالخورده و نابینا بود، برد. وی در دوران جاهلیت به نصرانیت گراییده و مطالب زیادی را از انجیل به عربی برمی گرداند، خدیجه به او گفت: پسرعمو! به سخنان برادرزاده ات گوش فراده.

ورقه گفت: برادرزاده! چه می بینی؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را از آن چه دیده بود، آگاه ساخت.

ورقه گفت: این همان رسالتی است که بر موسی نازل گردید: کاش من در آن دوران، جوان بودم. ای کاش آن زمان که قومت تو را بیرون می رانند، زنده بودم. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: آیا آنان مرا بیرون خواهند راند؟

ورقه گفت: آری، هر پیامبری مانند تو، رسالتی آورد به دشمنی با او برخاستند و اگر آن روز تو را درک کنم با قدرت، از تو پشتیبانی و حمایت خواهم کرد و دیری نپایید ورقه از دنیا رفت» (۱)

شگفتا! ورقه ای که هنوز اسلام نیاورده، علاوه بر نبوت پیامبر اکرم، از آن چه قرار بود برای پیامبر رخ دهد، نیز آگاه بود درحالی که برای شخص صاحب دعوت و رسالت، هنوز قضیه روشن نبود! گویی این ورقه بود که به پیامبر آرامش می بخشید! در صورتی که قرآن به روشنی فرموده که

ص: ۱۰۵

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از ناحیه پروردگارش دلیل روشن داشت. پیامبران کانون هدایت مردمند و دلایل روشنی در اختیار دارند ولی مردم از چنین موهبتی برخوردار نیستند. اما این گزارش عایشه اشاره دارد که ورقه، به رسالت پیامبر پی برد و در او ایجاد آرامش کرد!

این گونه سخنان راه را جهت عیبجویی اهل کتاب در مورد رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم باز کرد و گفتند: طبق این روایات، پیامبر شما به فرستاده شدن خود از نزد خدا مطمئن نبوده بلکه ورقه مسیحی به او چنین اطمینانی داده است؛ و برخی با استناد به همین گفته که در کتب حدیث آمده و تاریخ نگاران آن را منتشر ساخته اند! چنان بی پروا سخن گفته اند که حتی مدعی شده اند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم یکی از کشیشان تربیت یافته دست ورقه بوده است. و این پرتگاهی است که در اثر دوری از واقعیت های عقل و کتاب و سنت، به وجود آمده است.

آیا به راستی انسان خردمندی که با منطق قرآن و از آن مسیر با شخصیت پیامبران آشنایی دارد، چنین چیزی را می پذیرد؟ چگونه می توان تنها با ادعای انتساب این گزارش به عایشه همسر پیامبر، مضمون آن را به عنوان یک حقیقت باور کرد؟!

روایتی دهشت آورتر و با محتوایی تردیدبرانگیزتر، در تاریخ طبری آمده است؛ می نویسد: پیامبر خوابیده بود که فرشته ای نزد وی آمد و نخستین آیات سوره علق را بدو آموخت. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «از خواب برخاستم و گویی در دلم فرشته ای حک شده بود. من که هیچ یک از آفریده های خدا برایم تنفرآمیزتر از شاعر یا مجنون نبودند، به اندازه ای که توان نگرستن به آن دو را نداشتم. با خود گفتم: من دورافتاده، شاعرم یا مجنون! هرگز نخواهم

گذاشت قریش درباره من چنین سخنی بگویند! اگر چنین کنند، به بلندی کوهی رو خواهم آورد و خود را از آن جا پرتاب می کنم تا کشته شوم و آسوده گردم.

رسول خدا فرمود: بیرون رفتم و تصمیم بر این کار گرفتم. به وسط کوه که رسیدم صدایی از آسمان شنیدم می گوید: «ای محمد! تو فرستاده خدا هستی و من جبرئیلم.» (۱)

براساس این گفته، ترس و بیم پیامبر به پایه ای می رسد که تصمیم به خودکشی می گیرد درحالی که اراده خداوند تعلق گرفته وی را به پیامبری و هدایت مردم و دعوت آنان به سوی حق برگزیند. بنابراین، آیا مطالبی که در این روایت وجود دارد با آن افق روشن، تناسب و سازگاری دارد؟!

بدین گونه می توانیم موضوعات تاریخی را بر مبنای قطعی و ثابت عقل و کتاب و سنت عرضه کنیم تا نتایج واضح و روشنی به دست آوریم و از موضوعاتی که در برابر نقد سازنده علمی تاب نمی آورند، دست برداریم.

پس از ملاحظه آیات صریح قرآن عزیز، اگر روایاتی را بنگریم که پیرامون نخستین برخورد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با وحی الهی در برخی منابع حدیث و سیره وارد شده و در کنار آن مسایل شگفت آوری که آیات قرآن آن ها را نمی پذیرد، مورد توجه قرار دهیم، به راهیابی افسانه ها و اسرائیلیات به این گونه روایات اطمینان حاصل می کنیم.

جا دارد بین این روایت و حدیث دیگری که در بحار الانوار علامه مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) آمده که مربوط به آثار خارق العاده وحی الهی و نتایج حاصل از آن است و در مورد شخص رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و شخصیت و

ص: ۱۰۷

۱- (۱). تاریخ طبری ۲/۲۰۱؛ تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، چاپ دار سویدان، بیروت.

رفتار آن حضرت بیان شده، مقایسه نماییم.

امام هادی علیه السلام فرمود:

«زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دست از تجارت و بازرگانی شام برداشت و اموالی را که خداوند از سود آن تجارت، نصیب وی گردانده بود، در راه خدا انفاق کرد. بامداد هرروز از کوهی که غار حرا در آن قرار داشت، بالا می رفت و از بلندای آن، آثار رحمت الهی و انواع رحمت ها و حکمت های شگفت آور آن را می دید و به کرانه های آسمان و اطراف زمین و دریاها و صحراها و بیابان ها می نگریست و از آن نشانه ها پند می آموخت و با یادآوری آن آثار، خدا را آن گونه که شایسته بود، می پرستید.

چهل ساله که شد، خدای عزّ و جل به قلب او نگریست و آن را بهترین، ارزشمندترین، تسلیم ترین، خاشع ترین و خاضع ترین قلب ها یافت، به درهای آسمان اجازه گشوده شدن داد، درها باز شد و پیامبر به آن ها می نگریست. به فرشتگان رخصت فرود داد و حضرت نظاره گر آن ها بود، و فرمان داد تا رحمت از ساق عرش بر سر مبارک محمد صلی الله علیه و اله و سلم نازل شود و او را بپوشاند. جبرئیل روح الامین، طاووس فرشتگان در هاله ای از نور فرود آمد و بازوی پیامبر را گرفت و تکان داد و عرضه داشت: ای محمد! بخوان. فرمود: چه بخوانم؟

عرض کرد: ای محمد! بخوان به نام پروردگارت که آفرید* انسان را از خون بسته خلق نمود* بخوان و پروردگارت کریم ترین کریمان است* خدایی که به بشر دانش نوشتن به قلم را آموخت و به انسان آن چه را نمی دانست یاد داد. (۱)

ص: ۱۰۸

۱- ((۱)). اِقْرَأْ بِمَا سَمِعَ رَبُّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ علق/ ۵-۱.

سپس جبرئیل آن چه را از سوی خدای عزّ و جلّ بدو وحی شده بود، به پیامبر وحی نمود و آن گاه به آسمان بالا رفت و محمد صلی الله علیه و اله و سلم از کوه پایین آمد درحالی که عظمت و شکوه و جلال خدا سراسر وجودش را فرا گرفته و از عظمت مقام کبریایی اش تب و لرز بر او عارض شده بود... نگرانی وی شدت یافت. بیم آن داشت که مبادا قریش گفته اش را تکذیب کنند و او را مجنون بخوانند و بگویند شیطان بر او مسلط شده است.

وی از همان نخست، خردمندترین آفریدگان خدا و کریم ترین بندگان او به شمار می آمد و تنفرآمیزترین چیزها نزد او شیطان و گفتار و کردار دیوانگان بود. از این رو، خدای عزّ و جلّ خواست سینه اش را بگشاید و به او قوّت قلب ببخشد؛ به همین سبب کوه ها و صخره ها و گل ولای را به سخن آورد. به هر کدام از آن ها که می رسید او را ندا می دادند:

السلام علیک یا محمد، السلام علیک یا ولیّ الله، السلام علیک یا رسول الله.

بر تو مژده باد که خداوند تو را فضل و برتری و پاک سیرتی و زیبایی بخشید و به صفات نیک آراست و تو را برتر از آفریدگان اولین و آخرین قرار داد. از این که قریش تو را مجنون و منحرف از آیین [نیاکان] بخوانند، اندوهگین مباش. انسان برتر کسی است که پروردگار جهانیان او را برتری بخشد و فرد شریف و بزرگوار آن است که آفریدگار همه موجودات، او را مجد و بزرگواری عطا کند. از این که قریش و گردنکشان عرب، تو را تکذیب کنند، نگران مباش؛ چرا که پروردگارت تو را به برترین جایگاه شرف و بزرگواری خواهد رساند و به والا-ترین مراتب بالا- خواهد برد و دوستداران تو را به واسطه وجود جانشینت علی بن ابی طالب علیه السلام از نعمت ها بهره مند کرده و شادمان می سازد و دانش تو را به واسطه وجود کلید و دروازه شهر حکمت علی بن ابی طالب، میان بندگان خود و مرز و بومشان منتشر می سازد و

چشم تو را به وجود دختری فاطمه روشن و از او و علی، حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت به وجود می آیند و دین و آیینت را در همه جا گسترش داده و دوستان تو و برادرت را پاداشی بزرگ عنایت می کند و پرچم حمد را در دست تو قرار خواهد داد و تو آن را در دست برادرت علی می نهی و پیامبران و صدیقان و شهیدان همه زیر آن پرچم قرار می گیرند و آن حضرت همه آنان را به بهشت برین رهنمون می گردد. (۱)

با مقایسه این روایت و روایت قبلی که طبری آورده میان دو توصیف از آغاز بعثت و شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فاصله زیاد و تفاوت چشمگیری ملاحظه می کنیم، در حالی که روایت نخست: نوبی را مردّد و پریشان خاطر - دارای اضطرابی ناشی از عدم آگاهی به حقیقت ماجرای که برای او اتفاق افتاده - می داند!؛ روایت دوم: از همان آغاز راه او را آگاه و مطمئن به موضوع و خوشبین به آینده رسالتش تلقی می کند که همین تصویر با دلایل روشن کتاب و سنت و تاریخ، سازگار است.

ص: ۱۱۰

مراحل حرکت رسالت در مکه

۱. ساختار نخستین کانون ایمان

پس از نخستین دیدار با فرشته وحی آیات قرآن به تدریج نازل می گردید.

چنین برمی آید که بعد از نزول آیات نخست سوره مزمل بر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، آن حضرت خویشتن را برای برداشتن گام های بعدی در مسیر نشر و گسترش رسالت اسلام و ایجاد جامعه ای اسلامی آماده می ساخت. او می بایست برای رویارویی با دشواری های فراوان و سختی های پیش بینی شده، آماده می شد و روند کار خویش را استحکام می بخشید.

دعوت خویشاوندان، نخستین گامی بود که آن را عملی ساخت. البته طبیعی به نظر می رسید که حضرت خدیجه علیها السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را تصدیق کند؛ زیرا روزگاری طولانی با وی معاشرت کرده بود و برجسته ترین سجایای اخلاقی و پاکی روح و ارتباط با خدا را در آن بزرگوار سراغ داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در دعوت پسرعمو و دست پرورده خود علی بن ابی طالب علیه السلام که در سینه اش قلبی پاک می تپید و هرگز به پرستش بت ها آلوده نگشته بود، زحمتی متحمل نشد. از این رو، علی علیه السلام قبل از دیگران او را

تصدیق کرد و بدین ترتیب، نخستین، گرونده به اسلام به شمار آمد. (۱)

گزینش علی علیه السلام به دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با توجه به شایستگی های آن حضرت در اطاعت و فرمانبرداری و قدرت و بی باکی، آن هم در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سخت نیازمند یار و یاور بود، کاری بسیار دقیق و موفقیت آمیز به شمار می آمد. علی علیه السلام از همان آغاز رسالت به منزله بازوی نبوت و چشم بینا و زبان گویای آن در تبلیغ دین به شمار می آمد.

امیر مؤمنان علیه السلام نخستین ایمان آورنده به پیامبر بود، زیرا در خلوت گزینی های پیامبر در غار حرا در کنارش قرار داشت و پس از او خدیجه، به اسلام گروید و این دو بزرگوار مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم خدا را یگانه می دانستند و مشرکان و گمراهان قدرتمند را به هموردی می طلبیدند و نخستین کسانی بودند که با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نماز به جای آوردند (۲) سپس زید بن حارثه به آنان پیوست و بدین ترتیب، اینان مجموعه ای از نیک خصالان و نخستین کانون جامعه اسلامی را تشکیل دادند.

۲. دوران مکه

تبلیغ رسالت اسلام به دست رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم حداقل سه دوره را پشت سر نهاد تا شرایط تأسیس نخستین دولت خجسته اسلامی مهیا گشت. این دوره ها عبارت بودند از:

(۱) دوره آماده سازی نخستین پایگاه رسالت اسلامی، که برخی آن را دوره تبلیغ نهانی یا دعوت ویژه نام نهاده اند.

ص: ۱۱۲

۱- (۱). سیره ابن هشام ۱/۲۴۵؛ باب ان علی بن ابی طالب، اول ذکر أسلم.

۲- (۲). اسد الغابه ۴/۱۸؛ حلیه الأولیاء ۱/۶۶؛ شرح ابن ابی الحدید ۳/۲۵۶، مستدرک حاکم ۳/۱۱۲.

(۲) دوره دعوت محدود خویشاوندان و مبارزه محدود با بت پرستی.

(۳) دوره مبارزه فراگیر

۳. آماده سازی نخستین پایگاه

پس از آن که خدای متعال به پیامبر فرمان داد که به پا خیزد و مردم را بیم دهد (۱) آن حضرت حرکت خود را آغاز و مردم را به اسلام دعوت کرد و کوشید مجموعه ای باایمان تشکیل دهد که کانون نور و روشنگری برای هدایت جامعه باشد. این وضعیت با امدادهای غیبی و مصونیت از خطا و لغزش، نزدیک به سه سال ادامه داشت.

خطرات و دشواری های فراوانی این حرکت معنوی را احاطه کرده بود، با این همه، امور در کمال دقت انجام می پذیرفت. در این مرحله از دعوت، روش رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم این بود که، شیوه گزینش پیروانش را از جهت گرایش های قبیله ای و موقعیت جغرافیایی و سن و سال تنوع بخشد تا بدین وسیله فراگیر بودن رسالت خویش را آشکار سازد و گسترش آن را در جامعه تا آن جا که ممکن است، تضمین نماید. از این رو، در آغاز بعثت، محرومان و تهیدستان جامعه ندای او را لبیک گفتند؛ زیرا رسالت اسلامی به سمت مجد و عظمت و زندگی شرافتمندانه و امتیت، در حرکت بود چنان که برخی از بزرگان و اشراف نیک سرشتی که از اندیشه ای باز برخوردار بودند و به درستکاری تمایل داشتند، به او گرویدند.

ستم پیشگان قریش، اهمیت این رسالت را احساس نکردند و پنداشتند

ص: ۱۱۳

۱- (۱)). چنان که در آغاز سوره مدثر آمده است.

این قضیه از پیشگویی‌ها و پندارهای دیرینه و کهنه فراتر نمی‌رود، به همین دلیل بر مبارزه خود جهت براندازی رسالت در کانون نخستین‌اش، پافشاری چندانی نداشتند.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در این مدت کوتاه توانست از کسانی که به رسالت وی ایمان آورده بودند، عناصری فعال تربیت کند که ارزش‌های رسالت را با خود برگیرند و به مردم برسانند. و بیش از همه به اسلام علاقه مند بوده و به ایمان خویش اطمینان و یقین داشته باشند و از شرک و خصلت‌های انحرافی پدرانشان بیزار باشند، آمادگی آن‌ها را به پایه‌ای افزایش داد تا بتوانند پی آمدهای علنی نمودن رسالت را تحمل نمایند.

در این برهه-نقل شده است که-هرگاه وقت نماز فرامی‌رسید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و یارانش جهت برگزاری نماز در درّه‌ها پراکنده می‌شدند و به تنهایی یا دو نفره نماز را برپا می‌داشتند. روزی دو تن از مسلمانان در محلی مشغول برگزاری نماز بودند که دو مشرک نابکار از راه رسیدند و آن‌ها را به خاطر کاری که انجام می‌دادند، به فحش و ناسزا گرفتند و پس از زدوخوردی که میان آنان رخ داد آن‌جا را ترک کردند. (۱)

به نظر می‌رسد این گونه برخوردها با مشرکان مکرر اتفاق افتاده است. (۲)

به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم خانه‌ای برگزید که در آن مخفیانه خدا را پرستش کند و دور از چشم قریش، ارتباط مردمی او منظم باشد و در چنین وضعیتی خانه ارقم بن ابی ارقم بهترین پناهگاه مسلمانان به شمار می‌آید. (۳)

ص: ۱۱۴

۱- (۱). انساب الأشراف ۱/۱۱۷؛ سیره حلبی ۱/۴۵۶.

۲- (۲). سیره نبوی ۱/۲۶۳ و ۲۸۲.

۳- (۳). سیره حلبی ۱/۲۸۳؛ اسد الغابه ۴/۴۴.

زمانی که خبر اسلام در تمام نقاط جزیره العرب انتشار یافت و ایمان آورندگان از جهت روحی، شایستگی رویارویی را پیدا کردند، باید تبلیغ رسالت به مرحله اعلان عمومی انتقال می یافت. از این رو، در جامعه ای که آداب و رسوم قبیله ای بر آن حاکم بود، نخستین گام پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بیم دادن نزدیکان خویش محسوب می شد و این کار قبل از بیم دادن سایر مردم، سزاوارتر به نظر می رسید و فرمان الهی با

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ (۱) نزدیکانت را بیم ده.

نازل شده بود و از همین جا رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با فراخواندن نزدیکان خود رسالت الهی و هدف و آینده آن را برایشان تشریح کرد. در برخی افرادی که در آن جمع حضور داشتند امید به خیر و صلاح و ایمان وجود داشت و اگر ابو لهب به پا خاست و آشکارا به مخالفت و دشمنی پرداخت، ابو طالب علیه السلام نیز اظهار نمود پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را یاری و از رسالت او حمایت خواهد کرد.

روایت شده به دنبال نزول آیه شریف «انذار»، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به علی علیه السلام دستور تدارک میهمانی داد. سپس خاندان خویش را که تعداد مردانشان به چهل تن می رسید، به میهمانی دعوت کرد. همین که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آماده سخن گفتن شد، عمویش عبد العزی - معروف به ابو لهب - سخن او را قطع کرد و در مورد ادامه تبلیغ، هشدار داد و مانع عملی شدن هدف پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در

ص: ۱۱۵

دعوت خویشان گردید. بدین ترتیب، مجلس به هم خورد و فردای آن روز، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم دوباره به علی علیه السلام فرمان داد تا تدارکی ببیند و خاندانش را به میهمانی فراخواند. پس از صرف غذا، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با آنان چنین سخن گفت:

ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا سوگند! در میان عرب جوانی را سراغ ندارم که ارمغانی بهتر و برتر از ارمغان من برای شما آورده باشد. من برای شما خیر دنیا و سعادت آخرت را آورده ام، خداوند به من فرمان داده تا شما را به سوی او بخوانم، کدام یک از شما به من ایمان می آورد و مرا در این امر یاری می کند؟ هر که آن را بپذیرد برادر، وصی و جانشین من، میان شما خواهد بود.

جز علی علیه السلام کسی پاسخ مثبت نداد، وی به پا خاست و عرضه داشت:

ای رسول خدا! من در امر رسالتی که خداوند تو را برای آن برانگیخته، یاورت خواهم بود.

پیامبر به او دستور نشستن داد و دعوتش را یک بار دیگر تکرار کرد، و این بار نیز جز علی علیه السلام کسی به او پاسخ مثبت نداد. وی دعوت حضرت را لیبیک گفت و یاری و همکاری خود را با او آشکارا اعلام داشت. در این جا، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رو به حاضران در جلسه کرد و فرمود:

«ان هذا أخی و وصی و خلیفتی فیکم (أو علیکم) فاسمعوا له و اطیعوا»؛

این شخص برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، سخنش را بشنوید و از او فرمان ببرید.

آنان به پا خاستند و با تمسخر و استهزا ابو طالب علیه السلام را مخاطب قرار دادند و بدو گفتند: به تو دستور داد که از پسرت حرف شنوی کنی و فرمان ببری. (۱)

ص: ۱۱۶

۱- (۱). این حدیث در منابع متعدد و با عباراتی نزدیک به یکدیگر در تاریخ طبری ۴۰۴/۲؛ سیره حلبی ۴۶۰/۱؛ شرح نهج البلاغه ۲۱۰/۱۳؛ روایت شده و نیز به کتاب حیاة محمد ۱۰۴ از محمد حسین هیکل، چاپ اول، مراجعه شود.

رعایت جنبه های احتیاطی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مرحله گذشته انجام داد، سبب شد رویارویی مستقیم بین پیامبر و یا فردی از مسلمانان، با نیروهای مشرک و بت پرست پیش نیاید؛ ولی در این دوران، خود و سایر مسلمانان، مورد انتقاد و نکوهش و زخم زبان مردم قرار گرفتند.

دعوت بنی هاشم به آیین جدید، در میان قبایل عرب تأثیری شگرف و آوازه ای بلند یافت؛ وقتی صداقت و سخت کوشی پیامبر در تبلیغ رسالتش برای همگان روشن شد، عده زیادی بدان ایمان آوردند.

با سپری شدن سه یا پنج سال، از آغاز دعوت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمان الهی مبنی بر آشکار ساختن رسالت الهی و هشدار عمومی نازل گردید تا رسالت را از ارتباطات شخصی که دور از چشم دشمنان انجام می پذیرفت، خارج سازد.

از این رو نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همه مردم را در جهت تن دادن به رسالت اسلام و ایمان به خدای یکتا و بی همتا فراخواند و خدای متعال با این فرموده به پیامبرش وعده داد، در رویارویی با استهزاکنندگان و مخالفان، گام هایش را استوار سازد و خداوند از او حمایت و پشتیبانی می کند.

آن چه را مأموریت داری آشکارا بیان کن و از مشرکان رو برگردان* ما شر استهزاکنندگان را از تو دفع خواهیم کرد. (۱)

بدین سان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با اعتمادی کامل و عزم و اراده ای آهنین، حرکت خویش را آغاز و فرمان الهی را آشکار نمود و تمام قدرت های پلید و شرک را به هموردی دعوت کرد و بر کوه صفا ایستاد و قریش را از هرسو

ص: ۱۱۷

۱- (۱). فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ حَجْر/ ۹۴-۹۵.

مخاطب ساخت. مردم همگی به او رو آوردند و حضرت به آنان فرمود:

هر گاه من به شما خبر دهم که دشمنان می خواهند بامدادان یا شبانگاهان ناگهانی بر شما بتازند، آیا سخنم را باور می کنید و راستگویم می شمیرید؟.

گفتند: آری!

حضرت فرمود: من شما را از عذاب شدید الهی بیم می دهم.

ابو لهب از آن میان به پا خاست و در پاسخ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اظهار داشت:

مرگت باد. آیا برای همین کار، امروز ما را در این جا گرد آوردی؟

در این هنگام خدای متعال این آیه شریف را نازل فرمود:

بَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ؛ (۱)

بریده باد هر دو دست ابو لهب و مرگ بر او باد.

چنین هشدارى به قدرى كوبنده بود كه قريش را سخت وحشت زده كرد، چراكه تهديدى آشكار براى تمام باورهاي آنان به شمار مى رفت و از سرانجام مخالفتشان با رسول اكرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به آن ها هشدار مى داد و بدین ترتيب، ماهيت آيين جديد براى مردم مکه، بلکه ساير نقاط جزيره العرب روشن گرديد؛ زيرا دريافتند كه دگرگوني و تغييرى واقعى در سرنوشت بشر رخ داده كه ارزش ها و فرهنگ و معيارها و موقعيت هاى اجتماعى را طبق موازين و دستورات الهى بالا مى برد و شرّ و تباهى را ريشه كن مى سازد. بنابراین، نبرد و رويارويى با سران شرک و بيدادگران، نبردى حقيقى تلقى مى شد كه هيچ گاه به دیدگاه های مشترک، نمی انجامید.

ص: ۱۱۸

در این برهه قریب به چهل تن از عرب و غیرعرب، به اسلام گرویدند و به جهت وابستگی ایمان آورندگان به قبایل گوناگون، قریش قادر بر درهم شکستن این نهضت نوپا نشد. لذا در آغاز، به رویارویی مسالمت آمیز متوسل گردید، ولی ابو طالب با برخوردی نیکو دست رد بر سینه آنان نهاد و آن ها وی را ترک کردند. (۱)

ص: ۱۱۹

۱- (۱). سیره ابن هشام ۱/۲۶۴-۲۶۵؛ تاریخ طبری ۲/۴۰۶.

موضع بنی هاشم نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم

دفاع ابو طالب از پیامبر و رسالت

نه تنها رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از گسترش رسالت اسلامی منصرف نشد بلکه فعالیت خویش را وسعت بخشید و تحرکات وی و پیروان باایمانش افزایش یافت و جذبات دین جدید میان مردم رو به فزونی نهاد. و قریش کوشید تا با ظاهر کردن خشم خود، برای متوقف کردن این موج جدید اسلام خواهی، راهی بیابد و آن را به نابودی بکشاند. از این رو، یک بار دیگر با فریبکاری تلاش های خود را نزد ابو طالب، تکرار کردند تا با این کار، یا پیامبر را جهت دست کشیدن از دعوت و عقب نشستن از تبلیغ دین و آیین خویش قانع سازند و یا وی را بیم داده و تهدید کنند. به همین سبب، به ابو طالب گفتند:

میان ما از مقام و منزلت و جایگاه والایی برخوردار، پیش از این از تو خواستیم تا برادرزاده ات را از انجام کارهایش بازداری، ولی تو او را از این کار بازداشتی. به خدا سوگند! کسی را که به پدرانمان ناسزا بگویند و ما را بی خرد بشمارد و بر خدایانمان خرده بگیرد؛ تحمل نخواهیم کرد. بنابراین، تو باید وی را از این کار بازداری و گرنه با او و تو پیکار خواهیم کرد، تا سرانجام یکی از دو گروه نابود شود.

بزرگ بنی هاشم، از این سخنان به تصمیم قاطع قریش پی برد و دانست که آن ها برای از میان برداشتن برادرزاده او و رسالت نوپایش از هیچ چیز پروا

ندارند. از این رو، سعی کرد این بار نیز اوضاع را آرام سازد و آتش خشم قریش را فرونشاند تا با مشورت برادرزاده اش برای این موضوع راه حلی بیابد. ولی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای اجرای اوامر الهی بر استمرار تبلیغ رسالت اسلامی خویش در هر شرایط و با هر نتیجه ای، پافشاری کرد و فرمود:

عمو جان! به خدا سوگند! اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم قرار دهند تا دست از تبلیغ رسالتم بردارم، هرگز این کار را نخواهم کرد تا خداوند برایم پیروزی ظاهر کند و یا در این راه کشته شوم.

این را گفت و اشک در چشمان مبارکش حلقه زد و به پا خاست که از آن جا بیرون رود. ابو طالب از دیدن این صحنه متأثر شد و از آن جا که به صداقت برادرزاده اش آگاهی و به وی ایمان داشت به پیامبر گفت: برادرزاده عزیز، اینک میان مردم برو و هرچه دوست داری بگو. به خدا سوگند! هرگز تو را در برابر چیزی تسلیم نخواهم کرد.

قریش هم چنان به فریبکاری خود ادامه داد و یک بار دیگر نزد ابو طالب رفت و از او خواست تا از حمایت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دست بردارد و از وی خواست که در عوض تسلیم پیامبر، زیباترین جوان مکه را برای خود انتخاب کند. به او گفتند: ای ابو طالب! عماره بن ولید را که نیرومندترین و زیباترین جوان عرب است، بستان و از خرد و توان وی بهره بگیر و او را به فرزندی بپذیر و برادرزاده ات را، که صفوف قومت را پراکنده ساخته و عقل آن ها را به تمسخر گرفته، به ما بسپار تا او را بکشیم که در این صورت یک تن عوض یک تن داده ایم. ابو طالب با اظهار تنفر از این سوداگری ستمگرانه، به آنان گفت: به خدا! پیشنهاد بسیار زشتی کردید.

شگفتا! آیا می خواهید فرزندتان را به من بسپارید و او را در دامانم برای شما پرورش دهم، ولی من فرزندم را به شما بسپارم تا وی را به قتل برسانید؟

به خدا! چنین چیزی هرگز امکان پذیر نیست. مطعم بن عدی بن نوفل اظهار داشت: ای ابو طالب! به خدا سوگند! پیشنهاد قومت بسیار منصفانه بود، ولی تو هرگز آن را نخواهی پذیرفت. ابو طالب در پاسخ گفت: به خدا سوگند! آن ها از در انصاف وارد نشدند، ولی تو قصد داری مرا (با پذیرش این کار) به ذلت بکشانی و قریش را بر ضد من بشورانی، اینک هر چه می خواهی انجام ده. (۱)

قریش با شنیدن این سخن، اطمینان حاصل کرد که برای راضی کردن ابو طالب جهت دست برداشتن از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم راهی وجود ندارد. ابو طالب وقتی به بداندیشی آن ها پی برد برای تضمین سلامت وجود مقدس برادرزاده خود و استمرار گسترش رسالتش، به سرعت در پی اتخاذ تدابیری پیشگیرانه برآمد. از این رو، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را برای جلوگیری از سوءقصد به جان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و حفظ و حراست از وجود مبارک وی، فراخواند. همه آنان به جز ابو لهب به دعوت او پاسخ مثبت دادند. ابو طالب با ستودن موضع گیری بنی هاشم، آن ها را تشویق نمود و برای ادامه حمایت و پشتیبانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در آن ها ایجاد انگیزه کرد. (۲)

موضع گیری قریش در برابر رسالت و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

با گذشت چهار سال از نهضت نبوی، آیات فراوانی از قرآن کریم نازل گردید، که بیانگر عظمت توحید و خداشناسی و دعوت به حق و اعجاز بلاغت قرآن بود و مخالفان پیامبر را بیم داده و تهدید می کرد. این آیات بر سر زبان ها افتاد و در دل مؤمنان جای گرفت و نزدیکان و دوستان مجذوب شنیدن و فرا گرفتن آن شدند.

از آن جا که بلاغت، در روح و روان مردم تأثیر بسزایی داشت، قریش با

ص: ۱۲۳

۱- (۱). تاریخ طبری ۴۰۹/۲؛ سیره نبوی ۲۸۶/۱.

۲- (۲). همان ۴۱۰/۲؛ همان ۲۶۹/۱.

روشهای متعددی می‌کوشید تا حرکت پیامبر را به کنترل درآورد و پس از شکست و ناکامی در جهت فریب دادن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با پیشنهاد اعطای پادشاهی و سلطنت و دارایی فراوان و ارج و احترام و قدرت، تصمیم گرفت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را از تماس با مردم و عرضه کردن دعوتش بر آنان، بازدارد، تا کسانی که وارد مکه می‌شوند، آیات قرآن را نشنوند و افزون بر آن به ایجاد شک و تردید در صحت دعوت آن حضرت پرداخت و مدعی شد حالتی که بر پیامبر عارض می‌شود نوعی بیماری است که در معالجه و مداوای آن باید کوشید. ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به پیشنهاد آنان پاسخی داد که سرشار از خیر و نیکی و احترام بود و سبب نجات آنان می‌شد، فرمود:

شما تنها یک کلمه بر زبان آورید تا در پرتو آن عرب‌ها زیر سلطه شما درآیند و غیر عرب، با دادن جزیه، در سایه حکومت شما زندگی کنند...

آنان از سخن وی به هراس افتادند و تصور کردند پایان کار است. گفتند: به پدرت سوگند! حاضریم ده بار آن را بر زبان آوریم. حضرت فرمود: بگویید: «لا اله الا الله...» پاسخ پیامبر، پاسخی غیرمنتظره و دندان شکن بود به گونه ای که آن‌ها را به ذلت واداشت و با کبر و نخوت درحالی که این جملات را تکرار می‌کردند، به پا خاستند:

آیا او به جای این همه خدایان، یک خدا قرار داد؟ به راستی سخنی شگفت آور است! (۱)

اینجا بود که تصمیم گرفتند به اهانت و تمسخر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و پیروان روزافزون وی پردازند و دعوت مبارکش را که در ژرفای جان‌ها قرار می‌گرفت، به باد استهزا بگیرند. از جمله کارهایی که بدان‌ها متوسل شدند این بود که ابو لهب و همسرش ام جمیل بر در خانه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم که در نزدیکی

ص: ۱۲۴

۱- (۱). سیره حلبی ۳۰۳/۱؛ تاریخ طبری ۴۰۹/۲.

آنان قرار داشت خار و خاشاک می ریختند (۱) و ابو جهل همواره متعرض پیامبر می شد و با ناسزاگویی او را می آزرده. ولی خداوند در کمین ستم پیشگان بود، زیرا به مجرد این که حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم از این ماجرا اطلاع حاصل کرد، در برابر رهبران قریش، اهانت ابو جهل را پاسخ داد و درحالی که اسلام خویش را آشکار نمود همه مخالفان را به مبارزه طلبید و از آنها خواست که اگر راست می گویند با او درگیر شوند، یا یک بار دیگر متعرض رسول خدا شوند. (۲)

تن ندادن کفر به ندای عقل

قریش بر این باور بود که با زیرکی خود قادر است پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را از انجام رسالت خویش منصرف سازد، در صورتی که کاملاً می دانست مردم دعوت مبارک آن حضرت را پذیرا شده اند. به همین دلیل عتبه بن ربیع در گردهمایی سران قریش پیشنهاد کرد خود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برود و با او گفتگو کند تا وی را از ادامه دعوتش بازدارد. بدین ترتیب، وی نزد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم رفت.

حضرت -به تنهایی- در مسجد نشسته بود. او با ستودن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و بیان مقام و جایگاه وی میان قریش، پیشنهادهای خود را به آن حضرت عرضه کرد و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به سخنان وی گوش می داد.

عتبه گفت: ای پسر برادر! اگر هدف تو از این دعوت، رسیدن به مال و دارایی است، ما از دارایی خود برایت اموال هنگفتی جمع آوری می کنیم که بیش از ما به دارایی دست یابی؛ و اگر خواهان ارج و احترام هستی، تو را پیشوای خود قرار می دهیم به گونه ای که بدون مشورت تو کاری انجام ندهیم و اگر در پی فرمانروایی هستی، تو را حاکم خویش می سازیم و اگر حالتی که بر

ص: ۱۲۵

۱- (۱). سیره نبوی ۳۸۰/۱.

۲- (۲). سیره نبوی ۳۱۳/۱؛ تاریخ طبری ۴۱۶/۲.

تو عارض می شود، وهم و خیال است و نمی توانی آن را از خود دور گردانی، برایت درخواست طیب می کنیم و برای بهبودی ات دارایی خود را هزینه خواهیم کرد...

وقتی سخن خود را به پایان رساند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: ابو الولید! سخت تمام شد؟

عرض کرد: آری!

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: اکنون به سخنان من گوش فراده. سپس این آیات را تلاوت فرمود:

حَمْدٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * كِتَابٌ فُضِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ * وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ؛ (۱)

حم* این کتابی است که از سوی خدای رحمان و رحیم نازل شده است* کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده و برای جمعیتی که آگاهند فصیح و گویاست* قرآنی که مژده دهنده و بیم دهنده است، ولی بیشتر آنان رویگردان شدند، از این رو چیزی نمی شنوند و گفتند: دل های ما، نسبت به آن چه ما را بدان دعوت می کنی در پوشش هایی قرار گرفته است.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به تلاوت آیات شریف ادامه می داد و عتبه از شنیدن این آیات نفسش به شماره افتاده بود و دست های خویش را به پشت قرار داده بود، به آن تکیه کرده بود، سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به آیه سجده که رسید، به سجده رفت و بعد از آن فرمود: ابو الولید! آن چه را باید می شنیدی به خوبی شنیدی. خود دانی و آن چه شنیدی.

عتبه که پاسخ مناسبی برای گفتن نداشت، به پا خاست و نزد قومش رفت. وقتی در جمع آنان نشست،

ص: ۱۲۶

گفت: به خدا سخنانی شنیدم که تاکنون هرگز مانندش را نشنیده بودم. به خدا سوگند! این سخنان، سحر و جادو و شعر و پیشگویی نیست. ای قریشیان! از من فرمان ببرید و آن را بر عهده من نهید. از این مرد و هدفی که دارد دست بردارید و او را به خود وانهید.

ولی دل های مرده کجا می توانستند پاسخ مثبت دهند. آن ها در پاسخ وی گفتند: ابو الولید به خدا سوگند! تو را با زبانش جادو کرده. او گفت: نظر من درباره او همان است که گفتم؛ شما هر کار می خواهید انجام دهید. (۱)

اتهام جادوگری

قریش بر آن بود که وحدت و یکپارچگی اش درهم نریزد و جایگاهش را در مبارزه با رسالت اسلامی از دست ندهد و همزمان، از نفوذ رسالت به ژرفای جان مردم جلوگیری کند و از آن جا که موسم حج در پیش بود، تصمیم گرفت تدابیری بیاندیشد تا از جایگاه بت پرستی خود حفاظت و نقش رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و مقام و جایگاه حضرتش را به ضعف بکشاند. از این رو جهت تصمیم گیری در این راستا نزد ولید بن مغیره، که مردی سالخورده بود و شناخت بیشتری از اوضاع داشت، گرد آمدند. آن ها در پی این بودند که پیامبر را فردی پیشگو، دیوانه، شاعر، بیمار و دچار وسوسه یا ساحر معرفی کنند. در این زمینه سخنانی میان آنان ردوبدل شد. ولید گفت: به خدا سوگند! سخنان وی از شیرینی و حلاوت خاصی برخوردار است، ریشه هایش پربرکت و شاخسار آن پر از میوه است و شما در این خصوص سخنی برای گفتن ندارید؛ زیرا بطلان گفته شما ظاهر خواهد شد. بهترین سخن درباره او این است که وی را ساحر بخوانید و شایع کنید سخنان سحرآمیزی آورده که میان شخص و پدر و

ص: ۱۲۷

۱- (۱)). به سیره نبوی ۲۹۳/۱ مراجعه شود.

برادر و همسرش جدایی می افکند. بدین ترتیب این افراد خود را میان مردم جا زدند تا شایعهٔ پلید خود را بین آنان منتشر سازند. (۱)

شکنجه، وسیلهٔ سرکوب مؤمنان

نیروهای کفر و شرک از منصرف کردن رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و یاران حق طلب وی از ادامهٔ گسترش رسالت اسلامی، عاجز و ناتوان ماندند، چنان که عقل و خردشان نیز از درک توحید و ایمان درمانده؛ و تمام تلاش های آنان برای متوقف ساختن رسالت و یا انحراف آن، بی حاصل گشت. از این رو، جز به کارگیری فشار و قساوت و سنگدلی و شکنجه به عنوان ابزاری برای مبارزه با انسان های باایمان، چاره ای ندیدند و بدین ترتیب، هر قبیله ای بر مسلمانان جمع خود یورش برده و آن ها را دستگیر و به زندان افکندند و با زدن و تحمیل گرسنگی و تشنگی، آنان را مورد شکنجه قرار دادند تا ایشان را از دین و آیین خود و پیام الهی روگردان سازند.

امیه بن خلف، بلال را در آفتاب سوزان نیمروز روی شنزارهای مکه می خواباند و با فجیع ترین شیوه وی را تحت شکنجه قرار می داد.

عمر بن خطاب کنیزک خود را- به دلیل اسلام آوردن- با ضرب و شتم مورد شکنجه قرار می داد و آن گاه که خود خسته می شد، می گفت: مرا معذور دار که به جهت ملالت و خستگی از تو دست برداشتم و بنی مخزوم، عمار و پدر و مادرش را از شهر بیرون می آوردند و در شن زارهای مکه شکنجه می کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزد آنان می رفت و می فرمود:

ای خاندان یاسر، شکیبایی پیشه کنید که وعدهٔ شما بهشت است.

آزار و شکنجهٔ این افراد به پایه ای رسید که سمیه، مادر عمار نخستین

ص: ۱۲۸

بانوی شهید در اسلام به دست آنان به شهادت رسید. (۱)

اگر بخواهیم نمایی کلی از شیوه های برخورد قریش با رسالت و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و پیروانش ارائه دهیم، می توانیم مراحل آن را به طور فشرده در موارد ذیل ارائه دهیم:

۱. رواداشتن استهزا و به تمسخر گرفتن شخصیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و تضعیف جایگاه و موقعیت آن بزرگوار در دل مردم، از ساده ترین روش های آنان در این زمینه به شمار می رفت و این نقش را ولید بن مغیره (پدر خالد)، عتبه بن اَبی معیط، حکم ابن عاص بن امیه و ابو جهل بازی می کردند.

ولی دست حمایت الهی، همه تلاش های آنان را نقش بر آب ساخت.

قرآن کریم فرموده است:

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ؛ (۲)

ما شر استهزاء کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد.

وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ؛ (۳)

جمعی از پیامبران پیش از تو را نیز استهزا کردند اما سرانجام آن چه را مسخره کردند دامانشان را گرفت.

۲. آنان برای تضعیف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، به شخص آن بزرگوار اهانت روا می داشتند. روایت شده که سرگین و شکمبه گوسفند بر سر حضرت افکندند. وقتی عمویش ابو طالب از ماجرا آگاه شد، به خشم آمد و اهانت آنان را پاسخ داد و موضع گیری ابو جهل و پاسخ حمزه بن عبدالمطلب شاهدی دیگر بر این گونه برخوردها است.

۳. با پیشنهاد اعطای پادشاهی و پیشوایی و بخشش اموال هنگفت، سعی

ص: ۱۲۹

۱- (۱). سیره نبوی ۳۱۷/۱-۳۲۰.

۲- (۲). حجر/۹۵.

۳- (۳). انعام/۱۰.

در فریب دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم داشتند.

۴. اتهامات بیهوده ای نظیر دروغگویی و سحر و دیوانگی و شعر و کهنات و پیشگویی بر آن حضرت وارد می ساختند، که قرآن از همه این امور سخن به میان آورده است.

۵. در قرآن کریم، ایجاد خدشه نمودند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را به دروغ بستن و افترا گفتن بر خدا متهم ساختند ولی قرآن، آن ها را برای آوردن کتاب یا سوره ای مثل قرآن به مبارزه طلبید؛ در صورتی که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم عمری را میان آنان زندگی کرده بود و اتهاماتی را که بر او وارد می ساختند، هیچ گاه از آن بزرگوار سر نزده بود.

۶. کسانی را که به رسالت پیامبر ایمان آورده بودند، تحت شکنجه قرار داده و یا کشتند.

۷. محاصره اقتصادی و قطع کلیه روابط.

۸. نقشه کشتن پیامبر. (۱)

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با حمایت و پشتیبانی وحی الهی که به بهترین شکل ممکن از روند کار آن بزرگوار مراقبت می کرد، در راه عملی ساختن اهداف رسالت، با تمام این ترفندها به مقابله پرداخت.

هجرت به حبشه و ایجاد پایگاهی امن

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دو سال پس از علنی ساختن رسالت خود پی برد که توان حمایت از مسلمانان را در برابر رنج و دشواری هایی که از سرکشان قریش و سران بت پرست متوجه آنان می شود، ندارد.

زمانی که فشار مشرکان و سران آنان بر مسلمانان مستضعف، شدت یافت،

ص: ۱۳۰

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مسلمانان ستمدیده را برای هجرت به حبشه تشویق فرمود تا بدین وسیله برای استراحت و تجدید قوا به آنان فرصتی دهد تا بار دیگر برای استمرار بخشیدن حرکت رسالت اسلامی بدان دیار بازگردند و یا پس از یافتن مرکزی برای وارد کردن فشار از خارج جزیره العرب بر پایگاه های قریش، برای نبرد با آن ها جبهه جدیدی بگشایند. به امید این که خداوند طی این مدت-کاری را که می بایست انجام شود، تحقق بخشد. زیرا حضرت با بیان این جملات بدان ها اطلاع داده بود که «در حبشه فرمانروایی وجود دارد که در حکومتش به کسی ستم روا نمی شود».

مسلمانان به این پیشنهاد پاسخ مثبت دادند و عده ای از آنان پنهانی خود را به ساحل رساندند و از دریا گذشتند. ولی قریش آن ها را تحت تعقیب قرار داد، اما بدان ها دست نیافت و سایر مؤمنان یکی پس از دیگری به تنهایی، یا به اتفاق خانواده خود راه مهاجرت پیش گرفتند تا جایی که غیر از فرزندان خردسال، بیش از هشتاد مسلمان مهاجر در حبشه گرد آمدند و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم جعفر بن ابی طالب را به ریاست آن ها برگزید (۱).

با توجه به توصیف پادشاه حبشه در روایت منقول از پیامبر، انتخاب آن دیار به عنوان محل هجرت، گامی موفق از رهبری های حکیمانه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آمد. بدین ترتیب، مهاجران با کشتی رهسپار آن سامان گشتند و این سفر، افزون بر هجرت، ارتباط مناسب مذهبی تلقی می شد که اسلام، خواهان وجود آن بین اسلام و مسیحیت بود.

ماجرای هجرت به حبشه، قریش را مضطرب ساخت و از سرانجام آن بیمناک و از این که حاملان رسالت اسلامی در حبشه محل امنی یافته اند، احساس ناخرسندی می کرد. از این رو قریش، عمرو عاص و عماره بن ولید را

ص: ۱۳۱

۱- ((۱)). سیره نبوی ۳۲۱/۱؛ تاریخ یعقوبی ۲۹/۲؛ بحار الأنوار ۴۱۲/۱۸.

با هدایایی نزد نجاشی فرستاد، تا بدین وسیله رضایت نجاشی را جلب سازد که به مسلمانان پناه ندهد و آنان را نزد قریش بازگرداند. این دو تن توانستند نزد کشیشان دربار پادشاه راه یابند و آن‌ها را به ضرورت همکاری با قریش و بازگرداندن مسلمانان راضی کنند؛ ولی پادشاه از این عمل سرباز زد و اظهار داشت: به مسلمانان اتهام اختراع دین جدیدی زده شده لذا تا سخن آنان را در این مورد نشنود، چنین اجازه ای نخواهد داد.

لطف الهی در این دیدار جلوه گر شد؛ جعفر بن ابی طالب از جمع آن‌ها به پا خاست و با سخنان دل‌انگیزی ماهیت دین جدید را روشن ساخت و سخنانش به دل نجاشی راه یافت و بر خرسندی وی افزود و از آن‌ها حمایت و پشتیبانی کرد. سخنان جعفر بن ابی طالب چونان صاعقه بر سر نمایندگان قریش، که هدایای آن‌ها برای اجرای نقشه شیطانی خود به حالشان سودی نبخشیده بود، فرود آمد و در برابر نجاشی، به خواری و ذلت افتادند، در حالی که ستاره پیروزی مسلمانان خوش درخشید و دلایل آن‌ها قوت گرفت که این خود، دلیل بر تأثیر به سزای تربیتی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در جهت بالا بردن اندیشه و اعتقاد و رفتار انسانی، بر آنان ارزانی داشته بود. بار دوم که نمایندگان قریش در مورد آیات قرآن پیرامون عیسی علیه السلام، سعی در ایجاد فتنه و آشوب داشتند مسلمانان به خود بیمی راه ندادند، نجاشی که پاسخ خود را در قالب آیات الهی از زبان جعفر بن ابی طالب شنیده بود، به مسلمانان گفت: اکنون می‌توانید بروید و در امان هستید. (۱)

زمانی که نمایندگان قریش مأیوسانه نزد سران خود برگشتند، قریش اطمینان یافت که تلاش هایش در راستای بازگرداندن مسلمانان، با شکست مواجه شده و بدان جهت که ابی طالب و بنی هاشم از یاری پیامبر اکرم و

ص: ۱۳۲

همکاری همه جانبه با وی دست برداشتند، سران قریش تصمیم گرفتند مسلمانان موجود در مکه را از حیث خوراک و آشامیدنی در تنگنا قرار داده و کلیه داد و ستدهای اجتماعی را با آنان ممنوع اعلام کنند.

محاصره ستمگرانه و موضع بنی هاشم

وقتی ابو طالب به درخواست قریش پاسخ مثبت نداد و بر حمایت از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با هر قیمتی پافشاری کرد، قریش عهدنامه ستمگرانه خود را مبنی بر قطع رابطه کامل در زمینه خرید و فروش و معاشرت و ارتباط زناشویی با بنی هاشم صادر کرد. (۱)

این پیمان نامه به امضای چهل تن از سران قریش رسید. ابو طالب همراه برادرزاده خود و بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب که سرنوشتی یکسان داشتند روانه شعب شدند، وی در این باره عرضه داشت: ما تا آخرین نفر جان می دهیم تا گزندی به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نرسد. در این جا ابو لهب نزد قریش شتافت و آنان را برای مبارزه با فرزندان عبدالمطلب به یاری طلبید و بدین سان، ایمان آورندگان به همراه آنان که ایمان نیاورده بودند، وارد شعب گردیدند. (۲)

طی این سال ها مواد خوراکی به گونه ای پنهانی، توسط افرادی از قریش که با انگیزه های تعصب آمیز، یا جوانمردی و یا از سر دل سوزی، قصد کمک به بنی هاشم را داشتند، به مسلمانان می رسید.

پس از گذشت سه سال از این قطع رابطه، که مسلمانان و پیامبر طی آن دشوارترین صحنه های رنج آور گرسنگی و تنهایی و جنگ روانی را متحمل

ص: ۱۳۳

۱- (۱). در اعیان الشیعه آمده است که این عهدنامه ظالمانه در آغاز محرم سال هفتم بعثت نوشته شد.

۲- (۲). سیره نبوی ۱/۳۵۰ اعیان الشیعه ۱/۲۳۵.

شدند، خداوند موریانه را بر پیمان نامه آویخته شده قریش در داخل کعبه گمارد و این حشره، همه پیمان نامه به جز کلمه (باسمک اللهم) را خورد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عمویش ابو طالب را از جریان آگاه ساخت و او به اتفاق پیامبر به مسجد الحرام آمد و سران قریش با دیدن آنان به تصور این که تسلیم و عقب نشینی، آن ها را به دست برداشتن از موضعشان در قبال رسالت واداشته، از آنان استقبال کردند. ابو طالب رو به آنان کرد و گفت: برادرزاده ام به من خبر داده که خداوند موریانه را بر پیمان نامه شما گمارده و به جز نام خدا، بقیه آن را خورده است. اگر او در سخنش راستگو باشد، باید از اندیشه ناروای خود در مورد او دست بردارید و اگر دروغ گفته باشد، من او را تسلیم شما خواهم کرد... در پاسخ گفتند، به انصاف سخن گفتی وقتی پیمان نامه را گشودند، ماجرا همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خبر داده بود، رخ نمود لذا از فرط شرمندگی سرافکنده شدند. (۱)

نیز روایت شده برخی از مردان و جوانان قریش با اظهار ناخرسندی از ماجرای قطع رابطه و رنج و دشواری هایی که بنی هاشم در شعب متحمل می شدند، با خود پیمان بستند عهدنامه قریش را پاره کنند و به محاصره پایان دهند و با افراد سرسخت آنان، رویارو شوند، از این رو، همین که پیمان نامه را گشودند، اثری از نوشتار آن که توسط موریانه خورده شده بود، نیافتند. (۲)

به هر حال، خداوند یک بار دیگر قریش را به خواری و ذلت کشاند ولی با این همه، از دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دست برداشتند.

ص: ۱۳۴

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۲/۲؛ طبقات ابن سعد ۱/۱۷۳؛ سیره نبوی ۱/۳۷۷.

۲- (۲). سیره نبوی ۱/۳۷۵؛ تاریخ طبری ۲/۴۲۳.

سال دهم بعثت، مسلمانان از محاصره بیرون آمدند آنان که به انسان هایی آبدیده و باتجربه تبدیل شده بودند و برای خیزش به سمت وسوی هدف از قدرت بیشتری برخوردار گشتند؛ هدفی که با خود پیمان بسته بودند با وجود تمام مشکلات، دست از آن برندارند. یکی از آثار این محاصره این بود که یاد و نام اسلام و مسلمانان، معروف و در سراسر نقاط جزیره العرب انتشار یافت.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این برهه وظایف دشواری پیش رو داشت، از جمله:

وجود فضایی باز بیرون از محدودهٔ مکه و سعی در ایجاد مکان های امن متعددی که رسالت اسلامی از آن جا حرکت خود را فعال تر آغاز نماید. ولی این رسالت در روند حرکت خود در مکه، با وفات ابو طالب نخستین پشتیبان اجتماعی و مدافع نیرومند پیامبر و رسالت، با بزرگ ترین اندوه و مصیبت رو برو گردید.

چند روز بعد، حضرت خدیجه علیها السَّلَام دومین پشتیبان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بدرود حیات گفت. به جهت تأثیر فوق العادهٔ این دو رخداد در روند حرکت رسالت اسلامی، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن سال را «سال اندوه» نامید و به صراحت فرمود:

تا ابو طالب زنده بود، قریش همواره از من بیمناک بودند. (۱)

از جمله موارد گستاخی قریش در آن بحبوحه در مورد پیامبر این بود که یکی از آن ها در مسیر رفتن آن حضرت به خانه اش، خاک بر سر و صورت

ص: ۱۳۵

مبارک وی پاشید. دخترش فاطمه در حالی که از این ماجرا گریان بود، برخاست تا خاک را از سروروی پدر برگیرد که حضرت بدو فرمود:

دختر کم، گریه نکن، خداوند حافظ پدر توست. (۱)

معراج

در این برهه، رخداد سیر به آسمان ها و معراج، رسول اکرم را در مسیر طولانی مقاومت، پابرجا ساخت که در پی سال ها تلاش و پایداری، برایش ارج و احترام به شمار می آمد و به جهت روبرو شدن با رنج و دشواری های مرارت باری که از قدرت های شرک و گمراهی دیده بود، تاج افتخارش تلقی می شد.

خداوند او را به دل آسمان ها بالا برد تا زوایی از عظمت فرمانروایی مبهوت کننده اش را در فراخای هستی، بدو بنمایاند و وی را بر رازهای جهان آفرینش و سرنوشت انسان نیک و بد آگاه سازد.

این رویداد در عین حال به منزله ارزیابی توان یاران او به شمار می آمد که تا چه پایه در جهت ابلاغ رسالت و تربیت انسان شایسته، در کنار پیامبر و رهبرشان مبارزه می کردند و برای انسان های ضعیف النفس و سست عنصر، آزمونی دشوار محسوب می شد.

قریش، قادر بر درک مفاهیم بلند مسأله سیر در آسمان ها نبود و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نیز در این خصوص با آن ها سخنی نگفت تا خود، از جنبه های مادی معراج و امکان عملی شدن و دلایل آن، پرسیان شدند و برخی از آن ها اظهار می داشتند: به خدا سوگند! کاروان ها، مسیر بین مکه و شام را یک ماه رفت و

ص: ۱۳۶

یک ماه برگشت طی می کنند، چگونه محمد می تواند این مسافت را یک شبه برود و برگردد؟!!

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [در پاسخ]، مسجد الأقصی را به گونه ای دقیق برایشان توصیف کرد و به آن ها یادآور شد: که در مسیر حرکت خویش بر کاروانی عبور کرده که در جستجوی شتر گم شده خود بودند و در باروبنه کاروان ها ظرف آبی با دهانه باز وجود داشت که حضرت آن را به همان حالت نخست، بست.

در مورد کاروان دیگری از او پرسیدند: فرمود: در منطقه تنعیم بر آن گذشتم، و بار و کالای کاروان و چگونگی آن ها را برایشان بیان کرد و فرمود:

این کاروان پس از طلوع خورشید وارد مکه خواهد شد و پیشاپیش آن شتری با این اوصاف وجود دارد و کاروان همان گونه که پیامبر خبر داده بود، وارد شد. (۱)

ص: ۱۳۷

سال های گشایش تا هجرت

طائف و عدم پذیرش رسالت اسلامی

(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پی برد که آزار و اذیت قریش فزونی خواهد یافت و نقشه و تلاش های آنان در جهت نابودی رسالت الهی هرگز متوقف نمی شود و درواقع با وفات ابو طالب پوشش امتیعی آن از بین رفته بود و این رسالت ناگزیر می بایست با جبهه ای وسیع تر روبرو شود. در آن هنگام که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به تربیت انسان های متعهد پرداخت، در زمینه ایجاد پایگاهی تلاش کرد؛ مرکزی که آثار و نشانه های نظم و امتیعت در آن هویدا باشد و فرد بتواند ارتباط خود را با پروردگار و مردم عملی سازد و پس از آن به ایجاد جامعه متمدن اسلامی انسانی طبق دستورات الهی پردازد، و برای این کار طائف را، که زیست گاه قبیله ثقیف بزرگ ترین قبیله عرب پس از قریش بود، برگزید.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به تنهایی یا به اتفاق زید بن حارثه، یا به همراه زید و علی، (۲) نزد چند تن از سران قبیله ثقیف رفت، در کنارشان نشست و آنان را به خداشناسی دعوت کرد و مأموریتی را که برای انجام دادن آن بدان سامان آمده بود، بر آن ها عرضه کرد و از آنان در اجرای دعوتش یاری خواست و تقاضا

ص: ۱۳۹

۱- (۱). سفر به طائف اواخر ماه شوال سال دهم هجرت اتفاق افتاد.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۲۷/۴ و ۹۷/۱۴.

کرد از آزار و اذیت قومش، در مورد او، جلوگیری به عمل آورند، ولی آنان به خواسته حضرت اعتنائی نکردند و بدو پاسخ هایی مسخره آمیز دادند.

یکی از آن ها گفت: اگر خدا تو را به پیامبری فرستاده باشد، من پرده کعبه را پاره می کنم. دیگری گفت: به خدا سوگند! هرگز با تو سخن نخواهم گفت.

اگر آن گونه که می گویی از ناحیه خدا فرستاده شده ای، بزرگ تر از آن هستی که من به تو پاسخ دهم و اگر به خدا دروغ می بندی، سزاوار نیست با تو سخن بگویم. فردی دیگر اظهار داشت: آیا خدا ناتوان بود کسی غیر از تو را به پیامبری بفرستد؟! [\(۱\)](#)

بعد از این پاسخ دلسردکننده و تند، از آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دوست نداشت این خبر به قریش برسد که بر او گستاخ کردند، از آنان خواست ماجرای را که میان وی و آن ها رخ داده، پوشیده نگاه دارند. سپس از نزدشان به پا خاست و رفت. اما سران ثقیف نه تنها به درخواست وی پاسخ مثبت ندادند، بلکه نابخردان و بردگان خود را وادار به آزردن پیامبر نمودند. آن ها حضرت را ناسزا گفته و بر سرش فریاد می زدند و به گونه ای او را سنگباران کردند، که در مسیر رفتن روی سنگ ها گام می نهاد، تا این که مردم گرد او جمع شده و او را به باغ عتبه و شیبه پسران ربیع که خود نیز در آن جا حضور داشتند، پناه دادند.

بدین ترتیب، اراذل و اوباش طائف پراکنده شدند و در اثر ضربات سنگ از پاهای مبارک حضرت خون جاری بود. وی به سایه درخت انگوری پناه برد و پروردگار خویش را چنین خواند:

ص: ۱۴۰

۱- ((۱)). سیره نبوی ۴۲۰/۱؛ بحار الأنوار ۶/۱۹ و ۷ و ۲۲؛ اعلام الوری ۱/۱۳۳.

خدایا! ضعف نیرو و ناتوانی خود و خواری ام نزد مردم را به درگاہت عرضه می کنم.

ای مهربان ترین مهربانان، تو خدای ضعیفانی، تو پروردگار من هستی، مرا به چه کسی وامی گذاری؟ به بیگانه ای که با من ترش رویی کند یا به دشمنی که او را صاحب اختیار من گرداندی؟ اگر تو بر من خشم نگیری از کسی پروایی ندارم، ولی عافیت تو [از هر چیز] برایم گسترده تر است.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در این سفر، جز اندک مهربانی از فردی مسیحی که نشانه های نبوت را در آن بزرگوار مشاهده کرده بود. از کسی مهر و محبتی ندید. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم پس از آن که از خبر قبیلۀ ثقیف نوید گشت و کسی به او پاسخ مثبت نداد، با حزن و اندوه از طائف راهی مکه شد. در دل شب در نخله (محلّی بین مکه و طائف) فرود آمد. هنگام نماز، گروهی از جنیان نزد حضرت آمدند و به قرآن گوش فرادادند. وقتی از نماز فراغت یافت، جنیان به خدا ایمان آوردند و آن چه را شنیده بودند، اجابت کرده و رهسپار دیار قوم خود شدند و آن ها را از عذاب خدا بیم دادند و خداوند ماجرای آن ها را برای پیامبر خود بازگو می کند

هنگامی که گروهی از جنیان را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند. (۲)

تا آن جا که فرمود:

و شما را از عذابی دردناک پناه دهد. (۳)

ص: ۱۴۱

۱- (۱). طبری ۲/۲۶؛ انساب الأشراف ۱/۲۷۷؛ تاریخ یعقوبی ۲/۳۶؛ سیره نبوی ۱/۴۲۰.

۲- (۲). وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ احْقَافًا/ آیه ۲۹.

۳- (۳). وَ يُجِزُّكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ احْقَافًا/ آیه ۳۱.

حرکت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم جهادی دینی و کامل و منطبق و رفتار و خلق و خوی او حاکی از فطرت پاک و فضایل بلند اخلاقی بود. حق را در دل ها جایگزین می ساخت تا آن ها را زنده گرداند و به فضیلت فرامی خواند تا جامعه بشری از آن بهره مند گردد. به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با این که قریش در حق او ستم و جفا روا داشتند و مردم طائف از او روگردان شدند و خشونت ورزیدند، مایوس نگشت و هم چنان میان مردم دست به تلاش می زد و همگان را به دین خدا دعوت می کرد، به ویژه در فرصت های مهم تبلیغی در موسم عمره و حج بر در خیمه های قبایل عرب می ایستاد و می فرمود:

ای قبیله بنی فلان! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، خداوند فرمان می دهد که او را پرستش نمایید و به او ذره ای شرک نوزید، به من ایمان آورید و مرا تصدیق نمایید و از من حفاظت کنید تا دستوراتی که خداوند مرا به جهت ابلاغ آن ها برانگیخته، برایتان بیان کنم. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم تلاش های خود را با آمدن و شد میان تعدادی از قبایل تکرار کرد و در این راستا از برخورد خشونت آمیز و یا پاسخ خوش آنان پروایی نداشت. برخی از آنان گرایش به اسلام را طرحی سیاسی برای رسیدن به قدرت می پنداشتند و بر سر آن سعی در سوداگری داشتند؛ ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بی آن که زیر بار چنین سوداگری رود و کوتاه بیاید و یا اجازه فرصت طلبی به کسی بدهد، دست رد بر سینه آن ها نهاد، از این رو، فرمود:

ص: ۱۴۲

این کار در اختیار خداست، هرکجا بخواهد آن را قرار می دهد. (۱)

شاید در همین اثنا بود که «ابو لهب» پشت سر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم راه افتاده بود و مردم را از پیروی آن حضرت باز می داشت و می گفت: ای قبیله بنی فلان! این شخص، شما فرامی خواند تا بندگی لات و عزى را از گردن خویش بردارید و به بدعت و گمراهی که وی آورده بگروید، بنابراین از او اطاعت نکنید و به سخنش گوش فراندهید. (۲)

از سوی دیگر ام جمیل (همسر ابو لهب) میان زنان به پا می خاست و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و رسالت مبارک او را به تمسخر می گرفت تا زنان را از پیروی آن حضرت بازدارد.

برای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم میسر نشد این قبایل را به پذیرش رسالت اسلامی راضی کند، زیرا قریش میان قبایل دیگر از موقعیتی دینی برخوردار بود و پرده داری بیت الله الحرام و نیز اداره مرکز بازرگانی و اقتصادی مهمی را در جزیره العرب عهده دار بود. افزون بر آن، با دیگر قبایلی که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم دعوتش را بدان ها عرضه کرده بود، شبکه های ارتباطی و هم پیمانی داشت، از این رو شکستن آن قید و بندها و بی اثر ساختن سیطره و قدرت قریش، کاری دشوار به نظر می رسید. لذا شک و تردید مردم در خصوص پذیرش رسالت اسلامی به خوبی روشن بود، ولی با این همه، قریش از فعالیت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و قدرت و توان رسالت آن حضرت بیمناک بود، به همین سبب، به شیوه های برنامه ریزی شده ای متوسل گردید که کاربرد چنین شیوه ها از ناحیه اندیشه های بت پرستانه، امکان پذیرش داشت. لذا برای انتشار شایعه ای بین مردم با

ص: ۱۴۳

۱- (۱). سیره نبوی ۴۲۴/۱، تاریخ طبری ۴۳۱/۲.

۲- (۲). سیره نبوی ۴۲۳/۱؛ تاریخ طبری ۴۳۰ ۲.

یکدیگر به توافق رسیدند که بگویند: سخنان وی (پیامبر) سحرآمیز است و بین زن و شوهر و بین فرد با برادرش جدایی می اندازد، ولی آن گاه که عظمت رسول خدا و رسالتش بر کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم دیدار داشتند، آشکار گردید، قریش این بار نیز در تلاش های خود ناکام ماند (۱).

پیمان عقبه نخست

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در تلاش برای گسترش رسالت اسلامی از دعوت هیچ یک از افرادی که برای انجام کاری به مکه می آمدند و امید خیر و صلاح آن ها را داشت و یا تأثیر و نفوذ سخنش را در آن ها احساس می کرد، کوتاهی و سستی ننمود.

شهر مدینه شاهد درگیری و کشمکش سیاسی و نظامی بین نیرومندترین قطب های آن، اوس و خزرج بود. آتش افروزان این نبرد، عناصری یهودی بودند که با کینه توزی و دسیسه و در فضایی فاقد قانون الهی دست به این عمل می زدند.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با برخی از شخصیت های مدینه که جهت افزایش توان و قدرت خویش در جستجوی هم پیمانی به مکه آمده بودند، دیدار کرد. قبل از این که این افراد آن دیار را ترک گویند رسالت و صدق نبوت در روح و جانیشان نفوذ کرد. در یکی از آن دیدارها پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با گروهی از بنی عفراء - تیره ای از خزرج - گفت و گو کرد و ضمن ارائه اسلام به آن ها، برخی آیات قرآن را برایشان تلاوت کرد. در چشمان این جمع روح سازگاری و در دل های

ص: ۱۴۴

آنان اشتیاق به شنیدن آیات بیشتری ملاحظه کرد... آن‌ها نیز از سخنان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اطمینان یافتند که وی همان پیامبر مورد نظر یهود است، که هرگاه میان یهودیان و مشرکان مدینه نزاعی در می‌گرفت به ظهور او تهدید می‌کردند و اظهار می‌داشتند: پیامبری مبعوث خواهد شد که زمان ظهورش فرا رسیده است، ما از او پیروی خواهیم کرد و شما را مانند قوم عاد و ارم به هلاکت خواهیم رساند. (۱)

این افراد که تعدادشان به شش تن می‌رسید (بعد از دیدار با رسول خدا) بی‌درنگ اسلام آوردند و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرضه داشتند: ما بستگان خود را رها کرده و به این دیار آمده ایم. هیچ قومی همانند ما در میانشان دشمنی وجود ندارد؛ شاید خداوند به برکت وجود شما ما را با یکدیگر متحد سازد. ما به زودی نزد قوم خود خواهیم رفت و آنان را به رسالت و آیینی که برای پذیرش آن به شما پاسخ مثبت دادیم، فرا خواهیم خواند.

سپس رهسپار مدینه شدند و در مورد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و رسالتش و امید به آینده در جهت ایجاد زندگی همراه با امتیت و سعادت با شهروندان خود به گفت‌وگو پرداختند، به گونه‌ای که موضوع رسالت اسلامی میان آنان گسترش یافت و هیچ‌کس در مدینه بدون یاد و نام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یافت نمی‌شد. (۲)

روزها به سرعت سپری شد. در ایام حج سال یازدهم بعثت دوازده تن از نمایندگان اوس و خزرج که شش تن از آنان قبلاً ایمان آورده و با رسول

ص: ۱۴۵

۱- (۱). سیره نبوی ۴۲۸/۱؛ بحار الأنوار ۲۵/۱۹.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۳۷/۲-۳۸؛ سیره نبوی ۴۲۹/۱؛ بحار الأنوار ۲۳/۱۹.

خدا صلی الله علیه و اله و سلم دیدار کرده بودند به طور نهانی در عقبه (۱) حضور یافتند. این افراد این بار بیعت خود را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بر این اساس اعلان داشتند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی نکنند، عمل خلاف عفت انجام ندهند، فرزندان خود را نکشند، به یکدیگر تهمت و افترا نزنند و در انجام کارهای نیک از دستور پیامبر سرپیچی نکنند. (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به همین اندازه بسنده کرده، بیعت آنان را پذیرفت، مصعب بن عمیر جوان را به مدینه اعزام فرمود تا امور مربوط به تبلیغ و آموزش مسایل اعتقادی مردم آن دیار را برعهده گیرد و بدین سان پیمان عقبه نخست پایان یافت.

پیمان عقبه دوم

مصعب، میان کوچه های مدینه و در جلسات مردم آن سامان به تبلیغ آیین رسالت می پرداخت. وی با تلاوت آیات قرآن دل و اندیشه آنان را نرم می ساخت و عده زیادی از مردم را به رسالت اسلامی مؤمن ساخت.

مردم مدینه پس از اسلام آوردن، شور و اشتیاق فراوانی جهت دیدار با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و بهره مند شدن از چشمه زلال الطافش نشان دادند و از آن جناب، درخواست نمودند تا به مدینه هجرت نماید.

با نزدیک شدن موسم حج سال دوازدهم بعثت، کاروان های حاجیان به همراه نمایندگان مسلمانان که تعدادشان به هفتاد و سه مرد و دوزن می رسید، از مدینه خارج شدند. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با آنان قرار گذاشت که شبانگاه اواسط

ص: ۱۴۶

۱- ((۱)). گذرگاهی در مسیر حرکت مردم از مدینه به سمت مکه.

۲- ((۲)). سیره نبوی ۱/۴۳۳؛ تاریخ طبری ۲/۴۳۶.

ایام تشریق در محل عقبه دیداری مخفیانه با آنان داشته باشد. قبل از سپری شدن یک سوم شب، مسلمانان دور از چشم مردم از پناهگاه های خود بیرون آمده و در انتظار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گردهم آمدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به اتفاق چند تن از اعضای خاندانش در عقبه حضور یافت و جلسه تشکیل شد و مسلمانان به گفت و گو پرداختند سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به ایراد سخن پرداخت و آیاتی از قرآن کریم را تلاوت کرد و به درگاه خداوند دعا کرد و مردم را به گرایش به اسلام تشویق فرمود.

این بار بیعت به گونه ای صریح و روشن و کامل، براساس تمام شئون اسلام و احکام آن و صلح و جنگ باهم انجام پذیرفت و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

به این شرط با شما بیعت می کنم که همان گونه که از زنان و فرزندانتان دفاع می کنید، از من نیز دفاع کنید.

سپس به پا خاستند و با رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بیعت کردند.

مسلمانان مدینه (پس از این بیعت) اندکی احساس بیم و هراس کردند.

ابو الهیثم بن تیهان به پیامبر عرضه داشت: میان ما و یهودیان عهد و پیمان هایی وجود دارد و اکنون که با شما بیعت کرده ایم باید آن ها را نادیده بگیریم. اگر ما این کار را انجام دادیم سپس خداوند به شما نصرت و پیروزی عنایت کرد آیا امکان دارد به زادگاهت بازگردی و ما را تنها بگذاری؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم لبخندی زد و فرمود:

من با هر کسی که شما با او سر جنگ داشته باشید می جنگم و با هر کسی از در آشتی درآیید، آشتی می کنم. (۱)

ص: ۱۴۷

۱- (۱). «الدمّ الدّم و الهدم الهدم احارب من حاربتهم و اسالم من سالمتم» سیره نبوی ۴۳۸/۱؛ تاریخ طبری ۴۴۱/۲؛ مناقب آل ابی طالب ۱۸۱/۱.

سپس فرمود: «دوازده نماینده از میان خود برگزینید تا به امور مربوط به مردم رسیدگی کنند» آنان نیز ۹ تن از خزر ج و سه تن از اوس، انتخاب کردند، حضرت به آنان فرمود:

شما همان گونه که حواریون در قبال عیسی بن مریم مسئولیت قوم خود را برعهده داشتند نسبت به امور مربوط به قوم خود مسئول هستید و من نیز در برابر قوم خود مسئولم. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با رهنمودهای حکیمانه و به کارگیری کلیه امکانات و با دوراندیشی و آگاهی سیاسی فوق العاده، رسالت خویش را به پیش برد و در همه این موارد، از حمایت وحی الهی نیز برخوردار بود. اکنون باید کسانی که با آن حضرت بیعت کرده بودند بی آن که با مشرکین درگیر شوند به دیار خود باز می گشتند، زیرا خداوند اجازه جنگ به آن ها نداده بود.

قریش از گردهمایی اهل مدینه با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، احساس خطر نمود از این رو به سرعت به خود آمد تا از تماس آن ها با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم جلوگیری کند، ولی هنگام ورود، با حضرت حمزه و علی علیه السلام، که نگهبانی و حراست اجتماع عقبه را برعهده داشتند، روبرو شده و با شکست و ناکامی باز گشتند. (۲)

آمادگی هجرت به مدینه

قریش با آگاهی از ماجرا از خواب غفلت بیدار شد، و با به کارگیری خشونت و آزار و شکنجه و ستم و بیداد، سعی کرد قبل از قدرت گرفتن اسلام، مسلمانان را به نابودی بکشاند. مردم از این اوضاع نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم

ص: ۱۴۸

۱- ((۱)). تاریخ طبری ۴۴۲/۲؛ سیره نبوی ۴۴۳/۱؛ مناقب ۱۸۲/۱.

۲- ((۲)). تفسیر قمی ۲۷۲/۱.

شکایت بردند و از او اجازه خروج از مکه را خواستند. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای صدور فرمان هجرت چند روز از آنان مهلت خواست و سپس فرمود:

به من خبر داده شد که سرزمین هجرت شما مدینه است، اکنون کسانی که قصد هجرت دارند می توانند به آن دیار مهاجرت نمایند. (۱)

در روایت دیگری آمده است:

خداوند سرزمینی برایتان مقرر ساخته که در آن از آسایش و امنیت برخوردار بوده و از وجود برادرانی که در کنار آنان زندگی کنید، بهره مند باشید. (۲)

برخی از مسلمانان، هجرت خود را نهانی به مدینه آغاز کردند تا نگرانی و اندیشه پلید قریش را برنینگیزند. رفته رفته کوچه ها و خیابان ها و خانه ها و محل تجمع مردم مکه با عدم حضور یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خلوت تر می شد و خود حضرت برای آغاز هجرت منتظر وحی الهی و در اندیشه هجرت مسلمانان بود که در کمال سلامت و دقت انجام پذیرد. قریش با پی بردن به نقشه و هدف رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تلاش کرد تا از خروج مسلمانان از مکه جلوگیری به عمل آورده و مسلمانان را تحت پیگرد قرار دهد و با شیوه های فریبکارانه و آزار و شکنجه، آنان را به مکه بازگرداند. دشمن پافشاری داشت که همواره امتیث و آرامش در مکه حاکم باشد و همین قضیه سبب شد که به جهت بیم از وقوع جنگ بین خود و مهاجران، از فرجام کشتار آنان، به هراس افتد، از این رو، به شکنجه و زندانی کردن مسلمانان اکتفا نمود.

آری، قریشیان برای خروج رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به سمت مدینه، حساب زیادی باز کرده بودند، زیرا به خوبی می دانستند که مسلمانان در آن سامان

ص: ۱۴۹

۱- (۱). طبقات کبری ۲۲۶/۱.

۲- (۲). مناقب ۱۸۲/۱؛ سیره نبوی ۴۶۸/۱.

قدرت بزرگی را تشکیل می دهند و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، که به استقامت و پایداری و دوراندیشی و تدبیر و قدرت و شجاعت معروف است، اگر در چنین موقعیتی به آن ها پیوندد، بلا و مصیبت بزرگی بر مشرکان به طور عموم و بر قریش به ویژه وارد خواهد شد.

سران قریش برای یافتن راه چاره ای برای مقابله با خطری که آن ها را احاطه کرده بود، به سرعت در دار الندوه گردهمایی تشکیل دادند و در آن جا آراء گوناگونی رد و بدل شد. از جمله راه حل های پیشنهادی این بود که پیامبر را با غل و زنجیر به زندان افکنند یا او را به صحرا و بیابانی دور از مکه تبعید کنند. ولی نظریه ای که پیشنهاد کشتن پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و تقسیم مسئولیت خون وی را بین قبایل - جهت ناتوان ساختن بنی هاشم از خون خواهی آن حضرت - مطرح کرد با موافقت و پذیرش همه آنان روبرو شد (۱)؛ زیرا می پنداشتند با کشتن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، رسالت اسلامی را در خاستگاه آن نابود خواهند ساخت.

پروردگار دستور حرکت و هجرت به مدینه را به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم داد.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با اشتیاق غیرقابل بیانی در انتظار چنین فرمانی به سر می برد تا قدم به سرزمینی بنهد که بتواند در آن، دولتی براساس تقوا و تعالیم الهی ایجاد نماید و جامعه شایسته انسانی تشکیل دهد.

پس از آن که مشرکان نقشه خود را طراحی کردند، امین وحی «جبرئیل» بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل شد و وی را از توطئه هایی که مشرکان بر ضد او چیده بودند، آگاه ساخت و این آیه را برایش تلاوت کرد:

ص: ۱۵۰

۱- (۱). سیره نبوی ۴۸۰/۱؛ طبقات کبری ۲۲۷/۱؛ تفسیر عیاشی ۵۴/۲.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُقَتِّلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ؛ (۱)

هنگامی که کافران نقشه می کشیدند تو را به زندان بیفکنند یا به قتل برسانند و یا از مکه خارج سازند، آن ها چاره می اندیشیدند و خداوند نیز تدبیر می کرد و خدا بهترین چاره جویان است.

با این که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم یقین کامل داشت امدادهای غیبی او را تأیید و گام هایش را استوار می گرداند، در حرکت خویش شتابزده عمل نکرد و بی اندیشه قدمی برنداشت، بلکه با دوراندیشی و تدبیر و کاملاً پنهانی به اداره امور پرداخت.

پیمان برادری پیش از هجرت

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای نقطه آغازین حرکت به سوی تأسیس جامعه اسلامی یکپارچه، میان مهاجران پیمان برادری بست تا بسان یک پیکر، در جهت مصلحت اسلام و اعتلای کلمه حق با یکدیگر همکاری داشته باشند، زیرا مسلمانان با مشکلات و دشواری های فراوانی روبرو می شدند که پشت سر نهادن چنین دشواری هایی بستگی به بالاترین مراتب همکاری و کمک یکدیگر داشت.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم برای برداشتن نخستین گام در مسیر هجرت مبارک خود، میان مهاجران براساس پیوند ایمانی و الهی مبتنی بر حق و همدردی، پیمان برادری ایجاد کرد؛ پیمانی که به دور از هر گونه تمایلات نفسانی در روابط

ص: ۱۵۱

متقابل اثر بگذارد و به انسجام و یکپارچگی بینجامد. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بین ابو بکر و عمر، حمزه و زید بن حارثه، زبیر و ابن مسعود، عبیده بن حارث و بلال و میان علی علیه السَّلام و خود، پیمان برادری برقرار کرد... به علی علیه السَّلام فرمود:

«أما ترضى أن أكون أخاك؟» آیا به برادری من با خود خرسندی؟

عرض کرد: آری، خرسندم. این جا بود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به وی فرمود:

«فأنت أخي في الدنيا والآخرة»؛ [\(۱\)](#)

تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.

ص: ۱۵۲

۱- ((۱)). سیره حلبی ۲۰/۲؛ مستدرک حاکم ۱۴/۳

بخش نخست بنیان نخستین دولت اسلامی بخش دوم دفاع از موجودیت دولت نوپا بخش سوم قدرت نمایی شرک و پاسخ
دندان شکن الهی

ص: ۱۵۳

بنیان نخستین دولت اسلامی

۱. هجرت به مدینه

رسالت در مسیر حرکت تکاملی خود و نبوت در روند دستیابی به اهداف الهی مورد نظرش، ناگزیر باید از حمایت و پشتیبانی افرادی نیک سرشت، و عناصری کاملاً آرمان خواه برخوردار باشد که جان خود را وقف چنین آرمانی کرده باشند و در کنار شایستگی هایی که سبب مصونیت آنان از انحراف و کژی می گردد، همواره مهبای جانفشانی باشند.

علی بن ابی طالب علیه السلام همان عنصر بی نظیری بود که چنین ویژگی هایی داشت، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود:

ای علی! قریش دست به نیرنگ زده و تصمیم به کشتن من گرفته اند، از ناحیه پروردگار به من وحی شده که دیار قوم خود را ترک گویم، اکنون در بسترم بخواب و برد حضرمی مرا روانداز خود کن، تا بدین وسیله، دشمن از رفتن من اطلاع حاصل نکند، نظرت در این باره چیست؟

علی علیه السلام عرضه داشت:

ای پیامبر خدا! آیا با خوابیدن من جان تو سالم می ماند؟

فرمود: آری. علی علیه السلام شادمان شد و از خبری که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم درباره

سلامتی خویش به وی داده بود سجده شکر به جا آورد و عرضه داشت:

جانم فدایت! کاری را که بدان مأموریت یافته ای، انجام ده. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نیمی از شب گذشته، با اعتماد بر لطف و عنایت الهی با عبور از حلقه محاصره نیروهای شرک، که خانه اش را احاطه کرده بودند، علی علیه السلام را ترک گفت و از خانه خود خارج گردید.

زمانی که دشمنان خدا بامدادان با شمشیرهای آخته که بوی خون از آن ها به مشام می رسید و کینه از چهره شان می جوشید، به فرماندهی خالد بن ولید به خانه پیامبر هجوم آوردند، ناگاه علی با شجاعتی فوق العاده از بسترش برخاست و مهاجمان وحشت زده عقب نشستند و به خوبی دیدند که خداوند چگونه تلاش آنان را نقش بر آب ساخت و پیامبرش را نجات داد. در اینجا دشمنان چه ناکام و نومید شده بودند.

قریش سرکش، برای بازگرداندن اعتبار از دست رفته خود جهت دست یابی به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به هر حيله ای متوسل شد. به همین دلیل، با اعزام جاسوسان خویش، دشت و دمن را زیرپا نهاد و برای آن کس که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را زنده یا کشته بیاورد، یکصد شتر جایزه تعیین کرد. راهنمای ماهری پیشاپیش جستجوگران در حرکت بود و جای پای رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را تا غار ثور، که حضرت به اتفاق ابو بکر در آن پنهان شده بودند، دنبال و سپس جای پا را گم کرد و اظهار داشت: محمد و همراهش از این محل دور نشده اند، یا به آسمان بالا و یا به زمین فرورفته اند.

ص: ۱۵۶

۱- (۱). برای آگاهی بر منابع رخدادهای تاریخی و موضع گیری دین مدارانه علی علیه السلام از دیدگاه اهل سنت، به احقاق الحق ۲۳/۳-۴۵؛ با حواشی مرعشی نجفی نیز، به مسند احمد ۳۳/۱. چاپ اول، مصر؛ تفسیر طبری ۱۴۰/۱ چاپ میمنیه مصر، و مستدرک حاکم ۴/۳، چاپ حیدرآباد دکن مراجعه شود.

ابو بکر درون غار صدای قریشیان را می شنید که صدا می زدند: محمد! بیرون بیا و پاهای آن ها را نزدیک در غار مشاهده می کرد. از این رو، سخت وحشت زده شده بود. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او می فرمود:

لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا؛

خدا با ماست بیمناک مباش

قریشیان با مشاهده تار تنیده شده عنکبوت بر در غار و آشیانه کبوتر که در آن تخم گذاشته بود، به وجود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در غار پی نبردند.

با فرارسیدن شب، علی علیه السَّلام و هند بن ابی هاله پس از پی بردن به محل حضور پیامبر، با آن حضرت دیدار کردند و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مورد عمل به تعهدات و ادای اماناتش به علی علیه السَّلام سفارش های لازم را ارائه فرمود؛ زیرا پیامبر خدا امانتدار عرب به شمار می آمد و به امام علی علیه السَّلام دستور داد تا برای خود و فواطم (۱) حیوان راهواری خریداری کند و به او بپیوندد و به آن حضرت اطمینان داد و فرمود:

دشمنان از هم اکنون هیچ گونه تعرضی در مورد تو انجام نخواهند داد تا نزد من آیی، بنابراین اماناتی که از مردم نزد من است، در برابر دیدگان مردم به صاحبانشان برگردان، تو را به مراقبت از دخترم فاطمه سفارش می کنم و هردوی شما را به خدا سپرده و در پناه او قرار می دهم. (۲)

نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پس از گذشت سه روز که مطمئن شد کسی در جستجوی او نیست، به سرعت رهسپار مدینه گردید و با یاری خواستن از خدا و امیدوار به یاری او، تحمل هرگونه دشواری را بر خود هموار ساخت.

ص: ۱۵۷

۱- (۱). جمع فاطمه

۲- (۲). اعیان الشیعه ۱/۲۳۷.

زمانی که به منطقه «قبا» رسید رفیق و همسفر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، آن حضرت را در قبا رها کرد و به تنهایی وارد مدینه شد. ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم چند روز در آنجا درنگ نمود و در انتظار رسیدن پسرعمویش علی بن ابی طالب علیه السلام و فواطم به سر برد تا همگی وارد مدینه گردند؛ شهری که برای ورود پیامبر غرق در شادی و سرور بود.

علی بن ابی طالب علیه السلام خسته و کوفته از دشواری های مسیر و خطرهای آن، از راه رسید، چرا که قریش پس از آگاهی یافتن از خروج فواطم توسط علی علیه السلام آن ها را تحت تعقیب قرار دادند. با ورود امیر مؤمنان، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را در آغوش کشید و به خاطر رنج هایی که متحمل شده بود، اشک از چشمانش جاری شد. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم چند روز در قبا اقامت گزید و در آغاز کار، بت ها را شکست (۲) و آن گاه مسجدی را بنا نهاد و روز جمعه از آن جا خارج شد و با فرارسیدن وقت نماز، در صحرای (رانوناء) نماز را اقامه فرمود که نخستین نماز جمعه در اسلام بود. مسلمانان با لباس های نو بر تن و سلاح حمایل کرده به استقبال نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آمده و مرکب او را احاطه کردند و هر کس خواستار حضور وی نزد خود بود. آنان به چهره مردی که به او ایمان آورده و به او عشق می ورزیدند، خیره شده بودند. (۳)

حضرت از مقابل خانه هریک از مسلمانان که می گذشت، مهار ناقه اش را می گرفتند و از او درخواست می کردند در منزلشان فرود آید؛ آن بزرگوار نیز با گشاده رویی و خوشحالی به آنان پاسخ می داد و بی آنکه کسی را دلگیر سازد،

ص: ۱۵۸

۱- (۱). کامل ابن اثیر ۱۰۶/۲.

۲- (۲). البدء و التاريخ ۱۷۶/۴-۱۷۷.

۳- (۳). پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در ۱۲ ربیع الأول به مدینه رسید.

می فرمود: «مسیر ناچه را باز کنید، زیرا مأموریت دارد». سرانجام ناچه در قطعه زمینی مربوط به دو کودک یتیم از بنی نجار مقابل خانه ابو ایوب انصاری، زانو به زمین زد. همسر ابو ایوب به سرعت بار سفر حضرت را به خانه خود برد و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تا زمانی که بنای مسجد نبوی و خانه خود را به پایان رساند، در خانه آن ها سکونت گزید. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نام یثرب را به (طیبه) (۲) تغییر داد و هجرت آن بزرگوار به این شهر، مبدأ تاریخ اسلام به شمار آمد. (۳)

۲. بنای مسجد

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مسلمانان را از دایره تربیت فردی فراتر برد. با رسیدن آن حضرت به مدینه در جهت تشکیل دولتی که قوانین الهی و آیین با گذشت اسلام بر آن حاکم باشد، به برنامه ریزی پرداخت تا از این راه به ایجاد تمدنی اسلامی همت گمارد و پس از آن، بشریت را شامل گردد.

وجود نظام قبیله ای حاکم بر ارتباطات جامعه جزیره العرب یکی از مهمترین موانع تأسیس دولت اسلامی تلقی می شد، چنان که برای بهبود ضعف مسلمانان نیز ناگزیر می بایست چاره ای اساسی اندیشید و در این راستا بنای مسجد نقطه آغازی محسوب می شد تا محلی برای مسئولیت های متعدد و مرکز و پایگاهی برای قدرت مرکزی جهت اداره امور دولت به شمار آید. بدین سان، زمین زیربنای آن مشخص شد و مسلمانان با تلاش و شور و اشتیاق به طور جدی دست به کار بنای مسجد و تهیه مصالح و لوازم آن گردیدند. رسول

ص: ۱۵۹

۱- (۱). به سیره نبوی ۴۹۴/۱ مراجعه شود.

۲- (۲). مقدمه ابن خلدون ۲۸۳ و تاج العروس ۸۵/۲.

۳- (۳). بحار الأنوار ۱۱۲/۱۹؛ سیره نبوی ۴۹۴/۱.

اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به عنوان الگو و سمبل و کانون نیرو، مسلمانان را به کار و امی داشت و خود در آوردن سنگ و خشت، شرکت می نمود. یک بار در حالی که سنگی برداشته، آن را به شکم خود چسبانده بود با اسید بن حضیر روبرو شد. وی عرض کرد: اجازه دهید من این سنگ را بیاورم، حضرت از دادن آن خودداری کرد و فرمود: برو سنگی دیگر ببر.

بنای خانه رسول گرامی صلی الله علیه و اله و سلم و خانواده اش که ساختمان پرهزینه ای نبود، نیز به پایان رسید. خانه های آن بزرگواران نیز مانند زندگی آن ها بسیار ساده بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مستمندانی را که جایی برای سکونت نداشتند نیز فراموش نکرد و در کنار مسجد برای آنان مکانی تدارک دید. (۱)

بدین ترتیب، این مسجد در زندگی عبادی و امور حیاتی مسلمانان در ساختن فرد و جامعه به پایگاهی فعال، تبدیل شد.

۳. پیمان برادری میان مهاجر و انصار

اشاره

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای ایجاد دولتی جدید و کشیدن خط بطلان بر برخی از آداب و رسوم نظام قبیله ای، بی آن که به آن قبیله برخوردی داشته باشد، گام های دیگری برداشت. حضرت مهر و محبت متقابل و گرمی ایمان مسلمانان را غنیمت شمرد و اساس رابطه بین افراد را ارتباط در عقیده و دین قرار داد و از پیوندهای خونی و تعصب های قبیله ای، فراتر رفت و فرمود:

در راه دین خدا، هردو تن با یکدیگر برادر شوید.

و آن گاه دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود:

«هذا أخي»؛ (۲)

این فرد، برادر من است

ص: ۱۶۰

۱- (۱). بحار الأنوار ۱۱۳/۱۹؛ سیره نبوی ۴۹۶/۱.

۲- (۲). سیره نبوی ۵۰۴/۱.

هریک از انصار دست برادر مهاجر خود را گرفته و در امور زندگی با وی شرکت جست و بدین ترتیب، مدینه صفحه ای خونین از تاریخ خود را در هم پیچید، چراکه این شهر هرروز شاهد نزاع و درگیری تلخی میان اوس و خزرج بود که یهودیان با کینه توزی و دسیسه های خود آتش بیار آن معرکه بودند. دوران جدیدی از حیات مرفعی انسانی به روی جهان گشوده شد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با این برادری، بذر ماندگاری امت و تحرک ایمانی آن را نشانند.

ابعاد و نتایج پیمان برادری

بعد اقتصادی

۱. تأمین زندگی مهاجران و بازگرداندن وضعیت اقتصادی آن ها به حالت نخست برای ادامه زندگی طبیعی آنان.

۲. از بین بردن فاصله های طبقاتی در تلاش برای ریشه کن کردن فقر و تنگدستی.

۳. تلاش در جهت استقلال اقتصادی به دور از هرگونه جمع ثروت غیر مشروع و قطع دست رباخواران یهود.

۴. اجرای طرح های اقتصادی، کشاورزی با فعال کردن چرخ حرکت تجاری و بازرگانی از خلال بسیج توانایی های مشترک مهاجران و انصار و استفاده از اندیشه و فکر آن ها و انسجام و یکپارچه ساختن تلاش های آنان و بهره وری از تمام منابع موجود در مدینه.

بعد اجتماعی

۱. ریشه کن ساختن بیماری های مزمن اجتماعی حاکم بر جامعه و آثار به جای مانده از هیاهوی قبیله ای و رواج روح دوستی و محبت و الفت میان مسلمانان، برای بستن راه هایی که توطئه گران از آن ها بر ضد اسلام بهره نگیرند و افزایش تلاش ها و نیروهای انسانی جهت خدمت به اسلام در مراحل بعدی.

۲. کشیدن خط بطلان بر نظام قبیله ای و جایگزین ساختن نظام و ارزش های اسلام به جای آن در برخوردهای متقابل روزمره.

۳. ایجاد آمادگی معنوی و پرورش روح جانفشانی و گذشت در مسلمانان برای گشودن تمام نقاط کلیدی جهان، جهت گسترش اسلام، چراکه چنین حرکتی، نرمی فوق العاده و ارزش های والایی را در مبلغ مسلمان می طلبد.

بعد سیاسی

۱. تشکیل ساختاری منسجم از مسلمانان که حتی در شرایط وجود فعالیت گروه های مخالف گوناگون و تداوم دسیسه کاری های آنان، بتوانند بسان یک فرد، به دستورات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و رسالت وی پاسخ مثبت دهند.

۲. تبادل تجربه های سامان یافته و ابزار و وسایل پایداری و مقاومت و تجربه ایمانی و ایجاد راه های فعالیت در جامعه مهاجران و انصار؛ زیرا انصار از تجربه مهاجران برخوردار نبودند و رنج و دشواری های آنان را متحمل نشده بودند.

۳. تربیت افراد، به عنوان مرحله ای از مراحل ایجاد دولت و ساختار اداری آن.

۴. ایجاد احساس قدرت در میان مسلمانان جهت دفاع از خود طبق موازین اسلام، به دور از تعصبات قبیله ای و نژادی.

۴. پیمان نامه مدینه

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای این که مسلمانان را از حالت نزاع و کشمکش و مقاومت، به مرحله سازندگی و اجرای آیین اسلام سوق دهد، ناگزیر بود فضایی از امتیث و آرامش-هرچند نسبی-فراهم آورد، چرا که وجود نزاع و درگیری میان انبوه مردم، انتشار رسالت الهی را به تأخیر می انداخت.

نیروهای رقیب مسلمانان در مدینه، حضوری جدی داشتند و یهودیان با قدرت اقتصادی و کینه توزی سیاسی معروف، افزون بر امکانات و جمعیت قابل توجه خود، نیروی بزرگی را تشکیل می دادند و مشرکان نیز، قدرت دیگری به شمار می آمدند. هرچند با آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و حضور مهاجران، نقش آنان کمرنگ شده بود، ولی به طور کامل از بین نرفته بود. از این رو، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با چهره ای گشاده و برخوردی مناسب با آنان روبه رو گردید. با این همه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باید حضور منافقان را نیز تحت کنترل می داشت.

قریش و دیگر قبایل مشرک خارج از مدینه، برای نظام اسلامی نوپا، تهدیدی جدی به شمار می آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باید برای رویارویی و دفع خطر آنان خود را آماده می کرد.

این جا بود که عظمت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و توان سیاسی اش در رفتار با قدرت های متعدد جلوه گر شد و نسبت به دیگران از خود حسن نیت خالصانه

نشان داد و همه را به صلح و صفا و امنیت فراخواند و برای ایجاد دولتی که محور آن را نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تشکیل دهد و همه مردم بتوانند از حقوق انسانی خود در آن به طور مساوی برخوردار باشند، میان مسلمانان و یهود پیمان صلح و همیاری برقرار نمود.

می توان گفت: این پیمان نامه در راستای ایجاد دولتی اسلامی و متمدن در جامعه مدینه، به عنوان نخستین طرح قانون اساسی تلقی می شد که به سمت جامعه ای عربی و پس از آن جامعه ای انسانی جهانی جهت پذیرش نظام نو اسلامی در حرکت بود.

مهم ترین مواد آن پیمان نامه، بدین قرار است:

۱. موجودیت جامعه مسلمانان اعلام شود و فرد مسلمان مقتدرانه پیوند خود را با این جامعه آشکار کند.

۲. ابقای نظام قبیله ای با افزودن بر نقش و اختیارات آن در جهت کاستن از مسئولیت های دولت که با شرکت دادن آن ها در برخی فعالیت های اجتماعی و نیز یاری جستن از آنان در حل پاره ای از مشکلات جلوه می نمود.

۳. تأکید بر آزادی عقیده، به این شکل که به یهودیان اجازه داده شود بر آیین خود باقی بمانند و امور مربوط به خود را انجام دهند و شهروندان دولت جدید اسلامی به شمار آیند.

۴. تحکیم پایه های امتی در شهر مدینه، به گونه ای که این شهر پایگاهی امن شناخته شود و قتل و کشتار در آن روان باشد.

۵. برقراری حاکمیت دولت و نظام اسلامی و برگشت دادن هرگونه تصمیم برای حل خصومت به رهبری اسلامی، که در وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تبلور داشت.

۶. گسترش دایره جامعه سیاسی به جایی که مسلمانان و یهودیان در یک نظام سیاسی با یکدیگر همزیستی داشته باشند و از آن دفاع نمایند.

۷. تشویق بر گسترش روح همکاری میان افراد جامعه مسلمان برای گذر از بحران هایی که پیش روی آنان قرار می گیرد.

۵. نقش نفاق در آغاز استقرار پیامبر در مدینه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به ایجاد جامعه اسلامی توجه خاصی مبذول داشت و از همین رهگذر برای تمرکز کلیه نیروها و توانایی ها و سوق آن ها به مدینه، هجرت را بر همه مسلمانان، جز در مواردی که عذری موجه در میان باشد، واجب ساخت.

در این دوران جدید، شهر مدینه از امتیت و آرامش مناسبی بهره مند بود، از سویی این قضیه برای سایر قوایی که در آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را پذیرا نشدند، نگران کننده بود. زیرا این قدرت ها نظاره گر طرفی بودند که تا دیروز اعتقادات آن ها را مورد تهدید قرار می داد ولی امروز به نظامی تبدیل شده بود که انسان را به سمت فضایل انسانی ارتقاء می بخشید و چنان قدرت رو به رشدی به شمار می آمد که هیچ چیز آن را از گسترش رسالت خود، باز نمی داشت و در این راستا تعداد انبوهی از مردم، به اسلام گرویده و بخشی از آنان برای فاصله گرفتن از این نظام و یا ایجاد پیمان همبستگی با آن، به برنامه ریزی می پرداختند.

از سویی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم حرکت نفاق انگیزان و تلاش های کینه توزانه یهود را، که با ایجاد شکاف و تفرقه افکنی میان صفوف مسلمانان، سعی در متلاشی کردن نظام نوپای اسلامی داشتند، کاملاً زیر نظر داشت.

دیری نپایید که آیین اسلام به همه خانه های مدینه راه یافت (۱) و نظامی اجتماعی و فراگیر، تحت حاکمیت اسلام و رهبری رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم هماهنگ گردید.

در این برهه، احکام زکات و روزه و اقامه حدود و نیز اذان و اقامه نماز تشریح شد. پیشتر هر گاه وقت نماز فرامی رسید، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شخصی را برای اعلان نماز مهیا کرده بود. وحی الهی که نازل گردید و جمله های اذان را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آموخت، حضرت بلال را خواست و چگونگی اذان را به او یاد داد. (۲)

۶. تغییر قبله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در دوران حضور خود در مکه به سمت بیت المقدس نماز می گزارد. پس از هجرت نیز تا هفده ماه قبله خود را تغییر نداد؛ سپس خداوند به او فرمان داد تا به سمت کعبه نماز بگزارد.

یهودیان در دشمنی خود با دین اسلام و تمسخر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و رسالت آن حضرت، تمام تلاش خود را به کار بردند به گونه ای که بر مسلمانان از این جهت که از قبله یهودیان پیروی می کنند، فخر می فروختند و این وضعیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را اندوهگین می ساخت و در انتظار نزول وحی الهی در مورد تغییر قبله به سر می برد. آن بزرگوار شبی از خانه خارج شد و نگاهی طولانی به کرانه های آسمان انداخت. روز بعد با فرارسیدن وقت نماز ظهر، در مسجد بنی سالم دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود که جبرئیل با گرفتن

ص: ۱۶۶

۱- (۱). سیره نبوی ۵۰۰/۱.

۲- (۲). کافی ۸۳/۱؛ تهذیب الاحکام ۲۱۵/۱.

بازوی حضرت روی او را به سمت کعبه برگرداند و این آیه شریفه را بر او نازل کرد:

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؛ (۱)؛

نگاه های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) مشاهده می کنیم، اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خرسند باشی باز می گردانیم، پس روی خود را به سوی مسجد الحرام برگردان.

رخداد تغییر قبله به منزله آزمونی برای مسلمانان تلقی می شد که تا چه پایه از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اطاعت می کنند و تسلیم دستورات آن حضرتند، همچنین نوعی هماورد طلبی در برابر عناد و تمسخر یهودیان و پاسخی برای مکر و حیله آنان به شمار می آمد، چنان که نقطه آغاز ساختار جدید شخصیت انسان مسلمان، محسوب می گشت. (۲)

۷. آغاز درگیری نظامی

تنها چیزی که بر مردم حاکمیت داشت، در زور و قدرت خلاصه می شد.

در چنین شرایطی و پس از آرامش نسبی مدینه، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان دست به فعالیت زدند تا بدین وسیله در برابر قدرت های صاحب نفوذ جزیره العرب بلکه خارج از آن- نظیر روم و فارس- بر گسترش رسالت اسلامی و ایجاد تمدنی بر اساس تعالیم و دستورات الهی تاکید و پافشاری نمایند چرا که مسلمانان از ابزارهایی برخوردار بودند که دیگران از آن بهره ای نداشتند؛ آنان

ص: ۱۶۷

۱- (۱). بقره/آیه ۱۴۴.

۲- (۲). مجمع البیان ۴۱۳/۱.

اندیشمندی معتقد و حق طلبان و عدالت خواهانی بودند که پایه گذار صلح و امنیت و درعین حال مردان شمشیر و نبرد بودند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می دانست که قریش و کسانی که با حضرت سر ستیز دارند، هر چند پس از مدتی کوتاه، در جهت نابودی مسلمانان دست به تلاش خواهند زد، از این رو، در بیعت عقبه دوم برای جنگ و نبرد از انصار درخواست یاری نمود زیرا قریش افزون بر ادامه ستم و تجاوز خود، پیامبر و مسلمانان را به قصد نابودی تحت تعقیب قرار دادند و در مکه املاک آنان را مصادره و خانه هایشان را غارت کردند.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان-به ویژه مهاجران-مایل بودند که قریشیان دلخواهانه به اسلام بگروند یا حداقل از پیمودن بی راهه ای که در آن بودند پرهیزند.

از این جا بود که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دست به اعزام «سریه» زد، سریه به مجموعه های کوچکی از جنگ جویان گفته می شد که برای اعلان موجودیت خود و تسلیم ناپذیری، وارد عمل می شدند و اگر به تدارکات ناچیز و تعداد اندک آن ها توجه کنیم، از شصت تن فراتر نمی رفتند و اغلب از مهاجران بودند و هیچ یک از قبایل انصار که برای جنگ و همکاری با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بیعت کرده بودند، در جمع آنان بچشم نمی خورد. از این رو می توان دریافت که این مجموعه، داوطلب جنگ نبوده، بلکه وسیله ای بود که با وارد کردن ضربه های اقتصادی بر قریش، آنان را تحت فشار قرار دهد (۱) تا با گوش شنوا و قلبی گشاده ندای حق را لبیک گفته و یا با مسلمانان ترک مخاصمه کرده و متعرض

ص: ۱۶۸

۱- (۱). زیرا منبع مالی قریش را تجارت و بازرگانی تشکیل می داد و راه آمد و شد کاروان ها، در مسیر بین مکه و شام و یمن، انجام می پذیرفت.

آنان نشوند و بدین سان، اسلام در نواحی دیگر منتشر گردد و در همین زمان می بایست یهود و منافقان را از قدرت اسلام و شکوه و جلال مسلمانان آگاه ساخت.

بدین ترتیب، هفت ماه پس از هجرت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نخستین سریّه به تعداد سی تن به فرماندهی حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم وارد عمل شد و پس از آن سریّه دیگری به فرماندهی عبیده بن حارث و سؤمین سریّه به فرماندهی سعد بن ابی وقاص اعزام شدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در ماه صفر سال دوم هجرت در رأس گروهی از یارانش برای ضربه زدن به کاروان های قریش، از مدینه خارج شد، ولی در مسیر حرکت آنان به سمت «ابواء» و «بواط» هیچ گونه درگیری بین دو طرف به وجود نیامد و زمانی که حضرت رهسپار «ذو العشیره» گشت با قبیلۀ مدلج و هم پیمانان آنان از قبیلۀ ضمیره، رفتاری پرمهر و ملایم داشت.

آن گاه که کرزین جابر فهری برای غارت احشام مردم به اطراف مدینه حمله برد، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای بازیافتن فرصت از دست رفته، در تعقیب تجاوزگر از مدینه خارج شد و زید بن حارثه را بر مدینه گمارد. (۱)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم تحرّک نظامی خود را به جای تعصّب و انتقام، با مفهوم جهاد و از خود گذشتگی در راه دین، آغاز کرد و تمام مقررات مربوط به صلح و قراردادهای و حرمت ماه های حرام را رعایت نمود.

ص: ۱۶۹

دفاع از موجودیت دولت نوپا

۱. غزوه بدر بزرگ

با صدور فرمان جنگ از سوی خداوند، رسالت اسلامی در نبرد با قدرت های شرک و گمراهی وارد مرحله جدیدی شد. مهاجران برای بازگرداندن حقوق از دست رفته قبلی خود، تمایلی جدی در دلشان راه یافت زیرا قریش تنها به جرم این که مسلمانان به خدای یگانه ایمان آورده بودند، حقوق آن ها را به یغما برده بودند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم حرکت کاروان قریش را، که در مسیر رفتن به شام در غزوه ذات العشیره از چنگ او گریخته بود، زیر نظر داشت و با ساز و برگی اندک و افرادی انگشت شمار به امید برخورد با قافله ای که کالاهای بازرگانی هنگفتی برای اغلب مردم مکه با خود داشت، از شهر بیرون رفت. حرکت پیامبر آشکارا انجام پذیرفت و خبر آن به مکه و ابو سفیان، امیر کاروان رسید و او به سمت دیگری تغییر مسیر داده بود تا مسلمانان به او برنخورند...

قریشیان در پی دست یابی به اموال خود با ترس و دلهره درحالی که آتش کینه و حسد نسبت به مسلمانان در وجودشان زبانه می کشید، از شهر خارج شدند، با این که عده ای از سران آن ها با تدبیر و دوراندیشی، خروج از مکه و رویارویی با مسلمانان را به ویژه پس از آن که خبر نجات کاروان بازرگانی را

شنیدند، به مصلحت ندانسته بودند.

قریش با سپاهی نزدیک به هزار تن و با ساز و برگی فراوان، با تکبر و خودبینی و مغرور از جایگاه خود میان اعراب، به اتفاق جمع دیگری که به یاری آنان شتافته بودند از مکه خارج و بر رویارویی با مسلمانان پافشاری نشان داده و یا قصد داشتند خود را دارای پشتیبان جلوه دهند تا بار دیگر مورد تعرض مسلمانان قرار نگیرند و آن گونه که (ابو بکر) در هنگام نخستین رویارویی با قریش عنوان کرد: قریش از آن زمان که به عزت دست یافت، به خواری و ذلت نیفتاد. (۱)

سپاه قریش در نزدیکی (چاه های بدر) فرود آمد و صفوف خود را برای نبرد آراست، ولی مسلمانان با تعداد ۳۱۳ تن قبل از آنان بدان منطقه رسیده بودند و خدای متعال مقدمات و علل و اسباب پیروزی را برای رسول گرامی اش صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان مهیا ساخته بود؛ رسیدن به محل نبرد را برایشان آسان نموده و آنان را امانت و آرامش بخشیده بود و وعده ظفر بر دشمنانشان و پیروزی آیین حق را داده بود. (۲)

با این که مسلمانان انتظار خروج قریش از مکه و رویارویی با خود را نداشتند، ولی پس از آن که کاروان از دست آن ها گریخت و کار به جنگ انجامید، نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم خواست از تصمیم مهاجران و انصار آگاه شود و آنان را بیازماید لذا به پا خاست و فرمود: مردم! در این باره اظهار نظر کنید.

یکی از مهاجران (عمر) به پا خاست و به گونه ای سخن گفت که حاکی از ترس و بیم رویارویی با دشمن بود. سپس مقداد بن عمرو از جا برخاست و

ص: ۱۷۲

۱- (۱). مغازی واقدی ۴۸/۱؛ سیره حلبی ۱۶۰/۲؛ بحار الأنوار ۲۱۷/۱۹.

۲- (۲). انفال/۷-۱۶.

عرضه داشت: ای رسول خدا! هرگونه شما تصمیم بگیری برای انجام فرمان الهی با تو هستیم. به خدا سوگند! ما آن گونه که بنی اسرائیل با پیامبرشان سخن گفتند، با شما سخن نخواهیم گفت، آن ها در برابر موسی اظهار داشتند: «تو و خدایت بروید و نبرد کنید و ما این جا می نشینیم...»

ولی ای رسول خدا! اکنون شما و خدایت بروید و ما در کنار شما مبارزه خواهیم کرد. سوگند به آن که تو را به حق برانگیخت! اگر ما را به «برک الغماد» (۱) ببری، با تو خواهیم آمد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: نیک سخن گفتی و سپس سخن خود را تکرار کرد و فرمود: «در این باره اظهار نظر کنید.»

هدف رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از تکرار سخن خود پی بردن به دیدگاه انصار بود، زیرا آنان قبل از هجرت جهت دفاع و حراست از او با جان و مال خود، در عقبه با وی پیمان بسته بودند.

از این رو سعد بن معاذ به پا خاست و عرضه داشت: من به نمایندگی انصار عرضه می دارم: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم! گویی منظور شما ماییم؟ حضرت فرمود: آری. سعد عرض کرد: ما به حضرتت ایمان آوردیم و شما را تصدیق نمودیم و گواهی دادیم آن چه را [از نزد خدا] آورده ای، حق است و بر اطاعت و فرمانبرداری از شما عهد و پیمان بستیم، اکنون هرگونه تصمیم بگیری، اطاعت خواهیم کرد. سوگند به آن کس که شما را به حق برانگیخته است، اگر وارد این دریا (دریای سرخ) شوی تا آخرین نفر همراه با شما وارد آن خواهیم شد و اگر فردا با دشمن روبه رو گردیم ترسی به خود راه نخواهیم داد به هنگام

ص: ۱۷۳

۱- (۱). برک الغماد، منطقه ای است در آن سوی مکه از سمت دریا.

نبرد اهل پایداری و استقامتیم و صادقانه می جنگیم، شاید خداوند بخشی از جانفشانی ما را برای شما نمودار سازد تا دیدگانتان به واسطه آن روشن گردد.

این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

با توفیق الهی حرکت کنید، زیرا خداوند به من وعده فرموده با یکی از دو گروه روبرو خواهید شد، به خدا سوگند! گویی قتلگاه قریش را می نگریم.

پس از مهیا شدن تدارکات مورد نیاز و انتخاب منطقه مناسب و تدارکات آب، لوازم ضروری جهت رویارویی با دشمن آماده شد. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در هر منطقه ای که حضور می یافت دست به دعا برمی داشت و از خداوند درخواست پیروزی می نمود. رهبر بزرگ مسلمانان، همواره نیروی جوشانی بود که در دل رزمندگان صبر و شکیبایی و آرامش برمی انگیخت و در آن ها شور و هیجان می آفرید و از کمک های غیبی آگاه می ساخت. (۱)

مسلمانان، با حلقه زدن پیرامون وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، شگفت انگیزترین جلوه آمادگی برای جانفشانی در راه عقیده و آرمان را به نمایش گذاشتند و در این اندیشه بودند که اگر دایره جنگ به شکل غیردلخواه آنان بگردد، طرح جایگزینی ارائه دهند. بدین سان، جایگاهی به عنوان مقر فرماندهی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تدارک دیدند تا حضرت از آن جا بر میدان کارزار نظارت داشته باشد، سپس گروه اطلاعات عملیات برای پی بردن به وضعیت قریش، راهی منطقه شد و اطلاعات مهمی را در اختیار پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نهاد. و حضرت تعداد دشمنان را بین ۹۵۰ تا هزار تن جنگجو تخمین زد (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم صفوف مسلمانان را برای جنگ آراست و پرچم بزرگ را

ص: ۱۷۴

۱- (۱). مغازی ۴۸/۱-۴۹.

۲- (۲). به مغازی ۵۰/۱ مراجعه شود.

به دست علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد و از آن جا که از نبرد با قریش ناخرسند بود با اعزام پیکی نزد آنان از قریش خواست به مکه بازگردند. میان صفوف مشرکان اختلاف ایجاد شد؛ برخی خواهان صلح و بعضی بر جنگ پافشاری داشتند (۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمان داد مسلمانان آغازگر جنگ نباشند و خود به پا خاست و به پیشگاه خدا دعا کرد و عرضه داشت:

خدایا! اگر این گروه امروز کشته شوند، از این پس روی زمین کسی تو را پرستش نخواهد کرد.

همان گونه که در تمام جنگ های قدیم رسم بوده، عتبه بن ربیع و برادرش شیبه و پسرش ولید از سپاه دشمن به میدان آمده، هموردانی نظیر خود طلبیدند تا با آنان پیکار نمایند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به عبیده بن حارث و حمزه بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب فرمود:

ای بنی هاشم! به پا خیزید به حقی که خود دارید و پیامبرتان برای آن برانگیخته شده، مبارزه نمایید، زیرا قریش باطل خود را یدک کشیده تا نور خدا را خاموش سازد. (۲)

جنگاوران قریش در میدان کارزار کشته شدند و دو سپاه به یکدیگر درآویختند و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در دل مسلمانان شور و هیجان ایجاد می کرد، آن گاه مشتی از شن برگرفت و به سوی قریش پرتاب کرد و فرمود: «روی شما دگرگون باد». همه سپاه دشمن به مالیدن چشم خود مشغول گردیدند و بدین سان قریش با شکست روبرو شد.

ص: ۱۷۵

۱- ((۱)). مغازی ۶۱/۱؛ بحار الأنوار ۲۵۲/۱۹.

۲- ((۲)). مغازی ۶۸/۱.

پس از آن که اجساد کشته های مشرکان را به چاه انداختند، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر سر چاه بدر ایستاد و کشته ها را با اسم نام برد و فرمود:

آیا آن چه را خدایتان به شما وعده داده بود، مطابق با واقع یافتید؟ من آن چه را خدایم به من وعده داده بود، مطابق با واقع یافتم.

مسلمانان عرضه داشتند: «ای رسول خدا! شما مردگان را مخاطب می سازی؟ فرمود:

آنان نیز همانند شما می شنوند ولی قادر به پاسخ گفتن نیستند. (۱)

نتیجه نبرد

جنگ بدر نتایج بزرگی را در پی داشت. مشرکان با خواری و ذلتی فراگیر و با برجای نهادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر و غنیمت های فراوان، به سمت مکه گریختند... و میان صفوف مسلمانان پیروزمند، بر سر چگونگی تقسیم غنایم نشانه های اختلاف پدیدار شد. نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دستور جمع آوری غنایم را صادر فرمود تا در آینده، درباره چگونگی تقسیم آن ها تصمیم بگیرد. فرمان الهی در سوره انفال در مورد تقسیم غنایم و تشریح احکام خمس نازل گردید و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم غنایم را به طور مساوی میان رزمندگان تقسیم کرد. (۲)

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در مورد اسیران جنگی اعلان داشت: هر اسیری که به ده تن از کودکان مسلمان خواندن و نوشتن بیاموزد فدیة آزادی او به شمار خواهد آمد.

حضرت با این کار عفو و گذشت اسلامی را ارائه داد و بدین وسیله فراگرفتن علم و دانش را تشویق کرد و تربیت انسان متمدن را به منصفه ظهور گذاشت و

ص: ۱۷۶

۱- ((۱)). اعلام الوری ۱/۱۷۱؛ سیره نبوی ۱/۶۳۸.

۲- ((۲)). مغازی ۱/۱۰۴؛ سیره نبوی ۱/۶۲۴.

فدیة سایر اسیران را چهار هزار درهم مقرر کرد و این تصمیم شامل ابو العاص، شوهر زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نیز شد، بین او و دیگران (مشرکان) هیچ گونه امتیازی قایل نشد.

زمانی که زینب گردنبد خود را به عنوان فدیة آزادی شوهر، نزد پیامبر فرستاد، آن حضرت با دیدن گردنبد، همسرش خدیجه را به یاد آورد و گریست و سپس متوجه مسلمانان شد و فرمود:

اگر صلاح بدانید که اسیر او را آزاد و گردنبدش را به او بازگردانید، این کار را انجام دهید.

چقدر ساده بود درخواستی که پیامبر رحمت از مسلمانان نمود. ابو العاص به سرعت به مکه رفت تا زینب را همان گونه که به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وعده داده بود به مدینه بازگرداند. نوید پیروزی و فتح بزرگ به مدینه رسید و دل های یهود و منافقان از ترس و بیم به لرزه افتاد و در همین حال تلاش کردند شایعه های دروغین پراکنند، مسلمانان در حالی که از شادی و سرور در پوست خود نمی گنجیدند، برای استقبال از پیامبر و رهبر پیروزمند خویش از شهر خارج شدند.

مصیبتی جانکاه بر مردم مکه وارد شد و حزن و اندوه بر فضای آن سایه افکند و مشرکان از شدت این ضربه، مات و مبهوت شده بودند و خانه های مکه و اطراف آن را حزن و اندوه فراگرفت.

آیات قرآن کریم به صراحت بیانگر این جنگ سرنوشت ساز بوده و رخدادهای آن را تشریح کرده است، در این جنگ، امدادهای الهی بر مسلمانانی که خالصانه، در راه خدا و گسترش رسالتش، جان فشانی کردند،

در حقیقت علی بن ابی طالب علیه السّلام در این نبرد بزرگ با کشتن ولید بن عتبه و یاری رساندن به عمویش حمزه و عبیده بن حارث در به هلاکت رساندن شیبه و عتبه، دلاوری و دفاع جانانه ای انجام داد. به گفته شیخ مفید در روز بدر علاوه بر کسانی که علی علیه السّلام در کشتن آن ها سهیم بود، تعداد سی و شش تن از مشرکان به دست شخص امیر مؤمنان کشته شدند. (۲) ابن اسحاق می گوید:

بیشتر کشته های مشرکان در روز بدر توسط علی علیه السّلام به هلاکت رسیده بودند. (۳)

این شکست، قریش را به تغییر مسیر کاروان بازرگانی خود از شام به سمت عراق واداشت. نظام قدرتمندی که برای مسلمانان به وجود آمد، آثار خود را بر ساختار جامعه جزیره العرب به جای نهاد؛ این آثار به تدریج پدیدار شد و قریش رفته رفته موقعیت و احترام خویش را بین قبایل از دست داد، در حالی که پیوند علاقه و محبت مسلمانان میان خود و رهبرشان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روزبه روز محکم تر می شد.

۲. توجه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به ازدواج زهرا علیها السلام

زهرا علیها السّلام در دل پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم از جایگاه والایی برخوردار بود، زیرا پیامبر در وجود زهرا آرامش و تسلای دل و نمای پاک و به یادگار مانده از خدیجه و چشم اندازی از فرزندان نیک سرشتش را می دید. حضرت زهرا علیها السّلام در تمام رنج و گرفتاری های رسالت شریک پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بود و برای کاستن درد و رنج پدر، بسیار کوشید تا آن جا که حضرت او را «ام ابیها» نامید.

ص: ۱۷۸

۱- ((۱)). انفال/ ۹ و ۱۱ و ۱۲ و ۴۲ و ۴۴ و آل عمران/ ۱۳۰ و ۱۲۳ و ۱۲۷.

۲- ((۲)). ارشاد ۳۹-۴۰.

۳- ((۳)). مناقب ۳/ ۱۲۰.

آن گاه که زهرای مرضیه علیها السلام در خانه نبوت به کمال رسید و از سرچشمه زلال نبوت و آب خوشگوار رسالت سیراب گشت، بزرگان صاحب فضیلت قریش که قبل از دیگران به اسلام گرویده بودند و از ارج و احترام و مال و دارایی فراوانی برخوردار بودند، نزد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آمده از زهرای اطهر علیها السلام خواستگاری کردند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با حکمت خود بدانان پاسخ مناسبی می داد و می فرمود: «من در این قضیه در انتظار قضا و قدر الهی هستم.» و یا می فرمود:

منتظر فرمان الهی ام. (۱)

زمانی که علی بن ابی طالب علیه السلام به خواستگاری فاطمه زهرا علیها السلام آمد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم شادمان گشت و به او فرمود:

ای علی! به تو مژده می دهم خدای عزّ و جلّ قبل از این که من در زمین زهرا را به ازدواج تو در آورم، او را در آسمان به ازدواج تو در آورده است، لحظاتی قبل از آمدنت جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد! خدای عزّ و جلّ نظری به زمین افکند و تو را از میان آفریدگانش گزینش کرد و به رسالت خود برانگیخت، در نظری که بار دوم به زمین نمود، از آن برای تو برادر و وزیر و رفیق و همدم و دامادی برگزید و دخترت فاطمه را به ازدواج او در آورد، فرشتگان آسمان بدین مناسبت جشن به پا کرده اند. ای محمد! خدای عزّ و جلّ به من فرمان داده که به تو دستور دهم فاطمه را در زمین به ازدواج علی در آوری و آن دو را در دنیا و آخرت به وجود دو پسر پاک سرشت و نجیب و پیراسته، نکوکار و والامقام مژده دهی. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حضور جمعی از مهاجر و انصار صیغه عقد ازدواج را با مهریه ای اندک اجرا کرد تا آن را سرمشقی برای پیروی امت قرار دهد و

ص: ۱۷۹

۱- (۱). حیاة النبی و سیرته ۳۰۹/۱ به نقل از المنتقی، تألیف کازرونی یمانی.

۲- (۲). کشف الغمه ۳۵۶/۱-۳۵۸.

زمانی که اثاثیه منزل زهرا علیها السّلام را نزد رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نهادند و بیشتر ظروف موجود در آن، سفالین بود، اشک در چشمان مبارکش حلقه زد و فرمود: «خدایا! این زندگی را بر خاندانی که بیشتر ظروف آن ها سفالین است، مبارک گردان.» (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در سرتاسر امور ازدواج دخترش زهرا علیها السّلام حتی امور جزئی آن، توجه و عنایتی فوق العاده مبذول داشت. بخشی از توجه آن بزرگوار به این موضوع، در دعایی که وی شب زفاف در حق آن دو بزرگوار انجام داد، جلوه گر است؛ آن جا که فرمود:

خدایا! پیوند آن دو را با یکدیگر محکم گردان و دل های آن ها را نسبت به یکدیگر مهربان ساز و آن دو و نسل آنان را از وارثان بهشت برین مقدر دار و به آنان فرزندی پاک و پیراسته و مبارک عطا فرما و در نسل این دو برکت ایجاد کن و آنان را به مقام پیشوایی برسان تا به فرمان تو مردم را به اطاعت رهنمون گردند و به آن چه رضای توست فرمان دهند.

نیز فرمود:

«یا رب انک لم تبعث نبیا الا و قد جعلت له عتره، اللهم فاجعل عترتی الهادیه من علی و فاطمه»؛

خدایا! برای هر پیامبری که برانگیختی عترتی قرار دادی، خدایا! عترت رهنمون گر مرا از نسل علی و فاطمه قرار ده.

و سپس فرمود:

«طهر کما الله و طهر نسلکما، انا سلم لمن سالمکما و حرب لمن حاربکما»؛ (۲)

خداوند شما و نسل شما را پاک و پیراسته گرداند، من با هر کس در مورد شما با

ص: ۱۸۰

۱- (۱). کشف الغمه ۳۵۹/۱.

۲- (۲). کشف الغمه ۳۵۹/۱.

صلح و صفا باشد، اهل صلح و صفا هستم و با کسی که با شما دشمنی ورزد، دشمنی می کنم.

۳. رویارویی با یهود و بیرون راندن بنی قینقاع

یهودیان خطر رشد روزافزون قدرت اسلام و مسلمانان را در مدینه حس کرده بودند، چرا که این نظام نوپا، قدرتمندانه و باصلابت هرچه تمامتر به یک قدرت حاکم تبدیل شده بود.

پیش از جنگ بدر، پیمان نامه صلح به دریچه اطمینانی می ماند که دو طرف را کنترل می کرد و مانع بروز جنگ می شد، ولی پیروزی پایدار مسلمانان، روح عداوت و دشمنی یهود را به سرحد انفجار رساند و احساسات شرارت آمیز آن ها را برافروخت و دیگر فرقه های اهل نفاق نیز آن ها را در این راستا یاری کرده و به عیب جویی و توطئه پرداختند و با سرودن اشعار، مردم را بر ضد مسلمانان تحریک می کردند؛ زیرا مسلمانان علاوه بر دین و آیین جدیدشان به حکومتی نوپا دست یافته بودند.

اطلاعات و اخبار مربوط به آن ها، از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پوشیده نبود و در دل و جان مسلمانان چنان جرأت دفاع و علاقه مندی به اسلام به جنبش درآمده بود که یکی از جان نثاران اسلام به نام سالم بن عمیر هنگامی که شنید مشرکی به نام ابو عفک از تیره بنی عوف پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را ناسزا می گوید نتوانست خودداری کند و او را به هلاکت رساند (۱) و همین ماجرا در مورد زن مشرک کینه توزی به نام عصماء دختر مروان نیز تکرار شد. (۲) هم چنین مسلمانان

ص: ۱۸۱

۱- (۱). مغازی ۱/۱۷۴.

۲- (۲). مغازی ۱/۱۷۲.

توانستند با ترور کعب بن اشرف که با گوشه و کنایه و تمسخر، حیثیت و آبروی مسلمانان را مورد تعرض قرار داده بود، او را از سر راه بردارند (۱).

تلاش های تحریک آمیز یهودیان و انتشار یاوه گویی ها و تبلیغات دروغین آنان برای بدنام کردن مسلمانان هم چنان ادامه یافت و با این کار پیمان نامه همزیستی مسالمت آمیز خود را نقض کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تصمیم گرفت آنان را به آرامش فراخواند، لذا نزد یهودیان بنی قینقاع رهسپار شد و با حکمت و اندرز نیکو آنان را به خداشناسی دعوت کرد و در مورد فرجام سیاست ها و اعمال ناپسندشان به آنان هشدار داد و آن ها را در محل بازارشان گرد آورد و به آن ها فرمود:

ای یهودیان! از خشم الهی که بر قریش فرود آمدد بر حذر باشید و اسلام آورید شما به خوبی دانسته اید که من فرستاده خدا هستم و آن را در کتاب آسمانی خود و پیمانی که خدا از شما گرفته بود، ملاحظه کرده بودید.

این سخنان، بر خودبینی و تکبر آنان افزود و اظهار داشتند: ای محمد! از رویارویی با چنان افرادی [قریش] مغرور نباش، زیرا تو بر انسان های بی تجربه و کارنا آزموده ای پیروز گشته ای. به خدا سوگند! ما مرد جنگیم و اگر با ما مبارزه نمایی پی خواهی برد که تاکنون با افرادی چون ما، درگیر نشده ای (۲).

در جریان توهین به یک زن مسلمان که منجر به کشته شدن یک یهودی و یک مسلمان شد، فرومایگی یهود هویدا شد. به دنبال آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با گسیل سپاه مسلمانان، یهود بنی قینقاع را مدت پانزده روز پیایی در خانه های خود به محاصره درآورد به گونه ای که نه کسی از آنان قادر بر بیرون آمدن بود و

ص: ۱۸۲

۱- (۱). سیره نبوی ۵۱/۲.

۲- (۲). مغازی ۱۷۶/۱.

نه کسی می توانست به داخل راه یابد و جز تسلیم شدن و تن دادن به فرمان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم مبنی بر بیرون رفتن از مدینه و رهاکردن دارایی و سلاح های خود چاره ای نداشتند و بدین ترتیب، شهر مدینه از مهم ترین عناصر شرارت آمیز پاک سازی شد و آرامش سیاسی بر آن حکمفرما گردید، پس از اقتدار مسلمانان و تغییر نظام اداری آنان و پی بردن به توان رهبری حکیمانه و دولت اسلامی بود که حضور غیرمسلمانان در صحنه مبارزه آشکار، روبه کاهش نهاد.

۴. پیروزی های مسلمانان و واکنش قریش

ابو سفیان با گردآوری جمعی از جنگجویان قریش، خود فرماندهی آن ها را به دست گرفت و به سمت مدینه حرکت داد. مقاصد خیانت کارانه این جمع، آنان را به یورش بر مسلمانان و بازیافتن اعتبار از دست رفته قریش در جنگ بدر واداشت و پس از آن که در نزدیکی مدینه به آشوب و فتنه دست زدند، از بیم شمشیرهای مسلمانان فرار را بر قرار ترجیح دادند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان با انگیزه علاقه مندی به دین و آیین خود به سرعت مشرکان را تحت تعقیب قرار دادند تا بر دفاع از حاکمیت دولت نوپا و حفظ و حراست آن از دست بدخواهان، تأکید نمایند...

مشرکان برای فرار از معرکه، همه توان خود را به کار گرفتند و انبان های آرد و خرمای همراه خود را بر زمین افکندند و مسلمانانی که در تعقیب آن ها بودند، بدان انبان ها دست یافتند به همین دلیل این غزوه «غزوه السویق» نامیده شد و این دومین خواری و ذلتی بود که نصیب قریشیان گشت. وقتی این خبر به دیگر قبایل رسید بر همگان روشن گردید که اسلام به عنوان قدرتی منظم و سازمان یافته به واقعیتی ملموس تبدیل شده است.

در این مرحله، تمام کوشش نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم افزایش دامنه امتیّت و آرامش در جامعه مسلمانان و جلوگیری از هرگونه حمله احتمالی بود؛ زیرا برخی از قبایلی که از پذیرفتن اسلام سر باز می زدند و در باطن با آن دشمنی می ورزیدند، نمی توانستند با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان رفتار مناسبی داشته باشند، به همین دلیل با تدارک نیرو، به مدینه حمله می بردند و هرگاه می شنیدند پیامبر برای نبرد با آنان از مدینه خارج شده، پا به فرار می گذاشتند.

گروه دیگری به فرماندهی زید بن حارثه، جهت بستن راه جدید بازرگانی قریش از سوی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اعزام شد و در مأموریتی که بدان سپرده شده بود، موفق گردید.

۵. غزوه احد

(۱)

روزهای پس از جنگ بدر بر قریش و مشرکان سخت و دشوار گذشت.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در مدینه، کار تربیت انسان ها و سامان دادن دولت را هم چنان ادامه می داد، زیرا آیات الهی پی در پی نازل می گشت و دستورات زندگی و سلوک و رفتار انسان را تشریح می کرد و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به شرح و توضیح این تعالیم می پرداخت و احکام را اجرا می کرد و مردم را به اطاعت و فرمانبرداری خدا رهنمون می گشت.

مشرکان مکه و هم پیمانان آن ها، به عللی چند، دست به کار آتش افروزی جنگ جدیدی بر ضد اسلام شدند تا شاید بتوانند کابوس شکست بدر را از یاد ببرند و آتش حقد و کینه ای را که در دل ابو سفیان رئیس خاندان اموی و

ص: ۱۸۴

زاری زنان و طمع ورزی های بازرگانی که تمام راه های امن بازرگانی خود را از دست داده بودند، عوامل دیگر در این راستا به شمار می آمدند.

هدف از جنگ این بود که مسلمانان را به ضعف بکشانند و راه های بازرگانی شام را امنیت ببخشند و به رشد روزافزون نیروهای نظامی مسلمانان پایان دهند تا مکه را از خطر اشغال و نابودی شرک، دور نگاه دارند. از دیگر اموری که در تدارک این جنگ دخالت داشت، تحریکات یهودیان و منافقان مدینه برای تهاجم به این شهر و نابود ساختن اسلام بود.

عباس بن عبدالمطلب طی نامه ای به سرعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را از متحد شدن قریش برای جنگ و تدارک سازوبرگ و نیروی آن ها باخبر ساخت، زیرا قریش قبایل دیگر را به کمک فراخوانده بودند و برای دامن زدن به آتش جنگ و تصمیم بر قتل و کشتار، ترفندهای متعددی نظیر به همراه آوردن زنان، اتخاذ کرده بود. این نامه بصورت سری به پیامبر رسید و پیامبر این خبر را از مسلمانان نهان داشت تا موضوع روشن و توان و امکانات لازم را مهیا سازد.

سپاه بزرگ شرک به مدینه نزدیک شد. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نخست، «انس» و «مونس» پسران فضاله و سپس حباب بن منذر را برای کسب اطلاع از وضعیت دشمن، نهانی به منطقه اعزام نموده بود. اخبار و اطلاعات بدست آمده توسط حباب با نامه عباس و اطلاعات پسران فضاله همخوانی داشت. بدین ترتیب، تعدادی از مسلمانان که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آنان را در جریان این خبر قرار داده بود از بیم غافلگیری دشمن، در کمال احتیاط و مراقبت، همچنان این خبر را نهان داشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس از آن که اعلان فرمود قریش به قصد جنگ به این دیار آمده، با یاران خویش به مشورت نشست. آنان در مورد سنگر گرفتن در مدینه و رویارویی با دشمن در بیرون شهر، دیدگاه های گوناگونی ارائه دادند.

البته برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برنامه ریزی و تصمیم گیری قبلی و مستقل دشوار نبود، اما آن حضرت با این کار می خواست مسؤولیت و تأثیرگذاری مسلمانان در تصمیم گیری ها را به آنان گوشزد کند.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم پس از برگزاری نماز جمعه بر فراز منبر رفت و خطبه خواند و مردم را موعظه کرد و به اطاعت الهی یادآور ساخت و به تلاش و کوشش و صبر و شکیبایی فرمان داد، پس از فرود آمدن از منبر داخل خانه خود شد و زره پوشید. این کار احساسات مسلمانان را برانگیخت و آن ها را به شدت تکان داد و پنداشتند با نظردادن خود، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را به بیرون رفتن از مدینه و اداری کرده اند؛ از این رو، عرضه داشتند: «ای رسول خدا! ما هیچ گاه با نظر شما مخالفت نخواهیم کرد، هرگونه مصلحت می دانی عمل نما» پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

هرگاه پیامبری زره بر تن کرد، سزاوار نیست بی آنکه نبرد کند، آن را از تن بیرون آورد. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به اتفاق هزار رزمنده مسلمان از شهر خارج شد و برای نبرد با مشرکان، از یهودیان درخواست کمک نمود و فرمود:

از مشرکان بر ضد مشرکان یاری نخواهید. (۲)

ولی منافقان قادر بر نهان ساختن حقد و کینه خود نبودند. عبد الله بن ابی به اتفاق سیصد تن از همراهان خود، از سپاه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم کناره گرفت و تنها هفتصد تن با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم باقی ماندند در صورتی که سپاهیان دشمن را تعدادی بیش از سه هزار نفر (۳) تشکیل می داد.

ص: ۱۸۶

۱- (۱). سیره نبوی ۲۳/۲؛ مغازی ۲۱۴/۱.

۲- (۲). مغازی ۲۲۱.۱.

۳- (۳). طبری ۱۰۷/۳.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در دامنه کوه احد طرح و نقشه ای محکم و استوار پیاده کرد تا پیروزی پایداری را برای مسلمانان تضمین نماید، سپس به پا خاست و خطبه خواند و فرمود:

«أيها الناس أوصيكم بما أوصاني الله في كتابه من العمل بطاعته و التناهي عن محارمه، ثم إنكم اليوم بمنزل أجر و ذخر لمن ذكر الذي عليه، ثم وطن نفسه له على الصبر و اليقين و الجد و النشاط فإن جهاد العدو شديد كرهه، قليل من يصبر عليه، إلا من عزم الله رشده، فإن الله مع من أطاعه و إن الشيطان مع من عصاه، فافتحوا أعمالكم بالصبر على الجهاد و التمسوا بذلك ما وعدكم الله، و عليكم بالذي أمركم به، فإنني حريص على رشدكم فإن الاختلاف و التنازع و التشييط من أمر العجز و الضعف مما لا يحب الله و لا يعطى عليه النصر و لا الظفر»؛ (۱)

مردم! شما را به آن چه خداوند در کتاب خود مرا بدان سفارش فرموده، توصیه می کنم؛ فرمان خدا را اطاعت کنید و از محارم وی بپرهیزید. آن دسته از شما که امروز مسئولیت خویش را یادآور شود و سپس خویش را برای صبر و شکیبایی و یقین و تلاش و فعالیت در راه او مهیا ساخته از اجر و پاداش برخوردار است. نبرد با دشمن، دشوار و نفرت انگیز است، آنان که در جنگ اهل صبر و شکیبایی هستند، اندکی را تشکیل می دهند مگر کسانی که مشمول عنایت الهی شوند، زیرا خداوند یار اطاعت کنندگان خود و شیطان یاور نافرمانان خداست. کارهای خود را با شکیبایی و استقامت در جهاد آغاز کنید و بدین وسیله آن چه را خدا به شما وعده داده، درخواست نمایید، هرچه را خداوند فرمان داده انجام دهید که من به هدایت شما سخت علاقه مندم. اختلاف و نزاع و دودلی، کار انسان های عاجز و ناتوان است که خدا آن را دوست ندارد و بدان پیروزی و ظفر عنایت نمی کند.

ص: ۱۸۷

مشرکان برای جنگی که به سرعت دامن زده شد، صف آرایی کردند ولی دیری نپایید که سپاه شرک پا به فرار گذاشت و چیزی نمانده بود که زنانشان به اسارت مسلمانان درآیند. پیروزی مسلمانان در میدان کارزار به خوبی روشن بود. اما شیطان برخی از تیراندازانی را که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر فراز کوه تعیین کرده بود، به وسوسه انداخت؛ در صورتی که پیامبر بدانان سفارش فرموده بود نتیجه جنگ هرچه باشد، تا زمانی که فرمان جدیدی از آن حضرت دریافت نکرده اند، آن محل را ترک نکنند، ولی از فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نافرمانی کرده و در پی به دست آوردن غنایم، سنگرهای خود را ترک کردند. سپاه مشرکان یک بار دیگر به فرماندهی خالد بن ولید از گذرگاهی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از ترک آن نهی فرموده بود، بر مسلمانان یورش بردند.

مسلمانان از این رخداد سراسیمه گشته و جمعیت آن ها پراکنده شد و نیروهای فراری و شکست خورده قریش دیگر بار به جنگ بازگشتند و تعداد انبوهی از مسلمانان به شهادت رسیدند و مشرکان خبر کشته شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را منتشر ساختند و اگر پایمردی علی بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب و سهل بن حنیف و اندک افرادی که در میدان کارزار ثابت قدم ماندند، نبود مجموعه هایی از سپاه دشمن به وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم دست می یافتند، زیرا بقیه سپاه مسلمانان که برخی از بزرگان صحابه نیز در جمع آنان وجود داشتند، از صحنه گریختند (۱) تا آن جا که یکی از آنان در اندیشه بیزاری جستن از اسلام برآمد و اظهار داشت: کاش پیکی نزد عبد الله ابن ابی می فرستادیم تا از ابو سفیان برایمان امان نامه ای بستاند (۲).

ص: ۱۸۸

۱- (۱). مغازی ۲۳۷/۱؛ سیره نبوی ۸۳/۲؛ شرح نهج البلاغه ۲۰/۱۵.

۲- (۲). بحار الأنوار ۲۷/۲۰ آیات قرآن در سوره آل عمران ۱۲۱-۱۸۰ به بیان این جنگ و گرایش های

در این نبرد حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به شهادت رسید و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم جراحت برداشت و دندان های پیشین فک زیرین آن حضرت شکست و لب وی شکافته شد و خون از چهره نازنینش جاری گشت. او در حالی که خون را از صورت مبارک خود پاک می کرد، فرمود:

مردمی که صورت پیامبر خود را از خون خضاب کردند، چگونه روی رستگاری می بینند، در صورتی که پیامبر، آن ها را به پرستش خدا دعوت می کند. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در این نبرد به اندازه ای جنگید که کمانش قطعه قطعه شد و زمانی که ابی بن خلف به قصد کشتن پیامبر به آن حضرت حمله برد، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با وارد کردن ضربتی بر او، وی را به هلاکت رساند و علی بن ابی طالب علیه السلام، از خود دلاوری و شجاعت بی نظیری نشان داد. وی هر کس را که به سمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیش می آمد، از دم تیغ می گذراند. در این هنگام جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل شد و عرضه داشت:

ای رسول خدا!! این معنای جانبازی است.

پیامبر فرمود:

«إِنَّهُ مِنِّي، وَاَنَا مِنْهُ»؛

او (علی) از من است و من از او.

جبرئیل گفت: و من از شما میم، سپس پیامبر صدایی شنید که می گفت:

«لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ»؛ (۲)

جوانمردی مانند علی و شمشیری چون ذو الفقار وجود ندارد.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و بقیه مسلمانانی که با آن حضرت بودند به سمت کوه عقب نشستند و صحنه پیکار آرامش یافت و ابو سفیان با گفتن جمله «اعل

ص: ۱۸۹

۱- (۱). تاریخ طبری ۱۱۷/۳؛ بحار الأنوار ۱۰۲/۲۰.

۲- (۲). تاریخ طبری ۱۱۶/۳؛ مجمع الزوائد ۱۱۴/۶؛ بحار الأنوار ۷۱/۲۰.

هبل»؛ سرافراز باد هبل. مسلمانان را به استهزا و تمسخر گرفت با این که در میدان کارزار شکست متوجه مسلمانان شده بود ولی به منظور اعلان پایداری در عقیده و استواری در ایمان به دستور پیامبر مسلمانان به ابو سفیان پاسخ دادند:

«اللّٰهُ اَعْلٰى وَاَجَلٌ»؛ خدا بزرگ تر و توانا تر است.

بار دوم پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمان داد به شعار ابو سفیان کافر که فریاد زد: «نحن لنا العزى و لا عزى لكم»؛ ما بت عزى داریم و شما چنین بتی ندارید. پاسخ دهند و بگویند:

«اللّٰهُ مولانا و لا مولى لكم»؛ (۱) خدا مولای ماست و شما مولایی ندارید.

مشرکان به مکه بازگشتند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان به دفن شهدا پرداختند و مشاهده منظره دردناکی که قریش با مثله کردن بدن شهدا به وجود آورده بودند برایشان سخت ناگوار بود. وقتی چشم پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به بدن مبارک حضرت حمزه بن عبدالمطلب افتاد که وسط بیابان افتاده بود و جگر او خارج شده و بدن پاکش به طرز وحشیانه ای مثله گردیده بود، سخت اندوهگین شد و فرمود: هرگز تاکنون چنین منظره خشم آوری ندیده بودم.

قربانیان فراوان و خسارت های زیاد میدان کارزار، عقیده مندان و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیشوای مسلمانان را از ادامه دفاع از موجودیت اسلام و نظام نوپا، بازداشت. روز بعد که به مدینه بازگشتند رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مسلمانان را برای جستجو و تعقیب دشمن فراخواند و فرمود: «تنها، افرادی که در این جنگ (احد) حضور داشته اند، حق شرکت در این کار را دارند» و مسلمانان با وجود جراحات فراوانی که بر بدن داشتند رهسپار منطقه حمراء الأسد شدند و بدین ترتیب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای بیمناک ساختن دشمن، از شیوه جدیدی استفاده

ص: ۱۹۰

کرد و این کار سبب شد ترس و وحشت وجودشان را فراگیرد و با سرعت به سمت مکه حرکت کنند. (۱) رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان به مدینه بازگشتند و تا حد زیادی روحیه از دست رفته خود را بازیافتند.

۶. خیانت به مسلمانان

در جامعه ای که قدرت و زور شمشیر بر آن حاکم بود طبیعی به نظر می رسید که مشرکان پس از شکست مسلمانان در احد، به آنان چشم طمع دوخته باشند؛ ولی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بیدار بود و به کلیه تغییر و تحولات توجه و بر سلامت رسالت و قدرت آن پافشاری داشت و در ایجاد دولت و حراست از آن کوشا بود. وی اخبار و اطلاعات را به دست می آورد و از تصمیمات دشمن آگاه می شد و به سرعت و پیش از آن که مشرکان به اهداف خود برسند بدانان پاسخ می داد. سریه ای به فرماندهی ابو سلمه برای سرکوب یورش بنی أسد به مدینه، از شهر خارج شد و در مأموریتی که به وی محول شده بود، موفقیت حاصل کرد (۲) و مسلمانان نیز توانستند مکر و حيله شرک را که برای هجوم به مدینه آماده می شد، دفع نمایند.

جمعی از دو قبیله «عضل» و «قاره» به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم شرفیاب و از آن حضرت خواستار اعزام مبلغ شدند تا مسایل دینی را به آن ها بیاموزد و پیامبر رحمت نیز که در راستای گسترش رسالت اسلامی تلاش می کرد، به خواسته آنان پاسخ مثبت داد. گروهی از مشرکان توانستند با مسلمانان از در حيله و نیرنگ در آیند. این دست های خیانتکار در منطقه «ماء الرجیع» به

ص: ۱۹۱

۱- (۱). مغازی ۱/۳۴۰.

۲- (۲). مغازی ۱/۳۴۰.

مبلغان اسلام حمله برده و آن‌ها را به قتل رساندند. قبل از آن که خبر کشته شدن آن‌ها به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم برسد، ابو براء عامری به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم پیشنهاد کرد تا مبلغانی را برای تبلیغ دین اسلام به سرزمین «نجد» اعزام دارد. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «من از مردم نجد بر جان آنان بیم دارم». ابو براء گفت: بیم نداشته باش آنان در پناه من هستند. در عرف جزیره العرب پناه دادن به افراد، از ارزش و اهمیتی چون خویشاوندی نسبی برخوردار بود؛ از این رو، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم از گفته‌ی وی اطمینان حاصل کرد و گروهی از مبلغان را جهت تبلیغ اعزام نمود. اما دست خیانت، آن‌ها را در کام خود فروبرد و عامر بن طفیل و قبایل بنی سلیم در منطقه «بئر معونه» بر آن‌ها یورش بردند و آنان را به شهادت رساندند و غیر از عمرو بن امیه که وی را آزاد کردند، کسی از آن جمع زنده نماند. عمرو، ماجرا را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رساند و در مسیر خود دو تن را به گمان این که از عامریان هستند، به قتل رساند، اما پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم از این اتفاق اندوهگین شد و به او فرمود: بسیار کار ناپسندی انجام دادی، دو تن را که در پناه من بودند، به قتل رساندی قطعاً دیه آن‌ها را می‌پردازم. (۱)

۷. غزوه بنی نضیر

گرفتاری‌هایی پیاپی بر مسلمانان سبب شد تا منافقان و یهودیان مدینه بپندارند قدرت و شوکت مسلمانان درهم شکسته شده است. رسول گرامی صلی الله علیه و اله و سلم با حکمت سیاسی خود خواست چگونگی برخورد صحیح با یهود (بنی نضیر) را مشخص نماید و از مقاصد آن‌ها آگاه شود. از این رو، در

ص: ۱۹۲

۱- (۱). سیره نبوی ۱۹۳/۳-۱۹۵. این غزوه در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری اتفاق افتاد.

پرداخت دینه دو نفری که کشته شده بودند، از آنان همکاری خواست. یهودیان که قصد شومی در دل داشتند در نزدیکی خانه های خود به استقبال حضرت رفتند و به وی و همراهانش خوشامد گفتند و از حضرت خواستند تا زمان عملی شدن درخواست وی، در آن جا بماند. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نیز نشست و به دیوار یکی از خانه های آن ها تکیه زد.

آنان- با استفاده از فرصت- به سرعت دست به کار شدند تا با پرتاب سنگی از بالا بر سر حضرت او را به قتل برسانند. فرشته وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل شد و وی را از ماجرا آگاه ساخت. ناگهان حضرت از میان آنان ناپدید شد و صحابه را در جمع آنان باقی گذاشت. بنی نضیر با حالتی از اضطراب از مشاهده این قضیه مات و مبهوت و از کار ناپسندی که در پی انجام آن بودند به شدت نگران شدند. صحابه به سرعت خود را به مسجد رساندند و راز بازگشت حضرت را از او جویا شدند. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

یهودیان قصد کشتنم را داشتند که خداوند مرا از توطئه آنان آگاه ساخت و از جا برخاستم. (۱)

از این رو، خداوند به این دلیل که آنان پیمان نامه صلح با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را نقض و قصد جان آن حضرت را کرده بودند، خونشان را مباح شمرد. آنان چاره ای جز ترک مدینه نداشتند. عبد الله بن ابی رئیس منافقان و دیگران، بنی نضیر را برای عدم اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و ایستادگی در برابر او ترغیب کردند. عبد الله به آنان وعده داد که خود و هوادارانش آن ها را در رویارویی با پیامبر یاری می رسانند و هرگز آن ها را تنها نخواهند گذارند.

ص: ۱۹۳

بدین سان، بنی نضیر با نافرمانی از دستور رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در دژهای خود سنگر گرفتند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم زمانی که از تصمیمات منافقان آگاهی یافت، ابن ام مکتوم را بر مدینه گمارد و برای محاصره بنی نضیر از شهر خارج شد. حضرت در برخورد با آنان از شیوه ای استفاده کرد که به گونه ای ذلت بار و تنها با حق حمل یک بار شتر از اموال خود، آنان را به تسلیم و خروج از مدینه مجبور ساخت. (۱)

مسلمانان اموال و دارایی و اسلحه فراوانی را به غنیمت گرفتند ولی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با گردآوردن مسلمانان به آن ها پیشنهاد کرد که غنایم موجود به مهاجران اختصاص یابد، تا بتوانند استقلال اقتصادی خودشان را بازیابند.

بدین ترتیب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تنها به سهل بن حنیف و ابو دجانة دو تن از فقرا، انصار، مقداری از این غنایم بخشید (۲).

۸. درگیری نظامی بعد از احد

اشاره

سکون و آرامش بر فضای مدینه حاکم گشت و منافقان از آشکار شدن نقشه های خود سخت به هراس افتادند و مطمئن شدند که مرحله بعدی، نوبت درهم شکستن آن ها خواهد بود. در همین شرایط به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم خبر رسید که قبیله غطفان در پی تدارک نیرو برای حمله به مدینه است. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان به سرعت برای رویارویی با آن ها از شهر خارج شدند، ولی ناگاه با دشمنی که مهیای رویارویی با آن ها شده بود روبه رو گشتند. هریک از دو سپاه از مشاهده حریف به هراس افتاد و هیچ گونه درگیری میان آنان به وجود نیامد،

ص: ۱۹۴

۱- (۱). سوره مبارک حشر جریان بیرون رفتن بنی نضیر را توصیف کرده است.

۲- (۲). ارشاد/۴۷.

در این غزوه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با مسلمانان نماز خوف به جا آورد، زیرا نمی توانستند لحظه ای از دشمن غفلت ورزند و مسلمانان بدون درگیری، به مدینه بازگشتند و این غزوه، «ذات الرقاع» نامیده شد.

وعده گاه در بدر

مسلمانان روزهای دشوار را به سرعت پشت سر نهادند و بر مهارت و تجربه جنگی خود افزودند و احکام دین بر آن ها نازل گشت و ارتباطاتشان سازمان یافت و امور زندگی آنان در تمام زمینه ها سر و سامان گرفت و ایمان در دلشان محکم و استوار گردید و نمونه های برجسته ای از پایداری و جان فشانی و از خود گذشتگی و اخلاص در راه اسلام و امت اسلامی به ظهور رسید؛ چیزی نمانده بود که آثار شکست احد از بین برود و محو شود. زمان تهدیدی که ابو سفیان، سرکرده کفر آن را در احد بر زبان آورده بود، فرارسید. او در آن روز گفته بود: وعده ما و شما در بدر، منظور وی از این سخن این بود که انتقام کشته های روز بدر را بازستاند. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به اتفاق ۱۵۰۰ تن از یاران رزمنده خود رهسپار آن منطقه گردید و مدت هشت روز در آن جا اردو زد. نه تنها تلاش های مشرکان در راستای تهدید مسلمانان و انصراف آن ها از حضور در کارزار، موفقیت آمیز نبود، بلکه وقتی از تصمیم پیامبر و مسلمانان آگاه شدند؛ ابو سفیان مجبور شد در موعد معین، خود را به آن منطقه برساند ولی به بهانه قحطی و خشکسالی و تأثیر آن در آمادگی نظامی، عقب نشست و بازگشت و بدین ترتیب، لکه ننگ شکست و ترس بر تارک قریش نقش بست و روحیه مسلمانان بالا رفت و نیرو و قدرت خویش را بازیافتند.

پس از مدتی کوتاه خبر رسید که اهالی دومه الجندل، دست به راهزنی زده

آماده حمله به مدینه شده اند، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با هزار تن از مسلمانان برای رویارویی با آنان از شهر خارج شد؛ ولی آنان به مجرد شنیدن خبر حرکت پیامبر به آن سامان، با به جای نهادن اموال غارت شده، فرار را بر قرار ترجیح دادند و مسلمانان بدون جنگ و درگیری به آن غنایم دست یافتند. (۱)

۹. غزوهٔ بنی مصطلق و نقش نفاق

اطلاعات جدید به دست آمده حاکی از این بود که حارث بن اُبی ضرار - رئیس قبیلهٔ مصطلق - خود را مهیای یورش به مدینه می کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم طبق عادتش قبل از هر حرکتی، از درستی خبر اطمینان حاصل کرد و مسلمانان را برای نبرد با آنان فراخواند و سپاه اسلام به سوی آن ها به حرکت درآمد و در منطقهٔ آبگیری که «مریسع» نامیده می شد، با آنان روبرو شد و جنگ در گرفت و مشرکان با به جای نهادن ده کشته پا به فرار گذاشتند و مسلمانان غنایم زیادی به دست آوردند و تعداد زیادی از خانواده های بنی مصطلق از جمله جویریة دختر حارث، به اسارت درآمد و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وی را آزاد و سپس با او ازدواج کرد و مسلمانان به پاس احترام رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و جویریة، تمام اسیرانی را که از این قبیله در اختیار داشتند آزاد کردند. (۲)

در این غزوه چیزی نمانده بود که به سبب برخی تعصبات قبیله ای، فتنه و آشوبی میان مهاجران و انصار چهره بنماید. وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از ماجرا اطلاع یافت، فرمود: این یک فتنه و آشوب است، آن را رها کنید. (۳)

ص: ۱۹۶

۱- (۱). سیرهٔ نبوی از ابن کثیر ۱۷۷/۳؛ طبقات کبری ۶۲/۲.

۲- (۲). تاریخ طبری ۲۰۴/۳؛ امتاع الأسماع ۱۹۵/۱.

۳- (۳). سیرهٔ نبوی ۲۹/۱.

عبد الله بن ابی سرکرده منافقان به سرعت در پی فتنه جویی و دامن زدن به اختلاف برآمد و جمعی از مردم مدینه که مهاجران را پناه داده و یاری کرده و گرد او بودند را نکوهید؛ آن گاه گفت: به خدا سوگند! اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند راند. چیزی نمانده بود که تلاش های ابن ابی کارگر افتد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دستور داد مسلمانان فوراً به مدینه بازگردند، اما پیشنهاد عمر مبنی بر کشتن ابن ابی را پذیرا نشد و فرمود:

ای عمر! چگونه این کار را بکنم اگر مردم بگویند محمد یارانش را می کشد، نتیجه چه خواهد بود؟! (۱)

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بی درنگ مسیر خود را ادامه داد و پس از یک شبانه روز به سپاهیانش اجازه استراحت داد. همگی از فرط خستگی به خواب عمیقی فرو رفتند و فرصتی برای سخن گفتن و اختلاف عمیق تر، دست نداد.

در دروازه مدینه عبد الله پسر عبد الله ابن ابی از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم اجازه خواست تا پدرش را با دست خویش به قتل برساند بی آن که مسلمانی دخالت کند تا مبادا در اثر دخالت دیگران احساساتی شود و در مقام انتقام خون پدر برآید؛ ولی پیامبر رحمت به او فرمود: تا زمانی که پدرت همراه با ماست با او خوش رفتاری و نیکی می کنیم.

سپس عبد الله (پسر) بر در دروازه ایستاد تا از ورود پدرش به مدینه جلوگیری کند مگر این که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او اجازه ورود دهد (۲) و در این هنگام سوره منافقین نازل شد تا از رفتار و مقاصد این انسان های دوچهره پرده بردارد.

ص: ۱۹۷

۱- (۱). امتاع الأسماع ۲۰۲/۱.

۲- (۲). سیره نبوی ۲۹۲/۲.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با مهربانی زاید الوصف و قلب سرشار از محبتش به انسانیت، روزی به پا خاست و به قریش فرمود: حَضَار! گواه باشید که این زید پسر من است. (۱)

بدین ترتیب، زید (ابن حارثه) از قید و بند بردگی آزاد و به افتخار پسری برجسته ترین آفریده خدا نائل گردید، زیرا وی از نخستین روزهای بعثت مبارک حضرت ختمی مرتبت، به آن بزرگوار صادقانه ایمان آورده بود. روزها سپری شد و زید در پرتو توجهات نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به سن کمال رسید. آن حضرت با قاطعیت یک انقلابی بزرگ و مصلحی والامقام، زینب دختر جحش (دختر عمه خود) را به همسری زید برگزید. زینب با کوتاه نیامدن از جایگاه و منزلت اجتماعی و خاندان اصیل خود، از ازدواج با مردی که سابقه بردگی داشت، سرباز زد، ولی ایمان راستین وی، او را واداشت تا به فرمان خدای متعال پاسخ مثبت دهد که فرمود:

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ؛ (۲)

و هیچ مرد و زن مؤمنی در صورتی که خدا و رسول او درباره آن ها تصمیمی گرفتند، اختیاری از خود ندارند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با این کار در جهت کشیدن خط بطلان بر آداب و رسوم جاهلی و پیاده کردن ارزش های رسالت جاودانی خویش، الگویی بسیار برجسته ارائه داد؛ ولی تفاوت فرهنگ و سرشت افراد، مانع موفقیت این عمل

ص: ۱۹۸

۱- (۱). اسد الغابه ۲/۲۳۵؛ استیعاب ماده زید.

۲- (۲). احزاب/۳۶.

به عنوان یک تجربه پیشرو در جامعه ای شد که همواره از رسومات جاهلی رنج می برد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای اصلاح این جریان وارد عمل شد و تلاش کرد کار به بن بست نرسد و به زید فرمود: «همسرت را نگاه دار و از خدا بیم داشته باش.» ولی تکرار شکایت زید از زینب سبب شد که مسأله، به طلاق و جدایی بینجامد.

آن گاه فرمان الهی نازل گردید تا بر آداب و رسوم عرب که «پسر خوانده ها» را پسر واقعی می دانستند، خط بطلان بکشد آن جا که فرمود:

و فرزندخوانده های شما را فرزندان حقیقی شما قرار نداده است این سخن را شما بر زبان می آورید، اما خداوند حق را می گوید و به راه راست هدایت می کند. (۱)

و بدین سان، حق دوستی و برادری در دین را برایشان محفوظ نگاه داشت. با نازل شدن این آیات شریف بر پیامبر که او را بر کشیدن خط بطلان بر این رسم جاهلی تشویق کرد تا از مردم نهراسد بلکه با شجاعت تمام به اجرای احکام الهی پردازد (۲)، در حقیقت خدای سبحان اراده فرمود این رسم باطل را از ریشه و بن برکند. از این رو، به پیامبرش فرمان داد پس از آن که زینب با طلاق از زید جدا شد و عده اش پایان پذیرفت، وی را به ازدواج خویش درآورد.

ص: ۱۹۹

۱- (۱). وَ مَا جَعَلَ أَذْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ احزاب/ آیه ۴.

۲- (۲). احزاب/ ۳۷-۴۰؛ تفسیر المیزان ۱۶/ ۲۹۰؛ مفاتیح الغیب ۲۵/ ۲۱۲؛ روح المعانی ۲۲/ ۲۳.

قدرت نمایی شر و پاسخ دندان شن الهی

هم پیمانی قوای کفر و غزوه خندق

در آستانه پایان پذیرفتن پنجمین سال هجرت، هدف از تمام رخدادها و تحرکات نظامی که مسلمانان درگیر آن شده بودند دفاع از موجودیت دولت نوپا و ایجاد امتیت بیشتر در محیط مدینه تلقی می شد. این حوادث موجب تنوع و تعدد جمعیت ها و گروه های مخالف دین و دولت اسلامی شد. یهودیان کوشیدند با بهره برداری از تنوع این دسته و گروه ها، آن ها را گردآورند و با در اختیار نهادن مال و برانگیختن احساسات کینه توزانه آنان، اسلام را از جزیره العرب ریشه کن سازند. به همین منظور وقتی مشرکان پایه و درجه برتری اسلام بر شرک را از یهودیان جویا شدند، یهودیان، مشرکان را به اشتباه و گمراهی انداخته و در پاسخ اظهار داشتند: بت پرستی بهتر از دین اسلام است. (۱) و به این ترتیب، توانستند قبایل مشرک را گردهم آورده و به بسیج آنان پردازند و به سمت مدینه پایتخت دولت اسلامی گسیل دارند. این خبر به سرعت به گوش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رهبر فرزانه همیشه بیداری که به وسیله عوامل اطلاعاتی مورد اعتماد خود، به تمام تحرکات سیاسی دشمن آگاهی

ص: ۲۰۱

۱- (۱). چنانکه در آیه ۵۱ سوره نساء آمده است.

داشت، رسید.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم جهت چاره جویی برای این کار، با یارانش به مشورت نشست و در نهایت به این نتیجه رسیدند که با حفر خندق، گذرگاههای مناطق باز و بدون مانع مدینه را سنگربندی و تقویت کنند. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به اتفاق مسلمانان از شهر خارج شد تا در حفر آن خندق با مسلمانان شرکت جوید و کار حفر را بین خود تقسیم کردند و حضرت با این گفته خود آنان را تشویق به کار می کرد: «زندگی واقعی، زندگی آخرت است، پروردگارا! مهاجر و انصار را بیخشا.» (۱)

البته با وجود تلاش و کوشش و شور و شوقی که مسلمانان مخلص از خود ابراز داشتند، نمی توان نقش منافقان و آنانی که از زیر بار مسئولیت شانه خالی کردند، نادیده گرفت. (۲)

نیروهای مشرکان با تعدادی بیش از ده هزار جنگجو، مدینه را به محاصره درآوردند؛ ولی خندق، مانع ورود آن ها به شهر گردید. این نیروها با مشاهده این شیوه دفاعی که برایشان نا آشنا بود، ترس و وحشت وجودشان را فرا گرفت. رسول گرامی صلی الله علیه و اله و سلم به اتفاق سه هزار رزمنده از شهر خارج و در دامنه کوه سلع اردو زد و جهت برابری با موارد پیش بینی نشده وظائف و مسئولیت های افراد را مشخص نمود.

این احزاب، نزدیک به یک ماه چنان مدینه را در محاصره داشته، اما از ورود به آن عاجز و ناتوان بودند. عملکرد مسلمانان در این راستا بسیار درخور تحسین بود. علی بن ابی طالب علیه السلام یگانه دلاور مرد این عرصه، به شمار

ص: ۲۰۲

۱- (۱). البدایه و النهایه ابن کثیر ۹۶/۴ و مغازی ۴۵۳/۱.

۲- (۲). آیاتی از قرآن کریم نازل و از شیوه ذلت پذیری پرده برداشته و از مرکزیت عمل به رهبری رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حمایت کرده است. احزاب/۱۲-۲۰.

می آمد. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم زمانی که علی علیه السلام برای نبرد با یکی از پهلوانان نامی عرب به نام عمرو بن عبدود به میدان رفت و مسلمانان از حضور در میدان نبرد در برابر او خودداری کردند، درباره او فرمود:

«برز الأیمان كله الى الشرك كله»؛ (۱)

تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفته است.

و بدین ترتیب موضع گیری علی علیه السلام را در برابر عمرو ستود. با این که یهودیان بنی قریظه با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیمان نامه امضا کرده بودند تا در جنگی بر ضد مسلمانان شرکت نکنند؛ ولی مشرکان کوشیدند از آنان کمک بخواهند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مطمئن شد که یهودیان تصمیم شرکت در جنگ و گشودن جبهه ای داخلی بر ضد مسلمانان دارند، از این رو، سعد بن معاذ و سعد بن عباده را برای کسب خبر نزد آنان فرستاد و آن دو در بازگشت این خبر را مورد تأیید قرار دادند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تکبیر گویان فرمود: الله اکبر، ای مسلمانان! شما را به فتح و پیروزی مژده باد. (۲)

فشار بر مسلمانان

مسلمانان در اثنای محاصره، فشارهای متعددی متحمل شدند، مثل:

۱. کمبود مواد غذایی، به گونه ای که مسلمانان در آستانه قحطی و گرسنگی قرار گرفتند. (۳)

۲. شرایط دشوار جوی و هوای سرد شب های دراز زمستانی.

ص: ۲۰۳

۱- (۱). بحار الأنوار ۲۰/۲۱۵؛ شرح نهج البلاغه ۱۳/۲۸۳ و ۱۴/۲۹۱-۲۹۲ و ۱۹/۶۳-۶۴؛ سیره نبوی ۳/۲۸۱؛ مستدرک ۳/۳۲۲.

۲- (۲). مغازی ۱/۴۵۶؛ بحار الأنوار ۲۰/۲۲۲.

۳- (۳). مغازی ۲/۴۵۶، ۴۷۵، ۴۸۹.

۳. جنگ روانی دشواری که عناصر منافق، آتش آن را میان صفوف مسلمانان برافروخته بودند و آن‌ها را از جنگ دلسرد و از فرجام ادامه پایداری، بیمناک می ساختند.

۴. آماده باش مستمر در دوران محاصره، از بیم هجوم غافلگیرانه دشمن.

این مسأله مسلمانان را با توجه به تعداد اندکشان در مقایسه با انبوه نیروهای احزاب، رنج می داد.

۵. خیانت بنی قریظه، که به راستی خطری جدی بود و نیروهای مسلمان را از داخل تهدید می کرد و بر اضطراب و نگرانی آن‌ها در مورد خانواده هایشان در مدینه می افزود.

شکست دشمن

نیروهای احزاب دارای مقاصد و اهداف گوناگونی بودند. از یکسو یهودیان در بازگرداندن نفوذ و قدرت خود در مدینه می کوشیدند، در حالی که انگیزه قریش، دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و رسالت وی بود و غطفان و فزاره و دیگر احزاب، چشم طمع به محصولات خیبر که یهودیان به آن‌ها وعده داده بودند، داشتند و از سویی، شرایط دشوار محاصره، درون نیروهای احزاب ایجاد ضعف و خستگی کرد. این حالت در کنار سنگربندی و قدرتی که مسلمانان از خود نشان داده بودند و عملی که «نعیم بن مسعود» انجام داد و میان هم پیمانان احزاب و یهود اختلاف ایجاد کرد، به وجود آمد. زیرا وی پس از اسلام آوردن خدمت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم شرفیاب شد و عرضه داشت: هر فرمانی خواستی به من بده. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: تو میان ما یک تن بیش نیستی، بنابراین تا می توانی میان لشکر دشمن اختلاف بینداز، زیرا در جنگ، حيله به کار می رود.

خدای سبحان، تسدبادی سرد بر احزاب فرستاد که در آن ها رعب و وحشت ایجاد نمود و خیمه های آنان را از جا برکنند و دیگر های غذایشان را وارونه ساخت. ابو سفیان بر قریش فریاد زد و فرمان حرکت داد و آن مقدار که برایشان مقدور بود کالا با خود برگرفتند و پا به فرار گذاشتند و قبایل دیگر نیز در پی آن ها راه افتادند به گونه ای که صبح آن روز حتی یک نفر از آن ها در آن سرزمین باقی نمانده بود.

وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ؛ (۱) و خداوند مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت.

غزوه بنی قریظه و پاک سازی یهود مدینه

یهودیان بنی قریظه دشمنی و کینه ای را که از روز جنگ خندق در دل داشتند آشکار ساختند و اگر خدای متعال احزاب را به خواری و ذلت نکشاده بود، یهودیان بنی قریظه از پشت به مسلمان ها خنجر می زدند.

بنابراین، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم باید برای مقابله با موضع خیانتکارانه آنان چاره ای می اندیشید. از این رو، فرمان داد مسلمانان به حرکت درآیند و یهودیان را در دژهای خود به محاصره درآورند و برای نشان دادن اهمیت این حرکت نظامی جدید، فرصت استراحت به مسلمانان نداد. جارچی در جمع مردم اعلان داشت: هر که گوش به فرمان رسول خداست، باید نماز عصر را در محل استقرار بنی قریظه بجا آورد. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پرچم خود را به علی علیه السلام سپرد و مسلمانان با این که در اثر محاصره احزاب از گرسنگی و بی خوابی و خستگی رنج می بردند، در پی آن

ص: ۲۰۵

۱- (۱). شرح ماجرای روز خندق در سوره احزاب آمده است.

۲- (۲). طبری ۱۷۹/۳.

حضرت به حرکت درآمدند.

وقتی یهودیان خود را در محاصره سپاهیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دیدند آشفتگی و ترس و وحشت آنان را فراگرفت و اطمینان یافتند تا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با آنان پیکار نکند از آن ها دست برنخواهد داشت.

به همین دلیل، یهودیان ابو لبابه بن عبد المنذر هم پیمان اوسی خود را برای مشورت طلبیدند؛ ولی زمانی که یهودیان از کوچک و بزرگ با گریه و زاری نزد ابو لبابه آمده وی آن ها را از سرنوشتی که در انتظارشان بود آگاه ساخت. (۱)

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به جهت موضع گیری خیانتکارانه قبلی بنی قریظه، پیشنهاد آنان را مبنی بر بیرون رفتن از مدینه بدون گوشمالی نپذیرفت تا تسلیم حکم خدا و رسول او گردند. قبیله اوس - بنابه درخواست یهودیان - کوشید نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای آنان وساطت کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم خطاب به یهودیان فرمود:

آیا راضی هستید میان خودم و هم پیمانانتان مردی از شما را داور قرار دهم؟

عرض کردند: آری. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

«پس به آن ها بگویید هر کس را می خواهند از قبیله اوس انتخاب کنند.» یهودیان از بخت بد خود سعد بن معاذ (۲) را به عنوان داور برگزیدند و این بدبختی از آن رو بود که سعد در روز گردهمایی احزاب نزدشان آمده و از آن ها خواسته بود موضعی بیطرفانه اتخاذ کنند، ولی آنان پیشنهاد وی را نپذیرفته بودند. سعد را با بدن زخمی نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آوردند، حضرت به وی خوشامد گفت و به

ص: ۲۰۶

۱- (۱). طبری ۱۷۹/۳.

۲- (۲). سیره نبوی ۲۳۹/۲؛ ارشاد ۵۰.

اطرافیان خود فرمود:

به پا خیزید و به رئیس خود ادای احترام کنید.

آنان نیز فرمان رسول خدا را عملی ساختند و سپس معاذ، حکم به کشتن مردان یهود و اسارت زنان و کودکان و تقسیم اموال آنان بین مسلمانان داد. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود: «طبق حکم خدا از بالای هفت آسمان داوری کردی.» (۱)

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس از جدا کردن خمس، اموال و دارایی بنی قریظه بازمانده آن و نیز زنان و فرزندان آن ها را میان مسلمانان تقسیم کرد.

برای هر سواره نظام سه سهم و به نیروی پیاده یک سهم پرداخت و سپس خمس اموال را به زید بن حارثه سپرد و دستور داد با آن پول برای مأموریت های بعدی اسب و سلاح و دیگر تجهیزات جنگی خریداری کند. (۲)

ص: ۲۰۷

۱- ((۱)). سیره نبوی ۲/۲۴۰؛ مغازی ۲/۵۱۰.

۲- ((۲)). سیره نبوی: ۲/۲۴۱.

بخش نخست زمانه پیروزی بخش دوم حضور اسلام خارج از جزیره العرب بخش سوم پاکسازی جزیره العرب از بت پرستی
بخش چهارم واپسین لحظات عمر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بخش پنجم خطوط برجسته اسلام به عنوان آخرین آیین
الهی بخش ششم میراث علمی خاتم پیامبران صلی الله علیه و اله و سلم

سال ششم هجری که سال جهاد پیگیر و دفاع جانانه مسلمانان بود به پایان خود نزدیک می شد. مسلمانان به گسترش رسالت اسلامی و پرورش انسان و جامعه اسلامی و ایجاد تمدن اسلامی همت گماردند. ساکنان جزیره العرب با پی بردن به عظمت این دین، از بین بردن و نابودی آن را امری غیرممکن دانستند. نبرد با قریش - که بزرگ ترین قدرت سیاسی و نظامی آن زمان بود - جنگ با یهودیان و سایر نیروهای شرک، نتوانست از گسترش اسلام و درخشش تعالیم آن و رسیدن به اهدافش جلوگیری کند.

بیت الحرام، نه ملک کسی بود و نه در انحصار مذهب و طرفداران مسلک مشخصی قرار داشت. در این مکان مقدس بت های متعددی وجود داشت که معتقدان به آن ها، برای اجرای مراسم حج آهنگ آن دیار می کردند؛ ولی طغیان و گستاخی قریش، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان را از زیارت خانه خدا، محروم ساخت.

در این برهه، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دریافت که قریش با موضع خود در قبال اسلام سخت در تنگنا قرار گرفته اند. از این رو، تصمیم گرفت همراه مسلمانان در سفری عبادی برای انجام عمره رهسپار مکه شود تا در ضمن آن، ادامه

رسالت اسلامی خود را اعلان و تا حد امکان تعالیم اعتقادی و دستورات اسلام و مراتب احترام و تجلیل خود را به بیت الله الحرام روشن نماید. این حرکت حضرت، مرحله گشایش فضای دینی و نوین و دوران انتقال از مرحله دفاع به مرحله گسترش و تهاجم، به شمار می آید.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و یارانش پس از پیمودن راهی بسیار سخت و ناهموار، در پهن دشتی به نام «حدیبیه» فرود آمدند. ناچه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم زانو به زمین زد، آن حضرت فرمود:

این ناچه چنین عادت نداشت، ولی همان خدایی که فیل ها را از رفتن به سوی مکه باز داشت، این شتر را نیز از حرکت باز داشته است. (۱)

حضرت به مسلمانان فرمان داد در آن مکان فرود آیند و فرمود:

اگر امروز قریش به من پیشنهادی بدهند که در آن، تحکیم روابط خویشاوندی وجود داشته باشد، درخواست آنان را خواهم پذیرفت. (۲)

ولی قریش هم چنان در کمین مسلمانان ها نشسته و سواران آن ها بر سر راه مسلمانان وجود داشتند. سپس «بدیل بن ورقا» را در رأس هیئتی از خزاعه نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرستادند تا هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را از این سفر جویا شود و او را از ورود به مکه بازدارند. آن هیئت پس از بازگشت، سعی کرد قریش را متقاعد سازد که هدف پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم تنها انجام دادن عمره است ولی قریش با برخوردی متکبرانانه، هیئت دیگری را به سرپرستی حلیم - رئیس احابیش - نزد آن حضرت اعزام نمود. وقتی چشم پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به او افتاد، فرمود: این شخص، از مردمی خداشناس است.

حلیم با دیدن شترانی که مسلمانان برای قربانی کردن همراه داشتند

ص: ۲۱۲

۱- (۱). بحار الأنوار ۲۰/۲۲۹.

۲- (۲). تاریخ طبری ۳/۲۱۶.

بی آنکه با پیامبر دیدار کند، نزد قریش بازگشت، تا در این خصوص که پیامبر و مسلمانان برای انجام دادن عمره به این دیار آمده اند، آنان را قانع سازد. ولی این بار نیز قریش قانع نشد و مسعود بن عروه ثقفی را خدمت پیامبر اعزام نمود. عروه هنگامی دید مسلمانان برای تبرک جستن به قطرات پراکنده آب وضوی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر یکدیگر سبقت می گیرند، از مشاهده این منظره شگفت زده شد و نزد قریش بازگشت و اظهار داشت: ای قریشیان! من به دربار پادشاهی چون کسری و قیصر و نجاشی باریافته ام، ولی به خدا! هیچ پادشاهی را چون «محمد» در میان ملت خود مشاهده نکرده ام، زیرا من در این برخورد مردی را نظاره گر بودم که پیروانش حاضر نیستند با هیچ بهایی دست از او بردارند! بنابراین، دیدگاه من درباره وی همان است و شما خود دانید. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم طی سفر عبادی مسلمانان که جز سلاح همراه مسافر، سلاح دیگری با خود برنگرفته بودند، به جنبه احترامی که برای ماه های حرام قائل بود، اشاره فرمود و از قبایل مجاور غیرمسلمان دعوت کرد تا در این سفر، مسلمانان را همراهی کنند. حضرت با این عمل بر آن بود تا به همگان اعلان کند که ارتباط میان اسلام و سایر قدرت ها بر پایه جنگ استوار نیست.

آن بزرگوار حداقل ۱۴۰۰ مسلمان به این سفر گسیل داشت و تعداد هفتاد شتر قربانی پیشاپیش خود به حرکت درآورد.

خبر حرکت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان برای به جا آوردن عمره به قریش رسید و آنان سخت در تنگنا قرار گرفتند و تنها دو راه در برابرشان وجود داشت: یا به مسلمانان اجازه انجام عمره دهند که با این عمل، مسلمانان

ص: ۲۱۳

به آرزوی دیرینه خود، زیارت بیت الله الحرام، نایل شوند و مهاجران توفیق می یافتند با خانواده ها و بستگان خویش ارتباط برقرار کنند و چه بسا آن ها را به اسلام دعوت می کردند و یا از ورود مسلمانان به مکه جلوگیری به عمل آورند که در این صورت، جایگاه و منزلت قریش متزلزل می شد و به سبب رفتار ناپسند آنان با کسانی که از سر صلح و آرامش تنها خواستار انجام مناسک عمره و ارج نهادن به کعبه بودند، مورد نکوهش دیگر قبایل قرار می گرفتند.

قریش، گستاخانه و از سر دشمنی، دسته ای از سواره نظام خود را که دویست تن تخمین زده می شد به فرماندهی خالد بن ولید، به نبرد با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان اعزام داشت. از آن جا که نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با لباس احرام و بدون قصد جنگ، آهنگ آن سامان کرده بود، فرمود:

وای بر قریش، جنگ، آن ها را به نابودی کشاند، چه می شد اگر مانع ارتباط من با سایر قبایل بت پرست نمی شدند چرا که اگر آن ها بر من پیروز می شدند، قریش به هدف خود دست می یافتند و اگر من بر آنان پیروز می گشتم، یا اسلام می آوردند و یا با قدرت و توان خود با من به نبرد برمی خاستند، قریش چه تصور می کند؟ به خدا سوگند! در راه تبلیغ رسالت الهی مبارزه خواهم کرد تا خدا آن را به پیروزی برساند و یا جان خود را بر سر این هدف بگذارم.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به سپاهیان خود دستور داد، از مسیر سواره نظام قریش عقب بنشینند تا درگیر جنگی نشوند که قریش می خواهد آن را دستاویزی برای درستی موضع گیری هایش و مایه ای برای فخر و مباهات قرارش دهد. آن حضرت جهت مذاکره با قریش پیرامون این موضوع، «خراش بن امیه خزاعی» را نزد آنان فرستاد، ولی قریش با پی کردن شتر او، آهنگ کشتن وی را کردند. و بدین ترتیب، قریش هیچ گونه پایبندی به رعایت آداب

و رسوم نشان نداد و دیری نپایید به پنجاه مرد جنگی مأموریت داد تا به تحریک مسلمانان بپردازند، شاید از آن ها حرکتی مخالف صلح سرزنند ولی نقشه آن ها با شکست مواجه شد و مسلمانان موفق به دستگیری این گروه شدند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای تأکید بر هدف صلح آمیز خویش، آنان را بخشید. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تصمیم گرفت پیک دیگری نزد قریش بفرستد، ولی از آن جایی که علی علیه السلام با کشتن پهلوانان قریش در نبردهای دفاع از اسلام، آنان را عزادار ساخته بود، نتوانست وی را به عنوان نماینده خود اعزام نماید. از این رو، به عمر بن خطاب نمایندگی داد ولی عمر با این که متهم به کشتن فردی از قریش نبود، بر جان خویش ترسید و به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم پیشنهاد کرد عثمان بن عفان اموی تبار را که با ابو سفیان خویشاوندی داشت، بدان جا اعزام نماید. (۲)

بازگشت عثمان از نزد قریش به طول انجامید و خبر کشته شدن وی منتشر شد و این خود، برای شکست کلیه تلاش های مسالمت آمیز جهت ورود به مکه یک هشدار تلقی می شد و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم جز آماده شدن برای جنگ چاره ای ندید و بیعت رضوان در همین منطقه صورت گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم زیر درختی جلوس فرمود و یارانش بر استقامت و پایداری تا پای جان، با آن بزرگوار بیعت کردند. با بازگشت عثمان، ستیز و خشم مسلمانان به آرامش تبدیل شد و این بار قریش، سهیل بن عمرو را برای مذاکره با نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نزد آن حضرت فرستادند.

ص: ۲۱۵

۱- (۱). تاریخ طبری ۲۲۳/۳.

۲- (۲). سیره نبوی ۳۱۵/۲.

به علت سختگیری «سهیل» در شروط قرارداد صلح، گفت و گوها در آستانه شکست قرار گرفت و در پایان، بر موادی چند از پیمان نامه توافق حاصل شد که عبارت بودند از:

۱. دو طرف متعهد شدند تا ۱۰ سال با یکدیگر به ستیز و جنگ برنخیزند و مردم در این مدت در امنیت و آرامش به سر برند و متعرض یکدیگر نشوند.

۲. اگر فردی از قریش بدون اجازه بزرگ تر خود نزد پیامبر آمد، وی را به قریش بازگرداند، ولی اگر کسی از طرفداران حضرت به قریش پیوست، او را نزد پیامبر بازگرداند.

۳. هر کس به دلخواه خود می تواند با پیامبر و یا قریش پیمان بسته بدو بگردد.

۴. رسول خدا در آن سال یارانش را به مدینه بازگرداند و حق ورود به مکه نداشته باشند، بلکه سال آینده بدانجا وارد شوند و مدت سه روز در مکه اقامت نمایند و جز سلاحی که مسافر با خود دارد اسلحه ای با خود حمل نکنند و شمشیرها در نیام باشد. (۱)

۵. کسی به دست برداشتن از آیین خود مجبور نشود و مسلمانان بتوانند در مکه آشکارا و آزادانه به پرستش خدا پردازند و اسلام در مکه حاکم باشد و هیچ یک از مسلمانان مورد آزار و اذیت و نکوهش قرار نگیرند. (۲)

۶. دست به سرقت نزنند و به یکدیگر خیانت نوزند، بلکه دو طرف اموال یکدیگر را محترم بشمارند. (۳)

ص: ۲۱۶

۱- (۱). سیره حلبی ۲۱/۳.

۲- (۲). بحار الأنوار ۳۵۲/۲۰.

۳- (۳). مجمع البیان ۱۱۷/۹.

۷. قریش حق ندارد کسی را با نیروی انسانی و اسلحه، بر ضد پیامبر و یارانش یاری دهد (۱).

برخی مسلمانان از مواد پیمان نامه ناخرسند بودند و با این پندار که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در برابر قریش عقب نشینی کرده است، به آن حضرت اعتراض نمودند ولی برایشان قابل درک نبود کاری که آن بزرگوار انجام می دهد، از ناحیه خداست و آینده رسالت اسلامی و مصالح بسیار والای آن را، با دیدی آگاهانه می نگرد. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در پاسخ اعتراض کنندگان فرمود:

«أنا عبد الله ورسوله لن أخالف أمره و لن يضيعني»؛

من بنده و فرستاده خدایم و هرگز با فرمان او مخالفت نخواهم کرد و او نیز هیچ گاه دست حمایت خود را از من بر نمی دارد.

و مواردی را که برخی از مسلمانان از آن ناخرسند بودند برایشان تشریح نمود، ولی ماجرای تسلیم کردن ابو جندل به قریش (۲)، در شرایطی که وضعیت روانی برخی از مسلمانان به وخامت گراییده بود، هیجان جدیدی ایجاد کرد.

اما واقعیت این بود که برخلاف تصور بعضی از ظاهر مواد پیمان نامه، این صلح برای مسلمانان فتح و ظفری آشکار و بزرگ تلقی شد؛ زیرا دیری نپایید که مواد پیمان نامه به سود مسلمانان تمام شد.

در راه بازگشت به مدینه آیاتی از قرآن کریم (۳) نازل گردید که بر بعد حقیقی پیمان صلح با سران بت پرست تأکید داشت و مسلمانان را نسبت به ورود به مکه در آینده ای نزدیک مژده دهد.

ص: ۲۱۷

۱- (۱). بحار الأنوار ۳۵۲/۲۰.

۲- (۲). سیره حلبی ۲۱/۳؛ سیره نبوی ۲۱۸/۲؛ بحار الأنوار ۲۵۲/۲۰.

۳- (۳). به سوره فتح ۱/۷-۱۸-۲۸ مراجعه شود.

۱. قریش، نظام اسلامی را به عنوان قدرتی نظامی و سیاسی سازمان یافته و دولتی واقعی و جدید به رسمیت شناخت.

۲. بیم و هراس به دل مشرکان راه یافت و نقش آنان اندک و ضعف و ناتوانی آن‌ها در برابر مسلمانان آشکار شد.

۳. این صلح و آشتی فرصتی برای انتشار اسلام به دست داد و قبایل زیادی به اسلام گرویدند. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از آغاز حرکت خود که برخاسته از رسالت اسلامی اش بود، انتظار داشت قریش به او فرصتی دهد تا دیدگاه خویش را آزادانه بیان و اسلام را در فضایی آکنده از آرامش و امنیت برای مردم تشریح کند.

۴. مسلمانان با احساس امنیت از ناحیه قریش برای رویارویی با یهودیان و سایر مخالفان، تمام تلاش و کوشش خود را به کار گرفتند.

۵. مذاکرات صلح سبب شد با پی بردن هم پیمانان قریش به دیدگاه مسلمانان، به آنان تمایل نشان دهند.

۶. این پیمان نامه، به نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرصت داد تا با پادشاهان و سران کشورهای خارج از جزیره العرب مکاتبه کند و آنان را به اسلام فراخواند و به عنوان گامی در جهت انتقال اسلام به خارج از منطقه جزیره العرب، برای جنگ موته آماده شود.

۷. این صلح، زمینه را در مراحل بعدی برای فتح مکه - که مهم ترین مرکز و دژ بت پرستی در آن روزگار به شمار می آمد - مهیا ساخت.

تلاش‌هایی که قریش در گذشته برای نابودی اسلام انجام داده بودند، سبب شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان سال‌ها به جنگ‌های دفاعی و تحکیم مواضع و پابرجا ساختن ارکان دولت و جامعه اسلامی مشغول گردند و حضرت نتواند طی این سال‌ها با آزادی کامل، رسالت آسمانی جهانی را که آخرین آیین الهی به شمار می‌رفت، به مردم ابلاغ نماید.

ولی با امضای پیمان نامه حدیبیه، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از ناحیه قریش احساس امتیّت کرد و این کار فرصت مناسبی به دست داد تا رسول معظم اسلام صلی الله علیه و اله و سلم فرستادگان خویش را نزد سران قدرت‌های بزرگ اطراف جزیره العرب و سران قبایل جزیره و خارج از آن اعزام و پس از بیان تعالیم و دستورات الهی، آنان را به اسلام دعوت نماید.

از آن بزرگوار روایت شده که به یاران خود فرمود:

مردم! خداوند مرا پیامبر رحمت برای همه مردم قرار داده است، آن گونه که حواریان درباره عیسی به اختلاف افتادند، شما درباره من گرفتار اختلاف نشوید.

برخی از یاران عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حواریون چگونه اختلاف ورزیدند؟ فرمود:

حضرت عیسی آنان را به همان چیزی که من شما را مأموریت می‌دهم، مأموریت داد، کسانی را که به جایی نزدیک اعزام کرد فرمان آن حضرت را پذیرا شدند ولی آنان که راه دوری در پیش داشتند اظهار ناخرسندی کرده و از رفتن به آن مأموریت خودداری کردند. (۱)

ص: ۲۱۹

و بدین سان، مبلغان رسالت و هدایت رهسپار نقاط مختلف جهان شدند، تا فرمان رسول اکرم را به مردم آن سامان ابلاغ نمایند (۱).

۳. غزوه خيبر

(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با تلاش هایی صادقانه و تدبیری والا و شجاعتی فوق العاده و با حمایت الهی، مسلمانان را بر نردبان آگاهی دینی و استقامت و نکوکاری بالا برد و روح صبر و شکیبایی و ارتباط با یکدیگر را در وجود آنان کاشت... و با اعزام فرستادگان و نوشتن نامه به سران قدرت های مجاور، رسالت آسمانی اش را به جهان انسانی خارج جزیره العرب منتقل ساخت.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در انتظار عکس العمل های گوناگون دشمن بود. برخی از این واکنش ها به صورت حمله نظامی به مدینه انجام می پذیرفت که با کمک بازمانده عناصر منافقان و یهودیانی که تاریخشان سرشار از پیمان شکنی و خیانتکاری بود، صورت می گرفت.

خیبر، برای یهودیان دژی محکم و مرکزی بزرگ به شمار می آمد. به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تصمیم گرفت باقیمانده نیروی آنان را نابود سازد. لذا چند روز پس از بازگشت از حدیبیه بی درنگ به تدارک سپاهی بالغ بر ۱۶۰۰ رزمنده پرداخت و با تأکید از آنان خواست به طمع دست یابی به غنیمت در جنگ شرکت نکنند و فرمود: «جز کسانی که علاقه مند به جهادند کسی با ما از شهر خارج نشود.» (۳)

ص: ۲۲۰

۱- (۱). دانشمندان اسلام نزدیک به (۱۸۵) نوشتار و نامه را برشمرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آن ها را به

سران کشورها فرستاد و آنان را به اسلام دعوت کرد، به مکاتیب الرسول، نوشته علی بن حسین علی احمدی مراجعه شود.

۲- (۲). غزوه خيبر در ماه جمادی الثانی سال هفتم هجرت رخ داد. به طبقات کبری ۷۷/۲ مراجعه شود.

۳- (۳). طبقات کبری ۱۰۶/۲.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای پرهیز از گسترش دامنه جنگ، شیوه ای به کار برد تا هم پیمانان یهود به اشتباه افتند و با این ترفند آن ها را از همکاری با یهود خیر، بازداشت.

بدین ترتیب، سپاه مسلمانان که پیشاپیش آنان علی بن ابی طالب علیه السلام با پرچم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حرکت بود دژهای یهودیان را غافلگیرانه به محاصره خود درآوردند. یهودیان با نقشه حساب شده ای در دژهای خود پناه گرفتند و سپس درگیری های متعددی میان آن ها به وجود آمد و مسلمانان طی آن ها توانستند چند موضع مهم یهود را به اشغال خود درآورند. جنگ شدت گرفت و مدت محاصره طولانی شد و مسلمانان به گونه ای از شدت گرسنگی به رنج افتادند که ناگزیر به استفاده از غذاهای ناگوار شدند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرچم خویش را به برخی از صحابه سپرد تا فتح و پیروزی به ارمغان آورند ولی جز فرار و شکست چیزی نصیب آن ها نشد و زمانی که عرصه بر مسلمانان تنگ شد، پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ غدا رجلاً يحبَّ اللهَ ورسوله و يحبَّ اللهَ ورسوله كزار غير فرار لا يرجع حتى يفتح الله على يديه» (1)

فردا پرچم را به دست فردی خواهم سپرد که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول نیز دوستدار اویند، او بر دشمن یورش می برد و هرگز پشت به دشمن نمی کند تا خداوند فتح و پیروزی را به دست توانای او قرار دهد.

روز بعد علی علیه السلام را خواست و پرچم را به او سپرد و فتح و پیروزی به دست باکفایت او به ارمغان آمد و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مسلمانان شادمان گشتند.

ص: ۲۲۱

۱- ((۱)). سیره نبوی ۳۳۷/۲؛ صحیح مسلم ۱۷۶/۱۵-۱۷۷؛ فضایل الصحابه ۶۰۳/۲؛ مسند احمد ۳ / ۳۸۴؛ المواهب اللدنیه ۲۸۴/۱؛ استیعاب ۲۰۳/۳؛ کنز العمال ۱۲۳/۱۳.

پس از تسلیم شدن یهودیان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بر سر دریافت نیمی از محصولات مزارع آن ها که به ملکیت مسلمانان درآمده بود، با آنان قرارداد صلح امضا کرد و آن گونه که با یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه رفتار کرد، با اینان عمل نکرد؛ زیرا حضور بازمانده نیروهای یهود، تأثیر چندانی در مدینه نداشت.

۴. نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

گروهی برای فرونشاندن شعله های حقد و کینه دیرینه و احساسات ستیزه جویانه خود، در نهان تصمیم به قتل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گرفتند. برای اجرای این هدف، زینب دختر حارث - همسر سلام بن مشکم یهودی - گوسفند بریان مسمومی را نزد پیامبر نهاد و از آن جا که می دانست رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به شانه و سردست گوسفند علاقه دارد در همان قسمت، زهر بیشتری به کار برد.

هنگامی که گوسفند را مقابل پیامبر نهاد حضرت سردست گوسفند را برداشت و از آن یک لقمه برگرفت و جوید هنوز آن را فرونبوده بود که بیرون انداخت، ولی بشر بن براء بن معرور پس از فروبردن لقمه دیگری، جان سپرد.

این زن پس از آن که مدعی شد قصد آزمودن صدق نبوت پیامبر را داشته به عمل خود اعتراف کرد و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از او گذشت و همدستان او را تحت تعقیب قرار نداد. (۱)

ص: ۲۲۲

۱- (۱). سیره نبوی ۳۳۷/۲؛ مغازی ۶۷۷/۲.

آشیا نه های خیانت در برابر قدرت حق و عدالت یکی پس از دیگری فروریخت، به مجرد این که نصرت الهی در خیبر به وقوع پیوست، خداوند در دل مردم فدک رعب و وحشت ایجاد کرد. از این رو، با اعزام افرادی نزد رسول خدا از او خواستند تا در برابر پرداخت نیمی از محصولات کشاورزی فدک با آنان قرارداد صلح امضا کند و با فرمانبرداری و صلح و آرامش زیر پرچم حکومت اسلامی زندگی کنند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با این پیشنهاد موافقت فرمود.

بدین ترتیب، فدک به حکم قرآن به ملکیت ویژه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم درآمد، زیرا مردم آن سامان بدون لشکرکشی و تهدید و جنگ، تسلیم شدند و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فدک را به دخترش فاطمه زهرا علیها السلام بخشید (۱).

بدین سان، سرزمین جزیره العرب از بقیه عناصر خیانت پیشه پاکسازی شد و از شرّ فتنه های یهودیان که اینک خلع سلاح شده و تحت حمایت قانون و دولت اسلامی قرار گرفته بودند، رهایی یافت.

روز فتح خیبر، جعفر بن ابوطالب از سفر حبشه بازگشت. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به استقبال وی رفت و میان دو چشم او را بوسه زد و فرمود: «از فتح خیبر شادمان باشم یا از آمدن جعفر؟» (۲).

ص: ۲۲۳

۱- (۱). مجمع البیان ۴/۱۱۱؛ شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۶۸؛ در المنثور ۴/۱۷۷.

۲- (۲). طبقات کبری ۲/۱۰۸؛ سنن کبری بیهقی ۷/۱۰۱؛ سیره نبوی ابن کثیر ۳/۳۹۸.

دوران صلح و آرامش سپری شد و پیامبر و مسلمانان همواره در پی تحکیم ارکان حکومت اسلامی می کوشیدند. پس از فتح خیبر تحرکات نظامی مهمی جز اعزام گروه های تبلیغی و یا مجموعه نیروهایی که برای گوشمالی برخی عناصر آشوب طلب، از شهر بیرون می رفتند، رخ نداد.

با گذشت یک سال از صلح حدیبیه، دو طرف پایبند به اجرای مواد قرارداد بودند. و اینک زمان آن فرارسیده بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان با پایان یافتن مدت قرارداد خود به زیارت بیت الله الحرام مشرف شوند. از این رو، جارچی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اعلام کرد که مسلمانان برای انجام عمره قضا آماده شوند. دو هزار تن از مسلمانان در این سفر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را همراهی می کردند و جز شمشیرهای نیام کرده، با خود هیچ گونه سلاحی برنگرفتند.

احتیاط و هوشمندی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به اندازه ای بود که به جهت احتمال درگیری، گروهی مسلح را در (مّر الظهران) گمارد تا به هنگام ضرورت، نیروی آماده ای جهت دفاع در اختیار داشته باشد.

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به ذو الحلیفه رسید، خود و یارانش محرم شدند و شصت شتر برای قربانی با خود داشتند و تعداد سوارانشان قریب به صد تن می رسید که آن ها را به فرماندهی محمد بن مسلمه قبل از دیگران اعزام نمود و سران قریش و هواداران آن ها با این ادعا که خواهان چهره پیامبر اکرم و یاران او نیستند، به قلّه های کوه و بلندی های مجاور مشرف به مکه بالا رفتند، ولی شکوه و جلال نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و عظمت منظره حضور مسلمانان که لبیک گویان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را در میان گرفته بودند چشمانشان را خیره ساخت و مبهوت

و حیرت زده پیامبر و مسلمانان را که به مناسک خویش می پرداختند، نظاره گر بودند.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم سوار بر شتر خود، که مهارش را عبد الله بن رواحه به دست داشت، اطراف کعبه طواف کرد و فرمان داد، مسلمانان با صدای بلند این شعار را سردهند «لا اله الا الله وحده، صدق وعده و نصر عبده و أعزّ جنده و هزم الاحزاب وحده.»

صدای آنان در مکه و درّه های اطراف آن طنین انداخت و دل های مشرکان از بیم و وحشت، به لرزه افتاد و از مشاهده جلوه های نصرت الهی در مورد پیامبری که هفت سال پیش، از دیار آنان آواره گردید، خشم و کینه، وجودشان را فراگرفت.

بدین گونه، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان اعمال عمره را انجام دادند و قریش به توان و قدرت اسلام و مسلمانان یقین حاصل کردند و اطمینان یافتند کسانی که به اطلاع آنان رسانده بودند، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و همراهانش با هجرت به مدینه، در تنگنای سختی قرار دارند، دروغ گفته اند.

بلال بر بام کعبه بالا رفت و در حالتی روحانی و روح افزا که سران کافر قریش را به خشم آورد، برای گذراندن نماز ظهر ندای توحیدی اذان سرداد...

آن روز در حقیقت مکه در اختیار مسلمانان قرار داشت.

مهاجران به اتفاق برادران انصار خود در شهر پراکنده شدند تا خانه و کاشانه ای را که برای رضای خدا ترک گفته بودند، از نزدیک ببینند و پس از جدایی طولانی از خانواده ها و بستگان خویش، با آنان دیدار کنند.

مسلمانان سه روز در مکه به سر بردند و سپس طبق مواد قراردادی که میان آنان و قریش برقرار شده بود آن شهر را ترک گفتند. قریش از بیم این که مبادا

پیامبر با توقف طولانی خود در مکه جامعه آنان را دستخوش شکاف نموده و دین اسلام در دل مردم نفوذ کند، درخواست پیامبر را مبنی بر برگزاری مراسم ازدواجش با میمونه، پذیرا نشدند و از آن جا که مسلمانان قبل از ظهر، مکه را ترک گفتند، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به ابو رافع مأموریت داد تا همسرش میمونه را شبانگاه بدو ملحق سازد (۱).

ص: ۲۲۶

۱- (۱). سیره نبوی ۳۷۲/۲.

حضور اسلام خارج از جزیره العرب

۱. جنگ موته

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تصمیم گرفت امنیت را در شمال جزیره العرب گسترش دهد و مردم آن سامان را به اسلام فراخواند و به سوی شام حرکت کند. به همین دلیل حارث بن عمیر آزدی را نزد حارث بن ابو شمر غسانی فرستاد که شرحبیل بن عمرو غسانی با وی درگیر شد و او را کشت.

در همین برهه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گروهی از مسلمانان را برای تبلیغ اسلام اعزام کرد، ولی اهالی منطقه «ذات اطلاق» (ناحیه ای از شام) با حمله به این گروه آنان را به قتل رساندند. با رسیدن خبر کشته شدن آن ها به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، حضرت از این رخداد فوق العاده متأثر شد و مسلمانان را جهت حرکت به آن سامان فراخواند و سپاهی مرکب از سه هزار رزمنده مهیا نمود و زید بن حارثه، جعفر بن ابو طالب و عبد الله بن رواحه را به فرماندهی این سپاه گمارد که در نبودن هر یک، دیگری جای وی را بگیرد و در جمع آنان به ایراد سخن پرداخت و فرمود:

با نام خدا نبرد کنید... آنان را به اسلام دعوت نمایید... اگر این کار را انجام دادند، از آن ها بپذیرید و از کشتن آن ها صرف نظر کنید... و اگر پذیرای اسلام نشدند دشمنان خدا و دشمنان خود را، که در شام به سر می برند، از دم تیغ بگذرانید، در آن سامان به

جمعی راهب برمی خورید که در صومعه ها از مردم کناره گرفته اند، متعرض آنان نشوید. کسانی نیز هستند که به شیطان سرسپرده اند، سر از تن آنان برگیرید. زنان و کودکان شیرخوار و پیران سالخورده را به قتل نرسانید، هیچ نخل و درختی را نبرید و خانه ای را ویران نسازید. (۱)

سپس رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تا ثنیه الوداع آنان را بدرقه کرد. هنگامی که سپاه مسلمانان به منطقه «مشارق» رسید ناگهان با انبوه سپاه روم و سازوبرگ آنان، که بالغ بر دویست هزار تن بودند، روبه رو شدند. از این رو، مسلمانان به سمت موته تغییر مسیر دادند و به نبرد با دشمن مصمم گشتند؛ ولی به علل و اسباب متعددی، آثار شکست در سپاه مسلمانان پدیدار شد و هر سه فرمانده به شهادت رسیدند.

از جمله عوامل شکست آنان ناآشنایی با منطقه و دوری از مرکز پشتیبانی بود و از سویی، نبرد آنان جنبه تهاجمی داشت؛ ولی جنگ رومیان با آن تعداد انبوه، صرفاً دفاعی بود، افزون بر این که در مهارت جنگی نیز با یکدیگر تفاوت داشتند. سپاهیان روم از قدرتی سازمان یافته برخوردار بودند و در جنگ های سخت شرکت کرده بودند ولی شمار سپاه نوپای مسلمانان کم و مهارت آن ها اندک بود. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از کشته شدن جعفر بن ابوطالب سخت متأثر گشت و به شدت بر او گریست و در خانه جعفر حضور یافت و به افراد خانواده او تسلیت گفت و فرزندانش را مورد تفقد و دلجویی قرار داد و با آنان احساس

ص: ۲۲۸

۱- (۱). مغازی ۷۵۸/۲؛ سیره نبوی ۳۷۴/۲ مراجعه شود. جنگ موته در جمادی الاول سال هشتم هجری اتفاق افتاد.

۲- (۲). سیره نبوی ۳۸۱/۲.

همدردی نمود چنان که غم از دست دادن زید بن حارثه نیز آن بزرگوار را بسیار اندوهگین ساخت. (۱)

۲. فتح مکه

اشاره

(۲)

پس از جنگ موته نیروهای دشمن در منطقه از خود واکنش‌های گوناگونی نشان دادند. رومیان از عقب نشینی مسلمانان و عدم توان آن‌ها برای ورود به شام شادمان گشتند.

شادی و سرور، قریش را فراگرفت و آن‌ها را نسبت به مسلمانان گستاخ نمود و کوشید با ایجاد ناامنی، صلح حدیبیه را نقض کنند. از این رو، قبیله بکر را بر ضد بنی خزاعه تحریک کرد. قابل ذکر است که در پی انعقاد پیمان صلح حدیبیه، قبیله بکر با قریش و قبیله خزاعه با رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم هم پیمان شده بودند. بدین ترتیب، قریش آن‌ها را مسلح ساخت و قبیله بکر، ناجوانمردانه بر قبیله خزاعه، که در شهر خود و در آرامش به سر می بردند و برخی در حالت عبادت بودند، حمله آوردند و تعدادی از آن‌ها را کشتند. آنان برای یاری خواهی، نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شکایت بردند و عمرو بن سالم، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مسجد نشسته بود در برابر آن حضرت ایستاد و اشعاری سرود و در آن‌ها پیمان شکنی قریش را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رساند.

پیامبر اکرم از این حادثه سخت متأثر شد و فرمود: «ای عمرو! تو را یاری خواهیم کرد.»

قریش با پی بردن به برخورد ناشایست خود از ناحیه مسلمانان به بیم و هراس افتاد و تصمیم گرفت با اعزام ابو سفیان به مدینه قرارداد صلح را تجدید

ص: ۲۲۹

۱- (۱). بحار الأنوار ۵۴/۲۱؛ مغازی ۷۶۶/۲؛ سیره حلبی ۶۸/۳.

۲- (۲). فتح مکه، در ماه رمضان سال هشتم هجری اتفاق افتاد.

کند و تمديد مدّت آن را از رسول خدا صلّى الله عليه و اله و سلم خواستار شود. ولی پیامبر اکرم صلّى الله عليه و اله و سلم به درخواست ابو سفیان اعتنایی نکرد و از او پرسید: ابو سفیان اتفاقی افتاده؟

ابو سفیان عرضه داشت: هرگز!

رسول خدا صلّى الله عليه و اله و سلم در پاسخ وی فرمود: پس ما نسبت به قرارداد صلح و مدت آن پایبندیم. اما ابو سفیان آرامش خاطر نیافت و قانع نشد، بلکه او می خواست با حصول اطمینان، امان نامه ای از رسول خدا صلّى الله عليه و اله و سلم دریافت کند. از این رو، کوشید کسانی را که سخن آن ها نزد رسول اکرم صلّى الله عليه و اله و سلم خریدار داشت، به میانجیگری برانگیزد، ولی همگی درخواست او را ردّ کردند و به او بی اعتنایی نشان دادند. ابو سفیان چاره ای جز این نیافت که با ناکامی به مکه بازگردد.

با این تغییر شرایط، نیروهای شرک در تنگنای سختی قرار گرفته بودند؛ به همین دلیل، رسول اکرم صلّى الله عليه و اله و سلم با سپاهی روزافزون که در ایمانشان پابرجاتر می شدند آهنگ فتح مکه نمود و قریش در اندیشه درخواست امان نامه و حفظ جان و مال خود بود. بدین ترتیب، برای نقض قرارداد، فرصت مناسبی به وجود آمده بود. آزادی مکه آخرین مرحله حاکمیت اسلام بر تمام جزیره العرب به شمار می آمد.

آن حضرت اعلان بسیج عمومی داد و مسلمانان از هر گروه و دسته ای به ندای وی پاسخ مثبت دادند و سپاهی نزدیک به ده هزار تن تدارک دیده شد.

پیامبر اسلام صلّى الله عليه و اله و سلم کوشید تا تصمیم و هدف خود را جز از یاران خاص خویش، پوشیده نگاه دارد و به پیشگاه خداوند دعا کرد و عرضه داشت:

خدایا! خبر حرکت ما را از چشم جاسوسان و خبرچینان قریش پوشیده دار تا در دیارشان بر آن ها شیخون زنیم. (۱)

ص: ۲۳۰

به نظر می‌رسد نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با استفاده از اصل غافلگیری، علاقه داشت بی آن که قطره خونی ریخته شود به سرعت پیروزی همه جانبه ای به دست آید، ولی این خبر به فردی رسید که تحت تأثیر عواطف و احساس خویش قرار گرفته بود و او ماجرا را طی نامه ای به قریش نوشت و توسط زنی نزد آنان فرستاد. وحی الهی نازل شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را در جریان امر قرار داد، پیامبر به علی علیه السلام و زبیر فرمان داد خود را به سرعت به آن زن رسانده و نامه را از او بستانند. علی بن ابی طالب علیه السلام با ایمان بسیاری که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم داشت، نامه را از آن زن گرفت (۱).

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با دریافت نامه، مسلمانان را در مسجد گرد آورد تا از سویی عزم و اراده آنان را تقویت کند و از خیانت کاری بر حذر دارد و از سوی دیگر اهمیت فرونشاندن عواطف و احساسات را در راه رضای خدا، برایشان تشریح نماید. مسلمانان، حاطب بن ابی بلتعه فرستنده نامه را که سوگند به خدا خورده بود قصد خیانت نداشته، به این سو و آن سو می کشاندند و عمر بن خطاب خشمگینانه از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اجازه خواست تا وی را بکشد، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

ای عمر! تو از کجا می دانی؟ شاید خداوند بر اهل بدر توجهی نموده و بدانان فرموده باشد هرچه می خواهید انجام دهید من شما را بخشیده ام. (۲)

ص: ۲۳۱

۱- (۱). سیره نبوی ۳/۳۹۷؛ مغازی ۲/۷۹۶.

۲- (۲). امتاع الاسماع ج ۱/ ص ۳۶۳، المغازی ج ۲/ ص ۷۹۸. به نظر برخی محققان، این حدیث جعلی است. ر.ک: سیره المصطفی ۵۹۲.

سپاه اسلام در دهم ماه رمضان سال هشتم هجری به سمت مکه مکرّمه حرکت نمود. هنگامی که به منطقه «کدید» رسیدند، حضرت آب خواست و در برابر دیدگان مسلمانان افطار نمود و به آن ها نیز فرمان افطار داد؛ ولی برخی از آنان با نافرمانی از دستور رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و رهبر خویش، افطار نکردند. نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از نافرمانی این افراد به خشم آمد و فرمود: «اولئک العصاه»؛ آنان افرادی نافرمان اند. آن گاه دستور داد افطار نمایند (۱).

زمانی که پیامبر به مَرّ الظهران رسید به مسلمانان فرمان داد در صحرا پراکنده شوند و هر یک آتشی برافروزند و با این کار، شب تاریک را روشن ساخت و مسلمانان بسان لشکری انبوه که تمام قدرت قریش در برابرش به نابودی کشیده می شد، جلوه گر شد. این منظره عباس بن عبد المطلب، آخرین مهاجری را که در منطقه جحفه به کاروان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیوست نگران و پریشان خاطر ساخت و در جستجوی وسیله ای برای آگاهی قریش از ماجرا برآمد تا پیش از ورود سپاه اسلام، تسلیم شوند.

ابن عباس در مسیر راه ناگهان صدای ابو سفیان را شنید که با شگفتی از حضور این نیروی سترگ در آستانه شهر مکه با «بدیل بن ورقاء» گفت و گو می کرد. وقتی ابن عباس، ابو سفیان را در جریان قرار داد که نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سپاه خود را برای فتح مکه گسیل داشته، از بیم و هراس بدن ابو سفیان به لرزه افتاد و

ص: ۲۳۲

۱- (۱). وسائل الشیعه ۱۲۴/۷؛ سیره حلبی ۲۹۰/۳؛ مغازی ۸۰۲/۲ و صحیح مسلم ۱۴۱/۳-۱۴۲، کتاب روزه باب جایز بودن روزه و افطار در ماه رمضان برای مسافر در غیر معصیت، چاپ دار الفکر، بیروت.

چاره ای جز این ندید که به اتفاق ابن عباس حضور رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شرفیاب شود و از آن حضرت امان بخواهد.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، که سرچشمه عفو و بخشش و برخوردار از فضایل بلند اخلاقی بود، کجا می توانست امان خواهی عمویش را که به ابو سفیان پناه داده بود، پذیرا نشود از این رو، فرمود: «ما او را امان دادیم، می توانی بروی و فردا صبح او را نزدم آوری.»

تسلیم شدن ابو سفیان

وقتی ابو سفیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شرف حضور یافت، حضرت به او فرمود: «وای بر تو ابو سفیان! آیا وقت آن فرانسیده که بدانی معبودی جز خدا وجود ندارد؟» ابو سفیان عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، راستی که چقدر بردبار و بزرگواری و پیوند خویشی را پاس می داری! به خدا سوگند! من با خود می پنداشتم اگر معبودی غیر از خدا وجود داشت، تاکنون به داد من رسیده بود.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «ابو سفیان! وای بر تو! آیا وقت آن نرسیده که بدانی من فرستاده خدایم؟»

ابو سفیان سخن قبلی خود را تکرار کرد و اظهار داشت: به خدا سوگند! هنوز در دلم اندکی شک و تردید در این باره وجود دارد (۱).

عباس، برای این که ابو سفیان را برای اسلام آوردن تحت فشار قرار دهد، موقعیت را مناسب دانست لذا به او گفت: وای بر تو! قبل از این که کشته شوی، اسلام بیاور و گواهی بده که معبودی جز خدا نیست و محمد فرستاده اوست و ابو سفیان از بیم کشته شدن، شهادت به وحدانیت و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را بر زبان جاری ساخت و بدین سان در شمار مسلمانان درآمد.

ص: ۲۳۳

پس از تسلیم شدن ابو سفیان، بقیه سران شرک نیز تسلیم شدند ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای وارد ساختن فشار کامل بر قریش و تسلیم شدن بدون خونریزی آنان، به عباس فرمود: «ای عباس! وی را در تنگه این درّه روی دماغه کوه نگه دار تا لشکریان خدا بر او عبور کنند و وی آن ها را ببیند.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در جهت گسترش امتیت و آرامش و اعتماد مردم به شفقت و دلسوزی رهبر اسلام و برای فرونشاندن غرور ابو سفیان، که از خود سرسختی نشان ندهد، فرمود:

«هر کس به خانه ابو سفیان پناهنده شود و در خانه خود بماند و وارد مسجد الحرام شود، و سلاح را بر زمین بگذارد، در امان است.»

سپاهیان اسلام از تنگه عبور کردند و عباس گردان های در حال عبور را به ابو سفیان معرفی می کرد. وجود ابو سفیان را ترس و وحشت فرا گرفته بود لذا رو به عباس کرد و گفت: ای ابو الفضل! (کنیه عباس) سلطنت برادرزاده ات خیلی بالا گرفته.

عباس در پاسخ وی گفت: ابو سفیان! این نبوت است [نه سلطنت] ابو سفیان با تردید گفت: آری؛ همین گونه است و سپس به سمت مکه راه افتاد تا مردم آن سامان را از رویارویی با سپاه اسلام بر حذر دارد و امانی را که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به آن ها داده بود اعلان نماید (۱).

ورود به مکه

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم جهت تعیین مسیر ورود نیروها به مکه، دستورات حکیمانه خویش را صادر فرمود و تأکید کرد سپاهیان با مردم درگیر نشوند مگر جایی که به آنان تعرضی صورت گیرد، ولی ریختن خون عده ای از

ص: ۲۳۴

مشرکان را در هر حالی، حتی اگر به پرده کعبه چنگ زده باشند، روا اعلام کرد زیرا این افراد جنایات بزرگی در حق اسلام و پیامبر مرتکب شده و سخت دشمنی ورزیده بود.

با نمایان شدن خانه های مکه، اشک در چشمان مبارک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حلقه زد. نیروهای پیروزمند اسلام از چهار سمت مکه وارد شهر شدند. ورود آنان جلوه ای از سربلندی و پیروزی بر سرتاسر شهر پوشانده بود. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به پاس لطف و عنایت و نعمتی که خدا بدو ارزانی داشته بود و به شکرانه این که پس از تحمل رنج و دشواری در مسیر اعتلا و بلند آوازه کردن کلمه حق، سرزمین ام القری زیر فرمان رسالت و دولت آن بزرگوار درآمده بود، در حالی که در برابر عظمت خدا سر تعظیم فرود آورده بود وارد مکه شد.

به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیشنهادهای فراوانی شد که در منازل مردم مکه، حضور یابد ولی آن حضرت نزول اجلال در خانه کسی را پذیرا نشد. پس از استراحتی کوتاه غسل انجام داد و بر مرکب خویش سوار شد و تکبیر گفت و مسلمانان نیز با وی ندای تکبیر سردادند. صدای تکبیر آنان در کوه و درّه ها - که برخی سران شرک از بیم اسلام و پیروزی آن - بدان جا گریخته بودند، طنین افکند.

حضرت در حال طواف به هریک از بت های موجود اطراف کعبه که اشاره می کرد و می فرمود: **قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا** و بت ها به رو، بر زمین سقوط می کردند.

آن گاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علی علیه السلام فرمان داد تا بنشیند و حضرت برای شکستن بت های کعبه بر دوش او بالا رود ولی علی علیه السلام قادر نبود سنگینی بار نبوت وجود مقدس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بر دوش خویش کشد. از این رو، علی علیه السلام بر دوش پسرعمویش پیامبر بالا رفت و به شکستن بت ها پرداخت. سپس نبی مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کلیدهای کعبه را خواست و در آن را گشود و وارد کعبه شد و

تصاویری را که در آن وجود داشت محو نمود و آن گاه بر در کعبه ایستاد و انبوه جمعیت را با ایراد خطبه فتح بزرگ مخاطب ساخت و فرمود:

معبودی جز خدای یکتا نیست و شریکی ندارد، وعده خویش را تحقق بخشید، بنده خود را یاری کرد و احزاب را به تنهایی نابود ساخت، بدانید! هر امتیاز یا خون یا مال مورد ادعا، زیر این دو گام من است، مگر پرده داری خانه کعبه و آب دادن حاجیان. ای قریشیان! خداوند نخوت و تکبر زمان جاهلیت و فخر و مباهات به پدران را از میان برد، همه مردم از آدمند و آدم از خاک آفریده شده است... (۱)

و سپس این آیه شریف را تلاوت فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ (۲)

مردم! ما شما را از دو جنس نر و ماده آفریدیم و دسته دسته قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست، به راستی که خدا دانا و آگاه است.

و آن گاه فرمود: ای قریشیان! به عقیده شما من چگونه با شما رفتار خواهم کرد در پاسخ عرضه داشتند: تو، برادری بزرگوار و برادرزاده ای نیک خصال هستی حضرت فرمود:

«اذهبوا فأنتم الطلقاء»؛ (۳)

شما آزادید می توانید بروید.

سپس بلال برای اعلان اذان نماز ظهر بر بام کعبه بالا رفت و مسلمانان نخستین نماز را پس از این فتح به امامت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مسجد الحرام به جای آوردند.

ص: ۲۳۶

۱- (۱). مسند احمد ۱/۱۵۱؛ فرائد السمطين ۱/۲۴۹؛ کنز العمال ۱۳/۱۷۱؛ سیره حلبی ۳/۸۶.

۲- (۲). حجرات، آیه ۱۳.

۳- (۳). بحار الأنوار ۲۱/۱۰۶؛ سیره نبوی ۲/۴۱۲.

بهت و حیرتی آمیخته با ترس و وحشت، مشرکان را فراگرفت. هنگامی که انصار، رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را با مردم مکه ملاحظه کردند، از این بیمناک شدند که مبادا رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به اتفاق آنان به مدینه بازگردد و در این زمینه پرسش هایی در ذهنشان خطور کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم که در حال مناجات با خدا بود از سخنانی که میان انصار ردوبدل می شد آگاه شد، از این رو متوجه آنان شد و فرمود:

«پناه به خدا می برم که چنان باشد من در کنار شما زندگی می کنم و در کنارتان می میرم.»

حضرت با این سخن اعلان داشت که مدینه، پایتخت اسلام باقی خواهد ماند.

پس از آن، مردم جهت بیعت با پیامبر نزد حضرت شتافتند و مردان با او بیعت نمودند و عده ای از مسلمانان برای شفاعت کسانی که خونشان مباح دانسته شده بود، نزد حضرت واسطه شدند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آنان را بخشید.

سپس زنان برای بیعت، نزد حضرت حضور یافتند و دست خود را به عنوان بیعت در ظرف آبی که پیامبر دست مبارکش را در آن نهاده بود، گذاشتند، [به گفته قرآن] با این شرط که شریکی برای خدا قرار ندهند و دزدی نکنند و عمل منافی عفت مرتکب نشوند و فرزندان خود را به قتل نرسانند و به یکدیگر تهمت و افترا نیندند و در کارهای خداپسندانه با تو مخالفت نوزند. (۱)

وقتی پیامبر شنید فردی از قبیله خزاعه-هم پیمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم-به یکی از مشرکان حمله کرده و او را به قتل رسانده است با اظهار خشم از این حادثه به پا خاست و فرمود: مردم! خداوند از آن روز که آسمان ها و زمین را آفرید مکه را در سرزمینی مورد احترام قرار داد و تا روز قیامت نیز چنین خواهد بود، هر فردی که به خدا و

ص: ۲۳۷

روز جزا ایمان داشته باشد، حق ندارد در این سرزمین خونی به زمین بریزد و یا درختی را از زمین برکند... ای خزاعیان! اگر کسی به شما گفت چرا رسول خدا در این سرزمین به جنگ و نبرد پرداخته است، در پاسخ او بگویید: خداوند نبرد در این سرزمین را تنها برای فرستاده اش رواداشت و برای شما جایز ندانست. (۱)

قریش از رفتار محبت آمیز رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و عطوفت و مهربانی و عفو و بخشش و ارج و احترامی که آن حضرت در مورد مکه و ساکنان آن داشت به عظمت یاد کردند و دل های آنان به حضرت متمایل گشت و با آرامش و اطمینان، به اسلام رو آوردند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای از بین بردن سایر بت ها و مکان های بت پرستی، سریه هایی به اطراف و اکناف مکه فرستاد در این زمان بود که خالد بن ولید (۲) با کشتن عدّه ای از قبیله بنی جذیمه که اسلام آورده بودند، به بهانه خونخواهی عموی خود اشتباه بزرگی مرتکب شد. زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از این ماجرا آگاه شد به علی علیه السلام فرمان داد اموالی را بگیرد و بدان سامان برود و دیه کشته شدگان را پردازد؛ سپس رو به قبله ایستاد و دست های مبارک خود را بالا برد و عرضه داشت:

«اللهم انی ابرأ الیک ممّا صنع خالد بن الولید»؛

خدایا! از عملی که خالد بن ولید انجام داد به درگاہت بیزاری می جویم» و با این کار دل بنی جذیمه آرامش یافت (۳).

ص: ۲۳۸

۱- (۱). سنن ابن ماجه، حدیث ۳۱۰۹؛ کنز العمال، حدیث ۳۴۶۸۳؛ در المنثور ۱/۱۲۲ چاپ دار الفکر.

۲- (۲). سیره نبوی ۲/۴۲۰؛ خصال ۵۶۲؛ امالی طوسی ۳۱۸.

۳- (۳). طبقات کبری ۲/۱۸۴.

(۱)

نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پانزده روز در مکه به سر برد و پس از گذشت برهه ای طولانی از شرک و بت پرستی، دورانی نوین از توحید و یکتاپرستی را در این شهر آغاز نمود. مسلمانان غرق در شادی و سرور بودند و امتیت و آرامش بر ام القری حاکمیت یافت. به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خیر رسید که قبیله هوازن و ثقیف مهیای نبرد با اسلام شده اند با این پندار که خواهند توانست کاری را که دیگر نیروهای شرک و نفاق قادر بر انجام آن نشده اند، عملی سازند و اسلام را به نابودی بکشانند. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تصمیم گرفت برای رویارویی با آنان از شهر خارج شود ولی با شیوه ای که حضرت در هر فتح و پیروزی داشت، قبل از خروج خود به تحکیم پایه و ارکان اداره شهر مکه پرداخت. «معاذ بن جبل» را برای آموزش قرآن و احکام اسلام و «عتاب بن اسید» را برای نماز گزاردن و اداره امور مردم، بر شهر مکه گمارد.

آن حضرت با دوازده هزار رزمنده که مسلمانان تا آن روز نظیر آن را سراغ نداشتند از مکه خارج گردید و همین فزونی نیرو، سبب غرور و غفلت مسلمانان گردید تا آن جا که ابو بکر گفت: اگر، امروز با قبیله شیبان نیز رویارو شویم، از حیث نفرت، شکست نخواهیم خورد (۲).

قبیله های «هوازن» و «ثقیف» با یکدیگر هم پیمان شده و با تمام تجهیزات به اتفاق زنان و کودکان خویش از طائف بیرون آمده و برای زمینگیر کردن مسلمانان موضع گرفتند. با رسیدن پیشقراولان سپاه مسلمانان به آن منطقه، دشمن موفق شد آنان را مجبور به فرار سازد به گونه ای که سایر نیروهای

ص: ۲۳۹

۱- (۱). این جنگ در شوال سال هشتم هجری رخ داد.

۲- (۲). طبقات کبری ۱۵۰/۲؛ مغازی ۸۸۹/۲.

مسلمانان نیز از بیم پا به فرار گذاشتند و تنها نه تن از بنی هاشم که دهمین نفر را (ایمن) پسر ام ایمن تشکیل می داد در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ثابت قدم ماندند و منافقان غرق در شادی و سرور شدند و ابو سفیان مسلمانان را به باد تمسخر و شماتت گرفت و گفت: مسلمانان تا کنار دریا عقب خواهند نشست و دیگری گفت: آگاه باشید! که امروز سحر و جادو باطل شد. و فرد دیگری تصمیم گرفت در آن اوضاع آشفته، وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را به قتل برساند (۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به عمویش عباس دستور داد بر صخره ای بالا رود و نیروهای شکست خورده مهاجر و انصار را که از صحنه گریخته بودند فراخواند. ابن عباس با صدای بلند اعلان داشت: ای اصحاب سوره بقره، ای کسانی که زیر درخت رضوان با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بیعت کردید، پیامبر خدا می فرماید: به سوی من آیید، به کجا می گریزید؟ پیامبر این جا حضور دارد!

پس از غفلت و شکست، گویی آگاهی و احساسی بین مسلمانان راه یافت و دوباره بازگشتند تا در دفاع از اسلام و پیامبر، به عهد و پیمان خویش وفا نمایند... رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با مشاهده شور و هیجان آنان، فرمود:

اکنون جنگ به شدت در گرفته من پیامبرم و هیچ گاه دروغ نمی گویم، من فرزند عبدالمطلبم.

و خداوند آرامش خود را بر دل های مسلمانان نازل فرمود و با پیروزی و ظفر، آنان را مورد حمایت قرار داد. بدین سان، سپاهیان کفر شکست خوردند و با به جای نهادن شش هزار اسیر و غنیمت های فوق العاده زیاد پا به فرار گذاشتند. (۲) پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم دستور داد از غنایم نگهداری و از اسیران مراقبت شود

ص: ۲۴۰

۱- (۱). سیره نبوی ۴۴۳/۲؛ مغازی ۹۹/۳.

۲- (۲). آیات سوره توبه حمایت و یاری خدا را تشریح کرده و کسانی را که به نیرو و تجهیزات اعتماد ورزیده و آن ها را سبب پیروزی دانسته اند، مورد نکوهش قرار داده است.

و سپس دشمن مهاجم را تا منطقه اوطاس و نخله و طائف تعقیب کردند.

وقتی ام سلیم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درخواست کرد آن دسته از کسانی را که از صحنه جنگ گریخته و حضرت را تنها گذاشته اند به قتل برساند، آن بزرگوار به جهت خوی والا و بخشش فراوان و رحمت گسترده ای که داشت، در پاسخ او فرمود: «ام سلیم خداوند مسلمانان را یاری کرد، عافیت الهی گسترده تر است.»

در جای دیگر که رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اطلاع یافت برخی مسلمانان به جهت خشمی که از فرزندان مشرکان به دل داشته اند آنان را به قتل رسانده اند، به خشم آمد و فرمود:

چه شده افرادی در جنگ، کارشان به جایی رسیده که کودکان را به قتل می رسانند، آگاه باشید ما فرزندان را نمی کشیم.

اسید بن حضیر عرضه داشت: مگر آنان فرزندان مشرکان نیستند؟ حضرت فرمود:

«أوليس خياركم اولاد المشركين، كل نسمة تولد على الفطره حتى يعرب عنها لسانها و أبواها يهودانها او ينصرانها؛ (۱)»

آیا نخبگان امروزه شما مشرک زاده نیستند، هر انسانی بر سرشت پاک متولد می شود تا زبانش از واقعه خبر دهد این پدران و مادرانند که، فرزندان خود را یهودی یا نصرانی تربیت می کنند.

سپاه اسلام دشمن را تا طائف تعقیب کرد و بیش از بیست روز در محاصره قرار داد. دو طرف دیوارها و باغ ها را پناه قرار داده و به یکدیگر تیراندازی می کردند، سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به عللی چند، از حمله به طائف منصرف شد.

وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به جعرانه (محل گردآوری اسیران و غنایم) رسید، جمعی از قبیله هوازن به پا خاستند و از حضرت تقاضای عفو و بخشش

ص: ۲۴۱

نمودند و عرضه داشتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در جمع این اسیران عمه ها و خاله های شما وجود دارند که در کودکی از شما پرستاری می کردند- با این یادآوری که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم دوران شیرخوارگی خود را میان قبیله سعد تیره ای از هوازن سپری نمود- اگر ما با حارث بن ابی شمر و یا نعمان بن منذر نان و نمک خورده بودیم و برای آن دو، ماجرای نظیر ماجرای شما پیش می آمد، از آن ها انتظار لطف و محبت داشتیم در صورتی که شما از همه برترید. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آنان را بین انتخاب اسیران و اموالشان مخیر ساخت و آن ها اسیران را انتخاب کردند. سپس فرمود: «سهم من و فرزندان عبدالمطلب از آن شماست» و مسلمانان نیز از رهبر خود پیروی کردند و سهمیه خود را بدانان بخشیدند (۱).

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با توجه به شناخت کاملی که از سرشت انسان ها داشت و تلاشی که برای هدایت مردم و فرونشاندن آتش جنگ داشت، عفو و بخشش را به عنوان تدبیری صحیح و راهکاری استوار برگزید و حتی بر «مالک بن عوف» آتش افروز این جنگ، منت نهاد و فرمود: «به مالک اطلاع دهید اگر اسلام آورد و نزد من آید، خانواده و اموالش را به او بازگردانده و صد شتر به او می بخشم.» و مالک به سرعت اسلام آورد (۲).

تقسیم غنائم

مسلمانان، با زیر فشار قرار دادن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و با اصرار زیاد خواستار تقسیم غنائم شدند به گونه ای که او را به کنار درختی کشاندند و ردای مبارکش را برگرفتند. حضرت فرمود: ردایم را پس بدهید به خدا سوگند! اگر به تعداد

ص: ۲۴۲

۱- (۱). سید المرسلین ۵۳/۲؛ مغازی ۳/۹۴۹-۹۵۳.

۲- (۲). مغازی ۳/۹۵۴-۹۵۵.

درختان تهامه شتر [گاو و گوسفند و...] در اختیار داشته باشید، آن [غنیمت] را میان شما تقسیم می‌کنم، و آن گاه پی خواهید برد که من بخیل و ترسو و دروغگو نیستم.

سپس به پا خاست و مقداری از پشم کوهان شتری برگرفت و آن را میان دو انگشت خود قرار داد و بالا برد و فرمود:

«ایها الناس و الله ما لی فی فیئکم و لا هذه الوبره الا الخمس، و الخمس مردود علیکم»؛

مردم! به خدا سوگند! من از غنایم شما حتی از این پشم شتر جز خمس حقی ندارم و خمس را نیز به شما بازخواهم گرداند.

و آن گاه دستور داد تمام غنایم، در یک جا جمع گردد تا به گونه ای عادلانه تقسیم گردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تقسیم غنایم را با دادن سهمیه «مؤلفه قلوبهم» (کسانی که محبتشان جلب شود) چون ابو سفیان، پسرش معاویه، حکیم بن حزام، حارث بن حارث، سهیل بن عمرو، حویطب بن عبد العزی و صفوان بن امیه و دیگران که تا گذشته ای نه چندان دور از سران کفر و شرک به شمار آمده و با وی سرجنگ و ستیز داشتند، آغاز نمود و پس از آن حق خود از خمس را نیز میان آنان قسمت کرد. این عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حقد و کینه برخی از مسلمانانی را که از مصالح اسلام و اهداف نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بی اطلاع بودند، برانگیخت تا آن جا که یکی از آنان با اعتراض به رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم اظهار داشت: شما عادلانه عمل نکردی. حضرت فرمود:

وای بر تو! اگر من عدالت به خرج ندهم پس چه کسی به عدالت رفتار می کند.

عمر بن خطاب خواست شخص اعتراض کننده را به قتل برساند، ولی پیامبر اجازه این کار را به او نداد و فرمود: «او را به خود واگذار، زیرا او در آینده از

پیروانی برخوردار خواهد شد و چندان در دین تعمق می کنند که مانند رهاشدن تیر از چله کمان، از دین و آیین خویش بیرون خواهند رفت.» (۱)

اعتراض انصار

سعد بن عباد به مصلحت دید رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را در جریان مطالبی که میان انصار ردوبدل می شد قرار دهد، زیرا آنان با خود می گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با دیدن قوم خود، انصار را به فراموشی سپرده است. به همین دلیل سعد، انصار را گرد آورد و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در جمع آنان حضور یافت و پس از حمد و ثنای پروردگار با آن ها چنین سخن گفت:

ای جماعت انصار! این چه سخنی بوده که از شما برایم نقل شده و چرا نگرانید؟! آیا شما در گمراهی به سر نمی بردید که خداوند به وسیله من شما را هدایت بخشید، فقیر بودید، بی نیازتان ساخت و با یکدیگر دشمن بودید، شما را باهم مهربان ساخت؟ عرض کردند: آری! خدا و رسولش برترند، سپس فرمود: آیا به من پاسخ نمی دهید؟

عرض کردند: ای رسول خدا! چه پاسخی بدهیم؟ فرمود:

به خدا سوگند! اگر شما این گونه سخن بگوئید سخنی صحیح بر زبان آورده اید؛ شما حق دارید به من بگوئید: زمانی که همه تو را تکذیب کردند، ما شما را تصدیق نمودیم، تو را یاری نکردند، یاری ات کردیم، تو را بیرون راندند، ما پناهت دادیم، تهی دست بودی، تو را کمک کردیم...

ای جماعت انصار! شما تنها در مورد مقداری از مال دنیوی که من به برخی افراد دادم تا به اسلام گرایش یابند و شما را به اسلام خود واگذارم، نگران شدید؟ آیا راضی نیستید آنان با خود گوسفند و شتر ببرند ولی شما پیامبر را با خود به

ص: ۲۴۴

۱- (۱). السیره النبویه: ۴۹۶/۲، و راجع المغازی: ۹۴۸/۳.

سرزمینتان باز گردانید؟ به خدایی که جانم در دست اوست! اگر هجرت در کار نبود من نیز فردی از انصار به شمار می آمدم و اگر همه مردم به راهی بروند و انصار در راهی دیگر گام بردارند، من مسیر انصار را انتخاب خواهم کرد. (۱)

این کلمات، احساس و عواطف انصار را برانگیخت و دریافتند که در تصوّر خود نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دچار اشتباه شده اند از این رو، همه گریه کنان عرضه داشتند: ای رسول خدا! ما به همان سهم خویش راضی هستیم.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در ماه ذی قعدة به اتفاق همراهان خود از جعرانه رهسپار مکه گردید و پس از انجام عمره از احرام خارج شد و با گماردن عتاب بن اسید و معاذ بن جبل بر مکه، به اتفاق مهاجران و انصار، متوجه مدینه شد (۲).

۴. غزوة تبوک

اشاره

(۳)

دولت اسلامی به نظامی تبدیل شد که همه قدرت ها از آن حساب می بردند و مسلمانان باید به حراست از مرز و بوم و سرزمین این نظام می پرداختند تا رسالت اسلامی به سراسر گیتی راه یابد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مسلمانان را از سراسر نقاط سرزمین دولت اسلامی جهت آمادگی برای جنگ با روم فراخواند، زیرا اخبار و اطلاعات رسیده تأکید داشت که رومیان خود را برای حمله به جزیره العرب و ساقط کردن دولت و از بین بردن دین اسلام، مهیا ساخته اند. اتفاقاً آن سال با خشکسالی و کمبود محصولات و تابستانی گرم، مصادف شد که خود، بر دشواری خروج از شهر و رویارویی با دشمن نیرومند و کار آزموده، که از سازوبرگ و نیروی فراوانی

ص: ۲۴۵

۱- (۱). سیره نبوی ۴۹۶/۲؛ به مغازی ۹۴۸/۳ مراجعه شود.

۲- (۲). سیره نبوی ۴۹۸/۲؛ مغازی ۹۵۷/۳.

۳- (۳). غزوة تبوک در رجب سال نهم هجری اتفاق افتاد.

برخوردار بود، می افزود. افراد سست عنصر و بی روحیه، از رفتن به جنگ خودداری کردند و یک بار دیگر نفاق چهره خود را آشکار ساخت تا در تصمیم و اراده مردم خلل ایجاد کند و دست از یاری دین خدا بردارند. برخی در اثر وابستگی شدید به دنیا، دسته ای دیگر به بهانه شدت گرما، از پیوستن به سپاه، خودداری کردند و گروهی به جهت عدم توانایی و قدرت و اندک بودن امکانات موجود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای همراه بردن آنان، از رفتن بازماندند، با این که مؤمنان راستین، اموال و دارایی خود را برای جهاد در راه خدا هزینه کرده بودند.

به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم خبر رسید منافقان در خانه یکی از یهودیان گرد آمده و مردم را از تصمیم خود منصرف می کنند و آنان را از جنگ می ترسانند. حضرت به شدت با آنان برخورد کرد و به عده ای مأموریت داد تا خانه ای را که منافقان در آن دست به توطئه می زدند بر سرشان خراب کنند تا برای دیگران درس عبرت شود.

خداوند با فرورستاند آیاتی، از نقشه های منافقان پرده برداشت و خودداری کنندگان از جنگ را نکوهش کرد و افراد ضعیف را معذور دانست.

تعداد سپاهیان اسلام - حداقل - به سی هزار رزمنده بالغ گردید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با کاردانی و حسن تدبیر و یقین بالایی که از علی بن ابی طالب علیه السلام سراغ داشت وی را جانشین خود در مدینه قرار داد، زیرا از اعمال تخریب گرانه منافقان در مدینه، بیمناک بود. از این رو، به علی علیه السلام فرمود:

ص: ۲۴۶

«یا علی إن المدینه لا تصلح إلا بی او بک»؛^(۱)

ای علی! اداره امور مدینه تنها به دست من یا تو سامان می یابد.

بیان جایگاه علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

منافقان و بیماردلان در مورد حضور علی بن ابی طالب علیه السلام در مدینه، دست به شایعه پراکنی زدند و گفتند: چون رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از علی افسرده خاطر و به او بی اعتنا شده، وی را با خود نبرده است. اینان به امید این که فضای مدینه برایشان بازماند، دست به این تحریکات زدند. به همین سبب، علی علیه السلام در نزدیکی مدینه خود را به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رساند و عرضه داشت: «ای پیامبر خدا! منافقان مدعی اند که حضور مرا ناگوار دانسته نخواسته ای مرا با خود همراه ببری و بدین ترتیب به من بی اعتنایی کرده ای.»

حضرت فرمود:

«کذبوا! لو لکننی خلقتک لما ترک ورائی فاخلفنی فی اهلی و أهلک، أفلا ترضی یا علی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی؟»؛

آنان دروغ گفته اند، من تو را برای رسیدگی به کارهایی که به جای نهادم، جانشین خود ساختم، اکنون به مدینه بازگرد و در خانواده من و خانواده خود، جانشینم باش مگر خشنود نیستی که نسبت تو به من نسبت هارون به موسی باشد، با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد؟

ص: ۲۴۷

۱- (۱). ارشاد مفید ۱/۱۱۵؛ انساب الأشراف ۱/۹۴-۹۵؛ کنز العمال ج ۱۱ باب فضائل علی ۷. امتاع الاسماع ۱/۴۹۹؛ صحیح بخاری ۱۳۵۹/۳ حدیث ۳۵۰۳؛ صحیح مسلم ۲۳/۵ حدیث ۲۴۰۴؛ سنن ابن ماجه ۱/۴۲ حدیث ۱۱۵.

سپاه مسلمانان در مسیری ناهموار و طولانی به حرکت درآمد و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برخلاف جنگ های گذشته، هدف از این حرکت را برای آنان روشن ساخت. در مسیر راه یکی از کسانی که از مدینه وی را همراهی می کرد، از راه بازماند. حضرت به یاران خود فرمود: او را به حال خود وانهد، اگر در او خیری باشد خدا وی را به شما ملحق خواهد کرد و اگر نباشد، خداوند شما را از وجود او راحت کرده است.»

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به ویرانه های قوم صالح رسید، سپاه خود را به سرعت عبور داد و با پند و موعظه یاران خود را مخاطب ساخت و فرمود: به خانه های ویران ستم پیشگان وارد نشوید، مگر این که از بیم دچار شدن سرنوشتی مانند سرنوشت آنان، گریان شوید.

حضرت، آنان را از برداشتن آب از آن منطقه نهی فرمود و از اهمیت شرایط جوّی آن سامان بدانان هشدار داد. (۱) این سپاه به جهت مشکلات و دشواری هایی که در خصوص آب و غذا و هزینه و مرکب با آن روبه رو بود، «جیش العسره» نامیده شد.

مسلمانان به سپاه روم که دچار ازهم پاشیدگی شده بودند، دست نیافتند، از این رو، فرستاده خدا و رهبر مسلمانان، برای گزینش یکی از دو کار: تعقیب دشمن یا بازگشت به مدینه، با یارانش به مشورت پرداخت، آن ها در پاسخ عرضه داشتند: اگر برای تعقیب دشمن، مأموریت داری، ما حاضریم. حضرت فرمود: «اگر مأمور به انجام این کار بودم با شما مشورت نمی کردم». (۲) بدین ترتیب، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تصمیم گرفت به مدینه بازگردد.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با فرمانروایان مناطق شمالی جزیره العرب ارتباط برقرار

ص: ۲۴۸

۱- (۱). سیره نبوی ۵۲۱/۲؛ سیره حلبی ۱۳۴/۳.

۲- (۲). مغازی ۱۰۱۹/۳.

ساخت و با آنان پیمان عدم تعرض بست و از بیم این که مبادا فرمانروای «دومه الجندل» در هجومی دیگر دست همکاری به رومیان دهد، خالد بن ولید را به سوی آنان گسیل داشت. و مسلمانان در این درگیری موفق شدند فرمانروای آنان را دستگیر کنند و غنیمت های فراوانی با خود همراه بیاورند (۱).

نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان پس از اقامتی بیش از ده روز در تبوک، به مدینه بازگشتند. در این فاصله شیطان، جمعی از کسانی را که به خدا و رسول او ایمان نیاورده بودند به وسوسه انداخت و تصمیم به ترور رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گرفتند. نقشه آنان این گونه بود که هنگامی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از نزدیک آن ها عبور می کند شتر او را رم دهند تا حضرت در درّه موجود در مسیر راه سقوط کند.

سپاه اسلام به گردنه (بین مدینه و شام) که رسید رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

هریک از شما بخواهد می تواند مسیر خود را از وسط درّه که وسیع تر است انتخاب کند. و خود، راه گردنه را برگزید، مهار شتر حضرت در دست عمار یاسر بود و از پشت سر حذیفه یمانی شتر را می راند.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در روشنایی مهتاب، سواران نقابداری را مشاهده کرد که در حرکتی مشکوک از پشت سر، خود را به وی رساندند. حضرت به خشم آمد و بر آن ها بانگ زد و به حذیفه فرمان داد شتران آن ها را دور کند؛ رعب و وحشت بر سواران چیره شد و دریافتند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از تصمیم و توطئه آن ها آگاه شده است از این رو، به سرعت گردنه را ترک کردند تا به میان مردم رفته و هویت آن ها مشخص نشود.

ص: ۲۴۹

حذیفه که آنان را از شترهایشان شناخته بود از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم درخواست کرد شخصی را جهت کشتن آنان اعزام دارد ولی پیامبر رحمت آنان را مورد عفو و بخشش قرار داد و به خدا واگذار نمود (۱).

نتایج غزوة تبوک

۱. مسلمانان به عنوان قدرتی بزرگ و سازمان یافته که از اعتقادی راستین برخوردار بودند، ظاهر شدند. کشورهای مجاور و دیگر ادیان از آن ها حساب بردند و این خود، برای قدرت های خارج و داخل سرزمین های اسلامی، زنگ خطر و هشدار جدی تلقی می شد تا مسلمانان و اسلام را مورد تعرض قرار ندهند.

۲. مسلمانان از طریق امضای قرارداد، با فرمانروایان مناطق مرزی (شمال)، آمیت این منطقه را تضمین نمودند.

۳. مسلمانان از قدرت و توان خویش برای بسیج سپاهی گران از نیروی انسانی و تجهیزات، بهره بردند و در زمینه سازمان دادن و آماده سازی، مهارت آنان افزایش یافت و سفر به تبوک به منزله کسب خیر عملیاتی شمار می آمد که مسلمانان توانستند در مراحل بعدی از آن بهره بگیرند.

۴. غزوة تبوک، آزمونی برای روحیه مسلمانان و شناخت منافقان و جداسازی آن ها از مسلمانان به شمار می آمد.

ص: ۲۵۰

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با آوردن دین یکتاپرستی و آیینی باگذشت، کوشید طبق دستورات الهی انسان‌هایی شایسته و جامعه‌ای سالم تربیت کند. آن بزرگوار برای زدودن پلیدی شرک و وسوسه‌های شیطانی و بیماری‌های روحی از انسان، دشواری‌ها و مصیبت‌ها و نبردها را به جان خرید.

احساسات کینه‌توزانه و حسد، در جمعی از منافقان تحریک شد و به ادعای ایجاد معبدی برای عبادت سالخوردگان و بیماران در شب‌های بارانی، در مقابل مسجد «قبا» دست به بنای مسجدی زدند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شتافتند و از او خواستند در آن مسجد نماز بگزارد تا به عمل آن‌ها مشروعیت بخشد. از آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آماده حرکت به تبوک بود، پاسخ به درخواست آن‌ها را به تأخیر انداخت و در بازگشت از این سفر وحی الهی نازل شد و او را از نماز گزاردن در آن مسجد نهی فرمود، زیرا این جایگاه، خود عاملی برای پراکنده ساختن مسلمانان و آسیب رساندن به آنان به شمار می‌آمد و میان مسجدی که براساس تقوا و مسجدی که بر پایه آسیب‌رسانی به مسلمانان بنا شده بود، تفاوتی بسیار بود، به همین دلیل، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمان به تخریب و سوزاندن آن داد (۱).

ص: ۲۵۱

اشاره

حاکمیت اسلام بر جزیره العرب، به روشنی پدیدار شد و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم قبل از اتمام حجت و بیم دادن مردم، هیچ گاه به اعمال قدرت و جنگ متوسل نمی شد بلکه جنگ مسلمانان در بیشتر درگیری ها، جنبه دفاعی داشت، وانگهی برخی از قدرت های شرک، جز با زور و قدرت و تهدید و بیم دادن، گوش حق شنوا نداشتند و به راه راست رهنمون نمی شدند.

زمانی که مسلمانان به مرکز دولت خود-مدینه منوره- بازگشتند، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دسته هایی از سپاهیان خود را جهت پاکسازی سرزمین اسلامی از پایگاه های بت پرستی، به گوشه و کنار اعزام داشت.

به سبب پیروزی های پیاپی و قدرتی که مسلمانان به دست آورده بودند و همه قبایل و سران جزیره العرب با گوش شنوا ندای اسلام و اهداف روشن آن را شنیدند، از این رو، برای اظهار اسلام خود نمایندگان خود را به صورت هیئتی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، در مدینه فرستادند پیامبر اسلام از این نمایندگان استقبال کرد و در حق آنان نیکی رواداشت و افرادی را به دیار آنان فرستاد تا دستورات اسلام را به آنان بیاموزند. لذا آن سال «عام الوفود» (سال ورود هیئت ها) نامیده شد.

اسلام آوردن قبیله ثقیف

شرایطی که نصرت الهی بر آن حاکم بود، هر انسان عاقلی را وامی داشت تا در کار خود بیندیشد و در راستای درک مفاهیم اسلام، عقل خویش را داور

قرار دهد. روزی بود که قبیلهٔ ثقیف پس از تعقیب، به طائف پناه بردند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با تدبیر استوار خود، فتح آن شهر را به تأخیر انداخت، اینک امروز همان قبیله سرسخت و کینه توز که «عروه بن مسعود ثقفی» یکی از سران خود را به جرم مسلمانی و فراخواندن آنان به آیین جدید، به قتل رسانده بودند، هیئت نمایندگی اش را به مدینه اعزام کرده است.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ضمن استقبال از هیئت نمایندگی ثقیف دستور داد در ناحیه ای از مسجد برای آنان خیمه ای برپا کنند و خالد بن سعید را برای انجام مراتب تشریفات مأموریت داد. این هیئت در گفت و گوهایی خود با رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، برای پذیرش اسلام شرط کردند که:

حضرت، مدتی دست از بت های قبیلهٔ آنان بردارد؛ ولی پیامبر جز یکتاپرستی خالصانهٔ خدا، شرطی را پذیرا نشد، آنان رفته رفته از خواسته های خود صرف نظر کرده تا سرانجام پذیرفتن اسلام را به این مشروط کردند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آنان را از شکستن بت هایشان به دست خود و نیز از نماز خواندن، معاف دارد. حضرت فرمود: «لا خیر فی دین لا صلاه فیه»؛ در دینی که نماز وجود نداشته باشد، هیچ گونه خیری نیست.

بدین ترتیب، پذیرای اسلام شدند. این هیئت برای آموختن احکام دین، مدتی نزد پیامبر ماند و سپس آن حضرت به ابو سفیان بن حرب و مغیره بن شعبه مأموریت داد برای انهدام بت های طائف راهی آن سامان شوند (۱).

ص: ۲۵۳

در اوج شادی و سرور پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که با پیروزی اسلام و گسترش آن، مردم دسته دسته به دین خدا وارد می شدند؛ ابراهیم فرزند رسول خدا که دو بهار از عمرش سپری شده بود بیمار گشت و مادرش (ماریه) به پرستاری او پرداخت ولی به حالش سودی نبخشید. به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خبر دادند فرزندش در حال احتضار است. زمانی که حضرت به خانه رسید ابراهیم در آغوش مادر در حال جان دادن بود، وی او را از مادرش گرفت و فرمود:

«یا ابراهیم انما لن نغنی عنک من الله شیئا انا بک لمحزونون تبکی العین و یحزن القلب و لا نقول ما یسخط الرب و لو لا أنه وعد صادق و موعود جامع فان الآخر منا یتبع الاول لوجدنا علیک یا ابراهیم جدا شدیداً ما وجدناه»؛ (۱)

ابراهیم! برای نجات تو کاری از ما ساخته نیست، در سوگت اندوهگین هستیم، چشم‌ها گریان و دل اندوهبار است، ولی هرگز سخنی برخلاف رضای حق بر زبان جاری نخواهیم ساخت، اگر وعده راستین و انجام شدنی الهی نبود که ما نیز در پی تو خواهیم آمد، در فراق تو بیش از این که اندوهگین هستیم، بیتابی می کردیم.

نشانه‌های حزن و اندوه بر چهره مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ظاهر گشت، به حضرت عرض شد: مگر شما ما را از این عمل نهی نمی کردی؟ حضرت فرمود: «من از حزن و اندوه نهی نکردم، بلکه از خراشیدن صورت و چاک زدن گریبان و داد و فریاد و ناله شیطان نهی نمودم.» (۲)

و روایت شده که فرمود:

ص: ۲۵۴

۱- (۱). سیره حلبی ۳/۳۱۱؛ بحار الأنوار ۲۲/۱۵۷.

۲- (۲). سیره حلبی ۳/۳۱۱.

«انما هذه رحمه، و من لا یرحم لا یرحم»؛^(۱)

این، خود نوعی رحمت است و هر کس رحم نکند، به او رحم نمی کنند.

برخی از مسلمانان با توجه به جایگاه باعظمت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در پیشگاه خدا و معجزاتی که برای جهانیان پدیدار ساخت تا به او ایمان آورند، پنداشتند گرفتن خورشید در روز وفات ابراهیم از نشانه های خدا، در مرگ اوست ولی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از بیم این که مبدا این گونه خرافات توسط افرادی نادان به سنت و باور، تبدیل شود به سرعت بر این پندار غلط، خط بطلان کشید و فرمود: «مردم! خورشید و ماه دو نشانه قدرت الهی هستند و هیچ گاه برای مرگ و یا تولد کسی نمی گیرند.»^(۲)

ص: ۲۵۵

۱- (۱). بحار الانوار ۱۵۱/۲۲.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۸۷/۲.

پاسازی جزیره العرب از بت پرستی

۱. بیزاری از مشرکان

پس از گسترش دین و آیین باگذشت الهی در گوشه و کنار جزیره العرب بسیاری از مردم بدان گرویدند و جز اندک افرادی در این سرزمین، کسی بر آیین شرک و بت پرستی باقی نماند. در این جا لازم بود در موسم انجام مناسک بزرگ ترین گردهمایی عبادی سیاسی، اعلانی صریح و قاطع صورت گیرد تا تمام مظاهر شرک و بت پرستی درهم ریزد.

وقت مناسبی دست داده بود که دولت اسلامی آرمان و اهداف خود را در همه جا آشکار سازد و مرحله پیشین که مبتنی بر مدارا و جذب دل ها بود پایان برسد.

بنا بود آیات ابتدای سوره براءت که به صراحت بیانگر براءت از همه مشرکان بود به همراه اعلامیه براءت، توسط ابو بکر در دهم ذی حجه در منطقه «منی» خوانده شود. مواد براءت به شرح ذیل است:

۱. هیچ کافری وارد بهشت نخواهد شد.

۲. کسی نباید با بدن عریان کعبه را طواف کند، چه این که پیش از آن آداب و رسوم جاهلیت چنین اجازه ای را به آن می داد.

۳. از امسال به بعد هیچ مشرکی حق ادای حج نخواهد داشت.

۴. هر کس با پیامبر قرار و پیمانی بسته تا پایان مدتش، از اعتبار برخوردار است. مشرکان تنها چهار ماه مهلت دارند به اسلام بگردند و پس از گذشت این مدت هر مشرکی در سرزمین اسلامی دیده شود، به قتل خواهد رسید.

وحي الهی بر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نازل شد و این اصل مهم را به آن حضرت ابلاغ نمود که:

«أنه لا يؤدي عنك إلا أنت أو رجل منك»؛ (۱)

موضوع براءت از مشرکان را باید خود ابلاغ کنی، و یا کسی از خودت، ابلاغ نماید.

این جا بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، امیر مؤمنان علیه السلام را برای این مأموریت اعزام فرمود. علی بن ابی طالب علیه السلام نیز میان انبوه جمعیت حاجیان به پا خاست و با قدرت و بی پروایی که با قاطعیت و روشنی پیام، متناسب بود به قرائت آن پرداخت و مردم با توجه و دقت به آن گوش فرادادند. تأثیر این پیام بر مشرکان به گونه ای بود که همگی اسلام آورده و حضور پیامبر شرفیاب شدند.

۲. مباحلة نصراى نجران

سران و اندیشمندان مسیحیان نجران در یک گردهمایی نامه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را که حضرت در آن، آنان را به پذیرش اسلام دعوت کرده بود، مورد بررسی قرار دادند، ولی به نتیجه ای نهایی دست نیافتند. آن ها نوشته هائی در اختیار داشتند که بر ظهور پیامبری پس از حضرت عیسی علیه السلام تأکید داشت و اموری که از محمد سرزده بود به پیامبری او اشاره داشت. از این رو، تصمیم

ص: ۲۵۸

۱- (۱). کافی ۳۲۶/۱؛ ارشاد ۳۷؛ واقعی ۱۰۷۷/۳؛ خصایص نسایی ۲۰؛ صحیح ترمذی ۱۸۳/۳؛ مسند احمد ۲۸۳/۳؛ فضائل الخمسه من الصحاح الستة ۳۴۳/۲.

گرفتند برای دیدار و گفت و گو با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم هیئتی را نزد وی اعزام دارند. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با آن هیئت بلندپایه دیدار کرد ولی از آن جا که ظواهر آنان رنگ بت پرستی داشت و لباس های دیبا و ابریشم بر تن داشتند و زیورآلات و صلیب به گردن آویخته بودند، برای حضرت ناخوشایند آمد. فردای آن روز با تغییر ظواهر خود، بار دیگر حضور پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم این بار به آنان خوش آمد گفت و ارج و احترام نهاد و به آنان فرصت داد تا مراسم دینی خویش را برپا دارند. (۱)

سپس اسلام را بر آن ها عرضه کرد و آیاتی از قرآن برایشان تلاوت فرمود؛ ولی آن ها از پذیرش اسلام سر باز زدند و بحث و مناقشات فراوانی میان آنان صورت گرفت. سرانجام به این نتیجه رسیدند که نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به فرمان خدای عزّ و جلّ با آنان به مباحله پردازد و روز بعد را برای انجام مباحله تعیین کردند.

فردای آن روز رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم درحالی که حسین را در آغوش و دست حسن را در دست داشت و پشت سر او دخترش فاطمه و پسرعمویش علی بن ابی طالب علیه السلام در حرکت بودند، برای امتثال فرمان خدای متعال در محل تعیین شده حضور یافت. و قرآن حکیم به روشنی این ماجرا را یادآور شده و فرموده است:

فَمَنْ يَاجِبْكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛ (۲)

ص: ۲۵۹

۱- (۱). سیره حلبی ۲۱۱/۳؛ سیره نبوی ۵۷۴/۱.

۲- (۲). آل عمران/۶۱.

هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده بازهم کسانی با تو به ستیز برخیزند، به آن‌ها بگو: بیاید ما و شما فرزندان و زنان و نفوس خویش را فرابخوانیم و آن‌گاه مباحله انجام دهیم و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم غیر از افراد یاد شده هیچ یک از مسلمانان را با خود همراه نبرد تا بدین وسیله پیامبری و رسالت راستین خود را برای همه ثابت کند. در این جا کشیش نجران به همراهان خود گفت: ای هم کیشان! من اکنون نظاره گر چهره‌هایی هستم که اگر از خدا درخواست کنند کوهی را از جا برکنند، آن را عملی خواهد ساخت. بنابراین، اگر شما با آنان مباحله کنید به هلاکت رسیده و یک نفر مسیحی بر روی زمین باقی نخواهد ماند.

وقتی مسیحیان از مباحله با پیامبر و اهل بیت او (صلوات الله علیهم اجمعین) سر باز زدند، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به آنان فرمود:

اگر از مباحله منصرف شده‌اید، اسلام بیاورید و از امتیازاتی که مسلمانان برخوردارند، بهره مند شوید و حقوقی را که مسلمانان باید رعایت کنند شما نیز رعایت کنید.

ولی پذیرا نشدند. حضرت فرمود: بنابراین، با شما خواهم جنگید. آنان در پاسخ گفتند: ما در برابر عرب از توان جنگی برخوردار نیستیم ولی با شما قرارداد صلح امضا می‌کنیم که اگر به ما حمله نکنید و ما را از دین و آیین خود برنگردانید، سالیانه دو هزار لباس، نیمی را در ماه صفر و نیمی در رجب و تعداد سی زره معمولی آهنین، به شما تحویل دهیم.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با پذیرش این پیشنهاد با آنان قرارداد صلح بست و فرمود:

به خدایی که جانم در دست اوست! هلاکت نجرانیان نزدیک شده بود و اگر مباحله انجام داده بودند به صورت بوزینه و خوگ درمی آمدند و سرزمینشان بر آن ها آتشی برمی افروخت که مردم نجران و حتی پرندگان بر درخت را طعمه خویش می ساخت و سال، به پایان نرسیده بود که همه نصارا به هلاکت می رسیدند. (۱)

و بدین سان و بی آنکه اسلام آورند به دیار خود بازگشتند نقل شده دیری نپایید دو تن از سران نصارا به نام های عاقب و سید پس از حرکت، نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بازگشتند و اسلام آوردند (۲).

۳. حجه الوداع

اشاره

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برجسته ترین الگوی بشریت به شمار می آمد، آیات الهی را به مردم می رساند و آن ها را تفسیر می کرد و با بیانی روشن، به تشریح احکام آن می پرداخت. انبوه مسلمانان، مشتاق بودند در گفتار و کردار، از آن حضرت پیروی کنند. با فرارسیدن ماه ذی قعدة سال دهم هجری، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم جهت آشنا ساختن مردم با احکام الهی در حج، تصمیم بر انجام مراسم حج گرفت. گفتنی است که پیامبر قبلا حج انجام نداده بود، لذا هزاران مسلمان از شهرهای بزرگ و صحرائشینان و قبایل مختلف، دسته دسته به مدینه رو آوردند و خود را برای همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در سفر حج، آماده ساختند به گونه ای که تعداد آن ها به مرز صد هزار نفر رسید.

دوستی و محبت راستین و برادری اسلامی و پاسخگویی به ندای رهبرشان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، مسلمانان را در یک مکان گرد آورد با این که در

ص: ۲۶۱

۱- (۱). تفسیر کبیر ۵۸/۸.

۲- (۲). طبقات کبری ۳۵۷/۱.

گذشته های نه چندان دور باهم دشمن بودند و بر یکدیگر فخر و مباهات می کردند و در نادانی و کفر به سر می بردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم همه همسران خود و دخت گرامی اش فاطمه زهرا علیها السلام را با خود همراه برد و همسر او علی بن ابی طالب علیه السلام را به مأموریتی اعزام نمود و ابو دجانة انصاری را بر مدینه گمارد.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در ذو الحلیفه با دو قطعه پارچه سفید احرام بست و هنگام احرام چنین گفت:

«لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك، إن الحمد و النعمة لك و الملك، لا شريك لك لبيك.»

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چهارم ذی حجه به شهر مکه نزدیک شد و تلبیه (لبيك گفتن) را قطع کرد. سپس درحالی که حمد و ثنای خدا را فراوان به جا می آورد وارد مسجد الحرام شد و حجر را استلام کرد و هفت دور طواف نمود و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواند و آن گاه سعی بین صفا و مروه انجام داد و سپس رو به حاجیان کرد و فرمود: «کسانی که قربانی با خود نیاورده اند می توانند از احرام خارج شوند و حجشان را به عمره تبدیل کنند و آنان که قربانی آورده اند بر احرام خود باقی بمانند.»

بعضی از مسلمانان با این پندار که آنان نیز باید مانند رهبرشان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هم چنان محرم باشند، با فرمان آن بزرگوار مخالفت کردند. پیامبر از این کار به خشم آمد و فرمود: «اگر قربانی به همراه نیاورده بودم، خود نیز همان گونه که به شما دستور دادم عمل می کردم. (۱)»

ص: ۲۶۲

علی بن ابی طالب علیه السّلام از سفر یمن به مکه بازگشت تا به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیوند و ۳۴ قربانی با خود آورده بود. در نزدیکی مکه یکی از افراد خود را بر سپاهیان گمارد و شتابان وارد مکه شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از دیدن علی و موفقیت چشم گیری که در یمن نصیب وی شده بود، شادمان گشت و بدو فرمود: «رهسپار مسجد الحرام شو و کعبه را طواف نما و مانند یارانت از احرام خارج شو.»

حضرت علی علیه السّلام عرضه داشت: «من مانند شما تهلیل (لا اله الا الله) بر زبان آوردم.

من هنگامی که احرام بستم عرضه داشتم: خدایا! همان گونه که پیامبر و فرستاده ات حضرت محمد تهلیل گفت، تهلیل می گویم.»

سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او دستور داد نزد سپاهیان خود بازگردد و آن ها را به سمت مکه همراهی کند. وقتی این افراد خدمت پیامبر رسیدند و از آن جا که علی علیه السّلام آنان را بر کار اشتباهی که در غیاب وی انجام داده بودند، مورد نکوهش قرار داده بود؛ از وی به پیامبر شکایت کردند. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در پاسخ آنان فرمود:

«ایها الناس لا تشکوا علیا فوالله إنه لأخشن فی ذات الله من أن یشتکی»؛ [\(۱\)](#)

مردم! از علی شکوه نکنید وی در راه خدا سختگیرتر از آن است که کسی از او شکایت کند.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم روز نهم ذی حجه به اتفاق انبوه مسلمانان، رهسپار عرفات گردید و تا غروب روز نهم در عرفات درنگ کرد و با فرارسیدن تاریکی شب سوار بر ناقه رهسپار مزدلفه گردید. پاسی از شب را در آن جا سپری نمود و از طلوع فجر تا طلوع خورشید هم چنان در مشعر الحرام توقف نمود و روز دهم

ص: ۲۶۳

به سمت «منی» حرکت کرد و اعمال آن از جمله: رمی جمرات و قربانی و سر تراشیدن را انجام داد سپس برای ادای بقیه اعمال حج، راهی مکه شد.

این حج بدان جهت که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در آن با مسلمانان خدا حافظی کرد و به نزدیک بودن وفات خود اشاره نمود «حجه الوداع»، و بدین سبب که فرمان الهی را در زمینه جانشینی پس از خود به مردم ابلاغ کرد «حجه البلاغ» نامیده شد و برخی آن را بدین جهت که نخستین حج پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم تلقی می شد و حضرت در آن به بیان احکام ثابت اسلام در خصوص مناسک حج پرداخته بود، «حجه الاسلام» نامیدند.

سخنان پیامبر در حجه الوداع

روایت شده رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حجه الوداع خطبه ای بلند ایراد کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ایها الناس اسمعوا منی ابین لكم فانی لا ادری لعلی لا القا کم بعد عامی هذا فی موقفی هذا. ایها الناس إن دماکم و اموالکم علیکم حرام إلى أن تلقوا ربکم کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا. ألا هل بلغت؟ اللهم اشهد.

فمن کانت عنده امانه فلیؤدها إلى الذی ائتمنه علیها و إن ربا الجاهلیه موضوع، و إن اول ربا ابدأ به ربا عمی العباس بن عبد المطلب. و إن دماء الجاهلیه موضوعه، و إن اول دم ابدأ به دم عامر بن ربیع بن الحارث بن عبد المطلب و إن ماثر الجاهلیه موضوعه غیر السدانه و السقایه، و العمد قود، و شبه العمد ما قتل بالعصا و الحجر ففیه مأه بعیر فمن زاد فهو من اهل الجاهلیه.

ایها الناس إن الشیطان قد یئس ان یعبد فی ارضکم هذه و لکنه رضی أن یطاع فیما سوی ذلك مما تحتقرون من اعمالکم.

ايها الناس انما النسىء زياده فى الكفر يضل به الذين كفروا يحلونه عاما و يحرمونه عاما ليواطئوا عدّه ما حرم الله. و إن الزمان استدار كهيئته يوم خلق الله السماوات و الأرض و إن عدّه الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فى كتاب الله خلق الله السماوات و الأرض منها اربعة حرم، ثلاثة متواليات و واحد فرد:

ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم و رجب الذى بين جمادى و شعبان. ألا هل بلغت؟ اللهم اشهد.

ايها الناس إن لنساءكم عليكم حقا و إن لكم عليهن حقا. لكم عليهن أن لا يوطئن فرشكم غيركم و لا يدخلن أحدا تکرهونه بيوتكم إلا بإذنكم و لا يأتين بفاحشه فإن فعلن فان الله قد أذن لكم أن تعضلوهن و تهجروهن فى المضاجع و تضربوهن ضربا غير مبرح، فإن انتهين و أطعنكم فعليكم رزقهنّ و كسوتهنّ بالمعروف، و إنّما النساء عندكم عوار لا يملكن لأنفسهن شيئا، اخذتموهنّ بأمانه الله و استحلتتم فروجهنّ بكلمه الله فاتقوا الله فى النساء و استوصوا بهنّ خيرا.

ايها الناس انما المؤمنون إخوه فلا يحلّ لامرئ مال أخيه إلا عن طيب نفس.

ألا هل بلغت؟ اللهم اشهد.

فلا ترجعوا بعدى كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض؛ فإننى قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتى اهل بيتى ألا هل بلغت؟ اللهم اشهد.

ايها الناس إن ربكم واحد، و ان أباكم واحد، كلکم لآدم، و آدم من تراب، أكرمکم عند الله أتقاکم، ليس لعربى على عجمى فضل إلا بالتقوى، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم. قال صلى الله عليه و اله و سلم فليبلغ الشاهد منكم الغائب (1). ايها الناس ان الله قد قسم

ص: ٢٤٥

لكل وارث نصيبه من الميراث و لا يجوز لوارث وصيه في اكثر من الثلث، و الولد للفراش و للعاهر الحجر، من ادعى الى غير ابيه او تولى غير مواليه فعليه لعنة الله و الملائكه و الناس اجمعين، لا يقبل الله منه صرفا و لا عدلا... و السلام عليكم و رحمه الله؛ (1)

مردم! سختم را بشنوید تا مطالبی را برایتان بیان دارم، چه این که نمی دانم شاید سال بعد شما را در چنین مکانی نبینم. مردم! جان و مال شما تا آن گاه که به دیدار خدا می روید، مانند این روز و این ماه و این سرزمینتان بر یکدیگر حرام است، آیا ابلاغ کردم: خدایا! گواه باش.

هر کس امانتی نزد اوست آن را به صاحبش بازگرداند، ربای دوران جاهلیت ساقط است و نخستین ربایی که آن را ساقط می کنم، ربای عمویم عباس پسر عبد المطلب است. خون هایی که در جاهلیت ریخته شده نادیده گرفته می شود، و نخستین خونی را که نادیده می گیرم خون عامر پسر ربیعہ پسر حارث پسر عبد المطلب است.

امتیازات جاهلیت به جز پرده داری کعبه و آب دادن حاجیان، از درجه اعتبار ساقط است. قتل عمد باید قصاص شود، و هر چه به وسیله عصا و سنگ کشته شود، شبه عمد است و باید صد شتر دیه داده شود، آن کس که بر این مقدار بیفزاید، اندیشه ای جاهلی دارد.

مردم! شیطان از این که در سرزمین شما مورد پرستش قرار گیرد، مأیوس گشته ولی جز پرستش راضی است در اعمالی که آن ها را کوچک می شمارید، از او فرمان ببرید.

مردم! تأخیر ماه حرام، افزایش در کفر است، آنان که کافرند بدان گمراه می گردند، یک

ص: ۲۶۶

۱- (۱). عقد الفرید ۵۷/۴؛ طبقات کبری ۱۸۴/۲؛ خصال ص ۴۸۷ ت بحار الأنوار ۴۰۵/۲۱؛ این خطبه در منابع سیره و تاریخ با اختلاف در زیادی و کاستی، وارد شده است.

سال، آن را حلال و سالی دیگر حرام می کنند تا با این کار تعداد ماه هایی که خداوند حرام کرده یکسان گردانند. زمان به همان گونه که خدا آن را در روز آفرینش آسمان ها و زمین، ایجاد کرد، در گردش است، شماره ماه ها نزد خدا آن روز که به آفرینش آسمان ها و زمین پرداخت، دوازده ماه است، از جمله: چهار ماه حرام که سه ماه ذی قعدة و ذی حجه و محرم پیاپی و یکی ماه رجب که منفرد است و میان جمادی و شعبان قرار دارد، آیا ابلاغ کردم؟ خدایا! گواه باش.

مردم! زنانتان بر شما حقی دارند و شما نیز متقابلاً بر آنان حقی دارید، حق شما بر آنان این است که غیر شما کسی را به بستران راه ندهند و کسی را که از او کراهت دارید بی اجازه شما به خانه هایتان نیاورند و کار زشت انجام ندهند و اگر مرتکب کار خلافی شدند، خدا به شما اجازه داده آن ها را تأدیب نمایید و بسترشان را ترک کنید، و آن ها را به اعتدال تنبیه کنید، اگر دست برداشتند هزینه زندگی و لباس آن ها، به شکلی شایسته بر عهده شماست، زنان نزد شما اسیرند و از خود اختیاری ندارند، آن ها را به امانت خدا گرفته اید و به سخن الهی بر خود حلال ساخته اید، درباره زنان از خدا بیم داشته باشید و با آن ها به نیکی رفتار کنید.

مردم! مؤمنان با یکدیگر برادرند، برای هیچ کس مال برادرش جز، به رضایت وی حلال نیست. مردم! آیا ابلاغ کردم؟ خدایا! گواه باش.

پس از من به کفر بازگردید که در اثر آن یکدیگر را گردن بزنید، زیرا من میان شما چیزی به ودیعه نهادم که اگر بدان متمسک شوید، هرگز به گمراهی دچار نمی شوید؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیت، آیا ابلاغ نمودم؟ خدایا! گواه باش.

مردم! پروردگار شما یکی و پدرتان نیز یکی است، همه فرزندان آدم و آدم از خاک آفریده شده است، گرامی ترین فرد شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست، عرب بر غیر عرب جز به پرهیزکاری برتری ندارد، آیا ابلاغ کردم؟ خدایا! گواه باش.

عرض کردند: آری؛

فرمود: بنابراین، حاضران سخنانم را به غایبان برسانند.

مردم! خداوند برای هر وارثی سهم وی را از میراث تقسیم کرده است و وصیت، بیش از ثلث، برای وارث نافذ نیست، فرزند متعلق به بستر شوهر است و زناکار باید سنگسار شود، هر کس به غیر پدرش خوانده شود و یا به غیر از موالی خویش، بستگی جوید لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد، خداوند از او عوض و همتایی نمی پذیرد... سلام و رحمت خدا بر شما باد.

۴. تعیین جانشین

مسلمانان با حلقه زدن پیرامون شمع وجود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، حج اکبر را به انجام رساندند و احکام خود را از آن بزرگوار آموختند. سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تصمیم گرفت به مدینه بازگردد. زمانی که کاروان های بزرگ حاجیان به منطقه «رابغ» نزدیک «غدیر خم» رسید، پیش از آنکه حاجیان پراکنده شده و از این منطقه رهسپار سرزمین های خود شوند، وحی الهی آیه تبلیغ را همراه با هشدار نازل کرد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛ (۱)

ای فرستاده ما، آن چه را از ناحیه پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان اگر این را عملی نسازی، رسالت خویش را ابلاغ نکرده ای و خداوند تو را از آسیب دشمنان مصون خواهد داشت.

ص: ۲۶۸

این خطاب الهی فرمان فوق العاده مهمی با خود داشت. انجام کدام تبلیغ مهمی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم درخواست شده که حضرت تا آن زمان به انجامش همت نگمارده بود؟ در صورتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نزدیک به ۲۳ سال آیات و احکام الهی را به مردم رسانده و آنان را به آیین حق دعوت کرده بود! و در این راستا رنج و گرفتاری و دشواری های فراوانی را به جان خریده بود، بنابراین چگونه به او گفته می شود: رسالتش را ابلاغ نکرده؟

این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمان به توقف کاروان ها داد تا آنان که جلوتر رفته اند باز گردند و عقب ماندگان به جمعیت پیوندند. آفتاب سوزان آن روز به گونه ای بود که از شدت گرما هر نفر، بخشی از ردای خود را بالای سر و قسمتی را زیر پا می نهاد تا رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمان الهی را به آنان ابلاغ کرده و تبلیغ آخرین رسالت را به انجام برساند. حکمت الهی بود که این تبلیغ در این مکان و در چنین شرایطی صورت پذیرد تا در وجدان امت ماندگار شود و جهت حفظ و حراست از رسالت و امت اسلامی، با گذشت زمان در خاطره ها زنده باقی بماند.

با گردآوری جهاز شتران منبری از آن ها تهیه گردید و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس از آن که با انبوه مسلمانان نماز گزارد، بر فراز آن قرار گرفت و حمد و سپاس خدا را به جا آورد و با صدای بلند به گونه ای که تمام حاضران می شنیدند فرمود:

«ایها الناس یوشک أن ادعی فأجیب و إنی مسؤول و أنتم مسؤولون فما انتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك بلغت و نصحت و جاهدت فجزاک الله خیرا. قال صلی الله علیه و اله و سلم أستم تشهدون أن لا اله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن جنته حق و أن الساعه آتیة لا ریب فیها و أن الله یبعث من فی القبور؟ قالوا: بلی نشهد بذلك

قال صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم اللهم اشهد. ثم قال صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم: فيأني فرطكم على الحوض و انتم واردون عليّ الحوض و إنّ عرضه ما بين صنعاء و بصرى فيه أقداح عدد النجوم من فضّه فانظروا كيف تخلّفوني في الثقلين.

فنادى مناد و ما الثقلان يا رسول الله؟ قال صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم الثقل الأكبر كتاب الله طرف بيد الله عزّ و جلّ و طرف بأيديكم فتمسّكوا به لا تضلّوا. و الآخر الأصغر عترتي.

و إن اللطيف الخبير نبأني أنّهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض فسألت ذلك لك لهما ربّي فلا تقدّموهما فتهلكوا و لا تقصّروا عنهما فتهلكوا؛

مردم! به زودی دعوت حق را لیبیک می گویم؛ من و شما مورد پرسش قرار می گیریم، نظرتان چیست؟

عرض کردند: گواهی می دهیم که شما رسالت خود را ابلاغ و در حق ما خیرخواهی نمودی و در راه خدا مبارزه کردی، خداوند به شما پاداش خیر عنایت کند. فرمود:

آیا گواهی می دهید که معبودی جز خدا نیست و محمد، بنده و فرستاده اوست و بهشت حق است و قیامت بی تردید خواهد آمد و خداوند مردگان را از قبرهایشان برمی انگیزاند؟

عرض کردند: آری! بدان گواهی می دهیم. عرضه داشت: خدایا! گواه باش و آن گاه فرمود: من قبل از شما بر حوض وارد می شوم و شما در کنار حوض نزد من خواهید آمد عرض آن حوض به اندازه فاصله میان صنعاء و بصری است، در آن جا به تعداد ستارگان آسمان ظرف هایی از نقره وجود دارد، بنگرید پس از من چگونه با ثقلین رفتار می کنید.

فردی صدا زد: ای رسول خدا! منظور از ثقلین چیست؟ فرمود: ثقل اکبر کتاب خداست که یک سمت آن به دست قدرت خدای عزّ و جلّ و سمت دیگرش در دست شماست، پس بدان چنگ زبید تا گمراه نشوید. و ثقل اصغر، عترت منند،

خدای لطیف و آگاه مرا مطلع ساخته که آن دو از یکدیگر جدایی نپذیرند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، من این را برای آن دو از خدا خواستم. شما از آنان پیش نیفتید که نابود خواهید شد و از آنان بازمانید که به هلاکت خواهید رسید.

سپس دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و بالا برد به گونه ای که سفیدی زیر بغل هردو پدیدار شد و همه مردم امام را شناختند آن گاه فرمود:

«ایها الناس! من أولى الناس بالمؤمنین من انفسهم؟»

مردم! چه کسی از خود مؤمنین به آنان سزاوارتر است. عرض کردند: خدا و رسولش آگاه ترند. حضرت فرمود:

«ان الله مولای و أنا مولی المؤمنین و أنا أولى بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فعلی مولاه؟»

خدا مولا و سرپرست من، و من مولا و سرپرست مؤمنینم و از خودشان به آن ها سزاوارترم

و سه بار فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه؟»

هر که من سرپرست اویم، علی سرپرست اوست.

سپس فرمود:

«اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و أدر الحق معه حیث دار، ألا فلیبلغ الشاهد الغائب؟»

خدایا! دوستدارانش را دوست و دشمنانش را دشمن بدار، آن کس را که به او محبت می ورزد مورد محبت خود و هر کس خشم و کینه اش را بدل دارد، مورد خشم خود قرار ده، کسانی را که یاری اش می کنند یاری فرما و آنان که تنهایش

ص: ۲۷۱

می گذارند در تنهایی رهایشان ساز و حق را بر محور وجودش به گردش درآور، آگاه باشید! سخنانم را حاضران به غایبان برسانند.

هنوز پراکنده نشده بودند که فرشته وحی الهی این آیه شریف را نازل فرمود:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ (۱)

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را دین و آیین شما پذیرفتم.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

«الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی بعدی»؛

الله اكبر! بر کامل شدن دین و تمام گشتن نعمت و خشنودی پروردگار از رسالتم و ولایت علی پس از خودم.

آن گاه دستور داد خیمه ای برای علی علیه السلام برپا گردد و مسلمانان دسته دسته به حضور او بار یابند و به عنوان امیر مؤمنان به او ادای احترام نمایند. همه، فرمان رسول خدا را عملی ساختند. پیامبر نیز به همسران خود و همسران مؤمنان دیگر که با آن بزرگوار بودند دستور داد همین کار را انجام دهند.

ابو بکر و عمر پیشاپیش مردم هریک با این جمله: «بر تو تهنیت باد ای فرزند ابو طالب، که مولا- و سرور من و هر زن و مرد مؤمن گشتی» به آن حضرت مبارکباد و شادباش گفتند. (۲)

ص: ۲۷۲

۱- (۱). مائده/۳.

۲- (۲). به تاریخ یعقوبی ۱۱۲/۳؛ مسند احمد ۲۸۱/۴؛ البدایه و النهایه ۲۱۳/۵ و الغدیر ۱/۴۳، ۱۶۵،

انبوه جمعیت حاجیان از منطقه غدیر خم رهسپار عراق و یمن گشتند و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم راهی مدینه شد. حاجیان همه حامل سفارش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم درباره جانشینی و رهبری دست پرورده اش علی بن ابی طالب علیه السلام بودند تا حرکت رسالت اسلامی به همان شیوه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ادامه یابد و پس از رحلت نخستین رهبر، موانع را پشت سر بنهد. به همین منظور رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در آن روز تاریخی جاودان، علی را به مردم معرفی کرد، بلکه از آن زمان که در ماجرای «یوم الدار» او را وزیر، مشاور و برادر و پشتیبان و بازوی یاریگر خویش برشمرد، جانشین خود ساخت و پس از رحلت پیامبر اکرم باید مردم از چنین جانشینی پیروی کنند و او را رهبر و پیشوای خود به شمار آورند.

پس از گسترش حاکمیت دین و قدرت گرفتن کانون امتیت و آرامش در مدینه، برگشتن گروهی از دین و یا افرادی که از پذیرش دستورات نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سر برتافتند و یا عده ای که در نواحی دور از مدینه، عنصر دین و سیاست را ابزار دست یابی به آرزو و آمال و تمایلات بیمار خود می پنداشتند، مسأله چندان مهمی تلقی نمی شد.

از همین رهگذر، مسیلمه به دروغ ادعای پیامبری کرد و در نامه ای به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم یادآور شد که وی نیز به پیامبری برانگیخته شده و برای حاکمیت یافتن بر زمین، از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم درخواست مشارکت نمود. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از مضمون نامه اطلاع حاصل نمود رو به نامه رسانان کرد و

فرمود: «اگر بدین جهت نبود که پیک و نامه رسان نباید کشته شود، شما دو تن را گردن می زدم زیرا شما قبلاً اسلام آورده و رسالت مرا پذیرفته بودید بنابراین چرا از این احمق پیروی کردید و دست از دین و آیین خود برداشتید؟»

سپس در پاسخ مسیلمه کذاب نامه ای بدین مضمون مرقوم فرمود

«بسم الله الرحمن الرحيم. من محمد رسول الله الى مسيلمه الكذاب، السلام على من اتبع الهدى، اما بعد فان الأرض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبه للمتقين»؛ (۱)

به نام خداوند بخشنده مهربان. نامه ای است از محمد فرستاده خدا به مسیلمه کذاب، درود بر پویندگان راه هدایت، زمین از آن خداست به هر یک از بندگانش بخواهد آن را به میراث می دهد و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران خواهد بود.

مسلمانان در سرکوب حرکت های ارتدادی که برخی حقه بازان مانند أسود عنسی و مسیلمه و طلحه، سلسله جنابان آنان بودند، به موفقیت دست یافتند.

۶. بسیج عمومی در نبرد با روم

(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به حراست از مرزهای شمالی دولت اسلامی که دولت سازمان یافته روم با سپاهی نیرومند در آن سامان قرار داشت توجه زیادی مبذول می نمود و از آن جا که نشانه های سقوط دولت فارس هویدا بود نمی توانست تأثیر نگران کننده ای بر دولت اسلامی داشته باشد. از سویی دولت فارس مانند مسیحیان روم، برخوردار از آرمان های معنوی نبود که به

ص: ۲۷۴

۱- (۱). سیره نبوی ۶۰۰/۲.

۲- (۲). پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در ماه صفر سال ۱۱ هجری پرچم جنگ را برای اسامه بست.

دفاع از آن برخیزد. به همین دلیل تنها دولت روم می توانست برای نظام نوپای اسلامی خطر به شمار آید، به ویژه که برخی از عناصر نفاق و آشوب طلبی که از قلمرو دولت اسلامی رانده شده بودند، رو به شام آورده و افراد دیگری نیز به آنان پیوسته بودند و حضور نصارای نجران نیز برای وادار کردن روم به همکاری آنان، عاملی سیاسی تلقی می شد.

با این همه، امور یاد شده عوامل تازه و جدیدی نبودند که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم توجه نشان دهد و دست به تدارک سپاهی گران بزند که جز علی علیه السلام و برخی یاران مخلص او، سایر بزرگان صحابه در آن حضور داشته باشند.

در حقیقت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم با این کار خواست در فضای سیاسی، از عواملی که باعث تأخیر انتقال قدرت به علی بن ابی طالب می شد جلوگیری کند تا امام بتواند به وظایف و مسئولیت های جانشینی پس از پیامبر به خوبی عمل نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با وجود تأکید مداوم بر رهبری امام علی علیه السلام به ویژه پس از بیعت غدیر و بیان شایستگی آن حضرت جهت به پایان رساندن راهش، از سوی برخی افراد احساس نگرانی نمود. از این رو، هدفش این بود که مدینه عاری از اوضاع آشفته سیاسی باشد تا امام علی علیه السلام پس از او بتواند بدون درگیری و مشاجره، زمام امور دولت را به دست گیرد. به همین دلیل، حضرت خود پرچم رزم را بست و به اسامه بن زید سپرد و با اشاره ای رسا، به شایستگی و لیاقت این فرمانده جوان تصریح کرد و بزرگان مهاجر و انصار را تحت فرماندهی او قرار داد و بدو فرمود:

«سر الی موضع قتل ابیک، فأوطئهم الخیل فقد ولّیتک هذا الجیش فاغز صباحا علی اهل ابنی»؛ «به محل شهادت پدرت رهسپار شو و بر دشمن بتاز. تو را به

فرماندهی این سپاه منصوب نمودم، سحر گاهان بر اهالی «ابنا» یورش ببر.

ولی وجود روح گستاخی و طمع دست یابی به پست و قدرت و فقدان انضباط لازم، برخی از افراد را وادار به مخالفت کامل با فرمان نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ساخت و بعید به نظر نمی رسید این افراد از اهدافی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دنبال می کرد اطلاع داشتند، به همین سبب کوشیدند حرکت سپاه اسامه را که در منطقه «جرف» اردو زده بود، به تأخیر اندازند. این خبر به گوش مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسید، حضرت به خشم آمد- و در حالی که حوله ای بر دوش کشیده و به جهت سردرد ناشی از تب، دستمالی به سر بسته بود- رهسپار مسجد گشت و بر فراز منبر قرار گرفت و پس از حمد و ستایش خداوند چنین فرمود:

مردم! شنیده ام برخی از شما در مورد نصب اسامه به فرماندهی سپاه از طرف من، انتقاد داشته اید. اگر امروز در مورد انتصاب وی به فرماندهی اعتراض می کنید، پیش از آن نیز همین سخن را در مورد پدرش بر زبان راندید. به خدا سوگند! پدرش شایسته آن منصب بود و پسرش نیز از چنین شایستگی برخوردار است. من بیش از همه به او علاقه مندم، همه خوبی ها در این پدر و پسر جمع است. در حق او به نیکی سفارش کنید، زیرا او از نیک مردان شماست. (۱)

با این که تب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شدت یافت ولی سختی بیماری، وی را از توجه فراوان به حرکت سپاه باز نداشت. به همین سبب، به هریک از یارانش که به عیادت وی می آمدند می فرمود: «سپاه اسامه را حرکت دهید. (۲)» و بر اعزام این سپاه پافشاری داشت و می فرمود:

ص: ۲۷۶

۱- (۱). طبقات کبری ۱۹۰/۲ چاپ دار الفکر.

۲- (۲). همان.

«جَهِّزُوا جَيْشَ إِسَامَةَ لَعْنُ اللَّهِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ»؛ (۱)

سپاه اسامه را برای حرکت مهیّا سازید، خداوند کسانی را که از حضور در این سپاه خودداری کنند مورد لعن خویش قرار دهد.

برخی مسلمانان خبر وخامت وضعیّت جسمی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به اردوگاه سپاه در منطقه «جرف» رساندند. به همین دلیل، اسامه برای وداع با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به مدینه بازگشت و به حضور رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شرفیاب شد و حضرت او را جهت پیگیری هدفی که برایش ترسیم نموده بود، تشویق کرد و به او فرمود:

«با اعتماد بر خیرخواهی خداوند، صبحگاهان حرکت نما.»

اسامه به سرعت خود را به سپاه خویش رساند و آن‌ها را برای حرکت و توجه به انجام وظایفی که بدان‌ها محوّل شده بود، تشویق کرد. جمعی که از حضور در سپاه امتناع ورزیده و سودای خلافت در سر داشتند، با این که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر سرعت بخشیدن حرکت سپاه و عدم شک و تردید در وظیفه‌ای که آن‌ها را به سپاه اسامه محوّل نموده بود، تأکید داشت، توانستند به این بهانه که پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حال احتضار است، در حرکت سپاه اسامه، مانع تراشی کنند.

ص: ۲۷۷

واپسین لحظات

۱. جلوگیری از نوشتن وصیت

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با وجود شدت تب و درد ناشی از بیماری به کمک علی علیه السلام و فضل بن عباس از منزل خارج شد تا با مردم نماز بگذارد و با این کار، راه را بر سودجویانی ببندد که با برنامه ریزی جهت به یغما بردن خلافت و ریاستی که از پیش، چشم طمع بدان داشتند، لحظه شماری می کردند، و برای رسیدن به این هدف به سادگی، از دستورات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مبنی بر حرکت سپاه اسامه سر بر تافتند. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم - پس از نماز - رو به مردم کرد و فرمود:

«یا ایها الناس سعرت النار و اقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم و انی و الله ما تمسکون علی بشیء انی لم أحلّ إلا ما أحلّ الله، و لم احرم الا ما حرم الله»؛ (۱)

مردم! آتش فتنه برافروخته شده و فتنه ها مانند پاره های شب تاریک رو آورده است شما هیچ گونه دستاویزی بر ضد من ندارید، چرا که من فقط حلال خدا را حلال و حرام او را حرام ساختم.

حضرت با این سخنان دیگر بار به آنان هشدار داد که نافرمانی اش نکنند، چرا که در آن افق مقاصد شومی رخ می نمود که در صورت قرار گرفتن زمام

ص: ۲۷۹

۱- (۱). سیره نبوی ۹۵۴/۲؛ طبقات کبری ۲/۲۱۵.

امور، به دست ناهلان امت، حوادث ناگواری را برای امت در پی داشت.

با شدت یافتن بیماری رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم یاران حضرت در خانه اش گرد آمدند و کسانی که از حضور در سپاه اسامه خودداری کردند نیز به آنان پیوستند و نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم این افراد را به جهت عدم حضور در آن سپاه مورد نکوهش قرار داد و آن ها با بهانه هایی پوچ و واهی به عذر تراشی پرداختند. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم سعی کرد به گونه ای دیگر، امت را از لغزش و سقوط مصونیت بخشد از این رو، به آنان فرمود:

«ایتونی بدواه و صحیفه أکتب لکم کتابا لا تضلّون بعده»؛

دوات و کاغذی برایم بیاورید برایتان وصیتی بنگارم تا پس از آن به گمراهی دچار نشوید.

عمر بن خطاب بی درنگ گفت: بیماری رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شدت یافته [که چنین سخن می گوید] شما که قرآن را در اختیار دارید، همان کتاب خدا برای ما کافی است (۱). و بدین ترتیب، بین حاضران نزاع و اختلاف در گرفت. زنان از پشت پرده صدا زدند: خواسته رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را برآورده سازید؛ عمر در پاسخ آنان گفت: ساکت باشید شما همان زنان همراه یوسفید هر وقت پیامبر بیمار شود اشکباران می شوید و آن گاه که بهبودی یابد بر او مسلط می گردید.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اظهار داشت: آن ها بهتر از شمایند (۲) و سپس فرمود: از پیشم بروید، در حضور من نزاع و کشمکش روا نیست.

ملاحظه کنید تا چه پایه امت نیازمند این سفارش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود، که ابن عباس هر گاه از این ماجرا یاد می کرد می گفت: اندوهبارترین مصیبت، آن

ص: ۲۸۰

۱- (۱). صحیح بخاری، کتاب العلم، باب کتابه العلم و کتاب الجهاد، باب جوائز الوفد.

۲- (۲). طبقات کبری ۲/۲۴۴؛ کنز العمال ۳/۱۸۳.

بود که از نگارش وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم جلوگیری کردند (۱).

پیامبر مهربان از بیم این که مبادا حاضران به اسائۀ ادب خویش ادامه داده و به انکار موضوع مهم تر از آن برآیند، در مورد نوشتن آن وصیت و سفارش پافشاری نشان نداد، زیرا حضرت از مقاصد آن افراد به خوبی آگاه بود و زمانی که برای بار دوم برای نوشتن وصیت، بدان حضرت مراجعه کردند، فرمود: آیا پس از آن سخنانی که گفتید (چنین درخواستی از من دارید) (۲)؟! او سپس آنان را به سه چیز سفارش کرد، ولی کتب تاریخی تنها دو سفارش، یکی بیرون راندن مشرکان از جزیره العرب و دیگری اعطای جایزه به هیئت ها را، همان گونه که خود بدان ها جایزه می داد، یادآور شده اند.

آقای محسن امین عاملی با نقدی بر این مطلب می گوید: اگر کسی در این موضوع دقت نماید تردیدی به خود راه نمی دهد که محدثان نه از سر فراموشی بلکه به طور عمد از بیان سومین سفارش آن حضرت که درخواست دوات و استخوان شانه جهت نگارش وصیتی برای آنان بود، سکوت کرده اند. و در حقیقت، سیاست، آن ها را به سکوت و فراموشی، مجبور ساخت. (۳)

۲. دیدار زهرا علیها السلام با پدر

حضرت زهرا علیها السلام با دنیایی از حزن و اندوه وارد خانه شد و به چهرۀ پدر که در آستانۀ لقای پروردگار خویش قرار داشت خیره شده بود. او با دلی شکسته و چشمی اشکبار در کنار پدر نشست و این شعر را زمزمه کرد.

ص: ۲۸۱

۱- (۱). صحیح بخاری کتاب العلم ۲۲/۱ و ۱۴/۲؛ ملل و نحل ۲۲/۱؛ طبقات کبری ۲۴۴/۲.

۲- (۲). بحار الأنوار ۴۶۹/۲۲.

۳- (۳). اعیان الشیعه ۲۹۴/۱؛ صحیح بخاری باب مرض النبی.

آن چهره درخشان و نورانی که به احترامش، از ابر درخواست باران می شود، شخصیتی که حامی یتیمان و پناه بیوه زنان است.

(۱)

در این لحظات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم چشمان مبارک خود را گشود و با صدایی ضعیف فرمود: دخترم! سخن عمویت ابو طالب را تکرار کردی، اکنون به جای آن بگو:

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ؛ (۲)

محمد، فقط فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز وجود داشتند، آیا اگر او از دنیا برود و یا کشته شود، شما واپس گرا خواهید شد، هر کس به آیین پیشینیان خود بازگردد هرگز به خدا آسیبی نمی رساند و خداوند سپاس گزاران را پاداش خواهد داد.

گویی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با این کار می خواست دخترش فاطمه علیها السلام را برای تحمل حوادث دردناک آینده، مهیا سازد، به همین دلیل، سخن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نسبت به سخن ابو طالب رضوان الله علیه تناسب بیشتری داشت.

سپس حضرت به دخت دلبندهش زهرا اشاره کرد به وی نزدیک شود تا با او سخن بگوید، زهرا اندکی خم شد و حضرت در گوش او رازی گفت و فاطمه گریان شد. بار دوم نیز در گوش وی سخنی گفت: این بار خندید، این پدیده حس کنجکاوای برخی از حاضران را برانگیخت و راز آن را از او جویا

ص: ۲۸۲

۱- ((۱)). و أبيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمه للارامل

۲- ((۲)). آل عمران/۱۴۴.

شدند، زهرا فرمود: من راز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را فاش نخواهم ساخت.

ولی پس از وفات پدر بزرگوارش، راز این ماجرا را از او پرسیدند، در پاسخ فرمود:

«أخبرني رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أنه قد حضر أجله وانه يقبض في وجعه هذا، فبكيت ثم أخبرني أني أول اهله لحوقا به فضحكت»؛ (۱)

رسول خدا به من خبر داد که وفاتش نزدیک است و در اثر این بیماری دنیا را وداع خواهد گفت، من گریستم ولی پس از آن که آگاهم ساخت من نخستین کسی از خانواده اش هستم که به وی می پیوندم، خندان شدم.

۳. آخرین لحظات عمر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

علی علیه السّلام تا آخرین لحظات زندگی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سایه وار در کنار آن بزرگوار قرار داشت. پیامبر سفارشات خود را به او می گفت و علم و دانش به او می آموخت و رازهایش را به او می سپرد. پیامبر در واپسین لحظات فرمود:

برادرم را فراخوانید.

از آن جا که پیامبر مأموریتی به علی علیه السّلام سپرده بود، در غیاب وی برخی از مسلمانان [به جای او] خدمت حضرت رسیدند، ولی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به آنان اعتنایی نکرد تا آن که علی خود وارد شد، حضرت به او فرمود: نزدیکم بیا، علی علیه السّلام به او نزدیک شد، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به سینه مبارک او تکیه زد و هم چنان در آن حال با وی سخن می گفت تا این که نشانه های احتضار در وجود مقدس او پدیدار گشت (۲). روح مطهر پیامبر والامقام اسلام علیه السّلام در آغوش

ص: ۲۸۳

۱- (۱). طبقات کبری ۲/۲۴۷؛ الکامل فی التاریخ ۲/۲۱۹.

۲- (۲). طبقات کبری ۲/۲۶۳.

علی بن ابی طالب علیه السّلام به ملکوت اعلی پیوست، چنان که شخص امام علی علیه السّلام در یکی از خطبه های (۱) معروف خود آن را یاد آور شده است.

۴. وفات و مراسم دفن

در آخرین لحظات عمر شریف پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم جز علی بن ابی طالب علیه السّلام و بنی هاشم و همسران رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم کسی اطراف وی حضور نداشت، با بلند شدن صدای شیون و زاری از خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، مردم از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آگاه شدند. دل ها به خاطر از دست دادن برجسته ترین آفریده خدا بی قرار و ناشکیبا بود، خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مانند آتشی که در گیاهان خشک بیفتد، همه جا منتشر شد و با این که حضرتش برای چنین روزی زمینه سازی کرده و پی در پی از وفات خویش خبر داده بود و امت را به اطاعت از ولی و جانشین پس از خویش علی بن ابی طالب علیه السّلام سفارش فرموده بود، ولی مردم هم چنان در اضطراب و سراسیمگی بودند.

وفات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مصیبتی فوق العاده بزرگ بود که وجدان و نهاد مسلمانان را به لرزه وامی داشت، مدینه و ساکنانش به خروش آمدند و در برابر جمله ای که عمر بن خطاب بر زبان آورد، بر شگفتی و حیرت کسانی که اطراف خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گرد آمده بودند، افزوده شد. وی در حالی که مردم را با شمشیر تهدید می کرد گفت: برخی از منافقان ادعا می کنند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از دنیا رفته است به خدا سوگند! او از دنیا نرفته بلکه مانند موسی بن عمران به پیشگاه پروردگار خویش رفته است (۲).

ص: ۲۸۴

۱- (۱). نهج البلاغه خطبة ۱۹۷.

۲- (۲). الکامل فی التاریخ ۳۲۳/۲؛ طبقات کبری ۲۶۶/۲؛ سیره نبوی، زینی دحلان ۳۰۶/۲.

قابل ملاحظه است (در مقایسه ای که عمر انجام داد) هیچ گونه شباهتی بین غیبت حضرت موسی علیه السلام و وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم وجود نداشت ولی عملکرد بعدی عمر، از پافشاری وی بر این مقایسه، پرده برمی دارد.

آری! عمر هم چنان در تب و تاب بود تا ابو بکر از منطقه «سنح» آمد و وارد خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شد و پارچه از چهره مبارک پیامبر برگرفت و به سرعت از خانه بیرون رفت و گفت: مردم! آنان که محمد را می پرستند بدانند که وی از دنیا رفته و آنان که خدا را موهبند پرستش قرار می دهند آگاه باشند که خداوند زنده است و هرگز نمی میرد و این آیه شریف را تلاوت کرد: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ** این جا بود که جوش و خروش عمر فرونشست و مدعی شد که به وجود چنین آیه ای در قرآن کریم توجه نداشته است (۱).

ابو بکر و عمر به مجرد این که خبر یافتند در سقیفه گردهمایی اضطراری در مورد جانشینی پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تشکیل شده، با فراموش کردن جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام و بیعتی که خود، با او کرده بودند و بی آن که از این اهانت، که جنازه مقدس رسول خدا را رها ساخته اند، پروا کنند؛ با جمعی از همدستان خود به سرعت به سقیفه بنی ساعده شتافتند.

ولی علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندانش به امور دفن پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مشغول بودند، علی علیه السلام جسم شریف پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را از زیر لباس غسل داد و عباس بن عبدالمطلب و پسرش فضل او را در این کار همراهی می کردند. امیر مؤمنان علیه السلام در حال غسل دادن فرمود: «پدر و مادرم فدایت، در زندگی

ص: ۲۸۵

و پس از مرگ چه اندازه پاکیزه و خوشبویی.»

آن گاه بدن مطهر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را روی تختی قرار دادند و علی علیه السَّلَام فرمود: رسول خدا در زندگی و پس از مرگ، پیشوا و رهبر ماست اکنون مسلمانان دسته دسته وارد شوند و بدون امام جماعت بر پیکر مطهرش نماز بگذارند و خارج شوند.

بدین ترتیب، امام علی و بنی هاشم و پس از آنان انصار، نخستین افرادی بودند که بر بدن پاک پیامبر نماز گزاردند (۱).

علی علیه السَّلَام مقابل پیکر مقدس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قرار گرفت و عرضه داشت:

«سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الَّذِي نَزَّلْنَا بِكَ الْقُرْآنَ وَنَحْنُ لَمِنَ الْغَائِبِينَ وَجَاهِدْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَتَّى اعْزَلَ اللَّهُ دِينَهُ وَتَمَّتْ كَلِمَتُهُ، اللَّهُمَّ فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَتَّبِعُ مَا نَزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَثَبَّتْنَا بَعْدَهُ، وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ»؛

درود و رحمت و برکات خدا بر تو ای رسول خدا، خدایا! ما گواهی می دهیم پیامبرت دستوراتی را که بر او نازل شده بود به مردم ابلاغ کرد و امت خویش را پند و موعظه نمود و برای آنان خیرخواهی نمود و در راه خدا تلاش و کوشش کرد تا این که خداوند دین خود را قدرت بخشید و دستوراتش عملی گشت، خدایا! ما را از کسانی قرار ده که پیرو دستورات او هستند و پس از او ما را ثابت قدم بدار و با او محشور گردان.

و مردم آمین گفتند. در این جریان، نخست مردان و سپس زنان و بعد کودکان بر پیکر مقدس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز گزاردند.

بدن مطهر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در همان خانه ای که روحش به آسمان ها پرکشید به خاک سپرده شد و زمانی که علی علیه السَّلَام خواست بدن مبارک آن حضرت را داخل

ص: ۲۸۶

۱- ((۱)). ارشاد ۱/۱۸۷ و اعیان الشیعه ۱/۲۹۵.

قبر بنهد، صدای انصار از پشت دیوار بلند شد که: ای علی! خدا را به یاد شما می آوریم که امروز حق ما نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ضایع نگردد، به یک تن از ما اجازه ورود ده تا از ثواب خاک سپاری پیکر مقدس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بهره ای نصیبمان شود. حضرت به اوس بن خولی که از رزمندگان بدر و از بزرگان بنی عوف به شمار می رفت، اجازه ورود داد. علی علیه السلام داخل قبر رفت و چهره مقدس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را باز کرد و صورت مبارکش را بر خاک نهاد و سپس بر جسم شریف او خاک ریخت.

صحابه ای که به سقیفه رفته بودند هیچ یک در مراسم دفن پیکر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شرکت نداشتند.

«سلام علیک یا رسول الله یوم ولدت و یوم مت و یوم تبعث حیا.» درودت باد ای پیامبر خدا آن روز که زاده شدی و آن روز که از این جهان رفتی و روزی که برانگیخته شوی.

خطوط برجسته اسلام به عنوان آخرین آیین الهی

چرا پیامبر برانگیخته شد؟

(۱)

خدای متعال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را به عنوان آخرین پیامبر و نسخ کننده تمام آیین های قبل از خود در برهه ای برای همه بشر-سیاه و سفید، عرب و عجم- برانگیخت که مدت ها از انقطاع رسالت و بعثت پیامبران پیشین می گذشت و آن بزرگوار یک تنه در برابر تمام جهان قد برافراشت و همه را به سوی ایمان به معبودی یکتا، آفریدگار و روزی دهنده ای فراخواند که مالک هر چیز است و سود و زیان در دست اوست؛ خدایی که نه شریکی در حکومت دارد و نه از سر ناتوانی و ناچاری، حامی و سرپرستی، نه همسری برای خود برگزیده و نه فرزندی، زاده نشده و همتایی ندارد.

خداوند او را برانگیخت تا مردم را به پرستش ذات بی شریکش فراخواند و بر پرستش بت هایی که سود و زیان و عقل و خرد و گوش شنوا نداشتند و قادر بر دفع ضرر و جور و ستمی از خود و دیگران نبودند، خط بطلان بکشد و سجایای اخلاقی را کامل و مردم را بر آراستگی به صفات پسندیده تشویق کند و به هر کار نیکی فرمان دهد و از هر عمل زشتی بازدارد.

ص: ۲۸۹

۱- (۱)). این بحث را می توان در سیره پیامبر از کتاب اعیان الشیعه، اثر سید محسن امین عاملی، ملاحظه نمود.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به همین بسنده نمود که مردم «لا اله الا الله محمد رسول الله» بگویند و نماز به پا دارند و زکات پردازند و روزه بگیرند و حج خانه خدا به جای آورند و پایبند احکام اسلام باشند. بر زبان جاری ساختن همین دو کلمه «لا اله الا الله، محمد رسول الله» حقوق متقابل بین مسلمانان را برای گوینده این جملات، ضمانت می کرد.

تعالیم والای اسلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بر پایه تساوی حقوق میان تمام آفریدگان و عدم برتری فردی بر دیگری جز به تقوا و برقراری برادری و برابری میان مؤمنان- از جهت حرمت یکسان خونشان و ارزشمند بودن پیمانشان- و عفو عمومی نسبت به گروندگان، برانگیخته شد.

آن حضرت آیینی درخشان و قانونی عادلانه، که آن را از خدا دریافت کرده بود، بنا نهاد. قانونی که تمام احکام عبادات و دادوستدها و امور مورد نیاز دنیا و دین مسلمانان را در بر داشت، قانونی عبادی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی که از بیان هیچ مسأله ای که امکان وقوع آن در زندگی آینده بشر مطرح و بشر بدان نیازمند باشد، فرونگذارده است. از دیدگاه مسلمانان حکم هر حادثه و رخدادی از ریشه های قانونی آیین اسلام قابل تشخیص است که باید بدان رجوع کرد.

عبادات، در دین مقدس اسلام تنها جنبه عبادی ندارند بلکه از فواید جسمی و اجتماعی و سیاسی نیز برخوردارند [مثلاً طهارت، پاکیزگی و نظافت را به ارمغان می آورد و در نماز، جنبه های معنوی و جسمی انسان

تقویت می شود و در نماز جماعت و حج فواید اجتماعی و سیاسی آشکاری وجود دارد، روزه داری فواید بهداشتی غیرقابل انکاری است و به یک سخن، پی بردن به راز و رمز ظاهری احکام اسلام امری ناممکن و دشوار است تا چه رسد به فواید نهانی آن ها که به مراتب دشوارتر است.

از آن جا که دین اسلام دستوراتی پسندیده و احکامی سازگار با عقل و خرد دارد و سهل و ساده است و برطرف کننده تنگناها و به ابراز شهادتین اکتفا می کند و تعالیم و دستوراتش عالی و قاطع و جدی است، مردم دسته دسته به این آیین گرویدند و مسلمانان بر بزرگ ترین ممالک زمین، سروری یافتند و نورانیت این دین، شرق و غرب گیتی را درنوردید و تمام سرزمین های آن زیر پرچم اسلام درآمد و همه ملت ها از هر نژاد و زبان در برابر آن سرتسلیم فرود آوردند.

دیری نپایید همان مردی که روزی از مکه نهانی بیرون رفت و یارانش مورد آزار و شکنجه و جور و ستم قرار می گرفتند و در راه دین و آیین خویش، دچار رنج و گرفتاری بودند، گاهی پنهانی رهسپار حبشه می شدند و گاهی به صورت ناشناس رهسپار مدینه، اکنون با همین یاران، برای ادای عمره قضا آشکارا وارد مکه شده و دشمنان قادر بر بازگرداندن و جلوگیری از او نبودند و پس از اندک مدتی پیروزمندانه وارد مکه گردید و بی آن که خونی به اندازه شاخ حجامت و حتی قطره ای خون به زمین بریزد، بر مردم آن سامان سیطره یافت و آنان با میل و رغبت و یا بی میلی، پذیرای اسلام شدند و سران عرب به حضور وی شرفیاب گشته و به اطاعت او درآمدند و پیش از این فتح، قدرت پیامبر به پایه ای رسیده بود که فرستادگان و سفیران خویش را نزد پادشاهان جهان چون کسری و قیصر و مقامات پایین تر از آنان اعزام و آن ها را به پذیرش اسلام

فراخواند و با وجود مسافت زیاد، به سرزمین قیصر یورش برد و همان گونه که پروردگارش در سوره نصر و فتح و دیگر سوره ها وعده به آن را بیان فرموده، دین خود را بر همه آیین ها غالب ساخت که کتب تاریخی گویای آن است.

آن گونه که بدخواهان ترسیم می کنند دین اسلام با زور شمشیر برپا نشد بلکه آن گونه که خدای متعال فرمان داده بود گسترش یافت:

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ (۱)

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما و با آنان به روشی که نیکوتر است استدلال و مناقشه نما.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تا زمانی که مردم مکه و سایر اعراب با او به مبارزه برنخاسته و آهنگ کشتن وی نکردند و او را بیرون نراندند، با آنان نجنگید؛ ادیانی را که دارای کتب آسمانی بودند به حال خود وانهاد و پیروان آنان را به پذیرش اسلام مجبور نساخت.

قرآن کریم

آن گاه که خدای متعال فرستاده خویش را به پیامبری برگزید، قرآنی به زبان عربی و بیانگر، که باطلی در آن راه ندارد، بر او نازل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به وسیله آن سرآمد فصیحان و بلیغان عرب را به هماوردی طلبید و به عجز و ناتوانی واداشت؛ این کتاب عزیز که از پیشگاه خدای حکیم دانایی نازل شده، دربرگیرنده احکام دین و سرگذشت پیشینیان و تهذیب اخلاق

ص: ۲۹۲

است و به عدالت فرمان داده، از جور و ستم بازداشته و به بیان هر چیز پرداخته و همین ویژگی آن را از سایر کتب حتی کتب آسمانی متمایز ساخته است. این کتاب عزیز همواره تلاوت می شود و هم چنان تازه و شاداب است و با بیان خود، عقل و خرد را مبهوت می سازد و هر اندازه تلاوت شود و زمان بر آن بگذرد، ملال آور نیست.

قرآن کریم با ایجاد انقلابی علمی و فرهنگی در تاریکی های دوران جاهلیت، اعجاز خود را به نمایش گذارد. پایه و ارکان نهضت خود را بر شیوه علمی صحیحی استوار ساخت و مردم را به کسب علم و دانش، تشویق کرد و آن را نخستین عامل ترقی انسان به سوی کمال درخور او، قرار داد و به تفکر و اندیشیدن و تجربه و تحقیق و بررسی پدیده های طبیعت و ژرف نگری در آن در جهت کشف رموز و فرمول های آن ترغیب کرد و کسب هر گونه علم و دانشی را، که زندگی اجتماعی انسان بدان وابسته باشد، واجب شمرد و به علوم نظری کلام، فلسفه، تاریخ، فقه و اخلاق توجه خاصی مبذول داشت و مردم را از تقلید در اعتقادات و پیروی از ظن و گمان بازداشت و پایه های تمسک به دلیل و برهان را تحکیم بخشید.

قرآن، مردم را به تلاش و کوشش و پیشی گرفتن در کارهای نیک تشویق کرد و از بیکاری و تنبلی نهی فرمود و به وحدت و دوری از پراکندگی فراخواند و بر تعصبات نژادی و قبیله ای جاهلی خط بطلان کشید.

آیین اسلام، عدالت را در آفرینش و هستی، قانونگذاری، مسئولیت پذیری، مجازات و پاداش به عنوان یک اصل پذیرفته است. اسلام، نخستین آیینی است که ندای حق مساوات در برابر قانون و دین الهی را بین انسان ها سر داده و تقسیم مردم به دسته های گوناگون و نژادپرستی را محکوم

کرده است و ملاک برتری در پیشگاه خدا را امری معنوی، یعنی همان تقوا و پیشی گرفتن در کارهای نیک، مقرر داشته بی آن که این برتری را سبب امتیاز طبقاتی میان افراد جامعه بشری قرار دهد.

دین مقدس اسلام زمینه های لازم استقرار امتیت و عدالت را تحکیم بخشیده و کیفر را به گونه ای که با آزادی عطا شده به انسان سازگار باشد، آخرین راه چاره برای مداوای این گونه بیماری های اجتماعی مقرر داشته است و در حفظ امتیت و حراست از جان و مال و آبرو و نوامیس مردم و تعیین کیفرهای شدید برای عاملان سلب امتیت، نهایت توجه و دقت را مبذول داشته است. و به راستی که امر قضاوت در آیین اسلام، با همه ضمانت های لازم بر ایجاد عدالت و امتیت و احقاق حقوق مشروع، استوار است.

دین اسلام به حفظ صحت و سلامت جسم و روح انسان فوق العاده توجه کرده و تمام قوانین خود را با این اصل مهم زندگی انسان هماهنگ و منطبق ساخته است.

واجبات و محرمات در اسلام

واجبات و محرمات در آیین اسلام بر پایه های فطری واقعی و اموری که زمینه ساز اهداف بلند این آیین است استوار گردیده، چراکه دین اسلام برای خارج ساختن این انسان از تاریکی های جاهلیت و هدایتش به نور حق و کمال آمده است.

آیین اسلام، هرچیزی را که جامعه انسانی به عنوان پایه اتکای کمال بشر بدان نیازمند باشد، بر انسان لازم شمرده و راه های دست یابی به آن را برایش مهیا ساخته است و هرچیزی را که مانع دست یافتن انسان به سعادت حقیقی

موردنظر وی باشد، تحریم کرده و همه گذرگاههای سقوط به پرتگاه شقاوت و بدبختی را بسته است.

روزی های پاکیزه و لذایذ و پیرایه های زندگی دنیوی را تا آن جا که به اصول و ارزش های دین و آیین و درجات کمال بشر لطمه ای وارد نسازد، بر وی حلال شمرده و آن گاه که به تعیین اهداف بلند پرداخته راه های دست یابی به آن امور را نیز معین کرده است. آن چه را مایه زیان بود تحریم کرده و آن چه را سزاوار بوده انسان انجام دهد، واجب ساخته است.

افزون بر همه، آیین اسلام سجایای اخلاقی را اهدافی اساسی دانسته که می سزد انسان هوشیار و عاقل در زندگی دنیوی بدان ها دست یابد تا بدین وسیله به سعادت دنیوی نایل و در آخرت به حیاتی ابدی و جاودانی برسد.

دین اسلام به زن توجه خاصی مبذول داشته و او را پایه و رکن خانواده و در زندگی زناشویی اساس سعادت برشمرده است و حقوق و وظایفی برای او تعیین کرده که ضامن عزت و سربلندی و احترام اوست و سعادت مندی وی و فرزندان و جامعه انسانی اش را در پی دارد.

خلاصه این که، اسلام از وضع هر قانونی که جامعه بشری در مسیر تکامل و ترقی بدان نیاز دارد، غفلت نورزیده است.

میراث علمی خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

خدای متعال فرمود:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا - مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛ (١)

او کسی است که میان جمعیت درس نخوانده ای که در گمراهی آشکاری به سر می بردند پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن ها می خواند و آنان را تزکیه می کند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد.

از بررسی تاریخ اسلام، در مورد بعثت الهی خاتم پیامبران حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نتایج سترگی جلوه گر است:

۱. آوردن رسالتی الهی و جهان شمول که آن را به تمام بشریت ابلاغ نمود.

۲. تربیت امتی مسلمان که مشعل دار رسالت و حامل نسیم خوشبوی نبوت به سایر امت هاست.

۳. به پا نمودن دولتی اسلامی با موجودیتی سیاسی و مستقل و نظامی الهی و منحصر به فرد.

ص: ۲۹۷

۴. رهبری معصومی که جانشین پیامبر شد و بهترین جانشین برای او بود.

با نگاهی گذرا بر آثار و روایاتی که از آن حضرت شنیده شده و یا به نگارش و تدوین درآمده است، می توان میراث آن بزرگوار را کلیه دستوراتی دانست که به صورت خواندن و نوشتن به انسان ها و امت اسلامی عطا نموده است، در این صورت قادریم آن چه را پیامبر اکرم به آنان ارائه داده به دو محور اصلی دسته بندی کنیم.

۱. قرآن

۲. سنت

این دو موهبت از این جهت مشترکند که هر دو از الطاف الهی اند و پیامبر عظیم الشان اسلام آن دو را به انسان، عرضه کرده، زیرا هر دو وحی الهی بر قلب پیامبری هستند که هیچ گاه از سر هوا و هوس سخن نگفته است.

نخستین امتیاز قرآن، شکل و محتوا (متن و مضمون) آن به شمار می آید که باهم، از ناحیه خدای متعال است. بنابراین، ترکیب آن نیز مانند مضمونش الهی و معجزه است زیرا گردآوری و تدوین آن -چنان که از مسلمات تاریخ است- در دوران خود رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بوده که متن آن به طور کامل و بدون تحریف به دست ما رسیده است.

اسناد تاریخی که بر تدوین متن قرآن در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دلالت دارد، اندک نیست و ما در این جا تنها به دو متن قرآنی و غیرقرآنی اکتفا می کنیم:

نخست: فرموده خدای متعال:

ص: ۲۹۸

وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا؛ (۱)

و گفتند: این همان افسانه های پیشینیان است که وی آن ها را بازنویسی کرده و هر صبح و شام بر او املا می شود.

دوم: روایت وارد از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود:

...هر آیه ای از قرآن که بر رسول خدا نازل گردید آن را برایم خواند و بر من املا نمود و با دست خط خویش آن را نگاشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من آموخت و از خداوند درخواست نمود که توان درک و حفظ آن را به من عنایت کند، به همین دلیل از آن زمان که پیامبر اکرم در حقم دعا فرمود، نه آیه ای را از کتاب خدا فراموش کردم و نه علوم دیگری را که حضرت بر من املا فرمود از یاد بردم. (۲)

همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم قرآن را به طور کامل ابلاغ فرمود و قرآنی که امروزه در دسترس مسلمانان است بی کم و کاست همان قرآنی است که در دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رایج بوده است.

سنت شریف و احادیث نبوی ترکیب و ساختاری بشری و مضمونی الهی دارد و فصاحت کامل، از امتیازات آن به شمار می آید و عظمت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و کمال و عصمت آن بزرگوار و تأییدات الهی از وی، در آن نمودار و جلوه گر است.

از همین رو، قرآن کریم نخستین منبع قانونگذاری و سرچشمه اصلی معارفی است که بشر در طول زندگی بدان نیازمند است. خدای متعال فرمود:

ص: ۲۹۹

۱- (۱). فرقان/۵.

۲- (۲). کافی ۱/۶۲-۶۳، کتاب فضل العلم-باب اختلاف الحدیث.

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي لَجَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ؛ (۱)

بگو: هدایت الهی، تنها هدایت است و اگر از هوا و هوس های آنان پیروی کنی بعد از آن که آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یآوری از ناحیه خدا نخواهی داشت.

قرآن کریم، سنت شریف را دومین منبع قانونگذاری الهی می داند. راز این که سنت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بعد از قرآن منبع قانونگذاری به شمار می آید این است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مفسر قرآن کریم و بهترین سرمشق و الگوی شایسته پیروی به شمار می آید که مردم باید به دستورات آن بزرگوار عمل و از نواهی او دوری جویند. (۲)

ولی متأسفانه-سنت نبوی-پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به ویژه در دوران خلفای نخستین، وضعیت نامطلوبی به خود گرفت، چراکه ابو بکر و عمر از تدوین احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم جلوگیری به عمل آورده و روایاتی را که برخی صحابه گرد آورده بودند به بهانه حفظ قرآن کریم در آتش سوزاندند زیرا به ادعای این دو-به ویژه عمر-گردآوری احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و توجه به آن ها موجب می شد که روایات با قرآن مشتبه و خلط شوند و به تدریج دستخوش تباهی گردند.

ولی اهل بیت و پیروان آن ها و بسیاری از مسلمانان با الهام از قرآن کریم در مورد سنت، احترام و قداستی درخور شأن آن قائل شده اند و از همین جا با وجود ممنوعیت رسمی تدوین حدیث، آن ها را با حفظ و نقل و گردآوری و پیاده کردن، رواج دادند. انگیزه این ممنوعیت-ظاهراً-غیر از اسباب و علل یاد شده است زیرا دانشمندان و خلفا، بعدها با ممنوعیت تدوین، به مخالفت پرداخته و مردم را به گردآوری و تدوین احادیث، تشویق و ترغیب نمودند.

ص: ۳۰۰

۱- (۱). بقره/۱۲۰.

۲- (۲). نحل/۴۴؛ احزاب/۲۱؛ حشر/۷؛ نقل به مضمون

علی بن ابی طالب علیه السّلام پرورش یافته مکتب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و جانشین او نخستین فردی بود که به گردآوری سنت شریف پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم همت گمارد و بدان توجهی فوق العاده مبذول داشت و خود فرمود:

روزی یک بار و شبانگاه نیز یک بار بر رسول خدا وارد می شدم آن حضرت با من به خلوت می نشست و با او به گفتگو می پرداختم، یاران رسول خدا به خوبی می دانستند که آن حضرت با من رفتاری غیر از دیگران دارد... هرگاه از آن بزرگوار پرسشی داشتم به من پاسخ می داد و هرگاه پرسش هایم پایان می پذیرفت با من آغاز سخن می کرد. هر آیه ای از قرآن بر رسول خدا نازل گردید آن را برایم تلاوت و بر من املا نمود و با دست خط خویش آن را نگاهشتم و تأویل و تفسیر آن را به من یاد داد... از آموختن هرگونه حلال و امر و نهی در اطاعت و معصیت، که خداوند به پیامبران پیش از او فرستاده بود، به من دریغ نکرد و من بی آن که یک حرف از آن ها را فراموش کنم، همه را حفظ نمودم... (۱)

موضوعاتی را که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بر علی علیه السّلام املاء فرمود و حضرت به گردآوری آن ها پرداخت در مجموعه ای به نام «کتاب علی» یا «جامعه» یا «صحیفه» تجسم یافته است.

ابو العباس نجاشی (متوفای ۴۵۰ هـ) به نقل از محمد بن جعفر (نحوی تمیمی استاد خود در اجازه روایت) با اسناد به عذافر صیرفی، اظهار داشت: من با حکم بن عتیبه خدمت ابو جعفر علیه السّلام شرفیاب بودم وی از امام پرسش هایی داشت و امام علیه السّلام نیز نسبت به او ارج و احترام قایل بود، در موضوعی با یکدیگر دچار اختلاف نظر شدند، ابو جعفر علیه السّلام فرمود: فرزندم! به پا خیز و کتاب علی علیه السّلام را بیاور، او کتابی بزرگ و تا شده آورد و گشود و در آن

ص: ۳۰۱

نگریست تا مسأله مورد نظر را یافت. ابو جعفر علیه السلام فرمود: این خط علی علیه السلام و املائی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم است و رو به حکم نمود و فرمود:

ای ابو محمد به خدا سوگند! اگر تو و سلمه و ابو مقدم شرق و غرب گیتی را زیر پا بنهید، علمی را به این پایه از استواری و اعتماد نزد کسانی که جبرئیل برای آن ها وحی آورده، نخواهید یافت. (۱)

ابراهیم بن هاشم با ذکر سندش به حضرت باقر علیه السلام از آن جناب نقل می کند که:

«فی کتاب علی کل شیء یحتاج الیه حتی أُرش الخدش»؛ (۲)

در کتاب علی هر چیز مورد نیاز جامعه حتی بیان مقدار دیه خراشیدگی وجود دارد.

صحیفه علی یا جامعه، نوشتار گردآوری شده دیگری از علی علیه السلام است که بر قطعه پوستی به طول هفتاد ذراع به نگارش درآمده. از ابو بصیر روایت شده امام صادق علیه السلام در سخنانی به او فرمود:

«و انّ عندنا الجامعه صحیفه طولها سبعون ذراعا بذراع رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و املائه من فلق فیہ و خط علی علیه السلام بيمينه فیها کل حلال و حرام و کل شیء یحتاج الیه الناس حتی الأرش فی الخدش» (۳)؛

ما کتاب جامعه را در اختیار داریم، صحیفه ای که طول آن هفتاد ذراع از ذراع رسول خدا و املائی آن بزرگوار از دهان مبارکش و دست خط علی است. کلیه مسائل حلال و حرام و هرچه مردم بدان نیاز دارند حتی بیان مقدار دیه خراشیدگی در آن وجود دارد.

آن چه یادآوری شد بیان دیدگاه اهل بیت در مورد سنت شریف است. ولی موضع رسمی حکومت در خلافت شیخین (ابو بکر و عمر) در این خصوص آثار منفی بزرگی برجای نهاد به گونه ای که ممنوعیت [تدوین حدیث] حداقل یک قرن ادامه یافت و به تباه شدن بسیاری از احادیث انجامید و راه را برای

ص: ۳۰۲

۱- (۱). تاریخ التشریح الاسلامی ۳۱.

۲- (۲). همان ۳۲.

۳- (۳). تاریخ التشریح الاسلامی ۳۱.

ورود اسرائیلیات به منابع فرهنگی مسلمانان گشود و از سویی نتیجه آن باز شدن دروازه رأی و استحسان بود تا آن جا که رأی به عنوان یکی از منابع قانونگذاری مطرح شد بلکه برخی، آن را بر روایات شریف نبوی مقدم داشتند، تا جایی که بسیاری از روایات نتوانستند در برابر نقد علمی، پایدار بمانند و این موضوع به نوبت خود به بی ارزش شدن روایات صحیح نبوی نزد اهل سنت و عدم پاسخگویی آن ها به نیازمندی های امت در دوره های بعدی، انجامید.

ولی اهل بیت علیهم السّلام با قاطعیّت تمام در برابر این موج بنیان کن ایستادند و با رهنمودهای خود و طبق اقتضای امامت و خلافت قانونی خود، توانستند با جهت دادن های خود از تباهی سنت شریف در بین مؤمنان مراقبت نمایند، زیرا مهم ترین وظیفه پیشوا و خلیفه واقعی حفظ و نگاهداری دین و روایات مربوط به آن از تباهی و نابودی است.

از این رو، پژوهشگران سنت نبوی در تحقیق و بررسی خود باید به منابع سنت، که در اختیار اهل بیت علیهم السّلام و پیروان آن هاست، مراجعه کنند، زیرا اهل خانه به آن چه در خانه است آگاه تر از دیگرانند.

سنت شریف از دیدگاه اهل بیت، تمام مباحث مربوط به اعتقادات، فقه، اخلاق، تربیت و نیازمندی های بشر در همه عرصه های زندگی را پوشش می دهد.

امام صادق علیه السّلام نواده رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با تصریح به این حقیقت فرموده است:

«ما من شیء الا و فیه کتاب او سنّه»؛ (۱)

درباره هرچیز مورد نیاز مردم، آیه یا روایتی آمده است.

ص: ۳۰۳

خرد و دانش

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به عقل و خرد توجهی فوق العاده داشت و با شناساندن جایگاه عقل، وظیفه و نقش آن را در زندگی در تمام سطوح تکلیف و مسئولیت و کار و پاداش و نیز عوامل رشد و تکامل، تشریح کرد و فرمود:

۱. «ان العقل عقال من الجهل، و النفس مثل اخبث الدواب، فان لم يعقل حارت، فالعقل عقال من الجهل و ان الله خلق العقل فقال له: اقبل فأقبل و قال له: أدبر فأدبر، فقال له الله تبارك و تعالی: و عزتی و جلالی ما خلقت خلقا اعظم منك و لا اطوع منك، بك ابدی و اعید، لك الثواب و عليك العقاب.

فتشعب من العقل الحلم، و من الحلم العلم، و من العلم الرشد، و من الرشد العفاف، و من العفاف الصيانة، و من الصيانة الحياء، و من الحياء الرزانه، و من الرزانه المداومه على الخير و كراهيه الشر و من كراهيه الشر طاعه الناصح.

فهذه عشره اصناف من انواع الخير و لكل واحد من هذه العشره الاصناف عشره انواع...»؛ (۱)

۱. خرد، قید و بندى از گرویدن به جهل و نادانى است و نفس به مرکبى سرکش می ماند که اگر به قید و بند کشیده نشود سر به طغیان می کشد، بنابراین، عقل و خرد، قید و بند از جهل و نادانى است، خداوند عقل را که آفرید بدو فرمان داد: بیا،

ص: ۳۰۴

۱- (۱). این حدیث را به طور کامل در تحف العقول باب مواظب النبى و حکمه می یابید. روایت شده که شمعون بن لاوی مسیحی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسید و با او بحث و مناقشاتی طولانی داشت و سپس اسلام آورد. وی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پرسید عقل چیست؟ و چگونه است؟ و بخش هایی که از آن جدا می شود یا نمی شود و اقسام آن را برایم توصیف نما. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود عقل قید و بند جهل است... تا آخر

آمد. فرمود: برو، رفت. خدای تبارک و تعالی فرمود: به عزّت و جلالم سوگند! آفریده ای با عظمت تر و مطیع تر از تو نیافریده ام با تو آغاز می کنم و به وسیله تو از سر می گیرم تو را در فرمانبرداری پاداش داده و به جهت نافرمانی به کیفر می رسانم.

بردباری از عقل، علم و دانش از بردباری، آگاهی از علم و دانش، پاکدامنی از آگاهی، خویشتن داری از عفت، شرم و حیا از خویشتن داری، وقار و آرامش از شرم و حیا، استمرار بر انجام کار نیک و دوری از کار ناپسند از وقار و اطاعت انسان مخلص و دلسوز از دوری نمودن از کار ناپسند، سرچشمه می گیرد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم به علم و دانش عنایت فراوان داشت و نقش علم و ارزش و اهمّیت آن را در زندگی در مقایسه با انواع دیگر کمالات، تبیین کرد و فرمود:

۲. «طلب العلم فریضه علی کل مسلم، فاطلبوا العلم من مظانه و اقتبسوه من اهله، فانّ تعلیمه لله حسنه، و طلبه عباده، و المذاکره به تسبیح، و العمل به جهاد، و تعلیمه من لا - یعلمه صدقه، و بذله لأهله قربه الی الله تعالی؛ لأنه معالم الحلال و الحرام، و منار سبل الجنّه، و المؤمنس فی الوحشه، و الصاحب فی الغربه و الوحده، و المحدث فی الخلوه، و الدلیل علی السراء و الضراء و السلاح علی الأعداء، و الزین عند الاخلاء، یرفع الله به اقواما فیجعلهم فی الخیر قاده، تقبس آثارهم، و یهدی بفعالهم، و ینتهی الی رأیهم، و ترغب الملائکه فی خلّتهم، بأجنحتها تمسحهم، و فی صلاتها تبارک علیهم، یرغبهم کل رطب و یابس، حتی حیطان البحر و هوامّه، و سباع البرّ و انعامه،

إن العلم حیاة القلوب من الجهل، و ضیاء الأبصار من الظلمه، و قوه الأبدان من الضعف، یرغب بالعباد منازل الأخیار، و مجالس الأبرار، و الدرجات العلی فی الدنیا و الآخره، الذکر فیه یعدل بالصیام، و مدارسته بالقیام، به یطاع الرّب، و به

توصل الأرحام، و به يعرف الحلال و الحرام، العلم إمام العمل و العمل تابعه، يلهمه السعداء، و يحرمه الأشقياء، فطوبى لمن لم يحرمه الله منه حظّه.

و صفه العاقل أن يحلم عمّن عليه، و يتجاوز عمّن ظلمه، و يتواضع لمن هو دونه، و يسابق من فوقه في طلب البر. و اذا اراد أن يتكلم تدبّر، فان كان خيرا تكلم فغنم، و إن كان شراً سكت فسلم، و اذا عرضت له فتنه استعصم بالله، و امسك يده و لسانه، و اذا رأى فضيله انتهز بها، لا يفارقه الحياء، و لا يبدو منه الحرص، فتلك عشر خصال يعرف بها العاقل.

و صفه الجاهل أن يظلم من خالطه، و يتعدّى على من هو دونه، و يتطاول على من هو فوقه، كلامه بغير تدبّر إن تكلم اثم، و إن سكت سهأ، و إن عرضت له فتنه سارع اليها فأردته، و إن رأى فضيله أعرض عنها و ابطأ عنها، لا يخاف ذنوبه القديمه، و لا يرتدع فيما بقى من عمره من الذنوب، يتوانى عن البرّ و يبطن عنه، غير مكترث لما فاتته من ذلك او ضيعة، فتلك عشر خصال من صفه الجاهل الذى حرم العقل؛^(١)

٢. كسب علم و دانش بر هر مسلمانی واجب است، علم را از جایگاه و سرچشمه آن درخواست نمایند و از اهلش برگیرند. آموختن علم، ثواب، و کسب آن عبادت، مباحثه اش ذکر و عمل بدان جهاد و آموختن آن به کسی که از آن آگاهی ندارد، صدقه و هدیه کردن آن به اهلش، موجب نزدیکی و تقرّب به خدای متعال است. زیرا دانش، وسیله شناخت حلال و حرام و مشعل نورانی راه بهشت و همدم آدمی در ترس و وحشت و یار غربت و تنهایی است. همزبان خلوت ها و راهنمای سود و زیان و سلاح بر ضدّ دشمن و پیرایه و زیور نزد دوستان به شمار می آید، خداوند با

ص: ٣٠٦

١- (١). بحار الأنوار ١٧١/١ چاپ مؤسسه الوفاء، به تحف العقول ٢٨ چاپ مؤسسه النشر الاسلامی مراجعه شود.

علم و دانش، گروهی را سربلندی و عظمت بخشید و آن‌ها را پیشگامان کارهای نیک قرار داد که از آثارشان برگیرند و از آنان پیروی شود و سخنشان فصل الخطاب باشد. فرشتگان شیفته دوستی آنانند و با بال‌های خود آن‌ها را لمس می‌کنند و در نمازهایشان بر آن‌ها درود می‌فرستند. هر موجودی حتی ماهیان و جانوران دریا و درندگان و حیوانات خشکی، برای آنان آمرزش می‌خواهند.

علم و دانش زنده کننده دل‌ها از جهل و نادانی و روشنایی بخش دیدگان از تاریکی و قدرت بخش بدن‌ها از ضعف و سستی است. علم و دانش، فرد را به رتبه و جایگاه نیکان و درجات بلند دنیا و آخرت بالا می‌برد، سخن گفتن درباره دانش به منزله روزه و مطالعه آن به سان شب زنده داری است.

با دانش، پروردگار اطاعت و صله ارحام عملی و حلال و حرام شناخته می‌شود.

دانش، پیشوای عمل و عمل پیرو دانش است. خداوند آن را به سعادت‌مندان عطا می‌کند و شقاوت‌مندان را از آن محروم می‌سازد، خوش به حال کسی که خدا او را از علم و دانش بی‌بهره نگرداند.

ویژگی انسان خردمند این است، در برابر کسی که به نادانی با او رفتار کند، بردباری نشان دهد و از هر کس بر او ستم روا دارد، می‌گذرد و نسبت به فرودستان، فروتنی و بر فرادستان خود در کارهای خیر، پیشی می‌گیرد، هرگاه خواست سخن بگوید، می‌اندیشد که اگر امر پسندیده‌ای است سخن گوید و بهره‌بردار و اگر ناپسند است، سکوت کند تا سالم بماند. هرگاه فتنه‌ای برایش پیش آید به خدا پناه ببرد و دست و زبان خویش را نگاه دارد و اگر فضیلتی مشاهده کرد آن را غنیمت شمرد، شرم و حیا هیچ‌گاه از او جدا نشود، آرزو و طمع از او پدیدار نمی‌گردد، آن‌چه یاد شد، صفات ده‌گانه شناخت خردمند است.

ویژگی انسان جاهل این است با هر کس معاشرت کند به او ستم روا دارد و نسبت به

فرو دست خود جور و تعدی کند و نزد فرادستان گردنکشی نماید، بدون اندیشه سخن بر زبان آورد، اگر سخنی گوید گناه ورزد و اگر سکوت کند غافل گردد و اگر فتنه ای برایش رخ دهد به سویش بشتابد و خود را به کام مرگ فرستد، اگر فضیلتی دید از آن روگردان شده و در پی کسب آن بر نیاید. از گناهان گذشته اش پروایی ندارد. در بقیه عمرش از انجام دادن گناه باز نمی ایستد، در انجام دادن کار نیک تنبلی کرده و آن را به تأخیر می اندازد و بر فرصت های از دست داده اندوه به خود راه نمی دهد و اهمیّت و ارزشی قائل نیست، آن چه بیان شد، ده ویژگی از صفات انسان جاهل و نادانی است که از عقل و خرد محروم و بی بهره است.

منابع قانونگذاری

خاتم پیامبران صلی الله علیه و اله و سلم راه سعادت حقیقی را برای همه مردم ترسیم فرموده و در صورت پایبند بودن آنان به دستوراتی که برای آن ها روشن ساخته، راه رسیدن به آن را برایشان تضمین نموده است. در بیان نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم راه سعادت در تمسک و پایبندی به دو رکن اصلی ثقلین که هیچ یک از دیگری بی نیاز نیست، خلاصه می شود. آن جا که فرمود:

۳. «ایها الناس! انی فرطکم، و انتم واردون علیّ الحوض ألا- و انی سائلکم عن الثقلین، فانظروا: کیف تخلّفونی فیهما؟ فان اللطیف الخبیر نبأنی: أنّهما لن یفترقا حتی یلقیانی، و سألت ربّی ذلک فأعطانیه، الا و انّی قد ترکتهما فیکم:

کتاب الله و عترتی اهل بیتی، لا تسبقوهم فتفرّقوا و لا تقصروا عنهم فتهلکوا و لا تعلّموهم فانهم أعلم منکم.

أيها الناس! لا الفینکم بعدی کفارا، یضرب بعضکم رقاب بعض، فتلقونی فی کتبه کمجّر السیل الجرّار.

ألا وإنّ علي بن ابي طالب أخی و وصیّی، یقاتل بعدی علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله؛ (۱)

۳. مردم! من قبل از شما از دنیا خواهم رفت و شما در کنار حوض بر من وارد خواهید شد، آگاه باشید من دربارهٔ ثقلین از شما جويا خواهم شد. پس بنگرید چگونه پس از من با آنان رفتار می کنید؟ خدای لطیف و آگاه به من خبر داد که این دو از یکدیگر جدایی نپذیرند تا به دیدار من بشتابند، این ویژگی ها را برای آن ها از خدا خواستم و او آن را به من عنایت فرمود. آگاه باشید! من آن دو امانت را میان شما به ودیعه نهادم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت. در کارها از آنان پیشی نگیرید که پراکنده خواهید شد و از آنان عقب نمانید که به هلاکت می رسید و به آن ها چیزی نیاموزید، زیرا از شما آگاه ترند.

مردم! نینم که پس از من به کفر بگرایید و یکدیگر را به قتل برسانید و دسته جمعی مانند سیلی خروشان با من دیدار کنید.

آگاه باشید! علی بن ابي طالب برادر و جانشین من است، همان گونه که من در راه نزول قرآن مبارزه کردم او در زمینهٔ تأویل آن نبرد خواهد کرد.

نقش بارز قرآن

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به روشنی از عظمت قرآن یاد کرد و به تبیین نقش آن در زندگی و ارزش و اهمیت پایبندی کامل به آن پرداخت، آن جا که بشر را مخاطب ساخت و فرمود:

ص: ۳۰۹

۴. «ایها الناس! انکم فی دار هدنه، و انتم علی ظهر سفر، و السیر بکم سریع، فقد رأیتم اللیل و النهار، و الشمس و القمر، یبلیان کل جدید، و یقرّبان کل بعید، و یأتیان بکل وعد و وعید، فاعذّوا الجہاز لبعء المجاز، إنها دار بلاء و ابتلاء، و انقطاع و فناء، فاذا التبت علیکم الأمور کقطع اللیل المظلم، فعلیکم بالقرآن، فانه شافع مشفع، و ماحل مصدق، من جعله امامه قاده الی الجنّ، و من جعله خلفه ساقه الی النار، و من جعله الدلیل یدلّه علی السبیل. و هو کتاب فیہ تفصیل، و بیان و تحصیل. هو الفصل لیس بالهزل، و له ظهر و بطن، فظاہرہ حکم اللہ، و باطنہ علم اللہ تعالیٰ، فظاہرہ أنیق، و باطنہ عمیق، له تخوم، و علی تخومه تخوم، لا- تحصی عجائبہ، و لا تبلی غرائبہ، مصابیح الہدی، و منار الحکمہ، و دلیل علی المعرفہ لمن عرف الصّفہ، فلیجل جال بصرہ، و لیبلغ الصّفہ نظره، ینج من عطب، و یتخلّص من نشب؛ فان التفکر حیاہ قلب البصر، كما یمشی المستتیر فی الظلمات بالنور، فعلیکم بحسن التخلّص، و قلّه التبرّص» (۱)؛

۴. مردم! شما در خانه آرامش و آسایش به سر می برید و شتابان در حال سفید، شب و روز و خورشید و ماه را ملاحظه کرده اید که هر جدیدی را محو و نابود و هر دوری را نزدیک می گردانند و هر بیم و امیدی را با خود می آورند. بنابراین، برای دوری سفر، توشه برگیرید، دنیا جایگاه بلا- و گرفتاری و جدایی است، هرگاه گرفتاری ها و مشکلات مانند پاره های شب تاریک به شما رو آورد، به قرآن متوسل شوید، زیرا قرآن شفاعت کننده و شفاعت پذیرفته شده و صادق و مصدق است هر کس قرآن را پیش روی خویش قرار دهد، او را به بهشت رهنمون می شود و آن کس که آن را پشت سر افکند به دوزخش براند و هر کس آن را راهنمای خویش گرداند، به

ص: ۳۱۰

راه راست هدایتش کند. در قرآن شرح و توضیح همه چیز آمده است، قرآن فصل الخطاب بوده و شوخی و مزاح نیست، دارای ظاهر و باطن است، ظاهرش همه حکم خدا و باطنش علم الهی است، ظاهرش زیبا و باطنش عمیق و ژرف است، از حقایق و اصولی برخوردار است که هریک از آن ها نیز خود، حقایقی دارد، عجایبش قابل شمارش نیست و شگفتی هایش فرسوده نگردد مشعل هدایت و نور و روشنایی حکمت است و برای کسی که در پی شناختن صفات [الهی] برآید راهنمای معرفت و شناخت است.

بنابراین، مرد باید دیده اش را روشن گرداند و به صفات (خدا)، بینا گردد تا از هلاکت رهایی یابد، اندیشه، قلب بینا را زندگی و حیات می بخشد، هم چنانکه فردی در تاریکی و ظلمت به واسطه روشنایی ره می پوید از این رو، بر شما باد به حسن نیت و درنگ اندک، در دنیا.

اهل بیت علیهم السلام ارکان دینند

پیامبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم امانت بزرگ خود- یعنی اهل بیت رسالت، علی علیه السلام و فرزندانش- را به گونه های مختلف از جمله در آخرین خطبه اش چنین معرفی فرمود:

۵. «یا معشر المهاجرین و الانصار! و من حضرنی فی یومی هذا، و فی ساعتی هذه، من الجنّ و الإنس فلیبلغ شاهدکم الغائب: ألا قد خلّفت فیکم کتاب الله.

فیه النور، و الهدی، و البیان، ما فزط الله فیه من شیء، حجه الله لی علیکم.

و خلّفت فیکم العلم الأكبر، علم الدین، و نور الهدی، و صیّی: علی بن ابی طالب، ألا و هو جبل الله، فاعتصموا به جمیعاً، و لا تفرّقوا عنه، و اذکروا نعمت الله علیکم إذ کنتم أعداءً فاللف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته إخواناً ۱

و خَلَّفَتْ فِيكُمْ الْعِلْمَ الْأَكْبَرَ، عِلْمَ الدِّينِ، وَ نَوْرَ الْهُدَى، وَصِيَّيْ: عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، أَلَا وَ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ، فَاعْتَصِمُوا بِهِ جَمِيعًا، وَ لَا تَفْرَقُوا عَنْهُ، وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا (١)

أيها الناس! هذا علي بن أبي طالب، كنز الله، اليوم و ما بعد اليوم، من احبّه و تولاه اليوم و ما بعد اليوم فقد أوفى بما عاهد عليه، و أدّى ما وجب عليه، و من عاداه اليوم و ما بعد اليوم، جاء يوم القيامة أعمى و أصمّ، لا حجه له عند الله.

أيها الناس! لا- تأتونى غدا بالدنيا، تزفونها زفًا، و يأتى أهل بيتى شعثناء غبراء، مقهورين مظلومين، تسيل دماؤهم أمامكم، و بيعات الضلالة و الشورى للجها له فى رقابكم.

ألا- و إن هذا الأمر له اصحاب و آيات، قد سمّاهم الله فى كتابه، و عرّفتم و بلغتكم ما ارسلت به اليكم، و لكنى اراكم قوما تجهلون. لا ترجعون بعدى كفّارا مرتدّين، متأولين للكتاب على غير معرفه، و تبتدعون السنّه بالهوى؛ لأنّ كل سنّه و حديث و كلام خالف القرآن فهو ردّ و باطل.

القرآن امام هدى، و له قائد يهدى اليه، و يدعو اليه بالحكمه و الموعظه الحسنه.

و هو وليّ الأمر بعدى، و وارث علمى و حكمتى، و سرّى و علانيتى، و ما ورّثه النّبيون من قبلى، و أنا وارث و مورّث، فلا يكذبنكم أنفسكم.

أيها الناس! الله الله فى اهل بيتى؛ فانّهم أركان الدين، و مصابيح الظلم، و معدن العلم؛ عليّ أخى، و وارثى و وزيرى، و أمينى، و القائم بأمرى، و الموفى بعهدى على سنّتى، أوّل الناس بى ايمانًا، و آخرهم عهدًا عند الموت، و أوسطهم لى لقاء يوم القيامة، فليبلغ شاهدكم غائبكم ألا و من أمّ قوما امامه عمياء، و فى الأمه من هو أعلم، فقد كفر.

أيها الناس! و من كانت له قبلى تبعه فيما أنا، و من كانت له عدّه، فليات فيها عليّ

ص:

بن ابی طالب، فانه ضامن لذلك كله، حتى لا يبقى لأحد عليّ تباعه»؛ (۱)

ای گروه مهاجر و انصار! و ای جن و انسی که امروز و در این ساعت این جا حضور دارید، حاضران به غایبان برسانند: آگاه باشید! کتاب خدا را که دارای نور و هدایت و شرح و توضیح همه چیز است و نیز شخصیت بزرگ پیشوای دین و نور هدایت و جانشین خویش علی بن ابی طالب را پس از خود میان شما برجای نهادم. آگاه باشید! او ریسمان الهی است، همگی بدو متمسک شده و از اطرافش پراکنده نشوید «نعمت خدا را بر خویشتن به یاد آورید آن گاه که با یکدیگر دشمنی داشتید، خداوند دل هایتان را باهم مهربان گرداند، و با برخورداری از نعمت الهی با یکدیگر برادر شدید.»

مردم! علی بن ابی طالب گنج و ذخیره الهی به شمار می آید، کسی که او را از امروز به بعد دوست بدارد، به پیمانی که با او بسته و به وظیفه خویش عمل نموده است و آن کس که از امروز به بعد با او دشمنی ورزد، روز قیامت کور و کر محشور خواهد شد و حجت و دلیلی در پیشگاه خدا ندارد.

مردم! فردا، دنیا را با تشریفات برایم به ارمغان نیاورید و نکند که اهل بیتم افسرده و غبار آلود، اندوهگین و ستم کشیده وارد شوند، و خون های آنان پیش روی شما جاری باشد و بیعت های گمراهی و شورای جهالت را بر گردن داشته باشید.

آگاه باشید! این امر، صاحبان و نشانه هایی دارد که خداوند آن ها را در کتاب خویش یاد آور شده است، و من دستوراتی را که برای رساندن آنها برانگیخته شدم برای شما تشریح و ابلاغ نمودم، ولی شما را جمعی نادان می پندارم. پس از من به کفر و ارتداد بازنگردید کتاب خدا را بدون آگاهی تأویل نکنید و طبق هوای نفس خویش

ص: ۳۱۳

۱- (۱). بحار الأنوار ۴۸۴/۲۲-۴۸۷، آخرین خطبه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم.

سنتی ننهید، زیرا هر سنت و حدیث و سخنی که مخالف قرآن باشد مردود و باطل است.

قرآن، پیشوای هدایت است و از رهبری برخوردار است که مردم را به سوی آن رهنمون می‌شود و با حکمت و سخن نیک به سمت آن فرامی‌خواند، آن شخص، ولیّ امر پس از من و وارث علم و دانش و حکمت و نهان و آشکار من و وارث پیامبران پیش از من است. و من، هم وارثم و هم میراث‌گذار، بنابراین، فریب نفس خویش نخورید.

مردم! خدا را! خدا را! که حرمت اهل بیتم را پاس بدارید، زیرا آنان ارکان دین و چراغ‌های تاریکی و ظلمت و خاستگاه علم و دانشند. علیّ، برادر و وارث و وزیر و امین و در انجام رسالتم، جانشین من است، به کارهای من می‌پردازد و در اجرای سنتم به سفارش من عمل می‌کند. وی نخستین کسی بود که به من ایمان آورد و آخرین فردی است که هنگام مرگ بدو سفارش می‌کنم و روز قیامت میان مردم با من دیدار می‌کند، بنابراین، حاضران به غائبان برسانند.

آگاه باشید! هر کس کورکورانه امامت گروهی را برعهده گیرد در صورتی که میان امت، فردی داناتر از او وجود داشته باشد، چنین فردی به کفر گراییده است.

مردم! من به هر کس دینی دارم و هر کس با من عهد و پیمانی داشته، در آن به علی بن ابی طالب رجوع کند، زیرا او مسئولیت همه این امور را برعهده دارد، تا این که هیچ‌گونه دینی به کسی نداشته باشم.

آفریدگار غیر قابل وصف

۶. «إِنَّ الخالق لا- يوصف إلا- بما وصف به نفسه، و كيف يوصف الخالق الذي تعجز الحواس أن تدركه و الأوهام أن تناله، و الخطرات أن تحدّه، و الأبصار عن الإحاطه به؟ جلّ عمّا يصفه الواصفون ناء في قربه، و قريب في نأيه، كيف الكيفيه فلا يقال له كيف؟ و أين الأين، فلا- يقال له أين؟ هو منقطع الكيفوفيه و الأينوتيه، فهو الأحد الصمد كما وصف نفسه، و الواصفون لا يبلغون نعته، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد»؛ (۱)

۶. آفریدگار جهان، جز با آن چه خویشتن را بدان توصیف فرموده، قابل وصف نیست، آفریدگاری که حواس [پنج گانه] از درک او عاجز است و وهم و خیال بدو نرسد و در تصور و گمان ننگجد و دیدگان از احاطه بر او ناتوانند، چگونه قابل توصیف است؟ او برتر از وصف و وصف کنندگان است، در نزدیکی اش دور، و در دوری اش نزدیک است. چگونگی را او به وجود آورده، بنابراین، بدو گفته نمی شود چگونه؟ کجا را او پدید آورده، از این رو بدو گفته نمی شود کجا؟ چگونگی و کجایی آن جا که به او می رسد پایان می پذیرد و معنا ندارد، او خدای یکتا و بی نیاز است، همان گونه که خویشتن را وصف نموده است، و وصف کنندگان به صفات او دست نیابند، او نزاده و زاده نشده است و همتایی ندارد. (۲)

ص: ۳۱۵

۱- (۱). بحار الأنوار ۹۴/۲.

۲- (۲). ابو المفضل شیبانی، از احمد بن مطوق بن سوار، از مغیره بن محمد بن مهلب، از عبد الغفار بن کثیر، از ابراهیم بن حمید، از ابو هاشم، از مجاهد، از ابن عباس نقل کرده که گفت فردی یهودی به نام نعثل خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسید و عرض کرد ای محمد! اگر به پرسش هایی که همواره در دلم خطور می کند پاسخ دهی، به دست تو مسلمان خواهم شد. حضرت فرمود ای ابو عمار! پرس عرض کرد ای محمد! پروردگارت را برایم توصیف نما. حضرت فرمود...

۷. «اذا قال العبد: «لا اله الا الله» فينبغي أن يكون معه تصديق و تعظيم، و حلاوه و حرمة، فاذا قال: «لا اله الا الله» و لم يكن معه تعظيم، فهو مبتدع، و إن لم يكن معه حلاوه فهو وراء. و اذا لم يكن معه حرمة فهو فاسق»؛ (۱)

۷. هرگاه بنده ای جمله «لا اله الا الله» را بر زبان آورد شایسته است آن را با دلش نیز تصدیق کند و ارج نهد و شیرینی آن را احساس کند و برای آن احترام قائل شود. لذا آن گاه که بگوید: «لا اله الا الله» و آن را ارج ننهد، بدعتگذار و اگر شیرینی آن را احساس ننماید، ریاکار و اگر بدان احترام نگذارد، فاسق است.

رحمت الهی

۸. «إنّ رجلين كانا في بني اسرائيل، أحدهما مجتهد في العبادة و الآخر مذنب، فجعل يقول المجتهد: أقصر عمّا انت فيه، فيقول: خلّني و ربّي، حتى وجده يوما على ذنب استعظمه، فقال: أقصر، قال: خلّني و ربّي، ابعث عليّ رقيبا؟ فقال:

و الله لا- يغفر الله لك و لا- يدخلك الجنة، فبعث الله اليهما ملكا فقبض ارواحهما فاجتمعا عنده، فقال للمذنب: ادخل الجنة برحمتي، و قال للآخر: أتستطيع أن تحظر على عبدی رحمتی؟ فقال: لا، يا ربّ، قال: اذهبوا به الى النار»؛ (۲)

۸. میان بنی اسرائیل، دو مرد، یکی در عبادت کوشا و دیگری گنه کار وجود داشت.

روزی فرد عابد به گنه کار گفت: دست از کارهایت بردار، او در پاسخ عابد گفت: مرا با پروردگار خویش واگذار. تا این که روزی عابد او را در حال گناه مشاهده کرد و این کار برایش بسی بزرگ جلوه کرد، لذا بدو گفت: دست از گناه بردار، وی در پاسخ اظهار داشت: مرا با پروردگارم واگذار، آیا تو بر مراقبت از من گمارده شده ای؟ عابد

ص: ۳۱۶

۱- (۱). کلمه الرسول الأعظم ۳۰.

۲- (۲). کلمه الرسول الاعظم: ۳۱.

گفت: به خدا سوگند! خداوند تو را نمی بخشاید و وارد بهشت نمی سازد خدا فرشته ای نزد آنان فرستاد و روحشان را قبض کرد و هر دو در پیشگاه الهی گرد آمدند، به فرد گنه کار فرمود: به واسطه رحمتم وارد بهشت شو و به دیگری (عابد) فرمود: آیا می توانی از رحمت من در مورد بنده ام جلوگیری کنی؟ عرضه داشت:

پروردگارا! خیر؛ فرمود: او را به سمت آتش دوزخ ببرید.

نه جبر و نه اختیار

۹. «ان الله لا يطاع جبرا ولا يعصى مغلوبا، و لم يهمل العباد من المملکه، و لکنه القادر علی ما اقدرهم علیه، و المالك لما ملکهم اياه، فان العباد ان ائتمروا بطاعه الله لم یکن منها مانع و لا عنها صاد، و ان عملوا بمعصيته فشاء ان یحول بینهم و بینها فعل، و لیس من شاء ان یحول بینک و بین شیء و لم یفعله، فأتاه الذی فعله کان هو الذی أدخله فيه»؛ (۱)

۹. خداوند، نه به زور و اجبار فرمانبرداری شود و نه مغلوب نافرمانی گردد.

سرپرستی بندگان را وانهاده است، ولی او بر آن چه بندگان را توانایی بخشیده، قادر است و مالک هر چیزی است که به آن ها عطا کرده است، به راستی اگر بندگان همواره در اطاعت الهی باشند، مانع و بازدارنده ای بر سر راهشان نیست و اگر نافرمانی خدا کنند و خداوند بخواهد میان آنان و نافرمانی جدایی بیندازد می تواند.

چنین نیست که هرکسی بخواهد میان تو و چیزی، مانع شود ولی آن کار را انجام ندهد و آن کس که آن کار را انجام داد همان کسی باشد که وی را وارد آن عمل ساخت.

ص: ۳۱۷

۱۰. «فَصَلِّتْ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بَشْتًا: اعطيت جوامع الكلم، و نصرت بالرعب من مسيره شهر، و احلت لي الغنائم. و جعلت لي الأرض مسجدا و طهورا. و ارسلت الي الخلق كافة، و ختم بي النبيون»؛ (۱)

۱۰. من باشش ويزگی بر ديگر پيامبران برتري دارم: جوامع كلم (قرآن كريم) به من عطا شد، به وسيله ترس و بيمی که به فاصله يك ماه پيشاپيشم در حرکت بود، ياری گشتم، غنيمت ها برايم حلال شد، زمين برای من پاکيزه و سجده گاه قرار گرفت به سوی همه مردم فرستاده شدم و ختم پيامبران به وسيله من اعلان شد.

برگزیده خدا

۱۱. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ مِنْ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ إسماعيل، و اصْطَفَىٰ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ قريشا، و اصْطَفَىٰ مِنْ قريش بَنِي هاشم، و اصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هاشم، قال الله تبارك و تعالى: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ؛ (۲)

۱۱. خداوند، اسماعيل را از فرزندان ابراهيم، و بنی کنانه را از فرزندان اسماعيل و قريش را از بنی کنانه و بنی هاشم را از قريش و مرا از بنی هاشم برگزيد. خدای متعال فرمود: «يقينا، رسولى از خود شما به سويتان آمد که رنج های شما بر او سخت و دشوار آيد، وى بر هدايت شما اصرار مى ورزد و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است.

ص: ۳۱۸

۱- (۱). بحار الأنوار ۳۲۴/۱۶.

۲- (۲). كلمه الرسول الأعظم ۳۵. بحار الأنوار ۳۲۳/۱۶. توبه/۱۲۸.

۱۲. «إن مثل ما بعثني به ربِّي من الهدى و العلم، كمثل غيث أصاب أرضاً منها طائفه طيبه، فقبلت الماء فأنبت العشب و الكلاً الكبير، و كانت منها أجادب امسكت الماء فنفع الله بها الناس، فشرّبوا منها و سقوا و زرعوا، و أصاب طائفه منها اخرى، إنما هي قيعات، لا تمسك و لا تنبت كلاً، فذلك مثل من فقه في دين الله، و تفقه فيما بعثني الله به، فعلم و علم، و مثل من لم يرفع بذلك رأساً و لم يقبل هدى الله الذي ارسلت به»؛ (۱)

۱۲. مثال هدایتی که خدا مرا بدان مبعوث کرده به سان بارانی است که بر زمینی بیارد و بخشی از آن را آب فراگیرد و سبزه و علف فراوان برویاند و قسمتی از آن بی حاصل باشد و آب را نگاهدارد و مردم از آن بهره مند شوند، بنوشند و کشاورزی کنند و به دیگران نیز بنوشانند و بر بخش دیگر آن که سست است بیارد ولی آب را نگاه ندارد و علف و سبزه نرویاند، این مثال کسی است که در دین خدا دانش اندوخت و آن چه خدا مرا بدان برانگیخته برایش سودمند قرار گرفت، خود، دانش آموخت و به دیگران یاد داد، اما هدایتی را که خداوند مرا بدان فرستاده، نپذیرفت.

جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

۱۳. «یا عمّار! إنه سيكون بعدى هتات، حتى يختلف السيف فيما بينهم، و حتى يقتل بعضهم بعضاً و حتى يبرأ بعضهم من بعض، فاذا رأيت ذلك فعليك بهذا الصلح عن يميني، على بن ابي طالب، فإن سلك الناس كلهم وادياً، و سلك عليّ وادياً، فاسلك واد عليّ، و خلّ عن الناس.

یا عمّار! إنّ علیا لا یردک عن هدی، و لا یدلّک علی ردی.

ص: ۳۱۹

یا عَمَّار! طاعه علیّ طاعتی، و طاعتی طاعه الله (۱).

من ظلم علیا مقعدی هذا بعد وفاتی، فکأنما جحد نبوتی، و نبوه الانبیاء قبلی» (۲)؛

۱۳. ای عَمَّار! پس از من میان امتم فتنه‌هایی به پا خواهد شد، میانشان جنگ در می‌گیرد و برخی بعضی را از دم تیغ می‌گذرانند و بعضی از برخی دیگر اعلان بیزاری می‌کنند، هرگاه چنین وضعیتی را مشاهده کردی بر تو باد به این مرد اصلع (موی فرق فروریخته) سمت راست من، علی بن ابی طالب، که اگر همه مردم به راهی رفتند و علی بر راهی دیگر، آن راه را که علی برمی‌گزیند، طی کن و مردم را به خود واگذار.

ای عَمَّار! علی تو را از مسیر هدایت دور نمی‌سازد و به کار ناپسند رهنمون نمی‌شود.

ای عَمَّار! اطاعت علی، اطاعت از من و اطاعت من، اطاعت از خداست.

آن کس در این جایگاه من پس از وفاتم بر علی جور و ستم روا دارد، گویی پیامبری من و نبوت پیامبران پیش از من را انکار کرده است.

فضیلت علی علیه السلام

۱۴. «لو لا - أنني اشفق أن تقول فيك طوائف ما قالت النصارى في عيسى بن مريم، لقلت فيك اليوم مقالا، لا تمر بملأ منهم إلا أخذوا التراب من تحت قدميك»؛ (۳)

ص: ۳۲۰

-
- ۱- (۱). مجمع البیان ۵۳۴/۳. ابو ایوب انصاری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به عمار یاسر فرمود...
- ۲- (۲). مجمع البیان ۵۳۴/۳ به نقل از کتاب شواهد التنزیل حاکم حسکانی، از ابو حمد مهدی بن نزار حسنی، از محمد بن قاسم بن احمد، از ابو سعید محمد بن فضیل بن محمد، از محمد بن صالح عرزمی، از عبد الرحمان بن ابی حاتم، از ابو سعید اشج، از ابو خلف الأحمر، از ابراهیم بن طهمان، از سعید بن ابی عروبه، از قتاده، از سعید بن مسیب، از ابن عباس روایت کرده که گفت وقتی آیه شریفه «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود...
- ۳- (۳). ارشاد ۱۶۵/۱، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم این سخن را پس از فتح و پیروزی غزوه ذات السلاسل به دست توانای علی علیه السلام، درباره او فرمود.

۱۴. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: اگر بیم آن نداشتیم که عده ای درباره تو سخنی مانند سخن مسیحیان در حق عیسی بن مریم بگویند، امروز مطلبی درباره ات می گفتم که به هر گروهی از آنان بگذری، خاک پایت را [به منظور تبرک] بگیرند.

پیشوایان پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

۱۵. «الائمة بعدی من عترتی بعدد نقباء بنی اسرائیل، و حواری عیسی، من أحبهم فهو مؤمن، و من أبغضهم فهو منافق، هم حجج الله فی خلقه و أعلامه فی بریته» (۱)

۱۵. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: پیشوایان پس از من، به تعداد نقبای بین اسرائیل و حواریان عیسی هستند، دوستان آن ها مؤمن و مخالفانشان منافقند، آنان حجت های خدا و پیشوایان او میان آفریدگانش به شمار می آیند.

پیشوایان راستین

۱۶. «یا علی! انت الامام و الخلیفه بعدی، و انت اولی بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضیت فابنک الحسن اولی بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی الحسن فالحسین اولی بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی الحسین فابنه علی بن الحسین اولی بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی علی فابنه محمد اولی بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی محمد فابنه جعفر اولی بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی جعفر فابنه

ص: ۳۲۱

۱- ((۱)). کفایه الاثر: ۱۶۶. ابو المفضل شیبانی، از حمد بن عامر بن سلیمان طایی، از محمد بن عمران کوفی، از عبد الرحمان بن ابو نجران، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار، از جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، و او از برادرش حسن بن علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمود:...

موسی اُولی بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضى موسى فابنه علی اُولی بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضى علی فابنه محمد اُولی بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضى محمد فابنه علی اُولی بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضى علی فابنه الحسن اُولی بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضى الحسن فابنه علی اُولی بالمؤمنین من انفسهم، يفتح الله به مشارق الارض و مغاربها، فهم ائمه الحق، و ألسنه الصدق، منصور من نصرهم، مخذول من خذلهم؛ (۱)

۱۶. ای علی! تو پیشوا و جانشین پس از من هستی و از مؤمنان به خودشان سزاوارتری. پس از تو فرزندان حسن نیز چنین است و پس از حسن، حسین و پس از حسین فرزندش علی بن حسین و پس از او فرزندش محمد و پس از محمد فرزندش جعفر و پس از جعفر فرزندش موسی و پس از موسی فرزندش علی و پس از علی فرزندش محمد و پس از محمد فرزندش علی و پس از علی فرزندش حسن و پس از حسن فرزندش قائم مهدی از خود مؤمنان به آنان سزاوارتر است. خداوند به وسیله او شرق و غرب گیتی را می گشاید. آنان پیشوایان راستین و زبان گویای حقند، آن کس که آنان را یاری کند، از سوی خدا یاری شده و آن کس که آن ها را تنها بگذارد، تنها وانهاده می شود.

ص: ۳۲۲

۱- (۱). کفایه الاثر ۱۹۵-۱۹۶؛ از حسین بن علی، از هارون بن موسی، از محمد بن اسماعیل فزاری، از عبد الله بن صالح کاتب اللیث، از رشد بن سعد، از حسین بن یوسف انصاری، از سهل بن سعد انصاری روایت شده که گفت درباره ائمه علیهم السلام از فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پرسیدم، وی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به علی می فرمود.... دو روایت دیگر از جابر انصاری نقل کرده بدان ها مراجعه شود.

احمد بن حنبل، از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده که فرمود:

۱۷. «لا تقوم الساعة حتى تمتليء الأرض ظلما و عدوانا ثم يخرج من عترتي من يملأها قسطا و عدلا...» (۱)؛

۱۷. رستخیز به پا نشود تا زمین را جور و ستم فراگیرد و آن گاه، مردی از عترتم ظهور می کند و گیتی را پر از عدل و داد می سازد.

از عبد الرحمان بن ابو لیلی، از پدرش نقل شده گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم روز خیبر پرچم را به علی سپرد و خداوند به دست توانای او، پیروزی عنایت کرد و در غدیر خم در برابر انبوه جمعیت اعلان داشت که علی، مولا و سرور هر مرد و زن مؤمن است و حدیث را با ذکر بخشی از فضایل علی و فاطمه و حسن و حسین [علیهم السلام] ادامه داد تا این که فرمود:

۱۸. «أخبرني جبرئيل أنهم يظلمون بعدى و أن ذلك الظلم يبقى حتى إذا قام قائمهم و علت كلمتهم و اجتمعت الامم على محبتهم و كان الشانىء لهم قليلا- و الكاره لهم ذليلا- و كثر المادح لهم و ذلك حين تغير البلاد و ضعف العباد و اليأس من الفرج، فعند ذلك يظهر القائم المهدى من ولدى بقوم يظهر الله الحق بهم و يخمد الباطل بأسياهم- الى ان قال: «معاشر الناس أ بشروا بالفرج فان وعد الله حق لا يخلف، و قضاءه لا يردّ و هو الحكيم الخبير و إن فتح الله قريب» (۲)؛

۱۸. جبرئیل به من خبر داد که اینان [اهل بیت] پس از من مورد جور و ستم قرار

ص: ۳۲۳

۱- (۱). به مسند احمد ۴۲۵/۳ حدیث ۱۰۹۲۰ مراجعه شود.

۲- (۲). ینایع الموده ۴۴۰.

می گیرند و این ظلم و ستم تا زمانی که قائم آنان ظهور نماید، باقی خواهد ماند و سپس قدرت و شوکت می یابند، امت، به آن ها محبت می ورزند، مخالفانشان اندک و بدخواهان آنان خوار و ذلیل و ستایشگران آن ها فزونی می یابند و آن زمانی است که کشورها دستخوش تغییر و تبدیل و مردم به ضعف کشیده شده و از ظهور، نومید و مأیوس می شوند، در این هنگام قائم مهدی از فرزندانم با مردمی که خداوند به واسطه آن ها حق را آشکار و با شمشیرهای آنان باطل را سرکوب می کند، ظهور می نماید- تا این که فرمود: مردم! شما را به ظهور وی مژده می دهم، زیرا وعده الهی تخلف ناپذیر و قضای او ردشدنی نیست، او حکیم و داناست و فتح و پیروزی خداوند نزدیک است.

از ام سلمه روایت شده گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم می فرمود:

۱۹. «المهدی من عترتی من ولد فاطمه» (۱)؛

۱۹. مهدی از عترتم و از فرزندان فاطمه است.

از حذیفه یمانی منقول است که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای ما سخن نمود و آن چه را تا روز قیامت رخ می داد بیان داشت و سپس فرمود:

۲۰. «لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله عزّ و جلّ ذلك الیوم حتی یبعث الله رجلا من ولدی اسمه اسمی»؛

۲۰. اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد خدای عزّ و جلّ آن روز را به اندازه ای طولانی می گرداند تا مردی از فرزندانم را، که همنام من است، برانگیزاند.

سلمان فارسی به پا خاست و عرضه داشت: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم! او از کدام فرزند شما به وجود خواهد آمد؟ پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم درحالی که دست

ص: ۳۲۴

مبارک خود را بر شانه حسین (۱) می زد فرمود: (مهدی) از این فرزندم (حسین) به وجود خواهد آمد.

مبانی قانونگذاری اسلامی در روایات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم

اشاره

(۲)

الف- ویژگی های اسلام

۱. اسلام همواره برتری می یابد و چیزی بر آن برتری نخواهد یافت.

۲. اسلام، گذشته را می بخشاید.

۳. مردم تا زمانی که [حکم] موضوعی را نمی دانند، آزاد گذارده شده اند.

۴. از امت من [کیفر] اشتباه و فراموشی و آن چه بدان مجبور شده اند، برداشته شده است.

۵. قلم [حکم] از سه گروه برداشته شده، کودک، دیوانه، انسان خفته.

ب- دانش، و مسئولیت دانشمندان

۱. کسی که بدون شناخت امام زمان خویش از دنیا رود، به مرگ جاهلی مرده است.

۲. کسی که بدون آگاهی، درباره قرآن سخنی بگوید، جایگاه خود را در آتش فراهم کرده است.

۳. اگر از کسی پرسشی علمی صورت گیرد و او آن را کتمان کند، خداوند لگامی آتشین بر دهانش می زند.

۴. اگر کسی به چیزی که بدان آگاهی ندارد فتوا دهد، فرشتگان آسمان و

ص: ۳۲۵

۱- (۱). البیان فی اخبار صاحب الزمان ۱۲۹ از حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد نوفلی.

۲- (۲). برای دست یابی به روایات فوق، به اعیان الشیعه ۳۰۳/۱-۳۰۶ مراجعه شود.

زمین او را نفرین می کنند.

۵. هر فتوادهنده ای ضامن است.

۶. هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راهش به دوزخ است.

۷. خداوند خیر هر کس را بخواهد او را در دینش بینش و دانش می دهد.

۸. واجبات را بیاموزید و آن ها را به مردم یاد دهید، زیرا آموختن آن ها نیمی از دانش است.

۹. هرگاه از من حدیثی به شما رسید، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، آن چه را موافق با قرآن بود بپذیرید و آن چه را مخالف آن بود، به دیوار بکوبید.

۱۰. هرگاه بدعت پدید آمد، دانشمند باید دانش خود را آشکار سازد و اگر کسی چنین نکند لعنت خدا بر او باد.

ج- رفتار اسلامی

۱. در اسلام رهبانیت نیست.

۲. در راه معصیت خدا، نباید از کسی اطاعت کرد.

۳. آن کس که تقیه نکند، دین ندارد.

۴. اگر ادای مستحبات به واجبات زیان رساند، ارزشی ندارند.

۵. قرعه، راه گشای هر مشکلی است.

۶. [پاداش] عمل انسان، به نیت او بستگی دارد.

۷. نیت فرد، جدی تر و عمیق تر از کردار اوست.

۸. برترین اعمال، سخت ترین آن ها است.

۹. هر کس کیش و روش گروهی را بپذیرد، حکم آنان در مورد او جاری می شود.

۱۰. هرکس سنت نیک به جای نهد، پاداش آن و پاداش کسی که بدان عمل می کند تا روز قیامت از آن اوست و آن که سنت ناپسندی ایجاد می کند گناه آن و گناه کسی که بدان عمل می کند تا روز قیامت بر عهده او خواهد بود.

د- قضاوت و داوری

۱. اگر حاکم اجتهاد کند و به اشتباه رود، یک پاداش و اگر مطابق با واقع باشد، از دو پاداش برخوردار است.

۲. اقرار عقلا علیه خویشتن جایز است.

۳. مدعی باید بیینه و گواه اقامه کند و منکر سوگند بخورد.

۴. سوگند خوردن، تنها با لفظ «الله» صحیح است.

۵. با وجود شبهه، از اجرای حدود دست بردارید.

۶. کسی که در راه دفاع از اموالش کشته شود، شهید است.

۷. دستی که امانتی گرفت باید آن را به صاحبش بازگرداند.

۸. آسیبی را که حیوانات بر کسی وارد می کنند، کسی ضامن نیست.

۹. هیچ مردی به کردار فرزند و هیچ فرزندی به کردار پدرش، بازخواست نمی شود.

۱۰. مردم بر اموال خویش مسلطند.

ه- عبادات

۱. نماز، ستون دین است.

۲. مناسک خویش را از من بیاموزید.

۳. همان گونه که من نماز می گزارم، نماز بگذارید.

۴. زکات اموال خویش را بپردازید تا نمازتان پذیرفته شود.

۵. زکات فطره بر هر مرد و زن واجب است.

۶. زمین برای من سجده‌گاه و خاکش پاک کننده قرار داده شد.

۷. در مساجدتان از دادوستد و مشاجره بپرهیزید.

۸. سیاحت امت من، روزه است.

۹. هر کار نیکی، صدقه به شمار می آید.

۱۰. برترین جهاد، سخن حقی است که در برابر پادشاهی ستمکار بیان شود.

و- نظام خانواده

۱. ازدواج سنت من است، هر کس از سنتم روگردان شود از من نیست.

۲. ازدواج کنید، تکثیر نسل کنید که من در قیامت به فرونی شما بر امت های دیگر مباحثات می کنم.

۳. ازدواج نمایید و از طلاق بپرهیزید، زیرا عرش خدا از وقوع طلاق به لرزه می آید.

۴. برای نطفه های خویش جایگاهی مناسب (بهترین و پاک ترین زنان) را انتخاب کنید و با افراد هم شأن خود ازدواج کنید و به آن ها زن بدهید.

۵. فرزند، از آن بستر (شوهر) است و زناکار سنگسار می شود.

۶. جهاد زن، شوهرداری شایسته است.

۷. حضور در [نماز] جمعه و جماعت و اذان و اقامه و عیادت بیمار و هروله بین صفا و مروه و جهاد و استلام حجر و منصب قضاوت و سرتراشیدن (در منا) برای زنان نیست.

۸. [زن و شوهر] لعان کننده برای همیشه بر یکدیگر حرامند.

۹. تهمت ناروا به زن باعفت، کردار صد ساله را تباه می کند.

۱۰. رضاع (که ایجاد محرمیت می کند) آن است که به واسطه آن گوشت بدن، روییده و استخوان محکم شود.

۱۱. به فرزندانان شنا و تیراندازی بیاموزید.

۱۲- کسی که در خانه کودک دارد، با او رفتاری کودکانه داشته باشد.

ز- نظام اقتصاد اسلامی

۱. عبادت، هفت بخش و برترین آن ها طلب حلال است.

۲. نخست، آموختن احکام، سپس انجام دادن دادوستد.

۳. آن کس که سر بار دیگران باشد، ملعون است.

۴. [نیکی را] از نان خور خود آغاز نما.

۵. مزد اجیر و کارگر را قبل از خشک شدن عرقش به او پردازید.

۶. بر هر سوخته دلی، پاداشی مترتب است.

۷. بر مسلمانان شروط و وفای به عهد واجب است.

۸. هر جا که مسلمان مال خود را بیابد، بدان سزاوارتر از دیگران است.

۹. ملاک وقف ها نیت صاحبان آن هاست.

۱۰. مال فرد مسلمان جز با رضایت وی، بر دیگران حلال نیست.

۱۱. [تصرف در ماترک بدین صورت است که] نخست کفن، سپس بدهکاری، آن گاه وصیت و پس از آن میراث.

۱۲. مصالحه میان مسلمانان رواست، مگر جایی که حرامی را حلال و یا حلالی را حرام نماید.

۱۳. طفره رفتن مسلمان از پرداخت بدهی خود، در صورت توان، ستم در حق مسلمان است.

۱۴. دو طرف دادوستد تا زمانی که مجلس خود را ترک نکرده اند، حق خیار دارند.

۱۵. بدترین کسب ها، سودی است که از ربا به دست می آید.

۱۶- پوست و عصب (پی) مردار، مورد استفاده قرار نمی گیرد [و جواز شرعی ندارد].

ح- همزیستی اجتماعی

۱. جنگ با مؤمن کفر و خوردن گوشتش، (غیبت) معصیت است.

۲. احترام مؤمن در حال حیات و پس از مرگ، یکسان است.

۳. احترام به میت، شتاب در کفن و دفن اوست.

۴. مؤمنان با یکدیگر برادرند، خون آنان یکسان است و عهد و پیمان فرودست ترین آنان مورد احترام است و بر ضد مخالفان یکپارچه اند.

۵. کسی که برده ای را آزاد کند، ولیّ اوست.

۶. دوستی، نوعی بستگی، نظیر پیوند نسبی است.

۷. ناسزاگویی به مؤمن، فسق است.

۸. هر مست کننده ای حرام است.

۹. آن چه مقدار زیادش مست کننده است، نوشیدن جرعه ای از آن نیز حرام است.

۱۰. سخن چینی و غیبت و دروغ، سبب عذاب قبر است.

۱۱. انسان فاسق، غیبت ندارد.

۱۲. پوشیدن طلا برای مردان اتمّ حرام و برای زنانشان حلال است.

۱. من برای کامل نمودن فضایل اخلاقی برانگیخته شدم

۲. من شهر علم و دانشم و علی، دروازه آن شهر است.

۳. محبوب ترین اعمال نزد خدا با دوام ترین آن هاست، هر چند اندک باشد.

۴. هر یک از شما خواست عملی انجام دهد، آن را صحیح و کامل انجام دهد.

۵. ایمان دو نیمه دارد؛ نیمی در صبر و نیمی در شکر و سپاس است.

۶. در انجام دادن امور خود، کار پنهانی کنید (محرم اسرار خود باشید).

۷. امانتداری، رزق و روزی را در پی دارد و خیانت، فقر را به ارمغان می آورد.

۸. دست ها سه گونه اند: خواهشگر، بخششگر و نگاه دار، بهترین دست ها دست بخششگر است.

۹. هر گاه بر مردم، رهبری فاسق حاکمیت یافت و سرپرستی آنان را بی مقدارترین آن ها عهده دار گشت و فاسقان گرامی داشته شدند، باید در انتظار بلا نشست.

۱۰. سریع ترین شری که دامنگیر انسان می شود، کیفر سرکشی و طغیان است.

۱۱. آگاه باشید! بدکارترین افراد امت من کسانی اند که به خاطر مصونیت از شرشان مورد احترام قرار گیرند، آگاه باشید! کسی را که مردم به خاطر ایمنی از بدکاری اش احترام نهند، از من نیست.

۱۲. با نیکی می توان آزادمرد را به بردگی گرفت.

۱۳. مژده دهنده باشید و ایجاد تنفر نکنید.

۱۴. چهار چیز را قبل از چهار چیز غنیمت شمار: جوانی ات را قبل از پیری، سلامتی خود را قبل از بیماری، بی‌نیازی ات را قبل از تهیدستی و زندگی ات را قبل از مرگ غنیمت شمار.

۱۵. سه چیز از فضایل اخلاقی دنیا و آخرت به شمار می‌آید: از آن کس که به تو ستم روا داشته، درگذری و با آن کس که با تو قطع رابطه کرده، ارتباط برقرار سازی و در برابر کسی که در حق تو سبکسری و نادانی کرده، بردبار باشی.

۱۶. سه چیز از حجاب‌ها عبور می‌کند و به پیشگاه خدا ختم می‌شود، صدای سایش قلم دانشمندان [بر روی کاغذ] و صدای گام‌های رزمندگان و صدای چرخ‌های ریسندگی زنان باعفت.

۱۷. سه چیز دل‌ها را سخت می‌کند: شنیدن لَهو، در پی شکار رفتن و به دربار پادشاه درآمدن.

۱۸. دل‌ها بر دوستی کسانی که بدان‌ها نیکی روا دارند و بر دشمنی با کسانی که بدان‌ها بدی کنند سرشته شده‌اند.

۱۹. قبل از این که مورد حسابرسی قرار گیرد، خویش را حسابرسی نمایید.

۲۰. دوستی و علاقه مندی به دنیا، منشأ هر گونه گناه است.

۲۱. حکمت، گمشده مؤمن است، اساس حکمت‌ها بیم از خداست.

۲۲. بهشت را گرفتاری‌ها و جهنم را شهوات در بر گرفته‌اند.

۲۳. اخلاق خود را نکو گردانید و با همسایگان‌تان مهربانی کنید و زنان را گرامی بدارید، بی‌حساب وارد بهشت خواهید شد. بیماری‌های خود را با صدقه مداوا کنید.

۲۴. پس از ایمان به خدا، بالاترین مرتبه عقل و خرد مدارای با مردم است در صورتی که حقی را ترک نکند.

۲۵. برترین مردم در دنیا، سخاوتمندان و در آخرت پرهیزکارانند.

سعادت‌مند کسی است که از کردار ناشایست دیگران، پند و عبرت گیرد.

۲۶. بدترین مردم کسی است که آخرتش را به دنیای خود بفروشد و بدتر از او کسی است که آخرتش را با دنیای دیگران سودا کند.

۲۷. خوش به حال کسی که عیب خودش، او را از پرداختن به عیب‌های دیگران بازدارد.

۲۸. با جماعت همراه باشید، زیرا گرگ، گوسفند جدا افتاده از گله را شکار می‌کند.

۲۹. میانه روی پیشه کنید، مردمی که میانه رو هستند، روی فقر و تنگدستی را نخواهند دید.

۳۰. در شگفتم کسی که به خاطر ترس از بیماری، از خوردن غذا پرهیز می‌کند، چگونه از بیم آتش، از ارتکاب گناه خودداری نمی‌کند.

۳۱- عزت مؤمن، به بی‌نیازی وی از دیگران است.

۳۲. از آن کس که به عیادت تو نمی‌آید عیادت نما و به آن کس که به تو هدیه نمی‌دهد، هدیه بده.

۳۳. بی‌نیاز واقعی، کسی است که نفس بی‌نیاز داشته باشد.

۳۴. [در وادی علم] یا دانشمند و یا دانش‌پژوه و یا شنونده و یا دوستدار علم باش، پنجمین قسم مباش که به هلاکت خواهی رسید.

۳۵. هیچ دارایی سودمندتر از خرد نیست.

۳۶. هیچ فقری بدتر از نادانی نیست.

۳۷. هیچ خریدی چون تدبیر نیست.
۳۸. آن کس که مسلمانی را فریب دهد یا زیان رساند و یا با او از در حيله درآید، از ما نیست.
۳۹. اصلاح مال، از جوانمردی است.
۴۰. کسی که قومی را دوست داشته باشد، در عمل آنان شریک است.
۴۱. کسی که قومی را دوست داشته باشد، با آنان محشور خواهد شد.
۴۲. کسی که به علم خود عمل کند، آن چه را نمی داند خداوند به او عطا می کند.
۴۳. کسی که ستمگری را بر ستمش یاری رساند، خداوند آن ستمگر را بر خودش مسلط گرداند.
۴۴. کسی که بین خود و خدا را اصلاح کند، خداوند بین او و مردم را اصلاح می کند.
۴۵. کسی که ترحم نکند، مورد ترحم قرار نمی گیرد.
۴۶. کسی که فریب دهد، فریب می خورد.
۴۷. آن کس که دو روزش برابر باشد، مغبون است.
۴۸. شخص میانه رو، به فقر و تهیدستی دچار نمی شود.
۴۹. مؤمن کسی است که مردم از دست و زبانش در آسایش باشند.
۵۰. مسلمان کسی است که مردم از آزار و اذیتش در امان باشند.
۵۱. باید رازدار مجالس بود.
۵۲. مسلمان، آئینه برادر مسلمان خویش است.
۵۳. مسلمان برادر مسلمان است به او ستم روانمی دارد و رسوایش نمی کند.

۵۴. آن کس که طرف مشورت قرار گیرد، امین شمرده شده است [پس نباید خیانت کند].

۵۵. کسی که قدر خود را بداند، به هلاکت نرسد.

۵۶. آن کس که فقیرنمایی کند، فقیر خواهد شد.

۵۷. آن کس که بدون علم و آگاهی دست به کاری زند، فساد کارش بیش از صلاح آن است.

۵۸. کسی که کار ناروایی را در بوق و کرنا کند، مانند کسی است که آن را مرتکب شده است.

۵۹. هر کس از مؤمنی عیب جوئی کند، در زندگی به همان عیب دچار خواهد شد.

۶۰. کسی که فردا را از عمر خویش بشمارد، در همراهی مرگ، خطا کرده است.

۶۱. کسی که حاکمی را با کاری که خشم خدا را برمی انگیزد، راضی گرداند، از دین خدا خارج شده است.

۶۲. مدارای با مردم نیمی از ایمان و مهربانی با آنان نیمی از زندگی [و خوشی] است.

۶۳. آسان بگیری و اهل سختگیری نباشید.

۶۴. مؤمن به هر صفتی موصوف می شود ولی نه دروغ می گوید و نه خیانت می ورزد.

الف-دعاى حضرت در ماه رمضان

«اللهم ادخل على اهل القبور السّرور اللهم اغن كل فقير، اللهم اشبع كل جائع، اللهم اكس كل عريان، اللهم اقض دين كل مدین، اللهم فرج عن كل مكروب، اللهم رد كل غریب، اللهم فك كل اسیر، اللهم اصلح كل فاسد من امور المسلمين، اللهم اشف كل مریض، اللهم سد فقرنا بغناك، اللهم غیر سوء حالنا بحسن حالک، اللهم اقض عنا الدين و اغننا من الفقر، انك على كل شیء قدير»؛

خدایا! بر اهل قبور نشاط و سرور عطا کن، همه فقراء را بی نیاز گردان، هر گرسنه ای را سیر نما، هر برهنه ای را پوشان، دین هر مدیونی را ادا فرما، هر گرفتاری را گشایش عطا کن، هر غریبی را به وطن بازگردان، هر اسیری را آزاد نما، همه نابسامانی امور مسلمانان را اصلاح فرما، همه بیماران را شفا عنایت کن، با بی نیازی خود از تنگدستی ما جلوگیری نما، حال بد ما را به حال خوش خودت تغییر ده، دین ما را ادا فرما، فقر و تنگدستی ما را به بی نیازی مبدل کن، زیرا تو به هر کاری توانایی.

ب-دعاى پیامبر در روز بدر

«اللهم أنت ثقتی فی کل کرب، و أنت رجائی فی کل شده، و أنت لی فی کل امر نزل بی ثقه و عدّه، کم من کرب يضعف عنه الفؤاد، و تقلّ فیهِ الحیله، و یخذل فیهِ القریب، و یشمت به العدو، و تعینی فیهِ الامور، أنزلته بک و شکوته الیک راغباً فیک عمن سواک، ففرّجته و کشفته عنی و کفیتنی، فانت ولیّ کل نعمه، و صاحب کل حاجه، و منتهی کل رغبه، فلک الحمد کثیراً و لک المنّ فاضلاً»؛

خدایا! در هر گرفتاری، پشتوانه و تکیه گاهم تویی، در هر دشواری، امید من هستی، در هر حادثه ای که برایم پیش آید، حامی و پشتیبانم تویی، چه بسیار گرفتاری و اندوه ها که دل ها

در اثر آن به ضعف می گراید و راه چاره در آن ها محدود می گردد نزدیکان در آن، از انسان دست برمی دارند و دشمنان، شماتت روامی دارند و در آن امور درمانده می گردم گرفتاریم را به نزدت آوردم و از آن به تو شکوه نمودم و از غیر تو روگردان گشتم، برایم گشایش حاصل نمودی و گرفتاریم را برطرف ساختی و آن را کفایت نمودی، تو ولی هر نعمت و صاحب هر نیاز و نهایت شوق و اشتیاق هستی، تو را حمد و سپاس فراوان و منت بسیار.

ج- دعای حضرت در روز احزاب

«یا صریخ المکروبین، و یا مجیب دعوه المضطربین، اکشف عنی همی و غمی و کربی، فانک تعلم حالی و حال اصحابی، فاکفنی حول عدوی فانه لا یکشف ذلک غیرک»؛

ای فریادرس گرفتاران، و ای اجابت کننده خواهش بیچارگان، غم و اندوه و گرفتاریم را برطرف ساز زیرا تو از حال من و یارانم آگاهی، توان و قدرت دشمنم را تو کفایت کن، زیرا غیر از تو کسی قادر بر این کار نیست.

د- دعای مصوبت از دشمن

ابن طاووس در مهج الدعوات این دعا را به این نحو یادآور شده است:

«یا سامع کل صوت، یا محیی النفوس بعد الموت، یا من لا یعجل لانه لا یخاف الفوت، یا دائم الثبات یا مخرج النبات، یا محیی العظام الرمیم الدارسات. بسم الله، اعتصمت بالله و توکلت علی الحی الذی لا یموت، و رمیت کل من یؤذینی بلا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم»؛

ای شنونده هر صدا و آواز، ای زنده کننده انسان ها پس از مرگ، ای آن که در حسابرسی شتاب نمی کنی، چون از گذشت زمان واهمه نداری، ای آن که همواره ثابتی، ای آن که گیاه را می رویانی، ای آن که استخوان های پوسیده را زنده می گردانی، به نام خدا، به خدا پناه می برم و

بر آن کس که همواره زنده است و نمی میرد، توکل می کنم و هرچه موجب آزار و اذیت می شود آماج تیر به لا- حول و لا قوه إلا بالله العلیّ العظیم، قرار می دهم.

ه- دعای ادای دین

«اللّهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عن سواک»؛

خدایا به وسیله روزی حلال، مرا از حرام خویش و با لطف و عنایت از دیگران بی نیاز گردان.

و- دعای سفره

هرگاه در برابر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سفره گسترده می شد می فرمود:

«سبحانک اللّهم ما أحسن ما تبیلنا، سبحانک اللّهم ما أكثر ما تعطینا، سبحانک اللّهم ما أكثر ما تعافینا، اللّهم أوسع علینا و علی فقراء المؤمنین و المسلمین»؛ (۱)

خدایا! تو منزهی، چه نیکو ما را می آزمایی، خدایا! تو منزهی، چه بسیار به ما عطا می فرمایی، خدایا! تو منزهی، چه بسیار به ما عافیت دادی، خدایا! ما و فقراى مؤمنین و مسلمانان را وسعت و گشایش مرحمت فرما.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

ص: ۳۳۸

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اول

پیشگفتار: شیوه قرآن در ارائه و پژوهش تاریخ و سیره ۱۹

بخش نخست: آخرین پیامبر در یک نگاه ۲۹

بخش دوم: نوید پیامبران، در روزگاران ۳۷

نوید رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ۴۲

اهل کتاب در انتظار آخرین پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۴۴

بخش سوم: جلوه هایی از شخصیت خاتم پیامبران صلی الله علیه و اله و سلم ۴۷

۱. دانای نیاموخته ۴۷

۲. نخستین پرستشگر ۴۹

۳. اعتماد به خدا ۵۲

۴. شجاعت فوق العاده ۵۳

۵. پارسایی بی نظیر ۵۴

۶. بخشش و بردباری ۵۵

۷. آزر و فروتنی ۵۹

قسمت دوم

بخش نخست: ولادت و تربیت ۶۳

۱. نشانه های فروپاشی جامعه بت پرست ۶۳

۲. ایمان پدران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۶۴

ص: ۳۳۹

۳. ولادت پرشکوه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ۶۵

۴. شیرخوارگی ۶۸

۵. باران خواهی به برکت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۷۱

۶. با مادر ۷۳

۷. با جدش عبدالمطلب ۷۴

بخش دوم: رشد و بالندگی ۷۷

۱. سرپرستی ابو طالب علیه السلام ۷۷

۲. نخستین سفر به شام ۷۸

۳. شبانی ۷۹

۴. جنگ فجار ۸۰

۵. پیمان جوانمردان (حلف الفضول) ۸۲

۶. بازرگانی با اموال خدیجه ۸۳

بخش سوم: ازدواج تا بعثت ۸۵

۱. ازدواج خجسته ۸۵

خدیجه قبل از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۸۷

۲. نصب دوباره حجر الأسود ۸۸

۳. ولادت و تربیت علی علیه السلام ۹۰

۴. نمایی از شخصیت پیامبر، پیش از بعثت ۹۲

قسمت سوم

بخش نخست: بعثت خجسته و آثار خارق العاده اش ۹۷

بخش دوم: مراحل حرکت رسالت در مکه ۱۱۱

۱. ساختار نخستین کانون ایمان ۱۱۱

۲. دوران مکه ۱۱۲

ص: ۳۴۰

۳. آماده سازی نخستین پایگاه ۱۱۳

۴. نخستین رویارویی و بیم دادن خویشان ۱۱۵

۵. رویارویی فراگیر ۱۱۷

بخش سوم: موضع بنی هاشم نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ۱۲۱

دفاع ابو طالب از پیامبر و رسالت ۱۲۱

موضع گیری قریش در برابر رسالت و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۱۲۳

تن ندادن کفر به ندای عقل ۱۲۵

اتّهام جادوگری ۱۲۷

شکنجه، وسیله سرکوب مؤمنان ۱۲۸

هجرت به حبشه و ایجاد پایگاهی امن ۱۳۰

محاصره ستمگرانه و موضع بنی هاشم ۱۳۳

سال اندوه ۱۳۵

معراج ۱۳۶

بخش چهارم: سال های گشایش، تا هجرت ۱۳۹

طائف و عدم پذیرش رسالت اسلامی ۱۳۹

زمینه نشر رسالت و دشواری های موجود ۱۴۲

پیمان عقبه نخست ۱۴۴

پیمان عقبه دوم ۱۴۶

آمادگی هجرت به مدینه ۱۴۸

پیمان برادری پیش از هجرت ۱۵۱

قسمت چهارم

بخش نخست: بنیان نخستین دولت اسلامی ۱۵۵

۱. هجرت به مدینه ۱۵۵

ص: ۳۴۱

۲. بنای مسجد ۱۵۹

۳. پیمان برادری میان مهاجر و انصار ۱۶۰

ابعاد و نتایج پیمان برادری ۱۶۱

بعد اقتصادی ۱۶۱

بعد اجتماعی ۱۶۲

بعد سیاسی ۱۶۲

۴. پیمان نامه مدینه ۱۶۳

۵. نقش نفاق در آغاز استقرار پیامبر در مدینه ۱۶۵

۶. تغییر قبله ۱۶۶

۷. آغاز درگیری نظامی ۱۶۷

بخش دوم: دفاع از موجودیت دولت نوپا ۱۷۱

۱. غزوه بدر بزرگ ۱۷۱

نتیجه نبرد ۱۷۶

۲. توجه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به ازدواج زهرا علیها السلام ۱۷۸

۳. رویارویی با یهود و بیرون راندن بنی قینقاع ۱۸۱

۴. پیروزی های مسلمانان و واکنش قریش ۱۸۳

۵. غزوه احد ۱۸۴

۶. خیانت به مسلمانان ۱۹۱

۷. غزوه بنی نضیر ۱۹۲

۸. درگیری نظامی بعد از احد ۱۹۴

وعده گاه در بدر ۱۹۵

۹. غزوهٔ بنی مصطلق و نقش نفاق ۱۹۶

۱۰. خط بطلان بر آداب و رسوم جاهلیت ۱۹۸

ص: ۳۴۲

بخش سوم: قدرت نمایی شرک و پاسخ دندان شکن الهی ۲۰۱

هم پیمانی قوای کفر در غزوه خندق ۲۰۱

فشار بر مسلمانان ۲۰۳

شکست دشمن ۲۰۴

غزوه بنی قریظه و پاک سازی یهود مدینه ۲۰۵

قسمت پنجم

بخش نخست: زمانه پیروزی ۲۱۱

۱. صلح حدیبیه ۲۱۱

مواد پیمان نامه ۲۱۶

نتایج صلح حدیبیه ۲۱۸

۲. تحرکات رسالت در خارج مدینه ۲۱۹

۳. غزوه خیبر ۲۲۰

۴. نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۲۲۲

۵. تسلیم شدن اهالی فدک ۲۲۳

۶. عمره قضا ۲۲۴

بخش دوم: حضور اسلام خارج از جزیره العرب ۲۲۷

۱- جنگ مته ۲۲۷

۲. فتح مکه ۲۲۹

حرکت سپاه اسلام به سمت مکه ۲۳۲

تسلیم شدن ابو سفیان ۲۳۳

ورود به مکه ۲۳۴

۳. غزوة حنين و محاصره طائف ۲۳۹

تقسيم غنايم ۲۴۲

اعتراض انصار ۲۴۴

ص: ۳۴۳

۴. غزوة تبوك ۲۴۵

بيان جایگاه علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۲۴۷

سپاه «عسرت» (سختی) ۲۴۸

نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۲۴۹

نتایج غزوة تبوك ۲۵۰

۵. مسجد ضرار ۲۵۱

۶. سال ورود هیئت ها ۲۵۲

اسلام آوردن قبیله ثقیف ۲۵۲

۷. در سوگ ابراهیم ۲۵۴

بخش سوم: پاکسازی جزیره العرب از بت پرستی ۲۵۷

۱. بیزاری از مشرکان ۲۵۷

۲. مباحله نصارای نجران ۲۵۸

۳. حجه الوداع ۲۶۱

سخنان پیامبر در حجه الوداع ۲۶۴

۴. تعیین جانشین ۲۶۸

۵. پیامبران دروغین ۲۷۳

۶. بسیج عمومی در نبرد با روم ۲۷۴

بخش چهارم: واپسین لحظات ۲۷۹

۱- جلوگیری از نوشتن وصیت ۲۷۹

۲. دیدار زهرا علیها السلام با پدر ۲۸۱

۳. آخرین لحظات عمر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۲۸۳

۴. وفات و مراسم دفن ۲۸۴

بخش پنجم: خطوط برجسته اسلام به عنوان آخرین آیین الهی ۲۸۹

چرا پیامبر برانگیخته شد؟ ۲۸۹

ص: ۳۴۴

آیین سهل و ساده ۲۹۰

تعالیم والای اسلام ۲۹۰

قرآن کریم ۲۹۲

واجبات و محرمات در اسلام ۲۹۴

بخش ششم: میراث علمی خاتم پیامبران صلی الله علیه و اله و سلم ۲۹۷

گلچینی از میراث خاتم پیامبران صلی الله علیه و اله و سلم ۳۰۴

خرد و دانش ۳۰۴

منابع قانونگذاری ۳۰۸

نقش بارز قرآن ۳۰۹

اهل بیت علیهم السلام ارکان دینند ۳۱۱

اصول اعتقادات ۳۱۵

شرط توحید ۳۱۶

رحمت الهی ۳۱۶

نه جبر و نه اختیار ۳۱۷

خاتمیت ۳۱۸

برگزیده خدا ۳۱۸

مثال باران ۳۱۹

جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۳۱۹

فضیلت علی علیه السلام ۳۲۰

پیشوایان پس از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۳۲۱

پیشوایان راستین ۳۲۱

پیامبر و مژده ظهور مهدی علیه السلام ۳۲۳

مبانی قانونگذاری اسلامی در روایات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ۳۲۵

الف-ویژگی های اسلام ۳۲۵

ب-دانش، و مسئولیت دانشمندان ۳۲۵

ص: ۳۴۵

ج-رفتار اسلامی ۳۲۶

د-قضاوت و داوری ۳۲۷

ه-عبادات ۳۲۷

و-نظام خانواده ۳۲۸

ز-نظام اقتصاد اسلامی ۳۲۹

ح-همزیستی اجتماعی ۳۳۰

ط-سخنان کوتاه و پرمعنا ۳۳۱

نمونه ای از دعاهای حضرت صلی الله علیه و اله و سلم ۳۳۶

الف-دعای حضرت در ماه رمضان ۳۳۶

ب-دعای پیامبر در روز بدر ۳۳۶

ج-دعای حضرت در روز احزاب ۳۳۷

د-دعای مصونیت از دشمن ۳۳۷

ه-دعای ادای دین ۳۳۸

و-دعای سفره ۳۳۸

ص:۳۴۶

سرشناسه: حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور: امیر مومنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام / گروه مولفان [سیدمنذر حکیم، با همکاری عدی غریباوی]؛ مترجم عباس جلالی؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۵۱ ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۲].

شابک: دوره: ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۶۴-۵۲۹-۱۲-۰-۰

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: غریباوی، عدی

شناسه افزوده: جلالی، عباس، ۱۳۳۴ - ، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۲].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶ ج. ۲ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۰۸۷

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود پردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السّلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعل با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمّدی پردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد‌ظله) در این میدان حسّاس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی، جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد عباس جلالی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان و الاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل باز می شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- ((۱)). انعام/۷۱.

۲- ((۲)). بقره/۲۱۳.

۳- ((۳)). احزاب/۴.

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را بر عهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ ؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بوده، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوشش نیاسودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- (۱). جمعه/۲.

۲- (۲). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود:

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را در خور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو امانت گرانسنگ میان شما به ودیعه می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو امانت، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر به نزد من در آیند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با

ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به بررسی زندگانی امام علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین پیشواز خاندان اهل بیت علیهم السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و دومین اختر سپهر عصمت می پردازد، شخصیتی که در عرصه های زندگی مبارکش آینه تمام نمای اسلام، مشعلی فروزان و دژی استوار و پس از نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برجسته ترین سمبل بشر تلقی می شد.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائره المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإنه حسبنا و نعم النصیر».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ص: ۱۶

بخش نخست امام علی علیه السلام در یک نگاه بخش دوم نمایی از شخصیت امام علیه السلام بخش سوم جلوه هایی از شخصیت امام علیه السلام

امام علی بن ابی طالب علیه السلام در یک نگاه

وی امیر مؤمنان سرور اوصیاء و به فرمان خدا و تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نخستین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم است. قرآن کریم به صراحت از عصمت و پیراستگی آن بزرگ مرد از پلیدی ها سخن گفته است.

نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به اتفاق او و همسر و فرزندانش با مسیحیان نجران مباحله کرد و آن حضرت را از آن دسته از نزدیکان خود تلقی نمود که دوستی و محبت آنان واجب به شمار می آید و مکرر تصریح کرد که آنان همسنگ قرآن مجیدند و کسانی که به آنان متمسک شوند اهل نجات و آنان که از فرمانشان روبر تابند، در ورطه هلاکت اند.

امام علیه السلام از کودکی در دامان رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پرورش یافت و از سرچشمه زلال هدایتش، بهره مند گردید. او شاگردی وفادار و برادری پاک سرشت برای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و نخستین ایمان آورنده به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود و با وی نماز گزارد، صادقانه تر از همه در راه پروردگار خویش فداکاری کرد و در مسیر پیشبرد رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در دشوارترین لحظات درگیری و کشمکش با جاهلیت سرکش، در هر شکلش در دو برهه مکی و مدنی و در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و پس از رحلت آن بزرگوار، از خود جانفشانی نشان داد و فانی در مکتب و رسالت و ارزش های آن گردید و به معنای تمام کلمه تجسم

حق بود بی آنکه ذره ای از آن پا فراتر نهاده و یا سرمویی از مسیر آن خارج شده باشد.

ضرار بن ضمره کنانی در مجلس معاویه به گونه ای به بیان ویژگی های امام علی علیه السلام پرداخت که معاویه و حاضران را به گریه واداشت و معاویه برای آن حضرت طلب رحمت کرد، ضرار اظهار داشت:

به خدا سوگند! [علی] مردی بسیار دوراندیش و فوق العاده نیرومند، گفتارش جدا کننده حق از باطل و حکمش عین دادگری بود، علم و دانش از پیرامونش می جوشید و حکمت برین با زبان او سخن می گفت از دنیا و زرق و برق آن متنفر و با تاریکی و وحشت شب مأنوس بود، از بیم خدا اشک فراوان می ریخت و عمیق می اندیشید، دست هایش را حرکت داده و زیرو رو می کرد و خویشتن را مخاطب قرار می داد، دوست داشت لباس کم بها بپوشد و غذای خشن تناول کند، او میان ما نظیر خود ما بود، هر وقت نزدش شرفیاب می شدیم ما را به خود نزدیک می ساخت و هر زمان از آن حضرت پرسشی داشتیم به ما پاسخ می داد و هرگاه او را دعوت می کردیم نزدمان می آمد و هرگاه می خواستیم از او کسب خبری بنماییم، ما را در جریان امر قرار می داد.

به خدا سوگند! با این که به ما نزدیک بود از سخن گفتن با او هیبت می بردیم و هرگاه تبسم می کرد دندان هایش چونان مروارید به نخ کشید شده، پدیدار می گشت، دینداران را احترام می گذاشت و تهیدستان را به خود نزدیک می ساخت، زورمندان در حکومت وی امید رسیدن به مقصد باطلی را نداشتند، و افراد ضعیف از عدل و دادش مأیوس نمی گشتند.

(۱)

ص: ۲۰

امام علیه السّلام از آغاز رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از آن بزرگوار حمایت و پشتیبانی کرد و در کنار او به چنان جهاد بی نظیری دست زد که اسلام از ظلمت و تاریکی شرک، پدیدار و چهره واقعی حق نمایان گشت، زمامدار دین لب به سخن گشود و عربده های شیاطین به خاموشی گرایید و سپس دچار گرگ صفتان عرب و سرکشان اهل کتاب گشت (۱).

پس از آن که پیامبر و الامقام اسلام در مدتی کوتاه گام های شگفت آوری در مسیر تغییر نظام جاهلی برداشت. اسلام، برای دست یابی به اهداف بزرگش، مسیری دشوار و طولانی در پیش داشت و نیازمند برنامه ریزی کامل و رهبری هوشمندانه ای بود که در ایمان و کمال و اخلاص و هوشمندی و تدبیر، کمتر از شخصیت رسول اکرم نباشد و طبیعی بود این آخرین رسالت که خلاصه رسالت های همه پیامبران و وارث زحمات و تلاش های پیگیر آنان طی تاریخ به شمار می آمد، برای آینده خود برنامه ریزی کند... بدین گونه خاتم پیامبران صلی الله علیه و اله و سلم به فرمان خدای سبحان به گزینش شخصی پرداخت که صفات برجسته اش وی را نامزد استمرار و ادامه این رسالت ساخته بود تا در راستای به ثمر نشستن اهداف آن ایثار و از خودگذشتگی نشان دهد و از همه زشتی ها و رسوبات جاهلی مبرا و از جنبه آگاهی و ایمان و اخلاص و جانفشانی در راه خدا به برجسته ترین درجات شایستگی آراسته باشد.

علی بن ابی طالب علیه السّلام جایگزینی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم وی را به گونه ای ویژه در خور پذیرش مسئولیت این رسالت تربیت کرد، تا مرجعیت فکری و سیاسی پس از خود را به وی واگذار نماید و با همکاری پایگاه مردمی از مهاجر

ص: ۲۱

۱- (۱)). بخشی از خطبه معروف حضرت زهرا(س) که اندکی پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آن را در برابر ابو بکر و عمر، ایراد فرمود.

و انصاری بصیر و آگاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برایش مهیا ساخته بود دست به تغییر و تحولی پیشگامانه زده و آن را در بلند مدت، استمرار بخشد.

ولی جاهلیتی که در ژرفای وجود آن جامعه و نظام، ریشه داشت، در بدر و حنین و تنها طی یک دهه از جنگ و نبرد، به کلی از میان نرفته بود و طبیعی به نظر می رسید بار دیگر در پوشش اسلام پدیدار شود تا بتواند هر چند پس از ده ها سال مجددا در عرصه اجتماع آشکار گردد و از سویی نیز طبیعی بود که مستقیم یا غیر مستقیم به گونه ای نهانی در مراکز مربوط به رهبری نفوذ کند... به همین دلیل بازگشت به آداب و رسوم جاهلیت، از راه گرد آمدن پیرامون رهبر قانونی جامعه نوپای اسلامی که از هرسو در احاطه خطرات بود و مراکز اصلی آن آگاهی و پختگی لازم را به دست نیاورده بودند، امری احتمالی بلکه برای هر پیشوا و رهبری که از اندک آگاهی سیاسی و اجتماعی برخوردار بود، مسأله ای دور از انتظار تلقی نمی شد تا چه رسد به شخصیت رسول اکرم خاتم پیامبران صلی الله علیه و اله و سلم!

اگر رسالت اسلامی تغییر و تبدیل واقعیت اجتماعی جاهلی را به عنوان یک هدف دنبال می کرد ناگزیر بود همه اشکال و رسوبات این واقعیت را ملاحظه و برای تغییر و تحولی گسترده در کوتاه مدت یا بلند مدت با هم، به برنامه ریزی پردازد... و همین گونه عمل شد. رسالت، خطمشی طبیعی ای ترسیم نمود که از نقطه نظر قانونی برای روند حرکت پیشگامانه اسلامی لازم بود، چرا که امت را از جنبه فکری و سیاسی به پیشوایانی که از هر پلیدی جاهلی پیراسته بودند، ارجاع داد، این امر آن گاه عملی گردید که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم علی علیه السلام را در غدیر خم به عنوان امیر مؤمنان منصوب و با گرفتن بیعت از عموم مسلمانان برای او، پایه های حاکمیت آن حضرت را

تحکیم بخشید.

این برنامه ریزی پیشگامانه، با واقعیتی که دور از انتظار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نبود، مواجه شد و با جریان ویرانگری روبرو گردید که به درک و آگاهی امتی که پایگاه مهم حمایت از همین رهبری حکیمانه را تشکیل می داد، برمی گشت به گونه ای که توده مسلمانان از درک توطئه پشت پرده جاهلیت، بر ضد آن ها و انقلاب اسلامی نوپا غافل بودند چرا که موضوع، مسأله تغییر شخص یک رهبر به رهبری دیگر نبود، بلکه ماجرا، تغییر و تبدیل خط اسلام محمدی و انقلابی، به خط جاهلی، در پوشش اسلام بود.

بدین ترتیب، سقیفه وقتی عرصه را از وجود مقدس پیامبر تهی دید، برنامه ریزی های پیشگامانه رهبر بزرگ اسلام را قبل از به کمال رسیدن، به سقوط کشاند و پیشگویی قرآن عظیم تحقق یافت، که فرمود:

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؛ (۱)

محمد، فقط فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به آیین پیشینیان خود باز می گردید؟.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علی علیه السلام را امین رسالت و امت و دولت خویش قرار داد و همان گونه که وی را به تربیت امت جوان و حراست از دولتی که پایه و ارکان آن هنوز تحکیم نیافته بود، گمارد به مراقبت از رسالت و دین نیز موظف ساخت.

امام علیه السلام کوشید با محکوم ساختن سقیفه و آثار و نتایج آن و با خودداری از

ص: ۲۳

بیعت و ایستادگی در برابر آن توطئه، امور را به جایگاه اصلی خود بازگرداند ولی این تلاش سودی نبخشید امام باید یکی از این دو انتخاب می کرد: فروپاشی دولت از جنبه سیاسی و بین المللی و حفظ و مراقبت آن با وجود زمامدارانی نالایق.

امام علی بن ابی طالب علیه السلام در این راستا موضعی اصولی اتخاذ کرد که تاریخ آن را به نام وی ثبت کرده است آن جا که فرمود:

«فأمسکت یدی حیث رأیت راجعه الناس قد رجعت عن الإسلام، یدعون الی محق دین محمد صلی الله علیه و اله و سلم فخشیت إن لم أنصر الإسلام و أهله، أن أری فیه ثلما او هدما تكون المصیبه به علی أعظم من فوت ولایتکم الّتی إنّما هی متاع آیام قلائل یزول منها ما کان کما یزول السراب أو کما یتقشع السحاب»؛ (۱)

دست روی دست گذاردم تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و قصد دارند دین و آیین محمد صلی الله علیه و اله و سلم را نابود سازند، در چینی موقعیتی بیم آن داشتم اگر اسلام و أهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و تفرقه در اسلام باشم که مصیبت آن برایم بمراتب از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر بود زیرا بهره زودگذر زندگی مانند سراب و یا به سان ابرهای از هم پاشیده، زایل شده و به پایان می رسد.

موضع گیری های این پیشوای دلیر و والاهمت در بیست و پنج سال رنج و نگرانی که -به تعبیر خود- جام صبر و شکیبایی تلخ تر از حنظل را نوشید، در اموری چون حفظ و حراست از وحدت و یکپارچگی امت اسلامی و

ص: ۲۴

۱- (۱). بحار الانوار ۵۹۶/۳۳ و ۵۹۷ باب الفتن الحادّته بمصر، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

جلوگیری از شکست دولت نوپای نبوی، هرچند با گذشت موقت از حق خود، و ارائه راهکارهای صحیح به خلفا و پند دادن آنان خلاصه شد.

افزون بر توجه امام علیه السلام به گردآوری قرآن و تفسیر آن و آشنا نمودن و آگاه ساختن مردم بر معانی و حقایق کتاب الهی و پرده برداشتن از حقیقت توطئه ای که گروه هایی از مردم در برابر آن سر تسلیم فرود آورده بودند، از اشتباهات فرمانروایان در راستای درک و فهم و اجرای احکام دین اسلام جلوگیری کرد و به تشکیل جمعیتی نیک اندیش و شایسته پرداخت که ضمن اعتقاد به برنامه ریزی پیشگامانه نبوی و رهبری اسلامی، بر گسترش و تبلیغ آن مراقبت نماید و در مسیر پیاده کردن و اجرای آن، از خود گذشتگی نشان دهند.

امام علیه السلام پس از دو دهه و نیم صبر و بردباری و رنج و پس از آشکار شدن حقایق پشت پرده، توانست به ثمره تلاش های خود دست یابد و برای دو نسل صدر اسلام و تابعان به خوبی روشن شد که علی علیه السلام برای خلافت شایسته تر از دیگران بوده که با وجود شرایط و اوضاع پیچیده و دل پریشانی ها و افزایش زاویه انحراف از راه راست، قادر است به اصلاح امور پردازد چنان که خود فرمود:

«و الله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية إربة، ولكنكم دعوتموني إليها و حملتموني عليها»؛ (۱)

به خدا سوگند! من تمایل به خلافت نداشتم و به ولایت و زمامداری شما علاقه ای نشان نمی دادم، ولی شما مرا بدان دعوت و آن را بر من تحمیل نمودید.

امام علیه السلام با اعلان سیاست خویش، فرمود:

ص: ۲۵

۱- (۱). بحار الانوار ۵۰/۳۲ باب بیعت امیر المؤمنین علیه السلام.

«و اعلموا أنّي إن أجبتمكم ركبت بكم ما أعلم و لم أصغ إلي قول القائل و عتب العاتب»؛ (۱)

به هوش باشید: اگر دعوت شما را بپذیریم، طبق آن چه خود می دانم با شما رفتار خواهم کرد و به سخن این و آن و سرزنش سرزنش کنندگان گوش نمی سپارم.

و نیز فرمود:

خدایا! تو خود می دانی آن چه ما انجام دادیم نه برای این بود که جاه و قدرتی به دست آوریم و نه برای این که از کالای پست دنیوی چیزی تهیه کنیم، بلکه بدین جهت بود که احکام فراموش شده دین و آیین تو را باز گردانیم و صلح و آرامش را در شهرهای آشکار سازیم تا بندگان ستم دیده ات در ایمنی قرار گیرند و حدود تعطیل شده ات دیگر بار عملی و اجرا گردد. (۲)

امام علیه السلام با زحمت زیاد سعی نمود تا از راهی بی دغدغه و هموار، عدالت اجتماعی و سیاسی را میان مردم پدید آورد و با حفظ وحدت و یکپارچگی امت همراه با تلاش در مسیر تربیت و آموزش و ادای حقوق کامل آنان، امنیت و آزادی و رفاه و آرامش را حاکمیت بخشید.

حضرت، گردانندگان دستگاه فاسد اداری را برکنار و فرمانروایان و کارگزاران لایق و کارآمد و انسان های کاردان را جایگزین آن ها ساخت و آنان را دقیقاً زیر نظر داشت به گونه ای که فرصت طلبان آزمند را از حیطة مسئولیت، دور ساخت و صراحت و حق و صداقت را در تمامی زمینه ها به کار گرفت، به نیرنگ و فریب متوسل نشد و در همان راه و بر همان شیوه برادر و پسر عمویش رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم گام برداشت.

ص: ۲۶

۱- (۱). همان ۳۶/۳۲.

۲- (۲). همان ۱۱۱/۳۴، باب فتنه و آشوب هایی که در زمان علی علیه السلام اتفاق افتاد. «اللهم انك تعلم أنه لم يكن الذي كان منّا منافسه في سلطان ولا التماس شيء من فضول الحطام، ولكن لئلا نردّ المعالم من دينك و نظهر الاصلاح في بلادك، فيأمن المظلومون من عبادك، و تقام المعطّله من حدودك».

بدین ترتیب، فعالیت نیروهای آزمند و فرصت طلبی که پایگاه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود را از دست داده بودند بر ضد امام علیه السلام آغاز گردید و عناصری که تا دیروز به شکلی در کشتن عثمان و تحریک مردم بر ضد او شرکت داشتند، با یکدیگر همدست شده و با سر دادن شعار خونخواهی عثمان، سیاست حکیمانه و بی آرایش حضرت را به باد انتقاد گرفتند و در این راستا، گروهی از هوادارانش پیمان شکستند و گروهی از دین بیرون رفتند و جمعی از اطاعت حق سر بر تافتند و اکنون این امام علیه السلام بود که پس از مبارزه ای مرارتبار، در شب قدر سال چهل هجرت نبوی در محراب عبادتش در مسجد کوفه به شهادت رسید و محاسن وی به خون مبارکش رنگین شد و با پایداری در راه اجرای ارزش های بی مانند اسلام و استقامت در مسیر حق آشکار و جهاد و مبارزه در طریق تحکیم پایه ها و ارکان دین، با شهادت خود، به رستگاری دست یافت که می توان آن را خروش ارزش های الهی بر ضد ارزش های جاهلی در کلیه ابعاد آن به شمار آورد.

ای امیر مؤمنان! ای پیشوای نکوسیرتان، درود بر تو در آن روز که دیده به جهان گشودی و روزی که در دامان رسالت پرورش یافتی و آن روز که در جهت به اهتزاز در آمدن پرچم اسلام، جهاد و مبارزه نمودی و روزی که صبر و بردباری پیشه کردی و آن روز که با تو دست بیعت دادند و تو را به حکمیت کشاندند و روزی که پرده از چنگ و دندان جاهلیتی فرو افکندی که خود را با شعار اسلام نهان کرده بود و آن روز که به فیض شهادت نایل گشتی و با خون پاک خود درخت سر برافراشته اسلام را آبیاری نمودی و روزی که برانگیخته می شوی و نشان رستگاری را در بهشت برین با خود همراه داری.

نمایی از شخصیت امام علی بن ابی طالب علیه السلام

امام علی علیه السلام از آغاز رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تا رحلت آن حضرت، همواره همراه آن بود و در این برهه، در دفاع جانانه از رسول خدا و حریم اسلام راستین موضع گیری های شفاف و مورد رشکی داشت. موضع گیری ها و عملکرد و فضائل آن بزرگوار در آیات قرآن حکیم و روایات شریف نبوی وارد شده است.

به گفته ابن عباس: سبب آیه در فضیلت علی علیه السلام (۱) وارد شده است و هر آیه ای که در آن **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** دارد، علی، بزرگ مرد و شخصیت برجسته مورد نظر آن آیه به شمار می آید (۲). خداوند در آیاتی از قرآن، یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را مورد نکوهش قرار داده ولی از علی علیه السلام جز به نیکی یاد نکرده است. (۳)

به سبب نزول آیه های فراوان در شأن علی علیه السلام جمعی از دانشمندان متقدم و متأخر، کتاب هایی را به این موضوع اختصاص داده اند که آیات وارد درباره آن حضرت در آن ها گردآوری شده است. در این جا به برخی از این آیات که به تصریح ارباب حدیث در شأن امام علی علیه السلام نازل گردیده اشاره می کنیم:

ص: ۲۹

۱- (۱). الفتوحات الاسلامیه ۵۱۶/۲.

۲- (۲). کشف الغمه ۹۳.

۳- (۳). ینابیع الموده ۱۲۶.

۱. از ابن عباس منقول است گفت: روزی علی بن ابی طالب تنها چهار درهم در اختیار داشت، یک درهم آن را شب هنگام، یک درهم آن را روز، یک درهم را نهانی و درهمی را آشکارا صدقه داد و خدای سبحان این آیه شریف را در شأن وی نازل فرمود:

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ (۱)

پادشاه آنان که دارایی خود را شبانه و هنگام روز و نهانی و آشکارا انفاق می کنند نزد خداست، نه ترسی بر آن ها وجود دارد و نه اندوهگین می شوند.

۲. باز ابن عباس گفت: علی علیه السلام انگشتر خویش را در حال رکوع به بینوایی صدقه داد، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از آن فرد مستمند پرسید چه کسی این انگشتر را به تو داده است؟ عرض کرد: همان شخصی که در حال رکوع است. (و به امیر مؤمنان علیه السلام اشاره کرد) خدای متعال این آیه شریف را نازل فرمود:

إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ (۲)

ولی و سرپرست شما تنها خدا و رسول اویند و آنان که نماز پیا داشته و در حال رکوع زکات می پردازند.

۳. آیه تطهیر (۳)، علی علیه السلام را در زمرة اهل بیت وحی که از هر پلیدی پیراسته اند به شمار آورده و آیه مباهله (۴)، آن بزرگوار را به منزله جان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تلقی کرده است.

ص: ۳۰

۱- (۱). بقره/۲۷۴، به منابع الموده ۹۲ مراجعه شود.

۲- (۲). مائده/آیه ۵۵، به تفسیر طبری ۱۵۶/۶ و بیضاوی و غیر این دو مراجعه شود.

۳- (۳). احزاب/۳۳، به صحیح مسلم، فضائل صحابه مراجعه شود.

۴- (۴). آل عمران/۶۱، صحیح ترمذی ۳۰۰/۲.

۴. سورة انسان، به اخلاص امير مؤمنان عليه السّلام و اهل بيت او و ترس و بيمی که از خدا داشتند شهادت داده و گواهی الهی را بر بهشتی بودن آنان، دربردارد (۱).

صاحبان صحاح و دیگر محدثان، در احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای بیان فضایل علی علیه السّلام فصل های ویژه ای گشوده اند. بشرطی تاریخ طولانی خود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مردی را برجسته تر از علی سراغ ندارد و با این که در طول حاکمیت بنی امیه بر فراز منابر به ناسزاگویی و دشنام وی پرداختند و کینه ورزانش آن مطالب را همه جا منتشر ساختند، ولی تاریخ برای هیچ کس فضائلی نظیر فضائل علی بن ابی طالب علیه السّلام ثبت نکرده است. با این که امویان در پی عیجویی از حضرت بودند ولی هیچ گونه عیبی در آن بزرگوار نیافتند، عمر بن خطاب [درباره امیر مؤمنان] از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نقل کرده که فرمود:

کسی نتوانست به فضایلی مانند فضایل علی دست یابد که صاحب فضیلت را به هدایت رهنمون گشته و از کارهای ناروا باز دارند. (۲)

به علی علیه السّلام عرض شد: چرا شما بیش از دیگر یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از آن حضرت حدیث نقل کرده ای؟ فرمود:

زیرا من هرگاه از آن حضرت مطلبی می پرسیدم مرا آگاه می ساخت و هر زمان ساکت می شدم، وی با من آغاز سخن می نمود. (۳)

از فرزند عمر نقل شده گفت: روزی که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم میان یاران خویش پیمان برادری ایجاد کرد و علی [به دلیل این که کسی به برادری اش در نیامده بود] با چشمانی اشکبار خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسید. پیامبر به او

ص: ۳۱

۱- (۱). به کشف زمخشری و طبری در ریاض النضره ۲/۲۰۷ مراجعه شود.

۲- (۲). ریاض النضره ۱/۱۶۶.

۳- (۳). طبقات ابن سعد ۲/۳۳۸، حلیه الأولیاء ۱/۶۸.

«أنت أخي في الدنيا و الآخرة»؛ (۱)

تو در دنیا و آخرت برادر من به شمار می آیی.

از ابو لیلی غفاری روایت شده گفت: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ شنیدم می فرمود:

«سیکون من بعدی فتنه، فاذا كان ذلك فالزموا علي بن ابي طالب، فإنه أول من آمن بي، و أول من يصفحني يوم القيامة، و هو الصديق الأكبر، و هو فاروق هذه الأمة، و هو يعسوب المؤمنين، و المال يعسوب المنافقين»؛ (۲)

پس از من آشوب هایی پیا خواهد شد، هرگاه چنین شد، از علی بن ابی طالب جدا نشوید، زیرا وی نخستین کسی است که به من ایمان آورد و اولین فردی است که روز قیامت با من دیدار خواهد کرد، او بزرگترین راستگو و میان ائمتّم، جداکننده حق از باطل است، وی رهبر و پیشوای افراد با ایمان، و مال و دارایی پیشوا و جلودار منافقان تلقی می شود.

به اعتراف همه خلفا دانش علی علیه السّلام از همه آنان برتر و در قضاوت و داوری سرآمد آن ها بوده است و اگر علی نبود به هلاکت رسیده بودند تا آن جا که سخن عمر «لولا عليّ لهلك عمر»؛ (۳) اگر علی نبود، عمر به هلاکت رسیده بود ضرب المثل شد.

از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده گفت: منافقان با بغض و کینه ای که از علی بن ابی طالب علیه السّلام به دل داشتند برای ما قابل شناسایی بودند. (۴)

وقتی خیر شهادت علی علیه السّلام به معاویه رسید، گفت: دانش و فقه، با مرگ

ص: ۳۲

۱- (۱). سنن ترمذی ۵/۵۹۵، حدیث ۳۷۲۰.

۲- (۲). اصابه ابن حجر ۴/۱۷۱ شماره ۹۹۴، مجمع الزوائد ۱/۱۰۲.

۳- (۳). شرح نهج البلاغه ۱/۶، تذکره الخواص ۸۷.

۴- (۴). استیعاب در حاشیه اصابه ۳/۴۵.

فرزند ابو طالب، از جامعه رخت بر بست. (۱)

شعبی می گوید: نقش علی بن ابی طالب در این امت بسان مسیح بن مریم میان بنی اسرائیل بود، گروهی به او عشق و محبت ورزیدند، در محبتشان دچار کفر شدند و جمعی کینه اش را به دل داشتند و با بغض و کینه او در وادی کفر گرفتار آمدند. (۲)

امام علی علیه السلام سخاوتمندترین انسان ها به شمار می آمد، به سخاوت و بخششی خداپسندانه آراسته بود و هرگز در پاسخ نیازمندی «نه» نگفت. (۳)

آن روز که با امام علیه السلام بیعت صورت گرفت، صعصعه بن صوحان به حضرت عرضه داشت: ای امیر مؤمنان! به راستی خلافت را زینت بخشیدی و بدان ارج و مقام دادی، نه خلافت تو را زینت داده و بر ارج و مقام افزوده باشد، خلافت به وجود مقدست نیازمندتر از تو، به خلافت بود.

از ابن شبرمه روایت شده گفت: نمی سزد کسی غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام (۴) بر فراز منبر بگوید: «سلونی»؛ هر چه می خواهید از من پرسید.

قعقاع بن زراره کنار مرقد مطهر امام علیه السلام ایستاد و عرضه داشت: رضوان الهی بر تو ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند! زندگی ات کلید خیر و برکت بود، اگر مردم تو را پذیرا شده بودند از برکات زمینی و آسمانی خدا بهره مند می گشتند ولی قدر ناشناس نعمت وجودت بودند و دنیا را ترجیح دادند. (۵)

جورج جرداق مسیحی در کتاب خود «صدای عدالت انسانی» می نویسد:

علی بن ابی طالب از جمله افراد بی نظیر و نادری است که اگر خواهان

ص: ۳۳

۱- (۱). همان.

۲- (۲). عقد الفرید ۲/۲۱۶.

۳- (۳). شرح نهج البلاغه ۷/۱.

۴- (۴). ائمتنا ۱/۹۴، به نقل از اعیان الشیعه ۳ و بخش ۱ ص ۱۰۳.

۵- (۵). تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۳.

شناسایی حقیقت و واقعیت آنان به دور از سطح تقلیدی شناسایی بزرگان تاریخ خود باشید، خواهید دید که محور عظمت آنان تنها در ایمان مطلق به کرامت و شرافت انسانی و حق مقدس آن در زندگی آزادمنشانه و شرافتمندانه قرار دارد. از سویی انسان همواره در تکامل و تحوّل است و جمود و واپس گرایی و توقف در حالتی از حالات گذشته یا کنونی، چیزی جز پیک مرگ و دلیل نابودی نیست. (۱)

شبل شمیّل می گوید: امام علی بن ابی طالب، مهتر بزرگان جهان، بی همتا نسخه ای است که شرق و غرب گیتی در گذشته و حال، صورتی مطابق اصل، چون او، به خود ندیده است. (۲)

علی علیه السّلام به همان اندازه که در عمل، سمبل پیشوایی و رهبری بود و برای هدایت مردم به اسلام و جانفشانی در مسیر اصلاح جهان و سوق آن به راه حق و عدالت، به عبارتی پیشبرد دین به عنوان نهضتی جاوید و مستمر، از خود التزام و پایبندی نشان داد؛ معاویه طی مخالفت و کشمکش خود با امام علی، نقش نماینده نسل جدید مسلمانان را بازی می کرد، زیرا فتوحات اسلامی وی را از سویی در رأس قدرت قرار داد و از سوی دیگر واداشت تا امور را با دید حفظ ره آوردها و جنبه های مادی بنگرد... در راستای چنین رویارویی خصمانه و بیرحمانه ای که مسلمانان را پراکنده ساخت و به نابودی کشاند، معاویه توانست با برانگیختن احساسات و انگیزه های قوی دنیوی مردم، وحدت و یکپارچگی آن ها را بر هم زند و از آگاهی دینی آنان جلوگیری کند و برای اجرای سیاست ملوکانه و دولت خویش در جهت رویارویی با روح

ص: ۳۴

۱- (۱). الامام علی صوت العدالة الاسلامیه ۱/۱۴.

۲- (۲). همان ۳۵.

استاد هاشم معروف می نویسد: شخصیت امام علی بن ابی طالب واقعیتی تاریخی بود که از ولادت تا شهادت، با طبیعت و آداب و رسوم مردم، بیگانه بود، آن بزرگوار در خانه کعبه دیده به جهان گشود... ولادت آن بزرگ مرد در آن مکان مقدس حادثه ای تاریخی تلقی می شد که تا آن روز برای هیچ کس اتفاق نیفتاده بود و پس از آن نیز برای کسی رخ نداد. امام علی علیه السلام در خانه خدا پا به عرصه وجود نهاد و در خانه خدا فرشته شهادت را در آغوش کشید...

میسر نگشته به کس این سعادت به کعبه ولادت به مسجد شهادت

وی می افزاید: آن چه برای امام علی رخ داد، برای دیگران اتفاق نیفتاد.

جمعی که ایمانشان در سطح ایمان شیعیان و دوستدارانش نبود، وی را از برجسته ترین اندیشمندان و نوابغ روزگار به شمار آوردند و آنان که در دوستی و محبتش میانه روی اتخاذ کردند، او را در کنار پیامبران و فرستادگان الهی قرار دادند و آن دسته که در حقش غلو کردند وی را تا پایه خدایی بالا بردند. (۲)

ص: ۳۵

۱- (۱). نقد السیاسه، الدوله و الدین، برهان غلیون ۷۸، چاپ دوم ۱۹۹۳، المؤسسة العربیه للدراسات و النشر.

۲- (۲). سیره الائمه الاثنی عشر ۱/۱۴۱-۱۴۲.

جلوه هایی از شخصیت امام علی علیه السلام

امام علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار سرشت پاک و نهاد پیراسته اش برخوردار از صفات کمال و خلق و خوی پسندیده و مجد و عظمت خانوادگی بود به گونه ای که دیگر شخصیت های برجسته از آن بهره ای نداشتند.

وی به والاترین خاندان ها و پاکیزه ترین تبارها وابسته بود. پدر بزرگوارش ابو طالب، بزرگ مرد قریش و جدش عبدالمطلب امیر مکه و سرور بطحا و پیش از آن نیز از سران و بزرگان بنی هاشم به شمار می رفت. (۱)

علی علیه السلام از نزدیک ترین خویشاوندان رسول اکرم، پسر عمو و داماد و محبوب ترین افراد خاندان او تلقی می شد، کاتب وحی پیامبر و نزدیک تر از همه به فصاحت و بلاغت رسول خدا بود و گفتار و سخنان پر معنای حضرتش را بیش از دیگران در اختیار داشت.

پیش از آن که شائبه رسوم جاهلی به قلبش راه یابد یا عقل و خردش به شرک آلوده گردد، به دست رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اسلام آورد، و در عنفوان جوانی و آمد و شدها و جنگ و نبرد و صلح و آرامش در رکاب آن حضرت حضور داشت بگونه ای که به اخلاق و صفات آن بزرگوار آراسته شد، دین را از او فرا گرفت و

ص: ۳۷

بدان چه جبرئیل بر او نازل کرد، پی برد. امام علیه السلام آشناترین یاران پیامبر به احکام دین و سرآمد آنان در قضاوت و داوری بود و در حفظ و حراست از دین برتر از دیگران بود و در تبلیغ رسالت بیش از همه کوشید. نظرش از همه دقیق تر و عین حقیقت بود، تا آن جا که عمر، در حق او گفت: خداوند هیچ گاه مرا در مسأله دشواری که ابو الحسن در کنارم نباشد، گرفتار نسازد. (۱)

وی اندیشمندی با تجربه و دانا، صاحب نظری آگاه، دارای احساسی لطیف، انسانی پاک سرشت و از روحی بی آرایش برخوردار بود، فردی خوش سلیقه، بهره مند از اندیشه ای درست، نیک روش، حاضر جواب، دارای حضور ذهن و مسئولیت شناس بود. (۲)

عبادت و تقوا

علی بن ابی طالب علیه السلام به پرهیزکاری و تقوا مشهور بود و همین ویژگی عامل بسیاری از عملکرد و رفتار آن حضرت در مورد خود و نزدیکان و مردم بود. پارسایی و تقوای علی از قبیل پرستش و عبادت پارسایان دیگر نیست که ناشی از شرایط اوضاع یا هوای نفسانی باشد، عبادت و پرستشی که از بسیاری پارسایان سراغ داریم، گاهی واکنشی از ضعف روح و بیم و نرمی بوده و گاهی برای فرار از روبرو نشدن با زندگی و زندگان است و یا بسیاری از اوقات هوسی میراث نهادنی است که با هوس دیگری تقویت می گردد، منشأش تقدسی است که مردم و اجتماع از هر راه و رسمی به یادگار مانده، دارند. آن گاه ملاحظه خواهی کرد که عبادت، از نگاه علی، تلاشی

ص: ۳۸

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۳۶۱/۲ چاپ دار الاضواء.

۲- (۲). مقدمه شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم.

پیگیر است که با تمام توان حلقه های جهان هستی را به هم می پیوندد تا زمین و آسمان را به هم متصل گرداند و مفهومی از مفاهیم جهاد در راه پیوند زندگان با هرگونه خیر و نیکی را ارائه دهد، عبادتی است برخاسته از روح سرکشی و عصیان بر ضد فساد و تباهی که علی می خواهد به مبارزه همه جانبه با آن برخیزد و قیامی است بر ضد نفاق و روح استثمار و کشتار در جهت منافع گروهی خاص و بر ضد فقر و ذلت و تنگدستی و ضعف و پستی که ویژگی بارز عصر آشفته آن حضرت بود.

اگر کسی عبادت امام علیه السلام را به دقت مورد بررسی قرار دهد به وضوح برایش روشن خواهد شد که وی در عبادت و تقوای خود نیز مانند سیاست و حکومتش، از شیوه ای خاص و روشی جدید برخوردار بود، عبادت علی آن چنان است که گویی شاعری مجذوب، با دلی پاک و توجهی کامل در پیشگاه وجود مطلق می ایستد و آن گاه که زیبایی این هستی برایش کشف و روشن می شود، این آیت زیبا را سر می دهد که در آن قوانینی کامل از پارسایی آزادگان و عبادت بزرگان می بینیم

«و إن قوما عبدوا الله رغبة فتلك عباده التجار، و إن قوما عبدوا الله رهبة فتلك عباده العبيد، و إن قوما عبدوا الله شكرا فتلك عباده الأحرار؛ (۱)»

گروهی خدا را از سر رغبت (به بهشت) پرستش می کنند، این عبادت بازرگانان است و دسته ای او را از روی ترس می پرستند که این عبادت بردگان است و جمعی خدا را به جهت شکر و سپاس نعمت ها و شایستگی عبادت، می پرستند که عبادت آزادگان است.

ص: ۳۹

عبادت و پرستش امام، کاری منفی از قبیل عبادت فردی ترسو و یا سوداگر نیست، آن گونه که بسیاری از عبادت کنندگان چنین اند، بلکه عمل مثبت انسان بزرگی است که به خود و جهان هستی می نگرد و بر پایه خبرگی مردی پرتجربه و عقل انسانی آگاه و قلب فردی با احساسات لطیف، استوار است.

بر اساس همین مفهوم عبادت و تقوا بود که علی علیه السلام مردم را به مسیر خیرخواهی دعوت می کرد تا انسان ها همه تقوا و پرهیزکاری پیشه کنند. به عبارتی دیگر برای دست یابی به چیزی بالاتر از امید سوداگرانه به نعمت های جهان دیگر، مردم را به تقوا و پرهیزکاری فرا می خواند بدین امید که از این راه به عدالت پرداخته و حق مظلوم را از ظالم بستاند و می فرمود:

«علیکم بتقوی الله، و بالعدل علی الصدیق و العدو»؛

بر شما باد به تقوا و پرهیزکاری و اجرای عدالت بر دوست و دشمن.

از دیدگاه امام علیه السلام تقوا، آن گاه سودمند و نتیجه بخش است که تو را وا دارد تا حق را پیش از آن که به چشم ببینی، بپذیری و بر آن کس که دشمن داری، ستم روا نداری. بنابراین زندگی-با این مفهوم از عبادت-برای دست یابی به کالای دنیوی و لذت زودگذر دنیا، ارزشی ندارد.

زهد

علی علیه السلام در دنیا زهد ورزید و بر خود سخت گرفت و در زهدش صادق بود آن گونه که در همه کارها و در هر چه از دل و زبانش برآمد، صادقانه عمل کرد. در لذائذ دنیوی زهد پیشه کرد و به عوامل دولت و حکومت و هر آن چه مورد نظر دیگران بود و آن را هدف زندگی و وجود خود می دانستند رغبتی

نشان نداد. به همین سبب با فرزندان خود در خانه ای محقر و کوچک به سر می برد، خانه ای که خلافت بدان روی آورد-نه سلطنت-نان جوینی را که علی تناول می کرد همسرش به دست خود آرد آن را آسیا کرده بود، در صورتی که کارگزارانش، از بهترین نعمت های شام و برکات مصر و عراق بهره مند بودند و بسیار اتفاق می افتاد که خود به جای همسر کار آسیا کردن جو را بر عهده می گرفت، در حالی که او امیر مؤمنان و رئیس حکومت بود، وی از نان جوینی خشک استفاده می کرد که آن را با کمک زانو می شکست و در سرمای شدید، از پوشاکی که رنج سرما را از او بزداید بی بهره بود، بلکه به همان لباس نازک تابستانی اکتفا می کرد و با این عمل عالی ترین مرتبه پاکی و صفای روح را به منصف ظهور گذاشت.

هارون بن عنتره از پدر خود روایت کرده می گوید: در فصل زمستان در منطقه «خورنق» به ملاقات علی علیه السلام رفتم، بر دوش خود قطیفه کهنه ای انداخته بود که بدنش را از سرما حفظ نمی کرد. عرض کردم: ای امیر مؤمنان! خداوند در بیت المال برای شما و اهل بیت تان سهمی قرار داده ولی با خود چنین می کنی؟ فرمود:

به خدا سوگند! من از اموال شما چیزی بر نمی گیرم و این همان قطیفه ای است که از مدینه با خود آورده ام.

مردی برای حضرت علیه السلام خوراکی خوشمزه و شیرین به نام «پالوده» آورد، امام به آن خوراک نگریست و از آن تناول نکرد و فرمود: «به خدا سوگند! تو غذایی خوش بو و خوش رنگ و طعمی دل انگیز داری، ولی من دوست ندارم نفسم را به چیزی عادت دهم که بدان عادت ندارد.»

به جانم سوگند! این گونه بی رغبتی علی به دنیا در حقیقت مفهومی از

مفاهیم شجاعت و قهرمانی وی را ارائه می داد، با این که به تصور برخی، این دو صفت از یکدیگر جدایند.

این روش پسندیده علی علیه السلام بود که عمر بن عبد العزیز را واداشت تا در برابر عظمتش اعتراف کند که: به راستی علی بن ابی طالب پارساترین مردم دنیا است. این اعتراف یکی از خلفای خاندان اموی است همانها که سال ها نسبت های ناروا به علی علیه السلام دادند و بر منابر ناسزایش گفتند.

مشهور است علی علیه السلام از سکونت در قصر حکومتی کوفه، امتناع ورزید تا خانه اش از خانه فقرا و بیچارگان بسیاری که در دخمه های کوچک خود به سر می بردند، برتر نباشد، این سخنش جلوه ای از شیوه زندگی اوست:

«أقنع من نفسي بأن يقال هذا امير المؤمنين و لا اثار كهف في مكاره الدهر؟»؛

آیا به این دل خوش کنم که به من امیر مؤمنان گفته شود ولی در دشواری های روزگار، در کنار مردم نباشم؟

عزت نفس و شهامت

علی بن ابی طالب علیه السلام شهامت و مردانگی را با بهترین معنا و صورت تجسم بخشید، عزت نفس و بزرگ منشی دو اصل از اصول حقیقت شهامت و مردانگی اند که هر دو از ویژگی های امام بود، به همین دلیل حاضر نبود به کسی آزاری برساند هر چند در پی آزار و اذیتش برمی آمدند و در جور و ستم بر کسی پیشی نمی گرفت، هر چند مطمئن بود شخص قصد کشتن او را دارد.

همین روح عزت نفس و بزرگ منشی او را بدان مقام بلند و والایی رساند که از ناسزاگویی به بنی امیه که آن روزها از هرسو آماج ناسزایش قرار داده بودند، خودداری کند، بلکه یاران خود را نیز از ناسزاگویی به بنی امیه بازداشت

من خوش ندارم شما یاران، اهل دشنام دادن باشید ولی اگر عملکرد دشمنان را یاد آور شوید و کارهای ناشایست آنان را برشمردید، به حقیقت و راستی نزدیک تر و عذرتان پذیرفته تر خواهد بود، شما به جای دشنام به آن ها بگویید: پروردگارا! خون ما و آن ها را حفظ کن! بین ما و آنان را اصلاح نما! و آن ها را از ورطه گمراهی، به راه راست هدایت فرما: تا آن دسته که جاهل اند، حق را بشناسند و کسانی که با حق سر ستیز دارند، از این کار دست بردارند و باز گردند. (۱)

جوانمردی

در طول تاریخ نمی توان برای جوانمردی و گذشت امام علیه السلام نظیری سراغ داشت نمونه های جوانمردی در زندگی وی قابل شمارش نیست. از آن جمله:

به سربازان خود فرمان داد: مبادا در میدان جنگ - از سر خشم و ناراحتی - دشمنی فراری را به قتل برسانند و نیز آنان را از برگرفتن لباس و پوشاک افراد منع کرد و اجازه نداد مالی را به ناحق از کسی بستانند و آن گاه که بر سر سخت ترین دشمنان خود که برای نابودی اش دقیقه شماری می کردند، پیروز شد، آن ها را مورد عفو قرار داد و در حقشان نیکی و احسان نمود و به یارانش اجازه تعقیب و آزار و اذیت آنان را نداد در صورتی که یارانش بر آن کار قدرت کافی داشتند. (۲)

ص: ۴۳

۱- (۱). نهج البلاغه چاپ صحبی صالح ۳۲۳، خطبه ۲۰۶.

۲- (۲). البدایه و النهایه ۲۷۶/۷.

این صفات پسندیده در رشته ای بی انتها به هم پیوسته و برخی بر بعضی دیگر گواهند، به عنوان یکی از عالی ترین حلقه های این رشته می توان به صدق و اخلاص اشاره کرد، راستی و صدق علی علیه السلام به مرحله ای رسید که خلافت را از دست او خارج ساخت. اگر گاهی به جای راستی و صدق، چیز دیگری را می پذیرفت، نه دشمنی به وی دست می یافت و نه دوستی از او روی بر می تافت.

امام علیه السلام هیچ گاه حاضر نشد معاویه را بر سر کار باقی بنهد و فرمود:

من در دین خود تملق گو نیستم و تن به خواری و ذلت نمی دهم.

و آن گاه که حيله و نیرنگ معاویه پدیدار شد، امام علیه السلام این عبارت را که نمودار فضائل بلند اخلاقی اوست، بر زبان آورد.

«و الله ما معاویه بأدهی منی، و لکنه یغدر و یفجر، و لو لا کراهیه الغدر، لکنت من أدهی الناس»؛ (۱)

به خدا سوگند! معاویه از من سیاستمدارتر نیست، ولی او به حيله و نیرنگ متوسل می شود و مرتکب گناه می شود، اگر نیرنگ، کاری ناشایست و ناپسند نبود، من سیاستمدارترین مردم به شمار می آمدم.

و با تأکید بر ضرورت صدق و راستی، در هر شرایط و اوضاع فرمود:

«الإیمان أن تؤثر الصدق حیث یضرك، علی الکذب حیث ینفعک»؛ (۲)

ایمان آن است که راستی را در آن جا که به تو زیان می رساند بر دروغی که در آن جا سودمند است، مقدم بداری.

ص: ۴۴

۱- (۱). نهج البلاغه خطبه ۲۰۰.

۲- (۲). نهج البلاغه کلمات قصار ۴۵۸.

دلیری و شجاعت امام علیه السلام به منزله بیان طرز فکر و به مثابه عمل ناشی از اراده است، زیرا محور شجاعت، دفاع از حق، و ایمان به نیکی و احسان تلقی می شود.

مشهور است که هیچ قهرمان دلاوری در میدان جنگ در برابر علی علیه السلام توان مقاومت نداشت. وی چون از مرگ نمی هراسید، از برابری با هیچ قهرمانی واهمه و پروا نداشت، بلکه اندیشه مرگ در هیچ میدانی حتی برای یک بار به ذهن آن بزرگوار خطور نکرد، او به مبارزه هر قهرمانی می رفت نخست او را پند و اندرز می داد تا وی را به هدایت رهنمون شود.

امام علی علیه السلام با همه نیروی شگرف و شجاعت فوق العاده اش در هیچ موقعیتی به ظلم و ستم دست نیالود. تاریخ نگاران همه بر این امر اتفاق نظر دارند که علی علیه السلام تا مجبور نمی گشت، وارد کارزار نمی شد و تا می توانست می کوشید از راه های مسالمت آمیز اختلافات را با دشمنان خود برطرف سازد و از خونریزی جلوگیری به عمل آورد.

ویژگی دور بودن امام علیه السلام از ظلم و ستم، اصلی از اصول روح علی و خلق و خوئی از اخلاق پسندیده وی به شمار می آمد و همین ویژگی با اندیشه کلی علی پیوندی ناگسستنی داشت، اندیشه ای که بر پایه مردم دوستی، وفای به عهد و نگهداری پیمان استوار بود مگر آن که مردم در پیمان خویش، خیانتی می کردند و یا بی رحمی پیشه می ساختند، که این روش در منطق امام قابل اغماض و گذشت نبود، اگر این جوشش عظیم مهر و وفای علی از دل حضرتش سرچشمه نمی گرفت، صداقت را بر عداوت و دشمنی ترجیح

ولی دوستان سابق شخصیتی چون علی که خود، هوادار دوستی و محبت بود، حق دوستی اش را رعایت نکردند چه این که در انتظار بودند علی [در حکومتداری] یا بر سر وجدان خود نهد و آنان را در چپاول ثروت ها و سرمایه های مردم آزاد بگذارد و سایر مردم محروم بمانند. او می فرمود:

به خدا سوگند! اگر اقلیم های هفتگانه را با آن چه در زیر آسمان است در اختیار من قرار دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم، این کار را هرگز انجام نخواهم داد و دنیای شما از برگ جویده دهان ملخی نزد من بی ارزش تر است. (۱)

علی علیه السلام در این عرصه چنان نبود که نخست بگوید و سپس عمل کند بلکه گفتارش، از احساسی قابل درک برمی خاست... علی علیه السلام بیش از همه، با مردم مهربانی می کرد و از آزار و اذیتشان فاصله داشت و در مسیر جانبازی و از خود گذشتگی، در راه آنان از همه به آن ها نزدیک تر بود، تا وجدانش را به ضرورت این جانفشانی و ایثار، قانع گرداند.

مگر زندگی علی علیه السلام سراسر جنگ و مبارزه در راه ستمدیدگان و بیچارگان و به خاطر پیروزی همیشگی ملت و بر ضد فخر و مباهات کنندگان فامیلی که، قصد داشتند ملت را چونان ابزار تولیدی برای خود، مورد بهره کشی قرار دهند، نبود؟ مگر علی شمشیر برهنه ای بر فراز گردن های افراشته قریشیان نبود که جهت دست یابی به جاه و مقام و اندوختن مال و ثروت هنگفت، در پی خلافت بودند؟ آیا امام علیه السلام خلافت و زندگی مادی را به خاطر عدم سازش با

۱- (۱). نهج البلاغه خطبة ۲۲۴. «و الله لو اعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها علي أن أعصي الله في نمله أسلبها جلب شعيرة ما فعلت، و إن دنياكم عندي لأهون من ورقة في فم جرادة».

مردم دنیاپرستی که در پی به بردگی کشاندن برادران ناتوان و بیچاره و ستم‌یده خود بودند از دست نداد؟

عدالت

اگر علی علیه السلام داد‌گرت‌ترین مردم باشد، جای شگفتی نیست، بلکه اگر دارای چنین ویژگی‌های نبود شگفت آور بود. داستان علی در موضوع عدالت، از یادگارهای ارزشمندی است که مقام انسانی و روح انسانی را عزت و سربلندی می‌بخشد.

امام علیه السلام به هنگام محاکمه و یا اجرای عدالت، بین خود و توده مردم تفاوتی قائل نمی‌شد، بلکه برای آرامش روح خویش، در صورت لزوم می‌کوشید تا در مجلس محاکمه حضور یابد.

در ساده‌ترین کارها نیز عدالت در روح علی جاری بود، سفارشات و نامه‌های امام به فرمانداران و کارگزارانش، پیرامون یک محور یعنی عدالت، دور می‌زد. به هر حال عدالت در دل علی و پیروانش پیروز گردید، هرچند بر او و پیروانش جور و جفای فراوانی روا داشتند.

ساده زیستی

از جمله اصول اخلاقی امام علیه السلام تکیه بر ساده زیستی و بیزاری و تنفر از تکلف بود و می‌فرمود:

«شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ»؛ ^(۱)

بدترین دوستان کسی است که برای پذیرایی از او، خود را به زحمت اندازی.

ص: ۴۷

۱- (۱). نهج البلاغه کلمات قصار ۴۷۹.

و نیز می فرمود:

«إذا احتشم المؤمن أخاه فقد فارقه»؛ (۱)

اگر مؤمنی برادر دینی اش را شرمنده کند، مقدمه جدایی از او را فراهم ساخته است منظور از شرمنده کردن، احترام نهادن به دوست تا حد زحمت و تشریفات بیجاست.

علی علیه السلام در حکمت هایی که ارائه می داد و پند و اندرزهایی که یادآور می شد و یا اموالی که می بخشید و یا جاهایی که از بخشش آن جلوگیری می کرد، هیچ گاه خودنمایی و تظاهر نداشت. این ویژگی چنان با طبیعت و سرشت علی آمیخته و همراه بود که غرض ورزان نتوانستند او را به مکر و حيله وا دارند، از این رو، به او نسبت سنگدلی و بی رحمی و خشونت و تکبر بر مردم می دادند، در صورتی که دوستی و درک احساس و ابراز آن، نه تکبر و خودخواهی بود و نه خشونت و سنگدلی، بلکه علی علیه السلام تکبر و خودپسندی را به شدت تقبیح نموده و چه بسیار اتفاق می افتاد که فرزندان و یاران و فرمانداران خویش را از تکبر و خودپسندی برحذر می داشت و می فرمود:

از خودپسندی پرهیز، آگاه باش که عجب و غرور ضد صواب و راستی، و آفت عقل و اندیشه است. (۲)

حضرت، تکلف دوستانش را در دوستی غلوآمیز و تکلف دشمنانش را در دشمنی افراطی دوست نمی داشت و می فرمود:

«هلک فی اثنان: محبّ غال و مبغض قال»؛ (۳)

دو دسته در مورد من به هلاکت رسیدند، دوست غلوکننده و دشمن بدخواه.

ص: ۴۸

۱- (۱). همان ۴۸۰.

۲- (۲). نهج البلاغه بخشی از نامه ۳۱ شماره ۵۷.

۳- (۳). همان ۱۱۷.

امام علی علیه السلام در میدان کارزار با سر برهنه به مصاف جنگاوران هم‌اورد خود می رفت در صورتی که آنان غرق در سلاح و آهن بودند، بنابراین، چه جای شگفتی است که علی با دلی باز و پاک و پیراسته و بی نیرنگ به سوی آن ها بیاید، ولی آنان در پوششی از مکر و حيله با او برابری کنند؟

پاکدلی

از امتیازات اخلاقی امام علی علیه السلام پاکدلی حضرت بود، وی هیچ گاه کینه از کسی به دل نداشت، حتی در مورد سرسخت ترین دشمنانش که همواره با حسادت و بدخواهی به او کینه می ورزیدند، اهل عناد و کینه نبود.

بخشش

یک از ویژگی های اخلاقی امام علی علیه السلام را باید کرم و بخشش بی حد و مرز او دانست، بخششی که در اصول و هدف، پیراسته و سالم و به بخشش فرمانروایان و زورمندانی که اموال و ثمره تلاش مردم را به دیگران می بخشیدند، شباهتی نداشت. علی بن ابی طالب در سراسر زندگی اش حتی یک بار نیز به چنین عطا و بخششی دست نیالود و آن را نشناخت، کرم و بخشش علی واژه ای است که از مردانگی و جوانمردی اش پرده برمی دارد.

وی دختر خود را بدین جهت که گردنبندی از بیت المال به امانت گرفته بود تا در عیدی از اعیاد، خویش را بدان بیاراید، توییخ و سرزنش می کند و با دست خود نخل های گروهی از یهودیان مدینه را آبیاری می کند به گونه ای که دست های مبارکش تاول می زند آن گاه که به مزدی دست می یابد آن را به بیچارگان و درماندگان می بخشد و یا با آن بردگانی را می خرد و فوراً آزاد

می کند.

بخشش و کرم علی علیه السّلام به حدّی بوده که معاویه بن ابو سفیان نیز بدان اعتراف کرده و می گوید: اگر علی، خانه ای پر از طلای ناب و خانه ای پر از علوفه داشته باشد، طلا را قبل از علوفه می بخشد (۱).

دانش و معارف

ابن ابی الحدید می گوید: «در باره بزرگ مردی که هر فضیلتی به او باز می گردد و هر فرقه ای به او پایان می پذیرد و هر طایفه ای او را به سوی خود می کشد، چه بگویم؟ وی سالار و سرچشمه فضایل و یگانه مرد پیشتاز آن عرصه، و خاستگاه فضیلت هاست. هر کس پس از او در هر فضیلتی درخشیده، پرتوی از علی برگرفته است و از او پیروی کرده و در راه وی گام نهاده است.

ارزشمندترین علوم، علم الهی است که این شرف و عظمت از گفتار علی برگرفته شده و از او منقول است و راه هایش همه از او سرچشمه یافته و به وی پایان پذیرفته است. علی علیه السّلام اصل و اساس علم فقه است و هر فقیهی در اسلام ریزه خوار خوان علم و دانش علی و بهره مند از فقه اوست. علم تفسیر قرآن هر چه هست از علی گرفته شده و فرع وجود آن حضرت است، علم طریقت و حقیقت و احوال تصوّف از دیگر علمومی است که ارباب این فنّ در همه سرزمین های اسلامی سررشته خود را به علی می رسانند و پایگاهشان اوست و بر همگان روشن است که علی علیه السّلام ایجادگر علم نحو و مبانی عربی و بیانگر اصول و قواعد آن به ابو الأسود دوئلی بوده است»

ابن ابی الحدید می افزاید: «در باب فصاحت، علی علیه السّلام امام و پیشوای

ص: ۵۰

۱- (۱). تاریخ دمشق ابن عساکر ۴۳/۴۱۴ در حالات علی بن ابی طالب علیه السّلام.

فصیحان و سرور همه بلیغان است و درباره سخنان او گفته اند: (فروترا از سخن خالق و فراترا از سخن آفریدگان است) مردم، آیین سخنوری و نگارش را از او فرا گرفته و آموخته اند، به خدا سوگند! هیچ کس جز او آداب فصاحت را برای قریش سنت قرار نداد، کتابی که اکنون بر آن شرح می نگاریم، بهترین دلیل بر این است که هیچ کس توان برابری در فصاحت و همسانی در بلاغت علی را ندارد.

علی علیه السلام در زهد و بی رغبتی به این جهان، سرور همه پارسایان و نمودار همه ابدال و برجستگان است، همه، ره به سوی او دارند و در پیشگاهش زانوی ادب به زمین می زنند، وی هرگز از خوراکی سیر نخورد و خوراک و لباسش از همه مردم خشن تر بود.

علی علیه السلام در عبادت، عابدترین مردم بود و بیش از همه نماز می گزارد و روزه می گرفت. مردم نماز گزاردن و خواندن نافله و ادعیه و اذکار و اوراد را از او آموخته اند. چه گمان می بری در مورد مردی که آن چنان در اقامه نماز کوشا بود که فرمان داد در «لیله الهمیر» (۱) که تیرهای دشمن از چپ و راست از کنار گوشش می گذشت و پیش پایش فرو می افتاد، برای او قطعه چرمی میان دو صف لشکر گستردند، و بر آن نماز گزارد و از آن همه تیر بیمی به خود راه نداد و تا نمازش را به پایان نرساند از جای خویش برنخاست...

با دقت در دعاها و مناجات های آن بزرگوار و آگاهی بر تعظیم و اجلال خدای سبحان، در آن ها در می یابیم تا چه پایه ای در برابر عزت و هیبت الهی، خاضع و فروتن و تسلیم فرمان خدا بوده است و چه اخلاصی وجودش را فرا گرفته بوده و این سخنان از چه دلی برخاسته و بر چه زبانی جاری گشته است. علی بن الحسین که خود، در انجام عبادت سرآمد بود می گوید: عبادت

ص: ۵۱

من در کنار عبادت جدم (علی) چون عبادت وی در کنار عبادت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم است.

قرائت قرآن و اشتغال علی به قرآن، مورد توجه همگان بوده و همه به اتفاق قائل اند در دوران رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تنها علی حافظ قرآن بود و نخستین کسی است که به گردآوری قرآن همت گمارد... و با مراجعه به کتب قرائت ها به خوبی درمی یابید که پیشوایان آن علم همه، علوم خود را به علی علیه السلام ارجاع می دهند.

چه گویم درباره مردی که اهل ذمه با آن که نبوت پیامبر را انکار می کنند، علی را دوست دارند و فلاسفه با آن که با دینداران سر ستیز دارند، برای علی ارج و عظمت قائل اند و پادشاهان روم و فرنگ، چهره علی را در کلیساها و پرستشگاه های خود با حمایل شمشیر، به تصویر کشیده اند؟

درباره مردی که هر کس دوست می دارد درباره اش فراوان سخن گوید و با انتساب به او بر حسن و زیبایی خویش بیفزاید چه بگویم؟ در مورد مردی که در هدایت بر همگان پیشی گرفت... و در توحید و یگانه پرستی جز رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم (۱) که در هر خیری، گوی سبقت از همه در ر بوده است کسی بر او سبقت نگرفته است.

ص: ۵۲

۱- (۱). مقدمه ابن ابی الحدید از شرح نهج البلاغه ۱/۱۶۱. ۳۰ تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم.

اشاره

بخش نخست رشد و بالندگی

بخش دوم مراحل زندگی

بخش سوم از ولادت تا امامت

ص: ۵۳

رشد و بالندگی

نسب درخشان

وی امام و امیر مؤمنان، سرور اوصیاء علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن قصی بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن ایاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است.

جد بزرگوار او

عبدالمطلب، شبیه الحمد با کنیه ابو الحرث جد امجد پیامبر خدا است که نسب رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به او می رسد، عبدالمطلب به خدا ایمان داشت و به خوبی می دانست که محمد به پیامبری خواهد رسید. (۱)

عبدالمطلب به هنگام وفات خود فرزندش ابو طالب را خواست و به او گفت: پسر من! تو به خوبی می دانی که من تا چه پایه به محمد عشق و علاقه دارم، بینم پس از من با او چگونه رفتار خواهی کرد؟ ابو طالب عرضه داشت: پدر! نیازی نیست مرا به مراقبت از محمد سفارش کنی زیرا او برادرزاده من و به منزله فرزند خودم به شمار می آید. (۲)

ص: ۵۵

۱- (۱). طبقات ابن سعد ۷۴/۱ چاپ لندن.

۲- (۲). کمال الدین صدوق ۱۷۰ چاپ نجف اشرف و ۱۷۲ چاپ تهران، از ابن عباس، موسوعه التاريخ الاسلامی ۲۸۵/۱.

عبد مناف و به گفته ای: عمران و به قولی شیبه، با کنیه ابو طالب، برادر تنی عبد الله والد بزرگوار پیامبر است.

ابو طالب ۳۵ سال قبل از میلاد با سعادت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مکه دیده به جهان گشود و پس از پدر بزرگوارش عبد المطلب، سرپرستی امور قریش به طور کامل به او منتقل گردید و به جهت عهده دار بودن مسئولیت آب دادن حاجیان، آب آشامیدنی و مورد نیاز کلبه حاجیان را که وارد مکه می شدند، تأمین می کرد. آن حضرت هیچ گاه بت ها را پرستش نکرد و خدا را به یگانگی عبادت نمود و از ازدواج با محارم و کشتن نوزادان دختر و عمل منافی عفت و باده نوشی و طواف با بدن برهنه اطراف خانه خدا جلوگیری به عمل آورد. (۱)

آن گاه که عبد المطلب علیه السلام بدرود حیات گفت، ابو طالب مراقبت از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را بر عهده گرفت، وی بیش از فرزندان خود، به پیامبر اکرم محبت و علاقه نشان می داد، همواره در کنار بسترش می خوابید و هر گاه از خانه بیرون می رفت وی را همراهی می کرد و در خوراک نیز وی را بر فرزندان خود ترجیح می داد.

روایت شده ابو طالب روزی فرزندان عبد المطلب را خواست و بدان ها سفارش کرد: «در مورد آن چه از محمد شنیدید و از دستوراتش پیروی کردید، همواره خیر و نیکی قرینتان باد، از او پشتیبانی نمایید که به راه هدایت رهنمون خواهید گشت». و تا ابو طالب زنده بود قریش جرأت هیچ گونه تعرضی نسبت

ص: ۵۶

۱- (۱). روضه الواعظین قتال ۱۲۱، ۱۲۲، سفارش ابو طالب به بنی هاشم.

به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نداشتند. (۱)

ابو طالب علیه السلام ۳ سال قبل از هجرت و پس از خارج شدن بنی هاشم و پیامبر از شعب، در هشتاد سالگی، دنیا را وداع گفت. پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وابستگی شدیدی به ابو طالب علیه السلام داشت زیرا از هشت سالگی از هنگام رحلت جدش عبدالمطلب، مدت ۴۳ سال در کنار عمو قرار داشت.

در جای خود ثابت شده است که ابو طالب علیه السلام فردی خدانشناس و دارای ایمان به خدا و سخت معتقد به اسلام بود و تا آخرین لحظات زندگی به همین عقیده باقی ماند، ولی برای این که بتواند با حفظ موقعیت خود با کفار مکه در ارتباط باشد و از حيله و توطئه های آنان آگاهی یابد، ایمان خویش را نهان داشت. وی میان قریش در حالت تقیه می زیست و میان قوم خود به اصحاب کهف می ماند و از کسانی به شمار می رفت که خداوند به جهت ایمان و تقیه، بدانان پاداش مضاعف عنایت کرد.

(۲)

والدة ماجدة حضرت

مادر گرانقدر امیر مؤمنان، فاطمه دختر أسد بن هاشم بن عبد مناف است که نسب او و ابو طالب به هاشم می رسد، این بانوی گرامی به اسلام گروید و با پیامبر هجرت نمود و از جمله کسانی بود که پیش از دیگران اسلام آورد و نسبت به پیامبر جایگاه و منزلت مادری داشت. (۳)

وی پیامبر را در دامان خود پرورش داد و آن گاه که از دنیا رفت رسول

ص: ۵۷

۱- (۱). طبقات ابن سعد ۷۵/۱.

۲- (۲). بحار الانوار ۷۲/۳۵، به منیه الطالب فی ایمان ابی طالب طیبسی و ابو طالب مؤمن قریش، عبد الله خنیزی و موسوعه التاريخ الاسلامی ۵۱۴/۱، ۵۱۷ و ۵۹۶-۶۰۱ مراجعه شود.

۳- (۳). فصول المهمة ابن صباغ مالکی ۳۱.

اکرم صلی الله علیه و اله و سلم وارد خانه او شد و بالای سرش نشست و فرمود:

مادر! خداوند تو را در جوار رحمت خویش قرار دهد، تو پس از مادرم در حق من مادری کردی، خود گرسنه بودی ولی مرا سیر کردی، از لباسی برخوردار نبودی ولی مرا لباس می پوشاندی، خود از غذای مطبوع و دلپذیر استفاده نکردی، ولی آن را به من خوراندی، و این کار را برای رضای خدا و پاداش آخرت انجام دادی.

آن گاه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم چشمان مبارک آن بانو را بست و دستور داد پیکرش ۳ بار با آب شسته شود، زمانی که نوبت به آب کافور رسید حضرت ظرف آب را با دست مبارک خویش بر بدن وی ریخت و سپس پیراهن خود را خارج و بر بدن فاطمه پوشاند و جسم شریف وی با آن پیراهن کفن شد، پس از آن به اسامه بن زید غلام خود و ابو ایوب انصاری و عمر بن خطاب و غلامی سیاه دستور داد قبری برای آن مخدّره حفر نمایند، وقتی به لحد رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شخصا لحد وی را حفر و خاک آن را با دست مبارک خود خارج ساخت و وارد قبر او شد و در آن خوابید و سپس فرمود:

خداست که زنده می گرداند و می میراند، و خود زنده است و هرگز نمی میرد، خدایا! مادرم فاطمه بنت أسد بن هاشم را مورد غفران و بخشش خود قرار ده و اعتقادش را بر زبانش جاری ساز و تو را به پیامبرت و پیامبران قبل از خودم سوگند می دهم قبر را بر او توسعه ببخش، زیرا تو مهربان ترین مهربانانی»

و آن گاه به اتفاق عباس (عموی خود) و ابو بکر، پیکر فاطمه بنت أسد را در قبر نهادند.

به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عرض شد: رفتاری بی سابقه را از شما ملاحظه کردیم! حضرت فرمود:

این که دیدید پیراهنم را بر پیکر او پوشاندم بدین جهت بود تا از لباس های بهشتی

بر اندامش پوشانده شود، و در قبرش خوابیدم برای این که فشار قبر او کاسته شود، زیرا وی پس از ابو طالب که رضوان و رحمت الهی بر آندو باد، خوش رفتارترین بندگان خدا نسبت به من تلقی می شد. (۱)

ص: ۵۹

۱- (۱). فصول المهمه ابن صباغ ۳۲، در فرائد السمطين به جای وضعت «صنعت شیئا لم تصنعه بأحد» آمده است، بسیاری از ارباب حدیث و مؤلفان مانند ابن عساکر، ابن اثیر، ابن عبد البر، محب الدین طبری، محمد بن طلحه، شبلنجی، ابن صباغ، بلاذری و دیگران در کتب خود پیرامون اسلام آوردن فاطمه بنت أسد و هجرت و مهربانی و محبت و مراقبت آن بانو از پیامبر اکرم و ماجرای وفات و سخنانی که پیامبر در حق او فرموده است، سخن گفته اند.

مراحل زندگی امام علی علیه السلام [بطور اجمال]

امام علی علیه السلام ۱۰ سال قبل از بعثت دیده به جهان گشود و در تمام لحظات، همراه روند رسالت بود، چه در مکه، قبل و بعد از بعثت و چه در مدینه در راستای تشکیل دولت اسلامی به رهبری سرور فرستادگان الهی و با تمام وجود در ایجاد این نظام شکوهمند تشریک مساعی داشت به گونه ای که در ساختار این بنای دینی بی نظیر، ژرفای وجود او بر همگان جلوه گر شد.

امیر مؤمنان علیه السلام با وجود واپس گرایی جمعی از صحابه و سرپیچی آنان از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و دست برداشتن از یاری امام علیه السلام و جلوگیری از به دست گرفتن زمام رهبری سیاسی توسط او، بر اساس فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پس از وفات وی مشعل هدایت الهی و رهبری اسلامی را به دست گرفت... و در آن شرایط دشوار به انجام وظائف و مسئولیت های دینی ادامه داد و با این که موقعیت خویش را در مسأله رهبری به سان محور آسیا تلقی می کرد با خلفا همزیستی نمود... و ۲۵ سال چونان فردی خار در چشم، صبر و شکیبایی پیشه کرد تا آن که بخشی از آثار کثری مردم از برنامه ریزی های پیامبر امین، آشکار شد...

در این جا ائمت به امام رو آورد تا پس از آن همه حوادث تلخ و ناگوار و پس از تفرقه و پراکندگی طولانی، زمام امور آنان را برعهده گیرد و امام علیه السلام تنها ۵ سال به نحوی بایسته مسئولیت رهبری را پذیرا شد و سرانجام برای دست یابی به رضوان الهی در جهت تحکیم ارزش های دینی که در راستای پا

برجا ماندن آن ها در نهاد جامعه اسلامی و انسانی تلاش و مبارزه کرده بود، خون پاک خویش را سخاوتمندانه در راه خدا تقدیم نمود.

بدین سان، زندگی امام علی بن ابی طالب علیه السلام به دو بخش اساسی تقسیم می شود:

نخستین بخش: از ولادت وی تا وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم

بخش دوم: از وفات پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و اله و سلم و عهده دار شدن مسئولیت های زمامدار قانونی، تا شهادت در محراب عبادت.

با توجه به دوره ها و شرایطی که حضرت در آن ها به سر برد، می توان زندگی آن بزرگ مرد را به چند مرحله تقسیم کرد:

مرحله نخست: از ولادت تا بعثت مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم

مرحله دوم: از بعثت تا هجرت

مرحله سوم: از هجرت تا وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم

این مراحل سه گانه ضمن نخستین بخش زندگی آن حضرت مورد بررسی قرار می گیرد، در این مراحل، تسلیم بودن بی چون و چرای امام علیه السلام در برابر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و دفاع جانانه وی از رسالت الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، نمودار گشت.

مرحله چهارم: امام علیه السلام در دوران خلفای سه گانه

مرحله پنجم: عصر برقراری دولت وی.

مراحل سه گانه نخست را در بخش سوم قسمت دوم، و مرحله چهارم زندگی آن بزرگوار را در قسمت سوم، با بخش های چهارگانه اش مورد بحث و بررسی قرار داده و قسمت چهارم را به بیان مرحله پنجم زندگی آن امام همام اختصاص خواهیم داد.

ولادت

علی علیه السلام فرمود:

«فإني ولدت على الفطرة و سبقت إلى الإيمان و الهجرة»؛ (۱)

من بر فطرت توحید متولد شدم و در ایمان و هجرت بر دیگران پیشی گرفتم.

امام علی علیه السلام ۲۳ سال قبل از هجرت، در روز جمعه ۱۳ رجب سال ۳۰ عام الفیل در مکه مکرمه در مسجد الحرام درون خانه خدا دیده به جهان گشود، پیش از او هیچ کس در خانه خدا تولد نیافته بود و خدای تبارک و تعالی وی را به جهت شکوه و جلال و مقام و رتبه و برای ارج و احترامش، از این فضیلت برخوردار ساخت. (۲)

از یزید بن قعب نقل شده گفت: من به اتفاق عباس بن عبد المطلب و جمعی از قبیله عبد العزی کنار خانه خدا نشسته بودیم ناگهان فاطمه بنت اسد مادر امیر مؤمنان علیه السلام که ۹ ماه به وی باردار و درد زایمان بر او عارض شده بود،

ص: ۶۳

۱- (۱). نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۵۷ ص ۹۲. امالی طوسی ص ۳۶۴ شماره ۷۶۵، مناقب آل ابی طالب ۱۰۷/۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱۴/۴، بحار الانوار ۲۱۷/۴۱.

۲- (۲). خصائص امیر المؤمنین از سید رضی ۳۹، الغدیر علامه امینی ۲۲/۶، مستدرک حاکم نیشابوری ۴۸۳/۳، کفایه حافظ کنجی شافعی خریده الغیبیه فی شرح قصیده العینیه آلوسی، صاحب تفسیر، مروج الذهب مسعودی، سیره نبوی، موسوعه التاریخ الاسلامی ۳۰۶-۳۱۰.

وارد مسجد شد و عرضه داشت: پروردگارا! من به ذات مقدست و پیامبران و کتب آسمانی ات ایمان داشته و به سخن جدم ابراهیم خلیل علیه السلام اعتقاد دارم. هم او بود که خانه ویرانه ات را بنا نهاد. تو را به حق آن کس که این خانه را بنا نهاد و به حق کودکی که بدان بار دارم سوگند! ولادت این فرزند را بر من آسان گردان.

یزید می گوید: دیدم خانه کعبه از ناحیه پشت شکافته شد و فاطمه وارد آن گردید و از دیدگان ما نماند و سپس دیوار خانه به هم متصل شد، ما به پا خاسته و تلاش کردیم قفل در را باز کنیم، ولی تلاشمان بی نتیجه ماند و در باز نشد، دانستیم در این ماجرا راز و رمزی الهی نهفته است و آن بانو روز چهارم در حالی که دست امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را در دست داشت از خانه کعبه خارج شد. (۱)

فردی به سرعت این خبر را به ابو طالب و خاندان او مژده داد، همگی با چهره های خندان و شتابان از راه رسیدند. پیشاپیش همه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در حرکت بود که علی را در آغوش گرفت و به خانه ابو طالب برد- در آن برهه رسول گرامی از زمان ازدواج با حضرت خدیجه در خانه عمویش بسر می برد- در ذهن ابو طالب خطور کرد که نوزادش را «علی» بنامد و چنین کرد و به میمنت ولادت این نوزاد مبارک ولیمه ای ترتیب داد و شتران زیادی ذبح کرد. (۲)

کنیه و لقب

امیر المؤمنین علیه السلام دارای القاب و کنیه ها و صفاتی است که شمارش و

ص: ۶۴

۱- (۱). علل الشرایع صدوق، ص ۵۶، روضه الواعظین قتال نیشابوری ص ۶۷، بحار الانوار ۸/۳۵، کشف الغمه إربلی ۸۲/۱.
۲- (۲). بحار الانوار ۱۸/۳۵.

آگاهی بر آن‌ها دشوار است. همه این لقب‌ها و کنیه‌ها در موارد گوناگون و مناسبت‌های متعددی که امام علیه السلام در جهت گسترش اسلام و دفاع از آن و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، همت گمارد، از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله صادر شده بود.

از جمله لقب‌های آن بزرگوار می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

امیر مؤمنان، پیشوای دین و مسلمانان، نابودکننده شرک و مشرکان، کشنده ناکثین و قاسطین و مارقین، سرور مؤمنان، شبیه هارون، مرتضی، جان پیامبر، برادر رسول خدا، همسر بتول، شمشیر آخته الهی، سالار نیک مردان، هلاک کننده فاجران، تقسیم گر بهشت و دوزخ، پرچمدار، سرور عرب، وصله کننده کفش، برطرف کننده گرفتاری‌ها، راستگوی بزرگ، ذو القرنین، راهنما، جدا کننده حق و باطل، دعوتگر به حق، گواه و شاهد، دروازه شهر دانش، فرمانروا، جانشین، داور دین رسول خدا، وفاکننده وعده‌های پیامبر، خبر بزرگ، راه راست و مرد پیشانی بلند و فربه. (۱)

کنیه‌های حضرت: ابو الحسن، ابو الحسین، ابو السبطين، ابو الريحانين، ابو تراب است.

تحت تربیت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با این که با خدیجه علیها السلام ازدواج کرده و در خانه‌ای جداگانه به سر می‌برد، ولی به خانه عمویش ابو طالب علیه السلام آمد و شد فراوان داشت و علی علیه السلام را مشمول عواطف و مورد توجه کامل خویش قرار داده بود. وی را در

ص: ۶۵

۱- (۱)). کشف الغمّه اربلی ۹۳/۱. لقب‌های متعدد دیگری در منابع راویان و محدثان برای امیر مؤمنان علیه السلام ذکر شده از جمله صحیح ترمذی، خصائص نسایی، مستدرک حاکم نیشابوری، حلیه الاولیاء اصفهانی، اسد الغابۀ ابن اثیر، تاریخ الاسلام ذهبی و دیگران.

آغوش می گرفت و به هنگام خواب گاهواره اش را تکان می داد و مظاهر دیگری از توجه و مراقبت نسبت به او انجام می داد. (۱)

یکی از نعمت هایی که خدای عز و جلّ به علی بن ابی طالب علیه السلام ارزانی و از آن اراده خیر داشت این بود که قریش به بحران قحطی سختی دچار شدند. در آن دوران با عنایت به عیالمنند بودن ابو طالب علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به عباس عمومی خود- که از سایر بنی هاشم وضع مالی مناسب تری داشت فرمود:

عباس! برادرت ابو طالب فردی عیالمنند است و خود ملاحظه می کنی در اثر این قحطی چه بر سر مردم آمده است، اینک بیا با هم نزد او برویم و از تعداد فرزندانش بکاهیم، هر کدام یکی از فرزندانش را با خود آورده و سرپرستی آن ها را بر عهده گیریم که این پیشنهاد مورد پذیرش عباس قرار گرفت.

هر دو نزد ابو طالب آمدند و اظهار داشتند: ما قصد داریم تا زمانی که مردم از این بحران خارج می شوند از تعداد فرزندان بکاهیم.

ابو طالب علیه السلام به آن دو گفت: در صورتی که عقیل را برایم باقی بگذارید هر گونه خواستید عمل کنید، و بدین ترتیب، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم علی علیه السلام را که تنها شش بهار از عمر شریفش سپری شده بود انتخاب کرده و او را در آغوش کشید و عباس، جعفر را با خود همراه آورد. علی بن ابی طالب علیه السلام همواره در کنار رسول خدا (ص) قرار داشت تا آن که خداوند وی را به پیامبری برانگیخت و علی به پیروی از وی پرداخت و به وی ایمان آورد و سخنانش را تصدیق کرد و جعفر نیز هم چنان نزد عباس ماند تا اسلام آورد و از او بی نیاز گشت. (۲)

ص: ۶۶

۱- (۱). بحار الانوار ۴۳/۳۵.

۲- (۲). تاریخ طبری ۵۸/۲ چاپ مؤسسه اعلمی بیروت، شرح نهج البلاغه ۱۳/۱۹۸، ینابیع الموده ۲۰۲، کشف الغمه ۱/۱۰۴ موسوعه التاريخ الاسلامی ۳۵۱/۱-۳۵۶.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پس از انتخاب علی علیه السلام فرمود:

«قد اخترت من اختاره الله لي عليكم علياً»؛ (۱)

من علی را که خداوند وی را برای من برگزید، انتخاب نمودم.

بدین گونه برای علی علیه السلام فرصتی پیش آمد تا از کودکی تحت مراقبت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به سربرد و در سایه اخلاق والای آسمانی اش تربیت شود، و از سرچشمه مهر و محبت او سیراب گردد. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علی را طبق آموخته های خدایی اش تربیت کرد و از آن تاریخ لحظه ای از او جدا نشد.

امام علی علیه السلام در خطبه خود معروف به قاصعه به بیان ابعاد تربیتی که از ناحیه مربی اش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بهره برده و به بیان چشم انداز و ژرفای تأثیر آن ها، پرداخته، می فرماید:

شما به خوبی موقعیت مرا از نظر خویشاوندی بسیار نزدیک و مقام و منزلت ویژه نسبت به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می دانید، او مرا در کودکی در دامان خویش قرار می داد و در آغوش می کشید و در بستر خویش جای می داد و بدنش را به بدنم می چسباند و بوی پاکیزه بدنش را استشمام می کردم غذا را می جوید و در دهانم می نهاد، در گفتارم هرگز دروغی نیافت و به اشتباهی در کردارم برنخورد.

تا این که فرمود:

من سایه وار در پی آن حضرت حرکت می کردم و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک و پسندیده برایم آشکار می ساخت و به من فرمان می داد از او پیروی نمایم.

وی مدتی از سال در غار حرا بسر می برد، تنها من او را مشاهده می کردم و کسی غیر از من او را نمی دید، در آن روز غیر از خانه ای که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خدیجه و من

ص: ۶۷

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۵/۱ به نقل از بلاذری و اصفهانی.

که نفر سوم را تشکیل می دادم، خانه ای که اسلام در آن راه یافته باشد، وجود نداشت، من نور وحی و رسالت را می دیدم و نسیم نبوت را استشمام می کردم هنگام فرود آمدن وحی به رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم صدای ناله شیطان را شنیدم، از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش خود مأیوس گشته است [ای علی! آن چه را من می شنوم می شنوی و آن چه را می بینم تو نیز می بینی، با این تفاوت که تو پیامبر نیستی بلکه وزیر من هستی و در مسیر خیر و صلاح قرار داری. (۱)]

مرحله دوم: از بعثت تا هجرت

نخستین گرونده به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بر اساس ارزش های بلند و والایی تربیت یافت که قرآن کریم بدان تصریح کرده و فرموده است:

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ (۲)

به راستی تو از فضایل برجسته اخلاقی برخورداری.

آن بزرگوار در اعتقاد و اندیشه و رفتار و اخلاق، الگویی متفاوت با مردم جزیره العرب به شمار می آمد، وی از همان دوران کودکی به موازات ارزش های رسالت پیامبران به ویژه بزرگ پیامبر خدا حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام حرکت می کرد و این خط آن چنان بود که به آداب و رسوم جامعه جاهلی نمی انجامید از این رو به ایجاد هسته و کانون خانواده ای با ایمان پرداخت که از خود و خدیجه و علی تشکیل یافته بود.

ص: ۶۸

۱- (۱). شرح نهج البلاغه فیض ۸۰۲، خطبه ۲۳۴.

۲- (۲). قلم/۴.

نبی اکرم تصمیم گرفت مجرای تاریخ را بشکافد و از میان جریان عام راهی گشوده و با مدد کانونی که تشکیل داده بود در برابر فساد موجود، از خود پایداری نشان دهد و دست به ایجاد موجی خروشان بزند تا رفته رفته به طوفانی بنیان کن تبدیل شود و بساط بت پرستی و جاهلیت را از صفحه روزگار براندازد.

علی بن ابی طالب علیه السلام تربیت یافته دامن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هیچ گاه بر بتی سجده نکرد و چشم بر هم زدنی به خدا شرک نرزید و آن گاه که وحی بر رسول خدا فرود آمد، در کنار او حضور داشت و به گواه تمام منابع تاریخی وی نخستین گرونده به رسالت خاتم الانبیاء بود.

از انس بن مالک روایت شده گفت: نبوت روز دوشنبه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نازل شد و علی علیه السلام روز سه شنبه نماز گزارد (۱).

از سلمان فارسی منقول است گفت: نخستین فرد امت که در کنار حوض کوثر بر پیامبرش وارد می شود علی بن ابی طالب است که قبل از همه به اسلام گروید. (۲)

عباس بن عبدالمطلب می گوید: از عمر بن خطاب شنیدم می گوید: از علی جز به نیکی یاد نکنید، زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم می فرمود: علی از سه ویژگی برخوردار است و من علاقمندم دارای یکی از آن ویژگی ها باشم، هر یک از آن امتیازات نزد من دوست داشتنی تر از اشیاء روی زمین است «عمر می گوید:» ماجرا از این قرار بود که روزی من و ابو بکر و ابو عبیده جراح و

ص: ۶۹

۱- (۱). تاریخ دمشق ۴۱/۱، کامل ۵۸/۲، تاریخ طبری ۵۵/۲، سنن ترمذی ۶۰۰/۵ حدیث ۳۷۳۵.

۲- (۲). استیعاب ابن عبد البر مالکی در حاشیه اصابه ۲۹/۳ و در تاریخ طبری ۵۵/۲ آمده است علی نخستین اسلام آورنده است و در تاریخ دمشق ابن عساکر ۳۲/۱، ۳۶، ۶۵، ۳۶، ۳۲/۱، ۸۱/۲، شماره ۴۵۹.

جمعی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزد آن بزرگوار بودیم، حضرت دست مبارک خود را بر شانه علی بن ابی طالب زد و فرمود: «ای علی! تو از میان مسلمانان نخستین کسی هستی که به اسلام گرویدی و اولین فرد از مؤمنان هستی که به خدا ایمان آوردی و نسبت تو به من همچون نسبت هارون به موسی است، آن کس که ادعای دوستی مرا بکند ولی بغض و کینه تو را در دل داشته باشد، در ادعایش دروغگوست.» (۱)

بنابراین، به اتفاق همه تاریخ نگاران امیر مؤمنان علیه السلام نخستین اسلام آورنده است، (۲) تنها در میزان سن مبارک آن حضرت به هنگام اعلان اسلامش به اختلاف پرداخته اند، اما هرگاه پی بردیم آن بزرگوار تا زمانی که به اسلام گروید و ایمان آورد، لحظه ای به کفر و شرک آلوده نشد، غور و بررسی پیرامون تعیین سن امام به هنگام اسلام آوردن سودی ندارد، خود آن حضرت فرمود:

من بر فطرت توحید چشم به جهان گشودم.

از این رو، محدثان هرگاه از آن حضرت یاد می کنند جهت ارج و احترام به این فضیلت به اتفاق، جمله «علی کرم الله وجهه» را به کار می برند، بدین ترتیب، با پرورش امام علیه السلام در دامان رسالت که به دست نبوت تغذیه معنوی شد و اخلاق بلند و پسندیده نبوی او را پیراسته گرداند، اسلام در ژرفای قلبش جایگزین گشت.

استاد عقاد آن گاه که از امام علیه السلام سخن می گوید اظهار می دارد: اگر ما به

ص: ۷۰

۱- (۱). فصول المهمة ابن صباغ مالکی ۱۲۶، تاریخ دمشق ابن عساکر ۳۳۱/۱، حدیث ۴۰۱.

۲- (۲). از جمله منابع روایتی که علی بن ابی طالب را نخستین اسلام آورنده دانسته است می توان به سنن بیهقی ۲۰۶/۶، مسند ابو حنیفه، شماره ۳۶۸ ص ۱۷۳، تاریخ طبری ۵۵/۲ چاپ مؤسسه علمی، کامل ۵۷/۲، اسد الغابه ۱۶/۴، تاریخ ابن خلدون ۷۱۵/۳، بدء الوحی و السیره النبویه ۲۶۲/۱، سیره حلبی ۴۳۲/۱، مروج الذهب ۲۸۳/۲، عیون الأثر ۹۲/۱، اصابه ۵۰۷/۲.

می‌لاد عقیده و روح دقت کنیم تحقیقا درمی یابیم که آن بزرگوار، مسلمان به دنیا آمده است، زیرا وی دیده بر اسلام گشود و هرگز با پرستش بت‌ها آشنایی نداشت، او در خانه‌ای که خاستگاه رسالت اسلامی بود تربیت یافت و نحوه عبادت را قبل از این که از پدر و مادرش بیاموزد، از نماز نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و همسر پاکدامنش آموخت. (۱)

نخستین نماز گزار

امام علی علیه السلام در تمام تغییر و تحولات زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در کنار آن بزرگوار قرار داشت، وی در وجود پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم الگوی تمام عیاری را می‌دید که می‌توانست پاسخگوی آرزوها و خواسته‌های ارزشمند او باشد. به همین دلیل در کارهایش از او پیروی می‌کرد و حرکات و سکنات او را با دقت نظاره‌گر بود و از او متابعت می‌نمود و از تمام دستورات و نواهی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم قبل از بعثت شریف نبوی تا واپسین لحظات عمر مبارک آن حضرت، اطاعت و فرمانبرداری کرد و به اتفاق تاریخ نگاران، وی در برابر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حتی یک کلمه اعتراض آمیز بر زبان نیاورد.

امام علیه السلام خود به صراحت فرمود که نخستین نماز گزار پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بوده است:

غیر از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم کسی در نماز بر من پیشی نگرفت. (۲)

از حبهٔ عربی نیز نقل شده گفت: روزی علی علیه السلام را فوق العاده خندان یافتم

ص: ۷۱

۱- (۱). عبقریه الامام علی از عباس محمود عقاد ۴۳، علامه امینی در کتاب الغدیر ۲۲۰/۳ بیش از ۶۶ روایت بر پیشی داشتن

اسلام امام علی علیه السلام بر دیگر صحابه، یادآور شده است.

۲- (۲). نهج البلاغه فیض ۳۹۷ خطبه ۱۳۱.

به گونه ای که هیچ گاه او را چنان خندان ندیده بودم که دندان های نواجش پدیدار شود و سپس فرمود:

خدایا! سراغ ندارم بنده ای غیر از پیامبر این امت، قبل از من تو را پرستیده باشد. (۱)

در تفسیر این فرموده خدای متعال

وَ اِذْ كُنْتُمْ لِرَبِّكُمْ كَاذِبِينَ؛ (۲)

با رکوع کنندگان رکوع نمایید.

از ابن عباس روایت شده گفت: این آیه شریف در شأن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل گشته و این دو بزرگوار نخستین نماز گزاران و رکوع کنندگان بودند. (۳)

از انس بن مالک منقول است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

فرشتگان بر من و علی هفت بار درود فرستادند، زیرا از کسی جز من و علی گواهی به لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله به آسمان بالا نرفته بود. (۴)

نخستین نماز جماعت در اسلام

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آغاز بعثت هر گاه آهنگ نماز گزاردن می کرد نهانی به درّه های مکه می رفت و علی را نیز با خود می برد و هر اندازه می خواستند نماز می گزاردند. روزی از نماز که فراغت یافتند به جایگاه خود باز گشتند و درنگی کردند تا دور از چشم ابو طالب و دیگر عموها و بستگان به نماز پردازند، که ابو طالب بر آنان گذر کرد و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسید: آیینی که بدان

ص: ۷۲

۱- (۱). تاریخ دمشق ۴۹/۱، حدیث ۸۸.

۲- (۲). بقره/۴۳.

۳- (۳). شواهد التنزیل حسکانی ۸۵/۱.

۴- (۴). مناقب ابن مغزلی ۱۴، حدیث ۱۹، نظیر این مطلب را شیخ مفید در ارشاد ۳۰ فصل ۱، باب ۲ آورده و ابن اثیر در اسد الغابه ۱۸/۴ مانندش را روایت کرده است.

حضرت در پاسخ عمومی خود فرمود:

این دین و آیین خدا و فرشتگان و دین پدرمان حضرت ابراهیم علیه السلام است، خداوند مرا بر این دین، پیامبر قرار داد و به سوی بندگانش فرستاد. عمو جان! اکنون شما سزاوارتر از دیگران هستی که او را پند دهم و به هدایت دعوتش نمایم و سزاوارترین فردی هستی که به دعوتم پاسخ مثبت دهی و مرا در راه پیشبرد آن یاری نمایی.

و علی فرمود:

پدر جان! من به فرستاده خدا ایمان آوردم و از او پیروی نمودم و همراه با او برای خدا نماز گزاردم.

ابو طالب پاسخ داد: فرزندانم! او (پیامبر) تو را به راه خیر و صلاح رهنمون می شود، از او جدا مشو. (۱)

ماجرای دیگری را عقیف کندی از عمویش عباس نقل می کند و می گوید:

بازرگانی بودم به قصد تجارت به حج آمدم و نزد عباس بن عبدالمطلب رفتم تا از او مقداری کالا خریداری کنم، به خدا سوگند! در منی نزد عباس بودم که مردی از خیمه نزدیک او بیرون آمد و نگاهی به خورشید کرد آن گاه دید به وسط آسمان رسیده به نماز ایستاد در پی او از همان خیمه زنی خارج شد و پشت سر او قرار گرفت و مشغول نماز شد و بعد از او نوجوانی در سن بلوغ از خیمه بیرون آمد در کنار او به نماز ایستاد، از عباس پرسیدم: این شخص کیست؟

ص: ۷۳

۱- (۱)). فصول المهمه ابن صباغ ۳۳، کامل ۵۸/۱ طبری نظیر آن را در تاریخ خود ۵۸/۲ آورده است.

گفت: وی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب برادرزاده من است.

پرسیدم: این زن کیست؟

گفت: همسرش خدیجه دختر خویلد.

پرسیدم: این جوان کیست؟

گفت: علی بن ابی طالب پسر عموی اوست.

پرسیدم: چه کاری انجام می دهند؟

گفت: او نماز می خواند و ادعای پیامبری دارد و جز همسر و پسر عموی نوجوانش کسی از دستورات وی پیروی نمی کند وی مدعی است که گنج های کسری و قیصر را به روی امت خود خواهد گشود. (۱)

آری، پس از به وجود آمدن هسته مبارک امت اسلامی متشکل از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و علی علیه السلام و حضرت خدیجه، خبر دین و آیین جدید الهی میان قریش منتشر گردید و کسانی را که خدا به ایمان هدایت فرموده بود به اسلام گرویدند و بدین سان قدرت و شوکت مسلمانان افزایش یافت و پس از سالیانی اندک به نظامی قدرتمند مبدل شد که توانست به جهت برخورداری از دین و عقیده و آرمان در برابر انبوه دشمن و رویارویی و مبارزه جویی با آنان، اعلان موجودیت کند... و خدای سبحان به پیامبر ارجمند خود دستور داد تا آن چه را بدو فرمان داده شده، آشکارا بیان نماید. یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیش از آن هرگاه قصد نماز خواندن داشتند نهانی به کوه و درّه ها می رفتند. روزی برخی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در شعب مشغول نماز بودند چند تن از مشرکان از جمله ابو سفیان بن حرب و احنس بن شریق و جمعی دیگر، با

ص: ۷۴

۱- (۱). مسند احمد ۱/۲۹، خصائص نسایی ۳، تاریخ دمشق ۱/۵۸، کفایه الطالب کنجی ۱۳۹، کامل ۲/۵۷.

آگاهی از مکان آن‌ها متوجه آنان شده و نمازگزاران را به باد ناسزا و ریشخند گرفته و با یکدیگر درگیر شدند. (۱)

علی علیه السلام و اعلان رسالت

حدیث انذار

این حدیث ویژه، به گردهمایی بستگان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که حضرت آنان را به هدف فراخوانی به بیعت و حمایت از خود، دعوت کرد ارتباط دارد در آن روز از میان بستگان نزدیک پیامبر، علی بن ابی طالب نخستین فردی بود که به دعوت نبی اکرم پاسخ مثبت داد. مفسران و مورخان از جمله طبری در تاریخ و تفسیر خود آورده اند: هنگامی که آیه شریف و أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل گردید آن بزرگوار نگران شد، زیرا به خوبی می دانست قریش با او سر دشمنی داشته و به وی حسد می ورزند، از این رو، از علی علیه السلام خواست تا برای بیم دادن آنان و تبلیغ رسالت، وی را یاری نماید.

امام علی علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مرا فرا خواند و فرمود: علی! خداوند به من فرمان داده بستگان نزدیکم را از عذاب الهی [بیم دهم، ولی نگرانم و میدانم اگر بخوام در این زمینه با آنان سخن بگویم، عکس العمل ناخوشایندی از آن‌ها خواهم دید، از این رو، از انجام این کار خودداری کردم تا این که جبرئیل بر من نازل شد و فرمود: ای محمد! اگر کاری را که بدان مأمور شده ای انجام ندهی، پروردگارت تو را عذاب خواهد کرد.

علی! تو اکنون با گوشت گوسفند مقداری غذا تهیه کن و ظرفی پر از شیر برایمان

ص: ۷۵

تدارک بین و خاندان عبدالمطلب را نزد من گرد آور تا با آنان سخن بگویم و آن چه را بدان فرمان یافته ام بدان ها برسانم.

علی علیه السلام دستور رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را اجرا کرد و آن ها را که در آن روز تعدادشان چهل تن بود، از جمله عموهایش ابو طالب و حمزه و عباس و ابو لهب را دعوت کرد و همگی غذا خوردند. علی علیه السلام در این باره فرمود:

همه آنان غذا خورده و سیر شدند و من تنها جای دستان آن ها را دیدم و غذا تغییری نکرده بود سوگند به کسی که جان علی در دست اوست! آنان افرادی بودند که هر یک قادر بود تمام غذایی را که من برای آنان تدارک دیده بودم یکجا بخورد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

آشامیدنی برایشان بیاور، و من آن ظرف شیر را برایشان آوردم و از آن نوشیدند تا همگی سیر شدند، به خدا سوگند! هر یک از آنان به تنهایی قادر بر نوشیدن آن ظرف شیر بود.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خواست با آنان سخن بگوید: ابو لهب پیشدستی کرد و به آن جمعیت گفت: پیامبرتان شما را جادو کرده است، و بدین ترتیب، مردم با شنیدن سخن ابو لهب پراکنده شدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نتوانست با آنان سخن بگوید.

روز بعد به علی علیه السلام دستور داد همان کار را تکرار کند و پس از آن که غذا خورده و شیر آشامیدند، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به آنان فرمود: ای خاندان عبدالمطلب! به خدا سوگند! جوانی از عرب را سراغ ندارم برتر از آنچه که من برای شما به ارمغان آورده ام، برای بستگان خویش آورده باشد، من خیر و سعادت دنیا و آخرت را برایتان به ارمغان آورده ام. خداوند به من فرمان داده شما را به سوی او فرا خوانم، اکنون کدام یک از شما در انجام این رسالت با من

حاضر به همکاری است تا برادر و وصی و جانشین من میان شما تلقی شود.

هیچ یک از حاضران به جز علی علیه السلام پاسخ نداد. وی با احساسات فریاد زد: ای پیامبر خدا من در این امر تو را یاری خواهم کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دست بر گردن مبارک علی نهاد و فرمود:

«هذا أخي و وصی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا»؛

این شخص، برادر و وصی و جانشین من میان شماست، به سخنش گوش فرا دهید و از او اطاعت نمایید.

حاضران به پا خاستند و با خنده و تمسخر به ابو طالب می گفتند: [برادر زاده ات] به تو فرمان داده به سخن پسرت گوش فرا دهی و از او اطاعت کنی. (۱)

بدین ترتیب، روز [گردهمایی خانه پیامبر] روز اعلان صریح آغاز مرحله جدیدی در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و رسالت اسلامی و نشانه مبارزه جویی رودررو و رویارویی آشکار اسلام و شرک، به شمار می آمد.

کسی که سیره و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را مورد بررسی قرار دهد و بر تمام امور و جزئیات آن در آغاز تشکیل حکومت اسلامی و تشریح دستورات و سامان دادن امور و راهکارهای آن طبق دستورات الهی، کاملاً آگاهی یابد ملاحظه خواهد کرد که علی علیه السلام در کلیه صحنه ها با حضرت همکاری داشت و در برابر دشمنانش از وی حمایت نموده و در عرصه های جنگ و نبرد و سازندگی بازوی پرتوان رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تلقی می شد و تا پایان عمر شریفش سرپرستی امور مربوط به او را عهده دار بود و [روز گردهمایی و بیم دادن] آغازین روز حرکتی بود که در سخن گفتن و درک و احساس و مبارزه و

ص: ۷۷

۱- (۱). تاریخ طبری ۶۳/۲ چاپ مؤسسه علمی، کامل ۶۲/۲، مانند این روایت در ارشاد مفید ۴۲، باب ۲ فصل ۷ و نیز در تفسیر مجمع البیان ۲۰۶/۷ و تاریخ دمشق ۸۶/۱ آمده است.

جانفشانی، کسی یار و یاورى نظیر علی بن ابى طالب علیه السّلام برای پیامبر اکرم سراغ نداشت.

علی علیه السّلام از آغاز رسالت تا هجرت

قریش از متوقف ساختن روند گسترش اسلام و جلوگیری از تبلیغ و ارشاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم عاجز و ناتوان گشت، و توطئه ها و دسیسه هایش به یأس مبدل گشت و تهمت ها و تهدیداتش به شکست انجامید. زیرا ابو طالب برای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چونان دژی استوار به شمار می رفت که همواره از سلطه و آزار و اذیت قریش در مورد پیامبر جلوگیری می کرد. از این رو، قریش به شیوه ای ناجوانمردانه که حاکی از حقد و کینه و ضعف آنان بود، متوسل شد.

کودکان و اطفال را وادار به اهانت و پرتاب سنگ به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نمود. در چنین موقعیتی برای ابو طالب - که پیری سالخورده و بزرگ بنی هاشم - به شمار می آمد امکان تعقیب کودکان فراهم نبود و در این جا نقش برجسته علی بن ابی طالب علیه السّلام به خوبی مشخص می شد زیرا آن بزرگوار به مقتضای سنّ خود، کودکانی را که قصد اهانت به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم داشتند، تعقیب و از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دور می ساخت.

(۱)

در شعب ابو طالب

با سرعت گرفتن گسترش و انتشار اسلام در مکه این آیین الهی به نظامی تبدیل شد که خواب را از چشم مشرکان ربود و به عنوان خطری بزرگ، منافع

ص: ۷۸

آن‌ها را مورد تهدید قرار داد. مشرکان در جهت خاموش ساختن صدای رسالت اسلام، به حيله و زور متوسل شده و شمشير ستم از نيام كشيدند، ولي ابو طالب عليه السّلام در تحكيم پوشش امنيتي وجود رسول اكرم صلّى الله عليه و اله و سلم كوتاهي نكرد و به خاطر قدرت و جاه و منزلتي كه ميآن سران قریش برخوردار بود، مشرکان جرأت تعرض به پيامبر خدا صلّى الله عليه و اله و سلم را نداشتند، چرا كه اين كار معنايش رودر رويي آشكار با ابو طالب و همه بني هاشم تلقي مي شد و قریش هيچ گاه حاضر نبود دست به چنين حركت پرهزينه اي بزند.

از اين رو، متوجه بردگان و مسلمانان فقير و مستضعف شده و در مورد آن‌ها از انواع شکنجه و رنج و محنت‌ها فرونگذارند تا آنان را از دين و آيين خود و پيروي رسول اكرم صلّى الله عليه و اله و سلم بازدارند، ولي جز پايداري و استقامت در راه اسلام و پايندي آنان به دستورات اين رسالت، چيزي نصيب قریش نشد.

بدين ترتيب، رسول خدا صلّى الله عليه و اله و سلم بهترين راه حل را براي رهايي مسلمانان مستضعف، خارج شدن از مکه و رفتن به حبشه دانست. (۱)

وقتي غير از سران و شخصيت‌هاي مسلمانان كسي در مکه باقي نماند احتمال رويارويي خونين [بين قریش و آنان] بسيار اندك شد و تمام شيوه‌هايي كه قریش براي سرکوب مسلمانان تدارك ديده بود به سقوط گراييد و در برابر آن‌ها راهي جز توسل به كاري كه رسول خدا صلّى الله عليه و اله و سلم را به ضعف كشانده و خود آن‌ها را در گير جنگ نسا زد، باقي نمانده بود. به همين دليل، تصميم گرفتند بني هاشم و هواداران آن‌ها را به سبب حمايت از رسول خدا در برابر حملات قریش، در محاصره اجتماعي و اقتصادي قرار دهند و بدین سان مبارزه منفي

ص: ۷۹

قریش با بنی هاشم آغاز گردید.

مسلمانان و بنی هاشم در جهت حمایت بیشتر از رسول خدا(ص)، در شعب ابو طالب گرد آمده تا در این خصوص راهکارهایی را تدارک ببینند، زیرا در آن جا برای رویارویی با هرگونه حرکت تهاجمی قریش، امکان ایجاد خطوط دفاعی وجود داشت (۱).

ابو طالب علیه السلام جهت احتیاط هرچه بیشتر و علاقمندی به حفظ جان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، از فرزندش علی درخواست می کرد برای حفاظت از وجود مقدس پیامبر اکرم از ترور و یا شیخون از ناحیه دشمنان بیرون شعب (۲)، شب ها در بستر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بخوابد و علی علیه السلام به سرعت فرمان پدر را جامه عمل پوشاند و جان خود را برای حفاظت از رسالت و پیامبر بر طبق اخلاص نهاد و در بستر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم می خوابید.

علی علیه السلام در به خطر انداختن جان خویش بدین مقدار اکتفا نکرد، بلکه جهت تهیه غذا برای محاصره شدگان، مخفیانه از شعب به مکه می رفت. چون افراد موجود در شعب گاهی از فرط گرسنگی مجبور به خوردن گیاهان زمین می شدند.

در آن شرایط دشوار جز فردی بیباک و نترس و بی پروا که مفهوم رسالت را درک کرده و تا پای جان به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عشق و محبت می ورزید، کسی قادر بر چنین کاری نبود و چنان شخصی می توانست تنها علی بن ابی طالب باشد که بخشی از عنفوان جوانی خویش را در شعب سپری کرد به گونه ای که هفده ساله وارد شعب و در بیست سالگی از آن خارج شد و این خود تجربه

ص: ۸۰

۱- (۱). سیره ابن هشام ۱/۳۵۰، اعلام الوری ۱/۱۲۵.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۳/۲۵۶.

جدیدی بود که او را به ناچیز شمردن خطرات، عادت داد و برای برخورد با حوادث ناگهانی و مسئولیت های بزرگ، شایستگی بخشید و بیشتر به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزدیک ساخت چنان که بر صبر و شکیبایی و فرمانبرداری و فانی شدن در ذات مقدس باری تعالی و عشق و محبت به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، عادت داد.

امام علیه السلام در هجرت به طائف

پس از وفات ابو طالب، در مکه شخصی نبود که قریش از او حساب ببرد و حرمتی نگاه دارد، در نتیجه بر ستیزه جویی و آزار و اذیت قریش افزوده شد و انبوه حوادث به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رو آورد تا آن جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

تا ابو طالب زنده بود قریش جرأت هیچ گونه تعرّضی به من نداشت. (۱)

از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ناگزیر می بایست با تغییر مکان خود، به جایی رهسپار گردد که از امتیّت بیشتری برخوردار باشد تا بتواند از آن جا حرکت خویش را در راستای رسالت اسلامی به کلیه نقاط جزیره العرب و سراسر گیتی، گسترش دهد؛ به همین دلیل، خود نزد قبایل می رفت. آن حضرت کار خود را از طائف شروع کرد، پس از ده روز اقامت در آن جا، نه تنها قبیله ثقیف به او پاسخ مثبت نداد، بلکه کودکان و خدمتکاران و بردگان خویش را به اذیت و آزار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وادار کرده، وجود مقدس او را آماج سنگ قرار دادند.

علی علیه السلام به اتفاق زید بن حارثه با تحمل ضربات سنگ، کودکان را از ادامه تعرّض به نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم باز می داشتند به گونه ای که در این حادثه هردو

ص: ۸۱

۱- (۱). اعیان الشیعه ۱/۲۳۵، سیره ابن هشام ۲/۵۷، ۵۸.

زخمی شدند، با این همه وجود نازنین رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مورد اصابت سنگ ها قرار گرفته و خون از ساق پاهای مبارکش جاری گشت. (۱)

روایت شده پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم چند هجرت دیگر داشته که طی آن ها با حضور میان قبایل در جهت انتشار رسالت اسلام و پابرجا ساختن آن، به فعالیت پرداخته و در این خصوص جز علی بن ابی طالب علیه السلام کسی با او همکاری نمی کرد. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزد قبیله عامر بن صعصعه و ربیع و بنی شیبان رهسپار گردید (۲)، علی علیه السلام گام به گام او را همراهی می کرد.

علی علیه السلام در بیعت عقبه دوم

زمانی که بر دیدار تاریخی نخستین مسلمانان مدینه با رهبرشان رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به طور نهانی در خانه عبدالمطلب توافق حاصل شد، حمزه عموی پیامبر و علی و عباس در کنار رسول خدا قرار داشتند (۳) و بیعت، به بهترین شکل ممکن انجام پذیرفت.

با وجود تمام تدابیری که برای نماندن این دیدار و عملی شدن آن اتخاذ شده بود و حتی خود مسلمانان از تشکیل آن بی اطلاع بودند، خبر آن به مشرکان رسید، آنان مسلحانه به طرف محل اجتماع حرکت کردند ولی حضرت حمزه به اتفاق علی علیهما السلام با شمشیر راه را بر آن ها بستند، دشمنان ماجرای اجتماع را از حمزه جو یا شدند، وی آن را انکار کرد و مشرکان مأیوسانه بازگشتند.

حضور علی علیه السلام در این رخداد مهم و گردهمایی تاریخی، حاکی از نقش

ص: ۸۲

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/۱۲۷.

۲- (۲). همان ۴/۱۲۵.

۳- (۳). سیره حلیمی ۲/۱۷۴.

علی علیه السّلام در مهم ترین لحظات دعوت و تاریخ رسالت است. زیرا امام علیه السّلام با حضور خود توانست چهره مناسبی از پیامبر اسلام و حمایت و پشتیبانی بنی هاشم از آن بزرگوار، برای انصار ترسیم نماید که در پی آن اعتماد و اطمینان آنان به دعوت و رسالت اسلام، افزایش یافت.

یاری خواستن پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از شجاع ترین مردان بنی هاشم چون حمزه و علی علیهما السّلام که به دلاوری و بیباکی معروف بودند در راستای فراهم آوردن حمایت کافی از رسول خدا و رسالت نوعی برنامه ریزی موفقیت آمیز و تدبیری خلل ناپذیر تلقی می شد.

علی در شب هجرت

فضای باز و گسترده اسلامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آن را در پی قرارداد صلحی که با اوس و خزرج در بیعت عقبه دوم، ایجاد نمود (۱) نقطه آغازین راه یابی رسالت اسلام به جهانی وسیع تر و گامی بلند در جهت ساختار جامعه دینی با ایمان، به شمار می آمد. به دنبال گسترش اسلام در مدینه با تلاش مبلغان برگزیده مخلصی که برای خدا و نشر تعالیم اسلام از خود فداکاری نشان دادند، آن سامان به سرزمینی امن برای مسلمانان تبدیل گشت که در جهت تبلور امور فرهنگی و تربیتی و رسالت الهی در جامعه جزیره العرب پایگاهی مرکزی و مهم تلقی می شد.

آن گاه که قریش بر آزار و اذیت و تحت فشار قرار دادن مسلمانان و مجبور ساختن آنان بر دست برداشتن از آیین اسلام و دلسرد کردن آن ها از

ص: ۸۳

۱- (۱). سیره ابن هشام ۴۴۰/۱، موسوعه التاريخ الاسلامی ۷۰۰/۱.

یاری پیامبر و گستاخی و ظلم و ستم خود ادامه داد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به یاران خود فرمان هجرت به مدینه داد و فرمود:

خداوند برای شما سرزمین امن و برادرانی که در کنار ایشان زندگی کنید قرار داده است.

بدین ترتیب، یاران حضرت در چند مرحله به صورت دسته های کوچک و پنهانی و دور از چشم قریش رهسپار مدینه گردیدند. (۱)

با همه دشواری ها و فشار و تکذیب و تهدیدی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از دور و نزدیک با آن روبرو شد و فرمود:

«ما اوذی احد مثل ما اوذیت فی الله؛

هیچ کس مانند من در راه خدا آزار و اذیت ندید» (۲).

ولی امید وی به پیروزی بر دشمنان و موفقیت در راه تبلیغ رسالت اسلام، هیچ گاه به ضعف نگرایید و اعتماد کامل وی به ذات باری تعالی قوی تر از قریش و توطئه های آنان بود و قریش، این واقعیت را در وجود پیامبر سراغ داشت و خطراتی که سال های بعد از آن ها پرده می داشت، برایش تجسم می یافت زیرا تصور می کرد اگر پیامبر امکان یابد به یاران خود ملحق شود و از مدینه به عنوان مرکز و خاستگاهی در جهت گسترش رسالت خود استفاده کند، قطعاً موجودیت آن ها به خطر خواهد افتاد. به همین دلیل به تدارک نیرو پرداخته و قبل از آن که فرصت از دست رود برای نابودی وی، به برنامه ریزی نشستند، مشروط به این که مسئولیت کشتن آن حضرت را یک شخص یا قبیله به تنهایی بر عهده نگیرد، تا بنی هاشم در جهت خونخواهی پیامبرشان نتواند

ص: ۸۴

۱- (۱). سیره ابن هشام ۴۸۰/۱، مناقب ابن شهر آشوب ۱۸۲/۱ موسوعه التاريخ الاسلامی ۷۱۷/۱.

۲- (۲). کنز العمال ۱۳۰/۳، ح ۵۸۱۸، حلیه الاولیاء ۳۳۳/۶.

با همه قبایل از در جنگ و ستیز وارد شود بلکه با گرفتن خونبها از آنان، راضی گردد.

پس از گردهمایی دار الندوه که آراء و نظرات فراوانی میان قریش رد و بدل شد، تصمیم گرفته شد از هر قبیله جوانی شجاع و دلیر مأمور شود تا با شمشیری برنده رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را در خانه اش به محاصره در آورده و یکباره بر او هجوم ببرند و وی را به شهادت برسانند و در تعیین زمان اجرای این نقشه، با یکدیگر به توافق رسیدند. جبرئیل بر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نازل و حضرت را از ماجرا آگاه ساخت و به او دستور داد آن شب را در بستر خویش ن خوابد و بدو اجازه هجرت داد در اینجا پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم علی را در جریان توطئه دشمن قرار داد و به او فرمان داد تا در استراحت گاه وی در بسترش بخوابد و به وی سفارش کرد پس از هجرت وی، بدهی هایش را پردازد و امانت های مردم را به صاحبان آن ها باز گرداند و نیز به او فرمود:

هرگاه اموری را که به تو محول کردم سر و سامان بخشیدی، مهبای هجرت به سوی خدا و رسول باش، و به مجرد رسیدن نامه ام به تو، بسمت ما حرکت نما. (۱)

در این جا صفحه زرین دیگری از صفحات عظمت علی علیه السلام در تاریخ می درخشد زیرا او فرمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را با روحی سرشار از ایمان و صبر و بردباری و اطمینان، پذیرا شد و بدین سان کامل ترین نوع اطاعت و فرمانبرداری بی چون و چرا در اجرای وظیفه و مسئولیت را برای ما ترسیم نموده، وی آگاهانه تسلیم رهبر بود و در راه عقیده و آرمان و مکتب جانفشانی بزرگی انجام داد و تنها در پاسخ رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم عرضه داشت:

ص: ۸۵

ای رسول خدا! اگر جانم را فدایت کنم شما زنده می مانی؟

فرمود:

آری! پروردگارم آن را به من وعده داده است.

علی علیه السلام از این که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از سلامتی خود وی را آگاه ساخت لبخندی زد و سجده شکر به جا آورد (۱) و سپس پیامبر او را در آغوش کشید و اشک شوق ریخت و علی علیه السلام نیز از فراق و جدایی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به گریه افتاد (۲).

با فرا رسیدن شب، علی علیه السلام عبای ویژه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را که حضرت همواره آن را می پوشید، به تن کرد و با نفسی مطمئن و خاطری آرام و بی پروا و مسرور از وظیفه ای که بدو محول شده و شادمان از سلامتی وجود رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در بستر آن بزرگوار آرمید، جوانان قریش که سراسر وجودشان را شرارت فرا گرفته بود با شمشیرهای برهنه از راه رسیده و خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را به محاصره در آوردند و از روزنه در به محلی که معمولا پیامبر می خوابید نگریستند، شخصی را در بستر خفته دیدند، با دیدن وی به وجود پیامبر در منزل یقین حاصل کردند و از موفقیت طرح و نقشه خود اطمینان یافتند. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که در گوشه ای از خانه پنهان شده بود، ثلث آخر شب از خانه بیرون و رهسپار غار «ثور» گردید و در آن مخفی شد تا از آن به بعد هجرت مبارک خویش را استمرار بخشد.

دشمنان که پیشاپیش آنان خالد بن ولید در حرکت بود، با فرا رسیدن لحظه

ص: ۸۶

۱- (۱). ماجرای خوابیدن علی علیه السلام را در بستر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بسیاری از دانشمندان و تاریخ نگاران مانند طبری ۹۹/۲، احمد حنبل در مسند ۳۳۱/۱، أسد الغابه ۴/۴، ابن عساکر ۱۳۷/۱، حاکم در مستدرک ۴/۳، بحار الانوار ۶۰/۱۹ یاد آور شده اند.

۲- (۲). اعیان الشیعه ۲۷۵/۱.

اجرای نقشه خود به خانه پیامبر اکرم یورش بردند، ناگهان علی علیه السلام از جای خویش برجست و شمشیر خالد را برگرفت و بر آن ها حمله ور شد. جمعیت از مقابل حضرت گریخته و به بیرون خانه فرار کردند و حال پیامبر را از او جویا شدند علی علیه السلام فرمود: «نمی دانم به کجا رفته است». و این گونه، خداوند سلامتی وجود مقدس پیامبر اکرم و گسترش رسالتش را مقرر فرموده بود.

علی علیه السلام با عملکرد شگفت انگیز خود و اقدام شجاعانه و روش بی نظیری که اتخاذ کرد، سنت جانفشانی و فداکاری را در مسیر تغییر ساختار و اصلاح جامعه و رهروان طریق عقیده و جهاد، بنا نهاد و در این راستا هدفی جز رضای خدا و سلامتی وجود نازنین پیامبر اکرم و گسترش رسالت مبارک آن حضرت نداشت و این آیه مبارکه در شأن او نازل گشت:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (۱)؛

برخی از مردم برای کسب رضایت الهی، جان خویش را سودا می کنند و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است.

علی علیه السلام افتخار فرشتگان

خوابیدن علی علیه السلام در بستر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای قریش تجاوزگر، ذلتی آشکار به شمار می رفت چرا که آمال و آرزوهای آنان در کشتن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به یأس مبدل گشت و طرح و برنامه های آن ها به شکست انجامید، بینی شیطان به خاک مالیده شد و مقام و منزلت ایمان فزونی یافت زیرا ثواب و

ص: ۸۷

۱- (۱). بقره آیه ۲۰۷، در بیان شأن نزول این آیه به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۳/۲۶۲ احیاء العلوم غزالی ۳/۲۳۸، کفایه کنجی ۱۱۴ تذکره سبط ابن الجوزی ۴۱ نور الابصار شبلنجی ۸۶، طبقات ابن سعد ۱/۲۱۲، تاریخ یعقوبی ۲/۲۹، سیره ابن هشام ۲/۲۹۱، عقد الفرید ابن عبد ربه ۳/۲۹۰، تفسیر رازی ۵/۲۲۳ شواهد التنزیل ۱/۹۶ مراجعه شود.

ارزش هیچ عملی به پایه خوابیدن در بستر پیامبر نمی رسید، چرا چنین نباشد در صورتی که خداوند با این عمل، بر فرشتگان خویش فخر و مباهات نمود، روایت شده:

«شبی که علی بن ابی طالب علیه السلام در بستر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خوابید، خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرمود: من میان شما دو تن، پیمان برادری ایجاد کرده و عمر یکی از شما را طولانی تر از دیگری قرار داده ام، کدام یک حاضرید پذیرای مرگ شوید و زندگی را به دیگری واگذارید؟ هر دو فرشته زندگی را برگزیده و به آن ابراز علاقه کردند، خداوند به آنها وحی فرمود: آیا نخواستید بسان علی بن ابی طالب باشید آن گاه که میان او و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیمان برادری ایجاد کردم، علی در بستر او خوابید تا جان خویش را فدای وی سازد، و زندگی را به پیامبر وا گذاشت؟ اکنون به زمین فرود آید و علی را از شر دشمن حفاظت کنید، جبرئیل فرود آمد و بالای سر و میکائیل پایین پای حضرت نشست جبرئیل می گفت: آفرین بر تو ای فرزند ابو طالب، چه کسی نظیر توست؟ خداوند به وجود تو بر فرشتگان خویش بالای هفت آسمان فخر و مباهات می کند. (۱)

مأموریت های پس از ليله المبيت

با نزدیک شدن سپیده دم نخستین روز هجرت مبارک، که سایه آرامش و امنیت الهی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در هر گامی که به سمت مدینه مقرر و پایگاه جدید رسالت اسلامی برمی داشت، در میان گرفته بود، بر سرور و شادی علی افزوده می شد. آن شب هراس انگیز با احتمالات فراوان و دشواری های زیادش به پایان رسید بی آن که خطر و یا حادثه ناگواری متوجه امام علیه السلام شود و

ص: ۸۸

۱- (۱). تذکره الخواص ۴۱، سیره حلبی در حاشیه سیره نبوی ۲۷/۳، فصول المهمة ابن صباغ ۴۷، مناقب ابن شهر آشوب ۶۵/۲، بحار الانوار ۳۹/۱۹، اسد الغابه ۳۵/۴.

آن بزرگوار توانست مأموریت خویش را به شکلی کامل به انجام رساند که در مقام اجرا و پیاده کردن آن در سطح بسیار بالایی از دقت و آگاهی قرار داشت.

در برابر امام علیه السلام مسئولیت های دیگری نیز وجود داشت که از عهده کسی جز او ساخته نبود از جمله: برگرداندن امانت هایی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود صاحبان آن ها- که بیشتر آن ها مشرک بودند- به دلیل امانتداری و اخلاص پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به آن بزرگوار اعتماد داشتند. زیرا پیامبر میان قریش به راست گویی و امانتداری معروف بود هم چنین عرب هایی که در موسم حج به آن دیار می آمدند زر و زیور و دارایی خویش را نزد آن حضرت به امانت سپرده بودند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هیچ گاه بر خلاف تعهدات خود عمل نمی کرد و در امانت های خویش خیانت نمی ورزید هرچند شرایط موجود دشوار می نمود و در آن لحظات زودگذری که انسان عاقل را مات و مبهوت می ساخت و خطرات، وجود مقدس پیامبر را تهدید می کرد حضرت فراموش نکرد آن مأموریت را به فردی بسپارد که به بهترین شکل ممکن آن را به انجام رساند و چنان شخصی جز علی علیه السلام نبود چرا که آن حضرت به امور مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و امانت سپردگان و دارایی آن ها، آشناتر از همه و از قدرت و توان فوق العاده ای برخوردار بود.

بدین ترتیب، علی علیه السلام امانت ها را به صاحبان آن ها رساند و سپس در مسجد الحرام با صدای بلند اعلام کرد: «مردم! آیا کسی هست که امانتش به وی باز گردانده نشده باشد؟ آیا کسی هست که سفارشی داشته باشد؟ آیا کسی هست که از پیامبر طلبی داشته باشد؟» و چون کسی حاضر نشد، رهسپار مدینه شد و به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیوست. علی بن ابی طالب صلی الله علیه و اله و سلم بعد از (هجرت) پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تنها سه روز در مکه درنگ کرد. (۱)

ص: ۸۹

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با آرامش و امنیت به منطقه «قبا» رسید و مورد استقبال انبوه جمعیت انصار قرار گرفت و از آنجا توسط ابو واقد لثی نامی ای به علی علیه السلام نوشت و در آن به او فرمان داد به سوی وی حرکت نموده و شتابان به آن حضرت پیوندد. وقتی نامه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به علی علیه السلام رسید حضرت برای تدارک مقدمات حرکت تعدادی شتر خریداری کرد و مهیای خروج از مکه شد و به مسلمانان مستمندی که با او در شهر باقی مانده بودند دستور داد از تاریکی شب استفاده کنند و خود را با بار و بنه ای اندک به ذی طوی (محلّی در نزدیکی مکه) برسانند و بدین سان، سومین مسئولیت دشوار علی علیه السلام که حرکت به سمت مکه به همراه زنان بود، آغاز گردید. حضرت به همراه فواطم (یعنی) فاطمه دخت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و فاطمه بنت أسد مادر خود و فاطمه دختر زبیر بن عبد المطلب و فاطمه دختر حمزه از مکه خارج گردید و ایمن غلام رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و ابو واقد لثی نیز در پی آنان حرکت کردند. (۱)

ابو واقد که شتران را می راند از شدت ترس و بیم، شتران را به سرعت می راند تا دشمنان به آن ها دست نیابند، بر علی علیه السلام دشوار آمد که زنان بنی هاشم را در اثر سرعت شتران با آن رنج و ناراحتی ببیند از این رو، به ابو واقد فرمود: «ابو واقد! زنان بدنی ضعیف دارند با آن ها مدارا کن» و حضرت خود شخصا شتران را به آرامی راند و برای ایجاد آرامش در دل همرهاں خویش این شعر را زمزمه می کرد:

ص: ۹۰

و ليس الا الله فأرفع ظنكا يكفيك رب الناس ما هممكا

قدرتی برتر از خدا وجود ندارد، گمانی غیر از این نداشته باش، حمایت او تو را کافی است، بنابراین چه دغدغه داری.

علی علیه السّلام هم چنان کاروان را به آرامی رهبری می کرد تا در مسیر راه به بالای منطقه «ضجنان» رسید، در این منطقه مأمورانی که قریش برای دستگیری امام و همراهانش و بازگرداندن آن ها به مکه گسیل داشته بودند، به کاروان رسیدند.

این جمعیت که هفت سوار جنگاور و نقاب زده را تشکیل می دادند «جناح» غلام حرب بن امیه نیز آنان را همراهی می کرد. علی علیه السّلام به ایمن و ابو واقد دستور داد: «شترها را بخوابانید و زانوهای آن ها را ببندید» و امام علیه السّلام خود جلو آمد و زنان را پیاده کرد و سپس با شمشیر در برابر سواران دشمن قرار گرفت، آنان به حضرت گفتند: ای خیانتکار! تصور کردی می توانی این زنان را نجات دهی، پدرت به عزایت بنشیند، برگرد.

امام علی علیه السّلام فرمود: «اگر برنگردم چه؟...» از این سخن امام خشم و نفرت آنان فزونی گرفت و به او گفتند: باید برگردی در غیر این صورت گردنت را می زنیم.

برخی از آنان به شتران نزدیک شده تا آن ها را رم دهند و بدین وسیله در دل زنان ایجاد رعب و وحشت کنند که علی علیه السّلام آنان را از آن کار بازداشت.

«جناح» به سرعت به سمت امام آمد و ضربتی بر حضرت وارد آورد که امام علیه السّلام جاخالی داد و با چالاکی ضربه ای بر کتف او فرود آورد که او را به دو نیم ساخت و شمشیر به کتف اسب او رسید (۱) و آن گاه پیاده بر سایر سواران حمله

ص: ۹۱

برد و آن‌ها با بیم و هراس از مقابل حضرت گریختند و به او گفتند: ای پسر ابو طالب از ما درگذر و متعرض ما مشو.

امام علیه السلام به آنان فرمود: «من اینک به سوی برادر و پسر عموی خود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روانه ام هر کس دوست دارد بدنش را قطعه قطعه سازم و خونش را بریزم به من نزدیک شود»، سواران با هراس و وحشت پا به فرار گذاشتند. سپس امام علیه السلام رو به ایمن و ابو واقد کرد و به آنان فرمود: «زانوان شتران خود را باز کنید» و بدین سان کاروان به حرکت خویش ادامه داد، تا به «ضجنان» رسیدند در آن جا یک شبانه روز اتراق کردند تا برخی از مسلمانان مستضعف به آنان پیوندند و شب را در آن جا بسر برد و فواطم تا سپیده دم خدا را در همه حال یاد می کردند سپس علی علیه السلام نماز صبح را با آنان به جا آورد و به راه خویش ادامه داد، منزلی را پس از منزل دیگر پشت سر را گذاشت و لحظه ای از یاد خدا غفلت نورزید تا وارد مدینه شدند.

قبل از ورود آنان به مدینه در بیان مقام و منزلت پاداشی که خداوند برای آنان مهیا کرده بود وحی الهی نازل شد که:

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِي مَآءٍ وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ ... فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ ... فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا ... وَلَدْخَلْتَهُمْ جَنَّاتٍ ... وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ؛ (۱)

آنان که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند یاد می کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می اندیشند... خداوند درخواست آن‌ها را پذیرفت... آنان که در راه خدا هجرت کردند و از خانه های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار و اذیت دیدند... آن‌ها را به باغ های بهشتی وارد می کنم و بهترین پاداش‌ها نزد پروردگار است.

ص: ۹۲

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در منطقه «قبا» بر عمرو بن عوف وارد شد و بیش از ده روز نزد آنان اقامت فرمود و نمازهای پنجگانه را شکسته به جا آورد، مردم به حضرت عرضه می داشتند: آیا نزد ما اقامت می فرمایی تا برایتان منزل و مسجدی تدارک ببینیم؟ در پاسخ می فرمود: «من در انتظار علی بن ابی طالب هستم و به او فرمان داده ام به من پیوندد و تا علی نزد من نیاید اقامتگاهی انتخاب نمی کنم و إن شاء الله به زودی از راه خواهد رسید!» (۱)

زمانی که علی علیه السلام بدان جا رسید، پاهای مبارکش در اثر پیاده روی و شدت گرما آماس کرده بود، وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را با آن وضعیت مشاهده کرد اشک از دیدگانش جاری گشت و آن گاه دستان مبارکش را بر پاهای علی کشید و امام بعد از آن احساس درد و ناراحتی نکرد. (۲)

آن گاه که علی علیه السلام خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید حضرت به اتفاق علی علیه السلام از قبا رهسپار منطقه بنی سالم بن عوف گردید و برای آنان نقشه مسجدی طراحی و قبله آن را تعیین فرمود و در آن، دو رکعت نماز گزارد و دو خطبه خواند و همان روز سوار بر شتری که با آن از مکه آمده بود، راهی مدینه شد و علی علیه السلام گام به گام پیامبر در حال حرکت بود و لحظه ای از آن بزرگوار جدا نمی شد. سرانجام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به اتفاق علی علیه السلام بر ابو ایوب انصاری وارد شد و به بنای مسجد خویش پرداخت و پس از آماده شدن خانه خود و علی، به منازل خویش منتقل شدند (۳)

ص: ۹۳

۱- (۱). روضة کافی ۳۳۹.

۲- (۲). بحار الانوار ۶۴/۱۹، مناقب ابن شهر آشوب ۱۸۲/۱، کامل ابن اثیر ۱۰۶/۲.

۳- (۳). روضة کافی ۳۳۹-۳۴۰.

۱. خوابیدن امام علیه السلام شب هجرت در بستر پیامبر به منزله اعلان پختگی شخصیت الهی امام علی علیه السلام و شایستگی وی در عهده داری جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در هر امر دشوار و رخداد پراهمیت و دعوت مهم، به شمار می آمد.

۲. امام علیه السلام با پوشیدن ردای رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و خوابیدن در بستر آن بزرگوار و این عمل، خویشاوندی را به ارتباط در دین و عقیده مرتبط می ساخت و تأکید بر این اصل بود که جان علی علیه السلام همان جان رسول خداست صلی الله علیه و اله و سلم به ویژه آن گاه که امام علیه السلام در سایر مسئولیت های مربوط به امور مالی و اجتماعی مخصوص رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم عمل نمود.

۳. سه روز درنگ امام علیه السلام در مکه و اعلان موضع گیری اصولی خود که بی پروا و با اطمینان اظهار داشت بر همان شیوه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ثابت قدم است و دستورات حضرت را اجرا و مسئولیت هایی را که به وی سپرده در کمال آرامش و دقت انجام خواهد داد و آن گاه که در برابر دیدگان قریش آشکارا هجرت خویش را آغاز کرد، دلیل بر شجاعت و دلاوری آن بزرگ مرد است.

۴. در ماجرای خوابیدن امام علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم برخی از زوایای شخصیت آن حضرت مثل شجاعت و دلاوری امام و قدرت نفسانی و جسمی و پختگی ذهنی و آگاهی دینی آن بزرگوار و ظرفیت پذیری نسبت به دستورات الهی نمودار گشت.

۱. علی علیه السلام و پیمان برادری

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هسته جامعه اسلامی را تشکیل داد و تصمیم گرفت ارتباط و همبستگی بین افراد آن جامعه را بیشتر کند، در یک موضع گیری صریح و روشن میان مسلمانان پیمان برادری ایجاد کرد تا بدین وسیله یکی از ارکان اساسی احکام اسلام راستین را که رسالت اسلامی در مراحل نهانی و آشکار خود آن را می طلبید تحکیم ببخشد، بدین ترتیب، نخستین مرحله ایجاد پیمان برادری در اسلام قبل از هجرت در مکه صورت پذیرفت و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم میان مهاجران و انصار عقد برادری ایجاد نمود، با بررسی موضوع پیمان برادری ملاحظه می کنیم که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در این ماجرا میان هر یک از افراد با نظیر خودش پیمان برادری برقرار کرده است. (۱)

چرا که مساله پیمان برادری عملی استراتژیک و گسترده تلقی می شد و در روند حرکت رسالت اسلامی، از نشانه های حرکت آفرینی برخوردار بود و از طریق پل ارتباط برادری همان گونه که اندیشه ها بارور می شود، خلاقیت نیز به وجود آمده و روابط میان مسلمانان نیز با یکدیگر نزدیک تر می گردد.

روایت شده هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم میان یاران خود پیمان برادری ایجاد کرد میان ابو بکر و عثمان و عبد الرحمان بن عوف، این پیمان را برقرار ساخت ولی میان علی بن ابی طالب و کسی عقد برادری ایجاد نکرد. (۲)

علی علیه السلام به آن حضرت عرضه داشت:

ص: ۹۵

۱- (۱). کفایت الطالب حافظ کنجی ۱۹۴.

۲- (۲). فصول المهمه ابن صباغ مالکی ۳۸، الغدير علامه امینی ۱۱۲/۳.

ای رسول خدا! وقتی دیدم شما میان یارانم غیر از من پیمان برادری برقرار کردی (از ناراحتی) روح از بدنم رفت و پشتم شکست، اگر این کار را به خاطر نگرانی و خشم از من انجام دادی، صاحب اختیارید، هرگونه شما خواستید عمل کنید.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ، مَا أَخَّرْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي وَانْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَانْتَ أَحْسَى وَوَارِثِي»؛

سوگند به آن کس که مرا به حق و هدایت برآنگیخته، تو را به خاطر ایجاد پیمان برادری با خودم در آخر قرار دادم، نسبت تو به من بمنزله نسبت هارون به موسی است با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد، و برادر و وارث من هستی.

عرض کرد: چه چیز از تو به ارث می برم؟

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

آن چه را پیامبران پیش از من به میراث نهادند، به ارث می بری و میراث آن ها کتاب پروردگار و سنت پیامبرشان بود و تو در بهشت کنار من در قصرم جای داری. (۱)

و دومین پیمان برادری در مدینه، چند ماه پس از هجرت ایجاد شد (۲).

ص: ۹۶

۱- (۱). احمد بن حنبل آن را در مناقب علی علیه السلام روایت کرده است. تاریخ دمشق ابن عساکر ۶/ ۲۰۱، کنز العمال متقی هندی ۳۲۶/۵.

۲- (۲). کفایه الطالب کنجی ۸۲، ۱۸۵، تذکره الخواص ۱۴، فصول المهمه ۳۸. احادیث مربوط به برقراری پیمان برادری میان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علی علیه السلام به اشکال گوناگون و منابع متعدد از جمله تاریخ ابن کثیر ۷/ ۲۳۵۷، فصول المهمه ۲۲، مسند احمد ۱/ ۲۳، تاریخ ابن هشام ۲/ ۱۳۲، تاریخ دمشق ۶/ ۲۰۱، فرائد السمطين ۱/ ۲۲۶، الغدير ۳/ ۱۱۵ آمده است.

پس از استقرار و آرامش مسلمانان و جایگزین شدن احکام و دستورات اسلام در دل آنان و پدیدار گشتن قدرت و شوکت آن‌ها در دفاع از رسالت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، ارتباط میان‌شان در قالب جامعه ای متمدن و انقلاب فرهنگی اجتماعی فراگیری به رهبری رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که خداوند او را در فهم و دریافت و ابلاغ و تربیت و اجراء، از خطا مصون داشته بود، شکوفا گردید و اینک این علی علیه السلام بود که بیش از بیست بهار از عمر شریف او سپری شده و در عرصه جهاد و دفاع از عقیده و آرمان و رسالت اسلامی، به مبارزه و نبرد می پرداخت و در کلیه امور مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در کنار آن حضرت قرار داشت و در دل پیامبر از جایگاه بسیار برجسته ای برخوردار بود، با او زندگی می کرد و از همه مسلمانان به وی نزدیک تر بود.

با گذشت دو سال از هجرت و در خانه نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دخترش زهرا علیها السلام به سن کمال رسید و جمع زیادی از جمله ابو بکر و عمر (۱) برای خواستگاری وی از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر یکدیگر پیشی می گرفتند و حضرت با بیانی پسندیده، دست رد بر سینه آن‌ها می نهاد و می فرمود: «در ارتباط با ازدواج زهرا در انتظار فرمان خدا هستم» علی علیه السلام نیز از جمله علاقه مندان به ازدواج با آن مخدیره بود، ولی شرم و حیا و تنگ دستی، مانع مطرح کردن این موضوع با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می گشت زیرا علی علیه السلام از دارایی و ثروتی برخوردار نبود ولی با تشویق برخی از یاران پیامبر، وی نیز به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام رفت،

ص: ۹۷

وقتی به قصد این امر نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رفت، از شرم و حیا سر به زیر افکنده بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به هدف وی پی برد از این رو، با چهره ای گشاده با او رو برو شد و به آرامی خواسته او را جویا شد. علی علیه السلام با صدایی ضعیف پاسخ داد:

«ای رسول خدا! آیا حاضری فاطمه را به ازدواج من درآوری؟»

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ضمن خوشامدگویی به علی، نزد پاره تنش زهرا رفت تا علاقمندی علی علیه السلام را برای ازدواج با او، به وی ابلاغ کند، لذا به دخترش فرمود: «من از پروردگار خود خواستم تو را به ازدواج بهترین و محبوبترین آفریدگان خود درآورد تو به فضائل و ویژگی های علی آگاهی داری و اینک امروز به خواستگاری ات آمده، نظرت چیست؟»

زهرا علیها السلام سخنی نگفت و سکوت کرد، پیامبر در حالی که می فرمود:

«سکوت زهرا، رضایت و اقرار اوست». از نزد دخت گرامی اش خارج شد، سپس مسلمانان را گرد آورد و با آنان سخن گفت و فرمود: «خدا به من فرمان داده فاطمه را به ازدواج علی درآورم...» و آن گاه رو به علی علیه السلام کرد و فرمود:

«خداوند به من دستور داده فاطمه را به ازدواج تو درآورم... آیا به این ازدواج راضی هستی؟»

عرضه داشت: «آری، راضی هستم» و سپس سجده شکر به جا آورد.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: خداوند این ازدواج را بر شما مبارک گرداند و از نسل شما فرزندان بسیار و نیک سرشت عنایت فرماید.

علی علیه السلام مبلغ پولی را که از فروش زره خویش برای هزینه مهریه تهیه کرده بود مقابل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم قرار داد و پیامبر به ابو بکر و بلال و عمار و جمعی از صحابه و ام ایمن دستور داد جهیزیه مربوط به ازدواج را خریداری نمایند.

وقتی خریداری کردند و آن ها را بر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم عرضه کردند، حضرت آن

وسائل را با دست مبارک خود زیوروی می کرد و می فرمود: «خداوند، این ازدواج را بر خانواده ای که بیشتر ظروف آن ها سفالین است، مبارک گرداند.»

به آسانی و در کمال سادگی و بدون زحمت، مسأله خواستگاری و ازدواج آن دو بزرگوار عملی شد و جهیزیه عروس از ساده ترین جهیزیه های دختران مدینه به شمار می آمد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و بنی هاشم این ازدواج مبارک را جشن گرفتند. (۱)

روایت شده رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در ارتباط با ازدواج زهرا علیها السلام و علی علیه السلام مورد نکوهش قرار گرفت. در پاسخ فرمود: «اگر خداوند علی بن ابی طالب را نیافریده بود، همتایی برای فاطمه وجود نداشت.»

در خبر دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«اگر تو نبودی روی زمین همتایی برای فاطمه وجود نداشت.» (۲)

با پیامبر در میادین جنگ

الف- در جنگ بدر

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با هجرت خود به مدینه در تاریخ بشریت به طور عام و در تاریخ رسالت به شکل خاص، دوران جدیدی گشود. ارکان دولت او، پدیدار و جلوه های توان و قدرت مسلمانان آشکار گشت. از سویی قریش و همدستان مشرک آن ها و یهود مدینه که از سر نفاق و سرپوش نهادن بر واقعیت ها، به ظاهر از در صلح و آشتی درآمده بودند، برای نابودی اسلام و مسلمانان، از طرح و برنامه ریزی های نهانی لحظه ای آرام ننشسته بودند و

ص: ۹۹

۱- (۱). کشف الغمه ۳۴۸/۱، بحار الانوار ۹۳/۴۳، دلائل الامامه طبری ۱۶-۱۷

۲- (۲). مناقب ابن شهر آشوب ۱۸۱/۲

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با حکمت و دوراندیشی، به سروسامان دادن امور می پرداخت و طبیعی بود که در مقابل توطئه های دشمنان اسلام و تحریکات آنان، موضعی ضعیف و انفعالی نشان ندهد، از این رو، دسته هایی از سپاهیان خویش را برای تهدید و بعضاً تعقیب دشمن به سوی آنان اعزام می داشت.

از آن جا که مدینه به دلیل راه های بازرگانی و ارتباطی جزیره العرب از موقعیتی استراتژیک برخوردار بود، مسلمانان با افزایش جمعیت خود، به نیروی فشاری تبدیل شده بودند که می بایست روی آن ها حساب کرد. به مجرد ورود علی علیه السلام به مدینه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، آن حضرت در تمام زوایای زندگی و اموری که رسالت اسلامی می طلبید و در ساختار دولت و گسترش آیین الهی، با نیروی فوق العاده و قدرت و اراده ای که خدا به او ارزانی داشته و قدرت جمع زیادی با آن قابل مقایسه نبود، دوشادوش نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دست به فعالیت زد. او به بازوی پرتوان پیامبر می ماند که به وسیله آن دشمن را سرکوب می ساخت و این واقعیت را در کلیه نبردهایی که علی علیه السلام در آن شرکت داشته به روشنی می توان دید. طبیعی است که نبردها معمولاً در نخستین درگیری متوقف نمی شود، هر گروه در این بخش به موفقیت دست یابد، برنده جنگ است چنان که جنگ بدر (۱) سر فصل آغازین نابودی قوای نظامی جزیره العرب به ویژه قریش و نقطه شروع و خاستگاه پیروزی ها و فتوحات مسلمانان، به شمار می آمد.

منقول است که: [در جنگ بدر] عتبه و شیبه پسران ربیع و ولید پسر عتبه از صف لشکر بیرون آمده و مبارز طلبیدند در آغاز، عوف و معوذ پسران عفره

ص: ۱۰۰

۱- (۱)). به آن جنگ بدر بزرگ گفته می شود و در هفده رمضان سال دوم هجری و به گفته ای نوزدهم آن ماه اتفاق افتاده است.

و عبد الله بن رواحه که همگی از انصار بودند، برای مبارزه با آنان به میدان شتافتند، مشرکان فریاد زدند شما کیستید؟

گفتند: از انصار.

در پاسخ گفتند: شما هم‌آوردانی گرامی هستید، ولی ما را به شما نیازی نیست، باید افراد هم‌شانی از قبیله خودمان به جنگ ما بیرون آیند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به عمویش حضرت حمزه و عیبده بن حارث و علی علیه السلام فرمان داد به مصاف آنان بیرون روند، هر یک از آنان به یک تن از طرف مقابل نزدیک شدند به این ترتیب که عیبده بن حارث با عتبه، حمزه با شیبه، و علی علیه السلام با ولید درگیر شدند حضرت حمزه شیبه را لحظه ای مهلت نداد و به هلاکت رساند و علی علیه السلام ولید را کشت و میان عیبده و عتبه دو ضربت رد و بدل شد و هر یک دیگری را مجروح ساخت که حمزه و علی بر عتبه یورش برده و او را به هلاکت رساندند. (۱) آن گاه آتش نبرد بین طرفین از جنبه نظامی به صورت جنگی نابرابر، شعله ور گردید، جبهه مسلمانان با تعداد ۳۱۳ تن که با ایمان و اعتقاد می جنگیدند و از حق دفاع کرده و مردم را به حق فرا می خواندند و جبهه قریش متشکل از ۹۵۰ تن بود که بر اساس غرور و تعصب جاهلی مبارزه می کردند، در این جا عناصر جدیدی از جمله دعای رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و پایداری و دلاوری مردی حضرت حمزه و توانمندی امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ دخالت داشتند.

علی و حمزه علیهما السلام و دلیر مردان لشکر اسلام به قلب سپاه قریش تاختند و خود و تعداد زیاد دشمنانشان را فراموش کرده بودند به گونه ای جنگ در

ص: ۱۰۱

گرفت که سرها از بدن ها جدا و به آسمان پرتاب می شد و خداوند، مسلمانان را با توان و عزم و اراده و پایداری، مورد حمایت قرار داد، بدین ترتیب مسلمانان تمام دشمنانی را که از فرار باز ماندند به اسارت گرفتند تا آن جا که تعداد اسیران دشمن به ۷۰۲ و تعداد کشته های آنان به هفتاد تن رسید.

روایات به صراحت بیان می دارد که بیشترین تعداد کشته ها به دست باکفایت علی علیه السلام به هلاکت رسیدند، بدین سان، حداقل ۲۴ تن توسط امیر المؤمنین علیه السلام کشته شدند و آن حضرت در کشتن ۲۸ تن دیگر نیز شرکت داشت و به نظر می رسد همه کسانی که به دست علی علیه السلام کشته شدند پهلوانان نامی و دلاوران قریش به شمار می آمدند. (۱)

در این نبرد مهم، علی علیه السلام افزون بر نقش برجسته اش در پیروزی جنگ، پرچمداری رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را نیز بر عهده داشت. (۲)

نقل شده مردی از بنی کنانه بر معاویه بن ابی سفیان وارد شد، معاویه به او گفت: آیا در بدر شرکت داشتی؟

گفت: آری! گفت: بگو ببینم در آن عرصه چه دیدی؟

گفت: ما گرچه در آن صحنه بودیم ولی چیزی ندیدیم و فتح و ظفری نزدیک تر از آن مشاهده نکرده بودیم.

معاویه گفت: آن چه را دیدی برایم توصیف کن؟

گفت: علی ابن ابی طالب را دیدم در سن جوانی چون شیری دلاور قهرمانانه، صفوف نیروهای دشمن را پاره پاره می کرد و هرکس در برابرش پایداری می کرد وی را به هلاکت می رساند و ضربتش بر هرچه فرود می آمد

ص: ۱۰۲

۱- (۱)). ارشاد المفید ۴۶، فصل ۱۹ باب ۲، کشف الغمه ۱/۱۸۲.

۲- (۲)). استیعاب ابن عبد البرمالکی در حاشیه اصابه ۳/۳۳، تاریخ دمشق ابن عساکر ۱/۱۴۲.

آن را نابود می ساخت، هیچ یک از مردم را از خود گذشته تر از او ندیدم، بر دشمن یورش می برد و سپس چون روباهی زیرک باین سو آن سو می نگریست گویی دو چشم نیز از پشت سر داشت و در جست و خیز به شیر درنده می ماند. (۱)

ب- در جنگ احد

قریش، شکست فاحش و به هلاکت رسیدن سران و بسیاری از قهرمانان خود را در جنگ بدر فراموش نکرده بود. از این رو، برای بازگرداندن اعتبار از دست رفته خود، در پی انتقام از مسلمانان برآمد و مدت یک سال به تدارک نیرو پرداخت. مشرکان و یهودیان هم پیمان با آن و هرکس که به نوعی از دین اسلام ناراضی و بدان عناد می ورزید به آن ها پیوست و بدین ترتیب، قوای کفر و باطل برای رویارویی با حق با یکدیگر همدست شدند، سپاهیان کفر با تعدادی بالغ بر ۳/۰۰۰ تن در اوایل شوال سال سوم هجری از مکه خارج شدند.

به مجرد رسیدن این خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مسلمانان را گرد آورد و در مورد اتخاذ موضعی مناسب، با آنان به مشورت پرداخت و سخن گفت و آن ها را به نبرد و صبر و استقامت تشویق و به پیروزی و اجر و پاداش وعده داد و به اتفاق بیش از یک هزار تن از سپاهیان خویش آماده حرکت شد و پرچم خود را به علی ابن ابی طالب علیه السلام داد و سایر پرچم ها را میان مهاجران و انصار توزیع کرد. در این جا جبهه نفاق در جهت به ضعف کشاندن مسلمانان به ایفای نقش

ص: ۱۰۳

پرداخت و عبد الله ابن ابی سیصد تن از هواداران خود در جمع سپاه رسول خدا را از بین راه باز کردند. (۱)

پیامبر هم چنان به راه خود ادامه داد تا به احد رسید و یاران خویش را مهیای کارزار نمود و برای نبرد به برنامه ریزی مناسب و دقیقی پرداخت تا پیروزی آنان را تضمین نماید، بدین گونه که پنجاه تیرانداز را پشت سر مسلمانان در سمت کوه گمارد و بدان ها تأکید فرمود که حتی اگر همه مسلمانان کشته شدند، در جای خود بمانند و آن محل را ترک نکنند. (۲)

سپاه قریش نیز به «أحد» رسید و خود را آماده جنگ ساخت. سپاهیان نقش و مسؤولیت ها را تقسیم بندی کردند و پرچم خود را به قبیله عبد الدار سپردند و طلحه بن ابی طلحه نخستین فردی بود که پرچم را از آنان گرفت، تا وارد کارزار شود پیامبر با اطلاع از این ماجرا، پرچم را از علی ستاند و به مصعب بن عمیر که از قبیله عبد الدار بود سپرد و این پرچم تا زمانی که مصعب به شهادت رسید با او بود و سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آن را به علی علیه السلام باز گرداند (۳) و این جنگ در ماه شوال سال سوم هجری اتفاق افتاد.

لحظه ای که صفوف آراسته شد و طلحه بن ابی طلحه پهلوان نامی مشرکان از صفوف لشکر خارج شد، جنگ در گرفت. وی به سمت مسلمانان پیش تاخت و با صدای بلند مبارز طلبید و با سخنانی تحقیرآمیز آن ها را مخاطب ساخت و گفت: ای یاران محمد! شما مدعی هستید که خداوند ما مشرکان را به وسیله شمشیرهایتان شتابان وارد دوزخ و شما را به وسیله شمشیرهای ما

ص: ۱۰۴

۱- (۱). کامل ۱۵۰/۲، سیره ابن هشام ۶۳/۳.

۲- (۲). مغازی واقدی ۲۲۴/۱، کامل ۱۵۲/۲ سیره ابن هشام ۶۶/۳.

۳- (۳). تاریخ طبری ۱۹۹/۲ چاپ مؤسسه اعلمی.

روانه بهشت می کند. آیا هم اکنون میان شما کسی هست که شمشیر من او را شتابان وارد بهشت و یا شمشیر او مرا با شتاب راهی دوزخ سازد؟.

علی علیه السلام از صف لشکر بیرون آمد و به سمت او رفت (۱) و میان صفوف دو سپاه با یکدیگر درگیر شدند. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در جایگاهی که برای اشراف بر میدان جنگ و نظارت بر آن برایش فراهم شده بود قرار داشت. علی علیه السلام ضربتی بر طلحه وارد ساخت و پایش را قطع کرد و او نقش بر زمین شد و پرچمش به زمین افتاد، حضرت به سمت او رفت تا سر از بدنش جدا کند. وی عورت خود آشکار ساخت و امام علیه السلام را به خدا و حرمت خویشاوندی سوگند داد تا از کشتن او صرف نظر کند، حضرت دست از او برداشت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان با شادی از نتیجه این جنگ، ندای تکبیر سر دادند.

پس از او برادرش عثمان بن ابی طلحه به میدان شتافت و پرچم را به دست گرفت، حمزه بن عبدالمطلب بر او حمله ور شد و او را با ضربتی به هلاکت رساند، سپس برادرش سعید، پرچم را به دست گرفت، علی علیه السلام بر او یورش برد و او را به قتل رساند و آن گاه ارطاه بن شرحبیل پرچم را گرفت و علی علیه السلام او را کشت و بدین ترتیب ۹ تن از قبیله عبد الدار یکی پس از دیگری پرچم را به دست گرفتند و همه آنان با شمشیر علی علیه السلام و یا حمزه به هلاکت رسیدند. (۲)

برده ای از قبیله عبد الدار به نام «صواب» آخرین فردی بود که پرچم را به دست گرفت و علی علیه السلام بر او حمله برد و او را به قتل رساند و پس از او پرچم وسط میدان افتاد و کسی جرأت برداشتن آن را نداشت.

ص: ۱۰۵

۱- (۱). تاریخ طبری ۱۹۹/۲ مؤسسه اعلمی.

۲- (۲). کامل ۱۵۲/۲-۱۵۴.

بدین سان رعب و وحشت در دل مشرکان راه یافت و روحیه آنان درهم ریخت و با شکست پا به فرار گذاشته و به پشت سر خود نمی نگریستند و مسلمانان، زنان آن ها را به محاصره درآوردند و گویی این جنگ با پیروزی مسلمانان پایان یافته بود.

در این جا فاجعه ای بس بزرگ بر مسلمانان وارد شد، بدین سان که تیراندازان، مکان خود را در فراز کوه ترک کرده و پایین آمدند تا با دیگر مسلمانان در جمع آوری غنایم جنگی شرکت جویند و جز ۱۰ تن از آنان کسی در آن جا باقی نماند.

خالد بن ولید فرمانده سواره نظام مشرکان با مشاهده خلوتی بالای کوه و تعداد اندک تیراندازان، بر سواران تحت فرماندهی خود فریاد زد و بر جمع تیراندازان حمله ور شد. عکرمه نیز در پی او هجوم خود را آغاز کرد و تیراندازان را از دم تیغ گذراندند و بدین ترتیب موازنه قدرت تغییر یافت و جنگ به سود مشرکان تمام شد و توانستند با نفوذ به داخل صفوف مسلمانان آن ها را پراکنده سازند (۱).

بدین سان فاجعه ای به وقوع پیوست که مسلمانان نظیر آن را سراغ نداشتند و آنها دچار آشفتگی شده و خود را فراموش کردند و شکستی پس از پیروزی نصیب آن ها گردید. پس از شهادت حضرت حمزه عموی پیامبر و مصعب بن عمیر همه نیروها از اطراف رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پراکنده شده و آن بزرگوار را تسلیم دشمن نمودند و جز علی علیه السلام و اندکی از مهاجران و انصار کسی در کنارش باقی نماند.

ص: ۱۰۶

تاریخ در این لحظات سرنوشت ساز و دشوار، موارد استقامت و پایمردی و جانفشانی علی علیه السلام را در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در صفحاتی زرین ثبت کرده است. آن حضرت با تمام توان و دلاوری از وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دفاع نمود و پرچم به یک دست و شمشیر در دست دیگر، مانع پیروزی قوای دشمن می شد و حملاتی را که به پیامبر صورت می گرفت، از آن بزرگوار دفع می کرد و تمام توجه وی سلامتی وجود مقدس پیامبر و رسالت وی بود و گویی او به تنهایی به لشکری می ماند که با همه ساز و برگش به میدان آمده است، هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می دید دشمن بر او حمله ور می شود به علی می فرمود: «علی! بر آن ها حمله کن» و علی علیه السلام بر آنان یورش می برد و آن ها را متفرق می ساخت و هم چنان مبارزه کرد تا از ناحیه صورت و سر و سینه و شکم و دستان مبارکش زخم های کاری برداشت. (۱)

جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل شد و در خصوص فداکاری حضرت علی علیه السلام عرضه داشت: این است رسم جانبازی؛ رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

«او از من است و من از او.»

جبرئیل عرض کرد: من نیز از شمایم و صدایی از آسمان شنیدند که اعلان داشت رادمردی جز علی علیه السلام و شمشیری جز ذو الفقار وجود ندارد. (۲)

بدین ترتیب، امیر مؤمنان علیه السلام توانست از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مراقبت و نتیجه جنگ را بی آنکه یکی از دو طرف به پیروزی دست یافته باشند به حالتی از توازن برساند.

ص: ۱۰۷

۱- (۱). کامل ۱۵۴/۲، اعیان الشیعه ۲۸۸/۱، بحار الانوار ۵۴/۲۰

۲- (۲). کامل ۱۵۴/۲ فرائد السمطین حموینی ۲۵۷/۱ حدیث ۱۹۸، ۱۹۹، تاریخ دمشق ۱۴۸/۱۰، روضه کافی حدیث ۹۰.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علیه السَّلَام را خواست و بدو فرمود: در پی دشمن رهسپار شو و مراقب آنان باش، اگر بر شتران خود سوار شده و اسب ها را یدک کشیدند، آهنگ مکه کرده اند و اگر بر اسب ها سوار و شترها را پیش راندند، قصد مدینه دارند.

علی علیه السَّلَام فرمود: در پی آن ها رفتم دیدم بر شتران سوار گشته و اسب ها را یدک می کشند و آهنگ مکه دارند. (۱)

وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نزد خانواده اش در مدینه بازگشت، شمشیر خود را به دخترش فاطمه سپرد و به او فرمود: «دخترم! خون های این شمشیر را شست و شوی ده». علی علیه السَّلَام نیز شمشیر خود را به وی داد. خون از میچ دست تا کتف آن بزرگوار را فرا گرفته بود. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به فاطمه فرمود: «فاطمه جان شمشیر علی را بگیر به راستی شوهرت حق شمشیرش را ادا کرد و خداوند به وسیله شمشیر او، قهرمانان قریش را به هلاکت رساند. (۲)»

نتیجه جنگ احد، ناگوار، بیرحمانه و فوق العاده زیانبار بود، ولی با این همه ناگواری پرتوی درخشنده از فداکاری های علی علیه السَّلَام را در آن مشاهده می کنیم. آن حضرت از امتیازاتی برخوردار است که هیچ کس در آن ها با وی شریک نیست:

۱. وی پرچمدار رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود که با وجود فرار بیشتر مسلمانان، آن پرچم بر زمین نیفتاد.

ص: ۱۰۸

۱- (۱). اعیان الشیعه ۳۸۹/۱، سیره ابن هشام ۹۴/۳.

۲- (۲). اعیان الشیعه ۳۹۰/۱.

۲. او پرچمداران مشرکان را یکی پس از دیگری به قتل رساند و با این کار تدبیر نظامی و شجاعت بی نظیر خود را به نمایش گذاشت و بدین وسیله پراکندگی و شکافی در صفوف مشرکان ایجاد کرد که در همان آغاز جنگ سبب شکست آنان گشت.

۳. وی در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ثابت قدم ماند و با وجود فرار مردم از اطراف پیامبر، هم چنان استوار ایستاد و این عمل، دلیل بر ایمان کامل او به این نبرد و حاکی از ژرفای اعتقاد و ایمانی بود که در عمق جاننش ریشه داشت.

۴. امام علی علیه السلام حامی و پشتیبان رسول صلی الله علیه و اله و سلم بود و دشمنانی را که قصد کشتن پیامبر را داشتند از او دفع و چونان زره ای ستبر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را از هرگونه آسیبی محافظت می کرد و این کار بیانگر علاقه شدید او به رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و تلاش و فداکاری اش در حفظ سلامتی آن حضرت بود.

۵. بیشتر کشته های مشرکان در آن روز به دست با کفایت امیر مؤمنان به هلاکت رسیدند (۱) و این خود دلیل بر توان رزمی فوق العاده و قدرت و شجاعت آن بزرگ مرد به شمار می آید.

۶. حضرت سجایای اخلاقی و ارزش های انسانی والایی را در آن نبرد از خود نشان داد و آن گاه که طلحه بن ابی طلحه در عرصه کارزار عورت خود را آشکار ساخت، امام علیه السلام به جهت شرم و حیا و بزرگواری، از کشتن او صرف نظر کرد.

۷. امام علی علیه السلام در این جنگ همواره در کنار پیامبر قرار داشت و به گونه ای به او نزدیک بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را متوجه می ساخت

ص: ۱۰۹

تا مهاجمان را از او دور کند و نیز هنگام سقوط پیامبر اکرم در یکی از چاله‌هایی که توسط ابو عامر راهب در میدان جنگ برای سقوط مسلمانان حفر شده بود (۱)، علی علیه السلام دست مبارک آن حضرت را گرفت و وی را از آن خارج ساخت.

نیز تنها علی علیه السلام بود که با سپر خود برای پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم آب آورد تا خاک و خون را از سر و صورت مبارکش شستشو دهد.

۸. با این که علی علیه السلام در این جنگ جراحات زیادی برداشت و به تلاش فراوانی دست زد رسول اکرم علیه السلام پس از آن که سپاه قریش میدان جنگ را ترک کرد، وی را برای کسب اطلاع از وضعیت آنان در پی دشمن اعزام کرد. این عمل دلالت بر اعتماد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به قدرت و توان علی علیه السلام و دقت حضرت در صحت اطلاعات و تدبیر وی در سروسامان حوادث ناگهانی داشت، در صورتی که هنوز جنگ کاملاً پایان نیافته بود. (۲)

ج- در جنگ خندق

شکست و ناکامی قریش در جهت نابود ساختن مسلمانان کاملاً روشن بود، ولی جاهلیت و سرکشی و پافشاری بر کفر، آن‌ها را بر این داشت تا یک بار دیگر برای وارد ساختن ضربه ای کاری بر مسلمانان تدارک جنگی ببینند.

این بار مشرکان با دیگر قبایل جاهلی و نیز یهودیان هم پیمان گشته و تعدادشان به ۱۰ هزار تن رسید و فرماندهی آن‌ها را ابو سفیان بر عهده گرفت (۳)، وقتی مشرکان با شیوه دفاعی و تاکتیک جنگی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با

ص: ۱۱۰

۱- (۱). سیره ابن هشام ۸۰/۳.

۲- (۲). علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه ۳۹۰/۱ به بیان امتیازات علی علیه السلام در جنگ احد پرداخته بدان جا مراجعه شود.

۳- (۳). سیره حلبی ۶۳/۲.

مشورت یارانش اتخاذ نموده و سلمان فارسی به حفر خندق اشاره کرده بود، روبرو شدند، خشم و کینه آن ها فزونی یافت، ولی بی پروایی و هیجان و غرور ساز و برگ و تعداد نیرو، بر احزابی که برای جنگ با مسلمانان و نابودی کامل اسلام گرد آمده بودند، سخت حکمفرما بود.

برخی از جنگ آوران سواره نظام دشمن با عبور از ناحیه کم عرض خندق توانستند با مسلمانان در یک ردیف قرار گیرند که این خود، بر بیم و هراس مسلمانان افزود. در این لحظه علی بن ابی طالب علیه السلام به اتفاق تنی چند از مسلمانان به حرکت درآمد و گذرگاهی را که دشمن قادر بر عبور دادن اسبان خود از آن شده بودند بر آنان بستند.

عمر بن عبدود، مسلمانان را به مبارزه طلبید و مسلمانان ها در برابر عربده های او مهر سکوت بر لب زده، گویی پرنده بر سرشان نشسته بود. هر یک در اندیشه خود بودند و رویارویی با این جنگجو را فوق العاده دشوار تلقی می کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود «آیا هموردی برایش وجود دارد؟» علی علیه السلام حضور وی رسید و عرضه داشت: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هموردش منم. پیامبر به او دستور نشستن داد، عمرو بار دوم و سوم مبارز طلبید و جز علی کسی به او پاسخ مثبت نداد و در هر بار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به نشستن وی دستور داد (۱). ولی سرانجام به وی اجازه میدان داد و عمامه خود را بر سرش نهاد و شمشیرش را حمایل وی ساخت و زره خویش را بر اندام حضرت پوشاند و سپس دستان خود را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

ص: ۱۱۱

۱- (۱). سیره بن هشام ۲۲۴/۳، تاریخ طبری ۱۷۳/۳، کامل ۱۸۰/۲، سیره حلبی ۳۱۸/۲.

«اللهم إنك اخذت عبيده يوم بدر، و حمزه يوم احد و هذا عليّ أخي، و ابن عمّي فلا تذرني فردا و انت خير الوارثين»؛ (۱)

پروردگارا! عبيده را در روز بدر و حمزه را در احد از من گرفتی، اکنون این علی برادر و پسر عموی من است، تو که بهترین وارثان هستی، مرا تنها مگذار.

علی علیه السلام به میدان شتافت و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حق او فرمود:

«برز الإيمان كله، إلى الشرك كله» (۲)

اکنون تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفت.

علی علیه السلام با دلی سرشار از اطمینان به یاری و حمایت الهی به سمت عمرو روانه شد. عمرو، از رویارویی ناگهانی با علی علیه السلام در نبرد با خود به تردید افتاد.

امام علی علیه السلام به عمرو فرمود: «تو در دوران جاهلیت می گفتی هر کس سه خواسته از من بخواهد آن ها را برآورده خواهم ساخت.

گفت: آری؛

امام علی علیه السلام فرمود: «نخست تو را دعوت می کنم به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و اله و سلم گواهی دهی و تسلیم پروردگار جهانیان گردی.»

عمرو گفت: از این خواسته بگذر.

حضرت فرمود: «اگر این خواسته را بپذیری به خیر و صلاح توست، ولی عمرو پذیرا نشد.

ص: ۱۱۲

۱- (۱) - موسوعه التاريخ الاسلامی: ۴۹۱/۲ و ۴۹۲ به نقل از شرح نهج البلاغه: ۶۱/۱۹، به مناقب خوارزمی: ۱۴۴ سیره حلبی: ۳۱۸/۲، مراجعه شود.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ۶۱/۱۹، ینایع الموده باب ۲۳ به نقل از ابن مسعود. میلانی آن را در کتاب قادتنا ۱۰۸/۲ به نقل از دمیری در حياه الحيوان ۳۴۸/۱ و از فضل بن روز بهان روایت کرده که این روایت صحیح است و جز انسان بدانندیش و سست ایمان آن را منکر نمی شود ولی نمی تواند دلیل بر امامت باشد

امام علی علیه السلام در بیان دومین خواسته فرمود: از همین راهی که آمدی بازگرد.

عمرو گفت: دوست ندارم زنان قریش این ماجرا را همواره برای یکدیگر بازگو کنند.

امام علی علیه السلام در پیشنهاد سوم فرمود: «از اسب پایین آیی تا با هم نبرد کنیم.

عمرو از این سخن برآشفته و از اسب به زیر آمد و آن را پی کرد و سپس به علی علیه السلام رو آورد و با یکدیگر درگیر شدند. عمرو با شمشیر ضربتی بر حضرت وارد ساخت که امام علیه السلام با سپر خود آن را دفع کرد ولی شمشیر سپر را شکافت و به سر مبارک حضرت اصابت کرد و آن گاه علی علیه السلام چنان ضربتی بر کتف او نواخت که نقش بر زمین شد و در خون خود غلطید و حضرت تکبیر گفت و مسلمانان نیز در پی او ندای تکبیر سر دادند. با فرو نشستن گرد و غبار میدان، جنازه عمرو پدیدار شد و هوادارانش از بیم صحنه ای که مشاهده کردند پا به فرار گذاشته و علی علیه السلام به تعقیب آنان پرداخت با فرار دشمن نوفل بن عبد الله در خندق سقوط کرد و حضرت پایین رفت و او را به قتل رساند. (۱)

ضربه کاری که احزاب در این جنگ دریافت نمودند برایشان فوق العاده شگفت آور و حیرت انگیز بود؛ زیرا تصور نمی کردند کسی جرأت برابری با عمرو بن عبدود را داشته باشد. از این رو، ترس و وحشت آن ها را فرا گرفت و هیچ یک جرأت تکرار چنین حرکتی را به خود ندادند، ولی هم چنان مدینه را مدتی در محاصره قرار دادند تا سرانجام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای نبرد با آنان به شیوه دیگری متوسل شد و خداوند آن ها را به شکست واداشت.

ص: ۱۱۳

۱- ((۱)). تاریخ دمشق ۱/۱۵۰ و نیز به موسوعه التاريخ الاسلامی ۲/۴۹۵ مراجعه شود.

علی علیه السلام از تمام کسانی که در جنگ خندق حضور یافته بودند، امتیازاتی برتر داشت از جمله:

۱. اقدام به حفظ و مراقبت از گذرگاهی که عمرو و یارانش از آن عبور کرده بودند توسط امام علیه السلام عملی شد که این خود، دلیل بر عزم و اراده و بی پروایی حضرت در رویارویی با حوادث ناگهانی در میدان کارزار تلقی می شد.

۲. هم‌آوردی با عمرو و کشتن وی که مسلمانان در برابری با او دچار تردید شده و هیچ کس جرأت هم‌آوردی با وی را به خود نداد و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با تأکید بر اهمیت عملکرد علی علیه السلام فرمود:

رویارویی علی بن ابی طالب در روز خندق با عمرو بن عبود از عبادت امتم تا قیامت، برتر بود. (۱)

۳. شجاعت و قدرت فوق العاده ای که طی این نبرد از آن بزرگوار به ظهور رسید زمانی بود که حضرت سواران شکست خورده ای را که با عمرو از خندق عبور کرده بودند، پیاده تعقیب نمود.

۴. امام علیه السلام به فضائل بلند اخلاقی آراسته بود که در عرصه های گوناگون نمودار و در آن ها عظمت رسالت و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را به نمایش گذاشت، از جمله از برداشتن زره عمرو که از مرغوب ترین نوع زره عرب به شمار می آمد، خودداری کرد.

۵. امام علیه السلام با کشتن عمرو و نوفل و تعقیب نیروهای شکست خورده دشمن، موجب بازگشت اعتماد به نفس مسلمانان شد زیرا مسلمانان با

ص: ۱۱۴

۱- (۱). مستدرک حاکم ۳/۳۲ به نقل از حاشیه تاریخ دمشق ۱/۱۵۵، فرائد السمطين ۱/۲۵۵ حدیث ۱۹۷

مشاهده جمعیت انبوه قریش و هم پیمانان آن‌ها اعتماد به نفس خویش را از دست داده بودند از سویی این حرکت امام علیه السلام در کنار باد شدید و سرمای که نصیب مشرکان گشت، سبب شکست آن‌ها گردید و ترس و بیمی در آنان ایجاد کرد که دیگر بار هوس جنگ را در سر نپرورانند.

۶- از جایگاه بلند و با عظمتی که در پی گواهی دادن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با جمله «برز الایمان کله الی الشرک کله» (۱) نصیب علی علیه السلام شد، می‌توان یاد کرد.

د- در صلح حدیبیه

(۲)

پس از رخدادهای گوناگون و دردناک و نبردهای خونینی که میان پیامبر و مسلمانان با قریش و یهود صورت پذیرفت، رسالت اسلامی توانست در مسیر پیشرفت خود گام‌های بلندی بردارد و مسلمانان طی آن به کیانی مشخص و نظامی مستقل و قدرتی که در عرصه‌های گوناگون روی آن حساب می‌شد، دست یابند.

مسلمانان به زیارت کعبه اشتیاق فراوان نشان می‌دادند و هرگاه در نمازهای خود رو به کعبه می‌ایستادند از آن یاد می‌کردند. در برهه‌ای از عمر رسالت اسلامی، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به دستور خدا فرمان یافت به انجام یکی از احکام واجب اسلام پردازد. از این رو، تصمیم به حج گرفت و به اتخاذ اقدامات و تدابیر لازم برای چنین امری همت گمارد و اعلان داشت وی بر ضد قریش یا دیگران، تصمیم جنگ ندارد.

ص: ۱۱۵

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۶۱/۱۹

۲- (۲). خارج شدن پیامبر از مدینه برای انجام عمره در اوایل ذی قعدة سال ششم هجرت مبارک وی انجام پذیرفت.

قریش با آگاه شدن از ماجرا جملگی تصمیم گرفتند هرچند با زحمت و زیان، از ورود حضرت به مکه جلوگیری به عمل آورند. از این رو، خالد بن ولید را در رأس گروهی جنگجو به مسیر حرکت حضرت اعزام کردند تا راه را بر آن بزرگوار ببندد.

با فرود آمدن پیامبر و مسلمانان در منطقه «جحفه»، آب آشامیدنی که در اختیار داشتند تمام شد و به آب دسترسی نیافتند، سقاها را در پی آب فرستادند ولی به جهت دودلی و تردید و بیم از قریش، امکان دست یابی به آب برایشان میسر نگشت. در چنین موقعیتی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم علی علیه السلام را خواست و او را همراه با سقاها برای تهیه آب اعزام نمود سقاها تردیدی نداشتند که علی علیه السلام نیز مانند افراد قبلی بدون دست یابی به آب باز خواهد گشت، به هر ترتیب رهسپار این مأموریت شدند، علی علیه السلام به حرکت خود ادامه داد تا به منطقه «حرار» رسید و آب برگرفت و مرکب های حامل آب را با سروصدا و آشکارا نزد پیامبر اکرم آورد زمانی وی بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وارد شد پیامبر تکبیر گفت و در حق آن بزرگوار دعای خیر فرمود. (۱)

قریش، پیامبر اسلام را ناگزیر ساخت تا از راهی که به مکه منتهی می شد، تغییر مسیر دهد و مردی از قبیله «أسلم» مسیر حضرت را به راهی ناهموار تغییر داد و از آن جا به ثنیه المراد و سپس در حدیبیه فرود آمدند. قریش بارها تلاش کرد بر مسلمانان حمله ور شده و به فرماندهی خالد بن ولید با آنان به نبرد پردازد، ولی علی علیه السلام و جمعی از دلاور مردان سپاه اسلام از آن حملات جلوگیری و در تمام تلاش های خصمانه قریش فرصت را از آنان سلب

ص: ۱۱۶

کردند (۱). قریش با مشاهده عزم و اراده و پافشاری رسول اکرم و مسلمانان برای ورود به مکه، ناگزیر با پیامبر اسلام از در گفت و گو درآمد. نمایندگان برای مذاکره اعزام کرد که آخرین شان سهیل بن عمرو و حویطب، از قبیلۀ عبد العزی بودند. ظاهراً آن گفت و گوها محدود به قضیۀ ورود به مکه در آن سال نمی شد (۲)، بلکه امور دیگری را به سود دو طرف نیز در برداشت. روایت شده: علی علیه السّلام فرمود: روز حدیبیه جمعی از مشرکان به سمت ما آمده و به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گفتند: ای محمد! برخی از فرزندان و برادران و بردگان ما که به سوی تو آمده اند آشنایی به دین ندارند بلکه به جهت گریز از مسئولیت مراقبت از اموال و مزارع ما بدان دیار آمده اند، بنابراین، آن ها را به سوی ما بازگردان.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: اگر آن گونه که شما مدعی هستید، آنان به دین آشنایی ندارند، ما آن ها را با دین آشنا خواهیم ساخت و افزود: ای جماعت قریش از کارهای خود دست بردارید، در غیر این صورت خداوند کسی را که دلش را با ایمان، آزموده است. بر شما مسلط می گرداند که با شمشیر گردن شما را می زند.

ابو بکر و عمر و مشرکان از رسول خدا پرسیدند: آن فرد کیست؟

حضرت فرمود: وی همان وصله کننده کفش است و آن لحظه ای بود که پیامبر کفش خود را برای وصله زدن به علی علیه السّلام سپرده بود. (۳)

پس از توافق دو طرف در مورد مواد پیمان نامه، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم علی بن ابی طالب علیه السّلام را خواست و به او فرمود: علی جان! بنویس بسم الله الرحمن الرحیم.

سهیل گفت: به خدا سوگند! من معنای رحمان را نمی دانم، بنویس

ص: ۱۱۷

۱- (۱). سیره الائمه الاثنی عشر، از حسنی ۲۱۷/۱ به نقل از ابن اسحق

۲- (۲). کنز العمال ۴۷۳/۱۰ غزوة حدیبیه.

۳- (۳). ینایع الموده ۵۹، کنز العمال ۱۷۳/۱۳، فضائل الخمسة فیروزآبادی ۲۳۷/۲.

باسمک اللهم.

مسلمانان گفتند: به خدا سوگند! جز «بسم الله الرحمن الرحيم» جمله دیگری نباید بنویسیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به علی علیه السلام فرمود: بنویس «باسمک اللهم هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله! این پیمان نامه ای است که محمد رسول خدا با قریش می بندد.»

سهیل گفت: اگر شما را فرستاده خدا می دانستیم، از زیارت خانه خدا بازتان نمی داشتیم و با تو نمی جنگیدیم، بنویس: محمد بن عبد الله، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: هر چند به تکذیب من پردازید، من فرستاده خدا هستم و سپس به علی فرمود: کلمه رسول الله را محو کن عرض کرد: ای رسول خدا! دستم یارای محو نبوت را از نام مبارک تو ندارد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آن نوشته را گرفت و خود به محو آن پرداخت و سپس به علی فرمود: تو نیز به چنین وضعی مبتلا خواهی شد و به ناچار به آن تن در خواهی داد. (۱)

ه- در غزوه خیبر

(۲)

با عملی شدن قرارداد صلح حدیبیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از ناحیه قریش و سایر گروه های مشرک جزیره العرب نسبت به سرنوشت رسالت اسلامی اطمینان حاصل کرد زیرا مواد آن پیمان نامه به سود مسلمانان تمام شده بود افزون بر این که قدرت و توان مسلمانان از حیث ساز و برگ نظامی و نیروی انسانی رو به رشد بود و تعداد زیادی از مردم به اسلام پیوستند و عرب ها دریافتند که قدرت قریش با همه سرکشی و طغیان و توانش، در هم شکسته و

ص: ۱۱۸

۱- (۱). تاریخ طبری ۲۸۲/۲ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ۴۰۴/۲.

۲- (۲). شهری بزرگ دارای برج و بارو و مزرعه و نخلستان های بزرگ است که در فاصله قریب به ۹۰ میلی مدینه قرار دارد و جنگ خیبر در اول محرم سال هفتم هجری رخ داد.

نقشه های آن برای از میان برداشتن اسلام از طریق زور، به شکست انجامیده است. از این رو، به نظر می رسد امضای قرارداد صلح به نوعی تسلیم شدن قریش بود.

یهودیان خارج مدینه تنها قدرت باقیمانده ای بودند که به فتنه انگیزی و نفاق و خیانت مشغول بودند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از بیم این که مبادا اینان با همکاری قوای دیگری از خارج، دست به کاری خصمانه بزنند، آن ها را زیر نظر داشت به ویژه که تاریخ یهود سرشار از خیانت و پیمان شکنی بود، به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تصمیم گرفت به «خیبر» آشیانه و دژ استوار یهود حمله ور شود، وی به سپاهیان خود دستور داد خود را به سرعت مهیای جنگ سازند، با عملی شدن این کار حضرت از مدینه خارج گردید و پرچم را به علی علیه السلام سپرد و به سرعت راهی خیبر شد.

شبانگاه بدون اطلاع ساکنان آن جا بدان سامان رسید، صبحگاهان که یهودیان از دژهای خود خارج شدند، با دیدن پیامبر و سپاهیان وی، به دژهای خود بازگشته و در آن ها پناه گرفتند. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آنان را به محاصره در آورده و در تنگنا قرار داد. بدین ترتیب در اطراف دژها میان دو طرف جنگ و گریزهایی به وقوع پیوست و نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم توانست برخی از دژهای آن ها را بگشاید و محاصره و جنگ بیش از بیست روز، هم چنان ادامه داشت و بعضی از دژهای محکم، سالم ماند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم پرچم خود را به ابو بکر سپرد، وی بدون آن که کار مثبتی انجام دهد، از صحنه نبرد بازگشت.

روز دوم پرچم را به دست عمر داد، او نیز مانند رفیق خود مأیوسانه بازگشت و خود و یارانش هر کدام یکدیگر را از جنگ می ترساندند. این حادثه بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دشوار آمد که با دست خود پرچمی بیچند ولی ناکام

بازگردد و یا آن را به دیگری بسپارد و او نیز شکست خورده بازآید. از این رو، سخنی جاودانه و برخوردار از مفاهیم ژرف و معانی ارزشمند عنوان کرد و با صدای بلند به گونه ای که بیشتر مسلمانان آن را می شنیدند فرمود:

«لأعطین الرايه غدا رجلا يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله، کزارا غیر فرار، یفتح الله علیه، جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن شماله»؛ (۱)

فردا پرچم را به دست کسی خواهم سپرد که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول نیز دوستار اویند، هیچ گاه پشت به دشمن نمی کند و خداوند پیروزی را به دست با کفایت او عنایت می کند، جبرئیل سمت راست و میکائیل سمت چپ وی قرار دارد.

پس از سخنان رسول خدا گردن ها کشیده شد تا ببینند وی کیست، هر کس آرزو می کرد همان فرد باشد تا آن جا که عمر بن خطاب گفت: تا آن روز علاقه ای به ریاست و فرماندهی نداشتم ولی آرزو کردم کاش پرچم به دست من سپرده می شد. (۲)

سپیده دم آن روز رسول اکرم علیه السلام پناخواست و پرچم را طلبید صفوف سپاهیان خود را آراستند. آن گاه علی را خواست. به حضرت عرض شد: علی مبتلای به چشم درد است. فرمود: کسی را بفرستید او را نزدم آورد، سلمه بن اکوع نزد حضرت رفت و دست او را گرفت و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آورد.

امام چشمانش را با دستمالی بسته بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سر علی را به دامن گرفت و اندکی از آب دهان خویش را به چشمان آن حضرت کشید، چشمان

ص: ۱۲۰

۱- (۱). تاریخ طبری ۳۰۰/۲ چاپ مؤسسه اعلمی، تاریخ دمشق ۱۶۶/۱ در حالات امام علی، تذکره الخواص ابن جوزی حنفی

۳۲ سیره حلبی از حاشیه سیره نبوی ۳۷/۳.

۲- (۲). تذکره الخواص ۳۲.

وی بهبودی یافت به نحوی که گویی ناراحتی نداشته است و سپس در حق علی علیه السلام دعا فرمود و عرضه داشت: خدایا! او را از سرما و گرما (کلیه گزندها) محافظت فرما. (۱)

آن گاه زره خویش «حدید» و «ذو الفقار» شمشیر خود را بر او حمایل و پرچم را به او سپرد و به سمت دژ اعزام نمود و فرمود:

به آرامی پیش رو تا بر آن ها وارد شوی، سپس آنان را به اسلام دعوت کن و از حقوق الهی که در صورت پذیرش اسلام باید از آن برخوردار باشند، آگاهشان ساز، سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر خداوند با رهنمودهایت یک تن را هدایت نماید، ارزش آن از شتران سرخ مو برایت افزون تر است.

سلمه می گوید: به خدا سوگند! علی علیه السلام هروله کنان حمله خود را آغاز کرد و ما در پی او به حرکت در آمدیم. حضرت پیش رفت و پرچم خود را در لابلای یکی از صخرهای سمت پایین دژ نصب کرد، یکی از یهودیان با مشاهده حضرت از فراز دژ پرسید: کیستی؟ امام علیه السلام فرمود: من علی بن ابی طالبم.

راوی می گوید: مرد یهودی به هم کیشان خود گفت: سوگند به توراتی که بر موسی نازل شده شکست تان قطعی است. (۲)

آن گاه ساکنان دژ، با حضرت رویارو شدند، نخست حارث برادر «مرحب» که به شجاعت معروف بود به جنگ حضرت آمد. مسلمانان از بیم، اندکی عقب نشستند و علی علیه السلام از جا برجست و با یکدیگر درگیر شدند.

حضرت او را به هلاکت رساند، یهودیان با پذیرش شکست به دژ پناه بردند، سپس برادرش مرحب که دو زره پوشیده و دو شمشیر حمایل داشت و دو

ص: ۱۲۱

۱- (۱). تاریخ طبری ۳۰۱/۲ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ابن اثیر ۲۲۰/۲، فرائد السمطين ۲۶۴/۱ حدیث ۲۰۳

۲- (۲). اعیان الشیعه ۴۰۱/۱.

عمامه بر سر نهاده و نیزه ای سه شاخه در دست داشت، از دژ خارج و با علی علیه السلام در آویخت، دو ضربت میان آنان رد و بدل شد. امام علیه السلام با شمشیر چنان ضربتی بر او نواخت که کلاهخود سنگی او را با زره زیرین شکافت و سرش را دو نیمه ساخت و شمشیر به دندان هایش رسید.

وقتی یهودیان سرنوشت مرحب، قهرمان خود را مشاهده کردند به داخل دژ گریخته و در آن را بستند.

علی علیه السلام خود را به در قلعه رساند و آن را گشود، بیشتر سپاهیان که آن سوی خندق اطراف دژ قرار داشتند، نتوانسته بودند همراه با حضرت از خندق عبور کنند. از این رو، امام علیه السلام در قلعه را از جا برکند و روی خندق پل قرار داد تا سپاهیان از خندق عبور کردند و دژ را فتح نموده و به غنایم دست یافتند. (۱)

روایت شده چندین تن برای حرکت دادن آن در، گرد آمدند ولی از عهده آن برنیامدند.

از ابن عمرو نقل شده گفت: ما از این که خداوند خبیر را به دست توانای علی علیه السلام گشود، در شگفت نیستیم، از این شگفت زده ایم که حضرت پس از آن که در را از جا برکند، آن را ۴۰ ذراع (۲۰) متر پشت سر خود پرتاب کرد و چهل مرد قادر بر جابه جا کردن آن نبودند و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در این خصوص فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست! چهل فرشته علی را در کندن در قلعه خبیر یاری کردند.»

روایت شده: امیر المؤمنین علیه السلام در نامه خود به سهل بن حنیف فرمود:

ص: ۱۲۲

۱- (۱). تاریخ طبری ۳۰۱/۲، چاپ مؤسسه اعلمی ارشاد مفید ۱۱۴، فصل ۳۱ از باب ۲، بحار الانوار ۱۶/۲۱.

به خدا سوگند! من با قدرت بدنی و نیرویی برخاسته از انرژی غذا، در قلعهٔ خیبر را از جا بر نکندم و آن را چهل ذراع پشت سرم پرتاب نمودم، بلکه از قدرتی آسمانی و روحی که با نور خدایی پرتو افشان بود این عمل را انجام دادم، نسبت من به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم همانند نسبت روشنائی، به روشنائی است. (۱)

و- در فتح مکه

(۲)

صلح و آرامش بر فضای پیرامون قریش و مسلمانان حاکم گشت و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به تمام مواد پیمان نامه پایبند ماند، ولی قریش در اندیشهٔ نقض پیمان بودند و تصور کردند قدرت مسلمانان پس از شکست و عقب نشینی در جنگ «موت» به ضعف گراییده است از این رو، تحقیر مسلمانان به جایی رسید که بر ضد قبیلهٔ خزاعه هم پیمان نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، دست به توطئه زده و برخی هم پیمانان خود را از قبیلهٔ بکر بر این کار تحریک کردند و بدین ترتیب، میان آنان درگیری به وجود آمد و قبیلهٔ بکر با پشتیبانی و حمایت قریش بر خزاعه پیروز شد و با این کار پیمان قریش نقض و بر ضد مسلمانان اعلان جنگ نمودند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تصمیم به سرکوبی قریش گرفت، و سخن معروف خویش را بیان کرد که: اگر خزاعه را یاری نکنم پیروز نگشته‌ام. و بدین سان، مهیای نبرد با آنان شد. حضرت کوشید خبر این موضوع به گوش دشمن نرسد، ولی حاطب بن ابی بلتعنه، پنهانی این خبر را فاش ساخت، بدین ترتیب که نامه ای را توسط زنی برای قریش فرستاد تا آنان را از تصمیم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آگاه سازد. پیش از این که آن زن از حومهٔ مدینه دور شود، وحی بر پیامبر نازل

ص: ۱۲۳

۱- (۱). امالی صدوق: مجلس ۷۷، حدیث ۱۰

۲- (۲). فتح مکه در ماه رمضان سال هشتم هجرت نبوی اتفاق افتاد

شد و او را در جریان امر قرار داد. حضرت بی درنگ علی علیه السلام و زبیر را در پی آن زن فرستاد و بدان ها دستور داد قبل از این که آن زن از دسترس آن ها خارج شود، به سرعت خود را به او برسانند و نامه را از او بستانند، آنان در فاصله چند میلی مدینه به آن زن رسیدند. زبیر به سرعت نزد او رفت و ماجرای نامه را از او جویا شد، ولی زن آن را انکار کرد و به گریه افتاد، زبیر با دلسوزی به حال او از نزد زن بازگشت تا علی را در جریان بی گناهی وی قرار دهد و به حضرت گفت: برگرد و این موضوع را به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اطلاع بده، علی علیه السلام در پاسخ زبیر فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به ما خبر داده که این زن حامل نامه است و تو می گویی چیزی با خود ندارد! آن گاه علی علیه السلام شمشیر از نیام کشید و به سمت آن زن رفت و نامه را از او ستاند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بازگشت و آن را تقدیم حضرت نمود (۱).

وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم امکانات و تدارکات لازم را برای حرکت به مکه تکمیل کرد پرچم خویش را به علی علیه السلام سپرد و سایر پرچم ها را میان سران قبایل تقسیم کرد و رهسپار مکه گردید.

قریش که توان برابری با پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و مسلمانان را در خود ندید، تسلیم شد و برای اطاعت از امانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به آنان اعلام فرموده بود برای حفظ جان خود چاره ای جز رفتن به خانه خود، نداشتند. (۲)

روایت شده سعد بن عباده که از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پرچم انصار را در دست داشت از نزدیکی ابو سفیان که در تنگه دره ای (در مسیر مکه) ایستاده بود، گذشت، ابو سفیان پرسید: این گروه کیانند؟ گفته شد: انصارند و

ص: ۱۲۴

۱- (۱). تاریخ طبری ۳۲۸/۲ چاپ اعلمی، سیره حلبی در حاشیه سیره نبوی ۷۵/۳.

۲- (۲). تاریخ طبری ۳۳/۲، کامل ابن اثیر ۲۴۳/۲.

پرچم آنان در دست سعد بن عباده است وقتی سعد مقابل ابو سفیان رسید اظهار داشت: ای ابو سفیان! امروز روز جنگ و کشتار است و امروز جان و مال شما حلال شمرده می شود، خداوند قریش را به خاک مذلت کشاند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مسیر حرکت خود از کنار ابو سفیان عبور کرد و برابر وی قرار گرفت؛ ابو سفیان صدا زد ای رسول خدا! شما به کشتن قبیله ات فرمان داده ای، زیرا سعد و همراهانش گفتند: امروز، روز جنگ و کشتار است... شما را سوگند می دهم متعرض قبیله خود نشوی زیرا شما نکوکارترین و بخشنده ترین فرد و در مورد خویشاوندان از همه مردم مهربان ترید.

حضرت فرمود:

«کذب سعد، الیوم یوم المرحمه، الیوم اعزّ الله فيه قریشا، الیوم یعظم الله فيه الکعبه، الیوم تکسی فیہ الکعبه»؛

سعد دروغ گفته است، امروز روز لطف و مرحمت و روز عزّت و سربلندی قریش است، روزی است که خداوند کعبه را در آن ارج می نهد، امروز بر کعبه پرده پوشانده خواهد شد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم علی علیه السّلام را نزد سعد بن عباده فرستاد تا پرچم را از او بستاند و با آن وارد مکه گردد. (۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با سپاه انبوهی که مکه نظیر آن را در تاریخ طولانی خود سراغ نداشت در حالی که پرچم وی در دست علی علیه السّلام بود وارد مکه شد و هنوز در دروازه های مکه قرار داشت که اعلان عفو عمومی داد.

ص: ۱۲۵

۱- (۱). تاریخ طبری ۳۳۴/۲ چاپ مؤسسه اعلمی، ارشاد مفید ۱۲۱، فصل ۳۴ باب ۲.

از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای شکستن بت ها مرا با خود به (مسجد الحرام) برد و به من فرمود: بنشین، من کنار کعبه نشستم و حضرت بر شانه ام بالا- رفت و فرمود: پیا خیز، او را بلند کردم حضرت ضعف مرا زیر پای خویش احساس کرد و دستور داد: بنشین، من نشستم و حضرت پایین آمد و فرمود: علی! تو بر شانه من بالا برو، من نیز بالا رفتم وقتی حضرت مرا از جا بلند کرد تصور کردم به آسمان رسیده ام، بدین سان، بر بام کعبه قرار گرفتم در آنجا بت بزرگی از مس با طناب های آهنین محکم بسته شده بود، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: بکوش تا آن را جدا کنی و من نیز تلاش می کردم و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می فرمود: باز هم تلاش کن، تا سرانجام آن را از جا برکنم، حضرت فرمود: بر آن ضربه وارد کن و آن را بشکن من نیز با ضرباتی آن را شکستم و پایین آمدم. (۱)

ز- در غزوه حنین

(۲)

پس از آن که خداوند با ورود پیامبرش به مکه، فتح و پیروزی را نصیب وی ساخت و قریش در برابر او سر تسلیم فرود آورده و به فرمانش گردن نهاد، قبیله «هوازن» و «ثقیف» با همدستی، قبل از این که پیامبر متعرض آنان شود، در نبرد با آن حضرت پیشدستی کردند. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس از اطلاع از این

ص: ۱۲۶

۱- (۱). المستدرک علی الصحیحین ۳۶۷/۲ و ۵/۳، ابن جوزی در تذکره الخواص نظیر آن را آورده است، ینابیع الموده قندوزی ۲۵۴

۲- (۲). این غزوه در شوال سال ۸ هجرت نبوی اتفاق افتاد

ماجرای، به تدارک سپاه پرداخت و مسلمانان را با تعدادی بالغ بر دوازده هزار تن، بسیج و به قصد نبرد با آنان از مکه خارج نمود.

وقتی سپاهیان اسلام به مواضع دشمن نزدیک شدند رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آنان را به صف کرد و پرچم ها و بیرق ها را به فرماندهان سپاه و سران قبایل و پرچم مهاجران را به علی علیه السلام سپرد (۱)، ولی هوازن با طراحی نقشه ای با استفاده از اصل غافلگیری، با مسلمانان از در حيله و نیرنگ درآمدند و در گوشه و کنار یکی از دره های تهامه به گونه ای موضع گرفتند که راهی برای عبور سپاه اسلام وجود نداشت.

هنگامی که مسلمانان وارد دره «حنین» شدند دسته هایی از قوای هوازن از هر سو غافلگیرانه بر آن ها حمله کردند و قبیله سلیم که پیشاپیش مسلمانان در حرکت بود و نیز نیروهای پشت سر آن ها با شکست مواجه شدند و خداوند مسلمانان و دشمنانشان را به خود و انهداد زیرا مسلمانان با مشاهده کثرت جمعیت خود، دچار غرور و خودپسندی شده و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم جز اندکی از بنی هاشم و ایمن پسر عبید کسی باقی نماند. (۲)

علی علیه السلام در این نبرد دلاورانه مقاومت می کرد و از چپ و راست شمشیر می زد و هریک از دشمن به پیامبر نزدیک می شد او را طعمه شمشیر می ساخت. پایداری نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و دفاع علی علیه السلام و همراهان وی سبب بازگشت اعتماد به نفس دیگران گشت و بر هوازن یورش بردند، «ابو جریول» یکی از پهلوانان نامی هوازن که پرچم این قبیله را به دست داشت، به میدان تاخت و مردم از دیدن او بیمناک شده و در برابرش پایداری از خود نشان ندادند.

ص: ۱۲۷

۱- (۱). سیره حلبی ۱۰۶/۳.

۲- (۲). تاریخ طبری ۳۴۷/۲، اعیان الشیعه ۲۷۹/۱.

علی علیه السّلام با او رویارو و وی را به قتل رساند و در پی آن به همان اندازه که در دل مسلمانان انگیزه به وجود آمد، ترس و بیم به دل مشرکان راه یافت. مسلمانان به سپاه هوازن و هم پیمانان آنان هجوم آورده و به کشتار آن ها پرداخته و آنان را به اسارت گرفتند و علی علیه السّلام در این نبرد پیشاپیش سپاه در حرکت بود و به تنهایی ۴۰ چهل تن از دشمن را به هلاکت رساند و بدین ترتیب، مسلمانان به پیروزی دست یافتند. (۱)

ح-در غزوة تبوک

(۲)

پس از اطلاع پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از تصمیم رومیان به حمله، مهیای رویارویی با آنان گردید از این رو، استراتژی حساب شده ای از نیروی انسانی و تجهیزاتی را که در اختیار داشت، آماده ساخت و به جهت اهمیت موضوع و نبرد-تصمیم داشت فرماندهی سپاهی را که راهی روم بود، به علی علیه السّلام واگذار و شرایط سیاسی و نظامی اجازه نمی داد از هجوم منافقان و شایعه پراکنان در مدینه و یا دست زدن آنان به دیگر اعمال خرابکارانه اطمینان کامل حاصل شود و یا احتمال آن از بین برود، به همین دلیل، باید شخصیتی برخوردار از ویژگی ها و صلاحیت های والا و حکمتی برین و آشنا به تمام جزئیات امور در مدینه بماند تا از توان برابری با رخدادهای ناگهانی برخوردار باشد. از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای انجام این مسئولیت مهم و حساس، علی علیه السّلام را انتخاب کرد تا در نبود وی جانشینی وی را بر عهده گیرد. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود:

«یا علی! إن المدینه لا تصلح الا بی او بک»؛ ای علی! امور مدینه جز با حضور من یا تو، سر و سامان نمی یابد.

ص: ۱۲۸

۱- (۱). روضه کافی ص ۳۰۸/حدیث ۵۶۶ مغازی واقدی ۸۹۵/۲، کشف الغمه ۲۲۶/۱.

۲- (۲). این غزوه در ماه رجب سال نهم هجرت نبوی رخ داد.

زمان حرکت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به سمت «تبوک» و ماندن علی علیه السلام در رأس قدرت محلی در مرکز دولت اسلامی، بر نفاق انگیزان گران آمد و مهم تلقی شد و پی بردند که با حضور علی در مدینه تحت مراقبت فردی امین قرار دارند و فرصتی برای طمع در قدرت نخواهند یافت و چنین موضوعی برایشان ناخوشایند بود. به همین دلیل، در مجالس و محافل و گردهمایی های خود دست به شایعه زدند که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به جهت رنجیده خاطر شدن از علی، نسبت به وی بی اعتنا شده و او را با خود همراه نبرده است. دشمن با دامن زدن به این شایعه بر علی علیه السلام بهتان و افترا بست، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را با نسبت دادن جنون و جادوگری به باد ناسزا گرفتند.

وقتی امام علیه السلام از خبر شایعه سازی منافقان درباره خود اطلاع حاصل نمود تصمیم گرفت به تکذیب آن پرداخته و دشمن را رسوا سازد از این رو، شمشیر و سلاح خویش را برگرفت و خود را به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم رساند و عرضه داشت ای رسول خدا! منافقان مدعی شده اند که شما از من رنجیده خاطر و نسبت به من بی اعتنا شده ای، به همین دلیل مرا با خود همراه نبرده ای، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود:

«به مکان خویش بازگرد، زیرا امور مدینه جز با حضور من یا تو سر و سامان نخواهد یافت، تو در خاندان من و سرزمین هجرت (مدینه) و هوادارانم جانشین من هستی.»

ای علی! آیا خرسند نیستی نسبت تو به من بسان نسبت هارون به موسی باشد با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد.»

در پی این سخنان علی علیه السلام به مدینه بازگشت و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سفر خویش را ادامه داد (۱).

ص: ۱۲۹

۱- (۱). تاریخ طبری ۳۶۸/۲ چاپ مؤسسه علمی، ارشاد ۱۳۸ فصل ۴۳، سیره حلبی در حاشیه سیره

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به تبلیغ رسالت مبارک خویش و گسترش آیین اسلام در تمام نقاط جزیره العرب استمرار بخشید و هم زمان، با نیروی نظامی خود، بقایای قوای شرک را تحت تعقیب قرار داد تا سال نهم هجری در آستانه پایان قرار گرفت و اسلام، از نظامی سیاسی و مستقل و امتی برخوردار گردید که از روابط قوی و سرزمینی پهناور و مرزهایی استحکام یافته، بهره مند شد و قوای شرک از قدرت چندانی برخوردار نبودند و ناگزیر می بایست آنان را از سر راه برداشت.

با نازل شدن سوره براءت بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، احکام و قوانینی که موضع آن حضرت را در مورد مشرکان و عهد و پیمان هایی که با آن ها برقرار کرده بود، تعیین نمود و مناسب ترین مکان برای اعلان این منشور و قرائت بیانیه رسمی الهی، مسجد الحرام و بهترین فرصت، روز دهم ذی حجه تلقی می شد که کلیه مشرکان جزیره العرب در آن گرد هم می آمدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ابو بکر را به این مأموریت اعزام نمود تا با مردم حج انجام دهد و سوره براءت را ابلاغ کند وقتی به «ذو الحلیفه» که امروزه به مسجد شجره معروف است، رسید و وحی بر پیامبر نازل شد و به او دستور داد علی بن ابی طالب را به جای وی اعزام کند، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم علی علیه السلام را در پی او اعزام و به وی فرمان داد آیات آن سوره را از ابو بکر بستاند و خود به ابلاغ آن ها پردازد. بدین ترتیب، علی علیه السلام سوار بر شتر مخصوص پیامبر به سمت مکه

حرکت کرد تا بین راه به ابو بکر رسید، وقتی ابو بکر صدای شتر پیامبر را شنید آن را شناخت و تصور کرد رسول خداست. ولی ناگهان با علی علیه السلام روبرو شد.

آن حضرت آیات را از او ستاند و ابو بکر بيمناك از این که مبادا آیه ای در مذمت او نازل شده و پیامبر خدا را به خشم آورده باشد، به مدینه بازگشت و خدمت رسول خدا رسید و عرضه داشت: ای پیامبر خدا: آیا درباره ام آیه ای نازل شده؟ حضرت فرمود: خیر، ولی دستور یافتم آن آیات را خود و یا کسی که از خودم به شمار می آید، ابلاغ کند. (۱)

علی علیه السلام به مسیر خود ادامه داد تا به مکه رسید و زمانی که مردم برای انجام مناسک خود در آن سامان گرد آمده بودند آیات نخست سوره براءت را بر آنان تلاوت کرد و اعلان داشت:

از امسال به بعد هیچ مشرکی نباید وارد مکه شود.

هیچ کس حق ندارد با بدن برهنه طواف انجام دهد.

هر کس با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عهد و پیمانی دارد تا پایان مدتش هم چنان دارای اعتبار است. (۲)

حضور در مباحثه

سران و اندیشمندان مسیحیان نجران با گردهمایی خود، نامه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را که آنان را به پذیرش اسلام دعوت کرده بود، مورد بررسی قرار داده ولی به نتیجه ای نهایی دست نیافتند آنان تعالیم و دستوراتی در اختیار داشتند که بر ظهور پیامبری پس از حضرت عیسی علیه السلام تأکید می کرد و کارهایی

ص: ۱۳۱

۱- (۱). کامل ابن اثیر ۲/۲۹۱، فضائل الخمسه من الصحاح الستة ۲/۳۴۳.

۲- (۲). البدایه و النهایه ۵/۴۵.

که از محمد صلی الله علیه و اله و سلم سر زده بود به پیامبری وی اشاره داشت. از این رو، تصمیم گرفتند هیئتی را حضور پیامبر اعزام کرده تا با شخص رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دیدار و گفت و گو کنند.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با آن هیئت بلندپایه دیدار کرد ولی پوشیدن لباس های دیبا و ابریشم و به گردن آویختن صلیب که رنگ بت پرستی داشت، برای حضرت ناخوشایند جلوه کرد. فردای آن روز با تغییر ظاهر خود بار دیگر حضور پیامبر رسیدند، این بار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به آنان خوش آمد گفت و ارج و احترام نهاد و به آن ها فرصت داد تا دیدگاه خود را پیرامون مراسم عبادی خویش ابراز کنند. (۱)

سپس اسلام را بر آنان عرضه کرد و آیاتی از قرآن برایشان تلاوت فرمود، ولی آن ها از پذیرش اسلام سرباز زدند و بحث و مناقشات فراوانی میان آنان صورت گرفت، سرانجام به این نتیجه رسیدند که نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به فرمان خدای عز و جل با آنان به مباحله پردازد و روز بعد را برای انجام مباحله تعیین کردند.

در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حالی که حسین را در آغوش و دست حسن را در دست داشت و پشت سر او دخت گرامی اش فاطمه و پسر عمویش علی بن ابی طالب علیهم السلام در حرکت بودند، برای امتثال فرمان خدای متعال در مکان تعیین شده حضور یافتند که قرآن حکیم به این ماجرا اشاره کرده و فرموده است:

ص: ۱۳۲

فَمَنْ حَيَّجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ؛ (۱)

هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده باز هم کسانی با تو به ستیز برخیزند، به آن‌ها بگو: بیاید ما و شما فرزندان و زنان و نفوس خویش را فرا بخوایم و آن‌گاه مباحله انجام دهیم و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم غیر از افراد یاد شده هیچ یک از مسلمانان را با خود همراه نبرد تا بدین وسیله پیامبری و رسالت راستین خویش را برای همگان ثابت کند. در این جا کشیش نجران به همکیشان خود گفت: من امروز چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا درخواست کنند کوهی را از جا برکنند، خداوند دعایشان را مستجاب و آن کار را عملی خواهد ساخت، اگر شما با آنان مباحله انجام دهید به هلاکت می‌رسید و یک تن مسیحی روی زمین باقی نخواهد ماند.

وقتی مسیحیان از مباحله با پیامبر و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین امتناع ورزیدند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به آنان فرمود:

اگر از مباحله منصرف شده‌اید، اسلام بیاورید و از امتیازاتی که مسلمانان برخوردارند بهره‌مند شوید و حقوقی را که مسلمانان باید رعایت کنند شما نیز رعایت کنید.

ولی آنان این پیشنهاد را نپذیرفتند.

حضرت فرمود: «بنابراین، با شما خواهم جنگید». در پاسخ عرضه داشتند: ما در

ص: ۱۳۳

برابر عرب توان جنگی نداریم ولی با شما پیمان صلح می بندیم مشروط به این که به ما حمله نکنید و ما را از دین و آیین خودمان برنگردانید در عوض سالیانه دو هزار تخته لباس گرانبها،نیمی را در ماه صفر و نیمی در رجب و تعداد سی زره معمولی آهنین به شما تحویل خواهیم داد،رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم این پیشنهاد را پذیرفت و با آنان پیمان صلح برقرار نمود و فرمود:

به خدایی که جانم در دست اوست!هلاکت نجرانیان نزدیک شده بود و اگر مباحله انجام داده بودند به صورت بوزینه و خوک درمی آمدند و سرزمین شان بر آن ها آتشی برمی افروخت که مردم نجران و حتی پرندگان را بر درختان،طعمه خویش می ساخت و هنوز سال به پایان نرسیده بود همه نصارا به هلاکت می رسیدند و بدین سان،بی آن که نجرانیان اسلام آوردند به دیار خود بازگشتند. (۱)

نقل شده دو تن از سران مسیحیان به نام های عاتب و سید پس از حرکت، دیری نپایید نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بازگشتند و در حضور وی اسلام آوردند. (۲)

علی علیه السلام در یمن

در جهت ادامه و استمرار گسترش اسلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم خالد بن ولید و جمعی از صحابه را به یمن اعزام نمود تا قبیله «همدان» را به اسلام فرا خوانند، خالد بی آن که موفقیتی به دست آورد شش ماه در یمن اقامت گزید و نتوانست قبیله همدان را به پذیرش اسلام وادارد. از این رو، شخصی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرستاد و به وی اطلاع داد که مردم پذیرای اسلام نشده و از اطراف او پراکنده شده اند. در این هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم علی بن ابی طالب را بدان

ص: ۱۳۴

۱- (۱). تفسیر کبیر ۵۸/۸

۲- (۲). طبقات کبری ۳۵۷/۱.

سامان اعزام و از او خواست خالد را به مدینه بازگردانند و مسئولیت وی را به جای او بر عهده گیرد و در صورت تمایل می تواند هر یک از افراد مجموعه ای را که با خالد بدان جا فرستاده شده با خود نگاهدارد.

از براء بن عازب یکی از همراهان خالد که در گروه اعزامی علی علیه السّلام باقی ماند روایت شده گفت: من از جمله کسانی بودم که با خالد (به یمن) اعزام شدم و شش ماه در آن سامان ماندیم و مردم آن دیار را به اسلام دعوت کردیم ولی پاسخ مثبت ندادند، سپس رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم علی علیه السّلام را به آن سرزمین اعزام فرمود و به او دستور داد خالد را برگرداند و خود به جای او در آن جا حضور داشته باشد، وقتی به مردم نزدیک شدیم، آنان به سمت ما آمده و علی علیه السّلام با ما نماز به جا آورد سپس جمعیت ما را به صف کرد و در برابرمان قرار گرفت و نامه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را در راستای دعوت مردم یمن به اسلام برای آن ها قرائت کرد و در پی آن همه افراد قبیله همدان اسلام آوردند و علی علیه السّلام طی نامه ای این خبر مسرت انگیز را به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اطلاع داد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به سجده افتاده، سپس سر مبارکش را بالا گرفت و فرمود: درود بر همدانیان. (۱)

روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم علی علیه السّلام را به فرماندهی ۳۰۰ جنگجو برای انجام مأموریت دیگری به یمن اعزام نمود تا قبیله «مذحج» را به اسلام دعوت کند و پرچم را برای علی علیه السّلام پیچید و با دست خود عمامه بر سرش نهاد و به او سفارش فرمود تا زمانی که با او نجنگیده اند، با آنان نبرد نکند. وقتی امام وارد منطقه مذحجیان شد آنان را به اسلام فرا خواند، ولی از پذیرش آن سر بر تافتند و حضرت را آماج تیر و سنگ قرار دادند. علی علیه السّلام یارانش را مهبیای نبرد

ص: ۱۳۵

۱- (۱). اعیان الشیعه ۴۱۰/۱، کامل ابن اثیر ۳۰۰/۲، سیره نبوی ابن کثیر ۲۰۱/۴.

ساخت و بر آن ها یورش برد ۲۰ تن از آنها را به هلاکت رساند بقیه پراکنده شده و شکست خوردند. حضرت درنگی کرد و برای بار دوم آنان را به اسلام دعوت کرد این بار پاسخ مثبت دادند و عده ای از سران آن ها با حضرت بیعت کرده و عرضه داشتند ما موافقت سایر افراد قبیله خود را تضمین خواهیم کرد؛ اکنون صدقات ما در اختیار شماست، حق خدا را از آن ها بردارید.

هم چنین روایت شده علی علیه السلام فرمود:

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مرا به یمن اعزام نمود، عرض کردم: ای رسول خدا! مرا به سوی این مردم اعزام می کنی ولی من جوانم و به فن قضاوت و داوری آشنا نیستم، حضرت دست مبارک خویش را بر سینه ام نهاد و فرمود: خدایا! زبانش را از لغزش مصون دار و قلبش را رهنمون باش و سپس رسول خدا به علی علیه السلام سفارش کرد هرگاه دو تن برای شکایت نزدت آمدند تا زمانی که سخنان طرفین را نشنیده ای میان آنان داوری نکن، زیرا اگر به سخنان آنان گوش فرا دهی، پی می بری چگونه قضاوت کنی، علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! از آن پس هیچ گاه در قضاوت میان دو تن تردیدی به خود راه ندادم. (۱)

سپس علی علیه السلام غنایم را جمع آوری و خمس آن ها را جدا کرد و بقیه را میان یارانش تقسیم نمود. پس از آن اطلاع حاصل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای مناسک حج رهسپار مکه شده، به سرعت راه افتاد تا در مکه به پیامبر پیوندد. روایت شده: برخی از کسانی که در گردان اعزامی امام علی علیه السلام حضور داشتند در زمینه پرداخت سهمیه، از او شکوه داشتند وقتی این خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رسید فرمود:

ص: ۱۳۶

مردم! از علی شکوه نکنید به خدا سوگند! او در راه خدا سختگیرتر از آن است که از وی شکایت گردد. (۱)

از عمرو بن شاس اسلمی نقل شده که گفت: من از جمله جنگجویانی بودم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما را همراه با علی علیه السَّلَام به یمن اعزام نمود، من در آن سفر نسبت به علی علیه السَّلَام در دل اندکی احساس بدبینی داشتم، (۲) وقتی به مدینه آمدم در مجالس و محافل مدینه و به هر کس برمی‌خوردم از علی شکوه می‌کردم، روزی به مسجد آمدم و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مسجد نشسته بود، زمانی دیدم که چشمانش می‌نگرم، او نیز به من نگرست تا نزدیک او نشستم، فرمود:

ای عمرو! دست از این کار بردار، به راستی تو مرا آزرده ای،

عرض کردم:

انا لله و انا اليه راجعون

به خدا و اسلام پناه می‌برم از این که رسول خدا را آزرده باشم،

فرمود:

«من آذی علیا فقد آذانی (۳)؛»

کسی که علی را بیازارد مرا آزرده است.

محور کار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که همواره در اندیشه گسترش رسالت اسلام بود برای ایجاد جامعه ای دینی و پابرجا، تمام توان خود را در راه تبلیغ و اندرز، به کار

ص: ۱۳۷

۱- (۱). سیره ابن هشام ۶۰۳/۴، در سیره نبوی ابن اثیر ۲۰۵/۴ نظیر این روایت آمده است

۲- (۲). المستدرک علی الصحیحین ۱۳۴/۳

۳- (۳). سیره نبوی ابن کثیر ۲۰۲/۴

گرفت تا این جامعه بتواند در هر شرایطی پایدار بماند و اسلام در سراسر گیتی حاکمیت یابد و در این راستا اساس کار خود را بر دو محور اصلی قرار داد:

یکی: ارشاد و آگاه ساختن امت، به عنوان توده مردم و در خور فهم و فرهنگ و توانی که در جهت گذراندن زندگی اسلامی، بدان نیاز داشتند و علی علیه السلام در این محور نقشی مؤثر ایفا نمود. می توان گفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در گسترش طولی قلمرو جامعه اسلامی و علی علیه السلام بر ژرفا بخشیدن عرضی آن می کوشید. بدین ترتیب مسئولیت علی علیه السلام تکمیل کننده مسئولیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تلقی می شد.

محور دوم: آماده سازی و ارشاد نخبگانی که برگزیدگان الهی بودند تا پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به جانشینی حضرت درآمده و رهبری جامعه و رسالت اسلامی را بر عهده و آن را از انحراف و گمراهی حفاظت نمایند و در سطح رهبری کار آزموده بتوانند اداره آن را به دست گیرند. پیامبر اسلام از شرکت دادن علی علیه السلام در کلیه عرصه های مهم و پیچیده و دشوار و ضمن ارائه آگاهی های لازم به آن بزرگوار که دیگران از آن بی بهره بودند، وی را برای به دست گرفتن زمام رهبری اسلامی پس از خود مهیا ساخت. (۱) از امیر مؤمنان روایت شده فرمود:

«علّمنی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من العلم ألف باب یفتح من کل باب ألف باب (۲)؛

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هزار باب دانش به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود.»

ص: ۱۳۸

-
- ۱- (۱). آمادگی ائمه معصومین علیهم السلام برای رهبری و اداره مسلمانان، در گرو کسب تجربیات و آموزش های سیاسی نبود. آموزش های آنان از نوع آموزش های نوری و قلبی بود که حدیث: «الف باب» بیانگر آن است. (مصحح)
- ۲- (۲). ائمه اهل البیت تنوع و وحده هدف، از شهید محمد باقر صدر: ۹۵.

علی علیه السّلام از مشخصه‌ها و صلاحیت‌های فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، این ویژگی‌ها به وی شایستگی بخشید تا در گفتار و کردار، از اعتماد کامل رسول اکرم برخوردار باشد، به همین دلیل، ملاحظه می‌کنیم که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم علی علیه السّلام را در کودکی از (پدر بزرگوارش) باز گرفت و تحت سرپرستی و تربیت خویش قرار داد و طی زندگی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم لحظه‌ای از آن بزرگوار جدا نشد. اندک زمانی از دعوت و رسالت اسلامی سپری نشده بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم علی را به عنوان برادر و حامی و پشتیبان خود در امر رسالت برگزید و این سخن را در موارد متعددی تکرار فرمود، بلکه او را برادر خطاب کرد و در همه‌ی امور به جز نبوت و پیامبری، مساوی با خود تلقی نمود.

آن گاه که شخصیت علی علیه السّلام به ظهور رسید نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم وی را در کارهای مهمی که جز پیامبر و یا شخصی نظیر او از عهده‌ی آن بر نمی‌آمد، از جمله: خوابیدن در بستر پیامبر در شب هجرت، بازگرداندن امانات مردم به صاحبان آن‌ها، آوردن فوادم به مدینه، جایگزین خویش ساخت. از جمله مراتب توجهی که پیامبر خدا در این مرحله به علی علیه السّلام داشت این بود که، وقتی به مدینه هجرت نمود وارد آن شهر نشد و به صراحت بیان داشت تا علی به او نپیوندد اقامتگاه جدیدی انتخاب نخواهد کرد و مأموریت تبلیغ سوره «برائت» که امام علی علیه السّلام آن را از ابو بکر باز پس گرفت و خود به مردم ابلاغ نمود، مثالی دیگر در این زمینه است.

هرگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ناگزیر به درگیری نظامی می‌شد، پرچم خویش را تنها به علی می‌سپرد و وی را به همه‌ی صحنه‌های دشوار جنگ که صلاحیتی فوق‌العاده می‌طلبید، اعزام می‌نمود و آن حضرت به بهترین شکل ممکن آن را عملی می‌ساخت

در مرحله ای جدید که علی علیه السّلام با نیتی خالص و ژرفای ایمان و فداکاریش در راه آرمان و مکتب، بر دیگر صحابه امتیاز یافت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به ارزش و اهمیت اهل بیت خود و حضور آنان و علاقه شدید خود نسبت به آن ها اشاره فرمود و علی علیه السّلام را برتری بخشید و قرآن کریم نیز با این فرموده قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴿۱﴾ نظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را مورد حمایت قرار داد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به پیراستگی علی علیه السّلام و خاندان او از پلیدی های مادی و معنوی اشاره کرد و به کسی جز علی اجازه نداد در هر حالتی از داخل مسجد عبور نماید.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم همواره پایگاه مردمی خود را به گرد آمدن پیرامون شمع وجود علی علیه السّلام، جهت داده و به آنان فرمان می داد تا به علی عشق و محبت بورزند و در حل مشکلات و یا رخدادهای دشوار با او در ارتباط باشند و ضرورت درک شخصیت علی علیه السّلام از جنبه ایمان قوی و کاربرد توان و قدرت او در راه خدا و ژرفای درک آن حضرت از مبانی اعتقادی اسلام و دانش گسترده آن بزرگوار را برایشان تشریح کرد و در احادیثی که از آن حضرت رسیده فرموده است: «علی در قضاوت، در علم و دانش و در دادگری و عدالت از همه شما برتر است.» و حوادث و پیشامدها صحت این معنا را ثابت کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در انجام آخرین عبادت از عبادات اسلام تنها علی علیه السّلام را از میان مسلمانان در حج خود شرکت داد و به این موضوع تصریح نمود و هر دو به نحر قربانی پرداختند.

این گونه امور، نوعی آمادگی و زمینه سازی برای اعلان ماجرای غدیر به

ص: ۱۴۰

شمار می رفت آن زمان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پس از پایان مراسم حجه الوداع در آن مکان توقف نمود تا به همه مسلمانان اعلان دارد به زودی از دنیا رخت بر خواهد بست و علی را به عنوان رهبر و مرجع امت پس از خود، جانشین می گرداند و اعلان این امر، و نیز نصب علی علیه السلام، از ناحیه خدا صادر شده است.

بدین ترتیب، مردم با علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان بیعت کردند و وحی الهی مبنی بر اتمام نعمت و کامل شدن دین، نازل گردید.

در حجه الوداع

مسلمانان با دل هایی سرشار از شور و اشتیاق برای انجام مراسمی عبادی سیاسی که تاریخ تا آن زمان نظیر آن را سراغ نداشت، رهسپار مکه گردیدند.

کاروان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در اواخر ذی قعدة سال دهم هجری برای انجام مناسک حج به سمت مکه حرکت کرد، این مراسم با انبوه جمعیتی که از گوشه و کنار جزیره العرب گرد آمده بود و یک هدف، آنان را زیر پرچم اسلام جمع کرده و یک شعار الهی: (لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك، ان الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك لبيك) را سر می دادند، انجام پذیرفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم طی نامه ای به علی علیه السلام در یمن به او دستور داد برای انجام حج همراه با او به وی بپیوندد. در پی این فرمان علی علیه السلام همراه با غنایم و پارچه های غنیمتی که بدان ها دست یافته بود به سرعت از یمن خارج و زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در آستانه ورود به مکه قرار داشت به دیدار آن حضرت نائل و از دیدن وی شاد و مسرور گشت و او را در جریان اموری که در یمن انجام داده بود قرار داد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از شنیدن آن ها شادمان گشت و به علی علیه السلام فرمود: به چه نیتی احرام بستی؟

عرض کرد: ای رسول خدا! شما کیفیت احرام خویش را برایم مرقوم نفرمودی و من نیز از آن آگاه نبودم. از این رو، به نیت شما نیت کردم و عرضه داشتم: خدایا! احرام می بندم همانند احرام پیامبرت و ۳۴ شتر برای قربانی با خود آورده ام. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

الله اکبر! من نیز ۶۶ شتر برای قربانی آورده ام، بنابراین، تو در انجام حج و مناسک و قربانی، با من شریک هستی، اکنون بر احرام خود باقی بمان و به سمت سپاهیان برگرد، و آنان را به سرعت به سوی مکه گسیل دار تا در این شهر گردهم آییم، وقتی لشکریان علی علیه السلام به نزدیکی مکه رسیدند حضرت فردی از جمع آنان را بر سپاه گمارد و خود برای ورود به مکه بر آن ها پیشی گرفت. (۱)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم مناسک عمره و حج را به اتفاق علی علیه السلام انجام داد و در ارتباط با قربانی فرمود: همه سرزمین منی، قربانگاه به شمار می آید و با دست مبارک خویش ۶۳ و علی علیه السلام ۳۷ شتر، جمعا صد شتر قربانی کردند و سپس مردم گرد هم آمده و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با آنان مشروحا سخن گفت و مسلمانان را بند و موعظه نمود (۲).

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم همراه با مسلمانان اعمال خود را در منی به پایان رسانده و به مکه بازگشت و وارد مسجد الحرام شد و طواف وداع انجام داد و سپس راهی مدینه گردید.

در غدیر خم

اشاره

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در بازگشت خود به مدینه به اتفاق انبوه جمعیت

ص: ۱۴۲

۱- (۱) - ارشاد مفید: ۱/۱۷۲، سیره نبوی ابن کثیر: ۴/۲۰۵.

۲- (۲) . سیره حلبی ۳/۲۸۳، سیره نبوی ابن کثیر ۴/۲۹۱.

مسلمانان، روز هیجدهم ذیحجه در منطقه جحفه که راه مردم مدینه و عراق و مصر در آن منطقه از یکدیگر جدا می شد به غدیر خم رسید، وحی الهی از ناحیه خدا این آیه را بر او نازل کرد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (۱)؛

ای فرستاده ما، دستوراتی را که از ناحیه پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان

و به او فرمان داد تا شخصیت علی علیه السلام را به همگان معرفی و آیاتی را که درباره ولایت آن حضرت نازل گشته و وجوب فرمانبرداری همه مردم از او را، به آنان ابلاغ کند. در این راستا حفاظت از وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم از گزند کینه توزان و حسدورزان تضمین شده وحی الهی بود. آنان که پیشاپیش جمعیت در حرکت بودند نزدیک جحفه رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دستور داد آن دسته که جلوتر رفته اند برگردانده شوند و آنان که عقب مانده اند بدان محل برسند محلی که قبلا کسی در آن جا منزل نکرده بود بی گمان اگر وحی الهی نازل نشده بود، رسول خدا نیز در آن جا فرود نمی آمد. پس از تجمع عظیم مردم، حضرت میان جمعیت ایستاد و با صدای بلند به گونه ای که همه می شنیدند فرمود:

مردم! گویی من به پیشگاه خداوند فرا خوانده شده ام و دعوت حق را لبیک می گویم، دو امانت گرانبها میان شما به ودیعه می نهم، کتاب خدا و عترت و اهل بیت، توجه داشته باشید پس از من چگونه با آنان رفتاری می کنید آن دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و سپس فرمود: خدا، مولا و سرپرست من و من ولی هر مرد و زن باایمان هستم.

و آن گاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

ص: ۱۴۳

«من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره و اخذل من خذله، و أدر الحق معه حيث دار، ألا فليبلغ الشاهد الغائب؛ هر کس من مولا و سرپرست اویم، علی مولای اوست، خدایا! دوستدارانش را دوست و دشمنانش را دشمن دار، یاری کنندگانش را یاری نما و آنان را که دست از یاری اش بردارند، تنها بگذار، و حق را بر محور وجودش به گردش در آور، آگاه باشید، سخنانم را حاضران به غائبان برسانند.

هنوز جمعیت حاجیان پراکنده نشده بود که وحی الهی این آیه را نازل کرد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛

امروز دین شما را کامل و نعمت خویش را بر شما تمام، و اسلام را به عنوان آیین برای شما پذیرفتم.

با نازل شدن این آیه، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

«الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة، و رضی الربّ برسالتی و الولایه لعلی من بعدی؛

الله اكبر بر کامل نمودن دین و تمام کردن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من.»

سپس مردم به تهنیت گویی امیر مؤمنان علیه السلام پرداختند، ابو بکر از جمله کسانی بود که پیشاپیش صحابه با جمله: بخ بخ لك يا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا كل مؤمن و مؤمنه؛ (۱) «مبارک باد بر تو ای پسر ابو طالب که

ص: ۱۴۴

۱- (۱). سیره حلبی در حاشیه سیره نبوی ۲۷۴/۳، مناقب ابن مغازلی شافعی ۱۶، فصول المهمه ابن صباغ

مولا و سرور ما و هر مرد و زن مؤمنی گشتی» بدان حضرت تهنیت گفت.

روایت شده: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دستور داد خیمه ای برای علی علیه السلام برپا کردند و به مسلمانان فرمان داد دسته دسته خدمت آن حضرت برسند و به عنوان امیر مؤمنان به آن بزرگوار سلام داده و ادای احترام کنند و همه مردم حتی همسران رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و همسران مسلمانان، دستور حضرت را عملی ساختند. (۱)

ماجرای حارث بن نعمان

با پخش و انتشار فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم «من کنت مولاة فعلی مولاة» این خبر در ابطح به حارث بن نعمان فهری رسید، وی سوار بر شتر خویش خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسید، از شتر فرود آمد و زانوی آن را بست و به پیامبر که در جمع یاران خود حضور داشت گفت: ای محمد! در مورد پرستش خدا به ما فرمان دادی که گواهی دهیم معبودی جز خدا وجود ندارد و تو فرستاده او هستی و ما پذیرفتیم و سپس سایر ارکان اسلام را برشمرد تا این که گفت: به این همه راضی نشدی و بازوی پسر عمویت را گرفتی و بالا بردی و او را بر ما فضیلت و برتری دادی و گفتی: «من کنت مولاة فعلی مولاة» آیا این کار را از ناحیه خدا انجام دادی یا از پیش خود؟

ص: ۱۴۵

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «وَاللّٰهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، هُوَ أَمْرُ اللَّهِ؛ سَوَّغْنَاكَ بِهٖ خُدَايِيَّ كَمَا مَعْبُودِيَّ جِزَّ أَوْ نَيْسَتْ! اَيْنَ كَارٍ بِهٖ فِرْمَانِ خُدَا بُوْدَهٗ اَسْت.» حارث که به سمت شتر خویش باز می گشت اظهار داشت: خدایا! اگر این سخن درست است، از پیشگاه خود بر ما سنگ بیاران و یا به عذابی دردناک گرفتارمان ساز. وقتی به شتر رسید خداوند سنگی از آسمان بر سرش فرود آورد که از سمت دیگر بدنش خارج شد و خدای سبحان این آیه شریف را نازل فرمود: سَأَلُ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَّاقِعٍ؛ (۱) تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که به وقوع پیوست.

تلاش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در پابرجایی بیعت علی علیه السلام

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کاملاً آگاهی داشت که پس از او وضعیت مسلمانان به کجا خواهد انجامید زیرا آن بزرگوار بیماری ها و امراضی را که جامعه آن روز بدان دچار بود به خوبی زیر نظر داشت و با قطع و یقین می دانست نخستین ضربه، متوجه خط رسالتی خواهد شد که پایه و ارکان آن را خود و علی تحکیم بخشیدند و نیز رهبری و زعامتی را که پیامبر بدان اشاره فرمود تا در خط صحیح رسالت اسلامی جانشین وی گردد، در بر خواهد گرفت؛ زیرا اگر زعامت، در خط رسالت ادامه مسیر داده بود منافع افراد زیادی را که قصد داشتند از نام اسلام بهره برداری کرده و در سایه آن به خواسته ها و هوا و هوس های خویش دست یابند تهدید می کرد. چرا که این افراد بی آنکه در راه

ص: ۱۴۶

۱- (۱). معارج آیه ۱، تفسیر المنار ۴۶۴/۶، تذکره الخواص ص ۳۱ با اختلاف در لفظ، فصول المهمه ابن صباغ ص ۴۲، تفسیر ابو اسحق ثعلبی، دعاه الهداه حاکم حسکانی، تفسیر قرطبی، فرائد السمطين حموینی، معارج الوصول و درر السمطين زرنندی حنفی، جواهر العقدين سهروردی، تفسیر عماری، تفسیر شریینی قاهری شافعی، فیض الغدیر مناوی شافعی، سیره حلبی، جامع الصغیر حنفی شافعی، شرح المواهب اللدنیة زرقانی مالکی، نور الابصار شبلنجی، و دیگران. برای آگاهی بیشتر به جلد اول دائره المعارف «الغدیر» مراجعه شود.

اسلام تلاشی کرده و یا سودی به آن رسانده باشند، در پی به دست گرفتن زمام امور نظامی بزرگی بودند که بنیانگذارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آمد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از آن بیم داشت که آیین اسلام به اموری غیر از آن چه خدا بر او نازل فرموده بود تبدیل شده و تابع هوا و هوس افراد قرار گیرد و در این راستا مصداق بارز بیمناک بودن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، ماجرای حارث بن نعمان بود که نزد پیامبر آمد و عملکرد آن بزرگوار را مورد اعتراض قرار داد.

پیامبر اسلام چاره ای جز این ندید که طی مراحل متعددی دیدگاه خود را در قبال خط صحیح رسالت اسلامی اعلان نماید. آن بزرگوار مکرر به یاران خود می فرمود: اگر علی را به زمامداری برگزینید- که تصور نمی کنم این کار را انجام دهید- وی را فردی هدایت یافته خواهید دید و شما را به راه راست رهنمون می گردد. (۱)

روایت شده: سعد بن عباده در حضور جمعی از مردم اظهار داشت: به خدا سوگند: از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم فرمود:

هرگاه من از دنیا رفتم پس از من، هوا و هوس ها مردم را به انحراف کشانده و به آیین پیشینیان خود باز می گردند و در آن روز حق با علی علیه السلام است.

حدیث ثقلین گواه دیگری بر ضرورت پابندی به اطاعت از علی علیه السلام و پیروی از آن حضرت و پویدن طریق ولایت آن بزرگوار به شمار می آید تا سلامت اعتقادات اسلامی را تضمین و آن ها را از انحراف و کژی مصون دارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با منصوب کردن علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان، در جهت کمال بخشیدن فرمان الهی به تدارک جدید پرداخت، آن حضرت

ص: ۱۴۷

۱- (۱). حلیه الأولیاء ابو نعیم ۶۴/۱، مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر ۳۲/۱۸.

کوشید سپاهی گران تدارک علیه السلام ببیند تا کلیه عناصری که امکان داشت با امام علی علیه السلام وارد عرصه کشمکش سیاسی شده و در مورد سرپرستی حکومت اسلامی با آن حضرت به مخالفت برخیزند، در آن شرکت جویند؛ زیرا در غیر این صورت، روند حرکت رسالت اسلامی از مسیر صحیح خود منحرف و یا حداقل این عناصر برای خود در پی جایگاهی سیاسی یا اداری در دستگاه دولتی بر می آمدند و در قالب موضعی مخالف، ظاهر می شدند در صورتی که امام علیه السلام چنین چیزی را پذیرا نبود؛ زیرا این عمل افزون بر آشفتگی اوضاعی که امت در پی از دست دادن وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با آن دست به گریبان بود، بعضا مشکلات فراوان دیگری را برای آنان به بار می آورد.

بیماری پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و سپاه اسامه

زندگی علی علیه السلام در حیات پیامبر اکرم و رسالت اسلامی خلاصه می شد.

انجام امور مهم و دشواری که علی علیه السلام در بسیاری از نبردها و بحران ها و ناهنجاری ها، بر عهده گرفت و با تمام دلاوری و شجاعت در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و تا آخرین لحظات عمر شریف آن حضرت مردانه ایستاد، از چشم انداز قرابت و نزدیکی و ارتباط و پیوستگی عمیق رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و علی پرده برمی دارد.

از آیات و روایات و رخدادهای تاریخی به خوبی پی می بریم که علی علیه السلام امتداد طبیعی شخصیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم و شایسته رهبری امت اسلامی پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بوده و کسی جز او از چنین شایستگی برخوردار نبوده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم راز و رمز نبوت و پیامبری و جزئیات رسالت را به علی

سپرد و بار مسئولیت و مراقبت و حراست از آن را بر دوش وی نهاد تا آن جا که مسئولیت تجهیز و دفن پیکر پاک خویش را تنها به او واگذار کرد، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با آگاهی و اطمینان می دانست که علی علیه السلام دستورات او را به اجرا در می آورد و ذره ای از آن ها تخطی نکرده و یک چشم برهم زدن در آن ها تردیدی به خود راه نمی دهد ولی به دیگران چنین اطمینانی نداشت.

نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم افزون بر سخنان صریح و اشاراتی که در مناسبت های گوناگون و موارد مختلف داشت حتی در آخرین لحظات زندگی مبارک خود نیز بر روشن ساختن مسأله خلافت و جانشینی علی علیه السلام پس از خود پافشاری داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس از بازگشت از حج به «مدینه»، چند روزی در این شهر اقامت فرموده بود که جسم مبارک وی ناخوش و بیماری اش شدت یافت و همواره می فرمود:

«ما ازال اجد ألم الطعام الذی أکلت بخیر فهذا آوان انقطاع أبهري من ذلك السم؛ (۱)

همواره درد و رنج غذای مسمومی را که در خیر تناول کردم احساس می کنم و اکنون در اثر این سم آخرین لحظات زندگی را می گذرانم.

مسلمانان با دل هایی پراضطراب و نگران و با ذهنیتی پر از حیرت و سرگردانی و پرس و جو از سرنوشت روزهای آینده و رسالت آسمانی، دسته دسته به عیادت آن حضرت می آمدند. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم خود، خبر وفاتش را به آنان داده و آن ها را به اموری که ضامن ادامه و استمرار روند رسالت الهی و

ص: ۱۴۹

دست یابی به سعادت و موفقیت آنان می گردید، سفارش کرده بود و فرموده بود:

مردم! در آینده ای نه چندان دور به سرعت روح قبض می شود و به آسمان ها بالا می رود، با شما اتمام حجت می کنم آگاه باشید! کتاب خدای عزّ و جلّ و عترت و اهل بیت را میان شما به ودیعه نهادم.

و سپس دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود:

«هذا علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ، لا یفترقان حتی یردا علیّ الحوض؛

اکنون این علی است که همواره با قرآن است و قرآن با او و از یکدیگر جدایی ندارند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

آن حضرت خواست سعی و تلاش خود را کامل گردانده تا زمینه را برای نصب علی به جانشینی پس از خود مهیا سازد بی آنکه قدرت های رقیب و یا توطئه های غرض ورزان و دسیسه کاری های منحرفان او را تحت تأثیر قرار دهد. تمامی تاریخ نگاران اتفاق نظر دارند بیشترین توجه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در آخرین لحظات عمر مبارکش تدارک سپاهی بود که انبوه مسلمانان از جمله ابو بکر و شخصیت های مهاجر و انصار در آن گرد آمده باشند و اسامه بن زید را به فرماندهی آنان گمارد و آن را به مرزهای شمالی منطقه جزیره العرب اعزام و علی علیه السّلام را از آن جمع استثناء کرد.

ولی تعدادی از صحابه فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را نپسندیدند و از رفتن به جنگ و حضور در سپاه اسامه خودداری و به عذر و بهانه تراشی های واهی پرداختند و در مورد فرماندهی اسامه با زخم زبان به انتقاد پرداخته و غرض ورزانه آن را مورد اعتراض قرار دادند. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم- با وجود همه درد و ناراحتی ها- از خانه بیرون رفت و با آنان سخن گفت و آن ها را به در آمدن زیر پرچم اسامه تشویق فرمود و با این که حالت ضعف و سستی بر آن بزرگوار

عارض گردیده بود، بر راه انداختن آن سپاه و حرکت به سوی هدفش، پافشاری کرد و فرمود: سپاه اسامه را اعزام کنید، خداوند کسانی را که از سپاه اسامه سربیزی کنند مورد لعن خویش قرار دهد. (۱)

در این جا به رویکردی شگفت آور برمی خوریم و آن این که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با وجود بیماری و آگاهی از نزدیک شدن زمان رحلت خویش، بر ضرورت حرکت سپاه اسامه به سمت و سوی که خود آن را تعیین فرموده بود، پافشاری و تأکید داشت. بی گمان اگر حضور یکی از نیروهای تحت امر اسامه در حال وفات نبی اکرم در کنار حضرت اهمیت داشت، قطعاً پیامبر آن شخص را استثناء می کرد.

شگفت آورتر از آن این است که این افراد در اجرای فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تأخیر نموده و طفره رفتند، گویی ماجرای پشت پرده شکل می گرفت که در گیرودار آن بودند. (۲)

به نظر می رسد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از تحولاتی که صحابه انجام می دادند به خوبی پی برده بود که آنان قصد دارند در مورد اهل بیت غائله ایجاد کنند و برای آنان حوادث ناگواری به وجود آورند و در جهت سلب خلافت از آنان، همدست شده اند از این رو، خواست امت خویش را از انحراف مصون و از

ص: ۱۵۱

۱- (۱). سیره حلبی ۳/۳۴.

۲- (۲). آن چه بر این گمان تأکید دارد این است که صحابه ای که از حضور در سپاه اسامه خودداری کردند، از تکرار ماجرای که در غزوه تبوک رخ داد بیمناک بودند، در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم علی علیه السلام را در مدینه جانشین خود قرار داد و در پی آن فرمود «نسبت تو به من بسان نسبت هارون به موسی است با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد» و همین امر در دل آنان نسبت به علی علیه السلام تردید و حسد ایجاد کرد. آنان پی بردند که این بار قضیه ابعاد دیگری فراتر از مسأله بیرون رفتن با سپاه اسامه دارد، به ویژه زمانی که دیدند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر بیرون رفتن آن ها تأکید و پافشاری دارد و علی را استثناء کرده و آثار بیماری حضرت شدت یافته است و وضعیت جسمی آن بزرگوار به وخامت گرایید. در این مرحله حضرت مکرر می فرماید نزدیک است ندای حق را لبیک گویم.

فتنه و آشوب ها دور نگاه دارد. به همین دلیل تصمیم گرفت برای پابرجا ساختن ولایت علی علیه السلام و جانشینی وی نسبت به خود، دست به تلاشی جدید بزند لذا فرمود:

«إئتونی بالکتف و الدواه أکتب الیکم کتابا لن تضلوا بعده أبدا»؛

استخوان کتف و دواتی برایم بیاورید تا برایتان سفارشی بنگارم که پس از آن هرگز به گمراهی دچار نشوید.

(حاضران) به نزاع پرداختند- در صورتی که در حضور هیچ پیامبری نزاع و کشمکش سزاوار نبود- سپس گفتند: پیامبر چه می خواهد بگوید؟ آیا هذیان می گوید؟ امتحانش کنید و به تکرار این سخنان پرداختند. حضرت فرمود:

مرا به حال خود وانهید، حالتی را که در آن قرار دارم بهتر از چیزی است که مرا به سوی آن فرا می خوانید و سپس آنان را به سه موضوع سفارش کرد و فرمود:

مشرکان را از جزیره العرب بیرون برانید.

مسافران را مانند دوران خودم جایزه بدهید.

راوی در بیان سومین سفارش عمدا سکوت نموده و یا گفت: آن را فراموش کرده ام. (۱)

نکته

بیشتر مورخان، این حدیث را به همین عبارت در کتب خود یادآور شده و تنها به ذکر دو سفارش از سفارشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پرداخته اند و از بیان سفارش سوم خودداری و یا برای کنار آمدن با حاکمانی که پس از رسول

ص: ۱۵۲

خدا صلی الله علیه و اله و سلم ردای خلافت را بر تن کردند، خود را به فراموشکاری زدند در صورتی که سابقه ندارد یکی از راویان احادیث پیامبر، مطلبی را فراموش کرده و یا بی آنکه آن را تدوین نماید، فرصت را از دست داده باشد، حتی می توان گفت: راویان، نفس های آن حضرت را شماره کرده اند، چگونه باور کردنی است انبوه حاضرانی که پیامبر اکرم آنان را وداع می گوید، سومین سفارش آن بزرگوار را فراموش کرده باشند؟ با این که آنان در انتظار بودند هر کلمه ای که از آن بزرگوار صادر می شود آنان را تسکین دهد و امید به آینده را در دلشان برانگیزاند؟ اگر سفارش سوم آن حضرت تأکید بر سخنان قبلی آن حضرت مبنی بر جانشینی علی علیه السلام نبوده هیچ یک از راویان، آن را فراموش نمی کردند و یا خود را به فراموشی نمی زدند. (۱)

علی علیه السلام و پیامبر در آخرین لحظات

با شدت یافتن بیماری حضرت از هوش رفت، وقتی به هوش آمد فرمود:

برادر و یاورم را فرا خوانید. مجدداً ضعف بر وجود مقدسش عارض گشت در این لحظات، عایشه، ابو بکر و حفصه، عمر را در جریان امر قرار دادند، همگی نزد پیامبر گرد آمدند، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «از نزدم بروید اگر به شما نیازی داشتم کسی را نزدتان می فرستادم.» (۲)

علی علیه السلام نزد حضرت فراخوانده شد، زمانی که به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزدیک شد، حضرت به وی اشاره ای فرمود و امام علیه السلام اندکی خم شد و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رازی طولانی با او در میان گذاشت و آن گاه بیماری حضرت شدت

ص: ۱۵۳

۱- (۱). سیره الائمه الاثنی عشر، حسنی ۲۵۵/۱.

۲- (۲). تاریخ طبری ۴۳۹/۲، مؤسسه علمی.

یافت و نشانه های احتضار در او پدیدار و زمان خارج شدن روح از پیکر مقدسش فرا رسید، از این رو، به علی علیه السلام فرمود:

(علی جان!) سرم را در دامن خود قرار ده، زیرا فرمان الهی رسیده است، هرگاه روح از بدنم مفارقت کرد آن را با دست خود برگیر و بر صورت خویش بکش و آن گاه مرا رو به قبله نما و تجهیز کن و قبل از همه مردم بر بدنم نماز بگذار و تا پیکرم را در خاک نهان می سازی، از من جدا مشو، و از خدای متعال یاری بخواه. (۱)

پیامبر عظیم الشان اسلام پس از آن که رسالت خویش را به بهترین شکل ممکن انجام داد، در حالی که خشنود و مورد خشنودی بود در جوار پروردگار خویش قرار گرفت و پس از خود، مسیر را برای امت روشن ساخت، علی بن ابی طالب علیه السلام در تمام لحظات، سایه وار در پی آن حضرت بود و در تمام دوران رسالت مبارکش، چونان شاگردی از آموزگار خود متابعت و پیروی می کرد.

ص: ۱۵۴

بخش نخست عصر امام علی بن ابی طالب علیه السّلام

بخش دوم امام علیه السّلام در دوران ابو بکر

بخش سوم امام علیه السّلام در دوران عمر

بخش چهارم امام علیه السّلام در دوران عثمان

ص: ۱۵۵

عصر امام علی علیه السلام

در سوگ پیامبر صلی الله علیه و اله

در آخرین لحظات زندگانی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم کسی جز علی علیه السلام و بنی هاشم پیرامون آن بزرگوار حضور نداشت، مردم از صدای شیون و زاری زنان، متوجه وفات نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم شدند و پریشان و وحشت زده در مسجد و بیرون آن گرد آمدند و جز گریه و ناله صدایی نمی شنیدند.

مردم در چنین اوضاعی ناگهان شاهد حرکت شگفت آوری از عمر شدند.

وی با خارج شدن از محل استقرار جنازه مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با حرکت دادن شمشیری که در دست داشت فریاد می زد و می گفت: برخی از منافقان ادعا می کنند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از دنیا رفته، به خدا سوگند! پیامبر از دنیا نرفته، بلکه مانند موسی بن عمران به پیشگاه خدای خویش رفته است (۱) و تا زمان ورود ابو بکر (۲) به خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عمر هم چنان در تب و تاب بود ابو بکر که وارد خانه پیامبر شد و پارچه از رخسار مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم کنار زد به سرعت بیرون آمد و گفت: مردم! کسانی که از پیامبر پیروی می کنند، بدانند

ص: ۱۵۷

۱- (۱). کامل ابن اثیر ۳۲۳/۲.

۲- (۲). نقل شده زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ابو بکر در منطقه «سنح» محلی که یک میل یا بیشتر با مدینه فاصله دارد، به سر می برده است.

که وی دنیا را وداع گفته است و آنان که خدا را پرستش می کنند آگاه باشند که ذات مقدس او هرگز نمی میرد و سپس این آیه را تلاوت کرد: **وَإِلَّا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ...؛ (۱) محمد فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز وجود داشته اند.**

آن گاه عمر و ابو بکر و ابو عبیده جراح از خانه ای که پیکر نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در آن قرار داشت خارج شدند و آن را به علی و خاندان مصیبت زده اش که از شدت اندوه، خود را فراموش کرده بودند، وانهادند. بدین ترتیب، علی علیه السلام و خاندانش به تجهیز و نماز و دفن پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پرداختند.

همزمان با این ماجرا، انصار در سقیفه بنی ساعده برای چاره اندیشی در مسأله جانشینی، گردهمایی تشکیل داده بودند.

انصار و هواداران قریش در سقیفه

اشاره

به مجرد اطلاع عمر از گردهمایی انصار در سقیفه به خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که ابو بکر در آن جا بود آمد کسی را نزد وی فرستاد تا به او بگوید کاری به تو دارم از خانه بیرون بیا، ابو بکر پاسخ داد من به امور مربوط به تجهیز پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم مشغولم. مجددا کسی را نزد او فرستاد تا به او بگوید هرچه زودتر بیرون بیا حادثه مهمی رخ داده که حضور تو در آن ضروری است.

ابو بکر از خانه خارج شد و نزد عمر رفت و هر دو به اتفاق ابو عبیده و جمعی دیگر به سرعت راهی سقیفه شدند. وقتی بدان جا رسیدند با حضور انصار در انجمن خود روبرو شدند و هنوز گردهمایی آنان پایان پذیرفته و

ص: ۱۵۸

مردم پراکنده نشده بودند، با ورود این افراد، رنگ از چهرهٔ سعد بن عباده پرید و انصار مات و مبهوت شده و سکوتی همراه با شگفتی بر آنان حکمفرما شد.

این سه تن آن چنان عمیقانه در گردهمایی انصار نفوذ کردند که گویی به آن چه در دل افراد می گذشت و از انگیزه ها و خواسته های آنان باخبر بودند و از نقاط ضعفی که طی آن انصار بهت زده شدند، به خوبی اطلاع داشتند.

عمر خواست سخن بگوید، ابو بکر او را از آن کار باز داشت، زیرا وی از پرخاشگری و تندخویی عمر آگاهی داشت و موقعیت، بسیار مهم و آمیخته از حقد و کینه بود و لازم به نظر می رسید در چنین اجتماعی با مهارتی سیاسی و سخنانی ملایم، نخست موقعیت را به دست گرفت تا نوبت درشتی و تندخویی برسد.

ابو بکر با شیوه ای ماهرانه و مناسب، آغاز سخن کرد و با ملاحظت، انصار را مخاطب ساخت و در سخنان خود هیچ گونه کلمهٔ احساس برانگیزی به کار نبرد و اظهار داشت: ما مهاجران، نخستین افرادی بودیم که پذیرای اسلام شدیم، خاندان ما با فضیلت تر از همه بودند و نقش محوری داشتند و برترین شخصیت ها در جمع ما حضور داشتند و نزدیک ترین خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آییم. و شما انصار برادران دینی ما و شریک در دین و آیین مان هستید، دین خدا را یاری کردید و از خود فداکاری نشان دادید، خداوند به شما پاداش خیر عنایت کند، ما به منزلهٔ امیران و شما در رتبهٔ وزیران قرار دارید، از مشورت با شما خودداری نخواهیم کرد و بدون حضور شما، به سامان امور نمی پردازیم.

حباب بن منذر گفت: ای جماعت انصار! زمام امور خویش را خود به دست گیرید زیرا مردم در سایهٔ قدرت شما زندگی می کنند و کسی جرأت انجام

کاری بر خلاف شما را ندارد و قادر نیستند بدون نظر شما دست به عملی بزنند. شما انسان هایی عزتمند و صاحب قدرت بوده و جمعیت انبوهی را تشکیل می دهید، از دلاوری و شجاعت برخوردارید و مردم، تنها به عملکرد شما می نگرند. از این رو، به اختلاف نپردازید که بدین وسیله کارهای خود را تباه می سازید. اگر مردم بر سخن خود پافشاری کردند، شما امیری تعیین کنید و ما نیز امیری معرفی خواهیم کرد.

عمر گفت: هرگز چنین چیزی ممکن نیست، دو شمشیر در یک غلاف نمی گنجد. به خدا سوگند! عرب ها که پیامبران از غیر شماست به زمامداری شما تن در نخواهند داد ولی در مورد زمامداری کسانی که نبوت میان آنان بوده، مخالفتی ندارند پس چه کسی در زمینه حکومت پیامبر با ما به ستیزه بر می خیزد در صورتی که ما دوستان و نزدیکان آن حضرت به شمار می آییم؟

پس از سخنان عمر حباب بن منذر اظهار داشت: ای جماعت انصار! مراقب کار خود باشید و به سخن این مرد و هوادارانش گوش فرا ندهید که حق شما را در این خصوص ضایع خواهند ساخت، اگر پذیرای زمامداری شما نشدند آنان را از این شهر بیرون برانید زیرا شما به امر خلافت و جانشینی سزاوارتر از دیگرانید، چه این که مردم در سایه شمشیرهای شما پذیرای دین شدند، من پشتوانه مورد اعتماد و پاسدار مطمئن این امر و بچه شیرینی در بیسه شیرانم. به خدا سوگند! اگر مایل باشید یک بار دیگر دست به شمشیر برده و آن را از پایه و اساس برمی گردانیم.

در این جا اوضاع بحرانی شد و بیم آن می رفت قضیه به درگیری میان طرفین بینجامد، که ابو عبیده جراح برای جلوگیری از درگیری و جبران شکست، به آرامی انصار را مخاطب ساخت و گفت: ای جماعت انصار! شما

نخستین کسانی بودید که پیامبر را یاری کرده و مسلمانان را پناه دادید. بنابراین، خود از نخستین کسانی نباشید که این سنت را تغییر و تبدیل می دهند، سخنان او به آرامی در دل آنان نشست و لحظاتی سکوت بر همه حکمفرما شد.

این بار، بشیر بن سعد فرصت را به سود مهاجران غنیمت شمرد و با حسدی که از سعد بن عباده در دل داشت گفت: ای جماعت انصار! آگاه باشید که محمد از قبیله قریش است و اینان به پیامبر سزاوارترند. به خدا سوگند! من در این موضوع با آن ها هیچ گونه نزاعی ندارم. آن سه مهاجر (ابو بکر و عمر و ابو عبیده) با استفاده از شکافی که در صفوف انصار پدید آمد هر یک دیگری را برای این کار پیش می انداختند؛ ولی دریافتند در مورد هیچ یک از آنان نص و دلیل شرعی وجود ندارد و از امتیازی برتر از دیگران در جهت شایستگی خلافت، برخوردار نیستند.

ابو بکر در جمع مردم گفت: اکنون عمر و ابو عبیده این جا حاضرند، با هر یک بخواهید می توانید بیعت کنید (۱) و بی درنگ عمر به ابو عبیده گفت:

دستت را بده تا با تو بیعت کنم زیرا تو مورد اعتماد این امت هستی (۲) و ابو بکر خطاب به عمر گفت: دستت را بده با تو بیعت نمایم. عمر در پاسخ ابو بکر گفت: تو از من برتری. ابو بکر گفت: ولی تو از من نیرومندتری. عمر در پاسخ وی گفت: در کنار فضیلتی که تو داری نیروی من در اختیار تو خواهد بود، اکنون دستت را بده با تو بیعت کنم (۳). به مجرد این که ابو بکر دستش را گشود که عمر و ابو عبیده با او بیعت کنند، بشیر بن سعد (از انصار) با پیشدستی با ابو بکر بیعت نمود. حباب بن منذر بر او بانگ زد و گفت: بشیر! کار ناخوشایند

ص: ۱۶۱

۱- (۱). الامامه و السیاسه ۱/۱۵، تاریخ طبری ۲/۴۵۸، کامل ابن اثیر ۲/۳۲۵.

۲- (۲). طبقات کبری ۳/۱۸۱.

۳- (۳). تاریخ الخلفاء سیوطی ۷۰.

غیر لازمی را انجام دادی آیا به خلافت عموزاده ات حسادت می کردی؟

وقتی اوسیان دیدند بشیر دست به چنین کاری زد و خزر جیان نیز در پی زمامداری سعد بن عبادہ اند، برخی به بعضی دیگر که اسید بن حضیر یکی از نقیبان میان آنان حضور داشت، گفتند: به خدا سوگند! اگر برای یک بار نیز خزر جیان زمام امور را به دست گیرند برای همیشه بر شما برتری خواهند یافت بنابراین، بپا خیزید و با ابو بکر بیعت کنید و بدین ترتیب، سعد و خزر جیان با شکست مواجه شده و هواداران اسید به بیعت با ابو بکر شتافتند (۱) و جمعی از انصار اظهار داشتند ما با کسی غیر از علی بیعت نخواهیم کرد (۲).

آن گاه اطرافیان ابو بکر و گروهی که اطرافش را گرفته بودند، وی را چونان دامادی همراهی کرده و به مسجد بردند (۳) در صورتی که هنوز پیکر مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به خاک سپرده نشده بود. عمر پیشاپیش ابو بکر هروله کنان در حرکت بود و به گونه ای با صدای بلند فریاد می زد که از دهانش کف برآمده و هوادارانش او را در میان گرفته بودند و همگی ردای صنعانی بر تن داشتند و بر هر کس می گذشتند او را مورد ضرب و شتم قرار داده و جلو می انداختند و دستش را دراز کرده و راضی یا ناراضی به دست ابو بکر می کشیدند. (۴)

مستند هواداران قریش در سقیفه بر ضد انصار، دو چیز بود:

۱. مهاجران نخستین گروندگان به اسلام اند.

۲. نزدیک ترین خویشاوندان رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آیند.

این سردمداران، در حقیقت با این سخن، خویشان را محکوم ساختند،

ص: ۱۶۲

۱- (۱). کامل ابن اثیر ۳۳/۲.

۲- (۲). تاریخ طبری ۴۴۳/۲. مؤسسه اعلمی.

۳- (۳). شرح نهج البلاغه ۸/۶.

۴- (۴). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۱۹/۱ چاپ احیاء الکتب العربیه

زیرا اگر واقعا-آن گونه که آقایان مدعی شدند-خلافت و جانشینی بستگی به سابقه در اسلام و خویشاوندی نزدیک به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم داشت، پس خلافت فقط اختصاص به علی بن ابی طالب علیه السلام داشت چرا که او نخستین گرونده به اسلام بود، به خدا ایمان آورد و رسالت اسلامی را تصدیق نمود و بر اساس پیمان برادری که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در روز ایجاد عقد برادری بین مهاجران در مکه و مهاجران و انصار و میان خود و علی علیه السلام در مدینه برقرار کرد، علی علیه السلام برادر دینی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و از نظر خویشاوندی پسر عموی آن حضرت به شمار می آمد و بی تردید نزدیک ترین فرد به پیامبر تلقی می شد و در دل او جای داشت.

تحلیل گردهمایی سقیفه

انصار به سرعت راهی سقیفه بنی ساعده شده و کاملاً مخفیانه برای خود گردهمایی تشکیل دادند و سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج را در حال بیماری در آن گردهمایی حاضر نمودند. سعد به فرزندش فرمان داد: از آن جا که به جهت بیماری قادر نیست صدایش را به همه حاضران برساند، هرگاه سخن می گوید، مطالب او را برای مردم تکرار کند، از این رو، سعد سخن می گفت: و فرزندش (قیس) گوش می داد و سپس با صدای بلند آن مطالب را برای مردم بازگو می کرد. سعد خطاب به حاضران گفت:

شما در پذیرش دین الهی پیشی داشته اید و در اسلام از ارج و فضیلتی برخوردارید که هیچ قبیله ای از عرب از آن برخوردار نیست، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سیزده سال میان قوم خود زندگی کرد و آن ها را به پرستش خدا و ترک بت پرستی فرا خواند ولی تعدادی اندک به آن بزرگوار ایمان آوردند تا این که

شما را فضیلت و کرامت بخشید و به دین خود اختصاص داد. شما با کسانی که نافرمانی او کردند به شدت برخورد کردید و بیش از دیگران با دشمنانش مبارزه نمودید و آن گاه خداوند در حالی که از شما خشنود بود، روح او را قبض نمود. در این موضوع با یکدیگر متحد و یکپارچه باشید زیرا شما از همه مردم به خلافت سزاوارتر و شایسته ترید.

ولی از دیدگاه کسانی که این رخدادها را مورد بررسی قرار می دهند به دلایلی که در ذیل به بیان آن ها خواهیم پرداخت، گردهمایی انصار در آغاز، در جهت اختصاص دادن میراث پیامبر به خود و غضب خلافت از صاحبان اصلی آن تشکیل نشد:

۱. نخبگان انصار نظیر: ابو ایوب انصاری، حذیفه یمان، براء بن عازب، عباده بن صامت که در جنگ بدر شرکت کرده بودند، در این گردهمایی حضور نداشتند.

۲. انصار، سخنان و رهنمودهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از جمله «پیشوایان دین از قریش اند» را به خوبی فهمیده و آن ها را به خاطر سپرده بودند و بر آن چه در مورد عترت پاک پیامبر وارد شده بود، آگاهی داشتند و خود، در روز غدیر شاهد بودند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم علی علیه السلام را به جانشینی خویش منصوب کرد و آنان را به پیروی از علی و اهل بیتش، سفارش فرمود ولی به مجرد این که متوجه شدند علی علیه السلام در حکومت نقشی کلیدی ندارد گفتند: ما با کسی غیر از علی بیعت نخواهیم کرد. (۱)

۳. با عنایت به این که هنوز پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به خاک سپرده

ص: ۱۶۴

نشده بود، آیا با عقل سازگار بود که بزرگان قوم در مراسم دفن پیامبر خدا شرکت نکرده و به گردهمایی انتخاب جانشین، سرگرم باشند؟!

۴. می توان گفت گردهمایی انصار به انگیزه تعیین سرنوشت خویش در حکومت جدید تشکیل شد، زیرا آن ها پس از این که اطلاع یافتند قریش بنا دارد تصمیم خود را مبنی بر «عدم جمع بین نبوت و خلافت میان بنی هاشم» عملی سازد، دست به تشکیل چنین گردهمایی زدند و انگیزه آنان از تشکیل جلسه با انگیزه های سران قریش کاملاً متفاوت بود. از سویی، ترس و بیم انصار پس از فتح مکه سابقه دار بود، زیرا از آن بیم داشتند که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پس از فتح مکه همراه با آنان به مدینه بازنگردد و طبیعی بود که از انزوای سیاسی و اداری نیز وحشت داشته باشند.

اگر قریش تصمیم گرفته بود خلافت را از علی علیه السلام که صاحب قانونی آن به شمار می آمد، دور کند بنابراین، نقش انصار که اکثریت مسلمانان را تشکیل داده و در نشر و گسترش اسلام نقش مؤثری داشتند، چه می شد؟!

گردهمایی انصار برای تصمیم گیری نهایی برگزار نشد بلکه تشکیل آن جهت بررسی احتمالاتی که در مسأله جانشینی پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دور از انتظار نبود، انجام پذیرفت. از طرفی تمام انصار بر یک رای نبودند، بلکه در افق آن گردهمایی، اهداف و مقاصد متفاوتی نهان بود، و افراد، خواسته های ضد و نقیضی داشتند. از این رو، می بینیم برخی از آنان در پاسخ سعد بن عباده می گویند: نظر مناسبی دادی و به نیکی سخن گفتی، ما از آن چه تو بیسندی پافرا تر نمی نهیم و زمام امور را به دست تو می سپاریم. سپس از سخن خود برگشتند و گفتند: اگر مهاجران پذیرند و بگویند ما دوستداران و نزدیکان پیامبریم چه کنیم؟

دسته دیگری به پا خاسته و گفتند: امیری از ما و امیری از شما، سعد بن عباد در پاسخ به این پیشنهاد گفت: این نخستین گام شکست است. (۱)

انصار با این عملکرد خویش در حقیقت فرصت سیاسی گرانمایی مهیا ساختند ولی جناحی که در انتظار دست یابی به قدرت و در این قضیه نفع می بردند از آن بهره برداری کرده و به دور از ارزش ها و احکام اسلام، دروازه گشاد نزاع و کشمکش را گشودند، زیرا در این قضیه، حساب و مصلحت قبیله بر شرع و بر مصلحت رسالت اسلامی، مقدم شد.

عمر در مورد غافلگیر کردن انصار در سقیفه، این گونه عذر تراشی می کند:

به خدا سوگند! ما مسأله ای مهم تر از بیعت ابو بکر، نمی دیدیم، بیم داشتیم اگر مردم پراکنده شوند و بیعتی صورت نگیرد، پس از رفتن ما، انصار دست به بیعتی می زدند که ما ناگزیر می بایست بر خلاف میل باطنی خود از آنان پیروی کنیم و یا با آنها از در مخالفت در آییم که در این صورت فتنه و فساد به وجود می آمد...! (۲)

بدین گونه، اوضاع سیاسی، وضعیتی پیچیده تر و بغرنج تر به خود گرفت.

خلافت از دیدگاه قریش

با پیشرفت رسالت اسلامی در مکه و میان قریش، ظهور پیامبری از بنی هاشم آن هم از میان بهترین بلکه برجسته ترین تیره های آن برای قریش قابل تحمل نبود. به همین سبب برای نبرد و مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و بنی هاشم

ص: ۱۶۶

۱- (۱) تاریخ طبری ۴۴۴/۲، مؤسسه علمی حوادث سال ۱۱.

۲- (۲) صحیح بخاری کتاب المحاربین ۶ حدیث ۶۴۴۲، سیره ابن هشام ۳۰۸/۴، تاریخ طبری ۴۴۷/۲ چاپ مؤسسه علمی.

همدست و در این راستا تمام ابزار جنگ را به کار گرفتند و با انواع تاکتیک های مبارزاتی در برابر آنان ایستادند و در توطئه بر ضد آن ها به برنامه ریزی و طرح و نقشه پرداختند.

حرکتی را که قریش انجام دادند به جهت علاقه مندی آنان به پرستش بت ها و یا ناخرسندی از رسالت جدید انجام نمی گرفت زیرا در آیین اسلام، احکامی مخالف فطرت سالم وجود نداشت (1) بلکه قریش در این اندیشه بود که ساختار سیاسی حاکمیت خود را بر اساس تقسیم مناصب عزت و سربلندی، به ویژه در جامعه آن روز جزیره العرب که گرایش های قبیله ای بر آن حکمفرما بود، تغییر دهد.

از همین رهگذر قریش نمی خواست تیره بنی هاشم را بر سایر تیره های خود امتیاز بخشیده و از آن ها برتر بدانند بلکه بر این تصور بود که بنی هاشم با در اختیار داشتن نبوت و دفاعی که تا پای جان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم انجام می دهد در پی امتیازطلبی و یا انگیزه برتری جویی بر همگان است، به همین دلیل بنی هاشم را در شعب به محاصره گذاشته و برای کشتن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دست به توطئه زدند. ولی محاصره و سایر تلاش های آنان در راستای به قتل رساندن پیامبر به شکست انجامید و چرخ عظیم رسالت اسلامی همه قدرت های مخالف را درنوردید و قریش با بی میلی اسلام آورد و بدین ترتیب، از توان و قدرتی که به توان در برابر نبوت مقاومت کند، برخوردار نبود.

ولی زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به فرمان خدا زمینه را برای جانشینی علی علیه السلام و فرزندان وی پس از خود، که بیش از همه به اصول و احکام اسلامی

ص: ۱۶۷

۱- (۱)). روایت شده بسیاری از سران قریش آشکارا با دین اسلام دشمنی می کردند ولی برای شنیدن قرآن پنهانی در جلسات شرکت می کردند.

آشنایی داشتند، مهیا فرمود به این دلیل بود که آنان را برتر از سایر پیروان خود می شمرد و به رهبری امت، شایسته تر می دانست این راهکار، گرایش ها و تعصبات قبیله ای و کینه توزی جاهلی را در دل قریش برانگیخت. از این رو، تصمیم گرفتند از جمع نبوت و خلافت بنی هاشم جلوگیری به عمل آورند زیرا نبوت و خلافت از دیدگاه قریش پادشاهی و حکومت تلقی می شد چنان که ابو سفیان در روز فتح مکه این مطلب را صریحا به ابن عباس گفت و اظهار داشت: پادشاهی برادر زاده ات بالا گرفته است. (۱)

این طرز تفکر بر فضای داغ سیاسی و افسوس لحظات عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم حکمفرما بود و آن گونه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مکرر از رحلت خویش خبر داده بود قریش به خوبی می دانست که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم در اثر این بیماری دنیا را وداع خواهد گفت. از سویی اگر امور در مسیر طبیعی خود حرکت می کرد قطعا خلافت به علی می رسید. در این جا دار و دسته ای که با بنی هاشم به طور عام و با علی علیه السلام به گونه ای خاص دشمنی و مخالفت داشتند، دست به تلاشی زدند که ماجرای سقیفه را به دنبال داشت.

اندیشه و تفکری را که خواهان عدم جمع نبوت و خلافت میان بنی هاشم بود، می توان در گفت و گویی که در دوران خلافت عمر میان وی و ابن عباس رخ داد، یافت:

عمر به ابن عباس گفت: می دانی چرا قریش پس از پیامبر، مانع به قدرت رسیدن شما شدند؟

ابن عباس می گوید: من دوست نداشتم به او پاسخ دهم از این رو، به او گفتم: فرضا اگر من علت آن را ندانم، امیر المؤمنین قطعا می دانند.

ص: ۱۶۸

عمر گفت: دلیل آن این است که قریش از جمع نبوت و خلافت میان شما ناخرسند بودند و عقیده داشتند اگر شما به قدرت برسید، بر آن ها جفا روا می دارید، به همین دلیل، قریش خلافت را برای خود برگزید و در این زمینه به نتیجه رسیده و به موفقیت دست یافت. (۱)

قضیه دیگری که به موضوع سلب خلافت از علی علیه السلام ارتباط دارد این است که آن حضرت قریش را در جنگ ها به زانو در آورده بود و عرب ها خون هر فردی را که پیامبر توسط شمشیر علی علیه السلام یا دیگران به زمین ریخته بود، پس از رحلت رسول خدا تنها به علی علیه السلام نسبت دادند زیرا در عرف و آداب و رسوم قریش میان هواداران پیامبر کسی جز علی علیه السلام دارای این شایستگی نبود که ریختن آن خون ها را به وی نسبت دهند. (۲)

کنار زدن امام علی علیه السلام از خلافت

با توجه به دلایل زیر ملاحظه خواهیم کرد که در جناح مخالف علی علیه السلام برای ربودن خلافت از کف آن بزرگوار، برنامه ریزی دقیقی انجام پذیرفته بود.

۱. مخالفان امام علی علیه السلام به مجرد این که از وخامت حال نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم اطلاع یافتند در مدینه ماندند و تصمیم گرفتند به هیچ قیمتی از شهر خارج نشوند. از سویی خود شاهد بودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در آن ایام بر سفارش به علی و ضرورت پیروی از او برای سلامت دین و دولت، تأکید فراوان دارد.

۲. آنان همواره در کنار حضرت قرار داشته و از او جدا نمی شدند و

ص: ۱۶۹

۱- (۱). مروج الذهب ۲/۲۵۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/۱۸۹، دار احیاء التراث العربی، کامل ابن اثیر، ۳/۶۳ و ۶۴.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳/۲۸۳.

تلاش می کردند از هرگونه بیان رسول خدا به عنوان حمایت از ولایت علی علیه السلام، جلوگیری به عمل آورند، به همین دلیل با شعاری که عمر سر داد و گفت «حسبنا کتاب الله؛ همان کتاب خدا برای ما کافی است» مجلسی که پیامبر اکرم در آن حضور داشت به هیاهو و جنجال کشیده شد و سپس آن پیامبر معصوم را به سخن گفتن ناشی از شدت درد، متهم ساخت که این سخن، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را آزرده چرا که حضرت بدانان فرمود: «برایم استخوان شانه و دواتی فراهم کنید.» چنین سخنی امکان نداشت بدون سابقه قبلی که در دل برخی از آنان نهان بود، در همه حاضران ایجاد تنفر و تردید نماید و انگیزه ای نیز برای اعتراض آنان وجود نداشت جز این که می خواستند با هیاهو و بلوا رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را از نگارش سفارش خود، باز دارند.

۳. این افراد در ارتباط با موضوع خلافت به سرعت تصمیم گرفتند و با استفاده از فرصت سرگرم بودن امام علی علیه السلام و بنی هاشم به انجام مقدمات دفن و خاک سپاری پیکر مطهر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، بیعت را به پایان رساندند. عمر با اطلاع از گردهمایی سقیفه، شخصی را نزد ابو بکر که داخل خانه پیامبر بود فرستاد و از او خواست به ابو بکر بگوید: بیرون بیا، قضیه ای پیش آمده که حضور تو در آن ضرورت دارد و از بیم این که علی علیه السلام و یا فرد دیگری از بنی هاشم از موضوع آگاه شود، آن قضیه را فاش نساخت، در غیر این صورت چه دلیلی برای کتمان آن وجود داشت؟ آیا چنین امر مهمی تنها نیازمند حضور ابو بکر بود و مسلمانان و دیگر، کسانی که از ابو بکر و عمر، به اسلام دلسوزتر بودند، نقشی نداشتند؟ چرا عمر شخصا وارد خانه پیامبر که مردم در آن گرد آمده بودند نشد تا با آنان در این زمینه گفت و گو کند؟

۴. تلاش کردند انصار را هم چنان بی طرف نگاه دارند و آن ها را با ادعای

این که قبیله پیامبر به شمار نمی آیند، از عرصه رقابت سیاسی دور سازند.

۵. در رعایت ترتیب بیعت، نخست از انصار بیعت گرفتند. زیرا اگر ابتداء با خلیفه جدید بیعت کرده بودند، بیعت آنان از کمترین ارزش واقعی برخوردار نبود و امام علی علیه السلام بعدها می توانست بر ضد قریش اقامه دلیل نماید. و اگر انصار از امام علی علیه السلام هواداری می کردند هیچ کس توان رقابت با آن حضرت را نداشت.

این واقعیت را می توان از نحوه بیعت گرفتن آنان پس از بیرون آمدن از سقیفه، به خوبی دریافت. وقتی مردم در مسجد گرد آمدند، عمر بر آن ها بانگ زد و گفت: چرا گروه گروه دور هم نشسته اید؟! بپا خیزید و با ابو بکر بیعت کنید، انصار با او بیعت کرده اند. از این رو، عثمان و امویان همراه وی و سعد و عبد الرحمان و بنی زهره بپا خاستند و با ابو بکر دست بیعت دادند.

۶. عده ای که از خارج شهر مدینه برای پشتیبانی و حمایت از طرف مخالف بنی هاشم، از قبل مهیا شده بودند وارد شهر شدند و سخن عمر که گفت: به مجرد این که چشمم به قبیله «اسلم» افتاد به پیروزی یقین حاصل نمودم، بیانگر همین معناست. (۱)

۷. کوشیدند تا بر اموری که فریب کارانه انجام پذیرفته بود، سرپوش نهند و هر کس که با آن ها به مخالفت برخیزد او را به آشوبگری و فتنه انگیزی میان مسلمانان، متهم سازند و این واقعیت، طی رخدادهای پیاپی بعدی روشن شد که اگر کسی از بیعت خودداری کرده و با اصول تعیین شده در سقیفه به

ص: ۱۷۱

۱- (۱). به طبقات ابن سعد ۳/ق ۱۴۵۲، انساب الاشراف ۱/۵۸۹، عقد الفرید ۴/۳۴۷، السقیفه و الخلافة از عبد الفتاح عبد المقصود ۱۳، السقیفه انقلاب ایض ماجرای ترور خالد بن سعید بن عاص، و ابن عساکر در حالات سعد بن عباد و کنز العمال ۳/۱۳۴ مراجعه شود.

مخالفت برخیزد او را از سر راه بردارند.

۸. از جمله دلایل برنامه ریزی قبلی آن ها این بود که: عثمان بن عفان هنگام نوشتن وصیت ابو بکر، از عمر به عنوان جانشین پس از ابو بکر در وصیت نامه نام برد، در صورتی که ابو بکر به او چنین فرمانی نداداده بود و در بیهوشی بسر می برد. بنابراین، عثمان از کجا و چگونه پی برد که عمر جانشین ابو بکر خواهد بود؟

۹. از این گذشته عمر، عثمان را در جمعی که یک تن از آن ها به خلافت مسلمانان برسد به گونه ای جا زد که قطعا برنده می شد و هر فرد آگاه به تاریخ و آشنای به روند امور و ترکیب شش نفره کاندیداها، قادر بر تجزیه و تحلیل این مسأله است چنان که امام علی علیه السلام خود، اوضاع را به روشنی تحلیل فرمود. (۱)

۱۰. با تشکیل حکومت زائیده گردهمایی سقیفه، ابو بکر مقام خلافت و ابو عبیده امور بیت المال و عمر پست قضاوت و داوری را بر عهده گرفتند (۲) و مناصب یاد شده در شیوه حکومت داری و دولت، مهم ترین و حساس ترین منصب ها را تشکیل می دهند. چنین ترکیبی در دستگاه دولت و عناصری که به حاکمیت رسیدند اتفاقی به وجود نیامد و جز با برنامه ریزی قبلی چنین قضیه ای عملی نبود.

۱۱. عمر، هنگام مرگ گفت: اگر ابو عبیده زنده بود او را به جانشینی خود برمی گزیدم (۳)، آیا واقعا شایستگی و لیاقت ابو عبیده، عمر را به گفتن این سخن واداشت، هرگز؛ زیرا عمر به خوبی شایستگی زعامت خلافت را در

ص: ۱۷۲

۱- (۱). تاریخ طبری ۶۱۸/۲ چاپ مؤسسه اعلمی، سیره عمر، از ابن جوزی ۳۷، کامل ابن اثیر ۴۲۵/۲.

۲- (۲). انساب الاشراف ۱۹/۵.

۳- (۳). کامل ابن اثیر ۴۲۰/۲.

علی علیه السّلام می دید، با این همه نمی خواست در زمان حیات او و پس از مرگش، زمام امور به دست امام علی علیه السّلام بیفتد.

۱۲. معاویه، ابو بکر و عمر را به سلب خلافت از علی علیه السّلام متهم ساخت و گفت: در این راستا به نقشه و برنامه ریزی پرداخته اند چنان که معاویه در پاسخ نامه محمد بن ابو بکر به این مطلب تصریح کرده می نویسد: من و پدرت به خوبی به فضیلت فرزند ابو طالب آگاهی داشتیم و حق او را بر خود لازم می شمردیم وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دنیا را وداع گفت، پدرت و فاروق «عمر» نخستین کسانی بودند که حق علی را ربودند و با دستوراتش به مخالفت برخاستند. و در این راستا با یکدیگر تباہی کرده و همدست شدند و سپس او را به بیعت با خود فرا خواندند و حضرت از بیعت با آنان خودداری و مدتی درنگ کرد، ولی آن دو در صدد قتل وی برآمده و او را به مرگ تهدید کردند. (۱)

۱۳. امیر المؤمنین علیه السّلام (در مورد خلافت ابو بکر) به عمر فرمود: امروز شیری از سینه خلافت بدوش که نیمی از آن به تو برسد، پایه های حکومت وی (ابو بکر) را تحکیم ببخش تا فردا آن را به تو بازگرداند. (۲)

۱۴. زهرای مرضیه علیها السّلام حاکمان به قدرت رسیده را به حزب گرایی سیاسی متصف ساخت که برای چنگ زدن به قدرت و محروم ساختن بنی هاشم از خلافت، در پی نقشه و توطئه اند، آن جا که فرمود:

«فوسمتم غیر ابلکم و اوردم غیر شربکم... ابتدارا زعمتم خوف الفتنه»؛ (۳)

أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ؛

ص: ۱۷۳

۱- (۱). مروج الذهب مسعودی ۱۹۹/۳، وقعه صفین از نصر بن مزاحم ۱۱۹.

۲- (۲). الامامه و السیاسه ۲۹، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱/۶.

۳- (۳). فقراتی از خطبه حضرت زهرا علیها السّلام در مسجد پیامبر، بحار الانوار ۲۲۰/۲۹.

بر غیر شترتان (خلافت) داغ نهادید، رسیدن به قدرت را مرکب سواری خود قرار دادید، در صورتی که شتر شما نبود، با دست آویز فتنه و آشوب، غصب خلافت کردید! آگاه باشید! خود را در فتنه انداخته و جهنم بر کافران احاطه دارد.

آثار منفی سقیفه

۱. خودسری در تصمیم گیری: شرکت کنندگان در گردهمایی سقیفه سفارشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را در مورد اهل بیت پاک وی، نادیده گرفتند و به دستورات صریح آن حضرت مبنی بر لزوم پیروی و تمسک به آنان، اهمیت قائل نشدند-فرضا- اگر از ناحیه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نیز سخنی درباره خلافت هیچ یک از خاندان آن بزرگوار صادر نشده بود و این خاندان از جنبه اصالت خانوادگی، خویشاوندی با پیامبر و اخلاق، جهاد، علم، عمل، ایمان و یا اخلاص بر دیگران امتیازی نداشته بلکه مانند سایر صحابه به شمار می آمدند، از نظر عقل و شرع و عرف چه مانعی داشت که انجام بیعت را تا پایان مراسم کفن و دفن پیکر مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به تأخیر اندازند؟! (۱).

انجام چنین عمل شتاب زده ای از این افراد برای جبران خلأئی که در پی وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به وجود آمد، اگر قرار بود بر چیزی دلالت کند قطعا دلیل بر این بود که باید روایات و یا زمینه سازی های قانونی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مورد اهل بیت را نادیده گرفت سپس به سرعت در پی به دست گرفتن زمام امور برآمد تا در صورت جریان امور به روال طبیعی، این سفارشات تأثیری بر جای نهد. به همین دلیل عمر در مورد بیعت ابو بکر گفت: بیعت ابو بکر عملی

ص: ۱۷۴

بی تدبیرانه بود، خداوند مسلمانان را از شر آن مصون داشت، به هوش باشید اگر کسی دیگر بار چنین بیعتی انجام دهد او را بکشید. (۱)

۲. این بیعت در جمع اهل حل و عقد که در به دست آوردن اجماع و نیز مشروعیت انتخاب، شرطی اساسی به شمار می آمد، انجام نپذیرفت، زیرا در سقیفه با طبقه برجسته صحابه نظیر علی علیه السلام و عباس و عمار یاسر و سلمان و خزیمه بن ثابت و ابو ذر و ابو ایوب انصاری و زبیر بن عوام و طلحه، و ابی بن کعب و بسیاری دیگر، مشورتی صورت نگرفت

۳. در شیوه بیعت گرفتن از مسلمانان، سختگیری و خشونت به کار گرفته شد و بسیاری از مسلمانان به زور وادار به بیعت شدند و تازیانه عمر در راستای اجرا و عملی شدن این بیعت نقش بزرگی ایفا کرد.

۴. مفاهیم انحراف آمیز سقیفه

الف- برتری جویی بر امت که با شعار «چه کسی در حکومت محمد با ما به ستیزه بر خواهد خواست؟!» نسبت به مسلمانان، اهانت روا داشتند.

ب- تبدیل معنای نبوت الهی و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، به حاکمیتی فامیلی که قدرت و مشروعیت خود را از انتخاب افراد قبیله به دست می آورد نه از دستورات آیین مقدس اسلام.

ج- فرصت دادن به مسلمانان برای طرح تعدد قدرت و رقابت با کسی که خداوند طبق دستورات حکیمانه اش اطاعت وی را بر مردم لازم شمرده و به تمرد واداشتن مردم در برابر حاکم معصومی که به فرمان خدا منصوب شده بود چنان که (در مسأله جانشینی پیامبر) اظهار داشتند: امیری از ما و امیری از شما.

ص: ۱۷۵

۱- (۱). تذکره الخواص ۶۱، به صحیح بخاری کتاب الحدود، باب رجم الجبلی مراجعه شود.

د-گردهمایی سقیفه زمینه مناسبی ایجاد کرد تا وجود امت و آراء آنان نادیده گرفته شود چنان که یک بار دیگر این مسأله در زمان تعیین جانشینی عمر، و بار سوم هنگام مرگ عمر در شورایی که وی بر مسلمانان تحمیل کرد، تجسم یافت.

سقیفه از دیدگاه امام علیه السلام

امام علی علیه السلام هیچگونه طمعی به دست یابی و تکیه زدن بر مسند خلافت نداشت. تمام سعی و تلاش وی در جهت تحکیم پایه ها و ارکان اسلام و گسترش آن و سربلندی دین و دینداران و بیان عظمت و سیره و رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و تشویق مردم در جهت پیمودن راه آن بزرگوار انجام می پذیرفت.

امام علیه السلام با اشتغال به انجام مقدمات خاکسپاری و نماز و دفن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در اندیشه اش خطور نمی کرد که روزی خلافت از او سلب شود زیرا وی از ناحیه خدا و رسولش شایسته چنین مقامی بود.

ولی آن چه را مردم در دل نهان داشتند با سفارشاتى که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در غزوه احد و حنین، بر آن تأکید کرده بود منافات داشت و آز و طمع رسیدن به قدرت، آنان را واداشت تا در پی به دست آوری حاکمیتی غیر حق برآیند.

بدین ترتیب، همان گونه که در شدايد و سختی های زمان حیات پیامبر، آن بزرگوار را تنها گذارده و از اطرافش پراکنده شدند این بار نیز بی آن که جنازه مطهرش را به خاک بسپارند، آن را رها ساخته و در پی کسب قدرت برآمدند.

خبر گردهمایی سقیفه به خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که علی علیه السلام و بنی هاشم و یاران مخلص و باوفای حضرت پیرامون جسم شریف رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در آن گرد آمده بودند رسید. عباس عموی پیامبر به علی علیه السلام گفت: برادرزاده! دست

را بده تا با تو بیعت کنم، با این کار مردم خواهند گفت که: عموی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با پسر عموی پیامبر بیعت کرده و بدین گونه حتی دو تن از مردم در بیعت با شما مخالفت نخواهند کرد.

امام علیه السَّلام فرمود: «عمو جان! آیا واقعا غیر از من کسی هست که خود را شایسته خلافت بداند.»

عباس گفت: خواهی دانست.

البته توطئه هایی که صورت می پذیرفت بر امام علیه السَّلام پوشیده نبود. از این رو، به صراحت به عمویش پاسخ داد: من نمی خواهم چنین بیعتی با من در پشت درهای بسته انجام پذیرد. (۱)

موضع گیری ابو سفیان

روایت شده، ابو سفیان به در خانه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که علی و عباس در آن حضور داشتند آمد و گفت: چرا خلافت باید در کوچک ترین طایفه قریش قرار گیرد؟! به خدا سوگند! اگر بخواهم شهر مدینه را بر ضد وی (ابو بکر) از سواره و پیاده پر خواهم کرد. علی علیه السَّلام فرمود: «ابو سفیان! برگرد، تو مدتی طولانی با اسلام و مسلمانان دشمنی کردی ولی نتوانستی هیچ گونه ضرر و زیانی بر آن وارد سازی.»

هم چنین منقول است: پس از بیعت مردم با ابو بکر، ابو سفیان از راه رسید و گفت به خدا سوگند! دود فتنه ای را می بینم که تنها خون آن را فرو می نشاند، ای خاندان عبد مناف! ابو بکر را با شما چه کار؟ علی و عباس آن دو تنی که به ضعف و زبونی کشیده شده اند کجایند؟ و سپس رو به علی علیه السَّلام کرد و گفت:

ص: ۱۷۷

دست را پیش آر تا با تو بیعت کنم، حضرت از این کار خودداری و ابو سفیان را مورد نکوهش قرار داد و فرمود: تو از این کار جزفته و آشوب منظور دیگر نداری و از دیرباز بدخواه اسلام بوده ای، ما به نصیحت تو نیازی نداریم. (۱) زمانی که با ابو بکر بیعت صورت گرفت: ابو سفیان گفت: ما را با ابو فصیل چکار؟ خاندان عبد مناف باید زمام امور را به دست گیرند!

به ابو سفیان گفته شد: ابو بکر به پسر ت ولایت داده است گفت: به راستی که خویشاوندی را به جا آورده است (۲).

معنای مخالفت ابو سفیان با ماجرای سقیفه، بر حق دانستن علی علیه السلام و بنی هاشم نبود، بلکه یک حرکت سیاسی ظاهری تلقی می شد که به وسیله آن قصد داشت نسبت به اسلام مکر و حيله انجام دهد و بدان جفا و ستم روا دارد و گرنه ارتباط ابو بکر و ابو سفیان فوق العاده قوی بود (۳).

مخالفتان سقیفه

در پی آثار و نتایجی که سقیفه به جای نهاد و برندگان آن از شایستگی و لیاقت کافی برای سرپرستی امت بهره مند نبودند طبیعی به نظر می رسید که تعدادی از جناح ها با آن به مخالفت برخیزند که از آن میان به سه گروه می توان

ص: ۱۷۸

۱- (۱). تاریخ طبری ۴۴۹/۲، کامل ابن اثیر ۳۲۶/۲ چاپ دار الفکر.

۲- (۲). تاریخ طبری ۴۴۹/۲ چاپ دار الاعلمی، کامل ابن اثیر ۳۲۶/۲.

۳- (۳). نقل شده روزی ابو سفیان از کنار جمعی از مسلمانان از جمله ابو بکر و سلمان و حبیب و بلال عبور کرد، برخی از آن ها گفتند هنوز شمشیرهای خدا گردن این دشمن خدا را قطع نکرده اند؟ ابو بکر با شنیدن این سخن آن ها را مورد نکوهش قرار داد و گفت چرا به بزرگ و رئیس قریش چنین سخنی می گوید؟ و به سرعت خدمت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آمد وی را در جریان سخنی که آن ها گفته بودند قرار داد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در پاسخ او فرمود ابو بکر! شاید تو آن ها را به خشم آورده ای که چنین سخنی را بر زبان آوردند؟ اگر چنین کرده باشی، در حقیقت خدا را خشمگین ساخته ای. صحیح بخاری ۳۶۲/۲.

اشاره کرد: نخست: جناح انصار؛ که به ایجاد تشکل اسلامی پرداخته و از موقعیت اجتماعی بزرگی برخوردار بودند و در عرصه نامزدی و انتخاب می بایست روی آن ها حساب کرد. این گروه با خلیفه و دو همراه وی در سقیفه بنی ساعده به نزاع پرداختند و میان آن ها کشمکش به وجود آمد که قضیه به سود قریش تمام شد.

بدین سان، ابو بکر و هوادارانش در برابر انصار از دو جنبه سود بردند:

۱. ریشه دار بودن اندیشه وراثت دینی در ذهن عرب ها که بر همین اساس ابو بکر اظهار داشت: قریش خویشاوندان پیامبر و از همه مسلمانان به او نزدیکتر و به جانشینی و حکومت آن حضرت شایسته ترند.

۲. شکافی که در صفوف انصار به وجود آمد و عده ای در مقام تأیید ابو بکر برآمدند و جمعی با او مخالفت کردند، نتیجه گرایش های قبیله ای آنان و یا حسدورزی بعضی نسبت به برخی دیگر تلقی می شد و تمایل داشتند خود را به دربار هیئت حاکمه جدید نزدیک و به پست و مقامی دست یابند، چنان که این پدیده به روشنی در سخنان اسید بن حضیر در سقیفه هویدا شد، آن جا که گفت:

حتی اگر برای یک بار سعد را به امارت برگزینید، خزر جیان همواره بدین کار بر شما برتری می جویند و هرگز سهمی برای شما منظور نخواهند کرد.

بنابراین بپا خیزید و با ابو بکر بیعت کنید (۱).

در حقیقت گردهمایی سقیفه از دو ناحیه، ابو بکر را به قدرت رساند:

۱. به ضعف کشاندن نقش پایگاه مردمی امام علی علیه السلام؛ زیرا انصار با کاری

ص: ۱۷۹

که انجام دادند راهی را برگزیدند که بدان ها اجازه نمی داد پس از سقیفه به جمع یاران امام علی پیوندند و در مورد خلافت و سزاواری حضرت به آن، وارد عمل شوند.

۲. ابو بکر در گردهمایی انصار به عنوان تنها مدافع حقوق مهاجران عموماً و حقوق قریش به گونه ای خاص مطرح گردید، زیرا شرایط برای این کار کاملاً مهیا و مناسب بود و آن دسته از سران مهاجر که اگر در سقیفه حضور داشتند، نتیجه کار بدین جا کشیده نمی شد، در آن جمع حاضر نبودند.

دوم: جناح امویان و در رأس آن ها ابو سفیان که برای دست یابی به جایگاهی برجسته در حکومت، دارای مطامع سیاسی بزرگی بودند تا بدین وسیله بخشی از عظمت سیاسی خویش را در جاهلیت باز گردانند و ابو بکر و دار و دسته اش طبق شناختی که از سرشت امویان و خواسته ها و تمایلات سیاسی و مادی آنان داشتند، با آن ها همگرایی نشان دادند. و در این راستا برای ابو بکر چندان مهم نبود تا در مورد برخی از اصول و مبانی و حقوق شرعی، کوتاه بیاید. به همین دلیل ابو بکر کلیه اموال مسلمانان و اموالی را که ابو سفیان به فرمان رسول صلی الله علیه و اله و سلم بابت زکات گرد آورده بود یک جا به ابو سفیان بخشید. و کسانی که در سقیفه برگ برنده ای به دست آورده بودند به مخالفت امویان و تهدیدی که ابو سفیان انجام داد و سخنان هیجان آمیزش و تمایلی که به تأیید امام و بنی هاشم نشان داد، اعتنایی نکردند بلکه ابو بکر و دار و دسته اموی او در کم رنگ ساختن نقش بنی هاشم در حال و آینده، از این موقعیت استفاده کردند و کارهای حکومتی را در تعدادی از مراکز مهم دولتی در اختیار امویان قرار دادند.

سوم: جناح هوادار بنی هاشم و خواص آنان نظیر عمار و سلمان و ابو ذر

و مقصداد رضوان الله تعالى عليهم اجمعين و گروه های زیادی از مردم که حق قانونی خلافت را از آن خاندان بنی هاشم می دانستند و طبق فرموده رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در روز غدیر و بر اساس شیوه های سیاسی که با آن آشنایی داشتند، این خاندان را وارثان طبیعی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آوردند و دلائل واهی و پوچی که طرف های درگیر در سقیفه مطرح می کردند بر این گروه ها تاثیر گذار نبود، زیرا اینان با مشاهده فعالیت های هواداران سقیفه پی بردند که هدف آن ها دست یابی به خواسته های خود و در اختیار گرفتن حکومت و اختصاص دادن آن به خویشان است و این خود، هشداری تلقی می شد که حکومت اسلامی از مسیر صحیح خود خارج و منحرف شده است.

نتایج سقیفه

ابو بکر و دار و دسته اش در برابر انصار و امویان به پیروزی دست یافتند و موقعیت را به عنوان خلیفه مسلمانان به دست گرفتند ولی این پیروزی وی را به تناقض سیاسی روشنی کشاند زیرا تنها پشتوانه و دلیل او در سقیفه تکیه بر اساس خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود و به همین دلیل برای رسیدن به زمام داری دینی، مسلک وراثت را پایه نهاد.

ولی بنی هاشم به عنوان جناح مخالف سقیفه، اوضاع سیاسی را دگرگون ساخت و با همان دلایلی که ابو بکر و هوادارانش بر سایر جناح ها چیره شده بودند با ابو بکر به احتجاج پرداخته و اظهار داشتند: اگر قرار است قریش برای دست یابی به خلافت، خود را از سایر عرب نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سزاوارتر ببینند، بنی هاشم از سایر قریش سزاوارتر به خلافت اند.

امام علی علیه السلام با اعلان این مطلب فرمود:

ص: ۱۸۱

اگر مهاجران به واسطه خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اقامه دلیل می کنند ما قادریم بر ضد مهاجران اقامه دلیل کنیم و اگر دلیل و برهان آن ها در برابر دلایل ما شکست خورد، تنها ما هستیم که قادر بر چنین ادعایی هستیم، در غیر این صورت انصار بر ادعای خود باقی خواهند بود.

این موضوع را عباس در گفت و گوی خود با ابو بکر به وضوح بیان کرد و اظهار داشت: ابو بکر! تو ادعا می کنی و می گویی: ما شجره رسول خدا هستیم.

باید بدانی که شما به منزله همسایگان آن درخت هستید و ما شاخه های آن را تشکیل می دهیم. (۱)

امام علی علیه السلام در دل کسانی که در بازی سقیفه به پیروزی دست یافته بودند، منبع ترس و بیم تلقی می شد و در برابر تمایلات و خواسته ها و جاه طلبی های آنان سدی استوار به شمار می آمد حضرت به خوبی می توانست از وجود سودجویانی که تعداد آن ها اندک نیز نبود و با وزش هر بادی به سوی متمایل می شدند و با هر صدایی هم‌نوا می گشتند و آراء و موقعیت های خود را در بازارهای سیاسی، ارزان عرضه می کردند، بهره بگیرد و از خمس و غلات مزارع مدینه و درآمد کلان فدک، شکم آن ها را سیر کند، ولی آن حضرت با کمالات انسانی و شخصیتی خود و جایگاه برجسته ای که از آن برخوردار بود، دست به چنین کاری نزد، از سویی، وی قادر بود در برابر سران سقیفه با استناد به خویشاوندی نزدیک با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که برگ برنده ای در دست او بود دست به فعالیت بزند و بر ضد آن ها اقامه دلیل و حجت نماید چنان که آن بزرگوار در سخن خود به این مطلب اشاره دارد:

ص: ۱۸۲

پایه استدلال آن‌ها درختی بود که میوه هایش را تباه ساختند.

به همین جهت بود که اکثریت مردم نسبت به اهل بیت پیامبر قداست و احترام قائل بودند و این عمل، هیئت حاکمه را در بحران سیاسی دشواری قرار می داد که راه گریزی از آن نداشت، ولی امیر مؤمنان علیه السلام برتر از آن بود که دست به چنین اموری بزند، چرا که او مصلحت بزرگ اسلام را بر مصالح شخصی مقدم می داشت. حکومت وقت برای جلوگیری از احتمال حرکت امام علیه السلام در این مسیر، بین انتخاب دو راه مردد شد:

نخست: مسأله خویشاوندی را در امر خلافت به هیچ وجه پذیرا نشود و معنای این کار آن بود لباس مشروعیتی که ابو بکر آن را در سقیفه به تن کرده بود، از وی برکنند.

دوم: خود هیئت حاکمه به تناقض گویی می افتاد زیرا آن‌ها بر اجرای اصل خویشاوندی که در برابر سایر جناح‌ها عنوان کرده بودند پافشاری داشتند در صورتی که برای بنی هاشم نزدیک ترین خویشاوندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، هیچ گونه حقی در حکومت در نظر نگرفتند و یا اگر حقی منظور می کردند در شرایطی نبود که مخالفت بنی هاشم در رویارویی با حکومت، تلقی شود. بدین ترتیب قدرت حاکم، راه دوم را برگزید. (۱)

ص: ۱۸۳

۱- (۱). برای آگاهی بر شرح ماجرا به کتاب «فدک فی التاریخ» شهید صدر ۸۴-۹۶ و تاریخ طبری ۴۴۹/۲ و ۴۵۰ (حوادث السقیفه) مراجعه شود.

امام علیه السلام در دوران ابو بکر

رویارویی حکومت، با مخالفان

دست یافتگان به حکومت که برای تسلط بر آن تلاش و برنامه ریزی کرده بودند از قدرت، صرف نظر نکردند و بر اصولی که در سقیفه اعلام کرده بودند پابرجا ماندند و با قطع نظر از مشروعیت و یا صحت این قبیل نظریات، با ابزارها و راه های گوناگونی بر همان مواضع پافشاری نمودند. به همین دلیل ملاحظه می کنیم این گروه، با به کارگیری برخی شیوه ها و حرکت های سیاسی، کوشیدند خاندان پیامبر را به طور کلی از صحنه حکومت کنار نهند و با زور و قدرت به اندیشه و تفکر حامی بنی هاشم، بلکه هرگونه مخالفت احتمالی آینده پایان دهند که در ذیل بدان ها اشاره می شود.

۱. هیئت حاکمه جدید به مخالفان وانمود کرد که مخالفت آنان با خلیفه جدید، به فتنه و آشوب کشیده خواهد شد و چنین چیزی در اسلام حرام است، البته شرایط نابسامان دولت اسلامی، آن ها را در محکوم ساختن مخالفان کمک می کرد زیرا افزون بر ارتدادی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در درون مرزهای دولت نوپای اسلامی به وجود آمده بود، دشمنان خارجی نیز دولت اسلامی را از خارج مورد تهدید قرار می دادند.

۲. خلیفه و هوادارانش همان گونه که بر ضد سعد بن عباده در سقیفه از

شیوه خشونت و زور استفاده کردند همان روش را بر ضد امام علی علیه السلام نیز به کار گرفتند. سرسختی و خشونت آنان به حدی رسید که عمر تهدید کرد خانه امام علی علیه السلام را هر چند فاطمه زهرا علیها السلام در آن حضور داشته باشد به آتش خواهد کشید (۱). معنای این کار این بود که دستگاه حکومتی نسبت به فاطمه زهرا علیها السلام و هیچ یک از خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم حرمتی قائل نیست و همین شیوه را در مورد آنان نیز به کار خواهد گرفت.

۳. ابو بکر و دار و دسته اش، از بیم این که مبادا بنی هاشم به خلافت دست یابند، هیچ یک از آنان را در امور حکومتی شرکت نداد و حتی یک فرمانروا از بنی هاشم را بر وجبی از سرزمین پهناور اسلامی نگمارد (۲).

۴. جناح های مخالف بنی هاشم جهت دست یابی به خلافت و بالاترین مرکز حکومت، دست به ایجاد تشکل بزرگ سیاسی زدند تا با خاندان پیامبر به رقابت و دشمنی پردازند، از این رو، ملاحظه می کنیم که امویان بلند پروازی های سیاسی روشن و گوناگونی داشته و در دوران ابو بکر و عمر، از پست های بالایی حکومتی برخوردار بودند، افزون بر آن، در شورایی که از ترفندهای خلیفه دوم بود، عثمان بن عفان از دیگر رقبای خود، شانس بیشتری برای خلافت داشت.

از ویژگی های این تشکل بزرگ سیاسی، دوام و گستردگی آن بود زیرا ارتباط به شخص خاصی نداشت بلکه در خاندانی بزرگ تجسم می یافت، در نتیجه هیچ گاه شرایط و اوضاع مناسبی مهیا نمی شد که خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بتوانند حداقل به آسانی به منصب خلافت دست یابند.

ص: ۱۸۶

۱- (۱). بحار الانوار ۱۹۷/۴۳ چاپ دار الوفاء.

۲- (۲). تاریخ طبری ۶۱۸/۲، مروج الذهب در حاشیه تاریخ ابن اثیر ۱۳۵/۵.

۵. کلیه عناصری را که تمایل به بنی هاشم داشتند از کار برکنار نمودند.

نقل شده ابو بکر، خالد بن سعید بن عاص را از فرماندهی سپاه برکنار ساخت، در صورتی که خود، او را به فرماندهی منصوب و برای فتح شام گسیل داشته بود. این کار را بدین جهت انجام داد که عمر، گرایش وی به بنی هاشم و تمایل او را به خاندان پیامبر، به ابو بکر گزارش و موضع گیری مخالفی را که خالد پس از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با آنان داشت به ابو بکر یادآور شد (۱).

۶. توان اقتصادی امام علی علیه السَّلام را از بیم این که مبادا امام علیه السَّلام جهت تبلیغ در مسیر بازگرداندن حق قانونی خود در خلافت از آن بهره بگیرد، به ضعف کشاندند به همین دلیل خلیفه، فدک را از زهرا علیها السَّلام مصادره کرد زیرا می دانست هرگاه امیر مؤمنان مردم را به بیعت خود فرا خواند، آن مخدیره نسبت به امام علیه السَّلام پشتیبانی قوی به شمار می آید و این در صورتی است که پی برده باشیم جناح های سیاسی، آراء خود را به حکومت فروخته بودند و اگر در این معامله سود بیشتری عرضه می شد، امکان فسخ و برهم زدن آن معامله وجود داشت و ابو بکر شخصا مال و دارایی را به عنوان وسیله ای برای فریب مردم و کسب آراء آنان به کار گرفته بود. (۲)

اگر بر این مطلب بیفزاییم که شخصیت حضرت زهرا علیها السَّلام از دیدگاه پیروان امام علی علیه السَّلام خود، دلیلی بر شایستگی امام علیه السَّلام به خلافت، تلقی می شد به روشنی در خواهیم یافت که خلیفه در تلاش های سیاسی خود کاملاً موفق شد تا موضع زهرا علیها السَّلام حامی و پشتیبان امیر مؤمنان علیه السَّلام را موضعی خنثی جلوه دهد و این موضوع را با ترفندی ماهرانه و غیر مستقیم به مسلمانان فهماند و اظهار

ص: ۱۸۷

۱- (۱). تاریخ طبری ۵۸۶/۲، چاپ مؤسسه اعلمی

۲- (۲). طبقات ابن سعد ۱۸۲/۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۳۳/۱.

داشت: فاطمه نیز یک زن، مانند سایر زنان است و نباید آراء و دعاوی او، حتی در مسأله ناچیزی مانند فدک، به عنوان سند و دلیل مطرح شود تا چه رسد به مسأله مهمی مانند خلافت، زیرا اگر زهرا علیها السّلام خواستار مزرعه ای که حق او نیست، بشود امکان دارد کلیه دولت اسلامی را برای شوهرش مطالبه کند (۱) در صورتی که به ادعای صحابه نامزد جانشینی رسول خدا (ص) که زمام امور را به دست گرفتند امیر المؤمنین هیچ گونه حقی در دولت نداشت.

نقل شده وقتی خلافت ابو بکر پابرجا شد، شخصی را نزد وکیل حضرت زهرا علیها السّلام فرستاد و او را از فدک بیرون راند و خود بر فدک استیلاء یافت و به حدیثی استناد کرد که غیر از او کسی آن را نقل نکرده بود ابو بکر گفته بود از پیامبر شنیده که می فرمود: «ما پیامبران چیزی به ارث نمی نهیم، آن چه را به ارث می گذاریم صدقه خواهد بود.» بنا به این گفته، پیامبر چیزی به ارث نمی گذارد و میراثش هر چه باشد مربوط به مسلمانان فقیر و مستمند است! (۲).

اعتراض به خلافت سقیفه

صحابه برگزیده و نیک مردانی که در مطالبه حق قانونی خلافت امام علی علیه السّلام در کنار آن بزرگوار قرار داشتند با صلابت و اطمینان و بی پرده و با براهین روشن و دندان شکن و دلایل صریح شرعی و با شیوه ای که حاکی از علاقه به حق گرایی و حراست دولت اسلامی از انحراف بود به حکومت وقت، اعتراض نمودند.

ص: ۱۸۸

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: صلی الله علیه و اله و سلم ۲۸۴/۱ چاپ همراه با تحقیق ابو الفضل ابراهیم در این کتاب پاسخ علی بن فارقی مدرس مدرسه غربی: در جواب ابن الحدید، به همین معنا بوده است.

۲- (۲). سنن بیهقی ۳۰۱/۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۱۸/۱۶-۲۲۴، دلائل الصدق مظفر ۳۲/۳.

این جمع برگزیده در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حضور یافتند و خزیمه بن ثابت، از جمله اصحاب جلیل القدر پیامبر از آن میان بپاخاست و گفت: مردم! آیا بیاد ندارید که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم گواهی مرا به تنهایی پذیرفت و نیازی به گواهی دیگری در کنار من ندید، گفتند: آن چه می گویی صحیح است. وی اظهار داشت: پس من گواهی می دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم که می فرمود: «اهل بیتم حق و باطل را از یکدیگر جدا می کنند، آنان پیشوایانی هستند که مردم باید از آنان پیروی کنند»؛ من آن چه را می دانستم گفتم و جز این وظیفه ای ندارم شما خود دانید.

عمار یاسر نیز لب به اعتراض گشود و اظهار داشت: ای قریش و ای مسلمانان! اگر می دانید که چه بهتر! اگر آگاهی ندارید، بدانید که اهل بیت پیامبران به آن حضرت سزاوارتر و به میراث او شایسته تر و به امور دین و مؤمنان آشنا تر و نسبت به ملت و امتش خیر خواه تر از دیگرانند، بنابراین، از پیشوای خود اطاعت کنید، تا قبل از گرفتاری در بند گمراهی و ضعف و زبونی و تفرقه و پراکندگی و دست به گریبان شدن با فتنه و آشوب، حق را به اهلش برگردانید.

آن گاه سهل بن حنیف بپاخاست و اظهار داشت: ای قریشیان! گواهی می دهم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را در مسجد دیدم دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و می فرمود:

مردم! این شخص، علی است که پس از من پیشوای شماست و در زمان حیات و پس از رحلتم وصی من است، او دیون مرا ادا، و به وعده هایم وفا می کند، وی نخستین کسی است که در کنار حوضم با من دیدار خواهد کرد، خوش به حال کسی که از او پیروی نماید و وای بر آن کس که از فرمان او سرپیچی کند و تنهایش بنهد.

سپس ابو هیثم بن تیهان به پاخاست و گفت: گواهی می دهم آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در روز غدیر خم علی علیه السلام را به مردم معرفی کرد، انصار گفتند:

پیامبر علی را به جانشینی خود معرفی نمود و برخی اظهار داشتند: او را معرفی کرد تا مانند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مولا و سرور مردم باشد. در این زمینه بحث به درازا کشید، فردی را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرستادیم و راز مطلب را از آن بزرگوار جو یا شدیم حضرت فرمود:

او(علی) پس از من ولی و سرپرست مؤمنان و خیرخواه ترین مردم به امت من است.

اکنون من به آن چه یاد دارم گواهی می دهم، هرکس خواست ایمان آورد و گرنه کفر بورزد، روز جدایی، میعاد همگان است.

سپس گروه دیگری از جمله ابو ذر و ابو ایوب انصاری و عتبه بن ابی لهب و نعمان بن عجلان و سلمان فارسی به پاخاسته و بر ضد هواداران سقیفه اقامه دلیل کردند (۱).

بیعت اجباری

خودداری امام علیه السلام از بیعت و اقدام عده ای از صحابه جلیل القدری که آشکارا به اعتراض پرداخته و از هیئت حاکمه خواستار واگذاری قدرت و سپردن آن به صاحب اصلی اش شدند، برای حکومت وقت، خطری جدی به حساب می آمد، چرا که در شوراندن احساسات مسلمانان و بسیج و گردآوری آنان در جمع یاران امیر مؤمنان علیه السلام تأثیر فوق العاده بسزایی داشت افزون بر

ص: ۱۹۰

۱- (۱). تاریخ ابو الفدا ۱/۱۵۶، خصال صدوق ۴۳۲، احتجاج طبرسی ۱/۱۸۶.

عشایر باایمانی نظیر قبایل اسد و فزاره (۱) و بنی حنیفه که در حومه مدینه می زیستند و نیز دیگر قبایلی که از بیعت با ابو بکر سر بر تافته و از پرداخت زکات، به حکومت جدید که آن را غیر قانونی می دانستند، خودداری کردند و نماز به پای می داشتند و کلیه شعائر دینی را انجام می دادند و در روز غدیر خم شاهد بودند پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان پس از خود، از مردم بیعت گرفت. از این رو، هیئت حاکم تصمیم گرفت به این خطر پایان دهد و این حرکت را با مجبور ساختن رهبر مخالفان، علی بن ابی طالب، به بیعت با ابو بکر، عملی ساخت.

به گفته برخی تاریخ نگاران عمر نزد ابو بکر آمد و بدو گفت: آیا قصد نداری از علی که با تو بیعت نکرده، بیعت بگیری؟ تا علی با تو بیعت نکرده نمی توانی دست به هیچ اقدامی بزنی! کسی را برای گرفتن بیعت نزد او بفرست.

همه به این نتیجه رسیدند که امام علی علیه السلام را مجبور به بیعت با ابو بکر نمایند، به همین دلیل با اعزام نیروی نظامی خانه حضرت را به محاصره در آوردند و با زور و قلدری، وارد خانه وی شدند (۲) و او را به گونه ای غیر شایسته که در شأن فردی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم درباره اش فرموده بود

«أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی»

نبود از خانه خارج ساخته و نزد ابو بکر آوردند و با صدای بلند بر او بانگ زدند: با ابو بکر بیعت کن، امام علی علیه السلام با سخنانی حاکی از اطمینان، بی پروا و

ص: ۱۹۱

۱- (۱). تاریخ طبری ۴۷۶/۲ چاپ مؤسسه اعلمی

۲- (۲). الامامه و السیاسه ۳۰، تاریخ طبری ۴۴۳/۲.

من به خلافت، سزاوارتر از شما هستم و با شما بیعت نخواهم کرد، سزاوارتر است شما با من بیعت کنید چرا که شما با استناد به خویشاوندی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، خلافت را از انصار باز گرفتید و اکنون آن را از ما غصب می کنید! آیا شما در برابر انصار مدعی نشدید که چون پیامبر از شماست بنابراین، به خلافت سزاوار ترید، و بر همین اساس آن ها زمام امور را به دست شما سپردند و خلافت را تسلیم شما نمودند؟ اکنون من با استناد به همان دلیلی که شما با انصار به احتجاج پرداختید، با شما احتجاج می کنم. ما، در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و پس از رحلتش به آن بزرگوار سزاوارتر از دیگرانیم، اگر به خدا ایمان دارید با ما منصفانه رفتار کنید، در غیر این صورت آگاهانه بر ما جفا روا داشته اید. (۱)

امام علیه السلام با این موضع گیری صریح از ماهیت سیاسی مستند آنان پرده برداشت. مستندی که این افراد آن را بهانه ای برای رسیدن به قدرت قرار دادند.

به همین دلیل آنان چاره ای نداشتند یا تسلیم شوند و یا با آن چه در اندیشه می پروراندند و در دل نهان داشتند بدو پاسخ دهند از این رو، عمر بن خطاب پس از آن که از پاسخ امام علیه السلام درماند، بر آشفت و به زور متوسل شد و به حضرت گفت: تا بیعت نکنی دست از تو برنخواهیم داشت، امام علیه السلام وی را مورد نکوهش قرار داد و فرمود:

«إحلب حلباً لك شطره، و اشدد له اليوم یردده عليك غدا، و الله یا عمر! لا أقبل قولك و لا ابایعه؛ (۲)

شیری از سینه خلافت بدوش که نیمش از آن تو باشد، امروز پایه های حکومت او

ص: ۱۹۲

۱- (۱). الامامه و السیاسة ۲۸.

۲- (۲). انساب الأشراف ۵۸۷/۱، شرح نهج البلاغه ۲/۲-۵

(ابو بکر) را تحکیم ببخش تا فردا آن را به تو باز گرداند، عمر! به خدا سوگند! سخن تو را نخواهم پذیرفت و با ابو بکر بیعت نخواهم کرد».

در این جا امام علیه السّلام راز تحرکات و جوش و خروش عمر را در مورد بیعت فاش ساخت زیرا عمر بدین منظور که خلافت و امور حکومت پس از ابو بکر، به وی باز گردد، این کار را انجام داد.

ابو بکر از آن بیم داشت که مبدا گردش اوضاع به سود او نباشد و از فرجام خشم امام علیه السّلام بیمناک بود از این رو، به امام علیه السّلام گفت: اگر خود نخواهی بیعت کنی من تو را مجبور نمی کنم، سپس برای آرام ساختن و دلجویی از امام، از ابو عبیده جراح خواست با آن حضرت گفت و گو کند. ابو عبیده به امام علیه السّلام گفت:

عموزاده! شما جوان هستی و این آقایان سالخوردگان فامیل شما تلقی می شوند، آن ها نسبت به امور، با تجربه تر و آشنا تر از شمایند، من ابو بکر را در امر خلافت از شما توانا تر می بینم، وی بیش از شما تحمل بار این مسئولیت را دارد و بدان آگاه تر است، بنابراین خلافت را به ابو بکر تسلیم کن، اگر خداوند به تو عمر طولانی دهد، از جنبه فضل و دین و دانش و درک و سابقه و نسبت به رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به خلافت شایسته تر و برازنده تر هستی (۱).

فرجام این انحرافات چیزی جز فریب افکار عمومی و تعلق در موضع گیری تلقی نمی شد و این امور بر امام علیه السّلام پوشیده نبود بلکه پدیدار شدن آثار انحراف، رنج و نگرانی اش را افزایش داده و او را رنجیده خاطر ساخت و

ص: ۱۹۳

حضرت را واداشت تا مردم را مخاطب قرار داده و آنان را بر اشتباهاتشان آگاه سازد لذا فرمود:

ای گروه مهاجران! خدا را در نظر داشته باشید، خلافت و حکومت محمد را میان عرب از خانه اش خارج نکنید و به خانه های خود منتقل نسازید و خاندانش را از جایگاه و حق او میان مردم، کنار ننهید، ای مهاجران به خدا سوگند! ما از همه مردم به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سزاوارتریم زیرا ما اهل بیت آن بزرگوار به شمار می آییم و تا آن زمان که میان ما قاری کتاب خدا، و فقیه در دین الهی و افراد آشنای به سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و امور مردم، که گرفتاری های آنان را رفع می کنند و میانشان با عدالت رفتار می کنند، وجود داشته باشند که به خدا سوگند! وجود دارند، ما از شما به خلافت سزاوارتریم، از هوای نفس پیروی نکنید که از راه خدا منحرف و از حق بیشتر فاصله می گیرید. (۱)

روایت شده: حضرت زهرا علیها السلام از بیم سوء قصد دشمنان به امام علیه السلام دست فرزندانش حسن و حسین را گرفت و برای دفاع از امام علیه السلام در پی آن حضرت به راه افتاد همه زنان بنی هاشم آن مخدره را همراهی می کردند. حضرت به مسجد رسید و به آنان اعلان داشت اگر امام را رها نکنند آن ها را نفرین خواهد کرد و فرمود:

«خَلُّوا عَنِ ابْنِ عَمِّي، خَلُّوا عَنِ بَعْلِي، وَاللَّهِ لَأَنْشُرَنَّ شَعْرِي وَأَضَعَنَّ قَمِيصَ أَبِي عَلِيٍّ رَأْسِي وَأَدْعُونَ عَلِيَّكُمْ، فَمَا نَاقَهُ صَالِحٌ بِأَكْرَمِ عَلِيٍّ مَنِّي، وَلَا فَصِيلَهَا بِأَكْرَمِ عَلِيٍّ مَنِّي وَلَدِي؛ (۲)

دست از پسر عمو و همسرم بردارید و گرنه گیسوی خود را پریشان خواهم کرد و

ص: ۱۹۴

۱- (۱). الامامه و السياسة ۲۸.

۲- (۲). احتجاج طبرسی ۲۲۲/۱

پیراهن پدرم را بر سر می افکنم و شما را نفرین می کنم، ناقه صالح نزد خدا، از من عزیزتر نبود و بیچه آن ناقه نزد خدا از فرزندانم عزیزتر نبود.

امام علی علیه السلام و پیچیدگی های سقیفه

با همه شگفت انگیزی مواضع امام علیه السلام، موضع گیری وی در مورد خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شگفت آورتر به شمار می آمد، زیرا آیین الهی در هر زمان قهرمانی می طلبد که جان و مال خویش را در راه آن قربانی ساخته و سبب تقویت مکتب گردد و همین اصل علی علیه السلام را در «لیله المبیت» به استقبال مرگ فرستاد و روز هجرت، پیامبر عظیم الشأن اسلام را به ساحل نجات رهنمون شد.

در رنج و دشواری هایی که علی علیه السلام پس از رحلت برادرش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با آن ها دست به گریبان بود زمینه قربانی کردن فرزندانش حسن و حسین برایش مهیا نبود زیرا اگر امام علیه السلام خویشتن را جهت قرار دادن خلافت در مسیری که خود، آن را قانونی می دانست، قربانی می کرد، پس از او کسی برای سروسامان دادن اوضاع، وجود نداشت و نوادگان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در کودکی از چنان موقعیتی که امام در نظر داشت، برخوردار نبودند.

علی علیه السلام در سراسر زندگی، از ولادت در کعبه تا شهادت در مسجد کوفه، در جهت قربانی شدن در راه آرمان خویش در کمال آمادگی قرار داشت.

امام علیه السلام در حقیقت، موقعیتی را قربانی ساخت که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وی را بدان منصوب نموده بود. در راستای مصلحت بزرگی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم او را وصی و نگاهبان بر آن مقرر داشت، از زمامداری سیاسی ظاهری صرف نظر کرد.

امام علیه السلام بر سر چند راهی قرار گرفته بود که پیمودن هر یک از آن راه ها برایش

۱. یا می بایست مانند سایر مسلمانان بدون هیچ مانعی با ابو بکر بیعت کند، بلکه با این کار از وجود خویش و منافع شخصی و مصالح آینده اش حفاظت کند و در دستگاه حکومتی جاه و مقامی بیابد و از تکریم و احترام برخوردار باشد و چنین چیزی برای حضرتش ممکن نبود زیرا معنای امضای بیعت و ولایت ابو بکر، مخالفت با دستورات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تلقی می شد و برای همیشه به انحراف ولایت و امامت، از مسیر اصلی و معنای حقیقی خود می انجامید و تلاش ها و فداکاری هایی که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و امام علی علیه السلام در جهت تحکیم ارکان اسلام و پایه های خلافت قانونی مبذول داشته بودند، از میان می رفت و در نتیجه، مجموعه نظام اسلامی به انحراف کشیده می شد.

۲. و یا بسان فردی که خوار در چشم و استخوان در گلو دارد، سکوت اختیار کند و بکوشد تا برای حفظ نظام اسلامی و مسلمانان راهی معتدل بییابد تا بازدهی و آثار و نتایج آن با تأخیر انجام پذیرد.

۳. یا این که امام علیه السلام بر ضد خلافت ابو بکر، به جنبشی مسلحانه دست بزند و مردم را به سوی خود فرا خواند، اما چنین جنبشی چه نتیجه ای می توانست در بر داشته باشد؟ اینک ما در صدیم در پرتو شرایط تاریخی مربوط به آن لحظات دشوار، این موضوع را روشن نماییم.

معمولاً حاکمان و فرمانروایان با اندک مخالفتی که در برابر خود احساس کنند، از قدرت کنار نمی روند و با آشنایی که از این خلفا داریم شدیداً در پی دست یابی به خلافت بودند و معنای این کار این بود که اینان از حکومت جدیدشان به دفاع بخواهند خاست. در چنین موقعیتی فوق العاده، با عقل و منطق سازگار بود که سعد بن عباده برای اعلان جنگی دیگر جهت دست یابی

به خواسته های سیاسی اش، فرصت را غنیمت بشمرد، زیرا به خوبی می دانیم زمانی که از او درخواست بیعت شد، وی حزب پیروز را به شورش تهدید کرد و گفت: «به خدا سوگند! تا تیر در ترکش دارم مبارزه خواهم کرد و نیزه ام را از خونتان رنگین می سازم و میانتان شمشیر می نهم و همراه با خاندان و هوادارانم با شما خواهم جنگید و اگر جن و انس از شما پیشتانی کنند با شما بیعت نخواهم کرد» (۱)

به گمان قوی، وی تهدید کرد که دست به شورش خواهد زد ولی جرأت نیافت، نخستین فردی باشد که بر روی خلافت موجود تیغ می کشد لذا تنها به تهدید شدید اللحنی که به منزله اعلان جنگ تلقی می شد اکتفا کرد و در انتظار ضعف و آشفتگی اوضاع بود تا به همراه دیگران دست به شمشیر ببرد. البته جا داشت که شورش سعد عملی شود و ترس و بیمش از میان برود و حزب حاکم در نظرش ضعیف جلوه کند زیرا او ندایی قوی را به حمایت از خویش ملاحظه کرد که آشکارا اعلان شورش می کند با این هدف که مهاجران را با قدرت شمشیر از مدینه براند و کار را از سر بگیرد. چنان که حباب بن منذر در گردهمایی سقیفه همین موضوع را از زبان سعد آشکارا بیان کرد. (۲)

البته بعد از بیان این ماجرا، تشکلات سیاسی امویان را در مسیر دست یابی به مقام و قدرت و نفوذی که سال های پایانی جاهلیت در مکه از آن برخوردار بودند، نباید فراموش کرد. در آن دوران زمام شهر را در رویارویی با اسلام و حکومت نبوی، ابو سفیان بر عهده داشت ولی اکنون عتاب بن اسید بن امیه،

ص: ۱۹۷

۱- (۱). تاریخ طبری ۴۹۵/۲ چاپ مؤسسه اعلمی

۲- (۲). تاریخ طبری ۴۵۹/۲، در ماجرای سقیفه حباب بن منذر گفت به خدا سوگند! اگر شما بخواهید کار را از سر می گیریم

فرمانروای بی چون و چرای آن سامان به شمار می آمد.

با بررسی اوضاع و شرایط تاریخی آن زمان (۱)، ملاحظه می کنیم وقتی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دنیا را وداع گفت و خبر رحلت آن بزرگوار به مکه رسید، عتاب بن اسید بن ابو العاص بن امیه که از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمانروای آن دیار بود متواری و مخفی شد و اوضاع شهر متزلزل شد و مردمش در آستانه ارتداد قرار گرفتند. هر چند دلایل برگشتن آن ها از دین قانع کننده نیست و آن گونه که برخی پژوهشگران قائلند دلیل این واپسگرایی دینی این نبود که آنان پیروزی خویش را در پیروزی ابو بکر و پیروزی بر مردم مدینه بیندازد، زیرا خلافت ابو بکر در همان روز رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سر و سامان یافت، و به گمان قوی خبر مربوط به خلافت، همزمان با خبر وفات پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به مردم مکه رسید بلکه سبب این ماجرا این بود که: عتاب بن اسید در انتظار اتخاذ موضع سیاسی خاندان خویش بود، به همین دلیل متواری و مخفی شد و بدین وسیله اوضاع را آشفته ساخت تا دریابد چنانچه خشم ابو سفیان فرو نشسته و از اوضاع راضی است و با حاکمان به نتایجی رسیده که به سود خاندان اموی باشد یک بار دیگر در انظار مردم ظاهر شود و امور را به مسیر اصلی خود بازگرداند. (۲)

بنابراین، در آن برهه، بین شخصیت های اموی ارتباطات سیاسی کاملاً برقرار و این معنا بیانگر قدرتی بود که خود را در آن سوی گفته های ابو سفیان

ص: ۱۹۸

۱- (۱). کامل ابن اثیر ۱۲۳/۳، خبر وفات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم زمانی که فرمانروایی مکه را عتاب بن اسید بن ابو العاص بن امیه عهده دار بود، بدان جا رسد.

۲- (۲). تاریخ طبری ۴۴۹/۲ وقتی خلیفه اول معاویه پسر ابو سفیان را به فرمانروایی رساند، جوش و خروش ابو سفیان فرو نشست و گفت ابو بکر حق خویشاوندی اش را ادا کرد خداوند ارتباط خویشاوندی ابو بکر را قطع نکند.

پنهان کرده بود، زیرا وقتی ابو سفیان بر ابو بکر و هوادارانش خشمگین شد گفت: دود فتنه ای را مشاهده می کنم که جز خون چیزی آن را فرو نمی نشاند و در مورد علی علیه السّلام و عباس عموی وی گفت: سوگند به آن که جانم در دست اوست، از آن دو پشتیبانی خواهم کرد. (۱)

امویان در ایجاد بلوا و شورش و کودتا کاملاً آمادگی داشتند و زمانی که از علی علیه السّلام خواستند رهبری مخالفان را بر عهده گیرد حضرت به روشنی این معنا را دریافت و به خوبی می دانست که به حمایت و پشتیبانی آنان نمی توان اطمینان کرد بلکه قصد دارند از طریق آن حضرت به اهداف خود دست یابند.

از این رو، امام علیه السّلام درخواست آن ها را نپذیرفت و انتظار می رفت در شرائط و اوضاعی که نظاره گر دشمنی و خصومت احزاب بودند، سر از اطاعت برتابند و از سویی در جهت حفظ مصالح خود، به قدرت زمامداران حاکم نیز مطمئن نبودند و معنای پراکندگی و جدایی آنان همین بود که از دین برگردند و مکه از مدینه جدا شود.

بنابراین، در آن شرایط، نهضت علوی اعلان مخالفتی خونین به شمار می آمد که در پی آن قطعاً مخالفت های خونبار دیگری با انگیزه های مختلف صورت می پذیرفت و زمینه برای فرصت طلبی آشوب گران و منافقان فراهم می گشت.

آن شرایط رنج بار، به علی علیه السّلام اجازه نمی داد به تنهایی رویاروی قدرت حاکم بایستد بلکه جناح ها با اهداف و انگیزه های گوناگونی با یکدیگر درگیر می شدند و نظام اسلامی در همان لحظاتی که باید مسلمانان پیرامون رهبری

ص: ۱۹۹

یکپارچه ای گرد آیند و تمام توان خود را صرف مراقبت از فتنه و شورش های برآمده از آن شرایط، نمایند، به تباهی و سقوط کشیده می شد (۱).

از این رو، امام علی علیه السلام می بایست راه میانه ای را برگزیند تا بتواند بیشترین مقدار ممکن از اهداف الهی را که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم او را مأمور اجرای آن ها قرار داده بود، عملی سازد.

از همین جا پی می بریم که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دو روش و یا یک شیوه دو مرحله ای برای امام علی علیه السلام در نظر گرفت که نخستین مرحله آن منصوب کردن وی به عنوان پیشوای قانونی و جانشین رسمی خود بود که آن را صریحا اعلان داشت و از مسلمانان برای آن حضرت بیعت گرفت و روز غدیر، بر حاضران و غایبان، اتمام حجت نمود.

پیامبر اکرم به عنوان رهبری سیاسی و کارآزموده، بصیرت و دوراندیشی و علاقمندی خود به امت و ارتباط همیشگی خود را به جهان غیب و دانش الهی که دین اسلام را آخرین آیین مقرر داشت که همه اهداف رسالت های الهی بر اساس آن تحقق پذیر می باشد، به تاریخ و همه معاصران خود به اثبات رساند؛ از این رهگذر و نیز از این جنبه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به خوبی می دانست که آگاهی مردم از رسالت اسلامی در عصر آن حضرت تا چه پایه است و تا چه اندازه محو ارزش های رسالتند و اینکه طبیعت جامعه ای تازه مسلمان و پذیرای دولت رسول خدا در بردارنده تعصبات و آداب و رسوم جاهلی است که ریشه کن ساختن آن ها به سرعت و با شیوه های تربیتی کوتاه مدت، دشوار به نظر می رسید؛ و دیگر اموری که در شرایط موجود پیرامون پیامبر اکرم و

ص: ۲۰۰

دولت آن حضرت برای اهل نظر قابل درک است، هر پژوهشگری وجود برنامه ریزی دراز مدتی را ضروری می بیند که بتواند در بلند مدت، ضامن اجرای اهداف بزرگ رسالت باشد، زیرا پس از نگرشی خاص به شیوه هایی که جامعه را دستخوش تغییر می کرد، دست یابی به نتایجی مورد انتظار، از روند حرکت رسالت در آن برهه و جامعه، آن هم در کوتاه مدت، کاری محال و یا دشوار به نظر می رسید.

بنابراین پس از روگردانی امت یا عدم تسلیم آنان در برابر دستورات پیامبر در مرحله دوم باید صبر و پایداری از خود نشان داد و در سایه دولت اسلامی نوپا به برنامه ریزی عملی دقیق در جهت کارهای تربیتی بنیادین پرداخت تا شرایط لازم برای به دست گرفتن زمام امور و اجرای آن برنامه ها، مهیا شود و کلیه اهداف ممکن، برای اجرای صحیح و پسندیده این آیین جاودان، تحقق یابد.

امام علی علیه السلام و گردآوری قرآن

روایات صحیح متفقند که امام علی علیه السلام پس از تجهیز پیکر پاک نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و خاک سپاری آن حضرت، در خانه خود به گردآوری و تنظیم آیات قرآن به ترتیب نزول آن ها پرداخت، این آیات قبلاً به صورت لوح و نوشتارهایی پراکنده موجود بودند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

ای علی! قرآن که روی مصحف و حریر و کاغذ به نگارش درآمده پشت بستر من

قرار دارد آن را برگزید و گردآوری نمایید و آن گونه که یهودیان تورات را تباه ساختند، قرآن را به تباهی نکشانید و علی علیه السلام کار خود را آغاز و قرآن را در پارچه زرد رنگی گرد آورد. (۱)

نیز منقول است: امام علی علیه السلام هنگام وفات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با جفایی که از مردم دید سوگند یاد کرد تا قرآن را گرد نیاورده ردایش را بدوش نهد، به همین دلیل برای گردآوری قرآن سه روز در خانه نشست (۲).

روایت شده: امام علی علیه السلام مدتی از مردم کناره گرفت تا قرآن را گردآوری نمود و سپس ردای خویش بر دوش نهاد و نزد مخالفان خود که در مسجد اجتماع کرده بودند، رفت. وسط جمعیت که رسید قرآن را در جمع آن ها بر زمین نهاد و فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي» وَ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ وَ أَنَا الْعِترَةُ (۳)؛

(رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: من میان شما امانتی به ودیعه نهادم که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد، آن امانت کتاب خدا و عترت و اهل بیت منند) اکنون این کتاب خداست و من عترت آن حضرت به شمار می آیم» و بدانان فرمود:

«لَثَلَا تَقُولُوا غَدَا إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛ (با شما اتمام حجت کردم) تا فردا نگوئید ما از این موضوع بی خبر بودیم.

سپس فرمود:

روز رستاخیز نگوئید شما را به یاری خود فرا نخواندم و حق خویش را برایتان یاد

ص: ۲۰۲

۱- (۱). مناقب ابن شهر آشوب ۴۱/۲، فتح الباری ۳۸۶/۱۰، اتقان سیوطی ۵۱/۱.

۲- (۲). فهرست ابن ندیم ۳۰.

۳- (۳). مناقب ابن شهر آشوب ۴۱/۲.

آوری نمودم و شما را به کتاب خدا از فاتحه الکتاب تا پایان آن دعوت نکردم. (۱)

عمر در پاسخ امام علیه السلام گفت: اگر تو قرآنی در اختیار داری ما نیز نظیر آن را داریم و نیازی به تو و قرآنت نداریم.

آن چه مسلم است امام علیه السلام به گردآوری آیات قرآن بسنده نکرد و بر اساس ترتیب نزول، به تنظیم آن ها پرداخت و به آیات عام و خاص و مطلق و مقید و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و امر و نهی و آداب و سنن آن اشاره کرد و اسباب نزول آن را بیان داشت و ۶۰ نوع علوم قرآنی را املاء فرمود و برای هر یک مثالی ویژه آن ذکر نمود. امام علیه السلام با این کار بزرگ توانست یکی از مهم ترین اصول و ارکان اسلام را حراست نماید و اندیشه مسلمانان را به سمت و سوی تحقیق و بررسی علوم سرشار قرآنی، سوق دهد، تا قرآن به سرچشمه اصلی اندیشه و منبع مستقیمی که انسانیت، نیازهای زندگی خود را از آن دریافت می کند، مبدل گردد.

امیر مؤمنان علیه السلام از شایستگی چنین کاری برخوردار بود زیرا خود فرمود:

هر آیه ای که بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل شد، آنرا برایم قرائت کرد و بر من املاء نمود و من آن را با دستخط خود نگاهشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را به من آموخت و از خدای عز و جل خواست فهم آن را به من بیاموزد، از آن پس نه آیه ای از کتاب خدای عز و جل را فراموش کردم و نه دانشی را که حضرت بر من املاء نمود بلکه آن را یادداشت کردم، هرگونه حلال و حرام و امر و نهی و هر اطاعت و معصیت گذشته و آینده را به من آموخت و آن را حفظ نمودم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم. (۲)

ص: ۲۰۳

۱- (۱). کتاب سلیم بن قیس ۳۲ چاپ مؤسسه بعثت.

۲- (۲). کفایه الطالب کنجی ۱۹۹، اتقان سیوطی ۱۸۷/۲، بحار الانوار ۹۹/۹۲.

امام علی علیه السلام فرمود:

به خدا! هرگز در این اندیشه نبودم و به خاطر من نیز خطور نمی کرد که عرب پس از پیامبر امر خلافت و رهبری را از اهل بیت او سلب و به دیگری واگذارند و آن را از من دور سازند، تنها چیزی که سبب نگرانی من شد اجتماع مردم گرداگرد ابو بکر بود تا با او بیعت کنند، دست روی دست گذاردم، تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و قصد دارند دین پیامبر را به نابودی بکشانند، از این رو، ترسیدم اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم باید شاهد نابودی و جدایی و تفرقه در اسلام باشم که مصیبت آن برایم به مراتب از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر بود، چرا که چنین خلافتی بهره دوران کوتاه زندگی دنیاست و مانند سرابی تمام شدنی و یا به ابرهایی از هم پاشیده می ماند لذا برای دفع این حوادث بپاخاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پایرجا و استوار گردید. (۱)

با وجود کلیه رخدادهایی که پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در فضایی آکنده از کینه توزی و دور از واقعیت و در غیر مسیری که باید مسلمانان می پیمودند، به وقوع پیوست، باز علی علیه السلام این واقعیت را فراموش نکرد که وصی بر این امت و مؤهل اجرای احکام رسالت اسلامی است

بیعت با ابو بکر مستقیماً حق امام علیه السلام را در اداره امور امت سلب و او را ناگزیر به کناره گیری ساخت، سفارشات پیامبر اسلام در مورد امام علیه السلام و پیمانی که رسول اکرم به دستور خدا برای حراست امت و تأکید فراوان بر جلوگیری از

ص: ۲۰۴

پراکندگی و تباهی رسالت و جامعه اسلامی از امیر مؤمنان علیه السلام گرفت، آن حضرت را برترین سمبل مدافع از موجودیت اسلام در تمامی عرصه ها قرار دارد.

از همین رهگذر امام علی علیه السلام از هر موقعیتی استفاده می کرد و در هر موردی که سران دولت به مسأله دشواری برمی خوردند به تشریح ارکان دین می پرداخت و میان امتی که هنوز آیین الهی در روح و جانشان رسوخ نکرده بود، به ارائه نقطه نظرات صحیح خویش اقدام می کرد، به همین دلیل امام علیه السلام چه در دوران ابو بکر و چه برهه بعدی حکومت خلفاء در امور زندگی مسلمانان، معیار قضاوت و داوری و صدور فتوا، به شمار می آمد.

علی علیه السلام به همراه صحابه برگزیده ای که در رنج و دشواری هایش یاور او بودند، به دفاع از مدینه پرداخت تا از هجوم واپس گرایان از اسلام جلوگیری به عمل آورد.

وصیت ابو بکر به عمر

اشاره

امام علی علیه السلام همواره مورد جفا و ستم قرار گرفت و حقش را از او دور ساختند، وی از درجا زدن خلافت و به ضعف گراییدن رسالت رنج می برد و راهی جز شکیبایی نمی یافت و صبر و بردباری می کرد و نیک می اندیشید وی در خطبه خود معروف به شششقیه از حزن و اندوه و دردهایش پرده برمی دارد و می فرماید:

به خدا سوگند! ابو بکر ردای خلافت را به تن کرد و به خوبی می دانست نقش من در گردش حکومت اسلامی چونان محور سنگ آسیاست.

او آگاهی داشت سیل ها و چشمه های علم و فضیلت از دامن کوهسار وجود من

جاری است. و مرغان دور پرواز اندیشه ها، به افکار بلندم دسترسی ندارند. من ردای خلافت را رها ساختم و دامن خود از آن برگرفتم در حالی که در این اندیشه بودم آیا با دست تنها بپاخیزم و حق خود و مردم را بستانم و یا در آن محیط پر خفقانی که پدید آورده بودند صبر پیشه کنم؟ محیطی که پیران را فرسوده و جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا واپسین لحظات زندگی به رنج وامی داشت.

سرانجام، بردباری و صبر را به عقل و خرد نزدیک تر دیدم از این رو، شکیبایی ورزیدم ولی به کسی می ماندم که چشمش پر از خاشاک و استخوان راه گلویش را گرفته و با چشم خود می دیدم میراثم را به غارت می برند.

تا اولی جان سپرد و پس از خودش خلافت را به پسر خطاب سپرد، شگفتا! او که در زمان حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند و او را از خلافت معذور دارند، اکنون خود هنگام مرگ، عروس خلافت را برای دیگری کابین بست! شگفت آورتر این که هر دو از خلافت به نوبت بهره گرفتند!

به هر حال آن را در اختیار کسی قرار دادند که وجودش سراسر خشونت و سختگیری و اشتباه کاری و پوزش طلبی بود. (۱)

دوران ابو بکر چندان به طول نینجامید و به بیماری دچار شد و در بستر مرگ افتاد تصمیم گرفت پس از خود، خلافت را به عمر بسپارد، ولی بسیاری از مهاجران و انصار لب به اعتراض گشودند و ناراحتی خود را از این تصمیم ابراز داشتند زیرا آن ها از اخلاق خشن و بد رفتاری عمر با مردم به خوبی آگاه بودند. (۲)

ولی ابو بکر بر تصمیم خود پافشاری کرد و عثمان بن عفان را به تنهایی

ص: ۲۰۶

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- (۲). الامامه و السياسة ۳۶ تاریخ طبری ۶۱۸/۲ و ۶۱۹ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ابن اثیر ۴۲۵/۲

خواست تا وصیت او را مبنی بر جانشینی عمر، بنگارد و بدو گفت: بنویس بسم الله الرحمن الرحيم، این سفارش ابو بکر بن ابو قحافه به مسلمانان است، اما بعد... این را گفت و از هوش رفت، عثمان خود، در این فاصله نوشت: من عمر بن خطاب را به جانشینی خود بر شما برگزیدم و اذعان دارم در خیرخواهی شما دریغ نکرده ام، سپس ابو بکر به هوش آمد و به عثمان گفت:

آن چه را نوشته ای برایم بخوان. عثمان نوشته اش را برای وی خواند ابو بکر تکبیر گفت و اظهار داشت: به نظر می رسد ترسیدی اگر من در این بیهوشی از دنیا بروم مردم به اختلاف بیفتند؟

عثمان پاسخ داد: آری،

ابو بکر گفت: خدا به تو پاداش خیر عنایت کند (۱)

ایرادات وصیت ابو بکر

امام علی علیه السلام به دلایلی که بر می شمیریم از نحوه عملکرد ابو بکر ناخرسند بود:

۱. ابو بکر برای تعیین سرنوشت خلافت، با هیچ یک از مسلمانان جز عبد الرحمان بن عوف و عثمان بن عفان مشورت نکرد، زیرا آن ها کاملاً آگاه بودند که ابو بکر تمایل دارد عمر را پس از خود جانشین قرار دهد. از سویی ابو بکر بیم آن داشت که مبادا برخی از صحابه دورانیش و مخلص، او را از گزینش عمر منصرف کنند.

۲. ابو بکر بر، کنار نهادن امام علی علیه السلام از صحنه سیاسی و مسأله تعیین

ص: ۲۰۷

سرنوشت خلافت پافشاری نمود در این خصوص با آن حضرت مشورت نکرد، در صورتی که ابو بکر در حل مسائل دشوار خود به حضرت متوسل می شد و یا تنها دیدگاه ها و نظرات امام علیه السّلام بود که در خلافت عمر، خیر خواهانه و لغزش ناپذیر به شمار می آمد.

۳. ابو بکر، عمر را با گفتن این جمله که: عمر بن خطاب را جانشین خود بر شما قرار دادم، گوش به فرمان او بوده و از وی اطاعت کنید، بر مسلمانان تحمیل کرد، گویی وی در زندگی و پس از مرگ بر مردم قیمومت داشت با این که آثار خشم و غضب را در چهره بسیاری از صحابه مشاهده می کرد.

۴. وی در ادعایش مبنی بر پیمودن راه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم خود را به تناقض گویی گرفتار ساخت، زیرا وی مدعی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مورد خلافت پس از خود، به کسی سفارشی نکرده، در صورتی که ملاحظه می کنیم خود، رفیقش عمر را به جانشینی برمی گزیند (۱).

۵. ابو بکر حکومت را برای بنی امیه که منشأ آن همه رنج و بدبختی برای اسلام و مسلمانان بودند، فراهم ساخت به این نحو که آنان را در امر خلافت به

ص: ۲۰۸

۱- (۱)). شگفت آور است وقتی ابو بکر به هوش می آید به نوشته عثمان در مورد تعیین جانشین پس از خود گوش فرا می دهد و می گوید به نظر می رسد، ترسیدی اگر من در این بیهوشی از دنیا بروم، مردم به اختلاف افتند، و عثمان در پاسخ می گوید آری، چگونه ممکن است او و عثمان از اختلاف مردم بیمناک باشند ولی پیامبر حکیم خدا، از اختلاف امتش بیمناک نباشد؟! دلیل آن این بود که آشکارا اعلان کرده بودند پیامبر کسی را به جانشینی خود تعیین نکرده است... اف بر آن ها چگونه داوری می کنند؟! بلکه می بینیم عمر، در آخرین لحظات عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از نوشتن سفارش حضرت جلوگیری می کند ولی اینک در حالی که در مجلس نشسته و چوبدستی در دست دارد و «شدید» غلام ابو بکر که نوشتار مربوط به جانشینی عمر را به دست دارد، او را همراهی می کند. عمر می گوید مردم! به سخن جانشین رسول خدا گوش فرا دهید و از فرمانش اطاعت کنید وی می گوید من بهترین فرد را بر شما حاکمیت ندادم. طبری ۲۱۳۸/۱ چاپ اروپا. آیا میان این دو دیدگاه، تناقض به چشم نمی خورد؟! آیا این کار جز توطئه بر ضد برنامه ریزی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم معنایی داشت؟! و

طمع انداخت و برای دست یابی به آن تشویق کرد و به عثمان گفت: اگر عمر نبود، دست از تو بر نمی داشتم (۱). ابو بکر می دانست عثمان فردی احساساتی و متمایل به بنی امیه است و آن ها را به قدرت خواهد رساند و همین گونه نیز اتفاق افتاد.

ص: ۲۰۹

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/۱۶۴.

امام علیه السلام در دوران عمر

(۱)

ابو بکر، مسند خلافت را برای عمر بن خطاب مهیا ساخت و او به آسانی و بدون زحمت و بی هیچ گونه مخالفتی از ناحیه سران مهاجر و انصار، بر آن تکیه زد و زمام حکومت را با قدرت به دست گرفت و اداره امور مردم را با خشونت عهده دار شد تا آن جا که بزرگان صحابه نیز از اصطکاک با او پرهیز و خودداری می کردند و جاهلیت قریش با به دست آوردن پیروزی سیاسی دیگری، خط و مشی خود را ادامه داده تا هیچ گونه حقی برای بنی هاشم قائل نشوند و عمر، این روند را کاملاً تحکیم بخشید.

ولی امیر مؤمنان علیه السلام پس از مشاهده عملکرد قدرت حاکم و سرسختی و پافشاری زمامداران ناآگاه آن بر انحراف مسیر خلافت، به باز پس گیری حق غضب شده خود نپرداخت و خود، در نقش انسانی خیرخواه و امین، خلیفه جدید را یاری داد، امام علیه السلام با درک این مسئولیت مهم و بزرگ، امین بر سلامت رسالت و امت به شمار می آمد، آن بزرگوار با تلاش خود به قدر امکان در جهت حیات عمومی جامعه سهیم بود و در راستای آموزش احکام دین و آگاهی دادن و بینش و قضاوت و داوری به گونه ای گسترده تر از نقشی که در

ص: ۲۱۱

۱- (۱)). عمر بن خطاب در جمادی الآخر سال (۱۳) هجری به خلافت رسید.

دوران ابو بکر داشت، انجام وظیفه نمود زیرا ضرورت، چنین اقتضایی داشت از سویی با گسترش قلمرو سرزمین اسلامی رخدادهای تازه و غیر منتظره ای به وجود آمده بود که خلیفه جدید و تمام صحابه همفکرش از حل آن ها عاجز و ناتوان ماندند و جز از ناحیه فردی که خدا او را از گناه و اشتباه مصون داشته بود، راه حلی برای آن ها نمی یافت. از این رو، عمر حقیرانه در برابر امیر المؤمنین علیه السلام می ایستاد و به نظرات او احترام قائل می شد و حکم و فرمان او را به اجرا درمی آورد به نحوی که نقل شده وی مکرر و در موارد بسیار دشوار می گفت: خداوند مرا به مشکلی که ابو الحسن در کنارم نباشد، گرفتار نسازد (۱).

روایت شده، عمر خواست زن دیوانه ای را به اتهام زنا سنگسار کند که امام علیه السلام داوری عمر را مردود و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را به وی یادآور شد که... «قلم از سه گروه برداشته شده: دیوانه تا زمانی که بهبودی یابد، انسانی که به خواب رفته تا بیدار شود و کودک تا خوب و بد را تشخیص دهد» در این جا عمر گفت: اگر علی نبود، عمر به هلاکت رسیده بود. (۲)

نموداری از رفتار عمر

(۳)

۱. وی با درستی و خشونت با مردم رفتار می کرد و با اعمال زور و قلدری به گونه ای عمل می نمود که بیگانه و خودی از او بیمناک و ترسان بودند. از جمله موارد رفتار خشونت آمیز عمر می توان به ماجرای زن بارداری که جهت

ص: ۲۱۲

۱- (۱). اسد الغایه ۲۲/۴، التهذیب ۲۹۶/۷، تاریخ دمشق ۳۹/۳ حدیث ۱۰۷۱، ریاض النضره ۱۹۷/۲، کنز العمال ۸۳۲/۵.

۲- (۲). تذکره الخواص ۸۷ کفایه الطالب ۹۶، فضائل الخمسه من الصحاح الستة ۳۰۹/۲.

۳- (۳). به کتاب نض و اجتهاد سید شرف الدین ۱۴۸ مراجعه شود

پرسشی نزد او آمد و از شدت بیم، بچه ساقط کرد و به سرگذشت وی با جبهه و رفتار خشنی که با او داشت نیز می توان اشاره کرد که همین رفتار، سبب شد جبهه از دین برگردد و به سرزمین روم بگریزد. (۱)

۲. در پرداخت بیت المال، میان مسلمانان مساوات قائل نشده و بر اساس روش و شیوه ای که نه تنها از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و قرآن مورد تأیید نبود، بلکه جنبه ای تعصب آمیز داشت، (۲) میان آنان تفاوت قائل شد و همین عمل در دوره های بعدی آثاری چون پدید آمدن فاصله طبقاتی را در پی داشت، برای این کار، نسب شناسان به تدوین و گردآوری نسب ها و اصل و تبار قبایل پرداختند که این عمل، خشم و غضب و نفرت و عیب جویی غیر عرب را نسبت به اعراب، همراه داشت و با این شیوه، نسبت به سیره و روش نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و روش رفیقش ابو بکر نیز به مخالفت پرداخت و در روزهای پایانی حکومتش، وقتی ثروت های کلانی را در اختیار بسیاری از صحابه دید و موجب ناخرسندی اش شد، از عملکرد خود پشیمان گشت و گفت: اگر آن چه را اکنون می بینم قبلا بدان پی برده بودم، اضافه اموال و دارایی ثروتمندان را می ستاندم و به فقرا و مستمندان برمی گرداندم. (۳)

۳. او در انتخاب کارگزاران و فرمانروایان، بر پایه مبانی اسلامی که در خدمت کیان حکومت اسلامی بوده و حافظ نظام امت تلقی می شد واقع گرایی به خرج نداد، بلکه افرادی را به کار گمارد که به فساد و بی توجهی به دین معروف بودند و با این عملکرد خویش، بر دور ساختن تمام کسانی که به نحوی به خلافت منسوب بودند از پیرامون امام علی علیه السلام و صحابه جلیل

ص: ۲۱۳

۱- (۱). طبقات کبری ۲۸۵/۳، تاریخ طبری ۲۹۱/۳، عقد الفرید ۵۶/۲.

۲- (۲). تاریخ طبری ۲۹۱/۳ و ۲۹۲.

۳- (۳). شرح نهج البلاغه ۲۹/۹.

القدری که در کنار آن حضرت حضور داشتند، از خود پافشاری نشان داد. (۱)

۴. معاویه را از حسابرسی و نظارتی که آن را در مورد سایر فرمانروایانش به شدت اعمال می کرد استثناء نمود و او را به خود و انهاد تا سال های طولانی به دلخواه خویش عمل کند و همین کار معاویه را بر طغیان و سرکشی و استقلالش در شام در عصر عثمان یاری داد چنان که از عثمان نقل شده در توجیه کارهای معاویه گفت: نوبی پادشاه عرب است. (۲)

مصیبت شورا

اگر سقیفه و بیعت ابو بکر- به گفته عمر- عملی بی تدبیرانه به شمار می آمد و خداوند مسلمانان را از شر آن نگاه داشت باید گفت شورا، آشوب و بلوایی به مراتب سخت تر و در مسیر حرکت رسالت اسلامی انحرافی بزرگ تر به شمار می آمد. در حقیقت، مسلمانان در این شورا به آزمونی دشوار گرفتار آمدند که برایشان فتنه ها و دردها در پی داشت و بلا و بدبختی های فراوانی برای آنان به بار آورد و در ورطه مشکل بزرگی دچارشان ساخت، زیرا در جهت کنار نهادن امام علی از حکومت و سپردن زمام امور به دست افراد منحرف بی آن که مورد نکوهش وجدان قرار گیرند، و یا علاقه ای به سرنوشت امت داشته باشند، توطئه ها به صورت علنی و آشکار، پدیدار شد.

وقتی عمر در پی زخم هایی که برداشته بود از زندگی مأیوس شد و به مرگ خود یقین حاصل کرد به او گفته شد: برای خود جانشینی بر ما بگمار.

گفت: به خدا سوگند! من در زندگی و مرگ نتوانستم شما را آن گونه که

ص: ۲۱۴

۱- (۱). شیخ المصیریه ابو هریره ۸۴

۲- (۲). المستدرک علی الصحیحین ۴/۴۷۹، کنز العمال ۶/۲۹.

باید به حق رهنمون شوم و سپس اظهار داشت: اگر من برای خود جانشینی برگزینم به این دلیل است، فردی که -ابو بکر- بهتر از من بود نیز این کار را انجام داد و اگر از آن بگذرم برای این است، آن که از من برتر بود -پیامبر- نیز چنین کرد (۱) و سپس در فقدان برخی افرادی که در طریق رسیدن به خلافت با او تشریک مساعی داشتند، اظهار تأسف کرد و گفت: اگر ابو عبیده حیات داشت او را جانشین خود می ساختم زیرا وی امین بود و اگر سالم غلام ابو حذیفه زنده بود، او را جانشین خویش قرار می دادم زیرا وی شدیداً دوستدار خدا بود.

به او گفته شد: ای امیر المؤمنین! برای خود جانشینی تعیین کن؛ گفت:

تصمیم داشتم پس از سخن گفتن با شما، در این زمینه بیندیشم و کسی را که از همه شما سزاوارتر است به جانشینی خود برگزینم تا شما را به حق رهنمون سازد -و به امام علی علیه السلام اشاره کرد- ولی وقتی از هوش رفتم در خواب دیدم مردی وارد باغی که خود درختانش را کاشته بود، شد و کلیه میوه های نارس و رسیده آن را چید و جمع آوری کرد سپس زیر پای خود قرار داد دانستم که خداوند بر کار خود چیره است و روح عمر را قبض خواهد کرد از این رو، من قصد دارم گروهی را که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مژده بهشت به آنان داده در زندگی و پس از مرگ بر شما بگمارم آنان عبارتند از: علی، عثمان، عبد الرحمان، سعد، زبیر بن عوام و طلحه بن عبید الله، این جمع باید یکی از خود را به خلافت برگزینند و در این صورت همه باید از او پشتیبانی و حمایت کنند. (۲)

عمر دستور داد: آن شش تن را در محلی نگاه دارند تا در سه روز، یکی از

ص: ۲۱۵

۱- (۱). الامامه و السیاسه ۴۱. قبلاً ملاحظه کردید که به گفته آقایان پیامبر جانشین تعیین نکرد... در صورتی که آن حضرت جانشین خود را به طور مکرر، در یوم الانذار و غدیر خم و دیگر موارد، معین فرموده بود.

۲- (۲). تاریخ طبری ۲۹۳/۳ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ابن اثیر ۶۶/۳.

خود را برگزینند و کسی را که با اکثریت و یا با گروهی که عبد الرحمان بن عوف در آن است، به مخالفت برخیزد، گردن بزنند و فرمان داد صهیب رومی سه روز با مردم نماز بگزارد تا مسلمانان خلیفه ای برای خویش تعیین کنند و از بزرگان انصار خواست بی آن که نقشی در این ماجرا داشته باشند، در آن محل حضور یابند (۱).

وقتی اعضای شورا نزد عمر حاضر شدند، وی به گونه ای نکوهش آمیز آنان را مورد انتقاد قرار داد. در این سخنان دلالتی بر راهنمایی و ارشاد صحیح به چشم نمی خورد تا در راستای انتخابی که بتواند مسلمانان را از بحران موجود خارج کند، آنان را یاری دهد.

وی گفت: ای سعد به خدا سوگند: تو با این که مرد جنگی، ولی به جهت درشت خویی و خشونتت تو را به جانشینی خود بر نمی گزینم، ای عبد الرحمان! تو فرعون این امتی، ای زبیر! تو هر گاه خرسند باشی به افراد با ایمان می مانی، ولی خشمی چون کافران داری و طلحه را به خاطر کینه توزی و تکبرش (۲) به این کار انتخاب نخواهم کرد، اگر او به خلافت برسد، انگشترش را در انگشت همسرش می کند. و تو عثمان! به جهت حزب گرایی و طرفداری از فامیل و خاندانت تو را به این کار بر نمی گزینم و ای علی! تو را به خاطر علاقه ای که به خلافت داری برای این کار انتخاب نمی کنم ولی تو از همه سزاوارتری و اگر به خلافت برسی مردم را به حق آشکار و راه راست، رهنمون می گردی. (۳)

ص: ۲۱۶

-
- ۱- (۱). تاریخ طبری ۲۹۴/۳....، طبقات ابن سعد ۲۶۱/۳، الامامه و السیاسه ۴۲، کامل ابن اثیر ۶۸/۳
 - ۲- (۲). طبق نقل عمر از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این افراد چگونه اهل بهشت اند در صورتی که عبد الرحمان، فرعون این امت است و طلحه کینه توز و متکبر است و زبیر در حالت خشنودی مؤمن، و در حالت خشم، چون کافران است؟
 - ۳- (۳). الامامه و السیاسه ۴۳.

نظام شورایی که عمر آن را بنیان نهاد، عاری از صحت بود و در روند حرکت آن تناقض دیده می شد، و در آن اموری را ملاحظه می کنیم که این نظام را از دقت و واقع گرایی دور می سازد، به عنوان مثال:

۱. نامزدهای شورا طبق موازین انتخابات، به امتیاز برتر، دست نیافتند زیرا مردم در امر کاندیدا کردن و انتخابات، شرکت نداشتند، به همین دلیل اطلاق شورا بر این نظام سخنی گزاف است، چون در این (به اصطلاح) شورا تنها یک تن برای جمعی کاندیدا شده بود تا وی را بر امت تحمیل کنند، از این جا بود که عمر با تهدید به قتل و زور اسلحه، آنان را به گردهمایی و تعیین یک تن از میان خود فرا خواند.

۲. ترکیب شخصیت ها و طرز تفکرات اعضای شورا با یکدیگر متفاوت بود و هریک نظر شخصی خود را اعلان می کرد. بنابراین، چگونه ممکن بود رأی آنان بیانگر رأی امت باشد؟ از طرفی پس از شورا، اختلافاتی میان آنان بروز کرد که تفرقه و پراکندگی مسلمانان را به دنبال داشت. (۱)

۳. عمر در گزینش اعضای شورا، خود به تناقض گویی گرفتار شد زیرا او در سقیفه مدعی شده بود که خلافت مربوط به قریش است و بر آن پافشاری کرده بود، در صورتی که ملاحظه می کنیم وی در این جا در آرزوی حیات و زندگی «سالم» غلام آزاد شده ابو حذیفه است تا او را به جانشینی خویش برگزیند.

ص: ۲۱۷

۱- (۱). انساب الاشراف ۵/۵۷، تذکره الخواص ۵۷، النص و الاجتهاد ۱۶۸.

از سویی او اعضای شورا را با این ادعا که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آنان خرسند بوده و یا اهل بهشت اند، از میان دیگر صحابه گزینش کرد ولی ناسزاهایی را به آنان نسبت داد که با رضایت پیامبر از آن ها و با کسانی که اهل بهشت اند همخوانی نداشت. پس از آن عمر به صهیب فرمان داد سه روز با مردم نماز بگذارد، چون به نظر وی نماز گزاردن با مردم ارتباطی به خلافت نداشت و از لوازم آن به شمار نمی آمد، ولی همین شخص که روز سقیفه جهت به خلافت رسیدن ابو بکر به مبارزه پرداخت، نماز مورد ادعایش نخستین دلیل او در شایستگی ابو بکر به خلافت، تلقی می شد.

۴. عمر خواست علی علیه السّلام را به جانشینی برگزیند زیرا وی مردم را به راه صحیح و روشن رهنمون می شد ولی به سبب رؤیایی که دید از جانشینی امام علیه السّلام منصرف شد گویی وی با این کار خواست در مقام و منزلت و شایستگی امام علیه السّلام خدشه وارد سازد.

۵. عمر گفت: دوست ندارم مسئولیت خلافت را در زندگی و پس از مرگ بر عهده گیرم، ولی خود از این امت بزرگ، تنها شش تن را معین و با این عمل، خود را مسلط بر امت و مقدرات آن ها نشان داد.

۶. به نظر می رسید گزینش اعضای شورا از قبل به گونه ای طراحی شده بود تا به احتمال قوی، خلافت به عثمان برسد نه به امام علی علیه السّلام که از ناحیه خدا و رسول او شایستگی پیشوایی مردم را دارا بود، کاندیدا کردن طلحه برای شوراندن کینه توزی های قبیله تیم، انجام پذیرفت، زیرا امام علیه السّلام در دوران خلافت ابو بکر، رقیب و مخالف او به شمار می آمد و اکنون نیز با طلحه کاندیدای جدید خلافت در رقابت بود و نامزدی عثمان به جهت تثبیت کینه توزی های بنی امیه و برانگیختن احساس قدرت خواهی و جاه طلبی آنان

صورت پذیرفت و کاندیدا ساختن عبد الرحمان و سعد به جهت گشودن جبهه سیاسی جدیدی برای رقابت با امام علیه السلام عملی گشت زیرا این افراد از تیره بنی زهره بوده و با بنی امیه خویشی داشتند و بدیهی بود که اگر عثمان با امام علیه السلام به رقابت می پرداخت، این افراد به عثمان تمایل نشان می دادند.

۷. عمر فرمان داد در صورتی که اعضای شورا به توافقی دست نیافته و یا مخالفتی سر زد و بر آن پافشاری کردند، آن ها را از دم تیغ بگذرانند چگونه می توان بین سخن عمر و بین این گفته اش که: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حال خشنودی از این صحابه رحلت فرمود، جمع کرد؟ آیا مخالفت با نظریه عمر، موجب کشتن صحابه می شود؟ (۱)

گفت و گوی ابن عباس و عمر

نقل شده: میان عمر و ابن عباس در مورد خلافت، گفت و گویی رخ داد.

عمر به ابن عباس گفت: به خدا سوگند! پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پسر عمویت (علی) از همه مردم به خلافت سزاوارتر است، ولی ما به دو دلیل از او بیمناکیم.

ابن عباس گفت: امیر المؤمنین! آن دو مورد چیست؟

عمر گفت: یکی جوانی او و دیگری علاقه وی به خاندان عبد المطلب. در یکی از مجالس عمر بن خطاب که عده ای از جمله عبد الله بن عباس حضور داشتند، عمر به ابن عباس گفت: ابن عباس! آیا می دانی چرا قریش شما را از خلافت کنار نهاد؟

ابن عباس گفت: خیر.

عمر گفت: ولی من می دانم.

ص: ۲۱۹

ابن عباس گفت: به چه دلیل؟

عمر گفت: برای این که قریش ناراضی بود نبوت و خلافت هردو در دست شما باشد و بدین وسیله در حق مردم جفا روا دارید. از این رو، در کار خود اندیشید و فردی را که خود می خواست برگزید و در این راستا به موفقیت دست یافت.

ابن عباس پاسخ داد: اگر در این زمینه سخنی بگویم آیا امیر المؤمنین از من خشمگین نمی شود؟ عمر او را امان داد و گفت هر چه می خواهی بگو.

ابن عباس گفت: این که شما می گویی قریش کراهت داشته و ناراضی بوده. (بدان که) خدای متعال در مورد افراد ناراضی فرموده است: «این بدان جهت است که از آن چه خداوند نازل کرده کراهت داشتند. از این رو، خدای سبحان اعمالشان را نابود ساخت. (۱)»

ولی شما عنوان کردی که ما جفا روا می داشتیم. (بدان) اگر ما به وسیله خلافت، اهل جفا و ستم بودیم، در مورد خویشاوندی به پیامبر که (به مراتب مهم تر بود) جفا و ستم روا می داشتیم، ولی (آگاه باش) ما مردمی هستیم که اخلاقمان از خلق نکوی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم است که خداوند درباره اش فرمود:

تو (پیامبر) از اخلاق بسیار پسندیده ای برخورداری. (۲) و نیز فرمود: با مؤمنان فروتنی کن (۳).

اما گفتم: قریش، فردی را که خود می خواستند برگزیدند.. (توجه داشته باش) خدای متعال فرمود: پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و آنان حق اختیار ندارند. (۴)

ص: ۲۲۰

۱- (۱). محمد/۹.

۲- (۲). قلم/۴.

۳- (۳). شعراء آیه ۲۱۵.

۴- (۴). قصص/۶۸.

امیر المؤمنین! (از این آیات) پی بردی که خداوند هر که را خود خواست از بندگانش برگزید و اگر قریش طبق گزینش الهی برای خود پیشوایی برگزیده باشند قطعاً به موفقیت دست یافته است.

عمر اندکی اندیشید و سپس گفت: ابن عباس آرام باش، دل های شما همواره درباره قریش خیانت روا داشته و کینه ورزیده است و تمام شدنی نیز نیست.

ابن عباس گفت: امیر المؤمنین! آرام باش، فریب و خیانت را به دل های بنی هاشم نسبت مده، زیرا قلب های آنان از قلب پیامبر به شمار آمده و خداوند آن ها را پاکیزه و پیراسته گردانده است آنان خاندانی اند که خداوند در مورد شان فرموده است:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛ (۱)

خداوند می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پیراسته گرداند.

سپس ابن عباس خطاب به عمر اظهار داشت: گفتمی حقد و کینه، کسی که حقدش غصب شده و آن را در دست دیگری می بیند، چگونه حقد و کینه نوزد؟

عمر به خشم آمد و فریاد زد- ولی ناگهان در این لحظه چیزی به یادش آمد که همواره آن را نهان می داشت- ابن عباس! سخنان شگفت آوری می گویی! در مورد تو خبری به من رسیده که دوست ندارم تو را در جریان آن قرار دهم تا بدین وسیله جاه و منزلت و ارزش و اعتبار خویش را نزد من از دست دهی.

ابن عباس اظهار داشت: ممکن است امیر المؤمنین بگویند آن موضوع

ص: ۲۲۱

چیست؟ مرا از آن آگاه ساز، اگر واقعا آن موضوع سخن بیهوده ای باشد، مطمئن باش فردی نظیر من بیهوده گویی را از خود دور می سازد و اگر سخن حقی است بنابراین، به واسطه آن از مقام و مرتبه ام نزد تو کاسته نمی شود.

عمر گفت: به من خبر رسیده تو همواره می گویی: خلافت از سر حسد و جور و ستم از ما گرفته شد.

ابن عباس بی آنکه از جای خود حرکت کند بی درنگ در پاسخ گفت:

آری، از سر حسد این کار را انجام دادند و حضرت آدم نیز مورد حسد ابلیس قرار گرفت و از بهشت رانده شد، در حق ما نیز جور و ستم روا داشتند. ای امیر المؤمنین! تو به خوبی می دانی خلافت حق کیست؟ آیا عرب بر غیر عرب و قریش بر سایر عرب، (بر سر خلافت) به خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم استناد نکردند؟ اگر این گونه باشد، ما از قریش و غیر قریش به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سزاوارتریم.

عمر گفت: ابن عباس! از من دور شو. هنگامی دید ابن عباس به پا خاسته بیرون رود، ترسید مبادا در مورد او نوعی بی احترامی تلقی شود، شتابزده و با مهربانی به او گفت: ابن عباس! من حقوق تو را در حکومت رعایت خواهم کرد.

ابن عباس متوجه او شد و با جدیت به عمر گفت: ای امیر المؤمنین! من از ناحیه رسول خدا بر تو و همه مسلمانان حقی دارم، هرکس این حقوق را رعایت کرد، حق خویش را رعایت کرده و هرکس آن را تباه سازد، حق خود را به تباهی کشانده است. (۱)

ص: ۲۲۲

با موضع گیری عمر و کاندید کردن امام علیه السلام به عنوان یکی از اعضای شورا، حزن و اندوه به دل امام علیه السلام راه یافت و به یقین دانست که حيله ای در کار است تا او را از خلافت کنار نهند و حکومت اسلامی را از مسیر صحیح منحرف سازند. به مجرد این که امام علیه السلام از نزد عمر خارج شد عمویش عباس با او دیدار کرد و امام علیه السلام با پیشدستی به او فرمود: «عمو جان خلافت از ما به دیگران رسید.»

عباس گفت: از کجا دانستی؟

علی علیه السلام فرمود: به این دلیل که در این جمع (عثمان قرین و همطراز من شد، عمر در جمع (اعضای شورا) گفت: شماها باید طرفدار اکثریت باشید، اگر هر دو تن از اعضا، یک تن را برگزینند، به جمعی که عبد الرحمان بن عوف در آن است در آید زیرا سعد با پسر عمویش عبد الرحمان مخالفت نمی کند و عبد الرحمان نیز داماد عثمان است و با یکدیگر اختلافی ندارند، با این وصف یا عبد الرحمان با عثمان بیعت می کند و خلافت را بدو می سپارد و یا بر عکس، (عمو جان) بنابراین اگر فرضاً دو تن باقیمانده نیز با من موافق باشند، سودی به حال من نخواهد داشت (۱).

امام علیه السلام به خوبی قضیه را دریافت و بدین ترتیب، با تبانی عثمان و عبد الرحمان، خلافت به عثمان رسید. نقل شده که: سعد وقاص، حق خویش را در شورا به پسر عمویش عبد الرحمان بخشید و طلحه نیز به عثمان تمایل نشان داد و حقش را به او واگذارد و تنها زبیر باقی مانده بود که به سود امام از حق خود گذشت در این جا عبد الرحمان می بایست یا امام و یا عثمان را برگزیند؛

ص: ۲۲۳

عمار به عبد الرحمان گفت: اگر می خواهی مسلمانان دچار اختلاف نشوند، با علی بیعت کن و ابن ابی سرح نیز به او یاد آور شد اگر می خواهی قریش به اختلاف نیفتند، با عثمان بیعت نما و بدین سان، خلافت در مسیر ناصحیحی قرار گرفت و نشانه های انحراف که آتش تعصب و حزب گرایی، آن ها را دامن می زد، پدیدار گشت.

به هر حال عبد الرحمان بیعت خود را به شرط عمل به کتاب و سنت پیامبر و شیوه ابو بکر و عمر بر امام علیه السلام عرضه کرد و حضرت مبنای عملکرد آن دو را پذیرا نشد، ولی عثمان آن را پذیرفت و بدین ترتیب، عبد الرحمان با او بیعت کرد و امام علیه السلام خطاب به عبد الرحمان فرمود:

آن را برای همیشه به او بخشیدی، این نخستین باری نیست که در آن بر ما جفا روا داشتید، ما صبر و بردباری پیشه می کنیم و در آن چه شما توصیف می کنید، از خدا یاری می طلبیم. (۱)

به خدا سوگند! تو این کار را انجام دادی و از آن همان خواسته ای را داشتی که رفیقان از دوستش داشت خداوند بین شما جدایی بیندازد. (۲)

سپس امام علیه السلام متوجه مردم شد تا اشتباه مکرر آن ها را در مسأله خلافت و نیز دیدگاه خویش را در سرنوشت رسالت اسلامی برایشان تشریح کند لذا فرمود:

مردم! شما به خوبی آگاهید که من از همه به خلافت سزاوارترم و اینک کار به جایی رسیده که خود می بینید، به خدا سوگند! تا زمانی که اوضاع مسلمانان سامان نیابد و به غیر از من بر کسی جور و ستم نشود، هم چنان خاموش خواهم ماند، این کار را

ص: ۲۲۴

۱- (۱). تاریخ طبری ۲۹۷/۳ چاپ مؤسسه اعلمی

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۸۸/۱.

بدین جهت انجام می‌دهم که به اجر و پاداش دست یابم و از زر و زیورهایی که شما برای به دست آوردن آن‌ها در رقابتید، دوری ورزیده باشم. (۱)

امام علیه السّلام همراه با سایر اعضا وارد شورا شد و به خوبی آگاه بود که امور به او باز خواهد گشت، ورود امام علیه السّلام به شورا بدین جهت بود که تناقض گویی عمر و دار و دسته اش را پدیدار سازد، زیرا عمر هنگام وفات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم جمع خلافت و نبوت را در یک خاندان روا نمی‌دانست، ولی اکنون امام علیه السّلام را کاندیدای خلافت کرده بود.

از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرمود:

ولی اکنون من در شورای آنان شرکت می‌جویم زیرا عمر هم اکنون مرا شایسته خلافت دانسته است، در صورتی که قبلاً می‌گفت: نبوت و خلافت در یک خاندان گرد نمی‌آیند. (۲)

امام علیه السّلام به جهت اصلاح و ارشاد امت، با عثمان بن عفان بیعت کرد تا به مراقبت از کیان امت پردازد و در این راستا از بذل هیچ گونه پند و نصیحت و ارشاد و تربیت، فروگذاری نکرد، هرچند خلافت را از او دور ساختند ولی حضرت با تمام توان، حقیقت را روشن و مردم را بدان رهنمون شد، و راه صحیح را نشان داده و مردم را بدان راهنمایی نمود و هرگاه خلیفه درمی‌ماند او را یاری می‌داد و آن گاه که در دام جهل و نادانی گرفتار می‌آمد، مسائل را به او یاد می‌داد و هرگاه به ضرب و شتم مردم می‌پرداخت وی را از آن کار باز می‌داشت.

ص: ۲۲۵

۱- (۱). نهج البلاغه خطبة ۷۴، چاپ صبحی صالح.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/۱۸۶.

موضع مخالفی که امام علی علیه السلام در قبال این دو خلیفه اتخاذ کرد، به جهت مصلحتی ویژه و یا هدفی شخصی نبود، بلکه در راستای مصلحت دین و امت و آرمان اسلامی و به دور از هوا و هوس چنین موضعی گرفت.

وی در کلیه موضع گیری های خود به قرآن و سنت استناد کرد و در همه تصمیمات خویش بر واقع گرایی و جنبه دینی پافشاری داشت زیرا او پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مسئولیت امور رسالت و امت را عهده دار بود تا رسالت اسلامی با اموری در نیامیزد که آن را از فلسفه و هدف نزولش دور نسازد، و سبب این که امام علیه السلام از پذیرش بیعت سرباز زد و حاضر نشد طبق شیوه شیخین (ابو بکر و عمر) عمل نماید، همین قضیه بود زیرا با وجود قرآن و سنت نبوی، در اصول اعتقادی، چیزی به نام سیره شیخین وجود نداشت و اگر امام علیه السلام با این شرط موافقت کرده بود، معنایش این بود که حضرت عملکرد آن دو را به عنوان سنت نبوی امضاء و تأیید نموده است. با این که در سیره شیخین انواع تناقضات و تفاوت ها دیده می شد. نه تنها بین سیره هریک بلکه بین سیره آنان و قرآن و سنت شریف پیامبر نیز تناقض و تفاوت به چشم می خورد.

از این گذشته امام علیه السلام به خوبی آگاه بود که خود، پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در این امت نقش مربی دارد، بنابراین، عمل کردن طبق شیوه شیخین زینده امام نبود تا ناگزیر شود بعداً با آن به مخالفت برخیزد، چنان که عثمان به این شرط تن در داد ولی بدان عمل نکرد.

امام علیه السلام در دوران عثمان

(۱)

امیر المؤمنین علیه السلام خود، دوران عثمان را چنین توصیف می کند:

«إلى أن قام ثالث القوم نافجا حضيئه بين نثيله و معتلفه و قام بنو ابيه يخضمون مال الله خضمه الإبل نبتة الربيع، الى أن انتكث عليه فتله و أجهز عليه عمله، و كبت به بطنته»؛ (۲)

تا این که (بالاخره) سومی به پا خاست، و همانند شتری پرخور و شکم برآمده، توجهی جز جمع آوری و خوردن بیت المال نداشت، بستگان پدری اش به همکاری وی برخاستند، آنان نظیر شتران گرسنه ای که در بهاران به علف زار برسند، به خوردن اموال خدا دست زدند، ولی سرانجام بافته هایش پنبه شد و کردار ناشایست او کارش را تباه ساخت و شکم بارگی اش برای همیشه او را نابود ساخت.

عثمان مانند دو خلیفه قبلی خود، از حیلۀ سیاسی برخوردار نبود که با دقت، به اداره امور خویش پردازد، به مجرد این که ابن عوف وی را به عنوان خلیفه بر مسلمانان تحمیل کرد و او را با سان و رژه به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آوردند تا سیاست حکومت نوپا و دیدگاه های خویش را در امور جدید بیان کند، بر فراز منبر رفت و در جایگاه ویژه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نشست در

ص: ۲۲۷

۱- (۱)). خلافت عثمان بن عفان در ذی حجه سال (۲۳) هجری اتفاق افتاد.

۲- (۲)). نهج البلاغه، خطبة شقشقیه.

صورتی که ابو بکر و عمر هر کدام یک پله پایین تر از آن مکان می نشستند و سپس در این زمینه با مردم سخن گفت: (در آن مجلس) برخی اظهار داشتند:

امروز شر متولد شد. (۱)

عثمان قادر بر سخن گفتن نبود، تنها سخنی که اظهار داشت این بود که:

اما بعد؛ این نخستین مسئولیت دشوار است، ما سخنور نیستیم و خدا بدان آگاه است، کسی که میان او و حضرت آدم جز یک پدر مرده فاصله نیست، باید پند بگیرد (۲).

یعقوبی می گوید: عثمان به پا خاست و مدتی طولانی سخن نگفت و سپس اظهار داشت: ابو بکر و عمر برای چنین موقعیتی گفتنی هایی را مهیا کرده اند و شما مردم به پیشوای عادل نیاز بیشتری دارید تا پیشوایی که اهل سخن گفتن باشد و اگر با چنین وضعیتی زندگی کنید باید در انتظار پیشامدهای ناگواری باشید، و سپس از منبر پایین آمد (۳).

عثمان کار خود را با اموری آغاز کرد که جز بستگانش - بنی امیه - همه، کینه اش را به دل گرفتند، وی حضور قبیله خود را در دربارش علنی ساخته و آن ها را به حاکمیت رساند و بر مردم مسلط گرداند و مقام و منصب فرمانروایی را میان بنی امیه تقسیم کرد و زمام امور را به دست آنان سپرد تا بدون هیچ گونه عامل بازدارنده ای، آن را به بازی بگیرند. عثمان از مرز سیاست نظام قبیله ای که ابو بکر و عمر برایش ترسیم کرده بودند، پا فراتر نهاد و مقام و منصب ها و مسئولیت های رسمی دولت را در محدوده خاندان بنی امیه، منحصر ساخت.

وی به پند و هشدار صحابه و در رأس آنان امیر مؤمنان علیه السلام اعتنایی نکرد،

ص: ۲۲۸

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۱۶۳/۲ البدایه و النهایه ۶۶/۷، تاریخ الخلفاء ۱۶۲.

۲- (۲). به موفقیات ۲/۲ مراجعه شود

۳- (۳). تاریخ یعقوبی ۱۶۳/۲.

زمانی وی به حکومت رسید که توجه به نظام قبیله ای در برابر شیوه صحیح حکومت اسلامی، قوت گرفته و نقش مستقیم افراد برجسته در تغییر و تبدیل سیاست حکومت، به ضعف کشانده شده بود. سیاستی که ابو بکر و عمر پیش گرفتند و امام علی علیه السلام را از حکومت کنار زده و بر آراء و نظرات خویش متکی شدند، تأثیری شگرف بر انحراف روند حرکت هیئت حاکمه و پدیدار شدن جناح های مخالف خط اهل بیت، داشت. از این رو، آسان به نظر نمی رسید که خلیفه جدید با وجود جناح های منافقان و آزاد شده ها و سودجویانی که پیرامون او گرد آمده بودند، به پند و نصیحت تن در دهد.

ابو سفیان پس از بیعت عثمان

پس از پایان یافتن بیعت عثمان، ابو سفیان به خانه عثمان آمد خانه وی پر از بستگان و هوادارانش بود و همه سرمست از پیروزی و توفیق دست یابی به حکومت بودند، نشانه های سرور و شادی بر چهره ابو سفیان نمایان بود و لبخندی کینه توزانه و شماتت آمیز بر لبانش نقشه بسته بود و پس از آن که دین مقدس اسلام، خودبینی و غرور آن ها را در هم شکست، اکنون آثار کبر و نخوت از آن فضا پدیدار بود. ابو سفیان نگاهی به این سو و آن سو افکند و به حاضرانی که در خانه عثمان گرد آمده بودند گفت: آیا غریبه ای میان شما نیست؟

گفتند: خیر؛

گفت: ای بنی امیه! خلافت را چونان توپ، دست به دست گردانید، به کسی که ابو سفیان به او سوگند می خورد، نه بهشت و جهنمی در کار است و نه حساب و کیفری، بنابراین، من کاری را که از شما خواستم انجام دهید تا

سپس راهی مرقد مطهر حضرت حمزه سید الشهداء شد و بر سر قبر آن بزرگوار ایستاد و با پایش بر آن لگد کوبید و گفت: ای ابو عماره! خلافتی که به خاطر آن شمشیر می زدیم، اکنون در دست فرزندان ماست و آن را به یکدیگر پاس می دهند (۲).

پدیده های منفی در حکومت عثمان

امام علی علیه السلام با ابو بکر و عمر همزیستی نمود و آشکارا با آنان به مخالفت برخاست، زیرا انحراف روند حکومت اسلامی به گونه ای پنهانی صورت می گرفت. امام علی علیه السلام در موارد بسیاری در جهت اصلاح نظریات اشتباه خلیفه، دخالت می کرد و خلیفه نظریه او را می پذیرفت، ابو بکر و عمر از آن جهت که امام علی علیه السلام نماینده قانونی امت و صاحب اصلی خلافت بود و از سویی رهبری جناح مخالفی را عهده دار بود که بزرگان صحابه در آن حضور داشتند، از آن حضرت بیمناک بودند ولی امام علی علیه السلام از حق خلافت خود گذشت و بدین ترتیب، مخالفان، از ناحیه امام علی علیه السلام احساس امنیت کردند، اما از آن جا که آن بزرگوار ناظر و حافظ اصول و مبانی اسلام به شمار می آمد از اصول و ارزش هایی که از پیامبر اکرم به میراث برده بود، دست برنداشت.

ولی در برهه حکومت عثمان، فساد و تباهی به صورت علنی و آشکارا و به سرعت در دستگاه حاکمه راه یافت و به دیگر گروه های جامعه اسلامی سرایت کرد و امام علی علیه السلام آشکارا با آن به مخالفت پرداخت و علنا عثمان را مورد

ص: ۲۳۰

۱- (۱). مروج الذهب ۴۴۰

۲- (۲). به الغدير ۲۷۸/۸ استيعاب ۲۹۰/۲، تاريخ ابن عساکر ۴۰۷/۶، اغاني ۳۳۵/۶ مراجعه شود

اعتراض قرار داد و صحابه برجسته ای چون عمار یاسر و ابو ذر در کنار آن حضرت قرار گرفتند و حتی کسانی که با خلافت امیر مؤمنان علیه السلام سر مخالفت داشتند نیز از بی تدبیری و فساد حکومت عثمان، ناخرسند بودند که می توان ماهیت و سیمای حکومت وی را به طور فشرده در موارد ذیل بیان کرد:

عثمان بیش از هفتاد سال داشت که به خلافت رسید، ارتباط خویشاوندانش با وی قوی و بدان ها بسیار علاقه مند بود و به آنان رسیدگی می کرد، از عثمان نقل شده گفت: اگر کلیدهای بهشت در دست من بود همه را به بنی امیه می سپردم که تا آخرین نفر وارد آن شوند، قبل از اسلام نیز وی فردی ثروتمند و اسراف گر بود و پس از اسلام آوردن بر همان حال باقی مانده و درد و رنج فقرا و محرومان را احساس نمی کرد. وی در رفتار با جمعیت بی شماری از محرومان که از او خواستار عدالت و مساوات در جامعه شده بودند، برخوردی دوگانه داشت و با آن ها به درشتی و بی رحمی رفتار می کرد از جمله با عبد الله بن مسعود و عمار یاسر و ابو ذر و دیگران چنین رفتاری داشت.

وی خویشانش را به خود نزدیک ساخت و کارها را به دست آنان سپرد، ولید بن عقبه بن ابی معیط را بر کوفه گمارد، در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را اهل دوزخ دانسته بود، عبد الله بن ابی سرح را بر مصر فرمانروایی داد و معاویه بن ابی سفیان را بر شام و عبد الله بن عامر را بر بصره گماشت و ولید بن عقبه را از فرمانروایی کوفه بر کنار و سعید بن عاص را بر آن سامان حاکمیت داد (۱).

ص: ۲۳۱

۱- ((۱)). تاریخ یعقوبی ۱۶۰/۲، تاریخ طبری ۴۴۵/۳ چاپ مؤسسه اعلمی، انساب الأشراف بلاذری ۵ / ۴۹، حبله الأولیاء. ۱۵۶/۱، شیخ المغیره ابو هریره ۱۶۶، الغدیر ۲۳۸/۸، النص و الاجتهاد ۳۹۹.

عثمان در برابر مروان حکم، فردی ضعیف و ناتوان بود، به سخن وی گوش می داد و خواسته هایش را برآورده می ساخت، حتی زمانی که مردم شهرهای دیگر جهت اعتراض به سیاست های عثمان در مدینه گرد آمدند و او ضاع به شدت آشفته و بحرانی شد، امام علی علیه السّلام برای آرام ساختن او ضاع و باز گرداندن شورشانی که خواستار اصلاح ساختار سیاسی و اداری و اقتصادی و تعویض و جابجایی فرمانروایان بودند، وارد عمل شد و شورشیان را به شهرهای خود بازگرداند، مشروط بر این که عثمان از مروان حکم و سعید بن عاص اطاعت نکند.

ولی به مجرد این که او ضاع، آرامش یافت، مروان در جهت سرکوب شورشیان دیگر بار به تحریک عثمان پرداخت، امام علی علیه السّلام با خشم بر او وارد شد و فرمود:

تو از مروان راضی نمی شوی و مروان از تو، مگر این که تو را از دین و آیین و اندیشه ات منحرف سازد بسان شتر رام و مطیعی که آن را به هر سمتی برانند، حرکت می کند. به خدا سوگند! مروان در دین و در حیطة وجود خود، اهل تدبیر نیست.

(۱)

در مورد دیگری عثمان بر شهودی که به شراب نوشیدن ولید گواهی دادند خشمگین شد و آن ها را از پیش خود راند در این جا امام علی علیه السّلام وارد عمل شد و از فرجام چنین اموری به عثمان هشدار و به او دستور داد ولید را فرا بخواند تا حضرت او را محاکمه نموده و حد بر او جاری سازد، زمانی که ولید احضار شد و گواهی شهود درباره او ثابت گردید امام علی علیه السّلام بر او اجرای حد کرد و عثمان به

ص: ۲۳۲

خشم آمد و به امام گفت: شما حق نداری درباره‌ی وی چنین کاری انجام دهی امام علیه السلام با سخنی برخاسته از حق و شرع بدو پاسخ داد: «بل و شرّ من هذا اذا فسق و منع حق الله أن يؤخذ منه»؛ (۱) بلکه بدتر از این مورد، آن است که وی به فسق و فجور پردازد و حق خدا از او ستانده نشود.

سیاست مالی عثمان، همان امتداد سیاست عمر بود که به ایجاد فاصله‌های طبقاتی انجامید و در پرداخت سهم بیت المال برخی را بر برخی مقدم داشت، ولی فساد سیاستش از سیاست خلیفه قبلی فزون تر بود، در حکومت عثمان، بنی امیه به ثروت‌های کلانی دست یافتند و آن گاه که خلیفه، مورد اعتراض خزانه دار بیت المال قرار گرفت، بدو گفت: تو فقط خزانه دار هستی، هرگاه به تو چیزی دادیم، بستان و هروقت ندادیم، ساکت بمان. صندوق دار گفت: به خدا سوگند! من نه خزانه دار توام و نه خاندانت، بلکه خزانه دار مسلمانانم...

روز جمعه ای خزانه دار وارد مسجد شد و عثمان مشغول خطبه خواندن بود وی اظهار داشت: مردم! عثمان تصور کرده من خزانه دار او و خاندانش هستم ولی این گونه نیست بلکه من خزانه دار مسلمانانم و اکنون کلیدهای بیت المال شما را نزدتان آورده ام و آن‌ها را به سمت مردم پرتاب کرد (۲).

موضع امام علیه السلام در قبال عثمان

با خشم گرفتن مسلمانان بر عثمان، بزرگان صحابه نیز در قبال انحراف خلیفه و دستگاه حاکم وی، به شدت موضع گرفتند و عثمان در مقابل، به آزار و

ص: ۲۳۳

۱- (۱). مروج الذهب ۲/۲۲۵.

۲- (۲). طبقات ابن سعد ۵/۳۸۸، تاریخ یعقوبی ۲/۱۵۳، انساب الاشراف ۵/۵۸، المعارف ابن قتیبه ۸۴، شیخ المصیره ابو هریره ۱۶۹ و الغدير ۸/۲۷۶.

شکنجه مخالفان و محکوم کنندگان سیاست منحرفش، پرداخت و بی آن که حرمتی برای صحابه قائل شود، این شیوه را شدت بخشید از جمله ابو ذر غفاری، صحابی جلیل القدر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کارهای ناپسند عثمان را مورد اعتراض قرار داد، و عثمان وی را به شام فرستاد. معاویه از تحمل وجود ابو ذر در شام درمانده شد و او را به مدینه باز گرداند، ابو ذر، جهاد و مبارزه و اعتراض خود را نسبت به سیاست اموی هم چنان ادامه داد، حضور ابو ذر برای عثمان قابل تحمل نبود، تصمیم گرفت او را به ریزه تبعید کند و حتی از خداحافظی مردم با وی جلوگیری به عمل آورد ولی امام علیه السلام به اتفاق حسن و حسین و عقیل و عبد الله بن جعفر، ابو ذر را بدرقه کردند، مروان حکم مانع رفتن آنان شد، امام علیه السلام به خشم آمد و بر مروان حمله برد و تازیانه ای بر گوش اسبش نواخت و بر او فریاد زد! دور شو، خدا تو را وارد دوزخ سازد (۱).

امام علیه السلام با ابو ذر خداحافظی کرد و بدو فرمود:

ابو ذر! تو در راه خدا خشمگین شدی، به درگاه آن کس که به خاطر او خشمگین شدی امیدوار باش، مخالفانت از تو بر دنیای خود می ترسند، و تو بر دین خود از آنان بیمناکی، دنیای آن ها را به خودشان واگذار، و از اموری که بر دینت از آن بیمناکی بگریز، به آن چه از آن منعشان کردی بسیار نیازمندند! ولی تو به آن چه که از آن منعت کردند، فوق العاده بی نیازی! به زودی پی خواهی برد که فردا چه کسی سود برده و چه کسی بیشتر حسد ورزیده است. (۲)

وقتی علی علیه السلام از مراسم خداحافظی و بدرقه ابو ذر بازگشت، مردم به

ص: ۲۳۴

۱- (۱). مروج الذهب ۲/۳۵۰.

۲- (۲). شرح نهج ۳/۵۴، این موضوع را ابو بکر احمد بن عبد العزیز در کتاب جود «سقیفه» آورده است، اعیان الشیعه ۳/۳۳۶.

استقبال امام علیه السلام آمده و بدو عرضه داشتند: عثمان بر شما خشمگین است، فرمود: اسب، از زدن لگام بر دهنش، خشمگین می شود.

آثار منفی حکومت عثمان

حکومت عثمان ادامه و استمرار خط سیاسی حاکمی به شمار می آمد که از محتوای رسالت در رفتار و اعتقاد، بی اطلاع بود. به همین دلیل بر روند حرکت حکومت اسلامی و امت به طور کلی، آثار منفی خود را به جای نهاد و میان انبوه مسلمانانی که تنها یک دهه با رهبر معصوم خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به عنوان حاکم و مربی زیستند، اهانت ها روا داشته و در شفافیت رسالت اسلامی، به عیب جویی پرداخت، در گوشه و کنار سرزمین اسلامی آتش فتنه برافروخته شد و رنج و بدبختی فراوانی برای مسلمانان به بار آورد. بدین ترتیب، با غور و بررسی تاریخ، نتیجه می گیریم که:

۱. حکومت عثمان از مسیر آیین اسلامی منحرف، حدود الهی را تعطیل و فساد و تباهی را همه جا رواج داد و در حسابرسی و نظارت مسئولان این امور، از خود سستی و کوتاهی نشان داد و همین قضیه میدان را برای رواج هرج و مرج در سیر و سلوک اجتماعی و گسترش روحیه تمرد و سرپیچی از قانون، فراهم ساخت. از جمله مظاهر فساد، می توان رواج بی اعتنایی و اهمیت ندادن به ارزش ها و احکام اسلامی را نام برد، به گونه ای که کاخ های فرمانروایان و شخصیت های صاحب قدرت، به مجالس رقص و پایکوبی و باده گساری تبدیل شده بود. (۱)

ص: ۲۳۵

۱- (۱). اغانی ابو الفرج اصفهانی ۱۷۹/۷.

۲. حکومت وی بر روح تعصبات قبیله ای که ابو بکر در روش سیاسی قبیله گرایی اش، آن را بنیان نهاده بود تأکید می ورزید، این گونه عملکرد در پدید آمدن سلطه بنی امیه به عنوان خاندانی مسلط بر کلیه مراکز دولتی ظاهر شده و حاکمیت مطلق را از آن خود می دانست و از آن جا که چنین سیطره ای مشروعیت نداشت، اسلام این قدرت را از آن ها سلب کرده بود، بدین ترتیب، بنی امیه در جهت مخالفت و دشمنی و ستیز با اسلام به ویژه خط اهل بیت علیهم السّلام به جبهه نیرومندی تبدیل شدند و بعدها به صورت بزرگترین مانع، بر سر راه حکومت امام علی علیه السّلام مطرح و جهت رویارویی با امام علیه السّلام، پیرامون معاویه بن ابو سفیان گرد آمدند.

۳. حکومت عثمان، حاکمیت را حق اعطایی خود می پنداشت که هیچ کس حق سلب آن را نداشت، سران حکومت، حاکمیت خود را ابزاری در جهت برآورده شدن تمایلات و خواسته های انحرافی و شهوات شیطانی خود قرار داده و از آن به عنوان وسیله ای برای اصلاح امور اجتماعی و گسترش رسالت اسلامی در گوشه و کنار گیتی، استفاده نکردند (۱) و همین کار سبب شد عدّه زیادی برای دست یابی به حاکمیت و بهره وری از قدرت و پست و مقام، تشویق شده و دست به تلاش بزنند، به عنوان مثال: عمرو عاص و معاویه و طلحه و زبیر در کوشیدن برای رسیدن به قدرت، هیچ گونه هدف انسانی و یا اجتماعی را به سود و مصلحت مسلمانان، دنبال نمی کردند.

۴. حکومت عثمان، طبقه بزرگی از اشراف و ثروتمندان به وجود آورد (۲) که منافع آنان در کنار قدرت حاکم در رویارویی با حکومتی که خواهان

ص: ۲۳۶

۱- (۱). طبقات ابن سعد ۶۴/۳، تاریخ طبری ۳۴۱/۵-۳۴۶.

۲- (۲). مروج الذهب: ۳۴۲/۲.

اجرای حق و شرع بود، آسیب می دید و این قضیه سبب شد، مجموعه هایی از مسلمانان تهیدست و فقیر، دست به جنبش زده و با قدرت، خواهان اصلاح ساختار مالی و دگرگونی وضعیت اقتصادی و سامان یافتن درآمد شخصی خود گردند و حرکتی که ابو ذر در برابر فساد مالی حکومت انجام داد، بهترین گواه و دلیل بر ژرفای گسترش فقر و تنگدستی میان مردم به شمار می آید.

۵. استفاده از اهرم فشار و زور و قدرت و خشونت در برخورد با اعتراض کنندگان و اهانت به آنان، عکس العملی مخالف ایجاد کرد و سبب شورش مردم با استفاده از نیروی نظامی بر ضد نظام حاکم شد و کشته شدن عثمان، نقطه تحوّل در کشمکش های موجود میان دیدگاه های مسلمانان به شمار می آید. جنگ و درگیری میان احاد امت، این وضعیت را دامن زد و با این که مسلمانان تمایل به اصلاح جامعه داشتند سرسختی بنی امیه و هواداران شان با حق ستیزی که از خود نشان دادند، بر آشفتگی اوضاع افزود.

این اوضاع و شرایط، به سودجویان فرصت داد تا با زور شمشیر، به حکومت و قدرت دست یابند و امت اسلامی در گرایش های سیاسی خود، دچار تفرقه و پراکندگی شد و هر گروهی در پی به حکومت رسیدن خود برآمد.

۶. کشته شدن عثمان، آشوبی در پی داشت که هر لحظه شعله اش برافروخته تر می شد و شعاری به جای نهاد که افراد سودجو و سرپیچیدگان از اطاعت و بیعت، با سر دادن آن در برابر حکومت قانونی و مردمی که به رهبری امام علی علیه السلام ایجاد شده بود، مشکل آفرینی کرده و نبرد و کشمکشی به وجود آوردند که ایفای نقش این فتنه بعدها توسط معاویه تکمیل شد. وی با امام علیہ السلام به ستیز پرداخت و در این گیر و دار خون بسیاری از مسلمانان به زمین

ریخته شد، پس از آن، گرایش صحیح دینی را به فرهنگی مشکوک تبدیل ساختند تا به واسطه آن، جامعه را با هدف ادامه سلطه خود که به سلطنتی موروثی تبدیل گشته بود، به حرکت وادارند و در این راستا وسعت جغرافیایی قلمرو دولت نوپای اسلامی و وجود گروه های زیادی از جامعه اسلامی که درك اعتقادات الهی آنان برخاسته از بینش و آگاهی نبود، سلطه گران را کمک کرد.

۷. از جمله آثار و نتایج شورش بر عثمان وجود گروه های مسلحی در گوشه و کنار سرزمین های گوناگون اسلامی بود که همواره مدینه را در احاطه داشته و در انتظار سرنوشت حکومت بودند، چنان که رخدادها، این واقعیت را ثابت و انبوه مردم را تشویق کرد با زور و قدرت، دست به تغییر حکومت بزنند و این کار عامل فشار نیرومندی تلقی می شد که بر حکومت جدید، دارای تأثیر بود.

ص: ۲۳۸

بخش نخست امام علی علیه السلام پس از قتل عثمان

بخش دوم با ناکثین

بخش سوم با قاسطین

بخش چهارم با مارقین

بخش پنجم علی علیه السلام شهید محراب

بخش ششم میراث علمی امام علی بن ابی طالب علیه السلام

امام علی علیه السلام پس از قتل عثمان

بیعت مسلمانان با امام علیه السلام

(۱)

پس از کشته شدن عثمان سراسر مدینه را هرج و مرج فرا گرفت. دیده ها و انظار مردم متوجه امام علی علیه السلام شد به این امید که امت را از رنج و گرفتاری و درماندگی برهاند و کسی به خود جرأت نداد خویشتن را سزاوار خلافتی بداند که دشواری های طاقت فرسایی، بر سر راه آن قرار داشت، چنان که شرایط و اوضاع سیاسی به عثمان فرصت تصمیم گیری در مورد خلافت و جانشینی خود نداد، همان گونه که خلفای قبلی او چنین کردند و سایر اعضای شورا نیز به هیچ وجه از شایستگی خلافت برخوردار نبودند، و غیر از این انتظار نمی رفت زیرا امور حکومت پیچیده و وضع دولت و موجودیت آن به تیره گی و وخامت کشیده شده بود و به ناچار می بایست زمام امور مسلمانان را رهبری قدرتمند بر عهده گیرد که بتواند امت را پس از سقوط و انحطاط، به حالت نخست برگرداند و با رهبری خود از آن بحران عبور دهد و از تباهی اش حراست نماید و کسی جز امام علی علیه السلام قادر بر عهده داری مسئولیت و کاروان سالاری این امت نبود.

ص: ۲۴۱

انبوه مسلمانان با اصرار و پافشاری، به امام رو آورده تا با تحت فشار قرار دادن وی، رهبری امت را پذیرا شود ولی امام علیه السلام با بی رغبتی و تردید با آنان روبرو شد زیرا آن بزرگوار از حق خلافتی که به وی تعلق داشت، محروم گشته بود و اکنون که اوضاع کاملاً منحرف گشته و امت در ورطه سقوط گرفتار آمده و دشواری های ریشه دار که مانع دست یابی به موفقیت بود بر سر راهش قرار داشت به او رو آورده بودند، امام علیه السلام به آنان فرمود:

من نیازی به زمامداری خود بر شما نمی بینم، در کنارتان هستم و هر کس را برگزیدید بدان راضی ام بنابراین، کسی را انتخاب کنید. (۱)

و فرمود:

زمامداری خود را به من نسپارید، اگر من وزیر مشاورتان باشم بهتر از این است که فرمانروایتان گردم (۲)

امام علیه السلام اوضاع آینده را برای آنان تشریح کرد و فرمود:

مردم! شما به استقبال جریانی می روید که چهره های مختلف و شبهات گوناگونی دارد، دل ها برای این امر استوار نیست و عقل ها ثابت نمی ماند. (۳)

امام علی علیه السلام در برابر اصرار و پافشاری جمعیتی که خواستار زمامداری حضرت شده بودند بدانان فرمود:

اگر خواسته شما را اجابت کنم طبق آن چه خود می دانم با شما رفتار خواهم کرد... و اگر مرا رها کنید من نیز مانند یکی از شما به شمار می آیم و شاید فردی شنواتر و مطیع تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم که در این صورت اگر وزیر مشاورتان باشم، بهتر از آن است که امیر و رهبرتان گردم. ۴

انبوه جمعیتی که از امام علیه السلام خواستار پذیرش خلافت از ناحیه امام علیه السلام

ص: ۲۴۲

۱- (۱). تاریخ طبری ۴۵۰/۳ چاپ مؤسسه اعلمی.

۲- (۲). همان.

۳- (۴۳). نهج البلاغه کلمات قصار ۹۲.

بودند، پیرامون آن حضرت گرد آمدند که امام خود، ماجرا را چنین توصیف می فرماید:

از دحام جمعیت چونان یال های کفتار، مرا به پذیرش خلافت وا داشت آنان از هر سو مرا احاطه کردند به گونه ای که جان فرزندانم حسن و حسین به خطر افتاد، چنان به پهلوهایم فشار وارد ساختند که سخت مرا به رنج انداخت و ردایم از دو جانب پاره شد، مردم همانند گوسفندان گرگ زده، اطرافم را گرفته بودند. (۱)

امام علیه السلام آزمند قدرت نبود، بلکه علاقمند بود باقیمانده امت را از گرفتاری برهاند و آیین اسلام را از ناخالصی ها و بدعت ها پیراسته گردانده، و از آن حراست نماید. به هر ترتیب، امام علیه السلام مسئولیت خلافت را نپذیرفت و آن را به روز بعد موکول کرد تا بیعت انبوه مردم در مسجد آشکارا صورت گیرد و با این کار، شیوه بیعت گرفتن در سقیفه و سفارش به خلافت و مسأله شورا را مردود دانست و در همان زمان به امت فرصت دیگری داد تا عواطف و احساسات آن ها را بیازماید و پی برد تا چه پایه تصمیم فرمانبرداری از او دارند، زیرا سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مورد خلافت و جانشینی امام، پیش از این به تباهی کشانده شده و از مفاهیم اصلی خود منحرف گشته بود، از این رو، امام علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند! بدین جهت به خلافت تن در دادم که ترسیدم جمعی از خدا بی خبران بنی امیه بر امت حاکمیت یابند و کتاب خدای عز و جل را به بازی بگیرند. (۲)

بیم از نفوذ بنی امیه در مراکز دولتی و حرص و آز شدید آنان برای دست یابی به قدرت [از دیدگاه امام] بدین جهت مسأله ای با اهمیت تلقی

ص: ۲۴۳

۱- (۱). نهج البلاغه خطبه شقشقیه.

۲- (۲). انساب الاشراف ۱/ق ۱۵۷/۱.

می شد که جامعه فاقد آگاهی دینی بود.

صبح روز بعد انبوه جمعیت، امام را در میان گرفته و به سمت مسجد روانه شدند، حضرت بر فراز منبر قرار گرفت و آنان را مخاطب قرار داد و فرمود:

مردم! امر خلافت مربوط به شماست و غیر از کسی که شما او را برگزینید کسی حق خلافت بر شما را ندارد، دیروز من و شما از یکدیگر جدا بودیم و من دوست نداشتم زمامداری شما را بپذیرم، ولی شما پای فشردید تا آن را پذیرا شوم، آگاه باشید! من درهمی را بدون شما نخواهم ستاند و اگر خواسته باشید، خلافت را می پذیرم و گرنه بر کسی خرده و بهانه نمی گیرم.

انبوه جمعیت یک صدا و بلند اظهار داشتند: ما اکنون به شما وفا داریم و بر عمل به کتاب خدا با شما بیعت می کنیم، امام علیه السلام عرضه داشت: پروردگارا! تو بر آنان گواه باش. (۱)

مردم چونان موجی خروشان برای انجام بیعت به حرکت درآمدند. طلحه، نخستین کسی بود که با دست فلج خود با امام علیه السلام بیعت کرد و زودتر از همه پیمان شکنی نمود، پس از او زبیر و سپس مردم سایر شهرها و اهل بدر و مهاجران و انصار و عموم مردم به حضرت دست بیعت دادند.

بیعت امام علیه السلام نخستین حرکت انتخاب مردمی بود که هیچ یک از خلفا از بیعتی این چنین برخوردار نبودند، مردم از شادی در پوست خود نمی گنجیدند، زیرا حکومت حق و عدل به آنان رو آورده و صاحب قانونی خلافت، یار محرومان و ستمدیدگان بر مسند آن تکیه زده بود، امت از این که امام علیه السلام خلافت را پذیرا شد سخت شاد و مسرور بود. چنان که حضرت خود،

ص: ۲۴۴

با این سخن، ماجرا را به وصف می کشد:

در آن روز، سرور و شادی مردم از بیعت با من به پایه ای رسید که کودکان به شادی و سرور پرداختند و سالخوردگان با پای لرزان به تماشای آن آمده بودند و بیماران بر دوش افراد بالا رفته و دوشیزه گان شتابان بدون نقاب در آن جمع حاضر شده بودند. (۱)

سرپیچی از بیعت

ایستادگی انسان های بد نهاد و سست عنصر در برابر حق و بی تفاوتی در قبال آن و نهان داشتن کینه و حسد، طبیعی به نظر می رسد، با این که طبق احادیث شریف نبوی، تنها امام علی علیه السلام خلیفه قانونی تلقی می شد و تاریخ رسالت اسلامی نیز بر آن تأکید داشت که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم امام علیه السلام برترین فرد حافظ امت و رسالت است؛ زیرا آن حضرت برخوردار از ویژگی ها و مشخصه هایی بود که هیچ یک از مسلمانان از آن بهره مند نبودند، از سویی این امت بود که با وجود کلیه دسته بندی ها و جناح ها، به امام علیه السلام متوسل شده و از او خواستار پذیرای خلافت شدند، ولی می بینیم گروه اندکی که از حق منحرف گشته و از رویارویی با امام علیه السلام هراسان شدند، در انجام بیعت، دچار شک و تردید گشتند.

سرپیچی آنان از بیعت، کاری بر خلاف خواسته امت بود و نوعی مبارزه جویی با آن تلقی می شد، این عده با این کار، در دامن زدن آتش فتنه و آشوب و ادامه کشمکش داخلی، بابتی تازه گشودند. از جمله کسانی که از بیعت با امام

ص: ۲۴۵

علی علیه السّلام سر برتافتند: سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر، کعب بن مالک، مسلمه بن مخلد، ابو سعید خدری، محمد بن مسلمه، نعمان بن بشیر، رافع بن خدیج، عبد الله بن سلام، قدامه بن مظعون، اسامه بن زید، مغیره بن شعبه، صهیب بن سنان، و معاویه بن ابو سفیان را می توان نام برد. (۱)

اما برخی از این افراد بر کوتاهی نمودن در بیعت با امام علیه السّلام نادم و پشیمان گشتند ولی حضرت به هیچ یک از آنان کوچک ترین تعرّضی نکرد و آن ها را میان امت به حال خود وانهاد تا از همان حقوقی که مردم برخوردارند، آنان نیز برخوردار باشند.

حکومت امام علیه السلام و دشواری های راه

امام علی علیه السّلام پس از ۲۵ سال کناره گیری از اداره حکومت اسلامی و رهبری امت و دولت، به زمامداری رسید. امت و دولت هردو در مسیرهای منحرفی که حکومت های قبلی در این فاصله زمانی ایجاد نموده بودند پیش می رفتند و این قضیه در به ضعف کشاندن موضع امام علیه السّلام نسبت به این رخدادها، عاملی مؤثر به شمار می آمد، زیرا در برهه قبلی، مردم عادت کرده بودند امام علیه السّلام را به چشم فردی محکوم بینند نه حاکم، آن هم محکوم افرادی بی لیاقت و ناشایست... چنان که در وجود برخی شخصیت ها جهت عملی ساختن اهداف خود، حس رقابت و دست یابی به اوج قدرت، فزونی یافت از این رو، می بینیم زبیر در سقیفه در برابر کسانی که به دنبال کسب قدرت بودند به دفاع از حق امام علیه السلام پرداخت ولی امروز شاهدیم که خود، برای دست یابی به قدرت، با

ص: ۲۴۶

امام علیه السلام به نزاع و کشمکش می پردازد و معاویه که خود، آزاد شده و فرزند آزاد شده است پس از این مدت به قدرتی نیرومند تبدیل شده و موجودیت دولت را تهدید می کند.

اغلب کسانی که بر ضد امام علیه السلام در خط انحراف قرار داشتند، از سابقه همنشینی با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برخوردار بودند و این خود، از جمله عواملی بود که سبب تأخیر حرکت امام علیه السلام شد و تعداد زیادی از مسلمانان بدین وسیله فریب خوردند و این قضیه موفقیت حکومت حضرت و ادامه حکومتش را پیچیده تر ساخت.

افزون بر این، امام علیه السلام زمام دولتی پهناور را در اختیار گرفت، چرا که سرزمین دولت اسلامی در زمان ابو بکر، از مرزهای جزیره العرب و عراق فراتر نمی رفت، ولی در دوران امام علیه السلام علاوه بر جزیره العرب و عراق و شام، قلمرو سرزمین اسلامی تا شمال آفریقا و اواسط آسیا امتداد داشت و مجموعه هایی از غیر عرب نیز به اسلام گرویدند، این گروه های تازه مسلمان، برهه مسلمانان خود را در سایه حکومتی غیر معصوم، بلکه منحرف از خط صحیح رسالت اسلام آغاز کرده بودند و حکومت امام علیه السلام با وجود کشمکش های داخلی می بایست در کوتاه ترین وقت ممکن، کارهای بزرگی انجام دهد از جمله:

۱. نظام طبقاتی میراث خلفاء را، متلاشی سازد به این نحو که:

الف- به پیروی از سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که خلفای قبلی آن را در بوتۀ اهمال گذاشته بودند، در بخشش اموال بیت المال میان تمام مسلمانان تساوی قائل شود و مبنای توزیع سهمیه بیت المال را که برخاسته از حکم الهی

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ [□] [□] بود در سخنانی خویش تشریح کرد و

ص: ۲۴۷

به هوش باشید! فردی که دعوت خدا و رسول را اجابت کند و مسلمان شود و به دین ما وارد گردد و به سمت قبله ما عبادت کند، از حقوق و حدود اسلام برخوردار است، شما بندگان خدایید و اموال، از آن خداست و به طور مساوی میان شما تقسیم می شود هیچ فردی بر دیگری برتری ندارد، پرهیزکاران در پیشگاه خدا از برترین پاداش و برجسته ترین ثواب برخوردارند. (۱)

ب- اموال و دارایی هایی که در دوران عثمان چپاول شده بود، به خزانه بازگرداند، زیرا امام علیه السلام اعلان داشته بود اموال فراوانی که در دوران عثمان به ناحق از مردم گرفته شده باید به بیت المال برگردد چرا که اموال هنگفت، در اختیار درباریان خلیفه قرار داشت و یا عثمان برای جلب رضایت آنان این اموال را به آنان بخشیده بود. از این رو، امام علیه السلام فرمود:

به هوش باشید! کلیه تیولی را که عثمان واگذار کرده و تمام اموالی را که از مال خدا به دیگران بخشیده باید به بیت المال برگردد زیرا حق را چیزی باطل نمی کند اگر این اموال را بیابم هرچند با آنان زنانی را به ازدواج خویش درآورده و کنیزکانی با آن خریداری کرده باشند و در شهرها به مصرف رسیده باشد، به بیت المال برخواهم گرداند، زیرا عدالت، گشایش آور است و آن کس که عدل و داد بر او گران آید، تحمل ظلم و ستم بر او گران تر خواهد بود. (۲)

این نوع سیاست مالی، خوشایند قریش نبود، به همین دلیل عدّه زیادی از شخصیت های قریش مانند مروان حکم و طلحه و زبیر که در وادی سرکشی و تکبر و خودبزرگ بینی قرار داشتند از تصمیماتی که امام علیه السلام اتخاذ می کرد،

ص: ۲۴۸

۱- (۱). بحار الانوار ۱۷/۳۲ و ۱۸.

۲- (۲). نهج البلاغه خطبه ۱۵.

نگران بودند و به مجرد این که اطمینان یافتند امام علیه السّلام به طور جدّی به این کارها خواهد پرداخت، در برابر حکومت آن حضرت دست به فتنه انگیزی و آشوب زدند تا آن جا که طلحه و زبیر نزد امام علیه السّلام آمده و ضمن اعتراض به این برنامه ها اظهار داشتند: ما خویشاوند رسول خداییم و سابقه جهاد و مبارزه داریم، ولی شما سهمیه ما را از بیت المال مساوی با دیگران پرداخت نمودی در صورتی که عمر و عثمان ما را با دیگران مساوی نمی دانستند و بر آن ها برتری می دادند.

امام علیه السّلام در پاسخ فرمود: اکنون این کتاب الهی و این شما، در آن بنگرید هر گونه حقی را برای شما قائل است بستانید، گفتند: ما در اسلام سابقه جهاد داریم!

فرمود: سابقه شما از من بیشتر است؟

گفتند: خیر، ما خویشاوندان رسول خداییم!

حضرت فرمود: آیا از من به پیامبر نزدیک ترید؟

گفتند: خیر، ولی ما اهل جهاد و مبارزه ایم!

امام علیه السّلام فرمود: بالاتر از جهاد و مبارزه من؟

گفتند: خیر،

امام علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند! سهمیه من و غلامم از این اموال به یک اندازه است. (۱)

ص: ۲۴۹

امام علیه السلام از اجرای احکام اسلام در دوران خلفای قبل از خود، غافل نبود.

زمانی که دیگران در داوری و قضاوت درمی ماندند آن بزرگوار به حق و دادگری، فصل خصومت می نمود. به مجرد این که حضرت زمام امور دولت را به دست گرفت، برجسته ترین نوع عدل و داد را ارائه داد و با آشکار ساختن عدالت آیین الهی و قدرت اسلام به ایجاد دولتی دارای آزادی و امنیت و عدالت، روشن ترین طریق حق و حقیقت را پیمود.

در زندگی امام علیه السلام به موارد بسیاری از این قبیل امور برمی خوریم.

حضرت از این که قانون را بر ضد خود و خانواده و یارانش اجرا کند، پروایی نداشت. آن بزرگوار در مورد زره ای که فردی یهودی گم کرده بود به اتفاق شاکی نزد شریح قاضی رفت تا میان آنان داوری کند. (۱)

احکامی که امام علیه السلام در قضاوت و داوری صادر می کرد برخاسته از ژرفای دین و احاطه علمی آن بزرگ مرد به امور دینی و دنیایی و بیانگر عصمت در اندیشه و عمل آن حضرت بود.

۲. سازماندهی اداری و بازگرداندن قدرت مرکزی دولت.

امام علیه السلام فرمانداران عثمان را بر کنار و فرماندارانی که شایسته انجام این مسئولیت بوده و از اعتماد مردم برخوردار بودند، به جای آنان گمارد، عثمان بن حنیف انصاری را به جای عبد الله بن عامر به بصره اعزام نمود و عماره بن

ص: ۲۵۰

۱- (۱)). سنن کبری ۱۳۶/۱۰، تاریخ دمشق ۱۹۶/۳، مواضعی که امام علیه السلام در این راستا اتخاذ فرمود، در تعدادی از منابع از جمله اغانی ۳۶/۱۶، البدایه و النهایه ۴/۸، کامل ابن اثیر ۳۹۹/۳، صواعق المحرقة ۷۸ آمده است.

شهاب را به جای ابو موسی اشعری والی کوفه نمود و عبید الله بن عباس را به جای یعلی بن منبه، بر یمن گمارد و قیس بن سعد بن عباده را به جای عبد الله بن سعد، بر مصر فرمانروایی داد و سهل بن حنیف را به جای معاویه بن ابی سفیان فرمانروای شام قرار داد، این جایگزینی به جهت بدرفتاری و فساد اداری فرمانروایان قبلی بود که تا آخرین لحظات از آن دست برنداشتند. یعلی بن منبه، خزانه داری بیت المال یمن را عهده دار بود که آن را به یغما برد و معاویه بن ابی سفیان دست به تدارک نیروی نظامی زد تا از ایفای مسئولیت های جدید سهل بن حنیف در شام جلوگیری نماید. (۱)

امام علیه السلام در گزینش فرمانروایان جدید به گونه ای بسیار دقیق و واقعگرایانه عمل می کرد و بر عملی ساختن آیین اسلام با نظام اداری نوین آن، تأکید داشت و با شرکت دادن انصار در حکومت، اعتماد به نفس آنان را باز گرداند و روحیه آن ها را بالا برد، آن حضرت پذیرای راه حل های انحراف آمیز نشد بلکه به اجرای نیمی از آن نیز تن در نداد و در ریشه کن ساختن فساد مصمم بود. به امام علیه السلام پیشنهاد شد تا زمانی که حکومتش استقرار می یابد، معاویه را بر سر کار باقی بگذارد و بعدها او را برکنار نماید، حضرت پذیرای این پیشنهاد نشد. (۲)

با سرپیچی معاویه از بیعت با امام علیه السلام حضرت کوشید تا فرمانروایی شام را تحت استیلای خلافت مرکزی در آورد. از این رو، پرچم مبارزه را به فرزندش محمد بن حنفیه سپرد و عبد الله بن عباس را بر جناح راست سپاه و عمر بن ابی سلمه را بر جناح چپ آن گمارد و با فراخواندن ابو لیلی بن عمر بن جراح، وی را بر پیشاپیش سپاه فرماندهی داد و با ایراد خطابه ای آتشین برای

ص: ۲۵۱

۱- (۱). تاریخ طبری ۴۶۲/۳، چاپ مؤسسه اعلمی.

۲- (۲). تاریخ طبری ۴۶۱/۳، چاپ مؤسسه اعلمی، البدایه و النهایه ۲۵۵/۷.

مردم مدینه آن‌ها را به مبارزه و نبرد، تشویق فرمود. در همین گیرودار خبر سرپیچی طلحه و زبیر از بیعت امام علیه السلام و حرکت آن‌ها به سوی بصره، مانع حرکت سپاه حضرت شد، در صورتی که طلحه و زبیر برای انجام عمره از امام علیه السلام کسب اجازه کرده بودند و امام علیه السلام اجازه داده و آنان را از پیمان شکنی بر حذر داشته بود. (۱)

محورهای کاری امام علیه السلام

در آیین اسلام برای شخصیتی که ناظر بر اجرای احکام رسالت اسلامی و استمرار آن‌ها در زندگی باشد و بر پابرجایی آن‌ها در برابر جریان‌های مختلفی که پس از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به وجود آمد، نظارت داشته باشد، نقشی برجسته لحاظ شده است و در این آیین الهی به صراحت بیان شده که امام علی علیه السلام و پس از آن بزرگوار فرزندان او دارای چنین جایگاهی هستند.

ایفای نقش ناظر و رهبری امور دینی ایجاب می‌کرد که امام معصوم علیه السلام بالاترین پست‌ها را در دولت بر عهده گیرد ولی پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم عناصری نالایق در شرایط پیچیده و نابسامان مداخله کرده و به قدرت دست یافتند، ولی این اوضاع، امام علیه السلام را از ایفای نقش خود باز نداشت طبیعی است که نزاع و کشمکش اقتضا دارد نقش افراد، متعدد و متنوع باشد. از این رو، امام علی علیه السلام برای اصلاح انحراف ائمه و حراست از اعتقادات و مقدسات آنان، اساس کار خود را بر دو محور قرار داد.

نخستین محور: تلاش در جهت به دست‌گیری اداره و زمام امور حکومت

ص: ۲۵۲

که مردم را به استمرار روند حرکت خود به سمت هدف آسمانی که خدا واجب ساخته، وادارد و امام علیه السلام پس از وفات نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رأسا کار خود را بر این محور آغاز نمود، چنان که از مسئولیت خویش در قبال این امر این گونه سخن می گوید:

«لولا- حضور الحاضر و قیام الحجّه بوجود الناصر، و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقارّوا عل کظه ظالم و سغب مظلوم لألقیت جبلها علی غاربها»؛ (۱)

به خدا سوگند! اگر نه این بود که جمعیتی انبوه پیرامونم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و اگر عهد و پیمانی که خدا از دانشمندان هر جامعه گرفته، نبود که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را رها می ساختم.

امام علیه السلام برای بسیج مسلمانان دست به تلاش زد، ولی به علل و اسبابی نتوانست بدین موفقیت دست یابد. از جمله:

۱. امت اسلامی از مصیبت روز سقیفه و توطئه های سیاسی آن و حرکت های اشتباهی که واقعیت آن ها بر بخش عظیمی از مردم پوشیده بود، آگاهی نداشتند.

۲. مردم، از قدرت درک نقش و مسئولیت امام و امامت برخوردار نبودند و آن را خواسته ای شخصی و هدفی فردی می پنداشتند ولی حقیقت این بود که رویارویی امام علیه السلام با حکام و فرمانروایان، برخاسته از آگاهی مکتبی الهی اسلامی و مدیریتی صادقانه بود تا رسالت الهی را آن گونه که خدا تشریح فرموده بود، پیراسته و به دور از هر کژی و انحراف، استمرار بخشد و هرچه را

ص: ۲۵۳

دارد در این راه قربانی سازد، حتی اگر به حق شخصی وی تجاوز شود. بنا بر این معیار، از دیدگاه امام علیه السّلام سلامت رسالت و دوام و استمرار آن بر اساس حق و عدل الهی تلقی می شد که فرمود: «حق را بشناس، حق جوینان را خواهی شناخت» (۱) و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرموده بود: «علی با حق همراه است و حق بر محور وجود علی در گردش است.» (۲)

امام علیه السّلام به نحوی گسترده و در جمیع سطوح بین تئوری و اجرا وفق و سازگاری برقرار نمود، یاران خود را به گونه ای تربیت کرد که از اهداف الهی طرفداری کنند نه از افرادی که با وزیدن هر بادی به سویی می روند. لذا ملاحظه می کنیم آن حضرت از پذیرش زمام امور حکومت، مشروط به عمل بر طبق شیوه خلفای قبل از خود، تن در نمی دهد زیرا اتخاذ چنین روشی به رسالت و جامعه آسیب وارد می ساخت.

۳. رسوبات جاهلی که در اندیشه مردم، ریشه دوانیده بود یکی دیگر از عوامل عدم موفقیت امام علیه السّلام تلقی می شد زیرا از دوران جاهلیت زمان زیادی نمی گذشت و مردم، به ژرفا و عمق رسالت و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و نقش امام علیه السّلام پی نبرده بودند، سفارش پیامبر به جانشینی امام علی علیه السّلام در پندار آنان صرف نامزد کردن یکی از اعضای خانواده وی برای خلافت به شمار می آمد که با این کار می خواست مجد و عظمت خاندانی را که به عزت و قدرت، دست یافته بود زنده گرداند، چنان که شیوه غالب حکام و فرمانروایان قبل و بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم چنین بوده است.

۴. نقش منافقان و چشم طمع که به تزلزل آرامش امنیتی و اجتماعی

ص: ۲۵۴

۱- (۱). بحار الانوار ۱۷۹/۶ چاپ الوفاء.

۲- (۲). به سنن ترمذی ۲۹۸/۲ و تاریخ بغداد ۳۲۱/۱۴ مراجعه شود.

جامعه دوخته بودند و می کوشیدند میان صفوف مسلمانان تعصبات قبیله ای و کینه توزی را دامن زده و خود را در صفوف دستگاه حاکمه و دولت، جا بزنند به گونه ای که اگر فرمانروا فردی ضعیف النفس و منحرف بود، در آن دستگاه نفوذ بیشتری می یافتند.

۵. با بیماری های روحی و روانی که، گریبانگیر سردمداران بود، در برابر امام علیه السلام فوق العاده احساس عجز و ناتوانی می کردند، زیرا حضرت با وجود شریف خود و صدق و راستگویی و جهاد و صراحت لهجه و دلاوری و جوانی اش (آن گونه که در نامه معاویه در پاسخ نامه محمد بن ابی بکر آمده) (۱) یک تنه با آنان برابری می کرد.

محور دوم: آن گاه که امام علیه السلام از طریق محور نخست به هدف خویش دست نیافت، به شیوه دیگری متوسل شد و مسلمانان را در برابر سقوط کامل، پایدار و مقاوم ساخت و به اندازه کافی به آن ها توانایی بخشید تا در برابر دشواری هایی که با روی کار آمدن گروهی نالایق، دچار آن می گردند و به سبب آن ها مردم از راه راست و صحیح، منحرف می شوند، قادر بر پایداری و استقامت باشند.

از این رو، امام علیه السلام کوشید تا رسالت الهی را میان مردم از حیث فکری و معنوی و سیاسی، ژرفا بخشیده و چهره حقیقی اسلام را از راه های گوناگونی بدانان ارائه دهد از جمله:

۱. امام علیه السلام در اموری که زمامداران منحرف قادر بر رویارویی با آن نبوده و

ص: ۲۵۵

یا از حل قضایای ساده و پیچیده بسیاری، در می ماندند به شکلی شایسته و مثبت مداخله می کرد و آنان را به مسیر صحیح رهنمون می گشت تا امت را از تباهی بیشتر برهاند. بنابراین، نقش امام علیه السلام نقش ناظری الهی بود که برای جلوگیری از کژی ها، در قضایای یاد شده مداخله می نمود.

از این رو، می بینیم وقتی زمامداران از پاسخ به شبهات منکران رسالت، عاجز و ناتوان می شدند، امام علیه السلام مداخله می کرد و در امور نظامی و اقتصادی خلیفه را با پند و موعظه راهنمایی می کرد و در موارد بسیاری آنان را پند داد و در مشکلات قضاوت و داوری، به یاری آنان شتافت. (۱)

۲. آن حضرت روند سیاست خلیفه را، جهت می داد و با پند و نصیحت، از انحراف بیشتر آن جلوگیری می کرد این شیوه در دوران عثمان بن عفان که پذیرای راهنمایی و نصیحت نبود، به خوبی آشکار گردید.

۳. امام علیه السلام برجسته ترین الگوی اسلام و چهره واقعی حکومت و جامعه اسلامی را در محتوا و ظاهر به امت تقدیم و ارائه کرد. این واقعیت در دوران حکومت خلافت آن بزرگوار به خوبی پدیدار گشت و بر همین اساس آن حضرت حکومتی را که به پذیرش آن تن در نداده بود، دیگر بار پذیرا گشت و در این راستا نقش رهبری سیاسی و با تدبیر و فرمانروایی عادل و نمونه بارز انسانی تربیت یافته مکتب اسلام را، به خوبی ایفا نمود. وی برای دست یابی به هدف رسالت، الگو و سمبلی در خور و شایسته پیروی و در اندیشه و عمل و رفتار، از خطا و لغزش و پیرایه، برکنار بود.

۴. حضرت به تربیت و ایجاد مجموعه و تشکلی از مسلمانان شایسته

ص: ۲۵۶

همت گمارد تا در روند حرکت اصلاح گرانه و دگرگون سازی که در پیش داشت، او را یاری کنند. به این ترتیب، که میان مردم دست به فعالیت زد تا افکار و اندیشه آنان را به کمال و پختگی لازم و بایسته برساند و اساس و پایه این مجموعه آگاه و شایسته را توسعه و گسترش بخشد تا در روند تاریخ، مسیر خود را طی کند و نسل های بعدی کارهای خود را بر مبنای دستورات اسلام استمرار بخشند. (۱)

۵. آن بزرگوار سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را احیا کرد و مردم را از آن آگاه و به تدوین آن همت گمارد. امام علیه السلام به قرآن و تلاوت و حفظ و تفسیر و تدوین آن توجه خاصی مبذول داشت، زیرا قرآن و سنت، ستون دین به شمار می آمدند و امت اسلامی ناگزیر می بایست حقایق قرآن و سنت را آن گونه که از ناحیه خدا وضع شده بود و انتظار آن می رفت، دریابند.

فرهنگ اسلامی در حکومت خلفا

(۲)

از مهم ترین مشکلات سر راه آیین ها و اعتقادات، وجود افرادی عاجز و ناتوان و فاقد فکر و اندیشه است که در مقام دفاع و یا اجرای احکام این رسالت ها برآیند. افرادی که به قدرت دست می یافتند وقتی جهت آشنایی با دیدگاه رسالت و مقدار آگاهی از آن، مورد آزمون قرار می گیرند، سکوت و اختلافشان میان مردم ایجاد شک و تردید کرده و سبب بی اعتمادی آنان به رسالت و توانمندی های آن در امور زندگی می گردد. به همین دلیل شک و تردید، حالتی رضایت بخش به خود می گیرد و امت را از هم گرایی با رسالت و

ص: ۲۵۷

۱- (۱). اهل البیت تنوع ادوار و وحده هدف، از سید محمد باقر صدر ۶۹.۵۹.

۲- (۲). برای آگاهی بیشتر به معالم المدرستین سید مرتضی عسکری ۴۳/۲ مراجعه شود.

دفاع از آن در عرصه های نزاع و کشمکش و بحران های بی شمار، باز می دارد.

لذا می بینیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در زندگی و حیات امت هرگونه مسأله پیچیده و مبهمی را تشریح کرده و موضع شفاف رسالت را در مورد آن ارائه داده است. چنان که این واقعیت را در رفتار امام علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در دوران حکومت خلفای سه گانه، به روشنی ملاحظه می کنید که حضرت عجز و ناتوانی علمی و عملی آنان را برای مردم آشکار می سازد و زمانی که حضرت خود، زمام حکومت را به دست گرفت، زمینه را برای پرسش و پاسخ فوق العاده آزاد گذاشت.

وقتی گروه حاکم دریافتند شایستگی حکومت را دارا نبوده و از علم و دانش بی بهره اند، دست به اقداماتی زدند، تا این رسوایی ها را از دامان خود بزدایند:

۱. از انتشار احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که حاوی رهنمودهای علمی و حرکت به سمت و سوی آگاهی و تأثیر مثبت در زندگی بود جلوگیری به عمل آوردند، افزون بر این که احادیث نقل شده از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به روشنی اعلان می دارد که تنها، اهل بیت، شایسته خلافت و امور مربوط به رسالت اند نه دیگران. از این جا به راز و رمز سر دادن شعار [عمر] «کتاب خدا برای ما کافی است» پی می بریم زیرا آن زمان که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در حال بیماری خواستار نگارش سفارشی شد تا امت، پس از او به گمراهی دچار نشوند، گوینده این شعار، آن حضرت را به مبارزه طلبید.

ظاهرا پدیده محدود ساختن و یا جلوگیری از انتشار احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم قبل از این تاریخ، یعنی زمانی که قریش عبد الله بن عمرو عاص را از

نگارش احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باز داشتند (۱)، آغاز شده است، چنان که قدرت حاکم کتب حاوی احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را به آتش کشید. (۲)

۲. پدیده ممنوعیت پرسش از مفاهیم ندانسته آیات قرآن به معنای محروم ساختن مسلمانان از سلاح پژوهش و تحقیق و یادگیری قرآن کریم تلقی می شد که سنت را از آن جدا و بی آن که فرصتی برای اندیشیدن و آموختن آیات و احکامش دهند، به ظواهر قرآن توجه کردند تا آن جا که عمر، به کارگزارانش سفارش کرد: «تنها از قرآن استفاده کنید و نقل روایات پیامبر را به حداقل برسانید و من در این قضیه خود را با شما شریک می دانم» بلکه وی کلیه کسانی را که در مورد تفسیر آیات قرآن، پرسشی داشتند، کیفر نمود. (۳)

۳. باب اجتهاد در برابر نص گشوده شد؛ ابو بکر بی آن که به آیه ای از قرآن و یا روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم استناد کند، در بخشی از احکام از جمله: چپاول و مصادره اموال باقیمانده پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به اجتهاد پرداخت و حق اهل بیت آن بزرگوار را از خمس نپرداخت و فجاءه سلمی را در آتش سوزاند (۴) و در مسأله «کلالة» (۵) و میراث مادر بزرگ، (۶) خودسرانه فتوا داد، چنان که عمر بن خطاب نیز بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در پرداخت بیت المال بین افراد، امتیاز قائل شد (۷) و در ممنوعیت متعه حج و متعه زنان و دیگر مسائلی که در کتاب «النص و الاجتهاد» (۸) آمده، اجتهاد نمود. و عثمان بن عفان حق قصاص

ص: ۲۵۹

۱- (۱). سنن دارمی ۱/۱۲۵، سنن ابو داود ۲/۲۶۲، مسند احمد ۲/۱۶۲، تذکره الخواص ۲/۱.

۲- (۲). طبقات ابن سعد ۵/۱۴۰ چاپ بیروت.

۳- (۳). تاریخ ابن کثیر ۸/۱۰۷، سنن دارمی ۴/۵۴، تفسیر طبری ۳/۳۸، اتقان سیوطی ۱/۱۱۵.

۴- (۴). تاریخ طبری ۲/۴۴۸ چاپ مؤسسه اعلمی.

۵- (۵). سنن دارمی ۲/۳۶۵، سنن بیهقی ۶/۲۲۳.

۶- (۶). همان، اسد الغابه ۳/۲۹۹.

۷- (۷). فتوح البلدان ۵۵، تاریخ الخلفای سیوطی ۱۳۶.

۸- (۸). کنز العمال ۱۶/۵۱۹، حدیث ۴۵۷۱۵، زاد المعاد ابن قیم ۲/۲۰۵.

را از عیب الله بن عمر ساقط کرد (۱) و در بخشی از احکام صریح، بر خلاف دستور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رفتار نمود و همان گونه که ملاحظه کردید، همین کار سبب شورش مسلمانان بر ضد او شد.

تمام این امور و بسیاری موارد دیگر، دشواری ها و مصیبت هایی برای دولت اسلامی به وجود آورد که سبب اصلی انحراف مسیر مشخص رسالت اسلامی گردید و عده زیادی در دام فتنه و گمراهی گرفتار آمدند به گونه ای که امام علی علیه السلام در این زمینه فرمود:

آغاز پیدایش فتنه و آشوب ها همواره پیروی از هوس ها و احکام و قوانین ساختگی و جعلی است، احکامی که با کتاب خدا مخالفت دارد و جمعی بر خلاف آیین حق به حمایت از آن برمی خیزند، اگر باطل کاملاً از حق جدا می گردید، بر آنان که در پی حق اند پوشیده نمی ماند و اگر حق از باطل جدا می شد، زبان بدخواهان، از آن قطع می گردید ولی [متأسفانه] قسمتی از حق و باطل را با هم می آمیزند و در این جا شیطان بر دوستان و پیروان خود مسلط می شود، و تنها آنان که مورد رحمت خدا بوده اند، نجات می یابند. (۲)

تلاش امام علیه السلام در راه احیای دین

امام علیه السلام، نخستین وظایف و مسئولیت های خویش را پس از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، حفظ و حراست دین مقدس اسلام از کژی و انحراف و توجه به امور دولت اسلامی می دانست تا بدون توقف و درنگ، مسیر خود را ادامه دهد. و در دوران حکومت خلفا در این راستا منتهای تلاش و کوشش خود را

ص: ۲۶۰

۱- (۱). منهاج السنه ابن تیمیه ۱۹۳/۳، خلفا اجتهادات فراوان دیگری نیز دارند که در کتب تاریخی از آن ها یاد شده است.

۲- (۲). نهج البلاغه خطبه ۵۰.

به کار گرفت و در اداره امور امت با تحمل رنج و دشواری ها از حق خود چشم پوشی کرد و به مجرد این که زمام حکومت را به دست گرفت، در جهت احیای سنت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و در مسیر فراخوانی مردم به زیستن در سایه این سنت، گام های بلندی برداشت و به قرآن کریم و تفسیر آن و تربیت امت و از میان بردن فساد در هر کجا یافت می شد، توجه و عنایت زیادی مبذول داشت که می توان گام هایی را که آن حضرت در این زمینه برداشت، در موارد زیر ملاحظه کرد:

۱. امام علیه السلام بی آنکه در پاسخ مخالفان و دشمنان کینه توز خویش شک و تردیدی به خود راه دهد، در برابر انبوه جمعیت، باب گفت و گو و پرسش و پاسخ را در مورد قرآن و سنت و آن چه به آیین مقدس اسلام ارتباط داشت، گشود

۲. آن حضرت با پیروی از سنت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نسبت به قاریان قرآن توجهی خاص داشت و مقام و منزلت آنان را رعایت می کرد، قرائت قرآن در کنار یادگیری و آشنایی علم و عمل و آموختن احکام دینی موجود در آن، صورت می پذیرفت.

۳. امام علیه السلام به قرائت مسلمانان غیر عرب، یا کسانی که زبان عربی را به خوبی نمی دانستند توجه فراوان داشت به همین دلیل، آن بزرگوار علم نحو را بنیان گذاشت تا زبان را از اشتباه در گفتار نگاه دارد. (۱)

۴. امیر مؤمنان مردم را به نقل روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و تدوین و مباحثه آن ها فرا می خواند و همواره می فرمود: «علم و دانش را به وسیله نوشتن مهار کنید.» (۲)

ص: ۲۶۱

۱- (۱). اغانی ۱۳/۱۲، فهرست ابن ندیم، ۵۹، وفيات الأعیان ۲/۲۱۶، البدایه و النهایه ۳۱۲/۸.

۲- (۲). طبقات کبری ۱۸۶/۶، تدوین السنه الشریفه جلالی ۱۳۷.

و در علوم مربوط به سنت، دستور به تحقیق و بررسی می داد و می فرمود:

احادیث را با یکدیگر مباحثه کنید و آن‌ها را رها نکنید تا از بین رفته و تباه شوند. (۱)

۵. امام علیه السلام در راستای قانونگذاری و بیان احکام، بر قرآن و سنت به عنوان منابع اصلی، تأکید فرمود و بر دیگر منابعی چون استحسان و قیاس و مواردی که برای احکام الهی منبعی شرعی به شمار نمی آمدند، خط بطلان کشید. (۲)

آن بزرگوار سیره و روش عبادی و اخلاقی سنت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را احیا نمود و به بدعت‌هایی که ثمره خودرایی و اختراع خلفای قبل از خود بود، پایان داد. (۳)

۶. امام علیه السلام توانست مجموعه‌ای از مؤمنان شایسته گرد آورد که برای تشریک مساعی در رهبری حکومت اسلامی و مراقبت از آن، در این جامعه، دست به فعالیت بزنند.

و مشخصاً امام علی علیه السلام از زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و به دستور آن بزرگوار کار خویش را عملاً در همین بستر آغاز کرد، از این رو، ملاحظه می‌کنیم پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم مسئولیت رسیدگی و مراقبت آن دسته از کسانی را که در آن‌ها اشتیاق و آگاهی به مبانی اسلامی می‌یافت، به امام علیه السلام می‌سپرد و آنان را به پیروی از آن حضرت تشویق می‌فرمود تا این که گروهی به عنوان شیعیان علی علیه السلام در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم شکل گرفت که از افرادی چون: عمار یاسر، سلمان فارسی، ابو ذر، جابر بن عبد الله انصاری، مقداد بن أسود، عبد الله بن عباس می‌توان نام برد، این برجستگان با وجود شرایط دشواری که حکومت

ص: ۲۶۲

۱- (۱). کنز العمال ۱۰/حدیث ۲۹۵۲۲.

۲- (۲). نهج البلاغه خطبه ۱۲۵.

۳- (۳). صحیح مسلم کتاب نماز تراویح، مسند احمد ۴۰۶/۵، صحیح بخاری کتاب خمس باب ۵/حدیث ۲۹۴۴، سنن ابو داود ۲/حدیث ۱۶۲۲.

اسلامی پس از وفات نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پشت سر گذشت، بر پیروی از امام علی علیه السلام پایدار ماندند.

زمانی امیر مؤمنان علیه السلام زمام خلافت را به دست گرفت که گروهی از مؤمنان وفادار و دلاور مردانی شجاع گرد شمع وجود امام علیه السلام حضور داشته و حضرت توجه خاصی بدانان مبذول می فرمود و آن ها را بر اساس مبانی اسلام به گونه ای خاص تربیت کرد و در زوایای گوناگون زندگی، علوم مختلفی را به آنان آموخت و این بزرگواران در یاری رسالت اسلامی و امام و حفظ و حراست آیین الهی از کژی و انحراف و تباهی، به ایفای نقش خود پرداختند.

آن ها در برابر زمامداران سرکش و کسانی که به ناحق بر مقدّرات مسلمانان استیلاء یافته بودند، مواضعی پسندیده و شجاعانه داشتند، از این چهره ها می توان، مالک اشتر، کمیل بن زیاد نخعی، محمد بن ابو بکر، حجر بن عدی، عمرو بن حمق خزاعی، صعصعه بن صوحان عبدی رشید هجری، هاشم مرقال، قنبر، سهل بن حنیف و عدّه ای دیگر را نام برد.

فتنه انگیزان

بیعت مردم با امیر مؤمنان علیه السلام چونان صاعقه ای بر پیکر قریش و کلیه بدخواهان اسلام، فرود آمد. حکومت امام علیه السلام امتداد همان حکومت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آمد که جور و ستم و دشمنی و سرکشی را به خاک مذلت کشاند و عدل و مساوات و حق و فضیلت را به ارمغان آورد، و منافع اقتصادی را که بر پایه ربا و احتکار و بهره کشی استوار بود، درهم شکست و از آن جا که فرمانروایان عثمان مشمول اصلاحات امام علی علیه السلام می شدند بر بسیاری از بزرگان قریش گران می آمد که خود را با هر شهروند دیگر و از هر گروه و دسته ای که در دستگاه حکومتی امام راه یافته بودند، مساوی بدانند.

طلحه و زبیر پس از آن که توسط عمر نامزد خلافت شدند، هر یک خود را هم سنگ امیر المؤمنین علیه السلام می پنداشتند و انتظار داشتند حداقل بر بخش عظیمی از سرزمین اسلامی حاکمیت یابند، عایشه نیز نزد خلفای پیشین از جایگاهی برجسته برخوردار بود چرا که او هر گونه می خواست سخن می راند، ولی اکنون پی می برد در حکومتی که اساس و منبع آن را در قانونگذاری و

ص: ۲۶۵

اجرا، قرآن و سنت، تشکیل می دهند، جایی نخواهد داشت.

معاویه در شام به عنوان فرمانروای یکه تازی حکم می راند که چشم طمع به حاکمیت بزرگ اسلامی دوخته بود. وی می کوشید زمام امور مسلمانان را کاملاً به دست گیرد، اقدامات و برنامه ریزی های امام علیه السلام در جهت اصلاحات گسترده برای تمام این افراد، موضوعی غافلگیرانه بود. افزون بر این، مجموعه افرادی که در زمان عثمان از پست و مقام خود بهره می جستند، اکنون در حکومت امام منبع ثروت های خود را از دست داده بودند، زیرا حضور امام علیه السلام در رأس قدرت، برای خط قبیلہ ای منحرفی که قریش می پیمود، تهدیدی جدی به شمار می آمد، چون امام علیه السلام به خوبی می دانست بی آن که در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهش گری بیمی داشته باشد، قادر است پرچم اسلام واقعی را به اهتزاز در آورد و بدین سان، بی تردید از آن خط منحرف پرده برمی داشت.

لذا این افراد تصمیم به فتنه انگیزی گرفتند تا از استقرار حکومت نوپای امام علیه السلام جلوگیری به عمل آورند؛ البته اوضاع سیاسی و وجود عناصر مخالف روند صحیح حرکت حکومت اسلامی، برای امام علی علیه السلام ناشناخته نبود، زیرا نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به حضرت اطلاع داده بود که برخی گروه ها از حکومت وی سرپیچی خواهند کرد و به او سفارش کرد با آنان بستیزد و آن ها را ناکثین و قاسطین و مارقین نامید. (۱)

ص: ۲۶۶

۱- (۱). مستدرک حاکم ۱۳۹/۳، تاریخ بغداد ۳۴۰/۸، مجمع الزوائد ۲۳۵/۹، کنز العمال ۸۲/۶.

موضع عایشه در قبال عثمان شگفت انگیز و متناقض و در شأن زنی که افتخار همسری رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را داشته باشد، نبود. وی در مورد عثمان همواره می گفت: «این پیر احمق را بکشید» (۱) و مردم را به سرپیچی از عثمان و کشتن او تحریک می کرد. در بحبوحه ای که شورشیان، خانه عثمان را در محاصره داشتند عایشه از مدینه آهنگ مکه کرده بود و انتظار داشت کار عثمان به سرعت پایان پذیرد و طلحه به خلافت برسد و قدرت را به دست گیرد. ولی زمانی که متوجه شد پس از بیعت مردم با علی علیه السلام، زمام خلافت در دست آن حضرت قرار گرفته، با این که تصمیم گرفته بود به مدینه باز گردد، راه خود را به سمت مکه ادامه داد (۲) و با اعلان حزن و اندوه خود بر این ماجرا، به خون خواهی عثمان پرداخت. به او گفته شد: شما که خود، مردم را به کشتن عثمان تحریک می کردی، وی با تراشیدن بهانه ای واهی و پوچ، پاسخ داد: او را توبه داده اند و سپس کشته اند (۳)، گویی او ناظر بر کشته شدن عثمان بوده است.

عایشه با سخنانی در مکه که طی آن پیروانش را به جنگ تحریک کرد، بر ضد امام علی علیه السلام اعلان جنگ نمود (۴)، وی در پی توسعه جبهه خویش بر ضد امام علی علیه السلام برآمد. از این رو، تلاش کرد تا دیگر همسران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بفریبد و آن ها را در جنگ خود بر ضد امام علی علیه السلام با خود همراه سازد، ولی آنان بدو پاسخ مثبت ندادند.

ص: ۲۶۷

۱- (۱). شرح ابن ابی الحدید ۲۱۵/۶، کشف الغمه ۳/۳۲۳.

۲- (۲). کامل ابن اثیر ۳/۲۰۶.

۳- (۳). همان.

۴- (۴). تاریخ طبری ۳/۴۷۴.

ام سلمه کوشید با پند و اندرز، عایشه را از سرکشی و طغیان خود باز دارد و اُمت را از گرفتاری و مصیبت و جنگ و خونریزی دور نگاه دارد لذا به او گفت: عایشه! تو خود، دیروز مردم را بر ضد عثمان می شوراندی و رکیک ترین سخنان را درباره او به کار می بردی و او را پیر احمق می خواندی، از سویی تو به مقام و منزلت علی بن ابی طالب علیه السّلام نزد رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به خوبی آشنایی داری، آیا تمایل داری برایت یادآور شوم؟

یادت هست روزی علی علیه السّلام بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وارد شد و من و تو در کنار رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم حضور داشتیم، حضرت از سمت چپ منطقه قدید که پایین آمد با علی در خلوت رازی می گفت و سخنانش به طول انجامید؛ تو نگران شدی و خواستی به آن دو اعتراض کنی، من تو را نصیحت کردم ولی نافرمانی ام کردی و آن دو را مورد اعتراض قرار دادی، دیری نپایید که با چشم گریان باز گشتی، علت را از تو پرسیدم گفتی: وقتی آن ها با یکدیگر آرام سخن می گفتند من بدان ها اعتراض کرده و به علی گفتم: پسر ابو طالب از هر ۹ روز یک روز نوبت من با رسول خداست، این روز نیز مرا آسوده نمی گذاری؟ رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که از شدت خشم چهره اش برافروخته شده بود رو به من کرد و فرمود: [عایشه!] برگرد، به خدا سوگند! فردی که او (علی) را به خشم آورد بی ایمان است، خواه از اهل بیت من باشد یا مردم عادی. و تو از کرده خود نادم و پشیمان شدی و باز گشتی.

عایشه گفت: آری، یادم هست.

ام سلمه فرمود: بنابراین، چرا قصد شورش داری؟

عایشه در پاسخ گفت: می خواهم میان مردم دست به اصلاحات بزنم و از پیشگاه خدا امید پاداش دارم.

ام سلمه فرمود: اکنون که چنین است هرگونه که خود می خواهی عمل کن و بدین ترتیب عایشه از نزد ام سلمه بیرون رفت.

(۱)

روایت شده: همسران رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تا منطقه «ذاق عرق» عایشه را همراهی کردند، به نظر می رسد آنان سعی کردند عایشه را به مدینه بازگردانند و از فتنه و آشوب جلوگیری کنند، ولی به راه حلی دست نیافتند و بر آینده اسلام گریستند و مردم نیز به گریه افتادند و آن روز «یوم النحیب» (روز شیون و زاری) نام گرفت. (۲)

حيلة معاوية و پیمان شکنی طلحه و زبیر

معاویه از تسلط بر اداره امور شام برخوردار بود و امکاناتی در اختیار داشت که هرگونه می خواست می توانست آن ها را بکار گیرد، وی با مردم شام هیچ گونه مشکلی نداشت، زیرا شامیان از آن زمان که با اسلام آشنا شدند، تنها خاندان ابو سفیان را که از ناحیه خلیفه بر آنان فرمانروایی می کردند، شناختند.

قبل از معاویه برادرش یزید حاکم شام بود، از سویی سرزمین شام دور از مرکز خلافت بود و این خود، به اندازه کافی به آن آرامش و توان و قدرت می بخشید. معاویه برای دامن زدن به آشوبی که در اثر کشته شدن عثمان شعله ور بود، فعالیت سیاسی خویش را آغاز کرد تا به سود خود از آن بهره بگیرد، لذا طلحه و زبیر را به گونه ای مخاطب ساخت که برای ورود در مبارزه جدی بر ضد امام علی علیه السلام در آن ها آرزو و طمع و امید و آرزو شعله ور شود و بدین سان آشوب و فتنه در مرکز خلافت فزونی یافت و معاویه طی نامه ای به زبیر،

ص: ۲۶۹

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۶/۲۱۷، بحار الانوار ۳۲/۱۴۹.

۲- (۲). کامل ابن اثیر ۳/۲۰۹.

به بنده خدا زبیر امیر المؤمنین، از معاویه بن ابو سفیان... درود بر تو.

اما بعد؛ من از مردم شام برایت بیعت گرفته ام و آنان پاسخ مثبت داده و چونان گله های گوسفندی که به بازار فروش آورند رام شده اند، تو مردم کوفه و بصره را دریاب، مبادا پسر ابو طالب بر تو پیشی بگیرد، زیرا با بیعت گرفتن از مردم این دو شهر، جای دیگری باقی نخواهد ماند و پس از تو برای طلحه بن عبید الله بیعت گرفتم، شما خون خواهی عثمان را علم کنید و مردم را بدان فرا خوانید و در این راستا باید بکوشید و آستین همت بالا- زنید، خداوند شما را پیروز و دشمنانتان را خوار گرداند. (۱)

وقتی نامه معاویه به زبیر رسید، از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید و به راستگویی معاویه اطمینان حاصل کرد. از این رو، با طلحه به توافق رسیدند که با امام علیه السلام پیمان شکنی کرده و بر او بشورند و بر بیعتی که با امام انجام داده بودند افسوس خورده و با اظهار تأسف همواره می گفتند: ما با اکراه با علی بیعت کردیم و به مجرد این که فریاد عایشه در تحریک مردم بر ضد امام به گوششان رسید تلاش کردند دست به حيله ای زده تا خود را به عایشه برسانند.

نقل شده: آن دو نزد امام علیه السلام آمدند و از او خواستار مشارکت در حکومت شدند و چون به نتیجه ای دست نیافتند، تصمیم گرفتند به عایشه بیوندند، لذا بار دوم خدمت امام علیه السلام آمده برای انجام عمره از آن حضرت اجازه سفر خواستند، امام علیه السلام به آنان فرمود: آری، به خدا سوگند! شما منظورتان عمره نیست بلکه در پی هدف خویش هستید (۲)، روایت شده که امام علیه السلام به آن دو

ص: ۲۷۰

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۳۷/۱.

۲- (۲). الامامه و السیاسه ۷۰.

آنان که از بیعت امام علیه السلام خارج شده و در دوران عثمان با یکدیگر سر ستیز داشتند، در خانه عایشه در مکه با یکدیگر همدست و متحد شدند. در این گرد همایی قرار شد طلحه و زبیر و مروان حکم برای بسیج مردم جهت مبارزه و نبرد با امام علی علیه السلام، خون عثمان را بهانه قرار داده و پیراهن وی را به نشانه تمرد و نافرمانی بالا برند و با این دستاویز که امام علیه السلام قاتلان عثمان را پناه داده و آنان را قصاص نکرده است آن حضرت را مسئول ریختن خون عثمان معرفی کنند. از این رو، تصمیم گرفتند پیشروی خود را به سمت بصره آغاز و آن شهر را به اشغال خود در آورند و به مرکز فعالیت و پایگاه جنگی خویش مبدل سازند زیرا شام تحت سیطره معاویه قرار داشت و مدینه همواره در آشفتگی به سر می برد. (۲)

حرکت عایشه به سمت بصره

عایشه برای ایجاد فتنه و آشوب و رویارویی مسلحانه با امام علی علیه السلام خلیفه قانونی، در پی اجرای نقشه خود برآمد و جمعیت انبوهی را که نسبت به اسلام و امام علیه السلام حقد و کینه در دل و انگیزه ای جز طمع به دنیا و دست یابی به قدرت نداشتند، گرد آورد و یعلی بن منبه که امام علیه السلام او را از فرمانروایی یمن برکنار ساخته بود با شمشیرها و شترانی که از آن دیار به سرقت برده بود، این جمعیت را مجهز ساخت و عبد الله بن عامر نیز اموال و دارایی فراوانی را که از بصره سرقت نموده بود، در اختیار آنان قرار داد (۳) و شتری به نام (عسکر)

ص: ۲۷۱

۱- (۱). شرح نهج ۲۳۲/۱.

۲- (۲). تاریخ طبری ۴۷۱/۳ چاپ مؤسسه اعلی.

۳- (۳). الامامه و السیاسه ۷۹، کامل ابن اثیر ۲۰۷/۳.

برای عایشه تدارک دیده و بنی امیه آن را در میان گرفتند و عایشه پیشاپیش انبوه جمعیت به سمت بصره به حرکت درآمد و قبل از حرکت با ارسال نامه هایی به تعدادی از سران بصره به بهانه خونخواهی عثمان از آنان خواستار بیرون رفتن از بیعت امام علی علیه السلام شده بود. (۱)

نشانه های مکر و حيله- که کلیه مخالفان امام علی بدان متوسل می شدند- از سران فتنه انگیز، پدیدار گشت، وقتی از مکه بیرون رفتند و هنگام ظهر فرا رسید مروان حکم اذان نماز گفت و برای این که میان طلحه و زبیر دشمنی و فتنه انگیزی ایجاد کند و اگر موفق شود از آن بهره بگیرد، نزد آن دو آمد و گفت:

بر کدام یک از شما دو تن به عنوان امیر سلام دهم و اذان نماز بگویم؟ هواداران دو طرف به رقابت پرداختند و هر یک خواستار مقدم داشتن فرد دلخواه خود بود، ولی عایشه با شنیدن این سخن احساس تفرقه و پراکندگی نمود لذا کسی را نزد خواهرزاده اش عبد الله بن زبیر فرستاد و از او خواست تا با مردم نماز بگذارد.

زمانی که سپاه عایشه به منطقه «اوطاس» رسید سعید بن عاص و مغیره بن شعبه به آنان برخوردند وقتی سعید اطلاع یافت عایشه به بهانه «خونخواهی عثمان» لشکرکشی کرده لبخند مسخره آمیزی زد و گفت: ای ام المؤمنین! می بینم که قاتلان عثمان همراهی ات می کنند. (۲) روایت شده: سعید بن عاص خطاب به طلحه و زبیر و عایشه گفت: به کجا می روید شما در پی خونخواهی از کسی هستید که پشت سر شماست؟ (یعنی علی که در مدینه است) (۳).

سرانجام سپاه جمل به محلی به نام «حواب» رسید، سگ های آن منطقه به

ص: ۲۷۲

۱- (۱). الامامه و السياسة ۸۰، کامل ابن اثیر ۲۱۰/۳.

۲- (۲). الامامه و السياسة ۸۲.

۳- (۳). کامل ابن اثیر ۲۰۹/۳.

آنان پارس کردند، عایشه به هراس افتاد و نام آن مکان را از محمد بن طلحه جویا شد و گفت: این کدام آبادی است؟ وی پاسخ داد: ای ام المؤمنین! این آبادی را حوآب می نامند، عایشه با یقرباری فریاد برآورد و گفت: من باید به مدینه بازگردم.

محمد بن طلحه پرسید: چرا؟

گفت: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم به همسرانش می فرمود: گویی من یکی از شما را در منطقه حوآب می بینم که سگ های آن آبادی بر او پارس می کنند و به من فرمود: ای حمیرا (۱) مبادا آن زن تو باشی.

عایشه پس از این سخن شتر خود را خوابانید و گفت: مرا باز گردانید، به خدا سوگند! آن زنی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود، منم. و بدین ترتیب، همراهانش یک شبانه روز شتران خود را در اطراف محل توقف او، خوابانیدند و عبد الله بن زبیر نزد وی آمد و برایش به ذات الهی سوگند یاد کرد که آن منطقه، آبادی حوآب نیست و عده ای از اعراب بادیه نشین را با فریب و تطمیع نزد عایشه آوردند و بر این مطلب گواهی دادند (۲)، شهادت این افراد نخستین گواهی دروغ در اسلام به شمار می آید.

درگیری هایی در حومه بصره

با نزدیک شدن سپاه جمل به شهر بصره، عثمان بن حنیف فرمانروای امام علیه السلام در بصره، ماجرای سپاهی را که به سمت مردم بصره می آمد، برایشان تشریح کرد و آنان را از آشوب و درگیری برحذر داشت و موضع گیری غیر

ص: ۲۷۳

۱- (۱). الامامه و السياسة ۸۲، این حدیث را احمد در مسند خود ۵۲۱/۶ آورده، شرح نهج البلاغه ۴۹۷/۲.

۲- (۲). الامامه و السياسة ۸۲، مروج الذهب ۳۹۵/۲.

صحیح و گمراهانه سران سپاه جمل را برای آنان روشن ساخت. ارادتمندان به اسلام و امام علیه السلام آمادگی خویش را برای دفاع از حق و آیین مقدس خدا و جلوگیری از تسلط ناکثان بر بصره، اعلان داشتند. (۱)

عثمان بن حنیف که برخوردار از اخلاق پسندیده اسلامی و مطیع رهبر و پیشوای خود امام علی علیه السلام بود کوشید تا عایشه و همراهانش را از طغیان و سرکشی منصرف سازد و از وقوع درگیری و جنگ پرهیز شود. از این رو، عمران بن حصین و ابو الأسود دثلی را نزد آنان اعزام کرد تا با عایشه و همراهانش به گفت و گو پردازند و آن‌ها را از تصمیم بیهوده خود منصرف کنند، ولی تلاش‌های این دو تن با شکست مواجه شد و عایشه در کنار طلحه و زبیر، بر ایجاد فتنه و آشوب و اعلان جنگ، پافشاری نشان دادند. (۲)

عایشه و همراهان وی به منطقه «مرید» رسیدند و از سمت بالای آن منطقه بدان جا وارد شدند، عثمان بن حنیف و جمعی از مردم بصره، به سوی آنان حرکت کردند، طلحه و زبیر و عایشه با ایراد سخن به بهانه خون‌خواهی عثمان، مردم را به بیرون رفتن از بیعت امام علی علیه السلام تحریک می‌کردند و بدین وسیله، میان مردم اختلاف به وجود آمد و دسته‌ای مخالف و جمعی اعلان موافقت کردند.

جاریه بن قدامه سعدی نزد عایشه آمد تا با پند و اندرز وی را از برافروختن آتش و فتنه باز دارد. از این رو، خطاب به او گفت: ای ام المؤمنین! به خدا سوگند! اهمیت کشته شدن عثمان کمتر از این است که تو سوار بر این شتر ملعون، از خانه خود خارج شوی و خود را در معرض تیغ و شمشیر قرار

ص: ۲۷۴

۱- (۱). الامامه و السیاسة ۸۳.

۲- (۲). تاریخ طبری ۴۷۹/۳ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ابن اثیر ۲۱۱/۳.

دهی، تو از ناحیه خدا دارای ارج و احترام بودی ولی آن را از دست دادی، [توجه داشته باش] هر کسی جنگ با تو را روا بداند، کشتن تو را نیز روا می‌داند، اگر به میل خود به جنگ ما آمده‌ای به خانه ات برگرد و اگر بدین کار مجبورت ساخته اند، از مردم یاری بجو. (۱)

جنگ، آتش بس، خیانت

با ورود عایشه به بصره، مردم گرفتار فتنه و تفرقه و پراکندگی شدند و برخی به این لشکرکشی اعتراض و برخی تأیید و گروهی تصدیق و جمعی آن را مردود دانستند و با بحرانی شدن اوضاع، مردم با یکدیگر درگیر شده و در دروازه شهر به نبرد پرداختند و با فرارسیدن شب دست از جنگ کشیدند، عثمان بن حنیف نه تنها قصد خونریزی نداشت بلکه تمایل به صلح و آشتی نشان می‌داد و در انتظار تشریف فرمایی امام علی علیه السلام به بصره بود، وقتی دو طرف از جنگ خسته شدند، اعلان صلح و آشتی کردند و پیمان نامه آتش بس موقت نوشتند تا پیکری را به مدینه اعزام کنند و از مردم آن سامان جویا شوند چنانچه طلحه و زبیر (آن گونه که مدعی اند) به بیعت مجبور شده اند، عثمان بن حنیف از بصره خارج شود، و گرنه طلحه و زبیر از بصره بیرون روند. (۲)

کعب بن مسور، پیک دو طرف از مدینه بازگشت و اعلان داشت که اسامه بن زید مدعی است طلحه و زبیر با اکراه بیعت کرده اند، ولی مردم مدینه با دیدگاه اسامه مخالفت دارند، فرماندهان سپاه عایشه این جمله را دستاویز قرار داده و در شبانگاهی باد و بارانی بر دار الاماره محل اقامت عثمان بن حنیف

ص: ۲۷۵

۱- (۱). تاریخ طبری ۴۸۲/۳ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ابن اثیر ۲۹۳/۳.

۲- (۲). الامامه و السیاسه ۸۷، تاریخ طبری ۴۸۳/۳ و ۴۸۴ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ابن اثیر ۲۱۵/۳.

حمله بردند، یاران او را کشته و موی سر و صورت و ابروی عثمان را تراشیدند ولی از آن جا که برادرش سهل بن حنیف فرمانروای امام در مدینه بود، از کشتن او بیم داشتند. (۱)

حرکت امام علیه السلام و پایان دادن به سرکشی

(۲)

زمانی که امام علی علیه السلام زمام حکومت را به دست گرفت، اعلان نافرمانی معاویه از خلافت امام علیه السلام مانع بزرگی بر سر راه آرامش و امتیث و حاکمیت حکومت مرکزی قانونی به شمار می آمد. از این رو، امام علیه السلام به تدارک تجهیزات نظامی و فراهم آوردن شرایط سیاسی پرداخت تا از تفرقه و پراکندگی و خونریزی میان مسلمانان جلوگیری کند.

به مجرد اطلاع امام علیه السلام از حرکت عایشه و طلحه و زبیر به سمت بصره و اعلان نافرمانی آنان، از برنامه ریزی که برای سرکوب معاویه و تصرف شام انجام داده بود منصرف شد و با سپاهی متشکل از بزرگان مهاجر و انصار رهسپار مکه گردید.

امام علیه السلام به منطقه «ربذه» که رسید به کلیه شهرها نامه فرستاد و از مردم آن دیار یاری خواست و موضوع را برایشان تشریح فرمود تا بتواند آتش فتنه را در محدوده ای بسیار اندک، خاموش سازد، لذا محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر را به کوفه اعزام نمود ولی ابو موسی اشعری به پیام امام پاسخ مثبت نداد بلکه مردم را از یاری آن حضرت در جنگی که پیش رو داشت دلسرد و مأیوس می کرد، سپس عبد الله بن عباس را به کوفه فرستاد وی نیز نتوانست ابو موسی

ص: ۲۷۶

۱- (۱). الامامه و السیاسه ۸۹، تاریخ طبری ۴۸۴/۳، چاپ مؤسسه اعلمی، مروج الذهب ۳۶۷/۲.

۲- (۲). الامامه و السیاسه ۷۴، تاریخ طبری ۵۰۷/۵.

را قانع سازد تا از مایوس و دلسرد کردن مردم از یاری امام علیه السّلام دست بردارد، پس از آن فرزندش امام مجتبی علیه السّلام و عمار یاسر و در پی آنان مالک اشتر را به آن دیار اعزام فرمود و این گروه ابو موسی را از فرمانروایی برکنار ساختند، و بدین سان، مردم کوفه یکپارچه و با تمام توان برای یاری امیر المؤمنین علیه السّلام به حرکت درآمدند و در منطقه «ذی قار» به آن بزرگوار پیوستند.

امام علیه السّلام در همین گیرودار نیز از نامه نگاری و اعزام پیک به نزد طلحه و زبیر کوتاهی نکرد، به این امید که شاید بر سر عقل آیند و به اهمیت فتنه و آشوبی که به پا کرده اند پی ببرند و مسلمانان را در دام بلا و مصیبت و خونریزی گرفتار نسازند به همین سبب، زید بن صوحان و عبد الله بن عباس و عدّه دیگری را نزد عایشه اعزام کرد، این گروه با دلیل و برهان و عقل و منطق با آنان به گفت و گو پرداختند، تا آن جا که عایشه به ابن عباس گفت: من تحمّل شنیدن دلیل و برهان علی را ندارم.

ابن عباس در پاسخ گفت: تو که تحمّل شنیدن دلیل و برهان آفریده خدا را نداری چگونه تحمل براهین آفریدگارت را داری؟! (۱)

آخرین اندرز

با نزدیک شدن سپاه امام علیه السّلام به دروازه های بصره، آن حضرت با طلحه و زبیر بیشتر مکاتبه می کرد [و آنان را از این آشوب برحذر می داشت] عایشه و همراهانش از آن بیم داشتند که مبادا فرماندهان سپاه و انبوه جمعیتی که وی را همراهی می کردند، تحت تأثیر دلائل و براهین امام علیه السّلام قرار گیرند، لذا جهت

ص: ۲۷۷

رویارویی با آن حضرت از شهر خارج شدند، زمانی که برای جنگ صف آرایی کردند، امام علیه السلام فرمان داد جارچی میان یارانش اعلان دارد که:

هیچ کس حق ندارد تیری به سوی دشمن پرتاب کند و یا سنگی به سمت آنان بیندازد و یا با نیزه با آنان بستیزد تا من با آنان سخن بگویم و بر آن ها کاملاً اتمام حجت کنم. (۱)

ولی امام علیه السلام از آن ها جز لجاجت و پافشاری بر جنگ چیزی ندید. آن گاه به سمت طلحه و زبیر رفت و هر سه تن، بین دو صف لشکر توقف کردند و امام علیه السلام به آن دو فرمود:

شما دو تن به تدارک سلاح و نیروی سواره و پیاده پرداخته اید، اگر در پیشگاه خداوند عذری تدارک دیده اید، از او پروا داشته باشید و مانند آن پیره زنی نباشید که نخ های تابیده خود را پیش از استحکام، مجدداً می گشاید، آیا من برادر دینی شما نبودم؟ ریختن خون مرا حرام و من نیز ریختن خون شما را حرام ساخته بودم، چه اتفاقی رخ داده که شما ریختن خونم را روا شمرده اید؟

سپس امام علیه السلام به طلحه فرمود:

تو همسر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را با خود آورده ای تا در کنار او بجنگی و همسر خود را در خانه ات مخفی کرده ای؟ آیا تو دست بیعت با من ندادی؟

و به زبیر فرمود:

ما تو را از خاندان عبدالمطلب به شمار می آوریم ولی پسر بدسرشت تو عبد الله که بزرگ شد، میان ما جدایی افکند.

سپس فرمود:

زبیر! آیا به یاد داری روزی را که من با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در قبیله بنی غنم همراه بودم، حضرت به من نگاهی کرد و لبخندی زد و من نیز خندیدم، تو به رسول خدا گفتی: پسر ابوطالب هم چنان خودستایی می کند، پیامبر در پاسخ تو فرمود: او اهل

ص: ۲۷۸

خودستایی نیست، تو در حالی که در حق علی ستم روا می داری با او خواهی جنگید؟

زبیر پاسخ داد: آری، به یاد دارم.

روایت شده: زبیر از جنگ کناره گرفت و پس از افروخته شدن جنگ در ناحیه ای دور از میدان نبرد، به قتل رسید (۱). چنان که مروان حکم، طلحه را در میدان جنگ به قتل رساند. (۲)

وقوع درگیری

امام علیه السلام تا آخرین لحظه در گرفتن جنگ، امیدوار بود پیمان شکنان را از سرکشی خود باز دارد، به همین دلیل با وجود لجاجت و پافشاری سران فتنه بر جنگ و درگیری، آن حضرت اجازه جنگ نداد و به یارانش فرمود:

هیچ یک از شما حق ندارد تیری به سمت دشمن پرتاب کند و یا با نیزه با آنان بجنگد تا من به شما رخصت دهم و جنگ و کشتار را آنان آغاز کنند. (۳)

سپاه جمل با شلیک تیر جنگ را آغاز کردند و یک تن از یاران امام علیه السلام به شهادت رسید، در پی آن نفر دوم و سوم به فیض شهادت نائل شدند. در این هنگام، (۴) امام علیه السلام به سپاه خویش دستور داد بدان ها پاسخ دهند و از حق و عدالت دفاع نمایند.

دو سپاه با یکدیگر در آویختند و نبردی دهشت زار رخ داد به گونه ای که سرها بر زمین می ریخت و دست ها از بدن جدا می گشت و دو طرف زخم و جراحات فراوانی برداشتند. امیر المؤمنین علیه السلام که ناظر عرصه کارزار بود متوجه

ص: ۲۷۹

۱- (۱). الامامه و السیاسة ۹۱، مروج الذهب ۲/۲۷۰.

۲- (۲). طبقات کبری ۳/۱۵۸، الامامه و السیاسة ۹۷.

۳- (۳). شرح نهج البلاغه ۹/۱۱۱.

۴- (۴). الامامه و السیاسة ۹۵.

شد سپاه جمل از (شتر حامل عایشه) سخت دفاع می کنند از این رو، حضرت با صدای بلند اعلان فرمود: وای بر شما! شتر را پی کنید که شیطان است.

امام علیه السّلام و یارانش با یورش به سپاه، خود را به جمل رسانده و آن را پی کردند، به دنبال آن حمله، باقیمانده سپاهیان جمل از معرکه گریختند، سپس حضرت دستور داد آن شتر را بسوزانند و خاکسترش را بر باد دهند تا ذره ای از آن باقی نماند که افراد ساده لوح و نادان، فریب آن را بخورند و آن گاه فرمود:

خدا این مرکب را مورد لعن خویش قرار دهد، چه اندازه به گوساله بنی اسرائیل شباهت داشت.

پس از آن، امام علیه السّلام به خاکستر پراکنده در فضا نگاهی کرد و این فرموده خدا را تلاوت کرد

...وَ أَنْظُرْ إِلَىٰ إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِفَنَّهُ تَمَّ لَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ؛ (۱)

اکنون به معبودت که همواره آن را پرستش می کردی بنگر، که آن را می سوزانیم و سپس ذراتش را به دریا می پاشیم.

عملکرد امام علیه السّلام پس از جنگ

خدای متعال، امیر المؤمنین علیه السّلام را بر مخالفان خود، پیروزی و نصرت عنایت کرد و نبرد، بار سنگین خود را بر زمین نهاد و گرد و غبار عرصه پیکار فرو نشست و جارچی امام علیه السّلام اعلان عفو عمومی داد و اظهار داشت: آگاه باشید! هیچ کس حق ندارد مجروحی را به قتل برساند یا فردی را که از میدان گریخته تعقیب کند و بر کسی که پشت به سپاه کرده، نیزه بکوبد، هر کس سلاح خود را بر زمین نهد، در امان است، آن کس که در خانه اش را ببندد، در امان است، کسی حق ندارد از اموال و دارایی سپاهیان جمل که در اردوگاه آنان به

ص: ۲۸۰

جای مانده جز سلاح و یا وسایلی که در جنگ از آن ها استفاده کرده اند، چیزی برگیرد، غیر از موارد یاد شده هرچه هست مربوط به ورثه کشته شدگان است.» (۱)

حضرت به محمد بن ابی بکر و عمار یاسر دستور داد کجاوه عایشه را از میان کشته شدگان وسط میدان، به گوشه ای منتقل سازند و محمد مسئولیت امور مربوط به خواهرش را به عهده گرفت و در پایان شب عایشه را وارد بصره نمود و در منزل عبد الله بن خلف خزاعی جای داد.

امام علیه السلام میان کشته گان سپاه جمل گردش می کرد و هریک از آنان را با نام مخاطب می ساخت و مکرر می فرمود:
من آن چه را خدایم وعده داده بود، مطابق با واقع دیدم، آیا شما نیز آن چه را خدایتان به شما وعده داده بود مطابق با واقع دیدید؟

نیز فرمود:

من امروز کسی را که از نبرد با ما و دیگران دست بدارد نکوهش نمی کنم ولی آن کس که با ما سر جنگ دارد مورد نکوهش است. (۲)

امام علیه السلام در حومه بصره اقامت فرمود و وارد شهر نشد و به مردم فرمان دفن کشته های خود را صادر کرد مردم نیز از شهر بیرون آمده و آن ها را به خاک سپردند (۳) و پس از آن امام علیه السلام وارد شهر بصره دژ پیمان شکنان گردید و رهسپار مسجد شد و در آن نماز گزارد و سپس با مردم سخن گفت و عملکرد آن پیمان شکنان را با خود، بدانان یادآور شد و آن ها حضرت را سوگند داده و از او خواستند آنان را مورد عفو و بخشش قرار دهد، امام علیه السلام فرمود:

ص: ۲۸۱

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۱۷۲/۲، مروج الذهب ۳۷۱/۲.

۲- (۲). ارشاد مفید ۲۵۶/۱ چاپ مؤسسه آل البيت عليهم السلام.

۳- (۳). کامل ابن اثیر ۲۵۵/۳.

از شما گذشتم، مبادا مجددا در پی فتنه انگیزی برآیید، شما نخستین مردمی بودید که پیمان شکستید و امت را دچار تفرقه و پراکندگی نمودید»

و سپس انبوه مردم و بزرگان قوم حضور امام علیه السلام شرفیاب شده و با آن بزرگوار دست بیعت دادند. (۱)

پس از آن امیر مؤمنان علیه السلام وارد بیت المال بصره شد وقتی دارایی فراوان انباشته شده در آن را دید، مکرر فرمود: «غری غیر...»؛ دیگری را بفریب. و فرمان داد آن اموال میان مردم به طور مساوی تقسیم شود و بدین ترتیب، به هریک از مردم پانصد درهم تعلق گرفت و سهمیه شخص آن حضرت نیز با دیگران تفاوتی نداشت، با توزیع اموال، چیزی در بیت المال باقی نماند در همین اثناء فردی که در جنگ حضور نداشت خدمت امام علیه السلام رسید و سهمیه خود را از آن بزرگوار مطالبه کرد، امام علیه السلام سهمیه خود را به او داد و بدین سان، حتی درهمی نصیب آن حضرت نشد. (۲)

سپس امیر المؤمنین علیه السلام دستور داد وسایل حرکت عایشه را فراهم نمایند و او را به مدینه بفرستند و به پاس احترام همسری پیامبر، برادرش (محمد بن ابی بکر) و تعدادی از زنان را در لباس مردان که عمامه به سر و شمشیر حمایل داشتند با وی همراه ساخت، ولی عایشه نسبت به امیر المؤمنین خوشبین نبود و تصور می کرد حضرت، حرمت وی را نگاه نداشته است اما به مجرد این که شنید امام علیه السلام عده ای از زنان را به همراهی وی گمارده از حرکت خود و شکستی که نصیبش شد و فتنه انگیزی که به وجود آورده بود، اظهار ندامت و پشیمانی کرد و به شدت گریست. (۳)

ص: ۲۸۲

۱- (۱). تاریخ طبری ۵۴۴/۳، ارشاد شیخ مفید ۱۳۷.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ۲۵۰/۱.

۳- (۳). الامامه و السیاسه ۹۸، مروج الذهب مسعودی ۳۷۹/۲، مناقب خوارزمی ۱۱۵، تذکره سبط ابن جوزی ۸۰.

جنگ جمل آثاری منفی بر جامعه اسلامی به جای نهاد از جمله:

۱. ماجرای کشته شدن عثمان به نحوی گسترش یافت که به موضوع سیاسی بزرگی مبدل گردید و جریان های مخالفی را در گفته و عمل در مسیر حرکت اسلامی به دنبال داشت و معاویه بن ابی سفیان در انتظار فرصت بود تا روند انحراف خونین جمل را تکمیل سازد.

۲. با رواج حقد و کینه میان مسلمانان باب جنگ و خونریزی میانشان گشوده شد و بدین سان، بین خود مردم بصره و میان اهالی سایر شهرهای اسلامی تفرقه و پراکندگی به وجود آمد و برخی به خون خواهی فرزندان خود از بعضی دیگر برخاستند در صورتی که مسلمانان به ریختن خون آن ها مجبور بودند.

۳. جبهه انحراف داخلی جامعه اسلامی وسعت یافت و کار شکنی ها در برابر حکومت امام علی علیه السلام فزونی گرفت و پس از آن که معاویه در شام از بیعت با امام سرپیچی کرد، جبهه دیگری گشوده شد که به محدودیت توسعه خارجی و کارهای اصلاح گرانه و پیشرفته ای که امکان رشد در جامعه اسلامی داشت، انجامید.

۴. کینه توزی و انحراف، راه مخالفان سیاسی را گشود تا فورا به برگرفتن سلاح و جنگ و خونریزی متوسل شوند.

پس از آرامش کامل اوضاع، امام علیه السّلام رهسپار کوفه گردید تا آن جا را به عنوان پایگاه حرکت خویش برگزیند. حضرت قبلاً نامه هایی به مردم آن سامان فرستاده بود (۱) و جزئیات رخدادها و حوادث را برای آنان به طور خلاصه بیان داشته بود چنان که آن بزرگوار، عبد الله بن عباس را به فرمانروایی بصره گمارد تا نحوه همگرایی با مردم آن دیار را پس از جنگی که میان آنان اتفاق افتاد (۲)، تشریح نماید.

گزینش کوفه به عنوان مرکز جدید دولت اسلامی از ناحیه امام علیه السّلام علل و اسباب متعددی داشت از جمله:

۱. توسعه بخشیدن قلمرو جهان اسلام؛ و بدیهی است که مرکز اداره و سیاست گذاری حکومت باید در موقعیتی قرار داشته باشد که حکومت را در تحرکات لازم به گوشه و کنار دولت، یاری دهد.

۲. بیشتر کسانی که در راستای پایان دادن به فتنه و آشوب یاران جمل، در کنار امام علیه السّلام شمشیر زدند، شخصیت های بزرگ و برجستگان و قاطبه مردم کوفه را تشکیل می دادند.

۳. اوضاع و شرایط سیاسی و اغتشاشاتی که ناشی از کشته شدن عثمان و پی آمدهای جنگ جمل رخ داد، امام علیه السّلام را بر آن داشت تا در کوفه استقرار یابد و امتیت و آرامش بر منطقه حکمفرما شود.

ص: ۲۸۴

۱- (۱). تاریخ طبری ۵۴۵/۳ و ۵۴۶.

۲- (۲). همان چاپ مؤسسه علمی.

معاویه و آمادگی نبرد با امام علیه السلام

با استقرار امام علیه السلام در کوفه و اجرای طرح و برنامه های خود برای یکپارچه ساختن دولت و ایجاد تمدنی اسلامی بر اساس قرآن و سنت نبوی، ترس و بیم وجود معاویه را فرا گرفت. به همین دلیل به سرعت دست به کار شد و از عمرو عاص حيله گر و خیانت پیشه، یاری طلبیده و چاره جویی نمود و در جهت دشمنی با اسلام و امام علیه السلام با او به توافق دست یافت عمرو عاص در برابر نامه معاویه بی درنگ حاضر شد حتی با گذشتن از دین و آیین خود که وی را وارد بهشت می ساخت، آن را به دنیایش بفروشد. (۲)

با رسیدن عمرو، به شام مانند زنان به شیون و زاری پرداخت (۳) تا در آغاز کار با اجرای نقشه خود مردم را به گمراهی کشانده و آن ها را بفریبید و پس از حيله و نیرنگی که بین معاویه و عمرو با تبانی قبلی صورت گرفت، به سوداگری پرداختند که در برابر رویارویی و جنگ با امام علی علیه السلام فرمانروایی مصر در اختیار عمرو قرار گیرد و معاویه در این نامه به وی نوشت. (۴)

ص: ۲۸۵

۱- (۱). جنگ صفین در ماه صفر سال ۳۷ هجری رخ داد و درگیرهای میان دو طرف در ذی حجه سال ۳۶ هجری اتفاق افتاد.

۲- (۲). وقعه صفین ۳۴، الامامه و السیاسه ۱۱۶، کامل ابن اثیر ۲۷۵/۳.

۳- (۳). کامل ابن اثیر ۲۷۴/۳.

۴- (۴). وقعه صفین ۴۰، الامامه و السیاسه ۱۱۷.

معاویه و عمرو عاص جهت برابری با امام علیه السلام و وضعیت موجود، به طراحی و نقشه کشی پرداختند و برای ادامه این روند خصمانه و آمیخته با ستم و خیانت و سرکشی، با یکدیگر به توافق رسیدند. زیرا جز از طریق جنگ و مبارزه با امام علیه السلام وارث قانونی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و پرچمدار حق و عدالت، راهی برای رسیدن به اهداف و مقاصد خود نمی دیدند. این دو، در نهایت به یک نتیجه رسیدند زیرا هر دو با دست برداشتن از پشتیبانی عثمان در این طرح و نقشه بودند که برای تحریک احساسات و اذهان انبوه مردم ناآگاه، به شعار پیراهن عثمان متوسل شوند، به همین دلیل مردم پس از وارد شدن نعمان بن بشیر به گریه و زاری پرداختند به گونه ای که روح حقد و کینه توزی و نارضایتی در آن ها راه یافت و جهل و نادانی را بر هدایت حق، ترجیح دادند. (۱)

عمرو عاص برای تحریک مردم شام، جهت حمایت و پشتیبانی از معاویه و بسیج آن ها برای جنگ و مبارزه، پیشنهاد کرد شرحبیل بن سمط کندی، به عنوان نخستین فرد تحریک کننده وارد عمل شود، زیرا عمرو از عبادت و ارج و مقام شرحبیل نزد قبایل شام اطلاع داشت از سویی در مورد نارضایتی و عدم تمایل وی به «جریر» فرستاده امام نزد معاویه نیز آگاه بود. شرحبیل فردی بود که چندان در پی روشن شدن حقایق از منابع آن ها بر نمی آمد. بدین ترتیب، وی را فریفتند و او نیز فعالیت خود را آغاز کرد و از معاویه خواست تا به خون خواهی عثمان بن عفان قیام کند و خود، برای بسیج مردم جهت جنگ و نبرد، دست به تلاش زد. (۲)

ص: ۲۸۶

۱- (۱). وقعه صفین ۳۷، کامل ابن اثیر ۲۷۷/۳.

۲- (۲). وقعه صفین ۴۶.

معاویه پس از بسیج مردم شام برای جنگ، از آنان بیعت گرفت و نامه ای حاکی از اعلان جنگ به امام علیه السلام نوشت و آن را توسط «جریر» (۱) که با تأخیر زیاد حضور امام علیه السلام رسید، نزد آن حضرت فرستاد. در پی آن معاویه به سرعت سپاهیان خود را برای اشغال بلندی های مشرف بر فرات در منطقه صفین، بدان سو گسیل داشت تا از پیشروی سپاه امام علیه السلام جلوگیری به عمل آورد و آب را به روی آن ها ببندد. معاویه می پنداشت این عمل، نخستین گام پیروزی وی بر امام علیه السلام به شمار می آید. امیر مؤمنان علیه السلام پس از آن که با تأخیر به منطقه صفین رسید، از معاویه خواست تا به سپاهیان اجازه استفاده از آب فرات دهند ولی معاویه و لشکریانش پذیرای درخواست امام علیه السلام نشدند. تشنگی بر سپاهیان عراق آسیب های فراوانی به جای نهاد و امام علی علیه السلام برای شکستن محاصره، به شدت تحت فشار سپاهیان خود قرار گرفت. از این رو، به یاران خویش رخصت حمله به سواحل فرات را صادر فرمود و بدین ترتیب، سپاهیان معاویه از ساحل نهر، عقب رانده شدند. ولی حضرت با شامیان مقابله به مثل نکرد بلکه به آنان اجازه داد بی هیچ گونه مخالفتی، از آب استفاده کنند. (۲)

تلاشی صلح آمیز

با وجود نامه نگاری فراوان امام علیه السلام با معاویه و گشودن کانال های متعدد گفت و گو برای جذب وی به سوی خود و وارد ساختن او در بیعتش پاسخ

ص: ۲۸۷

۱- (۱). همان ۵۶.

۲- (۲). مروج الذهب ۳۸۴/۲، شرح نهج البلاغه ابن الحدید ۳۲۰/۳، کامل ابن اثیر ۲۸۳/۳.

معاویه تنها جنگ و تلاش جهت از میان برداشتن امام علیه السلام و سپاهیان وی به هر وسیله ممکن بود، ولی با این همه، امام علیه السلام پس از آن که خود و سپاهیان در ساحل فرات استقرار یافتند آتش بس و آرامشی موقت در منطقه حاکم شد و حضرت به تلاش صلح آمیز دیگری امیدوار بود، به همین دلیل طی مدت آتش بس، بشیر بن محسن انصاری و سعید بن قیس همدانی و شیبث بن ربیع تمیمی را به نمایندگی از سوی خود نزد معاویه فرستاد و بدانان فرمود: «نزد این مرد - یعنی معاویه - بروید و او را به خدا و اطاعت او و پیوستن به جمع مسلمانان فرا خوانید.» ولی معاویه جز شمشیر و جنگ پاسخی نداد و به فرستادگان امام علیه السلام گفت: از نزد بیرون روید، میان من و شما چیزی جز شمشیر حاکم نخواهد بود. (۱)

درگیری پس از آتش بس

میان دو سپاه جنگ و گریزهایی به وجود آمد ولی هنوز آتش جنگ شعله ور نشده بود که گروهی از دو طرف به میدان آمده و با یکدیگر به نبرد پرداختند و به مجرّد حلول ماه محرم سال ۳۷ هجری میان طرفین پیمان نامه صلحی برقرار شد، امام علیه السلام با انعقاد این پیمان نامه کوشید تا به صلح و آرامشی دست یابد. از این رو، پیشنهاداتی که امام علیه السلام ارائه داد، دعوت به صلح و آرامش و وحدت و یکپارچگی و جلوگیری از خونریزی، ولی پیشنهادات معاویه و مردم شام، نپذیرفتن بیعت امام علیه السلام و خون خواهی عثمان بن عفان بود. (۲)

آتش بس، یک ماه به طول انجامید، با پایان پذیرفتن برهه درگیری ها، دو طرف خسته شدند، امام علیه السلام به سپاهیان خود دستور بسیج عمومی داد، معاویه

ص: ۲۸۸

۱- (۱). تاریخ طبری ۵۶۹/۳، کامل ابن اثیر ۲۸۴/۳.

۲- (۲). وقعه صفین ۱۹۵، تاریخ طبری ۵۷۰/۳.

نیز چنین کرد و دو سپاه در کارزاری سهمگین با یکدیگر درآویختند. حضرت همواره با سفارش به سپاهیان خود می فرمود:

شما در جنگ با دشمن پیشدستی نکنید، خدای را سپاس که شما برحقید اگر با آنان به نبرد پرداختید و آن ها را به شکست وا داشتید، فراریان را نکشید و زخمی ها را به قتل نرسانید، کشف عورت انجام ندهید [کسی را عریان ننمایید] کشته ای را مثله نکنید. (۱)

بدین سان، جنگ و نبرد ادامه یافت و طی آن تعداد زیادی از مسلمانان کشته شدند و تعداد زخمی ها بر ده هزار تن بالغ گردید.

شهادت عمار یاسر

روایت شده: عمار یاسر راهی میدان شد و میان صفوف سپاهیان قرار گرفت و اظهار داشت: امروز چهره هایی را می بینم آن گونه با دشمن می ستیزند که باطل گرایان، به شک و تردید افتند، به خدا سوگند! اگر ما را به شکست وا دارند و تا نخلستان های هجر تعقیب کنند، ما بر حق و آنان بر باطل اند. و با خواندن این رجز به سمت سپاه معاویه پیش تافت:

ما پیش از این برای فرود آمدن قرآن با شما جنگیدیم و امروز برای تأویل آن با شما می جنگیم، آن چنان ضربه سهمگینی بر شما وارد سازم که سرها از بدن جدا و دوست، دوستان خود را فراموش کند و یا حق به مسیر اصلی خود باز گردد. (۲)

ص: ۲۸۹

۱- (۱). همان ۲۰۲، همان ۶/۴.

۲- (۲). نحن ضربناکم علی تنزیله و الیوم نصر بکم علی تأویله ضربا یزیل الهمام عن مقبله و یدهل الخلیل عن خلیله

عمار با همان شجاعت و دلاوری که در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم صادقانه و مخلصانه جنگیده بود، خود را به قلب سپاه دشمن زد و بدن شریفش آماج نیزه ها قرار گرفت و ابو العادیه و ابن جون سکسکی او را با ضربت نیزه از پا در آوردند. نقل شده که این دو تن برای بردن سر مطهر عمار نزد معاویه با یکدیگر درگیر شدند و عبد الله فرزند عمرو عاص که در آن جمع حاضر بودند به آنان گفت: هر یک از شما دوست دارید، سر را بردارید زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم به عمار می فرمود:

«یا عمار! تقتلک الفئه الباغیه»؛ (۱)

عمار! تو به دست گروه سرکش به شهادت خواهی رسید.

وقتی عمار در آن روز رهسپار میدان جنگ شد، امام علی علیه السلام مضطرب و پریشان و بی قرار بود و همواره از او سراغ می گرفت و زمانی که خبر شهادت عمار به وی رسید حضرت با غم و اندوه و چشمی اشکبار به سرعت خود را به محل شهادت عمار رساند. در حقیقت آن بزرگوار یاور راستین و برادر امین خود را از دست داده بود. سپس امام علیه السلام بر پیکر پاک عمار نماز گزارد و او را به خاک سپرد.

خبر شهادت عمار میان دو سپاه منتشر شد و از آن جا که مردم از موقعیت برجسته عمار و سخن تاریخی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم درباره او آگاهی داشتند، میان صفوف لشکریان معاویه اختلاف به وجود آمد ولی مکر و حيله در کمین هر انسان ساده لوح و نادان هست لذا معاویه با دست زدن به شایعه اعلان کرد قاتل عمار همان کسی است که وی را برای جنگ به این دیار آورده و مردم

ص: ۲۹۰

۱- (۱). وقعه صفین ۳۴۰، تاریخ طبری ۲۷/۴ چاپ مؤسسه علمی، عقد الفرید ۳۴۱/۴.

ساده لوح شام نیز این شایعه فریبکارانه را باور کردند. (۱)

منقول است: خبر انتشار این شایعه به امام علیه السلام رسید حضرت فرمود: اگر این گونه باشد بنابراین، حضرت حمزه را نیز ما به شهادت رسانده ایم، چون ما او را به احد آوردیم! (۲)

نیرنگ قرآن بر نیره

جنگ و مبارزه مدتی ادامه یافت و یاران امام علیه السلام طی این مدت، صبر و بردباری و جانفشانی خود را در مسیر پیروزی حق، به نمایش گذاشتند. سپس امام علیه السلام بپاخاست و با ایراد خطابه ای آتشین آنان را به جهاد و پیکار تشویق و ترغیب کرد و فرمود:

مردم! کار شما و دشمنانتان به جایی رسیده که اکنون ملاحظه کردید و آنان آخرین نفس های خود را می کشند، زمانی که امور پیش می آید، انتهایش به ابتدای آن پیش بینی می شود. سپاهیان دشمن بدون پای بندگی به دین و آیینی در برابر شما مقاومت کردند تا این که در آستانه پیروزی قرار گرفتیم و من فردا بر آن ها یورش برده و در پیشگاه خدای عز و جل آنان را به محاکمه خواهم کشید. (۳)

این خبر به معاویه که آثار شکست در سپاهش پدیدار شده بود، رسید. وی عمرو عاص را خواست و با او در این زمینه به مشورت پرداخت و به او گفت:

تنها امشب را فرصت داریم، فردا علی بر ما یورش برده و کارمان را یکسره خواهد ساخت، نظرت چیست؟

عمرو گفت: دیدگاه من این است که نه سپاهیان تو مانند سپاهیان علی اند و

ص: ۲۹۱

۱- (۱). تاریخ طبری ۶۳۵/۵.

۲- (۲). عقد الفرید ۳۴۳/۴، تذکره الخواص ۹۰.

۳- (۳). کتاب سلیم بن قیس ۱۷۶، کامل ابن اثیر ۳۱۰/۳.

نه خودت، مانند او هستی. وی با هدفی غیر از هدف تو مبارزه می کند. تو می خواهی زنده بمانی ولی او شهادت را ترجیح می دهد. اگر تو بر سپاهیان عراق پیروز شوی از تو بیمناکند ولی شامیان در صورت پیروزی علی بر آن ها، از او بیم ظلم و ستم ندارند. اکنون قضیه ای را که من پیشنهاد می کنم بر آن ها عرضه کن، اگر پذیرای آن شدند، دچار اختلاف شوند و اگر از پذیرش آن سر بر تابند نیز در دام اختلاف گرفتار آیند، آن ها را به داوری و حکمیت قرآن میان خود و آنان فرا بخوان. (۱)

معاویه بی درنگ دستور داد قرآن ها را بر سر نیزه کنند و سپاهیان شام، لشکریان عراق را مخاطب ساخته و خطاب به آنان گفتند: این کتاب الهی است که از نخستین تا آخرین آیاتش داور میان ما و شماست، چه کسی برای حراست از جان مردم شام بهتر از مردم شام و چه کسی در حفاظت از عراقیان، از مردم عراق سزاوارتر است؟

این فراخوانی گمراه کننده، چونان صاعقه بر سر سپاهیان امام علیه السلام وارد شد و جمعیت به جوش و خروش آمد و میان آنان ولوله و هیاهو ایجاد شد و اظهار داشتند: ما دعوت به حکمیت و داوری کتاب خدا را می پذیریم و به پیشگاه او بازمی گردیم، در این میان اشعث بن قیس یکی از فرماندهان ارشد سپاه امام علیه السلام بیش از دیگران بر این قضیه از خود پافشاری نشان داد.

امام علیه السلام به آنان فرمود:

بندگان خدا! به حقایق و راستی و نبرد با دشمن خویش ادامه دهید، زیرا معاویه و عمرو عاص و ابن ابو معیط و حبيب بن ابو سلمه و ابن ابی سرح و ضحاک نه

ص: ۲۹۲

هوادار دین اند و نه قرآن، من آنان را بهتر از شما می شناسم، از دوران کودکی تا بزرگسالی با آن ها همنشینی داشته ام، اینان بدترین کودکان و بدترین مردان روزگارند، وای بر شما! به خدا سوگند! آن ها این شعار را برای نیرنگ و دلسردی و فریب مردم سر داده اند، سخن حقی است که می خواهند در پرتو آن باطل خود را بر کرسی بنشانند.

آنان امیر المؤمنین علیه السّلام را با نام مخاطب قرار داده و گفتند: ای علی! آن گاه که به سوی کتاب خدای عز و جلّ فرا خوانده شدی، دعوتش را اجابت نما، در غیر این صورت تو را به دشمن تحویل خواهیم داد و همان بلایی را بر سرت خواهیم آورد که بر سر پسر عقیان آوردیم.

امام علیه السّلام راهی برای کنار آمدن با این فریب خوردگان نیافت. از این رو، فرمود: اگر از من فرمان می برید، بجنگید و اگر قصد نافرمانی دارید، هرچه خواستید انجام دهید. (۱)

مالک اشتر در آن عرصه پیکار با دلاوری و یقین می جنگید و برای دست یافتن به معاویه چندان فاصله ای نداشت که این فریب خوردگان به امیر المؤمنین علیه السّلام گفتند: کسی را نزد اشتر بفرست تا نزدت برگردد، ولی اشتر از تصمیم خود در مبارزه دست برنداشت، زیرا وی می دانست این ماجرا فریبی بیش نیست، مالک را تهدید کردند که اگر برنگردد امام را به شهادت خواهند رساند و بدین ترتیب، اشتر از میدان کارزار بازگشت و آنان را به شدت مورد نکوهش قرار داد و بدانان گفت: به خدا! فریب خوردید و گمراه گشتید، به دست برداشتن از جنگ فرا خوانده شدید، بدان پاسخ مثبت دادید ای پیشانی

ص: ۲۹۳

پینه بسته ها! ما می پنداشتیم، نماز شما از سر بی رغبتی به دنیا و اشتیاق به دیدار خداست، ولی اکنون می بینم از مرگ گریخته و به دنیا رو آورده اید.

مردم در پاسخ، یک صدا می گفتند: امیر المؤمنین به متارکه و پایان دادن به جنگ راضی شده است و امام علیه السلام ساکت بود و کلمه ای سخن نگفت و با حالتی از اندوه سر به زیر افکنده بود، در حقیقت حيله و نیرنگ بر سپاهیان‌ش سایه افکنده از فرمان آن بزرگوار سر بر تافتند و از او کاری ساخته نبود و خود از وضعیتی که بدان مبتلا گشته بود چنین یاد کرد:

«لقد كنت أمس اميرا فاصبحت اليوم مأمورا، و كنت بالأمس ناهيا، فاصبحت اليوم منهيا»؛ (۱)

دیروز فرمانده و امیر بودم، ولی امروز مأمور و فرمانبردار شده ام، دیروز نهی کننده و باز دارنده بودم، ولی امروز نهی ام می کنند و از مبارزه بازم می دارند.

حکمت و پیمان نامه صلح

رنج و محنت امام علیه السلام با دست برداشتن سپاه از یاری او، پایان پذیرفت. اگر نافرمانان از اطاعت امام پذیرای نمایندگان حضرت در حکمت شده بودند امکان دست یابی امام علیه السلام به یک دست آورد سیاسی از طریق مذاکراتی که بدان فرا خوانده شده بود، وجود داشت.

به همین سبب، امام علیه السلام تصمیم گرفت عبد الله بن عباس یا مالک اشتر را که از اخلاص و آگاهی آنان، اطلاع داشت برای این امر نامزد کند ولی اغفال شدگان و فریب خوردگان، بر نامزدی ابو موسی اشعری پافشاری

ص: ۲۹۴

۱- (۱). نهج البلاغه خطبه ۲۰۸ چاپ مؤسسه نشر اسلامی.

می کردند، لذا امام علیه السلام فرمود:

شما در آغاز نافرمانی من کردید، ولی اکنون از فرمانم سرپیچی نکنید، من نمی خواهم ابو موسی را برای این کار برگزینم، زیرا او را مورد اعتماد نمی دانم، او در کوفه آن گاه که رهسپار جنگ جمل بودم، راه خود را از من جدا ساخت و سپس از من گریزان شد و اینک چند ماهی است که او را امان داده ام. (۱)

معاویه و عمرو عاص توانستند با پراکنده ساختن سپاهیان امام علیه السلام به اهداف خود دست یابند و در این راستا، اشعث بن قیس از درون نیروهای امام علیه السلام با آنان همکاری می کرد.

عمرو عاص بی آنکه از ناحیه کسی مورد مخالفت قرار گیرد به عنوان نماینده مردم شام برای نگارش مواد پیمان نامه با ابو موسی اشعری حاضر شد و عنوان نام «امیر المؤمنین علیه السلام» را در پیمان نامه پذیرفت. امام علیه السلام فرمود:

امروز، به روز حدیبیه شباهت دارد که سهیل بن عمرو، به رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم گفت: تو فرستاده خدا نیستی، امام علیه السلام آن گاه افزود: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در آن لحظه به من فرمود: [ای علی!] تو نیز روزی در چنین شرایطی قرار می گیری و در حالی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته ای به چنین کاری تن درخواهی داد. (۲)

مهم ترین موضوعات پیمان نامه، اعلان آتش بس و توقف جنگ، و سپس حل قضایای دو طرف، بر مبنای کتاب خدا و سنت پیامبر بود و تعیین دو داور تا رمضان سال ۳۷ هجری به تأخیر افتاد، زیرا پیمان نامه در ماه صفر همان سال به نگارش درآمد. شگفت آور است که مسأله خون خواهی عثمان حتی به اندک اشاره ای در قرارداد صلح قید نشد، در صورتی که این ماجرا، اساس و پایه

ص: ۲۹۵

۱- (۱). وقعه صفین ۴۹۹، تاریخ طبری ۳۶/۴، کامل ابن اثیر ۳/۳۱۹.

۲- (۲). وقعه صفین ۵۰۸، شرح نهج البلاغه ۲/۲۳۲.

فتنه ای را که معاویه و فرزندان آزادشدگان (۱) هوادار وی، آن را دامن زدند تشکیل می داد و بدین ترتیب، در خصوص گرد آمدن داوران دو طرف در «دومه الجندل» با یکدیگر به توافق رسیدند.

موضعی آگاهانه و ارزشگذاری

روایت شده: از مالک اشتر درخواست شد، قرارداد را مورد تأیید قرار داده و بدان گواهی دهد، وی در پاسخ گفت: دست هایم از کار بیفتد اگر در این پیمان نامه از ناحیه من چیزی به نگارش درآید، مگر من دلیل روشنی از پروردگارم در قبال دشمن نداشتم؟ آیا شما پیروزی و ظفر را با چشم خود نمی دیدید؟ (۲)

به امیر المؤمنین علیه السلام عرض شد: مالک اشتر نه حاضر است مواد قرارداد را تأیید کند و نه از دست برداشتن نبرد با دشمن تصمیمی دارد. حضرت فرمود:

به خدا سوگند! من نیز راضی نیستم و دوست ندارم شما نیز بدان رضایت دهید.

سپس فرمود:

کاش دو و یا یک تن مانند اشتر میان شما وجود داشت که نسبت به دشمنانم از نگرشی نظیر نگرش من برخوردار بود در این صورت تحمیل شما بر من آسان بود، و امید داشتم برخی از انحرافات شما اصلاح شود شما را از این کار منع کردم ولی نافرمانی ام کردید، به خدا سوگند! کاری کردید که قدرت و نیرو، و توش و توان شما را به ضعف و تباهی کشاند، و سستی و خواری و ذلت به بار آورد. (۳)

ص: ۲۹۶

۱- (۱). تاریخ طبری ۴۰/۴.

۲- (۲). وقعه صفین ۵۱۱، کامل ابن اثیر ۳/۳۲۱.

۳- (۳). وقعه صفین ۱۲۱، تاریخ طبری ۴۲/۴ و ۴۳، کامل ابن اثیر ۳/۳۲۲.

امیر مؤمنان علیه السلام با انبوهی از درد و رنج، به کوفه بازگشت، زیرا با چشم خود می دید باطل گرایی معاویه استحکام یافته و در آستانه پیروزی است، از سویی به سپاهیان خود می نگریست که روح تمرد و نافرمانی آن ها را پراکنده و متفرق ساخته و دستور او را اجابت نمی کردند.

آن بزرگوار وارد کوفه که شد، در سراسر شهر شاهد شیون و زاری مردم در غم و اندوه کشته های صفین بود. در این میان گروهی نزدیک به دوازده هزار جنگجو، از سپاه امام علیه السلام کناره گرفته و وارد کوفه نشدند و در منطقه «حروراء» اردو زدند و شبث بن ربیع را به فرماندهی جنگ خود و عبد الله بن کواء یشکری را برای امامت جماعت خویش انتخاب کردند و از بیعت امام علیه السلام خارج و خواهان ایجاد شورا میان مسلمانان شدند. ماجرای اینان از زمان نگارش قرارداد صلح آغاز شد زیرا آنان از مواد آن پیمان نامه اظهار ناخرسندی نموده و بدان اعتراض داشتند و می گفتند: حکمیت از آن خداست و با این که خود، با پافشاری از امام می خواستند تن به حکمیت بدهد، این جمله را به عنوان شعار خود برگزیدند.

امیر المؤمنین علیه السلام کوشید با پند و اندرز، آنان را متقاعد سازد. از این رو، عبد الله بن عباس را نزد آنان فرستاد و به او فرمان داد در بحث و مناقشه با آنان شتابزده عمل نکند، سپس حضرت خود، در پی ابن عباس نزد آنان رهسپار گشت و با آن ها سخن گفت و تمام ادعاهای آنان را رد کرد، آن ها نیز دعوت امام را پذیرا شده و به اتفاق آن حضرت وارد کوفه شدند. (۱)

ص: ۲۹۷

زمان گردهمایی داوران دو طرف فرا رسید، امام علیه السلام گروهی چهار صد نفره را به سرپرستی شریح بن هانی بدان سامان گسیل و عبد الله بن عباس را جهت اقامه نماز و اداره امورشان، با آنان همراه ساخت و ابو موسی اشعری نیز آن ها را همراهی می کرد و از سوی معاویه نیز با اعزام چهار صد تن از شامیان به سرپرستی عمرو عاص، این کار را آغاز کرد و دو گروه در «دومه الجندل» با یکدیگر دیدار کردند.

عده ای از صاحب نظران و ارادتمندان امام علیه السلام از بیم مکر و حيله عمرو عاص نزد ابو موسی شتافته و با پند و موعظه به او هشدار دادند و در این راستا کوشیدند تا وی را به دوراندیشی و دقت در تصمیم گیری وا دارند. (۱)

نتیجه حکمیت

ابو موسی اشعری و عمرو عاص در کنار یکدیگر قرار گرفتند، فرد نخست دارای حماقت سیاسی و ضعف گرایش اعتقادی و عدم پابندی به ولایت پذیری امام و پیشوای خود علی علیه السلام و دوّمی، انسانی حيله گر و مکار، دارای خوی فریبکاری و خواهان کنار گذاشتن و دور ساختن کامل خط اهل بیت علیهم السلام از عرصه سیاسی بود، آن چه وی را بدین کار و همکاری با معاویه -آزاد شده فرزند آزاد شده- وامی داشت، آرزو و طمع دست یابی به قدرت و جاه و مقام بود.

ص: ۲۹۸

۱- (۱). وقعه صفین ۵۳۴، شرح نهج البلاغه ۲/۲۴۶، چاپ دار احیاء التراث العربی.

این گردهمایی چندان به درازا نکشید که عمرو عاص توانست با شناسایی نقاط ضعف شخصیت اشعری بر او تسلط یابد و همان گونه که خود می خواهد او را جهت دهد، آن دو پشت درهای بسته در زمینه برکنارسازی امام علی علیه السلام و معاویه از فرمانروایی مسلمانان و گزینش عبد الله بن عمر به عنوان خلیفه پیشنهادی، به توافق رسیدند.

ابن عباس، ابو موسی را از هماهنگی با بازی سیاسی عمرو عاص بر حذر داشت و بدو گفت: وای بر تو! اگر با عمرو عاص بر سر قضیه ای به توافق رسیده باشی، به تصور من، قطعاً تو را فریب داده است، اکنون تو در سخن گفتن، عمرو را مقدم بدار و سپس خود سخن بگو، زیرا عمرو انسانی حيله گر است و من مطمئن نیستم در آن چه که با یکدیگر به توافق رسیده اید، به دلخواه تو عمل کند، به همین دلیل اگر میان مردم بپا خیزی با تو مخالفت خواهد کرد.

اشعری به پا خاست و خطاب به ایراد کرد و امام علی علیه السلام را از خلافت برکنار ساخت، سپس عمرو از جا برخاست و خطبه خواند و بر برکناری امیر مؤمنان علیه السلام تأکید و معاویه را به فرمانروایی تثبیت کرد. (۱)

با این حيله و نیرنگ، معاویه به پیروزی دست یافت و مردم شام به عنوان امیر المؤمنین به وی ادای احترام کردند، ولی عراقیان در گردابی از فتنه غرق شده و یقین حاصل کردند که اقدامات آنان گمراهانه بوده و قافیه را باخته اند.

بدین ترتیب، ابو موسی به مکه گریخت و ابن عباس و شریح بن هانی نزد امام علی علیه السلام بازگشتند.

ص: ۲۹۹

۱- (۱). تاریخ طبری ۵۲/۴، مروج الذهب ۴۱۱/۲، کامل ابن اثیر ۳۲۲/۳.

با مارقین

پیدایش خوارج را می توان جدا شدن طبیعی عده ای از سپاهیان امام علیه السّلام در نتیجه نبرد خونین جمل و صفین به شمار آورد، و انحراف آنان را نتیجه انحراف خلافت، از خط اهل بیت علیهم السّلام دانست. از مهم ترین مشخصه های خوارج تحجّرگرایی و پابندی به ظواهر و تعصّب و خشونت و عدم تشخیص میان حق و باطل بود، آنان به سرعت تحت تأثیر شایعات قرار می گرفتند و در برخورد با اندک تردیدی، دچار شک و تردید می شدند.

قابل ملاحظه است که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم قبلا از صفات آنان خبر داده بود، چنان که از آن بزرگوار روایت شده فرمود:

در این امت-نفرمود از این امت-نماز خواندن شما را با خود تحقیر می کنند، قرآن تلاوت می کنند ولی از گلوی آن ها تجاوز نمی کند، این افراد همان گونه که تیر از چله کمان خارج می شود، از دین خدا خارج می گردند. (۱)

امام علیه السّلام قادر بر زدودن بیماری ها و انحرافات آنان نشد، در حقیقت جنگ ها و نافرمانی های جمل و صفین در مدتی بسیار کوتاه، به این بیماری ها و انحرافات پایان داد که می توان عوامل ذیل را در پیدایش خوارج

ص: ۳۰۱

۱- (۱). به البدایه و النهایه ۳۲۱/۷-۳۳۷، صحیح بخاری ۲۱/۹-۲۲، باب ترک جنگ با خوارج، صحیح مسلم ۷۷۴/۲ حدیث ۱۰۶۴ و مسند احمد ۵۶/۳ مراجعه شود.

۱. شکست درونی و ناکامی از دست یافتن به پیروزی، با این ویژگی که نبردهای امام علیه السلام با خوارج به ظاهر مسلمان صورت می گرفت، ولی اینان قادر بر درک مبارزه امام با متمردان نبودند و نتیجه حکمیت برای آنان قابل تحمل نبود در صورتی که آنان خود، امام علیه السلام را به پذیرش حکمیت مجبور ساخته ولی در پی اصلاح مواضع انحرافی خود بر نمی آمدند و کوشیدند اشتباهات و بار سنگین آن امور را به دوش طرف دیگر که کسی جز امام علی علیه السلام نبود، بیفکنند. (۱)

۲. از آزادی اندیشه ای که امام علیه السلام جهت افزایش آگاهی دینی مردم به وجود آورد، بهره برداری کردند. روایت شده: هنگامی که امام علیه السلام در حال ایراد خطبه بود خوارج با ادعای این که حکومت از آن خداست، آن حضرت را مورد اعتراض قرار دادند و امام تنها با این جمله بدانان پاسخ داد که: «کلمه حق ایراد بها باطل» و به آنان فرمود:

شما از سه ویژگی نزد ما برخوردارید، شما را از نماز خواندن در مساجد باز نمی داریم و تا زمانی که با ما اتحاد و همبستگی دارید سهمیه شما را از بیت المال خواهیم پرداخت و تا وقتی با ما نجهنگید، آغازگر جنگ با شما نخواهیم بود. (۲)

امام و عدم پذیرش نتیجه حکمیت

زمانی که خبر ماجرای حکمیت به امام علیه السلام رسید فوق العاده متأثر شد و برای مردم به ایراد خطابه پرداخت و آنان را به اصلاح اشتباهی که در آن

ص: ۳۰۲

۱- (۱). تاریخ طبری ۵۳/۴-۵۸.

۲- (۲). تاریخ طبری ۵۴/۴، کامل ابن اثیر ۳۳۴/۳، مستدرک وسائل الشیعه ۲/۲۵۴.

گرفتار آمدند، تشویق و ترغیب نمود و با یادآوری پند و اندرز خویش بدانان، چنین فرمود:

مخالفت با دستور نصیحت کننده دلسوز و مهربان و دانا و با تجربه چیزی جز حسرت و پشیمانی در پی ندارد، من فرمان خود را در مورد حکمیت به شما گفتم و نظر خالص خود را در اختیار شما نهادم، اگر از دستورم اطاعت می شد، کار چندان دشواری نبود، اما شما بسان مخالفان جفا پیشه و نافرمانان پیمان شکن، امتناع ورزیدید، تا آن جا که گویی نصیحت گر در پند خویش به تردید افتاد و از پند و اندرز خودداری نمود، مثال من و شما همانند گرفتار برادر «هوازن» ماست که گفت: من در سرزمین منعرج اللوی، دستور خود را دادم، ولی نتیجه این نصیحت تنها فردا ظهر آشکار گردید.

به هوش باشید! این دو تن - ابو موسی اشعری و عمرو عاص - که شما آنان را به عنوان داور برگزیدید، دستور قرآن را پشت سر نهادند و آن چه را قرآن میرانده بود، زنده کردند و هریک بدون هدایت الهی به پیروی هوای نفس خود پرداختند، بی آن که دلیلی آشکار و یا سنتی از گذشته در اختیار داشته باشند، حکم کردند و در حکم خویش دچار اختلاف گشته و هیچ یک راه راست را نپیمودند، خدا و رسول او و مؤمنان شایسته از آن دو بیزاری جستند، اکنون آماده و مهیای حرکت به شام گردید، که إن شاء الله به اردوگاه شما در خواهند آمد. (۱)

امام علیه السلام در نامه ای به عبد الله بن عباس، از او خواست مردم بصره را برای جنگ با معاویه بسیج نموده به امام علیه السلام بپیوندند. جمعیت بصره به جمع کوفیان پیوست ولی آشوب و بلوا و فساد و تباهی خوارجی که از بصره و کوفه گرد

ص: ۳۰۳

آمده و راهی نهروان بودند، یاران امام را نگران ساخت به گونه ای که اگر متوجه شام گردند، حضور این افراد در این منطقه برای آن ها دشوار خواهد بود. از این رو، از امام علیه السلام درخواست کردند که ابتدا به کار خوارج پایان دهد. (۱)

از جمله کارهای فتنه انگیزانه خوارج این بود که عبد الله بن خطاب و همسرش را دستگیر و او را به قتل رساندند و سپس شکم همسرش را پاره نموده و نوزادش را بدون هیچ توجیهی، از میان بردند، هم چنین حارث بن مرّة عبیدی را که به عنوان فرستاده امام نزدشان آمده بود، کشتند. (۲)

نبرد با خوارج

قوای مارقین (از دین برگشتگان) در نزدیکی نهروان گرد آمدند و مجموعه هایی از مردم بصره و دیگر جاها بدانان پیوستند. امام علیه السلام بارها کوشید تا آنان را از اندیشه ای که در سر داشتند و نافرمانی و تلاش در جنگ افروزی، بازدارد، ولی جز فساد و جهل و نادانی و پافشاری آن ها بر نبرد، چیزی عاید وی نشد. از این رو، حضرت سپاه خویش را بسیج نمود و چنان که در هر جنگی شیوه آن بزرگوار بود با پند و اندرز بدانان یادآور شد که در چنان شرایط و اوضاعی با اخلاق اسلامی با مردم برخورد نمایند. وقتی امام علیه السلام به سپاه دشمن نزدیک شد پیکی نزد آن ها فرستاد و از آنان خواست قاتلان عبد الله بن خطاب و کشتندگان فرستاده اش حارث بن مره را تحویل دهند، ولی آنان یک صدا اعلام داشتند: همه ما در کشتن آن ها شرکت داشته ایم و ما همه، ریختن خون شما و آنان را جایز می دانیم.

ص: ۳۰۴

۱- (۱). تاریخ طبری ۵۷/۴ و ۵۸، البدایه و النهایه ۲۸۶/۷.

۲- (۲). تاریخ طبری ۶۱/۴، البدایه و النهایه ۲۸۶/۷، فصول المهمه ابن صباغ ۱۰۸.

امام علیه السلام با اعزام قیس بن سعد و ابو ایوب انصاری نزد خوارج، خواست آنان را پند و اندرز دهند به این امید که واقعیت رخدادها را درک کنند و از خونریزی بیشتر میان امت، پرهیز کنند، سپس حضرت خود، نزدشان آمد و آن ها را مخاطب قرار داد و فرمود:

ای گروهی که دشمنی و ریاکاری و لجاجت، آنان را به جنگ و داشته است و هوای نفس، آن ها را از درک حقیقت باز داشته و نادانی و سبک سری، آنان را به طمع و اداری نموده و امروز در پیش آمدی ناگوار گرفتار آمده اند، به شما هشدار می دهم، نکند بدون دلیلی از پروردگارتان جسدهای شما در کنار این نهر و این گودال بر خاک افتد.

سپس عدم رضایت خود از حکمیت و مخالفت با آن را برایشان بیان و سبب مخالفت خویش را به روشنی برای آن ها تشریح کرد، در صورتی که خود، امام علیه السلام را بر پذیرش حکمیت مجبور ساخته بودند. از سویی داوران دو طرف بر مبنای قرآن و سنت دآوری نکرده بودند و اکنون امام علیه السلام برای بار دوم مہیای رویارویی با معاویه می شد و شورش مارقین نمی توانست معنایی داشته باشد. آنان با شنیدن سخن امام علیه السلام نه تنها دست از کارهای ناشایست خود برنداشتند بلکه از آن شخصیت گرانمایه خواستند خویشتن را تکفیر و توبه خود را اعلان کند، امام علیه السلام به آنان فرمود:

گردبادی از بلا شما را فرا گیرد و انسان پاک و شریفی از شما به یادگار نماند!... آیا پس از ایمانم به خدا و جهادم در رکاب پیامبر، به کفر خویش گواهی دهم؟ اگر چنین کنم گمراه شده ام و از هدایت یافتگان به شمار نخواهم آمد.

این سخن را فرمود و از نزد آنان رفت و خوارج به قصد جنگ صف آرایی کردند... امام علیه السلام سپاه خویش را برای رویارویی با آنان بسیج کرد و در آخرین

تلاش خود را به ابو ایوب انصاری فرمان داد برای خوارج پرچم امان برافرازد و بدان ها بگوید:

هرکس زیر این پرچم درآید در امان است، کسانی که رهسپار کوفه و مدائن گردند، در امان اند، ما قصد هیچ گونه تعرضی به شما نداریم، تنها از شما خواستار تحویل دادن قاتلان برادرانمان هستیم.

بدین ترتیب، مجموعه های فراوانی از خوارج منصرف شده و صحنه را ترک کردند و امام علیه السلام به یاران خود فرمود: دست نگهدارید، تا آنان جنگ را آغاز کنند.

خوارج با فریاد: «لا- حکم إلا- لله...الرواح الرواح الی الجنه»؛ حکومت از آن خداست، پیش به سوی بهشت. هجوم خود را آغاز کردند، ساعتی به طول نینجامید که بیشتر آن ها به هلاکت رسیدند و کمتر از ۱۰ تن جان سالم بدر بردند و از یاران امام علیه السلام تنها تعدادی کمتر از ۱۰ تن به فیض شهادت نائل شدند. (۱)

پس از فرو نشستن شعله جنگ، امام علیه السلام دستور داد به جستجوی «ذو الثدیه» یکی از سران خوارج پردازند و بر انجام آن کار تأکید کرد زیرا یافتن جسد وی مصداق سفارشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مبارزه با مارقین و از دین برگشتگان بود که «ذو الثدیه» از جمع آنان به شمار می آمد، (۲) وقتی او را میان کشتگان یافتند، امام را در جریان قرار دادند، حضرت فرمود:

الله اکبر! نه من دروغ گفته ام و نه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به من دروغ گفته است، اگر این نبود

ص: ۳۰۶

۱- (۱). نهج البلاغه خطبه ۵۹، چاپ مؤسسه نشر اسلامی، مروج الذهب ۳۸۵/۲، البدایه و النهایه ۳۱۹/۷.

۲- (۲). صحیح مسلم کتاب زکات، باب ذکر الخوارج و صفاتهم و التحریض علی قتالهم.

که از تلاش دست بردارید، آن چه را خداوند بر زبان پیامبرش در مورد فضیلت مبارزانی که آگاهانه با خوارج بجنگند و آشنای به حق ما باشند، عنوان کرده، برایتان بیان می‌داشتم.

و سپس حضرت در پیشگاه خدا سجده شکر به جای آورد (۱).

اشغال مصر

پس از کشته شدن عثمان بن عفان، امیر المؤمنین علیه السلام قیس بن سعد بن عبادۀ انصاری را به فرمانروایی مصر گمارد و سپس آن گونه که خود، مصلحت دید محمد بن ابی بکر را به جانشینی قیس بن سعد موظف ساخت، زیرا مصر به عنوان بخش دیگری از قلمرو حکومت اسلامی معاویه را مضطرب می‌ساخت. پس از پایان جنگ و نبردها و نتایج به دست آمده، به مجرد اینکه تشویش و اضطراب و عدم همیاری، بر جامعه اسلامی حکمفرما شد، معاویه و عمرو عاص برای اشغال مصر دست به تلاش زدند؛ زیرا واگذاری این شهر بهایی بود که برای تخریب حکومت امام و نابود کردن دین، به عمرو عاص پرداخته می‌شد. امام علیه السلام وقتی شنید معاویه به سمت مصر پیشروی می‌کند، کوشید تا محمد بن ابی بکر را با تدارکات و نیرو تقویت کند، اما دیری نیابید که خبر اشغال مصر و شهادت محمد بن ابی بکر به آن حضرت رسید و امام به جهت از دست دادن محمد فوق العاده اندوهگین شد (۲) و پس از آن مالک اشتر را به فرمانروایی مصر گمارد و عهدنامه و (منشور) معروف خویش را در زمینه اداره حکومت و سیاست مردم، به وی نگاهشت، ولی معاویه با ابزار شیطانی و فریبکاری خود، توانست به مالک اشتر زهر بخوراند. (۳)

ص: ۳۰۷

۱- (۱). تاریخ طبری ۶۶/۴، شرح نهج البلاغه ۲/۲۶۶، البدایه و النهایه ۲۹۷.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۸۸/۶.

۳- (۳). تاریخ طبری ۷۲/۴.

آثار و نشانه‌های انحرافی که روز سقیفه به وجود آمد، در روزهای پایانی حکومت امام علیه السّلام به روشنی پدیدار گشت. زیرا معاویه و پیروانش از درون اسلام به جنگ با اسلام و گسستن باقیمانده رشته‌های همبستگی جامعه اسلامی و تخریب این جامعه پرداختند و در پی ساختن جامعه‌ای دلخواه و سازگار با میل و رغبت خود، برآمدند و وضعیت مسلمانان را پس از ورود امام علیه السّلام در سه جنگ سرنوشت‌سازی که جهت ریشه کن ساختن فساد و تباهی صورت گرفت، می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. امام علیه السّلام و امتش، در این نبردها برجسته‌ترین یاران آگاه خود را که در جامعه و روند حرکت رسالت اسلامی، تأثیر بسزایی داشتند از دست داده بودند، یارانی که با حضور آنان و نظارت امام، امکان ساختن اُمتی شایسته بر مبنای قرآن و سنّت وجود داشت و در این راستا حزن و اندوه درونی امام علیه السّلام به پایه‌ای رسیده بود که بیان آن در سوک یارانش ملاحظه می‌کنیم، آن‌جا که فرمود:

به راستی، برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد اگر امروز زنده نیستند، چه زبانی دیده‌اند؟ خوشا به حالشان که نیستند تا از این لقمه‌های گلوگیر بخورند! و از این آب‌های ناگوار بنوشند! به خدا سوگند! آن‌ها به دیدار خدا رفتند و پاداششان را داد و آنان را پس از بیم و ترس در سرای امن خویش جایگزین ساخت. کجایند برادرانم همان‌ها که سواره به راه می‌افتادند و در راه حق گام برمی‌داشتند؟ عمار کجاست؟ ابن تیهان کجاست؟ ذوالشهادتین کجاست؟ و کجایند برادرانشان که نظیر و مانند آنان بودند و پیمان بر جانبازی بستند و سرهای آن‌ها به دربار ستم‌پیشگان فرستاده شد.

سپس دست بر محاسن شریف خود نهاد و مدتی بس طولانی گریست و آن گاه فرمود:

«أَوْه عَلَى اخوانى الذين قرأوا القرآن فأحكموه، و تدابروا الفرض فأقاموه، أحيوا السنه و أماتوا البدعه، دعوا للجهاد فأجابوا، و ثقوا بالقائد فاتبعوه» (۱)؛

آه و افسوس بر برادرانم، همان ها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند، در فرائض و واجبات دقت می کردند و آن ها را به پا می داشتند، سنت ها را زنده و بدعت ها را میراندند، دعوت به جهاد را می پذیرفتند و به رهبر خود اطمینان داشتند و صمیمانه از او پیروی کردند.

۲. نافرمانی و فروپاشی سپاهیان و پدیدار شدن ضعف و سستی و خستگی از جنگ در اثر کشته شدن عدۀ زیادی از مردم عراق که ستون فقرات سپاه امام علیه السلام را تشکیل می دادند پدید آمد و با این که امام علیه السلام از قدرت بیان تحسین برانگیز و برهان قاطع برخوردار بود، نتوانست برای ادامه و استمرار جنگ، در پایگاه مردمی خود عزم و اراده ایجاد نماید.

از جمله اموری که بر تفرقه و پراکندگی سپاهیان می افزود گفت و گوی معاویه با سران قبایل و عناصر دنیا طلب بود که در آن کوتاهی نمی کرد و یا اموال و دارایی و هدایا و پست و مقام هایی به آن ها پیشکش می داد تا هرگونه می توانند قدرت و توان امام و انبوه جمعیت هوادار او را به سستی و ضعف بکشانند و در این مورد کار به جایی رسید که امام علیه السلام پس از جنگ نهروان نتوانست در اردوگاه نخيله برای جنگ با معاویه نیرویی تدارک ببیند و اغلب سپاهیان حضرت پنهانی وارد کوفه شدند به گونه ای که امام ناگزیر شد، اردوگاه خویش را به تعطیلی بکشاند و جنگ را به تأخیر اندازد. (۲)

۳. اوضاع و شرایطی را که امام علیه السلام و مسلمانان پشت سر گذاشتند به

ص: ۳۰۹

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۹۹/۱۰.

۲- (۲). تاریخ طبری ۶۷/۴.

معاویه فرصت داد تا در گوشه و کنار سرزمین اسلامی به حملاتی دست بزند. وی با این اعمال، دست به کشتار و اسارت و تهدید زد. نخست به اطراف عراق حمله کرد. نعمان بن بشیر انصاری را برای حمله به منطقه «عین التمر» و سفیان بن عوف را جهت یورش به منطقه «هیت» و سپس «انبار و مدائن» و معاویه بن ضحاک بن قیس فهری... را برای حمله به «واقصه» گسیل داشت هر بار امام علیه السلام می کوشید تا مردم را برای برابری با حملات معاویه فرا بخواند، ولی فوراً پاسخ مثبت دریافت نمی کرد، از این رهگذر، معاویه به ضعف قدرت حکومت امام علیه السلام و افزایش قدرت و توان خویش پی برد. (۱)

معاویه، برای هجوم به حجاز و یمن بسر بن ارطاه را به آن دیار اعزام کرد و او در زمین به فساد و تباهی پرداخت و انسان های بیگناه را از دم تیغ گذراند. (۲) درد و رنج امام علیه السلام از اعمال جنایتکارانه مجرمان و دست برداشتن مردم از یاری وی، به پایه ای رسید که از رنج و آزرده گی خود برای دست برداشتن مردم از یاری اش، به صراحت فرمود:

«اللهم إني قد مللتهم و ملّوني و سئمتهم و سئمونى، فأبدلنى بهم خيراً منهم و ابدلهم بى شراً منى»؛ (۳)

خدایا! از بس آن ها را پند و اندرز دادم، آن ها را ملول و آنان نیز مرا ملول ساختند. من آنان را ناراحت کردم و آنان نیز مرا خسته کردند، به جای آن ها افرادی بهتر به من عنایت کن، و به جای من بدتر از من را بر آنان مسلط گردان.

ص: ۳۱۰

۱- (۱). غارات ثقفی ۴۷۶، تاریخ طبری ۱۰۲/۴ و ۱۰۳.

۲- (۲). تاریخ ثقفی ۴۷۶، تاریخ طبری ۱۰۶/۴، چاپ مؤسسه اعلمی.

۳- (۳). نهج البلاغه خطبه ۲۵.

امام علیه السلام از آینده تاریک و درد و رنج های فراوانی که در اثر دست برداشتن از یاری حق بر امت اسلامی وارد می شد، به امت اسلامی هشدار داد و فرمود:

به هوش باشید! به زودی خواری و ذلت سراسر وجودتان را فرا خواهد گرفت و به شمشیری برنده گرفتار خواهید شد، جمعیت شما را پراکنده می سازند و چشمانتان را اشکبار خواهند نمود، فقر و تنگدستی وارد خانه هایتان خواهد شد، دیری نمی باید که آرزو می کنید کاش مرا می دیدید و یاریم می کردید، به زودی در خواهید یافت آن چه را به شما می گویم، حقیقت است. (۱)

آخرین تلاش های امام علیه السلام

پس از آشفتگی های متعدد اوضاع و موفقیت معاویه در ایجاد فساد و انتشار رعب و وحشت در گوشه و کنار دولت اسلامی، امام علیه السلام تصمیم گرفت دست به حمله وسیعی بزند و امت را به قیام وادارد. از این رو، با مخاطب قرار دادن مردم، آن ها را مورد تهدید قرار داد و فرمود:

مردم! از نکوهش و گفت و گوی با شما خسته شدم، موضع خود را برایم روشن نمایید که چه می خواهید بکنید، اگر برای رویارویی با دشمنانم مرا همراهی می کنید، که چه بهتر و گرنه تصمیم خود را برای من روشن کنید، به خدا سوگند! اگر شما همگی برای مبارزه با دشمنانم مرا همراهی نکنید که خداوند میان من و آن ها داوری کند، که او بهترین داوران است، قطعاً شما را نفرین خواهم کرد و اگر تنها ده تن یاور داشته باشم به جنگ دشمن خواهم رفت. (۲)

این تهدید قاطعانه، ضمیر و وجدان مردم را بیدار کرد و مطمئن شدند که

ص: ۳۱۱

۱- (۱). انساب الاشراف ۱/۲۰۰، نهج البلاغه سخن ۵۸.

۲- (۲). سیره الائمه الاثنی عشر ۱/۴۵۱ به نقل از بلاذری در انساب الاشراف.

امام علیه السّلام خود و خانواده و یاران خاصش به جنگ معاویه خواهند رفت، هرچند مردم او را یاری نکنند و اگر چنین شود این لکه ننگ و عار و ذلّت تا قیامت بر تارک آنان باقی خواهد ماند. به همین سبب، از میان مردم، افراد سرشناس و بزرگان آنان برای رویارویی و جنگ با معاویه و پایان دادن به فساد و تباهی، مهیا شدند و به سمت اردوگاه های خود در منطقه «نخلیه» به حرکت درآمدند به نحوی که برخی از مجموعه های سپاه بر سایرین پیشی می گرفتند تا در کنار امام علیه السّلام که در انتظار پایان ماه رمضان بسر می برد، حضور داشته باشند.

امام علی علیه السلام شهید محراب

(۱)

دشمنان شرارت پیشه در جهت این که پرچمی از حق برافراشته نباشد و دستی اصلاحگر از آستین بیرون نیاید و صدایی طنین افکن، وجود نداشته باشد تا از انحراف و فساد ستم پیشگان و منحرفان، پرده بردارد، دست به توطئه زدند. دیروز ابو سفیان برای قتل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به مکر و حيله و فسق و فجور می پرداخت و برای این که رسالت الهی را در مهد آن مدفون سازد، در پی نقشه ای بود ولی خداوند اراده فرمود نور خود را کامل گرداند و اکنون معاویه بن ابی سفیان با بهره گیری از نتایج انحراف سقیفه در جهت تکمیل نقشه های پدرش و نابودی رسالت اسلامی می کوشد و در این راستا افراد جاهل و گمراه، مددکارش بودند و برای کشتن وجدان زنده امت و صدای حق و عدالت و پرچمدار اسلام جاودان و احیاگر آیین با گذشت محمدی صلی الله علیه و اله و سلم طرح و نقشه کشیدند.

سرانجام گمراهانه تصمیم بر خاموش ساختن نور هدایت گرفتند تا ظلمت و تاریکی بر انحرافات و فساد و تباهی آن ها سایه بیفکند. دست خیانت پیشه شیطان از آستین برون آمد تا در تاریکی شب با ابن ملجم مصافحه

ص: ۳۱۳

۱- (۱). امیر المؤمنین علیه السلام در ماه رمضان سال ۴۰ هجری به شهادت رسید.

کند و با دورویی و خیانت، شمشیر بر فرق مبارک قامتی فرود آورد که همواره از دنیا دوری می جست و رو به خانه معبودش سر بر سجده می سایید.

جمعی گمراه در جهت قتل امیر المؤمنین علیه السلام همدست شدند که اگر محرک اصلی آنان را معاویه بدانیم، سخنی گزاف نیست. این بدسگالان با یکدیگر هماهنگ شدند امام علیه السلام را هنگام رفتن به نماز صبح، غافلگیرانه به شهادت رسانند چرا که کسی را جرأت رویارویی با امام علیه السلام نبود.

با فرا رسیدن شب نوزدهم ماه رمضان، امام علیه السلام از منزل بیرون می آمد و زیاد به آسمان می نگریست و در آن می اندیشید و همواره می فرمود:

«ما کذبت ولا کذبت، إنها اللیلة التي وعدت بها»؛ (۱)

نه دروغ گفته ام و نه از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دروغ شنیده ام، امشب همان شب موعود است.

حضرت آن شب را با دعا و نیایش سپری کرد و سپس برای ادای نماز صبح رهسپار مسجد شد و طبق عادتش مردم را برای عبادت خدا بیدار می کرد و صدا می زد: الصلاة... الصلاة.

سپس به نماز ایستاد و با پروردگار خویش به نیایش پرداخت ناگهان عبد الرحمان بن ملجم تبهکار و ملعون، از جا برجست و با سر دادن شعار خوارج «الحکم لله لا لک»؛ «حکومت و فرمانروایی ویژه خداست نه تو.»

بر امام حمله برد و شمشیر زهرآلودش بر فرق مبارک حضرت نشست و آن را شکافت و امام با صدای بلند فرمود:

ص: ۳۱۴

«فرت و رب الكعبه»؛ (۱)

به خدای کعبه رستگار شدم.

با بلند شدن صدای شیون و زاری از مسجد، مردم به سرعت خود را به مسجد رساندند و امام علیه السلام را در محراب خویش در خون غلطان دیدند، در حالی که سر مقدس او را با پارچه ای بسته بودند، وی را به خانه اش منتقل ساختند و مردم صدا به گریه و شیون بلند کرده بودند، ابن ملجم جنایت پیشه دستگیر شد، امیر المؤمنین علیه السلام به امام حسن و دیگر فرزندان و خانواده اش سفارش کرد در مورد اسیر خود نیکی کنند و فرمود:

جان در مقابل جان، اگر از دنیا رفتم همان گونه که او مرا کشته وی را به قتل برسانید و اگر زنده ماندم خود تصمیم خواهم گرفت. (۲)

وصیت امام علیه السلام

امیر المؤمنین فرزندان خود حسن و حسین علیهما السلام و همه اعضای خانواده اش را به سفارشات عمومی توصیه کرد و فرمود:

«أوصیکما بتقوی الله، و أن لا تبغیا الدنیا و إن بغتکما، و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما، و قولاً بالحق و اعملاً للأجر، کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً، و اعملاً بما فی الکتاب، و لا تأخذکما فی الله لومه لائم»؛ (۳)

شما را به تقوا و پرهیزکاری و ترس از خدا سفارش می کنم، در پی دنیا نباشید، هر

ص: ۳۱۵

۱- (۱). الامامه و السیاسه ۱۸۰ یا ۱۳۵ چاپ بیروت و ۱۵۹ چاپ مصر، تاریخ دمشق ۳/۳۶۷ در شرح حالات امام علی علیه السلام.

۲- (۲). مقاتل الطالبین: ۲۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۱۸/۶، بحار الانوار: ۲۳۱/۴۲.

۳- (۳). تاریخ طبری ۴/۱۱۴، چاپ مؤسسه اعلمی، نیز به نهج البلاغه بخش نامه ها شماره ۴۷ چاپ صبحی صالح مراجعه شود.

چند به سراغتان آید، بر آن چه از دنیا از دست می دهید، تأسف مخورید: سخن حق بگوئید و برای کسب اجر و پاداش الهی کار کنید، دشمن سرسخت ستم پیشگان و یار و یاور مظلومان باشید، به کتاب خدا (قرآن) عمل نمایید و در مسیر کسب رضای خدا، از سرزنش هیچ سرزنشگری پروا نداشته باشید.

شدت جراحت و کاری بودن زخم سر مبارک امیر المؤمنین، آن حضرت را چندان مهلت نداد، زمان شهادت مقدر شده فرا رسید، حضرت این فرموده خدای سبحان را به عنوان آخرین سخن بر زبان آورد: **لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ** و سپس روح پاکش به جنان پر کشید.

مراسم دفن و سوگواری

امام حسن و امام حسین علیهما السلام به تجهیز و غسل و کفن و دفن پیکر پاک امیر مؤمنان علیه السلام پرداختند. امام حسن علیه السلام با جمعی از اعضای خانواده و یاران حضرت، بر بدن مطهر پدر نماز گزارد. آن گاه جسم شریف آن بزرگوار را به جایگاه ابدی اش حمل کرده و در نجف نزدیک کوفه به خاک سپرده شد و تمام این امور شبانه انجام پذیرفت. (۱)

سپس صعصعه بن صوحان به پا خاست و در سوگ امیر مؤمنان علیه السلام چنین سخن گفت:

ای ابو الحسن! شهادت گوارایت باد! به راستی زادگاهت پاک و پیراسته و صبر و بردباری ات فراوان و جهادت در راه خدا بس عظیم بود. به آرزوی خود رسیدی و تجارتنی سودمند انجام دادی، بر خدای خویش وارد شدی و خداوند با مژده خود تو را به پیشگاه خویش پذیرا شد و فرشتگانش تو را در میان گرفتند. در کنار رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آرمیدی و خداوند تو را در جوار آن بزرگوار کرامت بخشید، به رتبه و

ص: ۳۱۶

جایگاه برادرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیوستی و از دست او سیراب گشتی.

از خدا مسئلت دارم بر ما مَنّت نهد تا توفیق پیروی ات را بیابیم و به شیوه ات عمل کنیم، با دوستان دوستی و با دشمنان دشمنی ورزیم و خداوند ما را در جمع دوستدارانت محشور گرداند، تو به موهبتی دست یافتی که هیچ کس بدان نرسید و به مقامی رسیدی که کسی بدان نائل نگشت، در کنار برادرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در راه خدا جانانه به مبارزه و جهاد پرداختی و دین خدا را آن گونه که شایسته بود استوار ساختی به نحوی که سنّت های الهی را بپا داشتی و فتنه و آشوب ها را از میان برداشتی، اسلام بدین وسیله استوار و پابرجا گشت و ایمان سامان گرفت، برترین درود و سلام هایم بر تو باد.

و سپس افزود:

خداوند جایگاهت را ارج و عظمت بخشید، تو نزدیک ترین خویشاوند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودی، قبل از دیگران اسلام آوردی و ایمانت از همه برتر و در شجاعت سرآمد همگان بودی، و بیش از همه برای مبارزه در راه خدا از جان خویش مایه گذاشتی، در اعمال نیک، بیش از دیگران سهم بودی، خداوند ما را از اجر و پاداشی که باید به واسطه تو نصیبمان شود، محروم نسازد.

به خدا سوگند! زندگی ات کلیدهای خیر و قفل های شرّ بود، ولی فقدان تو، کلید هر شرارت و قفل هر خیر و نیکی است اگر مردم به سخت گوش سپرده بودند، نعمت های خدا از هر سو به آنان رو می آورد ولی قدر تو را نشناختند و دنیا را بر آخرت ترجیح دادند. (۱)

ص: ۳۱۷

اشاره

میراث علمی امام علی بن ابی طالب علیه السلام

در نخستین عملی که امیر مؤمنان علیه السلام پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم -و به سفارش آن بزرگوار- بدان اهتمام ورزید، به گردآوری قرآن کریم پرداخت.

قرآنی که امیر المؤمنین علیه السلام گرد آورد به حسب نزول آیات تنظیم، و با دارا بودن اطلاعات بی مانندی در مورد شأن نزول آیات و تفسیر و تأویلی که مسلمانان بدان نیاز داشتند از امتیاز برخوردار بود. امام علیه السلام این قرآن را بر خلیفه اول عرضه کرد، وی گفت: ما نیازی به این قرآن نداریم. امام علیه السلام بدانان گوشزد کرد از آن پس بدان قرآن دست نخواهند یافت و چنین نیز شد و معروف است که آن قرآن را فرزندان امیر المؤمنین یکی پس از دیگری به ارث می برند.

از امام علی علیه السلام نوشتاری به نام «صحیفه» به جای مانده که احکام دیات در آن آمده است و بخاری و مسلم و احمد حنبل از آن روایت نقل کرده اند.

نوشتار دیگری نیز به نام «الجامعه» از آن بزرگوار به یادگار مانده که کلیه مسایل حرام و حلال مورد نیاز مردم را دربر دارد و در آن گردآوری شده است. امام صادق علیه السلام در بیان خویش طول آن صحیفه را هفتاد ذراع دانسته که تمام مسائل مورد نیاز مردم حتی دیه خراشیدگی در آن آمده است.

کتاب «الجفر» کلیه حوادث و رخدادهای آینده و کتب آسمانی پیامبران گذشته را در خود جای داده است و به مصحف فاطمه علیها السلام شباهت دارد که

حضرت پس از رحلت پدر بزرگوارش مفاهیمی را که به وی الهام می شد در آن املاء می فرمود. (۱) همه این کتب از میراث امامت به شمار آمده هر امام آن را به امامی دیگر منتقل می ساخت.

جمعی از دانشمندان مسلمان به گردآوری خطبه ها و نامه ها و سخنان امیر المؤمنین علیه السلام پرداخته و به نام هایی متناسب با اهداف گردآورنده، نامگذاری شده است. نخستین و معروف ترین مجموعه گردآوری شده «نهج البلاغه» است که توسط سید رضی متوفای (۴۰۴ه) جمع آوری شده، این کتاب حاوی دل انگیزترین افکار و اندیشه امام علیه السلام در زمینه های گوناگون اعتقادی و اخلاقی و سیستم ها و نظام های حکومتی و مدیریت و تاریخ و اجتماع و روانشناسی و دعا و نیایش و عبادت و نامه ها و سفارشات و سخنان بلیغ آن بزرگوار است، جمع دیگری از اندیشمندان به گردآوری مطالبی که سید رضی موفق به جمع آوری آن ها نشده پرداخته و آن را مستدرکات نهج البلاغه نامیده اند.

نسایی متوفای (۳۰۳ه) با گردآوری موضوعاتی که امام علی علیه السلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده، آن را «مسند امام علی علیه السلام» نامیده است.

آمدی (متوفای بین سال های ۵۲۰ و ۵۵۰ه) سخنان کوتاه حکمت آمیز حضرت را جمع آوری و آن را «غرر الحکم و درر الکلم» نام نهاده است.

ابو اسحاق و طواط (متوفای بین سال های ۵۲۲ و ۵۸۳ه) سخنان امام علیه السلام را جمع آوری و آن را «مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی طالب» نامگذاری کرده و از جاحظ متوفای (۲۵۵ه) کتاب «مأه کلمه» از امام علی علیه السلام به یادگار مانده است. و طبرسی صاحب مجمع البیان به جمع آوری کتابی به نام «نثر

ص: ۳۲۰

۱- (۱). اصول کافی ج ۱، باب ذکر الصحیفه و الجفر و الجامعه و مصحف فاطمه، نیز به سیره الائمه الاثنی عشر ۹۶/۱-۹۹ و

۲۷۴-۲۹۴ مراجعه شود.

اللثالی» همت گمارده و کتاب «وقعه صفین» از نصر بن مزاحم شامل مجموعه ای از خطبه ها و نامه های امیر المؤمنین علیه السلام است و «صحیفه علویه» مجموعه دعاهایی است که از وجود مقدس امیر المؤمنین علیه السلام به جای مانده است.

با نهج البلاغه

اگر قرآن کریم، معجزه نبوت به شمار می آید، «نهج البلاغه» نیز معجزه امامت است. نهال خرد و اندیشه بزرگی که به شیوه علوی تجلی یافته و در تمام عبارات و جای جای نهج البلاغه به وضوح دیده می شود، از ناحیه پیامبر عظیم الشأن اسلام با الهام از وحی الهی ریشه دوانیده است. در هر موضوعی که امام علیه السلام از آن دم می زند پیشاپیش آن نور خدا را پرتوافکن و هدایت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را روشنی بخش راه آن می بیند. (۱)

به گفته سید رضی: امیر المؤمنین علیه السلام سرچشمه فصاحت و خاستگاه بلاغت است، نهان های بلاغت از ناحیه آن حضرت پدیدار و قوانینش از آن بزرگوار گرفته شده است هر خطیبی از شیوه و روش آن امام همام پیروی کرده و هر واعظ بلیغی از سخن او کمک گرفته است، با این همه، کسی نتوانسته به بلاغت آن شخصیت گرانمایه دست یابد، زیرا سخنش نمونه ای از علم الهی است و از آن بوی خوش سخن پیامبر به مشام می رسد.

ص: ۳۲۱

۱- (۱). حیاة امیر المؤمنین فی عهد النبى ۴۰۲، تألیف محمد صادق صدر.

[امام علی علیه السلام می فرماید: ۱. هیچ ثروتی چون عقل و خرد، و هیچ فقری مانند جهل و نادانی نیست، عقل سرچشمه خیر و برجسته ترین امتیاز و زیباترین زینت است.

۲. عقل و خرد پیک حق و پابرجاترین ارکان است، شخصیت آدمی به عقل و خرد او بستگی دارد و اصلاح هرکاری با عقل و خرد انجام پذیر است.

۳. علم و دانش، پوشش است و عقل و خرد شمشیر بزننده، کاستی های اخلاقی خویش را با حلم و بردباری ات بپوشان و به وسیله عقل و خرد خویش، با هوای نفس خود مبارزه نما، اندیشه، آئینه ای شفاف است.

۴. عقل و خرد، فرمانده سپاه رحمان و هوا و هوس، رهبر لشکریان شیطان است، نفس آدمی جذب کننده میان آن دوست، هر یک بر دیگری چیره شود، در نفس آدمی جای می گیرد.

۵. برجسته ترین بهره فرد، عقل و خرد اوست، اگر شخص به ذلت افتد او را عزت می بخشد و اگر در ورطه سقوط گرفتار آید، او را رهایی می بخشد، و اگر به گمراهی دچار شود، وی را رهنمون و اگر سخن بگوید اشتباهاتش را برطرف می سازد.

۶. برترین مردم نزد خداوند کسی است که عقل و خرد خویش را زنده و شهوت خود را بمیراند و خویشتن را برای اصلاح آخرت خود به زحمت اندازد.

۷. دین به اندازه عقل و خرد، از آدمی خواسته شده است، تا مؤمن از عقل و خرد برخوردار نباشد ایمان نیاورده است. ارزش هر انسانی به عقل و خرد اوست.

۸. امام علیه السلام عقل را چنین معرفی نموده است:

الف- عقل و خرد، یعنی پرهیز از گناه و دوراندیشی و قاطعانه تصمیم گرفتن.

ب- عقل و خرد، اساس علم و دانش، و مبلغ درک و فهم است.

ج-عقل و خرد غریزه ای است که با علم و دانش و تجربه افزایش می یابد.

د-بر دل ها بداندیشی هایی عارض می شود که عقل ها از آن ها جلوگیری می کنند.

ه-غریزه عقل، از کارهای ناپسند روگردان است.

و-خردمند کسی است که از میان دو عنصر بد، بهترین آن ها را تشخیص دهد.

قرآن و سنت نبوی

امام علیه السلام در مورد قرآن فرمود:

۱. کتابی بر شما نازل کرد که روشنگر همه چیز است پیامبرش را مدتی میان شما ماندگار ساخت تا برای او و شما آیینی که مورد رضای وی بوده- و کتاب آسمانیش آن را بازگو می کند- تکمیل نماید.

۲. این نور، همان قرآن است، آن را به سخن آرید، اگرچه هرگز (با زبان عادی) سخن نمی گوید، اما من از جانب آن شما را آگاهی می دهم:

بدانید! در قرآن، علوم آینده و اخبار گذشته، داروی بیماری ها و نظم حیات اجتماعی شما وجود دارد، بعضی از آن، از برخی دیگر سخن می گوید و برخی، گواه بعض دیگر است.

درباره خدا سخنی به خلاف نگفته و کسی که با آن مصاحبت کند وی را از خدا جدا نمی سازد، کژی در آن راه ندارد، تا نیاز به اصلاح نمودن داشته باشد و منحرف نمی گردد و خطا نمی کند تا پوزش بطلبد، تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی قدرت شنوایی نمی گردد، شگفتی هایش پایان نمی پذیرد و نوآوری هایش پایانی ندارد و تاریکی ها را جز با چراغ های آن، فروغی نمی توان بخشید، بهار دل ها در قرآن است... برای قلب و اندیشه جلایی جز قرآن نمی توان یافت، قرآن معدن و مرکز ایمان است، چشمه ها و دریاهاى دانش و بستان های عدالت و غدیرهای آن است و پایه و بنیان اسلام به شمار می آید.

نهرهای زلال حق و سرزمین های مطمئن آن است دریایی است که بهره گیران تشنه کام،

تمام آبش را نمی توانند کشید و چشمه هایی است که نمی توانند از آن بکاهند، آبشخوری است که هرچند از آن بگیرند از آن کاسته نمی شود... خداوند قرآن را فرو نشانده عطش دانشمندان، باران بهاری قلب درک کنندگان و جاده وسیع صالحان قرار داده است... قرآن برای آن کس که آن را حفظ کند دانش و برای کسی که روایت کند، گفتاری پرارزش و برای آن کس که قضاوت و داوری نماید حکم و فرمان الهی تلقی می شود. قرآن بهبودی بخشی است که با وجود آن بیماری ها وحشت نمی آورد... و دارویی است که پس از آن، بیماری باقی نخواهد ماند، برای بیماری های خود از قرآن شفا و بهبودی بطلبید، و برای پیروزی بر شدائد و مشکلات از آن یاری جوید، زیرا در قرآن شفای بزرگترین بیماری ها یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت، آمده است. (۱)

امام علیه السلام در مورد سنت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مردم را به عمل بر طبق آن فراخوانده و موقعیت و مواضع درخشان ائمه علیهم السلام را در رساندن سنت صحیح به امت، روشن ساخته است و مواردی از سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را که باطل گرایان به تباهی کشانده اند احیا نموده و به بیان علل و اسباب انحراف از مسیر سنت پرداخته است، آن جا که فرمود:

از راه و رسم پیامبران پیروی کنید که بهترین راه و رسم هاست، رفتارشان را با روش پیامبر تطبیق دهید، که هدایت کننده ترین روش هاست.

و فرمود:

محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که از پیامبرش سرمشق گیرد و گام جای گام او نهد.

نیز فرمود:

رهبری پیامبر را بپذیر و در طریق نجات و رستگاری، او را پیشوای خود بدان.

هم چنین فرمود:

ص: ۳۲۴

آن چه میان مردم شایع است، هم احادیث حق است و هم باطل، هم راست و هم دروغ.

ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه، هم احادیثی است که به خوبی حفظ شده و هم روایاتی است که با ظن و گمان روایت شده است، در عصر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آن قدر به آن بزرگوار دروغ بسته شد که به پا خاست و خطابه ایراد کرد و فرمود: هر کس عمداً به من دروغ ببندد، باید جایگاه خویش را در آتش دوزخ انتخاب کند.

هیچ یک از این امت را با خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نمی توان مقایسه کرد... آنان زندگی علم و مرگ جهل اند... با حق مخالف نیستند و در آن اختلافی ندارند، ارکان اسلام اند و پناهگاه مردم، به وسیله آن ها حق به نصاب خود رسید و باطل ریشه کن گردید و زبان باطل، از بن برکنده شد، دین را توأم با فراگیری و عمل، درک کردند، نه تنها شنیدن و نقل کردن. آنان جایگاه اسرار خدا و ملجأ فرمان او و ظرف دانش اویند، مرجع احکام الهی، پناهگاه کتاب های او هستند و کوه های استوار دین و آیین او، چراغ های روشنی بخش تاریکی ها، چشمه سارهای حکمت ها، معادن دانش و خاستگاه حلم و بردباری اند؛

و فرمود:

من نشانه و دلیل روشنی بر حقایق خود از ناحیه پروردگار خویش دارم، و در راه روشنی حرکت می کنم که آن را از میان راه های گوناگون برگزیده ام. (۱)

توحید و عدل و معاد

امام علیه السلام پیرامون اثبات وجود خدای متعال فرمود:

«الحمد لله الدال علی وجوده بخلقه و بمحدث خلقه علی أزلته و باشتباههم علی أن لا شبه له»؛

ستایش خدایی را می سزد که آفرینش مخلوقاتش دلیل وجود وی و حادث بودن آن ها دلیل ازلت اوست.

ص: ۳۲۵

۱- (۱). معجم موضوعی نهج البلاغه: ۴۲-۵۳ و ۱۰۱، تصنیف غرر الحکم: ۱۰۹-۱۱۷.

و نیز فرمود:

در شگفتم از کسی که در خدا شک و تردید می کند در حالی که آفریده های خدا را می بیند... او با نشانه های تدبیر و نظام محکمی که به ما ارائه داده عظمت خویش را در برابر اندیشه ها، آشکارا جلوه گر ساخته است.

و آن گاه که از آن بزرگوار سؤال شد آیا پروردگار خود را دیده ای؟ پاسخ داد:

«و کیف أعبد ربًّا لم أره؟»؛

چگونه می سزد، پروردگاری را که ندیده ام پرستش نمایم.

سپس فرمود:

«لا تدرکه العیون بمشاهده العیان و لکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان... عظم عن أن تثبت ربوبیته باحاطه قلب او بصر»؛

چشم ها هرگز او را آشکارا نمی بیند، اما دل ها با نیروی حقیقت ایمان، وی را درک می کنند...

در دعای آن حضرت معروف به دعای صباح آمده است:

ای آن که خود بر ذات مقدس خویش دلالت دارد و از مشابَهت با آفریدگانش پیراسته و از نزدیک بودن به چگونگی های آفریدگانش برتر است، ای کسی که به نهاد دل ها نزدیک و از گردش چشم ها دور است و به هر آن چه بود قبل از به وجود آمدنش آگاهی داشت.

امام علیه السّلام خطبه علوی خویش را سرشار از نشانه های آسمانی و زمینی قدرت الهی ایراد فرمود و آگاهانه و با بصیرت در آن ها به تفصیل سخن گفت.

نشانه های قدرت و عظمت خدا را به گونه ای تشریح کرد که مطالعه کننده را در برابر عظمت او، ایمان و خضوع بخشید به نحوی که هر کس به خطبه های آن بزرگ مرد گوش بسپارد، ملاحظه خواهد کرد که حضرت همان گونه است که خود فرمود: به خدا سوگند! اگر پرده ها نیز کنار رود، بر یقین من چیزی افزوده

ص: ۳۲۶

نمی شود.

امیر مؤمنان علیه السلام در مورد صفات خدای متعال تصویری دقیق ارائه داده است که در مباحث دقیق فلسفی معار تلقی شده و به منزله کلیدی است برای ورود به چنین مباحثی که اگر هدایت جهت دهنده الهی وجود نداشته باشد اندیشه ها در آن به گمراهی و انحراف گرفتار می شوند.

امام علیه السلام فرمود:

کمال توحید و شهادت بر یگانگی خدا، اخلاص است و کمال اخلاصش آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته دارند، چه این که هر صفتی گواهی می دهد، غیر از موصوف و هر موصوفی گواهی می دهد که غیر از صفت است. آن کس که خدا را به (صفات ممکنات) توصیف کند وی را به چیزی مقرون دانسته و آن که وی را مقرون به چیزی قرار دهد، در ذات او تعدد قائل شده است و هر کس در ذات مقدس او قائل به تعدد شود، اجزایی برایش تصور کرده است و آن کس که اجزایی برای او قائل شود وی را نشناخته است، و کسی که او را نشناسد به سوی او اشاره می کند و آن کس که به سوی او اشاره کند، برایش حد و مرزی تعیین کرده است و کسی که او را محدود بداند وی را به شمارش آورده است... او همواره بوده است و از چیزی به وجود نیامده و وجودی است که سابقه عدم ندارد، با همه چیز هست امّا قرین آن ها نیست و مغایر با همه چیز است ولی از آن ها بیگانه نیست.

امام علیه السلام با استدلال بر یگانگی خدا می فرماید:

پسرم بدان! اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان آن شریک نیز به سوی تو می آمدند و آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی، پسرم بدان! هیچ کس مانند رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مورد یگانگی خدا سخن نگفته است، رهبری اش را پذیرا باش.

حضرت درباره عدل خداوند فرمود:

ص: ۳۲۷

خداوند برتر از آن است که نسبت به بندگانش ستم روا دارد، دربارهٔ آفریدگانش به عدل و داد رفتار می کند و در اجرای احکام میان آن ها به عدالت حکم می کند.

و نیز فرمود:

خداوند تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است. حکم خداوند در مورد اهل آسمان ها و زمین یکسان است، خداوند هیچ گاه انسانی را به خاطر عملی وارد بهشت نمی کند که در اثر همان کار فرشته ای را از آن بیرون کرده باشد.

رهبری الهی

هدایت الهی از طریق رهبران شایسته ای که خدا آنان را برای هدایت بندگانش برگزیده، سنت همیشه خداوند در مورد آن دسته از آفریدگان خویش بوده است که از اندیشه و دانش بهره مند و به اراده و اختیار مسلحشان ساخته است.

این سنت الهی برای بشر با گزینش حضرت آدم به عنوان برگزیده ترین آفریده های او، آغاز می گردد...

خداوند او [آدم] را پس از توبه از بهشت به زمین فرستاد تا با نسل خود زمین را آباد سازد و بدین وسیله حجت را بر بندگان تمام کرد. پس از مرگ حضرت آدم، زمین را خالی از حجت نگذاشت و میان فرزندان آن حضرت و شناسایی خود پیوندی برقرار کرد. حجت ها و دلیل های خود را قرن به قرن بر زبان پیامبران برگزیده و حاملان رسالت خویش برای آنان اقامه نمود... ذریهٔ پاک آن ها را در بهترین جایگاه به ودیعه نهاد، و در بهترین مکان مستقر ساخت از صلب کریمانهٔ پدران به رحم های پاک مادران منتقل نمود... و پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم را به عنوان آخرین پیامبر از اصیل ترین و عزیزترین خاندان ها و از همان درختی که پیامبران و امینان درگاه خود را آفریده بود، به وجود آورد.

ص: ۳۲۸

امام علیه السلام زهد و شجاعت و تواضع و فروتنی پیامبران و نظارت الهی بر آنان و تربیت آن ها به وسیله آزمایش و گرفتاری و اذیت و آزاری را که در راه خدا دیدند، به تصویر کشیده و به بیان وظایف آنان پرداخته است و وظایف و مسئولیت هایی که در تبلیغ و دعوت به سوی خدا و مژده و بیم دادن و اقامه حکم الهی در زمین و هدایت و ارشاد مردم با رهایی آنان از بند جهل و گمراهی و مبارزه با دشمنان خدا تجسم داشت.

روند هدایت الهی طی روزگاران تا قیامت ادامه خواهد داشت و زمین از حجت خدا خالی نخواهد ماند یا آشکار است و شناخته شده و یا بیهناک و پنهان، تا حجت های الهی و نشانه های او به تباهی نگراید... با پایان یافتن نبوت به وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله و سلم مسئولیت هدایت و ارشاد مردم به عترت پاک پیامبر که برترین عترت هاینده، موکول گردید. آنان که اگر سخن گویند به راستی سخن گویند و اگر سکوت کنند، کسی بر آنان پیشی نگیرد، شجره نبوت و خاستگاه رسالت و جایگاه آمد و شد فرشتگان و معادن علم و دانش و چشمه های حکمت اند و در پیشگاه خدا از پراج ترین مقام و رتبه برخوردارند.

خداوند به وسیله آنان حجت ها و نشانه های آشکار خود را حفظ می کند...

به وسیله آنان کتاب الهی دانسته می شود و آنان به وسیله قرآن شناخته می شوند، آیات کریمه ای در حق آنان نازل شده است و گنج های علوم خدای رحمان و راسخان در علم و دانش اند.

حلم و بردباری آنان حاکی از علم و دانش آن ها و ظاهرشان گویای باطن آنان و سکوتشان حاکی از حکمت منطق آن هاست. هرگز با حق مخالفت نمی ورزند و در آن اختلاف ندارند، پایه و ارکان اسلام اند و پناهگاه تمسک مردم اند به وسیله آنان حق به نصاب خود رسید و باطل ریشه کن گردید، اساس دین و ارکان یقین اند، غلوکننده باید به سوی آنان باز گردد، و عقب

مانده باید بدانان پیوند، ویژگی های ولایت و حکومت از آن عترت و وصیت پیامبر و وراثت وی میان آن بزرگواران است.

امام علی علیه السلام با تأکید بر موقعیت رهبری فکری و سیاسی اهل بیت، جابه جا کردن رهبری را از جایگاهی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم معین فرموده بود، محکوم نمود و با این که ناگزیر شد از حق خویش بگذرد، خط و مشی خلفا را مختصر و مشروح مورد اعتراض قرار داد، طرح های نبوی را در امر رهبری پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خالصانه ارائه داد و برای احقاق حق مردم به گونه ای حکیمانه و به شیوه ای تلاش کرد که با حساسیت شرایط و اوضاعی که بر دولت و امت اسلامی در آن دوران، حکمفرما بود، سازگاری داشت و توانست در این زمینه نظریه کاملی ارائه دهد و برای اجرای آن در صورت به وجود آمدن شرایط، تدارک لازم را ببیند. (۱)

امام مهدی علیه السلام

با وجود تفرقه و پراکندگی در جامعه آشفته پس از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، قرآن کریم و رسول خدا و امام علی علیه السلام مژده ظهور امام مهدی منتظر علیه السلام را به جهانیان عرضه کردند: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

به هوش باشید! فردا که مرکز حوادث است - کسی بر شما حکومت خواهد کرد که غیر از خاندان حکومت هاست، وی عمال و کارگزاران حکومت ها را بر اعمال و کردار بدشان کیفر خواهد داد، زمین میوه های دلش (معادن طلا و نقره) را برای او خارج می سازد و کلیدهایش را تسلیم وی خواهد نمود، آن گاه عدالت گستری و روش پیامبر در عدالت را به شما ارائه خواهد داد و کتاب و سنت را که پیش از او مرده اند، زنده خواهد ساخت. (۲)

ص: ۳۳۰

۱- (۱). معجم موضوعی نهج البلاغه ۸۷-۱۱۶ و ۳۷۴-۴۴۵.

۲- (۲). نهج البلاغه خطبه ۱۳۸.

دیدگاهی که امام علیه السّلام ارائه داد دیدگاهی دقیق، مشخص، روشن و کاملاً آشکار و در به وجود آمدن نهضت و قیامی جهانی متبلور است که وضعیّت جهان اسلام بلکه بشریّت را سامان بخشد.

امام علی علیه السّلام در مورد رهبری این قیام و نهضت می فرماید:

زمانی که مردم هدایت را تحت الشعاع خواسته های خویش قرار می دهند او (مهدی علیه السّلام) خواسته ها را تحت الشعاع هدایت الهی مقرر می دارد، و آن گاه که مردم قرآن را به رأی و خواسته های خود تفسیر می کنند، او آراء و نظرات را از قرآن می گیرد و تابع آن می سازد. (۱)

مؤسسه نهج البلاغه، احادیثی را که از امام علی علیه السّلام پیرامون امام مهدی علیه السّلام وارد شده و مجموع آن ها بر ۲۹۱ روایت بالغ می گردد، در یک جلد تدوین و گردآوری نموده است. از این مجموعه ۱۴ روایت پیرامون نام مبارک حضرت مهدی علیه السّلام و صفات و دعای آن حضرت و ۷۷ مورد ارتباط به نسب حضرت دارد که وی از قریش و از بنی هاشم و اهل بیت و از فرزندان علی و فاطمه علیهما السّلام بلکه از فرزندان امام حسین علیه السّلام بوده و خود، یکی از پیشوایان دوازده گانه به شمار می آید و ۴۵ روایت به حضرت مهدی در قرآن و نهج البلاغه و اشعار امیر المؤمنین اختصاص دارد و ۲۳ حدیث پیرامون یاران حضرت مهدی علیه السّلام و پرچم های سیاه و ۱۲ روایت درباره سفیانی و دجال و ۲۶ حدیث به غیبت حضرت مهدی علیه السّلام و رنج و گرفتاری شیعیان در زمان غیبت و فضیلت انتظار فرج ارتباط دارد و ۷۵ روایت درباره آشوب و فتنه های قبل از حضرت مهدی علیه السّلام و نشانه های ظهور و پس از ظهور و دابّه الارض و یأجوج و مأجوج و ۱۹ حدیث ارتباط به فضیلت مسجد کوفه و خروج مردی از اهل بیت علیهم السّلام از مشرق زمین دارد که هشت ماه شمشیر بر گردن آویخته است به

ص: ۳۳۱

گونه ای که مردم با سوگند به خدا، می گویند: این مرد از فرزندان فاطمه نیست و سپس بیان وضعیت زمین در هنگامه ظهور حضرت مهدی علیه السلام و حکومت آن حضرت و چگونگی خاتمه یافتن دین به واسطه آن بزرگوار تشریح شده است.

امام علیه السلام فرمود:

«یا کمیل! ما من علم إلا و أنا أفتحه و ما من سیر إلا و القائم علیه السّلام یختمه... یا کمیل! لا بدّ لماضیکم من أوبه، و لا بدّ لنا فیکم من غلبه...» (۱)

بنا یختم الدین کما بنا فتح، و بنا یستقذون من ضلاله الفتنه کما استنقذوا من ضلاله الشرك و بنا یؤلف الله قلوبهم فی الدین بعد عداوه الفتنه کما أّلف بین قلوبهم و دینهم بعد عداوه الشرك (۲)، و لو قد قام قائمنا، لأنزلت السماء قطرها و أخرجت الأرض نباتها، و لیذهب الشحاء من قلوب العباد، و أصلحت السباع و البهائم حتی تمشی المرأه من العراق الی الشام لا تضع قدمها إلاّ علی النبات و عل رأسها زینتها لا یهیجها سبع و لا تخافه»؛ (۳)

ای کمیل: باب هر دانشی را من می گشایم و قائم علیه السلام از هر راز و رمزی پرده می دارد.

ای کمیل! گذشته شما خواه ناخواه باید برگردد و روزی ما، پیروز خواهیم شد.

دین همان گونه که به وسیله ما آغاز شد، به وسیله ما نیز پایان می پذیرد، مردم به واسطه ما از گرفتاری در فتنه و آشوب رهایی می یابند همان گونه که از گمراهی شرک نجات یافتند، خداوند به واسطه ما دل های آنان را در دین با یکدیگر الفت می دهد، در صورتی که قبلا- با هم دشمنی داشتند، چنان که دل و دین آن ها را پس از دشمنی شرک، به یکدیگر نزدیک می گرداند.

و هر گاه قائم ما قیام کند آسمان باران خویش را فرو می فرستد و زمین گیاهان خود را می رویاند و کینه و عداوت، از دل های بندگان ریشه کن می شود و درندگان و

ص: ۳۳۲

۱- (۱). بشاره المصطفی ۲۴-۳۱.

۲- (۲). ملاحم ابن طاوس ۸۴-۸۵.

۳- (۳). حضال صدوق ۴۱۸/۲، در خصوص روایات پیرامون حضرت مهدی علیه السلام به جلد اول موسوعه احادیث امیر المؤمنین از مؤسسه نهج البلاغه مراجعه شود.

حیوانات نیز، به کسی آزاری نمی‌رسانند، به گونه‌ای که یک زن می‌تواند در کمال امنیت و آزادی فاصله میان عراق و شام را بپیماید و پای خویش را جز بر سبزه زارها و بوستان‌ها ننهد، در حالی که جواهرات و زر و زیور خود را نیز با خود دارد، نه درنده‌ای او را آسیب می‌رساند و نه خطری او را تهدید می‌کند.

فلسفه و اصول حکومت اسلامی

امام علیه السلام پس از عصر نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نمونه‌ای عملی و بی‌مانند از حکومت اسلامی ارائه داد و آن را با نظریه‌ای کامل و دارای ابعاد منسجم مقرون ساخت که در منشور معروف آن بزرگوار به مالک اشتر آن‌گاه که وی را به فرمانروایی مصر گمارد، متبلور است. جامعه‌شناسان در شرح و تفصیل و تبیین و مقایسه این منشور با دیگر نظام‌های حکومتی، اهتمام فراوان مبذول داشته‌اند، این منشور خود دلیلی از دلایل امامت امام علیه السلام است که به وسیله آن مکتب اهل بیت علیهم السلام از سایر جریان‌هایی که نام اسلام و خلافت اسلامی را با خود یدک می‌کشند، متمایز می‌شود. افزون بر این دستور العمل اعجاز‌آمیز، موارد دیگری از سخنان گهربار آن بزرگمرد که در نهج البلاغه و غیر آن به دستمان رسیده ما را بر به دست آوردن دیدگاه بی‌نظیر امام علیه السلام و اسلام در مورد اصول و فروغ فلسفه و نظام حکومت، یاری می‌دهد که به گونه‌ای فشرده به خطوط اصلی آن اشاره می‌کنیم.

امام علیه السلام با تأکید بر لزوم برخورداری از حکومت، آن را یک ضرورت اجتماعی دانسته است: «لابد للناس من امیر، برّ او فاجر، و الامامه نظام الأمة»؛ مردم ناگزیر به زمامداری نیازمندند، خواه نیکوکار باشد و خواه بدکار، امامت و پیشوایی، نظام امت است و با این جمله بیان فرمود که حکومت، آزمایشگاه زندگی است:

«القدره تظهر محمود الخصال و مذمومها»؛ قدرت و حکومت است که صفات

پسندیده و ناپسند را آشکار می سازد.

حضرت با تشریح این که حکومت، کالایی ناپایدار و زودگذر است و نباید بدان مغرور شد می فرماید: «الدوله کما تقبل تدبر»؛ دولت، همان گونه که رو می آورد، از دست می رود سپس فرمود: حکومت نمونه، حکومتی است که ارزشی بوده و سزاوار زمینه سازی و برنامه ریزی باشد.

خطوط اصلی نظام حکومت اسلامی و مسئولیت های مهم دولت نمونه عبارتند از:

۱. آگاهی دادن به مردم؛

۲. ایجاد عدل و داد؛

۳. حمایت و پشتیبانی از دین؛

۴. اقامه و اجرای حدود؛

۵. تربیت جامعه؛

۶. کوشش در پند و اندرز و ابلاغ؛

۷. توان مالی لازم، و بهبود وضع زندگی مردم؛

۸. دفاع از استقلال و کرامت امت؛

۹. امتیّت کامل داخلی؛

۱۰. کمک به محرومان؛

۱۱. یاری دردمندان؛

۱۲. توجه به عمران و آبادی؛

زاممدار نمونه باید از برخی صفات که مهم ترین عوامل پایداری حکومت اوست، برخوردار باشد از جمله:

۱. تسلیم حق بودن؛

۲. درک و شناخت امور؛

۳. بیان روشن و شفاف؛

۴. شجاعت در به پا داری حق؛

۵. حسن نیت؛

۶. احسان و نیکی به مردم؛

۷. پاکی نفس؛

۸. عدالت فراگیر؛

۹. تدبیر و صرفه جویی؛

۱۰. انصاف؛

۱۱. مهربانی؛

۱۲. بردباری؛

۱۳. دفاع از دین؛

۱۴. تقوای زیاد؛

۱۵. درک امامت و مسئولیت؛

۱۶. بیداری؛

۱۷. از مردم به اندازه، کار خواستن؛

۱۸. مغرور نشدن به قدرت؛

۱۹. تقسیم کار به شیوه ای صحیح و تعیین مسئولیت هر فرد مطابق با شأن او؛

۲۰. بذل و بخشش در هر چه دارد، بی آن که به اسراف بیانجامد؛

سخنان امام علیه السلام سرشار از بیان عوامل سقوط و آفت های حکومت هاست که به زمامداران و کار گزاران و فرمانروایان برای چاره جویی از گرفتار آمدن به دام آن ها هشدار می دهد، از آن جمله:

۱. جهل و نادانی؛

۲. خودسری و مشورت نکردن؛

۳. پیروی از هوای نفس؛

ص: ۳۳۵

۴. تعدد مراکز تصمیم‌گیری؛

۵. باطل‌گرایی و بی‌اهمیتی به دین؛

۶. جور و ستم؛

۷. فخر و تکبر؛

۸. جلوگیری از نیکی و احسان؛

۹. اسراف و تبذیر؛

۱۰. غفلت؛

۱۱. انتقامجویی؛

۱۲. بی‌تدبیری؛

۱۳. عبرت‌نگرفتن و عدم استفاده از تجربه‌ها؛

۱۴. پوزش‌خواهی بسیار و اشتباهات فراوان؛

۱۵. تباه‌ساختن اصول و ارزش‌ها؛

۱۶. مقدم‌داشتن ارادل و اوباش در پست‌های اداری بر افراد شایسته؛

امام علیه السلام فرمود: گماردن ارادل و اوباش و جوانان بی‌تجربه بر اداره دولت‌ها، دلیل انقراض و از دست رفتن آن حکومت‌هاست.

۱۷. خیانت؛

حضرت فرمود: هرگاه خیانت پدید آید، برکات الهی رخت برمی‌بندد، زمامداری که وزیرش به او خیانت ورزد، تدبیرش به تباهی می‌رود.

۱۸. ضعف سیاست؛

امام علیه السلام فرمود: آفت زمامداران، ضعف سیاست آن‌ها و آفت توانمندان، ضعف شمردن دشمن است، آن‌کس که در تدبیرش تأخیر کند، نابودی‌اش زود هنگام است.

حضرت فرمود: «آفه الملوک سوء السیره»؛ آفت زمامداران، بدرفتاری با مردم است.

۲۰. ناکارآمدی کارگزاران و فرمانروایان؛

۲۱. ضعف حمایت مردمی، از فرمانروا و زمامدار؛

امام علیه السلام فرمود: «آفه الملك ضعف الحمايه»؛ آفت حکومتداری، ضعف حمایت مردمی است.

۲۲. سوء ظن در مورد فرد خیرخواه، از نشانه های سقوط حکومت هاست؛

۲۳. حرص و طمع و آزمندی رهبران نسبت به لذائذ زندگی دنیوی؛

امام علیه السلام فرمود: «السید، من لا یصانع و لا یخادع و لا تغرّه المطامع»؛ بزرگمرد، اهل چاپلوسی و تملق نیست، کسی را نمی فریبد و حرص و آز، او را به طمع وانمی دارد. و نیز فرمود: آز و طمع، زمامدار را خوار و ذلیل می سازد.

عبادات و واجبات

امام علی علیه السلام فرمود:

«إن الله سبحانه فرض عليكم فرائض فلا تضيعوها، و حدّ لكم حدودا فلا تعتدوها، و نهاكم عن أشياء فلا تنتهكوها، و سكت عن أشياء و لم يدعها نسيانا، فلا تتكلفوها، و لم يأمركم إلاّ بحسن، و لم ينهكم إلاّ عن قبيح»؛

خداوند فرائضی بر شما واجب کرده است آن ها را ضایع و تباه نسازید و حدود و مرزهایی برایتان تعیین کرده، از آن ها تجاوز نکنید و از چیزهایی که شما را نهی کرده حرمت نگهدارید و از اموری که ساکت شده نه به جهت فراموش کاری است، از این رو، برای انجام آن ها خود را به زحمت نیفکنید.

و نیز فرمود:

«عليك بحفظ كل أمر لا تعذر باضاعته»؛

از آن چه که با تباه ساختن آن معذور نیستی، مراقبت نما و آن را انجام ده و

ص: ۳۳۷

فرمود:

نخستین چیزی که برای خدا بر شما واجب است شکر و سپاس نعمت‌ها و کسب رضایت اوست، خوش به حال آنان که همواره خدا را اطاعت کنند و به انجام دستورات وی شتاب کنند و به انجام کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرند اگر کوتاهی کردید، مبادا در انجام عبادات کوتاهی کنید! اگر قرار باشد مستحبات به انجام واجبات آسیب وارد آورند، ارزشی ندارند، هیچ عبادتی به پایۀ انجام واجبات نمی‌رسد.

امیر مؤمنان علیه السلام به بیان فلسفۀ بخشی از احکام اسلامی توجه مبذول داشته و فرموده است:

خداوند، ایمان را به جهت تطهیر دل از شرک واجب فرمود و نماز را برای پاک شدن از کبر و نخوت، زکات را سبب روزی، روزه را آزمونی برای اخلاص بندگان، حج را وسیلۀ نزدیکی مسلمانان با یکدیگر، جهاد را برای سربلندی اسلام، امر به معروف را به جهت اصلاح توده مردم، نهی از منکر را برای بازداشتن بی‌خردان، صلۀ رحم را برای کثرت جمعیت، قصاص را برای حفاظت خون‌ها، اجرای حدود را برای بزرگداشت محرمات الهی و ترک شرب خمر را برای حفظ و سلامت عقل، دوری از دزدی را برای حفظ عفت دست‌ها، ترک زنا را برای حفظ نسل‌ها، ترک لواط را به جهت افزایش نسل، شهادت و گواهی را برای اظهار حق در برابر انکارها، ترک دروغ را به جهت احترام راستی، و اسلام را به عنوان مصونیت از ترس و بیم، امامت را برای نظام امت، و طاعت و فرمانبرداری (از ولیّ امر مسلمانان را) برای تعظیم مقام پیشوایی قرار داد.

و نیز فرمود:

«زکاه البدن الجهاد و الصیام، و زیاره بیت الله آمن من عذاب جهنم»؛

زکات بدن، جهاد و روزه و زیارت خانۀ کعبه، مصونیت از عذاب دوزخ است. و.

ص: ۳۳۸

امر به معروف کن تا خود اهل معروف باشی و با دست و زبانت منکر را انکار نما و با تمام توان با اهل منکر به مخالفت برخیز، هدف دین امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی است، جهاد، ستون دین، و راه و روش سعادت‌مندان است، آن کس که در مسیر اجرای حق مبارزه کند، موفق خواهد شد، درهای آسمان به روی جهادکنندگان باز می شود، برترین ثواب ها، ثواب جهاد است. (۱)

اخلاق و تربیت

امام علیه السلام به تربیت جامعه عنایت خاصی داشت و کوشید تا انحرافات ریشه دار و ژرف اخلاقی انسان ها را بهبود بخشد. از این رو، آن بزرگوار بر بیماری اصلی انگشت نهاد و فرمود: «ألا و إنّ حب الدنيا رأس كل خطيئة»؛ آگاه باشید، علاقه مندی به دنیا سرلوحه هر گناه است.

آن گاه سبب اصلی علاقه مندی به دنیا را- آن زمانی که از علل و اسباب نهفته در آن سوی توطئه بر ضد طرح های نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مورد خلافت پرده برداشت و راز و رمز به یغما بردن حکومت را از خود، با وجود روایات متواتر و فراوانی که در این زمینه از رسول خدا (ص) رسیده و بر مسلمانان اتمام حجت شده بود به روشنی بیان کرد- چنین اعلام نمود: آری، آن را خوب شنیده بودند و به خاطر داشتند، ولی زرق و برق دنیا چشمان را خیره ساخت و زر و زیورش آنان را فریفت.

از جمله امور مترتب بر دوستی و علاقه مندی زیاد به دنیا، این است که

ص: ۳۳۹

انسان برای رسیدن به آن چه دیگران در آرزوی رسیدن به آن هستند، ابزار مختلفی را به کار می گیرد، زیرا وقتی علاقه آدمی به چیزی تعلق گرفت او را کر و کور می کند. به همین دلیل خلفا برای توجیه بر تن کردن ردای خلافت، به بهانه ها و دست آویزهای گوناگونی متوسل شدند که دلائل و براهین دندان شکن امام علیه السلام بر آن ها خط بطلان کشید ولی آنان بر سرسختی موضعی که امام علیه السلام آن را محکوم ساخت، هم چنان باقی ماندند.

و هرگاه از امام علیه السلام داروی سودمند و شفابخشی برای مداوای سبب و عللی، که انحراف را افزایش داده، درخواست کنیم حضرت آن را به گونه ای دقیق در خطبه معروف به همّام به وصف می کشد و از رازی که تقوایبندگان را به این مرتبه از کمال رسانده و در تقوا و پرهیزکاری تجسم یافته، پرده برداشته و می فرماید:

«لقد عظم الخالق في انفسهم فصغر ما دونه في أعينهم»؛ آفریدگار، در روح و جانشان بزرگ جلوه کرد (به همین دلیل) غیر خدا در نظرشان کوچک است. از این رو، شناخت واقعی خداوند بزرگ، سبب پستی و حقارت دنیا در چشم بندگان تقوا پیشه اش می گردد و اگر دنیا در چشم آن ها کوچک جلوه کند، در تلاش و کوشش خود، دنیا را به دیده هدف نمی نگرند و در پی به دست آوردن آن خود را به آب و آتش نزده، بلکه همانند علی بن ابی طالب علیه السلام بدان علاقه ای نشان نمی دهند، زیرا امام علیه السلام آن هنگام که قریش از سر جور و ستم به زمام خلافت رسیدند، از حق خویش گذشت و فرمود: عده ای بر این مقام بخل ورزیده (بدون شایستگی آن را تصاحب کردند) و گروهی دیگر (ما) با سخاوت از آن صرف نظر کردند، حاکم و داور، خداوند است و در قیامت باز گشت همه به سوی اوست.

از همین جا در جامعه اسلامی دو نوع اخلاق متفاوت شکل گرفت، یکی اخلاق نمونه و بی مانند علی علیه السلام که بر سیاست (هدف وسیله را توجیه می کند)

خط بطلان می کشید، دیگری اخلاق خلفا که رسیدن به حکومت را به هر وسیله ممکن، مشروع و قانونی می دانستند به همین دلیل علی علیه السلام نسبت به حکومت، رغبت نشان نداد ولی دیگران برای دست یابی به آن، از هیچ تلاشی فرو نگذارند.

(۱)

دعا و نیایش علی علیه السلام

قرآن کریم که باب دعا را گشود و خطاب به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: **قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ**؛ بگو: اگر دعای شما نباشد خداوند به شما عنایتی نخواهد داشت. امام علی علیه السلام نیز مانند سایر ائمه علیهم السلام به دعا و نیایش توجه و عنایت خاصی داشت، دعاهای حضرت در مجموعه ای به نام صحیفه علویه گرد آوری شده که از بارزترین دعاهای معروف آن بزرگوار می توان دعای کمیل، دعای صباح و مناجات شعبانیه را نام برد و اکنون به فرازهایی از نیایش منظومی از آن شخصیت گرانمایه اشاره ای گذرا داریم که در آن عرضه می دارد:

لَكَ الْحَمْدُ يَا ذَا الْجُودِ وَالْمَجْدِ وَالْعَلِيِّ تَبَارَكَتْ تَعَطَى مِنْ تَشَاءَ وَتَمْنَعُ

الهِی وَخَلَاقِي وَحِرْزِي وَمَوْلِي الْيَكِّ لَدَى الْإِعْسَارِ وَالْيَسْرِ افْرَعُ

الهِی لئن جَلَّتْ وَجَمَّتْ خَطِيئَتِي فَعَفْوِكَ عَنْ ذَنْبِي أَجَلٌ وَأَوْسَعُ

الهِی تری حَالِي وَفَقْرِي وَفَاقَتِي وَأَنْتَ مَنَاجَاتِي الْخَفِيَّةِ تَسْمَعُ

الهِی فَلَا تَقْطَعْ رَجَائِي وَلَا تَرْغُ فَوَادِي فَلِي فِي سَيْبِ جُودِكَ مَطْمَعُ

الهِی لئن خَيَّبْتَنِي أَوْ طَرَدْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي أَرْجُو وَمَنْ ذَا اشْفَعُ؟

الهِی آجْرَنِي مِنْ عَذَابِكَ إِنِّي أَسِيرٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ لَكَ أَخْضَعُ

ص: ۳۴۱

۱- (۱). معجم موضوعی نهج البلاغه ۲۸۲-۳۵۶ و ۱۹۴-۲۱۴ و ۱۵۲-۱۶۹ و ۳۷۴-۳۷۹ و تصنیف غرر الحکم بخش اخلاقی ۲۰۵-۳۲۳ و ۱۲۷-۱۴۷.

الهی لئن عذبتنی ألف حجّه فحبل رجائی منک لا یتقطع

الهی اذا لم تعف عن غیر محسن فمن لمسیئ بالهوی یتمتّع

الهی حلیف الحبّ فی اللیل ساهر یناجی و یدعو و المغفّل ینهجج (۱)

ای صاحب بخشش و بزرگواری، حمد و سپاس تو را می سزد، به هر که خواهی عطا کنی و از هر کس بخواهی دریغ می داری، ای خدای آفریننده من، ای پناه و پناهگام در دشواری ها و رفاه و آسایش به درگاه تو می نالم، خدایا! گرچه گناهانم بزرگ و زیاد است ولی عفو و بخشش تو از گناه من بزرگتر و وسیع تر است، خدایا! تو خود حال زار و فقر و پریشانیم را می بینی و نیایش و راز و نیاز نهانی ام را می شنوی، خدایا! اگر نومیدم کنی و از درگاہت برانی به چه کسی امیدوار باشم و چه کسی را نزد تو شفیع قرار دهم، خدایا! مرا از قهر عذابت در پناه خود قرار ده، زیرا من بنده اسیر و ذلیل و ترسان و خاضع به درگاه توام، خدایا! اگر هزار سال عذابم کنی رشته امیدم از رحمت تو قطع نخواهد شد، خدایا! اگر تو، از مردم غیر نکوکار درنگذری، پس آنان را که گرفتار هوای نفس و بدکاره اند چه کسی خواهد بخشید، خدایا! آن کس که در اشتیاق توست، تمام شب را بیدار و به نیایش و دعا مشغول است، ولی غافلان در خوابند.

ادبیات در گفتار امام علیه السلام

بر مجموعه هایی از سخنان امام علیه السلام که به صورت نثر و نظم در نهج البلاغه و دیگر کتبی که به نشر آثار امام پرداخته و از آن بزرگوار نقل شده است، آشنا شدیم. در این سخنان به اوج و بلندای پردرخششی که امام علیه السلام در عرصه خطابه و نامه نگاری و کلمات و پندهای حکمت آمیز و یا عرصه شعر بدان دست یافته بود، پی بردیم، همان گونه که اساتید فنّ ادب گفته اند- اگر بگوییم برترین دست آورد ادبی تاریخ از جنبه های هنری و ژرفای معنا و عمق

ص: ۳۴۲

اندیشه همان است که از امام علی علیه السلام به یادگار مانده است، سخنی به گزاف نگفته ایم. (۱)

اینک نمونه ای از ادبیات به نظم آمده حضرت را با علم به وجود دیوان اشعار منسوب به آن بزرگوار در عرصه های گوناگون، برمی گزینیم که برخی از تاریخ نگاران با تکیه بر آن ها به فرازهایی ادبی از آن ها استناد جسته اند: امام علی علیه السلام در سوک پدر بزرگوارش حضرت ابو طالب رضوان الله تعالی علیه می فرماید:

ای ابو طالب! تو پناه بی پناهان و باران رحمت الهی بر زمین خشکیده و تشنه و روشنایی بخش تاریکی ها بودی، غم فقدان فرشتگان را در هم شکست، خداوند بر تو درود و صلوات فرستاد و در فردوس برین پذیرایت شد، براستی که تو بهترین عمو در حق رسول خدا بودی. (۲)

به نقل جاحظ و بلاذری: علی علیه السلام از همه صحابه به فنون شعر آشناتر و فصیح تر و در خطابه، سرآمد همگان و در نویسندگی برتر از همه بوده است، از جمله اشعار حضرت در روز بدر می توان به ابیات ذیل اشاره کرد:

آن گاه که سپاهیان، پا به فرار گذاشتند و مسلمانان خردمند به سرعت اطراف پیامبر را گرفتند، آن حضرت را یاری کردیم و با غیرت و جوانمردی سرکشان را از دم تیغ گذرانیدیم، هم آنان که به هدایت رهنمون نگشتند و زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ما را به هدایت رهنمون گشت، همه از خدا و حق اطاعت کرده و تقوا پیشه نمودیم. (۳)

ص: ۳۴۳

۱- (۱). تاریخ الادب العربی فی ضوء المنهج الاسلامی، از دکتر محمود بستانی ادبیات امام علی علیه السلام.

۲- (۲). الغدیر: ۱۰۶/۳ و ۳۷۸/۷ و ۳۷۹. أبا طالب عصمه المستجیر و غیث المحول و نور الظلم لقد هدّ فقدک اهل الحفظ فصلی علیک ولیّ النعم و لقاءک ربّک رضوانه فقد کنت للمصطفی خیر عمّ

۳- (۳). نصرنا رسول الله لما تدابروا و تاب الیه المسلمون ذو و الحجی ضربنا غواه الناس عنه تکرّما و لما یروا قصد السبیل و لا الهدی و لما أتانا بالهدی کان کلّنا علی طاعه الرحمان و الحق و التّقی

سبط ابن جوزی ابیات ذیل را از آن حضرت در تذکره الخواص یاد آورده شده است:

مردم با حرص و ولع در اندیشه دنیایند، آن را برای تو زیبا جلوه دادند ولی با رنج و اندوه همراه است، به وسیله عقل و خرد از دنیا بهره نگرفتند، بلکه به مقدرات الهی بدان دست یافتند، اگر قرار باشد با زور و قدرت کسی در پی چیزی برآید، بنابراین، شاهین باید غذای گنجشک را برآید. (۱)

نیز از آن بزرگوار منقول است:

بیماریت در جسم توست و خود نمی بینی و داروی بیماری ات نیز در وجود توست و خود احساس نمی کنی، تصور می کنی عضو کوچکی هستی، ولی جهان بزرگی در تو نهفته است. (۲)

سلام و درود بر تو ای پدر بزرگوار حسن و حسین، ای سرور بلیغان و شعراء، درود بر تو در آن روز که دیده به جهان گشودی و روزی که به خدا ایمان آوردی و در راهش مبارزه نمودی و آن روز که صبر و شکیبایی پیشه ساختی و دیگران را بر خود ترجیح دادی و روزی که حدود الهی را به اجرا در آوردی و آن گاه که با صبر و بردباری، در راه خدا به فیض شهادت نائل شدی و آن روز که زنده برانگیخته می شوی و دوستدارانت را به حوض کوثر و باغ های پر نعمت بهشتی، رهنمون می گردی.

و الحمد لله رب العالمین

ص: ۳۴۴

-
- ۱- ((۱)). للناس حرص علی الدنيا بتدبیر و صفوها لک ممزوج بتکدیر لم یرزقوها بعقل حینما رزقوا لکنما رزقوها بالمقادیر لو کان عن قوه أو عن مغالبه طار البزاه بأرزاق العصافیر
- ۲- ((۲)). داؤک فیک و ما تشعر و داؤک منک و ما تبصر و تحسب أنك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأكبر

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اول

بخش نخست: امام علی بن ابی طالب علیه السّلام در یک نگاه ۱۹

بخش دوم: نمایی از شخصیت امام علی بن ابی طالب علیه السّلام ۲۹

بخش سوم: جلوه هایی از شخصیت امام علی علیه السّلام ۳۷

عبادت و تقوا ۳۸

زهد ۴۰

عزت نفس و شهامت ۴۲

جوانمردی ۴۳

صدق و اخلاص ۴۴

شجاعت ۴۵

عدالت ۴۷

ساده زیستی ۴۷

پاکدلی ۴۹

بخشش ۴۹

دانش و معارف ۵۰

قسمت دوم

بخش نخست: رشد و بالندگی ۵۵

نسب درخشان ۵۵

جد بزرگوار او ۵۵

والد ماجد امام علیه السلام ۵۶

والده ماجده حضرت ۵۷

ص: ۳۴۵

بخش دوّم: مراحل زندگی امام علی علیه السّلام ۶۱

بخش سوم: مرحله نخست: از ولادت تا بعثت مبارک پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۶۳

ولادت ۶۳

کنیه و لقب ۶۴

تحت تربیت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ۶۵

مرحله دوّم: از بعثت تا هجرت ۶۸

نخستین گرونده به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ۶۸

نخستین نماز گزار ۷۱

نخستین نماز جماعت در اسلام ۷۲

علی علیه السّلام و إعلان رسالت ۷۵

حدیث انذار ۷۵

علی علیه السّلام از آغاز رسالت تا هجرت ۷۸

در شعب ابو طالب ۷۸

امام علی علیه السّلام در هجرت به طائف ۸۱

علی علیه السّلام در بیعت عقبه دوّم ۸۲

علی در شب هجرت ۸۳

علی علیه السّلام افتخار فرشتگان ۸۷

مأموریت های پس از ليله المیّت ۸۸

هجرت امام علی علیه السّلام ۹۰

راز خوابیدن امام در بستر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۹۴

مرحله سوم: امام علی از هجرت تا وفات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ۹۵

۱. علی علیه السلام و پیمان برادری ۹۵

۲. ازدواج علی علیه السلام با زهرا علیها السلام ۹۷

با پیامبر در میادین جنگ ۹۹

الف- در جنگ بدر ۹۹

ب- در جنگ احد ۱۰۳

ص: ۳۴۶

پس از جنگ «احد» ۱۰۸

ج-در جنگ خندق ۱۱۰

د-در صلح حدیبیه ۱۱۵

ه-در غزوه خیبر ۱۱۸

و-در فتح مکه ۱۲۳

بت شکنی علی علیه السلام ۱۲۶

ز-در غزوه حنین ۱۲۶

ح-در غزوه تبوک ۱۲۸

تبلیغ سوره براءت ۱۳۰

حضور در مباحله ۱۳۱

علی علیه السلام در یمن ۱۳۴

محور کار پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۱۳۷

در حجه الوداع ۱۴۱

در غدیر خم ۱۴۲

ماجرای حارث بن نعمان ۱۴۵

تلاش پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در پابرجایی بیعت علی علیه السلام ۱۴۶

بیماری پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و سپاه اسامه ۱۴۸

نکته ۱۵۲

علی علیه السلام و پیامبر در آخرین لحظات ۱۵۳

قسمت سوم

بخش نخست: عصر امام علی علیه السلام ۱۵۷

در سوگ پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۱۵۷

انصار، و هواداران قریش در سقیفه ۱۵۸

تحلیل گردهمایی سقیفه ۱۶۳

خلافت از دیدگاه قریش ۱۶۶

ص: ۳۴۷

کنار زدن امام علی علیه السلام از خلافت ۱۶۹

آثار منفی سقیفه ۱۷۴

سقیفه از دیدگاه امام علیه السلام ۱۷۶

موضع گیری ابو سفیان ۱۷۷

مخالفان سقیفه ۱۷۸

نتایج سقیفه ۱۸۱

بخش دوم: امام علیه السلام در دوران ابو بکر ۱۸۵

رویارویی حکومت، با مخالفان ۱۸۵

اعتراض به خلافت سقیفه ۱۸۸

بیعت اجباری ۱۹۰

امام علی علیه السلام و پیچیدگی های سقیفه ۱۹۵

امام علی علیه السلام و گردآوری قرآن ۲۰۱

در دوران ابو بکر ۲۰۴

وصیت ابو بکر به عمر ۲۰۵

ایرادات وصیت ابو بکر ۲۰۷

بخش سوم: امام علی علیه السلام در دوران عمر ۲۱۱

نموداری از رفتار عمر ۲۱۲

مصیبت شورا ۲۱۴

ایرادات شورا ۲۱۷

گفت و گوی ابن عباس و عمر ۲۱۹

شورا از دیدگاه امام علیه السلام ۲۲۳

امام علیه السلام و عدم پذیرش شرط عبد الرحمان ۲۲۶

ص: ۳۴۸

بخش چهارم: امام علیه السلام در دوران عثمان ۲۲۷

ابو سفیان پس از بیعت عثمان ۲۲۹

پدیده های منفی در حکومت عثمان ۲۳۰

موضع امام علیه السلام در قبال عثمان ۲۳۳

آثار منفی حکومت عثمان ۲۳۵

قسمت چهارم

بخش نخست: امام علی علیه السلام پس از قتل عثمان ۲۴۱

بیعت مسلمانان با امام علیه السلام ۲۴۱

سرپیچی از بیعت ۲۴۵

حکومت امام علیه السلام و دشواری های راه ۲۴۶

ج- تساوی در برابر حکم خدا ۲۵۰

محورهای کاری امام علیه السلام ۲۵۲

فرهنگ اسلامی در حکومت خلفا ۲۵۷

تلاش امام علیه السلام در راه احیای دین ۲۶۰

بخش دوّم: با ناکثین ۲۶۵

فتنه انگیزان ۲۶۵

نافرمانی عایشه ۲۶۷

حیلۀ معاویه و پیمان شکنی طلحه و زبیر ۲۶۹

حرکت عایشه به سمت بصره ۲۷۱

درگیری هایی در حومه بصره ۲۷۳

جنگ، آتش بس، خیانت ۲۷۵

حرکت امام علیه السلام و پایان دادن به سرکشی ۲۷۶

آخرین اندرز ۲۷۷

وقوع درگیری ۲۷۹

ص: ۳۴۹

عملکرد امام علیه السلام پس از جنگ ۲۸۰

نتایج جنگ جمل ۲۸۳

کوفه مرکز خلافت ۲۸۴

بخش سوم: با قاسطین ۲۸۵

معاویه و آمادگی نبرد با امام علیه السلام ۲۸۵

دست یابی به فرات ۲۸۷

تلاشی صلح آمیز ۲۸۷

درگیری پس از آتش بس ۲۸۸

شهادت عمار یاسر ۲۸۹

نیرنگ قرآن بر نیزه ۲۹۱

حکمت و پیمان نامه صلح ۲۹۴

موضعی آگاهانه و ارزشگذاری ۲۹۶

بازگشت امام و کناره گیری خوارج ۲۹۷

گردهمایی داوران ۲۹۸

نتیجه حکمت ۲۹۸

بخش چهارم: با مارقین ۳۰۱

امام و عدم پذیرش نتیجه حکمت ۳۰۲

نبرد با خوارج ۳۰۴

اشغال مصر ۳۰۷

سقوط و فروپاشی امت ۳۰۸

آخرین تلاش های امام علیه السلام ۳۱۱

بخش پنجم: امام علی علیه السلام شهید محراب ۳۱۳

وصیت امام علیه السلام ۳۱۵

مراسم دفن و سوگواری ۳۱۶

ص: ۳۵۰

بخش ششم: میراث علمی امام علی بن ابی طالب علیه السلام ۳۱۹

با نهج البلاغه ۳۲۱

خرد، دانش، شناخت ۳۲۲

قرآن و سنت نبوی ۳۲۳

توحید و عدل و معاد ۳۲۵

رهبری الهی ۳۲۸

امام مهدی علیه السلام ۳۳۰

فلسفه و اصول حکومت اسلامی ۳۳۳

عبادات و واجبات ۳۳۷

اخلاق و تربیت ۳۳۹

دعا و نیایش علی علیه السلام ۳۴۱

ادبیات در گفتار امام علیه السلام ۳۴۲

فهرست ۳۴۵

ص: ۳۵۱

سرشناسه: حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور: صدیقه کبری، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام / گروه مولفان (سیدمنذر حکیم، با همکاری عدی غریباوی)؛ مترجم عباس جلالی؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۰۵ ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۳].

شابک: دوره: ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۱۳-۰۷

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیبا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

عنوان دیگر: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام.

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؛ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: غریباوی، عدی

شناسه افزوده: جلالی، عباس، ۱۳۳۴ - ، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۳].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶ ج.۳ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۰۸۸

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعل با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی بپردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله) در این میدان حساس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد عباس جلالی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

ص: ۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان و الاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل باز می شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- ((۱)). انعام/۷۱.

۲- ((۲)). بقره/۲۱۳.

۳- ((۳)). احزاب/۴.

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بر دمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را بر عهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ ؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بوده، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال درخور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی دریغ نمودند. خداوند تلاش پی گیر

ص: ۱۳

۱- (۱). جمعه/۲.

۲- (۲). احزاب/۲۱.

آنان را با رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که در بردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ در میان شما بر جای می گذارم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز گمراه نخواهید شد، آن دو چیز کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رومی آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فراروی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به بررسی زندگانی ارزشمند دخت گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زن نمونه و سومین اختر سپهر عصمت می‌پردازد، بانویی که در زندگی خویش در کلیه ابعاد روحی و عملی و رفتار تجسم کامل آیین الهی به شمار می‌آید؛ شخصیتی که رسول خدا وی را بانوی بانوان جهان نامید. او برجسته ترین سمبل زن و مشعل فروزان الهی بود که ایمان، پاکی و صفا از وجود بابرکتش پرتوافکن است.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائره المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإنه حسبنا و نعم النصير».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ص: ۱۶

بخش نخست زهرا علیها السلام در یک نگاه

بخش دوم نمایی از شخصیت زهرا علیها السلام

بخش سوم جلوه هایی از شخصیت زهرا علیها السلام

ص: ۱۷

زهرا علیها السلام در یک نگاه

فاطمه زهرا علیها السلام دخت گرامی نبی اکرم حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله و سلم و مادر گرانقدرش حضرت خدیجه دختر خویلد، رضوان الله علیها است.

فاطمه اطهر از پدر و مادری که برجسته تر از آنان را تاریخ بشر سراغ ندارد به وجود آمد، کسی در تاریخ بشریت از تعالیم و دستوراتی نظیر دستورات پدر گرانقدر آن بزرگوار که چهره تاریخ را دگرگون ساخت، برخوردار نیست.

طی سال های معدود و محدودی انسان ها توانستند در پرتو این تعالیم گام های بلندی به جلو بردارند. تاریخ، مادری چون مادر زهرا علیها السلام سراغ ندارد، وی آن چه داشت خالصانه در طبق اخلاص نهاد و به همسر و الامقام و خدای خویش تقدیم نمود و پروردگارش در برابر، بدو هدایت و نور و روشنایی ارزانی داشت.

در سایه پر مهر چنین پدر و مادری با عظمت، زهرای بتول رشد کرد و در خانه ای سرشار از مهر و عطوفت پدر بزرگوار خویش که بار مسئولیت سنگین نبوت را بر عهده داشت و در آن راه دشواری هایی را متحمل گردید که کوه ها قادر بر تحمل آن نبودند. آن انسان برجسته به هر سو رومی آورد و به هر کجا گام می نهاد با قریش و فرزندان شان که در کمین اش نشسته بودند، روبرو می شد و فاطمه زهرا در خردسالی همه این اوضاع را نظاره گر و در کاستن از

تأثیر این همه رنج و ناراحتی پدر، با مادر خود خدیجه دمساز و سهیم بود.

زهرای مرضیه با مشاهده اذیت و آزاری که پدر ارجمندش می دید از فرط ناراحتی به خود می پیچید و رنج جور و ستمی را که مسلمانان صدر اسلام متحمل می شدند، فرومی خورد.

صدیقه کبری از کودکی شاهد رنج و گرفتاری های تبلیغ رسالت الهی بود و قبل از بلوغ در دو سالگی همراه با پدر و مادر و سایر بنی هاشم در شعب ابو طالب، در محاصره قرار گرفت.

به مجرد این که پس از سه سال قحطی و گرسنگی، محاصره برداشته شد فاطمه زهرا علیها السلام در شش سالگی با فقدان مادر مهربان خود حضرت خدیجه و ابو طالب عموی پدر بزرگوارش روبرو گردید، زهرا در تحمل سختی ها و در رویارویی با مشکلات و دشواری های پدر، همدم و تسلی دل پدر بزرگوار خود و مونس تنهایی او، و در آزار و اذیتی که از سرکشان و اراذل و اوباش می دید، یار و یاورش به شمار می رفت.

در هشت سالگی به همراه پسر عموی خویش و فواطم دیگر از مکه به مدینه هجرت نمود و تا زمان ازدواج با امام علی بن ابی طالب علیه السلام، در کنار پدر باقی ماند. و بدین سان، پس از خانه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با فضیلت ترین خانه در تاریخ اسلام، شکل گرفت، چرا که زهرای اطهر خاستگاه پیراسته سلاله پاک نبوی و کوثر عطا شده به رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تلقی می شد.

فاطمه زهرا علیها السلام برجسته ترین الگوی زن و برترین نمونه مادر را در دشوارترین لحظات تاریخ اسلام ارائه داد؛ تاریخی که بنا داشت راه جاودانگی و برجستگی را بر مدار محیطی جاهلی و آداب و رسوم قبیله ای طراچی و بر انسانیت زن خط بطلان کشیده و دختر را مایه ننگ و عار تلقی کند. در این جا

بایسته بود شخصیتی چون زهرای مرضیه-دخت رسالت والای محمدی و حاصل نهضت بی مانند الهی-با رفتار فردی و خانوادگی و اجتماعی خود، برترین نمونه واقعی و عملی زن را که تجسم حقیقی مفاهیم و ارزش های رسالت باشد، ارائه دهد. در حقیقت، حضرت زهرا علیها السلام به تمام جهان انسانی ثابت نمود که وی انسانی کامل است که قادر بر ارائه برترین نمونه زن شایسته می باشد.

بدین سان، یکی از نشانه های بزرگ الهی برای قدرت خارج از توصیف خدا و آفرینش تحسین برانگیز او باشد، چه این که خدای متعال فاطمه زهرا علیها السلام را از عظمتی والا و شکوه و جلالی فوق العاده بهره مند ساخته بود.

زهراى بتول علیها السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام صاحب دو فرزند پسر، سالار جوانان بهشت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و دخترانی فداکار و شکیبا به نام زینب و ام کلثوم شد و پس از وفات پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پنجمین فرزند خود «محسن» را قبل از تولد، در ماجرای غم انگیز هجوم به خانه اش (خانه وحی) از دست داده و این فرزند، نخستین قربانی این مادر فداکار و شهید بود که پس از رحلت پدر در راه حفظ و حراست رسالت پدر بزرگوارش از کژی و انحراف، تقدیم خدا نمود.

حضرت زهرا علیها السلام در دشوارترین لحظات بحران های گوناگون با پدر ارجمند و همسر خود (صلوات الله علیهما) تشریک مساعی داشت. آن مخدّره با تلاش و مبارزات و بیانات خود و تربیت اهل بیت رسالت که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آنان را برای یاری دین خدا، پس از خود ذخیره ساخته بود، آیین اسلام را یاری کرد. و پس از جهاد و مبارزه ای مرارتبار، به عنوان نخستین فرد اهل بیت نبی اکرم به آن حضرت پیوست. در صحنّه کارزار با مشرکان و

پایان دادن به نقشه‌ها و توطئه‌های منافقان حضور می‌یافت و همان‌گونه که در برابر منحرفان، از خود پایداری و استقامت نشان می‌داد، در عرصه آگاهی‌دادن به زنان مسلمان نیز خوش‌درخشید. زهرای مرضیه به راستی سمبل شهامت و فداکاری و شکیبایی و شهادت و گذشت و ایثار بود، به‌گونه‌ای که با این ویژگی‌ها در کوتاه‌ترین زمان ممکن که انسان قادر است برای رسیدن به قلّه‌های بلند کمال، آن را طی کند، سرآمد بانوان اولین و آخرین گشت.

سلام و درود بر او، آن روز که دیده به جهان گشود و در آن روز که شهد شهادت نوشید و روزی که زنده برانگیخته می‌شود و نشان‌های افتخار و عظمت و سربلندی را در دست و جامه‌های عزّت و شرافت را به تن دارد.

اشاره

نمایی از شخصیت زهرا علیها السلام

فاطمه زهرا علیها السلام دخت برجسته ترین پیامبر و همسر نخستین امام و دلاور مرد اسلام و مام شاداب ترین شکوفه های تاریخ امت و چهره درخشان و نورانی آخرین رسالت ها و مهتر بانوان جهانیان است. آن مخدّره جایگاه پاکیزه سلالة پاک و خاستگاه پیراسته عترت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آید.

تاریخ زندگی اش به تاریخ رسالت، مقرون گشت زیرا هشت سال قبل از هجرت دیده به جهان گشود و چند ماه پس از رحلت جانشوز رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دنیا را وداع گفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مقام و منزلت والای زهرا اطهر علیها السلام و موقعیت پیشگامانه آن بزرگ بانو را در خط رسالت به پیروی از رهنمودهای قرآن کریم ستوده و این کتاب آسمانی به فضایل و مقام و رتبه اهل بیت به طور عام و حضرت زهرا علیها السلام به گونه ای خاص تصریح کرده است.

زهرا علیها السلام در آیات قرآن

اشاره

قرآن کریم با آیاتی که شب و روز تلاوت می شود، انسان هایی را به جهت ارج نهادن به جایگاه برجسته و فداکاری در راه حق، ستوده و یاد و نامشان را جاودان ساخته است.

اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از جمله کسانی اند که خدای متعال از آنان آشکارا یاد کرده و به بیان مقام و منزلت و فضایل آنان پرداخته است.

تاریخ نگاران و مفسران، نزول آیات فراوانی را در ستایش اهل بیت روایت کرده اند، چنان که خداوند در سوره های گوناگونی، آنان را مورد مدح و ثنا قرار داده تا خط و مشی سالم و جهت گیری صحیح آنان را تثبیت و مردم را به پیروی از آنان فراخواند.

۱. کوثر رسالت

کوثر را به «خیر بسیار» معنا کرده اند و به ظاهر تمامی نعمت هایی را که خداوند به نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم عنایت کرده، شامل می شود. ولی مواردی را که در شأن نزول این سوره، افزون بر آیه پایانی سوره کوثر یاد آور شده اند، به روشنی اشاره دارد که خیر یاد شده، به فزونی و دوام نسل ارتباط دارد و جهانیان به خوبی آگاهند که نسل پاک رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از ناحیه دخت گرامی اش زهرای بتول استمرار داشته و برخی از احادیث رسیده از پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم این معنا را صریحا یاد آور شده است.

بیشتر مفسران (۱) از جمله ابن عباس در مباحث مربوط به کوثر آورده اند که: عاص بن وائل همواره به سران قریش می گفت: محمد، دارای فرزند پسری که پس از او جایگزین وی گردد، نیست؛ (۲) به همین دلیل، اگر از دنیا برود، نسل وی قطع شده و از وجود او رهایی می یابد. اما فخر رازی با این که در

ص: ۲۴

۱- (۱). تفسیر کبیر ۱۳۲/۳۲.

۲- (۲). این سخن نکوهش آمیز زمانی عنوان شد که عبد الله فرزند پیامبر از خدیجه از دنیا رفت و فرزند پسری برای آن حضرت باقی نماند.

این جا به بیان اختلاف مفسران در معنای کوثر پرداخته، اما به صراحت گفته است: «قول سوم: کوثر را به فرزندان پیامبر معنا کرده اند... زیرا این سوره مبارک در نکوهش کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را به نداشتن فرزند پسر به عیب جویی گرفته بودند، نازل شده است. بنابراین، معنای آیه این است که خداوند به او نسلی عطا می کند که با گذشت زمان باقی خواهند ماند. (فخر رازی می افزاید): با این که ملاحظه می کنید: چه تعدادی از اهل بیت پیامبر به شهادت رسیده اند؟! اما جهان پر از وجود آن هاست و از بنی امیه کسی باقی نمانده.

وانگهی ببینید میان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چه بزرگان و اندیشمندانی مانند امام باقر، امام صادق، امام کاظم، امام رضا علیهم السلام و نفس زکیه و امثال آنان وجود دارند. (۱)

آیه مباهله (۲) دلالت دارد که امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آیند و روایات فراوانی که از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسیده، دلالت دارد که خداوند نسل هر پیامبری را در صلب آن پیامبر، ولی نسل خاتم پیامبران صلی الله علیه و اله و سلم را در صلب علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داده است. (۳) روایات صحیحی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم وارد شده که حضرت به حسن بن علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ يَصْلِحُ بِهِ بَيْنَ فِئْتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ»؛ (۴)

فرزندم حسن، شخصیت بزرگواری است که خداوند به واسطه او میان دو جمعیت انبوه مخالف، صلح و آرامش برقرار می سازد.

ص: ۲۵

۱- (۱). تفسیر کبیر ۱۲۴/۳۲.

۲- (۲). آل عمران/۶۱.

۳- (۳). تاریخ بغداد ۳۱۶/۱، ریاض النضره ۱۶۸/۲، کنز العمال ۱۱، حدیث ۳۲۸۹۲.

۴- (۴). صحیح بخاری، کتاب صلح، صحیح ترمذی ۵، حدیث ۳۷۷۳ چاپ دار احیاء التراث، مسند احمد ۴۴/۵، تاریخ بغداد ۲۱۵/۳، کنز العمال ۱۲ و ۱۳، احادیث ۳۴۳۰۴ و ۳۴۳۰۱ و ۳۷۶۵۴.

روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به اتفاق جمعی از مردم از آن دو بزرگوار عیادت نمود. عیادت کنندگان به امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: ابو الحسن! برای بهبودی فرزندان نذری انجام ده، از این رو، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فضة خادمه، نذر کردند در صورت بهبودی حسنین علیهما السلام، سه روز روزه بگیرند، دیری نپایید که آن دو بزرگوار شفا یافتند و آن ها طبق نذری که انجام داده بودند روزه گرفتند ولی خوراکی در خانه نداشتند، به همین دلیل، علی علیه السلام از شمعون خیبری یهودی سه صاع (۹ کیلوگرم) جو، قرض گرفت. یک صاع آن را فاطمه زهرا علیها السلام آسیا کرد و پنج قرص نان به تعداد اعضای خانواده تهیه نمود و آن ها را مقابل خود نهادند تا روزه خویش را افطار کنند که مستمندی بر در خانه آمد و گفت: سلام و درود بر اهل بیت محمد صلی الله علیه و اله و سلم من فقیری بینوا و مسلمان و گرسنه ام، به من غذایی عطا کنید خداوند در عوض به شما از غذاهای بهشتی نصیب گرداند، اهل بیت غذای خود را به وی داده و آن شب با آب افطار کرده و خوابیدند، فردای آن روز نیز روزه گرفتند. با فرارسیدن شب، غذایی برای تناول، نزد خود گذاشتند که این بار یتیمی از راه رسید و غذا را به او دادند و بار سوم اسیری بر در خانه آمد و آنان نیز همان کار قبلی را انجام دادند.

صبح روز بعد، علی علیه السلام دست امام حسن و امام حسین را گرفت و نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شرفیاب شدند، تا پیامبر اکرم چشمش به آنان افتاد، دید از شدت گرسنگی مانند جوجه به خود می لرزند، فرمود: برایم بسیار دردناک است که شما را با چنین حالتی می بینم، سپس به پا خاست و به اتفاق آنان به

خانه علی آمد، دید فاطمه در محراب عبادت خویش است و از گرسنگی شکمش به پشت او چسبیده و چشمانش به گودی نشسته است. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از مشاهده این منظره فوق العاده متأثر شد، در این هنگام جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: محمد! این آیات را دریافت نما، خداوند تو را به وجود این اهل بیت تهنیت گفته است و سوره مبارک دهر را بر حضرت تلاوت کرد.

فاطمه زهرا علیها السلام از جمله شخصیت هایی است که خدای متعال در حقش گواهی داده در جمع نیکان در بهشت از جام آمیخته با عطری دلپذیر، آب می نوشد و در زمره کسانی است که به نذر خود وفا می کنند و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است، می هراسند، او از کسانی است که غذای خود را با آن که به آن علاقه و نیاز دارند به دیگران خورانده و دیگران را بر خود ترجیح می دهند و این کار را در راه خدا انجام می دهند و انتظار هیچ گونه پاداشی از آن ها ندارند و از جمله افرادی است که در راه رضای حق صبر و بردباری پیشه می کنند... و از آن دسته اند که خداوند آن ها را از شرّ آن روز عبوس و سخت، نگاه می دارد و آنان را با سرور و شادی پذیرا می شود و در قبال صبر و شکیبایی آن ها، جامه های حریر بهشتی به آنان، پاداش می دهد. (۱)

۳. زهرا علیها السلام در آیه تطهیر

روزی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خانه امّ سلمه - رضوان الله علیها - حضور داشت و امام حسن و امام حسین و پدر و مادر آن دو را در کنار خود قرار داد و

ص: ۲۷

۱- (۱). کشاف زمخشری، تفسیر ثعلبی، اسد الغابه ۵/۵۳۰، تفسیر کبیر فخر رازی.

سپس ردای خویش را بر خود و آنان پوشاند تا آن ها را از دیگر افراد خانواده و همسران خویش متمایز سازد، در همین حال فرشته وحی آیه تطهیر را بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل کرد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛ (۱)

خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پیراسته سازد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در تشریح اختصاص آیه شریف یاد شده به این افراد، به همین مقدار بسنده نکرد، بلکه دست مبارک خویش را از زیر ردا خارج و به سوی آسمان بالا برد و چندبار عرضه داشت: خدایا! این جمع، اهل بیت منند، پلیدی را از آنان دور و آن ها را کاملاً پیراسته گردان. ام سلمه که نظاره گر این منظره بود و سخنان پیامبر را می شنید جلو آمد تا زیر ردا وارد شود و عرضه داشت: ای رسول خدا! آیا من نیز در زمره شما هستم؟ حضرت دست او را گرفت و فرمود: خیر، تو در زمره نیکبختانی. (۲)

پس از نزول این آیه شریف رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هرگاه برای نماز صبح رهسپار مسجد می شد با عبور از کنار خانه فاطمه می فرمود: ای اهل بیت! هنگام نماز است، خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پیراسته گرداند و این شیوه را حضرت شش یا هشت ماه ادامه داد. (۳)

ص: ۲۸

۱- (۱). احزاب/۳۳.

۲- (۲). صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، المستدرک علی الصحیحین ۱۴۷/۳، در المنثور در تفسیر آیه تطهیر، تفسیر طبری ۵/۲۲، صحیح ترمذی ۵، حدیث ۳۷۸۷، مسند احمد ۶/۲۹۲ و ۳۰۴، اسد الغابه ۴/۲۹، تهذیب التهذیب ۲/۲۵۸.

۳- (۳). کلمه الغراء فی تفضیل الزواء ۱۹۲، سید شرف الدین گفته است احمد بن حنبل آن را در ج ۳ ص ۲۵۹ مسند خود روایت کرده و حاکم نیز آن را نقل کرده و ترمذی آن را حدیثی صحیح تلقی کرده و ابن ابی شیبیه و ابن جریر و ابن منذر و ابن مردویه و طبرانی و دیگران آن را حدیثی حسن دانسته اند.

آیه شریف یاد شده، دلیل بر عصمت اهل بیت و مصونیت آن‌ها از گناه و معصیت است، زیرا کلمه رجس در این آیه به معنای گناه آمده است و با کلمه حصر «إنما» آغاز شده و معنایش این است که اراده خداوند تنها به این تعلق گرفته که گناهان را از آنان دور و آن‌ها را از هرگونه آلودگی پیراسته گرداند و معنای حقیقی عصمت همین است و «نبهانی» در تفسیر طبری این معنا را به صراحت بیان کرده است. (۱)

۴. دوستی زهرا علیها السلام، پاداش رسالت

جابر، روایت کرده: عربی بیابان نشین حضور پیامبر شرفیاب شد و عرضه داشت: ای محمد! اسلام را بر من عرضه نما. حضرت فرمود: گواهی بده که معبودی جز خدای یکتا نیست و شریک ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست، مرد عرب عرضه داشت: در قبال آن از من درخواستی نداری؟

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: خیر! از تو درخواستی جز دوستی و محبت در حق نزدیکان ندارم.

عرض کرد: نزدیکان خودم یا نزدیکان شما؟

حضرت فرمود: نزدیکان من.

مرد گفت: دستتان را بدهید تا بر انجام این کار با شما پیمان ببندم، آن کس که محبت تو و نزدیکانت را در دل نداشته باشد مورد لعنت خدا قرار گیرد، و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آمین گفت. (۲)

ص: ۲۹

۱- (۱). کلمه الغراء/ ۲۰۰.

۲- (۲). حلیه الاولیاء ۲۰۱/۳، تفسیر طبری ۱۶/۲۵ و ۱۷، در المنتور در تفسیر آیه ۳ سوره شوری، الصواعق المحرقة ۲۶۱، اسد الغابه ۳۶۷/۵.

مجاهد، این دوستی و محبت را پیروی و تصدیق رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ارتباط با خویشاوندان وی؛ و ابن عباس آن را به دوستی نزدیکان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تفسیر کرده است. (۱)

زمخشری در تفسیر خود آورده است: وقتی آیه شریفه... قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى... (۲) نازل گشت، به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض شد:

آن دسته از نزدیکان شما که دوستی و محبتشان بر ما واجب است، کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و پسرانشان. (۳)

۵. زهرا علیها السلام در آیه مباهله

مسلمانان حتی خوارج اتفاق نظر دارند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای انجام مباهله، غیر از پاره تنش حضرت زهرا نوادگان و گل های رخسند اش حسن و حسین و برادرش علی علیه السلام که نسبت به پیامبر به منزله هارون نسبت به موسی بود، کسی را فرانخواند. این افراد لزوما مخاطبان این آیه شریف بودند که به هیچ وجه قابل انکار نیست هرکس به تاریخ مسلمانان آشنایی داشته باشد به خوبی می داند که آیه مباهله تنها درباره افراد یاد شده نازل شده نه دیگران. (۴)

رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به اتفاق همین افراد با مسیحیان نجران که سر دشمنی با آن حضرت داشتند به مباهله پرداخت و بر آنان پیروز گشت، در آن زمان همسران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خانه هایشان حضور داشتند و رسول خدا

ص: ۳۰

۱- (۱). به فضائل الخمسه من الصحاح السنه ۳۰۷/۱ مراجعه شود.

۲- (۲). شوری/۲۳.

۳- (۳). به کشف در تفسیر همین آیه، تفسیر فخر رازی، در المنثور سیوطی، ذخائر العقبی ۲۵ مراجعه شود، مرحوم علامه امینی در جلد سوم الغدير ۴۵ منبع برای نزول آیه مودت در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نقل کرده است.

۴- (۴). به کلمه الغراء/۱۸۱ مراجعه شود.

هیچ کس حتی عمه خود صفتیه و دختر عمویش ام هانی و هیچ یک از زنان خلفای سه گانه و دیگر مهاجران و انصار را برای این کار فرانخواند و غیر از حسنین علیهما السلام نیز هیچ یک از فرزندان بنی هاشم و فرزندان صحابه و غیر از علی علیه السلام هیچ یک از نزدیکان و هیچ فردی از ایمان آوردگان سابق را، نطلبید- به گفته فخر رازی در تفسیرش- حضرت با پوشیدن ردای سیاهی موئین برای انجام مباحله از منزل خارج شد.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در حالی که حسین علیه السلام را در آغوش و دست حسن را در دست داشت و فاطمه پشت سرش و علی پشت سر فاطمه حرکت می کرد، راهی مکان مباحله شد و به همراهانش می فرمود: هرگاه من دعا کردم شما آمین بگویید. کشیش مسیحی نجران به یاران خود گفت: من امروز چهره هایی را می بینم که اگر از خدا درخواست کنند کوهی را از جا برکنند، خداوند دعایشان را مستجاب و آن کار را عملی خواهد ساخت، از این رو، به شما سفارش می کنم با اینان به مباحله نپردازید که همگی به هلاکت خواهید رسید و تاقیامت یک تن مسیحی روی زمین باقی نخواهد ماند. (۱)

فخر رازی پس از نقل این رویداد می گوید: این آیه شریف دلالت دارد که حسن و حسین، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آمدند زیرا آن حضرت به مسیحیان وعده داد فرزندان را برای مباحله فراخواند و حسن و حسین را فراخواند. بنابراین، لزوما این دو بزرگوار، فرزندان رسول اکرم اند. (۲)

ص: ۳۱

۱- (۱)). مرحوم شرف الدین عاملی گفته است، مفسران و محدثان و کلیه تاریخ نگارانی که به حوادث سال دهم هجری یعنی سال مباحله اشاره کرده اند این حدیث را یاد آور شده اند. به صحیح مسلم، کتاب فضائل صحابه، کشف زمخشری در تفسیر آیه ۶۱ آل عمران مراجعه شود.

۲- (۲)). تفسیر کبیر، ذیل همین آیه، الصواعق المحرقة/ ۲۳۸، اسباب النزول واقدی/ ۷۵.

زهرا علیها السلام در نگاه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم

«إِنَّ اللَّهَ لِيَغْضِبَ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا»؛ (۱)

خداوند با خشم فاطمه، خشمگین و با رضایت او راضی و خشنود می شود.

«فاطمه بضعه منی من آذاها فقد آذانی و من أحبها فقد أحبني»؛ (۲)

فاطمه پاره تن من است هر کسی او را بیازارد مرا آزرده و کسی که به او محبت بورزد، به من محبت روا داشته است.

«فاطمه قلبی و روحی التی بین جنبی»؛

فاطمه قلب و روح من در کالبدم می باشد (۳)

«فاطمه سیده نساء العالمین»؛ (۴)

فاطمه، مهتر بانوان جهانیان است.

این گونه گواهی ها و نظیر آن ها در کتب حدیث و سیره (۵) به صورت متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نقل شده و حضرت شخصیتی است که از سر هوا و هوس سخن نمی گوید (۶) و تحت تأثیر خویشاوندی نسبی و سببی قرار نمی گیرد و در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهشگری پروا ندارد.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم محو دعوت مردم به یکتاپرستی بود و الگو و سرمشق

ص: ۳۲

۱- (۱). کنز العمال ۱۱۱/۱۲، مستدرک صحیحین ۱۵۴/۳، میزان الاعتدال ۵۳۵/۱.

۲- (۲). به صواعق المحرقة ۲۸۹، الامامه و السیاسة، ص ۳۱، کنز العمال ۱۱۱/۱۲، خصائص نسایی ۳۵، صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه مراجعه شود.

۳- (۳). فرائد المسطین ۶۶/۲.

۴- (۴). المستدرک علی الصحیحین ۱۷۰/۳، حلیه الاولیاء ۳۹/۲، مشکل الآثار طحاوی ۴۸/۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۹۳/۹، عوالم ۱۴۱/۱۱ و ۱۴۶.

۵- (۵). کنز العمال ۹۷/۱۲، مسند احمد ۲۹۶/۶ و ۳۲۳، المستدرک علی الصحیحین ۱۵۸/۳-۱۸۵، صحیح بخاری کتاب استیذان، صحیح ترمذی ۵/حدیث ۳۸۶۹، حلیه الاولیاء ۴۲/۲، استیعاب ۷۲۰/۲ و ۷۵۰.

۶- (۶). نجم/۳.

مردم به شمار می آمد، تپش قلب مبارکش و نگاه ها و کارهایی که بدان ها دست می زد و گام های تلاش گرانه و پرتو نور اندیشه اش در گفتار و کردار و امضا، یعنی سنتش، بلکه وجودش سراسر، نمایی از نشانه های دین و منبعی برای قانون گذاری و مشعلی فرا راه هدایت و راه رهایی انسان ها، تلقی می شد.

این ویژگی ها مدال افتخاری به شمار می آید که از سوی خاتم پیامبران بر سینه زهرای مرضیه نصب گردیده است، که با گذشت زمان و پیشرفت جوامع و در راستای بیان اصل بنیادین اسلامی در سخنانش به فاطمه، بر درخشندگی آن سخنان افزوده می شود، آن جا که می فرماید:

«یا فاطمه! اعملی لنفسک فأنی لا اغنی عنک من الله شیئا»؛

فاطمه جان! برای فردایت، خود عمل کن، چراکه در آن روز من برایت سودی نخواهم داشت. (۱)

نیز فرمود:

«کمل من الرجال کثیر و لم یکمل من النساء إلاّ- مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم إمرأه فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد»؛ (۲)

مردان زیادی به کمال دست یافتند ولی از بانوان تنها چند تن به کمال رسیدند، مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و اله و سلم.

و فرمود:

«إنما فاطمه شجنه منی، یقبضنی ما یقبضها و یسطنی ما یسطها، (۳) و إنّ

ص: ۳۳

۱- (۱). فاطمه الزهرا وتر فی غمد از مقدمه سید موسی صدر.

۲- (۲). فصول المهمه ۲۷، تفسیر الوصول ۱۵۹/۲.

۳- (۳). مستدرک حاکم ۱۵۴/۳، کنز العمال ۱۱۱/۱۲، حدیث ۳۴۲۴۰.

الأنساب يوم القيامة تنقطع غير نسبي و سببی و صهری...»؛ (۱) فاطمه بخشی از پیکر من است، آن چه او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده و آن چه او را مسرور گرداند، مرا مسرور ساخته است، در قیامت پیوند هر خویشاوندی قطع می شود جز خویشاوندی نسبی و سببی من.

روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حالی که دست فاطمه را در دست داشت از منزل خارج شد و فرمود:

هر کس این دختر را شناخته، به خوبی می داند کیست، آن که نمی شناسد بداند که وی فاطمه دخت محمد و پاره تنم و قلب و روح من در کالبدم می باشد، کسی که در صدد اذیت و آزار او برآید مرا آزار داده و آن کس که مرا آزرده خاطر کند، خدا را آزرده است. (۲)

هم چنین فرمود:

«فاطمه اعز البریه علی»؛ (۳)

فاطمه، عزیزترین آفریدگان خدا نزد من است.

بنابراین، پس از آگاهی به عصمت آن مخدّره، تفسیر سخنان رسول خدا بر ایمان دشوار نخواهد بود، بلکه می توان این سخنان را گواه و دلیل بر عصمت آن بانوی بزرگوار تلقی کرد زیرا خشم و رضایتش، تنها برای خدا بود.

زهرای علیها السلام در نگاه ائمه، صحابه، مورخان

از علی بن حسین امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود:

ص: ۳۴

۱- (۱). مسند احمد ۴/۳۲۳ و ۳۳۲، مستدرک ۳/۱۵۴ و ۱۵۹.

۲- (۲). الفصول المهمه/۱۴۴، المختصر عن تفسیر الثعلبی/۱۳۳.

۳- (۳). امالی طوسی مجلس ۱، حدیث ۳، المختصر/۱۳۶.

«لم يولد لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ خَدِيجَةَ عَلِيٍّ فَطْرَهُ الْإِسْلَامَ إِلَّا فَاطِمَةَ»؛ (۱)

از حضرت خدیجه برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تنها فاطمه زهرا علیها السَّلَام بر فطرت اسلام متولد شد.

از امام باقر علیه السَّلَام روایت شده فرمود:

«وَاللَّهِ لَقَدْ فَطَمَهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِالْعِلْمِ»؛ (۲)

به خدا سوگند! خدای تبارک و تعالی فاطمه را به واسطه علم و دانش وی از دیگران جدا ساخته است.

از امام صادق علیه السَّلَام روایت شده فرمود:

«إِنَّمَا سَمِيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فَطَمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا»؛ (۳)

بدین سبب فاطمه نامیده شد که آفریدگان از درک مقام او ناتوانند.

ابن عباس می گوید: روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین نزدش حضور داشتند، حضرت فرمود:

خدایا! تو به خوبی آگاهی که اینان اهل بیت من و گرامی ترین مردم نزد منند، کسانی را که بدان ها محبت می ورزند، مورد محبت خود قرار ده و بر کینه توزان آنان خشم بگیر، دوستداران آن ها را دوست و دشمنانشان را دشمن دار و یاری کنندگانشان را یاری فرما، آنان را از هر گونه پلیدی پیراسته و از هر گناهی برکنار دار و از ناحیه خود با روح القدس، آنان را تأیید و حمایت فرما. (۴)

از ام سلمه منقول است که گفت: فاطمه دخت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در شمایل و سیما، شبیه ترین مردم به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود. عایشه می گوید: جز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کسی را در سخن گفتن راستگوتر از فاطمه ندیدم، هرگاه فاطمه

ص: ۳۵

۱- (۱). روضة کافی ح ۵۳۶.

۲- (۲). كشف الغمّه ۴۶۳/۱.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۹/۴۳.

۴- (۴). همان ۶۵/۴۳ و ۲۴.

۵- (۵). ذخائر العقبی ۵۴.

خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می رسید، حضرت به پا می خاست و دخترش را می بوسید و بدو خوش آمد می گفت و دستش را می گرفت و در جای خود می نشاند. هر زمان رسول اکرم بر فاطمه وارد می شد، به احترام پدر به پا می خاست و او را می بوسید و دست مبارک او را می گرفت و در جای خود می نشاند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همواره راز خود را با زهرا در میان می گذاشت و در انجام کارها با او مشورت می کرد. (۱)

از حسن بصری منقول است که گفت: شخصیتی نیاشگرتر از فاطمه در این امت وجود نداشت، حضرت آن قدر نماز می گزارد که پاهای مبارکش متورم می شد. (۲)

روزی عبد الله بن حسن در نوجوانی که از وقار و بزرگی نیز برخوردار بود، بر عمر بن عبد العزیز وارد شد، عمر از جای خود به پا خاست و به استقبال وی رفت و خواسته هایش را برآورده ساخت و سپس چین خوردگی پرده شکمش را با دست فشار داد به گونه ای که احساس درد کرد و به او گفت:

هنگام شفاعت، این عمل را به یاد آور.

وقتی عبد الله بیرون رفت مجلسیان عمر بن عبد العزیز وی را نکوهش کردند و گفتند: چرا با این نوجوان چنین کردی؟ وی در پاسخ گفت: راوی ثقه ای برایم حدیثی نقل کرد که با اعتماد به گفته او گویی این سخن را از زبان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می شنوم که فرمود:

«إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مَنِّي يَسْرَنِي مَا يَسْرَهَا»؛

فاطمه پاره تن من است، آن چه موجب شادی زهرا شود، مرا نیز شادمان می کند.

ص: ۳۶

۱- (۱). اهل البيت/۱۴۴.

۲- (۲). بحار الانوار ۸۴/۴۳.

و من به خوبی می دانم اگر فاطمه زنده بود از کاری که با فرزندش انجام دادم، مسرور می شد. گفتند: معنای فشار دادن پوست شکم وی و سخنی که به او گفتمی چه دلیلی داشت؟ عمر گفت: هر یک از بنی هاشم در پیشگاه خدا حق شفاعت دارند، از این جهت خواستم خود، در حیطة شفاعت این جوان قرار گیرم. (۱)

ابن صباغ مالکی گفته است: ...فاطمه دختر کسی است که سوره (اسراء) در شأن او نازل گشته است. وی همسنگ خورشید و ماه، دخت برترین انسان، میلادش پاکیزه و به اتفاق اندیشمندان، بانوی بانوان است. (۲)

حافظ ابو نعیم اصفهانی درباره اش گفته است: «زهرای بتول نیایشگری برگزیده، و برگزیده ای پرهیزگار، پاره تن پیامبر و شبیه ترین افراد به آن حضرت بود... فاطمه، از دنیا و لذائد آن بیزار و به راز و رمز عیوب آفات دنیا، آگاهی داشت. (۳)

عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بیش از آنچه مردم تصور می کردند، نسبت به فاطمه احترام قائل بود... و محبت به او، از محبت پدر و فرزند فراتر بود، پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم مکرر در حضور خاص و عام و در مناسبت های گوناگون می فرمود:

«إنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِنَّهَا عَدِيلَةُ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ، وَ إِنَّهَا إِذَا مَرَّتْ فِي الْمَوْقِفِ نَادَى مَنْادٍ مِنْ جِهَةِ الْعَرْشِ: يَا أَهْلَ الْمَوْقِفِ! غَضَبُوا أَبْصَارَكُمْ لِتَعْبَرُ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ»؛

فاطمه، مهتر بانوان جهان و همتای مریم دختر عمران است، آن زمان که فاطمه در

ص: ۳۷

۱- (۱). اغانی ۳۰۷/۸، مقاتل الطالبین ۱۲۴.

۲- (۲). الفصول المهمه ۱۴۱.

۳- (۳). حلیه الاولیاء ۳۹/۲ چاپ بیروت.

صحرای محشر عبور می کند، منادی از ناحیه عرش الهی اعلام می دارد: ای اهل محشر! چشمان خویش بر هم نهید تا فاطمه دخت نبی اکرم عبور نماید.

ابن ابی الحدید می افزاید: این روایت صحیح بوده، و در حیطه احادیث ضعیف وارد نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مکرر می فرمود:

«یؤذینی ما یؤذیها و یغضبنی ما یغضبها، و إنَّها بضعه منی، یرببنی ما رأبها»؛ [\(۱\)](#)

آن چه موجب اذیت و آزار فاطمه می شود مرا نیز می آزارد و آن چه او را به خشم آورد مرا نیز خشمگین می سازد، او پاره تن من است و آن چه خاطرش را مکدر کند، مرا مکدر می کند.

دکتر علی حسن ابراهیم، تاریخ نگار معاصر می گوید: زندگی فاطمه، تنها صفحه ای از صفحات تاریخ است و انواع ارج و عظمت را در آن لمس می کنیم. آن مخدره نظیر بلقیس و کلثوپاترا نبود که هر یک بزرگی و عظمت خویش را از تاج و تخت بزرگ و ثروت هنگفت و زیبایی بی مانندشان کسب نمایند. فاطمه، مانند عایشه نبود که با بی پروایی اش فرماندهی سپاهیان (جمل) را بر عهده گیرد و مردان را به مصاف بطلبد تا بدین وسیله پرآوازه شود، بلکه، در برابر شخصیتی قرار داریم که توانست هاله ای از حکمت و شکوه و جلال را، به جهان عرضه کند، نه حکمتی که ریشه اش در کتب فلاسفه و اندیشمندان است، بلکه حکمتی که حاصل تجربه های روزگار سرشار از دگرگونی ها و رویدادهای دشوار بود، و شکوه و جلالش، نه از ملک و ثروت، بلکه از ژرفای جان برمی خاست. [\(۲\)](#)

ص: ۳۸

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ۱۹۳/۹.

۲- (۲). فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی/ ۲۱.

جلوه هایی از شخصیت زهرا علیها السلام

سخن گفتن از شخصیت فاطمه زهرا فراتر از برهه ولادت و شهادت اوست. وی دخت پیامبری بود که ژرفای اندیشه آدمی را به لرزه انداخت و آن را برتر از نسل ها به حرکت واداشت و همسر بزرگ مردی بود که رکنی از ارکان حق و امتداد راه و رسم برترین پیامبر، در تاریخ انسانی تلقی می شد.

زهراى مرضیه، به کمال عقل و زیبایی روح و صفای نفس و کرم که ریشه در تبار او داشت، آراسته بود در فضایی زیست که خود بر آن پرتوافکن شد و درخشید، و امتدادش بخشید و از گرایش های فکری و اوضاع آن دوران پرده برداشت. راه و رسم رسالتی را که پرخروش به پیش می رفت، رقم می زد و از ارکانش به شمار می آمد، به گونه ای که تاریخ رسالت را بدون درک تاریخ زندگی زهرا، نمی توان دریافت.

فاطمه زهرا علیها السلام افزون بر هوشمندی و درایت فوق العاده و علم و دانش گسترده، برترین نمونه انسانیت و خویشن داری و بزرگواری و قداست و مراقبت و توجه به دستورات الهی را که یک زن می توانست انجام دهد، ارائه داد. این افتخار برایش بس که در مکتب نبوت و رسالت تربیت یافت و به کمال رسید. فاطمه آن چه را پدر بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از ناحیه خدای جهانیان تلقی می کرد، از آن حضرت دریافت می کرد. تردیدی نیست زهرا آن

گونه در دامان پدر و مادر گرانقدرش معارف آموخت که هیچ دختری در مکه به چنین موهبتی دست نیافت. (۱)

او، قرآن را از پیامبر و علی مرتضی می شنید و طبق دستورش نماز گزارد و خدای خویش را پرستش کرد، به گونه ای به احکام و واجبات و مستحبات آن آگاهی یافت که هیچ یک از زنان شرافتمند و بزرگ، بدان نرسیدند.

زهرای علیها السلام بر اساس ایمان و یقین و وفا و اخلاص و زهد، رشد کرد، و با گذشت سال ها پی برد، که از سلاله با عظمت و بلند پایه ای است که هیچ یک از دختران حواء را شایستگی رقابت با او نیست. و اطمینان یافت که چنین مجد و عظمتی بی نظیر او را بسنده است و در پناه چنین ارج و عظمتی در مهد رسالت و اسلام، بالندگی یافت.

فاطمه زهرا علیها السلام در روند پرورش و بالندگی در هر کمالی رهرو راه پدر بود، تا آن جا که عایشه در حقش گفت: هیچ فردی از آفریدگان خدا را در گفت و گو و سخن گفتن شبیه تر از فاطمه به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ندیدم. هرگاه زهرا خدمت پیامبر اکرم می رسید، دست زهرا را گرفته و بوسه می زد و به او خوش آمد می گفت و او را در جای خود می نشاند و هر زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به دیدار فاطمه می رفت، زهرا به استقبال پدر می رفت و به او خوش آمد می گفت و دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را گرفته و غرق بوسه می ساخت. (۲)

از همین رهگذر، راز سخن صریح عایشه را درباره فاطمه علیها السلام می توان دریافت که گفت: هیچ زنی را نزد رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم محبوب تر از فاطمه سراغ ندارد و در مقام بیان علت و سبب آن می گوید: من غیر از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هیچ

ص: ۴۰

۱- (۱). اهل البیت/۱۱۶.

۲- (۲). اهل البیت/۱۱۶.

کس را راستگوتر از فاطمه ندیدم. (۱)

بدین گونه، زهرای بتول علیها السّلام تصویر کاملی از زن را به ترسیم آورد که مؤمنان در برابر قداستش سر تعظیم و کرنش فرود آوردند.

۱. دانش و معارف

زهرای مرضیه علیها السّلام به معارف و علوم که خانه وحی برایش فراهم آورده بود و به کسب نور علم و دانشی که توسط خورشیدهای فروزان علم و معارف از هر سوی را در میان گرفته بود، اکتفا نکرد.

آن مخدّره، در دیدارهایش با پدر بزرگوار خود رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و همسرش علی علیه السّلام دروازه دانش رسول خدا می کوشید تا سرحد توان به کسب علم و دانش پردازد (۲)، به همین دلیل فرزندان دلبندش حسن و حسین را همواره به مجلس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می فرستاد و پس از بازگشتشان، جهت بازگو کردن سخنان پیامبر، آن ها را به سخن گفتن وامی داشت. فاطمه علیها السّلام به آموختن علم و دانش به این پایه علاقه نشان می داد و در تربیت فرزندانش نیز در سطحی بسیار بالا به همین نحو اهتمام می ورزید و با وجود کارهای فراوان خانه، علوم و معارفی را که کسب کرده بود به زنان مسلمان می آموخت.

تلاش پیگیر و خستگی ناپذیر زهرای اطهر علیها السّلام در راستای کسب دانش و معارف و گسترش آن، وی را در شمار یکی از بزرگترین راویان حدیث و حاملان سنّت پاک رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم قرار داد (۳)، تا آن جا که کتاب ارزشمند و با

ص: ۴۱

۱- (۱). اهل البیت/ ۱۱۶.

۲- (۲). علم و دانش حضرت زهرا علیها السّلام از طریق آموزش های متعارف زمانه نبوده است که به مدرسه یا مکتب احتیاج داشته باشد. آن حضرت، محدّثه بوده است. (مصحح)

۳- (۳). راوی بودن حضرت زهرا علیها السّلام در راستای کسب دانش عادی نبوده است. (مصحح)

عظمت زهرا که فوق العاده بدان فخر و مباهات می کرد به نام «مصحف فاطمه» شکل گرفت. و به فرزندان معصومش منتقل گردید و یکی پس از دیگری آن را به ارث بردند که در بیان میراث گرانبهای آن مخدّره در این زمینه به تفصیل سخن خواهیم گفت.

دو خطبه ای (۱) که حضرت پس از وفات نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم یکی در جمع صحابه در مسجد پیامبر و دیگری را در خانه خویش ایراد فرمود بهترین دلیل بر عظمت کتاب یاد شده و بلندای اندیشه و کمال علمی آن حضرت است. این خطبه ها تصویری تحسین برانگیز از ژرفای اندیشه آن بانوی دو جهان و اصالت اندیشه و گسترش فرهنگ و معارف و قدرت بیان وی ارائه داده و پیش گویی های آن حضرت را در مورد گرفتاری هایی که امت اسلام در پی انحراف خلافت و رهبری از مسیر اصلی خود، با آن دست به گریبان می شد، محقق ساخت. آن چه یادآوری شد افزون بر مقام رفیع ادبی آن حضرت و جهاد و مبارزه اش در راه خداست.

فاطمه زهرا علیها السلام در شمار اهل بیتی بود که از خدا پروا پیشه کردند و خداوند به آنان علم و دانش آموخت-چنان که قرآن بدین معنا تصریح فرموده است-و این گونه است که خداوند فاطمه را با بهره مندی از علوم و معارف، از دیگران متمایز ساخت و فاطمه نام گرفت و چون نظیری برایش وجود نداشت، بتول نامیده شد.

ص: ۴۲

۱- (۱)). خطبه های حضرت را در بیان رخدادهای زندگی آن مخدّره یادآور خواهیم شد.

زهرای اطهر دارای اخلاقی نکو و پسندیده، ملکاتی شریف و طبیعتی نجیب بود، از احساسی والا و فهمی سریع و ذهنی سرشار برخوردار، مروّتی خارج لوصف، فضایی تحسین برانگیز، و دستی سخاوتمند و بسیار بخشنده داشت. دلی بی پروا و شجاع در سینه اش می تپید، زیر بار زور نمی رفت، از هر گونه عجب و خودپسندی فاصله داشت، خودبینی و غرور او را فرامی گرفت، در برابر قلدران متکبر سر تعظیم فرود نمی آورد. (۱)

فاطمه در کنار جمال ظاهر و اندام موزون، به کمالات معنوی نیز آراسته بود و از نهایت بزرگواری و نرم خوئی و وسعت صدر، برخوردار و بانویی شکیب و باوقار و سنگین و مهربان و نستوه بود و متانت و عفت و خویشتن داری را در خود جمع داشت.

زهرای جبینی نورانی و چهره ای گشاده و لبی خندان داشت و تا آن هنگام که پدر بزرگوارش رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم در قید حیات بود، هیچ گاه تبسمی شیرین از لبانش برداشته نشد.

بر زبانش جز حق و راستی جاری نمی شد و هیچ کسی را به زشتی یاد نمی کرد، دهان به غیبت و سخن چینی آلوده نمی کرد، دلش گنجینه اسرار و پای بند وفای به عهد و پیمان بود. در مشورت صداقت داشت و از گناه و لغزش بدخواهان می گذشت و عذر آن ها را می پذیرفت، بسیار اتفاق می افتاد که از لغزش و رفتار زشتکاران صرف نظر می فرمود و بدی هایشان را با بردباری و

ص: ۴۳

گذشت، پاسخ می داد، از اعمال ناشایسته گریزان و به کارهای نیک فوق العاده رغبت و تمایل داشت، در گفتارش بسیار راستگو و در نیت و وفاداری صادقانه بود، در بلندای قلمه عفت و پاکدامنی جای داشت، برخوردار از دامنی پیراسته و چشمی پاک بود و هوای نفس بر او فرمان نمی راند زیرا از تبار پیامبری بود که خداوند در شأنشان آیه تطهیر نازل کرد و آنان را از پلیدی ها دور، و پیراسته گرداند. به جهت پاکدامنی و خویشتن داری هرگاه قصد داشت با فردی سخن بگوید و یا در جمع مردان خطابه ایراد کند، پرده ای میان او و آنان حائل بود، عفت و خویشتن داری اش به اندازه ای شگفت آور بود که حتی در اندیشه پوشیدگی اندام خود پس از مرگ نیز بود، و می گفت: چه کار زشتی است بر جنازه زنان پوششی می افکنند که اندام او را به درستی نمی پوشاند. (۱)

در زندگی، فوق العاده اهل قناعت و بر این باور بود که حرص و طمع، دل ها را جدا و کارها را نابسامان می سازد او، سخن پدر ارجمندش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را همواره به خاطر داشت که فرمود:

فاطمه جان! در مشکلات دنیا شکیبایی کن تا به نعمت های جاودان الهی دست یابی.

به زندگی ساده راضی بود و در برابر سختی های زندگی پایداری می کرد و به روزی اندک حلال، قناعت می ورزید و راضی به نظر می رسید. هرگز آزمند مال دیگران نبود و به آن چه که حق او نبود، چشم نمی دوخت. هیچ گاه با خواهش از دیگران، خویش را کوچک و خوار نمی ساخت و سبیل بی نیازی نفس بود زیرا پدر بزرگوارش فرمود:

ص: ۴۴

بی نیازی واقعی، بی نیازی طبع آدمی است.

آن مخدّره، بتول لقب یافت، یعنی بانویی که از دنیا گسسته و به خدای خود پیوسته و از زرق و برق و تمایلات به دور است، او دل از خوشی‌ها برکنده و به نیرنگ و فریب و آفات این جهان آگاه بود و در راستای انجام مسئولیت‌هایش شکیبا بود و با این که از زندگی محنت باری رنج می‌برد، ولی همواره زبان در ذکر و سپاس خدای خود داشت.

زهرای علیها السّلام در اندیشه جهانی دیگر بسر می‌برد و فریفته زخارف دنیا نمی‌شد چرا که او خود، می‌دید پدر بزرگوارش از دنیا و لذائذ و خوشی‌های آن روگردان است. آن بانوی بزرگ بر بردباری و صبر بر گرفتاری و شکر و سپاس خدا در رفاه و آسایش و راضی بودن به مقدرات الهی، معروف بود زیرا از پدر بزرگوارش روایت کرده بود که فرمود:

خداوند، هر بنده‌ای را که دوست بدارد به بلا مبتلایش می‌سازد، اگر شکیبایی کند او را از دیگران متمایز و اگر به رضای حق راضی و خشنود باشد، او را بنده برگزیده خویش قرار خواهد داد. (۱)

۳. بخشش و ایثار

فاطمه زهرای علیها السّلام در سخاوت و بخشندگی نیز رهرو راه پدر بزرگوار خویش بود، او به یاد داشت که پدر گرامی‌اش فرموده بود:

سخاوت‌مند به خداوند و مردم و بهشت، نزدیک و از دوزخ دور است، خداوند خود، صاحب جود و بخشندگی است و اهل جود و بخشش را دوست دارد.

ص: ۴۵

گذشت و ایثار، شعار پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بود تا آن جا که یکی از همسرانش در این باره گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در طول زندگی، سه روز پیاپی با شکم سیر بسر نبرد و همواره می فرمود:

اگر می خواستیم می توانستیم سیر بخوریم، ولی دیگران را بر خود ترجیح دادیم. (۱)

آری؛ زهرای مرضیه از هر کس دیگر سزاوارتر بود تا با پیروی از پدر بزرگوار خویش، دیگران را بر خود ترجیح دهد، معروف است که آن حضرت پیراهن عروسی خویش را در شب عروسی اش به زن بینوایی بخشید. آیاتی را که از سوره دهر یاد آور شدیم گواه بر از خود گذشتگی و سخاوت تحسین برانگیز آن بانوی بزرگ است.

از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نماز عصر را با ما به جا آورد، از نماز که فراغت یافت جلوس فرمود و مردم گرد او حلقه زدند، در همین اثنا پیرمردی سالخورده و از پا افتاده از مهاجران عرب با لباسی مندرس وارد مسجد شد، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم حال وی را جویا شد. عرض کرد: فردی گرسنه و تهیدستم و تن پوشی برای خود ندارم، حاجتم را روا فرما. پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «خود چیزی ندارم که تو را بی نیاز کنم ولی هر کس فردی را به راه خیر راهنمایی کند، در اجر و پاداش نظیر کننده آن کار است، اکنون به خانه کسی که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز دوستدار اویند، رهسپار شو، وی در راه خدا دیگران را بر خود ترجیح می دهد، به خانه فاطمه برو.»

ص: ۴۶

خانه فاطمه در جوار خانه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که ویژه خود و همسرانش بود، قرار داشت. پیامبر فرمود: «بلال! بیا خیز و این مرد را به خانه فاطمه راهنمایی کن.»

مرد عرب به اتفاق بلال راهی شد وقتی به در خانه زهرا رسید با صدای بلند فریاد زد: درود بر شما ای اهل بیت نبوت، که جایگاه آمد و شد فرشتگان و محل فرود آمدن قرآنید که از پیشگاه پروردگار جهانیان توسط جبرئیل امین نازل گردید.

فاطمه علیها السلام در پاسخ فرمود: «بر تو نیز درود، شما کیستی؟»

عرض کرد: پیرمردی عربم از راهی دور خدمت پدر بزرگوارتان سرور کائنات رسیدم هم او که به بهشت مژده می دهد. ای دخت پیامبر! من اینک، تن پوشی با خود نداشته و گرسنه ام، مرا از این گرفتاری رهایی بخش، خدا تو را مشمول رحمت خویش گرداند.

در آن ایام زهرا اطهر و علی و رسول اکرم علیها السلام سه روز غذایی تناول نکرده بودند و پیامبر از وضعیت علی و زهرا آگاه بود. فاطمه علیها السلام پوست گوسفندی را که با برگ درخت «سلم»، دباغی شده بود و شب ها امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر آن می خوابیدند نزد فقیر آورد و بدو فرمود: «ای مرد! این پوست را بگیر شاید خداوند چیزی بهتر از آن نصیب تو گرداند.» مرد عرب عرضه داشت:

ای دخت رسول خدا! من از گرسنگی نزدت شکوه کردم و شما پوست گوسفندی به من می دهی، با شکم گرسنه ام چه کنم؟

بلال می گوید: وقتی زهرا مرضیه این سخن را از فقیر شنید، دست برد و گردنبندی را که فاطمه دختر حمزه بن عبدالمطلب عموی پدرش به وی هدیه کرده بود، از گردن خود جدا کرد و به سمت مرد عرب انداخت و فرمود: «این گردنبند را بستان و آن را بفروش، شاید خداوند بهتر از آن را به تو عوض دهد.»

مرد عرب گردنبند را گرفت و به سمت مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در جمع یاران خویش نشسته بود پیرمرد وارد شد و عرضه داشت:

ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! فاطمه این گردنبند را به من بخشید و فرمود: «آن را بفروش».

بلال می گوید: رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از مشاهده این منظره به گریه افتاد و فرمود: «چگونه خداوند بهتر از آن را نصیب تو نگرداند در صورتی که این گردنبند را فاطمه دخت محمد مهتر دختران حضرت آدم علیه السَّلام به تو بخشیده است.»

عمار یاسر از میان جمع به پا خاست و عرضه داشت: ای رسول خدا! اجازه می فرمایید این گردنبند را خریداری کنم؟ پیامبر فرمود: «عمار! به خرید آن اقدام کن، اگر جنّ و انس در خریداری این گردنبند شرکت جویند، خداوند آنان را به آتش دوزخ عذاب نخواهد کرد.»

عمار به مرد عرب گفت: گردنبند را چقدر می فروشی؟ گفت: شکمی سیر از نان و گوشت، بردی یمانی که خود را بدان بپوشانم و در آن برای پروردگارم نماز بگذارم و یک دینار هزینه ای که مرا به خانواده ام برساند...

عمار سهمیه اشیائی را که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از خیبر به او اختصاص داده بود، فروخته و جز اندکی از آن باقی نمانده بود، به مرد عرب گفت: من در قبال این گردنبند بیست دینار و دوست درهم هجری و بردی یمانی به تو هدیه می کنم و مرکبم را به تو می سپارم تا تو را به منزلت برساند و با خوراکی از نان و گوشت تو را سیر خواهم گرداند.

مرد عرب در پاسخ گفت: ای مرد! تو چه اندازه سخاوتمندی؟! او بدین سان عمار او را به خانه خود برد و آن چه را به او وعده داده بود، عملی ساخت.

پیرمرد عرب نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بازگشت و حضرت بدو فرمود: «آیا سیر شدی و لباسی به دست آوردی؟» عرضه داشت: آری؛ پدر و مادرم فدایت، بلکه بی نیاز گشتم. پیامبر به او فرمود: «بنابراین، در حق فاطمه با کاری که انجام داده دعا کن.»

مرد عرب عرضه داشت: خدایا! ما تو را به وجود نیاورده ایم بلکه تو آفریدگار ما هستی و جز تو معبودی برای پرستش نداریم، تویی که همه گونه روزی به ما ارزانی می داری. خدایا! به فاطمه موهبتی عنایت کن که نه چشمی مانند آن را دیده باشد و نه گوشه نظیرش را شنیده باشد. و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بعد از دعای آن مرد عرب، آمین گفت و رو به یارانش کرد و فرمود:

یاران! خداوند در حقیقت چنین موهبتی را در دنیا به فاطمه عنایت کرده است، زیرا پدری چون من دارد و در دنیا شخصی نظیر من وجود ندارد و علی همسر اوست و اگر علی نبود هرگز همتایی برای فاطمه وجود نداشت، دیگر این که خدا حسن و حسین را به زهرا عنایت کرده که جهانیان نظیر آنان را سراغ ندارند، آن دو، سالار جوانان نوادگان پیامبران و سرور جوانان اهل بهشت اند.

در آن مجلس مقداد و عمار مقابل پیامبر قرار داشتند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به آنها فرمود: «دوست دارید در فضیلت زهرا بیشتر برایتان بگویم؟»

عرض کردند: آری؛ پیامبر فرمود:

جبرئیل بر من نازل شد و گفت: آن گاه که فاطمه دنیا را وداع گوید و به خاک سپرده شود، فرشتگان نکیر و منکر در قبر، از او می پرسند: پروردگارت کیست؟ پاسخ می دهد: پروردگارم خداست. می پرسند پیامبرت کیست؟ می گوید: پدرم. سؤال می کنند ولی تو کیست؟ در پاسخ می گوید: [علی] همین فردی که لب قبرم ایستاده؛ یاران! آیا علاقه دارید از فضیلت زهرا بیشتر برایتان بگویم؟ خداوند گروهی از

فرشتگان را مأموریت داده که زهرا را از هر سو حفاظت کنند، این فرشتگان در دنیا و کنار قبر و هنگام مرگ، از او جدا نمی شوند و بر او و پدر و همسر و پسرانش درود فراوان نثار می کنند، هر کس مرا پس از رحلتم زیارت کند، گویی در زندگی به زیارتم آمده و آن کس که فاطمه را زیارت کند، چنان است که مرا زیارت کرده و آن که علی بن ابی طالب را زیارت کند، گویی به زیارت فاطمه نائل شده است و هر کس به زیارت حسن و حسین رود، گویی علی را زیارت کرده و هر کس فرزندان حسن و حسین را زیارت نماید، چنان است که خود آن دو بزرگوار را زیارت کرده است.

بدین ترتیب، عمّار گردنبند را با مشک معطر ساخت و در بردی یمانی پیچید و آن را به «سهم» غلام خود که او را از سهمیه اموال خیر خریداری کرده بود، سپرد و بدو گفت: این گردنبند را بستان و تقدیم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نما و خود نیز از آن پیامبر هستی، غلام گردنبند را گرفت و آن را خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آورد و حضرت را در جریان سخنان عمّار قرار داد. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «نزد فاطمه بشتاب و این گردنبند را به او بده و خود نیز در خدمت فاطمه باش.»

غلام، گردنبند را نزد فاطمه آورد و فرموده رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را به عرض وی رساند، فاطمه زهرا علیها السلام گردنبند را گرفت و غلام را نیز آزاد کرد و غلام لبخندی زد، فاطمه علیها السلام فرمود: غلام چرا خندیدی؟ عرضه داشت: برکات زیاد این گردنبند مرا به خنده واداشت، چرا که این گردنبند گرسنه ای را سیر کرد و برهنه ای را لباس پوشاند و مستمندی را بی نیاز ساخت و غلامی را آزاد کرد و سرانجام به صاحبش برگشت.» (۱)

ص: ۵۰

ارزش و اعتبار هر انسان کاملی به ایمان وی نسبت به خدا بستگی دارد و پرستش الهی نردبان رسیدن به اوج و بلندای کمال انسانی به شمار می آید و پیامبران و اولیای الهی به تناسب درجات ایمان و پرستش و عبادات خالصانه خود در دنیا برای خدای سبحان، در بهشت جاودان الهی، در جایگاه های صدق قرار دارند.

همان گونه که در سوره مبارک دهر-ملاحظه کردیم-قرآن کریم گواه بر کمال اخلاص و ترس و بیم زهرای مرضیه از خدای متعال و ایمان بسیار قوی او به خدا و روز جزاست و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نیز گواه دیگری بر ایمان آن بانوی دو جهان است آن جا که فرمود:

«إِنَّ ابنتی فاطمه ملاً لله قلبها و جوارحها إیماناً إلی مشاشها ففرغت لطاعه الله»؛ (۱)

خداوند دل و جوارح بدن دخترم را عمیقاً سرشار از ایمان ساخته است، و بدین سان او همواره در اطاعت و فرمانبرداری خدا به سر می برد.

و درباره عبادت آن حضرت فرمود:

هرگاه فاطمه در محراب عبادت در برابر پروردگار خود جل جلاله می ایستاد، نورش بر فرشته های آسمان پرتوافکن می شد همان گونه که نور ستارگان سبب روشنایی زمینیان می شود، خدای عزوجلّ به فرشتگانش می فرماید: ای فرشتگان به فاطمه مهتر کنیزانم بنگرید که چگونه در پیشگاه من به عبادت ایستاده و اعضا و جوارح

ص: ۵۱

بدنش از ترس من به خود می لرزد، او از صمیم دل به پرستش و عبادت من رو آورده است، شما را گواه می گیرم که پیروانش را از آتش دوزخ مصون داشته ام. (۱)

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید:

شب جمعه ای مادرم فاطمه را دیدم در محراب عبادت خویش ایستاده و تا سپیده دم همواره در رکوع و سجود بود، می شنیدم در حق زنان و مردان مؤمن، بسیار دعا می کند و آنان را نام می برد، ولی در حق خود دعایی نمی کند، عرض کردم:

مادر! چرا همان گونه که برای دیگران دعا می کنی در حق خود دعا نمی کنی؟ فرمود:

پسرم! نخست: همسایگان، سپس اعضای خانه. (۲)

فاطمه زهرا علیها السلام ساعات پایانی روز جمعه را به دعا اختصاص می داد و شب های دهه آخر ماه مبارک رمضان را بیدار می ماند و همه اعضای خانواده خویش را با عبادت و دعا، به شب زنده داری تشویق می فرمود.

حسن بصری می گوید: میان این امت، فردی نیاشگرتر از فاطمه سراغ ندارد، وی به قدری به عبادت می ایستاد که پاهای مبارکش متورم می شد (۳) و از ترس خدا در نماز، نفسش به شماره می افتاد. (۴)

آیا فاطمه علیها السلام در تمام مدت زندگی هیچ گاه از محراب عبادت خارج شد؟ آیا زهرای مرضیه علیها السلام در سراسر زندگی همواره در سجده نبود؟ او با نیک شوهرداری و تربیت فرزندان خویش، خدا را در خانه عبادت می کرد و در انجام خدمات عمومی نیز در اطاعت خدا می کوشید و او را پرستش می نمود، همان گونه که با دلجویی از فقراء و محرومان و ترجیح دادن آن ها بر خویشان، خود و اعضای خانواده اش به عبادت خدا می پرداختند.

ص: ۵۲

۱- (۱). امالی صدوق مجلس ۱۰۰/۲۴.

۲- (۲). بحار الانوار ۸۱/۴۳-۸۲.

۳- (۳). بحار الانوار ۸۴/۴۳.

۴- (۴). اعلام الدین ۲۴۷/، عده الداعی ۱۵۱.

فاطمه زهرا علیها السلام احساس مهر و محبت و علاقه و دلسوزی را از پدر بزرگوار خویش دریافت، وی بیش از همه به پدر عزیز خویش محبت می ورزید، «نسبت به وی دوستی و محبت و مهر و وفایی خالصانه داشت و وجود مقدس او را بر خویشتن ترجیح می داد، اداره امور خانه پدر را بر عهده داشت. آن چه را موجب آسایش وی می شد، انجام می داد و در او آرامش و سکون به وجود می آورد، در انجام هر کاری که سبب خشنودی پدر می شد، شتاب می کرد، آب بر بدن مطهر پدر می ریخت تا حضرت بدنش را شستشو دهد، برای پدر بزرگوار خویش غذا آماده می کرد و لباس هایش را می شست.

افزون بر آن، برای حمل مواد غذایی، آب آشامیدنی، سیراب کردن زخمی ها در میدان نبرد، با زنان مسلمان تشریک مساعی داشت، در جنگ احد وقتی دید خونریزی بدن نازنین پدر قطع نمی شود، زخم های او را مداوا نمود و برای جلوگیری از خونریزی، قطعه حصیری را برگرفت و سوزاند و به خاکستر که تبدیل شد آن را بر زخم بدن پدر نهاد و خون بند آمد... در ماجرای حفر خندق قرص نانی خدمت پدر بزرگوار آورد و تقدیم او نمود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

«فاطمه جان! چه برایم آورده ای؟» عرضه داشت: «قرص نانی است که برای غذای فرزندانم تهیه کرده بودم ولی آرامش نیافتم و آن را خدمت شما آوردم تناول کنی.» رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «دخترم! این قرص نان نخستین خوراکی است که پس از سه روز وارد دهان پدرت می شود. (۱)»

ص: ۵۳

زهرای اطهر علیها السّلام توانسته بود خلا- عاطفی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را که در پی از دست دادن پدر و مادرش در اوان زندگی و همسر باوفایش خدیجه کبری در دشوارترین شرایط دوران رسالت الهی و جهاد و مبارزه در راه خدا به وجود آمده بود، جبران نماید.

رفتار مادرانه ای که از فاطمه زهرا علیها السّلام در مورد پدر بزرگوارش سر می زد و تاریخ به نقل فرازی از آن پرداخته، تأکید دارد که فاطمه علیها السّلام توانست در این راستا به موفقیت بزرگی دست یابد و منبع عاطفی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را که بی تردید در جهت تحمیل دشواری های رسالت بزرگش، مددکار آن حضرت بود، یک بار دیگر بدو بازگرداند. از همین رهگذر به راز تکرار این جمله بر زبان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پی می بریم که می فرمود:

«فاطمه امّ أبیها»؛ (۱)

فاطمه، مادر پدر خویش است.

چرا که رفتار فاطمه را با پدر بزرگوارش رفتاری مادرانه می بینیم. پدر دست دختر را می بوسد و در بازگشت به مدینه، ابتدا به دیدار زهرا می رود، همان گونه که در تمام سفرها و جنگ هایش، آخرین لحظه با زهرا خداحافظی و از نزد او بیرون می رفت. رسول خدا علیها السّلام برای سفر خود از این منبع زلال، توشه عاطفی برمی گرفت، چنان که در رفتار پیامبر اکرم ملاحظه می کنیم آن حضرت در حالات گوناگون رنج و گرفتاری و گرسنگی و ورود میهمان، مکرر بر زهرای خود وارد می شد. فاطمه نیز در مقابل چنان مادری نسبت به فرزندش، از وجود مقدس پیامبر مراقبت می کرد و او را در آغوش می گرفت و

ص: ۵۴

از رنج و ناراحتی اش می کاست و به خدمتگزاری او می پرداخت و از وی اطاعت می کرد.

۶. مبارزات پیگیر

فاطمه زهرا علیها السّلام در اوج کشمکش میان اسلام و جاهلیت دیده به جهان گشود و زمانی پا به عرصه وجود نهاد که مسلمانان با آیین شرک و بت پرستی ستم پیشه، سخت در نبرد بودند. قریش، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و همه بنی هاشم را در محاصره اقتصادی قرار داد و بدین سان، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم همراه با همسر فداکار و دخت پاکدامن خویش وارد شعب گردید و مدت سه سال در محاصره قریش قرار داشتند و انواع محرومیت ها را در مورد آنان به اجرا گذاشتند. بدین ترتیب، فاطمه زهرا علیها السّلام با تحمیل این محاصره دشوار، روزگار گذراند و در جهت دفاع از حق و جانفشانی در راه مکتب و آرمان خویش، در کودکی، تلخی محرومیت و دشواری های زندگی را چشید.

سال های محاصره اقتصادی، سخت و دشوار سپری شد و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پیروزمندانه از آن خارج گردید و اراده خداوند تعلق گرفت در آن سال حضرت خدیجه را در جوار خویش قرار داده و ابو طالب عموی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و حامی و پشتیبان رسالت و یار و یاور اسلام دنیا را وداع گوید.

بدین گونه، حزن و اندوه قلب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را فراگرفت زیرا محبوب ترین و عزیزترین افراد خاندانش را از دست داده بود.

فاطمه زهرا علیها السّلام که هنوز از مهر و محبت مادر بهره کافی نبرده بود، این چنین دچار بلا و مصیبت گردید و با این که خود، کانون مهر و محبت گرانبهای خویش را از دست داده بود، پدر را در رنج و ناراحتی، تسلی خاطر می داد و

قریش پس از وفات ابو طالب عمو و حامی و پشتیبان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم جام خشم و کینه و آزار و اذیت خود را بر وجود نازنین نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فروریخت و زهرای اطهر علیها السلام با چشم خود می دید که ارادل و او باش و سرکشان قریش چگونه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را ناسزا گفته و در صدد آزار و اذیت او برمی آیند، در صورتی که هدف پیامبر خدا رهایی آنان از تاریکی های جهل و نادانی و رهنمون گشتن به نور هدایت بود، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می کوشید از سنگینی بار ناراحتی زهرا بکاهد و او را به صبر و شکیبایی بر دشواری ها تشویق کند، از این رو بدو می فرمود: «دخترم! گریه مکن، خداوند پدرت را از شر مخالفان محافظت می کند و در مبارزه بر ضد دشمنان دین و رسالتش وی را یاری می رساند (۱)».

بدین سان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در جان و روان دخت گرامی اش روح والای جهاد و مبارزه را غرس و قلبش را به صبر و شکیبایی و اطمینان به پیروزی شاد می گرداند.

فاطمه علیها السلام پس از هجرت پدر بزرگوارش به مدینه و در فضای وحشت زای مکه به همراه پسر عمویش علی بن ابی طالب علیه السلام که برای فخر و غرور قریش اهمیتی قائل نمی شد، هجرت خود را آغاز کرد. علی علیه السلام در حالی که پاهای مبارکش در اثر پیاده روی در سفر، متورم شده بود در منطقه «قبا» به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیوست.

پس از آن که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پایه و ارکان دولت مبارک خویش را در مدینه تحکیم بخشید، زهرای مرضیه علیها السلام به خانه بی تکلف و ساده همسر منتقل گردید و در جنگ و مبارزه اش همراه با او شرکت جست و بر شاداید

ص: ۵۶

زندگی و رنج و دشواری های جهاد و مبارزه در راه خدا، صبر و بردباری پیشه ساخت. وی می کوشید الگویی بی نظیر از زندگی خانوادگی را به جهانیان ارائه دهد. فاطمه زهرا علیها السلام در مسیر یاری حق و دفاع از وصیت و سفارش رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آن گاه که در دشوارترین روزهای زندگی علی بن ابی طالب در کنار وی موضعی بی نظیر اتخاذ کرد، نقش برجسته و توانفرسایی را ایفا نموده و تأکید داشت که جبهه داخلی در زمان امیر مؤمنان علیه السلام هم چنان مقاوم و پایدار بوده و احساس ضعف و سستی در آن راه ندارد. ولی ارزیابی شرایط و اتخاذ موضع را، به رهبر و همسر خویش امام علی علیه السلام و انهاد، تا هرگونه بخواهد تصمیم بگیرد و دستور دهد و فرمانش اطاعت شود.

حضرت زهرا علیها السلام بامداد هر شب بر مزار شهدا حضور می یافت و برای آنان طلب رحمت و آمرزش می نمود آغازی این چنین برای کارهای هفته به خوبی روشن می سازد که ارزیابی فاطمه زهرا علیها السلام از جهاد و شهادت تا چه پایه بوده و به وضوح حاکی از زندگی عملی آن مخدّره است که با جهاد، آغاز می شد و تا مرز شهادت، بر جهاد و مبارزه و جانفشانی متّکی بود. (۱)

ص: ۵۷

۱- (۱)). به نقل از مقدمه «فاطمه الزهرا و ترفی غمد» از سید موسی صدر.

بخش نخست رشد و بالندگی

بخش دوم مراحل زندگی زهرا علیها السلام

بخش سوم زهرا علیها السلام در کنار پدر

ص: ۵۹

اشاره

رشد و بالندگی

۱. شخصیت خدیجه علیها السلام

اشاره

حضرت خدیجه علیها السلام دختر خویند، نخستین همسر رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از پدر و مادری قریشی و از اصیل ترین خاندان های جزیره العرب پا به عرصه گیتی نهاد، خدیجه افزون بر این تبار برجسته، از نیکنامی و اخلاق پسندیده و ویژگی های ارزشمندی برخوردار بود. وی به مقام و منزلتی رسیده بود که قبل از ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به طاهره و مهتر بانوان قریش معروف بود.

خدیجه، در کنار این همه فضایل برجسته، یکی از ثروتمندترین افراد قریش به شمار می آمد و از جایگاهی برتر از آنان برخوردار بود و با دو عامل وراثت و تربیت، بر فطرت دین الهی قرار داشت. پدرش خویند مردی بود که با «تبع» پادشاه یمن آن گاه که خواست حجر الاسود را به یمن منتقل سازد، به مبارزه برخاست و از حرکت او جلوگیری کرد و از قدرت و نیروی فراوان پادشاه، بیمی به خود راه نداد و این عمل را از دستورات دین و آیین خود می شمرد. (۱)

أسد بن عبد العزّی - پدر بزرگ حضرت خدیجه - از شخصیت های بارز

ص: ۶۱

۱- (۱). سیره الائمه الاثنی عشر از سید هاشم معروف حسینی ۴۲/۱.

«حلف الفضول» بود که قبایل قریش دعوت او را پذیرا شده و با امضای قراردادی متعهد شدند از مظلومان و ستمدیدگان مکه و یا دیگر کسانی که وارد این شهر می شوند، حمایت کرده و حق آنان را از ستم پیشگان بستانند و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در این زمینه فرموده بود: «در خانه عبد الله بن جدعان شاهد پیمانی بودم که اهمیّت تشکیل آن از شتران سرخ مو برایم دوست داشتنی تر است و اگر در عصر اسلام نیز به بستن چنین پیمانی دعوت شوم، آن را پذیرا خواهم شد. (۱)»

ورقه بن نوفل، پسر عموی حضرت خدیجه به تحقیق و بررسی کتب مسیحیان و یهودیان آشنایی کامل داشت و به بخشی از دستوراتی که از آن ها می پسندید، عمل می کرد، نه به این اعتبار که وی با مسیحیان و یهودیان معاشرت داشت و نه بدین سبب که مکه محل استقرار آنان بود، بلکه بدین جهت که وی آیین بت پرستی و بت ها را به باد تمسخر و استهزاء می گرفت و در جستجوی دین و آیینی بود که به واسطه آن آرامش خاطر یابد. (۲)

بنابراین، حضرت خدیجه علیها السلام از خاندان والاتبار و معروف به علم و دانش و دینداری، به شمار می آمد و کسان و نزدیکانش بر آیین حنیف ابراهیم علیه السلام و در سرزمین جزیره العرب در انتظار ظهور و پیدایش دین حق به سر می بردند.

فعالیت های بازرگانی

اشراف و بزرگان قریش از حضرت خدیجه علیها السلام خواستگاری کردند و مظاهر فریبنده ای بر او عرضه نمودند ولی آن بانوی بزرگ به هیچ یک از آنان

ص: ۶۲

۱- (۱). سیره ابن هشام ۱/۱۳۴ چاپ دار المعرفه بیروت.

۲- (۲). سیره الائمه الاثنی عشر ۱/۴۲.

پاسخ مثبت نداد. (۱) وی همواره دور از مردان و مشکلات آنان، با روحی پاک و خاطری آسوده می زیست، زیرا بیشتر خواستگاران به ثروت کلان آن حضرت چشم دوخته بودند، تا این که آن بزرگ بانو به چهل سالگی رسید.

خدیدجه اموال و دارایی فراوانی در اختیار داشت ولی آن اموال را راکد رها نساخت و در زمانی که گرفتن ربا، رایج بود هیچ گاه دست مبارکش به گرفتن ربا آلوده نشد. بلکه دارایی خود را در طریق تجارت و بازرگانی سرمایه گذاری کرد و مردان شایسته ای را برای این هدف به کار گرفت و بدین ترتیب، توانست از راه تجارت و بازرگانی به ثروت هنگفتی دست یابد.

روایت کرده اند حضرت خدیجه علیها السلام گروهی را با کارمزدی معین برای بازرگانی و تجارت با اموال خویش به شام اعزام می کرد و اندکی قبل از ازدواجش با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم کسی را نزد آن حضرت فرستاد و از او درخواست کرد تا با اموال و دارایی وی به تجارت پردازد و در آن سفر دو برابر دیگران کالا- در اختیار پیامبر قرار داد زیرا امانت و صداقت و راستگویی و استقامت و پایداری آن حضرت زبان زد همگان بود. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس از مشورت با عمویش ابو طالب، درخواست خدیجه را پذیرا شد. خدیجه غلام خویش میسره را برای انجام خدمات کاروان و مراقبت از آن، با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم همراه ساخت، این سفر بازرگانی از تمام سفرهای قبل از آن

ص: ۶۳

۱- (۱)). از همین جا روشن می شود که حضرت خدیجه قبل از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با کسی ازدواج نکرده بود تا چه برسد به ازدواج با دو فرد که از ارج و احترام و منزلتی میان مردم برخوردار نبوده اند و آن چه را بلاذری در انساب الاشراف و ابو القاسم کوفی در الاستعانه و دیگران در کتب خود یادآور شده اند، مؤید همین معناست. در این خصوص می توان به الصحيح من السیره از عاملی، کامل بهایی از عماد الدین طبری و مناقب ابن شهر آشوب مراجعه کرد. از ابن عباس نقل شده که حضرت خدیجه هنگام ازدواج با رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ۲۸ ساله بوده است. به شذرات الذهب ۱/۱۴، و انساب الاشراف ۱/ ۹۸ مراجعه شود.

مناسب تر و موفق تر بود. میسر در بازگشت، قبل از ورود کاروان به نزدیکی مکه، به سرعت خود را به خدیجه رساند تا او را در جریان حادثی که برای محمد در مسیر راهش با بحیرای راهب و دیگران رخ داده بود، قرار دهد.

از موارد نبوغ و هوش سرشار حضرت خدیجه و دوراندیشی آن بانو این بود که وی به عظمت شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و فضایل بلند اخلاقی وی قبل از دریافت رسالت الهی، پی برد و او را از میان سران و شخصیت های برجسته ای که به خواستگاری اش آمده بودند، به همسری برگزید، بلکه خدیجه با فاصله زیاد زندگی مادی خویش و زندگی ساده رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم خود، پیشنهاد همسری به او داد و خویشتن را بر وی عرضه و به ازدواج با آن حضرت تمایل نشان داد.

در تاریخ یعقوبی از عمّار یاسر منقول است که گفت: از آن جا که من از کودکی با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رفاقت داشتم در مورد ازدواج حضرت خدیجه دختر خویلد با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از همه مردم آگاه ترم. روزی من و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بین صفا و مروه در حرکت بودیم، ناگهان خدیجه و خواهرش هاله که او را همراهی می کرد، از راه رسیدند وقتی چشم خدیجه به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم افتاد، خواهرش هاله نزد من آمد و گفت: عمّار! آیا دوستت تمایل به ازدواج با خدیجه ندارد؟ به او گفتم: به خدا نمی دانم. و رو به پیامبر کردم و ماجرا را به عرض وی رساندم. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به من فرمود: برگرد و با او هماهنگی کن، روزی را وعده بگذار تا نزد وی برویم. روز موعود که فرارسید، خدیجه شخصی را نزد عموی خود عمرو بن اسد فرستاد تا در آن جلسه حضور یابد و لباس وی را مرتب نمود و محاسنش را معطر ساخت و ردایی مشکین بر دوش او افکند و آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با چند تن از عموهای خود که پیشاپیش آنان

ابو طالب در حرکت بود، در مجلس حضور یافتند، ابو طالب در جمع حاضران از خدیجه برای رسول خدا خواستگاری کرد و بدین ترتیب، ازدواج آن دو بزرگوار صورت گرفت.

عمار می افزاید: نه خدیجه هیچ گاه پیامبر را برای تجارت و بازرگانی خویش اجیر کرد و نه هیچ گاه آن حضرت اجیر دیگران شده است. (۱)

۲. ازدواج پیامبر با خدیجه

اشاره

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در یکی از برجسته ترین خاندان های عرب که در مجد و عظمت و سربلندی و آوازه سرآمد دیگران بود، دیده به جهان گشود و نشو و نما کرد و رشد و بالندگی یافت و همه آرزو و آمال زندگی نیز همراه با او نشاط و تازگی به خود گرفت. اراده خدا تعلق گرفت که محمد صلی الله علیه و اله و سلم را پرورش داده و مهیا سازد و شایستگی حمل بار مسئولیت رسالت و آگاهی کامل تبلیغ امانت الهی را به او ارزانی دارد. به همین دلیل او را تحت مراقبت ویژه ای قرار داد تا زندگی او را بر اساس مقدرات الهی ترسیم نموده و در جهت به دوش کشیدن بار سنگین مسئولیت آخرین رسالت جهانی الهی، متناسب باشد.

پیامبر بیست و پنج ساله که شد ناگزیر می بایست با زنی ازدواج کند که در کمالات انسانی و اهداف بلندش متناسب با او بوده و با وی کاملاً هماهنگ باشد. و در جهاد و مبارزه و بذل و بخشش و صبر و بردباری در سطح زندگی وی قرار داشته باشد. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با ویژگی های برجسته اش می توانست با

ص: ۶۵

۱- (۱). ابن کثیر پس از بیان صورت نخست ازدواج پیامبر با خدیجه که رایج میان محدثان است، ماجرای ازدواج آن حضرت را با خدیجه به نحوی که در بالا ذکر شد در تاریخ خود البدایه و النهایه ۳۶۱/۲ آورده است.

هر یک از دختران دلخواه خود از بنی هاشم ازدواج کند، ولی اراده خداوند بر این تعلق گرفت که دل خدیجه را متوجه آن بزرگوار کرده و به او دل بسته گرداند و پیامبر با پذیرش درخواست خدیجه، با او ازدواج نماید.

خدیجه به همسرش محبتی بی منت می ورزید، بلکه از او عشق و محبتی سرشار از سعادت دریافت می کرد، دارایی و ثروتش را بی هیچ منتی در اختیار او قرار می داد و از او هدایتی برتر از گنج های زمین برمی گرفت و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نیز به نوبه خود، به او عشق و محبتی بی منت ابراز می کرد و به وی ارج می نهاد و این عمل، خدیجه را به منزلتی والا ارتقاء بخشید. بلکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: اسلام، با شمشیر علی و دارایی خدیجه سرپا شد و تا خدیجه زنده بود رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با زنی ازدواج نکرد.

ماجرای ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نقطه عطف مهم و درخشانی در زندگی آن بانوی بزرگ تلقی می شود. خدیجه علیها السلام از روح استقلال و اعتماد به نفس و آزاد منشانه ای برخوردار بود، و با درک و خرد خدادادی اش، به سان برجسته ترین مردان، به بازرگانی و تجارت می پرداخت و از ازدواج با اشراف و بزرگان و ثروتمندانی که به خواستگاری وی آمدند، استنکاف نمود و بی درنگ به ازدواج با محمد صلی الله علیه و اله و سلم که مردی تهیدست و یتیم بود، راضی شد، بلکه خود با اشتیاق، به آن حضرت پیشنهاد ازدواج با مهریه ای از اموال خود، داد. آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تصمیم گرفت با خدیجه دختر خویند ازدواج کند، ابو طالب با اعضای خاندان خود به اتفاق جمعی از قریش به خانه عموی خدیجه وارد شدند و ابو طالب آغاز سخن کرد و اظهار داشت:

«حمد و سپاس پروردگار این خانه [کعبه] را می سزد که ما را از نسل ابراهیم و فرزندان اسماعیل مقرر داشت و در حرم امنی جای داد و بر مردم

فرمانروایی بخشید و در سرزمینی که بسر می بریم به ما برکت عنایت فرمود.

اینک برادرزاده من - یعنی محمد - فردی است که هیچ یک از مردان قریش قابل سنجش با او نیست و با هر کس مقایسه گردد، برتر از او خواهد بود، وی در بین آفریدگان خدا نظیری ندارد، هر چند از مال و ثروت چندانی برخوردار نیست ولی مال و ثروت، هم چون سایه ای از بین رفتنی است. اکنون، او به خدیجه و خدیجه به وی تمایل دارد و ما به جهت رضایت و دستور او، برای خواستگاری وی نزد آمده ایم و مهریه خدیجه بر عهده من است و هرگاه مطالبه کردید آن را خواهم پرداخت، به خدای کعبه سوگند: [محمد] از توفیقی بس بزرگ و آیینی فراگیر و اندیشه ای کامل برخوردار است.»

سپس ابو طالب سکوت کرد و عموی خدیجه که فردی اندیشمند بود به ایراد سخن پرداخت، ولی هنگام سخن گفتن به لکنت زبان افتاد و از پاسخ دادن به ابو طالب ناتوان ماند و از این حادثه مات و مبهوت شد و خدیجه خود، سخن را ادامه داد و خویشتن را به ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در آورد. (۱)

نقل شده خدیجه علیها السلام در امر ازدواجش، به پسر عموی خود ورقه و کالت داد، زمانی که ورقه با شادی و سرور به منزل خدیجه بازگشت، خدیجه به او نگریست و گفت: پسر عمو خوش آمدی، کار را انجام دادی؟ پاسخ داد: آری، بر تو مبارک باد. کارهایت را به من سپرده ای و من و کیل توام. اگر خدا بخواهد فردا صبح تو را به ازدواج محمد درخواهم آورد. (۲)

وقتی ابو طالب با خواندن خطبه معروف خویش، عقد ازدواج را به انجام رساند، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به پا خاست تا همراه ابو طالب از آن جا خارج شود که

ص: ۶۷

۱- ((۱)). بحار الانوار ۱۴/۱۶، تذکره الخواص ۳۰۲.

۲- ((۲)). همان ۶۵/۱۶.

خدیجه اظهار داشت: [محمد!] شما می توانی به منزل خود بیایی، خانه من خانه توست و خود کنیز تو هستم. (۱)

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پس از انجام ازدواج مبارک خویش، به خانه خدیجه منتقل گردید، خانه ای که همواره نشانی بارز و زبانی گویا و بیانگر رویدادهای رسالت و جهاد و صبر و شکیبایی و رنج و دشواری های پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و اله و سلم، به شمار می آمد.

خدیجه از نگاه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

با آغاز زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و خدیجه علیها السلام کانون این خانواده تشکیل یافت و خانه ای که عشق و محبت و سعادت و مهر و صفا و گرمی خانوادگی و یکدلی، آن را سرشار ساخته بود، بنا گردید. خدیجه کبری نخستین زنی بود که به رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ایمان آورد و آن چه را در توان داشت در راه اهداف مقدس آن حضرت در طبق اخلاص نهاد و ثروت و دارایی خویش را در اختیار پیامبر قرار داد و بدو عرضه داشت: آن چه دارم در اختیار تو و تحت فرمان توست هر گونه که خود خواستی آن را در مسیر اعتلای کلمه حق و گسترش دین الهی، هزینه و مصرف نما.

حضرت خدیجه علیها السلام در کنار رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آزار و شکنجه قریش و قطع روابط و محاصره اقتصادی آنان را متحمل شد، اخلاصی بی نظیر و ایمان راستین و محبت خالصانه ای که از خدیجه ابراز می شد، سزاوار بود که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نیز در مقابل نسبت به او مهر و محبت و اخلاص و ارج و احترام

ص: ۶۸

مهر و محبت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نسبت به حضرت خدیجه و جایگاه آن بانوی گرامی در دل و جان پاک آن حضرت به پایه ای رسید که این مهر و عاطفه و وفا حتی پس از رحلت خدیجه نیز از پیامبر فاصله نگرفت و هیچ یک از همسران آن بزرگوار نتوانستند در دل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم جایگزین خدیجه شوند... به گونه ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم درباره خدیجه فرمود:

«و خیر نساء امتی خدیجه بنت خویلد...»؛ (۱)

برترین بانوان امتم خدیجه دختر خویلد است.

از عایشه روایت شده گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هرگاه از خدیجه یاد می کرد، همواره به مدح و ثنای او پرداخته و برایش طلب آموزش می کرد. روزی از خدیجه یاد کرد و من رشک بردم و گفتم: خدیجه که پیرزنی بیش نبود و خداوند بهتر از او را نصیب تو کرده است. عایشه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم چنان از سخن من برآشفتم که بدنش به لرزه درآمد و فرمود:

به خدا سوگند! بهتر از خدیجه نصیب من نشده است زمانی که همه مردم در کفر و بت پرستی بسر می بردند، خدیجه به من ایمان آورد و آن گاه که مردم تکذیب کردند، وی مرا تصدیق کرد و زمانی که مردم مرا از همه چیز محروم ساختند، خدیجه مال و دارایی اش را در اختیارم نهاد و خداوند از او به من فرزند عطا کرد و از دیگر زنان فرزندی نصیبم نشد.

عایشه می گوید: با خود گفتم: به خدا سوگند! از این پس هیچ گاه از خدیجه به بدی یاد نخواهم کرد. (۲)

۱- (۱). تذکره الخواص/ ۳۰۲، مسند احمد ۱/ ۱۴۳.

۲- (۲). تذکره الخواص/ ۳۰۳.

در روایت آمده است: جبرئیل علیه السّلام بر رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم نازل شد و عرضه داشت: «محمد! اکنون که خدیجه نزدت آمده سلام و درود پروردگار را به او برسان و وی را به خانه ای از زر و سیم در بهشت مژده بده که آکنده از آرامش است و رنج و اندوهی در آن راه ندارد. (۱)»

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و اله و سلم دوستان همسرش را به جهت قدردانی و احترام حضرت خدیجه علیها السّلام مورد احترام قرار می داد چنان که از آنس روایت شده گفت: هرگاه خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم هدیه ای می آوردند می فرمود: «به خانه فلان بانو هدیه ببرید زیرا او دوست خدیجه بوده و به وی علاقه و محبت داشت. (۲)»

از رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم منقول است هرگاه گوسفندی ذبح می کرد می فرمود: از این گوشت سهمی برای دوستان خدیجه بفرستید. عایشه سبب آن را پرسید، حضرت فرمود: من دوستان خدیجه را دوست دارم.

روایت شده زنی خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم رسید و حضرت در منزل عایشه حضور داشت، از آن زن استقبال به عمل آورد و به او خوش آمد گفت و حاجتش را فوراً برآورده ساخت، عایشه از این عمل شگفت زده شد. رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم به او فرمود: «این بانو در زمان حیات خدیجه با ما آمد و شد داشت.»

حضرت خدیجه علیها السّلام از ناحیه رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم شایسته و سزاوار همه این ارج و احترام بود و در پیشگاه خدا به چنان جایگاه و مقام برجسته ای دست یافت که خداوند در بهشت به وی درجه و مقام بلندی عطا کرد و رسول اکرم صلّی الله علیه و اله و سلم با بیان جایگاه آن بانوی گرامی در بهشت می فرماید:

ص: ۷۰

۱- (۱). همان ۳۰۲.

۲- (۲). سفینه البحار ۵۷۰/۲ (چاپ همراه با تحقیق).

«أفضل نساء أهل الجنة خديجة بنت خويلد و فاطمه بنت محمد و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم إمرأه فرعون»؛ (۱)

برترین بانوان بهشت عبارتند از: خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون.

حضرت خدیجه علیها السّلام رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را در امر تبلیغ رسالت یاری می کرد. خداوند سنگینی و دشواری مسئولیت رسالت را به واسطه وجود حضرت خدیجه از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می کاست، وی پیامبر خدا را شادمان می ساخت و هرگاه از ناحیه قریش اذیت و آزار و درشتی و بی اعتنایی و تکذیبی مشاهده می کرد، او را آرامش می بخشید و آن گاه که به خانه باز می گشت رنج و دشواری هایش را تسکین می داد و در او ایجاد انگیزه و نشاط می نمود تا احساس خستگی نکند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نیز در کنار خدیجه آرامش می یافت و در کارهای مهم خویش با وی به مشورت می پرداخت.

۳. آفرینش فاطمه علیها السلام

خدای سبحان برای به وجود آوردن شخصیت صدیقه طاهره حضرت زهرا علیها السّلام محیط شایسته و لازم را مهیا ساخت، پدر بزرگوار وی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و مادر با عظمتش حضرت خدیجه علیها السلام بود.

روایات، از توجه و عنایت الهی در مسأله آفرینش وجود مقدس حضرت زهرا علیها السّلام سخن به میان آورده و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نیز در موارد متعددی به این مسأله اشاره فرموده است. (۲)

ص: ۷۱

۱- ((۱)). ذخائر العقبی/ ۵۲، مستدرک حاکم ۱۶۰/۳ و ۱۸۵.

۲- ((۲)). بحار الانوار ۱۰/۱۶-۱۱.

نقل شده روزی رسول خدا علیها السلام در أبطح جلوس فرموده بود که جبرئیل بر او نازل شد و عرضه داشت: ای محمد! خدای سبحان به شما درود و سلام فرستاده و فرمان می دهد چهل روز از خدیجه کناره گیری کن. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم عمار یاسر را خدمت خدیجه فرستاد و او را در جریان این فرمان الهی قرار داد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چهل روز روزه گرفت و شب ها به نماز ایستاد. با پایان یافتن چهل روز، جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: ای محمد! خدای بزرگ و بلند مرتبه به شما درود می فرستد و دستور می دهد مہیای اعطای تحیت و تحفه او باشی. در همین اثناء میکائیل نازل گشت و طبقی را که با پارچه ای از حریر نازک پوشانده شده بود با خود داشت و آن را در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم قرار داد و جبرئیل وارد شد و عرضه داشت: ای محمد! پروردگارت فرمان می دهد که امشب از این غذا افطار نمایی.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از آن غذا تناول فرمود و سیر شد و به اندازه کافی آب نیز نوشید، سپس به پا خاست نماز بگزارد که جبرئیل حضور وی رسید و عرضه داشت: در این لحظه نماز بر تو حرام است (۱) تا به منزل خدیجه بروی، زیرا خدای عزوجل با خود پیمان بسته است امشب از صلب تو فرزندان پاک و متزهی را بیافریند. در پی این فرمان، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شتابان رهسپار منزل خدیجه شد.

حضرت خدیجه علیها السلام می گوید: من با تنهایی مأنوس بودم، با فرارسیدن شب روپوشی بر خود می پوشاندم، پرده های خانه ام را آویزان و در خانه را می بستم و پس از به جای آوردن اذکار و اورادم چراغ خانه را خاموش کرده و

ص: ۷۲

۱- (۱)). شاید منظور، نماز نافله باشد.

به بستر می رفتم. شب موعود که فرارسید میان خواب و بیداری ناگهان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پشت در آمد و در را کوبید، صدا زدم پشت در کیست؟ حلقه این در را جز محمد کسی نمی کوبد؟!... خدیجه اظهار می دارد: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با صدایی دلنواز و سخنی شیرین فرمود: «خدیجه! در را باز کن منم محمد». من در را گشودم و نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد منزل شد، سوگند به آن کس که آسمان را برافراشته نگاه داشت و آب را از زمین جوشاند، هنوز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از من فاصله نگرفته بود که احساس کردم به فاطمه باردارم. (۱)

۴. همدم مادر

زمانی که خدیجه دختر خویلد با رسول گرامی اسلام ازدواج کرد زنان مکه او را ترک کرده و با او سخن نمی گفتند و به دیدارش نمی آمدند و آن گاه که به فاطمه باردار شد، هرگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از منزل او بیرون می رفت فاطمه از تاریکی بطن مادر با او راز می گفت و همدم و مونس وی بود. روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به خانه آمد شنید خدیجه با فاطمه سخن می گوید، از او پرسید:

«خدیجه با که سخن می گفتی؟». عرضه داشت: ای رسول خدا! هرگاه با فرزندی که باردارم در منزل خلوت می کنم با من سخن می گوید، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لبخندی زد و فرمود:

«یا خدیجه! هذا أخي جبرئيل عليه السلام يخبرني أنها ابنتي، و أنها النسمة الطاهرة المطهرة، و أن الله تعالى أمرني أن اسميها «فاطمة» و سيجعل الله تعالى من

ص: ۷۳

۱- (۱). بحار الانوار ۷۹/۱۶-۸۰، این مضمون را ذهبی در میزان الاعتدال ۳/۵۴۰ و خطیب بغدادی در تاریخ خود ۵/۸۷ و محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی ۵۴-۵۵ آورده اند.

ذَرِيَّتَهَا أُمَّه يَهْتَدِي بِهِمَ الْمُؤْمِنُونَ»؛ (۱)

خدیجه! برادرم جبرئیل به من خبر می دهد که کودک من دختر و انسانی پاک سرشت و پیراسته است و خدای متعال به من فرمان داده او را فاطمه بنامم خدای سبحان از نسل او پیشوایانی برجسته به وجود می آورد که مؤمنان به وسیله آنان هدایت می یابند.

روایت شده هنگامی که کفار قریش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درخواست کردند دو نیمه شدن ماه را به آنان نشان دهد- بارداری خدیجه به فاطمه آشکار بود- خدیجه با شنیدن این درخواست دشمنان، اظهار داشت: ناکام باد کسی که محمد را تکذیب کند، او بهترین فرستاده و پیامبر خداست، فاطمه از اندرون بطن مادر صدا زد: مادر! اندوهگین مباش و نترس، خداوند حامی و پشتیبان پدرم خواهد بود. (۲)

حضرت خدیجه علیها السّلام که در دوران نخست رنج و دشواری های رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در کنار آن حضرت و شاهد بی اعتنایی زنان مکه نسبت به خود بود، خدای متعال در ازای صبر و شکیبایی اش در راه گسترش رسالت اسلامی، گوهری گرانبها و ارزشمند بدو عنایت کرد و در عوض، او را به بارداری دختری که خود و فرزندانش به جایگاه برجسته ای دست می یافتند، مژده داد.

۵. ولادت پرشکوه فاطمه علیها السلام

دوران بارداری خدیجه پایان یافت و زمان ولادت نزدیک شد و فرزند خدیجه همواره همدم و مونس مادر بود و مادر در آرزوی فرح و شادی

ص: ۷۴

۱- (۱)) . به نقل از ثاقب المناقب (طوسی) / ۱۸۷، به مسند فاطمه علیها السلام از تویسرکانی / ۷۵ مراجعه شود.

۲- (۲)) . به نقل از روض الفائق / ۳۱۴، و الجنه العاصمه / ۱۹۰، مسند فاطمه / ۷۷.

ولادتش بسر می برد. هنگام ولادت فرزند که فرارسید کسی را نزد زنان قریش و بنی هاشم فرستاد تا نزدش حضور یافته و اموری را که زن ها در آن شرایط باید انجام دهند، به عهده گیرند، ولی آنان با فرستادن شخصی نزد خدیجه اظهار داشتند: از آن جا که تو از گفته ما نافرمانی کرده و سخن ما را پذیرا نشدی و با محمد، یتیم فقیر و تهیدست ابو طالب پیمان زناشویی بستی، نزدت نخواهیم آمد و کاری برایت انجام نخواهیم داد.

با شنیدن این سخنان، غم و اندوه به دل خدیجه راه یافت، در همین اثناء چهار زن بلند قامت شبیه زنان بنی هاشم بر او وارد شدند، خدیجه از دیدن آن ها بیمناک شد، یکی از آنان لب به سخن گشود و گفت: خدیجه! نترس؛ ما فرستادگان پروردگارت به سوی تو و خواهران تویم، من ساره و این بانو آسیه دخت مزاحم که همدم تو در بهشت است و این زن، مریم دختر عمران، و دیگری کلثم خواهر موسی بن عمران است. خدای متعال ما را نزد شما فرستاده تا اموری را که زنان در مورد شما باید انجام دهند، بر عهده گیریم.

بدین ترتیب، یکی از آنان سمت راست خدیجه و دیگری سمت چپ و نفر سوم روبرو و چهارمین تن پشت سر آن حضرت قرار گرفت.

و زهرای اطهر دیده به جهان گشود، وقتی روی زمین قرار گرفت، نور رخس خانه های مکه را پرتوافکن ساخت. زنی که روبروی وی قرار داشت نوزاد را گرفت و با آب کوثر شستشو داد و دو قطعه پارچه سفید خارج ساخت در یکی نوزاد را پیچید و با دیگری روی او را پوشاند و سپس وی را به سخن آورد و فاطمه زهرا علیها السلام شهادتین را بر زبان جاری ساخت و سپس بر آنان سلام کرد و هریک را با اسم برد و آن ها بر او لبخند زدند و گفتند: خدیجه! نوزاد پاک و مطهر و پیراسته و خجسته ات را بستان، ولادت این فرزند و فرزندان که

از نسل او به وجود می آیند بر تو فرخنده و مبارک باد.

بدین ترتیب، خدیجه با شادی و سرور زهرا را گرفت و سینه در دهانش نهاد و سینه اش پر از شیر شد. (۱) هرگاه فرزندی از خدیجه متولد می شد، او را برای شیر دادن به دایه ای می سپرد ولی فاطمه زهرا علیها السلام که دیده به جهان گشود کسی غیر از خدیجه به او شیر نداد. (۲)

۶. تاریخ ولادت

تاریخ نگاران در تاریخ ولادت زهرا مرضیه اختلاف نظر دارند، ولی میان علمای شیعه مشهور است که تولد آن مخدّره روز جمعه بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت بوده و دیگران: ولادت آن بزرگوار را پنج سال پیش از بعثت می دانند. (۳)

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: فاطمه علیها السلام روز بیستم جمادی الآخر سال چهل و پنجم ولادت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دیده به جهان گشود، هشت سال در مکه و ده سال در مدینه اقامت گزید و هفتاد و پنج روز پس از رحلت پدر بزرگوارش زندگی کرد و روز سه شنبه سوم جمادی الآخر سال یازدهم هجری روح بلندش به ملکوت اعلیٰ پر کشید. (۴)

از جمله نام های مبارک آن حضرت صدّیقه است یعنی کسی که زیاد تصدیق می کند، چرا که زهرا مرضیه علیها السلام پدر بزرگوارش را تصدیق نمود و در

ص: ۷۶

۱- (۱). دلائل الامامه/ ۸ و ۹، نزهه المجالس ۲/ ۲۲۷، بحار الانوار ۱۶/ ۸۰-۸۱، امالی صدوق/ ۴۷۵.

۲- (۲). عوالم العلوم ۱۱/ ۴۶ به نقل از البدایه و النهایه ۵/ ۳۰۷ چاپ مصر.

۳- (۳). تذکره الخواص/ ۳۰۶، درر السمطین/ ۱۷۵، ذخائر العقبی/ ۶۲، مقاتل الطالبیین/ ۳۰، منابع شیعه مناقب ابن شهر آشوب

۳/ ۳۵۷، کلینی در اصول کافی ۱/ ۴۵۸، بحار الانوار ۴۳/ ۶-۹.

۴- (۴). دلائل الامامه/ ۱۰.

گفتارش با صداقت و راستگو و در رفتار و وفایش بسیار صادقانه عمل می کرد و به راستی که صدیقه کبری برازنده وی بود و به گفته نواده اش امام صادق علیه السلام روزگاران بر محور شناخت شخصیت فاطمه در گردش بوده است. (۱)

نام دیگرش به اعتبار خیر و برکات فراوانی که از ناحیه او پدید می آید مبارکه بود و قرآن کریم بدین جهت که نسل نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تنها از ناحیه وجود مقدس زهرا علیها السلام استمرار یافته، از وی به کوثر یاد کرده است. او، امام ائمه اطهار و مادر دودمان پاک رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آید. وی از رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دفاع نمود و دشواریهایی را که در مسیر پایداری و ایستادگی در برابر ستم پیشگان و منحرفان از خط رسالت دید، به جان خرید. دودمان فراوان، همان خیر و برکات فراوان و یا مهم ترین مصادیق برکات فراوانی است که خداوند به رسول گرامی اش عطا نموده و در سوره کوثر بدان تصریح کرده است.

از ابن عباس روایت شده که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

دخترم فاطمه حوریه ای در چهره آدمیان است، او هیچ گاه خون ندید و مردی با او تماس نگرفت و خداوند بدین سبب او را فاطمه نامید که او و دوستانش را از آتش دوزخ رهایی بخشید. (۲)

هم چنین از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«أن فاطمه حوراء إنسیه، كلما اشتقت إلى الجنة قبلتها»؛ (۳)

فاطمه حوریه ای در چهره انسان است، هرگاه مشتاق بهشت می شوم او را می بوسم.

ص: ۷۷

۱- (۱). بحار الانوار ۱۰۵/۴۳، مناقب ۲۳۳/۳.

۲- (۲). تاریخ بغداد ۳۳۱/۱۲، حدیث ۶۷۷۲، کنز العمال ۱۰۹/۱۲.

۳- (۳). تاریخ بغداد ۸۷/۵، الغدير ۱۸/۳.

مادر آنس بن مالک می گوید: فاطمه زهرا علیها السّلام سیمایی چون ماه شب چهارده و یا سفید و نورانی چونان خورشیدی که از پشت ابر برون آید، داشت دارای گیسوانی مشکین فام بود و بیش از همه مردم به رسول خدا علیها السّلام شباهت داشت. (۱)

حضرت زهرا علیها السّلام به دلیل پیراسته بودن از هرگونه پلیدی و آلودگی، طاهره لقب یافت. به گفته امام باقر علیه السّلام فاطمه هیچ گاه خون حیض و نفاس ندید (۲) و قرآن کریم در آیه تطهیر به پیراستگی او از هرگونه آلودگی گواهی داده است.

فاطمه علیها السّلام به تلخی ها و دشواری ها و مصیبت ها و پاداش هایی که خداوند در دنیا برایش مقدر ساخته بود، رضایت داشت و مورد رضایت پروردگار خویش نیز بود، چنان که قرآن کریم در سوره دهر آن گاه که خداوند از عملکرد وی رضایت یافت و او را از بیم بزرگ روز قیامت مصونیت بخشید، از آن خبر داده است.

فاطمه زهرا علیها السّلام از مصادیق آیه شریف $\text{رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ}$ (۳) است، آن گونه که در رفتار آن مخدّره ملاحظه می کنیم بی تردید وی از بیم عذاب پروردگار خویش ترسان بوده است.

او محدّثه بود زیرا فرشتگان با او سخن می گفتند، همان گونه که با مریم دخت عمران و مادر موسی و ساره همسر ابراهیم علیه السّلام که او را به تولّد اسحاق و پس از او یعقوب مژده دادند، گفت و گو می کردند.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به جهت ارج و احترام و مقام زهرا علیها السّلام او را «امّ ابیها»؛

ص: ۷۸

۱- (۱). مستدرک حاکم ۱۶۱/۳.

۲- (۲). بحار الانوار: ۱۹/۴۳.

۳- (۳). مائده/۱۱۹.

مادر پدر کنیه داد، زیرا هیچ کس به پایۀ زهرا، مورد محبت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم قرار نگرفت و از جایگاه برجسته ای مانند فاطمه نزد پیامبر برخوردار نبود. نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به سان فرزندی به مادر خود، با زهرا رفتار می کرد، همان گونه که فاطمه نیز همانند مادری نسبت به فرزند خویش با پدر بزرگوارش همگرایی داشت، همواره پدر را در آغوش می گرفت و زخم های بدن مبارکش را مرهم می نهاد و از درد و رنج پدر می کاست.

وی از کنیه امّ الائمه نیز برخوردار بود، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خبر داده بود که ائمه علیهم السلام از فرزندان زهرا بوده و حضرت مهدی علیه السلام از نسل آن بزرگ بانو به وجود خواهد آمد. (۱)

ص: ۷۹

۱- (۱). ینابیع الموده ۸۳/۲، منتخب الأثر ۱۹۲، کنز العمال ۱۰۵/۱۲.

مراحل زندگی فاطمه علیها السلام

زهرای مرضیه علیها السلام در سایه پربرکت پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و مادر گرامی اش حضرت خدیجه کبری علیها السلام زندگی کرد. پس از مادر تا زمان هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به مدینه، از پدر مراقبت کرده و نسبت به او چونان مادری مهربان محبت می ورزید، سپس به ازدواج پسر عمویش علی بن ابی طالب علیه السلام درآمد و هم چنان در سایه پر محبت پدر ارجمندش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و در کنف حمایت دولت نوپای اسلامی می زیست. و در انجام وظائف و مسئولیت های دینی و خانوادگی خود در کنار پدر بزرگوار خود فداکارانه تلاش می کرد، تا با رحلت جانسوز پیامبر عظیم الشأن اسلام و غروب خورشید پرفروغ نبوت و رها شدن زمام امور رهبری سیاسی دولت نو بنیاد اسلامی از دست امام علی بن ابی طالب علیه السلام، حادثه فوق العاده بزرگی رخ داد.

در شرایطی که علی بن ابی طالب علیه السلام مسئولیت سامان دادن به آن شرایط و اوضاع دشوار را بر مبنای دین و دور از تعصب و جانبداری قبیله ای و یا عاطفی بر عهده داشت، حضرت زهرا علیها السلام تنها یاور و پشتیبان امام علیه السلام به شمار می آمد.

فاطمه علیها السلام پس از رحلت پدر گرانقدر خود مدتی بسیار اندک در سایه حمایت همسرش امام علی علیه السلام زندگی کرد و در این برهه به اندازه ای غم و

اندوه و رنج محنت تحمّل کرد که تنها خدای سبحان و آفریدگار انسان ها که آگاه بر راز و اسرار غیب است، از آن ها اطلاع دارد.

از این رو، به نظر رسید تحقیق و بررسی خود را در راستای بیان مراحل زندگی آن بزرگ بانو، به شرح ذیل تقسیم بندی کنیم:

نخستین مرحله: دوران کودکی زهرا علیها السلام در کنار پدر و مادر؛

مرحله دوم: پس از وفات حضرت خدیجه، تا دوران ازدواج؛

سومین مرحله: از دوران ازدواج با علی علیه السلام تا زمان رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم؛

مرحله چهارم: پس از رحلت پدر بزرگوار تا زمان بیماری؛

مرحله پنجم: از دوران بیماری تا شهادت؛

بدین ترتیب مراحل سه گانه نخست را در بخش سوم این قسمت، مورد بررسی قرار خواهیم داد و بخش نخست قسمت سوم را به تحقیق و بررسی مرحله چهارم زندگی آن حضرت، و بخش دوم آن را به بررسی مرحله پنجم زندگی بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اختصاص خواهیم داد.

اشاره

زهرا علیها السلام در کنار پدر

کودکی

اشاره

با مطالعه برهه ای که زهرا اطهر علیها السلام در آن دیده به جهان گشود در می یابیم که جامعه جزیره العرب-آن زمان- شاهد رخدادهای مهم و کشمکش ها و اوضاعی بحرانی بود و رسالت جدیدی که نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آورده بود آن جامعه را بر سر چندراهی قرار داده بود.

پدیده زشت زنده به گور کردن دخترکان، یکی از بیرحم ترین پدیده های عقب ماندگی جامعه آن روز به شمار می رفت. در این برهه، نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم-در چهل سالگی-مبعوث به رسالت شد، او به تنهایی دست به کار شد تا یک تنه در برابر کفر جهانی و شرک و بت پرستی بایستد و بر مشکلات و گرفتاری های مهم، فائق آید، نخست از بیم دشمنان پنهانی به تبلیغ رسالت خویش پرداخت تا زمانی که فرمان الهی او را موظف به آشکار ساختن دعوت خود و درهم شکستن صفوف باطل گرایان ساخت. بدین ترتیب، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسالت خویش را آشکارا اعلان و مردم را به آیین اسلام دعوت نمود و هر روز بر تعداد مسلمانان افزوده می شد، دشمنان اسلام از این موج جدید اسلامی خواهی احساس خطر کرده و هر قبیله ای در مورد مسلمانان مستضعف موجود در آن قبیله یورش برده و آنان را دستگیر و به زندان افکندند و با ضرب و شتم و

گرسنه نگاه داشتن و رها کردن بر شن های گرم و تفتیده، و نهادن داغ های آتشین بر پیکر آنان، در صدد گمراه ساختن مسلمانان و بازداشتن از عقیده و آرمانشان برآمدند. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با ملاحظه رنج و مصیبت یارانش، با صدور فرمان هجرت بدانان فرمود:

رهسپار سرزمین حبشه شوید تا خداوند در وضعیتی که شما قرار دارید گشایشی برایتان حاصل فرماید. مسلمانان از بیم فتنه و آشوب و برای حفظ دین و آیین خویش با اطاعت از فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از مکه خارج و وطن و اموال و دارایی خود را به قصد حبشه ترک گفتند. (۱)

۱. فاطمه علیها السلام در شعب

(۲)

آن گاه که قریش دریافت یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در برابر آن ها از خود پایداری نشان داده و آزار و اذیت آنان را تحمل می کنند و از سویی بر عظمت دین اسلام افزوده شده و میان قبایل گسترش می یابد و خود را قادر بر جلوگیری از انتشار آن نمی دانند، میان خود به طراحی نقشه قتل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پرداختند، ابو طالب علیه السلام به مجرد احساس این ماجرا به شعب خود رفت و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را گرد آورد و از آنان خواست از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حمایت و پشتیبانی کنند و حضرت حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، صبح روز بعد حفاظت از جان مقدس پیامبر را بر عهده گرفت، قریش، آنان را در تنگنای محاصره اقتصادی شدیدی قرار دادند. و با امضای پیمان نامه ای میان خود تصمیم گرفتند هیچ گونه داد و ستدی با آنان انجام ندهند. مسلمانان دو یا

ص: ۸۴

۱- (۱). سیره نبوی ابن هشام بخش نخست/ ۳۲۱ چاپ دار المعرفه - بیروت.

۲- (۲). کامل ابن اثیر ۷۶/۲.

سه سال در این وضعیت بسر بردند به گونه ای که توان خود را از دست دادند و مواد خوراکی به طور پنهانی بدان ها می رسید، گاهی از شدت گرسنگی، صدای ناله و فریاد کودکان بلند می شد.

در چنین شرایط و اوضاعی بسیار دشوار، زهرای مرضیه علیها السلام بخشی از ایام شیرخوارگی خویش را در شعب ابو طالب سپری کرد و آن گاه که از شیر گرفته شد، رفته رفته بر شن های داغ شعب به راه افتاد، و سخن گفتن آموخت و با این که صدای ناله گرسنگان و فریاد کودکان محروم را می شنید، در آن دوران تنگدستی و محرومیت اندک اندک، غذا خوردن آغاز کرد، در آرامش شب هر گاه از خواب بیدار می شد، نگهبانان را می دید که از بیم سوء قصد دشمنان به جان پدر بزرگوارش - با دقت و مراقبت - در تاریکی شب اطراف جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در گشت و گذارند، فاطمه اطهر نزدیک به سه سال در این زندان بسر برد و تا پنج سالگی هیچ گونه ارتباطی به جهان خارج از شعب نداشت.

۲. وفات خدیجه علیها السلام و سال اندوه

سال های محاصره به سختی و دشواری سپری شد و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و همراهان از محاصره و قطع رابطه با قریش خارج گردیدند و خداوند نصر و پیروزی خود را نصیب آنان نمود. خدیجه علیها السلام که تنگناهای سال های قحطی رنج و دشواری محاصره و محرومیت ها او را از پای افکنده بود، از محاصره خارج گردید و اکنون این بانوی بزرگ، عمر سراسر جهاد و مبارزه درخشان خود، و زندگی نمونه و بی نظیر خویش را در دنیای زن با جدیت تمام و صبر و شکیبایی سپری نمود، زمان رحلت آن بزرگوار نزدیک شده بود و اراده حق

تعلق گرفته بود او را در جوار خویش جای دهد، مرغ روح بانوی بزرگ اسلام در سال دهم بعثت، سالی که بنی هاشم از محاصره اقتصادی قریش بیرون آمدند، به جنان پرکشید.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در همان سال عمومی خود حضرت ابو طالب علیه السلام حامی و پشتیبان رسالت و یاور دین اسلام را نیز از دست داد و در فقدان او، احساس حزن و اندوه و فراق و جدایی و بیم و وحشت کرد، زیرا عمو و حامی و پشتیبان و مدافع و محبوب دل و یار و یاور خویش، و نیز همسر مهربان و دوست داشتنی و یاورش را از دست داده بود و آن سال را «سال اندوه» نامید.

نه تنها رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در آن سال به مصیبت و اندوه گرفتار آمد، بلکه فاطمه خردسالش که هنوز کام عطشاننش از جام مهر و عاطفه مادری سیراب نگشته بود در این فاجعه غم انگیز با پدر شریک و او نیز بدین مصیبت گرفتار و در آن سال اندوه بار، وی را نیز رنج و دشواری فراگرفت و احساس کرد ابرهای تیره حزن و اندوه و یتیمی بر زندگی پاکش سایه افکن شده است.

پدر بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم احساس کرد وجود مقدس فاطمه را حزن و اندوه به رنج انداخته و اشک های فراق و جدایی از مادر را بر گونه هایش جاری می دید، دل مهربانش به حال او می سوخت و جام احساس عشق و محبت صادقانه پدری اش لبریز می گشت و با زهرایش همدردی می کرد و برای جبران محبت و مهری که آن ها را با فقدان مادر، از دست داده بود، به او عشق و مهر و محبت می ورزید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم به فاطمه محبت می ورزید و فاطمه نیز با پدر محبتی متقابل داشت و هریک با دیگری اظهار همدردی می کردند، هیچ کس در دل پیامبر از محبتی چون زهرا علیها السلام برخوردار نبود و فردی نزدیک تر به او از فاطمه

وجود نداشت. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فاطمه را بسیار دوست می داشت- و هر کجا لازم می دید- بر این محبت و علاقه خود نسبت به فاطمه تأکید می فرمود و میان امت به تشریح مقام و جایگاه زهرا می پرداخت. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با این عمل در حقیقت، موضوع بزرگ و مهمی را که به فاطمه و سلاله پاکش و به همه امت اسلامی ارتباط داشت، زمینه سازی می کرد. سبب تأکید رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر این موضوع این بود که مسلمانان به مقام و منزلت فاطمه و جایگاه فرزندان، امامان و پیشوایان دین، پی ببرند و حق فاطمه را ادا و مقام و منزلت و حرمتش را حفظ نمایند و با معرفی فاطمه، به مسلمانان تأکید می کند که:

«فاطمه بضعه منی فمن أغضبها أغضبني»؛ (۱)

فاطمه پاره تن من است، کسی که او را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته است.

فاطمه علیها السلام نشو و نما کرد و بالندگی یافت و مهر و محبت پدر نسبت به او نیز همراه وی به کمال خود رسید و مهر و عاطفه اش به زهرا فزونی گرفت، فاطمه نیز در مقابل به پدر بزرگوار خویش محبت می ورزید و دل او را از عاطفه و محبت و توجه، سرشار می ساخت. به همین دلیل رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم او را «ام آبیها» نام نهاد.

این گونه مهر و محبت برترین الگو و سرمشق علاقه و محبت پاک پدری به شمار می آمد که در ساختار شخصیت فرزندان و جهت دادن سیر و سلوک و زندگی آنان سهمی بسزا داشت، این عشق و علاقه، برجسته ترین نمونه توجه و عنایت اسلام در مورد دختران مسلمان و تعیین جایگاه و مقام و منزلت آنان تلقی می شود.

ص: ۸۷

۱- (۱). صحیح بخاری ۳۶/۵، کنز العمال ۳۴۲۲۲/۱۲، مناقب ۳۳۲/۳، ذخائر العقبی ۴۷/.

ارادهٔ خدای سبحان بر این تعلق گرفت که فاطمهٔ زهرا علیها السّلام شاهد برههٔ کشمکش رسالت الهی با دشمنان در مکه و ناظر بر رنج و دشواری های پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باشد، او با چشم خود می دید که پدر عزیزش چگونه مورد ظلم و ستم و آزار و اذیت، قرار می گیرد و شاهد فضای خصومت آمیز مکه در مورد خاندان نبوت، خاستگاه هدایت و ایمان و فضیلت بود، او خود گواه بود که پدر ارجمند وی و مؤمنان برگزیده و مبلغان اسلام که در ایمان، گوی سبقت از دیگران ر بوده بودند، چگونه در عرصه های دلاور مردی و جهاد و مبارزه، جان خویش را به خطر می افکندند و این فضای آمیخته از جهاد و مبارزه، در جان و روان زهرای اطهر دارای تأثیر بود و در ساختار شخصیت آن مخدّره و آماده سازی وی برای زندگی همراه با تحمل رنج و سختی، سهم بزرگی داشت.

فاطمهٔ زهرا علیها السّلام در کودکی با همهٔ این دشواری ها دمساز بود و پس از فقدان مادر، در کنار پدر بزرگوار خود که برایش یار و همدم و دوستی مهربان تلقی می شد و از سنگینی بار سرزنش ها و رنج ها و پریشانی های زهرا علیها السّلام می کاست، با رنج و دشواری های بیشتری دست و پنجه درافکند. رنج و اندوه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس از رحلت عمویش ابو طالب که حامی و پشتیبان رسالت و مدافع رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بود، رخ نمود و تا وی زنده بود قریش جرأت تعرّض به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را نداشتند، و هرگاه قصد اهانت به وی داشتند،

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پس از رحلت ابو طالب علیه السلام خود، به بیان اهمیت این پشتیبانی می پردازد و می فرماید: تا زمانی که ابو طالب در قید حیات بود، قریش هم چنان از تعرض به من عاجز و ناتوان بودند. (۲)

قریش، جام کینه توزی و آزار و اذیت خود را در آن برهه دشوار از عمر رسالت، بر وجود نازنین رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرو ریختند و برای کاستن از مقام و جایگاه و شخصیت وی کلیه ابزار و وسائل آزار و اذیت و استهزاء و تمسخری را که در اختیار داشتند، به کار گرفتند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مسیر حفظ مبانی و اصول و ارزش های دعوت و رسالت خویش، دشواری هایی را متحمل شد که هیچ یک از پیامبران خدا، تحمل نکردند. تا آن جا که فردی نادان و سبک سر از قریش مشتی خاک از زمین بر گرفت و بر سر و صورت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پاشید و حضرت با تحمل این آزار و اذیت، به خانه باز می گردد، فاطمه به سیمای پدر می نگرد و نظاره گر اذیت و آزار قریش در مورد پدر بزرگوار خویش است. زهرا علیها السلام می دید دشمنان با این گونه اهانت ها هم چنان بر ادامه خودپسندی و غرور خویش پافشاری دارند و از مشاهده این گونه صحنه ها، رنج و اندوه به دل مبارکش راه می یافت. و بی پروایی جاهلان و مغروران متکبر قریش، نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برایش فوق العاده سنگین بود، آن گاه به سمت پدر می رود و خاک از چهره پاکش می زداید و با آب سر و صورت مبارکش را شست و شو می دهد.

ص: ۸۹

۱- (۱). البدایه و النهایه ۱۵۱/۳، سیره ابن هشام ۴۱۶/۱.

۲- (۲). کشف الغمه: ۱۶/۱، المستدرک علی الصحیحین: ۶۲۲/۲ با الفاظ دیگر.

این منظره دردناک تأثیر خود را بر روح و روان فاطمه به جای می‌نهد، و او را به اظهار حزن و اندوه بر پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رهبر و پیشوای اسلام، وامی‌دارد و به گریه می‌افتد و گستاخی افراد نادان و سرکشان بیدادگر نسبت به شخصیتی که خواهان رهایی آنان از تاریکی‌ها به نور و روشنایی و هدایت و راه راست بود، برایش اندوه بار و رنج آور می‌نمود. رفتار فاطمه پدر را نگران می‌ساخت و احساس می‌کرد قلب نازنین زهرا را رنج و اندوه فرا گرفته است. از این رو، می‌کوشید تا از اندوه فاطمه اش بکاهد و او را به صبر و شکیبای تشویق نماید، لذا دستان مبارک خویش را با محبت و مهربانی بر سر فاطمه می‌کشید و بدو می‌فرمود:

دخترم! گریه مکن، خداوند حافظ و نگاهدار پدر توست و او را در مبارزه بر ضد دشمنان دین و رسالتش یاری خواهد کرد.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با این سخنان جهادی و مربیانه می‌کوشید تا روح بلند جهاد و مبارزه را در جان زهرا علیها السلام غرس و روان و دلش را از صبر و بردباری و اعتماد به خدا، سرشار گرداند.

این صحنه‌های حزن‌انگیز و دردناک پایان‌پذیرفت و آزار و اذیت و بی‌اعتنایی قریش در مورد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و رسالت الهی و هدایت و آزادی، به این اندازه متوقف نگشت، بلکه قریش به سرکشی خود ادامه داده و بر خیره‌سری و تکبر و غرور خویش پافشاری نشان دادند.

از عبد الله بن مسعود روایت شده که گفت: جز یک روز، هیچ‌گاه ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم قریش را نفرین کند و آن زمانی بود که حضرت در حال نماز گزاردن بود جمعی از قریش نشسته بودند و در نزدیکی آنان شکمبه شتری قرار داشت آن گروه با خود گفتند: چه کسی حاضر است این شکمبه را بردارد

و بر پشت پیامبر بیفکند. فردی-عقبه بن ابی معیط- به پا خاست و گستاخانه آن را برداشت و بر پشت پیامبر انداخت و حضرت هم چنان در سجده باقی ماند تا فاطمه زهرا علیها السّلام از راه رسید و آن را از پشت مبارک پدر برگرفت، این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عرضه داشت:

خدایا! از آزار و اذیت جمعی از قریش به تو شکوه می کنم، خدایا! کیفر عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، ابو جهل بن هشام، عقبه بن ابی معیط، ابی بن خلف و امیه بن خلف را به تو وامی گذارم.

عبد الله بن مسعود می گوید: در روز بدر دیدم همه این افراد به قتل رسیده، و اجساد آن ها در چاه افکنده شد، غیر از ابی بن خلف یا امیه که بدنی تنومند داشت و جسدش را قطعه قطعه داخل چاه انداختند. (۱)

زهرا علیها السلام در کنار پدر، تا خانه همسر

۱. هجرت زهرا علیها السلام به مدینه

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای حفظ جان و بقای رسالت خویش، سال سیزدهم بعثت از مکه به یثرب «مدینه منوره» هجرت کرد و به علی بن ابی طالب علیه السّلام سفارش نمود شب هجرت در بستر وی بخوابد تا مشرکان را به اشتباه انداخته و سرگرم کند. و او را به چندین سفارش دیگر توصیه فرمود: از جمله: سفارش فرمود هر گاه وی به جایگاه امن خود «مدینه» رسید شخصی را نزد علی خواهد فرستاد تا به همراه فواطم خاندان خویش و دیگر زنان مسلمان، راهی مدینه گردد و کلیه امانت هایی را که از مردم نزد آن حضرت وجود داشته به

ص: ۹۱

۱- (۱). ذخائر العقبی طبری ۵۷، نظیر این مطلب در البدایه و النهایه ابن کثیر ۳/۳۵۷ آمده است.

صاحبانش برگرداند و بدهی های رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بپردازد.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که به منطقه «قبا» -چند میلی یثرب- رسید و در آن جا استقرار یافت نامه ای توسط ابو واقد لیثی نزد علی علیه السّلام فرستاد و به او فرمان داد به اتفاق فواطم به سمت او حرکت کند و امانات مردم را به صاحبانشان برگرداند، امیر مؤمنان علیه السّلام بی درنگ به خریداری مرکب های سفر پرداخت و اشیاء مورد نیاز سفر و هجرت از مکه را مهیا ساخت و به مؤمنان مستضعفی که با او بودند دستور داد با فرارسیدن شب، پنهانی و مخفیانه خود را به منطقه ذی طوی برسانند.

امام علیه السّلام امانت های مردم را که به صاحبانشان برگرداند در کنار کعبه با صدای بلند اعلان داشت: «مردم! آیا هنوز کسی هست که امانت خود را دریافت نکرده باشد؟ آیا کسی هست که سفارشی مطرح کند؟ آیا کسی وجود دارد که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عهد و پیمانی بسته باشد.» زمانی که کسی به او مراجعه نکرد، امیر المؤمنین رهسپار مدینه شد تا به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بپیوندد. (۱)

علی علیه السّلام فواطم را روز هنگام از مکه خارج ساخت که عبارت بودند از:

فاطمه زهرا علیها السّلام، فاطمه بنت أسد مادر بزرگوار امام علیه السّلام، فاطمه دختر زبیر بن عبد المطلب و فاطمه دخت حمزه بن عبد المطلب؛ برکه، ام ایمن دایه و خدمتگزار رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و پسرش ایمن غلام پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله و سلم نیز در پی آنان راه افتادند و ابو واقد لیثی فرستاده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز با این کاروان به مدینه بازگشت، وی مسئولیت راندن شتران را بر عهده داشت و به جهت بیم از دشمن آن ها را تند می راند امام علی علیه السّلام به او فرمود: «ابو واقد! نسبت به زنان مدارا کن، که بدن هایی

ص: ۹۲

۱- (۱)). مناقب ابن شهر آشوب ۵۸/۲، فصل پیشی گرفتن در هجرت.

ضعیف و ناتوان دارند.» وی در پاسخ عرض کرد: بیم دارم مأمورانی که در پی ما هستند از راه برسند. حضرت فرمود: «نگران مباش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هنگام هجرت به من فرمود: علی! از اکنون هرگز نمی توانند آسیبی به تو برسانند» سپس علی علیه السلام در حالی که این رجز را می خواند، شتران را به آرامی به حرکت درآورد.

و ليس إلا الله فارفع ظنك ايكفیک رب الناس ما أهمکا

قدرتی برتر از قدرت خدا وجود ندارد گمانی غیر از این نداشته باش آنچه تو را بیمناک ساخته خداوند برطرف خواهد نمود.

حضرت طی مسیر نمود، هنگامی که به نزدیکی «ضجنان» رسیدند، هفت سوار نقابدار از پهلوانان نامی قریش که در تعقیب آن ها بودند، به آنان رسیدند و «جناح» غلام حارث بن امیه هشتمین نفر آنان را تشکیل می داد و فردی شجاع و بی پروا بود. امام علی علیه السلام رو به ایمن و واقف کرد و با این که دشمن دیده می شد، به آن دو فرمود: «شتران را بخوابانید و زانوهای آن ها را محکم ببندید.» و خود جلو آمد و زنان را پیاده کرد و دشمن نزدیک شده بود، حضرت با شمشیر برهنه در برابر آن ها قرار گرفت. آن جمع به سمت امام آمده و گفتند: تصور کردی می توانی این زنان را از چنگ ما برهانی؟ پدرت به عزایت بنشیند برگرد، حضرت فرمود: «اگر بازنگردم چه؟» گفتند: به ناچار باید برگردی، وگرنه سرت را برمی گردانیم و سواران دشمن به زنان و شتران نزدیک شدند تا در آن ها ایجاد رعب و وحشت نمایند، که علی علیه السلام از آنان جلوگیری کرد.

جناح، شمشیری حواله سر امیر المؤمنین علیه السلام کرد، حضرت ضربت او را جا خالی داد و با چابکی ضربتی بر کتف او وارد ساخت که شمشیر، او را دو نیمه ساخت و به کتف اسبش رسید و سپس با شمشیر به بقیه حمله ور شد.

آنان از برابرش پا به فرار گذاشتند و به امام گفتند: ای پسر ابو طالب ما را ببخش

و از ما درگذر. حضرت فرمود: «من اکنون به سوی پسر عمویم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رهسپارم، هر کس دوست دارد بدنش را قطعه قطعه و زمین را از خونش سیراب سازم، مرا تعقیب کند.» بدین ترتیب، دشمن با خواری و ذلت و شکست، به دیار خود بازگشتند.

آن گاه امیر المؤمنین علیه السلام رو به همراهانش ایمن و ابو واقد کرد و به آن ها فرمود: «زانوی شتران خود را باز کنید» سپس پیروزمندانه کاروان را به حرکت درآورد تا در «ضجنان» فرود آمدند یک شبانه روز در آن جا درنگ کردند و جمعی از مؤمنان مستضعف به آن بزرگوار پیوستند. آن شب را تا صبح در همه حالات، به نماز و راز و نیاز و یاد خدا سپری کردند، آن گاه امام علیه السلام نماز صبح را با آنان به جماعت خواند و پس از آن مسیر خود را ادامه داده تا به منطقه «قبا» نزدیک مدینه رسیده و به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در آن سامان در انتظار آنان به سر می برد، پیوستند. (۱)

قبل از رسیدن آنان به آن منطقه فرشته وحی بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرود آمد و آیاتی از قرآن مجید را در شأن آنان نازل کرد از جمله:

□
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...؛ (۲)

آنان که در حال ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده، خدا را یاد می کنند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پانزده روز در منطقه «قبا» در انتظار ورود کاروان علی علیه السلام درنگ فرمود و در آن فرصت مسجد «قبا» را بنا کرد که در مورد آن آیاتی نازل گردید:

لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ؛

ص: ۹۴

۱- (۱). مناقب ۱/۱۸۴.

۲- (۲). آل عمران/۱۹۱-۱۹۵.

مسجدی که از روز نخست بر اساس و پایه تقوا بنا شده، شایسته تر است که در آن به عبادت بایستی.

از این رو، حضرت مردم را به نماز خواندن در آن مسجد و پر رونق نگاه داشتن آن تشویق و پاداش بزرگ کسی را که در آن نماز بگذارد بیان فرمود.

پس از استراحت کاروان، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم همراه با یاران و خاندان خویش رهسپار مدینه گردید و انبوه جمعیت مسلمان با خواندن اشعار و سرودهای محلی و شعارهای خوش آمد گویی از آن بزرگوار مراسم استقبال به جای آوردند و بزرگان یثرب و سران قبایل اوس و خزرج، تشریف فرمایی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را خیرمقدم گفته و کلیه امکانات مالی و نظامی خود را در اختیار آن حضرت قرار دادند. هرگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مسیر خود از محله های مسلمانان عبور می کرد بزرگان آن مناطق پیشاپیش دیگران سعی در گرفتن مهار ناقه حضرت داشتند تا شاید رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای پذیرایی و امنیت در محله آنان نزول اجلال فرماید و پیامبر اسلام در حق همه آنان دعای خیر می کرد و می فرمود: «مسیر شتر را باز بگذارید که خودش مأمور است.»

ناقه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در زمین وسیعی در مجاورت خانه ابو ایوب انصاری خوابید و حضرت از آن پیاده شد و فاطمه زهرا علیها السلام نیز به همراه فواطم از مرکب های خویش پیاده و بر ام خالد (مادر ابو ایوب انصاری) وارد شدند.

زهراى مرضیه علیها السلام مدت هفت ماه در کنار پدر به سر برد تا ساختمان مسجد و خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به پایان رسید. خانه پیامبر بسیار ساده و بی پیرایه و دارای چند اطاق بود که برخی از آن ها با سنگ و بعضی با شاخه درخت خرما ساخته شده بودند، اما حسن مجتبی علیه السلام نواده رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در روایتی که از آن بزرگوار رسیده در خصوص ارتفاع سقف خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم

فرموده است: من در جوانی وارد اطاق های رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که می شدم، دستم به سقف آن ها می رسید.

اثاثیه ای را که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای خانه جدید خود تدارک دیده بود، فوق العاده ساده و معمولی و بی پیرایه بود، آن بزرگوار برای خود تختی از چوب تهیه کرده بود که پایه هایش به وسیله لیف های خرما به یکدیگر بسته شده بود. فاطمه زهرا علیها السلام در سرزمین هجرت و در خانه پدر بزرگوار خویش که در سرزمین اسلام، از کمال سادگی برخوردار بود، استقرار یافت تا از توجه و عنایت و علاقه و محبت پدر بهره مند گردد، عنایت و توجه و محبتی که هیچ زن و هیچ یک از مردم غیر از فاطمه، نظیر آن را برخوردار نبود.

فاطمه زهرا علیها السلام دخت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با هجرت از مکه به مدینه به این خانه پا نهاد تا پدر بزرگوار خود را میان یارانش نظاره گر باشد، یارانی که در راه او جان خویش را فدا می ساختند و نیز آن حضرت را همراهی می کردند، مهاجران در کنار برادران مسلمان خویش از اوس و خزرج، امتیت و آرامش یافتند و در کنار نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به تبلیغ اسلام و برنامه ریزی برای فردایی بهتر پرداختند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میان مهاجران و مسلمانان مدینه پیمان برادری ایجاد کرد تا بیم و نگرانی غربت را از دل آنان بزدايد و با ایجاد این پیوند برادری، آن ها را در یک صف که همان ایمان به خدای یکتا و بی شریک بود قرار داد و بعضی را به برخی دیگر مرتبط ساخت و علی علیه السلام را به برادری خود برگزید و در جمع انبوه مهاجر و انصار دست او را گرفت و فرمود:

«هذا أخي و وصيي و وارثي من بعدی»؛ (۱)

ص: ۹۶

۱- (۱). قادتنا، از میلانی ۳۸۹/۳ به نقل از حياه الحيوان ۱/۱۱۸، البدایه و النهایه ۳/۲۷۷.

این شخص (علی) وصی و وارث پس از من خواهد بود.

بر این پیمان برادری که علی علیه السّلام بدان دست یافت دیری نگذشت که به افتخار دامادی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و همسری محبوب ترین دختران پیامبر و عزیزتر از جان آن حضرت نیز نائل آمد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس از استقرار در مدینه با «سوده» ازدواج کرد، وی نخستین زنی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بعد از رحلت حضرت خدیجه رضوان الله علیها، او را به ازدواج خویش درآورد و پس از او با «امّ سلمه، دخت ابو امیه» ازدواج نمود و سرپرستی امور دختر گرامی اش حضرت زهرا علیها السلام را به این بانوی گرامی سپرد.

امّ سلمه می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مرا به ازدواج خویش درآورد و امور مربوط به فاطمه زهرا علیها السلام را به من سپرد و من به تربیت و راهنمایی آن مخدّره پرداختم، ولی به خدا سوگند! ادب زهرا از من بیشتر و به تمام کارها از من آشناتر بود. (۱)

۲. خواستگاری

فاطمه زهرا علیها السلام در مجد و عظمت و اصالت خانوادگی، سرآمد بانوان دوران خویش بود، وی دخت نبی اکرم حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله و سلم و خدیجه کبری سلاله فضیلت و دانش، برخوردار از فضایل نیک و در اوج زیبایی آفرینش و اخلاق قرار داشت و به بلندای کمال معنوی و انسانی و جایگاهی والا دست یافت و ستاره وجود مقدسش درخشید.

(۲)

ص: ۹۷

۱- (۱). دلائل الامامه ۱۲.

۲- (۲). سیره الائمه الاثنی عشر ۸۱/۱-۸۰-۸۱.

حضرت زهرا علیها السّلام در کودکی در پختگی اندیشه و رشد عقلی دارای امتیاز و برتری بود، خدای متعال به آن مخدّره خردی کامل، هوشی سرشار، فراستی فوق العاده و موهبت های بسیاری عطا کرده و از فضایل برجسته ای برخوردار بود و در سایه پربرکت پدر بزرگوارش نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم هر روز بالندگی می یافت، تا به سنّ کمال رسید!

با فرارسیدن سال دوّم هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که نشانه های استقرار و آرامش مسلمانان در مدینه نمودار گشت، آن دسته از بزرگان قریش که از فضیلت و سابقه در اسلام و جاه و مقام و دارایی برخوردار بودند، زهرای مرضیه را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم خواستگاری کردند. و حضرت به گونه ای مناسب دست ردّ به سینه آن ها نهاد و به هریک از آنان که نزدش می آمدند می فرمود:

«در ارتباط با ازدواج زهرا منتظر فرمان خدا هستم.» و به گونه ای از آنان رویگردان می شد که تصور می کردند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر آنان خشمگین شده است. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم زهرا اطهر را برای علی ذخیره کرده بود و علاقه داشت وی از فاطمه خواستگاری کند. (۲)

از بریده منقول است که گفت: ابو بکر از فاطمه زهرا علیها السّلام خواستگاری کرد، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در پاسخ او فرمود: «فاطمه از سنّ لازم برخوردار نیست و من در ارتباط با ازدواج او در انتظار مقدرات الهی هستم.»

عمر در مسیر راه به او برخورد، ابو بکر ماجرا را با وی در میان گذاشت، عمر در پاسخ وی گفت: پیامبر دست ردّ بر سینه ات نهاده. آن گاه عمر خود، به خواستگاری فاطمه رفت که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم خواسته او را نپذیرفت. (۳)

ص: ۹۸

۱- (۱). کشف الغمّه ۱/۳۵۳.

۲- (۲). همان ۱/۳۵۴.

۳- (۳). تذکره الخواص ۳۰۶.

امام علی علیه السلام در اندیشه خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام بود ولی بر سر دو راهی فقر و محرومیت و تنگدستی که خود و جامعه اسلامی با آن دست به گریبان و سبب شده بود، وی را از اندیشه ازدواج خارج ساخته و به خود و نگرانی های تشکیل خانواده مشغول سازد و بین واقعیت موجود خود که بیست و یک سال از عمر شریف وی سپری می شد، (۱) باقی مانده بود و زمان آن رسیده بود با فاطمه ای که جز علی همتایی نداشت و کسی نیز جز فاطمه لایق همسری علی نبود، ازدواج کند، زیرا در دنیا همتایی برای زهرا ی مرضیه یافت نمی شد.

روزی امام علی علیه السلام به مجرد این که دست از کار کشید، شتر آبکش خود را باز کرد و آن را به سوی خانه آورد و در آن جا بست، سپس به سمت منزل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که آن روز در خانه ام سلمه شرف حضور داشت، رهسپار شد در اثنا یی که امام علی علیه السلام در مسیر راه بود فرشته ای از آسمان، فرمان الهی را بر پیامبر نازل کرد که نور را به تزویج نور، یعنی فاطمه را به ازدواج علی علیه السلام در آورد. (۲)

علی علیه السلام در خانه را به صدا در آورد، ام سلمه گفت: کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به ام سلمه فرمود: «ام سلمه! به پا خیز و در را به روی او بگشا و به وی اجازه ورود بده، این شخص مردی است که خدا و رسول، او را دوست دارند و او نیز دوستدار خدا و رسول است.» ام سلمه عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! کسی را که با این اوصاف

ص: ۹۹

۱- (۱). ذخائر العقبی ۳۶.

۲- (۲). معانی الاخبار ۱۰۳، خصال ۶۴۰، امالی صدوق ۴۷۴، بحار الانوار ۱۱۱/۴۳.

یاد می‌کنی و هنوز ندیده‌ای که او کیست؟

فرمود: امّ سلمه! لحظه‌ای درنگ نما، این مرد شخصی ناآگاه و سبکسر نیست، او برادر و پسر عمو و محبوب‌ترین مردم پیش من است.

امّ سلمه می‌گوید: به گونه‌ای شتابان به پا خاستم که نزدیک بود پایم روی چادرم قرار گیرد و بلغزم، در را گشودم دیدم علی بن ابی طالب علیه السّلام است و بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وارد شد و عرضه داشت:

«السّلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته»؛

دروود و رحمت و برکات خدا بر تو ای رسول خدا.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در پاسخ فرمود:

«و علیک السّلام یا ابا الحسن، إجلس»؛

دروود بر تو ابو الحسن، بنشین.

علی علیه السّلام در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نشست و سر به زیر افکنده و به زمین می‌نگریست، گویی برای کاری آمده بود ولی از بیان آن شرم داشت، به همین دلیل سر خود را به زیر افکنده بود، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از آن چه در دل علی می‌گذشت آگاه بود از این رو، به او فرمود: «ای ابو الحسن! بنظرم برای کاری بدین جا آمده‌ای، خواسته‌ات را بیان کن و آن چه را در دل داری ابراز نما، هرگونه خواسته‌ای داشته باشی نزد من برآورده خواهد شد.»

علی علیه السّلام عرضه داشت:

پدر و مادرم فدایت! شما مرا در کودکی از عمویت ابو طالب (پدرم) و فاطمه بنت أسد (مادرم) بازگرفتی و غذای خود را به من خوراندی و آن گونه که خود می‌خواستی مرا در دامانت تربیت نمودی، شما از حیث نیکی و احسان و محبت در حق من، از پدر و مادرم ابو طالب و فاطمه بنت أسد، نزد من والاتری، خدای متعال مرا توسط شما و به دست مبارک

شما به هدایت رهنمون گشت. به خدا سوگند! شما گنجینه و ذخیره من در دنیا و آخرت هستی، ای رسول خدا! دوست داشتم در کنار حمایت و پشتیبانی ام از شما، خانه و همسری داشته باشم که در کنارش آرامش یابم و اکنون با میل و رغبت به خواستگاری دخترت فاطمه آمده ام، آیا دوست داری او را به ازدواج من درآوری؟

چهره رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از شادی و سرور شکفت و نزد فاطمه آمده فرمود:

«علی به خواستگاریت آمده و تو او را به خوبی می شناسی، نظرت چیست؟» زهرای مرضیه سکوت کرد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «الله اکبر! سکوت فاطمه، یعنی رضایت او.» و از نزد زهرا بیرون رفت و وی را به ازدواج علی علیه السلام درآورد. (۱)

ام سلمه می گوید: چهره مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از خوشحالی شکفت و سپس به چهره علی لبخندی زد و فرمود: «آیا مالی در اختیار داری تا با آن فاطمه را به ازدواجت درآورم؟»

علی علیه السلام عرضه داشت: «پدر و مادرم فدایت! به خدا سوگند! آن چه دارم بر شما پوشیده نیست، غیر از شمشیر و زره و شتری آبکش چیزی در اختیار ندارم.»

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: علی جان! تو از شمشیرت بی نیاز نیستی و به وسیله آن در راه خدا مبارزه می کنی و با دشمنانش می جنگی و به وسیله شتر آبکش خود به خانواده و نخلستان خود آب می رسانی و در سفر بار و بنه ات را بر آن می نهی. بنابراین، من با همان زره حاضرم دخترم را به ازدواجت درآورم و فرمود: ای ابو الحسن! آیا به تو مژده ندهم؟

علی علیه السلام می فرماید: عرضه داشتم: پدر و مادرم به فدایت! مژده ام دهید یمن وجود شما همواره خیر و برکت و قدمتان مبارک و کارهایتان حکمت آمیز بوده است و درود خدا بر شما باد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

ص: ۱۰۱

ای علی! به تو مژده می دهم که خدای-عزّوجلّ-قبل از آن که من زهرا را در زمین به ازدواج تو درآورم، در آسمان او را به عقد تو درآورده است. اندکی پیش از آمدنت در همین مکان، فرشته ای از آسمان بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای-عزّوجلّ-نظری به زمین افکند و تو را از میان آفریدگانش برگزید و به رسالت، مبعوث ساخت. بار دوّم توجّهی نمود و از میان آنان برایت برادر و وزیر و یاور و دامادی را گزینش کرد و دخترت فاطمه علیها السّلام را به ازدواج او درآورد و فرشتگان در آسمان به میمنت این مناسبت، جشن گرفتند.

ای محمد! خدای-عزّوجلّ-به من فرمان داده که به تو بگویم علی را در زمین به ازدواج زهرا درآور و آندو را به تولّد دو پسر پاکیزه و پیراسته و نجیب و پاک و نیک سرشت که در دنیا و آخرت از دیگران برترند، مژده بده. ای علی! به خدا سوگند! هنوز فرشته از نزدم به آسمان بالا نرفته بود که تو در خانه را به صدا درآوردی. (۱)

۴. ازدواجی آسمانی

ابن ابی الحدید می گوید: به گواهی فرشتگان الهی، ازدواج حضرت علی علیه السّلام با زهرا علیها السّلام پس از آن که خداوند او را در آسمان به ازدواج زهرا درآورد، صورت پذیرفت. (۲)

از جابر بن عبد الله روایت شده گفت: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فاطمه را به ازدواج علی علیه السّلام درآورد، از فراز عرش، وی را به ازدواج آن مخدّره درآورده بود. (۳)

ص: ۱۰۲

۱- (۱). بحار الانوار ۱۲۷/۴۳.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ۱۹۳/۹، این روایت در ذخائر العقبی به عبارتی دیگر آمده است.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۴۲/۴۳.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

من نیز مانند شما یک بشرم، میان شما ازدواج می کنم و فرزندانم را به ازدواج شما درمی آورم جز فاطمه که فرمان ازدواج او از ناحیه خدا صورت گرفته است. (۱)

۵. خطبه عقد

انس می گوید: من خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نشسته بودم که وحی بر آن بزرگوار نازل شد، زمانی وحی پایان پذیرفت، حضرت به من فرمود:

انس! می دانی جبرئیل از جانب خداوند برایم چه فرمانی آورد؟ عرض کردم: خدا و رسولش از آن چه جبرئیل آورده آگاه ترند. پدر و مادرم فدایت! چه نازل کرد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «خداوند به من دستور داد فاطمه را به ازدواج علی در آورم، اکنون بشتاب و مهاجران و انصار را به حضورم فراخوان.»

انس می گوید: من آنان را دعوت کردم، زمانی در جایگاه خود قرار گرفتند نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

«الحمد لله المحمود بنعمته، المعبود بقدرته، المطاع بسلطانه، المرغوب اليه فيما عنده، المرهوب عذابه، النافذ أمره في أرضه و سمائه، الذي خلق الخلق بقدرته و ميزهم بأحكامه، و أعزهم بدينه، و أكرمهم بنبيه محمد، ثم إن الله تعالى جعل المصاهرة نسبا و صهرا، فأمر الله يجرى إلى قضائه و قضاؤه يجرى إلى قدره، فلكل قدر أجل و لكل أجل كتاب يمحوا الله ما يشاء و يُثبت و عنده أم الكتاب، ثم إن الله أمرني أن أزوج فاطمه بعلی، فاشهدكم أنني قد زوجته علی أربعمائه مثقال من فضه إن رضی بذلك علی؛»

ص: ۱۰۳

حمد و سپاس خدایی را می سزد که به واسطه نعمت هایش ستایش و به واسطه قدرتش پرستش می شود و در قلمرو حکومتش همه از او فرمان می برند و به موهبت هایش علاقه مندند و از عذابش بیم دارند، خداوندی که فرمانش در زمین و آسمانش نافذ است، آن که مخلوقاتش را به قدرت خویش آفرید و با دستوراتش آن را از یکدیگر جدا ساخت و با دین و آیین خود سرافرازشان نمود و به واسطه پیامبرش گرامی داشت، خدای متعال خویشاوندی به سبب ازدواج را نوعی نسب فامیلی مقرر داشت. بنابراین، حکم الهی در مسیر قضای او و قضای او بر تقدیرش جاری است و هر تقدیری مدتی و هر مدتی سرنوشتی دارد خداوند آن چه را بخواهد محو یا اثبات می کند و لوح محفوظ در پیشگاه اوست اینک به فرمان الهی فاطمه را با مهریه ۴۰۰ مثقال نقره در صورت رضایت علی به ازدواج او در می آورم و شما مردم را بر این امر گواه می گیرم.

علی علیه السلام در آن زمان حضور نداشت و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را برای انجام کاری فرستاده بود، پس از آن رسول اکرم فرمان داد طبقی از رطب تازه پیش روی ما نهادند و آن گاه فرمود: تناول کنید. ما مشغول تناول رطب بودیم که علی علیه السلام وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر او لبخندی زد و فرمود:

ای علی! خداوند به من فرمان داده فاطمه را به ازدواج تو در آورم، اگر راضی باشی من او را با مهریه چهارصد مثقال نقره به ازدواج تو در آورم.

علی علیه السلام عرضه داشت: «البته که راضی هستم». و سپس علی علیه السلام به پاس این موهبت، سجده شکر به جا آورد و عرضه داشت: «حمد و سپاس خدایی که مرا مورد علاقه بهترین آفریده اش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم قرار داد.» پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «خداوند برکات خویش را بر شما ارزانی دارد، و در وجودتان خیر و برکت ایجاد نموده و شما را سعادت مند گرداند و دودمانی فراوان و پیراسته و پاک به شما مرحمت فرماید.» انس می گوید: به خدا

سوگند! خداوند در حقیقت از نسل آن دو بزرگوار دودمانی فراوان به وجود آورد. (۱)

۶. مهریه و جهیزیه زهرا علیها السلام

علی علیه السلام پس از فروش زره خویش به عثمان به مبلغ چهارصد درهم سیاه هجری، هزینۀ مهریه را به خانه آورد و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آن را دریافت کرد و به برخی از اصحاب و همسران خود سپرد تا اثاثیه منزل جدید را خریداری نمایند، صورت جهیزیه آن حضرت عبارت بود از:

۱. پیراهن، یک قواره به هفت درهم

۲. مقنعه، یک عدد، به چهار درهم

۳. قتیفه مشکی خیری، یک عدد

۴. تخت خواب چوبی که دور آن با لیف خرما پیچیده شده بود

۵. دو عدد تشک کتان مصری که یکی با پشم گوسفند و دیگری با لیف خرما پر شده بود

۶. چهار عدد بالش از پوست دباغی شده طائف که با اذخر (نوعی گیاه معطر) پر شده بود

۷. پرده پشمی، یک عدد

۸. حصیر بافت هجر، یک عدد

۹. دستاس، یک عدد

۱۰. دلو چرمی، یک عدد

ص: ۱۰۵

۱- ((۱)). کفایه الطالب باب ۷۸ ص ۲۹۸، مناقب ۳/۳۵۱ فصل مربوط به ازدواج فاطمه علیها السلام کشف الغمه ۱/۳۴۸-

۳۴۹، ذخائر العقبی ۴۱.

۱۱. تشت مسی، یک عدد

۱۲. قدح بزرگی ویژه دوشیدن شیر

۱۳. تنگ آب خوری، یک عدد

۱۴. آفتابه ای قیراندود

۱۵. سبوی گلی سبز رنگ، یک عدد

۱۶. کوزه سفالی، دو عدد

۱۷. سفره چرمی، یک عدد

۱۸. چادر قطرانی، یک عدد

۱۹. مشک آب، یک عدد

خریداران این اثاثیه اظهار داشتند: همه این اشیاء را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آورده و مقابل حضرت نهادیم. وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بدان ها نگریست به گریه افتاد و اشک های مبارکش جاری شد و سپس سرش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: خدایا! این زندگی را بر خانواده ای که بیشتر ظروف آن ها سفالین است، خجسته گردان. (۱)

سپس علی علیه السلام خانه اش را مرتب ساخت و کف اطاق و منزل را با ماسه های نرم پوشاند و چوبی را میان دو دیوار نصب کرد تا لباس هایشان را بر آن بیاویزند، و زمین اطاق را با پوست دباغی شده گوسفند فرش کرد و بالش هایی از لیف خرما در آن قرار داد.

از ابو یزید مدینی نقل شده گفت: آن گاه که فاطمه زهرا علیها السلام به خانه علی علیه السلام رفت، در منزل آن حضرت جز ماسه هایی که به زمین گسترده شده بود

ص: ۱۰۶

و چند بالش و کوزه ای گلی و آب خوری سفالین، چیز دیگری وجود نداشت. (۱)

۷. مقدمات عروسی

علی علیه السلام خود فرمود:

پس از انجام مراسم عقد، یک ماه درنگ کردم و به جهت شرم و حیایی که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داشتم در مورد ازدواج با فاطمه زهرا علیها السلام باب سخن را نمی گشودم، ولی هرگاه با آن حضرت خلوت می کردم به من می فرمود: ای علی! همسرت چه اندازه نیک سرشت و آفرینشی زیبا دارد! ای علی! به تو مژده دهم که من بانوی بانوان جهانیان را به ازدواج تو در آوردم. علی علیه السلام می فرماید: یک ماه بعد که برادرم عقیل وارد خانه ام شد به من گفت: برادر جان! به هیچ چیز مانند ازدواج تو با فاطمه دخت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خوشحال نمی شوم چرا در این زمینه با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سخن نمی گویی تا اجازه دهد زهرا به خانه ات بیاید؟ و با حضور شما دو تن در کنار یکدیگر، دلشاد گردی؟

علی علیه السلام در پاسخ گفت:

برادر، به خدا سوگند! من نیز زیاد علاقه مندم این کار عملی شود ولی شرم دارم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین درخواستی کنم.

امام علیه السلام فرمود: عقیل به من گفت: تو را سوگند می دهم که همراه با من نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیایی و هر دو به قصد زیارت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به پا خاستیم. در مسیر حرکت «برکه» ام ایمن خدمتکار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به ما برخورد، ما چرا را

ص: ۱۰۷

۱- (۱). فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفی/ ۴۷۷ به نقل از مناقب احمد ابن حنبل.

با او در میان گذاشتیم، وی پیشنهاد کرد: شما چنین کاری انجام ندهید، فرصت دهید ما با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این خصوص گفت و گو کنیم، زیرا سخن زنان در این زمینه در دل مردان مؤثرتر است.

آن گاه، امّ ایمن باز گشت و نزد ام سلمه رفت و وی را از ماجرا آگاه ساخت و زنان پیامبر از قضیه اطلاع حاصل کردند و دسته جمعی خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسیدند و گرد حضرت حلقه زدند و امّ سلمه در آن جمع سخن گفت و عرضه داشت: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! پدران و مادرانمان فدایت! به قصد انجام کاری خدمت شما گرد آمده ایم که اگر خدیجه زنده بود قطعاً از آن دلشاد می گشت. امّ سلمه می گوید: به مجرد این که ما نام خدیجه را بردیم حضرت به گریه افتاد و فرمود:

گفتی خدیجه! کجا زنی مانند خدیجه یافت می شود؟ زمانی که همه مرا تکذیب می کردند، خدیجه مرا تصدیق کرد و در راه پیشبرد دین الهی از من پشتیبانی نمود و برای گسترش اسلام اموال و دارایی اش را هزینه کرد.

امّ سلمه می گوید: عرض کردیم پدران و مادرانمان فدای شما! آنچه درباره خدیجه فرمودی صحیح است، ولی به هر حال او اینک در جوار معبود آرمیده و از دنیا رفته است و خداوند ما را به این مقام و جایگاه تهنیت گفته است و ما و خدیجه را در درجات بهشت و رضوان و رحمت خویش در کنار یکدیگر قرار خواهد داد. ای رسول خدا! اکنون علی بن ابی طالب، برادر دینی و پسر عموی واقعی شما، علاقه مند است اجازه فرمایی فاطمه زهرا به خانه اش برود و در کنار یکدیگر زندگی کنند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

امّ سلمه! چرا علی خود، این موضوع را از من درخواست نکرد؟ عرض کردم: شرم و حیا مانع پرسش او بود. امّ ایمن می گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: نزد علی

برو و او را نزد من بیاور. من از خدمت رسول خدا بیرون رفتم و علی در انتظارم بود تا پاسخ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از من بشنود، وقتی مرا دید فرمود: امّ ایمن، چه خبر؟

عرض کردم: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شما را خواسته است، علی علیه السّلام فرمود: من بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که وارد شدم، همسرانش به پا خاستند و به خانه رفتند و من در حضور پیامبر نشستم و از شرم سر به زیر افکنده بودم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: آیا علاقه مندی همسرت را به خانه ببری؟ من در حالی که از شرم سر به زیر افکنده بودم عرضه داشتم: پدر و مادرم فدایت، آری.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: بسیار خوب! علی جان! ان شاء الله همین امشب و یا فردا شب ترتیب کار را داده و زهرا را به خانه ات خواهم فرستاد. سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ متوجه همسران خود شد و فرمود: چه کسی این جاست؟ امّ سلمه عرضه داشت: منم امّ سلمه و زینب، و فلانی و فلانی، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به آنان فرمود: در یکی از حجره هایم برای دخترم و پسر عمویم اطاقی تدارک بینید. امّ سلمه عرض کرد: در کدام حجره؟ فرمود: در حجره خودت و به همسرانش دستور داد فاطمه را بیاریند و امور مربوط به او را در خور شأن و مقامش انجام دهند.

امّ سلمه می گوید: از فاطمه پرسیدم: آیا عطری برای معطر ساختن خویش ذخیره کرده ای؟ فرمود: آری، شیشه ای آورد و مقداری از آن عطر به کف دست من ریخت و آن را بوییدم تا آن روز هرگز چنان بوی خوشی استشمام نکرده بودم، عرض کردم: این عطر را از کجا تهیه کرده ای؟ فرمود:

دحیه کلبی همواره خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می رسید. روزی پدرم به من فرمود: فاطمه جان! از اندازی برای عمویت بگستر آن را آورده و گستردم و روی آن نشست هنگامی که برخاست از لابلای لباس هایش چیزی به زمین افتاد، پدرم به من دستور داد آن ها را جمع کنم، [علی علیه السّلام در مورد این اشیاء از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسید، حضرت فرمود: این ها عنبر است که از

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علی علیه السَّلام فرمود: علی جان! در عروسی ولیمه ای باید داده شود.

سعد می گوید: من گوسفندی در اختیار داشتم و گروهی از انصار نیز مقداری ذرت تهیه کردند و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از مبلغ پولی که به ام سلمه سپرده بود ده درهم ستاند و به من داد و فرمود: مقداری روغن و خرما و کشک تهیه کن. من آن ها را خریداری کرده و نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آوردم. آن بزرگوار آستین های خود را بالا زد و سفره ای چرمی خواست و با دست مبارک خویش خرما را شکافت و به روغن آمیخت و کشک را به آن اضافه کرد و به شدت مالش داد تا هسته هایش جدا شد و سپس فرمود: علی جان! هر که را دوست داری، دعوت کن.

امیر المؤمنین علیه السَّلام می فرماید: من برای دعوت میهمانان به سمت مسجد رفتم دیدم مسجد مملو از صحابه است، شرم کردم که تنها عده ای از آنان را دعوت کنم، از این رو، بر جایگاه بلندی قرار گرفتم و اعلان کردم: همگی برای ولیمه عروسی فاطمه در خانه ما حضور یابید، در پی این اعلان مردم دسته دسته به حرکت درآمدند و من از مشاهده انبوه جمعیت و غذای اندکی که تدارک دیده بودیم، شرم داشتم، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که از دل من آگاه بود فرمود:

علی جان! من هم اکنون از خداوند درخواست خیر و برکت خواهم کرد، سپس سفره را با دستمالی پوشانید و به من فرمود: هر بار، ده تن از افراد را برای پذیرایی نزد من بفرست و من این کار را انجام دادم و همه مردم غذا می خوردند و بیرون می رفتند و از غذا چیزی کاسته نمی شد.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با دست مبارک خویش غذا را در ظرف می ریخت و عباس و حمزه و علی و عقیل، از مردم پذیرایی می کردند. علی علیه السَّلام فرمود:

چهار هزار تن از مردم همه از غذا و آشامیدنی مجلس من تناول کردند و آشامیدند و

برایم از خدا درخواست خیر و برکت نمودند و از خانه بیرون رفتند.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تعدادی بشقاب بزرگ خواست و آن ها را پر از غذا نمود و به منازل همسران خود فرستاد و سپس بشقابی طلبید و در آن غذا ریخت و فرمود: این ظرف غذا مربوط به فاطمه و همسر اوست. (۱)

۸. شب عروسی

پس از غروب آفتاب، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به ام سلمه فرمود: ام سلمه! فاطمه را نزد من بیاور. ام سلمه فاطمه را نزد پدر آورد، دامن لباسش به پاهای مبارکش می پیچید از حضور در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عرق شرم از رخسارش بر زمین می ریخت و پایش می لغزید، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: خدا در دنیا و آخرت تو را از لغزش باز دارد. وقتی فاطمه مقابل پدر ایستاد، حضرت نقاب از چهره مبارک زهرا برگرفت تا علی علیه السلام او را ببیند.

سپس رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به دختران عبدالمطلب و زنان مهاجران و انصار دستور داد فاطمه را همراهی کنند و با اظهار شادمانی و با خواندن اشعار و تکبیرگویان، حمد و سپاس خدا گویند و سخنی را که خشم خدا در آن باشد بر زبان نیاورند.

جابر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم زهرا را بر ناقه و یا استر شهبای خود سوار کرد و سلمان مهار آن را در دست گرفت و پیرامونش هفتاد هزار حوریه در حرکت بودند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و حضرت حمزه و عقیل و جعفر و بنی هاشم همه با شمشیرهای آخته، پشت سر آن مخدره حرکت می کردند و

ص: ۱۱۱

همسران پیامبر پیشاپیش فاطمه به خواندن اشعار می پرداختند.

زنان، بیت نخست هر شعری را دسته جمعی می خواندند و سپس تکبیر می گفتند و به همین کیفیت وارد منزل آن بانو شدند، پس از آن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کسی را نزد علی علیه السَّلام فرستاد و او را فرا خواند و فاطمه را طلبید و دست او را گرفت و در دست علی نهاد و فرمود: خدا این ازدواج را بر دخت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مبارک گرداند، علی جان! فاطمه بهترین همسر و ای فاطمه! علی بهترین شوهر است.

آن گاه فرمود:

«يا عليّ هذه فاطمه وديعه الله و وديعه رسوله عندك، فاحفظ الله و احفظني في وديعتي»؛ (۱)

علی جان! فاطمه امانت الهی و امانت رسول او نزد توست، از امانت خدا و رسولش به شایستگی مراقبت و نگاهداری کن.

سپس در حق آن دو دعا کرد و فرمود:

خدایا! آن دو را به یکدیگر برسان و بین دل‌هایشان پیوند ایجاد کن و آن دو و دودمانشان را از وارثان بهشت پر از نعمت قرار ده و به آن‌ها فرزندان پاک و مبارک عطا نما و در دودمان آن دو خیر و برکت مقرر دار و آنان را به مقام پیشوایی برسان تا به فرمان تو، مردم را به اطاعت هدایت کنند و آن گونه که تو راضی هستی فرمان دهند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سپس فرمود: اکنون رهسپار منزل خود شوید و منتظر آمدن من باشید.

علی علیه السَّلام می فرماید: دست فاطمه را گرفتم و به اتفاق او آمدم تا در گوشه ای از صفّه

ص: ۱۱۲

نشست و من نیز در کنارش نشستم، او به جهت شرم از من و من به دلیل شرم از او، سر به زیر افکنده بودیم.

دیری نپایید که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وارد منزل شد و فانوسی در دست داشت آن را در گوشه ای از منزل نهاد و به من فرمود: علی جان! در این ظرف مقداری آب از آن مشک کوچک برایم بیاور، آب را نزد او آوردم. مقداری از آب دهان مبارک خویش را با آن آمیخت، سپس ظرف را به من داد و فرمود: از آن بنوش، من نوشیدم و آن را به حضرت برگرداندم، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آن ظرف آب را به فاطمه داد و بدو فرمود: عزیزم تو نیز بنوش، فاطمه سه جرعه از آن آب نوشید، و آن را به پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم برگرداند، حضرت باقیمانده آب را به سینه من و فاطمه پاشید و فرمود: خداوند اراده فرموده، پلیدی را از شما اهل بیت دور و شما را پیراسته گرداند، سپس دستان مبارکش را به دعا بلند کرد و عرضه داشت: خدایا! برای هر پیامبری عترتی قرار دادی، عترت رهنمونگر مرا از دودمان علی و فاطمه مقرر دار و سپس از نزد آنان بیرون رفت و دو سوی چارچوب در منزل را گرفت و فرمود: خداوند، شما و دودمانتان را پاک و منزّه گرداند. هرکسی با شما سر صلح و آشتی داشته باشد، من نیز با او چنین خواهم بود، و با هرکس با شما دشمنی بورزد، دشمنم، شما را به خدا می سپارم. و او را به جای خود، جانشین بر شما قرار می دهم. با گفتن این جملات در را بست و به زنان دستور داد از آن جا بیرون روند.

هنگام بیرون رفتن، زنی را دید به او فرمود: کیستی؟ گفت: اسماء. حضرت فرمود: مگر به تو دستور ندادم بیرون بروی؟ اسماء عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! آری، فرمودی و من قصد مخالفت فرمان شما را ندارم، ولی من با خدیجه پیمانی بسته ام که می خواهم بدان عمل کنم، وقتی هنگام وفات خدیجه فرا رسید، گریست، به او عرض کردم: چرا گریه می کنی تو که بانوی بانوان جهانیان و همسر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هستی و حضرت به تو مژده بهشت داده

است؟ خدیجه فرمود: به جهت ترس از مرگ نمی‌گیریم، بلکه گریه ام برای زهرا است زیرا هر زنی شب عروسی نیاز به حضور زنی دیگر دارد تا رازهایش را به او بگوید و در کارهایش از او یاری بگیرد و فاطمه ام جوان است و بیم دارم در شب عروسی اش برای انجام امور وی زنی حضور نداشته باشد.

من به او عرضه داشتم: بانوی من! با تو پیمان می‌بندم اگر تا آن روز زنده بمانم به جای تو مسئولیت این کارها را بر عهده گیرم، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به گریه افتاد و فرمود: تو را به خدا به همین جهت مانده ای؟ عرض کردم: آری، به خدا! و حضرت در حقم دعا فرمود. (۱)

۹. دیدار با زهرا علیها السلام

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بامداد روز عروسی فاطمه، با ظرفی شیر، بر زهرا ی عزیزش وارد شد و بدو فرمود: پدرت فدایت! از این شیر بنوش سپس به علی علیه السلام فرمود: پسر عمویت فدایت! تو نیز بنوش. (۲)

آن گاه از علی علیه السلام پرسید: همسرت را چگونه یافتی؟ عرض کرد: بهترین یاور در راه اطاعت خدا و همین سؤال را از فاطمه پرسید: در پاسخ پدر عرضه داشت:

بهترین شوهر. (۳)

علی علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس از این ماجرا سه روز نزد ما نیامد و بامداد

ص: ۱۱۴

۱- (۱). در روایات آمده است که اسماء بنت عمیس در شب زفاف حضرت زهرا حضور داشته، در صورتی که اسماء با شوهرش جعفر بن ابی طالب در سرزمین حبشه در مهاجرت بسر می‌بردند، و تا روز فتح خیبر از آن سامان بازنگشتند و در مراسم شب عروسی فاطمه علیها السلام حضور نداشته است، و شاید کسی که در زمان وفات فاطمه حضور داشته (سلم بنت عمیس) خواهر اسماء و همسر حضرت حمزه بوده است و یا به دلیل این که اسماء از خواهرش معروف تر بوده از او روایت نقل کرده اند و یا یک راوی در نقل، اشتباه کرده و راویان دیگر از او پیروی کرده اند. کشف الغمه ۳۶۸/۱.

۲- (۲). کشف الغمه ۳۶۸/۱.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۱۷/۴۳.

روز چهارم بر ما وارد شد...وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر آنان وارد شد به علی فرمان داد از خانه بیرون رود و با دخترش فاطمه خلوت کرد و فرمود: دخترم حالت چطور است؟ و همسرت را چگونه یافتی؟.

زهرای مرضیه علیها السّلام در پاسخ پدر عرضه داشت: پدر جان! [علی] را بهترین همسر یافتم، ولی عدّه ای از زنان قریش پیش من آمدند و گفتند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تو را به ازدواج فردی تهیدست و فقیر درآورده است. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به فاطمه فرمود:

دخترم! پدر و همسر تو فقیر و بینوا نیستند، تمام گنجینه های زمین بر من عرضه گردید ولی من آن چه را نزد خدا بود برگزیدم، دخترم! به خدا سوگند! از خیر خواهی ات دریغ نکرده ام، تو را به ازدواج کسی درآورده ام که قبل از همه اسلام آورد و دانش او از همه فزونتر و صبر و بردباری اش فراتر از همه است.

دخترم! خدای عز و جلّ به زمین توجهی فرمود و از ساکنانش تنها دو تن را برگزید، یکی از آنان را پدر و دیگری را همسر تو مقرر داشت، دخترم! همسر تو بهترین همسر است، مبادا از او نافرمانی کنی؟.

پس از آن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علی را صدا زد و فرمود: «یا علی» عرضه داشت: «لبیک یا رسول الله» پیامبر به او فرمود: وارد خانه ات شو و نسبت به همسرت مهربانی و مدارا کن، زیرا فاطمه پاره تن من است، آن چه سبب ناراحتی او شود، مرا ناراحت می کند و آن چه موجب خوشحالی وی شود، مرا خوشحال ساخته است، شما را به خدا می سپارم، او را به جای خود جانشین بر شما می گردانم. (۱)

در روایتی آمده است: هنگامی رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دخت گرامی اش فاطمه را به ازدواج علی علیه السّلام درآورد به او فرمود:

ص: ۱۱۵

«زَوْجَتِكَ سَيِّدَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَ إِنَّهُ أَوَّلُ أَصْحَابِي إِسْلَامًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَعْظَمُهُمْ حِلْمًا؛ (۱)»

[فاطمه جان!] تو را به ازدواج شخصیتی که سرور دنیا و آخرت است در آوردم وی پیش از همه یارانم به اسلام گروید، علم و دانش وی از همه فزونتر و حلم و برد باری اش از همه بالاتر است.

۱۰. تاریخ ازدواج

اشاره

تمام روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده تصریح دارد که این ازدواج مبارک پس از بازگشت پیروزمندانه مسلمانان از جنگ بدر، صورت گرفته است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را در ماه رمضان به عقد خویش در آورد و در ذی حجه همان سال پس از جنگ بدر با وی ازدواج نمود. (۲)

نیز روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام در اوایل شوال سال دوم هجرت مبارک نبوی، پس از بازگشت از جنگ بدر با فاطمه علیها السلام ازدواج کرد (۳)

هم چنین منقول است: رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در نخستین روز ذی حجه (سال دوم هجری) فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام در آورد. (۴)

ویژگی های این ازدواج

ازدواج پربرکت حضرت فاطمه علیها السلام از ویژگی های ذیل برخوردار بود:

۱. این ازدواج خجسته قبل از این که در زمین انجام گیرد و صرفاً جنبه

ص: ۱۱۶

۱- (۱). بحار الانوار ۳۳/۴۳، نظیر آن در کنز العمال ۱۱/حدیث ۳۳۹۲۶ و مسند امام احمد ۵/۲۶ آمده است. مختصر تاریخ دمشق ۳۳۷/۱۷.

۲- (۲). کشف الغمه ۱/۳۶۴، بحار الانوار ۴۳/۱۳۴.

۳- (۳). امالی طوسی ۴۳ مجلس ۲/حدیث ۴۷.

۴- (۴). مصباح المتهدجد شیخ طوسی ۶۱۳ چاپ سنگی.

عاطفی داشته باشد، ازدواجی آسمانی و به فرمان خداوند صورت پذیرفت. در اثبات این معنا سخنی که از عمر بن خطاب نقل شده، بسنده است؛ که گفت:

جبرئیل نازل شد و به پیامبر عرضه داشت: ای محمد! خداوند به تو فرمان می دهد دخترت فاطمه را به ازدواج علی در آوری. [\(۱\)](#)

۲. خدای متعال دودمان پاک نبوی را محدود به این ازدواج مبارک و از ناحیه این زوج بزرگوار قرار داد، عمر بن خطاب در این زمینه می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم می فرمود:

«کُلُّ نَسَبٍ وَ سَبَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا خِلا سَبَبِي وَ نَسَبِي وَ كَلَّ بَنِي اَنْثَى فَعَصَبْتَهُمْ لِأَيِّهِمْ مَا خِلا وَ لِدِ فَاطِمَةَ، فَإِنِّي أَبُوهُمْ وَ أَنَا عَصَبْتَهُمْ»؛ [\(۲\)](#)

در قیامت هر گونه خویشاوندی سببی و نسبی قطع می شود مگر خویشاوندی سببی و نسبی من، نسب فرزندان دختر به پدرشان بازمی گردد، جز فرزندان فاطمه که سرپرست و سر سلسله آنان منم.

۳. زهرا علیها السلام یگانه دخت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از خواهر تنی برخوردار نبود، هر چند زینب و رقیه و ام کلثوم - به عنوان دختران پیامبر معروف بوده اند - ولی آن چه مقرون به صحت است این بزرگواران دختران هاله، خواهر حضرت خدیجه (دختر خاله های فاطمه سلام الله علیها) بوده اند و زمانی که حضرت خدیجه با رسول خدا ازدواج کرد، این دختران در خانه خدیجه به سر می بردند و تحقیق و بررسی تاریخی نیز فرزندی آنان را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تأیید نمی کند. [\(۳\)](#)

ص: ۱۱۷

۱- (۱). ذخائر العقبی ۴۱، شرح نهج البلاغه ۱۹۳/۹.

۲- (۲). کتوز العمال ۳۷۵۸۶/۱۳ نزدیک به این معنا در شرح نهج البلاغه ۱۰۶/۱۲ نیز آمده است.

۳- (۳). الامام علی بن ابی طالب سیره و تاریخ ۲۷، از شیخ محمد حسن آل یاسین، به الاستغاثه، از ابو القاسم کوفی متوفای ۳۵۲ ص ۸۰-۸۲ چاپ دار الکتب العلمیه قم مراجعه شود.

اشاره

زمانی که علی علیه السلام فاطمه زهرا علیها السلام را به عقد خود درآورد، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود: علی جان! در جستجوی خانه ای برای خود باش. حضرت به جستجو پرداخت و با اندکی تأخیر از گفته رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خانه ای تدارک دید و مراسم ازدواج خود با فاطمه علیها السلام را در آن برگزار کرد.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نزد دخترش آمد و فرمود: فاطمه جان! می خواهم شما را به منزل خودم انتقال دهم. فاطمه به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عرضه داشت: پدر جان! با حارثه بن نعمان گفت و گو فرما تا یکی از خانه های خود را در اختیار ما قرار دهد. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: حارثه آن قدر ما را در منزل خود جای داده که از او شرم دارم. این خبر به حارثه رسید، خدمت پیامبر آمد و عرضه داشت: ای رسول خدا! به من خبر رسیده که آن جناب قصد دارد فاطمه را به منزل خود منتقل گرداند، خانه های من که نزدیک ترین خانه های بنی نجرار به شما هستند، در اختیار شماست، من خود و آن چه دارم از خدا و رسول اوست، ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به خدا سوگند! مالی که از من می ستانی، از آن چه برایم باقی می نهد، دوست داشتنی تر است، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: راست گفتی خداوند به تو خیر و برکت عنایت فرماید. و بدین ترتیب، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فاطمه را به خانه حارثه منتقل ساخت. (۱)

فاطمه زهرا علیها السلام به خانه شوهر انتقال یافت، وی از خانه رسالت و نبوت به خانه امامت و ولایت منتقل گردید، آن مخدّره در فضایی آکنده از قداست

ص: ۱۱۸

و پاکی زندگی می کرد که عظمت زهد و بی رغبتی به دنیا و ساده زیستی، بر آن فضا حاکم بود و زهرای مرضیه در امور دنیوی و اخروی، شوهرش را یاری می داد.

علی علیه السّلام فاطمه زهرا علیها السّلام را آن گونه که شایسته مقام وی بود احترام می نهاد، نه تنها بدین سبب که همسر وی بود بلکه بدین جهت که محبوب ترین آفریدگان خدا نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و بانوی بانوان جهانیان تلقی می شد و نور او از پیامبر و وجود مقدسش مجموعه فضایل و ارزش ها به شمار می آمد.

مدت اقامت امام علی و حضرت زهرا علیها السّلام در خانه حارثه بن نعمان دقیقاً مشخص نیست ولی آن چه مسلم است رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای فاطمه خانه ای متصل به مسجد خویش بنا نمود که مانند سایر خانه های همسرانش به مسجد راه داشت و زهرای بتول به خانه جدیدی که متصل به خانه خدا و رسول او بود، منتقل گردید.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم این نهال مقدس نبوی را بدون مراقبت رها نکرد و با رهنمودها و توجهات خویش از او نگاهداری می کرد، این زن و شوهر در سایه پربرکت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و حمایت آن بزرگوار می زیستند، پیامبر پس از ازدواج زهرا علیها السّلام علاقه و محبت و پند و سفارش هایی که بدو ارزانی داشت، به هیچ کس ابراز نکرد و معنای زندگی را به آن مخدّره آموخت و برایش فاش ساخت که اساس و پایه زندگی را، انسانیت تشکیل می دهد و سعادت و خوشبختی زناشویی، اگر بر اخلاق پسندیده و ارزش های اسلامی استوار باشد، از مال و دارایی و کاخ و زیب و زیور و اسباب و اثاثیه گرانبها و تجمّلات، برتر و بالاتر است.

آری، فاطمه زهرا علیها السّلام در سایه حمایت همسر خویش خوشبخت و

شادمان زندگی می کند و ساده زیستی و بی تکلفی در زندگی، از او فاصله نمی گیرد، او بانوی نمونه، همسر علی، دلاور مرد اسلام و وزیر، و نخستین مشاور رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و پرچم دار پیروزی و جهاد است. بنابراین، زهرا می بایست درخور چنین مسئولیت بزرگی باشد و همان گونه که مادرش خدیجه در جهاد و مبارزات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شرکت داشت و بر ناملايمات زندگی و دشواری های راه رسالت و دعوت پیامبر بزرگ اسلام، صبر و شکیبایی داشت، او نیز نسبت به علی همان گونه باشد.

فاطمه زهرا علیها السلام به حق، شایستگی مسئولیتی را که خداوند برایش برگزیده بود، دارا و شایسته ترین الگوی مرد مسلمان مکتبی و برجسته ترین سمبل زن مسلمان تلقی می شد.

الف-خانه داری

خانه علی و فاطمه علیها السلام تنها خانه ای بود که دو همسر معصوم و پاک و پیراسته از ارتکاب گناه و آلودگی را که برخوردار از فضایل اخلاقی و کمال انسانی بودند، در خود جای داده بود.

علی علیه السلام نمونه مرد کامل و فاطمه الگوی زن کامل در اسلام به شمار می آمد. این دو بزرگوار در سایه وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به کمال رسیدند و آن ها را با دانش و سایر فضیلت ها تغذیه کرد، گوش های شنوای آن دو از کودکی با آوای قرآن که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شب و روز و هر لحظه برایشان تلاوت می کرد، مأنوس بود آن دو آگاهی بر غیب داشتند و دانش و معارف اسلامی را از سرچشمه اصلی و زلال آن دریافت می کردند، اسلام را در وجود شخص رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم متبلور می دیدند، بنابراین، چگونه خانواده آنان،

برجسته ترین الگو و نمونه خانواده مسلمان به شمار نیاید؟

خانه علی و فاطمه، برترین نمونه صفا و صمیمیت و اخلاص و مهر و محبت بود، آن دو در زندگی، با مهر و عطف در اداره امور خانه و انجام کارهای آن با یکدیگر همکاری داشتند.

فاطمه علیها السلام می فرماید: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مرا از انجام کارهای مربوط به مردان معاف داشت، خدا می داند چه اندازه خوشحال شدم. (۱)

زهرای مرضیه علیها السلام تربیت یافته مکتب وحی بود و به خوبی می دانست خانه و دژ استوار زن در اسلام از موقعیت فوق العاده مهمی برخوردار است و اگر از انجام امور آن شانه تهی کند و به عرصه های دیگر پردازد، در انجام وظائف خود در مورد تربیت فرزندان به نحوی بایسته، عاجز و درمانده خواهد شد. از این رو، با تقسیم کاری که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم انجام داد، چهره زهرا از شادی شکفت و دلشاد و مسرور گشت.

دخت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای خوشبخت کردن خانواده خویش توش و توان خود را به کار می گرفت، انجام مسئولیت ها و وظائف خانه را با تمام دشواری ها و مشکلاتی که داشت، به دوش دیگران نمی افکند، به گونه ای که امیر مؤمنان علیه السلام دلش به حال او سوخت و ضمن ستودن کارهای او به مردی از قبیله سعد فرمود:

آیا درباره خود و فاطمه برایت سخن نگویم؟ زهرا علیها السلام در خانه من حضور داشت وی از همه خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزد آن حضرت محبوب تر بود، فاطمه به اندازه ای مشک آب بر دوش کشید که جای بند آن بر سینه اش مانده بود و آن قدر

ص: ۱۲۱

دستاس گردانید که دستانش تاول زد و متورّم شد و به قدری خانه را جاروب زد که لباس هایش پر از گرد و غبار شد، و آن قدر آتش زیر دیگک برافروخت که لباس هایش از دود تیره شد، و در این خصوص آسیب فراوانی دید، به او گفتم: خدمت پدر بزرگوارت برو و از او بخواه خدمتکاری در اختیارت قرار دهد تا سختی انجام این امور را از دوش تو بردارد، وی نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رهسپار شد، ملاحظه کرد عده ای با حضرت مشغول سخن گفتن اند، شرم کرد و به خانه بازگشت.

علی علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پی برد که فاطمه برای انجام کاری نزدش آمده بود، امام فرمود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم صبح زود روز بعد به خانه ما آمد که هنوز در بستر بودیم و فرمود:

سلام علیکم من پاسخ دادم: و علیک السلام ای رسول خدا! بفرمایید داخل، به مجرد این که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزد ما نشست فرمود: فاطمه جان! دیروز نزد من چکار داشتی؟ امام علیه السلام فرمود: ترسیدم اگر زهرا به پدر پاسخ ندهد، حضرت به پا خاسته و برود.

بدین سان علی علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را در جریان کار فاطمه قرار داد:

عرضه داشتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم من ماجرا را به عرض شما می رسانم، فاطمه به اندازه ای مشک آب بر دوش کشید که جای بند آن سینه اش را آزرده و آن قدر آسیا گردانده که دستانش تاول زده و متورّم شده است، و به قدری خانه را جاروب زده که لباسش پر از گرد و غبار گشته، و در اثر آتش برافروختن زیر دیگک، رنگ لباس هایش از دود، تیره شده، من به او پیشنهاد کردم: خوب است نزد پدر بزرگوارت بروی و از او بخواهی خدمتکاری در اختیار تو قرار دهد تا از آسیب هایی که بر تو وارد می شود، بکاهد، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در پاسخ فرمود: آیا دوست دارید چیزی که به مراتب از خادم بهتر است به شما بیاموزم؟ هنگام خواب، سی و سه بار سبحان الله و

سی سه بار الحمد لله و سی و چهار بار الله اکبر بگوید.

در روایت دیگری آمده است: وقتی زهرا علیها السلام وضعیت خود را به عرض پدر رسانید و کنیزکی از حضرت خواست، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به گریه افتاد و فرمود:

فاطمه جان! سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث گرداند، چهارصد تن انسان گرسنه و بدون لباس در مسجد به سر می برند، اگر از خدای خویش بیم نداشتم آن چه را درخواست کردی به تو می دادم، فاطمه جان! من نمی خواهم اجر و ثواب تو نصیب یک کنیزک شود، ولی از آن بیم دارم که علی بن ابی طالب فردای قیامت در پیشگاه خدا وقتی حق خویش را از تو مطالبه می کند، با تو به احتجاج برخیزد و سپس ذکر تسبیح را به او آموخت.

امیر مؤمنان علیه السلام به فاطمه علیها السلام فرمود: فاطمه جان! تو به قصد خواسته ای دنیایی خدمت پیامبر رفتی، ولی خداوند اجر و پاداش آخرت را به ما ارزانی داشت. (۱)

روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر علی علیه السلام وارد شد، ملاحظه کرد او و فاطمه با دستاس سنگی آرد تهیه می کنند، پیامبر به آنان فرمود: کدام یک خسته شده اید؟ علی علیه السلام عرضه داشت: فاطمه خسته تر است. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به فاطمه علیها السلام فرمود:

دخترم به پا خیز. فاطمه به پا خاست و پیامبر جای او نشست و در گرداندن آسیا و آرد کردن گندم با علی علیه السلام همکاری نمود. (۲)

از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دید فاطمه ردایی از جلّ های شتر پوشیده و با دستان خود آسیا می گرداند و فرزندانش را شیر می دهد، از دیدن این منظره اشک در چشمان مبارکش حلقه زد و فرمود:

ص: ۱۲۳

۱- (۱). بحار الانوار ۸۵/۴۳.

۲- (۲). همان ۵۰/۴۳.

دخترم! تلخ کامی های دنیا را برای دست یابی به شیرینی آخرت، بگذران. فاطمه در پاسخ پدر عرض کرد: خدا را بر نعمت و کرامت هایش شکر و سپاس می گویم و خداوند این آیه شریف را نازل فرمود: **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ**؛ (۱) خدا در قیامت آن قدر به تو نعمت عنایت کند تا راضی شوی.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

امیر مؤمنان علیه السلام همواره برای خانه هیزم تهیه می کرد و آب بر دوش می کشید و خانه را جاروب می کرد و فاطمه علیها السلام آرد تهیه می کرد و خمیر می نمود و نان می پخت. (۲)

از انس منقول است که گفت: روزی بلال در گفتن اذان نماز صبح تأخیر داشت، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: «ما حبسك»؛ چه چیز سبب تأخیر تو شد عرض کرد: گذارم به فاطمه علیها السلام افتاد دیدم دستاس می گرداند و کودکش گریه می کند، به او عرض کردم: اگر اجازه بفرمایی من دستاس را بگردانم و شما کودک را آرام کنید و یا بر عکس. فاطمه علیها السلام فرمود: بلال! من بهتر از تو می توانم کودک را آرام کنم. و همین کار سبب تأخیر من شد. حضرت فرمود: تو بر فاطمه ترحم کردی، خداوند تو را مورد ترحم قرار دهد. (۳)

اسماء بنت عمیس از فاطمه دخت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده که روزی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر من وارد شد و فرمود: فرزندانم حسن و حسین کجایند؟ فاطمه عرضه داشت: در منزل چیزی برای خوردن نداشتیم و علی گفت: من آن دو را نزد فلان شخص می برم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در پی کودکان رفت دید در کنار چشمه ای مشغول بازی اند و مقداری خرما مقابل آن هاست، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علی علیه السلام فرمود: علی جان! قبل از شدت گرما قصد نداری فرزندانم را به خانه برگردانی؟ عرض کرد:

ص: ۱۲۴

۱- (۱). بحار الانوار ۸۶/۳.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۵۱/۴۳.

۳- (۳). ذخائر العقبی ۶۱.

ای رسول خدا! در منزل چیزی برای خوردن نداشتیم، اگر شما لحظه ای جلوس فرمایید من مقداری خرما برای فاطمه تهیه می کنم. حضرت مقداری خرما که جمع آوری کرد آن ها را در گوشه پیراهن خود ریخت و به خانه بازگشت. (۱)

از عمران بن حصین نقل شده گفت: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نشسته بودم که فاطمه وارد شد و برابر حضرت ایستاد، پیامبر نگاهی به فاطمه کرد دید از شدت گرسنگی و بی رمقی رنگ چهره مبارکش به زردی گراییده است، دو بار فرمود: فاطمه جان نزدیکم بیا. فاطمه نزدیک شد و برابر پدر ایستاد، پیامبر اکرم دست مبارک خویش را مکان گردن بند فاطمه بر سینه اش نهاد و انگشتان خود را فاصله داد و عرضه داشت: ای خدایی که گرسنگان را سیر و مردم را از هلاکت نجات می بخشی، هیچ گاه فاطمه ام را گرسنه مگذار. (۲)

آری، دنیا در نگاه فاطمه دخت نبی اکرم، دست و پنجه افکندن با سختی و دشواری و رنج و گرسنگی و خستگی توان فرساست. ولی همه این امور، آمیخته با شیرینی صبر و بردباری و بخشش و ایثار زهرا بود و در ازای آن به نعمت های بی پایان الهی دست می یافت، بهره روزی که صبر پیشگان پاداش خود را بی حساب دریافت می کنند.

با کنکاشی در زندگی حضرت زهرا علیها السلام به روشنی درمی یابیم که زندگی آن مخدّره حتی پس از در اختیار داشتن دارایی فراوان و گشایشی که به ویژه پس از پیروزی بر یهودیان بنی نضیر و خیبر و مالکیت فدک برای او حاصل شد، نسبت به قبل هیچ گونه تغییری نکرد، با این که درآمد فراوان فدک به روایتی بالغ بر بیست و چهار هزار دینار و به نقلی سالانه هفتاد هزار دینار

ص: ۱۲۵

۱- (۱). ذخائر العقبی ۱۶۱.

۲- (۲). نظم در السمطین ۱۹۱.

بوده است. (۱)

زهرا علیها السّلام، نه خانه اش را مرمت کرد و نه کاخی بنا نهاد و نه لباس حریر و ابریشم و دیبا پوشید و نه در پی دستیابی به اشیاء گرانبها برای خود برآمد، بلکه همه آن ها را میان فقرا و مستمندان و در راه دعوت مردم به پرستش خدا و گسترش دین اسلام هزینه می کرد... همسرش علی علیه السّلام نیز چنین بود، وی یکصد حلقه چشمه و قنات در ینبع حفر کرد و به آب رساند (۲) و سپس همه آن ها را وقف بر حاجیان کرد و زکات اموال آن بزرگوار سالیانه به چهل هزار دینار، بالغ می گردید (۳) و تنها همین مبالغ برای تأمین زندگی همه خاندان بنی هاشم کافی بود، اگر نگوییم جمعیت انبوهی از دیگر مردم را نیز بسنده بود، زیرا در آن زمان برای خرید یک خدمتکار زن سی درهم و برای خرید و تهیه لوازم بسیاری از زندگی، یک درهم کافی بود.

ب. خوشرفتاری

فاطمه زهرا علیها السّلام در خانه بزرگترین شخصیت اسلامی که بی تردید جایگاهی پس از پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و اله و سلم داشت، زندگی کرد، مردی که تمام توجهش پرچمداری اسلام و دفاع از این آیین مقدس بود.

آن روز که سپاهیان اسلام همواره در آماده باش کامل قرار داشتند، اوضاع و شرایط سیاسی، فوق العاده حساس و مهم بود، زیرا هر سال جنگ های خانمان براندازی با دشمنان به وقوع می پیوست و امام علی علیه السّلام در بیشتر آن

ص: ۱۲۶

۱- (۱). سفینه البحار ۴۵/۷.

۲- (۲). مناقب ۱۲۳/۲، بحار الانوار ۳۲/۴۱.

۳- (۳). کشف المحجّه ۱۳۳، انساب الأشراف ۱۱۷/۲، مجمع الزوائد ۱۲۳/۹، بحار الانوار ۴۳/۴۱، اسد الغابه ۲۳/۴.

نبردها شرکت داشت.

زهره اطهر نیز با فراهم آوردن فضای لازم و گرم و مهر و محبت مطلوب در خانواده مشترک خویش، در پاداش جهاد و مبارزه علی نیز تشریک مساعی داشت زیرا آن گونه که در روایت آمده، جهاد زن، در خوب شوهرداری کردن است. (۱)

صدیقه طاهره علیها السلام همسر خویش را در کارها تشویق می فرمود و شجاعت و دلاوری و جانفشانی اش را می ستود و در نبردهایی که امام در پیش داشت، او را تقویت می کرد، زخم هایش را مرهم می نهاد و درد و رنج های او را آرامش می بخشید و خستگی را از تنش بیرون می کرد تا آن جا که علی علیه السلام فرمود:

هر گاه به زهره می نگریم، با این نگاه غم و اندوه از وجودم رخت برمی بست. (۲)

فاطمه علیها السلام بر انجام وظائف و مسئولیت های زندگی زناشویی، فوق العاده توجه داشت و هیچ گاه بدون اجازه شوهر از خانه بیرون نرفت، یک بار نیز او را خشمگین ساخت و در خانه شوهر دروغ نگفت و به او خیانت نرزید و از فرمانش سر برتافت و امام علی نیز متقابلاً- همین احترام و محبت را نسبت به او قائل بود و از مقام و منزلت بلند زهره علیها السلام آگاه بود، تا آن جا که فرمود: به خدا سوگند! از آن زمان که زهره به خانه ام آمد تا دنیا را وداع گفت هیچ گاه او را به خشم نیاورده و به رنج نیفکندم، او نیز هرگز مرا خشمگین ساخت و از فرمانم سرپیچی نکرد. (۳)

امام علی علیه السلام در آخرین لحظات عمر شریف حضرت زهره علیها السلام آن گاه که خواست به او وصیت کند، امام (ع) همه آن موارد را به یاد آورد، به علی علیه السلام

ص: ۱۲۷

۱- (۱). وسائل الشیعه ۲۰/۲۱۱، چاپ مؤسسه آل البیت علیهم السلام.

۲- (۲). مناقب خوارزمی ۳۵۳، چاپ مؤسسه نشر اسلامی.

۳- (۳). همان.

وصیت کرد: پسر عمو! از آن زمان که با من زندگی کرده ای آیا به تو دروغ گفته و یا خیانت ورزیده و یا از فرمانت سر برتافته ام؟ علی علیه السّلام فرمود: زهرا جان! از گفتن چنین سخنانی به خدا پناه می برم، تو به عظمت خدا آگاه تر، و نیکوکارتر و تقوایبش تر و بزرگوارتر از آن بودی که چنین سخنانی درباره ات گفته شود، تو بیش از همه از خدا بیم داشتی، به خدا سوگند! یک بار دیگر مصیبت جانکاه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برایم تکرار شد، رحلت و از دست دادن تو، فوق العاده برایم سنگین است، همه از خدایم و به سوی خدا بازمی گردیم. (۱)

از ابو سعید خدری نقل شده گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام روزی گرسنه بود نزد فاطمه آمد و بدو فرمود: فاطمه جان! چیزی در خانه داری تا رفع گرسنگی کنم؟ عرض کرد: خیر، سوگند به آن کسی که پدرم را به پیامبری و تو را به وصایت و جانشینی وی کرامت بخشید امروز چیزی برای خوردن در اختیار ندارم و از دو روز پیش خوراکی نداشتیم مگر همان مقداری که شما را بر خود و فرزندانم حسن و حسین ترجیح دادم.

علی علیه السّلام فرمود: فاطمه جان! چرا مرا در جریان قرار ندادی برایتان چیزی تهیه کنم؟ حضرت زهرا علیها السّلام عرضه داشت: ای ابو الحسن! من از خدای خود شرم دارم تو را بر تهیه چیزی که قادر بر آن نیستی مجبور کنم. (۲)

این زن و مرد نمونه اسلام، بدین گونه گذران زندگی کردند، آنان وظایف خود را انجام دادند و برجسته ترین الگوی اخلاق اسلامی را ارائه دادند، چرا این گونه نباشد؟ در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در شب عروسی آندو، به علی علیه السّلام فرمود: علی جان! همسرت، بهترین همسر است و به فاطمه علیها السّلام فرمود: فاطمه جان! شوهرت بهترین شوهر است (۳) و فرمود:

ص: ۱۲۸

۱- (۱). روضه الواعظین ۱/۱۵۱.

۲- (۲). بحار الأنوار: ۵۹/۴۳.

۳- (۳). همان ۱۱۷/۴۳، ۱۳۲.

«لولا علی لم یکن لفاطمه کفو»؛ (۱)

اگر علی وجود نداشت کسی لایق همسری فاطمه نبود

ج. نقش مادری

مسئولیت مادری از وظائف حسّاس و فوق العاده مهمّی بود که بر دوش زهرا علیها السّلام نهاده شده بود، وی دارای پنج فرزند به نام های حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و محسن که قبل از ولادت به شهادت رسید (۲)، شد. و خدای سبحان مقرر فرمود نسل و دودمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از فاطمه علیها السّلام به وجود آید.

چنان که پیامبر اکرم با این فرموده از این موضوع خبر داد:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذَرِيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ وَ جَعَلَ ذَرِيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ (۳)

خداوند دودمان هر پیامبر را در صلب آن پیامبر قرار داده ولی دودمان مرا در صلب علی بن ابی طالب مقرر داشته است.

فاطمه زهرا علیها السّلام پرورش یافته مکتب وحی و نبوت بود. و به خوبی از شیوه های تربیتی اسلام آگاهی داشت، کاربرد این شیوه ها در تربیت شخصیتی چون امام حسن علیه السّلام که وی را برای تحمّل بار مسئولیت رهبری مسلمانان مهیا ساخت و در دشوارترین لحظات تاریخ رسالت، نگرانی و رنج و اندوه را به جان خرید، متبلور گشت و برای حفاظت از آیین اسلام و جان مؤمنان، با اکراه

ص: ۱۲۹

۱- (۱). کشف الغمّه ۴۷۲/۱.

۲- (۲). پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم که امام علی علیه السّلام از بیعت با خلیفه امتناع ورزید، مهاجمان به خانه زهرا علیها السّلام یورش بردند و محسن فرزند فاطمه در اثر ضربت مهاجمین سقط شد. ابن عساکر در بیان شرح حال امام حسن علیه السّلام فرزندان زهرا را برمی شمرد و می گوید محسن در زمان حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفت.

۳- (۳). تاریخ بغداد ۳۱۶/۱، کنز العمال ۱۱/ح ۳۲۸۹۲.

و بی میلی با معاویه از در صلح و آشتی درآمد و اعلان داشت که اسلام، آیین صلح و صفاست و هرگز به دشمنان اجازه نمی دهد با بهره گیری از مشکلات داخلی آن، آیین الهی را مورد هدف قرار داده و به موضع ضعف بکشانند و با این کار خود، معاویه را مبهوت ساخت و طرح و برنامه هایش را با شکست مواجه و توطئه های وی را برای زنده کردن مجدد جاهلیت، نقش بر آب نمود و گمراهیگری او را هرچند پس از گذشت مدتی، برای توده مردم آشکار ساخت و به بازی سیاسی که معاویه قصد داشت آن را میان مسلمانان گسترش دهد، پایان بخشید.

زهرای مرضیه علیها السلام فرزندی چون حسین علیه السلام تربیت کرد که در راه خدا و برای مبارزه با جور و ظلم و ستم پیشگان، از جان خود و خاندان و عزیزترین یارانش گذشت، تا با خون مقدسش درخت سر برافراشته اسلام را آبیاری نماید.

زنانی چون زینب و ام کلثوم در دامان زهرا علیها السلام تربیت یافتند و به آنان درس از خود گذشتگی و جانفشانی و پایداری در برابر ستم پیشگان را آموخت، تا در برابر سلطه ارباب جور و ستم، سر فرود نیاورده و تسلیم نشوند و در کمال جرأت و صراحت در برابر قدرت بنی امیه به حق، سخن گویند تا از اهمیت توطئه بر ضدّ دین و امت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پرده برداشته شود.

۲. همدوش پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

الف. زهرا علیها السلام پیش از فتح مکه

از آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وارد مدینه منوره شد همواره در صدد نابود ساختن ارکان جاهلیت و خشکاندن ریشه ها و متلاشی نمودن مراکز و

پایگاه های آن برآمد. بنابراین، حیات و زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مدینه منوره همانند مکه، در راستای مبارزه و سازندگی، نبرد با مشرکان و منافقان و یهود و مسیحیان و ایجاد دولت بزرگ اسلامی و گسترش دعوت و تبلیغ آن در تمام نقاطی که امکان رسیدن صدای توحید و یکتاپرستی بدانجا میسر بود، تلقی می شد. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم گاهی با سخن گفتن و اعتقاد و ایمان و گاهی با قدرت شمشیر و نیروی خویش و به شیوه ای که موقعیت و حکمت اقتضا می کرد، به مبارزه می پرداخت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم این گونه و در مرحله بسیار دشواری به مبارزه پرداخت و اموال و سپاه و امکانات نظامی وی نه تنها با امکانات لشکریان احزاب و نیروهای جور و ستم و گمراهگری که مانع پیشرفت حق و هدایت الهی بودند، برابری نمی کرد بلکه به مراتب پایین تر از آنان بود، اما تمام قدرت و توان آن حضرت بر ایمان وی و امید به پیروزی از پیشگاه پروردگار خویش و بر ایثارگری یاران باوفا و مخلصش، استوار بود.

کسی که به مطالعه تاریخ رسالت و مبارزات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و صبر و بردباری آن بزرگوار پردازد، به عظمت این انسان بزرگ آرمان خواه آشنا می شود و به قدرت و عزم و اراده و درجه صبر و شکیبایی و توجهات و عنایات الهی از او و مبارزاتی که پرچمداری جهاد و مبارزه را در برابر وی عهده دار بودند، پی می برد و کانون پیروزی و قدرت واقعی را درمی یابد.

این برهه از مبارزات سخت و دشوار، با تمام شرایط و ابعادش، بر فاطمه زهرا علیها السلام گذشت و آن مخدّره در پرتو حمایت شوهر و پدر بزرگوارش و با روح لطیف و احساسات خود و با تلاش در خانه و همکاری و مشارکت با پدر ارجمندش در رنج و گرفتاری ها، زندگی کرد. فاطمه علیها السلام شاهد جهاد و مبارزه

پدر و صبر و بردباری آن حضرت و ناظر مجروح شدن وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در جنگ (احد) و شکسته شدن دندان مبارک آن بزرگ مرد بود و با چشم خود می دید که منافقان پدرش را چگونه تنها گذاشتند و نظاره گر شهادت عمومی پدرش حضرت حمزه شیر خدا و جمعی از مؤمنان برجسته و یاران آن حضرت بود.

روایت شده: هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام و صفیه-پس از جنگ احد- خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شرفیاب شدند و چشمشان به وجود مقدس پیامبر افتاد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به علی علیه السلام دستور داد: (علی جان) مگذار عمه ام وضعیّت مرا ببیند او را نگاه دار ولی اجازه بده فاطمه نزد من بیاید. وقتی فاطمه به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزدیک شد و چشمش به پیشانی شکسته و دهان پر از خون پدر افتاد، فریاد زد و به پاک کردن خون مشغول شد و همواره می گفت: خشم شدید خدا بر کسانی که چهره پیامبر خدا را خونین ساختند. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با دست مبارک خود، خون چهره اش را برمی گرفت و به هوا می پاشید و قطره ای از آن ها باز نمی گشت. (۱)

فاطمه علیها السلام می کوشید زخم بدن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را پانسمان کند و از خونریزی جلوگیری به عمل آورد، علی علیه السلام بر زخم آب می ریخت و فاطمه آن را شستشو می داد و زمانی که دخت رسول خدا از بند آمدن خون مأیوس شد قطعه حصیری را در آتش سوخت و به خاکستر تبدیل شد و خاکستر آن را بر زخم نهاد تا خونریزی قطع شد. (۲)

تاریخ حاکی است که زهرای مرضیه علیها السلام با روح و احساسات لطیف

ص: ۱۳۲

۱- (۱). بحار الانوار ۹۶/۲، احمد بن حنبل در مسند خود ۳۳۴/۵ روایت را به همین معنا آورده است.

۲- (۲). فضائل الخمسه ۱۶۱/۳.

خویش در موارد بسیاری از مبارزات و صبر و بردباری و جهاد پدر، با آن بزرگوار تشریک مساعی داشت.

روایت شده: رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در بازگشت از نبرد، با ورود به شهر، داخل مسجد شد و دو رکعت نماز بجا آورد و آن گاه -طبق معمول- قبل از رفتن به خانه های همسرانش، به خانه زهرا رفت تا از وی دیدار و از دیدنش شادمان گردد ولی زهرا علیها السَّلَام با مشاهده آثار خستگی زاید الوصفی در چهره پدر بزرگوار، نگران شد و به گریه افتاد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسید: فاطمه جان! چرا گریه می کنی؟ عرضه داشت: پدر جان! می بینم رنگ چهره مبارکت زرد شده است. حضرت فرمود:

فاطمه جان! خدای عزوجل پدرت را به رسالتی برانگیخته که وارد هر خانه ای چه از خشت و گل و چه از چادر موئین خواهد شد، به عزت در ایمان و یا به ذلت در کفر و بدین ترتیب رسالت پدرت همه کوه زمین را فرا خواهد گرفت. (۱)

مهر و عاطفه و توجه و عنایت و ایثار و از خود گذشتگی و مشارکت زهرا علیها السَّلَام با پدر بزرگوارش به عنوان رهبر و پیامبر عظیم الشان اسلام در سختی ها و تنگناها، محدود به همین نمی شد. روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در کنار یارانش برای سنگربندی مدینه و حراست از اسلام، مشغول حفر خندق بود فاطمه زهرا علیها السَّلَام که قرص نانی در دست داشت خدمت پدر رسید و آن را به دست حضرت داد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: فاطمه جان! چه برایم آورده ای؟ عرضه داشت: این نان ها را برای فرزندانم پخته بودم و قرصی از آن را برای شما آوردم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: دخترم! این نخستین غذایی است که پدرت پس از سه روز در دهان می نهد. (۲)

ص: ۱۳۳

۱- (۱). فضائل الخمسة فیروزآبادی ۱۶۱/۳، حلیه الأولیاء ابو نعیم ۳۰/۲، کنز العمال ۱/ح ۱۴۴۸.

۲- (۲). ذخائر العقبی ۴۷، فضائل الخمسة ۱۶۱/۳.

این گونه عملکرد، پرتوی درخشان از جهاد و مبارزهٔ یک زن مسلمان ارائه می دهد که زهرای مرضیه علیها السّلام آن را در پرتو حمایت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به منصفیّه ظهور رساند. آن مخدّره برای تقویت دین با تمام توان مشارکت می جوید و دوشادوش پدر و همسر و فرزندان در یک عرصه و یک خندق، به جهاد و مبارزه می پردازد تا در صفحات تاریخ برای نسل های بعدی مسلمانان، درسی عملی بنگارد تا این نسل به دور از هوا و هوس و بیهوده گرایی و تباهی به زندگی برخاسته از ایمانی که اساس و پایه اش، توحید و یکتاپرستی است، پی ببرد و آشنا گردد.

ب. زهرا علیها السّلام در فتح مکه

آن گاه که بانوی بانوان حضرت فاطمه علیها السّلام شاهد سر فرود آوردن بخش عظیمی از مردم جزیره العرب تحت قلمرو حکومت اسلامی و گرایش به رسالت پدر بزرگوارش بود، احساس سرور و شادمانی می کرد. اکنون این قریش بود که با آن همه گستاخی و غرورش یکی از سران خود را به یثرب پایتخت و مرکز اسلام اعزام می دارد تا جهت تمديد مدت پیمان نامه ای که در سفر عمرهٔ رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در سال ۶ هجری در حدیبیه به امضای دو طرف رسید، با نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم گفت و گو و مذاکره کند.

قریش پس از پیمان شکنی خود نسبت به قراردادی که به امضای دو طرف رسیده بود، رئیس خود ابو سفیان را به مدینه فرستادند تا درخواست قریش را بر پیامبر عرضه کند ولی از آن جا که پاسخی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نشنید، به گروهی از مسلمانان پناه جست و هیچ کس حتی دخترش رمله همسر پیامبر او را پناه نداد، به علی علیه السّلام و فاطمهٔ زهرا علیها السّلام متوسل شد تا در پیشگاه رسول

خدا صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بِرَایِش وَسَاطَتِ کُنَد وَاِمَامِ عَلِی وَاَزْهَرَا وَاَحْسَنِیْنَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ هِیْجَ یَکْ، دَرخَوَاسْتِ اَوْ رَا پَذِیْرَا نَشَدَنَد وَوَقْتِیْ اَبُو سَفِیَّانُ اَز پَنَاهِ جِسْتَنَ بَه مَسْلَمَانَانِ مَیْوَسُ شَد، نَوْمِیْد وَا تَرَسَانُ وَا شَکَسْتِ خَوْرَدَه، بَا نَاکَامِیْ وَا خَوَارِیْ وَا ذَلَّتْ بَه مَکَه بَا زَگَسْتِ.

زَهْرَایِ اَطْهَرِ عَلَیْهَا السَّلَامُ اَز بَرخَوْرَدِ پَدْرِ بَزْرِ گَوَارِشِ بَا اَبُو سَفِیَّانِ، یَقِیْنِ حَاصِلِ کَرْدِ کِه حَضْرَتِ بَه زَوْدِیْ مَکَه رَا خَوَاَهْدِ گِشَوْد، اِیَّامِ فَتْحِ مَکَه نَزْدِیْکِ شَد وَا رَسُوْلُ اَکْرَمِ صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بَا سِپَاهِیْ بَه اَسْتَعْدَادِ دَه هَزَارِ تَن اَز مَسْلَمَانَانِ کِه پَرچَمِ رَسُوْلِ خُدا صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ رَا پَسْرِ عَمُو وَا وَصِیْ اَشِ عَلِیْ بِنِ اَبِیْ طَالِبِ عَلَیْهِ السَّلَامُ دَر دَسْتِ دَاشْتِ، رَهسِپَا ر مَکَه گَرْدِیْدِ وَا فَاطِمَه عَلَیْهَا السَّلَامُ نِیْزِ بَه هَمْرَاهِ دِیْگَرِ زَنَانِ مَسْلَمَانِ، پَدْرِ بَزْرِ گَوَارِشِ رَا هَمْرَاهِیْ مِیْ کَرْدِ، حَضْرَتِ زَهْرَا عَلَیْهَا السَّلَامُ دَر کَنَارِ پَدْرِ اَرْجَمَنْدِ خَوِیْشِ، اَز پِیْرُوْزِیْ وَا ظَفَرِ بَه دَسْتِ اَمَدَه دَر فَتْحِ مَکَه، شَادِ وَا مَسْرُوْرِ بُوْد. وِیْ بَتِ هَا رَا زِیْرِ پَایِ پَدْرِ مِیْ دِیْدِ وَا قَرِیْشِ بَه اَن حَضْرَتِ پَنَاهِ مِیْ جِسْتَنَدِ وَا مِیْ گَفْتَنَد: تُو بَرَادَرِیْ بَزْرِ گَوَارِ وَا پَسْرِ بَرَادَرِیْ اَرْجَمَنْدِ هَسْتِیْ وَا پَدْرِشِ دَر پَاسِخِ اَنَانِ مِیْ فَرْمُوْد: شَمَا اَزَادِیْد، مِیْ تَوَانِیْدِ بَرُوْیْدِ.

رُوْزِ هَا یِیْ رَا کِه زَهْرَایِ مَرَضِیَه عَلَیْهَا السَّلَامُ دَر کَنَارِ پَدْرِ عَزِیْزِ خُوْدِ دَر مَکَه سِپَرِیْ مِیْ کَرْدِ، سَرشَارِ اَز خَاطِرَه بُوْد، فَاطِمَه خَاطِرَه دُوْرَانِیْ رَا کِه مَشْرَکَانِ، پَدْرِ بَزْرِ گَوَارِ وَا یَارَانِشِ رَا تَحْتِ تَعْقِیْبِ قَرَارِ دَاَدَه وَا دَر شَعْبِ بَه مَحَاصِرَه دَر اَوْرَدَنَدِ بَه یَاْدِ مِیْ اَوْرَدِ وَا اَز مَادْرِشِ خَدِیْجَه وَا عَمُوْیِ پَدْرِشِ اَبُو طَالِبِ، خَاطِرَه هَا دَاشْتِ.

فَاطِمَه عَلَیْهَا السَّلَامُ دَر اَن مَسَاْفَرْتِ پِیْرُوْزْمَنْدَانَه، شَاهِدِ مَتَلَاْشِیْ شَدَنِ وَا اَنهْدَامِ دَزْهَا وَا قَلْعَه هَا یِ قَبَایِلِ هَوَاْزَنِ وَا ثَقِیْفِ وَا هَمِ پِیْمَانَانِ اَنَانِ بُوْدِ کِه تَا اَن رُوْزِ هَم چَنَانِ بَر مَوْضِعِ گِیْرِیْ سَخْتِ خُوْدِ نَسَبْتِ بَه اِسْلَامِ بَا قِیْ مَانَدَه بُوْدَنَدِ وَا مِیْ دِیْدِ کِه اَمُوَالِ وَا

دارایی و زنان و فرزندان آن‌ها در جنگ حنین به غنیمت مسلمانان درآمد.

بدین ترتیب، فاطمه علیها السلام به اتفاق پدر و همسر خویش به مدینه انصار بازگشت و مکه تفرّجگاه دوران کودکی خود و زادگاه خاندان و خویشاوندان را ترک گفت. بانوی بزرگ اسلام دو سال پس از این مسافرت تاریخی که از بهترین روزهای عمر شریفش به شمار می‌آید، زندگی کرد، زیرا اسلام در این برهه در کلیه نقاط جزیره العرب گسترش یافته و برترین دین و آیین الهی تلقی می‌شد. (۱)

۳. حجه الوداع

آن روزها، با همه خوشی‌ها و شیرینی‌ها و تلخکامی‌های سپری و سال دهم هجرت فرارسید، نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در این سال، عموم مسلمانان را برای انجام مناسک حج فراخواند و با آنان حجه الوداع انجام داد، و احکام و مناسک حج را به آنان آموخت و در بازگشت، کاروان حاجیان در غدیر خم توقف کرد و رسول اکرم علیها السلام بر فراز منبری از جهاز شتران قرار گرفت و پس از بیان مقدماتی متعدد، با صدای بلند اعلان کرد:

آن کس که من مولا- و صاحب اختیار او بودم، اینک علی، مولا- و صاحب اختیار اوست، خدا یا! دوستدارانش را دوست و دشمنانش را دشمن دار.

و بدین ترتیب، علی علیه السلام را به جانشینی پس از خود منصوب کرد و سپس به مسلمانان فرمان داد با علی علیه السلام بیعت کنند و به عنوان امیر مؤمنان به او ادای احترام نمایند و مسلمانان چنین کردند و پس از انجام بیعت، راهی شهر و دیار خود شدند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به مدینه بازگشت.

با فرارسیدن سال یازدهم هجری و در روزهای پایانی ماه صفر، رسول

ص: ۱۳۶

۱- (۱)). به سیره الائمه الاثنی عشر ۱/ ۱۰۰-۱۰۵ مراجعه شود.

اکرم صلی الله علیه و اله و سلم احساس بیماری نمود، وی در آن روزها تصمیم داشت به نبرد رومیان بپردازد و اسامه بن زید را در عنفوان جوانی به فرماندهی سپاه خویش معین کرد و به همه مهاجران و انصار دستور داد به سپاه اسامه بیوندند و آنان را به حرکت به سوی دشمن، تشویق فرمود و برخی را با اسم برد تا عرصه را از مخالفان و بدخواهانی که در کمین نشسته بودند، تهی گرداند و فرصت را از مخالفان خلافت و جانشینی امام علی علیه السلام سلب نماید.

بیشتر مسلمانان در آغاز، تصور کردند بیماری رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم صرفاً یک تب عارضی است و به زودی برطرف خواهد شد، ولی فاطمه زهرا علیها السلام هرگاه صدای ناله پدر را می شنید قلب مبارکش در سینه می تپید و گویی روح از بدنش مفارقت می کرد، نشانه های مرگ در وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پدیدار و سخت بیمار شد، آن بزرگوار خود را آماده دیدار با معبود نموده، و در هر مناسبتی به اهل بیت خود سفارشات داشت و به زیارت بقیع می رفت و با اهل آن به گونه ای سخن می گفت که حاکی از نزدیک شدن رحلت آن حضرت بود، به ویژه که زهرا علیها السلام قبلاً در برخی مناسبت ها شنیده بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در قالب پند و موعظه یارانش بدان ها می فرمود: مردم! به زودی به پیشگاه خدا دعوت می شوم و دعوت حق را لبیک خواهم گفت. و در حجه الوداع از پدر شنیده بود که بر بالای کوه عرفات در جمع مسلمانان اعلان داشت: شاید سال بعد شما را نبینم. و این جمله در سال دهم هجرت مکرر از آن حضرت شنیده شده بود.

پس از حجه الوداع، شبی زهرا علیها السلام در خواب دید مشغول خواندن قرآن است ناگهان قرآن از دستش افتاد و پنهان گردید و حشت زده از خواب بیدار شد و رؤیای خویش را برای پدر بزرگوارش بازگو کرد، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: نور چشمم زهرا! آن قرآن منم، و به زودی از دنیا رخت برمی بندم. (۱)

ص: ۱۳۷

فاطمه زهرا علیها السّلام و امیر المؤمنین علیه السّلام در دوران بیماری رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم تا لحظه وفات آن حضرت بیش از همه مردم در کنار نبی اکرم قرار داشته و به وی نزدیک بودند. از علی علیه السّلام روایت شده فرمود: معاذ، از عایشه پرسید: وضعیت رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم هنگام بیماری و رحلت چگونه بود؟ عایشه در پاسخ گفت:

معاذ! من هنگام وفات پیامبر، حال او را مشاهده نکردم، دخترش فاطمه این جا حضور دارد می توانی از او بپرسی. (۱)

فاطمه زهرا علیها السّلام هنگام بیماری رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم نزد همسران آن حضرت می رفت و بدان ها می فرمود: بر پیامبر دشوار است نزد یکایک شما بیاید، گفتند:

اشکال ندارد. (۲)

بیماری پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم لحظه به لحظه شدت می یافت، حضرت در بستر مرگ قرار داشت و زهرا با حضور در کنار پدر، غم و اندوهش فزونی می یافت و می گفت: پدر جان! مصیبت تو چقدر اندوه بار است! گاهی به چهره رنگ پریده پدر خیره می شد و گاهی اشک های گرمش بر رخسار وی جاری می گشت و گاهی برای سلامتی اش دعا می کرد.

بیماری رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم چنان فزونی یافت که از شدت درد از هوش رفت، وقتی به هوش آمد دید ابو بکر و عمر و عده ای دیگر اطراف او هستند، بدان ها فرمود: مگر به شما فرمان ندادم سپاه اسامه را همراهی کنید؟ ولی آنان به بهانه تراشی پرداختند، رسول اکرم صلّی الله علیه و اله و سلم که از راز دل آنان و نقشه هایی که برای ماندن در مدینه می کشیدند تا محور رهبری اسلامی را برابیند، آگاه و باخبر بود، بدانان فرمود:

برایم دوات و کاغذ بیاورید تا برایتان سفارشی بنگارم که پس از من به دام گمراهی گرفتار نشوید.

ص: ۱۳۸

۱- (۱). الاصابه ۱/۱۷۸ چاپ مصر.

۲- (۲). عوالم العلوم ۱۱/۳۹۰.

حاضران به نزاع و کشمکش پرداختند و گفتند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هذیان می گوید و بنا به نقلی عمر گفت: بیماری رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شدت یافته [که چنین سخنی بر زبان می راند] همان کتاب خدا برای ما کافی است [و نیازی به سفارش پیامبر نداریم] بدین ترتیب، جمعیت به اختلاف پرداخته و هياهو و سر و صدا به نحوی بالا گرفت که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: از پیشم بروید، نزد من نزاع و کشمکش جایز نیست. (۱)

فاطمه زهرا علیها السّلام همه این رویدادها را با دلی پر از اندوه و چشمی اشکبار شاهد بود و گویی آن مخدّره در انتظار روزهایی با رخدادهایی دشوارتر، به سر می برد.

۴. سفارش لحظه وداع

آن گاه که بیماری رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شدت یافت و لحظات وفات آن بزرگوار فرارسید، امیر مؤمنان علیه السّلام سر مبارک آن حضرت را در آغوش خود نهاد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از هوش رفت و فاطمه به چهره پدر می نگریست و برایش نوحه سرایی می کرد و می گریست و می گفت:

آن چهره نورانی که به احترامش از ابر، درخواست باران می شود، پناه و نگاهدار یتیمان و بیوه زنان بود.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چشمان مبارک خویش را گشود و با صدایی ضعیف به فاطمه فرمود:

«بیته! قولی»: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ؛

ص: ۱۳۹

۱- (۱). کامل ابن اثیر ۲/۳۲۰، چاپ دار الفکر بیروت، صحیح بخاری کتاب العلم، باب کتابه العلم.

دختر کم! این گونه بگو: محمد نیز یکی از فرستادگان خدا بود و پیش از او نیز پیامبرانی آمده اند، آیا اگر او از دنیا برود و یا کشته شود، شما به آیین پیشینیان خود باز می گردید، هر کس مرتکب این عمل شود کوچک ترین زیانی به خدا نمی رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد. (۱)

زهرای علیها السلام مدتی طولانی گریست، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او اشاره کرد تا به وی نزدیک شود، فاطمه نزدیک شد و پدر با او رازی را در میان گذاشت که چهره زهرای علیها السلام از شادی شکفت. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به وی گفته شد:

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چه رازی به تو گفت که حزن و اندوه و نگرانی ات را در مورد وفات آن بزرگوار برطرف ساخت؟ فرمود: پدر بزرگوارم به من خبر داد نخستین کسی که از اهل بیتش به او می پیوندد منم و بعد از پدرم مدت زیادی زنده نیستم و به او خواهم پیوست، همین جمله سبب برطرف شدن اندوهم گردید. (۲)

از انس روایت شده گفت: فاطمه زهرای علیها السلام به اتفاق حسن و حسین علیهما السلام در همان بیماری که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در آن رحلت کرد نزد آن بزرگوار شرفیاب شدند، زهرای خود را روی بدن پدر افکند و سینه بر سینه پدر نهاد و گریست، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود:

فاطمه جان! بر من گریه مکن و به صورت نرنی و آن را نخراشی و مویت را پریشان نکنی و ناله و شیون سر ندهی، و دل را به آن چه که خدا برایت خواسته تسلیمی ده. سپس خود به گریه افتاد و عرضه داشت: خدایا! تو جانشین من میان اهل بیت هستی، خدایا! اینان امانت های من نزد تو و مؤمنین اند.

بخاری و مسلم در صحاح خود از عایشه نقل کرده اند که گفت: فاطمه علیها السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آمد، راه رفتنش شبیه پیامبر بود، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

ص: ۱۴۰

۱- (۱). آل عمران/۱۴۴.

۲- (۲). کامل ابن اثیر ۳۲۳/۲، طبقات ابن سعد ۳۹/۲، مسند احمد ۲۸۲/۶.

دخترم! خوش آمدی. سپس او را سمت راست یا چپ خود نشانید و رازی را با او در میان گذاشت، فاطمه گریان شد. من به فاطمه گفتم: شگفتا! رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تنها با تو سخن گفت و تو گریه می کنی؟ سپس پیامبر مطالب دیگری به او فرمود و زهرا خندید، با خود گفتم: تا امروز، شادی و اندوهی این گونه به هم نزدیک، ندیده بودم! ماجرا را از فاطمه پرسیدم، او گفت: من راز رسول خدا را فاش نمی سازم. مدتی پس از رحلت پیامبر قضیه را از او جویا شدم، وی گفت: پدرم با من رازی در میان گذاشت و فرمود: جبرئیل هر سال قرآن را یک بار بر من عرضه می کرد ولی امسال دوبار عرضه نموده و این عمل بیانگر این است که زمان رحلتم فرارسیده، سپس به من فرمود: تو از اهل بیت من نخستین کسی هستی که به من می پیوندی و من بهترین کسی هستم که به دیدارم می آیی، آیا بدین خرسند نیستی که بانوی بانوان بهشتی باشی؟ و من با شنیدن این سخن خندیدم. (۱)

امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدر بزرگوارش، روایت کرده که فرمود:

با فرارسیدن شبی که فردایش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رحلت فرمود، پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست و فرمود: فاطمه جان! او سپس او را به خود نزدیک ساخت و پاسی از شب با او راز گفت، سخن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که به طول انجامید، علی علیه السلام به اتفاق حسن و حسین از منزل خارج شده و کنار در ایستادند و مردم پشت در قرار داشتند و همسران پیامبر نیز نظاره گر علی و فرزندان او بودند.

عایشه رو به علی علیه السلام کرد و گفت: چه چیز سبب شد که پیامبر تو را از خانه بیرون کرد و تا این وقت شب نماند از تو، با دخترش خلوت کرده است؟ علی علیه السلام در پاسخ فرمود:

ص: ۱۴۱

من به خوبی می دانم آن چه را رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خلوت به زهرا فرمود و فاطمه آن را از رسول اکرم خواستار بود، مربوط به تو و پدرت و رفقاییش می باشد، عایشه نتوانست یک کلمه در پاسخ علی علیه السّلام سخن بگوید.

علی علیه السّلام می فرماید:

دیری نپایید که فاطمه مرا صدا زد، فوری خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسیدم دیدم آخرین لحظات عمر شریفش فرارسیده، پیامبر به من فرمود: علی جان! چرا گریه می کنی؟! اکنون زمان گریه شما نیست، اینک هنگام جدایی من و تو فرارسیده، برادر! تو را به خدا می سپارم، خدای متعال پیشگاه و جوار خود را برایم انتخاب کرده، گریه و غم و حزن و اندوهم بر تو و فاطمه است که پس از من حرمتش را می شکنند، همه مردم بر جور و ستم در مورد شما با یکدیگر همدست شده اند. شما را به خدا می سپارم و امانتی را نزدتان باقی می نهم، به فاطمه دخترم سفارشات کرده ام و به او فرمان داده ام آن ها را برای تو بازگو کند، آن سفارشات را انجام ده و فاطمه ام در راستگویی سرآمد است، آن سفارشات را برایت باز خواهد گفت.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن گاه فاطمه را در آغوش گرفت و سرش را بوسه زد و فرمود:

«فداك ابوك يا فاطمه»؛

فاطمه جان! پدرت بقرانت.

صدای فاطمه به گریه بلند شد، مجدداً حضرت او را در آغوش کشید و فرمود:

«أما والله لينتقم الله ربّي و ليغضبنّ لغضبك، فالويل ثم الويل للظالمين، ثم بكي رسول الله»؛

به خدا سوگند! پروردگارم از دشمنانت قطعاً انتقام خواهد گرفت و با خشم تو خشمگین می شود، وای بر کسانی که بر تو ستم روا می دارند و سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خود، گریان شد.

ص: ۱۴۲

علی علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند! آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به گریه افتاد و از چشمان مبارکش باران اشک بارید و محاسن مبارک و روپوش روی بدنش را تر کرد، تصور کردم قطعه ای از بدنم جدا شده است، در همان حال زهرا در کنار پدر نشسته بود و از او جدا نمی شد و سر مبارک پیامبر در آغوش من قرار داشت و به من تکیه داده بود و حسن و حسین از راه رسیده و صدا به گریه و شیون بلند کردند.

امام علی علیه السّلام فرمود: اگر بگویم جبرئیل در آن لحظه در آن خانه بود، گراف نگفته ام زیرا من صدای گریه ناآشنایی را می شنیدم و بی تردید می دانم صدای فرشتگان بود، زیرا جبرئیل در چنین لحظاتی هیچ گاه از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم جدا نمی شود، من در آن روز چنان گریه ای از فاطمه دیدم که به گمانم آسمان ها و زمین به حالش گریستند.

سپس پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم رو به فاطمه کرد و فرمود (۱): دخترم! خدا جانشین من بر شماست و او بهترین جانشین است، سوگند به کسی که مرا به حق مبعوث گرداند، عرش الهی و فرشتگان پیرامون عرش و آسمان ها و زمین و آفریده های موجود در آن ها، با گریه تو، به گریه درآمدند، فاطمه جان! به خدایی که مرا به حق برانگیخت، تا من وارد بهشت نشوم، ورود خلاق به بهشت حرام است، و تو پس از من نخستین فردی هستی که با پوشش، آراسته و مزین وارد بهشت خواهی شد.

فاطمه جان! چنین مقامی بر تو تهنیت باد! سوگند به آن کس که مرا به حق مبعوث به رسالت کرد، در آن روز دوزخ چنان دمی برمی آورد که همه فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل از بیم آن، از هوش می روند، در آن لحظات به دوزخ اعلان می شود: ای دوزخ! خداوند جبار به تو دستور می دهد به عزتم سوگند! سکون و آرامش یاب تا فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و اله و سلم عبور کند و وارد بهشت گردد... به خدایی که مرا به حق به رسالت برگزید، حسن و حسین نیز وارد

ص: ۱۴۳

۱- (۱). بحار الانوار ۴۹۰/۲۲، بخش اخیر این حدیث را در صحیح بخاری، کتاب الفتن، احادیث ۱-۵ ببینید.

بهشت خواهند شد، حسن سمت راست و حسین سمت چپ تو قرار دارد، پرتو نورت از برجسته ترین جایگاه بهشت در پیشگاه خدای متعال همه جا را روشن می سازد، و پرچم محمد در دست علی بن ابی طالب قرار دارد، به خدایی که مرا به حق برانگیخته، خود شخصا با دشمنانت به ستیزه خواهم پرداخت، آنان که حق تو را غصب کرده و دست از محبت تو برداشتند و بر من دروغ بستند پشیمان خواهند شد و در قیامت به سرعت از نزد پنهان می شوند، عرضه می دارم: خدایا! اتمم، اتمم کجا رفتند؟ ندا می رسد که: آنان پس از تو سنتت را دستخوش تغییر و تبدیل ساختند و سزاوار آتش دوزخ گردیدند.

سخن از مراحل سه گانه زندگی زهرای مرضیه علیها السلام در این جا به پایان می رسد و مرحله چهارم زندگی آن مخدّره با وفات پدر ارجمندش رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آغاز و به شهادت آن بانوی بزرگ پایان می پذیرد.

از آن جا که این مرحله-با وجود اختصار-به بیان مقطع معینی از زندگی زهرای اطهر علیها السلام می پردازد، آن را در قسمتی ویژه و طی چند بخش یادآور خواهیم شد.

اشاره

بخش نخست زهرا علیها السلام پس از پدر

بخش دوم بیماری و شهادت

بخش سوم میراث علمی فاطمه علیها السلام

ص: ۱۴۵

زهرا علیها السلام پس از پدر

۱. ماجرای سقیفه

مرحله پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دشوارترین مرحله تاریخ امت اسلامی به شمار می آید که شعله اش زبانه کشید و طنین انفجارش همه جا پیچید.

بر شرایط و اوضاع پیچیده و بغرنج آن زمان عناصری واقعگرایانه و عناصری با برداشت های شخصی حکمفرما بود. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تبلیغ رسالت اسلامی را که از ناحیه خدای عزوجل به او محوّل شده بود، به نحو کامل به پایان رساند و وجود شریف آن حضرت عنصر درخشندگی ایمان و سبب آرامش و امنیت و سازندگی به شمار می آمد، ولی ژرفای خلاء بزرگ جامعه انسانی که به ابعاد غیر قابل تصوّر انجامید، بعضاً در اندیشه افراد متعددی که به کانون های قدرت و روند حرکت جامعه جزیره العرب تازه مسلمان، وابسته و نزدیک بودند، تبلور داشت و همین خلاء پس از وفات رسول اکرم علیها السلام سبب بروز واکنش های شدیدی بین طرفین حق و باطل گردید.

نزاع و کشمکشی که در عرصه جامعه اسلامی پدیدار شد، دلیل بر این بود که هنوز ایمان و اعتقاد به اسلام، با همه ابعاد و حدودش در دل بیشتر مردم جایگزین نشده است. یکی از نتایج این کشمکش را می توان آغاز پدیده

انحراف دولت اسلامی دانست که تا امروز آثار زیانباری برای مسلمانان به جای نهاده است.

برهه پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سرشار از رویدادهایی متناقض و بی اندیشه بود. در راستای بررسی زندگی حضرت زهرا علیها السلام در این برهه، باید اوضاع عمومی و حوادث و رخدادهای آن زمان را به ارزیابی بنشینیم تا از لابلای آن، طبیعت جامعه آن روز را بشناسیم و قدرت های تأثیرگذار و واکنش زا و آثار آن را بر اهل بیت عموما و فاطمه زهرا علیها السلام به خصوص و جور و ستم هایی که بر او روا داشته شد، بر ایمان قابل تصور باشد و در این وادی نخستین موردی که بدان برمی خوریم گردهمایی و کنگره سقیفه و نقش اصلی آن در راستای کلیه موضع گیری های بعدی است که این گردهمایی بر مبنای آن تشکیل یافت.

امام علی علیه السلام و خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و بنی هاشم و هواداران آنان، سرگرم تجهیز پیکر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و آماده انجام مراسم تدفین آن بزرگوار بودند که در این بحبوحه عناصری که برای دست یابی به قدرت در پی مطامع و خواسته های خود بودند، با نادیده گرفتن اوامر و نواهی الهی که بر زبان رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم وارد شده بود، از این فرصت استفاده کردند.

در آن گیر و دار، دو نوع حرکت انجام پذیرفت: نخست: عمر بن خطاب در جمع انبوه مسلمانانی که در پی رحلت جانسوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با حزن و اندوه پیرامون خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تجمیع کرده بودند، صریحا اعلان کرد که پیامبر از دنیا نرفته و کسانی را که چنین ادعایی کنند، به مرگ تهدید کرد و تا زمانی که ابو بکر از بیرون مدینه بدان جا رسید، هم چنان بر موضع گیری تردیدآمیز خود پافشاری نشان می داد.

دوم: انجمن و گردهمایی انصار در سقیفه بنی ساعده، که به ریاست سعد بن عبادۀ خزرجی تشکیل شده بود.

تاریخ نگاران و ارباب حدیث اتفاق نظر دارند که موضع عمر با از راه رسیدن ابوبکر و قرائت آیه... **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ...** برای مردم، پایان یافت، زیرا شور و هیجان عمر فرونشست و هر دو از خانۀ پیامبر بیرون رفته و پیکر مقدس آن حضرت را در برابر خاندان مصیبت زده اش، رها ساختند.

آن چه قرینه ها و شواهد و سیر حوادث بر آن تأکید دارد این است که آن دو رهسپار مکانی شدند که انصار آن جا را از قبل برای اتخاذ تدابیر لازم، انتخاب کرده بودند و چه بسا بیشتر انصار از جمله سعد بن عبادۀ، کسی را جز علی علیه السّلام برای جانشینی پس از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در نظر نداشتند، چنان که باور توده مسلمانان نیز همین بود و هرگز حاضر نبودند از آن حضرت دست بردارند، ولی پس از آن که برای انصار روشن شد سران مهاجران برای دور کردن خلافت، از علی علیه السّلام و دست یابی خود بر آن، دست به تشکیلی زده اند و با نادیده گرفتن سخنان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم درباره علی علیه السّلام، در این اتحاد جدید قریشی قصد دارند روح جاهلیت و تعصبات قبیله ای را یک بار دیگر زنده کنند، از سویی انصار به گونه ای در سیر رسالت و شخص پیامبر خدا، از جان و مال خود مایه گذاشته بودند که چنین از خود گذشتگی و ایثاری را هیچ یک از مهاجرانی که با طرح و نقشه در پی دست یابی به قدرت پس از نبی اکرم بودند، ارائه نداده بودند. از این رو، جمعی از انصار به رهبری سعد بن عبادۀ برای تبادل نظر پیرامون مسأله خلافت و جانشینی، در سقیفه گرد آمدند و دسته ای از آنان شعار طرفداری از سعد بن عبادۀ را سر دادند، وقتی خبر گردهمایی سقیفه توسط برخی از عناصر مخالف سعد بن عبادۀ که بر ضد او فعالیت می کردند، به

مهاجران رسید، خانه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را ترک گفته و به سرعت خود را به سقیفه بنی ساعده رساندند، سخنگوی انصار به پا خاست و به بیان ویژگی های انصار پرداخت و عملکرد و جانفشانی های آنان را در راه اسلام، ستود و از مهاجران خواست تا نقش انصار را نادیده نگیرند و بخشی از امور مربوط به خلافت را در اختیار آنان قرار دهند و پس از او ابو بکر به سخن پرداخت و فضایل و افتخارات قریش را یادآور شد و عملکرد اعراب قبل از اسلام و فخر و مباحات آنان به نیاکان قریش را یک بار دیگر در اذهان مردم زنده کرد.

در روایت عقد الفرید آمده است که: ابو بکر گفت: ما مهاجران، نخستین کسانی بودیم که به اسلام گرویدیم و از افتخاراتی بیش از دیگران برخورداریم، و نقش محوری داریم، شخصیتمان برتر از سایرین و به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از همه نزدیک تریم، سپس ادامه داد و گفت: عرب جز به فرمان این قبیله از قریش، گردن نمی نهد. از این رو، در راستای فضیلت ها و ویژگی هایی که خدا به برادران مهاجر شما عطا کرده، با آنان به رقابت برنخیزید، من خرسندم از این که شما به یکی از این دو تن بیعت کنید و با دست خود به عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح اشاره کرد.

ابو بکر که -درباره قریش و افتخارات آنان به ویژه از مهاجران سخن می گفت- فریاد بشیر بن سعد خزرجی را که از گوشه مجلس بلند شد، غنیمت شمرد و بشیر که آتش حسد نسبت به پسر عمویش سعد بن عباده وجودش را فرا گرفته بود، گفت: مردم! پیامبر شما از قبیله قریش است و افراد قبیله اش به او سزاوارتر از دیگرانند، به خدا سوگند! من در مسأله خلافت هرگز با مهاجران به نزاع و کشمکش نخواهم پرداخت.

حباب بن منذر خزرجی به جهت ابراز چنین شیوه دروغین و نفاق و

حسدی از ناحیهٔ بشیر در مورد پسر عموی خویش میان مردم، وی را به شدت مورد اعتراض قرار داد و گفت: بشیر بن سعد، با حسد و کینه ای که در مورد پسر عموی خود به دل دارد، بر او دشوار می آید پسر عمویش پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم زمام خلافت را به دست گیرد، به همین دلیل، در نقش کسی ظاهر شده که نمی خواهد با صاحب حق، به کشمکش پردازد و سپس اظهار داشت:

بشیر! چه نیازی به این کار داشتی؟ تو با این سخنان در حقیقت، با زمامداری پسر عمویت سعد بن عباده به رقابت پرداختی.

ستیزه جویی به همین مقدار پایان نیافت، بلکه اسید بن حضیر یکی از سران اوس به پا خاست و با سخنان خود، احساس حقد و کینه های جاهلیت را در دل ها برانگیخت و به بیان اختلافات و تعصبات دو قبیلهٔ اوس و خزرج که، بخشش و گذشت آیین اسلام، آن ها را خاموش ساخته بود، پرداخت و اوس را مخاطب قرار داد و گفت: اوسیان! به خدا سوگند! اگر سعد بن عباده را برای یک بار به زمامداری خویش برگزینید، برای همیشه خزرجیان بر شما فخر و مباهات می کنند و در امر خلافت هیچ گونه حقی برای شما قائل نخواهند شد.

ابو بکر [در این جا] نیز با بهره وری از نعره های بشیر بن سعد که به این تقسیم بندی دست زد، با یک دست خود عمر بن خطاب و با دست دیگرش ابو عبیده را گرفت و فریاد زد: مردم! اکنون این عمر، و این نیز ابو عبیده، با هر یک می خواهید بیعت کنید، پس از پیاده شدن نقشه ای که از قبل میان آن سه تن طراحی شده بود، حباب بن منذر پیا خاست و اظهار داشت: انصار! شما موقعیت خویش را حفظ کنید و به سخنان این مرد و هوادارانش گوش فرا ندهید که هیچ گونه حقی برای شما در خلافت قائل نیستند، عمر از سخنان حباب به خشم آمد و از جا بلند شد و گفت: ما دوستان و خویشان

محمدیم، و کسی در مورد خلافت و حکومت پیامبر با ما به نزاع برخیزد، یا به باطل گراییده و یا به گناه آلوده شده و یا در ورطهٔ هلاکت افتاده است.

حباب بن منذر با مشاهدهٔ ماجراجویی عمر بن خطاب و گستاخی وی، رو به انصار کرد و گفت: اگر مهاجران از درخواست شما سرباز زدند، آن‌ها را از این دیار بیرون برانید، به خدا سوگند! شما به خلافت سزاوارتر از آنان هستید، مردم، در سایهٔ شمشیرهای شما به آیین اسلام گردن نهاندند، و سپس شمشیر خود را از نیام کشید و آن را به حرکت درآورد و گفت: من پشتوانهٔ مورد اعتماد، و پاسدار مطمئن این امر هستم، به خدا سوگند! اگر موافق باشید یک بار دیگر دست به شمشیر می‌بریم و ماجرا را از سر می‌گیریم. در این جا، جام خشم عمر بن خطاب لبریز شد و تا درگیری بین دو طرف فاصله‌ای نمانده بود که ابو عبیده جراح برای جلوگیری از وقوع آشوب به پا خاست و با صدایی آرام گفت: ای جماعت انصار! شما نخستین کسانی بودید که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را یاری کرده و از او پشتیبانی نمودید، اکنون نخستین افرادی نباشید که سنت آن حضرت را دستخوش تغییر و تبدیل ساخته‌اند و سپس با سخنانی حاکی از خواهش و تمنا با آنان به گفت و گو پرداخت و دیری نپایید که انصار آرام شدند و میانشان چند دستگی افتاد.

عمر بن خطاب پس از این گفت و گو فوراً خود را به ابو بکر رساند و گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، هیچ کس حق ندارد مقامی را که رسول خدا به تو ارزانی داشته نادیده بگیرد و پس از او ابو عبیده جراح به پا خاست و به ابو بکر گفت: تو برجسته‌ترین فرد مهاجران و یار غار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و جانشین وی در نماز گزاردن بر مردم هستی، و ابو بکر دست خود را برای هر دو تن گشود و آن دو با وی بیعت کردند، سپس بشیر بن سعد و گروهی از

خزرجیان از جا جسته و با ابو بکر بیعت نمودند و پس از آنان اسید بن حضیر و اوسیان همراهش، بیعت کردند و با سر دادن شعار به سود ابو بکر از سقیفه بنی ساعده بیرون آمدند و در مسیر راه به هرکس می گذشتند دست او را گرفته و به دست ابو بکر می کشیدند و هرکس سرپیچی می کرد، عمر بن خطاب او را با تازیانه مورد ضرب و شتم قرار می داد و با گرد آمدن هواداران خلیفه اطراف آن فرد وی را مجبور به بیعت می کردند و بدین سان، بیعت با ابو بکر به طور ناگهانی و غافلگیرانه با بیشتر مردم انجام پذیرفت.

از مجموع مطالب یاد شده به خوبی روشن می شود که طرح و نقشه دور ساختن علی علیه السلام از حکومت و دست یابی دیگران به آن، آن گونه که از قرائن و شواهد پیداست، یک ساعته به وجود نیامده بود و موضعی را که انصار به رهبری سعد بن عباده اتخاذ کردند، ناخودآگاه و بدون آمادگی قبلی صورت گرفت؛ چنان که این معنا از اختلاف و نقطه نظرات مخالفی که با یکدیگر داشتند پدیدار بود؛ همچنین مشخص شد که ابو بکر و عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح به عنوان سران حزب قریش، همان کسانی بودند که برای دست یابی به خلافت و دور ساختن علی بن ابی طالب علیه السلام از آن عرصه، به نقشه و توطئه دست زده بودند و قوی ترین دلایل آنان در برابر انصار تنها دو دلیل بود:

۱. مهاجران، نخستین گروندگان به اسلام اند.

۲. نزدیک ترین خویشان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آیند.

این سردمداران پس از اقامه این دلیل و برهان، در حقیقت به محکومیت خویش سخن گفتند زیرا به ادعای آنان اگر قرار بود خلافت با قدرت شمشیر و اسلام آوردن و خویشاوندی نزدیک به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به کسی تعلق بگیرد، تنها علی علیه السلام شایستگی چنین معنایی را داشت، چون به اتفاق همه مسلمانان،

وی نخستین فردی بود که به اسلام گروید و به خدا ایمان آورد و رسالت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله و سلم را تصدیق کرد و طبق موازین پیوند برادری که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مدینه میان مهاجران و انصار برقرار کرد، علی علیه السلام برادر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و پسر عموی حقیقی، و نزدیک ترین مردم به جان و دل رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تلقی می شد و هیچ کس در این خصوص، تردیدی به خود راه نمی داد.

وقتی ابو بکر در گفت و گو با انصار، مستند خویش را خویشاوندی با پیامبر و سابقه در اسلام قرار داد و عمر و ابو عبیده جراح را به جهت خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و سابقه در اسلام، نامزد خلافت کرد، و شخصیت علی بن ابی طالب را که کمتر از سه ماه قبل، بالغ بر یکصد هزار تن مسلمان در غدیر خم با آن حضرت بیعت کرده بودند، نادیده گرفت، در حقیقت خود، به تناقض گویی آشکاری گرفتار شد.

علی بن ابی طالب علیه السلام پسر عموی حقیقی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بود و به اتفاق تاریخ نگاران و ارباب حدیث، تنها وی برادر دینی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می رفت، اسلام به سبب فداکاری ها و جانفشانی ها و جهاد و مبارزه علی علیه السلام سرپا شد و بر شرک و بت پرستی و قریش که با بازگشت به شیوه نیای خود به جنگ با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم برخاسته بودند، پیروز شد و این بار با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که در خط و مشی و شخص علی علیه السلام متبلور بود، سر ستیز داشتند.

این قضیه بر ابو بکر که با نامزد کردن عمر و ابو عبیده، به صحت کاربرد این شیوه و کفایت آن، اعتقاد داشت، پوشیده نبود. ولی او و هوادارانش در مورد این مسأله قبلاً نقشه کشیده بودند، و در راستای دور ساختن علی علیه السلام از صحنه خلافت و دست یابی خود به آن با استفاده از همه شیوه ها، با برخی از عناصر مهاجر و انصار از پیش به توافق رسیده بودند، وی با دسته دوم انصار که

موضع گیری ابو بکر و هواداران، احساسات آنان را برانگیخته بود و برای تبادل نظر پیرامون سرنوشت و آینده خلافت، در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمده بودند، به گفت و گو پرداخت. ابو بکر و رفقاییش بسان کسی که از موضع قدرت سخن بگوید و بخواهد خویشان را هر چند با این نوع وارونه جلوه دادن حقایق و سخنان فریبکارانه- بر دیگران تحمیل کند- با مردم سخن گفتند.

پاسخ عمر به ابو بکر، بر همین معنا دلالت دارد، وقتی ابو بکر به مردم گفت: می توانند با عمر بن خطاب و ابو عبیده بیعت کنند، عمر فوراً در پاسخ ابو بکر گفت: تو زنده باشی و چنین کاری انجام پذیرد؟ کسی حق ندارد مقام و مرتبه ای را که رسول خدا برایت ارزانی داشته، نادیده بگیرد. (۱)

این پاسخ، حاکی از برنامه ریزی و توافق قبلی آنان بر شیوه ای بود که بیعت، با ابو بکر انجام پذیرد و هم زمان با این، عمر بن خطاب می کوشید با این سخن که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ابو بکر را به جانشینی خود برگزیده، افکار عمومی را منحرف ساخته و در بوته ابهام نگاه دارد. از این رو، عمر به ابو بکر گفت:

کسی حق ندارد مقام و منزلتی را که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به تو ارزانی داشته نادیده بگیرد با این که تاریخ نگاران قدیم و ارباب حدیث و راویان مورد اعتمادی که به بیان زندگی رسول خدا پرداخته و احادیث آن حضرت را برای نسل های بعد روایت نموده اند، هیچ یک ادعا نکرده اند که نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم حتی- با اشاره ای دور- به مقام و منزلتی که عمر بن خطاب می کوشید آن را برای ابو بکر اثبات کند، کلمه ای گفته باشد، بلکه برخورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم با ابو بکر برعکس

ص: ۱۵۵

۱- (۱). شرح ماجرای سقیفه را در تاریخ ابن هشام ۳۳۴/۴-۳۳۵، تاریخ طبری حوادث سال یازدهم ۲/۴۴۴، أنساب الأشراف ۱/۵۶۳-۵۶۷، طبقات ابن سعد ۲ ق ۲/۵۳-۵۴، تاریخ ابو الفداء ۱/۱۶۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲/۲۱-۵۷، حیاة الامام الحسن بن علی ۱/۱۵۰ می یابید.

ادعای عمر بوده است. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نه انجام کاری را به ابو بکر سفارش کرده و نه او را در جایگاهی قرار داده که برایش امتیازی بر دیگران تلقی شود و اگر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در غزوه ذات السلاسل، ابو بکر را در رأس گروهی از گشتی ها اعزام نمود و یا پرچم را در روز خیبر به او سپرد، [به گواه تاریخ] در همه موارد یاد شده ابو بکر با شکستی مفتضحانه بازگشت و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در روزهای پایانی عمر شریف خود که زمان رحلتش را نزدیک می دید، تصمیم گرفت او و عمر بن خطاب را به عنوان سربازان سپاه اسلام به فرماندهی اسامه بن زید که حداکثر، بیش از بیست سال از سن او نمی گذشت، از مدینه بیرون کند.

ولی در مورد نمازی که ابو بکر برخی روزها در دوران بیماری رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با مردم به جا آورد و ابو عبیده در سخنان خود با انصار بدان اشاره کرد، باید گفت: با این که امامت در نماز همواره عملی رایج بوده و هست و کوچک و بزرگ و اهل فضل و کمال و نیز بی بهره گان از علم و دانش، عهده دار آن می شده اند، بر فرض که چنین اتفافی افتاده باشد، موجب فضیلت ابو بکر بر هیچ یک از مردم نمی شود و چنین عملی از ویژگی های پیامبران و اولیاء و شخصیت های برجسته و با قداست، به شمار نمی آید، از سویی چون رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در وضعیتی بسر می برد که نمی بایست بستر خویش را ترک گوید، عایشه از پیش خود پدرش را برای اقامه نماز با مردم فراخواند ولی زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از ماجرا آگاه شد با تکیه بر دست علی علیه السلام و عباس با حال تبار از منزل خارج شد و ابو بکر را از محراب خویش کنار زد و خود با این که از شدت درد و بیماری رنج می برد، با مردم نماز گزارد.

شگفت آور است مسأله ای را که عقل و منطق پذیرای آن نیست، جمعی از علما و ارباب حدیث اهل سنت برای ابو بکر فضیلتی تلقی می کنند که وی را

شایستهٔ خلافت گردانده، در صورتی که خود به دیدگاه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مورد علی علیه السلام در ماجرای «یوم الدار» احد، احزاب، حدیبیه، خیبر، حنین، تبوک و غدیر خم و ایجاد پیمان برادری بین پیامبر و علی علیه السلام در مکه و مدینه، اعتراف دارند. ولی هیچ یک از این موارد را نه تنها دلیل، بلکه اشاره ای به انتخاب علی علیه السلام برای منصب خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نمی دانند، اما دو رکعت نمازی را که ابو بکر [بر فرض صحت] با مسلمانان به جا آورده دلیل روشنی بر شایستگی وی به رهبری مسلمانان پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و دادن صلاحیت های لازمه به او، به شمار می آورند.

آن چه در روایت زبیر بن بکّار آمده دلالت دارد که حرکت انصار و گرد همایی آنان در سقیفه، در پاسخ برنامه ریزی مهاجران که طی آن قصد رسیدن به قدرت داشتند، انجام پذیرفته است. وی می گوید: وقتی مردم با ابو بکر بیعت کردند، او را با سان و رژه به مسجد آوردند، در پایان آن روز جمعی از انصار و گروهی از مهاجران، انجمنی تشکیل داده و افراد، یکی پس از دیگری در آن جمع سخن گفتند.

عبد الرحمان بن عوف اظهار داشت: ای جماعت انصار! هر چند شما از فضایل زیادی برخوردارید و پیروزی های چشمگیری توسط شما به دست آمده و از سوابق درخشانی بهره مندید، ولی افرادی چون ابو بکر و عمر و علی و ابو عبیده میان شما وجود ندارد.

زید بن ارقم در پاسخ گفت: ای عبد الرحمن! ما فضیلت کسانی را که نام بردی انکار نمی کنیم، ولی ما افرادی چون سعد بن عباده رهبر انصار و ابی بن کعب را بین خود داریم که خداوند به رسول خود فرمان می دهد بر او درود فرستد و قرآن را از او دریافت کند. و معاذ بن جبل از ماست که روز قیامت پیشاپیش دانشمندان در حرکت است و خزیمه بن ثابت که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم

گواهی و شهادت او را به جای دو تن مورد تأیید قرار داد، میان ماست و به خوبی می دانیم میان کسانی که از قریش نام بردی افرادی وجود دارد که اگر در پی خلافت باشد، هیچ کس با او به ستیزه برنخواهد خاست و او، شخص علی بن ابی طالب است.

در تاریخ طبری آمده است: وقتی ابو بکر برای بیعت گرفتن، ابو عبیده و عمر بن خطاب را پیشنهاد کرد و آن دو به سود ابو بکر کنار رفتند، انصار اعلان داشتند: ما جز با علی بن ابی طالب با دیگری بیعت نخواهیم کرد. (۱)

این دو روایت تصریح دارند که انصار در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام حتی اگر مهاجران او را کاندیدای خلافت کرده بودند، هیچ گونه مخالفتی نداشتند و معنایش این بود موضع گیری مخالفی که انصار با ابو بکر در سقیفه اتخاذ کردند، در ازای برنامه ریزی و طرح و نقشه ای بود که قریش برای دست یابی به خلافت و سلب آن از صاحبان قانونی اش، بدان متوسل شده بودند.

استاد توفیق ابو علم در کتاب خود «اهل البیت» می گوید: بعید نیست سعد بن عباده هنگامی که دید مهاجران حاضر نیستند حق را به اهل آن واگذارند، آن را برای خود درخواست کرد.

به هر حال از نگاه اکثریت اندیشمندان مسلمان دیدگاه رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مورد علی علیه السلام و سخنان صریح و مکرر پیامبر درباره وی، امیر مؤمنان علیه السلام را در حکم شخصی معین برای خلافت قرار می دهد به گونه ای که علی علیه السلام شخصا مطمئن بود مسأله خلافت، از او فراتر نخواهد رفت.

در شرح نهج البلاغه آمده است که: علی علیه السلام تردیدی نداشت خلافت از آن او خواهد بود و هیچ یک از مردم در این خصوص با وی سر ستیز و نزاعی نخواهند داشت و خود در این باره می گوید:

ص: ۱۵۸

عمویش عباس، به او گفت: [علی جان!] دستت را بده تا با تو بیعت کنم، اگر چنین کاری صورت گیرد مردم می گویند عموی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با پسر عموی پیامبر بیعت کرده و در این صورت حتی دو تن نیز در مورد بیعت با شما به اختلاف نمی پردازند. علی علیه السَّلام فرمود: عمو جان! آیا واقعا کسی غیر از من نیز سودای رسیدن به خلافت دارد؟

عباس در پاسخ گفت: پی خواهی برد.

امام علیه السَّلام فرمود: عمو جان! من دوست ندارم مردم پشت درهای بسته با من بیعت کنند.

طبیعی بود وقتی امام علیه السَّلام و همراهان از این رخداد بزرگ اطلاع حاصل کرده مات و متحیر شدند چراکه با چشم خود دیدند ابو بکر را مانند داماد با شادی و هلله به مسجد می برند و جنازهٔ مقدس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در جمع خانواده اش روی زمین قرار دارد و همسرانش در انتظارند تا پیکر پاک او تجهیز و مراسم خاک سپاری وی انجام پذیرد، از سویی با خبر شدند که ابو بکر در مناقشه با انصار مخالف خویش، به خویشاوندی خود با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سابقهٔ گرویدن به اسلام، استناد کرده است.

در چنین وضعیتی امام علیه السَّلام هرچند به صحت و درستی ادلهٔ مهاجران اعتقاد نداشت ولی می بایست آنان را موظف به پذیرش موضوعی بنماید که خود، انصار را به پذیرش آن وامی داشتند. امام علیه السَّلام قادر بود ده ها دلیل بی چون و چرا برای آنان اقامه نماید و این کار در صورتی امکان داشت که آنان به سخنان منطقی حضرت گوش فراداده و دلایلی که وی اقامه می کرد، آنان را از انجام عملی که به طور جدی پی گیر آن بودند، باز می داشت. با این همه، امام علیه السَّلام با همان دلیلی که مهاجران بر انصار فایق آمدند و با استناد به سخنان و تصریحات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مورد خود و سابقهٔ درخشان و جهاد و مبارزه و

پیمان برادری خویش با رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، با آنان به احتجاج پرداخت و هم چنان از حق خویش دفاع نمود و در این راستا همسرش زهرای مرضیه علیها السلام بانوی بانوان در کنار شوهر در صدد بازپس گیری هدایای خود و حق خلافت شوهر، برآمد.

اغلب راویان آورده اند: پس از بیعت مردم با ابو بکر، ابو سفیان با سخنانی هیجانی، پشتیبانی خود را از علی علیه السلام اعلان کرد و مخالفانش را مورد تهدید قرار داد و گفت: به خدا سوگند! مدینه را از سواره و پیاده پر خواهم کرد، البته بر امام علی علیه السلام پوشیده نبود که ابو سفیان با این کار قصد جنگ افروزی میان مسلمانان دارد تا فتنه و آشوب را دامن بزند شاید برای وی و امثالش که شرک و نفاق را در دل نهان ساخته اند، فرصتی به وجود آید و در آن گیر و دار به اهداف خصمانه خود نسبت به اسلام و پیروان آن که ابو سفیان بیست سال با آنان جنگید، دست یابند وی که سال ها با مسلمانان مبارزه کرد سرانجام خود و همسرش هند جگرخوار آن گونه که میان مسلمانان معروف است در سال فتح مکه و در تنگنا ترین موقعیت، بسان فردی شکست خورده و از همه جا درمانده، مجبور به ورود در جرگه مسلمانان شدند ولی حقد و کینه هایی به دل داشتند که گاه گاهی خود را نشان می داد.

در روایت طبری و ابن اثیر در کامل، آمده است که: امیر المؤمنین علیه السلام ابو سفیان بن حرب را مورد نکوهش قرار داد و فرمود:

ابو سفیان! به خدا سوگند! تو با این کار هدفی جز ایجاد فتنه و بلوا نداری و سال ها بد خواه اسلام بوده ای و ما نیازی به یاری تو نداریم. (۱)

ص: ۱۶۰

رخدادهای سقیفه موجب به وجود آمدن سه جناح مخالف شد:

۱. انصار؛ که با خلیفه و رفقاییش در سقیفه بنی ساعده به نزاع و مشاجره پرداختند و میان آنان بحث و مناقشه در گرفت و به سبب ریشه دار بودن تفکر وراثت دینی در ذهن اعراب و اختلافی که میان خود انصار به سبب نفوذ تعصبات قبیله ای در دلشان به وجود آمد، ماجرای سقیفه به سود قریش تمام شد. (۱)

ابو بکر و رفقاییش در نزاع و کشمکش سقیفه، بر سر موضوعی که آن را حق خود می دانستند، دفاع خویش را متوجه نقطه ای نمودند که در نظر بسیاری از مسلمانان، دارای مقبولیت بود. زیرا وقتی قریش، عنوان قبیله و نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را یدک می کشید، به طور طبیعی از سایر مسلمانان به خلافت و حکومت آن حضرت سزاوارتر بود و در حقیقت می توان گفت: ابو بکر و دار و دسته اش از گردهمایی انصار از دو جهت بهره بردند:

نخست: انصار با عملی که انجام دادند، شیوه ای را اتخاذ کردند که بدانان اجازه نمی داد از آن پس در صف هواداران علی علیه السلام قرار گیرند و فرمانش را گردن نهند و از سزاواری وی به خلافت دم بزنند.

دوم: شرایط و اوضاع به گونه ای برای ابو بکر مهیا و دمساز شد که وی را تنها مدافع حقوق مهاجران در گردهمایی سقیفه قرار داد و هیچ شرایطی مانند شرایط سقیفه منافع او را تأمین نمی کرد زیرا افراد سرشناس و صاحب نفوذ مهاجران که در صورت حضورشان، سقیفه در آن روز چنین نتیجه ای را به دست نمی داد، در جلسه شرکت نداشتند.

ص: ۱۶۱

بدین سان، ابو بکر از سقیفه بیرون آمد و کلیه مسلمانانی که در مورد خلافت با نقطه نظرات وی موافق بودند و یا پذیرش زمامداری سعد بن عباده بر آن ها دشوار می آمد با وی دست بیعت داده بودند.

۲. امویان و در رأس آنان ابو سفیان که در صدد اختصاص سهمی در حکومت برای خود بودند، بدین وسیله می خواستند بخشی از ارج و احترام سیاسی گذشته خود در جاهلیت را باز گردانند. زمامداران حکومت (ابو بکر و دار و دسته اش) به مخالفت امویان و تهدیدهای ابو سفیان و سخنان هیجانی وی در بازگشت از سفری که رسول خدا او را برای جمع آوری زکات فرستاده بود، اعتنایی نکردند زیرا به سرشت و طبیعت و خواسته های سیاسی و مادی بنی امیه آشنایی داشتند و جلب حمایت و همکاری آنان در کنار حکومت موجود، کار ساده ای بود چنان که ابو بکر این کار را انجام داد و از پیش خود-یا به تعبیری دقیق تر- با اجازه عمر، تمام اموال و زکات هایی را که از مسلمانان نزد ابو سفیان وجود داشت، یک جا بدو بخشید و پس از آن نیز بخشی از کارهای حکومتی را در تعدادی از مراکز مهم دولتی در اختیار امویان قرار داد.

۳. بنی هاشم و شخصیت های برگزیده آنان مانند: عمار، سلمان، ابوذر، مقداد، (رضوان الله علیهم اجمعین) و دسته های دیگری از مردم که به حکم الهی و نحوه سیاستی که در اسلام با آن خو گرفته بودند، بنی هاشم را وارث طبیعی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می دانستند. (۱)

ملاحظه می کنیم که حزب حاکم در همگرایی با انصار و امویان و جلب

ص: ۱۶۲

۱- (۱). شرح ماجرا در کتاب «فدک فی التاریخ» از شهید سید محمد باقر صدر ۸۴ ملاحظه شود.

حمایت آنان، به پیروزی دست یافت؛ ولی این موفقیت و پیروزی، آن حزب را به تناقض فاحش سیاسی کشاند، زیرا شرایط موجود سقیفه، حاکمان را بر آن می داشت که خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را در مسأله خلافت ملاک خاصی تلقی کنند و وراثت را برای رهبری دینی به عنوان یک اصل مورد تأیید قرار دهند ولی پس از ماجرای سقیفه وضعیت دگرگون شد و مخالفت با آن، رنگ و نوع تازه و بسیار روشنی به خود گرفت بدین معنا که اگر قریش: این دلیل که پیامبر از آن ها بود، از سایر قبایل عرب به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزدیک تر و سزاوار جانشینی او به شمار می آمدند، بنابراین بنی هاشم به خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم سزاوارتر از بقیه قریش بودند و این مطلب عینا همان موضوعی است که علی علیه السلام در سخنان خود بدان اشاره کرد و فرمود: اگر مهاجران با استناد به خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر انصار اقامه دلیل کردند، ما نیز به همان دلیل می توانیم بر ضد خود مهاجران به استدلال پردازیم و اعلان داشت: اگر دلیل و برهان مهاجران حقی را ثابت کند، که در این صورت این حق تنها از آن ماست، نه آن ها و گرنه انصار بر ادعای خود باقی خواهند ماند. و ابن عباس این بخش را در گفت و گوی خود با ابو بکر به روشنی بیان کرد و به ابو بکر گفت: تو که می گویی «ما از شجره رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هستیم» سخنی بی پایه است، بلکه شما به همسایگان آن درخت می مانید؛ ولی ما شاخسار آن درخت مبارک هستیم. (۱) علی که رهبری جناح بنی هاشم را در مخالفت با سقیفه عهده دار بود، ترس و وحشت سختی در دل حاکمان ایجاد کرده بود، زیرا شرایط خاص آن حضرت وی را بر انجام دو گونه کار مثبت بر

ص: ۱۶۳

ضد حکومت موجود، یاری می داد.

یکی: پیوستن احزاب مخالفی مانند: امویان و افرادی نظیر مغیره بن شعبه به علی علیه السلام، که آراء خود را به معرض فروش گذاشته و بر سر سودای آن ها با بهای گزاف، با جناح های گوناگونی وارد مذاکره و گفت و گو شده بودند، این واقعیت را از سخنانی که ابو سفیان روز ورودش به مدینه در مورد خلافت برآمده از سقیفه، عنوان کرد و گفت و گویی که با علی علیه السلام داشت می توان به خوبی دریافت، زیرا ابو سفیان امام علیه السلام را به شورش ترغیب می کرد، ولی خود به خلیفه تمایل داشت و زمانی که خلیفه اموال مربوط به مسلمانان را که ابو سفیان در سفرش جمع آوری کرده بود به خودش بخشید و او نیز سکوت اختیار کرد، پرده از این حقیقت برمی دارد. بدین ترتیب، زراندوزی و مال پرستی، سایه شوم خود را بر سر گروهی از مردم آن روز فرو افکنده بود.

پر واضح است که علی علیه السلام اگر دست به چنین کاری زده بود با هزینه کردن خمس و محصولات مزارع خود در مدینه و درآمد کلان فدک که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آن را برایش به جای نهاده بود، به خوبی می توانست خواسته های این افراد را برآورده سازد.

دوم: جنبه دیگر مقاومتی که علی علیه السلام امکانات آن را در اختیار داشت و در سخن خود بدان اشاره می کند آن جا که فرمود:

«احتجوا بالشجره و أضاعوا الثمره»؛

پایه استدلال آنان (مهاجران) درختی بود که میوه اش را از بین بردند.

منظور از سخن حضرت این بود در آن روز افکار عمومی که یک پارچه در ستایش اهل بیت پیامبر و اعتراف به برتری و حقانیت و خویشاوندی آنان

ص: ۱۶۴

به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مهیا بود، در عرصه این مخالفت، پشتوانه محکمی برای علی علیه السلام به شمار می آمد. (۱)

راه کارهای حکومت

نخستین راهکار: سلب توان مالی علی علیه السلام

حزب حاکم، خویش را در وضعیت مالی فوق العاده دشواری یافت. زیرا شهرهایی که از آن ها بودجه کشور جمع آوری می شد تا استقرار کامل ارکان حکومت نوپا در پایتخت (مدینه الرسول صلی الله علیه و اله و سلم) به اطاعت و فرمان حکومت جدید در نیامده در حالیکه شهر مدینه هنوز کاملاً تسلیم حکومت نشده بود. به عنوان مثال اگر ابو سفیان یا دیگران روزی رأی موافق خویش را به حکومت فروخته بودند، این امکان وجود داشت که اگر کسی بهای بیشتری بر آن ها عرضه می کرد، معامله را فسخ کرده و برهم می زدند و پرداخت چنین بهایی هر لحظه از توان مالی علی علیه السلام ساخته بود بنابراین بایستی در این صورت اموالی که به عنوان یکی از منابع تهدید کننده منافع حزب حاکم به شمار می رفت - از علی که در آن لحظات آمادگی مقابله نداشت - سلب می شد، تا اینکه همکاری انصار در حمایت از خلیفه، تضمین گردد و توان مالی مخالفان در تأسیس حزب از دار و دسته ای از طمع ورزان دنیا پرست آن روز، به تحلیل برده و به ضعف کشانده شود.

چنین ارزیابی از سیاست گروه حاکم را تا زمانی که با نحوه سیاست دلخواه آنان سازگاری داشت و تا زمانی که می دانیم افرادی چون ابو بکر آراء

ص: ۱۶۵

حزب اموی را با پول و اعطای پست و مقام و حاکمیت دادن پسر ابو سفیان، خریداری می کردند، نباید بعید دانسته و آن را نادیده گرفت. در تاریخ آمده است: وقتی ابو بکر به خلافت دست یافت، ابو سفیان گفت: ما را به ابو فصیل چکار؟ خلافت مربوط به فرزندان عبد مناف است هنگامی که به ابو سفیان خبر دادند که ابو بکر به پسرش فرمانروایی داده، در پاسخ گفت: بنابراین، حق خویشاوندی اش را به جا آورده است. (۱)

دومین راه کار: رویایی با مخالفت امام علیه السلام

حزب حاکم برای از میان بردن عنصر دومی که سبب قدرت و توان جناح مخالف می شد، بر سر دو راهی قرار گرفت:

۱- در موضوع خلافت: به هیچ وجه جایگاه و ارزشی برای اصل خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم قائل نشود که در این صورت ردای قانونی را که ابو بکر در سقیفه بر اندام خلافت خود پوشانده بود، برمی کند.

۲- خود، به تناقض گویی افتد و بر اصول اعلان شده در سقیفه هم چنان پای بند بماند و هیچ گونه حقی برای بنی هاشم منظور ندارد و در برابر بزرگان مسلمانان، امتیازی برای آنان قائل نشود و یا وقتی قائل شود که مخالفت آنان، با حکومت و خلافت وقت که مردم با آن بیعت کرده بودند، نوعی رویارویی تلقی شود و بدین ترتیب کسی به یاری آنان برنخیزد.

هیئت حاکمه راه دوم را برگزید تا بر آراء و نظریاتی که در گردهمایی انصار ترویج کرده بودند، پابرجا بمانند و مخالفان را به این بهانه که مخالفتشان

ص: ۱۶۶

پس از بیعت مردم با خلیفه، جز بلوا و آشوبگری که در عرف اسلام تحریم شده معنای دیگری ندارد، سرکوب نمایند. (۱)

مخالفت های عملی

با نگرشی دقیق بر سیاست این حکام و فرمانروایان، پی می بریم افزون بر طرح و برنامه ریزی هایی که برای به ضعف کشاندن توان اقتصادی خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم انجام داده بودند، از همان نخستین لحظات، سیاست مشخصی را در قبال این خاندان در پیش گرفتند تا اندیشه و تفکری که بنی هاشم را در راستای مخالفت با دستگاه حاکم تقویت می کرد، از میان بردارند چنان که صدای خود جناح مخالف را که نزدیک ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آمدند، در بوته خاموش ساختند.

هدف این سیاست را می توان الغاء و از میان بردن امتیازات خاندان بنی هاشم و دور ساختن هواداران مخلص آن از مراکز مهم دستگاه دولت اسلامی آن روز و سلب مقام و منزلت و جایگاه بلند آنان در ذهنت جامعۀ اسلامی دانست، که این نظریه به پدیده های متعدد تاریخی بستگی داشت:

۱. رفتار خشونت بار خلیفه و طرفدارانش با علی علیه السلام به پایه ای رسید که عمر تهدید کرد خانۀ آن حضرت را هر چند فاطمه علیها السلام در آن حضور داشته باشد، به آتش خواهد کشید. معنا و مفهوم این سخن این بود که فاطمه علیها السلام و هیچ یک از خاندان بنی هاشم در نظر سلطۀ حاکم از چنان حرمتی برخوردار نیستند که موجب شود حکومت، همان رفتاری را که در روز سقیفه با سعد بن

ص: ۱۶۷

عباده انجام داد و دستور قتل وی را صادر کرد، درباره آنان نیز به اجرا درنیامورد.

از جمله موارد این رفتار خشونت آمیز را در توصیفی می توان یافت که خلیفه از علی علیه السلام ارائه داد و وی را کانون فتنه تلقی کرد و به امّ طحال (۱) تشبیه کرد، و عمر در کمال روشنی به علی علیه السلام گفته بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از ما و شماست.

۲. خلیفه، هیچ یک از بنی هاشم را در امور مهم دولتی شرکت نداد و بر وجبی از خاک پهنای مملکت اسلامی فرمانروایی نبخشید در صورتی که امویان در این خصوص از سهم بزرگی برخوردار بودند، از لابلای بحث و مناقشه ای که میان خلیفه دوم و ابن عباس رخ داد و خلیفه، بیم و وحشت خود را از فرمانروایی دادن ابن عباس بر شهر «حمص» ابراز داشت، به روشنی می توان دریافت که این قضیه زائیده سیاستی حساب شده بوده است زیرا خلیفه از آن بیم داشت که اگر بنی هاشم در مراکز کشور اسلامی فرمانروایی یابند و پس از مرگ او نیز بر سر قدرت بمانند، خلافت به سرنوشتی که بر خلاف میل او بود دچار گردد. (۲)

۳. خلیفه، خالد بن سعید بن عاص که خود، وی را به فرماندهی سپاه برگزیده و برای فتح شام بدان سامان گسیل داشته بود تنها بدین جهت از فرماندهی برکنار کرد که عمر بن خطاب گرایش و تمایل خالد بن سعید را به بنی هاشم و خاندان پیامبر و موضع خالد را پس از وفات رسول خدا در قبال اهل بیت، به خلیفه گزارش کرد.

بنابراین، هیئت حاکمه می کوشید بنی هاشم را با سایر مردم، برابر قلمداد کند و اختصاص خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را از آنان باز ستاند تا با این

ص: ۱۶۸

۱- (۱). زن بدکاره معروف عرب.

۲- (۲). مروج الذهب در حاشیه جلد پنجم تاریخ ابن اثیر ۱۳۵.

ترفند تفکر و اندیشه ای که بنی هاشم را در راستای مخالفتشان با حکومت، تقویت و پشتیبانی می کرد، از میان بردارد، هر چند حکام اطمینان داشتند که علی علیه السلام در آن لحظات دشواری که بر اسلام می گذشت بر ضد آنان نخواهد شورید، ولی از قیام و شورش آن حضرت پس از آن دوران، هر لحظه آسوده نبودند و طبیعی به نظر می رسید که در زمان برقراری آرامش و قبل از آن که امام علیه السلام در جنگی ویرانگر بر آن ها پیشی گیرد، در جهت نابودسازی توان مادی «فدک» و قدرت معنوی آن حضرت، سرعت عمل به خرج دهند.

۴. پس از انجام این کار با عقل سازگار بود که خلیفه برخورد تاریخی خود را با حضرت زهرا علیها السلام در ماجرای فدک، عملی سازد. در این برخورد دو هدف با یکدیگر رویارو قرار گرفته و این موضع گیری بر دو خط اصلی سیاست خلیفه استوار بود زیرا انگیزه هایی که سبب شد وی فدک را از فاطمه زهرا علیها السلام بگیرد، او را بر ادامه آن طرح واداشت تا بدین وسیله ثروتی را که از دید فرمانروایان آن روز سلاحی نیرومند تلقی می شد و حکومت وی را از نظر مالی تقویت می کرد، از دشمن برباید در غیر این صورت چه چیز سبب شد که خلیفه فدک را تسلیم زهرا نکند با این که آن مخدّره به گونه ای قطعی متعهد شده بود محصولات و درآمد فدک را در راه های خیر و منافع عمومی هزینه کند؟ آری، خلیفه از آن بیم داشت که فاطمه زهرا علیها السلام تعهدی را که سپرده بود به گونه ای توجیه کند که با هزینه محصولات فدک در راستای امور سیاسی، سازگار باشد، وانگهی اگر فرضاً صحیح به نظر می رسید که فدک به همه مسلمانان تعلق داشت، بنابراین، چه عاملی سبب شد که خلیفه با چشم پوشی از سهمیه صحابه، در پی جلب رضایت فاطمه زهرا علیها السلام بر نیامد؟ آیا جز این که

خلیفه می خواست با درآمد فدک، خلافت خویش را تقویت کند، توجیه دیگری برای آن می توان یافت؟

نیز هرگاه پی بردیم فاطمه زهرا علیها السلام آن گاه که امیر مؤمنان علیه السلام مردم را به سوی خود فرامی خواند، حامی و پشتیبان قوی همسر خویش تلقی شده و در راستای اثبات حقایق امام علی علیه السلام در خلافت، برای یاران آن حضرت دلیلی قابل استناد به شمار می آمد، به خوبی در خواهیم یافت که خلیفه در ایفای نقش خود در قبال ادعای زهرا علیها السلام نسبت به فدک، کاملاً موفق شد و از روش سیاسی مناسبی که آن موقعیت حساس اقتضا می کرد بهره گرفت و با غنیمت شمردن فرصت مناسب بدست آمده به گونه ای ماهرانه و روشی غیر مستقیم در اذهان مسلمانان القاء کرد که فاطمه زهرا علیها السلام نیز با دیگر بانوان تفاوتی ندارد و نباید به نظریات و ادعاهای وی در مسأله ناچیزی مانند فدک، اعتنایی شود تا چه رسد به موضوع خلافت. از این گذشته، اگر فاطمه مدعی بازپس گیری قطعه زمینی که حق او نیست، باشد بنابراین امکان دارد بعدها تمام کشور اسلامی را برای شوهر خود مطالبه کند، در صورتی که همسرش هیچ گونه حقی در آن ندارد. (۱)

۳. فدک بین پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و زهرا علیها السلام

خدای متعال فرمود:

فَاتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲)؛

ص: ۱۷۰

۱- (۱). برای آشنایی با شرح بیشتر ماجرا به فدک فی التاریخ ۹۲ مراجعه شود.

۲- (۲). روم/۳۸.

حق نزدیکان و مسکینان در راه مانده را ادا نما، این کار برای آنان که در پی رضای خدا هستند بهتر است و چنین کسانی رستگار خواهند بود.

ملاحظه می کنیم این آیه شریف از ناحیه خدای عزوجل خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم است که به او فرمان می دهد حق نزدیکان را ادا کند، نزدیکان کیانند؟ و چه حقی دارند؟ به اتفاق همه مفسران، ذو القربی، نزدیکان رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و عبارت از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند، بنابراین، معنای آیه شریف چنین است که حق نزدیکان خود را ادا نما.

در تفسیر در المنثور سیوطی از ابو سعید خدری روایت شده که گفت:

وقتی آیه شریف فات ذالقربی حقه... نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فاطمه زهرا علیها السلام را خواست و فدک را به او بخشید. (۱)

ابن حجر عسقلانی در صواعق المحرقة می گوید: عمر گفت: سخن من در این باره با شما این است که خداوند در این غنیمت چیزی را به پیامبر خویش اختصاص داده که به دیگران عطا نکرده است و سپس این آیه را خواند:

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ...

آن چه را خداوند از غنائم (یهود) به رسولش بازگردانده و بخشیده چیزی است که شما برای به دست آوردن آن نه اسبی تاختید و نه شتری راندید [مبارزه ای نکردید] و خداوند، رسولان و فرستادگان خود را بر هر کس بخواهد مسلط...

بنابراین، (فدک) ملک خالص رسول خداست.

ص: ۱۷۱

۱- (۱). در المنثور ۱۷۷/۴، نظیر آن در کشف الغمه ۴۷۶/۱ اعطیه نقل شده و حاکم نیشابوری آن را در تاریخ خود یاد آور شده است.

از روایات تاریخی استفاده می شود که فدک در اختیار فاطمه زهرا علیها السلام بوده و آن مخدّره در آن ملک، تصرف می کردند و با استناد به سخنان صریح امام علی علیه السلام در نامه ای که به عثمان بن حنیف انصاری فرماندار خود در بصره فرستاد، فدک در اختیار خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم قرار داشته است آن جا که فرمود:

«بلی کانت فی ایدینا فدک من کلّ ما أظلتّه السماء فشحّت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین، و نعم الحکم الله...»؛ (۱)

آری، تنها از آن چه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در اختیار ما بود ولی گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور خداست.

برخی از روایات بیانگر این است وقتی خلافت ابو بکر سر و سامان یافت، فدک را از فاطمه گرفت (۲)، معنای این سخن این است که فدک در اختیار فاطمه، و از دوران پدر بزرگوارش در تصرف آن بزرگ بانو بوده و ابو بکر آن را از وی به زور ستانده است.

در روایت علامه مجلسی آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم پس از ظفر یافتن بر فدک هنگام ورود به مدینه بر فاطمه وارد شد و فرمود:

دخترم! خداوند فدک را از (یهودیان) به پدرت بازگردانده است و آن را به وی اختصاص داده و ملک ویژه پدرت و مستمانان در آن حقی ندارند، و من هر گونه بخواهم می توانم در آن تصرف نمایم [زهرا جان!] من بابت مهریه ای که از مادرت خدیجه بر عهده ام بود، فدک را به تو پیشکش نموده و آن را به تو و فرزندان بعدی ات می بخشم.

ص: ۱۷۲

۱- (۱). نهج البلاغه نامه ۴۵.

۲- (۲). صواعق المحرقة ۲۵.

سپس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قطعه پوستی دباغی شده را خواست و علی علیه السَّلام را طلبید و بدو فرمود: «اكتب لفاطمه بفدك نحلہ من رسول اللہ»؛ بنویس، رسول خدا فدک را به فاطمه پیشکش نمود و علی بن ابی طالب علیه السَّلام و غلامی آزاد شده از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امّ ایمن بر آن نوشته گواه بودند. (۱)

۴. غصب فدک

پس از به خلافت رسیدن ابو بکر بعد از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و پس از گذشت ده روز که کار وی سر و سامان یافت مأموری را به فدک فرستاد تا وکیل فاطمه زهرا علیها السَّلام دخت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از آن بیرون کند.

روایت شده: زهرای مرضیه علیها السَّلام کسی را نزد ابو بکر فرستاد و بدو فرمود:

از ابو بکر پرس تو از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ارث می ببری یا خانواده اش؟ ابو بکر در پاسخ گفت: البته خانواده وی؛ فاطمه علیها السَّلام فرمود: بنابراین، سهمیه ارث رسول خدا علیها السَّلام چه می شود؟ ابو بکر گفت: من از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم می فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ أَطْعَمَ نَبِيَّهٖ طَعْمَهُ»؛ خداوند تا رسولش زنده بود اموالی را در اختیار او قرار داد و پس از رحلت وی آن را برای جانشین پس از او مقرر داشت و اکنون که من پس از او به خلافت رسیده ام آن را به مسلمانان برخواهم گرداند.

از عایشه منقول است که: فاطمه زهرا علیها السَّلام کسی را نزد ابو بکر فرستاد تا در مورد میراثی که در مدینه و فدک و باقیمانده خمس خیبر از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به وی تعلق داشت از ابو بکر پرسش نماید، ابو بکر در پاسخ گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: ما پیامبران چیزی به ارث نمی نهمیم، آن چه پس از ما باقی بماند صدقه است و خاندان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز باید از همین طریق، گذران

ص: ۱۷۳

زندگی کنند، به خدا سوگند! من در صدقات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هیچ گونه تغییری نخواهم داد و آن‌ها را به همان صورتی که در زمان آن حضرت بوده‌اند، رها خواهم ساخت و همان گونه که حضرت در ارتباط با آن‌ها عمل کردند من نیز عمل خواهم نمود.

بدین ترتیب، ابو بکر حاضر نشد از آن اموال چیزی به فاطمه علیها السَّلَام بازگرداند. (۱)

از امام باقر علیه السَّلَام روایت شده که علی علیه السَّلَام به فاطمه زهرا علیها السَّلَام فرمود:

[زهرا جان!] خود رهسپار شو و میراث پدر بزرگوارت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را درخواست نما، فاطمه علیها السَّلَام نزد ابو بکر آمد و فرمود: چرا مرا از میراث پدرم محروم و وکیلیم را از فدک بیرون راندی، در صورتی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به فرمان خدای متعال آن را به من بخشیده بود؟

ابو بکر در پاسخ گفت: هرچه شما بگویی ان شاء الله که صحیح است، ولی باید بر ادعای خود شاهد بیاوری.

ام ایمن برای دادن گواهی نزد ابو بکر آمد و بدو گفت: ای ابو بکر! تا در مورد سخن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با تو به احتجاج نپردازم، گواهی نخواهم داد، تو را به خدا، آیا به یاد نداری رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: ام ایمن از زنان بهشتی است.

ابو بکر گفت: درست است.

ام ایمن گفت: بنابراین، من گواهی می‌دهم که خدای عزوجل به رسول خود سفارش فرمود: **فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ** و پیامبر پس از نزول این آیه شریف فدک را به عنوان حق زهرا علیها السَّلَام به او بخشید، علی علیه السَّلَام نیز همین گونه شهادت داد و ابو بکر سند فدک را نوشت و به فاطمه سپرد که عمر از راه رسید

ص: ۱۷۴

و پرسید: این نوشته چیست؟

ابو بکر گفت: فاطمه مدعی فدک شده و امّ ایمن و علی بر آن گواهی دادند و من سند فدک را برایش نوشتم. عمر نوشته را از فاطمه گرفت و آب دهان بر آن ریخت و پاره کرد و فاطمه علیها السلام گریان از آن جا بیرون رفت.

روایت شده: امام علی علیه السلام در مسجد، نزد ابو بکر آمد و به او فرمود: ابو بکر! چرا فاطمه را از ارث پدرش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم محروم کردی؟ فدک در زمان حیات پدر بزرگوارش به ملکیت زهرا در آمده بود.

ابو بکر در پاسخ گفت: این غنیمت، مربوط به مسلمانان است، اگر فاطمه گواه بیاورد که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فدک را به او اختصاص داده، از آن اوست و گر نه هیچ گونه حقی در آن ندارد.

امیر مؤمنان علیه السلام به ابو بکر فرمود: ابو بکر! میان ما بر خلاف آن چه خداوند درباره مسلمانان قضاوت کرده، داوری می کنی؟

گفت: خیر.

حضرت از او پرسید: اگر مسلمانان مالک چیزی باشند و من مدعی آن مال شوم، تو از چه کسی شاهد می خواهی؟

ابو بکر گفت: از شما که مدعی هستی شاهد خواهم خواست.

حضرت فرمود: بنابراین، تو چرا از فاطمه که فدک در اختیار وی، و در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و پس از رحلت وی به ملکیت فاطمه علیها السلام در آمده بود، شاهد خواستی و از مسلمانان که مدعی آن بودند شاهد نخواستی، همان گونه که از من در ادعایم بر مال مسلمانان، درخواست شاهد و گواه می نمایی؟

عمر گفت: علی! دست از سر ما بردار، ما در برابر دلایل شما توان مقاومت نداریم، اگر شاهدان عادل آوردی که فدک از آن زهراست که در این صورت از

ص: ۱۷۵

آن اوست و گرنه غنیمت مسلمانان است و تو و فاطمه هیچ گونه حقی در آن ندارید.

امام علی علیه السلام فرمود: ابو بکر اقرآن خوانده ای؟

گفت: آری؛

پرسید: آیه شریفه **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** درباره ما نازل شده یا دیگران؟

گفت: درباره شما.

حضرت فرمود: اگر عده ای گواهی دهند که فاطمه دخت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم کار خلاف اخلاقی انجام داده، در مورد او چگونه داوری می کنی؟

گفت: مانند سایر زنان بر او حد جاری خواهم ساخت.

علی علیه السلام فرمود: اگر چنین کنی در پیشگاه خداوند در زمره کافران خواهی بود.

ابو بکر گفت: چرا؟

امام علی علیه السلام فرمود: زیرا تو در این صورت، شهادت و گواهی خدا را بر پیراستگی و طهارت فاطمه مردود و گواهی مردم را بر او پذیرا شده ای، چنان که در مورد فدک نیز حکم خدا و رسول را زیر پا نهادی و گفתי فدک از اموال مسلمانان است، با این که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرموده بود، مدعی باید شاهد اقامه کند و منکر باید سوگند یاد نماید.

مردم از شنیدن این سخن مراتب خشم و انزجار خویش را نسبت به ابو بکر ابراز و برخی، بعضی دیگر را مورد اعتراض قرار داده و گفتند: به خدا! علی راست می گوید. (۱)

ص: ۱۷۶

۱- (۱). احتجاج طبرسی ۲۳۴/۱، کشف الغمه ۴۷۸/۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۷۴/۱۶.

آن گاه که حکومت تصمیم گرفت فاطمه را از فدک محروم سازد و این خبر به گوش زهراى مرضیه علیها السلام رسید، تصمیم گرفت رهسپار مسجد شده و با ایراد خطابه ای مهم در جمع مردم، مظلومیت خویش را اعلان دارد، این خبر در مدینه پیچید که پاره تن و گل رخسندۀ نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم قصد دارد در مسجد پدر در جمع مردم، سخن بگوید مدینه از شنیدن این خبر به خود لرزید و مردم در مسجد گرد آمدند تا به سخنان مهم زهرا گوش بسپارند.

عبد الله بن حسن، از پدران بزرگوارش علیهم السلام نمایی از این خطابه را روایت کرده و می گوید: هنگامی که ابو بکر و عمر با هماهنگی تصمیم گرفتند فاطمه علیها السلام را از فدک محروم سازند و این خبر به آن مخدّره رسید، روسری بر سر افکند و چادر به تن نمود و به اتفاق جمعی از خدمتگزاران خود و زنان بنی هاشم رهسپار مسجد شد، از فرط ناراحتی دامن چادرش به پای مبارکش می پیچید، به گونه ای راه می رفت که گویی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گام بر می دارد و بر ابو بکر که در جمع عده ای از مهاجر و انصار و دیگر مسلمانان قرار داشت، وارد شد. به احترام فاطمه علیها السلام پرده ای میان زنان و مردان در مسجد کشیده شد و آن بزرگ بانو پشت پرده قرار گرفت وقتی نشست آهی سوزان از ژرفای دل دردمندش برکشید که همه به گریه افتادند و مجلس به لرزه درآمد، دخت گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم لحظه ای درنگ کرد تا گریه و شیون و جوش و خروش مردم فرونشست، سپس با حمد و ستایش خدا و نثار درود و سلام به روان پاک رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم آغاز سخن کرد، بار دیگر مردم به گریه درآمدند، پس از آن که آرام گرفتند، مجدداً سخن خویش را آغاز نمود و فرمود:

١. «الحمد لله على ما أنعم و له الشكر على ما ألهم و الثناء بما قدّم من عموم نعم ابتدأها و سبوغ آلاء أسداها و تمام منن أولها.
٢. جَمَّ عن الاحصاء عددها و نأى عن الجزاء أمدّها و تفاوت عن الادراك أبدّها و ندبهم لاستزادتها بالشكر لاّ اتصالها و استحمد إلى الخلائق بإجزالها و ثنى بالندب إلى أمثالها.
٣. و أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له كلمه جعل الاخلاص تأويلها و ضمّن القلوب موصولها و أنار في التفكر معقولها.
٤. الممتنع من الأبصار رؤيته و من الألسن صفته و من الأوهام كيفيته ابتدع الأشياء لا من شيء كان قبلها و أنشأها بلا احتذاء أمثله امتثلها.
٥. كوّنّها بقدرته و ذرأها بمشيئته من غير حاجه منه إلى تكوينها و لا فائده له في تصويرها إلاّ تثبيتا لحكمته و تنبيها على طاعته و إظهارا لقدرته و تعبدا لبريئته و إعازا لدعوته.
٦. ثمّ جعل الثواب على طاعته و وضع العقاب على معصيته زياده لعباده عن نعمته و حياشه لهم إلى جنّته.

۱. خدا را بر نعمت‌ها و توفیقاتش شکر و سپاس گفته و او را بر مواهبی که به ما ارزانی داشته و نعمت‌های گسترده‌ای که در آغاز، به ما عنایت و احسان نموده و از شمارش بیرون است، می‌ستایم.

۲. گستردگی نعمت‌هایش قابل‌جبران نیست و پایان آن‌ها از درک آدمی فراتر است، بندگانش را برای افزایش این نعمت‌ها به شکر و سپاس خویش فراخوانده است و آفریدگان را برای فزونی آن‌ها به ستایش خود، دعوت کرده و آنان را برای دست‌یابی به نظایر آن تشویق فرموده است.

۳. گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و شریک و همتایی ندارد، سخنی است برخاسته از روح اخلاص و دل‌های علاقه‌مندان، با آن پیوند خورده و آثارش در اندیشه‌ها پرتوافکن گشته است.

۴. خدایی که چشم‌ها از دیدنش عاجز و ناتوان و بیان اوصافش با زبان، محال است و درک ذات مقدسش برتر از عقل و اندیشه‌هاست، آفریدگان را ابداع فرمود بی‌آنکه پیش از آن چیزی وجود داشته باشد و همه را به عرصه ایجاد درآورد بی‌آنکه الگو و مانندی از پیش برایشان وجود داشته باشد.

۵. آن‌ها را با قدرت خویش ایجاد و با اراده‌اش آفرید بی‌آنکه به آفرینش آن‌ها نیازی داشته باشد و یا از صورت بندی آن‌ها سودی عایدش گردد، تنها برای آشکار ساختن حکمت خویش دست، به چنین کاری زد، تا مردم را به اطاعتش دعوت کند و قدرت خویش را به منصه ظهور گذاشته و آفریدگان را به پرستش خود رهنمون شود. و دعوت پیامبران خود را توان و قدرت بخشد.

۶. آن‌گاه برای اطاعت خویش مزد و پاداش و بر معصیت و نافرمانی‌اش کیفر قرار داد، تا بدین وسیله بندگان خود را از خشم و انتقام عذاب خویش رهایی و به بهشت برین رهنمون شود.

٧. و أشهد أن أبا محمدا عبده و رسوله اختاره قبل أن أرسله و سمّاه قبل أن اجتباه و اصطفاه قبل أن ابتعثه إذ الخلائق بالغيب مكنونه و بستر الأهويل مصونه و بنهايه العدم مقرونه علما من الله تعالى بمآيل الامور و إحاطه بحوادث الدهور و معرفه بمواقع الامور.

٨. ابتعثه الله إتماما لأمره و عزيمه على إمضاء حكمه و إنفاذا لمقادير حتمه فرأى الامم فرقا في أديانها عكفا على نيرانها عابده لأوثانها منكره لله مع عرفانها.

٩. فأثار الله بأبي محمّد صلّى الله عليه و اله و سلم ظلمها و كشف عن القلوب بهمها و جلى عن الأبصار غممها و قام في الناس بالهدايه فأنقذهم من الغوايه و بصّره من العمايه و هداهم إلى الدين القويم و دعاهم إلى الطريق المستقيم.

١٠. ثم قبضه الله إليه قبض رأفه و اختيار و رغبه و إثثار فمحمّد صلّى الله عليه و اله و سلم من تعب هذه الدار في راحه قد حفّ بالملائكه الأبرار و رضوان الربّ الغفار و مجاوره الملك الجبار صلّى الله على أبا نبيه و أمينه و خيرته من الخلق و صفّيه و السلام عليه و رحمه الله و بركاته»

۷. گواهی می‌دهم پدرم محمد صلی الله علیه و اله و سلم بنده و فرستاده خداست. قبل از آنکه وی را به پیامبری بفرستد، برگزید و پیش از آفرینش وی، او را نامزد این مقام گرداند و قبل از بعثتش او را انتخاب نمود چه اینکه در آن روز آفریدگان، در جهان غیب نهان بودند و در آن سوی پرده‌های هراس انگیز نیستی پوشیده و به آخرین مرز عدم نزدیک بودند.

این انتخاب بدین جهت صورت گرفت که خداوند از آینده آگاه بود و بر رخدادهای جهان احاطه و بر مقدرات گیتی به خوبی آگاهی داشت.

۸. پیامبر را مبعوث نمود تا فرمانش را تکمیل و حکمش را اجرا نماید، و مقدرات حتمی‌اش را عملی سازد، آن‌گاه که پیامبرش به رسالت مبعوث شد، شاهد پراکنده بودن مذاهب امت‌ها بود، گروهی گرد آتش طواف می‌کردند و جمعی در برابر بت‌ها سر تعظیم فرود می‌آوردند و با این‌که با دل، خدا را شناخته بودند، به انکار آن می‌پرداختند.

۹. خدای متعال با نور پدر بزرگوارم محمد صلی الله علیه و اله و سلم تاریکی‌های جهل و نادانی را روشن و پرده‌های تیره و ظلمانی را از دل‌ها کنار زد و ابرهای تیره و تار را از برابر دیدگان مردم برطرف ساخت.

پدرم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای هدایت مردم قیام کرد و آنان را از گمراهی‌های رهایی بخشید، دیدگان‌شان را بینا ساخت و به آیین استوار خلل‌ناپذیر اسلام رهنمون گشت و به راه راست دعوتشان نمود.

۱۰. آن‌گاه خداوند وی را با نهایت محبت و اختیار خود و از سر میل و رغبت و ایثار، به پیشگاه خود فراخواند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از رنج و غم این جهان آسوده شد و در جمع فرشتگان و خشنودی پروردگار بسیار بخشنده و در جوار خدای جبار قرار گرفت، درود و سلام و رحمت و برکات خدا بر پدرم پیام آور و امین وحی و برگزیده آفریدگان الهی باد.

١١. «أنتم عباد الله نصب أمره ونهيه وحمله دينه و وحيه و امناء الله على أنفسكم و بلغاؤه إلى الامم زعيم حق له فيكم و عهد قدّمه إليكم و بقيه استخلفها عليكم كتاب الله الناطق و القرآن الصادق و النور الساطع و الضياء اللامع بينه بصائره منكشفه سرائره منجليه ظواهره مغتبطه به أشياعه قائدا إلى الرضوان أتباعه مؤدّ إلى النّجاه استماعه به تنال حجج الله المنوّره و عزائمه المفسّره و محارمه المحذّره، و بيناته الجالیه و براهينه الكافیه و فضائله المندوبه و رخصه الموهوبه و شرائعه المكتوبه.

١٢. فجعل الله الإيمان تطهيرا لكم من الشرك و الصلاه تنزيها لكم عن الكبر و الزكاه تزكیه للنفس و نماء في الرزق و الصيام تثبيتا للإخلاص و الحجّ تشييدا للدين و العدل:

تنسيقا للقلوب، و طاعتنا نظاما للملّه و إمامتنا أمانا للفرقه و الجهاد عزّا للإسلام و الصبر معونه على استيجاب الأجر و الأمر بالمعروف مصلحه للعامة و برّ الوالدين وقايه من السخط و صلّه الأرحام منسأه في العمر و منماه للعدد و القصاص حقنا للدماء و الوفاء بالنذر تعريضا للمغفره و توفيه المكاييل و الموازين تغييرا للبخس و النهى عن شرب الخمر تنزيها عن الرجس و اجتناب القذف حجابا عن اللعنه و ترك السرقة إيجابا للعفّه و حرّم الله الشرك إخلاصا له بالربوبيّه.

۱۱. بندگان خدا! شما مسئولان امر و نهی الهی و حاملان دین و وحی او و نمایندگان خدا بر خویشتن و مبلغان او به سوی مردمید، پاسدار حق الهی و حافظ پیمان خداوند، میان شماست. آن چه را از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس از خود میان شما به یادگار نهاده، کتاب ناطق خدا و قرآن صادق و نور آشکار و روشنایی پرفروغ اوست. کتابی که دلایلش روشن، باطنش آشکار، ظواهرش پر نور و پیروانش پر افتخارند. این کتاب پیروان خود را به بهشت رهنمون می شود و مستمعان خود را به نجات و رهایی رهنمون می گردد. از طریق آن می توان به دلایل روشن الهی رسید و تفسیر واجبات او را دریافت، به محرمات نهی شده اش آشنا گردید و براهین روشن و کافی او را بررسی کرده و به فضائل پسندیده و مستحبات عطا شده و دستورات نوشته شده در آن، پی برد.

۱۲. خداوند، ایمان را سبب پیراستگی شما از شرک، نماز را وسیله پاکی از تکبر و غرور، زکات را موجب تزکیه نفس و فزونی روزی قرار داد. روزه را عامل پابرجایی اخلاص، حج را وسیله تقویت آیین اسلام، عدالت را مایه هماهنگی دل ها، اطاعت ما را باعث سامان یافتن ملت اسلام مقرر داشت. امامت ما را سبب مصونیت از تفرقه و پراکندگی، جهاد را موجب سربلندی اسلام، صبر و شکیبایی را وسیله جلب پاداش حق، امر به معروف را وسیله اصلاح توده مردم، نیکی به پدر و مادر را موجب پیش گیری از خشم خدا قرار داد. صلوة رحم را وسیله افزایش جمعیت و قدرت، قصاص را موجب حفظ نفوس، وفاء به نذر را سبب آمرزش، جلوگیری از کم فروشی را وسیله مبارزه با کمبودها، نهی از شرابخواری را سبب پیراستگی از پلیدی ها، پرهیز از تهمت و نسبت های ناروا را حجایی در برابر لعنت پروردگار، ترک دزدی را برای حفظ عفت و پاکدامنی، تحریم شرک را سبب اخلاص بندگی و ربوبیت حق مقرر داشت.

١٣. فاتَّقوا اللهَ حقَّ تقاته ولا- تموتنَّ إلا- و أنتم مسلمون و أطيعوا اللهَ فيما أمركم به و نهاكم عنه فإنه إنما يخشى اللهَ من عباده العلماء.

١٤. ثم قالت: أيها الناس! اعلّموا أتى فاطمه و أبى محمّد أقول عودا و بدوا و لا أقول ما أقول غلطا و لا أفعل ما أفعل شططا لقد جاءكم رسولٌ من أنفسكم عزيزٌ عليه ما عنتم حريصٌ عليكم بالمؤمنين رؤوفٌ رحيمٌ (١)

١٥. فإن تعزوه و تعرفوه تجدوه أبى دون نساءكم و أخا ابن عمى دون رجالكم و لنعم المعزى إليه فبلغ الرسالة صادعا بالنداره مائلا- عن مدرجه المشركين ضاربا ثبجهم آخذا بأكظامهم داعيا إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه يجف الأصنام و ينكت الهام حتى انهزم الجمع و ولّوا الدبر حتى نفرى الليل عن صبحه و أسفر الحقّ عن محضه و نطق زعيم الدّين، و خرست شقاشق الشياطين و طاح و شيط النفاق و انحلت عقد الكفر و الشقاق و فهتم بكلمه الإخلاص فى نفر من البيض الخماص و كنتم على شفا حفره من النار مذقه الشارب و نهزه الطامع و قبسه العجلان و موطى الأقدام تشربون الطرق و تقناتون القدّ أذله خاسئين تخافون أن يتخطّفكم الناس من حولكم.

ص: ١٨٤

۱۳. بنابراین، از خدا آن گونه که شایسته است پروا داشته باشید و بکوشید مسلمان از دنیا بروید، خدا را در آن چه امر یا نهی فرموده اطاعت نمایید- علم و دانش بیاموزید- زیرا تنها اندیشمندان و آگاهان از خدا بیمناک کند.

۱۴. سپس فرمود: مردم! بدانید! من فاطمه و پدرم محمد صلی الله علیه و اله و سلم است، آغاز و انجام سخنانم یکی است و در آن اشتباه راه ندارد و در کارهایم راه خطا نمی پویم.

پیامبری از میان شما برخاست و به سویتان آمد که از رنج های شما نگران می شد و به هدایتتان علاقه فراوان و نسبت به مؤمنان مهربان و دلسوز بود.

۱۵. اگر در پی شناخت نسب او برآیید، ملاحظه می کنید که او پدر من بوده است، نه پدر زنان شما! برادر پسر عموی من بوده، نه برادر مردان شما! او چه نسبی با افتخار، وی رسالتش را به خوبی انجام داد و مردم را به روشنی و وضوح، از عذاب خدا بیم داد، از راه و رسم مشرکان سر برتافت و بر گردن آن ها شمشیر نهاد و گلویشان را فشرده تا از شرک، دست بردارند.

او همواره با دلیل و برهان و اندرز سودمند، مردم را به راه پروردگار خویش فرا می خواند، بت ها را درهم می شکست و مغزهای پلید بت پرستان را به سنگ می کوبید و متلاشی می ساخت، بدین ترتیب، تاریکی ها برطرف و سپیده دم برآمد و حق، آشکار گشت.

نماینده دین به سخن درآمد و زمزمه های شیاطین به خاموشی گرایید، نفاق افکنان به هلاکت رسیدند و گره های کفر و نفاق باز شد و زبان به کلمه اخلاص [لا اله الا الله] گشودید در صورتی که گروهی اندک و تهیدست و در لب پرتگاهی از آتش دوزخ قرار داشتید و به جهت نفرت اندک خود، چونان جرعه آبی برای تشنه کام و یا لقمه ای برای گرسنه و یا شعله آتشی برای کسی که شتابان در پی آتش است، می ماندید و لگدکوب گام ها بودید و پیوسته از دستبرد دشمنان پیرامون خود بیمناک بودید!

١٦.فأنقذكم الله تبارك و تعالی بمحمد صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم بعد اللتيا و التی و بعد أن منى بیهم الرجال و ذؤبان العرب و مرده أهل الكتاب كلما أوقدوا نارا للحرب أطفاها الله أو نجم قرن الشيطان أو فغرت فاغره من المشركين قذف أخاه في لهواتها فلا ينكفي حتى يطاء جناحها بأخمصه و يخمد لها بسيفه مكدودا في ذات الله مجتهدا في أمر الله قريبا من رسول الله سيدا في أولياء الله مشمرا ناصحا مجدا كادحا لا تأخذه في الله لومه لائم و أنتم في رفاهيه من العيش و ادعون فاكهون آمنون تتربصون بنا الدوائر و تتوكون الأخبار و تنكصون عند النزال و تفرون من القتال.

١٧.فلما اختار الله لنبیه صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم دار أنبيائه و مأوى أصفائه ظهر فيكم حسكه النفاق و سمل جلاب الدين و نطق كاظم الغاوين و نبغ حامل الأقلين و هدر فنيق المبطلين فخطر في عرصاتكم.

١٨.و أطلع الشيطان رأسه من مغرزه هاتفا بكم فألفاكم لدعوته مستجيبين و للغزه فيه ملاحظين ثم استنهضكم فوجدكم خفافا و أحشمكم فألفاكم غضابا فوسمتم غير إبلکم و وردتم غير مشربکم هذا و العهد قريب و الكلم رحيب و الجرح لما يندمل و الرسول لما يقبر إبتدارا زعمتم خوف الفتنة ألا في الفتنه سقطوا و إن جهنم لمحيطة بالكافرين (١).

ص: ١٨٤

۱۶. اما خدای تبارک و تعالی به برکت وجود مقدس پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم شما را از آن همه خواری و ذلت و ناتوانی رهایی بخشید، وی با دلاوری مردان درگیر و با گرگ های عرب و گردنکشان یهود و نصارا، پنجه درافکند. هرگاه آتش جنگ را دامن می زدند، آن را خاموش ساخت و هرگاه شاخ شیطان نمودار شد و فتنه های مشرکان دهان می گشود، پدرم برادر خویش [علی علیه السلام] را به کام آن ها می افکند و به دست توانای او، آن ها را سرکوب می نمود [علی علیه السلام] تا سرهای پلید دشمنان را پایمال و بینی آن ها را به خاک نمی مالید، از این مأموریت بس خطرناک بازنمی گشت.

او این همه رنج و دشواری را، در راه خدا تحمل می کرد و در اجرای فرمانش می کوشید، به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزدیک بود و به سالاری اولیای خدا در آمد، وی آستین همت بالا زد و پر تلاش و کوشا پیش رفت و در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهشگری پروا به خود راه نداد، ولی شما همواره در رفاه و آسایش به سر بردید و در آرامش و امتیث با یکدیگر گفت و شنود داشتید و در انتظار روزی بودید که روزگار بر ضد ما به گردش درآید، گوش به زنگ خبرها بودید، هنگام نبرد، عقب می نشستید و از عرصه کارزار می گریختید.

۱۷. آن گاه که خداوند سرای پیامبران خویش را برای رسول خود برگزید و جایگاه برگزیدگان را منزلگاه او مقرر داشت، ناگهان آثار نفاق و دورویی میانتان پدیدار و پرده دین به کناری رفت، هیاهو و جنجال گمراهان بلند شد و گمنامان فراموش شده سر بر آوردند، نعره های باطل گرایان برخاست و در عرصه جامعه شما به جولان درآمدند.

۱۸. شیطان سر از نهانگاه خود بیرون آورد و شما را به سوی خود فراخواند و شما را آماده پذیرش دعوت و در انتظار فریب خویش یافت! آن گاه شما را به قیام دعوت کرد و برای حرکت، افرادی سبکبار دید، آتش خشم و انتقام را در دل های شما شعله ور ساخت و آثار خشم در وجودتان نمودار گشت.

این کار سبب شد که بر غیر شتر خود علامت نهید و در غیر آبشخور خود وارد شوید و به سراغ چیزی که از آن شما نبود و در آن هیچ گونه حقی نداشتید، رفتید و سرانجام به غضب حکومت پرداختید در صورتی که هنوز از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چندی نگذشته بود و زخم های مصیبت جانکاه ما گسترده بود و جراحات دلمان التیام نیافته بلکه هنوز پیکر پاک پیامبر خدا به خاک سپرده نشده بود.

به بهانه این که می ترسیم فتنه و آشوب به پا شود، دست به چنین کاری زدید آگاه باشید! به چه فتنه بزرگی دچار آمدید و به راستی دوزخ بر کافران احاطه دارد

١٩. فہیہات منکم و کیف بکم و انی تؤفکون و کتاب اللہ بین أظهرکم اموره ظاہره و أحكامہ زاہرہ و أعلامہ باہرہ و زواجہ لایحہ و أوامره واضحہ و قد خلّتموه وراء ظهورکم أرغبہ عنہ تریدون؟ أم بغيرہ تحکمون؟ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (١) وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (٢)

٢٠. ثم لم تلبثوا إلا- ريث أن تسكن نفرتها و يسلس قيادها ثم أخذتم تورون و قدتها و تهيجون جمرتها و تستجيبون لهتاف الشيطان الغوى و إطفاء أنوار الدين الجلى و إهمال سنن النبي الصفى صلى الله عليه و اله و سلم تشربون حسوا فى ارتغاء و تمشون لأهله و ولده فى الخمره و الضراء و نصبر منكم على مثل حزّ المدى و وخز السنان فى الحشا و أنتم الآن تزعمون:

أن لا- إرث لنا أفحکم الجاهلیہ تبغون؟ و من أحسن من الله حکما لقوم یوقنون! أفلا- تعلمون؟! بلى قد تجلى لكم كالشمس الضاحیه: أنى ابنته أيها المسلمون أغلب على إرثى؟.

ص: ١٨٨

١- ((١)). كهف/٥٠.

٢- ((٢)). آل عمران ٨٥.

۱۹. شما را با فتنه خواباندن چکار؟ به راستی چه می کنید و چه دروغ ها می بافید، با این که کتاب خدا میان شماست و دستوراتش پر نور و احکامش درخشانده، نشانه هایش آشکار، نواهی اش ظاهر و اوامرش واضح و روشن است، ولی شما آن را پشت سر افکنده اید!

آیا واقعا از آن رخ برتافته اید؟ یا به غیر آن حکم می کنید؟ ستم پیشگان چه جایگزین بدی برای قرآن برگزیدند. هر کس آیینی غیر از اسلام برگزیند، از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت زیانکار به شمار خواهد آمد.

۲۰. آن چنان شتابزده شتر خلافت را در اختیار گرفتید که حتی درنگ نکردید رام گردد و تسلیم شما شود، ناگهان آتش فتنه ها را دامن زده و آن ها را شعله ور ساختید و ندای شیطان گمراهگر را پذیرا شدید و انوار تابان آیین خدا را خاموش و به از میان بردن سنت های پیامبر پاک الهی صلی الله علیه و اله و سلم همت گماردید. به بهانه گرفتن کف از روی شیر، آن را به طور کامل و مخفیانه نوشیدید، برای منزوی ساختن خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و فرزندان او به کمین نشستید، ما نیز چونان کسی که خنجر بر گلو و نوک نیزه بر دلش نشسته باشد چاره ای جز صبر و شکیبایی نداریم.

شگفتا! شما هم اکنون مدعی هستید که ما از پیامبر چیزی به ارث نمی بریم، آیا از حکم جاهلیت پیروی می کنید؟ برای آنان که اهل یقین اند، حکم چه کسی از حکم خدا بهتر است؟ آیا شما با این واقعیت ها آشنا نیستید؟ آری، شما به خوبی می دانید و چون آفتاب برایتان روشن است که من دختر همان پیامبرم، مسلمانان! آیا باید ارث پدرم از من به زور گرفته شود؟

٢١. يا بن أبي قحافه أفي كتاب الله ترث أباك و لا أرث أبي؟ لقد جئت شيئا فريا! أفعلى عمد تركتم كتاب الله و نبذتموه وراء ظهوركم؟ إذ يقول:

و وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ (١)، و قال فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا إذ قال: فَهَبْ لِي مِنْ لَمَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ (٢) و قال: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ (٣) و قال: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ (٤) و قال: إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (٥).

٢٢. و زعمتم أن لا حظوه لى و لا إرث من أبى و لا رحم بيننا أفخصيكم الله بآيه أخرج أبى منها؟ أم هل تقولون: إن أهل ملتين لا يتوارثان؟ أو لست أنا و أبى من أهل مله واحده؟ أم أنتم أعلم بخصوص القرآن و عمومه من أبى و ابن عمى؟.

٢٣. فدونهاها مخطومه مرحوله تلقاك يوم حشرك فنعلم الحكم الله و الزعيم محمد صلى الله عليه و اله و سلم و الموعد القيامة و عند الساعة يخسر المبطلون و لا ينفعكم إذ تندمون و لكل نبا مستقر و سوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه و يحل عليه عذاب مقيم؛

ص: ١٩٠

١- (١). نمل/١٤.

٢- (٢). مريم/٥-٦.

٣- (٣). انفال/٧٥.

٤- (٤). نساء/١١.

٥- (٥). بقره/١٨٠.

۲۱. ای فرزند ابو قحافه! بگو ببینم، آیا در قرآن آیه ای آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارثی نبرم؟ چه سخن ناروایی؟! آیا کتاب خدا را عمدا ترک گفته و پشت سر افکندید؟ در صورتی که قرآن می فرماید: سلیمان از پدرش داود، ارث برد و در ماجرای یحیی بن زکریا می فرماید:

خدایا! فرزندی نصیبم گردان که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد نیز می فرماید:

خویشاوندان در ارث بردن از یکدیگر، از بیگانگان سزاوارترند در جایی دیگر فرموده است: خدا درباره فرزندانتان به شما سفارش می کند که سهم پسران دو برابر سهم دختران است و نیز فرموده: اگر کسی پس از مرگ، مالی از خود به جای نهد برای پدر و مادر و بستگانش به گونه ای شایسته وصیت کند و این کار بر همه پرهیزکاران حق است.

۲۲. مدعی شدید که من بهره و ارثی از پدر بزرگوارم ندارم؟ و هیچ گونه نسبت خویشاوندی میان من و پدرم نیست؟! آیا خداوند آیه ای ویژه شما فرو فرستاده که پدرم را از آن خارج ساخته و استثناء کرده است؟ یا می گویند: پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی برند، آیا من و پدرم یک مذهب نداریم؟! و یا شما به عام و خاص قرآن از پدر و پسر عموم آگاه ترید؟!!

۲۳. اکنون که چنین است، پس ارث مرا چون مرکبی آماده بستان و بر آن سوار شو، ولی در قیامت تو را دیدار خواهد کرد. در آن روز بهترین داور، خدا و مدعی تو محمد صلی الله علیه و اله و سلم، و زمان داوری رستخیز است. در آن روز باطل گرایان زیان خواهند دید، ولی پشیمانی به حالتان سودی نخواهد داشت: هر چیزی جایگاه و قرار گاهی دارد، به زودی پی خواهید برد که عذاب خوارکننده، به سراغ چه کسی می آید و کیفر جاودان، دامان چه کسی رای می گیرد.

٢٤. «يا معشر النقيبه و أعضاء المله و حضنه الاسلام ما هذه الغميزه فى حقى و السنه عن ظلامتى؟ أما كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أبى يقول: «المرء يحفظ فى ولده»؟ سرعان ما أحدثتم و عجلان ذا إهاله و لكم طاقه بما احاول و قوه على ما أطلب و ازاول.

٢٥. أتقولون مات محمّد صلى الله عليه و اله و سلم؟ فخطب جليل استوسع وهنه و استنهر فتقه و انفتق رتقه و اظلمت الأرض لغيته و كسفت الشمس و القمر و انتشرت النجوم لمصيبته و أكدت الآمال و خشعت الجبال و اضيع الحريم و ازيلت الحرمه عند مماته.

٢٦. فتلك و الله النازله الكبرى و المصيبه العظمى لامثلها نازله و لا بائقه عاجله أعلن بها كتاب الله جل ثناؤه فى أفنيتم و لقبه ما حلّ بأنبياء الله و رسله حكم فصل و قضاء حتم: **وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (١)**.

ص: ١٩٢

سپس آن مخدره رو به انصار کرد و آنان را مخاطب ساخت و فرمود:

۲۴. ای جوانمردان! ای بازوان ستبر ملت، ای یاوران اسلام! چرا حق مرا نادیده می گیرید؟ در برابر ستمی که بر من روا داشته شده، این چه غفلتی است که از خود نشان می دهید؟

آیا پدر بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نمی فرمود: احترام هر کسی را در مورد فرزندان او باید نگاه داشت؟ چه زود اوضاع را دگرگون و به سرعت به بیراهه گام نهادید، با این که بر باز پس گیری حق من قادر و بر آن چه می گویم قدرت و توان داشتید.

۲۵. آیا می خواهید بگویید: با رحلت محمد صلی الله علیه و اله و سلم همه چیز تمام شد؟ مصیبت جانسوز پیامبر، ضربه دردناکی به جهان اسلام تلقی می شد، غبار غم و اندوه بر سر همه فروریخت و شکاف آن، هر روز آشکارتر و گسستگی اش دامنه دارتر و وسعتش بیشتر می گردد، زمین از غیبت و فقدان پدرم تاریک و ستارگان در مصیبتش بی فروغ و امیدها به یأس و نومیدی مبدل گشت، کوه ها متزلزل گردید، احترام افراد زیر پا نهاده شد و با مرگ آن بزرگوار، حرمتی برای کسی باقی نماند.

۲۶. به خدا سوگند! فقدان پدرم، حادثه ای بس بزرگ و مصیبتی جانسوز بود که هیچ اندوهی به پایه آن نمی رسید و کتاب خدا از آن خبر داده بود، همان قرآنی که همواره در خانه های شماسات و صبح و شام آن را با صدای بلند و یا آهسته و با لحن های گوناگون تلاوت می کنید، پیامبران پیشین نیز قبل از او با این واقعیت روبرو شده بودند، چرا که مرگ، فرمان حتمی و تخلف ناپذیر الهی است، آن جا که فرمود: محمد صلی الله علیه و اله و سلم فقط، فرستاده خدا بود و پیش از او فرستادگان دیگری نیز آمدند و رفتند، آیا اگر او از دنیا برود و یا کشته شود، شما واپسگرا می شوید، هر کس واپسگرا شود، به خداوند زیانی نمی رساند و خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.

٢٧. إيها بنى قيله أهضم تراث أبى؟ و أنتم بمراى منى و مسمع و منتدى و مجمع تلبسكم الدعوه و تشملكم الحيره و أنتم ذوو العدد و العده و الأداه و القوه و عندكم السلاح و الجته توافيكم الدعوه فلا- تجييون و تأتيكم الصرخه فلا- تغيثون و أنتم موصوفون بالكفاح معروفون بالخير و الصلاح و النخبه التى انتخبت و الخيره التى اختيرت لنا أهل البيت.

٢٨. قاتلتم العرب و تحملتكم الكد و التعب و ناطحتم الامم و كافحتم البهم لا نبرح أو تبرحون نأمركم فتأتمرون حتى إذا دارت بنا رحى الإسلام و درّ حلب الأيام و خضعت ثغره الشرك و سكنت فوره الإفك و خمدت نيران الكفر و هدأت دعوه الهرج و استوسق نظام الدين فأنى حزتم بعد البيان؟ و أسررتم بعد الاعلان؟ و نكصتم بعد الاقدام؟ و أشركتم بعد الإيمان؟.

٢٩. بؤسا لقوم نكثوا أيمانهم من بعد عهدهم وهمّوا بإخراج الرسول و هم بدأوكم أوّل مرّه أتخشونهم فالله أحقّ أن تخشوه إن كنتم مؤمنين ألا و قد أرى أن قد أخلدتم إلى الخفض و أبعدتم من هو أحقّ بالبسط و القبض و خلوتهم بالدعه و نجوتهم بالضيق من السعه فمججتهم ما وعيتهم و دسعتهم الذى تسوّغتم فإن تكفروا أنتم و من فى الأرض جميعا فإن الله لغنى حميد.

۲۷. شگفتا! ای فرزندان قبیله ۱! آیا رواست که ارث من پایمال گردد و شما آشکارا ببینید و بشنوید و در محافل و مجالس خود از آن سخن به میان آورید و اخبارش به خوبی به شما برسد و شما دم برنیاورید؟ با این که از نیروی کافی و تجهیزات و قدرت گسترده و سلاح و سپر برخوردارید. دعوتم را می شنوید و پاسخم را نمی دهید؟ فریادم میانتان طنین انداز است و به فریاد نمی رسید؟ با این که در شجاعت و دلاوری سرآمد و در امور خیر و نیکوکاری معروفید و نیک مردان اقوام و قبایلی هستید که برای ما اهل بیت، برگزیده شده اید.

۲۸. با مشرکان عرب جنگیدید و رنج و محنت ها تحمل کردید، شاخ های گردنکشان را درهم شکستید و با جنگاوران بزرگ، پنجه در انداختید، شما همواره با ما حرکت می کردید، دستورات ما را گردن می نهادید و سر به فرمان و اطاعتمان داشتید، تا آسیای اسلام بر محور وجود خاندان ما به گردش درآمد و شیر در سینه مادر روزگار فزونی یافت، نعره های شرک آلود در گلو خفه شد و شعله های دروغ فرونشست، آتش کفر خاموش گشت و دعوت بر تفرقه و جدایی متوقف شد و نظام و ارکان دین، استوار گردید.

بنابراین، چرا پس از بیان قرآن و پیامبر، امروز حیران و سرگردانید؟ چرا حقایق را پس از آشکار شدن، پنهان می دارید و پیمان شکنی کرده و بعد از ایمان، راه شرک در پیش گرفته اید؟

۲۹. تیره بخت اند مردمی که پیمان شکنی کردند، آیا با پیمان شکنانی که تصمیم بر بیرون راندن پیامبر گرفتند به پیکار بر نمی خیزید؟ در صورتی که آنان، آغازگر بودند، مگر از آنان هراس دارید؟ اگر اهل ایمانید، بهتر است از خدا بیم داشته باشید.

به هوش باشید! شما را می بینم به سمت رفاه و آسایش رفته و عافیت طلب شده اید، کسی را که برای سرپرستی و اداره امور مسلمانان از همه شایسته تر بود، از صحنه دور کردید و خود در گوشه خلوت، به تن پروری و آسایش رو آوردید و از فشار و تنگنای مسئولیت ها به وسعت بی تفاوتی متوسل شدید، ایمان و آگاهی که در درون داشتید، بیرون افکندید و آب گوارایی را که نوشیده بودید به دشواری از گلو بر آوردید! خدای متعال فرمود: اگر شما و تمام مردم روی زمین کافر شوند به خدا زبانی نمی رسانند، زیرا خداوند از همه بی نیاز و غنی و حمید است

٣٠. ألا وقد قلت ما قلت هذا على معرفه منى بالجدله التى خامرتكم و الغدره التى استشعرتها قلوبكم و لكنّها فيضه النفس و نفثه الغيظ و خور القناه و بثه الصدر و تقدمه الحجه فدونكموها فاحتقبوها دبره الظهر نقيه الخف باقيه العار موسومه بغضب الجبار و شنار الأبد موصوله بنار الله الموقده التى تطلع على الأفئده فبعين الله ما تفعلون و سيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون (١) و أنا ابنه نذير لكم بين يدي عذاب شديد فاعملوا إنّا عاملون و انتظروا إنّا منتظرون؛

ص: ١٩٦

١- (١). شعراء/ ٢٢٧.

۳۰. به هوش باشید! گفتنی‌ها را به شما گفتم، هرچند می‌دانم ترک یاری حق با گوشت و پوست شما درآمیخته و پیمان شکنی، قلبتان را فراگرفته است، ولی اندکی از غم‌های دل پراندوهم بیرون ریخت، تا با شما اتمام حجت کرده باشم، و عذری برای کسی باقی نماند.

اکنون، این مرکب خلافت و آن هم فدک، همه از آن شما، آن را بگیرید و رها مسازید، اما پشت این مرکب زخم و کف پایش شکافته است و با آن نمی‌توانید خود را به سرمنزل مقصود برسانید! داغ ننگ و عار بر آن خورده و علامتش خشم خداست، رسوایی ابدی را همراه دارد و سرانجام به آتش برافروخته خشم الهی که از دل‌ها سر برمی‌کشد، خواهد پیوست! آن چه انجام می‌دهید در محضر خداست. و ستمگران به زودی پی خواهند برد به چه سرنوشتی گرفتار می‌شوند من دخت پیامبری هستیم که شما را از عذاب شدید الهی بیم داد، اکنون آن چه از دستتان برمی‌آید انجام دهید، ما نیز به وظیفه الهی خود عمل خواهیم کرد، شما منتظر باشید و ما نیز در انتظار خواهیم بود!

ص: ۱۹۷

با پایان یافتن سخنان زهرای مرضیه علیها السّلام، ابو بکر با توسّل به فریبکاری و استفاده از غفلت مردم کوشید تا وضعیت را به حالت عادی بازگرداند و به فاطمه علیها السّلام عرضه داشت: ای دخت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم! پدرت نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان و بر کافران عذابی دردناک به شمار می آمد، اگر نسبتش را بسنجیم، او پدر تو بود نه پدر دیگران، برادر پسر عمو و شوهرت علی بود، نه برادر دیگر مردان، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، وی را بر دیگر خویشان و نزدیکان، برگزیده و برتر می دانست و او نیز در هر کار بزرگ و مهمی، پدرت را یاری می نمود، سعادت‌مندان، دوستدار شما و تیره بختان، دشمنان شمایند. شما عترت پاک رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و برگزیدگان نجیب و راهنمایان خیر و نیکی و رهنمون گران ما به بهشت جاودانید.

ای برترین بانو! ای دخت برترین پیامبران! راست و صادقانه سخن گفتمی و در عقل و خرد، گوی سبقت از دیگران ربودی، کسی تو را از حقّت باز نداشت و بر تو تهمت دروغ نیستند. به خدا سوگند! من بر خلاف نظر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عمل نمی کنم و جز با اجازه اش کاری انجام نخواهم داد، پیشرو قبیله هیچ گاه به مردم قبیله اش دروغ نمی گوید، خدا را گواه می گیرم! او هم او بر گواهی ام بسنده است که خود از رسول خدا شنیدم می فرمود: ما پیامبران درهم و دینار و خانه و مزرعه ای به میراث نمی نهیم، آن چه از ما می ماند کتاب و حکمت و دانش و نبوّت است و هر چه دارایی داریم مربوط به ولیّی امر پس از ماست که هرگونه خواست در آن حکم کند.

ای دخت پیامبر! آن چه را تو اکنون در پی دست یابی به آن هستی ما در راستای خرید اسب و اسلحه، هزینه کرده ایم تا مسلمانان بدین وسیله به کارزار پردازند و با کفّار بجنگند و نابکاران گستاخ و گردنکش را درهم بشکنند. از

سویی، من به تنهایی مرتکب این عمل نشدم بلکه مسلمانان در این زمینه با یکدیگر همدست شدند، من در این قضیه خودسرانه عمل نخواهم کرد. این حال من و این مال و دارائیم همه از آن تو و در اختیار توست، تو از آن محروم نمی شوی و آن را از تو دریغ نمی دارم، تو بانوی بانوان امت پدرت و شجره پاک فرزندان هستی، انکار فضایی که مجموعه آن ویژه توست، صورت نخواهد گرفت و از شاخه و ساقه ات، کسی نمی تواند فرونهد، فرمانت در آن چه در اختیار دارم نافذ است، آیا خود می پسندی که من در این موضوع بر خلاف گفته پدرت رفتار کنم؟.

فاطمه زهرا علیها السلام پاسخ داد:

«سبحان الله ما كان ابي رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم عن كتاب الله صادفا و لا لأحكامه مخالفا! بل كان يتبع أثره و يقفو سورة أفتجمعون إلى الغدر اعتلالا عليه بالزور و هذا بعد وفاته شبيه بما بغى له من الغوائل في حياته هذا كتاب الله حكما عدلا و ناطقا فصلا يقول: يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ (١) و يقول: وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ (٢) و بين عز و جل فيما وزع من الأقساط و شرع من الفرائض و الميراث و أباح من حظ الذكران و الإناث ما أزاح به عله المبطلين و أزال التظني و الشبهات في الغابرين كلاب سؤلت لكم انفسكم أمرا فصبر جميل و الله المستعان على ما تصفون»؛

ص: ۱۹۹

۱- (۱). ابن ابی الحدید در شرح نهج ۲۲۱/۱۶ می گوید حدیث نفی کردن ارث را تنها ابو بکر روایت کرده و در ص ۲۲۷ و ۲۲۸ در این زمینه سخنی دارد، بدان مراجعه شود سیوطی در تاریخ الخلفاء ۷۲ و ابو القاسم بغوی و ابو بکر شافعی در فوائد خود و ابن عساکر از عایشه روایت کرده اند که گفت در مسأله میراث رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به اختلاف افتادند و در این خصوص از هیچ کس اطلاعی حاصل نکردند ابو بکر گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم می فرمود ما پیامبران چیزی را به ارث نمی نهیم، آن چه پس از ما می ماند صدقه خواهد بود.

۲- (۲). نمل/۱۶.

سبحان الله! پدر بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از کتاب الهی رو نگردانند و مخالف احکام آن نبود بلکه همواره از آن پیروی می کرد و سوره ها و آیاتش را پی می گرفت، آیا به قصد توطئه همدست شده اید و با نیرنگ می خواهید بر پیامبر دروغ ببندید؟ چنین کاری پس از وفات آن بزرگوار، بسان فتنه هایی است که در زمان حیاتش برای نابودی وی تدارک می دیدید، اکنون! این کتاب خدا بین من و شما داوری عادل و گوینده و جداکننده حق و باطل است که می فرماید: زکریا عرضه داشت خدایا! فرزندی به من عطا کن که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد و نیز فرمود:

سلیمان از [پدرش] داود ارث برد.

خداوند تقسیم سهمیه را بیان و واجبات و سهم ارث هریک از افراد را مشخص نموده است ارثیه دختر و پسر را به گونه ای توضیح داده که بهانه های باطل گرایان را از میان برداشت و فرصت شک و تردید را تا قیامت برای کسی باقی نگذاشت، هرگز! مسأله آن گونه که شما مدعی هستید، نیست، بلکه نفس های امیاره شما کار ناپسندی را برایتان نیک جلوه داده است، بنابراین من چاره ای جز صبر و بردباری نیکو ندارم و بر آن چه شما توصیف می کنید از خدا یاری می خواهم.

ابو بکر در پاسخ زهرا علیها السلام گفت: خدا و رسول، جز به راستی سخن نگفته اند و دخت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نیز صادقانه سخن گفت [فاطمه!] تو کانون حکمت و خاستگاه هدایت و رحمتی و رکن دین و سرچشمه حجت هستی، سخن به جا و مناسب تو را به دور نمی افکنم و آن ها را انکار نمی کنم، اینک مسلمانان قلابه خلافت را به گردنم افکندند، آنچه را گرفته ام با هماهنگی آنان بوده است، با کسی سر ستیز ندارم و خودسری نکرده و چیزی را به خود اختصاص نداده ام و اینان همه شاهد و گواهند.

این نخستین تلاش ابو بکر بود که طی آن توانست با فریب و تظاهر به خیر و صلاح و پیروی از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم عواطف و احساسات مردم را فروبشانند و دیدگاه آنان را از اندیشه یاری رساندن فاطمه زهرا منحرف سازد.

سپس زهراى مرضیه متوجه مردم شد و فرمود:

«معاشر المسلمین المسرعه إلى قیل الباطل المغضیه علی الفعل القبیح الخاسر أفلا تتدبرون القرآن أم علی قلوب أفقالها؟ کلاً بل ران علی قلوبکم ما أسأتم من أعمالکم فاخذ بسمعکم و أبصارکم و لبس ما تأولتم و ساء ما به أشرتم و شر ما منه اغتصبتم لتجدن و الله محمله ثقیلاً و غبه و بیلا إذا کشف لکم الغطاء و بان ما وراءه الضراء و بدا لکم من ربکم ما لم تكونوا تحتسبون و حَسِرَ هُنَالِكَ الْمُطْلُونَ» (۱)؛

مسلمانان! شما برای سخنان بیهوده، شتابانید و کردار زشت و ناپسند را نادیده می انگارید، آیا در قرآن به دقت نمی نگرید؟ یا بر دل هایتان مهر نهاده شده است؟ چنین نیست، بلکه تیره گی اعمال ناپسندی که مرتکب شده اید، بر دل هایتان پرده زده و کر و کورتان ساخته است.

چه نکوهیده است آن جا که به تأویل قرآن پرداختید و پیشنهاد نامناسبی دادید و معامله ناپسندی به انجام رساندید، به خدا سوگند! تحمیل این بار برایتان سنگین و فرجامش پر از رنج و گرفتاری است، آن گاه که پرده ها کنار رود و نهان ها پدیدار شود و آن چه را به حساب نمی آوردید، آشکار گردد، مشخص خواهد شد که باطل گرایان زیان می بینند.

ص: ۲۰۱

سخن زهرا علیها السلام بدین جا که رسید رو به سمت قبر مطهر پدر برتافت و عرضه داشت: (۱)

پدر! پس از تو خبرها شد و حوادثی رخ داد که اگر زنده بودی، ما دست به گریبان این غم و اندوه نمی شدیم، با از کف دادن وجود مقدست، قوم تو چنان گرفتار آمدند و سامان کارشان از هم گسسته شد که گویی سرزمینی محروم از باران اند، غیر از ما هر خاندانی که در پیشگاه خدا منزلتی داشت، نزد بیگانگان نیز از احترام برخوردار بود، پدر! به مجرد این که از دنیا رفتی و چهره مبارکت در خاک نهان شد، عده ای از امت تو، راز و اسرار سینه های خود را پدیدار ساخته و ما را به خواری و ذلت کشاندند.

آن گاه که از دست رفتی، همه زمین چپاول شد و به یغما رفت، پدر عزیز! تو ماه شب چهارده و مشعل فروزانی بودی که از جانب پروردگار بر تو قرآن نازل می شد، جبرئیل با آیاتی که از ناحیه خدا می آورد، همواره مونس و همدم ما بود، ولی آن گاه که از دیده ها غایب و پنهان شدی، تمام خیر و برکات از ما رخت بربست، کاش پیش از تو مرده بودیم و هنگام رحلت جانسوزت که پرده ها میان ما فاصله انداخت، زنده نبودیم.

حضرت سخنان خود را به پایان برد و به روشن ترین شکل ممکن حقیقت را در آن آشکار ساخت و از خلیفه پاسخ خواست و با دلایل و براهین دندان

ص: ۲۰۲

۱- (۱). احتجاج ۲۵۳/۱-۲۷۹ چاپ سازمان اوقاف (انتشارات اسوه). قد کان بعدک أنباء و هنبثه لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب إنا فقدناک فقد الأرض و ابلها و اختل قومک فاشهدهم و لا تغب و کلّ أهل له قربی و منزله عند الإله علی الأدین مقرب أبدت رجال لنا نجوی صدورهم لَمَا مضیت و حالت دونک الترب تجهمتنا رجال و استخف بنا لَمَا فقدت و کلّ الأرض مغتصب و کنت بدرا و نورا یستضاء به علیک نزل من ذی العزه الکتب و کان جبریل بالآیات یؤنسنا فقد فقدت و کلّ الخیر محتجب فلیت قبلک کان الموت صادفنا لَمَا مضیت و حالت دونک الحجب

شکن و استوار، طرح های خلیفه را فاش و نقش بر آب ساخت و به بیان فضایل و کمالات شایسته خلیفه واقعی اسلام پرداخت و بدین سان، فضا متشنج شد و افکار عمومی به سود فاطمه و به سمت و سوی آن بانو متوجه شد و ابو بکر را در تنگنا و بن بست بیستار دشوار قرار داد.

ابن ابی الحدید می گوید: از ابن فارقی، مدرّس مدرسه الغریبه بغداد پرسیدم: مگر فاطمه در سخنانش راستگو نبود؟ پاسخ داد: چرا، قطعاً راستگو بود، گفتم: اگر این گونه است پس چرا ابو بکر حقش را به وی برنگرداند، او لبخندی زد و با سخنی دلپذیر و پسندیده گفت: اگر خلیفه به مجرد ادعای زهرا، فدک را امروز به او می داد بیم داشت فردا خلافت را برای همسرش امیر المؤمنین مطالبه کند و خلیفه را از مسند خلافت به زیر بکشد، زیرا خلیفه اعتقاد راسخ داشت که زهرا علیها السّلام در هر چه ادعا کند، صادقانه سخن می گوید و نیازی به گواه و شاهد ندارد، بنابراین، عذر خلیفه پذیرفتنی نبود. (۱)

عکس العمل خلیفه

با آشفته شدن مجلس، مردم پراکنده شدند و صدای ناله و فریاد بلند شد و خطبه حضرت زهرا علیها السّلام سخن روز مردم شد، از این رو، ابو بکر به تهدید و شکنجه متوسل شد.

روایت شده: ابو بکر، با مشاهده تأثیر خطابه حضرت زهرا علیها السّلام بر مردم، به عمر گفت: مرگ بر تو، چه می شد دست از سر من برمی داشتی، شاید کارها سر و سامان یافته و اوضاع آرام می گرفت، آیا این کار بهتر نبود؟

ص: ۲۰۳

عمر گفت: اگر این کار را انجام داده بودی قدرت خود را تضعیف کرده و به اطرفیانت اهانت روا داشته بودی و من تنها دلم در حق تو سوخت.

ابو بکر گفت: وای بر تو! با سخنان دخت پیامبر چه کنیم؟ مردم منظورش را از سخنان وی می فهمند و به خیانت های ما پی می برند؟

عمر گفت: نترس، این موج به گونه ای فرومی نشیند و می گذرد که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده، ابو بکر با دست خود به شانه عمر زد و گفت: تو چه گره های سختی را می گشایی و سپس نماز همگانی اعلان کرد و مردم گرد آمدند و بر فراز منبر رفت و گفت: مردم! این هیاهو چیست که به هر سخنی گوش می سپارید؟ این آمال و آرزوها کجا در زمان رسول خدا مطرح بود؟ هر کس شنیده بگوید و هر کس دیده گواهی دهد! او به روباهی می ماند که شاهدش دم اوست و کانون همه فتنه هاست، او می خواهد فتنه و درگیری ها را پس از فرسودگی و کهنگی از سر بگیرد، و از این و آن کمک می خواهد و زنان را به یاری می طلبد، وی به ام طحال می ماند که از دید او محبوب ترین کسانش، پلیدی و آلودگی است. اگر بخواهم سخن می گویم و اسرار را فاش می کنم، ولی تا زمانی که با من کاری نداشته باشند، سکوت خواهم کرد.

آن گاه رو به انصار کرد و گفت: ای جماعت انصار! سخنان برخی کم خردان و ابلهانتان را شنیده ام، در صورتی که شما بیش از هر کس باید پایبند پیمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باشید، شما همان کسانی هستید که پیامبر به شهرتان آمد و به او پناه دادید و یاریش کردید، به هوش باشید! من کسی نیستم که دست و زبانم را به زیان افرادی که درخور نکوهش نباشند، بگشایم. با گفتن این

ابن ابی الحدید می گوید: سخنان ابو بکر را نزد نقیب ابو یحیی بن ابی زید بصری، بازگو کردم و از او پرسیدم: سخنان کنایه آمیز ابو بکر به چه کسی ارتباط داشت؟ وی خندید و گفت: بگو به چه کسی تصریح داشت؟ گفتم: اگر تصریح کرده بود که از شما نمی پرسیدم: لبخندی زد و گفت: منظور منظرش علی بن ابی طالب بوده. گفتم: مگر انصار در این رابطه چه موضعی اتخاذ کردند؟ گفت:

آنان به سود علی شعار دادند و ابو بکر چون در اثر آشفتگی اوضاع جان خود را در خطر دید، با این سخنان آن ها را از هر گونه واکنشی بازداشت. (۲)

دفاع امّ سلمه

پس از پایان خطبه حضرت زهرا علیها السّلام در مسجد و سخنان اهانت آمیز ابو بکر، وقتی خبر به امّ سلمه رسید، اظهار داشت: آیا در مورد شخصیت والایی چون فاطمه دخت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم چنین سخنانی گفته می شود؟ به خدا سوگند! فاطمه حوریه ای میان انسان ها و نفسی برای جان هاست، وی پرورش یافته دامن انسان های پاک و برجسته است، در دستان فرشتگان دست به دست گشته و در دامن زنانی پاکدامن نشو و نما کرده است و به بهترین وجهی بالندگی یافته و تربیت شده است. آیا مدّعی هستید که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را از میراث خویش محروم ساخته ولی به او اعلان نکرده است؟ در صورتی که خداوند فرموده است و خویشان نزدیک خود رای از عذاب خدا بیم ده آیا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را بیم داده و وی، با فرمان رسول خدا مخالفت ورزیده

ص: ۲۰۵

۱- (۱). دلائل الامامة طبری ۳۹.

۲- (۲). شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ۲۱۵/۱۶.

است؟ با این که او بانوی بانوان، و مام پرفضیلت دو سالار جوانان بهشت و همتای حضرت مریم است. رسالت های پروردگار، به وجود نازنین پدر بزرگوارش پایان پذیرفت. به خدا سوگند! رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم او را از سرما و گرما مراقبت می کرد، دست راستش را زیر سر فاطمه و دست چپ خود را پوشش او می ساخت، هان! آهسته تر! رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در برابر دیدگان شما قرار دارد، شما بر خداوند وارد خواهید شد، وای بر شما، به زودی پی خواهید برد، زیان کار کیست؟.

نقل شده: ام سلمه به جهت این حقگویی آن سال از دریافتی حقوق خود از بیت المال محروم شد. (۱)

شکایت به علی

فاطمه زهرا علیها السلام پس از پایان دادن سخنانش با مردم، نزد قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آمد و آن قدر گریست که لباسش از اشک دیدگان، تر شد و سپس به خانه بازگشت و امیر المؤمنین علی علیه السلام در انتظار ورود و طلوع خورشید وجودش بسر می برد، پس از آن که آرامشی یافت خطاب به امیر مؤمنان عرضه داشت:

ای پسر ابو طالب! مانند جنینی پرده نشین، پرده به خود پیچیده ای و بسان متهمان، خانه نشین گشته ای. تو همان قهرمانی بودی که پیش از این، در میدان های نبرد، دلاوران و جنگاوران را به کام مرگ می فرستادی، چه شد که مرغ پر شکسته و از کار افتاده ای که قدرت پرواز نداشت، به تو چنین خیانت ورزید. اکنون پسر ابو قحافه، هدیه پدرم را از کفم ربوده و ذخیره کودکانم را از من گرفته است و آشکارا به ستیزه ام

ص: ۲۰۶

برخاسته است او را در کلام با من، دشمنی سرسخت یافتم تا آن جا که فرزندان قیله (انصار) دست از یاریم برداشتند و مهاجران، پیوند خویشاوندی ام را بریدند. مردم از من روی برتافتند و اکنون کسی نیست او را از این کار باز دارد و از من حمایت و پشتیبانی کند، با خشم و غضب از خانه بیرون رفتم و با خواری و ذلت باز گشتم تو نیز خود را در تنگنای خواری انداخته و نیروی خویش را به کار نمی بری، دشمنان گرگ سیرت را از هم می دریدی ولی اینک زمین گیر و خانه نشین شده ای، من از گفتن فرونگذاردم و از در باطل بیرون نرفتم ولی توان اجرای حکم حق را نداشتم.

کاش پیش از این مرده بودم و شاهد این خواری و ذلت نبودم اینک عذرخواه من از تو، خدای من است چه در حق من کوتاهی کنی و یا حامی و پشتیبانم باشی.

آه! که در هر طلوعی شیونی دارم تکیه گاهم از دنیا رخت بریست و بازوهایم در مصیبت او، سست شد. شکایت خویش را به پدرم و دادخواهی ام را به پروردگار خود وامی گذارم. خدایا قدرت تو از همه فراتر و شمشیر عذاب و کفرت برنده تر است.

آن گاه امیر المؤمنین علیه السلام لب به سخن گشود و فرمود:

فاطمه جان! ویل و وای بر تو مباد، و ویژه دشمنانت باد، ای دخت برگزیده موجودات و ای یادگار نبوت! بر من خشم مگیر. من در امور دینم سستی و کوتاهی نکردم و از مرز توانائیم پا فراتر ننهادم، اگر نظر به رزق و روزی و گذران زندگی داری، خداوند ضامن روزی تو و کفیل بر تو و پاینده است. و آن چه برایت مهیا شده برتر از چیزی است که از آن محروم گشته ای، بنابراین در راه خدا صبر و شکیبایی پیشه کن.

و زهرا علیها السلام فرمود: «حسبی الله»؛ خدا مرا کفایت می کند و سکوت کرد و آرامش یافت.

فاطمه زهرا علیها السّلام به ایراد خطابه خود اکتفا نکرد و جهاد و مبارزه خویش را استمرار بخشید و این بار تصمیم گرفت با ابو بکر سخن نگوید و آن را در برابر مردم رسماً اعلان داشت و فرمود: به خدا سوگند! تا زنده ام کلمه ای با تو سخن نخواهم گفت. (۱)

فاطمه علیها السّلام بسان مردم معمولی نبود که اگر با خلیفه قطع رابطه کند، در خلیفه بی تأثیر باشد و قضیه چنان ساده به نظر نمی رسید، فاطمه علیها السّلام عزیز دل و محبوب قلب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود، توجه و علاقه و محبت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مورد فاطمه بر کسی پوشیده نبود، آن بزرگوار در حق فاطمه فرموده بود:

«فاطمه بضعه منی، من آذاها فقد آذانی»؛

فاطمه پاره تن من است، کسی که وی را آزرده کند، مرا آزرده است.

رفته رفته همه جا پیچید که فاطمه علیها السّلام دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر ابو بکر خشمگین شده و با او سخن نمی گوید و این خبر به گوش کلیه اقشار مردم داخل و خارج مدینه رسید و در این باره از یکدیگر به پرس و جو پرداختند و هر روز بر تنفر و انزجار آنان از خلیفه افزوده می شد. و با این که خلیفه می کوشید اوضاع را به حالت عادی بازگرداند و با زهرا علیها السّلام از در مسالمت و آشتی درآید، ولی زهرای مرضیه علیها السّلام هم چنان جهاد و مبارزه اش را استمرار بخشید و تا لحظه ای که مظلومانه به شهادت رسید، بر همان روحیه باقی ماند.

ص: ۲۰۸

تلاش اصلاحگرانه ای که امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام برای بازگرداندن خلافت اسلامی، از مسیر انحرافی آن انجام دادند از اشکال و انواع متعددی برخوردار بود. جبهه سیاسی علنی را در این راستا فاطمه زهرا علیها السلام رهبری می کرد و مطالبه حق خلافت امام علی علیه السلام از جمله درخواست فدک، شیوه های گوناگونی داشت و همین مطالبه نیز دارای شکل های مختلفی بود کسی که با دقت جنبه های گوناگون این نزاع و کشمکش و تغییر و تحولات و شکل هایی را که به خود گرفت، مورد بررسی قرار دهد، پی خواهد برد که مسأله، صرفاً جنبه درخواست و مطالبه زمین نبوده است، بلکه از مفهومی گسترده تر از آن برخوردار بوده و در اعماق خود هدف راسخی را پی می گیرد تا انقلابی پدید آورده و حقوق غصب شده و به یغما رفته را باز ستاند و ارج و احترام از دست رفته را باز گرداند و روند حرکت امتی را که پس از پیامبر واپس گرایی اختیار کردند، به اصلاح و اعتدال آورد و حزب حاکم با پی بردن به این موضوع در جهت مبارزه و مقاومت در برابر این حرکت، تمام توش و توان خود را به کار گرفت.

اگر در مباحث تاریخی مربوط به فدک به کنکاش بپردازیم، در آن ها به موارد نزاع و کشمکشی مادی و یا اختلافی پیرامون فدک به معنا و مفهوم محدود آن، برنخواهیم خورد، بلکه ماجرای مطالبه فدک قیام و خروشی بر ضد اصل و پایه و ارکان حکومت منحرف تلقی می شد و فریاد بلندی بود که حضرت زهرا علیها السلام در صدد رسیدن طنین آن به سراسر گیتی بود تا به واسطه آن سنگ بنایی را که اساسش در سقیفه نهاده شده بود، از جا برکند.

برای اثبات این معنا کافی است خطابه ای را که فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد رسول خدا و در برابر خلیفه و انبوه مهاجر و انصار ایراد فرمود دقیقاً مورد بررسی قرار دهیم که اغلب فرازهای آن در مدح و ثنای امام علی (ع) بوده و ستایش عرصه های جهاد و مبارزه ناب آن حضرت در جهت خدمت به اسلام و اثبات حق اهل بیت علیهم السلام به چشم می خورد. آن مخدره در خطابه اش اهل بیت را وسیله های میان خدا و آفریدگانش دانست و آنان را برگزیدگان و جایگاه پاکی ها و حجت الهی و در خلافت و حکومت، وارثان پیامبران خدا توصیف فرمود.

فاطمه زهرا علیها السلام کوشید تا به مسلمانان هشدار دهد و گزینش شتابزده و واپسگرایی آنان را پس از هدایتشان به آن ها گوشزد نماید و به آنان بفهماند به غیر سرچشمه زلالی که کام عطشانشان را سیراب می ساخت، روی آوردند و خلافت را به نااهلان سپردند و در دام فتنه گرفتار آمدند و انگیزه هایی را که موجب شد از کتاب خدا فاصله بگیرند و در مسأله خلافت و امامت، با دستورات آن به مخالفت برخیزند، برایشان روشن ساخت.

بنابراین، ماجرای درخواست فدک جز به همان اندازه که به موضوع هدف بلند آن حضرت ارتباط داشت، مسأله تقسیم میراث و یا بازپس گیری هدیه و پیشکش و درخواست ملک و خانه نبود، بلکه این قضیه از نگاه زهرا علیها السلام مسأله اسلام و کفر و ایمان و نفاق و تصریح پیامبر به جانشینی خود و شورایی کردن آن تلقی می شد و همین هدف بلند سیاسی را در سخنانش با زنان مهاجر و انصار که به دیدار آن مخدره آمده بودند، به روشنی بیان فرمود و برایشان تشریح کرد که خلافت، با روی کار آمدن حزب حاکم و تکیه زدن بر مسند حکومت، از مسیر صحیح خود منحرف شده است، و اظهار داشت: کسی

تصور نکنند بیان این واقعیت ها، واکنشی عاطفی و یا حقد و کینه های نهانی است که فاطمه بهانه ای برای ابراز آن ها یافته باشد. اگر مسلمانان خلافت را در جایگاهی که خدا و رسولش فرمان داده بودند، قرار داده و زمام رهبری را به امام علیه السلام سپرده بودند، به رضا و خشنودی خدا و سعادت دنیا و آخرت دست می یافتند.

به گمان قوی، صدیقۀ طاهره علیها السلام می توانست میان آن دسته از پیروان امام علیه السلام و یاران برگزیده اش که در صداقت و راستگویی زهرا علیها السلام هرگز تردیدی نداشتند، افرادی بیابد که با گواهی خود، تأییدی بر گواهی امام علیه السلام باشند و بدین وسیله گواهانی که خلیفه در موضوع فدک، از فاطمه درخواست کرده بود، کامل گردد.

این موضوع خود، بهترین دلیل بر این است که هدف والای حضرت زهرا علیها السلام اثبات هدیه و پیشکش و میراث نبود و این را مخالفان وی به خوبی می دانستند بلکه حرکت آن حضرت در راستای محو و نابودی آثار سقیفه انجام می پذیرفت و چنین هدفی با آوردن گواه و شاهد در موضوع فدک، عملی نمی شد و حضرت دست به چنین کاری نزد زیرا در این صورت ماجرای فدک، به همین قضیه محدود می گشت، بلکه وی با اقامۀ بینه در برابر دیده گان همه، خواست شاهد زنده ای از خطاکاری و انحراف مردم ارائه دهد شاید بر سر عقل آیند و با گزینش صحیح، در مقام اصلاح مسیر انحرافی خود بر آیند.

با بررسی پاسخ خلیفه پس از پایان سخنرانی حضرت زهرا علیها السلام و خروج آن مخدّره از مسجد، پی می بریم که هیئت حاکمه تا چه پایه از این ماجرا بیمناک بوده و با پافشاری بر موضع خود می کوشید مردم را هم چنان با تزویر

و نیرنگ بفریید و همین موضوع، پایه و اساس نزاع و کشمکش حضرت زهرا علیها السّلام را با خلیفه نمودار می سازد، زیرا خلیفه پی برد که اعتراض فاطمه علیها السّلام پیرامون ارثیه و هدیهٔ پیامبر نبوده بلکه جنگی سیاسی و تمام عیار و در راستای دادخواهی حق امام علی علیه السّلام و آشکار کردن نقش برجستهٔ وجود بابرکت آن حضرت میان امت بوده، که خلیفه و هوادارانش می خواستند او را از مقام و منزلت طبیعی وی در جهان اسلام، محروم سازند.

ملاحظه می کنیم که خلیفه با موضعی تهاجمی در پاسخ خود به امام علی علیه السّلام، آن بزرگوار را کانون فتنه خوانده و وی را به روباهی تشبیه می کند که فاطمه دم اوست و در این پاسخ به موضوع میراث و هدیهٔ حضرت زهرا علیها السّلام هیچ گونه اشاره ای نکرده است.

اگر می بینیم فاطمهٔ زهرا علیها السّلام پس از غصب فدک توسط خلیفه در مورد میراث خود با وی به کشمکش می پردازد به این دلیل است که مردم معمولاً در گرفتن و یا ردّ کردن ارثیه های خود به صاحبانش هیچ گاه از خلیفه اجازه نمی گرفتند و معاملات و داد و ستدها میان آنان به آسانی و بدون هیچ زحمتی انجام می پذیرفت، بنابراین فاطمهٔ زهرا علیها السّلام نیازی نمی دید در این خصوص به خلیفه مراجعه کند و نقطه نظرات خلیفه برای آن حضرت قابل پذیرش نبود، زیرا خلیفه از دیدگاه فاطمه علیها السّلام فرد ستمکاری تلقی می شد که خلافت را به یغما برده بود. از این رو، درخواست میراث از خلیفه که با تجاوز به حقوق زهرا علیها السّلام آن مخدّره را از ارث پدر محروم و خود بر آن تسلط یافته بود، می بایست از واکنشی بسیار جدّی برخوردار باشد.

هم چنین اگر ملاحظه می کنیم حضرت زهرا علیها السّلام قبل از آن که فدک از او غصب شود، به مطالبهٔ حقوق خود اقدام نکرد به خوبی روشن است زمانی حضرت دست به آن کار زد که شرایط مطالبهٔ میراث، مخالفان حکومت را فوق

العاده ترغیب می کرد تا مسأله میراث را فرصتی مناسب و غنیمت شمرده و به هدف مقاومت در برابر خلیفه غیرقانونی، آن هم با شیوه مسالمت آمیزی که مصالح مهم اسلام در آن روز اقتضا می کرد، این مسأله را نقطه آغاز حرکت قرار دهند، که در این صورت این امکان وجود داشت که خلیفه از ناحیه مخالفان به غصب میراث و به بازی گرفتن احکام دین و بی احترامی به قانون، متهم گردد.

۷. امام علیه السلام و گزینش راه

اشاره

وجود رخدادهای پرشتاب و حرکت های انحراف آمیز و پیدایش جناح های متعددی که زمینه خیانت و توطئه بر ضد اسلام را فراهم می ساخت و فتنه جویی ها و نبودن آگاهی دینی و علاقه شدید به سلامت دین و عقیده، امام علی علیه السلام را به گزینش چند راه سخت و دشوار واداشت.

نخست: بی هیچ مانعی مانند سایر مسلمانان با ابو بکر بیعت می کرد، بلکه در این صورت در دربار حکومت جدید از موقعیت و جایگاه برجسته ای برخوردار می شد و بی آن که توجهی به روند حرکت رسالت اسلامی داشته باشد، در حفظ وجود و موقعیت و منافع خویش می کوشید و چنین چیزی غیر ممکن به نظر می رسید زیرا معنای این کار تأیید بیعتی بود که کاملاً با دستورات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مخالفت داشت.

دوم: چونان کسی که خار در چشم، و استخوان در گلو دارد بردباری پیشه کند و بکوشد میان تناقضات پدید آمده از حکومتی غیر شایسته و نالایق، راهی میانه برگزیند تا موجودیت اسلام و اعتقادات اسلامی را از فروپاشی کامل حفظ و حراست نماید.

سوم: به بسیج مردم همت گمارد و آنان را به شورش مسلحانه بر ضد خلافت ابو بکر مهیا سازد.

در نهایت امام علیه السلام قاطعانه تصمیم گرفت دست به شورش و قیام نزنند و با قیامی که استناد به آیات و روایات داشت در برابر حاکمان آشکارا به مبارزه برخیزد مگر آن زمان که مطمئن شود می تواند افکار عمومی را بر ضد ابو بکر و همدستانش بسیج کند و همین مسأله دغدغه خاطر مبارکش را فراهم می آورد. از این رو، دیدار خود را با سران و بزرگان مسلمانان و شخصیت های مدینه نهانی آغاز کرد (۱) و آنان را با دلایل و براهین آیات حق، پند و موعظه داد و در این راستا همسرش زهرا علیها السلام نیز از او پشتیبانی و در مبارزه نهانی اش با وی تشریک مساعی داشت. هدف امام علیه السلام از این دیدارها و تماس ها دست زدن به تشکیل حزب و دار و دسته ای برای خود نبود تا به وسیله آن ها به نبرد برخیزد بلکه به خوبی می دانیم عدّه زیادی از انصار هواخواه امام با شعار طرفداری از آن حضرت در پی فرصتی بودند تا پروانه وار گرد شمع وجودش قرار گیرند، ولی امام علیه السلام با انجام این دیدارها خواست زمینه را برای هماهنگی و همراه ساختن همه مردم با خود، فراهم سازد.

به همین سبب، مسأله فدک در سیاست جدید امام علی علیه السلام در صدر همه مسائل قرار می گیرد، زیرا اصل و فلسفه نقش فاطمه زهرا علیها السلام که به دست هارون نبوت (امیر مؤمنان علیه السلام) دقیقاً طراحی شده بود، کاملاً با آن گردش شبانه به در خانه انصار، هماهنگی داشت و به خوبی می توانست موقعیت خلیفه را به

ص: ۲۱۴

۱- (۱)). از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود علی علیه السلام شبانه فاطمه علیها السلام را سوار بر مرکب می کرد و برای یاری خواهی از انصار هردو به در خانه های آنان می رفتند، شرح نهج البلاغه ۱۳/۶ چاپ تحقیق شده.

خطر اندازد و با همان حالتی که نمایشی داستانی به آن منتهی می شود، به خلافت ابو بکر پایان دهد، نه آن گونه که حکومتی برپا شده بر قدرت و سلاح متلاشی گردد.

نقش زهرای مرضیه علیها السلام در این خلاصه می شد که آن حضرت اموالی را که ابو بکر به زور از وی گرفته بود، از خلیفه مطالبه کند و این مطالبه را وسیله ای برای اعتراض به مسأله اساسی، یعنی خلافت قرار دهد تا مردم بدانند لحظه ای که از علی روگردان شده و به ابو بکر رو آوردند لحظه هوس و انحراف (۱) آنان بوده و با این کار دچار خطا و اشتباه شدند و با قرآن به مخالفت برخاسته و در غیر آبشخور خود وارد شدند. (۲)

با شکل گرفتن این اندیشه به ذهن مبارک فاطمه علیها السلام آن مخدّره تلاش خود را آغاز کرد تا اوضاع آن روز جامعه را سامان بخشد و از طریق متهم ساختن خلیفه به خیانت آشکار و بی احترامی به قانون، از دامان حکومت اسلامی که پایه های نخست اش در سقیفه نهاده شده بود، آلودگی انحراف را بزداید و از آثار و نتایج صحنه انتخاباتی که برخلاف کتاب خدا و واقعیت انجام پذیرفت و ابو بکر به عنوان خلیفه از آن پیروزمندان بیرون آمد، پرده برگیرد. (۳)

ص: ۲۱۵

۱- (۱). در صفحه ۲۳ بلاغات النساء نظیر این معنا را فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه اش بدان اشاره کرده و فرموده است «شیطان سرش را از نهانگاه خود پدیدار ساخت و شما را فراخواند و مهیای پذیرش دعوتش و آماده فریب خوردنتان دید، از شما خواست بر ضد حق قیام کنید، و شما را مهیای این کار دید... و بر غیر شتر خود داغ و نشان نهادید»

۲- (۲). در جلد ۶، ص ۱۲ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است؛ امیر المؤمنین علیه السلام در گفت و گوی خود با مردم فرمود «ای جماعت مهاجرین! خدا را خدا را در نظر بگیرید، حکومت محمد را از خانه و کاشانه اش به خانه های خود ببرید، و اهل بیت او را از حق و مقام وی میان مردم محروم نسازید، ای گروه مهاجرین! به خدا سوگند! ما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بوده و از شما به خلافت، سزاوارتریم»

۳- (۳). الصواعق المحرقة ۳۶ چاپ مکتبه القاهره آمده که خلیفه دوم گفته است «بیعت ابو بکر عملی بی تدبیرانه بوده که خداوند مسلمانان را از شر آن نگاهدارد، اگر کسی یک بار دیگر چنین بیعتی انجام دهد او را بکشید...» تاریخ الخلفاء ۶۷.

رویاری فاطمه زهرا علیها السّلام با مخالفان، از دو ویژگی برخوردار بود که امام علی علیه السّلام نمی توانست آن ها را خود، به جای همسرش انجام دهد.

نخست: این که فاطمه زهرا علیها السّلام با شرایط ویژه مصیبت اندوه بار خود در رحلت پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و جایگاهش نسبت به پدر خویش، در شوراندن عواطف و احساسات مردم و ایجاد ارتباط جاذبه روحی مسلمانان با پدر ارجمندش صلوات الله علیه و یاد روزگار درخشان آن حضرت، توان بیشتری از امام علی علیه السّلام داشت و می توانست احساسات مردمی را متوجه مسائل اهل بیت سازد.

دوم: تا زمانی که فاطمه زهرا علیها السّلام به عنوان یک زن وارد عرصه نزاع و کشمکش می شد، هرگونه نقشی را که در این راستا ایفا کرده بود، این نزاع، هرگز جنبه جنگ مسلحانه ای که فرمانده و رهبری بطلبد، به خود نمی گرفت.

از سویی تا زمانی که هارون نبوت (امام علی علیه السّلام) در خانه به صلحی موقت که خود اعلان کرده بود تا مردم پیرامونش گرد آیند، پایبند بود و مراقبتی که از اوضاع داشت تا هرگاه خواست در آن دخالت کند و در صورت قیام، آن را رهبری نماید و گرنه در آرام ساختن فتنه و آشوب بکوشد، فاطمه زهرا علیها السّلام نیز با مقاومتی که از خود نشان می داد یا قیام و شورشی همگانی بر ضد خلیفه سامان می داد و یا از محدوده نزاع و کشمکش معمولی بیرون نمی رفت و بنابراین، کار را به آشوب و تفرقه و پراکندگی نمی کشاند.

از این رو، امام (صلوات الله علیه) قصد داشت فریادش را از زبان زهرا علیها السّلام به گوش مردم برساند و خود، از صحنه کارزار دور بماند و در انتظار استفاده از لحظه مناسب و فرصتی که حاکی از موقعیت شناسی وی بود، بسر برد و نیز خواست به وسیله رویاری زهرا علیها السّلام برای همه پیروان قرآن بر بطلان خلافت

وقت، دلیل و برهان اقامه کند و این خواسته اش عملی شد و زهرای مرضیه صلوات الله علیها با سخنانی دلپذیر و زیبا و حماسی از حقایق امام علی علیه السلام تعبیری بسیار زیبنده ارائه داد.

شیوه های مخالفت حضرت زهرا علیها السلام

نخست: کسی را نزد ابو بکر فرستاد تا در مسائل مربوط به میراث، با او به مناقشه بپردازد و حقوق را مطالبه کند (۱) و این نخستین گام مقدماتی حضرت زهرا علیها السلام تلقی می شد تا خود، مستقیماً وارد عمل شود.

دوم: حضرت خود، در گردهمایی ویژه ای با خلیفه رویارو شد (۲) و با این رویارویی تصمیم گرفت درخواست حقوق خود را از خمس و فدک و دیگر اموال شدت بخشد تا میزان آمادگی خلیفه را در جهت مقاومت بیازماید.

سوم: آن گونه که در شرح نهج البلاغه آمده است (۳) ده روز پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فاطمه در مسجد خطبه ایراد کرد.

چهارم: زمانی که ابو بکر و عمر برای عرض پوزش، نزد فاطمه علیها السلام آمدند حضرت خشم و غضب خویش را نسبت به آنان اعلان کرد و اظهار داشت که آن دو با این کار خدا و رسول او را به خشم آوردند. (۴)

ص: ۲۱۷

۱- (۱). در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۱۸/۱۴-۲۱۹ از ابو طفیل روایت شده گفت «فاطمه زهرا علیها السلام کسی را نزد ابو بکر فرستاد تا به او بگوید تو از رسول خدا ارث می بری یا خانواده اش؟ ابو بکر گفت البته خانواده اش...»
۲- (۲). همان ۲۳۰/۱۶.

۳- (۳). در همان ۲۱۱/۱۶، از جمعی روایت کرده و گفته است که اظهار داشتند وقتی به فاطمه خبر رسید ابو بکر تصمیم گرفته او را از فدک محروم سازد، حضرت روسری بر سر انداخت و به اتفاق جمعی از کنیزکان و زنان بنی هاشم در مسجد، بر ابو بکر که میان جمعی از مهاجر و انصار نشسته بود، وارد شد.

۴- (۴). الامامه و السیاسة ابن قتیبه ۳۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۸۱/۴، ۲۶۴ مراجعه شود.

پنجم: سخنرانی حضرت در جمع زنان مهاجر و انصار که به عیادت آن بزرگوار آمده بودند. (۱)

ششم: فاطمه علیها السّلام وصیّت کرد هیچ یک از دشمنانش در مراسم تجهیز و خاکسپاری پیکر مطهرش نباید شرکت کنند.

(۲)

قیامی که فاطمه زهرا علیها السّلام بدان دست زد، به معنایی شکست خورد و از جهتی به پیروزی رسید، از این جهت که نتوانست با حرکت و قیامی که در روز دهم رحلت پدر بزرگوارش انجام داد حکومت خلیفه را براندازد، شکست خورد. البته ما نمی توانیم تمام اموری را که به شکست این حرکت انجامید به خوبی روشن سازیم ولی بی تردید شخصیت خلیفه از مهم ترین علل و اسباب این شکست به شمار می آید زیرا خلیفه از زد و بند سیاسی بهره کافی داشت و اوضاع را با مهارت و زیرکی خاصی کنترل نمود که نمونه آن را پس از پایان یافتن خطبه حضرت زهرا علیها السّلام در مسجد و سخنان ابو بکر با انصار در پاسخ آن مخدّره، می توان یافت.

خلیفه در حالیکه در پاسخ زهرا علیها السّلام در سوز و گداز بود، بی گمان خود را اسیر شعله آتش برافروخته ای که پس از خروج فاطمه از مسجد، زبانه می کشید یافت که این سخن را به زبان می آورد و می گوید: این چه کاری است که به هر سخنی گوش فرا می دهید؟ او روباهی است که شاهدش دم اوست... که قبلا آن را یاد آور شدیم، بنابراین، چنین دگرگونی از حالتی ملایم و آرام، به خشمی تند، ما را به میزان تسلط خلیفه بر احساسات خود و توان هماهنگی وی با

ص: ۲۱۸

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ۲۳۳/۱۶.

۲- (۲). همان ۲۸۱/۶.

شرایط و اوضاع و ایفای نقش خویش به تناسب هر موقعیت، آشنا می سازد.

ولی مخالفت زهرای اطهر علیها السّلام از این جهت موفقیت آمیز بود که آن حضرت حق را به قدرتی شکست ناپذیر مجهّز کرد و در راستای پایداری و مقاومت در عرصه مبارزات مذهبی، نیروی جدیدی بر توان و قدرت آن افزود و این پیروزی و موفقیت را در طول حرکت خود به طور عموم و گفت و گویش با ابو بکر و عمر به گونه ای خاص، مانند گار ساخت، آن گاه که به آن دو فرمود:

«اگر روایتی را از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برایتان باز گو کنم، خواهید پذیرفت، و طبق آن عمل خواهید کرد؟»

گفتند: آری، فرمود:

شما را به خدا سوگند می دهم! آیا شما دو تن از رسول خدا نشنیدید که فرمود:

خشنودی فاطمه از خشنودی من و خشم او از خشم من است؟ آن کس که فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته و کسی که وی را خشنود سازد، مرا خشنود نموده و هر کس او را خشمگین سازد مرا به خشم آورده است.؟ (۱) گفتند: درست است، ما این حدیث را از پیامبر شنیده ایم، فاطمه علیها السّلام فرمود:

«فإني أشهد الله و ملائکته أنّکما أسخطتمانی و ما أرضیتمانی و لئن لقیت

ص: ۲۱۹

۱- (۱). عبارات متعددی در روایات صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به همین مضمون وارد شده از جمله آمده است رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به فاطمه علیها السّلام فرمود «إِنَّ الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک...؛ خدا از خشم تو خشمگین و از خشنودی ات خشنود می گردد» و نیز فرمود «فاطمه بضعه منی یرببنی ما رأبها و یؤذینی ما أذاها؛ فاطمه پاره تن من است، آن چه او را مکدر کند مرا مکدر ساخته و آزار و اذیت او، اذیت و آزار من است» صحیح مسلم ۹۰۲/۴ حدیث ۲۴۴۹، چاپ دار احیاء التراث. مستدرک حاکم ۱۵۸/۳، ذخائر العقبی ۴۷، مسند احمد حنبل ۳۲۳/۴ و ۳۳۲، جامع ترمذی ۶۹۹/۵ دار احیاء التراث العربی بیروت، صواعق المحرقة ابن حجر ۱۹۰ چاپ قاهره، کفایه الطالب ۳۶۵، دار احیاء التراث اهل البیت، تهران.

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأَشْكُونَ كَمَا عِنْدَهُ»؛ (۱)

من، خدا و فرشتگانش را گواه می گیرم که شما دو تن مرا به خشم آوردید و در صدد خرسندیم برنیامدید و اگر با پدرم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دیدار کنم، شکایت شما را نزد او خواهم برد.

از این حدیث پی می بریم که تا چه میزان حضرت زهرا علیها السَّلَام پافشاری داشت اعتراض خویش را متوجه مخالفان خود سازد و آشکارا خشم و نفرت خود را از آنان ابراز دارد (۲) تا به نتیجه حتمی که پیروزی عقیدتی و دینی بود، برسد. بدین معنا که ابو بکر با به خشم آوردن زهرا، سزاوار خشم و غضب شده بود و بنا به نص حدیث صحیح نبوی، خدا و رسول با آزار زهرا، آزرده و با خشم او خشمگین می شوند. بنابراین خلیفه ای که سزاوار خشم قرار گیرد، از شایستگی و لیاقت خلیفگی خدا و رسول او، برخوردار نیست و خدای تبارک و تعالی فرمود:

...وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا؛ (۳)

شما نه حق دارید موجب اذیت و آزار رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شوید و نه هرگز همسرانش را پس از او به ازدواج خویش در آورید، این کار در پیشگاه خداوند کاری بس بزرگ است.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا؛ (۴)

ص: ۲۲۰

۱- (۱). ماجرای خشم فاطمه علیها السَّلَام بر ابو بکر را در صحیح بخاری ۵/۵، صحیح مسلم ۷۲/۲، مسند امام احمد ۶/۱، تاریخ طبری ۲۷/۴، کفایه الطالب ۲۶۶، سنن بیهقی ۳۰۰/۶ می یابید.

۲- (۲). به فدک فی التاریخ ۱۱۲-۱۱۹ مراجعه شود.

۳- (۳). احزاب/۵۳.

۴- (۴). احزاب/۵۷.

آنان که در صدد آزار و اذیت خدا و رسول او برمی آیند، خداوند آن ها را در دنیا و آخرت مورد لعن خویش قرار داده و عذاب خوارکننده ای برای آنان مهیا ساخته است.

وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ؛ (۱)

آنان که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را آزار می دهند، در انتظار عذاب دردناکی باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ؛ (۲)

ای ایمان آوردگان، با کسانی که مورد خشم قرار گرفته اند، اظهار دوستی و محبت نکنید.

وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى ؛ (۳)

هر کس مورد خشم خدا- و غضبم قرار گیرد، به سقوط کشانده می شود.

۸. یورش به خانه زهرا علیها السلام

امام علی علیه السلام با نپذیرفتن بیعت با ابو بکر، خشم و نفرت خود را از نظام حاکم اعلان داشت تا برای جهانیان روشن سازد حکومتی که نخستین شخصیت پس از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از آن روگردان شده، نمی تواند خلافت و جانشین واقعی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم باشد و فاطمه زهرا علیها السلام نیز همین شیوه را دنبال کرد تا به مردم اعلان دارد که دخت پیامبرشان بر سران حاکم خشمگین است و این حکومت را محکوم کرده و آن را قانونی نمی داند.

از سویی امام علی علیه السلام مبارزه ای منفی بر ضد غاصبان حق قانونی خویش آغاز کرد و عده ای از برجستگان صحابه و شخصیت های بزرگی از مهاجر و

ص: ۲۲۱

۱- (۱). توبه/۶۱.

۲- (۲). ممتحنه/۱۳.

۳- (۳). طه/۸۱.

انصار که رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مقام و منزلت آنان را ستوده بود و از واقعیت امر آگاهی داشتند، در کنار امام علیه السَّلام پایدار و مقاوم ایستادند از جمله: عباس بن عبدالمطلب، عمار یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد بن أسود، خزیمه بن ثابت ذو الشَّهادتین، عباد بن صامت، حذیفه بن یمان، سهیل بن حنیف، عثمان بن حنیف، و ابو ایوب انصاری و جمع دیگری را که تسلیم جنجال و هیاهوی دشمن نمی شدند و تهدیدات زمامداران حکومت و در رأس آن ها عمر، بیمناکشان نمی ساخت، نام برد.

عده ای از صحابهٔ مخالف بیعت با ابو بکر، در این زمینه خلیفه را مورد اعتراض قرار دادند و گفت و گوهای متعددی در مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و در جاهای مختلف با او صورت پذیرفت. این عده در این راستا از تهدید سلطهٔ حاکم بیمی به دل راه ندادند و همین عمل سبب شد احساسات و عواطف عدهٔ زیادی از مردم را که با جریان موافق حاکمان دمساز بودند برانگیخته و بشوراند و برخی از آنان بر سر عقل آمده و از بیعت شتابزده و بدون اندیشهٔ خود با ابو بکر، افزون بر دشمنی های آشکاری که در حق اهل بیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از خود نشان دادند، نادم و پشیمان گردیدند.

دیری نپایید، برخی از قبایل عشایر مسلمان اطراف مدینه مانند، أسد، فزاره، بنی حنیفه و دیگر قبایلی که خود، شاهد بیعت روز غدیر خم با علی علیه السَّلام بودند و با چشم خود دیدند این عمل توسط نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انجام پذیرفت و مردم به عنوان امیر مؤمنان به امام علیه السَّلام ادای احترام کردند و با شنیدن خبر رحلت جانسوز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سلم و بیعت مردم با ابو بکر و تکیه زدن وی بر مسند

خلافت، مبهوت و سرگردان شدند (۱) و به هیچ وجه پذیرای بیعت با ابو بکر نگشته و از پرداخت زکات به حکومت جدید، از جنبه غیرقانونی بودن آن، خودداری کردند تا وضعیت به خوبی روشن شود. این افراد بر اعتقادات اسلامی خود هم چنان باقی بوده و نماز پیا می داشتند و تمام شعائر مذهبی را به اجرا درمی آوردند.

ولی سلطه حاکم سود خود را در این دید تا زمانی که مخالفت امام علی علیه السلام و یارانش برای دولت اسلامی خطری داخلی تلقی شده و وجود این قبایل، حکومت موجود را تهدید می کند، از این کانون خطر جلوگیری به عمل آورد.

ابو بکر و هوادارانش دریافتند اگر فوراً در صدد متوقف کردن این جریان مخالف برنیایند، در اثر بالا گرفتن موج مخالفت، آن خطر همچنان آنان و حکومتشان را احاطه خواهد کرد و جلوگیری از چنین خطری با مجبور ساختن علی بن ابی طالب رهبر جناح مخالف، به بیعت با ابو بکر میسر خواهد بود.

برخی تاریخ نگاران آورده اند: (۲) عمر بن خطاب نزد ابو بکر آمد و بدو گفت: می دانی که علی با تو بیعت نکرده، آیا قصد نداری از او بیعت بگیری؟ فلانی! تا علی با تو بیعت نکند، نباید دست به هیچ کاری بزنی! کسی را نزد او بفرست تا حضور یابد و با تو بیعت نماید، ابو بکر قنفذ غلام خود را نزد امام علیه السلام فرستاد، وی به امیر المؤمنین گفت: خلیفه شما را خواسته، از فرمان جانشین رسول خدا اطاعت کن. علی علیه السلام فرمود: چقدر زود به رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دروغ

ص: ۲۲۳

۱- (۱). تاریخ الامم و الملوک طبری ۶۱/۴ چاپ دار الفکر.

۲- (۲). الامامه و السیاسه ابن قتیبه ۲۹-۳۰.

بستید. قنفذ بازگشت و مطالب امام علیه السّلام را به ابو بکر ابلاغ کرد و ابو بکر مدتی طولانی گریست، عمر بار دوّم به ابو بکر گفت: می دانی که این فرد با تو بیعت نکرده، او را فرصت مده.

ابو بکر به قنفذ گفت: نزد علی بازگرد و به او بگو: جانشین رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم تو را برای بیعت با خود فرامی خواند. قنفذ مجدّداً نزد حضرت آمد و سفارش ابو بکر را به امام علیه السّلام رساند.

امام علی علیه السّلام این بار با صدای بلند فریاد زد سبحان الله! این مرد مدعی چیزی است که حق او نیست.

قنفذ بازگشت و سخنان امام را به ابو بکر رساند، ابو بکر مدتی طولانی به گریه افتاد، عمر این بار به او گفت: خود به پا خیز تا نزد او برویم.

بدین ترتیب، ابو بکر، عمر، عثمان، خالد بن ولید، مغیره بن شعبه، ابو عبیده جراح و سالم آزاد شده ابو حذیفه به سمت خانه علی علیه السّلام روانه شدند.

فاطمه زهرا علیها السّلام بر این باور بود که کسی بی اجازه وی وارد خانه اش نخواهد شد، وقتی این گروه به در خانه فاطمه رسیدند و در را کوبیدند و حضرت صدای آنان را شنید با صدای بلند فریاد زد:

پدرای رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم پس از تو چه مصیبت ها و ناراحتی ها از پسر خطاب و پسر ابو قحافه دیدیم، ای گروه! صحنه ای زشت تر از آن چه شما انجام دادید سراغ ندارم، پیکر مطهر رسول خدا صلّی الله علیه و اله و سلم را در برابر ما به حال خود رها کردید و بی آن که با ما مشورتی انجام دهید، برای خود بیعت گرفتید و حق ما را به ما باز نمی گردانید.

مردم، با شنیدن صدای زهرا علیها السّلام و گریه او، با چشمانی اشکبار و دل هایی شکسته و پر اندوه از آن جا دور شدند تنها عمر و جمعی در آن جا باقی ماندند،

عمر هیزم خواست و با صدای بلند اعلان داشت: [علی!] سوگند به آن کس که جانم در دست اوست، از خانه بیرون بیا و گرنه آن را با ساکنانش به آتش خواهیم کشید، به عمر گفته شد: ابو حفص! آخر، فاطمه در این خانه حضور دارد. گفت: باشد. (۱)

فاطمه علیها السلام پشت در ایستاده و جمعی را که [پیشاپیش آنان عمر قرار داشت] مورد خطاب قرار داد و فرمود:

«ویحک یا عمر! ما هذه الجراه علی الله و علی رسوله؟ ترید أن تقطع نسله من الدنيا و تفتیه و تطفئ نور الله؟ و الله متّم نوره»؛

عمر! وای بر تو! بر خدا و رسولش این گونه گستاخی؟ می خواهی دودمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را براندازی و نورش را خاموش سازی؟ ولی بدان! خداوند نور خویش را فروزان نگاه می دارد.

عمر با لگد به در کوبید و فاطمه برای حفظ حجاب، پشت در میان در و دیوار خود را نهان ساخت، آن گروه به زور وارد خانه شدند، فشار جمعیت سبب شد زهرای مرضیه علیها السلام بین در و دیوار آسیب ببیند و جنین وی سقط شود.

آن گروه بر سر امیر المؤمنین علیه السلام که در جایگاه خود نشسته بود ریختند و گردش را گرفته و لباس وی را به گردش پیچیده و او را کشان کشان از خانه به سمت سقیفه به محل برگزاری مجلس ابو بکر بردند. فاطمه علیها السلام از بردن همسر خویش جلوگیری به عمل آورد و فرمود:

به خدا سوگند! اجازه نمی دهم پسر عمویم را ظالمانه به سمت مسجد بکشانید، وای بر شما! چه زود به خدا و رسولش خیانت کردید و در حق ما اهل بیت ستم روا

ص: ۲۲۵

داشتید، با این که رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم شما را به پیروی و دوستی و محبت و اطاعت از ما سفارش فرموده بود. عمر به قنفذ فرمان داد زهرا را بزَن و قنفذ با تازیانه چنان زهرا را زد که جای تازیانه مانند بازوبندی بر بازوی فاطمه باقی ماند. (۱)

بدین سان، امیر مؤمنان علیه السلام را از خانه بیرون و به سقیفه محل برگزاری مجلس ابو بکر کشاندند، امام علیه السلام به این سو و آن سو می نگریست و می فرمود:

ای حمزه! ای جعفر! کجا یید؟ ولی من که امروز حمزه و جعفر ندارم.

امام علیه السلام را در مسیر راه از کنار قبر مطهر پسر عمویش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم عبور دادند، وقتی چشمش به مرقد پاک پیامبر افتاد صدا زد:

ای فرزند مادرم! این مردم مرا به ضعف و ناتوانی کشانده و از کشتنم چیزی باقی نمانده است.

از عدی بن حاتم روایت شده گفت: به خدا سوگند! هرگز به کسی مانند علی بن ابی طالب آن زمان که پیرانش را به گردنش پیچیده و به مجلس ابو بکر آوردند، دلم نسوخت، به امام گفتند: بیعت کن! حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم چه می کنید؟

عمر پاسخ داد: به خدا سوگند! در این صورت تو را گردن خواهیم زد.

امام علیه السلام فرمود: اگر چنین کنید بنده خدا و برادر رسول او را کشته اید.

عمر گفت: بنده خدا آری، ولی برادر رسول خدا خیر؟

امام علیه السلام فرمود: آیا پیمان برادری را که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم میان خود و من ایجاد کرد، انکار می کنید؟ و بدین ترتیب، مناظره تندی میان امام علیه السلام و حزب حاکم رخ داد.

ص: ۲۲۶

در این اثنا فاطمه زهرا علیها السّلام که دست فرزندانش حسن و حسین را گرفته بود و کلیه زنان بنی هاشم آن مخدّره را همراهی می کردند از راه رسید با دیدن آن منظره صدای ناله و فریاد و شیون و زاری آنان بلند شد، فاطمه علیها السّلام فرمود:

«خلوا عن بعلی! خلوا عن ابن عمّی! و اللّٰه لأکشفن رأسی و لأضعنّ قمیص أبی علی رأسی و لأدعوّنّ علیکم، فما ناقه صالح بأکرم علی اللّٰه منّی و لا فضیلها بأکرم علی اللّٰه من ولدی»؛ (۱)

دست از پسر عمویم بردارید! دست از همسرم بردارید! به خدا سوگند! سرم را برهنه می کنم و پیراهن پدرم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله و سلم را بر سر افکنده و شما را نفرین خواهم کرد، نایقه صالح و بچه اش از من و فرزندانم در پیشگاه خدا عزیزتر نبودند [که خدا به واسطه آن ها بر قوم صالح عذاب فرستاد]. در روایت عیاشی آمده است که فاطمه علیها السّلام فرمود:

ابو بکر! می خواهی همسرم را به قتل برسانی و مرا بیوه و فرزندانم را یتیم کنی؟ به خدا سوگند! اگر دست از علی برنداری، گیسوانم را پریشان و گریبان خود را چاک می زنم و کنار قبر پدرم می آیم و به پیشگاه پروردگار خویش آه و ناله سر می دهم.

سپس دست حسن و حسین را گرفت و آهنگ قبر مطهر پدر نمود که مردم از گوشه و کنار بر سر ابو بکر فریاد زدند و گفتند: می خواهی چه کنی؟ آیا می خواهی بر امت، عذاب بفرستی؟

فاطمه علیها السّلام رو به سوی مرقد پاک رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله و سلم نهاد و از آن عزیز از دیده پنهان حاضر، یاری خواست و عرضه داشت: پدر! ای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله و سلم، پس از تو ما از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چه ها کشیدیم. با هر کلمه ای که زهرا بر زبان جاری می ساخت، دل ها پر از اندوه و چشم ها اشکبار می شد.

ص: ۲۲۷

فاطمه زهرا علیها السلام در زندگی خویش انتظار دیدن چنین روز و چنین مصیبتی را نداشت، هرچند پدر بزرگوارش وی را از آن رخدادها آگاه ساخته بود، ولی شنیدن کجا و دیدن کجا، تأثیر اندوه مصیبت با شنیدن و دیدن، تفاوت دارد.

گرچه فاطمه زهرا علیها السلام از زبان پدر بزرگوار خود شنید بود که پس از وفاتش اوضاع بر زهرا دگرگون و حقد و کینه ها آشکار خواهد شد و زهرا خود، آن رخدادها را شاهد بود، گروهی به خانه اش یورش بردند تا همسرش را از خانه ای که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بی اجازه فاطمه وارد آن نمی شد، بیرون بکشانند.

حضرت زهرا علیها السلام به یاد می آورد که زینب دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در زمان بارداری اش در سفر هجرت زمانی که آماده پیوستن به پدر در مدینه شد، سوار بر شتری در هودج از مکه خارج شد و هبار بن اسود او را تعقیب کرد و در هودج با نیزه وی را ترساند و زینب در بازگشت، فرزند خود را سقط کرد به همین سبب رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم روز فتح مکه خون هبار بن اسود را مباح اعلان کرد.

اکنون ملاحظه کنید اگر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می دید آن گونه به خانه زهرا عزیزش بی حرمتی کردند، چه می فرمود؟ بلکه احترام و حرمتی از پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پاس نداشتند و بی پروا به خانه اش یورش برده او را کتک زدند و ترساندند و همین عمل سبب سقط جنین و بیماری وی شد و به شهادت آن حضرت انجامید!

با این که رویارویی و کشمکشی که در خانه زهرا صلی الله علیه و اله و سلم رخ داد در زمانی کوتاه و مکانی محدود اتفاق افتاد ولی پژواک آن تا امروز برای نسل ها باقی

مانده است و انسان، رنج و محنت تجاوز و جور و ستمی را که تنها پس از گذشت چند روز از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بر خاندان آن بزرگوار وارد شد به خوبی احساس می کند.

با بررسی این رویارویی به برخی از جنبه هایی که دلیل بر عظمت شخصیت زهراى اطهر است می توان اشاره کرد:

۱. فاطمه زهرا علیها السلام به دفاع از جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شتافت و با صلابت تمام پشت در ایستاد و با دلایل و براهینی قوی، آن جمعیت ستم پیشه را مخاطب قرار داد شاید دست بردارند، از آن جا که او صاحب حق بود و مهاجمان، حق خلافت قانونی را غصب کرده بودند، سکوت را جایز ندانست.

۲. زمانی که علی علیه السلام را از خانه بیرون بردند، زهرا علیها السلام در پی او رهسپار مسجد شد تا در موقعیتی دیگر به دفاع بپردازد. او با تحمل تمام درد و رنجی که هنگام یورش به خانه اش متوجه وی شد، خود را به علی رساند و از بردن آن بزرگوار جلوگیری به عمل آورد، چرا که زهرا از دو گونه حق برخوردار بود، یکی حق دفاع از جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و مطالبه حق خلافت و دیگری حق جور و ستمی که در اثر بی احترامی آن گروه به عنوان دخت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم متوجه وی شده بود. (۱)

آن گاه که زهرا علیها السلام از توسل به همه راه ها مأیوس و نومید شد، در برابر دیدگان همه تصمیم گرفت با آه و سوز و ناله در پیشگاه خدا و رسولش مخالفان را نفرین کند، موضع حق طلبانه ای که زهرا علیها السلام اتخاذ کرد برای هر انسان حق جو، اعتراضی کوبنده تلقی شده و به خوبی بیانگر انحراف خلافت

ص: ۲۲۹

۱- (۱). فاطمه الزهراء از ابراهیم امینی ۱۲۳.

از مسیر صحیح خود، و بیرون رفتن از دست صاحبان قانونی آن بود.

زهرای مرضیه علیها السّلام در این راستا نقش مهمی ایفا کرد و کوشید تا حق خلافت را به صاحب قانونی اش امام علی علیه السلام بازگرداند و یا حداقل بتواند با بیدار کردن مردم و آگاهی بخشیدن به آن ها و رسوا ساختن غاصبان خلافت و تأکید بر عدم شایستگی آنان در عهده دار شدن زمامداری مسلمانان که هنوز زمان چندانی از تاریخ رسالت سپری نشده بود، دولت اسلامی را به مسیر واقعی آن سوق دهد.

بیان حق امامت و ظلم بر اهل بیت علیهم السلام

محمود بن لیبید می گوید: پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فاطمه زهرا علیها السّلام همواره به زیارت قبور شهدا و مرقد مطهر حضرت حمزه می آمد و در آن جا ناله و گریه می کرد، روزی من به زیارت قبر حضرت حمزه رفته بودم آن مخدره را در آن جا گریان دیدم، درنگی کردم تا گریه اش آرام گرفت، خدمت او رسیدم و سلام کردم و عرضه داشتم: ای بانوی بانوان جهان، به خدا سوگند! با گریه ات بندهای دلم را گسستی.

فرمود: ابو عمر! حق دارم گریه کنم، زیرا به مصیبت جانسوز پدری چون رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مبتلا شده ام، چقدر مشتاق دیدار آن حضرتم و سپس این شعر را خواند:

با سپری شدن زمان در گذشت هر میّتی از او کمتر نام به میان می آید، ولی به خدا سوگند! از آن روز که پدر بزرگوارم از دنیا رفته، یاد و نامش افزون تر شده است.

عرض کردم: بانوی من! می خواهم پرسشی که همواره دلم را به خود مشغول ساخته از شما بپرسم.

فرمود: بپرس.

عرضه داشتیم: آیا رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قبل از رحلت خویش در ارتباط با امامت علی علیه السَّلام مطلب خاصی فرمود؟ صدیقۀ طاهره علیها السَّلام فرمود: شگفتا! ماجرای روز غدیر خم را فراموش کرده اید؟

عرض کردم: موضوع غدیر خم به جای خود ولی دوست دارم رازی را که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این رابطه با شما در میان گذاشته بشنوم.

فاطمه علیها السَّلام در پاسخ من فرمود:

خدا را گواه می گیرم، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم می فرمود: علی بهترین کسی است که وی را میان شما جانشین خود قرار می دهم، او خود، امام و جانشین پس از من است و فرزندانم حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین امامانی پاک و پیراسته اند، اگر از آنان اطاعت کنید به هدایت آنان رهنمون خواهید شد و اگر با آن ها از در مخالفت درآیید، تا قیامت اختلاف و پراکندگی از میانتان برداشته نخواهد شد.

عرضه داشتیم: بانوی من، پس چرا علی علیه السَّلام به دفاع از حق خود برنخاست؟

فرمود:

ابو عمر! رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: امام به کعبه می ماند که مردم برای زیارت و طواف به سویش می آیند، نه کعبه به سوی آن ها می رود به خدا سوگند! اگر حق را به اهلش وامی نهادند و از عترت پیامبر فرمان می بردند حتی دو تن در دستورات خدا با یکدیگر مخالفت نمی کردند و تا زمانی که قائم ما نهمین فرزند حسین ظهور کند، امامت را جانشینی پس از جانشین دیگر به ارث می برند، ولی کسی را که خدا کنار زده بود پیش انداختند و آن کس را که خدا مقدم داشته بود، از صحنه کنار زدند و ره آورد رسالت را رها و به تباهی رو آوردند و خودسرانه عمل کردند، مرگشان باد آیا این فرمودۀ خدا را نشنیده بودند و پروردگارت هرچه می خواهد می آفریند و برمی گزیند و آنان اختیاری از خود ندارند.

آری، شنیدند ولی آنان مصداق این فرمودۀ خدایند:

ص: ۲۳۱

نه دیدگان آنان، بلکه چشم دلشان رای بی فروغ می سازد

افسوس! که مخالفان در دنیا به خواسته ها و آرزوهایشان رسیدند ولی مرگ و مردن را به فراموشی سپردند، خداوند آنان را نابود و در کارها گمراهشان سازد. پروردگارا! از اندک بودن یاران، پس از پیروزی بزرگ به دست آمده به تو پناه می برم. (۱)

و در پاسخ عایشه دختر طلحه، چنین فرمود:

آیا از اندوه و مصیبت تلخی که با پرواز مرغکان همه جا گسترش یافته از من می پرسی؟ گرد و غبار این غم فراینده تا آسمان بالا- رفت و تاریکی اش زمین را درنوردید، «یتیم» قبیله ابو بکر بن ابی قحافه از پست ترین قبایل و «عدی» قبیله عمر بن خطاب جفاکارترین قبیله های عرب بر علی ستم روا داشتند، و در این راستا با یکدیگر در مسابقه بودند، تا بر علی پیش بگیرند، ولی چون موفق نشدند، بغض و کینه اش را به دل گرفته و آن را نهان داشتند.

آن گاه که نور و روشنایی دین به خاموشی گرایید و پیامبر خدا از دنیا رفت، آن بغض و کینه ها را پدیدار و بر مرکب آرزوها سوار گشته و فدک را غصب کردند، چه پادشاهانی که فدک را به تصرف درآوردند ولی از آن ها اثری به جای نمانده است، فدک هدیه ای الهی بود که آن را به پیامبرش بخشید و رسول گرامی اسلام آن را برای تأمین زندگی فرزندانم، به من سپرد و این کار را با حکم خدا و علم خداوند بزرگ و شهادت و گواهی جبرئیل امین عملی ساخت. بنابراین، اگر ابو بکر و عمر آن را با ستم غصب نمودند و وسیله زندگی فرزندانم را قطع کردند با یاد روز قیامت، بر این مصیبت بردباری خواهم کرد، خورندگان اموال فدک به زودی عذاب الهی را در دوزخ نظاره گر خواهند بود. (۲)

ص: ۲۳۲

۱- (۱). عوالم المعارف ۴۴۴/۱۱.

۲- (۲). ریاحین الشریعه ۴۱/۲، امالی طوسی ۲۰۴، مجلس ۷ حدیث ۳۵۰.

فاطمه زهرا علیها السلام پس از پدر بزرگوارش چند ماه بیشتر زنده نبود و این مدت را، با گریه و آه و ناله سپری کرد تا در زمره یکی از بسیار گریه کنندگان تاریخ درآمد و هیچ گاه خندان دیده نشد. ۱

گریه های زهرا از علل و اسباب و انگیزه های گوناگونی برخوردار بود که مهم ترین آن ها به جهت انحراف مسلمانان از راه راست و سقوط در وادی پر مخاطره ای بود که به اختلاف و جدایی و فروپاشی تدریجی مسلمانان می انجامید. آن مخدره در دوران حیات پدر بزرگوارش شاهد گسترش رسالت الهی بود و در راه پیشبرد آن ارزشمندترین چیزهایی را که در جهت پیروزی اسلام و تحکیم پایه های عدل و داد در سراسر گیتی داشت، در طبق اخلاص نهاده و تقدیم نمود، ولی غصب خلافت و رخدادهای بعدی، کاخ آمال و آرزوهایش را درهم کوبید و قلب و روح پاکش را اندوهگین و مکدر ساخت و بدین سان، حزن و اندوهی افزون بر حزن و اندوه از دست دادن پدر بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم متحمل گشت.

روزی ام سلمه بر حضرت زهرا علیها السلام وارد شد و عرضه داشت: دخت رسول خدا! دیشب به تو چه گذشت؟ فرمود:

شب را میان حزن و اندوه شدید بسر آوردم زیرا پیامبر از دنیا رفته و جانشین وی مظلوم واقع شده است. به خدا سوگند! پرده های تزویر و فریب از کار کسی که زمامداری اش بر خلاف حکم خدا و قرآن و یا سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در تأویل و

تفسیر قرآن بود، کنار رفت ولی این عقده های جنگ بدر و کینه توزی های احد است که خود را نشان می دهد. (۱)

از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

بیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را از زیر پیراهنش غسل دادم، فاطمه همواره درخواست می کرد پیراهن پدرم را به من نشان بده، وقتی بدو نشان دادم و آن را بویید فریادی زد و از هوش رفت، چون چنین دیدم، پیراهن را نهان ساختم. (۲)

روایت شده پس از رحلت جانسوز نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بلال از گفتن اذان خودداری کرد و اظهار داشت: بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هرگز برای کسی اذان نخواهم گفت. روزی فاطمه علیها السلام فرمود: دوست دارم یک بار دیگر صدای بلال مؤذن پدرم را بشنوم.

این خبر به بلال رسید، وی ندای اذان سر داد و گفت: الله اکبر، الله اکبر.

فاطمه علیها السلام پدر بزرگوار و دوران حیات و زندگی او را به یاد آورد و نتوانست از گریه خودداری کند. وقتی بلال به جمله اشهد ان محمدا رسول الله رسید، زهرای مرضیه فریادی زد و نقش بر زمین شد و از هوش رفت. مردم به این تصور که فاطمه از دنیا رفته رو به بلال کردند و گفتند: اذان را قطع کن دخت پیامبر از دنیا رفت. بلال اذان را قطع کرد، و به پایان نرساند. زهرا علیها السلام که به هوش آمد از بلال خواست اذانش را تمام کند، ولی بلال عرضه داشت: ای بانوی بانوان جهان! بیم آن دارم اگر صدای اذانم را بشنوی خود را هلاک سازی، و بدین ترتیب، آن حضرت، بلال را از تمام کردن اذان معذور داشت. (۳)

ص: ۲۳۴

۱- (۱). بحار الانوار ۱۵۶/۴۳.

۲- (۲). همان ۱۵۷/۴۳.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۵۷/۴۳.

گریه و شیون زهرا علیها السّلام شب و روز متوقف نشد و اشکش بازنايستاد. به گونه ای که همسایگانش از این وضعیت ناشکیبایی کردند و بزرگان مدینه گرد هم آمده و خدمت امیر مؤمنان علیه السّلام رسیدند و گفتند: ابو الحسن! فاطمه شب و روز می گرید، و ما نه شب آسایش خواب داریم و نه روز آرامش کار و گذران زندگی، خواستیم به اطلاع شما برسانیم که از وی بخواهی یا شب گریه کند یا روز.

امیر مؤمنان علیه السّلام به خانه آمد و بر زهرا علیها السّلام وارد شد و بدو فرمود:

دخت رسول خدا! فاطمه جان! بزرگان مدینه از من درخواست کرده اند از شما بخواهم یا شب در مصیبت پدر گریه کنی یا روز.

فاطمه زهرا علیها السّلام در پاسخ امیر المؤمنین علیه السّلام عرضه داشت:

ابو الحسن، علی! من اندک زمانی بیش میان آن ها نیستم و به زودی از میان آن ها رخت بر خواهم بست. امیر المؤمنین علیه السّلام ناگزیر در پشت دیوار بقیع خارج از شهر، سایبانی که آن را «بیت الاحزان» نامید ایجاد کرد و زهرای مرضیه علیها السّلام بامدادان، امام حسن و امام حسین علیهما السّلام را پیشاپیش و خود در پی آنان رهسپار بیت الاحزان می شد و گریه کنان و اشکریزان از بقیع می گذشت و با فرارسیدن شب، امیر المؤمنین علیه السّلام نزد فاطمه می رفت و وی را تا منزل همراهی می کرد. (۱)

از انس منقول است گفت: زمانی که از خاکسپاری پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فراغت یافتیم من خدمت فاطمه زهرا علیها السّلام رسیدم تا چشمش به من افتاد فرمود: چگونه دلتان راضی شد خاک بر چهره مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بریزید و سپس به گریه افتاد. (۲)

ص: ۲۳۵

۱- (۱). بحار الانوار ۱۷۷/۴۳.

۲- (۲). اسد الغابه ابن اثیر ۵/۵۲۴، طبقات ابن سعد ج ۲ بخش ۸۲/۲.

امام صادق علیه السلام فرمود:

حال [مادرمان] فاطمه زهرا علیها السلام در اثر حزن و اندوه بسیار به وخامت گرایید، تنها لبخند او پس از رحلت پدر بزرگوارش هنگامی بود که در بستر شهادت با پوشیدن لباس آخرت، نگاهی به اسماء بنت عمیس کرد و لبخندی زد و به تابوتی که برای حمل جنازه اش قبل از وفات وی ساخته شده بود، نگریست و فرمود: شما با تهیه این تابوت بدن مرا پوشانیدید، خداوند لغزش های شما را ببوشاند. [\(۱\)](#)

ص: ۲۳۶

۱- (۱)). اهل البیت از توفیق ابو علم ۱۶۵.

بیماری و شهادت

۱. فاطمه علیها السلام در بستر بیماری

خبر بیماری دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مدینه پیچید و مردم از آن آگاه شدند. شکوه زهرای بتول علیها السلام از بیماری غیر قابل مداوا نبود، بلکه از حادثه فشار بین در و دیوار و شکسته شدن استخوان سینه و سقط جنین و خوردن سیلی به صورت، شکوه داشت.

همه این موارد در وخامت حال آن مخدّره و بازماندن از انجام وظائفش دست به هم داد. همسر مهربانش [علی] با کمک اسماء بنت عمیس پرستاری آن بانو را بر عهده داشت. (۱) جمعی از زنان مدینه به عیادت زهرا آمدند و حضرت برایشان خطابه ای ایراد کرد که از نظرتان خواهد گذشت. این زنان سخنان دخت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را برای همسران خود بازگو کردند و مردان خدمت حضرت رسیده و به پوزش خواهی افتادند ولی زهرا علیها السلام عذر آنان را نپذیرفت و فرمود: از من دور شوید، عذرتان پذیرفته نیست و بعد از آن همه تقصیر چه عذری برایتان باقی می ماند.

خبر رنجیده خاطر شدن حضرت فاطمه علیها السلام از سلطه حاکم و انزجار و

ص: ۲۳۷

تَنَفَّر او از کسانی که با سکوت خود، حزب حاکم را کمک رساندند، همه جا گسترش یافت و سلطه گران، تمام آیاتی را که در شأن خاندان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شده بود به فراموشی سپردند و از کلیه روایاتی که از دو لب گهربار پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مورد حضرت زهرا علیها السَّلَام و همسر و فرزندانش شنیده بودند، روگردان شدند، ولی روزهای پایانی عمر زهرا علیها السَّلَام مردم اندکی به خود آمده و پی بردند در راستای همکاری خود با نظام حاکمی که زمامداری خاندان نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به رسمیت نشناخته و به واقعیت و منطق ارزشی جز زور و قدرت شمشیر قائل نیست، دچار خطا و اشتباه شده اند.

۲. زهرا علیها السلام و عیادت زنان مدینه

سبب حقیقی و انگیزه اصلی عیادت زنان مهاجر و انصار از بانوی دو جهان حضرت زهرا علیها السَّلَام دقیقاً برای ما روشن نیست و نمی دانیم آیا حضور این زنان با اشاره همسرانشان صورت گرفته است؟ و اگر چنین بود همسران آن ها برای فرستادن زنان خویش به خانه زهرا علیها السَّلَام چه هدفی را دنبال می کردند؟ آیا این زنان خود، به آگاهی دست یافته و بیدار شدند و احساس کردند در مورد زهرای مرضیه کوتاهی انجام داده، بلکه دخت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را تنها گذاشته اند و با فزونی گرفتن این احساس میان زنان، برای عیادت و دلجویی از فاطمه بدان جا آمدند؟ و یا برای آرامش وجدان ناآرام خویش از آنچه بر فاطمه بانوی بانوان جهان گذشته بود، به دیدارش آمده بودند؟ و یا در این راستا علل و اسباب سیاسی وجود داشت که آن ها را ناگزیر به این کارها ساخته بود و برای آرامش بخشیدن به فضای ناآرام و کاهش تیرگی روابط

میان دخت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و سلطه حاکم در آن روز، از زهرا عیادت کردند؟ به ویژه با عزلت گزینی و گوشه گیری فاطمه علیها السلام و دور زیستن از آن جامعه، که خود عملی مؤثر بود، بلکه در آگاه ساختن مردم یکی از عوامل کمک کننده به شمار می آمد. بالأخص آن زمان که امیر مؤمنان علیه السلام فاطمه زهرا علیها السلام را سوار بر مرکب بر خانه های انصار گردش می داد و با یاری خواستن از آن ها، به بیداری آنان همت می گمارد، ولی نه تنها از آنان یاری ندید بلکه او را برای همیشه تنها گذاشتند. (۱)

به هر حال تعداد زنانی که به عیادت صدیقه طاهره علیها السلام در بستر بیماری، حضور یافتند، مشخص نیست، اما به نظر می رسد تعداد آن ها اندک نبوده، بلکه جمعیت قابل توجهی را تشکیل می داده اند.

۳. خطبه دوم حضرت زهرا علیها السلام

سوید بن غفله می گوید: آن گاه که فاطمه زهرا علیها السلام بیمار شد و در همان بیماری دنیا را وداع گفت، جمعی از زنان مهاجر و انصار برای عیادت حضرت نزد آن مخدّره شرفیاب شدند و بدو عرضه داشتند: دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم! امروز حالتان چطور است؟ زهرای مرضیه علیها السلام خدا را سپاس گفت و بر پدر بزرگوارش درود فرستاد و آن گاه فرمود:

ص: ۲۳۹

۱- (۱). الامامه و السیاسة ابن قتیه ۲۹.

١. «أصبحت و الله عائفه لدنياكم قاله لرجالكم، لفظتهم بعد أن عجمتهم و شنأتهم بعد أن سبرتهم فقيحا لفلول الحدّ [و اللّعب بعد الجدّ، و قرع الصيّفاه]، و خور القناه، و خطل الرّأى [و زلل الأهواء]. و بئس ما قدّمت لهم أنفسهم أن سخط الله عليهم و فى العذاب هم خالدون.

٢. لا جرم [و الله] لقد قلّدتهم ربقتها [و حملتهم أوقتها] و شنت عليهم غارتها، فجدها و عقرا و سحقا للقوم الظالمين.

٣. و يحهم أنّى زحزحوها عن رواسى الرّسالة و قواعد النبوه و الدّلاله و مهبط الوحى الأمين و الطّيبين بأمر الدّنيا و الدّين، ألا ذلك هو الخسران الممين، و ما نعموا من أبى الحسن؟! نعموا و الله من نكير سيفه، (و قلّه مبالا-ته بحتفه) و شدّه و طأته و نكال وقعته و تنّمه فى ذات الله عزّوجلّ.

٤. و الله لو تكافؤا عن زمان نبذه رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلم لأعتلقه و لسار بهم سيرا سجحا، لا يكلم خشاشه (و لا يكلم سائره) و لا- يتعتع راكمه و لأوردهم منهلا نميرا فضفاضا تطفح ضفّته (و لا يترتق جانباها) و لا صدرهم بطانا (و نصح لهم سرا و إعلانا) قد تحيّر بهم الرّى غير متحلّ منه بطائل. (و لا يحظى من الدنيا بنائل) إلا بغمر الماء وردعه شرر الساغب (و لبان لهم الرّاهد من الرّاغب و الصّادق من الكاذب) و لفتحت عليهم بركات من السماء و الأرض و سيأخذهم الله بما كانوا يكسبون.

۱. به خدا سوگند! در حالی صبح کردم که از دنیای شما متنفر، مردانتان را دشمن می شمارم و از آن ها بیزارم، آنان را آزمودم و دور افکندم و در بوتۀ آزمایش قرار دادم و متنفر شدم، چقدر زشت و ناپسند است شکسته شدن شمشیرها و سکوت در برابر دشمن و به شوخی گرفتن سرنوشت مسلمانان و انجام کارهای بی حاصل و تسلیم در برابر دشمن و فساد و تباهی عقیده و آرمان و گمراهی افکار و اندیشه و لغزش اراده ها، آنان چه اعمال ناپسندی پیش از خود برای آخرت فرستادند که خدا بر آن ها خشم گرفت و در عذاب الهی جاودانه خواهند بود.

۲. چون این گونه دیدم، مسئولیت آن را به گردنشان افکندم و بار سنگین گناه آن را بر دوش آنان و ره آورد هجومش را بر عهده آن ها نهادم.

۳. وای بر آن ها! چگونه خلافت را از کوه های استوار رسالت و ارکان متین نبوت و رهبری و خاستگاه نزول وحی و جبرئیل امین و آگاهان در امر دنیا و دین، کنار زدند. به هوش باشید! که این ضرر و زیانی آشکار است.

آنان چه ایرادی بر ابو الحسن [علی] داشتند؟

۴. به خدا سوگند! آن ها بر شمشیر برنده علی و بی اعتنایی اش در برابر مرگ در میدان نبرد و قدرتش در جنگجویی و ضربات درهم شکننده اش، ایراد می گرفتند.

به خدا سوگند! اگر مردم با یکدیگر همدست شده بودند و زمام خلافت را بر عهده کسی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرموده بود، سپرده بودند هرگاه مردم از جاده حق منحرف می شدند، آن ها را بی رنج و دغدغه چنان به راه راست رهنمون می شد که نه مرکب ناتوان می شد و نه راکب خسته و ملول می گشت و سرانجام آنان را به سرچشمه آب زلال و گوارا، وارد می ساخت، نهری که دو طرفش مالا مال از آب بود، آبی که هرگز ناصاف نمی شد و سپس آن ها را پس از سیرابی کامل، باز می گرداند و در نتیجه او را در نهان و آشکار خیرخواه خود می یافتند.

[علی] هرگز از دنیا بهره نمی گرفت و از آن سودی جز سیراب کردن تشنه کامان و سیر نمودن گرسنگان نداشت و در این جا دنیاپرست از زاهد، و راستگو از دروغگو، برای همه آنان روشن می شد. و به فرموده خدا: اگر اهل شهرها و آبادی ها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، درهای برکات آسمان و زمین رای بر روی آن ها می گشودیم، ولی آن ها تکذیب کردند و ما آنان رای به کیفر اعمالشان گرفتار ساخته و مجازات نمودیم و کسانی که از آن ها به جور و ستم رو آورند، اعمالشان دامان آن ها رای خواهد گرفت و هرگز نمی توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند.

٥.ألا هلّم فاسمع، و ما عشت أراك الدهر العجب، و إن تعجب فقد أعجبتك الحادث [ليت شعري]إلى أيّ سناد استندوا[و على أيّ عماد اعتمدوا]و بأيّ عروه تمسكوا،[و على أيّ ذريّه اقدموا و احتنكوا]؟[لبئس المولى و لبئس العشير، و لبئس للظالمين بدلا].

٦.استبدلوا الذنابي و الله بالقوادم و العجز بالكاهل، فرغما لمعاطس قوم يحسبون أنّهم يحسنون صنعا، ألا إنّهم هم المفسدون و لكن لا يشعرون.

٧.(ويحهم) أ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. (١)أما لعمري لقد لقحت فنظره ريثما تنتج ثم احتلبوا طلاع القعب دما عبيطا، و ذعافا ممقرا، هنالك يخسر المبطلون، و يعرف التالون غبّ ماسنّ الأولون.

٨.ثم طيبوا(بعد ذلك)عن أنفسكم أنفسا و طأمنوا للفتنه جأشا و ابشروا بسيف صارم و سطوه معتد غاشم و هرج شامل و استبداد من الظالمين يدع فيئكم زهيدا و زرعكم حصيدا فيا حسرتي لكم و أنّي بكم و قد عميت عليكم أنلزمكموها و أنتم لها كارهون؛

ص: ٢٤٢

۵. اکنون بیا و دلائل واهی آنان را بشنو! هر اندازه عمر کنی و زنده بمانی، دنیا شگفتی های تازه ای به تو نشان خواهد داد و اگر می خواهی شگفت زده شوی، از سخنان آنان پیرامون خلافت دیگران به شگفت آی؛

کاش می دانستم آن ها در کارهایشان به کدام سند استناد جستند؟ و بر کدام پشتوانه اعتماد کردند؟ و به کدام دست آویز محکم چنگ زدند؟ و بر کدامین ذریه گستاخی کرده و مسلط شدند؟ چه بد سرپرست و یاوری، و چه بد مونس و همدمی برای خود برگزیدند؟

۶. آن ها پیشگامان را رها کرده و به سراغ دنباله ها رفتند، شانه را با دم معاوضه کردند! بینی گروهی که با کارهای ناپسندانه، به تصور خود کار نیک انجام می دهند، به خاک مالیده خواهد شد!

به هوش باشید! که آن ها مفسدند ولی خود، درک نمی کنند!

۷. وای به حالشان! آیا کسی که مردم رای به سوی حق دعوت می کند به پیروی سزاوارتر است یا آن کس که تا هدایتش نکنند، به هدایت رهنمون نمی شود، شما رای چه می شود چگونه داوری می کنید؟!

به جانم سوگند! اکنون شتر خلافت باردار شده، در انتظار بمانید در آینده ای نه چندان دور نوزادش را به دنیا می آورد و شما که در پی منافع آن هستید به جای کاسه شیر، کاسه های پر از خون تازه و زهر کشنده بدوشید، در آن هنگام است که باطل گرایان به زیان گرفتار می شوند و دنباله روان، فرجام کاری را که پیشوایانشان پایه نهاده اند، خواهند دید.

۸. بروید و از این پس به دنیای خود دل خوش کنید و از آن راضی و خرسند باشید، ولی برای آزمون و فتنه پراضطرابی که در انتظار شماست، خویشتن را مهیا سازید، به شمشیرهای برنده و سلطه تجاوزگران ستمکار و خونخوار، و هرج و مرجی گسترده و حکومت مستبدانه ستمگران، که ثروت های شما را بر باد و جمعیت شما را درو می کند، شادمان باشید!

تأسف بر شما! چگونه امید نجات و رهایی دارید، با این که حقیقت بر شما پوشیده مانده و از واقعیت ها بی خبرید؟ آیا ممکن است ما شما رای با کراهت مجبور به پذیرش حق کنیم؟

سويد بن غفله می گوید: زنان مهاجر و انصار، سخنان آتشین دخت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را برای مردانشان بازگو کردند و در پی آن گروهی از سران مهاجر و انصار حضور آن مخدره شرفیاب شده و در مقام پوزش خواهی برآمدند و عرضه داشتند: ای بانوی بانوان! اگر ابو الحسن (علی علیه السلام) مسأله بیعت را پیش از آن که ما پیمان و بیعتی را با کسی برقرار کنیم، به ما پیشنهاد کرده بود، هرگز به سراغ دیگران نمی رفتیم.

فاطمه علیها السلام پاسخ داد: از من دور شوید! عذرهای شما پذیرفته نیست و پس از این همه تقصیر، چه عذری برایتان باقی می ماند.

۴- عیادت ابو بکر و عمر، از فاطمه علیها السلام

صحابه و زنان آن ها هر لحظه به عیادت فاطمه اطهر علیها السلام می آمدند ولی از آن جا که آن مخدره با ابو بکر و عمر قطع رابطه کرده و آن ها را به حضور نپذیرفته و اجازه عیادت از خود را به آنان نداده بود، آن دو به عیادتش نیامدند ولی زمانی که بیماری زهرای مرضیه علیها السلام شدت یافت و در آستانه رحلت قرار گرفت ناگزیر به عیادت او آمدند تا قبل از رحلت پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که خشم خود را از آنان، آشکارا اعلان داشته بود، به دیدارش نائل شوند تا این لکه ننگ، بر تارک خلیفه و دستگاه حکومتش تا قیامت باقی نماند. و با کسب رضایت زهرا علیها السلام، خواستند بر انحراف خود پوشش نهاده و همه چیز با این کار تمام شود و اندوه و مصیبت جنایاتی که انجام دادند، رفته رفته به فراموشی سپرده شود.

روایت شده عمر به ابو بکر گفت: بیا به دیدار فاطمه برویم چرا که ما او را به خشم آورده ایم، هر دو راه افتادند و از فاطمه علیها السلام اجازه ورود خواستند،

حضرت بدان ها اجازه نداد، خدمت علی علیه السلام آمدند و از او خواستند از زهرا برایشان اجازه ملاقات بگیرد و امام علی علیه السلام برایشان اجازه ورود گرفت و آن ها را وارد خانه گرداند، آندو به زهرا علیها السلام سلام کردند حضرت پاسخ سلام آن ها را نداد، ابو بکر به سخن درآمد و عرضه داشت: ای محبوب دل پیامبر! به خدا سوگند! نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزد من، محبوب تر از نزدیکان خودم بوده و تو نزد من از دخترم عایشه عزیزتری. کاش آن روز که پدر بزرگوارت رحلت کرد، من نیز مرده بودم و پس از او زنده نمانده بودم، با شناختی که من از شما دارم و به مجد و عظمت تو آگاهم، چگونه تو را از میراث رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم محروم می سازم؟ من خود، از پدرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم می فرمود:

ما پیامبران میراث نمی نهیم، آن چه از ما باقی می ماند صدقه است.

فاطمه علیها السلام فرمود:

اگر حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برایتان باز گو کنم آن را خواهید پذیرفت و بدان عمل خواهید کرد؟

گفتند: آری؛

حضرت فرمود:

«نشدتکما الله، ألم تسمعا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم يقول: رضا فاطمه من رضای، و سخط فاطمه من سخطی، فمن أحب فاطمه إبتنی فقد أحبني و من أرضی فاطمه فقد أرضانی، و من أسخط فاطمه فقد أسخطنی؟»؛

شما را به خدا سوگند می دهم! آیا شما دو تن از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نشنیدید که می فرمود: خشنودی فاطمه از خشنودی من، و خشم فاطمه از خشم من است، آن کس که دوستدار فاطمه است، مرا دوست داشته و کسی که زهرا را خشنود کند مرا خشنود ساخته است و هر که او را به خشم آورد، مرا خشمگین کرده است؟

ص: ۲۴۵

گفتند: درست است، ما این حدیث را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیده ایم.

حضرت فرمود:

«فإني أشهد الله و ملائكته أنكما أسخطتماني و ما أرضيتماني و لئن لقيت النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لأشكونكما إليه»؛

خدا و فرشتگانش را گواه می گیرم که شما دو تن مرا به خشم آورده و در صدد خشنودیم بر نیامدید. اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دیدار کنم شکایت شما را نزدش خواهم برد.

ابو بکر عرضه داشت: فاطمه! من از خشم خدا و خشم تو به پروردگار پناه می برم و سپس به گریه افتادم.

فاطمه زهرا علیها السَّلَام فرمود: به خدا سوگند! پس از هر نمازی که می گزارم شما دو تن را نفرین می کنم. ابو بکر گریه کنان بیرون رفت و مردم گرد او جمع شدند، به آنان گفت: هر کدام از شما شب را در کنار خانواده اش به آرامش بسر می برد و روزگار را به شادمانی می گذراند، اما مرا با انبوه گرفتاری هایم دست به گریبان رها ساخته اید، اکنون من بیعت با شما را نمی خواهم، بیعت خود را از من بازستانید. (۱)

۵. واپسین لحظات

در آن روز که مرغ روح بلند فاطمه دخت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به آسمان ها پر کشید، حضرت در بستر افتاده و پدر بزرگوارش را در خواب دیده بود که بدو می فرماید: دخترم! مشتاق دیدار توام نزدم بشتاب و سپس به او فرمود: فاطمه جان! تو امشب مهمان من هستی.

ص: ۲۴۶

از خواب خفیفش بیدار شد و آماده سفر آخرت گشت، این سخن را از پدرش راستگوترین انسان ها شنیده بود که: آن کس که مرا در خواب ببیند، گویی مرا در بیداری دیده است و از آن بزرگوار خبر رحلت خویش را شنیده بود بنابراین، جایی برای شک و تردید در صحت چنین خبری وجود نداشت.

فاطمه که گویی در حالت بیداری قبل از رحلت بسر می برد، چشمان مبارکش را گشود و جانی تازه گرفت و به اتخاذ تدابیر لازم پرداخت و با غنیمت شمردن آخرین لحظات عمر شریفش با کمک دست و پا با تکیه بر دیوار به محلی که آب در خانه بود به راه افتاد، و با دست های لرزان خویش به شستن لباس های کودکانش همت گمارد و سپس عزیزانش را خواست و سر آن ها را شست و شو داد و امام علی علیه السلام که وارد خانه شد دید زهرای عزیزش بستر بیماری را ترک کرده و به انجام کارهای خانه پرداخته است.

وقتی امام علیه السلام به فاطمه اش نگریست دلش به حال او سوخت؛ چرا که می دید زهرا با آن حال یک بار دیگر به پا خاسته و به کارهای دشواری که ایام سلامتی اش انجام می داد، پرداخته است و اگر امام علیه السلام سبب انجام این کارها را با وجود بیماری زهرا از آن مخدّره پرسید، جای شگفتی نیست و فاطمه با صراحت تمام به امام علیه السلام پاسخ داد: [علی جان!] انجام این کارها بدین جهت است که امروز آخرین روز زندگی من است، به پا خاستم تا بدن و لباس کودکانه را شستشو دهم چرا که فردا غبار یتیمی بر سرشان ریخته و بی مادر می شوند. امام علی علیه السلام از او جویای منبع خبر شد، زهرا علیها السلام امام علیه السلام را در جریان خوابی که دیده بود قرار داد و با نقل این رؤیا، خبر شهادت تردیدناپذیرش را به همسر داد.

در آخرین لحظات حیات زهرا علیها السلام وقت آن رسیده بود که آن مخدّره رازهایی را که در این مدت در سینه نهان داشته بود در قالب وصیت های لازم الاجراء با همسرش علی علیه السلام فاش سازد. از این رو، عرضه داشت:

پسر عمو! من خبر مرگ خویش را دریافت کرده ام و لحظه به لحظه به دیدار پدر بزرگوارم نزدیک تر می شوم، اکنون تو را به انجام خواسته هایی که در دل دارم سفارش می کنم.

امام علیه السلام به او فرمود: دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم! هرچه دوست داری سفارش کن.

امام علیه السلام بر بالین زهرا نشست و از افراد حاضر در خانه خواست خارج شوند و سپس فاطمه زهرا علیها السلام لب به سخن گشود و عرضه داشت:

پسر عمو! بر این باورم از آن زمان که زندگی خود را با تو آغاز کردم، در خانه ات دروغ نگفتم و به تو خیانت نورزیدم و از اطاعتت سر برنتافتم؟ امام علی علیه السلام فرمود:

حاشا! از چنین چیزی فاطمه جان! تو به عظمت خداوند آگاه تر و فردی نکوکارتر و پروا پیشه تر و گرامی تر و ترس و بیم تو از خدا بیشتر از آن است که من تو را بر نافرمانی ات مورد نکوهش قرار دهم. جدایی و از دست دادنت برایم بس دشوار است، ولی راه گریزی از آن نیست، به خدا سوگند! با رفتنت مصیبت جانسوز رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را یک بار دیگر برایم تازه کردی، بار جدایی و رحلت تو فوق العاده سنگین است، همه از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم، مصیبت و فراق تو آن قدر اندوه بار است که سخت تر و دردناک تر و رنج آورتر و غم انگیزتر از آن وجود ندارد! مصیبتی است که عزا و مصیبتی فراتر از آن نمی توان سراغ داشت.

سپس لحظاتی هردو گریستند و امام علیه السلام سر مبارک فاطمه علیها السلام را بر سینه نهاد و آن گاه فرمود:

[فاطمه جان!] هرگونه وصیتی می خواهی به من سفارش کن، به وصیت هایت مو به مو عمل خواهم کرد و هرچه را به من فرمان داده ای به انجام می رسانم، و فرمان تو را بر کار خود ترجیح می دهم زهرای مرضیه علیها السلام عرضه داشت:

پسر عمو! خداوند از ناحیه من به تو پاداش خیر عنایت کند، نخستین وصیتم این است که پس از من زنی را به ازدواج خویش درآوری... زیرا مردان بدون زن نمی توانند ادامه زندگی دهند.

و سپس معروض داشت:

سفارش بعدی ام این است که اجازه ندهی هیچ یک از افرادی که در حقم ستم روا داشتند در تشییع جنازه ام حاضر شوند، زیرا آنان دشمنان خدا و رسولند و رخصت ندهی هیچ کدام از آنان یا هوادارانشان بر جنازه ام نماز بگذارند و شبانگاه، آن زمان که دیدگان مردم آرامش یافت و چشم ها به خواب رفت، مرا به خاک بسپار (۱).

پس از آن فرمود:

پسر عموی مهربان! از دنیا که رفتم بدنم را از زیر لباس غسل بده، زیرا بدنم پاک و پاکیزه است، با باقیمانده کافوری که از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به جای مانده مرا حنوط نما و خود بر پیکرم نماز بگذار، و سپس خویشان و نزدیکان خاندانم به ترتیب بر جنازه ام نماز بگذارند، شبانه و نهانی بدنم را به خاک بسپار و محل قبرم را پوشیده دار، هیچ کس از کسانی که در حقم ستم روا داشتند در تشییع جنازه ام حاضر

ص: ۲۴۹

نشوند، پسر عمو! به خوبی می دانم که تو پس از من نمی توانی بدون همسر بمانی.

بنابراین، آن گاه که با زنی ازدواج کردی، یک شبانه روز نزد او باش و یک شبانه روز را به سرپرستی فرزندانم اختصاص بده و نزد آن ها بمان. ابو الحسن! استدعایم این است که با فرزندانم (حسن و حسین) به تندی سخن نگویی، چرا که آنان دو یتیم و غریب و شکسته دلد که چندی پیش جدّ بزرگوارشان را از دست دادند و امروز در فراق و جدایی مادرشان می سوزند. (۱)

ابن عباس وصیت نوشته شده ای را از آن مخدّره روایت کرده که در آن آمده است:

این وصیت فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم است و گواهی می دهد معبودی جز خدای یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و اله و سلم بنده و فرستاده اوست، بهشت و جهنم حق است و روز قیامت بی تردید فرا خواهد رسید و خداوند در آن روز مردگان را از قبرها بر می انگیزاند و زنده می کند. علی جان! من فاطمه دختر محمدم، خداوند مرا به ازدواج تو در آورد تا در دنیا و آخرت از افتخار همسری ات برخوردار باشم، تو از دیگران به من سزاوارتری، مرا شبانه حنوط نما و غسل بده و کفن کن و بر جنازه ام نماز بگذار و در تاریکی شب به خاکم بسپار، و هیچ کس را خبر نکن، تو را به خدا می سپارم و تا دیدار روز قیامت به فرزندانم درود و سلام می فرستم. (۲)

۷. نخستین تابوت در اسلام

از اسماء بنت عمیس روایت شده که فاطمه زهرا علیها السلام به او فرمود: چه ناپسند است تابوت هایی که برای زنان می سازند، زیرا در آن پوششی روی بدن

ص: ۲۵۰

۱- (۱). بحار الانوار ۱۷۸/۴۳ و ۱۹۲.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۱۴/۴۳.

می افکنند که اندام میت برای مردم مشخص است، اسما عرضه داشت: ای دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم من برای شما تابوتی می سازم که نظیر آن را در سرزمین حبشه دیده ام. از این رو، قطعه چوب های تازه ای خواست و آن ها را صاف کرد و محکم به یکدیگر بست و آن گاه پارچه ای روی آن انداخت، فاطمه علیها السلام با دیدن آن تابوت فرمود: چه تابوت زیبایی که مرد و زن در آن مشخص نمی شود. (۱)

از امام صادق علیه السلام روایت شده فرمود:

نخستین تابوتی که در اسلام ساخته شد، تابوت مربوط به [مادرمان] فاطمه زهرا علیها السلام بود وی در آن بیماری که در اثر آن دنیا را وداع گفت به اسما فرمود: اسما! بدنم لاغر و تکیده شده، حاضری برایم تابوتی درست کنی که بدنم را بپوشاند؟ اسما عرضه داشت: بانوی من! دورانی که من در حبشه به سر می بردم، دیدم مردم آن سامان برای مردگان خود چگونه تابوتی می ساختند، اگر مایل باشید نظیر آن را برایتان تهیه کنم؟ اگر آن را پسندیدید برایتان مانند آن را تهیه خواهم کرد زهرای مرضیه فرمود: باشد. اسما تختی را خواست و آن را وارونه کرد و سپس قطعه های چوبی از نخل طلبد و آن ها را به پایه های تخت محکم بست و آن گاه با پارچه ای آن را پوشاند و عرضه داشت: فاطمه جان! تابوتی را که دیدم آن ها می ساختند به این شکل بود، فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: نظیر همین را برایم بساز و بدنم را بپوشان، خداوند بدنت را از آتش دوزخ مصون دارد

۸. آخرین لحظات عمر

فاطمه زهرا علیها السلام به بستر خویش که میان خانه گسترده شده بود، منتقل

ص: ۲۵۱

۱- (۱). کشف الغمه ۵۰۳/۱، بحار الانوار ۲۱۳/۴۳، تهذیب الأحکام ۴۶۹/۱.

گردید و رو به قبله آرמיד.

گفته شده: آن مخدّره، دخترانش زینب و ام کلثوم را به خانه های برخی از زنان بنی هاشم فرستاد تا شاهد جان دادن مادر نباشند، همه این امور را زهرا به جهت مهر و دلسوزی انجام داد تا از آسیب روحی فرزندان در مشاهده مصیبت مادر، جلوگیری به عمل آورد.

در آن لحظات امام علی علیه السّلام و حسن و حسین علیهما السّلام بیرون از خانه بودند و شاید بیرون بودن آنان به علل و اسبابی ناخواسته و شرایطی معین انجام پذیرفته بود.

از اسماء بنت عمیس روایت شده: وقتی لحظه وفات حضرت زهرا علیها السّلام نزدیک شد به اسماء فرمود:

اسماء! زمانی که رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم نزدیک شد، جبرئیل برایش کافوری از بهشت آورد و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آن را سه قسمت کرد، یک سوم برای خود، یک سوم برای علی و یک سوم آن را که به اندازه چهل درهم بود به من اختصاص داد، سپس فرمود: اسماء! باقیمانده کافور حنوط پدرم را از فلان جا برایم بیاور و زیر بالین سرم قرار ده، اسماء نیز فرمان زهرا را اطاعت کرد و آن را بر بالین سر حضرت قرار داد و سپس هنگامی که برای نماز وضو گرفت به اسماء فرمود: عطری که بدنم را با آن خوشبو می کردم و لباس ویژه نمازم را بیاور، بعد از آن وضو گرفت.

و آن گاه با همان لباس در بستر خوابید و به اسماء فرمود:

لحظه ای منتظرم بمان و سپس صدایم بزن، اگر پاسخت را ندادم بدان که بر پدر بزرگوام وارد شده ام و علی را خبر کن.

لحظه احتضار که فرارسید و پرده ها کنار رفت زهرای مرضیه نگاهی عمیق به اطراف کرد و فرمود:

درود و سلام بر جبرئیل و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خدایا! در کنار رسول تو و در رضوان و جوار رحمت و خانه ات دار السلام قرار دارم، سپس فرمود: جمعی از آسمانیان را می بینم، این شخص جبرئیل و آن یک رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که می فرماید:

دخترم! نزد من بیا؛ آن چه در پیش داری برایت بهتر است.

و آن گاه چشمان مبارکش را گشود و فرمود:

سلام و درود بر تو ای گیرنده روح آدمیان، در قبض روح شتاب کن و آن را به سختی مگیر.

و سپس چشمان خود را بست و دست و پاهایش را به سمت قبله دراز کرد.

پس از لحظاتی اسماء او را صدا زد، پاسخی نشنید، پوششش از چهره دخت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کنار زد، دید فاطمه از دنیا رفته است، خود را روی بدن پاک زهرا افکند و آن را می بوسید و می گفت: فاطمه جان! آن گاه که بر پدر بزرگوارت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد می شوی، سلام اسماء بنت عمیس را به او برسان، در همین اثناء حسن و حسین علیهما السلام وارد خانه شدند، مادرشان را در بستر خوابیده دیدند، به اسماء گفتند: اسماء! مادرمان هیچ گاه این ساعت از روز نمی خوابید؟ اسماء عرضه داشت: عزیزان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مادرتان نخوابیده، بلکه از دنیا رفته است.

امام حسن علیه السلام خود را روی بدن مادر انداخت و آن را می بوسید و می گفت:

مادر عزیز! تا روح از بدنم خارج نشده با من سخنی بگو و حسین علیه السلام بر پاهای مادر بوسه می زد و می گفت: مادر! من فرزندان حسینم، با من حرف بزن، نزدیک است قلبم از فراق پاره پاره شود و جان دهم.

اسماء به آن ها گفت: ای فرزندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نزد پدر بزرگوارتان علی

بروید و او را از رحلت مادر تان آگاه سازید، حسن و حسین دوان دوان خود را نزدیک مسجد رساندند، صدای خود را به گریه بلند کردند، جمعی از صحابه با پیشدستی خود را به آنان رسانده و سبب گریه آن ها را جويا شدند، در پاسخ گفتند: مادرمان فاطمه از دنیا رفته است. امام علی علیه السلام از شنیدن این خبر روی زمین افتاد و می فرمود: «بمن العزاء یا بنت محمد»؛ (۱) ای دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس از تو دل را به چه کسی تسلی دهم.

۹. تشیع و خاکسپاری

صدای گریه از خانه بلند شد و شهر مدینه از شیون و زاری مرد و زن به لرزه درآمد و مردم همانند روزی که رسول خدا را از دست داده بودند، سر گشته و پریشان شدند، زنان بنی هاشم در خانه فاطمه علیها السلام گرد آمده و به گریه و زاری پرداختند، و مردم دسته دسته برای عرض تسلیت نزد امام علی علیه السلام می آمدند حضرت جلوس فرموده و حسن و حسین در کنار وی بر مصیبت مادر، می گریستند. ام کلثوم با گفتن این عبارات از خانه بیرون آمد: پدر! ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به راستی اکنون تو را از دست داده ایم و دیگر هرگز تو را دیدار نخواهیم کرد. (۲)

مردم، اشکباران گرد آمدند و روی زمین نشستند و در انتظار بیرون آمدن جنازه فاطمه بودند تا بر پیکر پاکش نماز بگذارند، که ابوذر از خانه بیرون آمد و اعلان داشت: مردم! به خانه هایتان بروید تشیع جنازه دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم امشب به تأخیر افتاده است، ابو بکر و عمر برای عرض تسلیت خدمت امام

ص: ۲۵۴

۱- (۱). بحار الانوار ۱۸۶/۴۳.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۹۲/۴۳.

علی علیه السّلام رسیدند و به او گفتند: ابو الحسن! قبل از حضور ما بر جنازه دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نماز نخوان. (۱)

بدین ترتیب، مردم با این تصور که پیکر زهرا مرضیه علیها السّلام صبح فردا تشییع می شود، پراکنده شدند (روایت شده وفات حضرت زهرا علیها السّلام بعد از نماز عصر و یا اوائل شب رخ داده است).

ولی امام علی علیه السّلام با کمک اسماء در همان شب پیکر نازنین زهرا را غسل داد و کفن نمود و سپس صدا زد: حسن، حسین، زینب، ام کلثوم بیاید و از دیدار مادران توشه بگیرید اکنون لحظه جدایی فرارسیده و در بهشت با یکدیگر دیدار خواهید کرد و پس از لحظاتی امیر مؤمنان علیه السّلام فرزندان را از بدن مادر جدا کرد. (۲)

آن گاه امام علی علیه السّلام بر جنازه فاطمه اش نماز گزارد و دستان خود را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

خدایا! این پیکر فاطمه، دخت پیامبر توست، وجود مقدس او را با قدرت خود از تاریکی و ظلمت، به روشنایی و نور منتقل ساختی و همه جا را از نور رخس پر تو افکن ساخت.

با آرام شدن هیاهو و سر و صداها که دیدگان مردم به خواب رفت و پاسی از شب گذشت، امیر المؤمنین علیه السّلام و عباس و فضل بن عباس به اتفاق یک تن دیگر، پیکر نحیف و تکیده زهرا را حمل و حسن و حسین، عقیل، سلمان، ابوذر، مقداد، بریده و عمار آن را تشییع کردند. (۳)

امام علیه السّلام داخل قبر شد و بدن مطهر پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را گرفت و در لحد قرار داد و گفت:

ص: ۲۵۵

۱- (۱). همان ۱۹۹.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۷۹/۴۳.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۹۳/۴۳.

ای زمین! امانتم را به تو سپردم، این پیکر پاک دخت رسول خداست، ای صدیقه طاهره، به نام خداوند بخشنده مهربان، به یاد و نام خدا و بر آیین امت رسول خدا حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تو را به کسی که از خودم به تو سزاوارتر است سپردم و در مورد تو به آن چه رضایت خدا در آن است راضی هستم.

و سپس این آیه شریف را تلاوت فرمود شما رای از خاک آفریدیم و دوباره به خاک برمی گردانیم و بار دیگر شما رای از آن برمی انگیزانیم و از قبر بیرون آمد و حاضران، نزدیک قبر حضور یافته و بر پیکر مطهر گوهر تابناک نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خاک ریختند و علی علیه السلام قبر شریف آن حضرت را با زمین یکسان نمود.

۱۰. امام علی علیه السلام در سوگ زهرا علیها السلام

برای فاش نشدن ماجرا و بیم از هجوم مخالفان، مراسم خاکسپاری فاطمه اطهر علیها السلام به سرعت انجام پذیرفت، هنگامی که امام علی علیه السلام خاک قبر زهرا را از دستان خود می زدود، برای از دست دادن پاره تن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و همسر مهربان خویش که در کمال صفا و صمیمیت و پاکی و گذشت و ایثار با وی زندگی کرده و در مسیر اهداف او دشواری ها و سختی ها را تحمل نموده بود، حزن و اندوه وجودش را فراگرفت و اشک بر گونه های مبارکش جاری شد و صورت خود را به سمت قبر مطهر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگرداند و عرضه داشت:

ای رسول خدا! از من و از دختری که به دیدار تو شتافته و در کنارت در زیر خروارها خاک آرمیده است، بر تو درود باد، اراده خدا بر این تعلق گرفت که او پیش از دیگران به تو ببیند، مرگ او صبر و شکیبایی از من گرفته و تاب و توان از کفم ربوده است، اقربا همان گونه که در فقدان تو بردباری پیشه ساختم در مرگ دختری فخر جهانیان نیز چاره ای جز صبر و بردباری ندارم که صبر و شکیبایی بر سختی ها سنت توست،

ای پیامبر خدا! جان عزیز تو بر روی سینه ام از بدن پاکت مفارقت کرد. چشمان مبارکت را با دستان خود بستم و پیکر مبارکت را به خاک سپردم، پیام قرآن آن است که پایان زندگی همه بازگشت به سوی خداست، هم اکنون امانتی که به من سپرده بودی بازگردانده شد و روح بلندی که در بدن گروگان بود، ستانده شد و زهرا از دستم رها شده، ای رسول خدا! پس از فاطمه آسمان و زمین بس زشت می نماید.

حزن و اندوهم تمام نشدنی و شب هایم با بیداری سپری می شود، غم و اندوه، خانه دل را رها نمی کند، تا آن که خداوند جایگاهی را که تو در آن اقامت گزیده ای برایم برگزیند، جدایی زهرا غصه ای است که دل را خون و اندوهی است که جان را به هیجان وامی دارد چه زود جمع ما به پریشانی کشیده شد. شکایت خود را به درگاه خدا می برم، زهرا، خود برایت خواهد گفت که امتت برای ستم رواداشتن بر من و او همدست شدند و حق او را ستمگرانه گرفتند. آنچه خواهی از او پرس و هرچه خواهی به او بگو، تا گره از دل پر عقده خود بگشاید، چرا که زهرا گفتنی های فراوانی داشت و در دنیا راهی برای گفتن و شرح دادن آن ها نیافت و خدا که بهترین داوران است میان ما و ستم پیشگان داوری نماید. سلام و درود من بر شما، درود و سلام وداع کننده ای که نه دلتنگ است و نه خشمگین، اگر از کنار شما می روم، از سر ملامت و خسته جانی نیست و ماندنم از روی بدگمانی به وعده ای که خدا به شکیبایان داده نمی باشد، صبر و بردباری برتر و نیکوتر است.

فاطمه جان! اگر بیم چیرگی ستمکاران نبود، در کنار مزارت می ماندم و درنگ در نزدت را همچون معتکفان برمی گزیدم، و بسان مادر جوان مرده ای بر این مصیبت گران می گریستم.

ای رسول خدا! خداوند خود گواه است که دختری پنهانی به خاک سپرده شد، هنوز چند روزی از رحلت جانسوزت سپری نشده بود و نامت از سر زبان ها نیفتاده بود که

حق زهرا را با ستم بردند و میراثش را آشکارا از او دریغ داشتند، ای پیامبر خدا! درد دل، با تو در میان می نهم و دل به یاد تو خوش می دارم که درود و صلوات و رحمت و برکات خدا بر تو و فاطمه باد. (۱)

۱۱. نبش قبر

صبح روز بعد که مردم برای تشییع پیکر زهرای مرضیه علیها السلام گرد آمدند، اطلاع یافتند که بدن دخت عزیز رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم شبانه و نهانی به خاک سپرده شده است.

امام علی علیه السلام در بقیع هفت صورت قبر یا بیشتر ایجاد کرد و از آن جا که بقیع از همان دوران تاکنون گورستان اهل مدینه بوده و هست به همین دلیل مردم روانه بقیع شده و به جستجوی قبر زهرا پرداختند ولی کار بر آنان دشوار آمد و به قبر حقیقی بانوی دو جهان دست نیافتند. از این رو، صدای ناله و فریاد مردم بلند شد و یکدیگر را مورد نکوهش قرار دادند و گفتند: پیامبرتان تنها یک دختر داشت و از دنیا رفت و به خاک سپرده شد و هیچ یک هنگام رحلت و نماز بر جنازه او حضور نیافتید و قبر او را نمی شناسید. برخی از آنان پیشنهاد کردند و گفتند: عده ای از زنان مسلمان را می آوریم تا قبر زهرا علیها السلام را نبش کرده و پیکر او را خارج می سازیم و بر آن نماز می گزاریم.

روایت شده: ابو بکر و عمر به قصد نماز گزاردن بر پیکر فاطمه علیها السلام بدان جا وارد شدند. مقدار به آنان گفت: ما شب گذشته پیکر مطهر فاطمه را به خاک سپرده ایم، عمر رو به ابو بکر کرد و گفت: به تو نگفتم آن ها این کار را خواهند

ص: ۲۵۸

کرد؟ عباس بن عبد المطلب در پاسخ آنان گفت: زهرا وصیت کرده بود که شما دو تن بر جنازه اش نماز نخوانید، عمر گفت: شما بنی هاشم هرگز از حقد و کینه های دیرینه خود دست بر نمی دارید، کینه های شما هرگز از دلتان بیرون نخواهد رفت، به خدا سوگند! من تصمیم دارم قبر فاطمه را نبش کنم و جنازه اش را بیرون آورم و بر آن نماز بگذارم. (۱)

خبر نقشه های مخالفان برای نبش قبر زهرا علیها السلام به امام علی علیه السلام رسید، حضرت قبای زردفامی را که در میدان های نبرد می پوشید به تن کرد و ذو الفقار را حمایل ساخت، او که از شدت خشم حلقه های چشمان مبارکش به سرخی گراییده و رگ های گردنش برجسته شده بود، آهنگ بقیع کرد.

خبر آمدن علی قبل از حضور وی، به بقیع رسید و منادی اعلان کرد: علی را آن گونه که می بینید به سمت بقیع می آید وی سوگند یاد کرده اگر یک سنگ از این قبرها جابجا شود، دستور دهندگان آن را از دم تیغ خواهد گذراند، با ورود حضرت مردی (عمر) به وی گفت: ابو الحسن! چرا چنین کردی؟ به خدا سوگند! ما قبر فاطمه را نبش می کنیم و بر جنازه اش نماز می گزاریم. حضرت دست برد و گوشه پیراهنش را گرفت و با یک حرکت او را محکم به زمین کوید و بدو فرمود:

ای پسر زن سیاه چهره (صهاک) من به این دلیل که مردم از دین و آیین خود برنگردند، از حق خویش در زندگی گذشتم، ولی در مورد قبر فاطمه سوگند به آن کس که جان علی در دست اوست، اگر تو و هوادارانت کوچکترین حرکتی انجام دهید، زمین را از خونتان سیراب خواهم ساخت.

ابو بکر به امام علیه السلام عرضه داشت: ای ابو الحسن تو را به حق رسول خدا و

ص: ۲۵۹

به جان فاطمه علیها السّلام از او درگذرد، ما به کاری که تو بدان راضی نباشی دست نخواهیم زد و علی علیه السّلام آن فرد(عمر) را رها کرد و مردم متفرق و پراکنده شدند. (۱)

۱۲. تاریخ شهادت

تردیدی نیست که وفات حضرت زهرا علیها السّلام در سال یازدهم هجری اتفاق افتاده است زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در سال دهم، حجه الوداع انجام داد و در اوائل سال یازدهم بدرود حیات گفت. تاریخ نگاران، همه بر این عقیده اند که فاطمه زهرا علیها السّلام کمتر از یک سال پس از رحلت پدر بزرگوار خود زنده بوده است، از سویی زهرا اطهر علیها السّلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در عنفوان جوانی قرار داشته و در کمال صحّت و سلامتی به سر می برده است.

آری؛ مورّخان در روز و ماه رحلت آن بزرگوار با یکدیگر اختلاف نظر زیادی دارند.

نقل شده: فاطمه علیها السّلام پس از پدر بزرگوار خویش ۶ ماه و به گفته ای ۹۵ روز و به روایتی ۷۵ روز یا کمتر زندگی کرده است.

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود:

فاطمه زهرا علیها السّلام روز سه شنبه سوم جمادی الثانی سال یازدهم هجری رحلت نمود (۲).

و از امام باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود:

ص: ۲۶۰

۱- (۱). دلائل الامامة طبری ۴۶-۴۷.

۲- (۲). دلائل الامامة طبری ۴۵، كشف الغمه ۱/۵۳.

سنّ فاطمه زهرا عليها السلام هنگام شهادت، هیجده سال و ۷۵ روز بوده است.

از جابر بن عبد الله انصاری منقول است که گفت: زمان رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم حضرت زهرا عليها السلام هیجده سال و هفت ماه داشت. (۱)

ابو الفرج اصفهانی می گوید: در مدت زندگی فاطمه زهرا عليها السلام پس از رحلت پدر بزرگوارش اختلاف است و حداکثر ۶ ماه و حداقل آن را ۴۰ روز دانسته اند، ولی آن چه در این زمینه قطعی به نظر می رسد موردی است که از روایت امام باقر علیه السلام استفاده می شود که فاطمه زهرا عليها السلام ۳ ماه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دنیا را وداع گفته است. (۲)

بدین سان، زندگی سرشار از فضایل و مناقب و موضع گیری های به حق و اصولی و ارزشمند زهرای اطهر عليها السلام به پایان رسید، سلام و درود و رحمت و برکات خداوند بر او، در آن روز که دیده به جهان گشود و آن روز که مظلومانه به شهادت رسید و روزی که زنده برانگیخته می شود.

ص: ۲۶۱

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۳۵۷/۲.

۲- (۲). به کشف الغمه ۱۲۸ مراجعه شود.

میراث علمی زهرا علیها السلام

مسلمانان صدر اسلام با دریافت کامل گفتار و کردار رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از آن نگاه داری کردند و سنت آن بزرگوار از آنان به طبقه دوم و دیگر طبقات منتقل گردید. (۱) بی تردید افرادی که از طبقه نخست بیشتر و در مناسبت ها گوناگون با رسول گرامی اسلام حشر و نشر داشتند، گفتار و کردار آن بزرگوار را بیش از دیگران درک کرده بودند. ۲

بر این اساس، صحابه صدر اسلام قطعا در این زمینه از افرادی چون:

ابو هریره و دیگران که در سال های پایانی عمر شریف رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به اسلام گرویدند، نقش برجسته تری ایفا کردند در صورتی که کتب بزرگ روایی اهل سنت پر از روایات افرادی نظیر ابو هریره بوده و از گسترده ترین منابع روایی آنان به شمار می آید با این که ارتباط آنان با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فوق العاده اندک و محدود بوده است. به همین دلیل اهل تحقیق در نقل روایات آنان با احتیاط عمل می کنند. در همین زمان هیچ کس به افرادی که از دوران بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تا زمان رحلت آن بزرگوار ملازم رکاب آن حضرت بوده به ویژه شخصیتی نظیر علی بن ابی طالب علیه السلام که از نزدیک ترین افراد به وی به شمار

ص: ۲۶۳

می رفته بعید نمی شمرد که هزاران حدیث از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده باشند، با این که کتب بزرگ روایی اهل سنت در مقایسه با احادیثی که از دیگران در ۳ سال پایانی عمر پیامبر اسلام نقل کرده اند، تنها به نقل اندکی روایت از افرادی چون امیر مؤمنان پرداخته اند. (۱)

چنان که نقل روایاتی را که منابع شیعه از مصحف فاطمه علیها السلام روایت کرده و در سخنان ائمه علیهم السلام از آن کتاب یاد شده است نیز بعید نمی شماریم؛ زیرا زهرای مرضیه علیها السلام در طول زندگی خود لحظه ای از پدر بزرگوارش جدا نشد، او همواره مراقبت از پدر را بر عهده داشته و به خدمتگزاری وی اهتمام داشت و احادیث و روایات و خطبه های رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را میشنید و به گونه ای که اگر پسر عمویش علی علیه السلام را از مردم استثناء کنیم چنین زمینه ای برای هیچ کس، جز فاطمه زهرا علیها السلام فراهم نبود. (۲)

آیا پس از این همه، آن گاه که به سخن سیوطی می نگری که می گوید: تمام احادیثی که فاطمه زهرا علیها السلام روایت کرده به ۱۰ روایت نمی رسد و یا حافظ بدخشانی اظهار می دارد: تنها هیجده روایت از فاطمه علیها السلام نقل شده، نباید شگفت زده شد؟! (۳) با این که می دانیم بیش از ۲۰۰۰ روایت از عایشه نقل شده در صورتی که وی بعد از هجرت پیامبر و کمتر از ۱۰ سال با آن حضرت زندگی کرده ولی زهرای اطهر علیها السلام بنا بر نقل روایات حداقل ۱۸ سال و حداکثر ۲۸ سال در کنار پدر بزرگوار خویش حضور داشته است.

استاد توفیق ابو علم با بیان این نکته به خصوص می گوید: «فاطمه زهرا علیها السلام روایات بسیاری را از پدر بزرگوارش از طریق شنیدن دریافت کرد و یا رسول

ص: ۲۶۴

۱- (۱). سیره الائمة الاثنی عشر ۹۶/۱.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). الثغور الباسمه فی حیاة سیدتنا فاطمه از سیوطی ۵۲.

خدا دستور می داد روایات را برای دخت گرامی اش به نگارش درآورند و امام حسن و امام حسین و پدر بزرگوارشان علی علیهم السّلام و نواده اش فاطمه دختر امام حسین علیه السّلام به طریق مرسل و عایشه و امّ سلمه و انس بن مالک و سلمی امّ رافع، از فاطمه اطهر حدیث اخذ کرده اند، در این راستا احاطه و آگاهی آن مخدّره به بسیاری از علوم قرآن و آشنایی به احکام و دستورات آیین های گذشته، وی را یاری می داد. او خواندن و نوشتن می دانست و خداوند او را با علم و دانش، از دیگران متمایز و برتر ساخت. پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم صحفی برای او املاء فرمود تا به واسطه آن ها در امور دینی خود بهره و در امور دنیایی اش رهنمون گیرد. بنابراین، فاطمه زهرا علیها السّلام از اهل بیتی به شمار می آمد که از خدا پروا پیشه کردند و خداوند به آنان علم و دانش ارزانی داشت». (۱)

مصحف فاطمه علیها السلام

اشاره

فاطمه زهرا علیها السّلام تربیت یافته مکتب علم و دانش و تقوا بود و در این راستا بهره فراوانی نصیب وی گشته بود برخی از روایاتی که آن بزرگوار در زمینه احکام و آداب و اخلاق و فضایل اهل بیت علیهم السّلام مستقیماً از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نقل کرده ما را به بخشی از این حقیقت، آگاه می سازد. این روایات در مجموعه ای به نام «مصحف فاطمه» توسط عدّه ای از مؤلفان گردآوری شده است. نخستین کسی که به این مهمّ همت گمارد سیوطی متوفای سال ۹۱۱ هجری، سپس سید حسین شیخ الاسلامی تویسرکانی ۲۶۰ حدیث از فاطمه زهرا روایت کرده که از رسول خدا نقل شده و یا به نحوی به آن مخدّره و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ارتباط

ص: ۲۶۵

دارد، پس از او عزیز الله عطاردی و احمد رحمانی همدانی که در کتاب خود «فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی» نزدیک به ۸۴ حدیث را که در کتب شیعه و اهل سنت از آن بانوی بزرگ روایت شده نقل کرده است.

از همین جا به مطالبی که سید هاشم معروف حسنی در مورد مصحف فاطمه به نگارش آورده بازمی گردیم. روایات به این مصحف اشاره دارد و در آن از گستره علم و دانش زهرای مرضیه علیها السلام و جایگاه آن بزرگوار نزد خدا و رسول و اهل بیت پیامبر، پرده برمی دارد. معروف حسنی در این باره می گوید:

«با مقام و منزلتی که زهرا علیها السلام داراست، شگفت آور نیست که آن حضرت بخشی از روایاتی را که از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و همسر ارجمندش در مورد احکام اسلام و اخلاق و آداب و حوادث و دگرگونی هایی که در آینده رخ می دهد شنیده، در کتابی جمع آوری کرده باشد و این کتاب را فرزندانش امامان معصوم علیهم السلام با عنوان میراث خود از آن مخدّره، یکی پس از دیگری به ارث برده باشند».^(۱)

گزیده ای از مصحف فاطمه علیها السلام

۱. ارزش علم و تحقیق

۱. امام عسکری علیه السلام فرمود:

بانویی خدمت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام رسید و عرضه داشت: مادر پیر و سالخورده ای دارم و در مورد نمازش مسائلی دارد مرا حضور شما فرستاده تا آن ها را از شما بیروم فاطمه علیها السلام پرسش های آن زن را پاسخ داد، وی بار دوم و سوم تا ده بار پرسش هایی را

ص: ۲۶۶

۱- (۱). سیره الائمه الاثنی عشر ۱/ ۹۶-۹۷.

مطرح کرد و هربار زهرای مرضیه علیها السلام بدو پاسخ داد.

آن زن از فزونی پرسش هایش اظهار شرمندگی کرد و عرضه داشت: ای دخت رسول خدا! بیش از این شما را به زحمت نمی اندازم.

فاطمه زهرا علیها السلام در پاسخ فرمود: هرگونه پرسشی در نظر داری پرس و من خسته نمی شوم، آیا کسی که اجیر شود در مقابل یکصد هزار دینار طلا، بار سنگینی را به پشت بام برد، به نظر شما احساس خستگی می کند؟

آن زن عرض کرد: خیر؛

فاطمه علیها السلام فرمود: پاداش من در برابر هر مسأله ای که تو می پرسی در پیشگاه خداوند فزونتر از مرواریدهای فاصله میان زمین تا عرش الهی است، بنابراین، من سزاوارترم که این کار بر من سنگین ننماید، از پدر بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم می فرمود: آن روز که اندیشمندان شیعیان ما در روز رستاخیز محشور می شوند به تناسب کثرت علم و دانش و تلاش آن ها در راستای ارشاد و راهنمایی بندگان الهی، بر قامت هریک از آنان هزاران جامه از نور پوشانده می شود سپس از جانب پروردگاران ندایی به گوش رستاخیزیان می رسد که می گوید: ای کسانی که سرپرستی یتیمان خاندان پیامبر را بر دوش گرفته اید، یتیمانی که با از کف دادن پدرانشان که امامان و پیشوایان معصوم بودند، سرپرستی آن ها را شما بر عهده گرفتید اکنون اینان شاگردان شما هستند، شاگردانی که سرپرستی آنان را عهده دار و آن ها را تحت مراقبت خویش قرار دادید، آنان را در دنیا به خلعت نور دانش بیاراید.

بدین ترتیب، به هریک از آن ایتمام به اندازه علوم و دانشی که از شما دانشمندان دریافت کرده اند، خلعت داده می شود به گونه ای که به برخی یکصد هزار جامه نورانی اعطا می گردد و ایتمام نیز به نوبه خود بر قامت شاگردان خویش به همان اندازه، جامه های نورانی می پوشانند، آن گاه خداوند می فرماید: یک بار دیگر بر خلعت دانشمندانی که سرپرستی یتیمان خاندان پیامبر را عهده دار بوده اند، بیفزایید و آن را چندین برابر گردانید، تا خلعتشان تکمیل گردد و

آن را افزایش دهند تا به کمال شایسته خود برسند و بر خلعت شاگردانی که سبب شدند تا چنین جامه هایی از نور بر اندام آنان پوشیده شود نیز، افزوده گردد.

پس از آن فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

ای بنده خدا! هر تار و پود این جامه ها از تمامی پدیده هایی که آفتاب بر آن تابیده است یک میلیون بار با ارزش تر و گرانبها تر است، چرا که کلیه پدیده های هستی، آمیخته به ظلمت و تاریکی و دستخوش کدوری و تیرگی اند. (۱)

۲. از ابن مسعود روایت شده گفت: مردی خدمت فاطمه زهرا علیها السلام رسید و عرضه داشت: ای دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آیا پدر بزرگوارتان نوشتاری نزد شما به یادگار نهاده که آن را به من هدیه کنی؟

حضرت به کنیزکش فرمود: آن قطعه پارچه ای را که نهان کرده بودم برایم بیاور.

کنیزک به جستجوی آن پرداخت ولی آن را نیافت. فاطمه علیها السلام فرمود: وای بر تو! بیشتر جستجو کن، زیرا ارزش معنوی آن برای من مانند حسن و حسینم است.

کنیزک مجدداً به جستجو پرداخت و آن را میان خاک ها یافت.

وقتی آن را آورد در آن نوشته شده بود، محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

کسی که همسایه اش از اذیت و آزار او در امان نباشد در زمره مؤمنان نیست، آن کس که به خدا و روز رستاخیز اعتقاد داشته باشد در پی آزار و اذیت همسایه اش بر نمی آید، کسی که به خدا و جهان آخرت ایمان دارد یا سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید، خداوند انسان خیرخواه و بردبار و پارسا را دوست، و افراد فحاش و بدزبان و لجوج و پرس و جوگر، مورد خشم او هستند، حیاء رکنی از ایمان و ایمان در بهشت خواهد بود، فحش از بی حیایی و بی حیا در آتش دوزخ جای دارد. (۲)

ص: ۲۶۸

۱- (۱). بحار الانوار ۳/۲.

۲- (۲). دلائل الامامه ۱.

۱. از فاطمه زهرا علیها السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود: آیا خرسند نیستی از این که تو را به ازدواج شخصیتی درآوردم که قبل از همه مسلمانان به اسلام گروید و علم و دانش او از همه برتر است؟ تو بانوی بانوان جهانیانی چنان که [حضرت] مریم بانوی بانوان قوم خود بود. (۱)

۲. از یزید، از عبد الملک نعلی، از پدرش، از جدش روایت شده گفت:

خدمت فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شرفیاب شدم، فاطمه با پیشدستی بر من سلام کرد، راوی می گوید: سپس فاطمه علیها السلام اظهار داشت: آن گاه که پدر بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در قید حیات بود فرمود: کسی که ۳ روز بر من و تو سلام و درود فرستد اهل بهشت خواهد بود.

به او عرض کردم: در زمان حیات شماها یا پس از وفاتتان؟ فرمود: هم در زندگی و هم پس از وفات ما.

۳. فاطمه علیها السلام فرمود: درود بر شما پدر! فرمود: و درود بر تو دخترم! عرض کردم: به خدا! در خانه علی دانه گندمی وجود ندارد، و پنج روز است غذایی به دهان نزده، نه گوسفند و شتری دارد و نه خوردنی و آشامیدنی. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: فاطمه جان! نزدیک بیا، به او نزدیک شدم فرمود: دستت را از زیر پیراهن بر پشت من بنه، من این کار را انجام دادم. ناگهان دیدم سنگی میان کتف او قرار داشت که به سینه آن بزرگوار بسته شده بود، فاطمه فریاد بلندی برآورد، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود: یک ماه است که در خانه های خاندان محمد، آتشی برای پختن غذا افروخته نشده است.

سپس پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: ولی با این همه علی در بیست و چند سالگی در

ص: ۲۶۹

۱- (۱). نسخه خطی اسنی المطالب از علامه وصابی یمنی.

۲- (۲). مناقب ابن مغازلی شافعی: ۳۶۴، مناقب ابن شهر آشوب: ۳۶۵/۳.

قلعه خيبر را که پنجاه تن از بلند کردن آن عاجز و ناتوان بودند، از جا برکند.

چهره زهرا عليها السلام با شنیدن اين جمله از خوشحالی شکفت و خدمت علی عليه السلام رسيد و خانه از نور رخس درخشان گردید، علی عليه السلام بدو فرمود: دخت رسول خدا! هنگامی از نزد من بیرون رفتی چهره ات به گونه ای دیگر بود؟ پاسخ داد: پیامبر اکرم فضایل تو را برایم بازگو کرد و من بی صبرانه نزدت شتافتم. (۱)

۴. اسماء بنت عمیس از فاطمه زهرا عليها السلام دخت رسول اکرم صلی الله عليه و اله و سلم روایت کرده که فرمود:

روزی رسول اکرم صلی الله عليه و اله و سلم به خانه ما آمد و فرمود: فرزندانم حسن و حسین کجایند؟ فاطمه فرمود: عرض کردم: پدر! در منزل لقمه نانی که بتوان با آن رفع گرسنگی کرد، نداشتیم، ولی همواره خدای متعال را سپاس می گوئیم، علی پیشنهاد کرد، من حسن و حسین را بیرون می برم چون بیم دارم گریه کنند و بهانه چیزی بگیرند و تو نیز در خانه چیزی نداری، از این رو، علی فرزندانم را نزد فردی یهودی برد تا برایشان چیزی تهیه کند.

رسول خدا صلی الله عليه و اله و سلم در پی علی عليه السلام راه افتاد وقتی بدان محل رسید دید حسن و حسین در کنار جویباری مشغول بازی و مقداری خرما پیش روی آن هاست، پیامبر به علی عليه السلام فرمود:

علی! قصد نداری فرزندانم را به خانه برگردانی تا گرمی هوا آن ها را نیازارد؟

علی عليه السلام عرضه داشت: ای رسول خدا! در خانه چیزی برای خوردن نداشتیم، اگر لحظه ای درنگ فرمایید من مقداری خرما برای زهرا تهیه کنم، رسول خدا صلی الله عليه و اله و سلم جلوس فرمود و علی عليه السلام در ازای هر دلو آبی که برای فرد یهودی از چاه بیرون می آورد، یک دانه خرما دریافت می کرد و بدین سان، مقداری خرما تهیه نمود و به اتفاق رسول خدا صلی الله عليه و اله و سلم آن ها را به خانه آوردند.

فاطمه زهرا عليها السلام احادیث فراوانی را مستقیماً از پدر بزرگوارش شنید و یا رسول خدا صلی الله عليه و اله و سلم دستور داد آن ها را برای آن مخدّره بنگارند و فرزندان او

ص: ۲۷۰

حسن و حسین و پدر بزرگوارشان علی علیه السّلام و نواده اش فاطمه دخت امام حسین علیه السّلام به نحو مرسل و نیز عایشه و امّ سلمه و انس بن مالک و سلمی مادر رافع، از آن بزرگوار روایت اخذ کرده اند. ۱

۵. در حدیثی طولانی از فاطمه زهرا علیها السّلام منقول است که به پدر بزرگوار خویش عرضه داشت: پدر! سلمان از وضعیت لباس من شگفت زده شد، سوگند به آن کس که تو را به حق مبعوث گرداند، پنج سال است فرش و زیرانداز من و علی پوست گوسفندی است که روزها برای شترمان علف روی آن می ریزیم و شب ها روی آن می خوابیم، بالش های ما از پوست تهیه شده و داخل آن بالیف خرما پر شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: سلمان! دخترم زهرا!! از دیگر زنان پیشی گرفته است. ۲

۶. از زینب دختر امیر المؤمنین علیه السّلام، از مادر مکرمه اش فاطمه زهرا علیها السّلام روایت شده که فرمود: علی جان! به راستی جایگاه تو و شیعیانت در بهشت است. ۳

۷. از فاطمه زهرا علیها السّلام دخت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم روایت شده که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسید پیامبر پارچه ای را گسترد و بدو فرمود: روی آن زیرانداز بنشین، امام حسن علیه السّلام وارد شد پیامبر بدو فرمود: کنار مادرت بنشین، آن گاه حسین خدمت پیامبر رسید، حضرت به او فرمود: کنار مادر و برادر خویش بنشین پس از آنان علی علیه السّلام وارد شد و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود: کنار همسر و فرزندان بنشین، و سپس گوشه های آن پارچه را گرفت و اطراف را جمع کرد و عرضه داشت: خدایا! اینان از منند و من از آنان، خدایا! همان گونه که من از آنان خشنودم، تو نیز از آنان راضی و خشنود باش. ۴

۸. از فاطمه زهرا علیها السّلام روایت شده که اظهار داشت پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم به من فرمود: آیا به تو مژده ندهم که هرگاه خداوند اراده نماید زنی از زنان بهشت را تحفه و هدیه ای

عطا کند، نزد تو می فرستد تا از زیورآلات خویش به او بدهی؟

۹. از علی بن موسی الرضا، از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر، از پدرش امام صادق، از پدرش امام باقر، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از فاطمه دخت رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین روایت شده که

«أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيَّهُ، وَمَنْ كُنْتُ إِمَامَهُ فَعَلِيٌّ إِمَامُهُ»؛ (۱)

هر کس من مولا و سرپرست امور اویم، علی مولای اوست و هر کس من امام و پیشوای وی هستم، علی پیشوای اوست.

۱۰. سید محمد غماری شافعی در کتاب خود از فاطمه دختر حسین رضوی، از فاطمه دختر محمد رضوی، از فاطمه دختر ابراهیم رضوی، از فاطمه دختر حسن رضوی، از فاطمه دختر محمد موسوی، از فاطمه دخت عبد الله علوی، از فاطمه دختر حسن حسینی، از فاطمه دختر ابو هاشم حسینی، از فاطمه دختر محمد بن احمد بن موسی مبرقع، از فاطمه دختر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، از فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام، از فاطمه دختر امام صادق علیه السلام، از فاطمه دختر امام باقر علیه السلام، از فاطمه دختر ابا عبد الله الحسین علیه السلام، از زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام، از فاطمه دخت گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

«أَلَا مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حَبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا»؛ (۲)

ص: ۲۷۲

۱- (۱). مسند امام رضا علیه السلام: ۱/۱۳۳.

۲- (۲). عوالم المعارف و مستدرکات آن ۳۵۴/۲۱-۳۵۵ به نقل از «اللؤلؤة المثیة» از شیخ محمد بن محمد بن احمد جنتی داغستانی ۲۱۷ چاپ مصر سال ۱۳۰۶.

آگاه باشید! هر کس با عشق و محبت خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم از دنیا برود، شهید از دنیا رفته است.

۱۱. حارثه بن قدامه می گوید: سلمان از عمار روایت کرده که گفت دوست داری خبری شگفت آور به تو بدهم؟ گفتیم: آری نقل کن؛

عمار گفت: بسیار خوب؛ روزی شاهد بودم علی بن ابی طالب علیه السلام بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شد، وقتی چشم زهرا به علی افتاد او را صدا زد و اظهار داشت: نزدیک بیا، تا تو را در جریان حوادث رخ داده و رخ دادنی ها، و آن چه رخ نداده، تا قیامت و روز رستاخیز، قرار دهم. عمار می گوید: دیدم امیر مؤمنان علیه السلام به عقب برگشت و من نیز عقب رفتم و آن گاه علی علیه السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسید، پیامبر اکرم به علی علیه السلام فرمود:

ابو الحسن نزدیک بیا، وقتی امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک پیامبر رفت و در جای خود آرام گرفت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به علی علیه السلام فرمود: تو سخن آغاز می کنی یا من سخن بگویم؟ علی علیه السلام عرضه داشت: سخن شنیدن از شما دلپذیرتر است، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: گویی دیدم بر فاطمه وارد شدی و او با تو چنین و چنان سخن گفت و تو از نزد وی بازگشتی و پیش من آمدی، علی علیه السلام [با تعجب] عرض کرد: ای رسول خدا! آیا نور فاطمه نیز از نور ماست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: مگر نمی دانستی؟ و سپس علی علیه السلام به پاس این فضیلت سجده شکر به جا آورد.

عمار گفت: امیر المؤمنین علیه السلام از خانه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بیرون آمد و من نیز با او خارج شدم و بر فاطمه وارد شد و فاطمه نیز خدمت علی علیه السلام رسید و به او اظهار داشت: گویی خدمت پدرم رسیدی و آن چه را به تو گفته بودم به وی بازگو کردی؟

ابو الحسن! آگاه باش! خدای متعال نور مرا که آفرید آن نور خدای عزوجل را تسبیح می گفت، سپس آن را در درختی از درختان بهشت به ودیعت نهاد و آن درخت نورانی شد و آن گاه که پدرم وارد بهشت شد، خدای متعال به او الهام فرمود میوه آن درخت را بچین و تناول نما و پدرم این کار را انجام داد و بدین ترتیب، خداوند مرا در صلب پدرم به ودیعت نهاد و سپس به مادرم خدیجه دخت خویلد منتقل ساخت و من از او متولد شدم، بنابراین، من از آن نور هستم. از این رو، از آن چه بوده و هست و هنوز به وجود نیامده آگاهم، ای ابو الحسن! مؤمن به وسیله نور خدای متعال می نگرد و نظاره می کند. (۱)

۱۲. از ابو طفیل، از ابوذر، روایت شده گفت: از فاطمه زهرا علیها السلام شنیدم می فرمود:

منظور از آیه شریف و بر بلندی های میان بهشت و دوزخ مردانی حضور دارند که همه با چهره هایشان شناخته می شوند (۲) را از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پرسیدم، فرمود: آنان پیشوایان بعد از منند، علی و دو نواده ام حسن و حسین و ۹ پیشوا از نسل حسین که همان مردان اعرافند، هرکس آنان را بشناسد و آنان وی را بشناسند وارد بهشت و هرکس با آن ها بیگانه باشد و آنان وی را بیگانه بدانند وارد آتش دوزخ خواهد شد، خداوند تنها از راه شناخت آنان، شناخته می شود.

۱۳. سعد ساعدی، از پدرش روایت کرده گفت: در مورد امامان علیهم السلام از فاطمه صلوات الله علیها پرسش نمودم. حضرت فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم می فرمود: پیشوایان پس از من به تعداد نقیبان بنی اسرائیل اند. (۳)

۱- (۱). عوالم المعارف ۷۰۶/۱۱.

۲- (۲). اعراف/۴۶.

۳- (۳). کفایه الاثر ۱۹۳-۲۰۰.

۱۴. ابو بصیر، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: پدرم امام باقر به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: کاری با تو دارم، چه زمانی فرصت داری، در خلوت آن را از تو بپرسم؟

جابر عرض کرد: هر زمان شما دوست داشتید.

روزی امام باقر علیه السّلام در خلوت به جابر فرمود: جابر! در مورد لوحی که در دست مادرم فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دیدی و مطالبی که در آن نوشته شده بود و حضرت تو را از آن ها آگاه ساخت، برایم سخن بگو.

جابر عرضه داشت: خدا را گواه می گیرم، روزی در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خدمت مادرت فاطمه علیها السّلام رسیدم تا ولادت امام حسین علیه السّلام را به او تهنیت بگویم، در دست آن مخدّره لوحی سبز رنگ دیدم، تصوّر کردم زمرد است، در آن نوشته هایی درخشان دیدم که نظیر نور خورشید می درخشید، به او عرض کردم: ای دخت رسول خدا! پدر و مادرم فدایت، این لوح چیست؟

فرمود: این لوحی است که خدای عزّوجلّ آن را به پیامبر خود اهداء فرمود: در این لوح نام پدر و همسر و فرزندانم حسن و حسین و نام پیشوایانی که از فرزندان منند، نوشته شده، پدر بزرگوارم آن را به من هدیه داد تا موجبات شادی ام را فراهم سازد.

جابر افزود: مادرت فاطمه آن لوح را به من داد و آن را خواندم و از آن رونوشت برداشتم.

امام صادق علیه السّلام فرمود: پدرم امام باقر به جابر فرمود: جابر! آیا مقدور هست آن را به من نشان دهی؟

جابر عرض کرد: آری، سپس جابر به اتفاق پدرم راه افتادند تا به منزل جابر رسیدند. جابر صحیفه ای را که از چرم نازک تهیه شده بود به پدرم نشان داد، پدرم فرمود: جابر! تو به نوشته ای که در اختیار داری بنگر تا من آن را از حفظ برایم بخوانم.

جابر در نسخه خود نگریست (۱) پدرم آن لوح را برای جابر از حفظ خواند، به خدا سوگند! حتی یک حرف با یکدیگر اختلاف نداشتند.

جابر عرضه داشت: خدا را گواه می گیرم آن چه در آن لوح نوشته شده بود، بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

«هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحَمَّد نوره و سفيره و حجابہ و دليله، نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين؛ عظم يا مُحَمَّد أسمائي و اشكر نعمائي و لا تجحد آلائي إني أنا الله لا إله إلا أنا، قاصم الجبارين [و مبير المتكبرين] أو مدلل الظالمين و ديان يوم الدين إني أنا الله لا إله إلا أنا، فمن رجا غير فضلي أو خاف غير عدلي؛ عذّبه عذابا لا أعدّ به أحدا من العالمين فيأي فاعبد و علي فتوكل.

إني لم أبعث نبيا فأكلمت أيامه و انقضت مدّته إلا جعلت له وصيا، و إني فضلتك على الأنبياء و فضلت وصيك على الأوصياء و أكرمتك بشبليک بعده و بسبطيک الحسن و الحسين و جعلت حسنا معدن علمي بعد انقضاء مدّه أبيه و جعلت حسينا خازن و حبي و أكرمته بالشهادة و ختمت له بالسعادة، فهو أفضل من استشهد و أرفع الشهداء درجه، جعلت كلمتي التامه معه و الحجّه البالغه عنده، بعترته أئيب و اعاقب، أولهم

ص: ۲۷۶

۱- (۱)). جابر پس از زیارت اربعین قطعا در مدینه با امام باقر علیه السلام دیدار داشته است. گفته اند جابر در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام نابینا بوده بنابراین، اگر وی نابینا بوده لوح را چگونه خوانده است؟ شاید بتوان گفت جابر در پایان عمر نابینا شده، و برخی از سر اشتباه، نابینایی وی را در اربعین سال ۶۱ هجری دانسته اند و این سخن برخلاف گفته کسانی است که نابینایی وی را در پایان عمرش دانسته اند، عبارتی که در کتاب «بشاره المصطفی» از روایت مربوط به زیارت اربعین جابر از قول عطیه عوفی نقل شده آمده است «فألمسنیه، فألمسته فخرّ علی القبر؛ یعنی دست مرا بر قبر بگذار، دست او را بر قبر نهادم و خود را روی قبر انداخت» دلالت بر نابینا بودن جابر ندارد، شاید درخواست وی از عطیه که دستش را بر قبر مطهر امام نهد در اثر شدت گریه و حزن و اندوه وی بوده که چشمانش سفید و یا در آن روز اشک آن ها را فرا گرفته بوده است. مؤید این معنا مطلبی است که در این خبر آمده «ثم جال ببصره حول القبر و قال السلام علیکم؛ سپس به اطراف قبر نگاه کرد و گفت سلام علیکم...» بنابراین، نمی توان جابر را نابینا دانست.

علی سید العابدین، و زین اولیائی الماضین؛ و ابنه سمی جدّه المحمود، محمّد الباقر لعلمی و المعدن لحکمتی؛ سیهک المراتبون فی جعفر، الرّادّ علیه کالرّادّ علیّ، حقّ القول منی لأکرم منّ مشوی جعفر و لاسرّنه فی أولیائه و أشیاعه و أنصاره؛ و انتحبت بعد موسی فتنه عمیاء حندس، لأنّ خیط فرضی لا ینقطع و حجّتی لا تخفی و أنّ أولیائی لا یشقون أبدا؛ ألا و من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی و من غیر آیه من کتابی فقد افتری علیّ.

و ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدّه عبدی موسی و حبیبی و خیرتی، [ألا] إنّ المکذّب بالثامن مکذّب بکلّ أولیائی و علیّ ولیّی و ناصرّی، و من أضع علیه أعباء النبوه و أمتحنه بالاضطلاع، یقتله عفریت مستکبر، یدفن بالمدينه الّتی بناها العبد الصالح ذو القرنین إلی جنب شرّ خلقی، حقّ القول منی لاقرّن عینه بمحمّد ابنه و خلیفته من بعده، فهو وارث علمی و معدن حکمتی و موضع سرّی و حجّتی علی خلقی جعلت الجنّه مثواه، شفّعتّه فی سبعین من أهل بیته کلّهم قد استوجبوا النار و أختتم بالسعاده لابنه علی ولیّی و ناصرّی و الشاهد فی خلقی و أمینی علی و حبیّی أخرج منه الداعی إلی سبیلی و الخازن لعلمی الحسن...»؛ (۱)

این لوح نوشته ای است که از ناحیه خدای شکست ناپذیر و آگاه، بر محمد پیام آور نور و سفیرش به سوی مردم که فرشته وحی آن را از سوی پروردگار جهانیان فرود آورده است.

ای محمد! نام های مرا ارج بنه و پرشکوه دار و نعمت هایم را سپاسگزار باش، و هرگز ناسپاس نعمت هایم مباش، چرا که من خدایی هستم که جز من معبودی نیست، ستم پیشگان را درهم می شکنم، متکبران را نابود می سازم و جفاکاران را به خاک مذلت می نشانم، پاداش دهنده روز جزا هستم، به راستی من خدایی هستم که معبودی جز من وجود ندارد، اگر کسی در پی غیر فضل و عنایتم باشد و از غیر عدالت من بهراسد او را به گونه ای عذاب خواهم کرد که کسی را در جهان آن چنان کیفر نکرده باشم.

ص: ۲۷۷

ای محمد! تنها مرا پرستش کن و بر من توکل نما من هر پیامبری را که فرستاده و رسالتش را کامل ساختم و زندگی اش پایان پذیرفت، برایش وصی و جانشینی مقرر داشتم، و تو را از همه پیامبران برتر و جانشینان را بر همه جانشینان، برتری دادم و به وجود دو فرزند ارجمند، گرامی داشتم، فرزندان حسن را پس از پایان زندگی پدرش، گنجینه دانش خود و حسین را خزانه دار وحی قرار دادم و به شهادت در راه حق و عدالت، فضیلت بخشیدم و فرجام زندگی اش را به نیکبختی ختم نمودم، از این رو، حسین برترین شهیدان راه خدا به شمار می آید.

سخن کامل خویش را همراه او قرار دادم و حجت رسای خود را نزد او نهادم، به برکت ولایت خاندان او پاداش می دهم و به جهت بیگانگی از آنان، کیفر می کنم، نخستین امام پس از حسین، فرزندش سالار نیایشگران و زینت دوستان گذشته ما و پس از او فرزندش محمد، همنام جد بزرگوارش محمود، شکافنده دانش و گنجینه حکمت من و پس از او فرزندش جعفر، که تردیدکنندگان در امامتش نبود خواهند شد و ردکنندگان امامت او همانند رد کنندگان منند، من وعده داده ام موقعیت و جایگاه جعفر را گرامی بدارم و با پیروانش و یاران و دوستانش وی را فوق العاده شادمان سازم، پس از او موسی را برای روشنگری راه بندگانم در تاریک ترین دوران فریبکاری ها، به پیشوایی دین برگزیدم، چراکه رشته مقرراتم گسسته نمی شود و دلیل روشنم نهان نمی گردد و دوستانم هیچ گاه روی دشواری نخواهند دید.

به هوش باشید! آن کس که پیشوای هشتمین را انکار کند، گویی در صدد انکار همه اولیایم برآمده است، علی که دوست و یاری کننده دین من است، هم او که مسئولیت رسالت را بر دوش او نهاده و آگاهی وی را بر آن آزمودم، او را عفریتی سرکش به شهادت خواهد رساند و در شهری که بنده شایسته ام ذو القرنین آن را بنیان می نهد در کنار قبر بدترین آفریده ام به خاک سپرده خواهد شد، من مقرر داشتم ام او را به ولادت فرزند ارجمند و جانشین شایسته اش محمد، شادمان سازم، او وارث علم من و گنجینه دانش، جایگاه راز و حجت من بر آفریدگانم، پس از پدرش خواهد بود.

هر بنده ای که به امامت او ایمان واقعی بیاورد او را وارد بهشت خواهیم ساخت و شفاعت هفتاد تن از خاندانش را که همگی سزاوار آتش دوزخ اند به او خواهیم سپرد، نیکبختی را برای فرزندش علی که دوست و یاری کننده دین و آیین من و گواهم میان مردم و امانت دار وحی و کتاب من است، به ارمغان آورده و از او فرزندی پدید می آورم که فراخوان به سوی راه و رسم من است، و خزانه دانشم و نام بلند آوازه اش حسن است...

۱۵. فاطمه زهرا علیها السّلام فرمود: محمد و علی پدران امت مسلمانند، کژی و انحرافات آنان را اصلاح می نمایند، اگر مردم از آنان اطاعت کنند آن ها را از عذاب جاودان رهایی می بخشند و اگر با آنان هماهنگ و موافق باشند، نعمت های بی پایان خدا را در اختیار آنان قرار خواهند داد. (۱)

۱۶. فاطمه علیها السّلام از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: هر کس به فردی از فرزندانم احسان کند و بر احسانش پاداشی نگرفته باشد؟ من به سبب عملش به او پاداش خواهم داد. (۲)

۱۷. احمد بن یحیی اودئی، از ابو نعیم ضرار بن سرد، از عبد الکریم ابو یعفر، از جابر، از ابو ضحی، از مسروق، از عایشه روایت کرده که گفت:

فاطمه برایم نقل کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به من فرمود: دانش همسرت از همه برتر است، پیش از همه به اسلام گروید، و صبر و بردباریش از همه بیشتر است.

۱۸. فاطمه زهرا علیها السّلام فرمود: ستایش خداوندی را که به بزرگی و نورش، آفریده های زمین ها و آسمان از او خواهان وسیله اند و ما وسیله خدا میان مردم و برگزیدگان او و جایگاه پاکی ها و دلیل های روشن الهی و وارثان پیامبران او هستیم. (۳)

۱۹. محمد بن عمر کناسی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی بن حسین، از فاطمه صغری، از حسین بن علی، از فاطمه دخت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم

ص: ۲۷۹

۱- (۱). بحار الانوار: ۲۲۵/۹۶.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). شرح نهج البلاغه ۲۱۱/۱۶.

روایت کرده که فرمود: روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نزد ما حضور یافت و فرمود: خداوند به وجود شما فخر و مباهات می کند، همه شما را مورد مغفرت خویش و علی را به ویژه مشمول غفران خویش گرداند من فرستاده خدا به نزد شما هستم و موجب ترس و بیم قوم خود نیستم و به نزدیکانم علاقه مندم، هم اکنون جبرئیل به من خبر داد: سعادت مندتر از همه کسی است که در زمان حیات و پس از وفات من، دوستدار علی باشد. (۱)

۲۰. زینب دختر ابو رافع، از فاطمه زهرا علیها السلام روایت کرده که آن مخدّره به اتفاق امام حسن و امام حسین علیهما السلام در همان بیماری که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در اثر آن دنیا را وداع گفت، خدمت آن حضرت شرفیاب شد و عرضه داشت: پدر جان! به حسن و حسین چیزی به ارث نمی نهد؟ رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: شکوه و جلالم را حسن و دلاوری و بخشش را حسین به ارث برده است. (۲)

۲۱. علی علیه السلام از فاطمه زهرا علیها السلام روایت کرده که اظهار داشت:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: فاطمه جان! کسی که بر تو درود فرستد خدا او را می بخشد و در جایگاه بهشتی ام به من ملحق می گرداند. (۳)

۲۲. زید بن علی بن حسین، از عمه اش زینب دختر امیر المومنین، از مادرش فاطمه زهرا علیها السلام روایت می کند که فرمود: هنگام ولادت امام حسین علیه السلام، پدر بزرگوارم بر من وارد شد، کودکم را که در پارچه ای زرد پیچیده بودم به دست او دادم، حضرت پارچه زرد را کناری افکند و پارچه سفیدی گرفت و حسین را در آن پیچید و به دست من داد و سپس فرمود: فاطمه جان! حسین را بگیر، وی خود، امام، فرزند امام و پدر ۹ امام و پیشواست، امامان شایسته ای از نسل او به وجود می آیند که قائمشان، نهمین فرد آنان است

۲۳. سهل بن سعد انصاری می گوید: از فاطمه دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

ص: ۲۸۰

۱- (۱). أسنى المطالب، از شمس الدین جزری ۷۰.

۲- (۲). اسد الغابه ۴۶۷/۵، مناقب ابن شهر آشوب ۳۹۶/۳.

۳- (۳). كشف الغمّه: ۴۷۲/۱.

پرسیدم: پیشوایان دین کدامند؟ فرمود:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علی علیه السَّلام می فرمود: علی! تو پیشوا و جانشین پس از من و به مؤمنان سزاوارتر از خودشان هستی، پس از تو فرزندان حسن، بعد از او حسین، پس از او پسرش علی بن حسین، بعد از او پسرش محمد، پس از او پسرش جعفر، بعد از او پسرش موسی، پس از او پسرش علی، بعد از او پسرش محمد، پس از او پسرش علی، بعد از او پسرش حسن، پس از حسن قائم مهدی از خود مؤمنان به آنان سزاوارتر است. خداوند به وسیله او شرق و غرب گیتی را می گشاید، آنان امامان بر حق و زبان گویای اسلامند، هر کس به یاری آن ها بشتابد، خدا آنان را یاری و هر کس آنان را تنها بگذارد، خداوند او را در وادی تنهایی رها می سازد. (۱)

۳. مبانی و فلسفه احکام اسلام

در خطبه معروفی که فاطمه زهرا علیها السَّلام در جمع صحابه ایراد فرمود و پس از ماجرای سقیفه ابو بکر را مورد اعتراض قرار داد، آمده است:

بندگان خدا! شما مسئولان امر و نهی پروردگار و حاملان دین و وحی او و نمایندگان خدا بر خویشتن و مبلغان او به سوی امت ها هستید. پاسدار حق الهی میان شما، و حافظ پیمان خداوند در دسترس همه شماست. آن چه پیامبر پس از خود میان امت به یادگار نهاده کتاب ناطق الهی و قرآن راستگو و نور آشکار و روشنائی پرفروغ است. کتابی که دلائلش روشن، باطنش آشکار، ظواهرش پر نور و پیروانش پرافتخارند. کتابی که پیروان خود را به بهشت فرامی خواند، و مستمعان خویش را به ساحل نجات رهبری می کند، از طریق آن به دلائل روشن الهی می توان رهنمون گشت، تفسیر واجبات او را دریافت و از محرمات نهی شده اش اجتناب کرد و براهین روشن و کافی را بررسی و دستورات اخلاقی مجاز و مشروع را در آن، مکتوب یافت.

ص: ۲۸۱

۱- (۱)). به کفایه الاثر ۱۹۳-۲۰۰ مراجعه شود.

۲. در همین خطبه به فلسفه قانونگذاری در اسلام پرداخته و فرموده است:

خداوند ایمان را سبب تطهیر و پیراستگی شما از شرک، نماز را وسیله پاکی از کبر و غرور، زکات را موجب تزکیه نفس و افزایش روزی قرار داد. روزه را عامل تثبیت اخلاص، حج را وسیله تقویت آیین اسلام، عدالت را مایه هماهنگی و یکپارچگی دل‌ها، اطاعت ما را باعث نظام و سامان ملت اسلام، امامت ما را امان از تفرقه و پراکندگی، جهاد را موجب عزت و سر بلندی اسلام مقزز داشت. صبر و شکیبایی را وسیله جلب پاداش حق، امر به معروف را ابزار اصلاح توده‌های مردم، نیکی به پدر و مادر را موجب پیشگیری از خشم خدا، صلۀ رحم را وسیله افزایش جمعیت و قدرت، قصاص را مایه حفظ جان مردم، وفای به نذر را موجب آرمزش، جلوگیری از کم‌فروشی را وسیله مبارزه با کمبودها، نهی از شراب خواری را سبب پاک‌سازی از پلیدی‌ها، پرهیز از تهمت و نسبت‌های ناروا را حجابی در برابر خشم و غضب پروردگار، ترک دزدی را برای حفظ نفس و تحریم شرک را برای اخلاص در بندگی خدا و ربوبیت حق دانست.

۳. احمد بن یحیی صوفی، از عبد الرحمان بن دیس ملائی، از بشیر بن زیاد جزری، از عبد الله بن حسن، از مادرش فاطمه دخت امام حسین علیه السلام روایتی را در باب برخی مبانی قانونگذاری از حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده که فرمود: هرگاه یکی از بندگان خدا بیمار شود خداوند به فرشتگانش فرمان می‌دهد تا زمانی که بنده ام در بستر بیماری است، از او قلم بردارید زیرا من او را در بستر نگاه داشته‌ام، یا جانش را می‌گیرم و یا او را رها می‌سازم.

راوی می‌گوید: ماجرا را به یکی از فرزندان عبد الله بن حسن یادآور شدم وی گفت: پدرم اظهار می‌داشت: خداوند به فرشتگانش وحی می‌کند، پاداش کارهایی را که بنده ام در دوران صحتش انجام می‌داد برایش بنویسد.

۴. علی علیه السلام از فاطمه زهرا علیها السلام روایت کرده که آن مخدّره فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم به من فرمود: ای محبوب دل پدر! نوشیدن هر مست‌کننده‌ای حرام

و هر مست کننده ای شراب به شمار می آید. (۱)

۵- سلیمان بن ابو سلیمان، از مادرش ام سلیمان روایت کرده که گفت: بر عایشه همسر پیامبر وارد شدم و درباره خوردن گوشت قربانی از او مسأله ای پرسیدم گفت: رسول خدا ابتدا از خوردن آنها نهی و سپس اجازه فرمودند.

علی بن ابی طالب علیه السلام از سفری به خانه بازگشت، فاطمه علیها السلام مقداری گوشت قربانی برای او حاضر کرد، حضرت فرمود: مگر رسول خدا از خوردن گوشت قربانی نهی نفرمود. فاطمه علیها السلام عرضه داشت: رسول خدا اجازه استفاده از آن را صادر فرمود. فاطمه علیها السلام اظهار داشت: علی علیه السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسید و از آن حضرت در این زمینه پرسش نمود، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: می توانید از گوشت همه قربانی ها از ذی حجه تا ذی حجه سال بعد استفاده کنید.

۶. از فاطمه زهرا علیها السلام دخت خاتم پیامبران (صلوات الله علیهم) روایت شده که از پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پرسید: پدر جان! زنان و مردانی که در نماز خود سهل انگاری می کنند چه کیفری دارند؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

فاطمه جان! مردان و زنانی که در مورد نماز خود سهل انگاری کنند، خداوند آنان را به پانزده عقوبت مبتلا می سازد، شش عقوبت دنیوی، سه عقوبت هنگام مرگ، سه عقوبت در قبر، و سه عقوبت در قیامت هنگام برانگیخته شدن از قبر دامنگیر وی می شود.

عقوبت های دنیوی:

خداوند برکت را از عمر او برمی دارد؛

از برکات روزی او می کاهد؛

خدای عزوجل نورانیت چهره شایستگان را از صورتش می زداید؛

هر کاری انجام دهد بر آن پاداشی به او نمی دهد؛

ص: ۲۸۳

دعایش به آسمان بالا نمی رود؛

مشمول دعای خیر شایستگان قرار نمی گیرد؛

هنگام مرگ:

با خواری و ذلت می میرد؛

در حال گرسنگی جان می دهد؛

تشنه کام از دنیا می رود؛ و اگر از نهرهای دنیا آب بیاشامد، عطش وی فرو نخواهد نشست.

در قبر:

خداوند فرشته ای را بر او موکل می کند تا در قبر، او را آزار و شکنجه دهد؛

قبر، بر او تنگ می گردد؛

قبرش را تاریکی فرامی گیرد؛

در قیامت آن گاه که از قبرش برانگیخته می شود:

خداوند فرشته ای را بر او موکل می کند تا او را در برابر دیدگان مردم به صورت، روی زمین بکشد؛

وی را شدیداً مورد حسابرسی قرار می دهد؛

خداوند، به او نظر رحمت نخواهد داشت و وی را پیراسته نمی گرداند و عذاب دردناکی در انتظار اوست. (۱)

۴. اخلاق و ادب

۱. امام حسین علیه السلام از مادر بزرگوارش حضرت زهرا علیها السلام روایت کرده که پیامبر فرمود: دخترم! از بخل پرهیز، زیرا بخل آفتی است که در انسان بخشنده وجود ندارد، از بخل پرهیز نما، زیرا بخل درختی است که ریشه در آتش دوزخ دارد و شاخه هایش در دنیا است، اگر

ص: ۲۸۴

کسی به شاخه ای از آن بیاویزد، او را وارد دوزخ می کند. تو را به سخاوت و بخشندگی سفارش می کنم، زیرا سخاوت درختی بهشتی است که شاخه هایش روی زمین دنیا آویزان است، هر کس به شاخه ای از آن آویزان شود آن شاخه وی را به بهشت می کشاند. (۱)

۲. از زهرای بتول دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت شده که فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

بدترین افراد امتم کسانی اند که خوب می خورند و خوب می پوشند و دیگران را بی پروا به باد تمسخر و استهزاء می گیرند. (۲)

۳. فاطمه دخت امام حسین علیه السلام از جدّه اش فاطمه زهرا علیها السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هرگاه وارد مسجد می شد بر محمد صلی الله علیه و اله و سلم صلوات و درود می فرستاد و عرضه می داشت:

خدایا! گناهانم را ببخش و درهای رحمت را به رویم بگشا.

و هرگاه از مسجد بیرون می رفت، نیز بر محمد صلوات و درود می فرستاد و سپس عرضه می داشت: خدایا! گناهانم را پیامرز و درهای فضل و لطف خویش را به رویم باز نما. (۳)

۴- فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: سرور و شادی فرد در چهره مؤمن موجب رفتن او به بهشت و در چهره مخالف و بدخواه، سبب حفظ او از آتش دوزخ می گردد. (۴)

۵- زید بن علی، از پدران خود، از فاطمه دخت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده که فرمود:

از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم می فرمود: در روز جمعه لحظاتی وجود دارد که هر مسلمانی آن لحظات را درک کند و از خدای عزوجل درخواستی نماید خداوند حاجتش را برآورده

ص: ۲۸۵

۱- (۱). اهل البیت از توفیق ابو علم ۱۳۰-۱۳۱.

۲- (۲). اهل البیت از توفیق ابو علم ۱۳۱.

۳- (۳). اهل البیت، از توفیق ابو علم، ۱۲۹-۱۳۱.

۴- (۴). تفسیر الامام ۳۵۴، مقصود از فقره دوم حدیث راضی نگاه داشتن ناصبی ها از باب تقیه است.

می سازد، فاطمه اظهار می دارد: عرضه داشتم: ای رسول خدا کدام لحظات؟ فرمود: زمانی که نیمی از قرص خورشید غروب کند، راوی می گوید: از آن پس فاطمه زهرا علیها السلام به غلام خود می فرمود: به بام خانه بالا برو هرگاه دیدی نیمی از قرص خورشید غروب کرده مرا خبر کن تا دعا کنم. (۱)

۶. ابن حماد انصاری دولابی متوفای ۳۱۰ می گوید: ابو جعفر محمد بن عوف بن سفیان طائی حمّصی، از موسی بن ایوب نصیبی، از محمد بن شعیب، از صدقه، آزاد شده عبد الرحمان بن ولید، از محمد بن علی بن حسین روایت کرده گفت: به اتفاق جدّم حسین بن علی علیه السلام به مزرعه اش می رفتیم در مسیر راه نعمان بشیر سوار بر استرش به ما رسید و از مرکب پیاده شد و به حسین علیه السلام عرض کرد: ابا عبد الله! شما سوار شوید. امام علیه السلام نپذیرفت، نعمان همواره او را سوگند می داد تا این که امام علیه السلام فرمود: مرا به کاری که تمایل ندارم وامی داری، اینک حدیثی را که مادرم فاطمه برایم نقل کرده برای تو یاد آور می شوم، فاطمه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: هر فردی به نشستن بر پشت چهارپا و بستر خوابش و نماز گزاران در خانه اش سزاوارتر است مگر این که امام جماعتی باشد که مردم از او درخواست اقامه نماز جماعت کنند. بنابراین، شما جلو مرکب سوار شو و مرا پشت سر خود سوار کن.

نعمان عرضه داشت: فاطمه علیها السلام راست فرموده ولی زمانی که پدرم در قید حیات بود از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برایم روایت کرد که حضرت در این خصوص فرمود: مگر این که صاحب مرکب اجازه دهد، وقتی نعمان این حدیث را برای امام علیه السلام نقل کرد، حضرت جلو مرکب و نعمان پشت سر او سوار شد. (۲)

ص: ۲۸۶

۱- ((۱)). دلائل الامامه/۵.

۲- ((۲)). فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی ۳۰۱ به نقل از دولابی.

۷. احمد بن یحیی اودعی، از جباره بن مغلس، از عیید بن وسیم، از حسین بن حسن، از مادرش فاطمه دخت امام حسین علیه السلام از پدرش، از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده که فرمود: کسی که با دست آلوده به چربی بخوابد کسی جز خود را نکوهش نکند.

۸. احمد بن یحیی صوفی، از عبد الرحمان بن دبیس، از بشیر بن زیاد، از عبد الله بن حسن، از مادرش، از فاطمه زهرا علیها السلام روایت کرده که فرمود:

هرگاه دو سپاه ستم پیشه با یکدیگر درگیر شوند، خداوند از آن ها دست می کشد، بنابراین مهم نیست کدامیک پیروز شوند و هرگاه سربازان و سپاهیان دو ستمکار با یکدیگر در آویزند، ستمکارترین آن ها از بین می رود.

۹. آن جا که فاطمه زهرا علیها السلام زنان شایسته را توصیف می کند می فرماید:

برای زنان بهتر است که مردان را نبینند و مردان نیز آنان را مشاهده نکنند. (۱)

۱۰. امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش محمد بن علی، از پدر ارجمندش علی بن حسین، از پدر بزرگوار خود حسین بن علی، از مادر گرامی اش حضرت زهرا علیها السلام دخت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده که فرمود: وقتی آیه شریف صدا کردن پیامبر رای میان خود، مانند صدا کردن دیگران قرار ندهید (۲) نازل شد فاطمه علیها السلام فرمود: هیبت پیامبر مرا گرفت او را پدر، صدا بزنم، از این رو، بدو عرض کردم:

ای رسول خدا! پیامبر رو به من کرد و فرمود: دخترم! این آیه شریفه درباره تو و خاندانت نازل نشده، تو از من و من از توام، این آیه درباره جفای پیشگان مغرور و متکبر، نازل شده است، شما به من بگو: پدر! زیرا این کلمه دوست داشتنی تراست و خدا را بیشتر خشنود می کند، آن گاه پیشانی ام را بوسه زد و با آب دهان مبارک خود به بدنم کشید، از آن پس هیچ گاه به استعمال

ص: ۲۸۷

۱- (۱). حلیه الاولیاء ۴۰/۲.

۲- (۲). نور ۶۳/۱.

بوی خوش نیازمند نشدم. (۱)

۱۱. فاطمه زهرا علیها السّلام فرمود: کسی که عبادات خالصانه اش نزد خدا بالا رود، خداوند برترین موهبتی را که به مصلحت دنیا و آخرت وی است بر او فرو می فرستد.

۱۲. لیث بن ابو سلیم، از عبد الله بن حسن، از مادرش فاطمه دخت امام حسین علیه السّلام از پدر بزرگوارش حسین علیه السّلام، از مادرش فاطمه دخت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده که فرمود:

«خيارکم ألینکم مناکب، و أکرهم لنسائهم»؛ (۲)

بهترین فرد شما کسی است که تواضع و فروتنی اش در برخورد با مردم بیشتر است و ارزشمندترین مردان کسانی اند که به زنانشان احترام می گذارند.

۱۳. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از یارانش پرسید، تعریف زن چیست؟ عرض کردند: زن، عورت است. فرمود:

زن چه زمانی به خدای خود نزدیکتر است؟ از پاسخ در ماندند، وقتی فاطمه علیها السّلام این سخن را شنید فرمود:

«أدنی ما تكون من ربّها أن تلزم قعر بیتها»؛

آن گاه که زن برای انجام امور زندگی در خانه خود می ماند، از هر لحظه به خدا نزدیک تر است.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

«إنّ فاطمه بضعة منّی»؛ (۳)

به راستی که فاطمه پاره تن من است.

۱۴. در حدیثی طولانی از آن مخدّره نقل شده که فرمود:

ص: ۲۸۸

۱- (۱). مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۲۰.

۲- (۲). فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی ۱/۲۷۳، در برخی منابع این روایت از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نقل شده است.

۳- (۳). بحار الانوار ۴۳/۹۲.

ای رسول خدا! سلمان از وضعیت لباس من در شگفت شد، سوگند به کسی که تو را به حق برگزید، پنج سال است زیرانداز من و علی پوست گوسفندی است که روزها روی آن به شترمان علف می دهیم و شب هنگام روی آن می خوابیم و بالش هایمان از پوست و داخل آن ها با لیف خرما پر شده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: سلمان! دخترم فاطمه از دیگر زنان پیشی گرفته است. (۱)

۱۵. از علی بن حسین بن علی علیهما السلام روایت شده فرمود:

روزی شخص نابینایی اجازه خواست خدمت فاطمه علیها السلام برسد، فاطمه خود را از او پنهان ساخت، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود: فاطمه جان! او که تو را نمی بیند، چرا خود را از او پنهان کردی؟ عرضه داشت: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم! اگر او مرا نمی بیند من او را می بینم و بوی زن را استشمام می کند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: گواهی می دهم که تو پاره تن من هستی. (۲)

۱۶. یزید بن سنان، از حسن بن علی واسطی، از بشیر بن میمون واسطی، از عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت: مادرم فاطمه دخت امام حسین علیه السلام از فاطمه زهرا علیها السلام دخت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برایم نقل کرد و گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای امام حسن و امام حسین معوذتین می نوشت (آن ها را در پناه خدا قرار می داد) و همانند سوره ای که از قرآن بدان ها می آموخت، این کلمات را به آن ها یاد می داد و می فرمود: از شر هر شیطان و حشره، و از شر هر چشم بدخواه و حسود به کلمات تامه الهی پناه می جویم. (۳)

۱۷. از حضرت زهرا علیها السلام روایت شده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شب هنگام وقتی بستم را برای خواب گسترده بودم بر من وارد شد و فرمود: فاطمه جان! تا چهار کار را انجام نداده ای به بستر خواب مرو. نخست: قرآن را ختم کرده

ص: ۲۸۹

۱- (۱). عوالم المعارف ۱۳۰/۱۱.

۲- (۲). ملحقات احقاق الحق ۲۵۸/۱۰.

۳- (۳). الذریه الطاهره، از ابن حماد انصاری دولابی: ۱۴۹ چاپ جامعه مدرسین قم.

باشی، دوم: پیامبران را شفیع خود قرار دهی، سوم: مؤمنان را از خود خرسند کرده باشی، چهارم: حج و عمره انجام داده باشی، این مطالب را فرمود و مشغول نماز شد، من صبر کردم تا نمازش تمام شد عرض کردم: ای رسول خدا! شما دستور به انجام چهار چیز دادید که من در این لحظه قادر بر انجام آن ها نیستم! حضرت لبخندی زد و فرمود: دخترم! هرگاه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را سه بار خواندی، گویی یک ختم قرآن خوانده ای و هرگاه بر من و پیامبران پیش از من صلوات و درود فرستی، همه ما در قیامت شفیع تو خواهیم بود و هر زمان برای مؤمنان طلب آمرزش نمایی، همه آنان از تو خشنود خواهند شد و هرگاه گفتی: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر، در حقیقت حج و عمره انجام داده ای (۱).

۱۸. فاطمه زهرا علیها السلام در حدیثی طولانی به پدر بزرگوارش عرضه داشت:

پدر! فدایت شوم سبب گریه ات چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم این دو آیه را که جبرئیل بر او نازل کرده بود برایش یاد آور شد:

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ؛ (۲)

دوزخ میعادگاه همگی آن هاست* دارای هفت در است و برای هر دری گروه معینی از آنان تقسیم شده اند.

فاطمه زهرا علیها السلام با شنیدن این آیات از فرط ناراحتی روی زمین افتاد و همواره می گفت: وای، وای بر کسانی که وارد آتش دوزخ شوند. (۳)

ص: ۲۹۰

۱- (۱). خلاصه الاذکار/ ۷۰.

۲- (۲). حجر/ ۴۳-۴۴.

۳- (۳). بحار الانوار ۲۰۳/۸.

۱. دو خطبه ای که از وجود مقدس حضرت زهرا علیها السلام نقل کردیم در راستای بیان انقلاب خجسته پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و آینده آن و جاهلیت قبل از بعثت مبارک آن حضرت و پی آمدهای انحراف رهبری اسلامی از مسیر صحیح خود، بیانگر دوراندیشی و گستردگی افق اندیشه آن بزرگ بانوست.

می سزد دیگر بار آن خطبه ها با دقت مورد بررسی قرار گیرد.

۲. در مورد اخبار غیبی، از فاطمه صغری دخت امام حسین علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از جدّه اش فاطمه زهرا علیها السلام دخت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به من فرمود: هفت تن از فرزندانم در ساحل فرات به خاک سپرده می شوند که شهدای اولین و آخرین به پایه آنان نمی رسند. (۱)

۳. در مورد رازگویی رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم با فاطمه علیها السلام از عایشه نقل شده که گفت: فاطمه که بسیار شبیه پدر راه می رفت روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آمد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: دخترم! خوش آمدی. سپس او را سمت راست یا چپ خود نشانید و آن گاه رازی را با او در میان گذاشت، فاطمه گریست. من به او گفتم: شگفتا! رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به ویژه خواسته با تو سخن بگوید و تو گریه می کنی؟ پس از آن پیامبر به او راز دیگری گفت و فاطمه خندید: من گفتم: گریه و اندوهی این گونه نزدیک به هم ندیده بودم! از فاطمه پرسیدم رسول خدا به تو چه فرمود؟ دخت پیامبر فرمود: من راز رسول خدا را فاش نخواهم ساخت.

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم موضوع را از او جويا شدم، در پاسخ

ص: ۲۹۱

فرمود:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رازی را با من در میان گذاشت و فرمود: جبرئیل هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می کرد، ولی امسال دوبار آن را بر من عرضه نموده است، به نظر می رسد پایان عمرم فرارسیده باشد، فاطمه جان! از اهل بیتم، تو نخستین کسی هستی که به من می پیوندی و من بهترین کسی هستم که بر تو پیشی گرفته ام، بدین جهت گریستم، سپس فرمود: فاطمه جان! آیا از این خرسند نیستی که بانوی بانوان امت اسلام- و یا بانوان مؤمنان (۱)- باشی؟ و این سخن سبب لبخندم شد.

۱۹. عروه بن زبیر، از عایشه نقل کرده گفت: رسول خدا که در بستر بیمار شد، دخترش فاطمه را خواست و به او رازی گفت، فاطمه به گریه افتاد، پس از آن مطلبی به او فرمود که این بار فاطمه خندید سبب آن را از او پرسیدم، فرمود:

زمانی که گریستم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خبر رحلت خود را به من داد و گریستم و آن گاه که به من اطلاع داد از اهل بیتش من نخستین کسی هستم که به وی می پیوندم، خندان گشتم. (۲)

نمونه ای از دعاهاى زهرا عليها السلام

اشاره

فاطمه عليها السلام با فرارسیدن شب، در محراب عبادت خویش راست قامت به نماز می ایستاد و با تمام توجه رو به پروردگار خویش می آورد و به نماز و مناجات و نیایش می پرداخت و در پیشگاه ذات مقدس الهی، چونان انسانی ترسان و خوار و ذلیل و از دنیا بریده، او را می خواند و در دعایش عرضه می داشت:

ص: ۲۹۲

۱- (۱). به ظاهر، تردید از عایشه است.

۲- (۲). مسند احمد ۶/۲۸۳.

«اللهم إني أسألك قوه في عبادتك و تبصيراً في كتابك و فهماً في حكمك، اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد و لا تجعل القرآن بنا محلاً و الصراط زائلاً و محمّداً صلّى الله عليه و اله و سلم عنا مؤلياً»؛

خدایا! از تو نیروی در عبادت و بندگی و بینشی در درک آیات کتابت و فهم و درک احکام تو را خواستارم، پروردگارا! بر محمد و دودمانش درود فرست و قرآن را دور از دسترس فهم و صراط را زایل از ما و محمد را روگردان از ما قرار مده.

نیز از جمله دعاهایش:

[۱. «اللهم اجعل أول يومی هذا فلاحاً و أوسطه صلاحاً و آخره...»]

۱. «اللهم اجعل أول يومی هذا فلاحاً و أوسطه صلاحاً و آخره نجاحاً اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد و اجعلنا ممن أناب إليك فقبلته و توكل عليك فكفيته و تضرّع إليك فرحمته»؛

خدایا! آغاز این روز را رستگاری و پایانش را موفقیت و وسط آن را سعادت‌مندی قرار ده. خداوند! بر محمد و دودمانش درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که رو به سوی تو آورده و تو آنان را پذیرفته‌ای، و بر تو توکل کرده و تو آنان را کفایت نموده‌ای و به درگاهت ناله و زاری کرده و آنان را مشمول رحمت خویش قرار داده‌ای.

[۲. «اللهم إني أسألك الهدى و التقى و العفاف و الغنى و العمل...»]

۲. «اللهم إني أسألك الهدى و التقى و العفاف و الغنى و العمل بما تحبّ و ترضى، اللهم إني أسألك من قوتك لضعفنا و من غناك لفقرننا و فافتنا، و من حلمك و علمك لجهلنا، اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد و أعنا على شكرك و ذكرك و طاعتك و عبادتك يا أرحم الراحمين»؛

پروردگارا! هدایت و تقوا و پاکدامنی و بی‌نیازی و عمل به آن چه که دوست داری و

خشنود می‌گرددی را از تو خواستارم، خدایا! از تو در مقابل ناتوانیمان نیرو و قدرت و در مقابل نیازمان بی‌نیازی و برای نادانیمان دانش و بردباری خواهانیم، خدایا! بر محمد و دودمانش درود فرست و ما را بر شکر و سپاس و یاد خود و فرمانبری و عبادتت یاری فرما، ای بخشنده‌ترین بخشنده‌ها.

۳- دعای معروف نور

«بسم الله النور، بسم الله نور النور، بسم الله نور علی نور، بسم الله الذی هو مدبّر الامور، بسم الله الذی خلق النور من النور، الحمد لله الذی خلق النور من النور و أنزل النور علی الطور، فی کتاب مسطور، فی رقّ منشور، بقدر مقدور، علی نبیّ محبور، الحمد لله الذی هو بالعزّ مذکور و بالفخر مشهور و علی السراء و الضراء مشکور و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين»؛ (۱)

به نام خداوند نور، به نام خداوندی که نور در نور است، به نام خداوندی که نور بر نور است، به نام خداوندی که تدبیر امور به دست اوست، به نام خداوندی که نور را از نور آفرید، سپاس خداوندی را می‌سزد که نور را از نور پدید آورد و نور را بر کوه طور نازل فرمود در کتابی به نگارش درآمده، و در نوشتاری گشوده شده، به اندازه ای معین، بر پیامبری بزرگ، سپاس خداوندی را که به ارجمندی یاد شده و به فخر و افتخار، مشهور و در رنج و سرور، مورد شکرگزاری است. درود خدا بر سید و سالارمان محمد و دودمان پاکش باد.

ص: ۲۹۴

با این که فاطمه زهرا علیها السلام در هیجده سالگی به شهادت رسید، به گواهی تاریخ، آن مخدّره نیز مانند سایر معصومان علیهم السلام به نحو گسترده ای به تدوین و گردآوری موضوعات مربوط به اصول و مبانی دین مبین اسلام، همت گمارده است. در دیدارهایی که آن بانوی بزرگ با زنان مسلمان داشت، کلیه پرسش های آنان را پاسخگو بود، روایاتی که عموماً از آن بزرگوار رسیده، حاکی از شخصیت علمی و ادبی آن حضرت است و شاید نقل نمونه هایی ادبی که تاریخ نگاران در خصوص خطابه های آن حضرت بدان پرداخته اند به روشنی بیانگر جنبه های ادبی بسیار برجسته ای که آن بزرگوار در این سخنرانی ها به کار برده، باشد.

در این راستا دو خطبه از دخت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم نقل شده که نخستین خطابه را پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در جمع زنان و دیگری را در جمع شخصیت های مهاجر و انصار ایراد فرموده است. (۱)

ما در بیان رخدادهای پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آن دو خطبه را عیناً یادآور شده ایم. در این زمینه دکتر بستانی با تشریح این متن زیبا و هنری می گوید: «این خطبه با ستایش خدای متعال آغاز شده است، دقیقاً به سان همان شیوه ای که نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آن را بنا نهاد و امام علی علیه السلام به تشریح آن پرداخت، از این رو، فاطمه زهرا علیها السلام از یک سو در سخنان خود از شیوه خطابه پیامبر و امام علی علیه السلام بهره جسته و از سویی خود، جنبه های هنری ویژه ای را

ص: ۲۹۵

ارائه داده است.

آن بانوی بزرگ موضوعات خطبه را زنجیره وار، با حمد و ستایش و شکر و سپاس و مدح و ثنای خداوند در راستای الطاف و عنایات و صفات او و دست آوردها و موهبت های نبوت پدر بزرگوارش آغاز نموده، پس از آن متوجه موضوع اصلی شده است و با بیان فهرستی از موهبت ها و دست آوردهای معنوی و عبادی، سخنان خویش را استمرار بخشیده و بدین ترتیب، میان نبوت و دست آوردها و آثار اجتماعی آن و بین مقدمه و موضوع خطابه اش، ارتباط ایجاد کرده است و بدین سان، معماری این خطبه آتشین با طرح های مهندسی هماهنگی، ارائه گردیده است.

شیوه های هنری که زهرای مرضیه در سخنان خود بدان ها استناد جسته، دو مجموعه قابل توجه از عناصر تصویری را، با آهنگی موزون و در قالب الفاظی بسیار زیبا، متبلور ساخته که در آن عباراتی متفاوت، همگون، زنجیره وار، تکرار و سوگند به چشم می خورد... (۱)

پس از آشنایی با شخصیت ادبی زهرای أظهر علیها السّلام در نثر، به نقل نمونه ای از ادبیات شعری آن بزرگوار می پردازیم:

۱. آن گاه که پیکر مطهر نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به خاک سپرده شد، فاطمه زهرا علیها السّلام رو به انس بن مالک کرده و فرمود: انس! چگونه دلتان راضی شد، بر چهره مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خاک بریزید.

و سپس به گریه افتاد و این اشعار را در مصیبت پدر زمزمه کرد:

افق های دور، تیره و تار شد و خورشید روز تاریک و صبح و شام به شب ظلمانی مبدل گشت و به تاریکی گرایید.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم زمین اسفناک و اندوهگین است و سخت بر خود می لرزد

ص: ۲۹۶

در غم جانسوز از دست دادن پیامبر اسلام باید شرق و غرب گیتی بگریند و قبایل مضر و یمان، سزاوارند در این مصیبت اشک بریزند.

ای پیامبر آخرین! که روشنایی ات خجسته است، درود خدای فرستنده قرآن به روان پاک تو باد. (۱)

سپس مشتی از خاک قبر پدر بر گرفت و بر چشمان و صورت خود نهاد و آن گاه فرمود:

آن کس که خاک پاک قبر رسول خدا را ببوید، سزاوار است که تا پایان عمر، هیچ گونه بوی خوشی نبوید.

پدر! پس از تو آن قدر مصائب بر من فروریخت که اگر بر روزهای روشن می ریخت، به شب تیره تبدیل می شدند. (۲)

۲. نیز در مصیبت جانکاه پدر بزرگوار خویش فرموده است:

به غایبی که در زیر خروارها خاک آرمیده بر گو، آیا صدای ناله و فریادم را می شنوی.

پس از تو آن قدر مصیبت ها بر من فروریخت که اگر بر روزهای روشن می ریخت، به شب تیره تبدیل می شدند.

من در سایه حمایت محمد قرار داشتم و تا زمانی که او حامی من بود، از دشمنان و کینه توزان بیم نداشتم، او جمال و جلوه من بود

ولی امروز در برابر فرومایگان پست، سر فرود آورده ام و بیم آن دارم که بر من جفا و ستم

ص: ۲۹۷

۱- (۱). أغبر آفاق السماء و كوّرت شمس النهار و أظلم العصران فالأرض من بعد النبي كئيبه أسفا عليه كثيره الرجفان فليبه

شرق البلاد و غربها و لتبكه مضر و كلّ یمان یا خاتم الرسل المبارك ضوءه صلّى عليك منزل القرآن

۲- (۲). تاریخ الأدب العربی ۱۶۴-۱۶۵. ماذا علی من شمّ تربہ أحمد أن لا یشمّ مدی الزمان غوالیا صبت علی مصائب لو أنّها

صبت علی الأيام عدن لیالیا

و تعدی صورت گیرد که در این صورت باید ستمکاران را با چادرم از خود دور کنم.

اگر قمری، شب هنگام بر شاخه ای بگرید گریه من صبحگاهان است.

پدر! پس از تو حزن و اندوه را همدم خود و اشک را سلاح خویش قرار دادم.

آن کس که خاک پاک قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را ببوید، سزاوار است تا پایان عمر، هیچ گونه بوی خوشی نبوید. (۱)

۳- از محمد بن مفضل منقول است که گفت: از امام صادق صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم می فرمود: فاطمه علیها السلام به مسجد رسول خدا آمد و در کنار ستونی ایستاد و با این اشعار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را مخاطب ساخت.

پدر! پس از تو خبرها و گرفتاری های بغرنج و پیچیده ای رخ داد که اگر تو بودی، آن چنان بزرگ جلوه نمی کرد.

تو را چونان سرزمینی که از باران محروم است از دست دادیم و قوم تو بیچاره شده و از راه حق منحرف و واپسگرا شدند.

همین که تو از میان ما رفتی و رخ در خاک نهان کردی، عده ای از امت تو، اسرار سینه های خود را آشکار ساختند. (۲)

ص: ۲۹۸

۱- (۱). قل للمغیب تحت أطباق الثری إن كنت تسمع صرختی و ندائیا صبت علی مصائب لو أنها صبت علی الأیام صرن لیالیا قد كنت ذات حمی بظلم محمّد لا أختشی ضیما و كان جمالیا فالیوم أخشع للذلیل و أتقی ضیمی و أدفع ظالمی بردائیا فإذا بکت قمریة فی لیلها شجنا علی غص بکیت صباحیا فلاجعلن الحزن بعدک مونسی و لأجعلن الدمع فیک و شاحیا ماذا علی من شمّ تربه أحمد أن لا یشم مدی الزمان غوالیا

۲- (۲). کشف الغمّه ۱۱۵/۲ چاپ بیروت، اعیان الشیعه ۳۱۸/۱ چاپ بیروت. قد کان بعدک أنباء و هنبثه لو كنت شاهدھا لم تكثر الخطب إننا فقدناک فقد الأرض و ابلها و اختل قومک لَمَا غبت و انقلبوا أبدت رجال لنا فحوی صدورهم لما قضیت و حالت دونک الترب

یادآور شدیم که: زهرای مرضیه علیها السلام پرورش یافتهٔ مکتب دانش و تقوا بود و پی بردیم که آن مخدّره کتابی به نام «مصحف» داشت، این کتاب ویژهٔ اهل بیت بود، فاطمهٔ زهرا علیها السلام افزون بر عنایت و توجه خاص به تربیت فرزندان و خدمتکاران خویش نظیر امّ ایمن و فضّه که نزدیک به بیست سال جز با قرآن سخن نگفت، به گسترش علم و دانش و آموختن به دیگران، عنایت ویژه ای داشت، از جمله توجه آن بزرگوار به گسترش علم و دانش راویان بسیاری است که از آن مخدّره علیها السلام روایت نقل کرده اند که ذیلا به نام آن ها اشاره می شود:

۱. ابن ابی ملیکه

۲. ابو ایوب انصاری

۳. ابو سعید خدری؛

۴. ابو هریره

۵. اسماء بنت عمیس

۶. امّ کلثوم

۷. بشیر بن زید

۸. جابر بن عبد الله انصاری

۹. حسن بن علی علیه السلام

۱۰. حسین بن علی علیه السلام

ص: ۲۹۹

١١. حڪم بن ابو نعيم

١٢. ربعى بن خراش

١٣. زينب دخت ابو رافع

١٤. زينب دخت على عليه السلام

١٥. سلمان فارسى

١٦. سهل بن سعد انصارى

١٧. شبيب بن ابو رافع

١٨. عباس بن عبد المطلب

١٩. عبد الله بن حسن

٢٠. عبد الله بن عباس

٢١. عبد الله بن مسعود

٢٢. على بن ابى طالب عليه السلام

٢٣. على بن حسين عليه السلام

٢٤. عوانه بن حڪم

٢٥. فاطمه دخت امام حسين عليه السلام

٢٦. قاسم بن ابو سعيد خدرى

٢٧. هارون بن خارجه

٢٨. هشام بن محمد

٢٩. يزيد بن عبد الملك (١)

۱- (۱). مسند فاطمه از شیخ عزیز الله عطاردی ۶۰۲.۵۹۰.

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اول

بخش نخست: زهرا علیها السلام در یک نگاه ۱۹

بخش دوم: نمایی از شخصیت زهرا علیها السلام ۲۳

زهرا علیها السلام در آیات قرآن ۲۳

۱. کوثر رسالت ۲۴

۲. زهرا علیها السلام در سوره دهر ۲۶

۳. زهرا علیها السلام در آیه تطهیر ۲۷

۴. دوستی زهرا علیها السلام، پاداش رسالت ۲۹

۵. زهرا علیها السلام در آیه مباحله ۳۰

زهرا علیها السلام در نگاه رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ۳۲

زهرا علیها السلام در نگاه ائمه، صحابه، مورخان ۳۴

بخش سوم: جلوه هایی از شخصیت زهرا علیها السلام ۳۹

۱. دانش و معارف ۴۱

۲. فضایل اخلاقی ۴۳

۳. بخشش و ایثار ۴۵

۴. درجه ایمان و خداپرستی ۵۱

۵. مهر و محبت زهرا علیها السلام ۵۳

۶. مبارزات پیگیر ۵۵

ص: ۳۰۱

بخش نخست: رشد و بالندگی ۶۱

۱. شخصیت خدیجه علیها السلام ۶۱

فعالیت های بازرگانی ۶۲

۲. ازدواج پیامبر با خدیجه ۶۵

خدیجه از نگاه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۶۸

۳. آفرینش فاطمه علیها السلام ۷۱

۴. همدم مادر ۷۳

۵. ولادت پرشکوه فاطمه علیها السلام ۷۴

۶. تاریخ ولادت ۷۶

بخش دوم: مراحل زندگی فاطمه علیها السلام ۸۱

بخش سوم: زهرا علیها السلام در کنار پدر ۸۳

کودکی ۸۳

۱. فاطمه علیها السلام در شعب ۸۴

۲. وفات خدیجه علیها السلام و سال اندوه ۸۵

۳. فاطمه در بوته امتحان ۸۸

زهرا علیها السلام در کنار پدر، تا خانه همسر ۹۱

۱. هجرت زهرا علیها السلام به مدینه ۹۱

۲. خواستگاری ۹۷

۳. علی علیه السلام و خواستگاری از زهرا علیها السلام ۹۹

٤. ازدواجی آسمانی ١٠٢

٥. خطبہ عقد ١٠٣

٦. مہریہ و جہیزیہ زہرا علیہا السلام ١٠٥

٧. مقدمات عروسی ١٠٧

ص: ٣٠٢

۸. شب عروسی ۱۱۱

۹. دیدار با زهرا علیها السلام ۱۱۴

۱۰. تاریخ ازدواج ۱۱۶

ویژگی های این ازدواج ۱۱۶

از ازدواج تا رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۱۱۸

۱. زهرا در خانه همسر ۱۱۸

الف- خانه داری ۱۲۰

ب. خوشرفتاری ۱۲۶

ج. نقش مادری ۱۲۹

۲. همدوش پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۱۳۰

الف. زهرا علیها السلام پیش از فتح مکه ۱۳۰

ب. زهرا علیها السلام در فتح مکه ۱۳۴

۳. حجه الوداع ۱۳۶

۴. سفارش لحظه وداع ۱۳۹

قسمت سوم

بخش نخست: زهرا علیها السلام پس از پدر ۱۴۷

۱. ماجرای سقیفه ۱۴۷

۲. نتایج سقیفه ۱۶۱

راه کارهای حکومت ۱۶۵

نخستین راهکار: سلب توان مالی علی علیه السلام ۱۶۵

دومین راه کار: رویایی با مخالفت امام علیه السلام ۱۶۶

مخالفت های عملی ۱۶۷

۳. فدک بین پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و زهرا علیها السلام ۱۷۰

۴. غصب فدک ۱۷۳

۵. خطبه آتشین زهرا علیها السلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ۱۷۷

ص: ۳۰۳

عكس العمل خليفه ۲۰۳

دفاع امّ سلمه ۲۰۵

شكايت به على ۲۰۶

۶. اعلان قطع رابطه ۲۰۸

رمز سياسى فدك ۲۰۹

۷. امام عليه السلام و گزينش راه ۲۱۳

شيوه مسالمت آميز و نقش زهرا عليها السلام ۲۱۴

شيوه هاى مخالفت حضرت زهرا عليها السلام ۲۱۷

۸. يورش به خانه زهرا عليها السلام ۲۲۱

۹. رويارويى با زهرا عليها السلام ۲۲۸

بيان حق امامت و ظلم بر اهل بيت عليهم السلام ۲۳۰

روزهاى پايانى عمر زهرا عليها السلام ۲۳۳

بخش دوم: بيمارى و شهادت ۲۳۷

۱. فاطمه عليها السلام در بستر بيمارى ۲۳۷

۲. زهرا عليها السلام و عيادت زنان مدينه ۲۳۸

۳. خطبه دوم حضرت زهرا عليها السلام ۲۳۹

۴- عيادت ابو بكر و عمر، از فاطمه عليها السلام ۲۴۴

۵- واپسين لحظات ۲۴۶

۶. وصيت زهرا به على عليه السلام ۲۴۸

۷. نخستين تابوت در اسلام ۲۵۰

۸. آخرین لحظات عمر ۲۵۱

۹. تشییع و خاکسپاری ۲۵۴

۱۰. امام علی علیه السلام در سوک زهرا علیها السلام ۲۵۶

۱۱. نبش قبر ۲۵۸

۱۲. تاریخ شهادت ۲۶۰

ص: ۳۰۴

بخش سوم: میراث علمی زهرا علیها السلام ۲۶۳

مصحف فاطمه علیها السلام ۲۶۵

گزیده ای از مصحف فاطمه علیها السلام ۲۶۶

۱. ارزش علم و تحقیق ۲۶۶

۲. بیان جایگاه اهل بیت علیهم السلام ۲۶۹

۳. مبانی و فلسفه احکام اسلام ۲۸۱

۴. اخلاق و ادب ۲۸۴

۵. حکومت، سیاست، تاریخ ۲۹۱

نمونه ای از دعاهاى زهرا علیها السلام ۲۹۲

شخصیت علمی و ادبی زهرا علیها السلام ۲۹۵

راویان از فاطمه علیها السلام ۲۹۹

فهرست ۳۰۱

ص: ۳۰۵

سرشناسه: حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور: سبط اکبر، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام / گروه مولفان (سیدمنذر حکیم، با همکاری وسام بغدادی)؛ مترجم عباس جلالی؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۴۳۴ق. = ۲۰۱۳م. = ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: [۳۰۹] ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۴].

شابک: دوره : ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۶۴-۵۲۹-۱۴-۰۴

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۹۳.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام.

موضوع: حسن بن علی (ع)، امام دوم، ۳ - ۵۰ق -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: بغدادی، وسام

شناسه افزوده: Bagdadi, Wisam

شناسه افزوده: جلالی، عباس، ۱۳۳۴ - ، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۴].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶ ج ۴ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۰۸۹

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود پردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعل با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی پردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد‌ظله) در این میدان حساس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت، معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضد اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

*** خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نمایم این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد عباس جلالی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان و الاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل باز می شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فروبارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ ۱

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ ۲

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ ۳

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بر دمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ لِهَادٍ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را بر عهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال درخور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوشش نیاسودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- ((۱)). جمعه/۲.

۲- ((۲)). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را برعهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که در بردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را براساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ در میان شما برجای می گذارم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چندبعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلّم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزّت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به بررسی زندگی دومین پیشوای اهل بیت علیهم السلام پس از نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و چهارمین اختر سپهر عصمت و اسوه نور، امام حسن مجتبی علیه السلام می‌پردازد که تمام زندگی ارزشمندش تجسم اسلام بود. وی نواده رسول خدا و سالار جوانان بهشتی و یکی از دو یادگاری است که از دودمان نبی اکرم به یادگار مانده و از شمار خاندانی است که خداوند، پلیدی را از آن‌ها دور و آنان را پاک و پیراسته قرار داده است. این امام همام طی روزگاران، نمادی برجسته و مشعلی پرفروغ به شمار می‌آید که ایمان و پاکی و روشنایی از وجود مبارکش پرتو افکن بود.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف، بالاخص محقق حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت، «فإنه حسبنا و نعم النصیر».

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

بخش نخست امام مجتبی در یک نگاه

بخش دوم نمایی از شخصیت امام مجتبی علیه السلام

بخش سوم فضائل و جلوه هایی از شخصیت امام مجتبی علیه السلام

ص: ۱۷

امام حسن مجتبی علیه السلام در یک نگاه

وی امام ابو محمد حسن بن علی بن ابی طالب دومین پیشوای اهل بیت پس از نبی اکرم صلی الله علیه و اله و به اتفاق ناقلان حدیث، سالار جوانان بهشتی و یکی از دو یادگاری است که دودمان رسول خدا صلی الله علیه و اله از سلاله آن هاست.

این امام والاتبار از جمله چهار نور مقدسی است که رسول اکرم صلی الله علیه و اله به اتفاق آنان با مسیحیان نجران به مباحله پرداخت و در زمره پیراستگانی است که خداوند پلیدی را از آن ها دور و از نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و اله است که خداوند مردم را به دوستی و محبت آنان فرمان داده و یکی از دو امانت گرانسنگی است که هر کس بدانان چنگ زند، اهل نجات و رهایی و آن که از فرمان آن ها سرپیچی کند، به گمراهی و انحراف کشیده خواهد شد.

آن بزرگوار در دامان جد بزرگوارش نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله نشو و نما کرد و از سرچشمه زلال رسالت و اخلاق و گذشت و عفو و بخشش آن حضرت بهره مند گردید و تا آخرین لحظات عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در کنار آن حضرت به سر برد و هدایت و ادب و شکوه و جلالش را به میراث وی نهاد و شایستگی امامت و پیشوایی را که پس از پدر بزرگوارش انتظار آن می رفت، به او بخشید که بارها از این موضوع به صراحت سخن گفته بود، آن جا که فرمود:

«الحسن و الحسين امامان قاما أو قعدا، اللهم أنى احبهما فأحب من يحبهما»؛

حسن و حسین دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوا هستند، خدایا! من آن دو را دوست دارم و به دوستداران آن ها علاقه مندم.

افزون بر مجد و عظمت و اصالت، ارج و عظمت نبوت و امامت در وجود مقدس این امام گرد آمده بود؛ مسلمانان ویژگی هایی را که در جدّ بزرگوار و پدر ارجمندش مشاهده کرده بودند، در سیمای نورانی امام مجتبی نظاره گر بودند به گونه ای که دیدن وی، یادآور آن دو بزرگوار بود، به همین دلیل به وی عشق می ورزیدند و ارج و احترامش می نهادند و پس از پدر ارجمندش و در دشواری های زندگی و مشکلات امور دینی مسلمانان، تنها مرجع آنان به شمار می آمد به ویژه آن زمان که مسلمانان دستخوش حوادث و رخدادهای تلخ و مرارت باری که نظیر آن را قبلا سراغ نداشتند، گرفتار آمدند.

امام مجتبی علیه السلام در کلیه موضع گیری ها و مراحل زندگی اش که در راه خدا با آزار و اذیت و اعمال ناروای دشمنان، دست و پنجه در می افکند، برجسته ترین سمبل فضایل بلند اخلاق نبوی به شمار می آمد و به برترین درجه صبر و شکیبایی و بردباری آراسته بود تا آن جا که مروان حکم - سرسخت ترین دشمن وی - زبان به اعتراف گشود و صبر و بردباری امام مجتبی را به کوه استوار تشبیه کرد. این امام بزرگوار در عفو و گذشت و کرم و بخشش و سخاوت به گونه ای زبانزد مردم بود که وی را از سایر اهل بخشش و کرم و سخاوت، متمایز می ساخت.

امام حسن علیه السلام پس از رحلت جانسوز جدّ بزرگوارش نبی اکرم صلی الله علیه و اله تحت تربیت مادر بزرگوارش حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام و پدر ارجمندش سرور اوصیاء و پیشوای نکوسیرتان امام علی بن ابی طالب علیه السلام قرار

گرفت که این دو بزرگوار همواره با یغماگران خلافت جد امجدش در نزاع و کشمکش بودند. دیری نپایید که دومین صفحه تاریخ زندگی او با وفات جانگداز مادرش زهرای مرضیه علیها السلام ورق خورد. رنج و گرفتاری ها و پیش آمدهای ناگوار، پدر ارجمندش علی بن ابی طالب را از هر سو در احاطه داشتند و امام مجتبی در کودکی همواره نظاره گر این همه رنج و محنت و گرفتاری پدر بود و تلخی و مرارت آن ها را فرو می خورد، ولی از جنبه درک و آگاهی بر اوضاع جامعه آن روز و دگرگونی های آن، به کارهایی برتر از آن چه در آن سن از او انتظار می رفت، دست می یازید، از همین رهگذر مردم شاهد توجه و عنایت رسول خدا صلی الله علیه و اله نسبت به امام مجتبی علیه السلام بودند، آن بزرگوار از ارج و احترام خاصی میان مسلمانان برخوردار بود.

امام مجتبی علیه السلام در دوران خلافت عمر، به سن جوانی پا نهاد و در کنار پدر ارجمندش به آشنا ساختن مردم با معارف دین و حل مشکلات آنان همت گمارد.

امام حسن علیه السلام در دوران عثمان نیز در کنار پدر بزرگوارش قرار داشت و در راه پیشبرد اسلام، خالصانه تلاش و فعالیت می کرد و در جهت پایان دادن به فساد و تباهی که در دوران خلافت عثمان پیکر امت اسلامی را رنجور ساخته بود، با پدر تشریک مساعی داشت. امام علی علیه السلام نیز مانند دیگر صحابه- از نحوه عملکرد عثمان و کارگزارانش ناخرسند بود، ولی به کشته شدن او رضایت نمی داد، به همین دلیل خود و فرزندان در این راستا مواضعی اصلاحگرانه و حکیمانه اتخاذ کردند ولی حاشیه نشینان عثمان با دست نکشیدن از شیوه خود به متشنج ساختن اوضاع ادامه داده و غیرمستقیم مردم را به کشتن عثمان تحریک کردند و امام علیه السلام تا آن جا که دستورات الهی اجازه

می داد در آرام کردن اوضاع تلاش کرد.

امام مجتبی علیه السّلام در تمام عرصه هایی که پدر بزرگوارش به ایراد سخن می پرداخت و اقداماتی که انجام می داد در کنار آن حضرت و در تمام جنگ های آن بزرگ مرد، در رکاب پدر حضور داشت و آن گاه که معرکه سخت در گرفته و بحرانی می شد از پدر ارجمندش درخواست اجازه حضور در میدان کارزار و ادامه جنگ می نمود، ولی امیر مؤمنان علیه السّلام از بیم این که مبادا با شهادت فرزندانش حسن و حسین علیه السّلام دودمان نبی اکرم صلی الله علیه و اله از میان برود، بر عدم شرکت آن دو در جنگ و نبرد تأکید می ورزید.

امام حسن علیه السّلام تا آخرین لحظات حیات پدر، در کنار آن بزرگوار قرار داشت، رنج و محنتی که پدر ارجمندش از مردم عراق می دید او را نیز رنج می داد و با نگرانی های وی نگران می شد. او با چشم خود می دید که معاویه مبلغان خود را برای ناسزاگویی به پدر والا مقامش علی علیه السّلام در سراسر کشور پراکنده ساخته و فرماندهان سپاه پدرش را با پول و مقام فریب داده و توانسته بیشتر آن ها را از اطراف امام علیه السّلام پراکنده سازد تا آنجا که امام علی علیه السّلام برای جدایی از آنان از خدای خویش آرزوی مرگ یا شهادت می کند [آری؛ او] سرانجام به فیض شهادت نائل آمد و امام حسن علیه السّلام میان آن همه فشارها و سختی ها و بین مردم کوفه ای - که دست از یاری پدرش شسته - و باقیمانده قوای خوارج و جنگ طلبی های شامیان، تنها ماند.

با تصریح امیر مؤمنان علیه السّلام به خلافت و جانشینی فرزندش امام مجتبی و تسلیم میراث نبوت به وی، مردم کوفه و مهاجر و انصار پیرامونش گرد آمده و برای احراز مقام خلافت با آن بزرگوار دست بیعت دادند. امام حسن علیه السّلام افزون بر دارا بودن دانش و تقوی و عزم و اراده و لیاقت و شایستگی خلافت،

خداوند وجود مقدس او را از هرگونه عیب و پلیدی مبرا ساخته بود. مردم کوفه و بصره در بیعت با آن امام همام بر یکدیگر سبقت گرفتند و اهل حجاز و یمن و فارس و مردم دیگر مناطقی که محبت اهل بیت را در دل داشته و با پدر بزرگوارش بیعت کرده بودند دست بیعت به امام دادند. زمانی که خبر بیعت مردم با امام مجتبی علیه السلام به معاویه و هوادارانش رسید، با تمام حيله و نیرنگی که در اختیار داشتند، درصدد به تباهی کشاندن بیعت و آشفته ساختن اوضاع برآمدند.

امام حسن علیه السلام پس از پدر بزرگوارش زمام امور را به دست گرفت و در آن فضای آکنده از آشوب و توطئه، به شایسته ترین شکل ممکن به اداره امور پرداخت. فرمانروایان خود را بر شهرها گمارد و آنان را به اجرای عدالت و نیکی و مبارزه با ظلم و طغیان و سرکشی سفارش فرمود و راه و روشی را که پدر ارجمندش پیموده و ادامه روش جد بزرگوارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله قلمداد می شد، پی گرفت.

با این که امام مجتبی علیه السلام از نفاق و حقه بازی معاویه و دشمنی و خصومت وی با رسالت جدش پیامبر و تلاشی که در راستای زنده کردن مظاهر جاهلیت انجام داده بود، به خوبی آگاهی داشت ولی بر ضد او اعلان جنگ نکرد، مگر پس از ارسال نامه هایی پیاپی که در آن وی را به وحدت و یکپارچگی صفوف مسلمانان فراخواند و بر او اتمام حجت نمود تا عذری برای معاویه باقی نماند.

هرچند امام حسن علیه السلام با معاویه مکاتبه کرد ولی به خوبی می دانست که معاویه نه تنها درخواست وی را پاسخ نخواهد گفت، بلکه در مورد وی موضعی بی شرمانه تر از موضع گیری گذشته او در مورد پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السلام خواهد داشت. به ویژه که معاویه در توطئه های خود بر ضد پدر

ارجمند امام مجتبی، به پیروزی های موقتی دست یافته بود. امام حسن علیه السلام به خوبی آگاهی داشت که اگر معاویه راهی برای حيله و نیرنگ نیابد، قطعاً از موضع قدرت وارد خواهد شد. بنابراین، امام مجتبی علیه السلام می بایست برای جهانیان از تمام حقد و کینه ها، دشمنی ها و حيله و نیرنگ نهانی خاندان بنی امیه در مورد پیامبر اکرم و اهل بیت آن بزرگوار علیهم السلام و اسلام و مسلمانان، پرده بردارد.

معاویه نظر به ارتباط قوی خود با بسیاری از فرماندهان سپاه امام حسن علیه السلام کاملاً مطمئن بود که زمینه این کار برای او مهیاست. چنان که کوشید تا امام علیه السلام را با اعطای زر و سیم بفریبد و خلافت را پس از او در دست گیرد و افکار عمومی را به انحراف بکشانند. ولی موضع امام علیه السلام در برابر تهدیدهای معاویه هیچ گونه تغییری نیافت و معاویه دریافت که امام حسن علیه السلام در موضع گیری اصولی خویش سخت پایدار است. از این رو، برای نبرد با امام به تدارک تجهیزات پرداخت و مطمئن بود که جنگ به سود وی پایان خواهد پذیرفت و امام مجتبی علیه السلام و نیروهای مخلص و وفادارش کشته شده و یا به اسارت در خواهند آمد، ولی پیروزی و ظفیری این چنین، از توجیهی شرعی که معاویه تلاش می کرد آن را به رخ توده مسلمانان بکشد، برخوردار نبود. به همین دلیل معاویه ترجیح داد خود را درگیر جنگ با امام حسن علیه السلام ننماید و در این راستا به حيله و نیرنگ و دروغ پردازی و خرید مردم و پراکنده ساختن سپاهیان امام علیه السلام متوسل شد و امام علیه السلام پس از آن که اکثریت سپاه و فرماندهانش از یاری وی دست برداشتند، و تنها گروه اندکی از خاندان و یاران وفادار حضرت با او باقی مانده بودند، چاره ای جز گزینش راه صلح و آشتی با معاویه ندید. به همین سبب آن بزرگوار در آن فضای پرالتهاب، برای

جلوگیری از آشفتگی بیشتر اوضاع، از خلافت چشم پوشید. بنابراین، گزینش صلح از ناحیه امام علیه السلام در جهت تحقق منافع و اهداف برجسته و بلند آیین مقدس اسلام، در اوج حکمت و دوراندیشی آگاهانه سیاسی صورت می پذیرفت.

امام حسن علیه السلام پس از اجرای صلح با معاویه از ناحیه آن دسته از پیروان و هواداران خویش که جام صبرشان از جور و ستم معاویه لبریز شده بود، به شدت مورد نکوهش قرار گرفت با این که شرایط بسیار دشواری که امام علیه السلام را مجبور به پرهیز از جنگ و کناره گیری از قدرت نمود، بر بیشتر آنان پوشیده نبود و بسیاری از بزرگان و سران مسلمانان با آگاهی از حقد و کینه بنی امیه نسبت به اسلام و مبلغان و دعوتگران وفادار آن و آشنایی با تلاش هایی که امویان در راستای زنده کردن انواع مظاهر جاهلیتی که توسط اسلام منکوب شده بود، داشتند حادثه صلح را ضربه ای سخت و سهمگین بر پیکر مسلمانان تلقی کردند.

ولی امام علیه السلام با صلح مشروطی که برقرار کرد به معاویه میدان داد تا از حقیقت طرح های جاهلی خود پرده بردارد و ماهیت وی را به توده مسلمانان ناآگاه، بشناساند. از همین رهگذر تا آن زمان که این صلح و آشتی کوس رسوایی سیاست حيله گرانه ای را که معاویه در برابر دشمنانش سپر خویش قرار داده بود به صدا درآورد، برای امام علیه السلام به عنوان یک پیروزی به شمار می آمد و آن گاه که معاویه خود، در آشکار شدن حقیقت انحراف آمیزش ایفای نقش کرد، در واقع طرح و برنامه امام علیه السلام به موفقیت دست یافت. زیرا معاویه صریحا اعلان داشت که مبارزه و جنگ او، جنبه دینی ندارد، بلکه برای دست یابی به حکومت و سلطه گری به مسلمانان، دست به این کار زده است و

در آینده به هیچ یک از مواد پیمان نامه وفادار نخواهد ماند.

معاویه با این اعلان و اقدامات بعدی که در راستای سرکوب خط و مشی امام علی علیه السلام و فرزندان نیک خصال وی و کشتن برجسته ترین یاران و علاقه مندان به وی انجام داد، پرده از چهره زشت و تنفرآمیز اموی بر گرفت و امام حسن علیه السلام با این که از محور و مرکز حکومت فاصله داشت، مسئولیت حفظ و حراست از خط و مشی پدر را عهده دار شد. هواداران خویش را تحت نظارت در آورد و با رهنمودهای خود و بسیج این نیروها در برابر خطرات تهدیدآمیز، به تقویت آن ها پرداخت و در این راستا نقشی فوق العاده مؤثر و مثبت ایفا نمود و همین کار سبب شد که از ناحیه دشمنان، بیشتر زیر نظر بوده و در تنگنا قرار گیرد.

تلاش های پیاپی و مکرری که برای سوء قصد و ترور امام علیه السلام صورت می گرفت حاکی از بیم و هراس معاویه از وجود آن حضرت که به عنوان قدرتی ابرازگر عواطف و احساسات مردم و آگاهی رو به رشد آنان مطرح بود، به شمار می آمد و چه بسا این قدرت می توانست خطر شورش بر ضد بنی امیه را نیز همراه داشته باشد از این رو، اگر گفته می شود صلح امام حسن علیه السلام مقدمه حقیقی انقلاب برادر بزرگوارش حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام بر شمار می آمد. سخنی بسیار بجاست.

امام مجتبی علیه السلام جهاد و مبارزه بزرگ خویش را که در آن شرایط دشوار به مراتب برتر از جهاد و مبارزه با شمشیر تلقی می شد، با شهادت مظلومانه خود به وسیله زهری که به دست سرسخت ترین دشمنانش به او خورانده شد، تکمیل ساخت. سلام و درود بر او در آن روز که پا به عرصه وجود نهاد و آن روز که فرشته شهادت را در آغوش کشید و در آن روز که دیگر بار زنده برانگیخته خواهد شد.

نمایی از شخصیت امام حسن مجتبی علیه السلام

۱. بیان جایگاه امام مجتبی علیه السلام در قرآن

مسلمانان در بیان هیچ موضوعی مانند فضایل اهل بیت علیه السلام و مقام برجسته علمی و معنوی آنان و برخورداری آن ها از مجموعه کمالاتی که خدا اراده فرموده بشریت بدان ها آراسته گردد، تا این پایه همسو و هماهنگ نبوده اند.

این یکدلی و اتفاق نظر به بخشی از اصول و مبانی، از جمله: بیان صریح قرآن در مورد جایگاه ویژه اهل بیت علیهم السلام برمی گردد. قرآن کریم به صراحت، اهل بیت را از هرگونه پلیدی پیراسته گردانده و آنان را همان نزدیکان نبی اکرم صلی الله علیه و اله تلقی کرده که دوستی و محبت آنان پاداش رسالتی است که خدای متعال به بشریت ارزانی داشته و نیک خصلانی اند که خالصانه از خدا فرمان بردند و از عذاب او هراسیدند و به ترس و بیم خدا در دل، آراسته گشتند و خدا نیز بهشت جاودان و رهایی از عذاب خویش را برای آنان ضمانت فرمود.

امام حسن مجتبی علیه السلام بی تردید از شمار اهل بیته است که از پلیدی، پاک و پیراسته اند. آن بزرگوار به صریح آیه مباحله که در ماجرای مباحله رسول خدا صلی الله علیه و اله با مسیحیان نجران نازل گردید، فرزند رسول اکرم صلی الله علیه و اله به شمار می آید و قرآن کریم یاد این حادثه تاریخی را در آیه ۶۱ سوره مبارکه آل عمران جاودانه ساخت.

فَمَنْ حَيَّجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا لَجَأَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛ (۱)

هرگاه پس از علم و دانشی که به تو رسیده کسانی با تو به دشمنی و ستیز برخیزند بدان ها بگو: بیاید ما و شما، فرزندان و زنان و نفوس خویش را فراخوانده و سپس یکدیگر را نفرین نموده و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

ارباب حدیث به طرق گوناگون روایت کرده اند که شأن نزول این آیه شریف در مورد اهل بیت علیهم السلام که عبارتند از: رسول اکرم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گشته و منظور از کلمه «ابناء» در این آیه بی تردید امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.

رسول خدا صلی الله علیه و اله در این رخداد تاریخی تصریح کرده جمعی که همراه به اتفاق آنان مباحله انجام داد برترین انسان های روی زمین و گرامی ترین آن ها در پیشگاه خدایند. به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله همراه با آنان به مباحله پرداخت و کشیش نجران نیز به این واقعیت اذعان نموده و گفت: «من امروز با چهره هایی روبه رو هستم که اگر از خدا درخواست کنند کوهی را از جا برکند، این کار را عملی خواهد ساخت.» (۲)

این ماجرا نیز همانند آیه شریف بر مقام والا و جایگاه بلند و فضیلت و برتری آنان دلالت دارد و در پیشگاه خدا و رسول او محبوب ترین آفریدگان به شمار آمده و هیچ یک از جهانیان در فضیلت و مقام و منزلت، به پایه

ص: ۲۸

۱- (۱). آل عمران/ آیه ۶۱.

۲- (۲). نور الابصار ۱۲۲-۱۲۳، به تفسیرهای جلالین، روح البیان، کشاف، بیضاوی، رازی، و صحیح ترمذی ۱۶۶/۲، سنن بیهقی ۶۳/۷، صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه، مسند احمد ۸۵/۱ و مصابیح السنه ۲۰۱/۲ مراجعه شود.

قرآن کریم در مورد عصمت کسی غیر از پیامبر اکرم جز اهل بیت آن بزرگوار که خداوند اراده فرمود آنان را از هرگونه پلیدی پیراسته گرداند، (۱) به صراحت سخن نگفته است. هر چند مسلمانان در خصوص داخل بودن همسران پیامبر در معنا و مفهوم اهل بیت، به اختلاف پرداخته اند ولی در این که علی و زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در مقصود این آیه مبارکه داخل اند، هیچ گونه اختلافی ندارند. (۲)

از این جا می توانیم به راز نهان و خوب دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام و پای بندی به خط و مشی آنان پی ببریم و به گفته صریح قرآن، دوستی و محبت آن ها را بر دیگران ترجیح می دهیم. (۳) زیرا عصمت اهل بیت علیهم السلام به هنگام وجود جریان های گوناگون و خواسته های مختلف، بهترین دلیل بر این است که نجات و رهایی، در پیروی از این گرانمایگان است. کسانی که خداوند آنان را از پلیدی پیراسته، مردم را به ساحل نجات رهنمون می شوند و پیروانشان، از غرق شدن و هلاکت رهایی خواهند یافت.

ابن عباس از نبی اکرم صلی الله علیه و اله روایت کرده وقتی آیه الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى نازل شد برخی مسلمانان، مقصود آیه شریف را از نزدیکانی که اطاعتشان بر

ص: ۲۹

۱- (۱). احزاب/ آیه ۳۳.

۲- (۲). به تفسیر کبیر فخر رازی، تفسیر نیشابوری، صحیح مسلم ۳۳/۲، خصائص نسایی ۴، مسند احمد ۱۰۷/۴، سنن بیهقی ۱۵۰/۲، مشکل الآثار ۳۳۴/۱، مستدرک حاکم ۴۱۶/۲ و اسد الغابه ۵۲۱/۵ مراجعه شود.

۳- (۳). خدای متعال در سوره شورا آیه ۳۳ خطاب به پیامبر خود می فرماید قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ بگو جز محبت و دوستی نزدیکانم از شما پاداشی نمی خواهم و در سوره سبأ آیه ۴۷ فرموده است (مَنْ سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوْ لَكُمْ؛ هرگونه پاداشی را از شما درخواست کرده ام، از آن شما باشد).

مسلمانان واجب بود، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جویا شدند، حضرت در پاسخ فرمود:

منظور آیه از نزدیکان، علی و فاطمه و فرزندان آنان [حسن و حسین اند].

قرآن کریم در سوره مبارک دهر در بیان عظمت اهل بیت و اخلاصی که اطاعت و عباداتشان مقرون بدان بوده، به تشریح علل و اسباب این برتری و فضیلت پرداخته و می فرماید:

إِنَّمَا نُنْطِعُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا* فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَاهُمْ نَصْرَهُ وَ سُورًا* وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا؛ (۱)

ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و خواستار هیچ گونه پاداشی از شما نیستیم* ما از پروردگار خویش در آن روز عبوس و سخت، بیمناکیم* خداوند آنان را از شر آن روز نگاه می دارد و آن ها را در حالی که شاد و مسرورند، پذیرا می شود* و در برابر صبر و بردباری، بهشت و لباس های حریر بهشتی بدان ها ارزانی می دارد.

بنا به نقل بیشتر مفسران و محدثان، این سوره مبارک پس از بیمار شدن حسن و حسین علیهما السلام در حق اهل بیت نازل شد که امام علی علیه السلام نذر کرد به شکرانه بهبودی آن دو بزرگوار سه روز روزه بگیرد. از این رو، اعضای خانواده پس از بهبودی فرزندان، به نحو بایسته ای به نذر خود وفا کردند، و فایده برخوردار از برجسته ترین انواع ایثار و از خود گذشتگی که در حقشان این آیات نازل شد:

إِنَّ الْمَأْتِرَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا* يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا؛

ص: ۳۰

۱- (۱). در ذیل آیه مودت به تفسیر کبیر، طبری و در المنثور مراجعه شود.

به یقین، نیکان از جامی خواهند نوشید که با عطر دلپذیری آمیخته است* از چشمه ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند* آنان به نذر خود وفا می کنند و از آن روز که شرّ و عذابش گسترده است بیمناکند.

خداوند به پاس این ایثار و از خود گذشتگی و وفای به عهد، در آخرت نعمت های فراوانی به آنان مبذول و تا قیامت پیشوایی و امامت مسلمانان را در دنیا بدانان ارزانی داشته است.

۲. جایگاه امام حسن علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و اله

پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و اله از نوادگانش حسن و حسین علیهما السلام به اوصافی یاد کرده که حاکی از مقام و منزلت والای آنان نزد اوست، از جمله این که آن دو بزرگوار:

الف- گل های بوستان نبی اکرم در دنیا و گل های خوشبوی وی میان این امتند. (۱)

ب- امام حسن و امام حسین برترین انسان های روی زمین اند. (۲)

ج- آن دو، سالار جوانان بهشتی اند. (۳)

د- آن ها دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوا به شمار می آیند. (۴)

ه- آن دو بزرگوار از عترت و اهل بیت پیامبرند که تا قیامت از قرآن جدایی ندارند و امتی که بدانان چنگ زند، هرگز به گمراهی دچار نگردد. (۵)

ص: ۳۱

۱- (۱). صحیح بخاری ۱۸۸/۲، سنن ترمذی ۵۳۹.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۶۷/۱.

۳- (۳). سنن ابن ماجه ۵۶/۱۴، ترمذی ۵۳۹.

۴- (۴). مناقب ابن شهر آشوب ۱۶۳/۳ به نقل از مسند احمد و جامع ترمذی و سنن ابن ماجه و دیگران.

۵- (۵). جامع ترمذی ۵۴۱، مستدرک حاکم ۱۰۹/۳.

و- این دو امام همام در شمار اهل بیته اند که برای کشتی نشستگان خود نجات از غرق شدن را ضمانت می کنند. (۱)

ز- آن دو، از جمله افرادی اند که جدّ بزرگوارشان در حق آنان فرمود:

«النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق و أهل بيتي أمان لأهل الأرض من الاختلاف»؛

ستارگان، سبب امنیت زمینیان از هلاکت و اهل بیت من موجب مصونیت ساکنان زمین، از اختلافند.

ح- از یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله فراوان نقل شده که از آن حضرت شنیده اند درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

«اللهم أنك تعلم أنني أحبهما (۲) فأحبهما و أحب من يحبهما»؛ (۳)

خدایا! تو به خوبی از علاقه من به آن دو آگاهی. بنابراین، تو نیز آنان و دوستدارانشان را مورد محبت خویش قرار ده.

از سلمان فارسی نقل شده که از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنید می فرمود:

«الحسن و الحسين إبنای، من أحبهما أحبني و من أحبني أحبني الله و من أحبني الله أدخله الجنة و من أبغضهما أبغضني و من أبغضني أبغضه الله و من أبغضه الله أدخله النار»؛ (۴)

حسن و حسین فرزندان منند، هر کس آنان را دوست بدارد، دوستدار من است و هر کس مرا دوست بدارد، خدا دوستدار اوست و آن کس که مورد محبت خدا باشد، او را وارد بهشت می گرداند و کسی که آن دو را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته و آن کس که مرا به خشم آورد، خدا بر او خشم می گیرد و هر کس خداوند به او خشمگین گردد، او را وارد دوزخ می کند.

ص: ۳۲

۱- (۱). حلیه الاولیاء ۳۰۶/۴.

۲- (۲). خصائص نسایی ۲۶/

۳- (۳). سنن ترمذی ۵۳۹.

۴- (۴). مستدرک حاکم ۱۶۶/۳.

ط-انس می گوید: «از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسیدند: کدامیک از اعضای خاندان شما نزدتان محبوب تر است؟ فرمود: «حسن و حسین» و همواره به دخترش فاطمه می فرمود: «فرزندانم را نزد من فرا خوان». وقتی فاطمه آن ها را نزد پیامبر می آورد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آن دو را می بوسید و در آغوش می کشید. (۱)

ی-ابو حازم از ابو هریره روایت کرده که گفت: با چشم خود دیدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که دانه خرما را می مکد، آب دهان حسن و حسین را می مکید. (۲)

۳. جایگاه وی از نگاه معاصران

الف- جابر از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده که فرمود:

خداوند، من و علی را در عرش به صورت دو نور آفرید و دو هزار سال قبل از آفرینش آدم ذات مقدسش را تسبیح و تقدیس می کردیم، وقتی خداوند آدم را آفرید ما را در صلب وی قرار داد و سپس از صلبی پاک به رحمی پاک انتقال داده تا در صلب ابراهیم جای داد، آن گاه از صلب ابراهیم به صلبی پاک و رحمی پاک منتقل کرد تا در صلب عبدالمطلب مقرر داشت، سپس آن نور در صلب عبدالمطلب جدا گشت دو سوم آن در صلب عبد الله و یک سوم آن در صلب ابو طالب قرار گرفت، پس از آن، نوری از من و علی در فاطمه گرد آمد و بدین ترتیب، حسن و حسین دو نور از نور پروردگار جهانیان اند. (۳)

ب- معاویه به مجلسیان خویش گفته بود: به نظر شما آن که از ناحیه پدر و مادر و مادر بزرگ و پدر بزرگ و عمو و عمه و دایی و خاله، از همه برتر است کیست؟

ص: ۳۳

۱- (۱). سنن ترمذی ۵۴۰.

۲- (۲). مناقب ابن شهر آشوب ۱۵۶/۳.

۳- (۳). نزهة المجالس ۲۰۶/۲.

گفتند: امیر المؤمنین بهتر می داند.

معاویه دست حسن بن علی علیه السّلام را گرفت و گفت: وی، از همه برتر است چرا که پدرش علی ابن ابی طالب، مادرش فاطمه دخت پیامبر، پدر بزرگ و جدش رسول خدا، مادر بزرگش خدیجه، عمویش جعفر، عمه اش دختر ابو طالب، دایی اش قاسم بن محمد و خاله اش زینب دختر نبی اکرم صلی الله علیه و اله است. (۱)

ج- معاویه جای دیگر نیز در برابر عمرو عاص و مروان حکم و زیاد بن ابیه که به نیای خود فخر و مباهات فراوان می کردند، به این واقعیت اعتراف کرد و برای این که بینی آنها را به خاک بمالد، امام حسن بن علی را حاضر کرد و امام علیه السّلام بر سخنان ناروای آن ها در مورد بنی هاشم خط بطلان کشید. وقتی از مجلس بیرون رفت، معاویه گفت: مگر می سزد بر کسی که جدش رسول خدا، سرور اولین و آخرین و مادرش فاطمه بانوی بانوان جهانیان است، فخر و مباهات کنم؟ و سپس به حاضران گفت: به خدا سوگند! اگر مردم شام از این ماجرا آگاه شوند، روزگارمان سیاه است... (۲)

د- روزی مقدم بر معاویه وارد شد، معاویه بدو گفت: خبر داری حسن بن علی از دنیا رفته؟

مقدم با شنیدن این جمله، کلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ...) بر زبان آورد.

معاویه پرسید: آیا تو فقدان حسن بن علی را مصیبت می دانی؟

مقدم در پاسخ گفت: چرا مصیبت ندانم در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و اله او

ص: ۳۴

۱- (۱). عقد الفرید ۲۸۳/۳.

۲- (۲). المحاسن و الاضداد ۹۰، چاپ مصر ۱۳۲۴ هـ.

را در کودکی روی زانوی خود می نشاند و می فرمود:

«هذا مَنِّي و حسين من عليّ رضي الله عنهما»؛ (۱)

حسن از من است و حسین از علی

ه- عبد الله بن عمر در پاسخ به پرسش مردم عراق گفت: شگفتا! عراقیان می پرسند اگر شخصی در حال احرام مگسی بکشد چه حکمی دارد؟ در صورتی که هم اینان فرزند دخت نبی اکرم صلی الله علیه و اله (امام حسین) را به شهادت رساندند با آن که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده بود:

«هما ريحانتاي من الدنيا؛ (۲) (یا) ريحانتاي من هذه الامه»؛ (۳) این دو (حسن و حسین علیهما السّلام) دو گل خشبوی من از این [دنیایند یا] این که فرمود: [دو گل خشبوی من از این امت هستند.

و- ابو هریره همواره می گفت: هرگاه امام حسن علیه السّلام را دیدم اشکم جاری شد، زیرا با چشم خود دیدم رسول اکرم صلی الله علیه و اله دهانش را بر دهان حسن قرار می داد و سه بار می فرمود:

«اللهم إني أحبه فأحبه و أحب من يحبه»؛ (۴)

خدایا! من او (حسن) را دوست دارم تو نیز او و دوستدارانش را دوست بدار.

ابو هریره می افزاید: از آن زمان که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و اله با حسن چنین رفتاری کرد، همواره بدو علاقه مندم.

(۵)

ز- وقتی مروان حکم سرسخت ترین دشمنان امام حسین علیه السّلام در تشیع پیکر پاک امام مجتبی علیه السّلام و حمل جنازه اش شرکت جست امام حسین علیه السّلام با شگفتی به او فرمود: «تو که دلش را خون کردی چگونه جنازه اش را حمل می کنی؟» در پاسخ گفت: آن کارها را در حق کسی روا داشتم که صبر و

ص: ۳۵

۱- (۱). مسند احمد ۱۳۲/۴، چاپ مصر ۱۳۱۳ ه

۲- (۲). صحیح بخاری ۱۸۸/۲.

۳- (۳). سنن ترمذی ۵۳۹.

۴- (۴). مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر ۱۰/۷، چاپ دار الفکر ۱۴۰۵ ه.

۵- (۵). نور الابصار ۱۷۱.

بردباری اش با کوه ها برابری می کرد. (۱)

ح- ابو الأسود دثلی درباره امام مجتبی می گوید: وی شخصیتی پیراسته بود و میان عرب از برجسته ترین دودمان و بخشنده ترین خاندان به شمار آمده و از سرشتی پاک برخوردار بود. (۲)

ط- عمرو بن اسحاق می گوید: حسن بن علی تنها کسی است که هرگاه با من آغاز سخن کند دوست دارم همواره سخن بگویم و ساکت نماند و هیچ گاه نشنیدم وی کلمه ناسزایی بر زبان آورد. (۳)

ی- عبد الله بن زبیر گفته است: به خدا سوگند! زنان، نظیر حسن بن علی علیه السلام را در شکوه و وقار و مقام و منزلت والا، نزاده اند (۴).

ک- وقتی برادرش محمد حنفیه بر سر قبرش ایستاد تا در سوگش سخن بگوید، اظهار داشت: (برادرم حسن!) همان گونه که در زندگی موجب عزت و سربلندی ما بودی، با شهادت پشت ما را شکستی، بهترین روحی بودی که کفن تو آن را دربر گرفت و بهترین کفن، کفنی بود که پیکر عزیزت را در خود جای داد، چرا از چنین عظمتی برخوردار نباشی در صورتی که تو طریق هدایت رهپویان و پیشوای تقوای پیشگان و چهارمین در گرانمایه اصحاب کسای؟

ای ابو محمد! خداوند تو را در جوار رحمت خویش قرار دهد، دست قدرت الهی به تو غذای تقوا خوراند و از پستان ایمان شیر نوشیدی و در پرتو مکتب اسلام پرورش یافته و در زندگی و پس از مرگ، پاک و پیراسته بودی

ص: ۳۶

۱- (۱). تهذیب التهذیب ۲/۲۹۸.

۲- (۲). حیاة الامام الحسن ۲/۲۴۷.

۳- (۳). بحار الانوار ۴۳/۳۵۸.

۴- (۴). البدایه و النهایه ۸/۳۷.

هرچند دل‌هایمان در فراق و جدایی ات اندوهبار است. (۱)

ل- ابا عبد الله الحسين عليه السلام در کنار مرقد مطهر برادر اظهار داشت:

«رحمك الله يا ابا محمّد! ان كنت لتباصر الحق مظانّه و تؤثر الله عند التداحض في مواطن التقيّه بحسن الرويّه و تستشفّ جليل معازم الدنيا بعين لها حاقره و تفيض عليها يدا طاهره الأطراف، نقيّه الأسره و تردع بادره غرب أعدائك بأيسر المؤونه عليك، و لا غرو فانت ابن سلاله النبوه و رضيع لبان الحكمه، فيالي روح و ريحان و جنّه نعيم، أعظم الله لنا و لكم الأجر عليه، و وهب لنا و لكم حسن الأسي عنه»؛ (۲)

ای ابو محمد! رحمت و درود خدا بر تو باد. این تو بودی که حقیقت را دیدی و شناختی و در برابر باطل گرایان با رفتاری نکو و مبارزه ای پنهانی راه خدا را برگزیدی. دنیا و زیبایی ها و ناگواری هایش را به دیده تحقیر نگریستی و با دستی پاک و خاندانی پیراسته در دنیا زیستی و از آن گذشتی و بر فریبکاری ها و خیانت های دشمنان به آسانی دست رد نهادی و پاسخ گفتی و این مایه شگفتی نیست، زیرا تو از دودمان رسالتی و از پستان حکمت شیر نوشیده و اکنون به سوی روح و ریحان و بهشت پر از نعمت الهی پر کشیده ای خدای متعال پاداش تو و ما را در این مصیبت جانکاه بزرگ دارد و به ما صبر و بردباری عنایت فرماید.

۴. جایگاه امام مجتبی علیه السلام از نگاه اندیشمندان و تاریخ نگاران

الف- حافظ ابو نعیم اصفهانی از اندیشمندان قرن پنجم درباره امام مجتبی علیه السلام می گوید: وی سالار جوانان و اصلاحگر نزدیکان و علاقه مندان،

ص: ۳۷

۱- (۱). مروج الذهب ۷/۳.

۲- (۲). حياه الامام الحسن ۴۴۰/۲.

شبهه و محبوب دل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، هم پیمان تقوای پیشگان، چهارمین اختر اصحاب کساء فرزند بانوی بانوان، حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما است.

ب- ابن عبد البرّ درباره او گفته است: کدام فرد را می توان والا-تر از کسی دانست که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را سرور و سالار نامیده است. رضوان و رحمت خدا بر او (امام مجتبی) باد که انسانی بردبار، پروا پیشه و اندیشمند بود. ورع و تقوا و فضل و دانشش، او را به رها ساختن خلافت و دنیا واداشت تا به اجر و پاداش الهی دست یابد و خود فرمود: از آن زمان که به سود و زیان خود پی بردم، علاقه مند نبودم رهبری امت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به گونه ای که حتی قطره خونی بر زمین بریزد، به دست گیرم. (۱)

و- حافظ ابن کثیر دمشقی درباره اش گفته: ابو بکر و عمر از او تجلیل به عمل آورده و به عظمت یاد می کردند و به وی ارج و احترام قائل بوده و او را دوست می داشتند و همواره به او می گفتند: فدایت گردیم. و ابن عباس هنگام سوار شدن امام حسن و امام حسین بر مرکب، رکاب آن دو بزرگوار را می گرفت و آن را برای خود نوعی نعمت تلقی می کرد و هرگاه آن دو طواف خانه خدا انجام می دادند مردم برای ابلاغ سلام و درود خود به آن بزرگواران پیرامون آن ها به نحوی ازدحام می کردند که گویی می خواستند دیوارهای کعبه را درهم بشکنند.

د- حافظ ابن عساکر شافعی در مورد امام مجتبی علیه السلام گفته است: آن

ص: ۳۸

۱- (۱). استیعاب ۳۸۵/۱، چاپ مصر ۱۳۸۰، اگر سلطنت و حکومت برای به پاداری احکام الهی در زمین باشد، رها کردن آن را زهد و ورع نمی توان دانست، این که امام حسن (ع) از خلافت و حکومت گذشت، چون مسئولیت شرعی امام در آن شرایط چنین اقتضایی داشت.

بزرگوار نواده رسول اکرم صلی الله علیه و اله و گل بوستان وی و یکی از سروران جوانان اهل بهشت است... (۱)

ه- حافظ سیوطی می گوید: [امام مجتبی] نواده رسول خدا و گل بوستان وی و به گفته صریح پیامبر آخرین جانشین او و پنجمین اختر اصحاب کساء به شمار می آید... (۲)

و- محمد بن اسحاق درباره امام حسن علیه السلام می گوید: پس از نبی اکرم در مجد و عظمت، کسی به رتبه امام حسن مجتبی علیه السلام نرسید. (۳) بیرون خانه اش فرشی برای امام گسترده می شد هرگاه حضرت از خانه خارج می شد و جلوس می فرمود به احترام آن بزرگوار هیچ کس از آن مسیر عبور نمی کرد و بدین ترتیب راه بسته می شد، امام علیه السلام به مجرد اطلاع از این وضعیت به پا می خاست و وارد منزل می شد و آن گاه عبور و مرور مردم آغاز می شد. در راه مکه او را دیدم پیاده حرکت می کرد و در آن مسیر هرکس امام را مشاهده می کرد به احترامش از مرکب خود پیاده می شد و پای پیاده راه می پیمود حتی سعد بن ابی وقاص را دیدم به احترام او پیاده حرکت می کرد. (۴)

ز) محمد بن طلحه شافعی درباره آن حضرت گفته است: خداوند به وی هوشی فزاینده و سرشار عنایت کرد تا در مشکلاتی که فرا روی اش قرار داشت، اهدافش را روشن سازد و بدو اندیشه ای نافذ بخشید که به اصلاح پایه و ارکان آیین الهی پردازد و وجود مبارکش را از انواع علوم و معارف آکنده ساخت. (۵)

ص: ۳۹

۱- (۱). مختصر تاریخ دمشق ۵/۷.

۲- (۲). تاریخ الخلفاء ۷۳.

۳- (۳). به مناقب ابن شهر آشوب ۱۴۸/۲ مراجعه شود.

۴- (۴). الحسن المجتبی ۱۳۹ به نقل از مناقب ۱۴۸/۲.

۵- (۵). مطالب السنوول ۶۵.

ح-سبط ابن جوزی در مورد امام مجتبی می گوید:وی از برجسته ترین انسان های اهل کرم و بخشش و از اندیشه ای درخشان برخوردار بود و رسول اکرم صلی الله علیه و اله شدیداً به او عشق می ورزید. (۱)

ط-ابن اثیر در حق او گفته است:[امام مجتبی]سالار جوانان اهل بهشت و گل خوشبوی بوستان نبی اکرم و شبیه آن بزرگوار بود،رسول خدا صلی الله علیه و اله او را حسن نامید و او چهارمین درّ گرانمایه اصحاب کساء به شمار می آید. (۲)

ص:۴۰

۱- (۱). تذکره الخواص ۶۵.

۲- (۲). اسد الغابه ۹/۲.

اشاره

فضائل و جلوه هایی از شخصیت امام مجتبی علیه السلام

عبادت

الف-مفضّل از امام صادق علیه السلام از پدرش از جد بزرگوارش روایت کرده که فرمود:

حسن بن علی بن ابی طالب پرستشگرترین، زاهدترین و برترین فرد دوران خویش به شمار می آمد، پیاده و گاهی پای برهنه به حج می رفت، هرگاه از مردن و قبر و قیامت و رستخیز و عبور از پل صراط یاد می کرد، می گریست و زمانی که حضور در پیشگاه خدای متعال را متذکر می شد فریادی برمی آورد و از بیم آن عرصه از هوش می رفت و هرگاه در پیشگاه خدای عز و جل به نماز می ایستاد بندبند اعضایش می لرزید و هر زمان از بهشت و دوزخ یاد می کرد از بیم، چون مار گزیده به خود می پیچید، از خداوند درخواست بهشت می کرد و از آتش دوزخ به او پناه می جست و هرگاه قرآن تلاوت می کرد و به جمله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا!** ای ایمان آورندگان) می رسید عرضه می داشت: **لبيك اللهم ليبيك**. همواره در یاد و ذکر خدا دیده می شد.

از همه راستگوتر و خوش بیان تر بود...

ب- هر وقت آن بزرگوار وضو می گرفت اعضای بدنش می لرزید و رخسارش به زردی می گرایید. چگونگی عارض شدن چنین حالتی بر او را از آن حضرت جویا شدند در پاسخ فرمود:

بر آن کس در پیشگاه پروردگار عرش به ایستد رواست که رنگ چهره اش زرد و بندبند اعضایش به لرزه درآید.

ج- امام مجتبی هر زمان به در مسجد می رسید سر مبارکش را بالا می گرفت و به پیشگاه خدا عرضه می داشت:

خدایا! میهمان تو به آستانت آمده. ای خدای نیکی بخش! گنهکاری به درگاهت رو آورده، ای کریم! با زیبایی های فضل و کرم از گناهان زشتم درگذر. (۱)

د- آن حضرت از نماز صبح که فراغت می یافت هر چند به انجام اموری می پرداخت ولی تا طلوع خورشید، سخن نمی گفت.

ه- از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

امام مجتبی علیه السلام فرمود: شرم دارم، خدا را دیدار کنم و پیاده به زیارت خانه اش نرفته باشم، از این رو، وی بیست بار پیاده از مدینه رهسپار مکه شد. (۲)

و- از علی بن جذعان منقول است که گفت: حسن بن علی علیه السلام دوبار، تمام اموال و سه بار نیمی از دارایی اش را در راه خدا بخشید به گونه ای که یک لنگه نعلین و کفش خود را به بینوا می داد و یک لنگه آن را نگاه می داشت. (۳)

دعاهای گوناگونی از امام مجتبی علیه السلام روایت شده که مجموعه ای از معارف و آداب نیایش با ذات مقدس باری تعالی و خشوع و کرنش در برابر عظمتش را در خود جای داده که به نمونه هایی از آن دعاها اشاره می کنیم:

امام علیه السلام عرضه می دارد:

«اللهم أنتك الخلف من جميع خلقك و ليس في خلقك خلف مثلك،

الهي من أحسن فبرحمتك و من اساء فبخطيئته فلا الذی احسن استغنى عن

ص: ۴۲

۱- (۱). مناقب ۱۸۰/۳، بحار ۳۳۹/۴۳.

۲- (۲). مناقب ۱۸۰/۳، بحار الانوار ۳۳۹/۴۳.

۳- (۳). همان.

ردفك و معونتك و لا الذی أساء استبدل بك و خرج من قدرتك.

الهی بك عرفتک و بك اهتدیت الی أمرک و لو لا انت لم أدر ما انت، فیا من هو هكذا و لا هكذا غیره صلّ علی محمد و آل محمد و ارزقنی الاخلاص فی عملی و السعه فی رزقی.

اللهم اجعل خیر عملی آخره و خیر عملی خواتمه و خیر أيامی یوم القاک.

الهی اطعتك و لك المته علی فی احبّ الأشياء إلیك: إلیمان بك و التصدیق برسولك. و لم اعصك فی ابغض الأشياء إلیك: الشرك بك و التکذیب برسولك، فاغفر لی ما بینهما یا ارحم الراحمین؛^(۱)

خدایا! از میان آفریدگانت تنها جانشین تویی و چون تو جانشینی میان آنان وجود ندارد.

خدایا! آن کس که عمل نیک انجام داد با رحمت تو بدان توفیق یافت و آن کس که مرتکب گناه شد با خطای خودش بدان دست یازید. بنابراین، نه آن کس که کار نیک انجام داده از پشتیبانی و حمایت تو بی نیاز است و نه کسی که از او بدی سر زده دیگری را به جای تو برگزیده و از تحت قدرتت خارج گشته است.

خدایا! به وسیله خودت تو را شناختم و به واسطه ذات مقدست به دستوراتت راه یافتم و اگر خود نبودى هیچ گاه تو را نمى شناختم. اى كسى كه داراى این صفات هستى و دیگران از آن برخوردار نیستند بر محمد و خاندانش درود فرست و اخلاص در عمل و روزی فراوان برایم مقرر فرما.

خدایا! پایان کارم را ختم به خیر گردان و بهترین روزهایم را روز دیدار با خودت قرار ده.

خدایا! از تو فرمان بردم و به عطای محبوب ترین اشیا نزد خود که ایمان به تو و

ص: ۴۳

تصدیق پیامبرت بود، بر من منت نهادی و در تنفر آميز ترين اشياء که شرک به تو و تکذيب رسول گرامی ات بود از فرمانت سرپیچی نکردم. پس ای مهربان ترين مهربانان! گناهانی را که در این میان از من سرزده بر من ببخشای.

ابن کثیر آورده: امام مجتبی علیه السلام هر شب که به خانه های همسرانش می رفت سوره مبارک کهف را با خود می برد و همواره در بستر خویش قبل از خوابیدن، تلاوت می نمود. (۱)

بردباری و گذشت

امام حسن مجتبی علیه السلام، به بردباری فوق العاده ای معروف بود و بزرگترین دلیل بر آن، صبر و شکیبایی آن بزرگوار بر پی آمدهای صلحش با معاویه بود که همواره با پدر ارجمندش امیر مؤمنان علیه السلام در کشمکش و طی آن به ناحق بر مسند حکومت تکیه زده بود. امام حسن علیه السلام پس از ماجرای صلح، از ناحیه بهترین یاورانش آماج انواع سرزنش ها قرار گرفت و با گذشت و بردباری با آنان روبرو گردید و در راه خدا انواع جور و جفا از آنان دید ولی برای رضای خدا آن ها را تحمل نمود.

نقل شده روزی مروان حکم برای مردم در حضور امام مجتبی از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد کرد و به وی ناسزا گفت، این خبر به امام حسین علیه السلام رسید و نزد مروان آمد و گفت: فرزند زن کبود چشم! تو به علی ناسزا می گویی؟! او سپس خدمت برادرش حسن رسید و عرضه داشت: [برادر!] این انسان خبیث به پدرت دشنام می دهد و تو می شنوی و خاموش نشسته و به او اعتراض

ص: ۴۴

۱- (۱). به البدایه و النهایه ۴۲/۸، چاپ دار احیاء التراث العربی ۱۴۰۸ مراجعه شود.

نمی کنی؟!

امام مجتبی علیه السّلام در پاسخ برادر فرمود: به فردی که مسلط بر اوضاع است و هرچه بخواهد می گوید و هر کار بخواهد انجام می دهد، چه بگویم؟ منقول است روزی مروان حکم امام مجتبی علیه السّلام را دشنام داد وقتی سخنش پایان یافت امام حسن علیه السّلام فرمود:

اگر آن چه را گفتمی راست است خداوند پاداش راستگویی ات را بدهد، و اگر دروغ می گویی خداوند دروغت را کیفر دهد و کیفر الهی به مراتب سخت تر از بازخواست من است. روایت شده روزی یکی از غلامان حضرت خیانتی انجام داد که سزاوار کیفر بود و حضرت دستور به تنبیه او داد.

غلام عرضه داشت. مولای من! قرآن می فرماید: (وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ؛ آنان که از گناه مردم در می گذرند).

حضرت فرمود: «از تو گذشتم»

غلام عرض کرد: (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ خداوند نیکوکاران را دوست دارد).

امام علیه السّلام در برابر خواسته غلام فرمود: «تو در راه خدا آزاد هستی و حقوقت را دو برابر قبل خواهم پرداخت.» (۱)

مبّرّد و ابن عایشه نقل کرده اند: مردی شامی حضرت را سواره دیدار کرد و به ناسزاگویی وی پرداخت. امام حسن علیه السّلام او را پاسخ نداد و سکوت کرد وقتی ناسزاگویی آن مرد پایان یافت امام علیه السّلام جلو آمد و بر او سلام کرد و لبخندی زد و فرمود:

ای پیرمرد! تصور می کنم غریبه هستی و گویی امر بر تو مشتبه شده، اگر بخواهی از تو

ص: ۴۵

راضی باشیم،راضی خواهیم شد،اگر چیزی بخواهی می دهیم،اگر راهنمایی خواسته باشی راهنمایی ات می کنیم،اگر مرکبی خواستی سواری می گردانیم،اگر گرسنه ایی،تو را سیر می گردانیم،اگر عریانی لباس می پوشانیم اگر نیازمندی بی نیازت خواهیم گرداند،اگر رانده شده ای پناهت می دهیم،اگر نیازی داری آن را برآورده خواهیم ساخت،اگر بار و بنهٔ سفرت را به منزل ما بیاوری و تا هنگام رفتن،مهمان باشی برایت مناسب تر است،زیرا ما از خانهٔ وسیع و جاه و مال فراوانی برخورداریم».

مرد با شنیدن سخنان حضرت به گریه افتاد و عرضه داشت: گواهی می دهم که شما جانشین خدا در زمین هستی و خداوند بهتر از هر کس می داند رسالت خویش را در چه خاندانی قرار دهد،تو و پدرت منفورترین آفریدگان خدا نزد من بودید،ولی اکنون محبوب ترین آفریدگانش پیش من هستید. (۱)

جود و بخشش

سخاوت واقعی این است که انسان بذل و بخشش را به انگیزهٔ خیر و احسان را به انگیزهٔ احسان انجام دهد و این صفت در برترین شکل و برجسته ترین مفاهیم آن در وجود مبارک ابو محمد امام حسن مجتبی علیه السلام تبلور داشت به همین دلیل به کریم اهل بیت لقب گرفت.

امام مجتبی علیه السلام تا آن جا برای مال و دارایی ارزشی قائل بود که گرسنه ای را سیر کند یا عریانی را بپوشاند یا به فریاد محرومی برسد و یا با آن،بدهی فرد بدهکاری را پردازد.حضرت برای پذیرایی از مهمانان خود،دیگ های بزرگی برای پختن غذا تدارک دیده بود و دربارهٔ آن بزرگوار گفته اند:هیچ گاه در پاسخ

ص: ۴۶

به امام مجتبی علیه السلام گفته شد: چرا هیچ گاه فقیری را مأیوس بر نمی گردانی؟ حضرت پاسخ داد:

من خود، دست نیاز بر درگاه خدا دارم و به الطافش امیدوارم، به همین دلیل شرم دارم از این که خود فقیر باشم و فقیری را مأیوس بر گردانم، خدای بزرگ مرا عادت داده که نعمت های فراوانش را بر من ارزانی دارد و من نیز او را عادت داده ام نعمت هایش را به مردم ببخشم می ترسم اگر از عادت دست بردارم خداوند نیز عادتش را از من باز دارد و از نعمت هایش محروم گرداند. ۱

روزی بر غلام سیاهی گذارش افتاد که قرص نانی مقابل خود نهاده و لقمه ای از آن را خود می خورد و لقمه ای را پیش سگی که نزدش بود می افکند، امام علیه السلام سبب این کار را از او پرسید، غلام عرضه داشت: شرم دارم که خود غذا بخورم و به این حیوان غذا نخورانم.

امام علیه السلام در این غلام صفت پسندیده ای دید از این رو، علاقه مند شد وی را بر این کار پسندیده اش، پاداش دهد لذا به او فرمود: همین جا باش تا نزدت بازگردم. حضرت نزد مولای وی آمد و غلام و باغی را که در آن کار می کرد از مولایش خریداری نمود و بدین وسیله غلام را آزاد و آن باغ را به ملکیت او درآورد. ۲

روایت شده یکی از کنیزکان امام مجتبی دسته گلی به حضرت هدیه کرد، امام علیه السلام بدو فرمود: تو در راه خدا آزاد هستی. آنس او را به این کار نکوهش کرد، امام علیه السلام فرمود:

«أدبنا الله فقال تعالى: وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَاَحْسِنُوا بِأَحْسَنِ مِثْلِهَا (١) و كان احسن منها اعتاقها»؛ (٢)

ما تربیت یافتگان مکتب الهی هستیم، خداوند فرمود: هر گاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن تحیت بدهید بنابراین، بهتر از دسته گلی که او هدیه کرد، آزادی اوست.

از جمله فضایل بلند اخلاقی آن بزرگ مرد این بود که هر گاه باغ و بستانی از کسی خریداری می کرد و سپس فروشنده اش به فقر و تنگدستی دچار می شد، حضرت باغ را با پولش به وی برمی گرداند.

روزی بینوایی نزدش آمد و از تهیدستی اش شکوه کرد، اتفاقاً آن روز حضرت چیزی در اختیار نداشت و این امر بر او دشوار آمد و از برگرداندن او شرم داشت، رو به فقیر کرد و فرمود: تو را به موضوعی راهنمایی می کنم که از آن طریق نیازت برآورده شود، مرد بینوا عرضه داشت: فرزند رسول خدا! چه موضوعی؟

حضرت فرمود: دختر خلیفه از دنیا رفته و پدرش در غم او فوق العاده اندوهگین است و از هیچ کس تسلیت مناسبی نشنیده تو نزد خلیفه برو و با این کلمات به او تسلیت بگو وی نیاز تو را برآورده خواهد ساخت، عرضه داشت: آن کلمات را به من بیاموز تا آن ها را به خاطر بسپارم.

حضرت فرمود: به او بگو: «الحمد لله الذي سترها بجلوسك على قبرها و لم يهتكها بجلوسها على قبرك»؛ خدای را سپاس که دخترت را مستور داشت و تو بر قبرش نشستی و حرمتش را هتک نکرد که او بر مزار تو بنشیند.

ص: ۴۸

۱- (١). نساء، آیه ۸۶.

۲- (٢). مناقب ابن شهر آشوب ۲/۲۳، حیاة الامام الحسن ۱/۳۲۲ به نقل از خوارزمی.

مرد فقیر این کلمات را به خاطر سپرد و نزد خلیفه آمد و با همان عبارات به او تسلیت گفت و بدین وسیله حزن و اندوه خلیفه برطرف شد و دستور داد به او جایزه دهند و سپس از او پرسید: این کلمات از خودت بود؟ گفت: خیر، از سخنان امام حسن علیه السلام خلیفه گفت: راست گفتی، آن حضرت خاستگاه سخن شیوا و فصیح است و سپس فرمان داد تا جایزه دیگری نیز به او بدهند. (۱)

امام حسن مجتبی علیه السلام قبل از آن که محرومان و بینویان، نیاز خود را ابراز کنند و لب به ستایش وی بکشایند نیاز آن ها را برطرف می ساخت تا خواری و ذلت پریش بر آنان نمودار نشود. (۲)

فروتنی و پارسایی

تواضع و فروتنی، دلیل کمال و ارج و عظمت نفس آدمی تلقی شده و بر بزرگی و عظمت انسان می افزاید، امام حسن علیه السلام در اخلاق نکو و پسندیده اش، از پدر و جدّ بزرگوارش پیروی می کرد و در این راستا تاریخ، موارد زیادی را ثبت نموده که به فضائل بلند اخلاقی آن حضرت اشاره دارد، از جمله:

الف) روزی امام مجتبی علیه السلام سوار بر مرکب بر جمعی تهیدست گزارش افتاد که روی زمین نشسته و پاره های نانی پیش روی خود نهاده و می خوردند.

وقتی چشمشان به امام مجتبی افتاد عرضه داشتند: فرزند رسول خدا! بفرماید از غذای ما تناول کنید، حضرت از مرکب فرود آمد و فرمود: «ان الله لا يحبّ المستکبرین»؛ خداوند متکبران را دوست ندارد و با آنان شروع به خوردن کرد تا همگی سیر شدند و به برکت وجود امام علیه السلام غذا هم چنان باقی بود، سپس امام

ص: ۴۹

۱- (۱). نور الابصار ۱۳۵-۱۳۶.

۲- (۲). همان ۳۲۵، حیاة الامام الحسن ۱/۳۲۵.

حسن علیه السلام آنان را به میهمانی خود فراخواند و از آن ها پذیرایی نمود و لباس نو بر اندامشان پوشاند. (۱)

ب) روزی بر جمعی از کودکان که مشغول غذا خوردن بودند، گذشت.

حضرت را برای خوردن غذا همراه خود دعوت کردند. امام علیه السلام دعوت آن ها را اجابت کرد و پس از غذا خوردن، آنان را به منزل خویش دعوت کرد و مورد بذل و بخشش خود قرار داد و فرمود:

دست فراتر، از آن هاست زیرا آنان غیر از آن چه به من خوراندند چیزی در اختیار نداشتند ولی آن چه را ما بدانان دادیم، در اختیار داشتیم. (۲)

امام مجتبی علیه السلام به یاد جهان آخرتی که خدا آن را برای بندگان پروا پیشه اش مهیا کرده بود، از لذایذ دنیوی و رزق و برق آن چشم پوشید. از جمله مواردی که نمودار زهد و پارسایی آن بزرگوار تلقی می شد می توان بی رغبتی وی به خلافت را نام برد که برای رضای خدا از آن گذشت. زمانی اهمیت این از خود گذشتگی برای ما روشن می شود که ملاحظه کنیم تا چه پایه معاویه در پی رسیدن به تاج و تخت تلاش می کرد و برای دست یابی به قدرت، از کاربرد تمام شیوه های ضد اخلاقی فرونگذارد، در صورتی که می بینیم امام حسن علیه السلام تنها برای جلوگیری از خونریزی مسلمانان، از خلافت کناره می گیرد.

از دیگر جلوه های زهد و پارسایی امام مجتبی علیه السلام ماجرای مدرک بن زیاد است. وی می گوید: روزی در باغ و بستان ابن عباس به سر می بردیم، ابن عباس به اتفاق امام حسن و امام حسین علیهما السلام بدان جا آمدند و در آن باغ گشت و

ص: ۵۰

۱- (۱). عوالم العلوم ۱۲۳ به نقل از مناقب ۱۸۷/۳.

۲- (۲). حیاة الامام الحسن ۳۱۳/۱ به نقل از صبان در حاشیه نور الابصار ۱۶۶.

گذار کرده سپس بر لب جویباری نشستند. امام حسن علیه السلام به من فرمود: مدرک! غذایی هم برای خوردن داری؟ عرض کردم: آری؛ به سرعت رفتم و قرص نانی و مقداری نمک و دو دسته پیازچه خدمت حضرت آوردم و امام از آن ها تناول کرد و سپس فرمود: مدرک! چه غذای مطبوعی بود؟ پس از آن که امام غذا میل کرد برای آنان بهترین انواع غذا را آوردند، امام حسن علیه السلام رو به مدرک کرد و بدو فرمان داد غلامان را فراخواند و برایشان غذا بیاورد، مدرک آنان را صدا زد و از آن غذا خوردند و امام حتی لقمه ای از آن ها نخورد، مدرک به امام عرضه داشت: چرا شما از این غذا تناول نفرمودید؟ حضرت پاسخ داد: «إِنَّ ذَاكَ الطَّعَامَ أَحَبُّ عِنْدِي»؛ (۱) غذایی را که قبلا برایم آوردی بیشتر دوست داشتم.

ص: ۵۱

۱- (۱). مختصر تاریخ دمشق ۲۱/۷، چاپ دار الفکر.

بخش نخست رشد و بالندگی بخش دوم مراحل زندگی بخش سوم زیر سایه جد و پدر

ص: ۵۳

اشاره

رشد و بالندگی

ولادت

بنا به صحیح ترین گفته تاریخی، امام مجتبی علیه السلام در نیمه ماه رمضان سال سوم هجری در شهر مدینه پا به عرصه وجود نهاد. پدر بزرگوارش علی علیه السلام در ماه ذیحجه سال دوم هجری با فاطمه زهرا علیها السلام ازدواج نمود و امام حسن مجتبی نخستین فرزند زهرا به شمار می آید. ۱

چگونگی ولادت

از جابر روایت شده گفت: وقتی امام حسن علیه السلام از مادرش فاطمه متولد شد رسول اکرم صلی الله علیه و اله بدانان دستور داده بود نوزاد را در پارچه ای سفید بپیچند، ولی او را در پارچه زردی پیچیده بودند فاطمه علیها السلام به علی عرضه داشت برای نوزادمان نامی برگزین. علی علیه السلام فرمود: من در نامگذاری فرزندم از رسول خدا صلی الله علیه و اله پیشی نمی گیرم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله با ورود به خانه زهرا نوزاد را گرفت و بوسه زد و زبان خود را در دهان او قرار داد و امام حسن زبان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله را می مکید. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بدانان فرمود: مگر به شما نگفته

بودم این نوزاد را در پارچهٔ زرد نیچید؟! آن گاه حضرت خود پارچهٔ سفیدی خواست و نوزاد را در آن پیچید و پارچهٔ زرد را به کناری افکند و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت و پس از آن به علی علیه السلام فرمود:

نوزاد را چه نامیده ای؟ عرضه داشت: من در نامگذاری او بر شما پیشی نخواهم گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: من نیز در نام نهادن فرزندم بر پروردگار خویش پیشی نمی گیرم از این رو، فرمود: خدای عز و جل اینک به جبرئیل وحی نمود که برای محمد فرزند پسری متولد شده، نزدش فرود آی و سلام مرا به او ابلاغ کن و از ناحیهٔ من و خود به وی تهنیت گفته و بدو بگو: نسبت علی به تو، نظیر نسبت هارون به موسی است، بنابراین، نوزاد خود را به نام پسر هارون نامگذاری کن. جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و اله نازل شد و از ناحیهٔ خدای عز و جل و خود، به او تهنیت و شادباش گفت و سپس اظهار داشت: خدای عز و جل تو را فرمان می دهد او را به نام پسر هارون نامگذاری نما، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: نام پسر هارون چه بوده؟ جبرئیل عرضه داشت: نام وی شبر بوده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: زبان من که عربی است او را چه بنامم؟ عرضه داشت: او را حسن نامگذاری کن و بدین ترتیب رسول خدا صلی الله علیه و اله نوزاد را حسن نامید. (۱)

جابر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت کرده که: آن حضرت امام حسن علیه السلام را به این دلیل حسن نامید که آسمان ها و زمین به احسان الهی سرپا شده اند. (۲)

آداب و رسوم ولادت

رسول خدا صلی الله علیه و اله روز هفتم ولادت امام مجتبی علیه السلام با دست مبارک خویش

ص: ۵۶

۱- (۱). معانی الاخبار ۵۷، علل الشرایع ۱۳۸، بحار الانوار ۲۴۰/۴۳ حدیث ۸.

۲- (۲). مناقب ۱۶۶/۳.

برای او گوسفندی عقیقه کرد و در دعای عقیقه فرمود:

«بسم الله، عقیقه عن الحسن، اللهم عظمها بعظمه و لحمها بلحمه و دمها بدمه و شعرها بشعره، اللهم اجعلها وفاء لمحمد و آله؛

به نام خدا، عقیقه ای از حسن، خدایا! استخوانش به استخوان نوزاد، گوشتش به گوشت وی و خونش به خون او و مویش به موی وی نثار باد، خداوندا! این قربانی را موجب نگهداری خاندان پیامبرت قرار ده.»

و حضرت یک سهم و به گفته برخی ران گوسفند عقیقه را به قابله حسن داد و از گوشت آن قربانی به همسایگان هدیه کرد و سپس سر نوزاد را تراشید و مویش را وزن نمود و هم وزن آن نقره صدقه داد. (۱)

شیر خواری

از ام الفضل، همسر عباس -عموی پیامبر صلی الله علیه و اله- منقول است که می گوید:

به پیامبر عرضه داشتم: ای رسول خدا! در خواب دیدم عضوی از اعضای بدن مبارکت در دامان من قرار گرفته است، رسول اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: خواب نیکی دیده ای. از فاطمه پسری متولد خواهد شد که سرپرستی اش را تو به عهده خواهی گرفت. وقتی امام حسن از مادر متولد شد رسول خدا صلی الله علیه و اله او را به ام الفضل سپرد و این بانوی گرامی با شیری که به فرزند خود قثم بن عباس، می داد، امام حسن علیه السلام را شیر داد. (۲)

ص: ۵۷

۱- (۱). العوالم ۲۲۲۰ به نقل از کافی ۳۳/۶، در عیون اخبار الرضا آمده است که حضرت زهرا (س) ران گوسفند و یک دینار به قابله داد.

۲- (۲). العوالم ۲۳ به نقل از بحار ۲۴۲/۴۳ و ۲۵۵ و نسخه خطی العدد القویه ۵، کشف الغمه ۵۲۳/۱.

تنها کنیه امام مجتبی علیه السلام «ابو محمد» ولی القاب آن بزرگوار بسیار بوده است از جمله: تقی، طیب، زکی، سید، سبط و ولی. حضرت به تمام این لقب ها خوانده شده و بر او اطلاق می گردید و مشهورترین لقب های آن امام همام «تقی» اما برجسته ترین و سزاوارترین لقب ها به او، لقبی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و اله وی را بدان توصیف نموده و ویژه او قرار داد و بدان موصوفش گرداند. در روایت صحیحی که راویان معتبر و مورد اعتماد از نبی اکرم نقل کرده اند. آن حضرت فرمود: «ابنی هذا، سید» از همین رو، سزاوارترین لقب های امام مجتبی علیه السلام «سید» است.

نقش انگشتر

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: نقش انگشتر حسن و حسین «حسبی الله» بوده و از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: بر انگشتر امام حسن علیه السلام «العزّه الله» منقش بوده است. (۱)

شمایل

جحیفه می گوید: من رسول خدا صلی الله علیه و اله را مشاهده کردم، حسن بن علی به او شباهت داشت. از انس نقل شده گفت: هیچ کس بیشتر از حسن بن علی به رسول خدا شباهت نداشت. (۲)

ص: ۵۸

۱- (۱). به کافی ۴۷۳/۶ و ۴۷۴، بحار ۲۵۸/۴۳، و العوالم ۲۹ مراجعه شود.

۲- (۲). کشف الغمه ۵۲۲/۱، مناقب ۱۶۵/۳، به نقل از صحیح ترمذی.

در توصیف امام حسن بن علی علیه السلام گفته شده که رخسار مبارکش سفید و آمیخته به سرخی، در چشمانش سیاهی درخشنده ای برق می زد، گونه هایش هموار بود، خط باریکی از مو بر روی شکم داشت، محاسنی انبوه، موی سرش تا نرمی گوش و گردنش مانند ابریقی از نقره می درخشید و عضلاتی ستبر داشت و فاصله شانه و بازوانش زیاد بود، میان بالا، نمکین، کسی به زیبایی اش یافت نمی شد. با رنگ سیاه خضاب می کرد، موهایش مجعد و پیچیده و بدنی در نهایت لطافت داشت. (۱)

امام مجتبی علیه السلام از ناحیه پدر و مادر و جد بزرگوار و جدّه و عمو و عمّه و دایی و خاله، برجسته ترین فرد به شمار می آمد تمام عناصر تربیتی را در برترین سطح دارا بود. زندگی اش از دوران ولادت به دست مبارک جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله خاتم پیامبران و پدر ارجمندش سرور اوصیاء و مادر گرامی اش فخر زنان جهان، صبغه و حیانی و الهی داشت. بنابراین، حسن بن علی علیه السلام در ظاهر و باطن، فرزند رسول اکرم و یگانه دانش آموخته وی و تربیت یافته مکتب وحی الهی که هدایت و رحمتش بر مردم پرتوافکن شد، به شمار می آمد.

ص: ۵۹

مراحل زندگی امام مجتبی علیه السلام

سبط اکبر امام حسن مجتبی علیه السلام، پس از شهادت پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السلام در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری منصب امامت و رهبری مسلمانان را در سی و هفت سالگی عهده دار شد. در این مرحله از زندگی خود بیش از هفت سال از عمر شریف خود را با جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و اله سپری نمود و در برهه سی ساله امامت پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السلام در کنار آن بزرگوار قرار داشت و طی این مدت با خلفای سه گانه معاصر بود و در اداره امور دولت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به شکلی فعال تشریک مساعی داشت و پس از پدر ارجمندش مشعل فروزان رهبری الهی را تا ۲۸ یا ۲۷ ماه صفر سال ۵۰ هجری که ۴۸ سال از عمر مبارک وی سپری می شد، در دست داشت. (۱)

بنابراین، زندگی این امام همام به دو بخش اساسی تقسیم می شود:

بخش نخست: زندگی وی قبل از امامت، که این بخش نیز خود به سه مرحله قابل تقسیم بندی است.

مرحله نخست: زندگی حضرت در دوران جد بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و اله.

ص: ۶۱

مرحله دوم: زندگی اش در دوران خلافت ابو بکر و عمر و عثمان.

مرحله سوم: زندگی وی در دوران دولت پدر ارجمندش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام.

بخش دوم: زندگی امام حسن علیه السلام بعد از شهادت پدر که عصر امامت وی نیز به شمار می آید و این بخش مشخصا به دو مرحله تقسیم می شود:

مرحله نخست: از بیعت مردم با امام، تا دوران صلح.

مرحله دوم: پس از صلح، تا زمان شهادت.

مراحل سه گانه نخست را در دومین بخش از قسمت دوم، به بحث و بررسی می پردازیم و تحقیق و بررسی بخش دوم را به بخشی مستقل و جداگانه اختصاص داده و وضعیت عصر و زمان حضرت و مشخصه ها و ویژگی های آن را کاملا تبیین خواهیم کرد تا از موضع گیری های صحیح امام علیه السلام قبل و بعد از صلح، چشم اندازی واقعی و منطقی ارائه داده و آن چه را این امام به حق و شجاع و بردبار، تحقق بخشید به وضوح ملاحظه کرده و پی ببریم چگونه آن بزرگوار با اتخاذ مواضع اسلامی و حرکت های اصولی خویش توانست در مهم ترین مرحله تاریخ اسلام، نقش به سزای خود را ایفا نموده و به اهداف الهی خویش که خداوند در جهت اجرا و عملی ساختن اهداف رسالت بزرگ اسلامی مسئولیت آن ها را به عنوان پیشوای معصوم بر دوش وی نهاده بود، دست یابد.

اشاره

امام مجتبی علیه السلام زیر سایه جد و پدر

در دوران رسول اکرم صلی الله علیه و اله

اشاره

امام حسن مجتبی علیه السلام در دوران حیات نبی اکرم صلی الله علیه و اله دیده به جهان گشود و مدت هفت سال و نیم از عمر شریف خود را در کنف حمایت آن بزرگوار سپری نمود. آن سال های هرچند اندک برای ساختن نمونه کوچکی از شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و اله برای امام حسن علیه السلام کافی به نظر می رسید تا شایستگی نشان بزرگی را که جد بزرگوارش بدو بخشید، بیابد. آن گاه که بدو فرمود: «اشبهت خلقی و خلقی (۱)»؛ [حسن جان] تو در شمایل و اخلاق شبیه من هستی».

پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و اله شخصیتی بود که مسئولیت هدایت و مراقبت از امت اسلامی و مسئولیت تبلیغ رسالت و اجرای آن و حمایت و پشتیبانی آینده آن را به دوش داشت و انجام این کار را با ایجاد تعهداتی لازم در این زمینه، عملی ساخت زیرا او از طریق وحی به نقش رهبری مهمی که در آینده، از این کودک نو رسیده انتظار می رفت، آگاه و بر آماده سازی وی برای

ص: ۶۳

۱- (۱). حیاة الامام الحسن ۶۷/۱، سیره الائمة الاثنی عشر حسنی ۵۱۳/۱، صلح امام حسن از فضل الله ۱۵ به نقل از غزالی در احیاء العلوم و در زمینه شباهت امام حسن به جد بزرگوارش به تاریخ یعقوبی، ۲۲۶/۲ چاپ صادر، بحار ج ۱۰، اعیان الشیعه ج ۴، علامه محقق احمدی آن را از کشف الغمه ص ۱۵۴، نقل کرده است. فصول المهمة مالکی، الاصابه ۳۲۸/۱، کفایه الطالب ۲۶۷، تهذیب تاریخ ابن عساکر ۲۰۲/۴، ینابیع الموده ۱۳۷، تاریخ الخلفاء ۱۲۶-۱۲۷، التنبیه و الاشراف ۲۶۱.

ایفای این نقش، مأموریت داشت. بدین ترتیب که این کودک را به گونه ای بی مانند و متناسب با مسئولیت های بزرگ وی تربیت کند و آن بزرگوار را در زمینه ارشاد و رهبری مسلمانان شایستگی لازم ببخشد. آن جا که رسول اکرم صلی الله علیه و اله به امام حسن علیه السلام فرمود: «اشبهت خلقی و خلقی» خود، نشان شایستگی و سزاواری امام علیه السلام به آن منصب الهی به شمار می آید که همان وراثت رسالت و خلافت نبی اکرم صلی الله علیه و اله پس از خلافت وصی او علی بن ابی طالب علیه السلام تلقی می شود.

یکی از مسئولیت های پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ایجاد فضای مناسب برای امتی بود که آن را ملزم می ساخت در راستای حفظ رهبری الهی خویش، هیچ گاه به تلاش هایی که در جهت ربودن حق مشروعش انجام می پذیرفت، تن در ندهد و برای پرهیز از تباهی ارکان و پایه هایی که دیدگاه های اعتقادی و سیاسی اش بر آن استوار بوده و اسلام سعی در ژرفا بخشیدن و تحکیم آن در نهاد مسلمانان داشت، تحت تأثیر اعمال حيله گرانه و نیز دگرگون سازی حقایق، قرار نگیرد.

از این رو، به هدفی که نبی اکرم صلی الله علیه و اله بدان اشاره می کرد و در تأکیدات مکرر خود بر نقشی که از امام حسن و برادرش علیهما السلام انتظار داشت، پی می بریم از جمله آن جا که فرمود:

«إنهما امامان قاما او قعدا»؛ (۱)

آن دو [حسن و حسین] دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوایند»

ص: ۶۴

۱- (۱). اهل البیت، از توفیق ابو علم ۳۰۷، ارشاد مفید ۲۲۰، کشف الغمه ۱۵۹/۲، علل الشرایع ۲۱۱/۱، مناقب ابن شهر آشوب ۳۶۷/۳ و از آن به خبر مشهور یاد کرده است.

و«انتما الامامان، و لأمکمما الشفاعة»؛ (۱)

شما دو تن [حسن و حسین] امام و پیشوایید و مادرتان از ناحیه خدا حق شفاعت دارد.

به حسین علیه السلام نیز فرمود:

[حسین جان!] تو خود سید و سالاری و فرزند سیدی و برادر سید و سالار، تو خود، امام و پیشوا، فرزند امام و برادر امام هستی، تو حجت خدا، فرزند حجت و برادر حجت خدا می باشی، تو پدر ۹ حجت الهی هستی که نهمین تن، قائم آن هست. (۲)

درباره امام حسن علیه السلام نیز فرمود:

[امام حسن] سالار جوانان اهل بهشت، حجت الهی بر مردم است، فرمان او فرمان من و سخنش سخن من است. هر کس از او پیروی کند از من و آن که از فرمانش سرپیچی کند، از من نیست. (۳)

قابل ملاحظه است که نبی اکرم صلی الله علیه و اله برای ارتباط دادن امور مربوط به آن دو بزرگوار به خود، تأکید دارد آن جا که می فرماید:

«أنا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم»؛ (۴)

با آن کس که با شما از در صلح و آشتی درآید، آشتی و با آن که با شما سر خصومت

ص: ۶۵

۱- (۱). اثبات الهداه ۵/۵۲، الاتحاف بحب الاشراف ۱۲۹.

۲- (۲). ینابیع الموده ۱۶۸، اثبات الهداه ۵/۱۲۹.

۳- (۳). فرائد السمطين ۲/۳۵، امالی صدوق ۱۰۱، برای دست یابی به روایاتی که امامت امام حسن (ع) را ثابت می کند به ینابیع الموده ص ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۸۷ به نقل از مناقب، و فرائد السمطين ۲/۱۰۴-۱۳۴-۱۵۳-۲۵۹ و در حواشی آن از منابع ذیل غایه المرام ۳۹ و کفایه الاثر که در پایان خرائج و جرایح ۲۸۹ به چاپ رسیده و عیون اخبار الرضا باب ۶، ص ۳۲ و بحار الانوار ۳۰۳/۳ و ۲۸۳/۳۶ و ۲۴۸/۴۳ مراجعه شود.

۴- (۴). به سنن ترمذی ۵/۶۹۹، سنن ابن ماجه ۱/۵۲، ینابیع الموده ۱۶۵ و ۲۳۰ ز ۲۶۱ ز ۳۷۰ به نقل از جامع الاصول و دیگر کتب مراجعه شود.

و دشمنی داشته باشد، دشمنم.

انس بن مالک می گوید: روزی امام حسن علیه السّلام، بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وارد شد، خواستم او را از پیامبر دور کنم، حضرت فرمود:

«و یحک یا انس! دع ابنی و ثمره فؤادی، فانّ من آذی هذا آذانی و من آذانی فقد آذی الله»؛ (۱)

وای بر تو انس! فرزند دلبندم را به حال خود رها کن هرکس او را بیازارد مرا آزرده و آن که مرا بیازارد، خدا را آزرده است.

رسول اکرم صلی الله علیه و اله همواره دهان امام حسن و گلوی امام حسین علیهما السّلام را غرق بوسه می ساخت، گویی حضرت با این کار می خواست اذهان مردم را به ماجرای مهمی که به شهادت آن دو بزرگوار ارتباط داشت، متوجه گرداند و مراتب مهر و محبت متقابلی را که با یکدیگر داشتند، ابراز دارد و آن ها را مورد تأیید قرار دهد.

امام حسن علیه السّلام محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله به شمار می آمد، بلکه عشق و علاقه رسول اکرم صلی الله علیه و اله به امام حسن و برادرش حسین علیه السّلام به پایه ای بود که حضرت سخنانی خود را قطع می کرد و از منبر فرود می آمد و آن دو بزرگوار را در آغوش می گرفت. همگان می دانستند که نبی اکرم صلی الله علیه و اله در موضع گیری های خویش، هیچ گاه تابع خواسته ها و عواطف و احساسات شخصی نیست، بلکه بر این بود که مسلمانان را به عظمت و مقام و جایگاه برجسته این دو امام همام، آگاه سازد.

آن چه یادآوری شد بیانگر راز احادیث و روایات فراوانی است که در

ص: ۶۶

مورد امام حسن و امام حسین علیهما السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه و اله نقل شده است، از جمله:

در روایتی که درباره امام حسن علیه السّلام فرمود آمده است:

«اللّهُمَّ إِنَّ هَذَا ابْنِي وَ أَنَا أَحَبُّهُ فَاحْبِبْهُ وَ أَحَبِّ مَنْ يَحِبُّهُ»؛ (۱)

خدایا! احسن فرزند من است و من به او سخت علاقه مند، تو نیز او و دوستدارانش را دوست بدار

نیز فرمود:

«أَحَبُّ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ»؛ (۲)

محبوب ترین اعضای خاندانم نزد من حسن و حسین اند...

پیام های روز مباهله

اشاره

برخی از کشیشان مسیحی نجران نزد رسول خدا صلّی الله علیه و اله شرفیاب شده و در مورد حضرت عیسی علیه السّلام با آن بزرگوار به بحث و مناظره پرداختند و دلایلی را که حضرت بر آنان اقامه کرد پذیرا نشدند، سرانجام تصمیم گرفتند در پیشگاه خدا مباهله انجام داده و لعنت جاودان و عذاب زود هنگامش را نثار دروغگویان سازند.

قرآن کریم این رخداد بزرگ را در این فرموده خدا در تاریخ رسالت اسلامی ثبت کرده است:

ص: ۶۷

۱- (۱). تهذیب تاریخ ابن عساکر ۲۰۵/۴ و ۲۰۶ و ۲۰۷، الغدیر ۱۲۴/۷.

۲- (۲). برای دست یابی به بسیاری از این روایات، به دو منبع قبلی مراجعه شود، سیرتنا و سنتنا: ۱۵/۱۱، فضائل الخمسه من الصحاح الستة، فرائد السمطين، بیان شرح حال امام حسن و امام حسین از تاریخ ابن عساکر، تحقیق محمودی، فصول المهمه مالکی، شرح حال امام حسن (ع) از انساب الأشراف، نور الابصار.

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (١)؛

به راستی مثال [حضرت] عیسی در پیشگاه خداوند نظیر [حضرت] آدم است که او را از خاک آفرید و سپس بدو فرمود: موجود باش، او نیز فوراً موجود شد* این موارد، حقیقتی است از جانب پروردگارت بنابراین، تردیدی به خود راه مده* هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده باز هم کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، بدان ها بگو: بیایید ما و شما فرزندان و زنان و نفوس خود را دعوت کنیم، آن گاه مباحله انجام دهیم و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

سران مسیحیان «سید» «عاقب» و «أهتم» پس از تعیین روز مباحله وقتی به منازل خود بازگشتند به یکدیگر گفتند: اگر این شخص با طرفدارانش با ما به مباحله پرداخت، با او مباحله خواهیم کرد زیرا در این صورت پیامبر نیست.

ولی اگر تنها با اعضای خاندانش به مباحله با ما اقدام کرد حاضر به مباحله با وی نخواهیم شد زیرا اگر او اعضای خاندانش را برای انجام مباحله حاضر کند دلیل بر راستگویی وی خواهد بود. رسول اکرم صلی الله علیه و اله به اتفاق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام به مباحله آنان رفت، مسیحیان خواستار آشنایی با بیوگرافی افراد شدند بدان ها گفته شد: این مرد، پسر عمو و وصی و داماد او علی بن ابی طالب و این زن، دخت گرامی اش فاطمه و این دو نوجوان فرزندانش حسن و حسین اند، مسیحیان با مشاهده این صحنه پراکنده شده و به رسول خدا صلی الله علیه و اله

ص: ۶۸

عرضه داشتند: ما خواسته شما را برآورده می‌سازیم، و شما نیز در عوض ما را از انجام مباحثه معاف دار و رسول اکرم در پرداخت جزیه با آنان مصالحه کرد و به دیار خود بازگشتند (۱).

مفسران اتفاق نظر دارند که مقصود از «أبناءنا» در آیه شریفه، حسن و حسین اند. (۲)

زمخشری می‌گوید: این ماجرا [مباحثه] خود دلیلی در فضیلت اهل کساء تلقی می‌شود که قوی‌تر از آن دلیلی وجود ندارد. (۳)
به مهمترین نکاتی که از ماجرای روز مباحثه می‌توان نتیجه گرفت ذیلا اشاره می‌شود:

نخست: نمونه های زنده

حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام در ماجرای مباحثه مسأله ای عادی نبود، بلکه به مفاهیم و پیام های مهمی ارتباط داشت که مهمترین آن ها عبارت از این بود که: وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و اله خود و افرادی که شخصیت آنان را در روند کمال رسالت، رأس هرم تلقی می‌کرد، آماده جانفشانی بودند؛ افزون بر این که این افراد، نزدیکان آن بزرگوار نیز به شمار می‌آمدند. بنابراین، امکان نداشت رسول اکرم صلی الله علیه و اله -نعوذ بالله- در ادعای خویش دروغگو باشد چنان که

ص: ۶۹

۱- (۱). به تفسیر قمی ۱/۱۰۱، قرشی ۱/۸۸-۹۹ مراجعه شود. جمع زیادی از راویان و مفسران ماجرای مباحثه با اهل کساء را خلاصه یا به نحو مشروح، نقل کرده اند در این خصوص به حیاة السیاسیه للأمام الحسن ص ۱۸-۱۹ و المیزان فی تفسیر القرآن ۳/۳۶۸ چاپ اعلمی مراجعه شود.

۲- (۲). مجمع البیان ۲/۴۵۲، التبیان ۲/۴۸۵، تفسیر رازی ۸/۸۰، حقائق التأویل ۱۱۴ و در آن آمده است که علماء اتفاق نظر دارند...

۳- (۳). کشف ۱/۳۷۰، صواعق المحرقة ۱۵۳ به نقل از کشف به ارشاد شیخ مفید ۹۹ و تفسیر المیزان ۱/۲۳۸ مراجعه شود.

سران قبایل مسیحی که برای انجام مباحثه نزد آن حضرت آمده بودند نیز بدین معنا پی برده و آن را مورد تأیید قرار دادند. هم چنین بر جنبه از خودگذشتگی رسول خدا صلی الله علیه و اله در راه رسالت خویش و اطمینان به رسالتی که مردم را به سوی آن فرا می خواند، دلالت دارد.

دوم: در خدمت رسالت

امام حسن و برادرش امام حسین علیهما السلام را در کودکی برجسته ترین الگو و نمونه عینی اسلام به شمار آوردن، برخاسته از آگاهی مکتبی بی شائبه ای است که با دلیل و برهان به ثبوت رسیده است. این دلایل، قاطعانه تأکید دارد که ائمه اطهار علیهم السلام در کودکی، از جایگاه برجسته ای برخوردار بوده اند که به آنان شایستگی پذیرش امانت الهی و رهبری حکیمانه و آگاهانه امت را می بخشید.

چنان که تاریخ چنین مواردی را درباره هریک از امام جواد علیه السلام و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به ثبت رسانده است آن جا که اراده الهی تعلق گرفت تا این دو بزرگوار مسئولیت های رهبری خویش را در دوران نخست زندگی خود، به دوش کشند و تحمل چنین مسئولیتی برای کسانی که خداوند آنان را مشعل داران دین و آیین خود و نگاهبان بندگان خویش مقرر داشته، کار شگفتی تلقی نمی شود.

قرآن کریم از عیسی بن مریم علیه السلام سخن به میان آورده و می فرماید:

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا* قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا؛

گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم* عیسی لب به سخن گشود و گفت: من بنده خدایم، او به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

هم چنین خدای سبحان در مورد حضرت یحیی علیه السلام فرموده است:

يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا؛

ای یحیی! کتاب خدا را با قوت بگیر و ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام در کودکی نیز در سطح بالایی از پختگی و کمال انسانی قرار داشتند به گونه ای که از تمام شایستگی هایی که آنان را مورد توجه و عنایت الهی قرار می داد، برخوردار و شایسته نشان های افتخار فراوانی بودند که اسلام بر زبان پیامبر بزرگ خدا به آن دو بزرگوار عطا کرده بود تا قادر بر پذیرش مسئولیت های بزرگ باشند.

از آن جا که حاضران در مراسم مباهله شریک در دعوی به شمار می آمدند بنابراین، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نیز در دعوی و فراخوان برای اثبات مباهله شریک تلقی می شدند و این خود، یکی از برجسته ترین فضایی است که خداوند آن را مخصوص اهل بیت پیامبرش قرار دارد. (۱)

اندیشمندان مسلمان حضور در ماجرای مباهله را برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام فضیلت دانسته اند از جمله: ابو علان یکی از پیشوایان معتزله می گوید: قضیه مباهله، دلیل بر این است که امام حسن و امام حسین علیه السلام در آن زمان به سن بلوغ رسیده بودند، زیرا انجام مباهله از غیر بالغان جایز نیست. (۲)

مؤید این مسأله، شرکت این دو امام همام در بیعت رضوان و گواهی آنان برای مادرشان زهرا علیها السلام در ماجرای نزاع وی با ابو بکر پیرامون غصب فدک است. و دیگر سخنان و مواضعی که نبی اکرم صلی الله علیه و اله در مناسبت های گوناگون در قبال این دو بزرگوار اتخاذ فرمود نیز دلیل بر این مدعاست.

ص: ۷۱

۱- (۱). به تفسیر المیزان، ۲۲۴/۳ و دلایل الصدق ۳ بخش ۱ ص ۸۴ مراجعه شود.

۲- (۲). این مطلب را ابو حیان در «البحر المحیط» در تفسیر آیه مباهله از ابو علان نقل کرده است.

همه این امور در روند برنامه ای جریان می یافت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله مصمم بود بدین وسیله در مردم ایجاد آمادگی روحی نماید و بدانان بفهماند که پیشوایان اهل بیت قادرند در نوجوانی مسئولیتی الهی را پذیرا شوند.

سوم: اتخاذ سیاست هایی اجتناب ناپذیر

آن گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله خاندان خویش را در ماجرای مباحله شرکت داد، فراسوی این حادثه مجموعه ای از اهداف تربیتی و سیاسی قرار داشت از جمله:

الف- حضور عنصر زن در رخدادی دینی و سرنوشت ساز نظیر مباحله که در وجود مقدس فاطمه زهرا علیها السلام برجسته ترین نمونه زن مسلمان، تبلور داشت تنها در جهت محو و نابودی مفهوم جاهلی تنفرآمیزی صورت پذیرفت که کوچکترین ارزشی برای زن قائل نمی شد، بلکه او را منبع شقاوت بلا و مصیبت و موجب ننگ و عار و خواستگاه خیانت تلقی می کردند (۱) و برای هیچ یک از آنان قابل تصور نبود که بینند زن در چنین مسأله حساس و مهمی، بلکه مسأله مقدسی از این دست، شرکت جوید تا چه رسد به این که شریک دعوی به شمار آید و در جهت پابرجا ساختن مباحله فراخوانده شود.

ب- حضور امام حسن و امام حسین علیه السلام در ماجرای مباحله به عنوان فرزندان رسول اکرم صلی الله علیه و اله با این که آن دو در حقیقت فرزندان صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام به شمار می آمدند، دلیلی مهم محسوب شده و از مفهومی ژرف برخوردار است. چرا که به دلالت آیه شریفه مباحله، حسن و حسین علیهما السلام را که-

ص: ۷۲

۱- ((۱)). الصحيح من سیره النبی الاعظم ۱/۴۵-۴۷.

فرزندان دختر پیامبرند-می توان فرزندان رسول اکرم صلی الله علیه و اله خواند زیرا آن حضرت پس از آن که به مسیحیان نجران وعده فراخواندن فرزندان را داد، امام حسن و امام حسین علیهما السّلام را با خود آورد. (۱) افزون بر آن چه اندکی قبل بدان اشاره شد، هدف رسول خدا صلی الله علیه و اله از این کار، ریشه کن ساختن مفهوم جاهلی میان مردم بود که فرزندان واقعی را تنها، فرزندان پسر دانسته و در مورد فرزندان دختر چنین پنداری نداشتند.

با کلیه اقداماتی که نبی اکرم صلی الله علیه و اله در روز مباحله در جهت اصلاح این مفهوم جاهلی انجام داد، ملاحظه می کنید که برخی، هم چنان بدان پایبند ماندند که این پایبندی در بعضی نظریه های فقهی پیرامون تفسیر آیه شریف *يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ*؛ خداوند شما را در خصوص فرزندانتان سفارش می کند که پسر دو برابر دختر ارث می برد. به چشم می خورد، که ارث ویژه فرزندان پسر به شمار آمده و فرزندان دختر از آن محروم گشته اند. (۲)

با این که روش جبهه مخالف اهل بیت از ناحیه حکام و فرمانروایان قدرتمند، به شدت پشتیبانی می شد تا پابرجا و تثبیت گردد، ولی در برابرشان مانعی استوار وجود داشت که به هنگام وارونه جلوه دادن حقایق و جعل تاریخ، راه را بر آنان می بست و این همان وجود مقدس اهل بیت علیهم السّلام بود که از برترین دلائل و براهین و شواهد قرآنی و حدیث متواتر برخوردار بود و نیز بیانات متعدد نبی اکرم صلی الله علیه و اله در مورد اهل بیت که عده زیادی از صحابه آن حضرت با آن ها آشنایی داشته و آن ها را دیده و شنیده بودند و از صحابه، به

ص: ۷۳

-
- ۱- (۱). تفسیر رازی ۸/۸۱، فتح الغدیر ۱/۳۴۷، تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری ۳/۲۱۴، تبیان ۲/۴۸۵ به نقل از ابو بکر رازی (غیر از فخر رازی)، مجمع البیان ۲/۴۵۲، الغدیر ۷/۱۲۲ به نقل از مجمع البیان و تفسیر قرطبی ۴/۱۰۴.
- ۲- (۲). الحیاه السیاسه للامام الحسن ۲۷-۲۸.

مسلمانان دیگر انتقال یافته بود، شاهد دیگری بر این مدعا بود.

می سزد اندکی از تلاش هایی را که در جهت نفی فرزندى حسين عليهما السّلام از رسول خدا صورت مى گرفت، يادآور شويم:

۱. ذکوان غلام معاويه مى گويد: روزى معاويه گفت: مبادا بشنوم کسى اين دو جوان (امام حسن و امام حسين عليهما السّلام) را فرزندان رسول خدا صلّى الله عليه و اله بنامد، عوض آن بگويد: فرزندان على عليه السّلام.

ذکوان اظهار مى دارد: مدتى بعد معاويه به من فرمان داد نام فرزندان را از حيث رتبه و جاىگاه ثبت نمايم، من نيز پسران و فرزندان پسرانش را يادداشت کرده و از ذکر نام فرزندان دخترانش خوددارى نمودم و سپس نوشته را نزد او بردم وقتى در آن نگريست گفت: وای بر تو! از يادداشت کردن نام بيشتري فرزندانم غفلت کرده اى!

ذکوان پرسيد: کدام فرزندان؟

معاويه گفت: مگر فرزندان فلان دخترم فرزندان من به شمار نمى آيند؟

در پاسخ او گفتم: خدايا! اين چه سخنى است؟! فرزندان دخترانت، فرزندان تو به شمار مى آيند، ولى فرزندان فاطمه فرزندان رسول اکرم صلّى الله عليه و اله تلقى نمى شوند؟!

گفت: به تو چه مربوط؟ خدا مرگت بدهد! هيچ کس نبايد اين سخن را از تو بشنود. (۱)

۲. امام حسن عليه السّلام در احتجاج با معاويه، فرمود:

رسول اکرم صلّى الله عليه و اله در ماجراى مباحله از ميان همه مردم پدرم را به عنوان نفوس و من و

ص: ۷۴

برادرم را به عنوان فرزندان و مادرم فاطمه را به عنوان زنان برای انجام این کار با خود همراه برد. بنابراین، ما خاندان پیامبر و گوشت و خون و روح و روان او به شمار آمده، از اوئیم و او از ماست. (۱)

۳. رازی پس از یادآوری دلالت این آیه شریف و مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ ... وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى بر فرزندی حسنین نسبت به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله در تفسیر آن می گوید: «گفته می شود: امام باقر علیه السَّلام در برابر حجاج بن یوسف در مورد فرزندی حسن و حسین نسبت به رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله به این آیه شریف استناد جست. (۲)

۴. عمرو عاص با ارسال نامه ای به امیر مؤمنان علیه السَّلام به عیبجویی آن بزرگوار پرداخت و گفت: وی (علی) حسن و حسین را فرزندان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله می نامد. امیر به فرستاده معاویه فرمود: «به دشمن و فرزند دشمن رسول خدا بگو: اگر حسن و حسین، فرزندان رسول اکرم (ص) نبودند، آن حضرت بدون فرزند پسر بود چنان که پدرت عاص مدعی این معنا شد». (۳)

امام حسن علیه السَّلام در مناسبت های مختلف و موارد گوناگون این مسأله را آشکارا بیان داشته و تنها به اظهار و اثبات فرزندی اش به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بسنده نکرد، بلکه طی سخنانش بر این که حق امامت و خلافت تنها از آن اوست و هیچ گاه به معاویه و امثالش نخواهد رسید، تأکید می فرمود. زیرا معاویه نه تنها از اوصاف و ویژگی های درخور و شایسته خلافت برخوردار نبود، بلکه به ویژگی های ضد آن آراسته بود.

ص: ۷۵

۱- (۱). ینابیع الموده ۴۷۹ به نقل از زرندی مدنی و ص ۴۸۲ و ۵۲، تفسیر برهان ۲۸۶/۱.

۲- (۲). تفسیر رازی ۶۶/۱۳، فضائل الخمسه من الصحاح الستة ۲۴۷/۱ به نقل از تفسیر رازی.

۳- (۳). اشاره به آیه پایانی سوره کوثر «ان شانک هو الابر»

امام مجتبی در موارد متعددی به ویژه در این مورد به ایراد سخن پرداخته است:

۱. وی بی درنگ پس از شهادت پدر بزرگوارش طی سخنانی فرمود:

«ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فأنا الحسن بن علی و أنا ابن النبی و أنا ابن الوصی»؛

مردم! هر کس مرا می شناسد، خود به خوبی می داند و آن کس که نمی شناسد من حسن بن علی و فرزند نبی اکرم و فرزند وصی او هستم.

۲. روزی معاویه از امام حسن علیه السلام خواست بر فراز منبر رود و سخن بگوید. امام علیه السلام بر منبر بالا رفت و به ایراد سخن پرداخت و چنین فرمود: من فرزند... من فرزند... تا این که فرمود: اگر میان زمین و آسمان در جستجوی فرزندی برای پیامبران باشید کسی را غیر از من و برادرم حسین نخواهید یافت. (۱)

گواهی حسنین علیهما السلام بر عهدنامه تقیف

پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله در عهدنامه ای که برای قبیله تقیف نوشت، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بر آن گواه گرفت و گواهی امیر مؤمنان و آن دو بزرگوار علیهم السلام را در آن ثبت نمود.

ابو عبید می گوید: جنبه فقهی این حدیث این است که رسول خدا صلی الله علیه و اله گواهی امام حسن و امام حسین را اثبات نمود و نظیر آن از برخی تابعان نیز نقل شده که گفته اند: گواهی کودکان ثبت می شود و سلسله و دودمان آنان مورد پذیرش بوده و عملی پسندیده است و اکنون در سنت پیامبر نیز

ص: ۷۶

۱- (۱). مناقب ابن شهر آشوب ۱۲/۴ به نقل از عقد الفرید و مدائنی.

چنین عمل می شود. (۱)

آیا واقعا رسول اکرم صلی الله علیه و اله به هیچ یک از صحابه دست نیافته بود که وی را بر این عهدنامه بس مهم که ارتباط به سرنوشت عده زیادی از مسلمانان به غیر از این دو کودک داشت، گواه بگیرد؟! آیا زمانی که هیئت نمایندگی ثقیف حضور پیامبر شرفیاب شدند و رسول خدا برای آنان عهدنامه ای نگاشت، حضرت تنها به سر می برد که برای گواه گرفتن، به دو کودک زیر پنج سال نیاز حاصل کرد؟

اندک مراجعه ای به متون تاریخی، چنین احتمالی را فوق العاده بعید می داند زیرا این متون به صراحت گویای این است که رسول اکرم صلی الله علیه و اله دستور داد برای هیئت نمایندگی ثقیف در مسجد سراپرده ای زدند تا به قرآن گوش فرا دهند و مردم را هنگام نمازگزاردن مشاهده کنند، خالد بن سعید بن عاص در آن جمع حضور داشت و خالد بن ولید نویسنده آن عهدنامه نیز حاضر بود ولی با این وصف هیچ یک بر آن نوشتار گواهی ندادند. (۲)

از این ماجرا پی می بریم که رسول اکرم صلی الله علیه و اله خواست به ارج و مقام حسنین اشاره کند و به مسلمانان بفهماند این دو بزرگوار در جهت پذیرش مسئولیت های بسیار مهمی حتی در قراردادها و پیمان نامه های مهم سیاسی نظیر این پیمان نامه به خصوص که با قبیله ثقیف، سرسخت ترین دشمنان اسلام و مسلمانان به نگارش درآمد، از شایستگی لازم برخوردارند.

ص: ۷۷

۱- (۱). الاموال ۲۷۹-۲۸۰، به ترتیب الاداریه ۲۷۴/۱ مراجعه شود.

۲- (۲). الحیاه السیاسیه الامام الحسن، از عاملی ۴۴.

حضور حسین علیهما السلام در بیعت رضوان

نزد مورخان معروف است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در بیعت رضوان حضور یافته و در بیعت با رسول اکرم صلی الله علیه و اله شرکت جستند.

شیخ مفید قدس سره می گوید: «از دلایل کمال این دو بزرگوار و حجتی که خداوند اختصاص به آن دو داده این است که رسول اکرم صلی الله علیه و اله با حسن و حسین بیعت کرد و ظاهرا با کودکانی غیر از آن ها بیعت نکرده است».^(۱)

مشخص است که انجام بیعت، برای طرف دیگر الزامات و تعهداتی دربر دارد تا مسئولیت های مشخصی را در ارتباط با آینده رسالت الهی و جامعه اسلامی پذیرا گردد و در برابر خطرات بسیاری که بعضا متوجه آن ها می شود، از آن ها حمایت و پشتیبانی نماید و معنای عملی که رسول خدا صلی الله علیه و اله انجام داد این بود که حضرت در حسین علیهما السلام با این که کودک بودند، شایستگی و قابلیت پذیرش آن مسئولیت های مهم و وفای به تعهداتی که خود را ملزم به ادای آن ها ساختند، در آن بزرگواران می دید.

پیشوایی حسن و حسین علیهما السلام

از نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و اله روایت شده درباره امام حسن و امام حسین که در آن هنگام بیش از پنج سال نداشتند فرمود:

«الحسن و الحسين امامان قما او قعدا»^(۲)؛

حسن و حسین دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوایند.

ص: ۷۸

۱- (۱). ارشاد ۲۱۹، فدک از قزوینی حاشیه ۱۶ به نقل از ارشاد.

۲- (۲). به علل الشرایع ۲۱۱/۱ مراجعه شود.

با این بیان اهمیت و ژرفای دلالت این حدیث در معنایش مشخص می شود و ملاحظه می کنیم که امام حسن علیه السّلام در پاسخ کسانی که در مورد صلح وی با معاویه معترض بودند، به این گفته استناد می جست.

در دوران خلفا

در دوران ابو بکر و عمر

اشاره

با رحلت جانسوز پیامبر عظیم الشان اسلام، عصر رسالت سپری و دوران امامت، به پیشوایی علی ابن ابی طالب علیه السّلام که رسول اکرم صلی الله علیه و اله وی را برای پذیرش مسئولیت های انقلاب الهی مبارک و رهبری الهی مسلمانان، تعیین کرده بود، آغاز شد. این مسئولیت ها را خداوند با مزید الطاف خود بدو عطا فرمود تا این انقلاب مبارک را از پنجه های جاهلیت برهاند و در سایه هدایت صحیح، به سوی کمال و شکوه و جلال پیش رود و از آن بهره مند گردد.

امام حسن و امام حسین علیهما السّلام دوران کودکی خویش را در زمان حیات رسول اکرم سپری کردند و ملاحظه کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و اله نه تنها با آنان بسان کودکان رفتار نمی کرد بلکه به عنوان دو شخصیت اسلامی که مسئولیت های رهبری بزرگی در انتظارشان بود با آنان برخورد داشت چنان که روایات فراوانی که از نبی اکرم صلی الله علیه و اله رسیده به صراحت در این خصوص سخن گفته است.

دوران بالندگی و جوانی آن دو بزرگوار در سایه امامت پدر ارجمندشان و در شرایطی نابسامان نسبت به دولت اسلامی و اهل بیت نبوت، آغاز گردید، زیرا علی علیه السّلام از عرصه رهبری سیاسی دور شده بود و کسانی به قدرت دست یافته بودند که در رهبری امت، هیچ گونه سهمی برای اهل بیت علیهم السّلام قائل نشده

و از سر حسد و نیز تحقیر جایگاه علی علیه السلام و موقعیت رهبری الهی او، خلافت را به خود اختصاص دادند.

پس از آن، خانه زهرا علیها السلام مورد هجوم ناگهانی قرار گرفت و علی علیه السلام برای بیعت با ابو بکر به بند کشیده شد تا دولتی که از هر سو مورد تهدید خطرات بود، روی آرامش ببیند.

در تمام این اوضاع و احوال، امام حسن و امام حسین علیهما السلام ناظر دگرگونی حوادث و رخدادها بوده و می دیدند پس از مجد و عزتی که در دوران جدشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برخوردار بودند چگونه خود و اهل بیت پاک رسول خدا صلی الله علیه و اله به خواری و ذلت کشیده شدند، در این برهه حضرت زهرا علیها السلام و فرزندانش مواضع گوناگونی اتخاذ کردند و از همان راه و روش اسلامی که رسول خدا بر ایشان ترسیم فرموده بود و پس از وفات آن حضرت، به رسالت الهی ارتباط داشت، فراتر نرفتند. در این جا به مواضعی که به امام حسن علیه السلام به ویژه و یا به وی و برادر بزرگوارش امام حسین علیه السلام ارتباط دارد، اشاره ای گذرا خواهیم داشت.

۱. حسین علیهما السلام و فدک

پس از رحلت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و اله حوادثی رخ داد و مخالفان، قدرت را به دست گرفتند و با نصب ابو بکر به عنوان خلیفه مسلمانان، علی علیه السلام را از جایگاه طبیعی اش که خدای سبحان وی را شایسته آن قرار داده بود، دور ساختند و فاطمه زهرا علیها السلام دخت نبی اکرم صلی الله علیه و اله را از ارث پدر محروم و آن را غصب کردند و آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و اله در دوران زندگی به ملکیت زهرا درآورده بود از آن مخدّره مصادره کردند و بین او و ابو بکر پیرامون این

موضوع بحث و مناقشات فراوانی صورت گرفت تا آن جا که ابو بکر از آن بانو خواست برای اثبات مدعای خود شاهد بیاورد، فاطمه صلی الله علیه و اله امیر مؤمنان و حسنین علیهما السلام و ام ایمن را شاهد آورد ولی ابو بکر گواهی آن ها را پذیرا نشد و از بازگرداندن حق زهرا علیها السلام امتناع ورزید.

گواه گرفتن زهرا بتول علیها السلام، حسنین علیهما السلام را (با آنکه خود، به حکم آیه تطهیر معصوم تلقی می شد)، عملی بود که طبق احکام شرع مقدس اسلام و در برابر دیدگاه مسلمانان و با تأیید سرور اوصیاء امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام صورت پذیرفت. همه این امور کاملاً دلالت بر شایستگی آن دو بزرگوار برای ادای گواهی و شهادت در چنین مناسبتی دارد، در صورتی که آنان در آن روز بیش از هفت سال نداشتند.

سپردن نقش بارزی به امام حسن و امام حسین علیهما السلام در چنین قضیه بزرگی، اتفاقی و جدای از ضوابطی که مواضع اهل بیت علیهم السلام را نظام می بخشید نبود، بلکه در امتداد مواضع رسول اکرم صلی الله علیه و اله نسبت به آندو در جهت مهیاسازی و قرار دادن آن بزرگواران در جایگاه طبیعی و در سطح رهبری امت، تلقی می شد.

۲. اعتراض به ابو بکر

روزی حسن بن علی علیه السلام در کودکی بر ابو بکر وارد شد و وی بر فراز منبر سخن می گفت، حضرت بر او بانگ زد و با اعتراض به او، فرمود: از منبر پدرم پایین بیا. ابو بکر در پاسخ امام گفت: به خدا! راست گفتی، این منبر پدر توست نه منبر پدر من.

(۱)

ص: ۸۱

امامت بر دو رکن اساسی یکی لیاقت و شایستگی که علم و دانش و عصمت را شامل می شود و دیگری صریح روایات، استوار است. از این رو، ملاحظه می کنیم که ائمه علیهم السّلام همواره به بیان این روایات و یادآوری و تأکید بر آن ها توجه زیادی مبذول می داشتند و امام حسن علیه السّلام در بسیاری از سخنان و موضع گیری های خود در این زمینه توجه خاصی به بیان این روایات داشت از جمله در مورد ائمه علیهم السّلام فرمود: آنان کسانی اند که خداوند اطاعتشان را بر همگان واجب ساخته و یکی از دو امانت گرانسنگ رسول خدا صلی الله علیه و اله به شمار می آیند. (۱)

در مورد علم و دانش نیز این چنین بود زیرا ائمه علیهم السّلام پیوسته بر این که وارث علم رسول خدا هستند و جفر و جامعه و دیگر را در اختیار دارند، تأکید داشتند. (۲)

امام علی علیه السّلام در اثبات صفت علم امامت برای امام حسن علیه السّلام از دوران کودکی وی، اهتمام ورزید تا مسلمانان را از پایه علمی امام علیه السّلام آگاه سازد. این عمل خود، دلیلی قاطع بر امامت امام مجتبی علیه السّلام به شمار می آمد و امیر مؤمنان علیه السّلام می کوشید این موضوع را برای کسانی که به حکومت و خلافت چنگ انداخته و آن را به خود اختصاص دادند و صاحبان واقعی آن را از حقشان دور ساختند، ابراز نماید. امام علی علیه السّلام در توجه انظار مردم به امام حسن علیه السّلام به کاربرد شیوه ای دست زد که مردم آن را برای یکدیگر نقل نموده و در مجالس و محافلشان از آن یاد کنند، زیرا پاسخ دادن کودکی زیر ده سال به پرسش های دشوار و پیچیده، قضیه ای بود که موجب شگفتی آنان می شد و توجهشان را به وی جلب می کرد.

ص: ۸۲

۱- (۱). الغدير ۱/۱۹۸.

۲- (۲). به مکاتیب الرسول ۱/۵۹-۸۹ مراجعه شود.

قاضی نعمان در کتاب «شرح الاخبار» به اسناد خود از عباد بن صامت نقل کرده که مردی صحرائشین از ابو بکر پرسید: من در حال احرام تخم شتر مرغی یافتم و آن را پختم و میل کردم، کفاره این عمل چیست؟

ابو بکر در پاسخ وی گفت: ای مرد! پرسشش بس دشواری پرسیدی و او را به عمر احاله داد و عمر او را نزد عبد الرحمان بن عوف فرستاد وقتی همه از پاسخ آن پرسش در ماندند به آن مرد گفتند: نزد آن مرد پیشانی بلند- یعنی امیر مؤمنان- نیز برو. وقتی آن مرد حضور امام علیه السلام شرفیاب شد، امام بدو فرمود: پرسشت را از هریک از این دو نوجوان (حسن و حسین) می خواهی، بپرس.

مرد عرب، مسأله را از امام مجتبی علیه السلام پرسید: امام حسن علیه السلام فرمود: ای مرد عرب! آیا شتر داری؟
مرد گفت: آری.

حضرت فرمود: به تعدادی که تخم شتر مرغ خورده ای، شتر ماده مهیا کن و آن ها را با شتران نر در آمیز و شترانی را که از آن ها به وجود می آید، در خانه گرامی خدا که برای انجام حج به زیارتش رفته بودی، قربانی نما.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: امکان دارد برخی از ناقه ها پیش از رسیدن وقت ولادت، سقط کنند.

امام حسن علیه السلام عرضه داشت: اگر شتران چنین اند در تخم مرغ نیز احتمال فاسد شدن وجود دارد» راوی می گوید: در آن اثناء صدایی شنیده شد که گفت: مردم! آن چه را این جوان فهمیده، همان است که سلیمان بن داوود به آن پی برده است. (۱)

ص: ۸۳

۴. امام حسن علیه السلام در شورا

عمر بن خطاب پس از زخم برداشتن و این که مسأله شورا را به گونه معروف، ترتیب داد به نامزدهای عضویت در شورا چنین گفت: برخی از بزرگان انصار را در شورای خود شرکت دهید ولی حق رأی و دخالت در کار ندارند و حسن بن علی و عبد الله بن عباس را نیز در جمع خود داشته باشید زیرا اینان با رسول خدا صلی الله علیه و اله خویشاوندی داشته ولی در شورا حق رأی ندارند و عبد الله (فرزند عمر) به عنوان مشاور در شورا حضور یابد، او نیز حق رأی نخواهد داشت» و بدین سان، افراد یاد شده در شورا حضور یافتند. (۱)

امام حسن علیه السلام حضور در جلسات شورا را پذیرفت و با حضور خود از عمر اعتراف گرفت که حضرتش از جمله کسانی است که حتی در بزرگترین و مهمترین ماجرابی که امت با آن مواجه است حق مشارکت سیاسی دارد تا مردم به این قضیه پی ببرند و خود بتواند در آینده در مسائل سرنوشت ساز اظهار نظر کند هرچند از او پذیرفته نشود.

در دوران عثمان

۱. امام حسن علیه السلام در وداع ابو ذر

امام مجتبی در مراسم تودیع ابو ذر فرمود:

عمو جان! گرنه این بود که وداع کننده باید خاموش باشد و بدرقه کننده ناگزیر باید باز گردد، سخن [از بیان آنچه در دل می گذرد] ناتوان می ماند و افسوس [رفتنت]

ص: ۸۴

درازا می کشد و بر تو از این قوم رفت، آنچه را که می بینی. پس با یاد کردن گذرایی دنیا [اندوه] آن را از خود وانه و سختی آن را به امید مابعدش (سرای آرامش و امان) نادیده بگیر و بردباری پیشه کن تا در روز رستخیز به هنگام دیدن پیامبرت، رسول اکرم صلی الله علیه و اله او را از خویشان خوشنود بیابی. (۱)

این سخنان را امام حسن علیه السلام زمانی بر زبان آورد که به اتفاق پدر و برادر و عمویش عقیل و پسر عمویش عبد الله بن جعفر و ابن عباس، در بدرقه ابو ذر صحابی جلیل القدری که در راه خدا و حق، جهاد و مبارزه کرد و آن همه ستم و بیداد و اهانت و رنج و مصیبت را به جان خرید تا سرانجام تنها و غریب در تبعیدگاهش «ربذه» به دیدار معبود شتافت، شرکت جسته بود.

سخنان امام حاکی از موضع گیری ژرف آن حضرت در قبال اعمال ناروای خط حاکم به شمار می آید. وی با این سخنان در اجرای اهدافی که ابو ذر آن ها را دنبال می کرد، تشریک مساعی داشت. زیرا ناگزیر می بایست فریادی سر داده شود تا امت مسلمان را از خواب غفلت بیدار کرده و آنان را به حقیقت ماجرا و رخدادها آگاه سازد و بدانان بفهماند که حاکم و فرمانروا برای همیشه معاف و برکنار از مؤاخذه و تویخ نبوده و فراتر از قانون نخواهد بود. بلکه پشتیبان و مدافع قانون است. بنابراین، اگر حاکمی اسیر نفس خود شد تا هرگونه مخالفتی را انجام داده و یا با استفاده از نقش محوری خود، آن را در خدمت هوای نفس و منافع شخصی خویش قرار دهد، هر یک از آحاد مسلمانان می تواند بلکه بر او واجب است آشکارا سخن حق را بر زبان آورد و در رفع ستم و بیداد و انحراف بکوشد.

از سویی، اگر شرایط آن زمان به امیر مؤمنان و حسنین علیهم السلام و پیروان آن ها

ص: ۸۵

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۵۳/۸، الغدیر ۳۰۱/۸، روضه کافی ۲۰۷/۸.

اجازه نمی دهد موضعی چون ابو ذر اتخاذ کنند باید حداقل دیدگاه خود را که همان نظریه اسلام است در آن قضیه ابراز دارند، زیرا این کار می تواند بر موضع گیری بزرگ وی، بعدی تبلیغی و ژرفایی فکری و سیاسی بیخشد و دست آوردها و نتایجی که از آن حاصل خواهد شد مورد حمایت قرار دهد.

با دقت در سخنانی که امام حسن علیه السلام در آن بحبوحه به ابو ذر فرمود درمی یابیم رفتار مخالفان با ابو ذر موجب تأسف عمیق آن حضرت شد و سپس با تشویق ابو ذر، وی را در موضع گیری اش از او پشتیبانی می کند و رضایت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و فراتر از آن خشنودی خدای سبحان را در آن می داند. چنان که حضرت می گوید از بار دشواری های ابو ذر بکاهد و بدو بینش صحیحی ارائه می دهد که می تواند شدت رنج و مصیبت او را کاهش دهد و رویارویی با مصائب و مشکلاتی را که در انتظار وی بود بر او آسان گرداند آن جا که فرمود:

دنیا را با به یاد آوردن زودگذر بودن آن، رها کن و دشواری و سختی آن را به امید ما بعدش نادیده بگیر.

۲. شرکت امام حسن علیه السلام در فتوحات

به گفت برخی از تاریخ نگاران: در سال سی ام هجری، سعید بن عاص به «طبرستان» حمله برد ساکنان آن سامان در دوران خلافت عمر با سوید بن مقرن در برابر مالی که به او پرداختند پیمان نامه صلحی ایجاد کرده و سپس پیمان شکنی کردند. سعید بن عاص به اتفاق امام حسن و امام حسین و ابن عباس با آنان به نبرد پرداختند و زمانی که مسلمانان در صدد فتح آفریقا برآمدند، عثمان سپاهی از مدینه تدارک دید که جمعی از صحابه از جمله ابن عباس، فرزند عمر، فرزند عمرو عاص، فرزند جعفر، امام حسن و امام حسین

و فرزند زبیر در آن حضور داشتند و همگی در سال ۲۶ هجری به همراه عبد الله بن ابی سرح بدان سامان گسیل شدند. ۱

ادعای شرکت حسنین علیهما السلام در جنگ ها و فتوحات- به دلایلی که برمی شمیریم- مورد بحث و مناقشه قرار گرفته است.

الف- فتوحاتی که در آن دوران انجام می پذیرفت به طور عموم در جهت منافع والا و ارزشمند اسلام انجام نمی گرفت؛ زیرا حکام و فرمانروایان از آن فتوحات در مسیر رسیدن به اهداف و خواسته ها و فرونشاندن آتش غرورشان، بهره می بردند و در حقیقت فتوحات اسلامی با غنایم و گسترش نفوذی که در پی داشت سبب خرسندی و شغف آنان می شد. آیین مقدس اسلام از دیدگاه برخی حکام و فرمانروایان جز شعاری که آن را در خدمت سلطنت و حکومت و سبب تقویت آن می دانستند، معنای دیگری نداشت.

در جهت توجه و اهتمام فرمانروایان و هوادارانشان و کلیه کسانی که به آنان منسوب بودند، به گردآوری اموال و دارایی و دست یابی به غنایم به حق یا ناحق، می توانیم شواهد و ادله فراوانی ارائه دهیم، ولی تنها به این فراز بسنده می کنیم که: وقتی زیاد، حکم بن عمر غفاری را به خراسان گسیل داشت وی و همراهانش در آن سامان به غنایم فراوانی دست یافتند، زیاد طی نامه ای به حکم نوشت. اما بعد؛ امیر المؤمنین (معاویه) با نوشتن نامه به تو خواسته است که سیم و زر غنیمتی را نزد وی بفرستی و از تقسیم آن ها میان مسلمانان خودداری کنی، حکم از انجام این فرمان سر باز زد، و آن ها را بین مسلمانان تقسیم کرد معاویه فردی را برای گوشمالی وی اعزام کرد و او را به بند کشید و

زندانی نمود و در غلّ و زنجیر جان سپرد و با آن ها مدفون شد و گفت: (در قیامت) انتقام خواهم گرفت. (۱)

در دوران خلیفه دوم عمر بن خطاب (۲) آزار و اذیت مردم با گرفتن جزیه از آن ها آغاز شد، بلکه می بینیم جزیه را حتی بر اهل ذمه ای که اسلام را پذیرفته بودند به این بهانه که جزیه به منزله مالیت بر غلام و برده است و اسلام مالیت را از برده بر نداشته، الزامی کردند. ولی بنا به نقل تاریخ نگاران: عمر بن عبد العزیز با این سیاست به مخالفت برخاست و جزیه را از آنان برداشت. (۳)

چنان که عمر بن خطاب کوشید تا از شخصی که اسلام آورده بود به بهانه این که جهت پناه جویی به اسلام، به دین گرویده، جزیه دریافت کند. آن شخص به عمر گفت: آیین اسلام پناه و ملجأ مردم است، عمر گفت: راست گفتی: اسلام پناه و ملجأ مردم است. (۴) و در موارد زیادی جزیه مسیحیان را افزایش داد که معروف و مشهور است. (۵)

خالد بن ولید که سپاهیان را برای حمله به سرزمین عراق تشویق می کرد به آنان گفت: آیا نمی بینید در این سرزمین، مواد خوراکی و نعمت، چونان زمینی پر از خاک، فراوان یافت می شود؟ به خدا سوگند! اگر جهاد در راه خدا و دعا در پیشگاه او را بر خود لازم نمی شمردیم و جز گذران زندگی هدف دیگری نداشتیم، جا داشت بر این منطقه یورش برده و قبل از دیگران آن را به تصرف خود در آوریم و کسانی را که همراه با شما در جنگ و مبارزه شرکت نجستند در فقر و گرسنگی قرار دهیم.

ص: ۸۸

۱- (۱). مستدرک حاکم ۴۴۲/۳-۴۴۳.

۲- (۲). المصنف عبد الرزاق ۲۴۵/۱۱ به بعد.

۳- (۳). تاریخ الدوله العربیه ۲۳۵، تاریخ تمدن اسلامی ۲۷۳/۱-۲۷۴.

۴- (۴). المصنف ۹۶/۶.

۵- (۵). سنن بیهقی ۲۱۶/۹.

در فتح «شاهرتا» برخی از غلامان و بردگان مسلمانان، برای مردم مدینه امان نامه دادند، ولی مسلمانان پذیرا نشدند و سرانجام قضیه را با عمر بن خطاب در میان گذاشتند، وی نوشت: «برده مسلمان از مسلمانان به شمار آمده و امان نامه او نیز مانند امان نامه مسلمانان است. راوی می گوید: با این نوشته عمر غنایمی را که در آستانه دست یابی به آن ها بودیم، از کف دادیم...» (۱)

آن چه را خالد بن ولید در عبارت قبل بر زبان آورده، همه واقعت نیست زیرا اموالی که به طبقه مستضعف سربازان می رسید بسیار اندک بود و سد جوع آنان را نمی کرد و فوق العاده محدود بوده و به سرعت پایان می یافت در صورتی که این طبقه، توان و نیروی اصلی ماشین جنگ را تشکیل می دادند.

بنابراین، در بیشتر فتوحات یاد شده جنگ و نبرد مشخصا در جهت دست یابی به غنایم و اموال صورت می پذیرفت.

ب- فرمانروایان در مسیر تأمین خواسته های جوانان و فرونشاندن غرورشان، از آن فتوحات بهره می گرفتند، زیرا در صدد بودند آنان را برای رسیدن به منصب های بالا شایستگی لازم بخشیده و شخصیت آن ها را ظاهر سازند. از این رو، معاویه پسرش یزید را به فرماندهی سپاهی برای حمله به برخی مناطق، مجبور می ساخت. (۲)

ج- حاکمان، از فتوحات و کشورگشایی ها در جهت دور ساختن اعتراض کنندگان به سیاست های خود و ناراضیان از عملکردشان، استفاده می کردند به عنوان مثال: وقتی موج نارضایتی مردم از عثمان بالا گرفت برخی از کارگزاران و مشاورانش از جمله: معاویه، عمرو عاص و عبد الله بن عامر (۳) را فراخواند

ص: ۸۹

۱- (۱). المصنف ۲۲۲/۵، ۲۲۳.

۲- (۲). المحاسن و المساوی ۲۲۲/۲.

۳- (۳). قابل ملاحظه است که افراد یاد شده به استثنای عمرو عاص که در آن زمان برکنار شده بود، همه از کارگزاران عثمان به شمار می آمدند.

تا برای رویارویی با اعتراض مردم در قبال سیاست های خود و درخواست مردم مبنی بر عزل و برکناری کارگزاران (۱) وی و جایگزینی افرادی شایسته تر، با آنان به مشورت پردازد، عبد الله بن عامر با چنین پیشنهادی به وی، اظهار داشت: «ای امیر المؤمنین! به نظر من شما مردم را به جهاد فرمان بده تا مردم را به خود مشغول سازد و آن ها را هم چنان در مناطق جنگی نگاهدارد تا تسلیم تو شده و تنها در اندیشه خود و اداره کردن اسب خویش و گرفتن شپش سرشان باشند...»

در نقلی دیگر می افزاید: «عثمان کارگزارانش را به سر کارهایشان بازگرداند و دستور داد کارگزاران قبلی را در تنگنا قرار دهند و مردم را در جمع گروه های اعزامی در دیار دشمن نگاهدارند و تصمیم گرفت پرداختی آنان را تحریم کند تا از او فرمان برده و بدو نیازمند گردند.» (۲)

د- جهاد ابتدایی باید با اجازه پیشوای عادل صورت گیرد (۳) و پیشوایان حق در آن زمان، شرکت جستن در چنین جنگ هایی را نه تنها به مصلحت نمی دیدند بلکه آن ها را سودمند نیز تلقی نمی کردند. روایت شده: امام صادق علیه السلام به عبد الملک بن عمرو، فرمود: عبد الملک! چرا به مناطقی که همشهریانت یورش برده اند لشکرکشی نمی کنی؟

می گوید: عرض کردم: منظورتان کدام مناطق است؟

حضرت فرمود: حده، آبادان، مصیبه و قزوین.

عرضه داشتم: در انتظار دستور شما پیروی نمایم.

ص: ۹۰

۱- ((۱)). جالب است بدانیم که عثمان دقیقا همان کسی را که مردم خواستار برکناری آن ها بودند، طرف مشورت خویش قرار داد.

۲- ((۲)). تاریخ طبری ۳/۳۷۳-۳۷۴.

۳- ((۳)). وسائل ۱۱/۳۲ به بعد، کافی ۵/۲۰.

امام علیه السّلام فرمود: آری، به خدا سوگند! اگر در این کار خیر و صلاحی وجود داشت، کسی نمی توانست بر ما پیشی گیرد.

(۱)

تعدادی از روایات دلالت دارد که ائمه علیهم السّلام نه تنها پیروان خود را برای شرکت در این گونه جنگ ها تشویق نمی کردند بلکه آن ها را از این کار باز می داشتند و حتی برای مرزبانی آنان نیز موافقت نمی کردند و هزینه و صرف اموال و دارایی را از آنان در این راه نمی پذیرفتند، هرچند پرداخت این هزینه را با نذر بر خود لازم ساخته بودند. (۲)

ولی اگر دشمن ناگهانی به سرزمین های اسلامی حمله کرد تنها دفاع از اسلام بر مسلمانان واجب است نه دفاع از آن فرمانروایان. (۳) بلکه علی علیه السّلام در روایتی می فرماید:

«لا یخرج المسلم فی الجهاد مع من لا یؤمن علی الحکم و لا ینفذ فی الفیء امر الله عزّ و جل»؛

هیچ گاه مسلمانان همراه با افراد بی ایمان بر ضد حکومت به جهاد بر نمی خیزند؛ زیرا در چنین صورتی فرمان خدای عز و جل در مورد اموال غنیمتی قابل اجرا نیست.

مؤید این معنا این است که روزی عثمان بزرگان صحابه از جمله امام علی علیه السّلام را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله گرد آورد و پیرامون مسأله جنگ آفریقا با آنان به مشورت پرداخت، نظر اکثریت این بود که چنین جنگی توسط انسان های مغرض و هوسران و منحرف، انجام نپذیرد. (۴)

بنابراین، ائمه علیهم السّلام- بی تردید- در توسعه قلمرو اسلام و گسترش آن در

ص: ۹۱

۱- (۱). تهذیب ۱۲۷/۶، کافی ۱۹/۵، وسائل ۳۲/۱۱ ص ۱۵۰، تهذیب ۱۳۴/۶، کافی ۲۱/۵.

۲- (۲). وسائل ۲۱/۱۱-۲۲ به نقل از قرب الاسناد.

۳- (۳). وسائل ۲۲/۱۱، کافی ۲۱/۵، تهذیب ۱۲۵/۶.

۴- (۴). ترجمه فارسی فتوح ابن اعثم ۱۲۶.

سراسر گیتی علاقه فراوان داشتند، ولی شیوه و روش فتح و کشورگشایی حاکمان اشتباه و زیان آور بود و اهداف موردنظر را عملی نمی ساخت. (۱)

به هر حال، تمام موارد یادشده کافی است که بر صحت شرکت امام حسن و امام حسین علیه السلام در جنگ های گرگان و آفریقا، هاله ای تیره از شک و تردید ایجاد نماید. افزون بر این، تعدادی از کتب تاریخی از شخصیت های زیادی که در فتح آفریقا شرکت داشته اند نام برده، ولی از امام حسن و امام حسین علیهما السلام نامی به میان نیاورده اند با این که این دو بزرگوار از شخصیت هایی به شمار می آمدند که در صورت شرکت در چنین عرصه ها، سیاست زمان خلفا با آب و تاب از آنان نام می برد.

ه- مؤید این مطلب این است که امام علی علیه السلام از ورود فرزندانش حسن و حسین در جنگ صفین و جمل جلوگیری به عمل آورد، وقتی آن حضرت دید -امام حسن به سرعت آماده مبارزه شده، فرمود:

این جوان را به فرمان من نگاهدارید و از جنگیدن او جلوگیری کنید مبادا با شهادتش پشتم را بشکند که دریغم می آید با مرگ این دو جوان یعنی حسن و حسین نسل رسول خدا صلی الله علیه و اله قطع شود. (۲)

این سخنان زمانی از آن حضرت صادر می شود که از وجود فرزندان زیادی بهره مند است. بنابراین؛ چگونه آن حضرت به آن دو اجازه می دهد به همراه فرماندهی اموی یا غیر اموی به جنگ پردازند در صورتی که غیر از آن دو، فرزندی نداشت و یا اگر داشت تعدادشان اندک بود؟!

از کلیه مطالب یاد شده اطمینان می یابیم که نسبت شرکت حسنین علیهما السلام در جنگ های آن زمان، عاری از حقیقت و صحت است.

ص: ۹۲

۱- (۱). این بحث نیاز به تحقیق و بررسی بیشتر دارد که از حوصله این کتاب بیرون است.

۲- (۲). نهج البلاغه با شرح محمد عبده ۲/۲۱۲، تاریخ طبری حوادث سال ۳۷/۴۴.

به نقل برخی تاریخ نگاران، وقتی شورشیان خانه عثمان را به محاصره درآوردند، امام امیر مؤمنان علیه السلام فرزندش حسن و حسین را برای دفاع از او بدان جا اعزام کرد، بلکه این عده از مورخان گفته اند: امام حسن علیه السلام بر در خانه عثمان در اثر تیراندازی مردم به عثمان، زخمی شد و خون بدنش را فراگرفت پس از آن شورشیان، محاصره خانه عثمان را تنگتر کرده و او را به قتل رساندند و امام علی علیه السلام آشفته و اندوهگین از راه رسید و سیلی محکمی به صورت حسن و با قبضه شمشیر به سینه حسین علیهما السلام کوبید و دیگران را مورد پرخاش قرار داد و از این که آن ها نگاهبانی در خانه را بر عهده داشته اند و عثمان کشته شده، بدان ها اعتراض کرد. (۱)

گروهی دیگر از تاریخ نگاران با استناد به این که عملکرد عثمان با شیوه رفتار علی و فرزندانش بسیار فاصله داشته و بعید به نظر می رسد این بزرگواران موضعی مخالف و جدای از مواضع دیگر صحابه گرانقدر اتخاذ کرده باشند، رخداد یادشده را بعید شمرده اند. این دسته از مورخان در خصوص دفاع امام حسن علیه السلام از عثمان به فرض صحت آن، می افزایند: این عمل امام حسن علیه السلام صرفاً برای توجیه موضع گیری خود و پدرش انجام پذیرفته تا در ریختن خون عثمان شرکت نداشته باشند و غرض ورزان، وی را

ص: ۹۳

۱- (۱). به صواعق المحرقة ۱۱۵-۱۱۶، مروج الذهب ۳۴۴/۲-۳۴۵، الامامه و السیاسة ۴۴/۱ و ۴۲ و ۴۳، انساب الاشراف ۶۹/۵ و ۷۰ و ۷۴ و ۹۳ و ۹۵، البدء و التاريخ ۲۰۶/۵، تاریخ مختصر الاول ۱۰۵ مراجعه شود.

به چیزی متهم نکنند. (۱)

سید مرتضی در این که امیر مؤمنان علیه السلام فرزندانش را برای دفاع از عثمان اعزام کرده باشد، شک و تردید نموده و می گوید: «امیر مؤمنان علیه السلام این دو بزرگوار را بدین جهت اعزام کرد-البته اگر اعزام کرده باشد-تا از هتک حرمت خانواده عثمان و تعمیم در قتل او و از محروم شدن اهل و عیال و زنان وی از رسیدن مواد خوراکی و آشامیدنی، جلوگیری به عمل آورند نه برای این که از درخواست مردم مبنی بر برکناری عثمان از قدرت، ایجاد مانع نمایند.» (۲)

علامه حسنی می گوید: «بعید به نظر می رسد که امیر مؤمنان علیه السلام گل های بوستان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را در آن گیر و دار به دفاع از ستمکاران وادارد، در صورتی که آن بزرگوار جان عزیز خود و زندگی اش را سراسر وقف اجرای حق و عدالت و ستاندن حق ستمدیدگان کرده بود.» (۳)

در حالی که برخی پژوهشگران بر این باورند که: «خلیفه با رفتار ناپسندی که داشت سزاوار کشتن بود چرا که کشندگان وی و کسانی که از کشتنش خرسند بودند، جمعیت انبوهی از صحابه بزرگ را تشکیل می دادند و با عقل سازگار نیست که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در برابر این بزرگان ایستادگی کرده و آن ها را از این کار باز داشته باشند.» (۴)

ص: ۹۴

۱- (۱). به حیاة الامام الحسن قرشی ۱۱۵/۱-۱۱۶ مراجعه شود.

۲- (۲). شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ۸/۳.

۳- (۳). سیره الائمه الاثنی عشر ۴۲۸/۱.

۴- (۴). صلح امام حسن از آل یاسین ۵۰-۵۱.

الف- سخن این دسته از تاریخ نگاران که کشندگان عثمان و کسانی را که از کشته شدن وی خرسند بوده اند، صحابه بزرگوار دانسته اند، صحیح است ولی بی تردید میان آنان افرادی چون عایشه و طلحه و زبیر و دیگران وجود داشته اند که خود، بر عثمان شوریدند آن هم نه در جهت پیروزی حق، بلکه برای دست یابی به سود و بهره دنیوی، چنان که موضع گیری این افراد در حکومت امام علی و بیعت با آن حضرت در پی کشته شدن عثمان اثبات کننده این معنا است.

ب- این که بیان شده امام علی علیه السلام سلیبی به صورت حسن زد و بر سینه حسین کوبید، مورد اتفاق همه تاریخ نگاران نیست زیرا امام علیه السلام مکرر تأکید فرموده بود که کشته شدن عثمان نه سبب خرسندی وی شده و نه موجبات نگرانی اش را فراهم ساخته است. (۱) از سویی آن بزرگوار حسنین علیهما السلام را به کوتاهی در اجرای فرمانی که بدان ها صادر فرموده بود، متهم نساخت؛ زیرا آن دو، از جمله کسانی بودند که خداوند به پاکی و منزه بودن آنان از آلودگی ها تصریح و نبی اکرم صلی الله علیه و اله به مجد و عظمت و عشق و علاقه زاید الوصفش نسبت به آن بزرگواران تأکید نموده بود.

ج- در مورد دفاع از عثمان باید گفت که: امیر مؤمنان علی علیه السلام هرچند خلافت عثمان را از پایه و اساس مشروع نمی دانست و از مخالفت ها و هتک حرمت هایی که همواره از هیئت حاکمه صادر شده، کاملاً آگاهی داشت ولی

برترین و شایسته ترین راه حل قضیه را این شیوه انفعالی نمی دانست. از آن حضرت نقل شده در مورد عثمان چنین فرمود: عثمان استبداد و خودکامگی را در حکومت خود از حد گذراند و مردم نیز بیش از حد بیتابی و فغان کردند.

سخنان امام بدین جهت بود که کاربرد این شیوه به خصوص و کشته شدن عثمان در آن شرایط و به گونه ای که اتفاق افتاد، نه تنها خدمتی به اسلام نمی کرد بلکه ضرر و زیان فوق العاده سهمگینی بر آن وارد می ساخت و به طمع ورزان و غرض ورزانی که در انتظار فرصت بودند میدان می داد از نادانی و جهل مردم بهره برده و شعار خونخواهی عثمان را سر دهند.

اگر علی بن ابی طالب علیه السلام به کشته شدن عثمان به نحوی که صورت پذیرفت، تمایلی نداشت ولی نمی خواست دفاع و حمایت از عثمان موجب شود که مردم در درک واقعیت دیدگاه امام در مورد عثمان و مخالفت با او، دچار اشتباه شوند. از این رو، گاهی از مخالفت های هیئت حاکم به گونه ای صریح و گاهی با اشاره یاد می کرد، چنان که در پاسخ کسانی که در مورد عثمان از او پرسشی داشتند گاهی صریح و گاهی غیر صریح و یا حداقل به نحوی سخن می گفت که به غرض ورزان و فرصت طلبان اجازه نمی داد از آن سخنان محملی به دست آورده و به سود خود از آن ها بهره جویند.

امام علی علیه السلام هیچ گاه در برابر مخالفت های ناپسندانه و زشتی که از ناحیه عثمان و هوادارانش صورت می گرفت ساکت نمی نشست، بلکه همواره حقیقت را هر از گاهی آشکارا بیان می داشت. آن حضرت کوشید در مناسبت های متعددی عثمان را پند و موعظه دهد به گونه ای که عثمان نتوانست

او را تحمل کند و از او خواست از مدینه خارج و به سرزمین یمن برود. (۱)

چنان که عثمان در برابر امام حسن علیه السلام به صراحت گفت: تمایل به پند و موعظه های پدرش ندارد و دلیلش این بود که: «هرگاه مردم در مورد عثمان شکایتی نزد امام می بردند، آن حضرت فرزندش حسن را نزد عثمان می فرستاد وقتی این عمل مکرر صورت می گرفت، عثمان به امام حسن می گفت: پدرت می پندارد آن چه را خود می داند، هیچ کس از آن آگاهی ندارد! ما خود به آن چه انجام می دهیم آگاهتریم... از این پس نزد ما میا! و علی علیه السلام پس از آن ماجرا فرزندش را نزد عثمان نفرستاد...» (۲)

بدین سان، پر واضح است که یاری حسنین علیهما السلام نسبت به عثمان به فرمان پدر بزرگوارشان امام علی علیه السلام و کاملاً هماهنگ با خط و مشی آنان که همان خط اسلام ناب و صحیح است، انجام پذیرفته و در شمار جانفشانی های فراوان و بسیار مهم آنان در راه آیین اسلام تلقی می شود! چنان که دلیلی روشن بر دورانندیشی و دقت و ژرف نگری امیر مؤمنان علیه السلام به شمار می آید.

۴. آیا امام حسن علیه السلام زخمی شد؟

تنها مطلبی که باید بدان اشاره کنیم این است که ما در صحت موضوعی که روایت، مبنی بر زخمی شدن امام حسن علیه السلام در اثناء دفاع از عثمان یادآور شده، شک و تردید داریم؛ زیرا هرچند امکان دارد امام علی علیه السلام، حسنین و یا امام حسن را به تنهایی برای دفاع از عثمان بدانجا اعزام نموده باشد و آن دو نزد عثمان آمده و مسئولیتی را که پدرشان بدان ها محول کرده بود بر او عرضه کرده

ص: ۹۷

۱- (۱). نهج البلاغه، شرح عبده ۲/۲۶۱، الغدیر ۹/۶۰.

۲- (۲). همان.

باشند. ولی به نظر می‌رسد عثمان آن دو را برگردانده و پذیرای دفاع آن‌ها از خود نشده باشد، در این خصوص عبارات متعددی داریم که به روشنی بیانگر این معنا است که به بیان یک مورد آن اکتفا می‌کنیم: «آن گاه، علی علیه السلام فرزندش حسن را خواست و بدو فرمود: پسر من! نزد عثمان برو و بدو بگو:

پدرم می‌گوید: آیا دوست داری یاری ات کنم؟ امام حسن نامه پدر را نزد عثمان برد و عثمان در پاسخ گفت: خیر، کمک نمی‌خواهم زیرا من رسول خدا صلی الله علیه و اله را در خواب دیدم... تا این که گفت:... امام حسن سکوت کرد و نزد پدر بازگشت و آن چه را عثمان گفته بود به عرض وی رسانید» ۲

آری، شاید امام حسن علیه السلام بی آن که در جنگ شرکت جوید، بلکه به جهت احترام ویژه ای که مردم به او قائل بودند برای نجات عده ای همکاری کرده باشد. در گفت و گویی که بین او و مروان حکم صورت گرفت، امام علیه السلام به مروان فرمود: «آیا تو خون کسی را که بر عثمان در خانه اش یورش برد و او را مانند شتر ذبح کرد، به زمین نریختی؟ به یاد داری که خود در آن روز صدای گوسفند سرداده بودی و چونان کنیزکی پست و فرومایه فریاد می‌زدی؟ آیا تو با دست خود کسی را از عثمان دور ساختی و یا با پرتاب تیری از او حمایت نمودی؟ در آن گیر و دار بندبند اعضایت می‌لرزید و چشمانت را بسته بودی و آن گونه که بنده و غلام از مولایش کمک می‌خواهد از من یاری خواستی و من تو را از کشته شدن نجات داده و به سویی بردم ولی اکنون معاویه را به کشتنم تحریک می‌کنی.»

۵. آیا امام حسن علیه السلام طرفدار عثمان بود؟

برخی تاریخ نگاران با نسبت دادن تهمت های ناروا به امام حسن علیه السلام ادعا کرده اند که آن بزرگوار به تمام معنا عثمانی بوده است و اظهار داشته اند: «چه بسا در عثمانی بودنش افراطی بوده تا آن جا که روزی در پاسخ پدرش مطلبی را که پدر دوست نداشت، بر زبان آورد. راویان ماجرا را چنین آورده اند که: روزی علی علیه السلام از کنار فرزندش حسن که مشغول وضو گرفتن بود عبور می کرد به او گفت: حسن جان! وضوی شاداب بگیر! امام حسن علیه السلام با این جملات تلخ بدو پاسخ داد و گفت: «دیروز مردی را که وضوی شاداب می گرفت، کشتید» (۱) تا این که گفت: «خداوند حزن و اندوهت را بر عثمان پایدار سازد» و در عبارتی دیگر از بلاذری منقول است که در پاسخ پدر گفت: «دیروز مردی را که وضوی شاداب می گرفت کشتی».

در ماجرای دیگری مدعی شده اند که: «حسن بن علی به پدر عرضه داشت: ای امیر المؤمنین! من قادر به گفت و گوی با شما نیستم و سپس به گریه افتاد، علی علیه السلام بدو فرمود: سخن بگو و مانند زنان ناله مکن، امام حسن به پدر گفت: مردم، عثمان را به محاصره در آوردند، به تو دستور دادم از مردم فاصله بگیری و به مکه بروی تا عرب ها بر سر عقل آمده و بیدار شوند اما سرپیچی کردی سپس عثمان را کشتند و من به تو فرمان دادم از مردم فاصله بگیر تا این که گفت: و امروز به تو دستور دادم به عراق نرو، زیرا بیم دارم که در آن دیار غریب گمنام کشته شوی...» (۲)

ص: ۹۹

۱- (۱). الفتنه الکبری بخش علی و بنوه ۱۷۶، انساب الاشراف ۱۲/۳ با تحقیق محمودی.

۲- (۲). انساب الاشراف ۲۱۶/۲-۲۱۷، تاریخ طبری ۴۷۴/۳.

روایات دیگری نیز وجود دارد که همین معنا از آن ها استفاده می شود (۱).

ملاحظه می کنید پژوهشگری که با دقت در این روایات بنگرد، آشفتگی آن ها کاملاً برایش آشکار است تا چه رسد به این که فاقد شرایط پذیرش و حجت بوده و نمی توان به صحت چنین روایاتی اعتماد و اطمینان حاصل کرد. افزون بر این، برخی پژوهشگران گفته اند: آن گونه که مشهور است این گفت و گو بین امیر مؤمنان علیه السّلام و حسن بصری که امام در حال وضو از کنارش عبور کرد، صورت گرفته است. (۲) به احتمال قوی دست جاعلان حدیث در ساختن و پرداختن این گونه روایات نقش بسزایی داشته است که در این خصوص به نکاتی اشاره می شود.

نخست: چگونگی می توانیم بین مطالبی که در این جا گفته شده و بین سخنان چند سطر قبل، جمع نماییم. در آن جا اظهار داشتند: امیر مؤمنان علیه السّلام امام حسن و برادرش علیهما السّلام را برای دفاع از عثمان اعزام نمود و زمانی که از سرنوشت عثمان آگاه یافت، آشفته و اندوهگین از راه رسید و با این پندار که آن دو در انجام مأموریتشان کوتاهی کرده اند به صورت حسن که بدنش را خون فرا گرفته بود سیلی نواخت و بر سینه امام حسین قبضه شمشیر کوبید...؟!

دوم: پژوهشگری که کلیه موضع گیری های امام حسن علیه السّلام را به ارزیابی بنشیند ملاحظه خواهد کرد که آن بزرگوار همواره و با پافشاری زیاد از پدر بزرگوارش حمایت و پشتیبانی و از حق او دفاع می کرد و در جهت مردود ساختن دلایل و براهین دشمنانش، توجه خاصی مبذول می داشت و در جنگ های جمل و صفین و در سخت ترین شرایط جنگ و نبرد بر قلب دشمن

ص: ۱۰۰

۱- (۱). به سیره الائمه الاثنی عشر ۵۴۲/۱-۵۴۴ مراجعه شود.

۲- (۲). انساب الاشراف با تحقیق محمودی در حالات امام حسن ۱۲ چاپ اول، دارالتعارف-بیروت.

می تاخت و جان عزیز خویش را در راه دفاع از پدر و حقانیت وی در معرض خطرات بزرگی قرار می داد به گونه ای که امام علیه السلام به یارانش فرمود: «این جوان (امام حسن) را به فرمان من از رفتن به میدان بازدارید که با شهادتش پشتم را نشکند.»

در مورد دفاع امام مجتبی علیه السلام از حقانیت اهل بیت و حق خلافت آنان، قادر به شمارش و بیان تمام مواضع و سخنان آن بزرگوار در این زمینه نیستیم؛ تنها به ذکر نمونه هایی جهت اقامه دلیل بر دفاع وی از مواضع پدر بزرگوارش بسنده می کنیم:

الف- از آن بزرگوار نقل شده که فرمود:

ابو بکر و عمر تمام توجه خود را در امر خلافت مبذول داشتند در صورتی که تمام اختیارات مربوط به آن از آن ما بود. بی آن که ما را در آن دخالتی دهند، زمام امور را به دست گرفتند و برای ما سهمی چونان سهم جده قرار دادند، هان! به خدا سوگند! آن روز که مردم شفاعت ما را درخواست کنند، آن دو شدیداً در گیر نجات خود از غم و اندوه اند. [\(۱\)](#)

ب- آن امام همام در یکی از خطبه هایش در مورد برشمردن واجبات، از جمله ولایت اهل بیت علیهم السلام فرمود:

اگر محمد صلی الله علیه و اله و جانشینانش نبودند شما حیران و سرگردان بودید و با هیچ یک از احکام الهی آشنا نبودید. [\(۲\)](#)

ص: ۱۰۱

۱- (۱). امالی مفید ۴۹.

۲- (۲). ینابیع الموده ۴۸ و به نقل از امالی طوسی ۵۶.

فرمانبرداری از ما مقرون به اطاعت از خدای عز و جل و رسول گرامی او بوده و بر همگان واجب است. خدای متعال فرمود: ای ایمان آورندگان از خدا و رسول و ولی امر خویش فرمان برید و اگر در مسأله ای به نزاع پرداختید آن را به خدا و رسول بازگردانید. (۱)

سوم: پیراسته و منزّه بودن امام حسن علیه السّلام از ناحیه ذات مقدس باری تعالی آن گونه که آیه تطهیر و روایات رسیده از رسول خدا صلّی الله علیه و اله در حق آن بزرگوار صریح در این معناست، از سویی اخلاق بسیار نکو و پسندیده و فضایل والای آن حضرت بر کلیه امور و سخنان ناروایی که به وی نسبت داده می شود و با ساده ترین قواعد ادب والای اسلامی و اخلاق نیک انسانی، سازگاری ندارد، خط بطلان می کشد، به ویژه کسی که در کنار پدری چون علی علیه السّلام تربیت یافته و پیش از همه سخن رسول خدا صلّی الله علیه و اله را درباره او به یاد داشت که فرمود:

«أنه مع الحق و الحق معه یدور معه، حیث دار»؛

علی با حق همراه است و حق با اوست و همه جا بر گرد شمع وجودش در گردش است».

بنابراین، اگر قرار باشد سخنانی که به امام حسن علیه السّلام نسبت داده می شود حتی فرومایگان، تن به آن ندهند، چگونه می توان چنین کلماتی را به چهارمین گوهر گرانمایه اهل کساء، نسبت داد که در آفرینش و اخلاق و رهنمود و سیر و سلوک و گفتار، شبیه ترین مردم به رسول اکرم صلّی الله علیه و اله بوده است؟!

چهارم: آیا با عقل سازگار است امام حسن علیه السّلام که در کنار جدّ بزرگوارش

ص: ۱۰۲

نبی اکرم صلی الله علیه و اله و پدر ارجمندش علی مرتضی علیه السلام که دریای تمام نشدنی علم و دانش بود زیسته و از کودکی به پرسش هایی که جد و بعد از او پدرش بدو احاله می کند به شایسته ترین نحو پاسخ می دهد، به گرفتن وضوی شاداب، آشنایی نداشته باشد؟

پنجم: اگر واقعا امام حسن علیه السلام به تمام معنا عثمانی بود، معنایش این بود که آن حضرت تمام کارها و اعمال مخالف کتاب خدا و سنت پیامبرش را که از عثمان سر می زد، بپذیرد، در صورتی که چنین سخنی در حق او روا نیست؛ چرا که وی در تعریف سیاست می فرماید:

از جمله رعایت حقوق مردم این است تا زمانی که ولی امر خالصانه به مردم توجه دارد در خدمتگزاری او خالصانه عمل کنی و هرگاه از راه راست منحرف گردید بر سرش فریاد بر آوری».

پرواضح است که عثمان و کار گزارانش از روشن ترین مصادیق این فرموده امام بودند چنان که مدعیان عثمانی بودن حضرت خود، به این واقعیت تصریح کرده اند.

ششم: روایتی که مدعی است امام حسن علیه السلام از پدر بزرگوارش خواسته مدینه را ترک گوید، به هیچ وجه نظریه ای مناسب نیست زیرا افرادی نظیر طلحه و زبیر و دیگر طمع ورزان و سودجویان در انتظار چنین فرصتی بودند. گذشته از این، مردم در آن شرایط دشوار، هیچ گاه راضی نمی شدند امیر مؤمنان علیه السلام مدینه را ترک گوید بلکه مدتی در جای جای آن شهر در پی حضرت بودند تا با آن بزرگوار دست بیعت دهند.

۱. بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام

توده مسلمانان با اشتیاق فراوان در انتظار بودند در صورتی که اوضاع، به کشته شدن و یا کناره گیری عثمان بینجامد چه کسی جانشین وی خواهد شد و در این راستا عده ای طمع رسیدن به قدرت داشتند و از آن میان افرادی چون طلحه و زبیر و عایشه، روند رخدادها را عمق و دایره آن ها را توسعه می بخشیدند و شعله فروخته را دامن می زدند و در این خصوص بیش از همه طلحه از خود عشق و علاقه نشان می داد و کارش به جایی رسید که بر نتایج آن حوادث پیشی گرفت و برای خود جایگاهی دست و پا کرد که می پنداشت روزگار، وی را در آن جای خواهد داد. از این رو، با استیلا یافتن بر بیت المال دقیقا در زمانی که عثمان در خانه اش محاصره و در قید حیات بود، طلحه با مردم نماز می گزارد.

بی تردید چهار تن از اعضای باقیمانده شورا شانس بیشتری از دیگران برای این کار داشته و سهم علی علیه السلام بیش از همه بود و مردم مدینه و خارج آن بدان حضرت تمایل داشتند حتی شورشیان، به کسی غیر او تمایل نشان نمی دادند زیرا به خوبی می دانستند آن بزرگوار اهدافی را که مردم برای دست یابی به آن سر به شورش برداشته اند بر ایشان عملی خواهد ساخت و در همان زمان آگاهی داشتند که خشم طلحه و زبیر برای حق و رضای خدا نبوده بلکه آن دو با عثمان و حاشیه نشینانش تفاوتی نداشتند و موضع گیری طلحه و زبیر در قبال عثمان طی روزهای قبل از کشته شدن وی، بر این معنا تأکید داشت.

بلاذری در انساب الأشراف آورده است: پس از یأس و نومیدی علی علیه السّلام از سامان دادن امور بین دو گروه درگیر، خانه نشینی اختیار کرد و زمانی که عثمان به قتل رسید و مردم از ماجرای او فراغت یافتند و پی بردند که ناگزیر باید پیرامون امام و پیشوایی گرد آیند، همه با این شعار که رهبر ما علی بن ابی طالب است نزد آن بزرگوار شتافته و به خانه اش وارد شدند و عرضه داشتند: دستتان را بدهید تا با شما بیعت نمایم، حضرت فرمود: این کار حق شما نیست، بلکه منحصر به اهل بدر است و هر کس را که بدریان به رهبری وی رضایت دادند، خلیفه خواهد بود. بدین ترتیب، کلیه بدری ها حضور امام علی علیه السّلام شرفیاب شده و اظهار داشتند: ای ابو الحسن! ما هیچ کس را از شما شایسته تر به خلافت نمی دانیم. (۱)

طبری در جلد سوم تاریخش می گوید: یاران رسول اکرم صلی الله علیه و اله پس از کشته شدن عثمان نزد علی علیه السّلام شرفیاب شده و بدو عرضه داشتند: اماما! مردم ناگزیر باید از پیشوایی برخوردار باشند و امروز کسی را شایسته تر از شما به پیشوایی سراغ نداریم!

امام علی علیه السّلام فرمود: از انجام این کار خودداری کنید زیرا من اگر وزیر مشاورتان باشم بهتر است تا رهبرتان گردم. عرض کردند: نه به خدا سوگند! تا با شما بیعت نکنیم از شما دست بر نخواهیم داشت و هم چنان بر این امر پافشاری نمودند تا حضرت به ناچار بیعت آن ها را پذیرا شد ولی انجام بیعت را در مسجد رسول اکرم صلی الله علیه و اله و به رضایت همه مردم موکول نمود. (۲)

در روایت سومی آمده است که: امام علیه السّلام با این که از ناحیه مردم به شدت

ص: ۱۰۵

۱- (۱). انساب الاشراف مبحث بیعت امام علی بن ابی طالب ۲۰۵-۲۱۹ تحقیق محمودی.

۲- (۲). تاریخ طبری ۴۵۰/۳، مؤسسه اعلمی-بیروت.

مورد درخواست قرار گرفته بود بر عدم پذیرش بیعت پافشاری داشت. مردم برای قانع ساختن امام علیه السلام به مالک اشتر که در رأس هیئت نمایندگی کوفه قرار داشت متوسل شدند وی به امام عرضه داشت: دست مبارکتان را بدهید تا با شما بیعت نمایم، حضرت پذیرا نشد، مالک بر خواسته اش اصرار ورزید و امام را در صورتی که هم چنان بر موضعش باقی بماند به وجود آشوب و فتنه هشدار داد و پیوسته بر آن تأکید نمود تا سرانجام حضرت را قانع نمود و بدین ترتیب، سران و بزرگان با امام علیه السلام دست بیعت دادند و سپس مردم از هر سو به حضرت رو آورده و با او بیعت کردند. آن گاه زیر بیاخاست و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و گفت: مردم! خداوند به داوری شورا برای شما راضی بود ولی شورا که متلاشی گشت به مشورت پرداخته و به رهبری علی راضی شدیم بنابراین، همه با او بیعت نمایند. (۱)

در کتاب «الامامه و السیاسة» از ابو ثور منقول است که گفت: پس از کشته شدن عثمان وقتی بیعت با علی علیه السلام صورت پذیرفت من در پی آن حضرت راه افتادم و مردم پیرامون او را گرفته و با وی بیعت می کردند. امام علیه السلام وارد یکی از باغ های بنی مازن شد، فشار جمعیت وی را به سمت درخت نخلی برده و مانع دسترسی من به آن حضرت شد وقتی به جمعیت می نگریستم می دیدم مردم میچ دست امام را گرفته اند و دستانشان را به دست آن بزرگوار می رسانند پس از انجام بیعت، او را به مسجد پیامبر آوردند و طلحه نخستین کسی بود که در مسجد بر فراز منبر رفت و با دست فلجش با آن بزرگوار بیعت کرد. برخی حاضران این بیعت را به فال بد گرفتند و اظهار داشتند: به خدا سوگند! این

ص: ۱۰۶

بیعت دوام نخواهد یافت! او پس از او زبیر و یاران رسول اکرم صلی الله علیه و اله و تمام مسلمانان مدینه به امام علیه السلام دست بیعت دادند. (۱)

حضرت، موضعی را که مسلمانان در قبال وی اتخاذ کرده و بر بیعت با آن بزرگوار پافشاری نشان دادند، در خطبه معروف خود شگفتیه چنین به وصف کشیده است:

ناگهان دیدم مردم چونان یال کفتار بر سرم ریختند و از هرسو به من رو آوردند.

از دحام مردم چنان بود که حسن و حسینم در فشار جمعیت کوبیده شدند، و ردای من از دو سو پاره شد و مردم همانند گله گوسفند پیرامونم را گرفتند وقتی زمام حکومت را به دست گرفتم، عده ای بیعت شکنی کردند و گروهی از دین خارج شدند و دسته ای راه سرکشی و طغیان پیش گرفتند و گویی این سخن خدای سبحان را نشنیده بودند که فرمود: این سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین در پی برتری جویی و فساد نیستند و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران خواهد بود.

امام علیه السلام در ادامه خطبه به بیان موضع خویش نسبت به خلافت می پردازد و می فرماید:

به هوش باشید! به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که انبوهی از جمعیت پیرامونم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و از این جهت حجت تمام شده است و از سویی اگر نبود عهد و میثاقی که خداوند از عالمان و دانشمندان هر جامعه گرفته تا در برابر پرخوری ستمکاران و گرسنگی ستمدیدگان ساکت ننشینند، مهار شتر خلافت را بر کوهانش رها می ساختم و پایان امر آن را با جام آغازش سیراب می نمودم و آن گاه به خوبی درمی یافتید که دنیایتان در چشم من بی ارزش تر از آب بینی بزغاله است.

ص: ۱۰۷

سه یا پنج روز پس از کشته شدن عثمان در آن فضای پر از فتنه و اختلاف، که امام علیه السلام راهی برای فرار از بیعت نداشت، آن بزرگوار تن به بیعت داد و تمامی مهاجر و انصار و کسانی که از شهرهای کوفه و بصره و مصر به مدینه وارد شده بودند به حضرت دست بیعت دادند و تنها اندک افرادی از قریشیان از جمله مروان حکم، سعد وقاص و عبد الله بن عمر از بیعت با امام علیه السلام سر برتافتند. (۱)

برای کسانی که تاریخ خاندان اموی و برخورد آن ها را با بنی هاشم و پیروان دیگر ادیان مورد بررسی دقیق قرار دهند، سرپیچی مروان حکم و امویان از بیعت با امام علی و یا ناخرسندی از آن بیعت، برای آنان شگفت آور نخواهد بود. سعد وقاص خود تمنای خلافت داشت و اگر برای دست یابی به آن میدان یافته بود هیچ گاه کوتاهی نمی کرد و شاید در این باره با خود در اندیشه بود زیرا عمر بن خطاب او را یکی از محورهای خلافت قرار داده و بیش از سزاواری اش به او بها داده بود. گمان نمی کنم سعد، قبل از این ماجرا در اندیشه خلافت بوده و یا تصور می کرد روزی مسلمانان او را در کنار علی قرار دهند ولی پس از آن که دید مردم از طلحه و زبیر که برتر از او و در کوفه و بصره بین یاران رسول اکرم از جایگاهی برخوردارند، دست برداشته اند در پی خلافت بر نیامد و به کناره گیری بسنده نمود و هماهنگ با امویان که از ناحیه مادرش «حمئه» با آنان خویشاوندی و سری در سودای آنان داشت، از بیعت با امام علی علیه السلام خودداری کرد و در برابر امویان حتی پس از آن که عثمان وی را از فرمانداری کوفه برکنار و برادرش ولید را بر آن جا گمارد، موضعی مخالف

ص: ۱۰۸

۱- (۱). به کامل ۹۸/۳-۹۹ و یعقوبی ۷۵/۲ مراجعه شود.

اتخاذ نکرد و امیر المؤمنین علیه السّلام بر آن چه وی انجام می داد آگاهی داشت چنان که از موضع امویان و نتیجه کار طلحه و زبیر و بیشتر قریشیان آگاه بود و موضع آنان را در قبال خود پس از بیعت، این گونه وصف کرده بود:

خدایا! در مقابله با قریش از تو یاری می جویم زیرا آنان پیوند خویشاوندی ام را قطع و جام حقم را واژگون ساختند، آن گاه که نگریستم دیدم برای ستیز با آنان یار و مدافعی جز اهل بیت خود ندارم.

در جای دیگر فرمود:

مرا با قریش چه کار؟ به خدا سوگند! آن گاه که کافر بودند با آنان پیکار نمودم و امروز نیز که فریب خورده اند با آنان مبارزه خواهم کرد، دیروز رویارویشان قرار داشتم و امروز نیز در برابرشان ایستاده ام.

به هر حال، وقتی سعد بن ابی وقاص به بیعت فراخوانده شد هماهنگ با امویان از پذیرش آن سرباز زد و امیر مؤمنان علیه السّلام او را به خود و انهداد و به شورشیان اجازه نداد با او درستی کنند و زمانی که عبد الله بن عمر به بیعت دعوت شد و از آن سر برتافت حضرت از او ضامنی خواست تا با کسی در توطئه بر ضد او همدست نشود وقتی عبد الله از معرفی ضامن خودداری کرد، حضرت دست از او برداشت و به مردم فرمود: او را به خود و انهدید، خودم ضامن او هستم و سپس متوجه او شد و فرمود: از پیشم برو، از کودکی ات تا کنون از اخلاق زشت و ناپسندت آگاهم.

با پایان پذیرفتن بیعت، امیر المؤمنین علیه السّلام از همان روز نخست تمامی امکانات خود را برای اصلاح تبهکاری های حاشیه نشینان عثمان در همه امور دولت که دستگاههای حکومتی را سراسر به فساد و تباهی کشانده بودند، بسیج کرد. امام علیه السّلام لازم دید ابتدا به حل مهم ترین مشکلات ضروری که مردم

را به ستوه آورده و در رأس آن ها مشکل مربوط به فرمانداران که آن همه شورش را بر ضد خلیفهٔ قبلی به راه انداخته و به زندگی اش خاتمه بخشیدند، پیردازد تا هرگاه از آن فراغت یافت به دیگر مشکلاتی که مردم بر حل آن تأکید داشته و به حالشان سودمندتر است، همت بگمارد و این کار او را از بسط و گسترش سیاستی که در دوران جدید خلافتش آن را دنبال می کرد، باز نمی داشت.

چند روز پس از خلافتش بر فراز منبر رفت تا در جمع انبوه مردم پیرامون خود، برخی شیوه هایی که خلفای پیش از او بیش از بیست سال پایه ریزی کرده بودند، باطل اعلام کند [همانند شیوهٔ بدعت آمیز عمر در تقسیم بیت المال] و مطمئن بود عمر بن خطاب آن گاه که در تقسیم غنائم، شخصیت افراد و سابقهٔ اسلام آوردن آنان را ملاک قرار داد، بیش از آن چه به اجرای مبانی اسلام بیندیشد، در اندیشهٔ منافع شخصی خویش بوده است و زمانی که عثمان بن عفان، دست خاندان خویش را باز گذاشت تا او را بازیچهٔ دست خود قرار داده و در زمین تباهی و فساد به وجود آورند، در حقیقت نژادپرستی جاهلی و روح کینه توزی اموی را نسبت به اسلام که هیچ کسی را به حساب دیگری امتیازی نمی بخشد، زنده کرد. (۱)

۲. یاری خواهی امام علی علیه السلام از کوفیان

با اعلان تمرد و سرپیچی معاویه از حکومت امام علی و پذیرفتن بیعت آن حضرت، امام علیه السلام مہیای رویارویی با وی شد و در همان گیرودار که در تدبیر امور می کوشید بدو خبر رسید برخی از مردم مکه به تحریک طلحه و

ص: ۱۱۰

۱- (۱)). به سیره الائمه الاثنی عشر از سید هاشم معروف حسنی ۳۹۰/۱-۳۹۳ مراجعه شود.

زبیر و عایشه و هواداران اموی آنان به بهانه خونخواهی عثمان دست به شورش زده اند. حضرت از اختلاف و پراکنندگی صفوف مسلمانان نگران و خطر آن ها را بیش از خطر معاویه و تبهکاری آن ها را بیش از تبهکاری او تشخیص داد، به همین دلیل با خود اندیشید اگر فوراً در خاموش ساختن این آشوب و غائله نکوشد، دامنه آن به سرعت گسترش یافته و تمرد و اختلاف، فزونی خواهد یافت.

از این رو، آماده حرکت به سوی آنان شد و باقیمانده شایستگان مهاجر و انصار به یاری اش کمر همت بستند و به سرعت از شهر خارج شد تا قبل از ورود طلحه و زبیر به یکی از شهرها و به تباهی کشاندن آن سامان، با آنان رویارو گردند. وقتی به ربه رسیدند خبر ورود نیروهای مخالف به بصره و حوادثی که در آن شهر رخ داده بود، به آنان رسید. امام علیه السلام چند روز در منطقه ربه به سامان دادن امور سپاهیان خود پرداخت و با اعزام فرستادگانی نزد مردم کوفه از آنان کمک خواست و آن ها را به یاری خویش فراخواند تا همراه با او دست به قیام زده و آتش فتنه و آشوب را خاموش سازند. بدین سان، فرستادگان خود، محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر را همراه با نامه ای بدان سامان اعزام نمود. در آن نامه آمده بود:

من شما را به فرمانروایی این شهرها گماردم و اینک برای حوادثی که رخ داده از شما یاری می جویم، یار و یاور آیین الهی باشید و از ما حمایت و پشتیبانی کرده و به سویمان حرکت نمایید، ما تنها در اندیشه اصلاح امور هستیم تا مردم در کنار یکدیگر برادرانه زندگی کنند کسانی که بدین کار علاقه مند بوده و آن را برگزینند دوستدار حق اند و هرکس از آن ناخرسند باشد، با حق مخالفت کرده و آن را نادیده گرفته است. (۱)

ص: ۱۱۱

فرستادگان، نامه امام علی علیه السلام را به ابو موسی اشعری فرماندار کوفه عرضه کردند، نه تنها هیچ گونه عکس العمل مثبتی از او ندیدند بلکه ملاحظه کردند وی مردم را از تصمیم شان منصرف و از لبیک گفتن به ندای خلیفه، باز می دارد و با توجیه کینه و عناد خویش گفت: «به خدا سوگند! بیعت عثمان هنوز در گردن من و امام شماسست، اگر ناگزیر از جنگ نبودیم تا وی [امام] از کشتن قاتلان عثمان فراغت نمی یافت، با هیچ کس نمی جنگیدیم...» (۱)

امام علی علیه السلام هاشم مرقال را با نامه ای به عنوان سومین فرستاده نزد اشعری اعزام نمود که در آن نامه آمده بود:

اکنون! من هاشم را به جانب تو فرستادم تا مردم را بسیج کند بنابراین، همه را مهیای نبرد کن، زیرا من تو را والی کوفه قرار دادم که در اقامه حق یاورم باشی.

ولی اشعری بر تمرد و نافرمانی خود پافشاری کرد و هاشم طی نامه ای به امام علیه السلام وی را در جریان شکست و ناکامی خود در مأموریت محوله و اعزامش، قرار داد.

۳. اعزام امام مجتبی علیه السلام

امام علی علیه السلام با آگاهی از پافشاری ابو موسی بر موضع خود و ناکامی فرستادگانش، فرزند خود امام حسن علیه السلام را به اتفاق عمار یاسر همراه با نامه ای به کوفه اعزام نمود. حضرت در آن نامه ابو موسی را از منصب خود برکنار و قرضه بن کعب را جایگزین وی ساخت. در آن نامه آمده بود:

ص: ۱۱۲

اما بعد، من پنداشتم از سمت فرمانروایی که خداوند در آن برایت سهمی قرار نداده کنار روی و از فرمانم سرپیچی نکنی. اکنون حسن بن علی و عمار یاسر را بدان سامان اعزام نمودم تا مردم را بسیج نمایند و قرضه بن کعب را به فرمانروایی کوفه منصوب کردم اگر این کار را انجام ندهی به حسن فرمان داده ام با تو بجنگد. (۱)

با ورود امام حسن علیه السلام به کوفه، مردم دسته دسته پیرامون آن بزرگوار کرد آمدند و مراتب اطاعت و فرمانبرداری و پیروی خالصانه خود را از آن حضرت ابراز داشتند، امام مجتبی علیه السلام برکناری فرمانروای متمرّد و تعیین قرضه بن کعب را به جای او آشکارا اعلان داشت، ولی ابو موسی هم چنان بر موضع خویش اصرار و پافشاری نشان می داد و رو به عمار کرد و سخن از کشته شدن عثمان به میان آورد تا در این گفت و گو راه فراری برای خود بیابد و بهانه ای به دست آورد تا مردم را از یاری امام علیه السلام بازدارد. از این رو، به عمار گفت: «ابو یقظان! تو نیز به صف مخالفان پیوستی و بر امیر المؤمنین عثمان شوریدی و همکار جنایتکاران شدی؟» عمار بدو پاسخ داد: «من چنین کاری نکرده ام و بی جهت به من ناسزا مگو».

امام حسن علیه السلام که از هدف اشعری آگاه بود رشته نزع را قطع کرد و به او فرمود: «ابو موسی! چرا مردم را از اطراف ما پراکنده می سازی؟ حضرت برای زدودن روح تبهکاری و کینه و عناد از ابو موسی با نرمی و ملایمت بدو فرمود: ابو موسی! به خدا سوگند! ما جز اصلاح امور مردم هدفی نداریم و هیچ کس مانند امیر المؤمنین از باطل وحشت ندارد».

ص: ۱۱۳

ابو موسی عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت؛ راست می گویی، ولی آن کس که طرف مشورت قرار می گیرد باید امین باشد.

امام علیه السلام فرمود: آری، همین گونه است.

ابو موسی اظهار داشت: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم می فرمود: به زودی آشوب هایی رخ خواهد داد، هر کس در آن ها دست به قیام نزنند بهتر از قیام کردن است و هر کس قیام نماید بهتر از آن است که دست به حرکت و جنبش بزند و پیاده از سواره برتر است. خدای عز و جل ما را با یکدیگر برادر قرار داده است و اموال و خونمان را بر یکدیگر حرام ساخته و فرموده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا؛ (۱)** ای اهل ایمان! اموال یکدیگر را به باطل نخورید مگر در داد و ستد با رضایت خودتان و دست به کشتار یکدیگر نزنید که خداوند نسبت به شما مهربان است و نیز فرمود: **مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ؛ (۲)** هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد پاداش او جهنم است.

عمار در اعتراض به یاوه گویی های ابو موسی گفت: «تو واقعا این سخن را از رسول خدا شنیدی؟!» ابو موسی گفت: «آری، دستانم را به گروگان سخنم می نهم».

عمار، رو به مردم کرد و گفت: «منظور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از این سخن ابو موسی بوده است، زیرا در خانه نشستن او بهتر از قیامش می باشد.» (۳)

امام حسن علیه السلام در جمع مردم به ایراد سخن پرداخت و فرمود:

ص: ۱۱۴

۱- (۱). نساء/آیه ۲۹.

۲- (۲). همان/آیه ۹۳.

۳- (۳). حیاة الامام الحسن از قرشی ۱/۴۳۴-۴۳۵.

«[أيها الناس! قد كان في مسير امير المؤمنين علي بن ابي طالب و رؤوس العرب، و قد كان من طلحه و الزبير بعد بيعتهما و خروجهما بعائشه ما قد بلغكم، و تعلمون انّ و هن النساء و ضعف رأيهنّ الى التلاشى، و من اجل ذلك جعل الله الرجال قوامين على النساء و أيم الله لو لم ينصره منكم احد لرجوت أن يكون فيمن أقبل معه من المهاجرين و الانصار كفايه فانصروا الله ينصركم]»؛ (1)

مردم! شما به خوبی آگاهید که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و چهره های درخشان و سران عرب به سوی کوفه می آیند و اطلاع دارید که طلحه و زبیر پیمان بیعت شکستند و به همراه عایشه بر پیشوای خود شوریدند. شما از ناتوانی زنان و ضعف اندیشه آن ها آگاه هستید به همین دلیل خداوند مردان را بر زنان چیرگی بخشیده است، به خدا سوگند! حتی اگر یک تن به یاری امام نشتابد امید آن دارم مهاجران و انصاری که وی را همراهی می کنند برای شکست دشمن کافی باشند، بنابراین، آیین خدا را یاری نمایید تا خداوند یاریتان کند».

ابو موسی، همچنان بر موضع خود پافشاری داشت و موجبات دلسردی مردم را فراهم می کرد و آن ها را از قیام و یاری امام علیه السلام باز می داشت. امام حسن علیه السلام با نکوهش اشعری بدو فرمود: مادرت به عزایت بنشیند از فرمانروایی حکومت ما کناره گرفته و از منبرمان فاصله بگیر.

آن گاه طی سخنانی فرمود:

مردم! دعوت پیشوای خود را پاسخ مثبت دهید و به یاری برادران خود بشتابید، البته در این راستا افرادی هستند که به یاری وی کمتر همت بندند. به خدا سوگند!

ص: ۱۱۵

اگر زمام امور را خردمندان و فرزنانگان برعهده گیرند برای حال و آینده بهتر و سرانجامی نیک خواهد داشت. بنابراین، دعوت ما را بپذیرید و در گرفتاری هایی که برای ما و شما پیش آمده ما را یاری دهید. امیر مؤمنان علیه السّلام می فرماید: اکنون که من به پا خاسته ام یا ستمکارم یا ستمدیده، ولی خدا را به یادتان می آورم هرکس بخواهد حق خدا را رعایت کند باید به پا خیزد، اگر مرا مظلوم می پندارد یاری ام کند و اگر ظالم و ستمکار می یابد بگیرد و کیفر دهد، به خدا سوگند! طلحه و زبیر نخستین کسانی بودند که دست بیعت به من دادند و اولین افرادی بودند که پیمان شکنی نموده و خیانت ورزیدند [گناهم چه بود] که چنین کردند؟ آیا مالی را اندوخته و یا حکمی از احکام خدا را تغییر دادم؟ مردم! اکنون به پا خیزید و مردم را به کارهای نیک سفارش کرده و از زشتی ها بازدارید. (۱)

مردم با جان و دل به ندای امام حسن علیه السّلام پاسخ مثبت دادند، ولی مالک اشتر کار را آن زمان پایان یافته می دید که ابو موسی با خواری و ذلت و قدرتی درهم شکسته، از شهر بیرون رانده شود، از این رو، با جمعی از هوادارانش کاخ فرمانروایی را به محاصره درآورده و ابو موسی را از آن بیرون راندند. کار امام علیه السّلام که پابرجا گشت با مردم سخن گفت و آن ها را برای جهاد و مبارزه دعوت کرد و فرمود:

مردم! من فردا صبح حرکت می کنم، هر یک از شما تمایل دارد مرا همراهی کند سواره و یا از طریق آب (با قایق) حرکت کند. انبوه جمعیت، خواسته امام حسن علیه السّلام را پذیرا شدند. قیس بن سعد که از شادی دیدن این منظره در پوست خود نمی گنجید، اشعاری بدین شرح سرود:

ص: ۱۱۶

خداوند به کوفیان پاداش خیر عنایت کند که به یاری دین خدا برخاستند و به یاوه گویی های دلسردکنندگان اعتنایی نکردند و اظهار داشتند علی، برترین شخصیت است که عوض از پیمان شکنان به پیشوایی او خرسندیم. آن دو (طلحه و زبیر) عمدا همسر پیامبر را به عرصه نبرد کشاندند و ساربان، او را به آرامی سوار بر جمل بدان جا آورد. (۱)

موج جمعیت یکباره از کوفه به حرکت درآمد و هزاران تن با میل و رغبت به یاری امام علیه السلام شتافتند و به فرماندهی امام حسن علیه السلام گسیل شدند تا به منطقه «ذی قار» رسیده و با امیر المؤمنین علیه السلام که در آن دیار به سر می برد، دیدار نمودند و حضرت از موفقیت فرزندش حسن شادمان گشت و از تلاش های پیگیر وی قدردانی به عمل آورد.

۴. رویارویی دو سپاه و سخنان امام مجتبی علیه السلام

سپاهیان امام علیه السلام از «ذی قار» به حرکت درآمدند و با طی مسیر، به منطقه «زاویه» (۲) رسیدند، حضرت طی نامه ای به عایشه وی را به جلوگیری از خونریزی و حفظ وحدت و یکپارچگی مسلمانان فراخواند و با ارسال نامه ای به طلحه و زبیر، آنان را به آرامش دعوت کرد و از آنان خواست از ایجاد تفرقه (۳) میان مردم دست بردارند ولی هیچ یک از آنان به ندای حق طلبانه امام علیه السلام پاسخ مثبت نداده و بر ایستادگی و نبرد با آن حضرت، پافشاری نشان دادند.

عبد الله بن زبیر بیش از همه، مردم را به آشوب و بلوا و خونریزی تحریک می کرد و تمام ابزار و وسایلی را که امیر المؤمنین علیه السلام جهت برقراری صلح و

ص: ۱۱۷

۱- (۱). الغدير ۷۶/۲.

۲- (۲). محلی در نزدیکی بصره، معجم البلدان؛ ۳۷/۴.

۳- (۳). حياه الامام الحسن از قرشی ۴۴۲/۱-۴۴۳.

آرامش به کار گرفت، از میان برد و در جمع انبوه مردم بصره به سخن پرداخت و آنان را به جنگ دعوت کرد که سخنانش عیناً از نظر تان می گذرد «مردم! علی بن ابی طالب، عثمان خلیفه برحق را کشت، سپس به تدارک سپاه پرداخت و به سویتان لشکر کشی کرد تا بر شما مسلط شود و شهرتان را از شما بستاند.

اکنون مردانه به خونخواهی خلیفه خود به پا خیزید و از حریم خویش مراقبت نمایید و برای دفاع از زنان و فرزندان و فامیل و خویشاوندان، مبارزه کنید. آیا راضی می شوید کوفیان وارد شهر شما شوند؟ بر آنان خشم بگیرید زیرا مورد خشم قرار گرفته اید. با آنان بجنگید، زیرا به جنگ شما آمده اند. به هوش باشید! علی می خواهد تنها خود زمام امور را به دست داشته باشد، به خدا سوگند! اگر بر شما پیروز شود، دین و دنیای شما را به تباهی می کشاند». (۱)

خبر سخنانی عبد الله بن زبیر به امیر مؤمنان علیه السلام رسید حضرت به فرزندش امام حسن علیه السلام اشاره کرد تا بدو پاسخ دهد، امام مجتبی علیه السلام به ایراد سخن پرداخت و با حمد و ثنای الهی فرمود:

سخنان ابن زبیر به گوشمان رسید او پدرم را قاتل عثمان دانست شما مهاجران و انصار و دیگر مسلمانان به خوبی آگاهید که زبیر درباره عثمان چه می گفت و با چه نامی از او یاد می کرد و چگونه او را متهم می ساخت؟ طلحه در آن هنگام که هنوز عثمان در قید حیات بود و بر بیت المالش حمله برد، اکنون چگونه به خود اجازه می دهند پدرم را به قتل او متهم سازند و به ناسزاگویی وی پردازند؟ اگر ما نیز بخواهیم، ناسزایشان بگوییم بر این کار قادریم.

ابن زبیر در سخنانش گفته است: علی علیه السلام زمام امور مردم را از آنان ربوده (بدانید)

ص: ۱۱۸

پدرش بیش از هر کس دیگر مسئول این حادثه است زیرا برترین حجت و دلیل پدرش این بود که با علی علیه السلام دست بیعت داد ولی با دل بیعت نکرد او به ظاهر اقرار به بیعت نمود ولی با دیگران دمخور بود، اگر بر این ادعایش دلیل و حجت دارد اقامه کند ولی چه برهان و دلیلی می تواند داشته باشد؟

وی، از ورود کوفیان به بصره شگفت زده می شود! ولی ورود حق پرستان بر باطل گرایان چه جای شگفتی است؟ ما با هواداران عثمان سر جنگ نداریم ولی با شخص جمل سوار (عایشه) و پیروانش می جنگیم.

۵. حضور امام علی علیه السلام پس از جنگ جمل

پس از پایان جنگ امیر مؤمنان علیه السلام یک ماه در بصره درنگ فرمود و سپس آن جا را به قصد کوفه ترک گفت و عبد الله بن عباس را به فرمانروایی آن شهر گمارد امیر المؤمنین علیه السلام قبل از حرکت به سوی صفین و نبرد با قاسطین (معاویه و هوادارانش) چند ماه در کوفه اقامت گزید و طی این مدت به تعیین وظائف و مسئولیت های فرمانروایان و سر و سامان دادن امور مردم پرداخت و در این فاصله میان او و معاویه و دیگر کسانی که از خلافتش سر برتافته بودند، نامه هایی رد و بدل شد.

۶. سخنرانی امام حسن علیه السلام

علامه مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «العدد» به نقل روایتی پرداخته که اشاره دارد برخی مردم کوفه امام حسن علیه السلام را به عجز و ناتوانی از اقامه دلیل و حجت و عدم قدرت بر سخنرانی، متهم ساختند و شاید این روایت مربوط به همین برهه باشد. امیر المؤمنین علیه السلام با شنیدن این اتهامات،

فرزندش امام حسن علیه السلام را طلبید و از او خواست در جمع مردم کوفه به ایراد سخن پردازد تا بر این پندارهای غلط خط بطلان بکشد. امام حسن علیه السلام درخواست پدر را لبیک گفت و در جمع انبوه کوفیان سخنرانی آتشینی ایراد نمود که در آن آمده است:

مردم! از خدای خویش خرد بیاموزید خدای عز و جل حضرت آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، دودمانی که بعضی از برخی دیگر گرفته شده اند و خداوند شنوا و آگاه است. ما دودمان آدم و خانواده نوح و برگزیدگان ابراهیم و سلاله اسماعیل و خاندان محمدیم، ما نسبت به شما چونان آسمان برافراشته و زمین گردش کننده و خورشید درخشان و درخت زیتونیم که نه شرقی است و نه غربی، درختی که روغنش برکت یافت و ریشه و اصلش رسول خدا صلی الله علیه و اله و شاخه اش علی علیه السلام بود. به خدا سوگند! ما میوه همان درختیم. آن کس که به شاخه ای از آن بیاویزد از عذاب الهی نجات یافته و کسانی که از آن سرپیچی کنند، در آتش جهنم در خواهند افتاد.

با پایان پذیرفتن سخنان امام حسن علیه السلام، امام امیر المؤمنین علیه السلام بر فراز منبر رفت و فرمود:

«یا بن رسول الله! أثبت علی القوم حججتک و اوجبت علیهم طاعتک، فویل لمن خالفک»؛^(۱)

ای فرزند رسول خدا! حجت و برهان خویش را بر مردم اقامه نمودی، اطاعت خویش را بر آنان واجب ساختی وای بر آن کس که از تو فرمان نبرد.

ص: ۱۲۰

وقتی کلیه ابزار و وسائلی که امام امیر مؤمنان علیه السّلام جهت برقراری صلح و آشتی به کار برده به ناکامی انجامید و معاویه هم چنان به ستیز با حکومت قانونی و براندازی خلافت اسلامی و بازگرداندن آداب و رسوم جاهلیت پافشاری نشان داد و به صفین لشکرکشی کرد و فرات را اشغال نمود، امام علیه السّلام آماده نبرد با او شد و نیروهایی را که از مهاجران و انصار به یاری وی شتافته بودند، فراخواند و بدانان فرمود:

مردم! شما انسان هایی نیک اندیش و بسیار بردبار و شکیبایید و همواره حق بر زبانتان جاری است، آنچه را انجام می دهید، میمون و خجسته است، اکنون تصمیم داریم به سمت دشمن حرکت کنیم، در این زمینه نظر خود را اعلان دارید.

عده زیادی از شخصیت های بزرگ اسلامی نظیر: عمار یاسر، سهل بن حنیف، مالک اشتر، قیس بن سعد، عدی بن حاتم و هاشم بن عتبّه به پا خاسته و پشتیبانی خود را از تصمیم امام علیه السّلام در حرکت به سمت دشمن و رویارویی با آنان اعلام داشتند.

(۱)

در این هنگام امام حسن علیه السّلام خطابه مهمی ایراد نمود که در آن فرمود:

«الحمد لله لا اله غيره وحده لا شريك له، و اثنى عليه بما هو أهله، انّ ممّا عظم الله عليكم من حقه و أسبغ عليكم من نعمه ما لا يحصى ذكره و لا يؤدى شكره و لا يبلغه صفة و لا قول و نحن انما غضبنا لله و لكم، فأنه منّ علينا بما هو أهله أن نشكر فيه آلاءه و بلائه و غمائه قولا يصعد إلى الله فيه الرضا، و تنتشر فيه

ص: ۱۲۱

۱- (۱)). در کتاب زندگانی امیر المؤمنین ۵۲/۲-۵۷ سخنانی که در تأیید و پشتیبانی امام بیان شده، آمده است.

عارفه الصدق، يصدق الله فيه قولنا و نستوجب فيه المزيد من ربنا، قولاً يزيد و لا يبید، فانه لم يجتمع قوم قط على امر واحد الا اشد امرهم، و استحکمت عقدتهم، فاحتشدوا في قتال عدوكم معاويه و جنوده، فانه قد حضر و لا تخاذلوا فان الخذلان يقطع نياط القلب، و ان الاقدام على الاسنه نجده و عصمه لانه لم يمتنع قوم قط رفع الله عنهم العله و كفاهم جوائح الذله، و هداهم معالم المله؛

سپاس خداوندی را که معبودی جز او نیست و شریکی ندارد و او را چنان که سزاوار است ستایش می کنم، به راستی حق بزرگی را که خداوند به شما عنایت کرده و نعمت های فراوانی را که به شما ارزانی داشته، قابل شمارش نیست و سپاس و شکرش ادا نگردد و در توصیف و بیان ننگجد. ما به خاطر خدا و در جهت مصالح شما خشم گرفتیم، زیرا خداوند بر ما منت نهاده تا شکر گزار وی شویم و در نعمت ها و آزمون ها و بخشش هایش خشنودی و رضای او را به دست آوریم، تا نشانه راستین حق در میان ما گسترش یابد و خداوند ما را در آن راستگو شمارد تا سزاوار نعمتی فزون تر از جانب پروردگار خود شویم، گفتاری که نعمت را افزون کند و آن را به تباهی نکشاند، امور هر ملتی که به اتحاد و همبستگی دست یافت استحکام یافته و به قدرت رسیدند و پیوندشان استوار و پابرجا گردید. بنابراین، برای نبرد با دشمن خود معاویه و سپاهیانش بسیج شوید زیرا اینک آماده نبرد با شماست مبادا دست از یاری و پشتیبانی یکدیگر بردارید که این عمل سبب گسستن رشته پیوند دل ها می شود و پایمردی در نبرد و پیکار ضامن همیاری و جلوگیری از شکست است، زیرا خداوند مردمی را که از خود پایداری نشان دهند از ضعف و سستی و ناتوانی می رهند و در محنت ها و دشواری های خواری و ذلت آن ها را مورد حمایت قرار می دهد و به نشانه های دیانت رهنمونشان می گرداند.

و الصلح تأخذ منه ما رضيت به و الحرب يكفيك من أنفاسها جرع (۱)

از صلح [و آرامش] آنچه را که خوش می داری خواهی ستاند، و از جنگ [تنها] جام [جان ستان مرگ] خواهی نوشید.

سخنان فصیح و بلیغ امام علیه السلام سراسر، دعوت به وحدت و یکپارچگی و همیاری در جهت نبرد و مبارزه با سرکشان و زورگویان بود و مردم به درخواست امام پاسخ مثبت داده و به سرعت خویش را برای یاری حق و دفاع از آیین مقدس اسلام، مهیا ساختند.

۸. نبرد صفین

هر دو سپاه در صفین گرد آمدند و امام علی علیه السلام تلاش فراوانی انجام داد تا از بروز جنگ با معاویه پرهیز شود ولی تلاش های آن بزرگوار بی نتیجه ماند و ناگزیر وارد عرصه کارزار شد. چندین ماه به طول انجامید و طی آن هزاران تن از مسلمانان و مؤمنان قربانی قدرت طلبی معاویه شدند.

امام حسن علیه السلام در جنگ صفین نقش بسیار برجسته ای ایفا نمود. تاریخ نگاران آورده اند: هنگامی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام صفوف لشکریانش را آراست و فرماندهی جناح راست سپاه را به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبد الله بن جعفر و مسلم بن عقیل سپرد. (۲) معاویه خواست امام حسن علیه السلام را بیازماید، از این رو، عبید الله بن عمر را نزد او فرستاد تا با وعده خلافت به او وی را بفریبد، شاید از یاری پدرش دست بردارد، عبید الله به سوی حضرت رفت و عرضه داشت: کاری به شما دارم.

حضرت فرمود: چه کاری؟

عبید الله گفت: «پدرت قریشیان را از اول تا آخر از دم تیغ گذراند و مردم

ص: ۱۲۳

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۸۳/۱.

۲- (۲). مناقب ابن شهر آشوب ۱۶۸/۳.

از او کینه ها به دل دارند، آیا حضری زمام امور را خود به دست گیری تا تو را به زمامداری برگزینیم؟!». (۱)

امام حسن علیه السلام در کمال قاطعیت فرمود: به خدا سوگند! چنین کاری هیچ گاه انجام پذیرفتنی نیست» سپس افزود:

«لَكَأَنِّي أَنْظِرَ إِلَيْكَ مَقْتُولًا فِي يَوْمِكَ أَوْ غَدِكَ، أَمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ زَيْنَ لَكَ وَخَدَعَكَ حَتَّى أَخْرَجَكَ مَخْلُوقًا بِالْخُلُوقِ وَتَرَى نِسَاءَ أَهْلِ الشَّامِ مَوْفِقَكَ وَسَيَصْرَعُكَ اللَّهُ وَبِطَحْكَ لَوْ جَهَكَ قَتِيلًا؛ (۲)»

گویی امروز یا فردا تو را در میدان جنگ کشته می بینم، شیطان فریب داده و چنان تو را زینت بخشیده که خود را آراسته و معطر ساخته ای تا زنان شام با دیدنت فریفته تو شوند ولی به زودی خداوند تو را به خاک هلاکت خواهد افکند.

عبید الله با ناکامی در مأموریتش مأیوس و درمانده نزد معاویه بازگشت و او را در جریان سخنان امام حسن علیه السلام قرار داد و معاویه گفت: «او پسر پدرش است.» (۳)

همان روز عبید الله به طرفداری از معاویه به میدان جنگ رفت، پس از اندکی توسط مردی از قبیله همدان به قتل رسید. وقتی امام حسن علیه السلام از میدان کارزار عبور نمود، مردی را دید بر جنازه ای تکیه زده و نیزه اش را در چشم او فرو برده و افسار اسبش را به پای او بسته است. امام علیه السلام به اطرافیانش فرمود:

بینید این مرد کیست؟ همراهان به حضرت اطلاع دادند که وی مردی از قبیله همدان و شخص مقتول، عبید الله بن عمر است. (۴)

پرواضح است که این رخداد از جمله کرامات امام حسن علیه السلام تلقی

ص: ۱۲۴

۱- (۱). حیاة الامام الحسن ۴۹۲/۱.

۲- (۲). حیاة الامام الحسن ۴۹۲/۱.

۳- (۳). حیاة الامام الحسن ۴۹۲/۱.

۴- (۴). همان.

می شود زیرا حضرت قبل از وقوع ماجرا از سرنوشت عبید الله خبر داده و وی را از سرانجام ذلت بارش، آگاه ساخته بود و این ماجرا به این سرعت تحقق یافت.

۹. جلوگیری از نبرد امام حسن علیه السلام

رویاری در جنگ صفین حالتی یکنواخت نداشت، گاهی به صورت درگیری و جنگ و گریز میان دو سپاه انجام می پذیرفت و گاهی دو لشکر کاملاً با یکدیگر در می آویختند. در نخستین رویاری که جنبه درگیری کامل داشت امام علی علیه السلام فرزندش حسن را مهیای حمله به صفوف سپاهیان شام دید، به اطرافیان فرمود:

این جوان را به فرمان من از جنگ بازدارید مبادا با شهادتش پشتم را بکشند، زیرا دریغم می آید با مرگ این دو جوان (یعنی حسن و حسین) دودمان رسول خدا صلی الله علیه و اله قطع شود.

۱۰. امام حسن علیه السلام و حکمیت

پس از گذشت چند ماه از رویاری سپاه امام علی علیه السلام و لشکریان معاویه و خسارت های فراوانی که متوجه دو طرف شد، سپاهیان حق، به فرماندهی امیر المؤمنین علیه السلام در آستانه پیروزی و پایان دادن به خونریزی شدیدی که معاویه آن را در پیکر امت اسلام به وجود آورد، قرار گرفتند. ولی عمرو عاص لشکریان معاویه را از شکست حتمی نجات داد و آن زمانی بود که سپاه معاویه قرآن ها را بر نیزه کرده و خواستار حکمیت قرآن بین طرفین شدند و آن گاه که جمعی از جنگجویان، امام علی علیه السلام را تحت فشار زیاد قرار دادند حضرت به ناچار پذیرای حکمیت شد، اینان افرادی بودند که در اثر جهل و نادانی تحت

تأثیر نیرنگ و فریب عمرو عاص قرار گرفتند چنان که منافقان و فرصت طلبان با حمایت و پشتیبانی از افراد نادان، خواستار وارد کردن فشار بیشتر آنان بر امام مظلوم علیه السّلام شدند.

با فریب خوردن ابو موسی اشعری-نماینده عراقیان-با حيله عمرو عاص -نماینده شامیان-در ماجرای حکمیت، آن دسته از افرادی که حکمیت را بر امام تحمیل کرده بودند به اشتباه بزرگی که در آن گرفتار آمدند، پی بردند. از این رو، متوجه امام شده و از او خواستند کلیه تعهداتی را که در اثر فشار آنان امضاء نموده، لغو کند و جنگ با معاویه را از سر بگیرد. فراتر از آن، اظهار داشتند که حضرت با پذیرفتن حکمیت، مرتکب اشتباه شده است به همین دلیل، شعار «لا حکم الا لله» را که سبب آشفتگی دیگر و فاجعه جدیدی بین لشکریان امام علی علیه السّلام شد، سر دادند.

از این جا بود که امام علیه السّلام جلوگیری از وقوع حادثه را ضروری دانست.

بدین ترتیب، فردی را که از هر جهت مورد اطمینان و احترام مردم بود فرا خواند تا در مورد آنان سخن بگوید و سخنانش به گونه ای باشد که با دلیل و برهان بر حکم ابو موسی اشعری خط بطلان بکشد و مشروعیت اصل حکمیت را برای آنان روشن سازد، امام علیه السّلام فرزندش امام حسن را برای این کار برگزید و بدو فرمود: فرزندم! به پا خیز و درباره این دو تن، عبد الله بن قیس (ابو موسی اشعری) و عمرو عاص سخن بگو.

امام مجتبی علیه السّلام به پا خاست و بر چوب های منبر بالا رفت و فرمود:

مردم! به راستی که شما درباره این دو مرد فراوان سخن گفتید، این دو انتخاب شده بودند که فقط طبق کتاب خدا حکم کننده نه از روی هوای نفس، ولی برعکس به هوای نفس حکم کردند نه به کتاب خدا و کسی که چنین باشد نمی توان او را حکم

نامید، بلکه وی محکوم است و عبد الله بن قیس (ابو موسی) آنگاه که خلافت را برای عبد الله بن عمر مقرر داشت، مرتکب سه اشتباه شد: با پدرش عمر مخالفت کرد، زیرا عمر به این کار راضی نشد و حتی پسر خود را از اعضای شورا نیز قرار نداد.

دوم: با خود عبد الله در این مورد مشورت نکرد.

سوم: مهاجران و انصاری که حکومت را سرپا نموده و به وسیله آن بر مردم حکومت می رانند، در این باره نظری ارائه ندادند ولی اصل حکمیت دارای مشروعیت است چرا که نبی اکرم صلی الله علیه و اله سعد بن معاذ را در ماجرای بنی قریظه حکم قرار داد و او نیز طبق رضای خدا حکم کرد، تردیدی نیست اگر مخالفت کرده بود، رسول خدا صلی الله علیه و اله بدان حکمیت رضایت نمی داد. (۱)

امام حسن علیه السلام در سخنرانی بسیار مناسب خود مهم ترین نقاط حساسی که محور نزاع و مشاجره و منع فتنه و آشوب را تشکیل می داد ارائه نمود و روشن ساخت کسی که برای حکمیت انتخاب می شود اگر بر مبنای حق حکم کند از گفتارش پیروی می شود و نظریه اش، به خصومت و دشمنی پایان می دهد و تسلیم خواسته ها و تمایلات فاسد نمی شود و ابو موسی در حکمیتش تسلیم حق نبود بلکه با پیروی از هوای نفس خویش عبد الله بن عمر را کاندید خلافت نمود در صورتی که پدرش عمر وی را شایسته خلافت ندانسته بود.

افزون بر این که شرط اساسی انتخاب، اتفاق نظر مهاجر و انصار در آن گزینش بود که چنین چیزی نیز حاصل نشد چنان که امام علیه السلام در سخنان خویش با استناد به حکمیت سعد بن معاذ در بنی قریظه به دستور رسول اکرم صلی الله علیه و اله به مشروعیت حکمیت، که خوارج در مقام انکار آن برآمده بودند اشاره فرمود.

ص: ۱۲۷

۱۱. وصیت امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام

امام امیر المؤمنین علیه السلام در بازگشت از صفین در منطقه ای به نام «حاضرین» وصیت مهمی خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام عنوان فرمود که درس های ارزنده ای دربر دارد.

۱. من الوالد الفان، المقرّ للزمان المدبر العمر، المستسلم للدنيا، الساکن مساکن الموتی و الظاعن عنها غدا الی المولود المؤمل ما لا یدرک السالک سبیل من قد هلك، غرض الأسقام، و رهینه الأيام و رمیه المصائب...

۲. اما بعد؛ فان فیما تبینت من إدبار الدنيا عنی، و جموح الدهر علیّ، و اقبال الآخرة الی، ما یزعی عن ذکر من سواي، و الاهتمام بما ورائی غیر انی حیث تفرد بی دون هموم الناس هم نفسی فصدفنی رأیی و صرفنی عن هواي و صرح لی محض أمری فأفضی بی الی جد لا یكون فیہ لعب و صدق لا یشوبه کذب و وجدتك بعضی بل وجدتك کلی حتی کأنّ شیئا لو اصابک أصابنی، و کأنّ الموت لو أتاک أتانی فعنانی من أمرک ما یعیننی من أمر نفسی، فکتبت الیک کتابی مستظہرا به ان أنا بقیت لک او فنیث.

۳. فانی او صیک بتقوی الله- ای بنی- و لزوم أمره و عماره قلبک بذکره و الاعتصام بحبله و ای سبب أوثق من سبب بینک و بین الله ان أنت أخذت به؟

۱. وصیتی است از پدری فانی، او که پذیرای دشواری های روزگار است و عمر خویش را پشت سر نهاده و تسلیم زمانه گشته است. نکوهشگر دنیا و ساکن دیار مردگان، که فردا از آن سفر خواهد کرد، به فرزندى که در آرزوى چیزی به سر مى برد و بدان دست نخواهد یافت و طى کننده راهى است که رهروانش به هلاکت رسیدند، هدف تیرهای بیماری، و گروگان گذر زمان است. سپری که آماج تیرهای مصیبت و اندوه است.

۲. اما بعد؛ من از پشت کردن دنیا به خود و سرکشی روزگار بر خویش و روی آوردن آخرت به خود، دریافتم که باید دیگران را رها سازم و به خود پردازم و تمام همّت خویش را در کار آخرت به کار گیرم هرچند در اندیشه مردم هستم، در خود نیز بیندیشم و غم خود نیز بخورم، این اندیشه مرا بازگرداند و از پیروی خواسته های نفس بازداشت و حقیقت کارم را برایم روشن ساخت و در نتیجه مرا به تلاشی جدی برانگیخت که بازیچه نبود، با حقیقتی آشنا ساخت که در آن دروغی راه نداشت، من تو را پاره تن خود، بلکه تمام وجود خودم یافتم، چنان که اگر آسیبی به تو رسد گویی به من رسیده و اگر مرگ به سراغت آید گویی به سراغ من آمده. از این رو، کار تو را چون کار خویشتن پنداشتم و بدین منظور این سفارش را نوشتم تا برایت تکیه گاهی باشد، زنده باشم یا نباشم.

۳. پسرم! تو را به پروای از خدا و ملازمت دستورات او و آباد کردن دل خود، به یاد وی و چنگ زدن به ریسمانش سفارش می کنم، کدام رشته اگر بدان چنگ زنی از رشته ای که میان تو و خداست، استوارتر است؟

٤.أحى قلبك بالموعظه، و أمته بالزهاده، و قوّه باليقين، و نوره بالحكمه و ذلك بذكر الموت و قرره بالفناء و بصيره فجائع الدنيا و حذره صوله الدهر و فحش تقلب الليالي و الأيام و أعرض عليه أخبار الماضين و ذكره بما اصاب من كان قبلك من الأولين و سر في ديارهم و اثارهم فانظر فيما فعلوا و عما انتقلوا، و اين حلّوا و نزلوا، فانك تجدهم قد انتقلوا عن الأحبه، و حلّوا ديار الغربه و كأنك عن قليل قد صرت كأحدهم، فأصلح مثواك، و لا- تبع آخرتك بدنياك و دع القول فيما لا تعرف و الخطاب فيما لم تكلف.

٥. و خض الغمرات للحق حيث كان، و تفقه في الدين، و عوّد نفسك التصبر على المكروه و نعم الخلق التصبر في الحق، و ألجى نفسك في أمورك كلّها الى الهك، فانك تلجئها الى كهف حريز و مانع عزيز.

٦. فتنهم يا بنى وصيتي، و اعلم أن مالك الموت هو مالك الحياه، و أن الخالق هو المميت، و أن المفنى هو المعيد، و أن المبتلى هو المعافى، و أن الدنيا لم تكن لتستقرّ إلا على ما جعلها الله عليه من النعماء و الابتلاء و الجزاء في المعاد، او ما شاء ممّا لا تعلم... فاعتصم بالذى خلقك و رزقك و سواك، و ليكن له تعبداً، و اليه رغبتك، و منه شفقتك.

۴. دلت را با موعظه زنده نما و با بی رغبتی به دنیا آن را بمیران و سرکوب کن، با یقین، آن را قوی ساز و با حکمت، روشن کن و با یاد مرگ، آن را فروتن و خوار گردان، آن را در اقرار به فنا و هر چیزی وادار و در فجایع دنیوی، بینایی اش ببخش. و از هجوم دشواری های زمانه و زشتی دگرگونی شب ها و روزها، بر حذرش دار و سرگذشت گذشتگان را به او ارائه بده و آن چه را بر سر دنیای تو آمده به آن یادآور شو. در شهرها و خانه ها و آثارشان عبور نما و نیک بنگر که چه کردند و از کجا رفتند و در کجا فرود آمدند و منزل گزیدند! اگر چنین کنی درخواهی یافت که آنان از میان دوستان رفتند و به سرای غربت درآمدند و گویی دیری نباید که تو نیز به یکی از آنان تبدیل خواهی شد. بنابراین، جایگاه همیشگی ات را نیکو ساز و آخرت را به دنیای خویش سودا مکن. از آن چه نمی دانی سخن مگو و از آن چه بر عهده ات نیست دم مزن.

۵. در گرداب دشواری ها و مشکلات حق وارد شو و دین را عمیقانه دریاب. خویشتن را در امور ناخوشایند به صبر و بردباری عادت بده، که صبر در راه حق، از اخلاق نکو و پسندیده تلقی می شود، خود را در همه کارها در پناه خدای خویش قرار ده که اگر چنین کنی به پناهگاهی استوار و در پناه نگاهبانی قدرتمند، درآمده ای.

۶. پسرم! سفارش و وصیتم را به خوبی درک کن و بدان که مرگ از آن کسی است که حیات از آن اوست و آفریننده، همان کسی است که می میراند و فناکننده همان است که باز می گرداند و گرفتارکننده همان کسی است که عافیت می بخشد. دنیا جز بر آن حال که خدا آن را مقرر داشته با نعمت ها و بلاها و پاداش روز جزا و دیگر اموری که او خواسته و ما نمی دانیم، استقرار نمی یابد... پس به خدایی که تو را آفریده و روزی داده و اندامی نیکو بخشیده پناه آور، بندگی ات باید برای او و توجه به سمت و سوی وی و بیم ات از او باشد.

٧. و اعلم يا بنى أن احدا لم ينبئ عن الله سبحانه كما أنبا عنه الرسول صلى الله عليه و اله فارض به رائدا، و إلى النجاه قائدا، فإننى لم آلك نصيحه فإنك لن تبلغ فى النظر لنفسك-و إن اجتهدت-مبلغ نظرى لك.

٨. و اعلم يا بنى أنه لو كان لربك شريك لأتتك رسله، و لرأيت آثار ملكه و سلطانه، و لعرفت افعاله و صفاته، و لكّنّه اله واحد كما وصف نفسه، لا يضاده فى ملكه أحد، و لا يزول ابدا و لم يزل. أوّل قبل الأشياء بلا اوليه، و آخر بعد الأشياء بلا نهايه، عظم عن أن تثبت ربوبيته بإحاطه قلب او بصر.

٩. فإذا عرفت ذلك فافعل كما ينبغى لمثلك أن يفعله فى صغر خطره و قلّه مقدرته و كثره عجزه، و عظيم حاجته الى ربّه، فى طلب طاعته، و الخشيه من عقوبته، و الشفقه من عقوبته، و الشفقه من سخطه، فإنّه لم يأمرك إلا بحسن و لم ينهك إلا عن قبيح.

١٠.... يا بنى اجعل نفسك ميزانا فيما بينك و بين غيرك، فأحب لغيرك ما تحب لنفسك، و اكره له ما تكره لها، و لا تظلم كما لا تحب أن تظلم، و أحسن كما تحب أن يحسن إليك، و استقبح من نفسك ما تستقبحه من غيرك، و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسك و لا تقل ما لا تعلم و إن قلّ ما تعلم، و لا تقل ما لا تحب أن يقال لك.

۷. پسرم! بدان هیچ کس از خدا آن گونه که پیامبر ما خبر داده، اطلاع نداده است. بنابراین، به او خشنود شو تا پیشوا و رهنمونگر تو به سوی نجات و رهایی باشد که من از نصیحت به تو کوتاهی نکردم و تو در اندیشه ات برای خود-هرچند بکوشی-به مقداری که من در حق تو می اندیشم، نخواهی رسید.

۸. پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، فرستادگان آن شریک به سویت می آمدند و آثار ملک و پادشاهی او را مشاهده می کردی و کارها و صفاتش را می شناختی اما او خدایی یگانه و بی همتاست، همان گونه که خویشتن را وصف نموده است. کسی در قلمرو حکومتش بر ضدّ او وجود ندارد، همواره هست و همیشه بوده است. خدایی که اول است پیش از هر چیز، بی آن که او را اولیتی باشد و آخر است پس از هر چیز، بی آن که از نهایتی برخوردار باشد. بزرگ تر از آن است که ربوبیتش را دلی یا دیده ای فراگیرد.

۹. اکنون که بر این حقیقت آگاه شدی چنان عمل نما که فردی نظیر تو که از منزلتی کوچک و نیرویی اندک برخوردار و ناتوانی ات بسیار و نیازت به پروردگارت زیاد است. در اطاعت او و ترس از عذاب و هراس از خشم او، عمل می کند زیرا خداوند تو را تنها به نیکی فرمان داد و تنها از زشتی ها، نهی کرده است.

۱۰. پسرم! خود را میزان میان دیگران قرار ده، آن چه را برای خود می پسندی برای دیگران نیز پسند و آن چه را برای خود می پسندی برای دیگران نیز می پسند همان گونه که دوست نداری به تو ستم روا شود تو نیز به دیگران ستم روا مدار و همان گونه که می خواهی به تو نیکی شود تو نیز به دیگران نیکی کن، کاری را که از دیگران زشت می شماری از خود نیز زشت شمار. از مردم برای خود به همان خشنود باش که از خود در حق آنان خشنود هستی. آن چه را نمی دانی مگو، هرچند دانسته هایت اندک باشد و آن چه را نمی پسندی درباره ات بگویند تو نیز در حق دیگران مگو.

١١. و اعلم أنّ الاعجاب ضد الصواب، و آفه الألباب، فاسع في كدحك و لا تكن خازنا لغيرك و اذا أنت هديت لقصدك فكن اخشع ما تكون لربك.

١٢. و اعلم أنّ الذي بيده خزائن السماوات و الأرض قد أذن لك في الدعاء، و تكفل لك بالإجابة، و أمرك ان تسأله ليعطيك، و تسترحمه ليرحمك، و لم يجعل بينك و بينه من يحجبك عنه.

١٣. ثم جعل في يديك مفاتيح خزائنه بما أذن لك فيه من مسألته، فمتى استفتحت بالدعاء أبواب نعمته، و استمطرت شآبيب رحمته، فلا يقنطك إبطاء اجابته، فإنّ العطيّه على قدر النيّه، و ربّما اخرت عنك الإجابة ليكون ذلك أعظم لأجر السائل، و أجزل لعطاء الآمل، و ربّما سألت الشيء فلا تؤتاه، و اوتيت خيرا منه عاجلا او آجلا او صرف عنك لما هو خير لك، فلبّ أمر قد طلبته فيه هلاك دينك لو اوتيته فلتكن مسألتك فيما يبقى لك جماله، و ينفي عنك و باله، فالمال لا يبقى لك و لا تبقى له.

١٤... يا بنيّ! أكثر من ذكر الموت، و ذكر ما تهجم عليه، و تقضى بعد الموت إليه حتى يأتيك و قد أخذت منه حذرک، و شددت له أزرک، و لا- يأتيك بغته فيبهرک، و آياک أن تغتّر بما ترى من إخلاد اهل الدنيا إليها، و تكالبهم عليها، فقد نبأک الله عنها، و نعت هي لك عن نفسها، و تكشف لك عن مساويها، فإنّما أهلها كلاب عاويه، و سباع ضاربه، يهرّ بعضها على بعض، و يأكل عزيزها ذليلها، و يقهر كبيرها صغيرها.

۱۱. بدان که خودپسندی، خلاف راه صواب و آفت عقل و خرد آدمی است. سخت کوشا باش، امّا خزانه دار دیگران مباش. هرگاه راه خویش را یافتی در برابر پروردگارت بیش از هر زمان، فروتنی نما.

۱۲. بدان! خدایی که گنجینه های آسمان ها و زمین به دست اوست به تو اجازه دعا داده و اجابت آن را بر عهده گرفته است و تو را فرمان داده که از او بخواهی تا به تو ببخشد و از او رحمت درخواست کنی تا مشمول رحمت گرداند. میان خود و تو حاجب و دربانی قرار نداده است.

۱۳.... خداوند کلیدهای گنجینه هایش را در دستان تو نهاده است چرا که به تو اجازه داده تا از او بخواهی. بنابراین، هرگاه بخواهی می توانی درهای نعمتش را با دعا بگشایی و ریزش باران رحمتش را درخواست کنی، پس تأخیر در اجابت دعا تو را نومید نکند، زیرا عطا و بخشش خداوند به اندازه نیت است چه بسا در اجابت دعایت تأخیر اندازد، تا پاداش دعاکننده بیشتر و عطای آرزومند افزون تر گردد. چه بسا چیزی را خواسته ای و به تو ندهند ولی بهتر از آن را در دنیا یا آخرت به تو خواهند داد و یا مصلحت تو در آن بوده که آن را از تو دریغ دارند چه بسا چیزی از خداوند بخواهی که اگر عطایت کند موجب تباهی دینت می شود. بنابراین، همواره از خداوند چیزی را بخواه که زیبایی اش برایت بماند و زر و وبال آن از تو دور باشد که نه ثروت برای تو می ماند و نه تو برای ثروت ماندنی هستی.

۱۴. پسرم! مرگ و موقعیتی را که ناگهان در آن قرار می گیری و پس از مرگ بدان می رسی، فراوان یاد کن تا چون مرگ به سراغت آمد برای آن مهیا باشی و بار خویش را بسته باشی نه آن که مرگ ناگهان به سراغت آید و تو را مغلوب سازد مبادا دل بستگی دنیاپرستان و کشاکش آن ها بر سر دنیا تو را بفریبد که خداوند تو را از حال دنیا آگاه کرده است و دنیا نیز تو را از نابودی و مرگ خویش باخبر ساخته، زشتی هایش را برایت آشکار نموده است. دنیاپرستان به سگانی عوعوکننده و درندگان خون آشامی می مانند که برخی بر بعضی دیگر از روی خشم، زوزه می کشند و آن که نیرومند است ناتوان را می خورد و آن بزرگ است بر کوچکترش غلبه می کند.

١٥....و اعلم يقينا أنّك لن تبلغ أملك، و لن تعدو أجلك، و أنّك فى سبيل من كان قبلك، فخفف فى الطلب، و أجمل فى المكتسب، فإنّه ربّ طلب قد جرّ إلى حرب فليس كل طالب بمرزوق، و لا كل مجمل بمحروم، و اكرم نفسك عن كل دنيّه و إن ساقتك إلى الرغائب، فإنّك لن تعترض بما تبذل من نفسك عوضا.

١٦. و لا- تكن عبد غيرك و قد جعلك الله حرًا، و ما خير خير لا ينال إلا بشرّ، و يسر لا ينال إلا بعسر. و اياك أن توجف بك مطايا الطمع، فتوردك مناهل الهلكه، و إن استطعت ألا- يكون بينك و بين الله ذو نعمه فافعل، فإنّك مدرك قسمك، و آخذ سهمك، و إنّ اليسير من الله سبحانه اعظم و أكرم من الكثير من خلقه و إن كان كلّ منه.

١٧. و لا يكن أهلك أشقى الخلق بك، و لا ترغبنّ فيمن زهد عنك، و لا يكوننّ أخوك أقوى على قطيعتك منك على صلته، و لا تكوننّ على الإساءه أقوى منك على الإحسان، و لا يكبرنّ عليك ظلم من ظلمك، فإنّه يسعى فى مضرتّه و نفعك، و ليس جزاء من سرّك أن تسوءه.

۱۵. با جزم و یقین بدان که هرگز به آرزویت نخواهی رسید و از اجلت فراتر نروی و در همان راه پیشینان گام برمی داری. بنابراین، در دنیا طلبی آرام باش و با نیکویی به کسب و کار بپرداز، زیرا چه بسا تلاشی که به نابودی سرمایه ای انجامد. این گونه نیست که هر کوشنده ای را روزی دهند و هر مداراکننده ای را محروم سازند. نفس خویش را گرمی دار و از هر پستی و فرومایگی دور نگاهدار، هرچند تو را به نعمت های فراوان رساند. زیرا در برابر آن چه از بزرگواری خویش از دست می دهی عوضی دریافت نخواهی کرد.

۱۶. بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفرید. خیری که جز با شرّ به دست نیاید و آسایشی که جز با سختی فراهم نگردد، چه خیری دربر دارد؟!

از سوار شدن بر مرکب حرص و آزمندی که تو را به آبشخورهای هلاکت ببرند، بپرهیز.

اگر توانستی صاحب نعمتی را میان خود و خدایت قرار ندهی، این کار را به انجام برسان زیرا سرانجام به آن چه نصیب توست خواهی رسید و سهمت را خواهی گرفت و اندک نعمتی که از جانب خدای سبحان باشد بزرگ تر و گرمی تر از نعمت های فراوانی است که از غیر خدا برسد، گرچه همه نعمت ها از آن خداست.

۱۷. مبادا خانواده ات به سبب تو بدبخت ترین مردم به شمار آیند. به کسی که از تو دوری می کنند رغبت نشان بده، مبادا برادرت در گسستن از تو و پیوستن به او، توانا تر از تو و در بدی کردن، توانش بیش از تو، در نیکی کردن باشد. از ستم کسی که بر تو ستم روا داشت نگران مباش، زیرا او به زیان خویش و به سود تو می کوشد. پاداش کسی که تو را شادمان کرد آن نیست که اندوهگینش سازی.

١٨. و اعلم يا بنى! أنّ الرزق رزقان: رزق تطلبه و رزق يطلبك، فإنّ أنت لم تأته أتاك، ما أقبح الخضوع عند الحاجه، و الجفاء، عند البغى! إنّما لك من دنياك ما اصلحت به مثواك و إن كنت جازعا على ما تفلّت من يديك، فاجزع على كلّ ما لم يصل إليك، استدل على ما لم يكن بما قد كان، فان الأمور أشباه، و لا تكوننّ ممّن لا تنفعه العظه إلا إذا بالغت فى إيلامه، فإنّ العاقل يتعظ بالآداب و البيهائم لا تتعظ إلا بالضرب.

١٩. استودع الله دينك و دنياك، و أسأله خير القضاء لك فى العاجله و الآجله و الدنيا و الآخره و السلام؛

ص: ١٣٨

۱۸. پسرم بدان! رزق و روزی دو گونه است: یکی آن است که تو در پی آن هستی و یکی آن که تو را می جوید که اگر به سویش نروی نیز به نزد تو خواهد آمد. چه زشت است فروتنی به هنگام نیاز و ستم به وقت توانگری. سود و بهره تو از دنیا همان است که با آن آخرت را اصلاح می کنی، اگر برای آن چه از کف داده ای ناله می کنی. پس، برای آن چه به دست نیاورده ای نیز ناله و فریاد بر آور. بر آن چه نبوده به آن چه بوده استدلال کن، زیرا امور دنیا شبیه به یکدیگرند، از آن دسته از مردم مباش که پند و اندرز، سودشان نرساند مگر آن گاه که او را شدیداً به رنج آوری که خردمند، با تربیت پند می گیرد و چارپایان جز با ضرب تازیانه پند نمی گیرند.

۱۹. دین و دنیا را به خدا بسپار و از او بهترین تقدیر را در امروز و فردا و دنیا و آخرت برایت درخواست می کنم، والسلام.

۱۲. جنگ نهروان و نقشه کشتن امیر المؤمنین علیه السلام

نفاق و سرپیچی برخی افراد نادان که به ظاهر دم از دینداری می زدند، سرانجام به جایی رسید که مجموعه های بزرگی از لشکریان امیر المؤمنین علیه السلام از فرمان آن بزرگوار سر بر تافتند، بلکه این مارقان پا فراتر نهاده و حکم به تکفیر آن حضرت علیه السلام نمودند.

پس از جنایاتی که مارقین در عراق مرتکب شدند «نهروان» را مرکز فعالیت های متمردانه و سرپیچی خود قرار دادند و امام علیه السلام ناگزیر شد به سوی آنان به حرکت درآید. حضرت پس از باز کردن باب مذاکره و گفت و گو و اتمام حجت بر آنان، به کسانی که بر انحراف و کینه توزی و کفر خویش پافشاری داشتند، اعلان جنگ داد و بدین ترتیب، به جز افرادی انگشت شمار بقیه را از دم تیغ گذراند. عبد الرحمان بن ملجم مرادی که دلی سرشار از بغض و کینه ای کورکورانه نسبت به امام مظلوم شیعیان علی علیه السلام داشت از جمله افراد اندکی بود که از صحنه جنگ نهروان گریخته بودند. وی نهانی نقشه قتل امیر مؤمنان علیه السلام را طراحی کرده و در پایان و پس از هماهنگی با عده ای از خوارج و منافقان کوفه، توانست در شب نوزدهم ماه رمضان المبارک سال (۴۰) هجری در محراب عبادت و در خانه خدا-مسجد کوفه-امام را ترور نماید و ندای جاودان علی در آفاق طنین افکند که: «فزت و ربّ الکعبه»؛ به خدای کعبه، رستگار شدم.

امام علی علیه السلام قبل از دمیدن پگاه فجر خواست به قصد مناجات و راز و نیاز با خدای خویش در مسجد کوفه از خانه بیرون رود، مرغابی های موجود در حیاط منزل که به امام حسن علیه السلام هدیه شده بودند در برابر حضرت فریاد برآوردند و آن بزرگوار از فریاد آنان وقوع رخداد بزرگ و مصیبت جانکاهی را پیش بینی کرد و فرمود: قدرتی برتر از قدرت خدا نیست، فریادهایی که ناله هایی را در پی دارد.

امام امیر مؤمنان علیه السلام به سمت در خانه که از چوب درخت خرما ساخته شده بود آمد و خواست آن را بگشاید، بر او دشوار آمد، در را از پاشنه بر کند و ردایش از دوش مبارک وی افتاد، و در حالی که این اشعار را زمزمه می کرد آن را محکم بست:

کمرت را برای مرگ محکم بر بند که مرگ قطعا به سراغت خواهد آمد و آن گاه که به سراغت آمد از آن بیم به خود راه مده. (۱)

امام حسن علیه السلام سراسیمه از خروج پدر در آن سحرگاه، بدو عرضه داشت:

پدر جان! چرا این وقت شب از خانه بیرون می روی؟

امیر المؤمنین علیه السلام پاسخ داد: امشب خوابی دیدم که مرا به این کار واداشت.

امام مجتبی علیه السلام عرض کرد: خیر است، چه خوابی دیدید آن را برایم بازگو فرما.

امام علی علیه السلام در پاسخ فرزندش فرمود: خواب دیدم جبرئیل از آسمان بر کوه

ص: ۱۴۱

ابو قبیس فرود آمد و دو سنگ برداشت و بر روی بام کعبه برد و آن‌ها را برهم زد، سنگ‌ها چونان خاکستر نرم و از هم پاشیده شد به گونه‌ای که ذرات آن همه خانه‌های مکه و مدینه را فراگرفت.

امام حسن علیه السلام پرسید: پدر! تعبیر این خواب چیست؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اگر تعبیرش ظاهر شود پدرت کشته می‌شود و عزا و ماتم کشته شدن او همه مردم مکه و مدینه را در سوگ می‌نشانند.

امام حسن علیه السلام بی‌قرار و سراسیمه از جا جست و با صدایی آرام و پرانده از پدر پرسید:

پدر! این فاجعه کی رخ می‌دهد؟

امام علی علیه السلام فرمود: «خدای متعال در قرآن می‌فرماید: **وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَّا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ (۱)**

هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد و کسی نمی‌داند در چه سرزمینی از دنیا می‌رود ولی حبیب من پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: این حادثه در دهه آخر ماه رمضان اتفاق خواهد افتاد و قاتل من ابن ملجم است.

امام حسن علیه السلام عرضه داشت: اکنون که قاتل خود را می‌شناسی وی را بکش.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: قبل از جنایت، قصاص جایز نیست و هنوز او کاری انجام نداده است. امام علی علیه السلام فرزندش را سوگند داد تا به بستر خود بازگردد و امام حسن نیز چاره‌ای جز اطاعت فرمان پدر نداشت. (۲)

ص: ۱۴۲

۱- (۱). سورة لقمان/آیه ۳۴.

۲- (۲). حیاة الامام الحسن ۱/۵۵۷-۵۸۸.

امیر مؤمنان علیه السّلام به مسجد کوفه رسید و آن فاجعه بزرگ به دست شقاوتمندترین انسان ها اتفاق افتاد. مردم کوفه با شنیدن خبر این مصیبت جانکاه، به مسجد شتافتند و فرزندان امام علیه السّلام به سرعت به سمت مسجد حرکت کردند و امام حسن علیه السّلام قبل از همه به مسجد رسیده و پدر را در محراب عبادت در خون خود غلتان دید که چهره و محاسن مبارکش از خونش خضاب گشته بود و گروهی پیرامونش حلقه زده و وی را برای ادای نماز مهیا می کردند وقتی چشم امیر المؤمنین به فرزندش حسن افتاد به او دستور داد با مردم نماز بگذارد. امام خود با این که خون از بدن مبارکش جاری بود نمازش را نشسته به جا آورد.

امام حسن علیه السّلام پس از ادای نماز سر پدر را به دامن گرفت و از او پرسید:

پدر! کدام جنایت پیشه با تو چنین کرد؟ امیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ فرمود:

عبد الرحمن بن ملجم.

امام مجتبی علیه السّلام پرسید: از کدام سو گریخت؟

امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: نیازی به تعقیب او نیست به زودی از این در به شما وارد خواهد شد و بر باب «کنده» اشاره فرمود. دیری نپایید که ابن ملجم تبهکار را سر برهنه و دست بسته از همان در به حضور آوردند، در برابر امام حسن علیه السّلام ایستاد، امام به آن جنایتکار فرمود: ملعون! تو امیر مؤمنان و پیشوای مسلمانان را کشتی؟ این پاداش خیرخواهی وی در حق تو بود که پناهت داد و به خود نزدیک ساخت؟

امیر مؤمنان علیه السّلام چشمان مبارکش را گشود و با صدایی آرام به قاتلش

فرمود: این ملجم! فاجعه ای سخت آفریدی و حادثه بزرگی به وجود آوردی، آیا من در حق تو آن همه مهربانی نکردم و در عطا و بخشش تو را بر دیگران مقدم نداشتم؟! آیا این پاداش خدمات من بود؟!

سپس امام علیه السلام به فرزندش حسن سفارش فرمود به او نیکی و احسان نماید و فرمود: پسر من! با اسیرت مدارا کن و بر او ترحم نما و مهربان باش.

امام حسن علیه السلام عرضه داشت: پدر! این ملعون تو را کشت و ما را در سوگت عزادار ساخت، می فرمایی با او مهربانی کنیم؟

امیر مؤمنان علیه السلام، در پاسخ فرزند فرمود: پسر من! ما خاندان عفو و بخششیم، از هر چه می خوری به اسیرت بخوران و از آن چه می نوشی به او بنوشان، اگر من از دنیا رفتم به قصاص خونم وی را بکش ولی مبادا او را مثله کنی که شنیدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می فرمود: حتی سگ گزنده را مثله نکنید. اگر زنده ماندم می دانم با او چه کنم و خود، از هر کس به عفو و بخشش او سزاوارترم، زیرا ما خاندانی هستیم که گناهکار را می بخشاییم و در حق او بزرگواری می ورزیم. ۱

امام حسن علیه السلام با دلی پر از غم و اندوه نگاهی به پدر کرد و عرضه داشت:

پدر! پس از تو به چه کسی دل خوش کنیم؟ مصیبت جانسوز شما درست همانند مصیبت از کف دادن جدمان پیامبر است.

امیر مؤمنان علیه السلام امام حسن را دربر گرفت و تسکین داد و فرمود: پسر من! دلت را با صبر و شکیبایی به خدا بسپار و پاداش خود و برادرانت را در مصیبت بزرگ گرداند.

امام حسن علیه السلام گروهی از پزشکان را برای مداوای پدر بزرگوارش

گرد آورد از جمله اثیر بن عمرو سکونی (۱) که در علوم پزشکی سرآمد تیم معالج به شمار می آمد. وی شش تازه گوسفندی خواست و تار نازکی را از آن جدا کرد و داخل شکاف زخم سر امام نمود و سپس در آن دمید و زمانی آن را بیرون آورد، ذره های مغز سر حضرت در آن مشاهده شد زیرا ضربت دشمن به مغز مبارکش رسیده بود. اثیر بن عمرو، با پریشانی رو به امام علیه السلام کرد و با کلماتی حاکی از یأس و نومیدی عرضه داشت: ای امیر مؤمنان! وصیت فرما که زخم شما مداوا ندارد. (۲)

امام حسن علیه السلام که قطرات اشک بر گونه هایش می لغزید و قلبش در آتشی از اندوه می سوخت، رو به پدر کرد و با صدایی آرام عرضه داشت: پدر! پشتم را شکستی چگونه می توانم تو را با این حالت بینم؟

امام چشمان مبارکش را گشود و حسن را سراپا غم و اندوه یافت، به آرامی و نرمی بدو پاسخ داد: پسرم! از امروز به بعد بر پدرت غم مخور و گریه و زاری مکن، امروز با جدت پیامبر اکرم و جدّه ات خدیجه و مادرت زهرا دیدار خواهم کرد و فرشتگان لحظه به لحظه در انتظار ورود پدرت هستند. بنابراین، بر من اندوهگین مباش و گریه مکن.

زهرا شمشیر ابن ملجم تبهکار در خون مبارک حضرت اثر کرد و رنگ چهره نازنینش به زردی گرایید و در آن حالت از نفسی آرام و دلی شادمان برخوردار بود و لحظه ای از یاد و نام خدا غافل نماند. به کرانه های آسمان می نگریست و به پیشگاه خدای عز و جل تضرع و زاری می کرد و عرضه می داشت: خدایا! همراهی پیامبران و اوصیای آنان و برترین درجات بهشتی را از تو

ص: ۱۴۵

۱- (۱). اثیر بن عمرو سکونی از پزشکان ماهر و حاذقی بود که بیماری های صعب العلاج را مداوا می کرد و دارای کرسی تدریس بود و صحرای اثیر، بدو منسوب است.

۲- (۲). استیعاب ۶۲/۲.

مسألت دارم.

امیر المؤمنین علیه السّلام پس از این سخنان از هوش رفت و قلب امام حسن از شدت اندوه گداخت و تا آن جا که مژگانش یاری داد سیلاب اشک فرو بارید و قطراتی از آن بر چهره مبارک پدر چکید، امام دیدگانش را گشود وقتی امام حسن را به آن حالت دید او را تسکین داد و فرمود: پسر! چرا می گریی؟ از امروز به بعد بر پدرت غم و اندوهی نیست، پسر! گریه مکن، تو نیز با زهر شهید می شوی و برادرت حسین با شمشیر به شهادت خواهد رسید.

۱۵. آخرین وصیت های امیر مؤمنان علیه السلام

آن گاه امام علیه السّلام فرزندان را به فضایل اخلاقی سفارش فرمود و نمونه های برجسته ای از فضایل انسانی بدان ها ارائه و درس های ارزنده ای از زندگی بدانان آموخت. آن بزرگوار اندرزهای ارزشمند خویش را نخست متوجه فرزندان حسن و حسین و سپس سایر فرزندان و تمام مسلمانان نموده و فرمود:

«اوصیکما بتقوی الله و ان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما.

و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما،

و قولاً للحق و اعملاً للأجر.

و کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً.

أوصیکما و جمیع ولدی و أهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم أمرکم و صلاح ذات بینکم، فانی سمعت جدکم صلی الله علیه و اله یقول: صلاح ذات البین أفضل من عامه الصلاه و الصیام.

الله الله فی الایتام، فلا تغبوا افواههم و لا یضیعوا بحضرتکم.

ص: ۱۴۶

و الله الله في جيرانكم فانهم وصيه نبيكم، ما زال يوصي بهم حتى ظننا انه سيورثهم.

و الله الله في القرآن لا يسبقكم بالعمل به غيركم.

و الله الله في الصلاه فانها عمود دينكم.

و الله الله في بيت ربكم، لا تخلوه ما بقيتم فانه ان ترك لم تناظروا.

و الله الله في الجهاد باموالكم و انفسكم و الستكم في سبيل الله.

و عليكم بالتواصل و التبادل، و اياكم و التدابر و التقاطع.

لا تتركوا الامر بالمعروف و النهي عن المنكر فيتول عليكم شراركم ثم تدعون فلا يستجاب لكم؛

فرزندانم! شما را به پرهیزکاری و ترس از نافرمانی خدا سفارش می کنم. در پی دنیا مباشید هرچند دنیا در پی شما باشد.

اگر سرمایه دنیا را از دست دادید، اندوهگین نشوید.

سخن حق بگویند و در برابر دریافت پاداش آخرت کار کنید.

دشمن ستمکاران و یار ستمدیدگان باشید.

شما و فرزندانم و هرکس این وصیت نامه به او می رسد را به تقوای الهی و رعایت نظم در کارها و اصلاح بین جامعه سفارش می کنم زیرا از جدتان رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم می فرمود: ثواب اصلاح بین مردم، از یک سال نماز و روزه برتر است.

شما را به خدا، شما را به خدا، به یتیمان توجه کنید، دهانشان را از غذا خالی نگذارید و نزد خود خوارشان نگردانید.

شما را به خدا، شما را به خدا! به همسایگان توجه داشته باشید که پیامبران درباره آنان سفارش می کرد و می فرمود: «درباره رعایت حق همسایه آن قدر به من سفارش شد که گمان بردم همسایه از انسان ارث نیز می برد.

شما را به خدا، شما را به خدا! در مورد قرآن بکوشید و نگذارید دیگران قبل از شما به دستوراتش عمل کنند.

شما را به خدا، شما را به خدا! به نماز اهمیت بدهید که ستون دین شماست.

شما را به خدا، شما را به خدا! در رفتن به سوی خانه خدای خود اهتمام داشته باشید، مبادا دور آن را خالی بگذارید زیرا اگر چنین شود مهلت زندگی نخواهید یافت.

شما را به خدا، شما را به خدا! در جهاد و مبارزه، با سرمایه ها و جان ها و زبان هایتان در راه خدا، کوتاهی نکنید.

بر شما باد به یکدیگر بیوندید و یکپارچه شوید و ببخشید و ببخشایید و مبادا با یکدیگر قطع رابطه کرده و پشت به هم نمایید.

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، اگر چنین کنید بدخوترین مردم بر شما حاکمیت خواهند یافت و دعاهايتان مستجاب نخواهد شد.

آن گاه خاندان و دودمانش را مخاطب قرار داد و فرمود:

«يا بنی عبد المطلب! لا الفینکم تخوضون دماء المسلمین خوضا تقولون قتل امیر المؤمنین قتل امیر المؤمنین ألا لا تقتلن بی الا قاتلی، انظروا اذا أنا مت من ضربه هذه فاضربوه ضربه بضره و لا یمثل بالرجل فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله یقول: ایاکم و المثله و لو بالکلب العقور»؛ (۱)

ای فرزندان عبد المطلب! مبادا به این بهانه که امیر المؤمنین کشته شد امیر المؤمنین کشته شد در خون مسلمان فروافتید مبادا به قصاص خون من، غیر از قاتلم کسی را بکشید. بردباری و شکیبایی کنید، اگر بر اثر ضربت او از دنیا رفته ام وی را با یک

ص: ۱۴۸

ضربت در برابر یک ضربت بکشید، و مثله اش نکنید که از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم می فرمود: حتی مثله سگ گزنده نیز جایز نیست» آن گاه فرزندش امام حسن علیه السَّلام را در مورد نشر معارف دین و برپاداری شعائر آن سفارش ویژه کرد.

و فرمود:

«أوصيك اي بني! بتقوى الله و اقام الصلاة لوقتها، و ايتاء الزكاة عند محلها، و حسن الوضوء، فإنه لا صلاة الا بطهور و اوصيك بغفر الذنب و كظم الغيظ وصله الرحم، و الحلم عن الجاهل و التفقه في الدين، و التثبت في الأمر و التعاهد للقرآن و حسن الجوار و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر و اجتناب الفواحش»؛ (۱)

پسرم! تو را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم نماز را سر وقت آن به جا آور و زکات را هنگامش پرداز. وضویی نیک و شاداب بگیر که نماز بدون طهارت صحیح نیست. تو را سفارش می کنم از گناهان و لغزش های مردم در گذری، خشم خود را فرو بنشان و با خویشاوندان رابطه برقرار ساز. بر کارهای افراد جاهل و نادان شکیبایی کن و در دین، ژرف بیندیش، در کارها پایداری نما، با قرآن هم پیمان باش به همسایه نیکی کن، مردم را به کارهای نیک وادار و از کارهای ناپسند نهی کن و از کارهای زشت پرهیز.

در بیستم ماه رمضان، انبوه جمعیت پیرامون خانه امام امیر مؤمنان علیه السَّلام گرد آمده و برای عیادت از آن بزرگوار خواهان اجازه ورود بودند، حضرت به همه آنان اجازه ورود داد وقتی همه نشستند رو به آنان کرد و فرمود:

«سلونی قبل ان تفقدونی خففوا سؤالکم لمصیبه امامکم»؛

قبل از آنکه مرا نیابید هر چه می خواهید پرسید ولی برای رعایت حال پیشوای خود پرسش هایتان را کوتاه و سبک پرسید.

ص: ۱۴۹

و مردم با توجه به درد شدید و شدت جراحت حضرت از پرسش، خودداری کردند. (۱)

۱۶. تصریح امیر مؤمنان به خلافت امام حسن علیه السلام

زمانی که امیر المؤمنین علیه السلام دریافت به زودی دنیا را وداع گفته و در جوار پروردگار قرار خواهد گرفت، خلافت و امامت را به فرزندش حسن سپرده و وی را پس از خود پیشوا قرار داد تا مسلمانان در کلیه امور خویش به وی رجوع کنند و شیعیان در این خصوص یکپارچه و متحد باشند. بنا به نقل کلینی (ره) امیر مؤمنان علیه السلام به فرزندش حسن وصیت نمود و حسین علیه السلام و محمد حنفیه و تمام فرزندان و سران شیعه و خاندان خویش را بر وصیت خود گواه گرفت آن گاه کتاب و سلاح را به حسن سپرد و به او فرمود:

پسرم! رسول اکرم صلی الله علیه و اله به من فرمان داده تا تو را وصی خود قرار دهم و کتب و سلاحم را به تو بسپارم همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و اله مرا وصی خود قرار داد و کتب و سلاح خویش را به من سپرد و به من دستور داد به تو فرمان دهم هر گاه نشانه های مرگ را در خود دیدی این امانت ها را به برادرت حسین بسپار.

نیز روایت شده که آن حضرت فرمود: پسرم! اولی خون، تویی اگر خواستی می توانی قاتل را ببخشی و اگر خواستی او را قصاص نمایی، تنها با یک ضربه به جای یک ضربه او را بکش. (۲)

۱۷. در جوار معبود

امام علیه السلام سفارشات خود را که به پایان رساند: درد و رنج جراحی که مرگ را در پی داشت فزونی یافت حضرت آیات قرآن کریم را تلاوت می کرد و

ص: ۱۵۰

۱- (۱). حیاة الامام الحسن ۱/۵۳۶-۵۶۶.

۲- (۲). اصول کافی ۱/۲۹۷-۲۹۸.

فراوان دعا و استغفار می نمود. وقتی که لحظه شهادت مقدر شده فرا رسید آخرین جملاتی که بر زبان آورد این آیه شریف بود **لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ**؛ عمل کنندگان باید این گونه عمل نمایند پس از تلاوت این آیه، مرغ روح پاک و مطهر امیر مؤمنان علیه السلام به بهشت جاودان پرکشید و در جوار معبود آرمید و آن لطف الهی به جایگاه اصلی اش بازگشت. وجود مقدس امیر مؤمنان نوری بود که خداوند آن را آفرید تا وسیله آن سیاهی و تیره گی های ظلمت ها را درنوردد.

با شهادت حضرت پایه و اساس عدالت به لرزه درآمد و معارف و احکام دین به افول گرایید و یار و یاور ضعیفان و پناه غریبان و پدر یتیمان از جهان رخت بر بست.

۱۸. تجهیز و مراسم دفن

امام حسن مجتبی علیه السلام به تجهیز پیکر پاک و مطهر پدر بزرگوار خویش پرداخت و آن را غسل داده با حنوط معطر ساخت و در کفن نهاد، با گذشتن پاسی از شب به اتفاق عده ای از خاندان و یاران با وفایش، آن بدن مقدس را به جایگاه ابدی اش انتقال داده و در نجف اشرف به خاک سپرد که امروز کعبه آمال زائران و شیفتگان و قرارگاه مؤمنان و پروا پیشگان و مکتب دانش پژوهان است امام حسن علیه السلام پس از خاکسپاری نازنین پیکر امیر مؤمنان علیه السلام پریشان خاطر و با دلی پر از غم و اندوه به خانه بازگشت. (۱)

ص: ۱۵۱

بخش نخست عصر امام مجتبی علیه السلام بخش دوم مواضع و دستاوردهای امام علیه السلام ۱. از بیعت تا صلح ۲. علل و نتایج صلح ۳. بعد از صلح تا شهادت ۴. شهادت، مرقد پاک بخش سوم میراث علمی امام مجتبی علیه السلام

عصر امام حسن مجتبی علیه السلام

حرکت خوارج با شوریدن بر امیر المؤمنین علیه السلام و نافرمانی آن بزرگوار هیچ گونه امتیازی بر دیگر نافرمانان آن حضرت نظیر طلحه و زبیر و معاویه و دیگران نداشت. این گروه مانند معاویه و طلحه و زبیر از هدفی ویژه برخوردار نبودند. مطالبی که تاریخ نگاران به خوارج نسبت داده و گفته اند: با این که خوارج در آغاز، طرفداران امام علیه السلام بوده و پیرامون حکمیت با امام به نزاع برخاستند- و امام علیه السلام خود را به نتیجه حکمیت ملزم ندانست، اگر صحیح باشد- دلیل بر این است که این افراد در کمال سادگی و بی اندیشه ای قرار داشتند و قربانی توطئه گران بر ضد امیر المؤمنین علیه السلام شده و قصد فتنه انگیزی در سپاه حضرت داشتند تا امام علیه السلام را از نبرد با معاویه باز دارند و خود بر او بتازند. کشته شدن خوارج، آثار نامطلوبی در روان جمع زیادی از یاران حضرت به جای نهاد زیرا قربانیان این جنگ وابسته به عشایر کوفه و بصره بودند و اگر کشته شدن خوارج در روان بستگان آنان تأثیر داشت جای شگفتی نبود زیرا هر خویشاوندی با از کف دادن نزدیکان خود چنین احساسی را خواهد داشت.

وقتی امیر المؤمنین به کار خوارج پایان داد، ضعف و سستی، عدم همکاری و اختلاف میان یارانش راه یافت، از آنان خواست تا برای جنگ با

معاویه با وی همراه شوند و مکرر در جمع آنان سخن گفت، ولی نتیجه ای جز عدم همراهی و اختلاف نصیب وی نشد. آنان در پاسخ امام می گفتند: از بس جنگیدیم، ترکش های ما از تیر خالی. دست هایمان خسته، سرنیزه هایمان کند و شمشیرهایمان شکست، به ما فرصت بده تا خود را مجددا مهیا کنیم و با قدرت بیشتر بر دشمن بتازیم، حضرت مدتی همین شیوه را ادامه داد و هر از گاهی آنان را برای حضور در اردوگاه نخیله فرامی خواند، ولی جز افرادی اندک که حضورشان تأثیر چندانی نداشت، کسی به ندای حضرت پاسخ مثبت نداد. (۱)

از سوی، اشعث بن قیس و شیبث ربعی و امثال آنان قصدی جز تخریب و ایجاد روح عدم همکاری در دلها، نداشتند و در اذهان لشکریان وانمود کرده بودند که علی نیز می بایست مانند عثمان، با نهروانیان برخورد نماید و از آنان در گذرد، زیرا آن ها افرادی اندک بوده و از ناحیه آنان خطری متوجه علی نمی شد. این سخن را اشعث در جهت ایجاد شکاف در صفوف لشکریان امام علیه السلام، بر زبان آورد تا دل خویشان و بستگان کشته های خوارج را پر از کینه و دشمنی علی سازد.

سخنان اشعث بین مردم منتشر شد و بر ضعف و سستی و اختلاف و پراکندگی آنان افزود و به معاویه فرصت داد تا با بزرگان و سران آنان بیش از پیش تماس برقرار کند نامه هایی که معاویه به آنان می فرستاد و حاوی وعده ها و امید و آرزوها بود و در کنار آن وعده ها، هدایا و پیش کش هایی فوری، که اندکش را بر وعده های زیاد ترجیح می دادند، نزدشان می فرستاد و با این کار

ص: ۱۵۶

۱- (۱)). به اعیان الشیعه ۵۲۴/۱ چاپ دار التعارف سیره المؤمنین (مبحث خوارج) به نقل از ابن اثیر مراجعه شود.

توانست آنان را خریداری کرده و بر امام و پیشوایشان به گونه ای بیگانه سازد، که با زبان، دم از اطاعت او می زدند و در دل از او نافرمانی کرده و دست از یاری اش برمی داشتند.

عراقیان توطئه گر توانستند، معاویه را به آرزو و آمالش برسانند و روند حرکت امام علیه السّلام را به شکست وادارند و بر سر راه آن بزرگوار دشواری ها و مشکلاتی ایجاد کنند که حضرت با سرگرم شدن به آن ها بار دوم از رویارویی با شامیان باز بماند. هنوز جنگ نهروان به پایان نرسیده بود که بقایای شکست خوردگان از بیشتر نواحی عراق پدیدار شدند. نبرد نهروان میان خانوارها و قبایل، مشکلاتی به بار آورد که به آسانی فراموش شدنی نبود، به ویژه دست خیانت پیشگان توطئه گری که در سر سودای معاویه داشتند، با پشتیبانی مالی و ساز و برگ جنگی، آنان را مورد حمایت قرار می دادند و گاهی یک تن، صد یا دوست جنگجو را با خود همراه می ساخت، بدین سان، امیر المؤمنین علیه السّلام ناگزیر شد، یکی از یاران خویش را با گروهی جنگجو برای سرکوب متمردان اعزام نماید، این گروه پس از کشتار و آواره ساختن آنان به کوفه باز می گشتند و هنوز استقرار نیافته بودند که گروهی دیگر از متمردان سر به آشوب بر می داشتند.

پس از جنگ نهروان ماجرا به همین منوال سپری می شد، تا این که خریث بن راشد، دست به شورش زد، و قبل از فتنه انگیزی، نزد امام آمد و بدو گفت:

به خدا سوگند! نه از تو فرمان می برم و نه پشت سرت نماز می گذارم زیرا تو به حکمیت راضی شدی و از راه حق بازماندی.

امام علیه السّلام بدو فرمود: در این صورت از خدای خود نافرمانی کرده و عهد و پیمان خویش را شکسته ای و تنها به خود زیان می رسانی و او را به مناظره فرا

خواند، خیریت گفت: فردا نزدت باز خواهم گشت، حضرت پذیرفت و بدو سفارش فرمود به کسی آزار نرساند و به خون و اموال و نوامیس مردم تعدی روا ندارد و سپس از نزد امام بیرون رفت و دیگر بازنگشت. قبیله اش بنی ناجیه از او فرمان می بردند وی به اتفاق گروهی از هوادارانش در تاریکی شب در مسیر خود به دو مرد یهودی و مسلمان برخوردند و مسلمان را کشتند و یهودی شبانه نزد امیر المؤمنین به عراق بازگشت و وی را در جریان کار آنان قرار داد و فرمانروای طی نامه ای ماجرا را به اطلاع امیر مؤمنان علیه السلام رساند.

حضرت جمعی از یارانش را بدان سامان گسیل داشت و به آنان دستور داد، خیریت و هوادارانش را به اطاعت درآورند و در صورت نپذیرفتن، با آنان بستیزند، بدین ترتیب، میان آنان و خیریت و طرفداران وی مناظره ای صورت گرفت که نتیجه ای دربر نداشت یاران امیر مؤمنان علیه السلام از آنان خواستند قاتلان فرد مسلمان را تحویل دهند، ولی آن ها خوداری کرده و بر جنگ پافشاری کردند و میان دو طرف درگیری های خونینی رخ داد، امیر المؤمنین علیه السلام نیروهای دیگری به سوی آنان اعزام نمود و طی نامه ای به عبد الله بن عباس فرمانروای بصره، به وی دستور تعقیب آن ها را صادر فرمود، خیریت، گاهی ادعای خونخواهی عثمان را می کرد و گاهی حکمیت علی علیه السلام را مورد اعتراض قرار می داد.

سرانجام خیریت و جمعی از هوادارانش کشته شدند و پانصد تن از آنان به اسارت در آمدند و سپاهیان در مسیری که اسیران را به کوفه می آوردند، آنان را بر مصقله بن هبیره شیبانی فرمانروای امام علی علیه السلام بر یکی از استان ها عبور دادند، اسیران از او کمک خواستند، آن گونه که برخی روایات مدعی است وی دلش به حال آنان سوخت و آنها را از فرمانده لشکر خریداری کرد که بهای

آنان را طی اقساطی پرداخت نماید. بدین ترتیب، آنان را آزاد ساخت ولی در پرداخت بهای آنان کوتاهی نمود و زمانی که عبد الله بن عباس از او درخواست پرداخت آن مبالغ را نمود در پاسخ گفت: اگر من بیش از این مبلغ را نیز از عثمان خواسته بودم، از من دریغ نمی کرد سپس نزد معاویه گریخت و معاویه از او چونان فاتحان کشورگشا استقبال به عمل آورد و آن چه را می خواست در اختیارش قرار داد.

مصقله دوست داشت برادرش نعیم بن هبیره را به سمت معاویه جذب کند. از این رو، توسط مردی از مسیحیان تغلب، که برای معاویه جاسوسی می کرد نامه ای به نعیم نوشت، ولی هنوز به کوفه نرسیده بود رازش فاش گردید و توسط یاران امیر المؤمنین علیه السلام دستگیر شده و دستش را قطع کردند.

نافرمانان از اطاعت امیر مؤمنان و کسانی که در توطئه و اغتشاش آفرینی در کلیه قلمرو دولت با آنان همدستی داشتند، به بسیاری از این حادثه آفرینی ها متوسل شدند تا از قدرت امام در داخل بکاهند و حضرت را از پرداختن به معاویه و اعمال ناپسند وی، به خود مشغول دارند.

بعید نیست که مصقله در نهان با متمردان در ارتباط بوده است و پافشاری وی بر آزادی آن ها از بند اسارت در برابر مبلغی که از پرداخت آن عاجز و ناتوان بود، چنان که در نخستین نگرش به این قبیل حوادث، به نظر می رسد، نمی تواند انگیزه انسانی داشته باشد. بلکه انگیزه اش احساس مسئولیت وی از گروهی بود که خود و آنان یک هدف را دنبال می کردند و هرگاه نیاز به یاری داشت از آنان کمک می خواست. مصقله با چنین استقبالی از معاویه روبرو شد، زیرا او خود در فساد و تباهی و اغتشاش و ایجاد هرج و مرج شرکت داشت و تخریب گرانی را که سبب آن همه رنج و محنت برای علی شدند و بر سر

راهش دشواری‌ها آفریدند، مورد حمایت خویش قرار داد. اینان با راه یافتن به درباره فرزند هند در پی گشایش و راه نجاتی برای خود برآمدند.

وقتی به امیر المؤمنین علیه السّلام خبر رسید که مصقله به شام گریخته است، تنها فرمود: خداوند او را بکشد چرا دست به این کار زد؟ چون آزادگان عمل کرد و نظیر بردگان فراری شد و سپس حضرت دستور به تخریب خانه اش داد. (۱)

فضای داخلی عراق به معاویه فرصت داد، با حمله به روستاها و شهرهای هم‌جوار با شام دست به کشتار و غارت و چپاول بزند و مرزبانان را بی آن که کسی از او جلوگیری کند و یا عامل بازدارنده دینی مانع وی شود، مورد آزار و اذیت قرار دهد و امیر المؤمنین علیه السّلام عراقیان را به یاری برادران خویش و تعقیب تجاوزکاران فرامی‌خواند ولی از آنان پاسخ دلخواه نمی‌شنید.

لشکریان معاویه به فرماندهی بسر بن اوطاه به حجاز و یمن یورش بردند.

معاویه به او سفارش کرد از کاربرد هرگونه عملی که موجب هرج و مرج و بی‌نظمی و ایجاد ترس و بیم در آن سامان می‌شود، کوتاهی نرزد بسر بن اوطاه با اجرای دستورات معاویه در مسیر خود به مدینه خونریزی را به سرحد خود رساند و به هتک حرمت مردم پرداخته و به نوامیش مردم اهانت روا داشت و اموال آنان را به یغما برد و هنگامی که به مدینه رسید، با مردم آن دیار از هرگونه اهانت و درشتی فرو نگذارد. جمع بی‌شماری از مردم آن شهر را از دم تیغ گذراند و سایر مردم را به بیعت با معاویه مجبور ساخت. با انتشار خبر جنایات بسر بن اوطاه در یمن، ترس و بیم این شهر را فرا گرفت و عبد الله بن عباس فرمانروای امیر المؤمنین علیه السّلام بر یمن، از آن شهر گریخت وقتی بسر وارد

ص: ۱۶۰

۱- (۱). اعیان الشیعه ۵۲۵/۱-۵۲۶ مراجعه شود.

یمن شد تا توانست دست به کشتار و غارت و ویرانی زد و دو کودک از عبید الله بن عباس را در آغوش مادرشان سر برید که مادر، از دیدن این صحنه به جنون دچار شد و همواره بر آن دو نوحه سرایی و گریه می کرد تا از غم و اندوه آنان جان سپرد. (۱)

معاویه برای حمله به مصر و جامه عمل پوشاندن به آرزوی گرانمایه عمرو عاص سپاه دیگری تدارک دیده و فرماندهی آن را به عمرو سپرد. وقتی خبر این لشکرکشی به امیر المؤمنین علیه السلام رسید، مردم کوفه را به یاری برادران مصری خود فراخواند، ولی به خواسته امام پاسخ مثبت ندادند و پس از اصرار فراوان امام علیه السلام جمعی دعوتش را پذیرا شدند و دیری نپایید که به حضرت خبر رسید عمرو عاص با تسلط یافتن بر مصر فرمانروای آن، محمد بن ابو بکر را به شهادت رسانده و پس از مثله کردن بدن او، پیکرش را در آتش سوخته است، امام علیه السلام با مأموریت دادن مالک بن حرث اشتر وی را به فرمانروایی مصر گمارد تا آن شهر را از دست اشغالگران، آزاد کند.

بنا به نقل تاریخ نگاران: مالک، انسانی مصمم، نیرومند و از یاران وفادار امیر مؤمنان علیه السلام به شمار می رفت و بنا به گفته امام علیه السلام و دیگران در حق مالک، نقش وی نسبت به امیر مؤمنان، نظیر نقش امیر المؤمنین نسبت به رسول اکرم صلی الله علیه و اله بود.

وقتی به معاویه خبر رسید که امام علی علیه السلام مالک اشتر را به فرمانروایی مصر منصوب کرده است، مضطرب و پریشان گشت و ترس و بیم وی بر هواداران و نیروهای مرزدارش، فزونی یافت و پس از اندیشه ای طولانی،

ص: ۱۶۱

توانست برای بیرون رفتن از بحرانی که وی را احاطه کرده بود، راهی بیابد.

از این رو، با فریب یکی از هواداران خویش با مال و ثروت که در مسیر مالکک اشتر می زیست، از وی خواستار ترور مالکک شد. وقتی مالکک به آن منطقه رسید و در آن جا فرود آمد، شخص یاد شده وی را با خوردن عسل زهرآلودی که برای اجرای طرح و نقشه معاویه تدارک دیده بود مسموم ساخت و در اثر آن مالکک به شهادت رسید. (۱)

معاویه با این شگرد در جهت رهایی از دشمنان خویش پیروز گشت، او پسر خاله خود، محمد بن ابی حذیفه و عبد الرحمان بن خالد بن ولید و سعد ابی وقاص و امام مجتبی علیه السلام را به همین شیوه از سر راه برداشت و گاهی به این عمل افتخار می کرد و می گفت: خداوند لشکریانی از عسل دارد که به وسیله آن برای اولیائش، انتقام می گیرد.

در داخل عراق و سرزمین های تحت قلمرو حکومت امیر المؤمنین علیه السلام حادثه های یکی پس از دیگری به وجود می آمد، حضرت از سرکوب هر جمع متمردی که فراغت می یافت، دچار آشوب و فتنه دیگری می شد و هر بخشی را سامان می داد، در بخش دیگری بلوا به پا می شد و کار به جایی رسیده بود که معاویه به تحقیر شخصیت امام می پرداخت. (۲)

از سویی، یاران امام علیه السلام با این که پیرامون خویش و در مرزهای کشور خود و خارج آنها شاهد اشغال برخی از شهرهای بزرگ و قتل و آدم کشی و چپاول اموال مردم بودند، ولی در اختلاف با امام علیه السلام پافشاری داشته و با تفرقه افکنی و پراکندگی در پی راحت طلبی و تن آسایی بودند. هرگاه امام علیه السلام آنان را برای

ص: ۱۶۲

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۱۹۳/۲-۱۹۴.

۲- (۲). (۱) اعیان الشیعه ۵۲۸/۱-۵۳۰، تاریخ یعقوبی ۱۹۵/۲۰-۲۰۰.

نبرد بسیج می کرد حضور نمی یافتند و هر زمان آنان را فرا می خواند، پاسخ مثبت نمیداند و به بهانه های واهی نظیر گرمای تابستان و سرمای زمستان تعلل می ورزیدند و خشم و غضب آن ها در جهت رضای حق یا دین، یا آوارگان و مستضعفان نبود، به گونه ای که امام علیه السّلام برای خلاصی از شر آن ها، آرزوی مرگ و کشته شدن می نمود و گاهی در فراق افراد با وفایی که از کف داده بود، می گریست و می فرمود: شقی ترین افراد این امت کی به پا می خیزد تا محاسنم را از خون سرم خضاب کند.

و آرزو می کرد، معاویه با او از در معامله و داد و ستد درآمده، درهم بدهد و دینار بستاند، ده تن از یاران عراقی اش را بستاند و یک تن شامی عوض دهد و سرانجام امیر المؤمنین علیه السّلام خویش را مهیا ساخت تا با همفکران، خاندان، قبیله و یارانش، به جنگ معاویه رود، و در کنار آنان به مبارزه پردازد تا در راه حق و عدالت به دیدار خدای خویش نایل گردد و با آنان بی شائبه سخن گوید و پیامدهای ناشی از ضعف و سستی و عدم همیاریشان را به آن ها گوشزد نماید. (۱)

به نظر می رسد، تصمیم قاطعانه ای که امام اتخاذ کرد، در مردم مؤثر واقع شد و اطمینان یافتند که آن بزرگوار خود و خاندان و یاران خاصش به نبرد معاویه خواهد رفت، اگر چنین شود تا ابد لکه ننگی بر تارک آنان خواهد نشست و اگر وی را با این حال رها کرده و دست از یاری اش بشویند، مورد مذمت نسل های بعدی قرار خواهند گرفت. از این رو، سران آن ها به امام پاسخ مناسب داده و هریک از آنان با گرد آوردن قبیله خویش، از هرسو یکدیگر را

ص: ۱۶۳

برای مبارزه و جهاد در راه خدا فراخوانده و تا پای جان با او پیمان بستند به نحوی که مسأله جنگ سخن روز مردم شد و امام علیه السلام فرستادگانی را نزد فرمانروایان خویش به مناطق مختلف اعزام و از آنان خواست به همراه لشکریان و جنگجویان خود، با شرکت در نبرد، وی را در جنگ با معاویه همراهی کنند.

مردم به اردوگاه های خود در نخيله شتافته و در انتظار پایان یافتن ماه رمضان سال ۴۰ هجری به سر بردند و امیر المؤمنین زیاد بن حفصه را با جمعی از یارانش به عنوان پیشقراولان سپاه اعزام و خود و سپاهیان منتظر پایان یافتن ماه مبارک رمضان ماندند تا اینکه دست تقدیر بر او و عراقیان پنجه در افکند و شقاوتمندترین انسان های اولین و آخرین در پگاه نوزدهم آن ماه که حضرت در خانه خدا به پیشگاه الهی در نیایش و نماز بود، با ضربتی از شمشیر زهرآلود فرق مبارک وی را شکافت و در محراب عبادت در خون خویش غلطان شد و فرمود: «فزت و ربّ الکعبه»؛ به خدای کعبه، علی رستگار شد. (۱)

ص: ۱۶۴

۱- (۱). به سیره الائمه الإثنی عشر ۴۴۶/۱-۴۵۱ مراجعه شود.

مواضع و دستاوردهای امام علیه السلام

مبحث نخست از بیعت تا صلح

۱. سخنان امام مجتبی علیه السلام در روز شهادت پدر

به گفته بیشتر تاریخ نگاران: امام حسن علیه السلام فردای آن شبی که پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد، در جمع مردم به ایراد سخن پرداخت و فرمود:

مردم! در چنین شبی قرآن نازل گردید و عیسی بن مریم به آسمان برده شد و یوشع بن نون به قتل رسید و پدرم نیز در این شب به شهادت رسید. به خدا سوگند! هیچ یک از اوصیای قبل و بعد از پدرم برای ورود به بهشت، بر او پیشی نمی گیرند.

هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله او را با گروهی از جنگاوران به نبرد می فرستاد، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او می جنگیدند، وی زر و سیمی از خود به جای نهاد، جز هفتصد درهم از اضافه صدقاتی که آن را جهت خرید خدمتگزاری برای خانواده اش ذخیره کرده بود. (۱)

شیخ مفید قدس سره در «ارشاد» این سخنرانی را چنین آورده است:

«ابو مخنف لوط بن یحیی، از اشعث بن سوار، از ابو اسحاق سبعی و دیگران روایت کرده که گفتند: فردای آن شب که امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام به ایراد سخن پرداخت و پس از حمد و ثنای الهی و

ص: ۱۶۵

صلوات و درود به رسول اکرم صلی الله علیه و اله فرمود:

در چنین شبی مردی دنیا را وداع گفت که اولین و آخرین در عمل، از او پیشی نگرفته و به پایه او نمی رسند، وی در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و اله مبارزه می کرد و با جان خویش از او محافظت می نمود. هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله پرچم مبارزه را به او می سپرد، جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ وی را حمایت می کردند، تا خداوند به دست با کفایت او فتح و پیروزی نصیب نمی کرد، از میدان نبرد باز نمی گشت. پدر بزرگوارم علی علیه السلام در شبی که عیسی بن مریم به آسمان برده شد و یوشع بن نون وصی حضرت موسی دنیا را وداع گفت، به شهادت رسید. و از خود زر و سیمی به جای نهاد جز هفتصد درهم از اضافه صدقات که آن را جهت خرید خدمتگذاری برای خانواده اش ذخیره کرده بود.

سپس اشک در چشمانش حلقه زد و گریست و مردم با او به گریه افتادند، سپس فرمود:

منم، فرزند پیامبر، مژده دهنده و بیم دهنده و فرزند کسی که به اذن پروردگار، مردم را به سوی او فرا می خواند و فرزند مشعل فروزان الهی ام.

من از خاندانی هستم که خداوند پلیدی را از آن ها دور و آنان را منزّه و پیراسته قرار داده است از خاندانی که خداوند دوستی و محبتشان را در کتاب خویش بر همگان واجب ساخته و فرموده است: (ای پیامبر! بدانان بگو: من جز ابراز علاقه و محبت به نزدیکانم از شما پاداشی نمی خواهم و هر کس کار نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزاییم) (۱) - سپس فرمود - منظور از کار نیک، دوستی و محبت ما اهل بیت است. (۲)

ص: ۱۶۶

۱- (۱). شوری آیه ۲۳.

۲- (۲). این روایت علاوه بر ارشاد، در امالی طوسی و تفسیر فرات نقل شده و بسیاری از کتب اهل سنت، نظیر آن را نقل کرده اند، به ملحقات احقاق الحق ۱۱/۱۸۲-۱۹۳ مراجعه شود.

با پایان یافتن سخنان امام حسن علیه السلام، عیید الله بن عباس از میان برخاست و مسلمانان را به انجام بیعت مهیا ساخت و گفت: «مردم! این شخص فرزند پیامبر شما و جانشین امامتان می باشد. بنابراین، به پا خیزید و با او دست بیعت دهید» مردم به این درخواست مبارک پاسخ مثبت داده و با صدای بلند مراتب اطاعت خویش و خرسندی و رضایت و فرمانبرداری خود را اعلان داشته و گفتند: «او محبوب دل ماست و حق او بر ما واجب و به خلافت و جانشینی از همه شایسته تر است» (۱) و بدین سان، در روز جمعه بیست و یکم رمضان سال ۴۰ هجری، با امام مجتبی علیه السلام بیعت صورت گرفت. (۲) آن گاه امام علیه السلام از منبر فرود آمد و کارگزاران خویش را سازماندهی کرد و سران لشکر را تعیین و به کارهای خویش سر و سامان بخشید و عبد الله بن عباس را به بصره اعزام نمود. (۳)

حسن بن علی علیه السلام در نخستین ابتکار خویش، مستمری جنگجویان را افزایش داد، این عمل را پدر بزرگوارش در روز جنگ جمل نیز انجام داده بود و امام حسن علیه السلام با به خلافت رسیدن خویش آن را عملی ساخت و پس از امام حسن علیه السلام دیگر خلفا نیز، شیوه وی را ادامه دادند.

ص: ۱۶۷

۱- (۱). مقاتل الطالبيين ۳۴

۲- (۲). ارشاد ۱۵/۴.

۳- (۳). اعیان الشیعه ۱۴/۴. مقاتل الطالبيين چاپ مکتبه الحیدریه-نجف ۱۳۵۸

۳. قصاص قاتل امیر المؤمنین علیه السلام

روزی که مردم دست بیعت به امام دادند و بیعت پایان پذیرفت، حضرت دستور احضار عبد الرحمان بن ملجم را داد، وقتی او را مقابل امام مجتبی آوردند، از حضرت پرسید: پدرت درباره من چه دستوری داده است؟ امام حسن علیه السلام فرمود: پدرم به من دستور داد تا غیر از قاتلش کسی را نکشم، شکمت را سیر کنم و به تو احسان نمایم (۱). سپس وی را گردن زد ولی او را مثله نکرد.

۴. مبارزات امام حسن علیه السلام

پیش از این، یاد آور شدیم که امام حسن علیه السلام -مستمری جنگجویان را که نیروهایش خواهان آن بودند، افزایش داد- این موضوع تاریخی حاکی از تصمیم جدی امام بر جنگ و تأکید بر رویارویی با معاویه است، چنان که این معنا از پرداختن امام به اصلاح امور لشکریان و سروسامان دادن وضعیت آن ها، به خوبی روشن است. (۲)

امام حسن علیه السلام در برابر معاویه موضعی بسیار قاطع اتخاذ فرمود، زیرا معاویه به مجرد اطلاع یافتن از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام و بیعت مردم با امام حسن علیه السلام، دو جاسوس یکی از قبیله حمیر به کوفه و دیگری را از بنی قین به بصره اعزام کرد تا اطلاعات و اخبار را در اختیار او قرار دهند و امور را بر امام آشفته سازند امام حسن علیه السلام از جریان آگاه شد، دستور داد مرد حمیری را از قبیله لَحام در کوفه بیرون برانند، بلافاصله اخراج شد سپس فرمان داد او را

ص: ۱۶۸

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۱۹۱/۲، تاریخ طبری ۸۶/۶، مقاتل الطالبیین ۱۶، تاریخ ابن اثیر ۱۷۰/۳.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۸۶/۶، مقاتل الطالبیین ۱۶، تاریخ ابن اثیر ۱۷۰/۳.

گردن زدند، و طی نامه ای به بصره دستور اخراج جاسوس بنی قین را از قبیله بنی سلیم صادر فرمود، وی نیز اخراج و گردن زده شد. (۱)

آن گاه امام علیه السلام نامه ای بدین مضمون به معاویه نوشت:

اما بعد، معاویه! تو با جاسوسانی که بر من گمارده ای، گویی سرستیز داری و من در این قضیه تردیدی ندارم، در انتظار چنین نبردی باش، به خواست خدا عملی خواهد شد. اطلاع یافتیم که چونان بی خردان، زبان به ناسزا گشوده ای، مثال تو نظیر سخن شاعر است که گفت: آن کس که از میان ما رفته، نظیر همان کسی است که برای رسیدن به صبح، شب را به روز می آورد، به آنان که خواستار رفتاری برخلاف شیوه کسی هستند که از میان ما رخت بر بسته بگو: مهیای فرد دیگری مانند گذشته باش. (۲)

در حقیقت این رخداد، زنگ خطر و تهدیدی برای معاویه به جنگ تلقی می شد و خواب و خیال تسلط صلح آمیز وی را بر کوفه نقش بر آب ساخت.

امام حسن علیه السلام در پاسخ نامه دیگری از معاویه که در آن به صلح و آشتی اشاره کرده و از امام خواسته بود به او دست بیعت دهد، تا مقام ولایت عهدی را بدو بسپارد، به موضع قوی امام و بی اعتنایی وی به چنین پست و مقام هایی که معاویه می کوشید تا امام علیه السلام را مجذوب خود سازد، پی می بریم. حضرت در آن نامه می فرماید:

اما بعد، معاویه! نامه ات به دستم رسید و از بیم غرور و سرکشی ات از پاسخ دادن به نامه ات خودداری کردم. بنابراین، از حق پیروی کن که پی خواهی برد من اهل حَقِّم، و السلام. (۳)

ص: ۱۶۹

۱- (۱). مقاتل الطالبيين/۳۳.

۲- (۲). مقاتل الطالبيين/۳۳.

۳- (۳). مقاتل الطالبيين/۳۳.

به گفته ابو الفرج و دیگران بیش از پنج نامه میان امام علیه السلام و معاویه رد و بدل شد و سبب آن این بود که معاویه با برخورداری از گرایش های خاصی، به ندای حق و حق جویان پاسخ مثبت نداده و بدان اعتقاد نداشت. بلکه این گرایش ها، پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام فزونی یافت، زیرا طمع رسیدن به خلافت که از دیدگاه اسلام، وی فاقد ساده ترین ویژگی ها و شرایط آن بود، در وی قوت گرفت.

با این همه، امام حسن علیه السلام همان شیوه پدر را ادامه داد. چنان که تکلیف ایجاب می کرد بر دشمن اتمام حجت نماید. از این رو، نامه های متعددی در این چارچوب به معاویه فرستاد با این که از گرایش های ناپسند وی آگاهی داشت. در این جا جامع ترین نامه حضرت را یادآور می شویم:

از حسن بن علی امیر المؤمنین به معاویه پسر ابو سفیان، سلام بر تو، خدایی را می ستایم که خدایی جز او نیست، اما بعد، خدای جل جلاله محمد را به عنوان رحمت جهانیان و منت مؤمنان و همه مردم برانگیخت (تا هر انسان زنده را بیم دهد، و حق را بر کافران استوار سازد).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نیز رسالت های الهی را به مردم رساند و به اجرای دستورات وی پرداخت و بی آن که در تبلیغ رسالت کوتاهی و سستی ورزیده باشد، او را در جوار رحمت خویش قرار داد. خداوند به واسطه وجود مقدس وی، حق را آشکار و شرک را به نابودی می کشاند. قریش را به وی اختصاصی ویژه عطا کرد و بدو فرمود: (این قرآن یادی برای تو و قوم توست) ولی آن گاه که خورشید وجودش به غروب گرایید، اعراب در مورد جانشینی او به اختلاف افتادند. قریشیان اظهار داشتند: ما از قبيله و دودمان و دوستان او هستیم و شما از شایستگی اختلاف بر سر جانشینی و حق رسول خدا صلی الله علیه و اله برخوردار نیستید. اعراب سخن قریش را پذیرا شده و پی بردند

که حجت و دلیل آن‌ها بر کسانی که بر سر خلافت با آنان به مخالفت برخیزند، قوی تر است از این رو، به دعوتشان پاسخ مثبت داده و زمام امور را به آنان سپردند.

پس از آن ما نیز، به همان دلیل که قریش بر اعراب اتمام حجت کرد، استناد جستیم ولی آنان همانند اعراب نسبت به ما، انصاف را رعایت نکردند. قریش به دلیل خویشاوندی با پیامبر، امر خلافت را از اعراب گرفتند، ولی آن گاه که ما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و دوستان او، با قریش به احتجاج پرداختیم و از آنان خواستیم با ما از در انصاف در آیند، ما را از حقدمان دور ساختند و همگی بر جور و ستم و دشمنی و به تنگنا کشاندن ما با یکدیگر همدست شدند. ولی میعاد ما، پیشگاه الهی است که دوست و یاور ماست.

جای بسی شگفتی است که گروهی هرچند دارای فضیلت و سابقه در اسلام، بر ما بتازند و حق ما و خلافت رسول اکرم صلی الله علیه و اله را از ما بستانند، ولی ما از بیم اینکه مبدا منافقان و احزاب فرصتی یافته و بر پیکر اسلام رخنه ای ایجاد کنند و به این بهانه دست به تبهکاری بزنند، از اختلاف و ستیز با آنان دست برداشتیم.

ای معاویه! برای همه شگفت آور است که تو در پی چنگ انداختن به مقامی هستی که هرگز شایسته آن نیستی، نه در دین فضیلتی شناخته شده داری و نه از خود اثر سودمندی به جای نهاده ای. تو از همان دار و دسته احزاب و فرزندان سرسخت ترین دشمن رسول خدا صلی الله علیه و اله و قرآن به شمار می آیی. خداوند تو را حسابرسی خواهد کرد. به زودی خواهی مرد و پی خواهی برد که سرانجام نیک از آن کیست. به خدا سوگند! به زودی خدای خویش را دیدار می کنی و خداوند کیفر کردارت را خواهد داد و خدا نسبت به بندگانش ستمکار نیست.

درود و رحمت خدا بر علی علیه السلام در آن روز که روح پاکش به جنان پر کشید و روزی که خداوند با پذیرش اسلام بر او منت نهاد، و آن روز که دیگر بار زنده می شود.

وقتی آن بزرگوار به شهادت رسید، مسلمانان پس از او مرا به خلافت برگزیدند، از خدا مسألت دارم در این دنیای گذران چیزی به من نبخشد که روز رستاخیز، در پیش گاه حق، از رحمت و کرامتش بکاهد. (ای معاویه)! این نامه را بدان جهت برایت می نویسم که بین من و خدا، عذری درباره تو باقی نماند و بر تو اتمام حجت شود اگر پذیرای حق شوی بهره ای فراوان خواهی برد. به مصلحت مسلمانان کوشیده ای.

بنابراین، دست از ستمکاری همیشگی ات بردار و مانند سایر مسلمانان با من دست بیعت بده، تو خود می دانی که من در پیش گاه خدا و نزد هر مسلمان خداجویی، از همه به خلافت سزاوارترم. از خدا پروا کن و از سرکشی دست بردار و خون مسلمانان را حفظ کن. به خدا سوگند! همین اندازه [که بار خود را سنگین کرده ای] برای حضور در پیشگاه خداوند تو را بس است، دیگر با داستان آغشته به خون آنان به دیدار خدا رفتن خیری بیش از پاداش خونریزی ات نصیب تو نخواهد کرد (کار خود را نزد خداوند چنان دشوار کرده ای که راه گریزی از کیفر حضرتش نداری).

به اطاعت در آی و تسلیم شو و با حق جویان و آنان که از تو به خلافت شایسته ترند، ستیزه مکن تا خداوند آتش جنگ را فرو نشاند و مسلمانان را یکدل و یکپارچه و میانشان صلح و اشتی برقرار سازد. اگر در سرکشی ات هم چنان پافشاری داشته باشی، به همراه مسلمانان آهنگ تو خواهم کرد و به محاکمه ات خواهم کشاند، تا خدایی که برترین داورهاست، میان ما داوری نماید.

(۱)

در پاسخ معاویه به نامه امام چنین آمده است:

«...توبه خوبی آگاهی که قلمرو حکومت من از تو بیشتر و تجربه ام در کار این مردم افزون تر است؛ در سن، از تو بزرگترم و تو در آن چه از من درخواست کردی سزاوارتری که به من پاسخ مثبت دهی. بنابراین، به اطاعت من گردن بنه پس از من خلافت از آن توست. از بیت المال عراق هر مبلغ که بخواهی در

ص: ۱۷۲

اختیار توست آن را به هر کجا خواهی ببر. مالیات هریک از شهرهای عراق را انتخاب کنی، پشوانه هزینه زندگی تو خواهد بود که نماینده ات آن را ستانده و هر سال نزد تو خواهد آورد. کسی حق اهانت به تو ندارد، و بدون مشورت تو کاری انجام نخواهد پذیرفت و در هر کاری که با انجام آن در پی اطاعت خدا باشی، نافرمانی تو نخواهد شد... (۱)

در این نامه به روشنی به تصویر کشیده شده که مقام خلافت مقدس الهی از دیدگاه معاویه کالای قابل خریداری است که بهای آن را از بیت المال می پردازد نه از اموال مخصوص معاویه و در آن تأکید شده که از فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و اله تخطی کرده و پافراتر نهاده است. زیرا خداوند به پیامبر خود دستور داد پیشوایان اهل بیت علیهم السلام را جانشین خویش گردانده و پس از خود به پیشوایی مردم منصوب نماید.

۵. حرکت معاویه به عراق و موضع امام علیه السلام

معاویه به بسیج لشکریان خود پرداخت و طی نامه هایی به کارگزارانش از آنان خواست در جنگ با عراق وی را همراهی کنند. وی در یکی از نامه هایش به کارگزاران خود یادآور شد که بزرگان و سران کوفه با نامه نگاری به وی، برای خود و عشایر نواحی خویش از او درخواست امان نامه کرده اند. اگر این مطلب صحیح باشد، می توان آن را نخستین حرکت ناجوانمردانه ای که در آن کوفیان دست از یاری امام حسن علیه السلام برداشتند، دانست.

در بخشی از نامه ای که معاویه آن را به یک مضمون برای همه کارگزاران و

ص: ۱۷۳

فرمانروایانش فرستاد آمده است: «اما بعد، سپاس خدایی را که دشمنان شما و قاتلان خلیفه شما را نابود ساخت. خداوند با لطف خود مردی از بندگانش را به سراغ علی بن ابیطالب فرستاد و او را ترور کرده و از پا درآورد و هوادارانش دچار تفرقه و پراکندگی شده و به اختلاف افتادند. نامه های اشراف و بزرگان و سران کوفه که به دست ما رسید، برای خود و عشایرشان درخواست امان نامه کرده بودند. اکنون به مجرد رسیدن این نامه به دست شما، تمام تلاش خود را به کار گیرید و با کلیه سربازان و تجهیزات خود به سوی من بشتابید. سپاس خدای را که انتقام خود را گرفتید و به آرزوی خود نایل آمدید و خداوند، سرکشان و دشمنان را نابود ساخت...» (۱)

با رسیدن این نامه، کارگزاران و فرمانداران معاویه، به تحریک مردم پرداخته و آنان را برای حضور و آمادگی در جنگ با گل رخشنده و نواده رسول اکرم صلی الله علیه و اله تشویق و ترغیب کردند و در اندک مدتی سپاهی گران به معاویه پیوست، که از کلیه تجهیزات برخوردار بود.

معاویه با آن نیروی سهمگین فریب خورده و آزمندی که برایش فراهم آمد، پیشروی خود را به سوی عراق آغاز کرد و خود شخصا فرماندهی لشکریان را بر عهده گرفت و ضحاک بن قیس فهری را در پایتخت جانشین خود قرار داد. تعداد شصت هزار سرباز و به گفته ای بیش از این مقدار، معاویه را همراهی می کردند. (آن چه مهم به نظر می رسد این است که) این سپاه با هر تعدادی، تسلیم گفته معاویه و مطیع دستورات وی و مجری خواسته هایش بودند. معاویه با این لشکر انبوه بیابان و صحرا در نوردید، وقتی به منطقه پل

ص: ۱۷۴

منیج (۱) رسید. در آن جا درنگ کرد و به سامان دادن امور سپاهیانش پرداخت... (۲)

از سوی امام حسن علیه السلام با آگاهی از حرکت معاویه به سمت عراق، مردم کوفه را به جهاد و حضور در کارزار با معاویه برانگیخت و با اعزام حجر بن عدی وی را مأموریت داد تا به کارگزاران و مردم دستور دهد خود را آماده حرکت سازند و منادی «الصلاه جامعه» اعلان نمود و مردم بی درنگ اجتماع کردند و امام حسن علیه السلام به منادی فرمود: هرگاه دیدی مردم به اندازه دلخواهت گرد آمدند، مرا خبر کن.

(پس از گردهمایی مردم) سعید بن قیس همدانی حضور امام شرفیاب شد و عرضه داشت. می توانید تشریف فرما شوید، حضرت با حضور در آن جمع، بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و فرمود: (۳)

اما بعد، خدای سبحان جهاد را بر آفرید گانش واجب ساخت و ان را اکراه نامید، سپس به مؤمنان مبارز فرمود: (بردباری پیشه کنید که خداوند با بردباران است) مردم! تا بر اموری که از آن اکراه دارید، صبر و شکیبایی نکنید، به آن چه دوست دارید دست نخواهید یافت. شنیده ام معاویه خبر یافته ما تصمیم حمله به او داریم به همین دلیل خود را مهیای نبرد کرده است. بنابراین، شما نیز رهسپار اردوگاه های خود در نخیله شوید، خداوند ما را مشمول رحمت خویش قرار دهد... (۴)

مردم در پاسخ امام علیه السلام سکوت کردند.

ص: ۱۷۵

۱- (۱). پل منیج، نام شهری قدیمی است که فاصله میان آن و حلب دو روز راه است.

۲- (۲). حیاة الامام الحسن ۷۱/۲.

۳- (۳). صلح امام حسن ۶۵ دار الغدير للطباعة و النشر- بیروت چاپ ۱۹۷۳.

۴- (۴). اعیان الشیعه ۱۹/۴.

آری، آن گاه که امام مجتبی علیه السلام از مردم خواست با حضور در اردوگاهشان، نخيله، به ندای وی پاسخ دهند، آنان با سکوت خود در قبال رهبر و پیشوای خویش، چنین موضع عدم همکاری اتخاذ کردند و با نگرستن به این سو و آن سو دل هایشان را بیم فرا گرفت. عدی بن حاتم طایی با مشاهده این وضعیت به پاخاست و اظهار داشت: «من، پسر حاتم هستم، سبحان الله! چه رفتار زشت و ناپسندی! از پیشوای خود و فرزند دخت پیامبرتان فرمان نمی برید؟ سخن پردازان شهر که زبان هایی چونان شمشیر برنده دارند و هرگاه روز عمل شود چون روبهان دست به حيله می زنند، کجایند؟ آیا از عذاب الهی و ننگ و عار این رفتار پروا ندارید؟»

سپس رو به امام علیه السلام کرد و عرضه داشت: «خداوند به واسطه وجود مقدس مردم را به رشد و هدایت رهنمود گردد و از گزندها مصون دارد و توفیق دهد تا رفت و برگشتت ستوده باشد، سخنان گهربارت را شنیدیم و دستورات را دریافتیم و به آن چه فرمودی و نظر داری گردن نهادیم، اما ما! اکنون خود، به اردوگاهم می شتابم. هرکس علاقه دارد به من بیوندد در پی ام حرکت کند» سپس رهسپار گردید و از مسجد خارج و بر مرکب خود که در آن نزدیکی بود سوار شد، و به سمت نخيله به حرکت درآمد و به غلامش دستور داد هرگونه که خود صلاح می داند، بدو پیوندد. عدی بن حاتم نخستین کسی بود که در اردوگاه لشکریان حضور یافت. (۱)

ص: ۱۷۶

آن گاه قیس بن سعد بن عبادہ انصاری و معقل بن قیس ریاحی، زیاد بن صعصعہ تیمی به پا خاسته و مردم را به شدت مورد نکوهش و ملامت قرار داده و آنان را به حضور در جنگ، ترغیب نمودند و مانند عدی بن حاتم، به ندای رهبر پاسخ مثبت و فرمانش را پذیرا شد.

امام حسن علیه السلام بدانان فرمود:

شما در گفتارتان راستگوید خداوند شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد. من همواره شما را به صداقت در نیت و وفاداری و اطاعت و محبت واقعی نسبت به ما می شناسم. خداوند به شما پاداش عنایت کند.

سپس از منبر فرود آمد و مردم از مسجد بیرون رفته و آماده حرکت شدند.

امام علیه السلام نیز با جانشین قرار دادن مغیره بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب بر کوفه، رهسپار اردو گاهش شد، و به مغیره دستور داد مردم را برای حضور در اردو گاه تشویق و به سوی وی اعزام نماید، او نیز با ترغیب مردم آنان را مهیای حرکت نموده و لشکری انبوه گرد آمد و امام علیه السلام با سپاهی گران و تجهیزاتی مناسب، به حرکت در آمده تا به نخيله رسید.

بدین سان، حرکت سپاه آغاز گردید، ولی این بار انگیزه حرکت آنان اختیاری و از سر کوتاهی و بی میلی ناشی از طبیعت موضع عدم همکاری شان نبود اگر حضور برگزیدگان نیک اندیش و مجموعه اهل ایمان نبود، موقعیت دگرگون و عوامل و اسباب ضعف به سرعت به پیروزی می رسید ولی موضع پر صلابت برخاسته از ایمان این افراد که گوش به فرمان رهبر داشتند و پیروی از او را لازم و وی را به خلافت سزاوارتر می دانستند، از قدرتمندترین عواملی بود که همبستگی و اطاعت را حفظ و در آن ها نشاط و شور و هیجان ایجاد کرد.

ص: ۱۷۷

اشاره

سپاهیان امام علیه السلام از ترکیبی شگفت آور تشکیل یافته بود و در آن جریان های فکری گوناگون و عناصر مخالف یکدیگر وجود داشت که در یک چشم انداز، آن را به چند گروه می توان تقسیم بندی کرد:

الف- خوارج:

اینان کسانی بودند که از اطاعت امام خارج شده و با وی به ستیزه برخاستند و پرچم مخالفت برافراشته و با او به خصومت و دشمنی پرداختند و وجود مقدس امام حسن علیه السلام را راه حلی میانه می پنداشتند. از این رو، برای جنگ با معاویه به امام پیوستند، رخ دادن اندک شبهه ای این افراد را آشفته می ساخت و شتابزده در آن داوری می کردند و ملاحظه خواهیم کرد که بعدها چگونه بر سر امام حسن علیه السلام ریختند.

ب- طرفداران حکومت اسلامی، که خود بر دو قسم بودند:

۱. کسانی که در حکومت کوفه به مطامعی که در خواب و خیال و آرزوی آن ها بودند، نرسیدند، طرفداری از حکومت شام را نهان می داشتند و در پی فرصتی بودند تا با یورش به حکومت کوفه، زمام امور را به معاویه بسپارند.

۲. کسانی که به خاطر کینه توزی های دیرینه خود و یا خواسته های شخصی نسبت به حکومت کوفه، دشمنی می ورزیدند. بعد از این به خیانت این افراد و نامه نگاری آن ها با معاویه پی خواهیم برد که چگونه می کوشیدند خود را به دربار وی نزدیک و در حکومتش به نوایی برسند.

ج- متزلزلان: اینان از روشی مشخص و یا خط و مشی ویژه و مستقلى برخوردار نبودند. بلکه هدفشان عافیت طلبی و از هر جناحی که به پیروزی دست می یافت انتظاراتی داشتند. این گروه از نزدیک در انتظار بودند که امور

به کام چه کسی خواهد انجامید تا به همان سو گرایش یابند.

د- گروهی که برخی تعصبات قبیله ای یا اقلیمی آنان را بر می آشفست.

ه- فرومایگانی که در مواضع خود بر پایه و اساسی ثابت، پایبند نبودند.

و- مؤمنان وفاداری که اقلیتی نیک اندیش را تشکیل می دادند و ندایشان در جمع دیگر صداهای مخالف و درگیر با یکدیگر نهان می گشت و به جایی نمی رسید.

بنابراین، سپاه امام علیه السلام از سلسله مجموعه هایی ترکیب یافته بود که یک هدف را دنبال نمی کردند، به همین دلیل در معرض پراکندگی و فروپاشی قرار داشت و اندک حرکتی در جهت تفرقه و جدایی، می توانست هرگونه طرح و نقشه ای را بر باد دهد هرچند رهبر طراح آن در برترین پایه حکمت و تدبیر قرار داشت و امام علیه السلام اهمیت وجود چنین حالتی را در ترکیب سپاه خود که عوامل تفرقه و جدایی را با خود داشت، به خوبی احساس کرده بود.

سید بن طاووس -رضوان الله تعالی علیه- در کتاب «الملاحم و الفتن» به سخنی که از امام مجتبی علیه السلام نقل شده اشاره کرده که این گفته حاکی از عدم اطمینان کامل امام علیه السلام به سپاهیان خود می باشد و از گویاترین سخنانی است که حضرت در این راستا آن را فاش ساخت، آن گاه که طی سخنانی سپاهیان را در مدائن مخاطب قرار داد و فرمود:

آن گاه که رهسپار جنگ صفین شده بودید، دینتان در برابر دنیاتان قرار داشت ولی امروز دنیاتان در مقابل دینتان قرار دارد، شما دو نوع کشته دادید، کشته های صفین که بر آن ها می گرید و کشته های نهروان که در صدد انتقام خون آن ها از ما برآمده اید، سایر مردم که دست از یاری ما برداشتند و گریه کنندگان نیز دست به شورش زدند. (۱)

ص: ۱۷۹

معاویه با آشنایی کاملی که به نقاط ضعف سپاهیان امام حسن علیه السلام داشت و با استفاده از این موقعیت و به اقتضای شرایط موجود، به طرح نقشه ای پرداخت، که می توانست به نزاع بین امام و معاویه پایان دهد. به این ترتیب که امام را به صلح فرا بخواند و به ظاهر شروط دلخواه آن حضرت را بپذیرد که اگر امام علیه السلام پذیرای آن شود، دام هایی که بر سر راه فرماندهان و سران سپاه حضرت تنیده است، برای جلوگیری از برخورد دو سپاه کافی به نظر می رسیده و امام را در برابر عمل انجام شده، به رضایت وامی دارد.

۸. طلایه داران سپاه امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام با سپاه خویش به نخيله رسید. با درنگی در آن منطقه به سازماندهی لشکریانش پرداخت، آن گاه از آن جا به حرکت درآمده تا به «دیر عبد الرحمان» رسید در آن جا سه روز اقامت گزید تا سربازانی که عقب مانده بودند به او پیوندند. حضرت برای کسب اطلاع از دشمن و زمین گیر کردن آن به اعزام طلایه داران سپاه خویش پرداخت. این افراد را که تعدادشان به دوازده هزار تن می رسید از میان با وفاترین یاران و برجسته ترین عناصر سپاهش برگزید و فرماندهی کل لشکر را به پسر عمویش عبید الله بن عباس سپرد و قبل از حرکت، وی با سخنانی ارزشمند او را چنین سفارش فرمود:

پسر عمو جان! دوازده هزار تن از جنگاوران عرب و قاریان مصر را به همراهت اعزام نمودم، آنان را گسیل دار و به نرمی و ملایمت با آنان سخن بگو و با چهره گشاده با آنان روبرو شو. در مورد آنان متواضع و فروتن باش. آنها را به خود نزدیک گردان، زیرا آنان باقیمانده یاران مورد اعتماد پدرم امیر المؤمنین اند. سپاهیان را از رود فرات عبور ده تا زمانی که با معاویه روبرو گردی هر گاه با او رویارو شدی، وی را هم چنان نگاهدار تا من نزد تو آییم، زیرا به زودی

در پی ات حرکت خواهم کرد. گزارش کار روزانه ات را در اختیارم قرار ده و با این دو تن-قیس بن سعد بن عباد و پسرش سعید-به مشورت بنشین. با معاویه که روبرو شدی با او نجنگی تا او جنگ را آغاز کرده و با تو بستیزد که در این صورت با او به مبارزه پرداز. اگر شهادت نصیب تو شد قیس بن سعد فرماندهی سپاه را بر عهده می گیرد و در صورت شهادت وی پسرش سعید پذیرای این مسئولیت خواهد شد.

۹. خیانت فرمانده لشکر

عبید الله بن عباس به منطقه «مسکن» (۱) رسید و در آن جا اردو زد و با دشمن روبرو شد. در این جا بود که نشانه های فتنه و آشوب به خوبی پدیدار و دسیسه کاری معاویه به اردوگاه امام راه یافت. زیرا با وجود منافقان و راحت طلبانی که خود را در سپاه حضرت جا زده بودند زمینه را کاملا مناسب دید و این شایعه دروغ که: «امام حسن علیه السلام در مورد صلح و آشتی با معاویه نامه نگاری می کند، بنابراین شما مردم چرا خود را به کشتن می دهید؟» همه جا منتشر شد.

وضعیت در برابر فرمانده لشکر آشفته گردید و در مورد صدق و کذب این شایعه میان لشکریان مهمه افتاد. برخی آن را درست و برخی دروغ می دانستند و عده ای می کوشیدند به هر طریق ممکن آن را اثبات نمایند و عبید الله فرمانده لشکر تلاشی در جهت اطمینان یافتن از دروغ بودن شایعه و دور از واقعیت بودن آن انجام نداد. زیرا امام مجتبی علیه السلام در آن زمان به اعزام فرستادگان خود به اطراف و اکناف و تدارک نیرو مشغول بود تا به طلایه

ص: ۱۸۱

۱- (۱). منطقه ای در نزدیکی «آوانا» در ساحل رودخانه دجیل که در سال ۷۲ هجری نبرد بین عبد الملک مروان و مصعب بن زبیر در آنجا رخ داد.

دارانش بیبوندند و برای جنگ با معاویه با وی مکاتبه داشت و با سخنانی های آتشین خود مردم را به نبرد تشویق می کرد ولی در خصوص صلح و آشتی نه مکاتبه ای انجام داد و نه هرگز در آن زمان چنین پنداری داشت.

فرمانده لشکر دجار حیرت و سرگردانی شد و در خود فرو رفت و در سرنوشت خویش به اندیشه افتاد و از خودداری کوفیان مبنی بر حضور در میدان کارزار و درنگ و کوتاهی آنان از پاسخ دادن به ندای جهاد و مبارزه آگاهی داشت. از این رو پنداشت در موقعیتی چندان حساس قرار ندارد و آن دسته از طلایه داران سپاه کوفه که با انبوه لشکریان شام رویارو شده اند، در برابر این سپاه گران توان مقاومت ندارند و قادر نیستند در جنگی نابرابر با آنان درگیر شوند. عبید الله بن عباس در حیرت و سرگردانی و خواب و خیال به سر می برد که نامه های معاویه به دستش رسید. این نامه ها حاوی عوامل نیرنگ و فریبی بود که دقیقا بر حس خود بزرگ بینی و ریاست طلبی ابن عباس انگشت می نهاد و معاویه به خوبی از نقاط ضعف عبید الله بن عباس آگاهی داشت.

در نامه معاویه آمده بود: (ابن عباس)! «(امام) حسن در مورد صلح، با من مکاتبه نموده و زمام حکومت را به من سپرده اگر به اطاعت من در آمدی که چه بهتر، در غیر این صورت تو را به اطاعتم درخواهم آورد» و برای انجام این کار یک میلیون درهم برای ابن عباس اختصاص داد (۱).

شیوه معاویه در جنگ با دشمنانش استفاده از نقاط ضعف آنان بود و برای ایجاد خلل در تصمیم و اراده آنها و به ضعف کشاندن قدرشان به هر وسیله ای متوسل می شد.

ص: ۱۸۲

بدین سان، عبید الله بن عباس با بازگشت به خویش، ندای خیانت پیشگان را لیبیک گفت و دست تمنا به سوی قاتل فرزندان خویش دراز کرد و لعنت تاریخ را برای خویش به یادگار نهاد. او، خود خواسته بود تا بدین پایه در ورطه سقوط افتد و شب هنگام، شکست خورده و با خواری و ذلتی که هیچ آزادمرد شرافتمندی بدان تن در نمی دهد، زیر چتر حمایت معاویه قرار گرفت.

با پدیدار شدن فروغ صبحگاهی، اردوگاه امام علیه السلام فرمانده خویش را از دست داده بود. منافقان و سازشکاران از این رخداد، از شادی در پوست خود نمی گنجیدند و چشمان یاران مخلص و باوفای حضرت اشکباران بود، و امام حسن علیه السلام همچنان بر موضع قوی خود باقی و نبرد با معاویه را ضروری می دانست.

چیزی نمانده بود که سپاهیان در «مسکن» بر امام علیه السلام بشورند، ولی قیس بن سعد عباده فرمانده با ایمان و مقاومی که امام علیه السلام او را در صورت عدم حضور عبید الله بن عباس در رده فرماندهی، جانشین وی قرار داده بود، سخت کوشید تا باقیمانده روحیه لشکریان را که در اثر فرار فرمانده، از دست رفته بود حفظ و بین مجموعه ها و آحاد سپاه ایجاد همبستگی نماید. از این رو، به پا خاست و اظهار داشت:

مردم! نهراسید، کاری که این فرد انجام داد بر شما گران نیاید. وی، پدر و برادرش حتی یک روز خیری به همراه نداشتند. پدرش عموی رسول خدا صلی الله علیه و اله در جنگ بدر به جنگ پیامبر آمد. ابو الیسر کعب بن عمرو انصاری وی را اسیر و نزد رسول اکرم صلی الله علیه و اله آورد. پیامبر اسلام فدیة او را گرفت و میان مسلمانان تقسیم کرد و برادرش را بر مصر فرمانروایی داد، اموال وی و اموال مسلمانان را به سرقت برد و با آن ها کنیزک خریداری کرد و آن ها را برای خود حلال

پنداشت و این شخص (عبید الله) را بر یمن گمارد و وی نیز از بیم بسر بن ارضاه گریخت و فرزندانش را رها کرد و کشته شدند و اکنون دست به این کار زد (۱).

بدین گونه، قیس با پایداری در موضع خود و با ایمان به هدفش بی پروا سخن گفت و با کلماتی تمسخرآمیز و زننده که حاکی از گذشته نامطلوب عبید الله و روحیه پست او بود نیای وی را به باد انتقاد گرفت که باعث سقوط وی در این ورطه هولناک شد.

سخنان قیس در دل شنوندگان نشست و همه یک صدا و با هیجان و پرشور فریاد زدند «خدایا! سپاس که او را از بین ما بیرون بردی (۲)».

قیس توانست در آن موقعیت بس دردناکی که در آستانه سقوط قرار داشت حالتی از عزم و اراده در مردم به وجود آورد و بدین سان، نظم و آرامش بر لشکریان سایه افکند و مردم به حضور فرمانده جدید خود در کنار خویش اطمینان یافتند.

۱۰. خیانت های بیابانی در لشکر امام علیه السلام

خبر تسلیم شدن عبید الله به دشمن، به مدائن رسید. هاله ای از رنج و اندوه دل ها را فرا گرفت و امام علیه السلام احساس نمود از ناحیه نزدیک ترین یاران و افراد وفادارش مورد طعنه و نکوهش قرار دارد و از دیگر سو، خبر نامه نگاری برخی از سران و فرماندهان لشکر به معاویه و درخواست امان نامه از او برای خود و عشایر ناحیه خویش و مکاتبه معاویه با بعضی از آن ها در مورد امان نامه و وعده مال و منال نیز، به امام علیه السلام رسید (۳).

ص: ۱۸۴

۱- ((۱)). مقاتل الطالبیین ۳۵.

۲- ((۲)). همان.

۳- ((۳)). اعیان الشیعه ۲۲/۴.

نقل شده: «معاویه نزد هر یک از عمرو بن حرث، اشعث بن قیس، حجار بن أبجر و شیبث بن ربیع، جاسوسانی فرستاد و بدانان وعده داد: هر یک از شما (امام) حسن را کشتید یکصد هزار درهم و یکی از لشکرهای شام و دختری از دخترانم را پیشکش خواهید داشت».

این خبر به امام علیه السلام رسید، حضرت زره به تن کرد و آن را زیر لباس مخفی ساخت و همواره با رعایت احتیاط جز با پوشیدن زره، در نماز حضور نمی یافت. روزی یکی از مخالفان به سوی او تیری پرتاب کرد که با وجود زره، به بدن مبارکش اصابت نکرد. (۱)

بدین ترتیب، خیانت ها یکی پس از دیگری در لشکریان امام پدیدار شد.

از آن جمله: «(امام) حسن علیه السلام چهار هزار جنگجو را به فرماندهی مردی کنندی به سوی معاویه فرستاد وقتی در منطقه «انبار» فرود آمد، معاویه با فرستادن پانصد هزار درهم برای وی فرمانروایی برخی مناطق و جزیره را به او وعده داد. فرمانده به همراه دویست تن از افراد ویژه خویش، به معاویه پیوست و پس از او مردی را از قبیله مراد بدان سامان اعزام نمود وی که سوگند بزرگ یاد کرده بود دست به چنین کاری نزنند، مانند فرمانده نخست عمل کرد و (امام) حسن علیه السلام قبلاً به لشکریان خبر داده بود که این فرمانده نیز نظیر اولی عمل خواهد کرد (۲)».

امام حسن علیه السلام در برابر این همه رنج و گرفتاری های پی در پی، هم چنان با حفظ آرامش خود، مراقب اوضاع بود که سرانجام، کار به کجا خواهید کشید.

آن چه از متون تاریخی بر می آید. ابن عباس به تنهایی نگریخته بلکه عدّه

ص: ۱۸۵

۱- (۱). اعیان الشیعه ۲۲/۴.

۲- (۲). همان.

زیادی از سران و فرماندهان لشکر نیز او را همراهی کرده اند و فضای سرشار از بدبختی و یأس و نومیادی از امکان پیروزی امام بر دشمنش نیز می تواند مزید بر علت باشد.

بدین سان، اخبار فرار فرماندهان و سران ویژه سپاه، پیاپی به امام علیه السلام می رسید. گریختن این عده از فرماندهان، فرار تعداد زیادی از سربازان را نیز به دنبال داشت به گونه ای که سبب نافرمانی و هرج و مرج گسترده ای در لشکریان حضرت شد.

به گفته یعقوبی: پس از فرار عبید الله و افراد ویژه اش، شماره فراریان سپاه به سوی معاویه رو به افزایش نهاده و به هشت هزار تن رسید. وی می گوید:

معاویه، با اعزام فرستاده ای نزد عبید الله بن عباس، یک میلیون درهم به او وعده داد. بدین ترتیب، هشت هزار تن از طرفداران ابن عباس به معاویه پیوستند و قیس بن سعد هم چنان برای جنگ با معاویه مصمم ماند (۱).

اگر تعداد لشکریان حاضر در «مسکن» را دوازده هزار تن بدانیم، فراریانی که از این سپاه به معاویه پیوستند، دو سوم آن جمعیت را تشکیل می دادند و این تعداد درصد زیادی به شمار می آمد. در صورتی که تعداد لشکریانی که معاویه آنان را برای نبرد با امام حسن علیه السلام فرماندهی می کرد به شصت هزار تن بالغ می گشت و هزاران نیروی فراری لشکر امام حسن علیه السلام نیز به این تعداد افزوده می شد.

در حقیقت، این عمل ضربه ای سهمگین و بلایی فوق العاده دردآور بود که هر قدرتی در برابر آن درهم می شکست و فاجعه وحشت زایی به بار آورد

ص: ۱۸۶

که بخش بزرگی از مسؤولیت آن را عبید الله بن عباس در برابر خدا و تاریخ بر عهده داشت.

آن چه را از این فرار دسته جمعی می توان فهمید این است که در مجالس و محافل جمعی از سران و شخصیت های سپاه امام علیه السلام در جهت اعمال خیانت کارانه، توطئه صورت می گرفت.

در غیر این صورت با کدام معیار منطقی می توان فرار هشت هزار تن جنگجو را از لشکری که در اندک مدتی مهیای نبرد شده بود تفسیر و توجیه نمود. آیا این عمل از اندیشه ای قبلی و نقشه ای خائنانه و حساب شده ناشی نبوده است؟

امام حسن علیه السلام برای خارج شدن از بن بستی که در اثر آن روحیه لشکریانش در «مسکن» درهم شکست و در مدائن توان و قدرت آن ها متزلزل گردید، به ویژه زمانی که نابرابری تعداد سپاه خود و لشکریان دشمن را مدنظر قرار می داد، در پی یافتن راهی برآمده و به چاره جویی پرداخت.

بنا به نقل منابع تاریخی (۱)، لشکریان امام علیه السلام تنها بیست هزار نفر را تشکیل می دادند و پس از خیانت عبید الله و ملاحظه پیوستن هزاران تن از آنها به معاویه در «مسکن» سپاهیان امام علیه السلام یک پنجم سپاه دشمن بودند. معیارها و محاسبات نظامی وضعیتی این چنین، شکستی بزرگ تلقی می شود. افزون بر این که بنا به گفته برخی منابع، عده ای از سربازان حضرت در مدائن گریختند این عده در صورت پیروزی سپاهیان امام حسن علیه السلام و طمع دست یابی به غنیمت ها به حضور در این سپاه رغبت نشان داده و لشکریان را همراهی

ص: ۱۸۷

می کردند ولی با احساس برتری نظامی و تجهیزات و نفرات طرف مقابل، فرار را بر قرار ترجیح دادند.

شایعه هایی دروغ که معاویه برای درهم شکستن باقیمانده روحیه لشکریان امام در مسکن و مدائن بدان ها دامن زد، از اموری بود که بر آشفتگی اوضاع افزود. در این جا به برخی از شایعات و نیز تأثیر آن ها بر روحیه عمومی سربازان امام حسن علیه السلام در مدائن و مسکن اشاره می کنیم:

معاویه با تمام تبهکاری و مکر و حيله كوشيد تا در سپاه كوفه رخنه ايجاد كند و توان و قدرت آن ها را به ضعف بكشاند. دروغ هایی که به کار می برد، حاکی از آشنایی دقیق وی در ساخته و پرداختن آنها بود. جاسوسانی را به اردوگاه مدائن می فرستاد تا شایع کنند: «...قیس بن سعد، فرمانده سپاه مسکن پس از فرار ابن عباس، با معاویه از در صلح و آشتی درآمده و به او پیوسته است...» (۱)

دیگری را به اردوگاه قیس در مسکن اعزام می کرد تا به آنان بگوید (امام) حسن با معاویه مصالحه کرده و بدو پاسخ مثبت داده است...» (۲)

آن گاه در مدائن شایعه ای انتشار یافت که: «...بهوش باشید! قیس بن سعد کشته شد، همگی پراکنده شوید، سربازان به سراپرده امام حسن علیه السلام حمله ور شده و اموال او را به غارت برده حتی زیرانداز او را از زیر پایش کشیدند و خشم و نفرت حضرت از آنان افزایش یافت و از آن ها بیمناک شد. از این رو، به دژ سفید مدائن، وارد گردید» (۳)

بدین سان، موج شایعاتی که با پلیدی و مکر و حيله معاویه به وجود

ص: ۱۸۸

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۱۹۱/۲.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). تاریخ ابن اثیر ۲۰۳/۲.

می آمد، بر هر دو جناح سپاه مدائن و مسکن سایه افکند و باقیمانده همبستگی خویش را از دست دادند، و سبب شد در مجموعه های زیادی از فرومایگان آشوب طلبی که در پی آشفتگی اوضاع بوده و بین اطاعت و نافرمانی از ثبات برخوردار نبودند، تزلزل ایجاد نماید.

از شایعاتی که در سپاه مدائن به وجود آمد، انتظار می رفت چه تأثیری از خود به جای نهد؟ با این که سربازان به خوبی از خیانت فرمانده «مسکن» که قیس را در پایه او نمی پنداشتند با اطلاع بودند. بنابراین، چرا سربازان شایعه خیانت فرمانده دوم (قیس) و یا خبر کشته شدنش را باور نکنند؟ از سویی تأثیرپذیری لشکریان «مسکن» از این شایعات کمتر از سپاه مدائن نبود، زیرا آن ها نیز قبلاً به خیانت فرمانده خود دچار شده بودند.

در کشاکش این رخدادها هیئتی به نمایندگی مردم شام مرکب از مغیره بن شعبه و عبد الله بن کریر و عبد الرحمن بن حکم که حامل نامه های مردم عراق بودند، حضور امام مجتبی علیه السلام رسیدند تا آن بزرگوار در جریان نامه های عراقیان و مقاصد شوم برخی از یارانش، که برای شعله ور ساختن آتش فتنه و آشوب در فرصتی مناسب، داوطلبانه در صفوف لشکریان امام علیه السلام راه یافته اند قرار دهند. این هیئت، نامه های مردم عراق را مقابل امام علیه السلام پراکنند. حضرت که خود بر مقاصد شوم و روحیه آشوب طلبی یارانش آگاهی داشت، چیزی بر یقین اش افزوده نشد. در این نامه ها دست خط و امضای افراد، به روشنی و به صراحت در برابر دیدگان امام علیه السلام قرار داشت.

بدین ترتیب، از ناحیه معاویه صلح و آشتی با شروطنی که امام خود، آن را مناسب می دانست بر او عرضه گردید، ولی حضرت نمی خواست بدانان پاسخی دهد که خواسته های معاویه را برآورده سازد و در دادن پاسخ بسیار

دقیق عمل کرد به گونه ای که از سخنان حضرت به پذیرش صلح و یا مطلبی اشاره به صلح، پی نبردند، بلکه حضرت به پند و اندرز آن ها پرداخت و به پرستش خدای عز و جل و آن چه به صلاح آنان و مسلمانان بود، فرا خوانده و به اموری که در قبال آن در پیشگاه خدا و در حق رسول او مورد پرسش قرار می گرفتند، یادآورشان ساخت.

وقتی مغیره و رفقاییش نخستین نقش سناریویی را که حیلۀ معاویه در واداشتن امام به صلح، به کار گرفته بود، شکست خورده یافتند و امام راستگو علیه السلام را در برابر توطئه های قوی همچنان ثابت قدم و استوار یافتند به اجرای دومین بخش از سلسله تلاش هایی که از ناحیۀ معاویه تدارک دیده شده بود، پرداختند، هرچند در درازمدت نتیجه دهد یا حداقل اثری نامطلوب به جای بنهد که بر بفرج بودن موقعیت امام بیفزاید، گرچه به واسطۀ آن نتوان امام را به صلح و آشتی واداشت.

این هیئت، اقامت گاه امام علیه السلام را به قصد اردوگاه لشکر که در انتظار نتایج گفت و گوها بودند، ترک گفتند. یکی از اعضای هیئت با صدای بلند به گونه ای که مردم بشوند اعلان داشت: «خدای متعال، خون مسلمانان را به برکت وجود فرزند رسول خدا، حفظ نمود و آشوب را فرونشاند و حضرت به صلح و آشتی پاسخ مثبت داد...» (۱)

بدین سان، این افراد به بهترین وجه ممکن نقش خود را بازی کرده و فضایی پراشتاب از فاجعه و مصیبت آفریدند که در پی آن، اوضاع به تیرگی انجامید و توده های آشوب و بلوا، دستخوش انفجار و اتحاد و همبستگی

ص: ۱۹۰

لشکریان، تزلزل یافت و نشانه های رنج و مصیبت در افق پدیدار گشت. این چه غائله و مصیبتی بود که مغیره و رفقاییش، آتش آن را شعله ور ساختند؟

۱۱. سوء قصد به جان امام حسن علیه السلام

رنج و مصیبت امام حسن ع در مورد لشکریانش، در همین جا پایان نیافت، بلکه منحرفان و خوارج، نقشه قتل او را کشیدند و حضرتش سه بار مورد هجوم تروریست ها قرار گرفت.

۱. در حال نماز، شخصی به سوی او تیراندازی کرد که در بدن مبارکش هیچ گونه اثر نکرد (۱).

۲. جراح بن سنان، نیزه خود را در ران مبارک آن حضرت فرو برد. به گفته شیخ مفید (ره): امام حسن علیه السلام برای پی بردن به مراتب اطاعت یارانش و بصیرت کامل به امور خود آنان را آزمود و دستور داد منادی اعلان دارد، الصلوه جامعه (۲). وقتی مردم گرد آمدند حضرت در جمع آنان به ایراد سخن پرداخت و فرمود:

اما بعد، به خدا سوگند! امید آن دارم که به لطف و ممت الهی، نسبت به بندگانش در پند و اندرز به شما از هر کس دیگری صادق تر باشم. هیچ گاه کینه مسلمانی را به دل نگرفتم و اندیشه شوم و بلا و بدبختی برای مردم، در سر نپروراندم. به هوش باشید! اتحاد و همبستگی هر چند خویشایندتان نباشد، از پراکندگی و تفرقه برایتان ارزشمندتر است. آگاه باشید! من به مصالح شما از خودتان آگاه ترم. بنابراین، با فرمانم مخالفت نوزید و خداوند من و شما را مورد رحمت و غفران خویش قرار دهد و به آن چه محبت و رضایش در آن است رهنمون گردد.

ص: ۱۹۱

۱- (۱). حیاة الامام الحسن ۱۰۹/۲.

۲- (۲). این اصطلاح برای دعوت مردم به اجتماع و گردهمایی بزرگ، اعلان می شد.

مردم به یکدیگر نگاه کرده و می گفتند: به نظر شما منظورش چیست؟ و برخی با هیجان اظهار داشتند: به خدا سوگند! او تصمیم دارد با معاویه از در صلح و آشتی درآید و خلافت را به او بسپارد، به خدا سوگند! این مرد کافر شده است!

پس از این سخنان، به سراپرده امام علیه السلام یورش بردند و اموالش را چپاول و سجاده اش را از زیر پایش کشیدند. سپس عبد الرحمن بن عبید الله بن جعال ازدی عبای امام را از دوش مبارکش کشید و حضرت با حمایل شمشیر بدون عبا در جای خود نشسته بود. سپس مرکب خویش را خواست و بر آن سوار شد، عده زیادی از یاران وفادار و پیروانش وی را در میان گرفته و از سوء قصد دشمن نسبت به او جلوگیری به عمل آوردند.

حضرت فرمود: قبایل ربیع و همدان را به یاری ام فرا خوانید، یارانش با فرا خوانده شدن، پیرامون امام حلقه زده و مردم را از اطراف حضرت پراکنده ساختند، امام علیه السلام از آن مکان رهسپار و دیگر مجموعه هایی از مردم نیز وی را همراهی کردند، وقتی از ساباط عبور می کرد، مردی از قبیله أسد، به نام «جراح بن سنان» سرنیزه ای بر دست، با گرفتن لگام استر حضرت، فریاد زد: الله اکبر! ای حسن! آیا تو نیز مانند پدرت مشرک شده ای؟ سپس سرنیزه را در ران حضرت فرو برد و آن را شکافت و به استخوان رسید، امام حسن علیه السلام به گردن او درآویخت و هردو به زمین افتادند، مردی از هواداران امام علیه السلام به نام «عبد الله بن خطل طائی» بر جست و نیزه را از دست وی گرفت و شکمش را با آن پاره کرد. «ظیان بن عماره» یکی دیگر از یاران حضرت بینی آن مرد را برید و در اثر آن جان داد، فرد سومی که با وی همکاری می کرد دستگیر و به قتل رسید و بدن

مجروح امام مجتبی علیه السلام را بر تختی به مدائن انتقال دادند...» (۱)

۳. این بار به هنگام نماز، وی را با خنجر مجروح ساختند. (۲)

۱۲. موضع گیری امام حسن علیه السلام

به گفته شیخ مفید (ره): «وقتی امام حسن علیه السلام در امور مردم اندیشید، با بصیرت کامل پی برد که مردم از یاری اش دست شسته و با مقاصد شومی که در دل دارند، به ناسزاگویی و تکفیر او پرداخته و خونش را حلال و اموالش را به یغما بردند و تنها از شر و فتنه پیروان خاص خود و هواداران پدر بزرگوارش در امان بود و این جمعیت توان مقاومت در برابر سربازان شام را نداشت. از این رو، معاویه طی نامه ای وی را به آتش بس و برقراری صلح فرا خواند و نامه های یارانش را که در آن ها متعهد شده بود، خون امام را بریزند و او را به معاویه تسلیم کنند، برایش فرستاد و یادآور شد در صورتی که امام به این درخواست پاسخ مثبت دهد، اجرای شروط زیادی را بر خود لازم بشمرد، و بندهایی را در آن پیمان نامه مطرح کرد، که در صورت وفای به آن ها، منافع عموم ملحوظ می شد، ولی امام علیه السلام بدان ها مطمئن نشد و پی برد که معاویه بدین وسیله تصمیم فریب و ترور وی را دارد، ولی به جهت پایان دادن به جنگ و اجرای آتش بس، ناگزیر به پذیرش آن شد. زیرا همانگونه که در توصیف یارانش یادآور شدیم، آنان حق وی را نشناختند و بر او شوریده و سر مخالفت برداشتند و بسیاری از آن ها خون وی را حلال شمرده و در صدد تسلیم او به دشمن برآمدند و پسر عمویش از یاری وی دست برداشت و به دشمن او پیوست و اکثریت مردم دنیا را به آخرت ترجیح دادند» (۳)

ص: ۱۹۳

۱- (۱). ارشاد ۱۹۰.

۲- (۲). ینابیع الموده ۲۹۲.

۳- (۳). ارشاد ۱۹۰-۱۹۱.

اشاره

مرحله ای که امام حسن مجتبی علیه السلام در آن با معاویه بن ابو سفیان از در صلح و آشتی درآمد، یکی از دشوارترین، بغرنجترین، حساسترین و دردآورترین مراحل زندگی آن حضرت به شمار می آید، بلکه سراسر زندگی خاندان نبی اکرم صلی الله علیه و اله چنین بود. صلح امام حسن علیه السلام با توجه به موضع قهرمانانه این امام معصوم و دگرگونی ها و اعتراضات و توجهات گوناگونی که طی قرون گذشته، حتی عصر حاضر، در این زمینه صورت پذیرفته، از مهم ترین رخدادهای تاریخ اسلام تلقی می شود. پژوهشگران مسلمان در تشریح و تجزیه و تحلیل این صلح، کتاب های متعددی به نگارش درآورده اند و دوست و دشمن در این زمینه داوری کرده اند.

پژوهشگرانی فرزانه و معاصر، نظیر مرحوم شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و شیخ راضی آل یاسین، شیخ باقر شریف قرشی، در بیان زندگی امام مجتبی علیه السلام و صلحی که حضرت در جهت حفظ و حراست از دین اسلام بدان تن در داد، دست به تألیف کتب بسیار ارزنده ای زده اند.

اکنون سخن را با بیان نکاتی تاریخی در مورد این صلح آغاز، سپس به نقل سخنان گهربار امام مجتبی علیه السلام در علل و اسباب نهفته فراسوی پذیرش صلح وی همت می گماریم و آن گاه به تجزیه و تحلیل آن خواهیم پرداخت.

اتمام حجت

به گفته مورخان؛ امام حسن مجتبی علیه السلام که شاهد خیانت ها و نفاق لشکریان و اطرافیان خود بود، افزون بر آن که امیدی بر پایداری و استقامت آنان در

رویارویی با دشمن نداشت و با این که از آز و طمع و خواسته های آنان پرده برداشته شد، ولی امام علیه السّلام جهت اتمام حجّت بر آنان، در جمعشان به ایراد سخن پرداخت و فرمود:

وای بر شما! به خدا سوگند! معاویه به وعده هایی که در برابر کشتن من به شما داده عمل نخواهد کرد. تصوّر من این است که حتی اگر دست در دست معاویه نهم و تسلیمش شوم، اجازه نخواهد داد من به آیین جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و اله عمل کنم. البته من به تنهایی قادرم خدای عز و جل را پرستش کنم ولی گویی می بینم فرزندانان بر در خانه های فرزندان آن ها چون گدایان ایستاده و تقاضای آب و نان دارند در صورتی که این نعمت ها را خداوند به آنان ارزانی داشته است و بنی امیه حتی از دادن آب و نان نیز به آنان خودداری می کنند. با انجام این اعمال ناپسند از رحمت خدا دور باشند و مرگشان باد، ستمکاران پی خواهند برد که به کجا باز خواهند گشت». ۱

امام علیه السّلام دیگر بار، پیش از پذیرش پیشنهاد صلح معاویه برای آگاهی از نظرات و مقاصد یارانش، با آنان اتمام حجّت نمود و پس از حمد و ثنای خدای متعال فرمود:

به خدا سوگند! خواری و ذلت و تعداد اندک سپاه، ما را از نبرد شامیان باز نداشت، بلکه با توان و بردباری با آنان می جنگیدیم ولی این توان و بردباری با پدید آمدن دشمنی ها فرتوت گشت و به ناشکیبایی تبدیل شد، آن گاه که شما همراه با ما به جنگ صفین می رفتید دینتان در نزد شما مقدم بر دنیایان بود ولی اکنون دنیای شما مقدم بر دینتان می باشد. در آن زمان هر یک پشتیبان یکدیگر بودیم ولی امروز بر

ضد ما قیام کرده اید. شما اینک میان دو کشته قرار دارید، کشته ای در صفین که بر آن گریه و زاری می کنید و کشته ای در نهروان که به خونخواهی آن ها برخاسته اید. آنان که بر کشته های صفین می گریند، دست از یاری شستند و کسانی که به خونخواهی برخاسته اند، دست به شورش و آشوب طلبی زده اند.

پس از آن، پیشنهاد صلح معاویه را، بر آنان عرضه کرد و فرمود:

معاویه ما را به پیشنهادی فراخوانده که در آن نه سربلندی و افتخاری است و نه انصاف، یاران! اگر واقعا زندگی را ترجیح می دهید، پیشنهادش را بپذیریم و بر آن صبر و بردباری کنیم و اگر پذیرای شهادتید، جانمان را در راه خدا نثار کنیم، و معاویه را به محاکمه الهی بکشانیم. (۱)

راوی می افزاید: «مردم یکصدا اعلان داشتند: ما می خواهیم بمانیم و زندگی کنیم (۲).

پذیرش صلح

در برابر امام حسن علیه السلام راهی جز پذیرش صلح باقی نماند و خلافت را در مقطعی از زمان به معاویه وانهاد. با دقت در بندها و مواد پیمان نامه صلح، روشن می شود که آن بزرگوار هیچ گونه امتیازی برای معاویه قائل نشد و او را به عنوان خلیفه و فرماندار مسلمانان به رسمیت نشناخت، بلکه رهبری امت را حق قانونی خویش دانست و بر ادعاهای معاویه در این زمینه، خط بطلان کشید.

ص: ۱۹۶

۱- (۱). بحار الأنوار ۲۱/۴۴.

۲- (۲). بحار الأنوار ۲۱/۴۴.

منابع تاریخی، پیرامون پیمان نامه صلح به صراحت مطلبی یادآور نشده اند تا در خصوص پایان یافتن یکی از مراحل بسیار مهم تاریخ اسلام، به ویژه در دوره های نخست، سندی تاریخی تلقی شود و علتی در خور ملاحظه و معقول نیز برای این کوتاهی و سهل انگاری نمی بینیم.

منابع گوناگون به بیان برخی از متون تاریخی در این زمینه پرداخته و از بیان بعضی خودداری کرده است که از مجموع این مطالب می توان کیفیت شروطی را که امام علیه السلام در صلح با معاویه پیشنهاد کرد، ترسیم نمود. برخی پژوهشگران با تنظیم این مواد، آن ها را در قالب موادی پنجگانه یادآور شده اند، ما نیز به همان نحو به بیان آن ها خواهیم پرداخت و با تکیه بر آن، از بیان نام منابعی که حاشیه ای به نقل آن ها پرداخته خودداری می ورزیم (۱)، مواد یاد شده به این شرح است:

۱. واگذاری خلافت به معاویه مشروط به این که بر مبنای قرآن و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و شیوه خلفای شایسته عمل نماید.

۲. پس از معاویه، خلافت به امام حسن علیه السلام برسد و اگر حادثه ای برای آن حضرت رخ داد برادر بزرگوارش حسین علیه السلام پذیرای این مسئولیت گردد و معاویه حق سپردن خلافت را به دیگری ندارد.

۳. معاویه، دست از ناسزاگویی امیر المؤمنین علیه السلام در قنوت نماز بردارد و از علی علیه السلام جز به نیکی یاد نکند.

ص: ۱۹۷

۱- (۱)). به کتاب صلح امام حسن علیه السلام از آل یاسین ۲۵۹ مراجعه شود مؤلف در نقل این موضوع به کتب اصلی و منابع تاریخی چون طبری و ابن اثیر و ابن قتیبه و مقاتل و دیگر کتب، تکیه کرده است.

۴. موجودی پنج میلیون درهمی بیت المال کوفه باید استثناء شود و واگذاری خلافت شامل آن نمی گردد. معاویه باید متعهد شود سالانه دو میلیون درهم برای امام حسن علیه السّلام بفرستد و در هدایا و بخشش، خاندان بنی هاشم را بر خاندان عبد شمس برتری داده و از خراج دار ابجر (دار ابگرد) میان فرزندان هریک از مسلمانانی که در جنگ جمل و صفین در رکاب امیر مؤمنان علیه السّلام به شهادت رسیده اند، یک میلیون درهم تقسیم نماید.

۵. مردم در هر کجا و از هر نژادی اعم از سرزمین شام و عراق و حجاز و یمن، در آرامش و امتیّت کامل بسر برند و معاویه از لغزش های آنان بگذرد و هیچ مسلمانی را به جرم گذشته اش، تحت پیگرد قرار ندهد و از عراقیان کینه ای به دل نداشته باشد. یاران امیر المؤمنین علیه السّلام در هر جا به سر برند، از امنیت برخوردار باشند. هیچ کس به پیروان آن حضرت نباید ناسزا گوید و یاران و طرفداران امام علی علیه السّلام بر جان و اموال و زنان و فرزندان خویش ایمن باشند، هیچ گونه تعقیبی در مورد آنان صورت نگیرد و کسی حق تعرّض به آن ها نداشته باشد و هر کس به حق خود برسد و مسئولیت عواقب هر گونه تعرّضی به یاران امیر المؤمنین علیه السّلام به عهده معاویه باشد.

نسبت به امام حسن و برادرش حسین علیهما السّلام و هیچ یک از خاندان نبی اکرم صلی الله علیه و اله توطئه ای در نهان و آشکار صورت نپذیرد و هیچ یک از طرفداران حضرت را در سراسر گیتی از معاویه بیمناک نسازند.

برخی پژوهشگران ماده چهارم این پیمان نامه را به این عنوان که با مقام و منزلت امام مجتبی علیه السّلام سازگار نیست ساخته و پرداخته امویان یا عباسیان دانسته اند که با این کار خواسته اند چهره مقدس اهل بیت علیهم السّلام به ویژه امام

حسن مجتبی علیه السلام را مخدوش سازند. (۱) و الله أعلم.

مطالب یاد شده مواد پنجگانه ای بود که تاریخ آن ها را به عنوان پایه و اساس قرارداد صلح میان امام حسن علیه السلام و معاویه به دست داده است و یا حداقل مبنای شروطی را که امام علیه السلام بر معاویه املاء نمود، تشکیل می دهد.

علل و اسباب صلح به روایت تاریخ

۱. شیخ صدوق رضی الله عنه در «علل الشرایع» به سند خود از ابو سعید عقیص روایت کرده که از امام حسن علیه السلام جویا شد با این که حضرت از بر حق بودن خود و گمراهی و ستمگری معاویه آگاهی داشت، چه چیز سبب صلح آن بزرگوار با معاویه شد؟

امام علیه السلام به او پاسخ داد: ابو سعید! آیا من حجت خدا بر بندگانش و پیشوای آنان پس از پدرم به شمار نمی آیم؟

ابو سعید می گوید: عرض کردم: آری، همین گونه است.

امام علیه السلام فرمود:

آیا من همان فردی نیستم که رسول اکرم صلی الله علیه و اله درباره من و برادرم فرمود: حسن و حسین دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوایند؟

عرض کردم: آری چنین است.

حضرت فرمود:

«فأنا إذن امام لو قمت، و أنا امام إذا قعدت، یا أبا سعید! علّه مصالحتی لمعاویه علیه مصالحه رسول الله لبنی ضمیره و بنی أشجع و لأهل مکه حین انصرف من

ص: ۱۹۹

الحديبيه، اولئك كفار بالتنزيل و معاويه و أصحابه كفار بالتأويل، يا أبا سعيد! إذا كنت اماما من قبل الله تعالى ذكره لم يجب أن يسفّه رأبي فيما أتيت من مهادنه أو محاربه، وإن كان وجه الحكمة فيما أتيت ملتبسا، ألا ترى الخضر عليه السلام لما خرق السفينه و قتل الغلام و أقام الجدار سخط موسى عليه السلام فعله؟ لاشتباه وجه الحكمة عليه حتى أخبره فرضي. هكذا أنا، سخطتم عليّ بجهلكم بوجه الحكمة فيه، و لو لا ما أتيت لما ترك من شيعتنا على وجه الأرض احد إلا قتل»، (١)

بنابراین، من اگر دست به قیام بزنم یا نزنم از مقام امامت و پیشوایی برخوردارم. ابو سعید! سبب مصالحه من با معاویه دقیقا همان علت مصالحه رسول اکرم صلی الله علیه و اله با قبایل ضمره و اشجع و مردم مکه در بازگشت از حدیبیه است، با این تفاوت که مردم مکه به قرآن کفر می ورزیدند ولی معاویه و هوادارانش به تأویل و تفسیر قرآن کافرند. ابو سعید! اگر من از سوی خدای متعال، امام و پیشوا باشم، نباید تشخیص من در صلح یا جنگ بی اهمیت و ناچیز تلقی شود، هرچند راز و حکمت کاری که انجام داده ام بر مردم پوشیده باشد. ملاحظه نمی کنی حضرت خضر علیه السلام زمانی که کشتی را سوراخ کرد و آن نوجوان را به قتل رساند و دیوار را مرمت نمود، مورد خشم موسی قرار گرفت؟ سببش این بود که راز و حکمت ماجرا بر موسی پوشیده بود ولی زمانی که خضر علیه السلام وی را در جریان قرار داد، موسی از آن کارها خرسند شد. من نیز چنینم، شما چون از راز و رمز کاری که من انجام داده ام بی خبرید بر من خشم گرفته اید. اگر این کار را انجام نداده بودم شیعه ای روی زمین باقی نمی ماند و همه قتل عام می شدند.

ص: ۲۰۰

طبرسی در «احتجاج» (۱) شبیه این سبب را از امام مجتبی علیه السلام روایت کرده است.

۲. زید بن وهب جهنی آورده است: پس از مجروح شدن امام مجتبی علیه السلام در مدائن، از آن حضرت پرسیدم در این شرایط، چه موضعی اتخاذ خواهد کرد.

امام علیه السلام پاسخ داد:

به خدا سوگند! معاویه را بهتر از افرادی می دانم که مدعی پیروی از منند ولی در صدد کشتنم برآمدند، زندگی ام را چپاول کردند و اموال را ستاندند. به خدا سوگند! اگر با معاویه درگیر شوم، همین افراد گردنم را گرفته و مرا تسلیم می خواهند کرد. به خدا سوگند! اگر با عزّت و شرف تن به صلح با معاویه بدهم بهتر از آن است که مرا به اسارت گرفته و به قتل برساند و یا بر من منت بنهد که این کار تا پایان دنیا لکه ننگ و عاری بر تارک بنی هاشم بماند و معاویه و دودمانش همواره بر زنده و مرده ما منت داشته باشند. (۲)

۳. سلیم بن قیس هلالی می گوید: وقتی معاویه به کوفه آمد، امام حسن علیه السلام در حضور وی بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند چنین فرمود:

مردم! معاویه مدعی شده که من او را شایسته خلافت دانسته ولی در خودم چنین شایستگی نمی بینم. معاویه دروغ گفته، من در کتاب الهی (قرآن) و بر زبان نبی اکرم صلی الله علیه و اله از خود مردم به آنان سزاوارترم. به خدا سوگند! اگر مردم به من دست بیعت بدهند و اطاعت کرده و از من حمایت و پشتیبانی کنند. آسمان، باران خویش و زمین برکات خود را بر آنان ارزانی خواهد داشت و تو، ای معاویه! طمع خلافت در

ص: ۲۰۱

۱- (۱). بحار الأنوار ۱۹/۴۴.

۲- (۲). احتجاج طبرسی ۱۴۸.

سر نمی پروراندی. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده است: هرگاه امتی زمام امور خود را به مردی بسپارند که برتر از او را میان خود سراغ داشته باشند، امورشان همواره رو به تباهی خواهد رفت، تا به سرنوشت گوساله پرستان دچار شوند. (۱)

۴. علامه قندوزی در «ینابیع الموده» در مورد صلح امام حسن علیه السّلام آورده که حضرت در جمع مردم خطبه ای ایراد کرد که در آن آمده است:

«أَيُّهَا النَّاسُ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ اللَّهَ -جَلَّ ذِكْرُهُ وَعَزَّ اسْمُهُ- هَدَاكُمْ بِجَدِّي وَأَنْقَذَكُمْ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَخَلَّصَكُمْ مِنَ الْجَهَالَةِ، وَأَعَزَّكُمْ بَعْدَ الذَّلَّةِ، وَكَثَّرَكُمْ بَعْدَ الْقَلَّةِ، وَأَنْ مَعَاوِيَةَ نَازَعَنِي حَقًّا هُوَ لِي دُونَهُ، فَنَظَرْتُ لِصَلَاحِ الْأَمَّةِ وَقَطَعْتُ الْفِتْنَةَ، وَقَدْ كُنْتُمْ بَايِعْتُمُونِي عَلَى أَنْ تَسَالَمُوا مِنْ سَالِمِنِي وَتَحَارَبُوا مِنْ حَارِبِنِي، فَرَأَيْتُمْ أَنْ أَسَالِمَ مَعَاوِيَةَ وَأَضْعُ الْحَرْبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَقَدْ صَالِحْتَهُ وَرَأَيْتُمْ أَنْ حَقَّنَ الدَّمَاءَ خَيْرًا مِنْ سَفَكِهَا، وَلَمْ أَرِدْ بِذَلِكَ إِلَّا صِلَاحَكُمْ وَبِقَاءَكُمْ (۲) وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَيَّ حِينًا (۳)؛

مردم! شما به خوبی آگاهید که خدای عز و جل شما را به وسیله جد بزرگوارم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هدایت نمود و از گمراهی نجات داد و از جهل و نادانی رهایی بخشید و پس از خواری و ذلت، عزت عطا کرد و تعداد اندکتان را فزونی داد. معاویه با من در مورد حقی در نزاع و کشمکش است که حق من است نه حق معاویه. من به مصلحت مسلمانان و از بین رفتن فتنه و آشوب اندیشیدم. شما با این شرط با من دست بیعت دادید که با هر که از در صلح با من درآید، صلح کنید و با هر کس سر جنگ با من داشت، نبرد نمایید. از این رو، تشخیص دادم با معاویه مصالحه کنم و جنگ بین خود و او را پایان بخشم. به همین دلیل با او از در صلح درآمدم و دیدم

ص: ۲۰۲

۱- (۱). بحار الأنوار ۲۲/۴۴.

۲- (۲). ینابیع الموده ۲۹۳.

۳- (۳). أنبياء ۱۱۱.

جلوگیری از ریختن خون مسلمانان بهتر از خونریزی است و در این کار فقط به مصلحت و بقای شما اندیشیدم نمی دانم شاید این کار آزمایشی برای شما و مایه بهره گیری تا مدتی معین است.

۵. در روایتی از سید مرتضی -رحمه الله علیه- آمده است که حجر بن عدی پس از موافقت امام علیه السلام با صلح، با اعتراض به آن حضرت گفت: شما، مؤمنان را روسیاه کردی» امام حسن علیه السلام در پاسخ حجر فرمود:

این گونه نیست که هرکسی آن چه را تو دوست داری، دوست داشته باشد و یا دیدگاهش نظیر تو باشد، من این کار را تنها به جهت در امان ماندن شما انجام دادم.

سید مرتضی سپس اشاره کرده که پیروان امام علیه السلام با اعتراض به صلحی که آن بزرگوار انجام داد مراتب تأسف خود را از تصمیم آن حضرت ابراز نمودند از جمله سلیمان بن صرد خزاعی به امام گفت: «از بیعت شما با معاویه همواره در شگفتیم، در صورتی که شما چهل هزار جنگجو از مردم کوفه با خود داری که همه مستمری دریافت می کنند و بر در خانه هایشان آماده ایستاده اند. همین تعداد را نیز فرزندان و پیروان شان تشکیل می دهند. طرفداران شما از مردم بصره و حجاز نیز به این عده افزوده می شوند. گذشته از این، شما در این پیمان نامه، نه تعهدی برای خود گرفتاری و نه سهمی از عطایا و بخشش ها. اکنون که به انجام این کار همت گمارده ای بنابراین لازم بود شخصیت های مشرق و مغرب را بر معاویه گواه بگیری و با نوشتاری از او تعهد بگیری که پس از وی خلافت از آن تو باشد، در این صورت کار بر ما آسانتر بود، ولی معاویه شروطی را بین تو و خود برقرار کرد که بدان ها وفا نمود و پس از امضای قرار داد، بی درنگ در حضور همگان اعلام کرد:

«من شروطی را پذیرفته ام و وعده هایی داده ام که آتش جنگ فرو نشیند و

فتنه و آشوب‌ها بخوابد و آن‌گاه که خداوند ما را یکپارچگی و الفت بخشید همه این شروط را زیرپا می‌نهم».

به خدا سوگند! معاویه در این سخنان منظوری غیر از شما و قرار داد صلح میان خود و شما نداشت و بدین ترتیب، پیمان شکنی نمود. اگر دوست داری کارها را از سر بگیری، خود را نهانی مهیای جنگ نما. آن‌گاه که به کوفه می‌آیی به من اجازه بده فرمانروای معاویه را از آن سامان بیرون برانم و آشکارا وی را برکنار سازم و خود نیز، او را عزل نما، خداوند خیانت پیشگان را دوست ندارد». سایر افراد نیز مانند سلیمان سخن گفتند.

امام علیه السلام به او پاسخ داد:

«انتم شیعتنا و أهل مودتنا، فلو كنت بالحزم في أمر الدنيا أعمل، و لسلطانها أركض و انصب، ما كان معاوية بأبأس مني بأسا، و لا أشد شكيمه و لا أمضى عزيمه و لكنني أرى غير ما رأيتم، و ما أردت بما فعلت إلا حقن الدماء فارضوا بقضاء الله و سلموا لأمره و الزموا بيوتكم و أمسكوا!»؛ (۱)

شما پیروان و دوستداران ما هستید. من اگر به دنیا می‌پرداختم کوشاتر و لایقتر از دیگران بودم. معاویه هیچ‌گاه استوارتر و جدّیتر و سخت‌کوشتر از من نبوده است، ولی دیدگاه من غیر از نظریه شماست من با کاری که انجام دادم تنها خواستم از خونریزی جلوگیری به عمل آورم. بنابراین، شما نیز به قضای الهی تن در دهید و زمام خود را به او بسپارید و در خانه‌هایتان بنشینید و سکوت اختیار کنید.

ص: ۲۰۴

نخستین تحلیل [آشکار نمودن چهره معاویه]

معاویه طی نامه هایی که به امام حسن علیه السّلام نوشت و حضرت را در آن ها با هر گونه شرطی، به صلح فراخواند، کوشید تا وانمود کند خود، فردی اصلاح طلب است و مردم را به صلح و آرامش دعوت می کند.

پژوهشگران بر این باورند که سخنانی صلح جوینانه معاویه در راستای درهم کوبیدن و به ضعف کشاندن قدرت امام علیه السّلام فوق العاده مؤثر بوده به گونه ای که با بحرانی ساختن اوضاع، وضعیتی ایجاد کرد که حضرت راهی جز تن دادن به صلح و سازش نداشت.

شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء در این زمینه می گوید: «امام حسن علیه السّلام به این نتیجه رسید که اگر صلح را نپذیرد و بر جنگ و ستیز پافشاری نشان دهد، اوضاع از دو حالت خارج نخواهد بود:

یا وی در این عرضه غالب و معاویه شکست می خورد، هرچند شرائط و اوضاع آن زمان چنین موضوعی را شبهه محال می ساخت ولی به فرض وقوع آن آیا جز دادخواهی مردم از بنی امیه نتیجه دیگری در برداشت که در این صورت امویان در بدترین مظاهر مظلوم نمایی جلوه گر می شدند بنابراین، اگر فرضاً امام حسن علیه السّلام را پیروز میدان بدانیم، در چنین موقعیتی آن بزرگوار چه موضعی را باید اتخاذ می کرد؟

ولی اگر امام علیه السّلام با شکست مواجه می شد، نخستین سخنی که همه بر زبان می آوردند این بود که: امام حسن علیه السّلام خویشتن را با دست خود به ورطه هلاکت انداخت، چرا که معاویه وی را به صلحی فراخوانده بود که در صورت پذیرش

آن از ریختن خون مسلمانان جلوگیری می شد اما حضرت پذیرای آن نشد و به ستیز پرداخت و چنین فردی می بایست در انتظار حوادثی دردناک باشد و در این صورت معاویه و ابو سفیان در خیانت به اسلام و بازگرداندن مردم، به جاهلیت نخستین و پرستش لات و عزی، به اهداف خود دست یافته بودند و معاویه یک تن از اهل بیت را زنده نمی گذاشت، بلکه دیدگاه امام حسن علیه السلام در پذیرش صلح به مراتب از دیگران دقیقتر بود زیرا حضرت قبل از این که غالب باشد یا مغلوب و یا آن که مردم را درگیر جنگی سازد و به خونریزی که ناخوشایندشان بوده وادارد، با پذیرش صلح خواست کوس رسوایی معاویه را به صدا درآورده و خبث طینت وی را آشکار سازد».

معاویه به ظاهر مسلمان که در واقع و حقیقت، دشمن سرسخت اسلام به شمار می آمد از بیم گرایش مردم به امام حسن علیه السلام نظیر گرایش آن ها به پدر بزرگوارش، با پوششی ظاهری از اسلام، مردم را می فریفت. به همین دلیل امام مجتبی علیه السلام عرصه را برای او باز گذاشت تا آن چه را در باطن نهان دارد آشکار سازد.

به مجرد تصویب پیمان نامه صلح، معاویه در جمع انبوه مسلمانان بر منبر قرار گرفت و گفت: «من در جهت این که شما روزه بگیرید و نماز به پا دارید، با شما نجنگیدم...!!»

ملاحظه کنید! امام حسن علیه السلام در صلح خود با معاویه چگونه رفتار کرد؟ و به چه نحو، کلیه تلاش های وی را نقش بر آب و خیال بافی هایش را درهم کوبید تا حق، آشکار و باطل، به نابودی کشیده شد و باطل گرایان زیان دیدند.

بدین ترتیب، صلح در چنان شرایطی بر امام حسن علیه السلام واجب بود چنانکه شورش بر «یزید» در شرایط خاص خود بر برادر بزرگوارش امام حسین علیه السلام

تعیّن داشت.

اگر صلح امام حسن علیه السلام - که معاویه را به فضاحت کشاند - و شهادت امام حسین علیه السلام که یزید را به ورطه سقوط سوق داده و به سرعت به دولت ننگین ابو سفیانی پایان داد، نبود تلاش های جدّ بزرگوارشان در یک چشم به هم زدن، بر باد می رفت و آیین اسلام، به دین خاندان ابو سفیان، دین خیانت و فسق و فجور، دین قلع و قمع شایستگان و بر سر کار آوردن ستمکاران فاسق، تبدیل می شد.

اگر گفته شود: چرا امام مجتبی علیه السلام مانند برادر بزرگوارش حسین علیه السلام راه شهادت را برنگزید زیرا امام حسین علیه السلام نیز به خوبی آگاهی داشت که هیچ گاه بر یزید پیروزی نظامی نخواهد یافت؟

پاسخ این است که:

افزون بر زیرکی معاویه و حماقت و نادانی پسرش یزید، معاویه تظاهر به اسلام می کرد و یزید آشکارا به فسق و فجور می پرداخت.

۲. خیانت کوفیان در مورد امام حسین علیه السلام در راه رسیدن به پیروزی درخشان تاریخی اش برای وی گامی موفقیت آمیز تلقی می شد و خیانت همین مردم در مورد برادر ارجمندش امام حسن مجتبی علیه السلام در (مسکن و مدائن) بر سر راه اجرای عملیات جهاد و مبارزه، مانع بسیار دشواری به شمار می آمد.

ماجرای بیعت شکنی مردم کوفه با امام حسین علیه السلام پیش از آمادگی آن حضرت برای جنگ، صورت پذیرفت. به همین دلیل، آن روز که سپاهیان اندکش برای نبرد با دشمن صف آرایی کردند به عنوان لشکریان امام و پیشوایی که اهداف والایی را دنبال می کند، از هر گونه شائبه زیانباری پیراسته بودند. (۱)

ص: ۲۰۷

معاویه مدت بیست سال در دوران خلیفه دوم و سوم با تحکیم پایه و

ارکان حکومت خود توانست بر دستگاه های حکومتی تسلط و نفوذ بیابد

و این راستا با مردم از در تملق و چاپلوسی در آمد و آنان را به طمع واداشت و فریفت.

از این رو، خواص شام همه از او پشتیبانی می کردند و در سایه اسلام، پرآوازه شد و در سایر کشورها نیز به عنوان فردی از قریش و خاندان پیامبر و از یاران آن حضرت، معروف شد به گونه ای که در مناطق یاد شده از نخستین مسلمانان برجسته ای چون ابو ذر، عمار و مقداد و امثال آنان، مشهورتر گشت.

بدین گونه، یک بار دیگر «بنی امیه» جان گرفت و آشکارا با نام بنی هاشم بر هاشمیان چیره شده و در نهان به نیرنگ و فریب آنان پرداختند و بی پروا و گستاخ همراه با حرکت زمان با زیرکی خود در پی فریب مردم برآمدند و خواص را با پیشکش فراوان از اموال مسلمانان و گماردن بر مراکزی که خداوند آن ها را برای خیانت پیشگانی نظیر آنان قرار نداده بود، خریداری کردند.

حاکمیت «بنی امیه» با بهره گیری از مظاهر فتح و پیروزی و کسب رضایت و خشنودی خلیفگان با زیرکی معاویه پابرجا مانده و چونان شیاطین به احکام اسلام نفوذ کرد و به گونه ای نهانی دست به خیانت و تباهی زد تا یک بار دیگر زندگی و جامعه را به جاهلیتی برگرداند که نزاع و کشمکش و کفر و بی دینی را به شیوه جاهلی و براساس طرح و نقشه ای که بنی امیه برای دست یابی به منافع خویش و جنگ اندازی بر آن در جهت حفظ امتیازاتشان در پی آن بودند،

توده مردم از این ماجرا آگاهی نداشتند زیرا قانون متداول و رایج در اسلام یعنی اسلام گذشته را می بخشاید-بر کارهای نفرت انگیز «بنی امیه» سرپوش نهاده بود به ویژه پس از آن که رسول اکرم صلی الله علیه و اله بنی امیه را مورد عفو قرار داد و به تألیف قلوبشان پرداخت، خلفاء، اینان را به خود نزدیک ساختند و در شهرها به فرمانروایی بر مردم برگزیدند و اختیاراتی بدان ها بخشیدند که به دیگر فرمانروایان خویش نداده بودند. بدین ترتیب، مدت بیست سال بی آن که از کارهای زشت خود دست برداشته و یا کسی آنان را از این قبیل کارها باز دارد، سلطه خود را بر شام گسترش بخشیدند.

خلیفه دوم در مورد برخی فرمانروایان خود مراقبت زیادی معمول می داشت و بعضی را دقیقاً مورد حساب قرار نمی داد و در این راستا هیچ گاه مانعی بر سر راه خود نمی دید. وقتی با خبر شد خالد بن ولید فرمانروای وی بر «قنسرین» ده هزار درهم به اشعث بخشیده دستور دستگیری وی را صادر کرد «و بلال حبشی» دستان خالد را با عمامه اش محکم بست و در مسجد جامع حمص در برابر دیدگان سران حکومت و دیگر شخصیت های بزرگ مردمی، سر برهنه روی یک پا نگاه داشت تا خلیفه از او بپرسد ده هزار درهمی را که به اشعث پرداخته از اموال شخصی او بوده یا از اموال مسلمانان؟ که اگر از اموال شخصی وی بوده، اسراف است و خداوند اسراف کاران را دوست ندارد و اگر از اموال مسلمانان بوده در حق آنان خیانت ورزیده است و خداوند

ص: ۲۰۹

۱- (۱). برای آشنایی به خصومت و دشمنی معاویه و رنج و سخت هایی که آفرید و حدود الهی را تعطیل و دستورات دین را به تحریف کشاند و مردم و دین آن ها را خریداری کرد و فساد و فسق و فجور و گستاخی و ساخته و پرداخته کردن احادیث و روایات و دیگر کارهای زشت و ناپسندی که وی انجام داد، به کتاب حیاة الامام الحسن ۱۴۵/۲-۲۱۰ مراجعه شود.

خیانت پیشگان را دشمن دارد. سپس او را بر کنار کرد و تا زنده بود به فرمانروایی نگمارد.

رفتار عمر با کارگزارانش نظیر کاری بود که در مورد خالد و ابو هریره انجام داد و اهل تحقیق با این موارد آشنایی دارند. ولی معاویه با این که شیوه ای متناقض با خلیفه داشت از ارادتمندان او به شمار می آید و خلیفه را از انجام هیچ کاری باز نمی داشت و هیچ گونه حسابرسی در مورد وی انجام نمی داد و چه بسا به او گفته بود: «نه فرمانت می دهم و نه تو را از انجام کاری باز می دارم» خلیفه، انجام کارها را به رأی و نظریه خود معاویه وا نهاده بود. بنابر این، مراقبت شدید و حسابرسی دقیق خلیفه دوم تنها به برخی از کارگزارانش اختصاص داشت و همه را یکسان شامل نمی شد، زیرا معاویه-فرمانروای خلیفه بر شام- با برخورداری از آزادی عمل کامل طبق دلخواه و تمایلات خود هر گونه می خواست عمل می کرد.

همین آزادی عمل، معاویه را به طغیان و سرکشی واداشت و او را بر اجرای طرح های «اموی» خود مصمم ساخت و امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مورد زیرکی و مکر و نیرنگ معاویه در برابر خطری بزرگ قرار داشتند زیرا معاویه با این کار اسلام را به نام اسلام مورد تهدید قرار می داد بر نور حق به نام حق می تاخت. از این رو، آن دو بزرگوار در جهت دفع این خطر، در برابر دو راه قرار داشتند که راه سومی بر ایشان وجود نداشت: پایداری و مقاومت و یا سازش، لذا هر دو به این نتیجه رسیده بودند که پایداری و مقاومت در دوران امام حسن علیه السلام بی تردید صفوف مدافعان از دین و مسلمانان، که مردم را به سوی خدای عز و جل و راه راست او رهنمون می گردند در کام خود فرو خواهد برد.

به همین دلیل، امام حسن علیه السلام به مصلحت دید که معاویه را در سرکشی و طغیانش وانهد و او را به وسیله حکومتی که در آرزویش بود، بیازماید ولی در قرار داد صلح از او تعهد گرفت که در رفتار خود و هوادارانش به هیچ وجه از قرآن و سنت پا فراتر نهند و هیچ یک از شیعیان را در مورد خطایی که با همگرایی امویان مرتکب شود مورد پیگرد قرار ندهند و مانند دیگر مسلمانان از ارج و عظمت و حقوق خویش بهره مند باشند و... دیگر شروطی که امام حسن علیه السلام به خوبی می دانست معاویه به هیچ یک از آن ها عمل نمی کند و در صدد نقض آن ها بر خواهد آمد.

امام علیه السلام با این کار خواست نقاب از چهره فریبکار و نیرنگ باز «بنی امیه» برگرفته و از مظاهر انحرافی معاویه پرده بردارد تا بدین وسیله او و دیگر سران «اموی» همانند دوران جاهلیتشان که لحظه ای اسلام در دلشان راه نیافته بود، ظاهر گردند زیرا اینان شورشیانی بودند که الطاف و موهبت های اسلام، اندکی از کینه توزی بدر و احد و احزاب را از یادشان نبرده بود.

به هر حال، این شیوه، انقلابی توفنده در قالب صلح و آشتی به شمار می آمد که راهی جز آن وجود نداشت و شرایط زمان امام حسن علیه السلام چنین چیزی ایجاب می کرد زیرا حق با باطل در آمیخته بود و زمینه تسلط و سرکشی و طغیان در آن به صورت مسلحانه و خطر آفرین فراهم آمد که امام مجتبی علیه السلام نه آغازگر آن طرح بود، نه پایان دهنده اش به شمار می آمد بلکه این حق را با ارث به دست آورد و سپس به میراث نهاد، امام حسن علیه السلام نیز مانند سایر پیشوایان این خاندان علیهم السلام از قیام و یا سکوت خود از رسالت الهی رهنمون می گرفت و با این طرح در آزمون قرار گرفت و با صبر و بردباری و در راه رضای خدا تسلیم آن گشت و پیروزمندان و پیراسته از آن امتحان

خارج گردید.

با این صلح برای امام حسن علیه السلام زمینه ای فراهم شد تا در مسیر معاویه از وجود خود کمینی قرار دهد و از ناحیه ای که وی گمان نمی برد بر او بشورد و وی را از پا در آورد و توانست پیروزی امویان را با مواد انفجار آمیز خود بنی امیه درهم بشکند و ظفر و پیروزی آنان را جور و جفا و آثارشان را بر باد دهد.

دیری نپایید که نخستین بمب کارگذاری شده در مواد قرار داد صلح با سرمستی معاویه از فتح و پیروزی اش، به انفجار انجامید، آن گاه که لشکریان عراق را به سپاه خود در نخيله ضمیمه ساخت و در جمع آنان، چنین اظهار داشت: ای مردم عراق! به خدا سوگند! من بدین جهت که شما به نماز رو آورید و روزه بگیرید و زکات پردازید با شما ننگیدم، بلکه به انگیزه دست یافتن به حاکمیت بر شما مبارزه کردم و خداوند این نعمت را با وجود ناخرسندی شما به من عنایت کرد، به هوش باشید! هم اکنون هر گونه امتیازی را به حسن بن علی داده ام زیرا می نهم» (۱)

از آن پس، سیاست معاویه همراه با هر عمل خلاف و مخالف قرآن و سنت، نظیر کشتار بی گناهان و هتک نوامیس مردم و چپاول اموال و به بند کشیدن آزاد مردان، جریان یافت. معاویه اعمال ننگین خویش را با تحمیل فرزند هرزه و گستاخ خویش بر مسلمانان پایان داد تا دین و دنیای مسلمانان را به تباهی بکشاند که حادثه جانسوز کربلا و ماجرای روز حژه و به سنگ بستن خانه کعبه در مکه با عراده و منجنیق را می توان از جمله کارهای بی شرمانه وی تلقی کرد.

ص: ۲۱۲

۱- (۱). صلح امام حسن ۲۸۵، شرح نهج البلاغه ۱۶/۴، تاریخ یعقوبی ۱۹۲/۲.

به هر ترتیب، آن چه مهم به نظر میرسد این است که رخداد حوادث، از طرح و برنامه امام حسن علیه السلام پرده برداشت و آن را آشکار ساخت، مهمترین عملی که امام علیه السلام انجام داد بر گرفتن نقاب از چهره این ددصفتان بود تا از اجرای نقشه شوم و مکر و حيله ای که برای نابودی رسالت جدش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَشِيدَه بودند، جلوگیری نماید و حضرت در این راستا به خواسته خویش دست یافت و پرده ها کنار رفت و چهره بنی امیه برای همگان افشا گردید. و الحمد لله رب العالمین.

بدین سان، زمینه قیام برادر بزرگوارش حسین علیه السلام فراهم آمد تا قرآن را بدان تفسیر نماید و حضرت را در آن قیام، درس آموز اهل خرد قرار دهد.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام هریک دو روی یک رسالت را نشان می دادند و هر کدام، در آن رسالت از جایگاه خود برخوردار و در زمان خویش در یکی از مراحل آن قرار داشتند و در اقدام به انجام مسئولیت های این رسالت و جانفشانی در راه آن مساوی بودند. هیچ گاه امام حسن علیه السلام از بذل جان عزیز خویش دریغ نکرد و امام حسین علیه السلام در ایثار و از خود گذشتگی در راه خدا، از برادرش سخاوتمندتر نبود، بلکه با حفظ جان خویش، آن را برای ورود به عرصه جهاد و مبارزه ای ساکت و آرام، مهیا ساخت و آن گاه که زمان مناسب فرا رسید، شهادت در کربلا قبل از آن که حسینی باشد شهادتی حسنی تلقی می شد و ماجرای روز سباط برای کاوشگران اهل خرد، در زمینه جانفشانی و ایثار، دارای معانی ژرف تر از روز عاشورا بود زیرا دلآوری امام مجتبی علیه السلام در ایفای نقش انسانی شکیب و بردبار در تحمل ناملایمات و دشواری ها و در قالب شخصیت فروتنی که به قیامی دست نزد بود، تبلور داشت و شهادت، در صحنه عاشورا نخست حسنی و در مرحله دوم حسینی به

شمار می آمد، زیرا نتایج آن قیام توسط امام حسن علیه السلام به پختگی و کمال مطلوب خود رسید و مقدماتش توسط آن بزرگوار فراهم آمد.

مردم پس از حادثه سباط و کربلا با دقت در رخدادها، بنی امیه را در آن پایه از عصبیتی جاهلی و پلیدی یافتند که نه تنها تمام عصبیت های خشن و فرومایه و ستم پیشه بدان ها نمی رسند، بلکه خطر آن ها برای اسلام و مسلمانان به مراتب کمتر از خطر بنی امیه به شمار می آمد. (۱)

خلاصه بحث

بیان گذاری علل و اسباب صلح

۱. یاران امام علیه السلام در اثر دسیسه های معاویه، به ضعف و سستی کشیده شدند و دست از یاری حضرت برداشته و از فرمان آن بزرگوار سرپیچی نمودند. در چنین وضعیتی نه تنها پایداری و مقاومت سودی نمی بخشید بلکه در برابر حمله و نیرنگ معاویه، نابودی و شکست خط مکتب اهل بیت حتمی بود و امام علیه السلام می بایست با حفاظت از این خط، آن را در جامعه ای که حيله و نیرنگ معاویه به آن سایه افکنده بود به رشد و کمال سوق دهد.

۲. شکست سپاهیان امام علیه السلام شهادت آن بزرگوار و خاندان و یاران با وفای وی را به دنبال داشت و یا به اسارت در آمده و در زندان های معاویه باقی می ماندند و یا با آن که در موضع ضعف قرار داشتند، آنان را آزاد و در قبال آزادی، بر آن ها منت می نهادند که همه این نتایج ناپسند به شمار می آمد.

اگر بر شهادت، اثری شرعی زود یا دیر مترتب نباشد نمی توان برای آن

ص: ۲۱۴

۱- (۱). به مقدمه صلح امام حسن از شیخ راضی آل یاسین مراجعه شود.

توجهی یافت به ویژه اگر به از میان بردن خط امام علیه السلام و نابودی کامل آن بینجامد.

۳. حفظ و نگاهداری مجموعه معتقد به حقانیت اهل بیت از خطر قلع و قمع گسترده بنی امیه و احراز باقی بودن امویان بر حقد و کینه بنی هاشم و هواداران آنان چنان که رخدادهای خونبار تاریخ اسلام آن را به اثبات رسانده است.

۴. جلوگیری از خونریزی مسلمانان در آن جا که نبرد با گروه سرکشان، سودی نمی بخشید.

۵. پرده برداشتن از واقعیت طرح و نقشه جاهلی بنی امیه و مصون ساختن مسلمانان بر ضد آنان، زیرا خلافت، زمینه تسلط نوجوانان بنی امیه را در به دست گیری زمام امور مسلمانان و به بازی گرفتن سرنوشت نظام اسلامی و مصادره انقلاب مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و اله مهیا ساخته بود.

۶. ضرورت فراهم آوردن شرایط مناسبی که بتوان از موضع قدرت با کفر و نفاق نهان، به ستیز برخاست.

علل واقعی موجود در فراسوی موضع خدایسنده ای که امام معصوم علیه السلام اتخاذ کرده بود بر بسیاری از مردم معاصر با آن رخداد و بر بعضی از نسل های بعدی سطحی نگر و یا فریب خوردگانی که تحت تأثیر موضوعات غیرواقعی قرار گرفته بودند، پوشیده ماند بود، ولی این حوادث پس از صلح و سیاست های خصومت آمیزی که معاویه و سایر حکام اموی دنبال می کردند و زیان های جبران ناپذیری که بر پیکر اسلام و مسلمانان وارد ساخت، از برخی راز و رمزهای موضع امام مجتبی علیه السلام پرده برداشت.

گردهمایی کوفه

پس از امضای قرارداد صلح بین امام حسن علیه السلام و معاویه جهت گرد آمدن در یک مکان، با یکدیگر به توافق رسیدند تا این دیدار اجرای عملی صلح به شمار آید و هریک در مقابل جمعی از مردم با سپردن تعهدات خود به طرف مقابل و لزوم پای بندی و عمل به آن آشنا گردند. برای این کار کوفه را برگزیده و آهنگ آن دیار نمودند و سیلی از مردم که بیشتر حاضران را سربازان طرفین تشکیل می دادند، با ترک اردوگاه های خود برای حضور در روز تاریخی نحسی که بر تارک کوفه ثبت شد، با میل یا بی میلی، گردهم آمدند.

مردم به سمت مسجد جامع شهر فراخوانده شدند، تا به سخنان دو تن از خطیبان امضاءکننده قرارداد صلح، گوش فرا دهند. بدیهی بود که معاویه بر امام حسن علیه السلام پیشی گیرد و بر منبر بالا رود و چنین نیز کرد و بر فراز منبر نشست (۱) و در جمع مردم خطابه ای طولانی بیان کرد که منابع تاریخی تنها به ذکر فقرات مهمی از آن پرداخته اند، از جمله: «اما بعد، مردم! پیروان هر پیامبری که پس از او به اختلاف افتادند، سرانجام، باطل گرایان بر اهل حقشان چیره گشت» راوی می گوید: معاویه پس از این سخن پی برد که به زیان خویش سخن گفته از این رو، بی درنگ گفت: «مگر این امت که اهل حق آن بر باطل گرایانش پیروز شدند» و نیز افزود:

ص: ۲۱۶

۱- (۱). جابر بن سمره می گوید: هیچ گاه ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و اله غیر ایستاده سخنی بگوید، هر کس به تو گفت پیامبر نشسته سخن می گفته، به آن حضرت دروغ بسته است» این روایت را جزایری در آیات الأحکام: ۷۵ نقل کرده است، ظاهراً معاویه نخستین کسی است که نشسته خطبه خواند.

«مردم کوفه! آیا می‌پندارید با شما بر سر نماز و زکات و حج می‌جنگم، من که به خوبی می‌دانم شما اهل نماز و زکات و حج هستید؟ ولی برای دست‌یابی به حاکمیت و تسلط بر شما به جنگتان آمدم و اکنون با این که شما ناخرسندید خداوند این موهبت را به من عطا کرده است! به هوش باشید! هر خونی که در این آشوب و بلوار ریخته شود به هدر رفته است و هرگونه شرطی را به (امام حسن علیه السلام) متعهد شده‌ام زیرا پا می‌نهم...» (۱)

ابو الفرج اصفهانی به اسناد خود از حبیب بن ابی‌ثابت روایت کرده که گفت: معاویه در این خطابه، از علی علیه السلام به ناسزا یاد کرد و سپس به امام حسن اسائه ادب نمود. (۲)

آن‌گاه امام حسن علیه السلام به پاخاست و در این موقعیت حساس، خطابه‌ای غزا و طولانی ایراد کرد که یکی از پسندیده‌ترین اسناد و مدارک وضعیت موجود میان مردم و اهل بیت، پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله به شمار می‌آید. امام علیه السلام در این خطابه به پند و اندرز مسلمانان پرداخت و در ابتدای سخنان آن‌ها را به دوستی و محبت و کسب رضای خدا و وحدت و یکپارچگی دعوت کرد و در اواسط خطابه به موقعیت خاندان خویش بلکه موقعیت پیامبران خدا را بر ایشان یادآور شد. و در پایان سخنانش بی آن که صریحا معاویه را ناسزا گوید با شیوه بلاغتش، بدترین دشنام‌ها و ناسزاها را نثار وی ساخت. از آن جمله فرمود: (۳)

ص: ۲۱۷

۱- (۱). صلح امام حسن ۲۸۵ از مدائنی.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ۱۶/۴.

۳- (۳). متن کامل این خطبه را شیخ راضی آل‌یاسین در کتاب «صلح امام حسن علیه السلام» ۲۸۶-۲۸۹ آورده است.

«أيتها الذاکر علیاً! انا الحسن و أبی علی، و أنت معاویة و ابوک صخر، و امی فاطمه و أمک هند، و جدی رسول الله و جدک عتبه بن ربیعہ، و جدتی خدیجه و جدتک فتیله، فلعن الله أئملنا ذکرا و الأئملنا حسبا و شرنا قدیما و حدیثا، و أقدمنا کفرا و نفاقا»؛

ای کسی که پدرم علی را دشنام می دهی! من حسنم و پدرم علی است، تو معاویة و پدرت صخر است، مادر من فاطمه و مادر تو هند است، جد من رسول خدا صلی الله علیه و اله و جد تو عتبه بن ربیعہ است. جدۀ من خدیجه و جدۀ تو فتیله است، لعنت خدا بر آن کس که شهرتش از ما کمتر، دودمانش از ما پست تر، تبهکاری اش در گذشته و حال افزونتر و کفر و نفاقش ریشه دارتر است.

مخالفان صلح

الف- قیس بن سعد بن عبادہ

قیس به دوستی و محبت اهل بیت علیهم السّلام معروف بود و امیر مؤمنان علیه السّلام در آغاز خلافت خویش وی را به فرمانروایی مصر گمارد. قیس با شنیدن خبر امضای قرارداد بین امام حسن علیه السّلام و معاویة، موجی از غم و اندوه دلش را فراگرفت و گردابی از نگرانی و پریشانی او را احاطه کرد، ولی سرانجام به کوفه بازگشت.

معاویة پس از آن که عبید الله بن عباس را فریفت، طی نامه ای به قیس، او را وعده پست و مقام داد و تهدید نمود. قیس در پاسخ او نوشت: «نه به خدا سوگند! دیدار من و تو تنها با شمشیر و نیزه میسر است..» (۱). معاویة از این

ص: ۲۱۸

پاسخ قاطع بر آشفت و در نامه ای دیگر وی را به باد ناسزا گرفته و به مرگ تهدید کرد. در آن نامه آمده بود: «اما بعد، تو یهودزاده ای که خود را به زحمت می اندازی و در آن چه که به تو سودی ندارد، خود را به بدبختی می کشانی و به هلاکت می افکنی، اگر دوستانت در این جنگ به پیروزی دست یابند، تو را به کناری می نهند و فریبت می دهند و اگر دشمنانت پیروز گردند تو را گوشمالی داده و به قتل خواهند رساند، پدرت نیز با کمانی بدون زه تیراندازی می کرد و تیرش هدفی نداشت. در میان مردم تفرقه انداخت و جدایی هایی پدید آورد، تا این که قوم و قبیله اش وی را خوار ساختند و سرانجام در ناحیه حوران در غربت و تنهایی جان سپرد، و السلام. (۱)

قیس بدو پاسخ داد: «اما بعد، تو خودت بتی و فرزند بتی، با اکراه و ناخرسندی اسلام را پذیرفتی و میان مسلمانان تفرقه و جدایی انداختی و به دلخواهت از دین بیرون رفتی و خداوند دینت را پذیرا نشد و از اسلام بهره ای به تو نبخشید. نفاق افکنی تو چیز تازه ای نیست، تو تا توانستی با خدا و پیامبر جنگیدی و در زمره دارو دسته مشرکان درآمدی و با خدا و پیامبر و مؤمنان همواره به مبارزه برخواستی از پدرم به بدی یاد کردی، به جان خودم سوگند! او نیز از کمان زه دارش به سوی دشمنان دین تیر پرتاب می کرد و کسانی به مبارزه اش برخاستند که جایگاهش را نمی شناختند و به پایه اش نمی رسیدند.

تو من را یهودی زاده خواندی، ولی خودت خوب می دانی و همه مردم می دانند که من و پدرم دشمن دینی بودیم که تو آن را درک کردی و از یاران دینی بودیم که تو از آن بیرون رفتی- یعنی شرک- و به آن

ص: ۲۱۹

وقتی معاویه شنید قیس به کوفه بازگشته او را برای بیعت با خود به حضور طلبید، ولی قیس پذیرا نشد زیرا او با خدای خویش پیمان بسته بود که دیدار او با معاویه جز با شمشیر و نیزه میسر نخواهد بود، به همین دلیل معاویه دستور داد شمشیر و نیزه ای بیاورند تا میان خود و قیس بنهد و قیس سوگند خود را بی آن که کفاره دهد بشکند، که قیس در آن اجتماع حضور یافت و با معاویه بیعت کرد. (۲)

ب-حجر بن عدی

وی از یاران بزرگ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و از نیک مردان برجسته زمان خود به شمار می آمد و به گفته ابن اثیر جزری در «أسد الغابه» و نیز دیگران، حجر بن عدی در تقرب به پیشگاه خدا به پایه ای رسید که دعایش مستجاب می شد و سرانجام در منطقه «مرج عذراء» یکی از روستاهای شام به دستور معاویه توسط جلادانش به شهادت رسید و شهادتش موجی از اعتراضات مردم را نسبت به سیاست های غلط معاویه به دنبال داشت، به گونه ای که عایشه و دیگران نیز این جنایت را محکوم کردند. (۳)

با وجود عشق و محبتی که «حجر» نسبت به امام حسن علیه السلام و پدر بزرگوارش می ورزید، ولی زمانی که قرارداد صلح انجام پذیرفت، تأثرات و نگرانی ها وی را به تاریکی یأس و نومیدی کشاند. به همین سبب، در برابر

ص: ۲۲۰

۱- (۱). حياه الامام الحسن ۲۶۸.

۲- (۲). برای شرح بیشتر به مقاتل الطالبیین و حياه الامام الحسن مراجعه شود.

۳- (۳). اسد الغابه ۳۸۶/۱.

معاویه، امام علیه السّلام را مخاطب قرار داد و گفت: «به خدا سوگند! آرزو می کردم در آن روز از دنیا بروی و ما نیز با تو بمیریم و چنین روزی را شاهد نباشیم، زیرا ما شکست خورده و حسرت زده به شهر خود باز می گردیم و دشمنان ما با شادمانی و پیروزی باز می گردند».

به گفته مدائنی، سخنان «حجر» دل امام علیه السّلام را پر از رنج و اندوه ساخت و به پا خاست و پس از خلوت شدن مسجد علت و سبب صلح خود را برای «حجر» تشریح کرد و فرمود:

ای حجر! سخنت را در مجلس معاویه شنیدم، هر انسانی آن چه را تو دوست داری دوست ندارد و دیدگاهش چون دیدگاه تو نیست آن چه را من انجام دادم تنها برای حفظ جان شما بود و خدای متعال هر روز در شأن و کاری است. (۱)

ج. عدی بن حاتم

عدی از دلاور مردان مسلمان و ارادتمندان به اهل بیت علیهم السّلام به شمار می آمد. نقل شده وی در پی ماجرای صلح که حزن و اندوه قلبش را می فشرد به امام علیه السّلام عرضه داشت:

«ای فرزند رسول خدا! کاش قبل از آن که شاهد آن ماجرا باشم، مرده بودم. تو ما را از عدل و داد خارج و به جور و ستم وارد ساختی. از حقی که بر آن بودیم دست کشیدیم و در باطلی که از آن می گریختیم وارد گشتیم. تن به پستی و ذلت دادیم و خواری و ذلتی را که در شأن ما نبود پذیرا شدیم» امام علیه السّلام به او پاسخ داد:

ص: ۲۲۱

ای عدی! من از آن جا که دیدم بیشتر مردم تمایل به صلح دارند و از جنگ گریزانند، نخواستم آنان را به کاری که از آن ناخرسندند وادارم. از این رو، به مصلحت دیدم این جنگ ها در وقت مناسبی انجام پذیرد، زیرا خداوند هر روز در شأن و کاری است». (۱)

د- مسیب بن نجبه و سلیمان بن صرد

این دو بزرگوار به دوستی و محبت و ارادت به اهل بیت علیهم السّلام معروف بودند و از انجام صلح رنجیده شده و با حزن و اندوه خدمت امام علیه السّلام رسیدند و عرضه داشتند: «شگفتی ما از کاری که شما انجام دادی پایان ندارد! با این که چهل هزار جنگجو تنها از کوفه، غیر از مردم بصره و حجاز در رکاب تو حاضر بودند، با معاویه از در صلح و آشتی در آمدی» امام علیه السّلام به مسیب فرمود: «ما تری؛ نظرت چیست؟»

مسیب عرض کرد: نظر من این است که شما به حالت قبل از جنگ باز گردی، زیرا معاویه پیمان شکنی کرده است.

امام علیه السّلام در پاسخ وی فرمود:

بر حيله و نیرنگ خیری مترتب نیست، اگر خواسته بودم این کار را انجام می دادم (۲)...

در روایت دیگری آمده است که امام علیه السّلام در پاسخ وی فرمود: مسیب! اگر من با کاری که انجام دادم در پی دنیا بودم، هرگز معاویه در جنگ و نبرد، از من پایدارتر و شکیباتر نبود، ولی من صلاح شما را در نظر گرفتم، تا به جان یکدیگر نیفتید. (۳)

ص: ۲۲۲

۱- (۱). حياه الامام الحسن ۲/۲۷۴.

۲- (۲). مناقب ابن شهر آشوب ۴/۳۵ چاپ قم.

۳- (۳). حياه الامام الحسن ۲/۲۷۷.

امام حسن علیه السّلام پس از چند روز اقامت در کوفه تصمیم گرفت عراق را به قصد مدینه جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله ترک گوید و یارانش را از تصمیم و قصد خود آگاه ساخت. وقتی این خبر همه جا پیچید، مسیب بن نجبه فزاری و ظیان بن عماره تمیمی برای خداحافظی حضور آن بزرگوار شرفیاب شدند.

امام رو به آنان کرد و فرمود:

سپاس خدایی را که فرمانش چیره است، اگر همه مردم بخواهند قضای او را دگرگون سازند، بر این کار قادر نخواهند بود... به خدا سوگند! با تمام توان می کوشند تا دوستی ما را به خود جلب کنند.

مسیب و ظیان از امام علیه السّلام درخواست کردند در کوفه بماند، حضرت درخواست آنان را پذیرا نشده و فرمود: راهی برای این کار وجود ندارد. (۱)

آن گاه که امام علیه السّلام به اتفاق خانواده اش رهسپار مدینه جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله بود، کلیه اقشار مردم، گروهی گریه کنان و دسته ای با تأسف، در مراسم تودیع و خداحافظی آن بزرگوار حضور یافتند. (۲)

کاروان امام علیه السّلام به حرکت درآمد ولی هنوز از کوفه فاصله نگرفته بود که فرستاده معاویه به آن حضرت رسید تا او را به کوفه بازگرداند و با گروهی از خوارج که بر او شوریده بودند بجنگند، امام علیه السّلام از بازگشت امتناع ورزید و به معاویه نوشت: اگر ترجیح می دادم با مسلمانی بستیزم، از تو شروع می کردم این که می بینی دست از تو برداشته ام به جهت مصلحت مسلمانان و جلوگیری از ریختن خون آنان است». (۳)

ص: ۲۲۳

۱- (۱). حیاة الامام الحسن ۲۸۵/۲۰-۲۸۶.

۲- (۲). تحفه الأنام فاخوری ۶۷.

۳- (۳). حیاة الامام الحسن ۲۸۷/۲.

کاروان امام علیه السّلام به مدینه رسید، وقتی مردم از تشریف فرمایی امام علیه السّلام آگاه شدند، همه به استقبال آن حضرت شتافتند و بدین وسیله خیر و برکت به آنان رو آورد، دیارشان را سعادت و رحمت فرار گرفت و خیر و برکاتی که از هنگام شهادت جانسوز امیر مؤمنان علیه السّلام از آنان قطع شده بود، یک بار دیگر به آنان بازگشت.

امام حسن علیه السّلام همراه با برادران و خانواده خویش وارد مدینه شد و ده سال در آن سامان اقامت گزید و جای جای آن دیار را از الطاف و مرحام و مهر و محبت و بردباری سرشار ساخت که به برخی از آن امور نگاهی گذرا خواهیم داشت:

مرجعیت علمی و دینی

اشاره

مرجعیت علمی و دینی امام مجتبی علیه السّلام در تربیت جمع زیادی از دانشوران تجّسم یافت و با انحرافات دینی که دین و آیین الهی را دستخوش تغییر و دگرگونی ساخته بود، به مخالفت برخاست و از توطئه دگرگون ساختن سنت شریف نبی اکرم صلی الله علیه و اله که معاویه از طریق فعال نمودن گردونه جعل روایات و جلوگیری از تدوین احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله برای آن طرح و برنامه ریخته بود، جلوگیری به عمل آورد.

مکتب امام و فعالیت علمی

امام حسن علیه السّلام در مدینه دست به ایجاد مکتب بزرگ خویش زد و در نشر فرهنگ معارف اسلام در جامعه اسلامی، فوق العاده به تلاش پرداخت.

بسیاری از دانشمندان بزرگ و محدثان و راویان برجسته، به این مکتب گرایش

یافتند و امام علیه السلام آنان را برای انجام رسالت اصلاح گرانۀ جاوید خود که عقل و خرد جامعه را تبلور می بخشید و از غفلت و بی روحی بیدار می ساخت، بهترین یار و یاور به شمار آورد که مورخان نام برخی از شاگردان و راویان حدیث آن بزرگوار را یاد آورده اند از جمله:

فرزندش حسن مثنی، مسیب بن نجبه، سوید بن غفله، علا بن عبد الرحمن، شعبی، میره بن برکم، اصبع بن نباته، جابر بن خلد، ابو الجوزاء، عیسی بن مأمون بن زراره، نفاله بن مأموم، ابو یحیی عمیر بن سعید نخعی، ابو مریم قیس ثقفی، طحرب عجلی، اسحاق بن یسار پدر محمد بن اسحاق، عبد الرحمان بن عوف، سفین بن لیل و عمرو بن قیس را که همه کوفی بودند می توان نام برد. (۱) شهر مدینه، به فروغ وجود این اختران علم و دانش و راویان می درخشید و در علم و دانش و ادب و فرهنگ و معارف، بارورترین شهرهای اسلام به شمار می آمد.

امام حسن علیه السلام همان گونه که مسئولیت نشر علم و دانش را در مدینه به عهده داشت، مردم را به فضایل اخلاقی و انجام کارهای نیک و آراسته شدن به سنت نبی اکرم صلی الله علیه و اله فرا می خواند. این امام همام مشعل فروزان اخلاق پسندیده ای که جدّ بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و اله برای اصلاح و تهذیب جامعه به ارمغان آورده بود، پرفروغ نگاه داشت. فضایل بلند اخلاقی امام مجتبی به گونه ای بود که حتی نسبت به دشمنان و مخالفان خویش نیز، نیکی و احسان روا می داشت. وقتی اطلاع یافت ولید بن عقبه مبتلا به بیماری شده با این که ولید به کینه توزی و بغض اهل بیت معروف بود، امام علیه السلام به عیادت وی رفت.

ص: ۲۲۵

۱- (۱). تاریخ ابن عساکر ج ۱۲، نسخه کپی در کتابخانه امام امیر المؤمنین.

وقتی امام در جای خود قرار گرفت ولید در مقابل او به پا خاست و گفت: «من از اموری که بین خود و تمام مردم وجود داشته به پیشگاه خدا توبه می کنم جز آن چه بین من و پدرت بوده که از آن توبه نخواهم کرد.» (۱)

امام علیه السلام از وی رو گرداند و با وی مقابله به مثل نکرد، بلکه هدایایی نیز برایش فرستاد. (۲)

مرجعیت اجتماعی

اشاره

مرجعیت اجتماعی امام مجتبی علیه السلام در مهربانی و احسان و نیکی به مستمندان و پناه دادن به پناه جویان، برای رهایی از چنگال ظلم و ستم و آزار و اذیت امویان، تجلی یافت.

الف- مهربانی با مستمندان

امام حسن علیه السلام نسبت به فقرا و تهیدستان فوق العاده نیکی و احسان می نمود آن چه را داشت به آنان می بخشید و با نیکی و احسان خویش دلشان را سرشار از سرور و شادی می کرد، در مورد کرم و بخشش امام حسن علیه السلام آمده است که:

نیازمندی بدو مراجعه کرد حضرت به او فرمود: نیاز خود را در نامه ای بنویس و به ما بده. آن شخص چنین کرد و حضرت دستور داد دو برابر آن چه را خواسته بود به او بدهند، یکی از حاضران عرضه داشت:

ای پسر پیامبر! این نامه برای این فرد چه برکاتی به دنبال داشت؟ حضرت

ص: ۲۲۶

۱- (۱). شرح ابن ابی الحدید ۳۶۴/۱.

۲- (۲). حیاة الامام الحسن ۲۸۸/۲-۲۸۹.

به او پاسخ داد:

برکت این نامه برای ما بیشتر است، چرا که او ما را شایسته انجام کار نیک دانست.

آیا نمی دانی کار نیک باید پیش از درخواست شخص انجام پذیرد. زیرا اگر پس از اعلان نیاز، بدو احسان نمایی، در حقیقت به بهای آبرویش تمام شده و شاید این فرد نیازمند شب را میان امیدواری و نومیدی با اضطراب به سر برده و نداند چگونه نیازش برآورده می شود، با دل شکستگی به خواسته اش می رسد یا با شادی و سرور و کامیابی؟ آن گاه که نزد تو می آید، اندامش می لرزد، دلش ترسان است، اگر نیازش را در قبال آبرویش برآورده ساختی، این آبروریزی از احسانی که دریافت کرده است، برایش گرانتر تمام می شود.

امام مجتبی علیه السلام حامی مستمندان و محرومان، پناه زنان بی سرپرست و یتیمان بود. پیش از این نمونه ای از آثار کرم و بخشش و احسان آن بزرگوار که در بخشش و سخاوت ضرب المثل شده، از نظرتان گذشت.

ب- پناهجویی به امام

امام حسن علیه السلام در مدینه مرکز رسالت جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله، برای پناه جویان به آن حضرت، دژی استوار و پناهگاهی شکست ناپذیر تلقی می شد.

اوقات شریف خود را به برآوردن نیاز مردم و برداشتن ستم و ظلم و بیداد از آنان مصروف می داشت.

سعید بن ابی سرح که از ناحیه زیاد، مورد ستم و بیداد قرار گرفته بود، به حضرت پناه آورد، امام او را پناه داد. به گفته راویان: سعید به دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام معروف بود، به همین دلیل زیاد او را تحت پیگرد قرار داد و جهت پناه جستن به امام حسن علیه السلام به مدینه گریخت، زیاد با اطلاع یافتن از

ماجرای، به سراغ برادر و فرزندان و همسر سعید رفت و آن‌ها را زندانی و خانه‌یشان را ویران و اموالش را مصادره کرد، وقتی امام حسن علیه السلام از قضیه آگاه شد، این کار فوق العاده بر او گران آمد و طی نامه‌ای به زیاد به او دستور داد، سعید را امان دهد و زن و فرزندانش را آزاد و خانه‌اش را بنا کند و اموالش را به وی بازگرداند. (۱)

مرجعیت سیاسی

امام حسن علیه السلام از موضع قدرت با معاویه از در صلح درآمد چنان که در متن قرارداد صلح به صراحت آمده که خلافت پس از معاویه به امام حسن علیه السلام می‌رسد و نباید درباره امام حادثه ناگواری به بار آورد و مکر و حيله‌ای به کار ببرد.

بنابراین، طبیعی بود که امام علیه السلام محور مخالفت و قدرتی به شمار آید که حکومت بنی امیه و معاویه را در کامشان تلخ و زندگی آن‌ها را تیره و تار سازد.

به همین دلیل در دعاها و دیدارهای امام علیه السلام با حکام و اطرافیان آن‌ها و در نامه‌ها و خطابه‌های آن حضرت تلاش سیاسی روشنی می‌بینیم که در امور ذیل متبلور است.

الف- حضرت بر اوضاع و رخدادها مراقبت و آن‌ها را پی می‌گرفت و رفتار حکام و کارگزاران آنان را زیر نظر داشت، آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود، چنان که در نامه‌اش به زیاد از او خواست، دست از تعقیب سعید بن ابی سرح بردارد و هنگام طواف، حبیب بن مسلمه را در مورد

ص: ۲۲۸

فرمانبرداری اش از معاویه مورد نکوهش قرار داد. (۱)

ب- امام مجتبی علیه السلام از فعالیت های سیاسی منظمی برخوردار بود که در استقبال از هیئت های نمایندگی مخالفان و توجیه و راهنمایی آنان و دعوت آن ها به صبر و بردباری و تصمیم گیری و انتظار صدور فرمان امام در وقت مناسب، تجسم می یافت. چنان که همواره بر نقش رهبری اهل بیت و شایستگی خلافت و پیشوایی آنان نیز تأکید داشت.

دکتر طه حسین بر این باور است که امام حسن علیه السلام در مدت اقامت خویش در مدینه دست به تشکیل حزب سیاسی زده و شخصاً ریاست آن را بر عهده داشته و به تناسب شرایط آن زمان، آن را جهت داده است.

ج- با این که نظام حاکم، سعی در جلب رضایت امام و یا سرپوش نهادن بر فعالیت های وی و یا محکوم ساختن آن ها داشت، حضرت هیچ گاه به ارکان آن نظام تمایل نشان نداد.

این بخش از موضع گیری امام علیه السلام زمانی تبلور یافت که حضرت به خویشاوندی سببی امویان تن در نداد و طرح و نقشه های آن ها را فاش ساخت و واقعیت انحرافی آنان، و بی لیاقتی معاویه را به خلافت، آشکارا بیان داشت و این حقیقت به روشنی در مناظرات حضرت با معاویه و اطرافیانش در مدینه و دمشق به طور یکسان جلوه گر شد که در بیان مواضع آن بزرگوار، به اشاره ای بسنده می کنیم.

ص: ۲۲۹

معاویه خواست با برقراری خویشاوندی سببی با بنی هاشم، به عزت و سربلندی دست یابد. از این رو، به مروان حکم فرمانروایش بر مدینه نوشت که زینب دختر عبد الله بن جعفر را با هر مهریه ای که پدرش تعیین نماید و پرداختن بدهی وی به هر اندازه ای که باشد و ایجاد صلح و آشتی میان بنی هاشم و بنی امیه، برای یزید خواستگاری کند. مروان شخصی را در پی عبد الله فرستاد، وقتی عبد الله نزد مروان آمد، وی در مورد خواستگاری دخترش با او به گفت و گو پرداخت. عبد الله در پاسخ وی گفت: امور مربوط به زنان ما در دست حسن بن علی علیه السلام است، از او خواستگاری نما. مروان نزد امام شریفیاب و دختر عبد الله بن جعفر را از او خواستگاری کرد. حضرت فرمود: برای این کار هر کس را دوست داری جمع کن. مروان بیرون شتافت و بنی هاشم و بنی امیه را به یک اندازه گرد آورد و در جمع آنان سخن گفت و موضوعی را که معاویه مطرح کرده بود برای حضرت تبیین کرد.

امام علیه السلام بعد از حمد و ثنای الهی بدو چنین پاسخ داد:

آن چه را در مورد تعیین مهریه دختر عبد الله توسط پدرش عنوان کردی، (این را بدان) که ما از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و اله در مورد مهریه خانواده و دخترانش (۱) رو گردان نیستیم. در مورد پرداخت بدهی پدرش، سخن گفتی بگو بینم از کی تاکنون زنان ما بدهی پدرانشان را پرداخته اند و نسبت به صلح و آشتی میان دو گروه، (باید بدانی که) ما به خاطر خدا و در راه رضای او با شما دشمنی داریم و برای دنیا هیچ گاه با شما از در صلح و آشتی در نخواهیم آمد...

امام علیه السلام در پایان سخنانش فرمود:

ص: ۲۳۰

۱- (۱)). سنت رسول اکرم صلی الله علیه و اله در مورد مهریه همسران و دخترانش چهارصد درهم بوده است.

نظر ما بر این قرار گرفت که زینب را به ازدواج پسر عمویش قاسم فرزند محمد بن جعفر درآوریم و من او را به عقد وی درآورده و مزرعه ای را که در مدینه دارم و معاویه حاضر شد در قبال آن ده هزار دینار بپردازد، مهریه وی قرار دادم.

مروان طی نامه ای به معاویه وی را از جریان بااطلاع ساخت، وقتی نامه به معاویه رسید گفت: «ما از آنان خواستگاری کردیم، دست رد بر سینه ما نهادند ولی آن ها اگر از ما خواستگاری کرده بودند، آن ها را پذیرا می شدیم. ۱»

موضع امام در قبال معاویه و طرفدارانش

الف- با معاویه در مدینه

به نقل خوارزمی، معاویه در مدینه با مشاهده ارج و احترام و پذیرایی مردم از امام حسن علیه السلام نگران شده و این موضوع برایش ناخوشایند آمد. از این رو، ابو الأسود دوئلی و ضحاک بن قیس فهری را خواست و با آنان در مورد چگونگی عیب جویی از امام حسن علیه السلام به مشورت پرداخت، تا بدین وسیله به مقام و جایگاه حضرت اهانت روا داشته و در برابر دیدگان انبوه مردم از ارزش و اهمیت منزلت آن بزرگوار بکاهد، که ابو الأسود وی را از انجام این کار بر حذر داشت و بدو گفت: «البتة تصمیم امیر المؤمنین برتر است، ولی من چنین کاری را به صلاح شما نمی دانم، زیرا امیر المؤمنین درباره او هرچه بگوید مردم آن را به حساب حسادت شما می گذارند و برای او احترام و عظمتی بیشتر قائل می شوند.

ای امیر المؤمنین! (امام) حسن جوانی راستگو و حاضر جواب است و پاسخ گفتارت را به استواری می دهد و استخوان پایت را درهم می کوبد و

ناروایی هایت را آشکار می سازد، در این صورت سخنان تو به سود او تمام می شود و برایت زیان فراوانی همراه خواهد داشت، مگر اینکه در ادب او عیبی بیابی و یا در نژادش انحرافی پیدا کنی، اما او از چنین نقص هایی مبرا است و به درست اندیشی و صراحت و رسایی سخن، میان عرب مشهور است، دارای تباری بزرگ و والا است و از عنصری پاک برخوردار است. بنابراین، بهتر است امیر المؤمنین دست به چنین کاری نزنند».

ابو الأسود به درستی سخن گفت و معاویه را پند و اندرز داد، زیرا کدام عیب و نقص در امام وجود داشت که معاویه بخواهد وی را با آن مورد عیبجویی قرار دهد؟ امام علیه السلام به گفته قرآن حکیم از هر گونه پلیدی و عیب منزّه بود. ولی ضحاک بن قیس نظریه ای برعکس ابو الأسود به معاویه ارائه داد و او را در ناسزاگویی به امام و فخرفروشی بر او، تحریک کرد و به او گفت:

«ای امیر المؤمنین! با امام حسن همان گونه که تصمیم گرفته ای عمل کن و حمله ات را از او باز مدار، زیرا اگر او را آماج تیرهای گفته ات قرار دهی و به استواری بدو پاسخ گویی، چونان شتر پیر و فرتوت خوار گشته و تسلیم تو خواهد شد».

معاویه نظر ضحاک را پسندید، با فرا رسیدن روز جمعه بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیامبرش، امیر المؤمنین پیشوای مسلمانان علی بن ابی طالب علیه السلام را به ناسزا یاد کرد و به عیبجویی او پرداخت و سپس گفت:

«مردم! گروهی از قریش کودکانه می اندیشند، نابخرد و نادانند، زندگانی تیره و تاری دارند و تنگنای روزگار آزارشان می دهد، شیطان بر سرهایشان نشسته و زبان هایشان را به کار گرفته است».

شیطان در سینه هایشان لانه کرده و تخم گذارده است و گلوگاهشان را گرفته، آن‌ها را به خطاکاری واداشته است و کارهای زشت را در برابرشان زینت داده و در مسیر هدایت، کورشان ساخته است و به تجاوز و گناه و دشمنی و دروغ و بهتان راهنمایی کرده است. آن‌ها با شیطان شریک و رفیق اند (و کسی که با شیطان همراه باشد، رفیق پلیدی برای خود برگزیده است) شیطان برای تربیت آن‌ها بس است و خداوند بهترین یار و کمک کار است».

امام حسن علیه السلام با شنیدن این سخنان بسان سیلی خروشان جهید و به افتراها و یاوه‌گویی‌های معاویه پاسخ داد و فرمود:

«أيتها الناس! من عرفني فقد عرفني، و من لم يعرفني فأنا الحسن بن علي بن أبي طالب، أنا ابن نبي الله، أنا ابن من جعلت له الأرض مسجدا و طهورا، أنا ابن السراج المنير، أنا ابن البشير النذير، أنا ابن خاتم النبيين و سيد المرسلين، و امام المتقين، و رسول رب العالمين، أنا ابن من بعث الى الجن و الانس، أنا ابن من بعث رحمه للعالمين»؛

مردم! آن‌کس که مرا می‌شناسد، به خوبی می‌داند من کیستم و آن‌که نشناخته خود را به او معرفی می‌کنم. من حسن بن علی بن ابی طالب، فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و اله هستم، فرزند کسی که زمین برایش سجده گاه و پاکیزه قرار داده شد. من فرزند مشعل فروزان الهی ام، من فرزند پیامبر مژده دهنده و بیم رسانم، من فرزند خاتم پیامبران، سرور مسلمانان و پیشوای پروا پیشگان و فرستاده پروردگار جهانیانم، من فرزند پیامبری هستم که به سوی جنیان و انسان‌ها برانگیخته شد، من فرزند کسی ام که رحمت، برای جهانیان است.

سخنان امام مجتبی بر معاویه دشوار آمد و درصدد قطع سخن امام علیه السلام برآمد و گفت: «حسن! درباره خرما نیز سخن بگو».

امام علیه السلام در حین ایراد سخن فرمود:

معاویه! به کوری چشمت، باد، خرما را بارور می سازد، به وسیله حرارت خورشید می پزد و آن را شب تازه و خوشبو می کند.

آن گاه سخنانش را در معرفی خود پی گرفت و فرمود:

«أنا ابن مستجاب الدعوه، أنا ابن الشفيع المطاع، أنا ابن أول من ينفذ رأسه من التراب و يقرع باب الجنة و أنا ابن من قاتلت الملائكة معه و لم تقا تل مع نبی قبله، أنا ابن من نصر علی الأحزاب، أنا ابن من ذلّت له قریش رغماً؛

من فرزند کسی ام که دعایش به درگاه خدا پذیرفته است، من فرزند کسی ام که شفاعتش پذیرفته شده است، من فرزند نخستین کسی هستم که در قیامت سراز قبر برون می آورد و در بهشت را می کوبد. من فرزند کسی هستم که فرشتگان در رکابش جنگیدند و همراه هیچ پیامبری پیش از او ننگیده بودند. من فرزند کسی ام که بر تمام گروه های مخالف و دشمن پیروز گشت. من فرزند کسی هستم که قریش، ناگزیر به آئینش تن در داد.

معاویه از سخنان امام علیه السلام به خشم آمد و برجست و فریاد زد: «تو خود را برای دست یابی به خلافت می ستایی».

امام علیه السلام با بیان ویژگی کسی که شایستگی خلافت دارد بدو پاسخ داد:

خلافت، شایسته کسی است که به کتاب خدا و روش پیامبر رفتار کند، نه آن کس که به مخالفت با کتاب خدا برخیزد و سنت پیامبر را به تعطیلی بکشانند، زیرا چنین فردی به کسی می ماند که به زور ملکی را به چنگ آورد و از آن بهره بگیرد و سپس از دستش برود و سنگینی جرمش به دوش وی باقی بماند.

(در این جا) غرور معاویه درهم شکست و با توسل به فریبکاری گفت: «حتی یک تن میان قریش نیست که از نعمت ها و بخشندگی ما بهره مند نباشد».

امام علیه السّلام به او پاسخ داد و فرمود:

آری، کسی که پس از خواری به وسیله او عزّت یافتی و ناچیز بودنت را به فراوانی رساندی.

معاویه پرسید: حسن! منظورت از افرادی که می گویی کیانند؟

حضرت فرمود: کسانی که نمی خواهی آن ها را بشناسی.

آن گاه امام در معرفی خود به جامعه، سخنانش را ادامه داد و فرمود:

«أنا ابن من ساد قريشا شابا و كهلا، أنا ابن من ساد الوری كرما و نبلا، أنا ابن من ساد أهل الدنيا بالوجود الصادق، و الفرع الباسق، و الفضل السابق، أنا ابن من رضاه رضی الله و سخطه سخطه، فهل لك أن تساميه یا معاویه؟»

من فرزند کسی ام که بر پیر و جوان قریش پیشوا بود و در کرامت بر همه مردم برتری داشت، آن کس که در راستی و بخشندگی سرآمد مردم جهان بود، شاخه ای بارور به شمار می آمد و در برتری ها بر دیگران پیشی داشت. من پسر آن کسی هستم که خشنودی اش، خشنودی خدا و خشمش، خشم خداست. ای معاویه! آیا تو خود را برتر از او می دانی؟

معاویه گفت: سخنت درست است، خیر، من به این پایه نمی رسم.

امام حسن علیه السّلام فرمود:

حق روشن است و باطل تاریک، آن کس که به حق گرایید پشیمان نگشت و باطل گرا به زیان افتاد و حقیقت را درست اندیشان می شناسند.

معاویه طبق عادت حيله گری اش گفت: روز خوش نبیند آن کس که به تو ناسزا گوید. (۱)

ص: ۲۳۵

۱- (۱)). به حياه الامام الحسن ۲/۲۹۷ به نقل از خوارزمی مراجعه شود.

تاریخ نگاران در بیان این که امام حسن علیه السلام در دمشق بر معاویه وارد شده، همداستانند، ولی اختلافشان در این است که آیا حضور امام علیه السلام در آن سامان، یک بار اتفاق افتاده یا بیشتر. البته بر بحث و بررسی این مسأله سودی مترتب نیست آن چه مهم به نظر می رسد بررسی راز و رمز سفر آن حضرت به آن دیار است. از چشم انداز ماهدف امام علیه السلام از این سفر جز نشر مکتب اهل بیت علیهم السلام و پرده برداشتن از واقعیت امر امویان در برابر جامعه ای که معاویه آن را به گمراهی کشانده و از راه صحیح بیرون برده بود، چیز دیگری نمی توانست باشد. دلیل بر این معنا از موضع گیری های امام علیه السلام و مناظراتی که با معاویه داشته، پیداست زیرا حضرت بدین وسیله وی را رسوا ساخت.

ولی دسته ای که بر این باورند سفر امام علیه السلام برای گرفتن هدایای معاویه انجام شده از دیدگاه ما، به یکی از روایات جعلی استناد جسته اند که به هیچ وجه نمی توان به آن استناد کرد، زیرا امام علیه السلام به عزت نفس و جوانمردی و عظمت معروف بود و از سویی، آن بزرگوار با دارا بودن زمین های حاصلخیزی در مدینه که درآمد کلانی برای حضرت داشت، افزون بر آن، حقوقی که از ناحیه مسلمانان شایسته و نکوکار به آن حضرت می رسید، وی را از هدایای معاویه بی نیاز می ساخت.

به فرض اگر اموالی از طرف معاویه به آن حضرت می رسید، امام علیه السلام آن را برای خود و خانواده اش هزینه نمی کرد. در روایت آمده که آن حضرت از آن اموال حتی به مقدار ارزش علفی که چهارپایان به دهان می گیرند، بر

نمی داشت. (۱)

امام موسی بن جعفر علیه السّلام می فرماید: امام حسن و امام حسین علیهما السّلام هیچ گاه جایزه های اهدایی معاویه پسر ابو سفیان را نمی پذیرفتند. (۲)

معاویه که در مدت اقامت امام حسن علیه السّلام در دمشق، شاهد رو آوردن مردم به آن حضرت و پذیرایی از آن بزرگوار بود، دست به تشکیل مجالس مملوّ از عناصر مخالف و دشمنان اهل بیت علیهم السّلام نظیر: عمرو عاص، مغیره بن شعبه، مروان حکم، ولید بن عقبه، زیاد بن ابیه و عبد الله بن زبیر، زد و آنان را به ناسزاگویی و اهانت به گل خوشبوی رسول خدا صلی الله علیه و اله تحریک کرد تا او را از چشم مردم بیندازد و دردی را که از فرزند فاتح و قهرمان درهم شکننده بت های قریش به دل داشت، بدین وسیله تسکین دهد. این اراذل و او باش فرومایه، با سخنان تلخ و ناروا به ساحت مقدس امام مجتبی علیه السّلام اهانت روا می داشتند. ولی امام علیه السّلام با منطقی کوبنده و بیانی رسا به آنان پاسخ دندان شکن داده و آن ها را به سکوت وا می داشت. امام علیه السّلام در همه مناظراتش پیروز می گشت و دشمنان عاجز و ناتوانش، با خواری و شکست مواجه می شدند.

نخستین مناظره

روزی معاویه رو به امام کرد و گفت: «حسن من از تو بهترم!» امام حسن علیه السّلام فرمود: پسر هند، تو به چه دلیل از من بهتری؟ معاویه گفت: چون مردم اطراف من گرد آمده اند و اطراف تو کسی نیست.

امام علیه السّلام به او فرمود:

ص: ۲۳۷

۱- (۱). جامع الأسرار، نسخه خطی در کتابخانه عمومی کاشف الغطاء.

۲- (۲). حیاة الامام الحسن ۳۰۳/۲-۳۰۴.

هیئات! ای پسر هند جگرخوار، از راه بسیار ناپسندی برای خود امتیاز تراشیدی.

کسانی که اطراف تو گرد آمده اند یا با علاقه به سویت آمده اند یا با بی میلی. آنان که مطیع تو اند، نافرمان خدا هستند و کسانی که مجبورند، به دستور کتاب خدا معذورند. من هرگز نمی گویم من از تو بهترم، زیرا در تو اصلا خیری نیست که من از تو فراتر باشم، زیرا خداوند همان گونه که مرا از پلیدی ها پیراسته ساخته، تو را نیز از فضیلت ها محروم ساخته است. (۱)

مناظره دوم

در محفلی دیگر میان امام و معاویه مناظره ای صورت گرفت و شاید از هیجان انگیزترین گردهمائی های امام علیه السلام به شمار آید که تاریخ به بیان آن پرداخته است. در این مجلس چهار تن از ارکان نظام معاویه و ترویجگران جاهلیت وی نظیر: عمرو عاص، ولید بن عقبه بن ابی معیط، عتبه بن ابی سفیان، مغیره بن شعبه، گرد آمده و از معاویه خواستند امام حسن علیه السلام را احضار کند تا وی را ناسزا گفته و او را مورد اهانت قرار دهند، زیرا گرد آمدن مردم پیرامون امام علیه السلام و بهره گیری علم و دانش و احکام دین از آن حضرت، برای آنان ناخوشایند بود.

گفته می شود: معاویه حاضر نشد کسی را در پی امام علیه السلام بفرستد و به دوستانش گفت: «دست به این کار نزنید، به خدا سوگند! هرگاه نزد من آمد، از مقام و جایگاه او، و از رسوایی ام به دست وی بیمناک شده ام، و افزود: (امام) حسن، از همه بنی هاشم زبان آورتر است» ولی سرانجام او را واداشتند تا در

ص: ۲۳۸

۱- (۱)). حیاة الامام الحسن ۳۰۶/۲ به نقل از روضه الواعظین نیشابوری.

پی امام بفرستد.

معاویه گفت: اگر در پی او بفرستم، درباره او و شما به انصاف رفتار خواهم کرد.

عمرو عاص گفت: آیا بیم داری باطل او بر حق ما چیره شود؟

معاویه گفت: من در پی او فرستادم تا به او بگویم همه سخنانش را ابراز بدارد، ولی بدانید آنان اهل بیت رسول خدایند و کسی نمی تواند از آنان عیب جویی کند و ننگ و عار به آنان نمی چسبد.

ولی او را با سخن خودش مورد هجوم قرار دهید و به وی بگویید: پدرت عثمان را کشت و از خلافت خلفای پیش از خود، خرسند نبود.

آن گاه معاویه کسی را نزد امام علیه السلام فرستاد و او را نزد خود فراخواند، وقتی امام علیه السلام حضور یافت معاویه وی را ارج و احترام نهاد و بدو عرضه داشت: من نمی خواستم تو را به این مجلس فراخوانم ولی این جمع حاضر مرا بدین کار واداشتند و اکنون من میان تو و آن ها به انصاف رفتار خواهم کرد. ما تو را به این مجلس فراخواندیم تا ثابت نمایم که عثمان مظلومانه کشته شده و قاتل او پدر توست، بدانان پاسخ بده. از این که در این محل تنها هستی نگران مباش، می توانی همه سخنانت را ابراز نمایی.

در آغاز عمرو عاص شروع به سخن کرد و امیر مؤمنان علیه السلام را شدیداً به باد دشنام و ناسزا گرفت و سپس به ناسزاگویی امام حسن علیه السلام پرداخت و تا می توانست به وی اهانت روا داشت، از جمله گفت:

«حسن! تو می پنداری خلافت به تو می رسد، تو که از عقل و اندیشه برخوردار نیستی، ما تو را به این جا فرا خواندیم تا تو و پدرت را به باد فحش و ناسزا بگیریم...»

سپس ولید بن عقبه به زشتی سخن گفت و از ریشه و تبار خود پرده برداشت و بنی هاشم را به ناسزا گرفت.

آن گاه عبته بن ابی سفیان به سخن درآمد و حقد و کینه توزی و فرومایگی اش را آشکار ساخت و گفت: «حسن! پدرت در قریش، بدترین مردم بود، خونشان را به زمین ریخت، رشته خویشاوندی آن ها را برید، شمشیر و زبانش بلند بود، زندگان را می کشت و از مردگان نیز دست بر نمی داشت. آیا در مورد خلافتی که به آن دل بسته ای، نه حق انتقاد از آن را داری و نه در میراث بردن از آن بر دیگران برتری داری».

پس از او مغیره بن شعبه سخن گفت و علی علیه السلام را دشنام داد و گفت: «به خدا سوگند! من علی را نه در برابر خیانتی عیبجویی می کنم و نه در داوری از کسی طرفداری کرده است، ولی او عثمان را کشته است» آن گاه سکوت کردند و امام علیه السلام لب به سخن گشود و فرمود:

معاویه! اینان مرا دشنام ندادند، بلکه این تویی که مرا به باد ناسزا گرفتی، زیرا به فحش خو گرفته ای و بداندیش بوده ای و هم چنان بر اخلاق ناپسندت باقی هستی.

ظلم و ستمی که بر ما روا می داری به جهت دشمنی است که با رسول خدا و خاندانش داری. معاویه! اکنون پا سخت را بشنو و اطرافیان نیز بشنوند. البته بدانید، من کمتر از آن چه در حق شما باید بگویم، سخن خواهم گفت.

امام حسن علیه السلام آن گاه به مقایسه جایگاه پدر بزرگوارش و موقعیت معاویه و پدر او پرداخت و فرمود:

ای گروه! شما را به خدا سوگند می دهم! آیا پدرم (که امروز او را به ناسزا گرفته اید) نخستین کسی نبود که ایمان آورد؟ و تو ای معاویه! و پدرت از کسانی بودید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به خاطر تألیف قلوب رهائتان ساخت، در دل، کفر خود را نهان

می داشتید و به اسلام تظاهر می کردید و مجذوب مال و منال بودید.

آیا پدرم نبود که در جنگ بدر پرچم رسول خدا را برداشته و پرچم کفر در آن روز به دست معاویه و پدرش بود و آن گاه که پدرم در جنگ احد و احزاب با شما پنجه درافکند، پرچم پیامبر خدا را با خود داشت و پرچم شرک و کفر در دست تو و پدرت بود. خداوند در همه این نبردها پدرم را بر خصم زبون پیروز ساخت و حجتش را آشکار نمود و دین و آئینش را یاری داد و سخن او را به تصدیق آورد، و در همه این عرصه ها از علی راضی و خرسند، و از تو و پدرت خشمگین بود.»

امام مجتبی علیه السلام فضایل برجسته پدرش را برشمرده و به بیان احادیثی که از زبان رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره او وارد شده بود پرداخت و از عرصه های کارزاری که پدر ارجمندهش دین را در آن ها یاری و دشمنان را به خاک ذلت نشانده، یاد کرد و سپس فرمود:

معاویه! به یاد داری روزی که پدرت در جنگ احزاب بر شتر سرخ موئی سوار بود و مردم را بر ضد پیامبر تحریک می کرد و تو آن شتر را می رانیدی و برادرت عتبه که در این جا حاضر است مهار آن را می کشید و رسول خدا صلی الله علیه و اله با مشاهده شما فرمود:

«خدایا! شخص سواره و سوق دهنده و مهار گیرنده را مورد لعنت خود قرار ده!»

معاویه! به یاد داری زمانی که پیامبر صلی الله علیه و اله تصمیم گرفت نامه ای به بنی خزیمه بفرستد، در پی تو فرستاد و تو نیامدی و رسول خدا صلی الله علیه و اله نفرینت نمود تا قیامت گرسنه بمانی و عرضه داشت: «خدایا! هیچ گاه شکم او را سیر نگردان.»

امام حسن علیه السلام پس از آن به بیان برخی رفتار ابو سفیان با پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و موارد هفتگانه ای که رسول اکرم صلی الله علیه و اله ابو سفیان را لعنت کرده بود، پرداخت و پس از پایان سخنانش در مورد معاویه، رو به عمرو عاص کرد و بدو فرمود:

ص: ۲۴۱

اما تو ای پسر نابغه (۱)، نسب تو بین پنج تن مشترک است و همه آن ها ادعای پدری تو را داشته اند و سرانجام عاص، پست ترین و فرومایه ترین فردشان به پدری تو برگزیده شد و همین پدر تو بود که گفت: من دشمن محمد بی دودمانم و خداوند این آیه را درباره اش نازل کرد: **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ** فرزند عاص! تو در همه معرکه ها با جدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جنگیدی و او را در مکه به تمسخر و استهزاء گرفتی و مورد اذیت و آزار قرار دادی و در حقش حيله و نیرنگ نمودی و از همه مردم بیشتر به تکذیبش پرداختی و با او دشمنی ورزیدی.

سپس به قصد دیدار با نجاشی به حبشه رفتی، تا جعفر بن ابی طالب و یارانش را از او باز ستانده و به مشرکان مکه تحویل دهی، ولی در این سفر که تیرت به سنگ خورد و خداوند تو را مأیوسانه باز گرداند و دروغت را آشکار کرد و حدی را که قرار بود بر تو جاری شود به گردن رفیقت عماره بن ولید انداختی و از او نزد نجاشی بدگویی کردی ولی خداوند تو و رفیقت را رسوا کرد. تو از همان دوران جاهلیت و نیز ظهور اسلام با بنی هاشم دشمنی می ورزی.

تو در عیب جویی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله هفتاد بیت شعر اهانت آمیز گفتی و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: **خدا یا! من شعر نمی دانم و پیشه شاعری، شایسته من نیست.**

خدا یا! در برابر هر حرفی از اشعارش، هزار بار او را لعنت کن.

ولی آن چه درباره عثمان گفتی (بدان)! این تو بودی که در همه جا آتش فتنه را بر ضد او برافروختی، آن گاه به فلسطین گریختی و چون خبر مرگش به تو رسید گفتی من ابو عبد الله هستم و هر جراحی را با سرانگشتم می شکافم و سپس خود را به دامان معاویه افکندی و دین خود را به دنیای او فروختی، ما نه تو را درباره

ص: ۲۴۲

۱- (۱)). زن بدکاره معروف عرب.

دشمنی ات نکوهش و نه در مورد دوستی ات مؤاخذه می کنیم. به خدا سوگند! تو نه عثمان را در زنده بودنش یاری کردی و نه از مرگش خشمگین شدی...

آن گاه رو به ولید کرد و فرمود:

به خدا سوگند! تو را به دشمنی با علی سرزنش نمی کنم، زیرا او پدرت را در برابر دیدگان رسول خدا صلی الله علیه و اله به هلاکت رساند و تو را به جرم شرابخوری ات که در حالت مستی با مردم نماز گزاردی، هشتاد تازیانه زد. تو کسی هستی که خداوند در قرآن فاسقت نامید. و علی را مؤمن به شمار آورد. آن گاه بر علی فخر فروختی...

سپس امام متوجه عتبه پسر ابو سفیان شد و بدو فرمود:

و تو ای عتبه! به خدا سوگند! نه خردی داری که به تو پاسخ گویم و نه فهمی داری که با تو گفت و گو نمایم، نه خیری در توست که به آن امید باشد و نه شری داری که از آن باید پرهیز کرد. عقل تو و عقل کنیزت به یک اندازه است. اگر علی را در برابر همگان دشنام دهی زبانی به او نمی رسد و این که مرا تهدید به قتل کردی اگر از چنین قدرتی برخوردار باشی، چرا آن مرد لحنی را که در بستر همسرت خوابیده بود، نکشتی؟! چگونه تو را به دشمنی و کینه توزی با علی، نکوهش کنم؟ که دایی ات ولید را در جنگ بدر به هلاکت رساند و در کشتن جدت عتبه با حمزه همکاری کرد و تو را از برادرت حنظله جدا ساخت و آن ها را یک جا از پای درآورد.

آن گاه رو به مغیره بن شعبه کرد و با وی چنین سخن گفت:

ولی تو ای مغیره! شایستگی حضور و سخن گفتن در این جا و نظیر آن را نداری.. به خدا سوگند! ناسزاگویی ات برای ما ارزشی ندارد، زیرا حد زناکاری هنوز بر تو باقی است و عمر بر تو اجرای حد نکرده و خداوند او را بازخواست خواهد نمود.

این تو بودی که از رسول خدا صلی الله علیه و اله پرسیدی آیا مرد به زنی که می خواهد با او ازدواج کند می تواند نگاه کند؟ حضرت فرمود: اگر قصد زنا نداشته باشد، مانعی ندارد. بیان

این شرط از ناحیه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود که به خوبی می دانست تو زناکاری.

در این که با افتخار رسیدن به حکومت بر ما فخر می فروشی (توجه داشته باش) که خدای متعال فرمود: هرگاه بخواهیم مردم سرزمینی را نابود سازیم، تبهکاران را بر آن می گماریم و آن ها با فسق و فجور خود شایسته عذاب می شوند و آن گاه سرنگونشان می سازیم.

پس از آن امام علیه السلام برخاست و عبایش را برگرفت تا از آن جا بیرون رود، عمرو عاص دامان حضرت را گرفت و به معاویه گفت: ای امیر المؤمنین! تو شاهد بودی که حسن چه نسبتی به من داد، از تو می خواهم بر او حد قذف جاری کنی. معاویه بدو گفت: رهایش کن، خدا جزای خیرت ندهد.. و عمرو دست از امام علیه السلام برداشت.

معاویه رو به اطرافیانش کرد و گفت: به شما نگفتم توان بحث و مناقشه با او را ندارید و شما را از دشنام به او باز داشتم ولی سختم را نپذیرفتید، به خدا سوگند! خانه ام را بر من تیره و تار نمودید، از پیشم بروید، خداوند به سبب بداندیشی شما و پذیرا نشدن نظر خیراندیشانه من، رسوایتان ساخت.

گفت و گوی بی نظیر امام مجتبی علیه السلام که با وجود سعی مان بر اختصار، به شکلی طولانی آن را یادآور شدیم به پایان رسید. ما به بیان نکات اساسی که لازم می دانستیم آن ها را در اختیار خوانندگان محترم قرار دهیم، پرداختیم تا با چهره واقعی دارودسته سلطه گری که با نادیده گرفتن کلیه ارزش های اخلاقی راه شیطان را در پیش گرفتند، شناخته شود.

امام علیه السلام با این گفت و گو، با تزریق توان و قدرت جدیدی در نیروهای مخالف حکومت، تأثیر، بسزایی در آن ها ایجاد نمود و از واقعیت مرار تباری

که با تسلط حاکمانی از این قبیل، حکومت اسلامی را فرا گرفته بود، برای مسلمانان پرده برداشت، حکامی که از ریشه، دارای انحراف بوده و تحت تأثیر رسومات جاهلی خویش قرار داشتند و اسلام از دیدگاه آنان وسیله تسلط بر مردم و جبران کمبودهای شخصیتی تلقی می شد که بر ایشان مقدر شده بود زیرا بار سنگین ناخوشایند آن بی مانند تلقی می شد.

امام حسن علیه السلام با این کار ثابت کرد که همواره بر موضع استوار خویش که مبارزه اش با جاهلیت اموی را از آن جا آغاز کرده بود، باقی است. هرچند شرایط دشوار و رنج آورش او را واداشت، شمشیر در نیام کند و مرحله جنگ را پشت سر بنهد، زیرا امکان نداشت فریاد حق طلبانه ای که گوش باطل گرایان را کر ساخته بود، میان انبوهی از یاهو گویی های انحراف آمیز دشمنان به وادی نابودی سپرد.

بدین ترتیب، امام علیه السلام در مسیر پیشبرد آئین الهی - که ادامه حرکت جدش پیامبر عظیم الشان بود - گام برداشت و حفظ و حراست از اصول و مبانی اصیلی که رسالت الهی در خصوص آن آمده بود، بر عهده آن حضرت قرار داشت تا نام و یاد خدا در سراسر گیتی طنین افکن شود.

مبحث چهارم (سرنوشت مواد پیمان نامه و شهادت امام حسن علیه السلام)

پیمان شکنی معاویه

همان گونه که گذشت در نخستین بند قرارداد صلح آمده بود که امام علیه السلام خلافت را به معاویه واگذارد مشروط به این که طبق کتاب الهی و سنت نبی اکرم و شیوه خلفای شایسته عمل نماید.

امام علیه السلام با این که از ناحیه یاران وفادارش به شدت تحت فشار قرار

داشت، بر سر پیمان خود باقی ماند در صورتی که اگر می خواست در تغییر و تبدیل شروط خود آزاد بود، زیرا واگذاری خلافت مشروط تلقی می شد و معاویه به هیچ یک از شروطی که متعهد شده بود، وفا نکرد.

معاویه افزون بر این که به بند نخست قرارداد عمل نکرد در مورد بند دوم آن که قرار بود خلافت پس از امام حسن در اختیار امام حسین قرار گیرد و معاویه حق جانشینی کسی را پس از خود نداشته باشد، همه مورخان اتفاق نظر دارند که معاویه نه تنها به این شرط وفا نکرد بلکه با جانشین نمودن پسرش یزید بعد از خود، در مقام نقض آن قرارداد برآمد. (۱)

وفای به بند سوم پیمان نامه صلح - که برداشته شدن ناسزاگویی به امام علی علیه السلام به طور کلی، به ویژه در حضور امام حسن علیه السلام در آن قید شده بود - بر معاویه دشوار آمد. زیرا ناسزای به علی از نظر معاویه، رکنی اساسی به شمار می رفت که با تکیه بر آن بتواند مردم را از بنی هاشم دور کند و در سفارشات و بخشنامه های خود به کار گزارانش بر این اصل تأکید کرده بود. (۲)

در مورد اجرای بند چهارم قرارداد، گفته شده که: مردم بصره از انتقال خراج ابجر (دارابگرد) نزد امام حسن علیه السلام جلوگیری به عمل آورده و اظهار داشتند:

این غنیمت تعلق به ما دارد (۳) و این کار به دستور معاویه انجام پذیرفت. (۴)

در بند پنجم قرارداد صلح، با قید امتیّت همگانی، به ویژه امتیّت پیروان علی علیه السلام آمده بود که معاویه حق ندارد نسبت به وجود مقدس حسنین و

ص: ۲۴۶

۱- (۱). صلح امام حسن ۱۴۲.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۵/۳.

۳- (۳). صلح امام حسن ۱۵۴.

۴- (۴). کامل ابن اثیر ۱۶۲/۳.

خانواده های آن دو بزرگوار، آشکار یا نهان، دست به توطئه بزند و غائله ای به وجود آورد.

تاریخ نگاران درباره موضوع این بند قرارداد، سخنان فراوانی دارند که برخی به شرح حوادث ناگواری که شیعیان در زمان معاویه از حکام اموی دیدند، پرداخته و بعضی به امور شخصی و به آزار و شکنجه شخصیت های ممتاز، و یاران امیر مؤمنان ارتباط دارد و برخی بیانگر خیانت های معاویه به ویژه در قبال امام حسن و امام حسین می باشد. (۱)

تاریخ نگاران همه بر این معنا تأکید دارند که بندهای پنجگانه قرارداد صلح از ناحیه معاویه، هیچ گاه به گونه ای که متناسب با عهد و پیمان ها و سوگندهایی که وی یاد کرده بود، رعایت نشد، ولی مسلمانان را به طور عام و پیروان اهل بیت را به گونه ای خاص، با بدعت ها و اعمال زشت و ننگینی مورد تعرض قرار داد، نخستین سر جدا شده در اسلام از شیعیان بود که به دستور معاویه در شهرها گردانده شد. نخستین فردی که در اسلام زنده به گور شد، از شیعیان بود که به فرمان معاویه صورت گرفت.

نخستین زنی که در اسلام زندانی شد از شیعیان بود و به دستور معاویه به زندان افکنده شد، نخستین مجموعه شهدا در اسلام که نخست به بند کشیده شده و سپس کشته شدند، از شیعیان بودند و به دستور معاویه به شهادت رسیدند. معاویه کلیه بندهای قرارداد را نادیده گرفت و سوگندهای شدید خود را شکست و عهد و پیمان های محکمی که در عدم شکستن آن ها با خدا عهد کرده بود، نقض نمود. کجای این خلافت را می توان دینی نامید؟!

ص: ۲۴۷

۱- (۱). به صلح امام حسن ۳۱۷ فصل وفای به شروط و حیاة الامام الحسن ۳۵۶/۲-۴۲۳ مراجعه شود.

آخرین بند قرارداد که از همه دقیقتر و دارای حساسیت بیشتری بود، باقی ماند و اگر معاویه نسبت به این بند قرارداد تخطی می کرد صریحا به مبارزه با قرآن برخاسته و مستقیما با رسول خدا صلی الله علیه و اله اعلان جنگ می کرد. از این رو، بر این قضیه هشت سال صبر و تحمل کرد و پس از لبریز شدن جام صبرش، ماهیت اموی اش که حقیقتا او را فرزند ابو سفیان قلمداد می کرد، وی را تحریک کرد و دست به جنایتی زد که مردم را در مورد جنایات قبل از آن به فراموشی واداشت. این عمل ننگین نخستین خواری و ذلت وارد بر عرب به شمار آمده، و طبیعتا دورترین بند قرارداد از خیانتی تلقی می شد خیانتی که شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر آن، این بند را شایسته تر به رعایت می ساخت. این عمل پس از خلع سلاح و ملتزم ساختن دشمن جهت وفای به عهد، شرارت بارترین جنایتی بود که در تاریخ سراسر جرم معاویه، انجام پذیرفت.

توطئه معاویه بر ضد امام علیه السلام

معاویه کوشیده بود خلافت را سلطنتی فسادانگیز قرار داده و میان فرزنداناش به میراث نهد. وی تمام تلاش خود را به کار گرفت و اموال هنگفتی را در این راستا هزینه کرد ولی احساس کرد به خواسته اش نخواهد رسید، زیرا حسن بن علی علیه السلام در قید حیات بوده و مسلمانان در انتظار حکومت دادگر و الطاف گسترده اویند از این رو، تصمیم به ترور امام مجتبی علیه السلام گرفت، به همان ترتیبی که قبلا مالک اشتر، سعد بن ابی وقاص و دیگران را از سر راه برداشته بود.

معاویه در زمان حضور امام علیه السلام در دمشق، چندین بار زهر کشنده ای نزد

حضرت فرستاد ولی به خواسته اش نرسید تا این که طی نامه ای به پادشاه روم با اصرار و پافشاری از او زهر کشنده ای درخواست کرد. پادشاه روم از فرستادن چنین زهری خودداری کرد ولی زمانی که معاویه به او فهماند، قصد دارد فردی را که در سرزمین تهامه برای درهم شکستن ارکان شرک و کفر و جاهلیت، دست به شورش زده و پادشاه اهل کتاب را تهدید کرده، به قتل برساند، توانست به آن زهر کشنده دست یابد. بدین سان، جنایتی که پدر به آن دست یازید، سبب شد که روح الگوپذیری را در جاه طلبی پسر برانگیزد تا هر دو در اجرای بزرگترین جنایت تاریخ اسلام، یعنی به شهادت رساندن دو سالار جوانان اهل بهشت، تشریک مساعی و در قطع «تنها واسطه» نسل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، با یکدیگر همکاری داشته باشند. جنایت به این معنا مستقیماً به نابودی کشاندن حیات و زندگی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با امتداد تاریخی اش به شمار می آمد.

آری؛ هر دو قاتل- با این همه فجایع- به مقام خلافت مسلمانان دست یافتند!!!

وای به اسلام، اگر خلفای آن از این قماش باشند!!!

زیرکی ادعایی معاویه شیوه ای را در قتل و کشتار برای او پسندیده جلوه داد که پسرش یزید بدان دست نیافت. او «جوانی مغرور» و آن یکی «فردی زیرک و کار آزموده» بود!!! اگر ابو سفیان تا دوران این دو فرزندش زنده مانده بود، اطمینان می یافت که آن ها نقشی را که وی در آرزوی آن برای بنی امیه بود به خوبی اجرا کرده اند.

معاویه از مروان حکم خواست تا جعده دختر اشعث بن قیس کندی - یکی از همسران امام را در «ماء رومه» (۱) به خوراندن زهر آغشته با عسل به امام مجتبی علیه السلام وادارد که اگر امام در اثر این زهر از دنیا رفت، جعده را به ازدواج یزید درآورد و یکصد هزار درهم بدو پیشکش دهد.

جعده از آن جهت که دختر اشعث بن قیس - منافع معروفی که بین دو بار اسلام آوردن خود، به ارتداد کشیده شد، از نظر روحی نزدیک ترین فردی بود که پذیرای چنین معامله شومی شد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

اشعث بن قیس در ریختن خون امیر المؤمنین شرکت داشت و دخترش جعده به امام حسن علیه السلام زهر خوراند و پسرش محمد در ریختن خون حسین علیه السلام شرکت جست. (۲)

بدین ترتیب، معاویه به خواسته اش رسید و امام حسن علیه السلام روز پنجشنبه ۲۸ صفر سال ۴۹ یا ۵۰ هجری در مدینه به شهادت رسید.

معاویه با انجام این عمل ننگین، سرنوشت امتی را تغییر داد و مسلمانان را در گردابی از بلا و مصیبت غرق ساخت و خود و فرزندان او را در انتقام جویی و جنگ ستیزها و کودتاها غوطه ور ساخت و بدین سان، قرارداد صلح را تا آخرین سطرش زیر پا نهاد.

امام حسن علیه السلام در آستانه شهادت فرمود: عسلی که معاویه به من خوراند، کارگر

ص: ۲۵۰

۱- (۱). چاه آبی در نزدیکی مدینه.

۲- (۲). صلح امام حسن ۳۶۵.

افتاد و او به آرزویش رسید. به خدا سوگند! نه به وعده هایش عمل کرد، و نه در گفتارش صادق بود. (۱)

بیک مروان به معاویه رسید و اجرای طرح مسمومیت امام را به وی اطلاع داد. معاویه از شنیدن خبر شهادت امام حسن علیه السلام نتوانست از ابراز شادی خودداری کند و وی در کاخ سبزش به سر می برد با شنیدن این خبر تکبیر گفت و کاخ نشینان نیز همراه با وی تکبیر سردادند و مردمی که در مسجد حضور داشتند، نیز با شنیدن صدای تکبیر کاخ نشینان تکبیر گفتند، در همین اثناء فاخته دختر قرظه بن عمرو بن نوفل بن عبد مناف (همسر معاویه) از پنجره اتاقش به درون کاخ نگریست و به معاویه گفت: امیر المؤمنین! خدا تو را شاد گرداند چه شده که از خوشحالی در پوست خود نمی گنجی، معاویه گفت: خبر کشته شدن حسن بن علی را شنیده ام. فاخته با شنیدن این سخن، کلمه استرجاع **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** را بر زبان آورد و سپس به گریه افتاد و گفت: سالار مسلمانان و فرزند دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و اله به شهادت رسید. (۲)

در مورد سوء قصد معاویه به وجود مقدس امام حسن علیه السلام به وسیله زهر به عنوان یکی از روشن ترین رخدادهای تاریخی، مطالب فراوانی وجود دارد. (۳)

ص: ۲۵۱

۱- (۱). مسعودی بهامش ابن اثیر ۵۵/۶.

۲- (۲). صلح امام حسن ۳۶۵-۳۶۶.

۳- (۳). «در این خصوص به طبقات ابن سعد، مقاتل الطالبیین، مستدرک حاکم، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۷/۴، تذکره الخواص ۲۲۲، استیعاب ۳۷/۴۱ که همه منابع غیر شیعی اند، مراجعه شود.

الف-سفرش به جناده

صحابی جلیل القدر جناده بن ابوامیه برای عیادت امام حسن علیه السّلام نزد حضرت شرف حضور یافت و متوجه امام شد و عرضه داشت: فرزند رسول خدا! به من پندی بده:

امام حسن علیه السّلام با این که از درد و ناراحتی مسمومیت به شدت رنج می برد، سخنانی گهربار و گرانبها و ارزشمندتر از گوهر به جناده هدیه کرد و در حقیقت از راز و رمز امامت خویش پرده برداشت و فرمود:

«یا جناده! استعد لسفرک، و حصّل زادک قبل حلول أجلک، و اعلم أنّک تطلب الدنيا و الموت یطلبک.

و لا تحمل همّ یومک الذی لم یأت علی یومک الذی أنت فیہ.

و اعلم أنّک لا- تکسب من المال شیئا فوق قوتک الا کنت فیہ خازنا لغيرک، و اعلم أنّ الدنيا فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب، و فی الشبهات عتاب.

فأنزل الدنيا بمنزله المیتة، خذ منها ما یکفیک، فإن کان حلالا کنت قد زهدت فیہ، و ان کان حراما لم یکن فیہ وزر فأخذت منه کما أخذت من المیتة، و إن کان العقاب فالعقاب یسیر.

و اعمل لدنیاک کأنّک تعيش أبدا، و اعمل لآخرتک کأنّک تموت غدا.

و إذا أردت عزّا بلا- عشیره و هیبه بلا- سلطان فاخرج من ذلّ معصیه الله الی عزّ طاعه الله عزّ و جلّ، و إذا نازعتک الی صحبه الرجال حاجه فاصحب من اذا صحبته زانک، و إذا أخذت منه صانک، و إذا أردت منه معونه أعانک و إن قلت صدق قولک، و ان صلت شدّ صولتک و ان مددت یدک بفضل مدها، و إن بدت

منك ثلمه سدّها، و إن رأی منك حسنه عدّها، و إن سألت أعطاك، و إن سكت عنه ابتدأك، و ان نزلت بك إحدى الملمات و اساك من لا تأتيك منه البوائق و لا تختلف عليك منه الطرائق، و لا يخذلك عند الحقائق، و ان تنازعتما منقسما آثرك» (۱)؛

جناده! آماده سفر آخرت باش و قبل از مرگ توشه این راه را مهیا کن و بدان که تو در پی دنیا هستی و مرگ در جستجوی توست.

دغدغه فردایی را که هنوز نیامده بر روزی که در آن به سر می بری به خود راه مده.

و بدان هرچه بیشتر از بهره خود گردآوری، برای دیگران فراهم می آوری.

و بدان که در حلال دنیا حساب و در حرامش کیفر است. و در گردآوری های شبهه ناک آن بازخواست وجود خواهد داشت.

دارایی دنیا را به لاشه گندیده مرداری بدان و به اندازه نیازت از آن بهره بگیر، که اگر حلال باشد به میزان ضرورت از آن برداشته ای و قناعت کرده ای و اگر حرام باشد سنگینی گناهت کمتر خواهد بود.

برای گذراندن دنیایت چنان بکوش که گویی همیشه زنده خواهی ماند و برای آخرت چنان دقیق باش که گویی فردا خواهی مرد.

اگر می خواهی بدون کمک بستگان به عزت برسی و بدون قدرت حکومت یابی، از خواری و ذلت نافرمانی خدا به عزت فرمانبرداری اش رو آور.

اگر قصد انتخاب همشینی داری، با کسی دوستی نما که دمسازی وی برایت افتخار باشد و همواره از تو نگاهبانی کند و اگر از او کمک خواستی یاری ات دهد، سخت را تصدیق کند و بر شکوه و جلالت بیفزاید و آن چه را بخواهی به تو عطا کند و اگر

ص: ۲۵۳

خاموش بمانی با تو آغاز سخن کند و در گرفتاری ها یار و یاورت باشد و رنجی از او به تو نرسد و از راه های گوناگون بر تو نتازد و تو را به خواری و ذلت نکشاند و در بهره مندی ها بر خود مقدم بدارد.

(پس از این سخنان) بیماری حضرت شدت یافت و درد بر او غلبه کرد و ناله امام بلند شد، یکی از عیادت کنندگان رو به حضرت کرد و عرضه داشت:

ای فرزند رسول خدا! مگر جد بزرگوار شما رسول خدا صلی الله علیه و اله و پدر ارجمندتان علی علیه السلام و مادر گرامی شما فاطمه علیها السلام نیست و خود سالار جوانان اهل بهشت نیستی؟ بنابراین ناله و فغانتان برای چیست؟

حضرت با صدایی آرام به او پاسخ داد:

برای دو چیز گریه می کنم؛ وحشت از لحظه ورود بر خدای خود و دیگری جدایی از عزیزان. (۱)

ب- وصیت به امام حسین علیه السلام

با افزایش درد ناشی از مسمومیت و وخیم شدن حال امام علیه السلام آن حضرت برادرش حسین را خواست و بدو وصیت کرد و ودایع امامت را بدو سپرد، متن وصیت امام مجتبی علیه السلام بدین شرح است:

«هذا ما أوصى به الحسن بن عليّ إلى أخيه الحسين، أوصى أنه يشهد أن لا إله إلا الله، وحده لا شريك له، وأنه يعبد حقه عبادته، لا شريك له في الملك، ولا ولي له من الذلّ وأنه خلق كل شيء فقدره تقديراً وأنه أولى من عبده وأحقّ من حمد، من أطاعه رشد، ومن عصاه غوى، ومن تاب إليه اهتدى.

ص: ۲۵۴

فائى أوصيك يا حسين بمن خلفت من اهلى و ولدى أهل بيتك، ان تصفح عن مسيئهم، و تقبل من محسنهم، و تكون لهم خلفا و والدا.

و ان تدفنى مع رسول الله صلى الله عليه و اله فائى أحق به و بيته، فان أبوا عليك فأنشدك الله و بالقرابه التى قرّب الله منك و الرحم الماسّه من رسول الله صلى الله عليه و اله ان لا يهراق من أمرى محجمه من دم حتى تلقى رسول الله صلى الله عليه و اله فتخصمهم و تخبره بما كان من أمر الناس الينا؛» (۱)

این وصیت حسن بن علی به برادرش حسین است، که می گوید: گواهی می دهد معبودی جز خدای یگانه و بی همتا نیست و او را آن گونه که باید پرستیده و همتایی ندارد و به خاطر ضعف و ذلت از حامی و سرپرستی برخوردار نیست. او همه چیز را به توانایی اش آفریده و برای همه چیز اندازه قرار داده است. خداوند از هر کس به عبادت سزاوارتر و به پرستش شایسته تر است. هر کس از او فرمان برد، هدایت یافت و آن کس که نافرمانی اش کرد به گمراهی دچار گردید و هر کس توبه به پیشگاهش ببرد، به سعادت راه یافته است.

حسین! من تو را به مراقبت از بازماندگان سفارش می کنم و خاندان و فرزندان خود و شما را، به تو می سپارم، اگر از آن ها خطایی سرزد، آن ها را ببخش و نیکی هایشان را بپذیر و برای آنان بازمانده و پدری مهربان باش.

مرا در کنار جدم رسول خدا صلى الله عليه و اله به خاک بسپار، که از هر کس دیگر به رسول خدا نزدیکتر و برای دفن در خانه اش به وی سزاوارترم، اگر دشمنان از این کار جلوگیری کردند، تو را به خدا و به مقامی که در نزد او داری و به خویشاوندی نزدیکت به رسول خدا صلى الله عليه و اله سوگند می دهم اجازه ندهی قطره خونی در این راه ریخته شود، تا

ص: ۲۵۵

خود به دیدار پیامبر بروی و از آنان شکایت کنی و او را از آن چه مردم با ما انجام دادند، آگاه سازی.

ج- وصیت امام علیه السلام به محمد حنفیه

امام حسن علیه السلام به قنبر (غلام خود) فرمان داد برادرش محمد حنفیه را به حضورش فراخواند، قنبر به سرعت خود را به وی رساند. محمد با مشاهده قنبر وحشت زده شد و اظهار داشت: خیر باشد.

قنبر به آرامی به او گفت: «ابو محمد! (امام حسن) را دریاب.»

محمد سراسیمه و وحشت زده دوان دوان حرکت کرد به گونه ای که از شدت نگرانی بند کفشش را نبسته بود، هنگامی که بر برادرش وارد شد، رنگ از چهره مبارکش پریده و رخسارش به زردی گراییده بود و اعضای بدنش به لرزه افتاد. امام حسن نگاهی به محمد انداخت و فرمود:

محمد! بنشین! تو نباید اکنون غایب باشی، زیرا سخنی باید بشنوی که مردگان از آن زنده شوند و زندگان جان دهند، علم و دانش را در نهاد خویش قرار دهید و برای شب های تاریک و ظلمانی مشعل هایی روشنی بخش باشید، زیرا روشنایی پرتو برخی از روزها، درخشنده تر از برخی دیگر است. آیا نمی دانی که خدای بزرگ فرزندان ابراهیم را پیشوای مردم قرار داد و برخی را بر بعضی دیگر برتری بخشید و بر داود زبور نازل کرد؟ تو به خوبی آگاهی که خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و اله را از میان فرزندان ابراهیم مخصوص رسالت خویش ساخت. ای محمد بن علی! بیم دارم که مبتلا به حسد شوی، ولی حسد، صفت کافران است، خدای متعال فرمود:

کافران پس از آن که حقیقت برایشان روشن شد، حسادت می ورزند خداوند

شیطان را بر تو مسلط نسازد. ای محمد بن علی! آیا دوست داری آن چه را درباره ات از پدر شنیده ام برایت بازگو کنم؟

محمد عرضه داشت: آری.

امام مجتبی علیه السلام فرمود:

شنیدم پدر بزرگوارت در جنگ بصره می فرمود: هر کس می خواهد در دنیا و آخرت با من سر دوستی داشته باشد، محمد را دوست بدارد، ای محمد! اگر بخواهم می توانم درباره تو آن گاه که در پشت پدر بودی، خبر دهم.

ای محمد! آیا می دانی که حسین بن علی پس از مرگ من آن گاه که روح از پیکرم جدا می شود، امام پس از من است؟ حسین این مقام را که به اراده پروردگار و به حکم وراثت پیامبر مقدر شده، از میراث پدر و مادرش احراز می کند خدا می داند که شما بهترین بندگان او هستید به همین جهت محمد صلی الله علیه و اله را از شما برگزید و محمد صلی الله علیه و اله نیز علی را انتخاب کرد و علی مرا به امامت برگزید و اکنون من حسین را برای امامت برمی گزینم.

محمد به پا خاست و مراتب اطاعت و فرمانبرداری خود را نسبت به برادر ابراز نمود. (۱)

به سوی دوست

حال امام علیه السلام به وخامت گرایید و دردش شدت یافت و در آستانه احتضار قرار گرفت و پی برد که دقایقی بیش، از زندگی گرانمایه اش باقی نمانده است، رو به اعضای خانواده اش کرد و فرمود: مرا به حیات خانه ببرید تا ملکوت آسمان ها را بنگرم.

ص: ۲۵۷

او را به حیات خانه بردند چون اندکی آرامش یافت، سر به آسمان برداشت و با تضرع و زاری با خدای خود به راز و نیاز پرداخت و عرضه داشت:

خدایا! جان خود را به پیشگاهت عرضه می دارم، جانی که چیزی گرانمایه تر از آن در اختیار ندارم، خدایا! به هنگام مرگ همدمم باش و در تنهایی قبر، تنهایم مگذار.

سپس فریبکاری ها و پیمان شکنی ها و سوءقصدهایی را که معاویه درباره اش داشت در نظر آورد و فرمود:

عسل زهر آلودی که معاویه به من خوراند، کارگر افتاد. به خدا سوگند، به پیمانش وفا نکرد و سخنی به راستی و حقیقت نگفت. (۱)

امام علیه السّلام به تلاوت آیات قرآن حکیم پرداخت و با معبود خویش در نیایش و راز و نیاز بود تا روح پاکش به بهشت جاودان پر کشید. روان مقدسی به رفیق اعلی پیوست که نظیر او در گذشته و آینده، در بردباری و بخشندگی و دانش و دوستی و مهربانی بر افق حیات ندرخشید.

بدین ترتیب، بردبارترین مسلمانان و پیشوای جوانان بهشتی و گل خوشبوی پیامبر و نور دیده رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رفت، جهان از فقدانش در تاریکی فرو رفت و آخرت به فروغ مقدمش روشنی یافت. (۲)

ص: ۲۵۸

۱- (۱). تذکره الخواص ۲۳، تاریخ ابن عساکر ۲۲۶/۴، حلیه الأولیاء ۳۸۱۲، صفوه الصفوه ۳۲۰/۱.

۲- (۲). تاریخ نگاران در سال وفات امام حسن علیه السّلام اختلاف دارند، به گفته ابن اثیر و ابن حجر در تهذیب التهذیب شهادت آن بزرگوار در سال ۴۹ ه رخ داده و خطیب بغدادی در تاریخ خود و ابن قتیبه در الامامه و السیاسة، آن را در سال ۵۱ هجری دانسته اند. در ماه شهادت حضرت نیز اختلاف وجود دارد، برخی آن را ۲۵ ربیع الأول و جمعی ۲۸ صفر و عده ای شهادت حضرت را روز دهم محرم سال ۴۵ ه می دانند چنان که در «المسامرات» ص ۲۶ آمده است گفته ای دیگر شهادت امام حسن علیه السّلام را هفتم ماه صفر بیان کرده است.

شیون و زاری و فریاد آه و فغان از خانه های بنی هاشم و مردم مدینه بلند شد. ابوهریره گریان و سراسیمه، شتابان خود را به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله رساند و با صدای بلند فریاد می زد، «ای مردم! محبوب دل پیامبر خدا از دنیا رفت، همه گریان شوید» (۱).

سخنان وی دل ها را آزرده کرد و غم و اندوه به جان ها راه یافت. ساکنان مدینه، گروهی خاموش و دسته ای ناله کنان، سراسیمه و سردرگم وعده ای با شیون و فغان و با دل هایی پر از غم و اندوه برای از دست دادن پیشوای بزرگشان که در سختی ها و دشواری ها و مصیبت ها، ملجأ و پناهشان بود، شتابان خود را به خانه امام علیه السلام رساندند.

تجهیز و تشییع

سید الشهداء علیه السلام با همکاری عبد الله بن عباس، عبد الرحمان بن جعفر، علی بن عبد الله بن عباس، و برادرانش محمد حنفیه و ابو الفضل العباس علیه السلام به تجهیز پیکر نازنین برادر پرداخت و بدن مبارک او را غسل داد و کفن نمود و حنوط کرد و تا مژگانش یاری می داد، بر غم عزیز از دست داده اش اشک فروبارید، آن گاه که از تجهیز جسم مبارک و مقدس برادر فراغت یافت، دستور داد پیکر مقدس امام حسن علیه السلام را برای نماز گزاردن به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله انتقال دهند (۲).

مراسم تشییع بدن عزیز و مطهر امام حسن علیه السلام به اندازه ای با شکوه برگزار

ص: ۲۵۹

۱- (۱). تهذیب التهذیب ۳۰۱/۲، تاریخ ابن عساکر ۲۲۷/۴.

۲- (۲). اعیان الشیعه ۸۰/۴.

گردید که نظیر آن را کسی در مرکز اسلام و مدینه رسول خدا سراغ نداشت.

بنی هاشم افرادی را به مناطق عوالی و روستاهای اطراف مدینه اعزام کردند تا مردم را از شهادت امام مجتبی علیه السلام آگاه سازند، همه مردم پس از آگاهی به مدینه رو آوردند تا از فیض حضور در مراسم تشییع پیکر پاک و با عظمت امام علیه السلام بهره مند گردند. (۱)

ثعلبه بن مالک در وصف انبوه جمعیت تشییع کننده می گوید:

«روز شهادت امام حسن علیه السلام خود شاهد بودم که پیکر مطهرش در بقیع به خاک سپرده شد و اگر سوزنی به زمین افکنده می شد به زمین نمی افتاد.» (۲)

از دحام انبوه جمعیت تشییع کننده به اندازه ای بود که بقیع گنجایش آن را نداشت.

مراسم دفن و فتنه انگیزی عایشه

مروان حکم و همدستان بنی امیه وی تردیدی نداشتند که بنی هاشم پیکر پاک امام مجتبی علیه السلام را در جوار قبر مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و اله به خاک خواهند سپرد.

از این رو، گردهم آمده و مسلح شدند. وقتی امام حسین علیه السلام جنازه مقدس برادر را به سمت مرقد مقدس رسول خدا صلی الله علیه و اله به حرکت در آورد تا با جد بزرگوارش تجدید عهدی بنماید، افراد مسلح در برابر آنان صف کشیدند و عایشه نیز سوار بر استری به آنان پیوست و همواره می گفت: چرا می خواهید کسی را که من دوست ندارم، وارد خانه ام کنید؟ و مروان اظهار داشت: چه بسا جنگی که بهتر از صلح و آرامش باشد، چرا باید عثمان در دورترین نقطه شهر ولی حسن

ص: ۲۶۰

۱- (۱). تاریخ ابن عساکر ۲۲۸/۸.

۲- (۲). الإصابه ۳۳۰/۱.

در جوار پیامبر دفن شود؟! چنین چیزی امکان ندارد و اگر کسی دست به این کار بزند، من دست به شمشیر خواهم برد.

چیزی نمانده بود که میان بنی هاشم و بنی امیه درگیری ایجاد شود که ابن عباس با پیشدستی خود را به مروان رساند و گفت: مروان! از همان راهی که آمده ای باز گرد، ما قصد نداریم پیشوا و سالارمان را در جوار مرقد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَفَن کنیم، بلکه می خواهیم برای تجدید پیمان، جنازه اش را بر قبر مطهر طواف داده و سپس طبق وصیت آن حضرت به بقیع بازگردانده و در جوار جده اش فاطمه بنت اسد به خاک بسپاریم و اگر امام مجتبی علیه السلام وصیت کرده بود در جوار مرقد مطهر پیامبر مدفون گردد، امروز به خوبی می دانستی که ناتوان تر از آن هستی که ما را از این کار بازداری، ولی آن بزرگوار نسبت به خدا و رسول و حرمت مرقد مطهرش از همه آگاهتر بوده که نسبت به آنان بی حرمتی صورت نگیرد، چنان که دیگران دست به بی حرمتی زده و بدون اجازه وارد خانه اش شدند (کنایه از دفن خلیفه اول و دوم در خانه پیامبر).

ابن عباس سپس رو به عایشه کرد و بدو گفت: وه، چه شرم آور! یک روز بر استر و روزی بر شتر سوار می شوی و تصمیم داری نور خدا را خاموش سازی و با اولیاء خدا در آویزی، به خانه ات برگرد، از آن چه بیمناک بودی، راحت و آسوده شدی و به آرزویت رسیدی، خداوند اهل بیت را به پیروزی خواهد رساند، هرچند به طول انجامد و امام حسین علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند! اگر عهد و پیمان حسن در جلوگیری از خونریزی نبود و اگر وصیت نکرده بود قطره خونی در این رابطه ریخته نشود، می دانستید که شما را از دم تیغ می گذرانندیم، شما عهد و پیمانی را که میان ما و شما بود، نادیده گرفتید و بر

شروطی که متعهد به عمل به آن ها شده بودید، خط بطلان کشیدید.

بدین ترتیب، جنازه مطهر امام حسن علیه السّلام را به بقیع انتقال داده و در جوار جده اش فاطمه علیها السّلام بنت اسد بن بنی هاشم بن عبد مناف، به خاک سپردند. (۱)

امام حسین علیه السّلام کنار قبر برادر ایستاد و در سوگ آن عزیز زهرا چنین گفت:

«رحمک الله یا ابا محمد، ان كنت لتباصر الحقّ مظانّه و تؤثر الله عند التداحض فی مواطن التقیه بحسن الرویه، و تستشف جلیل معازم الدنیا بعین لها حاقره، و تفیض علیها یدا طاهره الأطراف، نقیه الأسره، و تردع بادره غرب أعدائك بأیسر المؤونه علیک، و لا غرو فأنت ابن سلاله النبوه و رضیع لبان الحکمه، فالی روح و ریحان، و جنّه و نعیم، أعظم الله لنا و لکم الأجر علیه، و وهب لنا و لکم حسن الأسی عنه»؛ (۲)

رحمت و درود خدا بر تو ای ابو محمد! این تو بودی که حقیقت را دیدی و شناختی و در برابر باطل گرایان با روشی نکو و مبارزه ای پنهانی، راه خدا را برگزیدی. دنیا و زیبایی ها و ناگواری هایش را به دیده تحقیر نگریستی و با دستی پاک و خاندانی پیراسته، در دنیا زیستی و از آن گذشتی و فریب کاری و خیانت دشمنان را به آسانی رد کردی و پاسخ گفتی و این مایه شگفتی نیست؛ زیرا تو از دودمان رسالتی و از پستان حکمت شیر نوشیده ای و اکنون به سوی روح و ریحان و بهشت پر از نعمت پر کشیدی خدای متعال پاداش تو و ما را در این سوک و مصیبت، بزرگ دارد و به ما صبر و بردباری عنایت فرماید.

ص: ۲۶۲

۱- (۱). حیاة الامام الحسن ۴۹۹/۲ به نقل از کفایه الطالب ۲۶۸.

۲- (۲). حیاة الامام الحسن ۵۰۰/۲.

میراث علمی امام مجتبی علیه السلام

۱. میراث امام علیه السلام در چشم اندازی کلی

امام مجتبی علیه السلام نیز مانند پدر ارجمند و جد بزرگوارش رهبری الهی به شمار می آید که مسئولیت های رهبری وی را می توان در جمله ای کوتاه و پر معنا و دارای ابعاد گوناگون «ارشاد و هدایت به فرمان خدای متعال» که برخاسته از این فرموده اوست، عنوان کرد.

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ)؛ (۱)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کردند و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن ها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می کردند.

هدایتی که به فرمان خدای سبحان انجام می پذیرد در تبیین دین الهی و عرضه کردن جزئیات احکام کلی و یا مطلق آن که در قرآن و بیان رسول معظم اسلام بدان تصریح شده و نیز در تفسیر قرآن کریم و تشریح اهداف رسول اکرم صلی الله علیه و اله، جلوه گر است.

هدایت در اجرا و عملی ساختن احکام خدای متعال میان مسلمانان و

ص: ۲۶۳

حفظ و حراست دین و احکام الهی از هرگونه تحریف و تغییر و تبدیلی که گمراهان انحراف گر، درصدد به وجود آوردن آن هستند، متجلی است.

انقلابی که اسلام بزرگ به وجود آورد پیش از آن که انقلابی اجتماعی یا اقتصادی باشد، انقلابی فرهنگی تلقی می شد. بنابراین، اگر ملاحظه می کنید اهل بیت علیهم السّلام خود را وقف تربیت و تهذیب مسلمانان براساس معارف و ارزش های رسالت الهی قرار می دهند، جای شگفتی نیست. این بزرگواران با عنایت به بیان صریح قرآن در تشریح اهداف رسالت و پیامبری که امام علیه السلام خود را ادامه دهنده راه او و حامی و سرپرست «رسالت» «امت» و «دولتی» می داند که نتایج تلاش ها و زحمات آن پیامبر گرامی است، نخستین وظیفه و مسئولیت خویش را تربیت و تهذیب مسلمانان می دانند، خدای متعال با بیان اهداف رسالت و مسئولیت نبی اکرم صلی الله علیه و اله می فرماید:

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (۱)

اگر امام مجتبی علیه السلام به علل و اسبابی دینی و مکتبی چشم از خلافت پوشید، اما صحنه را تهی نگذاشت و به جاهلیت گرایان اجازه به یغما بردن میراث رسول اکرم صلی الله علیه و اله را نداد، بلکه ملاحظه خواهید کرد که آن بزرگوار به تربیت پایگاهی همت گمارد که زیر بنای دولت به شمار آمده و احکام دین بر مبنای آن به اجرا و عمل در می آمد.

امام حسن مجتبی علیه السلام طی سخنان گهربار خود برای مسلمانان در قالب خطابه، سفارش، مناظره، نامه و یا روایاتی که در بخش های گوناگون معارف به دست ما رسیده، میراث فکری و علمی پربراری را به یادگار نهاده است.

ص: ۲۶۴

این سخنان حاکی از توجهات همه جانبه امام علیه السلام و گستردگی دامنه علم و دانش و احاطه و آگاهی آن بزرگوار به نیازهای مسلمانان در دوران پر آشوب و فتنه ای است که حضرت در آن می زیست و مسلمانان با آن دست به گریبان بودند و اندک افرادی که مورد توجه و حمایت الهی قرار داشتند، کسی از حقیقت این مرحله و نیازمندیهای آن آگاهی نداشت.

اکنون ضمن ارائه نمایی از توجهات علمی امام مجتبی علیه السلام، گلچینی از مفاهیم و ارزش های والایی را که بر زبان آن بزرگوار جاری شده و با سخنان بلیغ خویش بدان اشاره فرموده است و یا در تهذیب و تربیت شاگردان و یارانش تبلور یافته، برمی گیریم.

۲. دانش و خرد

الف) امام علیه السلام در تشویق به کسب علم و دانش و چگونگی آن و شیوه بالنده ساختنش فرمود:

۱. «تَعْلَمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّكُمْ صَغَارٌ فِي الْقَوْمِ وَ كِبَارُهُمْ غَدَا وَ مَنْ لَمْ يَحْفَظْ مِنْكُمْ فَلْيَكْتَبْ» (۱)؛

در پی کسب دانش برآیید که شما امروز در جمع مردم، کودک هستید ولی فردا از بزرگان آنان به شمار خواهید آمد. هر یک از شما قادر نیستید مطلبی را حفظ کنید، آن را یادداشت نمایید.

۲. «حَسَنَ السُّؤَالِ نِصْفَ الْعِلْمِ» (۲)؛

پرسش مناسب، نیمی از دانش است.

ص: ۲۶۵

۱- (۱). الفصول المهمه ابن صباغ مالکی ۱۴۲.

۲- (۲). نور الأبصار ۱۱۰.

۳. «عَلَّمَ النَّاسَ وَ تَعَلَّمَ عِلْمَ غَيْرِكَ فَتَكُونُ قَدْ أَتَقَنْتَ عِلْمَكَ وَ عَلِمْتَ مَا لَمْ تَعْلَمْ» (۱)؛

به مردم دانش بیاموز و از دانش دیگران بهره بگیر، با این کار پایه های دانش خود را تحکیم نموده و آن چه را نیز نمی دانی فرا گرفته ای.

۴. «قَطَعَ الْعِلْمَ عِذْرَ الْمُتَعَلِّمِينَ» (۲)؛

دانش، عذر دانش پژوهان را از میان برداشته است.

۵. «الْيَقِينُ مَعَاذَ لِلْسَّلَامَةِ» (۳)؛ یقین، پناه سلامت است.

۶. «أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِدَامَةِ التَّفَكُّرِ، فَإِنَّ التَّفَكُّرَ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَ أُمُّهُ»؛ (۴)

شما را به پیروی از خدا و اندیشه مستمر سفارش می کنم، زیرا اندیشه، ریشه هر کار نیک و پسندیده به شمار می آید.

ب) عقل و خرد پایه و اساس علم و دانش است، از همین رهگذر امام علیه السلام با بیان لوازم و آثار علمی آن و درجه اهمیت و نقش خرد در کمال آدمی، آن را به تصویر کشیده و چنین می فرماید:

۱. «العقل حفظ القلب كلّ ما استرعيتّه» (۵)؛ عقل و خرد نگاهبان رازهای دل است.

۲. «لا- أدب لمن لا- عقل له، و لا- مودّه لمن لا- همّه له، و لا- حياء لمن لا- دين له، و رأس العقل معاشره الناس بالجميل، و بالعقل تدرك سعادة الدارين، و من حرم العقل حرمهما جميعا»؛

آن کس که از عقل و خرد برخوردار نیست فاقد ادب و فرهنگ است و کسی که همت و اراده ندارد از ارزش دوستی و محبت برخوردار نیست، کسی که شرم و حیا ندارد، دین ندارد.

برترین درجه خردمندی رفتار نیک با مردم است، به وسیله عقل و خرد، خوشبختی دنیا و آخرت به دست می آید، آن کس که از خرد محروم باشد، از خوشبختی دنیا و آخرت نیز

ص: ۲۶۶

۱- (۱). الأئمة الاثني عشر ۳۷.

۲- (۲). تحف العقول، ص ۲۳۶.

۳- (۳). همان جا.

۴- (۴). حياه الامام الحسن ۳۴۳/۱-۳۴۶.

۵- (۵). همان ۳۵۷/۱.

محروم خواهد بود.

۳. «لا يغش العقل من استنصحه» هر کس از عقل و خرد پند گیرد، فریب نمی خورد.

۳. قرآن کریم

الف) امام مجتبی علیه السلام در بیان حقیقت قرآن و رسالت و اهداف و فضیلت آن و نحوه سیراب شدن از سرچشمه زلال بیکرانش می فرماید:

۱. «ان هذا القرآن فيه مصابيح النور و شفاء الصدور، فليجل جال بضوئه و ليلجم الصفه قلبه، فان التفكير حياه قلب البصير، كما يمشى المستنير في الظلمات بالنور»؛ (۱)

در این قرآن چراغ های هدایت می درخشد و دل ها به راهنمایی اش بهبود می یابد. بنابراین، باید دل را به فروغ تابناکش روشن و به دستوراتش استوار کرد. دل ها به وسیله اندیشه صحیح، روشن می ماند و راه می یابد هم چنان که رهروان، در پرتو نور از تاریکی ها می گذرند.

۲. «ما بقى من هذه الدنيا بقیه غير هذا القرآن فاتخذوه اماما، و إن أحق الناس بالقرآن من عمل به و إن لم يحفظه، و أبعدهم عنه من لم يعمل به و إن كان يقرؤه»؛ (۲)

از این دنیا اثری غیر از قرآن باقی نمانده، آن را پیشوای خود گردانید. سزاوارترین مردم به قرآن کسی است که بدان عمل کند هر چند حافظ آن نباشد و آن که از همه دورتر از قرآن است کسی است که به قرآن عمل نکند هر چند آن را قرائت نماید.

۳. «..و اعلموا علما يقينا أنكم لن تعرفوا التقى حتى تعرفوا صفه الهدى، و لن تمسكوا بميثاق الكتاب حتى تعرفوا الذى نبذه، و لن تتلوا الكتاب حق تلاوته حتى تعرفوا الذى حرّفه، فإذا عرفتم ذلك، عرفتم البدع و التكلف و رأيتم الفريه على الله و رأيتم كيف يهوى من يهوى، و لا يجهلنكم الذين لا يعلمون، و التمسوا ذلك عند أهله

ص: ۲۶۷

۱- (۱). حياه الامام الحسن دراسه تحليله ۳۴۶/۱-۳۴۷ به نقل از كشف الغمه و ارشاد القلوب.

۲- (۲). حياه الامام الحسن ۳۴۶/۱-۳۴۷.

فأنهم خاصه نور يستضاء بهم و أئمه يقتدى بهم، بهم عيش العلم و موت الجهل»؛ (۱)

به یقین بدانید که شما تا وصف هدایت را نفهمید، تقوا را نخواهید شناخت و تا قرآنی را که کنار نهاده اید شناسید، هرگز به پیمان قرآن تمسک نخواهید جست و تا کسانی که قرآن را تحریف کردند برایتان شناخته شده نباشند، آن را آن گونه که باید تلاوت نخواهید کرد، هرگاه به همه امور یاد شده آگاه شدید، بدعت و زورگویی را شناخته اید و به دروغ بستن بر خدا و تحریف، پی برده اید و می دانید آن کس که به ورطه سقوط افتاده چگونه سقوط کرده است، افراد نادان، شما را به جهل و نادانی نکشانند، آن را نزد اهلش جستجو کنید آنها کسانی هستند که مخصوصان به نور افشانی اند، و از آنان کسب نور می شود، پیشوایانی اند که باید از آن ها پیروی کرد. به واسطه وجود آن ها دانش جاودان و جهل به نابودی کشیده می شود.

۴. «... کتاب الله فيه تفصيل كل شيء، لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه، و المعول عليه في كل شيء، لا يخطئنا تأويله، بل نتيقن حقائقه، فأطيعونا فإطاعتنا مفروضة إذا كانت بطاعه الله و الرسول و أولى الأمر مقرونه...»؛

در کتاب الهی (قرآن) شرح و تفصیل هر چیزی آمده است و در آن هیچ گونه باطلی راه ندارد، هر چیزی استناد به قرآن دارد ما در تأویلش دچار اشتباه نمی شویم و به حقایق آن یقین داریم. بنابراین، از ما اطاعت کنید زیرا اطاعت ما چون به اطاعت خدا و رسول و اولی الامر مقرون است، بر همگان واجب است.

ب) تاریخ نگاران نمونه هایی از تفسیر قرآن امام مجتبی علیه السلام را یادآور شده اند که فrazهایی از آن از نظر تان می گذرد:

«مردی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله شد تا تفسیر آیه شریف و شاهد و مشهود را از کسی بی رسد، آن جا سه تن را مشاهده کرد که پیرامون هر یک

ص: ۲۶۸

گروهی از مردم حلقه زده اند و درباره شنیده هایش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سخن می گوید. معنای شاهد و مشهود را از یک تن آن ها پرسید، پاسخ داد:

شاهد، یعنی روز جمعه و مشهود، یعنی روز عرفة.

همین معنا را از دیگری پرسید، به وی پاسخ داد: شاهد، یعنی روز جمعه و مشهود یعنی روز عید قربان.

از نفر سوم پرسید: وی در پاسخ گفت: شاهد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و مشهود روز قیامت است به دلیل این فرموده خدا
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا و در مورد قیامت فرمود: ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ.

مرد پرسید: این سه تن کیانند؟

به او گفته شد: نفر اول: عبد الله بن عباس، دوم: عبد الله بن عمر و سوم:

حسن بن علی بن ابی طالب است (۱).

کسانی که به دقت خطابه ها و پند و اندرزهای امام مجتبی علیه السلام را مورد بررسی قرار دهد، استدلال و استناد دقیق امام علیه السلام به آیات قرآن حکیم، به خوبی برای وی ملموس و حاکی از احاطه و آگاهی آن بزرگوار به مراد و منظور و راز و رمز این آیات است که نمونه هایی از آن ها را در بیان بخش های بعدی سخنان حضرت ملاحظه خواهید کرد.

۴. حدیث و سیره

امام حسن مجتبی علیه السلام به گسترش احادیث و سیره و فضایل اخلاقی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله عنایت ویژه ای داشت، اکنون گزیده ای از احادیثی را که آن امام و الامقام از جد بزرگوارش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده، یادآور می شویم:

ص: ۲۶۹

۱- (۱). حیاة الامام الحسن ۳۶۲/۱ به نقل از فصول المهمة ابن صباغ مالکی ۱۶.

۱. از جمله اموری که سبب بخشش گناهان می شود، وارد کردن سرور شادمانی در دل برادر مسلمان توست.

۲. مسلمان! سه چیز را برایم تضمین کن، بهشت را برایت ضمانت خواهم کرد: اگر به دستوراتی که در قرآن بر تو واجب شده عمل نمایی، پرستشکاری انسان به شمار رفته ای و اگر به آن چه خداوند به تو روزی داده، قناعت کنی، بی نیازترین فرد هستی و اگر از محرمات الهی دوری کنی، پرواپیشه ترین شخص تلقی خواهی شد...

۳. آن کس که پس از ادای نماز صبح تا طلوع آفتاب بر سجاده خود بنشیند، خداوند بدنش را از آتش دوزخ نگاه می دارد.

۴. هر کجا حضور دارید بر من درود بفرستید که درودتان به من می رسد.

۵. زنی به اتفاق دو کودکش خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و اله رسید و از حضرت درخواست کمک کرد رسول خدا صلی الله علیه و اله ۳ دانه خرما به او داد، آن زن هریک از دانه های خرما را به یکی از فرزندانش داد. کودک آن پس از خوردن خرما به دست مادر نگاه کردند، مادرشان دانه باقیمانده خرما را نیز دو نیمه ساخت و نصف آن را به هریک داد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: با ترحمی که این زن نسبت به فرزندان خویش انجام داد خداوند وی را مورد رحمت خویش قرار داد.

۶. این دعا از آن حضرت نقل شده: «اللهم أقلنی عثرتی، و آمن روعتی، و اکفنی من بغی علی، و انصرنی علی من ظلمنی و أرنی ثأری منه...»؛

خدایا! از لغزش هایم در گذر و ترس و وحشتم را به امنیت تبدیل گردان. آنان را که با من به ستیز برخاستند به کیفر برسان و بر کسانی که به من ستم روا داشتند پیروزم گردان و انتقام مرا از آنان بگیر...

امام مجتبی علیه السلام در نشر و گسترش سیره و رفتار و فضایل اخلاقی نبی اکرم صلی الله علیه و اله توجه فراوان مبذول می داشت و گاهی این فضایل را به نقل از دایی اش هند بن ابی هاله تمیمی پسرخوانده رسول خدا و برادر ناتنی حضرت

زهرها علیها السّلام که صفات پسندیده و فضایل اخلاقی پیامبر را دقیقاً به وصف می کشید، بیان می داشت. از جمله مواردی که هند، شخصیت نبی اکرم صلی الله علیه و اله را به توصیف آورده از نظر تان می گذرد:

رسول اکرم صلی الله علیه و اله همواره اندوهناک به نظر می رسید و پیوسته در اندیشه بود. هیچ گونه راحتی نداشت، جز در موارد لازم سخن نمی گفت، سکوتی طولانی داشت، هرگاه لب به سخن می گشود به آرامی سخن می گفت. سخنانش کوتاه و پرمعنا بود به گونه ای که مقصود را بیان کرده و سخن زائد در آن وجود نداشت. از اخلاقی نکو و پسندیده برخوردار بود و خشونت و درشتی نداشت. از نعمت های الهی هرچند اندک به عظمت یاد می کرد و آن ها را ناچیز نمی شمرد، هیچ کس را سرزنش یا نکوهش نمی نمود. دنیا و امور مربوط به آن، وی را خشمگین نمی ساخت. در یاری حق از هیچ چیز پروا نداشت هرگاه با دستش اشاره می کرد با تمام کف دست اشاره می نمود و هرزمان شگفت زده می شد، دست ها را پشت و رو می کرد و هرگاه سخن می گفت آن ها را به هم متصل می کرد و انگشت ابهام دست چپ را به کف دست راست می زد و هنگامی که خشم می گرفت رو برمی گرداند و زمانی که شادمان می گشت، چشمانش را برهم می نهاد. بیشتر خنده اش حالت تبسم و لبخند داشت و دندانهایش نظیر دانه های تگرگ نمایان می شد.

امام حسن علیه السّلام به این سیره و شیوه مبارک فوق العاده توجه و اهتمام داشت. روزی از پدر ارجمندش علی مرتضی علیه السّلام دست پرورده و شاگرد و داماد و برادر رسول خدا که در تحمل بار سنگین مسئولیت های رسالت الهی، همدوش پیامبر اکرم و قبل از بعثت تا زمان رحلت، یار و همدمش بود، خواست سیره و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و اله را برایش توصیف کند، امیر مؤمنان علیه السّلام در پاسخ به پرسش فرزندش امام حسن علیه السّلام الگوی کاملی از راه و روش نبی

اکرم صلی الله علیه و اله را برای مسلمانانی که خواهان پیروی از آن بزرگوارند، ارائه داد و فرمود:

پیامبر گرامی اسلام هرگاه به منزل خود می آمد، اوقات خویش را به سه بخش تقسیم می کرد، بخشی برای راز و نیاز با پروردگار جلّ جلاله، قسمتی برای امور خانواده و بخشی را به خود اختصاص می داد. قسمتی را که مربوط به شخص وی بود برای اداره امور مردم به کار می برد و به خواص یاران دستوراتی برای رسیدگی به کارهای عمومی دیگران می داد و این اوقات را صرف کارهای دیگر نمی نمود. شیوه رسول خدا صلی الله علیه و اله این بود در آن جا که به امور امت می پرداخت، اهل فضل و دانش را برتری می داد و اوقات را به تناسب آگاهی بیشتر آن ها در امور دینی، تقسیم می کرد.

برخی یک نیاز، بعضی دو خواسته و عده ای نیازها و خواسته های متعددی داشتند و به رسیدگی امور آنان مشغول می شد و آن ها را به اصلاح کمبودهای امورشان سرگرم می نمود و آن چه را به مصلحت آنان بود برایشان بیان می کرد و می فرمود:

حاضران به غایبان برسانند. نیاز کسانی را که به من دسترسی ندارند به من اطلاع دهید زیرا هرکس نیاز افراد ناتوان را نزد صاحب قدرتی که دسترسی به او ندارد ببرد، خداوند در روز قیامت او را ثابت قدم نگاه می دارد. در حضور آن بزرگوار غیر از این گونه سخنان چیزی ابراز نمی شد. و از کسی غیر او پذیرفته نمی شد، کسانی که برای کسب علم و فضیلت حضور وی تشرّف می یافتند جز با چشیدن حلاوت و شیرینی بیان آن حضرت، از آن جا بیرون نمی رفتند و خود، دیگران را رهنمون می گشتند.

امام حسن علیه السلام فرمود: از پدر بزرگوارم پرسیدم رسول خدا صلی الله علیه و اله در سخن گفتن چگونه بود؟.

پدرم فرمود:

ص: ۲۷۲

رسول خدا صلی الله علیه و اله زبان خود را از سخن بیهوده و غیر ضروری باز می داشت، با مردم الفت و مهربانی داشت و آن ها را از خود دور نمی ساخت به بزرگ هر فامیلی احترام قائل می شد و او را بر فامیلش حاکم می گردانند، همواره مردم را برحذر می داشت و بی آن که نسبت به آن ها ترشروی و بدخلقی انجام دهد، مراقب خویشان بود، از یاران خود دیدار می کرد و از وضعیّت مردم و آن چه بر آن ها می گذشت، پرسش می کرد، کار پسندیده را تحسین و تقویت می کرد و کار ناپسند را نکوهش کرده و بی اعتبار می دانست. در کارها معتدل و میانه رو بود، از احوال مردم غافل نمی شد مبادا که آن ها غفلت کنند و یا به سوی باطل کشیده شوند. در ابراز حق کوتاهی نمی کرد و از آن تجاوز نیز نمی نمود، خیرخواه ترین مردم را به کارها می گمارد، بزرگترین آن ها از دیدگاه رسول خدا کسانی بودند که بیش از دیگران موعظه پذیرفته و برجسته ترین آنان افرادی به شمار می آمدند که در مورد دیگران خیرخواهی و حمایت بیشتری مبذول می داشتند...

امام مجتبی علیه السلام فرمود: از پدرم پرسیدم پیامبر اکرم در نشستن چگونه بود؟ فرمود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در هر مجلسی با یاد و نام خدا نشست و برخاست داشت و در مجالس، برای خویش جای ویژه ای در نظر نمی گرفت و دیگران را نیز از چنین کاری نهی می فرمود، هرگاه وارد مجلس جمعی می شد در آخر مجلس که جای خالی بود می نشست و به دیگران نیز دستور می داد چنین رفتار کنند، به تمام اهل مجلس احترام و توجه می نمود به گونه ای که هریک از حاضران با خود می پنداشتند گرامی ترین فرد نزد آن حضرت هستند، هرکس از او خواسته ای داشت با حاجت روا شده از نزدش خارج می گشت و یا به بیان خوش و شیرین آن حضرت راضی می شد. اخلاق نکویش به اندازه ای ملایم بود که همگان او را چونان پدری مهربان

می دانستند، از نظر حق همه در نزدش مساوی بودند.

مجلس او مجلس حلم و بردباری و حیا و صداقت و امانت بود، در حضور وی صداها بلند نمی شد و از کسی هتک حرمتی به عمل نمی آمد و اگر از کسی خطا و لغزشی سر می زد، در جای دیگری بازگو نمی شد و اهل مجلس در مقام عدالت با یکدیگر به عدالت و انصاف و احسان رفتار کرده و به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کردند، نسبت به یکدیگر تواضع و فروتنی داشتند و پیران سالخورده را احترام و با کوچکترها مهربانی می نمودند، نیازمندان را بر خود مقدم شمرده و غریبان را نگهداری می کردند.

امام مجتبی علیه السلام عرضه داشت: (از پدر ارجمندم پرسیدم) رفتار پیامبر با مجلسیانش چگونه بود؟

وی فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و اله گشاده رو و از اخلاقی خوش برخوردار و از درشتخویی و داد و فریاد برکنار بود. دیگران را زیاد مدح و ستایش نمی کرد و اگر چیزی مطابق میل آن بزرگوار نبود، از آن تغافل می نمود به گونه ای که مردم از او مأیوس و نومید می شدند. از سه چیز دوری می کرد: مجادله، پرگویی و سخنان بی فایده و درباره مردم از سه چیز پرهیز می کرد: هیچ گاه کسی را مورد مذمت و سرزنش قرار نمی داد، از لغزش و خطای کسی جستجو نمی کرد و عیب کسی را ابراز و آشکار نمی نمود، جز در جایی که امید ثواب می رفت سخن نمی گفت و هرگاه لب به سخن می گشود، حاضران سر به زیر افکنده و به سخنش گوش فرا می دادند آن چنان ساکت بودند گویی پرنده بر سرشان نشسته بود و هرگاه حضرت ساکت می شد، دیگران آغاز سخن می کردند، در حضورش بر سر هر موضوعی بحث و جدل نمی کردند، اگر فردی از اهل مجلس سخن می گفت همه سکوت می کردند تا سخن او به پایان

ص: ۲۷۴

می رسید و هر کس سخنی داشت به نوبت سخن می گفت، اگر مطلبی سبب خنده اهل مجلس می شد او نیز می خندید و اگر از چیزی شگفت زده می شدند، او نیز شگفت زده شده و تعجب می کرد و بر گفتار اشخاص غریب تازه واردی که بی ادبانه با آن حضرت سخن می گفتند، صبر و بردباری نشان می داد تا جایی که یارانش آنان را جذب می کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله هرگز ثنا و ستایش کسی را در حق خود پذیرا نبود مگر این که ثنای او به عنوان تشکر از آن حضرت تلقی می شد و سخن کسی را قطع نمی کرد مگر این که از حد معمول تجاوز می نمود که در این صورت یا با نهی کردن و یا برخاستن از مجلس، سخنش را قطع می کرد.

امام مجتبی علیه السلام فرمود: به پدر بزرگوارم عرض کردم: سکوت حضرت چگونه بود؟

سکوت پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در چهار وجه متبلور بود: بر حلم و بردباری، بر حذر، بر تقدیر، بر تفکر و اندیشه. سکوت در تقدیر به گونه ای بود که همه مردم را به یک چشم می نگریست و به گفتار همه به یک نحو گوش می داد و سکوتش در تفکر چنان بود که درباره چیزهایی باقی ماندنی و امور فناپذیر، می اندیشید. و سکوت حضرت در حذر به چهار گونه صورت می پذیرفت:

کار نیک را انجام دهد تا دیگران از او پیروی کنند. امور زشت و ناپسند را ترک کند تا مردم نیز از انجام آن خودداری نمایند. در اموری که مصلحت مسلمانان در آن بود تلاش کند. به کارهایی اقدام نماید که خیر دنیا و آخرت مردم را در پی داشته باشد. (۱)

ص: ۲۷۵

۱- (۱)). به الموفقیات ۳۵۴-۳۵۹، أنساب الاشراف ۱/۳۹۰، المختصر فی الشمائل المحمدیه ترمذی ۲۹ مراجعه شود.

۱. توحید

امام علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام دستور داد در مسجد کوفه برای مردم سخن بگوید، امام حسن علیه السلام بر فراز منبر رفت و فرمود:

«الحمد لله الواحد بغير تشبيه، و الدائم بغير تكوين، القائم بغير كلفه، الخالق بغير منصبه، و الموصوف بغير غايه، المعروف بغير محدود، العزيز، لم يزل قديما في القدم، ردعت القلوب لهيبته، و ذهلت العقول لعزته، و خضعت الرقاب لقدرته، فليس يخطر على قلب بشر مبلغ جبروته، و لا يبلغ الناس كنه جلاله، و لا يفصح الواصفون منهم لكنه عظمته، و لا تبلغه العلماء بألبيها و لا أهل التفكر بتدابير امورها، أعلم خلقه به الذي بالحد لا يصفه، يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير...» (۱)

ستایش خدای یکتایی را که شبیهی ندارد، خدای ابدی بدون خلقت و آفریده شدن، آن که بدون تکلف و رنجی موجود است، آفریدگاری که آفریده هایش را بی هیچ رنجی آفریده و موصوف بی نهایت، آن که حد و مرزی برای نیکی هایش نمی توان تصور کرد، توانا و ابدی، آن که دل ها از بیم و هراسش لرزان است و خردها در برابر عزتش و اله و حیران اند، همه در برابر قدرتش خاضع گشته، حد و اندازه قدرت و توانش بر قلب هیچ بشری خطور نمی کند، هیچ انسانی به حقیقت جلالش نمی رسد، توصیفگران، ژرفای عظمتش را نمی توانند به وصف کشند و دانشمندان با عقل و خرد خود بدو نرسند و اندیشمندان با تدبیر کارهایشان، بدو

ص: ۲۷۶

راه نیابند. آگاهترین آفریده اش کسی است که خدا را به حد و مرزی توصیف نکند، او همه چشم ها را می بیند و مهربان و آگاه است.»

مردی حضور امام مجتبی علیه السلام شرفیاب شد و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله، خداوند را به گونه ای برایم وصف نما که گویی او را می بینم، امام حسن علیه السلام لحظاتی سر مبارک خود را به زیر افکند و سپس آن را بالا گرفت و بدو پاسخ داد:

«الحمد لله الذي لم يكن له اول معلوم و لا آخر متناه، و لا قبل مدرک و لا بعد محدود و لا امر بحتی، و لا شخص فیتجزأ، و لا اختلاف صفه فیتناهی، فلا تدرك العقول و اوها مها، و لا الفكر و خطراتها، و لا الأبواب و أذهانها، صفته فيقول: متى، و لا بدئ ممًا، و لا ظاهر على ما، و لا باطن فيما، و لا تارك فهلاً، خلق الخلق فكان بدئاً بديعاً، ابتداء ما ابتدع، و ابتدع ما ابتداء، و فعل ما أراد، و أراد ما استزاد، ذلك الله رب العالمين»؛ (۱)

ستایش خدایی را می سزد که آغاز و پایانی ندارد و برای آن نمی توان قبل و بعدی تصور نمود و حدودی را معین کرد، تشخیصی ندارد تا تجزیه پذیر باشد، از اختلاف صفاتی برخوردار نیست که حدود هر یک دیگری را محدود و متناهی کند. بنابراین، خردها و تخیلات آن ها و اندیشه ها و تراوش های فکری و نیز عقل های نورانی و تصورات آن ها از درک صفات خداوندی عاجزند. نمی توان گفت در چه زمانی و از چه چیز آغاز گردید و بر چه چیزی ظهور و بروز پیدا کرد و در چه چیزی نمایان گردید، (باطن چیزی قرار نگرفته است) او هرگز و انهداده نشده تا از وجودش پرسش شود، وی آفریده ها و پدیده های تازه و اشیاء نو پیدا و موجوداتی را که نبوده اند، به

ص: ۲۷۷

۱- (۱). حياه الامام الحسن: ۱/۳۳۵-۳۴۰ به نقل از توحيد صدوق.

وجود آورد، آن چه را خود اراده کرده بود، انجام داد و آنچه را خواست فزونی بخشید، اوست خداوندی که آفریدگار من و آفریدگار جهانیان است.

۲. ابطال جبر

گروهی از مردم بصره طی نامه ای از امام مجتبی علیه السلام درخواست کردند نظر مبارک خویش را در مورد جبر اعلان نماید، امام علیه السلام در پاسخ آن ها چنین مرقوم فرمود:

کسی که به خدا و قضا و قدرش ایمان نیاورد، کافر است و آن کس که گناه خود را بر عهده خدا بداند، فاجر است. هیچ کس خدا را از سر جبر اطاعت نمی کند و کسی به قهر و غلبه، خدا را نافرمانی نمی نماید، زیرا خداوند مالک همه چیزهایی است که به مردم داده و به نیروهایی که بدان ها بخشیده تواناست. بنابراین، اگر از او فرمان بردند، مانع آن ها نیست و اگر از فرمانش سرپیچند، آن ها را مجبور نمی سازد، چرا که اگر خداوند مردم را به اطاعت خود مجبور نماید، از پاداش برخوردار نیستند و اگر به گناه مجبورشان کند نباید آن ها را عذاب نماید و اگر آنان را به حال خود وانهد قدرتش به ناتوانی می گراید، بلکه دربارهٔ بندگان خود مشیتی نهان دارد. از این رو، اگر از او اطاعت کردند، بر آن ها منت دارد و اگر نافرمانی اش نمودند، حجت خدا بر آن ها تمام است. (۱)

۳. تشریح صفات خدا

شخصی از امام مجتبی علیه السلام پرسید معنای جواد چیست؟ حضرت پاسخ داد:

ص: ۲۷۸

اگر منظورت آفریدگار جهان است، خدا جواد و بخشنده است چه به بندگانش عطا فرماید چه از آن ها دریغ کند، زیرا اگر به بنده ای چیزی عطا کند آن چیز از آن بنده نبوده و اگر منع فرماید چیزی را که از آن بنده نیست، از او دریغ کرده است. (۱)

۶. ولایت اهل بیت علیهم السلام

۱. امام حسن مجتبی علیه السلام در تشریح حقیقت ثقلین و موقعیت هر یک نسبت به دیگری فرمود:

«.. و اعلموا علما یقینا انکم لن تعرفوا التقی حتی تعرفوا صفه الهدی، و لن تمسکوا بميثاق الكتاب حتی تعرفوا الذی نبذه، و لن تتلوا الكتاب حق تلاوته حتی تعرفوا الذی حرّفه، فاذا عرفتم ذلك، عرفتم البدع و التکلف، و رأیتم الفریه علی الله، و رأیتم کیف یهوی من یهوی، و لا یجهلنکم الذین لا یعلمون و التمسوا ذلك عند اهله فإنهم خاصه نور یتضاء بهم و أئمه یقتدی بهم عیش العلم و موت الجهل، و هم الذین أخبرکم حلمهم عن علمهم، و حکم منطقهم عن صمتهم، و ظاهرهم عن باطنهم، لا یخالفون الحق و لا یختلفون فیه، و قد خلت لهم من الله لسابقه، و مضی فیهم من الله حکم: (إن فی ذلك لذکرى للذاکرین) (۲)؛

به یقین بدانید که شما تا وصف هدایت را نفهمید، تقوا را نخواهید شناخت و تا قرآنی را که کنار نهاده اید شناسید، هرگز به پیمان قرآن تمسک نخواهید جست و تا کسانی که قرآن را تحریف کرده اند برایتان شناخته شده نباشند، آن گونه

ص: ۲۷۹

۱- (۱). مجمع البحرین «ماده جود»

۲- (۲). حیاة الامام الحسن ۱/۳۶۰ به نقل از تحف العقول.

که باید، آن را تلاوت نخواهید کرد، هرگاه به همه موارد یاد شده آگاه گشتید، بدعت و زورگویی را شناخته اید و به دروغ بستن بر خدا و تحریف قرآن پی برده اید و می دانید آن کس که به ورطه سقوط افتاده چگونه سقوط کرده است، افراد نادان، شما را به جهل و نادانی نکشانند. آن را نزد اهلش جستجو کنید، آنان کسانی هستند که مخصوصان به نورافشانی اند و از آنان کسب نور می شود، پیشوایانی اند که باید از آن ها پیروی کرد، جاودان ماندن علم و دانش و نابودی جهل به واسطه وجود آن هاست، حلمشان شما را به پایه علم و دانش آنان آگاه می سازد و خموشی آن ها دلیل گفتارشان است و ظاهرشان از باطنشان سخن می گوید، با حق مخالف نیستند و در آن اختلاف ندارند و از خداوند درباره آن ها روشی مقرر شده است و حکم الهی درباره آنان امضاء گردیده است. (به راستی این مطلب برای یادآوران، یادآوری خواهد بود).

۲. علم و موفقیت را از پروردگار خود بیاموزید خدای عز و جل آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، برخی، از دودمان یکدیگر نهند. بنابراین، ما دودمان آدم، خاندان نوح و برگزیدگان ابراهیم و سلاله پاک اسماعیل و خاندان محمدیم و میان شما بسان آسمان برافراشته و زمین گسترده و خورشید تابان و نورافشان می مانیم. نظیر درخت زیتون نه شرقی و نه غربی که روغنش برکت یافت. پیامبر، اصل آن درخت و علی علیه السلام شاخه آن و به خدا سوگند! ما میوه آن درختیم، هرکس به شاخه ای از آن چنگ زند، رهایی یافته و آن کس که نافرمانی کند، به آتش دوزخ سقوط کرده است. (۱)

۳. امام مجتبی علیه السلام با ایراد خطابه ای پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

به راستی خدای سبحان هر پیامبری را مبعوث نمود برایش خلیفه و جانشین و یاوران و خاندانی برگزید، سوگند به آن کس که محمد را به پیامبری برگزید! هرکس در حق ما اهل بیت کوتاهی کند خداوند به همان مقدار، اعمالش را ناقص خواهد گذاشت و هر چند دولتی بر ضد ما حاکمیت یابد ولی فرجام اش از آن ما خواهد بود

ص: ۲۸۰

و دیری نباید که خبر آن را قطعاً دریافت کنید. (۱)

۴. و نیز فرمود:

«نحن حزب الله المفلحون، و عتره رسول الله الأقربون، و أهل بيته الطاهرون الطيبون و أحد الثقلين الذين خَلَفَهما رسول الله و الثاني كتاب الله... فأطيعونا فإطاعتنا مفروضة، إذ كانت بطاعه الله و الرسول و أولى الأمر مقرونه..» (۲)؛

ما حزب رستگار خدا، عترت و نزدیکان نبی اکرم صلی الله علیه و اله و اهل بیت پاک و پیراسته او و یکی از دو امانت گران سنگی هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و اله آن ها را به ودیعه نهاد و همتای قرآنیم.. بنابراین، از ما فرمان ببرید؛ زیرا اطاعت ما چون به اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر، مقرون می باشد، بر همگان واجب است.

۵. امام حسن علیه السلام طی خطابه ای به بیان فلسفه تشریح احکام و ارتباط آن به ولایت اهل بیت علیهم السلام پرداخت و فرمود:

اگر پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و اله و جانشینان وی نبودند، شما حیران و سرگردان بوده به هیچ یک از واجبات الهی آگاهی نداشتید، آیا می توانید به خانه ای غیر از آن وارد شوید؟

امام علیه السلام پس از استدلال بر کمال دین و تمام نعمت الهی و اشاره به حقوق اولیاء خدا و نقش ادای این حقوق در سلامت و رشد زندگی و بیان این که بخیل واقعی کسی است که نسبت به دوستی و محبت پیامبر بخل بورزد..

فرمود:

از جد بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم می فرمود: من از نور الهی آفریده شدم و اهل بیتم از نور من خلق شدند و دوستانشان از نور آنان به عرصه آفرینش آمدند و سایر مردم از نور آنان آفریده شدند. (۳)

ص: ۲۸۱

۱- (۱). مروج الذهب ۳۰۶/۲.

۲- (۲). حیاة الامام الحسن ۳۶۳/۱.

۳- (۳). حیاة الامام الحسن ۳۶۵/۱، به نقل از ینابیع الموده ۱۵۱/۳.

۱. امام مجتبی علیه السلام پس از صلح با معاویه که مردم حضور وی رسیده و زبان به ملامت و نکوهش آن بزرگوار می گشودند، فرمود:

آیا نمی دانید که هریک از ما اهل بیت زیر سلطه و حاکمیت ستم پیشگان دورانش زندگی می کند، جز (حضرت) قائم علیه السلام که عیسی روح الله پشت سرش نماز می گزارد. خداوند ولادت آن بزرگوار را نهران ساخت و وجود مقدسش را در پرده غیب قرار داد تا به هنگام ظهور، بیعتی را از کسی برگردن نداشته باشد وی نهمین فرزند برادرم حسین و فرزند برجسته ترین کنیزان است. خدای متعال عمر او را در دوران غیبتش طولانی می گرداند و سپس به قدرت خود وی را در چهره مردی کمتر از چهل سال ظاهر می سازد. (۱)

۲. امام حسن علیه السلام با نقل روایتی از پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السلام از حکمرانی معاویه و بدعت گذاری آنان و ستیز با دشمنانشان خبر داده تا آن جا که فرمود:

تا این که خداوند در آخر الزمان و دوران سخت و دشواری، و در حال بی خبری از مردم، شخصی را بر می انگیزد و او را با فرشتگانش مورد حمایت قرار می دهد، یارانش را حافظ است و با معجزات خود وی را پیروز می گرداند و بر ساکنان زمین سیطره می بخشد. ناگزیر همه سر به فرمان او می نهند زمین را پر از عدل و داد و نور و برهان می نماید سراسر گیتی به اطاعت او در می آیند، هر کافری بدو ایمان می آورد و هر انسان تبهکاری درستکار می شود و در سایه حکومتش، درندگان نسبت به یکدیگر آزاری نمی رسانند. زمین گیاهانش را می رویاند و آسمان

ص: ۲۸۲

۱- (۱). جهت آشنایی به منابع این حدیث به معجم احادیث الامام المهدی ۱۶۵/۳ مراجعه شود.

برکاتش را فرو می ریزد گنج های زمین برایش آشکار می گردند، بر شرق و غرب جهان چهل سال حکمرانی خواهد کرد، سعادت مند کسی است که دورانش را درک کرده و به سخنانش گوش فرادهد. (۱)

۸. اخلاق و تربیت

جابر می گوید: از امام مجتبی علیه السلام شنیدم می فرمود:

«مكارم الأخلاق عشرة: صدق اللسان، و صدق البأس، و اعطاء السائل، و حسن الخلق، و المكافأة بالصنائع، و صلة الرحم، و التذم على الجار، و معرفة الحق للصاحب، و قرى الضيف، و رأسهن الحياء»؛ (۲)

فضایل اخلاقی ده گونه است: راستگویی، درستکاری، بخشندگی، نیک خوئی، پاداش نیک در ازای کار شایسته، پیوند و ارتباط با خویشانان، حمایت از همسایگان، حق شناسی، مهمان نوازی و سرآمد همه این امور، شرم و حیاست.

امام حسن مجتبی علیه السلام در پاسخ به پرسش های پدر بزرگوارش علی مرتضی علیه السلام به بیان مجموعه ای از فضائل اخلاقی پرداخته که گزیده ای از آن را یادآور می شویم:

۱. سداد چیست؟ دفع زشتی با نیکویی.

۲. شرافت چیست؟ خدمت به همسایگان و برداشتن سختی از آنان (۳).

۳. جوانمرد کیست؟ آن که دارای عفت و پاکدامنی است، از اموالش به نحو شایسته استفاده کند (به امور دینی خود رسیدن، استفاده مناسب از اموال، بلند سلام کردن و دوستی و محبت با مردم). (۴)

۴. سخاوت چیست؟ بخشندگی در ناداری و دارایی.

ص: ۲۸۳

۱- (۱). معجم أحاديث الامام المهدي ۱۶۷/۳.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۲۰۶/۲.

۳- (۳). حياه الامام الحسن ۳۴۳/۱.

۴- (۴). تاریخ یعقوبی ۲۰۲.

۵. برادری چیست؟ همراهی در سختی و خوشی.
۶. غنیمت چیست؟ توجه به تقوا و پارسایی در دنیا.
۷. شکیبایی چیست؟ فروبردن خشم و زمام نفس را در دست داشتن.
۸. بی‌نیازی چیست؟ خشنود بودن به آن چه خدا می‌خواهد هر چند اندک، زیرا بی‌نیازی، غنای نفس است.
۹. نیرومندی چیست؟ سختکوشی و مبارزه با نیرومندان.
۱۰. سکوت چیست؟ پوشاندن عیب دیگران و زیبا جلوه دادن آن‌ها، انسان ساکت همواره آسوده و همدمش در آرامش است (۱).
۱۱. بزرگواری در چیست؟ در ناداری و بی‌نوایی غرامت، عطا کنی و [به هنگام قدرت] از جرم درگذری.
۱۲. عقل و خرد چیست؟ نگاهداری رازهای دل، یا نگاهداری نهران‌های آن. (۲)
۱۳. ستایش چیست؟ ترک زشتی‌ها و انجام کار نیک.
۱۴. استواری چیست؟ آرامش همیشگی و نرم‌خویی با بزرگان و برکناری از بدگمانی مردم.
۱۵. کرم چیست؟ بخشش قبل از خواهش، داوطلب بودن در انجام کارهای نیک و اطعام در قحطی. (۳)
۱۶. همراهی چیست؟ حمایت از همسایه و همکاری در پیشامدها و شکیبایی در سختی‌ها. (۴)
- امام مجتبی علیه السلام در کمال روانی و بدون زحمت به مجموعه دیگری از پرسش‌های پدر ارجمندش در مورد رذائل اخلاقی پاسخ داد که گزیده‌ای از آن را ملاحظه خواهید کرد:

ص: ۲۸۴

۱- ((۱)). امام مجتبی (حسن مصطفوی) ۲۴۵ به نقل از مطالب السؤل.

۲- ((۲)). حیاة الامام الحسن ۳۴۳/۱.

۳- ((۳)). همان ۳۴۴-۳۴۵.

۴- ((۴)). حیاة الامام الحسن ۳۴۱/۱.

۱. پستی و فرومایگی چیست؟ اندک بخشیدن و گفتار ناهنجار.
 ۲. ناکسی چیست؟ آن که شکر نعمت نکنی.
 ۳. بخل چیست؟ آن چه در کف داری شرف بدانی و آن چه انفاق کنی تلف شماری.
 ۴. ترس چیست؟ دلیری بر دوست و گریز از دشمن.
 ۵. فقر چیست؟ آزمندی بر هر چیز.
 ۶. دلیری چیست؟ هماوردی با نیرومندان.
 ۷. دشواری در چیست؟ در سخنی که به تو مربوط نمی شود.
 ۸. کج خویی چیست؟ در افتادن با رهبر و در برابرش بلند سخن گفتن.
 ۹. نادانی چیست؟ پیروی از پست فطرتان و همنشینی با گمراهان.
 ۱۰. غفلت چیست؟ به مسجد نرفتن و پیروی از تبهکاران.
 ۱۱. بی بهره گی چیست؟ از کف دادن بهره ای که به تو می دهند. (۱)
 ۱۲. بدترین مردم کیست؟ آن کس که دیگران در خوشی هایش شریک نیستند. (۲)
- امام علیه السلام با بیان اصل و ریشه کارهای خلاف اخلاق و اعمال ناپسند، می فرماید:
- هلاکت مردم در سه چیز است: تکبر، حرص، حسد.
- تکبر: موجب تباهی دین است و شیطان به دلیل تکبرش مورد لعن قرار گرفت.
- حرص: دشمن جان آدمی است و موجب رانده شدن حضرت آدم از بهشت شد.
- حسد: آدمی را به زشتی ها می کشاند و در اثر حسد، هاییل توسط قایل کشته شد. (۳)

ص: ۲۸۵

۱- (۱). حیاة الامام الحسن ۱/۳۴۱-۳۴۴ به نقل از تاریخ ابن کثیر ۳۹/۸.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۲۰۲/۲.

۳- (۳). حياه الامام الحسن ۳۴۵/۱ به نقل از نور الأبصار.

۱. امام حسن مجتبی علیه السلام در تعریف تقوا و تشویق مردم به آن فرمود:

خداوند شما را بیهوده نیافریده و به بازیچه نگرفته است، لحظات مرگ شما را در کتاب مشیت خود نگاشت و روزی شما را تقسیم کرد تا هر کس مقام و منزلت خویش را بشناسد. آن چه را خداوند تقدیر کرده، به فرد خواهد رسید و هر چه را از آن بازداشته بدان دست نخواهد یافت. توشه دنیای شما را مهیا ساخته و برای عبادت و پرستش خویش به شما فرصت داده است، به سپاس خود تشویق و ترغیب و ذکر و یاد خود را بر شما واجب گردانده و به تقوا و پارسایی سفارش فرموده است تقوا را آخرین وسیله خشنودی خویش ساخته و آن را دروازه بازگشت و توبه و سرآمد حکمت و ارزش هر عمل، قرار داد. پروا پیشگان به وسیله تقوا به سعادت دست می یابند. خداوند در قرآن فرموده است: سعادت و رهایی از آن پرهیزکاران است و فرموده: پرهیزکاران، به نعمت تقوای خویش رهایی می یابند و هرگز بدی به آن ها نرسیده و اندوهگین نمی شوند بنابراین، ای بندگان خدا! از نافرمانی خداوند پرهیزید و بدانید هر کس تقوا پیشه کند، خدا او را از فتنه ها رهانیده و در کارهایش مورد حمایت خویش قرار می دهد، وسیله رشد و کمالش را فراهم می آورد و حجت او را پیروز و چهره اش را درخشان می گرداند و خواسته اش را برآورده می سازد و با پیامبران و راستگویان و شهدا و شایستگیانی که بدان ها نعمت ارزانی داشته و همراهانی نیکو خصال اند، محشور می گرداند. (۱)

۲. ثروتمندی خدمت امام حسن علیه السلام شرفیاب شد و عرضه داشت: ای فرزند

ص: ۲۸۶

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از مرگ، بیم دارم حضرت به او فرمود:

بیم تو از مرگ بدین جهت است که دارایی ات را پشت سر نهاده و از آن بهره نگرفتی، اگر آن را پیش فرستاده بودی از پیوستن به آن شادمان بودی. (۱)

۳. حضرت در زمینه کسب روزی فرمود:

«لا- تجاهد الطلب جهاد الغالب، ولا تشکل علی القدر اشکال المستسلم، فإن ابتغاء الفضل من السنه، و الإجمال فی الطلب من العفّه، و لیست العفّه بدافعه رزقا، و لا الحرص بجالب فضلا، فإن الرزق مقسوم، و استعمال الحرص استعمال المآثم؛» (۲)

در کسب روزی با چیره دستی مکوش و به اتکای تقدیر تسلیم مشو و از کار باز نایست که جستجوی روزی، سنت خداست و کم خواهی از پاکدامنی است، پاکدامنی هرگز روزی انسان را نابود نمی کند و هرگز حرص و طمع بر مقدار روزی تقسیم شده نمی افزاید و آزمندی، موجب گناهکاری است.

۴. در مورد تشویق مردم در پایبندی رفتن به مساجد، فرمود:

کسی که همواره به مسجد برود، به یکی از این هشت امتیاز نائل شود: از آیات محکم پروردگار بهره گیرد، دوستی بیابد که به او سود رساند، دانش تازه فراگیرد، از جانب خدا رحمتی نصیبش گردد، سخنی هدایت آموز بشنود، کلامی که او را از هلاکت برهاند، بیاموزد و از بیم خدا و شرم از مردم مرتکب گناه نشود. (۳)

۵. امام مجتبی علیه السلام با تعیین دقیق و جامع حد و مرز سیاست می فرماید:

سیاست این است که حقوق خدا و زندگان و مردگان، در آن رعایت شود. حق خدا آن است: فرائضی که خواسته انجام شود و از گناهی که نهی کرده دوری شود.

ص: ۲۸۷

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۲۰۲/۲.

۲- (۲). تحف العقول ۵۵.

۳- (۳). عیون الأخبار از ابن قتیبه ۳/۳.

حق مردم در این است که:وظائف خود را نسبت به برادران دینی خود انجام دهی و از خدمت به مردم بازمانی و هم چنان که زمامدار با توبه درستی رفتار می کند تو نیز به درستی و خالصانه برایش عمل کن و هرگاه از راه راست منحرف شد،در برابر او ایستادگی کن و بر سرش فریاد برآور.

حق مردگان این است که:از خوبی های آنان سخن بگویی و از کارهای بدشان چشم پوشی،زیرا آن ها نیز پروردگاری دارند که به حسابشان رسیدگی خواهد فرمود. (۱)

سخنان پربار و گرانبها

۱. آن کس که در پی عبادت است برای آن پاک و پیراسته گردد.

۲. مصیبت ها، کلید پاداش اند.

۳. نعمت، از جهتی گنج و از سوی دیگر بدبختی است. اگر آن را سپاس گفتی گنج است و اگر کفران نعمت کردی بلای جان خواهد بود.

۴. بدخویی، بدتر از مصیبت است.

۵. آن کس که سفر دور آخرت را به یاد آورد،خود را آماده می کند.

۶. پذیرش ننگ و عار، از آتش آسان تر است.

۷. بهترین دارایی آن است که آبروی انسان را حفظ کند.

۸. فرصت، زود می گذرد و دیر باز می گردد.

۹. انسان تا وعده نداده، آزاد است و اگر وعده داد در گرو آن است تا بدان وفا کند.

۱۰. مرگ، دنیا را رسوا کرد، آن چه را در دنیا در پی اش بودی و به آن دست نیافتی به منزله کاری قرار ده که در ذمت نگذشته است.

۱۱. نیازمندی بهتر است از این که دست نیاز نزد ناکسان ببری.

ص: ۲۸۸

۱. عاصم بن ضمره می گوید: عصر یکی از روزها که روزه دار بودیم با حسن بن علی علیه السّلام در ساحل فرات قدم می زدیم و آب فرات روی شن های ریز جاری و روان بود، آب زلال موج می زد و ما نیز تشنه بودیم، حسن بن علی علیه السّلام فرمود:

اگر لنگی می داشتم آب تنی می کردم.

به او عرض کردم: من لنگم را به شما تقدیم می کنم.

حضرت فرمود: خودت چه می پوشی؟

عرضه داشتم: عریان آب تنی می کنم.

امام علیه السّلام فرمود: این همان چیزی است که خوشایند من نیست، زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم می فرمود: در آب نیز مانند بناکنندگان خانه ها، سازندگانانی از فرشته وجود دارد از آن ها شرم کنید و بدان ها ارج بنهید و احترام قائل شوید و هرگاه خواستید وارد آب شوید، بدون لنگ وارد نشوید. (۱)

۲. نیز فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و اله به ما فرمان داده تا در عید فطر و قربان زیباترین لباس را بپوشیم و با بهترین عطر، خود را خوشبو سازیم و فربه ترین گوسفند را قربانی کنیم به گونه ای که گاو قربانی، هفت ساله و گوسفند ده ساله باشد و بلند تکبیر بگوییم و با وقار و سکینه باشیم. (۲)

۳. امام مجتبی علیه السلام فرمود:

«عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ قَنُوتَ الْوَتْرِ: رَبِّ اِهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ، وَ عَافِنِي فِيمَنْ عَافَيْتَ،

ص: ۲۸۹

۱- (۱). رجال اصبهان ۳۳۱/۱.

۲- (۲). مستدرک حاکم ۳۳۰/۴.

و تولّی فیمن تولّیت، و بارک لی فیما أعطیت، و قنی شرّ ما قضیت، إنّک تقضی و لا- یقضی علیک، إنّہ لا- یذل من والیت (تبارکت) ربّنا و تعالیت؛ (۱)

رسول اکرم صلی اللہ علیہ و اله به من آموخت که در قنوت نماز و تر این دعا را بخوانم: پروردگارا! مرا به راه کسانی هدایت کن که خود، آنان را هدایت فرمودی و آن گونه که به آن ها عافیت دادی مرا نیز عافیت عنایت فرما و مرا دوست بدار به همان نحو که آن ها را دوست داشتی و در آن چه به من ارزانی داشتی، برکت عنایت کن و مرا از شر و آسیب هر آن چه برایم مقدر کرده ای نگاهدار، به راستی تو حاکم بر همه اشیا هستی و هیچ چیز بر تو غالب نخواهد بود، پروردگارا! کسی که تو او را دوست بداری، خوار و ذلیل نمی شود و تو منزّه و بلند مرتبه ای».

۴. امام حسن علیه السلام فرمود: «اذا اضرت النوافل بالفريضة فاتركوها»؛ (۲) اگر نمازهای مستحبی به نمازهای واجب لطمه می زنند، آن ها را ترک کن.

۵. نیز فرمود: «لا طلاق إلا من بعد نکاح»؛ (۳) طلاق، تنها پس از ازدواج انجام پذیرفتنی است.

۱۱. دعاهای امام مجتبی علیه السلام

از امام حسن بن علی علیهما السلام دعاهای گوناگون و حالات مختلفی از تضرع و زاری به پیشگاه خدا نقل شده که دلالت بر ارتباط قوی آن حضرت به ذات مقدس باری تعالی دارد که نمونه ای از آن ها یادآوری می شود:

۱. امام مجتبی علیه السلام با حالتی از خضوع و خشوع در پیشگاه خداوند در قنوت نمازش این دعا را می خواند:

ص: ۲۹۰

۱- (۱). تهذیب ابن عساکر ۱۹۹/۴.

۲- (۲). حیاة الامام الحسن ۳۶۸/۱.

۳- (۳). سنن بیهقی ۳۲۰/۷.

«يا من بسلطانه ينتصر المظلوم، وبعونه يعتصم المكلوم، سبقت مشيئتك، و تمّت كلمتك، و أنت على كلّ شيء قدير، و بما تمضيه خبير.

يا حاضر كل غيب و عالم كلّ سرّ و ملجأ كلّ مضطرّ، ضلّت فيك الفهوم، و تقطعت دونك العلوم.

أنت الله الحيّ القيوم، الدائم الدّيوم، قد ترى ما أنت به عليهم، و فيه حكيم، و عنه حلیم.

و أنت القادر على كشفه، و العون على كفه غير ضائق.

و إليك مرجع كلّ أمر، كما عن مشيئتك مصدره، و قد ابنت عن عقود كلّ قوم، و أخفيت سرائر آخرين، و أمضيت ما قضيت، و أخرت ما لا فوت عليك فيه، و حملت العقول ما تحمّلت في غيبك، ليهلك من هلك عن بينه و يحيى من حيّ عن بينه.

و إنّك أنت الله السميع العليم، الأحد البصير، و أنت المستعان، و عليك التوكّل.

و أنت وليّ من تولّيت، لك الأمر كلّ، تشهد الأنفعال، و تعلم الاختلال، و ترى تخاذل أهل الخبال، و جنوحهم الى ما جنحوا اليه من عاجل فان، و حطام عقباه حميم آن، و قعود من قعد، و ارتداد من ارتد... و خلوى من النصار و انفرادى عن الظهار، و بك أعتصم، و بحبلك استمسك، و عليك أتوكّل.

اللهم فقد تعلم أنّي ما ذخرت جهدي، و لا منعت وجددي، حتى انفلّ حدّي، و بقيت وحددي، فاتبعت طريق من تقدّمني في كفّ العاديه و تسكين الطاغيه عن دماء أهل المشايعه، و حرست ما حرسه اوليائي من أمر آخرتي و دنياي، فكنت ككظمهم أكظم، و بنظامهم انتظم، و لطريقتهم أتسنّم، و بميسهم أتسم حتى يأتي نصرك، و أنت ناصر الحق و عونته، و إنّ بعد المدى عن المرتاد، و نأى الوقت عن افناء الأضداد.

اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد، و امزجهم مع النصاب في سرمد العذاب، و أعم عن الرشد أبصارهم، و سكعهم في غمرات لذاتهم حتى تأخذهم البغته و هم غافلون، و سحره و هم نائمون، بالحق الذي تظهره، و اليد (التي) تبطش بها، و العلم الذي تبدیه، إنك كريم عليم...»؛ (۱)

ای خدایی که به سلطنتش ستمدیده به پیروزی می رسد و شخص دردمند به کمک و یاری او چنگ می زند، اراده و مشیت تو بر همه چیز سبقت دارد و فرمانت تمام گشته است و تو بر انجام هر کاری توانا و به آن چه انجام دهی آگاهی.

ای حاضر هر غیب و دانای هر پوشیده و پناهگاه هر درمانده. فهم و درک ها در شناخت تو حیران است و علم ها در برابرت ناقص و نارساست.

تو آن خدای زنده ای که آغازی ندارد و همیشگی و ازلی هستی، تو خود آن چه را می دانی به خوبی می دانی و بدان دانا و نسبت به آن، بردباری.

و بی آن که در تنگنا قرار گیری از توان و قدرت کشف آن و در جهت جلوگیری از آن، برخورداری.

بازگشت هر چیز به سوی توست، چنانچه آغازش از مشیت تو سرچشمه گرفته است و تویی که از اهداف قلبی هر گروه و جمعیتی پرده برداشته و راز و رمز دل گروهی دیگر را پنهان داشته ای و هر چه را فرمان داده ای اجرا نموده ای و هر چه را از میان رفتنی نبوده به تأخیر انداخته ای و آن چه را در غیب خویش داشته ای بر خردها بار نموده ای تا نابود شدنی ها از روی دلیل نابود گردند و هر که زنده شود، با دلیل زنده گردد.

به راستی که تو شنوا و دانا و یکتا و بینایی. تویی آن خدایی که همه از تو کمک

ص: ۲۹۲

جویند و بر تو توکل نمایند.

تو سرپرست هر کسی هستی که او را سرپرستی کنی، همه کارها از توست، هر انفعالی را تو گواهی و به هر اختلافی آگاهی و یاری ندادن نادانان و تمایل آنان را به دنیای زودگذر فانی و نعمت های اندکی که پی آمدش آب جوشان پر حرارت است، خود شاهدهی. تو خود ملاحظه می کنی که یاران دست از یاریم برداشته و عده ای از دین بیرون رفتند و بی یار و یاور ماندم و در تنهاییم از پشتیبان و یاور؛ به تو پناه می جویم و به ریسمان حمایت چنگ می زنم و بر تو توکل می کنم.

خدایا! تو خود به خوبی آگاهی که من از تلاش و کوشش خود دریغ نورزیده و از آن خودداری نکردم تا این که بی یار و تنها ماندم. از این رو، در جلوگیری از دشمن و درهم شکستن طغیان این طاغی، از ریختن خون شیعیان، از نیای خود پیروی کردم، در امور دنیا و آخرت همان گونه که اولیای من حراست کردند، مراقبت نمودم و همانند فرو خوردن خشمشان، خشم خود را فرو بردم و به نظام آن ها کارهایم را سروسامان بخشیدم و به راه آنان رفتم، از رهنمودهای آن ها استفاده کردم تا آن گاه که یاری تو فرارسد که تویی یاور حق و کمک کار آن، هر چند زمان طول کشد و نابود کردن دشمنان به تأخیر افتد.

خدایا! بر محمد و دودمانش درود فرست و دشمنانم را با ناصبان در عذاب همیشگی قرین و ممزوج گردان چشمانشان را از رشد و هدایت کور نما و در دریا های متراکم لذت ها و خوشی ها سرگردانشان کن تا وقتی که ناگهان جانشان را بستانی و خودشان در بی خبر و فریب خورده و در خواب باشند، به حقی که آن را پیروز گردانی و دست قدرتی که بدان برگیری و دانشی که آشکارش سازی که تو بزرگوار و دانایی.

در آخرین فقرات این دعا، آثار رنج و گرفتاری که امام علیه السلام از حکام بنی

امیه دیده به خوبی ملموس است که او از خدا مسئلت نمود بنی امیه را در ازای حرمت شکنی از او و از رسول اکرم صلی الله علیه و اله به کیفر عمل خویش برساند.

۲. امام حسن علیه السلام با دعایی که ذیلاً یاد آور می شویم، ستم پیشگان و تجاوزکاران را نفرین می کرد و از خدا می خواست با به هلاکت رساندن آن ها، خود بر آنان مسلط شود و عرضه می داشت:

«اللهم يا من جعل بين البحرين حاجزا وبرزخا، و حجرا محجورا.

يا ذا القوه و السلطان، يا عليّ المكان، كيف أخاف و أنت أملی، و كيف أضام و عليك متكلی.

فغظني من أعدائك بسترک، و أظهرني على أعدائي بأمرک، و أيدني بنصرک إليك الجأ و نحوک الملتجأ.

فاجعل لي من أمری فرجا و مخرجا، يا كافي أهل الحرم من أصحاب الفيل، و المرسل عليهم طيرا أبابيل، ترميهم بحجاره من سجیل، إرم من عاداني بالتنكيل.

اللهم إني أسألك الشفاء من كل داء، و النصر على الأعداء، و التوفيق لما تحبّ و ترضی.

يا اله السماء و الأرض و ما بينهما و ما تحت الثرى، بك استشفی، و بك استعفی، و عليك أتوكل فيسكفيكهم الله و هو السميع العليم»؛ (۱)

ای خدایی که میان دو دریا حائل و برزخ و مانع غیر قابل نفوذ قرار داری.

ای خدای صاحب قدرت و سلطنت، ای آن که جایگاهت بس والا- و با عظمت است. چگونه بیم داشته باشم که امیدم تویی؟ چگونه مورد ستم قرار گیرم که تکیه

ص: ۲۹۴

گاهم تو هستی؟

پس مرا به وسیله پوشش خود از دشمنان نهان دار و به فرمانت بر دشمنان پیروزم گردان و به یاری خود مرا کمک نما، که به تو پناه می جویم و پناهگاه تنها تویی.

در کارم گشایش مقرر فرما، ای آن که اهل حرم (کعبه) را از حمله اصحاب فیل رهاندی و پرندگان ابابیل را با سنگ هایی از سجیل بر سرشان فرو فرستادی. با کیفر خویش، دشمنانم را هلاک نما.

خدایا! شفای هر دردی را از تو درخواست می کنم و پیروزی بر دشمنان و توفیق انجام آن چه را تو دوست داری و از آن خشنود می شوی، از تو مسئلت دارم.

آن چه در آسمان و زمین و میان آن ها و زیر زمین است، معبودش تویی، به نام و یاد تو و کمک تو شفا می جویم و به یاری ات عافیت می خواهم و بر تو توکل می کنم، به راستی خداوند، آنان را کفایت خواهد نمود و او شنوا و داناست.

۱۲. شخصیت ادبی امام مجتبی علیه السلام

اشاره

حسن بصری-یکی از برجسته ترین شخصیت های معاصر امام-طی نامه ای به آن حضرت به معرفی جنبه های ادبی و فرهنگی آن بزرگوار پرداخته و می گوید: «اما بعد؛ به راستی شما بنی هاشم کشتی های نجات امت در دریا های متلاطم و مشعل های فروزان پر آوازه اید یا به کشتی نوح می مانید که ایمان آورندگان در آن نشستند و مسلمانان در آن نجات یافتند، ای فرزند رسول خدا! اکنون این نامه را بدین جهت حضورتان تقدیم می دارم که در معنا و مفهوم قدر اختلاف داریم و در موضوع استطاعت سرگردانیم، از شما خواستاریم دیدگاه خویش و پدران بزرگوارتان را برای ما بیان فرمایید، زیرا دانش شما از علم الهی گرفته شده و شما حجت مردمید و خداوند حجت بر

شماست ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ و از دودمانی هستید که از یکدیگرید و خدا شنوا داناست (۱)

آن روز که معاویه به پیشنهاد عمرو عاص کوشید برای آشکار ساختن عدم توانایی امام مجتبی علیه السلام به سخن گفتن، خطابه حضرت را قطع کند تا مردم شیفته بلاغت آن بزرگوار نشوند، توانایی در هنر و بلاغت امام بر همگان متجلی گشت. (۲)

چنان که یادآور شدیم امام حسن علیه السلام در ساختار خطابه های نظامی دوران پدر ارجمندش و بعد از آن، سهم بسزایی داشت و در سخنان آن حضرت دقت ساختار عبارات و پیوستگی عناصر آهنگ و بیان را به وضوح ملاحظه کردیم.

نامه ها و مکاتبات امام مجتبی علیه السلام با عباراتی کوتاه و پرمعنا از امتیاز خاصی برخوردار بود که نمونه ای از آن را در دو نامه حضرت، یکی به معاویه و دیگری به زیاد بن ابیه، که هریک بیش از دو سطر نبودند می توان یافت. امام در پاسخ نخستین فرد-معاویه- که دو تن جاسوس بر حضرت گماشته بود، مرقوم فرمود:

اما بعد؛ (معاویه!) تو دست به اعزام جاسوس زده ای، گویی دوست داری خود را در گیر نبرد سازی، من در این موضوع تردیدی ندارم، به خواست خدا در انتظار آن باش، خبر یافته ام که چون نابخردان به شماتت پرداخته ای. (۳)

امام علیه السلام طی نامه دیگری به زیاد بن ابیه، که یکی از افراد باایمان را مورد

ص: ۲۹۶

۱- (۱). تحف العقول ۲۳۱.

۲- (۲). به حیاة الامام الحسن ۳۹۸/۲-۳۰۰ مراجعه شود.

۳- (۳). ارشاد شیخ مفید ۱۸۹.

آزار و اذیت و پیگرد قرار داده بود، از او درخواست نمود دست از او بردارد.

زیاد در پاسخ نامه امام حسن علیه السلام نامه ای به این مضمون به آن حضرت نوشت:

«از زیاد بن ابی سفیان به حسن بن فاطمه، اما بعد؛ نامه ات بدستم رسید، در آن نامه قبل از من خود را ستوده بودی، در صورتی که من حاکم و فرمانروا هستم و تو دست نیاز به سمت من آورده ای» (۱)

پرواضح است که مضمون این نامه زیاد، حاکی از احساس بیمارگونه عقده حقارت و کمبود شخصیت وی بوده است، او خود را به ابو سفیان و امام حسن علیه السلام را به فاطمه زهرا علیها السلام نسبت می دهد. ولی امام مجتبی علیه السلام در دو سطر به گونه ای به وی پاسخ می دهد که به کلی شخصیت او را متلاشی می کند، حضرت بدو مرقوم فرمود:

«من الحسن بن فاطمه الی زیاد بن سمیه، اما بعد، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: الْوَلَدُ لِلْفَرْعِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجْرُ»؛ (۲)

از حسن پسر فاطمه به زیاد پسر سمیه، اما بعد؛ رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: فرزند، از آن صاحب پسر (شوهر) است و زناکار باید سنگسار شود.

شعر و ادب

۱. امام حسن مجتبی علیه السلام پیرامون یادآوری مرگ، فرمود:

قل للمقیم بغیر دار إقامه حان الرحیل فودّع الأحبّه

إنّ الذین لقیتهم و صحبتهم صاروا جمیعاً فی القبور تربه

یعنی: به آنان که در این سرای ناپایدار اقامت گزیده اند بگو: زمان کوچ

ص: ۲۹۷

۱- (۱). جمهره الرسائل ۳/۲.

۲- (۲). همان ۳۷.

فرارسیده، دوستان را وداع نما، اجساد همه کسانی را که دیدی و همراهشان بودی، اکنون در دل قبرها به خاک تبدیل شده اند.

۲. در مورد بی رغبتی به دنیا فرمود:

لکسره من خسیس الخبز تشبعتی و شربه من قراح الماء تکفینی

و طمره من رقیق الثوب تسترنی حیا و إن متّ تکفینی لتکفینی

یعنی: پاره نان خشک و خشنی مرا سیر می کند و جرعه ای از آب گوارا سیرابم می سازد، تا زنده ام لباسی ساده و بی پیرایه، بدنم را می پوشاند و آن گاه که از دنیا رفتم همان لباس برای کفنم کافی است.

۳. در مورد سخاوت فرمود:

إنّ السخاء علی العباد فریضه لله یقرأ فی کتاب محکم

وعد العباد الأسخیاء جنانه و أعدّ للبخلاء نار جهنّم

من کان لا تندی یداه بنائل للراغبین فلیس ذاک بمسلم (۱)

یعنی: بخشندگی بر بندگان فریضه ای الهی است و در قرآن حکیم از آن یاد شده است، خداوند بندگان بخشنده و سخاوتمندش را وعده بهشت داده و آتش جهنّم را برای بخیلان مهیا کرده است. آن کس که دست بخشندگی به سوی نیازمندان دراز نکند، او را مسلمان نمی توان خواند.

۴. آن گاه که به وی خبر رسید، عمرو عاص در مجلس معاویه وی را ناسزا گفته است، فرمود:

أأمر یا معاوی عبد سهم بشتمی و المأ منّا شهود؟

إذا أخذت مجالسها قریش فقد علمت قریش ما ترید

ص: ۲۹۸

أ أنت تظلل تشتمني سفاها لضغن ما يزول و ما يبید؟

فهل لك من أب كأبي تسامی به من قد تسامی أو تكید؟

و لا جدّ كجدّی یابن حرب رسول الله إن ذكر الجدود

و لا امّ كأمّی فی قریش إذا ما حصّل الحسب التلید

فما مثلی تهكّم یابن حرب و لا مثلی ینهنه الوعد

فمهلا لا تهیج بنا امورا یشیب لهولها الطفل الولید (۱)

یعنی: ای معاویه! آیا عبد سهم را فرمان می دهی که مرا در حضور مردم ناسزا بگوید؟ هنگامی که قریش مجالس فراهم می آوردند و تو می دانی که آن ها چه منظوری دارند؟ تو از روی نادانی به من ناسزا می گویی، با کینه ای که همیشه از ما بدل داری. آیا تو مانند من پدری داری که به او افتخار کنی، یا نیرنگ می بازی؟ ای پسر حرب! اگر اجداد معرفی شوند تو جدّی مانند جدّ من نداری که فرستاده خداست و مانند مادر من، مادری در قریش نیست که فرزندان شرافتمندی از او متولد شود، ای پسر حرب! نه کسی نظیر من را می توانی سرزنش کنی و نه کسی چون من از تهدید بیم دارد. خاموش باش و دست به کاری مزن که از بیم آن کودکان پیر شوند.

۵. در بی نیازی از مردم فرمود:

اغن عن المخلوق بالخالق تغن عن الكاذب و الصادق

و استرزق الرحمن من فضله فلیس غیر الله بالرازق

من ظنّ أنّ الناس یغنونه فلیس بالرحمن بالواقع

من ظنّ أنّ الرزق من كسبه زلّت به النعلان من حائق (۲)

ص: ۲۹۹

۱- (۱). حیاة الامام الحسن ۲/۲۶۰.

۲- (۲). نور الأبصار ۱۷۵.

یعنی: با وجود آفریدگار توانا، از آفریده ها بی نیاز شو، تا از هر دروغگو و راستگویی بی نیاز باشی. تنها از فضل و عنایت خدای مهربان درخواست روزی کن که غیر از خدا کسی روزی رسان نیست. آن کس که گمان برد مردم او را بی نیاز خواهند ساخت، به خدا بی اعتماد است. کسی که تصوّر کند رزق و روزی را تنها از راه کسب و کار به دست می آورد، از اوج بلندی لغزیده است.

ص: ۳۰۰

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اول

بخش نخست: امام حسن مجتبی علیه السلام در یک نگاه ۱۹

بخش دوم: نمایی از شخصیت امام حسن مجتبی علیه السلام ۲۷

۱. بیان جایگاه امام مجتبی علیه السلام در قرآن ۲۷

۲. جایگاه امام حسن علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و اله ۳۱

۳. جایگاه وی از نگاه معاصران ۳۳

۴. جایگاه امام مجتبی علیه السلام از نگاه اندیشمندان و تاریخ نگاران ۳۷

بخش سوم: فضائل و جلوه هایی از شخصیت امام مجتبی علیه السلام ۴۱

عبادت ۴۱

بردباری و گذشت ۴۴

جود و بخشش ۴۶

فروتنی و پارسایی ۴۹

قسمت دوم

بخش نخست: رشد و بالندگی ۵۵

ولادت ۵۵

چگونگی ولادت ۵۵

آداب و رسوم ولادت ۵۶

شیرخوارگی ۵۷

ص: ۳۰۱

کنیه و لقب ۵۸

نقش انگشتر ۵۸

شمایل ۵۸

بخش دوم: مراحل زندگی امام مجتبی علیه السلام ۶۱

بخش سوم: امام مجتبی علیه السلام زیر سایه جد و پدر ۶۳

در دوران رسول اکرم صلی الله علیه و اله ۶۳

پیام های روز مباهله ۶۷

نخست: نمونه های زنده ۶۹

دوم: در خدمت رسالت ۷۰

سوم: اتخاذ سیاست هایی اجتناب ناپذیر ۷۲

گواهی حسنین علیهما السلام بر عهدنامه ثقیف ۷۶

حضور حسنین علیهما السلام در بیعت رضوان ۷۸

پیشوایی حسن و حسین علیهما السلام ۷۸

در دوران خلفا ۷۹

در دوران ابو بکر و عمر ۷۹

۱. حسنین علیهما السلام و فدک ۸۰

۲. اعتراض به ابو بکر ۸۱

۳. امام و پرسش مرد صحرانشین ۸۲

۴. امام حسن علیه السلام در شورا ۸۴

در دوران عثمان ۸۴

۱. امام حسن علیه السلام در وداع ابو ذر ۸۴

۲. شرکت امام حسن علیه السلام در فتوحات ۸۶

۳. امام حسن علیه السلام و محاصره عثمان ۹۳

نکته ها ۹۵

۴. آیا امام حسن علیه السلام زخمی شد؟ ۹۷

۵. آیا امام حسن علیه السلام طرفدار عثمان بود؟ ۹۹

ص: ۳۰۲

نقش امام حسن علیه السلام در حکومت پدر ۱۰۴

۱. بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام ۱۰۴

۲. یاری خواهی امام علی علیه السلام از کوفیان ۱۱۰

۳. اعزاز امام مجتبی علیه السلام ۱۱۲

۴. رویارویی دو سپاه و سخنان امام مجتبی علیه السلام ۱۱۷

۵. حضور امام علی علیه السلام پس از جنگ جمل ۱۱۹

۶. سخنرانی امام حسن علیه السلام ۱۱۹

۷. امام مهیای نبرد با معاویه ۱۲۱

۸. نبرد صفین ۱۲۳

۹. جلوگیری از نبرد امام حسن علیه السلام ۱۲۵

۱۰. امام حسن علیه السلام و حکمیت ۱۲۵

۱۱. وصیت امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام ۱۲۸

۱۲. جنگ نهروان و نقشه کشتن امیر المؤمنین علیه السلام ۱۴۰

۱۳. شب شهادت ۱۴۱

۱۴. در کنار پیکر مجروح پدر ۱۴۳

۱۵. آخرین وصیت های امیر مؤمنان علیه السلام ۱۴۶

۱۶. تصریح امیر مؤمنان به خلافت امام حسن علیه السلام ۱۵۰

۱۷. در جوار معبود ۱۵۰

۱۸. تجهیز و مراسم دفن ۱۵۱

بخش نخست: عصر امام حسن مجتبی علیه السلام ۱۵۵

بخش دوم: مواضع و دست آوردهای امام علیه السلام ۱۶۵

مبحث نخست از بیعت تا صلح ۱۶۵

۱. سخنان امام مجتبی علیه السلام در روز شهادت پدر ۱۶۵

۲. بیعت با امام حسن علیه السلام ۱۶۷

ص: ۳۰۳

۳. قصاص قاتل امیر المؤمنین علیه السلام ۱۶۸

۴. مبارزات امام حسن علیه السلام ۱۶۸

۵. حرکت معاویه به عراق و موضع امام علیه السلام ۱۷۳

۶. نکوهش موضع عدم همکاری ۱۷۶

۷. وجود جریان های فکری مخالف در سپاه امام علیه السلام ۱۷۸

۸. طلایه داران سپاه امام حسن علیه السلام ۱۸۰

۹. خیانت فرمانده لشکر ۱۸۱

۱۰. خیانت های پیاپی در لشکر امام علیه السلام ۱۸۴

۱۱. سوء قصد به جان امام حسن علیه السلام ۱۹۱

۱۲. موضع گیری امام حسن علیه السلام ۱۹۳

مبحث دوم: علل و نتایج صلح ۱۹۴

اتمام حجّت ۱۹۴

پذیرش صلح ۱۹۶

مواد پیمان نامه ۱۹۷

علل و اسباب صلح به روایت تاریخ ۱۹۹

دو تحلیل در علل صلح ۲۰۵

نخستین تحلیل ۲۰۵

تحلیل دوم ۲۰۸

خلاصه بحث ۲۱۴

بیان گذاری علل و اسباب صلح ۲۱۴

مبحث سوم (پس از صلح تا شهادت) ۲۱۶

گردهمایی کوفه ۲۱۶

مخالفان صلح ۲۱۸

الف-قیس بن سعد بن عباده ۲۱۸

ب-حجر بن عدی ۲۲۰

ج.عدی بن حاتم ۲۲۱

ص: ۳۰۴

د-مسیب بن نجبه و سلیمان بن صرد ۲۲۲

به سوی مدینه ۲۲۳

مرجعیت علمی و دینی ۲۲۴

مکتب امام و فعالیت علمی ۲۲۴

مرجعیت اجتماعی ۲۲۶

الف-مهربانی با مستمندان ۲۲۶

ب-پناهجویی به امام ۲۲۷

مرجعیت سیاسی ۲۲۸

ردّ خویشاوندی سببی امویان ۲۳۰

موضع امام در قبال معاویه و طرفدارانش ۲۳۱

الف-با معاویه در مدینه ۲۳۱

ب-در دمشق ۲۳۶

نخستین مناظره ۲۳۷

مناظره دوم ۲۳۸

مبحث چهارم(سرنوشت مواد پیمان نامه و شهادت امام حسن علیه السلام) ۲۴۵

پیمان شکنی معاویه ۲۴۵

توطئه معاویه بر ضد امام علیه السلام ۲۴۸

کیفیت شهادت امام حسن علیه السلام ۲۵۰

آخرین سفارشات ۲۵۲

الف-سفارش به جناده ۲۵۲

ب- وصیت به امام حسین علیه السّلام ۲۵۴

ج- وصیت امام علیه السّلام به محمد حنفیه ۲۵۶

به سوی دوست ۲۵۷

تجهیز و تشییع ۲۵۹

مراسم دفن و فتنه انگیزی عایشه ۲۶۰

ص: ۳۰۵

بخش سوم: میراث علمی امام مجتبی علیه السلام ۲۶۳

۱. میراث امام علیه السلام در چشم اندازی کلی ۲۶۳

۲. دانش و خرد ۲۶۵

۳. قرآن کریم ۲۶۷

۴. حدیث و سیره ۲۶۹

۵. اعتقادات ۲۷۶

۶. ولایت اهل بیت علیهم السلام ۲۷۹

۷. مژده ظهور مهدی منتظر علیه السلام ۲۸۲

۸. اخلاق و تربیت ۲۸۳

۹. پندهایی حکیمانه ۲۸۶

سخنان پربار و گرانها ۲۸۸

۱۰. فقه و احکام دین ۲۸۹

۱۱. دعاهاى امام مجتبی علیه السلام ۲۹۰

۱۲. شخصیت ادبی امام مجتبی علیه السلام ۲۹۵

شعر و ادب ۲۹۷

فهرست ۳۰۱

ص: ۳۰۶

سرشناسه: حکیم، سید منذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدید آور: سیدالشهداء، حضرت امام حسین علیه السلام / گروه مولفان (سید منذر حکیم، با همکاری وسام بغدادی و عدی غریباوی)؛ مترجم عباس جلالی؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۳۲ ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۵].

شابک: دوره: ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۱۵-۰۱

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیبا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

عنوان دیگر: حضرت امام حسین علیه السلام.

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: بغدادی، وسام

شناسه افزوده: Bagdadi, Wisam

شناسه افزوده: غریباوی، عدی

شناسه افزوده: جلالی، عباس، ۱۳۳۴ -، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۵].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶ ج. ۵ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۰۸۵

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود پردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعل با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی پردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد‌ظله) در این میدان حساس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد عباس جلالی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

ص: ۸

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان و الاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل باز می شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- ((۱)). انعام/۷۱.

۲- ((۲)). بقره/۲۱۳.

۳- ((۳)). احزاب/۴.

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ لِهَادٍ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را بر عهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال درخور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیا سودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- ((۱)). جمعه/۲.

۲- ((۲)). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که در بردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را براساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزّت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به بررسی زندگانی سرور آزادگان حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام، پنجمین اختر سپهر عصمت و اسوه هدایت و نور و سومین پیشوای دین پس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌پردازد که با خون پاک خود و خاندان و یاران باوفایش، درخت تناور اسلام را آبیاری و آن را از پژمردگی و سقوط، مصونیت بخشید، بزرگ مردی که مصداق سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود آن جا که فرمود: حسین، مشعل فروزان هدایت و کشتی نجات امت جدش از توفان های ستم و بیداد سرکشان و ستم پیشگان است.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائره المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت، «فإنه حسبنا و نعم النصير».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ص: ۱۶

بخش نخست

سالار شهیدان در یک نگاه

بخش دوم

نمایی از شخصیت ابا عبد الله الحسین علیه السلام

بخش سوم

جلوه هایی از شخصیت امام حسین علیه السلام

ص: ۱۷

سالار شهیدان در یک نگاه

امام ابو عبد الله حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام سالار شهدای کربلا، به اتفاق ناقلان حدیث، سؤمین پیشوای اهل بیت عصمت و طهارت پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سرور جوانان اهل بهشت و یکی از دو اختر تابناک سپهر امامت است که دودمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله از آن ها پدید آمد. این امام والاتبار زمره چهار نور مقدسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اتفاق آنان با مسیحیان نجران مباحله انجام داد و در زمره اصحاب کساء است که خداوند، پلیدی را از آنان دور و آن ها را پیراسته ساخته است. وی از جمله نزدیکان نبی اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می آید که خداوند، مردم را به دوستی و محبت آنان فرمان داده و یکی از دو امانت گرانسنگی است که هر کس به آنان تمسک جوید، اهل نجات و رهایی و آن که از فرمان آن ها سرپیچی کند، به گمراهی و انحراف کشیده خواهد شد.

امام حسین علیه السّلام همراه با برادر ارجمندش امام مجتبی علیه السّلام در دامان پاک و مطهر و مبارک پدر و مادر و جدّ بزرگوارش نشو و نما کرد و از سرچشمه زلال مکتب نبی اکرم صلی الله علیه و آله و فضایل بلند اخلاقی و باران مهر و محبتش تغذیه و از عشق و علاقه و توجه فراوانش بهره مند گردیده به گونه ای که ادب و هدایت و شکوه و جلال و شجاعتش را برایش به میراث نهاد. این ویژگی ها به وی

شایستگی چنان رهبری با عظمتی بخشید که پس از پدرش امیر مؤمنان و برادرش امام مجتبی علیه السلام انتظار آن می رفت و جد بزرگوارش بارها از این موضوع به صراحت سخن گفته بود. آن جا که فرمود:

«الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا، اللهم اني احبهما فأحب من يحبهما»؛

حسن و حسین دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوا هستند. خدایا! من آن دو را دوست دارم و تو نیز دوستدارشان را دوست بدار.

در وجود مبارک این امام و الاتبار دو نهر فضیلت نبوت و امامت به یکدیگر پیوسته و مجد و عظمت و بزرگواری در او گرد آمده بود. مسلمانان، پاک، صفا و صمیمیت، وارستگی، کرم و بخششی را که در پدر و مادر و جد بزرگوارش سراغ داشتند، در او یافتند. شخصیت امام حسین علیه السلام یادآور همه آن بزرگواران بود؛ به همین دلیل به او عشق و محبت ورزیده و ارج می نهادند، آن بزرگوار در کنار امور یاد شده در مشکلات زندگی و امور دینی مردم پس از پدر و برادر ارجمندش تنها مرجع حل مشکلات آنان به شمار می آمد به ویژه پس از آن که مسلمانان در نتیجه تسلط حکومت جاهل امویان به زندگی مشقت باری دچار گردیدند. این وضعیت آنان را در چنان بن بست جدیدی قرار داد که پیش از آن نظیرش را ندیده بودند و امام حسین علیه السلام تنها شخصیت اسلامی الهی بود که توانست امت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به خصوص و بشر را عموماً از چنگال پلید این جاهلیت جدید برهاند.

حسین بن علی علیه السلام نیز مانند پدر بزرگوار و برادر ارجمندش امام مجتبی علیه السلام در تمام مراحل زندگی و سیره عملی خود نمونه کامل انسان الهی و در صبر و بردباری بر آزار و اذیت در راه خدا و گذشت و کرم و بخشش و مهربانی و شجاعت و ذلت ناپذیری و عرفان و عبادت و بندگی و بیم از خدا و

فروتنی در برابر حق و خروشیدن بر باطل، نمونه زنده اخلاق والای نبوی و سمبل برجسته دلآوری و جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر و بارزترین الگوی ایثار و از خودگذشتگی در جهت زنده کردن ارزش های پر ارج آیین مقدس جدش سرور پیامبران به شمار می آید، تا آنجا که جد بزرگوارش درباره او فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین»؛ حسین از من است و من از حسین.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با این سخن از رتبه و جایگاه این شخصیت بزرگ، با رساترین تعبیر یاد کرد.

حسین بن علی علیه السلام پس از جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله تحت مراقبت مادر گرانقدرش، صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیهما السلام، بانوی بانوان جهان و حمایت پدر بزرگوارش، علی مرتضی سلام الله علیه سرور اوصیاء و پیشوای مسلمانان، قرار گرفت؛ پیشوایی که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شاهد رنج و اندوه و انحراف رهبری مسلمانان بود و پیامدهای ناگوار رنج و مصیبت و کشاکش و ستیز با عناصری که این پیشوایی بزرگ را در کمال خودستایی و بی دلیل و برهان به یغما بردند، پدر و مادر بزرگوارش را احاطه کرده بود و... امام حسین علیه السلام در کنار برادرش حسن و پدر ارجمندش امیرمؤمنان علیهما السلام و مادر گرامی اش فاطمه، شاهد این رنج و اندوه بوده و تلخی و مرارت های آن را فرو خورد. هرچند دوران کودکی اش را سپری می کرد ولی به خوبی از عمق ماجراهای دردناک و شدت مصیبت آگاه بود.

امام حسین علیه السلام در دوران خلافت عمر بالندگی یافت و در کنار پدر و برادرش به ظاهر، از سیاست و پذیرش مسئولیت خلافت، خودداری نمود و به تهذیب و تربیت مردم رو آورد و احکام دینشان را در مسیر صحیح رسالت که

در سیر و سلوک پدر ارجمندش علی بن ابی طالب علیه السّلام و موضع گیری های اصولی و ارزشمند آن حضرت تجسم داشت، بدانان می آموخت.

امام حسین علیه السّلام در دوران خلافت عثمان که در عنفوان جوانی به سر می برد در کنار پدر قرار داشت و خالصانه برای اسلام کار می کرد و همگام با پدر در جهت پایان دادن به فساد و تباهی که در سایه شوم حکومت عثمان و حاشیه نشینانش، به پیکر امت و دولت راه یافته بود، تشریک مساعی داشت و طی این برهه هیچ گاه از مواضع پدر ارجمندش پافراتر ننهاد، بلکه در مسیر همان رهبری قانونی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را به پدر بزرگوارش علی مرتضی سپرده بود چونان سربازی مخلص و فداکار بود.

حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السّلام در عصر حکومت علوی در کلیه موضع گیری ها و جنگ و نبردهای پدر بزرگوارش علی علیه السّلام در کنار آن حضرت قرار داشت و در نبرد با ناکثین و قاسطین و مارقین، لحظه ای ضعف و سستی به خود راه نداد؛ با این که پدر ارجمندش به جهت بیم از قطع دودمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به واسطه شهادت او و برادرش حسن، به حیات و زندگی آن ها سخت علاقه مند بود.

این دو بزرگوار تا آخرین لحظه در کنار پدر بزرگوارشان قرار داشتند و رنج و محنتی را که پدر از مردم عراق می دید، آن دو نیز متحمل می شدند.

سرانجام امیر مؤمنان علیه السّلام در یکی از خانه های خدا فرشته شهادت را در آغوش کشید و در محراب عبادت خویش در مسجد کوفه و در مقدس ترین لحظات زندگی اش یعنی لحظه نیایش و عبادت و توجه به پروردگار کعبه به فیض شهادت نائل و در خون مبارک خویش غوطه ور گشت و بر لبان مبارکش جمله «فزت و ربّ الکعبه» نقش بست.

امام حسین علیه السلام پس از پدر بزرگوار خویش در کنار برادر ارجمندش امام مجتبی علیه السلام قرار گرفت و در جهت به خلافت رسیدن امام حسن علیه السلام همانند توده مسلمانان مهاجر و انصار و تابعین، در کوفه با برادر بیعت نمود و با این که معاویه برای از چشم انداختن امام مجتبی علیه السلام و پراکنده ساختن طرفداران وی و پایان دادن به حکومت قانونی او تمام عوامل فریبنده خود را به کار گرفته بود، هیچ گاه از مواضع برادرش حسن علیه السلام که هریک از جد بزرگوار و پدر ارجمندش به امامت وی تصریح کرده بودند، پافراتر ننهاد.

حسین بن علی علیه السلام از مواضع برادر و نتایج که بر آن ها مترتب بود، کاملاً آگاه بود زیرا شرایط دشواری که مسلمانان را در آن برهه به ویژه پس از شهادت امام علی علیه السلام فرا گرفته بود به خوبی احساس می کرد، چرا که سیاسی بازی ها و شعارهای عوام فریبانه معاویه بسیاری از ساده اندیشانی که پایگاه بزرگ مردمی را در جامعه کوفه و مرکز خلافت اسلامی تشکیل می دادند، تحت تأثیر قرار داده بود. به همین دلیل پس از تبلیغات گمراه کننده معاویه و حاشیه نشینان و کارگزارانش در صفوف سپاه طرفدار امام علی علیه السلام، این افراد در حقانیت خط امام علی بن ابی طالب علیه السلام دچار شک و تردید شده و دیگران را نیز به تردید انداختند و امام حسن مجتبی علیه السلام با تمام تدبیر سیاسی و شجاعت ادبی، متانت و وقار منطقی خویش، قادر بر قانع ساختن این پایگاه مردمی نشد و نتوانست آنان را بر غیر واقعی بودن شعارهای بنی امیه آگاه سازد تا تسلیم شعارهای صلح و آشتی که معاویه در جهت دست یابی به خلافت آن هم با کمترین هزینه ممکن سر داده است، نشوند و همین امر سبب شد امام حسن علیه السلام پس از اجرای کلیه طرح های سیاسی ممکن و پیمودن تمام راه های

خردورزانه ای که یک رهبر با تدبیر در آن شرایط و اوضاع سیاسی و اجتماعی و روانی که امام و پیروانش در آن می زیستند، سزاوار بود بپیماید؛ ناگزیر شد از موضع قدرت اقدام به صلح نماید، از این رو، خلافت را وانهاد؛ ولی با این همه هیچ گاه مشروعیت حاکمیت معاویه را تایید نمود. افزون بر آن، امام علیه السلام شروطی منطقی وضع کرد تا واقعیت معاویه و حکومت اموی را در کوتاه مدت و درازمدت فاش سازد.

بدین ترتیب، امام حسن علیه السلام پس از گزینش این راه دشوار، به موفقیت دست یافت و گذشته از تحمیل آزار و اذیت دشمنان، از نزدیکترین یاران خویش نیز سخنان ناروا و زخم زبان شنید تا سرانجام توانست از چهره حقیقی حکومت جاهلی بنی امیه که در پوشش اسلام و با سر دادن شعار صلح و آشتی با نام اسلام و منتسب ساختن خود به قریش قبیلۀ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی ریشه کن ساختن این آیین الهی بود، پرده بردارد. معاویه با نقشه ماهرانه ای که کشید، کاری کرد که مسلمانان فراموش کنند خاندان ابوسفیان که بر اریکه حکومت اسلامی تکیه زده و با نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینی آن بزرگوار بر مسلمانان حکمرانی می کنند، همان کسانی اند که تا دیروز با آیین اسلام در ستیز بودند.

امام مجتبی علیه السلام - با امضای قرارداد صلح - زمینه لازم را برای شورش بر ضد حکومت جاهلی اموی که یک بار دیگر با ظاهری اسلامی پدیدار گشته بود، فراهم ساخت و زمانی این ماجرا اتفاق افتاد که معاویه به هیچ یک از شروطی که امام حسن علیه السلام بر او قید کرده بود؛ از جمله عدم تعیین فردی برای خلافت پس از خود و عدم تعرض به پیروان امام علی و خودداری از ناروا گفتن به امام حسن و امام حسین علیهما السلام وفا نکرد.

معاویه نتوانست در برابر شروط یاد شده خویشتن داری نشان دهد، نفسش وی را به وسوسه واداشت که زهر کشنده ای را به امام حسن علیه السّلام بخوراند تا بدین وسیله بتواند خلافت را به فرزند فاسقش یزید، به میراث نهد... ولی از نتایج عدم پذیرش شروط و این توطئه پلید آگاهی نداشت.

در واقع مسلمانان پس از گذشت دو دهه از سلطه بنی امیه به درنده خویی و جاهلیت این حکومت یقین حاصل کردند و مشاهده این اوضاع، پایگاه های مردمی شیعیان را برای ورود به عرصه های کارزاری جدید بر ضد نظام حاکم، مهیا ساخت و بدین سان شرایط مناسب شوریدن بر حکومت فراهم شد و با مردن معاویه و بر سر کار آمدن یزید فاسق باده نوش که احکام دین را گستاخانه به تمسخر می گرفت و بر بیعت گرفتن از بزرگان صحابه و عموم تابعان و افراد ظلم ستیزی نظیر ابو عبد الله الحسین علیه السّلام سرور ذلت ناپذیر و پیشوای مسلمانان، پافشاری نشان می داد، شروط لازم برای آن حرکت کامل گردید.

معاویه بن ابی سفیان نزدیک به بیست سال، با پیروی از سیاست گرسنه نگاه داشتن مردم، تهدید و حيله و نیرنگ، بر مسند خلافت تکیه زد. همین امر سبب شد از سویی حقیقت وی برای امت آشکار شود و از سوی دیگر، مردمی که به بیماری وجدان و از دست دادن عزم و اراده، مبتلا بودند حیاتی نو بیابند.

بدین ترتیب، امت از خواب غفلت خویش بیدار و شک و تردید آن ها نسبت به حقانیت خط اهل بیت علیهم السّلام بر طرف شد ولی از توان مقاومت در برابر ستم و ستم پیشگان برخوردار نبودند و به گفته فرزدق در دیدارش با امام حسین علیه السّلام که به دعوت کوفیان رهسپار عراق بود. دل های مردم کوفه با شما ولی شمشیرهایشان بر ضد شماست.

از این رو، موقعیت دینی ابو عبد الله الحسین علیه السّلام ایجاب می کرد با فراهم

آمدن کلیه شرایط لازم، در برابر امویان جاهلی، دست به قیام بزند با این که در دوران امام حسن مجتبی علیه السلام که مسلمانان دستخوش بیماری شک و تردید قرار گرفته و از آن رنج می بردند، چنین قیام و نهضتی به حالشان سودی نمی بخشید؛ در واقع آن گاه که مردم عراق به حسین بن علی علیه السلام نامه نگاری کرده و از او خواستند به سوی آنان رهسپار گردد، حجت بر آن حضرت تمام شد؛ زیرا کسانی که به آن بزرگوار نامه نوشته بودند، با بیرون راندن فرماندار بنی امیه از کوفه، از فرمان امویان سر برتافته بودند که این خود یکی از مظاهر بازگشت آگاهی به توده پیروان اهل بیت علیهم السلام تلقی می شد.

به همین دلیل، امام حسین علیه السلام با دادن پاسخ مثبت به خواسته آن ها و با این که از عدم استقامت و پایداری و ضعف اراده آنان در برابر فریبکاری ها و ستم و تهدید حاکمان، آگاهی داشت، به سوی آن ها حرکت کرد زیرا حضرت ناگزیر می بایست بیماری جدیدی را که به تباه شدن تعالیم و دستورات دینی می انجامید و فرصت می داد تا خلافت به پادشاهی و سلطنت تبدیل گردد و به خلافتی نظیر حکومت یزید و دیگر جاهلیت اندیشانی که برای ضربه زدن به دین و نابودی آن خود را در پوشش دین جا زده بودند، مشروعیت می بخشید، از ریشه و بن برکند.

با فراهم آمدن تمام شروط لازم برای قیام ابو عبد الله الحسین علیه السلام در جهت موفقیت و دست یابی به اهداف چنین قیامی (۱)، آن بزرگوار در آن شرایط تاریخی در زمینه خلق حماسه جاودانش آنچه از توان و امکانات، تدارک دیده

ص: ۲۶

۱- (۱). برای آشنایی بیشتر با شروط پنجگانه ضروری و ضامن موفقیت و پیروزی امام حسین علیه السلام به کتاب ثوره الحسین- نظریه- الموقف- النتائج از شهید سید محمد باقر حکیم چاپ اول، نشر مؤسسه امام حسین علیه السلام ۶۲-۹۲ و مجله (الفکر الاسلامی) شماره ۱۷ مقاله شهید سید محمد باقر صدر پیرامون انقلاب حسینی با عنوان (التخطيط الحسینی لتغییر اخلاقیه الهزیمه) مراجعه شود.

و مهیا نموده بود به کار گرفت و وجدان امت را تکان داد و دیگر بار آنان را برای پیمودن طریق رسالتشان بازگرداند و شخصیت اعتقادی و دینی آنان را از نو برانگیخت و مشروعیت را از حکومت ستم پیشگان برگرفت.

تمام نقاب های فریبکارانه ای که دشمن خود را در آن ها نهان ساخته بود، پاره کرد و موقعیت دینی را طی نسل ها برای مسلمانان آشکار ساخت و ستمگران از مخدوش ساختن تعالیم نهضت و قیامش درماندند، چنان که نتوانستند در برابر موج انقلابی که طی روزگاران ایجاد نمود و به حکومت ننگین بنی امیه و بنی عباس و پیروان آنان پایان داد، از خود پایداری نشان دهند، به همین دلیل قیام ابو عبد الله الحسین علیه السلام منبع نورافشانی همه ملل تلقی می شد چنان که ارزش های دینی که توسط امام علیه السلام مطرح و بر آن پافشاری و تأکید داشت، عوامل معیار ارزیابی تمام حکومت ها و نظام های سیاسی حاکم به شمار می آمد. سلام و درود بر آن بزرگوار آن زمان که دیده به جهان گشود و آن گاه که فرشته شهادت را در آغوش کشید و آن هنگام که زنده برانگیخته می شود.

نمایی از شخصیت امام حسین علیه السلام

۱. جایگاه امام حسین علیه السلام در قرآن

مسلمانان در بیان هیچ موضوعی مانند فضایل اهل بیت علیهم السلام و مقام برجسته علمی و معنوی آنان و برخورداری آن ها از مجموعه کمالاتی که خدا اراده فرموده بشریت بدان ها آراسته گردد، تا این پایه همسو و هماهنگ نبوده اند. این یکدلی و اتفاق نظر، به بخشی از اصول و مبانی از جمله بیان صریح قرآن در مورد جایگاه ویژه اهل بیت علیهم السلام برمی گردد.

قرآن کریم، به صراحت اهل بیت را از هرگونه پلیدی پیراسته دانسته و آنان را همان نزدیکان نبی اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده که دوستی و محبتشان پاداش رسالتی است که خدای متعال به بشریت ارزانی داشته است. آنان نیک خصالانی اند که خالصانه از خدا فرمان بردند و از عذابش هراسیدند و به ترس و بیم خدا در دل، آراسته گشتند و خداوند نیز بهشت جاودان و رهایی از عذاب خویش را برایشان ضمانت فرمود.

امام حسین علیه السلام بی تردید از اهل بیته به شمار می آید که از پلیدی پیراسته اند. آن بزرگوار به صریح آیه مباحله که در ماجرای مباحله رسول خدا صلی الله علیه و آله با مسیحیان نجران نازل گردید، فرزند رسول اکرم صلی الله علیه و آله تلقی می شود و قرآن کریم یاد این حادثه تاریخی را با پیام های ژرفی که در آن وجود داشت،

فَمَنْ حَيَّجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۱)؛

هرگاه پس از علم و دانشی که به تو رسیده باز هم کسانی با تو به ستیز برخیزند به آن ها بگو: بیاید هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و خودمان را فرا خوانده و سپس یکدیگر را نفرین نموده و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

ناقلان حدیث به طرق گوناگون روایت کرده اند که این آیه شریف در شأن اهل بیت علیهم السلام یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل گشته و منظور از کلمه «ابناء» در این آیه بی تردید وجود مقدس امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این رخداد تاریخی تصریح فرموده جمعی که همراه با آنان، برای مباحله آمده بود برترین انسان های روی زمین و گرامی ترین آن ها در پیشگاه خدایند. به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اتفاق آنان مباحله انجام داد و کشیش نجران نیز به این واقعت اذعان نموده و گفت: «من امروز، با چهره هایی روبرو هستم که اگر از خدا درخواست کنند کوهی را از جا برکنند، این کار را عملی خواهد ساخت» (۲).

این ماجرا نیز همانند آیه شریف یاد شده بر مقام والا و جایگاه بلند و برتری اهل بیت دلالت دارد و در پیشگاه خدا و رسول او محبوب ترین

ص: ۳۰

۱- (۱). سوره آل عمران/۶۱.

۲- (۲). نور الابصار/۲۳-۲۲، به تفسیر جلالین، روح البیان، کشاف، بیضاوی، رازی و صحیح ترمذی ۱۶۶/۲، سنن بیهقی ۶۳/۷، صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه، مسند احمد ۸۵/۱ و مصابیح السنه ۲۰۱/۲ مراجعه شود.

آفریدگان به شمار می آیند و هیچ یک از جهانیان در فضیلت به پایه آنان نمی رسند.

قرآن کریم در مورد عصمت هیچ یک از مسلمانان جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صراحت سخن نگفته، مگر اهل بیت که خداوند اراده فرموده آنان را از هر گونه پلیدی پیراسته گرداند (۱). اگر مسلمانان در مورد داخل بودن همسران پیامبر در معنا و مفهوم آیه شریف، به اختلاف پرداخته اند، ولی در این که امام علی و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در مقصود این آیه مبارک داخل اند، هیچ گاه اختلافی نداشته اند (۲).

از این جا می توانیم به راز نهانی که در دوستی و محبت اهل بیت علیه السلام و پایبندی به خط و مشی آنان وجود دارد پی ببریم و به گفته صریح قرآن عزیز، دوستی و محبت آن ها را بر دیگران ترجیح دهیم (۳)؛ زیرا عصمت اهل بیت علیهم السلام به هنگام وجود جریان های گوناگون و خواسته های مختلف، بهترین دلیل بر این است که نجات و رهایی، در پیروی از این گرانمایگان است. بنابراین، افرادی را که خداوند از پلیدی، پیراسته و در رساندن مردم به ساحل نجات راهنمای آنانند، پیروانشان نیز از غرق شدن و هلاکت، رهایی خواهند یافت.

ابن عباس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده وقتی آیه الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ دوستی

ص: ۳۱

۱- (۱). چنان که ۳۳/سوره احزاب به آن تصریح کرده است.

۲- (۲). به تفسیر کبیر فخر رازی، تفسیر نیشابوری صحیح مسلم ۳۳/۲۰، خصائص نسایی ۴، مسند احمد ۱۰۷/۴، سنن بیهقی ۱۵۰/۲، مشکل الآثار ۳۳۴/۱، مستدرک حاکم ۴۱۶/۲ و اسد الغابه ۵۲۱/۵ مراجعه شود.

۳- (۳). خدای متعال در سوره شورا/۳۳ خطاب به پیامبر خود می فرماید قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ بگو جز محبت و دوستی نزدیکانم، از شما پاداشی نمی خواهم و در سوره سبأ آیه ۷۴ فرموده مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ؛ هر گونه پاداشی را از شما درخواست کرده ام، برای شماست.

در حق نزدیکان نازل شد، برخی مسلمانان مقصود آیه شریف را از نزدیکانی که اطاعتشان بر مسلمانان واجب گشته از رسول خدا صلی الله علیه و آله جویا شدند حضرت در پاسخ فرمود: منظور آیه از نزدیکان، علی، فاطمه و فرزندان آنان (حسن و حسین است). (۱)

قرآن کریم در سوره مبارک دهر که در تبیین عظمت حقیقت درونی و نفسانی اهل بیت علیهم السلام و اخلاص در اطاعت و عبادتشان، نازل گشت، به تشریح علل و اسباب این برتری و فضیلت پرداخته و می فرماید:

إِنَّمَا نُنْطَعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمْطَرِيرًا* فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَاهُمْ نَصْرَهُ وَ سُورًا* وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا (۲)؛

ما شما را برای رضای خدا اطعام می کنیم و خواستار هیچ گونه پاداشی از شما نیستیم* ما از پروردگارتان در آن روز عبوس و سخت، بیمناکیم* خداوند آنان را از شر آن روز نگاه می دارد و آن ها را که شاد و مسرورند، پذیرا می شود* و در برابر صبر و بردباری، بدان ها بهشت و لباس هایی از حریر بهشتی ارزانی می دارد.

بنا به نقل بیشتر مفسران و محدثان، این سوره مبارک در پی بیماری امام حسن و امام حسین علیهما السلام در حق اهل بیت نازل شد، که امام علی علیه السلام نذر کرد به شکرانه بهبودی آن دو بزرگوار سه روز، روزه بگیرد. از این رو، اعضای خانواده پس از بهبودی فرزندان، به نحوی بایسته به نذر خود وفا کردند؛ وفایی برخوردار از زینده ترین مظاهر ایثار و از خود گذشتگی که در حق آنان این آیه نازل شد:

ص: ۳۲

۱- (۱). تفسیر کبیر، تفسیر طبری، در المنثور در تفسیر/مودت.

۲- (۲). انسان/۱۲-۹.

إِنَّ الْمَائِدَةَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا* يُوفُونَ بِالْغَدْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (۱)؛

به یقین، نیکان از آن جام می نوشند که با عطر دلپذیری آمیخته است* از چشمه ای که بندگان خالص خدا از آن می نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند* آنان به نذر خود وفا می کنند و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است، بینماکند. خداوند به پاس این ایثار و از خود گذشتگی و وفای به عهد، افزون بر نعمت های فراوان اخروی، پیشوایی و امامت دنیای مسلمانان را به آنان ارزانی داشته است.

۲. جایگاه حسین علیه السلام از نگاه خاتم پیامبران

پیامبر عظیم الشأن اسلام از نوادگانش حسن و حسین به اوصافی یاد کرده که حاکی از مقام و منزلت والای آنان نزد اوست، از جمله آن دو امام همام:

۱. گل های بوستان نبی اکرم در دنیا و گل های خوشبوی وی میان این امتند (۲).

۲. امام حسن و امام حسین، برترین انسان های روی زمین اند (۳).

۳. آن دو، سالار جوانان بهشتی اند (۴).

۴. آن ها دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوا به شمار می آیند (۵).

۵. آن دو بزرگوار، از عترت و اهل بیت پیامبرند که تا قیامت از قرآن جدایی

ص: ۳۳

۱- (۱). انسان/۵-۷.

۲- (۲). صحیح بخاری ۱۸۸/۲، سنن ترمذی ۵۳۹.

۳- (۳). عیون أخبار الرضا ۶۷/۱.

۴- (۴). سنن ابن ماجه ۵۶/۱، ترمذی ۵۳۹.

۵- (۵). مناقب ابن شهر آشوب ۱۶۳/۳ به نقل از مسند احمد و جامع ترمذی و سنن ابن ماجه و دیگران.

ندارند و امتی که بدانان تمسک جوید، هرگز به گمراهی دچار نگردد (۱).

۶. این دو امام در زمره اهل بیتی اند که برای کشتی شکستگان خود، نجات از غرق شدن را ضمانت می کنند (۲).

۷. آن دو، از جمله افرادی اند که جدّ بزرگوارشان در حق آنان فرمود:

«النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق و أهل بیتی أمان لأهل الأرض من الاختلاف» (۳)؛

ستارگان، موجب امن و امان زمینیان از غرق شدن و هلاکت و اهل بیت من سبب مصونیت ساکنان زمین از اختلافند».

۸. جمعی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که از آن حضرت شنیده اند درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

«اللهم أنك تعلم أنني أحبهما فأحبهما و أحب من يحبهما» (۴)؛

خدایا! تو به خوبی از علاقه من به آن دو آگاهی، بنابراین آنان و دوستدارشان را مورد محبت خویش قرار داده.

۳. جایگاه امام حسین علیه السلام از دیدگاه معاصران

۱. عمر بن خطاب به امام حسین علیه السلام گفت: آن چه را می بینی، خدا آفریده و پس از آن شما را به ما ارزانی داشته (یعنی: هر چه در دنیا داریم از خدا داریم) (۵).

۲. عثمان بن عفان درباره امام حسن و امام حسین علیه السلام و عبد الله بن جعفر

ص: ۳۴

۱- (۱). جامع ترمذی ۵۴۱، مستدرک حاکم ۱۰۹/۳.

۲- (۲). حلیه الأولیاء ۳۰۶/۴.

۳- (۳). مستدرک حاکم ۱۴۹/۳.

۴- (۴). خصائص نسایی ۲۶/.

۵- (۵). الاصابه ۳۳۳/۱ و سند آن را صحیح دانسته است.

گفت: اینان در علم و دانش، گوی سبقت را از دیگران ربوده و به خیر و حکمت دست یافته اند (۱).

۳. ابو هریره می گوید: روزی حسین بن علی که عمّامه به سر نهاده بود بر ما وارد شد، پنداشتم پیامبر اکرم زنده شده است (۲).

امام حسین علیه السلام در تشییع جنازه ای شرکت جسته بود، خسته شد در بین راه نشست، ابو هریره با گوشه لباسش غبار کف پاهای آن حضرت را بر گرفت.

امام علیه السلام فرمود: ابو هریره! چرا چنین می کنی؟ در پاسخ گفت: مرا به خود واگذار، به خدا سوگند! اگر آن چه را من درباره ات می دانم، مردم می دانستند؛ شما را بر دوش خود بلند می کردند (۳).

۴. روزی عبد الله بن عباس برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام رکاب گرفت تا سوار شوند، از ناحیه برخی افراد مورد نکوهش قرار گرفت و به او گفته شد: سنّ شما از آن ها بیشتر است! ابن عباس گفت: این دو، فرزندان رسول خدا هستند، آیا سعادت نصیب من نشده که رکاب آن ها را بگیرم؟ (۴)

معاویه پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام به ابن عباس گفت: اکنون تو به سالاری قبیله ات درآمده ای. ابن عباس در پاسخ معاویه گفت: تا آن هنگام که ابو عبد الله الحسین زنده باشد، من کاره ای نیستم (۵).

۵. انس بن مالک - آن گاه که امام حسین علیه السلام را مشاهده کرده بود - گفت:

حسین علیه السلام بیش از همه به رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داشت (۶).

۶. زمانی که ابن زیاد در مجلس خود بر لب و دندان (سر بریده) ابا عبد الله

ص: ۳۵

۱- (۱). خصال/۱۳۶.

۲- (۲). بحار الانوار ۸۲/۱۰.

۳- (۳). تاریخ ابن عساکر ۳۲۲/۴.

۴- (۴). همان.

۵- (۵). حیاة الامام الحسین ۵۰۰/۲.

۶- (۶). اعیان الشیعه ۵۶۳/۱.

الحسین علیه السّلام چوب می نواخت، زید بن ارقم به او گفت: ابن زیاد! چوبت را از این لبان بردار، به خدایی که جز او معبودی نیست، با چشم خود دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله لبان مبارکش را بر این دو لب نهاده و آن ها را می بوسد. این را گفت و به گریه افتاد. ابن زیاد به او گفت: خدا چشمت را همواره بگریانند، اگر پیری فرتوت و بی خرد نبودی، تو را گردن می زدم. زید از مجلس ابن زیاد بیرون رفت و اظهار می داشت: ای مردم عرب! از امروز به بعد، به بردگی درآمدید! زیرا پسر فاطمه را به شهادت رساندید و پسر مرجانه را بر خود حاکمیت دادید! او شایستگانتان را از دم تیغ می گذراند و تبه کارانتان را زنده نگاه می دارد.

۷. ابو برزّه اسلمی وقتی دید زید با چوبدستی اش بر دندان های مبارک (سر بریده) امام حسین علیه السّلام می زند، زید را مورد اعتراض قرار داد و گفت:

زید! بر دندان های حسین چوب می زنی؟! چوب تو بر جایی می خورد که چه بسیار دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جا را غرق بوسه می ساخت. زید! روز قیامت وارد می شوی و شفیع تو ابن زیاد است، ولی حسین که وارد می شود، شفیع او محمد رسول خداست. (۱)

۸. وقتی معاویه به عبد الله بن جعفر گفت: تو سرور و بزرگ بنی هاشم هستی، عبد الله به او پاسخ داد: سروران و بزرگان بنی هاشم، حسن و حسین اند. (۲) عبد الله بن جعفر طی نامه ای به امام حسین اظهار داشت: اگر تو امروز از دنیا بروی، نور اسلام به خاموشی می گراید، زیرا تو رهبر هدایت یافتگان و سرور مؤمنان هستی. (۳)

ص: ۳۶

۱- (۱). الحسن و الحسین سبطا رسول الله ۱۹۸.

۲- (۲). الحسن بن علی، از کامل سلیمان ۱۷۳.

۳- (۳). البدایه و النهایه ۱۶۸/۸.

۹. مردی از عبد الله بن عمر پرسید: اگر در لباس کسی خون پشه یافت شود آیا می تواند با آن لباس نماز بخواند؟

عبد الله از او پرسید: اهل کجایی؟

گفت: از عراق.

فرزند عمر به اطرافیان خود گفت: به این شخص بنگرید! مسأله خون پشه را از من می پرسد، در صورتی که اینان خون فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به زمین ریختند و من از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هما ریحانتای من الدنيا»؛ حسن و حسین دو گل خوشبوی دنیای منند (۱).

۱۰. محمد بن حنفیه می گوید: دانش امام حسین علیه السلام از همه ما برتر، حلم و بردباری اش از همه فزونتر و از همه ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر بوده و پیشوایی آگاه به شمار می آمد... (۲).

۱۱. روزی امام حسین از کنار عبد الله پس عمرو عاص که در سایه خانه کعبه نشسته بود، گذارش افتاد. عبد الله به اطرافیانش گفت: این شخص مزبور محبوب ترین انسان ها نزد زمینیان و اهل آسمان است. (۳)

۱۲. عبد الله پسر عمرو عاص که امام حسین علیه السلام از کنارش عبور کرده بود درباره وی اظهار داشت: هر کس دوست دارد نظاره گر محبوب ترین انسان ها نزد زمینیان و اهل آسمان باشد، به فردی که از این جا عبور کرد بنگرد. (۴)

۱۳. آن گاه که یزید از پدرش معاویه خواست در پاسخ نامه ای که امام حسین علیه السلام به او فرستاده بود، نامه ای بنگارد و آن حضرت را در آن نامه تحقیر نماید، معاویه در پاسخ فرزند گفت: ممکن است من در صدد عیبجویی حسین

ص: ۳۷

۱- (۱). تاریخ ابن عساکر ۳۱۴/۴.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۴۰/۱۰.

۳- (۳). تاریخ ابن عساکر ۳۲۲/۴.

۴- (۴). بحار الانوار ۸۳/۱۰.

برآیم، ولی به خدا سوگند! هیچ گونه عیبی در او نمی بینم (۱).

۱۴. هنگامی که مروان حکم از ولید بن عتبه بن ابی سفیان (فرماندار مدینه) خواست امام حسین علیه السلام را در صورت بیعت نکردن به قتل برساند، در پاسخ او گفت: مروان! به خدا سوگند! اگر دنیا و آنچه را در آن است در اختیار داشته باشم، دوست ندارم دستم را به خون حسین آغشته سازم. سبحان الله! به جرم این که حسین گفت: بیعت نمی کنم او را بکشم؟! به خدا سوگند! پندار من این است هر که به روی حسین علیه السلام تیغ بکشد روز قیامت کفه میزان عملش سبک خواهد بود (۲).

۱۵. زمانی که ابن زیاد، قیس بن مسهر صیداوی، پیک امام حسین علیه السلام را دستگیر کرد به او فرمان داد بر فراز منبر رود و حسین علیه السلام و پدر بزرگوارش را دشنام دهد، وی بر منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای خدا، اظهار داشت:

مردم! حسین بن علی، بهترین آفریده خداست، او فرزند فاطمه دخت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و من پیک او به نزد شمایم من در منطقه «حاجر بطن ذی الرمه» از او جدا شده و نزد شما آمدم، سخن آن بزرگوار را بشنوید و از او اطاعت کنید و پس از این سخنان، عبید الله بن زیاد و پدرش را لعنت فرستاد و برای امیر مؤمنان علی علیه السلام و فرزندش حسین، رحمت و مغفرت مسئلت نمود. ابن زیاد دستور داد او را از بلندای کاخ به زیر افکنند و بدن پاکش قطعه قطعه شد (۳).

۱۶. یزید بن مسعود نهشلی (رحمه الله) در خطبه ای می گوید: حسین بن علی فرزند گرانمایه امیر مؤمنان و نواده ارجمند رسول خدا صلی الله علیه و آله و انسانی

ص: ۳۸

۱- (۱). اعیان الشیعه ۵۸۳/۱.

۲- (۲). البدایه و النهایه ۱۴۷/۸.

۳- (۳). همان ۱۶۸/۱۸.

شرافتمند دارای بینشی ژرف و برخوردار از فضیلتی وصف ناشدنی و علم و دانشی بیکران است. دارای سابقه ای درخشان و پرافتخار و در سنّ و سال باتجربه و کارآمدتر و خویشاوندی اش به پیامبر ناگسستنی تر و از هر کس دیگر به خلافت سزاوارتر است. نسبت به کودکان دلسوز و به بزرگان احترام قائل است. او پیشوای راستین مردمی است که خدا حجّت خود را به وسیله او بر آن ها تمام گردانید و اندرزهای خود را به وسیله او به آنان رسانده است (۱).

۱۷. عبد الله بن حرّ جعفی می گوید: هرگز کسی را از حسین علیه السلام زیباتر و چشم پر کن تر ندیدم (۲).

۱۸. ابراهیم نخعی گفته است: اگر در جمع قاتلان و کشندگان حسین بودم و سپس وارد بهشت می شدم، از نگریستن به چهره رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرم داشتم (۳).

۴. امام حسین علیه السلام در گذر قرن ها و نسل ها

۱. ربیع بن خثیم به برخی از کسانی که در به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام شرکت داشتند گفت: به خدا سوگند! برگزیدگانی را به شهادت رساندید که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن زمان حضور داشت دهانشان را غرق بوسه می ساخت و آنان را در دامانش می نشاند (۴).

۲. ابن سیرین می گوید: پس از یحیی بن زکریا، آسمان بر کسی جز حسین علیه السلام نگریست، وقتی امام حسین به شهادت رسید، آسمان تیره و تار شد به گونه ای که در روز ستاره ها پدیدار شدند و ستاره جوزاء (دو پیکر) هنگام

ص: ۳۹

۱- ((۱)). اعیان الشیعه ۵۹۰/۱.

۲- ((۲)). همان ۴/ق ۱۱۸/۱.

۳- ((۳)). الأصابه ۳۳۵/۱.

۴- ((۴)). بحار الانوار ۷۹/۱۰.

عصر دیده شد و از آسمان خاک سرخ فروریخت و هفت شبانه روز آسمان چونان خون بسته پدیدار گشت (۱).

۳. به گفته علی جلال حسینی: امام ابو عبد الله الحسین علیه السلام سرور پاک سرشت، فرزند دخت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و گل خوشبوی آن حضرت و فرزند امیر مؤمنان علی (کرم الله وجهه) است. وی از برجسته ترین مراتب مجد و شرف و کرامت خاندان نبوت برخوردار بود تمام فضایل و مکارم اخلاق و رفتار پسندیده را در خود گرد آورده بود. از همیّت بالا، شجاعتی فوق العاده کرم و بخششی زاید الوصف بهر مند بود. گنجینه علم و دانش به شمار می آمد، زبانی گویا داشت، به یاری حق می شتافت، به نهی از منکر می پرداخت و با ظلم و ستم مبارزه و در عین قدرتمندی متواضع و فروتن بود. عدالت خواهی، شکیبایی و بردباری، پاکدامنی، جوانمردی، ورع و تقوا و دیگر صفات از ویژگی های حسین محسوب می شد.

از سرشتی پاک، اندامی زیبا و نیکو، عقل و خردی برتر و توان جسمانی فراوانی برخوردار بود. اهتمام زیاد به انجام عبادات و کارهای نیک، نظیر نماز، حج، جهاد در راه خدا و نیکی و احسان به مردم را افزون بر آن صفات پسندیده، دارا بود. هرگاه در مدینه یا شهر دیگری حضور داشت، مردم آن سامان را از علم و دانش خویش بهره مندی می ساخت و با عمل خود آنان را به هدایت رهنمون می گشت. با اخلاق نکو و پسندیده اش در تهذیب مردم می کوشید و با سخنان رسا و بلیغ خود، در تربیت دیگران کوشا بود، در برابر فقرا و تهیدستان متواضع و فروتن بود. خلفا بدو ارج می نهادند. به یتیمان و

ص: ۴۰

محرومان یاری می رساند. حق مظلومان را از ستم پیشگان می ستاند و به پرستش خدای خویش می پرداخت و برای انجام حج بیست و پنج بار پیاده از مدینه رهسپار مکه شد.

حسین علیه السّلام در عصر خویش پیشوای هدایت یافتگان و نور زمین به شمار می آمد. سرگذشت زندگی آن بزرگ مرد با انوار فضائل و ویژگی های نیکش راهنمای رهپویان و پیروان اوست (۱).

۴. محمد رضا مصری می گوید: حسین، فرزند دخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوای هدایت یافتگان و امید اهل ایمان بود (۲).

۵. به گفته عمر رضا کحاله: حسین بن علی علیه السّلام در فقه و موقعیت و کرم و بخشش، بزرگ اهل عراق به شمار می آمد (۳).

۶. عبد الله علایی می گوید: در روایات مربوط به امام حسین علیه السّلام آمده است که: وی تصویر ترسیم یافته شمایل جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرتوی از عشق و محبت و علاقه درونی خود را در مورد حسین علیه السّلام ابراز می داشت، تا در فراسوی تصویرش، بدان معنا بخشد و پس از آن به حقیقتی تبدیل شود. همان گونه که از پیش با گفتن جمله «من از حسینم» انسانیتهی به جایگاه نبوت ارتقا یافت و با جمله «حسین از من است» نبوتی به پایه انسانیتهی هبوط نمود. درود بر حسین آن روز که دیده به جهان گشود (۴).

۷. عباس محمود عقاد می گوید: امام حسین علیه السّلام در هاله ای از نور برای

ص: ۴۱

۱- (۱). به کتاب وی «الحسین» ۶/۱ و نیز به مجمع الزوائد ۲۰۱/۹ و بحار الانوار ۱۹۳/۴۴ مراجعه شود.

۲- (۲). الحسن و الحسين سبطا رسول الله ۷۵.

۳- (۳). اعلام النساء ۲۸/۱.

۴- (۴). تاریخ الحسین ۲۲۶.

مردم نمودار گشت، دیدگان در برابر عظمت آن نور، خاشع گردید. آن بزرگوار به افتخاری نائل آمد که نظیرش را تاریخ عرب و غیرعرب و قدیم و جدید، سراغ نداشت. در جهان خاندانی نظیر خاندان حسین وجود ندارد که شهدایی به تعداد و قدرت و توان و یاد و نام آنان به جامعه تقدیم نماید. برای حسین علیه السّلام همین بس که در تاریخ این دنیا و طیّ صدها سال، تنها اوست که شهید و فرزند شهید و پدر شهیدان لقب یافته است (۱).

۸. عمر ابو نصر می گوید: این سرگذشت خاندانی از قریش است، که پرچم ایثار و از خودگذشتگی و شهادت و جوانمردی را از شرق تا غرب گیتی به دوش کشیدند؛ سرگذشتی که بخش های گوناگونش را با جوانانی تدوین نمود که مانند دیگر مردم نزیستند و چونان سایران نمردند؛ به این دلیل که خداوند، این گروه از آفریدگانش را با قرار دادن نبوّت و وحی و الهام در خانه هایشان، بر دیگران فضیلت و برتری بخشید. افزون بر این، بهره عبادت و پرستش افراد عادی را برای این خاندان، نخوانست بلکه آنان را برای آوارگی و شهادت و ارزش های والاّی چون امر به معروف و نهی از منکر ذخیره ساخت و بر آنان واجب ساخت که تا آخرین فرد دودمانش پرچمدار تقوا و خیر و صلاح باشند (۲).

۹. عبد الحفیظ ابو السعود می گوید: حسین علیه السّلام سببل مبارزه آزادگی و جان نثاری و شهادت در راه مکتب و آرمان و ذلّت ناپذیری در برابر جور و ستم و طغیان حاکمان ستم پیشه، تلقی می شد (۳).

۱۰. به گفته احمد حسن لطفی: مرگی که مورد نظر امام حسین علیه السّلام بود از

ص: ۴۲

۱- (۱). ابو الشهداء الحسین بن علی ع ۱۵۰ چاپ نجف، مطبعه الغری الحدیثه.

۲- (۲). آل محمّد فی کربلا ۳۰.

۳- (۳). سبطا رسول الله الحسن و الحسین ۱۸۸.

نگاه وی برجسته ترین الگوی زندگی به شمار می آمد، زیرا چنین مرگی راه رسیدن به وصال معبودی محسوب می شد که آغاز و فرجام همه چیز از آن سرچشمه گرفته و راه پیروزی و جاودانگی به شمار می آمد. حسین بن علی علیه السلام بزرگترین قهرمانی بود که با مرگ، بر مرگ پیروز شد (۱).

ص: ۴۳

۱- (۱). الشہید الخالد الحسین بن علی / ۴۷.

جلوه هایی از شخصیت امام حسین علیه السلام

امام حسین بن علی علیه السلام در خانواده ای که محل فرود فرشتگان و جایگاه نزول قرآن و در سرزمین پاکی که همواره روز و شب با خدا ارتباطی ناگسستنی داشت، دیده به جهان گشود. با انفاس پاکش آیات قرآنی را که در تمام ساعات شب و روز تلاوت می شد، زمزمه می کرد. در جمع شخصیت های والا و ارجمندی که با آیات و نشانه های الهی شکوه و عظمت یافته بودند، بالنده شد و از سرچشمه زلال رسالت، طعم گوارای ارتباط با آفریدگار خویش را چشید.

ساختار شخصیتش را پیامبر رحمت با فضایل اخلاقی وافر و روح بلند خود، بنا نهاد.

بنابراین، حسین علیه السلام نمایی از رسول خدا میان امت او به شمار آمده و در جمع آنان بر مبنای دستورات قرآن حرکت می کرد و با اندیشه ای برخاسته از رسالت، سخن می گفت و در جهت تبیین فضایل اخلاقی از جد بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله الگو می گرفت و امور مردم را رهبری و هدایت و از ارشاد و پند و موعظه و یاری آنان، غفلت نمی ورزید و از خویشان نمونه ای زنده و گویا آن گونه که رسالت و پیامبر انتظار داشتند ارائه داد. او نور روشنی بخشی بود که گمراهان در پرتو آن هدایت می یافتند و سرچشمه ای زلال برای شیفتگانش و پشتوانه استوار مؤمنان و حجت و برهان مورد اعتماد شایستگان

تلقى می شد و در کشاکش اختلافات مسلمانان، سخنش فصل الخطاب بود و به نزاع پایان می داد. شمشیر عدالتی بود که برای خدا به خشم می آمد و برای رضای خدا می خروشید و آن گاه که حضرتش دست به قیام زد، مشعل فروزان رسالت الهی را که جدّ بزرگوارش نبی اکرم صلی الله علیه و آله با خود داشت، در دست و از دین و رسالت بزرگ پیامبر خدا، دفاع می نمود.

با نگرشی ژرف در شخصیت بی مانند امام حسین علیه السلام ویژگی هایی را بدین شرح درمی یابیم:

۱. فروتنی

فروتنی و تواضع و دوری از خودپسندی جزء سرشت امام حسین علیه السلام بود.

او شخصیتی والاتبار و پر ارج و مقام و نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جایگاه ویژه ای برخوردار بود. آن بزرگوار خود میان مردم می زیست و از زندگی در کنار مستمندان عار نداشت و خود را از ضعفها و بیچارگان برتر نمی شمرد و بر کسی تکبر نمی فروخت. از جدّ بزرگوارش نبی اکرم صلی الله علیه و آله که مایه رحمت، برای جهانیان بود، پیروی می کرد و با این گونه رفتار تنها رضای خدا و تهذیب و تربیت مسلمانان را در نظر داشت. موارد زیادی از آن حضرت نقل شده که با سایر مسلمانان در کمال فروتنی همگرایی داشته و بدین وسیله سماحت و گذشت رسالت و مهربانی و خیرخواهی شخصیت ارزشمند خویش را به منصبه ظهور گذاشت، از جمله: روزی از کنار عده ای مستمند که پاره هایی از نان خشک روی پارچه ریخته و می خوردند عبور نمود بر آنان سلام کرد، آن جمع وی را برای خوردن از غذایشان دعوت کردند، حضرت در کنار آنان نشست و فرمود: اگر این نان ها عنوان صدقه نداشت، همراه با شما از آن ها

می خوردم. سپس اظهار داشت: اکنون به پا خیزید به خانه من بیایید. وقتی وارد بر آن حضرت شدند به آنان غذایی مناسب خورانید و بر اندامشان لباس پوشاند و دستور داد به هریک چند درهم هدیه دهند.

نقل شده روزی حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام به مستمندان موجود در صفه (جایگاه ویژه مهاجران اولیه در مسجد پیامبر) در حالی که مشغول غذا خوردن بودند گذارش افتاد، عرضه داشتند: بفرمایید نهار. حضرت فرمود:

خداوند متکبران را دوست ندارد، نزد آنان نشست و همراه با آن ها غذا تناول کرد و سپس به آنان فرمود: اکنون که من دعوت شما را پذیرا شدم، شما نیز دعوت مرا بپذیرید. آنان نیز پذیرفته و آن جمع را به منزل خویش برد و به همسرش فرمود: هر اندازه پول پس انداز کرده ای بیاور تا بین این افراد تقسیم کنم (۱).

۲. بردباری و گذشت

امام حسین علیه السلام تربیت یافته مکتب نبوت بود و روح بلند جد بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در کالبد داشت؛ روح با عظمتی که (در فتح مکه) از تمام کسانی که با او در ستیز بوده و بر ضد رسالت اسلام قیام کرده بودند، گذشت و مورد عفو و بخشش قرار داد، قلب پر مهر رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرای همه مردم بود، وی به ارشاد و هدایت آنان سخت علاقمند بود و در این راستا از ناسزاگویی افراد نادان نسبت به خویش خرده نمی گرفت و چشم پوشی می کرد و تنها رضای خدا، وی را به این کار و می داشت. گناهکاران را به خود نزدیک

ص: ۴۷

۱- (۱). اعیان الشیعه ۵۸۰/۱، تاریخ ابن عساکر، در حالات امام حسین علیه السلام حدیث ۱۹۶، تفسیر برهان ۳۶۳/۲.

می ساخت و به آنان اطمینان داده و بذر امید به رحمت الهی را در دلشان می کاشت. هیچ گاه کسی را که به وی ناسزا روا می داشت به ناسزا پاسخ نمی داد بلکه با او مهربانی می کرد و به راه راست رهنمون می شد و از گمراهی نجات و رهایی اش می بخشید.

از ابا عبد الله الحسین علیه السلام روایت شده که فرمود:

اگر فردی در این گوش به من ناسزا بگوید- و اشاره به گوش راست خود کرد- و در گوش چپم از من پوزش بخواهد، عذرش را خواهم پذیرفت، زیرا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برایم نقل کرد که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که می فرمود: آن کس که پوزش فردی را چه به حق سخن بگوید چه به غیر حق، پذیرا نشود، بر حوض کوثر وارد نخواهد شد. (۱)

نیز روایت شده یکی از غلامان حضرت خیانتی مرتکب شد که سزاوار کیفر بود، حضرت دستور تنبیه او را صادر کرد، غلام به پا خاست و عرضه داشت: مولای من! (به فرموده قرآن) وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ؛ آنان که خشم خود را فرو می برند.

امام علیه السلام فرمود: دست از او بردارید.

غلام بار دیگر عرض کرد: سرور! وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ؛ آنان که از گناه و لغزش دیگران درمی گذرند.

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: از جرمت گذشتم.

بار سوم غلام عرضه داشت: مولای جان! وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

امام علیه السلام فرمود: تو در راه خدا آزادی و مستمری ات را دو چندان خواهم داد. (۲)

ص: ۴۸

۱- (۱). احقاق الحق ۴۳۱/۱۱.

۲- (۲). کشف النعمه ۳۱/۲، فصول المهمه ابن صباغ ۱۶۸ با اختلافی اندک، اعیان الشیعه ۵۳/۴.

با روح بزرگ و والایی که امام حسین علیه السلام از آن برخوردار بود و به یاری نیازمندان می شتافت و به زنان بی سرپرست و یتیمان رسیدگی می کرد. آنان را که حضورش شرفیاب می شدند، شاد و مسرور می ساخت و نیاز نیازمندان را بی آن که فرصت درخواست نیاز بدانان دهد، تا احساس خواری و ذلت کنند، برآورده می ساخت. رحم و شفقت او پایانی نداشت. هرگاه اموالی به دستش می رسید آن را میان نیازمندان تقسیم می کرد و این خود، از ویژگی های انسان های سخاوتمند و بخشنده و سرشت و خوی افراد کریم و دریا دل و نشان انسان های باگذشت است.

امام حسین علیه السلام در تاریکی و ظلمت شب، انبانی پر از غذا همراه با پول به خانه های زنان بی سرپرست و یتیمان می برد، به گونه ای که حتی معاویه بن ابی سفیان بدین سخاوت و بخشش اعتراف کرد. او وقتی مقداری هدایا به برخی از سران و شخصیت ها فرستاد گفت: حسین [بن علی] بخشش خود را نخست از یتیمانی که پدرانشان را در جنگ صفین در سپاه پدرش [علی] از دست داده اند، آغاز می کند و اگر چیزی اضافه آمد با آن شتر، نحر کرده و مردم را اطعام می کند و به آنان شیر می نوشاند. (۱)

در موردی سرشار از محبت و انسائیت و مهربانی، در ازای یک تهنیت، بنده ای را آزاد ساخت. انس روایت کرده و می گوید: نزد امام حسین علیه السلام شرفیاب بودم، کنیزکی که دسته گلی در دست داشت بر آن حضرت وارد شد و

ص: ۴۹

آن را به امام هدیه کرد حضرت بدو فرمود: تو در راه خدا آزادی.

انس از دیدن این جریان مبهوت شد و به حضرت عرضه داشت: [اماما!] کنیزکی را تنها در قبال دسته گلی که به شما هدیه نمود آزاد کردی؟

حضرت در پاسخ وی فرمود:

«كَذَا ادبنا الله، قال تبارك و تعالی: وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ، فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا وَ كَانَ أَحْسَنَ مِنْهَا عِتْقُهَا»؛ (۱)

خدای متعال ما را چنین تربیت کرده آن جا که فرموده: هرگاه به شما تحیتی گفته شود، بهتر از آن را به صاحبش برگردانید و یا به همان گونه پاسخ گوئید دهید اینک هدیه بهتر از دسته گل، آزادی این کنیزک است.

از دیگر موارد بخشش و گذشت امام علیه السّلام پرداختن بدهی اسامه بن زید و رفع نگرانی وی را می توان نام برد که این حالت به هنگام بیماری اش بر او عارض شده بود (۲) با این که اسامه در صف مخالفان پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السّلام قرار داشت.

روزی فرد نیازمندی به در خانه امام حسین علیه السّلام آمد و این اشعار را زمزمه کرد:

آن کس که امیدش تو باشی و حلقه در خانه ات را بکوبد، مایوس بر نخواهد گشت، تو بخشنده و مورد اعتمادی و پدر بزرگوارت، فاسقان را به دوزخ می فرستاد. (۳)

ص: ۵۰

۱- (۱). كشف الغمه ۳۱/۲، فصول المهمه ۱۶۷.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۸۹/۴۴، مناقب آل ابو طالب ۶۵/۴.

۳- (۳). لم یخب الآن من رجاك و من حرک من دون بابك الحلقه أنت جواد أنت معتمد ابوك قد كان قاتل الفسقه

امام حسین علیه السلام پس از شنیدن صدای فقیر، شتابان نزد او آمد و به مجرد مشاهده آثار فقر و تنگدستی در چهره او، قنبر غلام خویش را صدا زد و پرسید: چقدر خرجی داریم؟

عرضه داشت: همان دو بیست درهمی که فرمودی آن را میان اعضای خانواده ات توزیع کنم.

امام علیه السلام فرمود: آن ها را بیاور، زیرا اکنون کسی که از خانواده ام بدین پول نیازمندتر است، به در خانه ما آمده است. حضرت آن مقدار پول را از قنبر گرفت و به فقیر داد و از او پوزش خواست و فرمود:

این مبلغ ناچیز را بگیر و من از تو پوزش می خواهم و مطمئن باش که تو را دوست می دارم و به تو مهر می ورزم. اگر در آینده زندگی توان و تمکنی باشد، باران بخشش ها بر تو فرود خواهد بارید، اما چه باید کرد که روزگار، تغییرپذیر و ناپایدار و دست ما از مال دنیا تهی است.

عرب مستمند، پول را گرفت و از آن حضرت سپاسگزاری و در حقش دعای خیر نمود و در مدح وی این اشعار را خواند:

پاکیزگانی پاکدامن که هر کجا از آنان یاد شود، بر آن ها صلوات و درود فرستاده می شود. تنها شما هستید که از همه برترید و علم و دانش کتاب و سوره هایی که فرود آمده در نزد شماست، هر کس به هنگام تعیین نسب و نژاد، علوی تبار نباشد در میان همه مردم از هیچ گونه سند افتخاری برخوردار نیست. (۱)

ص: ۵۱

۱- (۱). تاریخ ابن عساکر ۳۲۳/۴، مناقب ابن شهر آشوب ۶۵/۴.

انسان آن گاه که به مطالعهٔ صفحهٔ درخشان تاریخ دلاور مردی و شجاعت شخصیتی چون امام حسین علیه السلام می پردازد از توصیف و سخن گفتن در این زمینه، عاجز و ناتوان است. وی شجاعت را از پدرانیش به ارث برده و بر آن شیوه تربیت یافته و بالنده گشته بود و ریشه در اصل آن داشت. سرور آزادگان سخن حق را شجاعانه بیان می داشت و قهرمانانه از آن دفاع می کرد و این شیوه را از جدِّ عظیم الشان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به میراث برده بود؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر سرسخت ترین قدرت های شرک و بت پرستی، پایدار ماند و با آرمان و عقیده و ایمان و مبارزهٔ در راه خدای متعال بر آنان پیروز گشت.

امام حسین علیه السلام در کنار پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السلام قرار گرفت تا یک بار دیگر به اسلام حاکمیت بخشد و امت را در مسیر دعوت خالصانه اش، برانگیزاند و با گفتار و رفتار و قدرت سلاح، با قدرت های فریبکار و منحرف بستیزد تا حق را به جایگاه اصلی اش باز گرداند.

وی در کنار برادر ارجمندش امام مجتبی علیه السلام نیز چونان دلاور مردان از خود گذشته حضور داشت تا در جهت آرامش و امتیّت مسلمانان و رهایی بخشیدن جمع برگزیدهٔ با ایمانی که به دستورات رسالت اسلامی تمسک جسته بودند از چنگ ددصفتان، دست به تلاش و فعالیت بزند.

آن گاه که انبوه مسلمانان در برابر شوکت و قدرت و فریبکاری مزدوران معاویه و جریانی که برای مخدوش ساختن آیین راستین الهی آن را رهبری می کرد، دست از یاری دین خود برداشتند. امام حسین علیه السلام هم چنان پایدار و مقاوم ایستاد و از هیچ تهدیدی نهراسید و از فرجام دردناکی که در نتیجهٔ

قیامش برای اصلاحگری و احیای رسالت جد بزرگوارش نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ایستادگی در برابر ستم و تباهی، در افق نمودار بود، بیمی به خود راه نداد.

بدین ترتیب، درحالی که تسلیم فرمان خدا بود و در جلب رضایتش می کوشید، قیام خودش را آغاز نمود و اینک هم اوست که در پاسخ حرّ بن یزید ریاحی که به او می گوید: [ای حسین!] تو را به خدا! در حفظ جانت بکوش. گواهی می دهم اگر دست به شمشیر ببری قطعاً کشته خواهی شد و اگر کشته شوی به هلاکت خواهی رسید، می فرماید:

«أبا لموت تخوفني؟ و هل يعدوا بكم الخطب أن تقتلوني؟ ما ادري ما اقول لك؟ و لكن اقول كما قال اخو الأوس لابن عمّه»؛

آیا مرا از مرگ می ترسانی آیا کاری بالاتر از کشتن من نیز از شما برمی آید؟ نمی دانم در پاسخت چه گویم؟ ولی تنها مطلبی را به تو می گویم که آن برادر اوسی به پسر عمویش گفت:

راه خود را ادامه خواهم داد و مرگ بر جوانمردان خیراندیشی که با اعتقاد به اسلام، دست به پیکار زنند، ننگ و عار نیست. با جان خویش، مردان نیک خصال و شایسته ای را همراهی کرد و با تبهکاران به مخالفت برخاست و از مجرمان فاصله گرفت. بنابراین، اگر زنده بمانم، نادم و پشیمان نیستم و اگر در این مسیر کشته شوم، نکوهیده نخواهم شد ولی تو را زندگی همراه با ذلت و خواری بس است. (۱)

پایمردی حسین علیه السلام در روز عاشورا، عقل و اندیشه ها را مات و مبهوت ساخت و حتی آن زمان که بی کس و یاور ماند در برابر دشوارترین مصیبت ها خم به ابرو نیاورد و چون کوهی استوار ایستاد و به گواهی دشمنانش با این که بدن نازنینش زخم های فراوانی برداشته بود، لیکن به جهت

ص: ۵۳

هیبت و عظمتش، دشمن جرأت نزدیک شدن به او را نداشت.

حمید بن مسلم [از شاهدان صحنه عاشورا] می گوید: به خدا سوگند! هیچ گاه ندیده بودم انسانی که از هر سو مورد حمله قرار گرفته و فرزندان و اعضای خاندان و یارانش کشته شده اند، مانند حسین این چنین استوار و پابرجا، بی پروا و نترس به نبرد پردازد. هرگاه نیروی پیاده دشمن بر او یورش می برد میان آنان شمشیر می نهاد و از چپ و راست نظیر بزغاله هایی که گرگ بر آن ها حمله ور شده، آنان را پراکنده می ساخت.

۵. ذلت ناپذیری

تابناک ترین و کامل ترین چهره مسلمانان پر خروش و انقلابی، در ذلت ناپذیری حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام و ناشکیبایی و عدم سکوت او در برابر ظلم و ستم و بیداد، متجلی گشت. امام حسین علیه السلام بدین وسیله، سنت ذلت ناپذیری و از خود گذشتگی در راه آرمان و عقیده را برای نسل های بعد به یادگار نهاد. آن چنان موضعی الهی و با عظمت اتخاذ کرد که وجدان امت را به لرزه در آورد و به ترغیب آنان پرداخت تا با خواری و ذلت جان ندهند و با گفتن این سخن، از بیعت نمودن با آزاد شده فرزند آزاد شده، یزید بن معاویه سر بر تافت: «إِنَّ مِثْلِي لَا يَبِيعُ مِثْلَهُ»؛ شخصی مانند من با فردی نظیر یزید، دست بیعت نخواهد داد.

امام علیه السلام این گونه ذلت ناپذیری را آن گاه که با برادرش محمد حنفیه به صراحت سخن می گوید، با این عبارت تجسم می بخشد: «یا أخی! و الله لو لم یکن

فی الدنيا ملجأ و لا مأوی لما بايعت يزيد بن معاويه؛^(۱) برادر! به خدا سوگند! حتی اگر در دنیا جا و پناهی نیابم، هرگز با يزيد بن معاويه بيعت نخواهم کرد.

با این که شیطان بر وجدان انسان ها سیطره یافته و آن ها را به گونه ای میرانده بود که حاضر بودند به ذلت پذیری تن در دهند ولی امام حسین علیه السلام در برابر سپاهیان تبهکار و ستم پیشه اموی هم چنان پر خروش ایستاد و فرمود:

«لا و الله لا اعطيكم بيدي اعطاء الذليل و لا أفز فرار العبيد، إنني عدت بربي و ربكم أن ترجمون»؛^(۲)

به خدا سوگند! چون افراد خوار و ذلیل به شما دست بيعت نخواهم داد و مانند بردگان، اهل فرار نیستم، از این که مرا متهم سازید به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم.

سخنان امام ابا عبد الله الحسين عليه السلام حاکی از برجسته ترین موقعیت انسان پایبند به اصول و ارزش های دینی و حاملان رسالت، به شمار می آمد، چنان که از مجد و عظمت و اعتماد به نفس آن بزرگوار پرده برمی داشت، آن جا که فرمود:

«ألا و إنّ الدعى بن الدعى قد ركز بين اثنتين بين السله و الذله، هيهات منا الذله، يأبى الله ذلك و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حميه و نفوس ايئه من أن تؤثر طاعه اللئام على مصارع الكرام»؛^(۳)

به هوش باشید! این شخص فرومایه فرزند فرومایه (ابن زیاد) مرا بین دو راه، یکی پذیرش شمشیر و دیگری ذلت پذیری، قرار داده است، ولی هیئات که ما زیر بار

ص: ۵۵

۱- (۱). فتوح ابن اعثم ۲۳/۵، مقتل خوارزمی ۱/۱۸۸، بحار الانوار ۳۲۹/۴۴.

۲- (۲). مقتل مقرر/ ۲۸۰، تاریخ طبری ۲۳۰/۴، اعلام الوری ۴۵۹/۱، اعیان الشیعه ۶۰۲/۱.

۳- (۳). اعیان الشیعه ۶۰۳/۱، احتجاج ۲۴/۲، مقتل خوارزمی ۶/۲.

ذلت رویم، زیرا خدا و رسولش و مؤمنان، چنین ذلت پذیری را ناروا می دانند، دامان پاک مادران و مجد و عظمت خانوادگی و همت های والا و غیرت و جوانمردی، هرگز اجازه نمی دهد اطاعت از فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم».

امام حسین علیه السلام راه و رسم ذلت ناپذیری در چنین موقعیت ها و از خود گذشتگی در راه مکتب و رسالت را، این گونه به انسان ها آموخت.

۶. صراحت لهجه و بی پروایی

قیام و نهضت امام حسین علیه السلام آتش فشانی بود که در تاریخ رسالت اسلامی منفجر گشت و به زلزله سهمگینی می ماند که وجدان و اماندگان از یاری حق را بیدار ساخت و سخن زینبده ای بود که همه فاداران به آرمان و رسالت اسلامی را به تلاش جهت تشکیل جامعه ای شایسته و منطبق با اراده خدای متعال و رسول گرامی اش فرا خواند.

امام حسین علیه السلام در جهت آشکار ساختن راه های انحرافی و طریق صحیح به مسلمانان، از شیوه ای استفاده کرد که با صراحت و بی پرده با آنان سخن گوید و اینک هم اوست که در کمال بی پروایی در برابر حاکم ستم پیشه زمان خویش می ایستد و به او هشدار می دهد تا وی را از ادامه طغیان و سرکشی و فساد و تباهی اش بازدارد... و نامه هایش به معاویه به وضوح و عاری از هر گونه آمیختگی، گویای این حقیقت است. حضرت در آن نامه ها معاویه را بیم می دهد و از ادامه جور و ستمش به وی هشدار می دهد و میزان گمراهی و

فسادش را برای مردم فاش می سازد. (۱)

امام در کمال صراحت و قدرت، بیعت با یزید بن معاویه را مردود و این موضوع را به روشنی برای ولید بن عتبه فرماندار یزید بر مدینه بیان کرد و فرمود:

ما اهل بیت و خاندان نبوت و جایگاه رسالت و محل آمدوشد فرشتگان و خاستگاه رحمتیم، خداوند اسلام را از خاندان ما آغاز و تا پایان نیز همگام با ما خاندان به پیش خواهد برد و یزید فردی فاسق و فاجر، باده نوش و قاتل بیگناهان است و آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود و شخصی مانند من هیچ گاه با او دست بیعت نخواهد داد. (۲)

امام علیه السلام با یاران و کسانی که با او اعلان یاری نموده بودند نیز کاملاً به صراحت سخن گفت: وی در مسیر حرکت به سمت کوفه که خبر شهادت مسلم بن عقیل و دست برداشتن مردم از یاری خود را دریافت نمود به گروهی از آنان که به امید عافیت طلبی، حضرت را همراهی می کردند، فرمود:

[خبر رسیده] که پیروان ما دست از یاری مان برداشته اند اکنون هریک از شما دوست داشته باشد می تواند بی آن که مانعی بر سر راهش باشد، به دیار خود باز گردد و من بیعتم را از آنان برداشتم. (۳)

[با پایان یافتن سخنان حضرت] افراد حریص و آزمند و سست ایمان، پراکنده شده و تنها مجموعه ای از نیک خصالان اهل بیت و یاران باوفایش باقی ماندند، امام حسین علیه السلام با وجود یاران اندکش هیچ گاه برای گردآوری

ص: ۵۷

۱- (۱). الامامه و السياسة ۱/۱۸۹ و ۱۹۵.

۲- (۲). فتوح ابن اعثم ۵/۱۴، مقتل خوارزمی ۱/۱۸۴، بحار الانوار ۴۴/۳۲۵.

۳- (۳). ارشاد شیخ مفید ۲/۷۵، تاریخ طبری ۳/۳۰۳، البدایه و النهایه ۸/۱۸۲، بحار الانوار ۴۴/۳۷۴.

نیرو، به حيله بازی و تملق متوسل نشد.

پیش از در گرفتن جنگ، به تمام یاران وفادار همراهش، رخصت بازگشت داد و فرمود:

من یارانی بهتر از شما و خاندانی عادل تر و برتر از اهل بیت خویش سراغ ندارم.

خداوند از ناحیه من به شما پاداش خیر عنایت کند. اینک شب فرارسیده به پا خیزید و از این موقعیت استفاده کنید (اگر شرم دارید) هر یک می توانید دست یکی از دوستان خود و یا یکی از برادران مرا بگیرید و در تاریکی این شب پراکنده شوید و مرا با این مردم ستم پیشه تنها بگذارید؛ زیرا آنان در پی کسی غیر از من نیستند و اگر به من دست یابند و قادر بر ریختن خونم باشند در پی شما نخواهند آمد. (۱)

واقعیت این است که اگر کسی جزئیات قیام و نهضت سید الشهداء علیه السلام را مورد مطالعه قرار دهد در تمام سخنان و رفتار امام، در تمامی ابعاد نهضت مبارکش به صدق و راستی و صراحت و بی پروایی آن بزرگوار پی خواهد برد.

۷. عبادت و تقوا

اشاره

در هیچ یک از لحظات و سکنتات، ارتباط قلبی امام حسین علیه السلام با حضرت حق قطع نگردید و این رابطه را با پرستش خدای خویش تبلور می بخشید و پیوند خود را با آفریدگار با عظمت مستحکم می ساخت و ایثار و از خود گذشتگی را با اطاعت الهی گره می زد و خود را در ذات مقدس پروردگار و در جهت رضای او فانی می ساخت و عبادتش نتیجه شناخت حقیقی اش از خدای متعال تلقی می شد.

ص: ۵۸

۱- (۱). فتوح ۱۰۵/۵، تاریخ طبری ۳/۳۱۵، اعیان الشیعه ۱/۶۰۰.

نگاهی به دعای سرور آزادگان در روز عرفه ژرفای این شناخت و ارتباط قوی آن حضرت با ذات باری تعالی را به خوبی روشن می سازد که به فرازهایی از این دعای ارزشمند اشاره می شود. امام علیه السلام در پیشگاه خدا چنین عرضه می دارد:

چگونه با چیزی بر وجود تو دلیل آورند که خودش در هستی نیازمند توست؟! آیا چیزی غیر از تو می تواند پایدارتر از تو باشد تا وسیله ظهورت گردد؟!!

کی نهان بوده ای که نیازمند دلیل و برهانی باشی تا بر تو دلالت کند؟!!

کی دور بوده ای تا آثار، آن ها را به تو برساند؟!!

کور باد چشمی که تو را مراقب خود نبیند و معامله بنده ای که بهره ای از دوستی ات به او نداده ای، زیانبار باد...

خدایا! خواری و ذلتم در برابرت آشکار است و چگونگی حالم بر تو پوشیده نیست، راه رسیدن به تو را از خودت خواستارم و به وسیله خودت بر وجودت دلیل اقامه می کنم، با نور خویش مرا به سوی خودت رهنمون شو و به تصدیق بندگی در پیشگاهت، برپایم دار...

تو آن خدایی که انوار معرفت را در دل دوستانت پرتو افکن ساختی تا تو را شناختند و یگانه ات دانستند.

تو خدایی هستی که محبت دیگران را از دل علاقه مندانند زدودی تا جز تو به کسی محبت نوزند و به دیگران پناه نبرند، آن گاه که عوالم هستی آنان را وحشت زده ساخت، تو یار و همدمشان بودی...

آن کس که تو را نیافت، چه یافت؟ و آن که تو را یافت چه نیافت؟ آن کس که دیگری را به جای تو بیسندد نومید و محروم گشته است و آن کس که روی درخواست از تو برگرداند، در زیانکاری گرفتار آمده است.

ای کسی که به دوستانش شیرینی و حلاوت انس و همدمی را چشانند تا تنها در

برابر او به تملق ایستاده اند.

ای آن که اولیاء و دوستان را به جامه های هیبت خویش آراست تا در حضورش، عذرخواه آیند و آمرزش بخواهند. (۱)

نشانه های شدت ترس و بیم امام حسین علیه السلام از خداوند در سیمای تابناکش پدیدار بود به گونه ای که به وی گفته شد: شما از خدای خود چه بسیار بیمناکید! در پاسخ فرمود:

«لا یأمن یوم القیامه الا من خاف من الله فی الدنیا» (۲)؛

در روز قیامت کسی مصون از عذاب الهی است که در دنیا از خدا ترسیده باشد.

عبادت امام علیه السلام

عبادت و پرستش خدا برای خاندان نبوت، هستی و زندگی به شمار می آمد و از مناجات و نیایش به درگاه خدا لذت می بردند. شب و روز نهان و آشکار همواره به عبادت می پرداختند و امام حسین علیه السلام نیز یکی از استوانه های این خاندان پاک به شمار می آمد. وی در پیشگاه خدای قادر توانا چونان عارفی به یقین رسیده و اندیشمندی پرستشگر، می ایستاد و هرگاه وضو می گرفت، رنگ از رخسار مبارکش می پرید و بندبند اعضایش به لرزه درمی آمد، سبب آن را از حضرت جویا شدند؛ در پاسخ فرمود:

کسی که در پیشگاه خدای توانا ایستاده حق دارد رنگ چهره اش به زردی گراید و اعضای بدنش به لرزه درآید. (۳)

بر ادای نماز در سخت ترین شرایط، پافشاری داشت، به گونه ای که نماز

ص: ۶۰

۱- (۱). المنتخب الحسنی للأدعیه و الزیارات/ ۹۲۴-۹۲۵.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۹۰/۴۴.

۳- (۳). جامع الأخبار ۷۶، احقاق الحق ۴۲۲/۱۱.

ظهر روز دهم محرم (عاشورا) را در اوج نبرد با سپاهیان دشمن که از هر سو وی را در محاصره داشتند و وجود نازنینش را آماج تیر ساخته بودند، به جا آورد. (۱)

امام علیه السلام در کمال فروتنی در پیشگاه خدای عزّ و جلّ رهسپار بیت الله الحرام می شد تا با خشوع و خشوع تمام مناسک حج را به جای آورد، تا آنجا که بیست و پنج بار پیاده حج انجام داد (۲).

حالات خضوع و خشوع او در موسم حج در عرفات و نیایش طولانی حضرت با پروردگار خویش که در دامنه کوه به حال ایستاده انجام پذیرفت و مردم گرد او حلقه زده بودند، میان محدثان شیعه و طبقات گوناگون آنان مشهور است.

ابا عبد الله الحسین علیه السلام در حق مردم نیکی و احسان و انفاق فراوان داشت، روایت شده آن بزرگوار قطعه ای زمین به ضمیمه اشیاء دیگری به ارث برد و قبل از تحویل گرفتن، همه را صدقه داد وی در تاریکی شب برای فقرا و مستمندان مدینه مواد خوراکی به دوش می کشید و جز پاداش الهی و تقرب به پیشگاهش مزدی درخواست نمی کرد (۳).

ص: ۶۱

۱- (۱). ینابیع الموده/ ۴۱۰، مقتل خوارزمی ۱۷/۲.

۲- (۲). سیر اعلام النبلاء ۱۹۳/۳، مجمع الزوائد ۲۰۱/۹.

۳- (۳). حیاة الامام الحسین ۱۳۵/۱.

بخش نخست زندگی نامه اجمالی بخش دوم مراحل زندگی امام حسین علیه السلام بخش سوم از ولادت تا امامت

ص: ۶۳

اشاره

زندگی نامه اجمالی

وی حضرت ابی عبد الله الحسین فرزند علی بن ابی طالب علیهما السلام سومین پیشوای اهل بیت، دومین نواده نبی اکرم صلی الله علیه و آله، سرور جوانان اهل بهشت و گل خوشبوی رسول خدا، پنجمین درّ گرانمایه اهل کساء و سالار شهیدان و مادر مکرمه اش فاطمه زهرا علیهما السلام دخت پیامبر خدا حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است.

تاریخ ولادت

بیشتر تاریخ نگاران بر این تأکید دارند که وجود مقدس امام حسین علیه السلام سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه دیده به جهان گشود (۱) و برخی از آنان، ولادت باشکوه آن حضرت را سال سوم هجری دانسته اند (۲).

رؤیای امّ ایمن

رسول خدا صلی الله علیه و آله رؤیای جناب امّ ایمن را - که در خواب دیده بود پاره ای از بدن پیامبر در خانه اش افتاده و در پی آن وحشت زده شده بود - به ولادت

ص: ۶۵

۱- (۱). تاریخ ابن عساکر ۳۱۳/۱۴ و مقاتل الطالبین ۷۸ و مجمع الزوائد ۱۹۴/۹ و اسد الغابه ۱۸/۲ و ارشاد ۱۸.

۲- (۲). اصول کافی ۴۳۶/۱، استیعاب چاپ شده در حاشیة الاصابه ۳۷۷/۱.

امام حسین تعبیر فرمود که در خردسالی برای شیر دادن وارد خانه او خواهد شد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: همسایگان امّ ایمن نزد رسول خدا شرفیاب شده و به او عرضه داشتند: ای رسول خدا! امّ ایمن شب گذشته از شدت گریه نخوابید و تا صبح همواره می گریست، رسول اکرم صلی الله علیه و آله کسی را نزد ام ایمن فرستاد. وی خدمت پیامبر رسید، حضرت ماجرا را از او جویا شد و بدو فرمود:

ام ایمن! خدا چشمت را نگریاند، همسایگانت نزد من آمده و به من اطلاع دادند که شما دیشب را تمام گریه می کرده ای. خدا چشمت را نگریاند، سبب گریه ات چه بوده؟

عرض کرد: ای رسول خدا! رؤیایی بس بزرگ و ترسناک دیدم، از این رو، دیشب را پیوسته گریستم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ماجرای خوابت را برای رسول خدا بازگو کن که خدا و رسولش از تعبیر آن آگاه ترند. امّ ایمن عرضه داشت: بیان آن برایم دشوار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: رؤیا همان گونه که دیده می شود، نیست. بنابراین آن را برای پیامبر خدا بازگو نما.

امّ ایمن عرض کرد: دیشب در خواب دیدم گویی بخشی از اعضای بدن شریف شما در خانه من افتاده است.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله بدو فرمود: امّ ایمن، نگران مباش، حسینم از فاطمه متولد می شود و تربیت و شیر دادنش را تو به عهده خواهی گرفت، بنابراین، بخشی از اعضای بدن من در خانه توست. (۱)

ص: ۶۶

بانوی بانوان جهان، فاطمه زهرا علیهما السّلام کودک گرانمایه خود را به دنیا آورد و این خبر به رسول خدا صلّی الله علیه و آله مژده داده شد، حضرت شتابان به خانه علی و زهرا علیهما السّلام آمد و به اسماء بنت عمیس فرمود: اسماء فرزندم را بیاور.

اسماء نوزاد را که در پارچه سفیدی پیچیده شده بود نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله برد، حضرت شادمان گشت و او را به سینه چسباند و در گوش راستش اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و سپس او را در آغوش گرفت و گریست. اسماء عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، چرا گریه می کنید؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

برای این عزیز فرزندم گریه می کنم.

اسماء عرض کرد: ای رسول خدا! این کودک هم اکنون متولد شده، گریه چرا؟

فرمود: اسماء فرزندم حسین پس از من به دست گروهی سرکش به شهادت می رسد که خداوند شفاعت من را نصیب آنان نمی گرداند. (۱)

سپس رسول اکرم صلّی الله علیه و آله، رو به علی کرد و فرمود: فرزندم را چه نام نهاده ای؟

امام علی علیه السّلام عرضه داشت: ای رسول خدا، هیچ گاه قبل از شما برایش نامی انتخاب نمی کنم.

در این جا، فرشته وحی الهی که حامل نام نوزاد بود، بر رسول اکرم حبیب خدا نازل گشت و رسول خدا صلّی الله علیه و آله پس از دریافت فرمان الهی در نامگذاری نوزاد خجسته اش، رو به امام علی کرد و فرمود: او را حسین بنام.

ص: ۶۷

روز هفتم ولادت نوزاد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شتابان رهسپار خانه زهرا شد و برای نواده دلبندهش حسین گوسفندی عقیقه کرد و دستور داد سر او را تراشیدند و به وزن موهایش نقره صدقه دادند و فرمان به ختنه کردن او صادر نمود (۱). رسول اکرم صلی الله علیه و آله نظیر این مراسم را برای برادرش حسن نیز برگزار نمود.

توجه پیامبر به حسین علیه السلام

روایات فراوانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حسین علیه السلام وارد شده که حاکی از جایگاه برجسته وی در دنیای رسالت و امت است و در این جا جهت آگاهی به مقام و منزلت والای او، نمونه ای از آن ها را یادآور می شویم:

۱. سلمان روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید درباره حسن و حسین می فرماید:

«اللهم انی احبهما فأحبهما و احب من أحبهما» (۲)؛

خدایا! من آن دو را دوست دارم تو نیز دوستدارشان باش و دوستان آنان را نیز دوست دار.

۲. آن که دوستدار حسن و حسین باشد، من او را دوست دارم و هر که را من دوستدارش بودم، خدا او را دوست دارد و هر کس را خدای عز و جل دوست داشته باشد او را وارد بهشت می گرداند و کسی که با حسن و حسین دشمنی کند، من با او دشمنی می کنم و هر که را من با او دشمنی کنم، خدا او را دشمن دارد و کسی که خدا با او دشمنی کند وی را در آتش دوزخ جاودان می سازد. (۳)

ص: ۶۸

۱- (۱). عیون اخبار الرضا، ۲/۲۵، اعلام الوری ۱/۴۲۷.

۲- (۲). ارشاد ۲/۲۸.

۳- (۳). ارشاد ۲/۲۸.

۳. «انّ إبنی هذین ریحانتای من الدنیا» (۱)؛ این دو فرزندم (حسن و حسین) گل های دنیوی منند.

۴. از ابن مسعود روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول نماز گزاردن بود که حسن و حسین وارد شدند و هر دو بر پشت پیامبر نشستند، وقتی حضرت سر از سجده برداشت آن دو را با مهربانی گرفت، مجدداً که به سجده رفت، آن دو نیز دوباره بر پشت او سوار شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با فراغت یافتن از نماز، یکی از آنان را بر زانوی راست و دیگری را بر زانوی چپ خود نشانید و سپس فرمود: آن کس که مرا دوست دارد باید دوستدار این دو باشد. (۲)

۵. «حسین منی و أنا من حسین، أحبّ الله من أحبّ حسینا، حسین سبط من الأسباط» (۳)؛ حسین از من است و من از حسین، آن کس که حسین را دوست داشته باشد، خدا او را دوست دارد، حسین سبطی از اسباط است.

۶. «الحسن و الحسین خیر أهل الأرض بعدی و بعد أیهمما. و أمهما أفضل نساء أهل الأرض» (۴)؛ حسن و حسین پس از من و پدرشان، برجسته ترین ساکنان روی زمین اند و مادر گرامی آن ها والاترین بانوان روی زمین به شمار می آید.

۷. «الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنّه» (۵)؛ حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتی اند.

۸. از بزه دختر امیه خزاعی نقل شده که گفته است: هنگامی که فاطمه

ص: ۶۹

۱- (۱). ارشاد ۲۸/۲، صحیح بخاری ۱۸۸/۲، سنن ترمذی ۶۱۵/۵ ح. ۳۷۷.

۲- (۲). مستدرک حاکم ۱۶۶/۳، کفایه الطالب ۴۲۲، اعلام الوری ۴۳۲/۱.

۳- (۳). بحار الانوار ۲۶۱/۴۳، مسند احمد ۱۷۲/۴، صحیح ترمذی ۶۵۸/۵ ح. ۳۷۷۵.

۴- (۴). بحار الانوار ۲۶۱/۴۳ و عیون الأخبار الرضا ۶۲/۲.

۵- (۵). سنن ابن ماجه ۵۶/۱، ترمذی ۶۱۴/۵ ح. ۳۷۶۸ و بحار الانوار ۲۶۵/۴۳.

زهره‌ها علیها السّلام به وجود مقدس امام حسن باردار بود، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله برای انجام کاری از خانه بیرون رفت و به فاطمه فرمود: فاطمه جان! به زودی صاحب فرزند پسری خواهی شد که جبرئیل مرا به وجود او مژده داده است، تا من نزدت نیامده ام به او شیر ندهی.

دخت امّیه می گوید: سه روز پس از تولد حسن که مادرش به او شیر نداده بود، حضور آن بانو شرفیاب شدم و عرض کردم: نوزاد را به من بدهید تا او را شیر دهم. فرمود: هرگز. ولی سپس مهر مادری اش بروز کرد و خودش او را شیر داد. وقتی رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله وارد شد، به فاطمه فرمود: چه کردی؟ عرضه داشت:

مهر مادری ام بروز کرد و او را شیر دادم.

رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: جز کاری که خدا خود بخواهد، انجام شدنی نیست.

اما زمانی که آن مخدره به حسین علیه السّلام باردار شد، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: فاطمه جان! تو به زودی صاحب فرزند پسری خواهی شد که جبرئیل مرا به وجود او تهنیت گفته است، تا نزدت نیامده ام هرچند یک ماه به طول انجامد، از شیر دادن به او خودداری نما.

فاطمه علیها السّلام عرضه داشت: فرموده شما را عمل خواهم کرد.

رسول اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله برای انجام کاری در سفر بود، حسین از مادر متولد شد تا رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نیامد فاطمه نوزادش را شیر نداد، حضرت به دخترش فرمود:

چه کرده ای؟

عرضه داشت: تاکنون او را شیر نداده ام.

رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نوزاد را گرفت و زبان خود را در دهان او نهاد و حسین شروع به مکیدن نمود، تا این که حضرت فرمود: «ایها حسین! ایها حسین! حسین جان بس است.

سپس فرمود: جز کاری را که خداوند خود بخواهد انجام پذیرفتنی نیست و امامت در

تو و میان فرزندان تو وجود خواهد داشت. (۱)

۹. روزی نبی اکرم صلی الله علیه و آله جلوس فرموده بود، امام حسن علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام وارد شدند، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را دید، به پا خواست و قبل از آنکه نزدش آیند، خود به سمت آن ها رفت، از آنان استقبال و آن ها را بر دوش خود سوار کرد و فرمود: «نعم المطی مطیکما، و نعم الراكبان أنتما، و أبو کما خیر منکما» (۲)؛ بهترین مرکب، مرکب شما و بهترین سواران شما دو تن هستید و پدرتان از شما برتر است.

کنیه و لقب

کنیه آن بزرگوار، ابو عبد الله علیه السّلام و لقب های وی رشید، وفی، طیب، سید، زکی، مبارک، تابع لمرضاه الله، دلیل علی ذات الله و سبط است و برجسته ترین لقب معروف وی سرور جوانان اهل بهشت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را بدان ملقب ساخت و درباره او و برادرش حسن علیه السّلام فرمود: «أنهما سیدا شباب أهل الجنة»؛ آن دو سرور جوانان بهشتی اند. هم چنین لقب سبط نیز القاب مشهور آن بزرگوار است، که فرمود: «حسین سبط من الأسباط» (۳)؛ حسین سبطی از اسباط است

ص: ۷۱

۱- (۱). اعیان الشیعه ۵۷۹/۱.

۲- (۲). بحار الانوار، ۲۸۵/۴۳-۲۸۶.

۳- (۳). ذخائر العقبی ۱۳۰.

مراحل زندگی امام حسین علیه السلام

زندگی هر یک از پیشوایان عصمت و طهارت علیهم السلام به دو بخش اساسی تقسیم می شود:

نخست: از ولادت تا به دست گرفتن زمام پیشوایی و ولایت، که از ناحیه خدا به آن ها سپرده شده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و نیز ائمه علیهم السلام خود بدان تصریح کرده اند.

دوم: از ابتدای پذیرش مسئولیت اداره امور مسلمانان و مؤمنان تا شهادت.

هر یک از این بخش ها به تناسب اوضاع و شرایط و رخدادهایی که اختصاص به هر مرحله ای دارد، خود شامل چند مرحله می شود.

اینک نخستین دوره-از ولادت تا امامت-را با تمام مراحل و مهم ترین رخدادهایش در بخش دوم قسمت دوم، بررسی می کنیم و دوره دوم را با کلیه مراحل گوناگون آن به گونه ای مشروح در قسمت سوم به بحث و بررسی می نشینیم.

به جاست که بدانیم نخستین دوره زندگی امام حسین علیه السلام از چهار مرحله برخوردار است که عبارتند از:

۱. زندگی آن حضرت در دوران حیات جد بزرگوارش، از سال ۴ تا ۱۰ هجری.

۲. زندگی وی در دوران خلفای سه گانه، از سال ۱۱ تا ۳۵ هجری.

۳. زندگی او در دوران دولت مبارک علوی، یعنی از زمان بیعت مردم با پدر ارجمندش تا زمان شهادت آن حضرت از سال ۳۵ تا ۴۰ هجری.

۴. زندگی وی در دوران برادر بزرگوارش امام حسن علیه السلام که قریب به ده سال، یعنی از اواخر رمضان سال ۴۰ تا آغاز یا پایان صفر سال ۵۰ هجری که امام حسن علیه السلام به شهادت رسید و زمام پیشوایی و امامت را پس از برادر، به عهده گرفت.

دومین دوره زندگی ابا عبد الله الحسین علیه السلام پس از شهادت برادر بزرگوارش امام مجتبی علیه السلام آغاز و با شهادت آن بزرگوار در روز عاشورای سال ۶۱ هجری در سرزمین کربلا، پایان یافت، که این خود دارای دو مرحله است:

۱. نخستین مرحله، دوران زندگی حضرت طی حکومت معاویه است، که آن حضرت علیه السلام با اینکه معاویه به هیچ یک از شروط امام حسن علیه السلام عمل نکرد.

ولی امام حسین علیه السلام به قرارداد صلحی که توسط برادرش امام مجتبی علیه السلام با معاویه صورت گرفته بود، پایبندی نشان داد. معاویه، تن در ندادن خود را به شروط یاد شده صلح با ارسال زهر کشنده به امام مجتبی علیه السلام نمودار ساخت تا از وجود رقیبی مخالف، رهایی یابد و در جهت کاندیدا ساختن فرزند فاسقش یزید برای حکومت، موانع را از سر راه بردارد.

۲. دومین مرحله از زمانی آغاز می شود که معاویه فرزندش یزید را به عنوان جانشین پس از خود، به مسلمانان تحمیل کرد، و کوشید تا از امام حسین علیه السلام برای او بیعت بگیرد، تا به جناح مخالفی که به خوبی از ریشه دار بودن آن در دوران امام علی علیه السلام آشنا بود، پایان دهد. امام علیه السلام و از همین رهگذر، قیام و نهضت خویش را که آتشفشانی زیر خاکستر بود، آغاز نمود؛ که

آتشفشان با فراگیر شدن فسق و فجور و پدیدار شدن آن در عرصه رهبری و دستگاه حکومتی، به انفجار گرایید. از این رو، امام علیه السلام حرکت خود را از مدینه به مکه و از آنجا به عراق آغاز کرد و صبر و بردباری و جهاد و مبارزه خود را با تقدیم خون پاک خویش و خاندان و یاران باوفایش در راه خدای متعال به اوج کمال رساند.

ص: ۷۵

اشاره

از ولادت تا امامت

امام حسین در دوران حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله

اشاره

خانواده علی و فاطمه و فرزندانش علیهم السّلام در زمان حیات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و در رسالت اسلامی، بسیار گسترده و از معانی و مفاهیم ژرفی برخوردار بود، زیرا این خانه در آینده رسالت الهی را در خود جای می داد و سنگینی بار خلافت و مسئولیت حراست از دین و امت را به دوش می کشید.

طبیعی بود که این خانه از باران مهر و محبت و مراقبت و الطاف پدران نبی اکرم صلی الله علیه و آله از سهمی بسزا و بهره ای فوق العاده برخوردار باشد. رسول خدا همه توش و توان خود را به کار برد تا درخت خجسته و مبارک خویش را در خانه علی آبیاری و صبح و شام از آن مراقبت نماید و در تبیین این امر که سرنوشت امت در گرو سلامت این خانواده و اطاعت از اعضای آن است بکوشد، چنان که این معنا در این فرموده اش به خوبی جلوه گر است:

«انّ علیا رایه الهدی بعدی و إمام أولیائی و نور من أطاعنی» (۱)؛

علی، پس از من پرچم هدایت، پیشوای دوستدارانم و نور پیروان من است.

از همان زمان که گیتی به نور ولادت حسین علیه السّلام منور گشت، در دل نبی

ص: ۷۷

۱- ((۱)). حلیه الأولیاء/۶۷، نظم درر السمطین/۱۱۴، تاریخ ابن عساکر ۱۸۹/۲ ح ۶۸۰، مقتل خوارزمی ۴۳/۱، جامع الجوامع سیوطی ۳۹۶/۶، منتخب الکنز ۹۵۳/۶ ح ۲۵۳۹، فصول المهمه ابن صباغ/۱۰۷، تاریخ الخلفای سیوطی/۱۷۳، مجمع الزوائد ۱۳۵/۹، کنز العمال ۱۵۳/۵، صحیح ترمذی ۳۲۸/۵ ح ۳۸۷۴ و أسد الغابه ۱۲/۲.

اکرم مقام و منزلتی والا و در دوران رسالت الهی جایگاه برجسته ای یافت.

پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله این نوزاد جدید را، در آینده، وارث رسالت یافت که امت را پس از کثری و در جا زدن، به تحریک واداشته و دین و آیین الهی را پس از انحراف و محو شدن، به اصلاح خواهد آورد و سنت را پس از تباهی و تغییر و تبدیل، زنده می سازد. وی در آینده ای نه چندان دور به فرمان خدای متعال به مسئولیت های امامت و رسالتی که خاتم رسالت ها به شمار می آمد، کاملاً آگاهی می یافت و خود در این زمینه می فرماید:

حسن و حسین فرزندان منند، کسی که دوستدار آنان باشد مرا دوست داشته است و هر کس دوستدار من باشد خدا او را دوست دارد، و هر کس دوستدارش خدا باشد، او را وارد بهشت می گرداند و آن کس که با آن دو دشمنی کند، با من دشمنی کرده و هر کس با من دشمنی نماید، خدا با او دشمنی می کند و کسی که خدا با او دشمنی کند، او را وارد آتش دوزخ می کند. (۱)

آیا دوستی و محبت، چیزی جز مقدمه اطاعت و پذیرش ولایت است؟ بلکه هر دو ثمره دوستی و محبت اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای گریه امام حسین علیه السلام متأثر می شد و او را در بیداری و خواب نوازش می کرد و به مادر پاکدامنش فاطمه علیها السلام سفارش می فرمود که فرزند خجسته و دلبندهش را غرق مهر و عشق و محبت سازد (۲).

آن گاه که حسین علیه السلام راه رفتن آموخت و به آمد و شد پرداخت، نبی اکرم کوشید با توجه دادن مردم به او فضای لازم را مهیا کند تا امت، جانشینی فرزند پیامبر را بر خود پذیرا شوند. بارها اتفاق می افتاد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله سجده نماز خود را بدان سبب که حسین بر پشت او سوار بود، طولانی

ص: ۷۸

۱- (۱). مستدرک حاکم ۱۶۶/۳، تاریخ ابن عساکر بیان حالات امام حسین علیه السلام، اعلام الوری ۴۳۲/۱.

۲- (۲). مجمع الزوائد ۲۰۱/۹، سیر اعلام النبلاء ۱۹۳/۱، ذخائر العقبی ۱۴۳.

می ساخت، تا بدین وسیله مراتب علاقه و محبت و نیز مقام و منزلت وی را به مسلمانان بنمایاند و چه بسیار اتفاق می افتاد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شتابان سخنان خویش را قطع می کرد و فرزند دلبندهش را که به سمت او می آمد و گاهی می لغزید و به زمین می خورد، دربر می گرفت و او را با خود بر فراز منبر می برد (۱). امور یاد شده همه، دلیل بر جایگاه برجسته و نقش ارزنده آن بزرگوار در آینده امت، تلقی می شد.

زمانی که مسیحیان نجران حضور پیامبر اکرم شرفیاب شدند و در مورد دعوت آن حضرت به اسلام و اعتقاد به یکتاپرستی خالص با وی به بحث و مناقشه پرداختند و با این که حق بر ایشان روشن گشت، از پذیرفتن آن سر باز زدند و خداوند فرمان مباهله داد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اتفاق افرادی که در تقوا و شایستگی برجسته ترین انسان های روی زمین و در مقام و جایگاه محبوب ترین آنان در پیشگاه خدا به شمار می آمدند، یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام به سوی مسیحیان نجران رفت تا به همراه این جمع با کفر پیشگان و مشرکان و کج اندیشان، مباهله کند. در همان زمان - با این کار نشان داد که آنان خاندان نبوت به شمار آمده و رسالت اسلام به وجود آن ها برپاست و گذشت و بخشش آنان به خاطر آرمان و اعتقاد، پایانی ندارد (۲).

مسیحیان با مشاهده چهره هایی درخشان و نورانی از پرتو توحید و عصمت، از انجام مباهله منصرف شدند و پذیرا گشتند با پستی و ذلت جزیه پردازند.

برهه کوتاهی را که امام حسین علیه السلام در کنار جد بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله سپری کرد از مهم ترین و زیباترین مقاطع کل تاریخ اسلام، به شمار می آید. نبی

ص: ۷۹

۱- (۱). مسند احمد ۳۵۴/۵، اعلام الوری ۴۳۱/۱، کنز العمال ۱۶۷/۷، صحیح ترمذی ۶۱۶/۵ ح ۳۷۷۴.

۲- (۲). مسند احمد ۱۸۵/۱، صحیح مسلم، کتاب فضائل، فضائل علی ۳۶۰/۲، صحیح ترمذی ۲۹۳/۴ ح ۲۰۸۵.

اکرم صلی الله علیه و آله در این برهه پایه و اساس دولت مبارک خویش را تحکیم بخشید و ساختارش را براساس علم و دانش و ایمان بنا نهاد، سپاهیان شرک را به شکست وا داشت پایگاه ها و مراکز کفر و الحاد را درهم کوبید و پیروزی های شگفت انگیزی پیاپی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران وفادارش، رو آورد و مردم دسته دسته به دین و آیین الهی می گرویدند.

در اوج این پیروزی ها، مسلمانان با مصیبت جانسوز رحلت نبی اکرم روبرو شدند، غم و اندوه بر مسلمانان به ویژه خاندان آن بزرگوار که فاجعه دردناک و مصیبت بزرگ از دست دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را از پای در آورده بود، سایه افکن شد.

میراث پیامبر به حسنین علیهما السلام

هنگامی که بانوی بانوان جهان به نزدیک بودن رحلت جانسوز پدر بزرگوارش پی برد، فرزندانش حسن و حسین علیه السلام را نزد آن بزرگوار آورد و عرضه داشت:

ای رسول خدا! این عزیزان فرزندان تو اند، چیزی برای آنان به میراث بگذار، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عظمت و شوکت را به حسن و شجاعت و بخشش را به حسین برای میراث نهادم. (۱)

سفارش پیامبر درباره نوادگانش

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه روز قبل از رحلت خود، امام علی علیه السلام را به توجه و مراقبت از حسنین علیهما السلام سفارش کرد و به او فرمود:

درود بر تو ای پدر دو دسته گل خوشبو! تو را به مراقبت و توجه به دو دسته گل

ص: ۸۰

۱- (۱). بحار الانوار ۴۳/۲۶۳، مناقب آل ابی طالب ۲/۴۵۶، نظم درر السمطين/۲۱۲.

دنیایی ام سفارش می کنم، به زودی دو ارکان زندگی ات درهم می شکنند و خداوند جانشین من بر تو خواهد بود.

و با رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، علی علیه السَّلام فرمود: این حادثه یکی از دو رکنی است که پیامبر به من خبر داد.

آن گاه که فاطمه زهرا علیها السَّلام دنیا را وداع گفت علی علیه السَّلام فرمود: مصیبت زهرا، دومین رکنی است که رسول خدا از درهم شکستن آن مرا آگاه ساخت. (۱)

سوز و گداز پیامبر در مورد حسین علیه السَّلام

زمانی که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از بیماری رنج می برد و در آستانه احتضار قرار گرفته بود، امام حسین علیه السَّلام حضورش شرفیاب شد، وقتی چشم پیامبر به حسین افتاد، او را در آغوش کشید و فرمود: مرا با یزید چه کار؟! روز خوش نبیند. پس از گفتن این سخن مدتی طولانی از هوش رفت، هنگامی که به هوش آمد، حسین را غرق بوسه ساخت و از چشمانش باران اشک جاری بود و می فرمود: «أَمَا إِنَّ لِي وَ لِقَاتِلِكَ مَوْقِفًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» (۲)؛ من در پیشگاه خدای عز و جل با قاتل تو مخاصمه خواهم کرد.

در آخرین لحظات عمر شریف نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ امام حسن و امام حسین با چشمانی اشکبار خود را روی بدن مبارک رسول خدا افکندند و پیامبر آن دو را غرق بوسه نمود، پدر بزرگوارشان امیر مؤمنان علیه السَّلام خواست آن دو را از بدن مطهر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دور سازد، که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ راضی نشد و فرمود: آن دو را به خود واگذار از من توشه برگیرند و من نیز از آنان توشه برگیرم زیرا دیری نمی باید پس از من

ص: ۸۱

۱- (۱). بحار الانوار ۲۶۲/۴۳.

۲- (۲). حیاة الامام الحسن باقر شریف قرشی ۲۱۸/۱، به نقل از مشیر الاحزان.

برایشان حوادث ناگواری رخ خواهد داد. (۱)

سپس رو به عیادت کنندگان خود کرد و فرمود:

«قد خَلَّفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَالْمُضَيِّعُ لِكِتَابِ اللَّهِ كَالْمُضَيِّعُ لِسُنَّتِي، وَ الْمُضَيِّعُ لِسُنَّتِي كَالْمُضَيِّعُ لِعِترَتِي، أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (۲)؛

کتاب الهی و عترت و اهل بیت خویش را میانتان به ودیعه نهادم، آن کس که از قرآن دست بردارد، از سنت دست برداشته و آن که از سنت دست بردارد عترتم را رها ساخته است، این دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

امام حسین علیه السلام در عصر خلفاء

در دوران ابو بکر

اشاره

اهل بیت علیهم السّلام از جمله امام حسن و امام حسین علیهما السّلام در فاجعه غم انگیز رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله می سوختند و غم و اندوه این مصیبت جانکاه بر دل هایشان سایه افکن شده و به تجهیز پیکر پاک برجسته ترین پیامبری که تاریخ بشر سراغ داشت، مشغول بودند که حادثه دیگری متوجه آنان شد و بر درد و رنج شان افزود و امید و آرزوهایی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دل آنان و امت کاشته بود، بر باد داد و آن ماجرای به یغما بردن خلافت و کنار نهادن امام علی علیه السّلام از عرصه رهبری و مصادره مقام و منصبی تلقی می شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فرمان خدای متعال وی را برای احراز آن تعیین کرده بود.

این ضربه سهمگین، حلقه آغازین سلسله حرکت های دردسز آفرین و اضطراب آمیزی بود که خط حاکم، آن را پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در

ص: ۸۲

۱- (۱). مقتل خوارزمی ۱/۱۱۴.

۲- (۲). مقتل خوارزمی ۱/۱۱۴.

جهت به انزوا کشیدن و کنار نهادن کامل اهل بیت از جایگاه رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن بزرگواران تحمیل نمود.

شهادت جانسوز حضرت زهرا علیها السلام

رحلت غمبار رسول اکرم صلی الله علیه و آله تأثیری دردناک در روح پاک امام حسین علیه السلام که کمتر از هشت بهار از عمر شریف وی سپری شده بود، برجای نهاد.

دیری نباید که حسین علیه السلام به مصیبت جانکاه شهادت مادر گرامی اش فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن شکل فجیع و دردآور که از جور و ستم و بیداد و غضب حقوقش طی مدت زندگی اش پس از پدر، در رنج بود، دست به گریبان شد. رنج های مادر در روح لطیف امام حسین علیه السلام تأثیری بسزا داشت؛ زیرا هرگاه آن حضرت پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مادر مهربانش می نگریست او را گریان و اندوهگین و دل شکسته می یافت.

روایت شده که حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت پدر بزرگوارش همواره سر مبارکش با پارچه ای بسته، پیکرش ضعیف و ناتوان و از پا افتاده، گریان و سوخته دل بود. لحظه به لحظه از هوش می رفت و به فرزندانش می فرمود: پدر بزرگوارتان که پیوسته به شما ارج و احترام می نهاد و یکی بعد از دیگری شما را در آغوش می گرفت کجاست؟ آن پدر بزرگواری که بیش از همه نسبت به شما مهربان بود، و اجازه نمی داد شما روی زمین راه بروید، کجاست؟ از این پس هیچ گاه نخواهم دید او این در را باز کند و شما را بر شانه خود سوار کند، چنان که همواره این کار را با شما انجام می داد. (۱)

ص: ۸۳

نقل شده که فاطمه زهرا علیها السلام پس از رحلت پدر ارجمندش، امام حسن و حسین علیهما السلام را با خود به بقیع می برد و تا شب پیوسته گریه می کرد و سپس امیر مؤمنان بدان جا می آمد و آنان را به خانه باز می گرداند.

راویان به نقل از اسماء بنت عمیس مشروح سرگذشت شهادت آن مخدره را یادآور شده اند: در بیان این ماجرا آمده است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام لحظاتی پس از وفات مادرشان وارد خانه شدند [و مادر را خوابیده دیدند] پرسیدند: ای اسماء! مادرمان هیچ گاه در این ساعت نمی خوابید.

اسماء گفت: فرزندان رسول خدا! مادرتان خواب نیست، او دنیا را وداع گفته است. [با شنیدن این جمله] امام حسن علیه السلام خود را روی بدن مادر افکند و گاهی او را می بوسید و می گفت: مادر! پیش از آن که روح از بدنم جدا شود با من سخن بگو.

اسماء می گوید: حسین جلو آمد و پاهای مادر را بوسه زد و گفت: مادر! من فرزندت حسینم، پیش از آن که قلبم متلاشی شود و جان دهم با من سخن بگو.

اسماء به آنان گفت: فرزندان رسول خدا! نزد پدرتان بشتابید و او را در جریان رحلت مادرتان قرار دهید. آن دو بزرگوار [به سرعت] بیرون رفتند به مسجد که نزدیک شدند صدای خود را به گریه بلند کردند. همه اصحاب و یاران، خود را شتابان به آن دو رسانده و پرسیدند: فرزندان رسول خدا! سبب گریه شما چیست؟ خدا چشمانتان را نگریاند. ۱

در روایتی دیگر آمده است پس از آن که امیر مؤمنان از غسل دادن زهرا علیها السلام فراغت یافت صدا زد: ام کلثوم! زینب! سکینه! فضه! حسن! حسین! بیاید و از مادرتان

توشه برگیرید، اینک لحظه جدایی شما از مادرتان فرارسیده و وعده دیدارتان در بهشت خواهد بود.»

امام حسن و امام حسین علیهما السلام جلو آمده و فریاد می زدند: چه حزن و اندوهی! که پس از رحلت و فقدان جدمان رسول خدا و مادرمان فاطمه پایانی ندارد.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

خدا را گواه می گیرم [وقتی حسنین خود را روی بدن مادر افکنده بودند] زهرا علیها السلام ناله ای کرد و دست هایش را از کفن بیرون آورد و آن دو را در آغوش گرفت که ناگهان هاتفی از آسمان فریاد زد: ای ابو الحسن علیه السلام! حسن و حسین را از روی بدن مادر بلند کن به خدا سوگند! که آن دو، فرشتگان آسمان را به گریه انداختند. (۱)

به نقل بیشتر روایات امام حسن و امام حسین در مراسم نماز خواندن بر جنازه مادرشان حضور یافتند و انجام غسل و کفن آن مخدیره را امیر مؤمنان علیه السلام عهده دار شد و شبانگاه به اتفاق حسن و حسین جسم شریف زهرا را از خانه بیرون برده و بر پیکر نازنینش نماز گزاردند... (۲)

در حقیقت، امام حسین علیه السلام در مدت کوتاهی به دو رخداد بزرگ و دردناک مبتلا گردید، نخست رحلت غم افزای جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوم، شهادت جانکاه مادر گرامی اش فاطمه علیها السلام، دخت نبی اکرم صلی الله علیه و آله، پس از آن همه رنج و محنت و جور و جفایی که بر او، رخ داد.

اگر رنج و اندوه غصب حقوق پدر ارجمندش امیر مؤمنان علیه السلام و فاجعه غم انگیز کنار نهادنش از عرصه سیاسی را که به خانه نشینی وی انجامید، بر آن مصیبت ها بیفزاییم، شدت رنج و مصائبی که حسین را در سن کودکی در بر

ص: ۸۵

۱- (۱). بحار الانوار ۱۷۹/۴۳.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۱۲.

گرفته بود، به خوبی برایمان روشن می گردد.

واقعیت این است انواع تنگناهایی که از ناحیه خط حکومت وقت، به آن دسته از یاران رسول اکرم صلی الله علیه و آله که پای بند روش الهی او بودند به ویژه بر علی بن ابی طالب امیر مؤمنان علیه السلام تحمیل می شد، سبب عمیق تر شدن مصیبت های امام حسین گشت، نظیر جلوگیری از رسیدن خمس و سایر حقوق به آن حضرت، چنان که این حقیقت در ماجرای ملی کردن «فدک» که یکی از اهداف دشمن، ایجاد فشار مالی دیگری بر اهل بیت پیامبر و فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام بود، به خوبی روشن است.

در دوران عمر بن خطاب

در عصر وی تنگناها ابعاد بیشتر و مهم تر به خود گرفت. به گفته تاریخ نگاران، عمر، خروج یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله را از مدینه جز با اجازه او ممنوع اعلام کرد. این ممنوعیت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را نیز شامل می شد، به گونه ای که این عمل به نمونه دیگری از فشارهای وارده بر اهل بیت پاک و وحی، تبدیل گشت.

آری، این گونه رفتارهای زورگویانه و جهت گیری های ستمگرانه، به دور ساختن امیر مؤمنان از صحنه و خانه نشین شدن آن حضرت انجامید، که عدم حضور وی را در عرصه های سیاسی و اجتماعی در پی داشت به گونه ای که حضرتش کاملاً به فراموشی سپرده شد، هرچند خلیفه وقت، گاهی در مورد برخی مسائل به آن حضرت مراجعه می کرد و شاید بتوان نیاز خلیفه را به وجود امام در مسائل جدیدی که برایش پیش می آمد و هیچ کس جز امام علی علیه السلام قادر بر حلّ مورد قبول آن ها نبود، سبب دور نساختن حضرت از مدینه دانست.

امیر مؤمنان با دور اندیشی و صبر و بردباری خالی از ناسپاسی، خشم خود را فرورد و از حقی که مربوط به او بود و عمر پس از ابو بکر بدون هیچ گونه حق شرعی و برهان و دلیل صحیحی، آن را به خود اختصاص داد، چشم پوشید.

در همه این رخدادها، امام حسین علیه السلام شاهد درد و رنج پدر بزرگوار خویش بوده و چگونگی برخورد پدر با این پیشامدها را نظاره گر بود و می دید پریشانی و گرفتاری مسلمانان بر دوش پدرش سنگینی می کند و نگران سرنوشت آن هاست. امام حسین علیه السلام به یاد می آورد چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر بزرگوارش را بر دیگران ترجیح می داد و مرحله ای پس از مرحله دیگر امت را به پیروی از او سفارش می فرمود، ولی اکنون از مقام و جایگاهش کنار نهاده شده بود و حسین علیه السلام جز نهان داشتن عواطف و احساسات خویش، قادر بر انجام کاری نبود.

نقل شده: روزی عمر بر فراز منبر سخن می گفت بی آن که توجه داشته باشد. حسین علیه السلام که (کودکی بیش نبود) از منبر بالا رفت و بر سر عمر فریاد زد و فرمود: از منبر پدر بزرگوارم پایین بیا و بر منبر پدر خودت بالا برو.

عمر [از مشاهده این صحنه] مات و حیران شد و با تصدیق سخنان حسین علیه السلام به او گفت: راست می گویی، پدر من منبری ندارد و او را بغل گرفت و در کنار خود نشانید و در جستجوی کسی که این سخنان را به او یاد داده بود، برآمد و از حسین علیه السلام پرسید: چه کسی این سخنان را به تو آموخته؟ امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا! هیچ کس به من یاد نداده.

حق این بود که عمر به تصدیق لفظی حسین علیه السلام اکتفا نمی کرد، بلکه اگر راست می گفت باید حق او را از فدک بدو بازپس می داد، و از رسیدن خمس به

او جلوگیری نمی کرد و حق خلافت پدر بزرگوارش را در جهت اطاعت از خدا و رسولش، به وی باز می گرداند.

نیز آورده اند: عمر به امام حسین علیه السلام ارج و اهمیت قائل می شد به گونه ای که از حضرت خواست هرگاه قضیه ای برایش پیش آمد، نزد او بیاید. روزی امام حسین علیه السلام آهنگ وی کرد و معاویه نزد عمر بود. امام علیه السلام به عبد الله فرزند عمر برخورد و از او اجازه ورود خواست وی اجازه نداد و حضرت به اتفاق او به خانه بازگشت. فردای آن روز عمر او را دید و پرسید:

حسین! چه چیز سبب شد نزد من نیامدی؟ امام علیه السلام فرمود: من آمدم ولی دیدم تو با معاویه خلوت کرده ای، به اتفاق با پسر برگشتم.

عمر در پاسخ امام حسین علیه السلام گفت: شما سزاوارتر از فرزند عمر هستی، ما هر چه داریم از خدا و شما داریم. (۱)

در دوران عثمان

اشاره

امام حسین علیه السلام با برخورداری از سجایای اخلاقی و فضایل برجسته، در آستانه سومین دهه عمر شریف خود قرار داشت. او اوضاع دردناک دوران پدر خویشان دارش را نظاره گر بود و می دید که بازی های سیاسی در رنگ های گوناگون یک هدف را دنبال می کند؛ تا علی و فرزندانش به زمامداری دولت اسلامی دست نیابند بلکه خلافت را هم چنان از آن ها دور نماید و اکنون این پسر خطاب است که به واداشتن امت به پذیرش امور طاقت فرسایی، نظیر آراء و نظرات ناصواب، تندخویی و اشتباهات اجتهادش اکتفا نکرد و کار به جایی

ص: ۸۸

رسید که امت را به شورای شش نفره ای که خلافت عثمان از آن ناشی شد، گرفتار ساخت.

امیر مؤمنان علیه السّلام در امر زمامداری، مصلحت دین و مسلمانان را بر حق و ویژه خویش ترجیح داد و صبری تلخ و ناگوار پیشه کرد و خود این مرحله را چنین به وصف می کشد:

«فصبرت و فی العین قذی، و فی الحلق شجا، أری تراثی نهبا، حتی مضی الأول لسبيله، فأدلی بها الی ابن الخُطاب بعده، فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها و یخشن مسیها، و یكثر العثار فیها، فصبرت علی طول المدّه و شدّه المحنه، حتی اذا مضی لسبيله جعلها فی جماعه زعم أنّی أحدهم، فیاللّه و للشوری، متی اعترض الريب فیّ مع الأول منهم حتی صرت اقرن إلی هذه النظائر؟! (۱)»

مانند کسی که خاشاک در چشم و استخوان در گلو دارد، بردباری پیشه کردم، با چشم خود می دیدم که میراثم را به یغما می برند، تا این که اولی به هلاکت رسید و خلافت را پس از خود به پسر خطاب واگذاردم... با این که دورانی طولانی بار سنگینی بر دوشم بود، شکیبایی پیشه کردم... تا آن که دوران او نیز سپری شد و امر خلافت را به جمعی سپرد که می پنداشت من هم یکی از آنهایم. پناه به خدا از آن شورا! برتری من بر نخستین فرد آنان- ابو بکر- چه زمانی مورد شک و تردید بود تا امروز بخوام در کنار این ها قرار داده شوم؟!

رنج و محنت اهل بیت آن گاه فزونی یافت و وظیفه و مسئولیت آنان دشوارتر گردید، که با دوره نوینی از انحراف خلافت روبرو شدند، عصر و

ص: ۸۹

۱- (۱). نهج البلاغه خطبه شقشقیه.

دورانی که کوششی دامنه دارتر و تلاشی بیشتر می طلبد تا امت و رسالت در ورطه تباهی قرار نگیرد، ولی گونه های مشخصی از رنج و گرفتاری های سخت و دشوار، به وضوح پدیدار و زندگی مسلمانان را سراسر فراگرفت و برجسته ترین یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمانی مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گرفتند که آزاد شدگان تبهکار و فرزندانشان در سایه ضعف عثمان و احیاناً بی تدبیری و یا تعصب قبیله ای اموی برای دست یابی به مراکز دولت، بر یکدیگر پیشی می گرفتند. (۱)

امام حسین علیه السلام خود، بر رنج و سختی های مسلمانانی که بر ضد فساد و تباهی حکومت عثمان در تنگنایی بس دشوار، دست به شورش زده بودند، شاهد و ناظر بود و سرانجام دست مردم ستم دیده از آستین برآمد و با قدرت شمشیر، خلیفه حاکم را از سر راه برداشت.

در خطبه امام علی علیه السلام معروف به شقشقیه، که حضرت در آن رنج و دشواری های مسلمانان را در پی به خلافت رسیدن خلیفگان قبل از خود، توصیف می کند، تصویری دقیق از آن چه در حکومت عثمان بن عفان رخ داده، ارائه شده است، آن جا که فرمود:

تا آن که سومی به خلافت رسید که کارش پر کردن شکم و تهی کردن آن بود و خاندان پدری اش با او به پا خاستند و مانند شتری که علف های تازه بهار را با حرص و ولع می بلعد به چپاول بیت المال پرداختند تا اوضاع چنان شد که آن چه را رشته بود از هم گسست و کردار ناشایست وی را نابود ساخت و شکم بارگی اش او را به زمین کوبید.

ص: ۹۰

عثمان بن عفان در آزار و اذیت مخالفان و ناراضیان سیاست خود، شدت عمل نشان داد، جام خشم خود را بر سر آنان فرو ریخت و در جور و ستم بر آنان شدت بخشید. ابوذر غفاری - که با گرایش به اسلام با سابقه ترین یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می آمد - از جمله ناراضیان و مخالفان سیاست عثمان تلقی می شد. عثمان وی را از این کار منع کرد ولی او از شیوه خود دست برداشت. عثمان بر آشفتگی و باغیرقابل تحمل دیدن وجود ابوذر، وی را به شام تبعید کرد، ابوذر در شام نیز به آگاهی دادن مردم پرداخت و در مورد سیاست بنی امیه که معاویه بن ابی سفیان فرمانروای عثمان اموی در شام، آن را دنبال می کرد، بدان ها هشدار داد.

معاویه از تلاش و فعالیت ابوذر به خشم آمد و طی نامه ای عثمان را در جریان خطر وجود ابوذر، قرار داد. عثمان ابوذر را به مدینه فرا خواند؛ ولی این صحابی جلیل القدر و زبده امر به معروف و نهی از منکر و هشدار از خطر بدسگالان اموی را نسبت به اسلام و مسلمانان، هم چنان پی گرفت. عثمان تشخیص داد بهترین وسیله برای رهایی از مخالفت ابوذر، تبعید وی به منطقه ای دور دست و خالی از سکنه است؛ به همین دلیل دستور داد وی را به ریزه تبعید کنند و با اشاره به مروان حکم از او خواست مسلمانان را از بدرقه و خداحافظی با ابوذر، باز دارد. ولی پیروان حق، با این خواسته عثمان مخالفت کردند و عده ای از جمله امام علی علیه السلام، امام حسن و امام حسین، عقیل، عبد الله بن جعفر، عمار یاسر، آشکارا، جهت خداحافظی با ابوذر رهسپار گردیدند.

تاریخ نگاران به نقل سخنانی حکیمانه و حماسی از بدرقه کنندگان پرداخته اند

که در آن‌ها حکومت عثمان را به خاطر جنایتی که در مورد ابوذر انجام داد، به شدت مورد اعتراض قرار دادند. از جمله در سخنان امام حسین علیه السلام آمده است:

عمو جان! خدای تبارک و تعالی قادر است وضعیتی را که ملاحظه می‌کنی، دستخوش تغییر و تبدیل سازد، به راستی خداوند هر روز در شأن و کاری است، مخالفان دنیای خود را از تو دریغ داشتند و تو دینت را از آنان دریغ داشتی، از آن چه دریغ داشتند چقدر بی‌نیازی، و به آن چه از آنان دریغ داشتی چه بسیار نیازمندند؟ بنابراین، از خداوند صبر و بردباری بخواه و از حرص و آز و ناشکیبایی به خدا پناه ببر، زیرا صبر و بردباری از دین و بزرگ منشی است. حرص و آز، رزق و روزی به بار نمی‌آورد و ناشکیبایی مرگ کسی را به تأخیر نمی‌اندازد. (۱)

ابوذر (با شنیدن این سخن) سخت گریست و با آخرین نگاه وداعش بر اهل بیتی که خالصانه به آن‌ها عشق و محبت می‌ورزید، آنان را چنین مخاطب ساخت:

ای خاندان رحمت! خداوند شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد، آن‌گاه که چشمم به جمال شما روشن می‌شود رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد می‌آورم. من در مدینه چیزی که موجب آرامشم گردد و یا غم و اندوهی غیر از جدایی از شما ندارم.

وجود من در حجاز بر عثمان گران آمد همان‌گونه که بر معاویه در شام گران آمد و از این که من در کنار برادر و پسر دایی‌اش در این دو شهر اقامت کنم و مردم را بر ضد آن‌ها بشورانم، ناخرسند بود. از این رو، مرا به سرزمینی تبعید کرد که یار و یاور و مدافعی جز خدا نداشته باشم، به خدا سوگند! یار و همدمی جز خدا نمی‌خواهم، و آن‌جا که خدا با من است، هیچ‌گونه بیم و وحشتی ندارم. (۲)

ص: ۹۲

۱- (۱). بحار الانوار ۴۱۲/۲۲، و به مروج الذهب ۳۵۰/۲، مراجعه شود.

۲- (۲). بحار الانوار ۴۱۲/۲۲، و به مروج الذهب ۳۵۰/۲، مراجعه شود.

اشاره

حکومت خلفای سه گانه، با کشته شدن عثمان خاتمه یافت و بدین وسیله بیست و پنج سال رنج و محنت ناشی از کنار نهادن امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام از عرصه سیاسی و اجتماعی مسلمانان، پایان پذیرفت.

مسلمانان به یقین پی بردند که امام علی علیه السلام تنها رهبری است که می تواند امید و آرزوها و اهداف آنان را برآورده و عملی سازد و مجد و عظمت شان را به آنان باز گرداند و در سایه حکومت آن بزرگوار از آزادی و مساوات و عدالت، بهره مند گردند، به همین دلیل بر بیعت با وی برای خلافت، اصرار و پافشاری نشان دادند.

ولی با کمال تأسف، مسلمانان فوق العاده دیر به چنین باوری رسیدند به گونه ای که امت به بیماری های سخت و انحرافات زیادی دچار گردید و روح از خود گذشتگی و ارزش های اعتقادی از آن ها رخت بر بسته و آز و طمع و اندیشه منافع شخصی بر آن ها سایه افکن شده بود و به سمت و سوی گرایش های تنگ نظرانه گروهی کشانده شدند. از این جا بود که امام علی علیه السلام مخالفت کامل خویش را با پذیرش خلافت آنان اعلان داشته و بد آنها فرمود:

من در خود نیازی به خلافت بر شما نمی بینم هر کس شما گزینش کردید، من نیز بدان راضی هستم. (۱)

بیان این سخن از سوی امام به این دلیل بود که حضرت می دانست، باز گرداندن آن دسته از احکام اسلامی به جامعه که توسط خلفا دستخوش

ص: ۹۳

تغییر و تبدیل قرار گرفته و با اجتهادات اشتباهشان آن‌ها را دگرگون ساخته‌اند، کاری فوق‌العاده دشوار است. به خوبی آگاه بود جامعه‌ای که بر مبنای چنان اشتباهاتی رشد و نمو کرده باشد، سرانجام روزی در برابر آن حضرت قرار خواهد گرفت و با جدیت در جهت نبرد با او به فعالیت خواهد پرداخت و در مسیر اجرای طرح‌های سیاسی هدفمند امام برای پیاده کردن عدالت و پایان دادن به ستم و بیداد، به کار شکنی و ایجاد مانع، خواهند پرداخت.

از سویی امیر مؤمنان علیه السلام با سوابق بی‌مانند خود در اسلام و درایت و تدبیر سیاسی و شایستگی‌های والای رهبری، نتوانست با انحرافی که به کلیه زوایای جامعه اسلامی راه یافته بود، برابری کند و قادر نشد این جامعه را به راه راست و عدالت واقعی و آشکار بازگرداند؛ زیرا مجموعه‌هایی از منافقان و سودجویان و آنان که در دل به خدا و رسولش بغض و کینه می‌ورزیدند، در مقابل حضرت قد علم کردند که آن بزرگوار در خطبه شقشقیه خود، بر بیان این معنا تأکید نموده، آن‌جا که فرمود:

وقتی زمام امور را بدست گرفتم، عده‌ای بیعت شکنی کردند و دسته‌ای از دین خارج شدند و جمعی دیگر سر به طغیان برداشته، گویی این افراد سخن خدا را نشنیدند که می‌فرماید: (این سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین برتری طلب نبوده و در پی فساد نیستند و پرهیزکاران از سرانجام نیک، برخوردارند. (۱)) آری! به خدا سوگند! که این آیه را شنیده و به خاطر سپرده بودند، ولی دنیا در چشم آن‌ها زیبا جلوه کرد و زر و زیورش آن‌ها را فریفت. (۲)

ص: ۹۴

۱- (۱). قصص ۸۳.

۲- (۲). نهج البلاغه خطبه شقشقیه.

امام علی علیه السلام جهت باز گرداندن حق به جایگاه اصلی آن و حاکمیت بخشیدن عدل و داد، وارد عمل شد و با بهره گیری از صحیح ترین شیوه، سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را میان مسلمانان زنده گرداند، ولی گمراه پیشگان به سرعت در عرصه های مدیریت، توزیع اموال، عدالت در داوری و رعایت امور مربوط به رسالت و مسلمانان، بر ضد اصلاحگری های آن حضرت به مقابله پرداختند.

امام علیه السلام در تلاش برای فاش ساختن خط نفاق و پایان دادن به فساد و تباهی و ریشه کن ساختن آن، تردیدی به خود راه نداد تا رسالت و امت، از آن در امان باشند. از این رو، خود و خاندان گرامی اش با پیروی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای دفاع از آیین اسلام، درگیر معرکه های بسیار دشواری شدند و امام حسین علیه السلام در کلیه جنگ هایی که آتش آن را منافقان بر ضد امام علی علیه السلام دامن زدند، شرکت جست، آن وجود مقدس هرگاه ایجاب می کرد و پدر بزرگوارش به وی رخصت می داد، شخصا در عرصه های پیکار حضور می یافت.

تاریخ نگاران خطابه ای را از امام حسین علیه السلام ثبت کرده اند که به هنگام حرکت مردم کوفه به صفین در جمع آنان ایراد کرد. پس از حمد و ثنای خدا، در آن چنین آمده است:

مردم کوفه! شما مردمی دوست داشتنی و بزرگوار و انسان هایی راستین هستید بکوشید یکدل و یک زبان بوده و با یکدیگر اتحاد و همبستگی داشته باشید.

به راستی شرّ جنگ تلخ و طعمش ناگوار است، بنابراین، هر کس خود را برای آن بسیج کرد و مهیای کارزار شد و قبل از فرارسیدنش از زخم های جانکاهش نرنجید و

نهراسید، برنده جنگ است، ولی آن کس که پیش از رسیدن لحظه مناسب و بی آن که بصیرانه در آن بیندیشد آن را پیش اندازد. سزای وی این است که به سپاهیانش سودی نرسانده و خویشان را نیز به هلاکت انداخته است، از خدای بزرگ مسئلت داریم که به یاری خود شما را بر همبستگی خویش نیرو بخشد. (۱)

علاقة شدید به سلامت حسین علیهما السلام

امام حسین علیه السلام همان گونه که در جنگ جمل به نبرد پرداخت، در جنگ صفین نیز کارزار نمود با این که برخی از روایات حاکی از این است که امیر مؤمنان علیه السلام از بیم این که مبادا نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله با شهادت حسین از بین رود، به آن دو بزرگوار اجازه کارزار در میدان نمی داد و می فرمود:

این جوان را به فرمان من نگه دارید و از رفتنش به میدان جلوگیری نمایید، مبادا با شهادتش پشتم را بشکنند، زیرا دریغ می آید با مرگ این دو جوان (یعنی حسن و حسین) نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمین نابود شود. (۲)

در روایات دیگری آمده است که: امیر مؤمنان علیه السلام فرزندش محمد حنفیه را در موارد متعددی به میدان های جنگ می فرستاد، ولی به حسین چنین اجازه ای نمی داد. راز این مطلب را از محمد حنفیه جویا شدند، وی پاسخ داد:

«حسن و حسین به منزله چشمان پدرم و من به منزله دست او هستم و او به واسطه دستش از چشمانش مراقبت می کند» (۳) این پاسخ منعکس کننده میزان ارج و احترامی بود که امام حسن و امام حسین علیهما السلام نزد پدر بزرگوارشان علی علیه السلام برخوردار بودند. از اخبار وارد استفاده می شود که امام حسین علیه السلام پس

ص: ۹۶

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۸۴/۱.

۲- (۲). باب خطبه های امیر مؤمنان/۲۰۷.

۳- (۳). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱۸/۱.

از نبرد صفین نیز هم چنان در کلیه رخدادها نظیر ماجرای حکمیت و جنگ نهروان، در کنار پدر حضور داشته است.

بدیهی است که رخدادهایی که امام حسین علیه السّلام در کنار پدر ارجمندش شاهد آن ها بود، فوق العاده دردناک و تلخ و آن گاه که خوارج نقشه قتل برجسته ترین نمونه انسان کامل پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله را طراحی کردند و ابن ملجم مرادی تبهکار و پس مانده خوارج، در محراب عبادت شمشیر زهرآلود بر فرق نازنین پیشوای خود امیر مؤمنان وارد ساخت، فاجعه، به اوج خود رسید.

وصیت های امیر مؤمنان به امام حسین علیه السلام

وصیت های امیر مؤمنان علیه السّلام به فرزندش حسین علیه السلام دلیل بر توجه و اهتمام فوق العاده آن حضرت به فرزندش حسین علیه السلام است.

در نهج البلاغه آمده است: هنگامی که ابن ملجم ملعون، امیر مؤمنان علیه السّلام را ضربت زد، آن حضرت به امام حسن و امام حسین چنین وصیت کرد:

«أوصیکما بتقوی الله، و ان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما، و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما، و قولا بالحقّ، و اعملا للأجر و کونا للمظالم خصما، و للمظلوم عونا.

أوصیکما و جمیع ولدی و أهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم أمرکم و صلاح ذات بینکم؛ فأنّی سمعت جدّکما صلی الله علیه و آله یقول: «صلاح ذات البین أفضل من عامّة الصلاه و الصیام.»

الله الله فی الأیتام! فلا تغبوا أفواہهم، و لا یضیعوا بحضرتکم.

و الله الله فی جیرانکم! فإنّهم و صّیه نبیکم، ما زال یوصی بهم حتی ظننا أنّه

و الله الله في القرآن! لا يسبقكم بالعمل به غيركم.

و الله الله في الصلاة! فإنها عمود دينكم.

و الله الله في بيت ربكم! لا تخلوه ما بقيتم، فإنه إن ترك لم تناظروا.

و الله الله في الجهاد بأموالكم و انفسكم و ألسنتكم في سبيل الله!

و عليكم بالتواصل و التبادل، و اياكم و التدابر و التقاطع.

لا تتركوا الأمر بالمعروف و النهي، عن المنكر فيولّى عليكم شراركم، ثم تدعون فلا يستجاب لكم.

ثم قال: يا بني عبد المطلب! الألفينكم تخوضون دماء المسلمين خوفاً تقولون.

قتل امير المؤمنين ألا- لا- تقتلن بي الأ- قاتلي. انظروا إذا أنا متّ من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضربه، و لا تمثّلوا بالرجل؛ فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله يقول:

«اياكم و المثله و لو بالكلب العقور»؛ (۱)

شما را به تقوای الهی سفارش می کنم و توصیه می نمایم در طلب دنیا نباشید، هرچند دنیا شما را طلب کند و بر آن چه از دنیا به دست نیاورده اید، اندوه مخورید.

سخن حق بگویند و برای ثواب کار کنید. ستمگر را دشمن و ستمدیده را یاور باشید.

شما و همه فرزندان و خاندانم را و هر که را نوشته ام به او می رسد به تقوای الهی، نظم در کارها، و اصلاح میان مسلمانان سفارش می کنم، زیرا از جدتان شنیدم می فرمود: «اصلاح میان مسلمانان از بیشتر نماز و روزه ها بهتر است.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید، در حق یتیمان، مبادا آنان را گاهی سیر و گاهی گرسنه بگذارید مبادا با حضور شما تباه شوند.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید در حق همسایگان، که سفارش شده پیامبران

هستند. پیوسته درباره آنان سفارش می فرمود به حدی که پنداشتیم بر ایشان میراثی معین خواهد نمود.

خدا را، خدا را در نظر آورید در حق قرآن، مبادا دیگران در عمل به قرآن از شما پیشی گیرند.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید درباره نماز، که نماز ستون دین شماست.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید درباره خانه پروردگارتان، آن جا را خالی مگذارید، که اگر خانه خدا ترک شود از عذاب خدا مهلت نیاید.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید درباره جهاد در راه خدا با اموال و جان و زبانتان، بر شما باد پیوند و بخشش به یکدیگر و پرهیزد از پشت کردن و بریدن از یکدیگر.

امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید، که بدکارانتان بر شما حکومت یابند و آن گاه هر چه دعا کنید به اجابت نرسد.

آن گاه فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، بنیمن شما را که در خون مسلمانان فرو افتید و بگوئید: «امیر المؤمنین کشته شد». بدانید که به قصاص خون من فقط قاتلم کشته می شود. بنگرید هر گاه من از این ضربت او کشته شدم، در برابر آن تنها او را یک ضربت بزنید و اعضایش را نبرید، که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «از مثله کردن پرهیزید حتی اگر سگ دزنده باشد.»

ابن شعبه در تحف العقول وصیت ارزشمند دیگری را از امیر مؤمنان علیه السلام ویزه امام حسین علیه السلام آورده و ما به جهت اهمیت آن و موضوعات ارزنده و سفارشات اخلاقی جاودانه اش آن گونه که ابن شعبه آن را از امام علی علیه السلام نقل کرده است عینا یادآور می شویم:

١. «يا بُنَيَّ! اوصيك بتقوى الله في الغنى و الفقر، و كلمه الحق في الرضى و الغضب، و القصد في الغنى و الفقر، و بالعدل على الصديق و العدو، و بالعمل في النشاط و الكسل، و الرضى عن الله في الشده و الرخاء.

٢. أى بنى ما شر بعده الجنه بشرّ، و لا خير بعده النار بخير، و كلّ نعيم دون الجنه محقور، و كلّ بلاء دون النار عافيه.

٣. و اعلم يا بُنَيَّ! انه من أبصر عيب نفسه شغل عن عيب غيره، و من تعرّى من لباس التقوى لم يستتر بشيء من اللباس، و من رضى بقسم الله لم يحزن على ما فاته، و من سلّ سيف البغى قتل به، و من حفر بئرا لأخيه وقع فيه، و من هتك حجاب غيره انكشفت عورات بيته، و من نسى خطيئه استعظم خطيئه غيره، و من كابد الأمور عطب، و من اقتحم الغمرات غرق، و من أعجب برأيه ضلّ، و من استغنى بعقله زلّ، و من تكبر على الناس ذلّ، و من خالط العلماء وقّر، و من خالط الأندال حقّر، و من سفه على الناس شتم، و من دخل مداخل السوء اتهم، و من مزح استخف به، و من أكثر من شيء عرف به، و من أكثر كلامه أكثر خطؤه، و من أكثر خطؤه قل حياؤه، و من قل حياؤه قل ورعه، و من قلّ ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.

ص: ١٠٠

۱. پسرم، در توانگری و نیازمندی، تو را به پروای از خدا سفارش می‌کنم، در حال خشنودی و خشم، سخن حق بر زبان آور و در بی‌نیازی و فقر میانه روی پیشه کن. با دوست و دشمن به عدالت رفتار نما و در حالت نشاط و کسالت به فعالیت پرداز و در تنگنا و رفاه، رضای خدا را در نظر داشته باش.

۲. پسرم! هر بدی که در پی اش بهشت باشد، بدی شمرده نمی‌شود، و هیچ خوشی که به دنبال آن دوزخ باشد، خوشی نیست. هر نعمتی در برابر بهشت کوچک است و هر بلا در برابر آتش دوزخ عافیت به شمار می‌آید.

۳. پسرم بدان! هر کس عیب خویش را دید از عیب جویی دیگران بازماند، و هر که جامه تقوا نپوشید، هیچ جامه ای او را نمی‌پوشاند، هر کس به قسمت خدا خشنود است، به آن چه از دستش رفته افسوس نمی‌خورد و هر کس شمشیر ستم از نیام برکشد خود بدان کشته خواهد شد و هر کس چاهی برای برادرش حفر کند، خود در آن افتد، هر کس در پی آشکار ساختن عیوب دیگران باشد، عیب‌های خانه اش آشکار گردد، هر کس خطای خویش را فراموش کند، خطای دیگران در چشمش بزرگ جلوه می‌کند، هر کس در کارها به سختی وارد شود، نابود گردد و هر کس به گرداب‌ها وارد شود، غرق شود، هر کس از دیدگاه خویش، خوشش آید، به گمراهی افتاده و هر که به عقل خود بی‌نیازی کند، به لغزش می‌افتد. و هر کس نسبت به مردم گردن‌فرازی کند، به خواری و ذلت افتد، هر کس با دانشمندان همنشینی کند، با وقار گردد، و هر که با اراذل و اوباش بنشیند، تحقیر و زبون شود، و هر که با نابخردان رفت و آمد کند دشنام می‌شنود، هر کس چیزی را بسیار برگیرد، بدان شناخته و معروف شود، آن کس که پرگویی کند، خطایش زیاد شود، و هر که خطایش افزون شد، شرم و حیای او اندک می‌شود و هر کس شرمش کم شد و رع و تقوایش کاهش می‌یابد و هر کس ورع و تقوایش کم شد دلش می‌میرد و هر کس دل‌مرده شد، وارد دوزخ می‌شود.

٤.أى بنى!من نظر فى عيوب الناس و رضى لنفسه بها فذاك الأحمق بعينه،و من تفكر اعتبر،و من اعتبر اعتزل،و من اعتزل سلم،و من ترك الشهوات كان حزا،و من ترك الحسد كانت له المحبه عند الناس.

٥.أى بنى!عز المؤمن غناه عن الناس،و القناعه مال لا- ينفد،و من أكثر من ذكر الموت رضى من الدنيا باليسير،و من علم أن كلامه من عمله قلّ كلامه الآ فيما ينفعه.

٦.أى بنى!العجب ممّن يخاف العقاب فلم يكفّ،و رجا الثواب فلم يتب و يعمل.

٧.أى بنى!الفكره تورث نورا و الغفله ظلمه و الجهاله ضلاله،و السعيد من وعظ بغيره،و الأذب خير ميراث،و حسن الخلق خير قرين ليس مع قطيعه الرحم نماء و لامع الفجور غنى.

٨.أى بنى!العافيه عشره أجزاء تسعه منها فى الصمت الآ بذكر الله،و واحده فى ترك مجالسه السفهاء.

٩.أى بنى!من تزيا بمعاصى الله فى المجالس أورثه الله ذلا،و من طلب العلم علم.

۴. پسرم! هر کس به عیب مردم بنگرد و آن را برای خود بیسندد، خود همان احمق است و هر کس بیندیشد، عبرت آموزد، و هر که عبرت گیرد گوشه نشینی اختیار کند و هر که گوشه نشین گردد، سالم بماند هر کس ترک شهوت کند. آزاد زندگی کند و هر کس حسد را ترک کند، مورد محبت مردم خواهد بود.

۵. پسرم! عزت فرد با ایمان، بی نیازی او از مردم است، قناعت مالی است که تمام شدنی نیست، هر کس مرگ را زیاد یاد کند به اندکی از مال دنیا خشنود گردد و هر کس بداند سخنش از کردار او به شمار می آید کم سخن می گوید مگر در آنچه سودی بدو بخشد.

۶. پسرم! شگفتا! از کسی که از کیفر بترسد ولی دست از گناه باز ندارد و امید ثواب دارد و اما توبه نکند و کاری انجام ندهد.

۷. پسرم! اندیشه، روشنی می آفریند و غفلت تاریکی و جدال و گمراهی به وجود می آورد، خوش بخت کسی است که از دیگری پند گیرد. ادب بهترین میراث و خوش اخلاقی بهترین هم نشین است. نه با قطع صلّه رحم مالی افزایش می یابد و نه با هرزگی، توانگری ایجاد می شود.

۸. پسرم! عافیت دارای ده جزء است که نه جزء آن در خاموشی است مگر آن جا که زبان به ذکر خدا گشوده شود و جزء دیگر در ترک همنشینی نابخردان است.

۹. پسرم! هر کس با انجام معصیت های الهی در مجالس، ژست بگیرد خداوند او را خوار و زبون می سازد و هر کس در پی دانش باشد، دانا شود.

١٠. أى بنى! رأس العلم الرفق، و آفته الخرق، و من كنوز الإيمان الصبر على المصائب، و العفاف زينه الفقر، و الشكر زينه الغنى، و كثره الزياره تورث الملامله، و الطمأنينه قبل خبره ضد الحزم، و اعجاب المرء بنفسه يدل على ضعف عقله. اى بنى، كم نظره جلبت حسره، و كم من كلمه سلبت نعمه.

١١. أى بنى! لا شرف أعلى من الاسلام، و لا كرم اعز من التقوى، و لا معقل أحرز من الورع، و لا شفيع أنجح من التوبه، و لا لباس أجمل من العافيه، و لا مال أذهب بالفاقه من الرضى بالقوت، و من اقتصر على بلغه الكفاف تعجل الراحة و تبوأ خفض الدعاه.

١٢. أى بنى! الحرص مفتاح التعب و مطيئه النصب و داع الى التقم في الذنوب، و الشره جامع لمساوي العيوب، و كفاك تأديبا لنفسك ما كرهته من غيرك، لأخيك عليك مثل الذى لك عليه، و من تورط في الأمور بغير نظر في العواقب فقد تعرض للنوائب، التدبير قبل العمل يؤمنك الندم، من استقبال وجوه الآراء عرف مواقع الخطأ، الصبر جنه من الفاقه، البخل جلباب المسكنه، الحرص علامه الفقر، و وصول معدم خير من جاف مكثر، لكل شىء قوت و ابن آدم قوت الموت.

۱۰. پسرم! راز و رمز علم و دانش نرمی و ملایمت است و آفت آن درشت خوئی است، صبر در معصیت‌ها از گنجینه‌های ایمان است، پارسایی زیور فقر و تهیدستی و شکر، زیور توانگری است بسیار دیدار کردن از کسی، ملالت آور است و آرامش و اعتماد پیش از آزمایش، بی احتیاطی تلقی می‌شود و خود بینی شخص، دلیل بر سستی عقل و خرد اوست.

۱۱. پسرم! مجد و شرافتی برتر از اسلام نیست، و کرمی عزیزتر از تقوا و دژی استوارتر از ورع نیست و شفیع مؤثرتر از توبه و جامه‌ای زیننده‌تر از عافیت و مال برطرف‌کننده‌نیازی برتر از رضای به رزق و روزی نیست. هرکس به همان گذران روزانه زندگی‌اش خشنود باشد زود به آسایش رسیده و به آرامش و رفاه دست یافته است.

۱۲. پسرم! آز و طمع، کلید رنج و بلا و مرکب سختی‌ها و سبب فرو افتادن در وادی گناهان است. شکم پرستی هر عیب و بدی را دربر دارد، برای ادب آموختن خویش، همان بس آن چه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نیز مپسند، نیز برادرت همان حقی را بر تو دارد که تو بر او داری.

هرکس بدون عاقبت اندیشی، خود را وارد کارها کند در معرض گرفتاری‌هاست، اندیشه و تدبیر پیش از انجام کار، تو را از پشیمانی آسوده خاطر می‌کند.

کسی که با آراء گوناگون روبرو شود، جاهای خطا را می‌فهمد، صبر و بردباری سپر فقر و تنگدستی است، بخل، پوشش زبونی است، حرص نشانه‌نیاز است، خویشاوند تنگدست بهتر از ثروتمند جفا کار است. هرچیزی روزی و قوتی دارد و آدمی قوت مرگ است.

١٣. أى بنى! لا تؤيسّ مذنباً، فكم من عاكف على ذنبه ختم له بخير، وكم من مقبل على عمله مفسد فى آخر عمره، صائر الى النار.

١٤. أى بنى! كم من عاص نجا، وكم من عامل هوى، من تحرّى الصدق خفت عليه المؤمن فى خلاف النفس رشدها، الساعات تنتقص الأعمار، ويل للباغين من احكم الحاكمين و عالم ضمير المضمرين.

١٥. أى بنى! بس الزاد الى المعاد العدوان على العباد، فى كل جرعه شرق، و فى كل أكله غصص، لن تنال نعمه الا بفراق اخرى.

١٦. ما أقرب الراحة من النصب، و البؤس من النعيم، و الموت من الحياه، و السقم من الصحه! فطوبى لمن أخلص لله عمله و علمه و حبه و بغضه و أخذه و تركه و كلامه و صمته و فعله و قوله، و بخ بخ لعالم عمل فحيد، و خاف البيات فأعدّ و استعدّ إن سئل نصح، و إن ترك صمت، كلامه صواب، و سكوته من غير عيّ جواب.

١٧. و الويل لمن بلى بحرمان و خذلان و عصيان، فاستحسن لنفسه ما يكرهه من غيره، و أزرى على الناس بمثل ما يأتى.

١٨. و اعلم أى بنى! انه من لانت كلمته و جبت محبته، و فقك الله لرشدك، و جعلك من أهل طاعته بقدرته، انه جواد كريم؛ (١)

ص: ١٠٦

۱۳. پسر! هیچ گناهکاری را نومید مکن، چه بسیار افرادی که دلدادۀ گناه اند ولی عاقبت به خیر شده اند و چه بسیار انسان های نیک کرداری که در پایان عمر تباہ شده و به دوزخ رفته اند.

۱۴. پسر! بسیار افراد نافرمانی که نجات یافته و بسیار اهل کرداری که به سقوط گراییده اند، آن کس که در پی راستی و صداقت باشد، سبکبار است، مخالفت با نفس رشد اوست، هر ساعتی که بگذرد عمر را کاهش می دهد، وای به حال ستمکاران از قرار گرفتن در برابر بهترین داوران و دانای درون نهان کنندگان.

۱۵. پسر! بدترین توشه برای روز رستخیز جور و ستم بر بندگان خداست، در هر نوشیدنی امکان گلوگیری و در هر لقمه به گلو ماندن امکان دارد. جز با جدایی از یک نعمت به نعمت دیگری دست نخواهی یافت.

۱۶. چه اندازه آسایش، به رنج و تنگدستی و نعمت به مرگ و زندگی و بیماری به تندرستی نزدیک است خوش به حال آن کس که علم و عمل و دوستی و دشمنی و گرفتن و نگرفتن و سخن و خموشی و کردار و گفتارش را خاص خدا گرداند.

خوش به سعادت دانشمندی که عمل کند و در آن بکوشد و از شبیخون مرگ بهراسد و آماده باشد و مهیا گردد. اگر از او پرسند پند و اندرز دهد و اگر او را وا نهند، خموشی اختیار کند، سخنش درست باشد و خموشی اش به جهت درماندگی از پاسخ نباشد.

۱۷. وای بر آن کس که به محرومیت و شکست و ناکامی و نافرمانی مبتلا گردد، چیزی را برای خود بیسندد که آن را برای دیگری نمی پسندد و آن چه را خود عمل می کند بر مردم عیب گیرد.

۱۸. پسر! بدان! هر کس با نرمی و ملایمت سخن گفت: دوست داشتش واجب است.

خداوند تو را در جهت هدایت، موفق گرداند و به قدرت خود از اهل اطاعتش مقرر سازد، به راستی که او بخشنده و کریم است.

فرمودهٔ خدای متعال: لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ؛ اهل عمل، این گونه عمل می کنند، آخرین جمله ای بود که امیر مؤمنان علیه السلام آن را بر زبان آورد و روح پاک و مطهرش که در احاطهٔ فرشتگان بود به آسمان ها پر کشید و پایه های عدالت در زمین فرو ریخت و ارکان دین درهم شکست.

پناه ستمدیدگان و محرومان، آن کس که تمام تلاش خود را در جهت به پا داشتن دولتی که به بهره کشی پایان داده و عدل و داد و حق را میان مردم گسترش دهد، معطوف ساخته بود، دیده از جهان فرو بست.

دو نوادهٔ رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تجهیز پیکر پاک پدر بزرگوارشان علی مرتضی علیه السلام پرداختند و بدن نازنینش را غسل داده و کفن نمودند و در ساعات پایانی شب، جنازهٔ مطهرش را به سمت مضعج شریف او در نجف اشرف حمل کردند، به اعتراف دشمنان، در حقیقت برجسته ترین سمبل عدالت و ارزش های والای انسانی را به خاک سپردند.

به گفتهٔ تاریخ نگاران: وقتی خبر شهادت امام علی به معاویه رسید، از محل استقرار خود خارج و روز شهادت آن بزرگوار را در دمشق روز شادی و عید اعلان کرد. زیرا در واقع معاویه به آرزویش رسیده بود، و تاج و تختی را که مشتاقانه در پی آن بود وسیله ای برای به بردگی کشیدن مسلمانان و مجبور ساختن آنان به کارهای غیر دلخواهشان، به دست آورده بود. ۱

مسلمانان قبل از صلح با معاویه

درهم شکسته شدن ارکان جامعه اسلامی- که به مقدس ترین، با عظمت ترین و دامنه دارترین رسالت های آسمانی ایمان آورده بود- در سایه حکومت معاویه بن ابی سفیان، نتیجه تلاش های مقطعی و زودگذر نبود، بلکه در حقیقت از روز سقیفه که زمام امور مسلمانان را انسان های بی لیاقتی که فاقد قدرت لازم اداره امور بودند، بر عهده گرفتند، انحراف آغاز شد. متصدیان خلافت بر اساس تعصب قبیله ای، به زمامداری رسیدند، (۱) و گواهی بر این مدعا سخن ابو بکر است که گفت: زمام امور شما به من سپرده شد، در صورتی که من بهترین فرد شما نیستم.

مسلمانان در آن روز که عمر بن خطاب برخلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله در بخشش سهمیه بیت المال میان مسلمانان تفاوت قائل شد و نظام طبقاتی جدیدی را پدید آورد، در ورطه دیگری سقوط کردند، تا این که عثمان بن عفان بر سر کار آمد و فساد و تباهی فزونی یافت و به دستگاههای حکومتی و مدیریت جامعه سرایت کرد، این وضعیت زمانی به این پایه رسید که انسان های فاسق و تبهکاری نظیر ولید بن عقبه، حکم بن عاص، عقبه بن ابی معیط و سعید بن عاص و عبد الله بن ابی سرح بر مقدرات مردم تسلط یافتند. (۲)

خاندان اموی با چپاول ثروت های مسلمانان و بخشش های بی مورد

ص: ۱۰۹

۱- (۱). الإمامه و السياسة ۶/۱.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۴۱/۲، عقد الفرید ۲۶۱/۲، انساب الأشراف ۳۸/۵، شرح نهج البلاغه ۶۷/۱.

عثمان، از شکل گرفتن قدرت اقتصادی اسلام جلوگیری به عمل آورده و در مراکز و دستگاه های حکومتی راه یافتند و معاویه از زمان عمر طی دوران فرمانروائی خود بر شام، توانست جامعه ای بر مبنای هوس های نفسانی کینه توزانه اش نسبت به اسلام و پیامبر و اهل بیتش ایجاد نماید. معاویه و پدرش که پدر بزرگ، دایی و برادرش را در نبرد بر ضد اسلام قبل از فتح مکه از دست داده بود، در روز فتح، خوار و شکست خورده و وا مانده، به اسلام گرویدند و در شمار آزادشدگان قرار گرفتند.

نظام حاکم، طی این دوران- یعنی از زمان رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله تا پایان حکومت عثمان- نسبت به رسالت اسلامی و گسترش و جایگزین ساختن آن در دل مردم، هیچ گونه توجهی از خود نشان نداد. و در جهت ریشه کن ساختن عقده ها و بیماری های روانی و آداب و رسوم قبیله ای، دست به تلاشی نزد بلکه تمام توجه حاکمان، پرداختن به فتوحات و کشور گشایی بود، تا بر قلمرو حکومت خویش افزوده و به غنائم و اموال فراوانی دست یابند.

امام علی بن ابی طالب علیه السلام از لحظه وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله تلاش فراوانی مبذول داشت، تا امت، شخصیت اسلامی خود را از دست ندهد و از انحراف آن ها بکاهد. از این رو، با دخالت در امور، هیئت حاکمه را گاهی با نرمی و ملایمت و گاهی با تندی یاری می داد و با ترجیح دادن مصلحت عمومی اسلام بر سایر مصالح، در جهت بازپس گیری حق قانونی خود در خلافت، از درگیری و کشاکش مستقیم با آنان پرهیز می کرد. (۱)

آن روز که امام علی علیه السلام به شهادت رسید، در حقیقت مسلمانان، مصلح

ص: ۱۱۰

بزرگ خویش را از دست دادند، امتی که جنگ های اصلاحگرانه بر ضد ناکثان و قاسطان و مارقان، آن را فرسوده نموده و از پا افکنده بود، در دوران حسن بن علی علیه السلام توش و توان خود را از دست داد، زیرا سوجدجویان و منافقان و کینه توزان به اسلام، به سرعت در برابر امام علی علیه السلام صف آرای کردند و دستورات خدای سبحان و پیامبرش را نادیده گرفته و به مصالح امت بی اعتنائی کردند در صورتی که حضرت تجسم رهبر حقیقی تلقی می شد و قادر بود آنان را در مسیر حق و عدل الهی رهنمون شود و همین مردم به قانونی بودن رهبری وی که آن را از رسالت الهی و رسول خدا کسب کرده بود، آگاهی داشتند و این امر می توانست خطری حقیقی شمرده شود و آنان را از صفحه جامعه اسلامی محو نماید، به همین دلیل جنگ های جمل و صفین و نهروان به وجود آمد.

امام حسن مجتبی علیه السلام تصمیم گرفت در روند اصلاحگری و رویارویی با انحراف، مسلمانان را به قیام و دارد، ولی بیشتر مردم، صلح و امنیت و رو آوردن به رفاه و آسایش را ترجیح دادند. (۱)

به همین دلیل امام حسن علیه السلام با معاویه- تنها قدرت شکست ناپذیر شام- با شروط و پیمان های مهمی ناگزیر به صلح و آشتی گردید، تا آرامش و امنیت مسلمانان شایسته را ضمانت کند و به ایجاد پایگاهی مردمی، که از آگاهی بیشتر برخوردار بوده و ایمانش به رسالت اسلامی خویش عمیق تر باشد، پردازد و بدین ترتیب، جامعه اسلامی رو به تباهی نرود و رسالت به محو و نابودی کشانده نشود، زیرا در نزاع و کشمکش ها، همواره شمشیر سازگار

ص: ۱۱۱

نیست، بلکه چه بسیار اتفاق افتاده که تأثیر سخن و انعقاد پیمان و قرارداد، در مراحل خطرناک، دارای اثری بیشتر و از کارآیی فزونتری برخوردار بوده است. در همه حالات، هدف، حفظ و حراست رسالت اسلامی و مسلمانان مطرح است تا نقش نفاق و دشمنی که از نشانه های بارز خاندان بنی امیه به شمار می آمد و فرمانروایانشان نیز آن را نسبت به اسلام در دل نهان داشتند، روشن گردد.

امام حسین با قرار گرفتن در کنار برادر ارجمندش امام حسن علیه السلام، کلیه حوادث و رخدادهایی را که برادرش با آن دست به گریبان بود، نظاره گر بود، آن دو بزرگوار در اظهار نظر و موضع گیری ها، با یکدیگر کاملاً هماهنگ بودند، امام حسین علیه السلام پس از آن که به خوبی شاهد بود، چگونه انحرافی که در سقیفه به وجود آمد، در این مرحله تکامل یافته و به گونه ای در پیکر امت راه یافته بود که مسلمانان آمادگی حضور در نهضت امام حسن علیه السلام را از دست داده و به دستورات آن بزرگوار پاسخ مثبت نمی دادند، به همین سبب در مسیر ارشاد و راهنمایی مردم، به حمایت از برادر برخاست.

امام مجتبی علیه السلام از تمامی مکر و نیرنگ و دسیسه های معاویه آگاهی داشت و اکثریت سپاهیان عراق در قبضه معاویه بن ابی سفیان و دارودسته اش قرار داشتند، در صورتی که همین سپاه در گذشته ستون فقرات سپاه امام علی علیه السلام را تشکیل می داد.

بر امام حسن علیه السلام پوشیده نبود که اگر-به فرض با معاویه درگیر شود- ماجرا به سود معاویه تمام خواهد شد و قطعاً به شهادت و یا اسارت خود امام و برادر بزرگوارش امام حسین علیه السلام و بنی هاشم و پیروان واقعی آن ها می انجامد و این در حالی بود که مسلمانان در جمع خود به پیشوایی معصوم نیاز داشتند

تا عناصر باقیمانده را رهایی و نجات دهد و آن چه را به تباهی رفته، سرو سامان بخشد، زیرا رسالت اسلامی، آخرین رسالت الهی به شمار می آید و ناگزیر می بایست آن چه را رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و امام علی بن ابی طالب علیه السَّلَام بنا نهاده بودند، کامل گردد. از این موضوع مشخص می شود سخنان برخی از تاریخ نگاران که گفته اند: امام حسین علیه السَّلَام از عملکرد امام حسن علیه السَّلَام ناراضی بود و بدو گفت: تو را سوگند می دهم، که مبادا سخنان معاویه را باور کرده و سخنان پدرت را تکذیب کنی. و امام حسن در پاسخ او گفت: ساکت باش، من از تو بهتر می دانم. به هیچ وجه درست نیست. (۱)

افزون بر این، امام حسین علیه السَّلَام از تمام افراد نامی دوران خود که به مواضع حکیمانۀ امام مجتبی که چاره ای جز اتخاذ آن وجود نداشت، ارج نهادند، دور اندیش تر و در امور جامعه و دست آوردهای آن از دیگران ژرف اندیش تر به شمار می آید و مقام و منزلت وی برجسته تر از آن بود، که مصلحت کارهایی که برادرش انجام داده و دیگران آن ها را دریافتند، بر آن حضرت پوشیده بماند تا در مقابل برادر بزرگوارش چنان موضع مورد ادعایی را اتخاذ کند.

کسانی که به امامت و عصمت این دو امام همام حسن و حسین علیهما السَّلَام اعتقاد دارند در عدم صحت روایاتی که سخن از مخالفت امام حسین علیه السَّلَام با مواضع امام حسن علیه السَّلَام در ارتباط با صلح با معاویه به میان آورده، تردیدی به خود راه نمی دهد.

اگر امام حسن و امام حسین علیهما السَّلَام به عنوان دو پیشوایی که اطاعتشان واجب است مطرح باشند، بنابراین آن چه را انجام دهند، تکلیف محض الهی بوده و با آن چه خدا از آنان خواسته مطابقت دارد. از این رو، جایی برای بیان چنین

ص: ۱۱۳

روایاتی وجود ندارد و در این راستا وجود روایات معتبری که با این روایات غیر صحیح در تعارض است، گواه بر سخن ماست، از جمله:

۱. امام صادق علیه السلام فرمود:

«نحن قوم فرض الله طاعتنا و انتم تأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته»؛ [\(۱\)](#)

ما مردمی هستیم که خداوند اطاعتمان را واجب شمرده است و شما از کسی پیروی می کنید که مردم با ناشناختن او معذور نیستند.

۲. مردی از امام رضا علیه السلام پرسید: آیا اطاعت از شما واجب است؟

حضرت فرمود: آری.

مرد پرسید: آیا وجوب اطاعتان مانند اطاعت از علی بن ابی طالب علیه السلام است.

امام فرمود: آری. [\(۲\)](#)

۳. از ابو جعفر روایت شده که حمران بدو عرض کرد: به نظر شما چرا علی و حسن و حسین علیهم السلام برای اقامه دین خدا دست به قیام زدند تا از ناحیه طاعوت ها مورد قتل و کشتار قرار گیرند و به شهادت برسند و یا شکست بخوردند؟

امام علیه السلام فرمود: ای حمران! خدای تبارک و تعالی این امور را با قضا و قدر خویش بر آنان مقدر، مورد تأیید و قطعی ساخته سپس آن را به اجرا در آورده است. بنابراین، علی و حسن و حسین علیهم السلام و با آگاهی قبلی که از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند، دست به قیام زدند و سکوت برخی از ما نیز برخاسته از علم و آگاهی بوده است. [\(۳\)](#)

ص: ۱۱۴

۱- (۱)). اصول کافی ۱/۱۴۳ باب وجوب اطاعت ائمه.

۲- (۲)). اصول کافی ۱/۱۴۳ باب وجوب اطاعت ائمه.

۳- (۳)). اصول کافی ۱/۲۲۱ باب ائمه هیچ عملی را جز با پیمان از ناحیه خدای عز و جل و به فرمان او انجام نمی دهند و از آن پا فرامی نهند.

۴. امام باقر علیه السّلام درباره فضایل برجسته اخلاقی امام حسین علیه السّلام و احترام به برادر بزرگوارش امام حسن علیه السّلام می فرماید: امام حسین علیه السّلام به جهت ارج و احترام به برادرش حسن علیه السّلام در حضور وی سخن نمی گفت. (۱)

۵. امام صادق علیه السّلام فرمود: معاویه طی نامه ای به حسن بن علی علیهما السّلام نوشت، خود و حسین و یاران علی نزد من آید، قیس بن سعد بن عباده نیز آن ها را همراهی می کرد، وقتی وارد شام شدند، معاویه بدانان اجازه ورود داد و سخنورانی را بر ایشان مهیا ساخت... سپس گفت:

ای قیس! به پا خیز و بیعت کن قیس، رو به امام حسین علیه السّلام کرد و در انتظار دستور آن حضرت بود که امام حسین علیه السّلام به قیس فرمود: ای قیس! پیشوای من امام حسن علیه السّلام است. (۲)

احترام به مواد قرارداد

امام حسن علیه السّلام در سال ۴۹ یا ۵۰ هجری به شهادت رسید و در سال ۶۰ هجری معاویه مرد. در این فاصله پیشوایی و رهبری مربوط به امام حسین علیه السّلام و اطاعت از کسی بر او واجب نبود ولی آن بزرگوار هم چنان به مواد قرارداد صلحی که برادرش امام حسن علیه السّلام با معاویه امضا کرده بود، پایبند بود و هیچ گونه حرکتی برخلاف مواد قرارداد یاد شده، از آن امام همام سر نزد، بلکه آن گاه که برخی پیروان حضرت از او خواستار قیام و شورش بر ضد معاویه شدند، امام علیه السّلام در پاسخ، با اشاره به پایبندی خود به پیمان نامه صلح و این که با مرگ معاویه، وی هیچ گونه التزامی به قرارداد صلح نخواهد داشت، آنان را به صبر و بردباری و تقیه سفارش نمود.

ص: ۱۱۵

۱- ((۱)). حیاة الامام الحسین ۲/۲۵۲.

۲- ((۲)). بحار الانوار ۴۴/۶۱.

جعده بن هبیره بن ابی وهب، از یاران با وفای امام حسین علیه السلام به شمار می آمد و از همه بیشتر به آن حضرت عشق و محبت می ورزید. شیعیان در خانه او گرد آمده و با اصرار و پافشاری از او خواستند برای تشریف فرمایی امام حسین علیه السلام به شهرشان کوفه با آن حضرت مکاتبه نماید، تا امام علیه السلام بر ضد حکومت معاویه اعلان قیام و شورش کند. جعده طی نامه ای به امام حسین علیه السلام چنین نوشت:

«اما بعد؛ دل های شیعیان دیار ما با شماست، دست از یاری شما بر نخواهند داشت، آنان از دیدگاه برادرت حسن در مورد جنگ آگاهند و شما را فردی می دانند که با دوستداران نرم خو و ملایم و نسبت به دشمنانت خشن و در راه اجرای فرمان خدا، سخت گیر هستی، اگر شما خواهان رسیدن به خلافت هستی، به سوی ما قدم رنجه فرما، که خود را برای جان نثاری در رکابت مهیا ساخته ایم.» (۱)

امام حسین علیه السلام در پاسخ وی مرقوم فرمود: من از خدا مسئلت دارم که برادرم (حسن) را موفق داشته، تأیید نماید، ولی من امروز چنین تصمیمی (قیام) ندارم، خداوند شما را مشمول رحمت خویش گرداند، هیچ گونه تحرکی انجام ندهید و در خانه ها نهان باشید، تا معاویه زنده است از تردید و بدگمانی پرهیزید و اگر خداوند او را از میان برداشت و من زنده باشم، دیدگاه خود را برایتان خواهم نوشت، درود بر شما.

از آن چه بیان شد به خوبی روشن است که امام حسین علیه السلام -با توجه به

مسئولیت دینی خود-در ماجرای قرارداد صلح امام حسن علیه السّلام با معاویه، از برادر بزرگوارش پیروی و آن قرار داد را پذیرفته و طی مدت حکومت معاویه، بدان پایبند بوده است. بلکه ده ها شاهد و گواه تأکید دارد که آن دو بزرگوار در تفکر و اندیشه و نگرش در امور و دستاوردهای آن هماهنگ و در آن چه رخ داده و بدان دست یافته شده بود، با یکدیگر کاملاً موافقت داشته اند.

نظیر نسبت هایی را که به امام حسین علیه السّلام داده اند، به امام حسن علیه السّلام نیز روا داشته و گفته اند: که وی اندکی قبل از خلافت و حتی بعد از آن، در مواضع سیاسی پدر بزرگوارش، با آن حضرت اختلاف نظر داشته است. البته روشن است که هدف از بیان چنین پندارها، ایجاد شک و تردید در دل مسلمانان نسبت به جایگاه رهبری امام حسن علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام به عنوان دو پیشوای دینی بوده تا با ایجاد تفرقه و اختلاف، مردم از آنان فاصله بگیرند.

شهادت امام حسن علیه السّلام

امام حسن علیه السّلام پس از برقراری صلح با معاویه چند روزی در کوفه اقامت گزید و سپس به اتفاق برادرش امام حسین علیه السّلام و تمام اعضای خاندانش به مدینه بازگشت و در آن سامان، با فرو بردن خشم خویش در انتظار فرمان خدای عزّ و جلّ، در خانه اش ماند. (۱) و همان گونه که یادآور شدیم، امام حسین علیه السّلام در جهت پایبندی به قرارداد صلحی که برادرش امام حسن علیه السّلام با معاویه امضاء کرده بود، تا معاویه زنده بود پذیرای شورش و قیام بر ضد وی نشد.

ص: ۱۱۷

حسنین علیهما السّلام در مدینه به عبادت و پرستش خدا و در جهت پا برجا ساختن اعتقادات اسلامی در دل مردم به تلاش پرداختند. احکام اسلام را برای آنان تشریح و به ارشاد و هدایت شان، همت گماردند. آن دو بزرگوار در جهت تربیت نسلی آگاه که بتواند مسئولیت خویش را در قبال ستم و بیداد و فساد و تباهی و انحراف موجود میان مسلمانان ایفا کند، توجه خاصی مبذول داشتند و طی این ده سال- بنا به نقل برخی از منابع تاریخ اسلام- در اعتراض به اعمال و رفتار معاویه و بعضی حاشیه نشینانش برخوردهای لفظی میان امام حسن و امام حسین علیهما السّلام با آنان به وجود آمد.

بخش نخست عصر امام حسین علیه السّلام بخش دوم موضع گیری ها و دستاوردهای امام علیه السّلام بخش سوم نتایج نهضت
حسینی بخش چهارم میراث علمی امام حسین علیه السّلام

عصر امام حسین علیه السلام

معاویه و دارودسته فاسد اموی با به دست گرفتن زمام حکومت، انحرافی را که در سقیفه پدید آمده بود به حد کمال رساندند. زیرا معاویه زمانی که دشمنی خود را با مسلمانان به صراحت بیان و به عدم رضایت آنان به حاکمیت خویش اعتراف نمود، خلافت را به سلطنتی ستم بار و خودکامه تبدیل کرد آن جا که گفت: «به خدا سوگند! من خلافت را نه به محبتی که از شما سراغ داشتم پذیرا شدم و نه به جهت خرسندی از فرمانروایی خود، بلکه با شمشیری که میانتان نهادم آن را به دست آوردم» (۱).

ولی معاویه و جریان‌های که رهبری اش را خود بر عهده داشت با مانعی جدی و از میان برنداشتنی که همان اجرای صحیح احکام اسلام توسط امام علی علیه السلام بود روبرو شدند. افزون بر این که امام علیه السلام هیچ گاه امت را به خود و انهاد و اعتقادات اسلامی را در دل آنان جایگزین ساخت. به همین دلیل مردم به ویژه مردم عراق بدو عشق می ورزیدند.

آن حضرت در این راستا به حفظ رسالت و امت اسلامی علاقه شدیدی داشت و بر ادعاهای هواداران سقیفه از جمله ابو بکر که عجز و ناتوانی خود را

ص: ۱۲۱

ابراز و از اشتباهات زیادش با این جمله که: «به حاکمیت شما در آمدن ولی بهترین فرد شما نیستم» (۱)، پوزش طلبید، خط بطلان کشید. زیرا از این پوزش خواهی تا اندازه ای عدم امکان اجرای کامل دین اسلام استفاده میشود؛ ولی امام علی علیه السلام الگویی برجسته از رهبری حکیمانه ای لایق و توانا آگاه و معصوم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از خویش ارائه داد و مسلمانان نیز در انتظار رهبری چون علی بن ابی طالب علیه السلام به سر می بردند.

اما معاویه در جهت به تباهی کشاندن این ارزش های اسلامی و نبرد با هواداران و دوستداران اهل بیت علیهم السلام و نابود ساختن ارزش هایی که امام علی علیه السلام آن ها را میان مسلمانان ایجاد کرده بود دست به کار شد تا امت عزم و اراده اش را از دست داده و با وجدانی مرده نتواند در برابر هوا و هوس فرمانروایان مخالف دین مقدس اسلام از خود پایداری و مقاومت نشان دهد.

معاویه در نخستین گام خود، اعلان کرد که هدف اصلی اش به دست گرفتن زمام حکومت بوده، هرچند در این راه خون های زیادی از مسلمانان بیگناه ریخته شود و گفت: به خدا سوگند! من برای این که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج به جا آورید و زکات پردازید با شما نجنگیدم بلکه در جهت دست یابی به حکومت با شما نبرد کردم (۲).

شیوه اسلام ستیزی معاویه

اشاره

در این جا ناگزیریم طرح های شیطانی که معاویه پایه گذاری کرد و رخدادهای بزرگی را که در کنار آن ها به وجود آمد به دلیل این که از مهم ترین

ص: ۱۲۲

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/ ۷۱.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ۱۶/۴.

علل و اسباب قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام به شمار می آیند به نحو فشرده مورد بررسی قرار دهیم.

امام حسین علیه السلام خود بر وضعیت مسلمانان که از جنبه های اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی رو به تباهی رفته بودند شاهد و ناظر بود این تباهی به تمام معنا بخاطر سیاست های ناشی از تلاش های معاویه پدید آمد که در جهت تحمیل یزید با زور به عنوان خلیفه مسلمانان به اوج خود رسیده بود و امت را از مسیر واقعی اسلام دور ساخت. به همین دلیل امام حسین علیه السلام پس از هلاکت معاویه انقلاب بزرگ خویش را که به بیداری انسان ها و ایجاد عزم و اراده در امت انجامید، آغاز نمود.

اکنون برخی از ارکان سیاست های جاهلی اموی که معاویه در اجرای آن بسیار کوشید از نظرتان می گذرد.

۱. سیاست اقتصادی

اشاره

معاویه از هیچ گونه سیاست اقتصادی مالی منطبق با معنای متداول این کلمه برخوردار نبود، بلکه تصرف وی در جمع آوری اموال و دارایی و بخشش و توزیع آن ها به دلخواه و تمایل خودش انجام می پذیرفت. او با بخشیدن ثروت های کلان به هواداران خویش مخالفانش را از هر گونه بخششی محروم می ساخت. اموال مردم را دریافت می کرد و به ناحق بر آنان مالیات می بست.

در دوران وی فقر و تنگدستی میان اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان گسترش یافت در صورتی که ثروت های هنگفت نزد گروهی اندک که بر سرنوشت و امور مسلمانان حاکمیت داشتند انباشته شده بود. در اینجا برخی از محورهای اصلی سیاست اقتصادی معاویه را یادآور می شویم:

ص: ۱۲۳

معاویه در مناطقی که مردم جبهه مخالف وی را تشکیل می دادند از جمله مدینه محرومیت اقتصادی را گسترش داد. حضور بسیاری از شخصیت های مخالف خاندان اموی در مدینه که سودای حکومت نیز داشتند سبب شد که معاویه هیچ گونه اموالی را برای مردم مدینه هزینه نکند. به گفته تاریخ نگاران:

معاویه مردم مدینه را به فروختن املاکشان مجبور ساخت و سپس خود آن ها را با ارزان ترین بها خریداری کرد و شخصی را برای اداره امور املاک و گردآوری درآمدهای آنان به مدینه فرستاد، ولی مردم از انجام کار او جلوگیری به عمل آورده و در رویارویی با فرمانروای خود عثمان بن محمد بدو گفتند: همه این اموال مربوط به ماست و معاویه ما را از پرداخت سهمیه بیت المال محروم ساخته و درهمی به ما نپرداخته است به گونه ای که زندگی ما فلج گشته و قحطی و گرسنگی دیارمان را فراگرفته است و معاویه املاک ما را تنها به درصدی از بهای واقعی آن خریداری کرده است و حاکم مدینه آن ها را با بدترین و زشت ترین عبارات پاسخ داد (۱).

معاویه گاهی مروان حکم و گاهی سعید بن عاص را بر مدینه می گمارد و این دو باهم در به خواری و ذلت کشاندن مردم این شهر و ایجاد فقر و محرومیت میان آنان، سخت تلاش می کردند.

ص: ۱۲۴

از آنجا که عراق مرکز اصلی مخالفان معاویه را تشکیل می داد، وی مجازات های سخت اقتصادی را بر آنان تحمیل کرد. مغیره بن شعبه فرمانروای وقت آن سامان از پرداخت سهمیه بیت المال و ارزاق عمومی به مردم کوفه خودداری می کرد و فرمانروایانی که پس از معاویه روی کار آمدند نیز برای روا داشتن جور و ستم و ایجاد محرومیت میان مردم عراق به اعتبار این که اکثریت آنان آگاهانه از امیر مومنان علیه السلام طرفداری می کردند، همین شیوه را پی گرفتند.

ب- حفظ حکومت با پول

معاویه، بیت المال را در جهت تثبیت پایه های حکومت و پادشاهی خود به کار گرفت و از اموال و دارایی به عنوان سلاحی استفاده کرد که می توانست وی را بر امت استیلا بخشد. یکی از ترفندهای سیاست امویان این بود که مال را به عنوان سلاحی برای تهدید مردم و وسیله ای برای نزدیک ساختن آنان به خود به کار می گرفتند. گروهی را از آن اموال محروم و به گروهی دیگر در جهت خریدن آن ها و حق السکوتشان چندین برابر دیگران پول می پرداختند. (۱)

معاویه درآمد مصر را به عمرو عاص بخشید و در ازای همکاری عمرو با معاویه در نبرد با امیر مؤمنان علیه السلام دیار مصر را تا عمرو زنده بود طعمه وی ساخت. (۲)

ص: ۱۲۵

۱- (۱). حیاة الامام الحسین ۱۲۷/۲، به نقل از اثجاہات الشعر العربی/ ۲۷، دکتر محمد مصطفی.

۲- (۲). حیاة الامام الحسین ۱۲۷/۲.

ج- خریدن مردم

معاویه در سیاست اقتصادی خود شیوه ای جدید به نام «خریدن مردم» گشود و در کمال پستی و فرومایگی آن را اعلان داشت و گفت: به خدا سوگند! هواداران پروپاقرص علی را با پرداخت مال، به خود متمایل خواهم ساخت و به اندازه ای میان آنان مال و دارایی تقسیم کنم که دنیا را بر آخرتش فایق آید (۱).

نقل شده جمعی از اشراف عرب بر معاویه وارد شدند وی به هر یک از آنان یکصد هزار درهم و به حنات عموی فرزدق هفتاد هزار درهم هدیه داد وقتی حنات از ماجرا اطلاع حاصل کرد به عنوان اعتراض خشمگین نزد معاویه برگشت و معاویه بدون شرم و حیا در پاسخ وی گفت: من با پرداخت آن پول به آنان دینشان را خریدم ولی تو را به حال خود رها ساختم.

حنات گفت: دین مرا نیز خریداری کن، معاویه فرمان داد جایزه اش را کامل کنند (۲).

د- مالیات نوروز

معاویه با بدعتی که بدون هیچ دلیلی آن را در آیین اسلام ایجاد کرد، برای تأمین هزینه های خود، مالیات نوروز را بر مسلمانان تحمیل کرد و در جهت پرداختن آن سخت آنان را مورد جور و ستم و تهدید قرار داد. به گفته مورخان مبلغ این مالیات به ده میلیون درهم می رسید که مسلمانان به پرداخت آن عادت کرده بودند و فرمانروایان بعد از معاویه نیز با قرار دادن آن به عنوان یک شیوه پسنده، مسلمانان را به پرداخت آن مجبور ساختند (۳).

ص: ۱۲۶

۱- (۱). به وقعة صفین از نصر بن مزاحم/ ۴۹۵ و شرح نهج البلاغه ۲/ ۲۹۳ مراجعه شود.

۲- (۲). حیاة الامام الحسین ۲/ ۱۲۸-۱۲۹.

۳- (۳). حیاة الامام الحسین ۲/ ۱۳۱، به الحیاة الفکرية فی الاسلام/ ۴۲ مراجعه شود.

اشاره

معاویه سیاست خود را براساس ایجاد تفرقه میان مسلمانان بنا نهاد، ولی بر این باور بود که حکومتش جز با گسترش دادن خصومت و دشمنی میان مسلمانان پا بر جا نخواهد ماند. وی از حيله و نیرنگی برخوردار بود که با تکرار و اجرای دقیق آن، در انجامش مهارت داشت و آن را در مورد مخالفان خود در دولت اعم از مسلمان و غیرمسلمان به کار می گرفت. اساس این نیرنگ را تلاشی مستمر در ایجاد تفرقه و پراکندگی، با شبهه افکنی و برانگیختن کینه توزی ها میان مخالفان تشکیل می داد که برخی از این افراد خاندان و نزدیکان وی به شمار می آمدند. یکدلی و سازگاری دو انسان بر جسته و سرشناس برای معاویه قابل تحمل نبود و رقابت طبیعی میان چنین افرادی، معاویه را در جهت ضربه زدن به آنان کمک می کرد (۱).

الف- جور و ستم بر عجم

معاویه در مورد غیر عرب ها فوق العاده ستم روا داشت و آنان را به خواری و ذلت کشاند و یک بار تصمیم گرفت آن ها را یکجا نابود کند. به گفته تاریخ نگاران: معاویه، احنف بن قیس و سمره بن جندب را خواست و به آنان گفت: جمعیت عجم ها فزونی یافته به گونه ای که گذشته ها به فراموشی سپرده شده است. گویی می بینم که اینان با چنگ انداختن بر عرب ها، بر آنان حاکمیت خواهند یافت. از این رو، تصمیم گرفته ام عده ای از آنان را از دم تیغ بگذرانم و

ص: ۱۲۷

۱- (۱). حیاة الامام الحسن؛ ۲/ ۱۳۵ به نقل از عقاد در کتابش «معاویه فی المیزان»/ ۶۴.

عده ای را (به بیگاری کشیده و) برای رونق بازار و ساخت و ساز راه ها، نگاه دارم. (۱)

ب- تعصب قبیله ای

معاویه تعصبات قبیله ای را زنده کرد و در اشعار عربی، اشکال وحشت انگیز و دردناکی از کشاکش های گوناگونی که سلطه گران اموی با ساخته و پرداخته کردن آنها، سعی در سرگرم نمودن مردم و جلوگیری از دخالت آنان در امور سیاسی داشتند، پدیدار گشته است.

بنا به نقل مورخان: معاویه در جهت کاستن از ارزش و اهمیت قبایل اوس و خزرج و از اعتبار انداختن آنان در برابر جهان عرب و اسلام، به برانگیختن کینه توزی های دیرینه میان آن قبایل دست زد، چنان که تعصبات یمنی ها را بر ضد مصری ها برانگیخت و آتش فتنه و آشوب را میان آنان شعله ور ساخت تا به وحدت و یکدلی که به مصالح دولت معاویه زیانی برساند، دست نیابند (۲).

۳. سیاست زور و قدرت

معاویه با اتخاذ سیاست زور گویی و قلع و قمع به اداره امور مسلمانان پرداخت و به مقدرات و عزت و شرافت آن ها بی احترامی نمود و پس از امضای قرارداد صلح، اعلان داشت که وی تنها به جهت حاکمیت یافتن بر مسلمانان، به قتل و کشتار و خونریزی آنان پرداخته است و در جمله ای از تکبر و خودستایی اش دم زد و گفت: ما، زمان هستیم، هر کس را بالا ببریم

ص: ۱۲۸

۱- (۱). عقد الفرید ۲/۲۶۰.

۲- (۲). حیاة الامام الحسین ۲/۱۳۷.

فرا دست است و هر کس را پایین آوریم، فرودست خواهد بود (۱).

کارگزاران و فرمانروایان وی نیز همین شیوه فریبکارانه را ادامه دادند. عتبه بن ابی سفیان، با مخاطب قرار دادن مصریان، بدان ها گفت: به خدا سوگند! تازیانه ها را بر پشت شما پاره خواهیم کرد.

در سخنی از خالد قسری با مردم مکه آمده است که گفت: به خدا سوگند! آن کس را که به پیشوای خود (معاویه) اهانت روا دارد، نزد من آورند وی را در حرم به دار خواهیم آویخت (۲).

۴. هرزگی و گستاخی و اهانت به ارزش های دینی

معاویه به هرزگی و گستاخی معروف بوده است. ابن ابی الحدید می گوید:

معاویه، در زمان عثمان انسانی فوق العاده بی شرم و گستاخ و در انجام کارهای زشت انگشت نما بود و در دوران عمر اندکی پرده پوشی کرد، ولی در همان زمان لباس ابریشم و دیبا می پوشید و در ظرف طلا و نقره آب می آشامید و بر استرهایی با زین و لگام های زرین و دیبای آراسته به نقش و نگار، سوار می شد.

در کتب سیره آمده که مردم درباره او گفته اند: معاویه، در دوران عثمان در شام شراب می نوشید (۳). از عبد الله بن بریده منقول است که گفت: من و پدرم بر معاویه وارد شدیم، ما را روی فرش نشانید و سپس برایمان غذا آوردند، خوردیم پس از صرف غذا شراب حاضر کردند و معاویه نوشید و به پدرم تعارف کرد، ولی پدرم در پاسخ او گفت: از آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله شراب

ص: ۱۲۹

۱- (۱). همان ۱۳۸/۲-۱۳۹، عقد الفرید ۱۵۹/۲.

۲- (۲). اغانی ابو الفرج اصفهانی ۳۸۲/۲۲ چاپ بیروت.

۳- (۳). حیاة الامام الحسین ۱۴۴/۲-۳۴۷.

را حرام کرده، هرگز ننوشیده ام (۱).

در روایات متعددی سخن از رباخواری معاویه به میان آمده است، از جمله: معاویه ظرفی از طلا و یا ورق طلایی را به بیشتر از وزن آن فروخت.

ابودرداء به او گفت: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنیدم که از فروختن چند چیز نهی فرمود مگر این که مثل به مثل باشند.

معاویه گفت: من در آن اشکالی نمی بینم.

ابودرداء به او گفت: چه کسی مرا از معاویه معذور می دارد؟ شگفتا! من سخن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را به یاد می آورم ولی او نظر خودش را به من می گوید! من و تو هرگز در یک سرزمین گرد نیاییم. سپس ابودرداء بر عمر بن خطاب وارد شد و ماجرا را به اطلاع وی رساند و عمر به معاویه نوشت: چنین چیزی را جز مثل به مثل و یا به هم وزن آن مفروش (۲).

ملحق کردن زیاد بن عبید رومی به نسب خود بدون حجت شرعی و اکتفا به گواهی ابو مریم خمار که خود نیز از نسب صحیح شرعی برخوردار نبود، از جمله مواردی است که معاویه ارزش های اسلامی را به باد اهانت می گرفت و با این کار با سخن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که فرمود: «الولد للفراش و للعاهر الحجر» (۳)؛ فرزند از آن صاحب بستر (شوهر) است و زناکار باید سنگسار شود، به مخالفت برخاست.

۵. کینه توزی و دشمنی آشکار با پیامبر و اهل بیت علیهم السلام

معاویه نسبت به نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ کینه می ورزید، او در دوران خلافتش در

ص: ۱۳۰

۱- (۱). مسند احمد حنبل ۳۴۷/۵.

۲- (۲). سنن نسایی ۲۷۹/۷.

۳- (۳). ماجرای ملحق کردن زیاد و علل و اسباب و آثار آن را در کتاب «حیاه الامام الحسن بن علی» ۱۷۴/۲ - ۱۹۰ بیابید.

چهل نماز جمعه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله صلوات نفرستاد. برخی از هوادارانش سبب را از او پرسیدند، وی در پاسخ گفت: اگر بر او درود فرستم، عده ای بدان فخر و مباهات و گردن فرازی می کنند (۱).

معاویه شنید مؤذن در اذان می گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله» از جا برجست و گفت: آری، پسر عبد الله! چقدر کارت بالا گرفته و بلند همت شده ای که راضی گشتی نامت در کنار نام پروردگار جهانیان برده شود (۲).

وی کلیه دستگاه ها و مراکز حکومتی خویش را به کار گرفت تا از ارج و عظمت اهل بیت که امانت رسول گرامی اسلام به شمار می آمدند، بکاهد تا آنجا که در جهت نبرد با آنان و دور ساختن آن ها از واقعیت زندگی اسلامی، مهم ترین ابزاری را که در اختیار داشت به خدمت گرفت از جمله:

۱. سخنوران درباری را به خدمت گمارد تا دل های مردم را از اهل بیت علیهم السلام متوجه دیگران کنند.

۲. برای کاستن از ارج و عظمت اهل بیت علیهم السلام به جعل روایات از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداختند و معاویه از عناصری چون ابو هریره دوسی، سمره بن جندب، عمرو عاص و مغیره بن شعبه که به جعل صدها حدیث از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله دست یازیدند، بهره برد.

معاویه با به کارگیری مراکز آموزشی و ملامکتی ها کوشید تا کینه اهل بیت علیهم السلام را در دل کودکان نونهاال غرس نموده و نسلی مخالف آنان روی کار آورد.

معاویه هم چنان به خصومت و دشمنی خود با امیر مؤمنان علیه السلام استمرار

ص: ۱۳۱

۱- (۱). حیاة الامام الحسین ۱۵۱/۲ به نقل از النصائح الکافی/۹۷.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ۱۰/۱۰۱.

بخشید و ناسزا و لعن آن بزرگوار را در مجالس عمومی و خصوصی خود، علنی ساخت و با اشاره به کلیه کارگزاران و فرماندارانش، از آنان خواست ناسزاگویی به آن حضرت را میان مردم منتشر ساخته و گسترش بخشید. بدین ترتیب، ناسزا گفتن به امیر مؤمنان علیه السلام به سراسر جهان اسلام سرایت کرد و معاویه در جمع مردم شام سخن گفت و اظهار داشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: تو پس از من به خلافت خواهی رسید. بنابراین، سرزمین مقدس - یعنی شام - را که در آن انسان های برجسته ای وجود دارد برای خود برگزین و اینک من شما مردم را برگزیدم، شما نیز ابو تراب را لعن کنید. (۱)

۶. خشونت با شیعیان

اشاره

شیعیان در عصر معاویه رسماً مورد ستم و بیداد قرار گرفتند و به شدیدترین نوع قلع و قمع و رفتار خشونت بار، با آنان برخورد شد. امام محمّد باقر علیه السلام تهدیدی را که امویان بر پیروانشان روا می داشتند چنین به وصف می کشد: در هر منطقه ای پیروان ما به قتل می رسیدند دست و پاهای آنان را به صرف شک و تردید در دوستی و محبت ما می بریدند، هر کس از او به دوستی و محبت ما یاد می شد به زندان می افتاد، یا اموالش چپاول می شد و یا خانه اش تخریب می گشت. (۲)

معاویه کوشید تا شخصیت های اندیشمند و آگاه شیعه را از میان بردارد و عده زیادی از آنان نظیر حجر بن عدی، رشید حجری، عمرو بن حمق و أوفی بن حصن را پای چوبه دار روانه ساخت. وی به آزار و شکنجه بزرگان شیعه اکتفا نکرد، بلکه جور و ستم خویش را متوجه زنان مسلمان نیز نمود و عده ای

ص: ۱۳۲

۱- (۱). حیاة الامام الحسین ۱۶۰/۲، شرح نهج البلاغه ۳۶۱/۳.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ۱۵/۳، طبقات کبری ۹۵/۵.

از آن‌ها نظیر: زرقاء دختر عدی، سوده دختر عمّاره و امّ الخیر با رقیه را مورد بیم و تهدید قرار داد.

معاویه با اشاره به تمام کارگزارانش از آنان خواست خانه‌های شیعیان را ویران نمایند و نام آن‌ها را از دفتر پرداخت (بیت المال) محو و سهمیه پول و خرجی آن‌ها را قطع کنند، هم‌چنین به عمّال و مزدوران خود سفارش کرد تا گواهی شیعیان را در مسائل قضاوت و داوری و موارد دیگر نپذیرند تا بر خواری و ذلت آنان بیفزاید.

بیان انحرافات و جرایمی که معاویه مرتکب شد در این اشارات گذرا نمی‌گنجد و به جهت تعدّد و گسترش آن‌ها کتابی ویژه می‌طلبد، اینک در درجه نخست مقصود ما از این اشارات، عنوان مقدمه‌ای در جهت بیان جنایت بزرگ وی تلقی می‌شود که به قیام سید الشهداء علیه السلام انجامید، جنایتی که در تحمیل فرزند فاسقش یزید به عنوان جانشین خود، تحقق یافت.

بیعت گرفتن با زور

خلافت، در دوران ابو بکر و عثمان دارای اندکی رنگ و آب اسلامی بود و این خلفا با شعار خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله حکومت می‌کردند.

معاویه نیز آن‌گاه که زمام حکومت را به دست گرفت- با این که به اندکی از نیرنگ و فریبکارهای او پی بردیم- هیچ‌گاه به خود جرأت نداد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و رسالت آن بزرگوار را آشکارا و صریح در آغاز حکومتش به هم‌آوردی بطلبد؛ زیرا معاویه برای تحکیم نمودن حکومت و در جهت اجرای سلطه بیشتر بر مسلمانان، از مظاهر اسلامی بهره می‌گرفت. از این جاست که معاویه به حيله گری و زیرکی فوق العاده‌ای توصیف شده چون بر بیهوده

کاری های خود، لباس اسلامی می پوشاند.

ولی تحمیل کردن یزید هرزه بر مسلمانان که آشکارا به فسق و فجور و عیاشی می پرداخت، گستاخی صریح نسبت به ارزش های اسلامی و بی پروایی واضحی نسبت به عرف و آداب مسلمانان به شمار می آمد، زیرا مسلمانان همه به خوبی می دانستند که خلافت اسلامی، حکومت پادشاهی و سلطنتی نیست که با وراثت قابل انتقال به دیگری باشد و جز کسانی که کاملا آشنای به کتاب و سنت بوده و بدان عمل نمایند و توان دست یابی به اهداف رسالت اسلامی و اجرای احکام آن را دارا باشند هیچ کس شایستگی چنین منصبی را نخواهد داشت.

افزون بر این که تحمیل بیعت یزید بر مسلمانان، جنایتی بزرگ و دارای ابعاد اجتماعی و سیاسی مهمی بود که اگر قیام ابا عبد الله الحسین نواده رسول گرامی اسلام حافظ دین جدش از تباهی و نابودی، وجود نداشت اسلام و مسلمانان را از صفحه گیتی محو می کرد.

برای آگاهی بر دامنه عظیم این جنایت هولناک، نخست باید بدانیم یزید کیست؟ و چه سبب شد که وی به خلافت رسید؟ و به چه دلیل بیعت او، دشمنی آشکار با اسلام و برگشت از دین و بازگشت مجدد به جاهلیتی که اسلام با آن مبارزه کرد، تلقی می شود؟

ص: ۱۳۴

یزید بن معاویه کیست؟

پیش از سخن گفتن در مورد به قدرت رسیدن یزید و موضعی که امام حسین علیه السلام در قبال آن اتخاذ کرد، باید بدانیم که یزید از دیدگاه اسلام و مسلمانان کیست؟ و به طور کلی دیدگاه اسلام در مورد خاندان اموی چیست؟

هیچ پژوهشگر و تاریخ نگاری تردید به خود راه نمی دهد که امویان از آغاز بر دمیدن پگاه اسلام تا آخرین مراحل حکومتشان سرسخت ترین و لجوجترین دشمنان اسلام به شمار می آمدند و تا زمانی که کلیه امکاناتشان را در جهت مبارزه با اسلام از دست نداده و با شکست مواجه نشدند، به اسلام نگریدند و آن گاه که به اجبار اسلام را پذیرا شدند در جهت به تباهی کشاندن احکام و تعالیم آن و بازگرداندن مظاهر جاهلیت در کلیه اشکال آن به شیوه جدید با پوشش اسلام، دست به طراحی و نقشه زدند.

معاویه هر گاه آوای روح بخش نام پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله را (در اذان) می شنید و احساس می کرد این نام مبارک در فضای جهان اسلام هر روز از فراز مناره ها طنین افکن است، از ترس به خود می لرزید و آشفته و بی قرار می شد.

دیگر حکام و فرمانروایان خاندان اموی نیز که با نام اسلام به حاکمیت رسیده بودند، در تخریب پایه ها و ارکان این آیین الهی و غیرواقعی جلوه دادن آن و به تباهی کشاندن قوانین و تعالیم و ارزش های والایی که ارائه داده بود، سخت می کوشیدند. آن گونه که تاریخ نگاران و ارباب حدیث به وصف آورده اند: یزید بن معاویه که امام حسین علیه السلام در برابرش آن موضع شجاعانه و جاوید را اتخاذ کرد، انسانی فوق العاده سبکسر و گستاخ و آلودگی اش به فساد و فحشا و منکرات از حد بیرون بود [\(۱\)](#).

ص: ۱۳۵

یزید در سال ۲۵ یا ۲۶ هـ (۱) از میسون دختر بجدل کلبی زاده شد. به گفته تاریخ نگاران، میسون دختر بجدل کلبی خود را در اختیار غلام پدرش نهاد و از او به یزید-ملعون-باردار شد و شاعر نسب شناس کلبی در این شعر به همین مطلب اشاره دارد:

«هرچند روزگار با قتل و کشتاری که ترکان به راه انداختند و مرگ سریع آنان، مصیبتی بر آنان وارد شد، ولی آن فرد فرومایه و برده کلبی در سرزمین کربلا فرزندان رسول خدا را کشتار نمود. (۲)»

منظور شاعر از کلمه «دعی» ابن زیاد ملعون و از کلمه «عبد کلب» یزید بن معاویه است که از نسل غلام بجدل کلبی است. (۳)

ابن کثیر در کتاب بدایه خود با وصف ویژگی های جسمی یزید می گوید:

وی فردی بسیار فربه و دارای اندامی درشت و خشن، بدنی پرمو و صورتی پر از آبله بود (۴).

یزید در ویژگی های نفسانی خویش صفات حیله و نیرنگ و نفاق و سبکسری و گستاخی را از نیای خود به ارث برده و تا آن جا که تاریخ نگاران گفته اند: مانند پدرش انسانی سنگدل و خیانتکار بوده (البته اگر از نسل معاویه بوده) ولی از زیرکی پدرش بهره ای نداشته است و از توان و قدرتی برخوردار نبود تا بر کارها و اعمال ننگین خود پوششی از مهارت دیپلماسی آرام بنهد و

ص: ۱۳۶

۱- (۱). حیاة الامام الحسین ۱۷۹/۲.

۲- (۲). فان یکن الزمان اتی علینا بقتل الترتک و الموت الوحی فقد قتل الدعی و عبد کلب بأرض الطف أولاد النبی

۳- (۳). بحار الانوار ۳۰۹/۴۴.

۴- (۴). سیره الأئمة الاثنی عشر ۴۲/۲.

رحم و دلسوزی و عدالت، به سرشت پلید و اخلاق پست وی راه نمی یافت.

دست به کشتار مردم می زد، به آزار و شکنجه آنان می پرداخت و از این کار احساس لذت و سرمستی می کرد و نظاره گر رنج و عذاب دیگران و کانون زشت ترین صفات ناپسند بود. همدمان وی را زنان و مردانی از فرومایه ترین اقشار جامعه تشکیل می دادند که خود، بهترین دلیل بر این قضیه است (۱).

یزید، نزد دایی های بادیه نشین خود از قبیله کلاب که قبل از ظهور اسلام، پیرو آیین مسیح بودند، نشو و نما کرد و افسار گسیخته در کنار فرزندان هرزه و نابکار آنان بسر می برد و در حدّ زیادی تحت تأثیر اخلاق و رفتار آن ها قرار گرفت، همراه با آنان شراب می نوشید و به سگ بازی می پرداخت.

دلباخته شکار

یکی از صفات بارز یزید، علاقه و اشتیاق زیاد وی به شکار بوده که اغلب اوقاتش را در آن سپری می کرده است. بنا به نقل تاریخ نگاران: یزید بن معاویه دلداده و عاشق شکار بود و خود را به آن سرگرم می ساخت. بر گردن سگ های شکاری حلقه ای زرین می آویخت و پارچه های زربفتی بر آن ها می پوشاند و برای هریک از سگ هایش برده ای گمارده بود تا امور مربوط به آن را انجام دهد (۲).

شیفته بوزینه

تاریخ نگاران اتفاق نظر دارند که یزید، عاشق و شیفته میمون بوده و خود

ص: ۱۳۷

۱- (۱). حیاة الامام الحسین ۱۸۱/۲-۱۸۲.

۲- (۲). به الفخری از ابن طقطقی/۴۵، تاریخ یعقوبی ۲/۲۳۰، تاریخ طبری ۴/۳۶۸، البدایه و النهایه ۸/۲۳۶-۲۳۹ مراجعه شود.

دارای بوزینه ای ویژه بود که آن را در کنار خویش نگاه می داشت و ابو قیس کنیه اش داده بود، باقیمانده ظرف شراب خود را بدان می نوشاند و می گفت:

این بوزینه، پیرمردی از بنی اسرائیل بوده که در اثر گناه به این روز افتاده است.

وی بوزینه را بر ماده گورخری سوار می کرد و در میدان اسب دوانی به مسابقه می فرستاد. روزی همین عمل را انجام داد و بوزینه از دیگر اسبان جلو افتاد و یزید بسیار شادمان گشت و این اشعار را سرود:

ای ابو قیس! اضافه لگام را محکم بگیر که اگر بر زمین افتی، مرکب ضمانتی ندارد. تو با مرکب امیر المؤمنین از اسبان همه، گوی سبقت ربودی. (۱)

روزی آن را به مسابقه اسب دوانی فرستاد، باد او را بر زمین افکند و مرد، یزید در مرگ او فوق العاده اندوهگین شد، دستور داد او را کفن کنند و به خاک بسپارند و به مردم شام فرمان داد برای عرض تسلیت به مناسبت مرگ دردناک بوزینه اش نزد او بشتابند و خود در عزای میمونش این اشعار را خواند: (۲)

چه بسیار انسان های شرافتمند و صاحب قدرتی که برای عرض تسلیت در مرگ ابو قیس نزد ما شتافتند. ابو قیس بزرگ قبیله بوزینگان و از همه تندروتر و زیباتر و در سر و گردن و ریاست، سرآمد امثال خود بود. ای ابو قیس! خداوند قبری را که تو در آن اقامت داری و زیبایی و ریشه بزغاله در آن وجود دارد، از رحمتش دور نگرداند. (۳)

ص: ۱۳۸

۱- (۱). تمسک ابا قیس بفضل زمامها فلیس علیها ان سقطت ضمان فقد سبقت خیل الجماعه کلها و خیل امیر المؤمنین اتان

۲- (۲). حیاة الامام الحسین ۱۸۲/۲ به نقل از جواهر المکاسب/ ۱۴۳.

۳- (۳). کم من کرام و قوم ذو و محافظه جاء لنا لیعزوا فی اُبی قیس شیخ العشیره امضاها و اجملها علی الرؤوس و فی الآ عناق و الریس لا یبعد الله قبرا أنت ساکنه فیه جمال و فیه لحيه التیس

یزید شیفتگی و اشتیاق شدید خود را نسبت به بوزینگان میان مردم منتشر ساخت به گونه ای که وی را بدان لقب دادند و مردی از قبیله تنوخ در تمسخر یزید سروده است:

یزید دوست بوزینگان است و از همسایگی ما آدمیان ملول شده است و به زندگی در سرزمین بوزینگان تمایل دارد، مرگ بر کسی که به خلیفگی ما درآید و یاران نزدیکش بوزینگان باشند. (۱)

باده نوشی

یکی دیگر از ویژگی های بارز یزید، شرابخواری بود به اندازه ای که در نوشیدن آن زیاده روی می کرد، او همواره مست بود و هیچگاه هشیار دیده نشد، از جمله اشعارش در وصف شراب چنین است:

یارانی که شراب و می یکجا گردشان آورده و سروش تمایلات هواوهوس برایشان نغمه سرایی می کند سفارش می کنم که از نعمت ها و لذت های این دنیا بهره ببرید، زیرا هرچند دنیا به درازا بکشد باز هم ناپایدار است. (۲)

تاریخ نگاران از عبد الله بن حنظله که در پی شهادت جانشوز ابا عبد الله الحسین علیه السلام به اتفاق جمعی از مردم مدینه به شام نزد یزید سفر کرده بود نقل کرده اند که: یزید را چنین توصیف می کرد: به خدا سوگند! نزد یزید که می رفتیم بیم داشتیم از آسمان بر ما سنگ بیارد، زیرا او فردی بود که با مادران و دختران

ص: ۱۳۹

۱- (۱). انساب الأشراف ۲/۲. یزید صدیق القرد ملّ جوارنا فحنّ الی أرض القروذ یزید فُتبا لمن امسی علینا خلیفه صحابته الأذنون منه قروذ

۲- (۲). حیاة الامام الحسین ۱۸۳/۲ به نقل از تاریخ مظفری. أقول لصحب ضمت الخمر شملهم و داعی صبا بات الهوی یترنّم خذوا بنصیب من نعیم و لذّه فکلّ و ان طال المدی یتصرّم

و خواهران ازدواج می کرد و شراب می نوشید و نماز را ترک می کرد. به خدا سوگند! اگر کسی همراه من نبود، برای رضای خدا آن چه را با خود داشتم آشکار می ساختم (۱).

اعضای آن هیئت اظهار داشتند: از نزد مردی بی دین می آیم که شراب می نوشید و چنگ می نواخت و با سگ ها بازی می کرد (۲).

از منذر بن زبیر نقل شده که در وصف یزید گفت: به خدا سوگند! وی شراب می نوشید. به خدا سوگند! به گونه ای مست می شد که نماز را ترک می کرد (۳).

ابو عمر بن حفص با این سخن وی را توصیف می کند و می گوید: به خدا سوگند! با چشم خود دیدم یزید به گونه ای مست است که نماز را ترک می کند... (۴).

کفر یزید از اشعار ذیل که در وصف شراب گفته به خوبی پیدا است:

خورشید می که برجش قعر خم است، مشرقش ساقی و مغربش دهان من است، هرگاه از درون خم به پیاله ریزد، نظیر مردمی که در حطیم و زمزم به جنبش در آیند، جلوه گر می شود.

اگر روزی خوردن می در دین احمد حرام گردید، آن را بر مسلک و آیین مسیح فرزند مریم، بنوش. (۵)

مسعودی درباره او می گوید یزید تار و چنگ می نواخت و از باز شکاری و سگ و بوزینه و یوز، نگاهداری می کرد و همواره شراب می نوشید. پس از

ص: ۱۴۰

۱- (۱). تاریخ ابن عساکر ۳۷۲/۷، تاریخ الخلفاء سیوطی ۸۱/.

۲- (۲). تاریخ ابن عساکر ۳۷۲/۷، تاریخ الخلفاء سیوطی ۸۱/.

۳- (۳). البدایه و النهایه ۲۱۶/۸، کامل ابن اثیر ۴۵/۴.

۴- (۴). همان.

۵- (۵). تتمه المنتهی ۴۳. شمیسه کرم برجها فعر دنها و مشرقها الساقی و مغربها فمی اذا انزلت من دنها فی زجاجه حکت نفرا

بین الحطیم و زمزم فان حرمت یوما علی دین احمد فحذا علی دین المسیح بن مریم

شهادت امام حسین علیه السلام روزی یزید بر سر سفره شراب نشسته بود و سمت راستش ابن زیاد قرار داشت، یزید رو به ساقی خود کرد و گفت:

جامی از می به من بنوشان که استخوان هایم را سیراب کند، سپس ابن زیاد را نیز چنین جامی بنوشان. ابن زیاد رازدار من است و پایه و اساس خلافت و جهادم به دست او استوار است. (۱)

آن گاه دستور داد خوانندگان آواز سردادند و همدمانش نیز مانند وی به فسق و فجور پرداختند، در دوران یزید، غنا و آوازه خوانی در مکه و مدینه پدیدار گشت و مراکز عیاشی و خوشگذرانی رواج یافت و مردم آشکارا به شراب خواری می پرداختند (۲).

در جای دیگری بر این معنا تأکید کرده و می گوید: وی را یزید مست باده نوش می نامیدند (۳).

یزید جمعی از همدمان هرزه و گستاخ داشت که شب های سرخ خویش را همراه با آنان با شراب و سازونواز سپری می کرد که در رأس آن ها «اخطل» شاعر مسیحی هرزه قرار داشت. آن دو با یکدیگر شراب می نوشیدند و به آواز گوش فرامی دادند و هرگاه یزید آهنگ سفر می کرد «اخطل» را به همراه خود می برد. عبد الملک مروان که با هلاک شدن یزید به خلافت رسید، «اخطل» را به خود نزدیک ساخت، وی بدون رخصت قبلی بر مروان وارد می شد و ردایی از ابریشم بر دوش و بر گردنش زنجیری از طلا آویزان بود و از ریش او شراب

ص: ۱۴۱

۱- (۱). اسقنی شربه تروی مشاشی ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد صاحب السرّ و الأمانة عندی و لتسدید مغنمی و جهادی

۲- (۲). مروج الذهب ۹۴/۲.

۳- (۳). همان.

مطالعه زندگی گستاخانه یزید در دوران حیات پدرش برای درک علت امتناع عموم صحابه و تابعان از تن دردادن به بیعت یزید برای خلافت، کافی به نظر می رسد.

اهداف و مقاصد و خواسته های انحرافی یزید طی دوران کوتاه حکومتش به خوبی آشکار گردید. وی که با زور بر مسلمانان به نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حاکمیت یافته بود آن گاه که دست پلیدش به ریختن خون نواده و گل خوشبوی رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام آلوده گشت، از ابراز حقد و کینه خود نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و انحراف از رسالت آن بزرگوار، پروایی به خود راه نداد.

بی دینی یزید و کینه اش به پیامبر صلی الله علیه و آله

وجود یزید، سرشار از حقد و کینه نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، زیرا پیامبر در جنگ بدر وی را در مرگ اعضای خاندانش عزادار کرده بود آن گاه که یزید عترت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشتار نمود و شادمان و مسرور بر مسند حکومت تکیه زد (به خیال خود) در واقع انتقام خود را از پیامبر اکرم گرفته بود و آرزو می کرد پدراناش حضور داشته و شاهد انتقام گیری وی از خاندان پیامبر باشند و در این خصوص اشعار عبد الله بن زبیری را زمزمه می کرد:

ای کاش نیای من که در جنگ بدر کشته شدند می بودند و ناله و فریاد خزرچ را از برخوردار نیزه ها نظاره گر بودند و در این صورت از شادی و سرور

ص: ۱۴۲

فریاد سرمی دادند که هان ای یزید! خسته نباشی، ما سروران و رهبران آن‌ها را کشتیم و کشته شدن آن‌ها عوض کشته‌های جنگ بدر بود که سربه سر شد، بنی هاشم خلافت را به بازی گرفتند، نه از بهشت و دوزخ خبری است و نه وحی نازل شده است. (۱)

بلکه یزید هنگامی که عبد الله بن زبیر در مکه بر ضد او دست به شورش زد، بی دینی و کفر خویش را علنی ساخت و همراه با سپاهی که برای سرکوب جنبش ابن زبیر اعزام کرد به وی نامه‌ای نگاشت که شعر ذیل در آن آمده بود:

تو خدای خود را در آسمان به یاری طلب و من مردان قبایل عک و اشعر را بر ضد تو فرا خواهم خواند. (۲)

جنايات حكومت یزید

به گفته تاریخ نگاران: یزید طی دوران حکومتش که بیش از سه سال و نیم به طول نینجامید، سه جنایت هولناک و تکان دهنده که تاریخ، نظیر آن‌ها را سراغ نداشت مرتکب شد به گونه‌ای که نه تنها برای همیشه چهره تاریخ امویان بلکه تاریخ جهان اسلام را نیز، سیاه نمود، از جمله:

۱. یزید با به شهادت رساندن فرزند دل‌بند نبی اکرم حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام و اعضای خاندان و یاران باوفای آن حضرت در سال ۶۱ هجری و به اسارت درآوردن زنان و کودکان آن بزرگوار و گردش دادن آنان در برابر دیدگان انبوه جمعیت از شهری به شهر دیگر، کمال بی حرمتی را نسبت به اهل بیت وی روا داشت، در صورتی که آنان دودمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به شمار

ص: ۱۴۳

۱- (۱). حیاة الامام الحسین ۱۸۷/۲ به نقل از البدایه و النهایه ۱۹۲/۸.

۲- (۲). مروج الذهب ۹۵/۲.

آمده و میلیون ها مسلمان به آنان ارج و احترام می نهادند و وجود آن ها یادآور شخصیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ حَقِّ وَ خَيْرِ وَ بَرَكَاتِ اسْلَام، تلقی می شد.

۲. یزید پس از حادثه عاشورا اقدام به هتک حرمت مدینه رسول خدا نمود و ساکنان آن دیار را از دم تیغ گذراند و آبرو و نوامیس مردم را برای دژخیمان شام مباح اعلام کرد، زیرا مردم مدینه به شهادت رساندن امام حسین علیه السّلام را جنایتی بزرگ شمرده و یزید را بر این کار شدیداً مورد اعتراض قرار دادند.

۳. او مکه را به محاصره درآورد و کعبه را ویران ساخت و هزاران انسان بی گناه را در حرمی که خداوند آن ها را محترم شمرده و امتیت و مصونیت بخشیده بود، به قتل رساند.

راز گرایش های تبهکارانه یزید

برخی تاریخ نگاران بر این باورند که بعضی از راهبان و کشیشان مسیحی، تربیت و آموزش یزید را بر عهده داشته اند، به همین دلیل وی نشوونمایی نکوهیده و آمیخته به خشونت و تندخویی صحرانشینی داشت که گفته اند:

چنین صفاتی از آثار همان تربیت مسیحیت بوده است. معاویه، مسیحیان را به خویش نزدیک می ساخت و حاشیه نشینان ویژه ای را از آنان انتخاب می کرد و به اتفاق مورخان: به اندازه ای نسبت به آنان اعتماد داشت که تربیت فرزندش یزید را به شخصی مسیحی سپرد (۱).

بنابراین، امکان ندارد علت ارتباط قوی و علاقه شدید یزید را به «أخطل» و دیگران بتوان چیزی غیر از جنبه تربیتی او که رنگ مسیحی داشت، دانست.

ص: ۱۴۴

۱- (۱). سیره الأئمه الاثنی عشر ۴۲/۲، حیاة الامام الحسین ۱۸۰/۲ به نقل از مناقب/۷۱ از قاضی نعمان مصری و سمو المعنی فی سمو الذات از علایلی ۵۹.

بدین ترتیب، برخی از تاریخ نگاران کوشیده اند تا دلیل گستاخی و بی پروایی یزید را نسبت به اسلام و مقدسات و حرمت های آن، همان شیوه تربیتی او بدانند.

دلیل تاریخ نگاران در صورتی صحیح است که زندگی صحرائشینی و تربیت مسیحی از چنان جنبه انحراف آمیزی برخوردار باشد که از عنفوان جوانی تا ولی عهدی پدرش و حاکمیت پس از او در وجود یزید پدید آمده باشد. در صورتی که اعراب اعم از شهرنشین و صحرائشین از آداب و رسوم بسیار پسندیده ای برخوردار بوده اند که اسلام نیز آن ها را مورد تأیید قرار داده است مانند: وفاداری، حسن همجواری، کرم، بخشش، همیاری، حفظ نوامیس و دیگر مواردی که تاریخ از آنان نقل کرده است، ولی در یزید ذره ای از این ویژگی ها به چشم نمی خورد و تاریخ در هیچ کجا بیان نداشته که اعراب صحرائشین با خواهران و عمه های خود ازدواج می کرده اند، در صورتی که از یزید چنین مواردی نقل شده است. آن دسته از صحرائشینانی که بر آیین مسیحیت بوده و در دوران قبل از فتح اسلام، متولد می شدند وقتی به اسلام می گرویدند بر تمامی آداب و رسومی که از نیای خود آموخته و بدان مأنوس بودند، خط بطلان می کشیدند.

در نتیجه می توان گفت که: آن انحراف شدید و بیماری در شخصیت و رفتار یزید، دارای علت و سببی فراتر از تربیت و مراقبت مسیحی بوده است.

تا اینجا با چهره ای روشن از واقعیت شخصیت یزید آگاه شدیم، او به گونه ای با اسلام بیگانه و از خط آن انحراف داشت که هیچ مسلمانی به خود اجازه نمی داد بدان تن در داده و در برابرش سکوت اختیار کند، در صورتی که اسلام، اباحیگری و فسق و فجور را ممنوع و مردم را به عدالت و

تقوا فرامی خواند و می کوشید تا جامعه ای آکنده از تقوا پیاده کند و رهبری مسلمانان را به گونه ای خواستار است که قادر بر اجرای اهداف برجسته و والای اسلام باشند.

از همین رهگذر باید کلیه مواضع امام ابا عبد الله الحسین علیه السلام را به عنوان رهبر دینی که شدیداً به مصالح رسالت و مسلمانان علاقمند بوده، مطالعه نماییم و طرح های الهی او را برای ایستادگی در برابر انحراف و حشت زایی که به سرعت در اعماق جامعه اسلامی آن زمان راه می یافت، مورد بررسی قرار دهیم.

ص: ۱۴۶

مواضع و دستاوردهای امام حسین علیه السلام

نخستین مبحث: موضع امام در بیعت با یزید

۱. دعوتی فرصت طلبانه و نقشه ای شیطانی

آن گاه که پرچم حق در سراسر مکه به اهتزاز درآمد و پیروزی خود را اعلان داشت، ابو سفیان و معاویه به اسلام گرویدند در صورتی که آتش حقد و کینه در دلشان زبانه میکشید و حس انتقامجویی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی اش را در سینه ها نهان ساخته بودند. بدین ترتیب، این دو تن از وادی کفر به اسلام بازگشته و در زمره آزادشدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفتند.

دیری نپایید که عثمان بن عفان به حکومت رسید و آن چه در دل ها نهان بود فاش و بر زبان ابو سفیان جاری گردید. وی با مخاطب قرار دادن عثمان به او گفت: اکنون که خلافت پس از تیم و عدی (۱) (ابو بکر و عمر) به تو رسیده آن را مانند توپ به دیگران پاس ده، زیرا چنین خلافتی همان پادشاهی و سلطنت است و معلوم نیست بهشت و جهنمی در کار باشد. (۲)

ابو سفیان یک بار دیگر نیز بنی امیه را مخاطب ساخت و بدانان گفت: ای امویان! خلافت را چون توپ، دست به دست بگردانید. به آن کس که ابو سفیان

ص: ۱۴۷

۱- (۱). نام قبایل ابو بکر و عمر.

۲- (۲). استیعاب ۶۹۰/۲.

بدو سوگند می خورد، من همواره در آرزوی خلافت برای شما بودم، (اکنون که بدان دست یافته اید) قطعاً باید به فرزندانان به ارث برسد (۱).

زمانی که معاویه بر مسند حکومت برآمده از سقیفه تکیه زد، نتایج این انحراف پدیدار و اهمیت خطر آن جلوه گر شد، زیرا معاویه با ملاحظه به خلافت رسیدن ابو بکر و عمر و عثمان قبل از خود، به این نتیجه رسیده بود که شرایط و اوضاع زمان آنان هیچگاه بدان ها اجازه نداده بود تا به شکلی بی پرده شیوه جاهلیت را دوباره بازگردانند و صدای حق، هرروز به توحید و یکتا پرستی و به رسالت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله هم چنان طنین انداز است. (۲)

از سویی، معاویه از انحراف سیاسی ناشی از سقیفه که مجموعه هایی از مسلمانان بر آن شیوه تربیت یافته بودند به نحوی بایسته بهره برد و با استناد به این که ابو بکر بدون فرمان صریحی از خدا و یا پیامبر صلی الله علیه و آله به خلافت رسیده و با انتخاب عمر به جانشینی پس از خود با سنت نبی اکرم مخالف کرده است و عمر نیز دست به کارهایی زده که پیش از او کسی انجام نداده بود و با این کار با خدا و رسول و ابو بکر مخالفت نموده، با مردم به احتجاج پرداخت. با چنین منطقی سرنوشت مسلمانان و رسالت اسلامی بازیچه ای در دست معاویه قرار می گرفت تا به دلخواه خود بر آن حکمرانی کند، از همین جا بود که تصمیم گرفت برای خلافت یزید پس از خود بیعت بگیرد. (۳)

پس از آن همه فتنه و آشوب و دشواری هایی که معاویه با استفاده از جهل و نادانی برخی از مسلمانان، بدان ها دامن زد و کلیه عناصر مخالف امام علی علیه السلام را در جهت رویارویی با جریان حقی که رهبری آن را امام حسن علیه السلام

ص: ۱۴۸

۱- (۱). مروج الذهب ۴۴۰/۱، تاریخ ابن عساکر ۴۰۷/۶.

۲- (۲). همان ۳۴۳/۲، شرح نهج البلاغه ۳۵۷/۲.

۳- (۳). الامامه و السیاسه ۱۸۹/۱.

عهد دار بود، به سود خود به کار گرفت و پس از شهادت امام مجتبی حکومت را به خود اختصاص داده و به ارزش ها و تعالیم حیاتبخش اسلام بی حرمتی روا داشت. در حقیقت عرصه سیاسی برای دارودسته بنی امیه کاملاً خالی شد.

معاویه در تحکیم سلطه و حکومت خویش ماهرانه عمل کرد، ولی از آن جا که صاحب خلافت قانونی امام حسن علیه السلام و پس از او امام حسین علیه السلام که مسلمانان می بایست پس از شهادت برادرش تحت رهبری او قرار گیرند، در جامعه و میان مسلمانان حضور داشت، معاویه به خود جرأت نداد طرح خویش در راستای تثبیت پایه های حکومت بنی امیه و یا جانشینی یزید پس از خود را، آشکارا اعلان نماید.

افزون بر این، هیچ یک از خلفای سه گانه، در خصوص جانشینی فرزندشان پس از خود سفارشی نکرده بودند و با توجه به ضعف و هرزگی و گستاخی که در یزید وجود داشت، معاویه با تمام توش و توان کوشید تا قضیه بیعت گرفتن را به گونه ای مرتب سازد و سروسامان دهد که نه تنها مسلمانان را بفریبد بلکه آنان را مجبور به پذیرش بیعت با یزید نماید. از این جا بود که در نخستین گام، به شهادت رساندن امام مجتبی علیه السلام و مؤمنان شایسته را در دستور کار خود قرار داده و بدان دست یازید تا مهمترین موانع اجرای طرحش را از سر راه بردارد.

اما برخی از انسان های پست و فرومایه ای که آزمند زرق و برق دنیا بودند، برای دست یابی به ناچیزترین کالای دنیوی از هر راه ممکن آمادگی کامل داشتند.

نقل شده: مغیره بن شعبه که از ناحیه معاویه فرمانروایی کوفه را عهده دار بود- با اطلاع از تصمیم معاویه در جهت برکناری خود- به سرعت در صدد

طرح و نقشه توطئه ای برآمد که این نقشه شوم پیامدهای ناگواری را برای مسلمانان به ارمغان آورد. او با این کار در حقیقت دلالی معامله ای را انجام می داد که خود مالک آن نبود، مغیره با زمزمه ای آرام در گوش یزید، وی را به جانشینی پدرش امیدوار و آن را برایش سهل جلوه داد و برای هموار کردن راه رسیدن به آن هدف، به او وعده همکاری داد، معاویه نیز با خود اندیشید که شاید امکان اجرای چنین نقشه شیطانی از ناحیه مغیره وجود داشته باشد (۱) از این رو، با فریبکاری از او پرسید: در این راه چه کسی با من همکاری می کند؟

مغیره پاسخ داد: خودم از مردم کوفه و زیاد نیز از اهالی بصره برایت بیعت خواهیم گرفت و پس از بیعت مردم این دو شهر، حتی یک تن با تو مخالفت نخواهد کرد. بدین ترتیب، مغیره در معامله ای دراز مدت به سود و بهره ای زود هنگام دست یافت و با تمام قدرت به کوفه بازگشت تا در اجرای این طرح تلاش کند (و پس از انجام مأموریت) چنین اظهار داشت: پای معاویه را در جایگاهی قرار دادم که در طولانی مدت بر سر امت محمد، قرار گیرد (۲). ولی زیاد بن ابیه، این طرح و نقشه پلید را پذیرا نشد، شاید سبب آن فرومایگی و صفات پستی بود که در شخصیت یزید سراغ داشت که او با دارا بودن چنین صفاتی از شایستگی زمامداری مسلمانان برخوردار نبود به هر حال، این طرح و نقشه آز و طمع برخی عناصر دیگری از بنی امیه را نیز برانگیخت و هریک از مروان حکم و سعید بن عثمان بن عفان برای تصدی این امر گردن فزازی کردند (۳).

ص: ۱۵۰

۱- (۱). الکامل فی التاریخ ۲۴۹/۳، تاریخ یعقوبی ۱۹۵/۲، الامامه و السیاسه ۱۶۲/۲.

۲- (۲). الکامل فی التاریخ ۲۴۹/۳.

۳- (۳). وفيات الاعيان ۳۸۹/۵، الامامه و السیاسه ۱۸۲/۱، تاریخ یعقوبی ۱۹۶/۲.

بدین سان، معاویه اجرای طرح خود را در جهت بیعت گرفتن رسمی برای یزید بطور موقت به تأخیر انداخت تا با اتخاذ اقدامات و تدابیر دیگری در فرصتی مناسب زمینه اعلان رسمی آن را فراهم آورد.

۲. شیوه معاویه در اعلان بیعت یزید

معاویه با این احساس که خاندان منحرف اموی پذیرای حکومت یزید پس از او نخواهند شد تا چه رسد به صاحب اصلی خلافت امام حسن و پس از او امام حسین علیهما السلام و تعدادی از فرزندان صحابه که قطعا بدان تن در نخواهند داد. از این رو، فوق العاده کوشید تا با گزینش راه های دیگری مسلمانان را با فریب یا زور به بیعت با یزید گستاخ، وادارد از جمله:

الف- شاعران را برای تراشیدن فضیلت برای یزید به خدمت گرفت تا به بیان توان و قدرت او پردازند و مسأله جانشینی وی را همه جا منتشر سازند تا مردم به ولایت عهدی او تن در دهند (۱) و با اشاره به فرمانروایان خود و سخنوران در شهرها، از آن ها خواست فضیلت های ساختگی یزید را در همه جا گسترش دهند.

ب- در این مسیر به بذل و بخشش اموال هنگفتی پرداخت و مخالفانی را که نه به خاطر اعتقاد و علاقه به اسلام، بلکه به انگیزه های شخصی با یزید سر مخالفت داشتند، خریداری کرد. (۲)

ج- با احضار هیئت هایی از بزرگان و شخصیت های انصار، ماجرای جانشینی یزید را با آنان به بحث و مناقشه گذاشت تا مخالف و موافق و نقاط

ص: ۱۵۱

۱- (۱). اغانی ۷۱/۸، شعراء النصرانیة بعد الاسلام/ ۲۳۴ از لویی شیخو یسوعی.

۲- (۲). الکامل فی التاریخ ۲۵۰/۳.

ضعف آنان را بازشناسد و بتواند از همان طریق در آنها نفوذ کند. (۱)

د- میان آن دسته از عناصر بنی امیه که سودای حکومت داشتند، اختلاف ایجاد کرد تا رقابت آنان را با یزید به ضعف بکشاند. از این رو، سعید بن عاص، کارگزار خود را در مدینه برکنار و مروان حکم را جایگزین وی ساخت، سپس مروان را عزل و سعید را به جای وی گمارد (۲).

ه- به ترور عناصر و شخصیت های برجسته ای که نزد مردم از احترام فراوانی برخوردار بودند، دست زد.

بدین ترتیب، امام حسن علیه السلام، سعد بن ابی وقاص، عبد الرحمان بن خالد و عبد الرحمان بن ابی بکر را ترور نمود (۳).

و- جهت ایجاد فشار بر بنی هاشم و کمزنگ کردن نقش آنان، سلاح تحریم اقتصادی را بر ضد آن ها به کار گرفت و از آن جا که این افراد در کنار امام حسین علیه السلام قرار داشته و بیعت یزید را پذیرا نشدند، یک سال تمام سهمیه آنان را از بیت المال قطع کرد (۴).

۳. امام حسین علیه السلام و بیدارسازی امت

اشاره

امام حسین علیه السلام حتی در راستای پذیرش صلح با معاویه نیز، ساکت و گمنام باقی نماند. وی با توجه به مسئولیتی که در قبال آیین الهی و مسلمانان داشت - و پس از برادرش امام حسن علیه السلام - وارث نبوت به شمار می آمد با رعایت و حفظ و حراست از شرایط و اوضاع مسلمانان، دست به فعالیت زد.

ص: ۱۵۲

۱- (۱). الکامل فی التاریخ ۲۵۰/۳.

۲- (۲). تاریخ طبری ۱۸/۴.

۳- (۳). مقاتل الطالبیین ۲۹، تاریخ طبری ۲۵۳/۵، الکامل فی التاریخ ۳۵۲/۳.

۴- (۴). الکامل فی التاریخ ۲۵۲/۳، الامامه و السیاسه ۲۰۰/۱.

امام حسین علیه السّلام در برهه حکومت معاویه، مسلمانان را از فروپاشی حتمی، مصونیت بخشید و به اندازه کافی در آنان قدرت معنوی ایجاد نمود تا بتوانند در برابر رنج و دشواری ها ثابت قدم باقی بمانند از جمله:

۱. رویارویی با معاویه و بیعت یزید

۲. تلاش در جهت وحدت مسلمانان

۳. فاش ساختن جنایات معاویه

۴. بازگرداندن حق از دست رفته

۵. توجه دادن مسلمانان به مسئولیت های خود

رویارویی با معاویه و بیعت یزید

امام حسین علیه السّلام و سران و بزرگان مدینه، عدم پذیرش بیعت با یزید را قاطعانه اعلان داشتند. از این رو، معاویه تصمیم گرفت با مسافرت به مدینه، شخصا کسب رضایت مخالفان را، به عهده گیرد. وی در مدینه با امام علیه السّلام و ابن عباس دیدار کرد و در سخنانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ستود و بر او درود فرستاد و بیعت فرزند خود یزید را مطرح کرد و با القاب بلند و بالایی از او یاد کرد و آن دو را به بیعت با وی فراخواند. امام حسین علیه السّلام به پا خاست و خدا را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود:

ای معاویه! گوینده هرچند سخنانی مفصّلی داشته باشد نمی تواند جزئی از تمامی صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان نماید، من به خوبی پی بردم که تو پس از آن بزرگوار چه کردی؟ صفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را کمتر به مردم گفتی و از رساندن اوصاف آن حضرت به مردم طفره رفتی.

هیئات، هیئات، ای معاویه! این را بدان که روشنی و فروغ صبح، تاریکی و سیاهی

شب را رسوا نمود و خورشید جهان افروز، بر نورهای کم سوی چراغ‌ها چیره شد.

تو خود را بر دیگران برتری دادی و به حدّ افراط رساندی، به اندازه ای بیت‌المال را به خود اختصاص دادی که آن را به حدّ اجحاف رساندی، از پرداخت حقوق دیگران امتناع ورزیدی، تا این که به حدّ بدگویی آنان رسید و از گلیم خود پا فراتر نهادی، سهم حق داران را به آن‌ها نپرداختی تا این که شیطان بهره‌فراوان و نصیب کامل خود را بدست آورد.

و دانستم که چرا کمالات و سیاست مداری یزید را (به دروغ) به رخ امت رسول خدا کشیدی، تو قصد داری مردم در مورد یزید تصور کنند تو کسی را توصیف می‌کنی که تاکنون پنهان بوده است، یا از کسی خبر می‌دهی که گویی با علم خاصی او را کشف نموده‌ای در صورتی که وضعیت روحی یزید از افکار و اندیشه او خبر می‌دهد.

برای یزید همان تصمیم را بگیر که خود گرفته و آن تماشای جنگ و ستیز سگان جنگجو و کبوتربازی و بازی کبوتران نر و ماده و تماشای زنان نوازنده و خواننده و هرزه و نواختن آلات لهو و لعب است که او را در این زمینه فردی بصیر خواهی یافت و آن چه را در صدد آن هستی رها ساز، آیا از این که خدا را با این همه بار گناهی که از مردم به دوش گرفته‌ای ملاقات کنی، برایت بس نیست؟

به خدا سوگند! همواره در ظلم و ستم بودی تا ظرفش را مالا مال کردی در صورتی که فاصله تو و مرگ جز یک چشم به هم زدن نیست! او چاره‌ای جز این نداری. تو را در حالی می‌بینم که به ما بدی کردی و از ارث پدری ما جلوگیری به عمل آوردی، با این که به خدا سوگند! رسول اکرم صلی الله علیه و آله از همان زمان ولادت، ما را وارث آن کرده بود و همان استدلالی را که در سقیفه آوردند تو نیز برای ما اقامه کردی. همان دلایلی که (ابو بکر) به آن‌ها چنگ زد و در نتیجه شما هم به همان دلایل تمسک کردید و

کارهایی که نباید می کردید انجام دادید چنین وچنان گفتید تا این که حکومت از راهی که هدف آن غیر از تو بود، به دست تو افتاد. (پس ای اهل خرد! در این باره عبرت گیرید).

معاویه! تو یادآوری کردی که آن مرد در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به عنوان امیر از ناحیه حضرت انتخاب شده بود و این چنین نیز بود، چرا که برای عمرو عاص در آن زمان که با پیامبر مصاحبت داشت فضیلتی به شمار می آمد ولی با این همه، مردم زمامداری او را پذیرا نشدند و کارهای ناپسندش را بر شمردند تا آن جا که پیامبر فرمود: «از امروز به بعد جز من کسی بر شما حاکمیت نخواهد داشت». تو چگونه به عمل منسوخ پیامبر در زمانی دشوار و خاص، استناد می کنی؟ و یا چگونه مصاحبت و همراهی کسی را پذیرفته ای که به هیچ وجه نمی توان به او اعتماد کرد، دین و آیین و خویشاوندی او مورد وثوق و اطمینان نیست، تو می خواهی مردم را به سمت وسوی فردی دیوانه و اسرافگر سوق دهی و در شبهه ای گرفتار سازی که یزید در دنیای خود لذت ببرد و تو آخرت را به تباهی بکشانی، این همان زیانکاری آشکار است، از خداوند برای خود و شما آمرزش می طلبیم».

معاویه از شنیدن سخنان امام حسین علیه السلام مات و مبهوت شد و تمام راه ها بر او بسته شد، رو به ابن عباس کرد و بدو گفت: ابن عباس! این شخص کیست؟

ابن عباس در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند! او فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آل و اصحاب کساء و از خاندان پاک پیامبر است. هر چه می خواهی از او بپرس که از میان همه، او پاسخگوی تو خواهد بود تا خداوند به امر خود داوری کند و او

بهترین داوران است (۱).

نحوه برخورد امام حسین علیه السلام با معاویه با شدت و تندی انجام پذیرفت حضرت مسلمانان را آشکارا به جنگ با معاویه فراخواند و از پیروی سیاست ویرانگر معاویه که اسلام را به تباهی می کشاند، به آنان هشدار داد.

تلاش در جهت وحدت مسلمانان

هیئت های مردمی یکی پس از دیگری از تمام کشورهای اسلامی خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب می شدند و از جور و ستمی که بر آنان وارد شده بود، نزد حضرت شکوه کرده و با یاری طلبیدن از او، خواستار قیام وی بودند تا آنان را از ظلم و ستم برهاند. جاسوسان مدینه خبر گردهمایی و آمدوشد مردم را نزد امام علیه السلام به مرکز قدرت محلی منتقل ساختند، مروان حکم فرمانروای شهر از شنیدن خبر این ماجرا به وحشت افتاد و از فرجام آن، فوق العاده بیمناک شد. از این رو، طی یادداشتی به معاویه چنین نوشت: اما بعد؛ مردم، آمدوشد فراوانی نزد حسین دارند، به خدا سوگند! از این وضعیت روز سخت و دشواری را برایتان پیش بینی می کنم (۲).

معاویه از فعالیت های امام حسین علیه السلام برآشفته و در نامه ای که به آن حضرت نوشت اظهار داشت: اما بعد؛ خبرهایی از تو به من رسیده اگر راست باشد تصور می کنم از آن چشم پوشی و اگر عاری از حقیقت اند در پرهیز از آن ها بیش از همه توفیق داری، برای بهره وری خودت آغاز کن و به عهد و پیمان خدا وفا نما و مرا بر قطع رابطه با خود و ناسزاگویی ات وادار مساز. زیرا

ص: ۱۵۶

۱- (۱). حياه الامام الحسين ۲/۲۱۹-۲۲۰.

۲- (۲). حياه الامام الحسين ۲/۲۱۹-۲۲۰.

تو هرگاه مرا مورد اعتراض قرار دهی به تو اعتراض خواهم کرد و هرزمان با من نیرنگ کنی، از در حيله براي بيرون خواهم آمد، ای حسين! از تفرقه و پراکندي مسلمانان و به آشوب و فتنه کشاندن آنان، از خدا بترس (۱).

فاش ساختن جنایات معاویه

امام حسين عليه السلام در پاسخ نامه معاويه طی نامه بسیار مهمی مسئولیت کلیه خونریزی ها و ناامنی ها و مشکلاتی که در کشور به وجود آمده و مسلمانان را در معرض بحران های گوناگون قرار داده بود، متوجه وی ساخت. این نامه در بیان تمام جنایاتی که از معاويه سرزده، از بهترین اسناد تاریخی تلقی می شود.

متن نامه بدین شرح است:

نامه ات به دستم رسید در آن نوشته بودی از اعمال و رفتارت خبرهایی به من رسیده که نسبت به آن ها نگران هستی که سزاوار است آنها را ترک کنی. بدان که تنها به اذن خدا می توان کار نیک انجام داد و اگر رخصت او نباشد انجام آن کارها ممکن نیست.

اما این که گفستی از ناحیه ما خبری به تو رسیده این سخنان مربوط به افراد سخن چین و چاپلوسی است که در پی تفرقه و پراکندي مردمند، گمراهگران دروغ گفته اند، من نه تدارک جنگی دیده ام و نه بر ضد تو قیامی به پا کرده ام. به خدا سوگند! برای ترک این جنگ تنها از خدا می ترسم و تصور نمی کنم خداوند به ترک آن راضی باشد و هیچ گونه عذری وجود ندارد که من با حزب شیطانی ستم پیشه ات، مبارزه نکنم.

آیا تو قاتل حجر بن عدی نیستی؟ آیا تو قاتل نماز گزاران متدین و عابدی نیستی که

ص: ۱۵۷

با ستم پیشگان و بدعتگزاران، به مبارزه برخاستند و در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهشگری نمی هراسیدند؟ این تو بودی که پس از آن که با سوگندهای بزرگ و پیمان های محکم، به آن ها امان دادی آنان را ظالمانه به شهادت رساندی، در برابر خدا گستاخی کردی و عهد و پیمانش را بی اهمیّت تلقی کردی.

آیا تو قاتل عمرو بن حمق خزاعی یار باوفای رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن بنده شایسته خدا که جسمش در اثر عبادت ضعیف و رنگ رخسارش به زردی گراییده بود، نیستی؟ در صورتی که به او امان دادی، امان نامه ای که اگر به آهوان بیابان داده می شد، از قلّه کوه نزد تو می آمدند و تسلیم می شدند.

آیا تو نبودی که ادعا کردی زیاد پسر سمیه که به زنا از غلام ثقیف، زاده شد، فرزند پدرت می باشد؟ با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فرزند مربوط به پدر است و زناکار را باید سنگسار نمود».

تو بودی که سنت پیامبر را رها ساختی و بدون هدایتی از ناحیه خدا، از هوای نفست پیروی نمودی و سپس همین زیاد را بر مسلمانان مسلط نمودی تا دست به کشتار آنان بزند و دست و پای آن ها را ببرد و چشم هایشان را از حدقه بیرون آورد و آنان را بر درخت خرما به دار آویزد، گویی تو از این امت نیستی و آن ها از تو نیستند! آیا تو قاتل آن مرد حضرمی نبود که زیاد درباره او برایت نامه نوشت که وی از دین و راه و رسم علی علیه السلام پیروی می کند و تو به او نوشتی هر کس را بر دین علی یافتید از دم تیغ بگذرانید؟ آن ها را به قتل رساندی و به فرمان تو آنان را مثله کردند در صورتی که دین علی همان دین پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله است که تو را در جایی که اکنون نشسته ای نشانند و اگر آن نبود عزّت و شرف تو و پدرانت نظیر گذر زمستان و تابستان، رفتنی بود.

در نامه ات گفته ای: دین خود و امت پیامبر را در نظر بگیر و از تفرقه و پراکندگی

مسلمانان پرهیز، مبادا آن‌ها را به آشوب و فتنه بکشانی در صورتی که من فتنه و آشوبی برای مردم بزرگتر از حکومت تو بر آن‌ها سراغ ندارم برای خود و دین و امت رسول خدا صلی الله علیه و آله کاری برتر از مبارزه با تو نمی‌بینم، اگر این کار را انجام دهم مایه تقرّب به خداست و اگر از آن دست بردارم برای حفظ دینم به پیشگاه خدا استغفار می‌کنم و در کارهایم از او توفیق و راهنمایی می‌طلبم.

نوشته‌ای: اگر به تو اعتراض کنم، به من اعتراض می‌کنی و اگر تو را بفریم، از در حلیه و نیرنگ با من درخواستی آید، اکنون هر حلیه‌ای می‌توانی بکار ببر من امید آن دارم که فریبت به من آسیبی نرساند و بیش از همه به خودت زیان خواهد رساند، زیرا تو بر مرکب جهل و نادانی ات سوار شده‌ای و به پیمان شکنی خود علاقه مندی.

به جانم سوگند! به هیچ شرطی پایبند نماندی و با به شهادت رساندن افرادی که پس از برقراری صلح و سوگند دادن و عهد و پیمان گرفتن، آنان را کشتار نمودی، عهد و پیمان خویش را زیر پا نهادی و بی آن که با کسی سر جنگ داشته و یا کسی با آنان بستیزد، آن‌ها را از دم تیغ گذرانیدی. این کار را تنها بدین جهت انجام دادی که آنان فضائل ما را بازگو می‌کردند و به حقوق ما ارج می‌نهادند. از بیم این که مبادا اگر آن‌ها را به شهادت نرسانی قبل از این که کاری انجام دهند از دنیا بروی و یا آنان پیش از آن که آنان بر این قضیه آگاه گردند مرگ به سراغشان آید.

ای معاویه! تو را به قصاص الهی مژده باد، به روز حساب ایمان بیاور و به هوش باش که خدا نوشتاری دارد که هر ریز و درشتی در آن ثبت می‌شود خداوند هیچگاه فراموش نمی‌کند که تو مردم را به صرف اتهام، به قتل می‌رساندی و اولیای خدا را از خانه‌هایشان به دیار غربت تبعید می‌کردی و برای پسرک خام و باده نوش خود و همبازی سگان، بیعت گرفتی.

تردید نیست که به خویشتن زیان رساندی و دینت را به تباهی کشانیدی و مردم را

فرب دادی و به سخنان افراد جاهل و نادان گوش فرادادی و پرواپیشگان باتقوا را به خواری و ذلت واداشتی.

هیچ گونه سندی سیاسی جز این سند از آن زمان وجود ندارد که بیهوده کاری های سلطه حاکم را آشکار و جنایاتی را که معاویه مرتکب شده، ثبت کرده باشد و این خود، فریاد و خروشی در برابر جور و ستم و خودکامگی به شمار می آید.

بازگرداندن حق از دست رفته

معاویه بیشتر دارایی دولت را در راستای حفظ قدرت و حکومتش هزینه می کرد، چنان که در جهت تقویت مرکزیت سیاسی و اجتماعی بنی امیه، اموال هنگفتی را به آنان می بخشید و امام حسین علیه السلام از ادامه این سیاست سخت نگران بود و خارج ساختن این گونه اموال را از چنگ معاویه که حکومتش فاقد هرگونه پایه و اساس قانونی بوده و بر قلع و قمع و تقلب و فریبکاری استوار بود، ضروری می دانست. کاروانی از اموال و کالا از ناحیه یمن برای سرازیر شدن به خزانه دمشق، از مدینه عبور کرد که امام حسین علیه السلام بر آن استیلا یافت و کالاهای آن را بین نیازمندان توزیع نمود و به معاویه نوشت: از حسین بن علی، به معاویه بن ابی سفیان، اما بعد؛ کاروانی از یمن حامل کالا- و زیورآلات و عنبر و عطر برای تو بود تا آن ها را در خزانه دمشق سرازیر کنی و به وسیله آن ها آزمندان فامیل خود را سیر نمایی.

ولی من بدان ها نیاز داشتم و آن ها را مصادره نمودم و السلام. ۱

معاویه در پاسخ امام علیه السلام نوشت: «از بنده خدا معاویه امیر المؤمنین، به

حسین بن علی، درود بر شما، اما بعد؛ نامه ات به دستم رسید، یادآور شده بودی که کاروانی از یمن برایم حامل کالا- و زیورآلات و عنبر و عطر بوده از آن دیار عبور کرده تا من آن ها را به خزانه دمشق وارد کنم و آزمندان خاندان پدری ام را سیر کنم و تو بدان ها نیاز داشته ای و آن ها را مصادره نموده ای، (حسین!) تو شایسته مصادره آن اموال نبودی زیرا تو خود، آن ها را به من نسبت دادی و فرمانروا به گرفتن مال، سزاوارتر است و سپس خود، سهمیه هرکسی را از آن جدا می کند. به خدا سوگند! اگر از آن کاروان دست برداری تا نزد من آید حق تو را پایمال نخواهم کرد، ولی ای برادرزاده! گمان من این است که تو اندیشه ای در سر می پرورانی و تصور می کنم مربوط به زمان من باشد، من از تو قدرشناسی می کنم و از اشتباهت درمی گذرم، ولی به خدا سوگند! بیم آن دارم به کسی گرفتار و مبتلا شوی که تو را یک لحظه مهلت ندهد».

امام حسین علیه السلام با این عمل خود ثابت کرد که خلیفه غیرقانونی حق تصرف در اموال مسلمانان را ندارد، بلکه این عمل، حق حاکم دینی است و او شخص امام حسین علیه السلام است که اموال بیت المال را طبق معیارهای اسلامی میان مسلمانان تقسیم می کند. حضرت در نامه اش تأکید فرمود که خلافت معاویه را به رسمیت نمی شناسد، زیرا امام علیه السلام در نامه اش او را آن گونه که دیگران می گفتند، امیر المؤمنین نخواند. از این جا بود که معاویه کوشید موضع امام را دور بزند. به همین دلیل، در پاسخ نامه امام علیه السلام خود را امیر المؤمنین و فرمانروای مسلمانان خواند ولی حرکتش ناکام ماند، زیرا موضع امام حسین علیه السلام برای کلیه مسلمانان در طول تاریخ، هم چنان معیار و ملاکی اسلامی و جداکننده خوب و بد به شمار می آمد، در صورتی که مردم هیچ گونه توجه و اعتنایی به موضع معاویه ننموده و آن را جز وارونه جلوه دادن حقیقت و فریب

افکار عمومی، چیز دیگری ندانستند.

در حقیقت، این موضع گیری امام علیه السّلام در جهت اعتراض به رفتار و حکومت معاویه و درخواست حاکمیت حق و عدل الهی، اشاره ای بس روشن و واضح تلقی می شود.

توجه دادن مردم به مسؤلیت های خود

امام حسین علیه السّلام طی یک گردهمایی عمومی سیاسی، جمعیت انبوهی از مهاجران و انصار و تابعان و دیگر مسلمانانی را که در مراسم حج شرکت جسته بودند، بدان گردهمایی فراخواند و در جمع آنان به پا خاست و به ایراد خطابه پرداخت و پیرامون رنج و محنت و گرفتاری هایی که از ناحیه معاویه متوجه عترت پیامبر و پیروان آنان شده و اقدامات شدیدی که در جهت نهان ساختن فضایل آنان و پوشیده نگاه داشتن روایات رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق آنان، صورت گرفته بود، سخن گفت و حاضران را موظف ساخت آن مطالب را میان مسلمانان منتشر سازند.

سلیم بن قیس هلالی با نقل گزارش این گردهمایی و عین خطابه امام حسین علیه السّلام می گوید. یک سال قبل از مرگ معاویه، حسین بن علی علیه السّلام و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر، حج به جا آوردند. امام حسین علیه السّلام بنی هاشم و زنان آنان و بردگانشان و آن دسته از انصار که خود و اهل بیتش را می شناختند، گرد آورد و سپس با فرستادن رسولانی بدانان گفت: از شما می خواهم آن گروه یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به نکوکاری و پرهیزکاری معروفند نزد گرد آورید، و آنان نیز چنین کردند. بدین ترتیب، بیش از هفتصد شخصیت در منی حضور آن بزرگوار رسیده و در خیمه ها جای گرفتند که اکثریت آن ها را تابعان

تشکیل می دادند و قریب به دویست تن از یاران پیامبر در آن جمع حضور داشتند، امام علیه السلام در جمع آنان به ایراد سخن پرداخت و پس از حمد و ثنای خدا چنین فرمود:

اما بعد، بلاهایی را که این انسان سرکش - یعنی معاویه - بر ما و پیروانمان وارد ساخته، به خوبی دیدید و دانستید و گواهی دادید. من امروز پرسشی از شما دارم، اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم، تکذیبم نمایید.

سخناتم را بشنوید و آن‌ها را نهان دارید، سپس به شهر و دیار خود بازگردید و کسانی را که بدان‌ها اعتماد دارید بدان چه شما را آگاه ساختم فراخوانید زیرا من بیم آن دارم که این حق (مسأله ولایت) کهنه و مندرس شود و از میان برود و خداوند نور خود را کامل می گرداند، هرچند کافران ناخرسند باشند.

راوی می گوید: امام حسین علیه السلام تمام آیاتی را که خداوند در حق اهل بیت نازل کرده بود قرائت فرمود و تفسیر کرد و آن چه را جد بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره پدر و برادر و مادر و خودش و خاندان او فرموده بود، همه را یادآور شد و یارانش هریک در پاسخ این مطالب اظهار می داشتند:

آری، صحیح است، ما این مطالب را شنیده و بدان گواهی داده ایم. از جمله مواردی که حضرت آنان را سوگند داد، بدان‌ها فرمود:

شما را به خدا! آیا می دانید آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان یاران خود پیمان برادری برقرار ساخت، علی بن ابی طالب برادر پیامبر گردید، زیرا بین خود و او پیمان برادری بست و فرمود: «تو برادر من و من در دنیا و آخرت برادر توام». عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا می دانید رسول خدا مکان مسجد و منازل خویش را خریداری کرد و آن‌ها را بنا نهاد و سپس در آن مکان حجره و اتاق ساخت. نه اتاق

برای خود و دهمین حجره را برای پدرم در وسط آن ساخت، سپس هر دری را که به مسجد گشوده می شد، مسدود نمود، جز در خانه پدرم و در پی این کار بسیاری از افراد، هرچه خواستند گفتند و رسول خدا در پاسخ آنان فرمود: من در خانه های شما را مسدود نکردم، که در خانه علی را باز گشایم. بلکه خداوند مرا به بستن آن درها و باز گذاشتن در خانه علی فرمان داد.

آن گاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مردم را جز علی از خوابیدن در مسجد منع فرمود، او می توانست در حال جنابت در مسجد بماند، منزلش در منزل رسول خدا قرار داشت، سپس برای پیامبر و او فرزندان روزی فرمود؟

عرض کردند: آری، چنین است.

امام علیه السّلام فرمود: آیا می دانید که عمر بن خطاب می خواست به اندازه دید یک چشم، از منزل خود روزنه ای به مسجد باز کند، ولی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وی را از این کار باز داشت و فرمود: «خداوند به من فرمان داده مسجدی پاک بنا نهم و غیر از من و برادرم و فرزندان کسی در آن جا ساکن نشود؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پدرم را روز غدیر خم به امامت منصوب نمود و مردم را به ولایت او فراخواند. فرمود: «حاضران، سخنانم را به غائبان برسانید؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هنگامی که مسیحیان نجران را به

مباهله فراخواند، جز به اتفاق پدرم و همسرش و دو فرزندش در آن جمع، حضور نیافت؟

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر پرچم را به دست پدرم سپرد و سپس فرمود: «پرچم را به دست کسی می سپارم که خدا و رسولش او را دوست می دارند و او نیز دوست دار خدا و رسول اوست، وی قهرمانی است که هیچ گاه پشت به دشمن نکرده و خداوند خیبر را به دست توانای او خواهد گشود؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرم را برای خواندن آیات سوره براءت اعزام نمود و فرمود: «این پیام را باید تنها خود و یا مردی از خاندانم ابلاغ نماید؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید پیامبر خدا در هر گرفتاری و ناراحتی که برایش رخ می داد، پدرم را به مقابله با آن می فرستاد، زیرا به او اعتماد کامل داشت، پدرم را هیچگاه به اسم نمی خواند و می فرمود: ای برادر!

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بین پدرم و جعفر و زید قضاوت نمود و فرمود: ای علی! تو از من و من از تو هستم و تو پس از من ولی و رهبر هر انسان با ایمانی هستی؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید پدرم هرروز با رسول خدا صلی الله علیه و آله خلوتی داشت و هرشب نشستگی، هرگاه از رسول خدا پرسشی داشت، بدو پاسخ می داد و هرزمان سکوت می کرد، پیامبر با او آغاز سخن می نمود؟

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پدرم را بر جعفر و حمزه برتری بخشید، آن گاه که به فاطمه فرمود: «دخترم! همسرت بهترین فرد خاندان من است، در گرویدن به اسلام از همه با سابقه تر حلم و بردباری اش از همه بیشتر و علم و دانش وی از همه بالاتر است؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من سرور فرزندان آدم و برادر علی، سرور عرب است و فاطمه، سرور زنان بهشتی و حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت اند؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

فرمود: آیا می دانید که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پدرم فرمود داد که تنها او غسلش دهد و او را آگاه ساخت که جبرئیل در غسل دادن بدنش پدرم را کمک خواهد کرد؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

امام علیه السّلام فرمود: آیا می دانید رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آخرین خطبه ای که ایراد کرد فرمود:

«دو [چیز] اگران سنگ میان شما می نهم، یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیتم، به هر دو تمسک جوید، هیچ گاه به گمراهی دچار نخواهید شد؟»

عرض کردند: آری، چنین است.

به گفته روای، امام ابا عبد الله الحسین علیه السّلام تمام آیات قرآن و روایاتی را که از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به ویژه در حق علی بن ابی طالب علیه السّلام و اهل بیت او وارد شده بود، برشمرد و مردم را به آن ها سوگند داد و صحابه در پاسخ اظهار می داشتند:

آری، چنین است. آن چه را بیان می داری، شنیده ایم و تابعان اظهار می داشتند:

آری، این سخنان را فلانی و فلانی که مورد اعتمادمان بوده اند نقل کرده اند، آن گاه امام علیه السّلام آنان را سوگند داد که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیده اید می فرمود:

هر کس ادعای دوستی مرا داشته باشد ولی به علی کینه بورزد، دروغگوست، زیرا چنین فردی که به علی کینه می ورزد مرا دوست ندارد.

در این هنگام شخصی عرضه داشت: ای رسول خدا! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ حضرت فرمود:

«لأنه منى و انا منه، من احبه فقد أحبني و من احبني فقد احب الله و من ابغضه فقد ابغضني، و من ابغضني فقد ابغض الله؟»

زیرا علی از من و من از علی هستم، هر کس دوستدار او باشد، مرا دوست داشته و دوستدار من مورد محبت خداست، و آن کس که کینه علی را به دل داشته باشد، به من کینه ورزیده و هر کس کینه مرا به دل داشته باشد، با خدا دشمنی کرده است.»

عرض کردند: آری، آن چه را اظهار داشتی شنیده بودیم و سپس پراکنده شدند (۱).

مرگ معاویه

معاویه در سال ۶۰ هجری مرد. (۲) و از جنایاتی که مرتکب شده بود و زیاده روی در ریختن خون مسلمانان و چپاول اموالشان، سخت بی قرار و در رنج و عذاب بود، مرگش در دمشق فرارسید و از دیدن روی فرزند خود که خلافت را برایش غصب و وی را بر مسلمانان تحمیل کرده بود، محروم ماند، به گفته تاریخ نگاران: یزید در زمان مرگ پدرش، در شکارگاه ها و غرق در عربده کشی مستانه و آواز چنگ و دف بود. (۳)

ص: ۱۶۷

۱- (۱). کتاب سلیم بن قیس ۳۲۳، تحقیق محمد باقر انصاری.

۲- (۲). سیره الائمه الاثنی عشر ۵۴/۲.

۳- (۳). حیاة الامام الحسین ۲۳۹/۲-۲۴۰.

آغاز قیام

یادآور شدیم که امام حسین علیه السلام با این که شدیداً با حکومت معاویه مخالفت داشت- و اشکال متعددی از آن را نقل کردیم- ولی نظر به پایبندی وی به قرارداد صلحی که برادر بزرگوارش امام حسن علیه السلام با معاویه امضاء کرده بود، تلاش برای برکناری معاویه را پذیرا نشد.

تاریخ نگاران با ثبت این موضع گیری اصولی امام حسین علیه السلام گفته اند:

زمانی که امام حسن مجتبی علیه السلام به شهادت رسید، شیعیان عراق دست به جنبش زده و طی نامه ای از امام حسین علیه السلام خواستار برکنار ساختن معاویه و گرفتن بیعت برای خود شدند، که امام حسین علیه السلام آنان را از این کار باز داشت و یادآور شد که بین او و معاویه عهد و پیمانی است که تا پایان مدت آن، شکستن آن پیمان، برایش روا نیست و هرگاه معاویه به هلاکت رسید، در آن تجدیدنظر خواهد کرد (۱).

از همین رهگذر برای پیروان امام علیه السلام و نیز دستگاه حکومت، به خوبی روشن بود که امام حسین علیه السلام با مرگ معاویه هیچ گونه پای بندی و التزامی نسبت به قرارداد صلح نخواهد داشت به همین دلیل، قیام خود را بر ضد نظام حاکم ستم پیشه ای که زمام آن را یزید فاسق به عهده دارد، آغاز خواهد نمود. از این رو، وجود مقدس امام حسین علیه السلام بزرگترین عامل نگرانی هیئت حاکمه، به شمار می آمد.

ص: ۱۶۸

بنا به نقل تاریخ نگاران: یزید بلافاصله پس از مرگ پدرش طی نامه ای از ولید بن عتبه بن ابی سفیان-فرمانروای معاویه بر مدینه-درخواست کرد تا از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد و آن را به تأخیر نیندازد (۱).

دیگر منابع تاریخی آورده اند: در نامه یزید به ولید آمده بود که: هرگاه نامه ام به دست رسید، حسین بن علی و عبد الله بن زبیر را احضار و از آنان بیعت بگیر و اگر از بیعت سرباز زدند، آن دو را گردن بزن و سرهای آنان را نزد من بفرست و از مردم نیز بیعت بگیر و هر کس امتناع ورزید، همین حکم را درباره آنان به اجرا در آور. (۲)

مشورت ولید با مروان حکم

ولید در مسئولیتی که به وی محول شده بود، حیران و سرگردان بود، زیرا او به خوبی می دانست که امام حسین علیه السلام به هیچ بهایی با یزید بیعت نخواهد کرد، از این رو، خود را نیازمند مشورت با مروان حکم، بزرگ خاندان اموی دانست. به همین دلیل کسی را نزد او فرستاد و مروان نزدش آمد. مروان به ولید پیشنهاد کرد: هم اکنون در پی آنان بفرست (۳) و به بیعت و اطاعت از یزید فراخوان، اگر این کار را انجام دادند، از آنان بپذیر و گرنه پیش از آن که از مرگ معاویه اطلاع حاصل کنند، آن ها را گردن بزن، زیرا به مجرد آگاه شدن از این

ص: ۱۶۹

۱- (۱). ارشاد ۳۲/۲.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۲۵۱/۲.

۳- (۳). در این جا منظور از کسانی که در پی آن ها بفرستد امام حسین علیه السلام عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر بود، به این اعتبار که به نقل برخی از منابع تاریخی نظیر تاریخ طبری ۸۴/۶، نام همه این افراد در نامه یزید آمده بود.

ماجرا هریک از آنان، دست به شورش خواهد زد و ایجاد اختلاف می کند و مردم را به سوی خود فرامی خواند، در این صورت بیم آن دارم چنان نیرویی را بر ضد تو گرد آورند، که توان مقاومت در برابر آن ها را نداشته باشی، جز عبد الله بن عمر که در این خصوص با کسی سرستیز ندارد، افزون بر این که من به خوبی می دانم حسین بن علی هرگز در جهت بیعت با یزید، به تو پاسخ مثبت نخواهد داد و اطاعت یزید را بر خود لازم نمی داند. به خدا سوگند! اگر من جای تو بودم اجازه نمی دادم یک کلمه سخن بگوید و بدون اعتنا به هر اتفاقی که رخ می داد، او را گردن می زدم (۱).

این سخن بر ولید که از دیگر اعضای خاندان بنی امیه با تدبیرتر بود، گران آمد و به مروان گفت: کاش ولید به دنیا نیامده بود و از او یادی نمی شد (۲).

مروان سخن ولید را به استهزاء گرفت و با تمسخر به او گفت: از آن چه به تو گفتم نگران مباش. زیرا خاندان ابو تراب با ما دشمنی دیرینه داشته اند (۳).

ولید بر او بانگ زد و گفت: مروان! اوای بر تو! از این سخن دست بردار و درباره پسر فاطمه که باقیمانده نبوت است، به نیکی سخن بگو (۴).

بدین ترتیب، هردو توافق کردند که امام علیه السلام را به مجلس خویش فرا خوانده و برای به دست آوردن مواضع حضرت در قبال سلطه حاکم، بیعت یزید را بر او عرضه کنند.

ص: ۱۷۰

۱- (۱). حیاة الامام الحسین علیه السلام ۲/۲۵.

۲- (۲). همان ۲/۲۵۱.

۳- (۳). همان.

۴- (۴). همان.

ولید شبانه نزد امام حسین علیه السلام فرستاد و او را به مجلس خویش فراخواند.

وقتی پیک ولید خدمت امام آمد. آن حضرت در مسجد حضور داشت و هنوز ماجرای مرگ معاویه میان مردم انتشار نیافته بود، در ذهن مبارک امام خطور کرد که ولید او را فراخوانده تا وی را در جریان مرگ معاویه قرار دهد و با توجه به خبرهایی که از شام بدو رسید، برای حاکم جدید از او بیعت بگیرد. در پی آن امام حسین علیه السلام، هواداران و برادران و عموزاده های خویش را فراخوانده و به آنان اطلاع داد که فرماندار مدینه وی را احضار کرده است و افزود:

از این جهت که مرا به کاری وادارد که نتوانم بدو پاسخ مثبت دهم ایمن نیستم (۱).

امام علیه السلام به هواداران خویش دستور داد سلاح بگیرند و بدانان فرمود: مرا همراهی کنید هنگامی که بر ولید وارد شدم شما بر در جایگاه بنشینید و هرگاه شنیدید صدای من بلند شد، بر او وارد شوید. (۲)

امام حسین علیه السلام که بر ولید وارد شد دید مروان که با ولید قطع رابطه کرده بود، نزد او نشست، حضرت فرمود: برقراری پیوند خویشاوندی بهتر از قطع رابطه و صلح و صفا بهتر از تباهی است. اکنون وقت آن رسیده که شما دو تن با یکدیگر گرد هم آید، خداوند میانتان صلح و آشتی برقرار سازد.

سپس ولید خبر مرگ معاویه را به حضرت داد و امام حسین علیه السلام کلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ...) را بر زبان آورد. آن گاه ولید نامه یزید را مبنی بر بیعت

ص: ۱۷۱

۱- (۱). اعلام الوری ۱/۴۳۴، روضه الواعظین/۱۷۱، مقتل ابو مخنف/۲۷، تذکره الخواص/۲۱۳.

۲- (۲). ارشاد ۲/۳۳.

گرفتن از امام علیه السلام، برای امام حسین علیه السلام خواند و حضرت فرمود: من تصور می کنم به بیعت نهانی من با یزید قانع نخواهی شد مگر این که آشکارا با او بیعت نمایم.

ولید گفت: آری، چنین است.

امام علیه السلام فرمود: فردا نظرت را در این باره بیان کن. ولید به امام علیه السلام عرض کرد: به یاد و نام خدا می توانی بروی و فردا همراه با جمعی از مردم نزد ما بیایی.

مروان به ولید گفت: اگر هم اکنون حسین بی آن که بیعت کند از تو جدا شود، در فرصت دیگری هرگز به او دست نخواهی یافت، مگر این که میان شما و او قتل و کشتار فراوانی رخ دهد، حسین را زندانی کن تا بدون بیعت از نزد تو بیرون نرود و یا او را گردن بزن، در این لحظه امام حسین علیه السلام برجست و فرمود: فرزند زرقاء! تو مرا می کشی یا او؟ به خدا سوگند! دروغ گفتی و مرتکب گناه شدی (۱).

این جمله را فرمود و به همراه هوادارانش از آن جا خارج و رهسپار منزل خویش شد.

مروان به ولید گفت: نافرمانی من کردی، نه به خدا سوگند! حسین هرگز چنین فرصتی به تو نخواهد داد.

ولید گفت: دیگری را سرزنش کن! تو کاری را به من پیشنهاد می کنی که تباهی دینم را به دنبال دارد. به خدا سوگند! اگر تمام اشیاء موجود در روی زمین که خورشید بر آن ها می تابد و غروب می کند، از آن من باشد، دوست ندارم در برابر آن، حسین را بکشم! سبحان الله! حسین را به جرم آن که بگوید:

بیعت نمی کنم، بکشم؟ به خدا سوگند! من بر این باورم هر کس در مورد ریختن خون حسین محاسبه گردد، در روز رستاخیز، در پیشگاه خدا میزان

ص: ۱۷۲

عملش سبک خواهد بود (۱).

از برخی روایات استفاده می شود که در آن مجلس بحث و مناقشه میان امام علیه السلام و مروان بالا گرفت تا آن جا که حضرت دیدگاه خویش را به صراحت به مروان اعلان کرده و فرمود:

«إنا اهل بيت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائكه و محل الرحمه بنا فتح الله و بنا ختم، و يزيد رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحترمه معلى بالفسق، و مثلى لا يبايع مثله، لكن نصب و تصبح و نظرونا أئنا أحق بالخلافه و البيعه» (۲)؛

ما خاندان نبوت و جایگاه رسالت و محل آمدوشد فرشتگان و مکان نزول رحمت خداییم، خداوند اسلام را از خاندان ما آغاز و تا پایان نیز با ما خاندان پیش خواهد برد و یزید مردی فاسق و باده نوش است که دستش به خون بیگناهان آلوده است و شخصیتی نظیر من هرگز با فردی مانند یزید بیعت نخواهد کرد، اکنون ما و شما بینیم در آینده چه خواهد شد و کدام یک از ما به خلافت و بیعت مردم، از دیگری سزاوارتر است.

امام علیه السلام و مروان

امام حسین علیه السلام صبح همان شبی که بیعت با یزید را پذیرا نشده بود در مسیر راه به مروان حکم برخورد، مروان با پیشدستی به امام علیه السلام گفت: من دلسوزانه با تو سخن می گویم، به سخنم گوش فراده، تا راه نجات و رستگاری را بیابی، امام علیه السلام فرمود: مروان! چه نصیحتی؟

ص: ۱۷۳

۱- (۱). ارشاد ۳۳/۲-۳۴.

۲- (۲). مقتل مقرر ۱۴۴، اعلام الوری ۴۳۵/۱.

مروان گفت: من به تو فرمان می دهم به بیعت با امیر المؤمنین یزید تن دردهی، زیرا برای دنیا و آخرتت بهتر است.

امام علیه السلام با سخنان بلیغ خود به او پاسخ داد:

«علی الاسلام السّلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید...سمعت جدی رسول الله صلّی الله علیه و آله یقول: الخلفه محرّمه علی آل ابی سفیان و علی الطلقاء و أبناء الطلقاء فاذا رأیتم معاویه علی منبری فابقروا بطنه، فو الله لقد رأه اهل المدینه علی منبر جدی فلم یفعلوا ما امروا به (۱)؛

آن گاه که مسلمانان به زمامداری، مانند یزید مبتلا شدند باید فاتحه اسلام را خوانند... از جدم رسول خدا شنیدم می فرمود: خلافت بر خاندان ابو سفیان و آزادشده گان و فرزندان آزادشده گان حرام است، هرگاه دیدید معاویه بر منبر من بالا رفت، شکمش را پاره کنید. به خدا سوگند! مردم مدینه، معاویه را بر فراز منبر جدم دیدند و آن چه را فرمان یافته بودند، عملی نساختند.

حرکت امام علیه السلام در شب دوم

به گفته تاریخ نگاران: امام حسین علیه السلام آن شب را که شب شنبه ۲۷ رجب سال ۶۰ هجری بود، در منزل خویش اقامت نمود و ولید بن عتبه به نامه نگاری با عبد الله بن زبیر جهت بیعت با یزید و امتناع او از بیعت، سرگرم بود. ابن زبیر همان شب از مدینه راهی مکه شد، صبح روز بعد ولید یکی از مأموران هوادار بنی امیه را به اتفاق هشتاد سواره نظام در پی او فرستاد، ولی به وی دست نیافته و بازگشتند. ولید در ساعات پایانی روز شنبه، همان افراد را نزد امام حسین علیه السلام

ص: ۱۷۴

۱- (۱). فتوح بن اعثم ۱۷/۵، مقتل خوارزمی ۱/۱۸۴.

اعزام کرد تا نزد او حاضر شود و ولید برای یزید بن معاویه از او بیعت بگیرد.

امام حسین علیه السّلام به آنان فرمود: تا فردا صبر کنید، ببینیم شما و ما چه تصمیمی خواهیم گرفت، مأموران آن شب از او دست برداشته و بر آمدن امام علیه السّلام با فشاری نشان ندادند.

حضرت در ساعات آخر شب یکشنبه ۲۸ رجب به اتفاق فرزندان و برادرزادگان و برادران و کلیه اعضای خاندانش به جز محمد حنفیه-رحمه الله علیه-رهسپار مکه گردید.

وقتی محمد حنفیه از تصمیم امام علیه السّلام مبنی بر خروج از مدینه اطلاع یافت، نمی دانست حضرت قصد دارد به کجا برود. از این رو، بدو عرضه داشت:

برادر! تو محبوب ترین مردم نزد من و از همه آنان برایم عزیزتر هستی، هیچ گاه از پند و اندرز خود به شما دریغ نداشتم و تو بیش از همه به آن سزاوارتری.

تا می توانی از بیعت با یزید بن معاویه بپرهیز و به شهرهای دوردستی برو. آن گاه فرستادگان را نزد مردم بفرست و آنان را به سوی خود فراخوان، اگر مردم با تو بیعت کردند و برایت بیعت گرفتند، خدا را بر این کار سپاس گو و اگر مردم گرد دیگران جمع شدند، خداوند راضی نمی شود زیانی به دین و دانشت وارد شود و یا جوانمردی و فضیلت تو به تباهی رود. من بیم آن دارم که وارد هریک از این شهرها بشوی، میان مردم اختلاف بیفتد، گروهی از تو طرفداری و دسته ای بر ضد تو قیام کنند و سرانجام دست به کشتار یکدیگر بزنند و تو در این میان هدف تیر بلا گردی و در چنین هنگامه ای خون شخصیتی که خود و پدر و مادرش برجسته ترین انسان هاینده. بیش از دیگران تباه و خانواده اش بیش از دیگران به خواری و ذلت دچار شوند.

امام حسین علیه السّلام به او فرمود: برادر! بنابراین به کجا روم؟

عرض کرد: در مکه بمان. اگر در آن سامان، آرامشی یافتی که چه بهتر و گرنه راه بیابان های شنزار و دره ها و کوه ها را در پیش گیر و از شهری به شهر دیگر برو تا ببینی فرجام کار مردم چه خواهد شد، البته شما آن گاه که با چنین اموری روبرو می شوی، خود از همه باتدبیرتری.

امام فرمود: برادر، تو نظر خیر خواهانه ات را با مهربانی و محبت ابراز داشتی، امیدوارم دیدگاه شما مناسب و مقرون به موفقیت باشد. (۱)

بدین سان امام حسین علیه السلام در حالی که آیه شریف: فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲) را تلاوت می کرد، رهسپار مکه گردید.

وصیت های امام علیه السلام

امام حسین علیه السلام پیش از خارج شدن از مدینه چندین وصیت از جمله وصیتی به برادرش محمد بن حنفیه مرقوم فرمود که ذیلا از نظرتان می گذرد:

«هذا ما أوصى به الحسين بن عليّ الى أخيه محمد بن الحنفية. أنّ الحسين يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، و أنّ محمدا عبده و رسوله جاء بالحق من عنده، و ان الجنة حق و النار حق، و الساعه آتیه لا ريب فيها، و أنّ الله يبعث من فى القبور، و أنّى لم أخرج أشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما، و أنّما خرجت لطلب الإصلاح فى امه جدی، ارید ان آمر بالمعروف و أنهى عن المنكر و أسیر بسیره جدی و أبى علیّ بن ابى طالب، فمن قبلنى بقبول الحق فالله أولى بالحق، و من ردّ علیّ هذا أصبر حتى يقضى الله بينى و بين القوم و هو خير الحاكمين» (۳)؛

ص: ۱۷۶

۱- (۱). ارشاد ۳۵/۲.

۲- (۲). قصص ۲۱.

۳- (۳). مقتل مقرّم ۱۵۶.

این وصیت حسین بن علی به برادرش محمد حنفیه است. حسین گواهی می دهد که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد، بنده و فرستاده اوست و آیین حق را از سوی خدا برای جهانیان آورده است و شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز رستاخیز بی تردید به وقوع خواهد پیوست و خداوند در آن روز همه مردگان را زنده می گرداند، من نه از سر خودخواهی و نه برای خوشگذرانی و تفریح و نه فساد و ستمگری، از مدینه خارج می گردم، بلکه هدفم از این سفر، اصلاح مفاسد و تباهی های امت و امر به معروف و نهی از منکر و زنده کردن سنت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و راه و رسم پدرم علی بن ابی طالب است. هر کس این واقعیت را از من پذیرا شود، راه خدا را پذیرفته و گرنه صبر و بردباری پیشه خواهم ساخت تا خداوند میان من و دشمنانم داوری کند که او بهترین داوران است.

امام علیه السلام با وصیت دیگری به ام سلمه، وی را به امور مربوط به امامت پس از خود سفارش نمود.

روایت شده هنگامی که امام علیه السلام تصمیم گرفت از مدینه خارج شود. ام سلمه -رضی الله عنها- حضور وی شرفیاب شد و عرضه داشت: فرزندم با رفتن خویش به سوی عراق مرا اندوهگین مساز. من از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: فرزندم حسین علیه السلام در سرزمین عراق در منطقه ای به نام کربلا به شهادت خواهد رسید، امام علیه السلام در پاسخ ام سلمه فرمود:

مادر! به خدا سوگند! من نیز خود می دانم که قطعاً کشته خواهم شد، و چاره ای جز این برایم وجود ندارد، به خدا سوگند! به روزی که در آن کشته خواهم شد آشنا هستم و قاتل خود را نیز می شناسم و مکانی را که در آن به خاک سپرده می شوم می دانم و به خوبی می دانم چه کسی از خاندان و نزدیکان و پیروانم کشته خواهند شد، مادر! اگر بخواهی می توانم محل قبر و مدفنم را به تو نشان دهم.

سپس به سمت کربلا اشاره کرد و زمین هموار شد به گونه ای که مکان مدفن خویش و جایگاه لشکر و محل ایستادن خود و مکان شهادتش را به او نشان داد، در این لحظه ام سلمه به شدت گریست و امور مربوط به آن حضرت را به خدا سپرد.

امام علیه السلام بدو فرمود:

مادر! اراده خدای عز و جل بر این تعلق گرفته که مرا کشته و ذبح شده ستم و بیداد ببیند، هم او خواست اهل حرم، خاندان و زنانم آواره شوند و کودکانم مظلومانه به شهادت رسند و به اسارت در آیند و به غل و زنجیر کشیده شوند و با آن که از مردم یاری می خواهند، یار و یآوری نمی یابند.

در روایت دیگری آمده است که: ام سلمه به حضرت عرضه داشت:

جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری خاک در شیشه ای به من داده که هم اکنون نزد من است و امام علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند! من به همین گونه کشته خواهم شد، و اگر رهسپار عراق نیز نشوم، مرا خواهند کشت.

و سپس مقداری خاک برگرفت و آن ها را در شیشه ای قرار داد و به ام سلمه سپرد و فرمود: این شیشه را نیز در کنار شیشه ای که رسول خدا به تو سپرده، قرار بده، هرگاه خاک آن تبدیل به خون شد، بدان که من به شهادت رسیده ام. (۱)

شیخ طوسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبد الله، از فضیل بن یسار روایت کرده می گوید: و امام باقر علیه السلام فرمود: آن گاه که امام حسین علیه السلام رهسپار عراق گردید وصیت و کتب و دیگر امانات خویش را به

ص: ۱۷۸

۱- (۱). بحار الانوار ۳۳/۴۴، العوالم ۱۷/۱۸۰، ینابیع الموده/۴۰۵ تا جمله ام سلمه شدیداً گریست آمده است.

ام سلمه همسر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آله سپرد و بدان بانو فرمود: هرگاه فرزند بزرگم نزد تو آمد، اماناتی را که به تو سپرده ام، به او بده. پس از شهادت آن حضرت، علی بن حسین علیه السَّلام نزد ام سلمه آمد وی تمام اشیائی را که پدرش امام حسین علیه السَّلام بدو سپرده بود، به آن حضرت تحویل داد (۱).

علی بن یونس عاملی در کتاب الصراط المستقیم در حدیثی تصریح به امامت علی بن حسین علیه السَّلام را نقل کرده و گفته است: امام حسین علیه السَّلام وصیتش را نوشت و آن را به ام سلمه سپرد و بدو فرمود: هرکس آن را از تو مطالبه کرد دلیل بر امامت اوست و امام زین العابدین آن را از وی درخواست کرد (۲).

امام در راه مکه

به نقل مورخان: هنگامی که امام حسین علیه السَّلام رهسپار مکه گردید، راه اصلی را برای رفتن انتخاب کرد. اعضای خاندان حضرت به وی عرضه داشتند: اگر آن گونه که ابن زبیر عمل کرده شما نیز از راه اصلی منحرف شوید، مأموران دشمن به شما دست نخواهند یافت.

حضرت فرمود: نه به خدا سوگند! از راه اصلی جدا نمی شوم تا آن چه را خدا خواهد داوری فرماید (۳). و در حالی که آیه شریف و لَمَّا تَوَجَّهَ تَلَقَّاءَ مَدِينٍ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (۴) را تلاوت می کرد، در شب جمعه سوم شعبان وارد مکه شد.

سپس در آن شهر اقامت گزید و مردم آن سامان و کلیه کسانی که برای

ص: ۱۷۹

۱- (۱). غیبت طوسی/ ۱۱۸ ح ۱۴۸. اثبات الهداه ۲۱۴/۵.

۲- (۲). اثبات الهداه ۲۱۶/۵ ح ۸.

۳- (۳). فتوح ۲۴/۵، ینابیع الموده/ ۴۰۲، ارشاد مفید ۳۵/۲.

۴- (۴). قصص/ ۲۲.

انجام عمره از سراسر گیتی به آن جا آمده بودند، خدمت آن بزرگوار آمد و شد داشتند، ابن زبیر در کنار خانه کعبه به نماز و طواف مشغول بود و در جمع دیدار کنندگان امام علیه السلام، گاهی دو روز پی در پی و گاهی دو روز در میان خدمت امام شرفیاب می شد، حضور امام حسین علیه السلام در مکه برای ابن زبیر بسیار گران تلقی می شد، زیرا ابن زبیر به خوبی می دانست که مردم حجاز تا زمانی که امام حسین علیه السلام در آن سرزمین است، با وی بیعت نخواهند کرد. زیرا حضرت از ارج و مقامی والاتر برخوردار است و مردم از او بیشتر فرمان می برند (۱).

ص: ۱۸۰

آگاهی بر تمام علل و اسباب قیامی که در اعماق زمان امتداد یافته و هم چنان پرتپش و نیروبخش در جان آدمیان روح ذلت ناپذیری و از خودگذشتگی را می دمد و در گذر زمان، انقلابگران راستین را در جهت دست یابی به اهدافی بلند در مسیر حق و بذل جان و مال رهنمون می شود، بسیار دشوار است. قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام نهضتی بود که رسالت اسلامی را پس از تباه شدن در عرصه هوا و هوس زمامداران فاسد، زنده ساخت و مسلمانان را آگاهی بخشید تا خواستار بازگشت حق به اهل آن و جایگاه اصلی اش شوند.

برترین آموزه هایی که علل و انگیزه های نهضت حسینی را از آن برداشت می کنیم روایات رسیده از بزرگ انقلابگر تاریخ، حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام و نیز آثار و نتایج این قیام، در کنار آشنایی به شخصیت برجسته آن حضرت است. اکنون این حسین علیه السلام است که سپاهیان حر بن یزید ریاحی که وی را به محاصره در آورده و اجازه تغییر مسیر به وی نمی دهند، مخاطب قرار می دهد و می فرماید:

مردم! رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس حاکم ستم پیشه ای را مشاهده کند که محرمات الهی را حلال و پیمان خدا را می شکند و با سنت پیامبر مخالفت می کند و یا به بندگان خدا به گناه و ستم رفتار می کند، ولی در عمل و گفتار با او به ستیز نپردازد خداوند او را در جایگاه همان ستمگر وارد دوزخ خواهد کرد.

به هوش باشید! که بنی امیه در پی شیطان و اطاعت او بوده و از اطاعت خدا دست برداشته اند و فساد و فحشا را در این سرزمین رواج داده اند، احکام الهی را به تعطیلی کشانده و بیت المال را به خود اختصاص داده اند، حرام الهی را حلال و حلال او را

حرام شمرده اند، و من از کسانی که دین جدم را دستخوش تغییر و تبدیل ساخته اند، به رهبری جامعه سزاوارترم.

در نامه هایی که توسط پیک های خود برایم فرستاده بودید، آمده بود که شما با من بیعت کرده اید و مرا تسلیم دشمن نخواهید کرد و در برابر آنان مرا تنها نخواهید گذاشت، اگر واقعا به عهد و پیمان خویش باقی هستید، در حقیقت، به سعادت ارزش انسانی خود دست یافته اید، زیرا من حسین فرزند علی و فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم که وجودم با وجود شما در آمیخته و خانواده های شما در حکم خانواده من هستند و شما باید من را الگوی خویش قرار دهید. (۱)

امام علیه السلام در خطابه ای دیگر با تشریح مقاصد شوم و خیانتکارانه دشمن و پافشاری آنان بر جنگ با آن حضرت و اطاعت از یزید فاسق، چنین فرمود:

روی شما سیاه باد ای بردگان امت! ای ته ماندگان احزاب فاسد، که قرآن را پشت سر انداخته و از بینی شیطان افتاده اید و در جمع جنایتکاران و تحریف کنندگان کتاب الهی درآمده و خاموش کنندگان سنت الهی هستید. فرزندان پیامبر را از دم تیغ می گذرانید و نسل اوصیا را از میان برمی دارید، شما از آن دسته مردمید، که زنازادگان را به نسب خود ملحق می کنید و مؤمنان را در اذیت و آزار قرار می دهید. و فریاد پیشوایان استهزاگری هستید که قرآن را به استهزاء و تمسخر گرفتند و چه اعمال ناپسندی برای خویش پیش فرستادند و در عذاب الهی، جاودان اند...

سپس فرمودند:

«الا- و ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله، و هیهات منا الذله! یابی الله لنا ذلک و رسوله و المؤمنون، و جدود طابت و حجور طهرت

ص: ۱۸۲

و انوف حمیه و نفوس ایبه لا تؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام؛^(۱)

به هوش باشید! این مرد فرومایه فرزند فرومایه، مرا بین دوراهی پذیرش شمشیر و خواری و ذلت قرار داده است.

هیئات که ما زیر بار ذلت رویم، زیرا خدا و پیامبرش و مؤمنان از ذلت‌پذیری ما ناخرسندند و اجداد طاهر، دامن‌های پاک مادران و اصالت و شرف خانواده، همت والا و غیرت و نفوس با شرافت، هرگز به ما اجازه نمی‌دهند اطاعت پست فطرتان و فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم...

از همین جا می‌توان علل و انگیزه‌های نهضت قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام را در این موارد خلاصه کرد:

[پیامدهای حکومت یزید]

۱. فساد و انحراف حاکم و دستگاه حکومتی

امام حسین علیه السلام که شاهد انحراف شدید و گسترده‌ای در رده‌های زمامداری مسلمانان بود، بازایستادن از حرکت خداپسندانان برای وی مقدور نبود.

اگر ماجرای سقیفه، خلافت را از صاحب اصلی و قانونی‌اش امام علی علیه السلام دور ساخت و پیروان سقیفه به گمان خویش و با توسل به ادعای حرمت بیعت شکنی و همراهی با مردم و حرمت ایجاد تفرقه میان مسلمانان و وجوب پیروی از پیشوای انتخابی خود، بر این امر صحیح گذاشتند، ولی امیر مؤمنان علیه السلام به گونه‌ای دیگر کوشید تا فساد را که در اثر رفتار خلیفه غیر معصوم به وجود آمده بود، به اصلاح آورد و امام حسین علیه السلام بخشی از این واقعیت‌ها را در برهه خلافت عثمان به روشنی شاهد بود.

ص: ۱۸۳

۱- ((۱)). اعیان الشیعه ۶۰۳/۱.

موارد قرارداد صلح در حقیقت بر اعمال و رفتار معاویه که برای اجرای طرح های خود از شیوه نیرنگ و فریب و پوشش دین استفاده کرد، قیدوبند نهاده بود، ولی هم اکنون ماجرا تفاوت داشت، زیرا پس از مرگ معاویه از دیدگاه پیشوای معصوم و صاحب اصلی خلافت حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام جز رویارویی مستقیم با دشمن چاره ای نبود و امکان پذیرش صلاحیت و شایستگی یزید و بنی امیه برای خلافت، حتی عقلا نیز وجود نداشت.

نظر به این که نتایج سقیفه برای محو آثار دین، نوعی هشدار به شمار می آمد. امام حسین ع فرمود:

مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر یک از شما زمامدار ستم پیشه ای را که حرام خدا را حلال شمرده و با خدا پیمان شکنی می کند و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می ورزد و میان بندگان خدا با گناه و ستم رفتار می کند، مشاهده کند و در عمل و گفتار با او به ستیز نپردازد، خداوند او را در جایگاه همان ستمگر در آتش دوزخ قرار خواهد داد.

یزید از کلیه صفات ناپسندی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را از آنان بر حذر می داشت، برخوردار بود و امام حسین علیه السلام که وارث پیامبر و مشعل دار رسالت بود، برای رویارویی با دشمن در جهت تغییر و تبدیل چنین وضعیتی، از دیگران سزاوارتر بود.

۲. مسئولیت امام در قبال مسلمانان

امام حسین علیه السلام تجسم رهبر الهی دینی بود که کلیه ارزش های پسندیده و فضایل والای اخلاقی در وجودش متبلور بود.

ص: ۱۸۴

امام علیه السّلام نظر به جایگاه اجتماعی وی- که نواده و وارث نبی اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می آمد- مسئولیت این امت را برعهده داشت و در دوران معاویه کوشید امور را به گونه ای صلح آمیز اصلاح نماید، به همین دلیل با معاویه به احتجاج پرداخت و نقشه ها و طرح های او را فاش ساخت (۱) و مسلمانان را به مسئولیت و نقشی که داشتند آگاه ساخت (۲) و در جهت آماده سازی آنان برای رویارویی با ظلم و ستم، گام بلندی برداشت (۳) و کوشید تا مردم را برای مبارزه با ستم پیشگان متحد و یکپارچه سازد. (۴)

امام حسین علیه السّلام آن گاه که در راستای تغییر اوضاع اجتماعی مسلمانان، کلیه اقدامات ممکن را انجام داد، با تمام توان و به اتفاق خاندان خویش دست به تلاشی همه جانبه و مهم زد تا مسلمانان را در جهت تغییر دادن وضعیت موجود فاسدشان، بیدار سازد.

۳. پذیرش خواسته مردم خشمگین

امام حسین علیه السّلام نمی توانست بی آن که دست به حرکتی قوی بزند، درنگ نماید. نامه های فراوانی از مردمی که پذیرای بیعت یزید بن معاویه نشده بودند، به سوی حضرت سرازیر شد که از آن بزرگوار خواسته بودند، زمام امور آن ها را در دست گرفته و به آگاهی و بیداری آنان پردازد و امام علیه السّلام اگر به ندای آنان پاسخ مثبت نمی داد خود را در پیشگاه خداوند مسئول می دانست، دعوت مردم کوفه از امام حسین علیه السّلام به منزله پوششی سیاسی تلقی می شد که به قیام آن حضرت مشروعیت می بخشید، قیام آن حضرت علیه السّلام به انگیزه شخصی انجام

ص: ۱۸۵

۱- (۱). الامامه و السیاسة ۲۸۴/۱.

۲- (۲). کتاب سلیم بن قیس ۱۶۶.

۳- (۳). شرح نهج البلاغه ۳۲۷/۴.

۴- (۴). شرح نهج البلاغه ۳۲۷/۴.

نپذیرفت، به ویژه پس از آن که از ناحیه همین مسلمانان بر آن حضرت اتمام حجت شد.

۴. تلاش در جهت به ذلت و اداری

امام حسین علیه السلام از روح بلند و با عظمتی برخوردار بود که خداوند آن را به صفاتی برجسته و ارزش‌هایی والا، و سرشار از عزت و شرف و ذلت ناپذیری، آراسته بود و در مقابل روح پلید و تبه‌کار یزید و کسان او وجود داشت که از امام حسین علیه السلام می‌خواستند در سایه حکومت ننگین و فاسدشان ذلیلانه زندگی کند. ولی امام علیه السلام با صراحت فرمود:

به هوش باشید! این مرد فرومایه فرزند فرومایه، مرا میان دو راه، پذیرش شمشیر و یا ذلت‌پذیری قرار داده است، هیئات که ما تن به چنین ذلت و خواری دهیم، خدا و پیامبر و نفوس با شرافت و مردان با ایمان هرگز به ما اجازه نمی‌دهند اطاعت پست فطرتان و فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم...

در جایی دیگر فرمود:

«لا اری الموت الا سعادة و الحیاه مع الظالمین الا برما»؛

من مرگ را جز سعادت و زندگی در سایه حکومت ستم‌پیشگان را جز خسارت نمی‌دانم.

امام حسین علیه السلام با این شیوه زیبنده، سنت ذلت‌ناپذیری را برای هر فردی که به ارزش‌های آیین الهی پایبند و بدان‌ها گرایش داشته و از آن‌ها حمایت و دفاع نماید، به یادگار نهاد و با استفاده از همین اصل، به تغییر وضعیت موجود فاسد، همت گمارد.

ص: ۱۸۶

امام حسین علیه السلام که خود بر همهٔ اموری که در عرصه های سیاسی می گذشت و تغییر و تحولات اجتماعی که میان مسلمانان به وجود می آمد، کاملاً آگاه و بدان آشنایی داشت، اهداف خیانتکارانه و کینه توزی های اموی را نسبت به اسلام و اهل بیت علیهم السلام و تجربه های سال های آغازین رسالت اسلامی و رفتار معاویه با امام علی و پس از او با امام حسن علیهما السلام را، نظاره گر بود.

امام حسین علیه السلام با قطع و یقین می دانست که حتی اگر با بنی امیه از در مسالمت نیز درآید، از او دست برنداشته و از کشتن وی منصرف نخواهند شد زیرا حضرت علیه السلام خود وارث نبوت و شخصیتی الهی به شمار می آمد که حرکت و جنبش اسلامی را در مسیر حقیقی و راه صحیح آن، سوق می داد.

یزید نتوانست احساسات تبهکارانه خویش را نهان سازد. نقل شده که در کمال صراحت و بی پروایی گفت:

از قبیلۀ خندف نباشم، اگر از خاندان پیامبر و کارهایی که انجام داده اند، انتقام نگیرم.

امام حسین علیه السلام اعلان داشته بود که بنی امیه در هر حالتی از او دست برندخواهند داشت، از این رو، به برادرش محمد حنفیه به صراحت می فرماید:

اگر در لانهٔ حشره ای از این حشرات وارد شوم، خواه ناخواه مرا بیرون آورده و به قتل خواهند رساند.

و به جعفر بن سلیمان ضبعی فرمود: به خدا سوگند! دشمن از من دست بر نخواهد داشت تا قلبم را بیرون آورد (خون مرا بریزد).

بدین سان، امام علیه السلام نابه هنگام از مکه به حرکت درآمد تا قبل از این که

دست خیانتکاران به خونش آلوده شود و او را به قتل برسانند، دست به قیام بزنند؛ چرا که وی تا آن روز امکان ایفای نقشی را که میان امت بر او لازم بود نیافته بوده وی کوشید هرگونه فرصتی را که امویان در جهت خیانت به او، از آن بهره می گیرند، از آنان سلب و به عنوان مدافع اهل بیت علیهم السلام نبوت، ابراز وجود نماید.

۶. ستم و ناامنی

حکومت بنی امیه بر پایه جور و ستم و زور و دشمنی، شکل گرفت. از آن زمان که معاویه و دارودسته اش به عنوان یک قدرت در جهان اسلام پدیدار شدند، بر ضد رهبر و پیشوای مسلمانان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به سرکشی و طغیان زده و اعمال خیانتکارانه خود را که رخدادهای ناگواری برای مسلمانان در پی داشت، شدت بخشید. خون های زیادی را بر زمین ریخت و آن روز که حکومت در انحصار وی قرار داشت، بدنهادترین انسان ها را بر اداره امور مسلمانان گمارد بلکه قبل از تسلط بر امت، کلیه عناصر طرفدار او میان مردم به ایجاد بیم و هراس و قتل و کشتار پرداختند به گونه ای که مردم در زمان فرمانروایی زیاد بن ابیه برای بیان دلیل ناامنی در سراسر کشور جمله «سعد را نجات بده، که سعید از دست رفت» را بر زبان می آوردند. (۱)

از سویی هیئت حاکم اموی در تحقیر گروه ها و مجموعه های بزرگی از مسلمانان فوق العاده کوشید و به آنان از دیدگاهی متکبرانه و قبیله ای می نگریست، (۲) چنان که معاویه در سیاست خود که یزید آن را به ارث برد،

ص: ۱۸۸

۱- (۱). تاریخ طبری ۷۷/۶، تاریخ ابن عساکر ۲۲۲/۳، استیعاب ۶۰/۱، تاریخ ابن کثیر ۳۱۹/۷.

۲- (۲). عقد الفرید ۲۵۸/۲، طبقات ابن سعد ۱۷۵/۶، نهاییه الادب ۸۶/۶.

مسلمانان به ویژه دوستداران اهل بیت را به انواع کشتار و شکنجه و آوارگی دچار ساخت. (۱)

معاویه در کمال گستاخی و بی پروایی به حق و بی حرمتی به ارزش های انسانی به امام حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! تو خوب می دانی که ما پیروان پدرت را از دم تیغ گذرانده، آنان را حنوط کردیم و کفن نموده و بر جنازه هایشان نماز خواندیم و به خاک سپردیم. (۲) امام حسین علیه السلام در برابر این همه ظلم و ستم دست بسته نماند. وی با معاویه به احتجاج پرداخت و سپس بر فرزند فاسقش شورید زیرا برای نجات امت مسلمان از چنین ستم و بیدادی بزرگ، احتجاج و پند و موعظه سودی نمی بخشید.

۷. خدشه در ارزش های اسلامی و محو یاد اهل بیت علیهم السلام

حکومت اموی تلاش کرد تا چهره واقعی رسالت اسلامی و ترکیب اجتماعی جامعه مسلمانان را دستخوش تغییر و تبدیل سازد. امویان، به گسترش تفرقه میان مسلمانان و تفاوت بین نژاد عرب و غیرعرب و ترویج روح کشاکش و نزاع قبیله ای پرداختند و در جهت نزدیک ساختن قبیله ای غیر از قبیله دیگر به دربار، بر طبق مصالح حکومت اموی، دست به تلاش زدند.

مال و دارایی در انتشار روح فرصت طلبی و دوگانه پرستی و رو آوردن به هواپرستی، نقش مهمی داشت. (۳)

از آن جا که وجود اهل بیت علیهم السلام در ژرفا بخشیدن به باورها و اعتقادات

ص: ۱۸۹

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ۴۴/۱۱، تاریخ طبری ۱۹۸/۴.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۲۰۶/۲.

۳- (۳). تاریخ طبری ۲۸۸/۸، اغانی ۱۲۰/۴.

اسلامی و توجه به دشواری‌ها مسیر رسالت اسلام، تأثیر بسزایی داشت، امویان از لحظه‌ای که حکومت به انحصار معاویه درآمد به شیوه‌ای برنامه‌ریزی شده به محو و نابودی یاد و نام اهل بیت علیهم السّلام پرداختند. و گامی که در این راستا برداشتند در اواخر حکومت معاویه که سعی کرد یزید را به جانشینی خود در آورد، کامل گردید. (۱)

۸. پذیرش فرمان خدا و رسول

رسول اکرم صلی الله علیه و آله رهبر و مبلغ بزرگ اسلام که از گناه برکنار و مورد حمایت الهی بود، امکان نداشت آرمانی بس والا و رسالتی نظیر رسالت اسلام را که خاتم همه رسالت‌ها تلقی می‌شد، بدون برنامه‌ریزی و توجه به آن، به خود و انهد و یا سرپرستی بر آن نگمارد تا اداره امور آن را برعهده گیرد و در گفتار و رفتار خالصانه عمل نماید و با استفاده از دانش و آگاهی کامل از احکامش، آن را به هدف موردنظر خود سوق دهد و برای زنده ماندن آن، از ارزشمندترین اشیایی که در اختیار دارد بگذرد، تا آیین خدا زنده و جاودان و برتر بماند.

کسی که در رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السّلام به بررسی پردازد به روشنی درمی‌یابد نقشی که ائمه معصومین علیهم السّلام ایفا می‌کردند کاملاً در ارتباط با یکدیگر و در روندی تکاملی بوده است، و آن بزرگواران تسلیم محض خدا و رسول او بوده‌اند. آن‌گاه که جمعی، دلسوزانه از امام حسین علیه السّلام خواستند از رفتن به عراق خودداری کند، حضرت با اشاره به این مطلب، فرمود: (۲) رسول

ص: ۱۹۰

۱- (۱). نهج البلاغه ۵۹۵/۳ صلی الله علیه و آله ۶۱/۴ و ۴۴/۱۱.

۲- (۲). البدایه و النهایه ۱۷۶/۸، تاریخ ابن عساکر در حالات امام حسین و مقتل خوارزمی ۲۱۸/۱، و الفتوح ۷۴/۵.

خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله به من چنین فرمانی داده و من آن را به اجرا در خواهم آورد.

چنان که نبی اکرم صَلَّی اللّٰه علیه و آله در لحظه ولادت ابا عبد اللّٰه الحسین علیه السّلام از شهادت آن بزرگوار به دست ستم پیشگان فاسق، خبر داده بود که این مسأله نزد مسلمانان، از امور قطعی به شمار می آمد. (۱)

اهداف و چشم انداز قیام امام حسین علیه السّلام

اشاره

اهداف مردان بزرگ، در تاریخ نیز بزرگ اند و هرگاه برخاسته از ژرفای رسالتی والا باشد، بر ارج و عظمت آن افزوده می شود. آن گاه که ما در پیشگاه امام حسین علیه السّلام که تجسم برجسته ترین مردم عصر خویش و حامل میراث نبوت و دستورات خاتم رسالت های جاودان و در گفتار و کردار، مورد تأیید الهی است، می ایستیم و در برابر سیره و رفتارش قرار می گیریم تا اهداف نظام مقدسش - که جان خویش و خانواده و باوفاترین یارانش را فدای آن ساخت - مورد بحث و بررسی قرار دهیم، می بینیم به سادگی نمی توان بر همه آن ها آگاهی یافت؛ بلکه طبیعی است که تنها به اندازه فهم و درک و خرد خویش به بررسی آن حادثه می پردازیم.

امام حسین علیه السّلام خویشتن را در راه خدا و به خاطر دین و آیین اش قربانی ساخت. بنابراین، اهداف وی - که تبلور رضایت و اطاعت خدا بوده - نیز بسیار با عظمت، گسترده و متعدد بود که می توان برخی اهداف آن بزرگوار را از قیام و انقلابش این گونه بیان داشت: (۲)

ص: ۱۹۱

۱- (۱). مستدرک حاکم ۳/۳۹۸، کنز العمال ۷/۱۰۶، مجمع الزوائد ۹/۱۸۷، ذخائر العقبی ۱۴۸/۱۴۸، سیر اعلام النبلاء ۳/۱۵.

۲- (۲). جهت اطلاع بیشتر به اعضاء علی ثوره الحسین از سید محمد باقر صدر ۵۷/۵۷ مراجعه شود.

۱. عملی شدن وظیفه شرعی در قبال حاکم ستم پیشه

حالتی از رکود بر امت سایه افکنده بود به گونه ای که در تلاش و فعالیت برای اتخاذ موضعی عملی و صحیح در قبال حاکم ستم پیشه زمان خود، قادر نبودند، همه می دانستند یزید کیست و از چنان صفات زشت و ناپسندی برخوردار است که وی را هیچ گاه شایسته زمامداری مسلمانان قرار نمی دهد.

در چنین شرایطی بسیاری از مردم، حیران و سرگردان بوده و در عزم و اراده و تصمیم خود دچار شک و تردید شده بودند. از این رو، امام حسین علیه السلام حرکت خود را آغاز کرد تا مواضع الهی ستم ناپذیری و مبارزه با فساد را در نهضت و قیامی بزرگ و شفاف همراه با از خود گذشتگی و ایشار در راه آرمان اسلامی، به منصه ظهور بگذارد تا امت نیز در قبال ستم و بیداد، به اتخاذ همین موضع همت گمارد.

۲. رسوایی واقعیت بنی امیه

زمامداران غیر معصوم و غیر قانونی که زمام امور مسلمانان را به دست گرفتند، در انظار مردم بر اعمال خویش پوششی دینی می نهادند و در این راستا حکام بنی امیه بیش از دیگران از این شیوه فریبکارانه بهره می جستند. زیرا معاویه نه تنها در ساخته و پرداخته کردن احادیث ساختگی برای تقویت حکومتش هیچ گونه تردیدی به خود راه نمی داد، بلکه به هر وسیله ممکن در جهت فریب مسلمانان تلاش کرد و توانست میان توده مردم تا اندازه ای در این زمینه موفق شود.

با به حکومت رسیدن یزید، آن هم به شیوه ای که مورد تأیید اسلام نبود،

اوضاع وخیم تر گردید، به همین دلیل ناگزیر می بایست روند حرکت امویان فاش و چهره واقعی آنان به تصویر کشیده شود تا این چهره برای جهان اسلام آشکار گردد و در نتیجه به نقش و رسالتش پی برده و به انجام وظایفش همت بگمارد. امام حسین علیه السلام به عنوان پیشوای معصوم، حرکت خویش را آغاز نموده تا با انحراف و گمراهی حکومت وقت برابری کند. در واقع، جریان امویان با ارتکاب جنایت بسیار زشت و ناپسندشان که به شهادت شایسته ترین انسان و یاران و خاندان و زنان و فرزندانش انجامید، از کینه توزی نهان خویش پرده برداشت و در پی آن در ماجرای حرّه، کعبه را با منجنیق سنگباران کرده و مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله را سه روز قتل و کشتار و چپاول نموده و به گونه ای بسیار زشت که نظیر آن را نمی توان یافت به اموال مردم دست اندازی و زنان و کودکانشان را مورد هتک حرمت قرار دادند. (۱)

مسلمانان با پی بردن به انحراف هیئت حاکمه و تبهکاری آنان، دست به تلاش های متعددی زدند و کوشیدند تا دستگاه حاکم غرق در ستم و بیداد را از لوث این همه جنایت پاک گردانند، تا این که قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام به سمبل و الگویی تبدیل شد که در جهت مبارزه و پایداری در برابر هر نظام فاسدی، از آن پیروی می شد و امام علیه السلام خود به ویژگی هایی که یک زمامدار باید از آن برخوردار باشد، تصریح می کند و می فرماید:

به جانم سوگند! پیشوای راستین و امام بر حق کسی است که به کتاب خدا عمل نموده و راه عدل و داد پیشه سازد و از حق پیروی کند و خویشتن را وقف فرمان الهی نماید. (۲)

ص: ۱۹۳

۱- (۱). به فتوح ابن اعثم ۳۰۱/۵، الامامه و السیاسة دینوری ۱۹/۲، مروج الذهب ۸۴/۲ مراجعه شود.

۲- (۲). تاریخ طبری ۱۹۷/۶.

آن روز که خلافت از مسیر اصلی خود در سقیفه منحرف گردید، امت اسلامی در ورطه بسیار دشوار و سختی قرار گرفت. زیرا مسلمانان پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، خود پذیرا شدند که زمام امورشان را کسانی برعهده گیرند که نیاز به مشورت و پند و موعظه دارند و در حق امت خطا روا می دارند و سپس پوزش می طلبند. بنابراین، نتیجه چنین عملی پنجاه سال پس از فقدان نبی اکرم صلی الله علیه و آله آشکار شده و زمام امور مسلمانان را کسی برعهده می گیرد که نه تنها در انجام محرمات الهی بی پرواست، بلکه حقد و کینه خویش را نسبت به اسلام و مسلمانان آشکارا ابراز داشته و -آرمان، موجودیت و امت- اسلام در معرض خطر واقعی قدرت دگرگون سازی که قادر بود هر چیزی را تغییر و تبدیل دهد، قرار گرفت که نظیر آن برای برخی از آیین های آسمانی گذشته، رخ داده بود.

در برهه ای چنین مهم، امام حسین علیه السلام به اتفاق خاندان و یارانش، با سردادن فریاد و خروشی بلند و طنین انداز به مسلمانان هشدار می دهد و خون پاک و مقدس خویش را در راه عقیده و آرمان و امت جدش، فدا می کند و رسول خدا از پیش درباره اش فرموده بود: «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه»؛ حسین مشعل هدایت و کشتی نجات است، چنان که بارها فرمود: «حسین منی و انا من حسین»؛ حسین از من است و من از حسین. بنابراین حسین علیه السلام و نهضت مقدس او تجسم واقعی اسلام حقیقی بوده و خط راستین اسلام محمدی در وجود آن بزرگوار، خاندان و یاران باوفایش (رضوان الله تعالی علیهم) تبلور داشت.

امام حسین علیه السّلام طی نامه ای که به مردم بصره فرستاد صریحا و کاملا شفاف فرمود: آن گاه که انحراف به مرز پدید آمدن بدعت و احیای آن برسد، در حقیقت، سنت مرده تلقی می شود.

۴. امر به معروف و نهی از منکر

عدم وجود فریضه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه، نتیجه طبیعی زمامداری منحرف به شمار می آید و این مسأله با عناوین متعددی از جمله:

لزوم اطاعت از فرمانروا، حرمت بیعت شکنی هر چند منحرف، هم چنین حرام بودن ایجاد تفرقه بوقوع پیوست. امام علیه السّلام این حالت را در این فرموده اش چنین به وصف آورده:

آیا نمی بینید که نه به حق عمل می شود و نه از انجام باطل نهی می شود شایسته است در چنین محیطی شخص با ایمان به سوی دیدار پروردگارش بشتابد. (۱)

از این رو، این می طلبد که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر به دست گیرد و برای بازگرداندن حق، به جایگاه اصلی آن از طریق امر به معروف و نهی از منکر، به جهاد و مبارزه برخیزد. امام علیه السّلام در وصیت خود به برادرش محمد حنفیه بدین موضوع اشاره کرد و فرمود:

من از سر خود خواهی و یا خوشگذرانی و برای ستمگری و فساد و تباهی از مدینه خارج نمی گردم، بلکه هدفم از این سفر اصلاح مفاسد امت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و اجرای امر به معروف و نهی از منکر است.

اصلاح مورد نظر امام علیه السّلام همان امر به معروف و نهی از منکر در کلیه

ص: ۱۹۵

زوایای دین و زندگی تلقی می شد و این واقعیت طی نهضت بزرگی که آن بزرگوار انجام داد، تحقق یافت و هدایت و ارشاد و توجه به بشریت از جنبه های دینی، معنوی، انسانی و اخروی، ثمره شهادت وی و آن نهضتی است که نسل هایی از امت براساس آن تربیت یافته اند و از مکتبش قهرمانان و دلاورمردانی بزرگ پدید آمده و همواره تا قیامت چونان مشعلی فروزان روشنی بخش طریق حق و عدالت و آزادی و اطاعت از خدای متعال باقی خواهد ماند.

۵. بیدار کردن وجدان ها و تحریک احساسات

بسیار اتفاق می افتد که پیروان آیین و مسلک ها و مبلغان رسالت ها، در جهت ژرفا بخشیدن به اعتقادات و اندیشه مردم قادر نیستند خرد و اندیشه و ذهن را جدا از عناصر احساس و عاطفه مخاطب قرار دهند. مسلمانان در عصر امام حسین علیه السلام، پس از تسلط یزید، به حالتی از رکود و سنگدلی و بی توجهی به خطرهایی که آن ها را فراگرفته بود، دچار گشته و در برابری با مبارزه جوی هایی که بر ضد اعتقادات اسلامی صورت می گرفت، عزم و اراده خود را از دست داده بودند، به همین دلیل امام حسین علیه السلام به تثبیت موقعیت و جایگاه دینی خود و تشریح عملی آن با اتخاذ موضع مبارزه جویانه خویش اکتفا نکرد، بلکه کوشید تا وجدان های مردم را بیدار و عواطف و احساسات آن ها را تحریک نماید تا به مسئولیت های خویش عمل نمایند. از این رو، مسیر بذل جان و از خودگذشتگی در راه عقیده و آرمان دین را، پیمود و شیوه شهادت در راه خدا را برگزید تا با گرمی و طراوت، در ژرفای دل مردم وارد شود و آن گاه که قیام و انقلابش نشان داد، ایشار و از جان گذشتگی منحصر به گروه و یا قشر

معینی از مردم نیست و نه تنها جوانان بلکه کودکان و زنان و پیرمردان نیز در این راستا نقشی بسزا دارند، برجسته ترین الگو و نمونه را ارائه داد؛ و تأثیر فوری آن در مردم کوفه پدیدار شد و با اظهار ندامت و پشیمانی در پیشگاه امام و اسلام، احساس تقصیر و کوتاهی نمودند و جنبش توأبیین در پی شورش مردم مدینه که دو سال پس از حادثه کربلا رخ داد، شکل گرفت.

در واقع حادثه کربلا، تأکیدی حقیقی بر این معنا بود که رنج و دشواری ها نمی تواند مانعی برای ابراز سخن حق و تلاش در جهت حفظ و حراست آیین اسلام به شمار آید. چنان که روح ایثار و از خود گذشتگی را در دل مسلمانان غرس و اراده آنان را آزاد ساخت و به رویارویی با ستم و ستم پیشگان وا داشت و برای فرار از مسئولیت مبارزه و دفاع در راه عقیده و مقاومت و پایداری در جهت اعتلای کلمه حق، عذری باقی نماند.

علت عدم قیام امام حسین علیه السلام در دوران معاویه

اشاره

رخدادهای سیاسی که مسلمانان را پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله به این سو و آن سو کشاند، بر آنان سخت دشوار آمد و در ایام تسلط معاویه بر شام و نبرد وی با امام علی علیه السلام و سرانجام مجبور ساختن امام حسن علیه السلام در جهت برقراری صلح با معاویه، به علل و اسبابی واقعی که امت را فرا گرفته بود، به اوج شدت خود رسید. ولی ملاحظه می کنیم که امام حسین علیه السلام در موضع کاملاً سازگار خود با موضع امام حسن علیه السلام در قبال معاویه، حتی پس از شهادت برادر، نیز هیچ گونه تغییری نداد و قیام نکرد و این عدم تغییر در راستای باقی بودن همان علت و انگیزه ای که امام حسن علیه السلام را به پذیرش صلح واداشت، صورت پذیرفت. از جمله:

مسلمانان در آن روز در وضعیت روحی و اجتماعی کاملاً بحرانی به سر می بردند، زیرا مردم پس از جنگ هایی که آتش آن در تمام دوران حکومت امام علی علیه السّلام توسط معاویه و منافقان شعله ور بود، به حالتی از صلح و آرامش چشم دوخته بودند. لذا دیدگاه امام حسن علیه السّلام بر تربیت نسلی جدید قرار گرفت که در وقتی مناسب دست به قیام بزنند از این رو، فرمود:

دیدم، اکثریت مردم متمایل به صلح دارند و از جنگ ناراضی اند به همین دلیل دوست نداشتم آنان را به کار غیر دلخواهشان وادارم، از این رو، به ویژه برای سالم ماندن پیروان خود از کشتار و قلع و قمع، تن به صلح دادم و این جنگ را به وقت مناسبی موکول نمودم، زیرا خداوند هرروز در شأن و کاری است. (۱)

امام حسین علیه السّلام نیز که به خوبی از وضعیت مسلمانان آگاهی داشت، عیناً همین موضع را اتخاذ کرد و در پاسخ کسانی که پس از کناره گیری برادرش امام حسن علیه السّلام پیرامون قیامش با وی به مذاکره پرداختند، فرمود:

ابو محمد (امام مجتبی) ! صحیح عمل کرد تا این مرد (معاویه) زنده است همه شما باید در خانه های خود بسر ببرید. (و به هیچ گونه تحرکی دست نزنید).

امام حسین علیه السّلام به دلیل وجود همین علل و اسباب پس از شهادت امام مجتبی علیه السّلام نیز در موضع خویش هیچ گونه تغییری نداد و در پاسخ مردم عراق که وی را به قیام دعوت کرده بودند مرقوم فرمود:

در مورد برادرم (امام حسن) باید بگویم امیدوارم خداوند او را موفق بدارد و در

ص: ۱۹۸

کاری که انجام می دهد وی را تأیید کند، ولی تصمیم خودم امروز قیام نیست، خداوند شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد، تحرکی انجام ندهید و در خانه هایتان نهان بمانید و تا معاویه زنده هست، از بدگمانی و تردید بپرهیزید.

۲. بوقلمون صفتی معاویه

زمام حکومت مسلمانان پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله مدتی طولانی در دست مسئولانی بی کفایت قرار داشت که اندک مراجعه ای به حوادث و رخدادهای آن برهه می تواند بیانگر این واقعیت باشد، ولی معاویه از حيله و نیرنگ و زیرکی فوق العاده ای برخوردار بود و با مهارتی سیاسی ایفای نقش می کرد و در این جهت که زمام قدرت هم چنان در دستش باقی بماند به هر وسیله ممکن از جمله تظاهر به دین، متوسل می شد تا بر فسادهای اخلاقی و غیرانسانی خویش - که به شهادت رساندن برجسته ترین شخصیت های مسلمان و فریب توده مردم در ابراز همسویی با عواطف و احساسات و باورهای دینی آنان از جمله آنهاست - پوشش بدهد، با این که وی همواره نسبت به اسلام و نبی اکرم صلی الله علیه و آله حقد و کینه می ورزید. (۱)

معاویه (با روشی که اتخاذ کرده بود) توانست بی آن که خود را درگیر جنگ و نبردی سازد، بسیاری از مخالفان خویش را از سر راه بردارد، بدین ترتیب، وی امام حسن علیه السلام و سعد بن ابی وقاص، (۲) عبد الرحمان بن خالد، (۳) و پیش از او مالک اشتر را ترور کرده بود و این شیوه خود را در سخن معروفش

ص: ۱۹۹

۱- (۱). شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید ۳۵۷/۲.

۲- (۲). مقاتل الطالبیین/۲۹، مختصر تاریخ العرب/۶۲.

۳- (۳). التمدن الاسلامی، از جرجی بن زیدان ۷۱/۴.

با عبارتی کوتاه چنین آورده است که: «خداوند نیز لشکریانی از عسل دارد.» (۱)

معاویه کلیه کسانی را که اندک مخالفت و یا حرکتی از آنان مشاهده می کرد، زیر ذره بین مراقبت و شناسایی قرار می داد وقتی گزارش تمام اتفاقات به وی می رسید، به سرعت آن شخص را از سر راه برمی داشت. اگر امام حسین علیه السلام پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام در عرصه چنین شیوه ای که معاویه انتخاب کرده بود- یعنی انجام هرگونه تبهکاری زیر پوشش اسلام- مستقیماً دست به قیام وسیع و همه جانبه و فعالیت سیاسی زده بود، هیچ گاه نمی توانست معاویه را رسوا و در جهت حقانیت قیام خود در مردم ایجاد باور نماید و معاویه نیز بدون هیچ دردسری او را نیز از سر راه برمی داشت و در این صورت قیام حضرت در نطفه، خفه می شد و تلاش های فراوانی که می توانست در میان مسلمانان موجی از آگاهی پدید آورد، بر باد می رفت و فریادی که قادر بود در تاریخ انسانیت طنین افکن باقی بماند چنان که در حادثه کربلا رخ داد، به خاموشی می گرایید.

بنابراین اگر امام حسین علیه السلام در دوران معاویه به قیام خود سرعت بخشیده بود، در تشریح مقاصد و اهدافش از قیام خود که در نجات و رهایی امت از جور و ستم حراست آیین اسلام از تحریف، تجسم داشت، موفق نمی شد. ولی زمانی که یزید بر اریکه خلافت تکیه زد، مردم او را به هوسبازی و فسق و فجور و خوشگذرانی با بوزینه ها و باده نوشی، می شناختند و با تجاوزات و دشمنی هایش، با هیچ معیار شرعی و عرفی از نظر مسلمانان شایستگی خلافت را نداشت، به همین دلیل قیام بر ضد او، از دیدگاه توده مردم قیامی

ص: ۲۰۰

مشروع تلقی می شد، چنان که تاریخ در کمال روشنی این واقعیت را به اثبات رسانده است.

۳. احترام به صلح امام حسن علیه السلام

عهد و پیمانی که بین معاویه و امام حسن علیه السلام برقرار شد، برگ برنده ای در دست معاویه بود که برای هر جنبش فعال و مخالف مسندنشینی خود، آن را نمودار می ساخت. درست است که این عهد و پیمان قراردادی حقیقی تلقی نمی شد و مورد رضایت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نبود و در شرایطی انجام پذیرفت که ناگزیر از تغییر و تبدیل آن شرایط بودند، اما جامعه، با وجود این عهد و پیمان پذیرای نهضت قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام نمی شد، به فرض صحت این قرارداد، معاویه با دشمنی که در حق بزرگان شیعه و تعقیب و پیگرد آنان روا می داشت، این پیمان نامه را نقض کرد و در سیاست اقتصادی خویش، هیچ گونه حقی را رعایت نکرد.

معاویه با پیشدستی، خواست در جهت عیب جویی از امام حسین علیه السلام از این پیمان نامه بهره گرفته و امام علیه السلام را نقض کننده پیمان نامه قلمداد کند، به حضرت نوشت: خبرهایی از تو به من رسیده که اگر راست باشد تصور می کنم از آن چشم پوشی. به خدا سوگند! کسی که با خدا عهد و پیمان بسته باشد، به وفای بدان عهد سزاوارتر است و سزاوارترین مردم در جهت وفای به عهد افرادی اند که در ارج و عظمت و شرف و منزلتی که خداوند به تو ارزانی داشته، نظیر تو باشند. به خود آی و به پیمان خدا وفا نما، زیرا هرگاه مرا مورد اعتراض قرار دهی، به تو اعتراض خواهم کرد و هر زمان در پی فریب من باشی به تو حيله و نیرنگ خواهم نمود، از خدا بترس و مسلمانان را دچار تفرقه و

از این جا بود که امام حسن علیه السّلام و پس از او امام حسین علیه السّلام در جهت گسترش رسالت و ایجاد آمادگی برای قیامی که معاویه با جور و ستم خود و فاصله حکومتش با حکومت صحیح اسلامی آن را تقویت کرده بود، به شیوه دیگری متوسل شدند. رفتار سلطه حاکم اموی با مردم به گونه ای بود که بسیاری از مردم و-به گونه ای خاص-اکثریت اهالی عراق پس از مرگ معاویه، کینه و دشمنی بنی امیه و دوستی و محبت اهل بیت علیهم السّلام را به عنوان یک عقیده، باور داشتند. (۲)

موضع گیری ها پیش از قیام امام علیه السلام

نهضت و قیام امام حسین علیه السّلام جنبشی مقطعی و زودگذر و یا واکنشی نابه هنگام نبود، بلکه آن حضرت خود، باقیمانده نبوت و وارث رسالت و پرچمدار ارزش های والایی به شمار می آمد که اسلام آن ها را میان مسلمانان به وجود آورده و پایه و اساس آن ها را تحکیم بخشیده بود، چنان که از رحلت جانسوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که همواره آن حضرت، حسین را ستوده و مقام منزلت وی را تشریح نموده بود، مدت چندانی سپری بود. در همین زمان، اهداف شوم امویان در قبال رسالت اسلامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امت معتقد به رسالت آن حضرت، پدیدار گشت.

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام با پدیداری تمام به دفاع از حق و عدالت

ص: ۲۰۲

۱- (۱). الامامه و السياسة ۱/۱۸۸، اخبار الطوال/۲۲۴، اعیان الشیعه ۱/۵۸۲.

۲- (۲). الفتنة الكبرى- علی و بنوه- طه حسین/۲۹۰. برای شرح بیشتر به کتاب ثوره الحسین، ظروفها الاجتماعیه و آثارها النفیسه/۱۲۷ مراجعه شود.

پرداختند و به هر وسیله ممکن و مشروع، در جهت احیای رسالت اسلامی و حفظ و حراست آن، تلاش نمودند.

در عصر امام حسین علیه السلام فاصله گیری و ضعف و سستی مسلمانان از یاری حق، در کنار تسلط منافقان و نفوذشان در دستگاه دولت، در ایجاد حالتی بیمار گونه که می توان آن را از دست دادن اراده و وجدان مردگی، نامید نقش بزرگی داشت. از همین رهگذر، دیدگاه ها در قبال شیوه دفاع از عقیده و آرمان اسلامی و حفظ و حراست آن و حاکمیت حق و عدالت، با یکدیگر اختلاف داشت.

ولی هیچ کس در مشروعیت و عدالت موضع امام حسین علیه السلام در قبال انحرافی که در کلیه زوایای حکومت راه یافته بود و تغییر و تحولی که در توان و قدرت مسلمانان به وجود آمده بود، تردیدی نداشت. ولی موقعیت آمادگی کامل در جهت دست یابی به پیروزی، آن هم به گونه ای انقلابی که جوروستم را از مسلمانان بزداید، هنوز نزد همگان به حد کمال نرسیده بود.

دیدگاه های یاد شده (از سه حالت خارج نبودند) یا بر انجام نهضت و قیام مهر تأیید می نهادند و در جهت دست زدن به قیام، با هر نتیجه ای که داشت، اعلان آمادگی می نمودند، و یا از شکست و عدم پیروزی قیام، هشدار می دادند و یا مردم را پراکنده و آنان را از تصمیم خود بازداشته و منصرف می کردند.

پیروان اهل بیت علیهم السلام که در کوره آتش خشم خاندان اموی حاکم بر مسلمانان، سوخته بودند، نهضت و قیام را تأیید و برای انجام آن اعلان آمادگی می کردند هر چند بعدها ترس و بیم، بر بعضی از آن ها چیره گشت و برخی به زندان افکنده شدند و از ناحیه درخیمان سلطه حاکم اموی، در محاصره قرار گرفتند.

برخی دیگر نظیر- عبدالله بن عباس و محمد حنفیه- که نزدیکان امام را

تشکیل می دادند، از انجام قیام هشدار می دادند و ترجیح می دادند امام حسین علیه السّلام نظر به فاصله زیاد یمن از پایتخت حکومت و وجود گروهی از پیروان وی و پدر بزرگوارش در آن سامان، به آن دیار هجرت نمایند. (۱)

دسته ای دیگر، مردم را پراکنده نموده و از تصمیم شان باز می داشتند و آنان را از فرجام شورش بر ضد حاکم بيمناک می ساختند و با نصیحت امام علیه السّلام، از او خواستند مانند سایر مردم تن به بیعت بدهد و بر جور و ستم، صبر و بردباری نماید چنان که عبد الله بن عمر در نصیحت خود به امام حسین علیه السّلام چنین پیشنهادی داد. (۲)

مبحث چهارم: امام علیه السّلام به سوی مکه

اشاره

امام حسین علیه السّلام با اعضای خاندان و برادران و عموزادگان و برخی از پیروان وفادارش مدینه را به قصد مکه ترک گفت و جز برادرش محمد حنفیه کسی در مدینه باقی نماند. از برخی منابع تاریخی برمی آید که امام علیه السّلام در خانه عباس بن عبد المطلب، (۳) و به گفته برخی منابع دیگر در شعب علی، اقامت گزید. (۴) (به هر ترتیب)، امام حسین علیه السّلام مدت چهار ماه و چند روز نیز از ذی حجه را در مکه اقامت فرمود و در آن دیار کعبه آمال دل ها بود. مسلمانان پیرامون وی گرد آمدند و احکام اسلام را از آن بزرگوار دریافته و حلال و حرام خدا را از وی، می آموختند و فرماندار مکه یحیی بن حکیم، هیچ گونه تعرضی نسبت به وی انجام نداد و به این دلیل که وی امام را به خود وا گذاشت، یزید بن

ص: ۲۰۴

۱- (۱). مقتل خوارزمی ۱۸۷/۱ و ۲۱۶، مروج الذهب ۶۴/۳.

۲- (۲). مقتل خوارزمی ۱۹۱/۱.

۳- (۳). تاریخ ابن عساکر ۶۸/۱۳.

۴- (۴). الاخبار الطوال ۲۰۹.

معاویه او را برکنار و عمرو بن سعید بن عاص را بر مکه گمارد و در ماه رمضان همان سال (۶۰ هـ.ق) مدینه را نیز به مکه ضمیمه و ولید بن عتبہ را که در قبال امام علیہ السّلام موضعی معتدل داشت و به خواستہ مروان پاسخ مثبت نداد، از فرمانروایی آنجا عزل نمود. (۱)

نامه های کوفیان به امام علیہ السلام

مردم شهرهای مختلف به خوبی اطلاع داشتند که امام حسین علیہ السّلام از بیعت با یزید، امتناع ورزیده است. به همین دلیل دیدگان همه به ویژه مردم کوفه که در آن روز بیش از همه ناراضیان حکومت یزید را تشکیل داده و بیش از همه به امام علیہ السّلام تمایل داشتند، متوجه آن بزرگوار بود. از این رو، در خانہ سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و سلیمان در جمع آنان چنین سخن گفت: «معاویه به هلاکت رسید حسین علیہ السّلام از بیعت با یزیدیان خودداری و رهسپار مکه شده است و شما پیروان او و پدرش را تشکیل می دهید. اگر واقعا می دانید او را یاری می کنید و با دشمنانش می جنگید، برایش نامه بنویسید و او را در جریان امر قرار دهید و اگر از شکست و ضعف و سستی بیم دارید، وی را نفریبید.»

کوفیان در پاسخ سلیمان اظهار داشتند: خیر؛ ما با دشمنان حسین می جنگیم و جان خویش را در راهش فدا می سازیم. سلیمان گفت: پس به حضرت نامه بنگارید، و آنان به امام علیہ السلام چنین نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

«به حسین بن علی علیہ السلام از سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه، رفاعه

ص: ۲۰۵

بن شداد بجلی، حیب بن مظاهر و پیروان مؤمن و مسلمانان در کوفه.

درود بر شما، خدایی را که معبودی جز او وجود ندارد، در پیشگاهت حمد و سپاس می گوئیم.

اما بعد؛ سپاس خدایی که دشمن ستم پیشه ات را که همواره بر این امت ستم روا می داشت و خلافتشان را ربود و امورشان را غصب کرد و بدون رضایتشان بر آنان حاکمیت یافت، درهم شکست. سپس برجسته ترین افرادشان را از دم تیغ گذراند و تبه کارانشان را باقی گذاشت و اموال خدا را میان طاغیان و سرکشان و ثروتمندان آن ها دست به دست گرداند، چنین فردی از رحمت خدا دور باد، همان گونه که نمودیان دور شدند (اما ما!) ما پیشوایی غیر از شما نداریم، به سوی ما قدم رنجه فرما شاید خداوند به برکت وجودت ما را به پذیرش حق متحد گرداند. نعمان بن بشیر در کاخش (به عیش و نوش می پردازد) و ما در نماز جمعه اش شرکت نمی کنیم و به همراه او در مراسم عید از شهر بیرون نمی رویم، اگر پی ببریم که آن جناب به سوی ما رهسپار گشته ای، به خواست خدای متعال نعمان را از شهر بیرون رانده و روانه شام خواهیم کرد.»

سپس این نامه را توسط عبد الله بن مسمع همدانی و عبد الله بن وال نزد حضرت فرستاده و به آن دو دستور دادند، شتابان نامه را به امام برسانند، آن ها به سرعت حرکت کرده تا این که در دهم رمضان در مکه حضور امام علیه السلام شرفیاب شدند. مردم کوفه دو روز پس از فرستادن نخستین نامه، نزدیک صد و پنجاه نامه دیگر که هر یک به امضای یک یا دو یا چهار نفر رسیده بود، توسط قیس بن مسهر صیداوی، عبد الله و عبد الرحمان پسران شداد ارجبی، عماره بن عبد سلولی، خدمت امام حسین علیه السلام ارسال کردند و پس از دو روز

دیگر، هانی بن هانی سیعی و سعید بن عبد الله حنفی را همراه با نامه ای حضور امام فرستادند که در آن ها بدان حضرت چنین نوشته بودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

«به حسین بن علی علیه السلام از پیروان مؤمن و مسلمانان:

اما بعد؛ مردم در انتظار قدم مبارک تان هستند و با غیر شما موافق نیستند، تقاضا نمودیم بدین دیار بشتابید. بشتابید، آری شتاب، شتاب کنید، درود بر شما».

پس از آن شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث بن رویم و عروه بن قیس و عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمیر تمیمی، طی نامه ای به آن حضرت چنین نوشتند:

«اما بعد؛ باغ و بستان ها سرسبز و میوه ها رسیده است، اگر تمایل دارید، به سوی سربازان خویش، قدم رنجه فرمایید، درود بر شما.» (۱)

پاسخ امام علیه السلام به نامه های کوفیان

نامه های مردم کوفه چونان سیل، پیاپی به امام حسین علیه السلام می رسید و در آن ها از آن بزرگوار خواهان رهسپاری وی به سوی خود بودند تا آن ها را از یوغ جور و ستم امویان رهایی بخشد. برخی از این نامه ها، به گونه ای بود که اگر امام علیه السلام به خواسته آن مردم پاسخ مثبت نمی داد، خویشان را در پیشگاه خدا و مسلمانان مسئول می دانست. حضرت -پیش از دست زدن به هر کاری - مصلحت دید فرستاده ای را نزد آنان اعزام نماید تا وی را از دیدگاه ها و

ص: ۲۰۷

۱- (۱). ارشاد ۳۸/۲، روضه الواعظین/۱۷۱، تذکره الخواص/۲۱۳، تاریخ طبری ۲۶۲/۴، فتوح ابن اعثم ۳۳/۵، مقتل خوارزمی ۱۹۵/۱.

اهداف و مقاصد راستین آن‌ها مطلع گرداند. در همین راستا، مسلم بن عقیل فرد مورد اعتماد وی و بزرگ خاندانش را برای این کار برگزید، مسلم در امور سیاسی انسانی فوق‌العاده ماهر و کاردان، و پیش از همه در رویارویی با شرایط سخت و دشوار و پایداری و مقاومت در برابر رخدادهای بزرگ، از توان و قدرت برخوردار بود، امام علیه السلام توسط وی نامه‌ای به مردم کوفه فرستاد که با عبارات مختلفی نقل شده از جمله صاحب‌ارشاد آن‌را این‌گونه روایت کرده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

از حسین بن علی به بزرگان و سران مؤمن و مسلمان.

اما بعد، آخرین نامه شما توسط هانی و سعید به دستم رسید و به آن چه در نامه هایتان یادآور شده و توضیح داده بودید، اطلاع حاصل کردم درخواست بیشتر شما در این نامه‌ها این بود که ما از امام و پیشوایی برخوردار نیستیم، به سوی ما رهسپار شو، شاید خداوند به وسیله شما، ما را به حق هدایت رهنمون کند.

اکنون من برادر و پسر عموی خود (مسلم بن عقیل) که میان خاندانم بیش از همه مورد اطمینان من است به سویتان فرستادم. اگر مسلم به من بنویسد که خواسته اکثریت مردم و دیدگاه افراد آگاه کوفه همان‌گونه است که فرستادگانتان حضوراً بازگو نموده‌اند و من در نامه هایتان خواندم به خواست خدا در آینده‌ای نه چندان دور به سوی شما حرکت خواهم کرد. به جانم سوگند! پیشوای راستین کسی است که به کتاب خدا عمل نموده و به عدالت رفتار نماید و از حق پیروی کند و به خاطر خدا خویشتن داری نماید. (۱)

ص: ۲۰۸

۱- (۱). ارشاد ۳۹/۲، اعلام الوری ۴۳۶/۱، فتوح ابن اعثم ۳۵/۵، مقتل خوارزمی ۱۹۵/۱.

تاریخ نگاران تأکید کرده اند که امام حسین علیه السّلام مسلم بن عقیل را به اتفاق قیس بن مسهر صیداوی، و عماره بن عبد الله سلولی و عبد الله بن عبد الرحمان، پسران شداد ارحبی به کوفه اعزام نمود و به او فرمان داد: «تقوا را رعایت و مأموریت خویش را کتمان نماید و نسبت به مردم مهربانی کند و هرگاه مردم را متحد و یکپارچه و سامان یافته دیدی، فوراً مرا مطلع سازی.» (۱) حضرت مسلم در نیمه ماه رمضان از مکه رهسپار کوفه شد و به سمت مدینه تغییر مسیر داد و در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد و از خاندان و دوستانش خداحافظی نموده و راه خویش را به سمت کوفه در پیش گرفت.

تاریخ نگاران در مورد محلی که مسلم بن عقیل پس از رسیدن به کوفه در آن جا اقامت گزید به اختلاف سخن گفته اند: جمعی بیان داشته اند وی به خانه مختار بن ابی عبیده (۲) و دسته ای: به خانه مسلم بن عوسجه (۳) و به گفته ای به خانه هانی بن عروه (۴) وارد شد.

هنگامی که مردم کوفه از رسیدن فرستاده امام حسین علیه السّلام به شهر خود آگاه شدند، برای دیدار و بیعت با آن حضرت، ازدحام کردند و بنا به نقل برخی مورخان، شیعیان نزد وی به آمدوشد پرداختند، و آن گاه که عده ای نزدش گرد آمدند، نامه امام حسین علیه السّلام را برایشان قرائت کرد، همه به گریه افتادند و دست بیعت به وی داده به گونه ای که هجده هزار نفر از آنان با وی بیعت نمودند. (۵)

ص: ۲۰۹

۱- (۱). فتوح، ۳۶/۵، مقتل خوارزمی ۱/۱۶۵.

۲- (۲). ارشاد ۴۱/۲، اعلام الوری ۱/۴۳۷.

۳- (۳). الاصابه ۱/۳۳۲.

۴- (۴). تهذیب التهذیب ۲/۳۴۹.

۵- (۵). ارشاد ۴۱/۲، مناقب ال ابو طالب ۴/۹۰، تذکره الخواص ۲۲۰/.

مسلم بن عقیل هم چنان به گردآوری نیروهای مردمی پرداخت و از آنان برای امام علیه السلام بیعت می گرفت و هیئت ها با ورود پیاپی خود خدمت حضرت مسلم مراتب وفاداری خود را ابراز نموده و انبوه جمعیت شادی و سرور خویش را اعلان می داشتند و ملاحظه کردیم وقتی مسلم نامهٔ امام حسین علیه السلام را که در آن به مردم درود و تحیت فرستاده و آمادگی خود را برای حضور نزد آنان و پذیرش رهبری قیام بر ضد حکومت ستمبار یزید اعلان داشته بود، بر ایشان قرائت می کرد چگونه گریه می کردند و بدان گوش فرامی دادند.

مسلم پس از مشاهدهٔ هواداران فراوان، فوراً طی نامه ای به امام علیه السلام چهره ای زنده از وقایع و رخدادهایی را که در برابر دیدگانش در کوفه در جریان بود، بدان حضرت گزارش داد و اوضاع را ارزیابی و آن را به فال نیک گرفت و از امام علیه السلام خواستار آمدن به آن دیار شد.

در نامهٔ مسلم به امام حسین علیه السلام آمده بود:

«اما بعد؛ (اماما!) سفیر و پیشتاز هیچ قومی، کاروانیان خود را نمی فریبند و بدانان دروغ نمی گویند و حقیقت را گزارش می کند، اکنون هجده هزار تن از مردم کوفه به من دست بیعت داده اند. بنابراین، هرگاه نامه ام به دست مبارکت رسید، بدین سامان بشتاب، زیرا همهٔ مردم شما را می خواهند و به هیچ وجه سودای خاندان معاویه را ندارند.» (۱)

ص: ۲۱۰

به گفته مورخان: امام حسین علیه السلام پس از آن که تصمیم گرفت رهسپار عراق گردد، نامه ای به سران و بزرگان بصره نوشت که در آن آمده بود: (۱)

اما بعد؛ خدای متعال حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از میان مردم برگزید و با نبوتش به وی کرامت بخشید و او را به رسالتش برگزید و پس از آن که بندگان الهی را پند و موعظه داده و احکام خدا را به آن ها رساند. او را به پیشگاه خود فراخواند (قبض روح نمود) و ما خاندان، اولیا و اوصیا و وارثان وی و از همه مردم نسبت به مقام و جایگاه وی سزاوارتر بودیم، ولی قبیله ما این حق را از ما ستانده و به خود اختصاص دادند و ما برای حفظ وحدت و آسایش مردم، ناگزیر بدان تن در دادیم، در صورتی که به خوبی می دانیم ما بیش از کسانی که زمام امور را به دست گرفته اند شایستگی این مقام را داریم، اکنون پیک خود را همراه این نامه به سوی شما می فرستم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرامی خوانم، زیرا سنت، کاملاً از میان رفته و بدعت زنده شده است، اگر به سختم گوش فرادهید، شما را به راه سعادت و خوشبختی رهنمون خواهم شد.

امام علیه السلام تعدادی نسخه از این نامه را توسط غلام خود سلیمان ابو رزین، به هریک از شخصیت هایی نظیر: مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هبثم، عمرو بن عبید بن معمر و یزید بن مسعود نهشلی فرستاد و جز احنف بن قیس و یزید بن مسعود، کسی به نامه آن حضرت پاسخ مثبت نداد. منذر بن جارود فرستاده حضرت را به ابن زیاد- که در آن زمان فرمانروای بصره بود- تحویل داد و او همان شبی که صبح آن از کوفه

ص: ۲۱۱

خارج شد وی را به دار آویخت. (۱) دختر منذر همسر ابن زیاد بود و منذر ادعا کرد این کار را بدان جهت انجام داده که بیم داشته مبادا این پیک، از جاسوسان ابن زیاد بوده که خواسته است از اهداف و مقاصد منذر آگاه گردد.

پاسخ احنف بن قیس

وی یکی از سران و بزرگان بصره بود که طی نامه ای در پاسخ نامه امام علیه السلام تنها به ذکر این آیه شریف اکتفا کرد و مطلب دیگری ننوشت: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ؛ (۲) صبر و بردباری پیشه کن که وعده الهی حق است و افراد بی ایمان تو را به سبکسری و اندازند.

این پاسخ حاکی از این است که وی تا چه پایه در برابر جور و ستم و تبهکاری های حکومت وقت، از ضعف و سستی برخوردار بوده است.

پاسخ یزید بن مسعود نهشلی

یزید بن مسعود نهشلی که شخصیت بزرگ قبایل را تشکیل می داد به ندای حق طلبانه امام حسین علیه السلام پاسخ مثبت داد و با الهام از ایمان و عقیده و آرمان خویش به یاری امام علیه السلام شتافت، وی با تشکیل گردهمایی بزرگی، قبایل هوادار خویش نظیر: بنی تمیم، بنی حنظله و بنی سعد را به آن فراخواند و با ایراد خطابه ای در جمع آنان چنین اظهار داشت:

«مردم! معاویه به هلاکت رسید و خود حقیر و مرگش نیز حقارت بار بود، به هوش باشید! اینک با مردن او پایه های جور و ستم و بیداد درهم شکسته و ارکان ستم و جور ویران گردید. او دستور به بیعتی داد که به پندارش بدین وسیله آن را استوار ساخته است، هیئات به هدفی که در پی آن بود برسد.

ص: ۲۱۲

۱- (۱). بحار الانوار ۳۳۹/۴۴ و اعیان الشیعه ۵۹۰/۱.

۲- (۲). سیر اعلام النبلاء ۳/۳۰۰ و ۶۰/۱ سوره روم.

او کوشید، ولی به خدا سوگند! شکست خورد، به مشورت رو آورد، ولی کامی برنگرفت و اکنون یزید باده نوش و سرمست و سردستهٔ تبه‌کاران به پا خاسته و بدون رضایت مسلمانان و بی آن که از دانش و بینش لازم برخوردار باشد، ادعای زمامداری مسلمانان را دارد و به اندازهٔ جای پایش از حق اطلاعی ندارد و به خدای بزرگ سوگند راستین یاد می‌کنم که فضیلت و پاداش پیکار و مبارزه بر ضد یزید، از کارزار بر ضد مشرکان فزونتر و برتر است.

(مردم!) اینک حسین فرزند علی و نوادهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله برخوردار از شرافتی والا، بینشی ژرف، فضایی وصف ناشدنی و علمی بی‌کران است و با سابقهٔ درخشان و سنّ و سال و تجربه و کارآمدی و پیوند نزدیک با رسول خدا صلی الله علیه و آله به خلافت سزاوارتر است. او نسبت به خردسالان مهربان و به بزرگسالان نیکی و احترام و احسان قائل است. چه رهبری نکو و پیشوایی شایسته برای مردم که خداوند حجّت خود را به وسیلهٔ او بر آنان تمام گردانده و اندرزهای خود را توسط وی به آنان رسانده است. اکنون شما از درخشش فروغ تابناک حق جلوگیری نکنید و در راه باطل گام برندارید... به خدا سوگند! اگر کسی از شما در یاری آن بزرگ مرد کوتاهی کند خدای متعال به کیفر کارش، خواری و خفت را در نسل و تبار او و بی‌برکتی را در عشیره و قبیله اش قرار خواهد داد و اکنون خود، پیش از همه، لباس رزم به تن کرده و زره بر می‌گیرم... (مردم!) هرکس در راه خدا به شهادت نرسد، سرانجام خواهد مرد و هرکس از مرگ بافتنخار بگریزد، از مردن نجات نخواهد یافت، خداوند شما را مشمول وحی خویش گرداند، مرا به شایستگی پاسخ دهید.»

پس از پایان سخنان نهشلی، هریک از سران و بزرگان قبایل به پا خاسته و مراتب پشتیبانی کامل خویش را از وی اعلان داشتند و نامه نگاری نهشلی به امام علیه السلام دلیل بر مجد و شرف و وارستگی آن مرد بزرگ است که در نامه اش

«اما بعد؛ (اماما!) نامه (روح بخت) به دستم رسید و هر آن چه به من سفارش فرموده و مرا بدان ها فراخوانده بودی، با همه وجودم دریافتم. در آن مرا خوانده بودی، با اطاعت و فرمانبری از تو و یاری ات، بهره ای بزرگ نصیبم شود، به راستی خداوند هیچگاه زمین را از راهنما و راهگشای راه نجات و سربلندی تهی نمی گرداند.

شما! حجت خدا بر بندگانش و امانت الهی در زمین او هستید، شما از درخت تناور احمدی به شمار می آید که وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله اصل و تنه و شما شاخسار آن درخت تناورید، اینک به سوی هدفت بشتاب که با بهترین پیک او روبرو خواهی شد، (اماما!) پس از دریافت نامه ات گردن های قبیله «بنی تمیم» را برایت رام ساخته ام، آنان را چنان مجذوب اطاعت و پیروی از تو نموده ام بسان شترانی که در روز نبرد، تشنه کام و سوخته دل به آب رو می آورند، تشنه دیدار تو باشند» و قبیله «سعد» را نیز در برابر تو خاضع ساخته ام و زنگار دل های آنان را با آب باران روح افزای الهی چنان شست و شو داده ام که صیقل یافته و می درخشند» (۱)

به نقل برخی از مورخان: نامه نهشلی روز دهم محرم پس از شهادت یاران و اعضای خاندان ابا عبد الله الحسین که تنها و بی یار و یاور مانده و در محاصره دشمنان قرار داشت به دست حضرت رسید. امام علیه السلام با قرائت نامه چنین فرمود: خداوند تو را از بیم و هراس مصون دارد و در روز تشنگی سخت رستاخیز، سیراب گرداند.

ص: ۲۱۴

زمانی که ابن مسعود خود را مهبای یاری با امام علیه السلام نمود خبر شهادت جانشوز آن بزرگوار به وی رسید و ناله و فغان سرداد و از حسرت و اندوه، جانش به لب آمد. (۱)

موضع فرماندار کوفه

نعمان بن بشیر در آن زمان فرمانروای کوفه بود و با این که طبیعت و منشی عثمانی داشت و متمایل به بنی امیه بود، ولی از خلافت یزید ناراضی بود و پس از مرگ معاویه به عبد الله بن عمر پیوست و دست به مبارزه زد و به همراه ابن زبیر کشته شد.

بر همین اساس، وی در قبال فعالیت های مسلم بن عقیل در کوفه، موضع تندی اتخاذ نکرد و در آن مرحله حساس جز خطابه ای که در حضور جمعی از مردم ایراد کرد- به نظر می رسد- آن را در جهت رفع نکوهش و تظاهر عمل به وظیفه به عنوان یکی از فرمانروایان پیرو حکومت شام، انجام داد.

وی در خطابه اش اظهار داشت:

«اما بعد؛ بندگان خدا!! از خدا پروا داشته باشید و در ایجاد فتنه و تفرقه شتاب نکنید، زیرا در این صورت مردم به هلاکت می رسند، خون ها به زمین می ریزد و اموال به یغما می رود. من با کسی که به جنگم برنخیزد سر ستیز ندارم، و نسبت به کسی که با من خصومت نکند، ستم روا نمی دارم، خفتگانان را بیدار نخواهم کرد و به فتنه و آشوب ترغیب نمی کنم، هیچ کس را به جرم و گناهی که انجام نداده و به صرف تهمت و بدگمانی کیفر نمی کنم، مگر این که از من روگردان شوید و دست از بیعت خود بردارید و با پیشوای خود (یزید) به مخالفت برخیزید، به خدایی که جز او معبودی نیست، تا قبضه شمشیر در

ص: ۲۱۵

دستم بماند، شما را از دم تیغ می گذرانم، هر چند کسی مرا یاری نکند، ولی امید آن دارم شمار حق شناسان فزونتر از کسانی باشد که باطل آنان را به ورطه هلاکت می اندازد» (۱)

عبد الله بن مسلم بن ربیعہ حضرمی از هم پیمانان بنی امیه به پا خاست و گفت: ای فرمانروا! آشوب و فتنه ای را که از مردم کوفه می بینی، جز جنگ و خونریزی بدان سامان نمی دهد، این نرمخویی که تو با دشمن خود داری، دیدگاه انسان های عاجز و ناتوان است. نعمان در پاسخ گفت: اگر در راه اطاعت از خدا عاجز و ناتوان باشم برایم دوست داشتنی تر است تا از قدرتمندترین افراد، در معصیت الهی باشم.» (۲)

دسته بندی هواداران بنی امیه

در آن زمان کوفه شاهد حضور گروهی از هواداران بنی امیه و مخالفان اهل بیت علیهم السّلام بود، جمعی از منافقانی که تظاهر به پیروی از امیر مؤمنان علیه السّلام کرده ولی دوستی و محبت امویان را در دل نهان داشتند، در جمع آنان به چشم می خوردند و همین امر آنان را در پی ایجاد تفرقه میان صفوف شیعیان اهل بیت و جاسوسی به سود حکومت اموی، کمک کرد. از جمله این افراد می توان عبد الله حضرمی را نام برد که نعمان را مورد نکوهش قرار داد و اندکی قبل آن را یادآور شدیم.

وی طی نامه ای به یزید، بدو نوشت: «اما بعد؛ مسلم بن عقیل به کوفه آمده و پیروان حسین بن علی بن ابی طالب با او بیعت کرده اند، اگر کوفه را می خواهی، فردی قوی و جنگجو بدان جا گسیل دار تا دستورت را به اجرا در

ص: ۲۱۶

۱- (۱). الکامل فی التاریخ ۲۶۷/۳.

۲- (۲). ارشاد ۴۲/۲، انساب الاشراف ۷۷، الفتوح ۷۵/۵، عوالم بحرانی ۱۸۲/۱۳.

آورد و در مورد دشمنان مانند تو عمل نماید، زیرا نعمان فردی ضعیف و ناتوان است و یا خود را ناتوان جلوه می دهد. (۱)

تاریخ نگاران می افزایند: عماره بن عقبه و سپس عمر بن سعد بن ابی وقاص نیز، نظیر آن نامه را به یزید نوشتند. (۲)

نگرانی یزید و مشورت با سرجون:

(۳)

خبرهایی که از کوفه به یزید رسید و حاکی از مخالفت مردم کوفه با حکومت اموی و بیعت با امام حسین علیه السلام بود، وی را به شدت نگران ساخت.

از این رو، سرجون غلام معاویه را فراخواند و به او گفت: حسین، مسلم

ص: ۲۱۷

۱- (۱). ارشاد ۴۲/۷، اعلام الوری ۲۳۷/۱.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). سرجون غلامی مسیحی بود که معاویه وی را به عنوان کاتب و مشاور خویش انتخاب کرده بود، وی در دوران یزید که خود به آداب و رسوم مسیحیت تربیت یافته و به آن آیین نزدیکتر از دیگر مسلک ها بود هم چنان در منصب مهم خود باقی ماند. البته این نخستین باری نبود که جای انگشت اهل کتاب را در ساختار موضع گیری این زمامداران در قبال رسالت و مبانی اعتقادی مسلمانان و رهبران امانت دار آن مشاهده می کنیم. در واقع هریک از افرادی نظیر تمیم داری (راهب مسیحی) و کعب الاحبار (یهودی) جایگاه ویژه ای نزد عمر داشتند به گونه ای که به آنان احترام قائل می شد و با آن ها به مشورت می پرداخت و بدان ها رخصت می داد افزون بر تدریس تورات و تفسیر قرآن، هر هفته قبل از نماز جمعه سخنرانی کنند و این کار در زمانی صورت می پذیرفت که اجازه نگارش و نقل احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به صحابه نمی داد بلکه برای این که روایات و سیره رسول خدا را منتشر سازد، آنان را در مدینه زندانی می کرد. کنز العمال حدیث ۴۸۶۵، تذکره الحفاظ در شرح حالات عمر؛ تاریخ ابن کثیر ۱۰۷/۸. این داستان پردازان پس از عمر با نفوذ در دربار امویان به موقعیت های بالایی دست یافتند و با این که امام علی علیه السلام این افراد را همواره از مسجد بیرون رانده بود، در دربار عباسیان نیز به نشر اکاذیب می پرداختند. بعید نیست ورود بسیاری از اعتقادات انحرافی نظیر جسم دانستن خدا و عدم عصمت پیامبران و دیگر مفاهیم انحرافی که به منابع اسلامی راه یافته، نتیجه همین حضور جدی آنان با عنوان شعار اسلام و پند و موعظه فرمانروایان در عرصه اسلامی باشد. معاویه با گزینش حاشیه نشینانی پر دامنه از اهل کتاب، انگشت نما بود، چنان که ملاحظه می کنیم سرجون کاتب و مشاورش و «أثال» پزشک معالج و «أخلط» شاعر دربار وی همه مسیحی بوده اند و شام قبل از اسلام پایتخت رومیان بیزانس بوده است. معالم المدرستین ۵۱/۲-۵۳.

بن عقیل را به کوفه اعزام داشته تا برای وی از مردم بیعت بگیرد، از سویی در مورد عجز و ناتوانی نعمان سخنان ناروایی به من رسیده است، نظرت چیست؟ به نظر تو چه کسی را بر کوفه بگمارم؟ البته یزید از عبید الله بن زیاد دل خوشی نداشت. [\(۱\)](#) سرجون گفت: اگر معاویه زنده بود و در این زمینه نظر می داد آیا نظرش را پذیرا می شدی؟

یزید گفت: آری.

سرجون عهدنامه معاویه را مبنی بر فرمانروایی دادن عبید الله بن زیاد بر کوفه را بیرون آورد و به یزید گفت: این نظر معاویه است که هنگام مرگ دستور داد به این نوشتار عمل شود. بدین ترتیب، فرمانروایی شهرهای بصره و کوفه را به عبید الله که قبلاً از طرف معاویه فرماندار بصره بود، واگذار کرد.

یزید به سرجون گفت: همین کار را خواهم کرد و حکم عبید الله بن زیاد را (در بصره) نزد او بفرست... سپس مسلم بن عمرو باهلی را خواست و توسط وی نامه ای به عبید الله نوشت که در آن آمده بود: «اما بعد، طرفداران کوفی من طی نامه ای به من خبر داده اند که مسلم بن عقیل در آن سامان با گردآوری مردم قصد دارد وحدت و یکپارچگی مسلمانان را به هم بزند به مجرد این که نامه ام را خواندی به کوفه برو و چنان در جستجوی مسلم بن عقیل باش، که گویی در جستجوی گوهر ارزنده ای هستی، او را دستگیر نما و دست و پایش را ببند و یا او را بکش و یا تبعید کن و السلام» [\(۲\)](#)

ص: ۲۱۸

۱- (۱). چون عبید الله بن زیاد از جمله کسانی بود که در خصوص ولایت عهدی یزید با معاویه به مخالفت برخاست. البدایه و النهایه ۱۵۲/۸.

۲- (۲). ارشاد ۴۲/۲-۴۳، اعلام الوری ۴۳۷/۱، سیر اعلام النبلاء ۲۰۱/۳.

عبید الله بن زیاد روز بعد با دریافت نامه یزید بن معاویه، به اتفاق مسلم بن عمرو باهلی و شریک بن اعور حارثی و غلامان و خاندانش (از بصره) راهی کوفه شدند (۱) و مردم آن سامان در انتظار تشریف فرمایی امام حسین علیه السلام بودند و از آن جا که قبلا آن بزرگوار را زیارت نکرده بودند و بیشتر آن ها با شخصیت امام علیه السلام آشنایی نداشتند؛ ابن زیاد شتابان کوشید تا پیش از رسیدن امام حسین علیه السلام خود را به کوفه برساند.

وی غافلگیرانه با نهن ساختن علائم و نشان های شخصیت خویش، نقاب بر چهره و عمامه سیاه بر سر، بر مردم کوفه وارد شد و در شهر به حرکت درآمد و مردم به وی خوش آمده گفته و سلام می کردند و با سردادن شعار: ای فرزند رسول خدا! مقدمت مبارک باد، از او استقبال کردند. (۲)

ابن زیاد از سرور و شادی مردم ناراحت شد و راه خود را به سرعت به سوی دارالاماره ادامه داد، نعمان فرمانروای شهر، از این صحنه مضطرب و پریشان شده و از فراز کاخ عبید الله بن زیاد را به گمان این که امام علیه السلام است مخاطب ساخت و گفت: «تو را به خدا سوگند می دهم از این جا دور شو، به خدا سوگند! من امانت خویش را به تو نخواهم سپرد و تمایلی به نبرد با تو ندارم.» (۳)

عبید الله سکوت کرد و سخنی نگفت و به دارالاماره نزدیک شد، تا این که نعمان وی را شناخت و در را برایش گشود و ابن زیاد وارد دارالاماره شد و

ص: ۲۱۹

۱- (۱). اعلام الوری ۴۳۷/۱.

۲- (۲). ارشاد ۴۳/۲، اعلام الوری ۴۳۸/۱.

۳- (۳). ارشاد ۴۳/۲، روضه الواعظین/۱۷۳، مقتل خوارزمی/۱۹۸، تهذیب التهذیب ۳۰۲/۲.

سپس در را بست و آن شب را در آن جا به سر برد و مردم کوفه نیز در دوراهی سیاسی سختی آن شب را با بیم و ترس و انتظار، سپری کردند.

تلاش ابن زیاد در تسلط بر کوفه

مردم کوفه صبح روز بعد ناگهان با ابن زیاد که دارالاماره را با صدای «الصلاه جامعه» به اشغال خود درآورده بود، روبرو شدند و در جمع انبوه مردم، به سخنرانی پرداخت و اطاعت کنندگان و موافقان سیاست موجود را وعده فراوان و جناح مخالف حکومت یزید، را به مرگ تهدید کرد، تا آن جا که گفت: هر کس از فرمان من سرپیچی و با حکومتم به مخالفت برخیزد، با تازیانه و شمشیرم روبه رو خواهد شد. (۱)

پس از پایان سخنانش مسئولیت جستجوی مخالفان را به حاضران سپرد و کسانی را که در انجام این عمل با او همکاری نکنند، به کیفر و قطع سهمیه بیت المال تهدید کرد و گفت: «...هر کس این افراد (مخالفان) را نزد ما آورد، متعرض او نخواهیم شد و اگر در این زمینه کسی کتبا گزارشی به ما ندهد، باید ضمانت کند که در قلمرو آنان کسی با ما مخالفت ننماید و خائنی به ما خیانت نرزد و کسی که با ما همکاری نکند، از امن و امان ما بیرون و جان و مالش برایمان حلال است و هر رئیس قبیله ای که در قلمروش فردی خائن به یزید وجود داشته باشد و او را تحویل ندهد، بر آستانه خانه اش به دار آویخته خواهد شد و نام آن قبیله از دفتر پرداخت سهمیه بیت المال حذف خواهد شد.» (۲)

ص: ۲۲۰

۱- ((۱)). مقاتل الطالبيين/۹۷، اعلام الوری ۴۳۸/۱.

۲- ((۲)). ارشاد ۴۵/۲، فصول المهمه/۱۹۷، فتوح ابن اعثم ۶۷/۵.

ابن زیاد میان مردم کوفه به سرسختی و قساوت معروف بود و طبیعی به نظر می رسید ورود او به این شهر و سخنرانی آتشین اش بر اندام مخالفان سیاست وی لرزه ای اندازد، از این رو، آثار دلسردی و عدم همکاری و ترس و بیم در مردم کوفه و رهبران آن ها پدیدار گشت، به همین دلیل مسلم بن عقیل در روند حرکت خویش به سمت هدف مورد نظر، به وسیله ای جدید متوسل شد و با انتقال به خانه هانی بن عروه تبلیغ و فعالیت های خویش را جز از یاران با وفایش، از دیگران نماند. هانی در آن روز رئیس قبیله مراد و در کوفه صاحب نفوذ بود و مردم به سخنان او ارج نهاده و فرمانش را می پذیرفتند. (۱)

مسلم و ترور ابن زیاد

مسلم بن عقیل - رضوان الله علیه - حامل رسالتی والا و از اخلاق بسیار پسندیده ای برخوردار بود که آن را از خاندان نبوت آموخته بود و در جهت آشنایی به کلیه آداب و رسوم جامعه ای که در آن می زیست، از بینش و آگاهی فوق العاده ای بهره مند بود. در موقعیتی که مسلم بن عقیل به آسانی می توانست با ترور ابن زیاد او را از سر راه بردارد، به علل و انگیزه های مختلفی، از انجام این کار سر باز زد.

روایت شده، وقتی شریک بن اعور در خانه هانی بن عروه اقامت گزید، به بیماری شدیدی گرفتار شد. عیب الله بن زیاد با شنیدن خبر بیماری شریک به عیادت وی آمد، همین جا شریک به مسلم پیشنهاد ترور ابن زیاد را داد و بدو گفت: (مسلم!) هدف تو و پیروانت به هلاکت رساندن این فرد ستم پیشه است،

ص: ۲۲۱

که اکنون خداوند او را در دسترس تو قرار داده، او برای عیادت من بدین جا می آید، تو به پا خیز و خود را در اتاق انباری منزل مخفی ساز، تا او مطمئن شود نزد من کسی نیست، سپس بیرون بیا و او را به قتل برسان و آن گاه به دارالاماره برو به مسند خلافت تکیه بزن و هیچ یک از مردم در این خصوص با تو مخالفت نخواهد کرد.

مسلم دریافت که هانی از کشته شدن عبید الله در خانه اش ناراضی است.

از این رو، پیشنهاد شریک را پذیرا نشد و آن گاه که عبید الله از خانه هانی بیرون رفت، شریک با آه و حسرت گفت: چرا او را نکشتی؟

مسلم گفت: دو چیز سبب این کار شد، یکی: ناراضی بودن هانی از این که عبید الله در خانه اش کشته شود. دوم: سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم که فرمود: «ان الایمان قید الفتک لا یفتک مؤمن: (۱) ایمان مانع قتل ناگهانی می شود و شخص با ایمان کسی را از روی غفلت به قتل نمی رساند»

خیانت به مسلم بن عقیل

ابن زیاد برای پایان دادن به حضور سیاسی و فعالیت هایی که با وجود مسلم بن عقیل، نسبت به حکومت بنی امیه خطر و تهدیدی جدی تلقی می شد، کلیه ابزار و وسایل پست و ناجوانمردانه را به کار گرفت و به سرعت دست به کار شد، تا مسلم و تمام هوادارانش را پیش از رسیدن امام حسین علیه السلام به کوفه، از سر راه بردارد و با این کار بتواند قیام و نهضت حضرت را به شکست وادارد. از این رو، برای جاسوسی از فعالیت ها و یافتن مکان حضور

ص: ۲۲۲

۱- (۱). اخبار الطوال/ ۱۸۷، مقاتل الطالبیین/ ۹۸، اعلام الوری ۱/ ۴۲۸.

مسلم و هوادارانش، دست به توطئه زد و موفق شد به مخفیگاه و محل حضور آن حضرت دست یابد (۱) و این ماجرا آغاز عقب نشینی مردم به شمار می آمد که از استقامت و پایداری در برابر جور و ستم، دست برداشتند.

عبید الله فرمانروای جدید توانست با به کار گرفتن حيله و نیرنگ، هانی بن عروه که فرستاده حسین علیه السلام را پناه داده بود و به بهترین شکل ممکن از او پذیرایی نموده و در نظرخواهی و اندیشه و تدبیر با وی تشریک مساعی داشت، دستگیر نماید و پس از گفت و گوی طولانی که بین آن دو صورت گرفت وی را به شهادت رسانده و دستور داد، پیکر پاکش را در برابر دیدگان انبوه جمعیت از بلندی دارالاماره به زیر افکندند. با این عمل ترس و بیم در دل مردم راه یافت، دست از یاری خود برداشتند و همه روانه خانه های خویش شدند و گویی این قضیه اصلا ارتباطی با آن ها نداشت. (۲)

وقتی مسلم از ماجرای هانی اطلاع حاصل کرد و شاهد دست برداشتن قبیله بزرگ مدحج از یاری وی بود، با یاران خود از جایگاهش خارج و جارچی وی میان مردم، آنان را به همراهی دعوت کرد و با آن جمعیت دارالاماره را به محاصره درآورد محاصره این زیاد تنگتر و کار برایش فوق العاده دشوار شد، ولی با زیرکی و مکر و حيله توانست، بر این دشواری فائق آید و مردم را از اطراف مسلم پراکنده سازد. (۳)

ابن زیاد جاسوسانی را میان مردم فرستاد تا با تظاهر به فراخواندن مردم به

ص: ۲۲۳

۱- (۱). اعلام الوری ۱/۴۴۰، اخبار الطوال/۱۷۸، مناقب آل ابو طالب ۴/۹۱، فتوح ابن اعثم ۵/۹، تاریخ طبری ۴/۲۷۱، انساب الاشراف/۷۹.

۲- (۲). الکامل فی التاريخ ۳/۲۷۱، فتوح ابن اعثم ۵/۸۳، اعلام الوری ۱/۴۴۱.

۳- (۳). سیره الائمه الاثنی عشر، بخش دوم/۶۳، اعلام الوری ۱/۴۴۱، مناقب آل ابو طالب ۴/۹۲، الکامل فی التاريخ ۳/۲۷۱.

حفظ امنیت و آرامش و عدم خونریزی، آنان را پراکنده سازند و در جهت به دست آوردن فرصت و متفرق ساختن نیروهای شورشی، آنان را از حرکت سپاهی گران از شام، بترسانند و وضعیت همین گونه ادامه یافت و در نتیجه، مردم از اطراف مسلم متفرق و پراکنده شدند.

مسلم با فرارسیدن شب، با جمعی که وی را همراهی می کردند در مسجد نماز گزارد و از مسجد تنها و بی یاور و بی پشتیبان و بی آن که حتی کسی راه را بدو نشان دهد، از آن جا خارج شد. مردم در خانه های خود را به روی مسلم بستند، او در جستجوی خانه ای بود تا آن شب را در آن جا سپری کند. او که در تاریکی شب گام برمی داشت، زنی را بر در خانه اش دید که گویی در انتظار کسی بود، خود را به آن زن معرفی کرد و از او جویا شد آیا امکان دارد آن شب را در خانه اش به سر ببرد؟ آن زن ضمن خوش آمدگویی به وی، او را وارد خانه اش ساخت و برایش سفره شام گسترد، مسلم از خوردن غذا امتناع ورزید. فرزند آن زن از محل حضور مسلم آگاه شده بود. از سویی، ابن زیاد برای کسانی که وی را از محل اقامت مسلم آگاه می ساخت، جایزه تعیین کرده بود، صبح زود، فرزند آن زن به سوی کاخ ابن زیاد شتافت و محل اقامت مسلم را به محمد بن اشعث اطلاع داد. به مجرد این که خبر به ابن زیاد رسید، جمع انبوهی از سربازانش (۱) را به فرماندهی ابن اشعث به محل اقامت مسلم اعزام کرد. حضرت مسلم با شنیدن همهمه جمعیت متوجه شد که سربازان دشمن در جستجوی وی هستند. از این رو، شمشیر از نیام برآورد و از خانه بیرون آمد.

سپاهیان دشمن برای دستگیری وی وارد خانه شدند. مسلم شمشیر از نیام

ص: ۲۲۴

۱- (۱)). بنا به نقل «ارشاد»: تعداد آنان هفتاد نفر بود.

کشید و آن‌ها را از خانه بیرون راند. بار دیگر برگشته و با حضرت درگیر شدند.

مسلم علیه السّلام نیز بر آنان حمله برد، پس از آن که بدن شریف او زخم فراوان برداشت، جمعیت وی را در میان گرفته و مردی از پشت سر او نیزه وارد کرد که در اثر آن روی زمین افتاد و او را به اسارت درآورده و بر استری سوار کردند و ابن اشعث شمشیر و سلاح او را برگرفت و او را به سمت دارالاماره بردند.

وقتی بر ابن زیاد وارد شد بر او سلام نکرد. پس از آن گفت و گویی طولانی میان آن دو صورت گرفت که حضرت مسلم - رضوان الله علیه - با آرامش و اطمینان و بی پروا سخن می گفت و دلایل قوی اقامه می کرد، به گونه ای که ابن زیاد را به عجز و ناتوانی کشاند و رگ های گردنش برجسته و به خشم آمد و علی و حسن و حسین علیهم السّلام را ناسزا گفت. سپس به مأمورانش فرمان داد، مسلم را بر بلندای ساختمان دارالاماره برده و به قتل برسانند و پیکر بی جانش را میان مردم بر زمین بیفکنند و در کوچه و خیابان های کوفه بکشانند و سپس در کنار هانی بن عروه به دار آویزند و مردم کوفه ساکت و آرام، تماشاگر صحنه بودند و گویی از ماجرای مسلم هیچ گونه اطلاعی ندارند!

مسلم از محمد بن اشعث خواست تا طی نامه ای به امام حسین علیه السّلام وی را در جریان اوضاع کوفه قرار دهد و به او سفارش نماید از آمدن به آن دیار خود داری کند، ابن اشعث نیز به مسلم چنین وعده ای داد ولی به وعده اش وفا نکرد. (۱)

ص: ۲۲۵

۱- (۱). برای شرح بیشتر به اعیان الشیعه ۵۹۲/۱، اعلام الوری ۴۴۲/۱، الکامل فی التاریخ ۳۲/۴، الفتوح ۸۸/۵ تاریخ طبری ۲۸۰/۴، مقاتل الطالبیین ۹۲.

کوفه را که ابن زیاد در آن دست به خیانت زد و پیروان امام حسین علیه السلام را تحت پیگرد قرار داده می گذاریم و می گذریم و به مکه بازمی گردیم تا حرکت کاروان ابا عبد الله الحسین علیه السلام را تا کربلا و حادثه بزرگ آن پی بگیریم.

به گفته تاریخ نگاران حضرت مسلم -رحمه الله علیه- روز سه شنبه هشتم ذی حجه سال ۶۰ در کوفه دست به قیام زد و روز چهارشنبه نهم همان ماه در روز عرفه به شهادت رسید و حرکت امام حسین علیه السلام از مکه به عراق پس از اقامت وی در باقیمانده ماه شعبان و رمضان و شوال و ذی قعدة و هشت روز از ذی حجه سال ۶۰ در مکه دقیقا همان روز قیام حضرت مسلم -روز ترویج- صورت پذیرفت و در مدت اقامت حضرت در مکه چند تن از مردم حجاز و بصره به خاندان و هوادارانش افزوده شدند.

هنگامی که امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت رهسپار عراق گردد، خانه کعبه را طواف کرد و سعی بین صفا و مروه انجام داد و از احرام خارج شد و آن را عمره قرار داد. زیرا از بیم این که مبادا دستگیر شود و او را نزد یزید بن معاویه بفرستند، کامل کردن حج برایش میسر نبود. از این رو، حضرت به اتفاق اعضای خاندان و فرزندان و پیروان، حرکت خویش را آغاز کرد و تا آن زمان هنوز خبر شهادت حضرت مسلم به وی نرسیده بود. (۱)

ص: ۲۲۶

با همه تحلیل و بررسی هایی که پیرامون اوضاع جامعه کوفه صورت گرفته و منفی بافی هایی که اغلب آن ها را تحلیلگران، بدون جزم و یقین پیش گویی کرده اند، ولی ما بر این باوریم که وجود مقدس ابا عبد الله الحسین علیه السلام هجرت به عراق را به علل و انگیزه هایی برگزید که به مواردی از آن می توان اشاره می شود:

۱. تکلیف الهی در مورد از میان بردن جور و ستم و انجام امر به معروف و نهی از منکر، بی استثنا همه مسلمانان را شامل می شود، ولی ما در هیچ یک از متون تاریخی به موضوعی برنخوردیم که دلالت داشته باشد یکی از کشورهای اسلامی غیر از کشور عراق در جهت رویارویی با حکومت بنی امیه از آغاز ظاهر شدن آنان در عرصه سیاسی و انقراض شان، اقدامی انجام داده باشد.

۲. امام حسین علیه السلام تنها در آن روز که از او درخواست بیعت با یزید شد، برای رویارویی با ستم و بیداد امویان قیام و در جهت زنده نگاه داشتن رسالت اسلامی، دعوت خویش را اعلان نکرد بلکه دعوت آن بزرگوار در گذر زمان، فراتر از آن چه یاد شد، امتداد داشت.

ما به هیچ متن تاریخی بر نمی خوریم که دلالت داشته باشد یکی از ملل مسلمان جهان اسلام غیر از مردم عراق به ندای امام حسین علیه السلام و نهضت آن حضرت پاسخ مثبت داده باشند، بلکه دعوت های فراوان و اصرار و پافشاری که از ناحیه مردم آن سامان متوجه امام علیه السلام بود، حاکی از دوستی و خیرخواهی و آمادگی حمایت از قیام، و نهضت آن بزرگوار و رویارویی با حکومت فاسد اموی تلقی می شد.

۳. امام حسین علیه السلام قادر به گزینش و انتخاب سرزمینی دیگر غیر از عراق نبود، زیرا بقیه سرزمین ها یا در گرایش ها و سیاست های امویان، با آن ها موافق بودند و یا تسلیم و شکست خورده و از آمادگی همراهی با نهضت حسینی برخوردار نبودند. نظر به این که بیشتر ملل جهان اسلام در آن زمان کفرپیشه بوده و یا تازه به اسلام گرویده و یا غیر عرب هایی بودند که همزیستی و همگرایی با آنان بسیار دشوار به نظر می رسید و همین امر به تباهی کشاندن قیام و تلاش های امام علیه السلام می انجامید.

۴. شهر کوفه مجموعه گروه هایی از افراد با ایمان و شایسته را در خود جای داده بود که تربیت یافته مکتب امام علی علیه السلام بودند و پایگاه مردمی علاقه مندان به اهل بیت علیهم السلام را تشکیل می دادند امام حسین علیه السلام که می دانست خواه ناخواه کشته خواهد شد، با قیام خود خواست خویش به هدر نرود، چنان که هدفش عمق بخشیدن به ایمان در دل مردم و ریشه دار ساختن دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام بود و عراق مناسب ترین خاستگاه این اهداف به شمار می آمد و پس از شهادت امام حسین علیه السلام به سرعت در این سرزمین نهضت و شورش پدیدار شد، و کشور عراق در سال های بعد در جهت گسترش اصول و مبانی اسلام و فضایل اهل بیت علیهم السلام به سراسر جهان اسلام، به پایگاه و مرکزی پهناور تبدیل شد.

۵. اگر امام حسین علیه السلام کشوری غیر از عراق را انتخاب کرده بود، آثاری منفی در پی داشت زیرا دشمنان و بدخواهان اسلام و اهل بیت آن را مایه ننگ و عار به شمار می آوردند تا از مقام و منزلت امام علیه السلام و ارزش اهداف بلند آن بزرگوار بکاهند و رفتن امام به سرزمینی دیگر را به فرار از رویارویی قطعی، تفسیر و توجیه می کردند در صورتی که هدف امام علیه السلام زنده کردن روند حرکت

رسالت و فضایل والای اخلاقی و برانگیختن روح پرخاشگری و عصیان در برابر ستم و بیداد و ستم پیشگان به شمار می رفت. به فرض اگر امام علیه السلام سرزمین دیگری انتخاب کرده بود، سلطه حکومت اموی بر او چنگ می انداخت و بی آن که اهداف رسالتی را که به خاطر آن بدان دیار آمده بود عملی سازد، وی را از سر راه برمی داشت.

۶. از آن جا که مردم عراق همواره با امویان در کشاکش بوده و دست و پنجه نرم می کردند، فضای آن دیار برای انتشار نهضت انقلابی ابا عبد الله الحسین علیه السلام و افکار و اندیشه آن بزرگ مرد، کاملاً آماده بود. و از همین جا بود که بنی امیه رسوا، و اعمال ننگین آنان که در پوشش شرع و دین انجام می پذیرفت فاش گردید، به گونه ای که حتی گرایش های عاطفی مورد ادعای مردم عراق خود، یکی از علل و انگیزه های دوام و استمرار شعله ور بودن نهضت حسینی و پیام های آن به شمار می آمد که تاکنون شاهد آن هستیم.

البته شاید علل و اسباب دیگری نیز وجود داشته باشد که ما بدان پی نبرده ایم، به ویژه وقتی ملاحظه می کنیم امام حسین علیه السلام با برهان و دلیل، از فرجام مبارزه خود کاملاً آگاهی داشت و از چگونگی ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه ای که با بینش سیاسی فوق العاده اش به سمت آن در حرکت بود، اطلاع داشت و با سخنان خیرخواهانه ای که برخی از شخصیت ها بدو پیشنهاد دادند، افزون بر عصمت و مصونیت آن حضرت از هر گونه خطا و لغزش و هوا و هوس - به نحوی که ما معتقدیم - بنابراین و با تنها گذاشتن حضرت هر چند با جنایت فجیعی که صورت گرفت و مردم از یاری امام دست برداشته و لگه ننگینی را در دنیا و آخرت بر دامن خود نهادند، ولی گزینش و انتخاب عراق از ناحیه امام به عنوان خاستگاه نهضت و قیامش با بینش کامل و برنامه ریزی دقیقی صورت گرفته است.

زمانی که امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت مکه را به قصد عراق ترک گوید، سخنانی ایراد فرمود که برخی از آن ها در پاسخ کسانی که خیرخواهانه و یا نکوهشگرانه، قصد داشتند وی را از رفتن به عراق بازدارند، عنوان شده است.

سخنان امام علیه السلام که به طور کلی متوجه توده مردم بود، چنین آمده است:

۱. عبد الله بن عباس در مورد حرکت امام حسین علیه السلام به سمت عراق، از آن بزرگوار روایت کرده که فرمود:

به خدا سوگند! دشمنان، از من دست برنخواهند داشت تا خونم را بریزند و هرگاه به چنین عملی دست بزنند، خداوند دژخیمی را بر آنان مسلط گرداند تا آن ها را چنان به ذلت و پستی بکشاند که مانند کهنه پارچه زنان، بی اعتبار شوند. (۱)

۲. محمد حنفیه در مدینه حضور داشت، وقتی از تصمیم امام در جهت رهسپاری به عراق اطلاع یافت، راهی مکه و در همان شبی که فردای آن امام علیه السلام تصمیم حرکت داشت، وارد مکه شد و بلافاصله خدمت برادر رسید و به محضر او عرضه داشت: «برادر! شما خود به خوبی آگاهید که مردم کوفه به پدر و برادرت خیانت ورزیدند، من از آن بیم دارم که تو نیز به سرنوشت آنان دچار گردی، اگر تصمیم داشته باشی در مکه بمانی، گرامیترین مردم نسبت به حرم و بیش از همه از امنیت برخوردار خواهی بود.»

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

ص: ۲۳۰

بیم آن دارم که یزید بن معاویه مرا ترور نماید و بدین وسیله کسی باشم که به واسطه ریخته شدن خونس، حرمت این خانه (کعبه) بشکند.

محمد عرضه داشت: «اگر از این قضیه بیم داری، به سمت یمن و یا برخی مناطق دوردست و بیابانی برو تا از امنیت بیشتری برخوردار باشی و کسی به تو دست نیابد».

امام علیه السلام فرمود: در آن چه گفتی خواهم اندیشید.

سحرگاهان به محمد حنفیه خبر رسید که حضرت رهسپار عراق است، وی که مشغول وضو گرفتن بود به گریه افتاد و شتابان خود را به برادر رساند، مهار شتر را گرفت و عرضه داشت: «مگر قول ندادی در آن چه به شما پیشنهاد دادم بیندیشی؟»

امام علیه السلام فرمود:

چرا قول دادم، ولی پس از آن که تو از من جدا شدی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خوابم آمد و فرمود: حسین! راهی را که قصد داری، در پیش گیر، زیرا مشیت و اراده خدا بر این تعلق گرفته که تو را کشته دست دشمن ببیند.

محمد عرض کرد: همراه بردن این زنان و کودکان چه توجیهی دارد، که تو با این وضع رهسپار آن دیار شوی؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: خداوند خواسته است که آنان را نیز اسیر دشمنان ببیند. (۱)

البته در جامعه عربی و اسلامی، برای امام حسین علیه السلام به همراه بردن خانواده اش چندان شگفت آور به نظر نمی رسید، زیرا عرب ها در جنگ و نبردها خانواده هایشان را با خود به همراه می بردند و شخص پیامبر نیز در

ص: ۲۳۱

غزواتش چنین می کرد و میان همسران خویش قرعه می انداخت و آنان را با خود می برد، ولی در مورد وجود مقدس ابا عبد الله الحسین علیه السلام همراه بردن اعضای خانواده اش نوعی اتمام حجت قوی بر مسلمانان در جهت یاری کردن آن حضرت تلقی می شد و معنایش این بود که اگر دوستدار حسین علیه السلام به شمار می آیند و سعی در یاری و دفاع از آن بزرگوار دارند، اکنون که میان خانواده اش قرار دارد، سزاوارتر به یاری و کمک است، هرچند با شخص آن حضرت مخالفت داشته باشند، ولی زن و فرزند او که دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، گناهی مرتکب نشده اند، به ویژه که به ادعای امویان، اختلاف تنها بر سر خلافت بوده است.

۳. به گفته تاریخ نگاران هنگامی که امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت، از مکه بیرون رود، خطابه ای ایراد کرد که در آن آمده است:

«خَطَّ الموت علی ولد آدم مَخَطَّ القلاده علی جید الفتاه، و ما اولهنی الی أسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرع انا لاقیه، کأنی بأوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النوایس و کربلاء، فیملانّ منی اکراشا جوفاً و أجر به سغباً، لا محیص عن یوم خطّ بالقلم رضا الله رضا اهل البيت، نصبر علی بلائه و یوفینا أجور الصابرين، لن تشدّ عن رسول الله صلی الله علیه و آله لحمته و هی مجموعه له فی حظیره القدس، تقرّبهم عینه، و ینجز بهم وعده، من کان باذلاً فینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا، فأنی راحل مصباحاً ان شاء الله تعالی»؛ (۱)

ای همراهان! مرگ و رخت بر بستن از این دنیای ناپایدار، برای فرزندان آدم چونان

ص: ۲۳۲

گردنبندی است که بر گردن دخترکان جوان آویخته گردد، به همان اندازه که یعقوب به دیدار یوسفش اشتیاق داشت، من نیز مشتاق دیدار نیای خود هستم، برایم قربانگاهی برگزیده شده که در آن فرود خواهم آمد، گویی با چشم خود می بینم گرگان درنده بیابان «نواویس» و «کربلا» پیکرم را پاره پاره کرده و بدین وسیله شکم های گرسنه و انبان های تهی خود را پر می کنند، از فرارسیدن روزی که با قلم تقدیر الهی به نگارش درآمده، راه گریزی نیست، خشنودی خدای مهربان، خشنودی ما خاندان رسالت است، بر آزمون و امتحانش بردباری پیشه می کنیم و او قطعاً پاداش بزرگ بردباران را به ما عنایت خواهد کرد. میان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پاره های تن او، هیچ گاه جدایی حاصل نخواهد شد، بلکه همگی در بهشت برین جای دارند، که دیده اش به وجود آن ها روشن می گردد و وعده و نویدش به واسطه آنان جامه عمل می پوشد (مردم!) هر یک از شما که آمادگی دارد تا خونس را در راه آرمان بلند ما ایثار نماید، جانش را برای دیدار با خدا بر طبق اخلاص نهد، می تواند همراهی ما را برگزیند، زیرا به خواست خدا من بامداد فردا (به سوی عراق) حرکت خواهم کرد.

امام علیه السلام در این سخنان در راستای عمل به تکلیف الهی تصمیم خود را مبنی بر عدم بیعت با یزید و سبب بیرون رفتن خویشان را از مکه تشریح می کند، و از سرنوشتی که در انتظار وی و تمام اعضای خاندان اوست خبر می دهد، و آن دسته از کسانی که جان خویش را بر طبق اخلاص نهاده اند، به پیوستن به جمع خود فرامی خواند و آشکارا، رضایت الهی را در رضایت و خرسندی خاندان رسول خدا می داند.

امام حسین علیه السلام به عنوان رهبری دینی و آگاه و ایثارگری با عظمت و انقلابگری که در راه عقیده و آرمان خویش دست به قیام زد؛ با دورانیشی و تدبیر تصمیم گرفت از مکه رهسپار عراق گردد و در این جهت بخش بزرگی از اهداف و علل و انگیزه های نهضت خویش را تشریح نمود و خبر آن سراسر جهان اسلام را فراگرفت.

امام علیه السلام طی نامه ای به بنی هاشم در مدینه، آنان را به استفاده از آخرین فرصت به دست آمده، به یاری دین اسلام و مبانی و ارزش های الهی و درخشیدن در سپهر ایثار و از خودگذشتگی در دنیا، و جاودان ماندن یاد و نام نیک آنان، به عنوان سمبل حق و عدالت و ذلت ناپذیری و توفیق دست یابی به برجسته ترین درجات بهشت در آخرت، فراخواند. در این نامه پس از یاد و نام خدا، چنین آمده است:

«من الحسين بن علی الی اخیه محمد و من قبله من بنی هاشم امّیاً بعد؛ فانه من لحق بی منکم استشهد، و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح و السلام»؛ (۱)

از حسین بن علی به برادرش محمد حنفیه و سایر بنی هاشم، اما بعد، هر یک از شما در این راه به من بیوندد، قطعاً شربت شهادت خواهد نوشید و آن کس که همراهی مرا برنگزیند، هیچ گاه به پیروزی و سرافرازی دست نخواهد یافت.

با رسیدن نامه امام علیه السلام به بنی هاشم در مدینه، جمعی از آنان برای پیوستن به آن حضرت و دست یابی به پیروزی و توفیق شهادت در رکاب گل خوشبوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حرکت درآمدند. (۲)

ص: ۲۳۴

۱- (۱). مناقب آل ابو طالب ۷۶/۴، بصائر الدرجات/۴۸۱، دلایل الامامه/۷۷.

۲- (۲). تاریخ ابن عساکر به بیان شرح حال امام حسین ع مراجعه شود.

امام حسین علیه السلام از مکه چندان فاصله نگرفته بود که دسته ای از مأموران دشمن به دستور عمرو بن سعید، به فرماندهی یحیی بن سعید، به تعقیب آنان پرداختند، تا امام علیه السلام را از سفر بازدارند در بین راه میان دو طرف جنگ و گریزهایی رخ داد و هرطرفی به دفاع از خود پرداخت، و با تازیانه به زد و خورد پرداختند و امام حسین علیه السلام و یارانش در برابر آنان به شدت از خود پایداری نشان دادند. (۱)

در تنعیم

کاروان حسین علیه السلام بدون این که مسیر خود را تغییر دهد هم چنان به حرکت خویش ادامه داد. در مسیر راه شان در منطقه تنعیم (۲) به کاروانی حامل هدایایی برای یزید بن معاویه برخوردند که آن ها را از یمن به شام می بردند، امام حسین علیه السلام از مسئولین کاروان چندین شتر برای باروبنه و یاران خود از آنان اجاره کرد و به صاحبان شتر فرمود:

هرکس از شما دوست داشته باشد ما را به سوی عراق همراهی کند، کرایه شترانش را تا آن جا بدو خواهیم پرداخت و در این سفر از رفتار نیک و احسان ما بهره مند خواهد گشت و هر کس بخواهد در بین راه از ما جدا شود، کرایه وی را تا همان جا که آمده بدو می پردازیم. (۳)

بدین ترتیب، عده ای حضرت را همراهی کرده و دسته ای پذیرای آن نشدند.

ص: ۲۳۵

۱- (۱). ارشاد ۹۸/۲.

۲- (۲). محلی در مکه خارج از حرم بین مکه و سرف در دو فرسخی مکه، معجم البلدان ۴۹/۲.

۳- (۳). ارشاد ۶۸/۲.

امام علیه السلام به راه خویش ادامه داد تا به منطقه «صفاح» (۱) رسید و در آن جا به فرزدق شاعر برخورد و وضعیت مردم کوفه را از او جویا شد، فرزدق بدو عرضه داشت: دل های مردم با شما و شمشیرهایشان با بنی امیه است و مقدرات در پیشگاه خداست.

امام علیه السلام فرمود:

(فرزدق) درست گفتی، قدرت در دست خداست و او هر زمان فرمان تازه ای دارد، اگر رخدادها بر طبق مراد باشد، خدا را در قبال نعمت هایش سپاسگزاریم و در سپاس و شکر گزاری اش مددکار ماست و اگر پیش آمدها مانع دست یابی به اهدافمان شد نیز، آن کس که دارای نیّتی راستین و اهل تقوا و پروا پیشه است، از مسیر صحیح خارج نگردیده است. (۲)

امام علیه السلام هم چنان با عزم و اراده به راه خویش ادامه داد و سخنان فرزدق در زمینه بریدن مردم از او و هماهنگی با امویان، وی را از تصمیم خود منصرف نساخت.

نامه امام علیه السلام به مردم کوفه

هنگامی که امام حسین علیه السلام به «حاجر» در منطقه بطن ذی الرمه - یکی از توقف گاه های حاجیانی که از صحرا و بیابان وارد می شوند - رسید، طی نامه ای به پیروانش در کوفه خواست آنان را از جریان آمدنش آگاه سازد و هنوز

ص: ۲۳۶

۱- (۱). محلی بین حنین و علائم و نشانه های حرم، سمت چپ ورودی مکه از طریق مشاش. معجم البلدان ۴۱۲/۳.

۲- (۲). مقتل مقرر/ ۲۰۳، البدایه و النهایه ابن کثیر ۱۸۰/۸، در بیان خروج حسین علیه السلام به سمت عراق.

خبر شهادت مسلم بن عقیل به آن حضرت نرسیده بود.

متن نامه بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

از حسین بن علی به برادران با ایمان و مسلمانان، درود بر شما!

خدای یکتا را در پیشگاه شما سپاس می گویم که جز او معبودی وجود ندارد.

اما بعد؛ نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید و مرا در جریان دیدگاه به حق و گردهمایی سران و بزرگان مبنی بر یاری رسانی و مطالبه حقوق به یغما رفته ما قرار داد، از خدای متعال مسئلت دارم فرجام کار ما را به خیر گرداند و در این راستا بزرگترین پادشاه را به شما عنایت فرماید، من نیز روز سه شنبه هشتم ذی حجه روز ترویج از مکه به سویتان رهسپار شدم، با رسیدن پیغمبر نزدتان، به سرعت کارهایتان را سروسامان دهید و در انجام آن ها بکوشید، که من خود نیز در چند روز آینده، نزد شما خواهم آمد و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» و نامه را توسط قیس بن مسهر صیداوی به کوفه فرستاد. (۱)

اقدامات جنایت آمیز امویان

خبر حرکت امام علیه السلام به سمت کوفه میان مردم منتشر شد و موقعیت امویان دچار آشفتگی شد و نیروهای حاکم احساس بیم و هراس نموده و خود را در تنگنا دیدند، سوارانی که از راه می رسیدند، اخبار مربوط به حسین علیه السلام انقلابگر بزرگ را بازگو می کردند. بدین ترتیب، خبر به عبید الله بن زیاد رسید، وی نیروها و سربازانش را بسیج کرده و طرحی را به اجرا گذاشت که راه بر امام حسین علیه السلام ببندد و از رسیدن آن حضرت به کوفه جلوگیری به عمل آورد. از

ص: ۲۳۷

۱- (۱). ارشاد ۷۰/۲، البدایه و النهایه ۱۸۱/۸، بحار الانوار ۳۶۹/۴۴.

این رو رئیس پلیس خود حصین بن نمیر تمیمی را به اجرای این مأموریت، موظف ساخت، حصین منطقه ای استراتژیک انتخاب کرد تا بتواند از آن جا بر مسیر حرکت امام علیه السّلام مسلط باشد، به همین دلیل در منطقه قادسیه فرود آمد و آن جا را مقرّ فرماندهی خود قرار داد.

دستگیری و شهادت قیس بن مسهر

قیس بن مسهر صیداوی نامه امام علیه السّلام را به کوفه برد، وقتی به قادسیه رسید، حصین بن نمیر، او را دستگیر و نزد عبید الله بن زیاد فرستاد، عبید الله به قیس گفت: باید بر منبر بالا روی و حسین بن علی دروغگو را ناسزا بگویی، قیس بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و سپس اظهار داشت: (مردم!) حسین بن علی بهترین آفریده خدا، فرزند فاطمه دخت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است و من فرستاده او نزد شما هستم و در منطقه «حاجر» از آن بزرگوار جدا شدم، اکنون شما بدو پاسخ مثبت دهید، پس از آن عبید الله زیاد و پدرش را لعنت فرستاد و برای علی بن ابی طالب آمرزش خواست و بر او درود فرستاد. در پی این سخنان، عبید الله فرمان داد او را از فراز دار الاماره به زیر افکنند، مأموران، پیکر پاک قیس را به زمین افکندند و قطعه قطعه کردند. (۱) روایت شده! قیس بن مسهر، دست بسته به زمین افکنده شد و استخوان های او درهم شکست، هنوز رمقی در بدنش باقی مانده بود که مردی به نام عبد الملک بن عمیر لخمی از راه رسید و سر او را از بدن جدا ساخت، وقتی علت این کار را از او جویا شدند و مورد نکوهش قرار گرفت، در پاسخ گفت: خواستم او را راحت کنم.

ص: ۲۳۸

۱- (۱). ارشاد ۷۱/۲، مشیر الاحزان/۴۲، البدایه و النهایه ۱۸۱/۸.

کاروان امام علیه السلام به منطقه «زرود» رسید و ساعاتی در آن جا درنگ کرد، زهیر بن قین بجلی که از هواداران عثمان به شمار می آمد و در آن سال حج انجام داده بود، در همان نزدیکی فرود آمد. کاروان زهیر به موازات کاروان امام در حرکت بود ولی از بیم اجتماع با امام تمایل نداشت با امام در یک منزل فرود آید، ولی ناگزیر شد در نزدیکی کاروان ابا عبد الله الحسین علیه السلام فرود آید، امام علیه السلام کسی را نزد وی فرستاد و او را پیش خود فراخواند و در لحظه ورود فرستاده امام، زهیر و همراهانش مشغول غذا خوردن بودند، فرستاده، پیام امام را به او ابلاغ کرد، همراهانش به وحشت افتادند و لقمه های غذایی را که در دست داشتند به زمین افکنده و کاملاً سکوت اختیار کردند. همسر زهیر به شوهر گفت: سبحان الله پسر دختر پیامبر کسی را در پی تو می فرستد و تو از رفتن به نزدش خودداری می کنی؟! اکنون باید نزد آن بزرگوار بروی و سخنانش را بشنوی و برگردی.

زهیر خدمت امام علیه السلام رسید، دیری نپایید که مسرور و شادمان با چهره ای شکفته به کاروان خود بازگشت و دستور داد خیمه اش را برکنند و باروبنه و مرکب و اثاثیه او را به سمت کاروان امام حسین منتقل سازند و آن گاه به همسرش گفت: تو از این لحظه طلاق داده هستی و می توانی به خانواده ات بیوندی و دوست دارم از ناحیه من جز خوبی به تو نرسد و به یارانش گفت:

هریک از شما دوست دارد مرا همراهی کند، با من بیاید و گرنه، این آخرین دیدار ماست و اکنون سخنی با شما دارم بدان گوش فرادهید.

ما زمانی در جنگی دریایی شرکت جستیم و خداوند برای ما فتح و ظفر

نصیب کرد و به غنایمی دست یافتیم. سلمان فارسی رحمه الله علیه به ما گفت:

آیا واقعا از فتح و گشایش و غنایمی که به دست آورده اید بسیار شادمانید؟

در پاسخ گفتیم: آری؛

وی گفت: اگر شما سرور جوانان خاندان نبی اکرم را ببینید، از جنگ و غنایمی که امروز به دست آورده اید، شادمانتر خواهید شد. آری، اکنون (همان روز فرارسیده) من شما را به خدا می سپارم.

گفته اند: به خدا سوگند! زهیر رحمه الله علیه همواره در رکاب امام حسین علیه السلام بود تا به فیض شهادت نایل آمد. (۱)

اطلاع امام علیه السلام از پیمان شکنی مردم

شهر کوفه در اضطراب و آشفتگی به سر می برد و آثار و نشانه های عقب نشینی جدی آشکار می گشت و توازن قدرت به سود سلطه گران اموی آغاز شده و ضعف و سستی و از هم پاشیدگی به تشکیلات جبهه مخالف، راه یافته بود و آدم کشی و جاسوسی و رشوه، بیداد می کرد.

بدین ترتیب، جبهه مخالف، فروپاشید و بیعت کنندگان پیمان شکستند و مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و قیس بن مسهر صیداوی به شهادت رسیدند و مختار بن عبیده ثقفی به زندان افتاد و اوضاع کوفه به آشفتگی قبلی باز گشت.

امام حسین علیه السلام هم چنان به راه خود ادامه می داد و اخبار و اطلاعات جدیدی از روند پیشامدها نداشت. از این رو، عبد الله بن یقظ را نزد مسلم فرستاد تا وضعیت را برایش روشن تر اعلام کند، ولی در مسیر خود در

ص: ۲۴۰

منطقه ای به نام «ثعلبیه» از شکست قیام و شهادت مسلم بن عقیل اطلاع حاصل نمود. دومین فرستاده امام علیه السلام به نزد مسلم نیز توسط سربازان حصین به اسارت در آمد و پیش عبید الله بن زیاد انتقال یافت و او نیز در پایداری و مقاومت و بی باکی و اخلاص، نظیر اولین فرستاده حسین علیه السلام به شمار می رفت.

خبر اسارت و شهادت فرستاده حضرت در منطقه «زباله» به امام رسید و هم چنان اخبار پیمان شکنی جدی پدیدار گشت. حضرت از پیمان شکنی مردم احساس تنهایی نمود. از این رو، در جمع یاران و اعضای خاندان خویش به ایراد سخنرانی پرداخت تا آنان را از رخدادهای جاری آگاه سازد و حقایق را فراروی آنان قرار دهد تا در کار خود با دوراندیشی تصمیم بگیرند و بدان ها فرمود:

به نام خداوند بخشنده مهربان، اکنون خبر دردناک و فاجعه انگیز شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله یقظر به دستمان رسید، پیروان ما در حقیقت دست از یاری ما برداشته اند و اینک هریک از شما بخواهد می تواند بدون هیچ مشکلی به خانه و کاشانه خویش بازگردد و من بیعتم را از او برداشتم.

مردم از اطراف حضرت پراکنده شده و به این سو و آن سو رفتند، تنها کسانی که از مدینه حضرت را همراهی کرده و اندک افرادی که در مسیر راه به آن بزرگوار پیوسته بودند، باقی ماندند، آن چه سبب شد امام علیه السلام دست به این کار بزند حضور گروهی از اعراب در جمع یاران حضرت بود که امام علیه السلام به خوبی می دانست این افراد به تصور این که حضرت به شهری رو می آورد که مردم اش کاملاً مطیع و فرمانبردار آن حضرت اند، وی را همراهی کنند. از این رو، می خواست آنان را از ماجرا آگاه سازد تا بدانند در چه راهی گام بر

می دارند (۱) و از سرنوشت خویش باخبر باشند. با فرارسیدن وقت سحر، امام علیه السلام به یارانش فرمان داد آب فراوانی با خود بگیرند و به راه افتند.

برخورد امام حسین علیه السلام با حرّ

امام حسین علیه السلام که به اتفاق باقیمانده یاران وفادار و اعضای خاندان و عموزادگان در حرکت بود ناگهان در اثناء راه مشاهده کردند، از مسافت دور سیاهی ای به سمت آنان می آید. برخی تصور می کردند سیاهی نخل هاست، ولی نه تنها درختان خرما نبود بلکه سیاهی لشکریانی بود که به سوی آنان پیش می آمدند. دیری نپایید که کاملاً متوجه شدند سیاهی ای که به سمت آنان می آمد، یک هزار سرباز ابن زیاد هستند که به دستور وی به فرماندهی حرّ بن یزید ریاحی برای بستن راه بر امام حسین علیه السلام و بردن وی به مسیر دلخواهشان، بدین سامان آمده اند. هنگامی این سپاه به کاروان امام حسین علیه السلام نزدیک شد حضرت از آنان پرسید برای انجام چه کاری بدین جا آمده اند؟

حرّ در پاسخ گفت: ما مأموریت داریم، شما را همراهی کرده و دست از شما برداریم تا در بیابانی خشک و بی آب و علف و حصار، فرود آوریم و یا به حکومت یزید و عبید الله بن زیاد تن در دهید. (۲)

بین دو طرف گفت و گو و مشاجره ای طولانی رخ داد که در آن به نتیجه قطعی مورد رضایت دو طرف دست نیافتند و حرّ به امام حسین علیه السلام رخصت نداد به حجاز بازگردد و یارهای را که به کوفه منتهی می شد، ادامه دهد و امام

ص: ۲۴۲

۱- (۱). ارشاد ۷۵/۲-۷۶، البدایه و النهایه ۱۸۲/۸، اعیان الشیعه ۵۹۵/۱.

۲- (۲). تاریخ طبری ۳۵۵/۳، مقتل خوارزمی ۲۲۹/۱، البدایه و النهایه ۱۸۶/۸، بحار الانوار ۳۷۵/۴۴.

حسین علیه السّلام نیز از تسلیم شدن به یزید و ابن زیاد سر باز زد. (۱)

از جمله سخنانی که امام حسین علیه السّلام در جمع آنان ایراد فرمود، این بود:

مردم! نامه هایی که شما توسط پیک های خود فرستاده بودید، مرا به این جا آورد، خود در آن ها نوشته بودید به سوی ما بیا که پیشوا و رهبری نداریم، شاید خداوند به واسطه حضور تو ما را به هدایت و حق رهنمون گردد، اکنون اگر به آن چه نوشته اید وفادارید، نزدتان آمده ام. با من عهد و پیمانی ببندید که به وفای شما اطمینان حاصل کنم و اگر حاضر نیستید چنین کاری انجام دهید و از آمدن من ناخرسندید، از نزد شما به جایی که از آن جا آمده ام باز خواهم گشت». همه سکوت کردند و کسی حتی یک کلمه سخن نگفت. (وقت نماز که فرارسید). امام علیه السّلام به حرّ فرمود: «ترید ان تصلی بأصحابک؟؛ تو نمازت را با یارانانت به جا می آوری؟»

عرض کرد: خیر، شما نماز بگزارید و ما به شما اقتدا می کنیم و امام حسین علیه السّلام با آنان نماز گزارد. (۲)

حضرت پس از پایان نماز عصر آنان را چنین مخاطب ساخت:

اما بعد؛ اگر شما از خدا پروا داشته باشید و حق را به اهل ایمان بسپارید، بیشتر مورد رضایت خدا هستید ما خاندان نبی اکرم از مدعیانی که آن چه را حقشان نیست در پی آنند و بر شما جور و ستم روا می دارند به خلافت سزاوارتریم، اگر از آمدن ما ناخرسندید و به حق ما آشنایی ندارید و اکنون دیدگاه شما با آن چه در نامه های خود نوشته اید و فرستادگانتان به دست من رساندند، تفاوت دارد، از نزد شما باز می گردم. (۳)

ص: ۲۴۳

۱- (۱). همان.

۲- (۲). ارشاد ۷۹/۲، فتوح ابن اعثم ۸۵/۵، مقتل خوارزمی ۵۹۶/۱.

۳- (۳). فتوح ابن اعثم ۸۷/۵، تاریخ طبری ۲۰۶/۳، مقتل خوارزمی ۳۳۲/۱.

حزّ گفت: به خدا من از نامه ها و فرستادگانی که می گویی بی خبرم.

امام علیه السّلام به یکی از یارانش فرمود: ای عقبه بن سمرعان، خورجین های حامل نامه هایشان را بگشا، آن مرد دو خورجین پر از نامه بیرون آورد و در برابر حزّ به زمین ریخت.»

حزّ به حضرت عرضه داشت: ما از کسانی که به شما نامه نوشته اند نیستیم، تنها مأموریت یافتیم هر کجا با شما دیدار کردیم از شما جدا نشویم تا شما را در کوفه بر عید الله بن زیاد وارد کنیم.

امام حسین علیه السّلام فرمود: مرگ برایت از این خواسته که داری نزدیکتر است.

سپس رو به یارانش کرد و فرمود: «به پا خیزید و سوار شوید.» آنان نیز سوار شده و در انتظار ماندند تا زانشان نیز سوار شوند. سپس حضرت به یاران خود فرمود: «حرکت کنید» وقتی به حرکت درآمدند، سربازان حزّ از رفتن آنان جلوگیری به عمل آوردند، امام حسین علیه السّلام فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، چه قصد داری؟»

حراظهار داشت: هر یک از اعراب غیر از شما با شرایطی که اکنون داری اگر با من چنین سخن گفته بود، همین گونه مادرش را یاد می کردم، هر چه رخ می داد پروایی نداشتم، ولی به خدا سوگند! چه کنم که جز به بهترین نام نمی توانم از مادرت (زهره) یاد کنم. (۱)

ص: ۲۴۴

خبر پیشروی امام حسین علیه السلام به سمت کوفه، ابن زیاد و هواخواهان حکومت اموی را سخت نگران ساخت و در اندیشه چاره ای برآمدند. ابن زیاد فوراً طی نامه ای به حرّ بن یزید ریاحی از او خواست اجازه پیشروی به امام علیه السلام ندهد تا سپاهیان کمکی بنی امیه به او بپیوندند و از بیم این که بار دیگر مردم سر به شورش برندارند، در منطقه ای دور از کوفه با حسین روبرو گردند و بدین سان، ابن زیاد از شرایط سخت و دشوار منطقه برای تحت فشار قرار دادن امام علیه السلام و به تسلیم واداشتن او، بهره گیرد.

حامل نامه ابن زیاد، از سر جهل و نادانی و سادگی -در پاسخ به یزید بن مهاجر- یکی از یاران ابا عبد الله الحسین علیه السلام به دفاع از حکمی که آورده بود پرداخت و گفت: با این کار از پیشوایم اطاعت کرده و به بیعت خویش وفا کرده ام، ابن مهاجر به او گفت: (این گونه نیست) بلکه پروردگارت را نافرمانی و پیشوایت را برای سرنگونی خویش فرمان برده ای، و برای خود ننگ و عار خریده ای. بدترین پیشوا، پیشوای توست. زیرا خداوند فرمود: **وَجَعَلْنَا هُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصِرُونَ**؛ آنان را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به سوی آتش دوزخ فرامی خوانند و روز رستاخیز کسی به دادشان نمی رسد (۱).

سپاهیان ابن زیاد، کاروان ابا عبد الله علیه السلام را از ادامه مسیر بازداشتند. در حقیقت سربازان حرّ بن یزید مانع آن ها شده و در جهت واداشتن امام در حرکت به سمت بیابان بی آب و علف، از خود پافشاری نشان دادند.

زهیر بن قین برای پیکار با سپاهیان حرّ قبل از حضور نیروهای کمکی بنی امیه، فوق العاده پافشاری داشت و به امام حسین علیه السلام عرضه داشت: (اماما)!

ص: ۲۴۵

اکنون نبرد با آنان آسانتر از جنگ با نیروهای کمکی آن هاست» ولی امام علیه السلام به دلیل این که سپاه دشمن با او آغاز جنگ نکرده بود، نظر زهیر را پذیرا نشد. این عملکرد امام علیه السلام حاکی از روح بلند و با عظمت امام علیه السلام بود که گنجایش همه امت را دارا بود و به دلیل عظمت رسالتش چنین عمل کرد، رسالتی که با وجود دشمنی آشکار مردم، کوشید تا از آن و ارزش های والایش که هدف وی پیاده کردن آن، میان امت بود، به دفاع برخیزد. از این رو، فرمود: هیچ گاه در جنگ و نبرد با آنان، پیشگام نخواهم شد.

امام حسین علیه السلام روز پنج شنبه دوم محرم سال ۶۱ هجری (۱) در کربلا فرود آمد، آن گاه زهیر به امام علیه السلام پیشنهاد کرد به منطقه ای نزدیک که از امکانات دفاعی مناسبی برخوردار باشد، بروند تا در صورت درگیری با دشمن بتوانند با لشکریان بنی امیه، رویارو گردند.

امام علیه السلام نام آن منطقه را پرسید: گفتند: نام آن کربلاست، با شنیدن این سخن اشک از چشمان مبارکش جاری شد و فرمود: «اللهم اعوذ بک من الكرب و البلا»؛ خدایا! از اندوه و گرفتاری به تو پناه می برم.

سپس اظهار داشت: آری، این سرزمین محنت و بلاست، پدر بزرگوارم در مسیر رفتن به صفین از این مکان عبور کرد و من نیز او را همراهی می کردم، در این مکان ایستاد، سبب توقف وی را در این مکان پرسیدند، نام آن جا را به زبان آورد و فرمود: این جا محل خواباندن شترانشان و این جا محل ریختن خون آن هاست. پرسیدند: منظور کیانند؟ فرمود: خاندان اهل بیت» (۲).

ص: ۲۴۶

۱- (۱). تاریخ طبری ۳/۳۰۹، معجم البلدان ۴/۴۴۴، اعلام الوری ۱/۴۵۱، اخبار الطوال ۲۵۲/۲، بحار الانوار ۴۴/۳۸۰.

۲- (۲). مجمع الزوائد ۹/۱۹۲، اخبار الطوال ۲۵۳، حیاة الحیوان دمیری ۱/۶۰.

سپس امام حسین علیه السلام مشتی از خاک آن جا را برگرفت و بوید و فرمود:

«هذه و الله هي الأرض التي اخبر بها من جبرئيل رسول الله أنني اقتل فيها، أخبرتنى ام سلمه»؛ (۱)

به خدا سوگند! این همان سرزمینی است که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد من در آن کشته می شوم و ام سلمه مرا در جریان قرار داد.

امام علیه السلام دستور داد کاروان در همان جا فرود آید و خیمه ها سرپا شود تا وضعیت روشن و در خصوص حرکتش تصمیم نهایی اتخاذ شود.

ورود سپاه کوفه

در همان اثناء عمر سعد با سپاهی گران که برخی تعداد آن را سی هزار و برخی بیش از آن گفته اند، از کوفه خارج شد و در روایت دیگری آمده است:

ابن زیاد مردم کوفه و اطراف آن را برای نبرد با حسین فراخواند و آن دسته از کسانی را که قدرت حمل سلاح داشته و به جنگ با حسین از شهر خارج نشوند، به کشتن و زندان تهدید کرد.

نتیجه این تهدید این بود که زندان ها از شیعیان پر شد و گروهی مخفی گشتند، و هواداران امویان و طمع ورزان و سودجویانی که بیشتر جمعیت کوفه را تشکیل می دادند، برای جنگ با امام حسین علیه السلام از شهر خارج شدند. روایتی که تعداد جنگجویان را به گفته مورخان پنج هزار تن دانسته، افزون بر این که روایتی مرسله است شرایط و اوضاع حاکم بر حادثه ای از این نوع نیز آن را تایید نمی کند، زیرا هیچ کس بدون آمادگی کامل برای رویارویی با همه

ص: ۲۴۷

۱- (۱). تذکره الخواص/ ۲۶۰، نفس المهموم/ ۲۰۵، ناسخ التواریخ ۱۶۸/۲، ینابیع الموده/ ۴۰۶.

احتمالات و احتیاطهای لازم، قادر بر انجام چنین کاری نبود. به ویژه اگر کسی با مردم کوفه و بوقلمون صفتی و ناپایداری آنان در کارها، آشنایی داشت. (۱)

سپاهیان اموی به فرماندهی عمر سعد دسته دسته از راه رسیده و امام حسین علیه السلام و خاندان و یاران وی را به محاصره در آورده و میان آنان و آب فرات که در نزدیکی آن ها قرار داشت، فاصله انداختند. در گفت و گوهای محدودی که بین عمر سعد و امام حسین علیه السلام صورت گرفت، حضرت موضع خویش و آنان و دعوتی را که از او انجام داده بودند، به خوبی روشن ساخت و در جهت روشن شدن حق، تمام دلایل و براهین خود را بر آنان اقامه فرمود و رفتار زشت و مکر و نیرنگ آنان و شکستن عهد و پیمان هایی که در آن ها به وی وعده یاری و پشتیبانی داده بودند و ضرورت از میان برداشتن فساد و تباهی را برایشان تشریح کرد.

ولی عنصر تبهکاری چون عمر سعد که خود، مجری فساد و تباهی و ستم و بیداد اموی تلقی می شد، تمام توجهش اجرای دستورات ابن زیاد و بیعت گرفتن از امام علیه السلام برای یزید و یا کشتن وی و اعضای خاندان و یارانش (۲) بود بی آن که هیچ گونه حرمتی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قائل شود بلکه آن گونه که در نامه ابن زیاد به عمر سعد آمده وی حقد و کینه خاندان پیامبر را در دل داشت، آن جا که گفت: میان حسین و یارانش با آب فاصله بیندازید و اجازه ندهید حتی قطره ای آب بنوشند تا همان گونه که عثمان بن عفان جان داد، اینان نیز از تشنگی از پا در آیند. (۳)

ص: ۲۴۸

-
- ۱- (۱). سیره الائمه الاثنی عشر، بخش دوم/ ۶۸.
 - ۲- (۲). ارشاد شیخ مفید ۲/ ۸۵، الفتوح ۵/ ۹۷، بحار الانوار ۴۴/ ۲۸۴، اعلام الوری ۱/ ۴۵۱، البدایه و النهایه ۸/ ۱۸۹، مقتل مقرر ۱/ ۲۴۵.
 - ۳- (۳). اعلام الوری ۱/ ۴۵۲.

اشاره

شب عاشورا

عمر سعد، عصر روز پنج شنبه نهم محرم آهنگ نبرد با حسین نمود و شمر جلو آمد تا در نزدیکی یاران حسین علیه السلام قرار گرفت و صدا زد، خواهر زاده گان ما کجایند؟ منظورش عباس، جعفر، عبد الله و عثمان فرزندان علی علیه السلام بودند. این بزرگواران پاسخ وی را ندادند. امام حسین علیه السلام فرمود: هر چند وی فردی فاسق است، ولی به اعتبار خویشاوندی اش وی را پاسخ دهید.

امام حسین علیه السلام این سخن را به این اعتبار فرمود که: مادر آنان ام البنین از قبیله کلاب و شمر نیز از همان قبیله به شمار می آمد.

این بزرگ مردان به شمر گفتند: «چه کار داری؟» وی گفت: شما خواهرزاده گانم در امان هستید و خود را همراه برادران به کشتن ندهید و از یزید اطاعت کنید. در پاسخ وی اظهار داشتند: لعنت خدا بر تو و امان نامه ات، آیا به ما امان می دهی و پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله امان ندارد؟

عباس بن امیر المؤمنین بر شمر بانگ زد و فرمود: ای دشمن خدا! دستت شکسته باد و لعنت بر امان نامه ات، آیا از ما می خواهی برادر و سرورمان حسین پسر فاطمه را رها کرده و به اطاعت لعنت شدگان و فرزندان آنان در آییم؟

آن گاه عمر سعد بر سربازان فریاد زد و گفت: لشکریان خدا سوار شوید! که شما را به بهشت مژده باد. سربازان سوار شده و عمر سعد پس از نماز عصر پیشروی خود را به سمت حسین علیه السلام و یارانش آغاز نمود. امام علیه السلام مقابل خیمه هایش نشسته و بر شمشیر خود تکیه زده بود و سر بر زانوی مبارک نهاده

و خواب خفیفی بر او عارض گشته بود، که ناگاه خواهرش زینب با شنیدن همهمه سپاه، به برادر نزدیک شد و عرضه داشت: برادر! صدای همهمه لشکریان دشمن را که به ما نزدیک می شوند، نمی شنوی؟ امام علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود:

هم اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: تو نزد ما خواهی آمد.

زینب علیها السلام با شنیدن این جمله سیلی به صورت زد و فریادش بلند شد. امام حسین علیه السلام بدو فرمود: خواهر! اوای و ویل بر تو نیست، آرام باش، خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند.

عباس به امام عرضه داشت: برادر! سپاهیان دشمن به سمت شما می آیند، حضرت به پا خاست و بدو فرمود: برادر عباس! جانم فدایت، اکنون سوار شو و به سمت دشمن برو و به آنان بگو: چه کار دارید و چه می خواهید؟ و از آنان بپرس، چه چیز سبب شده بدین جا بیاید؟

عباس علیه السلام به اتفاق بیست سوار از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر نزد آنان رفته و آن چه را امام فرموده بود، بدانان ابلاغ کرد، آن ها گفتند: از امیر فرمان رسیده که پذیرش حکومت وی را بر شما عرضه کنیم. اگر پذیرا نشدید با شما بجنگیم.

عباس علیه السلام فرمود: شتاب نکنید تا من نزد ابو عبد الله بازگردم و پیشنهادتان را بر او عرضه نمایم، آن ها از حرکت ایستادند، عباس علیه السلام نزد امام برگشت و ماجرا را به اطلاع وی رساند و یاران حضرت در این فاصله همواره سپاهیان دشمن را پند و موعظه داده و از نبرد با حسین علیه السلام برحذر می داشتند.

هنگامی که عباس علیه السلام پیشنهاد دشمن را به امام عرضه داشت: امام علیه السلام بدو فرمود:

برادر! به سوی آنان بازگرد و اگر موفق شدی آنان را از انجام کارشان تا فردا به تأخیر بینداز و مهلت بگیر و امشب آنان را از حمله به خیمه‌ها بازدار، تا امشب را برای پروردگاران نماز بگزاریم و به درگاهش دعا و نیایش و استغفار نماییم، خداوند خود به خوبی می‌داند تا چه اندازه نماز خواندن برای او و تلاوت قرآن و دعا و نیایش و استغفار را دوست دارم.

عباس علیه السلام برگشت و درخواست خود را از آنان مطرح کرد: ابن سعد سخنی نگفت، عمرو بن حجاج زبیدی به عمر سعد گفت: سبحان الله! به خدا سوگند! اگر اینان ترک و دیلم بودند و چنین درخواستی از ما کرده بودند، بدانان پاسخ مثبت می‌دادیم، تا چه رسد که اینان خاندان پیامبرند؟ قیس بن اشعث بن قیس بدو گفت: بدانان پاسخ مثبت بده، به جانم سوگند! فردا قطعاً با تو به نبرد خواهند پرداخت، بدین ترتیب، خواسته آنان را پذیرفتند.

حسین علیه السلام شب هنگام یاران خویش را گرد آورد. امام زین العابدین علیه السلام در این زمینه فرمود: نزدیک پدرم رفتم تا بشنوم به آنان چه می‌گویند، در آن زمان من بیمار بودم. از پدرم شنیدم به یارانش می‌فرمود: خدا را به بهترین وجه سپاس می‌گویم و در آسایش و رنج و گرفتاری او را می‌ستایم، خدایا تو را ستایش می‌کنم که بر ما با نبوت کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین ما آشنا ساختی و به ما گوش حق شنو و چشم حق بین و قلب روشن عطا فرمودی و در زمره سپاسگزاران مقرر داشتی.

اما بعد، من، اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود و خاندانی باوفا تر از خاندان خویش سراغ ندارم، خداوند از ناحیه من به همه شما پاداش خیر عنایت کند. به هوش باشید! به تصور من فردا دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد کرد، اکنون به شما رخصت می‌دهم. همه می‌توانید بازگردید و من بی‌عتم را از شما برداشتم، از تاریکی شب استفاده کنید و هریک از شما دست مردی از خاندان مرا بگیرید و در تاریکی این شب پراکنده شوید و مرا با این

مردم تنها بگذارید، زیرا آن‌ها تنها در پی منند.»

برادران و فرزندان و برادرزاده گان و فرزندان عبد الله بن جعفر، عرضه داشتند: اما ما! چرا چنین کنیم؟ برای این که پس از شما زنده بمانیم؟ هرگز! خداوند چنین چیزی را برای ما مقدر نکند و در آغاز، برادرش عباس بن امیر المؤمنین لب به سخن گشود و سپس جمع دیگری از او پیروی نموده و نظیر سخنان وی را به زبان آوردند.

آن گاه امام علیه السلام رو به فرزندان عقیل کرد و فرمود: «حسبکم من القتل بصاحبکم مسلم اذهبوا قد اذنت لکم»؛ کشته شدن مسلم برای شما بس است، من به شما رخصت دادم، می‌توانید بروید.

عرضه داشتند: سبحان الله! در این صورت مردم به ما چه می‌گویند و ما در پاسخ آن‌ها چه بگوییم؟ آیا بگوییم ما از مولا و سرور و عموزاده گان خود که بهترین خویشاوندان ما بودند دست برداشته و در کنار آن‌ها در جنگ شرکت نجسته و حتی یک تیر و نیزه و شمشیر به کار نبردیم و از حال آنان بی‌خبریم و نمی‌دانیم چه کرده‌اند؟ به خدا سوگند! هرگز چنین کاری نخواهیم کرد، بلکه جان و مال و زن و فرزندانمان را فدایت می‌کنیم و تا آخرین مرحله در رکابت خواهیم جنگید، خداوند زندگی پس از تو را نصیب ما نکند.

سپس مسلم بن عوسجه به پا خاست و عرضه داشت: (اما ما!) اکنون که دشمن، تو را در محاصره قرار داده، دست از تو برداریم؟ با کدام عذر می‌توانیم در ادای حق تو به پیشگاه خدا عرض پوزش بریم، خدا هرگز آن روز را نیاورد که من دست به چنین کاری بزنم، آن قدر با دشمن می‌جنگم که نیزه ام را در سینه‌هایشان بشکنم و تا قبضه شمشیر در دستم بماند، دمار از روزگارشان بر می‌آورم، و اگر سلاحم را در نبرد با آنان از دست دادم، با سنگ به جانشان

خواهم افتاد و تا دم مرگ از تو جدا نخواهم شد.

آن گاه سعید بن عبد الله حنفی برخاست و عرضه داشت: (مولا جان!) به خدا سوگند! هرگز تو را تنها نمی گذاریم تا خدا خود شاهد باشد که ما سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله را درباره وجود نازنیت به خوبی حفظ کرده ایم. به خدا! اگر به این نتیجه برسیم که در راهت کشته می شوم و سپس زنده می گردم، پس از آن در آتشم بسوزانند و ذره های خاکسترم را به هوا پاشند و این عمل را هفتاد بار تکرار کنند، تا جانم را قربانت نکنم، از تو جدا نخواهم شد ولی (افسوس که) یک بار کشته می شوم و پس از کشته شدن به سعادت ابدی ناپذیر الهی، نایل می گردم.

پس از آن دو بزرگوار زهیر بن قین به پا خاست و عرضه داشت: (اماما!) مشتاقم در رکابت هزار بار کشته شوم و بلاگردان تو و جوانان و برادران و فرزندان و اعضای خانه ات گردم.

سایر یاران ابا عبد الله علیه السلام نیز هر یک سخنی نظیر این سخنان به زبان آوردند و عرضه داشتند: (مولای ما!) جانمان به قربانت، ما تیر و شمشیر و نیزه های دشمن را با دست و صورتمان از وجود مقدست دور می کنیم و هر گاه در برابرت به فیض شهادت نایل گردیم، در حقیقت به عهد و پیمان خویش با خدا وفا کرده و انجام وظیفه نموده ایم. (۱)

امام حسین علیه السلام به یارانش فرمان داد خیمه های خود را به یکدیگر نزدیک و طناب های آن ها را داخل هم بکوبند و در برابر خیمه ها حضور داشته باشند که از یک جبهه با دشمن روبرو شوند به گونه ای که خیمه ها در سه طرف آن ها

ص: ۲۵۳

قرار داشته باشند، و تنها سمتی که روبروی دشمن است، باز بماند.

حضرت با یاران خود تمام آن شب را به نماز و استغفار و دعا و نیایش سپری کرد، در مناجات هایشان نوایی چون نوای زبوران عسل داشتند و همواره در رکوع و سجود بودند و یا ایستاده و نشسته خدا را می خواندند. در آن شب گروهی سی و دو نفره از سپاه ابن سعد در کنار خیمه های آنان آمدو شد داشتند.

یکی از یاران ابا عبد الله علیه السلام می گوید: دسته ای از سپاه ابن سعد که مراقب ما بودند از کنارمان گذشتند و امام حسین علیه السلام در حال تلاوت این آیات شریف بود:

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ ؛

آنان که کفر ورزیدند گمان نکنند مهلتی که به آنان می دهیم به سود آن هاست. بلکه این مهلت برای این است که بر بار گناهانشان بیفزایند و عذابی دردناک در انتظار آن هاست. خداوند مؤمنان را در وضعیتی که هستند به خود و انمی نهد تا بدی را از نیک و ناپاک را از پاک جدا سازد.

یکی از افراد یاد شده به نام عبد الله بن سمیر با شنیدن این آیه گفت: به خدای کعبه سوگند! پاکیزگان مائیم و از شما برتریم. بریر بن خضیر در پاسخ وی گفت: فاسق تبهکار، آیا خدا تو را از پاکیزگان قرار می دهد؟

مرد گفت: وای بر تو، کیستی؟

پاسخ داد: من بریر بن خضیر هستم.

با فرارسیدن سحر، خواب خفیفی بر وجود نازنین ابا عبد الله علیه السلام عارض

گردید و سپس بیدار شد و فرمود:

در خواب دیدم تعدادی سنگ بر من حمله ور شده و می کوشند بدنم را پاره پاره کنند و میان آن ها سگی ابلق (سیاه و سفید) دیدم که بیش از سایر سنگ ها، در پاره کردن تنم تلاش دارد، از این رو، بر این باورم که قاتلم مردی مبتلای به بیماری پیسی است.

روز عاشورا

شب آتش بس سپری شد. آن روز هراس انگیز، روز عاشورا، روز خون و مبارزه و شهادت، از راه رسید و همراهش سرنیزه ها و بغض و کینه ها پدیدار گشت، تا جسم پاک حسین را پاره پاره و خون حق جویانی را که در راه رسالت و مکتب دست به قیام زده بودند، به ناحق بر زمین بریزند.

حسین علیه السلام به سپاه گرانی که به سمت او می آمد نگریست و هم چنان بسان کوهی استوار، با قلبی مطمئن پایدار ایستاد و دنیا در چشمش بی ارزش و لشکریان دشمن در برابرش اندک و ناچیز تلقی می شد، دستان مبارکش را به درگاه خدای عز و جل بلند کرد و عرضه داشت:

«اللهم أنت ثقتی فی کل کرب، و أنت رجائی فی کل شدّه و أنت لی فی کل أمر نزل بی ثقه و عدّه، کم من هم یضعف فیهِ الفؤاد و ثقل فیهِ الحیله و یخذل فیهِ الصدیق و یشمت فیهِ العدو، أنزلته بک و شکوته الیک، رغبه منی الیک عمّن سواک ففرّجته عنی و کشفته فأنت ولیّ کل نعمه و صاحب کل حسنه و منتهی کل رغبه» (۱)؛

خدایا! تو در هر غم و اندوه، پناهگاهم و در هر پیشامد ناگوار مایه امید من و در هر

ص: ۲۵۵

حادثه ای سلاح و ملجأ من هستی. آن گاه که غم های کمرشکن بر من فرومی ریخت و دل ها در برابرش ناتوان و راه و چاره در برابرش مسدود می شد و غم های جانکاهی که با دیدن آن ها دوستان، دوری جسته و دشمنان، زبان به شماتت می گشودند، تنها به پیشگاه تو شکایت آوردم و از دیگران قطع امید نمودم. تو بودی که به فریاد رسیدی و غم و اندوهم را برطرف ساختی. ای که صاحب هر نعمت و هر نیکی آخرین مقصد و مقصود من هستی.

سخنان امام حسین علیه السلام در برابر سپاه کوفه

لشکریان عمر سعد محاصره امام علیه السلام را تنگتر می کردند. وقتی حضرت، جمعیت انبوه دشمن و تصمیمشان به کشتن وی را در صورت پذیرا نشدن بیعت با یزید بن معاویه، ملاحظه کرد عمامت رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و بر ناقه آن حضرت سوار و سلاحش را به دست گرفت و به اردوگاه دشمن به گونه ای نزدیک شد که صدایش را به خوبی می شنیدند و به ایراد سخن پرداخت و فرمود:

ای عراقیان! همه صدایش را می شنیدند- سپس اظهار داشت:

مردم! سختم را بشنوید و در جنگ و خونریزی شتاب نوزید تا وظیفه ام را در مورد پند و اندرز شما انجام دهم و انگیزه سفر به این دیار را تشریح کنم. اگر دلیل را پذیرا شدید و با من از در انصاف در آمدید، راه سعادت را دریافته اید و اگر نپذیرفتید و به انصاف عمل نکردید، همه دست به دست یکدیگر بدهید و هر تصمیم و اندیشه تبهکارانه ای دارید به اجرا در آورید و مهلتم ندهید (یار و پشتیبان من خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و او یار و یاور نیکان است.)»

به گفته راوی سپس امام علیه السلام حمد و ثنای الهی را به جا آورد و خدا را

آن گونه که شایسته است یاد نمود و بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فرشتگان الهی و پیامبران درود فرستاد و در سخنوری کسی قبل و بعد از او آن چنان با بلاغت سخن نگفته بود و سپس اظهار داشت:

مردم! بگویید: من چه کسی هستم؟ سپس به خود آید و خویشان را سرزنش کنید.

آیا کشتن و هتک حرمت من برای شما رواست؟ مگر من فرزند دخت پیامبر شما نیستم؟ مگر فرزند وصی و پسر عموی پیامبرتان [علی] نیستم؟ مگر فرزند آن شخصی نیستم که قبل از همه مسلمانان به خدا ایمان آورد و رسالت پیامبر را پیش از همه تصدیق نمود؟ مگر حمزه سید الشهداء عموی پدر من نیست؟ مگر جعفر طیار که در بهشت با دو بال پرواز می کند - عموی من نیست؟ آیا شما سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیده اید که فرمود: این دو، سروران جوانان اهل بهشت اند؟ اگر مرا در گفتارم تصدیق کنید آن چه را گفتم: واقعیت است، زیرا از روز نخست هیچگاه دروغ نگفته ام، چون دریافته ام که خداوند بر دروغگویان خشم گرفته و ضرر و زیان دروغ را به گوینده اش برمی گرداند و اگر تکذیب می کنید، اکنون در جمع شما کسانی حضور دارند که اگر در این زمینه از آن ها پرسید واقعیت را به شما خواهند گفت. از جابر بن عبد الله انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم، انس بن مالک پرسید آنان به شما خبر خواهند داد که این سخنان را درباره من و برادرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند، آیا آن چه گفتم نمی تواند شما را از ریختن خونم بازدارد؟

سپس امام حسین علیه السلام به آنان فرمود:

اگر درباره سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد من و برادرم تردید دارید لابد در این واقعیت نیز تردید دارید که من، پسر دختر پیامبر شما هستم! به خدا سوگند: در شرق و غرب گیتی و میان شما و پیروان دیگر آیین ها، فرزند پیامبری جز من وجود

ندارد. وای بر شما! آیا کسی از شما را کشته ام؟ یا مالی از کسی ستانده ام؟ یا جراحی بر شما وارد ساخته ام که مرا سزاوار کیفر می‌پندارید؟

همه سکوت کردند. حضرت صدا زد:

ای شیبث بن ربیع! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! وای یزید بن حارث! آیا شما به من نامه نوشتید که [امام] میوه هایمان رسیده و درختانمان سرسبز و خرم است و در انتظار مقدمات لحظه شماری می‌کنیم و در کوفه بر لشکریان مجهز و آماده خویش وارد خواهی شد؟

اشعث بن قیس در پاسخ امام علیه السلام گفت: ما منظور شما را نمی‌دانیم، ولی [از من بشنو] به حکومت عموزاده ات تن دریده. امام علیه السلام بدو فرمود: به خدا سوگند! نه دست دلت در دستتان می‌نهم و نه همچون بردگان از برابری با دشمن می‌گیرم.

آن گاه با صدای بلند فرمود:

یا عباد الله! انی عذت برّبی و ربکم ان ترجمون اعوذ برّبی و ربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب (۱)؛

من به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می‌برم از این که مرا متهم کنید و از شر هر انسان متکبری که به روز جزا ایمان ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌جویم.

دشمن بر جنگ با حضرت و استمرار در باطل‌گرایی خویش پافشاری نشان داده و در پاسخ آن بزرگوار همان سخن اهل مدین به پیامبرشان را بر زبان آوردند که خدای عز و جل در قرآن کریم به آن اشاره فرموده است: مَا نَفَقَهُ كَثِيراً مِّمَّا تَقُولُ، وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِتْنًا ضَعِيفًا (۲)؛ بیشتر سخنان را نمی‌فهمیم و شما را بین خود فردی عاجز و ناتوان می‌پنداریم.

ص: ۲۵۸

۱- (۱). ارشاد ۹۸/۲، اعلام الوری ۴۵۹/۱.

۲- (۲). هود/۹۱.

حز بن یزید ریاحی سخت تحت تأثیر سخنان امام حسین علیه السلام قرار گرفت و از کارهای گذشته خویش نادم و پشیمان شد و اسب خویش را گاهی به اردوگاه حسین نزدیک می ساخت و گاهی به جای خود بازمی گشت و پریشانی و اضطراب در او پدیدار شد، وقتی سبب آن را از وی پرسیدند؛ گفت: «به خدا سوگند! خود را میان بهشت و دوزخ و دنیا و آخرت مخیر می بینم و انسان عاقل هیچ گاه چیزی را با آخرت و بهشت سودا نمی کند» این را گفت و تازیانه ای محکم بر اسبش نواخت و به امام حسین علیه السلام پیوست و بر در خیمه حضرت ایستاد، امام حسین علیه السلام از خیمه بیرون آمد و به سمت حز رفت. حز از روی اسب خم شد و دست امام را بوسه زد و با درخواست عفو و بخشش از او پرسید: آیا خدا او را می بخشاید؟ حضرت بدو فرمود: آری، خدا توبه ات را می پذیرد و او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

حز عرضه داشت: به خدا سوگند! برای خود راه توبه ای جز جنگ در رکاب تو و جان دادن در راهت نمی بینم و سپس به میدان تاخت و کوفیان را پند و اندرز داد و رفتار زشتشان را با امام، بدان ها یادآور شد و آنان را به یاری ابا عبد الله الحسین علیه السلام فراخواند و از نبرد با آن حضرت بر حذر داشت. آن گاه خود به معرکه شتافت، سربازان دشمن او را از یارانش جدا ساخته و سپس دسته جمعی بر او یورش برده و وی را به شهادت رساندند. (۱)

ص: ۲۵۹

امام حسین علیه السّلام سراپرده خود را ایمنی بخشید و با ایجاد خندق اطراف آن ها آتش در آن خندق افکند تا از حمله غافلگیرانه و محاصره دشمن از ناحیه پشت خیمه ها جلوگیری به عمل آورد و زنان و کودکان خویش را از یورش حتمی حفظ و حراست نماید.

شمر بن ذی الجوشن با نگاهی به آتش درون خندق، فریاد زد: ای حسین! قبل از قیامت، برای ورود به آتش شتاب کردی. امام علیه السّلام بدو پاسخ داد: تو در افتادن به آتش سزاوارتری. (۱)

مسلم بن عوسجه یکی از یاران ابا عبد الله علیه السّلام خواست با تیری شمر را هدف قرار دهد که امام علیه السّلام او را از این کار بازداشت و فرمود: بدو تیر شلیک مکن زیرا من دوست ندارم آغازگر جنگ با آنان باشم. (۲)

به گفته تاریخ نگاران: برخی از یاران امام علیه السّلام پس از ایراد نخستین سخنرانی حضرت با مردم به گفت و گو پرداختند و امام علیه السّلام در برابر دشمن قرآن را گشود و بر سر گرفت و بار دوم آنان را مخاطب ساخت و فرمود:

مردم! حاکم و داور میان من و شما کتاب خدا و سنت جدّم رسول خداست.

و سپس آنان را بر خود و شمشیر و زره و عمامه رسول اکرم صلی الله علیه و آله گواه گرفت و جمعیت نیز سخنانش را تصدیق کردند. حضرت سبب اقدام آنان به کشتن خود را از آن ها جویا شد در پاسخ گفتند: ما برای اطاعت از فرمان عبید الله بن زیاد دست به چنین کاری می زنیم.

ص: ۲۶۰

۱- (۱). مقتل مقرر/ ۲۷۷.

۲- (۲). مقتل مقرر/ ۲۷۷، تاریخ طبری ۳/ ۳۱۸.

امام علیه السلام بدانان فرمود:

مرگتان باد! و خواری و ذلت قرینتان باشد. آیا پس از آن که با شور و شوق فراوان دست یاری خواهی به سمت ما دراز کرده و ما را به یاری خویش خواندید و آن گاه که به درخواست شما پاسخ مثبت داده و بی درنگ به یاری شما شتافتیم، شمشیرهایی را برای دفاع از ما به دست گرفته بودید، به روی خودمان کشیدید و آتش ستم سوزی را که ما بر ضد دشمنان مشترک خود و شما برافروخته بودیم، بر ضد ما شعله ور ساختید، در نتیجه به حمایت و پشتیبانی دشمنان و به زیان دوستان و پیشوایتان به پا خاستید؟ بی آن که دشمنانتان عدل و دادی در جامعه شما حاکم ساخته باشند و یا امید چشم انداز آینده بهتری برایتان وجود دارد.

وای بر شما!- آیا سزاوار بلا نیستید- که از ما رو برتافتید و زمانی که شمشیرها در نیام، تیغ ها در غلاف و دل ها آرام و رأی و اندیشه ها بی تشویش بود، شما آتش مبارزه را دامن زدید و مانند مور و ملخ از هرسو به جانب ما رو آوردید ولی بسان پروانه از هر طرف فروریختید و عهد و پیمان خود را شکستید.

ای بردگان امت! مرگ و خواری و ذلت قرینتان باد!

ای پس مانده های گروه ها و احزاب تبهکار!

ای پشت سراندازان کتاب الهی!

ای تحریف کنندگان سخنان پیامبر!

ای جمع تبهکار و جنایت پیشه!

ای فروافتادگان از دماغ شیطان!

ای خاموش کنندگان شیوه و روش نورانی رسول اکرم!

آیا شما حاضر شده اید به یاری این طغیانگران تبهکار و استبدادگر بشتابید و دست از یاری ما بشوید؟

آری، به خدا سوگند! فریبکاری و پیمان شکنی، صفت پلید دیرینه شماست، میان شما

ریشه دوانیده و شاخه هایتان با آن پیوند خورده است، شما به پلیدترین میوه ای می مانید که در گلوی باغبان و نگهبان رنج دیده اش گلوگیر شود و در کام تجاوزکاران غاصب، گوارا و لذت بخش باشد.

مردم! به هوش باشید! اینک این شخص فرومایه فرزند فرومایه (ابن زیاد) مرا بین انتخاب یکی از دو راه ذلت پذیری و یا مرگ با افتخار، مخیر ساخته است. چقدر دور است از همت ما که ذلت و خواری را برگزینیم. خدا و پیامبر او و اهل ایمان و غیرتمندان دورانیش و دامن های پاک و اصل و تبار پاکیزه و جان های ستم ستیز و باشرافت، نخواهند پذیرفت که ما فرمانبرداری از فرومایگان و استبدادگران پست را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم.

بدانید! من با اعضای همین خاندان و یاران اندکم، با این که مردم دست از یاری ام شسته اند برای مبارزه با ستم پیشگان دورانم به پیش خواهم تاخت.

سپس امام علیه السلام به خواندن اشعار فروه بن مسیک مرادی پرداخت و اظهار داشت:

اگر ما در این پیکار بر دشمن نابکار پیروز گردیم، در گذشته نیز پیروز بوده ایم و اگر به ظاهر، شکست نصیبمان شود باز هم شکست از ما به دور است و ترس و بیم زیننده ما نیست، اما اکنون رخدادهایی پدیدار گشته که به ظاهر سودی به دیگران رسیده است. به سرزنشگران ما بگو: بیدار باشید که آنان نیز همانند ما با سرزنشگران روبرو خواهند شد. هرگاه مرگ، شتر خویش را بر در خانه ای حرکت داد، آن را در کنار در دیگری نیز خواهد خواباند.

به خدا سوگند! پس از این پیمان شکنی و پیوستن به دشمنان جز اندک فرصتی نظیر فرصت سوار شدن پیاده ای بر مرکب، نخواهید یافت و گردش آسیای روزگار شما را به گرد خویش می چرخاند و به اضطراب و نابودی سوق می دهد. این آینده نگری و پیشگویی از آینده را پدر بزرگوaram از جد گرانقدرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من خبر

داده است...همدلان و همفکران خویش را گرد آورده و دست در دست هم نهید و مهلتم ندهید) (۱) (من بر خدای بی همتا که پروردگار ما و شماسست اعتماد کرده ام و بر این باورم که او مهار هر جنبنده ای را به کف گرفته و هستی و حیات همه در دست قدرت اوست، به راستی پروردگارم بر راهی راست و بدون انحراف قرار داد). (۲)

آن گاه امام علیه السلام دستان مبارکش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

خدایا! قطرات باران رحمت خویش را از آن ها دریغ دار و سال های سخت و دشوار خشکسالی و قحطی نظیر خشکسالی و گرفتاری سال های دوران حضرت یوسف بر آنان بفرست و مردنمایی برده صفت از قبیله ثقیف را بر آن ها مسلط گردان تا جام تلخ ذلت و حقارت را بیشتر بر کامشان فرو ریخته و سیرابشان سازد، چرا که آنان بر ما دروغ بستند و دست از یاریمان شستند. (۳)

خدایا! تویی پروردگار ما! بر تو توکل و اعتماد نمودیم و به سویت رو خواهیم آورد.»

با این همه، عمر سعد هم چنان بر نبرد با امام حسین علیه السلام پافشاری داشت و حضرت با مردم گفت و گو می کرد و آنان را پند و اندرز می داد و به بهترین شکل ممکن به ارشاد آنان می پرداخت و آن گاه که بر پند و موعظه سودی مترتب ندید، رو به ابن سعد کرد و فرمود:

ابن سعد! تو خیال می کنی با کشتن من و ریختن خونم به جایزه ای ارزنده و به فرمانروایی ری و گرگان نائل خواهی شد؟ به خدا سوگند! چنین ریاستی بر تو گوارا نخواهد شد و این ماجرای است پیش بینی شده. اینک آن چه از دست برمی آید انجام ده که پس از من

ص: ۲۶۳

۱- (۱). یونس/۷۱.

۲- (۲). هود/۵۶.

۳- (۳). مقتل مقرّم ۲۸۹-۲۸۶، مقتل خوارزمی ۶/۲ تاریخ ابن عساکر شرح حالات امام حسین علیه السلام/۲۱۶، اعلام الوری ۴۵۸/۱.

نه در دنیا و نه در آخرت روی خوشی و راحتی نخواهی دید، دیری نمی‌پاید که سر بریده ات را در همین شهر، بر بالای نی می‌زنند و کودکان این شهر سرت را اسباب بازی قرار داده و سنگبارانش خواهند کرد. (۱)

عمر سعد از این سخن برآشفته و بی آن که پاسخی به امام بدهد از آن حضرت رو برتافت. شیطان بر ابن سعد مسلط شد، وی تیری در چله کمان خود نهاد و به سمت سراپرده امام حسین علیه السلام پرتاب کرد و گفت: «سپاهیان! گواهی دهید من بدم که نخستین تیر را به سمت حسین شلیک نمودم» و سپس باران تیر از سوی دشمن به سوی یاران امام حسین علیه السلام باریدن گرفت و با یکدیگر درگیر شدند. (۲)

امام علیه السلام یاران خویش را مخاطب ساخت و فرمود:

یاران! به پا خیزید و به سوی شهادت پرافتخاری بشتابید که راهی جز آن نمانده است، این تیرها پیک های مرگند که از سمت دشمن به سوی شما می‌آیند. (۳)

یاران امام علیه السلام پس از شنیدن این سخنان چون شیران خشمگین بی آن که از مرگ پروایی به خود راه دهند و از شادی دیدار خدای عز و جل در پوست خود نمی‌گنجیدند، نبرد را آغاز کردند به گونه ای که گویی در حالت نبرد، جایگاه خویش را در کنار پیامبران و صدیقین و بندگان شایسته خدا می‌دیدند و هریک از آنان در لحظه شهادت عرضه می‌داشتند: «السلام علیک یا ابا عبد الله!» و به یاران و هم‌زمان خویش سفارش می‌کردند که امام و پیشوایشان را با بذل جان و خون خویش یاری کنند. کارزار سختی میان دو طرف در گرفت و هریک از یاران حسین علیه السلام تا ده ها تن از سپاه دشمن را به هلاکت

ص: ۲۶۴

۱- (۱). مقتل مقّم/۲۸۹.

۲- (۲). ارشاد ۱۰۱/۲، لهوف/۱۰۰، اعلام الوری ۴۶۱/۱.

۳- (۳). مقتل مقّم ۲۹۲.

همراه با گردش آسیای نبرد خونین در بیابان کربلا، سیلی از خون های پاک و مقدس یاران ابا عبد الله علیه السلام در آن جا روان گشت تا راه خویش را به نهر خلود و جاودان الهی بگشاید در آن گیرودار یاران حسین یکی پس از دیگری روی زمین می افتادند. قهرمانانی که سپاه دشمن را با زخم های کاری از پا درآورده و سخت کشتار نمودند، به گونه ای که عمر سعد فریاد زد: سربازان! اگر جنگ به همین گونه میان ما و آن ها درگیر باشد، همه شما را از دم تیغ خواهند گذراند.

بنابراین، باید یکباره بر آن ها یورش برده و آنان را آماج تیر و سنگ قرار دهید.

بدین سان، حمله و پیشروی دشمن به سوی باقیمانده یاران حسین علیه السلام آغاز گردید و آن ها را از هر سو به محاصره درآورده و کلیه ابزار و شیوه های پست و پلید قتل و کشتار را به کار گرفتند و بیشتر یاران حاضر را که در اردوگاه حسینی حضور داشتند به شهادت رساندند.

در نیمروز عاشورا، وقت نماز ظهر فرارسید و اینک این حسین است که مردم را به نماز فرامی خواند و میدان کارزارش به محراب جهاد و عبادت تبدیل شده و شمشیر و نیزه ها در ایجاد مانع میان او و میان حضورش در عرصه مناجات و نیایش و عروج به جایگاه قدسیان و عرصه های جمال و جلال الهی، قادر نبودند.

یارانش یکی پس از دیگری به میدان کارزار شتافته و به شهادت می رسیدند تا آن جا که جز اعضای خاندانش یار و یآوری برایش باقی نمانده

ص: ۲۶۵

بود. فرزند دل‌بند و جگر‌گوشه اش علی اکبر علیه السّلام - پسر لیلی دخت ابو مره بن مسعود ثقفی - که چهره ای از همه زیباتر داشت با این رجز خود را به قلب سپاه دشمن زد.

انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولى بالنبی

تالله لا یحکم فینا ابن الدّعی

من علی بن حسین بن علی ام. ما و خائنه خدا به رسول اکرم سزاوارتریم، به خدا سوگند! نباید این فرزند نابکار فرومایه (یزید) بر ما حکومت براند.

وی چندین بار بر دشمن سخت حمله برد و مردم کوفه از کشتن او دریغشان می آمد. ناگهان چشم مرّه بن منقذ عبدی به او افتاد و گفت: گناه عرب به گردنم اگر این جوان به نزدیکم گذارش افتد و دست به کشتار بزند، پدرش را به عزایش نشانم. علی اکبر نظیر مرحله نخست بار دیگر بر دشمن یورش برد، که مرّه بن منقذ نیزه ای بر پشت او وارد ساخت و به شهادت رسید. دشمن او را در میان گرفته و پیکر نازینش را با شمشیر پاره پاره کردند. حسین علیه السّلام خود را به بالین وی رساند و فرمود:

«قتل الله قوما قتلوك يا بنی، ما اجرهم علی الرحمن و علی انتهاک حرمة الرسول»؛

پسرم! خدا بکشد مردمی که تو را کشتند، چقدر اینان نسبت به خدا و بی حرمتی به رسول گرامی اش بی پروا و گستاخ شده اند و اشک از چشمان مبارکش جاری شد.

و فرمود: پس از تو افّ بر زندگی دنیا.

در این هنگام زینب کبری علیها السّلام به سرعت از خیمه ها بیرون دوید و فریاد می زد: وای برادرم! وای پسر برادرم! وقتی به علی رسید خود را روی بدن عزیزش افکند و امام حسین علیه السّلام سر مبارک خواهر را گرفت و بلند کرد و او را به خیمه ها بازگرداند و به جوانان بنی هاشم فرمود: بیایید و برادرتان را به سمت

خیمه ها بیرید. جوانان، بدن نازنین علی اکبر را برداشته و مقابل خیمه ای که در برابرش پیکار می کردند، قرار دادند.

سپس مردی از هواداران عمر سعد به نام عمرو بن صبیح، عبد الله بن مسلم بن عقیل را با تیر هدف قرار داد، عبد الله دست خود را به پیشانی نهاد تا از اصابت تیر به آن جلوگیری کند که تیر به دستش اصابت نمود و آن را به پیشانی اش دوخت و نتوانست آن را حرکت دهد و فرد دیگری با نیزه بر او حمله ور شد و آن را در قلبش فرو برد و وی را به شهادت رساند. عبد الله بن قطبه طایی بر عون بن عبد الله بن جعفر بن ابو طالب یورش برد و او را به شهادت رساند.

عامر بن نهشل تمیمی با حمله بر محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابو طالب، وی را به شهادت رساند.

عبد الرحمان بن عقیل بن ابو طالب، با حمله عثمان بن خالد همدانی به شهادت رسید.

حمید بن مسلم می گوید: در همین گیرودار بودیم، نوجوانی که چهره اش چون پاره ماه می درخشید، شمشیر به دست و پیراهن و ردا و کفش خویش را پوشیده بود، از خیمه ها بیرون آمد. بند یکی از کفش هایش باز شده بود. عمر بن سعید بن نفیل از دی به من گفت: به خدا سوگند! بر او حمله خواهم کرد.

بدو گفتم: سبحان الله! با این کار می خواهی چه کنی؟ او را به خود واگذار، همان سربازانی که با او درگیرند و کسی را از آن ها زنده نگذاشته اند، برایش کافی است.

وی در پاسخ گفت: به خدا! حتما بر او حمله ور خواهم شد و چنین کرد و با شمشیر بر او یورش برد و فرق مبارکش را شکافت و جوان به صورت روی

زمین افتاد و صدا زد: عمو جان! مرا دریاب. حسین علیه السّلام چون باز شکاری بر بالین وی حاضر شد و سپس چونان شیری خشمگین بر دشمن یورش برد و شمشیری بر دست عمر بن سعید بن نفیل فرود آورد و آن را از آرنج به پوست آویزان کرد. مرد فریادی برآورد که لشکریان همه شنیدند و آن گاه حسین علیه السّلام از او فاصله گرفت و سپاه کوفه با حمله ای خواستند وی را نجات دهند که زیر سم ستوران به هلاکت رسید.

راوی می گوید: گردوغبار میدان که فرونشست، دیدم حسین بالین آن جوان ایستاده و او از شدت درد، پای خود را به زمین می ساید و حسین می گوید: از رحمت الهی دور باد مردمی که تو را کشتند و روز رستاخیز جدّت رسول خدا با آنان دشمنی خواهد کرد. و سپس اظهار داشت: به خدا سوگند! بر عمویت چقدر دشوار است که از او یاری بخواهی و نتواند به تو پاسخ مثبت دهد و یا زمانی که پاسخ دهد سودی به حالت نبخشد، به خدا سوگند! صدای یاری خواهی ات به کسی می ماند که کشته شده گانش زیاد و یار و یارانش اندک باشند. آن گاه حسین آن جوان را به سینه گرفت و به سمت خیمه ها برد، گویی می بینم که پاهای آن نوجوان به زمین کشیده می شود. امام جنازه وی را به خیمه ها آورد و کنار پیکر فرزندش علی اکبر و دیگر شهدای اهل بیت قرار داد. پرسیدم صاحب آن جنازه کیست؟ گفتند: وی قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

سپس حسین علیه السّلام مقابل خیمه نشست و فرزند خردسالش عبد الله را نزدش آوردند و حضرت او را روی زانوی محبت خود نشانید که ناگاه مردی از بنی اسد با شلیک تیری گلوی او را پاره کرد. حسین خون گلوی آن کودک را برگرفت وقتی دستش پر از خون شد آن را به زمین ریخت و سپس به پیشگاه حضرت حق عرضه داشت: پروردگارا! اگر در دنیا ظفر و پیروزی آسمانی ات را از ما

دریغ داشتی در عوض بهتر از پیروزی را در آخرت نصییمان گردان و انتقام ما را از ستم پیشگان بستان. این را گفت و جنازهٔ کودک را بغل گرفت و در کنار جنازه های دیگر اعضای خاندانش قرار داد.

عبد الله بن عقبه غنوی، ابو بکر بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام را با شلیک تیری به شهادت رساند.

عباس بن علی با مشاهدهٔ تعداد زیاد شهدای خاندانش رو به برادران مادری خود عبد الله، جعفر، عثمان، نمود و بدانان فرمود: ای فرزندان مادر! به میدان بشتابید تا خود شاهد باشم که خیرخواهانه در راه خدا و رسولش جان باخته اید، زیرا شما دارای فرزندی پس از خود نیستید.

نخست عبد الله به میدان رفت و پیکاری سخت آغاز کرد و با هانی بن ثبیت حضرمی درگیر و دو ضربت بین آنان ردوبدل شد و توسط هانی به شهادت رسید. پس از او جعفر بن علی به صحنهٔ کارزار شتافت و او نیز توسط هانی به شهادت رسید و خولی بن یزید اصبحی با عثمان بن علی که در جایگاه برادرانش ایستاده بود، به نبرد پرداخت و با تیری که به سوی او شلیک کرد وی را بر زمین افکنده و مردی از بنی دارم، بر او حمله ور شد و سر از بدن او جدا کرد.

لشکریان یکپارچه بر حسین یورش بردند تا او را به اردوگاهش عقب برانند. در اینجا تشنگی بر امام چیره شد و به اتفاق برادرش عباس از دژی خاکی عبور کرد تا به آب فرات دست یابد. ولی جمعی از سپاهیان ابن سعد مانع حضرت شدند. و مردی از قبیلهٔ دارم از جمع سپاه خطاب به آن جمعیت گفت: وای بر شما! بین او و آب فرات فاصله بیندازید و نگذارید به آب دست یابد. امام حسین علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه داشت: «خدایا! او را همواره تشنه کام

بدار» مرد دارمی از سخن امام به خشم آمد و با شلیک تیری گلوی مبارک حضرت را نشانه رفت. امام حسین علیه السلام تیر را از گلو خارج و دستان مبارکش را زیر گلوی خود گشود، پر از خون که شدند، آن ها را به آسمان پاشید و عرضه داشت: «اللهم انی اشکو الیک ما یفعل باین بنت نبیک»؛ خدایا! از مردمی که با فرزند دخت پیامبرت چنین رفتار کردند، نزدت شکایت می آورم.

شهادت امام حسین علیه السلام

جز عباس بن علی برادر بزرگوار امام حسین علیه السلام یار و یاور برای آن حضرت باقی نمانده بود. وی برای مبارزه با خصم از امام علیه السلام اجازه میدان خواست امام حسین علیه السلام گریان شد و برادر را در آغوش کشید و سپس به او رخصت داد. قمر بنی هاشم هرگاه به لشکریان کوفه حمله می برد، انبوه جمعیت آنان چونان بزغاله هایی که از چنگ گرگ درنده بگریزند، از مقابل حضرت متفرق و پراکنده می شدند و کوفیان از کشته های فراوانی که عباس علیه السلام از آنان گرفت، به ستوه آمدند و آن گاه که حضرت به شهادت رسید، حسین علیه السلام فرمود:

«الآن انکسر ظهري و قلت حیلتی و شمت بی عدوی؛ (۱) برادر! هم اکنون با شهادت تو پشتم شکست و چاره جویم اندک و زبان شماتت دشمن به رویم باز شد.»

در روایتی دیگر آمده که: امام حسین علیه السلام همراه با برادرش عباس رهسپار سمت نهر فرات گردید، عده ای از سپاهیان ابن سعد-ملعون-مانع حرکت آن بزرگوار شدند، مردی از قبیله دارم از جمع سپاه خطاب به همراهانش گفت:

وای بر شما! میان آب فرات و حسین فاصله بیندازید و نگذارید به آب دست

ص: ۲۷۰

۱- (۱). سیره الائمه الاثنی عشر ۷۷/۲، بحار الانوار ۴۴۰/۴۵، المنتخب طریحی ۴۳۱/۴۳۱.

یابد، حسین علیه السّلام فرمود: «خدایا! او را همواره تشنه کام بدار» مرد دارمی خشمگین شد و با پرتاب تیری به سوی امام، گلولی مبارک حضرت را هدف قرار داد، امام علیه السّلام تیر را از گلولی خود خارج ساخت و دستان مبارکش را زیر گلو نگاهداشت پر از خون که شد آن ها را به آسمان پاشید و عرضه داشت:

«خدایا! از رفتاری که این مردم با پسر دختر پیامبرت انجام می دهند نزدت شکایت می آورم» و سپس با تشنگی طاقت فرسا به جایگاه خویش بازگشت و دشمن، وجود مقدس عباس را به محاصره درآورده و بین او و امام فاصله انداختند، وی یک تنه با آنان به نبرد پرداخت تا این که به فیض شهادت نائل آمد. (۱)

امام حسین علیه السّلام با نگاهی به اطراف خود، به آخرین نقطه میدان نگریست، همه یاران و اعضای خاندانش را در دریای خون شناور دید و پیکرهای پاک قطعه قطعه شده آنان روی زمین افتاده بود.

بدین ترتیب، امام علیه السّلام که شمشیر رسول خدا را حمایل و قلب علی را در سینه و پرچم سفید حق را در دست و کلمه تقوا را بر زبان جاری داشت، میان انبوه دشمن، یکه و تنها ماند.

حسین تنها در میدان

وقتی ابا عبد الله الحسین علیه السّلام به این سو و آن سو نگریست و کسی را نیافت تا از حرم رسول خدا صلّی الله علیه و آله حمایت و پشتیبانی کند با صدای بلند فرمود: «آیا کسی هست از ما حمایت کند؟» امام زین العابدین علیه السّلام با حالت بیماری که قادر بر حمل

ص: ۲۷۱

سلاح نبود با شنیدن این سخن از خیمه بیرون آمد و ام کلثوم از پشت سر صدا می زد عزیزم باز گرد. فرمود: عمه جان مرا به خود واگذار تا در رکاب فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بجنگم» که حسین علیه السلام صدا زد: [خواهرم! ام کلثوم! از رفتن او به میدان جلوگیری کن تا زمین از نسل خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تهی نماند].

به گفته تاریخ نگاران: هنگامی که امام حسین علیه السلام از فراز دژ خاکی به سراپرده خیمه گاه خویش بازگشت، شمر بن ذی الجوشن با عده ای از هوادارانش به سمت حضرت آمده و آن بزرگوار را به محاصره درآوردند. یکی از آن گروه به نام مالک بن نسر کندی به حسین علیه السلام ناسزا گفت و با شمشیر ضربتی بر سر مقدس امام علیه السلام وارد ساخت، کلاه حضرت را شکافت و به سر مبارکش اصابت کرد و از آن خون جاری و کلاه پر از خون شد، امام علیه السلام وی را نفرین کرد و فرمود: امید است با این دست غذا نخوری و آب نیاشامی و خداوند تو را در قیامت با ستم پیشگان محشور گرداند.

سپس امام علیه السلام کلاه را به سویی افکند و سر مبارکش را با پارچه ای بست و کلاه دیگری خواست و آن را پوشید و عمامه بر سر نهاد. شمر و همراهانش از حضرت فاصله گرفتند و پس از لحظه ای درنگ، امام بازگشت و آنان نیز مجدداً به سوی او بازگشته و وی را احاطه کردند. (۱)

امام حسین علیه السلام شمشیر از نیام برآورد و آن گونه که در جنگ ها و مبارزه جویی ها معمول است، فریاد زد و با جنگاوران دشمن درآویخت و قهرمانانه و با شجاعتی بی نظیر ضربات آنان را پاسخ می داد، هریک به مبارزه اش می شتافت از دم تیغش می گذشت و به خواری و ذلت می افتاد.

ص: ۲۷۲

حمید بن مسلم می گوید: به خدا سوگند! هرگز کسی را مانند حسین ندیده بودم که در محاصره انبوه دشمن قرار گیرد و فرزندان و اعضای خاندان و یارانش همه کشته شده باشند و او هم چنان قهرمانانه و بیباک، بر قلب دشمن بتازد. هرگاه پیاده نظام دشمن بر حضرت یورش می برد، امام به گونه ای بر آنان حمله ور می شد که دشمن از چپ و راستش نظیر گله بزغاله ای که از حمله گرگ بگریزند، پا به فرار می گذاشتند. (۱)

وقتی سپاه دشمن از رویارویی با آن بزرگوار عاجز و درمانده شد، به شیوه بزدلان ترسو متوسل شدند، شمر سواره نظام لشکر را فراخواند تا پشت سر پیاده نظام قرار گرفتند و به تیراندازان فرمان داد حسین علیه السلام را آماج تیرهای خود قرار دهند و آنان نیز چنین کردند، به نحوی که جسم شریف آن حضرت از پیکان های تیر، گویی پر درآورده بود، حضرت از حرکت بازایستاد و دشمنان در مقابلش صف کشیدند، خواهرش زینب تا در خیمه بیرون آمد و بر عمر سعد فریاد زد و گفت: عمر! اوای بر تو! ابا عبد الله کشته می شود و تو تماشا می کنی؟ عمر بدو پاسخی نداد، زینب بار دیگر فریاد زد: اوای بر شما! آیا میان شما حتی یک مسلمان نیست؟ کسی به او پاسخ نداد. شمر به نیروهای سواره و پیاده تحت فرمانش فریاد زد و گفت: اوای بر شما! منتظر چه هستید؟ مادرانتان به عزایتان بنشینند. سربازان یکباره از هرسو بر وجود مقدس ابا عبد الله الحسین حمله ور شدند.

زرعه بن شریک با ضربتی بر کتف چپ حضرت، آن را قطع نمود و دیگری ضربه ای بر سر مبارکش فرود آورد که در اثر آن به صورت، روی زمین

ص: ۲۷۳

افتاد و سنان بن انس نخعی نیزه ای بر آن حضرت وارد ساخت و خولی بن یزید اصبحی از اسب به زیر آمد تا سر مقدس حسین را از بدن جدا کند که بدنش به لرزه افتاد، شمر بدو گفت: دست شکسته باد چرا می لرزی؟ و خود فرود آمد و سر مطهر حضرت را جدا و به خولی بن یزید سپرد و گفت: آن را نزد امیر عمر بن سعد ببر. آن گاه به تاراج بدن شریف او پرداختند، پیراهنش را اسحاق بن حیوه حضرمی، زیرپوش وی را ابجر بن کعب، عمامه اش را آنس بن مرثد و شمشیر او را مردی از بنی دارم برگرفت و بدین ترتیب، بار و بنه و شتر و کالای زندگی وی را چپاول کرده و اشیاء گرانبهای همسرانش را به یغما بردند. (۱)

سرخی آسمان

با شهادت امام حسین علیه السلام زمین به لرزه درآمد و آفاق هستی تیره و تار شد و سرخی وحشت زایی آسمان را فراگرفت. در دل نابکاران خون آشامی که به هرگونه حرمت شکنی دست زدند، بیم و هراس انداخت. (۲)

اسب بی صاحب ابا عبد الله علیه السلام پیشانی خود را به خون مقدس پیشوای مظلوم و شهید رنگین نموده و دوان دوان و وحشت زده خود را به خیمه های امام رساند تا زنان و کودکان آن بزرگوار را در جریان شهادت حضرت قرار دهد، این صحنه جانسوز در زیارت ناحیه مقدسه این گونه به تصویر کشیده شده است.

ص: ۲۷۴

۱- ((۱)). ارشاد ۱۱۲/۲، اعلام الوری ۴۶۹/۱.

۲- ((۲)). به کشف الغمه ۹/۲، سیر أعلام النبلاء ۳/۳۱۲، تاریخ الاسلام ذهبی/ ۱۵ حوادث سال ۶۱، اعلام الوری ۴۲۹/۱ مراجعه شود.

«فَلَمَّا نظرت النساء إلى الجواد مخزيا و السرج عليه ملويا خرجن من الخدور، ناشرات الشعور، على الخدود لاطمات، و للوجه سافرات و بالعويل داعيات و بعد العزّ مدللات و إلى مصرع الحسين مبادرات»؛

آن گاه که بانوان حرم چشمشان به اسب بی صاحب امام علیه السّلام که سرافکنده و با زین واژگون به خیمه ها نزدیک شده بود، افتاد، همه با موهای پریشان از خیمه ها بیرون دویدند و با زدن بر سر و صورت و ناله و فریاد و خواری پس از عزّت، به سمت قتلگاه حسین، شتافتند.

عقیله بنی هاشم، زینب داغدیده، دخت علی بن ابی طالب علیه السّلام فریاد زد:

«وا محمداه! و ابتاه! و اعلیاه! و اوجعفراه! و اوحمزتاه! هذا حسین بالعراء صریح بکربلاء لیت السماء اطبقت علی الأرض! و لیت الجبال فتدکدکت علی السهل»؛ (۱)

ای رسول خدا، پدر جان! ای علی! ای جعفر! ای حمزه! کجایی؟! این پیکر آغشته به خون، حسین است که در بیابان کربلا افتاده، کاش، آسمان بر زمین فرومی افتاد و کوه ها متلاشی می شد و در دشت ها فرومی ریخت.

آتش زدن و تاراج خیمه ها

تبهکاران فرومایه یزیدی در کمال بی اعتنائی حضور بانوان و محذرات رسالت و نبوت در خیمه ها، سراپرده ابا عبد الله علیه السّلام را به آتش کشیدند، امام زین العابدین علیه السّلام فرمود:

به خدا سوگند! هرگاه به عمه ها و خواهرانم می نگرم اشک از چشمانم جاری می شود و یادم از آن لحظه می آید که پس از آتش زدن خیمه ها در روز عاشورا از خیمه ای به خیمه ای

ص: ۲۷۵

دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر قرار می کردند و جارچی دشمن فریاد می زد: خیمه های ستمکاران را در آتش بسوزانید (۱). در پی آن، اراذل و اوباش کوفه به تاراج سراپرده امام علیه السلام پرداخته و اشیاء گرانبها و زر و زیور مخدرات حرم و کالاهای موجود در آن را چپاول کردند.

اسب تاختن بر پیکر مقدس امام حسین علیه السلام

پستی و فرومایگی امویان که حاکی از بد سرشتی آنان بود، بر همگان روشن شد. اینان تبهکارانی بودند که بویی از انسانیت نبرده و اجساد متحرک و پلیدشان به موجودات وحشی رذلی تبدیل شده بود که ذره ای رحم به دل نداشته و مانعی درونی و ذره ای وجدان انسانی آنان را از کارهای زشتشان باز نمی داشت.

آن گاه که سپاهیان فریب خورده و گمراه دشمن، اهل بیت پیامر علیهم السلام را در عرصه کربلا به محاصره در آوردند، ابن زیاد طی نامه ای به عمر سعد به تبیین هدف خود از نتیجه این کارزار پرداخت و حقد و کینه های دیرینه نفس تبهکارش را به رسالت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و هرچه به این دو ارتباط داشت، ابراز نمود. در آن نامه آمده است:

اما بعد؛ [ای عمر] من تو را به سوی حسین نفرستادم تا از نبرد با او خودداری و یا در انجام آن مسامحه و یا عرصه کارزار را به درازا بکشانی و به او امید و آرزوی سلامتی و زندگی بدهی و یا از ناحیه وی نزد من به واسطه گری و شفاعت پردازی. دقت کن، اگر حسین و یارانش به حکومت من

ص: ۲۷۶

۱- (۱). حیاة الامام الحسین، به نقل از تاریخ مظفری/ ۲۳۸.

تن در داده و تسلیم شدند، آنان را سالم نزد من بفرست و اگر امتناع ورزیدند، با سپاهی گران بر آن ها بتاز و به کشتارشان بپرداز و بدن هایشان را مثله «قطعه قطعه» کن چرا که سزاوار چنین کیفری هستند، هرگاه حسین کشته شد، اسب بر جنازه اش بتازان و سینه و پشتش را زیر سم ستوران لگدکوب نما، زیرا حسین انسانی نافرمان! تفرقه افکن! قطع کننده پیوند خویشاوندی و ستم پیشه است! هرچند لگدکوب کردن بدنش پس از کشته شدن زبانی به او نمی رساند ولی من با خود عهد کرده ام هرگاه او را کشتم با جنازه اش چنین کنم. (۱)

ابن زیاد خود از سران حکومت بنی امیه به شمار می آمد ولی سراغ نداریم از افراد تحت فرمان او دستوری صادر شده باشد که نسبت به مقام و منزلت فرزند نبی اکرم علیه السلام که عظمت آن جایگاه بر هیچ یک از زمامداران اموی پوشیده نبود، اندکی حرمت قائل شده باشند.

بدین ترتیب، ابن سعد پس از به شهادت رساندن گل رخشنده رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم به اجرای دستورات ارباب کینه توزش ابن زیاد گرفت. از این رو، میان هوادارانش فریاد برآورد و گفت: چه کسی برای اسب تاختن بر جنازه حسین داوطلب است؟ تن برای انجام این کار داوطلب شده و با اسبان خود بر پیکر عزیز زهرا تاخته و استخوان های سینه و پشتش را درهم شکستند. (۲)

ص: ۲۷۷

۱- (۱). تاریخ طبری ۳۱۴/۴، إعلام الوری ۱/۴۵۳.

۲- (۲). إعلام الوری ۱/۴۷۰، مقتل خوارزمی ۳۹/۲.

عقیله بنی هاشم حضرت زینب علیها السّلام نواده رسول اکرم علیه السّلام و دخت گرامی امیر مؤمنان علیه السّلام کنار پیکر پاره پاره برادر با عظمتش حسین ایستاد و عرضه داشت: «اللهم تقبل هذا القربان؛ (۱) خدایا! این قربانی را از ما پذیرا شو»

انسانیت، در برابر ایمان و اعتقادی که تنها راز جاودانگی شهادت ابا عبد الله الحسین علیه السّلام و یارانش رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بود، سر تعظیم و کرنش فرود آورده است.

ص: ۲۷۸

نتایج قیام حسینی

خاستگاه قیام و انقلاب امام ابو عبد الله الحسین علیه السلام را وجدان بیدار امت و وحی و رسالت مقدس اسلام و خاندان اصیلی تشکیل می داد که رسالت الهی از آن آغاز و به بشریت ارزانی شد و همواره حامی و مدافع رسالت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می آمد تا این که پایه و اساس دین استوار گردید.

این قیام خجسته در تاریخ بشر، تندی ایجاد نمود که پایه های ذلت پذیری و تسلیم در برابر بیداد و ستم را فروریخت و تاج و تخت ستم پیشگان را درهم کوبید و به مشعل فروزان طریق رهپویان وفاداری تبدیل شد که در سایه اطاعت از خدای متعال، به زندگی آزادمنشانه و ارزشمندی نظر داشتند.

با این که دشمنان کوشیدند با تحریف و درهم آمیختن موضوعات، از درخشش حقیقت این قیام جلوگیری کنند اما هیچ کس نمی تواند از آثار و نتایجی که این نهضت در روزها و سال های بعد در پی داشت، غفلت ورزد و با این که بسیاری از این آثار و نتایج بر ما پوشیده است، به روشنی می توانیم آثار فراوان این قیام با عظمت را طی نسل های گذشته و عصر رسالت اسلامی، ملاحظه کنیم که مهمترین آن ها عبارتند از:

با انقلاب حسین بن علی علیه السلام خوی سلطه گری امویان برای مردم پدیدار گشت و جانفشانی های انقلابگران، کلیه ترفندهای ساختگی دینی امویان را که با استفاده از آن و بهره گیری از عدم آگاهی مردم و بی خبری و نادانی ناشی از سقیفه، توانستند در جهت نابودی این انقلاب دست به لشکرکشی بزنند، از ریشه و بن برکنند و بدان ها پایان دهد. این قبیل ترفندها را در سخنان مسلم بن عمرو باهلی که مسلم بن عقیل پرورش یافته مکتب نبوت و بنده شایسته خدا را در راستای شورش بر یزید، مورد نکوهش قرار می دهد به خوبی می توان یافت. وی با افتخار به موقعیت خویش در پاسخ مسلم می گوید: من آن کسی هستم که زمانی که تو از حق دست برداشتی با آن آشنا بودم و آن گاه که تو در حق پیشوایت خیانت کردی، من خیرخواه اش بودم و وقتی تو نافرمانی اش نمودی، از او پیروی و اطاعت کردم. (۱)

اینک عمرو بن حجاج زبیدی -از سران سپاه اموی- وقتی سربازانش را در شک و تردید می بیند که به دستوراتش تن در نمی دهند، آنان را در نبرد و رویارویی با امام حسین علیه السلام تحریک کرده و اظهار می دارد:

مردم کوفه! هم چنان بر اطاعت و وحدت و یکپارچگی خویش باقی باشید و در قتل و کشتار کسانی که از دین خارج شده و با پیشوایشان به مخالفت برخاسته اند، تردیدی به خود راه ندهید (۲)، [ملاحظه کنید] دین از دیدگاه امویان یعنی اطاعت از یزید و نبرد با حسین علیه السلام!

ص: ۲۸۰

۱- (۱). تاریخ طبری ۲۸۱/۴.

۲- (۲). تاریخ طبری ۳۳۱/۴.

اما قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام و تن به بیعت ندادن و جانفشانی های بزرگ وی، امت را از خواب غفلت بیدار و اموری را که با گمراهگری امویان از میان رفته بود برایشان روشن ساخت. امام حسین علیه السلام با مخاطب قرار دادن آنان جایگاه خود را در رسالت و جامعه اسلامی برایشان تشریح کرد و فرمود:

مردم! با بیان نسب من ملاحظه کنید من چه کسی هستم، سپس به خود آییند و خویشان را ملامت کنید و ببینید آیا کشتن و هتک حرمت من برای شما جایز است؟ مگر من فرزند دخت پیامبر شما و فرزند وصی و پسر عمویم نیستم؟ مگر من فرزند آن کسی نیستم که پیش از همه مسلمانان اسلام آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و دستوراتی را که از نزد پروردگارش آورده بود، تصدیق کرد؟!

آن چه از آن یاد شد افزون بر کلیه خطابه ها و گفت و گوهایی است که در آن وضعیت آشفته و حساس، ایراد گردید و در آن ها موقعیت دو طرف نزاع و سپس رفتار و اندیشه پلید امویان را به عنوان آثار و نتایج کارزار، تشریح نمود و بدین سان، پستی و فرومایگی و حقه بازی بنی امیه آشکار گردید.

سخنان عقیده بنی هاشم حضرت زینب علیها السلام دختر بزرگ امیر مؤمنان آن گاه که جنایات بنی امیه را برشمرد و سپس به تشریح رسالت امام حسین علیه السلام پرداخت و بی آن که سلاحی خونین و مرگبار در کار باشد در استمرار نهضت حسینی تأثیری فوق العاده بسزا ایفا نمود.

همه مسلمانان-با مذاهب و مسلک های گوناگون-اتفاق نظر دارند موضعی که امام حسین علیه السلام در قبال ستم پیشگان اتخاذ فرمود، موضعی کاملاً اسلامی و دینی به شمار می آمد و یزید فردی برگشته از دین و عصیانگر به اسلام و شرع الهی و موازین دینی، تلقی می شد.

۲. زنده کردن رسالت اسلام

در واقع شهادت ابا عبد الله الحسين عليه السلام وجدان امت را تکان داد و عامل تحرک عزم و اراده شکست خورده آنان شد و در مسیر رهایی آن ها از ورطه سقوط ناشی از فریبکاری های بنی امیه و حاکمان پیش از آن ها که در جهت انتقال اسلام پیراسته، به نسل های بعدی، علاقه چندانی نداشتند، همواره عاملی هشدار دهنده به شمار می آمد.

فرزند رسول اکرم صلی الله علیه و آله با شهادت خویش توانست جنبه های نظری و عملی اسلام را در برابر انحرافی که امت در نتیجه خود کامگی حکام، بدان گرفتار آمده بود، برای آنان تبیین نماید. آیا امام حسین علیه السلام در اجرای این هدف به پیروزی و موفقیت دست یافت؟

شاید پاسخ این پرسش را در سخن امام زین العابدین علیه السلام در پاسخ ابراهیم بن طلحه بن عبد الله به توان یافت که از او پرسید: در این مبارزه چه کسی پیروز شد؟ حضرت فرمود: هر گاه وقت نماز فرارسید، اذان و اقامه بگو، پی خواهی برد که چه کسی پیروز شده است.

در حقیقت، حسین علیه السلام پیروز شده بود زیرا آن حضرت در راستای اجرای یکی از مهمترین اهداف والای خویش که دشمن در پی از میان بردن و خارج ساختن آن از عرصه زندگی بود، به موفقیت دست یافت.

۳. احساس گناهکاری و نارضایتی از امویان

جرقه احساس گناه در دل مردم زبانه کشید. خطابه های آتشین امام علی بن حسین علیه السلام و زینب دخت علی بن ابی طالب علیهما السلام و سایر اعضای خاندان نبی اکرم صلی الله علیه و آله که ستم پیشگان اموی آنان را از کربلا به کوفه و شام به اسارت

بردند، آن را شعله ورتر ساخت.

زینب کبری علیها السلام در جمع انبوه مردم کوفه که کاروان اسرا و سرهای شهداء را در میان گرفته و از جنایاتی که بر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله روا داشته بودند، اشک ندامت و پشیمانی می ریختند، به ایراد سخن پرداخت و با اشاره ای آنان را به سکوتی مرگبار واداشت و سپس فرمود:

کوفیان! گریه می کنید؟ اشک هایتان هیچگاه نخشکد و شیون و فریادتان روی آرامش نبیند، وصف شما بسان وصف آن زن بی خردی است که رشته های خود را پس از تابیدن و مهیا ساختن دگر بار باز می نمود و پنبه می کرد. شما ایمان و باور دینی خود را بازیچه ساخته اید.

به هوش باشید! که کردار بس زشت و بدی برای سرای دیگران فرستادید، آری به خدا سوگند! به حال خود بسیار بگریید و کمتر بخندید. زیرا با این رفتار، تاریخ را به ننگ و عاری آلوده ساختید که هرگز قادر به شست و شوی آن نخواهید بود. چگونه می توانید خود را از ننگ و عار کشتن بزرگ مردی که نواده رسول اکرم صلی الله علیه و آله گنجینه رسالت و محور و مرکز حجت راستی و درستی و سعادت و سرور جوانان بهشتی به شمار می آمد، پاکیزه سازید؟!

آن گاه علی بن حسین علیه السلام لب به سخن گشود و چنین فرمود:

مردم! شما را به خدا سوگند می دهم، آیا شما نبودید که با نامه نگاری به پدرم، وی را فریب دادید و با او عهد و پیمان بسته و بیعت نمودید و سپس به جنگش برخاستید؟ مرگتان باد! که این عمل ننگین را برای خود به جهان آخرت فرستادید چه آراء زشت و ناپسندی دارید؟ اگر رسول صلی الله علیه و آله به شما بگوید: عترتم را کشتید و حرمتم را زیر پا نهادید و شما امت من نیستید، با کدام چشم به چهره مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله می نگرید؟ (۱)

ص: ۲۸۳

۱- (۱). حیاة الامام الحسین بن علی ۳/۳۴۱ به نقل از مثير الاحزان.

نقل شده: یزید بن معاویه از شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام بسیار شادمان شد و عید الله بن زیاد را ارج و احترام فراوان نهاد؛ ولی دیری نپایید با آگاهی از وضعیت مردم و خشم و لعن و ناسزای آنان نسبت به خود، نادم و پشیمان گشت و میان او و ابن زیاد اختلاف به وجود آمد. (۱)

در واقع احساس گنهکاری به حالتی از احساس و عاطفه سرشار از سوز و گداز و توان و نیرو و تمایل شدید مردم به انتقام جویی از حکومت اموی، تبدیل شد به گونه ای که بسیاری از مردم را بر آن داشت که برای جبران گذشته خود که دست از یاری امام حسین علیه السلام برداشتند، به جمعیت های اسلامی پیوسته و در برابر حکومت ستم پیشه اموی دست به شورش مسلحانه بزنند.

درست است که ما نمی توانیم این موضع گیری مسلمانان را موضعی عقلانی و برآمده از درک فساد و تباهی حکومت اموی و دور بودنش از اصول و مبانی رسالت اسلام بدانیم ولی موضعی صادقانه و راستین به شمار می آید که زمامداران، به دشواری می توانستند همانند تسلط بر موضع عقلانی، بر آن استیلا یابند. به همین دلیل زمامداران ستم پیشه با دشمنی و خصومتی که نسبت به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشتند، برای این جنبه، حساب های فراوانی باز می کردند.

۴. عزم و اراده امت و روح مبارزه جویی

(۲)

قیام حسین بن علی علیه السلام عزم و اراده انبوه مسلمانان را زنده و روح مبارزه جویی را در آنان برانگیخت و وجدان مسلمانانی را که به پستی و

ص: ۲۸۴

۱- (۱). تاریخ طبری ۳۸۸/۴، تاریخ الخلفاء/۲۰۸.

۲- (۲). برای آشنایی بیشتر از شرح ماجرا به کتاب «ثوره الحسين النظرية، الموقف، النتائج» نوشته شهید سید محمد باقر حکیم/۱۰۰، مراجعه شود.

فرومایگی تن درداده و در جهت مبارزه با نفس خود عاجز و از رویارویی با زمامداران بیدادگری که امت را به دلخواه خود بازی می دادند ناتوان بودند، به شدت تکان داد. حکامی که اعمال ننگین خود را همراه با حقه بازی و نفاق و گاهی توسط وعاظ درباری و گاهی با زیرکی و مهارت در مکر و حيله و در قالب دین، ارائه می دادند.

مسلمانان، از قیام و نهضت امام حسین علیه السلام آموختند که نباید تسلیم دشمن شده و با آنان از در سازش درآمد، بلکه باید فریاد برآورده و دیدگاه و خواسته خویش را در جهت یک زندگی برتر در سایه حکومتی قانونی و یا حداقل برخاسته از رضایت مردم، اعلان دارد.

از این رو، شاهد به وجود آمدن جنبش های متعددی در تاریخ هستیم که هرچند به موفقیت چندانی دست نیافتند اما بر حکومت ستم پیشه اموی شوریده و تا سرحد نابودی آن نظام پیش رفتند و با این که هر یک اهدافی متفاوت از یکدیگر داشتند ولی همه آن ها از سرچشمه زلال قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام الهام گرفته و یا از شرایط به وجود آمده از نهضت آن بزرگوار، بهره می جستند از جمله: جنبش توّابین (۱) که واکنش مستقیم نهضت حسینی محسوب می شد و جنبش (۲) مردم مدینه و قیام مختار ثقفی (۳) که توانست جنایتکارانی را که در به شهادت رساندن سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام شرکت داشتند در ازای اعمال ننگین و جنایات نفرت انگیزشان به محاکمه کشانده و کیفر نماید. سپس جنبش مطرف بن مغیره و قیام ابن اشعث و قیام زید بن علی بن حسین علیه السلام (۴) و شورش ابو سرايا (۵) را می توان نام برد.

ص: ۲۸۵

۱- (۱). تاریخ طبری ۴/۴۲۶، ۴۴۹.

۲- (۲). همان ۴/۴۶۴.

۳- (۳). همان ۴/۴۸۴.

۴- (۴). مقاتل الطالبيين ۱۳۵.

۵- (۵). همان ۵۲۳.

در حقیقت، نهضت و قیام حسینی، روح جهاد و مبارزه را در مردم زنده کرده و آن را برانگیخت و با وجود شکست های پیایی برخی از آن جنبش ها، این قیام به عنوان قلب تپنده امت، هم چنان زنده و جاوید ماند و مسلمانان توان و نیروی خویش را به اثبات رسانده و از فساد و تباهی که می رفت توسط امویان و نیای آنان، آن ها را به نابودی بکشاند، رهایی یافتند.

میراث علمی امام حسین علیه السلام

چشم اندازی لی به میراث علمی امام علیه السلام

حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام رهبری الهی و یکی از اسوه های هدایت خداوندی به شمار می آید که آنان را برای حفظ و حراست از دین و آیین اش برگزیده بود.

رنج و محنتی که امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین علیهم السلام با آن دست و پنجه در افکندند در مسیر آرمان و عقیده و مسلمانان، پدیده ترین رنج و دشواری به شمار می رفت، زیرا این رنج و مصیبت، با انحراف زمامداران از مسیر و خط رسالت آغاز و نه تنها به انحراف از اصول و مبانی دین در اداره حکومت اکتفا نشد، بلکه دامنه آن به اعماق مسلمانان و اسلام راه یافت.

این انحراف بزرگ، بر عزم و اراده پیشوایان و راهنمایان دین الهی افزود تا در راستای آموختن احکام دین به مسلمانان، پایه های آیین اسلام را در میان آنان تحکیم بخشیده و به گونه ای آن ها را تربیت کنند که از راهیابی سریع این انحراف میان آنان جلوگیری به عمل آورده و از فروپاشی توان و قدرت آن ها و تفرقه و پراکندگی، بازدارند. از همین رهگذر، تربیت کردن جمعی شایسته و کارآمد و تلاش توان فرسا در جهت پرورش و توجه به امور آنان، کاری فوق العاده مهم به شمار می آید و ارج و عظمت این کار برای اهل تحقیق آن گاه

روشن می شود که بخواهد مواضع مسلمانان را طی پنجاه سال پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قبال خاندان آن حضرت، مورد مقایسه قرار دهد.

از همین جا، میراث به یادگار مانده از امام امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین سالار شهیدان کربلا برای ما میراثی بزرگ و بس گرانبها و ارزشمند تلقی شده و با وجود این ثروت فکری و علمی که از آن بزرگواران به دست ما رسیده از دیگران احساس بی نیازی می کنیم.

اهل تحقیق با مراجعه به کتبی نظیر موسوعه کلمات الحسین، و نائق الثوره الحسینیه، بلاغه الحسین و مجموع خطابه ها و نامه های آن بزرگوار، می توانند بر عظمت این ثروت بی کران آگاهی یافته و از آن بهره ها ببرند و اکنون نمایی از رهنمودهای این پیشوای بزرگ، از نظر تان می گذرد.

خرد و دانش و شناخت

امام حسین علیه السلام فرمود:

۱. «خمس من لم تکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع: العقل و الدین و الأدب و الحیاء و حسن الخلق» (۱)؛

کسی که دارای این پنج ویژگی نباشد، مردم از او بهره کافی نمی برند، خرد، دین، ادب، شرم و حیاء، اخلاق پسندیده.

۲. از حضرت پرسیدند، شرافتمندترین انسانها کیست؟

فرمود: «من اتعظ قبل أن یوعظ، و استیقظ قبل أن یوقظ»؛

کسی که پیش از پند و موعظه دیگران، خود پند و موعظه پذیر باشد و پیش از آن که در

ص: ۲۸۸

۱- (۱). موسوعه کلمات امام الحسین/ ۷۴۳ به نقل از حیاة الامام الحسین ۱/ ۱۸۱.

بیداری دیگران بکوشد، خود بیدار شود.

۳. فرمود: «لا يكمل العقل الاّ باتباع الحق»؛ (۱)

خرد، جز با پیروی از حق و حقیقت به کمال نخواهد رسید.

۴. العاقل لا يحدث من يخاف تكذيبه، ولا يسأل من يخاف منعه ولا يثق بمن يخاف غدرة، ولا يرجو من لا يوثق برجائه»؛

انسان عاقل با کسی که بیم دارد او را تکذیب کند، سخن نمی گوید و از کسی که خواسته اش را بر نمی آورد خواهش و تمّیای انجام نمی دهد و به کسی که از خیانتش بیم دارد، اعتماد نمی کند و از کسی که بدو امیدی ندارد، درخواستی نمی کند.

۵. العلم لقاح المعرفة، وطول التجارب زياده في العقل، والشرف التقوى، والقنوع راحة الأبدان و من أحببك نهاك و من ابغضك أغراك»؛ (۲)

علم و دانش، نخستین درجه معرفت و شناخت است، زیادی تجربه افزایش خرد است و شرافت، تقواست و قناعت راحتی و آسایش بدن است، هرکس دوستدار تو باشد تو را از انجام کار ناپسند بازمی دارد و آن کس که با تو سر دشمنی داشته باشد، تو را به انجام کارهای زشت و ناپسند وامی دارد.

۶. «من دلائل العالم انتقاده لحديثه و علمه بحقائق فنون النظر»؛ (۳)

از جمله نشانه های دانشمند این است که سخن خویش را نقد می کند و با نظریات گوناگون آشناست.

۷. «لو أن العالم كل ما قال أحسن و أصاب لأوشك أن يجنّ من العجب، و انما العالم من يكثر صوابه»؛

ص: ۲۸۹

۱- (۱). همان/۷۴۲ به نقل از اعلام الدین/۲۹۸، این مضمون از امام علی علیه السلام نیز وارد شده است.

۲- (۲). موسوعه الکلمات الامام الحسین/۷۴۲ به نقل از حياه الامام الحسین ۱/۱۸۱.

۳- (۳). موسوعه کلمات الامام الحسین/۷۴۲.

اگر هرچه را عالم و اندیشمند می گوید مطابق با واقع باشد به خودپسندی گرفتار می شود بلکه دانشمند و عالم کسی است که بیشتر گفته هایش مطابق با واقع باشد.

۸. در دعای عرفه امام حسین علیه السلام فرازهایی بس دل انگیز در ارتباط با شناخت آدمی و راه های دست یابی به آن و ارزش و اهمیت هریک از آن راه ها و صحیح ترین راه سزاوار پیمودن برای فرد عاقلی که در پی هدف است، به چشم می خورد نمونه هایی مرتبط با بحث مان از آن را در این جا یادآور می شویم:

الف- «الهی انا الفقیر فی غنای فکیف لا اکون فقیرا فی فقری؟ الاهی انا الجاهل فی علمی فکیف لا اکون جهولا فی جهلی...؟»؛

خدایا! من که در عین بی نیازیم فقیر و تهیدستم پس چگونه در تهیدستی ام فقیر و بینوا نباشم؟ خدایا! من که با وجود علم و دانشم جاهل و نادانم، پس چگونه در جهل و نادانی ام، سراسر جهل و نادانی نباشم؟

ب- «الهی علمت باختلاف الآثار و تنقلات الأطوار أن مرادک منی أن تتعرف الی فی کل شیء حتی لا أجهلک فی شیء...»؛

خدایا! دانستم که در اثر دگرگونی آثار و جابجایی تحولات، هدف از آفرینش من این است که خودت را در هر چیزی به من شناسانی تا در هر چیز نسبت به تو جهل نداشته باشم.

ج- «الهی ترددی فی الآثار یوجب بعد المزار فاجمعنی علیک بخذمه توصلنی الیک کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک؟ أیکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک؟! متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک؟! و متی بعدت حتی تکون الآثار هی الی توصل الیک؟ عمیت عین لا تراک علیها رقیبا، و خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبک نصیبا»؛

خدایا! هرچه در آثار جستجو کنم از تو دورتر می شوم، به من توفیق انجام وظیفه ای ده که مرا به تو برساند و نزدیک سازد، خدایا! تو چه زمانی از نظرها نهان شدی که نیاز به دلیل داشته باشی؟ و کی از نظرها دور شدی تا آثار ما را به تو نزدیک کند؟ کور باد چشمی که تو را نظاره گر خود نبیند و زیان می برد آن کس که نصیبی از محبت تو نبرد.

د- «الهی امرت بالرجوع إلى الآثار فارجعنی إليك بكسوة الأنوار و هدایه الاستبصار حتی ارجع إليك منها كما دخلت إليك منها مصون السّر عن النظر إليها و مرفوع الهمّة عن الاعتماد علیها»؛

خدای من! دستور دادی بندگان در پدیده های جهان هستی دقت و بررسی نمایند، اکنون مرا با انوار و بینایی به سوی خود فراخوان تا از آن ها روگردان شده و به سوی تو متوجه شوم چنانکه نخستین بار از آن موجودات به وجود تو پی برده بودم و نیازی به نگرستن به سوی آن ها نداشتم و همتم از اتکای بر آن موجودات ناچیز فراتر بوده است.

ه- «منك اطلب الوصول إليك و بك استدل عليك فاهدني بنورك إليك و اقمني بصدق العبودية بين يديك»؛

رسیدن به خودت را از تو می طلبم و به وسیله خودت به وجودت استدلال و استناد می کنم. خدایا! به وسیله نور خود مرا به سوی خویش هدایت فرما و در پیشگاه خود بر صدق بندگی مقیم فرما.

و- «الهی علمنی من علمك المخزون و صنی بسترک المصون. الاهی حقّنی بحقائق اهل القرب...»؛

خدایا! مرا از گنجینه علم و دانش خود بیاموز و با صیانت خود محفوظم بدار، تا حقایق اهل معرفت و مقربان را به من بنمایانی...

ز- «الهی أخرجني من ذلّ نفسي و طهّرنی من شکی و شرکی قبل حلول رمسی»؛

خدایا! مرا از ذلت نفسم خارج کن و از تردید و شرکم قبل از آن که مرگم فرارسد، پیراسته ام گردان.

ح- «الهی ان القضاء و القدر یمّینی، و ان الهوی بوثائق الشهوه اسرنی، فکن أنت النصیر لی حتی تنصرنی و تبصرنی»؛

خدایا! قضا و قدر تو مرا امیدوار می کند و هوای نفس به زنجیر علاقه های شهوت اسیرم می گرداند، پس ای خدا! تو مرا یاری کن و بصیرت و بینایی ام ده.

ط- «أنت الذی أشرقت الأنوار فی قلوب اولیائک حتی عرفوک و وحدّوک، و أنت الذی أزلت الأغیار عن قلوب أحبائک حتی لم یحتویوا سواک و لم یلجأوا إلی غیرک، أنت المؤمنس لهم حیث أوحشتهم العوالم، و أنت الذی هدیتهم حیث استبانت لهم المعالم. ماذا وجد من فقدک؟! و ما الذی فقد من وجدک?!»

خدایا! تویی که انوار الهی را در قلوب اولیای خودت پرتوافکن ساختی تا تو را بشناسند و به یگانگی ات اعتراف نمایند و بیگانگان را از دل محبوبانت زایل نمودی تا به غیر تو محبت نورزد و به غیر تو پناه نبرند. آن گاه که حوادث و ناملایمات، آنان را به وحشت انداخت، تو مونس و همدم آن ها و آن گاه که آثار و نشانه ها برایشان روشن شد، تو هدایتگر آن ها بودی، هرکس تو را از دست دهد چه چیزی به دست آورده و آن که تو را به دست بیاورد چه چیزی از دست داده است؟!

ی- «أنت الذی لا اله غیرک، تعرفت لکل شیء فما جهلک شیء و أنت الذی تعرّفت الیّ فی کلّ شیء فرأیتک ظاهراً فی کل شیء... کیف تخفی و أنت الظاهر؟ أم

کیف تغیب و أنت الرقیب الحاضر؟!»؛ (۱)

تو آن خدایی که غیر از تو معبودی وجود ندارد، برای هر چیزی شناخته شده ای و هیچ چیز نسبت به تو جاهل نیست، تو خدایی که خودت را در همه چیز به من نشان دادی، به همین دلیل تو را در هر چیزی آشکار یافتم... چگونه پنهان می مانی در صورتی که ظاهر هستی؟! و چگونه غایب می شوی در صورتی که حاضری؟!!

قرآن کریم

اهل بیت عصمت و طهارت به قرآن کریم توجه و عنایت فوق العاده ای داشتند. آن بزرگواران زندگی خود را در جهت آموزش و تفسیر و فهماندن آیات و اجرای آن و حفظ و حراستش از چنگک تبهکاران و تحریفگران صرف نمودند. توجه اهل بیت علیهم السّلام به قرآن کریم در رفتار و ارشادات و سخنانشان به خوبی جلوه گر شد. پیرامون تفسیر و تأویل قرآن و اجرای احکام آن سخنان بسیار ارزشمندی از امام ابا عبد الله الحسین علیه السّلام نقل شده که بسیار خواندنی و درخور دقت است از جمله که فرمود:

الف- «کتاب الله عزّ و جل علی اربعة اشياء: علی العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقائق، فالعبارة للعوام، و الاشارة للخواص و اللطائف للأولیاء، و الحقائق للأنبياء»؛ (۲)

در کتاب خداوند (قرآن) مطالب، به چهار نوع آمده است: عبارات، اشارات، لطایف و حقایق. عبارات ها ویژه عوام و توده مردم، اشارات آن برای خواص و لطایفش برای اولیاء الهی و حقایق آن ویژه پیامبران الهی است.

ب- هر کس در نمازش آن گاه که به عبادت ایستاده آیه ای از قرآن تلاوت کند، خداوند در نامه عملش برای هر حرف یکصد حسنه می نویسد و اگر در غیر نماز بخواند، برای هر حرف

ص: ۲۹۳

۱- (۱). موسوعه کلمات الامام الحسین ۸۰۳-۸۰۶ به نقل از اقبال الأعمال ۳۳۹.

۲- (۲). موسوعه کلمات الامام الحسین ۵۵۱ به نقل از جامع الأخبار ۴۸.

ده حسنه و اگر تنها به قرآن گوش فرادهد برای هر حرف یک حسنه نوشته می شود و اگر قرآن را در شب ختم کند، فرشتگان برایش درود می فرستند تا شب را به روز برساند و اگر در روز ختم نماید فرشتگان تا شب بر او درود می فرستند و دعایش مستجاب می شود و ارزش آن از آن چه بین زمین و آسمان است برایش بهتر است. (۱)

ج- امام علیه السّلام در تفسیر این فرموده خدای متعال **تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ** و منظور از آن، فرمود: منظور زمینی است که در آن گناهی صورت نگرفته باشد و همان گونه که روز نخست آن را پدید آورده، برجسته و بدون کوه و گیاه باشد. (۲)

د- مردی معنای (کهیصص) را از امام حسین علیه السّلام پرسید، حضرت در پاسخ فرمود: اگر آن را برایت تفسیر کنم، قادر بر راه رفتن روی آب خواهی بود. (۳)

ه- نصر بن مالک به امام حسین علیه السّلام عرضه داشت: ای ابا عبد الله! منظور از آیه شریف: **هَذَا خِطْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ** چیست؟

حضرت فرمود: ما و بنی امیه درباره خدا با یکدیگر به مخالفت پرداختیم، ما گفتیم:

خداوند راست فرمود و آنان گفتند: خدا دروغ گفت. بنابراین، ما و آنان در قیامت با یکدیگر خصومت و دشمنی خواهیم نمود.

(۴)

و- امام علیه السّلام در تفسیر آیه شریف **إِنَّ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ** فرمود: این آیه شریف در شأن ما نازل شده است. (۵)

ص: ۲۹۴

۱- (۱). موسوعه کلمات الامام الحسین ۵۵۱، به نقل از کافی ۶۱۱/۲، حدیث ۳.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). همان ۵۶۱ به نقل از ینابیع الموده/۴۸۴.

۴- (۴). همان/۵۶۳ به نقل از حیاة الامام الحسین ۲/۲۳۴.

۵- (۵). موسوعه کلمات الامام الحسین/۵۶۴ به نقل از بحار الانوار ۱۶۶/۲۴.

ز- در تفسیر آیه شریف قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ فرمود: خویشاوندی که خداوند دستور به برقراری پیوند به آن داده و آن را با اهمیت تلقی نموده و خیر و برکت در آن قرار داده است، همان خویشاوندی ما اهل بیت به رسول خدا صلی الله علیه و آله است که حَقَّمان را بر هر مسلمانی واجب ساخته است. (۱)

ح- امام حسین علیه السَّلام در تفسیر نعمت در آیه شریف وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ فرموده است: خداوند به پیامبر فرمان داد نعمت هایی را که در دینش بدو عنایت کرده بازگو نماید. (۲)

ط- امام علیه السَّلام در تفسیر کلمه صمد فرمود: خدای متعال صمد را با این فرموده خود لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَّدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ تفسیر نموده است.

ی- نیز فرمود: «الْصَّمَدُ: الذی لا جوف له، وَالصَّمَدُ: الذی قد انتهى سؤدده وَالصَّمَدُ:

الذی لا یأکل و لا یشرب و الصَّمَدُ: الذی لا ینام و الصَّمَدُ: الدائم الذی لم یزل و لا یزال»؛ (۳)

صمد یعنی کسی که میان تهی و اجوف نیست، صمد یعنی: کسی که حاکمیتش همه جا را فراگرفته، صمد یعنی: آن کس که نمی خورد و نمی آشامد، صمد یعنی: کسی که خواب به چشمش راه نمی یابد، صمد یعنی: کسی که همیشه بوده و همواره خواهد بود.

ک- روایت شده که عبد الرحمان سلمی سوره حمد را به فرزند امام حسین علیه السَّلام آموخت، وقتی فرزند آن آیه را برای پدر بزرگوارش قرائت کرد امام علیه السَّلام یکهزار دینار و یکهزار جامه به آموزگارش هدیه کرد و دهانش را پر از

ص: ۲۹۵

۱- (۱). همان/۵۶۵ به نقل از بحار الانوار ۲۳/۲۵۱ حدیث ۳۷.

۲- (۲). همان/۵۶۷ به نقل از محاسن ۱/۳۴۴ حدیث ۱۱.

۳- (۳). همان/۵۶۹ به نقل از معادن الکلمه ۲/۵۱.

جواهر نمود، سبب آن را از امام علیه السلام پرسیدند: حضرت فرمود: این مبلغ در برابر عطا و بخشش وی ناچیز است. منظور امام از بخشش او آموزش قرآن [سوره حمد] بود. (۱)

سنت مبارک

امام حسین علیه السلام با جدّ بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله معاصر و در کنف حمایت وحی و رسالت به سر برد و از سینه ایمان شیر نوشید. وی بسان پدر و مادر و برادرش، رنج و محنت رسالت را متحمل و به این حقیقت واقف گردید که سنت نبی اکرم صلی الله علیه و آله پس از قرآن کریم دومین مرکز نورافشانی دین الهی تلقی می شود و به ضرورت توجه به این دو منبع یقین حاصل کرد. ایستادگی در برابر توطئه های تحریف و تباه سازی سنت را ضروری شمرد زیرا برخی از سران صحابه در کمال بی پروایی و از بیم این که مبدا پرده ها کنار رود و حقایقی که مانع دست یابی آن ها به قدرت است، آشکار گردد و یا لذت آن را به کامشان تلخ گردانند، از تدوین احادیث و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جلوگیری به عمل آوردند.

از این رو، می بینیم امام حسین علیه السلام در برابر توطئه ای که این چنین بر ضد دین صورت گرفته در کمال شجاعت ایستاد و در جهت زنده کردن آیین جدش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرانبهاترین موهبت هایی را که در اختیار داشت تقدیم و در طبق اخلاص نهاد و گواهی جاودانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حق خود که فرمود:

«حسین منی و أنا من حسین» «ألا و إنّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه»

ص: ۲۹۶

بدین گونه ملاحظه می کنیم که ابا عبد الله الحسین علیه السلام در میراث ارزشمند خود، به نقل سیره نبی اکرم صلی الله علیه و آله و بیان روایات سنت آن حضرت و عمل بدان و زنده نگاه داشتن اش توجهی فوق العاده مبذول داشته و تا پایه قیام و شورش بر ضد کسانی که در تباه سازی و تغییر و تحوّل سنت آن بزرگوار برآیند، پیش رفته است. آن حضرت فرمود:

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خوشخوترین آفریده خدا بود.» (۱)

۲. امام حسین علیه السلام نیز مانند برادر ارجمندش امام مجتبی علیه السلام رفتاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زندگی خود و با خاندان و یاران و نحوه نشستن و مجلسیانش داشت، به وصف کشیده است. این دو امام همام ویژگی های رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از پدر بزرگوارشان علی علیه السلام که از کودکی تا زمان رحلت نبی اکرم، پرورش یافته مکتب آن حضرت بود، دریافت کرده بودند که به بخشی از این شیوه رفتار اشاره می کنیم، امام حسین علیه السلام فرمود: از پدر بزرگوارم پرسیدم:

سکوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چگونه بود؟

فرمود: سکوت وی بر چهار چیز بود: حلم و بردباری، پروا داشتن، به اندازه رفتار کردن و اندیشیدن، اما در اندازه رفتار کردن، ایشان در نگاه کردن و گوش فرادادن به مردم، تفاوتی میان آنان قائل نمی شد، اما اندیشیدن اش در امور باقیماندنی یا ناپایدار بود، و حلم و بردباری اش با شکیبایی در او جمع آمده بود، هیچ چیز او را خشمگین نمی ساخت و تحریک نمی کرد و بر چهار چیز مراقبت داشت: کارهای نیک انجام می داد تا مردم از او پیروی کنند، از انجام کارهای ناپسند خودداری می کرد تا مردم از انجام آن ها خودداری کنند و در جهت بهبود

ص: ۲۹۷

وضیعت و مصالح امتش دست به تلاش می زد و به آن چه خیر دنیا و آخرت را برایش در پی داشت می پرداخت. (۱)

۳. امام علیه السلام روایت کرده روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله اندوهگین بود، سبب اندوهش را پرسیدند، فرمود: در خواب دیدم که بنی امیه یکی پس از دیگری بر این منبرم بالا می روند، عرض شد: ای رسول خدا! بدان ها توجهی نکنید آنان تنها به پست و مقام دنیوی دست می یابند. و خداوند آیه شریف و مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ... (۲) را در همین زمینه نازل فرمود.

۴. نیز آن حضرت روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگاه غذا تناول می کرد می فرمود: «اللهم بارک لنا فيه و ارزقنا خیرا منه»، خدا یا! در این غذا برایمان برکت قرار ده و بهتر از آن را نصیبمان فرما. و هرگاه شیر می نوشید می فرمود: «اللهم بارک لنا فيه، و ارزقنا منه»؛ (۳) خدا یا! در آن برای ما برکت عنایت کن و از آن نصیبمان فرما و هرگاه به تضرع و زاری می پرداخت و دعا می کرد، دستان مبارکش را به آسمان بلند می کرد و نظیر فقیر و بینوایی که درخواست غذا بکند دستانش را از یکدیگر فاصله می داد. (۴)

۵. از امام حسین علیه السلام پرسیدند: کیفیت اذان چگونه بوده است؟ در پاسخ فرمود: در مورد اذان، وحی الهی بر پیامبرتان نازل می شود ولی شما مدعی هستید که وی اذان را از عبد الله بن زید دریافت کرده است؟ من از پدر بزرگوارم علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم می فرمود: آن گاه که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به معراج رفت. خداوند فرشته ای را فر فرستاد تا فقرات اذان و اقامه را دوتادوتا ادا نماید و سپس جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: ای محمد!

ص: ۲۹۸

-
- ۱- (۱). موسوعه کلمات الامام الحسین/ ۵۷۱-۵۷۵ به نقل از مجمع الزوائد ۲۷۴/۸، معانی الأخبار/ ۹۷.
 - ۲- (۲). همان/ ۵۷۵، به نقل از الغدير ۲۴۸/۸.
 - ۳- (۳). موسوعه کلمات الامام الحسین/ ۵۷۸ به نقل از عیون اخبار الرضا ۴۲/۲.
 - ۴- (۴). همان به نقل از بحار الانوار ۲۸۷/۱۶.

اذان نماز به این کیفیت است. (۱)

۶. امام علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه ذات السلاسل سی تن سواره نظام همراه علی علیه السّلام فرستاد و فرمود: ای علی! آیه ای درباره خرجی سواره نظام برایت تلاوت می کنم الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً؛ آنان که اموال خویش را در شب و روز و نهان و آشکار انفاق می کنند. ای علی! هزینه اسب سواران همین است که شخص اموال خویش را در نهان و آشکار انفاق نماید. (۲)

امام حسین علیه السّلام رخدادهایی را که خود مستقیماً شاهد آن بوده و یا از پدر و مادر بزرگوار خویش که هر دو در نقل مطالب، مصون از خطا و مورد اعتماد بوده اند شنیده، روایت کرده است. (۳)

اهل بیت علیهم السلام

حدیث ثقلین که به نحو تواتر نقل شده و مورد پذیرش تمام مسلمانان است، به خوبی دلالت دارد که جاودانگی آئین مقدس اسلام مرهون تمسّک به دو رکن اساسی یعنی قرآن کریم و عترت پاک نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که لازمه همنند. این دو، از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شوند. بنابراین، مسلمانان برای در امان نگاهداشتن خود از لغزش و گمراهی در هر عصر و زمانی باید به این دو امانت گرانسنگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمسّک جویند. از همین جا، دشمنان دیرینه اسلام گاهی به بهانه تحریف در لفظ و معنای قرآن کریم و گاهی با جلوگیری از تفسیر و اجرای

ص: ۲۹۹

۱- (۱). همان ۶۸۳ به نقل از مستدرک الوسائل ۱۷/۴.

۲- (۲). موسوعه کلمات الامام الحسین / ۷۱۰ به نقل از مستدرک الوسائل ۲۰۳/۸ ز

۳- (۳). به موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام مراجعه شود.

احکامش و برخی احیانا با کاستن از مقام و منزلت اهل بیت و گاهی با دور ساختن آنان از ایفای نقش سیاسی و اجتماعی روشنگرانه آن بزرگواران و گاهی با مطرح کردن جایگزین و سردادن شعار بی نیازی از وجود و دانش و بینش آن ها می کوشیدند بین این دو رکن مهم جدایی بیندازند.

پیشوایان معصوم علیهم السّلام- که به گفته صریح وحی الهی، حافظ سلامت رسالت الهی بودند- تمام تلاش و مبارزات خود را در جهت حفظ و حراست این دو پایه و رکن اساسی از چنگک تبهکاران، به کار گرفتند هرچند در این مسیر جان و مال بلکه هرآن چه را در اختیار داشتند در طبق اخلاص نهاده و در راستای حفظ رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله فدا ساختند.

در همین زمینه به برخی از روایاتی که از وجود مقدس ابا عبد الله الحسین علیه السلام نقل شده اشاره ای گذرا خواهیم داشت:

۱. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مناسک حج خود را در حجه الوداع به پایان رساند، بر مرکب خویش سوار شد و این جملات را بر زبان جاری ساخت: «لا یدخل الجنّه الا من کان مسلماً»؛ جز مسلمان، کسی وارد بهشت نخواهد شد ابو ذر غفاری به پا خاست و نزد حضرت شرفیاب شد و پرسید: ای رسول خدا! معنی اسلام چیست؟ حضرت فرمود:

«الاسلام عریان و لباسه التقوی و زینته الحیاء و ملاکه الورع و کماله الدین و ثمرته العمل و لکلّ شیء اساس و اساس الاسلام حبنا اهل البیت»؛ (۱)

اسلام خود، عریان است، پوشش آن تقوا، زینتش شرم و حیاء، ملاک و قوامش ورع، کمال آن دین و میوه اش عمل است و هر چیزی اساس و بنیانی دارد و اساس و

ص: ۳۰۰

۱- (۱). موسوعه کلمات الامام الحسین/ ۵۲۸ به نقل از امالی طوسی ۸۲/۱.

پایه اسلام دوست داشتن ما اهل بیت است».

۲. از حسین بن علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «من احبنا کان منا اهل البیت»؛ کسانی که ما را دوست داشته باشند از ما اهل بیت اند و در این خصوص به بیان فرموده خدای متعال در مورد عبد صالح فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي (۱)؛ هر کس از من پیروی کند از من است) استناد جست.

البته پر واضح است کسی که دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام را در دل داشته باشد، از آنان پیروی نیز خواهد کرد و آن کس که از آنان پیروی کند از زمره آن ها به شمار می آید.

۳. امام علیه السلام فرمود: «احبونا حب الاسلام فان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: لا ترفعوني فوق حقي، فإن الله تعالى اتخذني عبدا قبل ان يتخذني رسولا»؛ (۲)

ما را به خاطر اسلام دوست داشته باشید، زیرا رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: مرا بیش از حقم بالا نبرید، چرا که خداوند پیش از آن که مرا به پیامبری خود برگزیند، به بندگی اش پذیرا شد.

۴. نیز فرمود: «ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله إلا يبغضهم عليا و ولده عليهم السلام»؛

ما در زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله منافقان را تنها با نشان و علامت کینه و بغضی که از علی و فرزندانش ابراز می داشتند می شناختیم.

۵. روایت شده روزی منذر بن جارود خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و از آن حضرت پرسید: فدایت شوم، فرزند رسول خدا! حالتان چطور است؟ حضرت فرمود: عرب به این بهانه که پیامبر خدا از آن هاست، بر عجم جفا نمود و عجم نیز بدان اذعان می کرد. وضعیتی ما و قریش این است که آنان فضیلت ما را می دانند، ولی

ص: ۳۰۱

۱- (۱). موسوعه کلمات الامام الحسين/ ۵۲۸ به نقل از نزه الناظر و تنبيه الخاطر/ ۸۵.

۲- (۲). همان به نقل از مجمع الزوائد ۲۱/۹.

به مقام ما اعتراف نمی کنند و از جمله گرفتارهای مسلمانان این است که هرگاه آن ها را به حق دعوت می کنیم، نمی پذیرند و اگر رهایشان ساخته و به خود وانهم، جز از طریق ما هدایتی نمی یابند. (۱)

مژده حسین علیه السلام به وجود مقدس و دولت حضرت مهدی علیه السلام

از نبی مکرم اسلام مژده های فراوانی پیرامون غیبت و ظهور حضرت مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ویژگی های دولت و اوصاف و نسب شریف آن بزرگوار وارد شده است، چنان که صحاح و مسانید در ابواب ملاحم و فتن (حوادث و رخدادها) و اشراط الساعة (علائم رستخیز) و دیگر ابواب، این حقیقت را تبیین نموده است.

توجه و عنایتی که پیشوایان اهل بیت علیهم السلام به این موضوع مبذول داشته اند کمتر از توجه و عنایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیست بلکه استمرار و ادامه راهی است که پیامبر خدا در جهت زمینه سازی برقراری دولت حق آن را، پیمود تا اجرای آمال و آرزوهای همه پیامبران و جانشینان آنان را در طول تاریخ عهده دار باشد.

در این راستا روایات فراوانی از سرور آزادگان ابا عبد الله الحسین علیه السلام به دست ما رسیده از جمله: آن بزرگوار، از جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله از پدر بزرگوارش امیر مؤمنان، مجموعه سخنانی بی مانند درباره امام مهدی علیه السلام روایت نموده که به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. فرمود: خدمت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم او مرا بر زانوی خود نشاند و به من فرمود: حسین جان! خداوند از نسل تو نه پیشوا برگزیده که نهمین فرد آنان قائم آن هاست و

ص: ۳۰۲

فضیلت و جایگاه همه آنان در پیشگاه خدا یکسان است. (۱)

۲. شعیب بن ابی حمزه از آن حضرت پرسید: آیا صاحب الأمر شما هستید؟

فرمود: خیر؛

پرسید: پس کیست؟

امام حسین علیه السلام فرمود: صاحب الامر کسی است که زمین را همان گونه که پر از جور و ستم شده، از عدل و داد آکنده می سازد و همان گونه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در فاصله با پیامبران قبلی برانگیخته شد، وی نیز در فاصله با امامان قبل از خود، ظاهر می شود. (۲)

۳. نیز فرمود: صاحب الأمر (عج) دارای دو غیبت است، یکی به اندازه ای طولانی است که عده ای می گویند: وی از دنیا رفته و برخی از قتل و کشته شدنش خبر می دهند و دیگران از رفتن او به جای نامعلومی دم می زنند و هیچ کس جز خدای بزرگ از جایگاه او آگاه نیست. (۳)

۴. هم چنین فرمود: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خدای عز و جل آن روز را به اندازه ای طولانی می گرداند تا مردی از فرزندانم ظهور نماید و گیتی را همان گونه که پر از ستم و بیداد شده، از عدل و داد آکنده سازد. (۴)

۵. نیز فرمود: «للمهدی خمس علامات: السفیانی و الیمانی و الصیحه من السماء و الخسف بالیداء و قتل النفس الزکیه»؛ (۵)

امام مهدی علیه السلام دارای پنج نشانه است که عبارتند از: خروج سفیانی، خروج یمانی،

ص: ۳۰۳

۱- (۱). موسوعه کلمات الامام الحسین/ ۶۵۹ به نقل از ینابیع الموده/ ۵۹۰.

۲- (۲). موسوعه کلمات الامام الحسین/ ۶۵۹ به نقل از ینابیع الموده/ ۵۹۰.

۳- (۳). همان به نقل از عقد الدرر/ ۱۳۴.

۴- (۴). موسوعه کلمات الامام الحسین/ ۶۶۱ به نقل از کمال الدین/ ۳۱۷.

۵- (۵). همان/ ۶۶۲ به نقل از عقد الدرر/ ۱۱۱.

سروش آسمانی، فرورفتن دشمن در بیداد، کشته شدن نفس زکیه.

۶. همچنین فرمود: اگر مهدی علیه السّلام ظهور نماید، مردم به انکار او پرداخته و او را نمی شناسند، زیرا می پندارند وی پیر و سالخورده است در صورتی که آن حضرت در اوج جوانی ظهور می کند. بزرگترین اندوه آن است که پیشوایشان مهدی علیه السّلام در جوانی ظهور نماید و مردم تصور کنند وی پیری سالخورده است. (۱)

۷. نیز فرمود: در وجود نهمین فرزندانم سنتی از حضرت یوسف و سنتی از حضرت موسی بن عمران است. او قائم ما اهل بیت به شمار می آید و خدای تبارک و تعالی امر ظهور او را یک شبه سروسامان می دهد. (۲)

۸. هم چنین فرمود: هرگاه حضرت مهدی علیه السّلام ظهور نماید میان او و عرب و قریش چیزی جز شمشیر حاکم نیست و نسبت به ظهور مهدی شتاب نمی کنند؟ به خدا سوگند! لباسش ضخیم و خشن، غذایش نان جو و جز شمشیر چیزی حاکم نخواهد بود و زندگی اش جز مرگ در سایه شمشیر نیست. (۳)

اصول عقاید و علم کلام

در این زمینه گزیده ای از روایاتی را که از سرور شهیدان حسین بن علی علیهما السّلام به دستمان رسیده یادآور می شویم:

۱. امام علیه السّلام در مورد یگانگی خدای سبحان فرمود:

توصیفگران توان بیان بزرگی و عظمتش را ندارند، مقام جبروتش بر قلوب بشر خطور نمی کند، زیرا در میان آفریده ها نظیر و مانندی ندارد، دانشمندان با عقل و خرد خویش و

ص: ۳۰۴

۱- (۱). همان/۶۶۲ به نقل از عقد الدرر/۱۱۱.

۲- (۲). موسوعه کلمات الامام الحسین/۶۶۵ به نقل از کمال الدین/۳۱۷.

۳- (۳). همان/۶۶۳ به نقل از عقد الدرر/۲۸۸.

متفکران با اندیشه های خود، توان درک او را ندارند، مگر به همین اندازه که با ایمان به غیب، او را تصدیق نمایند، چرا که نمی توان او را با صفات آفریده گان به وصف آورد او پروردگار یکتا و بی نیاز است، آن چه در او هام و افکار پدید آید، غیر اوست... او هر نیستی را هستی می بخشد و هر هستی را به نیستی می کشاند و برای کسی جز او، این دو صفت در یک زمان قابل جمع نیست. سرانجام اندیشیدن در ذات او، ایمان به وجود اوست و فراهم آمدن ایمان، صفتی را اثبات نمی کند. به وسیله خدا می توان صفات را وصف کرد ولی با صفات نمی توان خدا را به توصیف کشید. به واسطه خداوند می توان معارف و علوم را شناخت، نه با معارف و علوم بتوان خدا را شناخت. خدای سبحان همتا و نظیری نداشته و از هر عیبی منزّه است، او خدایی بی مانند و شنوا و بیناست.

امام حسین علیه السلام در پاسخ ابن ازرق می فرماید:

«اصف الهی بما وصف به نفسه و اعرفه بما عرّف به نفسه، لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس، فهو قریب غیر ملتصق، و بعید غیر مقتصّ (نقص) یوحّد و لا یبعّض، معروف بالآیات، موصوف بالعلامات، لا اله الا هو الکبیر المتعال»؛ (۱)

خداوند با حواس درک نمی شود و با مردم قیاس نمی گردد. او نزدیک است اما نه متصل به اشیاء و دور است ولی نه آن گونه که فاصله داشته باشد. او واحد است نه واحدی که بعضی از عدد است. به وسیله نشانه ها و آثارش شناخته شده و به وسیله علامت ها توصیف گشته است، معبودی جز او که خدای بزرگ و بلندمرتبه است، وجود ندارد.

۲. روزی امام حسین علیه السلام در جمع یارانش حضور یافت و فرمود: مردم! خدای با عظمت، بندگانش را تنها برای شناخت خود آفریده است، هرگاه او را شناختند به پرستش وی می پردازند و هر زمان ذات مقدسش را پرستش نمودند با پرستش وی از پرستش

ص: ۳۰۵

۱- (۱). موسوعه کلمات الامام الحسین/ ۵۳۳ به نقل از توحید/ ۷۹.

دیگران بی نیاز خواهند شد. (۱)

آن گاه مردی درباره شناخت خدا از او نکته ای پرسید: حضرت در پاسخ وی فرمود: «معرفه اهل کُلّ زمان امامهم الذی یجب علیهم طاعته»؛ (۲) شناخت خدا یعنی: مردم هر عصر و زمانی پیشوایی را که اطاعتش بر آن ها واجب است بشناسند.

۳. امام علیه السّلام آن گاه که به بیان ملاک تکلیف می پردازد چنین می فرماید آن گاه که خداوند توان کسی را بازگرفت اطاعت خود را از او برمی دارد و هرگاه قدرتش را سلب کرد، تکلیف خود را از او برخواهد داشت. (۳)

۴. امام حسین علیه السّلام در پاسخ حسن بصری در معنای «قدر» فرمود: به راستی هرکسی به خیر و شر «قدر» ایمان نداشته باشد، کاملاً به کفر گراییده است و هرکس معاصی را به ذمّه خدا بیندازد، گناهی بس بزرگ مرتکب شده و به خداوند افتراء بسته است. خدا با کراهت بندگی نمی شود و با زور و جبر مورد عصیان قرار نمی گیرد و بندگان را به هلاکت نمی افکند، ولی هرچه را بدانان داده، مالک آن است و بر آن چه خود بدان ها توانایی داده، قادر و تواناست. اگر از خداوند فرمان بردند، از بندگی آن ها جلوگیری نمی کند و اگر به ارتکاب معصیت پرداختند، می تواند بر آن ها منت نهد و میان آنان و گناهانشان فاصله بیندازد، اگر چنین نکند او نبوده که آن ها را به گناه واداشته و یا بر انجام گناه مجبور کرده است، بلکه با بیم دادن و اتمام حجت بر آنان به آن ها توان و تمکین عنایت نموده و راه رسیدن به اوامر و نواهی خود را به بندگانش نشان داده است. (۴)

۵. دعاهای امام حسین علیه السّلام به ویژه دعای عشرات و دعای عرفه (۵) که با معارف ارزنده و علوم بیکرانیش می درخشد، سرشار از گوهرهای گرانبهایی در

ص: ۳۰۶

۱- (۱). موسوعه کلمات الامام الحسین/ ۵۴۰ به نقل از علل الشرایع/ ۹.

۲- (۲). موسوعه کلمات الامام الحسین/ ۵۴۰ به نقل از علل الشرایع/ ۹.

۳- (۳). موسوعه کلمات الامام الحسین/ ۵۴۲ به نقل از تحف العقول/ ۱۷۵.

۴- (۴). همان/ ۵۴۰-۵۴۱، به نقل از معادن الحکمه ۲/ ۴۵.

۵- (۵). البلد الامین کفعمی/ ۲۴.

یگانگی خدا و شناخت او و هدایت الهی می باشد بلکه می توان گفت: یک دوره کامل اصول عقاید تلقی می شوند، آنجا که در آغاز دعا عرضه می دارد:

«الحمد لله الذی لیس لقضائه دافع و لا لعطائه مانع و لا کصنعه صنع صانع و هو الجواد الواسع، فطر أجناس البدائع و أتقن بحکمه الصنائع، لا تخفی علیه الطلائع و لا تضيع عنده الودائع، أتى بالکتاب الجامع و (بشرع الإسلام) النور الساطع و هو للخلیقه صانع و هو المستعان علی الفجائع...»؛ (۱)

حمد و ستایش خدایی را می سزد که قضایش واقع می شود و در بذل و بخشش او مانعی وجود ندارد و آفرینش هیچ آفریننده ای نظیر پدیده هایش نیست، او جواد و بخشنده و گشایش بخش است، انواع آفریده ها را خلق کرد و با حکمت خود، کارها را تحکیم بخشید، پدیده هایش نهان نیست و امانت ها نزدش به تباهی نمی رود.

کتاب جامع (قرآن) را با نور ساطع نازل فرمود. او آفریدگار آفریده های خویش است و در حوادث ناگوار، تنها از او یاری خواسته می شود...

اخلاق و تربیت معنوی

۱. از امام حسین علیه السلام در مورد خیر دنیا و آخرت سؤال شد، آن بزرگوار در پاسخ مرقوم فرمود: به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد؛ کسی که رضای خدا را هرچند به نارضایتی مردم بینجامد جلب کند، خداوند او را از مردم بی نیاز می کند و هرکس رضایت مردم را هرچند با نارضایتی خدا به دست آورد، خداوند او را به مردم وامی گذارد. و السلام. (۲)

۲. امام علیه السلام در بیان اقسام عبادت و درجات بندگان الهی می فرماید:

گروهی خداوند را با شوق به ثواب و پاداش، عبادت می کنند که این قسم پرستش، عبادت بازرگانان است، برخی او را به جهت ترس و بیم از عذابش می پرستند، این نوع

ص: ۳۰۷

۱- (۱). موسوعه کلمات الامام الحسین/ ۷۹۳-۸۰۶، به نقل از اقبال الأعمال/ ۳۳۹.

۲- (۲). امالی صدوق/ ۱۶۷.

پرستش، عبادت بردگان تلقی می شود و دسته ای خدا را از سر سپاس و شکر نعمت های بی کرانش می پرستند، این نوع پرستش، عبادت آزادگان و برترین نوع عبادت به شمار می آید. (۱)

۳. حضرت در مورد آثار و نتایج عبادت حقیقی می فرماید: «من عبد الله حق عبادته، آتاه الله فوق امانیه و کفایته»؛ (۲)

کسی که خداوند را آن گونه که شایسته است، پرستش نماید خداوند موهبتی بالاتر از آرزوها و فراتر از آن چه او را کفایت می کند، بدو عنایت خواهد کرد.

۴. در پاسخ به پرسشی پیرامون ادب فرمود: ادب آن است که وقتی از خانه ات بیرون می روی، با هر کس روبرو شوی او را برتر از خود بدانی. (۳)

۵. امام حسین علیه السلام فرمود: اگر اموالت به حال تو سودمند بود از آن بهره برده ای، تو برای آن ماندگار نیستی و مال نیز برای تو ماندنی نیست. بنابراین، پیش از آن که خود طعمه آن شوی، از آن بهره برداری نما و هزینه اش کن. (۴)

پندهای ارزشمند

۱. شخصی به حضرت نوشت مرا با دو حرف اندرز دهید. حضرت در پاسخ او مرقوم فرمود:

«من حاول امرًا بمعصية الله تعالى كان أفوت لما يرجوا وأسرع لمجىء ما يحذر»؛ (۵)

آن کس که با ارتکاب معصیت و نافرمانی خدا، در پی انجام کاری باشد، دیرتر به خواسته اش می رسد و آن چه از آن بیم داشت زودتر به سراغش خواهد آمد.

ص: ۳۰۸

۱- (۱). تحف العقول/۱۷۵.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۸۴/۷۱.

۳- (۳). دیوان الامام الحسين/۱۹۹.

۴- (۴). بحار الانوار ۳۵۷/۷۱.

۵- (۵). کافی ۳۷۳/۲.

۲. مردی خدمت امام حسین علیه السلام رسید و بدو عرضه داشت: من فردی معصیت کارم و نمی توانم از انجام آن خودداری کنم، مرا پندی دهید، امام علیه السلام فرمود:

«إفعل خمسة أشياء و أذنب ما شئت، فأول ذلك: لا تأكل رزق الله و اذنب ما شئت. و الثاني: اخرج من ولاية الله و اذنب ما شئت. و الثالث: اطلب موضعا لا يراك الله و اذنب ما شئت. و الرابع: إذا جاء ملك الموت ليقبض روحك فادفعه عن نفسك و اذنب ما شئت. و الخامس: إذا أدخلك مالك النار فلا تدخل في النار و اذنب ما شئت» (۱)؛

پنج چیز را انجام بده آن گاه هر گناهی را خواستی مرتکب شو.

نخست: رزق و روزی خدا را مخور و هر گناهی خواستی انجام ده.

دوم: از حکومت و ولایت الهی بیرون رو و هر گناهی خواستی مرتکب شو.

سوم: جایی را برای خود برگزین که خدا تو را نبیند، سپس هر گناهی که خواهی انجام ده.

چهارم: هر گاه فرشته مرگ برای گرفتن جانت وارد شد او را از خود دور کن، پس از آن هر گناهی خواستی انجام ده.

پنجم: هر زمان مالک دوزخ خواست تو را وارد آتش دوزخ کند، داخل آتش مشو و آن گاه هر گناهی خواستی انجام ده.

۳. از جمله روایاتی که در خصوص پندهای سودمند امام حسین علیه السلام وارد شده می توان به این روایت اشاره کرد:

ص: ۳۰۹

ای فرزند آدم! اندکی بیندیش و با خود بگو: پادشاهان و سلاطین و دنیاداران کجایند؟ آنان که به آبادانی زمین پرداخته و نهرها جاری ساختند و درخت‌ها کاشتند و شهرها ایجاد کردند ولی با نگرانی از آن‌ها جدا شدند و دیگران آن‌ها را به ارث بردند و دیری نمی‌پاید که ما نیز به آنان خواهیم پیوست.

ای فرزند آدم! مردنت را بیاد آور و استراحتگاه خویش را در قبر یاد آور شو و آن زمان که در پیشگاه حق قرار می‌گیری و اعضای بدنت بر ضد تو گواهی می‌دهند، روزی که گام‌ها در آن می‌لرزد و نفس‌ها به گلوگاه می‌رسد و برخی چهره‌ها سفید و نورانی و برخی سیاه می‌شوند و رازها فاش می‌گردد و میزان الهی را که برای سنجش اعمال نصب می‌شود، به یاد آور.

ای فرزند آدم! مرگ پدران و فرزندان را متذکر شو که چگونه بسر بردند و در کجا اقامت گزیدند و گویی تو نیز به زودی در جایگاهشان قرار خواهی گرفت و درسی برای عبرت آموزان خواهی شد.

۴. امام حسین علیه السلام طی ایراد خطابه ای فرمود:

مردم! در کسب فضائل اخلاقی، با یکدیگر رقابت کنید و در به دست آوردن سود نیکوکاری بشتابید و در کار خیری که شتاب نداشته باشید آن را خیر و معروف ندانید، با انجام کار نیک سپاس دیگران را نسبت به خود به دست آورید و در اثر سستی در انجام کار پسندیده، زبان مردم را به مذمت و بدگویی خویش نگشایید. اگر فرد ناتوانی را توانایی بخشیدید و او محبت شما را سپاس نگفت، غمگین مشوید زیرا خداوند اهل فضل و کرم است و بزرگترین پاداش‌ها را به شما عنایت خواهد فرمود و یقیناً پاداش الهی با ارزش تر و بزرگ تر از پاداش دیگران است. به هوش باشید! که نیازمندی مردم به شما خود، یکی از بزرگترین نعمت‌های خداوند نسبت به شماست. بنابراین، هیچگاه از مراجعه آنان خسته نشوید که در این صورت این نعمت تبدیل به بلا خواهد شد. (۱)

ص: ۳۱۰

معصومین علیهم السّلام مرجعیت دینی خویش را پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمینه علمی و سیاسی باهم، به اثبات رساندند. خط و مشی خلافت به گونه ای حساب شده در جهت حذف و از میان برداشتن این شیوه پیامبر و دور ساختن آن از عرصه سیاسی و اجتماعی به فعالیت پرداخت و همان گونه که عنایت داشتید اهل بیت علیهم السّلام برای رویارویی با این توطئه، دست به برنامه ریزی زدند.

ولی در این گیرودار، بعد علمی بیشتر جلوه گر شد و بر بعد سیاسی غلبه یافت به گونه ای که اهل بیت علیهم السّلام پس از امام حسین علیه السّلام به کناره گیری از عرصه سیاسی متهم گشتند، اما ناتوانی علمی خط حاکم با وجود امکانات فراوان مادی و نیروی انسانی آن ها در طول تاریخ به خوبی پدیدار گشت و مرجعیت ائمه اطهار علیهم السّلام بر دیگر مرجعیت های رایج آن زمان برتری یافت. از سویی، نیاز مسلمانان به تشریح احکام شرع با توجه به رخدادهای جدیدی که همواره پیش آمد، سبب دیگری بود که به پدیدار شدن علوم و فضیلت و کمال اهل بیت علیهم السّلام انجامید.

حقایقی نظیر حقیقت عدم عجز و ناتوانی اهل بیت در برابر پرسش های گوناگون مردم و عدم دریافت علم و دانش خود از فردی غیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان معصوم آن بزرگوار که در تاریخ ثبت شده، بر هیچ انسان عاقلی پوشیده نیست و دلیل روشنی بر فضل و برتری آنان از دیگران تلقی می شود.

در این جا نمونه ای از روایاتی را که ارتباط به فقه به معنای رایج آن دارد در خور گنجایش آن، یاد آور می شویم:

۱. در ارتباط با نماز؛ امام باقر علیه السّلام نماز خواندن را در یک لباس جایز

می‌داند و در این راستا به سخن کسانی که خود، شاهد بوده‌اند حسین بن علی علیه السلام نماز خود را در یک لباس به جای آورد، استناد کرده است و از آن بزرگوار نقل کرده که وی شاهد بوده رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمازش را در یک لباس به جای آورده است. (۱)

۲. در روایت آمده است که ائمه علیهم السلام جمله بسم الله الرحمن الرحيم را در نمازهای (صبح و مغرب و عشاء) که حمد و سوره آن‌ها بلند خوانده می‌شود و در آغاز سوره حمد و در ابتدای هر سوره ای در هر نمازی بلند می‌خواندند. از امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمود: «اجتمعنا ولد فاطمه علی ذلك»؛ (۲) همه ما فرزندان فاطمه بر این سخن اتفاق نظر داریم.

۳. امام حسین علیه السلام مشغول نماز بود شخصی از مقابلش عبور کرد، یکی از مجلسیان حضرت وی را از این کار نهی کرد، امام علیه السلام پس از پایان نماز رو به او کرد و فرمود: چرا از عبور این مرد جلوگیری کردی؟

عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! وی میان شما و محرابتان فاصله ایجاد می‌کرد. حضرت فرمود: وای بر تو! خدای عز و جل به من نزدیک تر از آن است که کسی میان من و او فاصله ایجاد کند. (۳)

۴. روزی امام حسین علیه السلام در مکانی جلوس فرموده بود که جنازه ای را از مقابل حضرت عبور دادند، وقتی جنازه پدیدار شد مردم از جا برخاستند، در این جا امام علیه السلام برای روشن ساختن اشتباه مردم که به پا خاستن هنگام عبور جنازه را از سنت نبی اکرم می‌پنداشتند، فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیری که جنازه فردی یهودی را عبور می‌دادند جلوس فرموده بود،

ص: ۳۱۲

۱- (۱). دعائم الاسلام ۱/۱۷۵.

۲- (۲). مستدرک الوسائل ۴/۱۸۹.

۳- (۳). وسائل الشیعه ۳/۴۴۴ حدیث ۴.

حضرت به پا خاست تا جنازه یهودی بلندتر از سر مبارکش قرار نگیرد. (۱)

مؤلف کتاب «موسوعه کلمات الإمام الحسین» به نقل نزدیک به دویست و پنجاه روایت در مورد احکام شرع که در ابواب گوناگون فقه اسلام از ابا عبد الله الحسین علیه السلام رسیده پرداخته است.

سیره و روش امام حسین علیه السلام نیز مانند شیوه سایر ائمه اطهار علیهم السلام در جهت سامان دادن به رفتار فردی و اجتماعی مسلمانان و جامعه اسلامی، یکی از منابع اصیل دریافت احکام الهی به شمار می آورد.

دعاهای امام حسین علیه السلام

میراث اهل بیت علیهم السلام با پدیده دعا و جنبه های کیفی و کمی آن باهم، از امتیاز خاص و بی مانندی برخوردار است. توجه به دعا در تمام حالات و شرایط زندگی، چنان که خدای متعال فرمود: **قُلْ مَا يَعْْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ** (۲) جلوه ای است که شیوه رفتار اهل بیت علیهم السلام را از دیگران متمایز می سازد و پیروان خود را نیز به همین شیوه تربیت کرده اند.

این پدیده در ایام حج و دیگر مراسم عبادی میان پیروان و شیعیان اهل بیت، برای عموم مسلمانان به روشنی ملموس است. دعاهای معصومین علیهم السلام از جنبه محتوا و اهداف و مفاهیم، بی مانند است و به روشنی از فاصله زیاد میان آنان و دیگران پرده برمی دارد، خاک کجا و افلاک کجا؟

برخی روایات رسیده از امام حسین علیه السلام ما را بر راز و رمز توجه فوق العاده آن بزرگواران به دعا و نیایش رهنمون می شود:

ص: ۳۱۳

۱- (۱). کافی ۱۹۲/۳.

۲- (۲). فرقان/۷۷ «بگو اگر دعای شما نباشد، خداوند به شما اعتنایی قائل نیست».

۱. امام حسین علیه السلام فرمود: ناتوان ترین مردم کسی است که از دعا عاجز باشد و بخیل ترین فرد کسی است که از سلام کردن به دیگران خودداری کند. (۱)

۲. از آن امام همام منقول است که در قنوت نماز و تر این دعا را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدو آموخته بود می خواند:

«اللهم أنت تری و لا تری، و أنت بالمنظر الأعلى و إنَّ الیک الرجعی و إنَّ لک الآخرة و الاولی، اللهم انا نعوذ بک من أن نذلَّ و نخزی»؛ (۲)

خدایا! تو همه را می بینی و خود دیده می شوی و از افقی برتر بر بندگانت مراقبت داری بازگشت همه به سوی تو و دنیا و آخرت از آن توست. خدایا! از گرفتار آمدن به ذلت و خواری، به تو پناه می جوئیم.

۳. از جمله دعاهای کوتاهی که از آن حضرت نقل شده بدین دعا می توان اشاره کرد: «اللهم لا تستدرجنی بالأحسان و لا تؤدبنی بالبلاء»؛ (۳) خدایا! با وفور نعمت هایت، سپاس آن ها را از من سلب نفرما و با رنج و محنت، گوشمالی ام مده.

در معنای «استدراج» فرمود: «الاستدراج من الله لعبده ان یسبغ علیه النعم و یسلبه الشکر»؛ (۴) سلب سپاس خدا از بنده اش این است که نعمت بسیاری به او عنایت کند ولی توفیق شکرگزاری را از او بگیرد.

۴. امام حسین علیه السلام در قنوت نماز خود این دعا را می خواند:

«اللهم من آوی إلى مأوی فأنت مأوی و من لجأ إلى ملجأ فأنت ملجأ. اللهم صل علی محمد و آل محمد و اسمع ندائی و أجب دعائی و اجعل مأوی عندک و مثوای، و احرسنی فی بلوای من افتتان الامتحان و لمة الشیطان بعظمتک التی لا یشوبها ولع نفس بتفتین، و لا وارد طیف بتظنین و لا یلم بها فرج حتی تقلبنی

ص: ۳۱۴

۱- (۱). بحار الانوار ۲۹۴/۹۳.

۲- (۲). کنز العمال ۸۲/۸، مسند احمد ۲۰۱/۱.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۲۸/۷۸.

۴- (۴). تحف العقول/۱۷۵.

الیک یارادتک غیر ظنین و لا مظنون و لا مراب و لا مرتاب، انک انت ارحم الراحمین»؛ (۱)

خدایا! هر کس در جستجوی پناهگاهی است ولی پناهگاه من تویی و هر کس در پی یار و یاور می گردد، اما یار و یاور من تو هستی. خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و ندایم را بشنو و دعایم را اجابت فرما و جایگاه بازگشتم را نزد خود مقزّر دار. خدایا! تو را به عظمتی که در آن حرص و آز نفسانی و فتنه ای نیست و هیچ ظن و گمانی در آن دخالت ندارد و هیچ راهی را دگرگون نمی سازد سوگند می دهم که مرا در کوران امتحان ها و آزمایش ها و از گزند شیطان حفظ نما، تا مرا به سوی خود بازگردانی و هیچ گمان و تردیدی در من باقی نمانده باشد، به راستی که تو مهربان ترین مهربانانی.

۵. حضرت در قنوت نماز خود دعای دیگری را نیز زمزمه می کرد و عرضه می داشت:

«اللهم منك البدء و لك المشيئة و لك الحول و لك القوة، و أنت الله الذي لا اله الا انت جعلت قلوب اوليائك مسكنا لمشيئتك و مكمنا لإرادتك، و جعلت عقولهم مناصب اوامرک و نواهيك فأنت اذا شئت ما نشاء حركة من أسرارهم كوامن ما ابطنت فيهم، و ابدأت من إرادتك على ألسنتهم ما افهمتهم به عنك في عقودهم بعقول تدعوك و تدعو اليك بحقائق ما منحتهم به، و إنني لأعلم ممّا علمتني ممّا أنت المشكور على ما منه أريتني و اليه آويتني»؛

خدایا! قضا و قدر، از ناحیه تو و توان و قدرتی جز قدرت تو وجود ندارد، تو خدایی که معبودی جز تو نیست. دل اولیای خود را جایگاه اراده خویش قرار دادی

ص: ۳۱۵

و عقل و خردشان را محل اوامر و نواهی خود مقرر داشتی. تو هرگاه اراده کنی هر کدام از رازهای درونی آن ها را که بخواهی به جوش و خروش و امی داری و آن چه را به آنان فهماندی بر زبانشان جاری می سازی، آن فهم و خردی که تو را می خواند و با حقایقی که به آن ها عطا فرمودی، تو را می خوانند و من نیز از آن چه به من آموختی پی بردم در آن چه به من نشان دادی و جایگاهم را تعیین نمودی باید شکر و سپاست را به جای آورم.

۶. از آن حضرت دعایی نیز به نام «عشرات» منقول است.

۷. امام علیه السلام آن گاه که دست مبارک خود بر رکن یمانی می نهاد و با خدای خویش نیایش می کرد این دعا را می خواند:

«الهی انعمتی فلم تجدنی شاکراً، و ابلیتی فلم تجدنی صابراً، و لا سلبت النعمه بترك الشکر، و لا ادمت الشده بترك الصبر الھی ما یکون من الکریم الا الکریم»؛ (۱)

خدایا! به من نعمت دادی ولی مرا سپاسگزار آن نعمت ها نیافتی، و در بوتۀ آزمون و امتحانم قرار دادی و مرا اهل بردباری و شکیبایی نیافتی، با این که سپاسگزاریت نکردم، نعمت هایت را از من بازنگرفتی و با این که شکیبایی نکردم مرا در تنگنا قرار ندادی، خدایا! از کریم و بخشنده جز کرم و بخشش انتظار نیست.

۸. روایت شده روزی شریح وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، دید حسین علیه السلام در حال سجده صورت بر خاک می ساید و عرضه می دارد:

خدایا! مولای من! آیا اعضای بدنم را برای گرزهای آهنین و اعضای درونی ام را برای نوشیدن حمیم دوزخ آفریدی؟ خدایا! اگر مرا به جرم گناهانم بازخواست نمایی من

ص: ۳۱۶

نیز قطعا کرم و بخشش را درخواست خواهم کرد و اگر مرا در کنار تبهکاران به بند بکشی، مراتب دوستی و محبتی را که از تو به دل دارم به آنها اعلام خواهم کرد! مولای من! فرمانبرداری و اطاعت من سودی به حال تو ندارد و معصیت و گناه من به تو زیانی نمی رساند، پس توفیق اطاعت به من ببخش و از گناهانم درگذر، که تو مهربان ترین مهربانانی. (۱)

۹. امام حسین علیه السلام هرگاه به زیارت اهل قبور می رفت این دعا را می خواند:

اللهم ربّ هذه الأرواح الفانیة والأجساد البالیة، والعظام النخرة التي خرجت من الدنيا و هی بک مؤمنة أدخل علیهم روحا منك و سلاما منّی؛

خدایا! تو پروردگار ارواح فانی و ناپایدار و بدن ها و استخوان های پوسیده ای هستی که با ایمان به یگانگی ات، دنیا را وداع گفتند، (پروردگارا!) سرور و شادی ات و سلام و درود مرا بر آنان وارد نما.

نیز فرمود: اگر کسی این دعا را بخواند، خداوند به تعداد آفریدگانش از زمان حضرت آدم تا قیامت، بدو پاداش خیر عنایت می کند. (۲)

۱۰. امام حسین علیه السلام هر صبح و شام بر خواندن این دعا مداومت داشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله و بالله و من الله و إلى الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله و توكلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم. اللهم انی اسلمت نفسی إلیک، و وجهت وجهی إلیک و فوضت أمری إلیک، إیاک أسأل العافیة من کل سوء فی الدنيا و الآخرة، اللهم ائتک تکفینی من کل أحد و لا یکفینی أحد منک فاکفنی من کل أحد ما اخاف أحد، و اجعل لی من أمری فرجا و مخرجا إتیك تعلم و لا اعلم و تقدر و لا أقدر، و

ص: ۳۱۷

۱- (۱). احقاق الحق ۱۱/۴۲۴.

۲- (۲). مستدرک الوسائل ۲/۳۷۳ حدیث ۲۳۲۲.

أنت على كل شيء قدير برحمتك يا ارحم الراحمين»؛ (۱)

به نام خداوند بخشاینده مهربان، به نام خدا و با نام او و از ناحیه خدا و در راه خدا و بر آیین امت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، بر خدا توکل می کنم و قدرت و توانی فراتر از قدرت و توان خدای بلندمرتبه و بزرگ وجود ندارد. خدایا! خویشتن را تسلیم تو نمودم و به سویت رو آوردم و کارهایم را به تو سپردم. از فرجام هر عمل ناپسندی در دنیا و آخرت از تو عافیت می طلبم. خدایا! تو به جای همه قادر به حمایت من هستی ولی هیچ کس در برابر تو قادر بر حمایت من نیست، مرا از هر چه بیم دارم و پرهیز می کنم در حمایت خود قرار ده و در کارهایم گشایش حاصل نما، زیرا تو از همه چیز آگاهی و من ناآگاهم، تو بر همه چیز قادری و من از قدرتی برخوردار نیستم، تو توانایی هر چیزی را داری، به رحمت ای مهربان ترین مهربانان.

دعای عرفه امام حسین علیه السلام از برجسته ترین دعاهایی است که به گونه ای مفصل از آن بزرگوار وارد شده است دعایی که با فراهم آوردن علل و اسباب بازگشت به خدا و توبه و بلندای شناخت و معرفت، باران رحمت الهی را بر آدمی جاری می سازد. در مباحث گذشته به فقراتی از آن اشاره کردیم، اینک فرازهای دیگری از آن از نظر تان می گذرد:

«الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا فيكون موروثا، ولم يكن له شريك في الملك فيضاده فيما ابتدع، ولا ولي من الدلّ فيرفده فيما صنع، سبحانه سبحانه لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا، تفترتا، فسبحان الله الواحد الحق الأحد الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد، الحمد لله حمدا يعدل حمد ملائكته المقربين و انبيائه المرسلين، و صلى الله على خيرته من خلقه محمد

ص: ۳۱۸

خاتم النبیین و آله الطاهرین المخلصین، اللهم اجعلنی أخشاک کأنی أراک، و أسعدنی بتقواک، و لا تشقنی بمعصیتک، و خولی فی قضائک، و بارک لی فی قدرک حتی لا احبّ تعجیل ما أخرت و لا تأخیر ما عجلت؛ (۱)

سپاس خدایی که کسی را به فرزندی پذیرفته تا از او ارث ببرد و در قلمرو حکومتش شریکی ندارد تا بر آن چه پدید آورده بر ضد او عمل کند و نه از سر خواری و ذلت حامی و پشتیبانی انتخاب کرده که در آن چه به وجود آورده، وی را یاری و کمک رساند. او منزّه است، منزّه، اگر در زمین و آسمان دو معبود وجود داشت، هر دو به تباهی کشیده شده و فرومی ریختند. منزّه است خدای یگانه و یکتا و بی نیازی که فرزندی نداشته و فرزند کسی نبوده و برایش همتایی وجود ندارد. سپاس او را سزااست که با سپاس فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل برابر است و درود خدا بر بهترین بندگانش خاتم انبیاء و خاندان پاک و مخلص او باد.

خدایا! به من چنان مقامی از ترس و وحشت از عظمت خودت عطا کن که گویی تو را می بینم و به تقوای خود سعادت ببخش و با معصیت و نافرمانی از خود، مرا شقاوتمند و بیچاره مکن و قضا و قدر خویش را برایم خیر و مبارک گردان تا در خوشی و ناخوشی مقدرات آن چه تو برایم دیرتر می خواهی، خود زودتر آن را دوست نداشته باشم و آن چه را زودتر می خواهی، دیرتر بدان مایل نباشم.

ص: ۳۱۹

تردیدی نیست که امام حسین علیه السلام نیز از جنبه شناخت و توان هنری بیان، نظیر جدّ بزرگوار و پدر ارجمند و برادر والامقامش به شمار می آید.

دشمنانشان درباره آنان گفته اند: «آن ها اهل بیتی اند که علم و دانش با خونشان آمیخته شده است» «آنان از بنی هاشم اند که صخره را می شکافند و دانش را از دریا برمی گیرند». (۱)

عمر سعد در روز عاشورا در تعریض و کنایه ای بر خطابه امام حسین علیه السلام می گوید: «او (امام حسین) پسر پدرش علی است اگر یک روز دیگر نیز چنین سخن بگوید، سخنش پایانی ندارد و از سخن باز نمی ماند». (۲)

مقاتل نویسان در مورد سخنان و خطابه های ابا عبد الله الحسین علیه السلام در کربلا و عاشورا گفته اند: هرگز شنیده نشده قبل و بعد از حسین کسی با آن فصاحت و بلاغت سخن گفته باشد. (۳)

با این که مدت امامت آن بزرگوار چندان طولانی نشد و فرصتی سیاسی که معمولاً ساختار خطابه های حضرت را به وجود آورد، پیش نیامد به ویژه که امام علیه السلام به قرارداد صلح برادرش امام حسن علیه السلام با معاویه، هم چنان پای بندی نشان می داد اما در عرصه خطابه و دیگر امور، روایات زیادی از آن حضرت رسیده است، افزون بر این که وی در زمان پدر بزرگوارش علی علیه السلام در خطابه های مشورتی و جنگ، سهمیم بوده و در جهت هدفی که تصمیم داشت آن را به همه مردم برساند، کلیه مظاهر هنری متناسب با آن را به کار برد.

ص: ۳۲۰

۱- (۱). المجالس السنیة ۲۸/۲۱، ۳۰.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). همان.

با این که حادثه کربلا از آغاز تا انجام ده ها خطابه پدید آورد، ولی خطابه های آتشین که در عرصه طف و کربلا به ایراد آن پرداخت با ساختار و مضمون خاصی، دارای تنوع بودند. امام علیه السلام در آن خطابه ها دشمن را به نامه هایی که برایش فرستاده بودند و به اطاعت خدا و یاری رسانی او و نیز دست برداشتن آن ها از یاری خود، یادآوری نموده که در یکی از آن ها آمده است:

«تَبَّأ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأ، أَحِينِ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَ الْهَيْنِ، فَأَصْرَخْنَاكُمْ مَوْجِفِينَ مُؤَدِّينَ مُسْتَعَدِّينَ سَلْتُمَ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي أَيْمَانِكُمْ وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا قَدْ حَنَّاهَا عَلَيَّ عَدُوُّكُمْ وَ عَدُوْنَا فَأَصْبَحْتُمُ الْبَا عَلَيَّ أَوْلِيَاءَكُمْ وَ يَدَا عَلَيْهِمْ لِأَعْدَائِكُمْ بَغِيرَ عَدْلِ أَفْشَوْهُ فَيَكُمُ وَ لَا أَمَلٌ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمُ إِلَّا الْحَرَامُ مِنَ الدُّنْيَا أَنْالُوكُمْ وَ خَسِيسَ عَيْشٍ طَمَعْتُمْ فِيهِ...»؛

مردم کوفه! مرگتان باد؛ این شما بودید که با ابراز عشق و علاقه از ما درخواست کمک کردید و آن گاه که ما به دادخواهی شما پاسخ مثبت داده و بی درنگ و با احساسی انسانی به یاری تان شتافتیم، شمشیرهای آخته ای را که از آن خود ما بود بر ضد ما به کار گرفتید و آتش فتنه ای را که دشمن مشترک ما و شما برافروخته بود، شعله ور ساختید و به حمایت از دشمنان و بر ضد پیشوایان خود پیاخاستید، بی آن که دشمنان گامی در راه عدل و داد به سود شما بردارند و یا امید آینده ای بهتر از آنان داشته باشید جز این که متاع حرامی از دنیا به شما رسانده و اندکی از عیش و نوش دنیایی را به کامتان چشانند...

این خطابه افزون بر دارا بودن دو عنصر محاکمه و عاطفه، سرشار از عناصر متنوع هنری است و تنها درخور توان هنرمندی حرفه ای است که

شگفتی های هنری فوق العاده هیجان انگیز آن را دریابد. (۱)

نامه ها، خاطره ها، گفتار، دعاها، شعر و بیان هنری (۲)، صورت دیگری از جنبه های ادبی است که امام حسین علیه السلام بدان عنایت داشته که در این جا به تناسب بحث به دو نمونه از اشعار آن حضرت اشاره می کنیم:

تبارك ذو العلا و الكبرياء تفرد بالجلال و بالبقاء

و سوى الموت بين الخلق طرا و كلهم رهائن للفناء

و دنيانا- و إن ملنا اليها و طال بها المتاع الى انقضاء

الا ان الركون على غرور الى دار الفناء من الفناء

و قاطنها سريع الظعن عنها و إن كان الحريص على الشواء (۳)

یعنی: خجسته است خدای بلندپایه و با عظمت، شکوه و جلال و بقاء، تنها از آن اوست، مرگ را میان همه آفریدگانش یکسان قرار داد و همه آنان در گرو فنا و نیستی اند، هرچند به دنیا و زرق و برقش تمایل داریم، ولی با این همه، دنیا سرای ماندگار نیست، دلخوشی بر خودپسندی و غرور در دنیا، فناشدنی است، ساکنان این سرا گرچه علاقه مند به اقامت در آن باشند ولی به سرعت از آن جا کوچ خواهند کرد.

اغن عن المخلوق بالخالق تغن عن الكاذب و الصادق

و استرزق الرحمان من فضله فليس غير الله من رازق

من ظنَّ أن الناس يغنونه فليس بالرحمان بالوائق

أو ظنَّ ان المال من كسبه زلَّت به النعلان من حائق (۴)

ص: ۳۲۲

۱- (۱). تاریخ الادب العربی فی ضوء المنهج الاسلامی/ ۳۱۱-۳۰۳.

۲- (۲). برای شرح بیشتر به هریک از اشکال ادبی امام حسین علیه السلام به تاریخ الادب العربی فی ضوء المنهج الاسلامی از دکتر محمود بستانی مراجعه شود.

۳- (۳). به نقل از دیوان امام حسین: ۱۱۵/۴.

۴- (۴). به نقل از البدایه و النهایه ۲۲۸/۸.

با وجود آفریدگار توانا، از آفریدگان بی نیاز شو تا از هر دروغگو و راستگویی بی نیاز باشی، تنها از فضل و عنایت خدای مهربان درخواست روزی نما که غیر از خدا کسی روزی رسان نیست، آن کس که گمان کند مردم او را بی نیاز خواهند ساخت، به خدا بی اعتماد است و کسی که تصوّر کند رزق و روزی را تنها از راه کسب و کار به دست می آورد از اوج بلندی لغزیده است.

ص: ۳۲۳

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اول

بخش نخست: سالار شهیدان در یک نگاه ۱۹

بخش دوم: نمایی از شخصیت امام حسین علیه السلام ۲۹

۱. جایگاه امام حسین علیه السلام در قرآن ۲۹

۲. جایگاه حسین علیه السلام از نگاه خاتم پیامبران ۳۳

۳. جایگاه امام حسین علیه السلام از دیدگاه معاصران ۳۴

۴. امام حسین علیه السلام در گذر قرن ها و نسل ها ۳۹

بخش سوم: جلوه هایی از شخصیت امام حسین علیه السلام ۴۵

۱. فروتنی ۴۶

۲. بردباری و گذشت ۴۷

۳. بخشش و سخاوت ۴۹

۴. شجاعت ۵۲

۵. ذلت ناپذیری ۵۴

۶. صراحت لهجه و بی پروایی ۵۶

۷. عبادت و تقوا ۵۸

عبادت امام علیه السلام ۶۰

قسمت دوم

بخش نخست: زندگی نامه اجمالی ۶۵

تاریخ ولادت ۶۵

رؤیای امّ ایمن ۶۵

خجسته نوزاد ۶۷

توجه پیامبر به حسین علیه السلام ۶۸

کنیه و لقب ۷۱

بخش دوّم: مراحل زندگی امام حسین علیه السلام ۷۳

بخش سوّم: از ولادت تا امامت ۷۷

امام حسین در دوران حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۷۷

میراث پیامبر به حسنین علیهما السلام ۸۰

سفارش پیامبر درباره نوادگانش ۸۰

سوز و گداز پیامبر در مورد حسین علیه السلام ۸۱

امام حسین علیه السلام در عصر خلفاء ۸۲

در دوران ابو بکر ۸۲

شهادت جانسوز حضرت زهرا علیها السلام ۸۳

در دوران عمر بن خطاب ۸۶

در دوران عثمان ۸۸

رفتار با ابو ذر غفاری ۹۱

در عصر دولت علوی ۹۳

در کنار پدر، و اصلاحگری امت ۹۵

علاقه شدید به سلامت حسنین علیهما السلام ۹۶

وصیت های امیر مؤمنان به امام حسین علیه السلام ۹۷

آخرین لحظات در کنار پدر ۱۰۸

در دوران برادرش امام حسن علیه السلام ۱۰۹

ص: ۳۲۶

مسلمانان قبل از صلح با معاویه ۱۰۹

احترام به مواد قرارداد ۱۱۵

نامه جعده بن هبیره به امام حسین علیه السلام ۱۱۶

شهادت امام حسن علیه السلام ۱۱۷

قسمت سوم

بخش نخست: عصر امام حسین علیه السلام ۱۲۱

شیوه اسلام ستیزی معاویه ۱۲۲

۱. سیاست اقتصادی ۱۲۳

الف- ایجاد محرومیت اقتصادی ۱۲۴

عراق ۱۲۵

ب- حفظ حکومت با پول ۱۲۵

ج- خریدن مردم ۱۲۶

د- مالیات نوروز ۱۲۶

۲. سیاست تفرقه افکنی ۱۲۷

الف- جور و ستم بر عجم ۱۲۷

ب- تعصب قبیله ای ۱۲۸

۳. سیاست زور و قدرت ۱۲۸

۴. هرزگی و گستاخی و اهانت به ارزش های دینی ۱۲۹

۵. کینه توزی و دشمنی آشکار با پیامبر و اهل بیت علیهم السلام ۱۳۰

۶. خشونت با شیعیان ۱۳۲

بیعت گرفتن با زور ۱۳۳

مبحث دوم: یزید بن معاویه کیست؟ ۱۳۵

زندگی نامه و ویژگی های یزید ۱۳۶

دلباخته شکار ۱۳۷

شیفته بوزینه ۱۳۷

ص: ۳۲۷

بی دینی یزید و کینه اش به پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۴۲

جنایات حکومت یزید ۱۴۳

راز گرایش های تبهکارانه یزید ۱۴۴

بخش دوم: مواضع و دستاوردهای امام حسین علیه السلام ۱۴۷

نخستین مبحث: موضع امام در بیعت با یزید ۱۴۷

۱. دعوتی فرصت طلبانه و نقشه ای شیطانی ۱۴۷

۲. شیوه معاویه در اعلان بیعت یزید ۱۵۱

۳. امام حسین علیه السلام و بیدارسازی امت ۱۵۲

رویارویی با معاویه و بیعت یزید ۱۵۳

تلاش در جهت وحدت مسلمانان ۱۵۶

فاش ساختن جنایات معاویه ۱۵۷

بازگرداندن حق از دست رفته ۱۶۰

توجه دادن مردم به مسئولیت های خود ۱۶۲

مرگ معاویه ۱۶۷

مبحث دوم: حکومت یزید و قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام ۱۶۸

آغاز قیام ۱۶۸

نامه یزید به فرمانروای مدینه ۱۶۹

مشورت ولید با مروان ابن حکم ۱۶۹

امام علیه السلام در مجلس یزید ۱۷۱

امام علیه السّلام و مروان ۱۷۳

حرکت امام علیه السّلام در شب دوم ۱۷۴

وصیت های امام علیه السّلام ۱۷۶

امام در راه مکه ۱۷۹

ص: ۳۲۸

مبحث سوم: انگیزه های قیام ۱۸۱

۱. فساد و انحراف حاکم و دستگاه حکومتی ۱۸۳

۲. مسئولیت امام در قبال مسلمانان ۱۸۴

۳. پذیرش خواسته مردم خشمگین ۱۸۵

۴. تلاش در جهت به ذلت واداری ۱۸۶

۵. اهداف خیانتکارانه ۱۸۷

۶. ستم و ناامنی ۱۸۸

۷. خدشه در ارزش های اسلامی و محو یاد اهل بیت علیهم السلام ۱۸۹

۸. پذیرش فرمان خدا و رسول ۱۹۰

اهداف و چشم انداز قیام امام حسین علیه السلام ۱۹۱

۱. عملی شدن وظیفه شرعی در قبال حاکم ستم پیشه ۱۹۲

۲. رسوایی واقعیت بنی امیه ۱۹۲

۳. زنده کردن سنت و از میان بردن بدعت ۱۹۴

۴. امر به معروف و نهی از منکر ۱۹۵

۵. بیدار کردن وجدان ها و تحریک احساسات ۱۹۶

علت عدم قیام امام حسین علیه السلام در دوران معاویه ۱۹۷

۱. وضعیت مسلمانان ۱۹۸

۲. بوقلمون صفتی معاویه ۱۹۹

۳. احترام به صلح امام حسن علیه السلام ۲۰۱

موضع گیری ها پیش از قیام امام علیه السلام ۲۰۲

مبحث چهارم: امام علیه السّلام به سوی مکه ۲۰۴

نامه های کوفیان به امام علیه السّلام ۲۰۵

پاسخ امام علیه السّلام به نامه های کوفیان ۲۰۷

حرکت مسلم به سمت کوفه ۲۰۹

نامه مسلم به امام حسین علیه السّلام ۲۱۰

نامه امام علیه السّلام به سران بصره ۲۱۱

ص: ۳۲۹

پاسخ احنف بن قیس ۲۱۲

پاسخ یزید بن مسعود نهشلی ۲۱۲

موضع فرماندار کوفه ۲۱۵

دسته بندی هواداران بنی امیه ۲۱۶

نگرانی یزید و مشورت با سرجون ۲۱۷

عبید الله در راه کوفه ۲۱۹

تلاش ابن زیاد در تسلط بر کوفه ۲۲۰

مسلم و ترور ابن زیاد ۲۲۱

خیانت به مسلم بن عقیل ۲۲۲

مبحث پنجم: حرکت امام علیه السلام به عراق ۲۲۶

گزینش هجرت به عراق ۲۲۷

سخنان امام علیه السلام به هنگام وداع مکه ۲۳۰

خلاصه قیام در یک نامه ۲۳۴

دشمن در جستجوی امام علیه السلام ۲۳۵

در تنعیم ۲۳۵

در منطقه صفاح ۲۳۶

نامه امام علیه السلام به مردم کوفه ۲۳۶

اقدامات جنایت آمیز امویان ۲۳۷

دستگیری و شهادت قیس بن مسهر ۲۳۸

با زهیر بن قین ۲۳۹

اطلاع امام علیه السلام از پیمان شکنی مردم ۲۴۰

برخورد امام حسین علیه السلام با حرّ ۲۴۲

سرزمین موعود ۲۴۵

ورود سپاه کوفه ۲۴۷

مبحث ششم: در کربلا چه گذشت ۲۴۹

شب عاشورا ۲۴۹

ص: ۳۳۰

روز عاشورا ۲۵۵

سخنان امام حسین علیه السلام در برابر سپاه کوفه ۲۵۶

حز، بین بهشت و دوزخ ۲۵۹

پیکاری به یادماندنی ۲۶۰

شهادت امام حسین علیه السلام ۲۷۰

حسین تنها در میدان ۲۷۱

سرخی آسمان ۲۷۴

آتش زدن و تاراج خیمه ها ۲۷۵

اسب تاختن بر پیکر مقدس امام حسین علیه السلام ۲۷۶

زینب در کنار نازنین پیکر برادر ۲۷۸

بخش سوم: نتایج قیام حسینی ۲۷۹

۱. رسوایی بنی امیه ۲۸۰

۲. زنده کردن رسالت اسلام ۲۸۲

۳. احساس گناهکاری و نارضایتی از امویان ۲۸۲

۴. عزم و اراده امت و روح مبارزه جویی ۲۸۴

بخش چهارم: میراث علمی امام حسین علیه السلام ۲۸۷

چشم اندازی کلی به میراث علمی امام علیه السلام ۲۸۷

خرد و دانش و شناخت ۲۸۸

قرآن کریم ۲۹۳

سنت مبارک ۲۹۶

اهل بيت عليهم السّلام ٢٩٩

مژده حسين عليه السّلام به وجود مقدس و دولت حضرت مهدي عليه السّلام ٣٠٢

اصول عقايد و علم كلام ٣٠٤

اخلاق و تربيت معنوي ٣٠٧

ص: ٣٣١

پندهای ارزشمند ۳۰۸

فقه و احکام دین ۳۱۱

دعاهای امام حسین علیه السلام ۳۱۳

شخصیت ادبی امام حسین علیه السلام ۳۲۰

فهرست ۳۲۵

ص: ۳۳۲

سرشناسه: حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور: زین العابدین حضرت امام سجاد علیه السلام / گروه مولفان (سیدمنذر حکیم، با همکاری وسام بغدادی)؛ مترجم کاظم حاتمی طبری؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۰۰ ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۶].

شابک: دوره: ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۱۶-۰-۸

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیفا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: بغدادی، وسام

شناسه افزوده: Bagdadi, Wisam

شناسه افزوده: حاتمی طبری، کاظم، ۱۳۴۷ -، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۶].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶ ج ۶ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۰۹۰

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود پردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السّلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعل با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی پردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله) در این میدان حسّاس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

*** خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نمائیم. این جلد از این مجموعه با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد کاظم حاتمی طبری به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان والا تبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل بازمی شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فروبارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- ((۱)). انعام/۷۱.

۲- ((۲)). بقره/۲۱۳.

۳- ((۳)). احزاب/۴.

وَمَنْ يَعْصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی و رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِ كُلِّ قَوْمٍ لِهَادٍ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینان، مسئولیت هدایت مردم را بر عهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بوده، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه ورسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیا سودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- ((۱)). جمعه/۲.

۲- ((۲)). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را براساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما بر جای می گذارم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چندبعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رومی آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فراروی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به مطالعه زندگی ششمین نشانه و چراغ هدایت، حضرت امام زین العابدین علیه السلام می‌پردازد؛ او که در سخت‌ترین شرایط اجتماعی و سیاسی اسلام محمدی را با همه ابعادش در زندگی فردی و اجتماعی عینیت داده و ارزشهای والا و آرمانی آن را در عرصه های فکر، عقیده، اخلاق و سلوک محقق ساخت، و از مشعل پرفروغش پرتو ایمان و پاکی و زیبایی به جهانیان تابیده است.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائره المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإنه حسبنا و نعم النصير».

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

بخش نخست امام سجاده علیه السّلام در یک نگاه بخش دوم برداشت هایی از شخصیت امام سجاده علیه السّلام بخش سوم جلوه هایی از شخصیت امام سجاده علیه السّلام

امام سجاد علیه السّلام در یک نگاه

* نام وی علی بن الحسین علیه السّلام و چهارمین امام از ائمه اهل بیت علیهم السّلام است جدش امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام، که وصی پیامبر و اولین کسی است که به او ایمان آورده و بنابر آنچه در حدیث صحیح منزلت آمده برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چونان هارون برای موسی بوده است (۱).

* جدده اش فاطمه زهرا علیها السّلام دخت پیامبر و به توصیف پدر بزرگوارش، پاره تن و جگر گوشه پیامبر و سرور زنان جهان است.

* پدرش امام حسین علیه السّلام یکی از دو سرور جوآنان اهل بهشت، فرزندزاده و ریحانه پیامبر است همو که پیامبر درباره اش فرموده است: «حسین منی و انا من حسین»؛ حسین از من و من از حسینم همان کسی که در راه دفاع از اسلام و مسلمین در سرزمین کربلا و در روز عاشورا به شهادت رسید.

* او یکی از دوازده امامی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر امامت ایشان تصریح فرموده و این تصریح در کتاب هایی چون صحیح بخاری، صحیح مسلم و ...

چنین آمده است:

«الخلفاء بعدی اثنا عشر کلهم من قریش»؛ جانشینان بعد از من دوازده تن و همه از قریش می باشند (۲).

ص: ۱۹

۱- (۱). صحیح مسلم ۱۲۱/۷.

۲- (۲). اثبات الهداه ۳۲۰/۲ حدیث ۱۱۶.

* آن حضرت در سال سی و هشت (ه ق) به دنیا آمد، البته بعضی تولد ایشان را در سال سی و شش هجری دانسته اند.

عمر شریف آن حضرت تقریباً پنجاه و هفت سال بوده که از این مدت دو یا چهار سال را در کنار جد بزرگوارش حضرت علی علیه السّلام گذرانیده و سپس در مکتب دو سبط پیامبر پدر و عموی گرامی خود امام حسن و امام حسین علیهم السّلام بالیده و از اقیانوس علوم پیامبر و اهل بیت علیهم السّلام سیراب گردیده است.

* امام سجاد در چنین خاستگاهی، پیشوایی دینی و عالمی نام آور گردید، کسی که در احکام و معارف دینی مرجع مردم و مثل اعلاّی پرهیزکاری، عبادت و ورع بود، همه مسلمانان به درستی اندیشه، دانش و برتری او بر اقران اقرار کرده و آنان که گوش جانشان را بر حقایق گشوده اند بر دانش، مرجعیت و رهبری آن حضرت گردن نهاده اند.

* تمام مسلمانان عصر امام سجاد دلبستگی عاطفی شدید و وابستگی روحی عمیقی به او داشته و آموزه های مردمی او نیز در همه جهان اسلام امتداد پیدا کرده بود، جریان معروف سفر حج هشام بن عبد الملک و دیدن منزلت بالای امام سجاد نزد مردم شاهد این مدعا است (۱).

مردم آن عصر علی رغم اختلافات در جهت گیری ها و مذاهب به امام سجاد کاملاً اعتماد داشتند و این اعتماد تنها از نظر فقهی و روحی نبود، بلکه او را مانند پدران بزرگوارش مرجع، پیشوا و در همه پیشامدها و مشکلات زندگی چونان پناهگاه امنی می دانسته اند.

به همین دلیل است که می بینیم عبد الملک مروان برای حل مشکلی که در

ص: ۲۰

۱- ((۱)). اختیار معرفه الرجال ۱۲۹-۱۳۲ ح ۲۰۷، جاحظ، البیان و التبيين ۲۸۶/۱، الأغانی ۷۵/۱۴ و ۴۰/۱۹، ابن خلکان، وفیات الاعیان چاپ ایران ۳۳۸/۲.

اثر رواج سکه های ضرب شده در روم در بازار اسلام ایجاد شده، و باعث جرأت پادشاه روم بر تهدید و خوار کردن مسلمانان گردیده بود به امام سجاد علیه السلام متوسل شده و از آن حضرت طلب یاری کرد.

* تقدیر چنان بود که پس از شهادت پدر، مسئولیت رهبری روحی جامعه به امام سجاد علیه السلام برسد، آن حضرت در نیمه دوم قرن اول هجری به انجام چنین مسئولیتی همت گماشت، برهه ای که از حساسترین دوران های تاریخ اسلام در آن زمان بود در آن سالها جامعه هنوز تحت تأثیر موج عظیم فتوحات اسلامی بود، موجی که با عظمت معنوی و حماسه های نظامی و اعتقادی خود تخت و تاج قدرتهای مسلط آن عصر چون کسری و قیصر را متزلزل ساخته و ملت های مختلفی را با سرزمینهای پهناور به این دولت و دین جدید ملحق کرده بود، فتوحاتی که در طول پنجاه سال مسلمانان را بر قسمت اعظم دنیای متمدن آن روزگار حاکم ساخته بود.

*

امت اسلام در روزگار امام سجاد علیه السلام با دو خطر عمده مواجه بودند:

خطر اول [گشوده شدن مرزهای فرهنگی جامعه اسلامی به روی فرهنگ های گوناگون]

اولین خطری که جامعه اسلامی را تهدید می کرد گشوده شدن مرزهای فرهنگی جامعه اسلامی به روی فرهنگ های گوناگونی بود که از سرزمین های فتح شده به سوی جامعه اسلامی سرازیر شده و ممکن بود ذوب شدن و از دست دادن اصالت امت اسلام را در پی داشته باشد، چنین عصری نیاز مبرمی به یک حرکت علمی داشت تا اصالت فکری و شخصیت ممتاز تشریحی امت اسلام را که برگرفته از قرآن و سنت بود در برابر فرهنگ های نوظهور تحکیم و تأیید کرده و با کاشتن بذر اجتهاد شخصیت امت اسلام را اصالت بخشد.

ص: ۲۱

این همان کاری بود که امام سجاد علیه السّلام به انجام آن کمر همت بست، او مجلس درس خویش را در مسجد نبوی آغاز کرد و معرفت اسلامی را در قالب تفسیر، حدیث، فقه، علوم تربیتی و عرفان از چشمه سار علوم پدران پاکش به مردم ارزانی داشت.

چنین بود که این جلسات درس، عده ای از فقهای مسلمانان را تقدیم جهان اسلام کرده، پایه گذار مکاتب بعدی فقه اسلامی شده و سنگ بنای حرکت پویای فقه گردید.

خطر دوم [فراموش شدن ارزش های اخلاقی]

دومین خطری که جامعه اسلامی را در آن زمان تهدید می کرد فراموش شدن ارزش های اخلاقی بود که پیامد جریان رفاه زدگی، دنیاگرایی و زیاده روی در استفاده از تجملات حیات محدود دنیا بود.

امام زین العابدین علیه السّلام در مقابله با این خطر بزرگ که موجب لرزش شدید و از هم پاشیدگی شخصیت اسلامی جامعه از درون گشته و جامعه را از استمرار رسالت خود بازمی داشت سلاح دعا را برگزید، از این رو است که «صحیفه سجادیه» را می توان به تعبیری یک حرکت اجتماعی بزرگ دانست که ضرورت های جامعه، امام سجاد علیه السّلام را به انجام آن واداشته بود جدا از اینکه این کتاب یک میراث الهی بی همتا است که تا ابد منبع فیض و مشعل هدایت و مدرسه تهذیب و اخلاق بوده و انسانیت همواره محتاج این میراث محمدی و علوی است، احتیاجی که روزبه روز به تناسب افزایش اغواگری های شیطان و فریبندگی های دنیا فزونی می یابد (۱).

ص: ۲۲

۱- (۱). شهید سید محمد باقر صدر قدس سرّه مقدمه صحیفه سجادیه.

برداشت هایی از شخصیت حضرت امام سجاد علیه السلام

همه مسلمانان امام زین العابدین علیه السلام را گرامی داشته و بر این مطلب که کسی در فضیلت و علم و تقوی به پایه این مرد بزرگ و این پرچم برافراشته دانش و تقوی نمی رسد اتفاق نظر دارند.

شاهد بر این مدعی این است که آنان به بوسیدن دست او تبرک جسته و دست وی را بر چشمان خود می کشیده اند (۱). بزرگداشت او نیز منحصر به معاصران وی نبوده بلکه شامل تاریخ نویسان-با تمام اختلافی که در امیال و جهت گیری ها دارند-نیز می شود که از تمام اعمال و رفتار وی با اعجاب و بزرگداشت یاد کرده و همه القاب و صفت های نیک را برایش به کار برده اند.

نظریات و گفته های معاصران امام سجاد علیه السلام درباره آن حضرت

مورخان، فقها و علمای هم عصر امام سجاد علیه السلام همگی در تعریف و تمجید از آن حضرت سخن رانده اند چه آنان که از دوستان و مخلصان او بوده یا آنان که کینه و دشمنی او را به دل داشتند، در اینجا به نظر چند تن از آنان اشاره می کنیم:

ص: ۲۳

۱. صحابی بزرگوار جابر بن عبد الله انصاری گوید: «در فرزندان انبیا کسی چون علی بن الحسین علیه السلام دیده نشده است...» (۱).

۲. عبد الله بن عباس علی‌رغم اینکه از نظر سن از امام سجاد علیه السلام بزرگتر بود او را بسیار بزرگ می‌داشت و از سر خضوع در برابر او خم می‌شد، هرگاه او را می‌دید به احترام او از جای برمی‌خاست و با صدای بلند می‌گفت: «خوش آمدی ای حبیب من و ای پسر حبیب من» (۲).

۳. محمد بن مسلم قرشی زهری که او را صفت فقیه داده اند و یکی از پیشوایان مشهور و عالم شام و حجاز بود با اینکه در خط اهل بیت علیهم السلام نبود در کلمات خود به ارزش‌ها و صفات والای آن امام همام اشاره کرده است:

أ- «من هیچ‌یک از هاشمیان را چون علی بن حسین ندیده‌ام...» (۳).

ب- «در میان اهل بیت علیهم السلام مردی افضل از علی بن الحسین دیده نشده است» (۴).

ج- «...کسی را فقیه‌تر از او (امام سجاد) ندیدم» (۵).

۴. سعید بن مسیب از فقهای برجسته مدینه که درباره او گفته‌اند: در میان تابعان کسی در دانش به او نمی‌رسد (۶)، و افتخار مصاحبت امام سجاد علیه السلام را داشته است با آگاهی از شدت تقوی و ورع آن حضرت در توصیف او می‌گوید:

أ- «هرگز کسی را برتر از علی بن الحسین ندیده‌ام و هرگاه وی را دیدم

ص: ۲۴

۱- (۱). حیاة الامام زین العابدین، دراسه و تحلیل ۱/۱۲۶.

۲- (۲). تاریخ دمشق ۳۶/۱۴۷، تذکره الخواص ۳۲۴.

۳- (۳). تهذیب التهذیب ۹/۴۴۵.

۴- (۴). الأغانی ۱۵/۳۲۵.

۵- (۵). شذرات الذهب ۱/۱۰۵.

۶- (۶). تهذیب التهذیب ۴/۸۵.

خویش را خوار و ناچیز شمردم» (۱).

ب- «پرهیزگارتر از وی (امام سجاده علیه السلام) ندیدم» (۲).

ج- جوانی قریشی نزد سعید نشسته بود که امام سجاده وارد شد جوان از او پرسید این شخص کیست؟ سعید پاسخ داد: این آقا و سرور عبادت کنندگان است (۳).

۵. زید بن اسلم که جلودار قافله فقهای مدینه و از مفسران قرآن بود (۴)، او نیز درباره امام سجاده علیه السلام کلماتی دارد:

أ- «در میان اهل قبله (مسلمانان) با کسی همسنگ او همنشینی نکرده ام» (۵).

ب- «در میان اهل بیت علیهم السلام کسی را مانند او ندیده ام» (۶).

ج- «کسی را چون علی بن الحسین اهل فهم و حافظ احادیث ندیده ام» (۷).

۶. حماد بن زید از بارزترین فقهای بصره که از ائمه مسلمین دانسته شده (۸) از امام سجاده علیه السلام چنین می گوید: «علی بن الحسین بافضیلت ترین هاشمی است که من دیده ام» (۹).

۷. یحیی بن سعید که از بزرگان تابعین و افاضل فقها و علما است (۱۰) گفته:

از علی بن الحسین استماع روایت کرده ام و او بافضیلت ترین هاشمی است که

ص: ۲۵

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۴۶/۳.

۲- (۲). العبر فی خبر من غیر ۱۱۱/۱.

۳- (۳). الفصول المهمه ۱۸۹.

۴- (۴). تهذیب التهذیب ۳۹۵/۳.

۵- (۵). حباه الامام زین العابدین

۶- (۶). همان.

۷- (۷). طبقات الفقهاء ۳۴/۲.

۸- (۸). تهذیب التهذیب ۹/۳.

۹- (۹). تهذیب اللغات و الاسماء، قسم اول/ ۳۴۳.

۱۰- (۱۰). حباه الامام زین العابدین درسه و تحلیل ۱۳۰/۱ از تهذیب التهذیب.

۸. اقرار و اعتراف به فضایل امام سجاد علیه السّلام منحصر به دوستان او نبوده و به دشمنانش نیز سرایت کرده است وقتی امام سجاد علیه السّلام به حال اسارت در مسجد شام بود و اهل شام به یزید اصرار داشتند که به امام اجازه خطبه خواندن بدهد ترس خود را در قالب این جواب بیان داشت: ایشان از خاندانی هستند که از پستان دانش شیر نوشیده اند، او از این منبر به زیر نمی آید مگر اینکه من و همه آل ابو سفیان را مفتضح و رسوا نماید (۲).

۹. عبد الملک بن مروان، این هم یکی دیگر از دشمنان امام سجاد علیه السّلام است که درباره او زبان به اعتراف گشوده است و خطاب به وی می گوید: همانا تو بر خاندان خود و بر تمام اهل زمانه خود برتری بزرگی داری و به قدری از فضل و علم و دین و ورع بهره مند گردیده ای که جز پدران کس دیگری بدان پایه نرسیده است (۳).

۱۰. منصور دوانیقی، و باز هم از دشمنان اهل بیت علیهم السّلام که در نامه ای به محمد نفس زکیه [پسر عبد الله محض از نوادگان امام حسن مجتبی] به برتری امام سجاد علیه السّلام چنین اشاره می کند: «در میان شما (علویان) پس از وفات رسول خدا مولودی چون او (زین العابدین) زاده نگردیده است (۴).

ص: ۲۶

۱- (۱). همان مصدر از تهذیب الکمال ج ۷/ق ۲/ص ۳۳۶.

۲- (۲). نفس المهموم ۴۴۸-۴۵۲ چاپ قم به نقل از مناقب آل ابی طالب ۱۸۱/۴ از کتاب احمر از اوزاعی خطبه را بدون مقدمه ذکر کرده و مقدمه خطبه را از کامل بهایی ۲۹۹/۲-۳۰۲، به کتاب حیاة الامام زین العابدین از قرشی ۱۷۵/۱ نگاه کنید.

۳- (۳). بحار الانوار ۷۵/۴۶.

۴- (۴). مبرد، الکامل ۴۶۷/۲، ۳۱۰/۵.

۱. یعقوبی می نویسد: او از برترین مردم و سختکوش ترین آنان در عبادت بود و به همین دلیل «زین العابدین» [زینت عبادت کنندگان] نام گرفته است و از فرط وجود آثار سجده بر پیشانی به «ذو الثنات» [صاحب پینه ها] ملقب گردیده است... (۱).
۲. حافظ ابو القاسم علی بن حسن شافعی معروف به ابن عساکر در شرح احوال امام سجاد علیه السلام می نویسد: علی بن الحسین راستگو و مورد اعتماد بود، بسیار حدیث می گفت و دارای مقامی بالا و بلند بود... (۲).
۳. ذهبی صاحب سیر اعلام النبلاء می نویسد: جلالت قدر وی عجیب و به خدا قسم برازنده او بود، او از نظر شرافت، آقایی، علم، خدانشناسی و عقل کاملی که داشت کاملاً شایسته مقام امامت عظمی بود... (۳).
۴. حافظ ابو نعیم اصفهانی می نویسد: علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام زینت عبادت کنندگان و روشنی بخش زمره فرمانبرداران، شخصی عابد، باوفا، بخشنده و پاک و خالص بود... (۴).
۵. صفی الدین می نویسد: زین العابدین هدایتگری بزرگ و خود راه نجات بود... (۵).
۶. نووی می نویسد: همه بر بزرگواری او در همه زمینه ها اتفاق نظر دارند... (۶).

ص: ۲۷

-
- ۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۴۶/۳.
 - ۲- (۲). تاریخ دمشق ۱۴۲/۳۶.
 - ۳- (۳). سیر الاعلام النبلاء ۲۴۰/۴.
 - ۴- (۴). حلیه الولیاء ۱۳۳/۳.
 - ۵- (۵). وسیله المآل فی عدّ مناقب الآل/ ۲۸۰.
 - ۶- (۶). به نقل از تهذیب اللغات و الاسماء ق ۱/ ۳۴۳.

۷. عماد الدین ادریس قرشی می نویسد: امام زین العابدین پس از امام حسن و امام حسین که بر همه آن درود باد، افضل و اشرف اولاد رسول خدا بوده و عبادت و زهد و ورع او از دیگران بیشتر بود (۱).

۸. ابن عنبه نسب شناس مشهور می نویسد: فضایل او به حدی است که به شماره و توصیف در نمی آید (۲).

۹. شیخ مفید می نویسد: علی بن الحسین پس از پدر بزرگوارش از نظر علم و عمل برترین خلق خدا بود، همچنین می نویسد: فقهای عامه از او علوم بی شماری نقل کرده و احادیثی که راویان در موعظه، دعا، فضائل قرآن، احکام حلال و حرام، آداب جنگی و تاریخ از او حفظ کرده اند در میان علما مشهور است (۳).

۱۰. ابن تیمیه می نویسد: امیر علی بن الحسین از نظر علم و دین از بزرگان و سادات تابعین است، فضایل وی از قبیل خشوع و صدقه پنهان و...

معروف است (۴).

۱۱. شیخانی قادری می گوید: خوبی و نیکوکاری آقای ما زین العابدین علی بن الحسین بن ابی طالب مشهور است و آوازه کرم و بخشندگی اش آفاق را در نوردیده، منزلتش بزرگ، سینه اش گشاده، دارای کراماتی آشکار است که چشمان بینا آن را دیده و در روایات متواتر ثبت کرده اند (۵).

۱۲. محمد بن طلحه قرشی شافعی می نویسد: «او زینت عبادت کنندگان، الگوی زاهدان، سرور تقوی پیشگان و پیشوای مؤمنان است، خلق و خویش

ص: ۲۸

۱- (۱). عیون الاخبار و فنون الآثار ۱۴۴.

۲- (۲). عمده الطالب/ ۹۳.

۳- (۳). الارشاد ۲/ ۱۳۸ و ۱۵۳.

۴- (۴). منهاج السنه ۲/ ۱۲۳.

۵- (۵). الصراط السوی/ ص ۱۹.

گواه صادقی بر این است که از نسل پیامبر خدا و مقام قرب و نزدیکی او به خداوند از اوصافش پیدا است. پینه های پیشانی‌ش نشانگر نماز و شب زنده داری های بسیار و روگردانی او از دنیا و بی اعتنایی اش به آن دلیل زهد فراوان او است، اخلاق پرهیزگارانۀ برایش مهیا شده ولی او به مقامی مافوق آن رسیده و انوار تأیید ربانی بر او تابیده و او در پرتو آن راه هدایت را در پیش گرفته است. انس و الفت وی با اذکار و اوراد و عبادات بوده و وفاداریش در ادای وظیفه بندگی زینت وی گردیده است، بسا که از درازی شب مرکبی راهوار برای طی سفر آخرت فراهم ساخته و از تشنگی روزهای بسیار داغ راهنمایی برای این سفر طولانی تهیه دیده بود، کرامات و خوارق عاداتی را که از او سر زده چشمان بینا دیده و در روایات متواتر ثبت کرده اند که همه این مسائل شاهد بر این معنی هستند که او از پادشاهان جهان آخرت است» (۱).

۱۳. امام شافعی گوید: «علی بن الحسین فقیه ترین اهل مدینه است» (۲).

۱۴. جاحظ گوید: «آنچنان که من دیده ام خوارج، شیعه، معتزله، عامه و خاصه همه درباره امام علی بن الحسین یک نظر دارند و احدی را نیافتم که در برتری او بر دیگران تردیدی به خود راه داده یا در مقدم بودن او بر دیگران شک داشته باشد...» (۳).

۱۵. سبط ابن جوزی در تذکره الخواص می نویسد: او پدر امامان است کینه اش ابو الحسن، لقبش زین العابدین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را «سید العابدین» یعنی سرور عبادت کنندگان نامیده است... دیگر لقب های او سجاد، زکی، امین و ذی الثنات، است ثنات به آن قسمت هایی از بدن شتر گفته می شود که

ص: ۲۹

۱- (۱). مطالب السئول ۴۱/۲.

۲- (۲). رسائل جاحظ/ ۱۰۶.

۳- (۳). عمده الطالب ۱۹۳-۱۹۴.

هنگام نشستن با زمین تماس پیدا می کند و پینه می بندد مثل زانو و چون طول سجود در مواضع سجده امام سجاد اثر گذاشته بود او را ذو الثففات لقب دادند (۱).

ص: ۳۰

۱- (۱). تذکره الخواص ۳۲۴.

اشاره

جلوه هایی از شخصیت حضرت امام سجاد علیه السلام

بردباری

امام سجاد علیه السلام از بردبارترین مردم بوده و بسیار خشم خود را فرو می خورد. تاریخ نویسان از موارد بردباری او نمونه هایی ذکر کرده اند:

۱. آن حضرت کنیزی داشتند که هنگام وضو آب بر دست مبارکشان می ریخت، روزی ظرف آب از دست او افتاده و به صورت امام اصابت کرده و صورت ایشان را مجروح ساخت کنیز فوراً این آیه از قرآن را تلاوت کرد:

وَ الْكَافِرِينَ الْعَظِيمِينَ؛ و کسانی که در هنگام غضب خشم خود را فرو می خورند. امام نیز به سرعت فرمودند: خشم خود را فرو خوردم. با شنیدن این کلام و دیدن بردباری امام، کنیز امید بست تا چیز بیشتری از امام بخواهد. لذا دنباله آیه را تلاوت کرد:

وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ؛ و کسانی که از گناهان مردم درمی گذرند. امام علیه السلام فرمودند: خدا از تو درگذرد. سپس کنیز ک قسمت پایانی آیه شریف را تلاوت نمود: وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ و خداوند نیکوکاران را دوست دارد امام علیه السلام نیز در جواب او فرمودند: برو که تو را آزاد کردم (۱).

۲. شخص پستی آن حضرت را دشنام داد امام علیه السلام از وی روی برگرداند آن شخص گفت: با تو بودم؛ و امام علیه السلام به سرعت جواب داد: من هم روی خود را از تو

ص: ۳۱

۱- (۱). امالی صدوق ۱۶۸ ح ۱۲، ارشاد ۱۴۶/۲، مناقب آل ابی طالب ۱۵۷/۴، تاریخ دمشق ۱۵۵/۳۶، مختصر ابن منظور ۲۴۰/۱۷، سیر الاعلام النبلاء ۳۹۷/۴، نهاییه الارب ۳۲۶/۲۱.

برگرداندم. و بدین ترتیب امام سجاد علیه السلام از مقابله به مثل پرهیز کرده و او را ترک کردند (۱).

۳. از نمونه های بارز بردباری امام سجاد علیه السلام این است که مردی به او تهمت زده و بسیار دشنامش داد امام علیه السلام فرمود: «اگر ما آنچنانیم که گفתי خدا ما را بیامرزد و اگر ما چنانکه گفתי نبودیم خداوند تو را بیامرزد» (۲).

سخاوت

همه مورخان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که امام سجاد از سخاوتمندترین افراد بوده و دست بخشش او همواره بر فقرا و مساکین گشوده بوده است و از جود و بخشش وی داستان هایی نقل کرده اند:

۱. محمد بن اسامه مریض شد امام علیه السلام به عیادت او رفتند چون امام علیه السلام در مجلس نشستند محمد شروع به گریه کرد امام علیه السلام به او فرمود: «چه چیز تو را به گریه انداخته است؟» عرضه داشت: قرض دارم، امام علیه السلام فرمود: «چه مقدار بدهکاری؟» پاسخ داد: پانزده هزار دینار. امام فرمود: «قرضت بر عهده من» و از جابر نخاست تا قرض او را ادا نمود (۳).

۲. در کرم و سخاوتش همین بس که هرروز ظهر در خانه اش نهار عمومی می داد (۴).

۳. امام سجاد علیه السلام به صورت پنهانی متکفل مخارج یکصد خانه بود که در هر کدام از آن عده ای از مردم زندگی می کردند (۵).

ص: ۳۲

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۱۷۱/۴، البدایه و النهایه ۱۰۵/۹.

۲- (۲). ارشاد ۱۴۶/۱ به نقل از عبیدلی نسابه م ۲۷۰ ه در نسب آل ابی طالب.

۳- (۳). ارشاد ۱۴۶/۱، مناقب آل ابی طالب ۱۳۶/۴ و ر ک. البدایه و النهایه ۱۰۵/۹ و سیر الاعلام النبلاء ۲۳۹/۴.

۴- (۴). تاریخ یعقوبی ۲۵۹/۲ چاپ بیروت.

۵- (۵). مناقب آل ابی طالب ۱۶۶/۴ نقل از امام باقر علیه السلام و احمد بن حنبل، کشف العمه ۲۸۹/۲ نقل از

الف- گرامی داشتن فقیران

امام علیه السلام با فقیران همشینی نموده و مواظب بود تا احساسات و عواطف آنان به هیچ نحو جریحه دار نشود، هنگامی که به سائلی چیزی می داد او را می بوسید تا اینکه سائل احساس ذلت نکند (۱) و چون گدایی به سراغش می آمد او را چنین خطاب می کرد: خوش آمدی ای کسی که توشه سفر آخرت مرا بر دوش می کشی (۲).

ب- مهربانی امام علیه السلام با مستمندان

ایشان بسیار با فقرا و مستمندان مهربان و دلسوز بود و از اینکه یتیمان، بیچارگان، مستمندان، زمینگیرشدگان و همه بخت برگشتگان جامعه بر سفره اش بنشینند بسیار خوشنود می گردید. او با دست خویش لقمه در دهان آنان می نهاد (۳) همچنانکه شب ها غذا و هیزم را بر دوش خود به درب خانه ایشان حمل می نمود. مهربانی امام سجاد علیه السلام با مستمندان به اندازه ای بود که هیچگاه از چیدن محصول نخلستان در شب خوشش نمی آمد؛ چون فقرا فقط روزها به نخلستان های در حال چیدن می رفتند و چیدن محصول در شب باعث محروم شدن آنان می گردید. هنگامی که خبردار شدند کارپرداز ایشان

ص: ۳۳

۱- (۱). حلیه الأولیا ۱۳۷/۳، مناقب آل ابی طالب ۱۶۷/۴ نیز از همین منبع.

۲- (۲). کشف الغمه ۲۸۸/۳ به نقل از مطالب السؤل شافعی به نقل از حلیه الأولیا اصفهانی.

۳- (۳). مناقب آل ابی طالب ۱۶۶/۴ و ۱۶۷ از امام باقر علیه السلام.

میوه یک درخت را آخر شب چیده است به او فرمودند: «دیگر چنین کاری نکن آیا نمی دانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این کار نهی کرده و فرموده است: شاخه ای از خرما که به مستمند داده شود همان حقی است که در قرآن به پرداخت آن در روز درو امر شده است؟» (۱).

ج- نهی امام علیه السلام از راندن سائل

امام علیه السلام به دلیل تبعات سوئی که این کار داشت از قبیل از بین رفتن نعمت ها، یا نزول ناگهانی عذاب، از این کار به شدت نهی می کردند.

ایشان در بسیاری از احادیث نقل شده بر ضرورت این کار [نراندن سائل] تأکید کرده اند:

ابو حمزه ثمالی می گوید: روز جمعه ای نماز صبح را با امام سجاد علیه السلام به جا آوردم پس از نماز با هم به سمت خانه آن حضرت روانه شدیم، ایشان کنیزک خود به نام سکینه را فراخواندند و فرمودند: «امروز جمعه است، هیچ سائلی از در خانه من نمی گذرد مگر اینکه او را اطعام می کنید.» ابو حمزه عرض کرد: هر سائلی به در خانه می آید که مستحق نیست. امام علیه السلام فرمودند: «بیم آن دارم که بعضی از آنان مستحق باشند و ما او را برانیم و به واسطه این عمل آنچه بر یعقوب و آل یعقوب نازل گردید بر ما اهل بیت نازل شود، آنان را اطعام کنید، آنان را اطعام کنید، یعقوب پیامبر همه روزه برای خوراک خود و خانواده اش یک قوچ ذبح می کرد. روز جمعه ای در هنگام افطار سائل مؤمنی از در خانه یعقوب می گذشت ندا در داد که سائل گرسنه و غریب را از بقیه غذای خود اطعام کنید، آنان با آنکه صدای او را می شنیدند، گفته هایش را راست نپنداشته و او را تصدیق نکردند، آن مستمند چون از ایشان ناامید شد و شب فرارسید به راه خود رفت و شب را با شکم خالی در

ص: ۳۴

حالی که از گرسنگی خود به خدا شکایت می کرد به صبح رساند، یعقوب و خانواده اش نیز با شکم سیر و در حالی که هنوز مقداری از غذای آنان باقی بود خوابیدند، صبح فردا خداوند به یعقوب وحی کرد: بنده مرا چنان ذلیل کردی که مستحق غضب و تأدیب من و نزول عذاب و ابتلای خود و پسرانت گشتی، ای یعقوب از میان پیامبرانم آنانی نزد من محبوبتر هستند که بر بندگان مسکین من رحم کنند، آنان را به خود نزدیک ساخته و اطعامشان نموده و پناهگاه آنان باشند، ای یعقوب چرا بر بنده من رحم نکردی، بنده ای که عبادتش بسیار و به اندکی از متاع دنیا راضی بود، به عزتم سوگند تو را مبتلا خواهم ساخت، تو و پسرانت را آماج مصیبتها قرار خواهم داد.»

ابو حمزه عرض کرد: یوسف آن خواب معروف را چه وقت دید؟ امام علیه السلام فرمودند: «در همان شبی که خانواده یعقوب، سیر خوابیدند و مستمند، گرسنه» (۱).

صدقه دادن

اشاره

از کارهایی که امام علیه السلام در زندگی شریف خود به آن اشتیاق بسیار داشتند تصدق بر فقیران برای رفع ناراحتی و نشاط بخشیدن به زندگی آنان بوده و دیگران را نیز به این کار تشویق می نمودند، به این جهت که این عمل نزد خداوند دارای اجری بس بزرگ است، می فرمود: هیچ کسی بر مستمند مستضعفی صدقه نمی دهد مگر این که دعای مسکین در همان ساعت در حق وی به اجابت می رسد ۲.

اکنون به بعضی از خصلت های نیکو و انواع صدقات آن حضرت اشاره می کنیم:

ص: ۳۵

۱- (۱). علل الشرایع ۱/۶۱ ب ۴۲ ح ۱/ چاپ بیروت. ۲. وسائل الشیعه ۶/۲۹۶.

آن حضرت در زمستان جبه خز و در تابستان دو جامه مصری به تن می کردند و در پایان زمستان یا پایان تابستان آن جامه ها را در راه خدا صدقه می دادند یا فروخته و با پولش صدقه می دادند (۱) و می فرمودند: «من از خدای خود شرم دارم که پول لباسی را که در آن عبادت خدا را کرده ام به مصرف شخصی برسانم» (۲).

ب. صدقه دادن چیزهایی که بیشتر دوست داشت

امام علیه السلام بآدم و شکر صدقه می داد در این باره سؤال شد، این آیه را تلاوت فرمودند: **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ**؛ به مقام برتر نایل نشوید مگر اینکه از آنچه دوست تر می دارید انفاق کنید (۳).

روایت شده که ایشان از انگور خوشش می آمد در روزی که روزه دار بود وقت افطار کنیز آن حضرت خوشه انگوری نزد وی آورد در همین هنگام مستمندی نزد امام علیه السلام آمد و امام خوشه انگور را به او دادند، کنیز کسی را فرستاد تا آن خوشه انگور را از آن سائل خریداری کرده و دوباره نزد امام نهاد، در این هنگام باز سائل دیگری آمد و امام خوشه انگور را بدو بخشید و کنیز هم باز کسی را فرستاد تا آن را از او خریداری کرده و نزد امام نهاد در این وقت مستمند سوم درب خانه را نواخت و باز امام خوشه انگور را به او داد (۴).

ص: ۳۶

۱- (۱). تاریخ دمشق ۱۶۱/۳۶.

۲- (۲). مناقب آل بی طالب ۱۶۷/۴ به نقل از حلیه الأولیا ۱۳۶/۳-۱۴۰.

۳- (۳). مناقب آل ابی طالب ۱۶۷/۴.

۴- (۴). محاسن ۳۶۱/۲ چاپ مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، فروع کافی ۳۵۰/۶.

امام علیه السّلام دو مرتبه اموال خود را دو قسمت کرده یک قسمت را برای خود نگاه داشته و قسمت دیگر را بر فقرا و مستمندان تصدق کرد (۱).

د. صدقه دادن پنهانی

محبوب ترین چیز نزد امام سجاد علیه السّلام صدقه دادن پنهانی بود تا کسی او را نشناسد، او می خواست تا تنها پیوندش با نیازمندی که به آن کمک می کرد محبت خدای متعال و برادری مستحکم اسلامی با نیازمندان جامعه باشد، امام علیه السّلام در راه ترغیب به این عمل می فرمودند: «صدقه پنهان آتش غضب خداوند را فرومی نشاند» (۲).

مستمندان نیز به این کار امام علیه السّلام عادت کرده بودند جوری که هر شب بر در خانه های خود می ایستادند و منتظر او می شدند و هنگامی که او را می دیدند با خوشحالی به هم مژده می دادند که: «صاحب الجراب» یا «انبان به دوش» آمد، [چون آن نمی دانستند که این شخص کیست] (۳).

امام سجاد علیه السّلام پسر عمویی داشتند که بعضی از شبها به در خانه اش رفته و مقداری پول به او می دادند، آن شخص که ایشان را نمی شناخت به ایشان می گفت: علی بن الحسین اصلاً توجهی به حال من ندارد و آن حضرت را نفرین می کرد، امام علیه السّلام این کلمات را می شنید ولی از وی در گذشته و خود را به

ص: ۳۷

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۱۶۷/۴ حلیه الأولیا ۱۴۰/۳ و جمهره الأولیا ۷۱/۲ و تهذیب الکمال ۲۳۱.

۲- (۲). مناقب آل ابی طالب ۱۶۵/۴ از ثمالی و ثوری، و تذکره الحفاظ ۷۵/۱ و اخبار الدول ۱۱۰/ و نهاییه الارب ۳۲۶/۲۱ و کشف الغمه ۲۸۹/۲ به نقل از مطالب السئول از حلیه الأولیا. و در کشف ۳۱۲/۲ به نقل از جنابذی از ثوری از امام سجاد علیه السّلام که می فرمود «انّ الصّدقه تطفیء غضب الربّ» که کلمه «سر» در آن نیست.

۳- (۳). مناقب آل ابی طالب ۱۶۶/۴.

او معرفی نمی کرد، وقتی که امام سجاد علیه السلام از دنیا رفتند آن کمک های شبانه قطع شد و آن مرد فهمید آنکه در دل شب به او کمک می کرده امام علی بن الحسین علیه السلام بوده است، لذا همیشه به حالت گریه و برای عذرخواهی به سر قبر ایشان می آمد (۱).

ابن عایشه گوید: از اهل مدینه شنیدم: تا علی بن الحسین علیه السلام زنده بود صدقه پنهان از ما قطع نشد (۲).

امام علیه السلام بسیار در عطایای خود کتوم بود و هنگامی که چیزی به کسی می داد صورت خود را می پوشانید تا طرف مقابل او را نشناسد (۳).

ذهبی گوید: او در خفا بسیار صدقه می داد (۴).

امام سجاد علیه السلام غذایی را که میان نیازمندان پخش می کرد در انبانی ریخته و بر دوش خود می کشید که به مرور زمان جای آن انبان در پشت ایشان باقی مانده بود (۵).

۵. اخلاص امام علیه السلام

امام علیه السلام در تمام نیکوکاری ها و کمک هایی که به فقرا می کرد جز خدا و آخرت چیز دیگری را نمی جست و صدقات و بخشش های او آلوده به هیچ غرض دنیوی نبود.

زهری که از اصحاب امام سجاد علیه السلام است می گوید: در شبی سرد آن حضرت را دیدم که کیسه آردی را بر دوش خود حمل می نماید، پیش رفتم و

ص: ۳۸

۱- (۱). كشف الغمه ۳۱۹/۲ به نقل از نثر الدرر آبی.

۲- (۲). حلیه الأولیا و به نقل از آن در مناقب آل ابی طالب ۱۶۶/۴ و كشف الغمه ۲۹۰/۲ به نقل از مطالب السؤل ۱۳۶/۴، البدایه و النهایه ابن کثیر ۱۱۴/۹، صفه الصفوه ۵۴/۲، الاتحاف بحب الاشراف/ ۴۹، الأغانی ۳۲۶/۱۵.

۳- (۳). مناقب آل ابی طالب ۱۶۶/۴ از امام از امام باقر علیه السلام.

۴- (۴). تذکره الحفاظ ۷۵/۱.

۵- (۵). تاریخ یعقوبی ۳۰۳/۲ چاپ بیروت.

گفتم: ای پسر رسول خدا این چیست؟ امام پاسخ دادند: «قصد سفر دارم و توشه آن را به جای امنی حمل می نمایم» زهری گفت: غلام من آنرا به جای شما حمل می کند، امام علیه السّلام امتناع فرمودند، زهری التماس کرد تا خود به جای امام آن کیسه را حمل کند ولی امام علیه السّلام با اصرار بر تصمیم خود فرمودند: «کسی جز من نمی تواند آنچه باعث نجات من در این سفر بوده و رسیدن مرا به مقصد نیکو می گرداند حمل کند، تو را به خدا سوگند می دهم که به راه خود بروی».

زهری بازگشت، پس از چند روز امام علیه السّلام را دید در حالی که او گمان داشت که امام به سفر رفته است، عرض کرد: ای پسر پیامبر اثری از آن سفری که فرمودید نمی بینم، و امام در پاسخ او فرمودند: «ای زهری آن سفر چنان که تو پنداشتی نیست بلکه این مرگ است که خود را برای آن مهیا می کنم، همانا آمادگی برای مرگ خودداری از حرام و سخاوتمندی در خیرات است» (۱).

عزت نفسی

از دیگر صفات امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السّلام عزت نفس ایشان بود که این صفت را از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السّلام به ارث برده بود که خطاب به قدرتمندان و گردنکشان زمان خود می فرمود: به خدا قسم همچون دونان دست بیعت به سوی شما دراز نمی کنم و چون بردگان در اطاعت شما در نمی آیم (۲).

این صفت ممتاز در شخصیت امام زین العابدین این گونه در کلامش جلوه گر شده است: دوست نمی دارم به قیمت خواری خود صاحب شتران سرخ موی شوم (۳).

ص: ۳۹

۱- (۱). علل الشرایع ۲۷/۱ و به نقل از آن در بحار ۶۵/۴۶-۶۶.

۲- (۲). وقعه الطف/۲۰۹.

۳- (۳). کافی ۱۰۹/۲ و ۱۱۱، خصال ۲۳/۱ و از کافی در بحار الانوار ۴۰۶/۷۱ نقل شده که مؤلف بحار یک صفحه درباره آن توضیح داده است.

و از کلمات آن حضرت درباره عزت نفس است:

«من کرمت علیه نفسه هانت علیه الدنيا»؛

کسی که ارزش خود را بداند دنیا برایش بی ارزش می شود (۱).

در تاریخ آمده است: در زمان خلافت ولید بن عبد الملک کسی از وابستگان حکومت، مالی را از آن حضرت غصب کرده بود، در ایام حج که ولید به مکه آمده بود به ایشان گفته شد: کاش از ولید درخواست می کردید تا حق شما را بازگرداند، حضرت در پاسخ ایشان این کلام جاوید را در عالم عزت نفس بیان فرمودند: وای بر تو آیا در حرم خداوند عز و جل از غیر او حاجت بخواهم؟ من از اینکه دنیا را از خالق آن طلب کنم ابا می کنم حال چگونه از مخلوقی چون خود دنیا را طلب کنم (۲).

در عزت او همین بس که هرگز درهمی از راه نسبتش با پیامبر صلی الله علیه و آله نخورد (۳).

زهد امام علیه السلام

ایشان در زمان خود به زاهدترین مردم مشهور بودند تا جایی که وقتی از زهری سؤال شد: زاهدترین مردم کیست؟ پاسخ داد: علی بن الحسین (۴).

روزی مستمندی را در حال گریه دید، دلش برای او سوخت و گفت: اگر

ص: ۴۰

۱- (۱). بحار الانوار ۱۳۵/۷۸.

۲- (۲). بحار الانوار ۶۴/۴۶ از علل الشرایع ۲۷۰/۱ چاپ بیروت.

۳- (۳). مجالس ثعلبی ۴۶۲/۲ و به نقل از آن در حیا الامام زین العابدین نوشته قرشی ۸۱/۱ و در مناقب آل ابی طالب ۱۷۵/۴ از نافع به جای «درهما» کلمه «شینا» آورده.

۴- (۴). بحار الانوار ۶۲/۴۶ نقل از علل الشرایع ۲۷۰/۱ چاپ بیروت.

همه دنیا در دست این شخص می بود و به یکباره از دست او می رفت سزاوار نبود که برای آن گریه کند (۱).

سعید بن مسیب گوید: علی بن الحسین علیه السلام در هر روز جمعه در مسجد پیامبر مردم را با این کلمات که عینا حفظ و نوشته شده است موعظه می کرد و آنان را به بی رغبتی به دنیا و رغبت به آخرت تشویق می نمود:

ای مردم تقوای الهی پیشه خود سازید. بدانید که به سوی او بازخواهید گشت... ای فرزند آدم سریعترین چیزی که به سوی تو می آید و نزدیک است به تو برسد و تو را دریابد مرگ تو است، گویا هم اکنون است که اجلت رسیده، ملک الموت جانت را گرفته و تنها در خانه قبرت گذاشته اند، آنگاه است که روح به بدن بازمی گردد و نکیر و منکر برای سؤال و جواب و امتحانات سخت به سویت هجوم می آورند... پس ای بندگان خدا از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند متعال زیور زود گذر دنیا را نه برای اولیای خود می پسندد و نه ایشان را بدان ترغیب کرده است بلکه دنیا و اهل آن را فقط برای این آفریده است تا آنان را بیازماید که کدامیک بهترین عمل را برای آخرت خویش دارند، به خدا سوگند که خداوند در کتاب خود برای شما همه این مسائل را در قالب مثال بیان داشته و نشانه های آشکار را برای آنان که تعقل می کنند شناسانده است و هیچ نیرویی جز به توفیق خدا نیست، پس در زندگی فانی دنیا که خداوند شما را در آن به زهد امر کرده و ورزید... چونان کسی که دنیا را وطن و محل استقرار دائمی دانسته است به آن تکیه نکنید که دنیا محل عبور و منزل عاریت و جای عمل است پس قبل از پراکنده شدن روزهای دنیا و اجازه خداوند برای نابودی آن از اعمال نیکو در آن توشه بردارید... خداوند شما و

ص: ۴۱

ما را درباره زیورهای زودگذر دنیا از زاهدان قرار دهد که رغبت ایشان در ثواب پایدار آخرت است که ما را برای آن آفریده اند (۱).

تضرع امام سجاد علیه السلام به درگاه خدا

وجود عنصر تضرع و انقطاع به درگاه خداوند در شخصیت و زندگی امام سجاد علیه السلام از شهرت ایشان به لقب زین العابدین پیدا است.

به علامه اینکه دعاهای صحیفه سجادیه نیز خود دلیل دیگری بر این قضیه می باشد، یک نگاه کوتاه و سریع به عناوین این دعاها نهایت پناه جویی امام را به خداوند متعال در شئون مختلف زندگی بر ما مشخص می نماید، در صحیفه می بینیم که گذشته از مضامین بلندی از دعاها که بیانش از کسی جز آن حضرت ساخته نیست، هیچ کاری از کارهای زندگی نیست که امام سجاد علیه السلام درباره آن دعا و تضرع به درگاه خداوند متعال نداشته باشد،

امام سجاد علیه السلام در محبت خدا ذوب شده بود و در برابر ذات اقدسش نهایت اخلاص را داشت و این امر کاملاً در همه حرکات و سکنات او انعکاس یافته بود.

در تاریخ آورده اند:

روزی امام سجاد علیه السلام بر مردی گذر کردند که بر درب خانه یکی از مرفهان بی درد نشسته بود، او را مخاطب ساخته فرمودند: «چه چیز تو را بر در خانه این ثروتمند جبار نشانده است؟» مرد پاسخ داد: فقر، امام علیه السلام فرمودند: «برخیز تا تو را به در خانه ای بهتر از در خانه او و پروردگاری که برای تو بهتر از او باشد راهنمایی کنم...» سپس

ص: ۴۲

او را به مسجد پیامبر برد و دستوراتی را از دعا و نماز و تلاوت قرآن برای طلب حاجت از خدا و پناه بردن به قلعه مستحکم او به وی دادند (۱).

روش زندگی خانوادگی

اشاره

امام زین العابدین علیه السلام در برخورد با اهل خانه خود از رثوف ترین، نیکوکارترین و مهربان ترین افراد به حساب می آمد و چیزی را بر آن ترجیح نمی داد از ایشان نقل شده که فرمود: «اگر خانواده من میل به گوشت داشته و من هم چند درهمی پول باشم، بیشتر دوست دارم که به بازار بروم و برایشان گوشت تهیه کنم تا اینکه با آن پول بنده ای بخرم و در راه خدا آزاد کنم» (۲).

امام علیه السلام هرروز صبح زود در طلب روزی برای خانواده اش از خانه بیرون می آمد سؤال شد: به کجا می روید؟ فرمود: «پیش از اینکه مال خود را در راه خدا انفاق کنم برای خانواده ام از پول حلال خود خرج می کنم چون روزی حلال صدقه ای از طرف خداوند بر آن است» (۳).

آن حضرت در کارهای منزل نیز شخصا به اهل منزل کمک می کرد و امور شخصی خود را به احدی از آنان واگذار نمی کرد هم چنانکه در امور عبادی خویش از احدی طلب یاری نمی نمود.

با پدر و مادر

امام سجاد علیه السلام زحمات و خوبی های مادر گرامی اش را با همه توان و انواع نیکویی ها پاسخ داد. از زیباترین نیکی های او به مادرش این بود که هرگز با

ص: ۴۳

۱- (۱). حیاة الامام زین العابدین علیه السلام دراسه و تحلیل ۹۳/۱.

۲- (۲). بحار الانوار ۹۷/۴۶ به نقل از کافی ۱۲/۲.

۳- (۳). بحار الانوار ۶۷/۴۶ به نقل از کافی ۱۲/۲.

مادرش بر سر یک سفره غذا نخورد، بعضی از مردم ایشان را مورد سرزنش قرار داده و می گفتند: تو نیکوکارترین مردم و فامیل دوست ترین آنانی چگونه است که با مادر خود غذا نمی خوری؟ آن حضرت جوابی به آنان دادند که دنیا مانند چنین ادب و کمالی را از کسی جز گوینده این جواب ندیده است: «بیم آن دارم که دستم را به سوی لقمه ای دراز کنم که مادرم به آن چشم داشته باشد و بدین ترتیب عاق او شوم» (۱).

از دیگر نمونه های نیکی آن حضرت به والدین دعا کردن در حق آنان بود که خود یکی از برترین آموزه های تربیت هدفمند اسلامی است، اینک گوشه ای از دعای جاویدان آن حضرت در این باره:

«...و اخصص اللهم والدی بالکرامه لدیك و الصلاه منک یا أرحم الراحمین...»

و ألهمنی علم ما یجب لهما علیّ إلهاماً، و اجمع لی علم ذلک کله تماماً، ثم استعملنی بما تلهمنی منه، و وفّنی للنفوذ فیما تبصرنی من علمه...

اللهم اجعلنی أهابهما هیبه السلطان العسوف، و أبرهما برّ الام الرؤوف، و اجعل طاعتی لوالدیّ و برّی بهما أقرّ لعینی من رقدہ الوسنان، و أثلج لصدری من شربه الظمان، حتی اوثر علی هوای هواهما، و اقدّم علی رضای رضاهما، و استکثر برّهما بی و إن قلّ، و استقلّ برّی بهما و إن کثر.

اللهم خفّض لهما صوتی، و أطب لهما کلامی، و ألن لهما عریکتی، و اعطف علیهما قلبی، و صیرنی بهما رفیقاً و علیهما شفیقاً...

اللهم اشکر لهما تربیتی، و أثبهما علی تکرمتی، و احفظ لهما ما حفظاه منّی فی صغری...

اللهم لا تنسنی ذکرهما فی أدبار صلواتی، و فی إنا من آناء لیلی، و فی کل ساعه

ص: ۴۴

۱- (۱). کامل میرد ۳۰۲/۱، شذرات الذهب ۱۰۵/۱، مناقب آل ابی طالب ۱۷۶/۴ به نقل از امالی نیشابوری.

من ساعات نهاری...

اللهم صلّ علی محمد و آله، و اغفر لی بدعائی و اغفر لهما بیّهما بی...»؛

خدایا پدر و مادرم را به کرامت نزد خود، و رحمت از جانب خود اختصاص ده، ای مهربانترین مهربانان... و علم آنچه را که درباره ایشان بر من واجب است به من الهام نما، و آموختن آن واجبات را بی کم و کاست برایم فراهم ساز و آنگاه مرا خود بر آن دار که هرچه به من الهام کرده ای به کار بندم...

خدایا مرا چنان کن که هیبت والدینم را همچون کسانی که هیبت پادشاهان ستمکار را رعایت می کنند رعایت کنم، و همچون مادری مهربان درباره ایشان خوشرفتاری کنم، فرمانبرداری و نیکوکاری درباره ایشان را در نظرم از لذت خواب در چشم خواب آلوده لذیذتر، و در کام دلم از شربت گوارا در مذاق تشنه گوارا تر ساز تا آرزوی ایشان را بر آرزوی خود ترجیح دهم و خشنودیشان را بر خشنودی خود بگزینم، و نیکویی های ایشان را درباره خود-هرچند کم باشد- بسیار بینم و نیکویی خویش را درباره ایشان-گرچه بسیار باشد- کم شمارم.

خدایا صدایم را در گوششان ملایم ساز و سخنم را برایشان خوشایند کن و خویم را برایشان نرم ساز، و دلم را برایشان مهربان نما، و مرا نسبت به آن دو سازگار و مشفق گردان...

خدایا ایشان را در برابر پرورش من جزای نیکو ده و در مقابل گرامی داشتتم مأجور دار، و آنچه را که در کودکی ام منظور داشته اند برایشان منظور فرما...

خدایا در پی نمازها و در قسمتی از اوقات شب و در ساعتی از ساعات روزم ذکر ایشان را از یادم مبر.

خدایا بر محمد و آل او رحمت فرست، و مرا به وسیله دعایم درباره ایشان، و ایشان را به سبب مهربانیشان درباره من مشمول آموزش حتمی قرار ده (۱).

ص: ۴۵

رفتار امام سجاد علیه السلام با فرزندان نیز به برخورداری از آموزه های بلند تربیت اسلامی ممتاز بود، آن حضرت نهال های خیر و گرایش های بزرگ اصلاحگرانه را در نفوس آنان می کاشت و آنان نیز در اثر تربیت آن امام همام از نامدارترین رجال دانش، تفکر و جهاد در عالم اسلام گردیدند.

یکی از فرزندان ایشان امام محمد باقر علیه السلام مشهورترین امام مسلمانان است کسی که بیشترین بهره علمی از او به مردم رسید.

دیگر فرزند ایشان عبد الله باهر است که او هم از بارزترین دانشمندان مسلمان و دارای فضیلت و جایگاه بلند علمی است.

دیگر فرزند ایشان زید است که او هم دانشمندی بزرگ بوده که در بسیاری از علوم چون فقه، حدیث، تفسیر، کلام و... چیره دست بوده است، و هم اوست که به طلب حقوق ستمدیدگان برخاست و رهبری قیام خونینی را بر عهده گرفت که بینش سیاسی را در جامعه اسلامی گسترش داده نقش مثبت و فعالی در سرنگونی حکومت اموی ایفا کرد (۱).

ایشان فرزندان خود را با پندها و وصایای تربیتی خود مجهز می کرد تا راهی روشن برای زندگی آنان باشد، از آن جمله می فرمود:

۱. فرزندانم، بنگر تا با پنج کس همنشین، همکلام و همسفر نشوی عرض کرد این پنج تن چه کسانی هستند؟

فرمود: از همنشینی با دروغگو بر حذر باش که او به مانند سراب است دور را به تو

ص: ۴۶

نزدیک می نمایاند و نزدیک را دور، و از همنشینی با فاسق پرهیز چراکه او تو را به لقمه نانی یا کمتر از آن خواهد فروخت، و از همنشینی با بخیل پرهیز چراکه او تو را در شرایطی که سخت به کمک مالی نیاز داری از مال خود محروم خواهد ساخت، و از همنشینی با احمق پرهیز چراکه چون خواهد به تو نفعی رساند ضرر می رساند، و از همنشینی با کسی که قطع رحم می کند پرهیز که من او را در کتاب خدا لعنت شده یافتم... (۱).

۲. فرزندم بر مصیبت بردباری کن، به حقوق دیگران تجاوز مکن، و خواسته برادرت را در چیزی که ضررش برایت از نفعش بیشتر است اجابت مکن (۲).

۳. فرزندم خداوند تو را بر من ترجیح نداده لذا تو را به مراعات حال من سفارش کرده است و مرا بر تو ترجیح داده لذا مرا از تو بیم داده است، بدان که بهترین پدر برای فرزند آن است که محبت فرزند او را به تفریط در محبت نکشاند و بهترین فرزند آن است که کوتاهی اش او را به حد عاق والدین نرساند (۳).

با بردگان

امام سجاد علیه السلام با بندگان خود نیز با عطوفت، مهربانی و مدارا رفتار کرده و با آنان چون فرزندان خود برخورد می نمود، محبت و مدارایی که آنان زیر سایه امام سجاد علیه السلام می دیدند حتی در سایه پدران خود هم ندیده بودند، آن حضرت حتی بردگانی را که مرتکب گناه می شدند نیز مجازات نمی کرد (۴).

روزی یکی از بندگان خود را صدا کرد و او جواب آن حضرت را نداد بار دوم او را صدا کرد و باز جواب نداد بار سوم با کمال لطف و مدارا به او

ص: ۴۷

۱- (۱). اصول کافی ۳۷۶/۲، الاختصاص ۲۳۹، تحف العقول/۲۷۹، البدایه و النهایه ۱۰۵/۹.

۲- (۲). البیان و التبیان ۷۶/۲، العقد الفرید ۸۸/۳.

۳- (۳). العقد الفرید ۸۹/۳.

۴- (۴). اقبال الاعمال ۴۴۳/۱-۴۴۵ مسندا از تلعبیری از ابن عجلان از امام صادق علیه السلام و به نقل از اقبال در بحار الانوار ۱۰۳/۴۶-۱۰۵ و ۱۸۶/۹۸-۱۸۷.

فرمود: «پسرم آیا صدای مرا نشنیدی؟» پاسخ داد: چرا شنیدم، امام علیه السّلام فرمود: «پس چرا جواب مرا ندادی؟» گفت: چون از تو در امان بودم. امام علیه السّلام در حالی که شکر خدای را این چنین به جای می آورد از آنجا خارج شد: «شکر خدایی را که بندگان مرا از من در امنیت قرار داده است» (۱).

ص: ۴۸

۱- (۱). ارشاد ۱۴۷/۲، مناقب آل ابی طالب ۱۷۱/۴، تاریخ دمشق ۱۵۵/۳۶.

بخش نخست پرورش امام سجاده علیه السّلام بخش دوّم مراحل زندگی امام سجاده علیه السّلام بخش سوّم امام سجاده علیه السّلام از ولادت تا امامت

اشاره

پرورش حضرت امام سجاد علیه السلام

تمام آنچه که برای یک تربیت صحیح و سطح بالا لازم است برای امام سجاد علیه السلام فراهم بود به گونه ای که چنین زمینه ای برای کس دیگری جز ایشان فراهم نگردیده است، و این شرایط در پایه ریزی شخصیت ممتاز آن حضرت چنان نقش حساسی را ایفا نمود که او را در ردیف اول از پیشوایان مسلمین که پیامبر اکرم ایشان را مورد اعتماد دانسته و رهبران امت و امین در ادای رسالت خویش خوانده جای داده است.

امام سجاد علیه السلام در والاترین خانه ها یعنی خانه وحی پرورش یافت؛ خانه ای که خداوند متعال در قرآن کریم از آن چنین تعبیر فرموده است:

«فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»؛

(این چراغ پرفروغ) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد)؛ خانه هایی که نام خدا در آن برده می شود، و صبح و شام در آن تسبیح او می گویند* مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند؛ آنها از روزی می ترسند که در آن، دل ها و چشمها زیرورو می شود. (۱)

ص: ۵۱

او در اوان کودکی زیر سایه جد بزرگوارش حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام و در معرض تشعشع انوار روحانی بزرگواری بوده که عطر معنویتش سراسر عالم را دربر گرفته است، و این فرزندزاده نیز در شخصیت و ساختارهای نفسی به حق نمونه درستی از جد خود بود.

کما اینکه پس از آن نیز در پناه عمویش امام حسن مجتبی علیه السّلام زندگی کرد همو که سرور جوانان اهل بهشت، نوه و ریحانه پیامبر بود و بر او باران عطوفت و مهربانی می باراند و خصلت های والا- و معیارهای بزرگ خود را در جان او می کاشت، این همه در حالی بود که او تحت تربیت پدر بزرگوارش سرور آزادگان و سید شهداء امام حسین بن علی علیه السّلام قرار داشت که در چهره این فرزند امتداد ذاتی روحانیت پیامبر و معیارهای امامت را دیده و همین موجب عنایت و توجه بیشتر پدر نسبت به او و مقدم داشتن وی بر سایر فرزندان گردیده و در اکثر اوقات همراه و مصاحب پدر بود.

امام زین العابدین علیه السّلام در سال (۳۶ هـ) (۱) در روز فتح بصره به دنیا آمد، در آن ایام هنوز حضرت علی علیه السّلام مرکز حکومت را از مدینه به کوفه منتقل نفرموده بود، و در سال (۹۴ یا ۹۵ هـ) در مدینه وفات کرد.

بعضی از مورخان نیز ولادت امام سجاد علیه السّلام را در سال (۳۸ هـ) و در شهر کوفه نوشته اند چون در آن سال و پس از جنگ جمل حضرت علی علیه السّلام مرکز حکومت خود را از مدینه به کوفه منتقل ساخته بود و طبیعی است که در چنین شرایط خاصی امام حسین علیه السّلام هم با خانواده خود همراه پدرش در آن شهر بود (۲).

ص: ۵۲

۱- (۱). ارشاد، ۱۳۷/۲، مناقب آل ابی طالب ۱۸۹/۴، اقبال ۶۲۱، مصباح کفعمی ۵۱۱، انوار البهیة ۱۰۷ گفته است در سال ۳۶ روز فتح بصره.

۲- (۲). ابو الثلج بغدادی م. ۳۲۵، تاریخ اهل البیت علیهم السّلام ۷۷.

نام مادر ایشان «شهربانو» یا «شهربانویه» یا «شاه زنان» دختر یزدگرد آخرین پادشاه ایران بود (۱)، بعضی از آنان هم نوشته اند که مادر امام زین العابدین علیه السلام در ایام زادن ایشان ندای حق را لبیک گفته و پس از ایشان فرزند دیگری به دنیا نیاورده اند (۲).

کنیه های آن حضرت

ابو الحسن، ابو محمد، ابو الحسین، ابو عبد الله (۳).

لقبهای آن حضرت

«زین العابدین»، «ذو الثنات»، «سید العابدین»، «قدوه الزاهدین»، «سید المتقین»، «امام المؤمنین»، «زکی»، «زین الصالحین»، «منار القانتین»، «عدل»، «امام الامه» و «بکاء» که شهرت ایشان به دو لقب «سجاد» و «زین العابدین» بیشتر از سایر القاب است.

این القاب را مردم پس از دیدن تجسم واقعی آن در امام سجاد به ایشان

ص: ۵۳

۱- (۱). به رغم اینکه غالب تاریخ نگاران بر این مطلب که مادر امام سجاد علیه السلام دختر یزدگرد پادشاه ایران بوده است ولی تاریخ نویسانی هم هستند که این مطلب را افسانه ای بیش نمی دانند رک. زندگانی علی بن الحسین علیه السلام نوشته سید جعفر شهیدی، و اسلام و ایران نوشته شهید مطهری/ ۱۰۰-۱۰۹ و مقاله حول السیده شهربانو نوشته شیخ یوسفی غروی در مجله رساله الحسین علیه السلام ۱۴/۲۴-۳۹، در هر صورت آنچه همه قبول دارند این است که مادر امام سجاد علیه السلام از زنان اسیر فارس بوده و بیشتر از این ثابت نشده است.

۲- (۲). سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بینه علیه السلام ۱۸۹/۲، مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام چاپ اول ۱۴۱۴ ه.

۳- (۳). حیا الامام زین العابدین، دراسه و تحلیل ۳۹۰.

داده بودند، پس از درک این مطلب که ایشان مصداق کامل آیه وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا؛ و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند؛ و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند (۱). بودند، بعضی از آنان هم که این القاب را در باره امام زین العابدین به کار برده اند از شیعیان و معتقدان به امامت او از جانب خدا نبوده اند اما نتوانسته اند حقایق را که در او دیده اند نادیده انگارند.

تاریخ نویسان، پاره ای از علل پیدایش این القاب مبارک را ذکر کرده اند:

۱. از صحابی جلیل القدر جابر بن عبد الله انصاری روایت شده:

نزد پیامبر نشسته بودم امام حسین علیه السلام در دامان پیامبر نشسته بود و آن حضرت با او بازی می کرد ناگاه پیامبر فرمود: «ای جابر او دارای فرزندی می شود که نام او علی است، چون روز قیامت شد ندا می شود «سید العابدین»؛ سرور عبادت کنندگان برخیزد در این وقت آن فرزند به پا می خیزد آن فرزند نیز فرزندی خواهد داشت که نامش محمد خواهد بود پس اگر او را دیدی سلام مرا به او برسان» (۲).

۲. هرگاه زهری از علی بن الحسین روایت می کرد می گفت: «زین العابدین» علی بن الحسین به من گفت... سفیان بن عیینه به او گفت: چرا به او زین العابدین می گویی؟ زهری پاسخ داد: چون از سعید بن مسیب شنیدم که از ابن عباس روایت می کرد و می گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «چون روز قیامت به پا شود منادی ندا می کند زین العابدین؛ زینت عبادت کنندگان کجاست؟ گویا می بینم فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، از میان صفوف به پیش می آید» (۳).

ص: ۵۴

۱- (۱). سوره مبارکه فرقان ۶۳.

۲- (۲). احقاق الحق ۱۲/۱۳-۱۶، البدایه و النهایه ابن کثیر ۱۰۶/۹.

۳- (۳). علل الشرایع ۱/۲۶۹، امالی ۳۳۱ و به نقل از آن دو در بحار الانوار ۲/۴۶ حدیث ۱ و ۲.

۳. از امام ابو جعفر باقر علیه السّلام وارد شده است که فرمود: «پدرم در مواضع سجده خود پینه هایی داشت که سالی دو مرتبه آن را می چید که هر بار پنج پینه به تعداد پنج موضع سجده چیده می شد و بدین سبب او را ذی الثفنات (صاحب پینه ها) نامیدند» (۱).

۴. باز از حضرت باقر علیه السّلام در توصیف زیادی سجود پدرش وارد شده که آن حضرت نعمتی از نعمت های خدا را ذکر نمی کرد یا هیچ بدی از او دور نمی شد و از هیچ نماز واجبی فارغ نمی گردید مگر اینکه به سجده می افتاد و در تمام مواضع سجودش آثار سجده نمایان بود و برای همین به سجاد ملقب گردید (۲).

ص: ۵۵

۱- (۱). علل الشرایع ۲۷۳/۱، معانی الاخبار/۶۵ و به نقل از آن دو در بحار الانوار ۶/۴۶.

۲- (۲). علل الشرایع ۲۷۳/۱ و به نقل از آن در بحار الانوار ۲/۴۶ حدیث/۱۰.

مراحل زندگی حضرت امام سجاد علیه السلام

زندگی امام سجاد علیه السلام نیز چون امامان دیگر به دو بخش مهم تقسیم می شود:

۱. مرحله قبل از امامت.

۲. مرحله امامت و رهبری تا شهادت.

در مرحله قبل از امامت، امام سجاد علیه السلام به مدت بیست و پنج سال در سایه جد بزرگوارش امام امیر المؤمنین علیه السلام، عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام و پدر گرامی اش امام حسین علیه السلام به سر برد، کمی بیش از چهار سال یا بنا به قول ولادت در سال (۳۸ هـ) دو سال در پناه جدش علی علیه السلام، ده سال در کنار عمویش امام حسن علیه السلام که در سال (۵۰ هـ) به شهادت رسیدند و ده سال هم در کنار پدر بزرگوار خود بین سال های پنجاه تا شصت هجری قمری.

امام سجاد علیه السلام این مرحله از زندگی شریف خود را که دورانی آبستن حوادث بود، با جد و عمو و پدرش گذراند و برای تحمل مسئولیت های امامت و رهبری پس از شهادت پدر و بهترین یارانش در واقعه عاشورا آماده گردید حادثه جاویدانی که معاویه آنرا پایه ریزی کرده و یزید بن معاویه که آشکارا حاکمیت الهی را دستاویز مطامع نفسانی و فسق خویش ساخته بود بدان جامه عمل پوشید.

دومین مرحله از حیات شریف آن حضرت حدود سی و پنج سال به طول انجامید و در خلال این مدت با چندین خلیفه اموی هم زمان بود، یزید بن معاویه، مروان بن حکم، عبد الملک بن مروان، و در نهایت در زمان خلافت ولید بن عبد الملک و به دستور وی ایادی ننگین بنی امیه، امام سجاد علیه السلام را ترور کرده و ایشان در بیست و پنجم ماه محرم یا روزی نزدیک به آن از سال (۹۴) یا (۹۵) هجری در سنی حدود (۵۷) سال یا کمی کمتر به شهادت رسیدند و به این ترتیب مدت امامت ایشان حدود (۳۴) سال بود.

در این تحقیق مرحله دوم از زندگی امام سجاد علیه السلام را که سرشار از جهاد و مبارزه بود به دو دوره تقسیم می کنیم:

دوره اول: بعد از فاجعه عاشورا قبل از استقرار در مدینه.

دوره دوم: پس از استقرار در مدینه.

بدین ترتیب در سه مرحله به تحقیق درباره زندگی آن حضرت می پردازیم:

مرحله اول: زندگی آن حضرت پیش از شهادت پدر.

مرحله دوم: زندگی آن حضرت پس از شهادت پدر و قبل از استقرار در مدینه.

مرحله سوم: زندگی آن حضرت پس از استقرار در مدینه.

حضرت امام سجاد علیه السلام از تولد تا امامت

این دوره از زندگی امام علیه السلام که زندگانی ایشان از ولادت تا کربلا می باشد از سال (۳۸ یا ۳۷ هـ) تا سال (۶۱ هـ) است.

اولین خلیفه ای که امام سجاد علیه السلام در کودکی و نوجوانی با او همعصر بودند معاویه بن ابی سفیان بود، از خصوصیات این دوران می توان به آشفتگی اوضاع - که بعداً منجر به قلع و قمع مخالفان و کشتار در عراق و بحران در حجاز گردید - و از بین رفتن سنت ها و پیدایش بدعت ها اشاره نمود.

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در ماه رمضان سال چهل هجری در کوفه و در حالی که مشغول آماده کردن مردم برای جنگی تازه با معاویه بود، به شهادت رسید، پس از شهادت آن حضرت مردم عراق با فرزندش امام حسن مجتبی به عنوان خلافت بیعت کردند اما دل های بیشتر این بیعت کنندگان با زبان هایشان یکی نبود، البته از مردمی که با تظاهر به تشیع در زمان خود حضرت علی علیه السلام و حتی در میان لشکریانش آن چنان به آزار او پرداختند که بارها از دست آنان مرگ خود را از خدا طلب کرده بود توقع نمی رفت که با فرزندش برخوردی بهتر از این داشته باشند.

در سال های آخر عمر شریف حضرت علی علیه السلام کوفه دربر دارنده گرایشات و گروه های مختلفی بود، در این شهر کسانی بودند که چون سگان

تشنه به دنبال قدرت و حاکمیت بوده، توقع پست و مقام از خلیفه جدید داشتند، تازه مسلمانانی هم بودند که با آرزوهای دورودرازی که در سر داشتند شهر و دیار خویش را ترک نموده و به مرکز کشور اسلام روی آورده بودند، گروهی نیز از بردگان فرصت طلب بودند که چون عرب نبودند و نمی توانستند بدون پوششی عربی قد علم کنند با قبایل مختلف هم پیمان شده بودند.

در آن روزگار جامعه کوفه از چنین گروه هایی تشکیل گردیده بود که تمام نیروی خود را در جهت اشکال تراشی و سنگ اندازی در برابر حکومت امام مجتبی علیه السلام به کار گرفته بود، جایی که سعد بن عباده در هنگام بیعت با آن حضرت شرط می کند که در صورت نبرد با شامیان با تو بیعت می کنم، ولی پس از اینکه بر امام علیه السلام روشن گردید که بیشتر سپاهیانش اهداف توطئه گرانه ای را بر ضد آن حضرت و یاران مخلص وی دنبال می کنند، گروهی تحت لوای معاویه درآمده و گروهی به شایعه پراکنی هایی مشغولند که موجب از بین رفتن روحیه سپاه می گردد و برخی از آنان حتی در نامه ای به معاویه نوشته اند که حاضر به تسلیم امام و رهبر خود به او هستند مجبور به صلح (ترک مخاصمه) با معاویه گردید.

خصیصه این دوران (بین سال های ۴۱ تا ۶۰ هجری) تشدید فشار و سرکوب پیروان اهل بیت علیهم السلام در عراق بود، میزان غضب و ناراحتی معاویه نسبت به عراقیان را میتوان از برخوردهایش با رؤسای قبایل عراق که گاه گاه با او ملاقات می کردند دریافت.

سیاستمداران عراق که در جنگ صفین فریب خدعه عمرو عاص را خورده و آنان را بر سرنوشت خود حاکم کرده بودند در طول حکومت معاویه

به خانه های خود خزیده اما منتظر فرصت جدیدی بودند تا حرکت جدیدی را آغاز کنند.

از دیگر سوی رنجی که مسلمانان مخلص- که با تربیت خالص اسلامی پرورش یافته و دید آنان از دیدگاه های قومی و قبیله ای فراتر رفته و یا این دیدگاه را به گونه ای با نگرش های دینی تطبیق کرده بودند- می کشیدند بسیار بیشتر از گروه اول بود زیرا آنان در دوران بیست ساله حکومت معاویه محو و نابودی سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را به وضوح مشاهده می کردند.

آنان می دیدند که بدعت ها آشکار گشته، نظام پادشاهی جایگزین خلافت اسلامی شده و زمام امور مسلمانان به دست خاندانی افتاده است که همه توان خویش را در راستای نابودی اسلام و مسلمین و در مسیر مخالفت با احکام و موازین آن به کار بسته است، تا آن جا که یک فرزند نامشروع خاندان ثقیف با شهادت یک شراب فروش برادر معاویه می شود (۱).

معاویه برخلاف نص صریح قرآن در میان مردم جاسوسانی قرار داده بود تا حتی تعداد نفس های آنان را شماره کنند، او رسم وفای به عهد و پیمان را نادیده انگاشت و پس از همه ضمانت ها و امانی که به حجر بن عدی داده بود، او را به قتل رسانید و علیرغم پیمان صلحی که با امام حسن مجتبی علیه السلام بسته بود طی توطئه ای جعده دختر اشعث بن قیس، همسر آن حضرت را واداشت تا فرزندزاده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را مسموم نماید.

به اضافه ده ها عمل خلاف دیگر که همگی مخالف صریح قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و داغ ننگی بر پیشانی این دوره از تاریخ است.

ص: ۶۱

۱- (۱)). وقعه الطف/حاشیه ص ۲۱۱ و ۲۱۲ شرح حال زیاد بن سمیه.

در نتیجه این اقدامات هیچ نشانه‌ای از یک حکومت اسلامی در شام و عراق که مهم‌ترین مراکز حکومت اسلام در آن زمان بودند باقی نماند چنانکه در دایره علم نیز فقه اسلام در نماز و روزه و حج و زکات و آنچه آن را جهاد می‌نامیدند منحصر گردید در حالی که دینداران با اخلاص، به شدت از گسترش بدعت رنج می‌بردند و در انتظار فرصتی بودند تا در آن فرصت بتوانند بدعت‌هایی را که در زمان معاویه به نام اسلام ایجاد شده بود محو و نابود نمایند.

اوضاع سیاسی عراق هنگام مرگ معاویه

چون زمان مرگ معاویه فرارسید دو گروه که در عراق صاحب نفوذ، و مترصد فرصت بودند، شرایط را مناسب یافتند:

الف: دینداران مخلصی که درد دین داشته، نابودی سنت پیامبر، غمگینشان ساخته و در پی پایان دادن به نظام پادشاهی و بازگرداندن حکومت اسلامی حداقل به وضعیتی چون زمان خلفای پیشین بودند.

ب: سیاست‌بازان حرفه‌ای که تشنه قدرت بوده و مقصودشان دست‌یابی به حکومت و سلطه بر شام و عراق بود.

در چنین ایامی که عراق در معرض حوادث مهمی بود اوضاع در شام متفاوت بود.

در هنگام مرگ معاویه پسرش یزید در روستای حوارین (۱) بود و «ضحاک بن قیس» والی شام با تلاش بسیار او را به دمشق بازگرداند تا هرچه سریعتر

ص: ۶۲

۱- (۱). روستایی بین تدمر و دمشق.

خود را به عنوان خلیفه مسلمانان معرفی نماید، یزید پس از نشستن بر کرسی خلافت در صدد برآمد تا از کسانی که احتمال مخالفت و رویارویی با وی در آن می رفت زهرچشم بگیرد، بنابراین در همان روزهای اول خلافت نامه ای به حاکم مدینه نوشت و از وی خواست تا از امام حسین بن علی علیه السلام، عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر برای وی بیعت بگیرد، از ابتدا روشن بود که حسین بن علی علیه السلام هرگز با یزید بیعت نخواهد کرد، عبد الله بن زبیر اگرچه خود داعیه خلافت داشت ولی مردم او را قبول نداشتند، عبد الله بن عمر نیز نقشی در اوضاع نداشت و بیعت یا عدم بیعت او هرگز زیانی را متوجه خلافت یزید نمی ساخت بنابراین فقط از حسین بن علی علیه السلام می ترسید و می خواست هرچه سریعتر موضع او را روشن کند.

در این برهه از زمان طبیعی بود که همه عراقی های مترصد فرصت، فرزند زاده پیامبر صلی الله علیه و آله را برای رهبری خود انتخاب کنند تا هم اهداف و آمال متدینان مخلص و هم اهداف سیاست بازان حرفه ای را محقق سازد زیرا او تنها کسی بود که می توانست به دلیل شرافت نسب، جلالت قدر، تقوی و بزرگواری ذاتی که داشت سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دوباره زنده کرده و بدعت ها را نابود کند در حالی که او ظلم ستیزترین فرد آن دوران بود و به همین دلیل هم از بیعت با یزید سر باز زد.

از اینجا بود که در کوفه جلساتی تشکیل شده و جمعیت هایی به وجود آمده بود و در نتیجه این اجتماعات دعوت نامه هایی مبنی بر دعوت از امام حسین علیه السلام برای آمدن از مدینه به کوفه برای آن حضرت فرستاده شد، این دعوت نامه ها بر این تأکید شده بود که کوفیان برای جنگ با امویان غاصب حکومت، در زیر پرچم امام حسین از آمادگی لازم برخوردار هستند.

امام حسین علیه السّلام جواب نامه های آنان را به همراه پسر عموی خود مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد، کوفیان دور مسلم را گرفته مقدمش را گرامی داشتند و دوباره بر این مطلب تاکید کردند که برای جنگ با ستمگران شام تحت رهبری امام حسین علیه السّلام آمادگی کامل دارند، مسلم نیز نامه ای برای امام حسین علیه السّلام نوشت و در آن توضیح داد که در کوفه یکصد هزار مرد هستند که بر یاری امام تعهد کرده و بر لزوم آمدن سریع آن حضرت به کوفه تأکید دارند.

اما آنچه باعث وحشت بود این بود که در همان زمان نامه هایی از کوفه به شام فرستاده می شد و بر این موضوع تأکید می کرد که اگر یزید قصد تسلط بر کوفه را دارد باید حاکم مقتدری را برای کوفه بفرستد چون نعمان بن بشیر در رویارویی با حوادث از خود ضعف نشان داده و توان مقابله با آن را ندارد.

یزید با مستشار رومی خود «سرجون» در این باره به بحث پرداخت و او پیشنهاد کرد که عبید الله بن زیاد را به حکومت کوفه منصوب نماید، به مجرد رسیدن عبید الله بن زیاد به کوفه، کوفیان دور مسلم را خالی کرده و به ابن زیاد امکان کشتن مسلم و میزبان او هانی بن عروه را دادند، از دیگر سوی نیز امام حسین علیه السّلام با خانواده و تعدادی از یاران خود در راه آمدن به عراق بود و در تمام این شرایط صعب و دشوار تا رسیدن به عراق، امام زین العابدین علیه السّلام نیز همیشه به همراه پدر بود [\(۱\)](#).

ص: ۶۴

۱- (۱)). اخبار مسند و موثق این حوادث در وقعه الطّف نوشته ابو مخنف/ ۷۰-۱۴۱ تحقیق محمد هادی یوسفی غروی.

پیامبر اکرم بر امامت دوازده تن از اهل بیت علیهم السلام پاک خود تصریح کرده و حتی نام و مشخصات آنان را ذکر فرموده اند، که در حدیث صحابی پیامبر جابر بن عبد الله انصاری و دیگر کسان از شیعه و سنی بسیار مشهور است (۱).

چنان که هرامامی هم قبل از شهادت خود و متناسب با شرایط در بسیاری از موارد بر امام پس از خود تصریح می کرده است، این تصریح مکتوب شده و نزد فرد امینی به ودیعه نهاده می شده و خواستن آن نوشته از شخص مورد نظر دلیل بر امامت طلب کننده بود و این ویژگی را چند مرتبه در زندگی امام حسین علیه السلام نسبت به امامت زین العابدین علیه السلام مشاهده می کنیم گاه در مدینه و گاه در کربلا کمی قبل از شهادت.

از جمله روایاتی که از امام حسین علیه السلام بر امامت فرزندش امام سجاد علیه السلام دلالت دارد روایتی است که شیخ طوسی از امام ابو جعفر باقر علیه السلام نقل کرده است: امام حسین علیه السلام هنگام خروج از مدینه به سوی عراق وصیت نامه خود، نامه ها و سایر چیزهای مربوط به امامت را نزد همسر پیامبر ام سلمه به امانت نهاد و فرمود: «هرگاه پسر بزرگ من نزد تو آمد این چیزها را به او واگذار کن». پس چون امام حسین علیه السلام به شهادت رسید علی بن الحسین علیه السلام به نزد ام سلمه رفت و او نیز آنچه امام حسین علیه السلام بدو سپرده بود به وی داد.

و در حدیث دیگری آمده است که امام حسین درخواست آن چیزها از

ص: ۶۵

۱- (۱). منتخب الاثر، باب هشتم/۹۷، ارشاد، اعلام الوری باعلام الهدی ۲/۱۸۱، ۱۸۲، النصوص علی الائمه الاثنی عشر، قادتنا ۵/۱۴، اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات ۲/۲۸۵، النصوص العامه علی الائمه، احقاق الحق با ملحقات/ج ۱ تا ۲۵.

ام سلمه را نشانه امامت درخواست کننده قرار داده بود و زین العابدین علیه السلام آن را از او خواست (۱).

کلینی از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که: چون آخر عمر امام حسین علیه السلام فرارسید دختر خود فاطمه کبری را طلب کرد و وصیت نامه سرگشاده و نامه ای بسته شده را به او داد در آن هنگام امام سجاد علیه السلام مریض بود و آنان امیدی به زنده ماندن او نداشتند، ولی چون به مدینه بازگشتند فاطمه آن نامه را به علی بن الحسین علیه السلام داد (۲).

به زودی خواهیم دید که امام سجاد در مقام احتجاج با عموی خود محمد بن حنفیه ابراز داشته اند: «پدرم (که صلوات خداوند بر او باد) قبل از رفتن به سمت عراق به من وصیت کرد و ساعتی قبل از شهادت خود نیز با من عهد امامت بست» (۳).

امام زین العابدین علیه السلام در روز عاشورا

مسئله ای که بیشتر از دیگر مسائل قلوب محبان اهل بیت علیهم السلام را جریحه دار کرده است روایت حمید بن مسلم است که خود بعد از ظهر عاشورا اندکی پس از شهادت امام حسین علیه السلام شاهد عینی آن بوده و چنین نقل می کند: دیدم که لباس زنان حرم و دختران امام حسین علیه السلام را از پشت می کشیدند به نحوی که آن زنان قادر به حفظ آن لباس ها نبوده و آنان لباس تن ایشان را به غارت می بردند.

سپس به علی بن الحسین علیه السلام رسیدیم که در حال شدت مرض در بستر

ص: ۶۶

۱- (۱). کافی ۳/۲۴۲/۱، غیبه طوسی ۱۱۸ ح ۱۴۸، اثبات الهداه ۲۱۴/۵-۲۱۶.

۲- (۲). کافی ۱/۲۴۱/۱، اثبات الوصیه ۱۴۲، اعلام الوری ۴۸۲/۱-۴۸۳.

۳- (۳). احتجاج ۱۴۷/۲، احتجاجات امام زین العابدین.

بیماری افتاده بود، عده ای از پیاده نظام که همراه شمر بودند به او گفتند: آیا این بیمار را نمی کشی؟ من گفتم: سبحان الله آیا کودکان را می کشند؟! همانا که این کودک بیماری بیش نیست که بیماری او زنده نخواهدش گذاشت و آنقدر از این کلمات گفتم تا آنان را از قتل او منصرف کردم.

در این هنگام عمر بن سعد پیش آمد زنان شیون کرده و گریه سر دادند عمر سعد خطاب به سپاهیان گفت: کسی از شما به خیمه این زنان داخل نشود و معترض این جوان مریض نشوید... هر که از آنان متاعی برده است به آنان بازگرداند، ولی به خدا قسم کسی چیزی بازنگرداند (۱).

بدین سان امام سجاد علیه السلام با پدرش امام حسین علیه السلام در جهاد با طاغوت مشارکت داشت ولی خداوند شهادت به همراه پدر، برادران، اهلبیت و اصحاب پاک او را روزی وی نساخت و خداوند متعال او را برای عهده داری رهبری امت بعد از پدر حفظ کرد تا به وظیفه خطیر حراست از سنت جدش از دست گستاخان شرور و غضب گمراهان یاهو سرا و جریاناتی که بر تمدن اسلام داخل شده و در حال گسترش و انتشار سریع بودند پردازد.

ص: ۶۷

بخش نخست امام سجاد علیه السلام از کربلا تا مدینه بخش دوم زندگانی امام سجاد علیه السلام در مدینه بخش سوم شهادت امام سجاد علیه السلام

حضرت امام سجاد علیه السلام از کربلا تا مدینه

امام زین العابدین بعد از واقعه عاشورا

تاریخ نویسان از یک شاهد عینی نقل می کنند که گفت: در ماه محرم سال شصت و یک هجری به کوفه آمدم همان وقت بود که علی بن الحسین علیه السلام و زنان اهل بیت علیهم السلام را در محاصره سپاهیان از کربلا به کوفه آورده بودند، مردم برای تماشای آنان از خانه ها خارج شده بودند و چون زنان کوفی اهل بیت علیهم السلام را سوار بر شتران بی جهاز دیدند گریسته و بر سروسینه زدند. راوی گوید:

شنیدم که علی بن الحسین علیه السلام با صدای لرزان و ضعیف در حالی که بیماری توان از وی ربوده بود، گردن او در جامعه و دستانش با غل و زنجیر بسته بود می فرمود: این زن ها که می گریند؛ پس چه کسی ما را به قتل رسانید (۱).

و هنگامی که امام سجاد علیه السلام را بر ابن زیاد وارد کردند از او پرسید: کیستی؟ جواب داد: «من علی بن الحسین هستم» ابن زیاد گفت: آیا خدا علی بن الحسین را نکشت؟ امام علیه السلام فرمود: «من برادری به نام علی بن الحسین داشتم که مردم او را کشتند» ابن زیاد گفت: خیر خدا او را کشت. امام علیه السلام در جواب او این آیه قرآن را خواند: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْمُنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا؛ خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند.

ص: ۷۱

ابن زیاد گفت: آیا تو هنوز این مقدار جرأت و توان داری که جواب مرا بدهی و حرف مرا رد کنی؟! او را بیرید و گردنش را بزیند (۱).

در این وقت عمه اش زینب در دامن برادرزاده درآویخت و گفت: ای پسر زیاد خون هایی که از ما ریختی تو را بس است سپس دست در گردن امام سجاد علیه السلام افکند و گفت به خدا قسم از او جدا نمی شوم اگر می خواهی او را بکشی باید مرا هم با او بکشی. آن گاه علی بن الحسین فرمود: «ای عمه آرام گیر تا من با او سخنی بگویم» سپس رو به ابن زیاد نموده و فرمود: ای پسر زیاد آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ آیا ندانسته ای که مرگ در راه خدا عادت ما و شهادت در راه او کرامت ما خاندان است؟». سپس ابن زیاد دستور داد تا اهل بیت علیهم السلام را به خانه ای در کنار مسجد جامع کوفه ببرند، فردای آن روز نیز دستور داد تا سر مقدس امام حسین علیه السلام را در کوچه و محله ها و قبیله های شهر کوفه بگردانند و بعد از آن سر را به درب دار الاماره بازگردانند (۲).

سپس ابن زیاد دستور داد تا تمام سرها را بر روی تیرهای چوبی نصب کنند کما اینکه خود قبلا نیز با سر مسلم بن عقیل هم چنین عملی را انجام داده بود.

ابن زیاد خبر قتل امام حسین علیه السلام و اسارت خانواده اش را توسط نامه ای به اطلاع یزید رساند (۳).

او همین خبر را با نامه دیگری به عمرو بن سعید بن عاص والی مدینه که او هم از بنی امیه بود نیز فرستاد.

ص: ۷۲

۱- (۱). ارشاد مفید/ ۲۲۴، وقعه الطف/ ۲۶۲، ۲۶۳.

۲- (۲). مقتل خوارزمی ۴۳/۲ به صورت مرسل، اللهوف علی قتلی الطفوف/ ۱۴۵.

۳- (۳). جزری، الکامل فی التاریخ ۸۳/۴، او در آنجا می نویسد که اولین سر بریده ای که در اسلام حمل شد سر بریده عمرو بن حمق خزاعی بود که به دربار معاویه برده شد.

چون نامه ابن زیاد در شام به یزید رسید، دستور داد تا سر بریده امام حسین علیه السلام و سایر کشته شدگان را به نزد او بفرستند. او همچنین دستور داد تا زنان و کودکان اسیر را مهیای این سفر کرده و علی بن الحسین علیه السلام را نیز تا گردن با غل ببندند، آنان اهل بیت علیهم السلام را به دنبال قافله سرهای بریده همچون اسیران کفار بدون عماری و محمل بر جهاز شتران سوار نموده و به همراه مجفر بن ثعلبه عائذی و شمر بن ذی الجوشن به سوی شام روانه کردند و پس از چندی قافله اسیران به سرها رسیدند و در طول این سفر تا رسیدن به شام علی بن الحسین علیه السلام با هیچ کدام از آن مأموران سخن نگفت (۱).

اسیران اهل بیت علیهم السلام در شام

شام از ابتدای فتح آن به دست مسلمانان با افرادی چون خالد بن ولید و معاویه بن ابی سفیان به عنوان فاتح و نماینده دین اسلام مواجه بوده و شامیان هرگز پیامبر را ندیده، احادیث او را مستقیماً از خود آن حضرت نشنیده و حتی از نزدیک بر سیره اصحاب پیامبر مطلع نشده بودند. تعداد کمی از صحابه پیامبر هم که به شام مهاجرت نموده و مدتی در شام اقامت کرده بودند. نیز تأثیر چندانی در مردم نداشتند، در نتیجه، شامیان اعمال امثال معاویه ابن ابی سفیان و اطرافیان او را به عنوان سنت راستین مسلمانی پذیرفته بودند چون این حکومت اسلامی (ولو از نوع اموی) نسبت به حکومت های سابق که در طول قرون متمادی زیر سلطه امپراتوری روم بر شامیان حکومت کرده بودند، برتری داشت.

ص: ۷۳

۱- (۱). ذیل تاریخ دمشق در شرح حال امام حسین علیه السلام/ ۱۳۱. به نقل از طبقات ابن سعد، انساب الاشراف/ ۲۱۴، طبری ۴۶۰/۵ و ۴۶۳، ارشاد ۱۱۹/۲ که عبارت متن به نقل از آن است.

از این رو عجیب نخواهد بود که چنین قضیه ای را در کتب تاریخ بخوانیم:

در هنگام ورود اسیران کربلا به شام پیرمردی شامی به امام سجاد علیه السلام نزدیک شد و به او گفت: خدای را شکر که شما را هلاک کرد و امیر را بر شما پیروز گردانید.

امام سجاد علیه السلام در جواب وی فرمودند: «ای پیرمرد آیا قرآن خوانده ای؟»

پیرمرد پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود: آیا این آیه را نیز خوانده ای:

قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛ بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم]؟.

پیرمرد پاسخ داد: آری خوانده ام.

امام علیه السلام فرمودند: «ای پیرمرد مراد از (قربی) در این آیه ما هستیم».

سپس فرمودند: آیا این آیه را خوانده ای:

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ حَقَّ نَزْدِيكَانَ رَا بِيْرِدَا؟.

پیرمرد پاسخ داد: آری خوانده ام.

امام علیه السلام فرمودند: «ای پیرمرد در این آیه هم مراد از (قربی) ما هستیم».

سپس فرمودند: آیا این آیه را خوانده ای:

وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِأَيِّ الْقُرْبَىٰ؛ بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی... است؟.

گفت: آری.

امام علیه السلام فرمودند: «ما همان قربی و نزدیکان پیامبر هستیم».

باز امام علیه السلام پرسیدند: ای پیرمرد آیا این آیه از قرآن را خوانده ای:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛ خداوند می خواهد پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد؟.

پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمودند: «ما همان اهل بیتی هستیم که خداوند ما را به نزول آیه طهارت در حق آنان ممتاز کرد».

شیخ گفت: تو را به خدا قسم می دهم که آیا شما خود آنان هستید؟!

امام علیه السلام فرمودند: «به خدا سوگند که ما بدون شک همانها هستیم، قسم به حق جد ما پیامبر صلی الله علیه و آله که ما همانها هستیم».

پیرمرد شامی گریست، عمامه از سر بر زمین کوفت، سر بر آسمان برداشت و گفت: خداوندا من از دشمنان آل محمد بیزارم (۱).

مورخان آورده اند که پس از شهادت امام حسین علیه السلام چون امام سجاد علیه السلام را به شام وارد کردند ابراهیم بن طلحه بن عبید الله به سوی او رفت و در حالی که با سر و روی بسته در محمل نشسته بود از روی شماتت گفت: ای علی بن الحسین چه کسی پیروز شد؟ امام سجاد علیه السلام در پاسخ وی فرمودند: اگر می خواهی بدانی که چه کسی پیروز شد؟ در وقت نماز اذان و اقامه بگو (۲).

در این پاسخ امام علیه السلام به این نکته حساس اشاره داشتند که جدال امویان بر سر ریاست بر بنی هاشم نیست بلکه نزاع بر سر اذان و تکبیر و اقرار به وحدانیت خداوند متعال بوده و شهادت امام حسین علیه السلام و یاران پاک او سبب بقاء اسلام ناب محمدی و تثبیت آن در برابر جاهلیتی است که بنی امیه و پیروان آن سردمدار آن هستند همانها که هیچ گاه طعم شیرین ایمان و اسلام را نچشیده اند.

ص: ۷۵

۱- (۱). مقتل خوارزمی ۶۱/۲، اللهوف علی قتلی الطفوف/۱۰۰، مقتل مقرر/۴۴۹ به نقل از تفسیر ابن کثیر و آلوسی.

۲- (۲). امالی طوسی/۹۷۷.

سر مقدس امام حسین علیه السلام و زنان اسیر اهل بیت علیهم السلام را در حالی به مجلس یزید آوردند که همه آنان را با طناب بسته و غل در گردن و دست و پای زین العابدین علیه السلام بود، هنگامی که آنان را در برابر یزید نگاه داشتند. یزید از سر غرور این بیت از شعر حصین بن حمام مرّی را خواند که:

«ما آنانیم که سر مردانی را از هم می شکافیم که خود یلانی بوده و سرها شکافته بودند» (۱).

امام سجاد علیه السلام پاسخ شعر او را با این آیه از قرآن کریم دادند:

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا
فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

هیچ مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آن قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است! این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید؛ و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد! (۲).

ناگاه خشم در چهره یزید نمودار شد پس امام این آیه را تلاوت فرمودند:

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ؛ هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند! (۳).

ص: ۷۶

۱- (۱). «نفلق هاما من رجال أعزّه علينا و هم كانوا أعتق و أظلما» ارشاد ۱۱۹/۲، ابی مخنف، وقعه الطف/ ۱۹۸ و ۲۷۱، العقد الفرید ۱۲۴/۵.

۲- (۲). حدید/ ۲۲-۲۳.

۳- (۳). شوری/ ۳۰.

مورخان از فاطمه بنت الحسین علیه السلام نقل کرده اند که گفت: چون در برابر یزید نشستیم دلش به حال ما سوخت. در این هنگام مردی سرخگون از اهل شام برخاست و با اشاره به من به یزید گفت: یا امیر المؤمنین این کنیز را به من ببخش، من گمان داشتم که آنان این کار را برای خود جایز می دانند لذا بدنم از ترس شروع به لرزیدن کرد و به دامان عمه ام زینب چنگ زدم، ولی عمه ام می دانست که چنین چیزی امکان ندارد، بنابراین رو به مرد شامی کرد و فرمود:

به خدا سوگند که دروغ گفתי و پست شدی، نه تو قادر بر انجام چنین کاری هستی و نه یزید!

یزید در خشم شد و بانگ برآورد که: دروغ گفתי، اگر بخواهم می توانم چنین کاری را انجام دهم!

زینب گفت: نه به خدا قسم، هرگز خداوند چنین اجازه ای به تو نداده است مگر اینکه از دین ما خارج شده دین دیگری اختیار نمایی، یزید از خشم به جوش آمد و گفت: آیا با من چنین درشت سخن می گویی؟ همانا که پدر و برادر تو از دین خارج شده اند!

زینب پاسخ داد: اگر خود را مسلمان می دانی بدان که تو و پدر و جدت با دین خدا که دین پدر و برادر من می باشد هدایت شدید، یزید درمانده از جواب گفت: ای دشمن خدا دروغ گفתי!

زینب گفت: اکنون تو حاکم هستی و به واسطه قدرتی که داری به ستم و ناروا خشم می گیری و ناسزا می گویی، گویا یزید از شنیدن این کلام خجالت کشید و سکوت کرد.

ناگاه دوباره مرد شامی به او گفت: این کنیز را به من بده، اینجا بود که یزید

به او گفت: از جلو چشمم دور شو که خدا تو را مرگ دهد (۱).

چنین به نظر می‌رسد که لحن کلام یزید آرامتر از لحن کلام ابن زیاد در کوفه است و شاید دلیل آن این باشد که ابن زیاد قصد داشت با این کار خود را به سرور خود یزید نزدیکتر کرده و خودشیرینی کند ولی یزید نیازی به این کار نداشته است، شاید هم یزید این نکته را دریافته بود که با کشتن امام حسین علیه السّلام و اسیر کردن خاندانش مرتکب چه اشتباه بزرگی شده است از این رو می‌خواست با این کار از احساسات خشمگینانه افکار عمومی نسبت به خود کم کند.

در همان روزها یزید خطیب دمشق را واداشت تا بر منبر رفته و در مذمت و بدگویی نسبت به امام حسین و پدرش علیهما السّلام بسیار داد سخن بدهد و چون چنین کرد، امام سجاد علیه السّلام به وی اعتراض نموده فریاد برآورد که:

وای بر تو ای خطیب که به قیمت خشم و غضب پروردگار رضایت مخلوقی را خریده‌ای، پس جایگاه خود را در آتش بدان.

سپس رو به یزید کرده فرمودند: ای یزید آیا اجازه می‌دهی تا بر فراز این چوب‌ها رفته کلماتی بگویم تا موجب رضایت خداوند شده و برای حاضران اجر و پاداش در بر داشته باشد...

حاضران از شجاعت این جوان اسیر و بیمار که بر خطیب رسمی حکومت و شخص خلیفه اعتراض کرده بود متعجب و مبهوت شده بودند، لذا چون یزید به خواسته امام علیه السّلام جواب رد داد حاضران با اصرار از وی خواستند تا به امام سجاد علیه السّلام اجازه سخن گفتن دهد، یزید که در برابر فشار افکار عمومی قرار

ص: ۷۸

گرفته بود چاره ای جز اجازه دادن به امام سجاده علیه السلام نداشت، امام علیه السلام از پله های منبر بالا رفت و قسمتی از سخنانی که فرمود این است:

«أيها الناس أعطينا ستا و فضلنا بسبع أعطينا العلم و الحلم و السماحة و الفصاحة و الشجاعة و المحبة في قلوب المؤمنين و فضلنا بأن منا النبي المختار محمدا صلى الله عليه و آله و منا الصديق و منا الطيار و منا أسد الله و أسد رسوله و منا سيده نساء العالمين فاطمه البتول و منا سبطا هذه الأمة و سيدا شباب اهل الجنة»؛

ای مردمان به ما شش خصلت و هفت فضیلت داده شده است، آن شش خصلت عبارتند از علم، بردباری، جوانمردی، فصاحت، شجاعت، و محبت در دل های مومنان، و هفت فضیلت آن است که پیغمبر از دودمان ماست، صدیق [حضرت علی علیه السلام] از ماست، جعفر طیار و حمزه که شیر خدا و پیامبر خدا بود از ما هستند، سرور زنان عالم فاطمه بتول و حسن و حسین دو سبط پیغمبر و دو سرور جوآنان اهل بهشت از ما هستند

پس از این مقدمه که در آن به معرفی خاندان خود پرداخت شروع به ذکر فضایل و مناقب آن نمود:

«فمن عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني أنبأته بحسبي و نسبي أيها الناس أنا ابن مكة و مني أنا ابن زمزم و صفا أنا ابن من حمل الزكاه بأطراف الردا أنا ابن خير من انتزر و ارتدى أنا ابن خير من انتعل و احتفى أنا ابن خير من طاف و سعى أنا ابن خير من حج و لبى أنا ابن من حمل على البراق في الهواء أنا ابن من أسرى به من المسجد الحرام ألى المسجد الأقصى أنا ابن من بلغ به جبرئيل إلى سدره المنتهى أنا ابن من دنا فتدلى فكان قاب قوسين أو أدنى أنا ابن من صلى بملائكة السماء أنا ابن من أوحى إليه الجليل ما أوحى أنا ابن محمّد المصطفى

أنا ابن علي المرتضى أنا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا لا إله إلا الله أنا ابن من ضرب بين يدي رسول الله بسيفين و طعن برمحين و هاجر الهجرتين و بايع البيعتين و قاتل ببدر و حنين و لم يكفر بالله طرفه عين أنا ابن صالح المؤمنين و وارث النبيين و قاصع الملحدين و يعسوب المسلمين و نور المجاهدين و زين العابدين و تاج البكاءين و أصبر الصابرين و أفضل القائمين من آل ياسين رسول رب العالمين أنا ابن المؤيد بجبرئيل المنصور بميكائيل أنا ابن المحامي عن حرم المسلمين و قاتل المارقين و الناكثين و القاسطين و المجاهد أعداءه الناصبين و أفخر من مشى من قريش أجمعين و أول من أجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنين و أقدم السابقين و قاصم المعتدين و مبيد المشركين و سهم من مرامى الله و بستان حكمه الله... ذاك جدى على بن أبى طالب.

أنا ابن فاطمه الزهراء أنا ابن سيده النساء، أنا ابن الطهر البتول، أنا ابن بضعة الرسول صلى الله عليه و آله، أنا ابن المرملة بالدماء، أنا ابن ذبيح كربلاء، أنا ابن من بكى عليه الجن فى الظلماء، و ناحت عليه الطير فى الهواء؛

هر كس مرا مى شناسد و هر كس مرا نمى شناسد اكنون وى را از حسب و نسب خود آگاه مى كنم، من فرزند مكه و منى هستم، من فرزند زمزم و صفا هستم، من فرزند آن كسى هستم، كه زكات را در ردای خود نهاده و حمل مى كرد، من فرزند آن كسى هستم، كه بهترين كسى است كه تاكنون جامه و ردا پوشيده است، من فرزند آن كسى هستم، كه بهترين كسى است كه تاكنون نعلين و كفش به پا کرده است، من فرزند آن كسى هستم، كه بهترين حج گذاران و لييك گويان بود، من فرزند آن كسى هستم، كه بر براق سوار شد و آسمان ها را در نورديد، من فرزند آن كسى هستم، كه او

را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر دادند، من فرزند آن کسی هستم، که جبرئیل او را تا سدره المنتهی رسانید، من فرزند آن کسی هستم که به مقام قاب قوسین یا نزدیکتر از آن نائل گردید، من فرزند آن کسی هستم، که فرشتگان آسمان به امامت او نماز گزاردند، من فرزند آن کسی هستم، که خداوند جلیل به او وحی فرستاد و اسرار نهانی با او بازگفت، من فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هستم، من فرزند علی مرتضی هستم، من فرزند آن کسی هستم، که به ضرب شمشیر بینی مشرکان رازد تا اینکه به وحدانیت خداوند شهادت دادند، من فرزند آن کسی هستم، که پیش روی رسول خدا با دو شمشیر جهاد کرد و با دو نیزه جنگید، من فرزند آن کسی هستم، که در راه خدا دو بار مهاجرت کرده و دو بار با رسول خدا بیعت نمود، کسی که در جنگ های بدر و حنین شمشیر زد و حتی چشم برهم زدنی به خدا کفر نورزید، من فرزند نیکوترین ایمان آورندگان، وارث پیامبران، نابودکننده ملحدان، سرور مسلمانان، فروغ مجاهدان، زینت عبادت پیشگان، زیور خداپرستان، سرآمد همه گریه کنندگان [از خوف خدا]، شکیباترین شکیبایان، بهترین نمازگزاران از آل یس، پیام آور خدای جهانیان هستم، من فرزند آن کسی هستم، که خداوند جبرئیل را پشتیان، و میکائیل را یار و یاور او قرار داد، من فرزند آن کسی هستم، که پشتیان مسلمانان، کشنده خوارج جنگ نهروان، پیمان شکنان جنگ جمل و بیدادگران جنگ صفین بود، کسی که با تمام دشمنان بدخواهش به مبارزه پرداخت، همو که از نظر افتخار از همه قریش برتر بود و نخستین کس از مومنان که دعوت رسول خدا را اجابت کرد، کسی که در قبول آیین اسلام از همه اقران خودگوی سبقت را دربرود، سرکشان را درهم شکسته مشرکان را نابود ساخته، تیر زهر آگین خدا و بوستان حکمت پروردگار بود... این چنین کسی نیای من علی بن ابی طالب است. من فرزند بانوی بانوان عالم هستم، من فرزند فاطمه زهرا می باشم، فرزند بتول پاکیزه، من فرزند پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشم، من فرزند آن کسی هستم که در خون خود

غلطان شد، من فرزند سربریده کربلا هستم، من فرزند آن کسم که جنیان در تاریکی های زمین بر او گریسته و فرشتگان در آسمان برایش زاری کردند.

امام پیوسته از خود و خاندان خود می گفت و ضجه و شیون بود که از مردم برمی خاست، یزید ترسید که فتنه ای برپا شده و حوادثی پیش آید که برایش عاقبت خوشی نداشته باشد، چرا که سخنان امام علیه السلام در مردم انقلاب فکری ایجاد کرده بود او خود را به مردم شام شناسانده و آنان را به آنچه نمی دانستند آگاه کرده بود.

یزید به مؤذن اشاره کرد تا اذان بگوید و بدین وسیله کلام امام علیه السلام را قطع نماید، مؤذن بانگ برآورد: «الله اکبر» امام علیه السلام رو به او کرده فرمود:

خداوند بزرگ است آن گونه که با چیزی نتوان قیاسش کرد و احساس آن را درک نتواند کرد، هیچ چیزی بزرگتر از خدا نیست.

و چون مؤذن بانگ زد: «اشهد أن لا اله الا الله» امام علیه السلام فرمود:

پوست و مو، گوشت و خون، و مغز و استخوانم به وحدانیت خدا گواهی می دهد.

و در زمانی که مؤذن گفت: «اشهد أن محمدا رسول الله» امام علیه السلام به یزید رو کرده فرمود:

ای یزید! این محمد که نام او برده شد جد تو است یا جد من؟ اگر گمان داری که او جد تو است دروغ می گویی، و اگر اقرار می کنی که جد من است چرا عترت و خاندانش را کشتی؟ (۱).

یزید از جواب بازماند زیرا همگان می دانستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جد سید سجاد علیه السلام است و جد یزید، کسی جز دشمن شماره یک پیامبر صلی الله علیه و آله ابو سفیان نیست، و اهل شام دانستند که در دریای گناه غرق شده و حکومت اموی تا

ص: ۸۲

۱- (۱). نفس المهموم/۴۴۸-۴۵۲ به نقل از مناقب آل ابی طالب ۱۸۱/۴ نقل از کتاب «الاحمر» نوشته اوزاعی (اصل خطبه بدون مقدمه)، مقدمه از کامل بهایی ۲/۲۹۹-۳۰۲، رک حیات الامام زین العابدین/۱۷۵-۱۷۷.

کنون سعی در گمراهی آنان داشته است، به روشنی پیدا است که یزید به دلیل کینه شخصی و عدم بلوغ سیاسی از درک عمق قیام امام حسین علیه السلام عاجز بود و عواقب خطرناک آن را برای حکومتش جدی نمی گرفت.

شاید بزرگترین شاهد بر این خیال باطل یزید نامه ای باشد که در ابتدای خلافت به حاکم مدینه نوشت که از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد و در صورت امتناع امام حسین علیه السلام از بیعت او را به قتل رسانده و سرش را به شام نزد وی بفرستد.

در ادامه سخن از غلط بودن محاسبات یزید می توان به جریان انتقال کاروان اسیران از کربلا به کوفه و از آنجا به شام اشاره کرد که با انجام کارهای خشونت بار منعکس کننده تمایلات جنایتکارانه او بود، در حالی که یزید هنگامی از عمق خطر جنایتی که مرتکب آن گردیده بود آگاه شد که خبرهای ناگهانی از بازتاب های این حادثه بر او باریدن گرفت و افکار عمومی درباره قتل ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را زیر سؤال قرار داد، در اینجا بود که تلاش کرد تا مسئولیت این جنایت هولناک را به گردن ابن زیاد بیندازد و به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: خدا پسر مرجانه را لعنت کند، به خدا قسم که اگر خود با پدرت روبرو شده بودم چیزی از من نمی خواست مگر اینکه به او می دادم و با تمام توان از کشته شدنش جلوگیری می کردم، ولی خواست خدا همان بود که دیدی، از مدینه با من مکاتبه کن و هر درخواستی داشتی مرا باخبر گردان (۱).

امام سجاد علیه السلام در زمان حضور در شام با منهل بن عمرو ملاقات کرد، منهل عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله حالتان چگونه است؟ امام رو به او کرده

ص: ۸۳

فرمودند: «ما چون بنی اسرائیل در میان قوم فرعون شده ایم که پسران آن را سر می بریدند و زنان آن را زنده نگاه می داشتند، عرب بر عجم افتخار می کند که محمد صلی الله علیه و آله از آنان است و در میان عرب قریش بر سایر قبایل افتخار می کند که محمد صلی الله علیه و آله از آنان است ولی ما که اهل بیت او هستیم کشته و اسیر شده ایم إنا لله و إنا الیه راجعون» (۱).

در پایان، یزید از ترس فتنه و به هم خوردن اوضاع به نعمان بن بشیر فرمان داد تا زنان بیت رسالت و یادگارهای پیامبر صلی الله علیه و آله را تا مدینه همراهی کرده و آنان را به وطن بازگرداند (۲) ترس او به حدی بود که دستور داد برگرداندن اهل بیت علیهم السلام را شبانه انجام دهند (۳).

ص: ۸۴

-
- ۱- (۱). اللهوف فی قتلی الطفوف/ ۸۵ به صورت مرسل، محمد بن سعد نیز در طبقات این روایت را به صورت مسند از منهل بن عمرو کوفی در کوفه (نه در شام) و با تفصیل بیشتری نقل می کند که این روایت مختصر آن است.
 - ۲- (۲). طبری ۴۶/۲۵، ارشاد ۱۲۲/۲ و به نقل از این دو در وقعه الطف ابو مخنف/ ۲۵۶، ۲۶۶.
 - ۳- (۳). به نقل از تفسیر المطالب فی امالی ابی طالب ۹۳، و الحدائق الوردیه ۱۳۳/۱.

زندگانی امام زین العابدین علیه السلام در مدینه

با ورود اسیران اهل بیت علیهم السلام به کوفه بازتاب های قتل امام حسین علیه السلام آغاز شد و با اینکه ابن زیاد هر کس کوچک ترین مخالفتی با یزید داشت مورد تهدید و سرکوب قرار می داد در عین حال صداهای اعتراض بر ضد ظلم روزافزون دستگاه حاکم در حال برخاستن بود.

وقتی ابن زیاد بر منبر، یزید و بنی امیه را مدح کرده، امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام رسالت را دشنام داد، عبد الله بن عقیف اُزدی به پا خاست و فریاد برآورد: ای دشمن خدا همانا تو و پدرت و آنکه تو را به امارت منصوب کرده و پدرش دروغگو می باشید، ای پسر مرجانه فرزندان پیامبر را به قتل می رسانی و بر منبر در جایگاه صدیقین می نشینی؟!!

ابن زیاد گفت: او را نزد من آورید، گارد محافظ ابن زیاد با او در آویختند عبد الله بن عقیف شعار قبیله «اُزد» را با صدای بلند آواز داد، در این وقت هفتصد نفر از قبیله اُزد جمع شده و او را از دست گارد ابن زیاد آزاد کردند ولی در همان شب ابن زیاد افرادی را فرستاد تا او را از خانه اش بیرون کشیده، گردن زده و جسدش را به دار کشیدند (۱)، اگرچه این برخورد به نفع ابن زیاد

ص: ۸۵

۱- (۱). ارشاد ۱۱/۷۲ و به نقل از آن در وقعه طف از ابو مخنف/ ۲۶۵، ۲۶۶.

به پایان رسید ولی مقدمه ای برای اعتراض های بعدی بود.

در شام نیز اولین نشانه های خشم و آزرده گی عمومی آشکار گشته و موجب این شده بود که یزید، ابن زیاد را برای قتل امام حسین علیه السّلام به باد ملامت گیرد، اما شدیدترین عکس العمل در سرزمین حجاز به وقوع پیوست، در آغازین روزهای حکومت یزید عبد الله بن زبیر به مکه رفته و آنجا را برای مبارزه با یزید پایگاه خود قرار داد و از فاجعه کربلا چون ابزاری برای خورده گیری به نظام یزید استفاده نمود، او خطبه ای خواند و در آن عراقیان را به بی وفایی متهم کرد و امام سجاد علیه السّلام را مدح نموده به تقوی و عبادت توصیف نمود.

در مدینه نیز امام زین العابدین علیه السّلام هنگام بازگشت از سفر شام و عراق خطبه ای در میان مردم ایراد نمود، تاریخ نویسان آورده اند:

امام قبل از وارد شدن به شهر مردم را در خارج شهر جمع نموده و در میان آنان خطبه ای ایراد کردند:

سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان، صاحب اختیار روز قیامت و پرورش دهنده همه خلایق است، همان خدایی که دور گردیده و در بلندای آسمان ارتفاع گرفته و چنان نزدیک گشته که شاهد نجوای بندگان نیز هست، او را بر مصیبت های بزرگ، فجایع روزگار، سوزش گزندگان، بلاهای گران و مصیبت های بزرگ، وحشتناک، ناگوار و کشنده سپاس می گذاریم.

ای قوم، خدای متعال - که او را سپاس باد - ما را به مصیبت های گران و شکاف عظیمی در اسلام مبتلا نموده است، ابا عبد الله الحسین علیه السّلام کشته شد، زنان و فرزندانش اسیر گشتند و سرش را بر نوک نیزه شهر به شهر گرداندند، این مصیبتی است که بالاتر از آن مصیبتی نیست.

کدام یک از مردان شما پس از قتل او شادی خواهد کرد؟ یا کدام دل است که برایش محزون نشود؟ یا کدام چشم از میان شما است که اشک خود را نگاه دارد و از باریدن آن جلوگیری می کند، در حالی که هفت آسمان بر او گریستند، امواج دریاها، ارکان آسمانها، نواحی زمین، شاخه های درختان، ماهیان و اعماق دریاها، ملائکه مقرب و همه اهل آسمانها بر او گریسته اند.

ای مردم کدام دل است که از قتل او نشکند، کدام جان است که بر او نسوزد، یا اینکه کدام گوش است که خبر این رخنه بزرگی که در اسلام ایجاد شده است بشنود و از ناراحتی کر نشود؟!

ای مردم ما دور از شهر و دیار مطرود و رانده شدیم، گویا که از فرزندان ترک و کابل بودیم، در حالی که نه مرتکب جرم و جنایتی شده بودیم، نه کار ناشایستی از ما سر زده بود و نه در دین اسلام شکاف و رخنه ای ایجاد کرده بودیم، ما سمعنا بهذا فی آبائنا الأولین از پدران پیشین خود چنین [چیزی] نشنیده ایم، این هَذَا إِلَّا اخْتِلاق این [ادعا] جز دروغ بافی نیست.

به خدا سوگند اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همان اندازه که درباره نیکویی با ما سفارش کرده است درباره جنگ با ما سفارش کرده بود آن ها نمی توانستند بیش از این مقدار ستم که به ما روا داشتند انجام دهند پس إنا لله و إنا إليه راجعون از مصیبتی که بس بزرگ، دردناک، فجیع، خورد کننده، وحشتناک، تلخ و ناگوار است! ما در تمام این مصیبت ها و آنچه به ما رسیده است فقط اجر از خدا می خواهیم چرا که او عزیز و انتقام گیرنده است (۱).

این سخنرانی با همه کوتاهی کاملاً مجسم کننده همه واقعه کربلا و تأکید

ص: ۸۷

کننده مظلومیتی بود که اهل بیت علیهم السّلام با آن مواجه شدند چه از جهت قتل امام حسین علیه السّلام و چه از جهت اسارت اهل بیت علیهم السّلام و چه از جهت هتک حرمت بعد از واقعه که همان بر سر نیزه کردن سرهای مقدس شهدا مخصوصا سر مقدس امام حسین علیه السّلام و شهر به شهر گرداندن آن است.

امام سجاد علیه السّلام در ادامه این خطابه با یک اشاره سریع، مؤثر و گویا آنچه اهل بیت علیهم السّلام متحمل آن شده بودند از اسارت و دوری از وطن و رفتار نامناسب و خوارکننده را توصیف نمود در حالی که آن خاندان وحی و معدن رسالت، پیشوایان اهل ایمان و درهای خیر و رحمت و هدایت بودند.

امام علیه السّلام خطبه خود را با توصیفی دقیق از جنایاتی که سپاهیان دستگاه اموی در حق اهل بیت علیهم السّلام مرتکب آن شده بودند به پایان بردند، چرا که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنان دستور شکنجه و مثله کردن اهل بیت علیهم السّلام خود را داده بود بیش از این که کردند نمی توانستند انجام بدهند در حالی که پیامبر مردم را حتی از مثله کردن سگ هار نهی کرده، در عین حال آنان را به حفظ احترام اهل بیت علیهم السّلام خود توصیه کرده، احترام ایشان را با احترام خود برابر دانسته و جز دوستی نزدیکان خود مزد رسالت از آنان نخواستند بود در این صورت چگونه می توان کار آن مردم را توجیه کرد؟

امام سجاد علیه السّلام در این خطبه سعی کرد تا مظلومیت اهل بیت علیهم السّلام را به مردم عرضه نماید تا روح قیام را در اهل مدینه بیدار کند و بیداری انقلابی آنان را ضد ظلم و دیکتاتوری اموی و سرکشی سفیانی برانگیزد.

در آن سال که والی مدینه ولید بن عتبه بن ابی سفیان بود مدینه اوضاع آرامی نداشت آشکارترین شاهد این وضع ناآرام سه بار تغییر والی در طی دو سال است یزید، ولید بن عتبه را از کار برکنار کرده و به جای او عثمان بن

محمد بن ابی سفیان را به امارت مدینه گمارد (۱).

عثمان برای اینکه لیاقت خود را در اداره مدینه نشان دهد و نیز بتواند کمی دل بزرگان شهر را به دست آورد گروهی از فرزندان مهاجران و انصار را به دمشق فرستاد تا خلیفه جوان را از نزدیک ببیند و از هدایای او بهره مند گردند ولی هیأت اعزامی در رفتار یزید چیزهایی دیدند که بسیار زشت بود.

آنان چون به مدینه بازگشتند آشکارا به شتم و بیان عیب های یزید پرداخته و گفتند: ما از نزد کسی می آییم که دین ندارد، شراب می نوشد، طنبور می نوازد، کنیزکان در نزد او می رقصند، سگ بازی می کند و حرامیان با او شب نشینی دارند، ما در اینجا اعلام می کنیم که او را از خلافت برکنار نمودیم.

عبد الله بن حنظله گفت: اگر من جز پسرانم یاوری نیابم خود با پسرانم به جهاد با او برخوام خواست، یزید در این سفر مرا بزرگ داشت و هدایایی به من داد و من فقط به این جهت که برای جنگ با او تقویت شوم آن هدایا را قبول کردم.

مردم نیز یزید را از خلافت خلع کرده و با عبد الله بن حنظله غسیل الملائکه بیعت کردند تا یزید را از قدرت ساقط کند (۲).

قیام مدینه

تنها دلیل آگاهی مردم مدینه از انحراف یزید، دوری او از اسلام، ستم و سرکشی او انتقاد هیأت اعزامی از مدینه نبود آنان ستم یزید و عمالش بر مملکت اسلام، سختگیری شدید ایشان و زیر پا گذاشتن غیر قابل توجیه

ص: ۸۹

۱- (۱). تاریخ طبری ۴۷۹/۵، ۴۸۰.

۲- (۲). طبری ۴۸۰/۵ و به نقل از آن در الکامل فی التاريخ ۱۰۳/۴.

محرمات الهی توسط آنان را لمس کرده بودند، چگونه کسی می توانست قتل وحشتناک حسین بن علی علیه السّلام ریحانه پیامبر، و سرور جوآنان بهشت، همچنین اسارت زن و فرزندان او را توجیه کند؟ یا شراب خواری علنی یزید با توجه به نص صریح خدا در قرآن بر حرمت آن چگونه قابل توجیه بود؟!

علاوه اینکه بنی امیه کینه شدیدی نسبت به انصار داشتند و در آشکار نمودن آن نیز هیچگاه تردیدی به خود راه نمی دادند از این رو اهل مدینه هم در اخراج حاکم منصوب از جانب یزید تردیدی به خود راه نداده و بنی امیه را به محاصره در آوردند، مروان بن حکم دشمن خونی آل پیامبر صلی الله علیه و آله چون عرصه را تنگ دید به امام زین العابدین علیه السّلام پناهنده شد و از ایشان امان خواست امام سجاد علیه السّلام نیز با چشم پوشی از همه دشمنی هایی که او در مواقع مختلف مانند قضیه دفن امام حسن مجتبی علیه السّلام یا در تنگنا قرار دادن امام حسین علیه السّلام برای بیعت با یزید مرتکب شده بود درخواست مروان را اجابت فرموده و به او امان دادند.

چون خیر قیام مدینه به گوش یزید رسید مسلم بن عقبه را به مدینه فرستاد تا قیام مردم این شهر را سرکوب کند شهری که شهر پیامبر خدا و محل نزول وحی الهی بود، او به مسلم بن عقبه در این مأموریت دستورات خاصی داد:

سه نوبت آنان را به تسلیم فراخوان و اگر اجابت نکردند با آنان به جنگ پرداز و در این صورت تا سه روز این شهر را بر سپاه خود مباح اعلام کن، در این سه روز هر چه در این شهر از مال، حیوان، سلاح و غذا یافت شود از آن سپاهیان است (۱).

ص: ۹۰

او به مسلم دستور داد تا مجروحان و فراریان از اهل مدینه را نیز به قتل برسانند (۱).

سپاه یزید به مدینه رسید، جنگ سختی در گرفت، اهل مدینه در جنگ دل به مرگ داده و تا پای جان جنگیده و اکثر آنان به شهادت رسیدند که در میان آنان عبد الله بن حنظله و جمعی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بودند، فرمانده سپاه دستور مولایش یزید را انجام داد و شهر را بر سپاه خود مباح کرد، سپاهیان به خانه ها هجوم آورده کودکان، زنان و پیران را یا از دم تیغ گذرانده و یا به اسارت در آوردند.

تاریخ نویس برجسته ابن کثیر می نویسد: مسلم بن عقبه (که مورخان پیش کسوت او را مسرف بن عقبه نامیده اند، پیر زشتکار جاهلی که خداوند رویش را زشت گرداند) سه روز شهر مدینه را به دستور یزید (که خدایش جزای خیر ندهد) بر سپاه خود مباح کرد، آنان بسیاری از اشراف و قزاق مدینه را کشته و اموال بسیاری از آن شهر غارت کردند... زنی از اهل مدینه نزد ابن عقبه آمد و گفت: من کنیز توام و پسرم در میان اسیران است [او را آزاد کن]

مسلم گفت: پسر این زن را زود حاضر کنید، آنگاه او را گردن زد و گفت:

سرش را به مادرش بدهید، در جریان این اباحه سه روزه سپاهیان به زنان بسیاری نیز تجاوز نمودند تا جایی که گفته شده در آن روزها هزار زن بدون شوهر حامله شد.

مدائینی از هشام بن حسان نقل می کند:

بعد از واقعه حره هزار زن بی شوهر از اهل مدینه وضع حمل کردند.

ص: ۹۱

از زهری روایت شده: تعداد کشته شدگان روز حره از مردم سرشناس از مهاجران و انصار هفتصد نفر و از موالی که من آن را نمی شناختم از بنده و آزاد و دیگران ده هزار نفر بود (۱).

و روایت شده که سپاه شام وارد خانه ای در مدینه شدند که در آن جز زنی با طفلی خردسال نبود آنان از زن خواستند تا هرچه در خانه است برای غارت به آن نشان بدهد، زن گفت که مالی ندارد آن کودک را از دست او گرفتند و آنچه را سرش را به دیوار کوفتند که مغزش بر دیوار پخش شد (۲).

پس از تصرف شهر برای مسلم بن عقبه تختی گذاشتند و اسیران اهل مدینه را به نزد وی آوردند، او از هر کدام از آنها اینگونه طلب بیعت می نمود:

من بنده مملوک یزید بن معاویه هستم که او درباره من و خون و مال و خانواده من هرچه بخواهد می کند (۳).

هر کس که از این نوع بیعت امتناع می کرد و حاضر به عبودیت یزید نشده خود را بنده خدای سبحان می دانست سرنوشتی جز مرگ نداشت (۴).

یزید بن عبد الله (نوه ام سلمه همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله) و محمد بن حذیفه عدوی را به نزد او آوردند، او از آنان طلب بیعت کرد، آنان گفتند: ما طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله با یزید بیعت می کنیم، مسلم گفت: به خدا سوگند که

ص: ۹۲

۱- (۱). البدایه و النهایه ۲۲۰/۸، تاریخ الخلفاء ۲۳۳//، ولی طبری جریان اباحه سه روزه و غارت اموال و تجاوز به نوامیس را ذکر نکرده است ۴۹۱/۵ و ابن اثیر جزری نیز در کامل از او تبعیت کرده است.

۲- (۲). تاریخ ابن عساکر ۱۳/۱۰، المحاسن و المساوی ۱۰۴/۱.

۳- (۳). تاریخ طبری ۴۹۳/۵ و ۴۹۵ و به نقل از آن در الکامل فی التاریخ ۱۱۸/۴، مروج الذهب ۷۰/۳، البدایه و النهایه ۲۲۲/۸. در تاریخ یعقوبی ۲۵۱/۲ آمده است مردان قریش را می آوردند و به آن می گفتند بیعت کن به این ترتیب که تو برده محض یزید هستی، او می گفت نه، در این صورت او را گردن می زدند.

۴- (۴). الکامل فی التاریخ ۱۱۸/۴، مروج الذهب ۷۰/۳.

هرگز چنین بیعتی جان شما را نجات نخواهد داد و دستور داد تا گردن آن دو را زدند.

مروان بن حکم در آنجا حاضر بود، به مسلم گفت: سبحان الله! دو مرد از قریش آمده اند تا ایمان آورند و تو گردن آن را می زنی؟! مسلم با چوب دستی که به دست داشت بر پشت مروان زد و گفت: به خدا قسم که تو هم اگر کلامی مانند آنان به زبان آوری دیگر جز لحظه ای آسمان را نخواهی دید (یعنی کشته خواهی شد) (۱).

شخص دیگری را به نزد او آوردند گفت: من طبق سنت عمر بیعت می کنم، گفت: او را بکشید و او را کشتند (۲).

امام زین العابدین را نیز به نزد مسلم بن عقبه آوردند او نیز در حال غضب بود و از آن حضرت و پدرانیش بیزاری می جست و دشنام می داد، اما ناگهان چون دید که امام علیه السلام به سمت او می آید اندامش به لرزه افتاد و برای امام از جا برخاست و او را در کنار خود نشانید و گفت: خواسته هایت را از من بخواه، امام سجاد علیه السلام به شفاعت درباره کسانی که برای اعدام می آوردند پرداخت و کسی را شفاعت نکرد مگر اینکه شفاعتش درباره او پذیرفته شد، و پس از مدتی امام از نزد وی بازگشت.

بعدا به امام علیه السلام عرض شد در آن زمان که نزد مسلم بودید لب هایتان حرکت می کرد زیر لب چه می گفتید؟ فرمود:

ص: ۹۳

۱- (۱). تاریخ طبری ۴۹۲/۵ و به نقل از آن در الکامل فی التاریخ ۱۱۸/۴.

۲- (۲). تاریخ طبری ۴۹۳/۵، الاخبار الطوال ۲۶۵.

این دعا را می خواندم: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ ما اظللن، و الارضين السَّبْعِ وَ ما اقللن، رَبَّ العرش العظيم، رَبَّ مُحَمَّد و آلِهِ الطَّاهرين، اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ، و ادرا بِكَ فِي نَحْرِهِ، اسالُكَ ان تَوْتِنِي خَيْرَهُ وَ تَكْفِينِي شَرَّهُ»؛

خداوند ای پروردگار آسمان های هفتگانه و آنچه که بر آن سایه انداخته اند، ای پروردگار زمین های هفتگانه و آنچه که بر خود حمل می کنند، ای خدای محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش، من از شر او به تو پناه می برم، و با قدرتت شرش را در حلقومش بر می گردانم، از تو می خواهم که اگر خیری در او است به من بدهی و شرش را از من بازگردانی.

به مسلم نیز گفته شد: دیدیم که تو این جوان و پدرانش را دشنام می دادی ولی چون او را به نزد تو آوردند بزرگش داشتی؟ گفت: این کار را از روی اعتقاد قلبی نکردم بلکه چون او را دیدم دلم از دیدنش پر از ترس شد، بدین ترتیب امام زین العابدین علیه السلام با یزید بیعت نکرد، علی بن عبد الله بن عباس نیز به همین بهانه با یزید بیعت نکرد، او به دایمی های خود از قبیله کنده پناهنده شد و آنان به حصین بن نمیر نماینده مسلم بن عقبه گفتند: خواهرزاده ما جز به مانند علی بن الحسین علیه السلام با یزید بیعت نخواهد کرد (۱).

مورخان آورده اند که امام زین العابدین علیه السلام بعد از واقعه حره سرپرستی چهارصد زن از خاندان عبد مناف را بر عهده گرفت و تا خروج سپاه مسلم بن عقبه مخارج آنان را تأمین می نمود (۲).

و به طرق مختلف آمده: هنگامی که مسرف بن عقبه به مدینه رسید به دنبال امام زین العابدین علیه السلام فرستاد و چون امام علیه السلام به نزد او آمد او را بزرگ

ص: ۹۴

۱- (۱). النظرية السياسية لدى الامام زین العابدین، محمود بغدادی/ ۲۷۳ از انتشارات مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام چاپ اول سال ۱۴۱۵ هـ.

۲- (۲). كشف الغمه.

داشت و به خود نزدیک کرد و گفت: امیر المؤمنین یزید مرا به نیکویی درباره تو سفارش کرده و گفته که حساب تو را از دیگران جدا کنم... (۱).

پرواضح است که اگر بیعت با یزید با شرط قبول بردگی و عبودیت بر امام سجاد علیه السلام عرضه می شد آن حضرت حتماً آن را رد می کردند و این به معنی در غلطیدن آن حضرت در خون پاکش و این امر نیز به معنی دخول در مرحله جدیدی از مبارزات شدید در برابر اعمال سرکوبگرانه بنی امیه بود که رفته رفته پایه های دستگاه حاکم را متزلزل می نمود.

پس از پایان یافتن روزهای خونین مدینه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلم بن عقبه چنین گفت: خداوندا من پس از شهادت لا اله الا الله و شهادت به اینکه محمد بنده و فرستاده او است جز قتل عام مدینه عمل دیگری انجام نداده ام که آن را دوست داشته و در آخرت به آن امیدوار باشم (۲).

مسلم بن عقبه در آن روزگار بیش از نود سال داشته و با مرگ فاصله چندانی نداشت کما اینکه اندکی پس از جریان حرّه و قبل از رسیدن به مکه از دنیا رفت، او از کسانی بود که از اسلام جز پوسته ظاهری آن را درک نکرده و از ظواهر قرآن و احادیث برای توجیه زشتکاری های خود استفاده ابزاری می نمایند، او از دوستان مخلص معاویه بن ابی سفیان بوده و در جنگ صفین قسمتی از سپاه معاویه را در جنگ با خلیفه شرعی مسلمانان که امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود فرماندهی می کرد (۳).

گویا او این حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نشنیده بود که: هر کس اهل

ص: ۹۵

۱- (۱). ارشاد ۱۵۲/۲.

۲- (۲). تاریخ طبری ۴۹۷/۵ و به نقل از آن در الکامل فی التاريخ ۱۲۳/۴.

۳- (۳). وقعه صفین/ ۲۰۶ و ۲۱۳، الاصابه ۴۹۳/۳-۴۹۴.

مدینه را بترساند خدا او را بترساند و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد (۱).

شاید هم این حدیث را شنیده بود اما چون می دید کسی که خود را خلیفه پیامبر می داند به خود جرأت داده که نوه پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل رسانده و دختران پیامبر صلی الله علیه و آله را به حال اسارت از شهری به شهر دیگر ببرد و کسی هم در برابرش زبان به اعتراض نگشاده دیگر مسلم بن عقبه برای تجاوز به شهر پیامبر از چه چیز باید می هراسید!؟

بعد از قتل عام مدینه و سرکوبی کامل نهضت، مسلم بن عقبه راهی مکه شد که در آن عبد الله بن زبیر قیام خود را علیه دستگاه اموی در آن شهر آشکار کرده بود، ولی اجل به مسلم بن عقبه امان رسیدن به مکه را نداد و در میان راه مرد. پس از او بنا به دستور یزید حصین بن نمیر فرماندهی سپاه اموی را بر عهده گرفت و چون به مکه رسید آن شهر را به محاصره در آورد و با منجنیق آتش به داخل شهر پرتاب کرد جوری که خانه کعبه به آتش کشیده شد (۲).

در همین زمان که مکه در محاصره سپاه اموی بود یزید به درک واصل شد و با مرگ او حصین بن نمیر فرمانده سپاه اموی که اکنون دیگر نمی دانست تحت ولایت چه کسی باید بجنگد نشست هایی با ابن زبیر برقرار کرد و اظهار داشت به شرط اینکه ابن زبیر با او به شام بیاید حاضر است بیعت با او را بپذیرد اما ابن زبیر نپذیرفت و سپاه اموی به شام بازگشت.

ص: ۹۶

۱- (۱)). البدایه و النهایه ۲۲۳/۸ این حدیث را از نسائی روایت کرده و مانند آن را احمد بن حنبل نیز روایت کرده است، در این موضوع احادیث دیگری نیز هست که برای دیدن آن می توان به کنز العمال، کتاب الفضائل حدیث ۳۴۸۸۶، وفاء الوفاء ۹۰ و سفینه البحار ۳۹، ۳۸/۸ به نقل از دعائم الاسلام مراجعه نمود.

۲- (۲)). تاریخ طبری ۴۹۸/۵ و به نقل از آن در الکامل فی التاریخ ۲۴/۴ از کلبی از ابی عوانه بن الحکم، سپس روایات دیگری از ابن عمر نقل می کند که در جهت مبرا کردن یزید پلید سعی کرده است آتش زدن کعبه را به اطرافیان ابن زبیر نسبت دهد.

یزید در ربیع الاول سال (۶۴ هـ) در سن سی و هشت سالگی در منطقه ای به نام حوارین مرد، کارنامه حکومت سه و اندی ساله اش که به چندین لکه ننگ آلوده بود بسته شد، جنایاتی چون کشتن فرزندزاده رسول خدا، اسیر کردن اهل بیت علیهم السلام و وحی و زنان خاندان رسالت و از سوی قتل عام مدینه و خراب کردن کعبه شریف.

پس از مرگ یزید اهل شام با پسرش معاویه بن یزید بیعت کردند ولی حکومت او چندان به طول نینجامید و او پس از چهل روز کناره گیری خود را از حکومت اعلام کرد و پس از چندی نیز در شرایط سختی از دنیا رفت.

پس از مرگ وی فرمانروایی بنی امیه به دو دسته تقسیم شد، گروهی طرفدار فرمانروایی مروان بن حکم بودند که این گروه متشکل از قبایل یمنی به سرکردگی حسان کلبی بود که آنان را کلبی ها نیز می نامند و در برابر آنان، قیسی ها به رهبری ضحاک بن قیس فهری بودند که طرفدار خلافت ابن زبیر بودند.

از ابتدای خلافت کوتاه یزید کلبیان به تدریج اهرم های قدرت را در دست گرفتند و فشارهای شدیدی را به قیسیان وارد آوردند، این امر به حدی ضحاک بن قیس را تحت تأثیر قرار داد که پس از مرگ یزید با ابن زبیر (که از عرب عدنانی بود) بیعت کرد، در نهایت کلبیان و قیسیان در محلی به نام (مرج راهط) در شرق دمشق با هم به جنگ پرداختند که این جنگ به پیروزی کلبیان و خلافت مروان بن حکم منجر شد و پس از آن شام نسبتاً آرام گرفت.

عبد الله بن زبیر مبارزه ای را که پس از مرگ معاویه آغاز کرده بود گسترش داد. او اهل حجاز را به بیعت با خود به عنوان خلیفه مسلمانان فراخواند و اکثریت قریب به اتفاق ایشان به دعوت او پاسخ مثبت دادند.

عراق نیز شاهد تحركات تازه ای علیه حکومت اموی بود، گویا آن مردم که ابتدا با نامه های فراوان امام حسین را به سوی خود دعوت کرده و در ابتدا نماینده اش مسلم بن عقیل را با روی خوش استقبال کردند، ولی پس از اندک زمانی هم او و هم حسین علیه السلام را به آن صورت شرم آور تنها گذاشتند، اکنون از گذشته ذلت بار خود پشیمان شده بودند، ولی آیا تمام کسانی که در عراق تحركات ضد شامی داشتند از روی پشیمانی از واقعه کربلا به چنین کارهایی دست می زدند؟

هرگز، همه آنان که بعد از مرگ یزید به تحرك و قیام دست زدند درد دین نداشتند، بعضی از آن فقط در صدد شکست شام و برگرداندن مرکزیت حکومت به عراق بودند.

در هر حال هم دینداران و هم سیاست بازان مبارزه خود را با حکومت اموی آشکار کردند، ولی هیچ کدام از آنها به نتیجه قابل ذکری در راه سقوط حکومت اموی دست نیافتند (۱) سلیمان بن صرد رهبر توابین کشته شد و بقیه سپاه او به کوفه بازگشت، در این ضمن مختار بن ابی عبیده ثقفی با شعار «یا لثارات الحسین» خروج کرد.

ص: ۹۸

مختار پس از شکست قیام تواین شروع به آماده سازی شیعیان نمود، او به خوبی می دانست که هر تحریک شیعی برای موفقیت نیازمند وجود رهبری از خاندان رسالت است و هر قیامی ناچار باید به نام یکی از افراد این خاندان باشد و چه کسی سزاوارتر از علی بن الحسین علیه السلام؟ و اگر امام سجاد علیه السلام دعوت مختار را رد می کردند دیگر چاره ای جز رفتن به سراغ عموی امام سجاد علیه السلام یعنی محمد بن الحنفیه برایش باقی نمی ماند.

اینجا بود که مختار دو نامه هم زمان یکی به امام سجاد علیه السلام و یکی به محمد بن الحنفیه نوشت، امام سجاد علیه السلام به صورت آشکار هیچ گونه تاییدی در باره مختار انجام ندادند ولی رضایت قلبی خود را از کار مختار که همان خون خواهی پدر شهیدش امام حسین علیه السلام بود نشان دادند، اما محمد بن حنفیه عموی امام سجاد علیه السلام در جواب سؤال هیأت اعزامی از کوفه که از میزان مشروعیت پیوستن به مختار پرسیده بودند گفت: اما آنچه گفتید درباره این کسی که شما را به خون خواهی ما دعوت کرده است، به خدا که من آرزو دارم خداوند به وسیله هر کس که بخواهد انتقام ما را از دشمنانمان بستاند (۱).

افراد آن هیأت از این کلام فهمیدند که ابن حنفیه حرکت مختار را تایید کرده است و اینگونه بود که مختار توانست بزرگان شیعه چون ابراهیم بن مالک

ص: ۹۹

۱- (۱)). تاریخ طبری ۱۲/۶-۱۴ به روایت ابی مخنف، ابن نمای حلی نیز در کتاب خود شرح الثأر از پدرش روایت کرده است که مختار به مردم گفت برخیزید و به نزد امام من و خود علی بن الحسین علیه السلام بروید هنگامی که آنان بر امام سجاد علیه السلام داخل شدند و گفتند که برای چه کاری آمدند آن حضرت رو به محمد بن حنفیه کرده فرمودند ای عمو اگر غلامی زنگی بر ما اهل بیت تعصب ورزد [و برای یاری ما قیام کند] یاری او بر مردم واجب است و من مسئولیت این کار را به تو واگذار می کنم تا آنچه را که صلاح می دانی انجام دهی، مردم پس از شنیدن این سخنان در حال خارج شدن از خانه امام سجاد به یکدیگر می گفتند زین العابدین علیه السلام و ابن حنفیه به ما اجازه دادند. این روایت از کتاب فوق در بحار الانوار ۳۶۵/۴۵ نقل شده است.

اشتر و... را به خود جذب نماید.

مختار سرهای بریده عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد را برای امام سجاده علیه السّلام فرستاد آن حضرت سجده شکر نموده و فرمودند:

سپاس خداوندی را که انتقام مرا از دشمنانم گرفت و خداوند به مختار جزای خیر دهد (۱).

یعقوبی می نویسد: مختار سر آن خبیث (سر ابن زیاد) را برای امام سجاده علیه السّلام فرستاد و به فرستاده خود دستور داد تا بعد از نماز ظهر هنگامی که غذا بر سر سفره آن حضرت گذاشته می شود، سر را در مقابل امام علیه السّلام قرار دهد فرستاده مختار به درب خانه امام رسید مردم برای خوردن غذا بر امام داخل می شدند در این هنگام مرد صدایش را بلند کرد و فریاد زد: ای خاندان نبوت، ای معدن رسالت و محل فرود ملائیک و جایگاه وحی، من پیک مختار بن ابی عبیده ثقفی هستم و سر عبید الله بن زیاد را با خود آورده ام... دیگر در خانه های بنی هاشم زن علویه ای نماند که صدایش به ناله بلند نشد (۲).

مورخان آورده اند: امام زین العابدین علیه السّلام از زمانی که پدر بزرگوارش به شهادت رسیده بود در حال خنده دیده نشده بود مگر در روزی که سر پسر مرجانه را دید (۳).

بعضی از مورخان نیز گفته اند: چون امام سجاده علیه السّلام سر آن طاغوت را دید فرمود:

«سبحان الله، فقط کسی به دنیا مغرور می شود که نعمتی از خدا در گردنش نباشد، هنگامی که سر ابا عبد الله را به نزد ابن زیاد آوردند او مشغول خوردن نهار بود.» (۴)

ص: ۱۰۰

۱- (۱). رجال کشی/ ۱۲۷ ح ۲۰۳ و به نقل از آن در المختار الثقفی/ ۱۲۴.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۵۹ چاپ بیروت.

۳- (۳). همان.

۴- (۴). العقد الفرید ۵/ ۱۴۳.

از سال ۶۶ تا ۷۵ هجری قمری برای شام، حجاز و عراق سال های رنج و ناآرامی بود و در این مدت این سه منطقه روی آسایش و آرامش را ندیدند،

حجاز شاهد هجوم سپاه عبد الملک مروان به مکه بود که به کشته شدن عبد الله بن زبیر انجامید ولی سهم عراق از این نابسامانی بیشتر بود، البته می توان به جرأت گفت که آنچه بر سر مردم عراق آمد نتیجه طبیعی نفرین امام حسین علیه السلام سبط پیامبر صلی الله علیه و آله بود آنجا که در ظهر عاشورا دست به دعا برداشت و به درگاه خدا عرضه داشت:

خداوندا باران آسمانت را از ایشان بدار و قحطسالی همچون قحطی زمان یوسف بر ایشان بفرست و فرزند قبیله ثقیف را بر آنان مسلط فرما تا جام های تلخ را به آنان بنوشاند چرا که ایشان ما را تکذیب نموده و وانهادند (۱).

و خداوند از مردم عراق که امام حسین علیه السلام را تکذیب کرده و از یاری او روی گردان شده بودند به دست مردی خشن و مستبد که همان حجاج بن یوسف ثقفی باشد انتقام سختی کشید، مردی که هیچگاه از خونریزی سیر نشد و به کارهایی دست یازید که دیگری را یارای انجام آن نبود (۲).

حجاج زندان هایی داشت که هیچ گونه حفاظی در برابر سرما و گرما نداشته، به شدیدترین و قساوت بارتترین وجه در آن شکنجه می شدند، آنان گونه ای از نی را شکاف داده و به دستان زندانی می بستند که با کشیده شدن آن

ص: ۱۰۱

-
- ۱- (۱). تاریخ طبری ۴۵۱/۵ و به نقل از آن در وقعه الطف ۲۵۴ و نزدیک به این مضمون در ارشاد ۱۱۰/۲، ۱۱۱ که در عبارت ارشاد سنین کسنی یوسف و غلام ثقیف نیست.
 - ۲- (۲). حیات الحیوان ۱۶۷.

تیزی نی دستان وی را مجروح می ساخت.

مورخان آورده اند که پنجاه هزار مرد و سی هزار زن که شانزده هزار تن از آن زنان برهنه نیز بودند در زندان های حجاج دار فانی را وداع کردند. در زندان های حجاج زنان و مردان در یک مکان نگاه داشته می شدند (۱) و در زندان های او تعداد سی و سه هزار زندانی شمارش شدند که به دلیل جرایم اقتصادی یا عادی زندانی نشده بودند (۲)، او هنگام بازدید از زندان در پاسخ ناله های زندانیان می گفت: إخسأوا فیها و لا- تکلمون که این بخشی از یک آیه قرآن است که خطاب خداوند به دوزخیان را بیان می کند که: «در آن (دوزخ) گم شوید و سخن مگویید» (۳).

حجاج زائران قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را مسخره می کرد و می گفت: خدا مرگشان دهد، آنها دور چند تکه چوب و یک مشت استخوان پوسیده می گردند، چرا دور قصر امیر المؤمنین عبد الملک طواف نمی کنند؟! آیا نمی دانند که جانشین هر کس بهتر از فرستاده او است (۴)!

عبد الملک بن مروان پیمان خلافت را بعد از خود برای پسرش ولید مستحکم ساخت و درباره نیکویی با حجاج بن یوسف ستمگر به ولید سفارش اکید نمود او به ولید گفت:

حجاج را در نظر داشته باش و او را گرامی دار چرا که او کسی است که این منبرها را برای شما مهیا ساخته و چون شمشیری بر سر دشمنان تو است،

ص: ۱۰۲

۱- (۱). حیات الحیوان ۱/۱۷۰.

۲- (۲). معجم البلدان ۵/۳۴۹.

۳- (۳). تهذیب التهذیب ۲/۲۱۲.

۴- (۴). شرح نهج ۱۵/۲۴۲ به نقل از کتاب افتراق هاشم و عبد شمس اثر دباس، این روایت قبل از شرح نهج نیز در کامل مبرد ۱/۲۲۲، سنن ابی داود ۴/۲۰۹، ابدایه و النهایه ۹/۱۳۱، النصایح الکافیة ابن عقیل به نقل از جاحظ و رسائل جاحظ ۲/۱۶ نقل شده است.

هرگز به بدگویی کسی درباره او گوش نکن چراکه تو به او محتاج تر هستی تا او نسبت به تو، هنگامی که من از دنیا رفتم مردم را به بیعت فراخوان و هرکس سر خود را به علامت امتناع بالا برد تو شمشیر خود را فرود آور... (۱).

این وصیت به خوبی نشان دهنده میل ذاتی عبد الملک مروان به سوی شر و زشتی است که تا واپسین لحظات حیات نیز دست از آن بر نمی دارد، به هر حال مرگ عبد الملک در ماه شوال سال (۸۶هـ) واقع شد (۲).

از حسن بصری درباره عبد الملک پرسیدند گفت: چه بگویم درباره کسی که یکی از گناهانش حجاج بن یوسف است (۳).

ص: ۱۰۳

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/ء/ ۲۲۰.

۲- (۲). البدایه و النهایه ۶۸/۹.

۳- (۳). مروج الذهب ۹۶/۳.

شهادت حضرت امام سجاد علیه السلام

ولید بن عبد الملک پس از پدر زمام امور مملکت را در دست گرفت.

مورخ برجسته مسعودی او را این گونه توصیف می کند: «بأنه كان جبارا عنيدا ظلوما غشوما» (۱) جبار به معنی سرکش و بی رحم، عنید به معنی لجوج، خود رأی و مستبد که دانسته با حق مقابله کند، ظلوم صیغه مبالغه از ظلم و به معنی بسیار ستمکار و غشوم نیز به معنی مستبد و ستمکار است.

کار ولید به جایی رسید که حتی عمر بن عبد العزیز که خود از خلفای اموی است در زمان حکومتش درباره ولید می گفت: او از جمله کسانی بود که زمین را پر از ظلم و جور کردند (۲).

در زمان همین خلیفه ستمگر بود که دانشمند بزرگ اسلام سعید بن جبیر به دست ظالمترین مزدور اموی حجاج بن یوسف به شهادت رسید.

ولید بیشترین کینه را نسبت به امام زین العابدین علیه السلام داشت چرا که می دید با وجود آن حضرت حکومت و سلطه اش کامل نخواهد شد.

امام سجاد علیه السلام از پشتوانه مردمی بزرگی برخوردار بود تا جایی که مردم با اعجاب و بزرگداشت از علم و فقه و عبادت آن حضرت سخن می گفتند و

ص: ۱۰۵

۱- (۱). مروج الذهب ۹۶/۳.

۲- (۲). تاریخ الخلفاء/۲۲۳.

اجتماعات مردم مملو از بحث پیرامون صبر و دیگر ملکات او بوده و آنچنان در دل های مردم جای گرفته بود که فقط کسی را سعادت مند می دانستند که توفیق دیدارش را می یافت و شرافت روبرو شدن با او و شنیدن کلامش نصیب او می شد، همه این مسائل که موجب مطرح شدن امام سجاد در جامعه می شد، بر امویان گران آمده و خواب راحت را از چشمانشان می گرفت. به ویژه ولید بن عبد الملک که رؤیای شیرین حکومت بر مسلمین و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در سر می پروراند و از کینه توزترین دشمنان امام زین العابدین علیه السلام به حساب می آمد (۱).

زهری از ولید روایت کرده که گفت: تا علی بن الحسین زنده است راحتی برای من وجود ندارد (۲).

به همین سبب چون حکومت به وی رسید تصمیم به ترور امام سجاد علیه السلام گرفت، او سمی کشنده برای حاکم مدینه فرستاد تا آن را به امام سجاد علیه السلام بخوراند (۳). حاکم مدینه نیز این جنایت هولناک را به انجام رسانید و روح بزرگ امام زین العابدین علیه السلام پس از اینکه آفاق را با نور علم و عبادت و جهاد و خالی بودن از هوای نفس روشن کرده بود به سوی خالق خویش پرواز کرد.

امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام تجهیز جنازه پدر بزرگوارش را به عهده گرفت و پس از تشییع پرجمعیت و بی نظیری که مدینه مانند آن را به خود

ص: ۱۰۶

۱- (۱). درباره شهادت امام سجاد علیه السلام بعضی از مورخین چنین عقیده دارند که قاتل ایشان هشام بن عبد الملک بوده و او بوده که سم را برای قتل آن حضرت فرستاده است، حبار الانوار ۱۵۳/۴۶ و می توان هر دو قول را جمع کرد که ولید دستور این کار را به هشام داده باشد و او متصدی اجرای آن جنایت بوده است.

۲- (۲). حیاة الامام زین العابدین ۶۷۸.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۵۳/۴۶ به نقل از الفصول المهمة اثر ابن صباغ مالکی/ ۱۹۴.

ندیده بود آن پیکر پاک را به بقیع آورده و قبری در کنار قبر عموی پاکش سرور جوآنان اهل بهشت امام حسن مجتبی علیه السلام برای او حفر نمودند، امام باقر علیه السلام جنازه پدرش زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام را در خانه آخرت قرار داد.

سلام بر او روزی که به دنیا آمد روزی که به شهادت رسید و روزی که به پا خواهد خاست.

ص: ۱۰۷

بخش نخست نگاهی کلی به خطّمشی رسالی اهل بیت علیهم السّلام بخش دوّم ویژگی های عصر امام سجّاد علیه السّلام
بخش سوّم برنامه ریزی جهادی امام سجّاد علیه السّلام بخش چهارم ویژگی های بی همتای زندگی امام سجّاد علیه السّلام

نگاهی الی به خطّ مشی رسالی اهل بیت علیهم السّلام

برای دست یابی به تصویری درست از خطمشی رسالی اهل بیت علیهم السّلام رسالت ناچاریم به چند سؤال پاسخ دهیم:

۱. رسالت اسلامی چیست؟

۲. این رسالت با چه خطراتی روبرو است؟

۳. برای مقابله با این خطرات باید چه پیشگیری‌هایی به عمل آورد؟

و پیش از پاسخ به این سؤال‌ها می‌گوییم که دو دیدگاه بنیادی در رابطه با هستی و جایگاه انسان در آن وجود دارد.

دیدگاه اول: تمام هستی عرصه حکمفرمایی پادشاه مقتدری است که از پس پرده مراقب همه اوضاع است و دیده نمی‌شود، انسان هم جانشین معتمد او در این جهان هستی است و از ناحیه خود اصالتی نداشته و حکمروای واقعی نیست، چرا که تمام این جهان هستی با تمام آنچه در او است (از جمله خود انسان) از آن دیگری است و انسان امانتداری بیش نیست، و همین امانتداری و جانشینی اقتضا می‌کند که انسان امر، نهی، برنامه ریزی و حسابگری را به همان پادشاه توانا وا گذاشته و از او بخواهد.

امین بودن او نیز اقتضا می‌کند که امانتی را که به او سپرده شده به همان صورتی که مالک اصلی مقرر داشته به مقصد برساند، پس طبق این تئوری

انسان کاملاً مأمور به انجام دستورات آن پادشاه توانا است.

بخش دیگر این دیدگاه بنیادی این است که مسئولیت، دربردارنده حساب، پاداش و کیفر است که لازمه این موضوع نیز وجود جهان دیگری پس از این جهان است تا نتیجه مراقبت های پس پرده آن پادشاه مقتدر در آنجا آشکار گردد.

بدین ترتیب انسان به این دوران کوتاه جهان دنیا محدود نمی شود، بلکه راه درازی که مبتنی بر اهداف بلندی است در پیش دارد که چون بزرگتر از عمر انسان در دنیا است به تنهایی نخواهد توانست کاملاً به همه آن نایل شود.

حال که انسان از نظر سطح هدف و امکان ماندگاری در محدوده ای فراتر از این دنیای فانی سیر می کند توان کشیدن بار مسئولیتی فراجاهانی را نیز خواهد داشت.

تمدن اسلامی عبارت از تحقق کامل این نظریه با تمام شاخ و برگ های آن است، که نتیجه آن عینیت کامل ارتباط با خداوند عالم و مبدأ هستی در همه شئون زندگی انسان خواهد بود.

دیدگاه دوم: این دیدگاه انسان را در این عالم هستی دارای اصالت می داند و هستی را تحت نفوذ هیچ قدرتی و تحت نظارت هیچ مراقب پنهانی نمی داند.

وقتی انسان چنین اصالت و استقلال در جهان هستی یافت، طبیعتاً مسئولیت او از میان می رود و با از میان رفتن مسئولیت انسان مجبور می شود تا خود مسئولیتی برای خود ایجاد کند در چنین وضعیتی به جای اینکه احساس کند از طرف مقام بالاتری مورد بازخواست قرار خواهد گرفت و دائماً در تحت مراقبت است تا در راه رسیدن به اهداف بلند و در مسیر پاداش یا کیفر گران قرار گیرد، برای خود مسئولیت می تراشد و متحمل مسئولیتی می شود که تولید

خود او و فقط منعکس کننده محتوای روحی و حسی او با تمام کم و کاستی ها و انحرافات است.

هنگامی هم که می خواهد محدوده ای برای مسئولیت های خود مشخص کند این کار را به همان گونه ای که خود بدان تمایل دارد انجام می دهد.

و به دلیل این که تمایلات بشر از چهارچوب ماده خارج نیست، هدف های او نیز در سطحی محدود خواهد بود و طبیعتاً در چنین وضعی ارزش های اخلاقی رو به افول خواهد آورد و انواع نزاع و جدال در بین بشر به وجود خواهد آمد.

اسلام آمده است تا انسان را با دیدگاه اول پرورش دهد به نحوی که این دیدگاه چون بخشی از وجود او شده و آمیخته با خورش در رگ و فکر و احساس او جاری گشته و در همه عرصه های رفتار و سلوک او با خود، خدا و دیگران انعکاس یابد.

لازمه تحقق این امر این است که اسلام نظارت ویژه ای بر انسان و تمام قوا و ارتباطات او داشته باشد تا بتواند او را کاملاً تربیت کند، و هرچه دایره این نظارت و مراقبت بیشتر باشد تربیت موفق تر خواهد بود.

مثلاً گاه یک پدر به دلیل عدم نظارت کافی بر فرزند در تربیت فرزند خود به موفقیت نمی رسد زیرا این فرزند تنها فرزند او نیست بلکه فرزند اجتماع نیز هست، چراکه دائماً در تعامل با مردم جامعه بوده و نسبت به آنان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری داشته و گاه با آنان در زمینه های اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... رابطه برقرار می کند پس او فقط فرزند این پدر نیست بلکه فرزند جامعه نیز هست.

طبیعی است که اگر جامعه فاسد باشد بسیاری از پدران از تربیت فرزندان

خود ناتوان خواهند بود.

بدین ترتیب اگر مربی تسلط و مراقبت کامل بر انسان و همه روابط اجتماعی او با دیگران نداشته یا تسلط وی به حدی نباشد که تمام وجود را تحت سیطره او درآورد تربیت کامل محقق نخواهد شد و در صورت تحقق چنین شرایطی مربی به چنان کمالی دست خواهد یافت که به تنهایی جانشین پدر و جامعه می شود.

این همان کاری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام داد، او به دلیل این که رهبری جامعه ای را به عهده داشت که خود بنیانگذار آن بود بر همه روابط اجتماعی آن تسلط کامل داشت، وی تمام خطمشی های این جامعه و همه روابط داخلی آن چون رابطه انسان با خود، رابطه انسان با خدایش، رابطه انسان با خانواده اش و رابطه انسان با دیگر افراد جامعه اش را پایه ریزی کرد و بدین ترتیب شرط اساسی یک تربیت موفق را ایجاد نمود (۱).

اما با همه تلاش فراگیری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با ایجاد تغییرات بنیادین در جامعه با عرف، نظام و مفاهیم مخصوص آن به انجام رساندند این عملیات تا تغییر بنیادین راهی طولانی در پیش داشت، فاصله ای به امتداد فاصله جاهلیت تا اسلام، آن حضرت می بایست انسان جاهلی را از نو بازسازی کند و از او انسان اسلامی جدیدی بسازد که حامل نور اسلام باشد و تمام ریشه ها و رسوب جاهلیت را از جان او برکند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برهه کوتاهی از زمان در جهت ایجاد چنین تغییری گام های اعجاب انگیزی برداشتند که در بردارنده نتایج بزرگ و تحولات

ص: ۱۱۴

۱- (۱). اهل البیت تنوع ادوار و وحده هدف/ ۱۱۷-۱۲۲، چاپ دار التعارف.

ولی امت اسلام نتوانست حداکثر بیش از یک دهه در سایه این تغییر بنیادین باقی بماند و بدیهی است که ده سال به هیچ وجه برای رسالتی اعتقادی که به جهت تعالی نسل معاصر خود قصد تغییر بنیادین دارد کافی نیست تا آن نسل را به بیداری و رهایی از رسوبات گذشته و دریافت کاملی از داده های رسالت جدید برساند و آنان را بدون داشتن رهبر، شایسته سرپرستی و ادامه این خط رسالی و تحمل مسئولیت خطیر این رسالت آن هم با بصیرت کامل و پشتکار و جدیت در ادامه دادن این روند تغییر و تکامل بنماید.

منطق رسالت های اعتقادی حکم می کند که امت برای استمرار سیر اعتقادی خود بعد از پیامبر مدت زمانی بیشتر از زمان رسیدنش به سطح ایده آل را به تمرین آن دستورالعمل ها پردازد (۲).

و چون بنای اسلام بر پیاده شدن کامل اهداف آن می باشد ناچار می بایست پیاده شدنش هم به دست خود پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و با طولانی شدن حیات آن حضرت در مدت زمانی مناسب همه شرایط برای یک تربیت فراگیر آماده می شد در غیر این صورت لازم بود تا پیاده کردن آن اهداف به جانشینانی هم سطح با خود پیامبر که در زمینه فکر و عمل و عقیده دارای مقام عصمت بوده و از هرگونه خطایی مبرا می باشند واگذار می گردید تا کار تربیت مردم از هرگونه انحراف و لغزشی مصون بماند.

بدین سان منطق تاریخی همه انقلاب ها حکم می کرد تا پیامبر صلی الله علیه و آله دست آورد خویش را از هرگونه ضعف و لغزشی مصون بدارد و از راه تعیین

۱- (۱). بحث حول الولایه/ ۱۵ چاپ دار التعارف.

۲- (۲). همان/ ۵۹.

جانشین این حرکت نوپا را استمرار بخشد و چنین هم شد و وظیفه خطیر نگاهبانی این دست آورد در اهل بیت علیهم السّلام معصوم او ظهور کرد، آنان که خود پیامبر از لحاظ رسالت و رهبری مورد تربیت خاص قرارشان داده بود تا بتوانند به بهترین شکل آن انقلاب فراگیر ارزشی را مطابق با اهداف بلند رسالت وی ادامه دهند.

خطراتی که اسلام با آن روبرو بود

اشاره

اسلام یک نظریه بشری نبود تا حدود فکری و تبلور مفاهیم آن از راه تمرین و تجربه به دست آمده باشد بلکه رسالتی است الهی که در آن حدود احکام و مفاهیم، از پیش مشخص شده و با تشریحات عامه ای که از جانب خدا آمده از همه آنچه در نظریه های مشابه محتاج تجربه می باشد بی نیاز گشته است، بنابراین، رهبری چنین جریانی مستلزم دریافت کامل و مفصل رسالت الهی، و شناخت کاملی از همه احکام و مفاهیم آن می باشد، در غیر این صورت رهبر نظام محتاج الهام گرفتن از پیش فرض های ذهنی و فهم ارتكازی سابق خود خواهد بود که سرانجام به شکست این انقلاب فکری منجر خواهد شد.

به خصوص که اسلام به عنوان آخرین دین آسمانی می بایست همواره در طول زمان پیش رفته و همه مرزهای زمانی، جغرافیایی و قومی را درنوردد، کاری که به حاکم اسلامی-به عنوان رکن اساسی انقلاب-اجازه پیش گرفتن روش تجربه و خطا را نمی دهد روش پراشتباهی که در اندک مدتی چنان رخنه ای در انقلاب ایجاد می کند که آن را با سقوط مواجه خواهد ساخت (۱).

ص: ۱۱۶

حوادثی که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست دلیل محکمی بر این مدعا است که آثار آن با تصدی امر رهبری به وسیله نسلی از مهاجران که توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این کار برگزیده نشده، صلاحیت و قابلیت آن را نداشتند در کمتر از نیم قرن آشکار گشت.

هنوز بیست و پنج سال از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگذشته بود که هزیمت خلافت در برابر ضربات شدیدی که از جانب دشمنان رودرروی اسلام بر آن وارد می آمد آغاز گردید، دشمنان توانستند پنهانی به مراکز قدرت نظام نفوذ کرده آن را ناکارآمد ساخته، با کمال وقاحت و به زور رهبری نظام را تصاحب کرده امت اسلام و نسل پیشگام آن را مجبور به دست کشیدن از رهبری و شخصیت خود نموده، پیشوایی اسلامی را به حکومتی موروثی تبدیل کردند که جز ناچیز شمردن ارزش ها، کشتار بیگناهان، جلوگیری از حدود الهی، خشکاندن احکام، و بازی با سرنوشت مردم کاری نداشت، در این شرایط بیت المال مسلمانان به صورت املاک شخصی قریش درآمد و خلافت به تویی بدل شد تا بچه های بنی امیه با آن بازی کنند (۱).

عوامل افزایش انحراف در رهبری اسلامی

امت اسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در راه انقلابی که او برای مردم و جامعه اسلامی ایجاد کرد با انحراف خطرناکی مواجه شدند، این انحراف در عرصه سیاست و اجتماع-چنان که طبیعت اشیا حکم می کند-به مرور زمان رفته رفته توسعه می یافت تا عمیق و عمیقتر شود، چراکه شروع انحراف دانه ای را

ص: ۱۱۷

ماند که در زمین کاشته می شود و ذره ذره رشد کرده سر از خاک به در می آورد، هر مرحله از انحراف که به وقوع می پیوندد زمینه ساز مرحله ای فراختر است.

پس طبیعی است که این انحراف نیز در سیر تاریخی خود یک منحنی را طی کند که در درازمدت به دوزخ منتهی شود و انقلاب اسلام را از همه سو مملو از تناقضاتی کند که حتی از همراهی با پایین ترین حد احتیاجات و مصلحت های انسانی و اسلامی امت اسلام ناتوان شود.

در چنین صورتی، با افزایش تصاعدی انحراف، انقلاب به حکم منطق پس از مدتی به سقوط کامل می رسد. و این امر جز نابودی کامل دولت، جامعه و فرهنگ اسلامی حاکم بر جامعه نبود، چرا که با پرشدن نظام از تناقضات و ناتوان شدن از انجام وظایف واقعی خود، دیگر توان حمایت از موجودیت خویش را هم نخواهد داشت زیرا همه موجبات استمرار و دوام خود را بر صحنه تاریخ از دست داده و مردم نیز در حدی نبودند که به حمایت آن برخیزند چرا که آنان به آنچه از این انقلاب توقع داشتند نرسیده و آرزوهایشان توسط آن برآورده نشده بود پس هیچ رابطه حیاتی راستینی میان امت و نظام باقی نمانده بود.

نتیجه می گیریم که در چنین وضعی قطعاً محصول بذر انحرافی که در جامعه کاشته شد چیزی جز سقوط کامل انقلاب نبود.

عوامل تسریع در سقوط دولت اسلام

مراد از سقوط دولت اسلام از میان رفتن فرهنگ اسلامی و جدایی رهبری نظام و متن جامعه از این فرهنگ است که در این صورت اسلام که به مثابه

فرمانده جامعه و امت است از آن دور می افتد، طبیعتاً بعد از فروپاشی دولت و اجتماع، امت بدون رهبر به حال خود باقی می ماند و در برابر اولین حمله ای که به آن بشود فرومی پاشد چه اینکه در برابر حملات متعددی که خلافت عباسی با آن روبرو شد این اتفاق افتاد.

این فروپاشی به معنی سقوط دولت و انقلاب و تنها ماندن امت است، این امت هم در عین تدین به اسلام، ایمان به آن و تعامل با آن، به دلیل تسلسل حوادث محکوم به فروپاشی خواهد بود، چرا که امت اسلام مدت بسیار کمی را با اسلام صحیح به سر برده بود، همان زمان کمی که شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عهده دار امر رهبری انقلاب بود- و پس از آن امت با انقلابی منحرف شده زندگی کرد، انحرافی که نگذاشت تا اسلام در عمق زندگی جامعه نفوذ کرده و آنان را در قبال عقیده خود مسئول سازد، و نگذاشت تا اسلام با دادن فرهنگ خود به جامعه آن را در برابر فرهنگ های بیگانه محافظت کرده و عدم فروپاشی آن را در برابر فرهنگ ها، حملات، و افکار جدیدی که حمله کنندگان به شهرهای اسلام وارد می کردند تضمین نماید، و امت در پی از دست دادن انقلاب، دولت و فرهنگ، خورد شدن شخصیت، درهم شکسته شدن اراده و بسته شدن دستانش توسط حکومت هایی که زمامدار این انقلاب منحرف بودند و پس از فقدان روح واقعی خود دیگر به تنهایی خود را قادر به مقاومت نمی دید چرا که این حکومت ها امت را در برابر حکومت های جابرائئه خود به کرنش وادار کرده بودند.

طبیعی است که چنین امتی در چالش با جریان کفرآمیزی که به جنگ با او آمده از هم بپاشد و به زودی امت، رسالت و عقیده اسلامی یکجا ذوب شود و پس از اینکه زمانی یک حقیقت زنده بر صحنه تاریخ بود از آن صفحه

محو شده و از آن جز خاطره ای باقی نماند و این پایان کار اسلام بود (۱).

اگر نقش ائمه معصومین را که وظیفه خطیر حراست از انقلاب، دولت، امت و رسالت به عهده آن نهاده شده است نادیده انگاریم سرنوشت منطقی امت اسلام همین بود که به شرح آن پرداختیم.

نقش ائمه راشدین علیهم السلام که منتخب خداوند بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را برای صیانت از اسلام، پیاده کردن و تربیت انسان براساس آن، همچنین جلوگیری از فروپاشی دولت اسلام با نص صریح تعیین کرده بود در دو امر مهم و اساسی خلاصه می شود:

۱. مصونیت دادن به امت در برابر خطر فروپاشی

۲. تلاش برای به دست گرفتن قدرت و رهبری

همان گونه که انقلاب اسلام به عنوان روندی تربیتی دارای سه عنصر بود:

۱. مربی ۲. دستورالعمل تربیتی - که از جانب شرع آمد - ۳. زمینه پیاده شدن آن دستورالعمل که امت باشد (۲).

انحراف نیز که با تغییر در این سه عنصر آغاز گردید، با وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فقدان یک مربی همپراز به راه افتاد، از میان رفتن این عنصر خود باعث نابودی دو عنصر دیگر گردید چرا که جانشینان پیامبر در رهبری انقلاب از حیث علم، عصمت، پاکدامنی، قدرت، شجاعت و کمال همتای او نبوده بلکه افرادی متصدی این پست شدند که نه معصوم بوده، نه در حقیقت رسالت ذوب شده بودند، آن هیچ ضمانت اجرایی برای منحرف نشدن امت از خطی که رسول الله صلی الله علیه و آله برای امت ترسیم کرده بود در دست نداشتند، آن هم چنان

ص: ۱۲۰

۱- (۱). ر.ک: اهل البیت تنوع ادوار و وحده هدف/ ۱۲۷-۱۲۹.

۲- (۲). اهل البیت تنوع ادوار و وحده هدف/ ۱۲۲.

انحرافی که مسلمانان حتی توان تصور عمق و نهایت تأثیر منفی آن را بر دولت، امت و شریعت را نداشتند چرا که آن این تغییر را در شخص رهبر می دانستند نه در خط رهبری.

و اما بیان دو خطمشی اساسی که ائمه علیهم السّلام می بایست همه فعالیت های خود را بر محور آن انجام می دادند:

۱. مصونیت دادن به امت از فروپاشی پس از سقوط انقلاب و در اختیار امت قرار دادن عوامل تقویت کننده به میزان کافی تا امت با ایمانی ثابت، روحی مجاهد و گام هایی استوار روی پای خودشان بایستند.

۲. تلاش برای به دست گرفتن رهبری انقلاب و دولت و محو آثار انحراف و بازگرداندن رهبری به جریان طبیعی خود که به این ترتیب عناصر سه گانه تربیت در آن مجتمع گشته و پیوند امت، با اجتماع، دولت و رهبری با کفایت آن برقرار شود (۱).

خطمشی دوم محتاج برنامه ریزی درازمدت ائمه علیهم السّلام بود تا شرایط مناسب با همه ارزش ها، اهداف و احکام بنیادین اسلام را فراهم نمایند.

ارزش ها، و احکامی که دست آورد رسالت اسلام و مقصود از تشکیل حکومت اسلامی به نام خداوند خالق شریعت، عملی شدن آن و در نتیجه رسیدن انسان به کمال درخور او است.

به همین دلیل بود که ائمه علیهم السّلام پیروزی فوری براساس حمله مسلحانه را برای برقرار کردن پایه های حکومت اسلامی کافی نمی دانستند.

بلکه چنین کاری محتاج آماده کردن ارتشی عقیدتی بود که به امام و

ص: ۱۲۱

عصمت او ایمان مطلق داشته با هدف های بزرگ امام زندگی کرده و در عرصه های حکومتی مدافع خطمشی او بوده و همواره محافظ اموری باشد که در تحقق مصالحی که خدا برای امت اسلام مقرر داشته است دخالت دارد.

اما خطمشی اول با حاکمیت ها و شرایطی که بر ائمه علیهم السّلام تحمیل می کردند سازگاری داشت و ائمه علیهم السّلام هرگاه شرایط را برای به دست گرفتن حکومت که خطمشی دوم است مناسب نمی دیدند به آن می پرداختند.

این وجه از نقش ائمه علیهم السّلام در واقع عمق بخشیدن به رسالت در فکر و روح و سیاست امت بود به این امید که بدینوسیله استحکام مناسبی در صفوف آنان ایجاد شود و در صورت سقوط انقلاب مصونیت لازم را در برابر فروپاشی داشته باشند.

این مهم با ایجاد بنیان هایی زنده و هوشیار در میان امت و دمیدن روح رسالت در آنان و به وجود آوردن علقه ای صادقانه میان امت و رسالت امکان پذیر می گردید (۱).

حرکت در این دو خط مستلزم حرکتی مثبت و فعالانه برای حفظ و حکایت مستمر رسالت، امت و دولت بود. هرچه انحراف شدیدتر می شد ائمه علیهم السّلام تدابیر لازم را در برابر آن اتخاذ می کردند و هرگاه بلایی بر سر عقیده و انقلاب اسلامی فرودمی آمد و حکومت های منحرف وقت-به دلیل بی کفایتی-از علاج آن عاجز می ماندند ائمه علیهم السّلام مبادرت به ارائه راه حل کرده و امت را از خطراتی که تهدیدشان می کرد نگاه می داشتند. آنان جامعه اسلامی را در زمینه عقاید از خطرات نابودکننده حفظ می کردند (۲).

ص: ۱۲۲

۱- (۱). اهل البیت تنوع ادوار و وحده هدف/ ۱۳۱-۱۳۲ و ۱۴۷-۱۴۸.

۲- (۲). اهل البیت تنوع ادوار و وحده هدف/ ۱۴۴.

اینجاست که می بینیم نوع عملکرد ائمه علیهم السّلام در عرصه های مختلف و با تعدد روابط و جوانب و اولویت هایی که برای آنان، به عنوان رهبرانی بیدار و باکفایت که قصد پیاده کردن اسلام و حفظ و تضمین جاودانگی آن را برای همه بشریت دارند حائز اهمیت بود، به انواع گوناگونی تقسیم می شود:

ائمه علیهم السّلام مسئول پاسداری از میراث گرانسنگ پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و ما حاصل زحمات طاقت فرسای او بودند که در این موارد بروز می کند:

۱. رسالت و شریعتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا آورد که در کتاب و سنت نمود پیدا کرده است.

۲. امتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دستان مبارک خود آنان را ساخته و تربیت نمود.

۳. جامعه سیاسی اسلامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدید آورد یا دولتی که پایه ریزی کرده و بنیان هایش را تحکیم نمود.

۴. رهبری، که خود به عنوان نمونه عهده دار آن شد و از میان اهل بیت علیهم السّلام پاک خود کسانی را برای به ظهور رسانیدن آن پرورش داد.

اما اگر به دلیل ضرورت حفظ جامعه سیاسی اسلام و ایمن سازی دولت اسلامی از فروپاشی امکان حفظ و نگهداری مرکز رهبری حکومت- که ائمه معصومین از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله برای تصدی آن و در ضمن آن تربیت امت انتخاب شده بودند- نبود اولویت با حفظ نظام اسلام بوده و آن بزرگواران تا سرحد امکان و تا جایی که شرایط و واقعیات موجود در جامعه به آنان اجازه می داد در راه حفظ دولت اسلامی از خطر فروپاشی تلاش می کردند.

چراکه سقوط دولت اسلامی به معنی تمام شدن کار و وانهاده شدن امت

به حال خود نبود، بلکه ائمه علیهم السّلام در این شرایط سعی در نجات این امت مسلمان و حراست از این شریعت الهی از خطر فروپاشی و اضمحلال کامل داشتند.

از این رو است که حیطة های فعالیت ائمه علیهم السّلام برحسب اختلاف اوضاع و شرایط از تنوع برخوردار می باشد این اختلاف اوضاع و شرایط بدین قرار می باشند:

-نوع حکومت وقت.

-میزان فرهنگ، بیداری، ایمان امت و میزان شناخت آنان از ائمه علیهم السّلام و اندازه متابعت آنان از حاکمان منحرف.

-نوع شرایط حاکم بر نظام و دولت اسلامی.

-میزان پابندی حاکمان به اسلام.

-نوع ابزاری که حاکمان برای تقویت حکومت و استحکام سیطره خود از آن استفاده می کردند.

در این شرایط، ائمه علیهم السّلام در برابر حکومت ها و رهبری های منحرف زمان خود فعالیت مستمری داشتند که در بازداشتن حاکم جائز از فزونی انحراف جلوه گر می شد حال این کار با موعظه های زبانی متحقق می گردید یا در شرایطی که خطر نابودی اسلامی را تهدید می نمود با قیام مسلحانه-چون قیام امام حسین علیه السّلام در برابر یزید بن معاویه-و تا پای جان در این راه ایستادگی می کردند.

زمانی نیز به رغم یاری رسانی های غیر مستقیم ائمه علیهم السّلام به دولت اسلامی در هنگام تهدید خطر از سوی کفار، مبارزه ائمه علیهم السّلام به صورت ایجاد و تقویت دائمی جریان های مخالف به جهت متزلزل کردن رهبری منحرف نظام اسلامی

ائمه عليهم السّلام همچنين در زمينه تربيت اعتقادی، اخلاقی و سياسی امت نیز نقش فعال و مستمری داشتند، این رسالت با تربيت اصحاب دانشمند و به وجود آوردن کادر علمی و شخصیت هایی که برای جامعه نقش الگو داشته باشند عملی شد، کسانی که به انتشار بیداری و فکر اسلامی، پاسخ گویی به شبهاتی که در طول زمان در زمينه فهم رسالت و شریعت پیدا می شد و روبرو شدن با جریان های فکری منحرف وارداتی، جریان های منحرف سياسی و شخصیت های به ظاهر علمی منحرفی که آلت دست و تأیید کننده حکومت حاکمان منحرف بودند، همت گماشتند.

آنان برای رهبری منحرفی که قدرت را در دست داشت جایگزین مناسبی از جهت فکری، اخلاقی و سياسی ارائه کردند که در رهبری مشروع اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السّلام ظهور و بروز پیدا می کرد این اشخاص میزان شناخت مردم از اهل بیت عليهم السّلام و ایمان امت نسبت به آنان را افزایش داده و آنان را به امامت و رهبری ائمه عليهم السّلام برمی انگيختند.

علاوه بر این امور، وارد شدن خود ائمه عليهم السّلام به عرصه زندگی عموم مردم و ارتباط مستقیم با آنان و ایجاد رابطه عاطفی با قشر وسیعی از مسلمانان خود عامل مضاعفی در این راه بود.

رهبری مردمی فراگیری که اهل بیت عليهم السّلام قرنهای آن بهره مند بودند تصادفا یا به واسطه انتساب به پیامبر به وجود نیامده بود، چرا که بسیار بودند افراد دیگری از منسوبان پیامبر صلی الله علیه و آله که از چنین جایگاهی برخوردار نگردیدند، زیرا امت اسلام منزلت رهبری خود را مجانی به کسی نداده و تا کسی در عرصه های مختلف مشکلات، غم ها و مسائل مورد توجه مردم از خود

سخاوتمندانه مایه نگذارد به رتبه حکومت بر دل ها نایل نخواهد گشت.

این چنین بود که اسلام علی رغم تغییر و مسخ شدگی راهکارهای پیاده شدن عملی، از حیث نظری سالم از انحراف باقی مانده و امت اسلامی به امتی بدل گردید که در برابر هجوم فکری و سیاسی بیگانگان ایستادگی کرده و توانست در درازمدت قدرت خود را بازیابد که آثار آن را حتی پس از قرن‌ها سقوط و ازهم گسیختگی، در قرن معاصر مشاهده می کنیم.

ائمه معصومین علیهم السّلام تمام این پیروزی ها را به واسطه همت گماردن به تربیت مجموعه صالحی که به امامت ایشان ایمان داشتند به دست آوردند، آن بزرگواران به رشد بیداری و ایمان در دست پروردگان خود از طریق برنامه ریزی برای سلوک آنان، پشتیبانی دائم فکری و تقویت آنان با همه روش های مؤثر در پایداری جهت فائق آمدن بر سختی ها پرداخته و پیروان خود را به سپاهی عقیدتی-رسالی بدل کردند که با دل مشغولی های این رسالت زیسته و شب و روز در راه نگاهداری و نشر و پیاده کردن آن تلاش می نمودند.

مراحل حرکت مبارزاتی ائمه طاهرين عليهم السلام

زمانی که به تاریخ اهل بیت علیهم السّلام مراجعه می کنیم و شرایطی که در آن زمان آن را احاطه کرده بود از یک طرف و نحوه برخورد و موضع گیری های عمومی و خصوصی ائمه علیهم السّلام را از دیگر سوی مورد توجه قرار می دهیم می بینیم که آن را می توان به سه مرحله و عصر تقسیم بندی کرد که علیرغم اشتراک در بسیاری از شرایط و موضع گیری ها با ملاحظه مجموعه ای از حوادث که تعیین کننده خط فاصل میان هر کدام از این سه دوره است از هم قابل تفکیک می باشند.

اولین مرحله از زمان وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شده و در زمان امامت حضرت علی، امام حسن، امام حسین و امام سجاد علیهم السلام جلوه گر بوده است، این مرحله به تعبیری مرحله جدا شدن از پیامدهای انحراف بعد از پیامبر بود، این بزرگواران اگرچه امکان براندازی رهبری منحرف را نداشتند، اما با هدف حفظ عناصر اصلی رسالت دست به عملیات مصون سازی زده موفق به آشکار کردن نادرستی آن رهبری برای امت و صیانت از اصل رسالت اسلامی شدند.

به طور کلی ائمه علیهم السلام علاوه بر کوشش فراوان در جهت ایجاد و تشکیل مجموعه مؤمن و صالحی به رهبری خود، هیچ گاه در امور مربوط به نظام اسلام و امت مسلمان، امت و دولت را از حمایت خود بی نصیب نمی گذاشتند.

دومین مرحله مبارزاتی ائمه علیهم السلام که از نیمه دوم زندگانی شریف امام سجاد علیه السلام آغاز و تا زمان امام کاظم علیه السلام امتداد یافته است دارای دو ویژگی عمده است:

۱. پس از توفیق ائمه علیهم السلام در آشکار ساختن نادرستی خط خلافت و حساس کردن مردم نسبت به عوامل تشدید کننده انحراف پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله در مرکز رهبری عالم اسلام، کوشش آن بزرگواران در این راه مصروف شد که دستگاه خلافت را از نظر قدرت دفاع علمی و اعتقادی خلع سلاح کنند چرا که دستگاه برای نگهداری خود به تقویت گروهی از عالم نمایان و محدثان که مصداق بارز (وعاظ السلاطین) بودند پرداخته بودند تا با تأیید ایشان و ترویج ولایت آنان به حکومت خود رنگ و لعاب شرع دهند.

۲. دومین ویژگی این مرحله از مبارزه ائمه علیهم السلام پرورش طبقه درستکاری بود که شالوده آن در مرحله اول مبارزه ریخته شده بود ایشان در این مرحله به تهیه طرح تفصیلی و تشریح خط رسالت که خود [از جانب خدا] امین بر

اجرای آن بودند پرداختند که آثار آن در تبیین و انتشار آموزه های نظری اسلام امامیه و تربیت نسل هایی از دانشمندان براساس فرهنگ اسلام امامی در مقابل خط دانشمندان دست پرورده خلفا (وعاظ السلاطین) جلوه کرده است.

علاوه بر این، مسئولیت پاسخگویی به شبهات وارد شده و نمودار ساختن نادرستی فرقه های مذهبی که از سوی خلفا یا دیگران اختراع می شد را نیز بر دوش می کشیدند.

ائمه علیهم السّلام در این مرحله برای متزلزل کردن حکومت ها و رهبری های منحرف از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند، این کار ضمن پشتیبانی از بعضی حرکت های مخالف با قدرت حاکم خصوصا حرکت هایی که جنبه انقلابی داشته و بعضی از آن با تکیه زدگان بر کرسی خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از قیام امام حسین علیه السّلام رودررو می شدند، انجام می گردید.

سومین مرحله از این مبارزه از نیمه پایانی زندگی امام کاظم شروع شده و در زمان امام مهدی علیه السّلام پایان یافته است.

پس از ایمن سازی مجموعه صالح و ترسیم مفصل خطمشی عقیدتی، اخلاقی و سیاسی، در مرحله دوم مبارزاتی، طبیعتا برای خلفا معلوم شده بود که قدرت رهبری اهل بیت علیهم السّلام به جایی رسیده است که دیگر آماده به دست گرفتن حکومت و بازگرداندن جامعه اسلامی به جایگاه حقیقی آن می باشد و این مطلب موجب عکس العمل و موضع گیری خلفا در برابر ائمه علیهم السّلام شده بود.

موضع گیری ائمه علیهم السّلام نیز در قبال خلفا نیز به نوع موضع گیری خلفا در برابر آنان بستگی داشته و با تغییر موضع گیری خلفا مواضع ائمه علیهم السّلام نیز در قبال آن تغییر می کرد.

چون ائمه علیهم السّلام احتمال می دادند که پس از آشکار شدن نادرستی و دروغ

خلفا برای مردم و آگاهی خلفا از جایگاه مردمی ائمه علیهم السّلام که برای امت اسلام به مثابه تجسم عینی یک حکومت شرعی واقعی به شمار می آمدند، به اضافه رویارویی دائم ائمه علیهم السّلام با آنان دیگر خلفا به آنان اجازه باقی ماندن در متن جامعه و فعالیت آزادانه را نخواهند داد، بیشترین اهتمام ائمه علیهم السّلام درباره مجموعه صالحی بود که خود آنان را تربیت کرده و خطمشی مبارزه را به آنان آموخته بودند آن بزرگواران بیشترین تأکید را بر ایمنی بخشی و خودکفا کردن این جماعت داشتند تا بتوانند به دور از رهبر نیز فعالیت خود را حفظ کنند.

از اینجا است که پدیده تربیت فقیهان و ارجاع دادن مردم به آن نمود پیدا می کند تا فقها برای زمان غیبتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وعده آن را داده و پایان آن را جز خدا نمی داند برای حل و فصل مشکلات و امور جامعه آزموده شوند.

بدین ترتیب ائمه علیهم السّلام توانستند ضمن یک برنامه ریزی درازمدت از پیشرفت انحراف رو به تزاید حکومت و رهبری اسلامی که می رفت تا به جدایی امت از اسلام اصیل و در نتیجه محو و نابودی کامل شریعت و رسالت الهی منجر گردد جلوگیری کنند.

آنچه که از دور شدن امت از اسلام اصیل جلوگیری کرد این بود که نمونه دیگری از اسلام به آنان عرضه شد که از نظر ارزش ها و اهداف اصیل و عاری از پیرایه ها بود این نمونه اصیل اسلام را مسلمانان بیدار به رهبری ائمه اهل بیت علیهم السّلام به جامعه عرضه کردند اهل بیتی که خداوند آلودگی را از خاندانشان زدوده و آنان را پاک و پاکیزه گردانده است.

تزاماً طاهرین علیهم السّلام برای اسلام تنها در شیعیان که معتقد به امامت آن بزرگواران بودند تأثیر نگذاشته بود بلکه بازتاب بزرگی در تمام جهان اسلام داشت. ائمه علیهم السّلام برای پیاده کردن اسلام تز خاص خود را داشتند و مدعی

رهبری جهان اسلام بودند و اگرچه جز تعداد معدودی از میان امت اسلام به این دعوت پاسخ مثبت ندادند اما از آنجا که این تز نمودارکننده نمونه صحیح و تعیین کننده خطمشی واضح و صریحی در زمینه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، عبادی و... بود توانست با همه جامعه مسلمان آن روزگار ارتباط برقرار نموده و آنان را به مرور زمان وادار به نگاهی نو از دیدگاهی نو به اسلام نماید نگاهی از دیدگاهی غیر آن که نظام حاکم بر زندگی آنان برایشان تحمیل کرده بود؛ جامعه اسلامی به برکت این دیدگاه به مراقبت از اسلام پرداخته و آن را به پا می داشتند (۱).

ص: ۱۳۰

۱- (۱). أهل البيت تنوع ادوار و وحده هدف/ ۷۹-۸۰.

ویژگی های عصر امام سجاد علیه السلام

از لابلای مباحث گذشته به روشنی معلوم شد که امام سجاد علیه السلام در سخت ترین برهه از تاریخ که ائمه علیهم السلام با آن روبه رو بوده اند می زیسته است چراکه آن حضرت با نقطه اوج انحرافی که از پس وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز گردیده بود هم عصر بوده است.

زیرا انحراف مزبور در زمان امام زین العابدین از حالت پنهان بیرون آمده و حتی در شعارهایی که خلفا در مقام عمل مطرح می کردند آشکار بوده چهره واقعی حکومت خلفا بعد از قتل امام حسین بر امت اسلام آشکار گشته و مردم از حقیقت و واقعیت پلید آنان آگاه شده و دیگر پوششی بر زشتی و ناروایی حکومت آنان وجود نداشت.

امام سجاد علیه السلام چون قبل از شهادت امام علی علیه السلام به دنیا آمد با همه بلاها و سختی هایی که در زمان جدش امیر المؤمنین علیه السلام روی داد معاصر بود. او در شرایطی دیده به جهان گشود که جد بزرگوارش درگیر جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین بود پس از آن نیز در کنار عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام و رنج هایی که از معاویه و کارگزاران و مزدورانش بر وی وارد می گشت زیست. آن حضرت در زمان پدرش امام حسین علیه السلام نیز در تمام رنج ها و فجایع با وی همراه بود، تا اینکه پس از شهادت پدر، خود مستقلا با مشکلات روبرو گردید

که اوج این مصیبت ها زمانی بود که دید سپاه بنی امیه با اسبان خود در مدینه داخل مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله شده و اسبان خود را در آن بستند، مسجدی که پایگاه انتشار افکار و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی جهانیان بود، سپاهیان بنی امیه که شهر مدینه و مسجد پیامبر را برای فساد و ترکتازی خود مباح کرده بوده، به این مسجد اهانت کرده و همه حریم های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را پایمال نمودند. همه این مصائب در زمان امام زین العابدین علیه السلام روی داد.

در روزگاری که مثله کردن انتقامجویانه، آویختن از درختان، قطع دست و پا و انواع شکنجه های بدنی همه روزه ورد زبان مردم بود و کشتن، ساده ترین وسیله ای بود که در آن روزگار برای مقابله با مخالفان به کار می رفت.

امویان در تجمل و ناز و نعمت غرق شده بودند، تاریخ نگاران داستان های عجیب بسیاری درباره کامجویی ها و بازیچه قرار دادن ثروت ها و اقتصاد مسلمانان توسط آنان نقل کرده اند (۱). آنان حتی در بذل و بخشش به شعرا و خوانندگان، از حد اعتدال بسیار فراتر رفته بودند (۲)، در روزگار امویان لهو، مسخرگی و هرزگی زندگی مردم را در جای جای جهان اسلام خصوصا در مکه و مدینه فرا گرفته بود، حکومت اموی برای شکستن حرمت این دو شهر در میان مسلمانان، به اشاعه فساد در این دو شهر اهمیت ویژه ای می داد.

موسیقی چنان در مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله رواج یافت که این شهر به صورت مرکز این کار درآمد که یادآوری آن عرق شرم بر پیشانی انسان مؤمن به خدا و رسول می نشاند.

ابو الفرج گوید: حتی عالمان و عابدان اهل مدینه هم از غنا و موسیقی در

ص: ۱۳۲

۱- (۱). حیاة الامام زین العابدین در اسه و تحلیل ۶۶۵.

۲- (۲). الأغانی ۱/۵۵، ۴/۴۰۰، ۵/۱۱۱.

این شهر جلوگیری نمی کردند (۱).

ابو یوسف به یکی از مردم مدینه گفته است: ای اهل مدینه برخورد شما با غنا تعجب آور است که همه اقشار شما از شریف و پست از آن ابایی ندارید (۲)!!

آورده اند که چون عقیق آواز سر داده و نوازندگان شروع به نواختن می کردند، در مدینه هیچ مرد و زن جوان و پیری نبود مگر اینکه به بیرون منزل توجه می نمود تا صدای غنا را بشنود (۳).

آری در تمدن آن روز مدینه پیامبر که یکی از شهرهای عمده مملکت اسلامی به شمار می رفت به صورت یکی از مراکز غنا و آموزشگاه برجسته ای برای تعلیم کنیزکان آوازخوان درآمده بود (۴)، در حالی که دین اسلام با لهُو و هرزه گرایی مخالفت داشته و انسان مسلمان را برای آبادانی زندگی دنیا و آخرت به زندگی آمیخته با کوشش و جدیت، اعمال نیکو، پیشی گرفتن در خیرات، صعود بر قله های کمال و استفاده بهینه از بر لحظات گرانبهای زندگی و نگاهبانی از تباه شدن آن ها فراخوانده است.

جو علمی دوران امام سجاد علیه السلام نیز به تمام معنی فلج بود، چرا که خط سیاسی دولت اموی از آغاز بر خشکاندن ریشه دانش، دور کردن بیداری و فرهنگ از زندگی مردم و درافکندن آنان در پرتگاه عمیق نادانی تمرکز یافته بود، زیرا بروز بیداری همگانی و پخش شدن دانش میان مسلمانان تهدید کننده مصالح و موجب عدم پایداری حکومت آنان بود، حکومتی که از زمان

ص: ۱۳۳

۱- (۱). اغانی ۲۲۴/۸.

۲- (۲). عقد الفرید ۲۳۳/۳.

۳- (۳). عقد الفرید ۲۴۵/۳.

۴- (۴). ر.ک: اغانی ۳۰۷/۳، ۲۲۲/۴، ۲۱/۶، ۳۱۶/۷ و ۳۳۲، ۲۲۷/۸، ۵۷/۱۰ و الشعر و الغناء فی المدینه و مکه/ ۲۵۰.

تکیه زدن آنان بر کرسی جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله از جهل و غفلت مردم بهره جسته بود.

جو ادبی زمان آن حضرت را نیز می توان از لابلای اشعاری که شعرای آن عصر سروده اند دریافت، اشعاری که به هیچ وجه نشان دهنده مشکلات بی شمار آن زمانه نبود، بلکه در بردارنده هیچ مسئله جدی و عقلانی هم نبود و در واقع اشعاری قبیله ای بود که در هر کدام از آن شاعر به بیان امتیازات قبیله خود از قبیل میهمان نوازی، زیادی مال یا زیادی نفرت می پرداخت یا از دیگر سوی بازاری برای هجوهای تلخ و گزنده و دادن نسبت ها و القاب ناپسند به یکدیگر شده بود (۱).

ص: ۱۳۴

۱- (۱). حیاة الامام زین العابدین در اسه و تحلیل / ۶۷۲-۶۷۳.

برنامه ریزی جهادی امام سجاد علیه السلام

در سیره ائمه موارد متعددی یافت می شود که سبب اختلاف روش های خود را با یکدیگر در شیوه رهبری حرکت اسلامی برای مردم بیان نموده اند.

آورده اند که در سفر حج در راه مکه عتبات بصری به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: جنگ و سختی آن را وانهادی و آسانی سفر حج را برگزیدی، و این آیه را خواند: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ**؛ در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است. (۱)

امام سجاد علیه السلام در جواب او فرمودند: آیه بعد را هم بخوان: **الْمُتَّيِّبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ**؛ [آن مؤمنان،] همان توبه کنندگان، پرستندگان، سپاسگزاران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند. و مؤمنان را بشارت ده.

سپس فرمود: هرگاه آنان-یعنی چنان مؤمنانی که اوصاف آن در این آیه آمده است- پیدا شدند هرگز چیزی را بر جهاد ترجیح نخواهیم داد (۲).

امام علیه السلام با این جواب به صورت قاطعی، سیاست، نوع مبارزه و رویکرد

ص: ۱۳۵

۱- ((۱)). توبه/۱۱۱.

۲- ((۲)). من لا يحضره الفقيه ۱۴۱/۲، مناقب آل ابی طالب ۱۷۳/۴ با مختصر اختلافی در کلمات.

حرکت خود را در آن مقطع زمانی و از این طریق انگیزه های پیدایش این روند را بیان فرموده اند، چرا که دست نگه داشتن آن حضرت از مبارزه مسلحانه و رویارویی نظامی با حکومت اموی چنان که عباد بصری گمان کرده بود از روی میل به زندگی و نعمت های دنیوی نبوده، بلکه به این خاطر بوده است که شرایط و امکانات لازم برای یک حرکت نظامی پیروزمند موجود نبوده و در چنین شرایطی هرگونه اقدامی نه تنها هیچ خطری را متوجه حکومت نمی کرد بلکه نتیجه ای کاملاً برعکس داشت.

پس از فاجعه کربلا امام سجاد علیه السلام و بانوان بزرگوار اهل بیت علیهم السلام همچون حضرت زینب و ام کلثوم-سلام الله علیهما- مستقیماً سیاست پرده برداری از چهره کربیه بنی امیه و آگاه نمودن مردم از مسئولیت تاریخی که در برابر خدا و پیامبر داشتند را در پیش گرفتند، پرده هایی که بنی امیه بر چهره سیاست زشت و خطرناک خود کشیده بودند.

از اینجا است که به روشنی می بینیم خطبه ها و کلمات امام سجاد علیه السلام و بانوان اهل بیت علیهم السلام در عراق یکپارچه افکار مردم را مورد خطاب قرار داده، توجه آن را به سهمناکی خطری که دامنگیرشان گشته و عمق جنایتی که بنی امیه در حق دین خدای متعال روا داشته بودند جلب می نمودند.

در شام نقطه عطف کلمات امام سجاد علیه السلام معرفی اسیران بود و اینکه آن ها خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، همچنین رسوا کردن حکومت اموی و برهنه کردن آن حکومت در برابر شامیان از پوشش دروغینی که باعث گمراهی مردم شده بود.

امام سجاد علیه السلام پیش از بازگشت به مدینه به اقداماتی در جهت برانگیختن فکر و بیداری جهان اسلام و آگاه کردن مردم از بلایی که بر سر رسالت اسلام

آمد که فاجعه کربلا مصداق بارز آن بود دست زد، سخرنانی ایشان در برابر مردم آکنده از همین معانی و مضامین بود.

آزمون کربلا عملاً نشان داد که امت اسلام به کلی در حالت رکود و نادانی فرورفته و اگر نگوئیم این وضعیت روح مبارزه را در آنان به کلی نابود کرده بود لاقلاً آن را در نهانگاه جانشان پنهان ساخته بود.

در چنین شرایطی امام سجاد علیه السلام به عنوان پیشوای مردم و کسی که اینک رهبری جامعه به او رسیده است کاملاً به دیده عبرت به این پدیده می نگریست، لذا شیوه مبارزه خود را مبتنی بر تقویت جو دینی در جامعه و توسعه آن به جهان اسلام و سعی در بالا بردن سطح بیداری اسلامی و گشودن راهکارهای عملی در میان اقشار مختلف و تربیت هدایتگرانی که توان تبلیغ فکر اسلامی ناب را در برابر تفکری که بنی امیه در ترویج آن می کوشیدند داشته باشند نمود.

و چنین روشی هم توجهات مخصوص به خود دارد، سال ها بود که نیروهای انحراف بر مراکز توجه فکری و اجتماعی دست انداخته و بدین وسیله توانسته بودند تا نسلی بسازند که در انحراف ذوب شده باشد و این امر رویارویی جریان سالم اسلامی با آنان را ناممکن می نمود، چراکه جریان انحراف بسیار قوی و دارای پوشش دفاعی مستحکمی متشکل از سازمان ها و قدرت های اجتماعی بود و مبارزه با آن جز وارد آمدن زیان های پیاپی حاصل دیگری برای جریان سالم در بر نداشت.

بنابراین، در برهه ای که ائمه علیهم السلام اداره حکومت را به دست نیاورده و زنده ماندن رسالت در مقام فکر و عمل به بقاء همین جریان اسلامی در میان امت و پایگاه های مردمی آن بستگی داشت روند افزایش و تقویت کمی و کیفی

جریان اسلامی امری تأخیربردار نبوده است.

برنامه های امام سجاد علیه السّلام در همه زمینها مطابق با برنامه ریزی آن حضرت، موفق بوده است، اکنون به دو نمونه از مصادیق عملی این موفقیت اشاره می کنیم:

طرح امام سجاد علیه السّلام در زمینه اجتماعی به ثمر نشست و ایشان مورد احترام و محبت اقشار وسیعی از امت اسلام قرار گرفت که همه منابع تاریخی بر این مطلب اتفاق نظر دارند.

ابن خلکان می نویسد:

هشام بن عبد الملک در زمان خلافت پدرش عبد الملک بن مروان به سفر حج رفت، او در هنگام طواف تلاش زیادی کرد تا دست خود را به حجر الاسود برساند و آن را [به تعبیر فقهی] «استلام» کند، اما در اثر ازدحام جمعیت موفق به این کار نگردید، سپس برای او منبری نهادند تا او درحالیکه گروهی از بزرگان شام گرداگردش بودند بر بالای آن نشسته و از بالای آن به طواف کردن مردم نگاه کند، در این حال امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب «رضی الله عنهم» که از زیاروی ترین و خوشبوترین مردم بود وارد مسجد گردید و چون به حجر الاسود رسید مردم برای آن حضرت راه باز نمودند تا ایشان حجر را استلام فرمودند، مردی از اهل شام گفت: این کیست که مردم این چنین او را محترم می دارند؟ هشام از ترس این که مبادا شامیان به امام سجاد علیه السّلام علاقه مند شوند گفت: من او را نمی شناسم. در این هنگام فرزدق که در آنجا حضور داشت به سخن آمد و گفت: من او را می شناسم، مرد شامی به او گفت: ای ابو فراس او کیست؟ فرزدق در جواب، این ابیات را در توصیف امام سجاد علیه السّلام سرود:

ص: ۱۳۸

«این همان کسی است که سرزمین بطحا گام هایش را می شناسد، این کسی است که خانه کعبه و حلّ و حرم با او آشنایی دارند»

«این پسر بهترین بندگان خدا است و این، شخصیت برجسته، پاک، پرهیزکار و برگزیده است»

«چون دیدگان قریش بر وی می افتد هر که از ایشان به سخن آید، خواهد گفت: بزرگواری در مکارم اخلاق او ختم گردیده است»

«او کسی است که جوشش سرچشمه اش از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشتق شده، عناصر وجودی و سرشت و خلق و خوی او پاکیزه گشته است»

«اگر او را نمی شناسی بدان که او فرزند فاطمه زهرا علیها السلام است که پیامبران خدا با جد او پایان پذیرفته اند»

«این کسی است که خداوند از ازل او را گرامی داشته و خط بزرگی او را با قلم قدرتش در لوح محفوظ نگاشته است»

«اگر تو درباره او اظهار بی اطلاعی کنی چیزی از مقام او کاسته نخواهد شد چرا که عرب و عجم آن کسی را که تو منکر شناختنش هستی می شناسند»

«همانا که او از گروهی است که محبت آنان عین دین، دشمنی با ایشان محض کفر و نزدیکی به آنان دست آویز نجات است»

«اگر اهل پرهیزکاری را شماره کنند این خاندان، پیشوایان آنان، و اگر از بهترین مردمان روی زمین سؤال کنند پاسخی جز نام آنان نخواهند شنید»

«کدام يك مخلوق خدا است که حق نعمت این خاندان را بر گردن نداشته و این حق موجب اقرارش بر تقدم این خاندان بر سایرین نشده باشد؟»

«هر که به خدا ایمان آورده باید به تقدم و حق نعمت آنان اعتراف کند چرا

که همه امت ها از در این خانه به دین خدا رسیده اند» (۱).

چون هشام این قصیده را شنید در خشم شده و دستور داد تا فرزدق را حبس کردند، امام سجاد علیه السلام نیز دوازده هزار درهم برای فرزدق فرستاد، فرزدق پول را نگرفت و گفت: من فقط برای خدا امام زین العابدین علیه السلام را مدح کرده ام نه برای پول، امام علیه السلام در پاسخ وی فرمودند: «ما خاندانی هستیم که چون چیزی را بخشیدیم هرگز آن را بازپس نمی گیریم»

فرزدق نیز صله امام سجاد علیه السلام را پذیرفت.

این حادثه روشن می کند که امام سجاد به محبوبیت مردمی واقعی و گسترده ای دست یافته بودند که این محبوبیت حتی در مقدسترین زمان و موقعیت عبادی نیز به صورت زنده ای تجسم می یافت، امت ایشان را پیشوای برحق خود می دانستند که راه را برای ایشان باز می کردند تا بدون هیچ گونه

ص: ۱۴۰

۱- (۱). این قصیده طولانی است و در بسیاری از منابع تاریخی و ادبی ذکر شده است. ر.ک: ابن خلکان، وفيات الاعیان ۹۶/۶، شیخ مفید، ارشاد ۱۵۰/۲، ۱۵۱ به نقل از محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام به سایر منابعی که در اوایل فصل اول باب اول کتاب ذکر شده است نیز می توانید مراجعه کنید. هذا الذی تعرف البطحاء و طأته و البيت يعرفه و الحلّ و الحرم هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقی الطاهر العلم إذا رأته قریش قال قائلها إلى مکارم هذا ینتهی الکرم مشتقه من رسول الله نبعت طابت عناصره و الخیم و الشیم هذا ابن فاطمه إن كنت جاهله بجدّه أنبیاء الله قد ختموا الله شرفه قدما و عظمه جرى بذاک له فی لوحه القلم فلیس قولک من هذا بضائره العرب تعرف من انکرت و العجم من معشر حبهم دین و بعضهم کفر و قربهم منجی و معتصم إن عدّ أهل التقی کانوا أئمتهم أو قیل من خیر أهل الأرض قیل هم أي الخلائق لیست فی رقابهم لأولیته هذا أو له نعم؟ من يعرف الله يعرف أولیته ذا والدین من بیت هذا ناله الأمم

تنگی و فشاری به انجام مناسک خود بپردازد در حالی که آنان از دشمنی حکومت اموی با اهل بیت علیهم السّلام و عواقب این دشمنی نسبت به یاران و پیروان آنان کاملاً آگاه بودند.

فعالیت علمی امام سجّاد علیه السّلام به بار نشست، مسجد شریف نبوی و خانه امام علیه السّلام در طول سی و پنج سال - که مدت امامت آن حضرت بود - شاهد دست اولترین فعالیت های علمی بودند، امام علیه السّلام جویندگان همه زمین های معرفت اسلامی را نه تنها در مکه و مدینه بلکه از سراسر جهان اسلام به خود جذب نمود و توانست هسته مرکزی یک مکتب فکری با ویژگی های برجسته را به وجود بیاورد که دانش آموختگان آن صاحبان اندیشه، محدثان و فقیهان بودند.

از بزرگترین خطرهایی که امام سجّاد علیه السّلام در راه جمع آوری نیروها و تکمیل آمادگی دوباره با آن مواجه بودند، از هم گسستگی پیوندهای شیعه و اضمحلال نیروهای آن پس از شهادت امام حسین علیه السّلام بوده و راه دست یابی به اهداف فوق ایجاد آمادگی روانی عقیدتی، زنده کردن امید در دل ها و برانگیختن اراده ها بود.

امام سجّاد علیه السّلام به مدد اقدامات آرام و منظم توانست در آستانه بازگشت کامل به حالت از دست رفته شیعه و فراهم آمدن قوی، سالم، جدی و حکیمانه آمادگی مذکور قرار گیرد.

امام علیه السّلام رویه جهادی خاصی که مطابق با ضرورت های این مرحله مهم بود در پیش گرفتند که می توان در چند سطح به بحث درباره آن پرداخت:

پیدا است که اندیشه سالم یکی از ارکان هر حرکت صحیح سیاسی می باشد. فرهنگ سازی برای توده مردم و بیدار کردن آنان نسبت به حوادثی که در پیرامونشان واقع می شود و آنچه بر سرشان می آید و وظایفی که برعهده آنان است اولین پایه مبارزه با نظام های فاسدی است که در طول تاریخ در جهت دور نگاه داشتن مردم از حق و آموزه های اصیل تلاش کرده اند.

امام زین العابدین علیه السلام در این زمینه نقش بسیار مهمی ایفا کرد که در ایستادگی آن حضرت در برابر جلوگیری شدید حکومت از نقل احادیث جلوه آشکاری دارد (۱). آن حضرت امر به روایت حدیث فرموده و مردم را به آن ترغیب کرده است. ایشان همواره در زندگی مطابق سنت عمل کرده، آن را پیاده ساخته و مردم را نیز به پیاده کردن و عمل به آن دعوت می کرد، از آن حضرت روایت شده که فرمود: «إِنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ مَا عَمِلَ بِالسَّهْوَةِ وَ إِنْ قَلَّ»؛ برترین عمل آن است که مطابق سنت انجام شود گرچه اندک باشد (۲).

دعوت مردم به پناه آوردن به قرآن در شرایطی که امام سجاد در آن می زیست و حاکمان در صدد کندن ریشه ها و اصول حق- که در حافظان و مفسران قرآن تجلی می نمود- بودند از مهمترین واجبات به شمار می آمد و امام علیه السلام در این زمینه کوشش فراوانی کردند، از کلمات آن حضرت است که فرمودند:

با قرآن باش که خداوند بهشت خود را خشتی از طلا و خشتی از نقره ساخته و به

ص: ۱۴۲

۱- (۱). روند جلوگیری از حدیث-چه نقل و چه نوشتن-مستقیماً بعد از وفات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آغاز گردید.

۲- (۲). محاسن/۲۲۱ ح ۱۳۳.

جای آب و گل از مشک و زعفران ملاط آن را درست کرده و سنگ ریزه هایش نیز از لؤلؤ می باشد، درجات آن به تعداد آیات قرآن می باشد و به هر که اهل قرآن باشد گفته خواهد شد قرآن بخوان و صعود کن و هر کس [از اهل قرآن] داخل بهشت شود به درجه ای صعود خواهد نمود که بالاتر از آن جز مقام پیامبران و صدیقان درجه ای نیست (۱).

و در بسیاری از اوقات می فرمود:

اگر همه مردم میان مشرق و مغرب بمیرند تا قرآن با من است مرا وحشت نخواهد گرفت (۲).

امام سجاد همچنان به اشکال مختلف به گرامیداشت قرآن می پرداخت و در میان مردم خوش صداترین قاری قرآن بود (۳) و در ضمن تفسیر قرآن به هدایت جامعه می پرداخت.

امام سجاد علیه السلام در راستای استحکام قواعد و پایه های توحید الهی از راه استدلال به مسائل موافق با عقل و فطرت سلیم و رد افکار انحرافی-مانند جبر- که نظام حاکم با هدف دستیابی به سلطه و سیطره بر افکار مردم آن را در جامعه ترویج می نمودند کوشش فراوانی داشتند.

خلفا پس از سلطه بر جسم و دهان مردم به فکر تسلط بر افکار مردم افتادند و با ترویج عقائد انحرافی مانند جبر سعی در برآوردن این هدف داشتند، گفتیم که ابن زیاد در حضور امام سجاد می خواست تا قتل امام حسین علیه السلام را به خدا نسبت بدهد و امام سجاد علیه السلام با تلاوت این آیه دست رد بر سینه فکر انحرافی او زدند:

ص: ۱۴۳

۱- (۱). تفسیر برهان ۱۵۶/۳، بحار الأنوار ۱۳۳/۸.

۲- (۲). بحار الأنوار ۱۰۷/۴۶.

۳- (۳). بحار الأنوار ج ۷۰، ب ۵، ح ۴۵.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا؛ خدایا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند. و در همان مجلس با این جواب صریح به مبارزه با انحراف عقیدتی حاکم برخاستند و فرق میان توفی نفس (گرفتن جان)- که قرآن آن را در هنگام مرگ طبیعی به خدا نسبت می دهد- و قتل که عبارت از خارج کردن روح مقتول توسط قاتل قبل از رسیدن زمان مرگ طبیعی است روشن فرمودند.

امام علیه السلام در پاسخ این سؤال که: آیا مصیبت هایی که به مردم می رسد به واسطه قضا و قدر الهی است یا به واسطه اعمال خود آن؟ فرمودند:

رابطه قضا و قدر و اعمال انسانها مانند رابطه روح و بدن است... و خداوند بندگان صالح خود را در این زمینه یاری می کند، سپس فرمودند:

بدانید که ستمکارترین مردم کسی است که ستم خود را عین عدل ببیند و عدل را از کسی که هدایت یافته است ستمکاری شمارد (۱).

و بدین ترتیب با عقاید انحرافی «تشبیه»، «تجسیم» و «ارجاء» به مبارزه برخاستند.

امام سجاد علیه السلام در رابطه با امامت و ولایت خود نیز بدون هیچ تقيه یا پرده پوشی و با کمال صراحت و روشنی این مطلب را اعلام نموده و احادیث متعددی وجود دارد که بر این امر تصریح می نماید از آن جمله است:

«نحن أئمة المسلمين، و حجج الله على العالمين، و سادة المؤمنين و قادة الغر المحجلين و موالی المؤمنین، و نحن أمان أهل الأرض، كما أنّ النجوم أمان لأهل السماء... و لو لا ما فی الأرض منّا لساخت بأهلها، و لم تخل الأرض منذ خلق الله

ص: ۱۴۴

آدم من حجّه لله فيها، ظاهر مشهور أو غائب مستور، ولا تخلو إلى أن تقوم الساعة من حجّه لله فيها، ولو لا ذلك لم يعبد الله»؛

ما پیشوایان مسلمانان، حجت خداوند بر جهانیان، آقای مؤمنان، سرکرده گروه سپیدپیشانیان نورانی [گروهی از بهترین ساکنان بهشت] و مولای مؤمنان می باشیم و چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند ما نیز موجب امنیت زمینان هستیم... و اگر کسی از ما [ائمه] در روی زمین نباشد زمین اهل خود را فرو خواهد برد و از روزی که آدم خلق شد زمین از حجت خدا خالی نبوده است حال یا این حجت آشکار و شناخته شده بوده و یا پنهان و ناشناخته، تا قیامت هم همچین خواهد بود، در غیر این صورت خداپرستی از میان خواهد رفت (۱).

ابو المنهال نصر بن أوس طائی گوید: علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود: «مردم به سمت چه کسی گرایش پیدا می کنند؟» ابو المنهال گوید عرض کردم: مردم گرایش مشخصی نداشته و به این سوی و آن سوی متمایل می گردند، فرمود: «به مردم بگو که به سوی من بیایند» (۲).

ابو خالد کابلی به امام علیه السلام عرض کرد: سرورم مرا آگاه کن که پس از تو چند امام خواهد بود؟ فرمود:

هشت تن، چرا که تعداد ائمه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به عدد اسباط بنی اسرائیل دوازده تن است، سه تن از آنان گذشته، من چهارمین آنان و هشت تن دیگر از فرزندان من هستند... (۳).

انحراف مردم از اهل بیت علیهم السلام تنها در کنار گذاشتن آنان از حکومت و ولایت خلاصه نمی شد، بلکه نمود دیگری از این انحراف، عدم آگاهی مردم از

ص: ۱۴۵

۱- (۱). امالی صدوق ۱۱۲، احتجاج ۳۱۷.

۲- (۲). تاریخ دمشق حدیث ۲۱/.

۳- (۳). کفایه الأثر/ ۲۳۶-۲۳۷.

احکام شرعی بود که ائمه علیهم السّلام تنها مرجع صحیح و واقعی برای آگاهی از آن بودند؛ چرا که امام تنها حاکم و ولی امر در امر کشورداری نبوده بلکه منبعی است که به جهت شناخت کامل از شریعت خاتم و رابطه تنگاتنگی که با سرچشمه اصلی آن دارد برای فهم شریعت و بیان احکام شرع مورد رجوع امت است.

حاکمان جور نه تنها ائمه علیهم السّلام را از حکومت و ولایت کنار گذاشتند بلکه سعی فراوانی کردند تا مرجعیت علمی و دینی آنان را نیز نفی کرده و مردم را به کلی از آنان دور سازند، لذا یکی از کارهای ائمه علیهم السّلام راهنمایی مردم به این چشمه زلال معرفت اسلامی بود تا از آن سیراب گردند. امام سجّاد در این راه بسیار کوشش کرد تا جایی که چون مردی درباره یک مسئله شرعی با آن حضرت به جدال پرداخته بود به او فرمودند:

ای شخص اگر به خانه های ما می آمدی ردّ جبرئیل را در اقامتگاه خود به تو نشان می دادم، آیا کسی بیشتر از ما از سنت آگاهی دارد؟ (۱).

و فرمود:

با عقل های ناقص، نظریات باطل و قیاس های فاسد نمی توان به دین خدا دسترسی پیدا نمود بلکه دسترسی به آن، تنها از طریق تسلیم امکان پذیر است، پس هر کس اسلام آورده تسلیم ما خاندان شده و هر کس از ما پیروی نموده راه هدایت در پیش گرفته است، در مقابل، هر که به دنبال قیاس و آراء خود رفته است راه هلاکت پیموده و هر کس در دل به آنچه ما می گوئیم یا به آن حکم می کنیم شک کند یا از آن دلگیر شود نادانسته به خدایی که سبع المثنی (سوره حمد) و قرآن عظیم را نازل کرده کفر ورزیده است (۲).

ص: ۱۴۶

۱- (۱). نزّه الناظر/ ۴۵.

۲- (۲). اکمال الدین/ ۳۲۴، باب ۳۱ حدیث/ ۹.

اشاره

مهم ترین هدف رهبران الهی تربیت و اصلاح جوامع بشری براساس تعالیم الهی است و مصلح باید برای پیمودن این راه دشوار مراحل مختلف قوی یا ضعیفی را بگذراند:

۱. نسلی از مؤمنان را براساس تعالیم حقی که ره آورد دین و اخلاق ارزشمند اسلامی است تربیت کند تا در این راه یارویاور او باشند.

۲. با همهٔ بلندی مقامی که دارد شخصا وارد جامعه شده و در میان مردم حضور یابد و ضمن رساندن پیام خداوند متعال به مردم با آموزه های دینی خود با طاغوت ها و ستمگران رودررو شود.

۳. در برابر فسادی که ستمگران در جامعه ترویج می کنند و هدف از آن تضعیف نیروهای جامعه، خالی کردن آن از معنویات و دور کردن جامعه از فطرت سلیمی که متمایل به حق و نیکویی است به مقاومت پردازد.

امام علیه السلام در هر کدام از این سه عرصه فعالیت وسیعی داشت، به نحوی که علیرغم زندگی در زمانه ای که تحت حکومت گردنکشان بنی امیه و تسلط آن بر همهٔ مقدرات امت اسلام بوده و آن حکومت هر مخالفی را به بهانهٔ خروج از اسلام مهدور الدم می خواند و به قتل می رساند، به حق در صدر سلسلهٔ مصلحان الهی جای گرفته است.

می توان واضحترین فعالیت عملی آن حضرت را از چند رویکرد مورد بررسی قرار داد:

الف- اخلاق و تربیت (در سطح کل امت و پیروان اهل بیت علیهم السلام)

امام سجاد علیه السلام مثل اعلای اخلاق محمدی صلی الله علیه و آله بوده و در رفتار شخصی خود یا معاشرت با مردم و حتی برخورد با تمام موجودات عالم تجلی خلق عظیم پیامبر بود.

در وجود امام سجاد علیه السلام شخصیت یک رهبر اسلامی کار آزموده که جامع بین قابلیت بالای علمی، اصالت، توانایی جذب و در اختیار گرفتن دل ها و توان بالای مقابله با مشکلات و حل آن با آرامش و صبر کامل باشد تبلور یافته بود.

صبری که آن حضرت در فاجعه کربلا از خود نشان داد بزرگترین شاهد بر عظمت صبر ایشان است.

پایمردی و استقامت در راه اسلام که کاملاً در عمل امام سجاد علیه السلام مشاهده می شود قسمتی از فعالیت جدی سیاسی اجتماعی آن حضرت است.

قصه کمک های مالی و بذل و بخشش امام سجاد علیه السلام به برادران دینی، فقرا، مستمندان، بیوه زن ها و یتیمان نیز در نزد عام و خاص مشهور است.

شرح دلسوزی و مهربانی او با بردگان، نزدیکان یا بستگان دور و حتی با دشمنان و مخالفانش دهان به دهان نقل شده است.

در همین حال کتاب ها از اخبار مربوط به عبادت آن بزرگوار و ترس او از خدا و آشکار کردن این ترس در هر مناسبتی چنان پر شده که تاریخ به وی لقب «زین العابدین؛ زینت عبادت کنندگان» و «سید الساجدین؛ سرور سجده کنندگان» داده است که شمه کوتاهی از آن را در گذشته بیان داشتیم و به خواست خدا بعداً هم در این باره بحث خواهیم کرد.

در نزد بعضی از تاریخ نگاران این گونه شهرت یافته است که فرزندان امام حسین علیه السّلام پس از واقعه خونین کربلا از سیاست کناره گیری کرده و به ارشاد مردم، عبادت و ترک دنیا روی آوردند (۱).

آنان برای این ادعا به تاریخ زندگی امام سجاد علیه السّلام استدلال می کنند و مدعی هستند که ایشان از فعالیت های دینی در سطح جامعه کناره گیری کرده بود. چنین به نظر می رسد که چون این اشخاص از نظر سیاسی رهبری را در مفهوم محدودی که همان قیام مسلحانه از قبیل قیام کربلا باشد خلاصه می کنند و به ظاهر جوش و خروشی در ائمه بعد از امام حسین علیه السّلام برای قیام مسلحانه در برابر حکومت های زمان خود نمی بینند به این نتیجه گیری رسیده باشند.

اما این ادعا پنداری ناروا است که با مطالعه واقعی زندگی ائمه علیهم السّلام که مالا مال از مدارک دال بر فعالیت مثبت و مستمر در زمینه مبارزه سیاسی است دروغین بودن این ادعا آشکار خواهد گردید.

از جمله این مدارک می توان به روابط امام زین العابدین علیه السّلام با امت و رهبری مردمی گسترده ای که از آن بهره مند بود اشاره کرد. این رهبری به صورت تصادفی یا فقط به واسطه انتساب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امام علیه السّلام به دست نیامده بود، بلکه حاصل از خودگذشتگی و نقش مثبتی بود که علیرغم کوتاه بودن دست آن حضرت از مرکز قدرت در میان امت ایفا می نمود، چرا که امت غالباً رهبری خود را مجانی به کسی واگذار نکرده و امام سجاد بدون اینکه

ص: ۱۴۹

۱- (۱). شهید سید محمد باقر صدر رحمه الله، نشأ الشیعه و التشیع.

امت از خودگذشتگی سخاوتمندانه او را احساس کنند نمی توانست دل هایشان را به دست آورده و در راه حل مشکلات و حراست از رسالت خویش از آنان بهره جوید.

از آنجا که در زمانه امام سجاد علیه السلام هنوز نغمه جدایی دین از سیاست به گوش ها نرسیده بود همه فعالیت های دینی آن حضرت کاملا برخاسته از حرکت سیاسی ایشان بود و در لابلای اوراق زندگی امام علیه السلام به نمونه های آشکاری از مداخلات صریح سیاسی برمی خوریم، از بررسی روایات صادرشده از امام سجاد علیه السلام درمی یابیم که او بر عرصه سیاست اشراف کامل داشته، در بحث های داغ سیاسی داخل شده، جریانات سیاسی را تعقیب نموده و بر ضد اوضاع فاسدی که امت اسلام در آن به سر می برده اند به اظهار نظر صریح می پرداخته است اینک نمونه هایی از این اظهارات:

۱. عبد الله بن حسن بن حسن گوید: امام علی بن الحسین هر شب پس از نماز عشا با عروه بن زبیر در انتهای مسجد النبی صلی الله علیه و آله به گفت و گو می نشستند من نیز با آنها می نشستم، شبی از شبها صحبت از ظلم و ستم بنی امیه و زندگی در کنار آنان به میان آمد، عروه به امام سجاد عرض کرد: ای علی هر که از ستمگران دوری جوید، خداوند از نارضایتی قلبی او نسبت به اعمال آنان با خبر است، پس اگر به میزان یک میل (حدود دو کیلومتر) از آنان دور شود امید می رود که اگر خداوند آنان را عذاب کند او از آن عذاب در امان بماند.

عبد الله بن حسن گوید: عروه پس از آن از مدینه خارج شده و در منطقه عقیق ساکن گردید، من نیز در منطقه سویقه مسکن گزیدم.

اما می بینیم که امام علیه السلام ماندن در مدینه را ترجیح داده و تمام عمر شریف خود را در آن شهر گذراندند، چرا که خارج شدن از شهر را نوعی فرار از نبرد

سیاسی و واگذار کردن میدان جامعه به ستمگران و دادن امکان جولان و هجوم بر مردم به آن می دانستند.

شاید هم پیشنهاد عروه بن زبیر که از دشمنان اهل بیت علیهم السّلام بود براساس تدبیری سیاسی از ناحیه خود او یا از ناحیه حکومت بود تا بدین وسیله امام سجاد علیه السّلام را از حضور در صحنه سیاست و اجتماع دور کند، اما امام علیه السّلام با این خدعه از صحنه خارج نشده و به حرکت مبارزاتی خود ادامه دادند.

۲. امام سجاد علیه السّلام در روایتی فرموده اند:

همانا حماقت بر عقل، منکر بر معروف، شر بر خیر، نادانی بر خرد، بی قراری بر بردباری، تعدی بر نرمخویی، قحطی بر حاصلخیزی، سختی بر آسایش، میل به دنیا بر بی اعتنایی به آن، خاندان های ناپاک بر خاندان های شریف و شوره زار بر زمین های شیرین تسلط و برتری یافته است پس از این چیرگی ها که همان زندگی در رنج و عذاب است به خدا پناه برید (۱).

نکته مهم این روایت استفاده از کلمه دولت برای نشان دادن تسلط و چیرگی است که خود تسلط و چیرگی یکی از آشکارترین عناصر تشکیل دهنده قدرت حاکم است و حضرت در این روایت مسئله ناصالح بودن حکومت را در لابلای چند موضوع طبیعی دیگر که در فکر اصلاح آن بود آورده است.

دوستان! خاندان های شریفی که در زمانه امام سجاد علیه السّلام مورد تعدی و دشمنی قرار گرفت کدام خاندان بود؟ و آیا پناه بردن به خدا از سلطه حاکم جز رد کردن موجودیت و محکوم کردن سلطه او معنی دیگری دارد؟ و آیا می توان

ص: ۱۵۱

۱- (۱). تاریخ دمشق ۴۱/۴۱، ابن منظور، مختصر ۲۵۵/۱۷.

برای یک شخصیت سیاسی حضوری قویتر از این، آن هم در شرایط و زمان امام سجاد علیه السلام تصور کرد؟ علاوه بر طرح کلی که امام علیه السلام برای رهبری نهضت اسلام داشتند، و آیا چنین اعمالی از کسی که به دور از سیاست بوده یا از آن کناره گیری کرده باشد صادر خواهد گردید؟

ج- مبارزه با فساد

از آنجا که مهم ترین کارهایی که بر یک اصلاح طلب به خصوص یک مصلح الهی واجب است مبارزه با فساد و (مفسدین فی الارض) است و امام سجاد علیه السلام در این زمینه نقش بارزی داشتند.

زمان امام سجاد علیه السلام دارای مشکلات اجتماعی خاصی بود، البته ممکن است در بسیاری از زمان ها همین اشکالات وجود داشته باشد اما نمود و ظهور این مشکلات در این زمان بیشتر بود. امام سجاد علیه السلام نیز با روش خاص خود به درمان آن پرداخت که این امر جلوه منحصر به فردی در جهاد آن حضرت دارد، از مهم ترین این مشکلات مسئله فقر عمومی و مسئله برده داری و بردگان بود که به خواست خدا در بخش آینده به آن دو خواهیم پرداخت.

ص: ۱۵۲

اشاره

ویژگی های بی همتای زندگانی امام سجاد علیه السلام

زندگانی امام زین العابدین علیه السلام دارای ویژگی های بی مانندی است که اگرچه در زندگی پدران پاکش نیز یافت می شود اما از آنجا که این ویژگی ها در حیات آن حضرت وضوح بیشتر و نقش گسترده تری پیدا کرده است بر آن شدیم تا به روشن کردن این ویژگی ها در شرح حال آن بزرگوار بیشتر از دیگر ائمه علیهم السلام پردازیم، ویژگی هایی چون:

الف-عبادت.

ب-دعا.

ج-گریه.

د-آزاد کردن بردگان.

اگر زندگی همه ائمه علیهم السلام را مورد موشکافی قرار دهیم می یابیم که تمام آن بزرگان در داشتن این ویژگی ها سرآمد اهل زمانه خود بوده اند، ولی در زندگی امام زین العابدین تجلی بیشتری از این خصوصیات می بینیم گویا که او در هر کدام از این اوصاف یگانه بوده است.

عبادت در زندگی امام سجاد علیه السلام

اشاره

همه معاصران امام سجاد علیه السلام بر این نکته اتفاق نظر دارند که او عابدترین

ص: ۱۵۳

مردم بوده و بیشترین فرمانبرداری خدا از آن حضرت صادر شده است، مردم کسی را در نیایش، و عبادت هم سنگ وی ندیده بودند، و از این حیث حتی چشم صالحان و پرهیزکاران را خیره کرده و او را همین بس که تنها کسی در تاریخ اسلام است که ملقب به «زین العابدین» و «سید الساجدین» شده است.

عبادت او از ایمان عمیقش به خداوند متعال و شناخت کاملش از ذات ربوبی نشأت گرفته و به چشمداشت بهشت یا ترس از آتش دوزخ نبوده است.

او در این زمینه مصداق بارز کلام جد بزرگوارش حضرت امیر المؤمنین، سرور عارفان، و پیشوای پرهیزکاران علی علیه السلام بود که بلندای اخلاص خویش را در قالب این عبارت بیان داشته است:

بر خود ناپسند می دارم که چون بردگان طمعکاری که اگر چشمداشت بهره ای نباشد ترک بندگی کنند خدا را بندگی کنم و جز ثواب هدف دیگری از عبادت خود داشته باشم یا چون بردگان نافرمانی باشم که از بیم عقوبت بندگی کنند و اگر این ترس نباشد ترک اطاعت خواهند نمود.

در این هنگام یکی از حاضران از روی اعتراض و ناراحتی به آن حضرت گفت: پس تو از چه روی خدا را عبادت می کنی؟ و امام علیه السلام با ایمان خالص به او فرمودند: من از این روی که خداوند متعال به سبب نیکی و بخشیدن نعمت ها شایسته عبادت است او را می پرستم (۱).

قلب امام سجاد علیه السلام از محبت خداوند متعال مالا مال و احساسات او به تسخیر عشق خدا درآمده و در همه اوقات به عبادت و بندگی خدا مشغول بود.

ص: ۱۵۴

۱- (۱). حیاة الإمام زین العابدین/ ۱۸۷ به نقل از تفسیر امام حسن عسکری.

درباره عبادت آن حضرت از یکی از کنیزانش پرسیدند، در پاسخ گفت:

آیا به صورت مفصل بگویم یا به اختصار بگویم؟

گفتند: به اختصار بگو.

گفت: من در هیچ روزی برای او سفره غذا نگستردم و در هیچ شبی برایش بستر خواب نیفکندم.

آری امام زین العابدین علیه السّلام بیشتر روزهای زندگی اش را به روزه داری و شب هایش را به شب زنده داری- گاه در حال نماز و گاه در حال دعا- به سر برد.

عبادت امام سجاد علیه السلام

۱. وضو

حقیقت وضو نور و پاکی از گناهان و مقدمه ای برای خواندن نماز است.

امام سجاد علیه السلام نیز همیشه در حال وضو بودند، راویان درباره خشوع آن حضرت به هنگام وضو نقل کرده اند:

به هنگام وضو رنگ رخسار آن حضرت زرد می شد، خانواده اش به او عرضه می داشتند: چرا در هنگام وضو این حالت به شما دست می دهد؟ می فرمود: آیا می دانید که در برابر چه کسی قرار خواهم گرفت؟ (۱).

۲. نماز

نماز چنان که در روایات شریف وارد شده است معراج مؤمن و مایه

ص: ۱۵۵

۱- (۱). نهاییه الارب ۳۲۶/۲۱، سیر أعلام النبلاء ۲۳۸/۴.

تقرب پرهیزگاران است و از مهمترین کشش های درونی امام سجاده علیه السلام همین عبادت بود که آن حضرت آن را به عنوان وسیله صعود به سوی خداوند متعال می دانست و چون می خواست به نماز بایستد لرزه بر اندامش می افتاد، از علت آن سؤال کردند، فرمود: آیا می دانید که در برابر چه کسی قرار گرفته و با که مناجات می کنم؟ (۱). حال، بعضی از خصوصیات نماز آن حضرت را برمی شماریم:

الف-عطر زدن

آن حضرت هرگاه آهنگ نماز می کرد از شیشه عطری که در سجاده نماز خود قرار داده بود خود را خوشبو می ساخت (۲).

ب-لباس آن حضرت در هنگام نماز

امام سجاده علیه السلام در وقت نماز پشمینه ای درشت می پوشید تا بیشتر نفس خود را در برابر عظمت خدا خوار کند.

ج-خشوع

نماز امام سجاده علیه السلام مثل اعلائی انقطاع کامل به سوی خداوند و بریدن از عالم مادیات بود که در آن حال از پیرامون خویش غافل شده و چیزی را در اطراف خود احساس نمی کرد بلکه از شدت رابطه قلبی با خدا حتی خویشتن خویش را نیز احساس نمی کرد. راویان در توصیف نماز آن حضرت گفته اند:

امام سجاده علیه السلام در هنگام خواندن نماز رنگ به رنگ می شدند و اعضای بدن

ص: ۱۵۶

۱- (۱). خصال ۲/۶۲۰.

۲- (۲). بحار الأنوار ۴۶/۵۸.

ایشان از ترس خدا به لرزه می افتاد. او به گونه ای به نماز می ایستاد که گویا برده خواری در برابر پادشاهی بس بزرگ ایستاده است، وی چنان نماز می گزارد که تو گویی آخرین نماز عمر خویش را می خواند و دیگر تا ابد امکان خواندن نماز برایش فراهم نخواهد شد.

امام باقر علیه السلام از خشوع پدرش چنین حکایت می کند:

علی بن الحسین چنان نماز می خواند که گویا تنه درخت بی حرکتی است که فقط باد بعضی از برگ هايش را تکان می دهد (۱).

ابان بن تغلب کیفیت نماز امام سجاد علیه السلام را برای امام صادق علیه السلام اینطور تعریف کرده است: دیدم که وقتی علی بن الحسین علیه السلام به نماز می ایستاد چهره اش رنگ به رنگ می شد. امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند علی بن الحسین علیه السلام کسی (خدایی) را که در برابرش به نماز می ایستاد می شناخت (۲).

از جلوه های خشوع امام سجاد علیه السلام در نماز این بود که چون به سجده می رفت تا از عرق خیس نمی شد بر نمی خواست (۳) و از زیادی اشک و گریه چنان تر می شد که گویی او را در آب فرو برده اند (۴)، از ابو حمزه ثمالی نقل شده است که دید عبای امام در حال نماز از یکی از شانه هایش افتاده و امام علیه السلام آن را روی شانه اش صاف نمی کند، [پس از نماز] ابو حمزه سبب این امر را از امام علیه السلام جویا شد حضرت در پاسخ به وی فرمودند: وای بر تو آیا می دانی در برابر چه کسی بودم بدان که همان مقدار از نماز بنده مقبول در گاه خدا می افتد که با حضور قلب به جا آورده باشد (۵).

ص: ۱۵۷

۱- (۱). وسائل الشیعه ۶۸۵/۴.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). تهذیب الأحکام ۲۸۶/۲ ح ۱۱۴۶.

۴- (۴). بحار الأنوار ۱۰۸/۴۶.

۵- (۵). علل الشرائع ۸۸، بحار الأنوار ۶۱/۴۶.

د- هزار رکعت نماز

همه شرح حال نویسان بر این نکته اتفاق نظر دارند که امام سجاده علیه السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند (۱)، ایشان پانصد درخت خرما داشت که در پای هر کدام از آن دو رکعت نماز می گزارد (۲).

در اثر نمازهای بسیار آن حضرت مواضع سجده ایشان (مثل پیشانی، سر زانوها و...) پینه هایی مانند پینه زانوی شتر می بست و هر سال مقداری از آن پینه ها می ریخت و امام علیه السلام آن را در کیسه ای جمع می نمود و پس از شهادت آن حضرت آن کیسه نیز با ایشان دفن گردید (۳).

ه- سجده زیاد

نزدیکترین حالت بنده با خدا چنان که در حدیث شریف نیز آمده سجده است و امام سجاده علیه السلام از روی خضوع و اظهار ذلت نزد خدای متعال بسیار سجده می نمود. روایت شده که روزی امام علیه السلام به صحرا رفتند یکی از غلامان که به دنبال ایشان رفته بود آن حضرت را در حال سجده روی سنگ سختی یافت و شماره کرد که ایشان این ذکر را هزار بار در آن حال بر زبان جاری نمود:

«لا إله إلا الله حقاً، لا إله إلا الله تعبداً و رقاً، لا إله إلا الله إيماناً و صدقاً؛ [اقرار می کنم] هیچ پروردگاری جز الله نیست، اقراری از روی حقیقت و هیچ پروردگاری جز الله نیست، اقراری از روی عبودیت و بندگی و هیچ پروردگاری جز

ص: ۱۵۸

۱- (۱). تهذیب التهذیب ۳۰۶/۷، نور الأبصار/۱۳۶، الإتحاف بحب الأشراف/۴۹، و مصادر دیگر.

۲- (۲). بحار الأنوار ۶۱/۴۶، الخصال/۴۸۷.

۳- (۳). خصال/۴۸۸.

اللّه نیست، اقراری از سر ایمان و راستی. (۱)

و در سجده شکر که همواره به جای می آورد صد بار می فرمود: «الحمد لله شكرا» و آنگاه می فرمود: «يا ذا المنّ الذي لا ينقطع أبدا، و لا يحصيه غيره عددا، و يا ذا الجود الذي لا ينفد أبدا، يا كريم، يا كريم»؛ ای که بر بندگان نعمتی دادی که هرگز پایان نپذیرد و جز تو دیگری را یارای شمارش آن نباشد و ای که بخششت بر بندگان تا ابد تمامی نگیرد، ای کریم، ای کریم. (۲)

و-تسبیح زیاد

امام سجاد علیه السلام دایم به ذکر و حمد و تسبیح خداوند متعال مشغول بوده و خدا را این گونه تسبیح می کرد:

«سبحان من أشرق نوره كلّ ظلمه، سبحان من قدّر بقوته كلّ قدره، سبحان من احتجب عن العباد بطرائق نفوسهم فلا شيء يحجبه، سبحان الله و بحمده»؛

منزه است پروردگاری که نورش هر تاریکی را روشن می کند، منزه است پروردگاری که از قدرت خود همه چیز را نیرو بخشیده است، منزه است پروردگاری که نفس بندگان را حجاب میان خود و آنان قرار داده اما کسی را توان پوشیدن خود از او نیست، سپاس او را که منزه است. (۳)

ز-انس با نماز شب

از جمله مستحباتی که امام سجاد علیه السلام هیچ گاه آن را ترک نفرموده و تا پایان عمر شریف خود در سفر و حضر بر انجام آن مراقبت داشتند نماز شب بود.

ص: ۱۵۹

۱- (۱). وسائل الشیعه ۹۸۱/۴.

۲- (۲). وسائل الشیعه ۱۰۷۹/۴.

۳- (۳). قطب راوندی دعوات/۳۴.

ح-دعای آن حضرت بعد از نماز شب

امام علیه السّلام چون از نماز شب فارغ می شدند دعای شریفی را که از عالی ترین دعاهاى ائمه معصومین علیهم السّلام است می خواندند که قسمت هایی از آن را در اینجا می آوریم:

«اللهم يا ذا الملك المتأبد بالخلود و السلطان، الممتنع بغير جنود و لا- أعوان، و العزّ الباقي على مرّ الدهور و خوالى الأعوام و مواضى الأزمان و الأيام، عزّ سلطانك عزا لا حدّ له بأوليه و لا منتهى له بأخريه، و استعلى ملكك علوا سقطت الأشياء دون بلوغ أمده و لا- يبلغ أدنى ما استأثرت من ذلك أقصى نعت الناعتين، ضلّت فيك الصفات و تفسّخت دونك النعوت، و حارت فى كبريائك لطائف الأوهام، كذلك أنت الله الأوّل فى أوّليتك، و على ذلك أنت دائم لا تزول، و أنا العبد الضعيف عملا الجسيم أملا- خرجت من يدي أسباب الوصلات إلّا ما وصله رحمتك، و تقطعت عنى عصم الآمال إلّا ما أنا معتصم به من عفوك، قلّ عندى ما أعتد به من طاعتك، و كثر علىّ ما أبوء به من معصيتك، و لن يضيق عليك عفو عن عبدك، و إن أساء فاعف عنى...»؛

خدایا ای صاحب پادشاهی جاودانه که بدون پشتیبانی لشکریان، قدرتمند است، و ای صاحب عزتی که علیرغم گذشت زمان ها، سال ها و روزها همچنان باقی است.

عزیز باد چنین سلطنتی که محدود به آغاز و انجام نبوده و چنان بلندمرتبه است که چیزی به درک کنه آن نخواهد رسید، منتهای توصیف و اصفان به پایین ترین مرتبه از رفعتی که به خود اختصاص داده ای نمی رسد و صفات از به توصیف کشیدنت به گمراهی افتاده رشته صفت ها از هم گسیخته و تصورات لطیف در مقام کبریائیت حیران شده اند، ای خدای ازلی تو در ازلیت خود اینچنینی و تا ابد همچنان خواهی بود، اما من بنده ای کم کار و پرآرزویم که جز آن سبب که رحمت تو بسازد اسباب

رسیدن به سعادت را از دست داده و جز رشته عفت که بدان آویخته ام رشته های امیدم از هم گسیخته است. چه ناچیز است فرمانبرداری که بتوانم به درگاہت به حسابش آورم و چه بسیار است نافرمانی هایی که بارش را بر دوش می کشم، ولی درگذشتن از بنده نافرمان و گنهکار هرچه زشت کردار باشد هرگز بر تو دشوار نیست پس مرا ببخش.

«اللهم إني أعوذ بك من نار تغلظت بها علي من عصاك، و توعدت بها علي من صدف عن رضاك، و من نار نورها ظلمه، و هينها أليم، و بعيدها قريب، و من نار يأكل بعضها بعض، و يصول بعضها علي بعض، و من نار تذر العظام رميما، و تسقي أهلها حميما، و من نار لا تبقى علي من تضرع اليها، و لا ترحم من استعطفها، و لا تقدر علي التخفيف عن خشع لها و استسلم اليها، تلق سكانها بأحر ما لديها من أليم النكال و شديد الوبال...»؛

خدایا از آتشی که آن را وسیله سختگیری بر گنهکاران قرار داده و بیراهه رفتگان از جاده رضایت را به آن بیم داده ای به تو پناه می برم، به تو پناه می برم از آتشی که روشنایی آن تاریکی، ملایم آن دردناک و دور آن نزدیک است، آتشی که قسمتی از آن قسمت دیگر را می خورد و پاره ای از آن بر پاره دیگر حمله می آورد، آتشی که استخوان ها را می پوساند و ساکنان خود را از آب جوشان سیراب می سازد، آتشی که بر زاری اهلش نبخشاید و مهرجویی آنان رحمتش را به جوش نیاورد، چراکه اصلا قادر به آسان گیری بر کسی که در برابرش کرنش کرده و تسلیم او گردد نیست، بلکه با سوزاننده ترین عذاب دردناک و بدترین عاقبت از اهل خود استقبال می نماید... (۱).

امام سجاد علیه السلام در اثر بسیاری عبادت نحیف و تکیده شده و عبادت او را

ص: ۱۶۱

بسیار خسته می نمود تا آنجا که از شدت ضعف و لاغری چونان خوشه گندمی باد او را به چپ و راست متمایل می ساخت.

فرزندش عبد الله می گوید: وقتی که پدرم از نماز شبش فارغ می شد [از ضعف] به سوی جای خواب خود می خزید (۱).

خانواده و دوستان امام علیه السلام با دیدن خستگی و ضعف بیش از حد ایشان از عبادت، از سر دلسوزی درباره این موضوع با ایشان صحبت می کردند، اما ایشان اصرار داشتند که تا هنگامی که به پدران پاک خود علیهم السلام ملحق شوند، همچنان به عبادت شدید خود ادامه دهند، یکی از فرزندان آن حضرت به محضرش عرضه داشت: ای پدر چقدر نماز می گزارید فرمودند: از این عمل محبت پروردگرم را می جویم (۲).

جابر بن عبد الله انصاری به امام علیه السلام عرض کرد: یا ابن رسول الله آیا نمی دانی که خداوند بهشت را تنها برای شما و دوستداران شما و دوزخ را برای دشمنان شما آفریده است؟ پس این سعی و خستگی که خود را به آن وادار می نمایی از چه روست؟ امام علیه السلام در پاسخ وی فرمودند:

ای صحابی رسول خدا آیا ندانسته ای که خداوند تمام گناهان پیامبر را از آغاز تا انتها [به نص کریمه] «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر...» [بخشیده بود اما او- که پدر و مادرم فدایش باد- در سعی برای فرمانبرداری و عبادت او کوتاهی نمی کرد و آنقدر عبادت می کرد تا ساق پایش متورم می گردید، همین سؤال از ایشان نیز شد که مگر نه این است که خداوند همه گناهان گذشته و آینده تو را بخشیده است پس این همه عبادت برای چیست؟ رسول خدا فرمود: آیا بنده شکرگزاری نباشم؟

ص: ۱۶۲

۱- (۱). بحار الأنوار ۹۹/۴۶.

۲- (۲). همان ۹۹/۴۶.

جابر در پاسخ عرضه داشت خداوند تو را زنده بدارد همانا که تو از خاندانی هستی که دفع بلا، کشف نگرانی ها و باریدن باران از آسمان به برکت وجود آنان است، امام سجاد علیه السلام فرمود:

همواره راه پدر و جدم را ادامه خواهم داد تا اینکه آنان را ملاقات نمایم (۱).

۳. روزه

امام علیه السلام بیشترین بخش از زندگی خود را در حال روزه به سر برد و چون از کنیزش درباره عبادت او سؤال شد پاسخ داد: «هیچ گاه در روز برای آن حضرت سفره غذا پهن ننمودم»، ایشان بسیار روزه را دوست داشت و دیگران را نیز به روزه داری تشویق می کرد. از کلمات آن حضرت است: خداوند متعال فرشتگانی را بر [رعایت امور] روزه داران می گمارد (۲).

آن حضرت جز در دو روز عید فطر و عید قربان و روزهایی که عذر شرعی داشتند بقیه ایام سال را روزه داشتند.

البته حال آن حضرت در ماه مبارک رمضان حال خاصی بود، ایشان در این ماه مبارک هیچ یک از انواع کارهای خیر را ترک نمی نمودند، سخن ایشان در این ماه جز تسبیح و استغفار و تکبیر نبود و هنگام افطار به خداوند عرضه میداشتند: خداوند! اگر اراده تو بر انجام کاری تعلق بگیرد آن را انجام خواهی داد (۳).

ایشان برای رسیدن ماه رمضان و استقبال از آن که بهار خوبان است اشتیاق بسیاری داشتند و در هنگام داخل شدن این ماه دعایی می خواندند که بخش هایی از آن چنین است:

ص: ۱۶۳

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۴/۱۶۱، ۱۶۲.

۲- (۲). دعوات راوندی/۴.

۳- (۳). فروع کافی ۴/۸۸.

سپاس خداوندی را که ما را به سپاسگزاری خود رهنمون گشت و ما را از سپاسگزاران قرار داد تا شکر گزار احسانش باشیم تا به همین سبب ما را پاداش نیکوکاران بخشید، ستایش خدایی را که دینش را به ما عطا فرموده ما را به پیروی از آیینش اختصاص داده و در راه های احسان خویش به حرکت آورد تا با مدد نعمت هایش به سوی مقام رضایت او راه پوییم... سپاس خدایی را که ماه رمضان، ماه روزه، ماه اسلام، ماه پاکیزگی، ماه تصفیة باطن، ماه برپاداشتن نماز را یکی از این راه های احسان قرار داد... خدایا بر محمد و آلش درود فرست و شناسایی فضیلت این ماه، گرامیداشت حرمت آن و خودداری از آنچه در آن ما را از انجامش باز داشته ای را به ما الهام کن و ما را به واسطه خویشتن داری از گناهان و به کار گرفتن اندام خود در کارهایی که رضایت تو در آن است بر روزه داری در آن یاری فرما تا با گوش های خود سخن بیهوده ای نشنویم و با چشمان خود به سوی دیدن مناظر لهوی نشتاییم، دستان خود را به حرامی نگشوده با پاهای خود در راه ممنوعی گام ننهیم، شکم های ما جز آنچه حلال کرده ای در خود جای ندهد و زبان هایمان جز به کلامی که تو آن را بیسندی گویا نگردد، جز در کاری که ثوابت را در پی داشته باشد تلاش نکرده و جز آنچه ما را از عقوبت نگاه دارد نیاموزیم، سپس همه این اعمال را از ریای ریاکاران و سمعه [انجام کار برای شنیدن دیگران] سمعه کنندگان خالص کن تا احدی را در کارهای خود شریکت نسازیم و جز وصال از آن ها آرزویی نداشته باشیم...

خداوندا این ماه را از عبادت ما آکنده ساز و اوقات ما را در این ماه با اطاعت ما زینت بخش، در روزهایش ما را بر روزه داری و در شب هایش به نماز و زاری به درگاهت و فروتنی و خواری در برابرت یاریمان ده تا روز آن شاهد بی خبری و شبش شاهد تقصیر ما نباشد، خداوندا تا پایان عمر همه ماه های ما را مانند ماه رمضانمان قرار ده (۱).

ص: ۱۶۴

امام سجاد علیه السلام در هر روز از ماه مبارک رمضان دستور می دادند که گوسفندی را سر ببرند و با آن غذا تهیه نمایند و چون غذا آماده می شد می فرمود: «کاسه ها را بیاورید» و امر می کرد که همه آن را میان درماندگان، بیوه زنان و یتیمان قسمت کنند تا اینکه دیگر چیزی از آن برای افطار خودش نمی ماند و خود با نان و خرما افطار می فرمود (۱).

از دیگر خیرات امام سجاد علیه السلام در ماه مبارک رمضان آزاد کردن بردگان از بند بردگی بود، اگرچه غلامان و کنیزان آن حضرت در سایه او در کمال احترام می زیستند و آن حضرت با آن همچون فرزندان خویش رفتار می نمود، امام سجاد هرگز غلام و کنیزی را به خاطر خطا مؤاخذه نمی کرد بلکه اشتباهات آنان را در نامه ای یادداشت می کرد و در آخر ماه مبارک رمضان غلامان و کنیزان خود را جمع می کرد و آن نامه را به آن ها نشان می داد و می فرمود:

«با صدای بلند بگوئید: ای علی بن الحسین همچنان که گناهان ما را در نامه ای گرد آورده ای پروردگارت آنچه از گناهان مرتکب شده ای در نامه عملت گرد آورده است، در نزد او کتابی است که سخن راست می گوید و هیچ صغیره و کبیره ای انجام نداده ای مگر اینکه آن کتاب آن را شماره کرده است و همان گونه که اعمال ما را اینجا حاضر کرده ای هر عملی که انجام داده ای در آن حاضر خواهی یافت، پس چنان که از خداوند امید بخشایش داری، ببخش و درگذر و به همان نحو که دوست داری خداوند تو را عفو کند ما را عفو کن که خدا را بسیار بخشنده، مهربان و آمرزنده خواهی یافت و خدایت به هیچ کس ستم روا نمی دارد...»

ای علی بن الحسین چنان که نزد تو نامه ای است که به راستی با ما از آنچه ناروا

ص: ۱۶۵

کرده ایم سخن می گوید و هیچ صغیره و کبیره ای را از قلم نیانداخته است، خواری خود را در پیشگاه خداوند یاد کن قاضی عادل که همسنگ دانه خردل ستم بر کسی روانمی دارد و حتی همان دانه خردل را در قیامت حاضر می نماید و خداوند [به تنهایی در آن روز] برای قضاوت، محاسبه و شهادت بس است، پس ببخش و از گناهان ما در گذر تا خداوند بر تو ببخشد و از گناهانت درگذرد که خود فرموده است: **وَلْيَغْفُوا وَلْيَغْفُوا أَلَّا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ** و باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشد؟ (۱).

آن حضرت این کلمات را که نشانگر انقطاع کامل وی به خداوند متعال است در حالی به آنان القا می کرد که خود ایستاده و اشک از چشمان مبارکش جاری بود آنگاه این گونه با خدا مناجات می کرد:

«رَبِّ إِنَّكَ أَمَرْتَنَا أَنْ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا، وَقَدْ عَفَوْنَا عَمَّنْ ظَلَمْنَا كَمَا أَمَرْتَ فَاعْفُ عَنَّا فَإِنَّكَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا وَمِنَ الْمَأْمُورِينَ، وَأَمَرْتَنَا أَنْ لَا نَرُدَّ سَائِلًا عَنْ أُبْوَابِنَا، وَقَدْ أَتَيْنَاكَ سَوَّالًا وَمَسَاكِينَ، وَقَدْ أَنْخَنَّا بِفَنَائِكَ وَبِبَابِكَ نَطْلُبُ نَائِلَكَ وَمَعْرُوفَكَ وَعَطَاءَكَ فَامْنَنَّ بِذَلِكَ عَلَيْنَا، وَلَا تَخَيِّنَا فَإِنَّكَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا وَمِنَ الْمَأْمُورِينَ، إِلَهِي كَرَمْتَ فَأَكْرَمْنِي، إِذْ كُنْتَ مِنْ سَوَّالِكَ وَجَدْتَ بِالْمَعْرُوفِ فَأَخْلَطْنِي بِأَهْلِ نَوَالِكَ يَا كَرِيم...»؛

خدایا به ما دستور دادی تا کسانی که به ما ستم می کنند ببخشیم، ما نیز چنان که دستور داده ای از همه آنان که به ما ظلم کرده اند درگذشتیم پس تو نیز از ما درگذر که تو حتما از ما که تحت امرت هستیم به این کار سزاوارتری، خدایا به ما دستور داده ای که گدا را از در خانه خود نرانیم و اینک ما بیچارگان گدایان در خانه ات هستیم

ص: ۱۶۶

که بر درگاه تو نشسته و طالب عطا و کرم هستیم، بر ما منت گذار و امیدمان را ناامید مکن چراکه تو بر این کار از ما که تحت امرت هستیم سزاوارتری، خدایا کرم کرده ای بر من نیز کرم کن چراکه من هم از گدایان کویت هستم پس اگر چیزی به کسی می بخشی مرا نیز با آنان که اهل دریافت عطایات هستند همراه کن.

سپس چهره مبارکش را در حالی که از اشک چشمانش تر شده بود به سوی کنیزان و غلامان برمی گرداند و با ملایمت و مهربانی می فرمود: «از شما در گذشتم، آیا شما نیز مرا و رفتار بدم را می بخشید؟ من به راستی صاحب اختیار بد، ممسک و ستمگری بودم که خود بنده ای هستم که صاحب اختیاری کریم، بخشنده، دادگر و نیکوکار دارد». در این هنگام آنان با صدای بلند می گفتند: سرورا از تو در گذشتیم، امام سجاد علیه السلام به آنان می فرمود: بگوئید: «خداوندا علی بن الحسین را ببخش چنانکه او ما را بخشید و او را از آتش دوزخ رهایی بخش همچنان که او ما را از بند بردگی آزاد کرد».

پس از اینکه آن ها این جمله را تکرار می کردند، حضرت می فرمود: «اللهم آمین رب العالمین، بروید که شما را بخشیدم و به امید عفو پروردگار و آزادیم از عذاب قیامت آزادتان ساختم» و چون روز عید فطر می شد به آن غلامان و کنیزان عیدی بسیاری می داد که آنان را از مردم بی نیاز می کرد (۱).

۴. دعای آن حضرت

امام سجاد علیه السلام در سحرهای ماه مبارک رمضان با تضرع و زاری خاصی با خدا نجوا می کرد که چون این دعا را ابو حمزه ثمالی از آن حضرت روایت کرده به دعای ابو حمزه ثمالی معروف است، این دعا میزان روی آوردن و

ص: ۱۶۷

دلبسته بودن امام سجاد علیه السلام به خداوند متعال را نشان می دهد، مضافاً به اینکه در آن پنجهایی است که شنیدن آن ها نفس انسان را از شهوت ها و سرکشی ها باز داشته و در عین حال بسیار خوش ترکیب و با بیانی زیبا و رسا در مقام خضوع و خشوع در برابر خداوند مشتمل بر مضامین بلندی است که کسی جز امام معصوم قادر بر ادای آن نمی باشد.

این دعا نزد اخیار و صلحای مسلمانان از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده و آنان همواره بر خواندن آن مداومت می نمایند، گوشه هایی از این دعای شریف این است:

«إلهی، لا تؤدبني بعقوبتك، و لا تمكر بي في حيلتك، من أين لي الخير يا ربّ و لا يوجد إلا من عندك؟ و من أين لي النجاه و لا تستطاع إلا بك؟ لا- الذی أحسن استغنی عن عونك و رحمتك، و لا- الذی أساء و اجترأ عليك و لم يرضك خرج عن قدرتك...»

بک عرفتك و أنت دللتنی علیک و دعوتنی الیک، و لو لا أنت لم أدر ما أنت.

الحمد لله الذی أدعوه فیجیبنی و إن كنت بطیئاً حین یدعونی، و الحمد لله الذی أسأله فیعطینی و إن كنت بخيلاً- حین یستقرضنی...

أدعوك یا سیدی بلسان قد أخرسه ذنبه، ربّ اناجیک بقلب قد أوبقه جرمه، أدعوك یا ربّ راهبا راغبا راجیا خائفاً، إذا رأیت مولای ذنوبی فزعت، و إذا رأیت كرمك طمعت...

یا واسع المغفره، یا باسط الیدین بالرحمه، فوعزّتک یا سیدی لو نهرتنی ما برحت من بابك و لا كفت عن تملّكك لما انتهى إلی من المعرفه بجودك و كرمك...

اللهمّ إننی كلما قلت قد تهیأت و تعبأت و قمت للصلاه بین یدیک و ناجیتک

ألقى عليّ نعاساً إذا أنا صلّيت و سلبتني مناجاتك إذا أنا ناجيت، ما لي كلّما قلت قد صلحت سريرتي و قرب من مجالس التوايين مجلسي عرضت لي بليه أزالتم قدمي و حالت بيني و بين خدمتك. سيدى لعلّك عن بابك طردتني، و عن خدمتك نحتيتني، أو لعلّك رأيتني مستخفاً بحقّك فأقصيتني... أو لعلّك فقدتني من مجالس العلماء فخذلتني، أو لعلّك رأيتني في الغافلين فمن رحمتك آيستني، أو لعلّك رأيتني آلف مجالس البطّالين فيبيني و بينهم خلّيتني، أو لعلّك لم تحبّ أن تسمع دعائي فباعدتني، أو لعلّك بجرمي و جريرتي كافيتني، أو لعلّك بقله حيائي منك جازيتني...

إلهي، لو قرنتني بالأصفاً و منعنتني سبيك من بين الأشهاد و دللت عليّ فضايحي عيون العباد و أمرت بي إلى النار و حلت بيني و بين الأبرار؛ ما قطعت رجائي منك، و ما صرفت تأميلي للعفو عنك، و لا خرج حبّك من قلبي...

ارحم في هذه الدنيا غربتي، و عند الموت كربتي، و في القبر وحدتي، و في اللحد وحشتي، و إذا نشرت للحساب بين يديك ذلّ موقفى، و اغفر لي ما خفى عليّ الآدميين من عملي، و أدم لي ما به سترتني، و ارحمني صريعاً عليّ الفراش، تقبّلي أيدى أحبّتي، و تفضّل عليّ ممدوداً عليّ المغتسل يقبّلي صالح جبرتي، و تحنّ عليّ محمولاً قد تناول الأقرباء أطراف جنازتي، و جد عليّ منقولاً قد نزلت بك و حيداً في حفرتي، و ارحم في ذلك البيت الجديد غربتي، حتى لا أستأنس بغيرك...»؛

خدایا خدایا مرا با عقوبتت تأدیب مکن و [به کیفر گناهم] به مکر و حیلہ ات غافلگیرم مساز، ای خدا در کجا خیری توانم یافت در حالی که خیر جز در نزد تو نیست و از کجا راه نجاتی بجویم در حالی که نجات جز به لطف تو میسر نخواهد بود نه آنکه نیکویی کرد از یاری و لطف و رحمت بی نیاز است و نه آنکه بدکردار

شد و در برابرت بی باکی به خرج داد و راه خشنودی تو را نپیمود از دایره قدرتت بیرون تواند رفت...

خدای من تو را به خودت شناختم و خود تو بودی که مرا به شناخت خویش هدایت فرمودی و اگر این عنایت تو نمی بود هرگز نمی دانستم که چستی؟...

ستایش شایسته خداوندی است که چون می خوانمش مرا اجابت می کند در حالیکه چون او مرا خواند، در اطاعتش، کند و کاهل بودم و نیز ستایش سزاوار همان خدا است که چون از وی بخواهم به من عطا می کند در حالیکه چون او از من قرض خواست بخل ورزیدم...

آقای من با زبانی می خوانمت که بسیاری گناهان لالش کرده و با دلی که زیادی معصیت هلاکش نموده، با تو رازونیا می دارم، تو را در حالی آمیخته از ترس و امید می خوانم چرا که چون به گناهانم می نگرم ترسان شوم و چون به کرم بی منتهای تو نظر افکنم امیدوار گردم...

ای که آمرزشت گسترده و دستهایت بر رحمت گشاده است، آقای من به عزتت قسم اگر مرا از در خویش برانی هرگز از در خانه ات نخواهم رفت و از تملق گویی و التماس به تو دست نخواهم کشید چون که با جود و کرمت آشنایی کامل دارم...

خداوندا هرگاه که عزمم را جزم کردم و گفتم دیگر مهبای طاعت و آماده عبادت شده ام و در پیشگاهت به نماز ایستاده و به مناجات با تو پرداختم مرا به خواب انداختی و در هنگام مناجات حال رازونیا را از من گرفتی، خدایا مرا چه می شود که هرگاه با خود عهد کرده و گفتم که از این پس باطنم را نیکو می کنم و به حلقه توبه کنندگان خواهم پیوست حادثه ای پیش آمد که ثبات قدم را از من گرفته و میان من و خدمتت فاصله انداخت، مولای من شاید مرا از درگاه لطف خود رانده ای و از خدمت و بندگیت دورم ساخته ای، یا شاید دیدی که من حق بندگیت را سبک

شمردم و بدین جهت دورم نموده ای... یا اینکه مرا در مجالس اهل علم نیافتی و خوایم ساختی، شاید هم از غفلت زدگانم یافتی که از رحمت ناامیدم نمودی یا شاید مرا در انس با مجالس اهل باطل یافتی که مرا به آن وانهادی، شاید دوست نداری دعایم را بشنوی که دورم کرده ای و یا به کیفر گناهانم مجازات کرده ای، شاید هم این حال، مکافات کمی شرم و حیای من باشد...

خداوندا اگر مرا به زنجیرهای گران بندی و از میان همه خلایق تنها مرا از عطای خود محروم نمایی و رسوایی هایم را پیش چشم همه آشکارسازی و فرمان دهی تا مرا به دوزخ اندازند و میان من و خوبان جدایی افکنی هرگز رشته امیدم از تو قطع نشود و از امیدی که به عفو و بخشش دارم دست نکشیده محبتت از دلم بیرون نخواهد رفت...

خداوندا به غربتم در این دنیا، اندوهم در هنگام مرگ، تنهاییم در قبر، وحشتم در لحد و حال ذلتم در پیشگاهت به هنگام حسابرسی اعمال رحم کن، و گناهی را که از همه انسان ها تاکنون پنهان مانده و تو از آن آگاهی بیامرز و همچنان بر من پرده پوشی کن، خدایا آنگاه که در بستر مرگ افتاده ام و فقط به دست دوستانم، از این پهلو به آن پهلو می شوم، بر من رحم کن، آنگاه که جسد مرا در محل غسل می خوابانند بر من تفضل فرما، و آنگاه که خویشانم، اطراف جنازه ام را گرفته اند و به سوی گور می برند، با من مهربانی کن و آنگاه که به تنهایی در درون حفره قبر به پیشگاهت فرودمی آیم بر من ببخشای و به غربتم در این خانه جدید رحم کن تا با غیر تو انس نگیرم (۱).

ص: ۱۷۱

۱- (۱)). ر ک مفاتیح الجنان «دعای معروف به دعای ابو حمزه ثمالی».

از آنجا که ماه مبارک رمضان عید اولیای خدا است امام سجاد از به پایان رسیدن آن ماه بسیار اظهار دلتنگی می نمود و در وداع ماه مبارک رمضان دعایی می خواند که گوشه هایی از آن چنین است:

«السلام عليك يا شهر الله الأكبر و يا عيد أوليائه.

خداحافظ ای بزرگ ترین ماه خدا و ای عید دوستان خدا.

السلام عليك يا أكرم مصحوب من الأوقات، و يا خير شهر في الأيام و الساعات.

خداحافظ ای گرامی ترین همنشین از میان اوقات و ای بهترین ماه در میان روزها و ساعت ها.

السلام عليك من شهر قربت فيه الآمال، و نشرت فيه الأعمال.

خداحافظ ای ماهی که آرزوها در آن نزدیک شد و اعمال [نیک] در آن انتشار یافت.

السلام عليك من قرين جلّ قدره موجوداً، و أفجع فقده مفقوداً، و مرجوّ آلم فراقه.

خداحافظ ای همنشینی که چون پدید آید احترامش بزرگ و چون ناپدید شود فقدانش دردناک است و مایه امید است که که فراقش رنج افزا است.

السلام عليك من أليف أنس مقبلاً فسرّ، و أوحش منقضياً فمضّ (۱).

خداحافظ ای همدمی که چون روی آورد مایه شادی و چون سپری شود وحشت افزا است.

السلام عليك من مجاور رقت فيه القلوب، و قلت فيه الذنوب.

خداحافظ ای همسایه ای که دل ها در جوارت نرم و گناهان کم گردید.

ص: ۱۷۲

۱- (۱). مضّ: آلم.

السلام عليك من ناصر أعان على الشيطان.

خداحافظ ای یاری دهنده ای که ما را در مبارزه با شیطان یاری دادی.

السلام عليك و على ليله القدر التي هي خير من ألف شهر.

سلام بر تو و شب قدرت که برتر از هزار ماه است.

السلام عليك ما كان أحرصنا بالأمس عليك، و أشد شوقنا غدا إليك.

خداحافظ، دیروز چه سخت به تو دل بسته بودیم و فردا چقدر مشتاق خواهیم بود.

اللهم اسلخنا بانسلاخ هذا الشهر (۱) من خطايانا، و أخرجنا بخروجه من سيئاتنا، و اجعلنا من أسعد أهله به، و أجزلهم قسما فيه، و أوفرهم حظًا منه...؛ خداوندا ما را با بیرون رفتن این ماه، از گناهانمان بیرون آر و با خارج شدن آن، از بدی هایمان خارج کن و ما را در این ماه از خوشبخت ترین، پرنصیب ترین و بهره مندترین اهل آن قرار ده (۲).

۵. حج

امام زین العابدین علیه السلام همواره مردم را به انجام مناسک حج تشویق و ترغیب می نمود و می فرمود:

حج و عمره به جای آورید تا بدن هایتان سالم، روزی تان گشاده، ایمانتان کامل شده و خداوند از سنگینی مسئولیتی که در قبال مردم و خانواده خود دارید شما را کفایت نماید (۳).

و فرمود:

ص: ۱۷۳

۱- (۱). انسلخ الشهر: مضي.

۲- (۲). ر ك صحيفه سجديه «دعای وداع ماه رمضان».

۳- (۳). وسائل الشيعه ۵/۸.

هرکس حج به جای آورد گناهانش آمرزیده و بهشت بر وی واجب می شود، عملش از نو آغاز گشته و خود، خانواده و مالش محفوظ میگردد (۱).

و فرمود:

کسی که میان صفا و مروه سعی کند ملائکه برایش شفاعت می کنند (۲).

وقتی حاجیان از مکه بازمی گشتند امام سجاد علیه السلام مردم را به گرامیداشت آنان توصیه کرده و می فرمودند:

هنگام بازگشت حاجیان از حج را به فال نیک بگیرید و پیش از اینکه گناه در زندگی آنان داخل شود نزدشان رفته، با آنان مصافحه کرده و آنان را گرامی دارید تا در اجرشان شریک شوید (۳).

امام سجاد علیه السلام مانند پدرش امام حسین و عمویش امام حسن علیهما السلام چندین بار پیاده به حج رفت و بیست بار سوار بر ناقه اش که با آن بسیار مدارا می کرد حج به جا آورد.

ابراهیم بن علی گوید: در سفر حج با علی بن الحسین همسفر بودم که دیدم ناقه آن حضرت در حرکت کندی می کرد، امام چوبدستی خود را به سمت آن حیوان گرفت اما دست خود را پس کشید و گفت: «آه من القصاص...؛ آه از قصاص [خداوند]» (۴).

چون امام زین العابدین آهنگ سفر حج می فرمود، قاریان و دانشمندان گردش جمع می شدند چراکه آنان همواره از ایشان کسب دانش، شناخت، حکمت و ادب می کردند. سعید بن مسیب می گوید: تا علی بن الحسین علیه السلام از مکه خارج نمی شد قراء از مکه خارج نمی شدند، و ما به همراه امام سجاد علیه السلام

ص: ۱۷۴

۱- (۱). فروع کافی ۲۵۲/۴.

۲- (۲). من لا يحضره الفقيه ۲۰۸/۲ ح ۲۱۶۸.

۳- (۳). بحار الأنوار ۳۸۶/۹۹ با اختلاف در الفاظ.

۴- (۴). الفصول المهمة ۱۸۹.

در حالی از مکه خارج شدیم که هزار سوار ما را همراهی می کردند (۱).

هنگامی که امام علیه السلام به میقات که محل پوشیدن احرام است می رسید، سنن و مستحبات احرام را نیز به جا می آورد و چون می خواست در وقت احرام بستن تلبیه کند [و ذکر لبیک اللهم لبیک... را بگوید] رنگش زرد شده و چنان مضطرب می شد که از تلبیه بازمی ماند و چون به آن حضرت عرض می کردند:

چرا تلبیه نمی کنید؟ می فرمود: بیم آن دارم که لبیک بگویم و در جواب بشنوم لبیک تو راست نیست (چون لبیک در زبان عربی به معنی اعلام آمادگی کامل برای خدمت است و حاجی اگر صادق باشد با این کلمه به دعوت خداوند متعال پاسخ مثبت می دهد و اگر عمل حاجی موافق گفتارش نباشد به خدا دروغ گفته است).

به هر حال چون امام لبیکش را می گفت از شدت ترس از خدا غش می کرد و از مرکب به زیر می افتاد و تا پایان مناسک حج همواره این حال برایش پیش می آمد (۲).

وقتی که امام علیه السلام مناسک مربوط به مسجد الحرام را به اتمام می رساند زیر ناودان رحمت به نماز مشغول می شد. روزی در همان مکان طاووس یمانی با آن حضرت برخورد کرد و دید ایشان به نماز ایستاده خدا را می خواند و از ترس خدا گریه می کند، چون امام علیه السلام از نماز فارغ شد طاووس عرض کرد: تو را در حالت خشوع دیدم، اما سه چیز است که به نظر من ممکن است تو را از ترس در امان دارد: یکی اینکه پسر رسول خدایی دو دیگر شفاعت جدت و سوم رحمت خداوند.

امام سجاد علیه السلام در پاسخ وی فرمودند: «ای طاووس، اما این که من فرزند

ص: ۱۷۵

۱- (۱). حیاة الامام زین العابدین / ۲۲۷.

۲- (۲). نهایه الإرب / ۲۱ / ۳۲۶.

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَسْتَم مَرَا دَر اَمَان نَمِي دَارِد، چَرَاكِه خَدَاوَنَد دَر قَرآن مِي فَرمَائِد: فَلَا اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ؛ پَس اَنگَاه كِه دَر صُور دَمِيدِه شُود، [دِيگَر] مِيانِشَان نَسبَت خُويشَاوَنَدِي وَجُود نَدَارِد، وَ اَز [حَال] يَكْدِيگَر نَمِي پَرسَنَد (۱)، شَفَاعَت جَدَم نَمِي دَارِد، چَرَاكِه خَدَاوَنَد مَتَعَال مِي فَرمَائِد: وَلَا يَشْفَعُونَ اِلَّا لِمَنْ اَرْتَضَى؛ وَ جَزْءٌ لِّرَأْسِهِ لِكُلِّ شَيْءٍ كِفَّةٌ مِثْلُ مِيزَانٍ؛ وَ كَلَّمَ اللّٰهَ رَجُلًا مِّنْهُمْ اِذْ يَقُولُ بِحُجَّتِ لِي. اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِيْبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِيْنَ؛ ... رَحْمَتِ خَدَا بَه نِيكُو كَارَان نَزْدِيك (اَسْت) (۲) وَ نَمِي دَانَم كِه آيَا اَز نِيكُو كَارَان هَسْتَم يَا نَه؟! (۴).

طاووس گوید: علی بن الحسین را دیدم که پس از نماز عشاء تا سحر طواف و عبادت می کرد، و چون کسی را نمی دید سر به آسمان بر می داشت و با خدا چنین مناجات می کرد:

خداوندا ستارگان آسمانت افول کرده، چشمان بندگان به خواب رفته، اما درهای رحمت همچنان به روی درخواست کنندگان گشاده است، آمده ام تا مرا بیامرزی و مورد رحمت قرار داده و در روز قیامت روی جدم پیامبر را به من بنمایی.

سپس گریست و گفت:

به عزت و جلالت سوگند اگر گناهی مرتکب شدم قصدم مخالفت با تو نبوده و در هنگام معصیت تردیدی در وجودت نداشته و می دانستم که گنهکاران را کیفر می دهی اما قصدم این نبود که خود را به عمد در معرض کیفرت قرار دهم بلکه نفسم مرا فریب داد و پرده ای که بر زشتکاری هایم پوشانیدی مرا مغرور کرد حال چه کسی مرا از عذابت نجات خواهد داد و اگر ریسمان نجاتت را از من ببری به کدامین ریسمان چنگ توانم انداخت.

ص: ۱۷۶

۱- (۱). مؤمنون/۱۰۱.

۲- (۲). انبیاء/۲۸.

۳- (۳). اعراف/۵۶.

۴- (۴). بحار الأنوار ۱۰۱/۴۶.

سپس به حالت سجده به زمین افتاد، من به وی نزدیک شده سرش را در دامن گرفتم در این حال قطراتی از اشکم بر گونه مبارکش افتاد، نشست و با صدای ضعیفی فرمود: «کیست که مرا از یاد پروردگارم بازداشته است؟».

طاووس با نهایت خضوع و احترام عرض کرد: ای پسر رسول خدا من طاووس هستم، شما که پدرت حسین بن علی علیهما السلام و مادرت فاطمه زهرا علیهما السلام و جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله است این گونه جزع و فزع می کنی، بر ما گناهکاران جنایت پیشه لازم می آید که همین کار را انجام دهیم.

امام علیه السلام در پاسخ او فرمودند: «هیئات هیئات ای طاووس، حدیث پدر و مادر و جدّم را واگذار که خداوند بهشت را برای کسی آفریده که اطاعتش کند، اگرچه غلامی حبشی باشد و دوزخ را برای گناهکاران آفریده اگرچه آن گناهکار سید قریشی باشد، آیا کلام خدا را نشنیده ای که می فرماید فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَسْأَلُونَ؛ پس آنگاه که در صور دمیده شود، [دیگر] میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد، و از [حال] یکدیگر نمی پرسند؟ به خدا که فردای قیامت از چیزی جز اعمال نیکی که پیش فرستاده ای سود نخواهی جست» (۱).

دعای امام علیه السلام در روز عرفه

امام سجاد علیه السلام در روز عرفه به خواندن نماز، دعا و تلاوت قرآن می پرداخت و دعایی که در آن روز انشا فرموده است از درخشان ترین دعاها صادر شده از اهل بیت علیهم السلام می باشد که قسمت هایی از آن دعا این است:

ص: ۱۷۷

١. «الحمد لله رب العالمين، اللهم لك الحمد بديع السماوات و الأرض ذا الجلال و الإكرام، ربّ الأرباب، و إله كلّ مألوه، و خالق كلّ مخلوق، و وارث كلّ شيء ليس كمثلته شيء، و لا يعزب عنه علم شيء، و هو بكلّ شيء محيط، و هو على كلّ شيء رقيب»؛

٢. أنت الذى قصرت الأوهام عن ذاتيتك، و عجزت الأفهام عن كيفيتك، و لم تدرك الأبصار موضع أيتيتك، أنت الذى لا تحدّ فتكون محدودا، و لم تمثل فتكون موجودا، و لم تلد فتكون مولودا...

٣. لك الحمد حمدا يدوم بدوامك، و لك الحمد حمدا خالدا بنعمتك، و لك الحمد حمدا يوازي صنعك، و لك الحمد حمدا يزيد على رضاك، و لك الحمد حمدا مع حمد كلّ حامد...

٤. ربّ صلّ على محمد و آله صلاة زاكية لا تكون صلاة أزكى منها، و صلّ عليه صلاة ناميه لا تكون صلاة أنمى منها، و صلّ عليه صلاة راضيه لا تكون صلاة فوقها...

۱. سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است. خدایا تو را سپاس، ای پدیدآورنده آسمان ها و زمین، ای دارای ارجمندی و بزرگواری و ای صاحب اختیار همه صاحب اختیاران و معبود هرپرستنده، خالق هر مخلوق و وارث همه چیز، که چیزی به مانند او نبوده و از او پوشیده نمی باشد و او بر همه چیز احاطه داشته و مراقب همگان است.

۲. تو آنی که شعاع پرواز فکر بشر به درک بلندای ذات نرسیده و دست فهم از رسیدن به چگونگی ات کوتاه مانده و مکانی نداری که به چشم دیده شود، تو آنی که پایانی برایت نیست تا بدان محدود گردی، به چیزی شبیه نیستی تا با مقایسه با آن به ادراک درآیی و فرزندی نزاده ای تا اینکه خود نیز زاده شده باشی.

۳. تو را سپاس، سپاسی که تا تو هستی با تو باشد، تو را سپاس، سپاسی که به همراه نعمت هایت جاویدان باشد، تو را سپاس، سپاسی که مطابق کردارت باشد، تو را سپاس، سپاسی که بر خشنودیت بیفزاید و تو را سپاس به همراه شکر هر سپاسگذاری.

۴. پروردگارا بر محمد و آل محمد درود فرست درود پاکیزه ای که پاکیزه تر از آن نباشد و بر او درود فرست درود فراینده ای که فراینده تر از آن نباشد و درودی خشنود که برتر از آن درودی نباشد.

٥. رَبِّ صَلِّ عَلَى أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ وَحَفْظَةَ دِينِكَ، وَخُلَفَاءَكَ فِي أَرْضِكَ، وَحُجَجَكَ عَلَى عِبَادِكَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ وَالدَّنَسِ تَطْهِيراً بِإِرَادَتِكَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْكَ وَالْمَسْلُوكَ إِلَى جَنَّتِكَ...»؛

٦. اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيْدَيْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عِلْماً لِعِبَادِكَ وَنَاراً فِي بِلَادِكَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَجَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَحَذَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوْامِرِهِ وَالْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَالْأَلَّا يَتَقَدَّمَ مَتَقَدِّمًا وَلَا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مَتَأَخَّرًا، فَهُوَ عَصْمَةُ اللَّائِذِينَ، وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَعُرْوَةُ الْمَتَمَسِّكِينَ، وَبِهَاءِ الْعَالَمِينَ...»؛

٧. وَانزَعْ مِنْ قَلْبِي حُبَّ دُنْيَا دُنْيِهِ تَنْهَى عَمَّا عِنْدَكَ، وَتَصَدَّ عَنِ ابْتِغَاءِ الْوَسِيلَةِ إِلَيْكَ، وَتَذْهَلْ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْكَ، وَزَيْنَ لِي التَّفَرُّدِ بِمَنَاجَاتِكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَهَبْ لِي عَصْمَةَ تَدْنِينِي مِنْ خَشْيَتِكَ، وَتَقْطَعْنِي عَنِ رُكُوبِ مَحَارِمِكَ، وَتَفَكِّنِي مِنْ أَسْرِ الْعِظَائِمِ، وَهَبْ لِي التَّطَهِيرَ مِنَ دَنْسِ الْعِصْيَانِ، وَأَذْهَبْ عَنِّي دَرْنَ الْخَطَايَا، وَسِرْبَلِي بِسِرْبَالِ عَافِيَتِكَ...»؛

٨. وَلَا تَكْلِنِي إِلَى حَوْلِي وَقَوْتِي دُونَ حَوْلِكَ وَقَوْتِكَ، وَلَا تَخْزِنِي يَوْمَ تَبْعَثُنِي لِلْقَائِمِ، وَلَا تَفْضَحْنِي بَيْنَ أَوْلِيَائِكَ، وَلَا تَنْسِنِي ذِكْرَكَ، وَلَا تَذْهَبْ عَنِّي شُكْرَكَ... وَاجْعَلْ رَغْبَتِي إِلَيْكَ فَوْقَ رَغْبَةِ الرَّاعِيَيْنِ، وَحَمْدِي إِيَّاكَ فَوْقَ حَمْدِ الْحَامِدِينَ، وَلَا تَخْذَلْنِي عِنْدَ فَاغْتِي إِلَيْكَ...»؛

۵. خداوندا بر پاکیزگان اهل بیت او درود فرست هم آنان که برای به پا داشتن امر خود برگزیدی و خزانه داران علم، نگاهبانان دین، جانشینان در زمین و حجت خود بر بندگان کرده، آنان را به خواست خود از پلیدی و آلودگی پاک کرده و وسیله رسیدن به خود و راه رسیدن به بهشت قرارشان داده ای.

۶. خداوندا در هر روز گاری دین خود را به وسیله پیشوایی پشتیبانی کرده ای که همچون پرچم هدایت در میان بندگان افراشته و چونان نورافکنی در شهرهایت به پایش داشته ای، ریسمان او را به ریسمان خود (حبل الله) متصل کرده و او را پلکان رسیدن به رضایت خویش نموده ای، پیروی اش را بر همگان واجب و از نافرمانیش بیم داده بندگان را به اطاعت فرمان هایش، خودداری از آنچه از آن نهی کرده و عقب یا جلو نیفتادن از او فرمان داده ای، پس او نگهدار پناهندگان، پناهگاه مؤمنان، دستاویز متمسکان و زیبایی جهانیان است.

۷. محبت دنیای پست را از دلم بر کن که از توجه به آنچه در نزد تو است بازمانده، مانع یافتن وسیله ای برای رسیدن به تو شده و مرا از فکر نزدیک شدن به تو وامی دارد و فقط، راز و نیاز کردن با تو در شب و روز را در نظرم بیارای و چنان نیروی بازدارنده ای به من عطا کن که مرا به مقام خشیت نزدیک و از ارتکاب آنچه بر من حرام کرده ای بازمانده، از بندگی گناهان بزرگم برهاند، لوث نافرمانی و آلودگی به خطا را از من بزدای و جامه عافیت را بر اندامم بپوشان.

۸. و مرا به قوت و قدرت خودم وامگذار و در آن روز که مرا برای دیدار خود بر می انگیزی شرمگینم مکن و در برابر دوستانت رسوایم مساز، یاد خود را از خاطر مبر و توفیق شکرگزاری را از من مگیر، بلکه در هنگام فراموشی و غفلت آنان که نعمت هایت را نادیده می انگارند یاد و شکر را همراه کن و همواره مرا الهام کن که بر آنچه داده ای ثنا گویت بوده و بر آنچه فرستاده ای اقرار کنم رغبتم را به سوی خود از رغبت راغبان بیشتر و ستایشم را از ستایش ستایشگران بالاتر بدار و مرا در هنگامی که به تو نیاز دارم فرونگذار.

٩. اجعل هيبتي في وعيدك، و حذري من إعدارك و إنذارك، و رهبتى عند تلاوه آياتك، و اعمر ليلي بإيقاظي فيه لعبادتك، و تفرّدي بالتهجد لك، و تجرّدي بسكوني إليك و إنزال حوائجي بك و منازلتي إياك في فكاك رقبتى من نارك، و إجارتى ممّا فيه أهلها من عذابك، و لا تذرني في طغياني عامها و لا في غمرتي ساهيا حتى حين، و لا تجعلني عظه لمن اتّعظ، و لا نكالا لمن اعتبر، و لا فتنه لمن نظر، و لا تمكر بي فيمن تمكر به، و لا تستبدل بي غيرى...»؛

١٠. و اجعل قلبي واثقا بما عندك، و همى مستغرقا لما هو لك، و استعملني بما تستعمل به خالصتك، و أشرب قلبي عند ذهول العقول طاعتك...»؛

١١. و صن وجهي عن الطلب إلى أحد من العالمين، و ذبني عن التماس ما عند الفاسقين و لا تجعلني للظالمين ظهيرا و لا لهم على محو كتابك يدا و نصيرا...»؛

۹. هر اسم را در تهدیدت، پرهیزم را در آنچه در آن با من اتمام حجت کرده ای و بیمنای مرا در هنگام تلاوت آیات منحصراً کن. شبم را به شب زنده داری برای عبادت و خلوت کردن و حاجت خواستن از تو آباد کن تا رهایی از آتش دوزخ و پناه جستن از عذابی که اهل آن بدان گرفتار آمده اند را پیوسته از تو بخواهم. مرا در طغیانم سرگردان و در نادانیم تا دم مرگ بی خبر مگذار که مایه عبرت و پند گرفتن دیگران یا باعث گمراهی عده دیگری شوم. مرا در زمره گرفتاران مکر خود قرار مده و در وقت نعمت، دیگری را جایگزین من مساز.

۱۰. دلم را به آنچه در نزد تو است مطمئن و همتم را یکسره به کار خود مبذول دار، مرا به کاری گمار که خاصان خود را به آن می گماری و به وقت غفلت خردها طاعتت را با دلم بیامیز.

۱۱. آبرویم را از خواهش و روانداختن به کسی از جهانیان حفظ کن و مرا از درخواست آنچه در نزد فاسقان است بازدار، مرا پشتیبان ستمگران و در محو کتابت دستیارشان قرار مده (۱).

ص: ۱۸۳

دعای امام سجاد علیه السلام در روز عید قربان

امام سجاد علیه السلام همواره با زاری و تضرع به درگاه خداوند به استقبال عید قربان رفته از خداوند متعال می خواست تا مناسک حج و سایر عباداتش را بپذیرد و او را از آمرزش و خشنودی خود بهره ای دهد. بخشی از دعای آن حضرت در این روز چنین است:

۱. اللهم هذا يوم مبارك ميمون و المسلمون فيه مجتمعون.

۲. اللهم إليك تعيّدت بحاجتي، و بك أنزلت اليوم فقري و فاقتي و مسكنتي، و إني بمغفرتك و رحمتك أوثق مني بعملی، و لمغفرتك و رحمتك أوسع من ذنوبي، فصلّ علی محمد و آل محمد، و تولّ قضاء كلّ حاجه هی لی بقدرتك علیها، و بتيسير ذلك عليك، و بفقري إليك، و غناك عني، فإنني لم أصب خيراً قطّ إلا منك، و لم يصرف عني سوءاً قطّ أحد غيرك، و لا أرجو لأمر آخرتي و دنيای سواك...؛

۳. اللهم فصلّ علی محمد و آل محمد، و لا تخيب اليوم ذلك من رجائي، یا من لا يحفيه سائل و لا ينقصه نائل، فإنني لم آتک ثقه مني بعمل صالح قدّمته، و لا شفاعة مخلوق رجوته إلا شفاعة محمد و أهل بيته صلواتك عليه و عليهم و سلامك، أتيتك مقراً بالجرم و الإساءه إلى نفسي، أتيتك أرجو عظيم عفوك الذي عفوت به عن الخاطئين ثم لم يمنعك طول عكوفهم علی عظيم الجرم أن عدت عليهم بالرحمه و المغفره...؛

۴. اللهم إن هذا المقام لخلفائك و أصفياكك و مواضع امنائك في الدرجه الرفيعه التي اختصصتهم بها قد ابتزوها و أنت المقدر لذلك، لا يغالب أمرک، و لا يجاوز المحتوم من تدبيرك، كيف شئت و أني شئت...؛

۱. خداوندا همانا این روز روز بابرکت و پریمیتمی است که مسلمانان در آن گرد هم آمده اند...

۲. خدایا حاجتم را به سوی تو آورده ام و بار فقر و مسکنتم را در این روز به در خانه تو فرو نهاده ام و به آمرزش و رحمت تو از عمل خود مطمئن تر هستم و آمرزش و رحمت تو بس بزرگتر از گناهان من است پس بر محمد و آل او درود فرست و بر آوردن هر حاجتی که دارم بر عهده گیر که چنین کاری بر تو آسان است و بر آن توانایی ولی من به تو نیازمندم، اما تو هیچ نیازی به من نداری، چراکه هرگز به خیری نرسیده ام مگر از جانب تو و هرگز کسی جز تو بدی را از من بازنگردانده و در دنیا و آخرت به کسی جز تو امید ندارم.

۳. خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و در این روز امیدم را ناامید مکن، ای کسی که خواهش هیچ خواهنده ای او را از بخشش باز نداشته و بذل و بخشش از توانگریش نکاهد-چراکه من به اطمینان عمل شایسته ای که انجام داده باشم به سوی تو نیامده ام و جز شفاعت محمد و آل محمد-که صلوات و سلامت بر آنان باد-چشم به شفاعت احدی از خلق تو ندوخته ام، اکنون در حالی به سوی تو آمده ام که به گناه و زشتکاری خود اعتراف داشته و در عین حال چشم امید به همان بخشش بزرگی دارم که به وسیله آن از دیگر گناهکاران در گذشته ای و مدت طولانی گناهشان مانع از رحمت و آمرزش دوباره تو به آنان نگردیده است.

۴. خداوندا این مقام [خلافت که خواندن نماز عید هم از شئون آن می باشد] مخصوص خلفای برگزیده ات بوده و پایگاه امینانی است که بالا-ترین درجات را به آنان اختصاص داده ای و اینک توسط غاصبان، از صاحبان اصلی سلب گردیده است، تقدیرات به دست تو است و فرمانت شکست ناپذیر، هرچه خواهی به هر گونه و در هر زمان مخالفت بردار نیست (۱).

ص: ۱۸۵

خداوند متعال می فرماید: قُلْ مَا يَعْبَرُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا بَكُو: «اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند. در حقیقت شما به تکذیب پرداخته اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد (۱).

سید بن طاووس رضوان الله تعالی علیه در بیان مراد این آیه مبارک چنین می گوید: خداوند بدون دعا هیچ مقام و منزلتی برای بندگان قرار نداده است به این مفهوم که قدر بندگان به درگاه خداوند به میزان دعایی است که به درگاه او می کنند و منزلت آنان به اندازه همت آنان در مناجات و خواندن خداوند است (۲).

در پرتو این حقیقت قرآنی است که امام سجاده علیه السلام را در هر حال و هر آن مشغول دعا و مناجات با خداوند می بینیم که همواره فقر مطلق خود در برابر خداوند را آشکار می نماید و قدر و منزلت امام سجاده علیه السلام در نزد خداوند از این حال دعا و مناجاتش آشکار می شود چرا که قدر و منزلت هر کس به میزان دعا و مناجاتی است که با خدا داشته و همچنین درکی که از نیازمندی خود به ذات اقدس ربوبی دارد و به مقتضای آن درک خود را کاملاً به خداوند متعال وابسته دانسته و از غیر او رویگردان است.

در اینجا بخشی از متون شریفی که در دعا و مناجات از امام سجاده وارد شده را انتخاب کرده ایم که نشان دهنده اوج یقین و ایمان و بی نیازی است و انسان در صورت رسوخ این حقیقت در قلب و عقلش که تاثیر گذاری در این

ص: ۱۸۶

۱- (۱). فرقان/۷۵.

۲- (۲). سید بن طاووس، فلاح السائل/۲۶.

عالم جز الله وجود ندارد می تواند به آن برسد و با این ایمان دلش در گرو عشق دیگری جز خدا نرفته و جز او به کسی امید نداشته و هوای دیگری در دلش نمی نشیند و همه زمان عمرش را با یاد و عبادت او آبادان می کند.

از دعاهای آن حضرت است که فرمود:

«اللهم صلّ على محمد و آله، و اجعل سلامه قلوبنا في ذكر عظمتك، و فراغ أبداننا في شكر نعمتك، و انطلاق ألسنتنا في وصف مَنَّتِكَ، اللهم صلّ على محمّد و آله، و اجعلنا من دعائك الداعين إليك، و هداتك الدالّين عليك، و من خاصّيتك الخاصّين لديك يا أرحم الراحمين»؛

پروردگارا بر محمد و آل محمد درود فرست و سلامت دل های ما را در یادآوری عظمت، آسایش بدن هایمان را در شکر نعمت هایت و گویایی زبان های ما را در توصیف عطایای خود قرار ده خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که همگان را به سوی تو می خوانند، هدایتگرانی که همه را به سمت تو راهنمایی می کنند و خاصانت که در نزد تو جایگاهی مخصوص دارند، ای مهربانترین مهربانان (۱).

این همان انقطاع کامل به سوی خداوند متعال از نظر فکر و ذکر و سلوک و اخلاق است.

در جای دیگر این گونه با خدا مناجات می کند:

«كيف أرجو غيرك و الخير كله بيدك؟! و كيف أوْمِل سواك و الخلق و الأمر لك؟! أأقطع رجائي منك و قد أوليتني ما لم أسأله من فضلك أم تفقرني إلى مثلي و أنا اعتصم بحبلك؟! يا من سعد برحمته القاصدون، و لم يشق بنقمة المستغفرون،

ص: ۱۸۷

کیف أنساک و لم تزل ذاکری؟! و کیف ألهو عنک و أنت مراقبی؟!؛

چگونه به دیگری جز تو امید بندم در صورتی که هر خیر و نیکی به دست تو است و چگونه آرزومند کسی جز تو باشم در حالی که آفرینش همگان و حاکمیت بر آنان از آن تو است آیا از تو که پیش از درخواست به من احسانها کرده ای امید بردارم، یا مرا که به رشته لطف تو چنگ زده ام به گدایی چونان خودم محتاج می گردانی؟ ای آنکه هر کس به رحمت امید بست نیک بخت گردید و هر کس عذر گناه خواست سختی ندید، چگونه فراموش کنم در حالی که پیوسته به یاد منی و چگونه دل به دیگری بندم در حالی که تو نگاهبان منی (۱).

امام سجاد به طور کامل از خلق بریده و به خدا پیوسته بود. وی در هیچ امری از امور به کسی جز خدا امید نداشت و امید بستن به غیر خداوند متعال را چون سرابی دروغین می پنداشت. آن حضرت در مناجات دیگری می فرماید:

«إلهی أذهلنی عن إقامه شکرک تتابع طولک، و أعجزنی عن إحصاء ثنائک فیض فضلک، و شغلنی عن ذکر محامدک ترادف عوائدک، و أعیانی عن نشر عوارفک توالی آیادیک»؛

پروردگارا پیایی بودن نعمت هایت شکر نعمت را از یاد من برده و باران فضل از شمارش ثنایت ناتوانم ساخته است، بسیاری نعمت از یادآوری خوبی هایت بازمانده و دوام آن نعمت ها مرا از انتشار آن عاجز کرده است.

إلهی تصاغر عند تعاضم آلئک شکری، و تضاءل فی جنب إکرامک إیای ثنائی و نشری (۲). جللتنی (۳) نعمک من أنوار الإیمان حللا، و ضربت علی لطف برک من العز کللا، و قلدتنی مننک قلائد لا تحلّ، و طوّقتنی أطواقا لا تفلّ، فالأؤک

ص: ۱۸۸

۱- (۱). مناجات الراجین.

۲- (۲). نشری: یعنی هنا بسط الحدیث بالمدح.

۳- (۳). جللتنی: غطتني، و غمرتني.

جَمَّه ضَعْف لِسَانِي عَنِ إِحْصَائِهَا، وَنِعْمَاؤُكَ كَثِيرَةٌ قَصْرَ فَهْمِي عَنِ ادْرَاكِهَا فَضْلًا عَنِ اسْتِقْصَائِهَا، فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَشُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرٍ؟! فَكَلَّمَا قُلْتُ: لَكَ الْحَمْدُ وَجِبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ: لَكَ الْحَمْدُ...»؛

خدایا سپاسگذاری من در برابر بزرگی نعمت های تو کوچک است و فزونی گفتارم در سپاس تو بس ناچیز، نعمت های جامه هایی فاخر از نور ایمان بر من پوشانیده و نیکویی های لطیف تاج عزت بر سرم نهاده، منت نعمتی که به من ارزانی داشته ای زنجیر بندگی ای بر گردنم انداخته که باز نشود و طوق هایی نهاده که هرگز شکسته نگردد، نعمت های چنان فراوان است که زبانم از شمارش آن ناتوان و داده های تو چنان بسیار است که نمی توانم آن را درک کنم چه رسد به اینکه بر همه آن احاطه پیدا نمایم پس چگونه می توانم شکر آن نعمت ها را به جای آورم در حالی که هر شکر تو نیازمند شکر دیگری است و هرگاه که شکر می گویم بر من واجب می شود که بر این شکر شکر دیگری بگویم (۱).

امام سجاد علیه السلام این گونه به جای آوردن شکر خداوند در برابر نعمت های بسیار بزرگ را به ما می آموزد و به این نکته توجه می دهد که انسان هرچه در شکرگزاری سعی و تلاش کند باز در ادای شکر خداوند آنچنان که شایسته اوست کوتاهی کرده است.

امام زین العابدین علیه السلام در مناجات دیگری می فرماید:

«اللَّهُمَّ احْمِلْنَا فِي سَفْنِ نَجَاتِكَ، وَمَتَّعْنَا بِلَذِيذِ مَنَاجَاتِكَ، وَأوردنا حياض حَبِّكَ، وَ أذقنا حلاوه و دَكِّ و قَرَبِكَ، وَ اجعل جهادنا فيكَ، وَ هَمَّنَا فِي طَاعَتِكَ، وَ أَخْلِصْ نِيَاتَنَا فِي مَعَامَلَتِكَ، فَإِنَّا بَكَ وَ لَكَ وَ لَا وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ...»؛

ص: ۱۸۹

خدایا ما را سوار بر کشتی نجات و از رازونیا جان پرورت بهره مند کن و در چشمه جوشان عشقت شیرینی مهر و نزدیکی
ات را به ما بچشان، تلاش ما را در راه خود و کوشش ما را در اطاعت خویش قرار ده، نیت های ما را در معامله با خود خالص
گردان که ما از تو و برای توایم و ما را در راه رسیدن به تو جز تو وسیله ای نیست (۱).

در اینجا می بینیم که امام علیه السلام خلوص نیت در ارتباط با خدا را از او می خواهد و برترین آرزویش به درگاه خداوند
خشنودی او است.

آن حضرت در مناجات دیگری فرموده اند:

«...إلهی فاسلك بنا سبیل الوصول إلیک، و سیرنا فی أقرب الطرق للوفود علیک، قَرَّبَ عَلینَا البعید، و سَهَّلَ عَلینَا العسیر الشدید، و
ألحقنا بعبادک الذین هم بالبدار إلیک یسارعون، و بابک علی الدوام یطرقون، و إیتاک فی اللیل و النهار یعبدون، و هم من
هیبتک مشفقون، الذین صفیت لهم المشارب، و بلغتهم الرغائب، و أنجحت لهم المطالب، و قضیت لهم من فضلك المآرب، و
ملأت لهم ضمائرهم من حیةک، و رویتهم من صافی شربک، فبک إلی لذیذ مناجاتک و صلوا، و منک أقصى مقاصدهم
حصّوا...»

بارالها ما را رهسپار راهی کن که به تو برسد راهی که برای رسیدن به تو نزدیکترین باشد، دورها را بر ما نزدیک و دشواری ها
را بر ما آسان فرما و ما را به آن دسته از بندگانت پیوند ده که در راه رسیدن به تو از یکدیگر پیشی می گیرند و پیوسته در
رحمتت را می کوبند، در شب و روز تنها تو را می پرستند و از هیبتت بیمناکند، آن بندگانی که آبشخور معرفتشان را پاکیزه
کردی و آنان را به آنچه مشتاقش بودند رساندی و به آن ها توفیق رسیدن به آرزوهایشان را عطا فرمودی و از فضل خود

ص: ۱۹۰

آنچه خواستند برآورده ساختی، افکار آن‌ها را از عشق خود مالا مال و از سرچشمهٔ زلالت سیرابشان کردی، به دست تو به مقام مناجات لذت بخش رسیده و دورترین آرزوهایشان به وسیلهٔ تو به واقع پیوسته است.

فأنت لا- غیرک مرادی، و لک لا- لسواک سهری و سهادی، و لقاءک قرّه عینی، و وصلک منی نفسی، و إليك شوقی، و فی محبتک و لهی، و إلى هواک صبابتی، و رضاک بغیتی، و رؤیتک حاجتی، و جوارک طلبی، و قربک غایه سؤلی، و فی مناجاتک روحی و راحتی، و عندک دواء علتی، و شفاء غلتی، و برد لوعتی، و کشف کربتی...؛

...تنها تو مراد منی، بیداری و خوابم تنها برای تو است، دیدارت روشنی چشمم، رسیدن به تو آرزوی من است، اشتیاقم فقط به سوی تو، شیفتگی ام در محبت، دلدادگی ام در هوایت همهٔ هدفم جلب خشنودی تو است، نیازم دیدارت، خواسته ام رسیدن به آستان و نزدیک شدن به تو منتهای آمال من است، راحتی و آسایش من در رازونیا با تو است و داروی بیماری، درمان اشتیاق، آرامش بخش سوز درون و برطرف کنندهٔ اندوه من تویی (۱).

روح و جان و عواطف امام سجاد علیه السّلام این چنین در گرو محبت خداوند متعال قرار گرفته که جز او کسی را در عالم هستی نمی بیند و کسی را به غیر از او آرامش بخش سوز درون خود نمی داند.

امام سجاد علیه السّلام در مناجات نیازمندان چنین با خداوند متعال رازونیا می کند:

ص: ۱۹۱

«إلهی کسری لا- یجبره إلا لطفک و حنانک، و فقری لا یغنیه إلا عطفک و إحسانک، و روعتی لا یسکنها إلا أمانک، و ذلتی لا یعزها إلا سلطانک، و امتیتی لا یبلغنیها إلا فضلک، و خلتی لا یسدّها إلا طولک، و حاجتی لا یقضیها غیرک، و کربی لا یفرّجه سوی رحمتک، و ضرّی لا یکشفه غیر رأفتک، و غلّتی لا یبرّدها إلا وصلک، و لوعتی لا یطفیها إلا لقاءک، و شوقی إلیک لا یبله إلا النظر إلی وجهک، و قراری لا یقرّ دون دنوی منک...»؛

بار پروردگارا شکست مرا جز لطف و مهر تو جبران نتواند کرد و تهیدستی مرا جز توجه و احسان تو تبدیل به توانگری نکند و ترسم را جز امنیت بخشی تو به آرامش بدل نسازد، خواری مرا جز چیرگی تو به عزت نکشاند و جز فضل تو چیزی مرا به آرزویم نرساند، اندوه مرا جز رحمت نگشاید و زیان مرا جز رحمت برطرف نسازد، سوز درونم را جز وصالت فرونشانند و شوقم را جز نظاره جمالت سیراب نگرداند و آرامشم جز به نزدیکی تو قرار نگیرد (۱).

در این مناجات امام علیه السّلام فقر و فاقه اش را به خداوند سبحان بیان داشته و دل‌باختگی خود را به سید و مولای خویش که خالق هستی و زندگی آفرین کاینات است نشان داده است، آن حضرت همه آرزوی خود را در او خلاصه کرده و در همه امیدش را منحصر در امیدواری به ذات اقدسش کرده است.

جلوه‌هایی از عرفان الهی در مناجات امام سجاد علیه السّلام

امام سجاد علیه السّلام در مناجات عارفان می‌فرماید:

«إلهی ما ألدّ خواطر الإلهام بذکرک علی القلوب، و ما أحلی المسیر إلیک بالأوهام فی مسالک الغیوب، و ما أطيّب طعم حبّک، و ما أعذب شرب قربک! فأعدنا من طردک و إبعادک، و اجعلنا من أخصّ عارفیک و أصلح عبادک و أصدق

ص: ۱۹۲

خدایا خاطره وقتی که یاد تو بر دل الهام می شود چقدر گوارا و ره پیمودن به سوی تو در راه های غیبی، سوار بر مرکب اندیشه چه شیرین است، عشقت چه خوش طعم و باده قربت چه گوارا است... پس ما را از رانده شدن و دور گردیدن پناه ده و از خصوصی ترین آشنایان، شایسته ترین بندگان و راستگوترین فرمانبرانت قرار ده (۱).

امام زین العابدین علیه السلام به واقع سرور موحدان و رهبر عارفان خداوند بود.

عبادت آن حضرت هرگز از سر تقلید نبوده بلکه ناشی از شناخت کاملی بود که به خدای تعالی داشت در عبارت مذکور آن حضرت پرده از منتهای آرزویش برداشته که همانا اخلاص در عبادت خداوند متعال است.

آن حضرت در مناجات ذاکران فرموده است:

«إلهی فألهمنا ذکرک فی الخلاء و الملاء و اللیل و النهار و الإعلان و الإسرار، و فی السراء و الضراء، و آنسنا بالذکر الخفی، و استعملنا بالعمل الزکیّ و السعی المرضی...»؛

خداوندا یاد و ذکر خود را در میان جمع و خلوت، شب و روز، پنهان و آشکار و در خوشی و ناخوشی در دل هایمان انداز و ما را با ذکر خفی دمساز کن و در کرداری پاکیزه و کوششی مورد رضایت خود به کار وادار.

أنت المسیح فی کلّ مکان، و المعبود فی کلّ زمان، و الموجود فی کلّ أوان، و المدعوّ بكلّ لسان، و المعظم فی کلّ جنان، و أستغفرک من کلّ لذه بغیر ذکرک، و من کلّ راحه بغیر انسک، و من کلّ سرور بغیر قربک، و من کلّ شغل بغیر طاعتک...»؛

ص: ۱۹۳

خداوندا در همه جا تسبیح تو گویند، در هر زمان تو را پرستند و تو در همهٔ زمانها موجود بوده ای، با هر زبان ترا بخوانند و در هر دل تنها تو جایگاهی بزرگ داری، از هر لذتی غیر از یاد تو برده ام، هر آسایشی جز انس با انس تو داشته ام، هر شادی جز نزدیک شدن به تو و از هر کاری به جز طاعتت، از تو طلب آموزش و بخشایش می کنم (۱).

وقتی این عبارات را از امام سجاد علیه السلام مطالعه می کنیم از بلندی این معانی که تصویر روشن و برجسته ای از تضرع آن حضرت و خوار کردن خود در برابر خداوند متعال - که هیچ چیزی در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست - از آن مشاهده می شود مات و مبهوت می شویم.

شناخت واقعی این حقیقت که انسان - چنان که در عبارات قبلی گذشت - نسبت به خداوند متعال نیاز و فقر مطلق است، او را وامی دارد تا همواره به آن ذات مقدس پناه برد، از اینجا است که می بینیم امام سجاد علیه السلام در تمام حالات زندگی دست به دعا به درگاه خدا داشته است که قسمتی از آن گذشت و بخش بسیاری از آن نیز در این مختصر نیامده است مانند: دعا در طلب رحمت بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله، در درود بر حاملان عرش، در پناه بردن به خدا، در خواستن حاجت، در هنگام بیماری، در مکارم اخلاق، دعا برای همسایگان، دوستان، مرزبانان، برای استخاره، در طلب توبه، دعا در هنگام دیدن ماه نو، در عید فطر، در اظهار خواری در پیشگاه خدا، در هنگام سختی، در هنگام یاد مرگ، در هنگام ترس، و دعا در طلب رفع غم ها.

از لابه لای بخش های پیشین مشخص شد که روش زندگی امام سجاد علیه السلام

ص: ۱۹۴

جمع بین روح انقلابی، حماسی و ضد طاغوت با معرفت و شناخت خداوند متعال و عبادت شدید بود که خود این زندگی بابرکت، پاسخ قاطعی به سؤالاتی از این دست است که آیا می توان از یک سو میان دعا و مناجات و از دیگر سوی روح نهضت و فداکاری جمع کرد؟

شاید منشأ پیدایش این سؤالات این باشد که بعضی گمان کرده اند خالی کردن فکر و اندیشه برای جهاد اکبر، مبارزه با نفس، ریاضت های شرعی و پرداختن به عبادت آنان را از مبارزه و کارهای انقلابی و روح جهاد بی نیاز می کند چراکه از این کارها به جهاد اصغر تعبیر شده است اما آنان از این حقیقت غافلند که: عمل کردن به همین جهاد اصغر یکی از محورها و عوامل اساسی برای ایجاد زمینه های جهاد اکبر در معنی وسیع آن است و ترک جهاد در بیشتر موارد ناشی از شکست پنهانی در یکی از میدان های جهاد اکبر است بنابراین ملازمه میان شدت تقیه و شدت شجاعت ملازمه ای منطقی است، چراکه همین ملازمه بیانگر حقیقت فراگیر شریعت و دین حنیف الهی است که شامل همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان است.

معرفت توحیدی و مبارزه دو صفت بارزند که زندگی ائمه علیهم السّلام به هردو عینیت بخشیده است، چراکه هیچ گاه سیره آنان از این دو خالی نبوده است اگر در مناجات های خلوت از سویی و خطابه های میدان نبرد از دیگر سوی تعمق کنیم این نکته را به وضوح در خواهیم یافت.

روح جهاد و مبارزه امام سجاد علیه السّلام از کلمات آن حضرت در شام و مجلس یزید بن معاویه که امام سجاد علیه السّلام در آن به صورت اسیری در غل و زنجیر بودند یا از جواب دندان شکن ایشان به ابن زیاد در دار الاماره کوفه که در جواب تهدید به قتل فرمودند: «آیا ما را از مرگ می ترسانی در حالی که کرامت ما خاندان

شهادت در راه خدا است» (۱) به وضوح نمایان است، این همان روح لطیفی است که دعاهای صحیفه سجادیه و مناجات خمسہ عشره از او صادر شده و این بهترین شاهد بر اجتماع روح حماسی با روح دعا، مناجات و عبادت در آن حضرت است.

نقش آفرینی این حقیقت آنجا روشن می شود که می بینیم دعاهای امام سجاد نیز دارای همین دو جنبه یعنی جنبه سیاسی، جهادی اجتماعی و اخلاقی در کنار جنبه معارفی و عبادی و دارای اهدافی متغیر و فراگیر بوده است.

دعاهای امام سجاد علیه السلام دارای ابعاد وسیع فکری از جهت حل و فصل مسائل اعتقادی اسلام بوده است، اعتقاداتی که پس از وزش طوفان جریانات فکری الحادی مانند تشبیه، جبر، ارجاء و... بر اصول عقاید اسلامی، -که البته دست حکومت اموی با هدف نابودی اسلام و بازگشت به جاهلیت پیشین در پس پرده ترویج این عقاید بوده است- نیاز مبرمی به نصوص معتبر در پاسخ گویی به شبهات مطرح شده داشتند.

البته در شرایطی که حکومت وقت هرکس را که به قصد مبارزه با این افکار وارد میدان می گردید قلع و قمع و نابود کرده و همه را نه تنها از میدان به در کرده که به تعقیب آن نیز می پرداخت و صدای آنان را در گلو خفه می کرد سیاست امام زین العابدین علیه السلام بر این قرار گرفت که رویه دعا را در پیش گیرد که موفقترین وسیله برای اشاعه حقایق و ماندگاری آن و ایمنترین راهی است که از دست قدرت حاکم به دور بوده قوی ترین وسیله ارتباط سری مکتوب و مورد اطمینان بود.

ص: ۱۹۶

گریه در انسان عوامل مختلفی دارد، گاه انسان در اثر شوق به محبوب می‌گردد و گاه برای بلند کردن صدای اعتراض در برابر سلطه ظالم صدا به گریه بلند می‌کند و از اینجا است که می‌توان دریافت چرا در روایات وارد شده «گریه بر امام حسین علیه السلام از عوامل نیل به سعادت پایدار و تقرب به درگاه خداوند سبحان است.»

پیامبر اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله همواره در منزل و مسجد بر امام حسین علیه السلام می‌گریستند، گاه در خلوت و تنهایی و گاه در میان اصحاب و یاران و هر کس علت این گریه را از ایشان جویا می‌شد در پاسخ می‌فرمودند:

جبرئیل خبر قتل پسر و گروهی از خاندانش را به من داده و خاکی را که او در آن به شهادت می‌رسد به من نشان داده است (۱).

مضافاً به اینکه گریه بر امام حسین علیه السلام موجب آشنایی بیشتر افکار عمومی با عمق قساوت و فجایعی است که بنی امیه و اطرافیان آن‌ها نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده‌اند و از این رو است که می‌بینیم ائمه علیهم السلام شیعیان خود را به برپایی محافل و مجالس ذکر حادثه کربلا و اشک ریختن بر این فاجعه دردناک ترغیب نموده و اجر و ثواب بی‌پایانی برای آن برشمرده‌اند.

مخفی نماند که گریه امام سجاد علیه السلام بر پدر بزرگوارش در طول عمر تنها از سر رقت قلب و عواطف پدر و فرزندی نبوده است، بلکه آن حضرت از این عمل اهداف بلندی را دنبال می‌فرموده که عبارت از آشنا کردن نسل‌های بیدار آینده با این حادثه بزرگ بوده است و خود امام علیه السلام هم شاهد زنده‌ای بر کارهای آکنده از سنگدلی و جنایت امویان، خروج آنان از دین و موضع‌گیری خصمانه

ص: ۱۹۷

آنان در برابر عدالت، مروت و انسانیت بوده است.

امام سجاد علیه السلام مدتی را که پس از پدر بزرگوارش زنده بود، در حال گریه به سر برد تا جایی که یکی از غلامانش به وی عرض کرد: **بیم آن دارم که از گریه خود را هلاک نمایم**، و امام علیه السلام در پاسخ فرمود: **«إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ إِنِّي لَمْ أَذْكَرْ مِصْرِعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقْتَنِي الْعَبْرَةَ»**؛

گفت: «من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می برم، و از [عنایت] خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید هیچ وقت کشتارگاه پسران فاطمه را به یاد نمی آورم مگر آنکه گریه گلوگیرم می شود. (۱).

دیگری به آن حضرت عرضه داشت: آیا آن زمان فرانسیده که اندوه تو پایان پذیرد؟ امام سجاد علیه السلام در پاسخ وی فرمودند:

وای بر تو، یعقوب کمتر از من مصیبت دید و شکایت به خدا برد و عرض کرد (ای دریغ بر یوسف) او تنها یک پسر گم کرده بود که آن هم در قید حیات بود اما من، پدر و گروهی از خاندانم را دیدم که پیش چشمم سر از بدنشان جدا کردند» (۲).

آن حضرت هرگاه ظرف آب را برای نوشیدن به دست می گرفتند به یاد تشنگی پدر خود و یارانش می افتاده و آن قدر می گریستند که آن آب با اشک چشم ایشان آمیخته می گردید و چون در این باره از ایشان سؤال می شد می فرمودند: «چگونه نگریم؟ پدرم را از آبی منع کردند که برای درندگان و حیوانات وحشی نیز آزاد بود» (۳).

ص: ۱۹۸

-
- ۱- (۱). اعیان الشیعه ۱/۶۳۶، سیره علی بن الحسین علیه السلام گریه آن حضرت بر پدرش.
 - ۲- (۲). اعیان الشیعه ۱/۶۳۶، سیره علی بن الحسین علیه السلام گریه آن حضرت بر پدرش.
 - ۳- (۳). بحار الأنوار ۱۰۸/۴۶ به نقل از مناقب آل ابی طالب ۴/۱۷۹ و ۱۸۰ و از حلیه الأولیا ۳/۱۳۸.

امام سجاد علیه السلام بسیاری از اوقات اصحاب خود را به فواید اندوهگین شدن در مصیبت امام حسین علیه السلام و گریه بر مصائبی که بر آن حضرت رفته بود، ارشاد می فرمود؛ از جمله احادیث ایشان در این باب است: هر مؤمنی که چشمانش بر قتل حسین علیه السلام گریان شده و اشک بر صورتش جاری گردد، خداوند متعال در بهشت منزل هایی برایش آماده خواهد ساخت (۱).

امام سجاد علیه السلام با گریه ای که بر پدر نازنینش می کرد، نسبت به جنایاتی که بنی امیه مرتکب آن شده بودند آتشی در دل ها ایجاد می کرد، جنایاتی که عاطفه انسانی سرزدن آن را از یک انسان باور نمی دارد چه رسد به اینکه مرتکب چنین جنایاتی را رهبر جامعه یا سرپرست گروهی بداند، و چه رسد به اینکه چنین شخصی را خلیفه دینی بداند که پیروی کردن از او واجب است.

آن حضرت چون عرصه مبارزه و سخن گفتن صریح درباره جنایات بنی امیه و غضب خلافت الهی، توسط آنان و افشای جنایت آنان نسبت به اهل بیت علیهم السلام پیامبر را بر خود تنگ می دید، گریه را وسیله ای برای بیدار کردن مردم و سخن گفتن از جنایات بنی امیه با مردم قرار داده بود و همین حرکت خود، جهاد بزرگی بود که در راه درهم کوبیدن تخت و تاج بنی امیه از ناحیه وجود مقدس ایشان بود، بنی امیه ای که مصداق بارز فساد در زمین و از بین بردن محصولات و نسل ها بودند، پس گریه امام سجاد علیه السلام کامل کننده نهضت کربلا بود.

پیش از امام سجاد علیه السلام جده اش حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام نیز چنین جهاد بزرگی را به انجام رسانیده بودند تا آنجا که طرفداران حکومت

ص: ۱۹۹

زمان به این بهانه که در اثر گریه ایشان ناراحت می شوند و نمی توانند غذا بخورند در صدد ساکت کردن آن حضرت برآمدند، اما دختر عزیز پیامبر صلی الله علیه و آله شب و روز گریه می کرد و از گریه اش کاسته نمی گردید، لذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مجبور شدند برای ایشان در بقیع اطاقکی از شاخه خرما درست کنند که به بیت الاحزان یا خانه غم ها معروف شد، اما هدف فاطمه زهرا علیها السلام از این گریه شناساندن این واقعیت به مردم بود که خلافت، از آن کیست و چه کسی خلافت را غصب کرده است.

گریه باعث می شد که توجه مردم به این مطلب جلب شود که سبب این گریه زیاد چیست؟ و این جست و جو راهگشای آنان به سوی حقیقت شده و پرده از حقی بر می داشت که توسط ستمگران غصب شده بود.

البته گریه یکی از راه هایی بود که امام سجاد برای زنده نگه داشتن یاد کربلا از آن استفاده می کردند و آن حضرت برای نیل به این مهم راه های دیگری نیز داشتند، از جمله:

ترغیب مردم به زیارت امام حسین علیه السلام.

ابو حمزه ثمالی گوید درباره زیارت امام حسین از امام سجاد علیه السلام پرسیدم در پاسخ فرمودند:

هر روز او را زیارت کن، اگر نمی توانی هر روز جمعه و اگر نمی توانی حداقل ماهی یک بار امام حسین علیه السلام را زیارت کن که هر کس زیارت او را ترک کند حق رسول خدا صلی الله علیه و آله را سبک شمرده است (۱).

از دیگر راه ها اهمیت دادن به سجده بر خاک قبر امام حسین علیه السلام بود (۲).

ص: ۲۰۰

۱- (۱). جهاد الإمام السجاد/ ۲۲۰.

۲- (۲). بحار الأنوار ۷۹/۴۶، باب ۵، ح ۷۵.

راه دیگر این بود که امام سجاد علیه السلام همیشه انگشتی پدرش امام حسین را در انگشت داشت (۱).

ویژگی آزاد کردن بردگان در زندگانی امام سجاد علیه السلام

آزاد کردن بردگان ویژگی منحصر به فردی است که شریعت اسلام آن را آورده و ائمه اطهار علیهم السلام بسیار به آن اهمیت می داده اند، اما این ویژگی در زندگی امام سجاد علیه السلام بسیار آشکار شده که در تاریخ ائمه علیهم السلام بی مانند است و این مطلب توجه و تحقیق بیشتری را طلب می کند.

وقتی با دقت شرایط و روابط حاکم بر دوره ای که امام علیه السلام در آن می زیسته است را مورد بررسی قرار داده و کارهای آن حضرت را با جریاناتی که در پیرامون آن حضرت به وقوع می پیوست و شرایطی که کار آزاد کردن بردگان توسط ایشان در آن صورت گرفته بود مقایسه نماییم درک هدف حقیقی امام علیه السلام از این کار ممکن خواهد گردید، که به بعضی از این شرایط اشاره می کنیم:

۱. در اثر فتوحات پی در پی تعداد بردگان در مملکت اسلام به صورت شگفت آوری افزایش یافته بود.

۲. امویان سیاست نژادپرستی را در پیش گرفته بودند، آن ها بردگان را جزو مردم به حساب نمی آوردند بلکه آنان را شبه مردم می دانستند.

۳. دستگاه حاکمه دولت اسلام از خلیفه گرفته تا وزرا و امرا و کارمندان جزء هیچ کدام نشانی از اسلام نداشتند و اگرچه در زبان آنان نام اسلام و

ص: ۲۰۱

۱- (۱). سید جعفر مرتضی، نقش الخواتیم/ ۱۱.

شهادتین جاری می شد اما رفتارشان مخالف احکام و آداب اسلام بود.

۴. از آنجا که بردگان از کشورهای غیر مسلمان آورده می شدند پراکنده شدن آن در مملکت اسلام بدون تربیت صحیح اسلامی آنهم در حجم زیاد به شیوع بیهودگی و فساد منجر می گردید که دولت ستمگر اموی نیز در پی همین بود.

اما نکاتی که در این موضوع به خود امام سجاد علیه السلام مربوط می شود:

۱. هیچ کدام از غلامان و کنیزانی که امام علیه السلام آن ها را خریداری می فرمود بیش از یک سال نزد آن حضرت باقی نمی ماندند و ایشان به بهانه های مختلف و در مناسبت های گوناگون آن را آزاد می کرد، نتیجه می گیریم که امام احتیاج به خدمت آنان نداشته و هدف از خریدن آن چیز دیگری بوده است.

۲. امام علیه السلام با بردگان رفتاری غیر از آنچه معمولاً- با بردگان انجام می شود داشت، او با آنان رفتاری انسانی و نمونه داشت و این رفتار، محبت اسلام و اهل بیت علیهم السلام را در دل آنان زیاد کرده و آنان را به داشتن کرامت اخلاقی تشویق می نمود.

۳. امام سجاد علیه السلام به بردگان احکام می آموخت و آنان را با مسائل معارفی اسلام تغذیه روحی و فکری می کرد تا جایی که هر کدام از آنان از نزد آن حضرت خارج می شد دارای معلومات مفیدی بود که در زندگی راهگشای او بوده و او را از انحراف از اسلام بازمی داشت.

۴. امام سجاد علیه السلام نه تنها بردگان را آزاد می کرد بلکه به هر کدام از آن ها که آزاد می شدند سرمایه ای می داد تا پس از آزادی سربار جامعه نبوده و بتواند از آن سرمایه کسب درآمد و امرار معاش نماید.

هدف اساسی امام سجاد علیه السلام از میان بردن سیاستی بود که امویان در رابطه

با بردگان اعمال می کردند و در نهایت عملکرد امام علیه السلام به چند نتیجه رسید:

الف- بردگی یک حالت استثنایی است که تعدادی از بندگان خدا اسیر دست همچون خودی می شوند و اگرچه اسلام آن را به دلیل بعضی از شرایط که با مطالعه تاریخ اسلام روشن می شود برقرار داشته است، اما برای آزاد شدن بندگان راه های متعددی قرار داده و به هربهانه ای اسباب آزادی آنان را فراهم کرده است و امام سجاد در درجه اول موفق شد تا با این کار خود جمع زیادی از بندگان خدا را که در بند اسارت بودند آزاد نماید و از هرشرایط و مناسبتی برای پیاده کردن احکام اسلامی در جهت آزادی بندگان بهره جوید پس اولین هدف امام سجاد پیاده کردن احکام اسلام بود که به آن نایل گشت.

ب- بردگان آزادشده امام سجاد علیه السلام خود نسلی از دانش آموختگان را تشکیل می دادند که در دانشگاه تربیتی آن حضرت و با بهترین کیفیت به دست خود ایشان پرورش یافته بودند، آنان با آن حضرت زندگی لبریز از حقیقت، شناخت، راستی و اخلاص را تجربه کرده و عقاید و شرایع و اخلاق اسلامی را فراگرفته بودند.

این گروه، تمامی این ها را در دل نگاه داشته و این آموزه ها در ضمیر خود آگاه یا ناخودآگاه آنان باقی می ماند و به نسل های بعد انتقال می یافت این فرایند موجب حفظ و بقای اسلام ناب محمدی بود که یکی از اهداف و مسئولیت های اهل بیت علیهم السلام به شمار می آمد.

شکی نیست که اگر امام سجاد در صدد تأسیس مدرسه ای برمی آمد تا در آن شاگردانی را پرورش دهد حتما با مخالفت و کارشکنی حکومت یا حداقل با رقابت شدیدی روبرو می شد، در حالی که آن حضرت در این دانشگاه پنهان آزاد بود و تحت پوشش خریدن و آزاد کردن برده که در آن زمان آزاد و کاری

طبیعی به شمار می آمد به اهداف خود دست می یافت.

ج- بردگان آزادشده امام سجاد علیه السلام پس از آزادی رابطه خود را با امام حفظ می کردند و امام به این ترتیب افراد زیادی را به خود جذب نمود، چراکه هر کدام از این آزادشدگان نزدیکان، خانواده و خویشانی داشتند که همه آن ها طبیعتاً با امام علیه السلام ارتباطی عاطفی سیاسی و عقیدتی برقرار می کردند.

ص: ۲۰۴

بخش اول از میراث امام سجاد علیه السّلام بخش دوم رساله حقوق بخش سوم در گستره صحیفه سجادیه بخش چهارم دانشگاه امام سجاد علیه السلام

از میراث امام سجاد علیه السلام

تاریخ به یاد ندارد که ائمه اطهار علیهم السلام نزد کسی درس خوانده یا جز آنچه از طریق پدران بزرگوار خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ارث برده اند نزد شخصیت علمی دیگری شاگردی کرده باشند.

دانش های سرشار و معارف درخشان، آنان را در تاریخ ممتاز کرده و تنها قسمتی از آنچه از ایشان در محیط زندگی به ظهور رسیده برای ما نقل گردیده است.

تاریخ نویسان بر این نکته اتفاق نظر دارند که ائمه اطهار علیهم السلام از داناترین مردم بوده و در بیشتر عرصه های دانش گوی سبقت از دیگران ربوده بودند.

امامت و رهبری راستین اسلامی که داعیه رهبری امت اسلام بلکه جهان بشریت را دارد نیاز به هدایتی الهی و ماورایی داشته که احاطه امام را به هر دانشی که به دایره عمل و مسئولیتش مربوط می شود طلب می کند، ائمه علیهم السلام نیز عملاً این حقیقت را اثبات کرده اند و تاریخ به روشنی این موضوع را برای ما ثبت کرده است، این احاطه علمی ائمه علیهم السلام، دشمنی جریانات مخالف با خط اهل بیت علیهم السلام را بر می انگیزد، مخصوصاً در رابطه با خلفا که ائمه علیهم السلام را رقبا و دشمنان خود می دانستند آن هم رقبایی که هیچ رقیبی از نظر علمی و عملی تاب مقاومت در برابر آن ها را ندارد و این انگیزه ای بود تا در موارد متعدد و

دوران های مختلف ائمه علیهم السّلام را به بوتّه امتحانات علمی اندازند که همه این امتحان ها در تاریخ اسلام ثبت شده و منابع معتبر تاریخی آن ها را نقل کرده اند و پیروزی همیشگی ائمه علیهم السّلام در این امتحانات جای هیچ شکی باقی نمی گذارد که آن بزرگواران سزاوارترین اشخاص برای رهبری الهی امت بودند، چراکه مرجعیت علمی خود را در زمینه های مختلف به روشنی برای همه مردم و کسانی که برای آگاهی از میزان دانش آنان دست به امتحان آن ها می زدند به اثبات رسانده بودند.

در روایات شریف آمده است که مؤمن با نور خدا می بیند که مضمون آیه شریف: **وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ؛** و از خدا پروا کنید، و خدا [بدین گونه] به شما آموزش می دهد (۱) پس آنچه که شیعه امامیه به آن معتقد است بعید به نظر نمی رسد که به امامانشان از جانب خدا الهام می شود و خداوند دانش را به آن ها القا کرده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانش، ادب و کمال خود را برای آنان به میراث نهاده، و آنان اهل بیت علیهم السّلام وحی و رسالت بوده و برای به ارث بردن علم و کمال ربانی که در وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تبلور یافته بود از هر کس دیگری سزاوارتر می باشند و هم آنانند که پیامبر اکرم که به نص قرآن مجید: **وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛** و از سر هوس سخن نمی گوید این سخن بجز وحیی که وحی می شود نیست (۲) به فرمان خدا برای تصدی مسئولیت مهم و عظیم رهبری جامعه تعیینشان فرموده است.

نگاهی به تعداد دانشمندانی که نزد ائمه علیهم السّلام شاگردی کرده اند و مقداری از معارف آن بزرگواران را روایت نموده اند بهترین شاهد بر گستردگی علوم و

ص: ۲۰۸

۱- ((۱)). بقره/۲۸۲.

۲- ((۲)). نجم/۳-۴.

برتری دانش آن‌ها بر سایر کسانی است که به دانش و خرد معروف شده‌اند.

روایات نقل شده از امام سجاد علیه السلام را می‌توان از لحاظ به چند دسته تقسیم کرد:

قرآن، حدیث، فقه، اخلاق، سیره، تاریخ و عقاید به اضافه معارفی که در لابلای دعاها، وصیت‌ها، و مباحثاتی که با دانشمندان در روانشناسی، جامعه‌شناسی، علوم تربیتی، عرفان، مدیریت، اقتصاد و دیگر رشته‌های علوم طبیعی و علوم انسانی انجام داده‌اند آمده است.

ما در اینجا مختصری از آنچه تاریخ، از دانش و معارف آن حضرت ثبت کرده است می‌آوریم.

در گستره قرآن کریم

اشاره

قرآن وحی خالص خداوندی، معجزه جاودان سرور پیامبران، قانون خاتم.

پیامبران و اقیانوس موج‌های دانش و معرفتی است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره قرآن فرموده است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبِلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عَتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا»؛ در میان شما دو چیز گران بها و ارزشمند به جای می‌گذارم که یکی از آن دو برتر از دیگری است: کتاب خدا که ریسمانی است از آسمان به زمین آویخته و خاندانم که اهل بیت من هستند و این دو از هم جدایی نخواهند داشت تا بر سر حوض بر من وارد شوند پس ببینید که پس از من چگونه از این دو امانت نگهداری می‌کنید (۱).

امام سجاد علیه السلام همچون پدران بزرگوار خود به شکل جالب توجهی عاشق

ص: ۲۰۹

۱- (۱). درباره اسناد و مصادر این حدیث شریف و متواتر در نزد فریقین به شماره ۴ تا ۹ مجله رساله الثقلین، و حدیث الثقلین، چاپ دارالتقريب بين المذاهب الإسلامية، مصر: ۹ مراجعه کنید.

و دلباخته قرآن کریم و علوم آن بود و این دلدادگی در برنامه روزانه و دعاهای آن حضرت و اهمیت دادن ایشان به خواندن، تدبر، تفسیر، آموزش و عمل به قرآن چنان آشکار است که جای هیچ شبهه ای در این حقیقت به جا نمی گذارد که آن حضرت قرآن ناطق و تجسم عینی تمام آیات درخشان قرآن، این معجزه جاوید خداوندی بودند.

حال فقراتی از دعای آن حضرت در ختم قرآن را به آنچه درباره اهمیت دادن آن حضرت به قرآن گفتیم ضمیمه می کنیم تا نهایت اهمیت امام علیه السلام به قرآن بیش از پیش آشکار شود:

خدایا مرا یاری نمودی تا تلاوت کتابت را به پایان برسانم، همان کتابی که آن را چون نوری برای ما فرو فرستادی و آن را بر هر مکتب دیگری که پیش از آن فرو فرستادی چیره ساخته بر هر حدیث دیگری که بیان داشته ای بر تری بخشیده ای، کتابی که آن را معیار ساختی و حلال و حرامت را به وسیله آن جدا کرده ای و قرآنی که احکام شریعت خود را به آن آشکار ساخته ای، کتابی که آن را برای بندگانت تفصیل و تشریح فرموده ای و وحیی که بر پیغمبرت محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده ای، آن را نوری قرار داده ای تا ما در پرتو پیروی از آن در تاریکی های نادانی و گمراهی راه را از بیراهه باز شناسیم و شفایی برای آن کس که از سر صدق به آن گوش فرادهد، ترازوی عدالتی که زبانه اش جز به درستی نگراید و نور هدایتی که تابش برهانش از برابر دید بینندگان خاموش نگردد، پرچم نجاتی که هر کس آهنگ رسیدن به سنت آن را داشته باشد گمراه نشود و هر که به دست آویز عصمتش در آویزد دست نابودی به او نرسد، خدایا حال که ما را بر تلاوت آن یاری نمودی و لکنت زبان ما را با عبارات نیکوی آن باز کردی، ما را از کسانی قرار ده که آن را آنچنان که شایسته است نگاه می دارند، و با اعتقاد به تسلیم در برابر آیات محکم آن تو را بندگی می کنند و

خود را ناچار از اقرار به آیات متشابه و بینات روشن آن می دانند، خداوند تو این کتاب را سر بسته بر پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستادی و علم تفصیلی شگفتی های آن را به او الهام کردی و آن علم را به میراث به ما رساندی و بدین ترتیب ما را بر کسانی که چنین علمی به کتاب تو ندارند برتری بخشیدی و نیروی فهم حقایق و عمل به آن را به ما عطا کردی تا با این افتخار ما را بالاتر از آنان که تاب قیام به حق آن را ندارند قرار دهی پس ای خدا همچنان که دل های ما را حامل قرآن ساختی و از سر رحمت فضیلت و شرافت آن را بر ما شناساندی بر محمد که همواره با قرآن با مردم صحبت می کرد و خاندانش که خزانه داران حقیقت قرآنند درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که اعتراف دارند این قرآن از جانب تو است تا هیچ گاه در تصدیق آن شکی به دل راه ندهیم و فکر انحراف از راه مستقیم آن در خاطرمان نیاید (۱).

قرآن معجزه بزرگ اسلام است و فرزند خاندان نبوت در این فراز از دعا به قسمتی از معارف نورانی آن اشاره نموده است که به توضیح بعضی از نکته های آن می پردازیم:

۱. خداوند متعال قرآن را به عنوان نوری فرو فرستاده تا راهنمای گمراهان و مرشد سرگشتگان بوده هدف نهایی خلقت را به بندگان خدا بنمایاند.

۲. خداوند متعال قرآن شریف را حاکم بر همه کتاب های آسمانی پیشین که بر پیامبران خود نازل کرده قرار داده است و این حقیقت را بر ما آشکار کرده که کتاب های آسمانی پیشین دستخوش تحریف و تبدیل منحرفان و مدعیان گمراه شده اند.

۳. خداوند متعال داستان های پیامبران را که در قرآن فرو فرستاده بر سایر

ص: ۲۱۱

۱- (۱). صحیفه سجادیة بخشی از دعای آن حضرت در ختم القرآن ۴۲.

داستان هایی که حالات پیامبران در آن ها آمده برتری داده و خود قرآن حالات آنان را برای عبرت آموزی به صورت موضوعی و فراگیر بیان کرده است.

۴. چون قرآن کریم قانون اساسی زندگی است معیار شناخت حلال از حرام بوده، احکام شریعت را بیان داشته و همه آنچه بشر بدان محتاج است به تفصیل بیان کرده و در بیانش هیچ پیچیدگی و اشکالی نیست.

۵. خداوند متعال همچنان که قرآن را در دل تاریکی های گمراهی نور هدایت قرار داده آن را شفای بیماری های نفسانی انسان ساخته است البته برای کسانی که به آن ایمان آورده و آن را تصدیق نمایند.

۶. قرآن مجید ترازوی عدالت است و ذره ای انحراف از حق یا تبعیت از هوا در آن نیست و هر کس در آن آویزد و به آن پناهنده شود به راه مستقیمی افتاده که هیچ انحرافی در او نبوده و از نابودی نجات یافته است.

۷. امام علیه السلام از خداوند توفیق رعایت حق قرآن، تسلیم در برابر محکمت و اقرار به متشابهات آن را خواسته است.

۸. خداوند متعال فهم شگفتی های قرآن کریم را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عنایت فرموده و تفسیر آن را به پیامبرش آموخته است و نیز ائمه هدی علیهم السلام را بزرگ داشته که عترت پیامبرند و خداوند مقامشان را بالا برده و آنان را خزانه داران علم پیامبر و آموزگاران معارف قرآن قرار داده است.

نمونه هایی از تفسیر امام زین العابدین علیه السلام

امام سجاد علیه السلام از درخشانترین مفسران قرآن کریم بوده و دانشمندان علم تفسیر بر بسیاری از نکات تفسیری شگفت انگیز آن حضرت گواهی داده و اعتراف دارند. تاریخ نویسان نوشته اند آن حضرت مکتب تفسیری خاص به

خود داشته و فرزند شهیدش زید و فرزند دیگرش امام محمد باقر علیه السلام که زیاد بن منذر جارودی رهبر معنوی فرقه جارودیه از ایشان روایت کرده است مکتب تفسیری امام سجاد را از او گرفته اند. حال به ذکر بعضی از نمونه های تفسیر امام سجاد علیه السلام می پردازیم:

۱. امام محمد باقر علیه السلام از پدرش امام سجاد علیه السلام در تفسیر آیه کریمه **الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا**؛ همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده] (۱) روایت کرده است که خداوند متعال زمین را با طبیعت و جسم شما سازگار کرد نه چندان گرم که شما را بسوزاند و نه چندان سرد که به حال انجماد درآید، نه چندان خوشبو که هوش از سرتان برود و نه چندان متعفن که از گند آن هلاک شوید، نه چندان نرم که چون آب در آن غرق گردید و نه چندان سفت و محکم که نتوانید در آن ساخت و ساز نموده یا مردگانتان را دفن کنید؛ بلکه خداوند سبحان در زمین به قدری سفتی و ارتفاع قرار داد که از آن بهره مند شده، بدن و خانه های خود را بر آن بنهید و در روی زمین چیزهایی آفرید که در خانه ها، قبرها و بسیاری از موارد دیگر مورد استفاده شما می باشد، بنابراین زمین را چون فرشی برای شما گسترده است.

سپس خداوند عز و جل فرموده است: **وَ السَّمَاءِ بِنَاءٍ**؛ و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد یعنی آسمان را چون سقفی بالای سر شما قرار داد که آفتاب و ماه و ستارگان برای سودرسانی به شما در گردش اند **وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**؛ و از آسمان آبی فرود آورد یعنی باران را از بالا می فرستد تا از قله کوه ها و تپه ها تا زمین های پست همه از آن بهره مند شوند و آن را هم به انواع مختلف

ص: ۲۱۳

چون باران نم نم درازمدت، باران معمولی و رگبار تند سیل آسا تقسیم کرد تا زمین هایتان آب را کاملاً به خود جذب کند و آب باران را به یکباره بر شما فرو نریخت تا زمین و درخت و زراعت و میوه هایتان را نابود سازد.

سپس خداوند متعال فرمود: فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ؛ و بدان از میوه ها رزقی برای شما بیرون آورد یعنی منشأ تمام روزی های شما زمین است فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا؛ پس برای خدا همتیانی قرار ندهید (یعنی برای خداوند مثل و شبیه از قبیل بت هایی که تعقل، بینایی، شنوایی و قدرت انجام کاری ندارند قرار ندهید وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ در حالی که خود می دانید که آن ها قدرت دادن هیچ یک از نعمت های بزرگی را که خداوند به شما ارزانی داشته ندارند.

این قطعه زرین از کلام امام سجاد علیه السلام در بردارنده شگفت انگیزترین و محکم ترین دلایل توحید خداوند بوده، تصویر کامل و روشنی از خلقت زمین به دست می دهد، که خداوند متعال چگونه زمین را چنین شگفت آور، نه زیاد سفت و نه زیاد نرم آفریده تا زندگی بشر بر روی آن آسان شود و بتواند از خیرات و ثمرات بی شمار آن بهره جوید. پس زمین با همه شگفتی هایش چون کوه ها، دشت ها، معادن، دریاها، رودها و... از بزرگ ترین و محکم ترین دلایل وجود خالق بزرگ و حکیم است.

امام علیه السلام در بخش دیگری از این روایت، بر عظمت خداوند متعال به خلقت آسمان و آنچه در آسمان است مانند خورشید و ماه و ستارگان استدلال فرموده اند که زمین از نور آن ها نیرو ذخیره می کند.

تابش نور خورشید اثر گسترده ای در حیات گیاهان، و نور ماه هم در جزر و مد دریاها مؤثر است نور سایر ستارگان هم به همین ترتیب در حیات بخشی به موجودات زنده زمین اعم از حیوان و گیاه تأثیر بسزایی دارند و این

پدیده های کیهانی در قرن حاضر توسط بشر کشف شده اند، اما امام سجاد علیه السلام در کلام خود به تمام آن ها اشاره نموده است و به راستی آن حضرت و پدران و فرزندانش اولین طلایه داران دانش و پیشگامانی بودند که پرچم دانش را برافراشته و در شکل گیری تمدن بشری نقش داشته اند.

در بخش دیگری از این روایت امام علیه السلام تصویر متفاوتی از باران ارائه کرده که ریزش آن به صورتی برنامه ریزی شده و مرتب در زمان های خاص با هدف زنده کردن زمین و رویش گیاهان و به دست آمدن محصولات بوده و اگر میزان آبی که در مدت بارش ها به زمین می رسد به یکباره نازل می شد زندگی را در روی زمین نابود می کرد.

پس از اقامه این دلایل آشکار بر وجود خالق حکیم، بندگان خدا را به عبادت، یکتاپرستی و ترک بت پرستی که باعث انحطاط فکری و عدم بیداری انسان می شود دعوت کرده است چرا که این بت ها نه سود و زیانی داشته، نه توانایی اداره جهان هستی یا تغییر اوضاع آن را دارند.

۲. آیه مبارک: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً؛** ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی به (سلم) در آیید. (۱) را با این کلام شریف تفسیر کرده است که سلم همان قبول ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است (۲).

شکی نیست که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام که دروازه شهر علم پیامبر است مایه سلامت حقیقی است که مردم در سایه آن امنیت، آسایش و ثبات پیدا می کنند، و اگر مسلمانان پس از وفات پیامبر عظیم الشأن اسلام به این ولایت گردن نهاده بودند در زندگی سیاسی و اجتماعی خود دچار بحران نمی گردیدند.

ص: ۲۱۵

۱- (۱). بقره/۲۰۸.

۲- (۲). تفسیر برهان ۱/۱۲۹.

۳. امام صادق علیه السلام از جدش امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه کریمه **يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ**؛ تنها خداست که از بندگانش توبه را می پذیرد و صدقات را می گیرد (۱) فرموده اند: من از جانب پروردگارم ضمانت می کنم که صدقه پیش از آنکه در دست بنده نیازمند خدا قرار بگیرد در دست خدا قرار می گیرد.

و همواره می فرمود: برای بالا بردن هر عمل به سوی عالم بالا فرشته ای گماشته شده است مگر برای صدقه که مستقیم در دست خداوند متعال قرار می گیرد (۲).

۴. مردی از امام سجاده علیه السلام پرسید مراد از «حق معلوم» در آیه شریف **وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ**؛ و همانان که در اموالشان حقی معلوم است، برای سائل و محروم (۳) چیست؟

در پاسخ فرمود: مراد از این حق اموالی غیر از زکات و صدقات واجب است که از اموال خود خارج کنند.

مرد پرسید: آن مال را به چه مصرفی برسانند؟

امام فرمودند: با آن مال صلۀ رحم کرده، ناتوانی را یاری رسانده باری از دوش او بردارد یا برادران دینی خود را در مصیبت ها یاری کند.

مرد مبهوت از دانش امام علیه السلام به راه خود رفت و می گفت: خدا داناتر است که رسالت خود را در چه کسانی قرار دهد (۴).

۵. امام سجاده علیه السلام آیه کریمه: **فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ**؛ پس به خوبی صرف نظر کن (۵) را چنین تفسیر کرده اند که مراد از صرف نظر کردن به خوبی این است که بدون سرزنش از خطای دیگران در گذری (۶).

ص: ۲۱۶

۱- (۱). توبه/۱۰۵.

۲- (۲). تفسیر برهان ۴۴۱/۱، تفسیر صافی ۳۷۲/۲-۳۷۳.

۳- (۳). معارج/۲۴ و ۲۵.

۴- (۴). لآلئ الأخبار ۳/۳، وسائل الشیعه ۶۹/۶.

۵- (۵). حجر/۸۵.

۶- (۶). وسائل الشیعه ۵۱۹/۵.

حدیث در میان علوم اسلامی از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است، بخش عمده ای از فقه اسلام بر آن پایه گذاری شده و احادیث هستند که توضیح و تفصیل احکام شرعی موجود در قرآن را به صورتی دسته بندی شده و فراگیر ارائه کرده و انواع آن را از وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه بیان داشته، جزئیات آن ها را از قبیل اجزاء، شرایط و موانع روشن می کنند همچنین بعضی از عمومات آن را تخصیص و بعضی از مطلقات آن را تقیید می کند، به علاوه به بیان آداب سلوک و قواعد اخلاقی پرداخته برنامه صحیح زندگی که ساختار شخصیتی انسان و خوشبختی او را تأمین می کند به او می آموزند.

امام زین العابدین علیه السلام از بزرگ ترین و مهم ترین راویان عصر تابعین محسوب می شدند (۱)، گذشته از اینکه به اعتقاد شیعه امامیه خود آن حضرت یکی از معادن بیان معارف و احکام الهی بودند، چراکه احادیث ائمه علیهم السلام همان احادیث پیغمبر است و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده: رسول خدا به من هزار باب از دانش آموخت که از هر باب آن هزار باب بر من گشوده گشت (۲).

تاریخ هم این کلام امیر علیه السلام را با نقل روایاتی از دانش و شناخت آن حضرت اثبات می کند چه آنکه صحابه نیز به برتری و مرجعیت علمی علی علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام که همه از فرزندان او هستند اعتراف دارند، البته پس از آنکه خداوند آن ها را دروازه های هدایت و کشتی نجات نامیده و پیامبر

ص: ۲۱۷

۱- (۱). اطلاق عنوان راوی بر امام با مبانی فکری شیعه ناسازگار است و این نکته از سطرهای بعدی نیز استفاده می شود. (مصحح).

۲- (۲). بحار الانوار ۴۷۰/۲۲.

درباره آنان فرموده است: «مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق»؛ اهل بیت من کشتی نوح را مانند، هر کس بر آن سوار شد نجات یافته و هر کس از آن بازماند غرق گردید (۱) در این مطلب جای تعجب نیست.

در بعضی از روایاتی که از امام زین العابدین علیه السلام به دست ما رسیده است به این مطلب تصریح شده که این روایت منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله، جدش امیر المؤمنین علیه السلام و طبیعتا پدرش امام حسین علیه السلام است.

بزرگان علم حدیث به نحو قابل توجهی به احادیث امام سجاد به عنوان طلایه دار علمی عصر تابعین اهمیت می داده اند، و اگر مکتب علمی و کوشش های بابرکت فرهنگی آن حضرت نبود، در زمانه ای که تساهل و بی توجهی در آن از حد گذشته، شهوات رایج گشته بود و جامعه اسلامی می رفت تا به دوران جاهلیت بازگردد تمام آثار دین محو و نابود گشته بود.

امام سجاد علیه السلام در گستره عقائد و کلام

اشاره

امام علیه السلام در زمینه پاسخگویی به شبهات اعتقادی پیچیده، یگانه دوران خویش بود، خصوصا سؤالاتی که از سوی جریانات فکری وارداتی یا جعلی و به قصد متزلزل کردن کیان اعتقادی خالص اسلام به امت القا می گردید، شبهاتی چون مباحث قضا و قدر و جبر و اختیار که هسته اولیه آن ها در زمان امیر المؤمنین علیه السلام شکل گرفته شروع به رشد و انتشار نمود و به صورت یک پدیده فکری درآمد که نیاز به بیداری و درمان داشت.

امام علیه السلام در این شرایط چنان در پهنه علمی جلوه کرد که به اسطوانه ای بدل

ص: ۲۱۸

گردید که سرانگشت اشاره همگان به سوی او بوده و همه مسلمانان به او اعتماد داشتند تا جایی که زهری می گوید: تاکنون کسی را از بنی هاشم فقیه تر، و بافضیلت تر از علی بن الحسین نیافتم.

خلفای بنی امیه هم که هرگز نباید به فضیلت کسی که در سلطنت با آن ها کشمکش دارد اعتراف کنند، به فضیلت و برتری امام اعتراف کرده اند تا آنجا که عبد الملک بن مروان به امام زین العابدین عرض کرده است: خداوند به تو آن قدر از دانش و دین و پرهیزکاری عطا فرموده که قبل از تو به هیچ کس چنین عنایتی نفرموده است، عمر بن عبد العزیز هم او را با دو صفت (سراج الدنیا و جمال الاسلام) چراغ دنیا و زیبایی اسلام توصیف کرده است.

از جمله روایاتی که درباره قضا و قدر از آن حضرت آمده این است که مردی از آن حضرت سؤال کرد: خداوند مرا فدای تو کند آیا مردم به سبب اعمال خود به مصائب گرفتار می شوند یا به واسطه قضا و قدر؟

امام علیه السلام در پاسخ او فرمودند:

تقدیر الهی و عمل انسان به روح و جسم آدم مانند، روح بدون جسم هیچ حسی نداشته و جسم بدون روح حرکتی ندارد، اما چون با هم می آمیزند نیرو گرفته و به کار می افتند، عمل و تقدیر هم این چنین هستند، اگر تقدیر بر عمل انسان حاکم نباشد فرقی میان خالق و مخلوق نخواهد بود و تقدیر الهی بدل به چیزی نامحسوس می گردد و اگر عمل انسان موافق با تقدیر نباشد به وقوع نخواهد پیوست و به منصفه ظهور نخواهد رسید، این دو با یکدیگر همراه هستند و در این بین خداوند بندگان صالح خود را یاری می کند.

سپس فرمودند:

بدانید که ستمکارترین مردم کسی است که ستم را از خود دادگری ببیند اما عدل و

داد کسی را که خداوند هدایتش کرده ستمگری پندارد، بدانید که هر بنده خدا چهار چشم دارد دو چشم که با آن به امور دنیا نظر می افکند و دو چشم دیگر که با آن به امور اخروی خویش می نگرد پس اگر خداوند برای کسی خیر بخواهد چشمان دلش را گشوده و ناهنجاری هایش را به او می نمایاند و اگر جز این بخواهد قلب او را به حال خود وا می گذارد.

سپس روی خود را به سمت مردی که درباره قدر سؤال کرده بود برگردانده و فرمودند:

این از همین دسته است، این از همین دسته است (۱).

آن حضرت در بیان استحاله توصیف خدای تعالی به محدودیت که از صفات ممکنات است فرموده اند:

خدا به محدودیت توصیف نمی شود، و چگونه ممکن است چیزی را که حدی ندارد به گونه ای توصیف کرد که آن را محدود کند در حالی که چشم ها از دیدنش ناتوان، اما او چشم ها را می بیند و او دقیق و آگاه است (۲).

تصریح امام زین العابدین علیه السلام بر امامان بعد از خود و مؤذنه آمدن مهدی علیه السلام

۱. امام زین العابدین علیه السلام در حدیثی طولانی از جابر بن عبد الله انصاری روایت فرموده است که در بخشی از آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فرزندزاده خود حسین علیه السلام اشاره فرموده و به جابر گفتند: و از نسل این فرزندم در آخر الزمان مردی به پا خواهد خواست که زمین را همان گونه که پر از ستم و بیداد گشته از عدل و داد آکنده خواهد ساخت (۳).

ص: ۲۲۰

۱- (۱). شیخ صدوق، توحید/ ۳۶۶-۳۶۷.

۲- (۲). حیاة الإمام زین العابدین/ ۳۰۴.

۳- (۳). معجم احادیث الامام المهدی (عج) ۱۹۰/۳.

۲. و باز درباره مهدی (عج) فرموده است: در زمان قیام قائم (عج) خداوند اسلام را بر تمام ادیان پیروز خواهد کرد (۱).

۳. و فرمود: چون قائم قیام نماید خداوند بیماری را از هر مؤمن بیماری دور کرده نیرویش را به او باز می گرداند (۲).

۴. امام سجاد علیه السلام فرمودند:

«در قائم آل محمد صلی الله علیه و آله سنت هایی از پیامبران است: طول عمر آدم و نوح، ولادت مخفیانه و دوری گزیدن از مردم پس از ولادت ابراهیم، ترس و غیبت موسی، اختلاف مردم درباره اش چون عیسی، گشایش بعد از سختی ایوب و قیام کردن با شمشیر همانند محمد صلی الله علیه و آله» (۳).

۵. آن حضرت درباره مخفی بودن ولادت حضرت مهدی فرمودند:

ولادت قائم ما از مردم پوشیده می ماند تا آنجا که بعضی می گویند او هنوز به دنیا نیامده و علت این امر این است که به هنگام قیام بیعت هیچ کس بر گردنش نباشد (۴).

۶. از ابو حمزه ثمالی از ابو خالد کابلی روایت شده که گوید:

روزی بر مولایم زین العابدین علی بن الحسین وارد شده و عرضه داشتم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از تعداد کسانی که خداوند پیروی آنان را واجب کرده است آگاه کن، فرمودند:

ای ابا کنکر اولی الامری که خداوند آنان را پیشوایان مردم قرار داده و پیروی از آن ها را

ص: ۲۲۱

۱- (۱). همان ۱۹۱/۳.

۲- (۲). همان ۱۹۳/۳.

۳- (۳). معجم احادیث الامام المهدی (عج) ۱۹۴/۳.

۴- (۴). همان.

بر مردم واجب ساخته است امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و سپس این امر به ما واگذار شده.

سپس آن حضرت سکوت فرمودند.

من به ایشان عرض کردم آقای من، برای ما از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرمود: «لا تخلوا الأرض من حجّه لله علی عباده»؛ زمین هیچگاه از حجت خدا بر بندگان خالی نمی ماند. پس حجت خدا و امام بعد از شما کیست؟

فرمود:

پس از من پسر محمد امام و حجت بر شما است که نامش در تورات (باقر) و شکافنده دانش ها است و پس از محمد پسرش جعفر که نامش در نزد آسمانیان (صادق) است.

به محضرش عرضه داشتم: آقای من چگونه است که او (صادق) لقب گرفته، در حالی که همه شما صادق و راستگو هستید؟

فرمود:

پدرم از پدرش از رسول خدا روایت کرده که فرمود: «چون فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب چشم به جهان بگشاید او را صادق نام نهید که پنجمین فرزند از نسل او نیز نامش جعفر خواهد بود که در برابر خداوند به خود جرأت داده و به دروغ ادعای امامت خواهد کرد، او در نزد خدا «جعفر کذاب» (دروغگو) است که بر خدا افترا بنهد و مدعی مقامی شود که صلاحیت آن را ندارد، با پدر خود مخالفت و بر برادر خود حسادت ورزد، اوست که در زمان غیبت ولی خدا اسرار خدا را آشکار خواهد کرد.

سپس امام علی بن الحسین علیه السّلام گریه شدیدی کردند و فرمودند:

گوئیا جعفر کذاب را می بینم که ستمگر زمان خود را به بازرسی از کار ولی خدا و

ص: ۲۲۲

امام غایب به امر خدا تحریک می کند تا به این وسیله سرپرستی منزل پدرش را به دست گیرد، در حالی که از متولد شدن ولی خدا آگاه نیست و چون احتمال ولادتش را می دهد به پیدا کردن و کشته شدن او مشتاق است به این طمع که میراث پدرش را به ناحق غصب کند.

ابو خالد گوید: به آن حضرت عرض کردم که: یا بن رسول الله آیا چنین چیزی امکان دارد؟

فرمود:

به خدا سوگند آری، این مطلب در صحیفه ای که در آن بلاها و سختی هایی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما اهل بیت وارد خواهد شد نوشته شده است.

ابو خالد گوید: عرضه داشتم: یا ابن رسول الله پس از آن چه روی می دهد؟ فرمودند:

سپس غیبت ولی خدا و دوازدهمین وصی از اوصیاء رسول خدا و ائمه بعد از رسول ادامه می یابد، ای ابو خالد مردم زمان غیبت او که معتقد به امامت و منتظر ظهورش باشند از همه اهل زمان ما برترند، زیرا خدای تعالی به آنان چنان عقل و فهم و شناختی داده که غیبت برای آن به منزله مشاهده است، خداوند در آن زمان آن را به منزله مجاهدانی که در رکاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شمشیر می زدند قرار میدهد، آنان به راستی مخلص بوده و شیعیان واقعی ما می باشند که در پنهان و آشکار مردم را به سوی دین خدا می خوانند.

و فرمود: «انتظار الفرغ من أعظم الفرغ»؛ انتظار فرج خود برترین فرج است (۱).

ص: ۲۲۳

حلقه درسی که امام علیه السلام تأسیس فرمودند حلقه ای انباشته از انواع معرفت اسلامی بود و امام علیه السلام از علوم خود و پدران پاکش بر دانشجویان افاضه نموده به نخبگان آن فقه و استنباط احکام شرعی را می آموخت، تعداد زیادی از فقیهان مسلمان از این حلقه درس فارغ التحصیل شده اند.

امام علیه السلام از این راه توانست بخش عمده ای از قرآن و حاملان کتاب و سنت را به خود جذب کند تا آنجا که سعید بن المسیب گفته است: تا علی بن الحسین علیه السلام از مکه خارج نمی شد، قرآن از آن شهر خارج نمی شدند و هنگامی که ما با او از شهر خارج شدیم هزار سوار او را همراهی می کرد.

مفهوم فعلی علم فقه علم به احکام مکلفان در پرتو منابع شرعی است و امام سجاد علیه السلام در زمان خود تنها مرجع برای ارائه تفصیل احکام شرعی، آموختن روش استنباط آن از منابع اسلامی به دیگران و آن حضرت یگانه مربی فقیهان مدینه و حوزه درس آن حضرت سرآغازی برای تأسیس مدارس فقهی دیگری بود که بعدها تشکیل شد.

زهري درباره امام سجاد چنین می گوید: کسی را از خاندان هاشم برتر و فقیه تر از زین العابدین ندیده ام (۱). و شافعی او را فقیه ترین اهل مدینه دانسته است.

مورخان روایت کرده اند که زهري به فضل و فقاہت امام علی ابن الحسین علیهما السلام اعتراف داشته و امام سجاد علیه السلام از جمله کسانی بوده که زهري در

ص: ۲۲۴

۱- (۱). به شرح حال امام زین العابدین علیه السلام از تاریخ دمشق، تحقیق محمد باقر محمودی ۲۷ رجوع کنید.

مسائل مهم احکام شرعی به او مراجعه می کرده است، روایت شده که زهری در خواب دید که دستش خضاب شده است، امام سجاد خوابش را این گونه تعبیر فرمودند که به زودی دست تو از روی خطا به خون آلوده می شود و زهری در آن وقت عامل بنی امیه بود، روزی مجرمی را مجازات می کرد و مجرم در حال مجازات مرد، زهری نگران شد و از ترس خدا از شهر گریزان شد و در غاری به عبادت پرداخت، زمانی که امام علیه السلام آهنگ سفر حج خانه خدا کردند در مسیر از در غاری که زهری در آن بود عبور فرمودند، کسی به ایشان عرض کرد: آیا با زهری کاری ندارید؟ حضرت پاسخ مثبت داد و به غار زهری داخل شده او را ترسان و وحشت زده، ناامید از رحمت خدا دید و به او فرمود: من از ناامیدیت از رحمت خدا بر تو بیش از گناهی که مرتکب شده ای ترس دارم، خونبهای او را به خانواده اش بپرداز (اشاره به آیه ۹۲ سوره نساء است) و آهنگ خانواده و درس و بحث دینی خود کن.

زهری بسیار خوشحال شد و به آن حضرت عرض کرد: آقای من گره از کار فرو بسته ام گشودی، به یقین چون خدا رسالت خود را در خاندانی که خود می خواهد قرار می دهد از هر کس آگاه تر است (۱).

و روایت شده که زهری با جمعی از فقها بر امام زین العابدین علیه السلام وارد گردید امام از مسئله ای که مورد بحث میان آنان بود جويا شد، زهری عرض کرد: بحث ما در رابطه با روزه بود و نظر من و دوستانم بر این قرار گرفت که جز روزه ماه رمضان روزه واجب دیگری نداریم.

امام علیه السلام از کمی معلومات آنان درباره شریعت و احکام دین ابراز تأسف

ص: ۲۲۵

فرمودند و آنگاه اقسام روزه را این چنین برای آنان شرح دادند:

مسئله چنان که شما گفتید نیست، روزه بر چهل گونه است که ده نوع آن مثل روزه ماه رمضان واجب است، ده نوع آن حرام، چهارده نوع اختیاری است که مکلف اگر خواست می گیرد و اگر نخواست افطار می کند، سه نوع روزه اذن، روزه اباحه، روزه سفر، و بالاخره روزه مرض.

زهری و بقیه فقها از وسعت علم امام علیه السلام و احاطه آن حضرت به احکام دین مات و مبهوت شدند، زهری از ایشان درخواست کرد تا این چهل نوع را برای آن ها شرح دهد، و امام علیه السلام فرمودند:

اما انواع واجب روزه یکی روزه ماه مبارک رمضان است، دیگر روزه دو ماه پیایی برای کسی که یک روز از روزه ماه رمضان را عمداً افطار کرده باشد، دیگر روزه دو ماه پیایی در قتل غیر عمد برای کسی که توان آزاد کردن بنده نداشته باشد، خداوند متعال می فرماید: (و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت، باید بنده مؤمنی را آزاد و به خانواده او خونبها پرداخت کند... تا آنجا که می فرماید: و هر کس [بنده] نیافت، باید دو ماه پیایی - به عنوان توبه ای از جانب خدا - روزه بدارد) (۱).

دیگر از روزه های واجب، دو ماه روزه پیایی در کفاره ظهار (۲) است برای کسی که توان آزاد کردن بنده نداشته باشد، خداوند متعال می فرماید: (و کسانی که زنانشان را ظهار می کنند، سپس از آنچه گفته اند پشیمان می شوند، بر ایشان [فرض] است که پیش از آنکه با یکدیگر همخوابگی کنند، بنده ای را آزاد گردانند. این [حکمی] است که بدان پند داده می شوید، و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است و آن کس که [بر آزاد کردن بنده] دسترسی ندارد، باید پیش از

ص: ۲۲۶

۱- (۱). نساء/۹۲.

۲- (۲). ظهار نوعی متارکه با همسر است که مرد با تشبیه همسرش به مادر خود او را بر خود حرام می کند که این کار در شریعت اسلام منسوخ شده و عمل به آن کفاره دارد.

تماس [با زن خود] دو ماه پیایی روزه بدارد (۱).

دیگر سه روز روزه در کفاره قسم است که خداوند می فرماید: (...و کسی که [هیچ یک از اینها را] نیابد [باید] سه روز روزه بدارد. این است کفاره سوگندهای شما وقتی که سوگند خوردید) (۲).

تمام این انواع که برشمردم روزه آن پشت سر هم است و جدا نیست.

دیگر از انواع روزه واجب روزه ناراحتی تراشیدن سر است، خداوند متعال می فرماید: (و هر کس از شما بیمار باشد یا در سر ناراحتی ای داشته باشد [و ناچار شود در احرام سر بترشد] به کفاره [آن، باید] روزه ای بدارد، یا صدقه ای دهد، یا قربانی بکند) (۳) و کسی که موضوع این حکم است مخیر است که یکی از این سه عمل را انجام دهد.

و دیگر از روزه های واجب روزه بدل قربانی حج تمتع است که خدای تعالی فرموده:

(پس هر کس از [اعمال] عمره به حج پرداخت، [باید] آنچه از قربانی میسر است [قربانی کند]، و آن کس که [قربانی] نیافت [باید] در هنگام حج، سه روز روزه [بدارد]؛ و چون برگشتید هفت [روز دیگر روزه بدارید]؛ این ده [روز] تمام است) (۴).

و دیگر روزه مجازات صید در حال احرام است که خدای تعالی فرموده: (و هر کس از شما عمدا آن را بکشد، باید نظیر آنچه کشته است از چهارپایان کفاره ای بدهد، که [نظیر بودن] آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند، و به صورت قربانی به کعبه برسد. یا به کفاره [آن] مستمندان را خوراک بدهد، یا معادلش روزه بگیرد) (۵) (۶).

سپس امام سجاده علیه السلام فرمودند: ای زهری آیا می دانی که چگونه می توان تعداد روزه را معادل کفاره حساب کرد؟ زهری گفت: نمی دانم، امام علیه السلام فرمودند:

ص: ۲۲۷

۱- (۱). مجادله/۳-۴.

۲- (۲). مائده/۸۹.

۳- (۳). بقره/۹۶.

۴- (۴). بقره/۱۹۶.

۵- (۵). مائده/۹۵.

۶- (۶). شیخ مفید، مقنعه ۳۶۳.

ابتدا قیمت صید را مشخص می کند سپس آن مبلغ را به گندم محاسبه کرده و هر میزان از گندم به دست آمد به صاع (واحدی در وزن به میزان سه کیلوگرم) تبدیل کرده و به تعداد هر نصف صاعی یک روز روزه می گیرد.

و روزه نذر و اعتکاف هم واجب است (۱).

و اما ایامی که روزه در آن حرام است یکی روز عید فطر است، دیگری عید قربان و بعد سه روزی که ایام تشریق نامیده می شود که روزهای یازده، دوازده و سیزده ذی الحجه یعنی سه روز پس از قربانی، و روزه روز شک که ما هم به آن فرمان یافته ایم و هم از آن بازداشته شده ایم، فرمان یافتیم تا آن روز را به نیت شعبان روزه بگیریم و بازداشته شدیم از اینکه در روزی که مردم در آن شک دارند کسی به تنهایی روزه بگیرد.

در اینجا زهری رو به امام علیه السلام کرد و گفت: جانم فدای تو اگر هیچ یک از روزهای ماه شعبان را روزه نگرفته باشد چه کند؟ فرمودند: شب شک را به عنوان روزه مستحب ماه شعبان روزه بگیرد، اگر فردای آن شب در واقع ماه رمضان بود به عنوان روزه ماه رمضان حساب می شود و اگر آخر ماه شعبان بود زیانی متوجه او نشده است.

زهری بر امام علیه السلام اشکال کرد که: روزه مستحب چگونه می تواند جای روزه واجب را بگیرد؟ امام علیه السلام در جواب او فرمودند: اگر کسی در حالی که نمی داند در ماه رمضان است روزه مستحبی بگیرد و سپس بفهمد که در ماه رمضان بوده آن روزه برای او کافی است زیرا وجوب بر آن روز واقع شده است.

پس امام علیه السلام حدیث خود را در بیان اقسام روزه از سرگرفت و فرمود:

و روزه وصال (که در آن روز و شب را با هم روزه می گیرند) حرام است، روزه سکوت (که در آن از حرف زدن امساک می شود) حرام است روزه ای که برای نذر معصیت باشد و روزه

ص: ۲۲۸

۱- (۱)). روزه روز سوم اعتکاف بعد از گرفتن روزه دو روز اول واجب است و به واسطه نذر و امثال آن هم واجب می شود.

تمام عمر حرام است.

اما روزه هایی که مکلف در انجام دادن یا ندادن آن اختیار دارد، روزه روز جمعه، پنجشنبه و دوشنبه، روزه ایام البیض که روزه های سیزده، چهارده و پانزدهم هرماه است و روزه شش روز از ماه شعبان بعد از ماه رمضان، روز عرفه و روز عاشورا که در هر کدام از این موارد مکلف آزاد است که روزه بگیرد یا افطار کند.

اما روزه اذن آن است که منوط به اجازه شخص ثالثی باشد مثل روزه مستحبی برای زن که منوط به اجازه شوهر است یا بنده که منوط به اجازه مولا و میهمان که منوط به اجازه میزبان است، چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر کس به میهمانی بر گروهی فرود آید بدون اجازه آن روزه نگیرد».

اما روزه تأدیب مانند روزه کودک (که هنوز به سن تکلیف نرسیده اما خوب و بد را تشخیص می دهد) که به جهت تمرین و آمادگی روزه می گیرد، یا امساک مسافری که قبل از رسیدن به وطن چیزی خورده است پس از رسیدن به وطن از خوردن و آشامیدن بقیه روز به جهت حفظ احترام ماه رمضان.

اما روزه اباحه آن است که کسی به صورت غیر عمد مرتکب یکی از مفطرات شود که در این صورت خداوند روزه آن روز را به او بخشیده و از او قبول می کند.

اما درباره روزه مسافر و مریض، فقهای عامه اختلاف کرده اند برخی گفته اند: باید روزه بگیرد و عده ای معتقد به حرمت روزه بر او هستند، بعضی هم آنان را در گرفتن یا نگرفتن روزه مخیر دانسته اند، اما ما چنین می گوئیم در حال سفر یا مرض روزه واجب نیست و اگر مسافر یا مریض روزه بگیرد باید دوباره آن را قضا کند، چون خداوند تعالی فرموده است: (هر کس از شما بیمار یا در سفر باشد، [به همان شماره] تعدادی از روزهای دیگر [را روزه بدارد] (۱)).

ص: ۲۲۹

۱- (۱). فروع کافی ۱/۱۸۵، خصال ۵۰۱-۵۰۴، تفسیر قمی ۱۷۲-۱۷۵، مقنعه ۵۸، تهذیب ۱/۴۳۵.

بدین ترتیب این بحث فقهی که امام علیه السّلام در برابر فقیهان و دانشمندان ارائه فرمودند و کاشف از گستردگی قلمرو احاطه آن حضرت به احکام شرع و فروع فقهی بود به پایان رسید، ایشان در این بحث فروع و شاخه های متعددی برای روزه بیان فرمودند که سایر دانشمندان از آن ها غفلت کرده بودند لازم به تذکر است که فقهای امامیه در مقام فتوی به احکام روزه به این روایت استناد کرده اند.

واقعیات های علمی در دعاهای امام سجاد علیه السلام

علیرغم اینکه دعاهای صحیفه سجادیه مسئولیت مهم تربیت انسان و رشد دادن به حرکت های فردی و اجتماعی او را بر عهده دارد، در عین حال در بردارنده بعضی از مسائل علمی است که از احاطه و والایی مقام علمی آن حضرت خبر می دهد، همان گونه که خطبه های امیر المؤمنین علیه السّلام یا دعای عرفه امام حسین علیه السلام نیز در بردارنده بخش گسترده ای از دانش های طبیعی مربوط به ترکیب بدن انسان، چگونگی آفرینش انسان و سایر موجودات آسمانی و زمینی است. امام سجاد علیه السّلام در یکی از دعاهای خود می فرمایند: خدایا، پاک و منزّهی که وزن آسمانها را می دانی، پاک و منزّهی که وزن زمین را می دانی، پاک و منزّهی که وزن خورشید و ماه را می دانی، پاک و منزّهی که وزن نور و تاریکی را می دانی، پاک و منزّهی که وزن سایه و هوا را می دانی (۱). این عبارت ها در دوره ای بیان شده که امثال این مفاهیم در محافل علمی آن روز دنیای اسلام مطرح نبوده است.

امام سجاد علیه السلام به امکان آلوده شدن آب و غذا به میکروب نیز در دعا اشاره

ص: ۲۳۰

۱- (۱)). دعای ۵۱ از صحیفه دوم که شیخ حرّ عاملی آن را جمع آوری کرده است.

بارالها آب های آن ها را به وبا و غذاهايشان را به بیماری ها بیا مینماید (۱).

در بسیاری از دعاهای آن حضرت اشاره های روشنی به چنین مسائلی علمی وجود دارد.

امام سجاد علیه السلام در عرصه ادبیات

امام سجاد علیه السلام در عرصه هنر و ادبیات نیز به دست آورد بزرگی دست یافته که از نظر کمی پس از امام علی علیه السلام در درجه دوم، و از نظر کیفی دارای ویژگی های خاص به خود بوده و در صدر آن ویژگی ها، ادبیات دعایی آن حضرت است که امام در آن ظرافت های هنری و فکری منحصر به فردی را به کار برده است.

امام علیه السلام در ادبیات خاص خود به نقد اوضاع انحرافی و ساختن شخصیت اسلامی فرد و جامعه پرداخته به نحوی که می توان گفت ادبیات آن حضرت تجسم حرکت اسلامی در برابر ادبیات دنیاگرایانه ای است که به همراه سایر انحرافات حکومت سیر انحرافی خود را آغاز نموده و به سوی ادبیاتی فاسد، تاریک و منحرف سرازیر شده بود.

در صحیفه کامل سجاده از اصمعی نقل شده است که گفت: شبی دور کعبه طواف می کردم که به جوانی ظریف چهره برخوردی که گیسوانی آویخته داشت و به پرده کعبه چنگ انداخته می گفت:

همه چشم ها به خواب ناز فرورفته اند، ستارگان آسمان افول کرده اند، تو نیز پادشاه

ص: ۲۳۱

زنده برپا دارنده ای، پادشاهان دروازه کاخ های خود را بسته و بر آن نگهبان گمارده اند اما درهای رحمت تو بر هر گدایی باز است، آمده ام تا نظر رحمتی بر من اندازی.

پس این اشعار را خواند:

«ای آنکه دعای بیچارگان را در دل تاریک شب اجابت می کنی، ای آنکه برطرف کننده اندوه، بلا- و بیماری هستی، همه میهمانان در اطراف خانه ات به خواب رفته اند، اما ای قیوم توای که به تنهایی بیداری، خداوندا من تو را می خوانم چنان که خود فرمانم داده ای، پس به حق خانه و حریمت به گریه ام رحم کن، اگر گنهکار امید به بخشایش نداشته باشد، پس کیست که باران نعمت بر گنهکاران ببارد» (۱).

اصمعی گوید: آن جوان را تعقیب کردم و دیدم زین العابدین علیه السلام است.

چنین روایتی از طاووس یمانی هم روایت شده است که گفت: در دل شب مردی را آویخته به پرده کعبه یافتم که می گفت:

«ای آنکه در هر نیاز تو تنها امید منی، شکایت بیچارگی ام را پیش تو آورده ام شکایتم را بشنو، امیدم، تو مشکل گشای منی، گناهانم را ببخش و حاجتم را بر آور، توشه ام در این دل شب ناچیز است که مرا به مقصد نخواهد رساند، بر کمی توشه بگیرم یا از دوری مقصد بنالم، اعمال زشت و ناپسندی به درگاهت آورده ام، و در میان خلایق کسی را به مانند خود زشتکار نمی یابم، ای نهایت آرزوی من آیا مرا به آتش

ص: ۲۳۲

۱- (۱). یا من یجیب دعاء المضطرّ فی الظلم یا کاشف الضرّ و البلوی مع السقم قد نام وفدک حول البیت قاطبه و أنت وحدک یا قیوم لم تنم أدعوک ربّ دعاء قد أمرت به فارحم بکائی بحقّ البیت و الحرم إن کان عفوک لا یرجوه ذو سرف فمن یجود علی العاصین بالنعم؟

می سوزانی، پس امید و بیم من از تو چه خواهد شد؟ (۱).

طاووس گوید: چون خوب دقت کردم دیدم علی بن الحسین علیه السلام است.

از دیگر نمونه های ادبیات شعری آن حضرت این اشعار است که احمد فهمی محمد در کتاب امام زین العابدین در نقش و جایگاه اهل بیت علیهم السلام نقل کرده است:

«مایم که پیشگامان حوض کوثریم و مردم را از آن می رانیم یا سیراب می کنیم، هیچ کس بدون ما به سعادت نمی رسد و کسی که توشه اش دوستی و محبت ما باشد ناامید نخواهد شد، هر که ما را خوشحال کند از ما به خوشنودی خواهد رسید، اما هر که ما را بیازارد تولدش نامطلوب، و میعادگاه ما با کسانی که حق ما را غصب کرده اند روز قیامت است» (۲).

احتجاج های امام زین العابدین علیه السلام

فن احتجاج و مناظره علمی فن بسیار بزرگی است و برای کسب مهارت و غلبه کردن بر خصم محتاج توانایی علمی، احاطه، دقت و شایستگی ادبی است.

ص: ۲۳۳

۱- (۱). «ألا- یا أيها المأمول فی کلّ حاجه شکوت إليك الضرّ فاسمع شکایتی ألا یا رجائی أنت کاشف کربتی فهب لی ذنوبی کلّها واقض حاجتی فزادی قلیل لا- أراه مبلّغی ألزاد أبکی أم لبعده مسافتی أتیت بأعمال قباح رديه فما فی الوری خلق جنی کجنایتی أتحرقنی فی النار یا غایه المنی فأین رجائی منك، این مخافتی؟

۲- (۲). لنحن علی الحوض روّاده نذود و نسقی و راده و ما فاز من فاز إلا- بنا و ما خاب من حَبنا زاده و من سرنا نال منّا السرور و من ساءنا ساء میلاده و من کان غاصبنا حقنا فیوم القیامه میعاده

ائمه اطهار عليه السلام در فن احتجاج و مناظره برجسته بوده و از این طریق توانسته بودند بر حریفان خود غلبه کرده و شایستگی علمی خود را به اثبات برسانند به گونه ای که هیچ شکی در اینکه آنان از جانب خداوند متعال یاری می شده اند باقی نمی ماند. چنان که یکی از دشمنان آن ها در توصیفشان گفته است: آنان خاندانی هستند که از پستان دانش شیر نوشیده اند.

علامه طبرسی تعدادی از احتجاج های چهارده معصوم (پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام، و دوازده امام علیهم السلام) را در کتاب خود به نام «الاحتجاج» جمع کرده است و ما اکنون به بعضی از این مباحثات اشاره می کنیم:

۱. مردی از اهل بصره، به نزد علی بن الحسین علیه السلام آمده و گفت: ای علی بن الحسین جدت علی بن ابی طالب مؤمنان را کشته است، در این هنگام ناگهان چشمان امام زین العابدین پر از اشک شد و چندان اشک ریخت که مشت ایشان پر از اشک شد و حضرت آن را بر زمین ریخته فرمودند:

ای برادر بصری، نه، به خدا سوگند چنین نیست. به خداوند سوگند که علی علیه السلام نه هیچ مؤمنی را کشته است و نه هیچ مسلمانی، مردم تظاهر به اسلام می کردند اما در واقع مسلمان نبودند، آنان کفر خود را پنهان کرده و تظاهر به اسلام می کردند، هنگامی که برای اظهار کفر کمک کارانی یافتند کفر باطنی خود را اظهار کردند. و...

صاحبه الجذب و... می دانند که اصحاب جمل، صفین و نهروان توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لعن شده اند و دروغگویان زیان دیدند.

در این هنگام پیرمردی کوفی به آن حضرت گفت: ای علی بن الحسین جدت می گفت: برادران ما بر ما ستم کردند [اهل فتنه را برادر خطاب فرمود].

امام سجاد علیه السلام فرمودند:

آیا کتاب خدا را نخوانده ای (؟ و به سوی عاد، برادرشان هود را [فرستادیم]) پس قوم عاد مثل خود او بودند که خداوند هود و ایمان آورندگان را نجات داده و بقیه را با بادی

۲. از ابو حمزه ثمالی نقل است که گفت: روزی قاضی ای از قاضیان کوفه بر امام سجاد علیه السلام داخل شد و عرضه داشت: فدایت گردم، مرا از مفهوم این کلام خداوند آگاه کن: وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَاماً آمِنِينَ؛ و میان آنان و میان آبادانی هایی که در آن ها برکت نهاده بودیم شهرهای متصل به هم قرار داده بودیم، و در میان آن ها مسافت را، به اندازه، مقرر داشته بودیم. در این [راه] ها، شبان و روزان آسوده خاطر بگردید.

حضرت فرمود: «مردم پیش از شما درباره آن چه می گفتند؟»

عرض کرد: می گفتند که آن مکه است.

حضرت فرمودند: «آیا شهری دیده ای که دزدی در آن بیش از مکه باشد؟»

آن مرد عرض کرد: پس مراد از قریه در این آیه چیست؟

حضرت فرمود: «مراد تنها مردم آن قریه هستند.»

ابو حمزه عرض کرد آیا در جای دیگری از کتاب خدا از مردم به قریه تعبیر شده است؟ حضرت فرمودند: «آیا این کلام خدا را نشنیده ای که: وَ كَأَيِّنَ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَاماً آمِنِينَ؛ و آن شهرها چون بیدادگری کردند، هلاکشان کردیم و و شِئَلِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَذَّبَتْ فِيهَا وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَ از [مردم] شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو آیا می توان از روستا یا مردان یا قافله سؤال کرد؟ و آیات دیگری را نیز با همین مضمون تلاوت فرمود.

آن مرد قاضی عرض کرد: قربانت شوم، حال که معلوم شد مراد مردم هستند، اشخاص مورد نظر آیه چه کسانی هستند؟

امام فرمود: «ما همان اشخاص هستیم.» پس فرمود: «نشنیده ای که خداوند در همین

آیه می فرماید: (در این [راه]ها، شبان و روزان آسوده خاطر بگردید)، «آمنین» یعنی: در امان و آسوده خاطر از انحراف.» (۱)

۴. از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که روزی در منی با حسن بصری برخورد کرد که در حال موعظه کردن مردم بود، ایستاد و گفت: «دست نگه دار، از تو سؤالی دارم، آیا اگر فردا مرگ تو فرارسد، از حالتی که هم اکنون داری بین خود و خدا راضی هستی؟»

گفت: نه

حضرت فرمود: آیا هیچ به این فکر کرده ای که از این حالت که آن را دوست نداری به حال دیگری در آیی که آن را می پسندی؟»

حسن مدتی سر به زیر انداخت و سپس گفت: اگر بگویم آری سخن راستی نگفته ام.

امام فرمود: «آیا امیدوار هستی که بعد از محمد پیامبری بیاید که تو با او سابقه ای داشته باشی [از اصحابش باشی]؟»

گفت: نه.

فرمود: «آیا امیدوار هستی از خانه ای که در آن هستی [دنیا] به خانه دیگری [آخرت] منتقل شوی و برای رسیدن به آن تلاشی کنی؟»

گفت: نه.

فرمود: «آیا کسی را که مختصر عقلی داشته باشد دیده ای که به این مقدار برای خود رضایت داشته باشد؟ تو در حالی هستی که آن را دوست نداری و به صورت جدی به فکر تغییر حال خود هم نیستی، بعد از محمد امید پیامبر دیگری و خانه ای غیر از خانه ای که در آن زندگی می کنی که برای رسیدن به آن به فعالیت پردازی نداری و با این وصف مردم را موعظه می کنی؟» چون امام علیه السلام او را ترک کرد حسن بصری پرسید: این شخص که بود؟

ص: ۲۳۶

گفتند: علی بن الحسین. گفت: از خاندان علم! پس از این ماجرا دیگر کسی ندید که حسن بصری مردم را موعظه کند (۱).

۵. ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام روایت کرده به مردی از قریش چنین فرمود: «زمانی که خداوند توبه آدم و حوا را پذیرفت، آدم با حوا آمیزش کرد و تا قبل از این قضیه هرگز چنین کاری نکرده بود، آدم برای خانه خدا و اطراف آن احترام زیادی قائل بود، لذا به هنگام آمیزش با حوا از آن محدوده خارج می گردید و در منطقه حل مبادرت به این کار می کرد و برای بازگشت به منطقه حرم ابتدا هردو غسل می کردند و سپس به محدوده خانه خدا داخل می شدند.

حضرت چنین ادامه دادند که: «از آدم و حوا بیست پسر و بیست دختر متولد شدند.

اولین بار که حوا وضع حمل کرد یک پسر و یک دختر به دنیا آورد به نام های «هابیل» و «اقلیما» و دومین بار وضع حمل یک پسر و یک دختر به نام های «قابیل» و «لوزا» به دنیا آورد که این دختر (لوزا) زیباترین دختر آدم بود. وقتی این چهار به سن رشد رسیدند، آدم ترسید که فتنه ای روی دهد. لذا آن ها را خواست و گفت: ای هابیل می خواهم لوزا را به ازدواج تو درآورم و ای قابیل می خواهم اقلیما را به ازدواج تو درآورم. قابیل گفت: من این کار را نمی پذیرم آیا من با خواهر زشت روی هابیل ازدواج کنم و هابیل با خواهر زیبای من ازدواج کند؟ آدم گفت:

قرعه می کشیم و هر کدام از این خواهران به نام هر کدام از این برادران درآمد با او ازدواج کند، قرعه لوزا به نام هابیل و اقلیما به نام قابیل درآمد و به همین ترتیب ازدواج کردند پس از آن ازدواج کردن با خواهر از طرف خدا تحریم شد.»

مرد قریشی گفت: آیا هابیل و قابیل از آن دو خواهر صاحب فرزند هم شدند؟ حضرت فرمودند: «آری» مرد گفت: این همان کاری است که مجوسیان هم اکنون انجام می دهند.

امام علیه السلام فرمودند: «مجوسیان پس از حرام شدن این کار توسط خداوند متعال مبادرت

ص: ۲۳۷

به چنین عملی می نمایند» سپس فرمودند: «این مسئله [ازدواج فرزندان آدم با یکدیگر] قابل انکار نیست، همه این مسائل مطابق با شریعت بوده است، آیا خداوند همسر آدم را از خود او نیافرید و سپس ازدواج با او را بر آدم جایز فرمود؟ این شریعتی از شرایع الهی بود و بعد از آن، امر به تحریم نازل گردید» (۱).

۶. از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت شده است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام محمد بن حنفیه به دنبال امام سجاد علیه السلام فرستاد و چون با آن حضرت خلوت کرد گفت: ای برادرزاده، می دانی که پیامبر اکرم وصیت و امامت را بعد از خود برای علی بن ابی طالب، پس از او برای حسن و پس از او برای حسین قرار داده است اکنون پدرت بدون اینکه درباره وصی پس از خود چیزی بگوید کشته شده و بر او نماز گزارده اند، من هم عموی تو و برادر پدرت بوده و از نظر سن و سال و سابقه بر تو که جوان نورسته ای هستی برتری دارم، پس در امر وصیت و امامت با من مخالفت و کشمکش مکن.

امام سجاد علیه السلام در پاسخ به او فرمودند: «از خدا بپرهیز و ادعای چیزی را نکن که در آن حقی نداری، من تو را پند می دهم تا از نادانان نباشی، عمو جان، پدرم قبل از رفتن به عراق مرا وصی خود قرار داد و ساعتی پیش از شهادت نیز با من عهد امامت بست، اینک این شمشیر رسول خدا است که در نزد من است پس خود را در معرض این امر قرار نده که من برای تو از کوتاهی عمر و نابسامانی احوال بیم دارم، خداوند متعال وصیت و امامت را تنها در نسل حسین علیه السلام خواسته و بس و اگر تو می خواهی این حقیقت را باور کنی برخیز تا با هم نزد حجر الاسود رفته آن را به داوری در این باره بخوانیم».

امام باقر علیه السلام فرماید: «این مناظره در مکه روی داد و آن با هم نزد حجر الاسود رفتند، امام سجاد علیه السلام به محمد حنفیه فرمود: «ابتدا شما آغاز به نیایش به درگاه خداوند متعال کنید و از او بخواهید تا این سنگ را به نفع شما به سخن درآورد، سپس از سنگ سؤال کنید»، محمد شروع به نیایش کرد و از خدا خواست تا حجر الاسود را در تأیید او به زبان آورد، آنگاه از سنگ

ص: ۲۳۸

۱- (۱). شیخ طبرسی، احتجاجات امام سجاد علیه السلام.

خواست تا امامتش را تأیید کند اما حجر پاسخی به او نداد.

امام سجاد به او فرمودند: «عمو جان، اگر تو وصی و امام بودی جوابت را می داد.»

محمد حنفیه رو به امام سجاد علیه السّلام کرده عرضه داشت: برادرزاده، حال تو دعا کن، امام سجاد علیه السّلام دعا کردند و پس از دعا فرمودند:

تو را به حق آن که میثاق پیامبران، اوصیا و همه مردم را در تو نهاد از تو می خواهم تا با زبانی عربی و آشکار خبر دهی که وصی و امام پس از حسین بن علی کیست؟»

حجر الاسود در جای خویش به ارتعاش درآمد، گویا که می خواهد از جا کنده شود و خداوند آن را به زبان عربی آشکار به سخن آورد که:

خداوندا همانا که وصیت و امامت پس از حسین بن علی بن ابی طالب به علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد، محمد در حالی که رو از امام سجاد علیه السّلام برگردانده بود بازگشت (۱).

و از امام صادق جعفر بن محمد علیه السّلام از پدرش از جدش علی بن الحسین علیهم السّلام نقل شده که فرمود:

ما پیشوایان مسلمانان، حجت های خداوند بر جهانیان، سروران اهل تقوی، و سرکرده گروه سپیدپیشانیان نورانی [گروهی از بهترین ساکنان بهشت] و مولای مؤمنان هستیم، ما چون ستارگان که باعث امنیت آسمان هستند باعث امنیت زمین می باشیم، و آنانی که به واسطه ما خداوند آسمان را از فروافتادن بر روی زمین - مگر آن زمان که خود اراده کند - و زمین را از لرزاندن اهلش نگاه می دارد، به واسطه ما است که باران می بارد، رحمت منتشر شده، برکات زمین از آن خارج می شود و اگر یکی از ما در زمین نباشد، اهل خود را فرومی برد.

سپس فرمود:

ص: ۲۳۹

۱- (۱). شیخ طبرسی، احتجاج: احتجاجات امام سجاد علیه السّلام.

از روزی که خداوند آدم را آفرید زمین از حجت خالی نبوده است که یا آشکار و شناخته شده بوده و یا مخفی و ناشناس، و تا روز قیامت نیز از حجت خالی نخواهد ماند چرا که در غیر این صورت خداوند پرستش نخواهد شد.».

از میان بندها و حکمت های درخشان امام علیه السلام

دانستید که امام زین العابدین علیه السلام هیچ گاه مدینه جدش را ترک نکرد و همواره در آن به پاسداری از مرزهای اعتقادی و تربیت فکری و اخلاقی امت مشغول بود، آن حضرت هر جمعه مردم را موعظه می کرد و آنان را از دنیا و حيله ها و دام های آن که بسیاری از مردم آن زمان در آن گرفتار بودند بر حذر می داشت، از جمله سخنانی در این باره از ایشان نقل شده این کلمات است (۱):

۱. خداوند توطئه ستمکاران، تجاوز حسودان و سختگیری زورگویان را از ما و شما باز دارد، ای مؤمنان مبادا که سرکشان و پیروان آن که اهل رغبت به دنیا و دلدادۀ آن هستند شما را فریفته و از راه حق بازگردانند، هم آنان که فریب خوردۀ دنیایند و به نشخوار پوستۀ خشکیدۀ آن که تا فردا نپاید، رو آورده اند، از آنچه که خدا از آن بیمتان داده بر حذر باشید و درباره آنچه خداوند از آن دورتان کرده پارسایی پیشه کنید، بدانچه در این دنیا است چونان کسی که آن را جایگاه ابدی و دایمی خود پنداشته اعتماد نکنید، به خدا سوگند که دنیا با خود آرابی ها، گذر روزگاران، دگرگونی و انقلاب، عبرتها و بازیگری هایش دلیل محکمی بر ناپسندی خود می باشد، همین دنیا است که گمنامان پست را بلند آوازه کرده و شرافتمندان را خوار و ناچیز می دارد و در رستاخیز مردمانی را به کام دوزخ می اندازد، و همین قدر برای عبرت گیری، امتحان و بازداشتن شخص آگاه از دنیا کافی است.

۲. وصیت به تقوی و نیایش به درگاه خداوند متعال و بر حذر داشتن مردم

ص: ۲۴۰

۱- (۱). ابن شعبه حرّانی، تحف العقول/ ۱۸۲-۱۸۴، چاپ مؤسسه علمی-بیروت.

از خدا پرهیزید و به اصلاح خویشتن، اطاعت خدا و اطاعت از پیشوای خویش رو آورید شاید کسی از تقصیر دیروزش در راه خدا و ضایع کردن حق خدا پشیمان شده باشد، از خدا آمرزش جسته و به درگاهش توبه کنید زیرا که او توبه پذیر بوده و از بدکرداری ها درمی گذرد و به هرچه می کنید آگاه است، از همنشینین گنهکاران، یاری ستمگران و همسایگی فاسقان پرهیزید، از فتنه آنان برحذر بوده و از آستانشان دوری کنید.

۳. دوستی با اولیای خدا:

بدانید، هر که با اولیای خدا مخالفت کند، دینی غیر از دین خدا را انتخاب کند و با تکیه بر نظر خود در برابر فرمان ولی خدا خودسری پیشه سازد، در آتشی افتد که شعله می کشد و بدن های بی روحی را که تیره بختی بر آن چیره گشته در کام خود فرومی کشد، آنان مردگانی هستند که حرارت آتش را در نیابند، ای صاحب دلان عبرت گیرید و خدا را سپاس گزارید که شما را هدایت کرده است، بدانید که هرگز قدرت خروج از دایره قدرت خدا به جای دیگری را ندارید، خداوند حتما شاهد و ناظر کارهای شما است و به سوی او باز می گردید، از پند سود برده و خود را با آداب نیکان تربیت کنید.

۴. نشانه پارسایان در دنیا و مشتاقان آخرت، ترک هر معاشر و دوستی است که با هدف آن هماهنگی ندارد، بدانید که هر که برای به دست آوردن پاداش آخرت تلاش می نماید، به خوشی زود هنگام دنیا بی رغبت و برای مرگ آماده است و پیش از فرارسیدن مرگ که کس را از آن گریزی نیست در فکر کار برای آخرت و تهیه مقدمات سفر است که خداوند متعال فرموده: تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می گوید: «پروردگارا، مرا باز گردانید* شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی

انجام دهم (۱) پس هر کدام از شما باید که خود را همان کسی بدانند که پس از مرگ به این دنیا بازگردانیده شده و از کوتاهی خود در ذخیره کردن کارهای خوب برای روز مبادا پشیمان است.

۵. بندگان خدا بدانید، هر کس از شیخون بیم دارد از بستر گرم خواب دل کنده و از خواب خوش چشم پوشی کرده و از هراس پیروزی اهل دنیا بر خود از برخی خوردنی ها و نوشیدنی ها صرف نظر می نماید، وای بر تو باد ای پسر آدم از شیخون خداوند عزت و به قهر گرفتن دردناک و شیخون او بر گنهکاران با مرگ های ناگهانی در شب ها و روزها، این همان حمله غافلگیرکننده ای است که هیچ نجاتی در آن قابل تصور نبوده و هیچ پناه و گریزی از آن وجود ندارد، ای مؤمنان همچون پرهیزکاران از شیخون خدا بترسید زیرا خدا می فرماید: (این برای کسی است که از ایستادن [در محشر به هنگام حساب] در پیشگاه من بترسد و از تهدیدم بیم داشته باشد) (۲) از خوشی، غرور و بدی های دنیا بترسید و همواره به یاد سرانجام و کیفر علاقه مندی به آن باشید که زرق و برق دنیا مایه فریب و دوستی دنیا خود گناهی بزرگ است.

۶. بندگان خدا از خدا پرهیزید و به آنچه برایش آفریده شده اید بیندیشید و به آن عمل کنید، چرا که خداوند شما را بیهوده نیافریده و به حال خود وانگذاشته است، بلکه خود را به شما شناسانده، پیام آور خود را به سوی شما فرستاده و کتاب خود را بر شما نازل کرده که بیان حلال و حرام و دلایل و امثالش در آن است، پس از خدا پرهیزید که این گونه با شما احتجاج کرده است: (آیا دو چشمش نداده ایم؟* و زبانی و دو لب* و هردو راه [خیر و شر] را بدو نمودیم) (۳) این حجت خدا است

ص: ۲۴۲

۱- (۱). مؤمنون/۹۹ و ۱۰۰.

۲- (۲). ابراهیم/۱۴.

۳- (۳). بلد/۸-۱۰.

بر شما پس تا می توانید از خدا پروا کنید زیرا هیچ توانی جز از ناحیه خدا نبوده و بر کسی جز او توکلی نیست، و درود خدا بر پیامبرش محمد و آل او باد.

۷. به راستی که دنیا به شما پشت کرده و آخرت رو به سوی شما می آید، هر کدام از این دو فرزندانی دارند، پس شما پسر آخرت باشید نه دنیا، به دنیا زهد ورزید و به آخرت رو کنید، زیرا پارسایان زمین را فرش زندگی، خاک را بستر خواب، کلوخ زمین را ناز بالش خواب و آب را عطر خود ساخته اند، و تنها به قدر معاش خود از دنیا برمی گیرند، بدانید، هر کس شیفته بهشت است به کارهای خوب گرایش دارد و از شهوات خودداری می کند و هر که از آتش دوزخ بیمناک است از گناهان خود باز می گردد و هر کس در دنیا پارسایی پیشه کند مصیبت دنیا بر او آسان می گردد و آن را ناگوار نمی داند، خداوند متعال بندگانی دارد که دل هایشان در گرو پاداش آخرت است، گویا آنان به چشم خویش بهشتیان را در نعمت های جاویدان، و دوزخیان را در حال عذاب می بینند، همانانند که مردم از شر آن ها در امان هستند، دل هایشان اندوهگین، جان هایشان پاک و خواسته هایشان ناچیز است، آنان روزهای کوتاهی را به بردباری می گذرانند که آسایش درازمدت آخرت را در پی دارد، چون شب فرا می رسد در حالی که اشک چشم شان بر گونه هایشان جاری است و تضرع به درگاه او از تمام وجودشان می جوشد، به پا می خیزند و برای رهایی از آتش دوزخ تلاش می کنند، و چون روز برآید فرزندان دانشمند و نیکوکاران پرهیزکارند، از لاغری به تیر کمان مانند که شدت عبادت از ترس خدا چنین لاغرشان ساخته است، هر که آنان را ببیند بیمارشان پندارد در حالی که آنان هیچ بیماری ندارند، یا اینکه در سلامت عقل آن تردید می کنند در حالی که نیروی فکری آنان به شدت مشغول یاد آتش دوزخ و عذاب های آن است.

۱. «الخیر کله صیانه الإنسان نفسه؛ تمام نیکویی انسان حفاظت از خویش است».

۲. «الرضی بمکروه القضاء أرفع درجات یقین»؛ رضایت به آن دسته از مقدرات الهی ناگوار الهی بالاترین درجات یقین است.

۳. «من کرمت علیه نفسه هانت علیه الدنیا»؛ هر که خود را ارجمند دارد دنیا را پست انگارد.

۴. «من قنع بما قسم الله له فهو من أغنی الناس»؛ هر کس به نصیب و قسمت خود که خدا برایش مقدر کرده راضی باشد از بی نیازترین مردم است.

۵. «لا یقلّ عمل مع تقوی، و کیف یقلّ ما یتقبل»؛ کاری که با تقوی همراه باشد ناچیز نیست، کاری که پذیرفته درگاه خداوند شود چرا ناچیز باشد؟

۶. به امام عرض شد: با ارزش ترین مردم کیست؟ فرمود: «کسی که دنیا را مایه ارزش خود نداند».

۷. مردی در محضر امام سجاد علیه السلام گفت: خداوندا مرا از همه خلق خود بی نیاز گردان، امام علیه السلام فرمودند: این نحو دعا صحیح نیست و همواره مردم به یکدیگر نیازمند هستند، بگو خداوندا مرا از بدان خلقت بی نیاز گردان.

۸. «أتقوا الکذب، الصغیر منه، و الکبیر، فی کلّ جدّ و هزل، فإنّ الرجل إذا کذب فی الصغیر اجترأ علی الکبیر»؛ از دروغ پرهیزید، کوچک باشد یا بزرگ، جدی یا شوخی چرا که اگر کسی دروغ کوچکی بگوید بر دروغ بزرگتر دلیر می شود.

ص: ۲۴۴

۹. «كفى بنصر الله لك أن ترى عدوك يعمل بمعاصي الله فيك»؛ هرگاه دیدی دست دشمنت در دشمنی با تو به گناه آلوده گشته است بدان که خداوند یاریت نموده است.

مردی به آن حضرت عرض کرد: پارسایی چیست؟

فرمود: پارسایی ده قسمت است که بالاترین درجه آن پایین ترین درجه ورع است و بالاترین درجه ورع پایین ترین درجه یقین است، بالاترین درجه یقین پایین ترین درجه رضا است و معنای پارسایی در این آیه از قرآن مجید بیان شده است: (تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید) (۱).

۱۰. طلب الحوائج إلى الناس مذله للحياه و مذهبه للحياء و استخفاف بالوقار و هو الفقر الحاضر، و قله طلب الحوائج من الناس هو الغنى الحاضر؛ دست نیاز به سوی مردم دراز کردن موجب خواری، نابودکننده حیا، کم کننده وقار و عین فقر است و در مقابل، کم خواهش کردن از مردم عین بی نیازی است.

۱۱. محبوب ترین شما در پیشگاه خدا خوب کردارترین شما و بزرگوارترین شما در نزد وی کسی است که شیفتگی اش به آنچه در نزد خدا است بیشتر باشد، هر که ترسش از خدا بیشتر باشد امید نجاتش از عذاب خدا بیشتر، هر که خوش اخلاقتر باشد به خدا نزدیک تر و هر که بر خانواده خود بیشتر گشاده دستی کند خداوند از او راضی تر است، و همانا که گرامی ترین شما در نزد پروردگار پرهیزکارترین شما است.

۱۲. آن حضرت به یکی از پسرانش فرمود: پسر عزیزم، با پنج دسته همنشینی و همکلامی مکن و با آنان همسفر مشو، از همنشینی با دروغگو پرهیز که سراب را ماند، دور را برای تو نزدیک و نزدیک را برای دور می نمایاند، از همنشینی با فاسق و بدکار پرهیز که تو را به لقمه ای یا به کمتر از آن می فروشد، از همنشینی با بخیل پرهیز که تو را در اوج نیاز تنها

ص: ۲۴۵

می گذارد، با احمق همنشین مشو که به قصد سود رساندن، به تو ضرر می رساند، و با کسی که قطع رحم کرده است و با فامیل خود ارتباط ندارد همنشین مشو که من او را در قرآن لعنت شده یافتم.

۱۳. «إِنَّ الْمَعْرِفَةَ وَ كَمَالَ دِينِ الْمُسْلِمِ تَرْكُهُ الْكَلَامِ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ، وَقَلَّةُ مِرَائِهِ، وَ حِلْمُهُ، وَ صَبْرُهُ، وَ حَسَنُ خَلْقِهِ»؛

نهایت شناخت و کمال دیانت یک مسلمان به ترک سخن بیهوده، کم جدل کردن، بردباری و خوش اخلاقی است.

۱۴. «ابن آدم، إِنَّكَ لَا تَزَالُ بَخِيرَ مَا كَانَ لَكَ وَاعْظُ مِنْ نَفْسِكَ، وَ مَا كَانَتْ الْمَحَاسِبُ مِنْ هَمِّكَ، وَ مَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَارًا، وَ الْحَذَرُ لَكَ دِنَارًا، ابْنِ آدَمَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلًّا وَ عِزًّا، فَأَعِدْ لَهُ جَوَابًا»؛

ای آدمیزاده، مادام که از درون خود را پند دهی، از خود حساب کشی، ترس از خدا را روانداز و حذر را زیرانداز خودسازی پیوسته رو به خوبی داری، ای آدمیزاده، تو خواهی مرد و پس از مرگ دوباره زنده خواهی شد و در پیشگاه خداوند متعال برای سؤال و جواب به پا داشته خواهی شد، پس برای آن روز جوابی مهیا کن.

۱۵. «لَا - حَسْبُ لِقَرَشَى وَ لَا - لِعَرَبِيٍّ إِلَّا - بِتَوَاضِعٍ، وَ لَا كَرَمٍ إِلَّا بِتَقْوَى، وَ لَا عَمَلٍ إِلَّا بِتَيْبَةٍ، وَ لَا عِبَادَةٍ إِلَّا بِالتَّفَقُّهِ، أَلَا وَ إِنَّ أَبْغَضَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ مَنْ يَقْتَدِي بِسَنَةِ إِمَامٍ وَ لَا يَقْتَدِي بِأَعْمَالِهِ»؛

قریشی بر غیر قریشی شرافت و برتری جز به واسطه فروتنی ندارد، بزرگواری جز تقوی نیست، عملی بدون نیت درست نیست، عبادت بدون علم دین ارزشی ندارد و منفورترین بندگان در نزد خدا کسی است که ادعای پیروی از امامی را داشته باشد و از دستورات او تبعیت نکند.

۱۶. «المؤمن من دعائه على ثلاث: إِمَّا أَنْ يَدَّخِرَ لَهُ، وَ إِمَّا أَنْ يَعَجِّلَ لَهُ، وَ إِمَّا أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُ بِلَاءَ يَرِيدُ أَنْ يَصِيبَهُ»؛

مؤمن آن است که دعایش یکی از سه چیز را برایش در بر دارد: یا برایش ذخیره آخرت شود [اگر در دنیا برآورده نشود] یا در دنیا برآورده شود و یا بلایی را که می باید بر سرش بیاید از او دور می کند.

۱۷. «إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَ لَا- يَنْتَهَى، وَ يَأْمُرُ وَ لَا- يَأْتِي، إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ اعْتَرَضَ، وَ إِذَا رَكَعَ رُبِضَ، وَ إِذَا سَجَدَ نَقَرَ، يَمْسِي وَ هَمَّهِ الْعِشَاءُ وَ لَمْ يَصُمْ، وَ يَصْبِحُ وَ هَمَّهِ النَّوْمُ وَ لَمْ يَسْهَرْ، وَ الْمُؤْمِنُ خَلَطَ عَمَلَهُ بِحِلْمِهِ، يَجْلِسُ لِيَعْلَمَ، وَ يَنْصِتُ لِيَسْلَمَ، لَا يَحْدُثُ بِالْأَمَانَةِ لِلْأَصْدِقَاءِ، وَ لَا يَكْتُمُ الشَّهَادَةَ لِلْبَعْدَاءِ، وَ لَا يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الْحَقِّ رِيَاءً وَ لَا يَتْرُكُهُ حِيَاءً، إِنْ زَكِيَ خَافَ مِمَّا يَقُولُونَ، وَ يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ لَا يَضُرُّهُ جَهْلٌ مِنْ جَهْلِهِ»؛

منافق آن است که چون دیگران را از کاری بازمی دارد خود همان کار را انجام می دهد و چون دیگران را به کاری فرمان می دهد خود آن را به جا نمی آورد چون رکوع کند چون چارپایی است که زانو زده و چون سجده کند چون مرغی است که بر زمین منقار می کوبد، روز را در حالی که روزه ندارد به امید خوردن شام به غروب می رساند و شب را در حالی که تمام هدفش خواب است شب زنده داری نکرده به صبح می رساند، اما مؤمن دانایی را با بردباری آمیخته، نشستنش برای یادگیری و سکوتش مایه سلامت است، سخن امانت را با دوستان نیز نمی گوید و شهادت را حتی برای بیگانگان کتمان نمی کند، کار درست را نه از روی ریا انجام می دهد و نه از روی خجالت ترک می کند، اگر در میان مردم ستوده شود از آنچه درباره اش می گویند هراسان می شود و از خدا برای گناهانی که مردم از آن آگاه نیستند طلب آمرزش می کند و نادانی هیچ نادانی به او آسیب نمی رساند.

۱۸. «كَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِحَسَنِ الْقَوْلِ فِيهِ، وَ كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِحَسَنِ السِّتْرِ عَلَيْهِ»؛

چه بسا کسی که به تعریف و تمجید دیگران فریفته شد و چه بسیار کسی که به پرده پوشی زیبای خداوند غره گردید؟

۱۹. «رَبِّ مَغْرُورٍ مَفْتُونٍ يَصْبِحُ لَاهِيًا ضَاحِكًا، يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ وَهُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّهُ قَدْ سَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ سَخَطُهُ يَصْلِي بِهَا نَارَ جَهَنَّمَ»؛

بسا فریب خورده ای که غافل و خندان است، می خورد و می نوشد و نمی داند که شاید خشمی از خدا بر سرش آید که به آتش دوزخش اندازد.

۲۰. «إِنَّ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْإِنْفَاقَ عَلَى قَدْرِ الْإِقْتَارِ، وَالتَّوَسُّعَ عَلَى قَدْرِ التَّوَسُّعِ، وَإِنْصَافَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ، وَابْتِدَاؤَهُ إِذَا هُمْ بِالسَّلَامِ»؛

انفاق در هنگام تنگدستی، سخاوت مندی در هنگام فراخی، حق را به مردم دادن و سلام کردن به مردم از اخلاق مؤمنان است.

۲۱. «ثَلَاثٌ مَنْجِيَّاتٌ لِلْمُؤْمِنِ: كَفَّ لِسَانَهُ عَنِ النَّاسِ وَ اغْتِيَابَهُمْ، وَ إِشْغَالَه نَفْسَهُ بِمَا يَنْفَعُهُ لِآخِرَتِهِ وَ دُنْيَاهُ، وَ طَوْلَ بَكَائِهِ عَلَى خَطِيئَتِهِ»؛

سه چیز باعث نجات مؤمن است: دم فرو بستن از بدگویی و غیبت مردم، وادار کردن خود به کارهایی که سود آخرتی داشته باشد و گریه طولانی بر گناهان.

۲۲. «نَظَرَ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤَدَّةِ وَ الْمَحَبَّةِ لَهُ عِبَادَةً»؛

نگاه محبت آمیز مؤمن به برادر مؤمن و محبت کردنش به او عبادت است.

۲۳. «ثَلَاثٌ مِنْ كَيْفِيَّةِ الْمُؤْمِنِينَ كَانُوا فِي كَنْفِ اللَّهِ، وَ أَظْلَمَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ، وَ آمَنَهُ مِنْ فِرْعَانَ الْأَكْبَرِ: مَنْ أَعْطَى النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ لِنَفْسِهِ، وَ رَجُلٌ لَمْ يَقْدَمْ يَدًا وَ لَا رَجُلًا حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ فِي طَاعَةِ اللَّهِ قَدَمَهَا أَوْ فِي مَعْصِيَتِهِ، وَ رَجُلٌ لَمْ يَعْأَخَاهُ بَعْيبٌ حَتَّى يَتْرَكَ ذَلِكَ الْعَيْبَ مِنْ نَفْسِهِ، وَ كَفَى بِالْمَرْءِ شِغْلًا بَعْيبُهُ لِنَفْسِهِ عَنِ عَيْبِ النَّاسِ»؛

سه چیز است که در هر مؤمنی باشد در پناه خدا بوده و در روز قیامت در سایه عرش است و خداوند از هراس بزرگ آسوده اش دارد، کسی که همان قدر به مردم می دهد که توقع گرفتن آن را از آنان دارد، مردی که دست به کاری نزنند یا گامی به پیش یا پس ننهد مگر اینکه

معلوم کند این کار را در طاعت خدا انجام می دهد یا در نافرمانی خدا و مردی که برادرش را در کاری سرزنش نکند مگر اینکه آن عیب را در خود اصلاح کرده باشد و برای مرد بس است که به عیب خود پرداخته و از عیب مردم چشم پوشد.

۲۴. «ما من شیء أحبّ إلى الله بعد معرفته من عَفَه بطن و فرج، و ما [من] شیء أحبّ إلى الله من أن یسأل»؛

پس از خداشناسی چیزی نزد خدا محبوبتر از عفت شکم و عفت جنسی نبوده و در پیشگاهش چیزی دوست داشتنی تر از این نیست که از او چیزی بخواهند.

۲۵. «افعل الخیر إلى کلّ من طلبه منك، فإن كان أهله فقد أصبت موضعه، و إن لم یکن بأهل كنت أنت أهله، و إن شتمک رجل عن یمینک ثم تحوّل إلى یسارک و اعتذر إلیک فاقبل عذره»؛

هر که از تو کار خیری خواست اجابتش کن اگر سزاوار آن باشد کار بجایی کردی و اگر سزاوار آن نباشد تو خود سزاوار آنی و اگر مردی در سمت راست ایستاده بود و دشنامت داد و به سمت چپ رفت و از تو پوزش خواست از او در گذر.

۲۶. «مجالس الصالحین داعیه إلى الصلاح، و آداب العلماء زیاده فی العقل، و طاعه و لاه الأمر تمام العزّ، و استنماء المال تمام المرؤّه، و إرشاد المستشیر قضاء لحقّ النعمه، و کفّ الأذى من کمال العقل و فیه راحه للبدن عاجلاً أو آجلاً»؛

مجالس نیکان، کسان را به نیکی می خواند، آداب دانشمندان موجب فزونی خرد، اطاعت از ولی امر نهایت عزت، استفاده کردن از مال نهایت مردانگی، راهنمایی کردن مشورت خواه به جای آوردن حق نعمت و خودداری کردن از آزار کمال خرد و مایه راحت تن در دنیا و آخرت است.

۲۷. امام علی بن الحسین علیهما السلام آیه: **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا**؛ و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار در آورید (۱) را قرائت می کرد می فرمود: پاک است آن خدایی که به کسی معرفت نعمت هایش را نبخشید مگر به اعتراف بر عدم معرفت آن، همچنان که به کسی شناخت ذات خود را نداد مگر در همین حد که بفهمد قادر به درک آن ذات نیست پس خداوند متعال از اعتراف عارفان به کوتاهی آنان در شناختن ذاتش قدردانی کرده و همان اعتراف به ناتوانی را شکر به حساب آورده است، چنان که علم دانشمندان به این که از درک او ناتوانند را ایمان محسوب داشته است، چرا که او خود به میزان ظرفیت و توان بندگان آگاه است. منزّه است خدایی که اعتراف به نعمت را ستایش خود دانسته و منزّه باد آنکه اقرار به درماندگی از شکرش را سپاسگزاری به حساب می آورد.

ص: ۲۵۰

رسالة حقوق

رسالة حقوق امام سجاد عليه السلام عهده دار تنظيم روابط فردی و اجتماعی انسان در زندگی است به گونه ای که برای فرد و جامعه روابط سالم را به ارمغان آورده و عوامل ثبات، پیشرفت و شکوفایی را به آن ها هدیه کند.

نگاه عمیق و فراگیر امام علیه السلام به انسان، حکیمانه بوده و همه ابعاد زندگی او و روابطش با خالق، خود، خانواده، اجتماع، حکومت، آموزگار و آنچه به او کوچکترین ارتباطی پیدا می کند را به او آموخته است.

می توان گفت: تنظیم روابط اجتماعی مبتنی بر وضع سلسله قوانین حقوقی دقیقی است که نخستین سرمایه یک نظام اجتماعی بوده و سنگ بنای قوانین کلی اسلامی است و کسی که ژرفای این حقیقت را درک کرده و با دقت به مطالعه حقوق خالق و مخلوق در برابر یکدیگر پردازد، فهم اسرار قوانین اسلامی و فلسفه احکامی را که شریعت اسلام برای تنظیم زندگی فردی و اجتماعی اسلام آورده است برایش ممکن خواهد گردید.

تا نظام حقوق دقیقاً پیاده نشود هرگز عدالت اجتماعی، اقتصادی یا اداری تحقق نخواهد یافت، احکام شریعت براساس همین حقوق تنظیم شده و تا

جایی که ما می دانیم امام سجاد علیه السّلام در این عرصه که همه اصول اخلاقی، تربیتی و نظم جامعه بر پایه آن استوار گردیده است گوی سبقت از همه دانشمندان و قانون دآنان دنیای اسلام ربوده است.

امام علیه السّلام این کتاب عظیم را نگاشته و به یکی از یاران خود هدیه کرده و دانشمند بزرگ راستگو ثابت بن ابی صفیه معروف به ابو حمزه ثمالی که شاگرد آن حضرت بوده آن را از ایشان روایت کرده و بزرگانی چون شیخ صدوق در کتاب خصال، ثقه الاسلام کلینی در کتاب کافی و حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی در کتاب تحف العقول که همه از منابع قدیمی و مطمئن می باشند این رساله را با سندهای خود از ابو حمزه نقل کرده اند.

امام علیه السّلام در این رساله قبل از بیان حقوق به این نکته اشاره می فرماید که حقوقی انسان را احاطه کرده که شناخت آن ها بر او واجب است، پس به بیان بزرگترین حق که حقوق مربوط به خداوند متعال است پرداخته و پس از آن حقوقی را که خداوند برای انسان قرار داده از آن منشعب می فرماید و با دیدی الهی انواع روابط انسان با خویشتن خویش را بیان می فرماید، سپس دامنه بحث را به رابطه انسان با محیط زندگی او که شامل رهبران و پیروان و مردم و زمامداران است کشانده به بیان انواع و مراتب پیشوایان و پیروان پرداخته و سپس روابط دیگری چون رابطه با خویشاوندان، خانواده و اعضای آن حتی غلامان و کنیزان و پس از آن سایر حق داران چون اذان گوی مسجد، امام جماعت، همنشین، شریک طلبکار، دشمن، مشورت خواه، مشورت کننده، نصیحت جو، پنددهنده، سؤال کننده، سؤال شونده، بزرگ، کوچک و... را

مطرح می فرماید، تا آنجا که به حقوق همدینان و پس از آن به حقوق هموعان که تنها در انسانیت و نظام سیاسی که در برابر آن سر فرو آورده با او اشتراک دارند- اگرچه هم مسلک او نباشند- نیز پرداخته است، آنچه در پیش رو دارید متن کامل رساله حقوق امام سجاد علیه السلام و مطابق با عبارتی است که در خصال از آن حضرت نقل شده است.

ص: ۲۵۳

١. اعلم، أنّ لله عزّ وجلّ عليك حقوقاً محيطه بك في كلّ حركة تحرّكتها، أو سكنه سكنتها، أو حال حلتها، أو منزله نزلتها، أو جارحه قلبتها، أو آله تصرّفت فيها.

٢. فأكبر حقوق الله تبارك و تعالي عليك ما أوجب عليك لنفسه من حقّه الذي هو أصل الحقوق، ثمّ ما أوجب الله عزّ وجلّ عليك لنفسك من قرئك إلى قدمك على اختلاف جوارحك.

٣. فجعل عزّ وجلّ للسانك عليك حقّاً، و لسمعك عليك حقّاً، و لبصرك عليك حقّاً، و ليدك عليك حقّاً، و لرجلك عليك حقّاً، و لبطنك عليك حقّاً، و لفرجك عليك حقّاً، فهذه الجوارح السبع التي بها تكون الأفعال، ثمّ جعل عزّ وجلّ لأفعالك عليك حقوقاً، فجعل لصلاتك عليك حقّاً، و لصومك عليك حقّاً، و لصدقتك عليك حقّاً، و لهديك عليك حقّاً، و لأفعالك عليك حقّاً؛

٤. ثمّ تخرج الحقوق منك إلى غيرك من ذوى الحقوق الواجبه عليك، فأوجبها عليك حقوق أئمتك، ثمّ حقوق رعيتك، ثمّ حقوق رحمك، فهذه حقوق تتشعب منها حقوق.

٥. فحقوق أئمتك ثلاثه، أوجبها عليك حقّ سائسك بالسلطان، ثمّ حقّ سائسك بالعلم، ثمّ حقّ سائسك بالملك، و كلّ سائس إمام؛

۱. بدانکه خدا در هر جنبش و آرامشت، در هر حال و در هر آرمانت، در هر مقام و منزلی که فرود آئی، در هر عضوی که بگردانی و در هر ابزاری که بکار بری حقی بر گردن تو دارد.

۲. مهم ترین حقوق خداوند همانست که برای خویش بر تو واجب کرده که ریشه همه حقوق است، پس از آن حقوقی است که برای خودت از فرق تا قدم نسبت باعضای گوناگون بر تو واجب کرده.

۳. خدا برای زبان، گوش، دیدگان، دست، پا، شکم و اندام تناسلی بر تو حقی قرار داده، این هفت عضو که با آن ها کار می کنی هر کدام حقی دارند، همچنین خداوند برای کارهایی که باید بکنی از قبیل: نماز، روزه، زکات، قربانی و سایر کارهایت بر تو حقوقی واجب کرده است.

۴. علاوه بر این حقوقی که نسبت به امور داخلی خود داری دیگران هم بر تو حقوقی دارند که مهمترین آن حقوق امامان است سپس حقوق رعایا و زبردستان، سپس حقوق خویشان، و هر کدام از اینها حقوقی است که هر کدام چند شعبه دارد.

۵. حقوق امامان و پیشوایان تو بر سه دسته است، لازم ترین آن ها حق کسی است که به سلطنت تو را اداره و تربیت می کند سپس حق کسی که تو را بدانش پرورش می دهد سپس حق کسی که تو را از راه ملکیت خود پرورش می دهد [در باره بردگان] هر کس که در امر پرورش تو دخالت دارد امام و پیشوای تو به حساب می آید.

۶. و حقوق رعیتک ثلاثه، أوجبها عليك حق رعیتک بالسلطان، ثم حق رعیتک بالعلم، فإن الجاهل رعيه العالم، ثم حق رعیتک بالملك من الأزواج و ما ملكت الأيمان، و حقوق رعیتک كثيره متصله بقدر اتصال الرحم فى القرابه، و أوجبها عليك حق امريك، ثم حق أبيك، ثم حق ولدك، ثم حق أخيك، ثم الأقرب فالأقرب و الأولى فالأولى، ثم حق مولاك المنعم عليك، ثم حق مولاك الجاربه نعمته عليك (۱)؛ ثم حق ذوى المعروف لديك، ثم حق مؤذنك لصلاتك، ثم حق إمامك فى صلاتك، ثم حق جليسك، ثم حق جارك، ثم حق صاحبك، ثم حق شريكك، ثم حق مالك، ثم حق غريمك الذى تطالبه؟ ثم حق غريمك الذى يطالبك، ثم حق خليطك، ثم حق خصمك المدعى عليك، ثم حق خصمك الذى تدعى عليه، ثم حق مستشيرك، ثم حق المشير عليك، ثم حق مستصحك، ثم حق الناصح لك، ثم حق من هو أكبر منك، ثم حق من هو أصغر منك، ثم حق سائلك، ثم حق من سأله، ثم حق من جرى لك على يديه مساءه بقول أو فعل عن تعمد أو غير تعمد، ثم حق أهل ملتك عليك، ثم حق أهل ذمتك، ثم الحقوق الجاربه بقدر علل الأحوال و تصرف الأسباب.

فطوبى لمن أعانه الله على قضاء ما أوجب عليه من حقوقه، و وفقه لذلك و سدده؛

ص: ۲۵۶

۱- (۱)). ظاهرا تصحيفى در اين عبارت باشد، و چنانکه در بيان تفصيلى اين حقوق توسط امام عليه السلام خواهد آمد صحيح اين عبارت چنين است (حق مولا-ك الجاربه نعمتك عليه) يعنى حق بنده اى كه نعمت تو بر او جارى است و تفاوت ميان دو جمله به معنى كلمه مولا بازمى گردد كه هم به معنى سرور و هم به معنى بنده در عربى استعمال مى شود.

۶. و حقوق رعایای تو نیز بر سه دسته است که لازمترین آن ها حق کسانی است که بر آن ها سلطنت داری سپس حق شاگردانی که از تو کسب دانش می کنند زیرا که جاهل رعیت و زیر دست عالم است، سپس حق کسانی که چون زن و کنیز و بنده از آنان بهره مند می شوی.

حقوق رعایای تو بسیار و به هم پیوسته است چون حقوق خویشان و هم نژادان که واجبترین آن ها بر تو حق مادرت است سپس حق پدرت، سپس حق فرزندان، سپس حق برادرت، سپس خویشان به نسبت نزدیکی و دوری، سپس حق مولای تو که بر تو نعمت [آزادی] داده، سپس حق بنده ای که نعمت [آزادی] به او عطا کرده ای، سپس حق کسی که به تو احسانی کرده، سپس حق مؤذنی که تو را به نماز متوجه می کند، سپس حق امام جماعت، سپس حق همنشین، سپس حق همسایه، سپس حق رفیق، سپس حق شریک، سپس حق دارائی ات، سپس حق بستانکاری که از تو طلب دارد، سپس حق معاشر با تو، سپس کسی که بر تو اقامه دعوی کرده، سپس حق کسی که بر وی اقامه دعوی کرده ای سپس حق کسی که با تو مشورت می کند، سپس حق کسی که تو با او مشورت می کنی، سپس حق کسی که تو او را نصیحت می کنی، سپس حق کسی که تو را نصیحت می کند، سپس حق بزرگتر از تو، سپس حق کوچکتر از تو، سپس حق کسی که از تو درخواست کرده، سپس حق کسی که به تو بدی کرده و گفتار یا کردار زشتی بطور عمد یا غیر عمد نسبت به تو روا داشته، سپس حق ملت بر تو، سپس حق کفاری که در پناه دین تو زندگی می کنند سپس حقوقی که گردش اسباب زندگانی به مقتضای حالات مختلف به وجود می آورد.

و خوش به حال کسی که خدا او را کمک دهد تا حقوقی که بر او واجب فرموده به جا آورد و به او توفیق و تأیید عطا فرماید.

حق خدا

٧. فَأَمَّا حَقَّ اللَّهِ الْأَكْبَرِ عَلَيْكَ: فَأَنْ تَعْبُدَهُ لَا تَشْرَكَ بِهِ شَيْئًا، فَإِذَا فَعَلْتَ بِالْإِخْلَاصِ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛

حق نفس

٨. وَحَقَّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ: أَنْ تَسْتَعْمِلَهَا بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛

حقوق اعضاء بدن

٩. وَحَقَّ اللِّسَانِ: إِكْرَامَهُ عَنِ الْخَنِى، وَتَعْوِيدَهُ عَلَى الْخَيْرِ، وَتَرْكَ الْفُضُولِ الَّتِي لَا فَائِدَةَ لَهَا، وَالْبِرَّ بِالنَّاسِ، وَحَسْنَ الْقَوْلِ فِيهِمْ؛

١٠. وَحَقَّ السَّمْعِ: تَنْزِيهِهِ عَنِ سَمَاعِ الْغَيْبِ، وَسَمَاعِ مَا لَا يَحِلُّ سَمَاعُهُ؛

١١. وَحَقَّ الْبَصَرِ: أَنْ تَغْضَّهَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ وَتَعْتَبِرَ بِالنَّظَرِ بِهِ؛

١٢. وَحَقَّ يَدِكَ: أَنْ لَا تَبْسُطَهَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ؛

١٣. وَحَقَّ رَجْلَيْكَ: أَنْ لَا تَمْشِيَ بِهِمَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ إِلَيْكَ، فَبِهِمَا تَقِفُ عَلَى الصِّرَاطِ، فَانظُرْ أَنْ لَا تَزَلَّ بِكَ فَتَرُدَى فِي النَّارِ؛

۷. اما حق بزرگ خدا بر تو اینست که او را به یگانگی پرستی و شریکی برای او قرار ندهی و چون از روی اخلاص این وظیفه را انجام دهی خداوند به عهده گرفته تا کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند.

۸. حق نفست بر تو این است که آن را در طاعت خدای عز و جل بکاربری.

۹. و حق زبانت این است که آنرا از دشنام نگهداری و به کلام خیر عادت دهی و سخنان بیهوده نگوئی و با آن به مردم نیکی کنی و خوبی آن ها را بگوئی.

۱۰. و حق گوش این است که با آن بدگوئی مردم و آنچه شنیدنش حلال نیست نشنوی.

۱۱. و حق چشم این است که آن را از آنچه دیدارش ناروا است بپوشی و آن را وسیله عبرت آموزی قرار دهی.

۱۲. و حق دست تو این است که آن را به آنچه روا نیست دراز نکنی.

۱۳. و حق پای تو این است که با آن ها به سوی آنچه روا نیست نروی که با همین پاها بر صراط می ایستی پس هشدار که تو را نلغزانند و در آتش نیفکنند.

١٤. وحقّ بطنك: أن لا تجعله وعاء للحرام، ولا تزيد على الشيع؛

١٥. وحقّ فرجك: أن تحصنه عن الزنا، وتحفظه من أن ينظر إليه؛

حقوق كارها

١٦. وحقّ الصلاة: أن تعلم أنّها وفاده إلى الله عزّ وجلّ و أنت فيها قائم بين يدي الله عزّ وجلّ، فإذا علمت ذلك قمت مقام العبد الذليل الحقيير الراغب الراهب الراجي الخائف المستكين المتضرّع المعظمّ لمن كان بين يديه بالسكون والوقار، وتقبل عليها بقلبك، و تقيمها بحدودها و حقوقها؛

١٧. وحقّ الحجّ: أن تعلم أنّه وفاده إلى ربّك، وفرار إليه من ذنوبك، و به قبول توبتك، وقضاء الفرض الذي أوجه الله عليك؛

١٨. وحقّ الصوم: أن تعلم أنّه حجاب ضربه الله على لسانك و سمعك و بصرك و بطنك و فرجك ليسترك به من النار، فإن تركت الصوم خرقت ستر الله عليك؛

١٩. وحقّ الصدقة: أن تعلم أنّها ذخرك عند ربّك عزّ وجلّ، و وديعتك التي لا تحتاج الإشهاد عليها، فإذا علمت ذلك كنت بما تستودعه سرّاً أوثق منك بما تستودعه علانيه، و تعلم أنّها تدفع البلايا و الأسقام عنك في الدنيا، و تدفع عنك النار في الآخرة؛

٢٠. وحقّ الهدى: أن تريد به وجه الله عزّ وجلّ، و لا تريد به خلقه، و لا تريد به إلاّ التعرض لرحمة الله و نجاه روحك يوم تلقاه؛

۱۴. و حق شکمت آن است که آن را ظرف حرام نکرده و بیش از سیری نخوری.

۱۵. و حق اندام تناسلی ات این است که آن را از زنا نگهداری و از دیده ها بپوشانی.

۱۶. و حق نماز این است که بدانی بار یافتن بدرگاه خدای تعالی است و در نماز پیش خدا ایستاده ای چون این را به خوبی دانستی چنان بایستی که شخصی کوچک، آرزومند، خوشحال، امیدوار، ترسان، بیچاره و زار در پیش بزرگوار باوقار و با بهت می ایستد و حضور قلب در آن داشته باشی و آداب و احکام آن را بجا آوری.

۱۷. حق حج این است که بدانی در آن مهمان پروردگار خویشی و از گناهان خود گریختی و توبه ات به واسطه آن پذیرفته است و آنچه خدا بر تو واجب کرده است انجام می شود.

۱۸. حق روزه این است که بدانی قفلی است که خدا به زبان و گوش و چشم و شکم و فرج تو زده تا بدین وسیله تو را از آتش برهاند و چون روزه را وانهی پرده ای که خدا بر تو کشیده پاره کرده ای.

۱۹. حق صدقه این است که بدانی صدقه ذخیره تو نزد پروردگار و امانتی است که نیاز به گواه ندارد چون این را دانستی هر چه پنهانتر باشد اعتماد تو نسبت به آن از آنچه آشکارا به امانت سپاری بیشتر خواهد بود و اینکه بدانی صدقه در دنیا جلوی هربلا و دردی را می گیرد و در آخرت آتش را از تو دور می کند.

۲۰. حق قربانی این است که در آن تنها رضای خدا را بجوئی و رضای خلق را منظور نداری و منظورت از آن این باشد که در معرض رحمت خدا قرار گرفته، روح خود را در روز قیامت نجات دهی.

٢١. وحقّ السلطان: أن تعلم أنّك جعلت له فتنه، و أنّه مبتل فيك بما جعله الله عزّ و جلّ له عليك من السلطان، و أنّ عليك أن لا تعرّض لسخطه فتلقى بيدك الى التهلكه، و تكون شريكا له فيما يأتي إليك من سوء؛

٢٢. وحقّ سائسك بالعلم: التعظيم له، و التوقير لمجلسه، و حسن الاستماع إليه، و الإقبال عليه، و أن لا ترفع عليه صوتك، و أن لا تجيب أحدا يسأله عن شيء حتى يكون هو الذى يجيب، و لا تحدّث فى مجلسه أحدا، و لا تغتاب عنده أحدا، و أن تدفع عنه إذا ذكر عندك بسوء، و أن تستر عيوبه، و تظهر مناقبه، و لا تجالس له عدوّا، و لا تعادى له وليا، فإذا فعلت ذلك شهد لك ملائكه الله بأنك قصدته و تعلّمت علمه لله جلّ اسمه لا للناس؛

٢٣. و أمّا حقّ سائسك بالملك: فأن تطيعه و لا تعصيه إلا فيما يسخط الله عزّ و جلّ، فإنّه لا طاعه لمخلوق فى معصيه الهالق؛

حقوق رعيت

٢٤. و أمّا حقّ رعيتك بالسلطان: فأن تعلم أنّهم صاروا رعيتك لضعفهم و قوّتك، فيجيب أن تعدل فيهم و تكون لهم كالوالد الرحيم، و تغفر لهم جهلهم، و لا تعاجلهم بالعقوبه، و تشكر الله عزّ و جلّ على ما آتاك من القوّه عليهم؛

۲۱. حق سلطان این است که بدانی چون خدا او را بر تو مسلط کرده وسیله آزمایش او هستی و او گرفتار تو است، دیگر این که خود را در معرض خشم او نیاوری تا نه خویش را بدست خود در هلاکت اندازی و نه در آزاری که بتو رساند شریک وی شوی.

۲۲. حق کسی که پرورش علمی بتو می دهد اینست که او را تعظیم کنی، وقار مجلس او را نگاه داری، خوب به او گوش بدهی، به وی روآوری، آوازت را بر او بلند نگردانی و اگر کسی از وی پرسشی کند، پاسخ ندهی تا خودش پاسخ دهد، در مجلس او با کسی خصوصی صحبت نکنی، بد کسی را نزد او نگوئی و اگر نزد تو از وی به بدی یاد شد از او دفاع کنی، عیب های او را پوشانی، فضائل او را اظهار کنی، با دشمنان وی نشینی و با دوستانش دشمنی نوری، چون چنین کنی فرشتگان بر تو گواه باشند که او را برای رضای خدا انتخاب کرده و از وی دانش آموخته ای نه برای خاطر مردم.

۲۳. حق کسی که مالک کار و منافع تو است این است که از او فرمان ببری و مخالفتش نکنی مگر آنکه تو را برخلاف امر خدا به کاری فرمان دهد که در این صورت، حق طاعت او ساقط و مخلوق را در معصیت خالق حقی نیست.

۲۴. حق رعایا و زیردستانی که بر آن ها سلطنت داری این است که بدانی آن ها به سبب ناتوانی خود و توانائی تو رعیت تو شدند پس واجب است که در میان آن ها به عدالت رفتار کنی و برای آن ها چون پدری مهربان باشی و کارهایی که از روی نادانی کنند ببخشی و در شکنجه آن ها شتاب نکنی و شکر خدا را به جای آوری که تو را سرپرست آنان کرده.

٢٥. و أمّا حقّ رعيتك بالعلم:فأن تعلم أنّ الله عزّ و جلّ إنّما جعلك قيما لهم فيما آتاك من العلم، وفتح لك من خزائنه، فإن أحسنت في تعليم الناس و لم تخرق بهم و لم تفجر عليهم زادك الله من فضله، و إن أنت منعت الناس علمك أو خرقت بهم عند طلبهم العلم منك كان حقًا على الله عزّ و جلّ أن يسلبك العلم و بهاءه، و يسقط من القلوب محلّك؛

٢٦. و أمّا حقّ الزوجه:فأن تعلم أنّ الله عزّ و جلّ جعلها لك سكنا و انسا، فتعلم أنّ ذلك نعمه من الله عليك، فتكرمها و ترفق بها، و إن كان حقّك عليها أو جب فإنّ لها عليك أن ترحمها، لأنّها أسيرك و تطعمها و تكسوها، فإذا جهلت عفوت عنها؛

٢٧. و أمّا حقّ مملوكك:فأن تعلم أنّه خلق ربّيك و ابن أبيك و أمك و لحمك و دمك، لم تملكه لأنك صنعته دون الله، و لا خلقت شيئا من جوارحه و لا- أخرجت له رزقا، و لكنّ الله عزّ و جلّ كفاك ذلك، ثمّ سخره لك و ائتمنك عليه و استودعك إيّاه، ليحفظ لك ما تأتيه من خير إليه فأحسن إليه كما أحسن الله إليك، و إن كرهته استبدلت به، و لم تعذب خلق الله عزّ و جلّ، و لا قوه إلاّ بالله؛

حقوق خویشاوندان

٢٨. و حقّ أمك: أن تعلم أنّها حملتك حيث لا يحتمل أحد أحدا، و أعطتك من ثمره قلبها ما لا يعطى أحد أحدا، و وقتك بجميع جوارحها، و لم تبال أن تجوع و تطعمك، و تعطش و تسقيك، و تعرى و تكسوك، و تضحي و تظلك، و تهجر النوم لأجلك، و وقتك الحرّ و البرد لتكون لها، فإنّك لا تطيق شكرها إلاّ بعون الله تعالى و توفيقه؛

۲۵. و حق شاگردانت این است که بدانی خداوند متعال به جهت دانشی که به تو داده و از گنجینه دانش خویش دری بر تو گشوده تو را سرپرست آنان قرار داده است، اگر به خوشرفتاری مردم را بیاموزی و با آن ها بد اخلاقی نکنی و دل تنگ نشوی خدا از فضل خویش به تو بیشتر عطا کند و اگر از دانش خود به مردم دریغ کنی و چون از تو دانش خواهند با آن ها بد خلقی نمائی سزاوار است که خداوند دانش و آبرویی که آن را از راه دانش به دست آورده ای از تو بگیری و عزت تو را از دلها براند.

۲۶. حق زن آنست که بدانی خداوند وی را برای آسایش و آرامش تو قرار داده و بدانی که این نعمت از خدا است و او را گرمی داری و به نرمی با وی رفتار کنی و اگر چه حق تو بر او بیشتر و واجبتر است ولی او هم بر تو حق ترحم دارد زیرا اسیر تو است خوراک و پوشاک به او بده و اگر جهالت ورزید او را ببخش.

۲۷. حق بنده تو آنست که بدانی او نیز آفریده پروردگار تو است، پسر پدر و پدر مادر تو [آدم و حوا]، و گوشت و خونش با تو یکی است، تو او را نیافریدی، خدائی که تو را آفریده او را هم آفریده و تو حتی هیچ عضوی هم برای او خلق نکرده ای و روزی وی را نمی دهی، خدا است که روزی او را می دهد، سپس او را به تسخیر تو در آورده و او را به دست تو امانت سپرده و به ودیعت نهاده تا هرا حسانی به او کنی برای تو نگهدارد، پس همچنان که خدا به تو احسان کرده تو هم به آن بنده احسان کن و اگر او را نمی پسندی عوضش کن و آفریده خدای عز و جل را عذاب مکن و توانائی نیست جز به کمک خدا.

۲۸. حق مادرت این است که بدانی تو را در شکم خود حمل کرده جایی که هیچ کس کسی را در آن جا جای ندهد. غذا و نیرو از محصول قلب خود به تو داده که هیچ کس به کسی نمی دهد و با همه اعضای خود تو را نگاه داشته، سیری و نوشیدن تو را با گرسنگی و تشنگی خود خریده، خودش برهنه مانده و تو را پوشانیده، آفتاب خورده و بر تو سایه انداخته، برای خاطر تو بی خوابی کشیده و تو را از سرما و گرما نگهداری کرده تا فرزند او باشی و تو جز با یاری و توفیق خدا نتوانی شکر او گزاری.

٢٩. و أمّا حقّ أبيك:فأن تعلم أنه أصلك،و أنه لولاه لم تكن،فمهما رأيت في نفسك ممّا يعجبك فاعلم أنّ أباك أصل النعمه عليك فيه،فاحمد الله و اشكره على قدر ذلك،و لا قوّه إلاّ بالله؛

٣٠.و أمّا حقّ ولدك:فأن تعلم أنّه منك و مضاف إليك في عاجل الدنيا بخيره و شرّه، و أنّك مسؤول عمّا وليته من حسن الأدب،و الدلاله على ربّه عزّ و جلّ،و المعونه له على طاعته،فاعمل في أمره عمل من يعلم أنّه مثاب على الإحسان إليه،معاقب على الإساءه إليه؛

٣١.و أمّا حقّ أخيك:فأن تعلم أنّه يدك و عزّك و قوتك،فلا تتخذة سلاحا على معصيه الله،و لا عدّه للظالم لخلق الله،و لا تدع نصرته على عدوّه و النصيحة له،فإن أطاع الله و إلاّ فليكن الله أكرم عليك منه،و لا قوّه إلاّ بالله؛

٣٢.و أمّا حقّ مولاك المنعم عليك:فأن تعلم أنّه أنفق فيك ماله،و أخرجك من ذلّ الرقّ و وحشته إلى عزّ الحريه و انسها،فأطلقك من أسر الملكه،و فكّ عنك قيد العبوديه، و أخرجك من السجن،و ملكك نفسك،و فرّغك لعباده ربّك،و تعلم أنّه أولى الخلق بك في حياتك و موتك،و أنّ نصرته عليك واجبه بنفسك و ما احتاج إليه منك،و لا قوّه إلاّ بالله؛

٣٣.و أمّا حقّ مولاك الذى أنعمت عليه:فأن تعلم أنّ الله عزّ و جلّ جعل عتقك له وسيله إليه،و حجابا لك من النار،و أنّ ثوابك فى العاجل ميراثه إذا لم يكن له رحم مكافأه بما أنفقت من مالك و فى الآجل الجنّه؛

۲۹. حق پدرت این است که بدانی ریشه تو است و اگر نبود تو هم نبودی و هرگاه در خود چیزی یافتی که آن را می پسندی بدان که اصل آن نعمت از ناحیه پدرت به تو رسیده است، خدا را به همان اندازه شکر کن، و هیچ توانائی جز از ناحیه خدا نیست.

۳۰. حق فرزندات این است که بدانی از تو و وابسته تو است خوب باشد یا بد و تو مسئولیت پرورش او، هدایتش به شناخت خدا و یاری او در فرمانبرداری خداوند را بر عهده داری، با او با دانستن این نکته رفتار کن که با نیکویی با وی ثواب می بری و به بدی کردن بر او کیفر می بینی.

۳۱. و حق برادرت این است که بدانی او چون دست تو و مایه عزت و توانائی تو است او را وسیله معصیت و ظلم مکن و در برابر دشمن وی را یاری کن و برای او خیراندیشی نما البته در صورتی که مطیع خدا باشد و گرنه خداوند از او محترمتر است و توانائی نیست جز به خدا.

۳۲. اما حق کسی که تو را خریده و آزاد کرده این است که بدانی مال خود را برای تو صرف کرده و تو را از خواری و بندگی و هراس آن درآورده و به عزت و آرامش آزادی رسانیده، از زنجیر بردگی رهایت کرده و قید عبودیت را از گردنت گشوده، از زندانت درآورده و تو را صاحب اختیار خودت کرده و خیالت را برای عبادت پروردگارت آسوده کرده و این که بدانی او بر زنده و مرده تو از همه کس سزاوارتر است، و اگر او محتاج شد باید او را با جان و هرچه در توان داری یاری رسانی، و توانائی نیست بجز به خدا.

۳۳. و اما حق بنده ای که او را آزاد کردی این است که بدانی خدای عز و جل آزادی او را وسیله نزدیکی تو به خود قرار داده و پرده میان تو و آتش قرار داده است، در دنیا پاداش تو آنست که اگر خویشی ندارد ارثش را می بری برای آنکه مالت را صرف او کردی و مزدت در آخرت بهشت است.

٣٤. و أما حقّ ذى المعروف عليك: فأن تشكره و تذكر معروفه و تكسبه المقاله الحسنه و تخلص له الدعاء فيما بينك و بين الله عز و جل، فإذا فعلت ذلك كنت قد شكرته سراً و علانيه، ثم إن قدرت على مكافأته يوماً كافيته؛

٣٥. و أمّا حقّ المؤذّن: أن تعلم أنه مذكّر لك ربّك عزّ و جلّ، وداع لك إلى حظّك، و عونك على قضاء فرض الله عليك، فاشكره على ذلك شكرك للمحسن إليك؛

٣٦. و أمّا حقّ إمامك فى صلاتك: فأن تعلم أنه قد تقلّد السفاره فيما بينك و بين ربّك عزّ و جلّ، و تكلم عنك و لم تتكلم عنه، و دعا لك و لم تدع له، و كفاك هول المقام بين يدى الله عزّ و جلّ، فإن كان به نقص كان به دونك، و إن كان تماماً كنت شريكه، و لم يكن له عليك فضل فوقى نفسك بنفسه و صلاتك بصلاته فتشكر له على قدر ذلك؛

٣٧. و أما حقّ جليسك: فأن تلين له جانبك، و تنصفه فى مجازاه اللفظ، و لا تقوم من مجلسك إلا بإذنه، و من يجلس إليك يجوز له القيام عنك بغير إذنك، و تنسى زلّاته، و تحفظ خيراته، و لا تسمعه إلا خيراً؛

٣٨. و أما حقّ جارك: فحفظه غائباً، و إكرامه شاهداً، و نصرته إذا كان مظلوماً، و لا تتبّع له عوره، فإن علمت عليه سوءاً سترته عليه، و إن علمت أنه يقبل نصيحتك نصحه فيما بينك و بينه، و لا - تسلّمه عن شديده، و تقبل عشرته، و تغفر ذنبه، و تعاشره معاشره كريمه، و لا قوه إلا بالله؛

۳۴. و حق کسی که به تو نیکویی کرده این است که از او تشکر کنی، نیکویی اش را بیاد آری، از او به خوبی یاد کنی و میان خود و خدا درباره او دعای خالصانه بنمائی که چون چنین کردی در آشکار و نهان سپاس نیکویی اش را ادا کرده ای، دیگر اینکه اگر روزی توانائی یافتی نیکی او را تلافی کنی.

۳۵. اما حق مؤذن آن است که بدانی تو را به یاد پروردگار عز و جل می آورد و به بهره مندی از عبادت دعوت می کند و در انجام فریضه واجب به تو کمک می دهد پس باید به پاس خوبی که در حق تو روا داشته از او چونان کسی که به تو کمک مالی کرده است تشکر کنی.

۳۶. و حق پیشوای تو در نماز این است که بدانی او واسطه میان تو و پروردگار تو است، از جانب تو پیش خدا سخن می گوید ولی تو از جانب وی سخن نمی گوئی، برای تو دعا می کند و تو برای او دعا نمی کنی، تو از ایستادن پیش خدا هراس نمی کنی چون او از طرف تو هراس ایستادن پیش خدا را متحمل میشود، اگر نمازش نقصی داشته باشد به عهده او است و اگر درست باشد در ثواب او شریکی و او از این کامل بودن نماز بهره ای بیش از تو نمی برد، جان تو را با جان خود و نماز تو را با نماز خود حفظ کرده پس باید او را به همان اندازه شکر کنی.

۳۷. حق همنشین تو این است که با او نرمی کنی و عادلانه با او سخن گویی و از جای خود بی اجازه وی برنخیزی- او نیز نباید بی اجازه تو برخیزد- لغزش های او را از یاد برده، نیکی هایش را به خاطر داشته باشی و جز سخن خیر با او نگوئی.

۳۸. حق همسایه ات این است که او را در غیاب حفظ کنی و در حضور احترام نهی و در برابر ستمی که به او می شود یاری اش دهی، در پی یافتن عیب هایش نباشی، اگر بدی از وی دیدی پوشانی، اگر دانستی که نصیحت پذیر است خصوصاً او را نصیحت کنی، در سختی او را تنها نگذاشته، از لغزش او در گذری، گناهِش را ببخشی و به خوشی و بزرگی با او معاشرت کنی و توانائی نیست جز به خدا.

٣٩. و أمّا حقّ الصاحب: فأنّ تصحبه بالتفضّل و الإنصاف، و تكرمه كما يكرمك، و كن عليه رحمه، و لا تكن عليه عذابا، و لا قوّه إلاّ بالله؛

٤٠. و أمّا حقّ الشريك: فإنّ غاب كفيته، و إن حضر رعيته، و لا تحكّم دون حكمه، و لا تعمل رأيك دون مناظرته، و تحفظ عليه ماله، و لا تخونه فيما عزّ أو هان من أمره، فإنّ يد الله تبارك و تعالى على الشريكين ما لم يتخاونا، و لا قوّه إلاّ بالله؛

٤١. و أمّا حقّ مالك: فإنّ لا تأخذه إلاّ من حلّه، و لا تنفقه إلاّ في وجهه، و لا تؤثر على نفسك من لا يحمذك، فاعمل فيه بطاعه ربّك، و لا تبخل به فتبوء بالحسره و الندامه مع السعه، و لا قوّه إلاّ بالله؛

٤٢. و أمّا حقّ غريمك الذي يطالبك: فإنّ كنت موسرا أعطيته، و إن كنت معسرا لرضيته بحسن القول، و رددته عن نفسك ردّا لطيفا؛

٤٣. و حقّ الخليل: أن لا تغرّه، و لا تغشّه و لا تخدعه، و تتقى الله تبارك و تعالى في أمره؛

٤٤. و حقّ الخصم المدعى عليك: فإنّ كان ما يدعى عليك حقّا كنت شاهده على نفسك و لم تظلمه، و أوفيته حقّه، و إن كان ما يدعى باطلا رفقت به، و لم تأت في أمره غير الرفق، و لم تسخط ربّك في أمره، و لا قوّه إلاّ بالله؛

۳۹. حق رفیق این است که با بزرگداشت و انصاف با او مصاحبت نمائی و همچنان که تو را گرامی می دارد او را گرامی داری و بر وی رحمت باشی نه عذاب و توانائی نیست جز به خدا.

۴۰. و اما حق شریک آن است که اگر غائب باشد از طرف او کارهای شرکت او را انجام دهی و اگر حاضر باشد حق همکاری او را رعایت نمائی، برخلاف او حکم نکنی و بی مشورت او برای خود کار نکنی، مالش را حفظ کنی و در کمی و زیادی به او خیانت نکنی زیرا تا دو شریک به هم خیانت نکرده اند دست خدا با آن ها است.

۴۱. اما حق مالت این است که جز از راه حلال آن را به دست نیاورده و در غیر مصرف سزاوار مصرفش نکنی و کسی را که سپاس تو نمی گذارد در آن بر خود مقدم نداری و در آن به دستور پروردگارت تصرف کنی، در هنگام گشایش حال بدان بخل نورزی که در این صورت حسرت خورده و پشیمان، عقوبت بینی، و توانائی نیست جز به خدا.

۴۲. حق بستانکاری که از تو مطالبه می کند این است که اگر داری با او بدهی و اگر نداری او را با گفتار شیرین خشنود کنی و به ملایمت و نرمی او را از خود برانی.

۴۳. حق معاشر این است که او را گول نزنی، فریب ندهی و با او نیرنگ نبازی و در کار او از خدای تبارک و تعالی بپرهیزی.

۴۴. و حق کسی که بر تو اقامه دعوی کرده این است که اگر می دانی دعوایش حق است خودت گواه او شوی، به او ستم نکنی و حقش را بدهی و اگر آنچه گوید باطل و خلاف است با او مدارا کنی و در پاسخش سختی ننمائی و خدا را بخشم نیاوری و توانائی جز به خدا نیست.

٤٥. وحقّ خصمك الذي تدعى عليه: إن كنت محقًا في دعوتك أجملت مقاولته و لم تجحد حقّه، و إن كنت مبطلا في دعوتك اتّقيت الله عزّ و جلّ و تبت إليه و تركت الدعوى؛

٤٦. وحقّ المستشار: إن علمت أنّ له رأيا أشرت عليه، و إن لم تعلم أرشدهته إلى من يعلم؛

٤٧. وحقّ المشير عليك: أن لا تتهمه فيما لا يوافقك من رأيه، فإن وافقك حمدت الله عزّ و جلّ؛

٤٨. وحقّ المستنصح: أن تؤدّي إليه النصيحة و ليكن مذهبك الرحمة له و الرفق به؛

٤٩. وحقّ الناصح: أن تلين له جناحك، و تصغى إليه بسمعك، فإن أتى الصواب حمدت الله عزّ و جلّ، و إن لم يوافق رحمته و لم تتهمه، و علمت أنّه أخطأ، و لم تؤاخذه بذلك إلا أن يكون مستحقًا للثمه فلا تعبأ بشيء من أمره على حال، و لا قوه إلا بالله؛

٥٠. وحقّ الكبير: توقيره لسنّه، و إجلاله لتقدّمه في الإسلام قبلك، و ترك مقابله عند الخصام، و لا تسبقه إلى طريق و لا تتقدّمه، و لا تستجهله، و إن جهل عليك احتملته و أكرمه لحقّ الإسلام و حرمة؛

٥١. وحقّ الصغير: رحمته في تعليمه و العفو عنه و الستر عليه و الرفق به و المعونه له؛

۴۵. و حق کسی که بر او دعوی داری این است که اگر در دعوی خود بر حقی با او نرم گفتگو کنی و اگر ناحق می گوئی از خدا بترسی و با توبه ادعایت را ترک کنی.

۴۶. حق کسی که در کار خود با تو مشورت می کند این است که اگر نظر درستی داری به او بگویی و اگر نه او را به کسی که می داند راهنمایی کنی.

۴۷. حق کسی که با او شور می کنی این است که اگر برخلاف نظر تو رأی داد به او بدین نباشی و اگر با یکدیگر موافق شدید خدا را شکر کنی.

۴۸. حق کسی که از تو نصیحتی جوید این است که حق نصیحت را نسبت به وی ادا کنی و درباره او دلسوزی و نرمی روا داری.

۴۹. حق ناصح تو این است که نسبت به وی تواضع کرده، به سخنش گوش فرادهی، اگر خوب گوید یا اگر درست نگوید به او رحمت فرستی و بدین نباشی، و اگر بدانی که به راه خطا می رود او را مؤاخذه نکنی مگر این که در معرض تهمت و بدبینی باشد که باید به کارش اعتنائی نکنی و توانائی نیست جز بخدا.

۵۰. حق بزرگتر این است که او را به خاطر سنش احترام گذاری و به جهت پیشگامی در مسلمانی تجلیل کنی، با وی در محضر حریفان ستیزه نجوئی و پیشاپیش او راه نروی، در راه رفتن از او جلو نیفتی، او را نادان فرض نکنی و اگر با تو سبکی کرد تحمل کنی و برای اسلام و حرمت پیری او را محترم شماری.

۵۱. حق کوچکتر این است که او را با مهربانی آموزش دهی و از خطاهایش گذشت کنی، عیبش را بپوشانی و با او با مدارا رفتار کرده، یاری اش رسانی.

٥٢. وحقّ السائل: إعطاؤه على قدر حاجته؛

٥٣. وحقّ المسؤول: إن أعطى فاقبل منه بالشكر و المعرفه بفضله، و إن منع فاقبل عذره؛

٥٤. وحقّ من سرّك لله تعالى ذكره: أن تحمد الله عزّ و جلّ أوّلا ثمّ تشكره؛

٥٥. وحقّ من أساءك: أن تعفو عنه، و إن علمت أنّ العفو عنه يضّرّ انتصرت، قال الله تبارك و تعالى: **وَلَمَنِ اتُّصِرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ**؛

٥٦. وحقّ أهل ملّتك: إضمام السلامه و الرحمه لهم، و الرفق بمسيئتهم، و تألّفهم و استصلاحهم، و شكر محسنهم، و كفّ الأذى عنهم، و تحبّ لهم ما تحبّ لنفسك، و تكره لهم ما تكره لنفسك، و أن يكون شيو خهم بمنزله أبيك، و شبّانهم بمنزله إخوتك، و عجائزهم بمنزله أمك، و الصغار بمنزله أولادك؛

٥٧. وحقّ أهل الذمّه: أن تقبل منهم ما قبل الله عزّ و جلّ، و لا تظلمهم ما وفوا لله عزّ و جلّ بعهدة؛

۵۲. حق سائل این است که به اندازه حاجتش به او بدهی.

۵۳. حق کسی که از وی درخواست می کنی این است که اگر درخواست تو را اجابت کرد با تشکر از او پذیری و حق او را بشناسی و اگر دریغ کرد عذرش را پذیری.

۵۴. حق کسی که برای خدای تعالی تو را خشنود کرده این است که در درجه اول خدا را ستایش کنی و سپس ممنون و سپاسگزار او باشی.

۵۵. حق کسی که بتو بدی کرده این است که از او درگذری و اگر گذشت کردن برای او زیان بخش و موجب تجری باشد، برای احقاق حق خود دادخواهی کن که خدا قرآن می فرماید: (و هر که پس از ستم [دیدن] خود، یاری جوید [و انتقام گیرد] راه [نکوهشی] برایشان نیست) (۱).

۵۶. حق همکیشان تو این است که در دل تندرستی آن ها را بخواهی، با بدان آن ها مهربانی و نرمی کرده و برای آن ها خیرخواهی کنی، از نیکانشان تشکر کرده آزار از آن ها بگردانی، هرچه برای خود می خواهی برای آن ها بخواهی و هرچه را برای خود ناگوار می داری برای آن ها نیز ناگوار داری، پیران آن ها را چون پدر خود و جوانان آن ها را برادران خود شماری، پیرزنانشان را مادر و کودکانشان را فرزند خود به حساب آوری.

۵۷. و حق کافرانی که در پناه اسلامند این است که آنچه را خدای عز و جل از ایشان پذیرفته پذیری و تا بر عهد خود برای خدا وفا می کنند به آن ها ستم نکنی.

ص: ۲۷۵

عده ای از دانشمندان (۱) و قانوندانان به زبان های گوناگون و در سطوح مختلف به شرح این رساله بی همتا پرداخته اند که اگر کسی طالب تفصیل بیشتر و کسب نورانیت از انوار این رساله بیش از آنچه گفتیم باشد به آن کتاب ها مراجعه کند.

ص: ۲۷۶

۱- (۱). از جمله آنان علامه سید حسن قبانچی است که این رساله را در دو جلد قطور و با عنوان «شرح رساله الحقوق» شرح کرده است.

در گستره صحیفه سجادیه

قرآن کریم برای یک انقلاب فرهنگی بزرگ برنامه ریزی کرده و اولین آیه های آن بشارت حرکت بزرگی را در عالم علم و معرفت می دهد، آنجا که می بینیم اولین آیه از قرآن کریم امر مؤکد به خواندن و اشاره به نعمت علم آموزی خداوند به انسان و اهمیت قلم و نگارش در امر آموزش و تدوین معرفت دینی و تکامل انسان در راستای تکامل معرفت و دانش است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز که به عدم خواندن و نوشتن از نوع متعارف زمان خود شناخته شده بود با مدد از الهام الهی پیروان خود را به آموزش، منتشر ساختن، و تدوین دانش بسیار تشویق می فرمودند.

اگرچه نظامی که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت بخشنامه ای در ممنوعیت تدوین احادیث پیامبر صادر کرد و با این کار ضربه بزرگی به فرهنگ اسلام که در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تجلی کرده بود وارد کرد، البته این توطئه پس از به جا گذاردن مشکلات بزرگ- که عالم اسلام بلکه جهان بشریت، تا به امروز تاوان آن را می پردازد- و پس از لمس زیان هایی که بر وضع امثال چنین قوانینی مترتب است از میان رفت.

اما ائمه اهل بیت علیهم السلام که از ابتدا به زیان های بی شمار قانون ممنوعیت تدوین احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله واقف بوده و می دانستند که به زودی عالم اسلام و

جهان بشریت با چه واژگونی روبرو خواهد گردید، به تدوین احادیث همت گماشته و علیرغم اینکه این کار به نوعی هم‌آوردی و مخالفت با قدرت های حاکم آن زمان بود، یاران خود را به این کار تشویق و ترغیب می نمودند چراکه از بزرگترین آرمان های آن بزرگواران حفظ و حراست و دفاع از شریعتی بوده که خداوند ایشان را نگاهبان و امین آن قرار داده است.

ائمۀ اطهار علیهم السّلام اولین پیشگامانی هستند که برای حرکت فرهنگی امت اسلام برنامه ریزی کرده و در سایه هدایت قرآن کریم و دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقیانوس های دانش و حکمت را برای امت روان ساختند، البته آنان فقط به فعالیتی یکسویه در حرکت فرهنگی امت اسلام اکتفا نکرده بلکه برنامه ریزی ایشان شامل انواع دانش ها و رشته های مختلف معرفت نیز می گردید.

امام امیر المؤمنین از پیشگامان این نهضت علمی و گشاینده در انواع دانش های عقلی و نقلی و بنیان گذار اصول و قواعد آن است، تعدادی از دانشمندان بزرگ به آن اعتراف داشته و در این رابطه دست به تألیف کتاب زده اند کتاب هایی چون «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» نوشته سید حسن صدر به اثبات این مطلب از نقطه نظر تاریخی پرداخته اند.

از دیگر کسان که به این حقیقت اعتراف کرده اند استاد عباس محمود العقاد در کتاب «عبریّه الامام علی» است آنجا که می نویسد امام امیر المؤمنین علیه السّلام دروازه سی و دو دانش را برای اولین بار گشوده و برای آن ها اصول و قواعد پایه ای وضع کرده است.

علامه ابن شهر آشوب در کتاب «معالم العلماء» می نویسد:

حقیقت این است که امام امیر المؤمنین اولین کسی است که در تاریخ

اسلام دست به تألیف زده است پس از آن حضرت سلمان، ابو ذر، اصغ بن نباته و پس از وی عبید الله بن ابی رافع به ترتیب دست به نگارش زده اند و پس از آن صحیفه سجادیه تدوین گردیده است.

صحیفه سجادیه از ذخایر فرهنگ اسلام و از ستارگان درخشان آسمان بلاغت، تربیت، اخلاق، و ادبیات در جهان اسلام است، از این رو است که به «انجیل اهل بیت» یا «زبور آل محمد» مشهور گردیده است.

ویژگی های صحیفه سجادیه

۱. این کتاب تجسم بریدن کامل از عالم ماده و پیوستن تام و تمام به خداوند متعال و پناه بردن به ذات اقدس او است.

۲. این کتاب شریف نشان دهنده شناخت بالای امام سجاد علیه السلام از خداوند متعال و ایمان کامل آن حضرت به ذات ذو الجلال است.

۳. ویژگی دیگر صحیفه سجادیه نسبت به دعاهایی که از سایر معصومان روایت شده این است که در دعاهای این کتاب شریف صلوات بر پیامبر و آل پیامبر بسیار تکرار شده است چرا که صحیفه بنا بر صحیحترین قول پس از واقعه کربلا انشا شده و پیدا است که حادثه کربلا ریشه در تلاش یزید و پدر و جدش و دیگر افراد بنی امیه در خاموش کردن نور محمدی صلی الله علیه و آله داشته است.

امام سجاد علیه السلام به احتمال قوی در ضمن این دعاها قصد تقدس بخشیدن به اصول عقاید اسلام و رسوخ دادن آن در دل و جان مردم در برابر عملیات مخرب بنی امیه را داشته است.

۴. دعاهای صحیفه درهای آرزومندی و امید به رحمت گسترده خداوند را به روی انسان مسلمان می گشاید.

۵. دیگر ویژگی صحیفه این است که باب تکلم و احتجاج با خداوند و به عبارت دیگر چگونه با خدا حرف زدن و راه جلب رحمت و بخشش خداوند را با عبارات مناظره گونه بدیعی بر بندگان خدا می گشاید، مانند این عبارات:

«إلهی إن كنت لا- تغفر إلا- لأولیائک و أهل طاعتک فیالی من یفزع المذنبون؟! او إن كنت لا- تکرّم إلا أهل الوفاء لک فبمن یتستغیث المسیئون؟!» خداوندا اگر جز اولیا و فرمانبرداران دیگری را نبخشی و جز وفاداران کویت دیگری را گرامی نداری پس زشتکاران به چه کس پناهنده شوند؟.

و این عبارت: «إلهی إنی امرؤ حقیر و خطری یسیر و لیس عذابی ممّا یزید فی ملکک مثقال ذرّه...»؛ پروردگارم، من شخصی بی مقدار و بی ارزشم و عقوبت کردن من به قدر ذره ای به فرمانروایی تو نمی افزاید.

۶. صحیفه سجاده در بردارنده برنامه های اخلاقی، روحی و سلوکی مهمی برای تربیت انسان بوده و اصول فضیلت های نفسانی و کمالات معنوی را برای برایش ترسیم کرده است.

۷. صحیفه محتوی قوانین علمی است که در زمان امام سجاد علیه السلام هنوز کشف نشده بوده و در فصول پیشین به بعضی از آن ها اشاره کرده ایم (۱).

۸. در زمانه ای که سیاست اموی ترویج کننده فساد اخلاقی، لابیگری و هرزه گرایی در میان مسلمانان بود، صحیفه سجاده پس از رویارویی با فساد فردی و اجتماعی، بهترین وسیله برای اصلاح امور جامعه در تیره ترین شرایط سرکوب و ارعاب بنی امیه بود.

۹. پس از همه این ویژگی ها صحیفه خاستگاه فصاحت و بلاغت و چشمه

ص: ۲۸۰

۱- (۱). به فصل علوم امام و حقیقت های علمی در دعاهای امام سجاد مراجعه کنید.

جوشان ادبیات هدفمند اسلامی بوده و در این میدان در حد نهج البلاغه مولا امیر المؤمنین است.

۱۰. امام زین العابدین علیه السلام در ضمن دعاهاى خود در صحیفه کامله و سایر دعاهاىی که از ایشان نقل شده و بعدها در کتابی به نام «صحیفه جامعه» گرد آوری شده، برنامه کاملی از یک زندگی بی نظیر انسانی را ارائه فرموده و از هیچ جنبه ای از آنچه امت اسلام برای چنین زندگی به آن نیازمند هستند فروگذار نکرده و با روش بی نظیر و بلاغت بی همتای خود راه حل مناسب را به مردم نموده است.

نقش تاریخی صحیفه سجادیه

گفتیم که مسلمانان در عصر امام زین العابدین علیه السلام جدای از مسائل سیاسی و نظامی با دو خطر بزرگ مواجه بودند که برای جلوگیری از آن نیاز به شروع عملیات بازدارنده بود:

۱- اولین خطر برخاسته از گشوده شدن مرزهای فرهنگی مسلمانان بر روی فرهنگ های بیگانه و عرف های تشریحی و اوضاع مختلف اجتماعی بود که به ضرورت تعامل مسلمانان با دیگر ملت هایی که دسته دسته به دین اسلام گرویده بودند ایجاد گردیده بود.

رفع این معضل محتاج کار علمی وسیعی بود که بر اصالت فکری، و شخصیت ممتاز تشریحی که از قرآن و سنت سرچشمه گرفته بود تأکید کند، برای دست یابی به این هدف ناچار می بایست حرکتی اجتهادی در عرصه فکر انجام شده، افق های ذهنی مسلمانان در این چارچوب گشوده گردد تا با جانی کوشا، بینا، پی گیر و باهوش که قابلیت استنباط مسائل خلق الساعه مورد نیاز

ص: ۲۸۱

خود را از قرآن و سنت داشته باشد مشعل کتاب و سنت را بر دوش گیرد.

اولین گام در این راه کاشتن بذر اجتهاد برای ریشه دار کردن شخصیت اسلامی امت اسلام بود، کاری که امام سجاد علیه السلام به آن همت گمارد و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بنیان حلقه درس و بحث نهاد.

۲. دومین خطری که در آن عصر جامعه مسلمان را تهدید می کرد، موج رفاه زدگی بود که پس از آن گسترش وحشتناک، بر جامعه اسلامی حکمفرما گردیده بود، چرا که امواج رفاه زدگی بر هر جامعه ای تسلط پیدا کند آن را به ورطه غرق شدن در لذت های دنیا، زیاده روی در تجملات فریبنده این زندگی محدود و به خاموشی گراییدن شعور انسانی می افکند، شعوری که همواره از آتش ارزش های اخلاقی و اتصال روحی با خداوندگار جهان و یاد روز رستاخیز گرمی گرفته و این اتصال موجب پیدایش اهداف والایی در او می گردیده است.

این همان چیزی بود که در عصر امام سجاد علیه السلام به وقوع پیوست، کافی است به کتاب «آغانی» ابو الفرج اصفهانی نگاهی بیاندازیم تا حقیقت امر بر ما روشن شود.

امام علیه السلام این خطر را احساس کرده و به مقابله با آن پرداختند، آن حضرت دعا را پایه این مبارزه قرار دادند و صحیفه سجادیه از نتایج این کار است، این پیشوای بزرگ با بهره گیری از بلاغت بی مانند و توانایی بیش از حد خویش در به کارگیری روش های بیانی و عبارت پردازی عربی و به مدد تفکرات الهی خود که پرده از دقیقترین و با شکوهترین حقایق برمی داشت، توانست رابطه انسان با خدا و مبدأ و معاد را به تصویر کشیده و به ارزش های اخلاقی و حقوقی که بر هر انسانی واجب بوده و نتیجه رابطه فوق می باشد عینیت بخشد.

امام سجاد علیه السلام با یاری جستن از چنین مواهبی بود که توانست در ضمن دعاهاى خود جوّ معنویت را در جامعه منتشر سازد که در کوران تهاجم اغواکنندگان، به یاری انسان مسلمان بشتابد و او را از مدار جاذبه زمین خارج کرده، به خدایش پیوند دهد، آن حضرت با این وسیله توانست بر ارزش های ذاتی بشر تأکید کند تا در زمانه ثروت و مال اندوزی حافظ او باشد چنان که خود آن حضرت این چنین بود و از گرسنگی سنگ به شکم می بست.

بدین ترتیب درمی یابیم که صحیفه سجادیه یک کار بزرگ اجتماعی بود که ضرورت های زمان انجام آن را بر امام سجاد علیه السلام واجب کرده بود علاوه بر این که خود میراث الهی منحصر به فردی است که در طول اعصار و قرون منبع فیض، مشعل هدایت و مکتب اخلاق و تهذیب نفس گشته، بشریت به این میراث عظیم محمدی و علوی نیازمند بوده و هرچه فتنه دنیا و فریب شیطان بیشتر شود این نیازمندی بیشتر خواهد شد (۱).

سند صحیفه سجادیه

سند صحیفه سجادیه به امام محمد باقر علیه السلام و برادر شهیدش زید بن علی بن الحسین علیه السلام منتهی می گردد، در مقدمه صحیفه سلسله سند آن ذکر شده که از نظر صحت به حد تواتر رسیده و علما همیشه آن را به عنوان سند متصل تلقی کرده اند.

سید محسن امین عاملی می نویسد: «رسایی الفاظ صحیفه، فصاحت بی رقیب و بلندی مضمون آن و آنچه در انواع خاکساری در برابر خداوند، ثنا

ص: ۲۸۳

۱- (۱). برگرفته از مقدمه شهید صدر بر صحیفه کامله سجادیه.

گویی او و روش های عجیبی که برای طلب بخشش و کرم پروردگار و توسل به او در صحیفه آمده قویترین شاهد بر صحت انتساب آن به امام معصوم است، و این که این مرواریدها از آن دریا، این جواهرات از آن معدن و این میوه ها از آن درخت می باشد. به اضافه شهرتی غیر قابل شک و اسناد متصلی که به منشأ اصلی که سلام و درود خداوند بر او و پدران و فرزندان پاکش باد وصل گردیده است.

راویان ثقه با چندین سند صحیفه را به امام زین العابدین رسانده اند و بنا بر آنچه در ابتدای صحیفه آمده نسخه ای از آن در نزد فرزند آن حضرت زید شهید بوده و پس از او به فرزندانش و بعدها به اولاد حسن مثنی منتقل گردیده است، علاوه بر این که نسخه دیگری از آن نیز در نزد امام محمد باقر علیه السلام موجود بوده و گذشته از علما عموم مردم نیز توجه خاصی به روایت کردن و ضبط کردن الفاظ و نسخه های آن داشته و خود را به خواندن دعا های آن در شبانه روز موظف می کرده اند» (۱).

شرح های صحیفه سجادیه

دانشمندان از تحلیل و شرح صحیفه سجادیه و توضیح مقصود امام از فقرات آن استقبال شایانی نموده و تألیفات گرانسنگی در این زمینه نگاشته اند.

محقق بزرگ شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب معروف خود «الذریعه الی تصانیف الشیعه» از شصت و شش شرح صحیفه سجادیه نام می برد.

ص: ۲۸۴

۱- (۱). حیاة الإمام زین العابدین ۳۷۵، و ر ک، شجره اسناد صحیفه سجادیه چاپ مؤسسه امام مهدی علیه السلام زیر نظر آقای ابطحی.

دلیل اطلاق صفت کامله به صحیفه سجادیه

۱. گفته اند که چون نسخه ناقصی از صحیفه نزد فرقه زیدیه بوده که حدوداً نصف صحیفه فعلی است، این نسخه به صحیفه کامله مشهور گردیده است.

۲. گروه دیگری از دانشمندان را اعتقاد بر این است که چون این کتاب مجموعه کاملی از تمام چیزهایی است که ارتباط عبد با خداوند متعال را تنظیم می کند به این نام از آن یاد شده است.

بختی پیرامون صحیفه «جامعه» سجادیه

گردآورنده این صحیفه می نویسد: از دیباچه صحیفه برمی آید که نسخه معمول و متداول صحیفه سجادیه مشتمل بر ۷۵ دعا بوده است، اما نسخه ای که هم اکنون به روایت محمد بن احمد مطهری در دست ما است مشتمل بر ۵۴ دعا می باشد.

نسخه های دیگری هم از صحیفه تدوین شده است که بعضی از دعاهای جاافتاده را در آن ها ذکر کرده اند.

سپس پنج نسخه از این نسخه ها را نام می برد، از اینجا بود که مؤسسه امام مهدی علیه السلام مبادرت به جمع آوری و تنظیم همه دعاهای امام سجاد علیه السلام با رعایت امانت و حفظ ترتیب دعاهای موجود در صحیفه کامله کرده است.

گردآورنده می نویسد: از آنجا که صحیفه کامله سجادیه از نصوص متواتری است که در هر عصر و هر طبقه ای از روات دارای اجازه روایت بوده و سلسله های متعدد اسانید آن به انضمام سلسله انساب نورانی که در آن اسناد دیده می شود به اضافه شرح حال بیشتر راویان سند متداول صحیفه مجموعه

بزرگی را تشکیل می دهد، این مجموعه به اضافه تعدادی از فهرست های فنی به این کتاب ضمیمه گردید تا موجب زینت بیش از پیش آن گردد.

چنانکه اشاره شد صحیفه سجاده: مجموعه کاملی از تمام چیزهایی است که ارتباط عبد با خداوند متعال را تنظیم می کند برای تحقیق بیشتر در این زمینه لازم است تا نگاهی اجمالی به فهرست موضوعی صحیفه جامعه انداخته شود.

فهرست موضوعات کلی صحیفه جامعه

۱. دعاهای آن حضرت که در توحید و حمد و ثنای خداوند است، و مشتمل بر (۸) دعا می باشد.

۲. دعاهای آن حضرت که در صلوات است و مشتمل بر (۱۴) دعا می باشد.

۳. دعای آن حضرت درباره خود و نزدیکانش.

۴. دعاهای آن حضرت در هر صبح و شب که مشتمل بر (۸) دعا می باشد.

۵. دعاهای آن حضرت در گرفتاری ها و سختی ها و پناه بردن به خدا که مشتمل بر (۶) دعا می باشد.

۶. دعاهای آن حضرت در استغفار و اعتراف به گناه که مشتمل بر (۹) دعا می باشد.

۷. دعاهای آن حضرت در طلب حاجت و برآورده شدن آن که مشتمل بر (۵) دعا می باشد.

۸. دعاهای آن حضرت در وقتی که مورد ستم قرار می گرفتند که مشتمل بر (۲) دعا می باشد.

۹. دعاهای آن حضرت در بیماری ها و بلا یا که مشتمل بر (۳) دعا

۱۰. دعای آن حضرت در طلب گذشت از خدا.
۱۱. دعای آن حضرت در پناه بردن به خدا از شر شیطان.
۱۲. دعاهای آن حضرت در برحذر بودن از آنچه بیم آن ها می رود که مشتمل بر (۲) دعا می باشد.
۱۳. دعاهای آن حضرت در طلب باران که مشتمل بر (۲) دعا می باشد.
۱۴. دعاهای آن حضرت در مکارم اخلاق که مشتمل بر (۲) دعا می باشد.
۱۵. دعاهای آن حضرت در حزن و ناراحتی که مشتمل بر (۴) دعا می باشد.
۱۶. دعاهای آن حضرت در طلب عافیت که مشتمل بر (۲) دعا می باشد.
۱۷. دعاهای آن حضرت درباره کسانی که در حق آن ها دعای خیر فرموده است: والدین، فرزند، همسایگان، دوستان، مرزداران، و دسته ای از اشخاص.
۱۸. دعاهای آن حضرت درباره کسانی که در حق آن ها نفرین فرموده است.
۱۹. دعاهای آن حضرت در پناه به خدا که مشتمل بر (۲) دعا می باشد.
۲۰. دعاهای آن حضرت در طلب روزی و ادای دین که مشتمل بر (۴) دعا می باشد.
۲۱. دعاهای آن حضرت در توبه که مشتمل بر (۴) دعا می باشد.
۲۲. دعاهای آن حضرت در نماز شب که مشتمل بر (۱۵) دعا می باشد.
۲۳. دعاهای آن حضرت در استخاره که مشتمل بر (۳) دعا می باشد.
۲۴. دعای آن حضرت در حال ابتلا.
۲۵. دعای آن حضرت در مقام رضایت.

۲۶. دعای آن حضرت در هنگام نگاه به آیات قرآن.

۲۷. دعای آن حضرت در هنگام دیدن هلال ماه نو.

۲۸. دعاهای آن حضرت در شکر که مشتمل بر (۲) دعا می باشد.

۲۹. دعاهای آن حضرت در پوزش خواستن از بدی ها که مشتمل بر (۲) دعا می باشد.

۳۰. دعاهای آن حضرت در طلب رحمت برای اموات و یاد مرگ که مشتمل بر (۷) دعا می باشد.

۳۱. دعای آن حضرت در طلب پرده پوشی و حفظ خدا.

۳۲. دعای آن حضرت در ختم قرآن.

۳۳. دعاهای آن حضرت در سه ماههٔ رجب، شعبان و رمضان که مشتمل بر (۳۴) دعا می باشد.

۳۴. دعاهای آن حضرت در روزهای مبارک که مشتمل بر (۸) دعا می باشد.

۳۵. دعای آن حضرت در ملتزم (مکانی در مسجد الحرام).

۳۶. دعاهای آن حضرت در دفع دشمنان که مشتمل بر (۱۰) دعا می باشد.

۳۷. دعاهای آن حضرت در حالت ترس و اختفا که مشتمل بر (۲) دعا می باشد.

۳۸. دعاهای آن حضرت در خواری و زاری به درگاه خدا که مشتمل بر (۸) دعا می باشد.

۳۹. دعاهای آن حضرت در طلب رفع غصه ها، مصیبت ها و پرهیز از آن که مشتمل بر (۱۱) دعا می باشد.

۴۰. دعاهای آن حضرت در مناجات با خدا که مشتمل بر (۳۹) دعا

می باشد.

۴۱. دعاهای آن حضرت در طلب استجاب دعا و قنوت نماز که مشتمل بر (۳) دعا می باشد.

۴۲. دعاهای آن حضرت در حال سجده که مشتمل بر (۱۰) دعا می باشد.

۴۳. دعاهای آن حضرت در مناسبت های خاص که مشتمل بر (۳۶) دعا می باشد.

۴۴. دعاهای آن حضرت در زیارات که مشتمل بر (۲) دعا می باشد.

۴۵. دعاهای آن حضرت در حوایج دنیا و آخرت که مشتمل بر (۳) دعا می باشد.

۴۶. دعاهای آن حضرت در وقت خوردن غذا که مشتمل بر (۳) دعا می باشد.

۴۷. دعاهای آن حضرت در ابتدا و انتهای موعظه که مشتمل بر (۲) دعا می باشد.

۴۸. دعاهای آن حضرت در وقت خروج از منزل، رفتن به رختخواب و هنگام نظافت در حمام.

۴۹. دعای آن حضرت در هنگام محاکمه با محمد حنفیه نزد حجر الاسود.

۵۰. دعای آن حضرت که در آن اسم اعظم است.

ص: ۲۸۹

دانشگاه امام سجاد علیه السلام

سیطره بنی امیه بر حکومت موجب جمود فکری و رکود علمی امت اسلام گردیده بود و رفع این حالت محتاج حرکتی فکری اجتهادی بود که افق ذهن های مسلمانان را گشوده و با دمیدن روحی اجتهادی به آنان قدرت به دوش کشیدن مشعل کتاب و سنت را اعطا نماید.

این همان کاری بود که امام سجاد علیه السلام به انجام آن همت گمارد، آن حضرت با شروع حلقه درس خود در مسجد پیامبر و جلسات هفتگی خطابه در روزهای جمعه در مدینه سنگ بنای تأسیس دانشگاه و ایجاد حرکتی فکری را نهاد.

امام سجاد علیه السلام در همه رشته های معرفت دینی از تفسیر، حدیث، فقه، عقاید و اخلاق سخن می گفت و از چشمه سار دانش پدران پاکش بر شاگردان خود افاضه کرده و نخبگان آن را برای تفقه و استنباط احکام شرعی تمرین می داد.

عده زیادی از فقهای مسلمان از این حلقه درس فارغ التحصیل شده اند و این درس سرآغاز به وجود آمدن مکاتب فقهی و شخصیت های علمی بعدی گردید.

از میان احادیثی که درباره دانش و دانش آموزی از امام سجاد علیه السلام به ما

رسیده است چنین برمی آید که آن حضرت برنامه ریزی کارآمدی برای این حرکت علمی انجام داده بودند. مضافاً به اینکه ایشان علیرغم تحمل دردها و اندوه های فراوانی که فاجعه کربلا بر ایشان و برای دنیای اسلام به جا گذارده بود فکر و ذهن خود را برای تعلیم دانش به شاگردان آماده ساخته بودند، اینجا است که می بینیم همگان را به تحصیل دانش ترغیب نموده و صاحبان استعداد های قوی را با زبان و عمل در این باره مورد تأکید بیشتری قرار می داده و از دیگر سوی مورد احترام قرار می دادند، آداب دانش آموزی را به دانش آموزان آموخته و حقوق معلم و متعلم را به آنان گوشزد نموده و با بیان اجر و ثواب طلب علم آنان را به تحمل رنج و سختی در این راه ترغیب می فرمود، چنین بود که امام سجاد علیه السلام توانست تعداد زیادی از جویندگان معرفت را که در جامعه آن روزگار به «قراء» یا قاریان قرآن معروف بودند گرد خود جمع کند.

لازم به توضیح است که از این جهت به این اشخاص قاری قرآن گفته می شد که تنها محور تمام بحث های علمی آنان قرآن و حفظ و تعلیم و تفسیر آن بوده و در اثر سیاست خطرناکی که حاکمان، پس از پیامبر اکرم به وجود آورده بودند اثری از علم حدیث، سیره، فقه و نگارش کتاب در این زمینه ها نبوده و جریان عادی جامعه به نفع مکتب فکری امام سجاد علیه السلام نبود.

با همه این احوال می بینیم که علما فقها و قراء به صورت بی نظیری گرد امام سجاد علیه السلام اجتماع کردند که در زمان های دیگر مشابه آن دیده نشده بود، آن ها در سفر و حضر آن حضرت را ترک نمی کردند، سعید بن مسیب می گوید:

تا وقتی امام سجاد از مکه خارج نمی شد هیچ کدام از قراء از آن شهر خارج نمی گردیدند و روزی که به همراه امام از شهر خارج شدیم هزار

از روایاتی که در فضیلت دانش و میزان ثواب و اهمیت آن از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده این روایت شریف است:

اگر مردم به اجر و ثوابی که در طلب علم و دانش به آن می رسد آگاه بودند، حاضر می شدند در راه به دست آوردن آن دل امواج دریا را شکافته و حتی در این راه خون خود را اهدا نمایند، خداوند متعال به دانیال نبی وحی کرد که بنده جاهلی را که حق دانشمندان را سبک بشمارد و از آنان پیروی نکند بسیار ناپسند می دارم و در عوض محبوبترین بندگانم نزد من پرهیزگاری است که در پی جمع آوری ثواب بوده و همواره همراه دانشمندان و پیرو بردباران بوده و از حکیمان کسب دانش کند (۲).

چون طالب علم از خانه خود بیرون می آید پای خود را بر هیچ خشکی و تری از زمین نمی نهد مگر این که زمین های هفتگانه او را تسبیح می گویند (۳).

امام سجاد علیه السلام قدر و منزلت دانش پژوهان را گرمی داشته و این گونه به آنان خوش آمد می گفت: خوش آمدید ای کسانی که به سفارش پیامبر عمل نموده اید.

هنگامی که نگاه ایشان به جوانانی می افتاد که در طلب دانش بودند، آنان را به نزدیک خود می خواند و به آن ها می فرمود: مرحبا به شما که ذخیره های دانش هستید و به زودی شما که کهتران قوم خود هستید مهتران قومی دیگر خواهید گردید (۴).

در بخش های گذشته در ذکر رساله حقوق هم شمه ای از فضیلت عالمان و حقوق آنان بر دانش پژوهان آمده که باید مجلس او را محترم بدارد، خوب به حرف او گوش فرادهد، به استاد پشت نکند، صدایش را از صدای او بالاتر

۱- (۱). بر گرفته از مقدم شهید صدر بر صحیفه کامله سجادیه.

۲- (۲). اصول کافی ۳۵/۱.

۳- (۳). حیا الامام زین العابدین ۲۳.

۴- (۴). الدرّ النظیم/ ۱۷۳.

نبرد، از او دفاع کند، اگر عیبی دارد بپوشاند، خوبی هایش را آشکار کند، با دشمنانش نشست و برخاست نکند، و با دوستان او دشمنی نوزد.

و دیدیم که حقوق واجب بر استاد را هم برشمردند که دانش خویش را مخفی نسازد، به دانش آموزان سخت نگیرد، در کار تعلیم از روش های خوب استفاده کند و برای این عمل مقدس توقع اجر و مزد مادی نداشته باشد.

همه این آموزه ها نشان از برنامه ریزی روشن امام علیه السلام برای ایجاد یک حرکت فرهنگی گسترده و خلق جریان فرهنگی که بتواند در برابر جریانات انحرافی و برنامه های فاسد دستگاه اموی که به فرزندان مسلمان امت مجال بیداری و هشیاری نمی داد ایستادگی نماید. دانشگاه امام زین العابدین علیه السلام دسته ای از دانشمندان، فقیهان و مفسران را به جامعه تحویل داد که آوازه آن ها جهان اسلام را درنوردید و افتخار به حرکت درآوردن چرخ دنده های جریان احیاء علمی در آن عصر وحشتناک و قرن های بعد از آن به نام آنان در دفتر تاریخ ثبت گردیده است.

حال به نام بعضی از آنان اشاره می کنیم:

۱-۳. در پیشاپیش این گروه نام مقدس امام محمد باقر علیه السلام می درخشد (۱) و پس از آن حضرت دو برادرش: زید و حسین پسران امام سجاد علیه السلام.

۴. ابان بن تغلب بن رباح، ابو سعید بکری جریری، در کوفه به دنیا آمد و در همان شهر پرورش یافت او از نخبگان بوده و در هر فن و علمی مانند قرآن، حدیث-ادبیات، لغت، و نحو پیشگام بود. وی نزد سه امام: سجاد، باقر و

ص: ۲۹۴

۱- (۱)). نهادن نام حضرت باقر علیه السلام در کنار افراد دیگر، به عنوان شاگردان امام سجاد علیه السلام، موجب بروز این اشتباه نشود که آن حضرت هم از همین طریق عادی همچون بقیه افراد، شاگردی نموده است. (مصحح)

صادق علیهم السّلام علم آموخته بود. امام باقر در روایتی به او فرمودند «اجلس فی مسجد المدینه وافت الناس فإنتی احبّ أن یری فی شیعتی مثلک»؛ در مسجد بنشین و برای مردم فتوی بده که من دوست می دارم امثال تو در میان شیعیانم زیاد شوند، ابان درباره «غریب القرآن» و فضائل اهل بیت علیهم السّلام تألیفاتی دارد و حدود سی هزار روایت از امامان نقل کرده است (۱).

۵. اسماعیل بن عبد الخالق: از چهره های درخشان اصحاب ائمه علیهم السّلام و از فقیهان ایشان بود، وی به محضر امام صادق علیه السّلام نیز رسیده و از ایشان و امام محمد باقر و امام سجاد علیهم السّلام نیز روایت کرده است.

۶. ثابت بن ابی صفیه: کنیه اش ابو حمزه ثمالی، دانشمندی بزرگ و پرهیزگار بود، در سایه تربیت و آداب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام پرورش یافته و از ناقلین علوم و آثار آن بزرگواران بود، همه شرح حال نویسان بر راستگویی او و اینکه او از نظر تقوی سلمان زمان خود بوده است اتفاق نظر دارند، او به دلیل احاطه علمی بالایی که به فقه اهل بیت علیهم السّلام داشت مرجع علمی شیعیان کوفه بود.

۷. رشید هجری: از قهرمانان اسلام و بزرگان عرصه جهاد بود که امویان به دلیل اعتقادش به ولایت اهل بیت علیهم السّلام بر دارش کشیدند.

۸. زید بن حسن بن علی بن ابی طالب: که متولی موقوفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و شخصی جلیل القدر، دارای کرامت نفس و بسیار نیکوکار بود.

۹. سعید بن جبیر: کنیه اش ابو محمد از موالی بنی والبه، کوفی و از تابعان، که در مکه سکنی گزیده بود، او نیز از بزرگان عرصه جهاد و از بارزترین

ص: ۲۹۵

۱- (۱)). در کتاب حیاة الامام زین العابدین ۵۲۲-۵۳۷ شرح مفصّلی از زندگی ابان آمده است.

دانشمندان عصر خود در تفسیر، فقه و سایر دانش‌ها بود، وی در ماه شعبان سال ۹۵ هـ ق به دستور حجاج به شهادت رسید.

۱۰. سعید بن مسیب مخزومی: از بزرگان تابعان بوده و امام سجاد علیه السلام درباره اش فرموده است که او در دانش پیشینیان، دانشمندترین مردم و در میان مردم زمانه اش از فصیحترین آنان است، وی نیز بسیار امام سجاد علیه السلام را مورد احترام قرار می‌داد.

این‌ها تنها گوشه‌ای از شاگردان و راویان امام زین العابدین علیه السلام بودند، به علاوه اینکه آن حضرت تعداد بسیاری از بردگان را به صورت بی نظیری پرورش می‌داده است و شاید بتوان گفت: هربرده‌ای که به دست امام علیه السلام آزاد شده بود از تعلیم یافتگان مکتب آن حضرت به شمار می‌آید، و با توجه به این مطلب می‌توان ادعا کرد که میراث امام زین العابدین علیه السلام تنها در آنچه نوشته شده و از آن حضرت روایت شده منحصر نبوده بلکه هر کار تربیتی که از امام صادر شده و در جامعه منشأ اثر گردیده ولو اینکه در رفتار، افکار و موضع‌گیری‌های این بزرگان متجلی شده باشد را می‌توان جزو این میراث به حساب آورد.

ص: ۲۹۶

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اول

بخش نخست: امام سجاد علیه السلام در یک نگاه ۱۹

خطر اول ۲۱

خطر دوم ۲۲

بخش دوم: برداشت هایی از شخصیت حضرت امام سجاد علیه السلام ۲۳

نظریات و گفته های معاصران امام سجاد علیه السلام درباره آن حضرت ۲۳

آراء دانشمندان و مورخان درباره امام سجاد علیه السلام ۲۷

بخش سوم: جلوه هایی از شخصیت حضرت امام سجاد علیه السلام ۳۱

بردباری ۳۱

سخاوت ۳۲

برخورد امام علیه السلام با فقرا ۳۳

صدقه دادن ۳۵

عزت نفس ۳۹

زهد امام علیه السلام ۴۰

تضرع امام سجاد علیه السلام به درگاه خدا ۴۲

روش زندگی خانوادگی ۴۳

با پدر و مادر ۴۳

با فرزندان ۴۶

با بردگان ۴۷

ص: ۲۹۷

قسمت دوم

بخش نخست: پرورش حضرت امام سجاد علیه السلام ۵۱

مادرش ۵۳

کنیه های آن حضرت ۵۳

لقبهای آن حضرت ۵۳

بخش دوم: مراحل زندگی حضرت امام سجاد علیه السلام ۵۷

بخش سوم: حضرت امام سجاد علیه السلام از تولد تا امامت ۵۹

اوضاع سیاسی عراق هنگام مرگ معاویه ۶۲

دلایل صریح بر امامت زین العابدین علیه السلام ۶۵

امام زین العابدین علیه السلام در روز عاشورا ۶۶

قسمت سوم

بخش نخست: حضرت امام سجاد علیه السلام از کربلا تا مدینه ۷۱

امام زین العابدین بعد از واقعه عاشورا ۷۱

اسیران اهل بیت علیهم السلام در شام ۷۳

امام سجاد علیه السلام در مجلس یزید ۷۶

بخش دوم: زندگانی امام زین العابدین علیه السلام در مدینه ۸۵

قیام مدینه ۸۹

تفرقه در خاندان اموی ۹۷

افزونی مخالفت ها با حکومت اموی ۹۸

سال های رنج و ناآرامی ۱۰۱

بخش سوم: شهادت حضرت امام سجاد عليه السلام ۱۰۵

ص: ۲۹۸

بخش نخست:نگاهی کلی به خطمشی رسالی اهل بیت علیهم السّلام ۱۱۱

خطراتی که اسلام با آن روبرو بود ۱۱۶

عوامل افزایش انحراف در رهبری اسلامی ۱۱۷

عوامل تسریع در سقوط دولت اسلام ۱۱۸

مراحل حرکت مبارزاتی ائمه طاهرین علیهم السّلام ۱۲۶

بخش دوم:ویژگی های عصر امام سجاد علیه السّلام ۱۳۱

بخش سوم:برنامه ریزی جهادی امام سجاد علیه السّلام ۱۳۵

۱.جهاد فکری و علمی ۱۴۲

۲.جهاد علمی،اجتماعی و عملی ۱۴۷

الف-اخلاق و تربیت(در سطح کل امت و پیروان اهل بیت علیهم السّلام) ۱۴۸

ب-اصلاح امور دولتی ۱۴۹

ج-مبارزه با فساد ۱۵۲

بخش چهارم:ویژگی های بی همتای زندگانی امام سجاد علیه السّلام ۱۵۳

عبادت در زندگی امام سجاد علیه السّلام ۱۵۳

عبادت امام سجاد علیه السّلام ۱۵۵

دعای امام علیه السّلام در روز عرفه ۱۷۷

دعای امام سجاد علیه السّلام در روز عید قربان ۱۸۴

ویژگی دعا و مناجات در زندگی امام علیه السّلام ۱۸۶

جلوه هایی از عرفان الهی در مناجات امام سجاد علیه السّلام ۱۹۲

ویژگی گریه در زندگانی امام سجاد علیه السلام ۱۹۷

ویژگی آزاد کردن بردگان در زندگانی امام سجاد علیه السلام ۲۰۱

ص: ۲۹۹

بخش نخست: از میراث امام سجاد علیه السلام ۲۰۷

در گستره قرآن کریم ۲۰۹

نمونه هایی از تفسیر امام زین العابدین علیه السلام ۲۱۲

امام سجاد علیه السلام در گستره حدیث شریف ۲۱۷

امام سجاد علیه السلام در گستره عقائد و کلام ۲۱۸

تصریح امام زین العابدین علیه السلام بر امامان بعد از خود و مزده آمدن مهدی علیه السلام ۲۲۰

امام سجاد علیه السلام در گستره فقه و احکام شرعی ۲۲۴

واقعیت های علمی در دعاهاى امام سجاد علیه السلام ۲۳۰

امام سجاد علیه السلام در عرصه ادبیات ۲۳۱

احتجاج های امام زین العابدین علیه السلام ۲۳۳

از میان پندها و حکمت های درخشان امام علیه السلام ۲۴۰

پرتوی از کلمات درخشان امام سجاد علیه السلام ۲۴۴

بخش دوم: رساله حقوق ۲۵۱

بیان اجمالی حقوق ۲۵۴

بیان تفصیلی حقوق ۲۵۸

بخش سوم: در گستره صحیفه سجادیه ۲۷۷

ویژگی های صحیفه سجادیه ۲۷۹

نقش تاریخی صحیفه سجادیه ۲۸۱

سند صحیفه سجادیه ۲۸۳

شرح های صحیفه سجادیه ۲۸۴

دلیل اطلاق صفت کامله به صحیفه سجادیه ۲۸۵

بحثی پیرامون صحیفه «جامعه» سجادیه ۲۸۵

فهرست موضوعات کلی صحیفه جامعه ۲۸۶

بخش چهارم: دانشگاه امام سجاد علیه السلام ۲۹۱

فهرست ۲۹۷

ص: ۳۰۰

سرشناسہ: حکیم، سید منذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدید آور: شکافندہ علوم، حضرت امام محمدباقر علیہ السلام / گروہ مولفان (سید منذر حکیم با همکاری شہاب الدین حسینی)؛ مترجم کاظم حاتمی طبری؛ تهیه کنندہ معاونت فرهنگی، ادارہ ترجمہ [مجمع جهانی اہل بیت (ع)].

مشخصات نشر: رقم: مجمع جهانی اہل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاہری: ۳۵۷ ص.

فروست: پیشوایان ہدایت؛ [ج. ۷].

شابک: دورہ: ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۱۷-۵

وضعیت فہرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیبا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامہ بہ صورت زیر نویس.

عنوان دیگر: حضرت امام محمدباقر علیہ السلام.

موضوع: محمد بن علی (ع)، امام پنجم، ۵۷ - ۱۱۴ ق. -- سرگذشتنامہ

موضوع: چہارہدہ معصوم -- سرگذشتنامہ

شناسہ افزودہ: حسینی، سید شہاب الدین

شناسہ افزودہ: حاتمی طبری، کاظم، ۱۳۴۷ -، مترجم

شناسہ افزودہ: مجمع جهانی اہل بیت (ع). ادارہ ترجمہ

شناسہ افزودہ: مجمع جهانی اہل بیت (ع)

شناسہ افزودہ: پیشوایان ہدایت؛ [ج. ۷].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶ ج.۷ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۰۹۱

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود پردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السّلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعل با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی پردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله) در این میدان حسّاس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

*** خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد کاظم حاتمی طبری به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان و الاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل بازمی شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فروبارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- (۱). انعام/۷۱.

۲- (۲). بقره/۲۱۳.

۳- (۳). احزاب/۴.

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بر دمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ لِهَادٍ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بوده، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه ورسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیا سودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- ((۱)). جمعه/۲.

۲- ((۲)). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را برعهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را در خور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را براساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چندبعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلّم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فراروی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به مطالعه زندگی پنجمین امام از امامان اهل بیت علیهم السلام یعنی حضرت امام محمد بن علی الباقر علیه السلام می‌پردازد؛ او هفتمین معصوم از پرچم‌های هدایت ربانی در دین اسلام و تجسم همه کمالات نبوی در عرصه دانش، هدایت، تلاش سازنده و تربیت جامعه بود. به مدد تلاش عظیم آن بزرگوار حوزه علمیه مکتب اهل بیت علیهم السلام توسعه یافته و با آشکار گشتن دانش‌های این مکتب این درخت مبارک به برگ و بار نشست و حتی در این زمان هم در سایه سار آن آرمیده ایم.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإنه حسبنا و نعم النصير».

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

بخش نخست امام باقر علیه السلام در یک نگاه

بخش دوم برداشت هایی از شخصیت امام باقر علیه السلام

بخش سوم جلوه هایی از شخصیت امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام در یک نگاه

امام محمد باقر علیه السلام پنجمین امام از پیشوایان پاکی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برای جانشینی خود در امر رهبری امت اسلام و رساندن امت اسلام به ساحل امن و آسایش، بر امامت یکایک آنان تصریح فرموده است. چرا که خداوند متعال امتیت و آسایش امت اسلام را در سایه رهبری معصومانی که هرگونه ناپاکی و پلیدی را از آنان دور کرده و ساختشان را از هرگونه خطا و اشتباه منزّه و پاک ساخته مقدر فرموده است.

امام باقر علیه السلام از خاندان پاک و مطهری ریشه گرفته که در اوج عظمت و کمال بوده و افراد آن خاندان هر کدام ستیغ های سر به فلک کشیده دنیای فضیلت اند. آنان جدای از همه عناصری که شخصیت انسانی کاملشان را در عرصه های فکر، عقیده، عقل، عاطفه، اراده و رفتار تشکیل می داد و از اخلاص آن ها در برابر ذات مقدس خداوند و ذوب شدن آن ها در محبت خدا و ارزش های رسالت اسلامی نشأت گرفته بود، مردانی الهی بودند و به همین جهت بود که به نص پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله همطراز قرآن قلمداد گردیده اند، آنان بالاترین الگوهای جامعه بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و امین آن حضرت در پیاده کردن رسالت اسلامی بوده اند. رهبران معصوم برای ارشاد و تربیت امت و اداره امور جامعه اسلامی و جواب دادن به همه نیازهای جامعه برای رسیدن به

تکامل و دست یافتن به سعادت دنیا و آخرت آماده و شایسته بودند.

امام باقر علیه السلام از پدر و مادری علوی و پاک و مهذب پا به عرصه وجود نهاد.

در وجود آن حضرت صفات نیکوی دو جد بزرگوارش امام حسن و امام حسین علیهما السلام [امام حسن - جد مادری و امام حسین - جد پدری] به چشم می خورد، امام باقر علیه السلام چندسال از عمر شریفش را در سایه جد بزرگوارش حضرت امام حسین علیه السلام به سر برد. آن حضرت در سایه پدر بزرگوار خود حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام رشد و نمو پیدا کرد تا این که به سن جوانی و اوج کمال رسید. آن حضرت همواره و تا دم شهادت همدم و همگام پدر بزرگوار خود امام سجّاد علیه السلام بود که این برهه از زمان مقارن با نیمه اول دهه هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بود.

گذشته از جد بزرگوارش حضرت امام حسین علیه السلام، پدر بزرگوار امام باقر علیه السلام یعنی علی بن الحسین علیه السلام نیز الگوی بسیار بلندمرتبه ای برای آن حضرت بوده است. چرا که آن حضرت از فرط زهد و تقوا و عبادت به «زین العابدین»، «سید الساجدین»، «قدوه الزاهدین»، «سراج الدنیا» و «جمال الدین»، لقب گرفته بود. آن حضرت به شهادت تمام معاصران خود از بسیاری شرافت، آقایی، دانش، درخشندگی و کمال عقل صددرصد شایسته مقام امامت عظمی و رهبری جامعه بوده است.

امام باقر علیه السلام دانش و معرفت را از سرچشمه جوشان چنین پدر بزرگوار نویسید، تا این که سرآمد همگان گردید و در تمام رشته های دانش صاحب نظر و نوآوری شد. چنان که جد بزرگوارش حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله مطابق این حدیث شریف نبوی که فرمودند او شکافنده دانش هاست، وی را به لقب باقر یعنی شکافنده دانش ملقب فرموده و مسلمانان را به ولادت این مولود و نقش

مؤثرش در زنده کردن دانش های دینی بشارت داده اند. البته این ولادت مبارک در عصر و زمانه ای به وقوع پیوست که امت اسلام در اثر فتوحات پیاپی و در هم آمیختگی تمدن ها و مبادلات فرهنگی دستخوش گردبادهای تغییر و تبدل گردید که باتوجه به نوپایی حرکت فرهنگی و علمی اسلام، و همچنین محرومیت امت از سرچشمه فیاض رسالت الهی که در اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله تجسم عینی پیدا می کرد، این فرهنگ های وارداتی و گردبادهای تغییر و تبدل توانست امت اسلام را دور زده و آنان را از فرهنگ اصیل خود دور گرداند.

امام محمد باقر علیه السلام تمامی عمر بابرکت و شریف خود را در شهر مدینه منوره به سر آوردند و باران دانش و معرفت آن حضرت بر امت اسلام می باریده است، همچنین در رابطه با جماعت نخبگان صالح که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بنیانگذار هسته مرکزی و اصلی آن بوده و امام علی بن ابی طالب علیه السلام و سپس امام حسن و امام حسین علیه السلام در ادامه، پرورش آنان را پی گرفته و پس از آن ها پدر بزرگوار امام باقر علیه السلام یعنی حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام نیز به تغذیه روحی و معنوی و فکری این جمعیت صالح پرداخته و همه عناصر ساختاری و تکاملی رشد و نمو این طبقه را به آنان اعطا کرده بود، حضرت امام باقر علیه السلام نیز ادامه دهنده راه پدران پاکش بود.

امام محمد باقر علیه السلام از آغاز ولادت تا هنگام شهادت، بیداد و ستمگری امویان را با تمام وجود خود لمس فرمود. البته اگر مدت کوتاه خلافت عمر بن عبد العزیز را که به حدود دو سال و نیم می رسد و در طول آن، نسبتاً اوضاع بهتر شده بود از مدت عمر شریف آن حضرت کسر کنیم.

بنابر این امام باقر علیه السلام با شدیدترین دوران های ستم و بیدادگری امویان هم عصر بوده است. البته آن حضرت به زمان افول کوكب بخت این جریان

جاهلی (بنی امیه) نیز نزدیک بوده است. اما در عین حال به عنوان یک شخص بیدار، بزرگ و متکامل از دیدن حکومت بیدادگر اموی رنج ها برده و جام تلخ غصه ها و اندوه ها را جرعه جرعه نوشیده است.

اما در عین حال امام باقر علیه السلام به دلیل رو آوردن مسلمانان از نقاط مختلف عالم اسلام به سمت آن حضرت توانستند تعداد بسیاری از فقیهان، دانشمندان و مفسران را در دانشگاه علمی خود تربیت نمایند. چرا که همه امت اسلام به صورت بی نظیری در برابر فضل و کمال آن حضرت سر تعظیم فرود آورده بودند، البته امام باقر علیه السلام هیچگاه از رویدادهایی که در عرصه جامعه اسلامی به وقوع می پیوست کناره گیری نکرده و همیشه در بیدار کردن توده ها، به حرکت در آوردن افکار آن ها، شخصیت بخشیدن و زنده کردن کرامت امت چه از نظر داد و دهش های مادی و چه از نظر افاضات معنوی همچون پدران بزرگوار و اجداد طاهرش همواره نقشی مثبت و فعال داشته است. آن حضرت هیچگاه از پدران و اجداد طاهرین خود از نظر عبادت، تقوا، صبر و اخلاص پایین تر نبوده است. بنابراین آن حضرت الگوی بسیار مناسب و بزرگی برای نسل هم عصر خود و همچنین نسل های بعدی بوده اند.

سلام بر او باد روزی که متولد شد و روزی که با علم و عمل به مجاهده در راه خدا پرداخت و روزی که به شهادت رسید و به لقاء محبوب شتافت و روزی که دوباره زنده و برانگیخته خواهد شد.

برداشت هایی از شخصیت حضرت امام باقر علیه السلام

۱. ابرش کلبی به امام باقر علیه السلام عرضه داشت: تو به حق، فرزند رسول خدا هستی. سپس به سمت هشام بن عبد الملک رفت و به او گفت: ای بنی امیه دست از سر ما بردارید که این مرد داناترین مردم روی زمین به آنچه در زمین و آسمان است می باشد، چرا که فرزند رسول خدا است (۱).

۲. ابو اسحاق گوید: من هیچگاه مانند او را ندیدم (۲).

۳. عبد الله بن عطاء مکی گوید: من ندیدم که دانشمندان هیچگاه در نزد کسی به اندازه ای که در برابر ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام خضوع و کرنش می کنند، خضوع و کرنش کرده باشند. من حکم بن عتیبه را - با همه بزرگواری که در میان قوم خود داشت - دیدم که در پیش روی امام محمد باقر علیه السلام آن چنان نشسته بود که گویا پسر بچه ای در برابر معلم خود نشسته است (۳).

۴. حکم بن عتیبه در تفسیر آیه شریف قرآن که می فرماید: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ**؛ به یقین، در این، برای هوشیاران عبرت ها است، می گوید: به خدا

ص: ۲۳

۱- (۱). المناقب ۲/۲۸۶.

۲- (۲). ائمتنا ۱/۳۹۶، به نقل از اعیان الشیعه ۴ ق ۲/۲۰.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۱/۸۲.

سوگند که محمد بن علی یکی از کسانی بود که مصداق این آیه شریف بوده است (۱).

۵. عبد الملک بن مروان به حاکم مدینه نوشت: محمد بن علی را دست و پا بسته و در غل و زنجیر به نزد من بفرست.

حاکم مدینه در جواب نامه عبد الملک نوشت: ای امیر مؤمنان این نامه ای که برایت می نویسم به منزله مخالفت با تو یا رد کردن دستور تو نیست. بلکه خیرخواهی است که از روی دلسوزی انجام می دهم. امروزه در روی زمین فردی با عفت تر، زاهدتر و باورع تر از مردی که شما او را از من طلب کرده اید وجود ندارد. او از داناترین مردم، ملایم ترین مردم و در عبادت خداوند و فرمانبرداری از او سخت کوشترین مردمان است و من ناپسند می دارم که امیر المؤمنین عبد الملک متعرض چنین شخصی گردد، چرا که إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ؛ در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان وضع خود را تغییر دهند. عبد الملک از دیدن نامه والی خوشحال شد و فهمید که او از روی خیرخواهی و دلسوزی این نامه را برایش نوشته است (۲).

۶. هشام بن عبد الملک به امام باقر علیه السلام عرض کرد: به خدا سوگند که من هرگز دروغی از تو نشنیده ام (۳). همچنین به آن حضرت عرض کرد: تا زمانی که امثال تو در میان قریش وجود داشته باشند، همواره قریش سرور و صاحب اختیار عرب و عجم باقی خواهد ماند (۴).

۷. قتاده بن دعامة بصری به امام باقر علیه السلام عرض کرد: من در برابر فقیهان و

ص: ۲۴

۱- (۱). كشف الغمّه ۲۱۲.

۲- (۲). ائمتنا ۳۹۶/۱، به نقل از اعیان الشیعه ۴ ق ۸۵/۲.

۳- (۳). مناقب ۲۷۸/۲.

۴- (۴). بحار الانوار ۸۸/۱۱.

دانشمندان بسیاری نشستند. من حتی در برابر ابن عباس که از بزرگان اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بوده است نیز حضور پیدا کرده ام. اما در پیش هیچ کدام از این بزرگان به گونه ای که در برابر تو مضطرب می شوم دلم به تپش و اضطراب نیفتاده است (۱).

۸. عبد الله بن معمر لثی به امام باقر علیه السلام عرض کرده است: من سینه های شما خاندان را خاستگاه رویش درخت دانش می دانم، میوه درخت دانش از آن شما و شاخ و برگ آن برای دیگر مردمان است (۲).

۹. شمس الدین محمد بن طولون گفته است: ابو جعفر محمد بن زین العابدین ابن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه ملقب به باقر پدر جعفر صادق (رضی الله عنهما) دانشمند و سیدی جلیل القدر بوده است. وی بدین جهت باقر لقب گرفته است که علم و دانش را گسترش بسیار داده است. چرا که «تبقیر» در لغت عرب به معنای توسعه دادن است.

شاعر در مدح او گفته است: ای که سفره دانش را برای پرهیزگاران گسترده ای و ای بهترین کسی که بر اساس فطرت، لیبیک گفته ای (۳).

۱۰. محمد بن طلحه شافعی گوید: او شکافنده و جمع آوری کننده دانش هاست. کسی است که دانش خود را آشکار کرده و در میان مردم برافراشته است. کسی است که درخت نیکی نشانند و شاخ و برگش داد. قلب او صاف و دانشش پاکیزه، جانش پاک و اخلاقش شریف بود. او همه اوقات زندگی خود را به فرمانبرداری از خدا آباد ساخته و در مقام تقوا و پرهیزگاری

ص: ۲۵

۱- ((۱)). فی رحاب ائمه اهل البیت ۱۰/۴.

۲- ((۲)). کشف الغمّه/۲۲۱.

۳- ((۳)). الائمه الاثنا عشر/۸۱. یا باقر العلم لأهل التقی و خیر من لثی علی الأجل

ثابت قدم بود. نشانه های تقرب به خداوند در چهره او و رفتارش ظهور پیدا کرده، پاکی برگزیدگی از جانب خداوند در همه شئون زندگی او آشکار بود (۱).

۱۱. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد: محمد بن علی بن الحسین، سرور فقیهان منطقه حجاز بوده است، مردمان از او و پسرش جعفر فقه را آموخته اند (۲).

۱۲. ابو نعیم اصفهانی درباره امام باقر علیه السلام گوید: او کسی است که همواره به یاد خدا و دارای حضور قلب، در برابر خداوند متعال خاشع و در برابر سختی های روزگار بسیار صابر بوده است. او ابو جعفر محمد بن علی باقر از سلالة دودمان نبوت می باشد. وی کسی است که هم از جهت دینی دارای شرافت و هم از نظر حسب و نسب، والا و بلندمرتبه است. سخنانش همه در پند و اندرز و هشدار از عوارض و خطرات راه های زندگی بوده، اشک چشمش همیشه جاری و همیشه دیگران را از دشمنی و جدال نهی می نموده است (۳).

۱۳. احمد بن یوسف دمشقی قرمانی درباره امام محمد باقر علیه السلام چنین آورده است: منبع فضایل و افتخارات امام محمد بن علی باقر رضی الله عنه بدین جهت باقر نامیده شده است که علم را می شکافته.

درباره اختصاص لقب باقر به آن حضرت این گونه هم گفته شده است که:

او به خاطر روایتی که جابر بن عبد الله انصاری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل نموده به این لقب اختصاص یافته است. جابر بن عبد الله گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است: ای جابر، نزدیک است که تو با فرزند از فرزندان حسین ملاقات کنی که

ص: ۲۶

۱- (۱). مطالب السؤل ۸۰، کشف الغمه ۳۲۹/۲، صواعق محرقه ۳۰۴ با اندکی اختلاف.

۲- (۲). المدخل إلى موسوعه العتبات المقدسه ۳۰۱. حلیه الاولیاء ۱۸۰/۳.

نامش مانند نام من است. او علم را می شکافت. یعنی دانش و معرفت از سینه او فوران می کند.

پس هنگامی که او را دیدی سلام مرا به او برسان. محمّد باقر در میان برادران خود جانشین پدر بزرگوارش حضرت زین العابدین گردید. وی وصی زین العابدین بوده و زمام امور امامت را پس از پدر بزرگوارش در دست م می گیرد (۱).

۱۴. علی بن محمّد بن احمد مالکی - معروف به ابن صباغ - چنین می گوید: محمّد بن علی بن الحسین علیهم السّلام گذشته از آنچه را که از دانش، آقایی، فضیلت، ریاست و امامت در او جمع آمده بوده، دارای ویژگی جود و کرم آشکار در میان عوام و خواصّ بوده است. کرم آن حضرت در میان تمام مردم زبانزد بوده و آن حضرت علیرغم بسیاری عیال و وضع مالی متوسّط معروف به فضیلت و احسان بوده است (۲).

۱۵. ابن خلکان گوید: ابو جعفر محمّد بن علی زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب (رضی الله عنهم اجمعین) ملقب به باقر یکی از امامان دوازده گانه است... آن حضرت دانشمندی بوده که سیادت و بزرگی داشته است (۳).

۱۶. احمد بن حجر گفته است: وارث امام زین العابدین علیه السّلام از میان فرزندانش که عبادت، دانش و پارسایی او را به میراث برده باشد ابو جعفر محمّد باقر است. لقبش یعنی باقر از ریشه بقر الارض یعنی شکافتن زمین و شیار کردن آن گرفته شده است و همچنان که گنج های پنهان از دل زمین با کندن و شکافتن خارج می شود آن حضرت نیز سینه دانش ها را شکافته و گنج های

ص: ۲۷

۱- (۱). اخبار الدول/ ۱۱۱.

۲- (۲). الفصول المهمّه/ ۲۰۱.

۳- (۳). وفيات الاعيان ۳/ ۳۱۴.

پنهان معرفت را از زمین دانش استخراج نموده است، لذاست که می بینیم امام محمد باقر علیه السلام گنج های پنهان معارف و حقیقت احکام و حکم و لطایف را آنچنان استخراج کرده و به جامعه نمایانده است به گونه ای که تنها آنان که چشم حقیقت بین شان نابینا است و نیز کسانی که باطن و نهانخانه دلشان آکنده از امراض قلبی باشد از دیدن آن امتناع می ورزند.

از اینجا است که درباره او گفته شده است: او شکافنده دانش، جمع کننده دانش، انتشاردهنده دانش، برافرازنده دانش بوده، قلبش پاک و علم و عملش مطهر، جانش مبرای از هر پلیدی و اخلاقی آکنده از شرافت بوده، همه اوقات زندگی اش با فرمانبرداری خدا آبادان گشته و در مقامات عارفان دارای رسومی تا بدان پایه است که زبان توصیف کنندگان از وصف آن عاجز گردیده است.

وی در رابطه با سیروسلوک و معارف و شناخت کلماتی دارد که در این مختصر نمی گنجد.

در شرافت و جلالت قدر این بزرگوار همین بس که ابن مدینی روایت کرده که جابر بن عبد الله انصاری در زمان کودکی امام محمد باقر علیه السلام به نزد آن حضرت رفته و به آن حضرت عرض کرده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله بر تو سلام رسانده است. به جابر گفته شد: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ جابر گفت:

من در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و اله نشسته بودم، امام حسین علیه السلام نیز در دامن پیامبر نشسته و پیامبر با او بازی می کردند، آنگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله به من فرمودند: ای جابر، از این حسین فرزندی متولد خواهد شد که نام او علی است. پس هنگامی که روز قیامت برپا گردید، منادی از جانب حق ندا می کند که سید عابدان یا سرور عبادت کنندگان برخیزد و فرزند حسین، علی برخواهد خواست. سپس از آن فرزند، فرزندی متولد خواهد شد که نام او محمد

است. پس ای جابر، اگر آن فرزند را دیدی سلام مرا به او برسان (۱).

۱۷. محمد امین بغدادی سويدی گوید: از هيچ يك از فرزندان حسين کسی مانند ابو جعفر رضی الله عنه علم دين، سنت، سير و رشته های مختلف ادبی را به منصبه ظهور نگذاشته است (۲).

ص: ۲۹

۱- (۱). الصواعق المحرقة/ ۳۰۵.

۲- (۲). سبائك الذهب/ ۷۲.

جلوه هایی از شخصیت حضرت امام باقر علیه السلام

تمام صفت های پسندیده ای که برای امامت و رهبری امت لازم است، همگی در شخصیت امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام جمع گردیده بود.

این پیشوای عظیم الشأن به واسطه برخورداری از استعداد های عظیم روحی و عقلی، فضائل نفسانی و اخلاقیات والا توانسته بود در میان همه بزرگان و مصلحان جامعه به برجستگی بی نظیری دست پیدا کند. این خصوصیات در کنار حسب و نسب شریف و روشن آن حضرت که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ختم می شود تشکیل ساختاری شخصیتی دادند که امام باقر علیه السلام را در عالترین درجه انسانیت قرار می دهد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نسبت به امت خود که امت اسلام باشد بیشترین دل مشغولی و شدیدترین احتیاط را داشتند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله هیچ گاه راضی نبودند که امت اسلامی در طبقات پایین قافله امت ها و ملت ها قرار بگیرد. بلکه آن حضرت بسیار علاقمند بودند که امت اسلامی دارای عزت و کرامت و بزرگواری بوده و چنان که قرآن شریف نیز تصریح فرموده است، این امت بهترین امتی باشد که برای مردم پدیدار گشته است. بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برای مسأله خلافت و امامت اهمیت بسیار زیادی قائل شده، بیشتر از هر مسأله و قضیه دیگری از مسائل دینی به مسأله خلافت و امامت پرداختند و

مسلمانان را در رابطه با آن راهنمایی و ارشاد فرمودند. چرا که امامت و رهبری مهمترین پایه و بنیان استوار برای پیشرفت هر امتی در عرصه های فکر، اجتماع و سیاست می باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برای تصدی این امر مهم ائمه طاهرين را که از اهل بیت خود آن حضرت و معصوم بودند، انتخاب کرد و این امر را به آنان اختصاص داد. همانان که هیچگاه و در هیچ شرایطی با انگیزه های مادی عمل نکرده و همواره در همه رفتار و کردار خود اطاعت خداوند و مصالح امت اسلام را بر هر انگیزه و هدف دیگری ترجیح می دادند.

امام محمد باقر علیه السلام در اخلاق، منش و رفتار خود جامع تمام کمالات انسانی بوده است. آن حضرت پس از پدر بزرگوارش حضرت امام سجاد امام زین العابدین علیه السلام حقیقتاً شایستگی امامت کبرای امت اسلام را داشت.

همه آنچه را که کتابهای تاریخ درباره فضایل بی شمار آن حضرت ذکر کرده اند به مثابه قطره ای در برابر اقیانوس بی کران فضیلت و بزرگی آن امام همام است، اکنون ما نیز به اندکی از آنچه را که کتابهای تاریخ در رابطه با خلق و خو و رفتار و منش حمیده آن حضرت ذکر نموده اند اشاره ای گذرا می کنیم:

صبر و بردباری

صبر و بردباری از بارزترین صفات حضرت امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام است. همه تاریخ نویسان بر این نکته اتفاق نظر دارند که آن حضرت هیچگاه در برابر کسانی که به آن حضرت ستم و تعدی روا داشته بودند مقابله به مثل و برخورد سوء انجام نمی دادند. بلکه همیشه مقابله آن حضرت با احسان و نیکویی بوده است. آن حضرت همیشه در مقابل کسانی که به آن حضرت ستم روا می داشتند با گذشت و نیکی برخورد می کرده اند.

تاریخ نویسان موارد بسیاری از صبر و بردباری عظیم آن امام همام ذکر کرده اند.

از آن جمله است:

۱. مردی از اهل کتاب (مسیحی یا یهودی) به امام باقر علیه السلام حمله آورده، آن حضرت را مورد توهین قرار داده، با کلامی تلخ به آن حضرت گفت:

«أنت بقر!؛ تو بقر هستی!» (کلمه «بقر» که از نظر لفظی به کلمه «باقر» شبیه است به معنای گاو می باشد).

امام علیه السلام با ملاحظت و چهره ای خندان با جوانمردی کامل رو به او کرده فرمود:

«نه، من باقر هستم».

مرد کتابی، حیا نکرده و باز به آن حضرت خطاب کرد و گفت:

«تو فرزند زن آشپز هستی!»

امام علیه السلام با تبسمی ملیح نه تنها از حرف او ناراحت نشده بلکه به او فرمودند:

«این شغل و حرفه او بوده است».

اما مرد کتابی باز دست از گمراهی و لجاجت برنداشته و آن حضرت را این گونه مورد خطاب قرار داد که:

«تو فرزند زنی سیاه و زنگی و هرزه بوده ای!»

امام باقر علیه السلام از سخن او در غضب نشدند. بلکه با ملاحظت تمام به او پاسخ دادند:

اگر تو راست می گویی خدا آن زن را بیخشد، و اگر تو دروغ می گویی خدا تو را بیخشد.

مرد کتابی از اخلاق امام باقر علیه السلام مبهوت شد. وی با دیدن چنین اخلاقی که شبیه اخلاق پیامبران است شیفته و فریفته

امام باقر علیه السلام گردید و در همان

مجلس اسلام خود را آشکار کرده و طریق حق را که طریق اهل بیت باشد در پیش گرفت (۱).

۲. از دیگر مظاهر باشکوه و شگفت انگیز صبر و بردباری امام باقر علیه السلام می توان به داستان زیر اشاره کرد:

آورده اند که مردی شامی به مجلس درس امام محمد باقر علیه السلام می آمد و به درس آن حضرت گوش فرامی داد. او بسیار شیفته مباحث علمی امام باقر علیه السلام گردیده بود. اما روزی با تندی رو به امام باقر علیه السلام کرده، به آن حضرت گفت:

محمد!، گمان نکنی که من از روی دوستی و محبت به تو به مجلس درست حاضر می شوم. چنین نیست. بلکه من نسبت به کسی در روی زمین بیشتر از تو و اهل بیت تو کینه ندارم. و به این مطلب اعتقاد قلبی دارم که اطاعت و پیروی از فرامین خداوند و فرامین امیر المؤمنین که خلیفه مسلمانان است در بغض و ناپسند داشتن شما خاندان است. اما از آنجا که می بینم مرد فصیحی هستی و الفاظ و کلمات تو از نظر ادبی زیباست به سوی تو می آیم!!

امام باقر علیه السلام نگاهی از روی لطف و دلسوزی به او انداختند. از آن پس آن حضرت او را بیش از پیش غرق در احسان و نیکویی کردند تا حدی که آن مرد متنبه شده و راه حق و حقیقت بر او آشکار گردید. او از حالت کینه و دشمنی به دوستی و ولایت امام باقر علیه السلام منتقل گردید، تا آنجا که تا هنگام مرگ ملازم محضر امام باقر علیه السلام بود و در هنگام مرگ وصیت کرد تا امام باقر علیه السلام بر او نماز بگذارد (۲).

ص: ۳۴

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۳/۳۳۷، بحار الانوار ۴۶/۲۸۹، الانوار البهیة ۱۴۲، مستدرک البحار ۲/۳۸۳.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۱/۶۶.

این سجایای اخلاقی بلند امام باقر علیه السلام جلوه‌هایی از خلق عظیم جد گرامی اش حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بود که توانست با اخلاق والای خود میان قلب‌های مردم انس و الفت ایجاد نموده و به احساسات و عواطف مردم وحدت بخشیده و همگان را پس از سال‌ها فرقه‌گرایی و تحزب و تشّت و جدایی بر کلمه توحید جمع نماید.

صبر امام باقر علیه السلام

صبر یکی از صفات ذاتی ائمه پاکیزه از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بوده است.

آنان بر تمام سختی‌های روزگار و مرارت‌های زمانه صبر کردند. آنان مصیبت‌هایی را به جان خریدند که کوه‌ها نیز از کشیدن بار آن‌ها ناتوان بوده است. حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام بر روی خاک کربلا با موج‌هایی از محنت و رنج و مشقت روبرو گردید که هوش از سر هر انسان زنده‌ای می‌رباید. در حالی که این کلام زیبا را در زیر لب ترنم می‌فرمود که: خداوندا بر قضاء تو صبر می‌کنم چرا که معبودی جز تو وجود ندارد.

امام باقر علیه السلام نیز مانند پدران پاکش در راه تحمل سختی و محنت و مصیبت راه صبر را پیشه کرده است. اکنون به نمونه‌هایی از این صبر عظیم توجه می‌کنیم:

۱. یکی از سخت‌ترین مصائب و ناراحتی‌هایی که بر ائمه اطهار خصوصاً امام باقر علیه السلام وارد شده بود ربودن مقام خلافت بوده که حق مسلم و قطعی اهل بیت علیهم السلام بوده و دیگر اعلام سب و لعن پدران گرامی آن حضرت بر منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و گلدسته مساجد بود. امام باقر علیه السلام این اهانت‌ها را همواره می‌شنیدند. اما در برابر آن‌ها صبر پیشه کرده و امکان این که حتی کلمه‌ای بر

زبان جاری کنند نداشتند. آن حضرت راه صبر پیشه کرده و خشم خود را فرو می خوردند و امر این ستمگران را به خداوندی واگذار می کردند که در روز قیامت به حقّ در میان بندگان خود قضاوت خواهد کرد.

۲. از دیگر مصیبت هایی که امام باقر علیه السّلام با آن روبرو بوده و بر آن صبر می کردند، فشار شدیدی بود که به شیعیان اهل بیت علیهم السّلام وارد می گردید.

مزدوران سلطنت اموی شیعیان را حتّی در زیر سنگ هم تعقیب و جست و جو می کرده و آنان را به دست جلّادان حکومت اموی می سپردند. در همین حال حضرت امام باقر علیه السّلام قدرت هیچ گونه فعالیت و حرکتی نداشت. چرا که حکومت اموی بر آن حضرت مراقبت های شدیدی روا داشته، هرگونه خواسته ای که آن حضرت در ارتباط با شیعیان خود داشته است به کلی ردّ می نموده است.

۳. تاریخ نویسان به عنوان نمونه ای از صبر و بردباری عظیم امام باقر علیه السّلام این داستان را نقل کرده اند:

آن حضرت روزی با اصحاب خود در جلسه درس نشسته بود. ناگهان از خانه آن حضرت صدای فریاد بلندی شنیده شد. یکی از غلامان امام باقر علیه السّلام نزد آن حضرت آمد و مطلبی را خصوصی به آن حضرت عرض کرد. امام باقر علیه السّلام در پاسخ او فرمودند:

شکر خداوند را بر آنچه به ما داد. و هرآنچه از ما گرفت در حقیقت از آن خود او بود.

زنان را از گریه بازدار و او را تجهیز و کفن نمایید. از خداوند برای خود طلب آرامش کنید. به مادر طفل نیز بگویید که تو در این ماجرا هیچ گناهی نداری و به خاطر ترس و وحشت و درد و ناراحتی که از این واقعه بر تو وارد آمد تو را در راه خدا آزاد کردم.

پس از این موضوع امام باقر علیه السّلام به دنباله سخنان خود پرداخت.

حاضران از هیبت آن حضرت جرأت سؤال کردن از چگونگی جریان را پیدا نکردند. سپس باردیگر آن غلام برگشت و به امام باقر علیه السلام عرض کرد که: ما کار تکفین او را به پایان رسانده ایم. در این هنگام امام باقر علیه السلام دستور فرمود تا به همراه آن حضرت برای نماز بر جنازه فرزند آن حضرت و دفن او به پاخیزند و به یاران خود خبر داد و به آن ها فرمود: «این کودک از کنیزی که به او حامله بود سقط شد و از دنیا رفت» (۱).

۴. همچنین روایت کرده اند که امام باقر علیه السلام پسری داشت که بسیار در نزد آن حضرت محبوب بود و آن حضرت وی را بسیار دوست می داشت. از قضا آن فرزند به بیماری مبتلا گردید و یاران امام باقر علیه السلام چون می دانستند که آن حضرت چه اندازه به این فرزند علاقه مند است، بر جان آن حضرت و سلامتی اش بیمناک گردیدند. اما دیدند هنگامی که آن طفل از دنیا رفت امام آرام گرفته و صبر پیشه کردند، یاران به آن حضرت عرضه داشتند: ای فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و اله علاقه شما به این طفل و بی تابی شما در بیماری او به حدی بود که ما بر سلامتی شما بیمناک شدیم. اما اکنون که او از دنیا رفته است می بینیم که شما آرامش یافته و صبر پیشه نموده اید، امام باقر علیه السلام با دلی مالا مال از آرامش، طمأنینه و رضایت به قضای الهی در پاسخ آنان فرمودند: «ما برای دست یافتن به آنچه می پسندیم خدا را می خوانیم، اما اگر آنچه ما نمی پسندیم واقع گردید یقین می کنیم که این امر مورد پسند خداوند بوده، لذا با کاری که مورد پسند و رضایت خداوند است مخالفتی روا نمی داریم» (۲).

امام باقر علیه السلام در برابر گزش حوادث سوزناک دنیا خود را با سلاح صبر و

ص: ۳۷

۱- (۱). عیون الاخبار و فنون الآثار/ ۲۱۸.

۲- (۲). تاریخ دمشق ۵۱/۵۲؛ عیون الاخبار/ ۵۷.

بردباری مسلح کرده بود. آن حضرت با فجایع و مصیبت های زمانه با اراده ای پولادین و ایمانی راسخ روبه رو می گردید. امام باقر علیه السلام بدون هیچ گونه ناراحتی و دل زدگی، مصیبت های روزگار را تحمل می نموده و در این راه جز دست یابی به اجر و پاداش در نزد خداوند متعال هدف و غرض دیگری نداشتند.

کرم و سخاوت امام باقر علیه السلام

اشاره

کرم و بخشندگی از آشکارترین فضایل و مکارمی بود که همه ائمه از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بدان ممتاز بودند. آنان همواره دستانی گشاده داشته و سخاوت شان به فقرا و نیازمندان بسیار بی مانند بود. درباره فضل و کرامت و جود اهل بیت علیهم السلام شاعر چنین گفته است:

«اگر پیش از ایشان (اهل بیت پیامبر) رویه و سنت بزرگواری و عزتی یافت شود، هر آینه که با رتبه بزرگواری آنان فرسنگ ها فاصله خواهد داشت.

اگر به سوی آنان بروی در میان خانه هایشان بخشندگی و کرمی، خواهی دید که با وجود آن هرگز محتاج درخواست و خواهش نخواهی بود [چون پیش از خواهش حاجت را برآورده می کنند].

چرا که پرتوهای نور نبوت و مکارم اخلاق در خرد و کلانشان زبانه می کشد (۱).

ص: ۳۸

۱- (۱). الفصول المهمه ۲۲۷. لو كان يوجد عرف مجد قبلهم لوجدته منهم على أميال إن جئتهم أبصرت بين بيوتهم كرما يقيق مواقف التسأل نور النبوه و المكارم فيهم متوقد في الشيب و الاطفال

امام محمّد باقر علیه السّلام فطرتا دوستدار خیر، نیکوکاری، عطا و دهش به مردم و شاد کردن دل آنان بود.

الف- بزرگداشت نیازمندان

از اخلاق والای آن حضرت این بوده است که آن حضرت فقرا و نیازمندان را بسیار احترام می نموده، شأن آن ها را بالا می برده تا ذلّت احتیاج بر آن ها غلبه نکند و اثری از آن در آن ها دیده نگردد، تاریخ نویسان این گونه نگاشته اند که به خانواده و اهل بیت خود سفارش کرده بود، اگر سائل و نیازمندی به نزد آن ها آمد، هنگامی که به او چیزی می دهند بگویند: ای سائل این را بگیر، بلکه به او بگویند: ای بنده خدا بگیر که مبارکت باشد (۱). آن حضرت همچنین فرموده اند: آن ها را با بهترین نامهایشان صدا بزنید (۲).

ب- آزاد کردن بندگان

امام باقر علیه السّلام بسیار به آزاد کردن بندگان و رهایی دادنشان از زنجیر بندگی علاقه وافری داشت. آن حضرت یک خانواده برده را که تعدادشان به یازده نفر می رسید یکجا آزاد فرمود (۳). همچنین آورده اند که آن حضرت شصت بنده داشت که در هنگام وفات یک سوم از آن ها را آزاد فرمود (۴).

ج- نیکی به اصحاب و یاران

امام باقر علیه السّلام هیچ چیز را در دنیا بیشتر از نیکوکاری نسبت به برادران

ص: ۳۹

۱- (۱). عیون الاخبار ۲۰۸/۳.

۲- (۲). البیان و التبین ۱۵۸.

۳- (۳). به نقل از شرح شافیة ابی فراس ۱۷۶/۲.

۴- (۴). همان منبع.

ایمانی دوست نمی داشت. آن حضرت هیچگاه از نیکوکاری به دوستان و اصحاب خود خسته نمی شد و همواره درصدد نیکویی به کسانی بود که به سمت آن حضرت آمده و به کرم آن حضرت امیدوار بودند. امام باقر علیه السلام به فرزند خود امام صادق علیه السلام این گونه وصیت کرد که پس از وفات او به اصحاب و یارانش مستمری بدهد تا آنان برای انتشار دانش و پخش آن در میان مردم فراغت بال داشته و غم روزی نداشته باشند (۱).

د- صدقه دادن آن حضرت به فقراي مدینه

امام باقر علیه السلام به گدایان و فقیران یثرب بسیار نیکویی می کرد. هنگامی که صدقات آن حضرت را بر نیازمندان مدینه شماره کردند به هشت هزار دینار بالغ گردید (۲). امام باقر علیه السلام هر روز جمعه یک دینار صدقه می داد و می فرمود:

صدقه دادن در روز جمعه چند برابر صدقه دادن در روزهای دیگر ثواب دارد (۳).

تاریخ نویسان ذکر کرده اند که امام باقر علیه السلام در میان اهل بیت از کم درآمدترین و پرهزینه ترین آنان بوده است (۴). در عین حال آن حضرت آنچه که در دست داشته برای خوشی و راحتی فقرا و محرومان به آن ها می بخشیده است. راویان موارد بسیاری از این جود و بخشش بی نظیر ذکر کرده اند که در اینجا نمونه هایی از آن را می بینیم:

۱. سلیمان بن قرم روایت کند که: امام باقر علیه السلام گاه پانصد درهم، ششصد درهم تا هزار درهم به ما بخشش می نمود و هیچگاه از نیکوکاری نسبت به

ص: ۴۰

۱- (۱). حیاة الامام محمد الباقر علیه السلام ۱/۱۲۴.

۲- (۲). شرح شافیة ابو فراس ۲/۱۷۶.

۳- (۳). فی رحاب ائمة اهل البيت عليهم السلام ۴/۱۲.

۴- (۴). فی رحاب ائمة اهل البيت عليهم السلام ۴/۱۲.

برادران و همچنین کسانی که به امید کرم و بزرگواری به نزد آن حضرت می آمدند خسته و دلگیر نمی گردید (۱).

۲. حسن بن کثیر گوید: به نزد امام محمّد باقر علیه السّلام رفته و شکایت نیازمندی خود و عدم رسیدگی و کمک یاران و اصحاب را به آن حضرت گفتم، امام باقر علیه السّلام از شنیدن این سخن متأثر شده و فرمودند: بدترین برادران کسی است که در حال بی نیازی و دارایی دائم به تو سر بزند و با تو رابطه داشته باشد. اما چون فقیر و نیازمند گردیدی با تو قطع رابطه کند. سپس به غلام خود امر کردند کیسه ای که در آن هفتصد درهم بود بیاورد و آن را به آن مرد داده فرمودند: این پول ها را به مصرف خود و خانواده ات برسان و چون تمام شد به من خبر بده (۲).

۳. امام باقر علیه السّلام همواره به کسانی که به مجلس درس ایشان رفت و آمد می نمودند بذل و بخشش داشته و به آنان از صد تا هزار درهم پول می دادند. آن حضرت مجالست و همنشینی با آنان را دوست می داشتند. از جمله آنان می توان به عمرو بن دینار و عبد الله بن عبید اشاره کرد. امام باقر علیه السّلام پول و لباس را به خانه آنان می فرستاد و می فرمود: ما از اوّل سال این ها را برای شما آماده کرده بودیم (۳).

۴. سلمی کنیز امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می کند که: وقتی برادران دینی به نزد امام باقر علیه السّلام می آمدند، آن حضرت پیش از آنکه به آن ها از غذاهای گوارا بخوراند، لباس های خوب به آن ها بپوشاند و به آن ها درهم و دینار عطا کند نمی گذاشت تا از نزدش خارج شوند، سلمی امام باقر علیه السّلام را از این کار نهی کرد.

امام باقر علیه السّلام به او فرمودند: ای سلمی، در دنیا بعد از شناخت خداوند و معرفت دینی جز

ص: ۴۱

۱- (۱). الارشاد/۲۹۹.

۲- (۲). صفه الصّفوه ۶۳/۲.

۳- (۳). عیون الاخبار و فنون الآثار ۲۱۷/۳، ارشاد/۲۲۹.

برادران دینی به چه چیزی می توان امید داشت؟ (۱) و آن حضرت همواره می فرمودند:

دنیا را فقط نیکویی به برادران، کسب معارف و شناخت خداوند زیبا کرده است (۲).

عبادت امام باقر علیه السلام

اشاره

امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام از پیشوایان اهل تقوا در تاریخ اسلام بوده است. آن حضرت چنان خدا را شناخته بود که شناخت خداوند همه جوهره ذات آن حضرت را پر نموده و با قلبی پر از انابه به درگاه خداوند حاضر می شده است. امام باقر علیه السلام در عبادت و فرمانبرداری خداوند متعال نهایت اخلاص را به کار می آورده است. از جلوه های عبادت آن حضرت می توان به این نکته ها اشاره نمود:

الف- خشوع در هنگام نماز:

درباره آن حضرت گفته اند که چون به نماز می ایستاد از ترس خداوند رنگ رخسار مبارکش زرد می گردید (۳). و این مطلب هیچ تعجیبی ندارد. چرا که آن حضرت عظمت خداوند متعال را درک کرده بود. خداوندی که جهان هستی را به وجود آورده و به آن حیات بخشیده بود. پس آن حضرت نیز همچون پرهیزگاران انابه کننده خدا را عبادت می نمود.

ب- نماز بسیار:

امام باقر علیه السلام بسیار به نماز می پرداختند. حتی گفته شده است که آن حضرت در شبانه روز یکصد و پنجاه رکعت نماز می خواندند (۴) و کارهای مربوط به مرجعیت امت و مسائل علمی آن حضرت را از بسیاری نماز

ص: ۴۲

۱- (۱). صفه الصفوه ۶۳/۲.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). ر. ک تاریخ ابن عساکر ۴۴/۵۱.

۴- (۴). تذکره الحفاظ ۱۲۵/۱، تاریخ ابن عساکر ۴۴/۵۱، حلیه الاولیاء ۱۸۲/۳.

باز نمی داشت، چرا که نماز به جهت ارتباط و رشته محکمی که بین نمازگزار و خداوند متعال ایجاد می نماید محبوبترین و عزیزترین کار جهان در نزد امام باقر علیه السلام بود.

ج- دعای امام باقر علیه السلام در حال سجده:

مسلم است که نزدیکترین حالت یک بنده به خداوند متعال حالت سجده است. از همین جا است که می بینیم امام باقر علیه السلام همواره در حال سجود، قلب و احساسات خود را به سوی خداوند متعال منعطف کرده و خداوند را با دل بریدن کامل از همه چیز و در طبق اخلاص نهادن دل و روح، به مناجات می نشسته است. به همین جهت است که می بینیم در کتب ادعیه، دعاهای بسیاری برای حالت سجده از امام باقر علیه السلام نقل گردیده است. از آن جمله:

۱. اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: من همیشه رختخواب پدرم را آماده می کردم و به انتظار آمدن آن حضرت می نشستم. هنگامی که آن حضرت به رختخواب می آمدند و به خواب می رفتند من برخاسته و به رختخواب خود می رفتم و می خوابیدم. در شبی از شبها آمدن آن حضرت به رختخواب به طول انجامید. من به جستجوی آن حضرت به مسجد رفتم. در آن وقت شب مردم به خواب رفته بودند و کسی در مسجد نبود. دیدم که آن حضرت در مسجد و در حال سجود است و کسی در مسجد غیر از آن حضرت نیست. من صدای ناله آن حضرت را شنیدم که در حال سجده می فرمود:

«سبحانک اللهم، أنت ربی حقاً حقاً، سجدت لک یا رب تعبداً و رقاً، اللهم إنَّ عملی ضعيف فضاعفه لی... اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک، و تب علیَّ إنک أنت التواب الرحیم»؛

خداوندا تو پاک و منزّهی، خداوندا تو به حقیقت و باز هم به حقیقت پروردگار منی، خداوندا سجده من بر تو از روی تعبّد و بندگی است، خدای من، کارهایم در برابر ذات مقدّس تو ضعیف و کم است. تو کارهای مرا به لطف و کرمّت زیاد کن...

خداوندا مرا از عذاب روز قیامت همان روزی که بندگانت را در پیشگاه خود به پا می داری حفظ کن. خداوندا توبه مرا بپذیر چرا که تو توبه پذیر مهربانی (۱).

۲. ابو عبیده حذاء روایت می کند که: از امام باقر علیه السلام در حال سجود شنیدم که می فرمود:

«أَسْأَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا بَدَّلْتَ سَيِّئَاتِي حَسَنَاتٍ، وَحَاسِبْتَنِي حَسَابًا يَسِيرًا»؛

خدایا تو را به حقّ حبیب محمد صلی الله علیه و اله سوگند می دهم که گناهان مرا تبدیل به حسنات نمایی و در هنگام حساب بر من آسان گیری.

سپس شنیدم که آن حضرت در دوّمین سجده خود فرمودند:

«أَسْأَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا مَا كَفَيْتَنِي مَوْوَنَةَ الدُّنْيَا، وَكُلَّ هَوْلٍ دُونَ الْجَنَّةِ»؛

خدایا تو را به حقّ حبیب محمد صلی الله علیه و اله سوگند می دهم که مرا از طلب زاد و توشه دنیا کفایت کنی و هر بلا و اندوهی که فرجامی جز بهشت داشته باشد.

سپس آن حضرت برای سوّمین بار به سجده رفته و در سجود خود فرمودند:

«أَسْأَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِمَا غَفَرْتَ لِي الْكَثِيرَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْقَلِيلِ، وَقَبْلَتِ مَنْنِي عَمَلِي الْيَسِيرِ»؛

ص: ۴۴

خداوندا تو را به حقّ حبیبت محمد صلی الله علیه و اله سوگند می دهم که گناهانم را کم یا زیاد بیامری و عملم را اگر چه کم و ناچیز است از من بپذیری.

سپس امام باقر علیه السلام برای چهارمین بار به سجده رفته و به محضر خداوند متعال عرضه داشتند که:

«أَسْأَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أَدْخَلْتَنِي الْجَنَّةَ، وَجَعَلْتَنِي مِنْ سَكَّانِهَا، وَ لَمَّا نَجَّيْتَنِي مِنْ سَفْعَاتِ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ»؛

خداوندا تو را به حقّ حبیبت محمد صلی الله علیه و اله سوگند می دهم که مرا وارد بهشت گردانده و از ساکنان آن قرار دهی و به لطف و رحمت خود مرا از زبانه های داغ آتش جهنّم برهانی و خداوند بر محمد و آلش درود فرستد (۱).

این دعاها شدّت رابطه امام باقر علیه السلام و انابه آن حضرت به درگاه حقّ متعال را نشان می دهد.

حجّ امام باقر علیه السلام

امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام هنگامی که به حجّ خانه خدا مشرف می شدند از همه علایق دنیوی به طور کامل بریده، به سمت خدا گرایش پیدا کرده و آثار خضوع و خشوع و بندگی خدا در چهره آن حضرت ظاهر می گردید. غلام آن حضرت، افلاح می گوید: من با امام باقر علیه السلام به سفر حجّ رفتم. هنگامی که امام باقر علیه السلام قدم به درون مسجد الحرام نهادند، صدای آن حضرت به گریه بلند شد.

به آن حضرت عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما باد، مردم همه منتظر شما هستند. اگر کمی صدای خود را در حال گریه پایین بیاوری بهتر است.

ص: ۴۵

امام علیه السّلام به این کلام من اعتنا نکرد و فرمودند: وای بر تو ای افلح، من صدای خود را به گریه بلند می کنم، باشد تا خداوند نظر رحمتی به من بیاندازد و من به وسیله این نظر رحمت در روز قیامت رستگار گردم.

سپس امام باقر علیه السّلام خانه کعبه را طواف نمودند و به پشت مقام ابراهیم آمده و نماز خواندند. هنگامی که امام باقر علیه السّلام نماز را به پایان بردند دیدم که سجده گاه آن حضرت از اشک چشمانش خیس شده است (۱).

در یکی از سفرهای حجّ حاجیان دور آن حضرت را گرفتند. آنان به دور امام باقر علیه السّلام ازدحام کرده و درباره مناسک حج و دیگر مسائل دینی از آن حضرت سؤال می کردند. امام باقر علیه السّلام نیز به همه آن ها کاملاً جواب می دادند.

مردم از وسعت دانش امام باقر علیه السّلام در شگفت شدند. در این میانه کسی سؤال کرد این شخص کیست؟ در این هنگام بود که یکی از اصحاب امام باقر علیه السّلام به پا خواست و با صدای بلند گفت:

آگاه باشید که این شکافنده دانش پیامبران و آشکارکننده راه ها است، این بهترین کسی است که از پشت سر نشینان کشتی نوح به جا مانده است، این فرزند فاطمه عذراء و زهرای ارجمند است، این باقی مانده خدا در روی زمین است، وی رازدار جهان آفرینش پسر محمّد و خدیجه، علی و فاطمه است. این برافراشته چراغ هدایت دین خداست (۲).

ص: ۴۶

۱- (۱). صفه الصّفوه ۶۳/۲، نور الابصار/ ۱۳۰.

۲- (۲). مناقب ابن شهر آشوب ۱۸۳/۴.

مناجات امام باقر علیه السلام با خداوند متعال

امام باقر علیه السلام در دل تاریک و ظلمانی شب با خدای خود نجوا می کرد. آن حضرت در مناجات خود چنین می فرمود: خدای من، مرا دستور دادی و من فرمان تو را اجابت نکردم، و مرا از انجام دادن بعضی کارها نهی کردی، اما من آن کارها را انجام دادم.

حال، این بنده توست که در برابرت ایستاده است (۱).

یاد خداوند متعال

امام باقر علیه السلام همیشه در حال ذکر و یاد خداوند متعال بوده اند. زبان آن حضرت در اکثر اوقات در حال ذکر و تسبیح و تقدیس خداوند متعال بوده در هنگام راه رفتن نیز ذکر می گفت، آن حضرت حتی در هنگامی که با مردم سخن می گفت نیز از یاد خدا غافل نمی گردید. امام باقر علیه السلام فرزندان خود را جمع می کرد و آنان را وامی داشت که تا هنگام طلوع خورشید به ذکر و یاد خداوند متعال مشغول شوند. آن حضرت همچنین فرزندان و اهل بیت خود را به خواندن قرآن امر می فرمود و آن دسته از بچه ها را که قدرت بر خواندن قرآن نداشتند به ذکر خداوند فرمان می داد (۲).

زهد و پارسایی در زندگی دنیا

امام باقر علیه السلام در برابر همه زرق و برق و شکوه و جلال ظاهری زندگی دنیا زهد و پارسایی پیشه کرده و از زروزیور و زینت دنیا رویگردان بود. آن

ص: ۴۷

۱- (۱). حلیه الاولیا ۱۸۶/۳، ترجمه محمد بن علی الباقر علیه السلام، شماره ۲۳۵، صفه الصفوه ۶۳/۲.

۲- (۲). فی رحاب ائمه اهل البیت علیهم السلام ۶/۴.

حضرت هرگز در خانه خود اثاثیه تجمّلاتی قرار نداد. بلکه همواره فرش مجلس آن حضرت حصیر بود (۱).

دیدگاه امام باقر علیه السّلام نسبت به زندگی دنیا دیدگاهی عمیق و از روی بصیرت بود. آن حضرت به تمام جنبه های زندگی دنیوی با روشن بینی کامل نگاه می کرد و از همین جهت بود که از همه لذّت های دنیوی پارسایی پیشه کرده و دل خاشع خود را به سوی خداوند متعال متوجّه ساخته بود.

از جابر بن یزید جعفی روایت شده است که گفت: امام محمّد باقر علیه السّلام روزی به من فرمودند: «ای جابر، من بسیار اندوهگین و نگران هستم».

جابر رو به آن حضرت کرده عرضه داشت: نگرانی و اندوه شما از چه سبب ایجاد شده است؟

امام باقر علیه السّلام در پاسخ جابر این گونه فرمودند:

ای جابر، هرکس که دلش در چشمه زلال دین خداوند عزّ و جلّ وارد شده باشد، ورود در این چشمه جوشان او را از آنچه غیر اوست مشغول می کند. ای جابر، دنیا چیست و چه ارزشی دارد و نهایت آن به کجا خواهد رسید؟ آیا جز این است که نهایت دنیا و رسیدن آن مرکبی است که بر آن سوار شوی و یا لباسی که بپوشی و یا زنی که به دست آوری؟! (۲).

درباره موضوع ترغیب مردم به زهد و پارسایی در دنیا و رو آوردن به خداوند متعال و بر حذر بودن از فریفتگی به زرق و برق دنیا و مرتکب شدن گناه در آن، کلمات دربار فراوانی از امام باقر علیه السّلام نقل گردیده است.

در اینجا به بحث ویژگی های شخصیتی درخشان امام باقر علیه السّلام خاتمه می دهیم.

ص: ۴۸

۱- (۱). دعائم الاسلام ۱۵۸/۲.

۲- (۲). البدایه و النّهایه ۳۱۰/۹، حیاة الامام محمّد الباقر ۱۱۵/۱-۱۳۴ با اندکی تصرّف.

بخش نخست پرورش امام باقر علیه السلام

بخش دوم مراحل زندگی امام باقر علیه السلام

بخش سوم امام باقر در سایه سار جد و پدر علیهم السلام

پرورش حضرت امام باقر علیه السلام

به واسطه تلاش های امام محمد باقر علیه السلام که عناصر شخصیتی اش از دو سبط پیامبر اکرم امام حسن و امام حسین علیهما السلام گرفته شده و این دو ریشه بزرگ و دو نسب پاک در او جمع آمده و شاخه اش از رحم های پاک متفرع گردیده است حیات فکری و علمی در جهان اسلام شکوفا گردید.

پدر بزرگوار آن حضرت سید الساجدین و زین العابدین و درخشان ترین چهره در میان پیشوایان مسلمانان است.

مادر شریف آن حضرت نیز سیده زکیه پاک، بی بی فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام سرور جوانان اهل بهشت از زنان بزرگوار بنی هاشم بوده است، کنیه اش ام عبد الله (۱) و امام زین العابدین علیه السلام وی را به لقب صدیق ملقب کرده بودند (۲). امام صادق علیه السلام درباره این بانوی محترمه این چنین اظهار نظر فرموده اند که: «او زنی بسیار راستگو بود و در آل حسن زنی به مانند او یافت نشده است» (۳). اما گذشته از همه این حرف ها در جلالت قدر این بانوی محترمه همین بس که پاره تن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و اله [امام حسن مجتبی] بوده و در

ص: ۵۱

۱- (۱). تهذیب اللغات و الاسماء ۸۷/۱، وفيات الاعیان ۳/۳۸۴.

۲- (۲). به نقل از الدرّ النظیم، چاپ مکتبه الامام امیر المؤمنین، شماره ردیف ۲۸۷۹.

۳- (۳). اصول کافی ۱/۴۶۹.

خانه و خاندانی پرورش یافته که به تصریح آیه شریف قرآن در سوره مبارک نور خداوند متعال اجازه داده است تا آن خانه در قدر و مرتبه برافراشته شده و نام خداوند متعال در آن یاد شود. آری. در دامن پاک چنین مادری است که امام محمد باقر علیه السلام تربیت می شود.

نوزاد مبارک: جهان آفرینش بواسطه ولادت یافتن امام پاک ابو جعفر محمد باقر علیه السلام نورانی گردید. همان کسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله سال ها قبل از ولادتش بشارت به دنیا آمدن او را داده و اهل بیت علیهم السلام بی صبرانه منتظر ولادتش بوده اند. چرا که او نیز از جمله همان پیشوایانی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بر امامت و رهبری آن ها تصریح کرده و آن ها را رهبران امت خود دانسته، جایگاه و مقام و مرتبه آن ها را با مقام و جایگاه و مرتبه قرآن شریف یکسان می دانست.

ولادت این مولود پاک در شهر یثرب در روز سوم ماه صفر سال پنجاه و شش هجری (۱) و به قول دیگری در سال پنجاه و هفت هجری در روز جمعه اول ماه رجب به وقوع پیوسته است (۲). آن حضرت سه سال (۳) و به قولی چهار سال کما این که خود حضرت نیز در روایتی به همین چهار سال اشاره نموده اند (۴) و به دیگر قول دو سال و چند ماه (۵) قبل از شهادت جد بزرگوارش امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا، به دنیا آمد.

بلافاصله پس از ولادت این مولود پاک مراسم ولادت برای آن حضرت به اجرا درآمد. اذان و اقامه در دو گوش مبارکش گفته شد و موهای آن حضرت را

ص: ۵۲

۱- (۱). وفیات الاعیان ۳/۳۱۴، تذکره الحقاظ ۱/۱۲۴.

۲- (۲). دلائل الامامه/۹۴.

۳- (۳). اخبار الدول/۱۱۱، وفیات الاعیان ۳/۳۱۴.

۴- (۴). تاریخ یعقوبی ۲/۳۲۰.

۵- (۵). به نقل از حسین بن عبد الوهاب، عیون المعجزات، چاپ کتابهای خطی مکتبه الامام الحکیم، شماره ردیف ۹۷۵.

تراشیده و به وزن آن موها نقره بر نیازمندان صدقه دادند. قوچی را نیز از آن حضرت عقیقه کرده و پس از قربانی گوشتش را به فقرا و نیازمندان صدقه دادند.

ولادت امام محمد باقر علیه السلام در زمان خلافت معاویه به وقوع پیوست. در زمانه ای که شهرهای اسلام از ظلم و ستم معاویه ناله و فریاد سرداده بودند.

دورانی که فجایع و مصیبت ها از ظلم و جور معاویه و والیان بیدادگرش که شهرهای اسلامی را از ظلم و ستم و ترور و بیداد آکنده می نمودند، موج می زد.

نامگذاری: ده ها سال قبل از ولادت امام محمد باقر علیه السلام جد گرامی اش رسول خدا صلی الله علیه و اله نام او را محمد و لقبش را باقر قرار داد. این یکی از نشانه های نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بود. آن حضرت به مدد علم غیبی که داشت از آینده درخشان سلاله و نواده پاک خود خبر داد و اعلام کرد که او علم و دانش را در میان مردم منتشر می کند و بشارت آمدنش را به نسل های آینده داده، سلام و درود و تحیات خود را به دست صحابی جلیل القدر خود جابر بن عبد الله انصاری برای او فرستاد.

کنیه: کنیه امام باقر علیه السلام ابو جعفر بوده و غیر از این هیچ کنیه دیگری نداشته است (۱).

لقب های شریف امام باقر علیه السلام: هر کدام از القاب شریف امام باقر علیه السلام نشان از جنبه ای از شخصیت عظیم آن حضرت بوده است. آن القاب عبارتند از:

۱. امین

۲. شبیه؛ چرا که آن حضرت از نظر شکل و شمایل ظاهری شبیه جدش

ص: ۵۳

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (۱).

۳. شاکر

۴. هادی

۵. صابر

۶. شاهد (۲)

۷. باقر (۳)، و این لقب از شایع ترین و مشهورترین القاب امام باقر علیه السّلام بوده است. تا جایی که حتی امام صادق علیه السّلام را به همراه پدر بزرگوارش «باقرین» می نامند. البته این دو امام بزرگوار را از باب تغلیب که قاعده ای در ادبیات عرب است «صادقین» نیز می نامند (۴).

همه تاریخ نگاران و شرح حال نویسان که زندگی امام باقر علیه السّلام را به رشته تحریر درآورده اند بر این نکته اتفاق نظر دارند که ملقب شدن امام باقر علیه السّلام به این لقب به خاطر این بوده است که آن حضرت همه رشته های دانش را مورد موشکافی قرار داده است. چرا که باقر از ریشه «بقر» و «بقر» در زبان عربی به معنای شکافتن است. آن حضرت تمام علوم و دانش ها را ریشه یابی کرده و مسائل پنهان و ناآشکار آن ها را کشف می نموده است (۵).

قول دیگری نیز آمده است که ملقب شدن آن حضرت به لقب باقر را به خاطر زیادی سجود آن حضرت ذکر نموده است. چرا که در اثر زیادی سجود

ص: ۵۴

۱- (۱). اعیان الشّیعه ق ۴/۱/۴۶۴.

۲- (۲). ر. ک جنّات الخلود، ناسخ التّواریخ، حیاة الامام الباقر علیه السّلام.

۳- (۳). تذکره الحفّاظ ۱/۱۲۴، نزّهة الجلیس ۲/۳۶.

۴- (۴). نقل از شیخ طریحی، جامع المقال.

۵- (۵). عیون الاخبار و فنون الآثار/ ۲۱۳، عمده الطالب/ ۱۸۳.

پیشانی آن حضرت حالت شکاف و باز شدن پیدا کرده بوده است (۱).

سلام و درود پیغمبر صلی الله علیه و اله به امام باقر علیه السلام: تاریخ نویسان بر این نکته اتفاق نظر دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به صحابی بزرگوار خود جابر بن عبد الله انصاری مأموریت داد تا سلام و درود آن حضرت را به نواده پاکش امام محمد باقر علیه السلام برساند. جابر بی صبرانه منتظر ولادت این مولود پاک بود تا این که سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را به انجام برساند. هنگامی که امام محمد باقر علیه السلام به دنیا آمد و نوجوان رسیده ای گردید، جابر به ملاقات او رفت و سلام و درود پیغمبر را به او رساند. تاریخ نویسان داستان های متعددی درباره کیفیت رساندن این پیام از جابر به امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند که به تعدادی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. ابن عساکر نقل می کند: امام زین العابدین به همراه امام محمد باقر علیه السلام به نزد جابر بن عبد الله انصاری رفتند. جابر به امام سجّاد علیه السلام عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا، چه کسی به همراه شماست؟ امام سجّاد علیه السلام پاسخ دادند:

فرزندم محمد همراه من است، ناگاه جابر برخواست و امام باقر علیه السلام را گرفته به خود چسباند و گریه کرد، سپس گفت: حال دانستم که گاه مرگم نزدیک شده است، ای محمد! پیامبر خدا صلی الله علیه و اله بر تو سلام و درود فرستاده است. امام باقر علیه السلام سؤال کرد: چگونه؟

جابر پاسخ داد: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله شنیدم که درباره حضرت حسین بن علی علیه السلام می فرمودند:

ص: ۵۵

۱- (۱). به نقل از مرآة الزّمان فی تواریخ الاعیان ۱۷۸/۵ چاپ مکتبه الامام الحکیم.

این پسر من دارای فرزند پسری می شود که به او علی بن الحسین می گویند. او سرور عبادت کنندگان است. هنگامی که روز قیامت برپا شد منادی ندا می کند که سرور عبادت کنندگان به پا خیزد. آنگاه علی بن الحسین به پا خواهد خواست. علی بن الحسین نیز دارای فرزند پسری خواهد شد که او را محمد می نامند. ای جابر، هرگاه او را دیدی سلام مرا به او برسان، ای جابر بدان که مهدی این امت از فرزندان همین پسر خواهد بود، و ای جابر بدان که تو پس از دیدن این پسر عمو چندانی نخواهی کرد (۱).

۲. تاج الدین بن محمد نقیب حلب با سند خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

من بر جابر بن عبد الله انصاری داخل شده و بر او سلام کردم. جابر به من گفت:

کیستی؟ البته جابر در آن زمان نابینا شده بود، به او گفتم: من محمد فرزند علی بن الحسین هستم، جابر گفت: پدر و مادرم به قربانت، نزدیک بیا. من به او نزدیک شدم، جابر دست مرا بوسید و می خواست پای مرا نیز بوسد. من پای خود را کشیدم، آنگاه جابر گفت: بدان که پیامبر خدا بر تو درود و سلام فرستاده است، من به جابر گفتم: سلام و رحمت و برکات خداوند بر رسول خدا باد. آیا ای جابر جریان از چه قرار بوده است؟ جابر گفت: روزی در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بودم. پیامبر به من فرمودند: ای جابر، تو پس از من عمری طولانی خواهی کرد، تا هنگامی که مردی از فرزندان مرا ببینی که به او محمد بن علی بن الحسین می گویند. خداوند به او نور و حکمت عطا خواهد کرد. پس هرگاه او را دیدی سلام مرا به او برسان (۲).

۳. صلاح الدین صفدی گوید: جابر همواره در کوچه های شهر مدینه قدم

ص: ۵۶

۱- (۱). به نقل از تاریخ ابن عساکر، ۴۱/۵۱، از نسخه های عکسی کتابخانه امام امیر المؤمنین.

۲- (۲). غایه الاختصار/ ۶۴.

می زد و زیر لب می گفت: ای باقر، چه وقت تو را ملاقات خواهم کرد؟ روزی از روزها در یکی از کوچه های مدینه قدم می زد. در این هنگام به کنیزکی برخورد که پسر بچه ای در دامان او بود. جابر به کنیزک گفت: این کودک کیست؟ کنیزک پاسخ داد: این محمد پسر علی بن الحسین است، ناگاه جابر کودک را گرفت و او را به سینه چسبانید و سر و دستش را بوسه داد و گفت:

فرزندم، جدت پیامبر خدا بر تو سلام می رساند. سپس گفت: ای باقر، خبر مرگ مرا به من دادی. پس جابر در همان شب وفات کرد (۱).

ویژگی های ظاهری امام محمد باقر علیه السلام: ویژگی های ظاهری امام محمد باقر علیه السلام همانند ویژگی های ظاهری و شکل و شمایل جد بزرگوارش حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بود (۲).

آن حضرت همچنان که از نظر شکل و شمایل ظاهری شبیه جد بزرگوار خود حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و اله بود در اخلاق و ارزش های اخلاقی که از امتیازات آن حضرت بود نیز با آن حضرت شبیه و شریک بوده است. همان اخلاق و الایی که باعث برتری پیامبر اکرم بر دیگر پیامبران بوده است.

یکی از معاصران آن حضرت اندام ظاهری امام باقر علیه السلام را این گونه توصیف کرده است: امام باقر علیه السلام قامتی متوسط داشت و چهره اش گندم گون بود (۳) پوست صورتش لطیف و خالی بر چهره مبارک داشت، آن حضرت همچنین کمرباریک، خوش صدا و سربه زیر بوده است (۴).

هوش بالا: امام باقر علیه السلام در زمان طفولیت یکی از پدیده های شگفت انگیز

ص: ۵۷

۱- (۱). الوافی بالوفیات ۱۰۳/۴.

۲- (۲). اصول کافی ۴۶۹/۱.

۳- (۳). اخبار الدول ۱۱۱، جوهره الکلام فی مدح الساده الاعلام ۱۳۲.

۴- (۴). اعیان الشیعه ق ۴۷۱/۴/۱.

هوش و ذکاوت بوده است. تا جایی که جابر بن عبد الله انصاری با همه پیری و مقام علمی بالایش به نزد آن حضرت می آمده و در پیشگاه آن حضرت زانوی شاگردی بر زمین زده و از او درس می آموخت. جابر از وسعت دانش امام باقر علیه السلام و شناخت آن حضرت آن چنان مبهوت گردیده بود که می گفت: ای باقر، تو به مصداق آیه شریف قرآن که درباره حضرت یحیی - علی نبینا و آله و علیه السلام - آمده است، حکمت را در هنگام طفولیت از جانب خداوند دریافت نموده ای (۱).

صحابه نیز به علم و فضل گسترده و سرشاری که امام باقر علیه السلام از خردسالی بدان ممتاز گردیده بود آگاهی داشتند. از همین رو در مسائل مشکلی که در فهم و جواب آن راه به جایی نمی بردند به محضر آن امام همام مشرف شده و سؤال خود را از آن حضرت می پرسیدند. تاریخ نویسان آورده اند که مردی از عبد الله بن عمر مسأله ای پرسید که وی از جواب آن درماند. آن گاه به آن مرد گفت: به سوی آن پسر برو - و به سمت امام باقر علیه السلام اشاره کرد - و از او مسأله ات را بپرس و هر گاه جواب تو را داد مرا نیز از آن جواب آگاه کن. مرد به سمت امام باقر علیه السلام رفت و مسأله خود را با آن حضرت در میان گذاشت. امام باقر علیه السلام در سن خردسالی جواب آن مرد را دادند. مرد به سمت ابن عمر رفت و جوابی که امام به او داده بودند برای او بیان کرد. ابن عمر که از فهمیدن جواب و بسیاری علم امام باقر علیه السلام مبهوت شده بود امام علیه السلام را این گونه ستایش کرد که:

«اینان خاندانی هستند که فهم آنان از عالم غیب می آید» (۲).

خداوند متعال ائمه اهل بیت علیهم السلام را به دانش و فضیلت اختصاص داد و

ص: ۵۸

۱- (۱). علل الشرایع/۲۳۴.

۲- (۲). مناقب/۴/۱۴۷.

آنان را به همان نیروی فهم و ادراک و حکمتی که پیامبران و رسولان خود را به آن مجهز کرده بود مجهز ساخت. تا جایی که هیچ مسأله ای بر هیچ یک از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد نمی گردید که جوابش از ایشان مخفی باشد. تاریخ نویسان آورده اند که امام باقر علیه السلام در سن ۹ سالگی به دقیقترین مسائل علمی پاسخ می دادند.

هیبت و وقار امام باقر علیه السلام: در خطوط چهره امام باقر علیه السلام هیبت و وقار پیامبران دیده می شد، آن حضرت با هیچ کس همنشین نگردید مگر این که هیبت او در دل آن همنشین افتاد. به نحوی که آن شخص وادار به تعظیم و بزرگداشت آن حضرت می گردید. آورده اند که «قتاده» فقیه اهل بصره با آن حضرت روبه رو شد و از هیبت آن حضرت دلش به اضطراب افتاده و گفت:

«من در نزد فقیهان بسیاری نشسته ام. من محضر صحابی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ابن عباس را درک نموده ام. اما از دیدن هیچ کدام از ایشان دلم این چنین مضطرب نشد که از دیدن شما و هیبت و وقارتان در دل من این اضطراب ایجاد شده است»
(۱).

نقش نگین امام باقر علیه السلام: نقش نگین انگشتری امام باقر علیه السلام این جمله بوده است: «العزّه لله جمیعا» (۲). امام باقر علیه السلام همچنین انگشتر جدّ بزرگوارش حضرت امام حسین علیه السلام را به دست می کرد که نقش نگین آن این جمله بود: «انّ الله بالغ امره» (۳) و این مسأله نیز از جمله مسائلی است که بر انقطاع کامل آن حضرت به سمت خدا و بریدن از مادیات زندگی و ارتباط شدید آن حضرت با مبدأ عالم حکایت دارد.

ص: ۵۹

۱- ((۱)). اثبات الهداه ۱۷۶/۵.

۲- ((۲)). حلیه الاولیاء ۱۸۹/۳.

۳- ((۳)). فی رحاب ائمه اهل البیت علیهم السلام ۴/۴.

مراحل زندگی حضرت امام باقر علیه السلام

زندگی امام محمد باقر علیه السلام همچون سایر ائمه معصومین علیهم السلام به دو مرحله مشخص تقسیم می گردد:

مرحله اول: مرحله قبل از به دست گرفتن رهبری شرعی عام که شامل رهبری فکری و سیاسی باهم بود. این مرحله، مرحله ولادت و پرورش یافتن تا زمان شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام سجاد علیه السلام می باشد.

امام محمد باقر علیه السلام در این مرحله از حیات شریفش با جد بزرگوار خود حضرت امام حسین علیه السلام و پدر بزرگوارش حضرت امام سجاد علیه السلام هم عصر بوده است. آن حضرت زمان اندکی را با جد بزرگوارش امام حسین علیه السلام همزمان بوده است. مدتی که حداکثر پنج و حداقل سه سال ذکر شده است.

اما آن حضرت، با پدر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین علیه السلام حدود سی و چهار سال هم عصر بوده است. سالیانی بسیار سخت و دشوار. چرا که دولت اموی در این سال ها در اوج قدرت و جبروت خود قرار داشت. امام باقر علیه السلام در طول این مدت در تحت رهبری و اوامر پدر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین علیه السلام بوده و همه موضع گیری ها و فعالیت های آن حضرت با نظر و اجازه آن حضرت انجام می گرفته است.

زندگی امام باقر علیه السلام در این مرحله از عمر شریفش معاصر با خلافت

معاویه بن ابی سفیان، یزید بن معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبد الله بن زبیر، عبد الملک بن مروان و قسمت زیادی از خلافت ولید بن عبد الملک بود.

مرحله دوم: این مرحله از حیات پربار حضرت امام محمد باقر علیه السلام از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام سجاد علیه السلام در بیست و پنجم ماه محرم الحرام سال ۹۵ هجری آغاز می شود. این مرحله از زندگی امام باقر علیه السلام مرحله ای است که آن حضرت مسئولیت رهبری روحی و فکری و سیاسی عام امت اسلام را بر عهده گرفتند.

بر اساس مکتب فکری اهل بیت علیهم السلام مسئولیت امامت شرعی تنها منحصر در رهبری روحی یا فقط رهبری سیاسی و اداره حکومت و دولت اسلام نیست. بلکه از نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام امامت، شامل هر دو جنبه می شود.

امام باقر علیه السلام در این مرحله از عمر شریفشان که حدود نوزده سال به طول انجامید، به ادامه راه امامان پیش از خود پرداخته و در این راه با الهام گرفتن از اجداد طاهرش علیهم السلام و دانش ها و معارف و علوم که خداوند متعال از خزانه غیب به آن حضرت عطا کرده بود راه صحیح را برای تحقق اهداف رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برگزید.

این امام بزرگوار در خلال این سال ها توانست دانش های مکتب اهل بیت علیهم السلام را در همه عرصه های زندگی بر امت اسلام عرضه نموده و نسل هایی از فقها و راویان را تربیت کرد که برای گروه نخبگان صالحی که خط رسالی صحیح اهل بیت را پذیرند و در راه تحقیق اهداف والای آن بکوشند و چون بنیان استواری باشند.

امام باقر علیه السلام در این مرحله از عمر شریف خود با روزهای آخر حکومت

ولید بن عبد الملک، همچنین ایام خلافت سلیمان بن عبد الملک، عمر بن عبد العزیز، یزید بن عبد الملک و قسمتی از حکومت هشام بن عبد الملک هم عصر بوده و در زمان حکومت همین هشام و به دست یکی از کارگزاران ستمگر این خلیفه اموی به شهادت رسیدند.

امام باقر علیه السلام در طول زندگی شریف خود همواره در مدینه منوره ساکن بوده و به شهر دیگری کوچ نمودند، امام باقر علیه السلام در شهر مدینه نقش اولین معلم و بزرگترین پیشوای حرکت علمی و فرهنگی را داشتند. آن حضرت مسجد جامع نبوی را تبدیل به دانشگاهی نموده بودند که در آن به شاگردان خود درس می دادند.

از همین دانشگاه بود که این امام بزرگ مجموعه ای از دانشمندان بزرگ را به جهان بشریت عرضه کرد. دانشمندانی که شرق و غرب زمین را درنوردیده و دانش و معرفت را در آن پراکنده ساختند. دانشمندانی که همه قشرهای امت اسلام در برابر شخصیت های والای آنان سر تعظیم فرود آورده اند.

حضرت امام باقر علیه السلام در سایه سار جد و پدر

امام باقر علیه السلام دوران زندگی در سایه سار جد گرامی و پدر بزرگوار خود را در زمانه ای گذراند که آکنده از حوادث و پدیده های اجتماعی و سیاسی مختلف بود که می توان این گونه آن ها را خلاصه نمود:

۱. امام باقر علیه السلام از بدو ولادت تا چهارمین سال از عمر شریف خود را در سایه جد بزرگوارش حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام گذراند. اما با توجه به هوش و ذکاوت ذاتی که از طفولیت به آن حضرت از ناحیه خداوند اعطا شده بود، می توانست بر حوادث و وقایع اجتماعی و سیاسی که در اطرافش می گذشت آگاه شود.

امام باقر علیه السلام در اوان طفولیت با حادثه ای تلخ و جانگداز روبرو گردید.

حادثه ای که در آن عموها و اکثر مردان اهل بیت مطهر آن حضرت در آن به شهادت رسیدند. امام باقر علیه السلام با دو چشم خود فاجعه عاشورا و کشته شدن جد بزرگوار خود امام حسین علیه السلام را دید و خود نیز به حال اسارت به سوی حاکمان طاغوت صفت کوفه و شام برده شد و در تمام محنت ها و مصیبت های دردناکی که قلب ها از شنیدن آن به درد می آید با کاروان اسیران اهل بیت علیهم السلام سهم و شریک بوده است.

وی سخنان پدر تبار خود را شنید که خطاب به طاغوت متکبر زمانه،

یزید در شهر شام چنین گفت که:

«یا یزید! او محمد هذا جدی أم جدك؟ فإن زعمت أنه جدك فقد كذبت و كفرت، و إن زعمت أنه جدی فلم قتلت عترته؟!»؛

ای یزید، این محمد آیا جد من است یا جد تو؟ اگر گمان کرده ای که او جد تو است بدان که دروغ گفته و کافر شده ای، و اگر گمان داری که او جد من است، چرا عترت و خاندانش را کشته ای؟! (۱).

۲. امام باقر علیه السلام همچنین در سال ۶۳ هجری شاهد واقعه حره بود. آن حضرت در سن ۶ سالگی شاهد بود که چگونه اهل مدینه بر حکومت یزید شوریده، انقلاب کردند، و همچنین شاهد بود که چگونه بزرگان و فقیهان مدینه بیعت یزید فاسق و فاجر را شکستند (۲). آن حضرت در همان سن خردسالی مدینه جدش را دید که در زیر گام ستوران سپاه یزید بن معاویه افتاد و او سه روز این شهر مقدس را بر سپاهیان خود مباح کرد تا براساس رسوم جاهلی آن را غارت کرده، اهلش را به قتل رسانده و متعرض اعراض و نوامیس آن ها شوند (۳).

۳. از دیگر حوادث و پدیده هایی که امام باقر علیه السلام در این عصر و زمان با آن روبرو بود انحرافات فکری بود که امویان برای پیشرفت سلطه و حکومت خود در جامعه رواج می دادند. مانند عقاید باطلی چون جبر، تفویض و ارجاء.

چرا که این مفاهیم امت را در برابر حاکمان ستمگر و ادار به تسلیم کرده و طغیان و سرپیچی آنان را از دستورات خدا و رسول، توجیه می نمود.

۴. از دیگر پدیده های دوره زندگی امام محمد باقر علیه السلام در سایه پدر

ص: ۶۶

۱- (۱). الفتوح ۱۵۳/۵.

۲- (۲). تاریخ الخميس ۳۰۰/۲.

۳- (۳). الکامل فی التاریخ ۱۱۳/۴.

بزرگوارش حضرت امام سجّاد علیه السّلام، پدیده انحراف سیاسی بود که در برنامه ریزی امویان برای تبدیل خلافت رسول الله به پادشاهی موروثی نمود پیدا کرد. آنان بر حسب این انحراف شوم حکومت را نسل اندر نسل به ارث برده و مناصب دولتی را بر دوستان و فامیل خود تقسیم می نمودند.

امام باقر علیه السّلام در این دوران در برابر یک مصیبت دیگر نیز قرار داشت و آن دشمنی بی حد و مرز امویان با علویان بود. این دشمنی را می توان در پدیده سب و لعن حضرت امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام (که جدّ اعلای امام محمّد باقر علیه السّلام بود) بر بالای منابر در مدّت بیش از ۶۰ سال به وضوح دید.

۵. از دیگر رویدادهای برجسته دوران حیات امام باقر علیه السّلام نهضت های مسلحانه پی در پی بر ضدّ حکومت اموی بعد از واقعه جاویدان کربلا بود. قیام مردم مدینه در سال ۶۳ هجری، قیام توابین در سال ۶۵ هجری، قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی و قیام زبیریان طرفداران عبد الله بن زبیر در سال ۶۶ هجری، قیام مطرف بن مغیره بن شعبه در سال ۷۷ هجری، تمرّد عبد الرحمن بن محمّد بن اشعث در حکومت عبد الملک بن مروان در سال ۸۱ هجری می تواند به وضوح این مسأله را برای ما آشکار کند [\(۱\)](#).

۶. از دیگر پدیده های این دوران می توان به پدیده دردناک جعل احادیث اشاره کرد. در این برهه، این پدیده شوم به شدّت انتشار یافته و امویان از این وسیله برای حفظ و بقاء سلطنت خود استفاده شایانی می کرده اند. تا جایی که ابن طرفه که به نبطیه معروف است، در کتاب تاریخ خود آورده است که:

بیشتر احادیث جعلی که در فضایل صحابه وارد شده است، همه در ایام

ص: ۶۷

بنی امیه و به خاطر تقرّب جستن به دربار آنان جعل شده است. چراکه آنان گمان می کردند با جعل چنین احادیثی بینی هاشم را به خاک مالیده و از محبوبیت بنی هاشم کم می کنند (۱).

۷. اوضاع اخلاقی و اجتماعی امت اسلام نیز در این دوران بسیار وخیمتر شده بود. چراکه یزید بن معاویه که خود را خلیفه مسلمانان می دانست به فسق مشهور شده بود. او شراب نوشیده، با سگان و میمون ها بازی می کرد و وقت خود را در میان مردان و زنان آوازخوان گذرانده و تمام طبقات امت اسلام از این اوضاع اطلاع داشتند. مروان بن حکم دست کمی از او نداشته بسیار بی آبرو و فاسد بود. اولاد و نسل او نیز همه بر شیوه و روش او بودند (۲).

امویان در بین مسلمانان روح عصیّت قومی را ترویج کردند. آنان کسانی را که نسب عربی داشته گرامی می داشتند و غیرعرب را می راندند. آنان روح نژادپرستی را ترویج کرده و با این کار وحدت صفوف اسلامی را شکافتند و در دل فرزندان جامعه اسلامی بذر شرّ و کینه کاشتند.

۸. امام باقر علیه السلام در این مرحله از عمر شریف خود در سایه پدری زندگی می کرد که با تمام وجود فعالیت خود را برای بازسازی جامعه اسلامی و محکم کردن پایه های عقاید صحیح دینی به کار می برد. آنجا که امام زین العابدین علیه السلام از طریق نشر ارزش های عقیدتی و اخلاقی از طریق دعاها و کارهایی چون املاء رساله حقوق و نظایر آن می کوشید تا یک جمعیت صالح نظام مند به وجود آورد که کار ایجاد تغییرات بنیادین را در جامعه اسلامی برعهده بگیرد.

جامعه ای که روزبه روز به سمت سقوط پیش می رفت. امام باقر علیه السلام نیز به مدّت

ص: ۶۸

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ۱۳۸/۹.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ۴۶/۱۱.

سی و سه سال در تمام گام‌ها و روش‌های مختلفی که پدر بزرگوارش حضرت امام سجاد علیه السلام در راه رسیدن به اهداف متوالی خود برمی‌داشتند، همراه بودند.

فعالیت‌هایی همچون دعا، انفاق، آزاد کردن بردگان، تربیت مستقیم بردگان و آزادگان، که همه این‌ها جزء فعالیت‌های برجسته امام زین العابدین علیه السلام در این مرحله به شمار می‌آید.

۹. امام باقر علیه السلام در این دوران که در سایه ولایت پدر بزرگوار خود حضرت امام سجاد علیه السلام بود در برابر انقلاب‌ها و حرکت‌های مسلحانه‌ای که در آن زمان به وقوع می‌پیوست همان موضع‌گیری را انجام می‌داد که پدر بزرگوارش در برابر آن‌ها همان موضع‌گیری را داشته است. امام سجاد علیه السلام در برابر نهضت‌های مسلحانه‌ای که با هدف ساقط کردن نظام فاسد به پا می‌خواستند، به صورت غیرمستقیم، موضع‌ارشاد و تقویت داشت. آن حضرت هیچ‌گونه بهانه‌ای به دست حاکمان جور نمی‌داد تا به وسیله آن امام علیه السلام را به همکاری با انقلابیان متهم سازند.

۱۰. امام باقر علیه السلام در این برهه و در سایه پدر بزرگوارش امام زین العابدین علیه السلام نقش برجسته‌ای در بنای کاخ رفیع دانش و معرفت اسلامی داشته است. آنجا که همواره در محافل عمومی حاضر شده و برای مردم سخنرانی کرده آنان را ارشاد می‌فرمود. آن حضرت به تفسیر قرآن پرداخته و احادیث نبوی شریف را به مردم می‌آموخت. امام باقر علیه السلام در این دوران مردم را با فرهنگ و سیره مبارک نبوی آشنا می‌کرد.

۱۱. از نظر تاریخی، تصریح امام سجاد علیه السلام بر امامت فرزندش امام محمد باقر علیه السلام پس از خود، به روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه بعد از آن حضرت صادر شده و تأکید بر امامت دوازده امام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله داشت که همه

آن‌ها از قریش و بنی‌هاشم هستند و صحابه و تابعین همه، آن روایات را نقل نموده و اهل بیت علیهم‌السلام نیز به آن استناد کرده‌اند بازگشت می‌کند.

از جمله این روایات که نام امام باقر علیه‌السلام به شکل کاملاً مشخص در آن آمده روایتی است که جابر بن عبد‌الله انصاری آن را روایت می‌کند. قسمتی از این روایت چنین است:

«... پس گفت: ای پیامبر خدا، پیشوایانی که از فرزندان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام خواهند آمد چه کسانی هستند؟ پیامبر اکرم پاسخ دادند:

«الحسن و الحسين سيدا شباب أهل الجنة، سيد العابدین فی زمانه علی بن الحسين، ثم الباقر محمد بن علی و ستر که یا جابر، فاذا أدرکته فاقراه منی السلام»؛

حسن و حسین، دو سرور جوانان اهل بهشت، سپس سرور عبادت‌کنندگان در زمان خود علی بن حسین، سپس باقر، محمد بن علی که ای جابر تو او را خواهی دید، و هنگامی که او را دیدی سلام مرا به او برسان (۱).

در روایت دیگری آمده است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌به‌جابر بن عبد‌الله انصاری فرمودند:

«یولد لابن‌ی هذا ابن‌ی قال له: علی، و هو سید العابدین... و یولد له محمد، اذا رأیته یا جابر فاقراه علیه‌السلام منی السلام، و اعلم أنّ المهدی من ولده...»؛

این پسر من - امام حسین علیه‌السلام - صاحب‌پسری خواهد شد که نام او علی خواهد بود، او سرور عبادت‌کنندگان است... او نیز صاحب‌فرزندی خواهد شد که نام او محمد خواهد بود، ای جابر، هرگاه او را دیدی، سلام مرا به او برسان. ای جابر، بدان که مهدی این امت از فرزندان این پسر خواهد بود (۲).

ص: ۷۰

۱- (۱). کفایه الاثر/ ۱۴۴-۱۴۵.

۲- (۲). مختصر تاریخ دمشق ۷۸/۲۳، تاریخ یعقوبی ۳۲۰/۲، سیر الاعلام النبلاء ۴/۴۰۴.

امامان اهل بیت علیهم السّلام هر کدام این وصیت را امامی بعد از امام به یکدیگر منتقل می نموده اند. حضرت امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام به فرزند خود امام حسن مجتبی علیه السّلام این چنین وصیت کرده است:

پسرم، بدان که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله به من فرمان داده که تو را در امر امامت وصی خود گردانده و نامه ها و سلاح خود را به تو تسلیم کنم، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله خود نیز مرا وصی خویش قرار داد و نامه ها و سلاح خود را به من داد. همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به من دستور داد، تو را فرمان دهم هنگامی که مرگت فرارسید مقام امامت، نامه ها و سلاح خود را به برادرت حسین واگذار کنی. سپس رو به پسرش حسین کرد و فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله همچنین به تو امر کرده است که امامت و نامه ها و سلاح را به این فرزند خود واگذار نمایی، سپس دست علی بن الحسین را گرفت و گفت: و پیامبر اکرم به تو دستور داده است که امامت و نامه ها و سلاح مربوط به امام را در هنگام مرگ به پسرت محمد بن علی واگذار نمایی. پس سلام رسول خدا و سلام مرا به پسرت محمد بن علی برسان (۱).

۱۲. خود امام زین العابدین علیه السّلام نیز نظرها را به سوی امامت فرزندش امام محمد باقر علیه السّلام جلب نموده و از هر فرصتی برای اعلام امامت آن حضرت استفاده می کرد. گاه در برابر همه پسران، گاه در برابر بعضی از پسران، گاه در برابر خواص و افراد مورد اعتماد خود. البته این اعلام ها به یک صورت نبوده و گاه به صورت تصریح و گاهی دیگر به صورت اشاره و کنایه بوده است.

مثلاً وقتی که فرزندش عمر از سرّ اهمّیت دادن فراوان امام سجّاد علیه السّلام به امام باقر علیه السّلام سؤال کرد، امام سجّاد علیه السّلام در پاسخ او فرمود:

ص: ۷۱

این بدان سبب است که امامت در فرزندان او باقی خواهد ماند تا روزی که قائم ما قیام کند و دنیا را پر از عدل و قسط نماید. پس او، هم امام است و هم پدر امامان (۱).

از یکی از دیگر فرزندان امام زین العابدین علیه السلام به نام حسین نقل شده است که گفت: مردی از پدرم در رابطه با تعداد ائمه سؤال کرد، پدرم به آن مرد پاسخ دادند: امامان دوازده تن می باشند که هفت نفر از آن ها از پشت این پسر خواهد بود و دست خود را بر روی شانه برادرم محمد نهاد (۲).

گاه نیز امام سجّاد علیه السلام به خود امام باقر علیه السلام تصریح می کرده و امامتش را به او یادآور می شدند. آن حضرت به امام باقر علیه السلام می فرمودند: پسر من، من تو را پس از خود جانشین خود قرار دادم (۳).

از ابو خالد روایت شده است که گفت: از امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام پرسیدم: امام بعد از شما چه کسی است؟ امام در پاسخ فرمودند:

«پسر محمد که علم و دانش را می شکافد» (۴).

در آخرین باری که امام سجّاد علیه السلام مبتلا به بیماری گردیده و از همان بیماری از دنیا رفتند، زهری به نزد امام سجّاد علیه السلام آمد و از آن حضرت پرسید: ما پس از وفات شما به چه کسی مراجعه کنیم؟ امام سجّاد علیه السلام در پاسخ او فرمودند: ای ابا عبد الله به سوی این پسر من - به سمت فرزندش محمد اشاره کرد - رجوع کنید. او وصی و وارث من و گنجینه دانش و معدن علم و شکافنده دانش هاست.

زهری به آن حضرت عرض کرد: ای پسر پیامبر خدا، چرا بزرگترین پسر خود را به وصایت برنگزیده ای؟ امام سجّاد علیه السلام در جواب او فرمودند: ای

ص: ۷۲

۱- (۱). کفایه الاثر/ ۲۳۷.

۲- (۲). کفایه الاثر/ ۲۳۹.

۳- (۳). کفایه الاثر/ ۲۴۱.

۴- (۴). بحار الانوار ۳۲۰/۴۶.

ابا عبد الله، امامت به بزرگی و کوچکی سنی نیست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در مسأله وصیت به امامت و پیشوایی این چنین به ما امر کرده است و این چنین در لوح و صحیفه نوشته شده است (۱).

در واپسین روزهای زندگی شریف امام زین العابدین علیه السلام نیز آن حضرت همه پسران خود را جمع کرد. محمد، حسن، عبد الله، عمر، زید و حسین، همه در کنار آن حضرت حاضر شدند. آنگاه امام سجاد علیه السلام در برابر همه پسران به پسر خود محمد وصیت کرد و امور سایر برادران را به او واگذار نمود (۲).

امام سجاد علیه السلام در آخرین ساعات زندگی مبارک خود به تک تک فرزنداناش که گرد او جمع آمده بودند نگاه می کرد. سپس آن حضرت رو به پسران خود که در گرد او جمع آمده بودند کرد، سپس نگاهی نیز به پسرش امام محمد باقر نمود و گفت: ای محمد، آن صندوق را بردار و به خانه ات ببر. سپس فرمود:

آگاه باشید که در این صندوق درهم و دیناری نیست. ولی آکنده از علم و دانش است (۳).

ص: ۷۳

۱- (۱). کفایه الاثر/ ۲۴۳.

۲- (۲). کفایه الاثر/ ۲۳۹.

۳- (۳). کافی ۳۰۵/۱.

بخش نخست جهاد اهل بیت علیهم السّلام و نقش امام باقر علیه السّلام

بخش دوم رویدادهای مهم عصر امام باقر علیه السّلام

بخش سوم نقش امام باقر علیه السّلام در اصلاح ناهنجاری ها

جهاد اهل بیت علیهم السلام و نقش امام باقر علیه السلام

ناگفته پیدا است که هر فعالیت تربیتی بر سه عنصر اساسی استوار است:

مرّبی، نظام تربیتی و شخصی که مورد تربیت قرار می گیرد. و اگر کار تربیتی فاقد مرّبی لایق یا فاقد نظام تربیتی صحیح باشد به انحراف کشیده شده و نتیجه مورد نظر را نخواهد داد.

اسلام آمده است تا جامعه بشری را با رهبری هوشمندانه رسول خاتم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله تربیت کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نیز در راه پرمشقت تربیت بشر گام های بزرگی برداشت، آن حضرت توانست در سایه شریعت اسلام و نظام تربیتی آن از آن قبایل جاهل و بدوی، امتی صالح و رشید بسازد.

اما با وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و پرکشیدن روح پاکش به سوی خداوند متعال امت اسلامی مرّبی صالح خود را از دست داد. این مطلب باعث فقدان اولین عنصر از سه عنصر اساسی عمل تربیت گردید.

از بین رفتن این عنصر باعث از بین رفتن دو عنصر دیگر نیز گردید. زیرا کسانی که رهبری قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را پس از او به دست گرفتند، از نظر دانش، عصمت، پاکی، قدرت، شجاعت و کمال، به هیچ وجه از شایستگی کافی برخوردار نبودند.

آری، کسانی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله عهده دار رهبری قیام شدند که نه از

قدرت عصمت برخوردار بوده و نه در مفاهیم رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ذوب شده و نه هرگز قادر بودند امت را از خطر انحراف از خطی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ترسیم کرده بود، حفظ کنند. انحرافی که هنوز عمق و ژرفا و برد تأثیر منفی آن بر دولت و امت و شریعت ناشناخته بود و اصلاً شاید امت این جانشینی را فقط تغییری در شخص رهبر دیده و در خط رهبری هیچ گونه تغییر ظاهری را حس نمی کردند.

در چنین آشفته بازاری، ائمه که از اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله بودند نقش بسیار بزرگی در حفظ و حراست از اسلام و محافظت از قیام و انقلاب اسلامی پیامبر اکرم و دولت آن حضرت ایفا کردند. ائمه اطهار علیهم السلام تا آنجا که در توان داشتند، در جهت حفظ امت مسلمان از باقی ماندن در خط انحراف و در نتیجه وادادگی و فروپاشی اعتقادی آنان کوشش نمودند. آن بزرگواران به صورت کلی دو خط اساسی را برای مقاومت در برابر انحراف بزرگی که تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و اهل بیت اطهار او قادر به درک عمق خطر آن برای دین و دولت و امت بودند در پیش گرفتند.

آن دو خط مشی اساسی که ائمه علیهم السلام طبق آن عمل می کرده و همه فعالیت ها را در تحت آن خطوط انجام می دادند از این قرار است:

۱. مقاوم کردن امت در برابر فروپاشی فکری ۲. اقدام برای به دست گرفتن زمام حکومت و رهبری انقلاب.

۱. مقاوم کردن امت در برابر فروپاشی فکری: پس از آن که نظام اسلامی به دست کسانی که صلاحیت رهبری آن را نداشتند افتاد، ائمه اطهار شروع به تقویت روحیه مقاومت در فکر و اندیشه مردم نموده و عناصر لازم برای ادامه حرکت با گام های استوار و در مسیر صحیح را به میزان لازم در اختیار آنان

۲. اقدام برای به دست گرفتن زمام حکومت و رهبری انقلاب: ائمه اطهار علیهم السلام همواره مترصد فرصت بودند تا بتوانند رهبری روحی، فکری و سیاسی جامعه را در دست گرفته، آثار انحراف را زدوده و رهبری را به جایگاه اصلی و طبیعی آن برگردانند تا عناصر سه گانه تربیتی فراهم آمده و امت، جامعه، دولت و رهبری راستین باهم جمع آید (۱).

چنان که پیدا است، پیگیری خطّ دوّم که همان خطّ به دست گرفتن زمام امور دولت و ملت باشد، محتاج برنامه ریزی دراز مدّت ائمه معصومین علیهم السلام بود.

چراکه باید شرایط مناسبی در جامعه ایجاد می شد که با مجموعه ارزش ها، هدف ها و احکام اصولی که رسالت اسلامی از جانب خداوند آورده است همخوانی داشته باشد. زیرا هدف از به دست گرفتن حکومت، رهبری امت به نام اسلام پایا و به نام خداوندی است که برای انسان شریعتی نازل کرده که او را به کمالی که درخور اوست برساند. لذا است که تشکیل این حکومت و تحقق این ارزش ها، اهداف و احکام محتاج صرف وقت بیشتری است.

از همین رو است که مشاهده می کنیم ائمه اطهار علیهم السلام در رابطه با به دست گرفتن زمام حکومت، پیروزی مسلحانه سریع و آنی را برای اقامه ستون های یک حکومت اسلامی مستقرّ و پابرجا کافی نمی دانستند. بلکه آن را متوقّف بر آماده کردن یک ارتش عقیدتی می دانستند که به امامت و عصمت امام ایمانی مطلق داشته و در جهت تحقق اهداف بزرگ آن امام به حرکت پرداخته و برنامه ریزی های آن حضرت را در عرصه حکومت پشتیبانی کرده و از اهداف

بلند امام در جهت مصالحی که خداوند برای زندگی امت مقدر فرموده است نگاهبانی نماید.

اما می بینیم که خطّ اول که خطّ مقاوم سازی امت است، با هیچ شرایط زمانی حتّی شرایط سخت منافات نداشته و قابل جمع است. از این رو می بینیم ائمه اطهار علیهم السّلام حتّی در حالتی که می دانستند شرایط برای وارد شدن در معرکه به دست گرفتن زمام حکومت مناسب نیست، خطّمشی اول را دنبال می نمودند.

بیشترین نمود این خطّمشی در این بود که رسالت اسلام را از نظر فکری، روحی و سیاسی در ژرفای جان امت اسلام جای دهند. این کار باعث می شد تا در فرض نابودی و سقوط حکومت اسلامی (دولت حاکم وقت)، عقاید مردم حفظ شده و دین اسلام از فکر و جان مردم بیرون نرود. ائمه اطهار علیهم السّلام این مهم را با ایجاد هسته های بیدار در میان امت، همچنین دمیدن روح رسالت در آن ها و تحریک عواطف صادقانه امت در برابر رسالت اسلامی به انجام می رساندند (۱).

کار ائمه اطهار علیهم السّلام در پی گیری این دو خطّمشی مستلزم ایفای نقش رسالی مثبت و فعّال و مستمر برای حفظ رسالت، امت و دولت و حمایت مستمر از همه این ارکان بود.

از اینجا است که می بینیم هرگاه انحراف شدیدتر می شد، ائمه اطهار علیهم السّلام تدابیر لازم را برای خنثی کردن آن انحراف اتخاذ می نمودند. یا هرگاه برای اعتقادات اسلامی یا نظام اسلامی مسأله مشکلی پیش می آمد و رهبران

ص: ۸۰

۱- ((۱)). اهل البیت، تنوّع ادوار و وحده هدف/ ۱۳۱-۱۳۲ و ۱۴۷-۱۴۸.

منحرف-به دلیل عدم شایستگی برای این کار-از چاره آن عاجز می شدند ائمه اطهار علیهم السّلام برای ارائه راه حلّ و نگه داشتن امت از خطرهایی که آن ها را تهدید می کرد،همواره پیشقدم بودند.

آن بزرگواران همواره پاسداران معیارهای عقیدتی در میان جامعه اسلامی بودند تا بدین وسیله از خطر نابودی امت اسلام جلوگیری نمایند (۱).

از همین جا است که می بینیم نوع عملکرد ائمه علیهم السّلام در عرصه های مختلف به دلیل تعدّد روابط،جوانب،مسئولیت ها و اموری که برای آنان به عنوان یک رهبر بیدار و رشید که قصد پیاده کردن اسلام و به طور کلی حفظ و حراست از انسانیت را دارد به انواع مختلفی تقسیم می شود.

ائمه اطهار علیهم السّلام مسئول پاسداری از میراث گرانبار رسول گرامی اسلام و ماحصل زحمات طاقت فرسای آن حضرت می باشند که در چهار نقطه ذیل تجسّم عینی یافته بود:

۱.شریعت و رسالتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از جانب خداوند تعالی آورده و در قالب قرآن کریم و سنّت شریف نبوی جلوه کرده بود.

۲.امتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آن را به دست خود ساخته،پرداخته و تربیت کرده بود.

۳.نظام سیاسی اسلامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آن را به وجود آورد و دولتی که به دست خود آن را بنیان نهاد و ارکان آن را مستحکم ساخت.

۴.رهبری نمونه ای که خود آن حضرت آن را تحقّق بخشیده و از میان اهل بیت پاکیزه خود-صلوات الله علیهم اجمعین- کسانی را که شایستگی

ص: ۸۱

برای این کار را داشتند تربیت نمود.

حال اگر امکان نگهداری این مرکز رهبری برای رهبران الهی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به دستور خداوند تعالی آن ها را برای این کار معین کرده بود وجود نداشت، این مطلب مانع از این نمی شد که آن رهبران شرعی تا آن جا که شرایط عملاً اجازه بدهد به مسئولیت خطیر حفاظت از جامعه اسلامی و پاسداری از دولت اسلامی در برابر خطر فروپاشی بپردازند.

همچنان که اگر روزی دولت اسلامی به کلی سقوط می کرد مانع از همت گماردن رهبران واقعی امت اسلام بر جلوگیری از نابودی امت اسلام و حفاظت از رسالت و شریعت اسلامی در برابر خطر فروپاشی و اضمحلال کامل نمی بود.

از این رو است که حیطه های فعالیت ائمه علیهم السلام بر حسب اختلاف اوضاع و شرایط از تنوع برخوردار می باشد این اختلاف اوضاع و شرایط بدین قرار می باشند:

-نوع حکومت وقت.

-میزان فرهنگ، بیداری، ایمان امت و میزان شناخت آنان از ائمه علیهم السلام و اندازه متابعت آنان از حاکمان منحرف.

-نوع شرایط حاکم بر نظام و دولت اسلامی.

-میزان پابندی حاکمان به اسلام.

-نوع ابزاری که حاکمان برای تقویت حکومت و استحکام سیطره خود از آن استفاده می کردند.

در این شرایط، ائمه علیهم السلام در برابر حکومت ها و رهبری های منحرف زمان خود فعالیت مستمری داشتند که در بازداشتن حاکم جائز از فزونی انحراف

جلوه گر می شد، حال این کار با موعظه های زبانی متحقق می گردید یا در شرایطی که خطر نابودی اسلامی را تهدید می نمود با قیام مسلحانه-چون قیام امام حسین علیه السّلام در برابر یزید بن معاویه-و تا پای جان در این راه ایستادگی می کردند.

زمانی نیز به رغم یاری رسانی های غیرمستقیم ائمه علیهم السّلام به دولت اسلامی در هنگام تهدید خطر از سوی کفار، مبارزه ائمه علیهم السّلام به صورت ایجاد و تقویت دائمی جریان های مخالف به جهت متزلزل کردن رهبری منحرف نظام اسلامی جلوه گر می گردید.

ائمه علیهم السّلام همچنین در زمینه تربیت اعتقادی، اخلاقی و سیاسی امت نیز نقش فعال و مستمری داشتند، این رسالت با تربیت اصحاب دانشمند و به وجود آوردن کادر علمی و شخصیت هایی که برای جامعه نقش الگو داشته باشند عملی شد، کسانی که به انتشار بیداری و فکر اسلامی، پاسخگویی به شبهاتی که در طول زمان در زمینه فهم رسالت و شریعت پیدا می شد و روبرو شدن با جریان های فکری منحرف وارداتی، جریان های منحرف سیاسی و شخصیت های به ظاهر علمی منحرفی که آلت دست و تأییدکننده حکومت حاکمان منحرف بودند، همت گماشتند.

آنان برای رهبری منحرفی که قدرت را در دست داشت جایگزین مناسبی از جهت فکری، اخلاقی و سیاسی ارائه کردند که در رهبری مشروع اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام ظهور و بروز پیدا می کرد این اشخاص میزان شناخت مردم از اهل بیت علیهم السّلام و ایمان امت نسبت به آنان را افزایش داده و آنان را به امامت و رهبری ائمه علیهم السّلام برمی انگيختند.

علاوه بر این امور، وارد شدن خود ائمه علیهم السّلام به عرصه زندگی عموم مردم و

ارتباط مستقیم با آنان و ایجاد رابطه عاطفی با قشر وسیعی از مسلمانان خود عامل مضاعفی در این راه بود.

رهبری مردمی فراگیری که اهل بیت علیهم السّلام قرن ها از آن بهره مند بودند تصادفا یا به واسطه انتساب به پیامبر به وجود نیامده بود، چراکه بسیار بودند افراد دیگری از منسوبان پیامبر صلی الله علیه و اله که از چنین جایگاهی برخوردار نگردیدند، زیرا امت اسلام منزلت رهبری خود را مجانی به کسی نداده و تا کسی در عرصه های مختلف مشکلات، غم ها و مسائل مورد توجه مردم از خود سخاوتمندانه مایه نگذارد به رتبه حکومت بر دل ها نایل نخواهد گشت.

این چنین بود که اسلام علیرغم تغییر و مسخ شدگی راهکارهای پیاده شدن عملی، از حیث نظری سالم از انحراف باقی مانده و امت اسلامی به امتی بدل گردید که در برابر هجوم فکری و سیاسی بیگانگان ایستادگی کرده و توانست در درازمدت قدرت خود را بازیابد که آثار آن را حتی پس از قرن های سقوط و از هم گسیختگی، در قرن معاصر مشاهده می کنیم.

ائمه معصومین علیهم السّلام تمام این پیروزی ها را به واسطه همت گماردن به تربیت مجموعه صالحی که به امامت ایشان ایمان داشتند به دست آوردند، آن بزرگواران به رشد بیداری و ایمان در دست پروردگان خود از طریق برنامه ریزی برای سلوک آنان، پشتیبانی دائم فکری و تقویت آنان با همه روش های مؤثر در پایداری جهت فائق آمدن بر سختی ها پرداخته و پیروان خود را به سپاهی عقیدتی-رسالی بدل کردند که با دل مشغولی های این رسالت زیسته و شب و روز در راه نگاهداری و نشر و پیاده کردن آن تلاش می نمودند.

زمانی که به تاریخ اهل بیت عليهم السلام مراجعه می کنیم و شرایطی که در آن زمان آن ها را احاطه کرده بود از یک طرف و نحوه برخورد و موضع گیری های عمومی و خصوصی ائمه عليهم السلام را از دیگری مورد توجه قرار می دهیم می بینیم که آن ها را می توان به سه مرحله و عصر تقسیم بندی کرد که علیرغم اشتراک در بسیاری از شرایط و موضع گیری ها با ملاحظه مجموعه ای از حوادث که تعیین کننده خط فاصل میان هر کدام از این سه دوره است از هم قابل تفکیک می باشند.

اولین مرحله از زمان وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آغاز شده و در زمان امامت حضرت علی، امام حسن، امام حسین و امام سجاد عليهم السلام جلوه گر بوده است، این مرحله به تعبیری مرحله جدا شدن از پیامدهای انحراف بعد از پیامبر بود، این بزرگواران اگرچه امکان براندازی رهبری منحرف را نداشتند، اما با هدف حفظ عناصر اصلی رسالت دست به عملیات مصون سازی زده موفق به آشکار کردن نادرستی آن رهبری برای امت و صیانت از اصل رسالت اسلامی شدند.

به طور کلی ائمه عليهم السلام علاوه بر کوشش فراوان در جهت ایجاد و تشکیل مجموعه مؤمن و صالحی به رهبری خود، هیچگاه در امور مربوط به نظام اسلام و امت مسلمان، امت و دولت را از حمایت خود بی نصیب نمی گذاشتند.

دومین مرحله مبارزاتی ائمه عليهم السلام که از نیمه دوم زندگانی شریف امام سجاد علیه السلام آغاز و تا زمان امام کاظم علیه السلام امتداد یافته است دارای دو ویژگی عمده است:

۱. پس از توفیق ائمه عليهم السلام در آشکار ساختن نادرستی خط خلافت و

حساس کردن مردم نسبت به عوامل تشدیدکننده انحراف پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و اله در مرکز رهبری عالم اسلام، کوشش آن بزرگواران در این راه مصروف شد که دستگاه خلافت را از نظر قدرت دفاع علمی و اعتقادی خلع سلاح کنند چراکه دستگاه برای نگهداری خود به تقویت گروهی از عالم نمایان و محدثان که مصداق بارز (وعاظ السلاطین - واعظان درباری) بودند پرداخته بودند تا با تأیید ایشان و ترویج ولایت آنان به حکومت خود رنگ و لعاب شرع دهند

۲. دومین ویژگی این مرحله از مبارزه ائمه علیهم السّلام پرورش طبقه درستکاری بود که شالوده آن در مرحله اول مبارزه ریخته شده بود ایشان در این مرحله به تهیه طرح تفصیلی و تشریح خط رسالت که خود [از جانب خدا] امین بر اجرای آن بودند پرداختند که آثار آن در تبیین و انتشار آموزه های نظری اسلام امامیه و تربیت نسل هایی از دانشمندان براساس فرهنگ اسلام امامی در مقابل خط دانشمندان دست پرورده خلفا (وعاظ السلاطین) جلوه کرده است.

علاوه بر این مسئولیت پاسخگویی به شبهات وارده و نمودار ساختن نادرستی فرقه های مذهبی که از سوی خلفا یا دیگران اختراع می شد را نیز بر دوش می کشیدند.

ائمه علیهم السّلام در این مرحله برای متزلزل کردن حکومت ها و رهبری های منحرف از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند، این کار ضمن پشتیبانی از بعضی حرکت های مخالف با قدرت حاکم خصوصا حرکت هایی که جنبه انقلابی داشته و بعضی از آن ها با تکیه زدگان بر کرسی خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پس از قیام امام حسین علیه السّلام رودررو می شدند، انجام می گردید.

سومین مرحله از این مبارزه از نیمه پایانی زندگی امام کاظم شروع شده و در زمان امام مهدی علیه السّلام پایان یافته است.

پس از ایمن سازی مجموعه صالح و ترسیم مفصل خطمشی عقیدتی، اخلاقی و سیاسی، در مرحله دوم مبارزاتی، طبیعتاً برای خلفا معلوم شده بود که قدرت رهبری اهل بیت علیهم السّلام به جایی رسیده است که دیگر آماده به دست گرفتن حکومت و بازگرداندن جامعه اسلامی به جایگاه حقیقی آن می باشد و این مطلب موجب عکس العمل و موضع گیری خلفا در برابر ائمه علیهم السّلام شده بود.

موضع گیری ائمه علیهم السّلام نیز در قبال خلفا نیز به نوع موضع گیری خلفا در برابر آنان بستگی داشته و با تغییر موضع گیری خلفا مواضع ائمه علیهم السّلام نیز در قبال آن ها تغییر می کرد.

چون ائمه علیهم السّلام احتمال می دادند که پس از آشکار شدن نادرستی و دروغ خلفا برای مردم و آگاهی خلفا از جایگاه مردمی ائمه علیهم السّلام که برای امت اسلام به مثابه تجسم عینی یک حکومت شرعی واقعی به شمار می آمدند، به اضافه رویارویی دائم ائمه علیهم السّلام با آنان دیگر خلفا به آنان اجازه باقی ماندن در متن جامعه و فعالیت آزادانه را نخواهند داد، بیشترین اهتمام ائمه علیهم السّلام درباره مجموعه صالحی بود که خود آنان را تربیت کرده و خطمشی مبارزه را به آنان آموخته بودند آن بزرگواران بیشترین تأکید را بر ایمنی بخشی و خودکفا کردن این جماعت داشتند تا بتوانند به دور از رهبر نیز فعالیت خود را حفظ کنند.

از اینجا است که پدیده تربیت فقیهان و ارجاع دادن مردم به آن ها نمود پیدا می کند تا فقها برای زمان غیبتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وعده آن را داده و پایان آن را جز خدا نمی داند برای حل و فصل مشکلات و امور جامعه آزموده شوند.

بدین ترتیب ائمه علیهم السّلام توانستند ضمن یک برنامه ریزی درازمدت از پیشرفت انحراف رو به تزاید حکومت و رهبری اسلامی که می رفت تا به جدایی امت از اسلام اصیل و در نتیجه محو و نابودی کامل شریعت و رسالت

الهی منجر گردد جلوگیری کنند.

آنچه که از دور شدن امت از اسلام اصیل جلوگیری کرد این بود که نمونه دیگری از اسلام به آنان عرضه شد که از نظر ارزش ها و اهداف اصیل و عاری از پیرایه ها بود این نمونه اصیل اسلام را مسلمانان بیدار به رهبری ائمه اهل بیت علیهم السلام به جامعه عرضه کردند اهل بیتی که خداوند آلودگی را از خاندانشان زدوده و آنان را پاک و پاکیزه گردانده است.

تأثیر روئے ائمه اطهار علیهم السلام تنها برای شیعیان که معتقد به امامت آن بزرگواران بودند نبود بلکه بازتاب بزرگی در تمام جهان اسلام داشت. ائمه علیهم السلام برای پیاده کردن اسلام تز خاص خود را داشتند و مدعی رهبری جهان اسلام بودند و اگرچه جز تعداد معدودی از میان امت اسلام به این دعوت پاسخ مثبت ندادند اما از آنجا که این تز نمودار کننده نمونه صحیح و تعیین کننده خطمشی واضح و صریحی در زمینه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، عبادی و... بود توانست با همه جامعه مسلمان آن روزگار ارتباط برقرار نموده و آنان را به مرور زمان وادار به نگاهی نو از دیدگاهی نو به اسلام نماید، نگاهی از دیدگاهی غیر آن که نظام حاکم بر زندگی آنان بر ایشان تحمیل کرده بود، جامعه اسلامی به برکت این دیدگاه به مراقبت از اسلام پرداخته و آن را به پا می داشتند (۱).

ما در قسمت چهارم به صورت مفصل به برنامه ای که اهل بیت علیهم السلام آن را پیاده کرده و رویه ای که امام باقر علیه السلام برای ساخت گروه صالحان در پیش گرفتند خواهیم پرداخت.

ص: ۸۸

رویدادهای مهم عصر امام باقر علیه السلام

اگر بخواهیم به ویژگی های این مرحله از زندگی امام باقر علیه السلام که مرحله رهبری امت اسلامی پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین علیه السلام می باشد دسترسی پیدا کنیم، لازم است نخست حوادث مهمی که در این مرحله از زندگی شریف امام باقر علیه السلام در جامعه اسلامی به وقوع پیوسته بررسی نماییم و میزان ارتباط این حوادث را با امام باقر علیه السلام به عنوان کسی که در زمان زندگی پدر بزرگوارش نامزد رهبری امت بوده و پس از پدر بزرگوارش عملاً رهبری را نیز در دست گرفته است مورد تحقیق قرار دهیم.

پایه های حکومت اموی از طایفه بنی مروان در ایام عبد الملک بن مروان محکم گردید. چراکه او اولین حاکم مقتدر مروانی بود که اقدامات سیاسی او پایه گذار بسیاری از حوادث و پدیده های این برهه از زمان بود که ما قصد تحقیق آن را داریم.

بعضی از تاریخ نویسان آورده اند: عبد الملک بن مروان قبل از این که خلافت را به دست بگیرد، بسیار اظهار عبادت و زهد و تقوی می نمود، وی در حالی بشارت رسیدن خود را به خلافت دریافت کرد که قرآنی در دست داشته و مشغول خواندن آن بود. پس از این که خبر رسیدن به خلافت و حکومت را شنید، قرآن را بست، به کناری نهاده و خطاب به آن گفت: این آخرین باری بود

که با تو بودم. یا گفته اند که گفت: امروز روز فراق و جدایی میان من و تو است (۱).

عبد الملک بن مروان دارای صفات و ویژگی های نفسانی پست و منحطی بود و می توان از میان صفات منحط او به این صفات اشاره نمود:

۱. طغیان و ستمگری: منصور گوید: عبد الملک بسیار ستمگر بود. او هیچ اعتنایی به خوبی یا بدی کاری که انجام می داد نداشت (۲). وی بسیار خونریز بوده، بویی از رحمت و عدالت نبرده بود. خودش در خطبه ای که پس از کشته شدن ابن زبیر ایراد کرد گفته است: از این پس هیچ کس مرا به پرهیزگاری و تقوای الهی امر نمی کند مگر این که گردنش را خواهم زد (۳) و عبد الملک اولین خلیفه ای بود که همگان را از سخن گفتن در محضر خلفا و نصیحت آنان منع کرد (۴).

۲. پیمان شکنی و خیانت: عبد الملک بن مروان بسیار پیمان شکن و خیانتکار بود. وی به عمرو بن سعید اشدق امان داد و به او وعده داد که پس از خود خلافت را به او خواهد سپرد. اما با وی مکر کرده و او را کشت و سرش را برای اصحابش فرستاد (۵). و حتی مراعات پیوند نسب و خانوادگی که میان او و عمرو بن سعید بود را نیز نکرد.

عبد الملک بن مروان از عمرو بن سعید اشدق می ترسید، چرا که اگر او زنده می ماند برای از بین بردن حکومت بنی مروان برنامه ریزی می کرد. اما عبد الملک پیشدستی کرده و او را به قتل رساند. اما خداوند نیز از عبد الملک

ص: ۹۰

۱- (۱). تاریخ ابن کثیر ۲۶۰/۸.

۲- (۲). مقریزی، النزاع و التخاصم/ ۸.

۳- (۳). سیوطی، تاریخ الخلفا/ ۲۱۹.

۴- (۴). همان/ ۲۱۸.

۵- (۵). تاریخ یعقوبی ۱۹۰/۲، چاپ اول، بیروت، انتشارات اعلمی، ۱۴۳۴ هجری.

انتقام کشید. چراکه او در میان مردم مسلمان ترس و وحشت را پراکنده کرد و ستمگری بود که در ریختن خون مسلمانان از حدّ در گذشته بود.

۳. سنگدلی و خشونت: عبد الملک بن مروان بسیار سنگدل بود. رأفت و رحمت از دل و جان او رخت بر بسته بود. تا جایی که در ریختن خون مسلمانان به ناحق از حدّ در گذشته بود. او در گفت و گویی که با امّ الدرداء انجام داده بود به این مطلب اعتراف کرده است. امّ الدرداء به او گفت: به من خبر رسیده که تو پس از آن همه عبادت و زهد و پرهیزگاری اکنون شراب نوشیده ای. عبد الملک بدون هیچ احساس گناهی در پاسخ او گفت: آری به خدا، البتّه خون های بسیاری نیز نوشیده ام (۱).

وی در زمان حکومت وحشت بار خود خانواده های بسیاری را در میان مسلمانان عزادار کرد. وی پس از آنکه عبد الله بن زبیر را به قتل رساند، در شهر یثرب خطبه ای خواند که در آن از سنگدلی بی حدّی که در نهانگاه جان خود داشت پرده برداشت. وی خطاب به مردم این چنین گفت: من دردهای این امت را جز با شمشیر دوا نمی کنم تا این که همه شما را به اطاعت و فرمانبرداری خود در آورم (۲).

۴. بخل: عبد الملک بن مروان از شدّت خساست و بخل به لقب (رشح الحجاره) که کنایه از سنگی است که نم پس نمی دهد ملقب گردیده بود (۳). امت اسلام در ایام حکومت او با گرسنگی، فقر و محرومیت دست به گریبان بودند.

بدعت های عبد الملک: عبد الملک از رسیدن تبلیغات ابن زبیر به اهل شام

ص: ۹۱

۱- (۱). مختصر تاریخ دمشق ۲۱۹/۱۵، شرح حال عبد الملک بن مروان، شماره ۲۱۰.

۲- (۲). تاریخ ابن کثیر ۶۴/۹.

۳- (۳). تاریخ قضاعی/۷۲.

بسیار بیمناک بود. چرا که می ترسید اهل شام را با این تبلیغات بر ضد او بشورانند، و از آنجا که مقر حکومت ابن زبیر در شهر مکه بود، عبد الملک شامیان را از سفر حج منع کرد. شامیان به او گفتند: آیا ما را از سفر حج که فریضه ای است که خداوند متعال بر ما واجب کرده است بازمی داری؟ عبد الملک در پاسخ آنان گفت: ابن شهاب زهری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت کرده است که آن حضرت فرموده اند: جز به سوی یکی از این سه مسجد بار سفر (یعنی سفر حج) بسته نمی شود: مسجد الحرام، مسجد من در مدینه و مسجد بیت المقدس.

وی با جعل این حدیث مردم را از حج خانه خدا بازداشت و آنان را به حج بیت المقدس فرستاد. وی صخره مسجد بیت المقدس را نیز ابزار مقاصد خود قرار داده و درباره آن این روایت را جعل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و اله هنگامی که به معراج می رفت پا بر این صخره نهاده است و این صخره را برای مردم جایگزین کعبه نمود. او بر این صخره گنبد و بارگاهی ساخت و پرده های دیباچ بر آن کشیده، پرده دارانی برای آن مقرر کرد و به مردم فرمان داد تا همچنان که به دور کعبه طواف می کنند به دور این صخره طواف نمایند (۱).

عبد الملک مروان در هنگام خلافت خود حاکمان سابق بنی امیه را مورد انتقاد شدید قرار می داد. وی در سخنرانی که در یثرب ایراد کرد، این چنین گفت: به خداوند سوگند که من نه خلیفه ای مستضعف هستم که مرادش از خلیفه مستضعف عثمان بود، نه خلیفه سازشکار هستم و مرادش از خلیفه سازشکار معاویه بود، و نه خلیفه سست رأی هستم که مراد او از خلیفه سست

ص: ۹۲

ابن ابی الحدید به این کلمات عبد الملک بن مروان این گونه اعتراض کرده است: «این کسانی که عبد الملک از آنان این گونه بدگویی کرده است، پیشینیان و پیشوایان او هستند. آن ها کسانی هستند که به واسطه آنان عبد الملک به این مقام رسیده است و به پیشگامی و بنیانگذاری آنان به این ریاست دست یافته است، و اگر راه و روش پیشینیان و سپاهیان تا دندان مسلح و حکومت ثابت و استوار و دست پرورده آنان نبود، عبد الملک بن مروان دورترین خلق خدا از مقام خلافت و نزدیکترین آنان به ورطه هلاکت بود. حتی اگر روزی آرزوی چنین شرافتی را در سر می پروراند (۱).

پاره ای از جنایات عبد الملک: بدترین کاری که عبد الملک بن مروان در زمان خلافت خود به انجام رسانید، صدور فرمان فرماندهی و ولایت برای خونریز معروف تاریخ، حجاج بن یوسف ثقفی بود. او امور مسلمانان را به دست این انسان مسخ شده که سنگدلی و شهوت خونریزی او در بین مردم مشهور بود سپرد.

عبد الملک بن مروان اختیارات بسیار گسترده ای به حجاج بن یوسف ثقفی اعطا نمود. تا جایی که حجاج در همه امور دولتی بنا به خواسته های خود دخل و تصرف می کرد. خواسته هایی که هرگز پیرو منطق صحیح نبوده و جز منطق زور و استبداد را پذیرا نبود. این جنایتکار نیز از فرصت استفاده کرده و بدترین جنایات ها را نسبت به مردم انجام داد. او مردم را خوار و ذلیل نمود.

وی در شهرهای تحت نفوذ خود جوئی از بحران های سیاسی که تا آن زمان

سابقه نداشت ایجاد کرد.

بسیاری از دانشمندان و نیکان مسلمانان بر حجّاج خرده گرفتند. عمر بن عبد العزیز خود یکی از کسانی بود که بر کار حجّاج انتقاد داشته و از او خشمگین بود. حتّی نقل شده که عمر بن عبد العزیز درباره حجّاج گفته است:

اگر هر امتی خبیث ترین فرد خود را به مسابقه بگذارد و ما حجّاج را در مقابل آنان بیاوریم ما پیروز میدان خواهیم بود (۱).

عاصم گوید: هیچ حرامی از خداوند متعال باقی نماند مگر این که حجّاج بن یوسف مرتکب آن گردید (۲).

طاووس گوید: من حتّی تعجّب می کنم که کسی نامش حجّاج باشد و مؤمن باشد (۳).

ابن عماد حنبلی در رابطه با حجّاج گوید: در سال ۹۵ هجری خداوند متعال مردم مسلمان و شهرهای اسلامی را در شی که برای امت بسیار میمون و مبارک بود با مرگ حجّاج بن یوسف ثقفی آسوده نمود... حجّاج بن یوسف هیچگاه از خونریزی نمی توانست خودداری کند. ریختن خون مردمان و کشتن آنان بزرگترین لذّت حجّاج بود. به علاوه این که حجّاج جنایات بسیار بزرگی انجام داد (۴).

زمانی که حجّاج به قصد سفر حجّ به سمت سرزمین حجاز می رفت، شخصی را به نام محمّد جانشین خود در عراق قرار داد. او در میان مردم سخنرانی کرد و به آنان گفت: من محمّد را در میان شما به عنوان والی قرار دادم. من به او سفارشی کردم که خلاف سفارش رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره انصار

ص: ۹۴

۱- (۱). نهایه الإرب ۲۱/۳۳۴.

۲- (۲). تاریخ ابن کثیر ۹/۱۳۲.

۳- (۳). تهذیب التّهذیب ۲/۳۱۱.

۴- (۴). شذرات الذّهب ۱/۱۰۶-۱۰۷.

بوده است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله سفارش کرد که کار نیکو از نیکوکاران انصار پذیرفته شود و از گناه معصیت کارانشان گذشت شود. امّا من به او توصیه کردم کار نیک را از نیکوکاران شما نپذیرد و از گناهکاران شما به هیچ وجه گذشت نکند (۱).

دمیری گوید: حجّاج هیچگاه توان خودداری از خون ریختن را نداشت.

او خود از نفس خود خبر داده است که هیچ لذّتی را در دنیا به مانند کشتن مردم و ریختن خون آنان و ارتکاب کارهایی که کسی را جز او یارای انجام دادن آن است نمی داند (۲).

وی کشتار مردم را از حدّ گذرانده بود. تاریخ نویسان تعداد کسانی را که حجّاج به بدترین وجه آنان را به قتل رسانیده بود- گذشته از کسانی که در جنگ ها کشته بود- صد و بیست هزار نفر (۳) و به قولی صد و سی هزار نفر ذکر کرده اند (۴).

حجّاج خود نیز رسماً به ریختن خون های ناحقّ توسط خود اعتراف کرده است. آنجا که گفت: به خدا سوگند می خورم که امروزه در روی زمین کسی را نمی شناسم که جرأتش در ریختن خون بیشتر از من باشد (۵).

حتی خود عبد الملک که خلیفه بود نیز از زیاده روی او در خونریزی ناراحت بود، اما حجّاج به این مسئله اعتنایی نمی نمود (۶).

حجّاج به بهانه این که بسیاری از قاریان و افراد عابد و زاهد جامعه قیام ابن اشعث را تأیید کرده بودند شمشیر در میان آنان نهاد. از جمله کسانی که

ص: ۹۵

۱- (۱). مروج الذهب ۸۶/۳.

۲- (۲). حياه الحيوان ۱۶۷/۱.

۳- (۳). تهذيب التهذيب ۲۱۱/۲، تيسير الوصول ۳۱/۴، التنبيه و الاشراف ۳۱۸، معجم البلدان ۳۴۹/۵.

۴- (۴). حياه الحيوان ۱۷۰/۱، تاريخ طبرى.

۵- (۵). ابن سعد، طبقات ۶۶/۶.

۶- (۶). مروج الذهب ۷۴/۳.

حجاج آنان را به بدترین نحوی به شهادت رساند، سعید بن جبیر یکی از مشهورترین عالمان و زاهدان کوفه است. هنگامی که خبر مرگ سعید بن جبیر به حسن بصری رسید، گفت: به خدا سوگند که سعید بن جبیر در زمانه ای به قتل رسید که اهل زمین از مشرق تا مغرب به دانش او محتاج بودند (۱).

گروهی از دانشمندان و افراد سرشناس مسلمان حکم به کفر و الحاد حجاج صادر کرده اند. از آن جمله اند: سعید بن جبیر نخعی، مجاهد، عاصم بن ابی النجود، شعبی و دیگران (۲).

این حکم به خاطر توهینی بود که حجاج نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله انجام داده و عبد الملک بن مروان را از نظر فضیلت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ترجیح داده بود. این مطلب زمانی صورت پذیرفت که او در برابر مردم به خطبه ایستاد و چنین گفت: ای خدا، آیا فرستاده تو با فضیلت تر است یا جانشینت که مراد او از فرستاده خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و جانشین خداوند عبد الملک مروان بود (۳).

حجاج از کسانی که به زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می رفتند انتقاد کرده و آنان را این گونه به باد مسخره می گرفت که: خدا آن ها را مرگ دهد که گرداگرد چند تکه چوب و استخوان پوسیده طواف می کنند. چرا آنان گرداگرد قصر امیر المؤمنین عبد الملک طواف نمی کنند؟ آیا آنان نمی دانند که جانشین هر کس بهتر از رسول و فرستاده اوست؟! (۴).

زمان حکومت این خبیث (حجاج بن یوسف) آکنده از انبوه جرایم و جنایات بود. وی شیعیان اهل بیت را بسیار آزار داد و کمر به قتل آنان بسته،

ص: ۹۶

۱- (۱). حیات الحیوان ۱/۱۷۱.

۲- (۲). تهذیب التهذیب ۲/۲۱۱.

۳- (۳). مقریزی، النزاع و التخاصم/۲۷، رسائل جاحظ/۲۹۷.

۴- (۴). شرح نهج البلاغه ۱۵/۲۴۲.

خانواده هایشان را عزادار کرد. در همین وقت بود که عبد الملک بن مروان به او نامه نوشت و گفت: مرا از ریختن خون پسران عبد المطلب بازدار. چرا که ریختن خون آنان باعث علاج جنگ و مبارزه نمی شود. چرا که من آل حرب را دیدم که چون حسین بن علی را کشتند، حکومت از خاندانشان بیرون رفت (۱).

اما در عین حال حجاج بسیار متعرض علویان و پیروان آنان می گردید و دست او در کشتار و ریختن خون آنان باز بود. او کار را به جایی رساند که مردم دوست داشتند با القابی چون زندیق نامیده شوند، اما به عنوان شیعه علی نامیده نشوند (۲).

تاریخ نویسان گفته اند: بهترین چیزی که باعث تقرب در نزد حجاج می بود این بود که کسی در نزد او از امام امیر المؤمنین علیه السلام بدگویی نماید. آورده اند که روزی یکی از جیره خوارانش که از طبقه پست و فرومایه و بی ادب جامعه بود در نزد حجاج نعره اش را بلند کرد که:

ای امیر، خاندان من به من ستم کرده و مرا علی نامیده اند. در عین حال من فقیر و مسکینم و به کمک امیر محتاج. حجاج از شنیدن این سخن خوشحال شد و بدو گفت: به نکته لطیفی اشاره کردی و به همین جهت من تو را به فرمانداری فلان منطقه منصوب کردم (۳).

به هر حال در زمان فرمانروایی این جلاد، اتباع اهل بیت همه طعمه شمشیرها و نیزه ها بودند. وی آنان را به شدت مورد آزار قرار می داد، می کشت. او شیعیان را حتی در زیر سنگ ها جست و جو می کرد و بسیاری از

ص: ۹۷

۱- (۱). العقد الفرید ۱۴۹/۳.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴۳/۱۱-۴۴، تاریخ الشیعه/۴۰.

۳- (۳). حیاة الامام حسن بن علی ۳۳۶/۲.

آنان را به زندان فرستاد. حجاج جوئی از قتل و کشتار در میان جامعه به وجود آورد که حتی در زمان زیاد بن ابیه و فرزندش عبید الله بن زیاد نیز ماندی برای آن دیده نشده است.

کوفه در ایام این فرد جبار بدترین محنت ها را تحمیل کرد. او در شهر کوفه به مجرد ظن و تهمت به کسی او را به قتل می رساند. حجاج در کوفه سخنانی شدید اللحنی نسبت به مردم انجام داد که در آن سخنانی نه حمد خدا به جای آورد و نه بر پیامبر درود فرستاد. در آن سخنانی آمده است:

ای اهل عراق، ای اهل تفرقه و دورویی، ای از دین برگشتگان بد اخلاق، بدانید که امیر المؤمنین - عبد الملک بن مروان - هنگامی که چوبه های تیر ترکش خود را گرد می آورد مرا یافت و دید که من محکمترین و نشکن ترین تیر ترکش او هستم. پس شما را به وسیله من به تیر زد. او برای سرپرستی شما به من شلاق و شمشیری داد. اما شلاق افتاد و شمشیر در دست من باقی ماند [\(۱\)](#).

سپس حجاج ادامه داد: به خدا سوگند که من در میان شما چشمانی خیره و گردن هایی کشیده شده و سرهایی رسیده می بینم که وقت چیدن آن است.

بدانید که من همان کسی هستم که این سرها را از گردن ها بردارم. من از همین حالا عمّامه ها و محاسن خون آلود را می بینم [\(۲\)](#).

حجاج سپس این شعر را خواند:

«من آن بلند آوازه آگاه و صاحب نظر هستم و چون در میدان عمل آیم مرا خواهید شناخت» [\(۳\)](#).

ص: ۹۸

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۶۸۳.

۲- (۲). مروج الذهب ۶۸۳.

۳- (۳). أنا ابن جلا و طلاع الثنایا متی أضع العمّامه تعرفونی

از دیگر جنایات این جنایتکار این بود که سپاه بی شماری را برای جنگ با ابن زبیر به مکه فرستاد و شش ماه و هفده روز مسجد الحرام را محاصره کرد.

وی دستور داد تا کعبه مقدّس را با منجنیق سنگباران کنند. سپاهیان وی از بالای کوه ابو قییس سنگ های گران به داخل مسجد الحرام و خانه کعبه پرتاب کردند (۱).

حجاج بن یوسف ثقفی زندان هایی داشت که زندانیان در میان آن زندان ها نه از سرما در امان بودند و نه از گرما. وی با انواع و اقسام شکنجه ها زندانیان را شکنجه می نمود. تاریخ نویسان نوشته اند: در زندان های حجاج بن یوسف پنجاه هزار مرد و سی هزار زن زندانی بوده اند که شانزده هزار نفر از آن ها برهنه بودند. وی زنان و مردان را در یک زندان نگاه می داشت (۲). در آمار زندانیان زندان های حجاج بن یوسف سی و سه هزار زندانی بودند که هیچ جرمی از قبیل بدهی یا کارهای بزه و خلاف معمول نداشتند (۳) (یعنی زندانی سیاسی بودند). وی هنگام بازدید از زندان در جواب ناله و زاری زندانیان خطاب به آنان می گفت: گم شوید و با من سخن مگویید. [این جمله متن آیه ۱۰۸ از سوره مبارکه مؤمنون است] حجاج با این کلام خود، زندانیانش را به اهل دوزخ، و خود را از سر تکبر و غرور به خداوند متعال تشبیه نموده است.

همه مسلمانان از خبر مرگ حجاج با شادی و سرور بسیار زیادی استقبال کردند و از روز مرگ تا روز قیامت لعن و نفرین همگان مدام بر او باد.

ص: ۹۹

۱- (۱). تهذیب تاریخ دمشق ابن عساکر ۵۰/۴، سیوطی، تاریخ الخلفاء/۸۴، تاریخ ابن کثیر ۶۳/۹.

۲- (۲). حیات الحيوان ۱۷۰/۱.

۳- (۳). معجم البلدان ۳۴۹/۵.

عبد الملک به فرماندار یثرب دستور داد تا امام محمد باقر علیه السلام را دستگیر کرده و آن حضرت را تحت الحفظ نزد او فرستد، حاکم یثرب در اجابت فرمان عبد الملک تردید کرد و دید که حکمت در این است که به شکلی این دستور را لغو کند. بنابراین نامه ای به عبد الملک نوشت و در آن آورد:

این نامه ای که به تو می نویسم به معنای مخالفت با دستور تو و ردّ فرمانت نیست، اما این گونه می بینم که از سر دلسوزی و خیرخواهی تو را نصیحتی کنم، مردی که او را از من خواسته ای کسی است که امروزه در روی زمین پاکدامن تر، پارساتر و پرهیزگارتر از او وجود ندارد. چون او به محراب عبادت رفته و قرآن تلاوت می کند پرندگان و حیوانات وحشی از زیبایی صدایش گرد او حلقه می زنند. قرائت قرآنش شبیه مزامیر آل داود است. این مرد از داناترین و مهربانترین مردمان است. وی از لحاظ عبادت و بندگی خدا نیز در میان همه مردم سخت کوشترین افراد است، من مصلحت نمی بینم که امیرمؤمنان متعرض چنین شخصی گردد، چرا که خداوند متعال هرگز سرنوشت گروهی را تغییر نمی دهد مگر این که خود سرنوشت خود را تغییر بدهند.

هنگامی که این نامه به عبد الملک رسید، از رأی خود مبنی بر دستگیری امام باقر علیه السلام صرف نظر کرده و سخنان حاکم مدینه را صحیح دانست (۱).

ص: ۱۰۰

۱- (۱). الدرّ النظیم/۱۸۸، ضیاء العالمین ج ۲، شرح حال امام باقر علیه السلام.

امام باقر علیه السلام بالاترین خدمت را به جهان اسلام انجام دادند، آن حضرت سکه های رایج در مملکت اسلام را از سلطه امپراطوری روم آزاد کردند، چرا که در آن روزگار سکه ها در روم ضرب شده و علامت حکومت مسیحی روم بر آن حک می شد. امام علیه السلام به این سکه ها استقلال بخشیده، علامت حکومت اسلامی را بر آن حک کرده و رابطه آن سکه ها را با حکومت روم قطع کردند.

جریان این قضیه به صورت مفصل این چنین است:

روزی عبد الملک بن مروان کاغذی نگارگری شده دید که نگارگری آن در سرزمین مصر انجام شده بود. وی نقش آن کاغذ را به مترجم داد تا به زبان عربی برگرداند. هنگامی که نقش به زبان عربی برگردانده شد، عبد الملک متوجه شد که بر آن شعار مسیحیان یعنی پدر، پسر و روح القدس نگاشته گردیده است.

او از این کار بسیار ناراحت شد و به حاکم مصر عبد العزیز بن مروان نامه نوشت تا آن نقش ها را باطل کند و نگارگران که بر روی کاغذ، پارچه و چیزهای دیگر نگارگری می نمایند دستور دهد تا شعار توحید بر آن ها نگاشته و آیه شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ را بر روی همه چیزهای قابل نگارگری نقش کنند. وی به تمام فرمانداران خود در اقصی نقاط کشور اسلامی دستور داد تا آنچه از کاغذهای دارای نقش رومی موجود است محو نموده و هرکس پس از ورود این دستورالعمل آن کاغذها را در نزد خود نگاه دارد تنبیه شود.

نگارگران به نگاشتن نقش توحید بر پارچه ها و کاغذها مشغول شدند و این کاغذها و پارچه ها در سرتاسر جهان پراکنده گردید. هنگامی که از این قبیل

پارچه ها و کاغذهای نقش دار به روم رسید و پادشاه روم از این قضیه آگاه گردید، از شدت غضب و غیظ رگ های گردنش متورم شده نامه ای به عبد الملک نوشت و گفت: از دیرباز کاغذهایی که در مصر نگارگری می گردید علامت و آرم رومی داشت و تو آن را باطل کردی. پس یا خلفای پیشین کار نادرست انجام می دادند و تو به راه صحیح رفته ای، و یا اگر خلفای پیشین تو به راه صواب و درست رفته اند تو به راه خطا و اشتباه رفته ای. و تو باید از این دو حالت یکی را انتخاب کنی. من برای تو به همراه این نامه هدیه ای درخور فرستاده ام و دوست دارم که تو این نقش را در تمام چیزهای گرانبها که بر آن ها نگارگری می شود به حالت سابق برگردانی تا بدین وسیله من سپاس گزار تو شوم و هدیه من را قبول کنی.

هنگامی که عبد الملک این نامه را خواند به فرستاده پادشاه روم گفت که:

نامه پادشاه روم جوابی ندارد و هدیه او را رد کرد. فرستاده پادشاه روم به سوی کشور خود بازگشت و به پادشاه روم جواب عبد الملک را ابلاغ نمود، پادشاه روم هدیه را دو برابر کرده و دوباره نامه ای به عبد الملک نوشت و خواسته خود را تکرار نمود، هنگامی که فرستاده به نزد عبد الملک رسید، عبد الملک دوباره او را با هدیه اش رد کرد و در کار خود مصمم شد، فرستاده به نزد پادشاه روم بازگشت و به او گفت که عبد الملک هدیه اش را نپذیرفته است. پادشاه روم نامه دیگری به عبد الملک نوشت و این دفعه او را تهدید کرده و در آن نامه آورد:

تو نامه من و هدایای مرا خوار شمردی و حاجت مرا برآورده نکردی. من گمان داشتم که هدیه را کم دانستی و آن را دو برابر کردم. اما تو همچنان به راه خود رفتی. من برای بار سوم نیز هدیه ها را دو برابر کردم. اما به مسیح قسم یاد می کنم که اگر نقش نگارگری را به حالت اولیه بازگردانی دستور می دهم تا

نقش سکه‌هایی که در روم ضرب می‌شود و در کشور تو مورد استفاده قرار می‌گیرد تغییر دهند. تو می‌دانی که صنعت ضرب سکه فقط در کشور من وجود دارد و آن چیزی بر روی سکه‌ها نوشته می‌شود که من بخواهم. -البته در آن تاریخ هنوز صنعت ضرب سکه در جهان اسلام نیامده بود- من دستور خواهم داد تا بر روی سکه نقشی بنگارند که در آن پیامبر تو را دشنام دهند. پس چون آن سکه را بینی و نقش آن را بخوانی، عرق شرم بر پیشانی‌ت خواهد نشست و آنگاه آرزو می‌کنی که ای کاش هدیه مرا قبول کرده و نقش کاغذها را به آن صورتی که بود باز گردانده بودی. اما اگر خواسته مرا اجابت کنی، هدیه ای است که به من داده‌ای، و روابط ما همچنان حسنه باقی خواهند ماند...

هنگامی که عبد الملک نامه پادشاه روم را خواند زمین بر او تنگ آمد و در کار خود حیران ماند. او می‌گفت: گمان دارم که من شومترین فرزند هستم که در جهان اسلام به دنیا آمده باشد. چرا که من جنایتی در حق رسول خدا صلی الله علیه و اله کرده‌ام و باعث شدم تا این کافر آن حضرت را دشنام دهد. اگر پادشاه روم این کار را انجام بدهد، ننگ و عار آن تا روز قیامت بر من خواهد ماند. چرا که این تهدید پادشاه روم بسیار جدی است و اگر این سکه‌ها ضرب شود در تمام دنیا متداول و رایج خواهد شد.

عبد الملک شخصیت‌های مهم جهان اسلام را جمع کرده و کار را بر آنان عرضه کرد. هیچ کدام از آن‌ها نتوانستند نظری قطعی به او بدهند و راه حلی مناسب به او بنمایند. آنگاه شخصی به نام روح بن زبایع به او گفت: ای عبد الملک، تو خود راه فرار از این مشکل را می‌دانی اما عمداً آن را ترک می‌کنی، عبد الملک منکر این قضیه شد و گفت: وای بر تو، من چه می‌دانم که آن شخص کیست؟ روح بن زبایع به او پاسخ داد: بر تو باد که به سمت باقر

علوم از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بروی.

عبد الملک به صحت گفته او اعتراف کرد و نظر او را تأیید نمود. اما گفت که اصلاً به یاد این قضیه نبوده است. او فوراً نامه ای به فرماندار یثرب نوشت و دستور داد تا امام باقر علیه السلام را با نهایت احترام به نزد او بفرستد و چهار صد هزار درهم نیز به آن حضرت بدهد. هنگامی که نامه به حاکم یثرب رسید به انجام این مأموریت پرداخت. امام باقر علیه السلام از یثرب به سوی دمشق راهی شد.

هنگامی که آن حضرت به دمشق رسید، عبد الملک بن مروان از آن حضرت استقبال کرد و آن حضرت را گرامی داشت و مشکل را به آن حضرت عرضه کرد. امام باقر علیه السلام به او فرمودند:

«خیلی خود را برای این مشکل ناراحت نکن. چرا که این مشکل چیز مهمی نیست. به دو دلیل: نخست به خاطر این که خداوند متعال خود حافظ و نگهبان آبروی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است و نخواهد گذاشت که پادشاه روم تهدیدش را عملی کند و دوم به خاطر این که این کار چاره دارد».

عبد الملک بن مروان گفت: چاره این کار در چیست؟

امام باقر علیه السلام فرمودند:

هم اکنون فرمان بده تا صنعتگران بیایند و همین جا سکه هایی از درهم و دینار ضرب نمایند. نقش یک طرف سکه ها را ذکر توحید و سمت دیگر را ذکر پیامبری رسول خدا صلی الله علیه و اله قرار بده، و در دایره دور درهم و دینار، نام شهری را که سکه در آن ضرب شده و سالی را که سکه در آن ضرب شده است نقش کنید. و سی سکه به وزن سی درهم از سه نوع سکه یک درهمی، پنج درهمی و ده درهمی از هر کدام ده تا می گیری که ده تای آن ها ده مثقالی، ده تای آن ها شش مثقالی و ده تای آن ها پنج مثقالی باشد که مجموع وزن آن ها بیست و یک درهم می شود و چون سی سکه را

که سه نوع است بر آن تقسیم کنی عدد هفت به دست می آید که نشانه وزن هفت مثقالی درهم و وزن ده مثقالی دینار است سپس قالب هایی از جنس بلور برای ریختن این سکه ها بساز که در اثر حرارت و کار در میزان طلا و نقره کمی و کاستی ایجاد نکند. پس درهم را بر وزن ده و دینار را بر وزن هفت مثقال ضرب نمایند...

امام باقر به عبد الملک دستور داد به همین ترتیب سکه ضرب کرده، و در تمام مناطق مملکت اسلامی این سکه ها را رایج نماید. آن حضرت همچنین به عبد الملک دستور داد تا سکه های سابق که در روم ضرب می شدند را از اعتبار ساقط کرده و هر کس با آن ها دادوستد کند به شدیدترین مجازات محکوم گردد.

عبد الملک با امتثال فرمان امام علیه السلام و ضرب سکه بر حسب نظر آن حضرت از بن بست درآمد. هنگامی که پادشاه روم جریان را فهمید بیچاره شد، و دانست که هیچ راهی برای پیروزی بر مسلمانان ندارد. سکه ای که امام علیه السلام طرح ضرب آن را دادند در تمام مملکت اسلامی آن چنان رایج گردید که حتی در زمان عباسیان نیز این سکه متداول بود (۱).

البته ابن کثیر گوید: آن کس که عملیات ضرب سکه را طرح ریزی کرد امام زین العابدین علیه السلام بوده است (۲).

البته مانعی ندارد که طرح این مسأله از امام زین العابدین باشد و اجرای آن توسط فرزند بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلام انجام شده باشد.

در هر صورت عالم اسلام به خاطر این فضیلت و نجات نقدینگی عالم اسلام از تبعیت مملکت مسیحی روم همواره وامدار امام ابو جعفر

ص: ۱۰۵

۱- (۱). حياه الحيوان ۹۱/۱-۹۲، بیهقی، المحاسن و الاضداد، المطالعه العربيه ۳۱/۱.

۲- (۲). البدایه و النهایه ۶۸/۹.

باقر علیه السلام خواهد بود.

به هر حال عبد الملک بن مروان بیمار شد و به بستر مرگ افتاد. وی عهد خلافت را بعد از خود برای پسرش ولید مستحکم کرد. وی در وصیتی که به پسرش ولید کرد او را درباره حجّاج سفارش نیکو کرد. عبد الملک به پسرش ولید گفت: حجّاج را همیشه مدّ نظر داشته و او را بزرگ بدار. چرا که اوست که این تخت و تاج را برای شما آماده کرده است، ای ولید، بدان که حجّاج شمشیر تو و دست قدرت تو بر هر کسی است که با تو مقابله کند. پس سخن و بدگویی هیچ کس را درباره حجّاج نپذیر، و بدان که تو به حجّاج محتاج تری تا حجّاج به تو. پسرم چون مرگ من فرارسید مردم را به بیعت خود بخوان. پس هر کس با سر این چنین کرد تو با شمشیر این چنین کن (۱).

این وصیت گرایش شدید عبد الملک بن مروان را نسبت به شرّ و بدی حتّی در بستر مرگ نشان می دهد.

از حسن بصری درباره عبد الملک مروان سؤال کردند. حسن در پاسخ گفت: چه بگویم درباره مردی که یکی از گناهان او حجّاج بود (۲).

ولید بن عبد الملک

ولید بن عبد الملک پس از مرگ پدرش در نیمه شوال سال ۸۶ هجری به خلافت رسید. وی دارای هیچ گونه صفات شرافت و بزرگ منشی نبود که او را سزاوار خلافت نماید. بلکه وی صرفاً فردی ستمگر و جبار بود (۳). وی حتّی از

ص: ۱۰۶

۱- (۱). سیوطی، تاریخ الخلفاء/ ۲۲۰.

۲- (۲). تاریخ ابی الفداء ۲۰۹/۱.

۳- (۳). تاریخ الخلفاء/ ۲۲۳.

درست حرف زدن نیز بی بهره بوده است. وی در سخنرانی که در مسجد نبوی در مدینه انجام داد، این چنین گفت: یا اهل المدینه (با ضمّ لام) در حالی که قاعده ادبیات عرب اقتضا می کند که حرف لام با فتحه خوانده شود. زیرا بر حسب قواعد علم نحو منادای مضاف منصوب می شود.

او همچنین روزی در میان خطبه ای گفت: یا لیتها کانت القاضیه، و تاء را با ضمّه خواند. البتّه این آیه بیست و هفتم سوره حاقّه است و معنای آن این است که ای کاش آن مرگ کار را تمام می کرد. عمر بن عبد العزیز حاضر بود و گفت: و ما را از دست تو راحت می نمود (۱). عبد الملک بن مروان در هنگام حیات خود، پسرش ولید را برای این غلطهای ادبی سرزنش کرد و به او گفت: کسی که نتواند به درستی به عربی سخن بگوید، نمی تواند والی و خلیفه عرب شود.

به همین منظور عبد الملک عدّه ای از دانشمندان علم نحو را جمع کرد و آن ها را به همراه ولید در خانه ای فرستاده دستور داد تا شش ماه او را تعلیم دهند.

هنگامی که پس از گذشت شش ماه ولید از آن خانه خارج شد، از روزی که داخل آن خانه شده بود نادانتر بود (۲).

عمر بن عبد العزیز در زمان حکومت خود درباره ولید این گونه سخن گفته و از او به بدی یاد کرده است: همانا که ولید از کسانی بود که زمین از وجودش پر از ظلم و جور شده بود (۳). تاریخ نویسان آورده اند که: ولید بن عبد الملک بسیار ازدواج می کرد و بسیار طلاق می داد. چرا که گفته شده: او جدای از کنیزکانی که داشت، شصت و سه زن را به عقد خود درآورد (۴).

در زمان ولید بن عبد الملک بود که حجاج بن یوسف ثقفی خون آشام

ص: ۱۰۷

۱- (۱). تاریخ ابن اثیر ۱۳۸/۴.

۲- (۲). تاریخ ابن اثیر ۱۳۸/۴.

۳- (۳). سیوطی، تاریخ الخلفاء/ ۲۲۳.

۴- (۴). الانافه فی معاصر الخلافه ۱۳۳/۱.

معروف، سعید بن جبیر دانشمند بزرگ تابعی را ظالمانه به قتل رسانید و قتل سعید بن جبیر از حوادث بزرگی بود که عالم اسلام را وحشت زده کرد.

مدّت خلافت ولید بن عبد الملک نه سال و هفت ماه بود. وی در مکانی به نام دیر مروان در سال ۹۶ هجری و در سنّ چهل و پنج سالگی دار فانی را وداع گفت (۱).

پس از مرگ ولید بن عبد الملک، برادرش سلیمان بن عبد الملک طبق سفارش پدرش عبد الملک بن مروان در ماه جمادی الاخر سال ۹۶ هجری حکومت را به دست گرفت. پس از آن که سلیمان بن عبد الملک حکومت را در دست گرفت، با آل حجاج از در ناسازگاری درآمد و آن ها را به شدّت مجازات کرد. وی به عبد الملک بن مهلب دستور داد تا آن ها را شکنجه نماید (۲). سلیمان بن عبد الملک تمام عاملان حجاج را عزل کرد و در یک روز از زندان حجاج هشتاد و یک هزار نفر را آزاد کرد و به آن ها دستور داد تا به خانواده های خود برگردند. در زندان سی هزار نفر بی گناه و سی هزار زن یافت گردید (۳). البته این کار پسندیده از افتخارات و لطف سلیمان بن عبد الملک بر مردم است.

اما همین شخص در گرفتن مالیات بسیار اجحاف می نمود و از مردم مالیات بسیار سنگینی می گرفت. وی به حاکم مصر اسامه بن زید تنوخی نامه ای نوشته است که در آن آمده: آنقدر از آنان شیر بدوش تا تمام شود و آنقدر خون بگیر تا بند آید. اسامه باج و خراجی که از مصر جمع کرده بود، برای سلیمان بن عبد الملک آورد و گفت: با جمع آوری این خراج و آوردنش نزد تو، رعیت زار و ناتوان گردیده است. پس ای کاش با آنان قدری نرمش به

ص: ۱۰۸

۱- (۱). تاریخ ابن اثیر ۱۳۸/۴.

۲- (۲). تاریخ ابن اثیر ۱۳۸/۴.

۳- (۳). تاریخ ابن عساکر ۸۰/۵.

خرج داده و سخت‌نگیری و خراج آنان را تخفیف بدهی تا بتوانی آن شهرها را آباد کنی، که مقدار کمبود آن در سال آینده جبران خواهد شد. در این هنگام سلیمان بر سر او فریاد کشید که: مادرت به عزایت بنشیند. آنقدر بدوش تا تمام شود. پس وقتی تمام شد از آنان خون بگیر (۱).

همین عمل سلیمان بن عبد الملک نشان می‌دهد که او از رحمت و رأفت بر مردمان عاری بوده است. وی با این کار حرکت اقتصادی جامعه اسلامی را از بین برده و فقر و فلاکت را در شهرهای اسلامی شایع نمود.

وی بسیار خودپسند بود. تا جایی که یک روز که لباس‌های گرانبها و فاخر خود را پوشیده بود، این چنین گفت: من پادشاه جوان پر هیبت، کریم و بخشنده هستم. در این هنگام یکی از کنیزکانش در برابر او آمد و سلیمان خطاب به آن کنیزک گفت: امیر المؤمنین را چگونه می‌بینی؟!

کنیزک جواب داد: او را جان و نور چشم خود می‌بینم. اگر شاعر نگفته بود...

سلیمان پرسید: شاعر چه گفته است؟

کنیزک پاسخ داد: شاعر گفته است:

تو از هر جهت خوب و شایسته خواهی بود اگر بتوانی در جهان باقی بمانی. اما هیچ انسانی نمی‌تواند برای همیشه در جهان باقی بماند. ما در ترکیب و شمایل تو هیچ عیبی نمی‌بینیم و مردم نیز نمی‌توانند هیچ عیبی و ایرادی بر تو بگیرند مگر یک ایراد و آن این که تو فانی و از بین رفتنی هستی.

این ابیات مانند صاعقه‌ای بود که بر سر سلیمان بن عبد الملک فرود آمد.

ص: ۱۰۹

یاد مرگ جبروت و خودپسندی او را آن چنان شکست که زمانی کوتاه نگذشت که از غصه دق کرد و مرد (۱).

خلافت سلیمان بن عبد الملک دو سال و پنج ماه و پنج روز بود. وی در روز جمعه، بیستم صفر سال ۹۹ هجری دار فانی را وداع گفت (۲).

عمر بن عبد العزیز

اشاره

پس از سلیمان بن عبد الملک، حکومت اموی به سفارش خود او به عمر بن عبد العزیز رسید. عمر بن عبد العزیز در روز جمعه بیستم صفر سال ۹۹ هجری به خلافت رسید (۳). مردم در دوران کوتاه خلافت او کمی روی امتیّت و رفاه را به صورت نسبی مشاهده کردند. عمر بن عبد العزیز اندکی از ظلم و ستم و طغیان بنی مروان را از مردم زدود. وی مرد پخته و کارآزموده ای بود که تجربه خلفای پیشین او را ساخته بود. وی با مردم با سیاستی رفتار کرد که پیش از او سابقه نداشته است.

شخصیّت و حکومت عمر بن عبد العزیز دارای ویژگی های متعدّدی بود که وی را از سایر حاکمان اموی ممتاز می کرد و ما اکنون خلاصه ای از این ویژگی ها را در ذیل می آوریم:

۱. جلوگیری از سبّ و لعن امام علی علیه السّلام: حکومت اموی از بدو تأسیس خود به شکل جدّی بنای دشنام گویی به امام امیر المؤمنین علیه السّلام و پایین آوردن مقام آن

ص: ۱۱۰

۱- ((۱)). مروج الذهب ۱۱۳/۳. أنت نعم المتاع لو كنت تبقى غير أن لا بقاء للإنسان ليس فيما بدا لنا منك عيب عابه الناس غير

أنك غير أنك فانی

۲- ((۲)). تاریخ ابن اثیر ۱۵۱/۴.

۳- ((۳)). نهایه الارب ۳۵۵/۲۱.

امام بزرگوار را گذاشت. معاویه این عمل را باعث بقای دولت و سلطنت بنی امیه می دانست (۱). چراکه اصول و ارزش هایی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن پای می فشرد باعث طرد سیاست های بنی امیه گشته و رواج این اصول و ارزش ها باعث گشوده شدن باب قیام های مردمی بر ضد سیاست های بنی امیه که براساس ظلم و جور و سرکشی بنا شده بود می گردید. پس بر آنان لازم بود تا شخصیت و اعتبار امام امیر المؤمنین علیه السلام را از بین ببرند.

عمر بن عبد العزیز می دانست که این سیاست و روشی که پدرانیش بر ضد امام امیر المؤمنین علیه السلام بر آن مشی نموده اند، ابدا سیاست حکیمانه و درستی نبوده است. این سیاست موجب گردیده بود تا امویان با بسیاری از سختی ها و مشکلات دست و پنجه نرم کنند. این کار باعث شده بود تا آنان در شرّ بزرگی گرفتار آیند. به همین منظور بود که عمر بن عبد العزیز تصمیم گرفت تا این خطا را جبران کند. وی دستورات قاطعی به تمام نقاط عالم اسلام صادر کرد و دستور داد تا همگان از دشنام گویی به حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام دست نگه داشته و به جای دشنام گویی به آن حضرت این آیه قرآن را در خطبه ها بخوانند: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ**؛ در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد.

خود عمر بن عبد العزیز دلیل اقدام خود در ترک سنت پدرانیش در بدگویی نسبت به امام امیر المؤمنین علیه السلام را این گونه بیان کرده است که: هنگامی که پدرم خطبه می خواند وقتی که به آنجا می رسید که باید علی را دشنام می داد، زبانش به لکنت می افتاد. من به پدرم گفتم: تو همیشه خطبه خود را بسیار سلیس و

ص: ۱۱۱

روان بیان می کنی. اما وقتی که به ذکر علی می رسی می بینم زبان تو به لکنت می افتد، پدرم گفت: آیا متوجه این مطلب شده ای؟ گفتم: بلی. پدرم گفت: ای پسر، این کسانی که در اطراف ما هستند اگر آنچه را ما از علی بن ابی طالب می دانیم بدانند، از اطراف ما پراکنده شده و به سوی اولاد علی می روند.

هنگامی که عمر بن عبد العزیز خلافت را به دست گرفت هیچ اشتیاقی به مانند جلوگیری از دشنام گویی به امام امیر المؤمنین علیه السلام در دنیا نداشت (۱).

این روش، اعجاب همگان را برانگیخت و مردم درباره عمر بن عبد العزیز بسیار نیکو سخن گفته و همواره از شجاعت کم نظیر او در مخالفت با پدران سرکش و ستمگر خود یاد می کنند.

۲. نیکی کردن به علویان: حکومت اموی از بدو تأسیس همواره بنا را بر محروم نگهداشتن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله از حقوقشان و فقیر نگهداشتن خاندان های آنان گذاشته بود. تا آنجا که همواره علویان و خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله با فقر و محرومیت دست به گریبان بودند، اما چون عمر بن عبد العزیز خلافت را به دست گرفت، بذل و بخشش بسیاری نسبت به آنان انجام داد. وی به حاکم یثرب نوشت که: ده هزار دینار در میان علویان تقسیم نماید. حاکم مدینه در پاسخ عمر بن عبد العزیز نوشت: حضرت علی علیه السلام در بسیاری از قبایل قریش فرزندان دارد. در کدام یک از فرزندان او این مبلغ را تقسیم کنم؟ عمر بن عبد العزیز به او نوشت: هنگامی که نامه من به دست تو رسید، مبلغ را در فرزندان حضرت علی که از فاطمه زهرا علیها السلام باشند تقسیم کن که دیرزمانی است که حقوق آن ها بدیشان نرسیده است (۲). و این اولین صله ای بود که در

ص: ۱۱۲

۱- (۱). تاریخ ابن اثیر ۱۵۴/۴، حوادث سال ۹۹ هجری.

۲- (۲). الامام محمد الباقر علیه السلام ۴۷/۲-۴۸.

ایام حکومت اموی به اهل بیت علیهم السلام رسید.

۳. بازگرداندن فدک: عمر بن عبد العزیز پس از آنکه در ایام پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فدک از علویان مصادره گردید آن را به آنان بازگرداند. در حالی که در این مدت دست اندازی های بسیاری در آن انجام گردیده و افراد بسیاری منافع فدک را غارت نموده بودند و در این مدت طولانی آل پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و خاندان آن حضرت از منافع آن بی بهره بودند. قضیه رد فدک را به صورت های گوناگونی در تاریخ آورده اند. از آن جمله:

الف- در بازدید که عمر بن عبد العزیز از مدینه پیامبر صلی الله علیه و اله داشت به منادی خود دستور داد تا در میان مردم ندا در دهد که: هر کس مورد بی عدالتی و ستم قرار گرفته یا شکایتی دارد حاضر شود و شکایت خود را به نزد خلیفه بازگوید.

امام باقر علیه السلام به نزد عمر بن عبد العزیز رفتند. عمر بن عبد العزیز برای بزرگداشت امام باقر علیه السلام از جای خود برخاست و آن حضرت را در آغوش گرفت و در کنار خود نشاند. آنگاه امام باقر علیه السلام به او فرمودند:

همانا که این دنیا بازاری از میان بازارها است که مردم در آن به خرید و فروش چیزهایی که به سود یا زیانشان است مشغول اند. اما چه بسیار گروه هایی که آنچه می خرند به زیان آن هاست، اما تا وقتی مرگشان فرارسد متوجه ضرر و زیان خود نمی شوند. آن ها در حالتی از دنیا خارج می شوند که بر آنچه را که با خویشان بر نداشته و برای آخرت خود فراهم نکرده اند سرزنش می شوند. آن ها آنچه را که باید در آخرت به نفع آن ها باشد با خود بر نداشته اند. اما آنچه را که آنان برای خود جمع آوری کرده اند همه در میان کسانی تقسیم می شود که هیچگاه شکر گزار نعمت گردآورنده آن اموال نخواهند بود. اما خودشان با دست خالی به پیشگاه کسی

می روند که عذرشان را نخواهد پذیرفت، و به خدا سوگند بسیار سزاوار است که ما به این افراد بنگریم و اعمالی که آن ها انجام دادند و ما از آن بیم دارید خود مرتکب آن نگردیم. پس پرهیزگاری پیشه کن، از خدا بترس و در اندیشه خود دو مسأله را همواره مدنظر داشته باش. ببین که چه چیزی را می پسندی که در پیشگاه خداوند به همراه ببری، همان را برای خود پیش بفرست، و ببین که در روزی که با پروردگار خود ملاقات می کنی همراهی چه چیزی را با خود ناپسند می داری، آن را پشت سر خود بیفکن و با خود نبر، و به کالایی که روی دست پیشینیان مانده و به آن ها استفاده ای نرسانده بود اشتیاق نداشته باش. و امید میند که تو از آن طرفی بینی.

درها را بگشا و پرده ها را آسان بگیر، با مظلوم با انصاف رفتار کن و ظلم ظالم را به خودش بازگردان، سه چیز است که در هر کسی باشد ایمانش به خدا کامل می گردد.

کسی که خشنودی او وی را به ورطه باطل نیندازد و خشمش او را از جاده حق بدر نکند و هنگامی که قدرت و زور پیدا کرد به مال دیگران دست اندازی ننماید (۱).

هنگامی که عمر کلام امام باقر علیه السلام را شنید دستور داد تا قلم و کاغذ بیاورند و بعد از ذکر خداوند متعال این چنین نوشت: بدین وسیله عمر بن عبد العزیز مال غصب شده محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب را در رابطه با فدک به او برگرداند.

ب- هنگامی که عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید، بزرگان قریش و شخصیت های برجسته قبایل دیگر را به نزد خود احضار کرد. وی در آن مجلس به آن ها گفت: می دانید که فدک در دست رسول خدا صلی الله علیه و اله بود و آن حضرت هر جا که مصلحت الهی بود آن را قرار داده و مصرف می نمود، سپس

ص: ۱۱۴

بعد از پیامبر ابو بکر آن را در دست گرفت و با نظر خود آن را مورد استفاده قرار می داد. همچنین عمر نیز این کار را انجام می داد. آنگاه عثمان آن را به مقاطعه مروان در آورد. و هم اکنون پس از سال ها اختیار امر فدک به دست من افتاده است و این مالی از اموال من نیست که به من برگشته است، و من شما را شاهد می گیرم که من آن را بر آنچه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده است برگرداندم (۱).

در این روایت تصریح نشده است که عمر بن عبد العزیز فدک را به علویان بازگرداند. بلکه تنها به این نکته اشاره شده که فدک را به حالتی بازگرداند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آن گونه عمل می نمود. اما روشن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله این باغ را به مقاطعه جگر گوشه خود سرور زنان جهان فاطمه زهرا علیها السلام داده و آن حضرت در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و اله در آن تصرف می کرده است. اما حکومت وقت به خاطر مصلحت های سیاسی آن را از آن حضرت مصادره نمودند.

ج- عمر بن عبد العزیز هنگامی که پس دادن فدک به علویان را اعلام نمود بنی امیه بر او خرده گرفتند و به او گفتند: تو با این کار بر کار شیخین یعنی ابو بکر و عمر ایراد کرده و آن ها مورد توهین قرار داده و به آنان نسبت ظلم داده ای، عمر بن عبد العزیز در پاسخ گفت: من و شما هر دو به صحت این قضیه که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله ادعای مالکیت فدک را داشته و فدک در دست او بوده است اطمینان داریم. و می دانم که آن حضرت کسی نبوده است که به رسول خدا صلی الله علیه و اله دروغ ببندد. مضافا به این که حضرت علی علیه السلام و ام ایمن و

ص: ۱۱۵

امّ سلمه بر این مطلب شهادت نیز داده اند. من حضرت فاطمه علیها السّلام را در ادّعی خود صادق می دانم. حتی اگر شاهدی هم برای گفتار خود نیاورد. چرا که او سرور زنان اهل بهشت است. پس من امروز به خاطر نزدیکی جستن به رسول خدا صلّی الله علیه و اله آن را به ورثه حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام باز می گردانم و امید آن دارم که فاطمه و حسن و حسین در روز قیامت مرا شفاعت کنند، اگر من به جای ابو بکر بودم و فاطمه علیها السّلام ادّعی فدک را به نزد من می آورد، من وی را در ادّعی تصدیق می نمودم. سپس فدک را به امام محمّد باقر علیه السّلام تسلیم کرد (۱).

امام محمّد باقر علیه السّلام و عمر بن عبد العزیز

امام ابو جعفر محمّد باقر علیه السّلام چندین بار با عمر بن عبد العزیز روبرو گردید.

اینک به مواردی از این ملاقات ها توجه کنید:

خبر دادن امام علیه السّلام به عمر بن عبد العزیز در رابطه با رسیدن وی به خلافت: امام باقر علیه السّلام قبل از این که عمر بن عبد العزیز به خلافت برسد خلافت وی را پیشگویی کرده و به خود او اعلام کردند.

ابو بصیر گوید: با امام ابو جعفر محمّد باقر علیه السّلام در مسجد نشسته بودم. ناگاه عمر بن عبد العزیز در حالی که دو لباس مصری پوشیده و بر غلام خود تکیه کرده بود وارد مسجد شد. امام باقر علیه السّلام چون او را دیدند به من فرمودند: این پسر حتماً به خلافت می رسد، و چون به خلافت رسید عدل و داد پیشه می کند.

امّا خلافت او مورد تأیید نیست. زیرا کسی که سزاوارتر از او به خلافت و حکومت بر جامعه باشد در آن زمان در جامعه موجود است.

ص: ۱۱۶

توصیه های امام باقر علیه السلام به عمر بن عبد العزیز در ابتدای خلافت: هنگامی که عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید، بسیار امام باقر علیه السلام را بزرگ داشت و او را تکریم کرد. وی فنون بن عبد الله بن عتبه بن مسعود که از عابدان و زاهدان کوفه بود را به دنبال امام باقر علیه السلام فرستاده و از آن حضرت دعوت کرد تا برای دیدار وی به دمشق برود. امام محمد باقر علیه السلام دعوت او را اجابت کرده و به دمشق مسافرت نمودند. عمر بن عبد العزیز هنگام ورود امام باقر علیه السلام استقبال شایانی از آن حضرت کرده، او را در آغوش گرفت و سخنانی در میان آن ها رد و بدل شد. امام باقر علیه السلام چندین روز در میهمانی عمر بن عبد العزیز بود. هنگامی که امام قصد بازگشتن به یثرب را نمود برای خداحافظی با عمر بن عبد العزیز به دربار اموی رفته و به حاجب عمر بن عبد العزیز گفت به او خبر بدهد که امام باقر علیه السلام برای خداحافظی آمده است. حاجب این خبر را به عمر بن عبد العزیز داد. آنگاه فرستاده عمر بن عبد العزیز به بیرونی دربار آمد و صدا زد که ابو جعفر داخل شود. امام باقر علیه السلام به خاطر این که شاید کس دیگری هم به نام ابو جعفر باشد و آن شخص مورد خطاب و دعوت به ورود واقع شده باشد داخل نشد.

حاجب به سمت عمر بن عبد العزیز بازگشت و گفت: امام باقر علیه السلام در دربار حضور ندارد. عمر بن عبد العزیز به حاجب گفت: تو چگونه او را صدا زدی؟ حاجب گفت: گفتم ابو جعفر کجاست، داخل شود. عمر بن عبد العزیز گفت:

برو و بگو محمد بن علی کجاست؟ حاجب این کار را انجام داد، ناگاه امام باقر علیه السلام از جای برخاست و داخل اطاق عمر بن عبد العزیز شد. عمر بن عبد العزیز مدتی با آن حضرت صحبت کرد. سپس امام علیه السلام به او فرمودند: من قصد وداع دارم. عمر بن عبد العزیز به آن حضرت عرض کرد مرا نصیحت و سفارش کن.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«اوصیک بتقوی الله، واتخذ الكبير أبا، والصغير ولدا و الرجل أخوا...»؛ تو را به پرهیزگاری و ترس از خدا سفارش می کنم. پیران را چون پدران خود، کودکان را چون فرزندان خود و مردان را چون برادران خود بدان.

عمر بن عبد العزیز از سفارش امام مات و مبهوت ماند و با اعجاب تمام گفت: به خدا سوگند که در این چند جمله کوتاه برای ما حکمت هایی را جمع کردی که اگر ما به آن عمل کنیم و در آن حالت مرگ ما فرا برسد سعادت مند مرده ایم.

امام باقر علیه السلام از نزد او خارج شد و قصد رفتن کرد. هنگامی که امام باقر علیه السلام آماده حرکت شدند، فرستاده عمر بن عبد العزیز به نزد آن حضرت آمد و به آن حضرت عرض کرد: عمر بن عبد العزیز قصد دارد به نزد شما بیاید.

امام باقر علیه السلام قدری منتظر ماندند تا این که عمر بن عبد العزیز به نزد ایشان آمد و به جهت احترام و بزرگداشت امام باقر علیه السلام مقداری در نزد آن حضرت نشست و سپس بازگشت (۱).

تعریف و تمجید امام باقر علیه السلام از عمر بن عبد العزیز: در میان گزارش جاسوسان دستگاه اطلاعاتی اموی که به سوی عمر بن عبد العزیز ارسال می شد، این عبارت آمده بود که امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام آخرین بازمانده اهل بیت بزرگ خویش است که همواره پرچم حق و عدالت را در زمین برافراشته اند، عمر بن عبد العزیز خواست که آن حضرت را امتحان کند. بنابراین نامه ای به امام باقر علیه السلام نوشت و از آن حضرت خواست تا جواب نامه او را بنویسند. امام

ص: ۱۱۸

باقر علیه السّلام نیز در جواب او نامه ای آکنده از موعظه و نصیحت برای او فرستادند، عمر بن عبد العزیز دستور داد تا نامه ای را که امام باقر علیه السّلام به خلیفه قبلی یعنی سلیمان بن عبد الملک فرستاده بود بیرون بیاورند. هنگامی که آن نامه را بیرون آورد دید که در آن نامه مدح و ثنای سلیمان بن عبد الملک آمده است. عمر بن عبد العزیز آن نامه را به حاکم مدینه فرستاد و به او گفت این نامه را به امام باقر علیه السّلام نشان بده و بعد نامه ای که آن حضرت به من نوشته نشان بده و آنچه را که امام می گوید برای من بفرست.

حاکم مدینه هر دو نامه را به امام علیه السّلام نشان داد. امام باقر علیه السّلام فرمودند:

سلیمان بن عبد الملک پادشاه جبّاری بود که من بر حسب مصلحت نامه ای که به او نوشتم با چنان انشائی بود که به سمت جبّاران و ستمگران می نویسند. اما خلیفه ای که اکنون هست و صاحب اختیار توست اظهار عدل و داد می کند. لذا نامه ای که من برای او نوشتم مناسب با خود اوست.

حاکم مدینه این کلمات را نوشته و به سوی عمر بن عبد العزیز فرستاد.

هنگامی که عمر بن عبد العزیز این جمله را خواند اعجاب خود را نسبت به امام باقر علیه السّلام این گونه بیان داشت که: خداوند هیچگاه اهل این خاندان را از فضیلت خالی نمی گذارد (۱).

اما علیرغم همه خوبی هایی که عمر بن عبد العزیز داشت بعضی از اشکالات نیز بر کار او وارد است. حال به جمله ای از آن اشکالات توجه نمایید:

وی مقاطعه هایی که از بیت المال توسط خلفای سابق بنی امیه در میان افراد

ص: ۱۱۹

این خاندان واگذار شده بود تثبیت کرد و بر جای خود نگاه داشت و شکی نیست که این کار هیچ گونه وجه شرعی نداشته است.

دیگر این که عمّال و والیان عمر بن عبد العزیز که به اقطار مختلف کشور اسلام فرستاده می شده اند به مردم ستم کرده و اموال مردم را از آنان به زور می گرفتند.

حتّی هنگامی که عمر بن عبد العزیز بالای منبر مشغول خطبه بود مردی برخاست و سخن او را قطع کرد و این اشعار را خطاب به او خواند: «کسانی که در جای جای سرزمین اسلامی فرستاده ای دستورات تو را کنار گذاشته و حرام ها را حلال می دانند. آن ها بر منبرهای سرزمین ما پارچه های اطلس پوشانده اند. اما هر کدام از آن ها به نحوی ظلم و ستم روا داشته اند و همگی آن ها ظالم اند و همه ملّت از ستم آن ها به فغان آمده اند. تو از آن ها توقع امانتداری و عدل و داد داری، اما هیئات که فرد امانتدار مسلمانی پیدا شود (۱).

از دیگر ایرادهایی که به حکومت عمر بن عبد العزیز وارد می شود این است که وی مبلغی را که از سابق طبق رسم خلفای اموی از بیت المال مسلمانان به اشراف پرداخت می گردید همچنان به قوت خود باقی گذاشت و آن را به آنان پرداخت و در هنگام خلافت خود این سنت را تغییر نداد. در حالی که این کار با اصول اسلامی منافات داشت. اصولی که حکم به مساوات بین مسلمانان کرده و هرگونه تمایزی را در میان طبقات مسلمانان نفی

ص: ۱۲۰

۱- (۱). حیاة الامام موسی بن جعفر ۱/۳۵۰. إن الذین بعثت فی أقطارها نبذوا کتابک و استحل المحرم طلس الثیاب علی منابر أرضنا کل یجور و کلهم یتظلم و أردت أن یلی الأمانه منهم عدل و هیئات الأئمن المسلم

از دیگر کارهایی که جزو انتقادات حکومت عمر بن عبد العزیز به شمار می رود این است که وی ده دینار در عطا و پرداختی اهل شام اضافه کرد. اما این کار را درباره مردم عراق انجام نداد (۱). اما این تبعیض ناروا هیچ دلیلی نداشت، بلکه با روح اسلام نیز منافات داشت.

عمر بن عبد العزیز بیمار شد و بیماری او را سخت آزار می داد. گفته اند که وی از معالجه خود خودداری می نمود. به او گفتند: ای کاش خود را مداوا می کردی. در پاسخ گفت: اگر مداوای من در این بود که دستی به گوش خود بکشم دست نمی کشیدم. چرا، به خاطر این که من به سمت خوب کسی می روم. به سمت پروردگار خود (۲).

بعضی از مصادر تاریخی بر این مطلب تصریح کرده اند که عمر بن عبد العزیز را خود امویان مسموم کردند. چرا که آنان می دانستند اگر خلافت او به طول انجامد بالاخره منجر به خارج شدن خلافت از دست خاندان بنی امیه خواهد گردید. چرا که عمر بن عبد العزیز هرگز پیمان خلافت پس از خود را بر اشخاص بی لیاقت و ناصالح نخواهد بست، بلکه خلافت را پس از خود به شخصی که شایستگی آن را داشته باشد خواهد سپرد. به همین سبب پیش از وقت او را مسموم کرده و از بین بردند (۳). بالاخره عمر بن عبد العزیز در ماه رجب سال ۱۰۱ هجری در مکانی به نام دیر سمعان دار فانی را وداع گفت (۴).

ص: ۱۲۱

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۴۸/۲.

۲- (۲). تاریخ ابن اثیر ۱۶۱/۴.

۳- (۳). الانافه فی مآثر الخلفاء ۱۴۲/۱.

۴- (۴). تاریخ ابن اثیر ۱۶۱/۴.

پس از مرگ عمر بن عبد العزیز، یزید بن عبد الملک بنا بر عهد برادر خود سلیمان بن عبد الملک به خلافت رسید. وی چهل روز ابتدای حکومت خود را براساس سیاست عمر بن عبد العزیز سپری نمود. این مطلب بر بنی امیه سخت آمد. آنان چهل پیرمرد نزد یزید بن عبد الملک آورده و آن ها برای او شهادت داده و قسم خوردند که خلفا در نزد خداوند حساب و عقاب ندارند و در هر کاری که بکنند آزادند (۱). اینجا بود که یزید بن عبد الملک از سیاست عمر بن عبد العزیز دست برداشت و در میان مردم با سیاست زور و جبروت حکم نمود. وی همه والیانی که عمر بن عبد العزیز بر شهرها گماشته بود عزل کرده و دستور العملی به تمام عمال خود صادر نمود که در آن آمده بود:

اما بعد، همانا عمر بن عبد العزیز فریب خورده بود. اما از امروز آنچه را که از دوران او می دانید فراموش کنید. مردم را به همان حالت سابق در آورید. چه آن ها در حالت رفاه و پرمحصولی باشند چه در حالت خشکسالی و قحطی.

خوششان بیاید یا بدشان بیاید. زننده باشند یا بمیرند (۲).

و بدین گونه ستم بر مردم به فجیعترین شکل و صورت دوباره به میان جامعه بازگشت و ظلم و ستم در جامعه منتشر شده و سرکشی همه شهرها را فراگرفت.

یزید بن عبد الملک انسان جاهل و عاری از علمی بود که به اهل علم

ص: ۱۲۲

۱- (۱). تاریخ ابن اثیر ۲۳۲/۹.

۲- (۲). العقد الفرید ۱۸۰/۳.

حسادت می نمود، و همین مسأله باعث شده بود که او علما را تحقیر کند. وی حسن بصری را با عنوان پیرمرد جاهل می نامید (۱). وی همچنین در لهو و لعب و هرزه درایی زیاده روی بسیاری می کرد. تا جایی که شیفته و فریفته کنیزکی به نام حبابه گردید و عقل از سر او پرید. وی روزی در حال مستی می گفت: مرا رها کنید تا پرواز کنم. حبابه به او گفت: ائمت را به که می سپاری؟ پاسخ داد: به تو می سپارم. وی هنگامی که برای تفریح به اردن رفته بود، حبابه را نیز با خود برد. در آن هنگام از سر شوخی حیة اناری را به دهان حبابه پرتاب کرد و آن حیة انار در حلق او داخل شده باعث بیماری و مرگ وی گردید. یزید بن عبد الملک سه روز اجازه دفن او را نمی داد و دائم او را بو می کشید و می بوسید و به او نگاه کرده و می گریست، تا این که جسد گندیده شد. سران قوم به نزد او آمده و از او خواستند تا اجازه دفن او را صادر کند و پس از خواهش بسیار وی اجازه دفن او را صادر کرد و به حالت حزن و اندوه به کاخ خود برگشت (۲).

از هرزگی و خوشگذرانی او در تاریخ اخبار شرم آوری ذکر شده است که ما در اینجا از ذکر آن ها خودداری می کنیم. وی در سال ۱۰۵ هجری از دنیا رفت.

ص: ۱۲۳

۱- (۱). طبقات کبری ۹۵/۵.

۲- (۲). الکامل فی التاریخ ۱۲۱/۵.

روزی که یزید بن عبد الملک از دنیا رفت، برادرش هشام بن عبد الملک به خلافت رسید. و این واقعه در روز بیست و پنجم شوال واقع گردید. هشام بن عبد الملک به احوال بنی امیه معروف بود. و احوال به معنای کسی است که چشم او لوچ باشد. وی به تمام کسانی که دارای حسب و نسب شریف و بلند بودند حسادت کرده و با هر انسان شریفی دشمنی می ورزید.

از جلوه های بخل و خساست او این است که وی همواره می گفت: درهم را بر درهم نه تا مال بسیاری شود (۱). وی به اندازه ای مال جمع کرد که هیچ خلیفه ای قبل از او این مقدار مال جمع نکرده بود (۲).

وی خود این گونه بر بخل و خساست خویش اعتراف کرده است که: من هیچگاه بر چیزی حسرت نخورده ام به مانند حسرتی که چون چیزی به کسی می بخشم مبتلای به آن می شوم. خلافت همچون مریضی که نیازمند داروست نیازمند پول است (۳).

آورده اند که هشام بن عبد الملک روزی وارد باغ میوه خود گردید.

اصحاب و یاران او از میوه درختان خوردند. وی از آن پس به غلام خود دستور داد تا همه آن درختان را برکند و به جای آن ها زیتون بکارد تا کسی از آن نخورد (۴).

یعقوبی، هشام بن عبد الملک را این چنین توصیف می نماید: وی فردی

ص: ۱۲۴

۱- (۱). البخلاء/ ۱۵۰.

۲- (۲). اخبار الدول ۲/ ۲۰۰.

۳- (۳). انساب الاشراف ۸/ ۳۹۹، چاپ دار الفکر، تحریر شده ۱۴۱۹ هجری.

۴- (۴). البخلاء/ ۱۵۰.

بخیل، خشن، ظالم و بسیار قسّی القلب بود، وی همان کسی است که زید بن علی را به قتل رساند و امام ابو جعفر باقر علیه السلام در زمان او مبتلا به انواع مصیبت ها و ناگواری ها گردید. نمونه هایی از این برخوردهای نامناسب را در پیش رو دارید:

دستگیری امام باقر علیه السلام، بردن آن حضرت به دمشق و زندانی کردن ایشان

هشام بن عبد الملک این فرمانروای طاغوت منش به حاکم خود در مدینه دستور داد امام باقر علیه السلام را به سوی دمشق روانه کند. تاریخ نویسان درباره این ماجرا دو روایت ذکر کرده اند:

روایت اول: امام باقر علیه السلام هنگامی که به دمشق رسید و هشام خبر آمدن آن حضرت را شنید به درباریان خود دستور داد تا پس از پایان سخن او با امام برخوردی توهین آمیز با امام باقر علیه السلام داشته باشند. امام باقر علیه السلام بر هشام داخل شد و بر افرادی که در مجلس هشام نشسته بودند سلام کرد. اما به عنوان خلافت به هشام سلام نکرد. هشام بسیار خشمگین شد، رو به امام باقر علیه السلام کرد و گفت:

ای محمد بن علی همیشه یک نفر از شما باید باشد تا وحدت صفوف مسلمین را بشکند و مردم را به سوی خود خوانده، خود را از روی سفاهت و نادانی امام بداند.

سپس هشام ساکت شد و جیره خواران و مزدورانش شروع به مسخره کردن و به زبان آوردن کلمات ناپسند نسبت به امام باقر علیه السلام نمودند. اینجا بود که امام باقر علیه السلام به سخن آمده فرمودند:

«أيها الناس: أين تذهبون؟ و أين يراد بكم؟ بنا هدى الله أولكم و بنا يختم آخركم، فان يكن لكم ملك معجل، فان لنا ملكا مؤجلا، و ليس بعد ملكنا ملك، لأنا أهل العاقبه، و العاقبه للمتقين...»؛

ای مردم: کجا می روید؟ شما را کجا می برند؟ پیشینیان شما به واسطهٔ خاندان ما هدایت شدند و پسینانان نیز هدایتشان به وسیلهٔ خاندان ما ختم خواهد شد. اگر شما دولتی زود هنگام به دست آورده اید، ما نیز حکومتی دیر هنگام داریم که بعد از ما حکومتی نخواهد بود. چرا که ما از اهل عاقبت هستیم و خداوند فرموده است که عاقبت از آن پرهیزکاران است (۱).

امام باقر علیه السلام پس از آنکه دل های آنان را پر از حزن و اندوه کرد و آنان نتوانستند پاسخی به منطوق قوی آن حضرت بدهند از نزد هشام خارج شد.

آنگاه مردم نادان شامی بر امام علیه السلام هجوم آوردند. در حالی که می گفتند: این پسر ابو تراب است - از زمان معاویه مردم شام این لقب را برای تحقیر امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به کار می بردند - امام باقر علیه السلام دیدند که بهتر است آنان را به راه راست هدایت کنند و حقیقت اهل بیت را به این مردم بشناسانند. روی همین جهت بود که در میان مردم شام به سخنرانی ایستادند، امام باقر علیه السلام پس از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند:

ای اهل شقاق و تفرقه و دورویی، ای نوادگان نفاق و دورویی، ای کسانی که پرکننده دوزخ و هیزم جهنمید، پیش از آنکه چهره هایی را محو کنیم و در نتیجه آن ها را به قهقرا بازگردانیم، یا همچنان که «اصحاب سبت» را لعنت کردیم، آنان را (نیز) لعنت کنیم که فرمان خدا همواره تحقق یافته است از بدگویی نسبت به ماه تابان و دریای جوشنده، شهاب ثاقب، ستارهٔ هدایت مؤمنان و صراط مستقیم دست نگاه دارید...

ص: ۱۲۶

سپس کمی با مردم صحبت کرده و بعد فرمودند:

آیا شما همزاد رسول خدا صلی الله علیه و اله- یعنی امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام- را مسخره می کنید؟ آیا زبان به بدگویی سرسلسله دین خدا گشوده اید؟ پس بعد از تحقیر چنین شخصیتی به کدام راه خواهید رفت؟! او کدام اندوه را پس از او از خود خواهید راند؟

هیئات، به خدا سوگند که او به واسطه سبقت در ایمان برجستگی پیدا کرد و به واسطه خصلت های نیکویش سعادت مند گشته و بر نهایت سعادت دست یافت. وی بر حیلها پیروز شد، چشم ها به سوی او خیره گشت و گردن های گردنکشان در برابر او خاضع گردید و در پیمودن پلکان کمال، گوی سبقت را از دیگران ربود، پس خیال آنان را که تصور رسیدن به مقامش را داشتند باطل کرد و آنان را از دست یافتن به آن مرتبه ناتوان ساخت و چگونه از جایی چنین دوردست یافتن برای آنان میسر خواهد بود؟!

سپس امام باقر علیه السلام ادامه دادند:

چگونه می شود رخنه فقدان کسی را ترمیم نمود که چون مسلمانان به عقد اخوت به یکدیگر می پیوستند او برادر رسول خدا صلی الله علیه و اله شد، و هنگامی که مردم هر کدام نسب خود را به یکدیگر متصل می کردند او نسبت برادری خونی با پیغمبر داشت و هنگامی که به جنگ برمی خاستند همدست و همدستان او بود. کسی که چون مسلمانان فتح و گشایشی می یافتند همچون ذوالقرنین محافظ گنج های آنان بود، وی کسی بود که چون فرمان تغییر قبله صادر شد به هر دو قبله نماز خوانده بود.

کسی که هنگامی که همه کافر بودند پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به ایمان او شهادت داده بود و هنگامی که همه از پذیرش مسئولیت لغو پیمان با مشرکان عهدشکن شانه خالی می کردند این بار این مسئولیت را به دوش کشید، کسی که در شب محاصره چون

همه بی قرار شده بودند در بستر و فراش پیامبر اکرم به جای او خوابید، و همان کسی که در هنگام وداع با پیامبر اکرم اسرار الهی در نزد او به ودیعت نهاده شد (۱).

هنگامی که امام باقر علیه السلام فضیلت امام امیر المؤمنین علیه السلام را در میان شامیان منتشر نمود، هشام بن عبد الملک دستور داد تا آن حضرت را دستگیر کرده و به زندان انداختند.

امّا در زندان نیز امام باقر علیه السلام مورد استقبال قرار گرفت. آنجا که زندانیان به دور آن حضرت حلقه زده و از دانش و آداب آن حضرت بهره ها می بردند. تا آنجا که مدیر زندان ترسید در زندان فتنه ای به پا شود. لذا به نزد هشام رفت و به او از این مطلب خبر داد. اینجا بود که هشام بن عبد الملک بیچاره شد و چاره ای جز آزادی امام باقر علیه السلام از زندان و بازگرداندن آن حضرت به شهرش یعنی مدینه ندید (۲).

روایت دوم: این روایتی است که لوط بن یحیی اسدی از اماره بن زید واقدی نقل می کند. گوید: هشام بن عبد الملک در یکی از سال ها به سفر حجّ رفت (۳)، در آن سال امام محمد باقر علیه السلام به همراه فرزند برومند خود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز به سفر حجّ آمده بودند. در این سفر امام جعفر صادق علیه السلام در برابر گروهی از مردم که در میان آن ها مسلم بن عبد الملک برادر هشام نیز حضور داشت این چنین فرمودند:

سپاس خداوندی را که محمد صلی الله علیه و اله را به حقّ به پیامبری مبعوث کرد و ما را به واسطه انتساب به او گرامی داشت. پس ما انتخاب شده خداوند در میان بندگان و بهترین بندگان خدا هستیم. هر کس از ما تبعیت کند سعادت مند شده و هر کس با ما دشمنی ورزیده مخالفت نماید بدبخت گردیده است...

ص: ۱۲۸

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۲۰۳/۴-۲۰۴.

۲- (۲). بحار الانوار ۷۵/۱۱.

۳- (۳). یعقوبی، تاریخ سفر حجّ هشام را سال ۱۰۶ هجری نقل کرده است.

مسلمه بن عبد الملک به نزد برادرش هشام رفته و آنچه را که از امام صادق علیه السلام شنیده بود برای او نقل نمود. هشام این مطلب را در دل خود نگاه داشت و تا زمانی که در سرزمین حجاز بود متعزّض این دو امام بزرگوار نگردید. اما هنگامی که به دمشق مراجعت کرد به حاکم یثرب نامه ای نوشت و در آن نامه دستور داد تا امام باقر و امام صادق علیهما السلام را به نزد او بفرستد. هنگامی که این دو امام بزرگوار به دمشق رسیدند، هشام سه روز تمام از پذیرفتن و بار دادن به آن ها خودداری نمود و آن ها را بیرون قصر نگاه داشت. وی با این کار قصد داشت تا به این دو امام بزرگوار توهین کرده و مقام آن ها را پایین بیاورد.

وی عاقبت در روز چهارم به امام صادق و امام باقر علیهما السلام اجازه ورود داده و با آن ها دیدار کرد. در آن روز مجلس او آکنده از امویان و سایر درباریان بود. در آن مجلس ندیمان هشام هدفی نصب کرده و پیران بنی امیه با کمان، به سمت آن هدف تیر می انداختند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هنگامی که ما وارد قصر منصور شدیم، پدرم از پیش و من به دنبال او می رفتم. هشام گفت: ای محمّد، به همراه پیران قوم و عشیره خود تیر بینداز.

پدرم گفت: «من دیگر برای تیراندازی پیر شده ام. کاش مرا از این کار معاف می داشتی».

هشام فریاد زد: به حق آنکه ما را به دین خود عزّت بخشید و به حقّ پیامبرش محمّد تو را از این کار معاف نمی دارم.

این طاغوت گمان کرده بود که امام علیه السلام در تیراندازی دچار اشکال می شود و این وسیله ای برای پایین آوردن شأن و مقام آن حضرت در مقابل غوغائیان اهل شام می شود. لذا بود که به یکی از پیران بنی امیه اشاره کرد تا کمان خود را به امام باقر علیه السلام بدهد. وی کمان خود را به همراه تیری به امام باقر علیه السلام داد. آن

حضرت تیر را به چله کمان گذاشته و هدف را به وسیله آن مورد اصابت قرار دادند. تیر آن حضرت مستقیم به وسط هدف خورد. سپس امام باقر علیه السلام تیر دومی برداشته و باز به طرف هدف تیراندازی کردند. اینجا بود که تیر دوم پشت تیر اول را شکافت و آن را از وسط به دو نیم کرد و در جای تیر اول در وسط هدف قرار گرفت. امام علیه السلام تیراندازی را ادامه دادند تا این که نه تیر یکی در پشت دیگری زدند و همه در یک مکان وارد شد. این کاری بود که از بزرگترین تیراندازان دنیا نیز ساخته نبود. هشام از شدت خشم بی تاب شد و نتوانست جلوی خود را بگیرد و با صدای بلند گفت: ای ابا جعفر، تو تیراندازترین فرد عرب و عجم هستی، و خیال می کنی که برای این کار پیر شده ای؟! سپس از این که در میان این جمع از امام باقر علیه السلام تعریف و تمجید کرده است پشیمان شد. مدتی سر به زیر انداخت و امام باقر علیه السلام روبروی او ایستاده بود. هنگامی که ایستادن امام باقر علیه السلام به طول انجامید، آن حضرت خشمگین شدند و غضب از خطوط چهره آن حضرت نمایان گشت. آن حضرت هرگاه خشمگین می شدند به سمت آسمان نگاه می کردند.

هنگامی که هشام خشم امام را دید برخاست و امام را در آغوش گرفته، وی را در سمت راست خود نشانید. آنگاه رو به امام باقر علیه السلام کرده و گفت: ای محمّد، همواره قریش سرور و آقای عرب و عجم خواهد بود تا زمانی که امثال تو در میان قریش باشد. آفرین!! چه کسی این تیراندازی را به تو آموخته است؟ در چه سنی تیراندازی را آموخته ای؟ آیا جعفر نیز مانند تو می تواند تیراندازی کند؟

امام باقر علیه السلام در پاسخ هشام بن عبد الملک فرمودند: «ما خاندانی هستیم که صفات کمال را از یکدیگر به ارث می بریم».

طاغوت برآشفت. صورتش قرمز شد و از شدت خشم به جوش و خروش افتاد. مدتی سر به زیر افکند. سپس سر برداشت و گفت: آیا ما همه پسران عبد مناف نیستیم؟ آیا نسب ما و شما یکی نیست؟

امام علیه السلام گمان باطل او را رد کرده و فرمودند: «آری، ما این چنینیم و از یک نسب، اما خداوند متعال از اسرار پنهان و دانش های خالص خود به ما چیزهایی اختصاص داده که به غیر ما اختصاص نداده است».

هشام گفت: آیا خداوند متعال محمد صلی الله علیه و اله را از شجره نسب عبد مناف به سوی همه مردم، از سفید و سیاه و سرخ مبعوث نکرده است؟ پس در عین حال که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله به سمت همه مردم، یکسان مبعوث شده است شما این چیزی را که هیچ کس ندارد از کجا به ارث برده اید؟ و این قول خداوند عز و جل می باشد که گفته است: **وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**؛ میراث آسمانها و زمین از آن خداست؛ پس شما این علم را از کجا به ارث برده اید در حالی که بعد از محمد پیامبری نیامده و شما پیامبر نیستید؟!

امام علیه السلام کلام او را با دلیلی رسا رد کردند. آن حضرت فرمودند: «دلیل من قول خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است که: **لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ**؛ زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن [قرآن] حرکت مده. به همین خاطر بود که در میان اصحاب خود تنها با برادرش علی علیه السلام خلوت و نجوا می کرد و با سایرین این کار را انجام نمی داد. تا آنجا که در این باره آیه ای از قرآن نازل شد که فرمود: **وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَأَعْيَةٌ**؛ و گوش های شنوا آن را نگاه دارد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: من از خدا خواستم که آن گوش را گوش تو قرار دهد ای علی، پس برای همین بود که علی علیه السلام گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله به من هزار باب از دانش آموخت که از هر بابی از آن ها هزار باب دیگر گشوده می شود که این دانش ها را پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از سر پنهان خود فقط به امیر المؤمنین علیه السلام آموخت. همچنان که خداوند متعال

نیز این اسرار را فقط به پیامبر خود آموخت. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَتُهُ سَلَامٌ دانش هایی آموخت که به هیچ یک از قوم خود آن دانش ها را نداده است و این دانش ها و کمالات به میراث به ما (اهل بیت) رسیده و به سایر افراد فامیل و بستگان ما از قریش نرسیده است.

هشام که جانش از این جواب آتش گرفته بود نگاهی خشمگینانه به امام باقر علیه السلام انداخت و خطاب به آن حضرت این چنین گفت: علی همواره ادعا داشت که به علم غیب آگاهی دارد. اما خداوند کسی را بر علم غیب خود مطلع نکرده است. پس چگونه و از کجا علی چنین ادعایی داشته است؟

امام باقر علیه السلام در پاسخ هشام فرمودند: «خداوند متعال بر پیامبر خود کتابی نازل کرده است که در میان دو جلد آن آنچه واقع شده و تا روز قیامت واقع خواهد شد آمده است.

در قرآن مجید می خوانیم: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ۗ و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم و كُلَّ شَيْءٍ ۗ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ؛ و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم و مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛ ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده ایم و وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ؛ و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر این که در کتابی روشن [درج] است و خداوند به پیامبر خود وحی کرده است که در ظرف اسرار و دانش پنهانش هیچ چیزی را باقی نگذارد مگر این که آن را در گوش علی نجوا کند. پس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَتُهُ سَلَامٌ را ابی طالب را دستور داد تا پس از مرگش قرآن را جمع آوری کند و تنها او- و نه کس دیگری از قوم و قبیله پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَتُهُ سَلَامٌ- متولّی غسل و کفن و دفن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَتُهُ سَلَامٌ و اله گردد، آن حضرت به اصحاب خود فرمودند: بر اصحاب و قوم من غیر از برادرم علی علیه السلام حرام است که به عورت من نگاه کنند. اما علی علیه السلام از من است و من از او هستم. برای اوست آنچه برای من است و بر اوست آنچه بر من است. او کسی است که دین مرا ادا می کند و وعده های مرا به ثمر می نشاند، سپس به اصحاب خود فرمود: علی بن ابی طالب بر تأویل قرآن جنگ خواهد کرد همچنان که من بر

تنزیل قرآن جنگ نمودم، هیچ کس تأویل قرآن را به تمام و کمال نمی داند مگر علی بن ابی طالب، به همین خاطر بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «أقضاکم علی»؛ داناترین شما به دانش قضاوت علی است. یعنی او در میان شما قاضی است و عمر بن خطاب گفت: «لو لا علی لهلک عمر»؛ اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک شده بود. عجباً که عمر به فضیلت علی بن ابی طالب اعتراف کرده است، اما دیگران فضیلت او را انکار می کنند.

هشام سر به زیر انداخت. هیچ راهی برای ردّ کلمات امام باقر علیه السلام ندید.

ناچار رو به امام باقر علیه السلام کرد و به آن حضرت عرض کرد: از من حاجتی بخواه.

امام باقر علیه السلام خطاب به هشام فرمودند: «من در حالی از شهر و دیار خود خارج شدم که اهل و عیالم از خروج من به وحشت افتاده و نگران بودند».

هشام گفت: خداوند وحشت آن ها را با بازگشت تو به سوی آنان به آرامش مبدل خواهد کرد. دیگر در شام نمان و همین امروز به سمت شهر و دیار خود بازگرد (۱).

این روایت اشاره ای به ماجرای دستگیری و زندانی شدن امام باقر علیه السلام در شهر دمشق ندارد. اما به این مطلب اشاره دارد که خارج شدن امام علیه السلام از مدینه در حالتی غیرطبیعی بوده است تا آنجا که اهل و عیال آن حضرت از خروج ایشان به وحشت افتاده بودند.

امام باقر علیه السلام و عالم مسیحی

امام باقر علیه السلام در سفری که به شام داشت با دانشمندی از بزرگان نصاری دیدار کرد. در این دیدار میان امام باقر علیه السلام و آن دانشمند مناظره ای در گرفت که

ص: ۱۳۳

در نتیجه آن دانشمند مسیحی به عجز و ناتوانی خود در برابر امام باقر علیه السلام و عدم توانایی بر مناظره و محاجّه با آن حضرت اعتراف نمود. ابو بصیر چنین روایت می کند که: امام باقر علیه السلام فرمودند: «به قصد دیدار با یکی از خلفای بنی امیه به شام رفته بودم. ناگهان گروهی از مردم را دیدم که به سوی می روند، گفتم: جماعت کجا می روید؟ گفتند: به سوی دانشمندی می رویم که هرگز کسی را به مانند او را ندیده ایم. او کسی است که از درون ما خبر می دهد. امام علیه السلام فرمودند: من به دنبال آنان رفتم تا این که آنان به تالار بزرگی داخل شدند که در آن مردمان بسیاری گرد آمده بودند، طولی نکشید که پیرمرد فرتوتی که با تکیه بر دو مرد حرکت می کرد وارد شد. او به اندازه ای پیر بود که ابروهایش روی چشمانش را گرفته بود و او ابروان را با پارچه بسته بود. هنگامی که مجلس آرام گرفت عالم مسیحی نگاهی به من انداخت و گفت: آیا تو از مایی یا از امت مرحومه؟

گفتم: از امت مرحومه. آن مرد گفت: از دانشمندان یا نادانان آن ها هستی؟

گفتم: از نادانان نیستم. مرد مسیحی گفت: آیا شما می پندارید که به بهشت می روید، در آنجا می خورید و می آشامید اما هیچ گونه فضولاتی نخواهید داشت؟!؟

به او گفتم: آری. عالم نصرانی گفت: بر این مطلب دلیلی بیاور.

گفتم: هیچ دانسته ای که جنین در شکم مادر از غذای مادر می خورد و از آنچه مادر می نوشد، می نوشد. اما هیچ گونه فضولاتی ندارد. عالم مسیحی گفت: تو که گفتی از دانشمندان نیستی؟!؟

گفتم: گفتم که من از نادانان نیستم. عالم مسیحی گفت: مرا از ساعتی خبر بده که نه از ساعات روز است و نه از ساعات شب.

گفتم: این ساعت طلوع خورشید است، که ما آن را نه از شب حساب می کنیم و نه از روز و در آن ساعت حال بیماران بهتر می شود.

عالم مسیحی مات و حیران گردید، و دوباره به امام باقر علیه السلام عرض کرد: مگر تو نگفتی که

گفتم: من فقط گفتم که از نادان ها نیستم. عالم مسیحی گفت: به خدا قسم که مسأله ای از تو می پرسم که از جواب آن درمانی.

گفتم: آنچه داری روکن. مرد گفت: مرا از دو مرد خبر ده که در یک ساعت به دنیا آمدند و در یک ساعت مردند. اما یکی از آن ها صد و پنجاه سال عمر کرد و دیگری پنجاه سال.

گفتم: این دو مرد «عزیر» و «عزره» بودند، آن ها در یک روز به دنیا آمدند. اما چون به سنّ مردی رسیدند روزی عزیر سوار بر دراز گوش به روستایی وارد شد که ویران شده بود، «عزیر» با خود گفت: خداوند چگونه این روستا و ساکنان آن را پس از این ویرانی و مرگ دوباره زنده خواهد کرد، عزیر از کسانی بود که خداوند وی را به نبوت برگزیده و او را هدایت کرده بود. به همین خاطر بود که چون این فکر از مغز او گذشت خداوند متعال بر وی خشم گرفت و او را صد سال میرانید و پس از صد سال زنده اش کرد. سپس به او گفته شد: چه مدّت خوابیده بودی؟ او گفت: یک روز یا کمتر از یک روز. اما برادر دیگر صد و پنجاه سال عمر کرد و خداوند او و برادرش را در یک روز از دنیا برد.

دانشمند مسیحی بر سر اصحاب و یاران خود فریاد کشید که: به خداوند سوگند دیگر با شما صحبت نمی کنم و تا دوازده ماه روی مرا نخواهید دید (۱)، عالم مسیحی گمان کرده بود که یارانش عمدا امام محمد باقر علیه السّلام را در مجلس او آورده اند تا وی را مفتضح و رسوا کنند، امام ابو جعفر محمّد باقر علیه السّلام از جای برخاست. اما تمام محله های شام شروع به صحبت از بسیاری فضیلت و قدرت علمی امام باقر علیه السّلام نمودند.

ص: ۱۳۵

به هر صورت حاکم طاغوت صفت زمانه هشام بن عبد الملک دستور داد تا امام باقر علیه السلام شهر دمشق را ترک کرده و به مدینه باز گردد. چرا که می ترسید مردم دمشق با دیدن امام باقر علیه السلام شیفته و شیدای او شوند و افکار عمومی بر ضد بنی امیه جهت گیری نماید. اما نقشه پلیدی در سر پروراند. وی به تمام بازارهای شهرها و مغازه ها و اماکن تجاری که در راه دمشق به مدینه واقع شده بود دستور داد تا درها را بر روی کاروان امام باقر علیه السلام ببندند و هیچ گونه چیزی به آن حضرت نفروشد، مراد هشام بن عبد الملک از این دستور شوم این بود که امام علیه السلام در اثر تشنگی و گرسنگی در میان راه از بین برود و خونش نیز لوث شده به گردن هشام نیفتد.

قافله امام حرکت کرد. آنان در حالی که از گرسنگی و تشنگی ناتوان شده بودند به یکی از شهرها رسیدند. اما اهل آن شهر مغازه های خود را به روی امام بستند. [گویند این شهر، شهر تاریخی «مدین» خاستگاه حضرت شعیب پیغمبر علیه السلام بوده است] هنگامی که امام باقر علیه السلام اوضاع را این چنین دیدند از کوهی که در کنار آن شهر بود بالا رفتند و صدا را این گونه بلند کردند که:

«يا أهل المدينة الظالم أهلها أنا بقیه الله، يقول الله تعالى: بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ؛ ای اهالی شهری که اهل آن همه ستمگر و بیدادگر هستند. من بقیت الله هستم، خداوند می فرماید: اگر مؤمن باشید، باقیمانده خدا برای شما بهتر است، و من بر شما نگاهبان نیستم.

هنوز کلمات امام تمام نشده بود که مردی از پیران آن شهر از خانه خارج شد و در میان اهل آن قریه ندا درداد که:

ای قوم، به خدا قسم که این کلمات، همان کلماتی است که شعیب پیامبر با آن مردم را دعوت کرد، به خدا سوگند اگر به سوی این مرد نروید و بازارهای خود را باز نکنید عذاب خداوند [همچون زمان شعیب] از بالا و پایین بر شما نازل خواهد شد. این بار مرا تصدیق کرده و از من اطاعت کنید و اگر خواستید بعداً دیگر از من اطاعت نکنید و در هر کاری مرا تکذیب نمایید. اما بدانید که من خیرخواه شما هستم.

اهل آن شهر وحشت کرده و دعوت پیرمردی که آنان را نصیحت کرده بود پذیرفتند. در مغازه هایشان را باز کردند و امام علیه السلام آنچه را که می خواستند خریدند (۱)، و بدین گونه بود که نقشه شیطانی طاغوت زمان هشام بن عبد الملک و آنچه را که برای نابود کردن امام باقر علیه السلام برنامه ریزی کرده بود همه فاسد شده و درهم شکست. خبر این مسأله و ناکام ماندن این توطئه به گوش او رسید. اما هشام بن عبد الملک به این مقدار از پستی و دشمنی بسنده نکرد.

وی مدام به دنبال به راه انداختن غائله هایی برای امام باقر علیه السلام بود تا این که سعی کشنده برای به شهادت رساندن آن حضرت فرستاد که جریان کامل شهادت آن حضرت را در بخش های آینده ذکر خواهیم نمود.

مهم ترین ویژگی های عصر امام باقر علیه السلام

۱. در فاصله زمانی بین سال های ۹۵ تا ۹۷ هجری که ابتدای امامت امام محمد باقر علیه السلام است، حاکم اموی وقت، ولید بن عبد الملک بود. وی شیوه هایی را در پیش گرفت تا بتواند نارضایتی مردمی را که در اثر سیاست مخوف حجاج

ص: ۱۳۷

۱- (۱). مناقب ۶۹۰/۴، بحار الانوار ۷۵/۱۱، و ر. ک حياه الامام المحمّد الباقر ۴۰/۲-۶۶.

بن یوسف ثقفی و بعضی از دیگر والیان حکومت اموی به وجود آمده بود را کنترل کند (۱).

۲. در این دوران جبهه داخلی خاندان اموی مروانی شکاف برداشت، و میان ولید بن عبد الملک و برادرش سلیمان بن عبد الملک که پدرشان عبد الملک بن مروان وی را برای جانشینی ولید انتخاب کرده بود اختلاف ایجاد شد. چراکه ولید بن عبد الملک قصد داشت سلیمان را از جانشینی خلع کرده و پسر خود عبد العزیز برای خلافت پس از خود انتخاب نماید. وی قصد داشت برای پسر خود از مردم بیعت بگیرد. اما برادرش سلیمان با او مخالفت کرد و همه والیان کشور اسلامی به او جواب مثبت ندادند. تنها حجاج بن یوسف ثقفی و قتیبه بن مسلم و بعضی از خاصان دربار او با پسر ولید، عبد العزیز بیعت کردند. ولید می خواست به سمت برادرش سلیمان برود و او را با توسل به زور از مقام ولایت عهده خلع نماید. اما قبل از این که به این کار موفق شود از دنیا رفت (۲).

۳. هنگامی که سلیمان بن عبد الملک به خلافت رسید، در اوایل خلافت خود تصمیم گرفت قدری به خود و جبهه مردمی داده و خود را به مردم نزدیک نماید. لذا بود که بعضی از والیانی که برادرش ولید بر سر کار گذاشته بود را از پست هایشان عزل نمود (۳) و کوشش کرد تا قدری از اوضاع نابسامان جامعه را اصلاح نماید. وی زندانیان را آزاد و اسیران را به خاندان های خود بازگرداند (۴).

۴. در این برهه از زمان، حکومت با خطراتی از داخل و خارج احاطه

ص: ۱۳۸

۱- (۱). المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک ۳/۷.

۲- (۲). المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک ۱۲/۷.

۳- (۳). الکامل فی التاریخ ۱۱/۵.

۴- (۴). المنتظم ۱۳/۷.

شده بود (۱). در این دوران حاکمان و والیان از ترس پایگاه مردمی وسیع و رو به رشد امام باقر علیه السلام از یکسو و مشغول بودن به دیگر مخاطرات داخلی و خارجی از سوی دیگر به تعقیب یا محاصره آن حضرت نمی پرداختند. به همین سبب بود که امام باقر علیه السلام با فراغتی نسبی به تصدی امر امامت پرداخت و به دور از روبرو شدن آشکار سیاسی با نظام حاکم به ایفاء نقش اصلاحی و تغییری خود در میان اقشار امت اسلام پرداخت.

جلوه های انحراف در عصر امام باقر علیه السلام

اشاره

ضایعه بازداشتن اهل بیت علیهم السلام از منصب رهبری و امامت مسلمانان به بروز انحراف در همه عرصه های زندگی جامعه منجر شده و تأثیری منفی بر همه زیرساخت های شخصیتی جامعه چه از نظر اندیشه، چه از نظر عواطف و چه از نظر رفتار داشت. لذا است که می بینیم این انحراف دولت و امت را باهم شامل گردید و تمام اندیشه ها، اصول، موازین، ارزش ها، مقررات، سنت ها، روابط و اقدامات عملی را تحت سیطره خود در آورد.

آری؛ این گونه بود که انحراف در زمینه روان و جان مردم از یک سو و در زمینه زندگی اجتماعی آنان از سوی دیگر رسوخ کرد. در چنین وضعیتی اسلام به آیینی مرده تبدیل شد که هیچ ارتباطی با واقعیت زندگی نداشت، درست بر خلاف اهداف حقیقی شریعت اسلام که برای تثبیت راه و روش الهی زندگی در عرصه زندگی واقعی جامعه آمده بود. این گونه بود که اسلام از اکثر عرصه های زندگی مردم حذف شد و تنها تبدیل به یک رابطه فردی بین انسان و خالق گردید.

ص: ۱۳۹

در زمان حکومت پادشاهانی که یکی پس از دیگری در جهان اسلام به حکومت می رسیدند انحراف رو به افزایش گذاشت، و در این میان عرصه فکر و عقیده بیشترین نصیب را از این انحراف دارا بود. حاکمان جامعه نیز نه تنها اهمیتی به این انحراف نمی دادند بلکه در جهت تقویت آن می کوشیدند. چرا که این گونه افکار منحرف در خدمت مصالح حکومت آنان بوده و مسلمانان را از دل مشغولی های اساسی شان به خصوص تفکر در عرصه تغییر اوضاع جامعه و بازگرداندن اوضاع به آنچه که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود بازمی داشت.

در زمان حکومت امویان انحرافات فکری و عقیدتی بسیار زیاد شد. چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی. در زمان امویان هر کدام از این عقاید منحرف دارای اتباع و پیروانی شده و تبدیل به جریانات و نظام هایی شد که بیشتر آن ها با اصول روشن عقاید اسلامی منافات داشت. این جریانات بدعت های بی شماری گذاشتند که همه مخالف با متن قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بود، در این دوران افکاری از قبیل: جبر، تفویض و ارجاء در میان جامعه نشر یافت. همچنان که افکار تجسیم و تشبیه خداوند متعال به خلق در میان جامعه زیاد گردید و باب شک و شبهه درباره عقاید ثابت اسلامی باز شد. در این دوره در رابطه با ماهیت خداوند متعال و ذات اقدس الهی گفت و گوی بسیاری در گرفت. همچنین جریانات غلو تنوع بسیاری یافت. تا آنجا که کسانی گمان کردند که ذات مقدس خداوند متعال در گروهی از افراد صالح حلول کرده است. یا گروهی به تناسخ قائل شدند و گروهی نیز راه کفر و الحاد و زندقه در

پیش گرفته، زنده شدن پس از مرگ و روز قیامت را انکار کرده، ثواب و عقاب را نادیده انگاشتند. علاوه بر همه این ها در این دوران احادیث و روایات بسیاری جعل شد و احادیث جعلی زیادی با همیاری و کمک حکومت اموی در میان مردم رایج گشت. در این دوران ساختن فضایل و مناقب دروغین برای صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله که از طریق راست منحرف شده بودند رایج شد. تئوری عدالت همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله یا عدالت همه کسانی که پیغمبر را دیده اند یا در زمان آن حضرت متولد شده اند در این زمان مطرح شد. در حالی که از دیگر سوی در همین زمان همگان از نشر فضایل اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بازداشته می شدند.

حاکمان جامعه نقش بسیار بزرگی در پیشرفت این انحراف که مصداق بارز آن جعل روایات بوده است داشته اند. حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام این مطلب را این گونه بیان کرده اند:

مخالفان ما اخبار و روایات زیادی در فضایل ما جعل نموده اند و آن را بر سه دسته تقسیم کرده اند: دسته ای از این روایات مشتمل بر غلو است. دسته دیگر از این روایات در بیان مطالبی است که از قدر و منزلت ما می کاهد و دسته سوم روایاتی است که نسبت به دشمنان ما بدگویی کرده و عیب آن ها را روشن و آشکار بیان می کنند (۱).

در این دوران پدیده فتوا دادن دانشمندان در مسائل دینی بر حسب رأی و نظر خود رایج گشته، قیاس در احکام و تفسیر به رأی در تفسیر آیات قرآن مجید در میان دانشمندان شیوع پیدا کرد. همچنان که افکار تصوّف و دوری

ص: ۱۴۱

گزیدن از زندگی دنیوی و جدایی دین از سیاست همه و همه در این دوران رشد و نمو چشم گیری داشته است.

دستگاه حکومت بسیاری از مردم را وادار به بحث و جدل درباره مسائل عقلی صرفی که هیچ گونه فایده ای برای امت نداشت می کردند. آنان همگان را به برپا کردن مجالس مناظره و جدل در رابطه با بحث درباره ذات خداوند متعال یا بحث درباره ملائکه و یا بحث درباره این که آیا قرآن قدیم است یا حادث، که هیچ فایده ای نداشت تشویق و ترغیب می نمودند.

این چنین بود که دستگاه حکومت اموی نقش بزرگی در به وجود آوردن مذاهب انحرافی و تشویق مردم به آن سمت داشت. خصوصاً بعضی از مذاهب - چون کیسانیه - که رنگ و لعاب انتساب به اهل بیت علیهم السلام را نیز داشتند. تا از این طریق بتوانند در میان صفوف پیروان اهل بیت علیهم السلام تفرقه ایجاد کنند. چرا که می دانستند پیروان اهل بیت تنها کسانی هستند که واقعا با سیاست منحرف آنان مبارزه می کنند.

انحراف سیاسی

حکام اموی نیز سیاست حاکمان پیش از خود را در پیش گرفتند که همان سیاست تبدیل خلافت پیغمبر به پادشاهی موروثی بود؛ حکومتی که پسران، آن را از پدران به ارث می بردند بدون این که در تصدی پست حکومت جامعه اسلامی به معیارهایی همچون دانش و یا تقوا اهمیت داده شود. آنان همچنین پس از به دست گرفتن حکومت همه پست های مهم و حساس دولتی را به فرزندان و خویشاوندان و کسانی که بیشترین تملق و چاپلوسی را در نزد آنان داشتند واگذار می کرده اند. چنین حکومتی کاملاً مستبد بوده، هیچ گونه

شورایی در آن وجود نداشت؛ اگر هم گاه با کسانی مشورت می کردند آنان نیز از افراد منحرف و فاسقی بودند که از دارودسته خودشان بودند. آنان چون می دانستند که برای خلافت شایستگی ندارند همچون پیشینیان خود راه و روش ایجاد جوّ ترس و وحشت و دستگیری و شکنجه را وسیله تثبیت پایه های سلطنت خود قرار داده بودند، به عنوان مثال هنگامی که ولید بن عبد الملک متوجه شد که حکومت والی مکه و مدینه «عمر بن عبد العزیز» برای آنان که از ظلم سایر والیان به تنگ آمده بودند به صورت پناهگاهی درآمده و آن ها به حکومت عمر بن عبد العزیز پناه می برند او را از حکومت عزل کرد تا بدین وسیله از آنان که با وی سر مخالفت برمی دارند زهرچشمی بگیرد و همه راه های سلامت را بر آنان ببندد.

سلیمان بن عبد الملک نیز توسط گروهی از مردانی که فسق، انحراف و بدرفتاری شان شهره خاص و عام بود محاصره شده بود. آنجا که می بینیم مردی اعرابی پس از این که از سلیمان بن عبد الملک امان خواست در رابطه با اطرافیان وی به او چنین گفت: ای امیر مؤمنان، دور تو را مردانی گرفته اند که بدترین انتخاب را برای خود انجام داده اند. کسانی که دینشان را به دنیا فروخته و رضایت تو را به قیمت خشم پروردگارشان به دست آورده اند. آنان در اجرای اوامر الهی از تو می ترسند، اما در اجرای اوامر تو از خدا نمی ترسند.

آنان با آخرت سر جنگ دارند اما با دنیا از در سازش و دوستی درآمده اند. پس در آنچه خداوند تو را امین بر آن داشته بر آنان اعتماد نکن. چرا که آنان جز ضایع کردن حقوق و خوار کردن امت و بدرفتاری با آنان چیز دیگری برای تو ندارند و تو مسئول جرم و جنایت آنان خواهی بود. ولی آنان درباره آنچه تو انجام بدهی هیچ گونه مسئولیتی ندارند. پس دنیای آنان را با خراب کردن

پسران عبد الملک بن مروان، ولید و سلیمان، هر دو راه و روش پدر خود را در پیش گرفتند. آنان به وصیت او درباره قتل کسانی که از بیعت سر باز زنند عمل کردند. در وصیت عبد الملک آمده است: مردم را به بیعت بخوان. پس هر کس با سر خود این چنین کرد تو با شمشیرت این چنین کن (۲).

بسیاری از فقیهان و دانشمندان از روی ترس یا طمع یا تن در دادن به کار انجام شده بر حکومت حکام اموی صحه گذاشتند. آنان با این کار همه بدعت هایی را که آنان در رسیدن به حکومت و امر انتقال حکومت گذاشتند همچون انتخاب دو ولیعهد یا بیشتر را تأیید کردند. می بینیم سلیمان بن عبد الملک برای حکومت پس از خود عمر بن عبد العزیز و پس از او یزید بن عبد الملک را برای این کار انتخاب کرد و بسیاری از فقیهان این کار را تأیید کردند. تا جایی که این بدعت به صورت یکی از تئوری های به دست گرفتن حکومت مطرح گردید (۳).

البته چنان که گذشت با به حکومت رسیدن عمر بن عبد العزیز نسبتاً فراغتی در سیاست اموی حاصل گردید. وی به بعضی اصلاحات دست زده و به مخالفان نسبتاً آزادی داد. او بدعت ناپسند سب و لعن حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را لغو کرد. وی حقوق غصب شده اهل بیت علیهم السلام را به آنان برگرداند و به خطاهای پیشینیان خود اعتراف کرد تا جایی که امام باقر علیه السلام او را برای خاطر این کارها ستوده اند (۴).

اما حکومت عمر بن عبد العزیز دوام چندانی نداشت و با مرگ او وضعیتی

ص: ۱۴۴

۱- (۱). الکامل فی التاریخ ۱۷۸/۳.

۲- (۲). البدایه و النهایه ۱۶۱/۹.

۳- (۳). ماوردی، الاحکام السلطانیه/۱۳.

۴- (۴). الکامل فی التاریخ ۶۲/۵.

به همان حالت سابق بازگشت.

مشخصه برهه زمانی پس از مرگ عمر بن عبد العزیز تغییر سریع حاکمان است. چراکه خلفای پس از او هیچ کدام حکومت طولانی نداشته اند.

سلیمان بن عبد الملک سه سال، عمر بن عبد العزیز سه سال یا کمتر و یزید بن عبد الملک چهار سال حکومت کردند و بیشترین درگیری و مشغله هر حاکمی که به حکومت می رسید خلع و جابجایی و ایان حاکم قبلی بود. بدین ترتیب اختلافات بسیاری در جبهه داخلی خاندان اموی بر سر به دست گرفتن قدرت در گرفت. همچنان که در جامعه اسلامی نیز فتنه های داخلی در زمان خلافت این گروه از خلفای بنی امیه بسیار شد. تا آنجا که قتیبه بن مسلم اقدام به خلع سلیمان بن عبد الملک کرده و در خراسان اعلام استقلال نمود (۱).

همچنین در سال ۱۰۱ هجری یزید بن مهلب، یزید بن عبد الملک را از خلافت خلع کرد و سر به شورش برداشت و در مقابل، یزید بن عبد الملک کسانی را برای کشتن او و یارانش فرستاد.

یزید بن عبد الملک نیز به توسط متملقان و چاپلوسانی که همه انحرافات او را توجیه می کردند محاصره شده بود. آنان این چنین برای او فتوا دادند که خلفا در پیشگاه خداوند هیچ گونه حساب و کتابی بر کارهایی که انجام می دهند ندارند (۲).

بدین ترتیب امت اسلام از همه سو با خطرهای جدی مواجه شده بود.

حتی در سال ۱۰۴ هجری طایفه خزرج که همسایه مسلمانان بودند در جنگ با مسلمانان پیروز شده و در بعضی از مرزها پیشروی کردند. در زمان هشام بن

ص: ۱۴۵

۱- (۱). تاریخ ابن خلدون ۱۵۱/۵.

۲- (۲). البدایه و النهایه ۲۳۲/۹.

عبد الملک اذیت و آزار اهل بیت علیهم السّلام و پیروان آنان، همچنین دیگر مخالفان حکومت رو به فزونی نهاد. تا جایی که هشام بن عبد الملک به خود جرأت داد تا امام باقر علیه السّلام را زندانی کند و یا برای ترور آن حضرت اقدام نماید (۱). وی دستور قتل بعضی از پیروان امام باقر علیه السّلام را نیز صادر کرد. اما امام باقر علیه السّلام توانست آنان را از کشته شدن نجات بدهد (۲).

در چنین زمانه ای، بسیاری از مخالفان برای نابودی حکومت اموی دست به عملیات سرّی زدند. عبّاسیان در همین دوره در صدد جمع آوری افراد برای مبارزه با امویان بودند. آنان مبلغان خود را به سرزمین هایی که از مرکز حکومت دور بودند-به خصوص در منطقه خراسان- می فرستادند. در همین وقت، «زید» فرزند حضرت امام سجّاد علیه السّلام نیز برای قیام بر ضدّ امویان در وقت مناسب دست به جمع آوری نیرو زده بود. این در حالی بود که حکومت اموی مراقبت شدیدی نسبت به جامعه اعمال می کرد تا جایی که تعداد نفس مردمان را شمارش می کردند مبادا کسی در برابر انحرافات سیاسی آنان سر بردارد یا مخالفت خود را با حکومتشان اعلام کند.

انحراف اخلاقی

امویان همواره دیدگان مردم را به سوی جنگ ها، لشکرکشی ها و کشور گشایی ها منحرف می کردند. آنان همه نیروهای خود را اعّم از نیروی انسانی و مالی به سمت این جنگ ها سوق می دادند تا این که مسلمانان را از گفت و گو درباره اوضاع و احوال منحرف جامعه و فکر کردن به کارهای سیاسی یا

ص: ۱۴۶

۱- ((۱)). مناقب آل ابی طالب ۲۰۶/۴.

۲- ((۲)). بحار الانوار ۲۸۳/۴۶.

انقلابی برای تغییر نظام حکومتی بازدارند. هدف آنان از این جنگ‌ها-چنان که بعضی تصوّر کرده اند-انتشار مفاهیم و ارزش‌های اسلامی نبود. چراکه آنان در عرصه عمل و سیاست داخلی و خارجی با این ارزش‌ها و مفاهیم مخالفت می‌کرده‌اند. آنان بسیاری از مقدّسات اسلامی را زیر پا گذاشته به ترویج انحرافات فکری پرداخته بودند.

توسعه فتوحات و جنگ‌ها نتایج شومی برای جامعه اسلامی در برداشت.

این جنگ‌ها در جامعه اسلامی ایجاد آشفتگی کرد. خانواده‌ها را بواسطه نبودن یا از دست دادن سرپرست از هم پاشید. بواسطه وقوع این جنگ‌ها غلامان و کنیزان در مملکت اسلامی به وفور یافت شد که باعث شد ثروتمندان رو به انحرافی بزرگ بیاورند که همان جمع آوری کنیزکان آوازخوان و خریداری غلامان منحرف! باشد. بدین ترتیب انحراف از داخل دربار خلفای اموی به میان امت سرایت کرد. چراکه مردم همواره تابع و پیرو حاکمان می‌باشند و در صورت فسق و انحراف آنان مردم نیز به انحراف و فسق و فجور کشیده خواهند شد، به همین سبب بود که مردم در این دوران دائماً مشغول لهو و لعب و رفتن بی حد و مرز و بی قید و شرط به دنبال شهوات و خواهش‌های نفسانی شدند. تا جایی که می‌بینیم در تاریخ آمده که خصوصاً در زمان ولید بن عبد الملک غزل سرایی در توصیف زنان بسیار رایج گردیده بود (۱).

سایر خلفای بنی مروان نیز از این قاعده مستثنی نبودند. آورده‌اند که همه هم و غم سلیمان بن عبد الملک در رابطه با زنان بود، و این عمل در جامعه انعکاس وسیعی داشت. تا آنجا که هر کس به دوست خود می‌رسید اولین

ص: ۱۴۷

سؤالش این بود که با چند زن ازدواج کرده و چند کنیز دارد؟! (۱).

آورده اند که ابو حازم اعرج در پاسخ سؤال سلیمان بن عبد الملک که از وی پرسید: چرا ما مرگ را ناپسند می داریم؟، این گونه وضعیّت اجتماعی و اخلاقی جامعه آن روزگار را بیان نموده است: شما بدین جهت از مرگ واهمه دارید که دنیای خود را آباد نموده و آخرت خود را ویرانه ساخته اید. به همین دلیل است که انتقال از جای آباد به مکانی ویران و خراب را ناخوش می دارید (۲).

سلیمان بن عبد الملک بین کنیزکان آوازه خوان مسابقه می گذاشت و به برندگان جایزه های گرانبها اعطا می نمود (۳).

همچنین در دوران او تعداد مردان دارای انحراف جنسی!! نیز رو به افزایش نهاد (۴). یزید بن عبد الملک نیز بسیار به نوشیدن شراب و لهو و لعب رو آورده بود (۵)، وی در ایام خلافت خود به مدّت یک هفته از خوردن شراب توبه کرد، اما دوباره به این عمل زشت برگشت. چراکه کنیزی به نام «حَبّابه» وی را بدین کار وادار نمود (۶).

یزید بن عبد الملک همواره می گفت: این خلافت که به من رسیده است اصلاً مایه دلخوشی من نیست تا روزی که بتوانم «سلامه» و «حَبّابه» (نام دو کنیز) را بخرم. پس کسانی را فرستاد تا این دو کنیز را برای او خریدند (۷).

بدین سان وقتی که لهو و لعب و هرزه درآیی از مهمترین مسائل و بالاترین هم و غم حاکمان دولت گردید، انحراف جامعه به اوج رسید.

البته این مسأله که امت بواسطه انحراف حاکمان و والیان به انحراف کشیده

ص: ۱۴۸

۱- (۱). البدایه و النهایه ۱۶۵/۹.

۲- (۲). مروج الذهب ۱۷۷/۳.

۳- (۳). اغانی ۳۱۷/۱.

۴- (۴). اغانی ۲۷۲/۴.

۵- (۵). مروج الذهب ۱۹۶/۳.

۶- (۶). اغانی ۲۹۵/۱۵.

۷- (۷). اغانی ۳۴۶/۸.

شود عجیب نیست. چرا که مردم به همان راهی می روند که حاکمان و والیان و دستگاه های دولتی مبلغ و مروج آن هستند. نتیجه این انحراف این شد که اکثریت مردم بواسطه منحرف شدن و فرورفتن در این انحرافات از اهداف بزرگی که شریعت اسلام برای آن ها معین کرده بود دور شوند. آنان دیگر اهمیتی به رویدادهای مخاطره آمیزی که جامعه اسلامی و شریعت اسلام را تهدید می کرد نمی دادند.

انحراف در عرصه اقتصاد

در این دوران حاکمان جامعه هرگونه دخل و تصرفی در اموال و دارایی های عمومی انجام می دادند. گویا این اموال ملک شخصی آن ها است.

آنان مطابق میل و رغبت و خواهش های دل خود آن اموال را به مصرف می رساندند و در این میان بیشترین نصیب از بیت المال مسلمانان مخصوص کنیزکان و آوازخوانان بود که مطابق هواهای نفسانی، لذت ها و شهوت های حاکمان کار می کردند. آنان همچنین بوسیله پول های بیت المال مسلمانان فکر و اندیشه افراد را خریده و آنان را وامدار منت خویش می کردند. آن ها اموال بیت المال را در پای افرادی که آنان را مدح کرده، ثنا گفته و یا در تثبیت سلطنت آنان قدمی برمی داشتند مصرف می نمودند. آورده اند که نابغه شیبانی شعری سرود و در آن یزید بن عبد الملک را مدح کرد. یزید بن عبد الملک دستور داد تا او را صله داده، لباس فاخر پوشانده و صد شتر به او بدهند (۱).

اینجا بود که شاعران برای دست یابی به اموال بیشتر در مدح و ثنای

ص: ۱۴۹

خلفای اموی باهم رقابت می کردند. هم چنان که آوازخوانان نیز برای دست یابی به همین اموال و جایزه ها با یکدیگر به رقابت می پرداختند.

حاکمان اموی در بالا-ترین رتبه از رفاه، آسایش، ناز و نعمت و تجمل زندگی می کردند. آنان دارایی های مسلمانان را در راه دست یابی به لهو و لعب و شهوات خود به هدر می دادند. آنان در زمانه ای که بسیاری از مردم در حالت فقر، گرسنگی و محرومیت زندگی می کردند، اموال مسلمانان را در میان نزدیکان خود تقسیم می نمودند.

در این دوران با زیر پا گذاشته شدن اصل مسئولیت متقابل در اجتماع و اهمیت ندادن به ناراحتی ها و مسائل مردم و عدم تشویق توانگران به انفاق بر ناتوانان اختلاف طبقاتی در جامعه رو به افزایش نهاد.

علاوه بر همه این مطالب مشکل دیگری که در زمینه اقتصاد گریبانگیر مردم مستضعف شده بود چند برابر شدن مالیات هایی بود که دولت از مردم می گرفت. حاکمان اموی-مخصوصا در زمان هشام بن عبد الملک همان کسی که آنچه در بیت المال مسلمانان جمع می شد به پای شاعرانی که وی را مدح و ستایش می کردند می ریخت- مالیات های جدیدی بر انواع صنعت ها و حرفه ها وضع نمودند (۱).

خود سلیمان بن عبد الملک در اعترافی که کرده است حالت رفاهزدگی و میل به هرزگی و عیاشی که حاکمان بنی امیه بدان پایه رسیده بودند را این گونه توصیف نموده است: ما غذاهای بسیار نیکو و لذیذ خوردیم، لباس های بسیار نرم و فاخر پوشیدیم، بر مرکب های راهوار سوار شدیم؛ هیچ لذتی برای من

ص: ۱۵۰

نماند مگر این که آن را به دست آوردم به جز یک لذت، و آن داشتن دوستی است که در خلوت خود آنچه در دل دارم به او بگویم و در امان باشم که او سخن مرا حفظ خواهد کرد (۱).

بدین ترتیب بود که مردم مخصوصاً پیروان امویان به دنبال شهوت‌ها و خواسته‌های نفسانی خود به راه افتادند و بسیاری از مردم به هر طریقی که برایشان امکان داشت به جمع‌آوری مال مشغول شدند.

ص: ۱۵۱

۱- (۱). مروج الذهب ۷۶/۳.

نقش حضرت امام باقر علیه السلام در اصلاح ناهنجاری ها

اگرچه حاکمان و دستگاه های اداری و سیاسی آنان از اصول ثابتی که بر پایه قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله استوار است دور شده بودند، اما از نظر ظاهر و در مقابل عموم مردم تظاهر به باور داشتن به مبانی فکری و تشریحی اسلام می نمودند. به همین جهت بود که می بینیم امام باقر علیه السلام در جامعه نقشی برای اصلاح دولت و ملت و برگرداندن حاکم و دستگاه های دولتی وی، همچنین برگرداندن امت به استقامت در دین و عقیده و حاکم کردن اسلام و مفاهیم و ارزش های آن بر اندیشه ها، عواطف و موضع گیری های آنان ایفا می نمود.

روش امام باقر علیه السلام در اصلاح جامعه با تغییر شرایطی که بر آن حضرت احاطه داشت تغییر می کرد. آن حضرت نسبت به تغییر موضع حکومت های زمان، همچنین تغییر وضعیت امت اسلام روش های خود را عوض می نمود.

امام باقر علیه السلام مورد توجه دانشمندان اسلام که در شهرهای دنیای اسلام زندگی می کردند بود. هیچ کس از شهر مدینه دیدن نمی کرد مگر این که به خانه امام باقر علیه السلام رفته، به محضرش شرفیاب شده و از فضایل و دانش های آن حضرت کسب فیض می نمود. بزرگان فقه اسلامی مانند سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و ابو حنیفه همواره قصد محضر آن حضرت می کرده اند.

اما نقش اصلاحی آن حضرت در دو جهت گیری هم زمان متمرکز می شود:

جهت گیری اول: فعالیت در میان اقشار مختلف مردم و عموم مردم بدون در نظر گرفتن خصوصیت دینی، چون در میان امت اسلام افرادی با دین های دیگر نیز وجود داشتند. البته این جدای از فعالیت آن حضرت نسبت به حاکمان و دستگاه های حکومتی برای بازگرداندن آنان به راه مستقیم و جلوگیری از انحرافات آنان و محدود کردن دایره آن بود.

جهت گیری دوم: ایجاد یک جمعیت صالح و کارآمد تا این که در جامعه بر اساس اسلوب و قاعده های ثابتی که ریشه در تعالیم روشنی بخش اهل بیت علیهم السلام که آن نیز برگرفته از قرآن کریم و سنت شریف نبوی است، در اصلاح اوضاع عامه مردم همچنین اصلاح وضعیت دولت نقشی مؤثر ایفا نماید.

محورهای حرکت عمومی اصلاحاتی امام باقر علیه السلام

اول: اصلاح در عرصه فکر و عقیده

اشاره

از بحران های سختی که ماحصل روش حاکمان سابق بود بحران درهم آمیختگی مفاهیم، تقلید کورکورانه و سطحی نگری در عرصه فکر و اندیشه بود تا آن جا که در اثر فراوانی جریان های مخرب و فعالیت آن ها در رابطه با تحریف مفاهیم ناب اسلامی و دیگر گونه جلوه دادن حقایق، حقیقت اندیشه و مبانی نظری اسلام در نزد بسیاری از مسلمانان آشکار نبود. اینجا بود که امام باقر علیه السلام وظیفه وادار کردن مسلمانان به اصلاح اندیشه های خود برای تشخیص عقاید اصیل و درست از عقاید دروغین و ساختگی را به عهده گرفتند. آن حضرت افکار عمومی را در جهت ریشه دار ساختن اندیشه ها و مفاهیم اصیل

ص: ۱۵۴

اسلامی در جهان اندیشه و جهان عمل به صورت مساوی و پوییدن صراط مستقیمی که خداوند متعال از انسان خواسته است سوق داد.

امام باقر علیه السّلام برای اصلاح اندیشه و عقاید مردم فعالیت های مختلفی انجام داد که ما اکنون به اهمّ آن فعالیت ها اشاره می نماییم:

۱. ردّ افکار و عقاید مخرب و مذاهب منحرف

ترویج کنندگان عقاید انحرافی برای افکار و عقاید مخرب خود در میان اقشار جامعه پیروانی پیدا کردند، کسانی که هم آن عقاید را پذیرفته و هم ترویج می کردند. حال این کار آن ها یا از روی جهل بوده یا از روی طمع و یا در اثر توطئه ای برای نابودی آیین جاودان اسلام. اینجا بود که می بینیم در زمان امام باقر علیه السّلام حرکت غلات [کسانی که درباره مقامات ائمه علیهم السّلام زیاده روی می کردند] به رهبری مغیره بن سعید عجلی رونق چشم گیری پیدا کرد.

علی بن محمّد نوفلی روایت می کند که روزی مغیره بن سعید به نزد امام ابو جعفر محمّد باقر علیه السّلام شرفیاب شد و به آن حضرت عرض کرد: به مردم بگو که من علم غیب می دانم و سرزمین عراق را به تو (مغیره) داده ام. امام علیه السّلام وی را به شدت از خود راندند و سخنان ناراحت کننده ای به او زدند. تا آنجا که وی از آن حضرت رویگردان شد و رفت. سپس ابو هاشم عبد الله بن محمّد حنفیه به نزد آن حضرت آمد و همان حرف ها را به امام باقر علیه السّلام گفت. اینجا بود که امام باقر علیه السّلام گریبان وی را گرفته و او را شدیداً زدند. تا جایی که نزدیک بود او به دست آن حضرت کشته شود، هنگامی که ابو هاشم سلامت خود را بازیافت به کوفه آمد. وی که شعبده باز هم بود مردم را به سوی آرای خود خواند و آنان را

گمراه کرد و مردم بسیاری پیرو او گردیدند (۱).

امام علیه السّلام هم چنان به صورت های مختلف مغیره بن سعید را در محاصره خود داشته و مردم را از او برحذر می داشتند. آن حضرت مدام به لعن او می پرداختند و در برابر مردم می فرمودند: «لعن الله المغیره بن سعید کان یکذب علينا»؛ خداوند مغیره بن سعید را که بر ما دروغ می بست لعنت کند (۲).

آن حضرت همچنین بقیه سران غلات را نیز لعنت می کردند که از آن میان می توان به «بنان تبنان» اشاره نمود. آن حضرت در لعن او می فرمودند: «لعن الله بنان التبنان، و ان بنانا لعنه الله کان یکذب علی ابي»؛ خداوند بنان تبنان را لعنت کند. بنان که لعنت خدا بر او باد بر پدرم دروغ می بست (۳).

امام باقر علیه السّلام همه مسلمانان، بخصوص یاوران اهل بیت علیهم السّلام را از افکار آمیخته با غلو بر حذر می داشت و آنان را همواره به سمت اعتقادات پاک و درست راهنمایی می نمود. آن حضرت به آنان می فرمود: «لا تضعوا علینا دون ما وضعه الله، و لا ترفعوه فوق ما رفعه الله»؛ نه علی علیه السّلام را پایین تر از آنچه خدا برایش قرار داده بیاورید و نه او را بالاتر از مقامی که خداوند برایش قرار داده ببرید (۴).

امام باقر علیه السّلام انصار و یاوران خود را این گونه خطاب می کرد که:

«یا معشر الشیعه شیعه آل محمد کونوا النمرقه الوسطی: یرجع الیکم الغالی، و یلحق بکم التالی»؛

ای گروه شیعه پیروان آل محمد، همواره از گروه میانه باشید که تندروان به سمت شما برگردند و کندروان به شما برسند (۵).

ص: ۱۵۶

۱- (۱). شرح نهج البلاغه ۱۲۱/۸.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۹۷/۲۵.

۳- (۳). بحار الانوار ۲۹۷/۲۵.

۴- (۴). بحار الانوار ۲۸۳/۲۵.

۵- (۵). بحار الانوار ۱۰۱/۶۷.

آن حضرت همچنین همگان را از پیروی گروه مرجئه برحذر داشته و آن‌ها را لعنت می‌فرموده‌اند. آن حضرت فرموده‌اند: خداوند جماعت مرجئه را لعنت کن که آن‌ها در دنیا و آخرت دشمنان ما هستند (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین همواره مردم را از پیروی افکار گروه‌های مفوضه و مجبّره که قائل به جبر و تفویض بودند برحذر می‌داشت. از فرمایشات آن حضرت در این رابطه است:

مبادا که هرگز قائل به تفویض شوید. چرا که خداوند عزّ و جلّ هرگز امر خود را به خلق خود واگذار ننموده است. چرا که برگشت این امر به سستی و ضعف در خداوند متعال است که این هردو بر آن ذات مقدّس محال است. همچنین خداوند متعال بندگانش را بر گناه و معصیت وادار و مجبور ننموده است که برگشت این مطلب نیز به ظلم است و خداوند متعال از هرگونه ظلم و ستم مبّرّا است (۲).

امام باقر علیه السلام در کنار ردّ قاطع و صریح افکار انحرافی، افکار سالم را درباره توحید به مردم می‌نمایاند تا آن که ائمت عقاید صحیح و سالم را دریابند.

از آن دسته مطالب که امام علیه السلام در این عرصه بر آن تأکید بسیاری داشتند بیان اساس و پایه‌های توحید و نفی تشبیه و جسم قائل شدن برای خداوند متعال است.

امام باقر علیه السلام در دعایی فرموده‌اند:

«یا ذا الذی کان قبل کل شیء، ثم خلق کل شیء، ثم یبقی و یفنی کل شیء، و یا ذا الذی لیس فی السموات العلی و لا فی الارضین السفلی، و لا فوقهنّ، و لا بینهنّ و لا تحتهنّ إله یعبد غیره»؛

ص: ۱۵۷

۱- (۱). بحار الانوار ۲۹۱/۴۶.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۹۸/۵.

ای آن کسی که قبل از هر چیز بوده ای، سپس همه چیز را آفریدی، سپس همه چیز نابود می شود و تو می مانی. ای آن کسی که نه در آسمان های بالا و نه در زمین های پایین، نه بالاتر از آسمان ها و نه بین زمین و آسمان و نه در زیر زمین خدایی غیر از تو نیست که کسی بخواهد او را عبادت کند» (۱).

آن حضرت در جواب کسانی که از جواز این اعتقاد که خداوند متعال موجود است می پرسیدند، این گونه پاسخ دادند که: آری، اما خداوند متعال را از دو مطلب مبرا کن. یکی ابطال و دیگری تشبیه (۲).

امام باقر علیه السلام همچنین فرموده اند:

همانا خداوند من تبارک و تعالی از ازل بوده و همواره حیات داشته و حیات او مقید به چگونگی [یا مقوله کیف] نبوده و نیست (چرا که کیفیات خود حادث و مخلوق هستند و خداوند که موجود بسیط است ترکیبی ندارد تا چگونگی داشته باشد)، پروردگار من در حالتی بوده که بودنش از مقوله «کون کیف» یا بودن مقید به چگونگی نبوده است، او مکانی ندارد و در مقوله «این» نیز در نمی گنجد، در چیزی نیست [چرا که حلول باطل است] او بر چیزی قرار ندارد [چرا که محتاج چیزی نیست] او برای بودن خود مکانی پدید نیاورده است» (۳).

امام باقر علیه السلام همچنین بر عبودیت خالص برای خدا و بازداشتن مردم از فعالیت هایی که در آن شرک به خداوند متعال وجود داشت تأکید فراوانی داشتند.

ص: ۱۵۸

۱- (۱). بحار الانوار ۲۸۵/۳.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۶۵/۳، مراد از ابطال این است که خداوند را بدون هیچ صفتی فرض کنیم و مراد از تشبیه این است که برای او صفاتی مشابه صفات مخلوقات فرض کنیم.

۳- (۳). بحار الانوار ۳۲۶/۳، این روایت به صورت کامل در فصل آخر کتاب در بخش میراث کلامی امام باقر علیه السلام آمده است.

آن حضرت فرموده اند:

اگر بنده ای کاری را انجام بدهد که در دنیا و آخرت فقط رضایت خداوند را از آن عمل طلب کند، اما در این میان رضایت احدی از مردم را در آن کار داخل نماید، هر آینه مشرک شده است» (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین مردم را به انقطاع کامل به سوی خداوند متعال و بریدن از همه مظاهر دنیا و غیر خدا دعوت می نمودند. آن حضرت فرموده اند:

بنده خدا هیچگاه خداوند را آن چنان که حقّ اوست عبادت و پرستش نمی کند، مگر این که از تمام خلق خدا بریده و به سمت خداوند متعال انقطاع و گرایش کامل پیدا نماید (۲).

امام باقر علیه السلام همگان را از سخن گفتن در رابطه با ذات خداوند متعال باز می داشته اند، و این مطلب بدین سبب بوده که انسان ذاتا محدود بوده و توانایی احاطه پیدا کردن و فهم چیزی که نامحدود است را ندارد. پس بحث کردن از ذات نامحدود برای او منفعتی ندارد و او را به جایی نخواهد رساند، بلکه او را از هدف دورتر خواهد کرد. از همین جا است که بحث و تفکر و پی گیری این مطلب که ذات خداوند متعال چیست بحثی بیهوده و بی فایده است. پس بنا بر این امام باقر علیه السلام همگان را از این کار بر حذر می داشته اند. آن حضرت فرموده اند:

مردم همواره در بحث پیرامون چیزها و مسائل مختلف آزادند تا این که به بحث درباره ذات خداوند متعال برسند. پس اگر شنیدید کسی در رابطه با ذات خداوند متعال به بحث و سخن پرداخته است به او بگویید خدایی جز الله نیست، همان الله که واحد است و هیچ چیز مانند او نیست (۳).

ص: ۱۵۹

۱- (۱). بحار الانوار ۲۹۷/۶۹.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۱۱/۶۷.

۳- (۳). بحار الانوار ۲۶۴/۳.

از دیگر مسائلی که امام باقر علیه السلام بر آن تأکید زیادی داشتند جلوگیری از تبعیت کردن مردم از مذاهب منحرف و افکار مخرب بوده است. آن حضرت با بیان عاقبت شوم اهل شبهات و اهل هوا و هوس و صاحبان بدعت این مهم را به انجام می رساندند. امام باقر علیه السلام برای دور کردن مسلمانان از تأثیرپذیری از منحرفان فکری و عقیدتی بر عاقبت شوم آنان تأکید کرده و آن را پیش چشم مردم مسلمان آشکار می ساختند. آن حضرت از انس گرفتن و الفت پیدا کردن مردم مسلمان با افکار و عقاید منحرف به شدت جلوگیری کرده و نمی گذاشتند مردم با چنین افکاری خو بگیرند.

امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خداوند تعالی: **قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا - الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛** بگو: «آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم؟» [آنان] کسانی هستند که کوشش ایشان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند این گونه فرموده اند: مراد این آیه نصاری، کشیشان، راهبان، اهل شبهه و اهل هواهای نفسانی از اهل قبله و حروریّه و صاحبان بدعت هستند (۱).

۲. بحث و مناظره با صاحبان مذاهب منحرف و سمبل های انحراف

گفت و گو یکی از مسائلی است که می تواند وسیله ای برای اصلاح مردم باشد، چرا که مناظره هدف مند و گفت و گوی صحیح می تواند افکار و مفاهیم انحرافی را ریشه کن کند.

از همین جا بود که امام باقر علیه السلام به مناظره با بعضی از سران مخالفان

ص: ۱۶۰

برخاستند، چرا که این سران تأثیر زیادی بر پیروان خود داشتند و اگر آن ها به راه راست هدایت شده و دست از انحراف برمی داشتند تعداد زیادی از پیروان آن ها نیز اصلاح می شدند. اینجا بود که آن حضرت بیشتر به مناظره با چنین اشخاصی اهمیت می دادند. اکنون بعضی از مناظرات آن حضرت را در ذیل باهم مرور می کنیم:

مناظره امام باقر علیه السلام با عالمان مسیحی: هنگامی که هشام بن عبد الملک امام باقر علیه السلام را از مدینه به شهر شام احضار نموده بود آن حضرت در هنگام اقامت در شهر شام در مجالس اهل شام حاضر می شد. در یکی از روزها هنگامی که حضرت در میان گروهی از مردم نشسته بود و آن ها از آن حضرت مسأله می پرسیدند، دید که مسیحیان به سوی کوهی که در آنجا بود می روند. امام علیه السلام از حال این مسیحیان سؤال کرد. مردم گفتند که این ها به نزد یکی از عالمان خود می روند که هر سال در چنین روزی به اینجا می آید و او آنچه آن ها بخواهند و آنچه در سال آینده برایشان اتفاق می افتد را برای آن ها بازگو می کند. این دانشمند مسیحی تعدادی از یاران حواریون (اصحاب حضرت عیسی علیه السلام) را دیده است، امام باقر علیه السلام فرمودند: برخیزید تا ما نیز به نزد او برویم، امام باقر علیه السلام به همان جایی که مردم گفته بودند و نصاری به آنجا می رفتند تشریف فرما شدند. دانشمند مسیحی به امام باقر علیه السلام گفت: از تو سؤال کنم یا تو از من سؤال می کنی؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: تو از من سؤال کن، دانشمند مسیحی سؤال های بسیاری در رابطه با روز قیامت، اهل جهنم و درباره عزره و عزیز از آن حضرت پرسیدند و امام باقر علیه السلام به تمام سؤال های دانشمند مسیحی پاسخ دادند.

مرد مسیحی گفت: ای مسیحیان، من در عمر خود هیچ کس را دانشمندتر از این مرد ندیدم. تا آن زمان که این مرد در شام وجود دارد شما هرگز از من چیزی نپرسید و مرا به جایگاهم بازگردانید. مردم نیز او را به غارش بازگرداندند، و آن مسیحیان همه با امام بازگشتند.

در روایت دیگری آمده است که آن دانشمند مسیحی و همه یارانش به دست امام باقر علیه السلام مسلمان شدند (۱).

مناظره امام باقر علیه السلام با هشام بن عبد الملک: هشام بن عبد الملک در رابطه با مسائل متنوعی که به مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام مربوط می شد با آن حضرت به مناظره پرداخت. وی درباره میراث داری اهل بیت از دانش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ادعای حضرت علی علیه السلام به دانستن علم غیب از امام باقر علیه السلام سؤال کرد. امام باقر علیه السلام همه مسائل متنوع او را پاسخ داده و با او درباره اثبات مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام با استشهاد به آیات قرآنی و احادیث شریف استدلال و مناظره فرمودند به گونه ای که هشام نتوانست هیچ یک از کلام و دلیل آن حضرت را رد کند. هشام در جاهای دیگر نیز با امام باقر علیه السلام به مناظره پرداخته است. هشام در بعضی از مناظرات به امام باقر علیه السلام عرض کرد: در نزد خداوند با من عهد و پیمان ببند که جریان این مناظره و شکست خوردن مرا تا زنده ام برای کسی بازگو نکنی، امام صادق علیه السلام فرماید: پدرم امام باقر علیه السلام با او عهد و پیمان بست تا هشام راضی شد (۲).

ص: ۱۶۲

۱- (۱). بحار الانوار ۳۱۳/۴۶-۳۱۵.

۲- (۲). بحار الانوار ۳۰۸/۴۶-۳۱۶.

ما هردو مناظره را [مناظرهٔ مرد مسیحی و مناظرهٔ هشام بن عبد الملک] را در بحث های گذشته به تفصیل ذکر کرده ایم، خوب است به آنجا مراجعه شود (۱).

مناظرهٔ امام باقر علیه السلام با حسن بصری: حسن بصری به امام باقر علیه السلام عرض کرد:

آمدم تا چند مسأله در رابطه با کتاب خدا از تو بپرسم.

پس از گفت و گوی کوتاهی امام باقر علیه السلام به حسن بصری فرمودند: دربارهٔ تو به من خبری رسیده و من نمی دانم که آیا واقعا تو این چنین هستی یا بر تو دروغ بسته اند؟ حسن بصری عرض کرد: آن چیست؟

امام باقر علیه السلام فرمودند: کسی که برای من خبر آورده گمان می کرد که تو گفته ای خداوند متعال بندگان را خلق کرده و همهٔ کار و اختیار آنان را به خود آنان تفویض نموده است.

حسن بصری سکوت کرد. سپس امام باقر علیه السلام بطلان عقیده به تفویض را برای او روشن کرده و او را از این عقیده برحذر داشتند. امام باقر علیه السلام به او فرمودند: از عقیده به تفویض برحذر باش. چرا که خداوند متعال امر بندگان را به خودشان واگذار نکرده و وانهاده است. چرا که این مسأله به سستی و ضعف در خداوند متعال برمی گردد که این هردو نسبت به ذات اقدس خداوند محال است و در او راه ندارد، همچنین خداوند متعال بندگان را بر گناه و معصیت هم مجبور نکرده است. چرا که این مسأله به ظلم و ستم در رابطه با خداوند برمی گردد که ظلم نیز نسبت به خداوند متعال محال است (۲).

امام باقر علیه السلام همچنین مناظراتی با محمد بن منکدر - از پارسایان مشهور آن عصر - همچنین مناظراتی با نافع بن ازرق - یکی از سران خوارج -، عبد الله بن معمر لیشی و قتاده بن دعامة بصری (۳) داشته اند. همچنین احتجاجات و

ص: ۱۶۳

۱- (۱). ر.ک: فصل دوم از باب سوم رویدادهای مهم عصر امام باقر علیه السلام.

۲- (۲). احتجاج ۱۸۴/۲.

۳- (۳). اعیان الشیعه ۶۵۳/۱.

مناظرات دیگری هم بوده که شرح آن ها در این مختصر نمی گنجد.

۳. محکوم کردن فقیهان درباری

قتاده بن دعامة بصری به نزد امام باقر علیه السّلام آمد و چهل مسأله آماده کرده بود تا امام باقر علیه السّلام را با آن مسائل امتحان کند، امام باقر علیه السّلام به او فرمودند: آیا تو فقیه اهل بصره هستی؟ قتاده عرض کرد: آری.

امام باقر علیه السّلام به او فرمودند: وای بر تو ای قتاده، خداوند تبارک و تعالی گروهی از خلق خود را آفرید و آن ها را بر سایر خلائق حجت قرار داد. آن ها او تاد روی زمین هستند که به امر خدا قیام می کنند. آنان به دانش خداوند ممتاز بوده و خداوند قبل از خلقت خلائق آنان را برگزیده است.

قتاده سکوتی طولانی کرد. سپس گفت: خدا تو را خیر دهد، به خدا قسم که من در نزد فقیهان بسیاری نشسته ام. من حتی در نزد ابن عبّاس صحابی بزرگ پیامبر نیز حضور داشته ام. اما در نزد هیچ کس قلبم آن چنان که در نزد تو آشفته و پریشان شده آشفته و مضطرب نگردیده است (۱).

امام باقر علیه السّلام همچنین ابو حنیفه را در رابطه با عقیده به قیاس محکوم کرده اند، استاد محمّد ابو زهره درباره این بحث و محکومیت ابو حنیفه گفته است: از این نحوه مناظره امام باقر علیه السّلام پیشوایی او بر همه دانشمندان معلوم و واضح می شود. آن حضرت آراء دانشمندان زمان خود را به بوتّه نقد می نهاد و چنان با آن ها به بحث می پرداخت که گویا او رئیسی است که زیردستان خود را محاکمه می کند و آن ها را به راه مستقیم هدایت می نماید و آن ها نیز از این مقام ریاست پیروی و اطاعت می نمایند (۲).

ص: ۱۶۴

۱- (۱). بحار الانوار ۳۵۷/۴۶.

۲- (۲). تاریخ المذاهب الاسلامیه/۶۸۹.

۴. دعوت مردم به گرفتن اندیشه از سرچشمه های زلال

امام باقر علیه السّلام مردم را از افتادن در دام اندیشه ها و نظریات و عقیده های منحرف بازمی داشتند. آن حضرت همچنین آنان را از بدعت گذاری و تبعیت از بدعت ها بازداشته و آن را یکی از مصادیق شرک دانسته اند. امام باقر علیه السّلام در این رابطه فرموده اند:

پایین ترین حدّ شرک آن است که مردی بدعتی را بگذارد و براساس بدعتی که گذاشته حبّ و بغض روا دارد (۱).

امام باقر علیه السّلام همچنین از فتوا دادن بر طبق رأی و عقیده شخصی بر حذر داشته و فرموده اند: هر کس که بدون دانش خدا داد و در نظر گرفتن رضایت خداوند برای مردم فتوا دهد ملائکه رحمت و ملائکه عذاب وی را لعنت کرده و گناه هر کس که عمل بر آن فتوا کند برگردن او خواهد بود (۲).

از اینجا بود که آن حضرت همواره مردم را به گرفتن دانش و اندیشه از سرچشمه های زلال آن که همان اهل بیت معصوم و پیغمبر که از هر گونه انحراف و کجی پیراسته بودند دعوت می کرد. امام باقر علیه السّلام در سخنی خطاب به سلمه بن کهیل و حکم بن عتیبه فرموده اند:

«شَرِّقًا وَ غَرْبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا»؛

اگر در شرق و غرب عالم بگردید نمی توانید دانش صحیحی بیابید مگر آنچه از نزد ما خارج می شود (۳).

امام باقر علیه السّلام از همنشینی با اهل جدل بر حذر می داشته و می فرمود: با اهل جدل همنشینی نکنید، چرا که آنان به قصد تخطئه حیطة بحث و جدل را به محدوده آیات

ص: ۱۶۵

۱- (۱). محاسن/ ۲۰۷.

۲- (۲). محاسن/ ۲۰۵.

۳- (۳). کافی ۱/ ۳۹۹.

خداوند می کشانند (۱).

امام باقر علیه السّلام همچنین همگان را به ذکر مقامات اهل بیت علیهم السّلام و فضایل آن بزرگواران تشویق و ترغیب می کرد. چراکه این کار یکی از راه های انتشار حقّ و فضیلت بود. از سعد اسکاف روایت شده است که گفت: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: من مجالسی برگزار می کنم و در آن ها به سخنرانی برای مردم می پردازم و در میان قصّه و سخن گفتن برای مردم حقّ و فضیلت شما را برای آنان ذکر می کنم. امام باقر علیه السّلام به او فرمودند: آرزو می کنم که کاش در هر سی ذراعی یک سخنران مانند تو موجود می بود (۲).

۵. انتشار دانش های اهل بیت علیهم السّلام

امام باقر علیه السّلام درهای حوزه علمی خود را برای همه فرزندان امت اسلام باز گذاشته بود تا آنجا که دانشجویان زیادی از شهرها و نقاط مختلف کشور اسلام به این حوزه علمی رو آورده و تعداد زیادی از مسلمانان با موضع گیری ها و امیال مختلف از دریای بیکران دانش امام باقر علیه السّلام بهره مند شده بودند. از آن میان می توان به: عطاء بن ابی رباح، عمرو بن دینار، زهری، ربیعہ الزّأی، ابن جریج، اوزاعی، بسام صیرفی (۳)، ابو حنیفه و دیگران اشاره کرد (۴).

عبد اللّه بن عطاء در همین رابطه گوید: من دانشمندان را در نزد هیچ کس چون امام محمّد باقر علیه السّلام کم دانش نیافتم. من «حکم» را در نزد او همچون شاگردی در نزد استاد دیدم (۵).

ص: ۱۶۶

۱- (۱). کشف الغمّه ۱۲۰/۲.

۲- (۲). رجال کشی/ ۲۱۵.

۳- (۳). سیر اعلام النّبلاء ۴۰۱/۴.

۴- (۴). تاریخ المذاهب الاسلامیه/ ۳۶۱.

۵- (۵). مختصر تاریخ دمشق ۷۹/۲۳.

احادیث امام محمد باقر علیه السلام همواره با سند متصل از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و اله بود. البته آن حضرت گاه نیز احادیث مرسل بیان می فرموده و سند ذکر نمی کردند. هنگامی که از دلیل این مطلب از آن حضرت سؤال شد فرمودند: هر گاه دیدید حدیثی را ذکر کرده و برای آن سند نیاوردم، بدانید که سند من در آن حدیث پدرم زین العابدین از پدرش حسین شهید از پدرش علی بن ابی طالب از رسول خدا صلی الله علیه و اله از جبرئیل از خداوند عز و جل می باشد (۱).

دوم: تأسیس دانشگاه نمونه فقه

اشاره

(۲)

حضرت امام باقر و فرزند بزرگوارشان حضرت امام صادق علیهما السلام تلاش بسیاری در راه نشر فقه اسلامی انجام دادند. در زمانه ای که جامعه اسلامی در رویدادها و اضطراب های سیاسی غرق شده و حکومت ها نیز هیچ اهمیتی به مسائل دینی نداده و خامت اوضاع تا بدان پایه رسید که امت اسلام از مسائل دین خود حتی اندکی هم نمی دانستند، این دو بزرگوار به فعالیتی مثبت در جهت انتشار فقه اسلام در میان جامعه داشتند. دکتر علی حسن می گوید: ما پس از تتبع و بررسی متون تاریخی به مثال های بسیاری دست یافته ایم که بر این پدیده - بی اهمیتی به مسائل دینی - که پدیده غالب قرن اول اسلامی بود چه در نزد حاکمان، چه در نزد دانشمندان و چه در نزد امت، دلالت دارد. مقصود از بی اهمیتی به مسائل دینی این است که آنان شناخت کافی از امور دینی نداشتند. آنان در هیچ یک از مسائل دینی دارای جزم و یقین نبودند و حتی در عبادات نیز دارای اعتقاداتی متزلزل بودند. از نمونه های این پدیده روایتی است

ص: ۱۶۷

۱- (۱). اعلام الوری/ ۲۹۴.

۲- (۲). ر.ک: باقر شریف القرشی، حیاة الامام محمد الباقر علیه السلام ۱/ ۲۱۵-۲۲۶.

که در آن آمده است: ابن عباس در آخر ماه رمضان بر منبر شهر بصره خطبه خواند و گفت: صدقه روزه خود را از مال خود کنار بگذارید. مردم نفهمیدند که منظور او چیست. ابن عباس گفت: آیا در اینجا کسی از مردم مدینه هست؟ برخیزید و این مسأله را به برادران خود بیاموزید که آن ها آنچه را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بر آنان واجب کرده است نمی دانند (۱).

مردم شهرهای اسلامی به امور دین خود شناخت کافی نداشتند، در شهرهای منطقه شام کسانی پیدا می شدند که تعداد نمازهای واجب را نمی دانستند و به نزد بعضی از صحابه رفته و از تعداد نمازهای واجب سؤال کرده اند (۲).

نقش درخشانی که امام باقر و امام صادق علیهما السلام در نشر فقه و بیان احکام شریعت الهی در جامعه آن روز ایفا کردند را می توان از بزرگترین خدماتی دانست که این دو امام بزرگوار به جهان اسلام نموده اند.

فرزندان صحابه و تابعان و رؤسای مذاهب اسلامی همچون ابو حنیفه و مالک و دیگران تلاش زیادی برای بهره برداری از دانش این دو امام بزرگوار داشته اند، همچنین تعداد زیادی از فقها همچون زراره بن اعین، محمد بن مسلم و ابان بن تغلب زیر دست امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام فارغ التحصیل شده و به دنیای اسلام ارائه گردیدند. اینان کسانی هستند که فضیلت تدوین و جمع آوری احادیث امام باقر علیه السلام را دارا بوده و هر کدام از آن ها از مراجع فتوی در میان مسلمانان شدند. بدین ترتیب امام محمد باقر علیه السلام شادابی دین اسلام را به آن برگردانید و از نابودی و فراموش شدن ثروت های دینی این شریعت

ص: ۱۶۸

۱- (۱). ابن حزم، الإحکام فی اصول الأحکام ۱۳۱/۲.

۲- (۲). سنن نسائی ۴۲/۱.

در اینجا سزاوار است این نکته را متذکر شویم که شیعیان اهل بیت علیهم السّلام اولین کسانی بودند که به تدوین و جمع آوری ابواب و مسائل فقه روی آوردند.

مصطفی عبد الرزاق گوید: این مطلب که تدوین و جمع آوری فقه را شیعیان زودتر از دیگران انجام دادند مطلبی معقول است. زیرا آنان درباره ائمه خود به عصمت یا چیزی شبیه عصمت معتقد بودند و سزاوار است که احکام و فتاوی ائمه خود را تدوین و جمع آوری نمایند (۱).

این گونه بود که شیعیان اهل بیت علیهم السّلام نقش مؤثری در ساخت کاخ رفیع معرفت اسلامی و حفاظت از ثروت های مهم معنوی آن داشتند. در اینجا ناچاریم نگاهی کوتاه به فقه اهل بیت علیهم السّلام که آن هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله گرفته شده است بیندازیم.

خصوصیات مکتب فقهی اهل بیت علیهم السّلام

۱. رابطه مستقیم با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله: از مهمترین خصوصیات فقه اهل بیت علیهم السّلام این بود که مبانی این فقه به صورت مستقیم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله متصل بود. چرا که راه اتصال این مبانی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله خود ائمه اهل بیت علیهم السّلام بودند که خداوند متعال هرگونه پلیدی را از آنان دور کرده و آنان را کاملاً پاکیزه و مطهر دانسته بود. همانان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بنا بر آنچه روایات متواتر به ما رسانده است آنان را کشتی نجات و مایه امتیت بندگان خدا و هم سنگ قرآن کریم خوانده است.

ص: ۱۶۹

«لو إننا حدثنا برأينا ضللنا كما ضل من قبلنا، و لكننا حدثنا ببينه من ربنا بينها لنبيه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ أله فبينها لنا»؛

اگر ما حدیث را مطابق رأی و عقل خود بینیم گمراه شده ایم، به مانند پیشینیان که بدین کار روی آورده و گمراه شدند. اما ما حدیث را با بینة آشکاری که پروردگارمان برای پیامبر خود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ أله بیان کرده و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ أله نیز آن را برای ما بیان داشته است نقل می نمائیم (۱).

۲. انعطاف پذیری: فقه اهل بیت علیهم السّلام همواره با زندگی روزمره مردم همراه بوده و با همه پیشرفت ها تطبیق می کرده است. این فقه هیچگاه قواعدی بر خلاف فطرت بشری نداشته و همواره با همه نیازمندی های زندگی روز بشر همراه بوده است. بحمد الله در این فقه هیچ مسئله ای که موجب سختی، تنگنا، ضرر و یا ضرر رساندن به دیگران باشد نبوده، بلکه این فقه همواره متضمن مصلحت عامه مردم و تعادل در همه احکام تشریحی خداوند متعال بوده است.

این گونه بود که این فقه اعجاب همه قانون دانان عالم را برانگیخت و همه آنان به این مطلب اعتراف کردند که این فقه از غنی ترین قوانینی است که از نظر عمق و اصالت و نوآوری در عالم قانون گذاری پیدا شده است.

۳. باز گذاشتن باب اجتهاد: از مهم ترین خصوصیات که فقه اهل بیت علیهم السّلام داشت باز گذاشتن باب اجتهاد بود، این مطلب دلالت بر زنده بودن فقه

ص: ۱۷۰

اهل بیت علیهم السّلام و تعامل آن با زندگی و رابطه مستمر آن برای قانون گذاری در همه شئون زندگی انسان بود. این فقه هیچگاه در برابر رویدادهای جدیدی که مردم به آن مبتلا می شوند حتی در عصر حاضر که ما در آن زندگی می کنیم دست و پا بسته نبوده است. در زمانه ای که اکنون بسیاری از رویدادهای جدید به وجود آمده و بسیاری از موضوعات جدید به عرصه وجود پا گذاشته است این فقه جوابگوی همه مسائل است. هم اکنون دانشمندان بزرگ مسلمانان در دانشگاه الازهر به این مطلب پی برده اند که چقدر به بازبودن باب اجتهاد و تبعیت از شیعه امامیه در این مسأله نیازمند هستند.

رشید رضا می گوید: ما هیچ منفعتی در ترک اجتهاد نمی شناسیم، بلکه ضررهای آن بسیار زیاد است و همه این ضررها به کنار گذاشتن عقل و قطع کردن راه علم و محرومیت از به کارگیری اندیشه در فقه بازگشت می کند.

مسلمانان با بستن باب اجتهاد همه علوم را ناکارآمد کرده کنار گذاشته و به حالتی که امروز می بینیم درآمده اند (۱).

۴. بازگشت به حکم عقل: در میان فقهای مذاهب اسلامی تنها فقهای امامیه هستند که عقل را یکی از منابع چهارگانه استنباط احکام شرعی می دانند. آنان عقل را با برترین شکل های تقدیس توصیف کرده و آن را رسول باطنی خداوند می دانند. آنان حسب روایاتی که دارند عقل را از جمله چیزهایی می دانند که خداوند بواسطه آن ها عبادت شده و بهشت به واسطه آن به دست می آید. البته روشن است که رجوع به حکم عقل در زمانی جایز است که در

ص: ۱۷۱

مسأله، نصّ [آیه یا روایت] خاص یا عامی وجود نداشته باشد که در صورت وجود، آن نصّ خاصّ یا عام بر عقل حاکم خواهد بود. عقل همچنین نقش بزرگی در علم اصول نیز دارد که اجتهاد کاملاً وابسته به آن است.

سوّم: اصلاحات سیاسی

اشاره

امام باقر علیه السّلام بیشترین استفاده را از شرایط فضای باز سیاسی نسبی که گاه به وجود می آمد برای ایجاد و توسعه بنیان مردمی قابل اعتماد و تجهیز آنان با اندیشه های سیاسی سالم که با دیدگاه های اهل بیت علیهم السّلام همخوانی داشته باشد، همچنین بسیج نیروها برای گرفتن مواضع مناسب در زمان های مناسب می بردند. به همین دلیل بود که در زمان امام باقر علیه السّلام هیچ انقلاب نظامی علوی به وجود نیامد. چراکه در آن دوره شرایط کامل برای انقلاب نظامی از نظر تعداد نیروها و هم از نظر امکانات وجود نداشت.

امام باقر علیه السّلام در نهایت احتیاط و هوشیاری مفاهیم و اندیشه های سیاسی بنیادین را به امت اسلام عرضه می نمود. آن حضرت گاه نیز در برابر بعضی از حکام موضع های سیاسی صریحی می گرفتند تا آنان را به راه راست و درست برگردانند.

نقش اسلامی امام باقر علیه السّلام در فعالیت های ذیل تجلّی می نماید:

۱. دعوت به امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر فرد و جامعه را از انواع انحرافات فکری، عاطفی و رفتاری آزاد می کند. این دو واجب الهی مفاهیم و ارزش های اسلامی ثابت را تبدیل به فعالیت های رفتاری واضح و آشکاری می نماید که

در آن‌ها مفاهیم نظری و کلامی تبدیل به احساس، عاطفه، کارها، حرکات و روابط خارجی می‌شود تا امت و دولت به آن درجه برسند که زندگی مسئولانه‌ای در پیش گیرند. مراد از مسئولیت همان حمل امانت الهی و جانشینی خداوند متعال در زمین است.

از همین جا است که می‌بینیم امام باقر علیه السلام بر این فریضه الهی تأکید فراوانی کرده و آن را در بردارنده همه لوازم آسایش و رفاه زندگی انسانی دانسته است.

آن حضرت در این رابطه فرموده اند:

امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و روش صالحان است، این فریضه بزرگی است که همه واجبات دیگر به وسیله آن برپا داشته می‌شود. به وسیله این دو واجب بزرگ است که راه‌ها امن، درآمدها حلال و ظلم و ستم برطرف می‌شود؛ زمین آباد شده از دشمنان انتقام گرفته شده و کارها راست می‌آید. پس اگر منکری را دیدید در دل آن را انکار کرده و انکار خود را با زبان بیان دارید و با دستان خود به پیشانی آنان بزنید و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نهراسید (۱).

آن حضرت همچنین همگان را از فرجام شوم شانه خالی کردن از مسئولیت و سازش با منحرفان چه از طایفه حکام بوده یا از سایر افراد باشند بر حذر داشته و فرموده اند:

خداوند متعال به شعیب پیامبر علیه السلام وحی کرد که من صد هزار نفر از قوم تو را هلاک خواهم کرد که چهل هزار نفر از آن‌ها از بدان و شصت هزار نفر از خوبان قوم تو می‌باشند، حضرت شعیب علیه السلام به خداوند عرض کرد: خداوند! تکلیف بدان روشن است، اما چرا خوبان را عذاب می‌کنی؟

ص: ۱۷۳

خداوند متعال به او وحی فرستاد که چون آنان با اهل معصیت از در سازش درآمده و از غضب من خشمگین نشدند» (۱).

امام باقر علیه السلام با بیان آثار شوم شانه خالی کردن از واجب امر به معروف و نهی از منکر این گونه همگان را به انجام این واجب الهی ترغیب فرموده اند که:

امر به معروف و نهی از منکر دو آفریده خداوند عزّ و جلّ می باشند. پس هرکس این دو آفریده خدا را یاری کند، خداوند او را عزّت دهد، و هرکس این دو آفریده خدا را خوار بدارد، خداوند نیز او را خوار و ذلیل خواهد نمود (۲).

۲. انتشار مفاهیم صحیح سیاسی

امام باقر علیه السلام دیدگاه های مردم را به نقش اهل بیت علیهم السلام در رهبری امت و توجیه نمودن آنان به سوی استقامت و راه راست این گونه معطوف داشته اند که:

«نحن ولاة أمر الله و خزائن علم الله، و ورثه وحی الله، و حمله كتاب الله، طاعتنا فريضة، و حننا إيمان، و بغضنا كفر، محبنا في الجنة، و مبغضنا في النار»؛

ما [اهل بیت] مجریان دستورات خدا، گنجینه های دانش خدا، وارثان وحی خدا و حاملان کتاب خدا هستیم. پیروی از ما واجب، دوست داشتن ما ایمان، دشمنی با ما کفر بوده، دوستان ما در بهشت و دشمنان ما در دوزخ می باشند (۳).

آن حضرت همچنین امت را از دور شدن از راه اهل بیت علیهم السلام برحذر داشته و فرموده اند:

«برئ الله ممن يبرأ منا، لعن الله من لعننا، أهلك الله من عادانا»؛

ص: ۱۷۴

۱- (۱). تهذیب الاحکام ۱۸۱/۶.

۲- (۲). خصال ۴۲/۱.

۳- (۳). مناقب آل ابی طالب ۲۲۳/۴.

خداوند، از هر که از ما [اهل بیت] یزاری بجوید، بیزار است. هر کس ما را لعن کند، خداوند او را لعن خواهد کرد و هر کس با ما دشمنی بورزد خداوند او را هلاک خواهد ساخت (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین در تشویق و ترغیب مردم به یاری اهل بیت علیهم السلام این گونه فرموده اند که:

هر کس ما را با زبان خود بر دشمنان مان یاری رساند، خداوند متعال هنگامی که در روز قیامت و در برابر خداوند پای میزان اعمال ایستاد زبان او را با حجت و دلیل گویا خواهد کرد (۲).

امام باقر علیه السلام همچنین حدومرز موالات و دوستی اهل بیت علیهم السلام و معیار شناخت دوستی واقعی و دوستان واقعی اهل بیت علیهم السلام را در زمانی که مفاهیم بر مردم مشتبه شده و معیارها آشفته گردد این چنین بیان فرموده اند:

اما محبت ما باید چنان خالص باشد که به مانند طلا که چون آن را به آتش ذوب می کنند در آن هیچ گونه کدورتی دیده نمی شود؛ هیچ گونه ناخالصی در آن نباشد.

پس هر کس می خواهد بداند که دوستدار ما هست یا نه باید قلب خود را به بوته آزمایش بگذارد. اگر در کنار دوستی ما ذره ای از دوستی دشمنان ما نیز در دل او وجود داشته باشد او از ما نبوده و ما از او نیستیم (۳).

امام باقر علیه السلام همچنین در راستای نشر مفاهیم سیاسی صحیح به راه های رسیدن یک امام به منصب امامت این چنین اشاره کرده اند که: این منصب منحصرًا به واسطه نص و وصیت به دست می آید، و آنچه در جامعه شایع شده

ص: ۱۷۵

۱- (۱). بحار الانوار ۲۷/۲۲۲.

۲- (۲). بحار الانوار ۲/۱۳۵.

۳- (۳). بحار الانوار ۲۷/۵۱.

که خلفا به واسطه بیعت مردم یا عهد پادشاه قبلی و یا به وسیله قهر و غلبه به خلافت می رسند، هیچ کدام معتبر نبوده و مشروعیت ندارد. از روایاتی که امام باقر علیه السلام در آن به این مطلب اشاره فرموده اند می توان به روایت ذیل اشاره نمود:

هر کس خداوند را عبادت کند و خود را در این راه خسته کند اما معتقد به پیشوایی امامی که از جانب خدا به این مقام رسیده است، نباشد سعیش مقبول در گاه الهی نشده، خودش گمراه و متحیر بوده و خداوند از عبادت او بیزار است (۱).

آن حضرت همچنین مشخصات امام و پیشوای بر حق را برای مردم بیان فرمودند تا ائمت در گرداب حوادثی که در آن، مفاهیم، تحریف شده و حقایق، واژگونه جلوه گر شده است، امام و پیشوای خود را بشناسند. آن حضرت فرموده اند:

امامت جز برای مردی که در او سه خصلت باشد سزاوار نیست ۱. ورعی که او را از محارم خداوند بازدارد، ۲. حلم و بردباری که بتواند با آن غضب خود را کنترل کند و ۳. رفتار نیکو با آنان که زیر دست او واقع می شوند به گونه ای که برای آنان همچون پدری مهربان باشد (۲).

امام باقر علیه السلام در مبانی حقوق و واجبات امام در برابر امت قاعده ای کلی وضع نمود تا این که امت میزان نزدیکی و دوری حاکمان خود را با حد مطلوب در ادای مسئولیت حکومت بدانند. آن حضرت فرموده است:

حق حاکم بر مردم این است که سخنش را بشنوند و از وی اطاعت کنند... و حق مردم بر والی این است که: والی بیت المال را در میان آنان به مساوات تقسیم نموده و در میان رعیت خود به عدل و داد رفتار کند (۳).

ص: ۱۷۶

۱- (۱). کافی ۱/۱۸۴.

۲- (۲). خصال ۱/۱۱۶.

۳- (۳). بحار الانوار ۲۷/۲۴۴.

در همین راستا بود که امام باقر علیه السلام در گرداب رویدادهای کوبنده و خردکننده و آشفته بازار دیگرگونه جلوه دادن حقایق، مفهوم حقیقی تشیع را آشکار نمودند تا این که حاکمان اموی دستاویزی برای زشت جلوه دادن آوازه یاران اهل بیت در محافل مختلف نیابند و نتوانند از بعضی آثار منفی وسیله ای برای ضربه زدن به مفاهیم والای «ولاء» و «تولی» که از ارکان تشیع است بیابند، آن حضرت فرموده اند:

«فو الله ما شيعتنا الاّ من اتقى الله و اطاعه، و ما كانوا يعرفون الاّ بالتواضع، و التخشع، و الامانه، و كثره ذكر الله، و الصوم، و الصلاه، و البر بالوالدين، و التعاهد للجيران من الفقراء و أهل المسكنه، و الغارمين، و الأيتام، و صدق الحديث و تلاوه القرآن، و كفّ الألسن عن الناس الاّ من خير، و كانوا امناء عشائرههم في الأشياء»؛

به خدا سوگند که از شیعیان ما نیست مگر کسی که پرهیزگاری پیشه کرده و خداوند متعال را اطاعت نماید. آنان جز به تواضع، خشوع، امانت داری، بسیاری یاد خدا و نماز و روزه، نیکویی به پدر و مادر، احساس وظیفه نسبت به همسایگان فقیر و سایر فقیران، بدهکاران و یتیمان، راستگویی، تلاوت قرآن و بازداشتن زبان از مردم جز به سخن نیکو، شناخته نمی شوند. آنان در میان قبایل و عشایر خود امین مردم به شمار می آیند (۱).

و این که تشیع صرف یک ادعا نبوده، بلکه عبارت از فعالیت عملی و محسوس در جهان خارج است و انسان شیعی نمودار دینداری، اخلاص و فرمانبرداری از خداوند متعال است.

ص: ۱۷۷

امام باقر علیه السّلام به بیان ویژگی های بیرونی منتسبان به مکتب اهل بیت علیهم السّلام اکتفا نکرده اند. بلکه پا را از این حدّ فراتر گذاشته و مجموعه ای از تعالیم منحصر به فرد را برای شیعیان خود به جا گذاشته اند. امام باقر علیه السّلام فرموده است:

«أما شيعه على عليه السّلام الشاحبون الناحلون الذابلون، ذابله شفاههم، خميصه بطونهم، متغيّره ألوانهم، مصفرّه وجوههم، إذا جنّهم الليل اتخذوا الأرض فراشا، و استقبلوا الأرض بجباههم، كثير سجودهم، كثيره دموعهم، كثير دعاؤهم، كثير بكاؤهم، يفرح الناس و هم محزونون»؛

همانا که شیعیان علی علیه السّلام دارای چنین خصوصیتی هستند: آنان روی زرد و تکیده، لاغر، ضعیف و پژمرده اند. لبهایشان خشک و شکم هایشان خالی، رنگ هایشان متغیر و چهره هایشان زرد می باشد. هنگامی که شب آنان را فرامی گیرد زمین را رختخواب خود قرار می دهند و پیشانی ها را بر روی خاک می گذارند. سجود آن ها بسیار، اشک های آن ها بسیار، دعاهاى آن ها بسیار، گریه های آن ها بسیار بوده، مردم شاد و آنان محزون اند (۱).

۳. رسوا کردن عملکرد دستگاه اموی

امام باقر علیه السّلام حقیقت حکومت اموی و چگونگی رسیدن آنان به این حکومت را بیان نموده اند. آن حضرت اعمالی را که دستگاه اموی برای دوام استیلا و سیطره خود بر مسلمانان انجام داده و جنایاتی را که پیشینیان آنان در حقّ اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و یاوران آنان انجام داده اند برای مردم به وضوح روشن می نمودند. آن حضرت در رابطه با ملازمات خلافت و چگونگی چنگ

ص: ۱۷۸

اندازی بنی امیه بر خلافت و دور کردن اهل بیت علیهم السلام از مقام و منصب الهی خود این گونه فرموده اند:

... اوج این قضیه از زمان معاویه پس از شهادت امام حسن علیه السلام شروع شد. در این زمان بود که شیعیان ما در هر شهری به قتل رسیدند، در این زمان بود که به صرف تهمت تشیع و دوستی ما دست ها و پاها قطع می شد. هر کس به دوستی و دل سپردن به ما معروف می گردید زندانی شده، اموالش غارت گردیده، خانه اش ویران می گردید. پس از این دوره روزه روز بلایا بیشتر و شدیدتر گردید تا به زمان عبید الله بن زیاد قاتل امام حسین علیه السلام رسید. سپس پس از او حجاج بر سر کار آمد.

او نیز مردم را به شدیدترین وجه کشت و شیعیان ما را با کوچکترین ظن و گمان و تهمتی زندانی نمود، کار به جایی رسید که هر کس آرزو می کرد او را با صفت زندیق و کافر بخوانند اما با صفت شیعه علی علیه السلام نخوانند، و کار به آنجا کشید که مردان نیک و کسانی که در جامعه به خوبی یاد می شدند و شاید راستگو و پرهیزگار نیز بودند - شروع به گفتن احادیث بلند و عجیب در رابطه با برتری بعضی از حاکمان پیشین نمودند، در حالی که هیچ کدام از آن احادیث و روایات را خداوند نیافریده و هیچگاه در جهان خارج مضمون آن ها به وقوع نپیوسته بود. اما او در هنگام روایت کردن این احادیث آن ها را بر حق و ثواب می پنداشت. چراکه پیش از وی و همزمان با وی راویان بسیاری که به دروغ و عدم پرهیزگاری در جامعه معروف نبودند همین روایات را نقل نموده بودند (۱).

ص: ۱۷۹

۴. دعوت مردم به دوری از حکومت وقت

امام باقر علیه السّلام اّمّت را به دوری گزیدن و قطع رابطه با حکومت ستمگر دعوت کرده و آن ها را از هرگونه کمک و یاری به آنان نهی نموده اند. حتی اگر این کمک و یاری ربطی به مسائل سیاسی و حکومتی آنان نداشته باشد، امام باقر علیه السّلام در جواب کسی که در رابطه با همکاری با حاکمان از ایشان پرسیده بود پاسخ دادند: نه [این کار جایز نیست]، حتی به قدر کشش یک قلم بر روی کاغذ. آگاه باشید کسی از دنیای آنان [ستمگران] نصیب و بهره ای نخواهد برد مگر آنکه آنان از دین او نصیب ها و بهره ها برده باشند (۱).

امام باقر علیه السّلام مبانی همکاری با ستمگران و فاسقان را این گونه آشکار ساخته است که: هر کس از گناهکار و کسی که خدا را نافرمانی می کند اطاعت و فرمانبرداری کند در حقیقت دین ندارد (۲).

امام باقر علیه السّلام بر این نکته تأکید داشتند که تنها رابطه ای که میان اّمّت و حاکم جائز ممکن است وجود داشته باشد، رابطه توجیه و ارشاد و قیام به مسئولیت خطیر نصیحت و موعظه آنان است. امام باقر علیه السّلام فرموده اند: هر کس به سمت سلطان ستمگری برود و او را به پرهیزگاری از خداوند متعال امر نموده و از عذاب خداوند ترسانده و موعظه کند اجری برابر با اجر ثقلین (جَنّ و انس) و عملی مطابق با عمل آنان خواهد داشت (۳).

البته آن حضرت مواضعی را که گاه به خاطر مصلحت دین اسلام نسبت به حاکمان ستمگر گرفته می شود از این قاعده استثنا نموده اند. آن حضرت یاری

ص: ۱۸۰

۱- (۱). کافی ۱۰۷/۵.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۲۲/۲.

۳- (۳). بحار الانوار ۳۷۵/۷۲.

رساندن به خلفا و فروش سلاح به آن‌ها را در صورت بروز جنگ با دشمنان اسلام، جایز دانسته‌اند. چراکه آنان به واسطه این سلاح‌ها دشمن مشترک را دفع می‌کرده‌اند. آن حضرت به کسی که بار اسلحه برای حاکمان ستمگر اموی می‌بردند فرمود: این سلاح‌ها را برای آنان بخر، چراکه خداوند به وسیله آن‌ها دشمنان ما و شما را دفع می‌کند - مراد کشور روم است - این سلاح‌ها را به آنان بفروش، امّا اگر روزی جنگ بین ما و آن‌ها [حاکمان اموی] درگرفت به آن‌ها یاری نکن و سلاح نفروش (۱).

امام باقر علیه السلام در رابطه با حاکمان ستمگر فرموده‌اند: پیشوایان ستمگر و پیروان آنان از دین خدا و راه حق دور مانده‌اند. آن‌ها با کارهایی که انجام داده و مرتکب آن می‌شوند به راه گمراهی رفته‌اند (۲).

۵. مواضع مستقیم امام باقر علیه السلام در برابر حاکمان منحرف

نقش حقیقی امام در جامعه نقش یک رهبر و الگوی بزرگ بود و از مهم‌ترین مسئولیت‌هایی که بر دوش او نهاده شده بود اصلاح امت و همچنین اصلاح حاکم امت بوده است. همچنین از بین بردن و ریشه کن ساختن انحرافات که در جامعه به وجود می‌آمد و جلوگیری از ادامه یافتن این انحرافات. این نقش با تغییر عوامل و شرایط سیاسی زمانه آن حضرت اسلوب و روش‌ها و برنامه ریزی‌های مختلفی را طلب می‌نمود. امام علیه السلام با تغییر عناصر ذیل موضع‌گیری خود را تغییر می‌دادند:

الف- مصلحت کلی اسلام.

ب- مصلحت خاص اسلام که با حفظ راه اهل بیت علیهم السلام و تقویت آن با

ص: ۱۸۱

۱- (۱). کافی ۱۱۲/۵، کتاب المعیشه، باب بیع السلاح منهم.

۲- (۲). محاسن/۹۳.

عناصر پاک با هدف تضمین استمرار حرکت آن در میان امت، ارتباط تنگاتنگ داشت.

ت- شرایط کلی و یا شرایط خاص که از ناحیه قدرت حاکم از یک سو و قدرت پایگاه مردمی اهل بیت علیهم السلام از دیگر سو به وجود می آمد.

تقیه روشی بود که امام باقر علیه السلام در موضع گیری های خود در برابر حاکمان ستمگر به کار می گرفتند. البته این روش در وقتی به کار گرفته می شد که رودر روی آشکار، مفید و نتیجه بخش نبوده است. امام باقر علیه السلام حد و مرز تقیه را این گونه بیان فرموده اند که: تقیه در هر ضرورتی واجب است (۱). آن حضرت همچنین فرموده اند: «إنما جعلت التقیه لیحقن بها الدماء، فإذا بلغ الدم فلا تقیه»؛

قاعده تقیه به خاطر این وضع شده که خون ها به واسطه آن نگاهداری شود. پس هنگامی که انجام آن به خون و خون ریزی منجر شد دیگر تقیه ای وجود ندارد» (۲).

در زمان خلفای قبل از عمر بن عبد العزیز امام باقر علیه السلام از روبرو شدن با حاکمان تقیه می فرمود تا کیان اهل بیت علیهم السلام را از شر آن ها حفظ نموده و یاران خود را از دشمنی دستگاه حکومتی در امان دارد. آن حضرت در هیچ یک از شئون حکومتی داخل نمی شد و دخالت آن حضرت در امور مملکت بسیار محدوده کوچکی داشت. اما هنگامی که امر خلافت به عمر بن عبد العزیز رسید اوضاع و شرایط جامعه تغییر کرد. عمر بن عبد العزیز به خاندان اهل بیت علیهم السلام نزدیکی بیشتری از خود نشان داده آن ها را بر بنی امیه تفضیل داد و گفت که: من آنان را ترجیح می دهم، چرا که شنیده ام که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله می فرمود: همانا که فاطمه شاخه ای از من است. آنچه او را خوشحال کند مرا خوشحال می کند و آنچه او را بیازارد مرا می آزارد. پس من به دنبال خوشحال کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله بوده و از ناراحتی

ص: ۱۸۲

۱- (۱). بحار الانوار ۳۹۹/۷۲.

۲- (۲). بحار الانوار ۳۹۹/۷۲.

امام باقر علیه السلام از این آزادی نسبی که در زمان عمر بن عبد العزیز ایجاد شد نهایت استفاده را بردند. آن حضرت شروع به ایفای نقش اصلاحی خود نسبت به حکومت زمان و دستگاه های حکومتی نموده، آنان را به راه راست ارشاد کرده و بر پایداری در خوش رفتاری با مردم تشویق نمودند.

هنگامی که عمر بن عبد العزیز برای امام باقر علیه السلام پیغام فرستاده و آن حضرت را به نزد خود دعوت کرد، امام باقر علیه السلام دعوت وی را پذیرفته، به نزد او رفته و با او جلساتی داشتند. آن حضرت شروع به نصیحت عمر بن عبد العزیز کرده و از او می خواستند تا فعالیت های خود را در زمینه برخورد با مردم با ارزش ها و موازین اسلامی منطبق نماید. از چیزهایی که امام باقر علیه السلام به عمر بن عبد العزیز فرموده اند این عبارت نقل شده است که:

.. پس از خداوند متعال بترس و دو چیز را همواره با دل و جان مدنظر داشته باش.

اول آنکه ببین دوست داری هنگامی که به نزد پروردگار خود می روی چه چیزی به همراه تو باشد. پس همان چیز را پیشاپیش برای خود بفرست. آنگاه ببین که در چنان روزی که در برابر پروردگار می ایستی چه چیزی را ناپسند می داری که در آن روز به همراه تو باشد. پس در پی تبدیل آن چیز باش و هرگز امید نداشته باش کالایی که روی دست پیشینیان تو مانده و آن ها از آن سودی نبرده اند برای تو منفعتی ایجاد کند و تو از آن سودی ببری، پرهیزگاری پیشه کن و از خدا بترس. ای عمر درها را بازگذار، حجاب ها را از میان خود و مردمان بردار. همواره یاور ستمدیدگان و دشمنان ظالمان باش (۲).

ص: ۱۸۳

۱- (۱). بحار الانوار ۳۲۰/۴۶.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۸۲/۷۵.

در همین سفر عمر بن عبد العزیز درباره بعضی از امور نیز با امام باقر علیه السّلام مشورت نمود، و هنگامی که امام باقر علیه السّلام قصد بازگشت به مدینه را داشت عمر بن عبد العزیز به آن حضرت عرض کرد: ای ابو جعفر مرا سفارشی کن. امام باقر علیه السّلام فرمودند: تو را به تقوای الهی دعوت می کنم. مردمان پیر و سالخورده را پدر خود، مردمان کم سنّ و سال را فرزند خود، و مردمان میان سال را همچون برادر خود حساب کن (۱).

در زمان خلافت هشام بن عبد الملک امام باقر علیه السّلام تحرّکاتی مطابق با موضع گیری های هشام داشتند. هنگامی که موضع حکومت نسبت به آن حضرت کمی آرامتر می شد حرکات ایشان بیشتر و هنگامی که از سوی حکومت شدت عمل بیشتری به خرج داده می شد فعالیت امام کمتر می گردید، زمانی که هشام بن عبد الملک وارد مسجد الحرام شد به امام باقر علیه السّلام نگاهی انداخت. دید مردم گرداگرد آن حضرت حلقه زده اند، هشام به اطرافیان خود گفت: این شخص کیست؟ به او گفتند: محمّد بن علی بن الحسین است، هشام گفت: آیا این همان کسی است که اهل عراق شیفته و فریفته او شده اند؟! پس کسی را به نزد آن حضرت فرستاده و ایشان را به نزد خود طلب کرد و از آن حضرت سؤالاتی نمود و به بحث با آن حضرت پرداخت. اما امام باقر علیه السّلام پاسخ همه سؤالاتی او را داده و وی را در این بحث محکوم نموده و در مقابل یارانش بر او غالب آمدند (۲).

و هنگامی که امام باقر علیه السّلام دستگیر و به شام برده شد هشام قصد پایین آوردن مقام آن حضرت را داشت. اینجا بود که امام باقر علیه السّلام برپا خواست و

ص: ۱۸۴

۱- (۱). مختصر تاریخ دمشق ۷۷/۲۳.

۲- (۲). مختصر تاریخ دمشق ۷۹/۲۳.

آی مردم، کجا می روید و شما را به کجا می برند؟ خداوند پیشینیان شما را به واسطهٔ خاندان ما هدایت کرد و امر هدایت و سعادت پسینیان شما را نیز به واسطهٔ خاندان ما به پایان خواهد رساند. پس اگر حکومت زودگذری به دست شما آمد بدانید که ما دارای حکومتی پایدار هستیم (۱).

۶. موضع امام باقر علیه السلام در رابطه با جنگ مسلحانه

امام باقر علیه السلام در برابر نهضت های مسلحانه ای که خوارج آن ها را ترتیب داده بودند موضعی بی طرف داشته و هیچ گونه تأیید یا ردی از آن حضرت نسبت به این انقلاب ها صادر نشد. چراکه آن حضرت از یک سو نمی خواستند رهبران این نهضت ها یا حاکمان و خلفای اموی از موضع آن حضرت برای منافع خود بهره برداری نمایند، و از دیگر سوی آن حضرت می خواستند روح قیام و نهضت در میان جامعه باقی بماند.

در زمان امام باقر علیه السلام هیچ گونه قیام و نهضتی از سوی علویان یا به رهبری یکی از اهل بیت علیهم السلام یا یکی از یاران اهل بیت به وقوع نپیوست، چراکه امام باقر علیه السلام مشغول ساختن و گسترش دادن زیربنای مردمی برای حوادثی بودند که بعدها به وقوع می پیوست، آن حضرت نظر مردم را به قیامی که برادرشان زید در آینده ای نزدیک آن را رهبری می کرد متوجه می نمودند.

آن حضرت توجه آنان را به ارتباطی که میان موضع گیری آینده زید و موضع گیری فعلی آن حضرت وجود داشت معطوف نموده و می فرمودند:

ص: ۱۸۵

عبد الله دست من است که با آن کار می‌کنم، عمر چشم من است که با او می‌بینم و اما زید زبان من است که به وسیله وی سخن می‌گویم (۱)(۲).

امام باقر علیه السلام همواره مردمان را از تنها گذاشتن زید یا جنگیدن با او برحذر می‌داشته است. ایشان می‌فرمودند:

برادر من زید بن علی قیام خواهد کرد و در راه حق و حقیقت به شهادت خواهد رسید. وای بر کسی که از یاری او سر باز زند. وای بر کسی که با او مبارزه کند. وای بر کسی که با او به جنگ پردازد (۳).

امام باقر علیه السلام توجیه‌کننده حرکت برادرش زید شهید بوده است. زید شهید نیز یکی از کسانی بود که در زیر لوای امامت امام باقر علیه السلام حرکت می‌نموده و حرکت نظامی زید شهید پس از بی‌اثر شدن سایر روش‌ها به عنوان بازویی برای اهل بیت عصمت و طهارت در مقاومت در برابر انحراف حکام

ص: ۱۸۶

۱- (*) منظور از عبد الله برادر امام باقر علیه السلام عبد الله باهر می‌باشد که از بارزترین، با فضیلت‌ترین و جلیل‌القدرترین علمای مسلمانان بوده و از پدر بزرگوارش حضرت امام سجاد علیه السلام دانش‌های بسیاری را روایت نموده و مردم آن روایات را از زبان او نوشته و ثبت و ضبط نموده اند. «غایه الاختصار ۱۰۶». و اما منظور امام باقر علیه السلام از عمر، برادر دیگر آن حضرت عمر بن علی بن حسین علیه السلام می‌باشد. وی سیدی فاضل و جلیل بوده، متولی موقوفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله همچنین متولی موقوفات امام امیر المؤمنین علیه السلام بوده است. وی مردی پرهیزگار و باسقاوت بوده است. از او روایت شده است که گفت بر کسی که باغی از موقوفات حضرت علی علیه السلام به او واگذار می‌شود شرط است که هنگام رسیدن خرماها در دیوار باغ شکافی ایجاد کند تا همه بتوانند داخل باغ شده و از میوه‌های آن بخورند و کسی را از این کار منع نکند. و همچنین زید شهید سومین برادر امام باقر علیه السلام است که از دانشمندان بسیار باجلالت مسلمان بوده و در دانش‌های بسیاری تخصص داشته است مانند علم فقه، حدیث، تفسیر، کلام و... وی معتقد به احقاق حقوق ستمدیدگان و بیچارگان بود وی رهبری سیره جهادی آنان را در قیام گرانسنگی که از خود به یادگار گذاشت و بدان وسیله موجب انتشار بیداری اسلامی در جامعه گردید برعهده گرفت و نقش بسزایی در سرنگونی حکومت سلسله اموی داشت.

۲- (۱). سفینه البحار ۲/۲۷۲.

۳- (۲). مقتل خوارزمی ۲/۱۱۳.

بوده است.

از شواهدی که تبعیت زید شهید از امام باقر علیه السلام را تأکید می نماید اشعاری است که خود زید شهید در سوگ برادرش امام محمد باقر علیه السلام گفته است:

«شکافنده دانش در دل خاک نمان شد، همان کس که پیشوای مخلوقات و دارای طهارت مولد بود. پس از او چه کسی برای من جز جعفر مانده است که پیشوای مردمان و پرافتخار و بی همتا باشد.» (۱)

زید شهید پس از شهادت امام باقر علیه السلام قیام مسلحانه خود را به تأخیر انداخته و به دنبال وقت مناسب برای آن می گشت و پس از کمتر از ده سال از شهادت امام باقر علیه السلام این نهضت را به انجام رسانید.

چهارم: اصلاح اخلاقی و اجتماعی

اشاره

امام باقر علیه السلام عنایت زیادی به اصلاح اخلاق و تغییر اوضاع اجتماعی جامعه از طریق ایجاد قوانین، معیارها و ارزش های والای شریعت اسلام داشتند. هدف آن حضرت جمع کردن همه قوا برای اصلاح همه آنچه در عالم موجود است بوده، اما این اصلاح را از نزدیکان خود آغاز نموده سپس به اقشار مختلف جامعه آن را سرایت داده، پس از آن رو به اصلاح مؤسسات حکومتی و پیروان حکومت پرداخته است.

امام باقر علیه السلام از همه فرصت هایی که برای اصلاح و تغییر و ساختن واقعیت جدیدی برای جامعه دست می داده است نهایت استفاده را می برده اند. از همین

ص: ۱۸۷

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۲۱۳/۴. ثوی باقر العلم فی ملحد إمام الوری طیب المولد فمن لی سوی جعفر بعده إمام الوری الأوحّد الأمجد

روست که می بینیم روش های اصلاحی و تغییری آن حضرت در عرصه های اخلاقی و اجتماعی متعدّد و مختلفی بوده است. اکنون به بعضی از فعالیت های آن حضرت در این عرصه می پردازیم.

۱. دعوت به پیاده کردن سنت شریف نبوی

امام باقر علیه السلام به انتشار احادیث شریف نبوی که با جنبه های اخلاقی و اجتماعی ارتباط داشتند همّت گماشت و در این راه کمر همّت بست تا این که چنین موازین و ارزش هایی بر فعالیت های رفتاری و روابط اجتماعی جامعه حاکم شود و در مسیر انسانیت مشعلی فراراه افراد جامعه در همه طبقات آن باشد که آنان را به سمت رشد و تکامل و پیشرفت برای رسیدن به مقامات عالی ای که اولیا و صالحان به آن رسیده اند یاری نماید.

امام باقر علیه السلام در خلال نشر احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به عوامل اساسی در اصلاح اخلاق و اوضاع اجتماع که همان اصلاح فقیهان و حاکمان است اشاره داشته. آن حضرت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت فرموده است که:

دو دسته از امت من هستند که اگر اصلاح شوند امت من اصلاح خواهد شد و اگر این دو فاسد گردند امت من فاسد می گردند... فقیهان و حاکمان (۱).

امام باقر علیه السلام در پرتو نقل این روایت از جدّ گرامی اش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله همگان را به عمل از سر دلسوزی و ایثار در راه اصلاح جامعه فرا خوانده است که: دلسوزی هر کدام از شما برای برادرش باید مانند دلسوزی او برای خودش باشد (۲).

ص: ۱۸۸

۱- (۱). خصال ۲۶/۱.

۲- (۲). کافی ۲۰۸/۲.

امام باقر علیه السّلام با نقل و انتشار این روایت های شریف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بر حفظ عفت و شتاب در کارهای نیک تأکید نموده اند که: خداوند متعال انسان باحیا، بردبار، عقیف و خویشتن دار را دوست می دارد (۱). و: خداوند متعال هر کار خیری که در آن شتاب شود را دوست می دارد (۲).

آن حضرت همچنین بر نقل احادیث شریف نبوی که مردم را به اخلاق نیکو و خودداری از ریختن آبروی مؤمنان دعوت می نماید تأکید فراوان داشتند. از جمله این حدیث شریف نبوی که:

به خداوندی که هیچ خدایی جز او نیست سوگند، هیچ مؤمنی از خیر دنیا و آخرت بهره مند نمی گردد مگر به واسطه حسن ظنّ به خداوند و امیدواری به ذات اقدس او، اخلاق نیکو و خودداری از غیبت مؤمنان (۳).

و همچنین فرموده اند که:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله از گفت و گوهای بیهوده و جدل آمیز، فساد در اموال و بسیاری سؤال نهی فرموده اند (۴).

امام باقر علیه السّلام با نقل این روایت این گونه مردم را به شاد کردن دل مؤمنان خوانده اند که: هر کس مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده است و هر کس مرا شاد کند همانا که خدای بزرگ را مسرور نموده است (۵).

امام باقر علیه السّلام با نقل این روایت شریف از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله مردم را به صلّه رحم تحریک و تشویق نمودند که: صلّه رحم از کارهایی است که ثواب آن از همه کارهای خیر زودتر به صاحبش می رسد (۶).

ص: ۱۸۹

۱- (۱). کافی ۱۱۲/۲.

۲- (۲). همان ۱۴۲/۲.

۳- (۳). کافی ۷۲/۴۲.

۴- (۴). کافی ۶۰/۱.

۵- (۵). کافی ۱۸۸/۲.

۶- (۶). کافی ۱۵۲/۲.

امام باقر علیه السلام ده ها حدیث شریف نبوی را که همه در زمینه مکارم اخلاق می باشد از قبیل صدق و ایثار و تعاون، وفای به عهد و حسن رفتار با مسلمانان و غیر مسلمانان، به همراه احادیثی که از کارهای منفی همچون دروغ و بهتان، عیب جویی و نقض عهد، خیانت در امانت و دست درازی به آبرو و جان های مردم نهی نموده است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل فرموده است.

از میان ده ها حدیثی که آن حضرت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل فرموده است می توان به این احادیث اشاره نمود: بدگویی نسبت به مؤمن موجب فسق، جنگیدن با او کفر و خوردن گوشت او که عبارت از غیبت باشد معصیت است (۱).

همچنین امام باقر علیه السلام فرموده است:

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پرسیدند: بهترین بندگان خدا کیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پاسخ دادند:

کسانی که چون کار خیر انجام می دهند خوشحال می شوند و چون ناشایستی از آنان سر می زند استغفار می کنند. آنان چون به نعمتی می رسند شکر می گذارند و چون به بلایی گرفتار می آیند صبر می کنند. آنان کسانی هستند که در هنگام خشم و غضب از دیگران گذشت کرده و آنان را می بخشند (۲).

اما امام باقر علیه السلام فقط به نشر چنین احادیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله اکتفا نکرده اند.

بلکه محتوا و مضمون این احادیث را نیز در عمل خود در جهان واقعیت به نمایش گذاشته اند. آن حضرت در جامعه نقش الگو را در همه این مسائل بازی کرده اند. آن حضرت خود به تنهایی ستیغ و اوج قلّه مکارم و نیکی ها بوده اند، امام باقر علیه السلام در خلال رفتار خود یکی از بالاترین نمونه های اخلاق بلند اسلامی را برای مسلمانان به نمایش گذاشته اند، امام باقر علیه السلام اوج بلند

ص: ۱۹۰

۱- (۱). محاسن/۱۰۲.

۲- (۲). خصال/۳۱۷/۱.

راستگویی، وفای به عهد، ادای امانت، تواضع و احترام گذاشتن به دیگران، اهمیت دادن به امور مسلمانان و برطرف کردن حاجت محتاجان بودند. آن حضرت ناهنجاری های جامعه را به صورتی عملی و در خلال رفتار نمونه خود نسبت به اقشار مختلف جامعه - چه آنان که از دوستان آن حضرت بوده یا آنان که از مخالفان آن حضرت بودند - درمان می کردند.

۲. دعوت به مکارم اخلاق

امام باقر علیه السلام دعوت خود را در جنبه اصلاح مکارم اخلاقی مردم گسترش و افزایش دادند تا بتوانند مکارم اخلاق را علامت مشخصه رفتار مسلمانان در جامعه قرار دهند، آن حضرت همواره به مسأله افشای سلام یعنی با صدای بلند به یکدیگر سلام کردن که یکی از مظاهر روح محبت، موَدّت، برادری و صفا در روابط اجتماعی است تأکید داشتند تا جایی که فرمودند: همانا خداوند افشای سلام را دوست می دارد (۱).

آن حضرت همگان را به عفت فرا خوانده و آن را برترین عبادت ها دانسته اند، آن حضرت فرموده اند: برترین عبادت ها عفت شکم و فرج است (۲).

آن حضرت همگان را به پاک نگهداشتن زبان و مقید کردن آن به قیده های شریعت اسلامی می خواندند تا این که روابط بین مردم از بین نرفته و دوام یابد.

امام باقر علیه السلام در این رابطه فرموده اند:

با مردم با بیانی صحبت کنید که دوست می دارید مردم با همان بیان با شما صحبت کنند، چرا که خداوند متعال کسانی را که بسیار اهل سب و لعن و طعنه زدن بر

ص: ۱۹۱

۱- (۱). تحف العقول/ ۲۲۰.

۲- (۲). تحف العقول/ ۲۱۷.

مؤمنان باشد یا مرد بدزبان و بیهوده گو و گدای سمج را دوست نمی دارد، و در مقابل انسان باحیا، بردبار و پاکدامن را دوست می دارد (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین کیفیت برخورد با طبقات مختلف جامعه را این گونه برای همگان روشن ساخته اند که:

هرگاه با منافق روبرو شدی بوسیله زبان خوش با او بساز، اما مودت قلبی خود را برای مؤمن نگاه دار. اما اگر با یک یهودی هم همنشین شدی با او به نیکویی همنشینی کن. (۲).

آن حضرت اصول رفتار با گروه های مختلف مردم را این گونه بیان فرموده اند:

چهار چیز است که در هر کس باشد خداوند برای او در بهشت خانه ای بنا می کند، کسی که یتیمی را پناه دهد، کسی که بر ضعیفی ترحم آورد، کسی که به پدر و مادر خود دلسوز و مهربان باشد، کسی که با مملوک و بنده خود مدارا کند (۳).

آن حضرت همچنین مردم را به برقراری ارتباط با اهل تقوا و تحکیم روابط با آنان فرا خواندند. چرا که این دسته از مردم خصوصیات دارند که هر کس با آن ها مصاحبت و هم نشینی کند از آن خصوصیات تأثیر مثبت می پذیرد و بدین وسیله الگوها و ارزش های اسلامی در واقع زندگی آنان پیاده می شود.

آن حضرت در این باره فرموده اند:

اهل تقوا از میان مردم دنیا همنشینانی هستند که برای همنشینان خود کمترین سنگینی و مشقت را دارند. اما بیشترین کمک و همکاری را برای آنان روا می دارند.

اگر آنان را فراموش کنی به یاد تو می افتند و اگر یادشان نمایی تو را یاری می کنند.

ص: ۱۹۲

۱- (۱). تحف العقول/۲۲۰.

۲- (۲). تحف العقول/۲۱۳.

۳- (۳). خصال/۱/۲۲۳.

آنان همواره سخنان حق و مورد رضای خداوند می گویند و به انجام فرمان های خداوند متعال به پا می خیزند (۱).

امام باقر علیه السلام حقوق مؤمن بر مؤمن را این گونه توضیح دادند که:

مؤمن برادر مؤمن است. پس هرگز او را دشنام نمی دهد، محروم نمی کند و به او سوءظن روا نمی دارد» (۲).

آن حضرت همچنین فرموده اند:

هرکس که در نزد او از برادر مؤمنش غیبت کرده شود و او به یاری آن مؤمن برخاسته و از او دفاع نماید خداوند متعال او را در دنیا و آخرت یاری خواهد کرد.

آیا کسی که برادر مؤمنش را در چنین شرایطی یاری نکند و در حالی که قدرت بر دفاع و یاری او را داشته به دفاع از او برنخیزد، خداوند متعال او را در دنیا و آخرت خوار می دارد (۳).

امام باقر علیه السلام همگان را از ستم کردن به یکدیگر یا کمک کردن به ستمگران این گونه برحذر داشته است:

هرکس در راه ستم بر مسلمانی با جزئی از یک کلمه همکاری کند در روز قیامت بر پیشانی اش نوشته می شود: این شخص از رحمت خدا ناامید است (۴).

امام باقر علیه السلام همچنین همگان را به این مکرمت اخلاقی خوانده اند که: بدی و جدایی را با نیکی و پیوند پاسخ دهند. آن حضرت فرموده اند:

سه چیز است که از مکارم دنیا و آخرت است: این که از آنکه به تو ستم روا داشته در گذری، آنکه از تو بریده با او پیوند کنی، و هنگامی که از سر نادانی با تو برخورد شود بردبار باشی (۵).

ص: ۱۹۳

۱- (۱). صفة الصّفوه ۱۰۹/۲.

۲- (۲). تحف العقول/۲۱۶.

۳- (۳). محاسن/۱۰۳.

۴- (۴). محاسن/۱۰۳.

۵- (۵). تحف العقول/۲۱۴.

از آنجا که امام باقر علیه السلام هیچگاه در رأس حکومت واقع نشد تا این که بتواند اوضاع اقتصادی جامعه را به صورت عملی و ریشه ای اصلاح نماید، به نشر مفاهیم اسلامی که با زندگانی اقتصادی سالم از نظر اسلام که در نظام اقتصادی اسلام نمود پیدا می کند اکتفا نمود. قواعد و قوانینی که مراعات آن انسان و جامعه را از انحرافات اقتصادی بازمی دارد. انحرافات که به سبب زیاده روی در اشیاع شهوات انسانی که در توازن اقتصادی خلل ایجاد می کند به وجود می آید. از اینجا است که می بینیم امام باقر علیه السلام هدف از کسب مال و خرج کردن آن را محدود نموده است. چرا که خداوند متعال مال را وسیله ای برای نیل به هدفی قرار داده که انسان برای آن خلق شده است و آن هدف چیزی جز رسیدن به بندگی خداوند متعال و پیاده شدن راه و روش الهی در زندگی بشر نیست، امام باقر علیه السلام فرموده اند: بهترین کمک [در آخرت] دنیایی است که در خدمت طلب آخرت باشد (۱).

امام باقر علیه السلام اهداف مشروعی که طلب مال برای آن ها خوب است را توضیح داده اند. آن حضرت فرموده اند:

هر کس که با هدف بی نیاز شدن از مردم، توسعه زندگی برای خانواده و دستگیری از همسایگان رزق و روزی را در دنیا طلب نماید، در روز قیامت به گونه ای خداوند متعال را ملاقات می کند که صورتش مانند ماه تمام می درخشد (۲).

ص: ۱۹۴

۱- (۱). کافی ۷/۷۳.

۲- (۲). کافی ۷/۷۸.

آن حضرت برای بیان این نکته که همه فعالیت های اقتصادی باید مشروع باشد به احادیث شریفی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله رسیده است استناد نموده اند. امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: عبادت هفتاد قسمت دارد که بافضیلت ترین آن ها طلب روزی حلال است (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین بر حرمت قسمتی از فعالیت های اقتصادی و مالی مانند کم فروشی و مانند آن تأکید نموده اند، آنجا که فرموده اند:

خداوند متعال در رابطه با پیمانانه ها، آیه وَئِلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ؛ وای بر کم فروشان را نازل فرموده است، و لفظ ویل فقط برای کفار به کار می رود (۲).

در عین حال امام باقر علیه السلام همگان را به کسب درآمد و افزایش سرمایه از راه صحیح تشویق نموده اند. آن حضرت فرموده اند: به کار انداختن سرمایه برای کسب درآمد، قسمتی از مروّت و جوانمردی است (۳).

آن حضرت به اندازه ای به برآوردن حاجات مسلمانان و پرکردن خلأهای زندگی آنان اهتمام می ورزید که این کار را بر مهمترین عبادت مستحبّ که همان حجّ مستحبّ باشد ترجیح می داد. امام باقر علیه السلام فرموده اند:

اگر من یک سفر به حجّ مستحبّ بروم در نزد من محبوبتر است از این که هفتاد بنده را آزاد کنم. امّا اگر خانواده ای از مسلمانان را از تنگدستی نجات بدهم، گرسنگی آن ها را به سیری مبدّل سازم، آنان را پوشانیده و آبروی آنان را در نزد مردم حفظ کنم، این کار برای من محبوبتر است از این که هفتادبار حجّ مستحبّ به جای آورم (۴).

امام باقر علیه السلام با روایت کردن این حدیث شریف از جدّ بزرگوارش حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله همگان را به دست کشیدن از حرص و طمع فرا

ص: ۱۹۵

۱- (۱). کافی ۷۸/۵.

۲- (۲). تفسیر نور الثقلین ۵۲۷/۵.

۳- (۳). خصال ۱۰/۱.

۴- (۴). کافی ۲/۴.

...هیچ کس قبل از این که تمامی رزق و روزی مقدر خود را به مصرف برساند نخواهد مرد. پس پرهیزگاری پیشه کنید و در طلب روزی از خدا به شایستگی عمل نمایید و اگر مقداری از رزق و روزی شما دیر به دست تان رسید، مبادا که آن را از راه غیر حلال طلب نمائید. چرا که آنچه در نزد خداست جز با اطاعت او به دست نمی آید (۱).

امام باقر علیه السلام نظر همگان را به آثار منفی حرص و طمع جلب نموده و می فرمودند:

آن کس که بر دنیا حرص ورزد، کرم ابریشم را مانند که هرچه بیشتر بر خود بتند و پيله اش را ضخیم تر کند، خارج شدنش از پيله سخت تر می شود تا این که در همان پيله به ناراحتی جان می دهد (۲).

و از آنجا که انسان برای آخرت خلق شده و همواره در معرض فنا و نابودی و نیستی است، امام باقر علیه السلام با این حدیث شریف بر زایل شدن و عدم دوام مال دنیا تأکید نموده اند که:

فرشته ای در هر روز ندا می کند که: ای فرزند آدم، برای مرگ و نیستی زادوولد کن، برای فنا و نابودی مال جمع آوری نما و برای ویران شدن، بناهای آباد بساز (۳).

امام باقر علیه السلام همچنین همگان را به قناعت در دنیا تشویق می نمود. چرا که قناعت یکی از مقدمات سعادت و بهروزی روحانی است که این خصیصه و ویژگی در زندگی خود امام باقر علیه السلام نیز تجلی داشته است. آن حضرت فرموده اند: هر کس به آنچه به او داده شده است قانع باشد، همان باعث چشم روشنی او خواهد بود (۴).

۱- (۱). کافی ۷۴/۲.

۲- (۲). کافی ۱۳۴/۲.

۳- (۳). کافی ۱۳۱/۲.

۴- (۴). سفینه البحار ۴۵۲/۲.

آن حضرت همچنین همگان را به مراعات اقتصاد و میانه روی و پرهیز از افراط و تفریط در پیشکش کردن یا انفاق نمودن در شرایط مختلف دعوت نموده و این امر را از اسباب نجات آدمیان می دانسته است. امام باقر علیه السلام در این رابطه فرموده اند: اما آنچه موجب نجات بشر می باشد، ترس از خدا در آشکار و نهان و رعایت میانه روی در حالت غنا و فقر است (۱).

امام علیه السلام همچنین حدومرز حقوق انسان ها را مشخص کرده و آنان را از دست درازی به اموال دیگران برحذر داشته است. چراکه این کار در امر اقتصاد جامعه خلل ایجاد می نماید. گذشته از تأثیرات منفی که بر آینده آخرتی فرد و جامعه دارد. به این روایت شریف از امام باقر علیه السلام توجه فرمائید:

هرکس که مالی را از چهار راه به دست آورد چهار عمل او در رابطه با این مال پذیرفته نخواهد شد، پس هرکس مالی را از راه غلول (که دزدی از بیت المال باشد)، ربا، خیانت و دزدی به دست آورد این مال از او در زکات، صدقه، حج و عمره پذیرفته نخواهد گردید (۲).

امام باقر علیه السلام برای ایجاد توازن اقتصادی و بالا آوردن سطح زندگی عموم مردم همگان را به پرداخت حقوق واجب مالی فرا خوانده اند که:

خداوند متعال زکات را با نماز همراه کرده است... پس کسی که نماز بخواند اما زکات مال خود را نپردازد گویا نماز را به پا نداشته است. (۳)

آن حضرت همچنین از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله این روایت را نقل فرمودند که: هر مالی که زکات آن پرداخت نشود به لعنت خدا گرفتار آمده است (۴).

امام باقر علیه السلام همچنین آثار منفی ندادن زکات را این گونه بیان فرموده اند که:

ص: ۱۹۷

۱- (۱). خصال ۸۴/۱.

۲- (۲). امالی صدوق ۳۵۹.

۳- (۳). کافی ۵۰۶/۳.

۴- (۴). وسائل الشیعه ۲۹/۹.

در کتاب علی علیه السلام این گونه یافته ایم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است: هنگامی که مردم از دادن زکات جلوگیری کرده و زکات مال خود را نپردازند، زمین نیز برکات خود را از آنان دریغ می دارد (۱).

امام باقر علیه السلام حد و مرز بخشش و انفاق به فقرا را نیز بیان فرموده و آن را رساندن آن ها به حد بی نیازی و برطرف کردن نیاز آنان و زدودن آثار منفی فقر از زندگی آنان دانسته است. آن حضرت فرموده اند: هنگامی که به سائل چیزی می دهی به اندازه ای بده که او را بی نیاز کنی (۲).

البته توازن اقتصادی جامعه و مسئولیت متقابل اجتماعی جز با شرکت داشتن همه مردم در فعالیت هایی با حجم بالا برای بالا آوردن سطح اقتصادی همه فقرا و تهیدستان به تحقق نخواهد رسید، و این مهم نیز علاوه بر دادن حقوق واجب شرعی، از طریق انجام اعمال ایثارگرانه و انفاق های مستحب به مرحله ظهور خواهد رسید. به همین خاطر است که می بینیم امام باقر علیه السلام همگان را به نیکوکاری، انجام کارهای خیر و دادن صدقه مستحب تشویق و ترغیب فرموده اند. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: کارهای خیر و دادن صدقه از بین برنده فقر و زیاد کننده عمر هستند. این اعمال هفتاد نوع مرگ بد را از انسان دور می کنند (۳).

امام باقر علیه السلام همچنین ترغیب بسیاری بر یاری رساندن به برادران دینی و برآوردن حوائج آنان داشتند. آن حضرت فرموده اند:

هر کس که از یاری رساندن به برادر مسلمان خود و قیام در راه رفع نیاز او خودداری کرده و بخل بورزد، خداوند وی را به یاری کردن و کمک رسانی به کسانی که

ص: ۱۹۸

۱- (۱). کافی ۵۰۵/۳.

۲- (۲). کافی ۵۴۸/۳.

۳- (۳). خصال ۴۸/۱.

مستحقّ این کمک نبوده، او را مورد آزار قرار داده و شکر نعمت او را به جا نیاورند مبتلا خواهد کرد و هیچ اجر و ثوابی هم بر کارش مترتب نخواهد شد (۱).

آن حضرت همچنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت کرده اند که فرمود:

مريضان خود را با صدقه مداوا کنید... و اموال خود را با دادن زکات از گزند حوادث مصون نگاه دارید (۲).

امام باقر علیه السلام همچنین در راستای مبارزه بی امان خود با انحرافات، مواردی از انفاق را که با شریعت اسلام سازگاری دارد بیان فرموده و روش غلط حاکمان را در بذل و بخشش که اموال را بر حسب خواهش های نفسانی و میل و رغبت خود بین افراد تقسیم کرده و مقید به قیدوبندهایی که شریعت مقدّس اسلام برای انفاق اموال قرار داده است نبودند، به وضوح بیان فرموده است.

امام باقر علیه السلام از جدّ بزرگوارش حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله این چنین روایت فرموده است که:

پنج کس هستند که من و هر پیامبر دیگری که دعایش در نزد خداوند مستجاب باشد آن پنج طایفه را لعنت کرده ایم... و یکی از آنان: کسی است که بیت المال مسلمانان را ملک خود بداند و از آن استفاده شخصی کرده، این عمل را برای خود حلال شمارد» (۳).

آن حضرت موارد صدقه دادن را نیز محدود نموده و فرموده است:

صدقه دادن به کسی که دارای شغل و حرفه و صنعتی هست یا کسی که دارای بدن سالم، عقل سالم و قوّت جسمانی است جایز نمی باشد (۴).

امام باقر علیه السلام که الگو و مقتدای امت اسلام بود، خود نیز آنچه به دست

ص: ۱۹۹

۱- (۱). محاسن/۹۹.

۲- (۲). وسائل الشیعه ۲۹/۹.

۳- (۳). کافی ۲۹۳/۲.

۴- (۴). وسائل الشیعه ۲۳۱/۹.

می آورد در میان فقرا و تهیدستان انفاق می نمود تا این که امت نیز از آن حضرت در این کار پیروی کرده و انحراف فعالیت های مالی که حاکمان جامعه انجام می دادند و با اصول اسلامی و قواعدی که از جانب شریعت اسلام برای انفاق ثابت شده است منافات و مخالفت داشت بشناسند.

ص: ۲۰۰

بخش نخست بخش نخست امام باقر علیه السلام و بنیانگذاری گروه نخبگان صالح

بخش دوم ترور و شهادت امام باقر علیه السلام

بخش سوم از میراث علمی امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام و بنیانگذاری گروه نخبگان صالح

اصلاح اوضاع اجتماعی همواره نیازمند وجود گروه درستکاری است که به انجام فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر به پا خواسته، همگان را به سوی اسلام و راه صحیح و سالمی که اهل بیت علیهم السلام - با استناد به دستور خداوند مبنی بر تشکیل امتی که امر به معروف و نهی از منکر را سرلوحه کار خود قرار دهد - آن را به عنوان جامعه ای آرمانی پذیرفته اند، دعوت کند.

از همین روست که می بینیم ائمه معصومین علیهم السلام همواره سعی در ساختن چنین گروهی که متشکل از افراد صالح باشند داشته و خطمشی ها، دستورات و راهنمایی های لازم را برای آن ها ترسیم می نموده اند تا این که این گروه به عنوان طلایه داران بیداری، پذیرای مسئولیت اصلاح و تغییر جامعه و منطبق کردن آن با راه و روش اهل بیت علیهم السلام گردند.

اهل بیت علیهم السلام به وجود آوردن چنین گروهی را از زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله شروع نموده بودند. خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نیز در کنار تبلیغ دین مبین اسلام به آماده سازی گروهی از افراد صالح همت گماشت تا آنان با بینش صحیح و بیداری کامل همگان را به سوی خداوند متعال دعوت کنند. آن حضرت همچنین عنایت بسیاری به چنین گروهی داشتند. تا آنجا که برای تربیت آن ها وقت می گذاشته و به امور آن ها رسیدگی می فرمودند. همچنین حضرت

علی علیه السّلام را نیز مکلف به آماده سازی چنین افرادی نمودند.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله حضرت امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام انجام این مسئولیت مهم را به عهده گرفت و فعّالیت های خود را براساس تهیه طلایه داران فکر دینی و کادر تبلیغ رسالت متمرکز نمود، و ثمرات و نتایج این کار در زمانی که حکومت به دست آن حضرت بازگشت ظاهر شد و این افراد صالح در آن دوره نقش بزرگی در خاموش کردن فتنه های داخلی و پیاده کردن راه و روش اهل بیت علیهم السّلام در میان جامعه ایفا نمودند.

پس از امام علی علیه السّلام حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام نیز راه جدّ و پدر خود را در پیش گرفته و می بینیم یکی از بندهای توافق نامه صلحی که با معاویه به امضا رسانده است، صدور دستور منع پیگرد اصحاب خود همچنین اصحاب پدرش امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام از سوی معاویه بوده است. بدین ترتیب آن حضرت توانستند پس از این آرامش نسبی بنیادهای این جماعت صالح را گسترش داده تا آنان بتوانند نقش خود را در وقت و شرایط مناسب به انجام برسانند. و البته در مرحله عمل نیز همچنین شد و همین گروه بودند که در زمان یزید در برابر انحراف حکومت اموی ایستاده و به همراه حضرت امام حسین علیه السّلام در قیام مسلحانه ای که برای از بین بردن حکومت ستمگر ایجاد نمود همکاری و مشارکت داشتند.

پس از آن نیز در طول تاریخ نقش افراد این گروه صالح در رهبری نهضت های مسلحانه بر ضد حکومت اموی همچون انقلاب مردم مدینه، قیام مختار و قیام توّابین که پس از قیام اصلاحی امام حسین علیه السّلام به وقوع پیوست کاملاً مشهود است. و البته پرواضح است که همه این قیام ها و انقلاب ها نقش بسیار بزرگی در تحکیم پایه های راه و روش اهل بیت علیهم السّلام و عمق بخشیدن و

ریشه دار کردن آن در عقل و دل و فعّالیت های رفتاری مردم داشته و نقش آن در تسریع فروپاشی حکومت ستمگر امری انکارناپذیر است.

امام زین العابدین علیه السّلام نیز در بهره برداری از فرصت هایی که برای تکمیل این بنای استوار که ائمه قبل از آن حضرت آن را بنا نموده بودند نهایت کوشش را به خرج داد. آن حضرت مخصوصاً از آزادی نسبی که در زمان خلافت عبد الملک بن مروان داشتند استفاده شایانی برده و در راه تقویت این گروه صالح گام برداشت تا آنان در زمان آن حضرت به صورت بازویی اجرایی برای حرکت رسالی اهل بیت علیهم السّلام باشند.

امام باقر علیه السّلام نیز حرکت ائمه پیش از خود را در تکمیل این بنیان استوار ادامه داد. آن حضرت با هدف استمرار حرکت اصلاحی مطابق با شیوه اهل بیت علیهم السّلام و پیاده کردن آن در واقعیت زندگی، عناصر جدیدی را به این گروه افزود، آن حضرت مجموعه ای از فقها را تربیت کرد که همگی دغدغه اصلاح جامعه را داشتند و در رأس آن ها می توان به عنوان مثال به: زراره بن اعین، معروف بن خربوذ، ابو بصیر اسدی، فضیل بن یسار، محمد بن مسلم طائفی، و برید بن معاویه عجلی اشاره نمود.

آن حضرت به تربیت این دسته از فقیهان بسنده نکرده، طبقه دومی را نیز پس از آنان تربیت نمود که از بزرگان این طبقه نیز می توان به عنوان مثال به:

حمران بن اعین، برادران او، عبد الله بن میمون قلداح، محمد بن مروان کوفی، اسماعیل بن فضل هاشمی، ابو هارون مکفوف و دیگران اشاره نمود (۱).

البته در میان این جماعت صالح مسئولیت ها بر حسب تخصّص افراد فرق

ص: ۲۰۵

می کرد. در میان آن ها فقیهان، رهبران انقلاب ها و مصلحانی که به منظور عمق بخشیدن به شیوه اهل بیت علیهم السلام در دل و جان مردم به شهرهای مختلف سفر می کردند یافت می شدند.

آنچه در پی می آید بیان بعضی از جلوه های حرکت امام باقر علیه السلام در تکمیل و آماده سازی چنین گروهی است. یک آمادگی فراگیر که به فراگیری اسلام و راه و روش اهل بیت علیهم السلام برای همه مراحل حیات بشر است.

قبلاً توضیح دادیم که پس از سه دهه فعالیت مستمر امام زین العابدین علیه السلام دغدغه اساسی امام باقر علیه السلام در این راه، تعیین خطمشی های تفصیلی برای این گروه و بیان مسائلی بود که برای تکوین جامعه اسلامی نمونه در میان امواج جریانات منحرفی که ساحت و تفکر عمومی اسلامی را پر ساخته بود، ضروری می نمود. در کنار این مطلب، خود این گروه نیز به صورت نمونه کوچکی از آن جامعه آرمانی و پیشگام بود که در حقیقت همچون بازویی برای ائمه اطهار علیهم السلام در جهت مستقر کردن اسلام فراگیر در جامعه اسلامی به حساب می آمد، جامعه ای که رفته رفته به سمت انحراف و فروپاشی می رفت. امام باقر علیه السلام می توانست در خلال این عمل در آن مرحله خاص به فعالیت اساسی خود هم پردازد که همان ترسیم این خطمشی ها و مستقر کردن آن و تربیت کردن نسل ها براساس آن بود. و این همان هدفی بود که پدر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین علیه السلام همچنین فرزند برومندش حضرت امام صادق علیه السلام و نوه آن حضرت حضرت امام کاظم علیه السلام همگی در آن راه گام برداشته و در آن مشارکت داشتند.

ما این بحث اساسی را ده نقطه اصلی خلاصه نموده ایم که به این گروه صالح و توضیح و تبیین خطومشی های اساسی آنان ارتباط پیدا می کند.

۱. عقیده سالم

در گرداب حوادث و موضع گیری های متباین و متناقضی که در اثر تعدد جریانات فکری و عقیدتی به وجود آمده و اندیشه بسیاری از مسلمانان را دچار اضطراب کرده، آنان را از درک اصول عقاید سالم دور نموده بود امام باقر علیه السلام نقش بزرگی در بیان اعتقادات سالم برای افراد گروه صالحی که خود پایه گذار آن بود ایفا نمود. تا آنان هم به نوبه خود بتوانند نقش خود را در اصلاح مفاهیم و افکار و انتشار عقیده اهل بیت علیهم السلام در میان اقشار مختلف جامعه با سطوح فکری مختلف ایفا نمایند.

امام علیه السلام پایه های فکری توحید را برای همگان بیان نموده است. از حریر بن عبد الله و عبد الله بن مسکان روایت شده است که گفتند: امام باقر علیه السلام فرموده است:

«لا يكون شيء في الارض و لا في السماء إلا بهذه الخصال السبعة: بمشيئه، و اراده، و قضاء، و إذن، و كتاب، و أجل، فمن زعم أنه يقدر على نقض واحده منهم فقد كفر»؛

هیچ چیزی در زمین و آسمان نیست مگر این که تحت سیطره هفت خصلت [یا قانون] می باشد: مشیئت، اراده، قضاء، اذن، کتاب، اجل. پس هر کس گمان داشته باشد که می تواند یکی از این هفت خصلت را نقض نماید، کافر شده است (۱).

امام باقر علیه السلام به عنوان وجه افتراق عقیده اهل بیت علیهم السلام از عقاید دیگر،

ص: ۲۰۷

حقیقت توحید را برای همگان آشکار کرده و فرموده است:

«لم تره الأبصار بمشاهدة العيان، و لكن رأته القلوب بحقائق الإيمان، لا- يدرك بالحواس و لا- يقاس بالناس، معروف بالآيات، منعوت بالعلامات، لا يجوز في قضيته، بان من الاشياء و بانت الأشياء منه؛

خداوند را هیچ چشمی به صورت مشاهده آشکار نمی بیند. اما دل ها و اندیشه های مردم با حقیقت و نور ایمان خدا را می بینند. خداوند با حواس بشری ادراک نمی شود و با معیارهای عقلی به قیاس در نمی آید. بلکه خداوند با آیات و نشانه هایش شناخته شده و با علامت هایی که خود قرار داده است موصوف می گردد. او همان کسی است که در حکمش بیداد راه نداد. او از همه چیزها مجزا و همه چیزها نیز از وی مجزا می باشند. (۱)

امام باقر علیه السلام همچنین در ضمن نهی از تفکر و بحث درباره ذات خداوندی و نظریات و مفاهیمی که در این زمینه ارائه می شود، حدود توصیف خداوند را مشخص نموده است. آن حضرت فرموده اند:

«تکلموا فیما دون العرش، و لا تکلموا فیما فوق العرش، فانّ قوما تکلموا فی الله فتاهوا»؛

درباره هر چیزی بحث و گفت و گو کنید، اما وقتی به عرش (یعنی امور مربوط به ذات خداوند متعال) رسیدید، دست از گفت و گو بردارید. درباره آنچه بالاتر از عرش است، تکلم و بحث نکنید. زیرا آنان که درباره ذات خداوند به بحث پرداخته اند متحیر و سرگردان شده اند (۲).

امام باقر علیه السلام همچنین دو معیار ایمان و اسلام را این گونه توضیح داده اند

ص: ۲۰۸

۱- (۱). مختصر تاریخ دمشق ۸۱/۲۳.

۲- (۲). محاسن/ ۲۳۸.

که: «الایمان إقرار و عمل، و الإسلام إقرار بلا عمل»؛ ایمان، عبارت از اقرار به همراه عمل است. اما اسلام اقراری است که به همراه آن عملی نیست (۱).

آن حضرت همچنین فرموده اند:

«الایمان ما كان في القلب، و الإسلام ما عليه التناكح و التوارث و حقنت به الدماء، و الایمان یشرك الإسلام لا یشرك الایمان»؛

ایمان آن اعتقادی است که در قلب انسان جایگزین شده است. اما اسلام آن است که احکام ظاهری همچون ازدواج و میراث و حفظ خون های مردم به وسیله آن انجام می شود. ایمان با اسلام اشتراک دارد اما اسلام با ایمان اشتراک ندارد (۲).

آن حضرت پس از بیان اصل اساسی توحید، اصل اساسی دیگری از اصول عقاید اسلامی را که بعد از اصل توحید از مهمترین اصول به شمار می رود برای امت بیان داشته اند که همان اصل ولایت و امامتی که از جانب خداوند برای امت قرار داده شده است باشد. چرا که ولی و امام به نیابت از خداوند نقش حجت بر مردمان را بازی می نماید. امام باقر علیه السلام در روایتی عاقبت کسانی را که زیر بار ولایت ولی امر منصوب از جانب خدا نرفته اند را بیان نموده و فرموده اند:

اگر کسی با اعتقاد به دین خداوند را با سخت ترین عبادت ها بندگی و فرمان برداری نماید، اما ولایت امام عادل را که از جانب خداوند منصوب شده قبول نداشته باشد، سعی او در نظر خداوند مقبول نبوده و او گمراه و متحیر است. مثل او، مثل گوسفندی است که چوپانی ندارد و از گله و چوپان خود جدا مانده است. او به این سو و آن سو می رود و روز خود را به شب می رساند، اما هنگامی که شب شد

ص: ۲۰۹

۱- (۱). تحف العقول/ ۲۱۷.

۲- (۲). تحف العقول/ ۲۱۸.

چشمش به گله ای می افتد که به همراه چوپان در راه حرکت است. این گوسفند به سوی آن ها می رود و شب را در میان آن ها در حالت تحیر به صبح می رساند و به دنبال گله و چوپان خود می گردد. باز ممکن است فردا به گروه دیگری از گله گوسفندان برخورد کند و به میان آن ها برود. اما چوپان بانگ بر می آورد که به گله خود بیوندد. چرا که تو گم شده و متحیری و چوپان و گله خود را گم کرده ای. پس او متوحش و متحیر بدون هیچ چوپانی که او را به چراگاهش راهنمایی کرده و به خانه اش برگرداند باقی می ماند. در چنین حالتی است که گرگ شکار او را غنیمت شمرده و او را می خورد. ای محمّد بن مسلم، هر کس از افراد این امت امامی را که از جانب خداوند به عدالت منصوب شده شناسد، همچون آن گوسفند متحیر و گمراه خواهد شد و اگر در این حالت بمیرد، به مرگ کفر و نفاق مرده است. ای محمّد بن مسلم، بدان که تنها ائمه حق و پیروان آن ها، بر دین خداوند ثابت و استوارند (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین در روایتی حدود ولایت اهل بیت علیهم السلام و حدود شفاعت آنان را بیان نموده فرموده اند:

ای جابر، به خدا سوگند کسی جز با عبادت و فرمانبرداری به خداوند تبارک و تعالی نزدیک نمی شود، و ما برای هیچ کس برائت از آتش دوزخ را تضمین نمی کنیم و کسی نیز بر خداوند حجّتی ندارد. هر کس مطیع و فرمانبردار خداوند باشد، او ولی ماست و هر کس خداوند را معصیت کند او دشمن ما هم هست، و جز با عمل و پرهیزگاری، کسی به ولایت ما نخواهد رسید (۲).

آن حضرت اتباع و پیروان خود را از تأثیر گرفتن از افکار و اعتقادات غالیان (کسانی که درباره اهل بیت علیهم السلام غلو و زیاده روی می کنند) بسیار بر

ص: ۲۱۰

۱- (۱). محاسن/۹۲-۹۳.

۲- (۲). کافی ۲/۷۴.

حذر می داشته است. چرا که این افکار و اعتقادات با روح اعتقاد توحیدی و روش عقیدتی اهل بیت علیهم السلام مخالف بوده است.

۲. مرجعیت اهل بیت علیهم السلام

راه و روش واقعی زندگی انسان با همه تشکیلات، مؤسّسات، ارزش ها، اخلاق، آداب، عبادات و شعائر آن در شیوه زندگی اسلامی خلاصه می شود، و این شیوه همچون هر مبنای نظری، برای تحقّق در جهان واقع نیاز به الگویی دارد که آن را در جهان واقع به وجود آورد و مردم نیز به آن الگو اقتدا نموده و در راه پیاده کردن این نظام گامی به جلو بردارند. به همین جهت بود که امام باقر علیه السلام بر ضرورت وجود پیشوایانی تأکید می ورزید که سخن از کتاب و سنت می گفتند. آنان اهل بیت علیهم السلام بودند و این ویژگی آنان را از دیگرانی که از راه مستقیم دور افتاده و به دنبال هواهای نفسانی، مصالح شخصی و خدمت به حکام و سلاطین بوده و آنان را از قیود عقیده و شریعت آزاد می نمودند متمایز می کرد.

تأکید امام باقر علیه السلام را بر ولایت به عنوان یکی از مهمترین ارکان اسلام می توان در این روایت شریف به وضوح دید:

«بنی الإسلام علی خمس: علی الصلاة و الزکاه و الصوم و الحج و الولاية، و لم یند بشيء کما نودی بالولاية»؛

اسلام بر پنج پایه استوار گردیده است: نماز، زکات، روزه، حجّ و ولایت، و آنچنان که در رابطه با ولایت تأکید شده است، درباره چهار رکن دیگر تأکید نشده است. (۱)

ص: ۲۱۱

که این روایت را در روایت دیگر این گونه توضیح داده که مراد از ولایت، همان ولایت اهل بیت علیهم السلام است (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین احادیث شریف بسیاری از جد بزرگوار خود رسول اکرم نقل نموده است که بر ولایت اهل بیت علیهم السلام و مرجعیت آنان در میان امت تأکید کرده است. دسته ای از این روایات نظر مردمان را به ولایت اولین امام از پیشوایان دوازده گانه، یعنی حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام جلب می نماید و این ولایت را در دوستی و محبت و علقه عاطفی میان آنان و آن حضرت به ظهور می رساند. آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده اند:

«ما من مؤمن إلاّ - و قد خلص ودی الی قلبه، و ما خلص ودی الی قلب أحد إلاّ و قد خلص ودّ علی الی قلبه، کذب یا علی من زعم أنه یحبّنی و یبغضک»؛

هیچ مؤمنی نیست مگر این که محبت خالصی از من در دل او موجود می باشد، و محبت من در قلب کسی داخل نمی شود مگر این که محبت علی در قلب او داخل می شود، ای علی، هر کس گمان کند مرا دوست می دارد اما تو را دشمن بدارد دروغ گفته است (۲).

امام باقر علیه السلام آیاتی را که در قرآن شریف در حقّ اهل بیت علیهم السلام نازل شده دقیقاً تفسیر نموده و مراد از آن آیات را به شکل دقیقی بیان فرموده اند که همان مرجعیت اهل بیت علیهم السلام در همه شئون زندگی فکری، عاطفی، و رفتاری مردم می باشد.

آن حضرت در قول خداوند متعال: فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ پس اگر نمی دانید، از اهل ذکر جویا شوید (۳) این گونه تفسیر

ص: ۲۱۲

۱- (۱). خصال ۲۷۸/۱.

۲- (۲). محاسن ۱۵۱/۱.

۳- (۳). نحل ۴۳/۱.

فرموده است که: «مراد از اهل ذکر ما هستیم».

و همچنین در تفسیر این آیه: **لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ**؛ تا بر مردم گواه باشید (۱)، فرموده است: آن افراد ما هستیم.

همچنین در تفسیر کلام خداوند متعال: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا**؛ و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم (۲)، فرموده است: مراد از امت وسط در این آیه ما اهل بیت می باشیم.

امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خداوند متعال در قرآن شریف: **وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**؛ و با راستان باشید (۳)، فرموده است: مراد خداوند متعال در این آیه این است که به همراه آل محمد باشید (۴).

حال به نقل بعضی از احادیثی که امام باقر علیه السلام از جدّ بزرگوار خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله در رابطه با ولایت اهل بیت علیهم السلام و مرجعیت آنان برای امت نقل فرموده اند می پردازیم. از آن جمله است روایت شریف نبوی که:

من فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم. اما خداوند بعد از من از میان اهل بیت من برای مردم پیشوایانی قرار خواهد داد که آنان در میان مردم به پا می خیزند، اما مردم آنان را تکذیب نموده و پیشوایان کفر و گمراهی و پیروانشان بر آنان ستم روا می دارند، بدانید هر کس آنان را دوست بدارد، به ولایت آنان در آید، از آنان تبعیت نموده و آنان را تصدیق نماید، از من است و با من خواهد بود و در روز قیامت مرا ملاقات خواهد نمود، و بدانید که هر کس بر آنان ستم روا دارد یا به ستم کنندگان به آن ها کمک و یاری نماید و ایشان را تکذیب نماید، چنین کسی از من نبوده و به همراه من نیز نخواهد بود، بلکه من از او بیزار هستم (۵).

ص: ۲۱۳

۱- (۱). بقره/۱۴۳.

۲- (۲). بقره/۱۴۳.

۳- (۳). توبه/۱۱۹.

۴- (۴). مناقب آل ابی طالب ۴/۱۹۴، ۱۹۵.

۵- (۵). محاسن/۱۵۵.

امام باقر علیه السلام همگان را به بازگشت به قرآن و سنت ترغیب و تشویق نموده و تأکید داشتند که اهل بیت علیهم السلام به عنوان کسانی که سنت شان در امتداد سنت شریف نبوی است و به این اعتبار که داناترین مردم به قرآن کریم و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می باشند در جامعه دارای مقام مرجعیت هستند. چراکه آنان خاندان وحی و رسالت بوده و به مسائل درون این بیت آگاهی و شناخت بیشتری از دیگران دارند.

۳. ویژگی های پیروی از اهل بیت علیهم السلام

امام باقر علیه السلام همچنین ویژگی های انسان شیعی را چنین توضیح داده اند که یک فرد شیعه پیرو ولایت و تابع اهل بیت علیهم السلام می باشد و بدین وسیله آنان را از کسانی که به دروغ شعار دوستی، ولایت و پیروی از اهل بیت سر می دادند، جدا و متمایز نمودند. آن حضرت در این رابطه فرموده اند: به خدا سوگند جز کسانی که پرهیزگاری پیشه کرده از خدا بترسند و او را اطاعت و بندگی نمایند، کسی شایستگی شیعه ما بودن را ندارد (۱).

آن حضرت همچنین فرموده اند: بسیاری مذاهب و راه و روش ها شما را متحیر نسازد. به خدا سوگند که جز کسانی که از خداوند متعال پیروی و تبعیت نمایند، کس دیگر شیعه ما نیست (۲).

امام باقر علیه السلام ویژگی های رفتاری گروه صالح را درباره ارتباط با همدیگر و یا روابط آنان با دیگران به صورتی آشکار بیان داشته اند:

«انما شیعه علی: المتبازلون فی ولایتنا. المتحابون فی مودتنا. المتزاورون

ص: ۲۱۴

۱- (۱). کافی ۷۴/۲.

۲- (۲). کافی ۷۳/۲.

لإحياء أمرنا.الذين إذا اغضبوا لم يظلموا.و إذا رضوا لم يسرفوا.بر که علی من جاوړوا.سلم لمن خالطوا»؛

همانا شیعیان علی کسانی هستند که در راه ولایت ما از خود گذشتگی می کنند.آنان در راه مودت ما به یکدیگر عشق می ورزند.آنان برای زنده کردن امر ما با یکدیگر ملاقات می نمایند.

آنان چنان اند که اگر خشمگین شدند ستم روا نمی دارند و اگر خشنود شدند دست به زیاده روی نمی زنند، با هر کس همنشین و مجاور شوند برای او باعث خیر و برکت هستند و با هر کس آمیزش و اختلاط نمایند با خود سلامت و امتیت به همراه می آورند (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین در این رابطه فرموده اند:

تنها کسی شیعه علی است که صدایش از گوشش و کینه اش از محدوده بدنش فراتر نرود.هیچگاه دشمن ما را مدح نکند و با کسانی که کینه ما را به دل دارند ارتباط برقرار نسازد و با کسانی که از ما عیب جویی می نمایند نشست و برخاست نکند (۲).

آن حضرت همچنین فرموده اند:

تنها کسانی شیعه علی هستند که از زمره بردباران و دانشمندان باشند.آنان کسانی هستند که لبانی خشک داشته و از صورت و چهره آنان زهد و بی اعتنائی به دنیا نمودار است (۳).

آن حضرت همچنین فرموده اند:

مؤمن کسی است که اگر خشنود شد خشنودیش او را در گناه و باطل داخل نکند و اگر غضبناک گردید، غضبش او را از گفتن حق باز ندارد.مؤمن کسی است که اگر قدرت پیدا کرد، قدرتش او را به سمت تجاوز به آنچه در آن حق ندارد نکشاند (۴).

ص: ۲۱۵

۱- (۱). تحف العقول/ ۲۲۰.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۶۸/۶۵.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۸۹/۶۵.

۴- (۴). کافی ۲۳۴/۲.

امام باقر علیه السّلام همچنین برای کسانی که می خواستند صحّت وابستگی خود را به گروه صالحان و یاران آن حضرت به اثبات برسانند بیان معیار نموده اند که یکی از این معیارها عرضه انسان بر کتاب خدا می باشد. آن حضرت در این رابطه فرموده اند:

ای جابر، بدان که تو هرگز ولیّ ما به حساب نمی آیی مگر این که به این حالت نفسانی رسیده باشی که اگر تمام اهل شهر و دیارت بر تو گرد آیند و بگویند تو آدم بدی هستی، گفته آنان تو را غمگین نسازد و اگر همه آنان بر تو گرد آیند و بگویند تو انسان صالحی هستی، این مسأله باعث خوشحالی و غرور تو نشود. اما خود را بر کتاب خدا عرضه کن. اگر تو در راهی که خداوند در کتاب خود بیان فرموده راه می پیمایی و خود را در مواردی که خداوند متعال در کتاب خود بندگان را از پیروی آن نهی فرموده باز می داری، و در آنچه را که خداوند امر در رغبت کرده راغب و از آنچه خداوند بندگانش را از آن ترسانیده ترسان و خوفناک هستی، استوار باش که تو را بشارت باد. و چون به این درجه رسیدی، بدان که هرچه مردم درباره تو بگویند آسیبی به تو نمی رساند. اما اگر عمل و زندگی تو با قرآن کریم مغایرت داشت، پس دیگر چه چیز تو فریفته ات کرده است؟! (۱).

از دیگر مشخصاتی که باعث تمیز افراد گروه درستکاران از دیگران می گردد التزام آن ها به اصول و ارزشهای قرآن کریم در عرصه های مختلف زندگی اسلامی مانند عبادت، ارتباط با خدا و ارتباطات اجتماعی می باشد. امام باقر علیه السّلام چنان که گذشت به صورت واضحی به بیان این مطلب پرداخته اند. آن حضرت فرموده اند:

ص: ۲۱۶

ای جابر، به خدا سوگند از شیعیان ما نیست مگر کسی که پرهیزگاری پیشه نموده و از خداوند متعال اطاعت نماید. ای جابر، شیعیان ما هیچگاه جز به تواضع، خشوع، امانت داری، بسیاری ذکر خدا و بسیاری نماز و روزه، نیکویی به پدر و مادر، احساس مسئولیت در برابر همسایگان فقیر و تهیدستان، نامداران، یتیمان، همچنین راستگوئی، تلاوت قرآن، و بازداشتن زبان خود از مردم جز در راه خیر شناخته نشده اند. شیعیان ما آنان اند که در میان قوم و عشیره خود همواره امین همگان هستند (۱).

دوم: امام باقر علیه السلام و تزکیه نفوس

۱. ارکان اساسی تزکیه در نزد امام باقر علیه السلام

اشاره

تزکیه هنگامی در انسان محقق می شود که از قلب و فکر او سرچشمه گرفته و با شعور او تعامل داشته باشد. به همراه خوف و خشیت دائم از خداوند متعال و برحذر بودن از اسباب هلاکت در همه عرصه های زندگی به اضافه خودداری از شهوات نفسانی و مطامع و لذات دنیوی. پس انسان ابتدا باید در ضمیر و فکر خود تزکیه را احساس کند و در وجدان او این مطلب به اثبات برسد، تا این که جان ها آماده گرفتن مبانی تزکیه و پیاده کردن آن در عمل و جهان خارج شود. اینجا است که امام باقر علیه السلام به لحاظ نظری مهمترین ارکانی که نفس انسان را در معرض تزکیه قرار می دهد بیان نموده اند. این ارکان عبارتند از:

الف- حاکم کردن عقل.

ص: ۲۱۷

ب- پیروی اراده انسان از اراده خدا.

ج- احساس کنترل الهی از انسان.

د- توجه داشتن به روز قیامت.

الف- حاکم کردن عقل

خداوند متعال انسان را با دو عنصر عقل و شهوت آفریده است، و روش شناختن راه های هدایت را در خلال آیات روشن و حقیقت های ثابت عالم وجود به او عطا نموده است. خداوند انسان را مکلف ساخته تا قلب و جان خود را برای دریافت ندای حق و جواب دادن به این ندا آماده کند و خود را برای پرکشیدن به افق های بلند و همت هایی که به مراتب بالاتر از رغبت ها و شهوت های حسی است مهیا سازد. به همین خاطر است که می بینیم امام باقر علیه السلام در روایات خود تأکید بسیاری بر حاکم کردن عقل بر همه رغبت ها و شهوت های انسانی دارد. تا بدین وسیله جنبه عقلانیت، خود و اعطی درونی برای انسان باشد تا وی را در جهت تزکیه نفس یاری رساند. آن حضرت فرموده اند:

«من لم يجعل الله له من نفسه واعظا، فإن مواعظ الناس لن تغني عنه شيئا»؛

آن کس که خداوند برای او از داخل نفس و جانش موعظه کننده ای درونی قرار نداده باشد، پند و موعظه های مردم او را هیچگاه بی نیاز نخواهد کرد (۱).

همچنین آن حضرت فرموده اند:

ص: ۲۱۸

«من كان ظاهره أرحح من باطنه خف ميزانه»؛

هر کس ظاهرش از باطن او زیباتر باشد در روز قیامت کفه ترازوی او سبک خواهد بود (۱).

ب. تبعیت اراده انسان از اراده خدا

کامل شدن نفس انسان جز با تطبیق میان اراده انسان و اراده الهی حاصل نمی شود و این مهم نیز جز با تبعیت کردن از راه و روشی که خداوند برای زندگی انسان تعیین نموده است به دست نمی آید. البته این تطابق نیازمند به مبارزه با هوای نفس، تسلط بر شهوات نفسانی و مقید کردن نفس به قید و بندهای شرعی است. چراکه مبارزه با نفس انسان را برای تکمیل نفس و تزکیه آن براساس راه و روشی که خداوند متعال در زندگی برای انسان مقرر فرموده است آماده دریافت فیض الهی می نماید.

امام باقر علیه السلام در این رابطه فرموده اند:

خداوند متعال می فرماید: به عزت و جلالم سوگند، هیچ بنده ای از بندگان من خواست مرا بر هوای نفس خود مقدم نمی دارد مگر این که قلبش را بی نیاز کرده و همتش را در امر آخرتش قرار خواهم داد (۲).

ج. درک انسان از مراقبت دائمی خداوند از او

از عوامل دیگری که تزکیه جز با وجود آن کامل نمی شود این است که انسان احساس کند، خداوند به جهت احاطه ای که به تمام شئون وی دارد،

ص: ۲۱۹

۱- (۱). تحف العقول/۲۱۴.

۲- (۲). جامع الاخبار/۲۷۰.

همواره مراقب عقل و ضمیر و وجدان و احساس آدمی است و همهٔ حرکات و سکنات او را می‌شمارد. به همین دلیل حضرت امام باقر علیه السّلام تأکید زیادی بر احساس این مراقبت الهی از ناحیهٔ انسان داشتند تا این که همین احساس خود انگیزه ای برای اصلاح نفس و تزکیهٔ آن گردد. آن حضرت در موعظهٔ گروهی از یاران خود این گونه فرموده اند که:

وای بر تو ای انسان، هرگاه برای تو شهوتی پیش بیاید یا زمینهٔ ارتکاب گناهی برایت فراهم شود از روی جهل و نادانی با سرعت به سوی آن می‌روی و به انجام آن اقدام می‌کنی. در انجام آن گناه بدان گونه ای که گویا خداوند متعال تو را نمی‌بیند یا این که گویا خداوند متعال در کمین تو ننشسته است (۱).

د. توجه دائم به روز قیامت

یاد همیشگی روز قیامت انسان را از انحراف بازداشته و انگیزه ای برای رها کردن نفس از قیدوبند شهوات و ظلمت طمع‌های دنیوی و پلیدی‌های هوای نفس می‌باشد. امام باقر علیه السّلام گروه یاران صالح خود را همواره متوجه آن روز می‌کردند تا این که آنان دائماً یاد قیامت را نصب العین خود ساخته و این امر انگیزه ای برای اصلاح و تزکیهٔ نفس آنان گردد. از روایاتی که در زمینهٔ موعظه و پند دادن به گروه یاران از امام باقر علیه السّلام صادر شده است این روایت شریف است:

...ای جویندهٔ بهشت، چه خواب طولانی و چه مرکب کند رو و چه همّت سستی داری. پس چه دور است آن روز که تو به آنچه می‌خواهی بررسی!

ص: ۲۲۰

و ای آن که [در ظاهر] از آتش دوزخ گریزانی، چه تند مرکب راهوار را به سوی آن می تازی و چه بسیار موجبات داخل شدن در آن را برای خود فراهم می کنی!

ای فرزند روزهای سه گانه: روزی که در آن متولد شدی، روزی که در آن به خانه قبر فرود می آیی، و روزی که به سوی پروردگار خود از خانه قبر برمی خیزی. وه که آن روز، چه روز بزرگی خواهد بود! ای دارندگان صورت های زیبا و مغزهای گندیده!، چگونه است که بدن های شما را آباد، اما دل و جان شما را ویرانه می بینم؟! (۱).

امام باقر علیه السلام این نکته را بیان فرموده اند که دنیا دار بلا و امتحان مردم بوده و میزان این ابتلا و آزمایش را به تناسب درجه ایمان هر انسان دانسته اند. آن حضرت در این رابطه فرموده اند: مؤمن در دنیا به اندازه دینش به بلا گرفتار می آید. (۲)

۲. راه و روش تزکیه در نزد امام باقر علیه السلام

اشاره

امام باقر علیه السلام برای تزکیه و تربیت نفس در گروه یاران صالح خود روشی واقعی، کامل و فراگیر ترسیم نمودند که این روش در صورت مراعات دقیق، به صورتی عملی متکفل تحقق این امر مهم خواهد بود.

آن حضرت حدود و علایم این روش را در ضمن چند نکته بیان فرمودند:

الف. ارتباط دائم با خداوند متعال

ارتباط با خداوند متعال و تسلیم بودن در برابر او و تصمیم داشتن بر اطاعت از آن وجود مقدس به خودی خود پاک کننده و خالص کننده دل ها، و تطهیرکننده جان هاست. چراکه این عمل انسان را رفته رفته از مرحله تفکر در

ص: ۲۲۱

۱- (۱). تحف العقول/ ۲۱۳، ۲۱۲.

۲- (۲). جامع الاخبار/ ۳۱۳.

عظمت خداوند تعالی و تدبّر در سیطره و کنترل او و البته در سایه همین تدبّر، به مرحله انجام عمل صالح می‌رساند. پس عزم و اراده انسان برای پیروی و اطاعت از خداوند متعال کمک خداوند را در پی خواهد داشت و به دنبال آن ثبات قدم در راه تزکیه نفس برای انسان حاصل خواهد شد.

ارتباط با خداوند متعال سرآغاز چنان معرفت و شناختی است که مانع از مخالفت انسان با اوامر و دستورات خداوندگار و خالقش می‌گردد. امام باقر علیه السلام فرموده اند: هر کس خدا را معصیت کند در حقیقت، او را نشناخته است (۱).

بدین گونه است که شناخت خداوند متعال موجب محبت خدا شده و محبت صادقانه به خداوند متعال از مخالفت کردن با دستورات محبوب جلوگیری می‌کند.

ارتباط با خداوند متعال دارای چندین مرحله است که از جمله آن‌ها می‌توان به: حسن ظنّ به خدا و امید به رحمت آن ذات اقدس اشاره نمود. امام باقر علیه السلام از جدّ بزرگوار خود رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت نموده اند که آن حضرت فرمود:

سوگند به خداوندی که جز او خداوندی نیست، خیر دنیا و آخرت به هیچ مؤمنی داده نخواهد شد مگر به واسطه حسن ظنّ به خدا و امید به آن ذات مقدّس، اخلاق خوش و خودداری کردن از غیبت مردمان (۲).

همچنین ارتباط با خداوند تعالی از راه مداومت بر انجام عبادات نیز به دست می‌آید که امام باقر علیه السلام گروه یاران صالح خود را همواره بر بسیاری عبادت خدا تشویق و ترغیب می‌نمود تا آنجا که یکی از خصوصیات یاران

ص: ۲۲۲

۱- ((۱)). تحف العقول/۲۱۵.

۲- ((۲)). کافی ۷۲/۲.

خود را چنان که گذشت بسیاری نماز و روزه و عبادت دانسته است.

امام باقر علیه السلام همچنین همگان را به خواندن قرآن کریم و رفتار براساس راه و روش مستقیم آن تشویق می فرمودند.

همچنان که آن حضرت همگان را بر این مطلب که روابط و ارتباطات اجتماعی خود را براساس دوری و نزدیکی افراد از خداوند متعال برنامه ریزی نمایند تشویق می فرمودند. آن حضرت احادیث شریف جدّ بزرگوار خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله را که بر این مسأله تأکید دارد نقل می نمودند. از آنجمله است کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله که:

دوستی و محبت یک مؤمن به مؤمن دیگر فقط به خاطر رضای خدا- از بزرگترین شاخه های ایمان است، هر کس دیگران را فقط به خاطر خدا دوست بدارد و دشمنی آنان که خداوند آن ها را دشمن می دارد در دل داشته باشد، فقط در جهت جلب رضایت خدا از مال خود بذل و بخشش کند و آنجا که خداوند راضی نیست از خرج کردن خودداری کند، از کسانی است که به رتبه «اصفیا» یا برگزیدگان و خالصان درگاه خداوند نایل آمده است (۱).

ب. اقرار به گناه و توبه از آن

همواره هدف و راه اهل بیت علیهم السلام، درمان بیماری های روحی بشر و استحکام عناصر خیر و نیکی در آن بوده است. آنان همواره به بیرون راندن عوامل شرّ و ضعف و غفلت از جان انسان ها مبادرت می نموده اند.

بشر دارای طبیعتی است که گاه به راه مستقیم رفته و گاه راه انحراف در

ص: ۲۲۳

پیش می‌گیرد. به همین دلیل است که لازمه بازگشت به راه راست محاسبه دائم نفس و اقرار و اعتراف به خطایا و اشتباهات و سپس توبه و بازگشت و تصمیم بر عدم بازگشتن به حالت گناه و معصیت می‌باشد. از همین رو است که امام باقر علیه السلام بر انجام همه این مقدمات تأکید نموده اند. این تأکیدات از اقرار به گناه آغاز می‌شود زیرا این کار به عنوان مقدمه نجات یافتن از گناهان به شمار می‌رود. امام باقر علیه السلام در همین رابطه فرموده اند: به خدا سوگند کسی از گناه نجات نمی‌یابد مگر این که به گناه خود اقرار و اعتراف نماید (۱).

و فرموده است: در تحقق توبه پشیمانی از گناه کفایت می‌کند (۲).

البته اقراری که پس از آن از خداوند متعال طلب آمرزش شود حتماً آمرزش الهی را به دنبال خواهد داشت. امام باقر علیه السلام فرموده اند:

خداوند گناهان مردی صحرانشین را به واسطه دو جمله که با آن خدا را خوانده بود بخشید. آن دو جمله این است: خداوندا اگر مرا عذاب کنی من شایسته و سزاوار عذابم. اما اگر مرا بیامرزی به درستی که تو سزاوار و شایسته این کار هستی. پس خداوند متعال گناهان او را بخشید (۳).

توبه، گناهان انسان را محو می‌نماید و انسان به این وسیله می‌تواند دوباره به راه راست بازگردد. امام باقر علیه السلام فرموده اند:

کسی که از گناه توبه نماید، همانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است. اما کسی که هم چنان بر گناه خود پابرجاست اما به زبان از گناه استغفار می‌کند همانند کسی است که مسخرگی پیشه نموده است (۴).

ص: ۲۲۴

۱- (۱). کافی ۳۱۱/۲.

۲- (۲). وسائل الشیعه ۵۹/۱۶.

۳- (۳). وسائل الشیعه ۶۰/۱۶.

۴- (۴). کافی ۳۱۶/۲.

یکی از امور بسیار واجب و ضروری در ترکیهٔ نفس، برحذر بودن و دوری کردن از گناهان است. این کاری است که مستلزم دقت کامل در همهٔ خلجانات فکری و همهٔ حرکات ها و موضع گیری های انسان است و انسان برای رسیدن به این مرحله محتاج تحلیل فراگیر انسان از همهٔ پدیده ها و عوامل سقوط و تعالی نفس در عرصه های معنوی می باشد. به همین جهت است که امام باقر علیه السلام همگان را به احتیاط کامل در فعالیت ها فراخوانده است:

خداوند سه چیز را در سه چیز پنهان نموده است: رضایت خود را در اطاعت کردن از او، پس هیچ عملی را که اطاعت خدا محسوب شود، کوچک و حقیر نشمارید، چرا که شاید رضایت خداوند در آن باشد، و خشم و غضب خود را در معصیت و نافرمانی پنهان کرده است، پس هیچ یک از گناهان را کوچک و حقیر نشمارید، شاید که سخط خداوند در همان گناه باشد، و خداوند اولیا و دوستان خود را در میان خلائق و مردمان پنهان ساخته است، پس هیچ یک از مردم و مخلوق خدا را کوچک و حقیر نشمارید، شاید که او یکی از اولیاء خداوند باشد (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین همگان را بر احتیاط در گفتار و قضاوت دربارهٔ اشخاص، کارها و فعالیت ها دعوت می فرموده اند. آن حضرت در این رابطه فرموده اند: هیچ کس از گناه سالم و در امان نمی ماند مگر این که زبان خود را در کام کشد (۲).

آن حضرت همچنین به یکی از اصحاب خود فرموده اند:

ص: ۲۲۵

۱- ((۱)). كشف الغمّه ۱۴۸/۲.

۲- ((۲)). تحف العقول/۲۱۸.

ای فضیل، هر کس از دوستان ما را دیدی، سلام ما را به او برسان و به آنان بگو: من (امام باقر) می گویم: من ضامن هیچ یک از اعمال شما در نزد خداوند نیستم مگر آنچه را که خود به واسطهٔ ورع کسب کرده باشید، پس زبان خود را حفظ کنید و دستان خود را از دست درازی به آنچه ناشایست است بازدارید، بر شما باد به نماز و روزه که خداوند با صابران است (۱).

د. عمق بخشیدن به حیای درونی

پیش از این که نفس انسان با عوامل خارجی درگیر شده و از آن ها تأثیر بپذیرد، موجبات تزکیه در خود نفس پنهان و موجود است. تزکیه تنها یک تئوری نظری مبتنی بر کلمات نیست. بلکه گونه ای فعالیت و رفتار در عرصهٔ عمل است که باید از داخل نفس انسان بجوشد و انسان برای رسیدن به این مقام ناچار از داشتن نصیحتگری ذاتی و درونی است که او را از انجام کارهای زشت بازدارد. اینجا است که می بینیم امام باقر علیه السلام بر حیا و شرم به عنوان یک دژ مستحکم در برابر هواهای نفسانی و شهوات انسان که از تاخت و تاز بی حد و مرز آن جلوگیری نماید تأکید دارند. امام باقر علیه السلام در این زمینه فرموده اند: حیا و ایمان همواره باهم اند. پس اگر یکی از آن ها رفت، دیگری هم به همراه او خواهد رفت» (۲).

ح. شکستن انس و الفت میان انسان و رفتار جاهلی

هنگامی که انسان به راه و روش جاهلی عادت کرده به آن انس گرفت، این مسئله جزئی از کیان وجودی او شده، نفسش بدان راضی و قلبش آن را قبول می کند. به همین دلیل انسان اگر بخواهد نفس خود را تزکیه نموده و آن را به

ص: ۲۲۶

۱- (۱). تفسیر عیاشی ۶۸/۱.

۲- (۲). تحف العقول/۲۱۷.

قله های بلند کمال صعود دهد نیازمند به شکستن انس و الفت میان خود و رفتار جاهلی است. به همین دلیل است که امام باقر علیه السلام بر گام برداشتن افراد در راهی که این الفت را بشکند تأکید فراوان نموده اند. امام باقر علیه السلام فرموده اند:

خداوند متعال هرزه زبان بیهوده گو را دوست ندارد (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین در نفس اصحاب خود بذر ناخوش داشتن طمع و خواهش های نفسانی را که موجب ذلت و خواری انسان می شود می کاشتند. آن حضرت فرموده اند:

بدترین بندگان خدا بنده ای است که رهبرش طمع باشد و بدترین بندگان خدا بنده ای است که در راه رسیدن به خواسته های نفس خود تن به ذلت و خواری دهد (۲).

امام باقر علیه السلام برای این که شرّ و بدی را در جان اصحاب و یارانش ریشه کن نموده، زشتی آن را در دل و جان آنان بنشانند، این روایت شریف را از جدّ بزرگوارش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله نقل فرموده است که:

بدانید که بدترین افراد امت من آنانند که مردم از ترس شرّشان به آن ها احترام می گذارند. بدانید، هر که را مردم از ترس شرّش احترام کردند از من نیست (۳).

آن حضرت همچنین فرموده اند:

... در میان کارهای شرّ، آن کاری که عقوبتش سریعتر دامنگیر صاحبش می شود ظلم و ستم است، و در عیب انسان همین بس که در میان مردم عیبی بیند که خود آن عیب را داراست امّا همان عیب را در خود نمی بیند، و مردم را به چیزی دستور می دهد که قادر به انجام دادنش نیست و کسی که همنشین خود را بی جهت آزار نماید (۴).

ص: ۲۲۷

۱- (۱). تحف العقول/۲۱۷.

۲- (۲). کافی ۲/۲۴۵.

۳- (۳). وسائل الشّیعه ۱۶/۲۴.

۴- (۴). مختصر تاریخ دمشق ۲۳/۸۶.

هنگامی که الفت انسان و رفتار جاهلی اش از بین رفت، رفتار جاهلی از او جدا شده و این انسان اکنون مهیای قبول رفتار اسلامی شده است.

و.از میان بردن موانع نفسانی رفتار صحیح

گاه می شود که در مسیر سیروسلوک به واسطه فشار هواها و شهوات یا تخیل و وسوسه های نفسانی، کجی فکر یا رسوبات افکار جاهلی و ضعف بشری مانعی نفسانی و درونی میان انسان و قبول رفتار صحیح پیدا می شود.

بنابراین انسانی که در راه سیروسلوک و تزکیه نفس قرار گرفته، ناچار از زایل کردن و از بین بردن این موانع و سپس تمرین عمل بر حسب روش و رفتار صحیح و سالم است.

امام باقر علیه السلام در میان کلمات خود با اشاره به نکاتی، عشق به رفتار شایسته و نیکو را در دل یاران خود زیاد نموده و رفتن به این راه را کاملاً مرتبط به عبادت و بندگی خدا و یاری خواستن از ذات مقدس او می دانسته اند. آن حضرت در این رابطه فرموده اند:

عبادتی برتر و بافضیلت تر از عفت شکم و فرج نیست، و هیچ چیز در نزد خداوند متعال محبوبتر از این نیست که او را بخوانند و از وی چیزی بخواهند. قضای الهی را چیزی جز دعا بر نمی گردانند و ثواب نیکوکاری سریعتر از همه کارهای خیر به انسان می رسد (۱).

همچنین آن حضرت در رابطه با رفتار نیکو و مدارا و نرمخوئی فرموده اند:

ص: ۲۲۸

هرکس از اخلاق نیکو و نرمخوئی با مردم بهره مند گردیده، همه خیر و خوبی را دریافت کرده و به راحتی دست یافته و حال او در دنیا و آخرتش نیکوست. اما کسی که از نرمخوئی و مدارا و اخلاق نیکو محروم گردیده است، این مطلب، راه هر شرّ و بلا را برای او می‌گشاید مگر کسی که از مقام عصمت الهی بهره مند باشد (۱).

آن حضرت همچنین در جان و نفس اصحاب خود محبت و عشق به ادب و رفتار نیکو را پرورش داده، فرموده اند:

هیچگاه دو مرد در حسب و دین در نزد خدا مساوی نخواهند بود الاّ این که باادبترین آن‌ها در نزد خداوند برترین آن دو است (۲).

امام باقر علیه السلام همچنین از جدّ بزرگوار خود حضرت امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نقل حدیث فرموده اند که: اخلاقی که بسیار انسان را در راه دینداری کمک و یاری می‌کند، زهد و پارسایی در دنیا است (۳).

امام باقر علیه السلام همچنین اصحاب خود را بر به جای آوردن عبادت‌های مستحب تشویق و ترغیب می‌فرمودند تا این که روح عبادت و بندگی خدا در نفس و اراده انسان‌ها ریشه بدواند، چرا که چنین روحیه‌ای کمک شایانی بر اصلاح و تزکیه نفس انسان دارد. آن حضرت برای تشویق و ترغیب اصحاب خود ثواب این اعمال مستحب را آشکارا بیان می‌فرموده و خود نیز در همه شرایط و حالات مقتید به انجام این عبادات بودند.

آن حضرت همگان را به تمرین و ممارست در کسب اخلاق فاضیلت و خصوصیت‌های قابل ستایش تشویق می‌نمودند. در این رابطه حدیث شریف از آن حضرت وارد است که:

ص: ۲۲۹

۱- (۱). حلیه الاولیاء ۱۸۷/۳.

۲- (۲). مختصر تاریخ دمشق ۸۵/۲۳.

۳- (۳). وسائل الشیعه ۱۲/۱۶.

بر شما باد به پارسایی، ورع، اجتهاد (کوشش در راه عقیده)، راستگویی، ادای امانت به کسی که شما را بر آن امین دانسته است، حال آن شخص نیکوکار باشد یا فاجر، پس اگر روزی قاتل علی بن ابی طالب علیه السلام به من امانتی بسپارد، امانتش را به او باز خواهم گرداند (۱).

سوم: رویه فرهنگ سازی امام باقر علیه السلام

اشاره

دانش بهترین وسیله برای جلوه گر شدن حقیقت اندیشه اسلامی و راه الهی در زندگی انسان است. علم بهترین وسیله برای رسیدن گروه شیعه به درجه رفیع امانتداری خداوند در زمین است که خداوند بشر را برای آن آفریده. از همین رو است که اهل بیت علیهم السلام در راه فراگیری دانش های مرتبط با عقیده و شریعت، و دریافت این دانش ها از مصادر اصلی که قرآن و سنت باشد بر اصحاب خود سخت می گرفتند.

اگر رویه فرهنگی و تعلیماتی امام باقر علیه السلام را مورد ملاحظه قرار دهیم، می بینیم که آن حضرت در راه تعلیم و فرهنگ سازی برای گروه شیعیان صالح خود بر امور ذیل تأکید ویژه ای داشته اند:

۱. تشویق به طلب علم

امام باقر علیه السلام همواره بر طلب علم، مخصوصاً علم فقه تشویق فراوان داشتند. آن حضرت فرموده اند:

ص: ۲۳۰

«الكمال كل الكمال: التفقه في الدين، و الصبر على النائبة و تقدير المعيشه»؛

برترین کمال که در بردارنده همه کمال هاست، تفقه در دین (فهم دینی)، صبر بر مصائب و برنامه ریزی برای معیشت و زندگی است (۱).

امام باقر علیه السلام پرسیدن را کلید دروازه دانش دانسته و یاران خود را به پرسش کردن تشویق می نمودند. آن حضرت در این رابطه روایتی از جد بزرگوار خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله نقل فرموده اند که فرمود:

«العلم خزائن و مفتاحها السؤال، فاسئلوا یرحمکم الله، فانه یؤجر فیه أربعه:

السائل، و المعلم، و المستمع، و المجیب لهم»؛

دانش همچون گنجینه ها و کلید این گنجینه ها سؤال است. پس ای بندگان خدا- خداوند شما را رحمت کند- سؤال کنید. که در این کار چهار نفر اجر و پاداش می گیرند: سؤال کننده، پاسخ دهنده، شنونده و آن کس که آنان را اجابت کند (۲).

۲. جایگاه ممتاز دانشمندان و فضیلت آنان

امام باقر علیه السلام در کلمات گهربار خود فضیلت دانشمندان را بیان داشته و آنان را از عابدان برتر دانسته اند. چرا که علم حقیقی انسان را به بیداری کامل و پیدا کردن بصیرت نسبت به حقایق، تصورات، رویدادها و موضع گیری ها می رساند. پس چنین انسانی هیچگاه کاری را با کاری و موضع گیری ای را با موضع گیری ای مخلوط نکرده و امر بر او مشتبه نمی شود. و در این هنگام است که در همه عرصه های زندگی خود قادر به جدا کردن حق از باطل و رسیدن به واقعیت می باشد. امام باقر علیه السلام در این رابطه فرموده اند: دانشمندی که از دانش خود

ص: ۲۳۱

۱- ((۱)). کافی ۳۲/۱.

۲- ((۲)). حلیه الاولیاء ۱۹۲/۳.

بهره جوید، از هزار عابد بافضیلت تر و برتر است (۱).

همچنین فرموده است: به خدا سوگند که مرگ یک عالم در نظر ابلیس از مرگ هفتاد عابد دوست داشتنی تر است (۲).

امام باقر علیه السلام همچنین در روایتی ویژگی های یک دانشمند خوب را برشمرده، فرموده اند:

«إِنَّ الْفَقِيهَ حَقَّ الْفَقِيه: الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبُ فِي الْآخِرَةِ، الْمَتَمَسِّكُ بِسُنَنِ النَّبِيِّ»؛

همانا آن فقیه که حقّ فقاہت را به جای آورد، کسی است که در دنیا پارسایی پیشه کرده و رغبتش در امر آخرت باشد. دانشمندی که همواره دست تمسک به سنت نبی اکرم صلی الله علیه و اله بزند (۳).

۳. اخلاص در یاد گرفتن دانش

امام باقر علیه السلام همیشه بر خلوص نیت در راه طلب دانش تأکید داشتند. به این معنا که هدف نهایی از رفتن به دنبال علم و دانش، رسیدن به حقّ و مستقرّ کردن اعتقاد به حقّ در اندیشه و دل مردم، نزدیک کردن آنان به خداوند متعال و پیاده کردن راه و روش الهی در زندگی جامعه باشد.

امام باقر علیه السلام فرموده اند:

«من طلب العلم لیباهی به العلماء، أو یماری به السفهاء، أو یصرف به وجوه الناس الیه، فلیتّبوء مقعده من النار، إنّ الرئاسه لا تصلح إلاّ لأهلها»؛

هرکس دانش بجوید تا با آن بر دانشمندان فخرفروشی کرده یا به مجادله با نادانان

ص: ۲۳۲

۱- (۱). حلیه الاولیاء ۱۸۳/۳.

۲- (۲). تذکره الخواص ۳۰۴.

۳- (۳). کافی ۷۰/۱.

بپردازد، یا این که به واسطه آن دانش توجه مردم را به خود جلب نماید، پس باید که نشیمنگاهی از آتش برای خود برگزیند، چراکه ریاست و سروری جز برای اهل آن راست نمی آید (۱).

۴. ضرورت نشر دانش و فرهنگ سازی برای مردم

امام باقر علیه السلام همچنین بر انتشار دانش و یاد دادن آن به مردم و اشاعه آن در سطوح مختلف جامعه تأکید داشته و از کتمان آن نهی نموده اند. آن حضرت در این رابطه فرموده اند:

هر کس یک باب از دانش و هدایت را به مردم بیاموزد، خداوند به میزان اجر هر کس که به آن دانش عمل نماید به او نیز می دهد در حالی که از اجر آنان چیزی کم نمی شود (۲).

آن حضرت همچنین فرموده اند:

خداوند بنده ای را رحمت کند که دانش را زنده نگاه می دارد... و به مذاکره دانش با اهل دین و اهل ورع می پردازد (۳).

آن حضرت همچنین برای علم و دانش زکات قرار داده و فرموده اند:

«زکاه العلم أن تعلمه عباد الله»؛

زکات دانش آن است که آن را به بندگان خدا بیاموزی (۴).

امام علیه السلام مذاکره و تعلیم و تعلم دانش را به مانند نماز محسوب داشته است:

مذاکره دانش به منزله تعلیم و تعلم، و تعلیم و تعلم به منزله نماز قبول شده است (۵).

ص: ۲۳۳

۱- (۱). کافی ۴۷/۱.

۲- (۲). کافی ۳۵/۱.

۳- (۳). کافی ۴۱/۱.

۴- (۴). کافی ۴۱/۱.

۵- (۵). کافی ۴۱/۱.

انسان هر مقدار از دانش که بیاموزد باز به دانش بیشتری محتاج است و در بسیاری از موارد بعضی از حقایق بر وی پوشیده می ماند. به همین جهت است که امام باقر علیه السلام به دانشجویان و دانشمندان توصیه فرموده اند تا در پاسخ دادن به سؤالات، جانب احتیاط را رعایت کنند تا این که مبدا کسی را در وادی انحراف انداخته یا گمراه سازند. آن حضرت در روایتی در این رابطه می فرماید:

«الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکه، و ترکک حدیثا لم تروه خیر من روایتک حدیثا لم تحصه»؛

توقف کردن و دست نگهداشتن در موارد شبهه ناک از غرق شدن در دریای هلاکت بسیار بهتر است و اگر روایت حدیثی را که با سند صحیح به تو نرسیده ترک کنی بهتر از آن است که حدیثی را بگویی که به حساب آن نرسیده و درستی آن بر تو آشکار نشده باشد» (۱).

آن حضرت همچنین فرموده اند:

آنچه را که می دانید بگویید و آنچه را که نمی دانید در رابطه با آن بگویید: خداوند به آن داناتر است، چرا که گاه شخص آیه ای از قرآن را به صورت انتزاعی و از روی نادانی به گونه ای معنا و تفسیر می کند که به واسطه این تفسیر غلط به فاصله ای بیش از فاصله بین زمین و آسمان سقوط می کند (۲).

ص: ۲۳۴

۱- (۱). کافی ۵۰/۱.

۲- (۲). کافی ۴۲/۱.

امام باقر علیه السّلام این گونه احتیاط را از حقوق خداوند بر بندگان دانسته می فرماید: حقّ خداوند بر بندگان این است که: آنچه را می دانند بگویند و در تکلم به آنچه نمی دانند دست نگهدارند (۱).

۶. مرجعیت علمی

از حقایقی که در میان مسلمانان شهرت به سزائی یافته است، این است که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام در میان صحابه پیغمبر صلی الله علیه و اله داناترین آن ها به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده و اوست که دروازه شهر علم پیامبر بوده و به فرزندان خود نیز آنچه را که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آموخته یاد داده و تعلیم کرده است. فرزندان او نیز این علم و دانش را در میان خود به ارث باقی گذاشته و از یکدیگر به میراث برده اند. از همین جاست که اهل بیت پیامبر علیهم السّلام داناترین مردم به قرآن و سنت می باشند، از این رو امام باقر علیه السّلام تأکید ویژه ای بر مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السّلام داشته و بیان داشته است که دانش اهل بیت علیهم السّلام از زمان حضرت آدم علیه السّلام تا به آن روز نسل بعد از نسل به آنان به ارث رسیده است.

آن حضرت در روایتی می فرماید:

دانشی که به همراه حضرت آدم علیه السّلام نازل شد پس از آدم برداشته نشد، بلکه این دانش به ارث رسید. علی علیه السّلام عالم این امت بود و در میان ما اهل بیت هیچ عالمی دنیا را ترک نمی کند مگر این که برای پسینیان خود همان دانش، یا اگر خداوند بخواهد بیشتر از آن را به یادگار می گذارد (۲).

امام باقر علیه السّلام این مطلب را که علم ظاهر و باطن قرآن فقط و فقط

ص: ۲۳۵

۱- (۱). کافی ۴۳/۱.

۲- (۲). کافی ۲۲۲/۱.

مخصوص اهل بیت علیهم السّلام می باشد این گونه بیان فرموده اند: به جز جانشینان یا اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله هیچ کس نمی تواند ادّعا کند که تمام دانش قرآن از ظاهر و باطن در نزد او موجود است (۱).

همچنان که آن حضرت به این مطلب که دانش اهل بیت علیهم السّلام دانشی است که هیچ گونه خطا و اشتباهی در آن راه ندارد، این گونه تأکید فرموده اند که:

هیچ کس در میان مردم دارای مقام تشخیص راه حق و درست نمی باشد و هیچ یک از مردم در مقام قضاوت به قضاوت حقّ موفق نمی شود مگر این که آن دانش و قضاوت را از ما اهل بیت فراگرفته باشد (۲).

اهل بیت علیهم السّلام این ادّعا را در جهان واقع نیز به اثبات رسانده و شایستگی خویش را برای مرجعیّت علمی عموم مسلمانان به منصبه ظهور رسانده اند.

آنجا که به صراحت تاریخ می بینیم دانشمندان از همه شهرهای عالم اسلامی قصد زیارت این بزرگواران و کسب علم و دانش از محضر پرفیض شان را داشته اند.

امام باقر علیه السّلام به جهت عیّتی بخشیدن به این مرجعیّت علمی و همچنین به جهت ایمن سازی گروه شیعیان صالح خود از کژی و انحراف، همواره آنان را به رجوع در مسائل علمی به اهل بیت علیهم السّلام ترغیب می فرمود (۳).

آن حضرت همچنین اصحاب خود را به گرفتن علم و دانش از دانشمندانی که علم خود را از اهل بیت علیهم السّلام گرفته و فنون و اصول و قواعد دانش را از آن بزرگواران یاد گرفته اند توصیه می فرمودند (۴).

ص: ۲۳۶

۱- (۱). کافی ۲۲۸/۱.

۲- (۲). کافی ۳۹۹/۱.

۳- (۳). محاسن ۲۱۳/۱.

۴- (۴). بحار الانوار ۳۲۸/۴۶.

امام باقر علیه السّلام نقش بزرگی در توسعه مؤسّسات فرهنگی داشتند. آن حضرت مدارس علمیه بسیاری در مهمترین شهرهای اسلامی بنیان نهادند:

*مدرسه مدینه: خود امام باقر علیه السّلام بر این مدرسه اشراف داشته و از میان آنان فقیهانی را برای حمل و نشر دانش از این دانشگاه به سایر شهرهای کشور اسلام انتخاب می فرمود.

*مدرسه کوفه: چند تن از شاگردان و فارغ التحصیلان مدرسه امام باقر علیه السّلام که به دست آن حضرت تربیت شده بودند بر این مدرسه اشراف داشته و این مدرسه در انتشار علوم اهل بیت علیهم السّلام و ارجاع دادن مردم به سوی آنان به موفقیت هایی دست یافت. تا آنجا که حاکم اموی هشام بن عبد الملک نیز به این حقیقت اعتراف کرده است. او در ضمن کلامی به امام باقر علیه السّلام این گونه اشاره کرده که این کسی است که اهل عراق شیفته او شده اند (۱).

به همین خاطر امویان اهل عراق را از دیدار با امام باقر علیه السّلام منع نموده بودند (۲).

*مدرسه قم: این مدرسه علمیه شاخه ای از مدرسه کوفه بوده که یکی دیگر از شاگردان و دست پروردگان امام محمد باقر علیه السّلام بر این مدرسه اشراف داشت.

در همین زمان تحت تأثیر مدرسه کوفه و قم، مدارس دیگری نیز در مشرق جهان اسلام، همچون مدرسه ری و خراسان به وجود آمد (۳).

ص: ۲۳۷

۱- (۱). مختصر تاریخ دمشق ۷۹/۲۳.

۲- (۲). مختصر تاریخ دمشق ۸۳/۲۳.

۳- (۳). دور اهل البيت في بناء الجماعة الصّالحه ۱۳۳/۱.

در این زمان مدارس سیّار دیگری نیز وجود داشت؛ بدین ترتیب که دانش آموختگان مکتب امام باقر علیه السّلام در هر کجا و در هر شهری که فرود می آمدند، به دور خود افرادی را جمع کرده و مدرسه ای تأسیس می نمودند.

البته این چنین حوزه های علمی به نسبت تعداد افرادی که به این کار اقدام کرده، همچنین به نسبت تعداد مردمی که به این نوع حوزه های علمی روی می آوردند محدود بوده است.

این مؤسّسات فرهنگی نقش بزرگی در تربیت فقها و مبلّغان از شهرهای مختلف جهان اسلام داشتند.

روش های فرهنگی امام باقر علیه السّلام نیز متنوع بود، بعضی از این روش ها دارای ویژگی های فردی، و بعضی دیگر دارای ویژگی های اجتماعی بوده است. همچنان که گاه این فرهنگ سازی را از راه تدریس، گاه از راه فرستادن نامه و گاه از طریق توصیه و سفارش به انجام می رسانده اند.

فرهنگ سازی و تعلیمات امام باقر علیه السّلام تنها منحصر به فقه و اصول یا علوم دینی به شکل خاص نبود، بلکه علوم آن حضرت دربر دارنده همه علوم بود که در آن روزگار شناخته شده بود (۱).

چهارم: امام باقر علیه السّلام و زنده کردن روح جهاد و حماسه در امت

اشاره

قیام امام حسین علیه السّلام نقش بزرگی در زنده کردن روح حماسه و جهاد در جان مؤمنان به خدا و پیغمبر بر ضدّ حکام ستمگر داشت. از همین رو بود که امام باقر علیه السّلام در زمینه زنده نگه داشتن این روح قیام و جهاد فعالیت می کرد تا

ص: ۲۳۸

این که به مردم نیرویی انقلابی ببخشد تا بتوانند در وقت و شرایط مناسب با آن نیرو به رویارویی دشمنان بروند.

عملیات زنده نگه داشتن روح جهاد و انقلاب در مردم توسط امام باقر علیه السلام به دو گونه عیبت می یافت:

اول: اقامه شعائر حسینی

امام باقر علیه السلام خود به زنده نگهداشتن شعائر حسینی اقدام می نمودند. آن حضرت برای جدّ بزرگوارش سید الشهداء علیه السلام در منزل خود مجالس عزا برپا می نموده و حکام اموی نیز نمی توانستند جلوی آن حضرت را بگیرند، چرا که آنان قادر به منع عزاداری امام باقر علیه السلام برای جدّش نبودند. زیرا آنان یعنی طایفه مروانی بنی امیه در صدد این بودند که ننگ قتل امام حسین علیه السلام و اهل بیت و یارانش را از دامن خود پاک کرده و آن را به گردن آل ابو سفیان بیاندازند.

تجسم این شعائر حسینی با فعالیت های ذیل به وقوع می پیوست:

۱. اقامه مجالس عزا و ماتم: امام باقر علیه السلام همگان را بر گریستن برای مصائب جدّ بزرگوار خود امام حسین علیه السلام و اهل بیت پاک و یاران برجسته اش تشویق می نمود، تا این که رابطه عاطفی امت با آن بزرگوار در دل و جان و احساسات آنان ریشه بدواند. به همین منظور است که می بینیم آن حضرت در روایتی فرموده است:

«من ذرفت عیناه علی مصاب الحسین و لو مثل البعوضه غفر الله له ذنوبه»؛

هر کس در مصیبت حسین علیه السلام از چشمش به اندازه پشه ای اشک بیاید، خداوند گناهان او را خواهد بخشید (۱).

ص: ۲۳۹

۲. زیارت امام حسین علیه السّلام: امام باقر علیه السّلام همچنین همگان را به زیارت قبر جدّ بزرگوارش امام حسین علیه السّلام فرا می خواند، تا این که این مسأله باعث عمق بخشیدن ارتباط امت با وجود مقدس امام حسین علیه السّلام، راه و روش او، الهام گرفتن روح قیام و انقلاب از آن حضرت، و همچنین باعث پیمان بستن زیارت کنندگان بر پیمودن راه آن حضرت باشد.

آن حضرت برای انجام این کار به دوستان و مؤمنان به ولایت و رهبری خود تأکید فراوانی داشته و می فرمود:

شیعیان ما را به زیارت حسین بن علی علیه السّلام فرمان دهید. چرا که زیارت او بر هر کس که حسین را امام بدانند واجب است (۱).

آن حضرت بر این نکته تأکید داشتند که محبّت اهل بیت علیهم السّلام با زیارت قبر امام حسین علیه السّلام آمیخته و جدانشدنی است، همچنان که در روایتی از آن حضرت نقل شده که فرمود:

هر کس محبّ و دوستدار ما اهل بیت است، باید در زیارت قبر حسین علیه السّلام از خود رغبت نشان دهد. پس هر کس زائر قبر حسین بود، ما وی را به دوستی خود می شناسیم (۲).

۳. سرودن شعر درباره امام حسین علیه السّلام: امام باقر علیه السّلام هر کس که درباره امام حسین علیه السّلام شعری می سرود تشویق نموده و مقدار زیادی از اموال خود را برای نوحه سرایانی که در ایام حجّ در منی مراسم نوحه سرایی برقرار می کردند خرج می کرد (۳).

در اثر این تشویقات بود که روح قیام و نهضت زنده شد، تا جایی که

ص: ۲۴۰

۱- (۱). بحار الانوار ۲۹۳/۴۴.

۲- (۲). بحار الانوار ۴/۹۸.

۳- (۳). مقتل الحسین ۱۰۶.

می بینیم قیام هائی که حتی پس از عصر امام باقر علیه السّلام به وجود می آمد روز عاشورا را نقطه آغاز حرکت خود قرار می دادند، چرا که این انقلابیون مبدأ قیام خود را قبر سید الشهداء علیه السّلام در کربلا قرار داده و غالباً پس از زیارت آن حضرت اقدام به قیام و حرکت مسلحانه نموده اند.

دوم: زنده کردن ایمان به مسأله امام مهدی علیه السّلام

تا آن زمان که نامی از اسلام و جاهلیت باشد و تا آن زمان که حق و باطلی وجود داشته و هر کدام نظام و رهبر و پیرو داشته باشند، نزاع و جدال در میان این دو همواره باقی خواهد بود و این نزاع تا آنجا ادامه پیدا می کند که در آخر کار حق بر باطل پیروز شود. ظهور امام مهدی علیه السّلام و قیام ضدّ ستم جهانی و فراگیری که آن حضرت به انجام می رساند، آخرین حلقه از قسمت های مختلف این جنگ و جدال مستمرّ است که در پی آن، باطل به کلی محو شده و دیگر کیان مستقلّی برای آن باقی نخواهد ماند.

انتظار امام مهدی علیه السّلام که یک انقلابی بزرگ است خود حرکتی مثبت و نشان از زنده بودن روح قیام و مبارزه در منتظران دارد که البته این نیز نیازمند آمادگی و بسیج اندیشه ها و نیروها برای شرکت در عملیات نجات بخش و آزادی بخش فراگیر و نهائی خواهد بود.

همه ائمه اهل بیت علیهم السّلام بر این حقیقت تأکید کرده اند. امام باقر علیه السّلام نیز به خصوص تأکید فراوانی بر مسأله انتظار حضرت مهدی علیه السّلام داشتند، تا این تأکید باعث عمیق شدن ایمان به این قضیه بزرگ در اندیشه و جان امت باشد.

امام باقر علیه السّلام در روایتی فرموده اند:

بدانید افرادی که در میان شما ستاره اند (امامان) همچون ستارگان آسمان اند که هر گاه ستاره ای غروب می کند ستاره دیگری طلوع می نماید اما چون با اشاره انگشت و ابرو او را به یکدیگر نشان دادید [و با ترک تقیه او را به مخالفان نمایانید] خداوند [به کیفر این ناسپاسی] او را از شما خواهد گرفت و فرزندان عبدالمطلب در آن زمان همه در [عدم شایستگی برای امامت] مساوی خواهند شد که نتوانید یکی را از دیگری بازشناسید، پس هر گاه ستاره شما (قائم) طلوع کرد شکر خدا را به جای آورید (۱).

امام باقر علیه السلام قیام حضرت مهدی علیه السلام را امری الهی و حتمی دانسته و فرموده اند: از امور حتمی که خداوند متعال حتمیت آن را تأیید نموده است، قیام قائم ماست (۲).

آن حضرت همچنین فرموده اند:

شما همواره به سوی مردانی از ما گردن می کشید و می گوید این همان است که قائم ائت است. اما خداوند او را می برد تا این که خداوند برای این امر کسی را برانگیزد که شما نمی دانید آیا متولد شده یا نشده، خلق گردیده یا خلق نگردیده است (۳).

آن حضرت ذهن ها را برای آمادگی در آن روز این گونه آماده می کردند که:

هنگامی که قائم ما قیام نمود و مهدی ما ظاهر شد، جرأت مردان از شیر و برش آنان از نیزه بیشتر خواهد بود (۴).

پنجم: امام باقر علیه السلام و هویت بخشیدن به گروه صالحان

اشاره

امام باقر علیه السلام به هویت بخشیدن به گروه صالح یاران خود و متمایز کردن

ص: ۲۴۲

۱- (۱). بحار الانوار ۱۳۸/۵۱.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۳۹/۵۱.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۴۰/۵۱.

۴- (۴). حلیه الاولیاء ۱۸۴/۳.

هویت آنان از هویت سایر گروه‌ها، نظام‌ها و جریاناتی که در آن روزگار موجود بود همّت گذاشت.

گروه صالح یاران امام محمّد باقر علیه السّلام از حیث نام و ویژگی، ولایت و پیروی، ارزشگذاری و درجه و رتبه اجتماعی دارای حقیقتی متمایز از سایر گروه‌ها بود. چراکه این گروه در درجه اول وابسته به اسلام و در درجه دوم پوینده راه اهل بیت علیهم السّلام بود.

این هویت بخشی آثار مثبتی در ریشه دار کردن این وابستگی و استمرار آن داشته و از طرف دیگر آثار عملی بر افکار، احساسات و فعالیت‌های رفتاری آن‌ها داشت. چراکه این گونه امور تابع همان وابستگی بوده و در پرتو اهدافی که برای یک هویت مشخص تعریف می‌شود حرکت می‌کرد. از این آثار می‌توان به این موارد اشاره نمود:

۱. احساس وابستگی به اهل بیت علیهم السّلام که خود امری فطری است و شیعیان را وامی‌داشت تا به این وابستگی افتخار کنند. چراکه چنین شخصی احساس می‌کرد دارای شخصیت و وجودی برخاسته از وابستگی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و شخصیت و هویت آنان است.

۲. این هویت بخشی نقش بزرگی در وحدت اهداف، برنامه‌ها، راه‌ها و مصلحت‌ها داشت و خود این وحدت نیز نقشی اساسی در تحریک وابستگان به یک عقیده برای عمل جدی و حرکت فعال در جهت تحقق اهدافی که برای آن عقیده در نظر گرفته شده و قربانی دادن در راه آن دارد.

۳. مشخص شدن این هویت نقش بزرگی نیز در تعمیق روابط برادرانه داخلی در میان گروه صالحان داشت. چنین هویتی آنان را به برادری، همدوشی، یاری و تعاون برای بالا بردن سطح فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی وامی‌داشت. همچنان که به آنان قدرت و عزت نفس عطا می‌نمود.

۴. این هویت و احساس وابستگی به یک منبع قدرت، آنان را وادار به حرکت در جهت توسعه پایگاه مردمی مبتنی بر اساس تقویت جلوه های همان هویت در واقعیت موجود، همچنین وادار به رقابت مشروع با سایر گروه هایی که در جامعه موجود بودند برای پیوند افراد امت با مفاهیم و ارزش های پسندیده و پیاده کردن آن ها در جهان واقع می نمود.

محورهای وابستگی در گروه صالحان

اسلام اساسی ترین محور وابستگی در نزد این گروه، و اولین نیروی محرک برای عمل، حرکت، رفتار، روابط بوده و مصلحت های والای اسلامی در نزد آنان بر همه مصلحت ها حاکم بود.

وابستگی به اسلام بود که افراد وابسته را وادار به حرکت به سمت رهایی از قیود تنگ و پیمان های کم اهمیت نموده و نظرها و موضع گیری ها را به سمت هدف مشترک و افق گسترده ای که همه وابستگی ها در زیر چتر آن جمع می شود سوق می داد تا در سایه این وابستگی همه روابط بر اساس همیاری، رحم، خیرخواهی، امانت، دادگری، بزرگواری، دوستی و احسان متقابل شکل بگیرد. و پیدایش چنین روابطی ابتدا آزاد شدن از فشار ارزش ها و قوانین محدود سابق و مطامع و مصلحت هایی که زاینده آن قوانین است را می طلبد.

وابستگی به اسلام دایره گسترده ای است که دربرگیرنده همه کسانی است که زبان به شهادتین بگشایند. اسلام در نظر امام باقر علیه السلام این گونه است که: ...

اسلام آن چیزی است که ازدواج و میراث به وسیله آن تحقق پیدا کرده و خون ها به واسطه آن حفظ می شود (۱).

ص: ۲۴۴

بنابراین این گروه صالح (شیعه) جزئی از جامعه بزرگ اسلامی با همه جریان ها و مذاهب فکری و سیاسی آن است و مسئولیت دارد تا خود را در برابر همه این جریان ها و مذاهب از شکست و اضمحلال نگهدارد.

وجه مشترک یا عقیده مشترک بین این گروه و سایر گروه هایی که در آن زمان وجود داشتند عبارت بود از: ایمان به خدا، پیامبران و کتاب های آسمانی، ایمان به رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله، و ایمان به روز قیامت.

تنها هویتی که این جماعت را از گروه های دیگر که وابسته به راه های دیگر بودند متمایز و جدا می ساخت وابستگی به مذهب اهل بیت علیهم السلام بود.

وابستگی به اهل بیت علیهم السلام یعنی برخورداری از ولایت آن بزرگواران با همه مراتب و مصادیق آن که در دوست داشتن آنان، کمک به آنان، تسلیم بودن در برابر اوامر و نواهی آنان نمود پیدا می کند که به حق همان اوامر و نواهی خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در طول زندگی و همه عرصه های آن نسبت به یک انسان مسلمان است. آن چنان که عقل، دل و همه رفتارهایش با روش عقیدتی و سیاسی اهل بیت علیهم السلام منطبق و منسجم شود. چرا که اهل بیت علیهم السلام امتداد واقعی رسالت اسلامی و برپا دارندگان صراط مستقیم الهی هستند که پایه های آن را رسول خدا صلی الله علیه و اله در حدیث ثقلین و دیگر احادیث شریف نبوی محکم کرده است. از همین جاست که می بینیم امام باقر علیه السلام می فرماید:

«نحن أهل بیت الرحمة و شجرة النبوه و معدن الحکمه، و مختلف الملائکه و مهبط الوحی»؛

ما اهل بیت رحمت و درخت نبوت، معدن حکمت، محل رفت و آمد ملائکه و محل نزول وحی می باشیم (۱).

ص: ۲۴۵

این وابستگی خاص، در برابر وابستگی گسترده تر که همان اسلام باشد، همه افراد گروه صالح را مکلف به ایفای نقش رهبر و پیشوا می نمود. یعنی آنان به دلیل داشتن نوعی وابستگی عالی که دیگران از آن محروم بودند شایسته این بودند که برای دیگران سرمشق و الگو باشند. امام باقر علیه السلام در احادیثی که قبلاً ذکر آن رفت اوصاف افراد این گروه را بیان کرده است که از جمله آن ها پیروی و فرمان برداری از خداوند، تقوا، ادای واجبات، اجتناب از محرمات، حسن خلق و حسن رفتار می باشد و تأکید نموده اند که وابستگی به اهل بیت علیهم السلام جز با رعایت پرهیزگاری، ورع و عمل صالح حاصل نمی شود.

ویژگی های هویت شیعی

اول: نامگذاری

امام باقر علیه السلام به تبعیت از پدران و اجداد مطهر خود علیهم السلام تعدادی از نام ها و عناوین را برای تشخیص هویت این گروه و جدا کردن آنان از دیگر گروه ها در آشفته بازار مخلوط شدن عناوین و اشتباه در مفاهیم برای آنان برگزیده است.

از آن جمله است (۱):

۱. شیعه علی.

۲. شیعه فاطمه.

۳. شیعه آل محمد.

۴. شیعه فرزندان فاطمه.

نام شیعه همواره باعث افتخار گروه صالحان و پیروان اهل بیت علیهم السلام

ص: ۲۴۶

بوده است. چراکه نشانه همراهی و پیروی آنان از اهل بیت پاک و مطهری است که به شهادت قرآن مجید از هر پلیدی و زشتی مبرا و پیراسته می باشند.

امام باقر علیه السلام افراد گروه صالح را بر این نامگذاری تبریک گفته است.

ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: مبارک باد بر شما این اسم [مراد نام شیعه است]. به خدمت آن حضرت عرض کردم: چه اسمی قربانت شوم؟ آن حضرت فرمودند: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِأَبْرَاهِيمَ (۱) وَفَاشْتَعَاثُهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلِيٌّ الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ (۲)؛ و ابراهیم از پیروان او بود و آن کس که از پیروانش بود، بر ضد کسی که دشمن وی بود، از او یاری خواست، پس این نام بر شما مبارک باد (۳).

پس این نام، نام شریفی است که خداوند متعال پیروان انبیاء گذشته را بدان نامیده است.

آن حضرت همچنین عنوان رافضه را که پیروان حکومت به شیعه داده بودند برای گروه یاران خود پذیرفته و هنگامی که یکی از اصحاب به نزد آن حضرت شکایت برد که ما را به این نام می خوانند، آن حضرت سه بار فرمود:

«من نیز از رافضه هستم» (۴).

همچنین از ابو بصیر روایت شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، والیان، ما را به نامی می خوانند که به واسطه آن نام خون ها و اموال ما را حلال دانسته و ما را شکنجه می کنند. آن حضرت فرمود: «این چه نامی است؟» ابو بصیر گفت: رافضه، امام باقر علیه السلام فرمود:

هفتاد فرد از لشکر فرعون دستور فرعون را زیر پا گذاشته و به موسی گرویدند، و در

ص: ۲۴۷

۱- (۱). صافات/۸۳.

۲- (۲). قصص/۱۵.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۲/۶۵-۱۳.

۴- (۴). محاسن/۱۵۷.

میان قوم موسی علیه السّلام کسی فعّالتر از آنان نبود و محبّت آنان به هارون از همه آن قوم بیشتر بود. قوم موسی آنان را رافضه (سرپیچی کنندگان از حکومت) نامیدند، پس خداوند متعال به موسی وحی کرد که این نام را برای این گروه در تورات ثبت کن، چراکه من این نام را به آنان بخشیدم، پس بدانید که این اسمی است که خداوند متعال آن را به شما اعطا نموده است (۱).

در اینجا می توان به نام های دیگری مانند مؤمن و موالی نیز برای گروه شیعه اشاره نمود که امام باقر علیه السّلام به بعضی از آن ها اشاره کرده اند (۲).

دوم: صفات

امام باقر علیه السّلام افراد گروه صالح را با توصیفات خاصّ وصف کرده که به واسطه آن از دیگران شناخته بشوند (۳) از آن جمله است:

۱. اصحاب الیمین.

۲. خیر البریّه.

۳. اولیاء اللّه.

۴. شرط اللّه.

۵. اعوان اللّه.

سوم: جایگاه گروه صالحان

امام باقر علیه السّلام برای گروه صالحی که نام شیعه را با خود یدک می کشید

ص: ۲۴۸

۱- (۱). محاسن/ ۱۵۷.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۶/۶۵.

۳- (۳). بحار الانوار ۲۹/۶۵، ۳۰، ۵۸، ۴۴.

جایگاه و مرتبه ای در زندگی دنیا و آخرت ذکر نموده است.

۱. جایگاه گروه صالحان در زندگی دنیا: افراد گروه صالح (شیعیان امام باقر علیه السّلام و اهل بیت)، در دو عرصه نفسانی داخلی، و عرصه خارجی و عملی مراحل دشواری را پشت سر گذاشته و از امتحانات، سربلند بیرون آمده و در شرایطی که رهبرانشان از جهات مختلف مورد تعقیب و محاصره قرار گرفته بودند، راه اهل بیت علیهم السّلام را و انهداده و از طریقه حق منحرف نشدند. به همین جهت بود که در دنیا- که محل امتحان و آزمایش است- دارای منزلت و مقامی رفیع گشتند.

امام باقر علیه السّلام در این روایت از این مقام پرده برداشته می فرماید:

«انّ الله عزّ و جلّ أعطى المؤمن ثلاث خصال: العزّ فى الدنيا و الدین، و الفلج فى الآخرة، و المهابة فى صدور العالمین»؛

خداوند متعال به مؤمن سه خصلت عطا فرموده است: عزّت در دنیا و دین، رستگاری در آخرت و هیبت و عظمت در دل جهانیان (۱).

روزی امام باقر علیه السّلام وارد مسجد الحرام شده و گروهی از یارانش را در آن مسجد دیدند. امام به آنان نزدیک شده و به آنان سلام کردند. سپس فرمودند:

«و الله انى لأحبّ ریحکم و أرواحکم... انتم شرط الله، و انتم أعوان الله، و انتم أنصار الله، و انتم السابقون الأولون و السابقون الآخرون... قال أمير المؤمنين عليه السّلام ألا و إنّ لكلّ شیء شرفاً، و شرف الدین الشیعه، ألا و إنّ لكلّ شیء عمادا و عماد الدین الشیعه، الا و إنّ لكلّ شیء سیدا و سیّد المجالس مجلس شیعتنا...»؛

ص: ۲۴۹

به خدا سوگند که من حتی بوی شما و ارواح شما را دوست می دارم... شما مأموران خدا، یاران خدا و در میان اولین و آخرین از پیشتازان هستید... امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرموده است: بدانید که هر چیزی دارای شرافتی است، و شرافت دین شیعیان هستند. بدانید که هر چیز تکیه گاهی دارد و تکیه گاه دین شیعه هستند. بدانید که هر چیز سروری دارد و سرور مجالس، مجلس شیعیان ماست (۱).

و این گروه نیز خود سمبل و معیار عینی در ولایت اهل بیت علیهم السّلام بودند که امام باقر علیه السّلام فرموده است:

«کونوا النمرقه الوسطی یرجع الیکم الغالی و یلحق بکم التالی»؛

همواره از گروه میانه باشید که تندرو به سوی شما باز گردد و کندرو خود را به شما برساند (۲).

۲. جایگاه گروه صالح در زندگی آخرت: این گروه به دلیل سربلندی بیرون آمدن از امتحان الهی و پایداری و ثبات قدم بر صراط مستقیم الهی در همه ابعاد زندگی از جهت فکر و احساسات، رفتار، و از جهت ایثار و بذل جان و مال در راه دفاع از ارزش های اسلامی - که پایه های آن را قرآن کریم و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و اهل بیت علیهم السّلام اطهار بنا نهاده اند - دارای جایگاه ویژه ای در زندگی آخرت هستند.

از جمله این جایگاه ها و مراتب آن است که خداوند متعال آنان را در نزد خود گرامی می دارد. امام باقر علیه السّلام فرموده اند:

ص: ۲۵۰

۱- (۱). بشاره المصطفی / ۱۶.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۷۸/۶۵.

خداوند متعال در روز قیامت شیعیان ما را در حالی از قبرهایشان برمی انگیزد... که صورت هایشان مانند ماه در شب چهاردهم یعنی بدر کامل می درخشد، ترس هایشان بدل به آرامش شده، عورت هایشان پوشیده و امن و امان را از خداوند متعال دریافت نموده اند، همه مردم در حال ترس و وحشت اند، اما آن ها نمی ترسند.

همه مردم در حال حزن و اندوه اند، اما آنان را اندوهی نیست. آنان نه با پای پیاده، بلکه سوار بر شترانی بال دار که از جنس طلا و دارای درخشش است محشور می شوند که بدون زحمت رام آنان شده گردن های آن شتران از یاقوت سرخ و نرم تر از حریر است. همه این ها به خاطر ارزشی است که این گروه در نزد خداوند متعال دارند (۱).

آن حضرت همچنین فرموده اند:

«و فی شیعه ولد فاطمه أنزل الله هذه الآیه خاصه قل يا عبادی الذین أسیرفوا علی أنفسهم لا تقنطوا من رحمہ الله إن الله یغفر الذنوب جمیعاً إنه هو الغفور الرحیم؛

آیه پنجاه و سوم سوره مبارکه زمر: بگو: «ای بندگان من - که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید - از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است تنها درباره شیعیان فرزندان فاطمه علیها السلام نازل شده است (۲).

امام باقر علیه السلام همچنین از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله روایت نموده است که فرمود:

«ان علیا و شیعتہ هم الفائزون»؛

علی و شیعیان او همانان اند که در روز قیامت دارای رتبه فائزان یا رستگاران خواهند بود (۳).

ص: ۲۵۱

۱- (۱). بشاره المصطفی ۵۶/۵۵.

۲- (۲). قرب الاسناد/ ۲۹.

۳- (۳). بحار الانوار ۳۱/۶۵.

این منزلت و مرتبتی است که افراد گروه صالحی که تبعیت از راه امامان خود کرده و فرمانبرداران خداوند متعال هستند به خاطر پیاده کردن ارزش های الهی در زندگی دنیا در آخرت به آن دست خواهند یافت.

ششم: امام باقر علیه السلام و سازماندهی روابط گروه صالحان

اشاره

گروه صالحان از سه قسمت اصلی رهبری، پیشگامان و بدنه تشکیل شده بود که روابط میان آن ها در محدوده مفاهیم و ارزش هایی دور می زد که بر همه افراد و در همه سطوح حاکم بود.

و هر کدام از این سه قسمت با گروه های دیگر روابطی داشتند که اهداف و مصالح مشترک آن روابط را در ضمن افقی گسترده تر و راهی بزرگتر در بر می گرفت.

گروه صالحان روابط دیگری، همچون رابطه با ادیان دیگر از اهل کتاب و اهل ذمه و معاهدان نیز داشتند.

۱. روابط داخلی گروه صالحان

اشاره

الف. رابطه میان رهبری و پیشگامان: رهبری همیشه در وجود امام معصوم علیه السلام که بر ساختار و توجیه و ارشاد گروه صالحان اشراف کامل داشت نمود پیدا می کرد. این رهبری مسئولیت تنظیم شئون مختلف این گروه را به عهده داشته و تنها مرجع در صدور فرامین، اتخاذ خطمشی ها و وضع قوانین برای آن ها بوده است.

و چون شاخه های این گروه در همه شهرها و بلاد عالم اسلام امتداد یافته بود، لذا روابط میان افراد جامعه و امام علیه السلام به عنوان رهبر از طریق همین

پیشگامان بیدار و مخلص که به صورت و کیلان امام علیه السّلام در میان جامعه بوده و از سویی به امام نزدیک بوده و از خواصّ او به شمار می آمدند انجام می گردید.

آنان با ایفای چنین نقشی بر سایر افراد جامعه اشراف کامل داشتند.

امام علیه السّلام وقت بسیاری برای توجیه نمودن این گروه پیشگام و ارشاد آن ها صرف می نمود و این مهم از راه جلسات مستقیم روزانه و جلسات دوره ای و همچنین از طریق مکاتبه صورت می گرفت.

ب. روابط بین رهبری و بدنه گروه صالحان: امام علیه السّلام در شهر مدینه همچنین در شهرهای دیگر عالم اسلام روابط مستقیم و یا غیرمستقیمی با این دسته افراد داشت. اهل مدینه و یا اهالی سایر شهرهای اسلامی گاه و بیگاه به ملاقات آن حضرت رفته و با ایشان دیدار می کردند. آن حضرت نیز گاه به دیدار آن ها رفته و با آنان ملاقات می فرمود. بخشی از مردم نیز که در شهرهای دیگر ساکن بوده و امکان آمدن به مدینه را نداشتند، در موسم حجّ و یا سایر سفرها با آن حضرت دیدار می کردند. گذشته از این آن حضرت به بعضی از آن ها نامه هم می نوشتند تا این که روابط میان خود و آن ها را حفظ کرده و دوام بخشند. امام باقر علیه السّلام برای برقراری این روابط برنامه ریزی کرده و بر آنان لازم کرده بود که همیشه به دیدار آن حضرت بیایند. آن حضرت فرموده اند:

خداوند متعال مردم را بدین جهت دستور داده تا به سوی این سنگ ها [کعبه] بیایند و در دور آن طواف کنند تا این که پس از آن به سمت ما بیایند و ما را از ولایتمندی خود نسبت به ما آگاه کنند و یاری خود را به ما عرضه دارند (۱).

ص: ۲۵۳

آن حضرت همچنین فرموده اند: «تمام الحج لقاء الإمام»؛ کامل شدن عمل حجّ به دیدار امام می باشد (۱).

بنابراین روابط بین امام و بدنه شیعه از طریق وکیلان آن حضرت که پیشگامان گروه شیعه بودند همچنین از طریق نامه نگاری انجام می شده است.

ج. روابط میان افراد: امام باقر علیه السلام تأکید بسیاری بر ادامه و استمرار روابط بین افراد گروه صالحان داشته و در این رابطه فرموده اند:

در خانه های خود باهم دید و بازدید کنید. چرا که این کار باعث زنده شدن امر ما می شود، و خداوند بنده ای را رحمت کند که امر ما را زنده کند (۲).

امام باقر علیه السلام همچنین از جدائی و بریدن از یکدیگر به شدت نهی کرده و فرموده اند: هیچگاه دو مؤمن بیش از سه روز با یکدیگر قهر و جدایی نمی کنند مگر این که در روز سوم من از هر دوی آنان ابراز بیزارى می کنم (۳).

به آن حضرت عرض شد: ای فرزند رسول خدا، فرمایش شما در رابطه با ظالم، صادق است. اما مظلوم را چه می شود که شما از وی ابراز بیزارى می کنید؟ امام باقر علیه السلام در پاسخ فرمودند: مظلوم را چه می شود که به سوی ظالم نمی رود تا به او اظهار کند: من بر تو ستم کرده ام و گناه را به گردن خود بیندازد تا در میان دو مؤمن صلح و سازش ایجاد کند (۴).

ص: ۲۵۴

۱- (۱). کافی ۵۴۹/۴.

۲- (۲). خصال ۲۲/۱.

۳- (۳). خصال ۱۸۳/۱.

۴- (۴). خصال ۱۸۳/۱.

الف. پیروی مطلق از امام علیه السّلام: امام معصوم رهبر ربّیانی گروه صالحان است وی کسی است که بر همه شئون آن ها اشراف کامل دارد. هیچ یک از برنامه ریزی ها و خطّمشی ها بدون رجوع به امام و پیروی از دستورات آن حضرت و خیرخواهی از دل و جان برای امام شرعا تحقّق نخواهد یافت. اینجاست که می بینیم امام باقر علیه السّلام روایتی از جدّ بزرگوار خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله نقل فرموده که آن حضرت فرمود:

خداوند عزّ و جلّ هیچ یک از اولیاء خود را در حال اطاعت از امام و پیشوایش و دلدادگی در گرو فرمانش نمی بیند مگر این که جایگاه آن بنده و ولیّ خدا با ما در درجه رفیق اعلی خواهد بود (۱).

ب. قاعده کلی حبّ فی الله و بغض فی الله: امام باقر علیه السّلام از جدّ بزرگوار خود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«وَدَّ الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَكْثَرِ شَعْبِ الْإِيمَانِ، وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ، وَ أَبْغَضَ فِي اللَّهِ، وَ أَعْطَى فِي اللَّهِ، وَ مَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ»؛

علاقه و محبّت مؤمن به مؤمنی دیگر فقط برای جلب رضایت خدا، از بزرگترین شاخه های ایمان است و هر کس فقط برای رضایت خدا ابراز محبّت کرده و فقط برای رضای خدا ابراز دشمنی نماید، برای رضای خدا بذل و بخشش نماید و برای رضای خدا از داد و دهش دست بردارد، پس چنین آدمی از اصفیاء یا برگزیدگان الهی است (۲).

ص: ۲۵۵

۱- (۱). کافی ۴۰۴/۱.

۲- (۲). محاسن ۲۶۳.

ج. محبت خالصانه: محبت و دوستی دو رکن اساسی روابط داخلی گروه صالحان است. لذا است که امام باقر علیه السلام فرموده اند: در دوستی به مؤمن اخلاص بورز (۱).

د. از خود گذشتگی برای احقاق حق برادران دینی: امام باقر علیه السلام فرموده اند:

شریف ترین اخلاق پیشوایان و شیعیان بافضیلت ما، عمل کردن به تقیه و از خود گذشتگی در احقاق حقوق برادران است (۲).

ح. همیاری اجتماعی

و. همکاری و پشتیبانی

ز. استمرار روابط: امام باقر علیه السلام فرموده اند:

سه چیز است که از مکارم دنیا و آخرت است: گذشت از آنکه به تو ظلم کرده و برقراری روابط با آنکه با تو قطع رابطه کرده، و بردباری هنگامی که از روی نادانی مورد اهانت قرار گرفتی (۳).

و نیز فرموده است: مؤمن برادر مؤمن است؛ هرگز او را دشنام نداده، محروم ننموده و به او بدگمان نمی شود (۴).

۲. روابط با سایر گروه های اسلامی

۱. سیره امام باقر علیه السلام همواره مبتنی بر همزیستی و برخورد باز با عامه مسلمانان بود که اگرچه معتقد به حق ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام نبودند، اما

ص: ۲۵۶

۱- (۱). تحف العقول/۲۱۳.

۲- (۲). جامع الاخبار/۲۵۲.

۳- (۳). تحف العقول/۲۱۴.

۴- (۴). تحف العقول/۲۱۶.

از زمره دشمنان آنان نیز به حساب نمی آمدند به همین جهت گروه یاران امام نیز با گروه های بسیاری از مسلمانان روابط گسترده ای داشته اند.

۲. روابط منفی با دشمنان اهل بیت علیهم السّلام در برخورد با گروه هایی که دشمن اهل بیت علیهم السّلام بودند، وجه غالب روابط گروه صالحان بوده است. همچنین گروه هایی که صاحبان بدعت، غالیان و یاوران نظام ستمگر وقت بودند که همه آنان جزو دشمنان اهل بیت علیهم السّلام محسوب می شدند.

اما در هر کدام از موارد، میزان قطع ارتباط و دشمنی با آنان، بسته به شرایط زمان و مکان بوده است، در هنگامی که شرایط برای روابط منفی مناسب نبوده است، رابطه ای که از نظر امام علیه السّلام برای گروه صالح برگزیده می شده، همان تقیه و سازش با آنان بوده است. امام باقر علیه السّلام در روایتی فرموده اند: در برخورد با منافق، با زبان از در سازش در آ (۱).

۳. مشارکت در فعالیت های عامه که برای اسلام و همچنین گروه یاران صالح امام دارای مصلحت بوده است، که خود امری مطلوب بوده و به وابستگی آنان به اهل بیت علیهم السّلام ضرری نمی رسانده است.

۳. روابط با اهل ذمه

امام باقر علیه السّلام رویه ای برای روابط گروه یاران صالح خود با اهل ذمه ترسیم نموده اند، بر این اساس که همزیستی مسالمت آمیز باهم داشته و با یکدیگر دشمنی نکنند. آن حضرت فرموده اند:

ص: ۲۵۷

...هنگامی که آنان جزیه را بر خود پذیرفتند، اسیر کردن آن‌ها بر ما حرام می‌شود، همچنین اموال آن‌ها بر ما حرام شده و ازدواج با آن‌ها بر ما حلال می‌گردد (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین فرموده اند:

اگر مرد [مسلمانی] مرد دیگر را در ذمه خود پناه دهد سپس او را بکشد، در روز قیامت در حالی محشور می‌شود که پرچم غدر و پیمان شکنی را بر دوش خود حمل می‌نماید (۲).

آن حضرت همچنین دست درازی ظالمانه و غاصبانه بر اموال و مایملک اهل ذمه یا دزدیدن از آنان، همچنین غش در معامله با آنان را حرام دانسته اند (۳).

آن حضرت همچنین محترم شمردن احکام فقهی و مدنی همچنین احکام قضائی و تقسیم ارث را حتی اگر با شریعت اسلامی مخالف باشد مورد توصیه قرار داده اند (۴).

۴. رابطه با کفار

در باره رابطه با کفار همواره اصل اساسی مبتنی بر قاعده برائت (بیزاری) بوده است، چرا که این همان قاعده ای است که مرز میان اسلام و کفر را مشخص می‌نماید. پس هیچ گونه کمک و همیاری با کفار برای مسلمانان جایز نمی‌باشد و هر نوع پشتیبانی از آنان بر مسلمانان حرام است.

و از لوازمی که برائت و بیزاری نیازمند آن است مقاومت در برابر کفار و

ص: ۲۵۸

۱- (۱). تحف العقول/ ۲۱۰، البته در نزد دانشمندان مکتب اهل بیت علیهم السلام این گونه مشهور شده که ازدواجی که با اهل ذمه جائز است فقط ازدواج موقت و متعه می‌باشد.

۲- (۲). کافی ۳۱/۵.

۳- (۳). کافی ۵۶۸/۵.

۴- (۴). وسائل الشیعه ۳۱۹/۲۶.

بلکه در هنگام ضرورت روبرو شدن با آنان می باشد. به همین خاطر است که امام باقر علیه السّلام شیعیان خود را به فروختن اسلحه به مسلمانان دیگر به جهت جنگ با کفار تشویق و ترغیب می کرده اند، حتی اگر خریداران سلاح از دشمنان اهل بیت علیهم السّلام بوده باشند، چراکه این کار در نظر امام علیه السّلام به منزله دفع دشمن مشترک و دور کردن خطری بود که کیان نظام اسلامی را تهدید می کرد.

هفتم: امام باقر علیه السّلام و سیستم امنیتی گروه صالحان

اشاره

امام باقر علیه السّلام اهتمام خاصی به سازمان امنیتی گروه یاران صالح خود داشتند تا بدین وسیله سلامت افراد این گروه و کیان آن را از متلاشی شدن و تصفیه حساب های خونین حفظ کنند. تا افراد گروه در حرکت اصلاحی خود آزاد بوده و بتوانند انجام وظیفه نمایند. این احتیاط و رعایت مسائل امنیتی آثار مثبتی در سلامتی عقیده و سالم ماندن شریعت، همچنین سالم ماندن ارزش های اسلامی در جامعه داشت، چراکه کوچکترین خللی که در وضع امنیتی گروه صالح پیدا می شد، منجر به زندان، کشتن و یا تبعید کسانی می شد که در جامعه دارای تأثیر مثبت بودند، و در نتیجه، نبودن این افراد بهترین فرصت را برای منحرفان آماده می نمود تا افکار و عقاید خود را در میان جامعه پخش نموده، فکر جامعه را متشنج کرده و در جان و دل مردم اضطراب ایجاد کنند. چراکه میدان را خالی از مصلحانی می دیدند که وابسته به گروه صالح پیروان اهل بیت علیهم السّلام بودند.

اهمیت دادن به نظام امنیتی باعث تضمین بقای رهبری گروه هم می شد که در شخص امام معصوم علیه السّلام تجلی پیدا می کرد، تا این رهبری در میان آن ها بماند و در جهت ارشاد و توجیه و تربیت و تعلیم احکام دین و راه های شریعت به

آن‌ها انجام وظیفه نماید.

این نظام امتیاتی دارای نشانه‌ها و ویژگی‌های خاص خود بوده که می‌توان آن را در چند نقطه ذیل بررسی نمود:

۱. تقیه

تقیه به جهت آثار مثبتی که در خط سیر گروه صالحان داشته و حرکت آن‌ها را به سوی اصلاح جامعه آسان نموده و از فشار و جلوگیری حکومت نسبت به آنان می‌کاست مورد تأیید شریعت اسلام قرار گرفته است.

تقیه موارد بسیاری دارد که بسته به شرایطی که فرد و یا گروه صالح را احاطه کرده از نظر قوت و ضعف، یا از نظر موضع گیری حاکم و یا دستگاه‌های حکومتی نسبت به شخص امام علیه السلام یا گروه پیروان متغیر می‌باشد.

در عمل به تقیه قاعده اساسی قول امام باقر علیه السلام است که فرمود: «التقیه فی کل ضروره»؛ تقیه در هر ضرورتی واجب می‌شود (۱).

پس آنچه که حدود بهره جوئی از تقیه و عمل به آن را از نظر وجوب یا استجباب و از حیث تعداد دفعات عمل به آن روشن می‌نماید، ضرورت است.

و از آنجا که هدف از تقیه نگهداری از ریختن خون است و از آن در حفظ جان در مواردی که از دست دادن جان ضروری نبوده و تأثیری بر سیر حرکت اصلاح و تغییر ندارد به کار می‌رود، در جایی که این چنین هدفی از آن برآورده نشود و باعث حفظ خون نگردد تقیه واجب نیست.

امام باقر علیه السلام در این رابطه فرموده اند: «إنما جعلت التقیه لیحقن بها الدماء، فإذا بلغ الدّم فلا تقیه»؛ تقیه به خاطر این وضع شده که خون‌ها را از ریخته شدن نگاه دارد. پس

ص: ۲۶۰

هنگامی که به حد ریخته شدن خون رسید دیگر تقیّه واجب نیست (۱).

از موارد تقیّه می توان به این موارد ذیل اشاره نمود:

الف- اگر معتقد به دین اسلام در جامعه ای غیراسلامی زندگی می کند که با مسلمانان سر جنگ و ناسازگاری دارند باید اعتقاد خود را کتمان نماید.

همچنین اگر معتقد به مذهب اهل بیت علیهم السّلام در جامعه ای زندگی می کند که مخالف یا دشمن اهل بیت علیهم السّلام بوده و کشتن یا شکنجه و آزار هر کس که منسوب به اهل بیت علیهم السّلام و وابسته به آنان باشد یا عقیده آنان را ترویج نماید حلال می دانند، باید عقیده خود را در برابر آنان کتمان نماید.

یا در مواردی که ابراز عقیده این معتقد منجر به طرد این فرد از جامعه و عدم تأثیرپذیری جامعه از قول و فعل آن شخص شود و در هر صورت موجب سدّ راه و مزاحمت در مسأله مهم اصلاح و تغییر جامعه شود، تقیّه واجب می گردد.

ب- کتمان احکام فقهی اگر منجر به ضرر بزرگی شود.

ت- کتمان آراء سیاسی.

ث- کتمان اسرار سیاسی.

ج- کتمان برنامه ها و خطّ مشی هایی که برای اصلاح جامعه و تغییر آن مهیا شده است.

در همه این موارد گاه می شود که تحقق تقیّه به کتمان این موارد، و گاه می شود که تقیّه به تظاهر به عملی برعکس آن ها می باشد.

به عبارت دیگر تقیّه سازش با مخالفین یا دشمنان گروه صالح است تا

ص: ۲۶۱

بدین وسیله از دشمنی و اذیت و اخلال آن‌ها در روند اصلاح جامعه جلوگیری شود.

بنابراین تقیّه جایگاهی متوازن و حدّ وسط بین دو حالت ناپسند است. یکی مطرود شدن از جامعه و دور شدن از میدان اصلاحگری، و دوّم حالت رودررویی درگیری مستقیم. چراکه در بسیاری از موارد عدم پای بندی به اصل تقیّه منجرّ به یکی از این دو حالت خواهد شد و در هر دو صورت، انسان مؤمن به اهدافی که در زندگی اجتماعی خود دارد نخواهد رسید، و گاه می‌شود که عدم پای بندی به این اصل منجرّ به متوقّف شدن عملیات اصلاحی یا عقب نشینی و در نهایت دست برداشتن از طی راه مستقیم یا انحراف از آن می‌گردد.

مطرود شدن و ترک جامعه در بعضی از موارد منجرّ به افتادن در دام‌های غلّ و گرایش به فرقه باطنی می‌شود همچنان که برای حرکت اسماعیلیّه چنین مسأله‌ای روی داد.

و امّا رودررویی مستقیم با دستگاه حاکم منجرّ به ضعیف شدن در برابر شیوه‌های خشونت بار یا مکارانه و گمراه کننده حکومت خواهد گردید. در صورتی که گروه صالح برای فرورفتن در گرداب جنگ و مواجهه مستقیم با حکومت آماده نشده بود.

امام باقر علیه السّلام توانست با تأکید بر اصل تقیّه، امتیّت گروه یاران صالح خود را فراهم نماید. آنجا که توانست پایگاه مردمی این گروه را گسترش داده و گروه را با اضافه کردن افراد و کادرهای جدید تقویت نماید. همچنین دانش اهل بیت علیهم السّلام را در جامعه انتشار داده و باعث شیوع فضیلت و مکارم اخلاق در جامعه شود، بدون این که به حکام برای ترور، دستگیری و یا جلوگیری از

فعالیت های عمومی خود در عرصه تدریس و دیدار با مردم و شیعیان فرصتی بدهد.

حدومرز تقیه گاه به مسائلی خاص نیز کشیده می شود، تا آنجا که شخص مجبور به تظاهر به دیوانگی شده تا بتواند جان خود را حفظ نموده و جماعتی را که به آن وابسته است از خطر نفوذ و آزار دشمن حفظ نماید. البته این حالت بسیار نادر است و به عنوان نمونه ای از آن می توان به دستور امام باقر علیه السلام به جابر بن یزید جعفری اشاره نمود. امام باقر علیه السلام به جابر نامه ای نوشت و در آن این دستور را به جابر داد. پس از رسیدن نامه امام، هنگامی که جابر بن یزید جعفری به شهر کوفه داخل شد، هیچگاه در حال خوشحالی و خنده دیده نشد و به دیوانگی تظاهر نمود. پس از چند روز از رسیدن نامه امام باقر علیه السلام به جابر بن یزید جعفری، نامه ای از هشام بن عبد الملک به حاکم کوفه رسید که در آن دستور قتل جابر بن یزید جعفری آمده بود. امیرا هنگامی که والی قصد جان او را کرد، وی را در حالت جنون و دیوانگی دید. بنابراین قتل او را ترک نمود و از وی در گذشت (۱).

۲. کتمان اسرار

شرایطی که امام باقر علیه السلام و گروه یاران آن حضرت را احاطه کرده بود، آنان را وادار به کتمان اسرار ساخته بود، تا جایی که امام باقر علیه السلام فرموده است: اسرار ما را مخفی دارید و مردم را بر گردن های ما سوار نکنید [ما را به کشتن ندهید] (۲).

این نکته باتوجه به این که گروه صالحان به وسیله گروه ها، جریان ها و

ص: ۲۶۳

۱- (۱). بحار الانوار ۲۸۳/۴۶.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۲۵/۷۱.

دستگاه های امتیّتی احاطه شده بود که دائماً پیگیر سخنان و کارها و فعالیت های آنان بوده و به دنبال سوءاستفاده از رخنه ها و فرصت ها بودند تا بدین وسیله، آوازه نیکوی این گروه را از نظر عقیده، احکام و رفتار در چشم مردم زشت جلوه داده و نقش آن ها را در زندگی جامعه محدود و کمرنگ نمایند. به همین دلیل بود که این گروه محتاج به عنایت ویژه ای نسبت به مسأله کتمان اسرار بودند. حال چه آن اسرار از زمره فضائل و مکارم اهل بیت علیهم السّلام که عقل مخالفین گنجایش و کشش تحمّل آن را نداشت بوده، یا در رابطه با اسرار سازمانی گروه مانند تعداد نفرات و میزان ذخایر مالی، همچنین اسامی و کلا، یا پیشگامانی که بر روند اوضاع اثر مثبت داشتند، یا از اسرار روابط و دیدارها، همچنین اسرار سیاسی که با برنامه ریزی و خطّمشی های طرح شده برای اصلاح و تغییر وضع سیاسی و اجتماعی موجود، یا اسرار مربوط به زمان هائی که برای انجام عملیات در نظر گرفته می شد و مانند این ها باشد.

بنابراین امام علیه السّلام موضع گیری های مهمّ خود را با نهایت اختفا و پوشیدگی انجام می دادند. مثلاً زمانی که رفتن به نزد سلاطین و کمک به آن ها را حرام می خواندند، این تحریم را به صورتی محدود انتشار می دادند که جز آنان که به آن حضرت نزدیک بودند، کس دیگری از آن مطلع و خبردار نمی گردید.

برنامه ریزی آن حضرت برای قیام زید به گونه ای بود که حکومت وقت اصلاً از آن مطلع نشد، بلکه بسیاری از افراد وابسته به گروه صالحان نیز از این مسأله مطلع نشدند. آن حضرت فقط به ستایش از شخصیت زید اکتفا می کردند، تا بدین وسیله به صورت غیرمستقیم نظرها را به سوی او جلب کرده و او را برای موضع گیری های آینده آماده نمایند.

امام باقر علیه السّلام در دایره ای محدود و در نزد بعضی از اصحاب خود از مختار

نیز ستایش و تمجید کرده و او را از موالیان اهل بیت علیهم السّلام دانسته و قیامش را تأیید نمودند.

امام باقر علیه السّلام جز در دایره ای محدود و در نزد کسانی که به آن ها اعتماد داشته و مورد وثوق آن حضرت بوده و می دانست که اسرار را جز در وقت مناسب آشکار نمی سازند به هیچ عنوان به صورت علنی مسأله امامت امام صادق علیه السّلام را پس از خود آشکار نمودند.

۳. ایجاد توازن در رابطه با حاکمان

یکی از خصوصیات و ویژگی های بارز ائمه اهل بیت علیهم السّلام قطع ارتباط با حاکمان جائز و ستمگر می باشد، دستورات و راهنمایی های امام باقر علیه السّلام به افراد گروه صالح نیز تأکید بر قطع ارتباط با حاکمان ستمگر به همه اشکال و صورت های آن داشته است، چراکه همکاری با ستمگر منجر به چندین امر خواهد شد که آن ها عبارتند از:

الف- تقویت ستمگر و کمک رسانی به ارکان منحرف دولت او.

ب- ادامه یافتن کارهای انحرافی که جامعه به دلیل واقعیت منحرف خود به آن میل داشت.

ت- تأثیرپذیری کسانی که با حاکم ستمگر ارتباط برقرار می کنند چراکه در بعضی از اوقات حاکمان ستمگر به وسیله طمع در مال، پست و مقام و منزلت و شأن اجتماعی حيله ها و فریب های متنوعی برای اطرافیان خود فراهم می نمودند که این مسأله در رابطه با افراد گروه شیعه ممکن بود در درازمدت به شانه خالی کردن از وابستگی به گروه صالحان منجر می شد.

ث- حتی گاه شخصی که عضو گروه صالح بوده و با حاکم ستمگر روابط

برقرار می کرد، رفته رفته به یکی از دشمنان این گروه تبدیل می شد.

به همین دلیل بود که امام باقر علیه السّلام دستور به قطع ارتباط همه افراد گروه با هیئت حاکم ستمگر دادند (۱)، و برای تأکید بیشتر بر داخل نشدن افراد گروه صالح در دستگاه ستمگر و فعالیت های آن همکاری با آنان را نشانه بر ناپسند داشتن بهشت توسط آن همکاری کننده دانسته اند.

از عقبه بن بشیر اسدی روایت شده است که گفت: بر امام باقر علیه السّلام داخل شدم و به آن حضرت عرضه داشتم: من در میان قوم خود از جایگاه اجتماعی بالایی برخوردار هستم. قبیله من نماینده ای در نزد حکومت داشتند و او از دنیا رفته است. حال قبیله ام قصد دارند تا مرا به عنوان نماینده به نزد دستگاه حکومت بفرستند. نظر شما در این باره چیست؟

امام باقر علیه السّلام در پاسخ او فرمودند:

اگر رفتن به بهشت خداوند را ناپسند می داری و از آن متنفر هستی، خود را به قوم خود معرفی کن تا تو را به نزد حکومت بفرستند، آنگاه حاکمی ستمگر مردی مسلمان را بگیرد و خون او را بریزد و تو در خون او با آنان شریک باشی. تازه، ممکن است که از دنیای آن ها هم چیزی به تو نرسد (۲).

به رغم دستوراتی که امام باقر علیه السّلام در قطع همکاری با حاکمان ستمگر داده اند، در بعضی از موارد نیز برای مراعات مصلحت والای اسلام، این همکاری را جایز شمرده اند. آن حضرت فروختن اسلحه و یا بردن اسلحه برای پیروان حکومت جائز را با هدف همکاری در مقابله با دشمنان نظام اسلامی (کفار) جایز دانسته اند (۳)، آن حضرت از این کار هدف دیگری هم

ص: ۲۶۶

۱- (۱). کفایه الاثر/ ۲۵۱.

۲- (۲). رجال کشی/ ۲۰۴.

۳- (۳). کافی ۱۱۲/۵.

داشتند و آن این بود که این همکاری موجب شود که حاکم ستمگر با دیدن این مسأله نسبت به افراد گروه صالح اعتماد و حسن ظن پیدا نماید.

اگر حکام ستمگر امام باقر علیه السلام را برای ملاقات می طلبیدند آن حضرت از دیدار با آن ها امتناع نمی کرد. همچنین یاران خود را در چنین مواردی از این کار باز نمی داشت تا این که بدین وسیله امتیت آنان را محفوظ دارد. چرا که تمرد از دستور دیدار سلطان منجر به کشف نیت این افراد در رابطه با مبارزه و عدم رضایت آنان نسبت به حکومت او می گردید.

همچنین آن حضرت اصحاب و یاران خود را از شرکت در جنگ هایی که فرماندهی آن ها با حاکمان ستمگر بود و در زمان های مختلف بین مسلمانان و کفار روی می داد باز نمی داشتند.

۴. مراعات سطوح مختلف

امام باقر علیه السلام در دستورات و تعلیمات خود همچنین در مشارکت دادن افراد گروه صالح در فعالیت ها و کارهای مختلف، همواره اختلاف سطح افراد مختلف را از نظر نیرو و امکانات، همچنین از نظر بیداری، ادراک، میزان تحمیل و قدرت آنان بر ادای وظیفه یا پایداری در عمل رعایت نموده و برای هر کسی سطحی معین می نمودند، تا این که به اندازه سطح توانایی او به وی تکلیف محول نمایند.

از سدید روایت شده است که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمودند:

مؤمنان دارای مراتبی می باشند. بعضی از آنان در درجه اول، بعضی در درجه دوم، بعضی در درجه سوم، بعضی در درجه چهارم، بعضی در درجه پنجم، بعضی در درجه ششم و بعضی در درجه هفتم می باشند. پس اگر بخواهی بر کسی که در درجه

اول باشد تکلیف درجه دوم بارکنی، تحمل آن را نخواهد داشت. صاحب درجه دوم، تکلیف درجه سوم و آنکه در درجه سوم است تکلیف درجه چهارم را تحمل نخواهد نمود... (۱).

حال افراد در مطلع کردن آنان از اسراری که به فضایل و کرامات اهل بیت علیهم السلام مربوط می شود، یا در اختیار قرار دادن اسرار سیاسی نیز به همین منوال بوده، و آن حضرت به هر فردی بر حسب نیروی عقلی، عاطفی و جسمانی او چنین اسراری را اعطا می نموده اند.

هشتم: امام باقر علیه السلام و نظام اقتصادی گروه صالح

اشاره

اقتصاد از نظر رشد، ثبات، تکامل و دادن قدرت رویارویی با مشکلات به جوامع، نقش بسیار بزرگی در حرکت امت ها و جمعیت هایی دارد که در راه رشد و تکامل گام برمی دارند، اقتصاد یکی از عوامل زیربنائی در ساختن تمدن ها و تربیت جوامع براساس اصول بقا و ماندگاری می باشد. اسلام نیز در همه مراحل اهداف دور یا نزدیک خود را جز به مدد نیروی اقتصادی و پول که به عنوان شریان اصلی اقتصاد مطرح است پیش نبرده است.

امام باقر علیه السلام در دستورات و راهنمایی هایی که برای گروه صالح انجام داده اند، بر اهمیت مال و سرمایه در پیروزی کارها و به ثمر رسیدن اهداف و قوت بخشیدن به نظام آن تأکید فراوان داشته اند. آن حضرت در این رابطه فرموده اند:

...دینارها و درهم ها مهرهای خدا در روی زمین اند که خداوند آن ها را برای مصلحت

ص: ۲۶۸

خلق خود ایجاد نموده است، و امورات زندگی آنان به واسطه این دینارها و درهم ها برآورده می شود (۱).

تأکید بر اهمیت عامل اقتصادی

امام باقر علیه السلام همواره بر کار و کسب روزی و بی نیاز کردن خود از مردم تشویق و ترغیب فراوانی نسبت به افراد جامعه داشته اند. آن حضرت همواره همگان را بر اعمالی چون تجارت، زراعت، صنعتگری و آموختن حرفه ها و صنعت ها تشویق و ترغیب می فرموده اند. خود آن حضرت نیز همواره به کار مشغول بوده و کار کردن و کسب درآمد را طاعت و بندگی خدا می دانسته اند، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «محمد بن منکدر همیشه می گفت:

من همواره بر این عقیده بودم که حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام هیچگاه جانشینی برتر از خود در جامعه به جا نگذاشته است تا این که چشمانم به جمال فرزندش محمد بن علی علیه السلام امام باقر روشن گردید. من [به جهت عدم معرفت نسبت به آن حضرت] پیش رفتم و خواستم آن حضرت را موعظه کنم. اما آن حضرت مرا مورد موعظه قرار دادند، یاران محمد بن منکدر به او گفتند محمد بن علی تو را چگونه موعظه کرد؟ محمد بن منکدر در پاسخ گفت: در ساعتی از ساعت های گرم روز به یکی از مناطق اطراف مدینه رفتم.

در این هنگام ابو جعفر محمد بن علی که مردی هیکل مند و چاق نیز بود بر دو غلام سیاه تکیه کرده بود را ملاقات کردم. با خود گفتم: سبحان الله، بزرگی از بزرگان قریش را در چنین ساعتی از روز با این حال در طلب دنیا می بینم، به

ص: ۲۶۹

خدا سوگند که می روم و او را موعظه و نصیحت می کنم. به او نزدیک شدم و سلام کردم. او نیز در حالی که عرق از سروریش می ریخت جواب سلام مرا داد. به خدمتش عرض کردم خدا تو را خیر دهد، بزرگی از بزرگان قریش در این ساعت گرم روز با این حال در طلب دنیا آمده است؟ اگر مرگ تو در این حالت برسد چه می کنی؟

امام باقر علیه السلام در پاسخ فرمودند:

اگر مرگ من در این حالت برسد، در حالتی رسیده که من در حال بندگی و فرمانبرداری خدای عزّ و جلّ می باشم؛ چون من با این عمل خود و خانواده خود را از مردم و از امثال تو بی نیاز می نمایم. امّا اگر مرگ من در حالتی بیاید که من در حالت گناهی از گناهان خدا باشم، آن گاه از رسیدن مرگ در آن حالت خواهم ترسید.

به خدمتش عرض کردم: راست گفتی که خدای رحمت کند، من می خواستم تو را نصیحت کنم امّا تو مرا نصیحت کردی»
(۱).

امام باقر علیه السلام برای تشویق و ترغیب همگان بر کار و کوشش، فعالیت و طلب رزق و روزی به سیره پرورش پدران و اجداد گرام خود استناد می فرمود، آن حضرت روایت نموده اند که:

مردی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را ملاقات نمود که بر یک گونی از هسته خرما نشسته بود، او به آن حضرت عرض کرد: ای ابو الحسن، درون این گونی چیست؟ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: انشاء الله صد درخت خرما. آن حضرت هر صد هسته خرما را در زمین کاشتند و هیچ کدام از آنان ضایع نگردید (۲).

امام باقر علیه السلام همواره یاران خود را از کسالت و تنبلی کردن از فعالیت مثبت

ص: ۲۷۰

۱- ((۱)). کافی ۷۳/۵-۷۴.

۲- ((۲)). کافی ۷۵/۵.

برحذر داشته و کسالت از طلب آخرت را ملازم با کسالت از طلب دنیا نموده اند، آن حضرت در این رابطه فرموده اند:

من بسیار از کسی که در امر طلب دنیا و رزق و روزی خود کسالت و تنبلی می کند منفور می دارم، چرا که هرکس در امر دنیای خود کسالت بورزد و تنبلی کند، در امر آخرت خود کسلتر و تنبلتر خواهد بود (۱).

آن حضرت همواره این مطلب را بیان می داشتند که رزق و روزی از جانب خداوند متعال نازل شده و خداوند متعال برای هر یک از افراد انسان رزق و روزی معینی قرار داده است. امّا بر انسان واجب است تا برای به دست آوردن آن رزق و روزی تلاش و فعالیت نماید. آن حضرت در این رابطه فرموده اند:

هیچ کس نیست مگر این که خداوند متعال رزق حلالی برای او مقدر فرموده که در حالت عافیت و سلامت به او برسد، و همان رزق و روزی را از جهت دیگر به صورت حرام نیز بر آن انسان عرضه می نماید. پس اگر انسان به آن رزق و روزی از راه حرام دست بیاید، از رزق و روزی حلال او کم می شود و غیر از این دو مورد نیز خداوند از در فضل و کرم روزی بسیاری برای بندگان دارد که این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: **وَسِئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ (۲)** و از فضل خدا درخواست کنید... (۳)

آن حضرت همچنین از جمع آوری مال از طریق کسب های حرام که از جمله آن ها «غلول» (۴) می باشد نهی می فرمودند. عمار بن مروان در رابطه با

ص: ۲۷۱

۱- (۱). کافی ۸۵/۵.

۲- (۲). نساء/۳۲.

۳- (۳). کافی ۸۰/۵.

۴- (۴). غلول در لغت به معنی دزدی از غنائم قبل از تقسیم است که در زمانه فعلی می توان آن را به اختلاس تشبیه کرد.

کسب درآمد از طریق خیانت در بیت المال از آن حضرت سؤال نموده است.

امام باقر علیه السلام در پاسخ عمّار این گونه فرموده اند که:

هر چیزی که از امام (حاکم بر حق) دزدیده شود و خوردن مال یتیم و امثال آن حرام است و درآمدهای حرام انواع زیادی دارد. از آن جمله است: اجرت زنان بدکار، قیمت فروش شراب، نیبذ و سایر مسکرات، ربا پس از آشکار شدن مورد آن، و امّا رشوه گرفتن در کار حکم و داوری به منزله کفر به خداوند بزرگ و پیامبر او می باشد (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین از خوردن ربا منع نموده چرا که در رباخواری غصب حقوق دیگران نهفته شده و همچنین روح برادری و دوستی را ضعیف نموده و روحیه پارسایی در دنیا و نیکی به دیگران را در دل انسان می میراند. از همین جهت است که امام باقر علیه السلام ربا را از خبیث ترین درآمدها ذکر نموده و فرموده اند: «أخبث المكاسب كسب الربا»؛ ناپاک ترین درآمدها، درآمدی است که از راه ربا به دست بیاید (۲).

امام باقر علیه السلام همچنین برای اصحاب و یاران خود کارهای حلالی که در شأن آن ها نبود مانند اشتغال به عمل حجامت و امثال آن را نیز نمی پسندید (۳).

ایجاد موازنه میان طلب رزق و روزی و طلب مکارم اخلاقی

امام باقر علیه السلام تشویق و ترغیب همگان بر کار و کوشش و فعالیت و طلب روزی حلال را مقدمه ای برای رسیدن به هدف والای بی نیازی از مردم و سیر کردن خود و خانواده خود دانسته اند، تا این که به این وسیله چنین شخصی

ص: ۲۷۲

۱- (۱). کافی ۱۲۶/۵.

۲- (۲). کافی ۱۴۷/۵.

۳- (۳). کافی ۱۱۶/۵.

برای انجام دادن وظیفه اصلی و رسیدن به آن هدف نهایی که انسان برای آن آفریده شده و عبارت از حمل امانت الهی، رساندن آن به همه مردم و استوار ساختن اصول و بنیادهای آن در جامعه می باشد برسند. آن حضرت از پیروان خود انتظار داشت تا به افق های دور دست و همت های بالا سر بکشند تا ارزش های معنوی در همه امور مالی آن ها حاکم شده، و دیگر به دنبال شهوات نفسانی راه نیفتاده و مشغول به سیر کردن جنبه های نفسانی نشوند. آن حضرت در این رابطه فرموده اند:

همانا اهل تقوا کسانی هستند که از دیگران بی نیازند. اندکی از زندگی دنیا آنان را از طلب دنیا بی نیاز می نماید. آنان کسانی هستند که مخارج زندگی آنان آسان و کم است... آنان کسانی هستند که شهوات و لذت های خود را برای جهان آخرت به تأخیر انداخته اند (۱).

آن حضرت در یکی از دعاهای خود اهدافی را که هر انسانی باید از طلب رزق و روزی داشته و حدّ و حدود طلب رزق و روزی را بیان نموده و بر این مطلب که باید میان طلب روزی و ارزش های معنوی توازن برقرار باشد این گونه تأکید نموده اند که:

«...اسألک اللهم الرفاهیه فی معیشتی ما أبقیته، معیسه اقوی بها علی طاعتک، و أبلغ بها رضوانک، و أصیر بها بمنک الی دار الحیوان، و لا ترزقنی رزقا یطغینی، و لا تبتلنی بفقر أشقی به، مضیقاً علیّ، أعطنی حظاً وافرأ فی آخرتی، و معاشاً واسعاً هنیئاً مریناً فی دنیای...»؛ خداوندا، از تو رفاه در معیشتم را تا روزی که زنده هستم می خواهم، تا معیشت و زندگانی من به گونه ای

ص: ۲۷۳

باشد که مرا در راه اطاعت و بندگی تو تقویت نماید، و من به وسیله آن بتوانم به مقام جلب رضایت تو دست یابم، و به لطف و کرمت به واسطه این معیشت به خانه زندگی ابدی و حیات جاودان وارد شوم. خداوند، چنان روزی به من نده که به واسطه آن به طغیان اتمم و مرا به چنان فقر و نداری مبتلا نکن که به واسطه آن بدبخت گشته و در تنگنا قرار گیرم. خداوند، به من بهره ای شایان در امر آخرتم بده و معاشی واسع، گوارا و آسان در دنیا عطایم نما... (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین میزان فعالیت اقتصادی و مالی گروه صالحان را بیان داشته تا آنان بتوانند به واسطه این معیار، اندازه نزدیکی و دوری کار خود را از کارهای آخرتی بسنجند. بنابراین فرموده است:

ما دنیا را دوست می داریم، اما دنیا به ما داده نشده است و این برای ما بهتر است، و دنیا به هیچ یک از بندگان خدا داده نمی شود مگر این که باعث نقصان بهره مندی اخروی او می گردد، و از شیعیان ما نیست کسی که صد هزار، پنجاه هزار و یا چهل هزار و اگر بخواهی بگویم، می گویم حتی سی هزار دینار جمع نموده باشد، در حالی که هیچ مردی هرگز ده هزار دینار را نمی تواند از راه حلال جمع آوری نماید (۲).

امام باقر علیه السلام همچنین همگان را به رعایت میانه روی در اشیاع امیال و شهوات فرا خوانده است، تا این که این عمل به خودی خود هدف به حساب نیاید. بنابراین آن حضرت فرموده اند: هنگامی که شکم سیر شد، سر به طغیان برمی دارد (۳).

و همچنین فرموده اند: هیچ چیزی در نزد خداوند متعال نکوهیده تر از شکم پر نیست (۴).

ص: ۲۷۴

۱- (۱). بحار الانوار ۳۷۹/۹۴، چاپ دوم ۳۷۹/۹۷.

۲- (۲). بحار الانوار ۶۶/۶۹، چاپ دوم ۶۶/۷۲.

۳- (۳). کافی ۲۷۰/۶.

۴- (۴). کافی ۲۷۰/۶.

اول: زکات: زکات یکی از موارد مالی گروه صالحان می باشد که عبادتی اقتصادی است و خداوند متعال مؤمنان را به آن دستور داده تا بدین وسیله گرسنگان سیر شده، برهنگان پوشیده گردیده، و سطح زندگی فقرا و نیازمندان بالا آمده، و در میان طبقات جامعه از نظر اقتصادی توازن حاصل شود تا بدین وسیله از ایجاد تفاوت فاحش در بین سطوح اقتصادی مردم جلوگیری شده، و اموال و دارایی ها در نزد طبقه خاصی جمع و انباشته نشود.

امام باقر علیه السلام نیز ترویج و تشویق بسیاری بر پرداخت زکات داشته اند. از جمله روایاتی که در این باب از آن حضرت وارد شده، این است که آن حضرت فرمودند: خداوند متعال زکات را به همراه نماز واجب نموده است [و از نظر وجوب باهم تفاوتی ندارند] (۱).

آن حضرت همچنین آثاری که بر ندادن زکات مترتب می شود که از جمله آن ها قطع برکت از بندگان است را این گونه بیان فرموده اند که: در کتاب علی علیه السلام این گونه یافته ایم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: هنگامی که بندگان از دادن زکات خودداری نمایند، زمین نیز از دادن برکات خود به مردم خودداری می نماید (۲).

از آثار خودداری از پرداخت زکات در جهان آخرت، مبتلا شدن به عذاب و عقوبت خداوندی است، امام باقر علیه السلام در این رابطه فرموده اند:

خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت مردمانی را از قبرهایشان محشور می نماید در حالی که دست های آن ها به گردن هایشان بسته شده و نمی توانند با دستان خود به میزان سرانگشتی چیزی را بردارند. در این حال به همراه آنان ملائکه ای هستند که آن ها را شدیداً سرزنش می نمایند و می گویند: اینان کسانی هستند که از پرداختن

ص: ۲۷۵

۱- ((۱)). کافی ۴۹۸/۳.

۲- ((۲)). کافی ۵۰۵/۳.

خیری کم در میان خیری بسیار خودداری نموده اند، اینان آنان اند که خداوند متعال به آن ها داده، اما آنان از پرداختن حقّ خدا که در میان اموال شان بود خودداری می نمودند (۱).

دوم: خمس: امام باقر علیه السّلام همچنین بر دادن خمس تأکید فراوان نموده اند، چراکه خمس نیز از جمله واجباتی است که وجوب آن در شریعت اسلام ثابت شده و آن حقّ ثابتی است که هر کس آن را ندهد از جمله خورندگان حقّ محسوب شده و هر کس در آن تصرّف کند در مالی تصرّف کرده که مال او نیست. امام باقر علیه السّلام در این رابطه فرموده اند: هر کس از پولی که خمس در آن است چیزی بخرد خداوند هیچ عذری را درباره این کار از او نپذیرفته و استفاده از آنچه خریداری کرده برای او حلال نیست (۲). و همچنین فرموده اند: برای هیچ کس حلال نیست که با پولی که خمس آن داده نشده چیزی بخرد، مگر این که حقّ ما را به ما برساند (۳).

آن حضرت همچنین بیان داشته اند که این حقّ و سایر حقوق مانند آن از جمله حقوقی است که از ائمه معصومین علیهم السّلام غصب شده است. آن حضرت این مسأله را در قالب قاعده ای کلی این گونه بیان فرموده اند: هر آنچه در دست پادشاهان است در حقیقت از آن امام معصوم می باشد (۴).

از دیگر موارد مالی واجبه می توان به کفّارات اشاره نمود. در اینجا موارد دیگری نیز وجود دارد که حالت واجب ندارند، مانند هدایا، صدقات و انفاق در راه خیر.

ص: ۲۷۶

۱- (۱). کافی ۵۰۶/۳.

۲- (۲). تهذیب الاحکام ۱۳۶/۴.

۳- (۳). کافی ۴۵۸/۱.

۴- (۴). کافی ۴۵۸/۱.

گروه صالح دارای نظامی مستقل و منابع مالی مستقلی است که قبلاً ذکر نمودیم، و این که مصرف اموال در مواردی که خداوند متعال برای آن وضع نموده است باعث همیاری در گروه صالح می گردد.

بنابراین زکات باید به فقرا، نیازمندان و کسانی که دست اندر کار جمع آوری و تقسیم آن هستند داده شده و در راه آزاد کردن بندگان مؤمن، رفع گرفتاری بدهکارانی که بدهکاری های سنگین دارند، رفع گرفتاری از در راه ماندگان، و نزدیک کردن دل های مردم به اسلام و مذهب اهل بیت علیهم السّلام یا برای جلوگیری از شرّ آنان به مصرف برسد. البتّه زکات موارد مصرف دیگری نیز دارد که تحت عنوان کلی فی سبیل الله قرار می گیرد.

زکات مستقیماً به موارد مصرف آن پرداخت شده و آنچنان که از احادیث شریفی که از امام باقر علیه السّلام وارد شده است فهمیده می شود، برای پرداخت آن به موارد مصرف احتیاج به اجازه امام علیه السّلام نیست (۱).

زکات در اصل باید به کسانی داده شود که وابسته به گروه صالحان یا شیعه باشد، از ضریس روایت شده است که گفت: مدائنی از امام باقر علیه السّلام سؤال کرد:

ما زکات مال خود را خارج می کنیم، آن را به چه کسی پردازیم؟

امام باقر علیه السّلام فرمودند: آن را به مردم شهر و دیار خود پرداز.

مدائنی عرض کرد: من در شهری زندگی می کنم که در آن هیچ کس از اهل ولایت شما موجود نیست.

ص: ۲۷۷

امام باقر علیه السّلام در پاسخ او فرمودند: آن پول ها را به شهری بفرست که چنین اشخاصی در آن باشند و این پول به آن ها پرداخت شود، اما این پول را به کسانی نپرداز که اگر فردا آنان را به امر ولایت خود خواندی، تو را اجابت نکنند (۱).

آن حضرت همچنین فرموده اند: محلّ مصرف زکات تنها کسانی هستند که معتقد به ولایت اهل بیت علیهم السّلام باشند (۲).

امام باقر علیه السّلام در مرحله پرداخت زکات نیز مهاجران و کسانی را که از نظر عقل و اندیشه و همچنین از نظر فکر بر دیگران برتری دارند، بر دیگران مقدّم داشته است. هنگامی که از آن حضرت در رابطه با کیفیت پرداخت زکات سؤال شد، در پاسخ فرمودند: آن را به نسبت سابقه ای که آنان در هجرت در راه دین، عقل و فقه دارند به آن ها پرداز (۳).

اما در رابطه با آزاد کردن بندگان و آن سهم از زکات که مربوط به نزدیک کردن و پیوند دل ها می باشد، بنا بر قول مشهور، وابستگی به گروه صالح در آن شرط نیست.

زکات واجب مخصوص نیازمندان و از کار افتادگان است و سزاوار نیست به کسانی که این چنین نیستند پرداخت شود. امام باقر علیه السّلام در این رابطه فرموده اند:

صدقه برای کسی که دارای حرفه است، همچنین برای کسی که دارای عقل سلیم و بدن سالم و قوی می باشد، حلال نیست. پس از آن پرهیزید (۴).

امام باقر علیه السّلام همچنین طبقات مستحقّ زکات و اوصاف آن ها را بیان نموده اند. آن حضرت فرموده اند:

ص: ۲۷۸

۱- (۱). کافی ۵۵۵/۳.

۲- (۲). کافی ۵۴۵/۳.

۳- (۳). کافی ۵۴۹/۳.

۴- (۴). وسائل الشّیعه ۲۳۱/۹.

«محرور» کسی است که از نظر عقلی دارای سلامت کامل و همچنین دارای حرفه و شغل می باشد، اما از نظر رزق و روزی در گشایش به سر نمی برد (۱).

«فقیر» کسی است که با وجود نیاز مالی از کسی تقاضای کمک نمی کند، اما «مسکین» آن است که نیاز مالی اش به حدی است که وادار به کمک خواستن از دیگران می شود (۲).

و واجب است که پرداختن زکات به مستحق همراه با احترام باشد. از ابو بصیر روایت شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مردی از اصحاب ما هست که مستحق است اما از این که زکات دریافت کند خجالت می کشد. من زکات را به او می دهم ولی به او نمی گویم که این زکات است. آیا این کار صحیح است؟

امام باقر علیه السلام پاسخ دادند: پول را به او بده و نام زکات بر آن مگذار و باعث خواری مؤمنی مشو (۳).

پرداخت زکات نیز سزاوار است به اندازه ای باشد که مستحق زکات را بی نیاز کند تا این که حالت نیاز در او باقی نماند. امام باقر علیه السلام فرموده اند: هنگامی که به او (نیازمند) پولی می پردازید، نیازش را برطرف کنید (۴).

در برابر زکات موارد مصرف خمس منحصر در دست امام معصوم علیه السلام است. امام باقر علیه السلام فرموده اند: خمس مخصوص خدا و پیغمبر و ما (اهل بیت) می باشد (۵).

خمس ملک امام معصوم علیه السلام است. البته این ملکیت به اعتبار منصب

ص: ۲۷۹

۱- (۱). کافی ۵۰۰/۳.

۲- (۲). کافی ۵۰۲/۳.

۳- (۳). کافی ۵۶۴/۳.

۴- (۴). کافی ۵۴۸/۳.

۵- (۵). کافی ۵۳۹/۱.

امامت اوست، و هیچگاه خمس برای امامان بسان ملک شخصی نبوده است، سیره و روش امام باقر علیه السلام همچنین سیره امامان و پیشوایان قبل از آن حضرت نیز بر همین مسأله گواهی می‌کند، آنان خمس را می‌گرفتند و برای دیگران به مصرف می‌رساندند تا آنجا که برای خود و خانواده آنان جز چیز کمی به نسبت فراوانی اموالی که به نزد آنان آورده می‌شد باقی نمی‌ماند و آنان همواره در حالت احتیاج به سر می‌بردند، چراکه این اموال شخصی نبوده و تنها در اختیار متصدی چنین منصب و مقامی است.

امام باقر علیه السلام برای زنده کردن روح همدلی و همیاری اقتصادی و اجتماعی همواره تأکید و تشویق فراوان بر پرداخت صدقات که زکات مستحب است نیز داشته‌اند. آن حضرت فرموده‌اند: همانا که صدقه هفتاد بلا از بلاهای دنیا و مرگ بد را از انسان بازمی‌دارد (۱).

و همچنین فرموده‌اند: کارهای خیر باعث می‌شود که مرگ‌های بد از انسان‌ها دور شود (۲).

امام باقر علیه السلام همچنین بر سفره‌داری، قربانی کردن و سیر کردن فقرا و نیازمندان تشویق زیادی فرموده‌اند. آن حضرت در این رابطه فرموده‌اند:

خداوند عزّ و جلّ خوراک دادن به فقرا و قربانی کردن در راه این کار را دوست می‌دارد (۳).

امام باقر علیه السلام همچنین بر صفات نیکویی همچون جود و بخشش، سخاوت، انفاق، هدیه دادن، قرض دادن، مهلت دادن به بدهکار بی پول در ادای دین ترغیب فرموده‌اند، چنان که در کتاب‌های مختلف حدیث روایاتی با این مضامین از آن حضرت نقل شده است.

ص: ۲۸۰

۱- ((۱)). کافی ۶/۴.

۲- ((۲)). کافی ۲۹/۴.

۳- ((۳)). کافی ۵۱/۴.

امام باقر علیه السّلام در هر روز جمعه صدقه می دادند و می فرمودند: صدقه در روز جمعه مضاعف می شود، چرا که روز جمعه بر روزهای دیگر فضیلت بسیاری دارد (۱).

امام باقر علیه السّلام برای اصحاب خود پول خرج می کردند، آن حضرت به غلام خود امر کردند تا به اسود بن کثیر هفتصد درهم بدهد و به او گفتند: این پول را خرج زندگی خود کن و هنگامی که این پول تمام شد، مرا مطلع کن (۲).

و از سلمی کنیز آن حضرت روایت شده است که گفت: برادران دینی به نزد امام باقر علیه السّلام می آمدند و از نزد آن حضرت خارج نمی شدند مگر زمانی که آن حضرت از غذاهای نیکو به آن ها خورانیده و لباس های نیکو به آن ها می پوشاند. در بعضی از وقت ها نیز به آن ها درهم و دینار عطا می فرمود، من گاه به آن حضرت اعتراض کرده و از آن حضرت درخواست می نمودم تا کمتر دست به چنین کاری بزنند.

آن حضرت به من پاسخ می دادند: ای سلمی، حسنه و خوبی دنیا چیزی جز رسیدگی به برادران دینی و کسب شناخت و معارف دینی نیست (۳).

امام باقر علیه السّلام خرج کردن پول در راه برادران دینی را به عنوان معیار برادری دینی دانسته و به گروهی از اصحاب خود این گونه فرموده است که: آیا شما به این حدّ از دوستی و برادری رسیده اید که یکی از شما دست در جیب دیگری کند و به مقدار حاجت خود بردارد؟ گفتند: نه.

آن حضرت فرمودند: ما ائتم یاخوان؛ شما هنوز به حدّ برادری نرسیده اید (۴).

امام باقر علیه السّلام در حالی که همواره همگان را بر عدم ردّ سائل و نیازمند تشجیع و ترغیب می فرمود، در عین حال اصحاب خود را همواره از

ص: ۲۸۱

۱- (۱). ثواب الاعمال/۱۶۸.

۲- (۲). صفة الصّفوه ۱۱۲/۲.

۳- (۳). الفصول المهمّه/۲۱۵.

۴- (۴). مختصر تاریخ دمشق ۸۵/۲۳.

درخواست کمک و سؤال از دیگران نهی می نمود. آن حضرت در این رابطه فرموده است:

«لو يعلم السائل ما فی المسأله ما سأل أحد أحدًا، و لو يعلم المعطى ما فی العطيه ما ردَّ أحد أحدًا»؛

اگر سائل و گدایی که از مردم چیزی می خواهد، می دانست که حقیقت این کار چیست [و چه ذلتی در این کار نصیب او می شود]، هرگز از کسی کمک نمی خواست، و اگر کسانی که به سائل چیزی می دهند می دانستند که در دادن این پول چه ثوابی نهفته است، هرگز کسی دست نیاز کسی را خالی بر نمی گرداند (۱).

امام باقر علیه السلام تعامل اقتصادی در میان گروه صالحان و حتی در میان آن ها و دیگر گروه ها را براساس قاعده لا ضرر و لا ضرار که آن را از جد بزرگوار خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله روایت نموده است استوار می دانست (۲).

نهم: امام باقر علیه السلام و نظام اجتماعی گروه صالح

اشاره

نظام اجتماعی گروه صالح یعنی شیعه، مصداق واقعی نظام اجتماعی اسلامی ای بود که پایه های آن را قرآن کریم ریخته و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آن را بنا نهاده بود. این نظام براساس اصول اخلاقی در تعامل و روابط بنا گردیده بود که در رأس همه آن اصول، «اخلاق نیکو» بوده است، امام باقر علیه السلام فرموده اند: از میان مؤمنان آن کس ایمان کامل تری دارد که اخلاق بهتری داشته باشد (۳).

و از نشانه های حسن خلق این است که افراد همیشه با رویی گشاده با

ص: ۲۸۲

۱- (۱). کافی ۲۰/۴.

۲- (۲). کافی ۲۹۲/۵، براساس این قاعده افراد اجتماع باید در تعامل با یکدیگر به گونه ای عمل کنند که هیچگاه حقی از کسی ضایع نگردد.

۳- (۳). کافی ۹۹/۲.

دیگران روبه رو شوند. امام باقر علیه السلام فرموده است:

مردی به نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد و عرضه داشت: ای پیامبر خدا مرا نصیحت کن،...

در میان سفارشات که پیامبر اکرم به آن مرد کردند، این جمله آمده بود: همواره برادر [ایمانی] خود را با روی گشاده ملاقات کن (۱).

از دیگر مصادیق حسن اخلاق مدارا کردن با همه اقشار مردم است که امام باقر علیه السلام فرموده است: هر کس که از مدارا و نرمخوئی نصیبی یافته باشد، از ایمان هم نصیبی یافته است (۲).

امام باقر علیه السلام برای هر واحدی از واحدهای اجتماعی نظام و برنامه مخصوص به آن را وضع کرده و روابط آن با سایر واحدهای اجتماعی را بیان فرموده است که اولین پایه واحدهای اجتماعی خانواده و آخرین آن واحدها جامعه بزرگ است.

۱. خانواده

در میان واحدهای متعدد اجتماعی، خانواده اولین و بنیانی ترین واحد و مؤسسه ای است که پدید آمده است، این خانواده است که مسئولیت خطیر پشتیبانی کردن جامعه بزرگ را با ارائه افراد و عناصر صالح به عهده دارد، و این مسأله نقطه آغازی است که ایجاد و تربیت نیروی انسانی سالم جامعه را در پی خواهد داشت. امام باقر علیه السلام برای تنظیم خانواده و سامان بخشی به آن، قواعدی اساسی وضع نموده اند. این قواعد از انتخاب همسر مناسب به عنوان شریک زندگی براساس تدبیر و حسن خلق، همچنین ریشه داشتن در خانواده ای صالح و ریشه دار آغاز می شود. آن حضرت همچنین برنامه ای برای حقوق

ص: ۲۸۳

۱- ((۱)). کافی ۱۰۳/۲.

۲- ((۲)). کافی ۱۱۸/۲.

افراد خانواده نسبت به یکدیگر و آنچه را که بر هریک از زوجین نسبت به دیگری واجب می شود و مراعات آن ها از ناحیه زن و شوهر ضامن ثبات و برقراری آرامش در جو خانواده می گردد، وضع فرموده اند.

امام باقر علیه السلام از جدّ بزرگوار خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله روایت نموده اند که در رابطه با حقی که شوهر بر گردن زن دارد این گونه فرموده اند:

این که از شوهر خود اطاعت نموده، وی را نافرمانی نکند، از خانه او بدون اجازه اش چیزی به عنوان صدقه بیرون ندهد، بدون اجازه شوهر روزه مستحب نگیرد، و هنگامی که شوهر به او نیاز پیدا کرد، از این کار خودداری نکند حتی اگر سوار بر جهاز شتر باشد، و از خانه شوهر بدون اجازه او بیرون نرود... (۱).

و همچنین امام باقر علیه السلام فرموده اند: «جهاد المرأه حسن التبعل»؛ جهاد زن در شوهرداری نیکویش می باشد (۲).

امام باقر علیه السلام زن ها را به تحمل کردن آزار و اذیت شوهر فرا خوانده است تا بدین وسیله علاقه زوجیت ادامه پیدا کرده و باعث از هم پاشیدگی خانواده ها نشود، چرا که عدم تحمل زن در برابر بعضی از بداخلاقی های شوهر، ممکن است چنین نتیجه ای در بر داشته باشد. امام باقر علیه السلام در این رابطه فرموده اند:

«و جهاد المرأه أن تصبر علی ما تری من أذی زوجها و غیرته»؛

جهاد زن این است که در برابر آزارهایی که از شوهر خود می بیند یا غیرت هایی که شوهر به خرج داده و برای او خوشایند نمی باشد صبر و تحمل پیشه نماید (۳).

امام باقر علیه السلام در مقابل بر شوهر نیز برای زن حقوقی را واجب دانسته اند، که شوهر مسئول اجرای این واجبات است تا بدین وسیله محبت و مودت بین این زن و شوهر عمیق و ریشه دار گشته، ثبات و آرامش جو غالب آن خانواده

ص: ۲۸۴

۱- (۱). مکارم الاخلاق/ ۲۱۴.

۲- (۲). من لا یحضره الفقیه ۳/ ۲۷۸.

۳- (۳). مکارم الاخلاق/ ۲۱۵.

شود. از جمله این حقوق رفع کامل نیازهای زن از حیث خوراک و پوشاک می باشد. امام باقر علیه السّلام در این رابطه فرموده اند:

هرکس همسری دارد و او را با لباسی که بتواند با آن ستر عورت نماید نمی پوشاند و به او آنچه‌ان غذایی نمی دهد که بتواند با آن کمر راست کند، بر امام و حاکم جامعه است که بین آن‌ها جدایی اندازد (۱).

آن حضرت بر اهمیت دادن به زن و مراعات حال او تأکید فراوانی داشته اند، امام باقر علیه السّلام از جدّ بزرگوارش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله این روایت را نقل فرموده اند که:

جبرئیل مرا درباره زن‌ها آنقدر سفارش نمود، تا این که من گمان کردم طلاق دادن زن‌ها جز در مواردی که گناه بسیار بزرگ و آشکاری از آن‌ها سرزنند جایز نمی باشد (۲).

آن حضرت همچنین مردان را به تحمّل اذیت و آزار زن‌ها و عدم مقابله به مثل با آن‌ها تشویق فرموده اند، چراکه این کار منجر به خراب شدن روابط و ایجاد تشنج در جو خانواده می گردد. بنابراین آن حضرت فرموده اند:

هرکس آزار و اذیت زن خود را تحمّل کند- و لو آن آزار و اذیت یک کلمه حرف بد باشد-، خداوند او را از آتش جهنم آزاد کرده و بهشت را بر او واجب می نماید...» (۳).

امام باقر علیه السّلام خود نیز در تحمّل آزار و اذیت دیگران الگو و نمونه بوده است، امام صادق علیه السّلام در شرح احوال پدر بزرگوار خود امام باقر علیه السّلام فرموده است: پدر من همسری داشت که او را اذیت می نمود، اما پدر من در مقابل برای آن زن طلب مغفرت می کرد (۴).

ص: ۲۸۵

۱- (۱). مکارم الاخلاق/ ۲۱۷.

۲- (۲). مکارم الاخلاق/ ۲۱۶.

۳- (۳). مکارم الاخلاق/ ۲۱۶.

۴- (۴). من لا یحضره الفقیه ۳/ ۲۷۹.

امام باقر علیه السّلام بنیانگذار تدوین قوانین حقوق متقابل بین فرزندان و والدین می باشد، در نظر آن حضرت آنچه بر والدین واجب است تربیت فرزندان مطابق با مفاهیم و ارزش های اسلامی (۱)، همچنین دور نگهداشتن فرزندان از انواع مختلف انحراف ها می باشد (۲).

امام باقر علیه السّلام برای تربیت فرزندان در مراحل مختلف زندگی برنامه مدّونی ارائه نموده اند که از ابتدای طفولیت شروع شده به سنّ بلوغ، سپس به سنّ تکلیف و رشد و کمال آن فرزند منتهی می شود (۳).

امام باقر علیه السّلام تأکید فراوانی بر ایجاد توازن و تعادل در برخورد و رفتار با فرزندان داشته اند. آن حضرت در این رابطه فرموده اند:

«شَرَّ الآبَاءِ مَنْ دَعَا التَّقْصِيرَ إِلَى الْعُقُوقِ وَ شَرَّ الآبَاءِ مَنْ دَعَا الْبِرَّ إِلَى الْإِفْرَاطِ»؛

بدترین پدرها آن کسی است که کوتاهی در امر فرزندان موجب سرکشی و نافرمانی فرزندان او شود. همچنین بدترین پدران آنان اند که در راه محبّت و دوستی به فرزندان طریق افراط و زیاده روی را پیشه کنند (۴).

امام باقر علیه السّلام همچنین فرزندان را نیز به نیکی به پدر و مادر سفارش کرده و فرموده اند:

«ثَلَاثَةٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِنَّ رِخْصَةً: إِدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ، وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ، وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ»؛

سه چیز است که خداوند متعال به هیچ وجه ترک آن را برای انسان مسلمان جایز

ص: ۲۸۶

۱- (۱). مکارم الاخلاق/۲۲۲.

۲- (۲). مکارم الاخلاق/۲۲۳.

۳- (۳). ر.ک تربیت الطّفل فی الاسلام، از انتشارات مرکز الرّسالة.

۴- (۴). تاریخ یعقوبی ۲/۳۲۰.

ندانسته: ادای امانت، چه صاحب امانت آدم خوبی باشد یا فاجر، وفای به عهد چه طرف مقابل شخص خوبی باشد یا گناه کار و فاجر، و نیکی کردن به پدر و مادر چه آن دو نفر انسان های صالح و درستکاری باشند یا افراد بد و گناهکار (۱).

امام باقر علیه السّلام به دلیل حقی که پدران و مادران بر فرزندان دارند، دستورات اکید و فراوانی مبنی بر این که فرزندان اگرچه دارای پدر و مادر منحرف یا فاجر و گناه کار هم باشند، وظیفه دارند تا به آن ها مهربانی و نیکی کنند، صادر فرموده اند.

امام باقر علیه السّلام در هر شرایطی از نافرمانی و سرکشی فرزندان نسبت به پدر و مادر نهی فرموده و همگان را از این امر بازداشته اند، حتی اگر پدر و مادر نسبت به فرزندان بد رفتار و بدخلق بوده باشند، آن حضرت از جدّ بزرگوار خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله روایت فرموده اند که فرمود:

از مبتلا شدن به عاق والدین بر حذر باشید، چرا که بوی بهشت که از مسافتی به اندازه هزار سال به مشام می رسد، به مشام شخصی که عاق والدین باشد نمی رسد... (۲).

۲. خویشاوندان

خویشاوند به کسانی گفته می شود که با اعضای خانواده رابطه نسبی داشته باشند، مانند برادران، خواهران، عموها، دایی ها، اجداد و سایر افراد فامیل که از نظر نسب با این خانواده ارتباط دور یا نزدیک داشته باشند. امام باقر علیه السّلام تشویق فراوانی بر ایجاد ارتباط با افراد فامیل و دیدوبازدید با آنان داشته و حقوقی که بر این روابط مترتب می شود را بیان فرموده اند. آن حضرت بر این نکته نیز

ص: ۲۸۷

۱- (۱). کافی ۱۶۲/۲.

۲- (۲). کافی ۳۴۹/۲.

تأکید داشتند که خویشاوندان در احسان و نیکوکاری، شاد کردن و کمک در حل مشکلات بر سایر افراد تقدم دارند.

امام باقر علیه السلام همچنین آثار مثبتی را که بر «صله رحم» یا پیوند با خویشاوندان مترتب می شود، این گونه بیان فرموده اند که:

پیوند با خویشاوندان موجب پاکی کردارها، دفع بلاها، و رشد و افزایش اموال گردیده، مرگ ناگهانی را از صاحبش دور و رزق صاحبش را افزایش داده، باعث محبوب شدن صاحب خود در میان خاندانش می گردد. پس هر کدام از افراد جامعه باید از خداوند متعال پروا کند و با خویشاوندان خود ارتباط برقرار نماید (۱).

آن حضرت به یکی از اصحاب خود فرموده اند:

آگاه باش که تاکنون چندبار اجل تو فرارسیده و هربار به خاطر رابطه ای که با خویشاوندان خود برقرار می کنی، خداوند آن را به تأخیر انداخته است (۲).

۳. همسایگان

امام باقر علیه السلام همچنین بر رفتار و تعامل نیکو با همسایگان تأکید داشته، فرموده اند:

در کتاب علی علیه السلام خوانده ام که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در میان مهاجر و انصار و کسانی که از اهل یثرب به آن ها پیوسته بودند نوشت که: همسایه تا وقتی که دست به ضرر رساندن به همسایه اش نگشوده و در این راه مرتکب گناه نگردیده است، مانند خود انسان است و حرمت او بر همسایه مانند حرمت مادر انسان بر اوست (۳).

آن حضرت همچنین از آزار و اذیت همسایگان و ضایع کردن حقوق آن ها

ص: ۲۸۸

۱- (۱). کافی ۱۵۲/۲.

۲- (۲). رجال کشی/۲۲۴.

۳- (۳). وسائل الشیعه ۱۲۶/۱۲.

جلوگیری می نمودند. آن حضرت روایتی را از جدّ بزرگوار خود حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام از رسول اکرم صلی الله علیه و اله نقل نموده اند که فرمود:

هر کس همسایه خود را بیازارد، خداوند بوی بهشت را بر او حرام کرده، جایگاه او جهنّم و این جایگاه بد جایگاهی است، هر کس حقّ همسایه اش را ضایع و پایمال نماید از ما نیست، و جبرئیل همواره مرا به برخورد نیکو با همسایگان سفارش می کرد تا جایی که من گمان کردم همسایه از همسایه ارث خواهد برد... (۱).

آن حضرت همچنین از جدّ بزرگوار خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله نقل نموده اند که فرمود: هر کس سیر بخوابد و همسایه او گرسنه شب را به صبح بیاورد به من ایمان نیاورده است (۲).

قابل ذکر است آنچنان که از روایات صادر از اهل بیت علیهم السّلام برداشت می شود، عنوان همسایه در منطق آنان بر همه افراد جامعه خواه شیعه و پیرو اهل بیت علیهم السّلام یا غیر آن، همچنین مسلمان یا غیر مسلمان اطلاق می شود.

۴. افراد گروه صالح

سیستم اجتماعی درونی حاکم بر گروه صالحان سیستمی هماهنگ و مبتنی بر وحدت در موازین، ارزش ها، شریعت، قانون، و آداب و رسوم بوده است. چراکه همه افراد این گروه، راه و رسم زندگی را از یک سرچشمه که همان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام باشند دریافت می نمودند، و این وحدت روش دریافت که موجب تفاهم و درک متقابل از افکار و عواطف و کارهای یکدیگر می شد، عامل پیوند آنان بوده است.

ص: ۲۸۹

۱- (۱). وسائل الشّیعه ۱۲/۱۲۷.

۲- (۲). محاسن/۹۸.

نظام اجتماعی داخلی گروه صالحان براساس یک قاعده و قانون ثابت استوار بوده است، و آن چیزی جز قول امام باقر علیه السلام نبوده است که فرمود: مؤمن نسبت به مؤمن مانند برادر تنی می باشد (۱).

امام باقر علیه السلام در این روایت رابطه میان افراد گروه صالح را مانند رابطه ای نسبی دانسته است که بر آن حقوقی چون وجوب تلاش در رفع حاجت مؤمنان، برطرف کردن گرفتاری آنان، خیرخواهی برای آن ها، دعا برای توفیق شان و پوشاندن عیب های آنان مترتب می شود (۲).

رابطه ای که در میان افراد چنین جامعه ای حاکم می شود منبث از ایشار و تسلیم قلبی در برابر حکم حق می باشد. امام باقر علیه السلام فرموده اند: خداوند متعال بهشتی دارد که جز سه نفر داخل آن نمی شوند، و یکی از آن سه نفر کسی است که در دل و جان خود حق را حاکم نماید (۳).

چنین نظام اجتماعی براساس قاعده بزرگداشت و حرمت گذاری افراد گروه نسبت به یکدیگر شکل گرفته است، تا این که بدین وسیله روح محبت و برادری در میان آنان ریشه دار گردد. امام باقر علیه السلام یاران خود را این گونه موعظه کرده اند که:

یاران خود را گرمی داشته، حرمت آنان را نگاه دارید. مبدا که هیچگاه بر هم بتازید، به یکدیگر زیان نرسانده و به یکدیگر حسادت نکنید، از بخل پرهیزید و بندگان مخلص خدا باشید (۴).

امام باقر علیه السلام همواره افراد این گروه را به کارهای مختلفی که باعث اشاعه روح عشق و محبت در میان افراد می شود تشویق می نمودند. آن حضرت

ص: ۲۹۰

۱- (۱). کافی ۱۶۶/۲.

۲- (۲). کافی ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۵، ۱۹۹، ۱۹۸/۲.

۳- (۳). وسائل الشیعه ۲۸۵/۱۵.

۴- (۴). کافی ۱۷۳/۲.

«تَبَسَّم الرَّجُلُ فِي وَجْهِ أَخِيهِ حَسَنَةً، وَصَرَفَ الْقَدَى عَنْهُ حَسَنَةً، وَ مَا عَبْدَ اللَّهَ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ ادْخَالِ السَّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ»؛

تبسّم کردن مرد در صورت برادر دینی اش برای او حسنه ای محسوب می شود، برطرف کردن خوار از سر راه برادر مؤمن حسنه محسوب می شود و هیچ عبادتی در نزد خداوند متعال محبوبتر از شاد کردن دل مؤمن نمی باشد (۱).

امام باقر علیه السّلام مجموعه ای از حقوق طرفینی را برای روابط اجتماعی حاکم بر جامعه یاران صالح خود بیان نموده است:

«مَنْ حَقَّ الْمُؤْمِنُ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَشْبَعَ جُوعَتَهُ وَيُوَارِيَ عَوْرَتَهُ وَيَفْرَجَ عَنْهُ كَرْبَتَهُ وَيَقْضِيَ دَيْنَهُ، فَإِذَا مَاتَ خَلْفَهُ فِي أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ»؛

از جمله حقوق مؤمن بر برادر مؤمن او این است که او را سیر گرداند، عیب او را بپوشاند، اگر ناراحتی و هم و غمی به مؤمن برسد آن را برطرف نماید، اگر بدهکاری ای دارد بدهی او را ادا کند، و اگر از دار دنیا رفت در میان اهل و خاندان و فرزندان او جانشینی نیکو برایش باشد (۲).

آن حضرت همچنین افراد گروه صالح را بر ایجاد عواملی که منجر به نزدیکی دل ها و ازدیاد روح برادری و انس و الفت و همیاری می شود تشویق و ترغیب می نمودند. از ابو حمزه ثمالی روایت شده است که گفت: با حضرت امام باقر علیه السّلام هم سفر بودم. در منزلی اتراق کردیم. امام باقر علیه السّلام مقداری راه رفتند، سپس به نزد من برگشتند. هنگامی که به هم رسیدیم آن حضرت با من به گرمی دست دادند. به آن حضرت عرض کردم: خدا مرا قربانت کند، آیا ما چند

۱- (۱). کافی ۱۸۸/۲.

۲- (۲). کافی ۱۶۹/۲.

دقیقه پیش باهم نبودیم؟! امام باقر علیه السلام فرمودند:

آیا نمی دانی هنگامی که دو مؤمن پس از اندکی دوری به یکدیگر برسند و دست یکدیگر را بفشارند خداوند به آن ها رو کرده و نظر رحمت به آن ها می نماید، در چنین حالتی که خداوند به آنان نظر رحمت نموده است، به گناهانشان خطاب می کند که از این دو نفر بریزید و گناهان از آنان ریخته می شوند. ای ابو حمزه، همچنان که در پاییز برگ از درخت می ریزد، گناه از این دو نفر فرومی ریزد و آن ها در حالتی از یکدیگر جدا می شوند که دیگر هیچ گناهی ندارند (۱).

آن حضرت همچنین فرموده است:

اگر دو مؤمن ولو به اندازه رفتن پشت یک درخت از یکدیگر فاصله گرفتند و سپس باهم ملاقات نمودند، سزاوار است که با یکدیگر دست بدهند (۲).

آن حضرت همچنین از جدّ بزرگوار خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله روایت نموده است که فرمود:

هنگامی که یکدیگر را ملاقات می کنید با سلام و مصافحه با یکدیگر ملاقات کنید و هنگامی که از یکدیگر جدا می شوید برای یکدیگر استغفار نمایید (۳).

امام باقر علیه السلام همچنین به دیدوبازدید نیز توجه خاصی داشته و یاران خود را به این عمل تشویق می نمودند، چرا که دیدوبازدید باعث ریشه دار شدن روح برادری و کاشته شدن بذر محبت در دل و جان آنان می گردید. آن حضرت با بیان آثار مثبتی که دیدوبازدید بر دیدارکنندگان بازدیدکنندگان دارد، آنان را این گونه به این کار ترغیب می نمود که:

هر مؤمنی برای زیارت برادر مؤمن خود از خانه خارج شود و عارف به حقّ او

ص: ۲۹۲

۱- ((۱)). کافی ۱۸۰/۲.

۲- ((۲)). کافی ۱۸۱/۲.

۳- ((۳)). کافی ۱۸۱/۲.

باشد، خداوند متعال با هر قدمی که برمی دارد برای او حسنه ای می نویسد، گناهی از او محو نموده و درجه ای را برای او بالا می برد، و چون درب خانه برادر مؤمنش را بزند خداوند درهای آسمان را بر او می گشاید، و هنگامی که با یکدیگر ملاقات نموده، دست داده و یکدیگر را در آغوش بگیرند، خداوند متعال به آن ها نظر می نماید و سپس به ملائکه به واسطه این دو نفر مباحثات می کند و می گوید: به این دو بنده من نگاه کنید که با یکدیگر رفت و آمد کرده و برای رضای من به یکدیگر محبت می نمایند، پس بر من است که پس از این آنان را با آتش عذاب نکنم، و هنگامی که آن شخص از نزد برادر مؤمن خود بازمی گردد، به تعداد نفس ها و گام ها و سخنانی که گفته است ملائکه خداوند او را مشایعت می نمایند، و او را تا همان ساعت از فردای آن روز از بلاهای دنیا و آخرت حفظ می نمایند. پس اگر چنین شخصی در طول این مدت از دنیا برود، از حساب و کتاب الهی معاف می شود، و آن مؤمنی که این شخص به دیدار او رفته است، اگر او نیز عارف به حقّ او باشد به اندازه ای که این شخص اجر و ثواب می برد، او نیز دارای اجر و ثواب خواهد شد (۱).

امام باقر علیه السلام از همه کارهایی که منجر به ناراحتی، دوری و جدایی می شود همچون غیبت، بهتان، تحقیر، عیبجویی، نهادن القاب زشت بر یکدیگر، دشنام و دست درازی به اموال و آبروی مردم و... نهی فرموده و افراد را از ارتکاب آن برحذر می داشته اند.

امام باقر علیه السلام همچنین همگان را به اصلاح بین مؤمنین و تشویق مؤمنین بر انس و الفت با یکدیگر فرا می خوانده اند. آن حضرت فرموده اند:

ص: ۲۹۳

مادام که دو مؤمن از دین خود برنگشته اند، شیطان در میان آنان به وسوسه و ایجاد دشمنی می پردازد، و هنگامی که آنان با یکدیگر اختلاف پیدا کنند، شیطان به پشت دراز کشیده، استراحت می کند و می گوید: پیروز شدم، پس خداوند رحمت کند هر کسی را که بین دو محب و دوستدار ما الفت ایجاد کند. ای مؤمنین، با یکدیگر انس بگیرید و به یکدیگر عشق بورزید (۱).

آن حضرت شیعیان را از پی گیری لغزش ها و اشتباهات دیگران به شدت نهی نموده، فرموده اند:

نزدیک ترین حالت یک بنده به کفر، آن است که با مردی برادر دینی باشد، اما به دنبال این باشد که عیب ها و لغزش های او را جمع آوری نموده تا روزی از آن ها بر علیه او استفاده کند (۲).

امام باقر علیه السلام همچنین از متهم کردن مؤمنان و تکفیر آنان نهی نموده و فرموده اند:

هیچ مردی شهادت بر کفر مرد دیگر نمی دهد مگر این که این شهادت دامنگیر یکی از آن دو خواهد شد. اگر شهادت به حق داده باشد، طرف مقابل کافر و اگر شهادت به ناحق داده باشد و طرف مقابل مؤمن باشد، اتهام کفر به خود او برگشت خواهد کرد و خود کافر خواهد شد. پس از اتهام زدن به مؤمنین پرهیزید (۳).

آن حضرت همچنین همگان را از سخن چینی و تمامی بازداشته و فرموده اند: بهشت بر تهمت زندگان که همواره برای سخن چینی در حرکت هستند حرام است (۴).

آن حضرت همچنین از افشای اسراری که مخصوص مؤمنان است نهی

ص: ۲۹۴

۱- (۱). کافی ۳۴۵/۲.

۲- (۲). کافی ۳۵۵/۲.

۳- (۳). کافی ۳۶۰/۲.

۴- (۴). کافی ۳۶۹/۲.

در روز قیامت بنده ای از بندگان خدا محشور می شود که هیچ خونی به گردن ندارد، اما به اندازه شاخ حجامت یا بیش از آن به او خون داده می شود و به او گفته می شود که این سهم تو از خون فلان شخص است. او به خداوند خطاب می کند که ای پروردگار من، تو می دانی آنگاه که جان مرا گرفتی خون کسی را به گردن نداشته ام.

به او خطاب می شود که: آری، اما از فلان شخص چنین خبری شنیدی و آن را برای سایرین نقل نمودی، و این گفته تو دهان به دهان گشت تا به فلان ستمگر رسید و آن ستمگر به واسطه این حرف، این شخص را کشت و این سهم تو در خون اوست»
(۱).

۵. جامعه اسلامی

اسلام افق گسترده ای است که همه کسانی که شهادتین را بر زبان جاری کنند دربر می گیرد، عرصه ای گسترده که همه نیروها و امکانات را در خود جمع کرده و آن ها را برای رسیدن به یک هدف در یک راه به کار می گیرد، به همین سبب است که محوریت اسلام و حدود عمل آن همه جامعه اسلامی را شامل می شود.

نظام اجتماعی جامعه اسلامی براساس برادری، هماهنگی و همیاری در جهت رسیدن به اهداف بلند و حفاظت از نظام اسلامی در برابر خطر پاره پاره شدن و فروپاشی است.

به همین دلیل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و اهل بیت طاهرش علیهم السلام همواره همه

ص: ۲۹۵

مسلمانان را به همت گماردن به امور مسلمانان و مشارکت داشتن با مسلمانان در آرزوها و رنج های آنان، همچنین همت گماشتن در ایجاد عواملی که منجر به نزدیکی و رسیدن به اتفاق نظر در نقطه نظرهای مشترک فکری، عاطفی و رفتاری می شود تشویق می نموده اند.

امام باقر علیه السلام قاعده ای کلی در رفتار افراد جامعه وضع نمود که همان عمق بخشیدن به مفهوم ولایت در میان مسلمانان است. از زراره روایت شده که گفت: من و حمران بر امام باقر علیه السلام داخل شدیم، من به آن حضرت عرض کردم: ما همه افراد جامعه را با این ملاک و معیار که معتقد به اعتقادات ما هستند یا نه، می سنجیم، پس هر کس از علوی یا غیر علوی با ما بر سر این اعتقاد موافق بود، با او علقه ولایت می بندیم، و اگر اعتقادش مخالف با اعتقاد ما بود، چه علوی باشد یا غیر علوی، از او بیزار می جویم. امام باقر علیه السلام به من فرمودند:

ای زراره، کلام خداوند راست تر از کلام توست، پس کجا هستند آنانی که خداوند عز و جل درباره آنان فرموده است: (مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند؟)

□
کجا هستند آنانی که در قرآن تعبیر «مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» (کسانی که کارشان در قیامت متوقف به فرمان خدا است) درباره آنان آمده است؟ کجا هستند آنانی که به تعبیر خداوند در قرآن اعمال صالحی را با اعمال ناپسند درهم آمیخته اند؟ «اصحاب اعراف» کجا هستند؟ و همچنین جایگاه کسانی که به تعبیر خداوند در قرآن باید میان دل های آنان الفت برقرار شود در طرز تفکر تو کجا خواهد بود؟ (۱).

ص: ۲۹۶

می بینیم که میزان و معیار در نزد امام علیه السّلام وابستگی به گروه صالحان یعنی شیعه نیست، بلکه ملاک و معیار وابستگی به دین مبین اسلام است.

اگر سیره اهل بیت علیهم السّلام را در احادیث آنان و به خصوص احادیث امام باقر علیه السّلام که در کتاب های مختلف پخش شده است بررسی نماییم، می توانیم ولایت را در کلام آن بزرگواران به چهار دسته تقسیم نماییم:

اوّل: ولایت خداوند متعال.

دوّم: ولایت رسول خدا.

سوّم: ولایت اهل بیت علیهم السّلام.

چهارم: ولایت در میان مسلمانان.

به این ترتیب هر کس به ولایت خداوند متعال و ولایت رسول اکرم صلی الله علیه و اله ایمان نداشته باشد به اجماع مسلمانان کافر است، امّا کسی که به این دو ولایت معتقد باشد امّا به ولایت اهل بیت علیهم السّلام یعنی امامت آن ها ایمان و اعتقاد نداشته باشد، نمی توان صفت اسلام را از او سلب نمود، بلکه او-مادامی که مبغض و دشمن اهل بیت علیهم السّلام نباشد- بر صفت اسلام باقی می ماند. بدین گونه است که ولایت در میان اتباع اهل بیت علیهم السّلام و سایر مسلمانان که معتقد به ولایت ندارند ثابت و برقرار بوده و شکافتن و قطع کردن این ولایت بر هیچ کس جایز نیست.

امام باقر علیه السّلام همواره با چنین روحیه اسلامی با سایر مسلمانان برخورد می نمود.

آن حضرت با اتکا به همین مفهوم، اصول کلی روابط اجتماعی در میان مسلمانان را برای اصحاب و شیعیان خود بیان نموده است. آن حضرت اصحاب خود را به همیاری با دیگر مسلمانان فراخوانده است و از مصادیق

این همیاری روایتی است که از رسول اکرم صلی الله علیه و اله برای اصحاب خود نقل نموده که آن حضرت فرمود:

«من أطمع ثلاثة نفر من المسلمين أطعمه الله من ثلاث جنان في ملكوت السموات: الفردوس، و جنة عدن، و طوبی»؛

هرکس سه نفر از مسلمانان را غذا بدهد، خداوند متعال او را در روز قیامت از سه بهشت در ملکوت آسمان ها طعام خواهد داد: فردوس، بهشت عدن و بهشت طوبی (۱).

همچنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله این روایت شریف را نقل نموده که فرمود:

هرکس یک نفر از فقراى مسلمانان را لباسی بپوشاند و او را از برهنگی رهایی بخشد، یا از غذا و اموال خود به او کمک رسانیده وی را از گرسنگی نجات دهد، خداوند عزّ و جلّ هفتاد هزار ملک از ملائکه خود را بر او می گمارد تا برای هر گناه او تا زمان دمیدن صور استغفار نمایند (۲).

آن حضرت همچنین به شدت از در بستن به روی مسلمانان و نپذیرفتن آنان نهی فرموده اند. از ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند مرا فدای شما کند. چه می فرماید درباره مسلمانانی که به زیارت مسلمان دیگری رفته یا به طلب حاجتی به نزد او برود و اجازه ورود بخواهد اما آن مسلمان در حالی که در خانه است به او اجازه ورود ندهد و برای دیدن او از خانه خارج نشود؟

امام باقر علیه السلام در پاسخ من فرمود:

ص: ۲۹۸

۱- (۱). کافی ۲/۲۰۱.

۲- (۲). کافی ۲/۵۰۲.

ای ابو حمزه، هر مسلمانی که به زیارت مسلمان دیگر برود یا به طلب حاجتی به نزد او برود و او هم در در منزل خود باشد و از او اجازه ورود بگیرد، اما آن مسلمان برای دیدن او از منزل خود خارج نشود، همواره در لعنت خداوند متعال خواهد بود تا آن گاه که با یکدیگر ملاقات کنند».

ابو حمزه می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند مرا قربانت کند، آیا او تا زمانی که به ملاقات آن شخص نرفته در لعنت خدا خواهد بود؟

آن حضرت فرمودند: آری ای ابو حمزه (۱).

امام باقر علیه السلام همچنین از پی جویی عیب ها و مسائل مخفی مسلمانان نهی شدیدی می فرمودند. آن حضرت از جدّ بزرگوار خود رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت فرموده اند که فرمود:

ای جماعتی که به زبان اسلام آورده اید اما هنوز ایمان کامل به قلب شما رسوخ نکرده است، مسلمانان را مذمت ننمایید، به دنبال عیب های آنان نباشید، چرا که هر کس به دنبال عیبجویی از مسلمانان باشد، خداوند نیز عیب های او را پی گیری خواهد کرد و هر کس خداوند به دنبال پیگیری عیب هایش باشد، وی را رسوا خواهد کرد اگرچه عیب او در درون خانه اش باشد (۲).

آن حضرت همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده است که فرمود: هر کس با مسلمانی حيله به کار برد از ما نیست (۳).

امام باقر علیه السلام همچنین همواره شیعیان خود را به رفتار نیکو و صبر بر اذیت و آزار دیگران و عدم مقابله و پاسخگویی بدی با بدی و ستم با ستم و جدائی با جدائی دعوت می نمودند. آن حضرت همواره شیعیان خود را به عفو و گذشت از مردم فرامی خوانده اند. از آن حضرت روایت شده است که فرمود: همواره

ص: ۲۹۹

۱- (۱). کافی ۳۶۵/۲.

۲- (۲). کافی ۳۵۴/۲.

۳- (۳). وسائل الشیعه ۲۴۲/۱۲.

پشیمان شدن از عفو و گذشت برتر و آسانتر از پشیمان شدن در مجازات و عقوبت است (۱).

آن حضرت همچنین فرموده اند:

سه چیز است که خداوند متعال به واسطه آن سه چیز عزت انسان مسلمان را افزایش می دهد: گذشت از کسی که به او ستم روا داشته، دادن و بذل و بخشش به کسی که او را محروم کرده، و پیوستن با کسی که از او قطع رابطه نموده است» (۲).

امام باقر علیه السلام همواره کاری می کردند که شیعیان و پیروان آن حضرت کارهایی از قبیل نزدیکی با مردم و رفتار و برخورد نیکو با آنان، که موجب جلب رضایت عموم مردم - حتی مسلمانان غیر شیعه - می شود را دوست بدارند. البته این مسأله تا آنجا صحیح است که موجب سخط و خشم خداوند متعال نگردد. امام باقر علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و اله روایت کرده اند که فرمود:

هر کس در طلب جلب رضایت مردم کاری کند که خداوند متعال را به خشم آورد، مدح و ثنای مردم در آبروی او اثر معکوس دارد یعنی هر کس از میان مردم او را مدح و ثنا کند در واقع وی را مذمت نموده است، اما کسی که فرمانبرداری و اطاعت از خدا را ترجیح دهد و به وسیله این کار به خشم و غضب مردم گرفتار آید، خداوند متعال دشمنی هر دشمن و حسد هر حسود و ظلم هر ظالمی را از او کفایت خواهد کرد و خداوند عزّ و جلّ یاور و پشتیبان او خواهد بود (۳).

اگرچه امام باقر علیه السلام مردم را به برقراری روابط با سایر مسلمانان و سایر مردم تشویق و ترغیب می نمودند، اما در عین حال آنان را از همنشینی و داشتن روابط با گروه هایی از مردم نیز برحذر می داشتند. امام باقر علیه السلام از پدرش امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت این چنین به او وصیت نمود که:

پسرم، با پنج گروه همنشین، همکلام و همسفر مشو:

ص: ۳۰۰

۱- (۱). وسائل الشّیعه ۱۷۰/۱۲.

۲- (۲). وسائل الشّیعه ۱۷۳/۱۲.

۳- (۳). کافی ۳۷۲/۲.

از همنشینی با دروغگو بپرهیز، چرا که او همچون سراب است، دور را به تو نزدیک می نماید و نزدیک را به تو دور می نمایاند.

از مصاحبت با شخص فاسق و گنه کار بپرهیز، چرا که او تو را به لقمه ای یا کمتر از لقمه ای خواهد فروخت.

از همنشینی با بخیل بپرهیز، چرا که او آنجا که پای مال در میان باشد تو را وا خواهد نهاد.

از همنشینی با احمق بپرهیز، چرا که او می خواهد منفعتی به تو برساند اما از روی نادانی، به تو ضرر و زیان خواهد رساند (۱).

امام باقر علیه السلام شیعیان خود را از خصومت و جدال نیز نهی کرده اند. امام باقر علیه السلام همواره آنان را به امر به معروف و نهی از منکر دعوت می فرمودند تا این که شیعه در عرصه جامعه حضور فعال داشته و در عمل، اخلاص و رفتار نیکو الگوئی برای دیگران باشد. امام باقر علیه السلام در این رابطه فرموده اند:

مسلمان کسی است که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند... مؤمن آن کسی است که مسلمانان در جان و مال خود او را امین بدانند، بر مسلمان حرام است که بر مسلمان دیگر ظلم کند یا از یاری او خودداری نماید یا وی را از کار خیر باز دارد و در گناه و فساد اندازد (۲).

آن حضرت برای حفاظت عام از روابط گروه صالحان آنان را به صورت کلی به مماشات با مراکز قدرت فرا خوانده، فرموده اند:

«خالطوهم بالبرّانیه و خالفوهم بالجوانیه ان کانت الامرہ صبیانیه»؛

هنگامی که امر حکومت به دست ناهلان افتاد در برون با آن ها باشید اما در درون با آن ها مخالفت نمایید.

ص: ۳۰۱

۱- (۱). کافی ۳۷۶/۲.

۲- (۲). کافی ۲۳۴/۲.

یکی از مهمترین عناصر پیروزی آفرین برای گروه های انقلابی وجود یک رهبری بیدار است که همواره بر حرکت روبه رشد آنان اشراف کامل داشته و مسئولیت تغییر فراگیر را به عهده گرفته، برنامه ریزی ها و خطمشی ها را تنظیم نموده و با نظارت بر پیاده شدن آن برنامه ها در جهان خارج، آنان را با نیروی روحی و تقویت معنوی یاری رساند تا بتوانند به اهداف و آمال حرکت خود دست یابند، رهبری در منطق اهل بیت علیهم السلام یک رهبری الهی است که خداوند متعال به آن تصریح کرده و آن را به پیامبر خود صلی الله علیه و اله ابلاغ نموده است. رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز این رهبری را به حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ابلاغ کرده و این وصیت و رهبری به ترتیب از امامی به امام بعدی می رسد تا این که به خاتم اوصیا و پایان بخش ائمه که امام مهدی (عج) باشد برسد.

امام باقر علیه السلام برای روشن شدن مسأله امامت پس از خود اهمیت ویژه ای قائل بوده و نظر اصحاب خود را به این مسأله و شروط، خصوصیات، و کیفیت تشخیص آن در جهان خارج جلب می نموده است. آن حضرت گاه به صورت آشکار و گاه به صورت مخفی این مسأله را به اصحاب خود اعلام می نموده و این مسأله از ابتدای امامت امام باقر علیه السلام تا روزهای پایانی عمر شریف آن حضرت ادامه داشته است. آن حضرت از همه فرصت های مناسب برای اشاره کردن به این مسأله و تأکید کردن بر پیروی آنان از جانشینان استفاده می کردند.

البته اعلام امامت امام جعفر صادق علیه السلام پس از امام باقر علیه السلام همواره در دایره ای محدود و با نوعی پوشیدگی همراه بود. آن حضرت این خبر را جز به

اصحاب مخلص و نزدیک خود نمی دادند تا بدین وسیله سلامت امام پس از خود را تضمین نمایند.

محمّد بن مسلم روایت می کند: در نزد امام ابو جعفر محمّد بن علی علیه السّلام بودم که ناگاه فرزندش جعفر که گیسوانی فروهشته داشت و در دست او چوبی بود که با آن بازی می کرد از در وارد شد، امام باقر علیه السّلام فرزند را گرفته او را به خود چسبانید و سپس گفت: پدر و مادرم فدای تو باد که به لهو و بازی مشغول نمی شود.

سپس فرمود:

ای محمّد، پس از من این امام توست، به او اقتدا کن و از مشعل فروزان علم او نور بجو، به خدا سوگند که همانا او همان امام صادق و راستگویی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برای ما توصیفش کرده است... (۱).

و از همّام بن نافع روایت شده که گفت: روزی امام باقر علیه السّلام به اصحاب خود فرمود: هنگامی که مرا از دست دادید به این فرزند اقتدا کنید که او پس از من امام شماس است، و سپس به فرزندش جعفر علیه السّلام اشاره کرد (۲).

همچنین امام باقر علیه السّلام در پاسخ کسی که از آن حضرت درباره قائم سؤال کرده بود با دست به پشت حضرت صادق علیه السّلام زد (۳).

از فضیل بن یسار روایت شده است که گفت: در نزد ابو جعفر علیه السّلام بودم که ناگاه دیدم امام صادق علیه السّلام به نزد آن حضرت آمد. امام باقر علیه السّلام فرمود: پس از من این بهترین خلق خدا می باشد (۴).

از عبد الغفّار بن قاسم روایتی طولانی نقل شده که قسمتی از آن چنین

ص: ۳۰۳

۱- (۱). کفایه الاثر/ ۲۵۳.

۲- (۲). کفایه الاثر/ ۲۵۴.

۳- (۳). اثبات الوصیه/ ۱۵۲.

۴- (۴). اثبات الوصیه/ ۱۵۵.

است: عبد الغفار گوید به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: من دیگر پیر شده ام و استخوان هایم نحیف گشته، اما در میان شما اهل بیت چیزی که مرا خوشحال کند نمی بینم. بلکه می بینم شما و یارانتان دسته دسته به قتل می رسید یا در حال فرار و ترس می باشید، و من هرروز به انتظار قائم شما هستم و دیرزمانی است که هرروز می گویم امروز یا فردا خروج می کند.

امام باقر علیه السّلام به او فرمود:

«یا عبد الغفار انّ قائمنا علیه السّلام هو السابع من ولدی، و لیس هو اوان ظهوره، و لقد حدثنی اُبی عن اُبيه عن آباءه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله: انّ الائمه بعدی اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل، تسعه من صلب الحسین، و التاسع قائمهم، یخرج فی آخر الزمان فیملأها عدلا کما ملئت جورا و ظلما»؛

ای عبد الغفار، بدان که قائم ما علیه السّلام هفتمین فرزند از نسل من می باشد و اکنون هنگام ظهور او نیست. پدرم از پدرش از پدرانش به من روایت کرده است که پیامبر اکرم صلّى الله علیه و اله فرموده است: همانا امامان بعد از من به عدد نقبای بنی اسرائیل دوازده تن می باشند که نه نفر از آن ها از پشت حسین علیه السّلام هستند، و نهمین نفر از آن ها همان قائمی است که در آخر الزّمان خروج می نماید و زمین را همچنان که پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد می نماید.

عبد الغفار گوید به آن حضرت عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، اگر این چنین است پس از شما چه کسی امام خواهد بود؟.

امام باقر علیه السّلام به او فرمودند: امر امامت پس از من به جعفر که بزرگ اولاد من و پدر ائمه پس از من است واگذار می گردد. همان کس که در گفتار و کردار خود صادق و راستگو است (۱).

ص: ۳۰۴

از ابو الصَّیَّاح کنانی روایت شده است که گفت: امام باقر علیه السَّلام نگاهمی به فرزند خود حضرت امام جعفر صادق علیه السَّلام انداخت که در حال راه رفتن بود.

سپس فرمود:

این پسر را می بینی؟ این از کسانی است که خداوند متعال دربارهٔ آنان فرموده است:

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند مَنّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم (۱)» (۲).

از زراره روایت شده است که گفت: امام باقر علیه السَّلام روزی حضرت امام جعفر صادق علیه السَّلام را احضار نمود در حالی که در حال صِحّت و سلامت و سلامتی بود و هیچ گونه بیماری نداشت. سپس به امام صادق علیه السَّلام فرمود: «من تصمیم دارم اکنون به تو دستوری بدهم، امام صادق علیه السَّلام به آن حضرت عرض کرد: هر امری که دارید به من بفرمائید، امام باقر علیه السَّلام فرمودند: کاغذ و دواتی برای من بیاور». امام صادق علیه السَّلام قلم و دوات و کاغذ برای آن حضرت آورد و امام باقر علیه السَّلام وصیت نامه آشکار خود را نوشت و سپس دستور داد تا این که جماعتی از قریش را طلبیدند و آن ها را به شهادت به این وصیت که مربوط به امامت امام صادق علیه السَّلام پس از آن حضرت بود فراخواند (۳).

البته چنین اعلامی، امری طبیعی بود. چرا که وصیتی آشکار بود که همهٔ مردم عادتاً آن را انجام می دادند، و آن بدین صورت بود که وصیت کننده وصیت خود را به یکی از فرزندان خود خصوصاً پسر بزرگ خود انجام می داد.

از امام صادق علیه السَّلام روایت شده است که فرمود:

ص: ۳۰۵

۱- (۱). قصص/۵.

۲- (۲). کافی ۱/۳۶۰.

۳- (۳). اثبات الوصیه/۱۵۵.

پدرم هرچه بود به من سپرد، و کیفیت این مطلب به این صورت بود که چون وفات آن حضرت فرارسید به من فرمود: «شاهدانی برای من حاضر کن»، پس من چهار شاهد حاضر کردم که در میان آنان نافع غلام عبد الله بن عمر نیز حضور داشت، سپس آن حضرت به من فرمود: بنویس: این وصیتی است که یعقوب به فرزندان خود این وصیت را نموده است. ای فرزندان من، خداوند این دین را برای شما برگزیده است. پس جز در حالت تدبیر به این دین و حالت مسلمانی نمیرید، و محمد بن علی به فرزندش جعفر همین وصیت را می کند و به او وصیت می کند که او را در بردی که همیشه نماز جمعه را در آن می خواند و پیراهنش کفن کند و عمامه او را بر سرش بگذارد و قبر او را به اندازه چهار انگشت از زمین بالا آورده و در هنگام دفن بندهای کفن او را بگشاید».

سپس به شهود گفت: بروید که خداوند شما را رحمت کند.

به آن حضرت عرض کردم: ای پدر، این وصیت چیز مهمی نداشت تا برای آن چهار شاهد بگیری؟ آن حضرت فرمود: فرزندم، نمی خواستم پس از مرگم بر تو غلبه کنند و گفته شود که او وصیت نکرده است. من می خواستم این کار حجتی باشد (۱).

امام باقر علیه السلام این امید را در دل اصحاب و یاران و همه افراد گروه شیعه وارد نموده و به آن ها خبر نزدیکی زوال حکومت بنی امیه را دادند (۲).

و عملاً هجده سال بعد از شهادت امام باقر علیه السلام دولت اموی سقوط کرد و حکومت امویان به دست بنی عباس به پایان رسید.

امام صادق علیه السلام پس از پدر امر امامت را در دست گرفت و چنان که مستشار عبد الحلیم جندی او را توصیف کرده است: امام جعفر صادق ثمره یک قرن

ص: ۳۰۶

۱- (۱). الفصول المهمه/۲۲۲، در کافی ۳۰۷/۱ آمده است این کار حجتی برای تو باشد.

۲- (۲). مناقب آل ابی طالب ۲۰۳/۴، الصواعق المحرقة/۳۰۷.

دشوار بود که بشریت در برابر او سر فرود آورده و از تمدنی که او برای بشریت به ارمغان آورد بهره مند شدند (۱).

او درخت بلندی بود که در عصر جدید دانش و معرفت بارور گردید و در هر برگ آن خسیصه ای از خصوصیات اهل بیت علیهم السلام بوده و سه قرن متوالی از دانش او و پدر و جدش بهره مند گردیدند (۲).

ص: ۳۰۷

۱- (۱). الامام جعفر الصادق/۴.

۲- (۲). الامام جعفر الصادق/۶۳.

ترور و شهادت امام باقر علیه السلام

امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا نرفت، بلکه ایادی پلید بنی امیه که هیچ ایمانی به خدا و روز قیامت نداشتند آن حضرت را به وسیله سم ترور نموده و به شهادت رساندند. البته تاریخ نویسان درباره نام جنایتکاری که به این عمل اقدام نموده است اختلاف دارند. گروهی از تاریخ نویسان به این نکته قائل هستند که آن کس که امام باقر علیه السلام را به شهادت رسانده و برای شهادت آن حضرت سم ارسال نمود، هشام بن عبد الملک می باشد. البته از نظر ما هم این نظریه بر سایر نظریه ها ترجیح دارد، چرا که هشام همواره کینه شدیدی نسبت به آل پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله داشته، دلش از دشمنی آل پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پر بود. وی همان کسی است که با اهانت کردن به زید بن علی علیه السلام و تحقیر آن بزرگوار وی را به اعلام قیام واداشت، و بدیهی است که وجود و عملکرد امام بزرگوار چون حضرت امام باقر علیه السلام خواب خوش را از این طاغوت ربوده بود، چرا که مراتب فضیلت و دانش آن حضرت در سرتاسر کشور اسلام انتشار یافته و همه مسلمانان از برکات آن حضرت برای جامعه اسلامی سخن می گفتند. از همین جا بود که آن پلید برای رهایی یافتن از این کابوس اقدام به ترور آن امام بزرگوار نمود.

البته از میان تاریخ نویسان گروهی معتقدند، آن کس که اقدام به مسموم

کردن امام باقر علیه السلام کرد ابراهیم بن ولید بوده است (۱).

اما نظر سید بن طاووس این است که ابراهیم بن ولید تنها در ریختن خون امام باقر علیه السلام شرکت داشته است و این بدان معنا است که ابراهیم در امر ترور امام باقر علیه السلام تنها نبوده و کسان دیگری نیز با او همدست بوده اند (۲).

بعضی از منابع تاریخی هم نام شخصی که امام باقر علیه السلام را مسموم نموده و به شهادت رساند ذکر نموده و تنها به این گفته اکتفا کرده اند که امام باقر علیه السلام به واسطه سم از دنیا رفته است (۳).

انگیزه های ترور امام باقر علیه السلام

اشاره

انگیزه هایی که سبب شد تا امویان دست به ترور امام باقر علیه السلام بزنند را می توان در این چند مورد خلاصه نمود:

۱. شخصیت والای امام باقر علیه السلام:

امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام بالاترین شخصیت در جهان اسلام بود. همه مسلمانان در بزرگداشت آن حضرت و اعتراف به فضل و کمال آن حضرت باهم اتفاق نظر داشتند. آن حضرت مقصود و مراد همه علمای اسلام از همه شهرهای سرزمین اسلام بوده است.

از آنجا که امام باقر علیه السلام آشکارترین پرچم برافراشته خاندان نبوت بود، عواطف مردم را با خود داشته و همواره مورد تقدیر و بزرگداشت آنان بوده و این پایگاه بزرگ اجتماعی آن حضرت خشم و غضب امویان و کینه آنان را نسبت به آن حضرت برمی انگیزت تا جایی که بر قتل آن حضرت اتفاق نظر پیدا نمودند.

ص: ۳۱۰

۱- (۱). اخبار الدول/۱۱۱.

۲- (۲). بحار الانوار/۴۶/۲۱۶.

۳- (۳). نور الابصار/۱۳۱، ابن طولون، الائمه الاثنی عشر/۲۸۱.

محققان و تاریخ نویسان بعید نمی دانند، حوادثی که در دمشق به وقوع پیوست یکی از سبب هایی باشد که امویان را بر آن داشت تا امام باقر علیه السلام را ترور نمایند. شرح این قضیه بدین صورت است:

الف- چنان که قبلاً گفتیم، هنگامی که امام باقر علیه السلام به نزد هشام بن عبد الملک احضار گردید و در دربار او وارد شد، هشام به این گمان که امام باقر علیه السلام در تیراندازی دچار مشکل خواهد شد و نمی تواند تیرها را به هدف بزند و این مسأله باعث استهزاء و مسخره کردن آن حضرت و پایین آوردن مقام آن حضرت در نزد شامیان می گردد، آن حضرت را امر به تیراندازی نمود، ولی آن هنگام که امام علیه السلام تیراندازی کرده و چندین بار به صورتی اعجاب انگیز که در دنیای تیراندازی بی سابقه بوده است هدف را مورد اصابت قرار دادند، هشام درمانده شد و آنچنان غیظ و غضب بر او غلبه کرد که زمین با همه گستردگی بر او تنگ آمد. گروهی از تاریخ نویسان معتقدند که هشام از این زمان تصمیم بر کشتن امام باقر علیه السلام گرفته است.

ب- گروهی نیز معتقدند پس از این که امام باقر علیه السلام در همان مجلس در رابطه با مسأله امامت با هشام به مناظره پرداخته و بر او غلبه پیدا کردند و آثار عجز و درماندگی در صورت هشام نمایان گردید، و از سر کینه تصمیم به قتل آن حضرت گرفت.

ج- گروهی دیگر نیز معتقدند که مناظره کردن امام باقر علیه السلام با عالم مسیحی و غلبه آن حضرت بر او- تا جایی که خود عالم مسیحی در برابر گروه کثیری از مردم شام اعتراف به عجز و ناتوانی خود در مقابله با امام باقر علیه السلام نمود، و اهمیت این موضوع به حدی بود که برتری علمی امام باقر علیه السلام در میان امت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در میان توده مردم شام با همه طول و تفصیل دهان به دهان می گشت (۱) -، باعث شد تا همین شهرت علمی خود یکی از عوامل کینه هاشم بن عبد الملک نسبت به امام شود و نقشه قتل امام باقر علیه السلام را برای رها شدن از دست این امام بزرگوار در سر پیوراند.

تصریح امام باقر علیه السلام بر امامت امام صادق علیه السلام پس از خود

امام باقر علیه السلام کمی قبل از شهادت بر امامت امام پس از خود که امام صادق علیه السلام باشد تصریح نموده و امام صادق علیه السلام را که افتخار دنیا و پیشگام اندیشه و دانش در جهان اسلام است به این مقام و منصب تعیین نموده و آن حضرت را پس از خود مرجع عام امت اعلام داشته و شیعیان خود را به پیروی و اطاعت از آن حضرت سفارش نمود.

امام باقر علیه السلام همواره و به صورتی مستمر فرزند گرامی خود حضرت امام صادق علیه السلام را تأیید نموده و همواره به امامت آن حضرت اشاره داشته است، ابو الصّباح کنانی روایت می کند که: امام باقر علیه السلام نگاهی به فرزند خود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام انداخت که در حال راه رفتن بود. سپس فرمود: «تری هذا؟. هذا من الذین قال الله تعالی: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَوْا فِي الْمَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ این پسر را می بینی؟. این از کسانی است که خداوند متعال درباره آنان فرموده است: و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم» (۲)(۳).

حتی یکی از این پیشامدها هم برای تصمیم گرفتن هاشم نسبت به قتل و

ص: ۳۱۲

۱- (۱). ر. ک بحار الانوار ۳۰۹/۴۶-۳۰۶.

۲- (۲). قصص ۵.

۳- (۳). کافی ۳۶۰/۱.

ترور امام باقر علیه السلام کافی بود، چه رسد به این که همه این اتفاقات باهم در یک سفر به وقوع پیوسته است. چرا که بنی امیه گروهی نادان و جاهل بودند که از ساده ترین صفات انسانی محروم بوده و کمترین مراتب شایستگی را برای رهبری امت نداشتند.

وصیت های امام باقر علیه السلام

امام محمد باقر علیه السلام به فرزندش امام جعفر صادق علیه السلام چندین وصیت نمود که بعضی از آن ها را می بینید:

۱. امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام فرمود: ای جعفر، تو را نسبت به اصحاب و یاران خود سفارش به نیکویی می نمایم، امام صادق علیه السلام به آن حضرت عرض کرد: خداوند مرا فدای شما گرداند، به خدا سوگند می خورم که هرگز اصحاب و یاران شما را وانگذارم تا آنجا که اگر مردی از آن ها در یکی از شهرهای کشور اسلامی زندگی کند، محتاج به احدی نشود (۱).

۲. امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام وصیت فرمود که آن حضرت را در پیراهنی که در آن نماز می گزارد دفن نماید، تا این که این پیراهن در نزد خداوند متعال شاهد صدقی بر عبادت های بزرگ و بندگی های خالصانه امام باقر علیه السلام باشد (۲).

۳. امام باقر علیه السلام قسمتی از اموال خود را وقف نمود تا با آن به مدت ده سال در سرزمین منی برای آن حضرت مجلس عزاداری برپا شود (۳). و شاید سبب این امر به این مسأله بازمی گردد که منی بزرگترین مرکز تجمع مسلمانان بوده و

ص: ۳۱۳

۱- (۱). اصول کافی ۳۰۶/۱.

۲- (۲). صفه الصفوه ۶۳/۲، تاریخ ابن الوردی ۱۸۴/۱، تاریخ ابو الفداء ۲۱۴/۱.

۳- (۳). بحار الانوار ۶۲/۱۱.

برگزاری مراسم عزاداری در آن باعث می شود تا مسلمانان از سبب این عزاداری سؤال کنند و بدین وسیله از آنچه بر امام باقر علیه السلام گذشته و اذیت و آزاری که از ناحیه امویان به آن حضرت رسیده و در نهایت به ترور و شهادت آن حضرت منجر شده آگاهی یابند، تا دستگاه های تبلیغات اموی نتوانند خون امام را لوث کرده و آنچه را که بر امام باقر علیه السلام گذشته است به بوته فراموشی سپارند.

به هر حال سمّ در بدن امام باقر علیه السلام سرایت کرده و تأثیر زیادی در بدن آن حضرت گذاشت و هر لحظه مرگ به سرعت به آن حضرت نزدیک می شد.

امام باقر علیه السلام در آخرین ساعات عمر خود همه احساسات و عواطف خود را به سمت خداوند متعال معطوف نمود. آن حضرت در آن حالت ملکوتی و روحانی قرآن تلاوت کرده و استغفار می کرد، مرگ امام باقر علیه السلام در حالتی رسید که زبان آن حضرت مشغول به ذکر خداوند متعال بود، و در چنین حالتی روح بزرگش به سمت خالقش پرکشید. روحی که عرصه زندگی فکری و علمی عالم اسلام را روشن کرده و در آن عصر نظیری برای آن به وجود نیامده بود.

با شهادت آن بزرگوار باشکوهترین صفحه از کتاب رسالت اسلامی که جامعه اسلامی آن روز را به بیداری و شکوفایی رساند ورق خورد.

فرزند برومند آن حضرت حضرت، امام جعفر صادق علیه السلام به تجهیز بدن مقدّس پدر بزرگوار خود برخاسته، او را غسل داده و در حالی که اشک سوزانش در مرگ پدر جاری بود او را کفن نمود. پدری که از حیث دانش و فضیلت و سرسختی در راه دین، آسمان دنیا در آن عصر بر کسی مانند او سایه نیفکنده بود.

پیکر مطهر حضرت امام باقر علیه السلام با شکوه و جلال تمام از سوی عموم

مردم تشییع و به قبرستان بقیع برده شد، و در کنار قبر پدر بزرگوار امام باقر علیه السّلام، حضرت امام زین العابدین علیه السّلام، و در کنار قبر عموی گرامی پدرش حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام سرور جوانان اهل بهشت قبری برای آن حضرت حفر شد، و امام صادق علیه السّلام پدر بزرگوارش را در جایگاه ابدی قرار داد و آن حضرت را در آنجا دفن نمود و در واقع به همراه او علم و حلم و هرچه خوبی و نیکویی به مردم بود با او دفن کرد.

ضایعه فقدان امام باقر علیه السّلام از فجیعترین مصیبت هایی بود که امت اسلام در آن زمان به آن مبتلا گردید. چرا که امت اسلام با فقدان امام باقر علیه السّلام رهبر و پیشگام و راهنمای خود را از دست داد. کسی که در راه انتشار دانش سعی فراوانی کرده و در جهت تبلور بیداری فکری و فرهنگی در میان مسلمانان سعی وافری داشت.

مشهور در میان روای آن است که عمر آن حضرت در هنگام وفات پنجاه و هشت سال بوده است.

همچنین مطابق با رأی مشهور در میان تاریخ نویسان، سال وفات حضرت امام باقر علیه السّلام صد و چهارده هجری قمری بوده است.

تسلیت گفتن مسلمانان به امام صادق علیه السلام در عزای پدر بزرگوارش

مسلمانان در حالی که دل هایشان از غم و اندوه پاره پاره شده بود، به سوی امام صادق علیه السّلام هجوم آورده و به خاطر وارد شدن این مصیبت دردناک آن حضرت را تسلیت داده و خود را در غم و اندوه فقدان پدر بزرگوار آن حضرت شریک می دانستند. از جمله کسانی که به جهت عرض تسلیت و تعزیت به خدمت امام صادق علیه السّلام رسید، سالم بن ابی حفصه است. وی گوید:

چون امام ابو جعفر محمّد بن علی باقر علیهما السّلام وفات نمود، به یاران خود گفتم منتظر شوید تا من داخل خانه شوم و به حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمّد علیه السّلام تسلیت بگویم. من داخل خانه شدم و به آن حضرت تسلیت گفته و گفتم: انا لله و انا الیه راجعون. به خدا سوگند کسی از میان ما رفت که می گفت: «رسول خدا چنین گفته است» و هیچ کس از او سؤال نمی کرد که سند گفته او از قول رسول خدا چیست. به خدا سوگند که دیگر کسی مانند او دیده نخواهد شد. سالم گوید: حضرت امام صادق علیه السّلام لختی درنگ نمود، سپس به اصحاب خود رو کرد و فرمود: خداوند متعال می فرماید: «از میان بندگان من کسی پیدا می شود که یک نصف خرما را در راه رضای من تصدّق می کند و من آن نصف خرما را برای او تربیت می کنم و پرورش می دهم، همچنان که شما کوزه اسب خود را پرورش می دهید.

سالم مات و مبهوت از خانه امام صادق علیه السّلام خارج شد و رو به اصحاب خود کرد و گفت: از این عجیب تر چیزی ندیده ام!! ما این که امام باقر علیه السّلام بدون واسطه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل قول می کرد را کار بزرگی می دانستیم، اما امروز امام صادق علیه السّلام برای من بدون واسطه از خداوند متعال نقل قول نمود (۱).

ص: ۳۱۶

میراث امام باقر علیه السلام

دانستیم که پیامبر اکرم از قبل خبر داده بود که نواده آن حضرت محمد بن علی بن الحسین در آینده ای نزدیک دل دریای دانش را خواهد شکافت و علم و دانش از سرچشمه او فوران خواهد نمود.

همه هم عصران امام باقر علیه السلام نیز به این مسأله شهادت دادند. خصوصیتی که آنچنان برای همگان جلب توجه کرد که مورخان نسل بعد از نسل آن را نقل نمودند.

اما بهترین دلیل بر صحت آنچه این مورخان در طول قرن ها و نسل ها به آن شهادت داده اند و خود دلیلی از دلایل نبوت جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و اله می باشد، همان میراث علم و دانش و کلمات گهرباری است که آن بزرگوار برای ما به جا گذاشته است.

برهه زمانی که امام باقر علیه السلام در آن می زیسته زمانه ای بوده که بیشترین نیاز را به قیام آن حضرت در راه استوار کردن بنیان های تمدن اسلامی و تقویت امت مسلمان با معارف ناب اسلامی داشته است تا امت توانایی ایستادن در برابر امواج فرهنگی که به واسطه فتوحات انجام شده و گشودگی فرهنگی که از رابطه امت اسلامی با امت های دیگری که در مملکت اسلامی بزرگ آن روزگار وارد می شدند به سمت او می آمد و چندی نمانده بود تا حیات اسلامی امت را

از هم متلاشی سازد، داشته باشند.

از همین جاست که می‌توانیم بگوییم رسالت ائمه بعد از امام حسین علیه السلام دارای دو خصوصیت اصلی بوده که در مقاوم سازی معرفتی و فرهنگی امت مسلمان عموماً و شیعیان خصوصاً خلاصه می‌گردید.

اگر به میراث فرهنگی که ائمه اطهار علیهم السلام از نیمه دوم قرن اول هجری تا اوائل قرن سوم هجری برای امت اسلام به یادگار گذاشتند دقت کنیم، عظمت این میراث بزرگ، منحصر به فرد بودن آن و برتری اش نسبت به میراثی که در نزد جمیع فرق اسلامی وجود دارد بر ما آشکار می‌شود. چرا که میراث علمی اهل بیت علیهم السلام دربرگیرنده همه عرصه های شناخت و معرفت بوده، از نظر منبع و مصدر دارای سلامت کامل و از نظر مضمون و محتوا بسیار سنجیده و حساب شده است. این میراث به صورتی روشن و آشکار با منابع معرفت ربّانی که در کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله نمود پیدا می‌کند، ارتباطی تنگاتنگ دارد.

اگرچه در این مجموعه بنای ما بر اختصار می‌باشد و نمی‌توانیم همه میراث فرهنگی امام باقر علیه السلام را در اینجا منعکس نمائیم، اما لازم است تا قدری از آن را در اینجا بیاوریم تا میزان غنای فرهنگی و معرفتی این میراث آشکار گردد.

ما در این کتاب نمونه هائی در عرصه های مختلف دانش و معرفت اسلامی و البته به مقدار اقتضای صفحاتی از این جلد مجموعه که مخصوص به امام باقر علیه السلام می‌باشد انتخاب نموده ایم و از خداوند متعال طلب توفیق می‌نمائیم.

شک نیست که قرآن کریم اولین منبع تشریح اسلامی و مهمترین منبع فرهنگ اسلامی است که به امت اسلام و رسالت الهی هویت بخشیده و امت را به سمت کمال انسانی رهنمون می گردد.

امام باقر علیه السلام همچون سایر اهل بیت علیهم السلام اهمیت ویژه ای به تلاوت، حفظ و تفسیر قرآن و حفاظت از آن در برابر دست اندازی های متجاوزان و ادعاهای دروغین دروغگویان می داده اند. جلسات تفسیر قرآن آن حضرت به دلیل فعالیت معرفتی و جهاد علمی که در خود امام باقر علیه السلام وجود داشت زمینه پرباری بود که هویت خاص امت اسلام را به آن ها عرضه می داشت. از همین جا بود که امام باقر علیه السلام قسمتی از وقت خود را در شبانه روز به تفسیر اختصاص داده و در آن ساعت به همه زمینه های آن می پرداخت. دانشمندان زیادی از علمای تفسیر با وجود همه اختلاف نظر و گرایشاتی که داشتند به نزد آن حضرت آمده و چیزهای زیادی از آن حضرت آموخته اند (۱).

بنابراین امام باقر علیه السلام از درخشانترین مفسران قرآن کریم در جهان اسلام می باشد.

امام باقر علیه السلام در تفسیر قرآن راهی علمی و مخصوص به خود داشت که با اهداف رسالت و اصول آن سازگاری داشته و برهم زننده بساط اهل رأی، استحسان، تأویل و ظن و گمان بود. به عنوان مثال می توان به برخورد اعتراض آمیز آن حضرت با قتاده اشاره کرد که به او فرمودند: به من خبر رسیده است که تو قرآن را تفسیر می کنی!.

ص: ۳۱۹

امام علیه السّلام این کار او را صحیح ندانسته و به او گفتند: ای قتاده، اگر تو قرآن را از پیش خود تفسیر می کنی، بدان که هلاک شدی و دیگران را نیز به هلاکت انداخته ای. و اگر قرآن را از کلمات و یافته های عقلی دیگر مردمان که مانند تو هستند تفسیر می کنی بدان که هلاک شدی و دیگران را به هلاکت انداخته ای. ای قتاده، وای بر تو. تنها کسانی قرآن را می شناسند که از جانب خداوند مخاطب قرآن بوده اند (۱).

امام باقر علیه السّلام معرفت و شناخت قرآن را منحصر در اهل بیت علیهم السّلام می دانسته اند. چرا که آنان اند که می توانند محکّمات قرآن را از متشابهات و ناسخ آن را از منسوخ تشخیص دهند، و چنین علمی در نزد هیچ کس غیر از اهل بیت علیهم السّلام وجود ندارد. به همین دلیل است که از همان بزرگواران روایت شده است که فرموده اند: «هیچ چیزی به اندازه تفسیر قرآن از عقل مردمان دور نیست.

چرا که یک آیه که کلامی متصل است اوّل آن درباره یک مسأله و آخر آن درباره مسأله دیگر، و این کلام متصل به چند وجه برگشت داده می شود» (۲).

البته عمل کردن به ظاهر قرآن کریم به عنوان تفسیر به رأی که از آن نهی شده است به حساب نمی آید.

امام باقر علیه السّلام کتابی در تفسیر قرآن نوشته است که محمّد بن اسحاق ندیم در کتاب خود الفهرست، آنجا که کتاب های تألیف شده در تفسیر قرآن را برمی شمرد، از آن نام برده است. ابن ندیم می نویسد: «کتاب باقر، محمّد بن علی بن الحسین که این کتاب را ابو الجارود زیاد بن منذر رئیس فرقه جارودیه از او روایت نموده است». سید حسن صدر گوید: این کتاب تفسیر را

ص: ۳۲۰

۱- (۱). البیان فی تفسیر القرآن/ ۲۶۷.

۲- (۲). فرائد الاصول/ ۲۸.

ابو الجارود در ایامی که هنوز بر اعتقادات حقه پابرجا بود از گروهی از راستگویان شیعه که در میان آن ها می توان به «ابو بصیر یحیی بن قاسم اسدی» اشاره نمود نقل کرده است، همچنین این کتاب تفسیر را علی بن ابراهیم بن هاشم قمی در کتاب تفسیر خود از طریق ابو بصیر نیز نقل نموده است (۱).

نمونه هائی از تفسیر امام باقر علیه السلام

۱. امام باقر علیه السلام هدایت را در آیه شریف قرآن: **وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ**؛ و به یقین، من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود (۲) به ولایت ائمه اهل بیت تفسیر نموده است. آنجا که می فرماید: به خدا سوگند اگر مردی تمام عمر خود را در بین رکن و مقام به عبادت بگذارد اما ولایت ما را با خود به قیامت نیاورد، خداوند او را به رو به آتش جهنم درمی افکند (۳).

۲. آن حضرت کلام خداوند متعال را که می فرماید: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن (۴) این گونه تفسیر نموده است که: خداوند به پیامبر خود وحی فرستاد تا علی علیه السلام را به خلافت پس از خود برگزیند و نصب نماید. پیامبر اکرم بيم آن داشت که این مسأله بر گروهی از یارانش گران آید. اینجا بود که خداوند این آیه را برای دلداری دادن و تشجیع پیغمبر بر این عمل و قیام به دستور الهی نازل نمود (۵).

۳. آن حضرت در تفسیر قول خداوند متعال: **تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ**

ص: ۳۲۱

۱- (۱). تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام/۳۳۷، شیخ طوسی، الفهرست/۹۸، این تفسیر را سید شاکر قریباغی تحریر کرده، اما آن را منتشر نکرده است.

۲- (۲). طه/۸۲.

۳- (۳). مجمع البیان ۲۳/۷، چاپ بیروت.

۴- (۴). مائده/۶۷.

۵- (۵). مجمع البیان ۲۲۳/۴.

فِيهَا؛ در آن [شب] فرشتگان، با روح،... فرود آیند (۱) فرموده است: ملائکه و نویسندگان به آسمان دنیا می آیند و آنچه را که در طول این سال بر بندگان خدا می گذرد می نویسند. اما هر چه در آنجا می نویسند موقوف بر مشیت الهی می نمایند. پس خداوند متعال آنچه را که بخواهد مقدم می دارد و آنچه را که بخواهد به تأخیر می اندازد، و آنچه را که بخواهد ثابت می کند و امّ الكتاب در نزد اوست (۲).

۴. و در تفسیر قول خداوند متعال: فَكُتِبَ عَلَيْهَا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ؛ پس آن ها و همه گمراهان در آن [آتش] افکنده می شوند (۳) فرموده است: این آیه درباره قومی نازل شده است که به زبان اقرار به عدالت کسی نمودند، اما در عمل با او مخالفت کرده و به دیگری گرویدند (۴).

۵. و در تفسیر قول خداوند متعال: فَسَيُلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ پس اگر نمی دانید، از اهل ذکر و دانایی جویا شوید (۵) محمّد بن مسلم روایت می کند که: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: کسانی در نزد ما هستند که گمان می کنند مراد آیه [از اهل ذکر و دانائی] یهود و نصاری می باشد. امام باقر علیه السّلام فرمودند: اگر این چنین باشد، آن ها شما را به دین خود خواهند خواند! سپس امام علیه السّلام اشاره به سینه خود نموده و فرمود: نحن أهل الذکر و نحن المسئولون؛ ما اهل ذکر، و آن کسانی هستیم که باید از آنان سؤال شود (۶).

۶. و در تفسیر کلام خداوند متعال: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنْثَىٰ بِأَمِّهَا؛ [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم (۷) جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که این آیه نازل شد، مسلمانان به پیامبر اکرم

ص: ۳۲۲

۱- (۱). قدر/۴.

۲- (۲). دعائم الاسلام ۳۳۴/۱.

۳- (۳). شعر/۹۴.

۴- (۴). اصول کافی ۴۷/۱.

۵- (۵). انبیا/۷.

۶- (۶). اصول کافی ۲۱۱/۱.

۷- (۷). اسرا/۷۱.

عرضه داشتند: ای رسول خدا، آیا تو امام همه مردم نیستی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در پاسخ فرمودند: من فرستاده خدا به سمت همه مردم هستم، امّا پس از من پیشوایانی از اهل بیت من برای مردم خواهند آمد که در میان مردم به پا خواهند خواست، امّا مردم آن ها را تکذیب نموده و پیشوایان کفر و ضلال و طرفداران آن ها بر آنان ستم روا خواهند داشت. پس هر کس به ولایت آنان درآمده، از آنان پیروی کند و آن ها را تصدیق نماید، او از من است و با من است و به زودی مرا ملاقات خواهد کرد. امّا آگاه باشید که هر کس به آن ها ستم روا دارد و آنان را تکذیب نماید از من نیست و با من نخواهد بود و من از وی بیزارم (۱).

۷. از امام باقر علیه السلام در رابطه با تفسیر این آیه قرآن مجید: **ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ سِبْطٌ** این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو، و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند (۲) سؤال شد. آن حضرت پاسخ دادند: «مراد از آنان که در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند یا «سابق بالخیرات» امام، مراد از میانه رو یا «مقتصد» کسی است که امام را بشناسد، و مراد از کسی که به نفس خود ستم می کند، کسی است که امام را نمی شناسد (۳).

۸. از حضرت باقر علیه السلام از معنای کلمه «متوسمین» در کلام خداوند متعال:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ؛ به یقین، در این [کیفر] برای هوشیاران عبرت هاست (۴) سؤال شد. آن حضرت پاسخ دادند: امیر المؤمنین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم سرسلسله این گروه بوده و من پس از او و ائمه ای که از نسل من هستند همه جزو گروه هوشیاران یا «متوسمین» می باشند (۵).

ص: ۳۲۳

۱- (۱). اصول کافی ۲۱۵/۱.

۲- (۲). فاطر/۳۲.

۳- (۳). اصول کافی ۲۱۴/۱.

۴- (۴). حجر/۷۵.

۵- (۵). اصول کافی ۲۱۹/۱.

۹. در تفسیر کلام خداوند متعال: وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا؛ و اگر [مردم] در راه درست، پایداری ورزند، قطعا آب گوارایی بدیشان نوشانیم (۱) فرموده است: یعنی اگر مردم بر ولایت علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السّلام و فرزندانش که اوصیا او هستند پایداری ورزند و طاعت آن ها را در امر و نهی شان قبول نمایند، دل هایشان را از آب زلال ایمان سیراب می کنیم، و اما کلمه «طریقه» در این آیه به معنای ایمان به ولایت حضرت علی علیه السّلام و امامان پس از او می باشد (۲).

۱۰. در رابطه با آیه شریف: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛ «کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.» (۳)

یزید بن معاویه از امام باقر علیه السّلام سؤال کرد که مراد از کلام خداوند متعال: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛ و آن کس که نزد او علم کتاب است چیست؟ امام علیه السّلام پاسخ دادند: «إِنَّا عِنْدِي، وَ عَلِيٌّ أَوْلَانَا، وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ»؛ منظور آیه شریف ما هستیم و علیّ اولین ما و برترین ما بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله می باشد (۴).

میراث حدیثی امام باقر علیه السّلام

حدیث شریف نبوی دوّمین منبع از منابع تشریح اسلامی بعد از قرآن کریم می باشد، و اهمیّت زیاد و نقش بزرگی در پایه ریزی بنای مستحکم فرهنگ امت اسلام به صورت عام و ساختن بنای استوار فقهی و تشریح عملی برای حیات انسانی به شکل خاصّ دارد.

البته مصیبتی در جهان اسلام پیش آمد و آن تحریف، تزویر، جعل و ضایع

ص: ۳۲۴

۱- (۱). جن/۱۶.

۲- (۲). اصول کافی ۲۲۰/۱.

۳- (۳). رعد/۴۳.

۴- (۴). اصول کافی ۲۲۹/۱، مجمع البیان ۳۰۱/۶ که در آن از امام باقر علیه السّلام روایت نقل شده که این آیه در رابطه با اهل بیت علیهم السّلام نازل شده است.

کردن احادیث نبوی در طول برهه ای از زمان بود که خلفای آن زمان، تدوین و نوشتن و بلکه گفتن احادیث نبوی را ممنوع نموده بودند و این امر باعث شد تا اهل بیت علیهم السلام همت بیشتری در نشر سنت رسول خدا و تبلیغ آن به کار بندند.

امام باقر علیه السلام به شکلی خاص حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و اله را مورد اعتنا و اهمیت قرار داده بود، تا جایی که جابر بن یزید جعفی هفتاد هزار حدیث از آن حضرت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل نموده است (۱)، همچنان که ابان بن تغلب و سایر شاگردان آن حضرت مجموعه بسیار بزرگی از این میراث عظیم را از آن حضرت روایت نموده اند.

امام باقر علیه السلام تنها به نقل حدیث و انتشار آن اکتفا نکرده، بلکه اصحاب خود را به همت گماشتن در فهم حدیث و آشنایی پیدا کردن با معانی آن فرا می خوانده اند، تا آنجا که مقیاس و معیار فضیلت راوی را این دانسته اند که چه اندازه حدیث را می فهمد و به معانی و اسرار آن آگاهی پیدا می نماید.

یزید رزّاز از پدرش از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام روایتی نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

مراتب شیعیان ما را به میزان روایت کردن آن ها از احادیث اهل بیت و معرفت آن ها به آن احادیث بشناسید، و معرفت همان شناخت روایت و درایه الحدیث است و با درایت و فهم روایت است که مؤمن به بالاترین درجات ایمان می رسد (۲).

ما نیز در بخش های گذشته نمونه هایی از روایاتی که امام باقر علیه السلام از جدّ بزرگوار خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله نقل فرموده اند عرضه داشته ایم و برای یادآوری مجدد می توانید به همان بحث ها مراجعه کنید (۳).

ص: ۳۲۵

۱- (۱). اصول کافی ۱/۱۴۰، ر.ک مقدمه صحیح مسلم.

۲- (۲). استاد باقر شریف القرشی، حیاة الامام محمد باقر علیه السلام/ ۱۴۰-۱۴۱ به نقل از ناسخ التواریخ ۲/ ۲۱۹.

۳- (۳). خصال/ ص ۴.

امام باقر علیه السلام در بسیاری از درس های خود مسائل کلامی را مورد بحث قرار داده اند. همچنین از مشکلترین مسائل کلامی و دقیقترین مباحث این علم از آن حضرت سؤال می شده و آن حضرت به نحو احسن به آن ها جواب می داده اند.

شایسته است این مطلب را ذکر کنیم که عصر امام باقر علیه السلام در میان دیگر دوره های تاریخ اسلام از حساسیت فوق العاده ای نسبت به مسائل اعتقادی و کلامی برخوردار بوده است. چرا که در آن عصر امتداد فتوحات اسلامی به اغلب مناطق جهان و کشورها و ملت های روی کره زمین رسیده و این مطلب باعث جوشش کینه در دل و جان دشمنان اسلام خصوصا در میان ملت هایی که توسط اسلام شکست خورده بودند شده بود. آن ها به عکس العمل این شکست دست به حملات تبلیغاتی بر ضد عقاید اسلامی زده و شک و شبهه را در بین فرزندان مسلمانان رواج دادند. البته حکومت های اموی که در آن عصر به حکومت می رسیدند، جریاناتی را که دارای افکار ضد اسلامی بودند نه تنها مورد مبارزه قرار نداده، بلکه آن ها را تقویت نیز می نمودند، و اگر یکی از پادشاهان سلسله بنی امیه در مقابل یکی از این جریان ها مقاومتی از خود نشان داده بود، حتما تاریخ آن را ثبت می کرد، اما از ورق زدن صفحات تاریخ هرگز اثری از چنین مقاومت و مبارزه ای دیده نمی شود. در چنین بحبوحه ای که هیچ کس برای نجات اعتقادات مسلمین سر بلند نمی کرد، امام باقر علیه السلام به این امر مهم همت گماشت و جریانات انحرافی و دشمن اسلام را رسوا کرده و به دلایل و براهین رسا و بلیغ، عقاید آن ها و شک و شبهه هایی که آن ها ایجاد

می کرده اند باطل و ردّ نموده است. اینک نمونه هائی از بحث های کلامی امام باقر علیه السلام:

۱. عجز عقل انسان از درک حقیقت خداوند متعال

از امام باقر علیه السلام درباره قول خداوند متعال در قرآن: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ؛ چشم ها او را در نمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد (۱) سؤال شد.

آن حضرت در پاسخ فرمودند: تصوّرات عقلی همواره دقیق تر و گسترده تر از آن است که چشم انسان می بیند. چرا که تو می توانی به وسیله قدرت تخیل هم اکنون مملکت سند و هند را ببینی، همچنین شهرهائی را تصوّر کنی که تاکنون به آن ها داخل نشده و با چشم سر آن ها را ندیده ای. با این وصف، تصوّرات عقلی و خیالی قادر به درک کنه ذات خداوند متعال نیستند. پس چگونه دید چشمان سر بتواند خدا را درک کند؟! (۲).

عبد الرّحمان بن ابی النّجران از امام باقر علیه السلام درباره خداوند متعال سؤالی کرد و گفت: من چیزی را [از خدا] در ذهن خود توهم می کنم. امام باقر علیه السلام به او فرمودند:

آری، غیر معقول و نامحدود، بدین ترتیب آنچه را که وهم و خیال تو ایجاد می کند خلاف حقیقت ذات او خواهد بود. هیچ چیزی به او شبیه نیست و هرگز تصوّرات و اوهام و خیالات او را درک نمی کنند، و چگونه اوهام می توانند او را به دایره خیال بکشانند در حالی که خداوند از جنس معقول نیست و برخلاف آنچه است که در وهم انسانی به تصوّر درمی آید. ذهن تنها می تواند چیزی غیر معقول و نامحدود را [به صورت کلی] تصوّر کند (۳).

ص: ۳۲۷

۱- (۱). انعام/۱۰۳.

۲- (۲). این حدیث به امام جواد علیه السلام نیز نسبت داده شده است.

۳- (۳). اصول کافی ۸۲/۱.

مردی از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: مرا از پروردگار خود خبر بده که از چه زمانی وجود داشته است؟ امام باقر علیه السلام در پاسخ او فرمودند:

وای بر تو، سؤال تو درباره چیزهایی صحیح است که نبوده و به وجود آمده و می گویند چه وقت به وجود آمده. اما خداوند من تبارک و تعالی از ازل بوده و همواره حیات داشته و حیات او مقید به چگونگی [یا مقوله کیف] نبوده و نیست (چراکه کیفیات خود حادث و مخلوق هستند و خداوند که موجود بسیط است ترکیبی ندارد تا چگونگی داشته باشد).

پروردگار من در حالتی بوده که بودنش از مقوله «کون کیف» یا بودن مقید به چگونگی نبوده است، او مکانی ندارد و در مقوله «این» نیز در نمی گنجد، در چیزی نیست [چراکه حلول باطل است] و بر چیزی قرار ندارد [چراکه محتاج چیزی نیست] و برای بودن خود مکانی پدید نیاورده است.

او پس از آفرینش مخلوقات نیرومند نگشت [چون اصلاً ضعیف نبود] و پیش از آفرینش موجودات ناتوان نبود [تا آفرینش آنان سبب رفع ناتوانی او باشد]، پیش از آفرینش بیمناک نیز نبوده است [تا برای انس گرفتن با موجودات آنان را بیافریند] به هیچ چیز که در لفظ آید یا به خاطر درگذرد شبیه نیست [چراکه از مشابَهت به مخلوقات خود منزّه است] نه پیش از آفرینش موجودات، نه پس از آفرینش آنان و نه پس از زوال و نابودی آن ها هیچگاه از پادشاهی و سلطنت جدا نبوده است [چراکه سلطنت او منوط به وجود آنان در جهان خارج نیست] و از ازل زنده بوده است بدون زندگی [جدای از ذات]، پیش از آنکه چیزی بیافریند پادشاه توانا بود و پس از آفرینش جهان هستی نیز پادشاه مقتدر است.

برای او چگونگی و مکان و حدی نیست و به وسیله شباهت به چیزی شناخته

نشود، هرچه بماند پیر نشود، او از چیزی نمی ترسد بلکه تمام چیزها از ترس او قالب تهی می کنند، زنده است اما نه زندگی که از عدم به وجود آمده باشد و بوده است اما نه بودن که به وصف درآید [یعنی صفت زاید بر ذات باشد یا موصوف به زمان و مکان باشد] و چگونگی آن محدود نیست مکانی که در آن بایستد یا در جوار چیز دیگری قرار گیرد بلکه زنده ایست شناخته شده و پادشاهی است که همواره دارای قدرت و پادشاهی است هرچه را خواسته به مجرد خواستن [بدون هیچ وسیله، دیدن، ماده یا حرکتی] پدید آورد.

نه محدود است و نه دارای اجزا و هرگز زوال نپذیرد و فانی نگردد او بدون کیفیت سرآغاز هستی است (چون جز ذات مقدس خداوند متعال هر چیزی که سرآغاز چیز دیگری باشد از همین آغاز شدن برایش کیفیتی حاصل می شود)، و پایان هستی است بدون این که مکانی داشته باشد (چون هر چیز که در رتبهٔ پایان قرار گیرد با آن چیز نسبت تأخر دارد جز خداوند متعال که اولیّت و آخریّتش عین ذات او است)، جز ذات او همه چیز نابود است، آفرینش و فرمان به دست او است، تبارک الله ربّ العالمین.

وای بر تو ای سؤال کننده، تصورات پروردگار مرا فرانگیرند و شبهات در ساحت او فرود نیابند و هرگز در امری متحیر و سرگردان نشود، چیزی به نزدیکی او نرسد و حوادث و روی داده‌ها بر او واقع نگردند (چون او مافوق زمان و روی داده‌های زمانی است) هرگز دربارهٔ چیزی مورد سؤال واقع نمی گردد و از انجام کاری پشیمان نمی شود، چرت و خواب او را فرا نمی گیرد و هرچه در آسمان ها و زمین و میان آن ها و زیر خاک است از آن او است (۱).

ص: ۳۲۹

اطاعت و پیروی از امام یک واجب دینی است که قرآن کریم در آیه:

﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾؛ خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید آن را به صراحت اعلام نموده و اخبار و احادیث نیز در این رابطه به حدّ تواتر رسیده است، زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده اند:

پس از معرفت و شناخت امام هر زمان، اطاعت و پیروی کامل از او به منزله اوج و قلّه کار یعنی ایمان، و کلید آن و در هر چینه و موجب رضایت خداوند رحمان، تبارک و تعالی می باشد... خداوند متعال می فرماید: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا؛ هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده؛ و هر کس رویگردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم» ۲.

میراث تاریخی امام باقر علیه السلام

اشاره

امام باقر علیه السلام بسیاری از حکمت ها و سنت های انبیا به خصوص تاریخ و سیره جدّ بزرگوار خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و مسائل تاریخی عصر نبوی را در ضمن احادیث خود آورده است. کسانی که در این سری بحث ها دارای تخصص هستند، روایات زیادی در این رابطه از آن حضرت نقل نموده اند.

اینک به بعضی از این روایات توجه کنید:

۱. وحی خداوند به حضرت آدم علیه السلام

امام باقر علیه السلام برای اصحاب خود آنچه را که خداوند متعال به آدم وحی نمود و متضمن مسائل حکمی و اخلاقی است، بیان داشته است. آن حضرت فرموده اند:

خداوند تبارک و تعالی به آدم وحی کرد که: من تمام خیر را برای تو در چهار کلمه خلاصه و جمع می نمایم: یکی از آن ها برای من، یکی از آن ها برای تو، یکی از آن ها میان من و تو و یکی دیگر از آن ها میان تو و مردم. اما آن کلمه که مربوط به من است، این است که مرا عبادت کنی و به من شرک نوزی، و اما آن کلمه که مربوط به تو است، آن است که من جزای اعمال تو را در وقتی که بسیار به آن احتیاج داری به تو خواهم داد، و اما آنچه بین من و تو می باشد، این است که تو دعا کنی و من را بخوانی و بر من است که تو را اجابت کنم، و اما آنچه در میان تو و مردم واقع می شود، این است که برای مردم همان چیز را بخواهی که برای خود خواسته ای» (۱).

۲. حکمت سلیمان

امام باقر علیه السلام یکی از حکمت های والای پیامبر خدا سلیمان بن داود علیه السلام را برای اصحاب خود حکایت نموده است. آن حضرت فرموده است:

سلیمان بن داود گفت: هر آنچه به مردم داده شده و آنچه به آن ها داده نشده به ما داده شده است، و آنچه را مردم می دانند و آنچه را آن ها نمی دانند به ما تعلیم داده شده است، و ما [با چنین حالتی] می گوئیم: هیچ چیز را بافضیلت تر از خوف و خشیت از خداوند در نهان و آشکار، همچنین رعایت اقتصاد و میانه روی چه در حالت

ص: ۳۳۱

بی نیازی و چه در حالت فقر، همچنین پابندی به حق در حالت رضایت و ناراحتی و تضرع در هر حال به درگاه خداوند عز و جل نیافته ایم (۱).

۳. حکمتی از تورات

امام باقر علیه السلام یکی از حکمت هایی که در تورات نوشته شده است را برای اصحاب خود این گونه بیان فرموده اند که: در تورات نوشته شده است: ای موسی، من تو را آفریدم و تو را برگزیدم. من نیرویت داده تو را دستور دادم تا مرا اطاعت کنی و تو را از نافرمانی خود بازداشتم.

پس اگر مرا اطاعت کنی تو را بر طاعت خود یاری و کمک خواهم کرد، اما اگر مرا نافرمانی کنی تو را بر نافرمانی یاری نخواهم نمود، ای موسی بدین ترتیب در هر فرمانبرداری و طاعتی که برای من می کنی من بر تو منت دارم و در هر معصیتی که انجام بدهی، حجت من بر تو تمام است (۲).

۴. نامگذاری نوح به عبد شکور

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

دلیل این که نوح به نام بنده شکر گزار یا «عبد شکور» نامگذاری شده، این است که او در هر صبح و شام می گفت: خداوندا من تو را به شهادت می گیرم که هر نعمتی که در این روز به من رسیده و یا هر سلامتی که در امر دین و یا دنیای من ایجاد شده است از تو است که به تنهایی خدایی و هیچ شریکی نداری. پس حمد و شکر همه این نعمت ها بر من واجب است تا آنجا که تو راضی شوی (۳).

ص: ۳۳۲

۱- (۱). خصال/۲۱۹.

۲- (۲). امالی صدوق/۲۷۴.

۳- (۳). علل الشرایع/۲۹.

۵. نفرین کردن نوح به قومش

سدیر از امام باقر علیه السلام درباره نفرین نوح بر قومش سؤال کرد و بر آن حضرت عرضه داشت: هنگامی که نوح قوم خود را نفرین کرد و گفت: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا - إِنَّكَ إِن تَذَرُهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا؛ پروردگارا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار - چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگان را گمراه می کنی و جز پلید کار ناسپاس نزاینی، آیا به حال قوم خود عالم بود؟

امام باقر علیه السلام در پاسخ او فرمودند: خداوند متعال به او وحی نمود که جز این کسان از قوم تو که ایمان آورده اند، دیگر کسی به تو ایمان نخواهد آورد. در این زمان بود که نوح آنان را این گونه نفرین کرد (۱).

۶. اسماعیل اولین کسی بود که به زبان عربی سخن گفت

امام باقر علیه السلام به اصحاب خود این گونه فرموده است که: پیامبر خدا حضرت اسماعیل علیه السلام اولین کسی است که خداوند زبانش را به لغت عربی باز نموده است. امام باقر علیه السلام در این رابطه فرموده اند: اولین کسی که زبانش به زبان عربی آشکار باز شده است، اسماعیل و در سن ۱۰ سالگی بوده است (۲).

۷. نفی بی سواد بودن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله

علی بن اسباط روایت می کند که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مردم گمان دارند که رسول خدا صلی الله علیه و اله توانایی خواندن و نوشتن نداشته است! امام باقر علیه السلام گفته او را انکار کرده و فرمود:

ص: ۳۳۳

۱- (۱). علل الشرایع/ ۳۱.

۲- (۲). البیان و التّبیین ۳/ ۲۹۰.

«أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ؟! وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱)». كيف يعلمهم الكتاب والحكمه و ليس يحسن أن يقرأ و يكتب؟»

چگونه چنین چیزی ممکن است؟! در حالی که خداوند متعال می فرماید: (اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. چگونه پیامبر می توانسته است به مردم کتاب و حکمت را آموزش بدهد در حالی که نتواند بخواند و بنویسد؟! علی بن اسباط با شگفتی به امام علیه السلام عرض کرد:

پس چرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله را نبی امی خوانده اند؟.

امام باقر علیه السلام در پاسخ او فرمودند: «لَتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا»؛ به خاطر این که آن حضرت به مکه منسوب بوده است و چون مکه در قول خداوند متعال: تا [مردم ام القری] مکه و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی ام القری نامیده شده است، به آن حضرت امی گفته اند» (۲).

امام باقر علیه السلام و نقل سیره مبارک نبوی

۱. عاریه گرفتن سلاح توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از صفوان

طبری به سند خود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هنگامی که رسول خدا تصمیم به حرکت برای جنگ با قبیله هوازن گرفتند، به آن حضرت گفته شد که در نزد صفوان بن امیه - که در آن زمان مشرک بود - مقداری زره و سلاح وجود دارد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله کسی را به نزد او فرستاده و فرمودند: ای ابو امیه، سلاح هایی که داری به ما عاریه بده

ص: ۳۳۴

۱- (۱). جمعه/۲.

۲- (۲). علل الشرایع/۱۲۵.

تا ما فردا به وسیله این سلاح ها به جنگ دشمن خود برویم. صفوان به آن حضرت عرض کرد:

آیا این سلاح ها را به غضب از من می گیری؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: خیر، بلکه به صورت عاریه مضمونه از تو می گیریم و سپس سالم به تو باز می گردانیم، صفوان عرض کرد: در این صورت اشکالی ندارد، او به پیغمبر صد زره با سایر متعلقات و سلاح آن عاریه داد، و بعضی گمان کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از صفوان خواست تا حمل این سلاح ها را نیز به عهده بگیرد و او این کار را انجام داد.

امام باقر علیه السلام اضافه فرموده اند که: از آن پس سنت عاریه مضمونه در میان مسلمانان رایج گردید (۱).

امام باقر علیه السلام به این نکته ظریف اشاره کرده اند که از این واقعه تاریخی قاعده فقهی عاریه مضمونه استفاده می شود و آن قاعده این است که اگر شخصی چیزی را از کسی به عاریه گرفت و در نگهداری آن بی احتیاطی و تفریط روا داشت، ضامن آن چیز می باشد. پس همیشه عاریه کننده تا هنگامی که مال عاریه شده را به سلامت به صاحبش بازگرداند ضامن آن است.

۲. حرکت خالد به سمت قبیله بنی جذیمه:

ابن هشام با سند خود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را در هنگام فتح مکه برای دعوت قبیله بنی جذیمه به اسلام به سوی آن ها فرستاد و او را برای جنگ با آن ها فرستاد، امیرا خالد بر آنان تاخت. آنان از ترس حمله خالد به سمت اسلحه های خود رفته و با سازوبرگ به سمت او آمدند. هنگامی که خالد آن ها را دید به آن ها گفت: سلاح های خود را به زمین

ص: ۳۳۵

۱- (۱). تاریخ طبری ۷۳/۳، چاپ دارالمعارف.

بگذارید، چرا که مردم [مراد مردم مکه است] اسلام آورده اند. آنان به اطمینان قول خالد سلاح های خود را زمین گذاشتند. اما خالد با آنان مکر کرد و دستور داد تا آن ها را طناب پیچ کرده و همه آن ها را از دم شمشیر گذرانند. هنگامی که این خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله رسید به شدت اندوهگین گردید و دستان مبارکش را به دعا برداشت و فرمود:

خداوندا، من به درگاه تو از کاری که خالد کرد بیزاری می جویم. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله امام امیر المؤمنین علیه السلام را فراخواند و به او فرمود: به سمت این قوم برو و ماجرایی که آنجا اتفاق افتاده بررسی کن و این نکته را رعایت کن که قوانین جاهلی را زیر پا گذاری.

علی علیه السلام از مدینه خارج شد تا به آن ها رسید. آن حضرت از مالی که به همراه آورده بود دیه خون هایی که خالد ریخته بود را پرداخت کرد و خسارت آنچه را که خالد از اموال آن مردم برداشته بود به آنان داد، تا جایی که گفته اند حتی ظرف آب خوری سگ را هم از قلم نیانداخته و خسارت آن را به آنان پرداخت می نمود. هنگامی که دیه تمام خون ها و خسارت تمام اموال را پرداخت کرد، از اموالی که به همراه آورده بود مقداری باقی مانده بود. حضرت علی علیه السلام به آن ها فرمود: «آیا در نزد شما دیه خونی یا خسارت مالی باقی مانده است که پرداخت نشده باشد؟ گفتند: نه، چیزی باقی نمانده. حضرت علی علیه السلام فرمودند:

من بقیه این مال را بنا بر احتیاط، از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به شما می بخشم، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله [برای این کار این مبلغ پول داده است] یقیناً چیزهایی می داند که شما نمی دانید، سپس آن مال را به آنان داده و به سمت رسول خدا صلی الله علیه و اله برگشت و گزارش آنچه را که انجام داده بود به آن حضرت داد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به او فرمودند: بسیار کار خوب و صحیحی انجام داده ای، سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله برخاسته و رو به قبله دستان خود را آنقدر بلند کردند که زیر بغل های آن حضرت دیده می شد، و در این حال سه بار فرمودند: «خداوندا، من به درگاه تو از

آنچه خالد بن ولید انجام داده است بیزاری می‌جویم» (۱).

این بعضی از روایات امام باقر علیه السلام در رابطه با سیره مبارک نبوی بود که ما به جهت ایجاز از آن انتخاب کرده بودیم.

امام باقر علیه السلام و سیره حضرت علی علیه السلام

امام باقر علیه السلام در بسیاری از احادیث خود از سیره و روش جدّ بزرگوار خود حضرت امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پیشوای حقّ و عدالت بوده است سخن رانده است. حال به نمونه‌هایی از این روایات توجه کنید:

زراره بن اعین از پدرش از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«حضرت علی علیه السلام همواره پس از نماز صبح تا هنگام طلوع خورشید به تعقیب نماز صبح می‌پرداختند، هنگامی که خورشید طلوع می‌کرد، فقرا و مساکین و سایر طبقات مردم گرداگرد آن حضرت حلقه زده و آن حضرت به آن‌ها فقه و قرآن می‌آموخت و در ساعت معینی از این جلسه برمی‌خاست. روزی پس از این جلسه برخاست تا برود، ناگاه مردی سخن زشتی به آن حضرت گفت - امام باقر علیه السلام نام آن مرد را نبردند - امام علیه السلام به منبر بازگشتند و دستور دادند تا در میان جمعیت ندا شود که الصّیّلاه جامعه (این کلمه ای بود که برای احضار مردم به مسجد به کار می‌رفت)، هنگامی که مردم در مسجد جمع شدند، آن حضرت حمد و ثنای خداوند را به جای آورده، بر پیامبر درود فرستاد و سپس فرمود: ای مردم، هیچ چیزی در نزد خداوند متعال محبوب تر و برای بندگان پرسودتر از بردباری امام و فقه و دانش او نیست، و

ص: ۳۳۷

هیچ چیز در نزد خداوند متعال مبعوض تر و برای بندگان زیان آمیزتر از جهل و تندى امام و رهبر نمى باشد، بدانید که هر کس در درون نفس خود واعظى نداشته باشد تا او را در مواقع حسّاس پند دهد، در واقع از جانب خداوند متعال محافظى ندارد، بدانید که هر کس در طول زندگى انصاف را بر خود حاکم کند، خداوند متعال عزّت او را زیاد مى کند، بدانید که ذلّت و خواری در راه طاعت و فرمانبرداری خداوند انسان را به خداوند نزدیک مى کند و از آن عزّت و سربلندی که از راه معصیت خدا به دست بیاید بهتر است، سپس فرمود: کسی که چند لحظه پیش صحبت کرد کجاست؟ آن مرد نتوانست انکار کند و گفت: ای امیر مؤمنان، آن من بودم، امام علیه السّلام فرمودند: بدان که من اگر مى خواستم، مى گفتم. آن مرد گفت: اما اگر عفو کنی و بگذری کاری را کرده ای که شایسته آنی. امام به او فرمودند: من تو را عفو نمودم و از تو درگذشتم (۱).

اخبار غیبی که امام باقر علیه السلام بیان داشته اند

۱. منصور دوانیقی گوید: در زمان بنی امیه من و برادرم ابو العباس سفّاح در حال فرار بودیم. روزی به مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله رفتیم. امام باقر علیه السّلام در آنجا نشسته بود. چون ما را دید به مردی که در کنارش بود گفت: گویا می بینم که خلافت این امت به این دو مرد می رسد و به ما اشاره کرد. آن مرد به نزد ما آمد و ما را از کلام آن حضرت خبر داد، ما به نزد آن حضرت رفته و به او گفتیم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله چه گفتید؟ آن حضرت فرمودند: این امر به زودی به شما خواهد رسید، اما شما با فرزندان و خاندان من رفتار خوبی نخواهید داشت، پس وای بر شما (۲).

ص: ۳۳۸

۱- (۱). شرح نهج ۱۰۹/۴-۱۱۰.

۲- (۲). دلائل الامامه/۹۶.

و همچنان که آن حضرت فرموده و خبر داده بود، وقتی منصور دوانیقی به خلافت رسید، بدترین رفتار را با ذریه رسول خدا صلی الله علیه و اله و عترت آن حضرت انجام داد. وی آنان را به بدترین وجه مورد شکنجه و آزار قرار داد. خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در عهد این حاکم ستمگر عذاب ها و شکنجه هایی را دیدند که هیچ چشمی در زمان بنی امیه مثل آن را ندیده بود، و ایام خلافت منصور دوانیقی تماما برای آل پیامبر آکنده از محنت و درد و رنج بود.

۲. از دیگر اخبار غیبی امام باقر علیه السلام این بود که آن حضرت خبر دادند که حجر الاسود در مسجد جامع کوفه آویخته خواهد شد (۱)، و این امر در زمان قرامطه به انجام رسید. آنان حجر الاسود را از کعبه کنده و آن را در مسجد جامع کوفه قرار دادند و معتقد بودند که هر جا حجر الاسود باشد حج باید در آنجا انجام شود، و آن ها می خواستند که مراسم حج را در کوفه به انجام برسانند.

حجر الاسود مدتی نزدیک به بیست سال در مسجد کوفه باقی ماند و سپس به جای خود باز گردانده شد.

۳. از دیگر اخبار غیبی که امام باقر علیه السلام از آن خبر دادند، حمله نافع بن ازرق به مدینه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و مباح کردن آن شهر برای سربازان او بوده است، امام صادق علیه السلام می فرماید:

«پدرم در مجلسی عام در مدینه نشسته بود، ناگاه سر به زیر افکند و پس از مدتی سر برداشت و گفت: ای قوم، حال شما چگونه است هنگامی که مردی بر شهر شما داخل شود با چهار هزار سپاه و سه روز پیاپی شمشیر در میان شما گذارد و افراد زیادی از شما کشته و شما از ناحیه او با بلا و مصیبتی روبه رو شوید که نتوانید آن

ص: ۳۳۹

را دفع نمائید، این مسأله در سال آینده به وقوع خواهد پیوست. پس از همین الآن در فکر چاره باشید و بدانید این که به شما گفتم حتما به وقوع خواهد پیوست.

اما مردم مدینه توجّهی به کلام آن حضرت نکردند و گفتند هرگز چنین چیزی نخواهد شد، چون سال آینده رسید، امام باقر علیه السّلام همهٔ خاندان خود و گروهی از بنی هاشم را با خود برداشت و از مدینه خارج شد. در همان سال نافع بن ازرق به مدینه داخل شد و سه روز تمام آن شهر را بر سربازان خود مباح کرد و عدّهٔ زیادی در آن شهر کشته شدند (۱)، و چنین بود که مردم مدینه به درجهٔ درستی اخبار امام باقر علیه السّلام آگاهی یافتند.

۴. امام باقر علیه السّلام همچنین از شهادت برادر بزرگوارش زید بن علی علیه السّلام خبر داده است. زید بن حازم گوید: با امام باقر علیه السّلام بودم که زید بن علی از کنار ما گذشت. امام باقر علیه السّلام به من فرمودند: آیا این شخص را دیدی؟ او حتما در کوفه قیام خواهد کرد و کشته خواهد شد و سر او را شهریه شهر خواهند گرداند» (۲)، روزگاری نگذشت که زید در کوفه کشته شد و سر مبارکش در شهرهای مختلف گردانده گردید.

۵. از دیگر حوادثی که امام باقر علیه السّلام از آن خبر داده بود، ویران شدن خانهٔ هشام بن عبد الملک بود که یکی از بزرگترین خانه‌های مدینه بود. عبد الملک این خانه را با سنگ‌های «زیت» که ظاهرا از کوه زیتون فلسطین آورده می شد ساخته بود. امام باقر علیه السّلام فرمود: «بدانید به خدا سوگند این خانه ویران خواهد شد و به خدا سوگند سنگ «زیت» در مدینه کمیاب خواهد شد»، ابو حازم گوید: هنگامی که این کلام را از آن حضرت شنیدم، متعجب شدم و گفتم: چه کسی می تواند آن را

ص: ۳۴۰

۱- (۱). نور الابصار/ ۱۳۰، جوهره الکلام فی مدح السّاده الاعلام/ ۱۳۴، الخرائج و الجرائح/ ۸۰ از نسخه‌های خطی کتابخانهٔ حکیم.

۲- (۲). نور الابصار/ ۱۳۱.

خراب کند؟ در حالی که امیر المؤمنین هشام این خانه را بنا کرده است!! اما هنگامی که هشام از دنیا رفت و پس از او برادرش ولید امر خلافت را برعهده گرفت، دستور داد تا آن خانه را ویران کرده و آن سنگ ها را هم از آنجا بردند و سنگ زیت در مدینه کمیاب شد (۱).

میراث فقهی امام باقر علیه السلام

اشاره

امام باقر علیه السلام در پاسخ مردی از شیعیانش که در رابطه با جنگ های حضرت امام امیر المؤمنین علی علیه السلام از آن حضرت سؤال کرده بود، حکم جنگ و جهاد در اسلام را بدین گونه بیان داشتند که:

خداوند متعال حضرت محمد صلی الله علیه و اله را با پنج شمشیر مبعوث نمود: سه شمشیر کشیده شده که هیچگاه در غلاف نمی رود تا این که اسلحه ها بر زمین گذاشته شده و آتش جنگ ها فروکش کند، و آتش جنگ ها هرگز فروکش نخواهد کرد مگر این که خورشید از مغرب طلوع نماید، پس هنگامی که خورشید از مغرب طلوع کرد، مردم همه در آن روز در امتیت و آسایش به سر خواهند برد، و در آن روز کسی که قبلا ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سودی نمی بخشد، و شمشیری دیگر سربسته، شمشیری در غلاف که بر روی غیر ما کشیده می شود و حکم او در نزد ماست.

اما سه شمشیر کشیده شده، یکی در برابر مشرکان عرب است که خداوند متعال می فرماید: (مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره در آورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید (۲) پس اگر توبه کنند و نماز برپا

ص: ۳۴۱

۱- (۱). دلائل الامامه/ ۱۱۰.

۲- (۲). توبه/ ۵.

دارند و زکات دهند، در این صورت برادران دینی شما می باشند (۱) اینان اند که جز یکی از دو راه از آنان پذیرفته نمی شود، یا کشته شدن و یا اسلام آوردن. اموال شان «فیء» مسلمانان و فرزندان شان اسیران مسلمانان اند، و این سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می باشد که اسیر کرد، بخشید و فدیة قبول کرد.

امّیا دؤمین شمشیر، شمشیری است که در برابر اهل ذمه کشیده می شود خداوند سبحان می فرماید: و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویند (۲) این آیه درباره اهل ذمه نازل شده که به وسیله آیه بیست و نه سوره توبه نسخ گردیده است: با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند، و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند، کارزار کنید، تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند (۳). پس هر یک از آنان در سرزمین اسلام زندگی می کنند، از او جز یکی از دو راه دادن جزیه یا کشته شدن، راه دیگری پذیرفته نخواهد شد. اموالشان نیز فیء است و فرزندان و خاندان شان اسیر مسلمانان. پس اگر دادن جزیه را قبول کردند، اسیر کردن خاندان آنها و گرفتن اموالشان و کشتن آنها بر ما حرام خواهد بود، و همچنین ازدواج با آنها برای ما حلال خواهد بود، و هر کس از آنها که در سرزمین کفر زندگی می کند و تحت ذمه اسلام نیست بر ما جایز است که آنان را اسیر کنیم و اموالشان را مصادره نمائیم و ازدواج با آنان برای ما جایز نخواهد بود، از آنها جز یکی از دو راه دخول در سرزمین اسلام و قبول جزیه یا کشته شدن راه دیگری ندارند.

و امّیا سوّمین شمشیر، آن است که در برابر مشرکان عجم همچون ترک و دیلم و خزر به کار می رود که خداوند متعال در ابتدای سوره ای که در آن از کفار سخن به میان

ص: ۳۴۲

۱- ((۱)). توبه/۱۱.

۲- ((۲)). بقره/۸۳.

۳- ((۳)). توبه/۲۹.

آورده و قصه آنان را بازگو می کند (سوره محمد صلی الله علیه و اله) فرموده است: (گردن ها [یشان] را بزنید. تا چون آنان را [در کشتار] از پای در آوردید، پس [اسیران را] استوار در بند کشید؛ سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیة [و عوض از ایشان بگیرید]، تا در جنگ، اسلحه بر زمین گذاشته شود (۱) که مراد از منت نهادن بر آن ها این است که پس از اسارت آزادشان کنید و مراد از گرفتن فدیة مبادله اسرا میان کفار و مسلمانان است و این دسته از مشرکان تا زمانی که با مسلمانان در حال جنگ هستند جز کشته شدن یا دخول در اسلام راهی ندارند و ازدواج با آنان برای مسلمانان جایز نیست.

و اما شمشیر سربسته، آن شمشیری است که در برابر اهل ستم و تأویل کشیده می شود که خداوند متعال فرموده است: و اگر دو طایفه از مؤمنان باهم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طایفه ای] که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد (۲) هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: همانا در میان شما کسی است که پس از من بر تأویل قرآن قتال می کند همچنان که من بر تنزیل قرآن جنگ نمودم. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله سؤال شد: او کیست؟ پیامبر در پاسخ فرمودند: وصله کننده نعلین - یعنی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - و عمار بن یاسر در جنگ صفین آنجا که سپاهیان حضرت امیر المؤمنین با سپاهیان معاویه روبرو شدند، در رابطه با پرچم سپاه معاویه گفته است: من به همراه پیامبر اکرم سه مرتبه با این پرچم جنگیده ام و این مرتبه چهارم است (۳).

ص: ۳۴۳

۱- (۱). محمد/۴.

۲- (۲). حجرات/۹.

۳- (۳). منظور این صحابی بزرگوار یعنی عمار بن یاسر از سه مرتبه جنگ بدر، جنگ احد و جنگ حنین است که در تمام این جنگ ها، ابو سفیان که بزرگ خاندان بنی امیه بود رهبری آن جنگ ها را به عهده داشته و این پرچم نیز از آن او بوده است.

به خدا سوگند اگر سپاهیان معاویه آنقدر ما را شکست بدهند که ما را تا نخلستان های «هجر» (۱) عقب برانند، ما باز هم بر این اعتقادیم که بر حقیق و آن ها بر باطل اند، سیره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در رابطه با دشمنان و در حالت جنگ مانند سیره رسول خدا صلی الله علیه و اله در روز فتح مکه بوده است. او زن و فرزند آنان را اسیر نکرده و فرمود: هر کس درب خانه اش را ببندد در امان است، هر کس سلاح بر زمین بگذارد در امان است، حضرت امیر المؤمنین نیز در روز بصره یعنی جنگ جمل در میان لشکر ندا در داد که هیچ یک از زنان و فرزندان آنان را اسیر نکنید، هیچ مجروحی را نکشید، هیچ فراری را دنبال نکنید، هر کس درب خانه اش را بست یا سلاحش را بر زمین گذاشت در امان است.

و اما شمشیری که در نیام قرار گرفته است، شمشیری است که با آن حکم قصاص به اجرا درمی آید که خداوند متعال فرموده است: جان در برابر جان و چشم در برابر چشم (۲) و کشیدن این شمشیر با اولیای مقتول است، اما حکم کردن به این قضیه مربوط به ما می باشد.

این شمشیرهایی است که خداوند متعال برای پیامبر خود حضرت محمد صلی الله علیه و اله قرار داده است. پس هر کس این شمشیرها یا حتی یکی از آن ها را انکار کند یا یکی از احکام آن ها را انکار نماید، به آنچه را که خداوند متعال بر نبی خود حضرت محمد صلی الله علیه و اله نازل کرده، کافر شده است (۳).

فقیهان مسلمان درباره احکام جنگ با کسانی که در برابر حکومت اسلامی سرکشی کنند از سیره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ جمل کمک

ص: ۳۴۴

۱- (۱). هجر شهری در یمن است و این نام بر کل خاک بحرین نیز اطلاق می شود.

۲- (۲). مائده/۴۵.

۳- (۳). تحف العقول ۲۸۸/۲۹۰، و همچنین کلینی در فروع کافی و شیخ صدوق در خصال و شیخ طوسی در تهذیب نیز این روایت را نقل نموده اند.

شایانی برده اند. همان گونه که بسیاری از احکام دیگر را نیز در این باب از ائمه هدی علیهم السلام دریافت کرده اند.

مسح از روی کفش

فقهای مذاهب اسلامی مسح کردن بر کفش ها را در وضو جایز دانسته اند و تماس دست با پوست روی پا را شرط ندانسته اند (۱). اما در مقابل ائمه اهل بیت علیهم السلام تماس دست با پا را شرط دانسته و غیر آن را جایز نمی دانند، ربیع گوید: من همواره می دیدم که مردم روی کفش های خود را مسح می کردند تا روزی مردی از بنی هاشم را ملاقات کردم که تا آن روز کسی را مانند او ندیده بودم، نام آن مرد محمد بن علی بن الحسین بود درباره این مسأله از او پرسیدم وی مرا از این کار بازداشته و فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام هرگز این گونه مسح نمی کرد» آن حضرت همواره در این باره می فرمود کتاب خدا بر مسح بر روی کفش ها مقدم است (۲).

قرآن کریم در آیه شریف: **وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ اَرْجُلِكُمْ** و سر و پاهای خودتان... مسح کنید که به شدت در این موضوع ظهور دارد تماس میان دست و پوست روی پا را در هنگام مسح معتبر دانسته است.

لمس کردن عورت، باطل کننده وضو نیست

شافعی بر این اعتقاد است که لمس کردن عورت وضو را باطل می کند و بر

ص: ۳۴۵

۱- ((۱)). خلاف ۱/۱۸.

۲- ((۲)). روضه الواعظین/ ۲۴۳، این روایت به روشنی بر این مطلب که قرآن مجید با مسح از روی کفش موافق نیست دلالت دارد.

این مطلب به روایت ابن عمر، سعد بن ابی وقاص، ابو هریره، عایشه، سعید بن مسیب و سلیمان بن یسار استدلال کرده است ولی امام ابو جعفر باقر علیه السّلام و سایر ائمه اهل بیت علیهم السّلام چنین نظری ندارند، زراره از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: در بوسه، هم آغوشی و لمس عورت وضو نیست. (۱)

قرائت با صدای بلند در نمازی که باید آهسته قرائت کرد

فقهای مذاهب اسلامی بر این عقیده اند که قرائت با صدای بلند و از روی عمد در نمازهایی که باید در آن آهسته قرائت کرد مانند نماز ظهر، باطل کننده نماز نیست، اما در فقه مذهب اهل بیت علیهم السّلام این کار، باطل کننده نماز است، زراره از امام باقر علیه السّلام روایت کرده است که درباره مردی که در چنین شرایطی چنین کار کرده بود، فرمود:

«إن فعل ذلك متعمدا فقد نقض صلاته و عليه الإعادة، و إن فعل ذلك ناسيا أو ساهيا أو لا يدري فلا شيء عليه و قد تمت صلاته»؛

اگر این کار را از روی عمد انجام داده است نمازش باطل شده و باید آن را دوباره به جا بیاورد، اما اگر این عمل را از روی فراموشی یا اشتباه انجام داده، یا نمی داند که چگونه بوده، نماز او صحیح است و چیزی بر او نیست (۲).

صلوات بر آل پیامبر در تشهد

بسیاری از فقیهان مسلمان بر این عقیده اند که فرستادن صلوات بر آل پیامبر صلی الله علیه و اله در تشهد نماز واجب است، جابر جعفی از امام باقر علیه السّلام روایت کرده

ص: ۳۴۶

۱- (۱). خلاف ۲۳/۱.

۲- (۲). خلاف ۱۳۰/۱.

که فرمود:

پیامبر اکرم فرموده است: «من صلی صلاه لم یصل فیها علیّ، ولا علی اهل بیته لم تقبل منه»؛

هرکس نمازی بخواند که در آن بر من و اهل بیت من صلوات نفرستد، آن نماز از او پذیرفته نخواهد شد (۱).

این نمونه هایی از مسائل فقهی بسیاری بود که امام باقر علیه السلام از آن ها سخن رانده است.

از وصایای امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام به شاگرد خود جابر بن یزید جعفی وصیتی جاودان القا نموده اند که دربرگیرنده همه ارزش های والا و آرمان های بلندی است که انسان در سایه عمل و پیاده کردن آن ها در واقعیت زندگی خود به اوج کمال انسانیت می رسد. اینک به قسمتی از این وصیت توجه کنید:

تو را به پنج چیز سفارش می کنم: اگر مورد ظلم قرار گرفتی در برابر دست به ظلم و ستم نگشا، اگر مورد خیانت قرار گرفتی در مقابل دست به خیانت نگشا، اگر به تو دروغ گفته شد خشمگین مشو، اگر تو را ستایش کردند خوشحال نشو و اگر تو را نکوهش کردند جزع نکن و به آنچه درباره تو گفته اند فکر کن. اگر دیدی آنچه آن ها می گویند و تو را بر آن نکوهش می کنند در تو وجود دارد، پس با غضبناک شدن از شنیدن آن از چشم خداوند عزّ و جلّ می افتی و این مصیبت بر تو بسیار بدتر و سخت تر است از این که از چشم مردمان بیافتی، و اگر دیدی آنچه آن ها بر تو خرده

ص: ۳۴۷

می گیرند دروغ است و در تو وجود ندارد، بدان که با این عمل ثواب کسب کرده ای و هیچ گونه زحمتی برای بردن این ثواب نکشیده ای.

بدان که تو هیچگاه به مقام ولایت ما نمی رسی مگر این که به این درجه از کمال رسیده باشی که اگر همه اهل شهر تو بر تو گرد آیند و بگویند تو آدم بدی هستی، این امر تو را محزون و ناراحت نکند، و اگر همه آن ها تو را تعریف کنند و بگویند مرد صالحی هستی، این امر تو را خوشحال ننماید. بلکه نفس خود را بر کتاب خدا عرضه کن و ببین اگر در راهی که قرآن به تو نشان می دهد می روی و در آنچه قرآن تو را امر به زهد در آن می کند زاهدی و در آنچه که قرآن تو را به آن ترغیب می نماید راغب و از آنچه قرآن تو را از آن می ترساند ترسان هستی، پس بر راه خود استوار باش و تو را بشارت باد که آنچه درباره تو گفته شود زیانی به تو نخواهد رسانید، اما اگر دیدی عمل و رفتار تو مخالف با قرآن است، پس چه چیزی از نفس تو مغرورت خواهد ساخت.

مؤمن همواره علاقه مند به جهاد با نفس خود است تا بر هوای نفس غلبه کند. گاه می شود که او در این مبارزه پیروز می شود و در راه دوستی خدا نفس خود را شکست می دهد و گاه می شود که نفس بر او غلبه کرده و او تابع هوای نفس می شود، اما خداوند متعال به یاری او می شتابد و او به یاری خدا از جا برمی خیزد، و خداوند به واسطه تذکر و بیداری که آن مؤمن پیدا کرده از لغزش او می گذرد. آن مؤمن به یاد خداوند افتاده و به سمت توبه و ترس از خدا می رود و به این وسیله بصیرت و معرفت او زیاد می شود، چرا که معرفت و بصیرت به واسطه ازدیاد ترس از خدا در دل انسان زیاد می شود، و این مضمون کلام خداوند است که می فرماید:

در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه ای از جانب شیطان

بدیشان رسد]خدا را]به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند (۱).

ای جابر، آنچه خداوند به تو داده است اگرچه کم باشد، در چشم خود آن را زیاد بیاور تا این که شکر خداوند را بسیار به جای آوری، و امّا هرچه در طاعت خدا انجام می دهی، اگرچه زیاد باشد در چشم خود آن را کم جلوه بده تا این که نفس خود را حقیر و پست بداری و همواره از خداوند طلب عفو و بخشش نمایی.

هرگاه شرّی در نفس تو حاضر شد آن را به حضور علم دفع نما و هرگاه در نفس تو علمی حاصل شد، آن را با عمل خالص پیروان و در عمل خالص خود با شدّت بیداری از غفلت های بزرگ پرهیز، شدّت بیداری را نیز با ترس صادقانه از خدا به دست آور. از شیفتگی به زینت دنیا که مخفیانه در دل جای می کند بر حذر باش و با راهنمایی عقل خود را از خطر هوای نفس بازدار. هنگامی که هوای نفس بر تو غلبه نمود، با راهنمایی علم خود را نگاه دار و توقف کن و برای روز جزا اعمال خالصانه بفرست.

با خودداری از حرص در ساحت قناعت داخل شو و با قناعت ورزیدن صفت حرص را از خود دور کن، با کوتاه کردن امید و آرزوها شیرینی زهد را به خود بچشان و با خنکای یأس از دنیا اسباب طمع را از خود قطع نما.

با خودشناسی راه عجب و خودبینی را بر خود ببند و با واگذار کردن کار به خداوند راحتی نفس خود را فراهم نما، راحتی بدن خود را به راحتی دل طلب کن و راحتی دل را به کم کردن خطا و لغزش.

با بسیاری یاد خدا در خلوت برای خود رقت قلب به ارمغان بیاور و نور قلب خود را به اندوه مداوم زیاد کن.

ص: ۳۴۹

با ترس صادقانه از خدا خود را از شرّ شیطان بازدار و از امیدواری های دروغین بپرهیز، که اگر این کار را انجام بدهی در ترس صادقانه از خدا داخل خواهی شد.

با راستی در اعمال خود را برای خداوند متعال بیارا و با شتاب در ترک دنیا و ملاقات خداوند خود را در نزد او محبوب کن و از امروز و فردا کردن بپرهیز که دریایی است که هر کس در آن غرق شد هلاک شده است.

از غفلت بپرهیز که باعث قساوت قلب می شود و از سستی و تنبلی بپرهیز، چرا که هیچ عذر و بهانه ای برای آن نداری و تنها پشیمانان به این بهانه متمسک می شوند.

گناهان گذشته خود را با پشیمانی شدید و زیادی استغفار از بین ببر.

و حسابرسی نیکو بر اعمال خود را با دعای خالص و مناجات در شب های تار به دست آور.

برای دست یابی به شکر خداوند روزی کم را زیاد بشمار و عبادت زیاد را کم در شمار آور.

زیادی نعمت را با شکر زیاد به دست بیاور و شکر زیاد را با ترس از زوال نعمت ها به دست بیاور.

با میراندن طمع در دل عزّت خود را مستدام بدار و ذلّت طمع را به عزّت یأس دفع نما و عزّت یأس را به بلندای همّت به دست بیاور.

با آرزوهای کوتاه از دنیا توشه بگیر و تا فرصت در دست داری به عمل در راه رسیدن به آرزویت بشتاب، چرا که برای رسیدن به این آرزو هیچ امکاناتی به مانند روزهای بدون مشغله باقیمانده از عمر و صحت بدن نیست.

مبادا به کسی یا چیزی اعتماد کنی که در واقع به آن خاطر جمع نیستی، چرا که شرّ و بدی همچون غذا برای انسان اعتیاد آور است.

بدان که هیچ دانشی چون رفتن به دنبال سلامتی و هیچ سلامتی چون سلامت دل

نیست، هیچ کار عاقلانه ای به مانند مخالفت با هوای نفس نبوده و هیچ ترسی به خوبی آن ترس که مانع انسان شود و امیدی به نیکی آن امید که یاور انسان باشد نیست.

هیچ تهیدستی چون تهیدستی دل، هیچ بی نیازی چون بی نیازی نفس و هیچ نیرویی چون نیروی غلبه بر هوای نفس نمی باشد. هیچ نوری چون نور یقین، هیچ یقینی به مانند کوچک شمردن دنیا و هیچ معرفتی به پایه معرفت نفس نیست.

هیچ نعمتی همچون تندرستی، هیچ عافیتی چون مدد یافتن از توفیق، شرفی بالاتر از بلندی همت، پارسایی به پایه کوتاهی آرزو و هیچ آزمندی زشت تر از کشمکش بر سر مناصب دنیوی نیست.

هیچ دادگری به مانند دادن حق به دیگران و هیچ تجاوزی چون ستم، هیچ ستمی به مانند تبعیت از هوای نفس، هیچ بندگی بسان به جای آوردن واجبات، هیچ ترسی چون اندوه، هیچ مصیبتی چون فقدان عقل و فقدان عقلی چون کمی یقین و کمی یقینی بسان عدم ترس، و هیچ عدم ترسی به بدی کمی اندوه بر نبودن ترس نمی باشد.

مصیبتی چون سبک شمردن گناه و تن در دادن و قانع شدن به حال فعلی نیست.

فضیلتی چون جهاد، جهادی چون جهاد با نفس و نیرویی قویتر از فرو خوردن خشم نیست.

هیچ گناهی به مانند حبّ بقا و ذلتی چون ذلت طمع نیست، مبادا در این عرصه [که برایت تشریح کردم] فرصت را از دست بدهی که از دست دادن فرصت در این میدان

باعث زیان تو خواهد گردید» (۱).

با ذکر این روایت به پایان این بخش از کتاب رسیدیم که مزین به کلمات حکیمانه امام محمد باقر علیه السّلام و نشانگر اصالت فکر و نوآوری آن حضرت بوده و بخش پایانی این جلد از کتاب هم می باشد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

ص: ۳۵۲

۱- (۱). تحف العقول/ ۲۸۴-۲۸۶.

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اوّل

بخش نخست: امام باقر علیه السّلام در یک نگاه ۱۹

بخش دوّم: برداشت هایی از شخصیت حضرت امام باقر علیه السّلام ۲۳

بخش سوّم: جلوه هایی از شخصیت حضرت امام باقر علیه السّلام ۳۱

صبر و بردباری ۳۲

صبر امام باقر علیه السّلام ۳۵

کرم و سخاوت امام باقر علیه السّلام ۳۸

الف- بزرگداشت نیازمندان ۳۹

ب- آزاد کردن بندگان ۳۹

ج- نیکی به اصحاب و یاران ۳۹

د- صدقه دادن آن حضرت به فقراى مدینه ۴۰

عبادت امام باقر علیه السّلام ۴۲

حجّ امام باقر علیه السّلام ۴۵

مناجات امام باقر علیه السّلام با خداوند متعال ۴۷

یاد خداوند متعال ۴۷

زهد و پارسایی در زندگی دنیا ۴۷

قسمت دوم

بخش نخست: پرورش حضرت امام باقر علیه السلام ۵۱

بخش دوم: مراحل زندگی حضرت امام باقر علیه السلام ۶۱

بخش سوم: حضرت امام باقر علیه السلام در سایه سار جد و پدر ۶۵

قسمت سوم

بخش نخست: جهاد اهل بیت: و نقش امام باقر علیه السلام ۷۷

بخش دوم: رویدادهای مهم عصر امام باقر علیه السلام ۸۹

امام باقر علیه السلام و عبد الملک مروان ۱۰۰

امام باقر علیه السلام و حلّ مسأله ضرب مسکوکات ۱۰۱

ولید بن عبد الملک ۱۰۶

عمر بن عبد العزیز ۱۱۰

امام محمّد باقر علیه السلام و عمر بن عبد العزیز ۱۱۶

یزید بن عبد الملک ۱۲۲

هشام بن عبد الملک ۱۲۴

امام باقر علیه السلام و عالم مسیحی ۱۳۳

اقدام برای ترور امام باقر علیه السلام ۱۳۶

مهم ترین ویژگی های عصر امام باقر علیه السلام ۱۳۷

جلوه های انحراف در عصر امام باقر علیه السلام ۱۳۹

انحراف فکر و عقیده ۱۴۰

انحراف سیاسی ۱۴۲

انحراف اخلاقی ۱۴۶

انحراف در عرصه اقتصاد ۱۴۹

بخش سوم: نقش حضرت امام باقر علیه السلام در اصلاح ناهنجاری ها ۱۵۳

محورهای حرکت عمومی اصلاحاتی امام باقر علیه السلام ۱۵۴

ص: ۳۵۴

اول:اصلاح در عرصه فکر و عقیده ۱۵۴

دوم:تأسیس دانشگاه نمونه فقه ۱۶۷

خصوصیات مکتب فقهی اهل بیت علیهم السلام ۱۶۹

سوم:اصلاحات سیاسی ۱۷۲

۱.دعوت به امر به معروف و نهی از منکر ۱۷۲

۲.انتشار مفاهیم صحیح سیاسی ۱۷۴

۳.رسوا کردن عملکرد دستگاه اموی ۱۷۸

۴.دعوت مردم به دوری از حکومت وقت ۱۸۰

۵.مواضع مستقیم امام باقر علیه السلام در برابر حاکمان منحرف ۱۸۱

۶.موضع امام باقر علیه السلام در رابطه با جنگ مسلحانه ۱۸۵

چهارم:اصلاح اخلاقی و اجتماعی ۱۸۷

پنجم:اصلاحات اقتصادی ۱۹۴

قسمت چهارم

بخش نخست:امام باقر علیه السلام و بنیانگذاری گروه نخبگان صالح ۲۰۳

اول:امام باقر علیه السلام و عناصر تشکیل دهنده گروه صالحان ۲۰۷

دوم:امام باقر علیه السلام و تزکیه نفوس ۲۱۷

۱.ارکان اساسی تزکیه در نزد امام باقر علیه السلام ۲۱۷

الف-حاکم کردن عقل ۲۱۸

ب.تبعیت اراده انسان از اراده خدا ۲۱۹

ج.درک انسان از مراقبت دائمی خداوند از او ۲۱۹

د. توجّه دائم به روز قیامت ۲۲۰

۲. راه و روش تزکیه در نزد امام باقر علیه السلام ۲۲۱

الف. ارتباط دائم با خداوند متعال ۲۲۱

ب. اقرار به گناه و توبه از آن ۲۲۳

ج. برحذر بودن از غرق شدن در گناهان ۲۲۵

ص: ۳۵۵

د. عمق بخشیدن به حیاى درونى ۲۲۶

ح. شکستن انس و الفت میان انسان و رفتار جاهلی ۲۲۶

و. از میان بردن موانع نفسانى رفتار صحیح ۲۲۸

سوّم: روئے فرهنگ سازی امام باقر علیه السّلام ۲۳۰

۱. تشویق به طلب علم ۲۳۰

۲. جایگاه ممتاز دانشمندان و فضیلت آنان ۲۳۱

۳. اخلاص در یاد گرفتن دانش ۲۳۲

۴. ضرورت نشر دانش و فرهنگ سازی برای مردم ۲۳۳

۵. لغزشگاه ها و آفت های دانشجویان ۲۳۴

۶. مرجعیّت علمی ۲۳۵

۷. مؤسّسات فرهنگی ۲۳۷

چهارم: امام باقر علیه السّلام و زنده کردن روح جهاد و حماسه در امتّ ۲۳۸

اوّل - اقامه شعائر حسینی ۲۳۹

دوّم: زنده کردن ایمان به مسأله امام مهدی علیه السّلام ۲۴۱

پنجم: امام باقر علیه السّلام و هویت بخشیدن به گروه صالحان ۲۴۲

محورهای وابستگی در گروه صالحان ۲۴۴

ویژگی های هویت شیعی ۲۴۶

ششم: امام باقر علیه السّلام و سازماندهی روابط گروه صالحان ۲۵۲

۱. روابط داخلی گروه صالحان ۲۵۲

اصول روابط داخلی ۲۵۵

۲. روابط با سایر گروه های اسلامی ۲۵۶

۳. روابط با اهل ذمه ۲۵۷

۴. رابطه با کفار ۲۵۸

هفتم: امام باقر علیه السلام و سیستم امتیّتی گروه صالحان ۲۵۹

هشتم: امام باقر علیه السلام و نظام اقتصادی گروه صالح ۲۶۸

تأکید بر اهمّیت عامل اقتصادی ۲۶۹

ص: ۳۵۶

ایجاد موازنه میان طلب رزق و روزی و طلب مکارم اخلاقی ۲۷۲

منابع مالی گروه صالح ۲۷۵

همیاری داخلی در گروه صالح ۲۷۷

نهم: امام باقر علیه السلام و نظام اجتماعی گروه صالح ۲۸۲

دهم: امام باقر علیه السلام و آینده گروه صالح ۳۰۲

بخش دوم: ترور و شهادت امام باقر علیه السلام ۳۰۹

انگیزه های ترور امام باقر علیه السلام ۳۱۰

تصریح امام باقر علیه السلام بر امامت امام صادق علیه السلام پس از خود ۳۱۲

وصیت های امام باقر علیه السلام ۳۱۳

تسلیت گفتن مسلمانان به امام صادق علیه السلام در عزای پدر بزرگوارش ۳۱۵

بخش سوم: میراث امام باقر علیه السلام ۳۱۷

میراث تفسیری امام محمد باقر علیه السلام ۳۱۹

نمونه هایی از تفسیر امام باقر علیه السلام ۳۲۱

میراث حدیثی امام باقر علیه السلام ۳۲۴

میراث کلامی امام باقر علیه السلام ۳۲۶

میراث تاریخی امام باقر علیه السلام ۳۳۰

امام باقر علیه السلام و نقل سیره مبارک نبوی ۳۳۴

امام باقر علیه السلام و سیره حضرت علی علیه السلام ۳۳۷

اخبار غیبی که امام باقر علیه السلام بیان داشته اند ۳۳۸

میراث فقهی امام باقر علیه السلام ۳۴۱

از وصایای امام باقر علیه السّلام ۳۴۷

فهرست ۳۵۳

ص: ۳۵۷

سرشناسه: حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور: پیشوای مذهب، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام / گروه مولفان (سیدمنذر حکیم، با همکاری سید عبدالکریم موسوی)؛ مترجم کاظم حاتمی طبری؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۳۵ ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۸].

شابک: دوره: ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۱۸-۰۲

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیبا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام.

موضوع: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: موسوی، عبدالکریم

شناسه افزوده: حاتمی طبری، کاظم، ۱۳۴۷ -، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۸].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶.۸ ج ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۰۹۲

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود پردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السّلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعل با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی پردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله) در این میدان حساس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضد اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از این مجموعه با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد کاظم حاتمی طبری به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ص: ۸

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان و الاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل بازمی شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- ((۱)). انعام/۷۱.

۲- ((۲)). بقره/۲۱۳.

۳- ((۳)). احزاب/۴.

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ ؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بوده، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال درخور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیا سودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- (۱). جمعه/۲.

۲- (۲). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را برعهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را براساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر دوش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فراروی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

این کتاب به بررسی زندگی امام جعفر صادق علیه السلام ششمین امام از خاندان اهل بیت علیهم السلام می‌پردازد. همانانی که خداوند بزرگ آنان را از هرگونه زشتی مبرا و به تمام معنا پاک و مطهر قرار داده است. امام صادق علیه السلام هشتمین معصوم از پیشوایان هدایت الهی در اسلام می‌باشند. همه مذاهب اسلامی مدیون علم و فقه ایشان می‌باشند همانطور که تمدن بشری در عصر حاضر، همه دستاوردهای خود را در ذیل علوم و معارف ایشان می‌داند.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإنه حسبنا و نعم النصير».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ص: ۱۶

بخش نخست امام صادق علیه السلام در یک نگاه

بخش دوم برداشت هایی از شخصیت امام صادق علیه السلام

بخش سوم جلوه هایی از زندگانی امام صادق علیه السلام

حضرت امام صادق علیه السلام در یک نگاه

امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام ششمین امام از ائمه اطهار است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بر جانشینی آن ها پس از خود تصریح فرموده است.

آن حضرت در سال ۸۳ ه ق دیده به جهان گشود و در سایه سار جدش امام زین العابدین و پدر بزرگوارش امام محمد باقر علیهما السلام رشد کرد و از آن بزرگواران علوم شریعت و معارف اسلامی را دریافت نمود. آن حضرت به همراه پدران پاکش حلقه های نورانی به هم پیوسته ای را تشکیل می دهند که به رسول خدا صلی الله علیه و اله منتهی شده و در میان آن ها غریبه و ناشناسی فاصله نینداخته است از این رو می توان گفت که آن حضرت جرعه نوش سرچشمه زلال وحی و منبع حکمت الهی بوده است.

خصوصیت بارز حوزه علمی اهل بیت علیهم السلام که ائمه اطهار خصوصا امام باقر و امام صادق علیهما السلام بنیانگذار آن بودند همین اتصال به منبع وحی، و این حوزه علمیه، در واقع دانشگاه رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بوده که موفق به حفظ اصالت و خلوص این رسالت برای ما گردیده است.

چنین بود که امام صادق پس از پدران بزرگوارش مرکزیت امامت شرعی را به دست گرفته و با نهایت صلابت بر قله های دانش صعود کرد، آن حضرت چشم ها را به خود خیره و دل ها را از هیبت خودش پر کرد به گونه ای که حتی در عصر حاضر هم دانشمندان به احترامش سرهای خود را فرود

همهٔ مسلمانان، دانشمند و غیر دانشمند-آن حضرت را یادگار نبوت و بزرگ و پیشوای خاندانی می دانستند که خداوند پلیدی را از آنان دور گردانده و آنان را به خوبی پاک و پاکیزه داشته است.

او سمبل مشروعیت مبارزه ای بود که اهل بیت وحی علیهم السّلام ضد ستمگری و سرکشی دو سلسلهٔ بنی امیه و بنی عباس به راه انداخته بودند.

همان گونه که دانشمندان آن عصر نیز آن حضرت را به عنوان دریای جوشان علم، امامی که در دانش و معرفت کسی را یارای هموردی او نیست شناخته و به چشم یگانه استاد همهٔ دانش‌هایی که بشر تا آن روز کشف کرده به ایشان نگاه می کردند.

امام صادق علیه السّلام حدود چهار دهه از عمر با برکت خویش را در حکومت بنی امیه گذراند و شاهد ستم و کشتار و قساوتی بود که بنی امیه عموماً نسبت به امت اسلام و خصوصاً نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و شیعیانشان روا می داشتند.

طبیعی است که پس از قیام امام حسین علیه السّلام اهل بیت علیهم السّلام به رهبران و پیش‌آهنگان محبوب توده‌های مسلمان تبدیل شوند و از همان زمان گروه‌های عباسی نیز به نام اهل بیت علیهم السّلام و با شعار خشنودی آل محمد علیهم السّلام و بازگرداندن خلافت به فرزندان فاطمهٔ زهرا علیها السّلام دختر پیامبر صلی الله علیه و اله شروع به فعالیت کردند.

بنی امیه پس از ظلم و بیداد و کشتار فراوان و برانگیختن خشم عمومی به ناچار از اریکهٔ قدرت سقوط کردند، امام صادق علیه السّلام نیز از مبارزهٔ باز خودداری فرمود و تحت تأثیر شعارهایی که بنی عباس از آن‌ها برای نشستن در جای بنی امیه و به دست گرفتن قدرت پس از سقوط آنان مطرح می کردند واقع نگردید.

حکومت بنی امیه در سال ۱۳۲ هـ ق سقوط کرده و خلافت به بنی عباس منتقل گردید و امام صادق علیه السلام نزدیک به ده سال آخر عمر شریفش را با ابو العباس سفاح و مقداری از زمان حکومت منصور دوانیقی هم عصر بود.

رویکرد امام علیه السلام از مناقشات باز سیاسی به سمت تربیت علمی، فکری، عقیدتی و اخلاقی امت اسلام تغییر جهت داد؛ تربیتی که به رغم استمرار یافتن انحرافات سیاسی و فکری در میان جامعه اسلامی، بقای خط اصیل اسلام را در درازمدت تضمین می کرد.

در آن زمان فرقه های بسیاری چون «معتزله»، «اشاعره»، «خوارج»، «کیسانیه» و «زیدیه» در سرزمین اسلام گسترده شده و میان آن ها کشمکش و درگیری به شدت رواج داشت.

کفر و زندقه نیز جان تازه ای به خود گرفته و به فضای جامعه اسلامی نفوذ کرده بود، در چنین اوضاعی امام صادق علیه السلام عهده دار ردّ بر ملحدان از سویی و مقابله با فرقه های منحرف از سویی دیگر گردیدند.

امام صادق علیه السلام به بنای جامعه ای صالح، که مسئولیت ریشه دار کردن خط اهل بیت علیهم السلام را در میان امت اسلام به دوش کشد همچنین به پایه گذاری دانشگاه اهل بیت علیهم السلام و تربیت دانشمندانی در رشته های مختلف علوم به خصوص دانش دینی که بتوانند سلامت امت را در مسیری که در آینده نزدیک و حتی دور در پیش دارد، تضمین کرده و بذل قیام علیه سرکشی را در دل آنان بکارند، همت گماشت.

در عین حال امام صادق علیه السلام از تقویت خط انقلابی و جهادی نیز غفلت نکرده و با تأیید قیام هایی چون قیام عمویش زید بن علی بن الحسین علیهما السلام و دیگر انقلابیون خاندان بزرگوار علوی به تقویت این روحیه در میان جامعه می پرداخت.

البته آن حضرت هیچگاه از عواقب مبارزه سیاسی با بنی عباس در امان نبوده و منصور همیشه از آن حضرت در هراس بوده و ایشان را دست پنهانی می پنداشت که در پشت همه حرکت های انقلابی علیه او موجود بود، همین بد بینی بود که باعث شد تا چهار بار امام صادق علیه السلام را به دربار خود در عراق احضار کرده و با در تنگنا قرار دادن امام علیه السلام و محاکمه آن حضرت به صورتی که اصلاً در شأن کسی چون ایشان نبود، و سپس آزاد کردن بی مقدمه آن حضرت تلویحاً به ایشان بفهماند که در برابر آن حضرت کوتاه نیامده و همواره پیگیر کارهای او است.

البته در بعضی از منابع تاریخی آمده که منصور چندین بار تصمیم به کشتن امام صادق علیه السلام گرفت و خداوند متعال مانع از عملی شدن خواسته او شد.

و این چنین بود که امام صادق علیه السلام سال های پایانی عمرش را که مصادف با استقرار پایه های حکومت بنی عباس بود در ترس و اضطراب و جوی آکنده از دشمنی و تعقیب به سر برد اما در عین حال توانست به مدد فراست و کار آزمودگی و نیروی اراده، رسالت خویش را به انجام رسانده و چشمه های دانش و معرفت را در میان امت سرازیر نموده، امت اسلام را از درون بازسازی نموده و دانشمندان و فقیهانی را پرورش دهد که امین خداوند بر حلال و حرام او هستند. آن حضرت توانست علیرغم سلطه ناهلان بر حکومت اسلامی و وزیده شدن طوفان سهمگین جاهلیت بر پیکره رسالت خاتم الانبیا، بنیان شیعه را به عنوان گروه صالحی که می توان پایه های خط رسالت نبوی را بر آن استوار کرد استحکام بخشید.

برداشت هایی از شخصیت حضرت امام صادق علیه السلام

امام باقر علیه السلام در برابر بزرگان شیعه فضیلت فرزندش امام جعفر صادق را این چنین ستوده است که: «هذا خير البریه»؛ این بهترین مخلوقات است (۱).

عموی شهید امام صادق علیه السلام زید، پسر امام زین العابدین علیه السلام از بلندی مقام آن حضرت چنین سخن گفته است: در هر زمانه ای باید حتما کسی از ما اهل بیت علیهم السلام باشد تا خداوند به واسطه او بر مردم احتجاج کند و حجت زمان ما برادرزاده ام جعفر است، هر کس از او متابعت کند گمراه نشده و هر کس با او مخالفت کند روی هدایت را نخواهد دید (۲).

مالک بن انس گوید: برتر و بالاتر از جعفر بن محمد را در علم و عبادت و پرهیزگاری، نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به ذهن بشری خطور کرده است (۳).

منصور دوانیقی در رثای امام صادق علیه السلام گفته است: جعفر بن محمد از جمله کسانی بود که خداوند متعال در قرآن آنان را این گونه توصیف کرده است: **ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا**؛ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم او از آنان بود که خداوند او را

ص: ۲۳

۱- (۱). کافی ۳۰۷/۱.

۲- (۲). همان منبع.

۳- (۳). تهذیب التهذیب ۱۰۴/۲.

برگزیده و همواره در خیرات از دیگران پیش بود (۱).

عبد الرحمن بن ابو حاتم رازی متوفای ۳۲۷ هـ می گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: جعفر بن محمد ثقه (راستگو) است و درباره امثال او سؤال نمی شود.

همچنین گوید: هنگامی که از ابو زرعه در رابطه روایت کردن جعفر بن محمد از پدرش و مقایسه آن با روایت سهیل بن ابی صالح یا روایت علاء از پدرش که کدام یک صحیحتر است سؤال شد، شنیدم که در پاسخ گفت:

هیچگاه جعفر بن محمد با چنین اشخاصی مقایسه نمی شود (۲).

ابو حاتم محمد بن حیان [حَبان] متوفای ۳۵۴ هـ درباره آن حضرت گفته است: او از نظر دانش، فقاہت و فضیلت از بزرگان اهل بیت علیهم السلام به شمار می آید.

ابو عبد الرحمن سلمی، زنده در ۳۲۵-۴۱۲ هـ درباره امام صادق علیه السلام می گوید: او در میان اهل بیت علیهم السلام سرآمد همه اقران خود بود، علمش سرشار، پارسایی اش از دنیا شدید، خودداری اش از تمام شهوات، تام و دانش و حکمتش کامل بود (۳).

نویسنده کتاب حلیه الاولیا می نویسد: از جمله آنان پیشوای سخنور، صاحب رتبه اول زمامداری امام ناطق، دارای سرپرستی، ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق بود که به عبادت و خضوع روی آورده و عزلت و خشوع را برگزیده و از ریاست طلبی و انحصار طلبی نهی نمود (۴).

شهرستانی (۴۷۹-۵۴۸ هـ) اضافه بر کلام سلمی می افزاید: آن

ص: ۲۴

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۱۷/۳.

۲- (۲). الجرح و التعديل ۴۸۷/۲.

۳- (۳). الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۵۸/۱.

۴- (۴). حلیه الاولیا ۷۲/۱.

حضرت در مدینه اقامت داشته و شیعیان و منسوبینش از دانش او بهره مند شده و اسرار علوم را بر نزدیکانش می گشود، سپس مدتی در عراق رحل اقامت افکند و هرگز در رابطه با مسئله امامت و رهبری اقدامی انجام نداده و در امر خلافت با کسی به کشمکش نپرداخت (۱)، بدیهی است، کسی که در دریای معرفت غرق شده طمع شنا در رودخانه خلافت را نداشته و آن که بر ستیغ حقیقت صعود کرده باشد بیمی از فرود نخواهد داشت (۲).

خوارزمی متوفای ۵۶۸ ه در کتاب مناقب ابو حنیفه از قول او نقل می کند که گفت: من فقیه تر از جعفر بن محمد ندیده ام. و گفت: اگر آن دو سال نبود نعمان هلاک می شد. مراد ابو حنیفه از آن دو سال، سال هایی است که از امام صادق علیه السلام کسب علم کرده است (۳).

ابن جوزی زنده در ۵۱۰-۵۹۷ ه گوید: جعفر بن محمد بن علی بن الحسین، همواره چنان به عبادت مشغول بود که هیچگاه به فکر ریاست طلبی نیفتاد (۴).

محمد بن طلحه شافعی متوفای ۶۵۲ ه درباره امام صادق چنین نوشته است: او از بزرگان و سروران اهل بیت علیهم السلام بود وی دارای دانشی سرشار، عبادتی بسیار، پارسایی آشکار و همیشه در حال ذکر بود، معانی قرآن را دنبال کرده و از ژرفای آیات آن گوهرهای معنا را استخراج نموده و به نتایج عجیب دست می یافت، وقت خود را براساس نوع عبادتی که انجام می داد تنظیم کرده بود تا بتواند بر همان اساس اعمال خود را محاسبه کند، دیدارش انسان را به

ص: ۲۵

-
- ۱- ((۱)). البته اگر منظور شهرستانی، درگیری آشکار از قبیل جنگ و سازماندهی تشکیلات فعال سیاسی باشد صحیح است و گرنه ما این حرف را قبول نداریم.
 - ۲- ((۲)). الملل و النحل ۱/۱۴۷.
 - ۳- ((۳)). مناقب ابو حنیفه ۱/۱۷۲، تحفه اثنی عشریه ۸.
 - ۴- ((۴)). صفوه الصفوه ۲/۹۴.

یاد آخرت انداخته، شنیدن سخنش انسان را نسبت به دنیا بی رغبت ساخته و پیروی از تعالیمش بهشت را به ارمغان می آورد، نور پیشانی اش نشان می داد که از خاندان نبوت بوده و پاکی کردارش گواهی می داد که نسل رسالت است، گروه بسیاری از ائمه و بزرگان از او نقل روایت کرده و از دانشش بهره وافر برده و بر این شاگردی خود افتخار و مباهات کرده و آن را مایه شرافت و فضیلت خویش دانسته اند.

اما مناقب و صفات آن حضرت چنان زیاد است که کسی را یارای شماره کردن آن نبوده و هر بینای بیداری از تنوع آن حیرت زده می شود، از بسیاری دانشی که از سرچشمه پر خیر تقوی بر قلب او افاضه می گردید، حتی احکامی که علت آن ها ناشناخته است یا دانش هایی که فهم بشری از احاطه بر حکمت آن قاصر است نیز به آن حضرت نسبت داده شده و از آن حضرت روایت گردیده است.

گفته اند کتاب «جفر»ی که هم اکنون در مغرب نزد بنی عبد المؤمن نسل به نسل به میراث می رسد از بیانات امام صادق علیه السلام است و این خود فضیلتی پر ارزش و درجه بالایی از فضایل بوده و در عین حال اندکی از فضایل بی شمار نقل شده از آن حضرت است (۱).

در کتاب تهذیب الاسماء که نویسنده آن بین سالهای ۶۳۱-۶۷۶ ه می زیسته است از عمرو بن ابی المقدم نقل می کند که گفت: هرگاه که به جعفر بن محمد نگاه می کردم درمی یافتم که او از سلاله پیامبران است (۲).

ابن خلکان زنده در ۹۸۱-۹۰۸ ه می نویسد: ابو عبد الله جعفر بن محمد

ص: ۲۶

۱- (۱). مطالب السؤل ۵۶/۲.

۲- (۲). تهذیب الاسماء ۱۴۹/۱.

صادق...یکی از امامان دوازده گانهٔ مذهب شیعه است، او از بزرگان اهل بیت علیهم السلام بوده و از جهت راستی در گفتارش ملقب به صادق گردیده است فضیلت او مشهورتر از آن است که من بخواهم آن را بیان کنم، وی در فن کیمیا، زجر، و فال سخنانی دارد... او در بقیع در مقبره ای که پدرش محمد باقر، جدش علی زین العابدین، و عموی جدش حسن بن علی (رضی الله عنهم اجمعین) در آن مدفون اند به خاک سپرده شد، آفرین به چنین قبر شریفی (۱).

ص: ۲۷

۱- (۱). وفیات الاعیان ۳۲۷/۱.

جلوه هایی از شخصیت حضرت امام صادق علیه السلام

گسترده‌گی علم امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام با فکر روشن و دید دقیق خود، سینه دانش‌ها را شکافت و دنیا را از دانش خود آکنده ساخت. هم اوست که می‌گوید: «سلونی قبل أن تفقدونی فإنه لا یحدّثکم أحد بعدی بمثل حدیثی»؛ از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا از دست بدهید. بدرستی که پس از من، کسی مانند حدیث مرا به شما نخواهد گفت (۱). و این سخنی بود که جز جد بزرگوارش امام امیر المؤمنین علیه السلام، کسی را یارای تکلم به آن نبوده است. امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری از گسترده‌گی علوم و دانش‌های خود چنین سخن به میان آورده است:

به خدا سوگند که من آنچنان به کتاب خدا از-اول تا آخرش- آگاهی دارم که گویا کتاب خدا در میان مشت من است که در آن اخبار آسمان، اخبار زمین، اخبار هر آنچه واقع شده، و اخبار آنچه تا قیامت واقع خواهد شد، آمده است که خداوند متعال خود فرموده است: (فیه تبیان کل شیء) در آن روشنگری برای هر چیز است (۲).

ص: ۲۹

۱- (۱). ذهبی، تاریخ الاسلام، ۴۵/۶، تذکره الحفاظ ۱۵۷/۱، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال ۷۹/۵.

۲- (۲). اصول کافی ۲۲۹/۱، آیه شریفه در متن روایت به همین ترتیب آمده است، البته این آیه در قرآن به این صورت آمده است «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَّ اِیْنِ كِتَابٍ رَا كِه رُوشَن‌گَرِ هَر چِیزِی اِسْت... بِر تُو نَاظِل كَر دِیْم» نحل/۸۲.

بزرگترین جلوه گسترده علمی امام صادق علیه السلام این بود که تعداد چهار هزار دانشجو از دریای دانش آن حضرت سیراب شده اند و دانش و فرهنگ را در جمیع تمدن های اسلامی پخش کرده و پرچم معرفت دینی و احکام شرعی را برافراشته اند.

کرم و سخاوت امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام از گشاده دست ترین مردم بوده و به جهت رفاه حال فقرا و محرومان، از آنچه در نزد او بود، بذل و بخشش می فرمود. راویان اخبار از کرم و بخشش امام صادق علیه السلام داستان ها نقل کرده اند که بعضی از آن ها را خواهید خواند:

۱. روزی اشجع سلمی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و آن حضرت را بیمار یافت. اشجع از سبب بیماری امام صادق سؤال کرد. امام صادق علیه السلام به او فرمود:

از بیماری من سؤال نکن، بلکه بگو که برای چه حاجتی نزد من آمده ای؟

اشجع در پاسخ آن حضرت اشعاری به این مضمون خواند:

«خداوند بر تو چه در حال خواب و چه در حال بیداری لباس عافیت بپوشاند و همان گونه که ذلت درخواست کردن از دیگران را از زندگی تو بیرون کرد درد و بیماری را نیز از جسم و جان تو بیرون کند» (۱).

امام علیه السلام حاجت او را دانست و به غلام گفت چه مقدار به همراه داری؟ غلام عرض کرد: چهارصد دینار. امام دستور داد تا چهارصد دینار را به

ص: ۳۰

۱- (۱). ألبسك الله منه عافيه في نومك المعترى و في أرقك يخرج من جسمك السقام كما أخرج ذل السؤال من عنقك

۲. مفضل بن رمانه که از راستگويان اصحاب و راويان امام صادق عليه السلام بود بر آن حضرت داخل شد و از تنگدستی خود شکایت کرد و از امام صادق خواست تا برایش دعا کند. امام عليه السلام به کنیز خود فرمودند که آن کیسه را که ابو جعفر منصور به ما هدیه کرده بیاور. کنیزک آن کیسه را آورد. امام صادق به او فرمودند: «در این کیسه چهارصد دینار است. آن را بگیر و برای زندگی خود خرج کن.» مفضل گفت: نه به خدا قسم فدای تو گردم. منظور من این نبود. فقط می خواستم برایم دعا کنید. امام صادق عليه السلام فرمودند: «از دعا کردن برایت فروگذار نخواهم کرد».

۳. فقیری از امام صادق عليه السلام درخواست کمک کرد. امام صادق به او چهارصد دینار دادند. فقیر آن پول ها را گرفت و شکرگويان آنجا را ترک کرد.

امام صادق عليه السلام به خادمش گفت: «او را باز گردان» خادم گفت: او از شما چیزی طلب کرد و شما به او دادید. حال آیا چه کاری پس از عطا باقی مانده است؟ امام صادق عليه السلام فرمودند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است: «بهترین صدقه آنست که گیرنده را بی نیاز کند.» و ما این سائل را بی نیاز نکردیم. این انگشتر را به او بده. من این انگشتر را ده هزار درهم خریده ام و به او بگو که اگر خواست آن را بفروشد، به همین قیمت بفروشد» (۲).

۴. از دیگر نمونه های جود و سخاوت امام صادق عليه السلام و علاقه اش به نیکویی و خیرات، این است که آن حضرت باغی در نزدیکی مدینه داشتند که به «عین زیاد» معروف بود و درختان نخل بسیاری داشت. هنگامی که خرماها می رسید، به کارگران و وکلای خود دستور می دادند تا در دیوار آن باغ

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۴/۳۴۵، امالی طوسی ۱/۲۸۷.

۲- (۲). أحمد مغنیه، الإمام جعفر الصادق/۴۷.

سوراخ هایی ایجاد کنند تا مردم داخل باغ شده و از آن خرماها بخورند. آن حضرت برای رعایت حال همسایگان پیر، ضعیف و مریض باغ که توانایی آمدن به باغ و خوردن خرما را نداشتند، دستور می فرمودند که برای هر کدام از آن ها مقداری پیشکش کنند و آنگاه دستور می داد تا کارگران آنچه باقی مانده به مدینه برده و بیشتر آن را در بین ضعفا و مستحقان تقسیم کنند. محصول خرماي آن باغ، مساوی با چهار هزار درهم بود که آن حضرت به اندازه سه هزار درهم از آن را در راه خدا می دادند و فقط هزار درهم از آن برای آن حضرت باقی می ماند (۱).

۵. از دیگر جلوه های کرم آن حضرت این بود که آنقدر از طعام و لباس به بیچارگان و فقرا می داد که برای خانواده خودش از غذا و لباس چیزی باقی نمی ماند (۲).

روزی آن حضرت مشغول خوردن ناهار بودند. مردی از کنار آن حضرت گذشت و سلام نکرد. امام او را به خوردن غذا دعوت کردند. بعضی از حاضران گفتند سنت این است که او اول سلام کند و سپس دعوت به غذا شود، در حالیکه این مرد عمدا سلام نکرد. امام علیه السلام با تبسم ملیحی رو به آن مرد کردند و گفتند: «این فقه عراقی، آمیخته با بخل است...» (۳)

ص: ۳۲

۱- (۱). همان.

۲- (۲). تاریخ الاسلام ۴۵/۶، مرآت الزمان ۱۶۰/۶، تهذیب الکمال ۸۷/۵.

۳- (۳). حیاة الإمام الصادق علیه السلام ۶۴/۱ به نقل از نثر الدرر.

صدقه دادن پنهانی از برترین کارهاست که خداوند آن را بسیار دوست می دارد. چرا که از اعمال خالصی است که مشوب به هیچ غرض و هدفی از اهداف دنیوی نبوده است و این راه و روش همه ائمه اطهار علیهم السلام بوده است و هر کدام از آن بزرگواران، سرپرستی گروهی از فقرا و نیازمندان را به صورت ناشناس برعهده داشته اند. امام صادق علیه السلام در دل تاریک شب برمی خاست و از خانه خارج شده، انبانی پر از نان، گوشت و پول بر دوش مبارک خود حمل می کرد و آن را به سوی فقیران و نیازمندان مدینه می برد و بین آن ها تقسیم می کرد، در حالی که آن ها ایشان را نمی شناختند، و زمانی که آن حضرت به لقاء خداوند شتافتند، فقرای مدینه دیدند که آن صدقه های پنهانی قطع شده و تازه فهمیدند آورنده آن پول ها و نان ها، امام صادق علیه السلام بوده است (۱).

از نمونه این کارها جریانی است که آن را اسماعیل بن جابر نقل می کند.

گوید: امام صادق علیه السلام به من کیسه ای محتوی پنجاه دینار داد و گفت: «این کیسه را به فلان شخص از بنی هاشم بده و به او نگو که من آن را فرستاده ام.» من به نزد آن شخص رفته و کیسه را به او دادم. او به من گفت: این پول از کجا آمده است؟ به او گفتم:

این از طرف کسی است که نمی خواهد او را بشناسی. آن علوی گفت: این مرد همیشه و در همه حال برای من چنین پولی را می فرستد و ما هربار، با آن پول امرار معاش می کنیم تا پول بعدی برسد. اما نمی دانم چگونه است که جعفر بن محمد علیرغم اینکه مال زیاد دارد، هیچگاه با درهمی از مال خود به من کمک و یاری نمی کند (۲).

ص: ۳۳

۱- (۱). الامام جعفر الصادق/۴۷.

۲- (۲). مجموعه ورام ۸۲/۲.

از دیگر جلوه های جود و کرم امام صادق علیه السلام میهمان نوازی آن حضرت بود. او میهمانان را دوست داشته و آن ها را گرمی می داشت. آن حضرت خود شخصا به پذیرایی از میهمانان خود پرداخته و لذیذترین غذاها را به مقدار زیاد برای میهمانان می آورد و همیشه در وقت خوردن مکرر به آن ها می فرمود: «هر کدام از شماها که ما را بیشتر دوست دارد، بیشتر در نزد ما غذا بخورد». آن حضرت هر روز در وقت نهار دستور می دادند که ده طبق پر از غذا بر سر سفره بگذارند که بر سر هر طبقی ده نفر غذا می خوردند (۱).

تواضع امام صادق علیه السلام

و از دیگر جلوه های شخصیت بزرگ امام صادق علیه السلام این بود که آن حضرت، در عین حالی که سرور مسلمانان و پیشوای میلیون ها نفر بودند، خود را کسی ندانسته و شدیداً به تواضع و فروتنی عشق می ورزیدند. از نشانه های تواضع آن حضرت این بود که از نشستن روی فرش های گرانبه خودداری کرده و همیشه بر فرش حصیر می نشستند (۲). آن حضرت همیشه از متکبران و خودبزرگ بینان بیزار بوده و بر آنان خرده می گرفت. روزی از یکی از قبایل عبور می کردند. رو به مردی کرده و فرمودند: «بزرگ این قبیله کیست؟» مرد به سرعت در جواب آن حضرت گفت: من. امام علیه السلام از این حالت او خوششان نیامد و به او گفتند: «اگر تو آقا و بزرگوار بودی، به این سرعت نمی گفتی من» (۳).

ص: ۳۴

۱- (۱). الامام جعفر الصادق ۴۶.

۲- (۲). النجوم الزاهرة ۱۷۶/۵.

۳- (۳). محمد بن سعد، طبقات کبری ۳۲/۱.

از دیگر مصادیق تواضع و فروتنی امام صادق علیه السلام این است که: مردی روستایی چند روزی به خدمت امام صادق علیه السلام می آمد. امام صادق مدتی از او بی خبر بودند. از اصحاب خود درباره او سؤال کردند. مردی از اصحاب که آن شخص روستایی را فرد مهمی نمی دانست، خطاب به حضرت کرد و گفت او نبطی است. امام علیه السلام حرف او را این گونه رد کردند که: اصل هر مردی، عقل و حسب و دین اوست، و کرامت هر مردی تقوای اوست، و تمام مردم در اینکه از آدم زاده شده اند مساوی اند. آن مرد که این حرف را زده بود، خجالت کشید (۱).

اخلاق والای امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام به مرتبه بزرگی از اخلاق والای اسلامی و انسانی دست یافته بود. امام علیه السلام به واسطه همین اخلاق خوب، که امتداد اخلاق بزرگ منشانه جدش رسول خدا- که همین اخلاق موجب برتری او بر سایر پیامبران گردیده بود- توانسته بود دل های مردم را به دست آورده، و عواطف و محبت آنان را به خود جلب نماید.

نشانه این مکارم اخلاق و بلندطبعی آن حضرت، این بود که به کسانی که به ایشان بدی روا می داشتند، خوبی و احسان می نمود. روایت شده است در ایام حج، یکی از حاجیان به گمان اینکه همیان یا کیسه پول خود را گم کرده است، به جست و جوی آن پرداخت و چون در مسجد پیامبر جز امام صادق که مشغول نماز بود کسی را ندید و آن حضرت را نمی شناخت، در آن حضرت درآویخت که تو همیان مرا برداشته ای. امام با کمال مدارا و نرمی به او گفتند: در

ص: ۳۵

۱- (۱)). حیاة الامام الصادق علیه السلام ۶۶/۱ به نقل از مطالب السؤل.

همیان تو چه بوده است؟ مرد گفت هزار دینار. امام هزار دینار به او دادند و مرد به راه خود رفت. وقتی به منزل خود رسید همیان خود را یافت. به مسجد بازگشت و به جهت معذرت، به نزد امام رفت و هزار دینار را به آن حضرت تقدیم کرد. امام علیه السلام از قبول آن پول خودداری کرده و فرمودند: «چیزی که از دست من خارج شده است، دیگر به دست من بازمی گردد» مرد مات و مبهوت شد و پرسید:

این شخص کیست؟ به او گفتند: این جعفر صادق است. مرد همین طور که می رفت با نهایت تحسین می گفت: بلی، چنین افعالی از چنین کسانی سر می زند (۱).

این شرافت و اصالت امام صادق علیه السلام و اخلاق والای آن حضرت بود که ایشان را واداشت تا مرد را تصدیق نموده و پول را به او بدهند.

امام صادق علیه السلام فرموده اند: مرّوت ما اهل بیت، بخشش درباره کسان است که به ما ظلم کرده اند (۲).

امام صادق علیه السلام همواره باران اخلاق کریمانه اش را بر حاضران مجلس خود می بارید تا جایی که مردی از اهل سنت در وصف مجلس آن حضرت گفته است: «به خدا مجلسی را چون مجلس همنشینی با او پر بار ندیدم» (۳).

صبر امام صادق علیه السلام

از صفات بارز امام صادق علیه السلام صبر آن حضرت و جزع نکردن بر مصائب و محنت های بزرگی است که به آن حضرت می رسیده است. یکی از مظاهر صبر آن حضرت، هنگام از دنیا رفتن فرزندش اسماعیل بود. فرزندی که از نظر

ص: ۳۶

۱- (۱). الامام جعفر الصادق/۴۸.

۲- (۲). خصال/۱۱.

۳- (۳). اصول کافی ۲/۶۵۷.

ادب علم و فضیلت، چشم‌ها را خیره کرده بود. امام پس از مرگ اسماعیل، عده‌ای از اصحاب خود را جمع کرده و برای آن‌ها سفره‌ای گسترده و در آن از بهترین غذاها آماده ساخت. هنگامی که آنان از خوردن غذا فارغ شدند، یکی از اصحاب از ایشان پرسید: مولای من، در شما اثری از حزن و اندوه بر فرزند از دست رفته ات، نمی‌بینم. امام علیه السّلام در پاسخ او فرمودند: چگونه من این چنین که می‌بینید نباشم، درحالی که در خیر راستگوترین راستگویان - یعنی جدّش رسول خدا - آمده است که به اصحابش فرمود، من می‌میرم و شما می‌میرید (۱).

عبادت امام صادق علیه السلام

رو آوردن امام صادق علیه السّلام به عبادت و اطاعت خداوند تعالی از بارزترین صفات ایشان است. آن حضرت در زمانه خود از همه مردم بیشتر خدا را عبادت می‌کرده و در عبادت خود اخلاص را به بزرگترین وجهی رعایت می‌نموده است. اکنون خلاصه‌ای از شرح عبادات آن حضرت را می‌آوریم:

الف - نماز: نماز از والاترین و بااهمیت‌ترین عبادات در اسلام است و امام صادق علیه السّلام در بسیاری از روایات خود، این مطلب را مورد تأکید قرار داده است. ایشان فرموده اند:

«ما تقرب العبد إلى الله بعد المعرفة أفضل من الصلاة»؛

بعد از معرفت خدا، هیچ عملی مانند نماز بنده را به خدا نزدیک نمی‌کند (۲).

و فرموده اند:

ص: ۳۷

۱- (۱). الامام جعفر الصادق ۴۹.

۲- (۲). مجموعه ورام ۸۶/۲.

برترین اعمال در نزد خدا روز قیامت، نماز است و هیچ کس بهتر از بنده ای نیست که در هنگام وضو گرفتن، نیکو وضو بگیرد
(۱).

آن حضرت همچنین فرموده اند: «الصلاه قربان کل تقی»؛ نماز مایه نزدیکی هر پرهیزکاری به خداوند است (۲).

همچنین آن حضرت فرموده اند:

محبوب ترین کارها در نزد خداوند عزّ و جل نماز است و نماز از آخرین وصیّت های پیامبران است و چه زیباست کار مردی که غسل کند و وضو بگیرد و به نیکویی وضو بگیرد. سپس گوشه ای خلوت برود که کسی جز خداوند او را نبیند و خداوند بر او اشراف داشته باشد درحالی که او رکوع و سجود می کند. هنگامی که عبد به سجده برود، و سجده اش را طولانی کند، ابلیس ناله می کند که وای بر من. اطاعتش کردند و من نافرمانی. به او سجده کردند و من از سجده به او خودداری کردم
(۳).

ابو بصیر گوید: پس از شهادت امام صادق علیه السّلام جهت عرض تسلیت بر امّ حمیده همسر امام صادق علیه السّلام وارد شدم. گریه کرد و من از گریه او گریستم.

سپس گفت: ای ابا محمّد، اگر هنگام مرگ امام صادق را دیده بودی، حتما چیز عجیبی می دیدی. ایشان هنگام مرگ چشمانش را باز کرد، سپس گفت: «تمام خویشاوندان مرا به نزد من فراخوانید» امّ حمیده گوید: ما حتّی یک نفر از فامیل را باقی نگذاشتیم مگر اینکه آنان را به نزد او آورده، همه را جمع کردیم. آن حضرت به تمام آن ها نگاهی انداخته، سپس فرمودند:

«إن شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلاه»؛

شفاعت ما به کسانی که نماز را سبک بشمارند، نمی رسد (۴).

ص: ۳۸

۱- (۱). وسائل الشیعه ۴۳۲/۶ و ۱۲۹/۸.

۲- (۲). وسائل الشیعه ۴۳/۴ و ۲۶۲/۴۴.

۳- (۳). وسائل الشیعه ۲۶/۳.

۴- (۴). وسائل الشیعه ۱۷/۳.

لازم به ذکر است که امام صادق علیه السلام هیچیک از نمازهای نافله را ترک نمی کرده و تمام نمازهای نافله را باخضوع و خشوع و حضور قلب به جا می آوردند. هنگامی که امام صادق قصد نماز می کردند، رنگ چهره آن حضرت زرد می شد و تمام اعضای بدن آن حضرت از ترس خدای تعالی به لرزه می افتاد.

مجموعه ای از دعاها از آن حضرت به یادگار مانده است که در حال وضو و توجه به نماز، در حال قنوت و بعد از نماز، آن حضرت به وسیله این کلمات با خداوند نجوا می کرده است (۱).

ب- روزه: روزه یکی از عبادات مهم اسلام است و این بدان جهت است که براین عبادت، آثار مهم اجتماعی، طبّی و اخلاقی مترتب شده و روزه سپری در برابر آتش جهنم است. هم چنان که امام صادق علیه السلام در روایت چنین فرموده اند: «و هو جنّه من النار» (۲).

امام صادق علیه السلام این چنین روزه داران را به آراستن خود به اخلاق و آداب روزه داری ترغیب و تشویق فرموده است:

«و إذا صمت فلیصم سمعک، و بصرک، و لسانک من القبیح و الحرام، و دع المراء، و أذی الخادم، و لیکن علیک وقار الصیام، و لا تجعل یوم صومک مثل یوم فطرك سواء...»؛

و چون روزه گرفتی، باید که گوش، چشم و زبانت نیز روزه بدارد و به قبیح و حرام باز نشود. جدال را ترک کن، به خدمتکار خود آزار مرسان، وقار روزه را حفظ کن و مبادا که روز روزه داری ات با روزی که روزه نداری، یکسان باشد (۳).

ص: ۳۹

۱- (۱). ر.ک صحیفه صادقیه، که مجموعه دعاهایی است که از امام صادق علیه السلام مأثور است.

۲- (۲). وسائل الشیعه ۲۹۰/۳.

۳- (۳). وسائل الشیعه ۱۶۵/۱.

امام صادق علیه السلام بیشتر روزهای عمر شریفش را به جهت نزدیکی به خداوند متعال، روزه دار بود و این مسأله در ماه مبارک رمضان، شکل دیگری به خود می گرفت. آن حضرت با شوق و اشتیاق زایدالوصفی به استقبال ماه مبارک رمضان می رفتند و چند دعای مهم برای وقت دیدن هلال ماه مبارک رمضان از ایشان به جا مانده است. همچنان که دعاهای دیگری در خصوص روزهای دیگر ماه مبارک رمضان، همچنین شبهای مبارک قدر و روز عید فطر و روز عید قربان از آن حضرت به جای مانده است.

ج-حج: حج گذشته از قداست و معنویتی که دارد، از مهمترین گردهم آیی های سیاسی و عبادی است که همه ساله در عالم اسلام برپا می شود.

مهمترین مشکلاتی که مسلمانان با آن مواجه هستند، چه از نظر اقتصادی یا اجتماعی و یا مشکلات سیاسی داخلی و خارجی، همه و همه در حج به معرض دید همه مسلمانان درمی آید. حج یکی از مهمترین وسائل ارتباطی است که مسلمانان جهان در آن با یکدیگر آشنا می شوند. امام صادق علیه السلام به دفعات متعدّد عمل حج را به انجام رساندند و با بسیاری از حاجیان مسلمان در این سفرها دیدار کردند. امام صادق علیه السلام در تمام این دیدارها، همیشه معلّم و ارشادکننده آن ها به مسائل حج بوده اند. ایشان و پدر بزرگوارشان امام محمّد باقر علیه السلام همیشه کوشش داشته اند تا احکام حج را به صورتی مفصّل بیان نمایند و محدثان و فقهاء، احکام این فریضه مهم را از این دو امام بزرگ ثبت و ضبط نموده اند و اگر این دو شخصیت بزرگ نبودند، مسائل و احکام حج هرگز دانسته نمی شد.

امام صادق علیه السلام همواره همه مراسم مختلف حج از طواف و وقوف در عرفات و منی گرفته تا سایر اعمال را با خضوع و خشوع کامل به انجام

بکر بن محمد ازدی گوید: طواف می کردم و در کنار من امام ابو عبد الله الصادق علیه السلام بود. هنگامی که آن حضرت از طواف فارغ شد، به سمت دیگری رفتند و دو رکعت نماز بین رکن بیت و حجر الاسود به جای آوردند. شنیدم که در هنگام سجود این نماز می فرمودند:

«سجد وجهی لک تعبدا و رقاً، لا إله إلا أنت حقا حقا، الأول قبل کل شیء، و الآخر بعد کل شیء، و ها أنا ذا بین یدیك، ناصیتی بیدك فاغفر لی إنه لا یغفر الذنب العظیم غیرك، فاغفر لی، فإنی مقرّ بذنوبی علی نفسی، و لا یدفع الذنب العظیم غیرك...»؛

خداوندا، صورت من از روی بندگی و عبودیت در درگاه تو بر خاک افتاده و به درستی که هیچ خداوندی جز تو نیست. تویی که قبل از هر چیز بوده ای و بعد از هر چیز خواهی بود، و هان این منم که در پیشگاه تو ایستاده ام و موی پیشانی ام به دست توست. خدایا بر من ببخش که همانا گناه بزرگ را جز تو کسی نمی آمرزد. پس مرا ببخش که من به گناهانم اقرار کرده ام. خدایا مرا ببخش که گناه بزرگ را جز تو کسی نمی بخشد.

سپس سر مبارکش را از سجده برداشت، گویا که صورتش را در آب فرو برده باشد، از شدت اشک خیس شده بود (۱).

حماد بن عثمان گوید: ابا عبد الله جعفر بن محمد را دیدم که در موقف عرفات، دست بر آسمان برداشته بود، در همانجایی که پیامبر اکرم در آن وقوف می کرد، و کف دستانش به سمت آسمان بود (۲).

ص: ۴۱

۱- (۱). قرب الاسناد/۲۸.

۲- (۲). قرب الاسناد/۳۱.

هنگامی که آن حضرت از خانه کعبه خارج می شد، این گونه می فرمود:

«الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، اللهم لا تجهد بلاءنا، ولا تشمت بنا أعداءنا، فإنك أنت الضار النافع»؛

الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر. خداوندا امتحان ما را سخت نکن. دشمنان ما را به شماتت ما و امدار. همانا که تو هم آسیب رسان و هم مددکننده ای (۱).

حفص بن عمر - مؤذن علی ابن یقظین - گوید: ما همیشه این روایت را نقل می کردیم که در حج سال ۱۴۰ هجری، بهترین مردم در میان مردم به پا خواهد خواست. من در آن سال به حج رفتم. ناگاه دیدم اسماعیل بن عبد الله بن عباس در میان مردم [به عنوان امیر الحاج] به پا خواسته است. من از دیدن این منظره، به شدت ناراحت شدم. اما طولی نکشید که دیدیم جعفر صادق علیه السلام بر روی استری سوار و ایستاده است. باز گشتم و به اصحاب خود بشارت داده و گفتم این است آن بهترین مردم که ما آن را روایت می کردیم (۲).

امام صادق علیه السلام از بزرگترین خشوع کنندگان و دعاکنندگان در مواقع حج بودند. روایت شده که سفیان ثوری گفته است: به خدا قسم که دیدم جعفر بن محمد را، و ندیدم حاجی ای را که در مشاعر و قوف کرده باشد و در تضرع و ابتهال و ناله و زاری به درگاه خداوند بیش از او یا به مانند او عملی انجام داده باشد. هنگامی که او به عرفات رسید، از مردم کناره گرفت و در دعا و نیایش به درگاه خدا در آن موقف شریف، غرق شد.

ص: ۴۲

۱- (۱). قرب الاسناد/۳.

۲- (۲). قرب الاسناد/۹۸.

بخش نخست پرورش امام صادق علیه السّلام بخش دوم مراحل زندگی امام صادق علیه السّلام بخش سوم امام صادق علیه السّلام در سایه سار جد و پدر علیهما السّلام

پرورش حضرت امام صادق علیه السلام

خانواده بزرگوار

خانواده ای که امام صادق علیه السلام در آن رشد و تربیت پیدا نمود، از بزرگ ترین و شریف ترین خانواده های عرب بود. خاندانی که خاستگاه ذات اقدس پیامبر اکرم اسلام و ائمه بزرگوار در جهان اسلام بوده است. این خانواده در همیشه تاریخ، محل توجه و علاقه مسلمانان و پایگاه نزول وحی و الهام الهی بوده است.

در چنین خانواده ای که خداوند آن را به فضل خود از دیگران بی نیاز کرده و در میان دل و جان مسلمانان پایگاه بخشیده است، شخصیت عظیم علمی و فکری و مؤسس نهضت بزرگ علمی جهان اسلام، یعنی امام جعفر بن محمد صادق، چشم به جهان گشودند و رشد و نمو یافته است. آن حضرت تمام خصائل و صفاتی که بزرگان این خاندان داشتند، به تنهایی به میراث برده و چشم جهان را از فضائل و مکارم خود پر ساخته است.

پدر بزرگوار

پدر بزرگوار امام جعفر صادق علیه السلام، امام محمد بن علی باقر العلوم علیه السلام است که نه تنها در زمان خود، بلکه در تمام زمان ها از نظر علم، فضیلت و تقوی،

سرآمد همه مردم بوده است. و از هیچکدام از فرزندان و اعقاب «حسنین» یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام در رشته های مختلف علوم و بلاغت ادبی، کسی چون او پیدا نشده است (۱).

آن حضرت اقیانوس دانش و معرفت الهی را در میان جامعه بشری به راه انداخته و در تکامل عقل انسانی در جامعه نقش بسزایی داشته است. این مهم به واسطه انتشار دانش ها و علوم مختلف آن حضرت صورت پذیرفته است. امام باقر علیه السلام چشم دنیا را با به دنیا آوردن فرزندی روشن نمود که شاخه ای از درخت نبوت و بوستان امامت بود، از معدن حکمت و دانش و از خاندانی بود که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و به بهترین وجهی پاک و طاهرشان نموده بود.

مادر پاکیزه

مادر امام جعفر صادق علیه السلام بانویی پاک و پاکیزه به نام ام فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر فقیه بوده است (۲). وی از نظر عفت، شرافت و فضیلت از بزرگ زنان عصر خود بوده است. وی در خانه پدری پرورش یافته که از چهره های درخشان زمانه خود بوده و فقه و معارف اسلامی را نیز از شوهر

ص: ۴۶

۱- (۱). الفصول المهمه/ ۱۹۲.

۲- (۲). اصول کافی ۴۷۲/۱، تاریخ اهل البيت ۱۲۲، ارشاد ۸۰/۲، تذکره الخواص ۳۰۶ و ۳۰۷. اما درباره قاسم بن محمد بن ابوبکر می توان گفت که او یکی از فقیهان گران قدر و مورد احترام خلیفه زمان خود عمر بن عبد العزیز بوده و درباره او گفته است اگر چنین اختیاری داشتم او را به منصب خلافت می نشاندم، وی عمر طولانی داشته و در آخر عمر نابینا نیز گردیده بود، چون هنگام وفاتش فرارسید به پسرش گفت قبر مرا با زمین همسطح کن و هشدار که پس از من هرگز نگوی پدرم چنین و چنان بود، وی در مکانی به نام قدید که مکانی میان مکه و مدینه است وفات کرده است، شرح حال او را می توان در این کتاب ها یافت صفة الصفوه ۵۱/۲-۵۲، المعارف ۱۰۲، معجم البلدان ۳/۳۱۳ و وفیات الاعیان ۴/۵۹.

بزرگوارش، امام بزرگ محمد باقر علیه السلام فرا گرفته است. وی به درجه ای از فضیلت و کمال رسیده بود که مرجع زنان اهل شهر و دیار خود شده و در امور مهم دینی به او مراجعه می کرده اند. در فخر و شرافت او همین بس که مادر امام بزرگی از ائمه مسلمین شده است. شوهرش امام محمد باقر علیه السلام و دیگر افراد خاندان نبوی، با این بانوی محترم، با نهایت احترام و تجلیل رفتار می کرده اند.

میلاد نور

زمان زیادی از ازدواج بانو امّ فروه با امام محمد باقر نمی گذشت که این بانوی بزرگوار حامله گردید و شادی و بشارت، افراد خاندان علوی را فراگرفت. آنان به یکدیگر مژده بشارت فرزند بزرگی می دادند که آمدنش همچون طلوع خورشید بود و هنگامیکه با ولادت این مولود مبارک زمین نور و روشنایی به خود گرفت، زن قابله برای دادن بشارت به پدرش امام باقر علیه السلام به سرعت وارد اتاق شد؛ اما دید جدش امام زین العابدین در اتاق نشسته است.

آن زن تبریک ولادت این مولود جدید را به امام سجّاد علیه السلام داد و موجی از شادی و سرور در چهره امام پدیدار گشت. چرا که او می دانست این مولود تازه به دنیا آمده، به زودی تمام پرچم های دین را برخواهد افراشت و سنت جدش سید المرسلین صلی الله علیه و اله را زنده خواهد کرد. قابله به امام سجّاد گفت که این نوزاد چشمانی آبی و زیبا دارد. امام سجّاد علیه السلام تبسمی کرد و فرمود: «بله، این چشم ها شبیه چشمان مادر من است» (۱).

امام زین العابدین به اتاقی که نوزاد در آن بود رفتند. او را بوسیدند و مراسم

ص: ۴۷

شرعی ولادت را برای او به اجرا درآوردند. در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفتند.

آری. طلوع خورشید امام صادق علیه السّلام این گونه بود که بهترین شخص روی زمین، یعنی امام زمانش، امام زین العابدین علیه السّلام در گوش او نجوا کرد که:

«الله اکبر»

«لا اله الا الله».

امام سجّاد علیه السّلام با این کلمات که خود سرّ عالم وجود می باشد، آن حضرت را تغذیّه روحی نمود تا اینکه این کلمات سرود زندگی آینده این مولود باشد.

تاریخ ولادت امام صادق علیه السّلام

تاریخ نویسان در سالی که امام صادق در آن به دنیا آمد، اختلاف کرده اند.

بعضی گفته اند که ایشان در سال ۸۰ هـ در مدینه منوره به دنیا آمده اند (۱).

دیگران گفته اند که ایشان در سال ۸۳ هـ روز جمعه، یا روز دوشنبه هفدهم ماه ربیع الاوّل به دنیا آمده اند (۲).

و قول سومی وجود دارد که ایشان در سال ۸۶ هـ متولّد شده اند (۳).

نامگذاری و القاب امام صادق علیه السّلام

نام شریف آن حضرت جعفر است و بسیاری از مورّخان بر این مطلب

ص: ۴۸

۱- (۱) تاریخ ابن الوردی ۲۶۶/۱، الاتّحاف بحب الاشراف ۵۴، ابو نصر بخاری، سرّ السلسله العلویه ۳۴، ینابیع الموده ۴۵۷، تذکره

الحفّاظ ۱۵۷/۱، مؤمن شبلنجی، نور الابصار ۱۳۲، وفيات الاعیان ۱/ ۱۹۱.

۲- (۲) اصول کافی ۴۷۲/۱، مناقب آل ابی طالب ۲۸۰/۴، تاریخ اهل البیت ۸۱، ارشاد ۱۷۹/۲، اعلام الوری ۵۱۴/۱.

۳- (۳) مناقب آل ابی طالب ۲۰۸/۴.

تأکید کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله این نام را برای آن حضرت انتخاب کرده و همچنین لقب صادق را برای آن حضرت برگزیده است (۱).

امام صادق علیه السلام به القاب بسیاری ملقب گردیده اند که هر کدام از آن القاب، جلوه ای از ابعاد شخصیتی آن امام همام است. اینک بعضی از آن القاب را ذکر می کنیم:

۱. صادق: جدش پیامبر اکرم، آن حضرت را به این لقب خوانده است. چون او را راستگوترین انسان در حدیث و گفتار می دانسته است (۲).

و گفته شده است که منصور دوانیقی که خود از کینه توزترین دشمنان امام صادق علیه السلام است، این لقب را به او نسبت داده است. در بیان سبب این مطلب آورده اند که ابو مسلم خراسانی از امام صادق علیه السلام خواست که او را به قبر جدش امیر المؤمنین علیه السلام که در آن زمان مخفی بود، راهنمایی کند. اما امام صادق علیه السلام از این کار خودداری کرده و به او خبر دادند که قبر امام امیر المؤمنین علیه السلام در ایام حکومت مردی هاشمی که او را ابو جعفر منصور می نامند ظاهر خواهد شد.

ابو مسلم به منصور این خبر را در ایام حکومتش داد. در آن زمان منصور در رصافه بغداد ساکن بود. او از شنیدن این خبر خوشحال شد و گفت: این همان شخص راستگوست (۳).

۲. صابر (۴): از آنجا که امام صادق علیه السلام صبر بسیار بزرگی بر محنت های دشوار و مصیبت های مرارتباری که از جانب دشمنان اموی و عباسی خود می دید از خود نشان می داد، به لقب صابر ملقب گردیده بود.

ص: ۴۹

-
- ۱- (۱). قزوینی، موسوعه الامام الصادق ۱/۱۶۲.
 - ۲- (۲). سمعانی در انساب ۳/۵۰۷ گفته است صادق لقب جعفر صادق است که به جهت صدق در گفتارش ملقب به این لقب گردیده است.
 - ۳- (۳). موسوعه الإمام الصادق ۱/۲۲.
 - ۴- (۴). تذکره الخواص ۳۰۷، مرآه الزمان ۵/۱۶۶ از نسخه عکسی کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السلام.

۳. فاضل (۱): آن حضرت به این جهت به لقب فاضل ملقب گردید که افضل اهل زمانه خود بود و نه تنها در امور شرعی، بلکه در تمامی علوم و دانش ها، داناترین اهل زمانه خود بود. پس او برتر از دیگران، و سایرین از نظر رتبه و فضیلت پایین تر از آن حضرت بودند.

۴. طاهر (۲): آن حضرت پاکترین انسانی بود که در آن زمان از نظر علم و رفتار و موضع گیری یافت می شد و لذا آن حضرت را طاهر و پاک لقب داده اند.

۵. عمود الشرف (استوانه شرافت) (۳): آن حضرت برای همه مسلمانان، همچون ستون خیمه شرف و باعث فخر و مباهات و عزت تمام مسلمانان بود.

۶. قائم (۴): آن حضرت به زنده کردن دین خدا کمر بسته و برای دفاع از شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و اله به پا خواسته و قیام کرده بود. و بدین جهت او را قائم لقب دادند.

۷. کافل (سرپرست) (۵): آن حضرت سرپرست و کفالت کننده فقرا، یتیمان و محرومین بوده و دائما در انفاق و کمک به آن ها می کوشیدند. فلذا آن حضرت را کافل لقب داده اند.

۸. منجی (۶): آن حضرت هر کس را که به ایشان پناه می آورد، از گمراهی نجات می دادند، و هر کس به ایشان متصل می شد، از خطر گمراهی در امان بود.

این بعضی از القاب گرامی آن حضرت بود که حکایت از بعضی صفات و ویژگی های شخصیتی امام صادق علیه السلام داشت.

ص: ۵۰

۱- (۱). تاریخ اهل البیت علیهم السلام ۱۳۱، تذکره الخواص/۳۰۷.

۲- (۲). مرآت الزمان ۱۶۶/۵.

۳- (۳). سر السلسله العلویه/۳۴.

۴- (۴). مناقب آل ابی طالب ۲۸۱/۴.

۵- (۵). مناقب آل ابی طالب ۲۸۱/۴.

۶- (۶). مناقب آل ابی طالب ۲۸۱/۴.

امام صادق علیه السلام دارای کنیه هایی چون ابو عبد الله، ابو اسماعیل و ابو موسی بود (۱).

هوش امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام در سنین کودکی، یکی از پدیده های شگفت هوش و ذکاوت زمان خود بوده است. به حدی که در طول تاریخ، کسی در آن سن به چنین ویژگی دست نیافته است. ذکاوت و هوشی که همگان را به اعجاب و تحسین واداشته است. از نمونه های این هوش و فراست این که آن حضرت در سن سه سالگی در درس های پدر بزرگوارش شرکت می کرد و در همان سن کم از تمام شاگردان پدرش که تمام از علما و روات بزرگ بودند، برتر بود. لازم به ذکر است که درس های امام باقر علیه السلام تنها در رابطه با فقه و حدیث و تفسیر قرآن کریم نبوده، و شامل همه انواع دانش ها می شده و امام صادق نیز تمام آنچه را که پدر می فرمود، به تمام و کمال درمی یافته است. از نشانه های این دانش سرشار، داستان زیر است که راویان آن را در تاریخ آورده اند:

آورده اند که ولید بن عبد الملک خلیفه وقت، به حاکم مدینه عمر بن عبد العزیز دستور داد تا مسجد نبوی را بازسازی و توسعه نماید. عمر، مقصدار زیادی از این کار را به انجام رسانید و مراتب را به ولید گزارش کرد. ولید مسافرتی به مدینه نمود تا خود شخصا آنچه را که عمر در تعمیر مسجد پیامبر

ص: ۵۱

اکرم انجام داده است از نزدیک ببیند. عمر و عده ای از اهالی مدینه تا پنجاه فرسخ به استقبال رسمی خلیفه رفته و به او خوش آمد گفتند. هنگامی که ولید به مدینه داخل شد، مستقیماً به مسجد نبوی رفت تا عملیات تعمیر را از نزدیک ببیند. هنگامی که وارد مسجد شد، دید امام باقر علیه السلام بر منبر نشسته و مشغول درس دادن به شاگردان است. ولید به امام باقر علیه السلام سلام کرد. امام جواب او را دادند و برای بزرگداشت و احترام او از ادامه درس خودداری کردند. ولید به امام باقر علیه السلام اصرار کرد تا درس خود را ادامه بدهند. امام علیه السلام قبول کرده و به ادامه درس خود که در موضوع جغرافیا بود، پرداختند. هنگامی که ولید مقداری از درس را شنید، حیرت زده از امام باقر علیه السلام پرسید: این علم چیست.

امام باقر علیه السلام به او فرمودند: «این علمی است که از زمین و آسمان و خورشید و ستارگان سخن به زبان می آورد.» ناگهان چشم ولید به امام صادق افتاد. به حاکم مدینه عمر بن عبد العزیز رو کرد و گفت: این کودک که در میان این مردان نشسته است کیست؟

عمر رو به ولید کرد و گفت: این جعفر پسر محمد باقر است.

ولید پرسید: آیا او قادر به فهم و هضم این درس می باشد؟

عمر به او توضیح داد که این کودک دارای قدرت علمی بالایی است و گفت: او در میان همه این شاگردان باهوشترین است و بیشترین سؤال را او می کند.

ولید مبهور شده و امام صادق علیه السلام را به حضور طلبید. هنگامی که امام در برابر او ایستاد، ولید از او پرسید: نامت چیست؟

امام صادق علیه السلام که در سنّ کودکی بودند، با زبانی فصیح به او فرمودند: «نامم جعفر است.»

ولید خواست که آن حضرت را امتحان کند. به او گفت: آیا می دانی که مؤسس علم منطق چه کسی بوده است؟

کودک جواب داد: «تأسیس کننده علم منطق، ارسطو نام دارد که به صاحب المنطق لقب یافته و شاگردان و پیروانش این لقب را به او داده اند».

ولید سؤال دوّمی از آن حضرت کرد و گفت: آیا می دانی صاحب المعز چه کسی است؟

امام صادق علیه السلام سخن او را ردّ کرده و فرمودند: «صاحب المعز اسم کسی نیست.

بلکه اسم دسته ای از ستارگان است که به ذوالاعنه نیز معروفند» (۱).

حیرت بر ولید حاکم شد و نمی دانست چه بگوید. مقصداری فکر کرد تا بتواند مسأله دیگری بیابد و از نواده پاک پیامبر سؤال کند. ناگهان این سؤال به ذهنش رسید و گفت: آیا می دانی که صاحب مسواک چه کسی بود؟

امام فوراً به او جواب دادند که: «این لقب عبد الله بن مسعود می باشد که از اصحاب جدّم رسول خدا صلی الله علیه و اله است».

ولید دیگر هرچه فکر کرد، مسأله ای نیافت تا از امام صادق علیه السلام سؤال کند و خود را در مقابل این امام بزرگ عاجز و ناتوان یافت. بنابراین شروع به بزرگداشت و احترام آن حضرت نمود. به او خوش آمد گفت و دست او را در دست خود گرفت و به امام باقر نزدیک شد و این چنین به او تبریک گفت: این پسر تو، به زودی بزرگترین علامه زمان خود خواهد گردید (۲).

آری، این پیش بینی ولید کاملاً درست از آب درآمد. امام صادق علیه السلام نه تنها داناترین دانشمندان زمان خود گردید، بلکه او دانشمندترین دانشمند کلّ دنیا

ص: ۵۳

۱- (۱). این دسته از ستارگان در نزد ستاره شناسان به «اوریکا» یا «اریجا» معروفند.

۲- (۲). الإمام الصادق كما عرفه علماء الغرب/ ۱۰۸-۱۱۲.

در طول تاریخ شد. اگر خوب دقت کنیم، برای این ویژگی این سلاله دودمان نبوت که در این سن کم دارای چنین هوش و ذکاوت و دانشی بوده است، توجیهی به جز آنچه اعتقاد شیعه است نمی توان یافت. شیعه معتقدند که خداوند متعال علم و دانش را در تمام دوران حیات به ائمه اهل بیت علیهم السلام همانند انبیا و پیامبران اعطا فرموده است.

دانش امام صادق علیه السلام به همه زبان ها

امام صادق علیه السلام از همان سن کم و طفولیت، دانا به تمام زبان های دنیا بوده است. چرا که با اهل هر زبانی با زبان خود او سخن می گفته است. اینک به روایاتی در این زمینه توجه کنید:

۱. یونس بن ظبیان نبطی روایت می کند که امام صادق علیه السلام با او به زبان نبطی سخن گفته و به او خبر داده است که اولین کسی که علیه حضرت موسی علیه السلام قیام کرده و اولین کسی که بر مسیح شوریده و اولین کسانی که بر امام امیر المؤمنان علیه السلام در نهروان شورش کردند، چه کسانی بوده اند. و در پایان کلامش فرموده است: «مالح دیربیر ماکی مالح» که معنی این جمله نبطی این است که این مسأله در نزدیکی های ده شما در نبطیه انجام گرفته است (۱).

۲. عامر بن علی جامعی روایت می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: خدا مرا قربانت کند. ما حیواناتی که توسط اهل کتاب ذبح می شوند، می خوریم و نمی دانیم که آیا هنگام کشتن، نام خدا را می برند یا نه.

ص: ۵۴

امام صادق علیه السلام در جواب فرمودند: اگر شنیدید که آن ها در هنگام ذبح نام خدا را بردند، می توانید از ذبایح آن ها بخورید. سپس فرمودند: آیا می دانید آن ها هنگام ذبح چه کلامی را باید بر زبان جاری کنند؟

گفتم: نه.

آن حضرت چیزی را بیان کردند که من معنایش را نفهمیدم و فرمودند: آنان دستور دارند هنگام ذبح این جملات را بر زبان جاری کنند.

عرض کردم: خدا مرا فدایت کند. صلاح می دانی که من این جملات را بنویسم تا فراموش نکنم؟

حضرت فرمودند: بنویس: «نوح آیوا ادینو بلهیز مالحوا عالم اشرسوا أورصوبنوا (یوسعه) موسق ذعال اسطحوا» (۱).

و در روایت دیگری آمده است که آن عبارت این چنین بوده است: «باروح أنا ادونای ایلوهنوا ملخ عولام اشرفدشنوا عبسوتا و سینوانوا علی هشخیطا» و معنای این عبارت این است که: «ای خدایی که مالک و سرپرست جهانیانی، مبارکی تو که ما به دستورات تو مقدس گردیدیم و دستور به ذبح یافتیم» (۲).

۳. ابو بصیر روایت می کند که: نزد ابو عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام بودم و دیدم که مردی خراسانی نزد آن حضرت است و آن حضرت با او به زبانی که من نمی فهمم صحبت می کند (۳). آن زبان فارسی بود.

همچنین روایت می کند که گروهی از اهل خراسان به دیدار امام صادق علیه السلام آمدند. امام صادق به آن ها فرمودند: «من جمع مالا یحرسه عدّبه الله علی

ص: ۵۵

۱- (۱). الإمام الصادق كما عرفه علماء الغرب/۴۷.

۲- (۲). الإمام الصادق كما عرفه علماء الغرب/۴۷.

۳- (۳). اختصاص/۱۸۳.

مقداره». آن‌ها به زبان فارسی به امام صادق عرض کردند: ما عربی نمی‌دانیم. و امام علیه السّلام به زبان فارسی به آنان فرمودند: «هر که درم اندوزد، جزایش دوزخ باشد» (۱).

۴. ابان بن تغلب روایت می‌کند که از منزل خود در مدینه خارج شدم و می‌خواستم به دیدار امام صادق علیه السّلام بروم. هنگامی که به در خانه آن حضرت رسیدم، دیدم گروهی نزد آن حضرت هستند و من آن‌ها را نمی‌شناختم و تاکنون کسانی را خوش چهره تر و خوش رفتارتر از آن‌ها ندیده بودم که در نهایت آرامش و طمأنینه بودند؛ امام صادق علیه السّلام حدیث می‌فرمود و در آن مجلس پانزده نفر از زبان‌های مختلف را به حدیث خود تفهیم کرد که در میان آن‌ها عرب، فارس، نبطی، حبشی و صقلی بودند. عرب می‌گفت حدیث عربی بگو. فارسی می‌گفت به فارسی بگو. حبشی می‌گفت به حبشی بگو و صقلی آن حضرت را به سخن گفتن به زبان خود می‌خواند. امام صادق علیه السّلام به یکی از اصحاب خود فرمودند: یک حدیث است که من برای هر گروهی آن را به زبان آن گروه بیان کردم (۲).

۵. بین امام علیه السّلام و عمّار سباطی، گفت و گویی به زبان نبطی در گرفت. عمّار سباطی مبهوت شد و همچنان که می‌رفت، می‌گفت ندیدم کسی فصیحتر از شما به زبان نبطی سخن بگوید.

امام صادق علیه السّلام به او فرمودند: «ای عمّار، و به همه زبان‌ها» (۳).

ص: ۵۶

۱- (۱). الإمام الصادق كما عرفه علماء الغرب/ ۴۶.

۲- (۲). الإمام الصادق كما عرفه علماء الغرب/ ۴۶-۴۷.

۳- (۳). اختصاص ۲۸۳.

تمام شخصیت های برجسته ای که با امام صادق روبرو می شدند، از هیبت و وقار آن حضرت تحت تأثیر واقع می گردیدند. هیبت آن حضرت نشان دهنده هیبت انبیا، و جلالت قدرش، جلالت اوصیا را به رخ می کشید. هیچکس او را نمی دید مگر اینکه هیبت آن حضرت در دلش می افتاد. چرا که روحانیت امامت و قداست اولیا از چهره و سیمای او می بارید. ابن مسکان که از خوبان و ثقات شیعه است، از ترس هیبت آن حضرت بر او داخل نمی شد. زیرا می ترسید که نتواند حق تعظیم و تکریم آن حضرت را به جای آورد. او تمام مسائلی که به آن در مسائل دینی محتاج بود، از اصحاب امام صادق می پرسید و از اینکه خود شخصا به خدمت و محضر آن حضرت برسد، خودداری می کرد (۱).

ص: ۵۷

مراحل زندگی حضرت امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام در مرحله اوج قدرت دولت اموی به دنیا آمد. زمانی که خلفای بنی امیه کاملاً از راه راست منحرف شده و شیوه سلطنت موروثی در تمام ارکان حکومت آنان رسوخ کرده بود.

آن حضرت مدت دوازده سال از عمر شریفش را هم عصر و همزمان جدّ بزرگوارش امام زین العابدین علیه السلام بود و پس از وفات و شهادت جدّش امام زین العابدین علیه السلام نوزده سال، هم عصر و همزمان پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام بود. در طول این سال ها، امام صادق تمام علوم و معارف را از پدر بزرگوارش فراگرفت (۱) و از تمام اهل زمانه خود از نظر وسعت ادراک و شدت هوش و فراست، برتری یافت.

آن حضرت در امتحان شدید صبر بر حکومت ظالمان و تحمل رنج و بلاها، با پدر بزرگوارش شریک بود. هم چنانکه ایشان به همراه پدر، در نشر علوم اسلامی از طریق جلسات درسی که برپا می کرد همکاری و همیاری داشت. چرا که آن حضرت مأموریت داشت تا از ضایع شدن رسالت و از بین رفتن نشانه های دین جلوگیری کند.

ص: ۵۹

۱- (۱)). نه به صورت فراگرفتن سایر مردم. تلقی هر امام از امام قبلی، همچون تعلّم شاگرد نزد استاد نیست. (مصحح)

آن حضرت بعد از وفات و شهادت پدر بزرگوارش موقّف به پیگیری این مهم گردید و در مدّت امامتش که سی و چهار سال به طول انجامید، موقّف به تربیت چندین نسل از علما، فقها و صالحان گردید که همگی پیرو مکتب اهل بیت علیهم السّلام بودند.

امام صادق علیه السّلام همچنین در مرحله انحطاط و سقوط دولت اموی و افول کوب بخت آنان نیز همزمان بود. امام صادق علیه السّلام ظهور دولت عباسی را مشاهده کرد. دولتی که به سرعت دست به ستمگری و ظلم نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام زد.

امام صادق در آن برهه زمانی و در میان آن دعوی تلخ سیاسی، موقّف گردید که کیان مذهب شیعه و حفظ سلامت و بالندگی گروهی از افراد صالح که پدران بزرگوارش آن گروه و طبقه را بوجود آورده بودند، کوشش نماید.

از همین جا زندگی بابرکت آن حضرت را به دو بخش مجزّا تقسیم می کنیم:

۱. زمان قبل از امامت آن حضرت که در آن معاصر با ولید بن عبد الملک، سلیمان بن عبد الملک، عمر بن عبد العزیز، یزید بن ولید و هشام بن عبد الملک بود که این مرحله خود به دو مرحله تقسیم می شود:

مرحله اوّل: زمان زندگی آن حضرت همراه با پدر بزرگوار و جدّ گرامیش بین سال های ۸۳ تا ۹۵ هـ

مرحله دوّم: زندگی آن حضرت به همراه پدرش امام محمّد باقر علیه السّلام، سال های بین ۹۵ تا ۱۱۴ هـ.

۲. زمان امامت آن حضرت، که این مرحله نیز به دو قسم تقسیم می شود:

مرحله اوّل: زمان سقوط و فروپاشی دولت اموی تا سقوط کامل آن،

مرحله دّوم: زمانهٔ ایجاد دولت عبّاسی تا زمان شهادت آن حضرت، سال های ۱۳۲ تا ۱۴۸ هـ.

امام صادق در مرحلهٔ اوّل با این خلفا هم عصر بوده است: هشام بن عبد الملک، ولید بن یزید، یزید بن ولید معروف به ناقص، برادرش ابراهیم بن ولید، مروان بن محمّد معروف به مروان حمار، که آخرین خلیفه از دولت بنی امّیه - که زمین را فاسد کرد - بوده است.

اما در مرحلهٔ دوّم، آن حضرت با سفّاح و ابو جعفر منصور از خلفای بنی عبّاس هم عصر بوده است. امام صادق علیه السّلام در زمان حکومت منصور عبّاسی به شهادت رسیدند. البتّه قبل از شهادت آن حضرت، منصور، که به نام اهل بیت و طرفداری از آنان بر کرسی خلافت نشسته بود، ظلم و ستم بسیاری بر آن حضرت روا داشت. اکنون خوانندگان محترم را در جریان تفصیل آنچه که در این مرحله ها بر امام گذشته است قرار می دهیم.

حضرت امام صادق علیه السلام در سایه جد و پدر

ویژگی های زمانه امام زین العابدین علیه السلام و موقعیت های آن حضرت

امام سجّاد علیه السلام زین العابدین، پس از فاجعه کربلا و شهادت پدرش امام حسین علیه السلام با مسائل زیر روبرو بود:

۱. همدردی و محبت مردم با اهل بیت بدون دربرداشتن ثمره ای عملی و جدّی، فقط در محبت و ولایت خلاصه شده و فاقد بیداری انقلابی بود.

۲. انقلاب های انتقامی که با اهداف محدودی صورت می گرفت، قیام های منفعت طلبانه مصلحتی، بروز حرکات منافقانه و ظهور طبقه ای به نام وعاظان درباری، برای دادن رنگ و لعاب شرعی بر حکومت وقت.

۳. پیدایش پدیده احساس گناه در امت اسلام به سبب تنها گذاشتن و یاری نکردن امام حسین علیه السلام، که البته این احساس گناه، همچنان که در بین تاریخ نویسان معروف است، هیچگاه از سوی رهبری آگاه، هدایت نشد، و افکاری که این قیام ها را جهت دهی می کرد، فقط به گرفتن انتقام می اندیشید. از اینجاست که می بینیم امام زین العابدین علیه السلام دو مرحله یا دو گام برای کار خود در نظر گرفتند:

گام اول: امام سجّاد علیه السلام با استفاده از پدیده احساس گناه در امت، اقدام به هدایت و جهت دهی به این احساس کردند. آن حضرت ابتدا از طریق یادآوری

دائم فاجعه کربلا- و توجه دادن امت به ظلم و ستم هایی که به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله رسیده بود، به این پدیده احساس گناه که در امت پیدا شده بود، عمق بخشیدند.

این یادآوری بسیار زمان بر بود. اما در عین حال توانست به این پدیده احساس گناه بعد فکری صحیحی ببخشد تا از آن، وسیله ای مؤثر در عملیات سازندگی و تغییر وضع سیاسی و اجتماعی به وجود آورد.

در نهایت، بالا گرفتن این احساس، تبدیل به یک پشتوانه داخلی شد و امت دیگر توان صبر و تحمل این درد جانکاه را نداشته و تا رسیدن به نهضت بزرگ، بی صبرانه در انتظار راهی برای ابراز جدی احساسات خود بودند.

در چنین جو آکنده از اضطراب که خبر از قیام برضد امویان می داد، طبیعی است که حساسیت آن ها نسبت به امام زین العابدین علیه السلام بیشتر و کنترل و مراقبت آن ها از ایشان به عنوان رهبر فکری این انقلاب شدیدتر شود خصوصاً که امام زین العابدین علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام تنها وارث شرعی خلافت به حساب می آمد، از اینجاست که می بینیم حکومت اموی هر حرکتی را که از امام علیه السلام صادر می شد به عنوان مقدمه ای برای انقلاب به حساب می آورد.

گام دوم: فعالیت امام سجاد علیه السلام در این مرحله به چند جهت گیری مختلف تقسیم می شود:

جهت گیری اول: امام علیه السلام به متبلور ساختن هیجان عواطف مردم پرداخته و سعی کرد تا این هیجان را در مسیر صحیح فکری انداخته و به بنای زیر ساخت های اعتقادی آن پرداخت. آن حضرت این هیجان عواطف را مقدمه ای برای عملیات انقلابی که خود پایه گذار آن بود، قرار داد؛ این کار با ایجاد فکر اسلامی صحیح- که از دیرزمانی دستخوش تحریف و دگرگونی شده بود- و

آماده کردن پیشگامان بیداری که با احساس مسئولیت، قابلیت به دوش کشیدن امانت الهی را داشته باشند، به انجام رسید.

جهت گیری دوم: حرکت در راه مسئولیت خطیر حفظ دین مقدس اسلام از انواع تحریف و دگرگونی های محتوایی و تلاش در راه سالم نگهداشتن آن بود که خود شامل چند نوع فعالیت می گردید:

فعالیت اول: امام در این بخش از فعالیت خود به رویارویی با جریانات انحرافی و فرقه های گمراه و غالی که اندیشه اسلام را هدف گرفته و با تکیه بر اعتقادات و آراء هندی و یونانی درباره هستی و زندگی به تفسیر قرآن و حدیث می پرداختند، همت گماشت و به نشر رشته های مختلف دانش و صنعت اسلامی، و بیان روش درست روابط اجتماعی و سیاسی و اخلاقی که در آن دوره دستخوش فساد شده بود پرداخت و می توان این مطلب را به روشنی از مطالعه «رساله الحقوق» دریافت.

امام سجاد علیه السلام در هنگام بروز مشکلاتی که کرامت دولت اسلام را تهدید می کرد به داد حکومت نیز می رسید که نمونه آشکار آن را می توان در جوابی که به نامه پادشاه روم مبنی بر تهدید خلیفه وقت به محاصره اقتصادی داده اند مشاهده کرد (۱).

فعالیت دوم: با توجه به سختگیری شدید حکومت درباره ارتباط امام سجاد علیه السلام با مردم، آن حضرت سلاح دعا را برای ارتباط فکری و معنوی به کار گرفتند، چرا که این سلاح، امویان را به صورت مستقیم هدف قرار نمی داد و امام علیه السلام توانست مجال بیشتری برای درمان پدیده های بیماری زا و انحرافات اخلاقی جامعه داشته باشد.

ص: ۶۵

جهت گیری سوم: تأکید بر اهمیت کارهای انقلابی و مبارزه با ستم و انحراف و شعله ور ساختن آتش جهادی که در طول سال های انحراف به خاموشی گراییده بود؛ که این موضع گیری را می توان از دعای آن حضرت در حق «مختار» که به خون خواهی امام حسین علیه السلام قیام کرده و در مدت قیام خود همواره از طریق محمد بن حنفیه (عموی امام سجّاد) با آن حضرت ارتباط داشت به خوبی دریافت.

جهت گیری چهارم: امام سجّاد علیه السلام در برابر حکومت های زمان خود موضع رودررو و مبارزه مستقیم نداشتند چرا که در غیر این صورت هرگز موفق به کسب دست آوردهای تربیتی در میان امت نشده، فضاهای مناسب و فرصت های گسترده برای فعالیت امام باقر علیه السلام و اصحاب صالحی که برای همین منظور تربیت کرده بود فراهم نمی گردید.

اما این امر بدان معنا نبود که امام سجّاد علیه السلام موضع خود را در قبال حکومت روشن نکنند و امر بر شیعیان مشتبه گردد، بلکه امام زین العابدین برخوردهایی هم با حاکمان زمان خود داشتند که-همان گونه که به بعضی از آن ها اشاره خواهیم کرد-هدف آن حضرت از آن برخوردها دادن خط تربیتی و اصلاحی در جهت نگهداری شیعیان از نابودی بود؛ چرا که اگرچه گروه صالحی که امام علیه السلام ساخته بود در خط انقلاب و مبارزه رودررو نبود ولی در آن مرحله برای مصونیت بخشی در سطح تربیت و آماده سازی و ایجاد آینده سیاسی بهتر کافی بود.

برخورد امام علیه السلام با حاکمان وقت را می توان از جوابی که به نامه توییح آمیز عبد الملک که آن حضرت را برای ازدواج با کنیزی که خود آزادش کرده بودند مورد سرزنش قرار داده بود به خوبی دریافت.

پاسخ امام علیه السلام به عبد الملک به مبارزه خواندن خلیفه ای بود که با تفکرات جاهلی می اندیشید؛ امام علیه السلام در این نامه موضع اسلام را که همه امتیازات جاهلی را ملغی کرده است این گونه بیان فرموده که: «در این کار بر انسان مسلمان سرزنی نیست، و چنین سرزنی مخصوص زمان جاهلیت است» (۱).

این مبارزه طلبی از آنجا نمود پیدا می کند که در تاریخ آمده است پس از رسیدن این پاسخ به عبد الملک پسرش سلیمان بن عبد الملک به او گفت: علی بن الحسین خیلی تو را تحقیر کرد!! خلیفه در پاسخ او گفت: «پسرم چنین مگو این از خصوصیات زبان بنی هاشم است که صخره ها را می شکافد و از دریا آب می خورد و آنچه درباره دیگران موجب پستی می شود بر عزت علی بن الحسین می افزاید» (۲).

این پاسخ به روشنی بر این نکته دلالت می کند که امام سجّاد علیه السلام زیر بار سلطه بنی امیه نرفته است.

از دیگر موضع گیری های امام علیه السلام در برابر سلطه اموی برخوردار آن حضرت با «زهری» است که با دربار اموی رابطه داشت و امام سجّاد علیه السلام با اینکه می دانست او سر تا پا غرق در هدایا و پول های درباری است نامه ای به او نوشته و او را به سبب این کار زشت مورد نکوهش قرار دادند، که البته اگر این نامه در زهری اثر نکرده باشد میراثی برای نسل های آینده خواهد بود.

از احادیثی که زهری در تقویت سیاست بنی امیه جعل کرده این است که وقتی ابن زبیر بر مکه و مدینه تسلط داشت بنی امیه که در شام بودند مردم را از رفتن به حج در این دو شهر منع کرده بودند، لذا زهری گفت: پیامبر

ص: ۶۷

۱- (۱). بحار الأنوار ۱۶۵/۴۶ به نقل از فروع کافی ۳۴۴/۵ و عقد الفرید ۱۲۱/۷.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۶۵/۴۶ به نقل از فروع کافی ۳۴۴/۵ و عقد الفرید ۱۲۱/۷.

اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است: «بار سفر جز به سوی یکی از این سه مسجد بسته نمی شود: مسجد من (مدینه)، مسجد الحرام و مسجد الاقصی» [که مراد از آن ترغیب مردم به انجام مناسک حج در مسجد الاقصی بود].

ویژگی های عصر امام محمد باقر علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام در سال ۹۵ ه در روزگار حکومت ولید بن عبد الملک به شهادت رسید و امام محمد باقر علیه السلام به وصیت پدر، عهده دار مسئولیت امامت گردید؛ چرا که امام سجاد علیه السلام در برابر دیدگان برادران و سایر اعضای خاندان، با تحویل صندوقی که اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و اله در آن بود امامت آن حضرت را آشکار کرده و به او فرمودند: «ای محمد این صندوق را به خانه خود ببر» سپس فرمودند: «بدان که در میان این صندوق درهم و دیناری نیست بلکه مملو از دانش است» (۱).

پس این صندوق نشانه مسئولیت رهبری فکری و علمی آن حضرت و سلاح نشانه مسئولیت انقلابی و جهادی او بود.

به رغم وقوع پیایی قیام ها پس از فاجعه کربلا- که امام باقر علیه السلام یا به تنهایی و یا با پدر بزرگوارش شاهد آن ها بود، اکثریت مردم آن روزگار در برابر منطق بزبان شمشیر بنی امیه سر فرود آورده و عملاً به کسانی پیوستند که حاکمان بنی امیه را نماد راستین خلافت اسلامی می دانستند.

امام باقر علیه السلام همچنین در عصر انهدام فکری و مسخ فرهنگی رسالت و ارزش های اسلام توسط امویان می زیسته است.

البته پس از مرگ ولید بن عبد الملک و روی کار آمدن سلیمان بن

ص: ۶۸

۱- (۱). بصائر الدرجات ۴/۴۴، اصول کافی ۱/۳۰۵ و به نقل از آن ها در بحار الانوار ۴۶/۲۲۹.

عبد الملک در سال ۹۶ ه امت اسلام کمی روی آسایش دید، چرا که او طی فرمانی که صادر کرد دستور داد تا آل حجاج بن یوسف را مورد عقوبت قرار داده و همه کارگزاران و والیان او را از کار برکنار کرده (۱) و همه زندانیان حجاج را آزاد کرد (۲).

به نظر بعضی از تاریخ نویسان در سال ۹۹ ه و با روی کار آمدن عمر بن عبد العزیز آزادی ها در مدت کوتاه خلافت او بیشتر شد چه آنکه وی مشکل مالیات که آن را سنت ناپسند حکام ناصالح می دانست حل کرد (۳).

رفتار او با علویان با رفتار پیشینیانش مغایر بود؛ وی در نامه ای به حاکم مدینه نوشت: «ده هزار دینار در میان فرزندان علی که از فاطمه زهرا علیهما السّلام هستند تقسیم کن که دیر زمانی است حقوق آن ها پایمال شده است» (۴) او فدک را که خلیفه اول از اهل بیت علیهم السّلام مصادره کرده بود به امام محمد باقر علیه السّلام بازگرداند (۵) و سنت زشت دشنام گویی به حضرت امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام را که معاویه بنیان نهاده بود موقوف کرد (۶).

به دنبال تغییرات سیاسی در زمینه های فکری هم نوعی پیشرفت حاصل گردید، در این شرایط جریان های فکری مختلفی بروز کرده و مردم با رفع ممنوعیت تدوین احادیث نبوی به درس و بحث و تحصیل شناخت اسلامی

ص: ۶۹

۱- (۱). ابن اثیر، تاریخ کامل ۱۳۸/۴.

۲- (۲). تاریخ ابن عساکر ۸۰/۴.

۳- (۳). تاریخ طبری ۱۳۹/۸ و به نقل از آن تاریخ کامل ۲۹/۵.

۴- (۴). مروج الذهب ۱۹۴/۳.

۵- (۵). تاریخ کامل: ۱۶۴/۴، المناقب: ۲۲۵/۴، سفینه البحار: ۴۹۴/۶ به نقل از جلد چهارم بحار الانوار چاپ سنگی و ۳۲۰/۴۶ و ۳۲۷، جزری، الکامل: ۱۶۴/۴.

۶- (۶). ر. ک. الفكر السامی ۲۷۶/۱ به نقل از صحیح مسلم، تاریخ یعقوبی ۲۲۳/۲ و ۲۳۵ و ۳۰۵، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی ۹۸/۱۵ درباره لعن امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام در قنوت نماز معاویه، تاریخ الخميس ۳۱۷/۲.

درست روی آورده تفاوت میان مکتب فکری اهل حدیث و اهل رأی آغاز شد، دسته ای از بردگان که عرب تبار نبودند به مکتب اهل رأی در کوفه تمایل پیدا نمودند که ابو حنیفه در همان زمان این مکتب را ضد مکتب اهل حدیث در مدینه به حساب می آورد.

تفکر اعتزال نیز به عنوان نتیجه قهری ناکامی حرکت های فکری ظهور کرده، و اصل بن عطا در کوفه پرچم آن را برافراشت. این دیدگاه را از یک منظر می توان به عنوان تعدیل نظریه خوارج که چندان رواجی نیافته بود دانست آنجا که خوارج مرتکب کبیره را کافر می دانستند (۱) و مرجئه ارتکاب کبیره را اصلاً مضر به ایمان نمی دانستند (۲) در این بین «اصل» بنیانگذار معتزله م. ۱۳۱ ه نظر خود را در این مسأله به این صورت بیان کرد که مرتکب کبیره مؤمن مطلق نیست بلکه او در منزلتی میان دو منزلت جایگاه دارد یعنی او نه کافر است و نه مؤمن بلکه او فاسق است و به واسطه فسقش مستحق آتش (۳).

این تصویر مجملی از واقعیت های عصری بود که امام صادق علیه السلام در مرحله رهبری پدر بزرگوارش امام محمد باقر علیه السلام در آن زندگی می کرد.

نیازهای عصر امام محمد باقر علیه السلام

اشاره

نقش امام محمد باقر علیه السلام در زمانه خود را می توان در سه خط اساسی خلاصه کرد:

۱. خط سیاسی ۲. تکمیل ساختار گروه صالحان ۳. تأسیس دانشگاه اهل بیت.

ص: ۷۰

۱- (۱). الملل و النحل ۱/۱۵۸.

۲- (۲). تاج العروس ماده رجأ.

۳- (۳). آغانی ۷/۱۵.

اشاره

رویه سیاسی امام باقر علیه السلام در مدت امامتش پرهیز از برخورد مستقیم و رو در رویی با امویان بود. این مطلب از سخن آن حضرت برمی آید که در آن به تشریح جو حاکم و وضعیت مردم و اندازه بیداری آنان پرداخته است: «اگر آنان را به یاری بخوانیم، پاسخ مثبتی به ما نخواهند داد» (۱).

چنانکه آن حضرت در زمان ایجاد فضای باز سیاسی در زمان عمر بن عبد العزیز کاملاً از این فرصت استفاده کرد چه انگیزه ایجاد چنین جوی برای امام علیه السلام علاقه ذاتی عمر بن عبد العزیز به امام باقر علیه السلام بوده یا در اثر فشارهای بیرونی و ترس از سقوط دولت اموی دست به چنین کاری زده باشد.

امام علیه السلام برنامه سیاسی خود را در برابر عمر بن عبد العزیز بر دو اسلوب متمرکز فرمود:

اسلوب اول

اظهار نظر صریح درباره عمر بن عبد العزیز

و حکومت او پیش از رسیدن او به خلافت.

ابو بصیر روایت کرده است که: با امام ابو جعفر باقر علیه السلام در مسجد بودم که عمر بن عبد العزیز در حالی که دو جامه زرد رنگ به تن داشت و بر غلام خود تکیه کرده بود وارد مسجد شد؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: «این پسر به زودی به حکومت خواهد رسید و در زمان حکومت خود به عدالت رفتار خواهد نمود و چهار سال به این منوال

ص: ۷۱

۱- (۱). شیخ مفید، ارشاد ۱۶۷/۲ و به نقل از آن در مناقب آل ابی طالب ۲۰۶/۴ و به نقل از آن دو در بحار الانوار ۲۸۸/۴۶.

خواهد زیست و پس از آن خواهد مرد؛ زمینیان بر او می‌گریند اما آسمانیان او را لعنت خواهند کرد!

ابو بصیر گوید: به حضرت عرضه داشتیم: آیا نفرمودید که او به انصاف و عدالت رفتار می‌کند؟!

امام باقر علیه السلام فرمودند: «او به ناحق در جایگاه ما می‌نشیند» (۱).

اسلوب دوم [به صورت نامه نگاری و برگزاری دیدار]

این نوع از سیاست امام باقر علیه السلام در قبال عمر بن عبد العزیز به صورت نامه نگاری و برگزاری دیدار بود.

روایت شده که عمر بن عبد العزیز در مسافرت امام باقر به مرکز حکومت در دمشق، بسیار امام باقر علیه السلام را احترام کرده و او را گرامی داشت. او فنون بن عبد الله بن عتبه بن مسعود را که از عبّاد کوفه بود به دنبال امام باقر علیه السلام فرستاد، امام علیه السلام دعوت او را اجابت کرده و به دمشق مسافرت کرد؛ عمر بن عبد العزیز استقبال شایانی از آن حضرت به عمل آورده، او را در آغوش کشیده و سخنانی میان آن دو ردّ و بدل شد و امام باقر علیه السلام چند روزی را در میهمانی او بودند (۲).

باز روایت شده که عمر بن عبد العزیز برای امتحان نامه ای به امام باقر نوشت و امام در جواب، نامه ای در موعظه و نصیحت برای او فرستادند (۳).

البته سیاست امام باقر علیه السلام مبنی بر پرهیز از برخورد مستقیم که به آن اشاره رفت مانع از این نمی‌شد که آن حضرت در برابر امت [مطیع بنی امیه] به

ص: ۷۲

۱- (۱). الخرائج و الجرائح ۲۷۶/۱ و به نقل از آن بحار الانوار ۲۵۱/۴۶ و ۳۲۷ و به نقل از آن سفینه البحار ۴۹۵/۶ و ۴۹۶.

۲- (۲). تاریخ دمشق ۳۸/۵۱.

۳- (۳). تاریخ یعقوبی ۳۰۵/۲.

صورت عام و در برابر حکام بنی امیه، خصوصاً «هشام بن عبد الملک» به صورت خاص، به موضع گیری و مبارزه فکری، عقیدتی و علمی برای بیان حق غضب شده، و به کنار کشیدن پرده باطلی که حاکمان بر چهره حق و پرچمداران آن کشیده بودند، نپردازد.

در یکی از سال ها، سفر حج «هشام بن عبد الملک» با امام محمد باقر علیه السلام و فرزندش امام جعفر صادق علیه السلام مصادف شد در همان سفر، جعفر بن محمد علیه السلام در یکی از سخنان خود فرمود:

«الحمد لله الذي بعث محمدا نبيا و أكرمنا به، فنحن صفوه الله على خلقه و خيرته من عباده فالسعید من أتبعنا و الشقی من خالفنا، و من الناس من يقول:

إنه يتولانا و هو يتولى أعدائنا و من يليهم من جلسائهم، فهو لم يسمع كلام ربنا و لم يعمل به...»؛

سپاس خداوندی را که محمد را به پیامبری برانگیخت و ما (اهل بیت) را به واسطه او کرامت بخشید، پس ما انتخاب شدگان خداوند از میان مخلوقات و بهترین بندگان خدا می باشیم، سعادت مند کسی است که از ما پیروی نموده و بدبخت آن است که با ما مخالفت ورزد، در میان مردم کسانی هستند که با ما اظهار مودت و دوستی می کنند اما دشمنان ما و اطرافیان و هم نشینان آن ها را دوست می دارند، اینان سخن خداوندگار ما را نشنیده و به آن عمل نکرده اند (۱).

امام صادق علیه السلام در این بیان مفهوم رهبری الهی و مصداق واقعی آن را که خود در آن زمان تجسم عینی آن بودند به روشنی بیان کرده اند.

این گونه طرح کردن مسائل اگرچه گونه ای از برخورد با حکومت و

ص: ۷۳

مخالفت با افکار مردم دورویی که امام در خطابه خود به آنان اشاره داشتند به حساب می آمد اما به هیچ وجه به قصد ماجراجویی سیاسی نبوده و شرایط به گونه ای بوده که به طرح مسائلی از این دست و روشن کردن فکر مردم نیاز بوده است. اگرچه در نتیجه این خطابه، هشام، امام باقر و امام صادق علیهما السلام را به شام احضار کرد.

۲. تکمیل ساختار گروه صالحان

تشکیل گروه نخبگان زائیده زمان امام باقر علیه السلام نبود بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و پس از آن حضرت امام علی علیه السلام هم همین رویه را داشته اند آنجا که می بینیم مالک اشتر، هاشم مرقال، محمد بن ابو بکر، حجر بن عدی، میثم تمار، کمیل بن زیاد و عبد الله بن عباس، نقش مهمی در مبارزه امام امیر المؤمنین در برابر مخالفان خود ایفا می نمودند. این افراد از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام، اولین سنگ بنای گروه صالحان و نخبگان در عصر حضرت علی علیه السلام بودند.

این روند به شکل فعال در زمان امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز ادامه داشت البته در مدت کوتاهی این روند کم رنگ شد اما در دهه های آخر زندگانی امام سجّاد علیه السلام دوباره به صورت فعال از سر گرفته شده و در زمان امام محمد باقر علیه السلام تکامل یافت؛ چرا که در زمان آن حضرت شرایط برای چنین کاری آماده تر شده بود، آن حضرت موفق شدند این جمعیت را نه تنها از نظر کمی گسترش دهند بلکه توانستند با تشریح اهداف مورد نظر برای آنان- که در دفاع از جامعه اسلامی و پاسداری از شریعت اسلام در برابر تحریفات نمود پیدا می کرد- به پیشرفت کیفی نیز دست پیدا کنند.

در اینجا به توضیح چند گام که امام باقر علیه السلام در این راه برداشتند

می پردازیم:

اولین قدم: اولین گام در این راه تبیین و تشریح عمیق صفات پیروان صالح اهل بیت علیهم السّلام و اهمیت نقش آفرینی آن ها در جامعه است، آنجا که امام باقر علیه السّلام می فرماید:

«إنما شیعتنا-شیعه علی-المتبازلون فی ولایتنا المتحابون فی مودتنا، المتزاورون لإحیاء أمرنا الذین، إذا غضبوا لم یظلموا، و إذا رضوا لم یسرفوا، برکه علی من جاوروا، سلم لمن خالطوا»؛

همانا شیعیان ما- که پیروان حضرت علی علیه السّلام هستند- آنانند که در راه ولایت ما از بذل جان و مال دریغ نکنند، در راه دوستی ما با یکدیگر نیز مهر ورزند و در راه زنده نگه داشتن اهداف ما با یکدیگر رفت و آمد کنند، در هنگام خشم ستم نکرده و در هنگام خشنودی زیاده روی نکنند، با هر کس همسایه شوند مایه برکت او، و با هر کس بیامیزند مایه سلامت وی باشند. (۱)

همچنین فرمودند:

«شیعتنا من أطاع الله»؛

پیروان ما آنانند که در اطاعت کامل از خداوند متعال باشند (۲).

آن حضرت با این کلمات قصد داشتند کمالات انسانی را که در طول سالهای فشار بنی امیه به خاموشی گراییده بود در کنار اخلاق اسلامی و عبادت در پیروان صالح خود ریشه دار کنند.

امام علیه السّلام در صدد القای این نکته بودند که وابستگی به خط اهل بیت علیهم السّلام تنها با شعار حاصل نشده و در گرو عمل و مزین شدن به این صفات قابل

ص: ۷۵

۱- (۱). تحف العقول/ ۲۹۵ و ۳۰۰.

۲- (۲). تحف العقول/ ۲۹۵ و ۳۰۰.

قدم دوم: امام علیه السّلام پس از تقویت روح تقوی و دمیدن صفات نیک در یاران خود در گام دوم آنان را با روحیه مقاومت و صبر انقلابی آشنا ساختند؛ تا بدین ترتیب توان فعالیت مستمر در راه خدا و رویارویی با مخالفت های پیاپی و کوتاه نیامدن در برابر حملات فرهنگی یا فشارهای سیاسی ستمگران را داشته باشند در سخنان آن حضرت آمده که در پاسخ مردی که به محضرش عرضه داشت: «من شما اهل بیت علیهم السّلام را دوست می دارم» فرمودند:

در این صورت خود را برای تحمل بلاها و ناملايمات آماده کن، به خدا سوگند بلا و گرفتاری سریعتر از سیلی که بیابان را درمی نوردد بر شیعیان ما فرود می آید، سختی از ما آغاز شد و سپس خاموش شد و آسایش نیز از ما آغاز گردید و سپس خاموش گشت (۱).

امام علیه السّلام بدین ترتیب راه پر خار و خاشاک ولایت خود را که از خون ها و اشک ها فرش شده است به یاران خود نشان داده و خود آن حضرت نیز در این راه پیشگام بوده و قبل از هر کس، خود پذیرای بلا و مصیبت بوده اند.

امام باقر علیه السّلام سرگذشت شیعیان در زمان پیش از خود و بلاهایی را که بر سر آن ها آمد را برای شیعیان خود بیان می داشتند، از جمله می فرمودند:

در هر شهری شیعیان ما به قتل رسیده، به صرف اتهام شیعه بودن دست و پای آنان بریده می گردید، هر کس اظهار دوستی با ما اهل بیت می کرد زندانی شده، اموالش مصادره شده و خانه اش ویران می گردید (۲).

از دیگر کارهایی که امام باقر علیه السّلام در رابطه با تکمیل ساختار این گروه انجام

۱- (۱). شیخ طوسی، امالی ۹۵ و به نقل از آن بحار الانوار ۳۶۰/۴۶.

۲- (۲). حیات الامام الحسن در اسه و تحلیل ۲۵۷/۲.

دادند، ملزم کردن یاران و پیروان خود به رعایت اصل تقیه بود تا بدین وسیله آنان را از خطر قتل و سرکوب و نابودی که دیرزمانی بود به آن مبتلا بودند نگاهدارند. آن حضرت این عمل را واجب شرعی می‌شمردند که با ایمان رابطه تنگاتنگ دارد، امام فرموده اند:

«التقیه من دینی و دین آباء، و من لا ایمان له لا تقیه له تقیه»؛

تقیه جزء دین من و پدران من است و هر کس پایبند به تقیه نباشد در حقیقت ایمان ندارد (۱).

از دیگر اصولی که با تقیه تداخل پیدا می‌کند مخفی کردن اسرار است، در این زمینه امام باقر علیه السلام در اولین دیدار با جابر بن یزید جعفری به او چنین توصیه فرمودند که: تا وقتی در مدینه است به کسی نگوید که اهل کوفه است بلکه چنین تظاهر کند که اهل مدینه است.

بعدها همین جابر جعفری از اصحاب سرّ امام محمد باقر گردید. فعالیت و تأثیرگذاری جابر جعفری در میان امت به حدی رسید که هشام بن عبد الملک دستور داد تا سر او را از بدن جدا کرده و به نزد او در شام بفرستند، اما جابر با استمداد از دستور سرّی امام باقر علیه السلام اندکی قبل از اینکه خلیفه دستور قتلش را صادر کند خود را به دیوانگی زد.

در نامه ای که خلیفه به والی مدینه نوشت چنین آمده بود: مردی را که به او جابر بن یزید جعفری می‌گویند یافته، سر از بدنش جدا کن و برای من بفرست.

والی رو به اطرافیان خود نمود و پرسید: جابر بن یزید جعفری کیست؟

پاسخ دادند: امیر به سلامت باد، مردی است که سابقا دارای فضل و کمال

ص: ۷۷

بوده اهل نقل حدیث بوده و به حج هم رفته است اما مدتی است دیوانه شده و در میدان شهر با بچه ها سوار بر نی شده و بازی می کند.

والی برای اطمینان بیشتر خود از نزدیک حالت جابر را مشاهده کرد و دید که جابر جعفری با کودکان در حال نی سواری است، گفت: خدا را شکر که از کشتنش معاف شدم (۱).

در این دوره شخصیت هایی بودند که تشیع خود را مخفی می کردند اما با حفظ روابط خود در میان امت دست به اقدامات مؤثری در رابطه با عرصه های مختلف زندگی مردم از نظر فکری، فقهی و نظامی می زدند.

از جمله می توان به سعید بن مسیب، و قاسم بن محمد اشاره کرد که هر دو از بزرگان و دانشمندان بنام آن دوره در رشته فقه بودند اما در آن ها نشانی آشکار از تشیع دیده نمی شد، شایع است که سعید بن مسیب گاه در جواب استفتائات شرعی فتوای دیگر علما یا رأی قدمای صحابه را بیان می کرده چرا که بیم آن داشته که به سرنوشت سعید بن جبیر یا یحیی بن امّ طویل و دیگرانی که به دلیل شیعه بودن کشته یا فراری شدند گرفتار شود.

یا موسی بن نصیر که از شخصیت های برجسته نظامی و از پارسایان مؤمن کوفه است را می بینیم که او و پدرش نصیر به تشیع معروف شدند، پدرش به دلیل اینکه با معاویه به جنگ امیر المؤمنین علی علیه السلام نیامد مورد غضب معاویه واقع شد و موسی که از بزرگان سپاه بود و در مغرب زمین به فتوحاتی نایل شده، غلامش طارق بن زیاد و پسرش عبد العزیز تحت امر او بوده اند تنها به سبب تشیع مورد غضب سلیمان بن عبد الملک قرار گرفته انواع شکنجه ها را

ص: ۷۸

۱- (۱). اصول کافی ۳۹۶/۱ و به نقل از آن بحار الانوار ۲۸۲/۴۶.

درباره او به اجرا درآورده فرزندش را در پیش چشمانش سر بریده، به اجبار اموال بسیاری از او گرفته و در نهایت او را به قتل رساندند (۱).

در چنین زمانی جابر جعفی، زراره، ابان بن تغلب و دیگران نقش مؤثری در پیشرفت حرکت فکری امام باقر علیه السلام داشته و بعدها هسته مرکزی دانشگاه او را تشکیل دادند، این عده پس از شهادت امام باقر علیه السلام همگی در سلک اصحاب امام صادق علیه السلام درآمدند تا چنان که توضیح آن خواهد آمد در حجم گسترده تری به ادامه مسئولیت های خویش پردازند.

۳. تأسیس دانشگاه اهل بیت علیهم السلام

تشکیل هسته مرکزی چنین دانشگاهی در این مرحله بسیار ضروری می نمود تا با جریانات فکری موجود روبرو شده و به تخریب تزهایی که با استفاده از شرایط دشوار فشار بر شیعه مجال رشد و نمو و انتشار یافته بودند پردازند.

حال، وجود یک جریان فکری که به متبلور ساختن اندیشه های اصیل اسلامی پرداخته، ذهن امت اسلامی را به آن اندیشه مجهز کرده و در وضعیت تغییر شرایط سیاسی اجتماعی فرصت و ابتکار عمل را از ستمگران بگیرد بسیار ضروری می نمود.

می توان آنچه را که سبب شد تا عوامل مهم به ثمر رسیدن این حوزه علمی فراهم شود را در موارد ذیل خلاصه نمود:

۱. بیش از یک قرن بود که امت اسلام از پذیرش اندیشه ها و فقه ائمه علیهم السلام

ص: ۷۹

به دور مانده و تنها معدودی از خواص در این مدت از راه نوشتن یا از راه حفظ شفاهی و البته به صورت مخفیانه آن اندیشه ها را به یکدیگر منتقل می نمودند.

۲. در مدت زمانی که از آن سخن به میان آوردیم جهان اسلام با مسئله های فکری نوظهوری مواجه گردید که به واسطه گستردگی کشور اسلامی و تغییر شرایط و نیازهای مسلمانان راه حل مناسبی برای آن مسائل نمی یافت.

۳. در چنین شرایطی مسلمانان به اهمیت این موضوع پی بردند که باید در جستجوی یک مبنای فکری باشند که به حل مشکلات آنان پردازد، چرا که روایات تحریف شده [و اکثراً جعلی]، همچنین اجتهادات و آراء صحابه که با عقل و واقعیت زندگی سازگاری نداشت نه تنها پاسخگوی شبهات و حلال مشکلات نبود که خود مشکل تازه ای بر سر راه مسلمانان قرار می داد.

۴. در آن زمان مکاتب فکری افراطی چون مکتب اهل رأی که معتقد به قیاس و استحسان بودند ظهور کردند، آنان بر این گمان بودند که احادیث نقل شده از پیامبر اکرم زیاد نبوده و برای رسیدن به هدف کافی نیست (۱) و این تفکر موجب نفوذ نظریات شخصی مجتهد در رأی او و دخالت آشکار سلیقه خاص بشری در عالم تشریح می گردد؛ همچنان که در برابر این گروه، مکتب اهل حدیث به وجود آمد که به جمود بر ظواهر روایات شهرت یافته و هیچگاه

ص: ۸۰

۱- (۱)). البته این اشکال در مکاتبی پیش آمد که از نور اهل بیت علیهم السّلام به دور بودند چرا که مکتب اهل بیت علیهم السّلام بسیار مایل به نقل میراث علمی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بوده و در برابر قانون منع کتابت حدیث ایستادگی کرده و همگان را به نوشتن، نقل و آموزش حدیث ترغیب کردند تا معارف دینی از میان نرود. برای اطلاع بیشتر به جلد اول از کتاب دروس فی فقه الإمامیه نوشته دکتر شیخ فضلای و مقدمه های دو کتاب القول السدید فی الاجتهاد و التقلید و الروضه البهیة نوشته شیخ آصفی و کتاب تدوین السنه الشریفه تألیف آقای حسینی جلالی مراجعه کنید.

به خود زحمت جدا کردن احادیث صحیح از ناصحیح را نمی دادند.

۵. در آن دوره، خلاء یک پیشوای خوب و گروه نخبه کارآمد که چون منزلگاهی برای رشد فضیلت و کاشتن بذر امید به اهداف الهی در دل های مردم باشند به خوبی احساس شده بود.

در چنین شرایط زمانی که ترس ها از میان رفته بود و هر انسان مسلمانی قادر به رفتن در پی حقیقت و حل مشکلات فکری خویش بود؛ امام باقر علیه السلام جلسات درس علمی خود را در مدینه و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله آغاز کرد.

وجود مقدس آن حضرت مغناطیس جویندگان حقیقت بود و به زودی اصحاب پدرش امام زین العابدین علیه السلام گرداگرد او حلقه زدند و امام باقر علیه السلام از آن زمان و با امید مواجهه با مشکلات فکری که به جنگ اعتقادات امت مسلمان آمده بودند، شروع به ایجاد کادر علمی کرد که همین کادر زمینه ساز طرح و حرکت بعدی امام صادق علیه السلام شدند که دور از انتظار هم نبود، امام باقر علیه السلام به چاره جویی برای مشکلات فکری عدیده ای که با زندگی عقیدتی، اخلاقی و سیاسی مردم ارتباط تنگاتنگ داشت پرداختند.

امام علیه السلام پس از تجهیز کادر علمی خود به همه آنچه که آن ها را قادر به فرو رفتن در دل معرکه های فکری می ساخت، آن ها را به میان مردم فرستادند، ایشان به ابان بن تغلب فرمودند: «با مردم مدینه مجالست کن که من دوست دارم امثال تو در میان شیعیان من دیده شوند» (۱).

اصحاب نیز وقتی مقصود امام علیه السلام و ضرورت حضور خود در میان عامه

ص: ۸۱

۱- (۱). کشی، اختیار معرفه الرجال ۶۲۲/۲، حدیث ۶۰۳، تحت عنوان «مولی بنی جریر، و به نقل از رجال نجاشی ۱۰، حرف الف، شماره ۷ چنین آورده است «در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده، که من دوست دارم افرادی چون تو در میان شیعیانم دیده شوند».

مردم را درک کردند خود، برای حلّ و فصل مشکلات اعتقادی مردم و باطل کردن شبهات، به همان طریقی که امام علیه السلام قبلاً برایشان ترسیم کرده بود یعنی از راه گفتگو و مناظره پیشقدم شدند.

عبد الرحمن بن حجاج گوید: در مجلس ابان بن تغلب بودیم که جوانی وارد شد و به ابان گفت: ای ابا سعید مرا آگاه کن که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله چند نفر در هنگام خلافت رسمی و جنگ های او در رکاب علی بن ابی طالب بودند؟

ابان که مقصود جوان را فهمیده بود با لحنی حاکی از عدم رضایت به او گفت: گویا تو می خواهی از تعداد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله که علی علیه السلام را همراهی می کردند به مقام او پیبری؟

جوان پاسخ داد: آری چنین است.

ابان گفت: به خدا سوگند، ما فضیلت آن صحابه را به این می دانیم که در رکاب علی علیه السلام بوده اند.

دانشمند مورد علاقه و زبان گویای اهل بیت علیهم السلام «مؤمن الطاق» نیز برای مقابله با افکار خوارج و از میان بردن جرأت آنان، که در مسأله قبول حکمیت در جنگ صفین توسط امام علی علیه السلام در درستی تصمیم آن حضرت شک می کردند همچنین برای عمق بخشیدن به منزلت امام امیر المؤمنین در جامعه به کارهایی از همین قبیل می پرداخت (۱).

روزی مؤمن طاق در کوفه بر مردی از رهبران خوارج [ضحاک شاری] وارد شد و به او گفت: من در دین خود بینا و آگاه هستم، شنیدم که تو دم از عدل و داد می زنی میل پیدا کردم تا وارد تشکیلات تو شوم.

مرد خارجی به یاران خود گفت: اگر این مرد به سلک شما داخل شود

ص: ۸۲

سود خواهید کرد.

مؤمن طاق ابتدا گفت: چرا شما از علی بن ابی طالب بیزاری جسته و جنگ با او و حتی کشتنش را جایز می شمارید؟

خارجی پاسخ داد: زیرا که او در امر دین خدا اشخاص را حکم قرار داد.

مؤمن طاق پرسید: آیا هر کس شخص دیگری را در امر دین خدا حکم قرار دهد کشتنش را واجب می دانید؟

خارجی گفت: بله.

مؤمن گفت: اکنون بیا درباره دینی که داری به بحث بپردازیم تا اگر دلیل های تو بر دلیل های من فائق آمد من دین و اعتقادات تو را بپذیرم، حال چه کسی قضاوت کند که دلیل کدامیک از ما نادرست و دلیل کدامیک صحیح است؟

ضحاک به مردی از اصحاب خود اشاره کرد و گفت: این مرد در میان ما حکم باشد.

در اینجا مؤمن طاق رو به حاضران در مجلس که همه از خوارج بودند کرد و گفت: رهبر شما مردی را در امر دین خدا حکم قرار داده است (۱).

و چنین بود که مؤمن طاق خوارج را با دلیل رسا و منطق استوار خود ساکت و خاموش ساخت.

پیش از اینکه بحث کوتاه خود را درباره امام محمد باقر علیه السلام به پایان بریم لازم است تا به سه واقعه تاریخی که با مرحله تصدی امامت توسط امام صادق علیه السلام ارتباط دارد اشاره کنیم:

واقعه اول: هشام بن عبد الملک یکی از حاکمان بنی امیه است که همه آن ها به صورت عام و او بیشتر از دیگران نسبت به اهل بیت عصمت و

ص: ۸۳

پس از خطبه ای که امام صادق علیه السّلام در مکه خواندند و ما هم قسمتی از آن را قبلاً آوردیم که در آن به توضیح معنای رهبری و اینکه چه کسی باید این سمت را در دست بگیرد صحبت کردند، هشام بلافاصله پس از بازگشت به شام دستور داد امام باقر و امام صادق علیهما السّلام را جلب کرده روانه دمشق سازند تا او آن‌ها را به خیال خود مجازات کند.

پس از ورود آن دو امام همام علیهما السّلام به دمشق، امام باقر در دربار اموی، در بحثی که با هشام کرد و مناظره ای که با عالم نصاری در شام، به عمل آورد پیروز شد و هشام که از این احضار طرفی نبسته بود به آنان اجازه بازگشت به مدینه را داد، اما از روی خباثتی که داشت به امیر «مدین» که یکی از شهرهای مسیر امام باقر و امام صادق علیهما السّلام بود، دستور آزار این دو امام بر حق را داد و نامه ای بدین مضمون به او نوشت: دو پسر ابو تراب (بنی امیه از این کینه برای تحقیر حضرت علی علیه السّلام استفاده می کردند) محمد بن علی و پسرش جعفر در ادعای مسلمانی خود دروغگو هستند، آنان پس از اینکه بر من داخل شدند و پس از اینکه من آنان را به سوی مدینه بازگرداندم به سوی قسّیسان و راهبان کافر مسیحی گرایش پیدا کرده و هردو برای نزدیک کردن خود به آن‌ها نصرانی شدند، من چون با آنان نسبت فامیلی دارم نخواستم تا خود شخصا آن‌ها را عقوبت کنم، پس چون نامه من به دست تو رسید در میان مردم ندا کن که من بیعت از آن کس که با آن‌ها خرید و فروشی کند، با آن‌ها دست بدهد یا به آن دو سلامی کند برداشتم چرا که این دو تن از دین اسلام برگشته و مرتد شده اند، نظر امیر المؤمنین (هشام) این است که آن دو تن و همراهان و غلامان و چهارپایانشان با فجیعترین شکلی کشته شوند، و السلام (۱).

هشام امام باقر را هیچگاه در مدینه آزاد نگذاشت تا به راحتی به کار خود پردازد و هیچگاه از وجود امام باقر در عرصه اجتماع اسلامی راضی نبود تا جایی که با فرستادن سم در سال ۱۲۴ ه اقدام به قتل امام محمد باقر نمود.

واقعه دوم: در همین سال ها زید بن علی بن الحسین علیهما السلام در اثر برخوردهای ناهنجار امویان به خصوص هشام بن عبد الملک که نه تنها زید را بسیار خوار می داشت و کرامت او را پایمال می نمود که با همه شیعه چنین رفتاری داشت، آماده شده و مصمم به قیام بر ضد هشام بن عبد الملک گردید.

وی روزی به نزد هشام رفت و او را با نام امیر المؤمنین سلام داد، اما هشام جواب سلام او را نداده سخنان درشت به او گفته و جایی برای نشستن در مجلس به او نداد.

زید به او گفت: سلام ای لوچ چشم، می بینم که خود را شایسته این نام دانسته ای، هشام خشمگین شد و با زید به بحث و محاجه پرداخت و هشام را در این میان جز شکست و خواری نصیبی نبود، زید در حالی مجلس هشام را ترک کرد که می گفت: هیچ جمعیتی حرارت و تیزی دم شمشیر را ناخوش نمی دارد مگر اینکه به پستی و ذلت مبتلا گردید.

هشام به منظور دلجویی از زید دستور داد تا او را باز گردانند، و گفت: از من چیزی بخواه، زید گفت: گمان کرده ای که بر احوال مسلمانان نظارت داری؟ نه چنین است، و از نزد هشام بیرون رفت و می گفت: هر که زندگی را دوست بدارد خوار شود [\(۱\)](#).

زید به کوفه رفت و به برنامه ریزی برای قیام پرداخته با برادر بزرگوارش امام باقر علیه السلام نیز در این زمینه مشورت نمود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «عمویم زید نزد پدرم آمد و گفت: من قصد دارم در برابر

ص: ۸۵

۱- (۱). تاریخ طبری حوادث سال ۱۲۱، تاریخ ابن عساکر ۲۲/۶-۲۳.

هنگامی که قیام زید رضی الله عنه نزدیک شد جابر بن یزید جعفی نزد او رفت و گفت: از برادرت ابو جعفر شنیدم که فرمود: «برادرم زید بن علی قیام خواهد کرد و کشته خواهد شد، او بر حق است و وای بر کسی که او را تنها بگذارد، وای بر کسی که با او نبرد کند، وای بر کسی که او را بکشد».

زید در جواب گفت: ای جابر من توانایی سکوت در برابر مخالفت با کتاب خدا و حاکمیت جبت و طاغوت را ندارم (۱).

واقعه سوم: چون هنگام وفات امام محمد باقر علیه السلام فرا رسید امام صادق علیه السلام را به نزد خویش فراخواند و به او فرمود: امشب همان شبی است که وعده آن از پیش به من داده شده است، سپس اسم اعظم و میراث و سلاح انبیا را به امام صادق علیه السلام داده و فرمود: ای ابا عبد الله تو را به خدا، تو را به خدا، تو را به خدا در رعایت حال شیعیان سوگند می دهم! امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمودند: شما با آنان چنان کرده ای که دیگر بعد از تو نیازمند احدی نخواهند بود (۲).

در اینجا به پایان شرح زندگی امام صادق در زمان حیات پدر بزرگوارش امام محمد باقر علیه السلام رسیدیم و از این برهه به بعد عصر جدیدی در کار و تلاش اصلاحگران امام صادق علیه السلام آغاز می گردد.

۱- (۱). تیسیر المطالب/ ۱۰۸-۱۰۹.

۲- (۲). اثبات الهداه ۳۰۵/۵.

بخش اول ویژگی های دوره امام صادق علیه السلام

بخش دوم نیازهای دوره امام صادق علیه السلام

بخش سوم نقش امام صادق علیه السلام در بنیانگذاری گروه نخبگان صالح

ویژگی های دوره امام صادق علیه السلام

(۱۳۲-۱۱۴ هـ)

امام صادق در سال ۱۱۴ هـ پس از وفات پدرش امام محمد باقر علیه السلام مقام امامت را در دست گرفت و از نظر دینی، فکری، سیاسی و فرهنگی مرجع همه مسلمانان به شکل عام و پیروان اهل بیت علیهم السلام به شکل خاص گردید.

این مطلب به روشنی از پاسخ آن حضرت به پدر بزرگوارش که او را در باره اصحاب و نزدیکانش سفارش کرده است پیدا است؛ امام صادق علیه السلام می فرماید:

چون هنگام وفات پدرم فرا رسید به من گفت: ای جعفر تو را درباره اصحاب خود به نیکی سفارش می کنم. من گفتم: به خدا سوگند نخواهم گذاشت هیچ یک از آن ها اگرچه در شهر دوری باشد نیاز خود را از کس دیگری طلب کند. (۱)

امام صادق با این بیان شجاعانه از اهداف و برنامه هایی که برای آینده شیعه در سایه امامت خود در نظر گرفته بود خبر داد برنامه هایی که شیعیان را به آن درجه از آمادگی می رساند تا به الگوهای مترقی در جامعه اسلامی تبدیل شوند؛ تا این که هر کدام از آن ها در مسیری روشن و به دور از هر کژی، اندیشه

ص: ۸۹

چرا که آمادگی فکری و فرهنگی آنان به حدی رسیده بود که دیگر نیازی به فراگیری از دیگران نداشته و تا آنجا رشدشان داده بود که تا وقتی به ریسمان متصل به خدا-همان خاندانی که خداوند اراده فرموده تا هر پلیدی را از آنان دور کرده و آنان را به بهترین نحوی پاکیزه سازد-چنگ زده باشند از سؤال کردن از مسلمان و غیر مسلمان بی نیاز خواهند بود.

امام باقر علیه السلام هم شیعیان را برای چنین روزی از پیش آماده کرده بود که مردم دستورات دینی را پس از آن حضرت از امام صادق علیه السلام بگیرند، و فرموده بود: «هرگاه مرا از دست دادید از این (امام صادق علیه السلام) پیروی کنید، که او پس از من امام و خلیفه است. آنگاه به فرزندش جعفر اشاره کرد» (۱).

امام صادق علیه السلام نیز پس از به دست گرفتن مستقیم منصب امامت مسئولیت های خود را با شناساندن امامت خود به مردم به صورت علمی و عملی آغاز فرمود.

عبد الرحمن بن کثیر گوید: مردی به مدینه آمد و درباره امام پس از امام باقر علیه السلام پرس و جو کرد؛ او را به سوی عبد الله بن حسن راهنمایی کردند، وی به خانه عبد الله وارد شد و مختصر سؤالاتی از او کرد پس از اینکه از خانه او خارج شد او را به خانه جعفر بن محمد علیه السلام راهنمایی کردند چون امام صادق علیه السلام او را دیدند، فرمودند:

«ای مرد تو در جستجوی امام وارد شهر ما شدی، جوانانی از بنی حسن با تو روبه رو شده و تو را به خانه عبد الله بن حسن راهنمایی کردند و تو از او مختصری سؤال

کردی و خارج شدی حال اگر می خواهی بگویم که چه سؤالاتی از او کردی و او چه پاسخ هایی به تو داد، سپس جوانانی از فرزندان حسین با تو روبه رو شدند و گفتند:

اگر می خواهی جعفر بن محمد را ببینی بیا.

مرد گفت: تمام آنچه گفתי راست و عین واقعیت بود» (۱).

امام صادق بدین گونه از راهکارها و روش های مختلفی استفاده کرد تا امت شیعه در میان رهبری های متفرق گم نشود و به این تلاش ها ادامه داد تا این موضوع در اذهان متبلور گردید که پس از امام محمد باقر علیه السّلام این جعفر بن محمد علیه السّلام است که نشانه خدا و رهبر واقعی امت است.

امام صادق علیه السّلام به محکم کردن جای پای خود ادامه داد. آن حضرت به قصد تعمیق روابط میان خود و حزب شیعه که پدرش امام باقر بنیانگذار و تهیه کننده اساسنامه آن بود روش جدیدی را در پیش گرفتند.

آن حضرت شروع به برانگیختن اراده و دمیدن روح حماسی در جان های آنان پرداخت و بر نقاط قوت آنان تاکید کرد و به آنان فهماند که در زمان روگردانی و قدرناشناسی اکثریت مردم از اهل بیت علیهم السّلام آن حضرت قدر کسانی را که فریب اغوایات دشمنان را نخورده و در چنین روزگار سختی دامن اهل بیت علیهم السّلام را رها نکرده اند دانسته و آن ها را شایسته حمل امانت الهی و همراهی در این راه مقدس می داند.

برای اطلاع بیشتر از این مطلب روایت ذیل را باهم مرور می کنیم:

گروهی از دوستان اهل بیت علیهم السّلام پس از شهادت امام محمد باقر علیه السّلام از کوفه وارد مدینه شده و به نزد امام صادق علیه السّلام رفتند عبد الله بن ولید گوید: در زمان

ص: ۹۱

۱- (۱). ابن شهر آشوب، مناقب ۲۴۱/۴ و به نقل از آن، بحار الانوار ۱۴۸/۲۵ و ۱۲۵/۴۷.

بنی مروان بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم، آن حضرت فرمودند: «شما اهل کدام شهر هستید؟» گفتیم کوفه. فرمودند:

در هیچ شهری دوستانان ما به اندازه کوفه زیاد نیستند خصوصا از این گروه [شیعه] خداوند شما را به مسئله ای که مردم آن را نمی دانند آگاه کرده است بنابراین شما ما را دوست می دارید ولی مردم ما را دشمن می دارند، شما با ما بیعت کرده اید اما مردم با ما مخالفت ورزیده اند، شما گفتار و کردار ما را تصدیق می کنید در حالی که مردم ما را تکذیب می کنند پس خداوند شما را به زندگی ای چون زندگی ما زنده بدارد و به مرگی چون مرگ ما بمیراند (۱).

پس از این توضیح مختصر درباره پایان مرحله امامت امام محمد باقر علیه السلام و آغاز امامت امام جعفر صادق علیه السلام حال لازم است تا به بررسی ویژگی های دوران امام صادق علیه السلام در عرصه های گوناگون پردازیم.

۱. وضع سیاسی

اشاره

اوضاع و شرایط سیاسی که امام صادق علیه السلام قصد فعالیت در آن را داشتند به کلی تغییر کرده بود. هشام بن عبد الملک که امام باقر علیه السلام را به شهادت رسانده بود همچنان بر سر کار بوده و سیاستش در قبال امام صادق علیه السلام و شیعیان او همان سیاست سابق بود که بر اساس کینه های جاهلی بنا شده و تنها در تبعید و فشار و شکنجه خلاصه می شد.

برخورد اهانت آمیز هشام در زمان امام باقر علیه السلام با زید بن علی رضی الله عنه به عنوان یکی از شخصیت ها و نمونه های بارز شیعه در آن زمان حکایت از عمق

ص: ۹۲

۱- (۱). شیخ طوسی، امالی، ۱/۱۴۳، بحار الانوار ۲۰/۶۸ ح ۳۴.

تراژدی زندگی امت اسلام در آن زمان دارد.

انگیزه های زید رضی الله عنه برای قیام برضد بنی امیه روز به روز بیشتر می شد تا آنجا که دیگر با انگیزه کاملاً خالص اسلامی تصمیم به انجام آن گرفت.

گفتیم که وقتی جابر بن یزید جعفری خبر قیام و کشته شدن زید و بشارت برحق بودن و سلامت اعتقادات او را از قول برادر بزرگوارش امام محمد باقر علیه السلام به زید داد: زید رضی الله عنه در جواب گفت: من توانایی سکوت در برابر مخالفت با کتاب خدا و حاکمیت جبت و طاغوت را ندارم؛ خودم شاهد بودم که شخصی در برابر دیدگان هشام، رسول خدا صلی الله علیه و اله را دشنام می داد؛ من به او گفتم ای کافر خاموش باش، به خدا قسم اگر می توانستم تو را می کشتم و به جهنم می فرستادم.

هشام گفت: ای زید دست از همنشین ما بردار!

زید ادامه داد به خدا قسم اگر جز خود و پسر یحیی کس دیگری را برای قیام نیابم باز هم تا نابودی کامل هشام مبارزه خواهم کرد (۱).

روایتی که هم اکنون عنوان خواهیم کرد تصویر روشنی از انگیزه های واقعی زید و میزان اراده و عزم او برای مبارزه با بنی امیه به دست می دهد.

از محمد بن عمر بن علی علیه السلام نقل شده که گفت: هشام بن عبد الملک، من و زید بن علی رضی الله عنه را به نزد یوسف بن عمر فرستاد، به قادسیه که رسیدیم زید گفت: اثاثیه مرا از اثاث خود جدا کنید؛ پسرش به او گفت: قصد چه کاری داری؟

گفت: به کوفه باز می گردم، به خدا سوگند اگر بدانم خشنودی خداوند در

ص: ۹۳

این است که به دست خود آتشی برافروزم و چون شعله ور شد خود را در میان آن پرتاب کنم حتما این کار را انجام خواهم داد اما من امروز در پیشگاه خدا هیچ کاری را برای خود از جهاد با بنی امیه برتر نمی دانم (۱).

بسیاری از فقها، محدثان و قاضیان که از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بودند به قیام زید رضی الله عنه پیوستند (۲).

وقتی که زید شهید رضی الله عنه مقدمات قیام خود را فراهم دید از امام زمان خود پیشی نگرفته و با امام صادق علیه السلام درباره این کار مشورت کرد.

امام موسی کاظم علیه السلام می فرماید: از پدرم امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

خداوند عمویم زید را رحمت کند... او در امر قیام خود با من مشورت کرد و من به او گفتم: عمو جان اگر بر خود هموار کرده ای که خویشتن را کشته و بدن بی جانت را در کناسه [نام محله ای در کوفه و در لغت زباله دانی شهر] بر دار آویخته بینی به این کار دست بزن (۳).

امام صادق علیه السلام با این فرموده هم صحت قیام زید رضی الله عنه را مورد تأیید قرار داده و هم خبر شهادتش را به او اعلام فرمودند.

اما راهنمایی های امام صادق به سایر اصحاب مخلص خود در رابطه با قیام کردن به صورت کلی به گونه دیگری بود، گویا امام علیه السلام مایل نبود که همه توان، و سنگینی وجود خود را به یکباره و در قالب یک قیام در مبارزه با دستگاه اموی به مصرف برساند.

ابو بکر حضرمی گوید: در محضر امام صادق علیه السلام از قیام زید سخن به میان

ص: ۹۴

۱- (۱). تیسیر المطالب/ ۱۰۸-۱۰۹.

۲- (۲). ر. ک سید عبد الرزاق مقرر، زید الشهید رضی الله عنه، در این کتاب لیستی از شخصیت هایی که در قیام زید مشارکت داشته اند آورده است.

۳- (۳). احتجاج ۱۳۵/۲، بحار الانوار ۱۷۴/۴۶، مسند الامام الرضا ۵۰۵/۲.

آوردیم، امام صادق علیه السلام فرمودند: «عمویم کشته خواهد شد، او اگر قیام کند کشته می شود پس شما به خانه های خود فرار کنید، به خدا قسم که بر شما باکی نیست» مردی از حاضران گفت: ان شاء الله (۱).

زید رضی الله عنه قیامش را آشکار می کند

زید بن علی رضی الله عنه به جمع آوری یاران و دعوت کنندگان برای قیام خود پرداخت و سپس قیامش را آشکار کرد و عده زیادی به او پیوستند.

اما اگر کسی در اوضاع سیاسی و اخلاقی آن برهه از زمان دقیق شود درمی یابد که یکی از علامت های این دوره اضطراب و نابسامانی اعتقادی و سیاسی بوده و به رغم اینکه امت از ستم بنی امیه به ستوه آمده بودند و این مطلب در باور آنان جای گرفته بود و از دیگر سوی متقاعد شده بودند که تنها جایگزین مناسب سیاسی امیدوارکننده جریان علوی است که همواره در برابر ستمکاران ایستاده و متحمل شکنجه ها و فشارهای حکومت منحرف اموی شده است، ولی این دو باور به حدی از قوت نرسیده بود که برای تحقق نهضت و قیام کافی باشد.

و از طرفی هم نهضت از این حیث که مورد نیاز شدید امت بود بدل به یک ضرورت اجتماعی گردیده بود تا امت ثابت کند که در برابر ستمگران کاملاً از حقوق خود دست برنداشته و حفظ هویت اسلامی برایش اهمیت حیاتی داشته و به صورت عام در برابر باطل از خود حساسیت نشان می دهد.

از این روی اگرچه در آن برهه انقلاب به نتیجه کامل نمی رسید اما نفس

ص: ۹۵

۱- ((۱)). کشف الغمه ۱۹۸/۲-۱۹۹، بحار الانوار ۱۴۸/۴۷.

کار انقلابی برای امت اسلام مفید بود و به همین جهت است که می بینیم امام صادق علیه السلام با اینکه می دانستند نتیجه انقلاب ها چه می شود اما باز این طرز تفکر را عمیقاً در جان شیعه رسوخ داده و چنانکه خواهد آمد به یاری انقلابیون می پرداختند.

زید قیام خود را آغاز کرد و پس از جنگی ویرانگر توانست به پیروزی قاطعی در برابر امویان دست یابد که اگر فتنه داخلی در میان سپاهیانش روی نمی داد جنگ به نفع زید به اتمام می رسید، اما بعضی از نیروهای نفوذی که طرفدار هشام بودند در معرکه جنگ بر او داخل شده و نظرش را درباره ابو بکر و عمر جویا شدند، زید گفت: خدا ابو بکر و عمر دو صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و اله را رحمت کند و سپس از آن ها پرسید: شما قبل از امروز کجا بودید؟

هدف دشمنان از القای چنین سؤالی در چنان موقعیت خطرناک و معرکه جنگ یکی از دو هدف بود که هر کدام از آن دو به وقوع می پیوست شکست زید حتمی بود. کیفیت این توطئه از این قرار بود که یا زید از شیخین بیزاری می جست که در این صورت به بهانه اسائه ادب به شیخین کشته می شد و این وسیله ای بود که امویان و جانشینانشان از آن برای نابود کردن دشمنان خود استفاده می کردند. و یا اینکه زید از ظالمان و غصب کنندگان حق اهل بیت علیهم السلام بیزاری نمی جست که باز هم این عمل موجب تفرقه و اختلاف میان یارانش می گردید.

این سلاح مؤثر که والی کوفه یوسف بن عمر آن را به کار بست کار خود را کرد و پیمان شکنان و طمعکاران سپاه را پراکنده ساختند، به علاوه یوسف بن عمر به وسیله جاسوسان خود برای یاران زید پول فرستاد تا آنان را

زید تنها ماند و سپاهش پراکنده گردید و خود سرنوشت خویش را به امام حسین علیه السلام تشبیه کرد.

امویان پس از کشتن او بدنش را به کوفه برده و در محله کناسه به دار آویختند، این واقعه در سال ۱۲۱ هـ اتفاق افتاد (۲).

موضع گیری امام صادق علیه السلام در برابر قیام زید

مهمز اسدی گوید، بر امام صادق علیه السلام داخل شدم، آن حضرت علیه السلام فرمودند:

«ای مهمز کار زید به کجا رسیده است؟» در پاسخ گفتم: او را به دار کشیدند، پرسیدند:

«کجا؟» عرض کردم، در کناسه بنی اسد؛ فرمودند: «آیا تو خود او را در کناسه بنی اسد بر دار دیده ای؟» عرض کردم آری، سپس

آن حضرت آنقدر گریه کردند که صدای گریه زن ها از پشت پرده بلند شد (۳).

امام صادق علیه السلام در موارد متعدد از عمویش زید دفاع کرده و برای او طلب رحمت می کرد آن حضرت انگیزه ها و اهداف زید را برای عموم شرح داده و آن را مطابق با مفاهیم اسلامی در دل آن ها رسوخ می داد این رفتار امام علیه السلام سبب شد تا مردم این قیام را قسمتی از حرکت امام صادق علیه السلام به حساب آورند نه حرکتی بیرون از آن به خصوص که امام صادق علیه السلام با بعضی از کسانی که بر ضد قیام زید تبلیغات می کردند مخالفت می فرمودند، به نمونه هایی تاریخی از این مخالفت ها توجه کنید:

ص: ۹۷

۱- (۱). تاریخ الامم و الملوک ۲۷۷/۸.

۲- (۲). انساب الاشراف ۴۳۹/۳، مقریزی، النزاع و التخاصم/۳۱.

۳- (۳). امالی طوسی ۶۷۲/۲، بحار الانوار ۲۰۱/۴۶.

۱. فضیل بن یسار گوید: من پس از واقعه قتل زید رضی الله عنه به مدینه و نزد امام صادق علیه السلام رفتم و آن حضرت را در جریان نتایج قیام قرار دادم. امام علیه السلام پس از شنیدن سخنان من و شرح آنچه در میدان جنگ واقع شده بود فرمودند: «ای فضیل آیا در جنگ با شامیان همراه عمویم زید بودی؟» عرض کردم: «آری. فرمود: «چند تن از آنان را کشتی؟» عرض کردم: شش نفر. فرمود: «نکنند که در جواز ریختن خونشان شک داری؟» عرض کردم: اگر در این مطلب شکی داشتم حتما از کشتن آنان خودداری می نمودم. فضیل گوید شنیدم که امام صادق می فرمود:

«أشركني الله في تلك الدماء، مضي والله زيد عمي وأصحابه شهداء، مثل ما مضي عليه علي بن أبي طالب وأصحابه»؛

خداوند مرا نیز در این خون ها شریک نماید، به خدا سوگند که عمویم زید و یاران او شهید هستند و به همان راهی رفته اند که امام علی بن ابی طالب و یارانش رفته اند (۱).

۲. عبد الرحمن بن سیّابه گوید: امام صادق علیه السلام هزار دینار به من دادند تا آن را در میان بازماندگان شهدای قیام زید بن علی بن الحسین علیهما السلام تقسیم کنم، من نیز این کار را انجام دادم و از آن مبلغ، چهار دینار به عبد الله، برادر فضیل رسان رسید (۲).

امام صادق علیه السلام این گونه قیام عمویم زید را دنبال می کرد و متحمل پیامدهای آن می گردید. این دو روایت سطح روابطی را که میان امام علیه السلام و شیعیان انقلابی وجود داشت نشان می دهد که امام علیه السلام حتی دستور می داده اند تا خانواده های شهدا شناسایی شده و میان آن ها پول تقسیم شود.

ص: ۹۸

۱- ((۱)). امالی صدوق/ ۲۸۶.

۲- ((۲)). امالی صدوق/ ۲۷۵.

۳. امام صادق علیه السلام شیعیان خود را مأمور کرد تا به دور از چشم مأموران حکومت بدن زید رضی الله عنه را از بالای چوبه دار به زیر آورده و در جای مناسبی دفن نمایند.

سلیمان بن خالد گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسید: «چه چیز باعث شد تا زید را در این جای فعلی دفن کنید؟» عرض کردم: سه چیز باعث شد: اول اینکه تعداد ما کم بود و فقط هشت نفر بودیم، دومین عامل ترس ما از دمیدن صبح و روشن شدن هوا و رسوا شدن بود، سومین عامل این بود که این قبری بود که از پیش برای او آماده شده بود، امام صادق علیه السلام پرسیدند: «از آنجا که او را دفن کردید تا فرات چقدر فاصله است؟» عرض کردم به اندازه پرتاب یک سنگ، امام علیه السلام فرمودند:

«سبحان الله چرا به بدنش آهن نبستید و او را در کف فرات نیانداختید؟ این بهترین کار بود (۱).»

امام صادق علیه السلام و هشام بن عبد الملك

در این جو آکنده از تراحم خواسته ها و شورش بر حکومت مرکزی خصوصا پس از قیام زید رضی الله عنه امام صادق علیه السلام مشغول مرتب نمودن اوضاع در جهت رسالت خود بودند، از دیگر سو تهمت های بسیاری از قبیل قیام در برابر خلیفه مسلمانان، زندقه و جواز سب و لعن خلفا به سوی شیعه سرازیر بود هنگامی که هشام به مدینه آمد بنی عباس [که هنوز قدرت را در دست نگرفته بودند] به استقبال او آمدند و از امام صادق علیه السلام شکایت و بدگویی کردند که او میراث «ماهر الخصى» را به تنهایی گرفته و ما را از آن بی نصیب گذاشته است (۲).

ص: ۹۹

۱- (۱). کافی ۲۵۰/۸-۲۵۱ ح ۳۵۱.

۲- (۲). از مراجعه به کتب روایی برمی آید که این شخص بدون وارث بوده و چون امام میراث بر هر بی وارثی است ارث او را گرفته بوده است.

امام صادق علیه السلام در این جا خطبه ای خوانده اند که در آن آمده است:

پدر شما آزاد شده ما بود که از ترس شمشیرهای ما مسلمان شده بود، وی هیچگاه به سوی خدا و رسول او هجرت نکرده و خداوند ولایت او را با این آیه از ما برید:

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنَ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ (۱)

سپس فرمود:

این غلام ما بود که مرد و ما میراث او را گرفتیم و چون ما اولاد رسول خدا و ذراری فاطمه زهرا علیها السلام هستیم و آن حضرت میراث پیامبر را گرفت (۲).

پس از مرگ هشام بن عبد الملک در سال ۱۲۵ ه و لید بن یزید عهده دار امر خلافت شد. ولید به لقب فاسق مشهور بود، چرا که در میان بنی امیه از نظر دائم الخمر بودن، شنیدن موسیقی، هرزه درایی، پرده دری و بی توجهی به کارهای مردم کسی به پای او نمی رسید؛ در حالات او وارد شده در حالت مستی با کنیز خود در آمیخت و چون مؤذن بانگ اذان برداشت، قسم یاد کرد که باید این کنیز برای مردم نماز جماعت بخواند. آن کنیز لباس های ولید را پوشید و به مسجد رفت و در حال جنابت و مستی برای مردم نماز جماعت خواند.

ولید حوضی از شراب برای خود درست کرده بود که در هنگام عیش و عشرت خود را به درون آن می انداخت و آنقدر از آن می نوشید که کم شدن شراب حوض در کناره هایش آشکار می شد (۳).

از دیگر جلوه های فسق او اینکه با کنیزان پدرش که «ام ولد» بودند [یعنی پدرش از آن ها صاحب فرزند شده، و آن ها نامادری او به شمار می آمدند]

ص: ۱۰۰

۱- (۱). انفال/۷۲.

۲- (۲). مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۲۴، و بحار الأنوار ۱۷۶/۴۷ ح ۲۲.

۳- (۳). حیات الحيوان ۱/۲۱۶.

ازدواج کرد.

وی روزی به قرآن مجید تفأل زد و این آیه آمد که: **وَاسْمِ تَفْتُحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ** و [پیامبران از خدا] گشایش خواستند، و [سرانجام] هر زورگوی لجوجی نومید شد، و لید قرآن را پاره کرد و اشعاری با این مضمون خطاب به قرآن سرود:

«آیا زورگویان لجوج را تهدید می کنی؟ بدان که من همان زورگوی لجوج هستم.

هنگامی که در روز قیامت خدایت را دیدی، به او بگو که ولید مرا پاره کرد (۱).

وی چنان در گمراهی فرو رفته بود که حتی هشام به او گفته بود: وای بر تو به خدا سوگند که من نمی دانم آیا تو مسلمان هستی یا نه؟!

آغاز رهایی

این برهه تاریخی زندگی امت اسلام که در آن، امت خواهان سقوط و نابودی بنی امیه شدند به یکباره و بدون برنامه ریزی قبلی به وجود نیامده بود بلکه حاصل فعالیت های انقلابی بود که از نهضت امام حسین علیه السلام آغاز شده و تا نهضت زید که ابهت هشام بن عبد الملک اموی را درهم شکست ادامه یافته بود.

در چنین شرایطی استاندار خراسان در نامه ای به ولید نوشت که اوضاع

ص: ۱۰۱

۱- (۱). مروج الذهب ۲۱۶/۳. أتوعد كل جبار عنيد فها أنا ذاك جبار عنيد إذا ما جئت ربك يوم حشر فقل يا رب مرقني

الوليد

خراسان آشفته شده و قیام هایی به وقوع پیوسته است؛ ولید در پاسخ او نوشت من فعلا- مشغول[کار مهتری چون رسیدگی] به «عریض»، «معبد» و «ابن ابی عایشه» هستم، که هر سه نفر، از آوازخوانان و مغنیان دربار او بودند (۱).

امام صادق علیه السلام عاقبت این سقوط و زشکاری و سرپیچی از محرمات الهی را چنین ترسیم فرموده است: خداوند متعال هفت روز پس از به آتش کشیدن بدن زید فرمان نابودی بنی امیه را صادر فرمود (۲).

این ولید بود که دستور داد بدن مطهر زید شهید رضی الله عنه را پس از چهار سال از بالای چوبه دار پایین کشیده و در آتش بسوزانند.

مراقبت شدید از داری که بدن زید بر بالای آن آویخته بود- البته از ترس اینکه شیعیان آن را از دار پایین آورده و دفن کنند- نشان از فعالیت های سازمان یافته بر ضد حکومت وقت دارد؛ امام صادق علیه السلام همواره شیعیان را نکوهش می نمودند که چرا هنوز نتوانسته اند بدن زید شهید را از بالای دار پایین بیاورند.

هنگامی که مبارزه با دستگاه اموی شدت پیدا کرد ولید به حاکم کوفه نامه ای به این مضمون نوشت: گوساله عراقیان را از دار پایین بکش، بدنش را در آتش بسوزان و خاکسترش را در دریا بریز[نوع کلماتی که در این نامه به کار رفته، اشاره به آیه: ۹۷: طه، درباره گوساله سامری دارد].

یوسف بن عمر نیز آنچه را که خلیفه دستور داده بود کاملا به اجرا در آورد، او بدن زید بن علی را سوزانده و خاکسترش را در فرات ریخت (۳).

ص: ۱۰۲

۱- (۱). ذهبی، تاریخ الاسلام ۱۷۸/۵.

۲- (۲). کافی ۱۶۱/۸، تفسیر عیاشی ۳۲۵/۱.

۳- (۳). طبری ۱۲۲/۸، ابن اثیر ۱۲۷/۵، تاریخ یعقوبی ۳۹۱/۲.

دستگاه بنی امیه همواره برای دستیابی به امکان برخورد های شدید با مخالفان خود آنان را در برابر افکار عمومی آماج تهمت های ناروا و زشت همچون کفر و زندقه، از میان بردن اتحاد امت و... می ساختند تا با این کار مجوزی برای مباح شمردن خون آنان پیدا کرده و مردم ساده دل را برای مبارزه با آن ها بشورانند.

به همین جهت درباره قیام زید نیز همین تهمت ها موجود بوده و شایع کرده بودند زید برای دست یابی به اهداف شخصی، بر سلطان زمان خود که هشام بن عبد الملک می باشد و خداوند پیروی از او را بر همگان واجب کرده، سر به شورش برداشته است.

امام صادق علیه السلام در ردّ این شایعات و تهمت ها چنین فرموده است:

نگویید زید سر به شورش برداشت، چرا که زید دانشمندی راستگو بود، او شما را به سوی خود و برای نفع شخصی خود فرانخوانده بود بلکه او شما را به خشنودی آل محمد فراخوانده و اگر پیروز می شد حتماً به وعده خود وفا می نمود، قیام او برضد حاکم جامعه و به منظور از میان بردن سلطه او بود (۱).

میان یحیی بن زید (فرزند زید شهید) و مردی از شیعه درباره قیام زید گفت و گویی در گرفت، مرد شیعی به یحیی گفت: ای پسر پیامبر پدر تو در قیام خود چون مجاهدان بود اما ادعای امامت کرد و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله درباره کسانی که به دروغ ادعای امامت کنند روایات بسیاری آمده است. یحیی گفت:

ص: ۱۰۳

خاموش باش، پدر من عاقلتر از این بود که چیزی را ادعا کند که حق او نیست، او فقط گفت: شما را به خشنودی آل محمد فرا می خوانم و مراد او پسر عمویم جعفر بود، مرد گفت: پس امروز امام بر حق امام جعفر صادق علیه السلام است؟ یحیی پاسخ داد: آری، او فقیه ترین بنی هاشم است.

کشته شدن یحیی بن زید

یحیی بن زید نیز در زمان خلافت ولید بن یزید کشته شد و جریان شهادت او از این قرار بود که او پس از شهادت پدرش از کوفه خارج شد و به خراسان و سپس از آنجا به ری و سرخس و سپس به بلخ رفته و در نزد شخصی به نام حریش بن عبد الرحمن شیبانی پناه گرفت و در نزد او ماند تا هشام از دنیا رفت و ولید بر مسند خلافت نشست (۱).

والی کوفه نامه ای به نصر بن سیار نوشت و در آن اطلاع داد که یحیی در خانه حریش است، نصر بن سیار از حریش خواست تا یحیی را تسلیم کند، حریش منکر وجود یحیی در خانه خود شد و گفت: من از یحیی هیچ اطلاعی ندارم، به همین دلیل دستور دادند تا او را ششصد تازیانه زدند، سپس حریش گفت: به خدا سوگند، اگر یحیی در زیر پای من باشد، پایم را بر نمی دارم تا شما او را ببینید (۲).

پس از این ماجرا نیز دستگاه های اطلاعاتی نظام اموی همواره در جستجوی یحیی بن زید بودند پس از ماجراهایی که بیان آن ها طولانی خواهد شد. نصر بن سیار لشکری با ده هزار سوار به جنگ یحیی بن زید

ص: ۱۰۴

۱- ((۱)). سید عبد الرزاق مقررّم، زید بن علی/ ۱۷۶.

۲- ((۲)). ابن اثیر، تاریخ کامل ۱۲۷/۵.

فرستاد. یحیی با تعداد هفتاد نفر از یاران خود با این سپاه عظیم روبرو شد و در آخرین نبرد، در اثر تیری که به پیشانی اش اصابت کرد به شهادت رسید و تمامی اصحاب او نیز همراه او شهادت را در آغوش کشیدند. (رضوان الله علیه اجمعین)؛ دشمنان سر یحیی را از بدن جدا کرده و بدنش را برهنه کردند (۱)؛ این واقعه در سال ۱۲۵ ه به وقوع پیوست جسد شریفش را در جوزجان [گرگان] بر دار کشیدند و تا قیام ابو مسلم خراسانی بر همان دار ماند، ابو مسلم بدنش را از دار به زیر آورده، بر او نماز خواند و او را دفن کرد (۲).

در سال ۱۲۶ ه ولید بن یزید به دست خود امویان کشته شد و یزید بن ولید بن عبد الملک به جای او بر کرسی خلافت نشست. در این دوره چنان آشفتگی سیاسی به وجود آمد که تا آن روز سابقه نداشت. هر کس کوچکترین امیدی به در دست گرفتن ریاست داشت از گوشه ای سر برآورده بود؛ چرا که مردم در این زمان چنان از ستم بنی امیه به ستوه آمده بودند که بدون هیچ گونه دقت و مطالعه ای آمادگی پذیرش سخن هر کس را که ادعای برقراری عدالت می نمود، داشتند. از این رو است که می بینیم در این دوران گرایشات سیاسی گوناگونی پیدا شد.

در چنین آشفته بازاری امکان به دست گرفتن اوضاع و انسجام بخشیدن به همه این گرایشات سیاسی و یک سویه کردن آن ها، برای امام صادق علیه السلام نبود.

اینجا است که می بینیم آن حضرت در قبال این اوضاع، به عنوان یک

ص: ۱۰۵

۱- (۱). همان.

۲- (۲). ابن اثیر، تاریخ کامل ۱۲۷/۵.

آن حضرت گاه یاران خویش را از دنباله روی کورکورانه دیگر مذاهب برحذر می داشتند و گاه آنان را به موضع گیری انقلابی فرامی خواندند، البته اگر اشخاص مورد اعتماد و دارای عقاید صحیح را می یافتند.

امام علیه السلام به همه جزئیات موجود در جامعه آگاهی کامل داشتند زیرا حرکتی که امام صادق علیه السلام با آن روبه رو بودند اگرچه عکس العمل واقیت های جامعه بود، اما مولود خلق الساعه همان جامعه نبود، امام علیه السلام از فعالیت های جریان های فکری وارداتی در آن شرایط و نیز از اهدافی که گردانندگان این جریانات در سر می پروراندند کاملاً آگاه بودند.

امام علیه السلام به خوبی می دانستند که چه اهداف و نیت هایی در پشت این شعارها و پرچم ها پنهان شده است مانند شعاری که بنی عباس برای رسیدن به خلافت مردم را به آن فریفتند، اینجا است که امام علیه السلام همگان را از دنباله روی کورکورانه از این دعوت ها برحذر می داشته اند، آن حضرت همواره بر ضرورت التزام به اصول و ارزش های گمشده اسلامی و الهی تأکید می کردند.

امام صادق علیه السلام ویژگی های خط سیاسی مطابق با شرایط زمانه را به گونه ای که بنی امیه را مستقیماً مورد هدف قرار ندهد به پیروان خود القا می فرموده اند، این همان سیاستی است که می توان آن را به روشنی در مواضع آن حضرت در قبال قیام عمویش زید شهید رضی الله عنه و پشتیبانی آن حضرت از آن به خوبی مشاهده کرد.

موضع گیری امام صادق علیه السلام در برابر رویدادهای سیاسی

موضع گیری سیاسی امام صادق علیه السلام در برابر رویدادهای سیاسی و پیشنهادی رهبری سیاسی که از جانب گروه های پیرو و یا دوستدار آن حضرت عرضه می گردید را می توان در دو نکته خلاصه کرد:

اول: موضع آن حضرت در برابر پیشنهادی رهبری سیاسی که از جانب گروه های مختلف مردم به آن حضرت ارائه می گردید.

دوم: تأکید بر گرفتن موضع اصولی و برحذر داشتن شیعه از مواضع انفعالی و منحرف شدن توسط رویدادهای سیاسی.

موضع امام علیه السلام در برابر پیشنهادی رهبری

پیشنهاد اول: از عبد الحمید بن ابی الدیلم روایت شده که گفت: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که نامه عبد السلام بن عبد الرحمن بن نعیم و نامه فیض بن مختار و سلیمان بن خالد بدست آن حضرت رسید که در آن نامه آمده بود:

اکنون کوفه از جانب حکومت مرکزی، حافظ و نگهبانی ندارد و اگر امام به آن ها دستور بدهد آن را فتح خواهند کرد.

هنگامی که امام علیه السلام نامه آن ها را خواند، آن را به گوشه ای انداخت و فرمود:

«من امام و پیشوای آن ها نیستم. آیا نمی دانند که پیشوای آنان سفیانی است؟» (۱).

پیشنهاد دوم: این پیشنهاد از طرف گروهی از مردم خراسان به امام صادق علیه السلام شده بود. البته در حقیقت، این یک پیشنهاد برای قیام و انقلاب و

ص: ۱۰۷

۱- (۱). اختیار و معرفه الرجال ۳۵۳ ح ۶۶۲ و به نقل از آن در بحار الانوار ۳۵۰/۴۷.

دعوت مردم برای بیعت با امام صادق علیه السلام نبود. بلکه نوعی تحقیق درباره شخصی بود که از کوفه به خراسان رفته و مدعی شده بود که نماینده امام و فرستاده امام صادق علیه السلام به سوی اهل خراسان است.

حال متن کامل روایت را از زبان راوی حدیث حارث بن حصیره از دی ببینید؛ گفت:

«مردی از اهل کوفه به خراسان آمد و مردم را به ولایت جعفر بن محمد علیه السلام فراخواند. گروهی از مردم خواسته او را اجابت کرده و پیرو او گردیدند. گروهی نیز حرف های او را بکلی انکار کرده و او را دروغگو پنداشتند. گروه دیگری نیز ورع به خرج داده، راه احتیاط و توقف در پیش گرفتند. راوی گوید: از هر کدام از این فرقه ها مردی به عنوان نماینده به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسید. البته نماینده گروهی که اهل زهد و ورع بوده و در کار آن مدعی، توقف کرده بودند، در مسیر حرکت کاروانی که از خراسان به مدینه می آمد با کنیزی که در آن کاروان بود مخفیانه مرتکب عمل زنا گردید.

راوی گوید: هنگامی که ما بر حضرت امام صادق علیه السلام وارد شدیم، آن مرد که سابقه این کار زشت را داشت، سخنگوی گروه هم بود. او به امام صادق علیه السلام عرض کرد: خدا خیرت دهد؛ مردی از اهل کوفه به نزد ما آمده و مردم را به ولایت شما فراخوانده است. گروهی او را تصدیق کرده، گروهی تکذیب و گروه دیگری نیز زهد و ورع به خرج داده و راه توقف در پیش گرفته اند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «تو از کدامیک از این سه گروه هستی؟» مرد گفت: من از گروهی هستم که ورع به خرج داده و توقف کرده اند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «این زهد و ورع تو در فلان شب کجا بود؟» که به آن شبی اشاره داشت که مرد مرتکب آن عمل

زشت شده بود. راوی گوید: مرد از شنیدن این کلام نگران شد (۱).

پیشنهاد سوّم: این بار امام صادق علیه السّلام سیاست خود را در برابر گروهی از مخالفان بنی امیه، با اشاره غیر مستقیم به نقص عقیدتی و فکری این مبارزه، و اهدافی که بعضی از عناصر مبارزه کننده به دنبال آن بودند بیان فرمودند. این مطلب را از جریان دیدار عمرو بن عبید و واصل بن عطاء و دیگرانی از بزرگان معتزله با امام صادق علیه السّلام که پس از مطرح کردن نظریه قیام، انقلاب و به دست آوردن حکومت در نزد آن حضرت، تأیید و همراهی ایشان را می خواستند، می توان دریافت.

امام علیه السّلام نه تنها به سؤال آن ها جواب نداده و دعوت آن ها را رد کرد. بلکه در جوابی که به آن ها داد به حلّ مسأله دیگری پرداخت که اهمیت آن از اجابت خواسته آنان بیشتر بود. چه آنکه اگر انگیزه های قیام کنندگان از قیامشان، با انگیزه های بنی امیه در حکومت تفاوتی نداشته باشد و از نظر فکری با هم یکسان باشند، قیام مسلحانه فایده ای نخواهد داشت. به خاطر همین موضوع، امام علیه السّلام انگشت روی درد اصلی که سبب این پیامدهای تاریک و انحرافی که جامعه اسلامی را متألّم کرده بود، گذاشتند. روایت را از عبد الکریم بن عتبه هاشمی می بینیم:

عبد الکریم می گوید: نزد امام صادق علیه السّلام در مکه بودم. ناگاه جماعتی از معتزله که در میان آن ها عمرو بن عبید و واصل بن عطاء و حفص بن سالم و گروه دیگری از بزرگان آنان بودند بر امام وارد شدند. در آن ایام، ولید بن یزید کشته شده و اهل شام در حال اختلاف برای تعیین خلیفه بودند. آنان بسیار با

ص: ۱۰۹

امام صادق سخن گفتند و خطابه ای طولانی ایراد کردند. امام صادق علیه السلام به آن ها فرمودند: «شما خیلی طولانی صحبت می کنید. یک نفر از میان خود نماینده کنید تا او دلایل شما را به صورت مختصر و روشن بیان کند».

آن ها عمرو بن عبید را از طرف خود نماینده کردند و او نیز بسیار طولانی کلام خود را بیان کرد. او گفت: اهل شام خلیفه خود را کشته اند و خداوند بعضی از آن ها را به بعضی دیگر مبتلا کرده و امورشان متشتت گردیده است. ما دیدیم محمد بن عبد الله بن حسن مردی است دارای دین و عقل و مروّت و از خاندان خلافت. خواستیم تا گرد او جمع شده و با او بیعت کنیم و قیام خود را به همراه او آشکار ساخته، مردم را به سوی او بخوانیم. هرکس با او بیعت کند، ما با او هستیم و او از ماست و هرکس از ما دوری گزیند، ما نیز دست از او خواهیم داشت و هرکس با ما نبرد کند با او نبرد خواهیم کرد، و او را به سمت حقّ و اهل حقّ باز خواهیم گرداند. اکنون دوست داشتیم که این مطلب را با تو در میان بگذاریم. چرا که ما از نظرات امثال تو بی نیاز نیستیم. چرا که تو بسیار با فضیلت بوده و پیروان فراوان داری.

هنگامی که او به صحبت خود پایان داد، امام صادق علیه السلام فرمودند: «آیا نظر همه شما همین است که عمرو بن عبید گفت؟» گفتند: بلی. امام صادق علیه السلام حمد و ثنای الهی را بجای آورد و بر پیامبر و آلش درود فرستاد و با آنان به دلایل مختلف احتجاج کرد و بعد رو به عمرو کرد و گفت: «ای عمرو، از خدا بترس و شما ای گروه، تقوای الهی پیشه کنید. چرا که پدرم که بهترین کس بر روی زمین بود و داناترین فرد به کتاب خدا و سنّت رسول خدا صلی الله علیه و اله، بر من این گونه روایت کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: هرکس مردم را به شمشیر بزند و آنان را به سوی خود بخواند در حالی که در میان مسلمانان کسی

داناتر از او وجود دارد، گمراه و متظاهر است» (۱).

عجیب است این گروه که به فضیلت امام صادق علیه السّلام و برتری آن حضرت بر دیگران اعتراف داشتند چگونه فکر بیعت با کس دیگری را در سر می پرورانده و از آن بدتر توقع داشتند امام صادق علیه السّلام کار آن ها را تأیید کند؟! در حالی که امام صادق آن ها را به کاری معقول و مشروع فرامی خواند. آری، آنان می بایست در کاری که قصد انجام آن را داشتند تجدیدنظر کنند.

امام صادق علیه السّلام شیعه را از گرفتن مواضع انفعالی باز می دارند

برای روشن شدن این موضوع، به مطالعه برخی از نمونه های تاریخی می پردازیم:

نمونه اول: این نمونه تاریخی در بردارنده تأکید امام صادق علیه السّلام به شیعیان بر لزوم تحقیق و تتبع و عجله نکردن در دادن پاسخ مثبت به هر کسی است که شعار انقلاب سردهد، حتی اگر شعار او شعار اهل بیت علیهم السّلام باشد. چرا که انسان اگر بدون تحقیق و تفکر به راهی قدم بنهد، حتما زیان خواهد کرد. زیان بزرگی که ممکن است به قیمت جان آن شخص تمام شود؛ و در قیامت باید بر همه اعمال خرد و کلان خود جواب بدهد و اگر بدون بینه و دلیل قوی در این راه کشته شده باشد پشیمانی برای او سودی نخواهد داشت. این سیاست امام علیه السّلام حاوی بهترین هشدار برای شیعیان بود، که گول حرکت های سیاسی را که با ادعای ارتباط با امام علیه السّلام قصد اغفال شیعه و استفاده از توانایی های آنان را به جهت منافع و مصالح خود داشتند، نخورند.

ص: ۱۱۱

۱- (۱). بحار الانوار ۲۱۳/۴۷-۲۱۶، به نقل از کافی ۵۵۴/۳، احتجاج ۱۱۸/۲-۱۲۲، تهذیب ۱۴۸/۶۷.

اکنون روایتی از عیص بن قاسم می خوانیم که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود:

«از خدای واحدی که هیچ شریکی ندارد، پرهیزید. در کارهای خود دقت کنید. به خدا قسم که اگر یکی از شما گله گوسفند و چوپانی داشته باشد، اگر چوپان دیگری را بیابد که در رابطه با گوسفندان او داناتر از چوپان فعلی باشد، چوپان اول را اخراج و چوپان داناتر را به جای او خواهد گذاشت. به خدا قسم اگر شما دو جان داشتید که با یک جان جهاد کرده و تجربه اندوخته و با جان دیگر مطابق آنچه یافته و فهمیده اید عمل می کردید، جایز بود این کار را انجام دهید. اما شما بیشتر از یک جان ندارید که اگر آن جان را از دست دادید، به خدا قسم که دیگر امکان توبه نخواهید داشت. پس بسیار سزاوار است تا برای آینده و زندگی و جان خود، دست به انتخاب اصلح بزنید. هرگاه کسی نزد شما آمد و شما را به نام ما به انقلاب فرا خواند، اول تحقیق کنید که برای چه هدف و زیر پرچم چه کسی خارج می شوید؟» (۱).

نمونه دوم: در این نمونه تاریخی، امام صادق علیه السلام به این نکته مهم اشاره دارند که مهمترین نیاز این مرحله از تاریخ، وجود الگوهای نیکو و رهبران پاکی است که با رفتار شایسته و افکار درست خود، جامعه را پشتیبانی کنند.

از عمرو بن ابان روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«ای شیعیان، شما به ما نسبت داده شده اید. پس مایه زینت و افتخار ما باشید، نه مایه ننگ و عار ما. چه چیز شما را مانع می شود که مانند اصحاب علی علیه السلام در میان

ص: ۱۱۲

مردم زندگی کنید؟! هریک از اصحاب علی علیه السلام در میان هر قبیله ای داخل می شد، او را امام جماعت، مؤذن و امانت دار خود می کردند. بیماران مردم را عیادت کنید، در تشییع جنازه های آنان حاضر شوید و در مساجدشان نماز بخوانید. نگذارید دیگران در هیچ کار خیری از شما پیشی بگیرند که به خدا سوگند شما به انجام این کارها سزاوارتر از آنانید» (۱).

۲. شرایط فکری

اشاره

پدیده های فکری و عقیدتی همچون زندقه، غلو، اعتزال، جبر و شیوه های جدیدی که در اثر ظهور این پدیده های فکری در فهم رسالت الهی در عرصه های فقه و تفسیر حدیث و تفسیر قرآن در عصر امام صادق علیه السلام به نقطه اوج خود رسیده بود، زاینده شرایطی که امام علیه السلام در آن می زیسته نبوده، و یکباره به وجود نیامده بود. بلکه وجود این پدیده های فکری به خطی که امویان و قبل از آن ها، خلفایی که از راه و روش اهل بیت علیهم السلام دوری گزیده و در طول بیش از یک قرن، راه های دیگری در پیش گرفته بودند، بازگشت می کند.

آنان تصویری دروغین از دین به نسل ها ارائه کردند که جز وسیله توجیهی در دست حکام نبوده که به وسیله این [نسخه جدید از] اسلام، به حمایت از سلطه و سیطره خود پرداخته و به فراخور سیاست هایشان بر ضد مستضعفان، از آن استفاده کنند. شرایط به گونه ای شد که مردم فقط چهره ای زشت و غیر قابل تحمیل از دین می دیدند و پدیده فکری زندقه و بی دینی عکس العمل چنین انحرافی بوده است. چرا که پس از استفاده ابزاری حاکمان از دین، و به وجود

ص: ۱۱۳

آمدن محیط دینی مضطرب و آکنده از مفاهیم غلط، تفکر زندقه رواج بسیاری یافت.

آشفته‌گی اصول و ارزش‌ها به جایی رسید که حتی مردم در سنت نبوی، بلکه در فهم کتاب بزرگ الهی (قرآن) نیز به شک افتادند و به سوی رأی و استحسان کشیده شده و بدون هیچ قانون علمی محکمی، از متن روایات و قرآن کریم تجاوز کردند.

اگر بخواهیم افکار منحرفی را که در عصر امام صادق علیه السلام در جامعه منتشر شده بود بشناسیم، اول لازم است پیش زمینه‌هایی که امت را به این تشویش و آشفته‌گی اعتقادی رسانده بود بشناسیم.

اکنون به بعضی از نمونه‌های روش تحریفی و انحرافی اموی و نقش مخرب آن در فهم قرآن و سنت و حوادث تاریخ می‌پردازیم.

تحریف مصادر تشریح و تاریخ

الف- تحریف در عرصه تفسیر قرآن کریم

آنان در تفسیر قرآن کریم به آراء شخصی یا روایات اسرائیلی بسنده می‌کردند که در خدمت سیاست‌های خلفا بوده است. به عنوان مثال:

۱. جبریان، بعضی از آیات قرآن کریم را مانند **وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ**؛ ...خدا شما و آنچه را که برمی‌سازید آفریده است (۱)، برای تأیید فکر منحرف خود به کار می‌بردند. آن‌ها این گونه می‌پنداشتند که قرآن دلالت بر این دارد که خداوند بندگان را به کارهایشان مجبور می‌کند.

ص: ۱۱۴

۲. عقیده جسمیت بخشیدن به خداوند متعال که مبتنی بر برداشت هایی از روی جمود بر ظواهر عبارات قرآنی بنا شده بود. در این طرز تفکر، هیچگاه از معنای تحت اللفظی آیات قرآن پافراتر نگذاشته نشده، و تصریح می کند که خداوند دست و صورت دارد و برای این اعتقاد فاسد به آیات شریف: **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**؛ دست خدا بالای دست های آنان است (۱) و **وَيَتَقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ**؛ و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند (۲) استدلال کرده و معتقدند که دیدن خداوند با چشم سر، امکانپذیر است و به این آیه شریف استناد می کنند که: **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ**؛ در آن روز صورت هایی شاداب و مسرور است* و به پروردگارش می نگرند! (۳).

این اعتقادات تکیه بر تفسیرها و داستان های اسرائیلی در رابطه با تفسیر آیات قرآن دارد؛ و این موجب پیدایش این صورت نازیبا از تفسیر آیات قرآن شده است. در تفسیر قرطبی از کعب الاحبار روایت شده که گفت: خداوند متعال هنگامی که عرش را خلق کرد، عرش گفت خداوند چیزی از من بزرگتر نیافریده است و از خود بزرگ بینی گردن برافراشت. پس خداوند متعال ماری را به سوی او فرستاد تا بر او حلقه زند، که این مار هفتاد هزار بال و در هر بالی هفتاد هزار پر و در هر پری هفتاد هزار صورت و در هر صورتی هفتاد هزار دهان و در هر دهانی هفتاد هزار زبان وجود داشت که از هر کدام از این زبان ها و دهان ها در هر روز، به اندازه قطرات باران و تعداد برگ های درختان، سنگریزه ها، ستارگان، به عدد روزهای دنیا و به تعداد همه ملائکه، تسبیح خداوند متعال خارج می گردید. این مار بر دور عرش پیچید. و فقط نیمی از مار

ص: ۱۱۵

۱- (۱). فتح/۱۰.

۲- (۲). الرّحمن/۲۷.

۳- (۳). قیامت/۲۲-۲۳.

برای پیچیدن به دور عرش کافی بود. در این زمان بود که عرش تواضع کرد (۱).

معاویه به کعب الاحبار گفت: تو می گویی که سواره نظام ذو القرنین به ثریا می رسید؟ کعب در پاسخ به او گفت: اگر من این را گفته ام خداوند متعال نیز فرموده است: وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا؛ و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم (۲).

این نمونه ای از میراث حدیثی، تفسیری و تاریخی مخلوط با اسرائیلیات و افتراءات دروغینی بود که به جهت خدمت به حکام، بعد از قرنی از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و پس از این که عمر بن عبد العزیز فرمان رفع ممنوعیت کتابت حدیث را صادر کرد به رشته تحریر درآمد. مکتب حدیث کاملاً بر روی آنچه روایت می کرد تکیه داشت و به عقل انسانی اجازه دخالت در حیطه فهم حدیث را نمی داد. تا آنجا که گفتند: سنت قرآن را نسخ می کند و قرآن به سنت نیازمندتر است تا سنت به قرآن، و نظریه عرضه احادیث بر قرآن، از آراء زنادقه (لا مذهببان) است (۳).

تا اینجا بعضی از سبب های پیدایش انحرافات فکری و منتشر شدن سریع آن در جامعه اسلامی را دریافته ایم. تفکراتی مانند جبر و زندقه و غلو و به هر کدام از این ها در پی اشاره خواهیم داشت.

ب- تحریف در عرصه حدیث شریف نبوی

۱. در صحیح ترمذی از پیامبر اکرم روایت شده است که درباره معاویه فرمودند: خدایا او را هدایت کننده و هدایت شده قرار ده و به وسیله او مردم را

ص: ۱۱۶

۱- (۱). الجامع لاحکام القرآن ۲۹۵/۱۵.

۲- (۲). ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم ۱۰۶/۳.

۳- (۳). جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل ۱۲۹/۱.

هدایت کن (۱).

۲. و از عمیر بن سعید روایت شده که گفت: معاویه را جز به خیر و نیکی یاد نکنید. چرا که من از پیغمبر شنیدم که می فرمود: خداوندا به وسیله او هدایت کن (۲).

۳. احمد، ابو داوود، بغوی، طبرانی و دیگران از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت کرده اند که فرمود: بر شما باد به حفظ و نگهداری شام. چرا که این شهر منتخب خدا از میان همه زمین است. خداوند برای سکونت در این شهر بهترین بندگانش را انتخاب کرده و خداوند بر اهل شام تکیه کرده است (۳).

۴. از کعب الاحبار روایت شده: که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: اهل شام شمشیری از شمشیرهای خدا هستند که خداوند به وسیله آن ها از گناهکاران انتقام می گیرد (۴).

۵. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت شده که فرمود: صاحب سر من معاویه بن ابی سفیان است (۵).

۶- و گفته شده ابن ابی العوجاء که یکی از زنداقه بوده، هنگامی که برای گردن زدن برده می شد گفت: من در میان شما چهار هزار حدیث جعل کردم که در آن ها حلال را حرام و حرام را حلال کردم (۶).

ص: ۱۱۷

۱- (۱). صحیح ترمذی ۶۸۷/۵ باب مناقب معاویه.

۲- (۲). کنز العمال ۱۴۹/۱۴.

۳- (۳). کنز العمال ۱۴۹/۱۴.

۴- (۴). اضواء علی السنه المحمديه ۱۲۹ به نقل از دلائل النبوه بیهقی.

۵- (۵). تطهیر الجنان و اللسان ۱۷.

۶- (۶). ابن جوزی، الموضوعات تحقیق عبد الرحمن محمد عثمان ۳۷/۱.

مجموعه ای از روایات جعلی وجود دارد که شخصیت پیامبر اکرم را به صورتی ناقص و متناقض در رفتار معرفی می نماید، مانند این که:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به صدای کنیزکان آوازخوان و دف نواز گوش می دادند.

۲. پیامبر اکرم همسرش عایشه را در حالی که صورت بر صورت او می نهاده! بر دوش خود سوار می کرده تا بازی سیاهان را ببیند.

۳. اینکه پیامبر اکرم پس از آنکه همسر فرزندخوانده خود را در حالتی تحریک کننده دید، عاشق او گردید! (۱)

جهت گیری های فکری منحرف در زمان امام صادق علیه السلام

۱. جبر: هنگامی که در جامعه نیاز به ایجاد علم کلام و فقه و تفسیر احساس گردید، عده ای از به وجود آورندگان و نظریه پردازان عقیده جبر با استفاده از احادیثی که می شد از ظواهر آن اعتقاد جبر را استخراج کرد، دست به تولید این نظریه زدند. نظریه ای که خداوند را خالق اعمال بندگان می دانست.

آن ها این نظریه را در خدمت دستگاه اموی و تثبیت پایه های سلطنت آنان قرار دادند. معنای حقیقی جبر این است که بندگان خدا هیچگونه اختیاری از خود نداشته و تمام شرّ و خیری که از آن ها صادر می شود به خداوند متعال نسبت داده می شود. آن ها می گویند ما هیچ کاری را به اختیار خود انجام نمی دهیم، بلکه تمام اعمال ما با اراده و مشیت خداوند انجام می شود و اگر خداوند

ص: ۱۱۸

۱- (۱). صحیح بخاری ۱/۱۶۹، صحیح مسلم باب صلاه العیدین ۲/۶۰۷، مسند احمد ۶/۳۸.

بخواهد که ما نماز بخوانیم، نماز می خوانیم و اگر خداوند بخواهد که ما شراب بخوریم، شراب می خوریم. آنان برای این عقیده به چند آیه قرآن نیز استناد کرده اند که از آن جمله است: **وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**؛ و تا خدا نخواهد، [شما] نخواهید خواست او **فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ** و مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا؛ پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید؛ و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند ۲.

روشن است که معتقدان به چنین اعتقادی، به خود اجازه می دهند هر جنایت و معصیتی را انجام دهند. واجبات را انجام نداده و به ارتکاب محرماتی چون شرب خمر، زنا، دزدی و قتل پرداخته و سپس بگویند خداوند خواست که من دزدی کنم و دزدی کردم؛ خواست خدا این بود که من زنا کنم و من زنا کردم. بدین ترتیب، انسان هیچگونه اراده، اختیار و تصرفی در آنچه خداوند به او داده ندارد و هیچ استفاده ای از نعمت عقل نخواهد برد. پس چگونه طمع ثواب یا ترسی از عقاب خداوند خواهد داشت؟ ۳.

۲. زندقه (بی دینی): از دیگر افکاری که در زمان امام صادق ظهور کرد، تفکر الحاد و بی دینی بود. البته از رشد و نمو این چنین افکار منحرفی در عالم اسلام، که عالم توحید خالص است، خصوصاً در زمان قدرت و قوت دین اسلام و در زمانه ای که دیگر ملت ها برای آگاهی پیدا کردن از اسلام که آخرین رسالت الهی است تلاش می کردند، نباید تعجب کرد. زیرا ستم و فساد که امویان در تمام عرصه های زندگی مروج آن بودند، سبب ظهور چنین افکاری می گردید که با تفکرات اسلامی ضدیت تام و تمام داشت.

از حمّاد بن عثمان روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «زنادقه و بی دینان در سال ۱۲۸ هجری ظهور خواهند کرد. چرا که من مطلب را در مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام دیده ام» (۱).

جو فکری که حکومت بنی امیه ایجاد کرده بود، هرگونه سؤال، اشکال و ایرادی را بر افکار صادر شده از سوی حکام گناهی نابخشودنی دانسته و چنین حکم می کرد که انسان فقط باید شنونده بوده فکر نکند و معتقد باشد که خلافت اسلامی در طاغوت های بنی امیه و فرعون های بنی عباس خلاصه می شود. چنین فساد می شود. چنین فساد می شود. چه عرصه های فکر و اندیشه را فرا گرفته بود موجب ظهور تفکرات الحادی گردید که در حقیقت عکس العمل همین فساد بود.

از اینجاست که مشاهده می کنیم ابن ابی العوجاء جلسات فکری و اندیشه ای خود را فقط با هدف تشکیک در توحید در مسجد رسول خدا تشکیل می داد. او منکر اصل و مبدأ هستی بود و می گفت: هستی سر خود به وجود آمده و خالق در کار نبوده است.

جعد بن درهم نیز از کسانی بود که کاملاً در کفر فرو رفته، بدعتگذار و اصل بی دینی بوده اند. او به صورت آشکاری بی دینی و الحاد خود را بروز می داده است (۲).

از بدعت های جعد این است که مقداری آب و خاک در شیشه ای ریخت و پس از مدتی که در آن گل و لای داخل شیشه کرم ها و جانورانی پیدا شدند؛ به اصحاب خود گفت: من خالق این جانوران هستم. چرا که من سبب به وجود

ص: ۱۲۰

۱- (۱). بصائر الدرجات ۱۷۲، بحار الانوار ۱۲۳/۲۶، اثبات الهداه ۱۷۵/۵.

۲- (۲). میزان الاعتدال ۳۹۹/۱، لسان المیزان ۱۰۵/۲.

آمدن آن ها شده ام. این خبر به امام صادق علیه السلام رسید. امام صادق با رساترین برهان ها کلام او را باطل کردند: اگر او آن ها را آفریده است بگوید که تعداد آن ها چندتاست؟ چندتا از آن کرم ها نر و چندتا از آن ها ماده هستند؟ وزن هر کدام از آن ها چقدر است؟ اگر او آن ها را آفریده است، دستور بدهد تا از این صورتی که هستند به شکل دیگری درآیند (۱).

۳. اعتزال: پس از تعارض میراث حدیثی و تفسیری بنی امیه با عقل سلیم، خوارج و مرجئه نیز در حکم مرتکب کبیره به تعارض رسیدند و فرهنگی که در ظاهر قرآن کریم جمود کرده بود، از حل این مشکل عاجز مانده نتوانست به سؤالاتی که در حالت رویکرد به فرهنگ های دیگر پیش می آید، جواب گوید.

از اینجا بود که افکار معتزله در پاسخ به نیازهای حاصل از پیشرفت های مدنی در کشور اسلامی و بسیاری سؤالاتی که از سوی حرکات الحادی مطرح می شد ظهور کرد. در آن زمان تفکر معتزلی، اعتماد کامل و مطلق بر ظاهر حدیث را رد کرده و به اهل حدیث هجوم آورد که چرا عقل را تعطیل کرده و هر کس را که با آنان به بحث و مناقشه پردازد کافر می خوانند.

خط سیاسی معتزله: معتزله کمک کار حکومت وقت بوده و به سیاست حاکم بر زمان خود خدمت کردند. آنجا که به مقدساتی که در ضمیر امت و فکر آن ها نهفته بود، حمله کردند. آنان این مطلب را ابراز کردند که لازمه امامت و خلافت برتری ذاتی و علمی نیست. بلکه می توان آن کس را که برتر نیست با وجود شخص برتر، به خلافت و امامت برگزید و همین مطلب را دلیل بر مشروعیت خلافت امویان و عباسیان دانستند. احمد امین گوید: جرأت معتزله

ص: ۱۲۱

در نقد و بررسی شخصیت‌ها به شدت به نفع بنی امیه تمام شد. چرا که کمترین اثر نقد و بررسی مخالفان، و قرار دادن آن‌ها در مقام تحلیل و بررسی عقلی - چه به نفع آن‌ها تمام شده یا به ضرر آن‌ها باشد - این بود که تفکر تقدیس و عصمت علی علیه السلام را که در میان مسلمانان شایع بود کمرنگ می کرد (۱).

به همین سبب بود که معتزله همیشه مشمول تأیید مطلق و حمایت کامل امویان بوده و پس از سقوط آنان به دستگاه حکومت عباسی متصل شده و از سازمان‌های وابسته و یاوران حکومت عباسی بودند. منصور عباسی، عمرو بن عبید را که یکی از بزرگان معتزله بود بسیار گرامی می داشت (۲).

روابط شیعه و معتزله نیز بسیار خصمانه بود. شیعه معتزله را فکری خارج از اسلام می دانست. چرا که نظریه برتری مفضول بر افضل، یعنی نظریه صحت امامت شخصی که برتر نیست با وجود شخص برتر، معنایش خارج شدن از منطق حق و کشتن مواهب و نیروهایی است که خداوند به بشر داده است.

علاوه بر اینکه این نوع تفکر با قرآن کریم نیز مخالفت دارد. قرآن کریم می فرماید: قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَدِينُونَ وَالَّذِينَ لَا يَدِينُونَ؟ بگو: «آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟» (۳).

تمام فجایی که امت اسلام در طول تاریخ خود پس از پیامبر اکرم با آن روبرو شده است به همین موضوع کنار گذاشتن فرد برتر و لا-یقتر و جلو انداختن شخص پایین تر بازگشت می کند. و اگر این چنین کاری در جامعه اسلامی صورت نمی گرفت، شخص افضل و برترین فرد امت با رهبری حکیمانه خود، به نرمی و آرامی امت را به سوی سرچشمه جوشان سعادت و

ص: ۱۲۲

۱- (۱). فجر الاسلام/۲۹۵.

۲- (۲). تاریخ بغداد ۴/۱۴۸-۱۵۰.

۳- (۳). زمر/۹.

هدایت رهبری می فرمود. چنانکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه ای که بلافاصله بعد از بالا رفتن ابو بکر از پلکان خلافت و نشستن بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و اله و برکنار کردن امام علی بن ابیطالب علیه السلام از این جایگاه که پیامبر اکرم آن حضرت را برای آن معین فرموده بود، به همین نکته مهم اشاره فرموده اند.

۴. غلو: تاریخ نویسان، حرکت غالیان را در تاریخ اسلام از خطرناکترین و نابودکننده ترین حرکات برای جامعه اسلامی آن روز می دانستند. چرا که این حرکت سیاسی و عقیدتی با هدف ضربه زدن به اسلام از داخل پایه ریزی شده بود. البته تحلیل این حرکت از جانب مورخان همیشه حتی امروز هم مشکل و سخت بوده است. چرا که خود آورندگان و داعیان این فکر و عقیده دست به قلم نبرده و عقاید خود را تدوین ننموده اند. حرکت غلات در دراز مدت ادامه پیدا نکرد، بلکه مدت کوتاهی بر صحنه سیاست ظاهر شد و سپس به سرعت غروب کرد. امام صادق علیه السلام با درک صحیح از خطرناک بودن این عقیده، به سرعت در مقابل آن موضع گرفته و برائت و بیزاری خود را از این عقیده و تمام اصول آن آشکارا بیان کرده و کسانی را که مبلغ این عقیده بوده اند مانند ابو الخطاب مورد لعن قرار داده و مردم را از هدف های ناپاک صاحبان این عقیده برحذر داشته است.

ابتدای حرکت غلات در اواخر حکومت امویان به وجود آمد. ابو الخطاب به صورت پنهانی افکار خود را در شهر کوفه رواج داد. در زمانی که کوفه دستخوش امواج جریانات سیاسی بود. در آن زمان حرکت عباسیان راه خود را به سوی پیروزی باز می کرد. ابو الخطاب از آن جهت کوفه را برای نشر عقاید خود انتخاب کرد که می دانست دوستداران و پیروان اهل بیت در این شهر زیادند، و احساس کرد می تواند با فکر ناپاک خود دوستی و محبت اهل بیت را

بدین گونه زشت و بی اعتبار ساخته و ضربه ای به پیروان اهل بیت از این راه وارد آورد. ابو عبّاس بغوی گوید: در محله غربی کوفه در کنیسه ای به نام دار الرّوم بر فثیون نصرانی داخل شدم و بین ما سخنانی گذشت. من از فثیون در رابطه با ابن کلاب سؤال کردم. فثیون گفت: خداوند عبد الله (ابن کلاب قطن) را پیامرزد. او به نزد من می آمد و در آن گوشه می نشست - به ناحیه ای از کلیسا اشاره کرد - او احادیث مرا نقل می کرد و اگر بیشتر زنده می ماند، ما می توانستیم همه مسلمانان را به دین نصرانی در آوریم.

غلات معتقد بودند که چیزهای روحانی مانند ملائکه می توانند با جسد جسمانی ظهور کنند و این امر از نظر عقلی محال نیست. حال این مطلب یا در جانب خیر است مانند ظهور جبرئیل علیه السّلام در برابر بعضی از اشخاص به صورت یکی از اعراب. و از ناحیه شر مانند ظهور شیطان به صورت انسان تا اینکه شرّ و بدی را به صورت انسانی به انجام برساند. یا ظاهر شدن جنّ به صورت بشر تا اینکه بتواند با زبان انسانی سخن بگوید. به همین ترتیب آن ها می گویند:

خداوند متعال نیز می تواند به صورت اشخاص ظاهر شود. و چون بعد از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و اله کسی برتر از حضرت علی علیه السّلام نبوده و بعد از او هم فرزندان آن حضرت به این کرامت اختصاص یافته و آن ها بهترین خلق خدا می باشند، خداوند به صورت آن ها جلوه کرده و به زبان آن ها سخن گفته و با دست آن ها کار می کند. و به خاطر همین، اسم «الهیّه» بر آن ها نهاده شد!! آن ها این خصوصیت را فقط به حضرت علی علیه السّلام داده و دیگران را از این خصوصیت بی بهره می دانستند. چرا که به اعتقاد آنان خداوند متعال امیر المؤمنین علیه السّلام را در

رابطه با اسرار باطنی تأیید و یاری کرده بود (۱).

از اینجا ابو الخطّاب اعتقادات خود را آغاز کرد و سپس گمان کرد که ائمه پیامبرند. پس از آن ادّعا کرد که آن ها خدایان اند. ابو الخطّاب معتقد به خدایی جعفر بن محمّد امام صادق علیه السّلام و خدا بودن پدران پاک آن حضرت علیهم السّلام گردید.

سپس گفت آن ها فرزندان خدا و دوستان او هستند! او می گفت: الهیّت نوری است که در نبوّت نهفته و نبوّت نوری است که در امامت است و جهان از این آثار و نورها خالی نخواهد بود. ابو الخطّاب گمان می کرد که جعفر بن محمّد علیه السّلام خداوند زمان خود است. او می گفت: جعفر بن محمّد همین شخصی که مردم او را می بینند نیست. بلکه او چون به این عالم نزول کرده، به این صورت درآمده و مردم او را به این شکل می بینند (۲)!

اینها مهمترین جهت گیری های فکری منحرفی بود که در زمان امام صادق علیه السّلام رایج گشته بود و ما به زودی موضع گیری امام علیه السّلام و روش های آن حضرت را در برخورد با این افکار منحرف که با هدف درمان این دردی که در جامعه اسلامی آن زمان رو به گسترش بود به انجام می رسانند، پیگیری خواهیم کرد.

ص: ۱۲۵

۱- (۱). شهرستانی، الملل و النحل ۱/۱۶۸.

۲- (۲). شهرستانی، الملل و النحل ۱/۱۶۸.

نیازهای دوره حضرت امام صادق علیه السلام

پس از آشنایی با مظاهر فساد و انحرافی که در عصر امام صادق علیه السلام همه عرصه های زندگی مردم را اشغال کرده بود می توان عمق فاجعه ای را که امام صادق علیه السلام از ابتدا با آن روبرو بود درک کرد.

امام علیه السلام در برهه پایانی حکومت امویان به شرایطی دست پیدا کرد که در آن به سبب ضعف دولت اموی، مراقبت ها قدری کمتر شده بود و امام صادق علیه السلام به روشنی می دید که بخش اعظم جامعه اسلامی دستخوش انحراف و دوری از زندگی واقعی گردیده اند، ارزش های جاهلی دوباره پا به عرصه وجود نهاده و قواعد بیگانه از دین در فهم قرآن و سنت راه یافته و مضمون و جوهره آن را وارونه کرده است، آن حضرت مشاهده می کرد که اوضاع در اواخر عصر اموی که روزگار رشد مکاتب فکری و جریانات سیاسی دور از اسلام بود روزبه روز بحرانی تر شده و اکثریت قریب به اتفاق مردم در اثر مشاهده ستم و بیدادی که بر هر دادخواه و معترضی که سر مخالفت با دستگاه منحرف از دین بنی امیه را داشت روا داشته می شد به امید و آرزوی نابودی بنی امیه دل خوش کرده و کنج عزلت گزیده بودند.

امام صادق علیه السلام همه این مسائل را به دقت مورد بررسی قرار داده و با حوصله تمام شروع به حل کردن آن ها نمود.

گفتگوی سدیر صیرفی و امام صادق علیه السلام را باهم می خوانیم:

سدیر گوید: بر امام صادق علیه السلام داخل شده و به محضرش عرضه داشتیم: به خدا سوگند، در خانه نشستن سزاوار شما نیست.

فرمود: چرا ای سدیر؟

عرض کردم: چون شما دوستداران، شیعیان و یاوران زیادی دارید، به خدا سوگند اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به اندازه شما یار و یاور می داشت هرگز مردان قبیله تیم و عدی چشم طمع به جایگاه او نمی دوختند.

فرمود: ای سدیر، گمان می کنی یاران من چند نفر باشند؟

عرض کردم: یکصد هزار نفر.

فرمود: یکصد هزار نفر؟

عرض کردم: آری، و بلکه دویست هزار نفر.

فرمود: دویست هزار نفر؟

عرض کردم: آری، و بلکه نصف مردم دنیا.

حضرت قدری سکوت فرموده و سپس فرمودند: برای تو مشکل نیست با من به یبوع (۱) بیایی؟

عرض کردم: آری، آن حضرت دستور دادند تا یک دراز گوش و یک استر را زین کردند، من اول بر دراز گوش سوار شدم

حضرت فرمودند: ای سدیر آیا از دراز گوش چشم پوشی می کنی تا من بر آن سوار شوم؟

عرض کردم استر زیباتر و نجیب تر از دراز گوش است.

فرمود: من در سواری با دراز گوش راحت تر هستم.

ص: ۱۲۸

۱- (۱). یبوع قلعه ایست در مسیری که حاجیان مصر از آن راه به مکه می آیند و در آن چند چشمه آب و نخلستان است.

من از دراز گوش به زیر آمده و آن حضرت بر آن سوار شدند و به راه افتادیم تا اینکه وقت نماز فرارسید. امام صادق علیه السلام فرمودند: ای سدیر پیاده شو که وقت نماز است اما پس از آن فرمودند: این زمین شوره زار است و نماز در آن جایز نیست.

پس به راه خود ادامه دادیم تا اینکه به منطقه ای رسیدیم که خاکی سرخ فام داشت، چون به آن منطقه رسیدیم، چشم امام صادق علیه السلام به جوان چوپانی افتاد که تعدادی بزغاله را می چراند، آن حضرت به من فرمودند: اگر به تعداد این بزغاله ها پیرو می داشتیم، خانه نشینی بر من جایز نمی بود.

سدیر گوید: پس از نماز به سراغ گله بزغاله ها رفتم و آن ها را شمارش نموده، دیدم که هفده بزغاله می باشند (۱).

امام صادق علیه السلام این چنین تشخیص داده بودند که برای جامعه ای که از فساد و تباهی آکنده گردیده است مهمترین نیاز، ایجاد جریان اصیل اسلامی است که توانایی حمل ارزش هایی را که پیامبر گرامی اسلام از جانب خدا آورده بود، داشته باشد.

در عین حال، لازم بود که مردم از حکومت های ستمکار به دور باشند تا آلت دست آنان نگردند.

پس تنها راه مبارزه با حکومت فاسد، نشان دادن ارزش های اسلامی و ایجاد جریان فعال سیاسی بود که در ریشه کنی، یا حداقل کم کردن ستم ها مشارکت داشته باشد، چرا که اگر اراده گروه زیادی از مردم بر استقرار عدالت قرار بگیرد، حاکم حتی اگر ظالم هم باشد مجبور به برپا داشتن عدالت می گردد زیرا اکثریت مردم با بیداری ژرف اسلامی استبداد را نفی کرده و خواهان

ص: ۱۲۹

عدالت شده اند.

امام صادق علیه السلام از عملیات مسلحانه مستقیم برضد حاکمان منحرف زمان خود صرف نظر کرد و این مطلب نشان دهنده اختلاف در فورمول های سیاسی است که شرایط زمان به افراد دیکته می کند و امام صادق علیه السلام عمیقاً طبیعت کارهای انقلابی را درک می کرد.

امام صادق علیه السلام تلاش کرد تا به دور از سروصدا و بدون تصریح به کارهای سیاسی و انقلابی به سوی ایجاد جریان مردمی فراگیر، همچنین تربیت جماعت نخبگان صالح که چون نمایندگان ائمه علیهم السلام محسوب می شدند و نظارت بر عملکرد و تنظیم خط مشی آنان در مبارزه با انحراف فراگیر حرکت کرده و این افراد را به جبهه متحدی در انجام انقلاب فکری و ایجاد بستر مناسب برای دیگرگون ساختن فساد موجود در کوتاه مدت یا درازمدت بدل کند.

امام صادق علیه السلام در فعالیت خود دو گونه از انحراف را مورد هدف قرار دادند:

گونه اول: انحراف سیاسی که در رهبری دولت نمود پیدا می کرد.

گونه دوم: انحراف عقیدتی، فکری و اخلاقی و پس از آن انحراف سیاسی که در میان امت اسلام پیدا شده بود.

امام صادق علیه السلام سمت گیری حرکت انقلابی-عقیدتی خود را در دو زمینه مهم قرار داد:

یک: تماس فراگیر با اقشار امت و جهت گیری های سیاسی و فکری آنان.

دو: پی گیری ایجاد دانشگاه اهل بیت علیهم السلام.

که هر دو از زمینه های فعالیتی عمومی به شمار می آمد و ما در همین فصل

به بحث درباره آن خواهیم پرداخت.

فعالیت های خاص امام علیه السلام با محورهای مختلف آن در تربیت گروه نخبه خلاصه می شود که در بخش سوم این قسمت به آن خواهیم پرداخت.

رویکرد امام علیه السلام به گرایش های فکری و سیاسی

اشاره

بحث در این زمینه از فعالیت امام علیه السلام به چند محور مختلف تقسیم می شود:

۱. محور عقیدتی سیاسی

امام علیه السلام این محور را در چند فعالیت متمرکز کردند:

اول: جانداختن این فرهنگ که حکومت های ستمگر مشروعیت نداشته و هرگونه مراجعه به آن ها حتی در رابطه با حل و فصل دشمنی ها و دعواها حرام می باشد به این روایت توجه کنید:

«إِيَّاكُمْ أَنْ يَحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ، وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَايَانَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتَهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ»؛

مبادا که هیچ یک از شما دیگری را برای محاکمه نزد اهل جور ببرد، در میان خود شخصی را پیدا کنید که قدری از دانش قضاوت ما (اهل بیت) آگاهی داشته باشد؛ او را به حکمیت میان خود بگمارید که من او را در میان شما به قضاوت منصوب کرده ام (۱).

و فرموده است:

ص: ۱۳۱

۱- (۱). وسائل الشیعه ۱۳/۲۷ ح ۵ به نقل از کافی، فقیه و تهذیب.

هر مؤمنی که مؤمن دیگری را در دعوا و شکایت، نزد قاضی یا سلطان ستمگری ببرد و او به غیر از آنچه حکم خداوند است در میان آن دو حکم کند در گناه آن قاضی شریک است (۱).

و از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

هر مردی که با برادر خود در مورد حقی درگیری داشته و یکی از برادران دینی، او را بخواند تا اختلاف را حل کند؛ اما او نپذیرد و شکایت نزد این ها (دستگاه ستم) ببرد از افرادی خواهد بود که مشمول این آیه شریف قرآن هستند: آیا ندیده ای کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و [به] آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده اند [با این همه] می خواهند داوری میان خود رای به سوی طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته اند که بدان کفر ورزند (۲) (۳).

عمر بن حنظله گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو نفر از اصحاب ما در باره بدهکاری یا میراث اختلاف پیدا می کنند و شکایت به نزد حاکم یا دستگاه قضایی آن ها می برند آیا این کار جایز است؟ حضرت فرمودند:

هر کس محاکمه را به آنان ارجاع دهد چه بر حق باشد، یا باطل محاکمه به نزد طاغوت برده است و مالی که با حکم آن ها به دست بیاورد حرام است اگرچه حق مسلم او باشد چرا که این حق مسلم را با حکم طاغوت به دست آورده، در حالی که خداوند به او فرمان داده تا به طاغوت کفر ورزد؛ خداوند متعال می فرماید:

(می خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته اند که بدان کفر ورزند) (۴) « (۵).

ص: ۱۳۲

۱- (۱). همان ۱۱/۲۷ ح ۱ از همان منابع.

۲- (۲). نساء/ ۶۰.

۳- (۳). وسائل الشیعه ۱۲/۲۷ ح ۵.

۴- (۴). نساء/ ۶۰.

۵- (۵). وسائل الشیعه ۱۳/۲۷ ح ۴ به نقل از کافی و تهذیب.

در روایت دیگری نیز همکاری با نظام های ستمگر را تحریم کرده و فرموده اند:

(اعوان ظلمه) همکاران ستمگران در روز قیامت در خیمه هایی از آتش در انتظار می مانند تا خداوند به حساب همه بندگان رسیدگی نماید (۱).

و نیز فرموده اند:

آنان (حاکمان ستمگر) را حتی در ساختن مسجد یاری نکنید (۲).

و به یکی از یاران خود فرمودند:

ای عذافر خبردار شدم که با ابو ایوب و ربیع [از عوامل دولت جور] همکاری داری، چگونه خواهی بود روزی که نام تو را در شمار اعوان ظلمه بانگ کنند. (۳)

علی بن ابی حمزه گوید: دوستی داشتم که از کارمندان دستگاه بنی امیه بود.

او از من خواست تا برایش از امام صادق علیه السلام اجازه ملاقات بگیرم. من چنین کردم و او چون بر امام صادق علیه السلام وارد شد سلام کرد و نشست سپس عرضه داشت: فدایت شوم، من دیر دیوان این قوم هستم و از این راه مال بسیاری کسب کرده ام و در کسب آن اموال چندان مقید به حلال و حرام نبوده ام.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

اگر بنی امیه کسی را نمی یافتند تا برایشان نویسندگی کند و مالیات ها را جمع آوری نماید و با این کار موجب زیادی جمعیت آن ها شود، هرگز نمی توانستند حق ما را از ما بگیرند؛ اگر مردم آن ها و آنچه را در دست آنان بود ترک می کردند، جز آنچه در دست آن ها بود به چیزی دست نمی یافتند.

جوان پرسید: حال راه نجات من از این گرفتاری چیست؟

ص: ۱۳۳

۱- (۱). وسائل الشیعه ۱۷/۱۷۹ ح ۶ به نقل از کافی و تهذیب.

۲- (۲). وسائل الشیعه ۱۷/۱۷۹ ح ۶ به نقل از تهذیب.

۳- (۳). وسائل الشیعه ۱۷/۱۷۹ ح ۶ به نقل از کافی.

امام علیه السلام پاسخ دادند: «اگر بگویم به کار می بندی؟»

جوان گفت: آری به کار می بندم.

فرمود: آنچه از این راه به دست آورده ای از خود دور کن؛ آن چه را که صاحبانش را می شناسی به صاحبانش بازگردان و آن مقدار که صاحبانش را نمی شناسی در راه خدا تصدق کن (۱).

دوم: فرهنگ سازی براساس اصول سیاسی صحیح و از راه بیان جایگاه ولایت غصب شده، که با استفاده از آیات قرآن انجام می گردید.

آن حضرت در شرایطی که مکاتب فکری حاکم بر فرهنگ جامعه فقط به پوسته ظاهری آیات قرآن بسنده کرده و از درک عمق و تأویل آن عاجز بودند؛ آیه شریف: **وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا- يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**؛ و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم.

[ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی رسد» را این گونه توضیح دادند که: خداوند متعال ابتدا ابراهیم را به مقام بندگی خود برگزید، سپس او را به مقام نبوت منصوب کرد، پس از آن به مقام رسالت ارتقای داد پس از آن او را به مقام خلت (دوستی) برگزیده و در نهایت او را منصب امامت داد، آنگاه که همه شرایط لازم در او جمع شد به او خطاب کرد که: **قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**؛ [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم.

آنگاه امام صادق علیه السلام ادامه دادند: «آن قدر این مقام در چشم ابراهیم بزرگ جلوه نمود که گفت: **قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**؛ [ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی رسد؛ آری هیچگاه بی خرد بر پرهیزگار

ص: ۱۳۴

۱- (۱). ابن شهر آشوب، مناقب ۳/۳۶۵، بحار الانوار ۴۷/۱۳۸، کافی ۵/۱۰۶.

پیشوایی نمی یابد (۱).

آن حضرت آیه شریف: \square \square صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً؛ این است نگارگری الهی؛ و کیست خوش نگارتر از خدا؟ (۲) را چنین تفسیر فرموده اند که این نگارگری همان به رنگ اسلام در آوردن مردمان است (۳) و در کلام دیگری دادن رنگ ولایت [امام بر حق حضرت علی علیه السلام] به مؤمنان در عهد و پیمان [عالم ذر] است (۴).

علامه طباطبایی در توضیح این کلام آن حضرت، فرموده اند: این معنی از باطن آیه گرفته شده است.

امام صادق علیه السلام برای مردم از امیر المؤمنین علیه السلام سخن گفته و حدیث غدیر را برای آنان می خواند، واقعه ای که مهمترین رویداد سیاسی در طول حیات امت اسلام بود. آن حضرت برای پیشگیری از به فراموشی سپرده شدن این رویداد مهم به یادآوری آن می پرداختند. از کلمات آن حضرت درباره حضرت علی است که فرمود:

او کسی است که به ولایت خوانده شده و امامتش در روز غدیر خم با گفته پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از قول خداوند متعال اثبات گردیده که فرمود: آیا من در صاحب اختیاری شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ مردم پاسخ دادند: البته، فرمود: پس هر کس من مولا- و صاحب اختیار او هستم این علی مولای او است خداوند او را دوست می دارد دوستش بدار و هر کس با او دشمنی می کند با او دشمن باش، هر کس او را یاری می نماید یاریش کن و هر کس او را وای گذارد خوار و تنهانش ساز و هر کس کمک کار او است کمک کارش باش. (۵)

ص: ۱۳۵

۱- (۱). المیزان ۱/۲۷۶.

۲- (۲). بقره/۱۳۸.

۳- (۳). تفسیر صافی ۱/۱۷۶.

۴- (۴). تفسیر عیاشی ۱/۱۶۲.

۵- (۵). عوالم العلوم و المعارف ۳/۱۵-۲۷۰-۲۷۱ و ر. ک شواهد التنزیل ۱/۱۸۷، درّ المنثور ۲/۲۹۸، فتح القدير ۳/۵۷، روح المعانی ۶/۱۶۸.

در آن زمان که هنگام کشته شدن ولید و اختلاف در میان اهل شام بود نظر جماعت معتزله در باب خلافت این بود که (محمد بن عبد الله [بن حسن]) را به خلافت برگزینند.

در همین وقت هیأت بلند پایه ای از آنان که در میانشان اشخاصی چون عمرو بن عبید، واصل بن عطا و حفص بن سالم بودند به دیدار امام صادق علیه السلام آمدند.

پس از اینکه این گروه نظر خود را منوط به نظر رهبر فکری خود عمرو بن عبید کردند، گفت و گویی طولانی میان امام صادق علیه السلام و عمرو در گرفت؛ امام علیه السلام به او فرمود: «ای عمرو اگر مردم امر خلافت را بدون خونریزی و مشکلی به عهده تو واگذار کنند و بگویند کسی را به خلافت برگزین، تو چه کسی را به خلافت انتخاب خواهی کرد؟».

عمرو فوراً پاسخ داد آن را در میان مسلمانان به شوری می گذارم.

امام علیه السلام فرمودند: «در میان همه امت؟» گفت: بله. امام علیه السلام فرمود: «در میان فقیهان و نیکان آن ها؟» گفت: آری. فرمود: «در میان قریش و غیر قریش؟» گفت: در میان عرب و عجم.

فرمودند: «ای عمرو مرا آگاه کن، آیا تو ابو بکر و عمر را قبول داری یا از آن دو بیزاری می جویی؟» گفت: آن ها را به خلافت قبول دارم.

امام علیه السلام فرمودند: «ای عمرو اگر تو کسی بودی که از آن دو بیزاری می جستی، می توانستی برخلاف عملکرد آن ها گام برداری، اما اگر تو دوستدار آنانی، بدان که نظر تو مخالف آن ها است. عمر شخصاً ابو بکر را به خلافت برگزید و در این کار با احدی مشورت نکرد. ابو بکر نیز در هنگام مرگ خلافت را به عمر بازگرداند و او هم با کسی مشورت نکرد.

عمر هم در پایان خلافت خود، آن را در میان شش نفر به شوری گذاشت و از انصار کسی را در

آن شوری قرار نداد بلکه تمام اهل آن شوری از قریش بودند. سپس مردم را درباره رأی این شش نفر به گونه ای سفارش کرد که فکر می کنم تو و یارانت چندان از آن خشنود نیستید.

در اینجا عمرو به امام علیه السلام عرض کرد: عمر چه کرد؟

امام علیه السلام فرمودند: «او سه روز به صهیب دستور داد تا نماز جماعت را اقامه کند و این شش نفر در طول این سه روز به مشورت پردازند و جز فرزند عمر کس دیگری در میان جلسه آنان داخل نشود که البته او حق هیچ گونه دخالتی در امر تصمیم گیری آن ها نداشت. سپس به گروه مهاجر و انصاری که در حضورش بودند توصیه کرد که پس از تمام شدن مهلت سه روزه اگر اعضای شوری نتوانستند کسی را به خلافت برگزینند هر شش تن را گردن بزنند، و اگر چهار تن از آنان پیش از پایان سه روز به نتیجه رسیده و دو نفر با آنان مخالفت کردند، آن دو نفر را گردن بزنند... آیا شما در شورایی که قصد تشکیل آن را در میان مسلمانان دارید به چنین شرایطی راضی می شوید؟»

۲. محور فکری فرهنگی

الف- رویارویی با جریان های الحادی

از گام هایی که امام صادق علیه السلام برداشتند، روبرو شدن با جریان های الحاد و بی دینی بود که شرح آن در سابق گذشت امام علیه السلام در مقابله با آنان از روش های مختلف استفاده می کردند تا اینکه همه محتوای آن ها را بیرون ریخته و در برابر اهداف ناپاک آنان ایستادگی نماید.

حال به بیان نمونه هایی از این فعالیت ها می پردازیم:

۱. میان امام صادق علیه السلام و یکی از سران حرکت کفر و الحاد، به نام (ابو شاکر دیصانی) چندین مناظره برگزار شد که در تمام آن ها امام علیه السلام او را شکست داده، افکار و گمان های واهی او را باطل می نمودند.

ص: ۱۳۷

در یکی از این مناظره ها ابو شاکر از امام علیه السلام پرسید: چه دلیلی هست که تو سازنده و آفریننده ای داری؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ او فرمودند: وقتی در خود مطالعه کردم دیدم که از یکی از این دو حال بیرون نیستم، یا خود، خویشتن را به وجود آورده ام و یا دیگری مرا به وجود آورده است. اگر خود به وجود آورنده خودم باشم باز از دو حال بیرون نیستم یا هنگامی که خودم را می ساختم موجود بوده ام، یا موجود نبوده ام اگر موجود بوده ام چه نیازی بود که خود را بسازم و اگر موجود نبوده ام معنایش عدم من است و خوب می دانی که عدم نمی تواند ایجاد کننده هستی باشد. پس نتیجه می گیریم که شق سوم صحیح است و آفریننده من کسی غیر از من است [که وقتی من در کتم عدم بودم او وجود داشته] و او کسی جز خداوند رب العالمین نیست (۱).

۲. روزی دیصانی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و گفت: مرا به معبودم راهنمایی کن در کنار امام علیه السلام پسر بچه ای بود که تخم مرغی در دست داشت، امام علیه السلام تخم مرغ را از او گرفته و رو به دیصانی کرده فرمود: ای دیصانی این که می بینی دژی است مخفی که گرداگرد آن را ابتدا جداره ای ضخیم و سپس پرده ای لطیف فرا گرفته است و در میان آن طلای ذوب شده و نقره ذوب شده است که باهم آمیخته نمی شوند.

این تخم به همین حالت باقی است، نه هیچ اصلاحگری از آن بیرون آمده تا از خوبی درون آن خبری بیاورد و نه هیچ مفسده جویی در آن رفته تا نشانه فسادش باشد، کسی نمی داند آیا برای نرینه آفریده شده یا برای مادینه که ناگهان شکافته می گردد و از آن انواع مختلف پرندهگان همچون طاووس بیرون می آید آیا تو دست تدبیر هیچ مدبری را در پس این همه صنعت نمی بینی؟

ص: ۱۳۸

دیصانی مدتی سر به زیر انداخت، سپس توبه اش را آشکار کرد و از آنچه که گفته بود بیزاری جست (۱).

۳. زندیق دیگری که از زنادقه مشهور بود به نزد امام صادق علیه السلام آمد و چند مسئله حساس را از آن حضرت پرسید که به تعدادی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. پرسید: بندگان چگونه خدایی را که نمی بینند پرستش می کنند؟

امام علیه السلام در پاسخ او فرمودند: دل ها با نور ایمان او را می بیند، عقل ها با بیداری از غفلت مانند هر چیز آشکاری وجودش را تأیید می کند و چشم ها با دیدن نظم و خوش ترکیبی نظام هستی و استحکام روابط آن و سپس با دیدن پیامبران و نشانه های خداوندی، کتاب های آسمانی و احکام خلل ناپذیر آن او را مشاهده کرده و دانشمندان به دیدن آثار عظمتش اکتفا کرده نیازی به دیدنش با چشم سر نمی بینند» (۲).

پاسخ امام علیه السلام متضمن یک دلیل وجدانی است که همان دلالت مخلوقات بر وجود خالق و پی بردن به مؤثر از راه دیدن اثر باشد مانند خلقت کهکشان ها که بدون تکیه بر چیزی جز قدرت خداوند متعال در فضا معلق هستند.

سپس فرموده که خردهای بیدار و دل های آرامش یافته از ایمان است که از دیدن مخلوقات بدیع خداوند متعال، خدا را مشاهده می کند چرا که همیشه اثر بر مؤثر و معلول بر علت دلالت می کند.

۲. پرسید: پیامبران را چگونه اثبات می کنید؟

امام صادق علیه السلام در جواب او فرمودند:

چون ثابت کردیم که خالقی داریم که ما را آفریده و از ما و هر چه آفریده بالاتر و برتر است و این آفریننده دارای حکمت بوده و مخلوقات او هم نمی توانند او را به عیان مشاهده و

ص: ۱۳۹

۱- (۱). اصول کافی ۸۰/۱، احتجاج ۷۱/۲-۷۲.

۲- (۲). احتجاج ۷۷/۲.

لمس کرده و باهم تماس مستقیم داشته باشند تا در مسائل مختلف باهم گفتگو کنند لازم است تا در میان خلق خود سفیرانی داشته باشد تا آنان، مردم را به منافع و مصالح و آنچه موجب بقای آنان بوده و ترک آن باعث نابودی آن ها خواهد بود راهنمایی کنند. پس ضرورت وجود امر و نهی کنندگانی که از جانب آفریننده حکیم دانا در میان مخلوقات به این کار مأمور شده باشند ثابت شد. و دانسته شد که خداوند در میان خلق خود کسانی دارد که او را به مردم می شناسانند و آن ها پیامبران خدا و برگزیدگان او از میان مخلوقات بوده، حکیمانی هستند که خداوند آنان را براساس حکمت تربیت کرده و در میان مردم برانگیخته است، آنان در تمام شئون زندگی، با مردم اشتراک داشته و از نظر خلقت و شکل و شمایل و حالات زندگی فرقی با مردم ندارند، اما در عین حال از جانب خداوند حکیم دانا به وسیله حکمت و دلیل و برهان و معجزاتی از قبیل زنده کردن مردگان و شفا دادن به ناینای مادرزاد و مبتلایان به بیماری پیسی، تأیید شده اند، پس زمین خالی از حجت نمی ماند حجتی که دارای چنان دانشی باشد که بر راستی آن چه پیامبران آورده اند و همچنین بر عدالت آنان دلالت داشته باشد.

امام صادق علیه السلام اضافه کردند:

اعتقاد ما بر این است که زمین هیچگاه از حجت خالی نخواهد بود و این حجت حتما باید از نسل انبیا باشد و خداوند هیچ پیامبری را از غیر نسل پیامبران به پیامبری برگزیده است، زیرا خداوند برای آدمیان راهی نورانی تشریح کرده و نسل پاکیزه ای از حضرت آدم خارج ساخته که انبیا و رسولان را از آن به وجود آورده که خالص ترین جوهره الهی، و برگزیدگان خداوند هستند، در پشت های پدران پاک پاکیزه مانده و در رحم مادران محافظت شده اند و هرگز زناکاری جاهلیت و درهم ریختگی نسب هایشان به این نسل پاک اصابت نکرده است، چرا که خداوند متعال آنان را در چنان جایگاه بلندی قرار داده است که برتر و بالاتر از آن جایگاهی نیست.

پس هر که خزانه دار دانش خداوندی، امانتدار علم غیب، امانتدار اسرار الهی، حجت

خداوند بر بندگان و زبان گویا و مترجم کلام خداوند بر آنان باشد، باید که دارای چنین نسب پاکی باشد، پس ممکن نیست، حجت خداوند از نسلی غیر از نسل پیامبران باشد، او با علمی که از پیامبر صلی الله علیه و اله به میراث برده، در میان مردم جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله است و اگر مردم امامتش را انکار کردند سکوت پیشه می کند، اگر هم تاکنون امت اسلام، علیرغم اختلافی که در دانش دینی دارند و رای و قیاسی که در میان آن ها رایج شده باقی مانده است، به برکت مقدار کمی از علم پیامبر است که در دست آن ها است، و اگر آنان به امامت امام و جانشین پیامبر گردن نهاده، از او پیروی نموده و دانش دینی را از او می آموختند، عدالت در جامعه ظهور کرده، اختلاف و درگیری از میان آنان رخت بر بسته، ثبات و استقرار بر کارشان حاکم شده، دین آشکار گشته و یقین بر شک پیروز می گردید، اما بعید است که مردم، پس از فقدان پیامبر به پیروی از امام بر حق گردن نهند چرا که تاکنون هیچ پیامبری از دنیا نرفته است مگر این که پیروانش از پس او دستخوش اختلاف و درگیری گردیده اند.

۳. پرسید: این حجت با چنین صفاتی به چه کار می آید؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمودند: «یقتدی به، و یخرج عنه الشیء بعد الشیء، مکانه منفعه الخلق، و صلاحهم فإن أحدثوا فی دین الله شیئا أعلمهم، و إن زادوا فیه أخیرهم، و إن نقصوا منه شیئا أفادهم»؛ از جانب مردم مورد تبعیت قرار گرفته، دانش ها یکی پس از دیگری از او بروز می کند، بودن او سودرسانی به مردم و اصلاح امور آن ها است، اگر روزی در دین بدعتی آوردند یا چیزی به دین خدا افزوده یا از آن کاستند، آگاهشان می کند (۱).

در این گفت و گوی عمیق و سطح بالا امام صادق علیه السلام آنقدر به پاسخ های مستدل و مفصل خود ادامه دادند که شمار سؤال و پاسخ ها به نود و پنج رسید و ما برای اختصار به نقل سه مورد اول بسنده کردیم.

ص: ۱۴۱

ب. مبارزه با جریان غلو

موضع امام صادق علیه السلام در برابر جریان غلو و فعالیت های غالیان بسیار استوار و قاطع بود، آن حضرت به سدید فرموده اند:

ای سدید چشم و گوش، پوست و مو، و گوشت و خون من از این گروه بیزار است، خدا و رسول نیز از ایشان بیزار باد، اینان بر دین من و پدران من نیستند، به خدا سوگند که در روز قیامت که خداوند میان من و آنان جمع کند بر آن ها خشمگین است (۱).

میسره گوید: پیش امام صادق علیه السلام از «ابو الخطاب» [از سران غلات] سخن به میان آوردم آن حضرت در حالی که تکیه داده بودند انگشت خود را به سمت آسمان بلند کرده و فرمودند:

لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر ابو الخطاب باد، خداوند را شاهد می گیرم که او کافر، فاسق و مشرک بوده و با فرعون محشور می گردد و شب و روز در شدیدترین عذاب ها با او همراه است.

سپس فرمود:

به خدا سوگند، به خدا سوگند که من برتر از آنم که این دوزخیان گرداگرد من باشند (۲).

عیسی بن ابی منصور گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

خداوند ابو الخطاب را لعنت کن، که او در همه احوال، حتی در میان بسترم باعث نگرانی من شده است، خداوند داغی آهن را به او بپچشان (۳).

امام صادق علیه السلام در برابر این طایفه خطرناک موضع بسیار سختی داشته و

ص: ۱۴۲

۱- (۱). اصول کافی ۲۶۹/۱.

۲- (۲). کشی، اختیار معرفه الرجال ۲۶۹ ح ۵۲۴.

۳- (۳). اختیار معرفه الرجال ۲۹۰ ح ۵۰۹ و به نقل از آن عوالم العلوم و المعارف ۲/۲۰ ح ۱۱۵۱.

حتی چشم برهم زدنی از مبارزه با آنان کوتاه نیامدند، تا اینکه موفق به خنثی کردن توطئه های آنان- که برآمده از کینه ورزی های یهود با اسلام و دنباله فتنه انگیزی های تاریخی آنان برضد آن بود- گردیدند، و اگر مختصر مجالی به آنان داده یا لحظه ای در مبارزه با آنان سستی کرده بودند، کمر تشیع را می شکستند.

از دو روایتی که به ذکر آن خواهیم پرداخت می توان به شدت سوز و درد امام صادق علیه السلام و بیم آن حضرت از مؤثر شدن این دعوت انحرافی که با شعار دروغین حبّ اهل بیت علیهم السلام به میدان آمده بود در میان امت را به خوبی دریافت.

از عنبسه بن مصعب روایت شده که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

از ابو الخطاب چه شنیده ای؟ عرض کردم: شنیدم که ابو الخطاب می گفت: شما دست خود را بر روی سینه اش نهاده و فرموده اید که او حامل دانش، محل اسرار و امین بر زنده و مرده ما است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

به خدا سوگند چنین نیست، هرگز عضوی از بدن من عضوی از بدن او را لمس نکرده است؛ اینکه او ادعا می کند من (امام صادق علیه السلام) علم غیب می دانم، به همان خدایی که جز او خدایی نیست من غیب نمی دانم (۱)؛ و خداوند مصیبتم را در سوگ مردگانم پاداش نداده و مرا از برکت وجود زندگانم بهره مند نگرداند اگر من چنین چیزی را به او گفته باشم؛ و اما این ادعا که من گفته ام او حامل علم ما است هم دروغ است و خداوند مصیبتم را در سوگ مردگانم پاداش نداده و مرا از برکت وجود زندگانم بهره مند نگرداند اگر چنین چیزی گفته باشم (۲).

ص: ۱۴۳

۱- (۱). امام علیه السلام اینجا در مقام نفی علم غیب استقلالی است که غالبان درباره ائمه علیه السلام مدّعی آن هستند نه علم غیبی که از جانب خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه اطهار علیهم السلام عنایت شده است.

۲- (۲). کشی، اختیار معرفه الرجال ۲۹۲ ح ۵۱۵ و به نقل از آن در الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۲/ ۳۷۵.

امام صادق علیه السلام همچنین در حدیث دیگری به مرزم فرمودند: به غالیان بگو با توبه به سوی خدا بازگردید؛ که شما کافر، فاسق و مشرک هستید.

و باز به مرزم فرمودند: چون به کوفه رفتی به نزد بشار عشیری برو و به او بگو: جعفر بن محمد به تو می گوید: ای کافر ای فاسق ای مشرک من از تو بیزارم. مرزم گوید: چون که داخل کوفه شدم به بشار گفتم: جعفر بن محمد علیه السلام به تو گفته است: ای کافر ای فاسق ای مشرک من از تو بیزارم. بشار گفت: مولایم نامی از من برد؟! گفتم:

آری از تو این گونه یاد کرد. گفت: خداوند تو را جزای خیر دهد» (۱).

خباثت، پافشاری و برنامه ریزی ریشه دار این فرد تا بدان پایه رسید که پس از شنیدن پیغام امام علیه السلام توسط مرزم بازهم برای دیدار با امام صادق علیه السلام به نزد آن حضرت رفت. هنگامی که بشار عشیری بر امام علیه السلام وارد شد امام صادق علیه السلام به او گفتند: از نزد من خارج شو که خداوند تو را لعنت کند به خدا سوگند که من و تو هیچگاه در زیر یک سقف با یکدیگر جمع نخواهیم شد. هنگامی که بشار از مجلس خارج شد، امام علیه السلام فرمودند:

وای بر او خداوند هیچ بنده ای را به مانند این فاجر خوار و کوچک نکرده است؛ او شیطانی است که به گمراه کردن یاران و شیعیان من آمده است، پس از او بر حذر باشید و حاضران این خبر را از قول من به غایبان برسانند که من بنده خدا و زاده کنیز خدا هستم؛ و پشت پدران و رحم مادران مرا دربر گرفته و سپس خواهم مرد و پس از مرگ برانگیخته شده و مورد بازخواست واقع خواهم گردید (۲).

ص: ۱۴۴

۱- (۱). کشی، اختیار معرفه الرجال ۳۹۸ ح ۷۴۴ و به نقل از آن در الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۳۷۵/۲

۲- (۲). کشی، اختیار معرفه الرجال ۴۰۰ ح ۷۴۶ و به نقل از آن در الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۲۳۵/۱

امام صادق علیه السلام در همان زمانی که با این جریانات فکری مبارزه می کرد به مبارزه با جریانات دیگری هم می پرداخت که سنگ بنای بعضی از مکاتب فقهی گردیده بود که با روح شریعت اسلام منافات داشت و ممکن بود دین اسلام را از درون نابود کرده و محتوای آن را تغییر بدهد. از اینجا بود که امام صادق علیه السلام یاران خود را از عمل به مبانی این جریانات برحذر می داشته اند، آن حضرت به ابان بن تغلب فرموده است: «یا ابان! إنَّ السنه إذا قیست محق الدین»؛ ای ابان، اگر سنت مورد قیاس قرار گیرد دین نابود می شود (۱).

امام در راه اثبات بطلان این مکاتب و عدم مشروعیت آن ها فعالیت گسترده ای داشتند.

ابو حنیفه مکتب قیاس را پایه گذاری کرد و از آن به مانند یکی از منابع استنباط احکام شرعی استفاده می کرد اما امام صادق علیه السلام بر کار او خط بطلان کشیده و نادرستی نظریه او را برایش آشکار می نموده است.

به یکی از مباحثاتی که میان امام صادق علیه السلام و ابو حنیفه در این رابطه انجام شده است توجه کنید:

گفته شده که «ابن شبرمه» به همراه ابو حنیفه به محضر امام صادق علیه السلام رسیدند، امام علیه السلام به ابن شبرمه فرمود: «این که همراه تو است کیست؟».

ابن شبرمه پاسخ داد: مردی است که در امر دین دارای بصیرت است.

امام علیه السلام فرمودند: «شاید که او در امر دین به رأی خود قیاس می کند؟».

ص: ۱۴۵

وی پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام رو به ابو حنیفه کرده و فرمودند: «نامت چیست؟» پاسخ داد: نعمان.

امام علیه السلام سؤال کرد: «ای نعمان، آیا هیچ سر خود را قیاس کرده ای؟»

ابو حنیفه گفت: چگونه سر خود را قیاس کنم؟

امام به او فرمودند: «فکر نمی کنم چیزی بلند باشی، آیا می دانی که چرا آب چشم شور، ماده داخل گوش تلخ، جداره بینی خنک و آب دهان شیرین و گوارا است؟».

ابو حنیفه حیران شد و از این مطالب اظهار بی اطلاعی کرد. امام علیه السلام سؤال دیگری را مطرح کرده و فرمودند: «آیا جمله ای سراغ داری که ابتدای آن کفر، و انتهای آن ایمان باشد؟» ابو حنیفه پاسخ داد نه.

سپس ابو حنیفه از امام صادق علیه السلام تقاضا کرد که سر این امور را برای او توضیح دهد؛ امام صادق علیه السلام فرمودند:

پدرم از جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله مرا خبر داده است که خداوند متعال به فضل و کرم خود برای آدم این خصوصیات را قرار داده که آب چشمش شور است تا اگر چیزی از خارج در آن افتاد آن را پس بزند، گوش ها را تلخ کرد تا اگر حشره ای وارد گوش انسان شد به سمت مغز پیشروی نکند و آن تلخی موجب بازگشت او به خارج از گوش شود، خداوند جداره بینی را در اثر استنشاق هوا سرد کرد تا از فاسد شدن مغز جلوگیری شود، و طعم دهان را شیرین و گوارا کرد تا انسان بتواند طعم غذاهای مختلف را درک کند.

ابو حنیفه دوباره رو به امام صادق علیه السلام کرد و عرضه داشت: مرا از جمله ای که ابتدای آن کفر و انتهای آن ایمان است آگاه کن.

امام صادق علیه السلام به او فرمودند: در جمله شریف لا اله الا الله چون بنده می گوید «لا اله» کفر است و چون می گوید «الا الله» ایمان است.

آنگاه امام علیه السلام ابو حنیفه را از عمل به قیاس چنین نهی فرمودند:

ای نعمان، پدرم از جدم پیامبر مرا خبر داده است که اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود که چون خداوند به همه ملائکه امر فرمود: بر آدم سجده کنید؛ گفت: (گفت):

من از او بهترم. مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی (۱).

ابو حنیفه بار دیگری به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شد، امام صادق علیه السلام از او پرسید: آیا می دانی که کفاره محرمی که دندان رباعیه [چهار دندان میان دندان های پیش و دندانهای نیش] آهویی را بشکند چیست؟

ابو حنیفه اظهار بی اطلاعی کرد و گفت: ای پسر پیامبر نمی دانم.

امام فرمودند: آیا ندانسته ای که آهو دندان رباعیه ندارد و فقط دندان ثنایا دارد؟

ابو حنیفه برای بار سوم نیز با امام صادق علیه السلام دیدار کرد در این دیدار نیز از پاسخگویی به سؤالاتی که امام علیه السلام مطرح فرمودند بازماند.

از جمله پرسش هایی که امام صادق علیه السلام مطرح فرمودند این بود: آیا قتل در نزد خدا گناه بیشتری دارد یا زنا؟ ابو حنیفه گفت: البته قتل.

امام علیه السلام فرمودند: چگونه است که خداوند در اثبات قتل دو شاهد را کافی دانسته ولی در اثبات زنا حتما چهار شاهد را لازم می داند؟ ابو حنیفه هیچ پاسخی برای کلام امام علیه السلام که در واقع ردّ نظریه قیاس او بود نداشت.

سپس امام صادق علیه السلام سؤال دیگری را مطرح فرمودند: نماز بالاتر است یا روزه؟ ابو حنیفه در پاسخ گفت: البته نماز بالاتر است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: پس بنابر نظریه قیاس تو واجب است زن حیض نمازهایی را که در حال حیض نخوانده به جا آورد و قضای روزه هایی را که در آن ایام نگرفته لازم نیست

ص: ۱۴۷

۱- (۱)). اصول کافی ۵۸/۱ ح ۲۰ و به نقل از آن در بحار الأنوار ۲۲۶/۴۷ ح ۱۶.

به جا آورد؛ در حالی که خداوند متعال قضای روزه را واجب کرده و قضای نماز را واجب ننموده است؟!!

امام علیه السلام با این مثال ها قصد داشت تا به ابو حنیفه ثابت کند که دین خدا با قیاس و استحسان دریافت نمی شود. سپس امام برای بطلان کامل نظریه قیاس ابو حنیفه پرسش دیگری را مطرح فرمودند: آیا بول کثیف تر است یا منی؟! ابو حنیفه در پاسخ گفت: بول کثیف تر است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: پس بنا بر مسلک قیاسی تو باید از بول غسل کرد چون کثیف تر است و چون منی کثافت کمتری دارد باید برای آن وضو گرفت؛ در حالی که خدای تعالی غسل را از منی واجب کرده است نه از بول.

سپس امام علیه السلام حدیث خود را در ردّ او این گونه از سر گرفتند که:

چه می گویی درباره مردی که غلامی دارد و در یک شب خود و غلامش ازدواج می کنند. آن ها با همسرانشان در یک شب خلوت می کنند و سپس به مسافرت رفته، آن دو زن را در یک خانه می گذارند. آن دو زن دو پسر به دنیا می آورند. ناگاه در شبی خانه بر سر آنان خراب می شود. دو زن کشته شده و دو پسر باقی می مانند. به نظر تو کدامیک از این دو پسر مالک است، کدام یک مملوک، کدام یک از این دو پسر وارث است و کدام یک از این دو به ارث می رسد؟

در اینجا نیز ابو حنیفه به ناتوانی خود از جواب اعتراف کرد و گفت: من فقط در زمینه حدود صاحب نظر هستم.

اینجا امام علیه السلام سؤال دیگری را مطرح کردند: چه می گویی در مرد کوری که چشم آدم بینائی را از کاسه درآورد و دست مردی را قطع کرد؟ چگونه حدّ بر او جاری می شود؟.

ابو حنیفه باز به عجز خود اعتراف کرد و گفت: من مردی هستم که به آنچه پیامبران بر آن مبعوث شده اند دانش دارم...

در اینجا امام علیه السلام سؤال دیگری را مطرح کردند: مرا خبر بده از قول خداوند

تعالی به موسی و هارون وقتی آن‌ها را به سوی فرعون فرستاد: (شاید که پند پذیرد یا بترسد) (۱) سپس امام علیه السلام فرمودند: آیا اگر تو بگویی لعلّ به معنای شک نیست ابو حنیفه گفت: آری. امام علیه السلام فرمودند: وقتی خدا گفت: لعلّ باز هم به معنای شک است؟! ابو حنیفه گفت: نمی دانم.

امام صادق علیه السلام بدین گونه آنچه را که از مسأله قیاس، در ذهن ابو حنیفه رسوب کرده بود از ذهن او خالی کرده و به او فرمودند: تو گمان می کنی که فتوهایت مطابق کتاب خداست، اما از کسانی که علم کتاب خدا را به میراث برده اند نیستی. تو گمان داری که صاحب قیاسی اما بدان که اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود که لعنت خدا بر او بود. دین اسلام بر قیاس بنا نشده است. تو گمان می کنی که صاحب رأی و نظر هستی. اما رأی و نظر از رسول خدا صحیح است و از کسی غیر از او خطا و اشتباه است. چرا که خداوند متعال فرموده است: لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ (۲)؛ تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی. آیا این مطلب را برای کس دیگری غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نگفته است. گمان داری که در مسأله حدود الهی صاحب نظر هستی. اما آن کس که قرآن بر او نازل شده سزاوارتر است که در این مسأله صاحب رأی و نظر باشد. تو گمان کرده ای که به تمام آنچه پیامبران بر آن مبعوث شده اند عالم و دانایی.

اما آخرین پیامبران الهی، داناترین کس به آن چیزی است که انبیا به ابلاغ آن مبعوث گردیده اند.

اگر این نبود که مردم می گفتند: ابو حنیفه بر پسر پیامبر صلی الله علیه و اله داخل شد و او سؤالی از او نکرد، من از تو سؤالی نمی کردم. حال برو و اگر اهل قیاسی، قیاس کن.

اینجا بود که ابو حنیفه به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: پس از این مجلس

ص: ۱۴۹

۱- ((۱)). طه/۴۴.

۲- ((۲)). نساء/۱۰۵.

به خدا سوگند که سخنی از رأی و قیاس در دین خدا بر زبان نخواهم راند.

امام صادق علیه السلام در جواب او فرمودند: هرگز، حب ریاست تو را امان نمی دهد.

همچنانکه پیشینیان تو را نیز به حال خود نگذاشت (۱).

این چنین بود که امام صادق علیه السلام موضعی محکم و بدون سازش در برابر این چنین دیدگاه هایی که برای اسلام بسیار خطرناک بودند اتخاذ کرد. آن حضرت با فعالیت بی امان خود از گسترش این افکار جلوگیری کرده و عناصری را که این افکار نفوذی را پذیرفته بودند به بحث فرا می خواند تا باورهای غلط آنان را تغییر دهد.

می بینیم که امام علیه السلام در برابر ابن ابی لیلی که قاضی رسمی حکومت اموی بوده و پیش از ابی حنیفه مطابق رأی خود فتوا می داده است موضع سختی گرفته اند. او در حالی که سعید بن ابی الخضیب همراهش بود با امام صادق علیه السلام روبرو شد. امام صادق علیه السلام به سعید فرمودند: «این شخص کیست که به همراه تو می آید؟» سعید گفت: این ابن ابی لیلی قاضی مسلمانان است.

امام علیه السلام از او پرسیدند: «مال را از کسی می گیری و به کس دیگر می دهی. بین مرد و همسرش جدایی می افکنی و در این کار از کسی نمی ترسی؟!» گفت: آری.

امام علیه السلام فرمودند: «بر چه اساس قضاوت می کنی؟» گفت: براساس آنچه از پیامبر خدا و ابو بکر و عمر به من رسیده است.

امام صادق علیه السلام به او فرمودند: «آیا به تو این روایت رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «أقضاکم علی بعدی؟»؛ پس از من از نظر قضاوت برترین شخص میان شما علی است؟» ابن ابی لیلی گفت: آری. امام صادق علیه السلام فرمودند: «پس چگونه است که با

ص: ۱۵۰

وجود اینکه این روایت را شنیده ای براساس روایات کسانی غیر از حضرت علی علیه السلام قضاوت می کنی؟»

این گونه بود که ابن ابی لیلی دریافت در احکام و فتوایی که صادر می کند به راه حق نرفته است.

سپس امام صادق علیه السلام به او فرمودند: «برو و هم صحبتی مانند خود برای خود انتخاب کن. به خدا سوگند که من دیگر کلمه ای از دهان سر با تو صحبت نخواهم کرد» (۱).

نوح بن درّاج به ابن ابی لیلی گفت: آیا تاکنون شده است از کلامی که گفته ای یا قضاوتی که انجام داده ای به خاطر سخن کسی برگردی؟ ابن ابی لیلی پاسخ داد: نه، مگر به خاطر حرف یک نفر، نوح بن درّاج گوید: به ابن ابی لیلی گفتم آن شخص کیست؟ گفت: جعفر بن محمد علیه السلام (۲).

د. مبارزه با مسئله تحریف قرآن و استفاده ابزاری از قرآن و مفاهیم آن

برای مقاصد سیاسی

امام صادق علیه السلام در برابر استفاده های ابزاری سیاسی که نصّ قرآن را در خدمت اهداف سیاسی مشکوک خود می خواست، به دفاع از حریم قرآن پرداخت. آنان در صدد رنگ و لعاب شرعی دادن بر حکومت ستمگر خود و سست کردن روح انقلاب و به خاموشی گرایاندن روح مقاومت در جان های ائمه و در نتیجه نفی مشروعیت از نیروهای مبارزه کننده با این نظام ظالم بودند. تا جایی که در تفسیر این آیه از قرآن: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي**

ص: ۱۵۱

۱- (۱). احتجاج ۱۰۲/۲.

۲- (۲). نوح بن درّاج از اصحاب امام صادق علیه السلام بود. تنقیح المقال ۲۷۵/۳. ابن ابی لیلی محمد بن عبد الرحمن، مفتی کوفه و قاضی کوفه، برای مطالعه شرح حال او ر. ک سیر اعلام النبلاء ۳۱۰/۶.

الْحَيَاءُ الدُّنْيَا وَ يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَيَّ مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ* وَإِذَا تَوَلَّى سَعِي فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ؛ و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد، و حال آنکه او سخت ترین دشمنان است* و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد، و خداوند تباہکاری را دوست ندارد (۱)، گفتند که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل گردیده است (۲).

امام صادق علیه السلام همچنین نظریه جامد بودن عبارات قرآن کریم را که سعی بر تعطیل قرآن از همراهی با واقعیت های متغیر و رو به پیشرفت جامعه و حبس آن در قالب تنگ ظواهر عبارات را داشت، مورد نقض قرار داده و دروغین بودن آن را بر همگان آشکار ساختند. آن حضرت همچنین اجازه ندادند تا از باطن قرآن تأویل نادرست شود. چنان که در برابر تفسیر به رأی نیز - که فقط با تکیه بر آراء و به دور از احادیث صحیحی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و اهل بیت معصوم او علیهم السلام وارد شده بود قرآن را تفسیر می کرد - کاملاً مقاومت و مبارزه کردند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«من فسر القرآن برأيه إن أصاب لم يؤجر، و إن أخطأ كان إثمه عليه»؛

هر کس قرآن را با رأی خود تفسیر کند اگر درست تفسیر کرده باشد اجر و ثوابی ندارد و اگر غلط تفسیر کرده باشد، گناهش بر گردن اوست (۳).

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

ص: ۱۵۲

۱- (۱). بقره/۲۰۴-۲۰۵.

۲- (۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۷۳/۴ به نقل از ابو جعفر اسکافی ۲۴۰.

۳- (۳). تفسیر عیاشی ۱۷/۱ به نقل از آن در تفسیر صافی ۲۱/۱.

«الراسخون في العلم أمير المؤمنين و الأئمة من بعده»؛

راسخان در علم امیر المؤمنین و ائمه بعد از او علیهم السلام می باشند (۱)

همچنین امام صادق علیه السلام فرموده اند: «نحن الراسخون في العلم و نحن نعلم تأويله»؛ ما راسخان در علم و آشنا به تأویل قرآن هستیم (۲).

از زید بن معاویه از امام صادق علیه السلام در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّٰسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند. [آنان که] می گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست»، و جز خردمندان کسی متذکر نمی شود (۳).

وارد شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله برترین راسخان در علم است. خداوند متعال به او تمام آنچه را که از تنزیل و تأویل نازل کرده است آموخته و خداوند چیزی را بر او نازل نکرد که تأویل و تفسیر آن را به او و اوصیانش تعلیم نکرده باشد (۴).

و از امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خداوند تعالی: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»؛ بلکه [قرآن] آیتاتی روشن در سینه های کسانی است که علم [الهی] یافته اند (۵) آمده است که: آن ها ائمه هستند (۶).

و حسین بن صالح بن حنی بر آن حضرت داخل شد و به آن حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا، در این آیه قرآن: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید (۷) چه می گویی؟ اولوا الامری که خداوند امر به طاعت آن ها کرده چه کسانی

ص: ۱۵۳

۱- (۱). اصول کافی ۲۱۳/۱.

۲- (۲). اصول کافی ۲۱۳/۱.

۳- (۳). آل عمران/۷.

۴- (۴). اصول کافی ۲۱۳/۱.

۵- (۵). عنکبوت/۴۹.

۶- (۶). تفسیر صافی ۱۲/۱.

۷- (۷). نساء/۵۹.

هستند؟ امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: «دانشمندان».

هنگامی که آنان خارج شدند حسن گفت: این چه کاری بود که ما کردیم؟ چرا از حضرت نپرسیدیم این دانشمندان چه کسانی هستند؟!

آنان به نزد امام صادق علیه السلام بازگشته و از آن حضرت همین سؤال را پرسیدند. آن حضرت پاسخ دادند: «الأئمة منّا أهل البيت»؛ امامانی که از ما اهل بیت باشند (۱).

امام صادق علیه السلام به همگان ثابت کردند که فهم قرآن جز با مراجعه کردن به آنچه از روایات از پیغمبر اکرم و اهل بیت او وارد شده است کامل نمی شود.

چرا که این روایات هستند که ضامن فهم صحیح عبارات قرآن کریم می باشند.

آن حضرت افق های جدیدی را در فهم معانی قرآن و دانستن دانش ها و احکام قرآن به روی امت اسلام گشودند. آن حضرت حدود آیات محکم و متشابه، تأویل و تفسیر، مطلق و مقید، جری و انطباق و سایر علوم قرآن را برای همگان مشخص کردند.

۳. محور روحی و اخلاقی

امام صادق علیه السلام کاملاً به تأثیر موج های انحراف فکری و سیاسی بر امت اسلام و میزان تأثیر آن بر فاسد کردن عقل و خرد مردم آگاهی داشته اند. از دیگر سوی آن حضرت آثار سوء بازی های سیاسی امویان در آفریدن زمینه های مطابق با طغیان گرایش های الحادی و قبیله ای را به خوبی می دانستند که نتیجه این هردو بی بندوباری اخلاقی بوده است. کما اینکه در زمان امام

ص: ۱۵۴

صادق علیه السلام شعار ورع و پرهیزکاری به کلی رنگ باخته بود.

تمام این مسائل به از دست دادن ارزش ها و دوری امت اسلام از اخلاقی که رسول خدا صلی الله علیه و اله به آن امر کرده و آن را برای امت خود می پسندید منتهی می گردید.

از همین جاست که نقش امام صادق علیه السلام و توجه روحی و اخلاقی آن حضرت به امت اسلامی دارای چند بعد می شود:

بعد اول: آن حضرت در درجه اول با رعایت کامل ارزش ها و موازین اسلامی، خود نمونه صالح و مثل اعلاّی اخلاق رسول اکرم صلی الله علیه و اله بودند که وجود آن حضرت خود پایگاه پرتوافشانی فضیلت و رشد اخلاق والا در میان امت بوده و از دیگر سوی دروغین بودن گرایش های نفسانی و خودخواهانه را آشکار می ساخت.

بعد دوم: امام صادق علیه السلام مجموعه ای از سفارشات، نامه ها و راهنمایی های تربیتی و اخلاقی از خود به جای گذاشتند که در خلال آن ها به درمان پوچی روحی و انحراف اخلاقی که در سالیان انحراف بسیار رشد کرده بود پرداخته اند.

در بعد اول امام علیه السلام را می بینیم که مردم را با نرمی و آرامش به سوی فضیلت و پاکی فراخوانده و با آن ها به بهترین روش ها استدلال می کرد. آن حضرت به سؤال کنندگان اجازه می داد تا هر سؤالی که دارند مطرح کرده و آنچه را که بر آنان سخت و پوشیده بود برای آن ها توضیح می داد.

آن حضرت حتی از نزدیکان خود و کسانی که مردم را به سوی آن حضرت دعوت می کردند نمی پذیرفت که در دعوت مردم به سوی اصلاح و راه راست از رویه ای خشن و تند بهره گیری کنند. آن حضرت به آنان می فرمود:

من گناه نادانان شما را برعهده دانایان شما می دانم، شما را چه می شود که چون می شنوید مردی از شما کار ناپسندی کرده و باعث ناراحتی ما (اهل بیت) شده است، به نزد او رفته و با کلامی رسا به نکوهش و ملامت او بپردازید؟ یکی از اصحاب آن حضرت فرمودند:

در این صورت آنان از ما قبول نمی کنند. آن حضرت پاسخ دادند: آنان را ترک گوئید و در مجالس آنان ننشینید (۱).

امام علیه السلام در اینجا دانشمندان از اصحاب خود را سفارش می کند که در ارشاد کسانی که منسوب به مکتب اهل بیت بوده اما جاهل هستند و مرتکب بعضی از خطاها و گناهان می شوند، به این بهانه که آنان جرأت بر ارتکاب کارهای زشت پیدا کرده اند از رسالت خود در ارشاد آنان شانه خالی نکنند.

کاری که تأثیر منفی بر پیروان امام صادق علیه السلام می گذاشت و در نتیجه دعوت کنندگان به صلاح و رستگاری را می آزرده.

به نظر امام علیه السلام تنها هنگامی ترک و رها کردن چنین اشخاصی جایز است که شک از ذهن آنان برطرف شده و در عین حال از اصلاح شدن آن شخص مأیوس باشند.

بعد سوّم: آن حضرت به محکم شدن رشته های انس و الفت در جامعه اسلامی و انتشار فضیلت در میان مردم سخت اشتیاق داشته تا بدین وسیله دشمنی و کینه از میان جامعه اسلامی رخت بریندد، امام صادق علیه السلام از مال خود به بعضی از اصحاب خود می داد تا بوسیله آن مال بین افرادی که باهم درگیری مالی دارند اصلاح کند. آن حضرت این عمل را به خاطر از بین بردن دوری و قهر و هجران در میان مردم مسلمان انجام می دادند تا اینکه مبادا این درگیری ها

ص: ۱۵۶

به شکایت بردن نزد حکام جور منتهی شود. کاری که آن حضرت بسیار از آن نهی می فرمودند.

سعید بن بیان گوید: در حالی که من و یکی از خویشاوندانم در مسأله میراث باهم اختلاف داشتیم، مفضل بن عمر از اصحاب امام صادق علیه السلام بر ما گذشت. او مدتی در نزد ما توقف کرد و سپس به ما گفت به منزل من بیاید. ما به منزل او رفتیم و او با چهارصد درهم، که از پول خود به ما داد، میان ما آشتی ایجاد کرد و از هر کدام از ما قول گرفت که با طرف مقابل دعوا را خاتمه بدهد.

مفضل گوید: اما آن پول از مال خودم نبود. بلکه امام صادق علیه السلام به من دستور داده بود اگر دیدیم دو نفر از شیعیان ما درباره مسائل مادی باهم درگیری پیدا کرده اند، بین آن ها را اصلاح کنیم و از مال آن حضرت به آن ها بپردازیم. این چهارصد درهم از مال امام صادق علیه السلام بوده است (۱).

این روش گامی عملی در تقویت آن دستور سابق بوده است که مردم را از شکایت بردن به حکام جور منع می کرده است.

آن حضرت مردم را بر صله رحم بسیار تشویق می نموده اند. از دیگر روش های نیکو و مکارم اخلاقی آن حضرت این بود که هر کس با آن حضرت قطع رابطه می کرد آن حضرت با او ارتباط برقرار می کرد و هر کس را که به آن حضرت بدی روا می داشت، به سرعت می بخشید. چنانکه در روایت آمده است که بین امام علیه السلام و بین عبد الله بن حسن سخنی در گرفت. عبد الله بن حسن در کلام خود با امام صادق علیه السلام تندی کرد. سپس هر دو از هم جدا شده و به مسجد رفتند. آنان دم در مسجد با یکدیگر برخورد کردند. امام صادق علیه السلام به

ص: ۱۵۷

عبد الله بن حسن فرمودند: ای ابا محمد شب را چگونه گذراندی. عبد الله گفت:

خوب (امّا این کلام را با حالت غضب ادا کرد). امام صادق علیه السلام فرمودند: «ای ابا محمد آیا نمی دانی که صیلهٔ رحم حساب روز قیامت را بر انسان آسان می کند؟!» سپس این آیه شریف قرآن را تلاوت فرمودند: وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ؛ و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند و از پروردگارشان می ترسند و از سختی حساب بیم دارند. عبد الله گفت: از این به بعد شما مرا قطع کنندهٔ رحم نخواهی یافت (۱).

آن حضرت با تمام خویشاوندان خود رابطه برقرار می کرد و برای آنان خیرخواهی می نمود، همچنانکه مستمندان را در شب به صورت ناشناس یاری و کمک مالی می فرمود.

هشام بن حکم رحمه الله گوید: امام صادق علیه السلام وقتی که شب فرا می رسید و پاسی از شب می گذشت، کیسه ای که در آن نان و گوشت و پول بود برمی داشت و آن را بر گردن خود حمل می کرد و به سمت حاجتمندان مدینه می رفت و در حالی که آنان آن حضرت را نمی شناختند، آن ها را بینشان تقسیم می کرد و تا زمان عروج امام صادق علیه السلام به سوی خداوند تعالی آنان آورندهٔ آن کمک ها را نمی شناختند (۲).

مصادف گوید: همراه امام صادق علیه السلام بین مکه و مدینه بودیم. ناگهان مردی را دیدیم که کنار تنهٔ درختی افتاده بود. امام صادق علیه السلام فرمودند: «بیا به طرف این مرد برویم. من بیم آن دارم که از تشنگی به این حالت افتاده باشد.» ما به سمت آن مرد رفتیم. دیدیم مردی از نصاری با موهایی بلند آنجا افتاده است. امام علیه السلام به او

ص: ۱۵۸

۱- (۱). کشف الغمّه ۳۷۵/۲ به نقل از جنابذی، و به نقل از آن در بحار الانوار ۲۷۴/۴۷.

۲- (۲). بحار الانوار ۳۸/۴۷ به نقل از فروع کافی ۸/۴.

فرمودند: «آیا تشنه ای؟» مرد پاسخ داد: آری. امام علیه السّلام فرمودند: «ای مصادف، پیاده شو و به او آب بنوشان.» من پایین آمدم و او را سیراب کردم. سپس سوار شده و به راه خود ادامه دادیم. به آن حضرت عرض کردم: این مرد نصرانی بود. آیا شما بر شخصی نصرانی تصدّق می کنید؟ امام پاسخ دادند: «اگر آنان به این حال افتاده باشند، آری» (۱).

امام صادق علیه السّلام روی گرداندن از مؤمن محتاج کمک را حقیر شمردن او دانسته و حقیر شمردن مؤمن را حقیر شمردن اهل بیت علیهم السّلام تلقی می کردند.

گروهی از اصحاب نزد آن حضرت بودند. امام صادق به آنان فرمود: «شما را چه می شود که ما را حقیر می شمارید؟» یکی از اهل خراسان برخاست و به آن حضرت عرض کرد: پناه بر خدا که ما شما را یا دستوری از او امر شما را حقیر بشماریم.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: «تو خود یکی از همان کسانی هستی که مرا حقیر شمرده اند.»

مرد گفت: پناه بر خدا از اینکه من شما را حقیر شمرده باشم!! امام صادق علیه السّلام به او فرمودند: «وای بر تو، آیا هنگامی که نزدیک جحفه بودیم صدای فلانی را نشنیدی که به تو می گفت به اندازه یک میل مرا بر مرکب خود سوار کن که من از رفتن ناتوان شده ام؟ به خدا قسم که تو سر بر نداشتی تا صدای او را بشنوی. تو او را حقیر شمردی و هر کس مؤمنی را حقیر بشمارد ما را حقیر شمرده و حرمت خداوند متعال را شکسته است» (۲).

امّا در بعد دوّم چنانکه گفتیم در مجموعه ای از سفارشات، نامه ها، مناظرات و راهنمایی ها نمود پیدا می کند که امام علیه السّلام در خلال آن ها به درمان ناکامی روحی که امت اسلام گرفتار آن شده بود پرداخته، و آن ها را به سطحی از ایمان رسانده که مورد خواست صاحب رسالت اسلام بوده است.

ص: ۱۵۹

۱- (۱). وسائل الشیعه ۶/۲۸۵ حدیث ۳.

۲- (۲). الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۲/۲۶۹.

آن حضرت شیعیان و اصحاب خود را این گونه مورد خطاب قرار داده است:

«فإنَّ الرجل منكم إذا ورع في دينه، و صدق الحديث، و أدى الأمانة و حسن خلقه مع الناس، قيل: هذا جعفرى، فيسرنى ذلك، و يدخل على منة السرور و قيل: هذا أدب جعفر، و إذا كان على غير ذلك دخل على بلاؤه، و عاره و قيل:

هذا أدب جعفر...»؛

هر گاه یکی از شما دیندار و راستگو بوده، امانت را حفظ کند و با مردم با اخلاق خوب برخورد نماید و گفته شود که این شخص جعفرى است، از این مطلب خشنود شده و حالت سرور به من دست می دهد. چرا که می گویند: این نمونه ای از آداب جعفر بن محمد است. امّا اگر اخلاق او به غیر از این باشد، پیش از همه، ننگ و ناراحتی به من برگشت خواهد کرد که می گویند نتیجه تربیت جعفر بن محمد این بوده است (۱).

امام علیه السّلام صحّت مذهب تشیّع را به عنوان تنها خطّ الهی موجود در دل و جان شیعیان می کاشت. چرا که آنان از جانب گرایش های منحرف از خطّ رسالت مورد انتقاد قرار می گرفتند. امّا حضرت شیعیان خود را این چنین توجیه می فرمود:

بدانید به خدا سوگند هیچ کس از مردم نزد من محبوبتر از شما نیست. مردم به راه های مختلفی رفته اند. بعضی از آن ها به رأی خود بسنده کرده، بعضی دیگر تابع هوای نفس خود گردیده و گروهی دیگر تابع روایات شده اند. امّا شما تابع قانونی ریشه دار شدید. پس بر شما باد که ورع پیشه نموده و سخت بکوشید. در تشیّع

ص: ۱۶۰

۱- (۱). اصول کافی ۶۳۶/۲ و به نقل از آن وسائل الشیعه ۵/۱۲ ح ۲، نهج السعاده ۳۲/۸.

جنازه مردم شرکت کنید. مریضان مردم را عیادت کرده. با قوم خود در مساجدشان برای نماز حاضر شوید. آیا مردی از شما که همسایه اش حق او را می شناسد و ادا می کند، اما او حق همسایه اش را نمی شناسد و ادا نمی کند، نباید شرم کند؟ (۱).

امام صادق علیه السلام یکی از اصحاب خود را سفارش کرده است که شیعیان ضعیف الایمان را مورد انتقاد و نکوهش قرار ندهند. بلکه آن ها را تقویت کرده، ضعفشان را از بین ببرند. آن حضرت فرموده اند:

ای پسر جنذب، درباره گناهکاران از هم مسلکان خود جز به نیکویی سخن نگو. از خداوند توفیق آنان را بخواه و از خداوند برای آنان توبه مسألت کن. چرا که هر کس به سمت ما بیاید و ما را دوست داشته، دشمنان ما را دوست نداشته باشد، آنچه می داند بگوید و درباره آنچه نمی داند یا در آن اشکال دارد سکوت کند، اهل بهشت است (۲).

امام علیه السلام در یاران خود صفت تواضع را نیز تقویت می نمودند که نمونه بارز آن سلام کردن به هر کسی است که به انسان برخورد می کند، و این مسأله نشانه سلامت نفس انسان است. از دیگر کارهایی که از تواضع شمرده می شود، ترک مناقشه و جدال بی حاصل است. خصوصاً در مسائل علمی، و جایی که گمان برتری جویی در آن برود. از دیگر نشانه های تواضع این است که انسان از ستوده شدن درباره نعمت هایی که خداوند به او داده، چون علم، ادب و تقوی ناراحت شده، دوست نداشته باشد که او را مدح کنند. چرا که اگر چنین جویی در ذات او باشد، نشانه این است که او دوست می دارد در میان اجتماع ظهور و بروز پیدا کرده و دارای عظمت گردد و این به دور از تواضع است.

ص: ۱۶۱

۱- (۱). اصول کافی ۱۴۶/۸ ح ۱۲۱ و به نقل از آن شیخ هادی نجفی، الف حدیث فی المؤمن.

۲- (۲). تحف العقول وصیّت امام صادق علیه السلام به عبد الله بن جنذب ۳۰۲.

«من التواضع أن ترضى بالمجلس دون المجلس و أن تسلّم على من تلقى و أن تترك المرء و ان كنت محقماً، و لا- تحب أن تحمد على التقوى»؛

از نشانه های تواضع آن است که به هر جایی که برای نشستن شما پیدا می شود راضی شوید و بر هر کسی که می بینید سلام کنید و از جدال و مناقشه پرهیزید اگرچه حقّ با شما باشد و دوست نداشته باشید که بر تقوا و پرهیزکاری که خدا به شما عنایت کرده مورد تعریف و تمجید دیگران قرار گیرید (۱).

و امام صادق علیه السلام اصحاب خود را به تسلیم شدن در برابر حقّ در مباحثات و گفت و گوها، یا در برابر انتقاد صحیح و بجا سفارش می کرد. آن حضرت یاران خود را به عدم تعصّب قومی، عشیره ای و مذهبی سفارش می نمود. چرا که جانبداری های کورکورانه انسان را از شنیدن حقیقت باز می دارد. حقیقتی که همواره شعار اهل بیت علیهم السلام بوده که فرمود: هر کس در برابر حقّ تسلیم شود، اولین کسی است که به خداوند رسیده است (۲).

بعد چهارم: از دیگر اقدامات تربیتی که امام صادق علیه السلام با هدف رساندن اصحاب خود به سطح مطلوب از پختگی و سلامت فکر و جلوگیری از به فساد کشیده شدن طرح ها و برنامه های آنان به مورد اجرا در می آوردند، دعوت به مطالعه دقیق هر کار قبل از اقدام به انجام آن بود.

آن حضرت فرموده اند: همواره سلامت و درستی کارها از راه بررسی و مطالعه به وجود می آید و عجله در کار باعث پشیمانی خواهد بود؛ هر کس که در غیر وقت مناسب به کاری دست بزند، نتیجه آن کار هم در غیر زمان مناسب به بار خواهد آمد (۳).

ص: ۱۶۲

۱- (۱). الحکم الجعفریّه/ ۳۵.

۲- (۲). الحکم الجعفریّه/ ۶۰.

۳- (۳). الحکم الجعفریّه/ ۶۰.

امام صادق علیه السلام حوزه علمیه ای را که ائمه علیهم السلام، قبل از ایشان تأسیس کرده بودند تکمیل فرموده، افق های گسترده تری در پیش روی آن گشود که این دانشگاه، توده های تشنه از سرزمینهای مختلف اسلامی را به سوی خود جذب و جهت پرکردن خلأی که امت در آن زمان از آن رنج می برد تلاش کرد.

ویژگی های دانشگاه اهل بیت علیهم السلام

۱. از ویژگی های دانشگاه امام صادق علیه السلام که موجب تفاوت آن با سایر مکاتب بود، این بود که این دانشگاه در تعلیم دانش و معرفت دست به انتخاب دانشجویان نزده و فقط به تعلیم عناصر دوستدار اهل بیت علیهم السلام نمی پرداخت؛ بلکه درهای آن به روی طالبان علم از گرایش های مختلف باز بود. ابوحنیفه که یکی از مخالفان راه و روش امام صادق علیه السلام بوده و از کسانی است که در مسلک قیاس چنان پیش رفته که امام صادق علیه السلام و اصحاب آن حضرت را انکار کرده و به بعضی از اصحاب آن حضرت مانند مؤمن الطاق اسم شیطان الطاق داده، خود از کسانی است که در دانشگاه امام صادق علیه السلام تحصیل کرده و بسیاری از مسائل را از امام صادق علیه السلام پرسیده و از آن حضرت روایت کرده است. او در مدینه مدتی را با امام صادق علیه السلام در ارتباط بوده است. وی خود از کسانی بوده است که در قیام زید بن علی یاور او بوده و در دعوت به قیام زید بن علی با او همکاری داشته و می گفته است خروج زید برای جدال و نبرد با امویان مانند خروج

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَهُمْ فِي يَوْمٍ ذُو الْحِجَّةِ (۱).

۲. دانشگاه امام صادق علیه السلام بسیاری از رشته های معرفت اسلامی و علوم انسانی را دربرداشته است. آن حضرت اهمیت ویژه ای به قرآن، سنت، فقه، تاریخ، اصول، عقیده، کلام و فلسفه اسلامی می داده است. کما اینکه به علوم دیگری مانند: ستاره شناسی، پزشکی، جانورشناسی، گیاه شناسی، شیمی و فیزیک نیز اهمیت خاصی می داده است.

۳. دانشگاه امام صادق علیه السلام هیچگاه وابسته به هیچکدام از دولت های وقت چه دولت اموی و چه دولت عباسی نبوده و هیچگاه به سیاست دولت های حاکم آلوده نشده، هیچگاه ابزار خدمت حاکمان نگردیده بود، بلکه امت اسلام با دیدن استقلال این دانشگاه، تنها آن را برآورنده آمال و آرزوهای خود می دانستند. چرا که می دیدند در رأس این دانشگاه وارث علم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَهُمْ فِي يَوْمٍ ذُو الْحِجَّةِ، امام ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام نشسته است. کسی که موضع گیری ها و استقامت او مشهور بوده و به خاطر اخلاق بلندی که داشته به صادق ملقب گردیده و هیچگاه در برابر سیاست حاکم منحرف از خود سستی و نرمش نشان نداده است.

از اینجاست که دانشگاه امام صادق علیه السلام حالت دژی سیاسی و فکری به خود گرفته که طالبان حقیقت و کسانی که احساس مسئولیت کرده و می خواستند از وادی گمراهی ای که جریانات فکری و سیاسی مختلف برای آن ها به وجود آورده بودند رهایی یابند، به آن دژ مستحکم پناهنده شوند.

۴. دانشگاه امام صادق علیه السلام ویژگی دیگری هم داشت؛ شیوه صحیح و

ص: ۱۶۴

عمیق فکری که برنامه آماده سازی علمی آن مبتنی بر انباشته های ذهنی نبوده، بلکه مبتنی بر اندیشه، تعمق، اصالت و بالندگی توانایی های علمی بوده و اینها را از مهم ترین بنیان های شیوه آموزشی و پرورشی خود به شمار می آورده است.

۵. از این دانشگاه سبیل های علم و تقوی و استقامت فارغ التحصیل شدند. کسانی که به خدمات علمی و دینی به جامعه، نوآوری در تخصص های مختلف علمی و موفقیت در عرصه دعوت و اصلاح بین مردم در جامعه معروف شده، به گونه ای که منتسب بودن به دانشگاه امام صادق علیه السلام یکی از افتخارات بزرگ به حساب آمده و می بینیم عدد دانشجویان این دانشگاه به چهار هزار نفر رسید.

۶. این دانشگاه بعدها گسترش یافته و شعبه های مختلفی در کوفه، بصره، قم و مصر از آن دایر گردید.

۷. امام صادق علیه السلام فعالیت خود در عرصه این دانشگاه را جدای از دیگر فعالیت های خود در حرکت انقلابی و سیر تغییر و تحول جامعه قرار نداده بود.

بلکه این دانشگاه نیز قسمتی از برنامه اصلاحی آن حضرت بوده است. چرا که این دانشگاه به حق بستر مناسبی برای تربیت افراد صالح و دنباله مؤثر حرکت عام آن حضرت برای تربیت امت بوده است. به علاوه نتایج سیاسی مثبتی که این دانشگاه در تربیت مهره های مؤثر سیاسی داشته و کادر علمی ای که در مدرسه امام صادق علیه السلام تربیت شدند، همان کسانی هستند که در تمام فعالیت های خاص امام شرکت دارند.

۸. دانشگاه امام صادق علیه السلام امتیاز مهم دیگری که داشت، ارتباط مستقیم با منابع تشریح و معرفت بوده که عبارت از قرآن کریم و سنت شریف نبوی

است، که در هیچ عصر و زمانی مثل و مانندی برای آن یافت نمی شود.

از اینجاست که می بینیم امام صادق علیه السّلام اشتیاق شدیدی داشتند که در این دانشگاه در امر تدوین حدیث و حفظ مضمون آن فعالیت گسترده ای صورت گیرد. چرا که در گذشته ای نه چندان دور حدیث شریف نبوی، دستخوش نابودی، تحریف و استفاده ابزاری سیاسی منحرف، گشته و از تدوین آن منع می شد. البتّه به رغم همه شعارهایی که از سوی حکومت ها سر داده می شد و هدف از منع تدوین حدیث را حراست قرآن از تحریف عنوان می کرد، هیچ یک از ائمه معصومین علیهم السّلام به دستور منع تدوین حدیث اعتنایی نکردند.

البتّه پیداست که هدف درازمدت آنان از منع تدوین حدیث، از بین بردن و نابود کردن حدیث شریف نبوی است که در اکثر آن احادیث تأکید به ارتباط امت با اهل بیت علیهم السّلام به چشم می خورد. پس هدف حاکمان، دور کردن مردم از اهل بیت علیهم السّلام بوده است؛ زیرا هنگامی که حدیث شریف نبوی بر این ارتباط تأکید می کند، مانع از دنباله روی مردم از هر حاکم ستمگر یا مدّعی سیاست باز خواهد شد.

امام صادق علیه السّلام فرموده اند:

به خدا سوگند که در نزد ما آنچنان دانشی است که ما به احدی محتاج نمی شویم، اما تمام مردم به ما احتیاج دارند. ما کتابی به املاء رسول خدا صلی الله علیه و اله و خطّ علی بن ابی طالب علیه السّلام در دست داریم که طول آن هفتاد ذراع است و در آن تمام حلال و حرام خدا نوشته شده است (۱).

و نیز از آن حضرت روایت شده است که فرمود:

ص: ۱۶۶

دانش ما از قدیم الایام بوده و تا ابد خواهد بود. دانشی که در کتاب نوشته، در دل ها حک شده و گوش ها را نواخته است. جعفر سرخ، جعفر سفید، مصحف فاطمه علیها السلام و صحیفه جامعه در نزد ماست که در آن همه آنچه مردم بدان محتاج هستند جمع شده است (۱).

۹. در دانشگاه امام صادق علیه السلام اهمیت فراوانی به تدوین و نگارش کتاب داده می شده و یکی از ویژگی های آن دانشگاه نشر و پرورش و پیشرفت علم و دانش و کتابت بوده است.

امام صادق علیه السلام دانشجویان خود را به نوشتن دستور می داد و ضرورت تدوین و نوشتن کتاب را به آنان گوشزد می فرمود. می بینیم که آن حضرت فرموده اند: کتاب هایتان را حفظ کنید. چرا که شما به زودی به این کتاب ها احتیاج پیدا خواهید کرد (۲).

آن حضرت زراره را که یکی از اصحاب آن حضرت بود و در امر علم حدیث فعالیت فراوانی داشت، این چنین تأیید فرموده اند: خداوند زراره بن اعین را رحمت کند که اگر زراره نبود، احادیث پدر من منقرض می گردید.

آن حضرت درباره همین زراره و گروه دیگری از اصحاب خود چون ابو بصیر، محمد بن مسلم و برید عجلای چنین سخن رانده است:

«لولا هؤلاء ما كان أحد يستنبط هذا الفقه، هؤلاء حفاظ الدين و امناء أبي عليه السلام على حلاله و حرامه و هم السابقون الينا في الدنيا و الآخرة»؛

اگر این ها نبودند، هیچکس قدرت استنباط این فقه را پیدا نمی کرد، اینان حافظان

ص: ۱۶۷

۱- (۱). ارشاد ۱۸۶/۲ و به نقل از آن در مناقب آل ابی طالب ۳۹۶/۴، احتجاج ۱۳۴/۲، بحار الانوار ۲۶/۴۷ که در آن این عبارات اضافه شده است از حضرت تفسیر این حدیث را سؤال کردند، آن حضرت فرمودند غابر به معنای علم به آینده است.
۲- (۲). کافی ۵۲/۱.

دین و امینان پدرم بر حلال و حرام خدا بوده اند. آن‌ها در دنیا و آخرت از کسانی هستند که به سمت ما آمده و از دیگران سبقت می‌گیرند (۱).

امام صادق علیه السلام دانشجویان خود را به خوب درس خواندن و مباحثه کردن دستور می‌داده است. آن حضرت به مفضل بن عمر فرموده است: دانش خود را بنویس و در میان برادرانت پخش کن. و چون از دنیا بروی از خود برای فرزندانت کتاب به ارث و یادگار بگذار، که زمانی بر مردم خواهد رسید پر آشوب، که مردم جز با کتاب هایشان با چیز دیگری انس نگیرند (۲).

بر همین اساس است که اصحاب امام صادق علیه السلام به کتابت و تدوین احادیث اهمیت فوق العاده ای قائل بودند. تا جایی که اصول چهارصدگانه معروف، به دست آنان تدوین گردید (۳)، که این اصول چهارصدگانه اولین مجموعه های حدیثی شیعه امامیه را تشکیل می‌داده است.

۱۰. از دیگر مشخصات مدرسه امام صادق علیه السلام پرورش اندیشه اسلامی و تکامل آن در ضمن تخصص های علمی در رشته های مختلف معرفت اسلامی است که به زودی این خصوصیت را به تفصیل به بحث خواهیم گذاشت.

تخصص علمی در دانشگاه امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام در این مرحله، کاملاً به اهمیت تخصص و نقش آن در بالندگی و تکامل اندیشه اسلامی آگاهی داشتند. آن حضرت می‌دانستند که تخصصی شدن علوم نقش مهمی در به کارگیری نیروهای زیادی که به دانشگاه آن حضرت مراجعه می‌کردند داشته، و می‌توان با تخصصی کردن، آموزش

ص: ۱۶۸

۱- (۱). وسائل الشیعه ۵۷/۸-۵۹.

۲- (۲). اصول کافی ۵۲/۱.

۳- (۳). وسائل الشیعه ۵۷/۱۸-۵۹.

دانشگاه را متنوع کرد و با این کار بر بار علمی دانشگاه افزود. لذا است که امام علیه السلام دانشجویان خود را به سوی تخصص های علمی راهنمایی می کرده اند.

آن حضرت شخصا بر امر دانش آموزی آنان اشراف داشته و اشکالاتی که در ضمن کار به وجود می آمد حل کرده و حرکت علمی دانشگاه را به پیش می برده اند. در اینجا نمی توانیم همه این تخصص های علمی را به بحث بگذاریم. اما به ذکر بعضی از نمونه های این تخصص ها اکتفا می کنیم.

الف- پزشکی: از امام صادق علیه السلام درباره جسم انسان سؤال کردند. آن حضرت پاسخ دادند:

خداوند متعال انسان را با دوازده مفصل، چهل استخوان و سیصد و شصت رگ آفریده است. این رگ ها هستند که بدن را آبیاری می کنند و استخوان ها هستند که بدن را نگه می دارند. گوشت ها استخوان ها را نگه داشته و اعصاب گوشت ها را نگهداری می کنند. خداوند در دو دست انسان هشتاد و دو استخوان قرار داده که در هر یک دست چهل و یک استخوان وجود دارد، قسمتی از این استخوان ها که در کف دست واقع شده، سی و پنج استخوان، دو استخوان در ساعد، یک استخوان در بازو و سه استخوان در کتف که مجموع آن ها به چهل و یک استخوان می رسد. در پای انسان چهل و سه استخوان وجود دارد. سی و پنج استخوان در کف پا، دو استخوان در ساق پا، سه استخوان در زانو و یک استخوان در ران و دو استخوان در ناحیه لگن.

و امّا ستون فقرات هر انسان هیجده مهره داشته و در هر طرف از پهلو او، نه دنده موجود است، گردنش هشت استخوان و سرش سی و شش استخوان دارد. در دهان انسان گاه، بیست و هشت و گاه سی و دو استخوان موجود است (۱).

ص: ۱۶۹

میرزا محمّد خلیلی می نویسد: قسم به جان خودم که این شمارش استخوان های بدن دقیقا مطابق آن شماره ای است که دانشمندان علم تشریح در این عصر در کتاب های خود نوشته اند. نه زیادت و نه کمتر (۱).

امام صادق علیه السلام چگونگی گردش خون در بدن را برای اولین بار در حدیث خود به مفضل بن عمر گفته اند. از این حدیث برمی آید که امام صادق علیه السلام بسیار جلوتر از «هاروی» که به عنوان کاشف گردش خون شناخته شده است بوده اند.

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

ای مفضل، آیا فکر کرده ای که خداوند چه تدبیری برای رسیدن غذا به بدن اندیشیده است؟ غذا به معده می رود. در معده هضم می شود. مقدار منتخبی از آن غذا به سمت کبد رفته و در رگ های ریزی که در کبد است قرار می گیرد. آن رگ ها غذا را برای کبد تصفیه می کنند تا اینکه مبادا چیزی به کبد آمده باشد که آن را بخراشد. چرا که کبد بسیار لطیف بوده و تحمل سفتی و سختی را ندارد. سپس کبد آن غذا را قبول کرده و به مدد تدبیر الهی آن را در خون حل می کند و آن خون را به تمام بدن می فرستد، البته به وسیله مجراهایی که برای همین کار ساخته شده-مانند لوله هایی که برای آب تهیه می شوند تا اینکه آب را در زمین به حرکت در آورند-و همچنین به وسیله همین خون آنچه از فضولات و چیزهای زاید در اندام بدن وجود دارد به مکان هایی که برای آن ها اختصاص یافته است برده شده و در آنجا تفکیک می شوند؛ آن دسته که از جنس صفرای تلخ هستند به زهره یا کیسه صفرا رفته و آن بخش که از نوع سودا است به طحال می رود مایعات اضافی هم به مثانه ارسال می گردد، ای مفضل در تدبیر و حکمتی که در ترکیب بدن به کار رفته تأمل کن بین

ص: ۱۷۰

چگونه این اعضا را هرکدام در جای مناسب قرار داده است و چگونه هرکدام از این ظرف ها را برای قبول هریک از این فضولات قرار داده مبادا این سموم در بدن منتشر شده و باعث ضعف و بیماری شوند، پس مبارک باد آن که چنین نیکو تقدیر کرد و برنامه متقنی نهاد ۱.

ب- بهداشت: امام علیه السلام راه های پیشگیری از بیماریهای معده را بیان کرده اند.

امام صادق علیه السلام همچنین از همنشینی و نزدیکی به بیمارانی که امثال بیماری جذام را دارند، نهی می فرموده اند. آن حضرت فرموده اند: هیچکس با شخص جذامی صحبت نکند مگر اینکه به اندازه یک ذراع بین آن ها فاصله باشد ۲. در طب جدید هم آمده است که میکروب جذام در هوا منتشر می شود و به اندازه یک متر در اطراف شخص بیمار قابل سرایت است.

امام علیه السلام فرموده اند: همه بیماری ها از سوء هاضمه نشأت می گیرد ۳.

امام صادق علیه السلام فرموده اند: قبل و بعد از غذا دست خود را بشویید ۴. شستن دست ها قبل از غذا باعث می شود که میکروب های احتمالی از بین برود و شستن دست بعد از غذا برای نظافت است.

ج- جانورشناسی: امام صادق علیه السلام در توصیف جامعه مورچگان این چنین فرموده است:

به مورچگان و تمرکز و همکاری آن ها در جمع و تهیه غذا دقت کن. می بینی که گروهی از آن ها وقتی دانه را به محل امن خود می برند به گروهی از مردم مانند که غذا یا چیزهای دیگر را به خانه خود می برند. بلکه مردم از نظر جدیت و چالاکی به

مورچه نمی رسند. آیا ندیده ای که چگونه مورچگان مانند مردم در هنگام کار به یکدیگر کمک می کنند؟ آن ها دانه را گرفته و به چند قسمت تقسیم می کنند تا اینکه مبادا آن دانه در خانه آن ها سبز شده و خانه آن ها را ویران نماید (۱). اگر در میان لانه آن ها رطوبتی به دانه ها برسد، مورچگان آن دانه ها را از خانه خارج کرده روی زمین پخش می کنند تا خشک شود. مورچه همیشه خانه خود را در جای بلندی از زمین قرار می دهد تا اینکه آب های جاری در خانه او داخل نشده و او را غرق نکند. همه این کارهایی که این حیوان به انجام می رساند، بدون مدد عقل و برنامه ریزی است.

بلکه خداوند تعالی او را این گونه آفریده است (۲).

امام صادق علیه السلام همچنین درباره دانش هایی مثل گیاه شناسی، ستاره شناسی، شیمی، فیزیک، داروهای گیاهی (۳) همچنان که امام صادق علیه السلام در فلسفه، کلام، مباحث امامت، سیاست، شناخت، فقه، اصول، حدیث، تفسیر و تاریخ نیز سخنان بلندی دارد.

تعدادی از دانشجویان دانشگاه امام صادق علیه السلام مانند هشام بن حکم، هشام بن سالم، مؤمن طاق، محمد بن عبد الله طیار، قیس ماهر و دیگران در مباحث کلامی تخصص پیدا کردند.

و از دیگر اصحاب امام صادق علیه السلام افرادی مانند زراره بن اعین، محمد بن مسلم، جمیل بن دراج، برید بن معاویه، اسحاق بن عمار، عبد الله حلبی، ابو بصیر، ابان بن تغلب، فضیل بن یسار، محمد بن حسن شیبانی، سفیان بن

ص: ۱۷۲

۱- (۱). اگر مورچه از سبز شدن بعضی از دانه ها در خانه خود خوف داشته باشد، آن را به دو نصف تقسیم می کند و درباره بعضی از دانه های گیاهان که نصف آن ها هم سبز می شود، مورچه آن ها را به چهار قسمت تقسیم می کند. مانند تخم گشنیز که نصف آن هم سبز می شود.

۲- (۲). توحید مفضل ۶۶، بحار الانوار ۶۱/۳ و ۱۰۲/۶۲.

۳- (۳). ر.ک شیخ باقر شریف قرشی، حیاة الامام الصادق علیه السلام ۲۸۹/۲ به بعد.

عینه، یحیی بن سعید در علم فقه، اصول و تفسیر قرآن کریم صاحب تخصص گردیدند. چنانکه در علم شیمی نیز جابر بن حیان کوفی صاحب تخصص گردید. و اما در میان اصحاب امام صادق علیه السلام مفضل بن عمر که امام صادق کتاب مشهوری را که به نام توحید مفضل معروف شده است برای او املا فرموده اند، در هستی شناسی تخصص پیدا نمود.

هر کدام از دانشجویان دانشگاه امام صادق در رشته خود به فعالیت پرداخته و دست به تألیف و مناظره زده اند. به نوشته سید حسن صدر کتاب های نوشته شده توسط شیعه در این دوره زمانی به شش هزار و ششصد کتاب رسیده است (۱).

در میان اصحاب امام صادق علیه السلام، هشام بن حکم در فن مناظره از دیگران گوی سبقت ربوده بود و امام صادق علیه السلام از مناظرات هشام خوشحال می شد.

هنگامی که امام صادق علیه السلام خبر مناظره هشام را با رهبر معتزله عمرو بن عبید شنید، و هشام به ایشان خبر داد که بر عمرو بن عبید پیروز شده است. امام علیه السلام به وی فرمودند: «ای هشام، چه کسی این سخنان را به تو آموخته است؟» هشام گفت:

ای پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و اله، این کلام بر زبان من جاری شد. امام صادق علیه السلام فرمودند: «به خدا سوگند که این کلمات در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است» (۲).

از دیگر هدف های بزرگی که امام علیه السلام در این دانشگاه در کنار دیگر تخصص ها داشتند، بخشیدن روح جدیدی به حرکت اصلاحات فقهی خاص بود که در کنار تفقه در دین به شکل عام مطرح می شد.

از اینجاست که می بینیم در این دوران کتاب های بسیاری در رابطه با اصول

ص: ۱۷۳

۱- (۱). تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام ۲۸۸.

۲- (۲). الاحتجاج ۱۲۵/۲-۱۲۸.

فقه، فقه و حدیث نوشته شد که مشخصه بارز آن کتاب‌ها تکیه بر مکتب اهل بیت وحی علیهم السلام و مبنا قرار دادن نظرات آنان در فقه بدون دخالت رأی و استحسان بوده است.

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

حدیث من حدیث پدرم، حدیث پدرم حدیث جدّم، حدیث جدّم حدیث امام حسین علیه السلام، حدیث امام حسین علیه السلام حدیث امام حسن علیه السلام، حدیث امام حسن علیه السلام حدیث امیر المؤمنین علیه السلام، حدیث امیر المؤمنین علیه السلام حدیث رسول خدا صلی الله علیه و اله و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و اله کلام خداوند متعال است (۱).

و امام صادق علیه السلام فرموده اند:

اگر ما از روی رأی و هوای نفس برای مردم فتوا بدهیم، همانا که از هلاک شدگانیم.

امّا ما با تکیه بر آثاری که از رسول خدا صلی الله علیه و اله به ما رسیده و اصول علمی که در نزد ماست و ما آن را نسل به نسل به ارث برده و مانند سرمایه دارانی که اموال خود را به صورت گنج ذخیره می کنند این علوم را در نزد خود ذخیره کرده ایم، برای مردم فتوا می دهیم (۲).

کتاب‌های اصول فقه متکفل بیان قواعد و روش‌های استنباط احکام شرعی و چگونگی برخورد با احادیثی که در موسوعه‌ها و کتاب‌های اصول حدیث نوشته شده است می باشد.

امام صادق علیه السلام به دانشجویان خود کیفیت استنباط احکام از منابع تشریح را آموخته است، همچنان که به آنان کیفیت برخورد با احادیث متعارض را یاد داده است. امام صادق علیه السلام درباره روایاتی که مضمون آن‌ها با قرآن منافات و

ص: ۱۷۴

۱- (۱). اصول کافی ۱/۵۳-۵۸.

۲- (۲). بصائر الدرجات/۳۰۰.

معارضه دارد فرموده اند: «ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف»؛ آن احادیثی که با قرآن موافق نیستند بی ارزشند (۱) و همچنین فرموده اند: «إنَّ على كل حق حقیقه، و على كل صواب نورا فما وافق كتاب الله فخذوه و ما خالف كتاب الله فدعوه»؛ همانا که هر حقیقی حقیقتی فرادست خود دارد و هر سخن ثواب و صحیحی از خود نوری دارد. پس آن احادیث که موافق کتاب خداست، آن ها را بپذیرید و آنچه را که مخالف با کتاب خداست فروگذارید (۲).

و همچنین دربارهٔ حالت تعارض دو حدیث با یکدیگر فرموده اند: اگر بر شما حدیثی وارد شد، ببینید آیا شاهدی بر صحت آن حدیث از کتاب خدا یا قول رسول خدا صلی الله علیه و اله پیدا می شود و اگر پیدا نشد، حدیثی که به دست شما رسیده، سزاوار به تبعیت است (۳).

همچنین امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«إنما علينا أن نلقى إليكم الاصول و عليكم أن تفرعوا»؛

بر ماست که اصول را به شما بیاموزیم و بر شماست که شاخ و برگ و رشته های مختلف را بر آن اصول مترتب کنید (۴).

ص: ۱۷۵

۱- (۱). وسائل ۷۸/۱۸.

۲- (۲). اصول کافی ۶۹/۱.

۳- (۳). اصول کافی ۶۹/۱.

۴- (۴). بحار الانوار ۲۴۵/۲ ح ۵۳.

نقش امام صادق علیه السلام در بنیانگذاری گروه نخبگان صالح

در گذشته از شرایط سیاسی و تناقضاتی که در زمان امام صادق علیه السلام موجود بوده، همچنین درباره اضطراب و تشویش در علایم حیاتی جامعه و نقش مخزبی که جریان‌ات فکری و سیاسی منحرف در این میانه بازی کردند و ضمیر و فکر و فرهنگ امت را به انحراف کشاندند صحبت کردیم و گفتیم که در رأس این موج انحراف، سیاست ستمگران اموی بوده است که مدت نسبتاً زیادی هم به طول انجامیده است.

همچنین از برنامه اصلاحی امام صادق علیه السلام و روش اصلاح عام امت توسط آن حضرت سخن رانندیم که احداث دانشگاه علمی یکی از حلقه های زنجیره اسلامی فراگیر آن حضرت بوده است.

امّا در حقیقت فعالیت امام صادق علیه السلام، در ساخت دانشگاه و سایر فعالیت های عمومی آن حضرت خلاصه نمی شود. چرا که آن حضرت بسیار خوب می دانستند که بزرگترین هدف در آن شرایط حفظ دین اسلام است که اگر بر همین مقدار از فعالیت بسنده شود، بسا که در معرض تعطیل و نابودی قرار بگیرد. پس باید افرادی از درون ساخته شده، شخصیت آن ها شکل بگیرد و این افراد در تمام عرصه های مملکت اسلامی پخش شده، تبدیل به عوامل قوت و بقاء و حفظ امت و دفاع از مقدّسات گردند.

از اینجا امام صادق علیه السلام به سمت ساختن گروه صالحان با هدف تغییر و اصلاح جامعه اسلامی بر طبق طرح اهل بیت علیهم السلام حرکت خود را آغاز کردند.

چرا که وجود چنین جریانی باعث می شد که بسیاری از اهداف و منافع که امام علیه السلام در حرکت رسالی خود سعی در تحقق آن داشته اند به راحتی به دست آید.

این جمعیت صالح راه اهل بیت علیهم السلام را ادامه داده اند. چرا که وجود آن ها گامی عملی در راه تحقق طرح بزرگ اهل بیت علیهم السلام برای جامعه بود.

اکنون ما بعضی از نکاتی که وجود این جماعت صالح برای تحقق آن ها ضروری بود، ذکر خواهیم کرد (۱).

۱. حفظ جامعه اسلامی

وجود چنین افراد و چنین جریانی در میان امت، رفته رفته دایره وجود افراد صالح و بیدار را در میان امت گسترش می داد و هرچه این دایره وسعت بیشتری پیدا می کرد، اقتدار امام علیه السلام در تغییر اوضاع و اداره کردن کارهای سیاسی که در برابر حاکمان جور انجام می دادند بیشتر می شد.

این گروه خود نیرویی به حساب می آمدند که در مقابل حملات فکری و اخلاقی که جهان اسلام در آن زمان با آن روبرو بود بایستند. تاریخ نقش فعال و برجسته ای از این افراد در از بین بردن بنیان های فکری و سیاسی که فرقه های

ص: ۱۷۸

۱- (۱)). برای مطالعه مفصّل تر به سید محمد باقر حکیم، دور اهل البیت علیهم السلام فی بناء الجماعه الصالحه جلد اول مراجعه کنید.

ضالّه بر آن ها تکیه داشتند نشان می دهد آنجا که مناقشات و مناظرات این افراد را با رهبران آن فرقه ها مانند زنادقه و مجبیره و مرجئه و دیگران نقل کرده است.

شجاعت، تمسّک به معیارها و ارزش های بالا، سازش ناپذیری و فریفته نشدن به اغواگری های حاکمان را می توان از خصوصیات اصحاب امام صادق علیه السّلام دانست که آن ها را از دیگران جدا می کرد. آنان در تلافی التزامی که به ارزش های بالا داشتند متحمّل انواع سرکوب و ناراحتی و مصیبت شدند. اما موضع گیری های شجاعانه آنان، اثر بزرگی در مقاومت و پایداری جامعه اسلامی در برابر موج های منحرف داشت.

امام صادق علیه السّلام همواره از شیعیان خود می خواست که هرکدام از آن ها در محیطی که در آن زندگی می کنند، الگو، نمونه، و مثل اعلی باشند. زید شحام از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که فرموده است:

به هر کس که می بینی مطیع من است و حرف من را گوش می کند، سلام من را برسان و بگو جعفر بن محمّد گفته است: شما را به پرهیزکاری در امر خداوند متعال و ورع در دین خدا و کوشش در راه خدا، راستگویی، ادای امانت، طول سجده و حسن همجواری با همسایگان سفارش می کنم، که پیامبر اسلام به خاطر همین امور مبعوث گردیده است. امانت را بر هر کس که شما را امین بر آن دانسته چه آدم خوبی باشد چه آدم فاجر، ادا کنید. چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله همیشه دستور می دادند مسلمانان امانت را ادا کنند اگرچه آن امانت نخ یا سوزن باشد. و بگو جعفر بن محمّد سفارش کرده است که با فامیل خود صلّه رحم کنید، در تشییع جنازه آن ها شرکت نموده، مریضان آن ها را عیادت کرده و حقّ آن ها را به جای آورید. به درستی که اگر مردی از شما در دین خود پرهیزکار، باورع و راستگو بوده، امانت را ادا کرده و با مردم خوش اخلاق و خوش برخورد باشد، گفته می شود این جعفری است (۱).

ص: ۱۷۹

۱- (۱)). وسائل الشیعه ۵/۱۲ ح ۲ به نقل از اصول کافی ۴۶۴/۲ ح ۵.

امام علیه السّلام به شیعیان خود دستور می دادند که به وحدت صفوف اسلام و رویکرد به سایر مذاهب اهمّیت ویژه ای قایل باشند. آن حضرت روح همزیستی، محبّت و انسجام بین جماعت های اسلامی را در میان اصحاب خود تقویت می نمود. می بینیم که آن حضرت شیعیان را بر همیاری باهم، یکدیگر را ضمانت کردن و وفاء به وعده با سایر مسلمانان تشویق می نمودند. امام صادق علیه السّلام فرمودند:

بر شما باد که نماز خود را در مساجد بخوانید و با مردم حسن همجواری داشته باشید. شهادت حقّ را برای مردم اقامه کرده و بر جنازه مسلمانان حضور پیدا کنید چرا که همه مردم به یکدیگر محتاج اند و هیچ کس در زندگی خود از مردم بی نیاز نیست [\(۱\)](#).

آن حضرت در برابر دیدگان شیعیان خود چشم انداز بسیار وسیعی را در راه سلوک الی الله باز می نمود تا همت بلند داشته و به سطوح پایین اکتفا نکنند.

چرا که بیم آن می رفت که بادهای و طوفان های مبارزجویی و فتنه گری و اغواء، آن ها را تحت تأثیر قرار دهد. امام صادق علیه السّلام اوصاف شیعه را این چنین بیان فرموده اند که:

پدرم به من حدیث فرموده است که: شیعیان ما اهل بیت از بهترین کسانی بودند که در میان مردم زندگی کرده اند. اگر در جامعه فقیهی بود از شیعیان ما بود. اگر مؤذنی بود از شیعیان ما بود. اگر امام جماعتی بود از شیعیان ما بود. اگر سرپرست یتیمی در میان مردم پیدا می شد از این جماعت بود. اگر امانتداری در میان آنان بود از جماعت شیعیان ما بود. اگر صاحب ودیعه ای در میان آنان بود از شیعیان ما بود. آری، شیعیان

ص: ۱۸۰

۱- ((۱)). وسائل الشیعه ۶/۱۲ ح ۵ به نقل از کافی ۴۶۴/۲ ح ۱.

ما این چنین بودند. ما را در چشم مردم خوب جلوه دهید و محبت مردم را به ما برانگیخته و دشمنی مردم را به ما تحریک نکنید (۱).

۲. حفاظت از شریعت اسلام

امام صادق علیه السلام در برابر حملاتی که می خواست شریعت اسلامی را خرد کرده و چهره آن را دگرگون ساخته، آن را به همان انحرافی دچار کند که سایر شرایع، از طریق رواج افکار بیگانه از شریعت در میان پیروان آن شریعت بدان گرفتار آمدند، شجاعانه ایستادگی کردند. امام صادق در برابر به کارگیری ابزارهای جدید در فهم شریعت مانند قیاس، استحسان، مصالح مرسله و غیره شدیداً مخالفت ورزیدند.

در نتیجه سطح علمی بالائی که اصحاب امام صادق علیه السلام و پیروان آن حضرت از آن برخوردار بودند، مسأله فتوا و استنباط پیرو مصلحت حاکمان و هواهای نفسانی آنان یا همگام با پایه های فکری آنان نگردید. بلکه فهم صحیح قرآن و سنت مستقل از این عوامل تأثیرگذار و به دور از به کارگیری آن ابزارهای دروغین بسته شده به شریعت به جا ماند. جمعیت های دیگری که به سراغ آن ابزار اجتهادی رفتند به آثار منفی دچار شدند که در نهایت آنان را مجبور به بستن باب اجتهاد کرد. این تصمیم خود آثار منفی دیگری در جامعه اسلامی به جا گذاشت. چرا که بستن باب اجتهاد باعث می شد تا جامعه اسلامی قدرت حل مسائل جدید و پیشرفت هایی که جامعه اسلامی با آن روبرو بودند نداشته باشد.

ص: ۱۸۱

امام صادق علیه السلام بر یک قضیه مهم دیگر هم بسیار تأکید کردند و آن را سرمایه مهمی برای فهم عبارات و بیان و استنباط احکام از نفوذ می دانستند و آن وجود ملکه تقوی و عدالت بود که برای هر فقیهی بهره مندی از آن لازم است تا اینکه بتواند نگهبانی امین برای شریعت و امتی باشد که می خواهد آن شریعت را در زندگی خود پیاده کند.

از نظر امام صادق علیه السلام عدالت در بسیاری از کارهای زندگی انسان شرط اساسی است. مانند امامت جمعه، جماعت، شهادت در طلاق، همچنین در قاضی، حاکم، والی و....

این خصوصیت نقش بزرگی در حفظ شریعت اسلامی، همچنین حفظ نصوص و روایات اسلامی داشته است. آنگونه که این مکتب را از دیگر مکاتب ممتاز کرده است. همچنانکه اصحاب امام صادق علیه السلام با روایات وارد شده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السلام، مانند عبارات قرآنی که قطعی الصدور است برخورد نمی کردند. بلکه این روایات را به نقد و تحلیل می گذاشتند. چرا که ممکن بود راوی معصوم نباشد و علیرغم ایمان آن ها به عصمت امامی که روایت از او نقل شده، ممکن است اشکال در راوی باشد.

۳. در راه حکومت اسلامی

مطابق روایات اسلامی که از رسول گرامی اسلام رسیده و صدور آن ثابت گردیده و در مکتب اهل بیت علیهم السلام به تواتر نیز رسیده است، رهبری سیاسی حق شرعی ائمه معصومین از اهل بیت پیامبر علیهم السلام بوده است.

بر همین اساس، رهبری سیاسی که بعد از پیامبر اکرم حکومت را مستقیماً در دست گرفت علیرغم اینکه مسلمانان بدون زور و فشار آن را قبول کردند، از صفت مشروعیت خالی است. چه رسد به حکومت حکام اموی و عباسی که

هم عصر با امام صادق و پدران بزرگوارش علیهم السّلام بودند و از راه های مختلف سعی در دور نگه داشتن آن حضرت و پدران بزرگوارش از این مقام و منصبی که تنها شایسته آن ها بوده است می نموده اند.

امام صادق علیه السّلام فعالیت در راه ایجاد نظام اسلامی صحیح و مطلوب را کاری بسیار ضروری می دانسته اند و این مهم از نظر آن حضرت در ضمن وجود جمعیت اسلامی صالحی که به رهبری شرعی و حقیقی که نماد آن ائمه اطهار علیهم السّلام بوده اند ایمان داشته باشد، به مرحله اجرا درمی آمد.

این چنین بود که امام علیه السّلام توجه خود را به ضرورت وجود این شالوده صالح در میان جامعه معطوف کرد. آنجا که می بینیم آن حضرت به سؤالاتی که در ذهن اصحابشان پیش می آمد پاسخ های مناسبی می دادند. مانند وقتی که سدید به نزد آن حضرت آمد و از آن حضرت خواست که در طلب حکومت اعلام جهاد مسلحانه کند که در جواب او به این نکته اشاره کردند که: قیام مسلحانه مستلزم وجود جمعیت صالحی است که مطیع آن حضرت بوده و حاضر به قربانی شدن در راه آن حضرت و تحمّل مسئولیت تغییر جامعه و قدرت مقابله با همه عوامل انحراف را داشته باشند.

چنین است که اهمیت سعی برای تکوین و بالندگی حرکت این جمعیت در این مرحله از حیات امام صادق علیه السّلام که زمان توسعه یافتن دامنه این حرکت در سرتاسر عالم اسلام است ظهور می کند.

ما این تکوین و تکامل را از سه جانب بررسی می کنیم:

الف- ساختار جهادی.

ب- ساختار روحی.

ج- ساختار اجتماعی.

ص: ۱۸۳

الف: ساختار جهادی

اشاره

نهضت امام حسین علیه السلام در کربلا نقش بسیار بزرگی در تاریخ اسلام داشت؛ این نهضت عظیم امت اسلام را به سطحی از آمادگی رساند که در برابر حاکمان منحرف به پا خیزند، امت اسلام به مدد این قیام مقدس توانستند پرده دروغین تزویری را که امویان برای رنگ و لعاب شرع دادن به حکومت خود بر آن کشیده بودند پشت سر بگذارند، اما این بیداری انقلابی و عملیات جهادی که در طول چند دهه از سوی امت اسلام شکل گرفته بود در صورت عدم پیگیری و همراهی عوامل بقا، تکامل و استمرار، دستخوش سقوط می گردید.

اینجا است که می بینیم امام صادق علیه السلام حرکت خود را به سوی قالب ریزی عملیات انقلابی، ترسیم ساختار و در نتیجه ریشه دار کردن چنین کارهایی در دل و جان امت آغاز کرد.

این موضوع را می توان به روشنی از موضع آن حضرت در برابر قیام عموی شهیدش زید بن علی علیه السلام دریافت، آنجا که فرمود:

«أشركني الله في تلك الدماء. مضي والله زيد عمي وأصحابه شهداء مثل ما مضي عليه علي بن أبي طالب وأصحابه»؛

خداوند مرا با عمویم زید در این خون هایی که ریخته شد شریک کند. به خدا سوگند که عمویم زید و یاران شهیدش به همان راهی رفتند که علی بن ابی طالب و اصحابش به آن رفته اند (۱).

ص: ۱۸۴

اتخاذ چنین موضعی در برابر قیام زید خود دلیل مشروعیت این قیام بوده، میل قلبی امام صادق علیه السلام را برای جمعیت یاران صالح آن حضرت آشکار نموده و روحیه انقلابی و جهادی را که امام علیه السلام برای چنین گروه زبده ای می پسندیده در آنان زنده می کرد، تا با این روحیه به سوی اهدافی که از سوی رهبری الهی جامعه تعیین می شد حرکت کنند، رهبری که در وجود مقدس امام جعفر صادق علیه السلام متجلی بود.

این جمعیت زبده و صالح نمونه خوبی بود تا امام صادق علیه السلام بتواند برای مأموریت اصلاح جامعه به آنان امیدوار باشد و آنان در آینده مسئولیت انقلاب بزرگی را که انتظار آن می رفت به دوش گیرند.

در این راستا یکی از اقدامات مهم امام صادق علیه السلام زنده و شاداب نگه داشتن اصول، اهداف و خصوصیات قیام امام حسین علیه السلام در دل و جان یاران زبده خود بود.

ریشه دار کردن اصول، اهداف و خصوصیات نهضت حسینی

امام صادق علیه السلام عواطف مردم را به سوی اصول و اهداف قیام سید الشهداء معطوف می کرد تا اگر امت در صدد قیامی برضد ستمگران برآمدند قیامشان برخاسته از بیداری صحیح و بر مبنای توجیه منطقی باشد. لذا است که می بینیم خطابه های امام صادق علیه السلام و فعالیت های آن حضرت تنها بر انگیزش های فکری و ارشاد و موعظه بسنده نکرده و به شیوه هایی می پرداخته که سبب آمادگی مردم و تمرکز بخشیدن به اقشار امت بوده و نشان دهنده حضور و فعالیت آن حضرت در راه احیای تفکرات حسینی است.

از جمله روش های آن حضرت در این رابطه می توان به چند مورد اشاره

کرد مانند زیارت امام حسین علیه السّلام، برقراری مجالس اقامه عزا بر امام حسین علیه السّلام و گریه بر مظلومیت آن حضرت که در ذیل به اختصار هر کدام از این موارد را توضیح می دهیم:

۱. زیارت: امام صادق علیه السّلام زیارت قبر جدش امام حسین علیه السّلام را یکی از حقوق واجب و لازم می شمرده و بر هر مسلمانی واجب می دانسته است که به این مسئله اهمیت داده و ادای این دین را بر خود لازم بدانند.

امام صادق علیه السّلام فرموده است:

اگر مردی از شما در طول عمر خود همه ساله حج به جا آورد، اما قبر امام حسین علیه السّلام را زیارت نکند یکی از حقوق رسول خدا را نادیده انگاشته است. چرا که زیارت حسین علیه السّلام فریضه ای است که خداوند متعال آن را بر هر مسلمانی واجب کرده است (۱).

و نیز فرموده است: هر که دوست می دارد در روز قیامت بر سفره های نور بنشیند؛ خود را از زائران قبر حسین علیه السّلام قرار بدهد (۲).

عبد اللّٰه بن سنان گوید: در روز عاشورا بر مولا-یم جعفر بن محمد علیه السّلام داخل شدم، دیدم که چهره آن حضرت گرفته، حزن و اندوه از چهره مبارکش پیدا و اشک از دیدگان مبارکش همچون دانه های مروارید سرازیر بود. عرض کردم:

ای پسر پیامبر، خداوند چشمانتان را گریان ندارد، گریه شما برای چیست؟ آن حضرت در پاسخ به من فرمودند: آیا تو را غفلت گرفته است؟ آیا نمی دانی که حسین بن علی علیهما السّلام در چنین روزی به شهادت رسیده است؟

عرضه داشتم مولای من نظر شما درباره روزه گرفتن در این روز چیست؟

ص: ۱۸۶

۱- (۱). شیخ مفید، کتاب المزار ۳۷.

۲- (۲). ابن قولویه، کامل الزیارات، باب ۱۲۱/۴۳.

این روز را بدون نیت روزه امساک کن و بدون آداب افطار کن و آن را روزه کامل قرار نده، بلکه پس از نماز عصر به جرعه ای از آب افطار کن؛ زیرا در چنین ساعتی از روز عاشورا جنگ خاتمه یافت، در حالی که سی کشته از موالی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله بر زمین افتاده بود که قتل آنان بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بسیار دردناک بود و اگر در آن روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در قید حیات می بود عزادار آنان بود.

ای عبد الله بن سنان بافضیلت ترین کاری که می توانی در این روز به انجام برسانی این است که لباس پاک پوشی و تسلب کنی.

عرض کردم: تسلب چیست؟ فرمود:

دامن جامه ات را باز کنی و به هیئت عزاداران آستین هایت را بالا بزنی سپس در وقت بالا آمدن روز به مکانی دور یا جایی که کسی تو را نبیند یا اطاقی خالی در خانه ات بروی و در آنجا چهار رکعت نماز به دو سلام بخوانی و رکوع و سجود آن را نیکو به جای آوری در رکعت اول حمد و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و در رکعت دوم حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در دو رکعت بعدی در رکعت اول حمد و احزاب و در رکعت دوم حمد و منافقون یا هر قدر که توانستی قرآن بخوانی پس از آن سلام داده و روی خود را به سمت قبر امام حسین علیه السلام بر می گردانی و جریان کشته شدن او و یاران و فرزندانش را در نظر خود مجسم کرده، بر او سلام نموده و قاتلانش را لعنت کرده و از کار آنان بیزاری می جویی که به واسطه این عمل خداوند درجه ای در بهشت بر تو افزوده و گناهانت را می آمرزد.

سپس از جایی که هستی به محوطه باز یا صحرا یا جایی که امکان قدم زدن باشد می روی و می گویی إنا لله و إنا إليه راجعون رضا بقضائه و تسليماً لأمره، و باید که در این وقت در نهایت حزن و اندوه باشی و بسیار خدا را یاد کرده و ذکر استرجاع بگویی.

هنگامی که از این راه رفتن و ذکر گفتن فارغ شدی به همان مکانی که در آن نماز خوانده

بودی برو و در آنجا ایستاده بگو:

اللهم عذب الفجرة الذين شاقوا رسولك و حاربوا أولياءك و عبدوا غيرك و استحلوا محارمك و العن القاده و الأتباع و من كان منهم فخبّ و أوضع معهم أو رضى بفعالهم لعنا كثيرا اللهم و عجل فرج آل محمد و اجعل صلواتك عليهم و استنقذهم من أيدي المنافقين و المضلّين، و الكفرة الجاحدين و افتح لهم فتحا يسيرا و أتح لهم روحا و فرجا قريبا، و اجعل لهم من لدنك على عدوك و عدوهم سلطانا نصيرا؛

خداوندا گنهکارانی را که پیامبرت را آزرده، با دوستانت جنگ کرده، کسانی جز تو را بندگی کرده و حرام هایت را حلال شمردند، عذاب کن. فرماندهان، پیروان و هر کس از آنان بوده، با آنان اسب تاخته و در میان آنان حضور داشته یا از کار آن‌ها رضایت داشته بسیار لعنت کن، خداوندا در فرج آل محمد علیهم السّلام تعجیل کن، درودهایت را بر آنان فرست و آنان را از دست منافقان، گمراهان، و کافران منکر نجات بده و برای آنان پیروزی آسانی فراهم آور و برایشان جانی تازه و گشایشی نزدیک میسر کن و از ناحیه خود به آنان چیرگی بر دشمنانشان عنایت کن (۱).

امام صادق علیه السّلام این چنین اصول نهضت عاشورا را از راه زیارت مورد تأکید قرار می دادند تا اینکه زیارت به عنوان یک اقدام فرهنگی در راستای تربیت جمعیت صالح یاران امام به کار گرفته شده و موجب تمایز این گروه از دیگران گردد.

و از طرفی حضور دایم شیعیان بر سر قبر امام حسین علیه السّلام آن هم در چنین سطح و با چنین بیداری و فهمی خود نوعی دعوت از دیگران نیز بود، تا به این

ص: ۱۸۸

گروه و اندیشه ها و اصول آنان بیوندند.

به علاوه اینکه این حضور مستمر بر سر مزار سید الشهداء که بهره مند از پشتوانه عاطفی متکی بر مبنای فکری بود، پایگاهی برای حرکت های انقلابی به شمار می آمد که در صدد مطالبه حقوق غصب شده اهل بیت علیهم السلام بود. این حقیقتی بود که امویان و عباسیان نیز آن را دریافته بودند و به هر ترتیب که برایشان ممکن بود در برابر این موج حساب شده ایستاده و از زیارت آن حضرت جلوگیری می نمودند.

۲. برپا کردن مجالس عزاداری حسینی: از دیگر گام هایی که امام صادق علیه السلام در راستای ایجاد حرکت انقلابی و تربیت گروه یاران صالح خویش برداشتند، قضیه مرثیه سرایی بر امام حسین علیه السلام بود که در قالب برپا کردن مجالس عزای آن حضرت انجام می گردید، امام صادق علیه السلام بر لزوم انجام این عمل به عنوان روشی تربیتی که مبتنی بر تحریک عواطف بوده و با هدف مستحکم کردن رابطه امت با قیام امام حسین علیه السلام تأکید می کردند.

امام صادق علیه السلام خود چنین مجالسی را برپا می کرده و در این مجالس در کنار مرثیه خوانی دیدگاه ها، و فرهنگ عقیدتی، اخلاقی، تربیتی و سیاسی اهل بیت علیهم السلام نیز مطرح می گردید تا این مجالس وسیله آماده ای برای نشر بیداری و عاطفه برخاسته از اصول باشد.

امام صادق علیه السلام به ابو هارون مکفوف فرمودند: ای ابو هارون برای من اشعاری در باره حسین علیه السلام بخوان. ابو هارون گوید: برای آن حضرت شعر خواندم و آن حضرت گریه کردند سپس فرمودند: همان گونه که در میان مردم با سوز و گداز می خوانید برای من بخوان. ابو هارون گوید اشعاری را با این مطلع برای امام علیه السلام قرائت کردم:

«بر قبر مطهر حسین بگذر و به استخوان های پاکش بگو...» (۱)

امام صادق علیه السلام گریسته و فرمودند: «زدنی»؛ بیشتر بخوان ابو هارون گوید:

قصیده دیگری برای آن حضرت خواندم امام صادق علیه السلام باز گریستند و صدای گریه زنان را از پشت پرده شنیدم. چون از خواندن اشعار فارغ شدم امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ای ابو هارون هر کس درباره حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید و ده نفر را بگریاند بهشت برایش نوشته می شود، هر کس درباره حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید و پنج نفر را بگریاند بهشت بر او واجب می شود، هر کس درباره حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید و یک نفر را بگریاند بهشت برایش واجب می شود (۲).

امام صادق علیه السلام همواره بر زنده نگه داشتن یاد امام حسین علیه السلام تأکید می فرمود، چنانکه در کلام آن حضرت به فضیل چنین آمده است:

آیا مجالس بیان احادیث برقرار می کنید؟ گفتم: بلی مولای من، فرمود: ای فضیل من چنین مجالسی را دوست می دارم که در آن امر ما را زنده می کنید، خداوند کسی را که امر ما را زنده کند بیامرزد (۳).

۳. گریه: از شیوه های دیگری که امام صادق علیه السلام برای متمرکز کردن خط انقلاب و شعله ور ساختن روح جهاد در دل و جان یاران و پیروان خود از آن بهره می گرفت تعمیق و گسترش پدیده گریستن بر امام حسین علیه السلام بود زیرا گریه نقش بسزایی در ایجاد رابطه عاطفی گریه کننده با صاحب قیام و اهداف او داشته، ذهن و روح گریه کننده را برای پذیرش اندیشه های او آماده کرده و حرارتی عاطفی بدو می بخشد تا اندیشه اش را به سمت فعالیت های ضد ستم و پیاده کردن آن افکار سوق داده و روحیه برخورد با ظالم و شهادت طلبی را در

ص: ۱۹۰

۱- (۱). امر علی جدت الحسین فقل لأعظمه الزکیه

۲- (۲). ابن قولویه، کامل الزیارات باب ۱۰۴/۳۳.

۳- (۳). بحر العلوم، واقعه الطف/ ۵۲.

گریه بر امام حسین علیه السّلام برای شیعه نقش وسیله تبلیغاتی آرام و مسالمت آمیزی را داشت که از راه آن سرگذشت غم انگیز خویش و ستم هایی که متحمل آن گردیده و پیشوایانش با آن مواجه شده اند بر همگان آشکار کند به خصوص در وقتی که شرایط اجازه فعالیت های دیگر را به آن ها نمی داد.

البته این نوع گریستن به هیچ وجه به منزله ضعف، سستی و تسلیم شدن در برابر اراده ستمگران نیست. و البته برخلاف کسانی که بسان مسیحیان، که به این گمان که حضرت مسیح علیه السّلام با مصلوب شدن خود گناهانشان را پاک کرده، ارتکاب گناهان را بر خود جایز می شمارند؛ این گونه می پندارند که: امام حسین علیه السّلام خون پاکش را برای رهایی شیعه از گناهان و نجات دادن آنان از پیامدهای گناهانی که مرتکب می شوند اهدا کرده است. برگزاری مجالس سوگواری و گریه بر سید الشهدا، وسیله ای برای رهایی از مکافات گناه و گرفتن برات آزادی از آتش دوزخ نیز نمی باشد (۱).

گریه ای که امام صادق علیه السّلام بر آن تأکید کرده و شیعیان آن حضرت به آن عمل می کرده اند تحت هیچ کدام از این عناوین داخل نبود. بلکه حرارتی بود که روحیه فعالیت را در اندیشه جاری ساخته و آن را از حیطة سکون به حیطة حرکت می آورد امام صادق علیه السّلام فرموده اند: هر گریه و بیتابی بر بندگان خدا مکروه است مگر گریه و بی تابی بر حسین بن علی علیه السّلام که بندگان خدا در انجام آن مستحق پاداش می باشند (۲).

ص: ۱۹۱

۱- (۱). هیچ منافاتی ندارد که گریه بر امام حسین علیه السّلام در عین اینکه ساختار جهادی و عاطفی دارد، آثار اخروی هم مثل شفاعت و نجات از دوزخ داشته باشد. نباید به خاطر یکی، دست از دیگری برداشت. (مصحح)

۲- (۲). ابن قولویه، کامل الزیارات باب ۳۳.

اشاره

شرایط روحی و ایمانی جامعه در زمان امام صادق علیه السلام به سمت پوچی، ضعف، ظهور خودخواهی و جدایی ایمان از برنامه های زندگی مردم سوق یافته و چهره ای ناپسند به زندگی آنان داده بود. مسبب این وضع هم آن دسته از جریان های فکری بودند که با حکومت های وقت همیاری داشته و برای توجیه کار خود، بر لزوم پیروی از حاکمان اموی یا عباسی به عنوان یک اعتقاد ایمانی حکم می کردند.

از این رو امام صادق علیه السلام فعالیت گسترده ای را در جهت بازگرداندن ایمان به جامعه، شخصیت بخشیدن به آن، بالندگی جامعه براساس برنامه های قرآن کریم و معرفی پایه های استوار ایمانی در جامعه به مرحله اجرا درآورد. آن حضرت- در برابر در لاک خود خزیدن و دیدگاه های فردگرایانه کسانی که قسمت هایی از دین را که با منافع آنان تطبیق می کرد قبول کرده و منکر قسمت های دیگر می شوند- ایمان را به افق های گسترده تری کشید، چرا که چنین ایمانی به ایمان آورندگان، توان ورود در میدان های دشوار و به دوش کشیدن بار مسئولیت داده و در نشاط و سرزندگی در راه عمل و جهاد آنان را یاری می کند.

در این مقطع به ذکر چند مورد از فعالیت های امام صادق علیه السلام در راستای رسوخ دادن ایمان در جان اصحاب خود بسنده می کنیم.

۱. امام صادق علیه السلام یاران و پیروان خود را از برقرار کردن روابط با دانشمندان ماهایی که در آن عصر در جامعه پیدا شده بودند برحذر داشته و آنان را از پیروی چنین کسانی منع می کرده اند، زیرا تنها نتیجه ای که از برقراری

رابطه و دوستی با چنین افرادی بدون درک واقعی از وضع نفسانی و اخلاقی آنان حاصل می‌گردد ایجاد یک ساختار ایمانی غلط و منحرف بود زیرا که دانش چنین کسانی، سرابی را در بیابان ماند که تشنه آبش پندارد.

امام علیه السّلام به این مطلب که چنین روابطی به از بین رفتن رابطه با خداوند و دوری از او منجر می‌شود چنین اشاره فرموده اند:

خداوند متعال به حضرت داوود علیه السّلام وحی کرد: میان خودت و من عالمی شیفته دنیا قرار نده که تو را از محبت من باز می‌دارد، چنین کسانی راهزنان بندگان جویای من هستند، کمترین مجازاتی که بر آنان روا می‌دارم این است که شیرینی مناجات خود را از دل آن‌ها می‌زدایم (۱).

۲. از چیزهایی که امام صادق علیه السّلام به اصلاح و تصحیح آن پرداخت مفهوم ایمان بود. آن حضرت معنی ایمان را به یاران خود تفهیم کرده و تلاش می‌کرد تا صورت صحیح آن را آشکار کرده پرده‌های ابهام را از آن بزداید، آن حضرت این مهم را با بیان صفات مؤمن برای اصحاب خویش به انجام می‌رساند چرا که مؤمن، انسانی منعکس‌کننده مفاهیم فراگیر الهی بوده و کسی نیست که بی اراده در خدمت اهل سیاست درآید و سیاست‌بازان در جهت مصالح خود چشم طمع به توانایی‌های او بدوزند.

به همین جهت است که می‌بینیم امام علیه السّلام به مسئله‌ای مهم که دارای ابعاد سیاسی و اجتماعی بوده و شایسته است هر مؤمنی آن را درک کرده و بر طبق آن حرکت کند این گونه اشاره کرده اند:

ص: ۱۹۳

۱- (۱). کافی ۴۶/۱، علل الشرائع ۳۹۴ ح ۱۳، بحار الأنوار ۱۰۷/۲.

خداوند متعال تمام امور مؤمن را در اختیار خود او گذاشته است ولی این اختیار که مؤمن خود را خوار و ذلیل کند را به او نداده است آیا نشنیده ای که خداوند متعال می فرماید (و عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است) (۱) پس مؤمن عزیز است و هرگز خوار نخواهد شد.

سپس فرمود:

مؤمن از کوه محکم تر است چرا که می توان با کلنگ تکه ای از کوه جدا کرد، اما دین مؤمن را با هیچ ابزاری نمی توان از او جدا کرد (۲).

۳. امام صادق علیه السلام همچنین به این نکته اشاره فرموده اند که: قلب خالی از خوف خدا - که معیار کمال و قوت قلب مؤمن است - هیچ ارزشی ندارد. پس دلی که مالمال از ترس خداوند بزرگ متعال باشد، دیگر نیروها از قبیل نیروی سلطنت حکام، نیروی مال و هر نیروی بشری. در نزد او کوچک جلوه می کنند.

امّا دلی که از مراقبت خداوندی غافل و از هیبت الهی خالی باشد، در برابر هر قدرت و عظمتی که در مقابلش جلوه گری نماید، ضعف نشان داده و سقوط خواهد کرد. چنین رابطه منفی با خداوند، منجر به تزلزل ذاتی و شکست انسان در مقابل هر تهدیدی که از سوی نیروهای ضعیف مخلوق خداوند صادر بشود خواهد شد.

از هشتم بن واقد روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر کس از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او به هیبت وامی دارد و هر کس از خداوند نترسد، خداوند او را از همه چیز می ترساند (۳).

۴. و از دیگر راهنمایی های امام صادق علیه السلام به شیعه این بود که آن حضرت

ص: ۱۹۴

۱- (۱). منافقون ۸.

۲- (۲). تهذیب الاحکام ۱۷۹/۶.

۳- (۳). کافی ۶۸/۲.

آنان را از کلام بیهوده برحذر داشته و به آنان دستور می دادند تا زبان خود را حفظ کنند. آن حضرت به خطرناک بودن کلام بیجا و آثار سوئی که بر آن متصوّر شده و گناهانی که ایمان را از بین می برد اشاره فرموده و نیز آنان را از پیروی هوای نفس برحذر داشته است. آن حضرت فرموده اند:

اگر در جهان چیز شومی وجود داشته باشد، آن نحسی و شومی در زبان آدم است.

پس همچنانکه اموال خود را حفظ می کنید زبان خود را حفظ کنید، و از هوای نفس برحذر باشید همچنانکه از دشمنان خود برحذر هستید. همانا که هیچ چیز به مانند پیروی از هوای نفس و پیامدهایی که از کلام و گفتار زبان بر انسان عارض می شود از بین برنده و نابودکننده مردان بزرگ نیست (۱).

۵. امام صادق علیه السلام همچنین توجه شیعیان را به این نکته جلب می کرد که بدگویی های دشمنان نسبت به خود را به فال نیک گرفته و از کنار آن بی تفاوت نگذرند. بلکه این مسأله باید موجب بررسی بیشتر آنان نسبت به اعمال خود گردد، تا اگر حرف آنان صحیح بود و عیب و ایرادی در آنان وجود داشت بدین وسیله برطرف گردد. آن حضرت فرموده اند: هر کس به آنچه می گوید و آنچه درباره او می گویند اهمیت نداد و برایش مهم نباشد که مردم او را در حال گناه ببینند، شیطان در نطفه او شریک است (۲).

نشانه های عمق ایمان

امام صادق علیه السلام به شیعه علامت ها و نشانه های روشنی آموختند تا به وسیله آن، عمق دینداری و میزان صحت و سلامت دین اشخاص را بتوان کشف کرد.

ص: ۱۹۵

۱- (۱). وسائل الشیعه ۵۳۴/۸.

۲- (۲). وسائل الشیعه ۲۷۳/۱۱ ح ۱۰، به نقل از من لا یحضره الفقیه ۴۱۷/۴.

ایمان امری باطنی است اما آثار و نشانه هایی دارد که دلالت بر وجود آن می کند.

ایمانی که هیچ گونه بازتاب خارجی و ثبات و قدرت رود رویی با مسائل را نداشته باشد، ایمان نیست.

مؤمن کسی است که در مواقع مواجه شدن با محک سختی ها و اغواگری ها دین خود را بروز داده و به برنامه های اهل باطل جواب مثبت ندهد.

امام علیه السلام به این گروهی که خود را منسوب به تشیع می دانستند، اما با اخلاق باطل سروکار داشتند، به شدت حمله کرده است. آن حضرت روشن ساخته است که ایمان یک حقیقت تام است که هیچ صفتی از صفات آن از آن جدا شدنی نیست و حفظ آن نیز منوط به تبعیت از ائمه علیهم السلام است. آن حضرت فرموده اند:

تنها کسانی از فتنه ها نجات پیدا می کنند که زبان از کلام قبیح بسته، سکوت کنند و در دولت باطل بر سختی ها و ناملايمات صبر پیشه سازند، اینان به حق از طایفه نجیبان و انتخاب شدگان خدا و مؤمنان واقعی هستند، اما مبعوضترین افراد نزد من، ریاست طلبان هستند. آنان که دائم در حال سخن چینی هستند و به برادران خود حسد می ورزند. آنان از من نبوده و من نیز از آنان نمی باشم. همانا دوستان من آنان هستند که به امر ما تسلیم و در تمام کارها دنباله رو و پیرو ما هستند (۱).

امام صادق علیه السلام در بیان ضابطه کشف میزان عمق دینداری در نفس انسان فرموده اند:

«إذا رأیتم العبد یتفقّد الذنوب من الناس، ناسیا لذنبه فاعلموا أنه قد مکر به»؛

هنگامی که بنده خدا را دیدید که گناهان مردم را پیگیری می کند، اما از گناهان خود غافل می باشد، بدانید که او به مکر خداوند گرفتار آمده است (۲).

ص: ۱۹۶

۱- (۱). تحف العقول ۳۰۷، و به نقل از آن بحار الانوار ۲۸۶/۷۸.

۲- (۲). تحف العقول ۳۶۴، بحار الانوار ۲۴۶/۷۸.

از دیگر وسایلی که امام علیه السلام در راه تغییر و اصلاح جامعه و ساختن جامعه آرمانی به کار می گرفتند، اهمیت و تأکید بر ایجاد یک نمونه شیعی در جامعه بود که بتواند از نظر رفتار الگوی جامعه باشد تا چنین الگویی بتواند عنصری مؤثر در جامعه بوده و در راه بالندگی خیر و فضیلت در آن تأثیرگذار باشد. امام صادق علیه السلام در تربیت و آماده سازی چنین الگویی از خود تلاش بی نظیری به خرج دادند. امام این گروه را به دانش های مختلف مسلح کرده و با سفارشات و راهنمایی های علمی و اخلاقی بسیار، آماده کرده بود.

امام علیه السلام با نیروی الهی خود توانست تعداد زیادی از این چنین اشخاص که بعدها الگو و رهبران جامعه شدند بسازد. کسانی که دل های مردم به سمت آنان گرایش پیدا کند تا از دانش ها و علوم آنان استفاده جویند آنان که نامشان در تاریخ جاودان مانده است. مسلمانان آثار این اشخاص را نسل به نسل نقل نموده اند.

ما به بیان بعضی از این راهنمایی ها در اینجا بسنده می کنیم:

۱. از امام صادق علیه السلام درباره نحوه عبادت شیعیان و رابطه آنان با خدا که علامت مشخصه شیعیان است، چنین فرموده اند:

«امتحنوا شیعتنا عند مواقیت الصلاة، کیف محافظتهم علیها، و إلی أسرارنا کیف حفظهم لها عند عدونا و إلی أموالهم کیف مواساتهم لإخوانهم فیها»؛

شیعیان ما را در وقت نمازشان امتحان کنید. ببینید آیا بر اوقات اول وقت نماز محافظت می کنند یا نه. و شیعیان ما را به حفظ اسرار ما امتحان کنید که آیا در نزد دشمنان اسرار ما را حفظ می کنند یا نه. همچنین شیعیان ما را درباره اموال و

دارایی هایشان امتحان کنید که آیا با برادران دینی در اموال خود کمک می کنند یا نه (۱).

۲. محمد بن عجلان گوید نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی وارد شد و سلام کرد، امام صادق علیه السلام از او پرسیدند: دوستان و برادرانت چگونه افرادی هستند؟ او بسیار از آنان تعریف و تمجید کرد. امام صادق علیه السلام فرمودند: اغنیا و سرمایه داران در میان قوم تو چگونه با فقرا دیدار می کنند؟ مرد پاسخ داد: کم. امام فرمودند: ثروتمندان شما چه قدر از دارایی های خود به فقرا کمک می کنند؟ مرد گفت: این اخلاقی که شما می فرمایید در میان دوستان ما نیست. امام علیه السلام فرمودند: پس چگونه آن ها گمان می کنند که شیعه ما هستند؟ (۲).

امام صادق علیه السلام تأکید بسیاری بر اهمیت وجود الگوی نیکو در جامعه داشتند. مفضل گوید: هنگامی که من همراه امام صادق علیه السلام بودم، امام فرمودند:

«ای مفضل، یاران تو چند نفرند؟» گفتم: کم هستند. هنگامی که به کوفه برگشتم، شیعه به سوی من آمدند و مرا آماج حملات قرار دادند. آنان پشت سر من غیبت کرده و آبروی مرا برده بودند. حتی بعضی از آنان رودر رو مرا مورد توهین قرار داده و یکی از آنان در کوچه های کوفه کمین کرد تا مرا بزند. آنان همه گونه تهمت به من روا داشتند تا اینکه این حرف ها حتی به گوش امام صادق علیه السلام هم رسید. هنگامی که در سال بعد خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، اولین کلامی که بعد از سلام به من فرمودند این بود که: «ای مفضل، این ها که درباره تو می گویند و به گوش من رسیده چیست؟» عرض کردم: گفته آن ها به من ضرری نمی رساند. فرمود:

ص: ۱۹۸

۱- (۱). وسائل الشیعه ۳/۸۳، بحار الانوار ۱۴۹/۶۸ به نقل از قرب الاسناد/۵۲.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۶۸/۶۸ ح ۲۷ به نقل از شیخ صدوق، صفات الشیعه/۱۶۶.

بله. ولی آنچه گفتند برای آن ها زیان دارد. آیا آن ها خشمگین شدند؟! بدا به حال آن ها. تو گفتی که یاران تو کم هستند. نه بخدا قسم، آن ها اصلاً شیعه ما نیستند. اگر آن ها شیعه ما بودند از کلام تو خشمگین نمی شدند. صفاتی که خداوند شیعیان ما را به آن توصیف کرده اصلاً در آن ها نیست. شیعه جعفر نیست جز کسی که زیان خود را نگاه داشته، برای خالق خود کار کرده و تنها به مولای خود امید داشته باشند. کسانی که از خداوند آنچنان که حق اوست بترسند. وای بر آنان!! آیا در میان آنان کسانی یافت می شوند که از بسیاری نماز خمیده شده باشند؟ آیا در میان آنان کسانی یافت می شوند که از شدت ترس از خداوند سرگشته شده باشند؟ از شدت خشوع همچون کوران یا از شدت روزه مانند بیماران یا از طول سکوت و حرف نزدن مانند گنگان به نظر آیند؟ آیا در میان آنان کسی هست که همواره شبش را به طول قیام و نماز به سر آورده و روزش را با روزه به سر آورد؟ یا در میان آنان کسی یافت می شود که نفس خود را از لذات دنیا و نعیم آن از ترس خدا و برای شوق به ما اهل بیت بازداشته باشد؟! آنان کی شیعیان ما خواهند بود در حالی که از ما شکایت به نزد دشمنان ما می برند تا آنان را در دشمنی با ما بیشتر تحریک کنند. آنان چون سگان روزه می کشند و چون کلاغان طمع می ورزند. آگاه باش که اگر ترس این نداشتم که آنان نسبت به تو تحریک شوند به تو دستور می دادم که به خانه خود روی و در خانه ات را به روی آنان ببندی و تا آخر عمر به آنان حتی نگاه هم نکنی. اما اگر پیش تو آمدند آنان را بپذیر. چرا که خداوند اگرچه آنان را حجت برضد خودشان قرار داده، اما در برابر دیگران آنان را حجت خود قرار داده است.

دنیا با تمام نعمتها، زرق و برق، حکومت و تمامی مظاهر زیبایی آن شما را نفریبد.

چرا که شایسته شما نیست. به خدا سوگند که برای اهل دنیا هم خوشی دربر ندارد (۱).

ص: ۱۹۹

اشاره

امام صادق علیه السلام برای روابط اجتماعی جمعیت یاران صالح خود خطی کلی ترسیم نموده، نظام و اساس و قواعد اصولی این نظام را برای آنان بیان داشته و آن را در دل و جان هریک از آن ها به صورت ملکه درآوردند تا هر کدام از آن افراد صالح بتوانند در شرایط سخت جامعه زندگی کرده و قدرت روبرو شدن با جریاناتی که مخالف ساختار اجتماعی مورد نظر امام علیه السلام بود را داشته باشند. همان نظام اجتماعی که امام علیه السلام آن را برنامه ریزی کرده و فاکتورهای ماندگاری و استمرار را به آن بخشیده بود تا در میان اقشار امت ریشه بدواند.

همگام با مردم

امام صادق علیه السلام بر محور مهمی که قدرت و نفوذ گروه یاران صالح آن حضرت را در میان جامعه بیشتر می کرد تأکید زیادی داشتند. این محور عبارت از گشودن درهای ارتباط با عامه مردم و بسنده نکردن به ارتباط با خودی ها بود. آن حضرت شیعیان را بر گسترش روابط با مردم تشویق کرده و به دوست یابی و زیاد کردن دوستان و اصحاب ترغیب می فرموده اند. در روایت، از آن حضرت وارد شده است:

در طول زندگی دنیا دوست زیاد پیدا کنید که در دنیا و آخرت از آن ها بهره خواهید جست، اما در دنیا حوائج شما را برآورده می کنند و اما در آخرت همین بس که جهنمیان به تصریح قرآن این گونه می گویند: (در نتیجه شفاعتگرانی نداریم* و نه

دوستی نزدیک) (۱).

و در روایت دیگر از آن حضرت وارد شده است: دوستان زیاد پیدا کنید، چرا که هر مؤمن دعای مستجابی دارد.

و همچنین فرموده اند: دوستان زیاد پیدا کنید، چرا که هر مؤمنی حق شفاعت دارد (۲).

امام علیه السلام همچنین پیگیری این روابط را با سفارش به آداب و اخلاقی که بر انگیزاننده دوستی و نزدیکی میان مؤمنین است تشدید کرده اند. آن حضرت فرموده اند: رابطه بین دوستان در حضر به دیدار یکدیگر رفتن و در سفر، نامه نگاری است (۳).

و همچنین فرموده اند: هنگامی که بنده خدا برای دیدار برادر مؤمن خود خارج می شود، باز نمی گردد مگر اینکه گناه او بخشیده و نیازهای دنیا و آخرتش برآورده می شود (۴). و از آداب و اخلاقی که موجب دوام روابط اجتماعی می گردد مصافحه یا دست دادن است که امام علیه السلام در این روایت مردم را به آن تشویق کرده است: مصافحه کنید که کینه را از میان می برد (۵).

و همچنین فرموده است: مصافحه مؤمن برابر با هزار حسنه است (۶).

آن حضرت درباره معانقه یا در آغوش کشیدن یکدیگر این گونه فرموده است:

هنگامی که دو مؤمن با یکدیگر معانقه می کنند، رحمت خدا آنان را در برمی گیرد و چون فقط برای رضای خدا و بدون هیچ گونه قصد و غرضی از اغراض دنیوی

ص: ۲۰۱

۱- (۱). وسائل الشیعه ۴۰۷/۷.

۲- (۲). وسائل الشیعه ۴۰۸/۸.

۳- (۳). تحف العقول ۳۵۸، بحار الانوار ۲۴۰/۷۸.

۴- (۴). مشکوه الانوار ۲۰۹.

۵- (۵). کافی ۱۸۳/۲، تحف العقول ۳۶، بحار الانوار ۲۴۳/۷۸.

۶- (۶). مشکوه الانوار ۲۰۳.

یکدیگر را دربرگیرند، به آنان گفته می شود که تمام گناهان گذشته شما بخشیده شده است، پس عمل از سر گیرید، و آن گاه که این دو مؤمن مشغول صحبت با یکدیگر می شوند، ملائکه موکل بر آن ها به یکدیگر می گویند از این دو دور شوید که این دو سرّی دارند که خداوند متعال آن را پوشانیده است.

راوی روایت، اسحاق گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند مرا فدای شما گرداند، با توجه به آیه قرآن که می فرماید **مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ**؛ [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند] (۱) آیا کلمات آن ها توسط ملائکه نگاشته نمی گردد؟! یونس گوید: امام صادق علیه السلام آه بلندی کشیدند. سپس آنقدر گریستند تا اینکه محاسن مبارکشان از اشک چشمشان تر شد و فرمودند:

ای اسحاق، خداوند تبارک و تعالی به جهت بزرگداشت این دو مؤمن به ملائکه اش دستور می دهد در هنگام ملاقات آن دو با یکدیگر از آنان دوری گزینند. البته اگرچه ملائکه موکل بر این دو نفر کلمات آن ها را نمی شنوند و نمی نویسند. اما خود خداوند که عالم بر همه اسرار و نهانی هاست، کلام آن ها را می شنود و نگهداری می کند (۲).

تأکید بر روابط برادرانه

امام صادق علیه السلام همواره به تعمیق و ریشه دار کردن روابط برادری دینی و خدایی پرداخته و راهنمایی های مناسبی که موجب افزایش پیوستگی و تفاهم بوده به آنان ارائه می کرده است. از آن جمله است حدیث شریفی که به خیمه

ص: ۲۰۲

۱- ((۱)) ق. ۱۸.

۲- ((۲)) کافی ۱۸۴/۲، بحار الانوار ۳۵/۷۶، وسائل الشیعه ۵۶۳/۸.

«أبلغ موالينا السلام و أوصهم بتقوى الله و العمل الصالح و أن يعود صحيحهم مريضهم وليعد غنيهم على فقيرهم، و أن يشهد جنازه ميتهم، و أن يتلاقوا في بيوتهم و أن يتفاوضوا علم الدين فإن ذلك حياه لأمرنا رحم الله عبداً أحبي أمرنا»؛

سلام ما را به دوستان ما برسان و آن ها را به پرهیزکاری و تقوای الهی و عمل صالح سفارش کن، به آن ها بسپار آن هایی که از نعمت سلامتی برخوردار هستند از مریضان عیادت کرده، آنان که از نظر مالی وضع خوبی دارند به فقیران رسیدگی کنند. بر جنازه مردگان حاضر شوند. به خانه های یکدیگر رفته، باهم ملاقات کرده و به گفتگو درباره علم دین پردازند که مجموعه این کارها زنده کردن امر ما اهل بیت است، و خداوند بنده ای که امر ما را زنده کند رحمت کند (۱).

و همچنین امام صادق علیه السلام درباره یاری کردن مؤمنان به یکدیگر فرموده اند:

به وسیله یاری کردن به برادران دینی خود به خداوند متعال نزدیکی بجویید (۲). محمد بن مسلم گوید: مردی از اهل جبل به نزد من آمد و باهم به خدمت حضرت امام صادق علیه السلام رسیدیم. آن مرد در هنگام خداحافظی به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

مرا نصیحت کن. امام صادق علیه السلام فرمودند:

تو را به پرهیزکاری و تقوای الهی و نیکی به برادران مسلمان سفارش می کنم. برای برادر خود دوست بدار آنچه را که برای خود می پسندی، و برای او می پسند آنچه را که برای خود نمی پسندی. اگر از تو چیزی خواست به او بده، و اگر از سؤال کردن خودداری کرد، خود در برآوردن حاجتش پیشقدم شو. هیچگاه از خیری که به او

ص: ۲۰۳

۱- (۱). وسائل الشیعه ۴۰۰/۸.

۲- (۲). خصال ۸، بحار الانوار ۳۹۱/۷۴.

می‌رسانی دلگیر و خسته نشو. چرا که با این کار او نیز از تو دلگیر و خسته نخواهد شد. همیشه بازو و یار و یاور او باش که با این کار او نیز برای تو یار و یاور خواهد بود. اگر روزی از تو کینه‌ای به دل گرفت از او جدا مشو تا اینکه کینه را از قلب او بدر آوری، اگر روزی به سفر رفت، در غیبتش او را حفظ کن و اگر در نزد تو بود او را زیر سایه‌ی حمایت خود بگیر و او را یاری کن و بزرگ‌بدار و با او ملاحظت ورز. چرا که او از تو است و تو از او هستی (۱).

امام صادق علیه السلام برادری خالصانه‌ی خدایی را از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله چنین نقل فرموده اند که: شش خصلت است که در هر کسی باشد مقامش در پیشگاه خدا و در سمت راست [عرش] خداوند خواهد بود. ابن ابی یعفور به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

فدایت شوم. آن شش چیز چیست؟ امام فرمودند: این که مرد مسلمان برای برادر مسلمان خود همان چیزی را بخواهد که برای عزیزترین شخص از خانواده‌ی خود بخواهد و برای او نخواهد آنچه را که برای عزیزترین شخص از خانواده‌ی خود نمی‌خواهد و در دوستی برای او خیرخواهی کند (تا آنجا که فرمود) هنگامی که به این درجه از دوستی رسید، نگرانی و ناراحتی برادر دینی اش او را نگران می‌کند. اگر برادر او خوشحال شود، او نیز از خوشحالی او شادمان می‌شود، و اگر محزون و ناراحت شود، وی نیز از حزن و اندوه برادرش اندوهگین می‌گردد. اگر در نزد او چیزی باشد که بوسیله‌ی آن گره از کار برادرش بگشاید، این کار را انجام می‌دهد. و اگر در دست او چیزی نباشد، برای برادرش دعا می‌کند (۲).

همچنین می‌بینیم امام صادق علیه السلام از بعضی از کارها که قاعدتاً روابط برادرانه را از بین می‌برد بر حذر داشته و نهی فرموده است. آن حضرت به ابن نعمان فرموده اند:

ص: ۲۰۴

۱- (۱). وسائل الشیعه ۵۴۹/۸.

۲- (۲). وسائل الشیعه ۵۴۲/۸.

اگر می خواهی که دوستی برادر مسلمانان برای تو ثابت و برقرار بماند، از شوخی بیجا، مشاجره، فخرفروشی و دشمنی کردن نسبت به او پرهیز. هیچگاه دوست خودت را بر سر خود آگاه مکن مگر به اندازه ای که اگر دشمنت نیز بر آن آگاه شود، ضرری بر تو نرسد. چرا که هر دوستی ممکن است روزی دشمن انسان گردد (۱).

امام صادق علیه السلام در عین حال یاران خود را از رفتار مؤذبانه و دوستی و مهربانی براساس اخلاق اصولی اسلام با دشمنانی که امید به اصلاح آن ها نمی رود نیز بر حذر داشته است. آن حضرت فرموده اند:

هرکس با دشمنان دهنده اولیای خدا نشست و برخاست نماید، خدا را معصیت کرده است و کسی که خشم خود را در برابر کاری که قدرت بر امضای آن ندارد فروخورد، با ما در درجه اعلا قرار خواهد گرفت (۲).

و آن حضرت فرموده اند:

«من جالس لنا عائباً، أو مدح لنا قالياً أو واصل لنا قاطعاً، أو قطع لنا واصلاً، أو والى لنا عدواً، أو عادى لنا ولياً فقد كفر بالذی أنزل السبع المثنی و القرآن العظیم»؛

هرکس با عیب گوی ما همنشینی کند، یا کسی را که از ما بیزار است ستایش کند، یا با کسی که از ما بریده است ارتباط برقرار کند، یا با کسی که با ما ارتباط دارد قطع رابطه کند، یا دشمن ما را دوست بدارد، دوست ما را دشمن بدارد، چنین شخصی به همان خدایی که سبع المثنی (حمد) و قرآن عظیم را نازل فرموده کفر ورزیده است (۳).

آن حضرت همچنین اصحاب خود را از بیماری کینه و دلخوری با برادران

ص: ۲۰۵

۱- (۱). کافی ۱/۱۶۵، بحار الانوار ۲۸۶/۷۸.

۲- (۲). کافی ۱/۱۶۵، بحار الانوار ۲۸۶/۷۸.

۳- (۳). شیخ صدوق، امالی ۵۵، بحار الانوار ۲۲/۲۷، وسائل الشیعه ۵۰۶/۱۱.

و جدال و خصومت با آنان بر حذر داشته است. آن حضرت چنین روایتی از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کرده که: از جدال و دشمنی بپرهیزید که این دو صفت دل های برادران را نسبت به یکدیگر بیمار می کند و در صحنه دل ها بذر نفاق می رویاند (۱).

موضع امام صادق علیه السلام در برابر قهر و قطع رابطه

امام صادق علیه السلام پدیده قطع رابطه و قهر میان مؤمنان را این گونه نکوهش کرده است که: هیچگاه دو مرد به قهر از هم جدا نمی شوند، مگر اینکه یکی از آن دو و یا هر دوی آن ها مستوجب بیزاری و لعنت می گردند.

معتب به خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: خداوند مرا فدایت کند. اینکه می فرمایید درباره ظالم صحیح است. اما مظلوم را چه می شود که مستحق براءت و لعنت شود؟ حضرت فرمودند: زیرا او برادر مؤمنش را فرا نخوانده تا رابطه را با او وصل کرده و از عمل دوست خود چشم پوشی نماید، از پدرم شنیدم که می گفت:

هنگامی که دو نفر باهم نزاع و درگیری می کنند و یکی از آنان دیگری را مورد ستم قرار می دهد، باید مظلوم به سوی ظالم برود و به او بگوید: ای برادر من بد کرده ام، تا اینکه با این کار قهر را بین خود و او از بین ببرد. چرا که خداوند تبارک و تعالی حاکم عادل است و خود حق مظلوم را از ظالم می ستاند (۲).

خط تربیتی امام صادق علیه السلام

روابط تربیتی امام صادق علیه السلام با یاران و اصحاب خود براساس موعظه و

ص: ۲۰۶

۱- (۱). وسائل الشیعه ۴۰۶/۸، باب کراهه الانقباض مع الناس.

۲- (۲). کافی ۳۴۴/۲ ح ۱، بحار الانوار ۱۸۴/۷۵، وسائل الشیعه ۵۸۴/۸.

ارشاد عمومی و بدون تشخیص سطح فکری و واقعیت روحی و آنچه را که شنوندگان آن حضرت به آن نیاز دارند نبوده است. بلکه آن حضرت با هدف ایجاد ساختاری خاص با آنان روبرو شده میان آنان فرق می گذاشت و اندیشه های تربیتی خود را به نحوی که آن ها را به سوی واقعیت جامعه حرکت دهد به آنان تفهیم می کرد، تا اینکه برای کشیدن بار مسئولیت اصلاح امت آمادگی کامل داشته باشند. آن حضرت آنان را با اصول و قواعد تربیتی میدانی، مسلح می کرد که آنان را قادر می ساخت تا خود را از فشارهای نفسانی و اقتصادی رها کرده و با دستمایه قرار دادن امید به خدا در راه تحقق اهداف خود گام بردارند.

اکنون در ضمن چند مورد به پاره ای از راهنمایی هایی که امام علیه السلام اصحاب خود را به آن مجهز می کرده اند اشاره می کنیم:

مورد اول: دعوت و اصلاح

امام علیه السلام فرموده اند:

تنها کسی می تواند امر به معروف و نهی از منکر کند که در او سه خصلت موجود باشد: به آنچه امر یا نهی می کند دانا باشد، در آنچه که به او امر یا از آن نهی می کند عادل نیز باشد و بالاخره در آنچه را که به آن امر می کند و آنچه را که از آن نهی می کند راه رفق و مدارا در پیش گیرد (۱).

امام صادق علیه السلام نقد سازنده را وسیله رفع نقطه ضعف هایی می دانست که نوعاً افراد به آن دچار می شوند. آن حضرت فرموده است: محبوب ترین برادرانم در نزد من کسی است که عیب های مرا به من هدیه کند (۲).

ص: ۲۰۷

۱- (۱). تحف العقول ۳۵۸، بحار الانوار ۲۴۰/۷۸.

۲- (۲). تحف العقول ۳۶۶، بحار الانوار ۲۴۹/۷۸.

آن حضرت همچنین فرموده اند:

اگر از برادر دینی خود چیزی دیدی که تو را ناپسند آمد کار او را توجیه کن و برای کار او در دل عذری بیاور و در صورت عدم تطبیق عذر با کار او این کار را تا هفتاد بار تکرار کن و اگر باز هم کار او توجیه بردار نبود، با خود بگو شاید کار او دلیلی دارد که من نمی دانم. (۱)

مورد دوم: تعامل تربیتی در دو عرصه تعلیم و تعلم

امام صادق علیه السلام بر این نکته تأکید فراوان داشتند که رسالت علمی اگر از اصول اخلاقی جدا شود و علم به عنوان ابزاری در جهت اغراض دنیوی قرار گیرد، بسیار خطرناک خواهد بود و چهره رسالت مقدس اسلامی را دیگرگونه و زشت خواهد کرد. همین پدیده جدایی بین علم و قواعد اخلاقی در زمان بنی امیه و بنی عباس نقشی منفی بازی کرد و در نتیجه همین جدایی، پدیده واعظان درباری به وجود آمد. پدیده ای که دین را چونان ابزاری در دست حکومت های وقت قرار می داد. از اینجا بود که امام علیه السلام همگان را از این پدیده شوم برحذر می داشت و با این بیان شیوا، طالبان علم و دانش را به چند دسته تقسیم کرده و از هم تفکیک می نمود. آن حضرت فرموده است:

طالبان دانش سه دسته اند. آنان را هم به شخص و هم به صفاتشان بشناسید: گروهی علم را برای نادانی و جدال و غلبه بر خصم می آموزند. گروهی دانش را برای فخر فروشی و پرگویی و گول زدن دیگران می آموزند، و بالاخره گروهی علم را برای فهمیدن و اندیشیدن می آموزند.

ص: ۲۰۸

اما آنان که دانش را برای نادانی و مجادله می آموزند، مودی و ستیزه جوست، در میان جمع مردان بزرگ لب به سخن می گشاید و از دانش و بردباری سخن به میان می آورد. او خود را به فروتنی می زند، اما در حقیقت از ورع و پرهیزگاری بی بهره است. خداوند بینی او را خرد می کند و رگ حیاتش را می برد.

اما آنکس که دانش را برای فخرفروشی و فریب کاری آموخته، فریبکار و متملق است. به امثال خود که می رسد، فخرفروشی و فریب کاری می کند. اما به اغنیا و ثروتمندان که می رسد، در نزد آنان کرنش و تواضع می کند. او شکم خود را از غذاهای چرب و نرم آنان پر کرده و دینش را زیر پا لگدمال می کند.

خداوند سرچشمه اخبارش را کور کند و نشانه او را از میان آثار علما و دانشمندان بزداید.

اما آنکس که دانش را برای فهمیدن و اندیشیدن می آموزد اندوهگین و شب زنده دار است. ناحیه خلوتی را برای عبادت خود در نظر گرفته و به دور از دیگران در آن ناحیه به عبادت خدا مشغول است و در دل تاریک شب به نماز می ایستد. او در حالی خدا را عبادت می کند که قلبش از ترس خداوند مالا مال است. او خدا را از روی زاری می خواند، بیشترین توجه او به کارهای خودش می باشد، اما در عین حال اهل زمانه خود را خوب می شناسد. چنین کسی از مورد اطمینان ترین برادران دینی خود هم وحشت دارد. خداوند پایه های چنین شخصی را محکم گرداند و در روز قیامت به او امان دهد (۱).

ص: ۲۰۹

مورد سوم: قاعده تربیتی در عرصه قبول مسئولیت و رهبری

امام صادق علیه السلام یک قاعده اخلاقی کلی را بنیان نهاد. ضابطه ای که مؤمنین بر طبق آن با یکدیگر رابطه برقرار کرده و در تمام عرصه های زندگی آن را پیاده کنند. قاعده ای که باعث رشد و بالندگی فضیلت در جامعه، همچنین باعث رقابت صحیح و سازنده و برتری جویی های اصولی گشته و با فقدان چنین قاعده یا تبدیل آن به معیارهایی متناقض، ارزش ها نابود گشته و نیروها به هدر می رود که نتیجه آن همان قاعده شوم «تقدیم مفضول بر فاضل» یا به رهبری برگزیدن شخص پایین تر با وجود شخص بالاتر و بالیاقت تر است.

امام صادق علیه السلام فرموده اند: هر کس مردم را به سوی خود بخواند در حالی که در میان جامعه داناستر از او یافت می شود، او بدعتگذار و گمراه است (۱).

مورد چهارم: سختی ها و قدرت مقاومت

امام صادق علیه السلام همیشه یاران خود را در حال آمادگی کامل نگاه می داشت.

آن حضرت چندین بار به آنان گوشزد کرده بود که پیروی از راه آن حضرت ممکن است به سختی ها و بلاهایی که تحمل آن جز برای کسانی که از سوی خداوند متعال انتخاب شده اند آسان نیست، منجر شود. همچنانکه تشیع نیز جز بر کسانی که آمادگی قربانی شدن و تحمل بلا دارند بر کس دیگر سزاوار نیست. این روشی الهی بود که خداوند متعال با اولیای خود بدان رفتار می کند، روایت شده هنگامی که در نزد امام صادق علیه السلام از بلاهایی که به مؤمنان می رسد ذکری به میان آمد فرموده است:

ص: ۲۱۰

از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال شد که بیشترین بلا را در دنیا کدام دسته از مردم متحمل شده اند؟ آن حضرت فرمود: پیامبران، سپس طبقات دیگر مردم به همان مقدار که به مقام انبیا و کارهای آنان نزدیکتر و شبیه تر باشند. مؤمن نیز به اندازه ایمان و اعمال نیکی که انجام می دهد مورد بلا قرار می گیرد. هر مؤمنی که ایمان صحیح تر و عمل بهتری داشته باشد بلا و سختی او شدیدتر، و هر کس که ایمان کمتر و عمل ضعیف تری داشته باشد رنج و ناراحتی اش کمتر است (۱).

حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: با سدید نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که آن حضرت فرمودند: خداوند متعال وقتی که بنده ای را دوست داشته باشد او را در بلا می اندازد (۲).

امام صادق علیه السلام همچنین فرموده اند:

هر کس برای هر بلا صبری و برای هر نعمت شکری و برای هر سختی آسانی مهیا نکرده باشد به عجز و زبونی گرفتار آمده است. نفس خود را در نزد هر بلا و مصیبتی صبور دار. چه آن مصیبت در مرگ فرزندان یا از دست دادن اموال باشد. چرا که خداوند آنچه را که به مؤمن عاریه داده و به او بخشیده است گاه از او می گیرد. تا اینکه شکر و صبر او را اندازه بگیرد (۳).

همچنین امام صادق علیه السلام فرموده اند: ما (اهل بیت) اهل صبر هستیم و شیعیان ما صبرشان از ما نیز بیشتر است، راوی می گوید: این کلام حضرت بر من گران آمد. به خدمتش عرض کردم: چگونه می شود که صبر شیعیان شما از شما بیشتر باشد؟! امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: ما بر آنچه از پیش می دانیم صبر می کنیم. اما شما بر چیزی که حکمت آن را نمی دانید صبر می کنید (۴).

ص: ۲۱۱

۱- (۱). وسائل الشیعه ۹۰۶/۲.

۲- (۲). وسائل الشیعه ۹۰۸/۲.

۳- (۳). تحف العقول ۳۶۱، بحار الانوار ۲۱۶/۶۷.

۴- (۴). مشکوه الانوار ۲۷۴.

بخش نخست پایان حکومت اموی و آغاز حکومت عباسی

بخش دوم حکومت منصور و شهادت امام صادق علیه السلام

بخش سوم میراث امام صادق علیه السلام

پایان حکومت اموی و آغاز حکومت عباسی

۱. تازه های سیاسی

در این مرحله تاریخی حیات نظام اموی، پس از آنکه این نظام در دیدگاه امت اسلام همه توجیهاات مدنی، عقیدتی و یا سیاسی خود را از دست داد، و در دست او به جز منطق شمشیر که آخرین اهرم قدرت در اداره امور جامعه می شود باقی نماند، به خودی خود رو به سقوط و افول رفت و علی رغم خشونت و سنگدلی آخرین خلیفه اموی (مروان) که به قاطعیت معروف بود منطق شمشیر نیز نتوانست در برابر اراده امت دوام چندانی بیاورد.

امت اسلام ضرورت رهایی از طغیان اموی را درک کرده و به این باور رسیده بود که باید در برابر آن به پا خیزد. دیگر آنقدر ستم های بنی امیه نسبت به خاندان پیامبر اکرم در ذهن امت اسلام متراکم شده بود که دیگر چیزی به دست واعظان درباری باقی نمانده بود تا قرآن و حدیث را ابزار دفاع از صورت کریه و استبدادی حکومت بنی امیه کنند. ظلم و ستم بی حدی که از مسموم کردن امام حسن مجتبی علیه السلام به دست معاویه آغاز شد سپس سب و لعن حضرت علی علیه السلام که برادر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و پسر عموی او و داماد گرامیش بوده به نحوی که سب و لعن آن حضرت را به عنوان سنت قرار داد، سپس قتل امام حسین علیه السلام ریحانه رسول خدا و خاندان و یاران پاکش به دست یزید و عمال

پلید او همچنین واقعه حَرّه که واقعه بسیار دردناکی بوده و در آن یزید بیعت بندگی از مردم مدینه گرفته و مدینه را سه روز بر سپاهیان خود مباح کرد.

امّت اسلام کلام عبد الملک مروان را فراموش نمی کنند که گفت: هر کس مرا به پرهیزکاری سفارش کند گردنش را با شمشیر می زنم (۱) و همچنین کشتن زید بن علی علیه السلام و به دار کشیدن و آتش زدن پیکر شریفش به دست طاغوت زمان هشام بن عبد الملک.

مردم می دیدند که والیان اموی گذشته از گرفتن مالیات های سخت، خود نیز اهل فساد بوده و بوسیله اشاعه روح قبیله ای وحدت صفوف امّت اسلام را از بین برده و آن ها را دوباره به طایفه های گوناگون متفرق کرده بودند. آنان حتی در پرداخت ها، امتیازات خانواده ای و قبیله ای را روا می داشتند و مسلمانان غیر عرب را تحقیر کرده، آن ها را برده خود می دانستند.

این چنین بود که در عرصه فکر و اندیشه و فقه نظریاتی پیدا شد که هیچ گونه مشروعیتی برای نظام اموی قایل نبود و این افکار در میان همه اقشار جامعه گسترش یافته، علیرغم موضع منفی سلطنت نسبت به علویان، مدح آنان در میان مردم رایج گشته و آنان بدون ترس از جلوگیری دستگاه دولت به مدح و ثنای علویان می پرداختند.

این چنین بود که امّت به واسطه تراکم ظلم اموی این آمادگی را پیدا کرد تا هر جانشینی که بخواهد او را از کابوس حکومت اموی برهاند قبول کند، شاید که به این وسیله به عدالت و مساوات دست یابد. چنین جوّی باعث بروز گرایش ها و دعوت های سیاسی شد که در راستای دست یابی به خلافت، امّت

ص: ۲۱۶

را به زیر پرچم خود خوانده و به سمت خود تحریک می کردند. کما اینکه امت هم به دنبال نجات دهنده ای می گشتند و همین امر باعث شد که مسأله مدعیان مهدویت در میان جامعه رایج شده و راه خود را باز کند.

از دیگر سو، برنامه های امام صادق علیه السلام گسترش بسیاری یافته، یاران آن حضرت زیاد شده و امت فرهنگ آن حضرت را پذیرفته بود. چرا که تأثیر این فرهنگ را در اندیشه ها و تصمیم گیری های خود دیده بود امری که به سطح خاصی از افراد که تحت نظر مستقیم حضرت امام بودند، یا دایره ای خاصی محدود نمی گردید. بلکه امام صادق علیه السلام در جای جای کشور اسلام درخشیده و آوازه اش در هر خانه ای داخل شده بود. تا جایی که به تنها مرجع روحی تبدیل شده بود که دل ها از همه جا به سوی او گرایش پیدا کرده و برای حل مشکلات فکری، عقیدتی و سیاسی به آن حضرت پناهنده می شدند.

این مرجعیت منحصر به عامه مردم نبوده بلکه امام صادق علیه السلام حتی مرجع علما و دانشمندان و محل رجوع سیاستمداران امت بود. این سفیان ثوری است که می گوید: بر امام صادق علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم:

مرا به وصیتی سفارش کنید که بعد از شما آن را حفظ کنم. آن حضرت فرمودند: آیا واقعا آن را حفظ خواهی کرد ای سفیان؟ گفتم: بله ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و اله. امام صادق علیه السلام فرمودند: ای سفیان، دروغگو مردانگی ندارد و حسود راحتی، انسان رنجیده برادری و متکبر دوستی نداشته و بد اخلاق هرگز به آقایی دست پیدا نمی کند (۱).

سفیان ثوری بار دیگری هم به نزد امام صادق علیه السلام رفت و دستورات و تعالیم بیشتری از آن حضرت طلب کرد. امام صادق علیه السلام به او فرمودند: ای سفیان،

ص: ۲۱۷

دست نگه داشتن در هر کار شبهه ناکی بسیار بهتر از فرورفتن در گرداب هلاکت است. اگر گفتن حدیثی را ترک گویی بسیار بهتر است از اینکه حدیثی بگویی که آن را به خوبی بررسی نکرده باشی. هر حقی را حقیقتی و هر درستی را نوری است. پس هر روایتی که موافق با کتاب خدا بود آن را بگیری و روایاتی که مخالف با کتاب خدا است ترک گویند (۱). سفیان ثوری دیدارهای دیگری نیز با امام صادق علیه السلام داشته و روابط او با حضرت امام صادق علیه السلام از نوع رابطه شاگرد و استاد بوده است.

از دیگر دانشمندانی که نزد امام صادق علیه السلام می رفته و از وجود مبارک آن حضرت استفاده می برده است، حفص بن غیاث است. او یکی از بزرگان و مشاهیر زمان خود و یکی از محدثان بنام زمان خویشتن بوده است. او از امام صادق علیه السلام می خواست که او را ارشاد و نصیحت کند. امام صادق علیه السلام به او فرمودند: اگر می توانید از معروف شدن و مشهور شدن خود جلوگیری کنید، این کار را انجام بدهید. اگر مردم تو را تعریف و تمجید نکردند، هیچ زیانی به تو نخواهد رسید- تا آنجا که فرمودند: -إن قدرت أن لا- تخرج من بیتک فافعل فإنّ علیک فی خروجک أن لا تغتاب، و لا تکذب و لا تحسد، و لا ترائی، و لا تدهن؛ اگر می توانی از خانه خارج نشوی این کار را بکن.

چرا که در خارج شدن از خانه و رفتن در میان جامعه مسئولیت های سنگینی متوجه تو خواهد شد و باید که غیبت نکنی، دروغ نگویی، حسد نورزی، ریا نکنی و چاپلوسی روا مداری.

ابو حنیفه نیز فرصت حضور در محضر امام صادق علیه السلام و استماع حدیث از آن حضرت را مغتنم شمرده و درباره امام صادق علیه السلام می گفت: من فقیه تر از جعفر بن محمد علیه السلام ندیده ام.

مالک بن انس نیز از جمله کسانی بود که در نزد امام صادق علیه السلام حاضر

ص: ۲۱۸

۱- (۱). اصول کافی ۶۹/۱ ح ۱، تاریخ یعقوبی ۳۸۱/۲، بحار الانوار به نقل از کافی ۱۶۵/۲، الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۳۲۲/۲.

می شد تا به وسیله آداب آن حضرت تربیت شده و به هدایت آن حضرت راه یابد. او می گفت: هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر دل هیچ بشری خطور نکرده است که با فضیلت تر از جعفر بن محمد صادق را در علم و عبادت و ورع ببیند. و همچنین گفته است: من مدتی با جعفر بن محمد رفت و آمد داشتم. اما او را جز در یکی از این سه حالت ندیدم. یا در حال نماز، یا در حال روزه و یا در حال قرائت قرآن بود. ندیدم که هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کند مگر اینکه با طهارت بود. هیچگاه کلام بیهوده نمی گفت. او از عالمان، عابدان و زاهدانی بود که از خداوند می ترسند (۱).

منصور که خود از کینه توزترین دشمنان امام صادق علیه السلام بوده است درباره آن حضرت این گونه شهادت داده است که: جعفر بن محمد از آن دسته کسان است که خداوند درباره آنان فرموده: **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا؛** سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم و از جمله کسانی بوده که خداوند آنان را انتخاب کرده و در کارهای خیر همیشه بر دیگران سبقت می گیرند (۲).

امام صادق علیه السلام فقط مرجع دانشمندان، فقها، محدثان و رهبر نهضت فکری و علمی زمان خود نبوده است. بلکه آن حضرت مرجعی برای سیاستمداران و انقلابیون نیز بوده است. چرا که آن حضرت رهبر حقیقی خط انقلابی علوی بوده است. می بینیم زید شهید فرزند امام زین العابدین علیه السلام درباره قیام خود به آن حضرت رجوع کرده و با آن حضرت مشورت کرده است. زید درباره امام

ص: ۲۱۹

۱- (۱). خولی، مالک بن انس ۹۴، محمد ابو زهره، کتاب مالک ۲۸.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۳۸۳/۲ به نقل از خود امام صادق علیه السلام، همچنین مناقب آل ابی طالب ۱۴۲/۴ به نقل از خود آنحضرت.

صادق علیه السّلام این گونه سخن رانده است: در هر زمانه ای مردی از ما اهل بیت وجود دارد که حجّت خدا بر بندگان اوست و حجّت زمان ما، برادرزاده من جعفر است. هر کس از او تبعیّت کند گمراه نخواهد شد و هر کس با او مخالفت کند، هیچگاه راه هدایت نخواهد پیمود (۱).

امام صادق علیه السّلام هیچگاه جدای از قیام زید نبوده بلکه همیشه به کمک مالی و دعایی به نهضت زید پرداخته و چنانچه که در بحث های سابق گذشت، همواره همگان را به شرکت در آن قیام تشویق کرده و توجیه می نمود (۲).

علویانی هم که از نسل امام حسن مجتبی علیه السّلام بودند، مانند عبد الله بن حسن و یا عمر اشرف فرزند امام زین العابدین علیه السّلام، آنان نیز همواره به امام صادق علیه السّلام رجوع کرده و در مسائل مهم با آن حضرت مشورت می کرده اند و هیچکدام از آنان در کارهای انقلابی و نهضت مسلحانه بدون دستور آن حضرت وارد عمل نمی شده اند.

از همین رو بود که در میان اقشار مختلف جامعه آن زمان، این باور پیدا شده بود که خطّ تحت رهبری امام صادق علیه السّلام، همان خطّی است که می تواند جایگزین حکومت اموی شود. این حقیقتی است که نمی توان آن را به فراموشی سپرد. کما اینکه به زودی خواهیم گفت که مهمترین فرماندهان حرکت عباسی و برنامه ریزان آن ها و فرماندهان نظامی آن ها، در دل معتقد بوده اند که امام صادق علیه السّلام برای تصدّی خلافت از دیگران سزاوارتر بوده و قوّت، قدرت، پختگی و کارآزمودگی اداره قیام و رهبری آن را دارا است، و این از نیروی الهی و جایگاه مردمی آن حضرت نشأت گرفته بود. لذا است که

ص: ۲۲۰

۱- ((۱)). ابن شهر آشوب، مناقب ۲۹۹/۴.

۲- ((۲)). ر.ک صفحه ۱۷۵ به بعد.

می بینیم ابو سلمهٔ خلال و ابو مسلم خراسانی در اولین بار با آن حضرت به عنوان خلیفه بیعت کردند و بعضی از اصحاب آن حضرت نیز تأکید بسیاری بر ضرورت اعلام جهاد از طرف امام صادق علیه السلام داشتند.

امّا آنچه که سزاوار است به آن توجه شود این است که امام صادق علیه السلام این جایگاه مقدّس را در دل های مردم به واسطهٔ معادلات سیاسی خلق السّاعه به دست نیاورده بود. بلکه رویدادها و شرایط مختلفی به وقوع پیوست تا این جو را به وجود آورد و این باور را که امام صادق علیه السلام و تنها او در چنین جایگاهی قرار داشته و می تواند جایگزین شایستهٔ سیاسی و فکری حکومت اموی بوده و به جای حکومت ظالم اموی، خلیفهٔ شرعی مسلمانان باشد.

تلاش خستگی ناپذیر و رویهٔ اصلاحی که امام صادق علیه السلام و ائمهٔ قبل از او علیهم السلام بنا نهادند و ایجاد نسل های پیشرو، موجب انگیزش این بیداری در امت گشته و نقطهٔ عطفی تاریخی در حیات امت اسلام خلق کرد که باعث شد امت اسلام از غنای فکری که این برههٔ طلایی برای ما به یادگار گذاشته است بهره مند گردد.

در چنین شرایط حسّاسی امام صادق علیه السلام در برابر تحرّکات منفی که سعی در به انحراف کشیدن مسیر مردم و بردن آن ها به سوی مکاتب انحرافی جدید داشتند به شدت مراقب بودند. از همین جاست که بسیاری از راهنمایی های امام به اصحاب آن حضرت در این رابطه صادر شده است و در برابر نمایشات سیاسی دروغین که بعضی از انقلابی نمایان اجرا می کرده اند بی طرفی پیشه می کرده است، و این مطلب به این دلیل بوده که آن حضرت به اغراض و مطامع آنان کاملاً آگاهی داشته است.

و از همین گرایشات سیاسی که برای به دست گرفتن خلافت و درآوردن

فرصت از چنگ رقیبان مردم را به ضرورت قیام برضد امویان تحریک می کرد، گرایش عباسیان بود.

۲. حرکت عباسیان، پیدایش و روش ها

اشاره

قبلاً به هسته شکل گیری قیام بنی عباس و انگیزه آنان برای طمع در به دست گرفتن خلافت اسلامی اشاره کرده ایم (۱).

و در آنجا ذکر کرده ایم که ابو هاشم از مردان بنام گروه طرفدار اهل بیت علیهم السلام بوده و هشام بن عبد الملک بسیار از او هراس داشته. چرا که می دانست او دارای لیاقت علمی و سیاسی می باشد که او را شایسته رهبری می کند. بنابراین هشام بن عبد الملک تصمیم به ترور ابو هاشم گرفت. هنگامی که ابو هاشم مکر هشام را احساس کرد از او برحذر شد و به محمد بن علی بن عبد الله بن عباس وصیت کرد تا اتباع او را بعد از او در مبارزه با امویان رهبری نماید که این کار در سال ۹۹ هجری به وقوع پیوست. این وصیت بذر طمع را در حرکت محمد بن علی بن عبد الله بن عباس کاشت و او گمان کرد که دیگر رهبر شده و خلیفه آینده است.

این بهترین فرصت بود تا او برای خود به تبلیغات پردازد. به همین جهت مخفیانه کسانی را به خراسان فرستاد تا به نام او به دعوت مردم پردازند. او این کار را تا سال ۱۲۵ هجری ادامه داد و در آن سال از دنیا رفت. پس از او سه پسر از او باقی ماندند که ابراهیم امام، سفاح و منصور هستند (۲).

و پیدا است که ابراهیم امام بوده که برنامه ریزی قیام دولت عباسیان را

ص: ۲۲۲

۱- ((۱)). ر.ک صفحه ۷۹ به بعد بحث آغاز رهایی.

۲- ((۲)). الآداب السلطانیة ۱۲۷.

انجام داده است. چرا که او از نظر هوش و ذکاوت و پختگی و کاردانی و برنامه ریزی از دو برادر خود برتر بوده است و بعداً به این نکته اشاره خواهیم کرد.

ابراهیم فعّالیت خود را در راه دعوت عباسیان آغاز کرد. او ابتدا شروع به بیان احادیث و سخنرانی در رابطه با اهمیت قیام و انقلاب و نجات مظلومان نموده و خود را شریک درد و رنج مردم ساده معرفی کرد. او محبت به مظلومان و لعنت بر ظالمان را آغاز نمود. مبلغان ابراهیم در شهرهای خراسان پخش شدند و اثر بزرگی در آنجا به جا گذاشتند. از آن جمله می توان به زیاد مولی حمدان، حرب بن قیس، سلیمان بن کثیر، مالک بن هیشم و دیگران اشاره کرد. داعیان عباسی بر سر این کار جان باختند. بعضی از آن ها شکنجه و مثله شده و بعضی دیگر به حبس افتادند (۱). اما پیشاهنگ این دعوت کنندگان و فعّالترین و زیرکترین آنان، ابو مسلم خراسانی بود (۲).

روش سیاسی عباسیان- برای گمراه کردن امت- متضمّن چندین شیوه بود که مطابق با واقعیت موجود جامعه و از مقبولیت عامّه برخوردار بود. لذا است که می بینیم این دعوت با پاسخ مثبت و سریع مردم روبرو شده و محرومین و ستمدیدگان به آن گرایش پیدا کردند.

در اینجا به بعضی از این شیوه ها اشاره می کنیم:

روش اول [تحریک عواطف مردم]

عباسیان به شدت عواطف مردم را تحریک کرده و سعی کردند به مردم

ص: ۲۲۳

۱- (۱). تاریخ ابن ساعی ۳.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۲/۳۴۰-۳۴۴.

بقبولانند که دعوت آن‌ها برای پیروزی اهل بیت علیهم السّلام است. آنان که بیش از همه مورد ظلم و ناراحتی قرار گرفته و خون‌هایشان در راه حق ریخته شده است.

عبّاسیان در بین صفوف مبلّغان خود بر این مطلب تأکید کردند که هدف نهایی دعوت آن‌ها بازگرداندن خلافت غضب شده به سوی اهل آن است. به همین خاطر است که آنان شعار طلب رضایت و خشنودی آل محمد را برای خود برگزیده و مردم نیز به این شعار عکس‌العمل مثبت نشان داده، گم‌شده خود را در آن یافتند.

مبلّغان عبّاسی این باور را می‌پروراندند که دعوت آن‌ها خبر از ظهور دوره جدیدی می‌دهد که تضمین‌کننده حقوق مردم است. همچنانکه مردم از عدالت علی علیه السّلام داستان‌ها شنیده بودند. این شعار مخصوصاً در شهرهایی که بیشترین زجر و ناراحتی و عقب‌ماندگی را از بنی امیه دیده بودند بسیار کارگر افتاد. چرا که آنان دائم در انتظار ظهور حق به دست اهل بیت نبوت علیهم السّلام بودند.

فرهنگ سیاسی بنی عباس که مبلّغانشان آن را بین مردم ترویج می‌کردند، این گونه بود که مردم را به فکر وادار کرده و ذهن آنان را مسأله‌دار کنند. مانند اینکه: «آیا در میان شما کسی هست که در این نکته شکی داشته باشد که خداوند متعال پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و اله را، به پیامبری برگزیده؟ مردم در پاسخ می‌گفتند: نه. سپس آن‌ها می‌گفتند: آیا در این مطلب شکی دارید که خداوند بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله کتابی نازل کرده که حلال و حرام و شرایع خداوند در آن موجود است؟ مردم پاسخ می‌دادند: نه. آنان ادامه می‌دادند که: آیا گمان دارید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آن کتاب را در نزد کسی غیر از عترت و اهل خود به یادگار گذاشته است؟ مردم پاسخ می‌دادند: نه. آنان می‌گفتند: آیا شما شکی دارید که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله معدن علم و دارای میراث پیامبر صلی الله علیه و اله هستند، همان

میراثی که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و اله تعلیم کرده است؟ مردم می گفتند: نه.... (۱).

بنی عباس به واسطه همین انگیزش های کلی که بدون تعیین مصداق، تنها به اشاره بسنده کرده و مبتنی بر پیچیدگی و عدم روشنایی بوده، توانستند دستاوردهای مردمی بزرگی حتی در میان غیر مسلمانان کسب کنند. در واقع این روش بنی عباس به نحوی سرقت تلاش های ائمه علیهم السلام بوده است. چرا که آنان دستاورد تلاش های ائمه علیهم السلام را به صورت ابزاری برای منافع خود در میان قشرهای ناآشنا به طبیعت دعوای سیاسی، به کار بردند.

روش دوم [استفاده از اخبار غیبی یا احادیثی که از حوادث آینده خبر می داد]

از دیگر شیوه هایی که مبلغان عباسی برای جلب نظر مردم به کار می بردند، این بود که اخبار غیبی یا احادیثی که از حوادث آینده خبر می داد را مورد استفاده قرار دادند. این روش مکارانه، اثر بزرگی در جلب افراد ساده اندیش و به هیجان آوردن طرفداران پرشور دعوتشان و جلب اعتقاد قلبی آنان به صحت ادعای بنی عباس داشت. از جمله این خبرهای غیبی که آن را در آن زمان شایع کردند این بود که: «ع» پسر «ع» به زودی «م» پسر «م» را می کشد.

سپس این خبر را این چنین تأویل کردند که مراد به «ع» پسر «ع»، عبد الله بن علی بن عبد الله عباس است و مراد از آن که کشته می شود مروان بن محمد بن مروان است. همچنانکه به زعم خود گمان کردند پیامبر اکرم که بشارت ایجاد دولت هاشمی را می داده است، به عموی خود عباس گفته که این دولت در پسران او بروز خواهد کرد.

ص: ۲۲۵

از دیگر ادعاهایی که به قصد پوشانیدن جامه مشروعیت بر دعوت بنی عباس عنوان می گردید، این گمان بود که در نزد آنان کتابی است که در آن بر انتقال خلافت به بنی عباس تأکید دارد. اما خارج کردن آن کتاب و نشان دادن آن به همه مردم به هیچ وجه جایز نیست. و فقط افراد خاصی از سرکردگان بنی عباس از آن اطلاع دارند. این روش باعث شد که مبلغان بنی عباس رنگ تقدس بیشتری به دعوت خود داده و هیجان آن ها را برای این دعوت بیشتر می کرد (۱).

روش سوم [مخفی نگه داشتن نام خلیفه ای که برای خلافت او قیام کرده بودند]

از دیگر روش هایی که بنی عباس آن را به کار گرفتند و تا آن زمان به کار گرفته نشده بود و نشان از نهایت هوش سیاسی آنان داشت و به واسطه آن توانستند میدان تاخت و تاز را در دست گرفته و تلاش ها و باورهای مختلف را به سوی یک هدف متمرکز کنند، این بود که آنان به شدت نام خلیفه ای که برای خلافت او قیام کرده بودند مخفی نگاه می داشتند. آنان خود را ملتزم به کتمان امر او کرده و به مردم این چنین وعده می دادند که قبل از زوال خلافت امویان امکان اعلان نام واقعی خلیفه که سرداران و نقیبان آن را می شناسند وجود ندارد (۲).

روش چهارم [پوشیدن لباس سیاه]

اشاره

از دیگر روش های عباسیان در دعوت، پوشیدن لباس سیاه بود که این را

ص: ۲۲۶

۱- (۱). اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۳۰۹/۲.

۲- (۲). الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۳۰۹/۲.

رمز مبارزه با ظالمان و اظهار حزن و اندوه برای اهل بیت علیهم السّلام و شهدای راه آنان می دانستند.

این چنین بود که دعوت عبّاسیان به نام اهل بیت علیهم السّلام و برای انتقام از امویان برپا گردید و به خاطر متمرکز کردن همین شعار که در میان مردم ارزش والایی داشت، ابراهیم امام پرچمی به نام «ظَلٌّ» یعنی سایه یا «سحاب» یعنی ابر بر نیزه بلندی که طول آن سیزده ذرع بود برافراشت و به ابو مسلم خراسانی نوشت که من پرچم پیروزی را برای تو فرستادم (۱).

آنان نام سایه یا ابر را که ابراهیم امام بر این پرچم گذاشته بود این چنین تأویل کردند که: همچنانکه ابر بر تمام زمین مسلط است و همچنانکه زمین از سایه خالی نیست، همچنین زمین از خلیفه عبّاسی خالی نخواهد بود (۲) و ادّعا کردند که این پرچم به مانند پرچم رسول خدا صلّی الله علیه و اله است. چرا که آنان ذکر می کردند که پرچم پیامبر در جنگ ها و غزوات سیاه بوده است.

پس از آنکه عبّاسیان به واسطه زیرکی ابراهیم امام و پیش از او پدرش و به مدد یارانی که در خراسان داشتند به پیشرفت چشمگیری دست یافته و یارانشان در خراسان زیاد شدند، دست به تشکیل جمعیت های سازمان یافته ای زدند تا به تبلیغ برای آنان پردازد. آنان مطمئن شدند که روش هایشان در گمراه کردن مردم به موفقیت رسیده و این عقیده در جان مبلغانشان رسوخ کرده است. اینجا بود که گام اصلی را به سوی رقبای حقیقی خود که اهل بیت علیهم السّلام بودند برداشتند. عبّاسیان به شدت از اهل بیت وحشت داشتند.

چرا که دعوت آن ها تنها به واسطه شعارهایی که به نام اهل بیت علیهم السّلام می دادند به

ص: ۲۲۷

۱- (۱). طبری ۸۲/۹.

۲- (۲). طبری ۸۵/۹، ابن اثیر، تاریخ کامل ۱۷۰/۵.

این مرحله از پیروزی رسیده بود و حالت بی طرفی که خطّ علوی در پیش گرفته بود ممکن بود برنامه های آنان را کاملاً خراب کند. این مطلب عبّاسیان را بر آن داشت تا تصمیم به برگزاری یک اجتماع مشترک میان عبّاسیان و علویان در موسم حج بگیرند. هدف آنان از این کار دربرگرفتن خطّ علوی و کشاندن پای آنان به این دعوای سیاسی و تلقین این مطلب به توده های مسلمان بود که این خاندان علوی است که در پشت این فعالیت انقلابی قرار دارد.

ابراهیم امام و خاندان بنی عبّاس می دانستند که امام صادق علیه السّلام دقیقاً اهداف آن ها را از پشت این برنامه ریزی ها می داند و نمی توانند امام صادق علیه السّلام را به خود جذب کرده و دسترنج علمی و سیاسی آن حضرت را ابزاری برای رسیدن به اهداف خود قرار داده، پای آن حضرت را به برنامه های خود بکشند و آن حضرت اگر برای حضور در چنین اجتماعی دعوت شود، هرگز در آن شرکت نخواهد کرد. به همین خاطر وحدت صفوف علوی را از بین برده و آل حسن را به این وعده که خلافت از آن آنان خواهد شد، با خود همراه ساختند.

اجتماع ابواء

هدف دیگری که عبّاسیان از برقراری این اجتماع نمایشی داشتند، به وجود آوردن جوّ دوستی و اشاعه روح محبّت و توافق میان آن ها و علویان، همچنین دادن اطمینان خاطر به علویان و حدّ اقل بی طرف کردن آن ها در این نزاع سیاسی بود تا آن ها به اهدافی که داشتند رسیده و تمام نیروهای خود را در این راه بسیج کنند. به همین جهت در منطقه ابواء-مکانی بین مکه و مدینه- اجتماعی را تشکیل دادند و بزرگان علویان و عبّاسیان را در این اجتماع دعوت کردند. در این اجتماع ابراهیم امام و دو برادرش ابو العبّاس سفّاح و ابو جعفر

منصور و صالح بن علی و عبد الله بن حسن بن حسن و دو پسرش محمد نفس زکیه و ابراهیم و یزرگانی از بنی عباس و بنی هاشم حضور پیدا کردند.

صالح بن علی به سخنرانی برخاست و گفت: شما می دانید که چشم مردم به سمت شما شخصیت های مهم دوخته شده و خداوند شما را در این مکان جمع کرده است. پس با یک مرد از میان خودتان بیعت کنید و اختیار خود را به او بدهید و با او پیمان یاری ببندید تا اینکه خداوند فتح و پیروزی را به ما عنایت کند که او بهترین فتح کنندگان است.

سپس عبد الله بن حسن برخاست و پس از مدح و ثنای خدا گفت:

می دانید که این پسر من (محمد نفس زکیه)، همان مهدی [موعود] است. پس بیایید تا با او بیعت کنیم.

ابو جعفر منصور برخاست و گفت: برای چه خود را گول می زنید؟ بخدا قسم که می دانید در میان مردم هیچ کس مانند این جوان-منظور او محمد بن عبد الله بود- نیست که گردن های مردم به سمت او کشیده شده و مردم به سرعت ندای او را اجابت کنند. همه گفتند به خدا سوگند که راست می گویی.

او همان شخص است. و تمام افراد حاضر در اجتماع با محمد نفس زکیه بیعت کردند. حتی ابراهیم امام، سفاح و منصور و همه حاضران در اجتماع (۱).

پس از اینکه این اجتماع کار خود را با تعیین محمد بن عبد الله بن حسن به عنوان خلیفه مسلمانان به پایان برد، کسی را به نزد امام صادق علیه السلام فرستادند.

امام به نزد آنان رفت و گفت: شما چرا اینجا اجتماع کردید؟ گفتند: آمدیم تا با محمد بن عبد الله بیعت کنیم که او مهدی است. امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: این کار را

ص: ۲۲۹

نکنید. چرا که قضیه مهدی هنوز به وقوع نپیوسته و این شخص مهدی نیست، عبد الله بن حسن در جواب امام صادق علیه السلام گفت: تو از روی حسادت به پسر من این حرف را می زنی! امام علیه السلام در پاسخ او فرمودند: به خدا سوگند که حسد مرا به این سخن وادار نکرده است. امّا این مرد و برادرانش و فرزندان آن ها با شما فرق دارند. و با دست خود به پشت ابو العباس سفّاح زد، سپس به عبد الله بن حسن فرمود: خلافت نه به تو می رسد و نه به دو پسر تو می رسد، بلکه خلافت به بنی عباس می رسد. بدان که دو پسر تو کشته خواهند شد. سپس حضرت از جا برخاست و فرمود: بدان که صاحب ردای زرد او را به قتل خواهد رساند (مقصود حضرت، ابو جعفر منصور بود).

عبد العزیز گوید: به خدا قسم که من از دنیا نرفتم مگر اینکه قتل او را دیدم.

هنگامی که جمعیت پراکنده شدند، ابو جعفر منصور نزد امام صادق علیه السلام رفت و عرض کرد: آیا خلافت به من می رسد؟ امام فرمودند: آری، راست می گویم (۱).

حرکت عباسیان پس از پایان اجتماع

پس از این که هدف عباسیان از برقراری اجتماع محقق شد و همه حاضران در گردهمایی، مصوبه دروغین آن را پذیرفتند، ابراهیم امام در جهت دیگری فعالیت خود را به صورت مستقل از دیگر اعضای اجتماع پیگیری کرد. او طبق عادت خود چندین بخشنامه سریع صادر کرد از آن جمله: به پیروان خود در کوفه و خراسان نوشت: من ابو مسلم خراسانی را به امارت شما برگزیدم. حرف او را بشنوید و از او اطاعت کنید. او را بر خراسان و هر منطقه ای که بر آن چیره شود و آن را بگشاید حاکم قرار دادم. این واقعه در سال

ص: ۲۳۰

۱- (۱). مقاتل الطالبیین، ۲۵۶، الخرائج و الجرائح ۷۶۵/۲ و به نقل از آن در بحار الانوار ۴۴۷/۱۲۰، ۲۵۶.

۱۲۸ هجری به وقوع پیوست. ابو مسلم در آن زمان نوزده سال بیشتر نداشت.

تاریخ او را این گونه توصیف کرده است: او مردی بود زیرک، خونریز و فریبکار که بویی از رأفت و رحمت نبرده و در دسیسه چینی بسیار ماهر بوده است.

همه از تعیین ابو مسلم در این جایگاه حساس شگفت زده شدند. چرا که او از نظر سنّی جوان و تجربه اش کم بود. گروهی از داعیان بنی عبّاس هم از طاعت او سرباز زدند. اما ابراهیم امام آنان را به شنیدن و اطاعت از او ملزم کرد (۱). و ابو مسلم بعداً تمام کسانی که در آن منطقه با ریاست او مخالفت کرده بودند اعدام کرد.

اما برنامه ای که ابو مسلم می بایست در اعلام قیام خود در خراسان به آن پردازد چه بوده است؟ این برنامه در وصیّتی که ابراهیم امام به او کرده است روشن می شود. آنجا که ابراهیم امام به او گفته: ای عبد الرحمن تو از ما اهل بیت هستی، پس وصیّت مرا حفظ کن، به طایفه یمینان به چشم احترام نگاه کن، آنان را گرامی بدار و در میان آنان باش که به خدا سوگند این امر جز به مدد آنان به پیروزی نخواهد رسید. اما به طایفه ربیعیه با دید اتهام نگاه کن و آنان را در کارشان همواره متّهم ساز. اما به طایفه مضر به چشم دشمن خانگی نگاه کن.

در کار هر کس از آنان مشکوک شدی یا در دلت چیزی از او پیدا شد، او را بکش. و اگر خواستی که در خراسان کسی را باقی نگذاری که به زبان عربی صحبت کند، این کار را انجام بده. هر پسری که قدش از پنج وجب تجاوز کرد، او را بکش (۲). این سفارش ابراهیم امام، سیاست عبّاسیان را در برابر مسلمانان

ص: ۲۳۱

۱- (۱). الکامل فی التّاریخ ۱۹۵/۴، تاریخ ابن ساعی ۳.

۲- (۲). الکامل فی التّاریخ ۲۹۵/۴.

خلاصه می کند.

اما ابو مسلم خراسانی به خاطر بعضی از صفات که داشت در میان مردم محبوبیت پیدا کرد. او همیشه با صدای پایین صحبت می کرد. عربی و فارسی را با زبان فصیح تکلم می نمود. کلامش شیرین و در کلام خود از اشعار استفاده می کرد. هیچگاه در وقت نامناسب در حال خنده و شوخی دیده نشد. هیچ وقت حالت او به خاطر حوادثی که پیش می آمد تغییر نمی کرد. نه فتوحات بزرگ در چهره او اثر شادمانی ایجاد می کرد و نه حوادث سخت و مصیبت بار او را غمزده و ناراحت می ساخت. هنگامی که از ابراهیم امام درباره شایستگی ابو مسلم برای این کار سؤال کردند گفت: من این اصفهانی را آزمایش کرده و ظاهر و باطنش را شناسایی کرده ام. او را این چنین یافتم که سنگ روی زمین است (۱).

ابو مسلم حتی نزد غیر مسلمانان نیز از محبوبیت برخوردار بود. در تاریخ می بینیم که زارعان مجوسی به یاران او پیوسته و به دست او اسلام آوردند.

همچنانکه تعداد زیادی از افراد خارج از اسلام به دعوت او پاسخ مثبت دادند.

البته همه این ها به خاطر ظلم و جور فراوانی بود که آن ها از حاکمان اموی دیده و نیز لطف و محبتی بود که از ابو مسلم خراسانی دیده بودند. لذا بسیاری از آنان او را به تنهایی امام و پیشوا دانسته و معتقد بودند که ابو مسلم یکی از نوادگان زرتشت است که مجوسیان منتظر ظهور او بودند، آنان مرگ ابو مسلم را نیز باور نکرده و منتظر بازگشت او بودند (۲).

از دیگر سوی این ابو مسلم بود که بدن یحیی بن زید را از دار به زیر

ص: ۲۳۲

۱- (۱). وفيات الاعیان ۱۴۵/۳.

۲- (۲). الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۳۱۱/۲.

کشیده، بر آن نماز خوانده و او را دفن کرد، پس از آنکه ابو مسلم منصب فرماندهی کل قوا را به دست گرفت، فوراً از خراسان حرکت کرد تا فرماندهی توده‌هایی که منتظر دستورات او بودند و در نهایت شور و هیجان برای جنگ با امویان به سر می‌بردند به دست بگیرد. او در خطبه‌ای قبل از جنگ به لشکریان و داعیان خود این چنین گفت: به دل‌های خود جرأت بدهید که از اسباب پیروزی است، بیشتر کینه‌ها را به یاد بیاورید. چرا که کینه، گام‌های شما را محکم می‌کند و همواره اطاعت از مافوق را پیشه کنید که پناهگاه هر رزمنده‌ای است (۱).

قیام ابو مسلم از آنجا آغاز شد و از کارهای او این بود که در میان سپاه امویان بذر دشمنی می‌پاشید تا آنان را از یکدیگر جدا کند. او از این امر استفاده کرد و در کار خود نیز پیروز شد. مردم سراسیمه از هرات و طالقان و مرو و بلخ با لباس‌ها و پرچم‌های سپاه گرداگرد ابو مسلم جمع شدند (۲).

ابو مسلم دست به کشتن بی‌گناهان نیز زد. آنچنان که مورخان نوشته‌اند، او به جز کشتگانی که در جنگ‌ها کشته شدند، ششصد هزار عرب را با شمشیر و به شکل فجیع کشت (۳).

سپاه ابو مسلم پیشروی کردند. پس از آنکه والیان اموی را در خراسان از بین بردند، به سمت عراق تاختند. سپاهی همچون موج که پرچم‌های سپاه بر سر آن‌ها سایه افکن بود. آنان عراق را بدون هیچ مقاومت قابل‌ذکری اشغال کردند و این چنین بود که در سال ۱۳۲ هجری حکومت عباسی به دست ابو مسلم خراسانی در کوفه اعلام گردید.

ص: ۲۳۳

۱- (۱). حیاة الامام موسی بن جعفر ۱/۳۲۶.

۲- (۲). دینوری، حیاة الحیوان ۳۶۰.

۳- (۳). حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام ۱/۳۲۶.

لازم به ذکر است که قبل از ورود ابو مسلم خراسانی به کوفه دو مسأله مهم در کوفه اتفاق افتاد که سزاوار است مورد بررسی قرار گیرد:

مسأله اول: در سال ۱۳۱ هجری بعد از اعلام قیام ابو مسلم خراسانی در خراسان و قبل از اینکه به کوفه وارد شود، خلیفه اموی مروان، ابراهیم امام را که رهبر فکری و برنامه ریز قیام بنی عباس بود دستگیر کرده در حرّان زندانی کرده و در همان سال به قتل رسانید و این واقعه حرکت عباسیان را با ضربه بزرگی مواجه کرد.

ابو العباس سفّاح و ابو جعفر منصور و گروهی از یارانشان از ترس خلیفه اموی به کوفه پناهنده شدند. چرا که در کوفه گروهی از داعیان عباسی بودند که رهبر آنان ابو سلمه خلّال بود که از نظر هوش و فعالیت مانند ابو مسلم خراسانی بوده و به وزیر آل محمد صلی الله علیه و اله شهرت داشته. او آنان را در خانه ای مخفی کرده و خود خدمت آنان را انجام می داد و این مسأله را از همگان پنهان می داشت.

البته شاید ابو سلمه خلّال می خواست از طریق این کار خلافت را به آل علی منتقل کند. و لکن با آمدن سپاهیان ابو مسلم خراسانی به کوفه از این کار بازماند و امر بنی عباس آشکار شد. آنان سفّاح را به مسجد کوفه برده و در روز جمعه دوازده ربیع الاوّل سال ۱۳۲ هجری با او بیعت کردند.

کوفه با نگرانی بسیاری به بیعت با سفّاح تن در داد. چرا که آنان بر حسب شعارهایی که بنی عباس در رابطه با گسترش امتیت و آسایش و حکومت علویان داده بودند، انتظار حکومت علویان را می کشیدند نه عباسیان.

اما اقشار بیدار در کوفه و بلکه در همه نقاط عالم اسلام بیعت سفّاح را

محکوم کرده و حتی فقهای یثرب فتوی به عدم مشروعیت آن دادند (۱).

سپاهیان ابو مسلم پس از اینکه سفاح را برای خواندن نماز جماعت به مسجد بردند، او را وادار کردند تا بجای عمویش داوود خطبه بخواند. او کم کم جرأت پیدا کرد و در میان خطبه خود گفت:

ای اهل کوفه شما مورد محبت ما و محلّ نزول دوستی ما هستید، شما کسانی هستید که بر این امر پایدار ماندید، و فشار و بدرفتاری اهل جور شما را از آن باز نداشته است تا اینکه زمان ما را درک کردید و خداوند دولت ما را به شما رساند. شما شایسته ترین مردمان نسبت به ما و بزرگوارترین مردمان در نظر ما هستید. من به پرداختی های شما صد درهم اضافه کردم که من سفاح آزادی بخش و انقلابی بخشنده هستم (۲).

سپس نیروهای خود را به فرماندهی عبد الله بن علی برای جنگ با مروان بن محمد بن مروان معروف به «مروان حمار» فرستاد. سپاهیان عباسی او را شهر به شهر تعقیب کردند تا اینکه در مصر در روستایی که به آن (بوصیر) می گفتند، او را محاصره کرده و به بدترین وجهی در آنجا به قتل رساندند (۳).

۳. موضع امام علیه السلام در برابر رویدادها

اشاره

امام صادق علیه السلام در برابر تازه های سیاسی که در این مرحله به وقوع می پیوست، دائماً مواضع بی طرفانه اتخاذ می فرمود. لکن از دیگر سوی کار را طبق برنامه ریزی خود که قبلاً به آن اشاره کردیم دنباله گیری می کرد. آن

ص: ۲۳۵

۱- (۱). تاریخ الامم و الملوک ۱۲۴/۹، تاریخ ابن قتیبه ۱۲۸، طقطقی ۱۲۷.

۲- (۲). الکامل فی التّاریخ ۴۱۳/۵.

۳- (۳). یعقوبی ۳۴۶/۲، ابن جریر و ابن اثیر در کامل فی التّاریخ ۴۲۶/۵.

حضرت با قدرت زیادی به توسعه دایره افراد صالح در جامعه برای بدست آوردن هدفی که از قبل برنامه ریزی کرده بود و برای حفاظت از تلاشی که در تربیت انسان ها از خود بروز داده بود حرکت می کرد.

از همین رو بود که امام صادق علیه السلام توصیه هایی را برای شیعیان خود صادر کرد. شیعیانی که باید آنان را از ورود در معادلات سیاسی متغیری که به نظر امام علیه السلام نتیجه آن استهلاک شیعه در آن زمان بود بازمی داشت. آن حضرت به عنوان گزینش این مرحله، پیروان خود را از شیوه های خشونت بار و مبارزه مستقیم برحذر می داشت.

از ابو بصیر روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

از خدا بترسید و از رهبران و ائمه خود اطاعت و فرمانبرداری کنید، آنچه را که آنان می گویند بگویید، و در آنچه آنان سکوت کردند سکوت کنید، شما در سلطنت کسانی واقع شدید که خداوند متعال درباره آنان می فرماید: (هرچند از مکرشان کوه ها از جای کنده می شد) (۱)

منظور آن حضرت بنی عباس است، پس پرهیزکاری پیشه کنید که شما در آرامش به سر می برید، در میان آن ها نماز بخوانید، بر جنازه آنان حاضر شوید، و امانت شان را به آنان بازگردانید (۲).

می توان سیره امام صادق علیه السلام و روش سیاسی آن حضرت را با طرف های مقابل که طمع برای گرفتن حکومت داشتند یا عباسیانی که امام صادق علیه السلام و خط او را به عنوان خطری حقیقی برای سلطنت خود می دیدند در موضع گیری های زیر نشان داد:

ص: ۲۳۶

۱- (۱). ابراهیم ۴۶.

۲- (۲). کافی ۲۱۰/۸.

ابو سلمه خلال که یکی از مبلغان سیاسی فعال در کوفه بود و نقش ممتازی را در پیروزی دعوت عباسیان و زیاد شدن یاوران آن‌ها در کوفه بازی کرد. البته این مطلب به خاطر لیاقت، دانش، زیرکی و ثروت او بود. چرا که او از مال خود برای رجال نظام عباسی بسیار خرج کرد. او ارتباط خاص و روابط مستمری با ابراهیم امام داشت، و بعد از مرگ ابراهیم امام دانست که کارها برخلاف آنچه که او می‌خواست خواهد گردید. شاید هم نظرش عوض شد و در خود چیز تازه ای پیدا کرد. او ملاحظه کرد که آینده خلافت به ابو العباس سفاح یا منصور خواهد رسید و آن‌ها شایسته خلافت نیستند. شاید هم خود طمع خلافت داشت. در هر حال می‌بینیم که او در این برهه با علویان و در رأس آن‌ها امام صادق علیه السلام شروع به مکاتبه کرده و اعلام کرد که می‌خواهد با آنان بیعت کند.

اما ما از نامه ابو سلمه به امام صادق علیه السلام نمی‌توانیم بفهمیم که آیا این نامه ابراز پشیمانی است یا اعتراض بر روش عباسی و فریبکاری که عباسیان با امویان انجام دادند و یا محکوم کردن شیوه‌های آنان در به دست گرفتن قدرت است؟

آری، آنچه را که از قول مشهور میان تاریخ‌نویسان درمی‌یابیم، این است که ابو سلمه خلال می‌خواست خلافت را به علویان انتقال دهد، اما موفق به این کار نشد (۱). از جوابی که امام علیه السلام به نامه ابو سلمه دادند می‌یابیم که امام علیه السلام این پیشنهاد را رد کرده‌اند. البته نه به این دلیل که شرایط، شرایط سخت و

ص: ۲۳۷

نامناسبی است، بلکه این ردّ کردن شامل شخصیت ابو سلمه نیز می شود. آنجا که فرمودند: «من با ابو سلمه چه کار دارم در حالی که او شیعه و پیرو دیگران است؟» (۱).

امام صادق علیه السلام دستور دادند تا نامه ابو سلمه را به عنوان جواب در آتش بسوزانند و با این کار تأکید کردند که قاطعانه پیشنهاد ابو سلمه را ردّ می کنند.

مسعودی می نویسد: ابو سلمه خلّال با سه نفر از بزرگان علویان مکاتبه کرد که آنان جعفر بن محمد صادق علیه السلام، عمر اشرف فرزند زین العابدین علیه السلام و عبد الله محض بودند. او نامه ها را به همراه مردی از طرفداران علویان به نام محمد بن عبد الرحمان بن اسلم غلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرستاد. ابو سلمه به فرستاده گفت: بسیار عجله کن و شتابان برو. او گفت: اوّل به نزد جعفر بن محمد صادق علیه السلام برو. اگر او جواب مثبت داد، دو نامه دیگر را پاره کن. و اگر او جواب مثبت نداد، به سراغ عبد الله محض برو. اگر او جواب مثبت داد، نامه عمر اشرف را پاره کن، و اگر او نیز جواب مثبت نداد، به سراغ عمر اشرف برو.

فرستاده به سمت جعفر بن محمد علیه السلام رفت و نامه ابو سلمه را به ایشان داد.

امام علیه السلام به او فرمودند: «من با ابو سلمه چه کار دارم در حالی که او پیرو غیر من است؟!»

مرد به او گفت: شما نامه را بخوانید. حضرت به خادم خود فرمودند: چراغ را نزدیک کن. خادم چراغ را نزدیک آورد و حضرت نامه را بر روی آتش نهادند تا سوخت. فرستاده گفت: آیا جواب نامه را نمی دهید؟ امام علیه السلام به او فرمودند:

جواب را دیدی. برو و به فرستنده نامه بگو چه دیدی (۲).

ص: ۲۳۸

۱- (۱). مروج الذهب ۲۵۴/۳، الآداب السلطانیة ۱۳۷.

۲- (۲). مروج الذهب ۲۵۴/۳.

اما علویانی که عباسیان در اجتماع ابواء پیش از پیروزی خود آنان را فریفته و در آن زمان با محمد بن عبد الله به عنوان خلیفه مسلمانان بیعت کرده بودند، به پیشنهاد ابو سلمه پاسخ مثبت دادند. عبد الله بن حسن بسیار از این پیشنهاد خوشحال شد و به نزد امام صادق علیه السلام رفت و بشارت این پیشنهاد را به آن حضرت داد.

مسعودی می گوید: فرستاده ابو سلمه از نزد امام صادق علیه السلام خارج شد و به سراغ عبد الله بن حسن رفت و نامه را به او داد. او نامه را گرفت و خواند و بسیار از آن نامه خوشحال شد. فردای آن روز که نامه به دست او رسیده بود، سوار بر مرکب شد و به منزل ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام رفت. وقتی امام صادق علیه السلام او را دید، آمدنش را به خانه خود گرامی داشت و او را به کنیه صدا زد و گفت: «ای ابا محمد، حتما امر مهمی پیش آمده است که تو را به اینجا آورده؟ عبد الله محض پاسخ داد: آری، بزرگتر از آن است که به وصف در آید، امام صادق علیه السلام به او فرمودند: ای ابا محمد آن امر مهم چیست؟

عبد الله پاسخ داد: این نامه ابو سلمه است که مرا به خلافت می خواند.

شیعیان ما از اهل خراسان نیز به نزد او آمده اند، امام صادق علیه السلام در پاسخ او فرمود: ای ابا محمد از کی تا به حال اهل خراسان شیعه تو شده اند؟ آیا تو ابو مسلم را به خراسان فرستاده ای؟ آیا تو آنان را به پوشیدن لباس سیاه دستور دادی؟ این ها که به عراق آمده اند، آیا به خاطر تو آمده اند یا تو به دنبال آنان فرستاده ای و یا کسی از آنان را می شناسی؟

عبد الله بن حسن در سخن با امام صادق علیه السلام به منازعه پرداخت تا اینکه گفت: مردم پسر محمد را می خواهند. چرا که او مهدی این امت است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: او مهدی این امت نیست و اگر شمشیر بکشد حتما کشته خواهد شد.

عبد الله گفت: تو این سخن را از روی غرضی می گویی.

امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: خدا می داند که من خیرخواهی برای هر مسلمانی را بر خود واجب می دانم. پس چگونه از خیرخواهی کردن برای تو خودداری کنم. پس خود را با سخنان باطل فریب مده که این دولت به دست عباسیان خواهد افتاد و مانند نامه ای که به دست تو رسیده، برای من هم آمده است (۱).

پایان کار ابو سلمه خلال

کار ابو سلمه خلال از نظر عباسیان پنهان نبود. چرا که آنان او را با جاسوسان زیادی که تمام حرکات و اعمال او را ثبت و ضبط می کردند، احاطه کرده بودند. آنان همه کارهای او را به عباسیان گزارش می دادند. بنابراین سفاح و برادرش منصور بر این امر متفق شدند که برای دیدار ابو مسلم بروند و مسأله ابو سلمه را با او در میان بگذارند و از او بخواهند که ابو سلمه را بکشد. منصور خارج شد و با ابو مسلم خراسانی دیدار کرد و مسأله ابو سلمه را با او مطرح کرد. ابو مسلم گفت: آیا ابو سلمه چنین کاری کرده است؟ آیا من شرّ او را از سر شما کم کنم؟ سپس یکی از فرماندهان خود را به نام مرار بن انس ضبّی فرا خواند و به او گفت: به کوفه برو و ابو سلمه را هر کجا دیدی بکش. مأمور با گروهی از سپاهیان خود به کوفه رفت. ابو سلمه شب را در نزد سفاح که تظاهر به بخشش و رضایت از او می کرد به سر می برد. مرار با گروه خود در راهی که

ص: ۲۴۰

۱- (۱). مروج الذهب ۳/۲۵۴-۲۵۵ و مانند آن در یعقوبی ۲/۳۴۹، الآداب السلطانیة ۱۳۷ و مانند آن حلبی، مناقب آل ابی طالب ۴/۲۴۹ به نقل از ابن کادش عکبری در مقاتل العصابه العلویه.

ابو سلمه از آن می گذشت کمین کرد. هنگامی که ابو سلمه از نزد سفّاح خارج شد، مرار بن انس او را کشت و صبح این گونه شایع کردند که خوارج او را کشته اند (۱).

پاسخ امام علیه السلام به پیشنهاد ابو مسلم خراسانی

ابو مسلم خراسانی که قیام عبّاسیان بر ضدّ امویان را در خراسان رهبری کرده و دولت عبّاسی به دست او تأسیس گردید در اولین ماه از پیروزی عبّاسیان و اعلام بیعت ابو العبّاس سفّاح در کوفه به امام صادق علیه السلام نامه ای نوشت و قصد بیعت با امام صادق علیه السلام را داشت. در آن نامه آمده است: من قیام کردم و مردم را از دوستی بنی امیّه به دوستی اهل بیت علیهم السلام فراخواندم. پس اگر شما آمادگی پذیرش خلافت را دارید، کسی بهتر از شما نیست (۲).

شکی نیست که ابو مسلم خراسانی به دوستی و اخلاص نسبت به عبّاسیان معروف و دست پرورده آنان بوده است و ارسال چنین نامه ای با این لهجه به امام صادق علیه السلام از جانب او امری ناگهانی بوده و حتما تحت تأثیر عواملی بوده که باورهای او را تغییر داده است. حال این عوامل یا درونی بوده و یا بیرونی، و الاً دلیلی وجود ندارد که ابو مسلم خراسانی با امام صادق علیه السلام رابطه ای برقرار کرده باشد.

تاریخ هیچ رابطه عقیدتی یا سیاسی بین ابو مسلم و امام صادق علیه السلام سراغ ندارد. فقط یک دیدار بین امام صادق علیه السلام و او انجام شده که منجر به هیچ گونه

ص: ۲۴۱

۱- (۱). یعقوبی ۳۵۴/۲، تاریخ الامم و الملوک، حوادث سال ۱۳۲ ابو سلمه در پانزدهم ماه رجب و یک ماه پس از شکست مروان بن محمّد به قتل رسید.

۲- (۲). شهرستانی، الملل و النحل ۲۴۱/۱، روضه کافی ۲۲۹، جواب امام صادق به فرستاده ابو مسلم، و به نقل از آن بحار الانوار ۲۹۷/۴۷.

تفاهمی هم نگردیده است. آری، امام صادق او را می شناخته، نام او را برده و آینده سیاسی او را قبل از اعلام قیام عباسیان پیشگویی کرده بود (۱).

امّا موضع گیری امام در برابر پیشنهاد ابو مسلم خراسانی را می توان از جوابی که امام به نامه او دادند فهمید. در جواب امام آمده است: نه تو از مردان منی و نه زمانه، زمانه من است (۲).

جواب امام صادق علیه السلام اگرچه چند کلمه مختصر بود، ولیکن از تفسیر امام علیه السلام از اوضاع زمانه و شناخت آن حضرت از ابو مسلم حکایت می کرد. چرا که ابو مسلم از تربیت شدگان امام علیه السلام نبوده و به مذهب امام صادق علیه السلام التزام نداشته است، او قبل از این روزها، خون بی گناهان بی شماری را ریخته بوده، تا جایی که از عبد الله بن مبارک پرسیدند ابو مسلم بهتر است یا حجاج؟ عبد الله بن مبارک پاسخ داد: من نمی گویم که ابو مسلم بهتر از کسی بود ولی می گویم که حجاج بدتر از او بود (۳) و همچنین ابو مسلم کسی را از خط اهل بیت و دوستان آنان نمی شناخته است. چرا که روابط او با اهل بیت منحصر به دایره تنگی که فرمانده او ابراهیم امام برایش معین کرده بود، محصور شده بود. و آن محدوده این بود که ابراهیم امام به او دستور داده بود تا با سلیمان بن کثیر مخالفت نکند و ابو مسلم بین ابراهیم و سلیمان در رفت و آمد بود (۴).

و می بینیم که ابو مسلم بعد از کشته شدن ابراهیم امام که ابو مسلم برای او تبلیغ می کرد، دوستی و ولایت خود را به ابو العباس سفّاح منتقل ساخته و بعد از او به دوستی ابو جعفر منصور رو آورده است. البته رابطه او و ابو جعفر

ص: ۲۴۲

-
- ۱- (۱). اعلام الوری ۵۲۸/۲، و به نقل از آن مناقب آل ابی طالب ۲۵۹/۴، بحار الانوار ۲۷۴/۴۷ ح ۱۵.
 - ۲- (۲). شهرستانی، الملل و النحل ۱۴۲/۱.
 - ۳- (۳). وفيات الاعیان ۱۴۵/۳، ابن العبری، تاریخ مختصر الدول ۱۲۱ سئل بعضهم...
 - ۴- (۴). وفيات الاعیان ۱۴۵/۳.

منصور خوب نبوده و ابو مسلم در ایام حکومت ابو العباس سفاح، منصور را کوچک می شمرده است (۱). اما منصور در ایام حکومت خود از ابو مسلم انتقام گرفته و او را به بدترین نحوی به قتل رساند.

اما نکته دومی که امام علیه السلام در پاسخ کوتاه خود به ابو مسلم به آن اشاره کرده اند، در رابطه مرحله زمانی بود که آکنده از اضطراب و دگرگونی بود و چنین دوره زمانی در نظر امام علیه السلام مناسب قبول طرح و برنامه امام علیه السلام نبود.

اینجاست که می بینیم فرمود: «و این زمانه، زمانه من نیست» (۲).

۴. رویه امام در این مرحله

اشاره

شرایط داغ سیاسی این امید را در دل بعضی از اصحاب امام علیه السلام ایجاد کرد و در ایجاد بعضی از گمان ها و گفت و گوها در نزد آنان به عنوان الگوی سایر مردمان نقش داشت و آن امید این بود که این گروه اوضاع و شرایط را برای قیام و به دست گرفتن حکومت مناسب می دیدند. چرا که آنان موقعیت مردمی امام صادق علیه السلام را بسیار بالا و تعداد افرادی که جزء موالیان و دوستان آن حضرت بودند را بسیار زیاد می دیدند. وقتی که نامه ابو مسلم خراسانی به امام رسید تصورات و سؤال ها درباره ضرورت نهضت و انقلاب امام صادق علیه السلام بیشتر شد. فضل کاتب گوید: در نزد امام صادق علیه السلام بودم که نامه ابو مسلم را آوردند. امام صادق علیه السلام به آورنده نامه فرمودند: «نامه تو جوابی ندارد. از نزد ما خارج شو» - و آن جواب کوتاه را که سابقا ذکر کردیم به ابو مسلم دادند - فضل کاتب گوید ما شروع به صحبت در گوشی با یکدیگر کردیم. امام صادق علیه السلام فرمودند:

ص: ۲۴۳

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۳۶۷/۲، مسعودی ۲۹۱/۳، تاریخ مختصر الدول ۱۲۱.

۲- (۲). شهرستانی، الملل و النحل ۱۵۴/۱، تاریخ یعقوبی ۳۴۹/۲.

ای فضل درباره چه چیز با یکدیگر نجوا می کنید؟ خداوند متعال هیچگاه به واسطه عجله بندگان در کارهای خود عجله روا نمی دارد، و به تحقیق کردن یک کوه از جایگاه خود بسیار آسانتر است از زایل کردن سلطنتی که هنوز هنگام زوال آن نرسیده است. سپس فرمودند:

فلانی پسر فلانی پسر فلانی، تا اینکه به نسل هفتم از اولاد فلانی رسیدند.

فضل کاتب گوید به امام عرض کردم: قربانت شوم، پس چه علامتی میان ما و شما برای مناسب شدن اوضاع باشد؟ حضرت فرمودند: ای فضل، از جای خود حرکت مکن تا اینکه سفیانی خروج کند، هنگامی که سفیانی خروج کرد به سوی ما بیاید و این کلام را سه بار تکرار کردند که این از امور حتمی است (۱).

معلی نقل می کند که نامه های زیادی از شیعه به سمت امام صادق علیه السلام رسید که همه آن حضرت را به قیام فرامی خواندند (۲) و جواب امام علیه السلام در بحث های سابق گذشت که حاصل آن این بود که زیادی تعداد افراد که مردم را به این گمان می انداخت که آن ها برای قیام و نهضت کافی هستند که عدد قابل توجهی هم بود به اخلاص و رسوخ عقیده در جان ها محتاجتر هستند. پس امام علیه السلام نمی توانست با طرز تفکر فضل کاتب یا سهل خراسانی یا دیگران خود را به معرکه بیندازد. چرا که این گونه ماجراجویی و داخل شدن در بازی سیاسی و استفاده از شرایط به نتایجی که این گروه از افراد قدرت درک آن را نداشتند ختم می شد. چرا که اگرچه شاید باعث ایجاد انقلابی می شد، اما حتی در حالت پیروزی و به دست گرفتن اهرم های قدرت نیز موجب تعطیل برنامه ریزی های الهی که امام علیه السلام به آن ملتزم بود می گردید.

ص: ۲۴۴

۱- (۱). روضه کافی ۲۲۹ و به نقل از آن بحار الانوار ۲۹۷/۴۷، وسائل الشیعه ۳۷/۱۱.

۲- (۲). کافی ۲۷۴/۸.

پس از اینکه ابو العباس سفاح حکومت را در دست گرفت و اولین حاکم عباسی قلمداد شد، دست به تعیین والی در شهرهای اسلامی زد. او عموی خود داوود بن علی بن عباس را والی یثرب، مکه و یمن گرداند. داوود وقتی که این سمت را در دست گرفت خطبه ای خطاب به اهالی مدینه ایراد کرد و در آن خطبه تهدید به قتل و تبعید نمود و او گفت: ای مردم، مهلتی که به شما داده شد شما را فریفت و گمان کردید که از کار شما غافل شده اند، هیئات چه دور است این گمان و چگونه اید در حالی که شلاق در دست من و شمشیرم آخته است؟

سپس این شعر را خواند:

«تا اینکه قبیله ای پس از قبیله دیگر نابود شود و هر فرهیخته ای سر خود را به دندان گیرد»

«در این زمان است که زنان بیوه و عزادار بر سر کودکان یتیم دست خواهند کشید» (۱)

تعیین عموی سفاح داوود بن علی بن عنوان والی مدینه اثر منفی بر حرکت امام صادق علیه السلام داشت. این شخص احمق خود را با امام صادق علیه السلام درگیر کرد و یکی از شاگردان بنام امام علیه السلام را که معلی بن خنیس نام داشت را دستگیر کرده و برای کشف اسامی شیعیان او را مورد بازجویی قرار داد. اما این شیعه مخلص از پاسخگویی امتناع کرده و عزم بر شهادت نهاد و تا هنگام شهادت

ص: ۲۴۵

۱- (۱). حتی ببید قبیله فقیله و یعض کل مثقف بالهام و یقمن ربات الخدور حواسرا یمسحن عرض ذوائب الأیتام

اسم هیچ کسی را بر زبان نراند.

از ابو بصیر روایت شده است که گفت: هنگامی که داوود والی مدینه شد، معلی را طلبید و از او نام شیعیان امام صادق علیه السلام را سؤال کرد. معلی کتمان نمود، او به معلی گفت: آیا از من کتمان می کنی؟! آگاه باش که اگر این راز را از من بپوشانی، تو را می کشم.

معلی پاسخ داد: آیا مرا به قتل تهدید می کنی؟! به خدا قسم که اگر آنان زیر پای من باشند پای خود را بر نمی دارم تا تو آن ها را ببینی و اگر تو مرا بکشی مرا به سعادت ابدی رسانده ای و خود به شقاوت و بدبختی دچار شده ای. هنگامی که داوود خواست معلی را به قتل برساند معلی گفت مرا به میان مردم ببر تا درباره اموالی که دارم وصیت کرده و نزد مردم شهادت بدهم. داوود معلی را به میان بازار برد. هنگامی که مردم جمع شدند معلی گفت: ای مردم شاهد باشید که آنچه من از مال، چشمه، بدهی، کنیز، بنده، خانه، کم یا زیاد به جا گذاشته ام همه از آن جعفر بن محمد علیه السلام است. پس از این او را به قتل رساندند (۱).

امام صادق علیه السلام از کشته شدن معلی بن خنیس بسیار ناراحت شدند و هنگامی که با داوود بن علی روبرو شدند به او گفتند: تو وصی مرا در مال و عیالم به قتل رساندی، سپس فرمودند: من تو را در نزد خدا نفرین خواهم کرد. داوود گفت: هر کار می خواهی بکن.

هنگامی که شب فرارسید، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوندا او را با تیری از تیرهایت بزن و قلب او را بشکاف. فردا صبح داوود مرده بود و مردم مرگ او را به

ص: ۲۴۶

۱- ((۱)). کشتی، اختیار و معرفه الرجال ۳۷۷ ح ۷۰۸ و ۷۱۳ و به نقل از آن مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۵۲، بحار الانوار ۴۷/۱۲۹.

یکدیگر تبریک می گفتند (۱).

امام صادق علیه السلام به خوبی درک می کرد که شرایط خطرناکی است و این برهه زمانی در خود پیچیدگی ها و مشکلات زیادی دارد که به زودی رخ می نماید.

اما زمانه همیشه برای فعالیت و تحرک آماده است و امام علیه السلام می تواند به ادامه راه و رویه خود پرداخته، آن را در ذهن امت ریشه دار کرده و افق های رسالی جدیدی را در روبروی آنان بگشاید که موجب ایمن سازی امت در آینده شود.

چرا که عباسیان در این وقت مشغول به مبارزه با امویان بوده و می بینیم که امام صادق علیه السلام به مناسبت کشته شدن معلی با داوود بن علی برخورد بسیار سختی نکرده است. یعنی به صورت انقلاب و یا درگیری های مسلحانه. کما اینکه داوود نیز از این حرکت قصد داشت موضع امام را نسبت به خود شدیدتر کرده و امام را به عکس العمل وادار کند. اما امام علیه السلام در برابر او عقب نشینی نکرده و با منطقی قویتر که امثال داوود از مقابله و روبرو شدن با آن عاجز هستند با او روبرو شدند.

پناه بردن امام صادق علیه السلام به دعا مسأله ای بود که عباسیان در ضمن آن فهمیدند که امام علیه السلام قصد رویارویی نظامی با آن ها را ندارد. اما چنین اعمالی آن حضرت را از پیگیری فعالیت هایش خسته و دل زده نخواهد کرد. از دیگر فواید دعای امام علیه السلام این بود که به آنان این گونه وانمود کند که امام علیه السلام دارای چنان قوای نظامی نیست که بتواند با آن به یک عمل مسلحانه دست زده و نظام آن ها را مورد تهدید قرار دهد. چنین تفکری عباسیان را از جانب امام آسوده خاطر کرده و فرصت های جدیدی برای امام مهیا می ساخت تا به

ص: ۲۴۷

۱- (۱). کافی ۵۱۳/۲، الخرائج و الجرائح ۶۱۱/۲، بحار الانوار ۲۰۹/۴۷.

سپس می بینیم که امام علیه السّلام پس از آنکه با مسأله معلى بن خنيس به این صورت که گذشت برخورد نمود و از رویارویی سرباز زد، به کوفه مسافرتی کرد که این مسافرت باعث زیادی یاران و شیعیان آن حضرت گردید. و به این خاطر که امام علیه السّلام می دانستند که سَفّاح اکنون امکان مواجه شدن با امام صادق علیه السّلام را ندارد. چرا که به نفع سیاست او که از نام امام صادق علیه السّلام بهره ها جسته نبود.

بلکه می بینیم که سَفّاح حتّی در فکر مواجهه با بنی حسن هم نبود که گزارش هایی از در پی انقلاب بودن آنان به دست او رسیده بود.

امام صادق علیه السّلام پس از رسیدن به کوفه دست به چند فعالیت زد. از جمله:

امام صادق علیه السّلام برای خواصّ شیعه توضیح داد که این حکومت جدید با حکومت سابق یعنی بنی امیه هیچ فرقی ندارد. چرا که بعضی از شیعیان به اشتباه افتاده بودند و گمان می کردند که روابط امام صادق علیه السّلام و بنی عبّاس روابط حسنه ای است و به خاطر همین بود که بعضی از خواصّ از امام درخواست کرده بودند تا برای اینکه در این دولت جدید بنی عبّاس شغلی پیدا کنند واسطه شود.

هنگامی که امام صادق علیه السّلام از این کار امتناع کردند، او گمان کرد که امام صادق علیه السّلام از این جهت او را اجابت نکرده که می ترسید کار کردن در دستگاه دولتی او را در ظلم گرفتار کند. اینجاست که می گوید: به منزل خود باز گشتم و به تفکر پرداختم. با خود گفتم: گمان نمی کنم که آن حضرت مرا از این کار منع کرده باشد، مگر از ترس اینکه روزی به ظلم و جور گرفتار شوم. به خدا قسم به سوی امام صادق علیه السّلام خواهم رفت و به او قول خواهم داد و قسم بر طلاق زنان و آزادی بردگان و قسم های شدید خواهم خورد که من هرگز دست به ظلم و

جور نگشایم و به عدالت رفتار کنم.

مرد گوید: به خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم و عرض کردم: خدا مرا فدایت کند. من درباره امتناع کردن شما از کار اداره خود فکر کردم و گمان داشتم که منع شما به خاطر این است که می ترسید من روزی دست به ظلم و ستم بگشایم. اگر چنین است تمام زنان من طلاق و هرچه غلام و کنیز و مملوک دارم آزاد باشند اگر من به کسی ظلم کنم و ستم روا دارم یا به عدالت رفتار نکنم.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: چه گفتی؟ آن مرد گفت: من تمام آن قسم ها را برای آن حضرت تکرار کردم. آن حضرت سر به آسمان برداشتند و فرمودند:

دست یابی به آسمان برای تو از این کار آسانتر است!! (۱).

سپس می بینیم که امام صادق علیه السّلام بر این مسأله تأکید می کنند که لقب امیر المؤمنین مخصوص امام علی علیه السّلام بوده و اطلاق این لقب بر هیچ کس جز او جایز نیست حتّی بر ائمه ای که از فرزندان امام علی علیه السّلام باشند. پس چگونه درباره کسانی که به خاندان پیامبر ظلم می کنند اطلاق این لقب جایز باشد.

در کتاب مناقب آل ابی طالب آمده است: اصحاب ما (شیعه) جایز نمی دانند که این لقب حتّی بر دیگر ائمه اطلاق شود.

مردی به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین. امام علیه السّلام فرمودند:

ساکت باش، که کسی به این نامگذاری راضی نمی شود مگر اینکه به بلای ابو جهل دچار می شود (۲).

سپس می بینیم که امام علیه السّلام راهنمایی های زیادی به اصحاب می کنند که در

ص: ۲۴۹

۱- (۱). کافی ۱۰۷/۵.

۲- (۲). مناقب آل ابی طالب ۶۷/۳.

آن همکاری با ظالمان و شکایت بردن به نزد ظالمان را حرام می دانند و محدودهٔ زمانی برای آن مشخص نمی کنند.

امام صادق علیه السلام در برابر حکومت عباسی و اموی یک موضع گرفتند.

امام علیه السلام فرموده اند: حاکمان ستمگر را حتی دربارهٔ ساختن مسجد یاری نکن (۱).

و آن حضرت به یکی از اصحاب خود چنین فرموده اند: ای عذافر، من شنیده ام که تو با ابو ایوب و ربیع همکاری داری. پس چگونه است حال تو اگر در روز قیامت در صف اعوان ظلمه (همکاران ستمگران) بخواندت؟! (۲).

حضور امام علیه السلام در شهر حیره، شهری که نزدیک کوفه بود، چشم همهٔ امت را به سوی خود کشید. مردم همه به سوی آن حضرت هجوم بردند تا از چشمهٔ دانش های آن حضرت سیراب شده و از راهنمایی های آن حضرت بهره مند گردند. تا جایی که محمّد بن معروف هلالی گوید: من برای دیدار جعفر بن محمد علیه السلام به حیره رفتم. جمعیت آنقدر زیاد بود که امام صادق علیه السلام در روز چهارم مرا دید و به نزد خود خواند (۳).

چنین گردهمایی مردمی بزرگی که همه به شایستگی امام علیه السلام و داناتر بودن آن حضرت از همهٔ اهل زمان خود ایمان داشته و حضور مستمر آنان گرداگرد امام صادق علیه السلام حکومت عباسی را نسبت به این پدیده، حساس و خشمگین می کرد. اما امام علیه السلام به خاطر حفظ راهی که دربارهٔ شیعه و امت اسلام در پیش گرفته بود و دفاع کردن از اسلام، با شیوه ای ملایم با ابو العباس سفّاح برخورد کرد. از حذیفه بن منصور روایت شده که گفت: در حیره نزد امام صادق علیه السلام بودم که فرستادهٔ ابو العباس سفّاح که در آن زمان خلیفه بود به نزد آن حضرت

ص: ۲۵۰

۱- (۱). وسائل الشیعه ۱۳۰/۶.

۲- (۲). وسائل الشیعه ۱۲۸/۶.

۳- (۳). فرحه الغری/۵۹.

آمد و آن حضرت را دعوت کرد. آن حضرت دستور داد روپوشی برای آن حضرت آوردند که یک روی آن سیاه و روی دیگر آن سفید بود. حضرت آن را پوشیدند و فرمودند: آگاه باشید که من این لباس را می پوشم در حالی که می دانم لباس اهل جهنم است (۱).

مردی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «در حیره بر ابو العباس سفاح داخل شدم. ابو العباس گفت: یا ابا عبد الله، چه می گویی در روزه امروز؟ گفتم: این واگذار به عمل امام است. اگر تو روزه بگیری ما روزه می گیریم و اگر تو افطار کنی، ما افطار می کنیم. پس ابو العباس گفت: ای غلام سفره را بیاور. من هم با او خوردم در حالی که به خدا سوگند می دانستم که آن روزی از روزهای ماه رمضان است. من یک روز از روزه ماه رمضان را افطار کردم و قضای آن بر من آسانتر است از اینکه سرم بریده شود و دیگر در زمین کسی خدا را عبادت نکند» (۲).

از دیگر سوی امام علیه السلام نسبت به قتل عام امویان انتقاد کرده و از سفاح خواست حال که حکومت را از دست آنان درآورده از کشتار آنان دست بدارد.

سفاح بسیار شگفت زده و متعجب شد که دید امام صادق علیه السلام در برابر کینه توزترین دشمنان خود که انواع ستم ها را بر سر اهل بیت علیهم السلام ریخته اند چنین موضعی گرفته است. چرا که موضع گیری امام صادق علیه السلام هیچگاه از روی عصبیت جاهلی و روح تشفی (انتقام جویی و خنک کردن دل) نبوده است (۳).

پی آمد پدیده جمع شدن گرداگرد امام علیه السلام و استفاده از علوم او در اقدامات عباسیان در محدود کردن آن حضرت منعکس گردید شدت این فشار و سختگیری را در این روایت ملاحظه کنید:

ص: ۲۵۱

۱- (۱). کافی ۴۴۹/۶، بحار الانوار ۴۵/۴۷.

۲- (۲). کافی ۸۳/۴.

۳- (۳). حیاة الامام جعفر الصادق ۸۰/۷.

هارون بن خارجه روایت می کند: مردی از اصحاب ما همسر خود را سه طلاقه کرد. از اصحاب سؤال کرد. گفتند اشکالی ندارد (سه طلاق واقع نشده و می تواند رجوع کند). اما همسر او گفت من تا از امام صادق علیه السلام سؤال نکنی راضی نمی شوم. در آن زمان امام صادق علیه السلام در حیره بوده و روزگار خلافت ابو العباس سفاح بود. راوی گوید من به حیره رفتم. اما چون خلیفه مردم را از داخل شدن بر امام صادق علیه السلام منع کرده بود نتوانستم با آن حضرت صحبت کنم.

منتظر بودم که چگونه راهی برای دیدار آن حضرت پیدا کنم. ناگاه دیدم که مردی از سواد که منطقه ای در عراق می باشد یا روستایی در اطراف کوفه، با جبه ای پشمین مشغول فروختن خیار است. به او گفتم همه این خیارها چند؟ گفت: یک درهم. من درهمی به او دادم و خیارها را از او گرفتم و گفتم جبه پشمینه ات را به من بده. آن جبه را پوشیدم و صدا زدم که چه کسی از من خیار می خرد؟ و به امام صادق علیه السلام نزدیک شدم. ناگاه دیدم غلامی از گوشه ای صدا زد که آهای خیارفروش! وقتی که به او نزدیک شدم گفتم چه راه خوبی برای برآوردن حاجت خود پیدا کردی؟

گفتم من مبتلا شده ام. قضیه ام این است که همسر مرا در یک مجلس سه طلاقه کردم. از یاران هم مذهب سؤال کردم. گفتند: اشکالی ندارد و سه طلاقه واقع نشده. اما زن راضی نشده و می گوید باید از امام صادق علیه السلام سؤال کنی. گفتم: «به سمت خانواده خود بازگرد که بر تو چیزی نیست» (۱).

امام زیرکی عباسیان و قدرت سیاسی شان را دیده بود که توانسته بودند به مدد آن بر دشمنان اموی خود پیروزی قاطعی به دست آورند و می دانست که

ص: ۲۵۲

نوک پیکان این معرکه و میدان به زودی به سوی آن حضرت و اصحاب او منتقل خواهد شد. چرا که آنان نقطه ثقل و خطر داخلی واقعی بودند که عباسیان از آن وحشت داشتند. همچنان که آن حضرت ملاحظه می کردند که شالوده مردمی بزرگی که اکنون در تایید آن حضرت برخاسته است به زودی باعث از بین رفتن این حرکت خواهد شد. چرا که آن ها به دستورات و راهنمایی های جدید مجهز نشده اند. چرا که وسعت دایره یاران آن حضرت اجازه داده بود که بعضی از افراد سودجو خود را داخل سلک یاران امام کنند که تنها هدف آنان سیاست بازی و امید دست یابی به موقعیت مناسب در آینده سیاسی جامعه بوده است.

امام علیه السلام توده مردمی که اطراف آن حضرت را گرفته بودند را به چند قسمت تقسیم کردند. آن حضرت فرموده اند: مردم درباره ما سه دسته اند. دسته ای که ما را دوست می دارند و منتظر قائم ما هستند تا از نصیب دنیوی بهره مند شوند. این همان پیروی سیاسی - نه قلبی - از تشیع است که چنین افرادی به طمع موقعیت های سیاسی آینده به سراغ امام آمده اند، و فعالیت این گروه را امام صادق علیه السلام چنین تحلیل می کند که: این افراد از نظر کلام و گفتار خوب صحبت می کنند، کلام ما را حفظ می کنند، اما وقتی پای عمل در کار می آید، از انجام دادن کارهای ما کوتاهی می کنند. خداوند آنان را به جهنم خواهد برد.

امام علیه السلام به فرقه دوم که آنان نیز از تأیید کنندگان حرکت امام و از دوستداران امام هستند، اما دنبال منافع و هدف های مادی و دنیوی هستند نیز این گونه اشاره کرده است: آنان ما را دوست می دارند، کلام ما را می شنوند، و از انجام کارهایی که ما می گوییم کوتاهی نمی کنند این حرکت و فعالیت آن هاست. اما هدف آن ها چیست؟ امام علیه السلام می فرماید: تا آنکه به بهانه وابستگی به ما مردم را بچاپند. پس خداوند شکم های

آنان را پر از آتش کرده و گرسنگی و تشنگی را بر آنان مسلط می کند.

و بالاخره امام به گروه مخلص اشاره کرده و فرموده است: اما فرقه ای هستند که ما را دوست می دارند، کلام ما را حفظ می کنند، امر ما را اطاعت کرده و با کارهای ما مخالفت نمی کنند، آن ها از ما و ما از آنانیم (۱).

آینده از جدالی سخت خبر می داد که قصد ریشه کنی حرکت امام علیه السلام را داشت. این کار را داوود بن علی در مدینه آغاز کرد و از علامت های آن سخت گیری بر امام صادق علیه السلام در شهر حیره بود. امام صادق علیه السلام ناچار بود که در راه فرهنگ سازی و مجهز کردن شیعیان به اصولی که ضامن بقای آن ها در آینده بوده و آنان را قادر به پیگیری فعالیت سازنده و همزیستی مسالمت آمیز با سایر ائمت بنماید-مانند اصل تقیه و کتمان سر-به فعالیت پردازد. تا اینکه اهداف شیعه بر ظالمان مخفی مانده و التزام به این اصول صحت معتقدات و احکام شرعی آنان را تضمین کند. لذا می بینیم که امام علیه السلام در مقام تربیت یاران خاص خود می فرماید:

خداوند رحمت کند بنده ای را که دانش محرمانه ما را بشنود و آن را زیر پای خود به خاک سپارد. به خدا که من به بدان شما از دامپزشکان نسبت به چهارپایان داناتر هستم. بدان شما آن کسانی هستند که قرآن را دیر به دیر می خوانند و نماز را در آخر وقت به جای آورده، زبانشان را نگاه نمی دارند، بدان که چون حسن بن علی علیهما السلام را با ضرب نیزه مجروح کرده و مردم درباره حکومتش اختلاف کردند، کار را به معاویه واگذار کرد. در این هنگام شیعه به او گفتند: السلام علیک یا مذل المؤمنین، سلام بر تو ای کسی که مؤمنان را خار کردی. فرمود: من مؤمنان را خار نکردم. بلکه آنان را

ص: ۲۵۴

عزیز ساختم. چون که من دیدم شما نیروی مقاومت در برابر هواداران معاویه را ندارید، کار را به او واگذار کردم تا من و شما در میان آن ها سالم بمانیم. چنانکه آن عالم کشتی را معیوب کرد تا اصل کشتی برای صاحبانش بماند. کار من نیز با شما این چنین است تا در میان آن ها سالم بمانیم. [اشاره به مسأله حضرت موسی و خضر و سوار شدن آن ها به کشتی دارد] (۱).

امام صادق علیه السّلام در اینجا خود را به امام مجتبی علیه السّلام که برای باقی ماندن و پیگیری کردن کار خود از اسلوب تقیه به عنوان یک روش دفاعی در برابر معاویه استفاده کرد تشبیه کرده و مثال می زند. امام حسن مجتبی علیه السّلام با معاویه بر سر اصول و احکام مصالحه نکرد. بلکه به خاطر حفظ همین اصول و احکام و به رسمیت شناخته شدن شیعیان آن حضرت و اعتراف دستگاه معاویه به حقوق غصب شده اهل بیت و باز شدن مجال تبلیغاتی برای پیروان خود دست به چنین کاری زد.

از همین جاست که اهمیت تثبیت اصول شیعه و تربیت شیعه بر آن اصول آشکار می گردد. البته وجوب عمل به این اصول نه به این خاطر است که این اصول مخصوص نخبگان از مردم است. بلکه به این اعتبار که اصول کلی اسلامی و شرعی هستند که برحسب نصوص ثابت در قرآن و سنّت واجب گردیده اند. لکن شرایط بد روزگار جلوی اظهار آن ها را گرفته و فهمیدن آن ها را مشکل می کرده است. چرا که این اصول در خدمت حکام نبوده، بلکه با سیاست آن ها در معارضه بوده است.

امام علیه السّلام نقش تقیه را این گونه توصیف فرموده است:

ص: ۲۵۵

دین خود را با تقیه حفظ کرده و زنده نگاه دارید. همانا کسی که تقیه نکند ایمان ندارد. شما در میان مردم مانند زنبور عسل در میان پرندگان آسمان هستید. اگر پرندگان بدانند که در شکم زنبور عسل چیست هیچ زنبور عسلی را باقی نگذاشته همه آن ها را می خورند. اگر مردم بدانند که در دل شما که محب ما اهل بیت هستید، چه چیزی هست، شما را با زبان های خود می خورند و در آشکار و پنهان تضعیفتان می کنند. خداوند آن بنده خود را از میان شما رحمت کند که بر ولایت ما باشد (۱).

و پس از اینکه امام علیه السلام این اصل را با سفارشات و راهنمایی های متعدّد بیان کرد، برای جلوگیری از کج فهمی و بد پیاده کردن این اصل فعالیت های تربیتی عملی نیز انجام دادند. امام علیه السلام از اینکه ممکن است تقیه در موارد پیاده شدن اسباب سستی، ضعف، ترس، سازش، خواری مؤمنان و ضایع شدن شریعت و احکام آن باشد، فرموده است:

زمین بدون وجود عالمی از ما باقی نمی ماند، پس هنگامی که تقیه به مسأله خون و خونریزی رسید، تقیه ای وجود ندارد. و به خدا سوگند که اگر به یاری ما دعوت شدید و بگوئید ما شما را یاری نمی کنیم چون ما تقیه می کنیم، این تقیه نیست. و هر آینه تقیه در نزد شما از پدر و مادرتان محبوبتر است و اگر قائم ما قیام نماید احتیاجی به یاری خواستن از شما ندارد و در میان بسیاری از شما که اهل نفاق هستند حدود الهی را جاری خواهد کرد (۲).

و برای اینکه بیشتر با روش های تربیتی امام صادق علیه السلام برای به کمال رسانیدن این اصل حسّاس در عرصه روابط بین مؤمنین و برحذر داشتن آنان از اینکه اصل تقیه به جدایی میان مؤمنین کشیده شود روایت اسحاق بن عمّار صیرفی را می خوانیم. اسحاق گوید: در شرایطی بر امام صادق علیه السلام داخل شدم

ص: ۲۵۶

۱- (۱). وسائل الشیعه ۴۶۱/۱۱.

۲- (۲). وسائل الشیعه ۴۸۳/۱۱.

که سلام کردن بر شیعیان را در مسجد کوفه به خاطر تقیّه شدیدی که داشتیم ترک کرده بودم. امام صادق علیه السّلام به من فرمودند: «ای اسحاق، از کی تا به حال این قدر با برادران خود جفاکار شده ای؟ بر آن ها می گذری و به آنان سلام نمی کنی؟!».

به امام عرض کردم: این به خاطر تقیّه ای بود که می کردم.

امام صادق علیه السّلام فرمودند:

ترک سلام از وظایف حال تقیّه تو نیست. بدان که تقیّه در پخش کردن اسرار است، همانا که مؤمن هنگامی که از کنار مؤمنین می گذرد و به آنان سلام می کند، ملائکه چنین جواب سلام او را می دهند: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد (۱).

همچنانکه امام صادق علیه السّلام بر ضرورت پوشیده داشتن اسرار نیز تأکید کرده و آن را با ایمان و عقیده مرتبط دانسته است. آن حضرت افشای اسرار و پخش کردن آن میان مردم را بسیار مذمّت کرده تا جایی که فرموده است:

گناه کسی که اسرار را فاش کند به مانند گناه کسی که ما را با شمشیر بکشد نیست، بلکه گناهش سنگین تر است، بلکه گناهش سنگین تر است، بلکه گناهش سنگین تر است (۲).

همچنانکه امام صادق علیه السّلام کسانی که اسرار را حفظ می کنند این گونه مدح و ستایش کرده است:

خداوند رحمت کند قومی را که همچون چراغ هدایت نوربخش بوده اند. آنان با کردار خود مردم را به سمت ما دعوت کردند و در این راه تمام توان خود را به کار گرفتند. اینان چون کسانی نیستند که رازهای ما را فاش می کنند (۳).

ص: ۲۵۷

۱- (۱). کشف الغمّه ۱۹۷/۲.

۲- (۲). تحف العقول ۲۳۸ و به نقل از آن بحار الانوار ۲۸۸/۷۸.

۳- (۳). بحار الانوار ۲۸۰/۷۸ به نقل از تحف العقول ۲۲۱.

امام صادق علیه السّلام این چنین بر اهمیت کتمان تأکید کرده و در بیان ابعاد آن و رابطه اش با رسالت امام علیه السّلام و نقش آن در به ثمر رسیدن رسالت امام و در مقابل مضرت‌افشای سرّ و پخش اسرار که باعث سخت شدن راه و از دست دادن فرصت‌های پیروزی و به تأخیر افتادن آن است به ابن نعمان چنین فرموده اند:

ای پسر نعمان، عالم نمی‌تواند هرچه می‌داند به تو بگوید. زیرا آن سرّ خداست که به جبرئیل سپرده و جبرئیل آن را به محمّد صلی الله علیه و اله سپرده و محمّد صلی الله علیه و اله به علی علیه السّلام سپرده و علی علیه السّلام به حسن علیه السّلام سپرده و حسن علیه السّلام به حسین علیه السّلام سپرده و حسین علیه السّلام سپرده و محمّد صلی الله علیه و اله سپرده و محمّد صلی الله علیه و اله آن را به هر که خواسته سپرده. شتاب نکنید، به خدا سوگند این امر نزدیک شده بود، سه مرتبه این را تکرار فرمود- شما آن را فاش کردید و خدا آن را به تأخیر انداخت. به خدا شما را دیگر رازی و نقشه محرمانه ای نیست جز اینکه دشمن شما به آن داننا تر است (۱).

حضور در دستگاه حکومتی

از دیگر گام‌هایی که امام صادق علیه السّلام در این مرحله برداشته و برای آن برنامه‌ای عملی طرح کردند حضور محدود در دستگاه حاکمه با هدف حفظ مسیر اسلامی از تحریف و دفاع از کیان تشیع از طریق به دست آوردن اطلاعات و برنامه‌ها و موضع‌گیری‌هایی که حکام در فکر آن بودند بود. تا بوسیله این کار امام علیه السّلام به آسانی بتواند خطرها را دفع کرده و توطئه‌ها را خنثی نماید. همچنین امام علیه السّلام به واسطه این سری‌فعالیت‌ها می‌توانست جلوی بعضی از ظلم‌ها را گرفته و به محرومین خدماتی برساند. برای همین است که

ص: ۲۵۸

می بینیم امام علیه السلام پیامی شفاهی به بعضی از شیعیان فرستاده که متضمن بعضی از راهنمایی ها و هشدارهایی برای کسانی است که در این عرصه به فعالیت می پردازند که این پیام در جواب نامه یک شیعه که از امام علیه السلام در این رابطه توضیحاتی خواسته بود بیان شده است. در نامه آن شیعه آمده است: حاجت من این است که مرا راهنمایی کنی که چگونه با این سلطان مدارا کنم و چگونه امر خود را تدبیر نمایم همچنان که به دعای شما حاجتمندم. امام علیه السلام به فرستاده او فرمودند:

به او بگو: از اینکه سلطان به ماهیت واقعی تو پی ببرد برحذر باش. به همین خاطر در انتخاب کارگزاران از جانب او بر او خرده مگیر، اگرچه در انتخاب آنان اشتباه کرده باشد. کسانی که سلطان از آن ها دوری می کند برای انجام کارها انتخاب نکن. اگرچه آنان از نظر عهد و پیمان یا خویشاوندی با تو نزدیک باشند. چرا که کار اول او را به تو نزدیک می کند و دومی او را از تو می رنجاند. اما تو حالت میانه به خود بگیر و کسانی که از جانب او یا برای او انتخاب می شوند اگر عیبی دارند فقط عیب آن ها را گوشزد کن. همچنین از تعریف و تمجید بیش از حد آن ها بپرهیز. همچنین از مخالفت شدید با کسانی که پادشاه آن ها را از خود رانده است بپرهیز [چرا که ممکن است روزی دوباره به قدرت برسند و با تو سازگاری گیرند] و اگر حيله ای می جویی در حيله جویی خود بسیار حساب شده عمل کن.

تا آنجا که فرمودند:

مبادا که خیرخواهی برای سلطان تو را به دشمنی با نزدیکان و اطرافیان او بکشاند.

چرا که چنین خیرخواهی از حقوق او بر تو نیست. و لکن بیشترین حقی که او دارد و به سلامت تو نیز نزدیکتر است، این است که به اندازه توان خود دشمنی شان را برننگیزی و آن ها را با خود خوب نگهداری (۱).

ص: ۲۵۹

چنین فعالیت هایی در زمان امام کاظم علیه السلام به شکل قابل ملاحظه ای بروز کرد. در حالی که می بینیم امام صادق علیه السلام شیعیان را از این کار برحذر داشته و همکاری با ظالمان و داخل شدن در سازمان ها و دوایر آنان را به خاطر حفظ وجود اسلامی از ضایع شدن و تحریف حرام کرده بود. از آن حضرت آمده است که: «حکام جور را حتی در ساختن مسجد هم یاری نکنید» (۱) و به بعضی از اصحاب خود فرموده است: ای عذافر، من شنیده ام که تو با ابو ایوب و ربیع همکاری داری. پس چگونه است حال تو اگر در روز قیامت در صف اعوان ظلمه (همکاران ستمگران) بخواندت؟! (۲).

امام صادق علیه السلام اعتقاد به امام مهدی علیه السلام را محکم می کند

از اصولی که امام صادق علیه السلام سعی در رسوخ آن در دل و جان شیعیان داشته و در ادامه نقش مشترکی بوده که ائمه قبل از او نیز ایفا کرده بودند، مسأله رهبری جهانی حضرت مهدی علیه السلام است که به عنوان امتداد شرعی رهبری رسول اکرم صلی الله علیه و اله می باشد. چرا که این همان چیزی است که می تواند برحسب تفسیر اسلامی از تاریخ که تأکید بر این دارد که وراثت زمین به صالحان از بندگان خدا می رسد اهداف پیامبران و امامان را برآورده سازد. خداوند متعال فرموده است: **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ**؛ و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد (۳).

رسوخ تفکر امام مهدی علیه السلام و تربیت شیعیان بر اعتقاد دائم به این امام

ص: ۲۶۰

۱- (۱). وسائل الشیعه ۱۷/۱۸۰ ح ۸ به نقل از شیخ طوسی، تهذیب الاحکام.

۲- (۲). همان ۱۷/۱۷۸ ح ۳ به نقل از کافی.

۳- (۳). انبیا/۱۰۵.

بزرگوار، انسان شیعی انقلابی را امیدوار ساخته و قدرت صبر و مقاومت و عدم سازش با باطل را به او اعطا می کند، امام صادق علیه السلام می فرمودند: هنگامی که قائم مهدی قیام کند، زمینی باقی نمی ماند مگر اینکه در آن شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله اعلام می شود (۱).

و ایمان به قضیه امام مهدی علیه السلام انسان مسلمان را در کنار امید به امدادهای غیبی به این مسأله آگاه می کند که هدف هایی که او برای آن سعی و تلاش می کند به زودی محقق خواهد شد و اگرچه طول بکشد، بالاخره پیروزی از آن او خواهد بود، عبد الله بن عطاء مکی از امام صادق علیه السلام پرسید که روش امام مهدی علیه السلام چگونه است؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: آن حضرت به گونه ای عمل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله همانگونه عمل می کرده است. او آنچه که قبل از او بوده ویران می سازد همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و اله امور مربوط به جاهلیت را ویران ساخت، و اسلام را از سر می گیرد (۲).

این حقیقت تاریخی اعتقاد شیعه را به اینکه تلاشش در آینده ای نزدیک جزئی از حرکت بزرگ الهی خواهد شد و با تلاش پیگیر خود به هدف نزدیکتر خواهد گردید، بیشتر می کرد. او به این باور می رسید که ظلم و ستم و ناگواری که شیعه و مسلمانان متحمل آن می گردند به زودی از بین خواهد رفت، زمانی که اصحاب حق از ظالمان و ستمگران انتقام بستانند و عدالت تمام روی زمین را دربرگیرد.

ص: ۲۶۱

۱- (۱). بحار الانوار ۳۴۰/۵۲.

۲- (۲). بحار الانوار ۳۵۲/۵۲.

حکومت منصور و شهادت امام صادق علیه السلام

منصور و سختگیری بر امام صادق علیه السلام

هنگامی که در سال ۱۳۶ هجری ابو جعفر منصور پس از برادرش ابو العباس سفاح حکومت را در دست گرفت، کینه پنهان خود بر امام صادق علیه السلام و اصحاب او از علویان و غیرعلویان را آشکار ساخت. مورخان درباره منصور گفته اند که او فرد نیرنگ بازی بود که در ریختن خون هیچگاه به خود تردید راه نمی داد. او در ستمگری بی پروا و در کشتار افسار گسیخته بود (۱).

ابن هبیره که یکی از معاصران اوست ابو جعفر منصور را این چنین توصیف می کند: من مردی را در جنگ یا صلح مکارتر، نفرت انگیزتر و هوشیارتر از منصور ندیدم (۲).

منصور دوانیقی به قتل ابو مسلم خراسانی که او را دشمن می داشت مبادرت کرد در حالی که ابو مسلم فرمانده اول انقلاب عباسی بود. منصور پس از توطئه چینی او را به آمدن به بغداد فریفت و وی را از تمام مناصب نظامی خلع کرد. هنگامی که ابو مسلم خراسانی بر منصور داخل شد او با قساوت تمام با وی روبرو شد و کارهای او را یک یک بر او می شمرد و ابو مسلم از او

ص: ۲۶۳

۱- (۱). الکامل فی التاریخ ۳۵۵/۴.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۳۹۹/۲.

عذرخواهی می نمود.

سپس منصور به حسب توافقی که با محافظان خود داشت با صدای بلند شروع به کف زدن کرد و این کف زدن فرمان حمله بود. نگهبانان با شمشیرهای کشیده داخل شدند. ابو مسلم به منصور گفت: مرا برای دفع دشمنان خود نگهدار. منصور فریاد کشید چه دشمنی دشمن تراز تو برای من؟!

منصور همین شیوه را درباره عموی خود عبد الله بن علی به انجام رسانید.

او را فریفت و به او امان داد و هنگامی که او به نزد منصور آمد او را کشت (۱).

اما برنامه ریزی شوم منصور برضد امام صادق علیه السلام و نهضت اسلامی او سه شاخه کلی داشت.

شاخه اول

منصور در این شاخه روشی نرم و ملایم در پیش گرفت

و سعی کرد تلاش های امام را با خود یکسو کرده و امام را در ضمن سیاست خلافت بنی عباس داخل کند. او به امام نامه نوشت و در آن آورد که: چرا به نزد ما نمی آیی هم چنانکه سایر مردم به نزد ما می آیند؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ او نوشت:

ما چیزی نداریم که به خاطر آن از تو بترسیم و تو از امور مربوط به آخرت چیزی نداری که ما به امید آن به نزد تو بیاییم، نه چنان نعمتی داری که برای تبریک آن به نزد تو بیاییم و نه آنچه داری بر خود عذاب و نقت می شماری تا بیاییم و تو را بر آن تعزیت و تسلیت گوئیم.

پس چه کاری با تو داریم!؟

ص: ۲۶۴

منصور به امام صادق علیه السلام نوشت: بیا و با ما هم صحبت باش تا ما را نصیحت کنی.

امام صادق علیه السلام در جواب او نوشت: هر کس که قصد دنیا داشته باشد تو را نصیحت نمی کند، و کسی که قصد آخرت داشته باشد با تو همنشینی نمی کند.

منصور پس از شنیدن جواب امام گفت: به خدا سوگند که امام صادق علیه السلام رتبه های مختلف مردم را برای من آشکار ساخت. آنان که دنیا می طلبند را از آنان که آخرت می جویند جدا کرد، و من می دانم که او از کسانی است که آخرت می جویند نه دنیا (۱).

نمونه دیگر شیوه هایی که منصور با امام صادق علیه السلام در این بخش در پیش گرفت، روایتی است که عبد الوهاب از پدرش نقل می کند که گفت: ابو جعفر منصور به دنبال امام جعفر صادق علیه السلام فرستاد و دستور داد در کنار او فرشی گسترده و امام صادق علیه السلام را بر آن نشاند و سپس گفت: دو پسر من محمد و مهدی را بیاورید. سپس منصور رو به امام صادق علیه السلام کرد و گفت: ای ابا عبد الله زمانی برای من حدیثی درباره صلۀ رحم خواندی. آن را دوباره بگو تا مهدی آن را بشنود.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

آری، پدرم از پدرش از جدش از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: هنگامی که مردی صلۀ رحم می کند و از عمر او سه سال باقی مانده است، خداوند متعال عمر او را سی سال می کند، و اگر از عمر او سی سال باقی مانده باشد و او قطع رحم کند، خداوند عمر او را به سه سال کاهش می دهد. سپس امام صادق علیه السلام این آیه

ص: ۲۶۵

۱- (۱). کشف الغمه ۴۲۰/۲ به نقل از تذکره ابن حمدون، و به نقل از آن بحار الانوار ۱۸۴/۴۷.

شریف قرآن را تلاوت فرمود: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ** خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل کتاب نزد اوست (۱).

منصور گفت: ای ابا عبد الله این حدیث خوبی است. اما منظور من این حدیث نبود، امام صادق علیه السلام فرمودند: آری، پدرم از پدرش از جدش از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: صلۀ رحم شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند.

اگرچه کسانی که این کار را انجام دهند از نیکان نباشند.

منصور گفت: ای ابا عبد الله این حدیث هم خوب است. ولی منظور من این حدیث هم نبود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: آری، پدرم از پدرش از جدش از علی علیه السلام روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: صلۀ رحم حساب را آسان و از مرگ بد جلوگیری می کند.

منصور گفت: آری، منظورم این روایت بود (۲).

آری، پادشاهان از مرگ می ترسند، پس امام صادق علیه السلام بر این نکته انگشت گذاشته و آن را به صلۀ رحم مربوط کردند تا قدری از کینه و فریبی که ذهن منصور را برضد امام و علویان از اهل بیت آن حضرت مشغول کرده بود بکاهند، به همین خاطر است که امام از طریق احادیث به این نکته اشاره کردند که طول عمر با صلۀ رحم ارتباط دارد.

شاخه دوم

در این مرحله منصور با شدت تمام به سوی امام صادق علیه السلام موضع گیری

کرد

و جاسوس ها و خبرچین های خود را در اطراف امام منتشر ساخت که

ص: ۲۶۶

۱- (۱). رعد/۳۹.

۲- (۲). امالی ابن الشیخ ۴۸۰ ح ۱۰۴۹ و به نقل از آن بحار الانوار ۱۶۳/۴۷، البرهان ۲/۲۹۹.

مراقب همه حرکات امام صادق علیه السلام بوده و همه فعالیت های آن حضرت را زیر نظر داشتند و آخرین خبرها را به منصور می رساندند. تا اینکه منصور بتواند از میان آن ها چیزی که مجوز آزار رساندن به امام صادق علیه السلام و سخت گرفتن بر حرکت آن حضرت- که منصور خطر حقیقی را نسبت به سلطنت خود در آن می دید- پیدا کند تا در نتیجه، این گزارشات منجر به این شود که منصور اتهاماتی را بر ضد امام صادق علیه السلام تهیه کرده و به وسیله آن اتهامات بتواند برای به قتل رساندن آن حضرت مجوزی بیابد. این بخش از حرکت منصور نیز شامل روش های چندی است.

روش اول: از رزام بن مسلم غلام خالد قصری روایت شده که گفت:

ابو جعفر منصور مرا به مدینه فرستاد، او به من دستور داد هنگامی که به مدینه رفتم نامه ای را که به من داده بگشایم و آنچه را که در آن نوشته است عملی کنم.

هنگامی که به نزدیکی های مدینه رسیدم، ناگاه دیدم چند سوار بر سر راه من آمدند و یکی از آن ها به نزد من آمد و گفت: ای رزام از خدا بترس و در خون آل محمد شریک مشو. من کلام او را انکار کردم. او به من گفت: دوست تو نصف شب تو را طلبید و نامه ای نوشته و آن را در داخل قبای تو دوخت و به تو دستور داد که وقتی به مدینه رسیدی آن نامه را باز کنی و به آنچه در آن است عمل کنی.

رزام گوید: من خود را از محمل به زیر انداختم و پاهای آن مرد را بوسیدم و گفتم: من گمان می داشتم که او صاحب و مولای من است، امّا آقای من، اکنون می بینم که تو آقا و مولای منی. حال چکار کنم؟ گفت: به سوی او برگرد و در مقابل او بایست و بیا. چرا که او مردی فراموشکار است و آنچه را که به تو گفته فراموش کرده. او از تو در این باره سؤالی نخواهد کرد. من نیز باز گشتم و او

اصلاً چیزی در این باره از من نپرسید. من در دل گفتم مولایم راست گفته است (۱).

و از مهاجر بن عمّار خزاعی روایت شده که گفت: منصور دوانیقی مرا به مدینه فرستاد و مال بسیاری به همراه من کرد و به من دستور داد که در نزد اهل بیت یعنی علویان تضرّع کنم (۲) و خود را به جمع آنان وارد سازم و آنچه می گویند حفظ کنم. مهاجر گوید: من در شب و روز در هنگام نماز در سمت قبله در کنجی از مسجد می نشستم.

او می گوید: به تدریج شروع به پول دادن به گدایانی که دور قبر بودند نمودم و بعد آرام آرام پا را فراتر گذاشته تا اینکه از آن پول ها به جوانانی از بنی حسن و سپس از پیرانی از بنی حسن پرداخت کردم تا اینکه آنان با من انس گرفتند و من رفیق سرّ آنان گردیدم.

مهاجر گوید: هر وقت که به امام صادق علیه السلام نزدیک می شدم، آن حضرت بسیار با ملاحظت و مهربانی با من رفتار کرده و مرا بزرگ می داشت، تا اینکه روزی از روزها پس از آنکه کارم با بنی حسن تمام شد و آنچه می خواستم از آنان به دست آوردم، به امام صادق علیه السلام نزدیک شدم در حالی که آن حضرت نماز می خواند. هنگامی که نماز آن حضرت تمام شد، رو به من کرده و فرمودند:

«ای مهاجر، جلو بیا- من تا آن روز هیچگاه به نام و کنیه خود در مدینه نامیده نشده بودم- امام به من فرمودند: برو و به رفیق خود بگو: جعفر به تو می گوید: «اهل بیت و فامیل تو به کارهای دیگر [که تو برایشان انجام دهی] محتاج ترند تا این کاری که با آنان

ص: ۲۶۸

۱- (۱). دلائل الامامه ۱۲۹، مدینه المعاجز ۳۶۴، اثبات الهداه ۴۵۶/۵.

۲- (۲). بنا به تعبیری که در دلائل الامامه آمده است اموال را بین آنان پخش کنم.

می کنی. به سوی قومی جوان و محتاج می آیی و با آنان حيله می کنی، شاید یکی از آنان کلمه ای بگوید که بتوانی به وسیله آن کلمه، خون او را بر خود مباح کنی، اگر به آنان رسیدگی و نیکی کنی و به آنان پول داده بی نیازشان سازی، به این کار تو از آنچه از آنان می خواهی محتاجترند.

مهاجر گوید: هنگامی که به نزد منصور دوانیقی آمدم به او گفتم: من از نزد جادوگری دروغگو و کاهن به نزد تو می آیم و جریان را برای او تعریف کردم.

منصور گفت: به خدا سوگند که او راست می گوید. آنان به غیر این کار محتاجترند، اما بر حذر باش که مبدا این سخنان را انسانی از تو بشنود (۱).

روش دوم: و از دیگر شیوه هایی که منصور در راستای سیاست فشار بر امام صادق علیه السلام انجام می داد، پرننگ کردن بعضی از شخصیت های علمی بود تا آن ها را در برابر امام صادق علیه السلام علم کرده و شخصیت علمی امام علیه السلام را پوشانده و با این کار سیاست خود را تقویت نموده و از دیگر سوی قداست و جاذبه مردمی امام را تضعیف کرده و در نتیجه وحدت کلمه جریان اسلامی را که یک صدا اقرار به رهبری و اعلیّت امام صادق علیه السلام داشتند، شکافته و در میان آنان تفرقه و اختلاف ایجاد نماید.

منصور این گام را با موفقیت برداشت. او بعضی از شاگردان امام صادق علیه السلام را جذب کرد. او با آنان با احترام و قدردانی برخورد کرد و از آنان در قبال مذهب امام و روش اسلامی اصیل آن حضرت، شخصیت هایی ساخت.

ابو القاسم بغمّار در مسند ابی حنیفه نقل می کند که گفت: حسن بن زیاد گوید از ابو حنیفه پرسیدم که: فقیه ترین کسی که دیدی کیست؟ ابو حنیفه پاسخ داد:

ص: ۲۶۹

جعفر بن محمد، هنگامی که منصور دوانیقی امام صادق علیه السلام را به حضور خود طلبیده بود، کسی را به دنبال من فرستاد و گفت: ای ابو حنیفه، مردم بسیار فریفته جعفر بن محمد شده اند. پس برای مقابله با او چند مسأله سخت آماده کن.

من چهل مسأله برای برخورد با امام علیه السلام آماده کردم. سپس ابو جعفر منصور به دنبال من فرستاد و من به حیره که ابو جعفر در آن زمان در آنجا اقامت داشت رفتم.

من در حالی بر منصور داخل شدم که جعفر بن محمد در سمت راست او نشسته بود، هنگامی که نگاهم به امام صادق علیه السلام افتاد، از هیبت جعفر بن محمد چنان حالتی به من دست داد که از دیدن ابو جعفر منصور آن حالت به من دست نمی داد. من به منصور سلام کردم. او به من اشاره کرد که بنشینم. من نشستم.

سپس منصور رو به امام صادق علیه السلام کرد و گفت:

ای ابا عبد الله، این ابو حنیفه است. امام صادق علیه السلام فرمودند: آری او را می شناسم. سپس منصور رو به من کرد و گفت: ای ابو حنیفه مسائل خود را با ابا عبد الله مطرح کن.

من شروع به طرح مسائل کردم و امام علیه السلام این گونه به من جواب می دادند:

«شما در این مسأله این رأی را دارید. اهل مدینه در این مسأله این رأی را دارند و ما این چنین می گوئیم». گاهی بود که نظر آن حضرت با نظر ما موافق بود. گاهی هم نظر آن حضرت با نظر اهل مدینه موافق بود، و گاهی نیز نظر آن حضرت با هر دوی ما مخالف بود. تا اینکه چهل مسأله تمام شد، و آن حضرت هیچکدام از آن چهل مسأله را خالی از جواب نگذاشت. سپس ابو حنیفه گفت: آیا چنین نیست که

فقیه ترین مردم آن کسی است که اختلاف آراء مردم را بهتر بداند؟! (۱).

روش سوّم: سیاست امام صادق علیه السّلام در برابر حکومت منصور همان رویّه سابق که روش تغییر و اصلاح بود بوده و دارای ویژگی های مسالمت آمیز بود، از سابق هم به صورت غیر مستقیم به منصور فهمانده بود که در صدد برنامه ریزی برای انقلاب بر ضدّ او نیست. بلکه چندین بار به او تصریح کرده بود که چنین قصدی ندارد. اما منصور مطمئن نبود که امام به حرکت و قیام دست نخواهد زد. این ظنّ منصور به خاطر بسیاری طرفداران و پیروان امام صادق علیه السّلام بود.

در روایتی که اکنون می خوانیم، امام صادق علیه السّلام از شکّ و شبهه هایی که منصور هنگام دیدار با امام صادق علیه السّلام بر آن حضرت وارد کرده بود، سخن به میان آورده است:

حمران روایت می کند که وقتی در نزد امام صادق علیه السّلام از بنی عبّاس و سوء ظنّ آنان نسبت به شیعه سخن به میان آمد فرمودند: «من همراه ابو جعفر منصور سیر می کردم و او سوار بر اسب در موکب خود حرکت می کرد. از جلو و پشت او اسبان در حرکت بوده و من در کنار او سوار بر دراز گوش بودم. منصور به من گفت:

ای ابا عبد الله، سزاوار است که تو از نیرو، پیروزی و عزّتی که خداوند به ما عطا کرده است مسرور و خوشحال باشی و هیچگاه به مردم نگویی که تو و اهل بیتت به خلافت سزاوارتر از ما هستی تا بدین وسیله ما را نسبت به خود و اهل بیتت تحریک نمایی.

امام صادق علیه السّلام می فرماید: به منصور گفتم: هر کس چنین خبری از من به تو رسانده

ص: ۲۷۱

۱- (۱). سیر اعلام النبلاء ۵۴۳/۹، مناقب آل ابی طالب ۲۷۷/۴ به نقل از مسند ابو حنیفه تألیف ابو القاسم بغار.

است دروغ گفته است. منصور گفت: آیا بر آنچه گفتمی قسم می خوری؟

امام صادق علیه السلام می فرماید: به منصور گفتم: مردم جادوگرانی هستند که دوست دارند قلب تو را نسبت به من چرکین کنند. به حرف آن ها گوش نده که ما به تو محتاج تریم تا تو به ما.

منصور به من گفت: آیا به یاد می آوری روزی که از تو پرسیدم آیا حکومت به ما می رسد؟ و تو گفتم: آری، حکومتی عریض و طویل و شدید، و شما همواره در امر خود مهلت داده خواهید شد و از نظر دنیوی در گشایش خواهید بود. تا این که خون حرامی از ما، در ماه حرام و سرزمین حرام بر زمین بریزید!

امام صادق علیه السلام می فرماید: من دانستم که او حدیث را حفظ کرده است. پس به او گفتم: شاید خداوند تعالی تو را از ریختن آن خون حرام باز دارد. چرا که منظور من در نقل این حدیث، شخص تو نبوده بلکه مراد من، تنها نقل حدیث بوده. شاید کس دیگری از شما بنی عباس این کار را انجام دهد. پس از این، منصور سکوت کرد (۱).

شاخه سوم

سیاست دیگر منصور در برابر امام صادق علیه السلام سیاست به حضور طلبیدن و

برخورد آمیخته با تهمت و افترا

یا به حضور طلبیدن های بدون سؤال و جواب بود. او قصد داشت از طریق این سیاست حرکت امام را مختل کرده و آن را تحت سیطره مراقبتی سازمان های اطلاعاتی خود قرار دهد تا اینکه به عدم خطر از ناحیه امام علیه السلام مطمئن شود. وی همچنین با هدف ضربه زدن به شخصیت والای امام صادق علیه السلام از بعضی شیوه ها استفاده کرد. از جمله این روش ها این است:

ص: ۲۷۲

۱- (۱). روضه کافی ۳۱ حدیث امام صادق با منصور در موب، و به نقل از آن بحار الانوار ۲۵۵/۵۲، اثبات الهداه ۳۵۱/۵.

۱. بشیر تبال گوید: من بر بالای کوه صفا بودم و امام صادق علیه السّلام نیز در آنجا حضور داشتند. آن حضرت از کوه به زیر آمده، من نیز از کوه به زیر آمدم، در این هنگام منصور دوانیقی که سوار بر درازگوشی بود پیش آمد. سپاهیان او در کنارش سوار بر اسب و شتر بودند. آنان به امام صادق علیه السّلام فشار آوردند چنان که من ترسیدم اسب های آنان به امام صادق علیه السّلام آسیبی برسانند. من پیش رفتم تا خود را سپر بلا ساخته و بین آن ها و امام صادق علیه السّلام قرار گیرم. پیش خود می گفتم ای خدا، این بنده تو و بهترین مخلوقات تو در روی زمین است و این گروه پست تر از سگ هستند و قصد آزار او را دارند!

بشیر گوید: امام رو به من کرد و فرمود: «ای بشیر! عرض کردم: لئیک. آن حضرت فرمودند: سر را بالا بگیر تا بینی».

بشیر گوید: به خدا سوگند که ناگهان سپری از جانب خدا دیدم بزرگتر از آنکه من بتوانم توصیفش کنم.

بشیر گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: ای بشیر، ما از این قبیل چیزها که اکنون دیدی بهره مندیم. اما مأمور شده ایم تا صبر کنیم. پس صبر کردیم» (۱).

۲. روایتی است که از مفضل بن عمر وارد شده که گفت: منصور دوانیقی چندبار تصمیم به قتل امام صادق علیه السّلام گرفت. او هنگامی که به دنبال آن حضرت می فرستاد و آن حضرت را به حضور می طلبید قطعا تصمیم داشت تا آن حضرت را به قتل برساند، اما وقتی که چشمش به آن حضرت می افتاد، ترس آن حضرت در دلش می افتاد و او را نمی کشت. اما در عین حال مردم را از رفتن به نزد امام صادق علیه السّلام منع کرده و امام صادق علیه السّلام را نیز از دیدار عمومی با مردم

ص: ۲۷۳

جلوگیری می کرد، او امام صادق علیه السلام را تحت شدیدترین مراقبت ها قرار داد. تا جایی که اگر برای یکی از شیعیان مسأله ای دینی در امر زناشویی، طلاق، یا مسائل دیگر شرعی پیش می آمد و آن ها حکم آن مسئله را نمی دانستند، راهی برای رسیدن به امام صادق علیه السلام و سؤال از او نمی یافتند و بسیار می شد که مرد همسر خود را ترک می گفت.

این مطلب بر شیعیان بسیار سخت آمده بود تا اینکه خداوند در دل منصور انداخت که از امام صادق علیه السلام بخواهد که هدیه ای به او بدهد که هیچ کس مانند آن را نداشته باشد. امام صادق علیه السلام عصایی را که از آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و طول آن یک ذرع بود برای منصور به رسم هدیه فرستاد. منصور از دیدن این هدیه بسیار خوشحال شد و دستور داد آن را به چهار قسمت تقسیم کنند و هر تکه از آن را در جایی گذاشت.

سپس به امام صادق علیه السلام گفت: پاداش تو در نزد من جز این نیست که تو را آزاد بگذارم تا علم خود را برای پیروانت آشکار کنی و متعرض تو و شیعیانت نگردم، پس بدون هیچ گونه ترس و وا همه ای بنشین و برای مردم فتوا بده. اما در شهری که من در آن هستم نباش، این مطلب باعث انتشار علوم بسیاری از امام صادق علیه السلام گردید (۱).

۳. و از عبد الله بن ابی لیلی روایت شده که گفت: من به همراه منصور دوانیقی در ربنده بودم. او به دنبال امام صادق علیه السلام فرستاده بود و حضرت را به نزد او آورده بودند. منصور به دنبال من نیز فرستاده و من را نیز دعوت کرده بود. هنگامی که به در سرای منصور رسیدم شنیدم که می گفت: زود باشید او را

ص: ۲۷۴

۱- (۱). مناقب ابن شهر آشوب ۲۵۹/۴، و به نقل از آن بحار الانوار ۱۸۰/۴۷.

بیاورید. خدا مرا بکشد اگر او را نکشم. خدا زمین را از خون من سیراب سازد اگر زمین را از خون او سیراب نسازم.

من از حاجب سؤال کردم که منظور منصور در این کلام، چه کسی است؟ گفت: منظورش جعفر بن محمد است. ناگاه دیدم جعفر بن محمد را عده ای از مأموران خاص می آورند. امام صادق علیه السلام به در رسید. هنوز پرده را بالا نبرده بودند. دیدم لب های آن حضرت هنگام بالا رفتن پرده حرکت می کند و آن گاه داخل شد. هنگامی که چشم منصور به او افتاد گفت: خوش آمدی ای پسر عمو، خوش آمدی ای پسر رسول خدا، و همچنان آن حضرت را احترام کرده بالا می برد، تا اینکه آن حضرت را بر تشکچه خود نشانده، سپس گفت غذا بیاورند. من سر بلند کردم و شروع کردم به نگاه کردن به چهره آن حضرت.

دیدم که منصور غذاها را لقمه لقمه خنک کرده و به آن حضرت می دهد. او حاجات آن حضرت را برآورد و دستور داد تا آن حضرت را برگردانند.

هنگامی که امام صادق علیه السلام از در خارج شد به او گفتم: تو می دانی که از پیروان و دوستان تو هستم و اینکه من به دخول در دستگاه بنی عباس مبتلا شده ام. من سخنان این مرد را شنیده ام که درباره تو چه می گفت. هنگامی که به در رسیدی دیدم که لب هایت حرکت می کند و شک ندارم که چیزی می گفتی.

آنگاه دیدم که رفتار منصور با تو چگونه شد. حال اگر مایل هستی به من هم آن چیز را که گفتی بیاموز تا من هم هنگام داخل شدن در نزد او آن را بگویم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «باشد، من هنگام ورود به نزد منصور گفتم: ما شاء الله، ما شاء الله، لا يأتي بالخير إلا الله، ما شاء الله، ما شاء الله، لا يصرف السوء إلا الله...؛ هرچه خدا بخواهد، هرچه خدا بخواهد، جز خداوند متعال خیر نمی رساند، ما شاء الله، ما شاء الله، جز خداوند متعال شر و بدی را از انسان بر نمی گرداند».

پس از آنکه منصور از طریق خبرهایی که از جاسوسانش به او می رسید اطمینان یافت که سادات حسنی برای نهضت بر علیه او برنامه ریزی می کنند منتظر موسم حج شد. هنگامی که موسم حج فرارسید، او و درباریانش به سمت خانه خدا مسافرت کرد. پس از آنکه مناسک حج را انجام داد به یثرب برگشت، عقبه بن مسلم جاسوسی که او برای مراقبت از حرکات آل حسن گماشته بود نیز همراه او بود. او قبل از سفر به عقبه بن مسلم این چنین سفارش کرد که چون بنی حسن که عبد الله محض نیز در میان آنان هست به نزد من آمدند، من آن ها را اکرام و بزرگداشت می کنم و می گویم برای ما غذا بیاورند. هنگامی که ما از غذا دست کشیدیم و به تو اشاره کردم، بیا و جلوی او بایست. عبد الله محض چشم خود را از تو برخواهد گرداند. تو دور بزن و با شست پایت به پشت او بزن تا کاملاً متوجه تو شده و چشمش را برای دیدن تو بگشاید.

هنگامی که منصور به یثرب رسید، سادات حسنی او را استقبال کردند که عبد الله بن حسن در میان آنان بود. منصور عبد الله بن حسن را در کنار خود نشاند و گفت تا برای آن ها غذا بیاورند. آنان از آن غذا خوردند. پس عقبه بن مسلم وارد شد و آنچه منصور به او گفته بود انجام داده و بروی عبد الله نشست. عبد الله از دیدن او وحشت کرد و به منصور گفت: مرا ببخش که خدا تو را ببخشد.

منصور فریاد کشید: خدا مرا نبخشد اگر تو را بیخشم (۱).

سپس دستور داد عبد الله بن حسن را با غل و زنجیر بسته به زندان بیاورند. آنان عبد الله را با جماعتی از علویان زنجیر کرده و در خانه مروان زندانی کردند.

آن ها از عبد الله خواستند تا جای دو پسر خود محمد نفس زکینه و برادرش ابراهیم را به آن ها بگوید. اما وی جای آن دو نفر را به آن ها نگفت و بر سر این کار نیز جان باخت.

عبد الله محض عمق این فاجعه را به برادرزاده خود حسن بن زید این گونه گفته است: ای برادرزاده، به خدا سوگند که ابتلای من از ابتلای حضرت ابراهیم علیه السلام بزرگتر است. چرا که خداوند متعال به ابراهیم امر کرد تا فرزند خود را قربانی کند و این کار اطاعت خدا بود. اما ابراهیم گفت: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ؛ راستی که این همان آزمایش آشکار بود! (۲). اما شما آمده اید و به من می گوید دو پسر خود را به این مرد بدهم تا او آن ها را بکشد که این کار معصیت خداوند نیز هست (۳).

سادات حسنی به مدت سه سال در آن زندان باقی ماندند، در سال ۱۴۲ هجری منصور سفر دیگری به مکه کرد. منظور او از این سفر تدارک اوضاع در مدینه و جلوگیری از بالا رفتن قیام و انقلاب در آن شهر بود. او هنگامی که مناسک حج خود را تمام کرد به ربه رفت که سه میل از مدینه فاصله دارد. پس از آنکه به آنجا رسید دستور داد تا سادات حسنی و علویان دیگری را که به همراه آنان زندانی شده بودند به ربه بیاورند. عقبه بن مسلم کار خارج کردن

ص: ۲۷۷

۱- (۱). الکامل فی التاریخ ۳۷۱/۴.

۲- (۲). صافات ۱۰۶.

۳- (۳). مقاتل الطالبیین ۱۹۱-۱۹۴ تحقیق سید احمد صقر.

آنان از زندان و بردنشان به ربنده را انجام داد.

پس از آنکه آنان را از زندان بیرون آوردند دست های آنان را با زنجیر بستند و آن ها را به مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آوردند. در آنجا مردم گرد آنان حلقه زدند و گریه کرده و تأسف می خوردند. اما سربازان به آنان ناسزا گفته و از مردم می خواستند تا به آن ها ناسزا بگویند.

امّا این خواسته مأموران از جانب مردم نتیجه عکس داشته و مردم شروع به ناسزا گفتن به عقبه بن مسلم و منصور دوانیقی کرده و بر علویان رحمت می فرستادند (۱).

موضع گیری امام صادق علیه السلام در برابر آل حسن

امام صادق علیه السلام به عبد الله بن حسن نامه ای نوشته است و در آن او را بر واقعه ای که نسبت به او و یارانش پیش آمده دلداری داده و امر به صبر نموده است.

اسحاق بن عمّار صیرفی روایت می کند که: امام صادق علیه السلام هنگامی که عبد الله بن حسن و خاندانش را به صورت زندانی برده بودند نامه ای به او نوشته و او را از آنچه را که به او رسیده بود دلداری داد:

به نام خداوند بخشنده مهربان، به جانشین صالح و ذریّه پاک از فرزندان برادر و پسر عمویش: اما بعد، اگر تو و خاندانت در آنچه بر سر شما آمده است تنها بوده اید، اما در حزن و اندوه و ناراحتی و به درد آمدن دل تنها نبوده اید، من هم درد و شریک غم شما بوده ام. من از مصیبت هایی که بر سر شما آمده است همچون شما ناراحت و

ص: ۲۷۸

مصیبت زده هستیم. اما به دستور خداوند متعال که به متقین دستور صبر و آرامش در هنگام نزول مصیبت داده است رجوع کرده ام. آنجا که خداوند در قرآن شریف به پیامبرش صلی الله علیه و اله فرموده است: (و در برابر دستور پروردگارت شکیبایی پیشه کن که تو خود در حمایت مایی) (۱). و فرموده است: (پس در [امثال] حکم پروردگارت شکیبایی ورز، و مانند همدم ماهی [علیه السلام یونس] باش، آنگاه که اندوه زده ندا در داد) (۲).

تا آنجا که امام صادق علیه السلام فرمودند:

ای عمو و ای پسر عمو، بدان که خداوند متعال لحظه ای به گرفتاری اولیای خود در دنیا اعتنایی نمی کند و هیچ چیز در نزد خدا محبوبتر از این نیست که اولیای او در دنیا سختی و ناملایمات را ببینند و تحمل و صبر پیشه کنند. و بدان که خداوند متعال به اینکه نعمت دنیا را به دشمنان خود بدهد لحظه ای اعتنا نمی کند و اگر این چنین نبود، دشمنان خدا اولیای او را نکشته، آنان را ترسانیده و مزاحم آنان نمی شدند، در حالی که دشمنان خدا در اطمینان به سر برده، همیشه دست بالا داشته و پیروزند. اگر این چنین نبود زکریای پیغمبر کشته نمی شد و یحیای پیغمبر به خاطر زن بدکاری به جور کشته نمی گردید. و اگر این چنین نبود جدّ تو علی بن ابی طالب علیه السلام نیز چون به امر خدا قیام کرد، به ظلم و جور کشته نمی گردید یا عمویت حسین پسر فاطمه این چنین به کینه و دشمنی گرفتار نمی آمد (۳).

منصور خود نیز به سیاست ظالمانه اش برضد علویان که براساس کشتار و پراکنده ساختن ذریه رسول خدا صلی الله علیه و اله پایه ریزی شده بود اعتراف کرده است.

ص: ۲۷۹

۱- (۱). طور/۴۸.

۲- (۲). قلم/۴۸.

۳- (۳). اقبال الاعمال ۵۷۸، بحار الانوار ۲۹۸/۴۷.

آنجا که گفته است: من از ذریه فاطمه زهرا هزار تن یا بیشتر را کشتم، اما سید و مولای آنان جعفر بن محمد را باقی گذاشتم (۱).

قیام محمد بن عبد الله (صاحب نفس زکيه)

محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی ملقب به صاحب نفس زکيه، پیش از به حکومت رسیدن عباسیان به اتفاق آراء همه بنی هاشم برای خلافت برگزیده شده بود. همین منصور دوانیقی در خدمت او بوده، لباس های او را مرتب کرده و برای نزدیک کردن خود به او عنان اسبش را می گرفت. منصور به همراه برادرش ابو العباس سفاح دوبار با محمد بن عبد الله بیعت کرد. اما پس از آنکه عباسیان حکومت را ربوده، شروع به استبداد کردند و ظلم آنان در میان جامعه منتشر شد، محمد بن عبد الله از کار آن ها ناراحت شد و مردم را به سوی خود خواند. مردم به سمت او گرایش پیدا کردند و او با برادرش ابراهیم مخفی شد و مبلغان خود را به شهرهای اسلامی فرستاد تا مردم را به بیعت او بخوانند.

هنگامی که خبر شهادت عبد الله محض پدر نفس زکيه و سایر سادات حسنی که به همراه او بودند به محمد رسید، او در مدینه قیام خود را آشکار کرد. مردم با او بیعت کردند. حتی فقهای مدینه نیز از بیعت با او بسیار خوشحال شدند. هنگامی که کار او گسترش یافت به سمت اهل یمن و مکه رفت و آنان نیز برای بیعت با او درنگ نکردند. محمد در میان آنان به سخنرانی ایستاد و گفت:

اما بعد ای مردم، کار این طاغوت و دشمن خدا ابو جعفر منصور بر شما

ص: ۲۸۰

۱- (۱). عبد الله نعمه، الادب فی ظل التشیع ۱۶۳ به نقل از شرح قصیده شافعی از ابی فراس ۱۶۱.

پوشیده نیست. او قصری به نام قبه خضراء بنا نهاده و در ساختن آن با خداوند متعال عناد ورزیده و آن را برای کوچک کردن مقام کعبه بنا کرده است. بدانید که فرعون زمانی به عذاب خداوند گرفتار آمد که گفت من خداوند بلند مرتبه شما هستم. مردم، بدانید که سزاوارترین کس برای قیام به امر دین اسلام فرزندان مهاجران و انصار هستند که در راه اسلام از بذل تمام زندگی خود دریغ نکرده اند.

خداوند، این گروه (بنی عبّاس) حلال تو را حرام کرده و حرمت را حلال کرده اند. آنان کسانی را که تو آنان را ترسانیده ای امان داده و آن کسانی که تو آنان را امان داده ای ترسانیده اند. خداوند اعداد آن ها را کم کن. آنان را در حال پراکنندگی بکش و از آنان یک تن را باقی مگذار (۱).

هنگامی که خبر قیام او به منصور دوانیقی رسید، سپاهی را که چهار هزار سواره به فرماندهی عیسی بن موسی بود به سوی او فرستاد. -محمد بن عبد الله برای حفظ ساکنان شهر از دست اندازی سپاه منصور جنگ را به خارج شهر کشید- پس از آنکه جنگ میان دو سپاه در خارج مدینه در گرفت محمد بن عبد الله پس از متفرق شدن سپاهش سخت مجروح شد و به زمین افتاد. در این هنگام حمید بن قحطبه جنایت پیشه پیشدستی کرد و سر مبارکش را از بدن جدا کرد (۲).

ص: ۲۸۱

۱- (۱). تاریخ الامم و الملوك ۱۸۸/۶-۱۸۹.

۲- (۲). یعقوبی ۳۷۶/۲، مسعودی ۲۹۴/۳-۲۹۶، الکامل فی التّاریخ به نقل از طبری ۵۴۹/۵.

موضع امام صادق علیه السلام در برابر قیام محمد نفس زکیه

امام صادق علیه السلام عبد الله بن حسن را از تبلیغات برای پسرش محمد بر این اساس که او مهدی این امت است بر حذر داشته و به او خبر داده بود که در آینده چه رویدادهایی به وقوع خواهد پیوست آن حضرت به او هشدار داده بود که این رویدادها به شهادت محمد و برادرش ابراهیم منتهی شده و خلافت پس از ابو العباس سفاح به ابو جعفر منصور عباسی خواهد رسید.

همچنین هنگامی که پیش از آشکار شدن قیام محمد نفس زکیه از امام صادق علیه السلام درباره او و قیامش سؤال شد، آن حضرت پاسخ دادند: در نزد من دو کتاب موجود است که در آن اسم همه پیامبران و همه پادشاهانی که به پادشاهی می رسند نوشته است. به خدا قسم که نام محمد بن عبد الله در هیچ کدام از آن ها نیست (۱).

و هنگامی که محمد بن عبد الله (صاحب نفس زکیه) قیام کرد، امام صادق علیه السلام مدینه را ترک کرده و به زمینی که در منطقه «فرع» داشت رفت و در آنجا بود تا کار قیام محمد به اتمام رسیده او کشته شد و مردم آرام گرفته و امتیث به مدینه بازگشت، آن گاه آن حضرت نیز به مدینه برگشتند (۲).

امام صادق علیه السلام شیعه را برای ادامه راه خود آماده می کند

برهه آخر از حیات امام صادق علیه السلام با حکومت منصور، برهه تشدید مراقبت های حکومت از حرکت امام بود و در خلال این برهه چندین عملیات ترور به انجام رسید. امام علیه السلام نیز می دانست که منصور بر قتل او تصمیم گرفته

ص: ۲۸۲

۱- (۱). بحار الانوار ۱۱۵/۲۶ به نقل از بصائر الدرجات ۱۶۹.

۲- (۲). کشف الغمه ۱۶۲/۲ و به نقل از آن بحار الانوار ۵/۴۷.

است. به همین خاطر بود که چندین فعالیت را به انجام رساند تا خطّ شیعه را پس از خود برای پی گیری راه آماده سازد.

فعالیت اول: امام صادق علیه السلام سعی کرد تا صفوف شیعه را به هم پیوسته و عمل و فعالیت آن ها را متحد کند. آن حضرت بر این نکته تأکید می کرد که اگر از طرف منصور کشته شده و به شهادت رسید، رهبری بعد از او به امام کاظم علیه السلام خواهد رسید. آن حضرت راه را بر سودجویان و مدعیانی که منتظر سوء استفاده از فرصت ها بودند بست. چرا که اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام که پیش از آن از دنیا رفته بود، زمینه مناسبی برای اندیشه تفرقه افکنی میان صف شیعیان بود. چرا که او فرزند بزرگتر و پرهیزگار امام صادق علیه السلام بود.

عجیب است که ما می بینیم - علی رغم تأکیدات مکرر امام صادق علیه السلام - و حزن و اندوهی که امام صادق علیه السلام هنگام مرگ اسماعیل از خود نشان دادند و تصریحی که در برابر جمع بزرگی از اعیان شیعه از خود نشان دادند که اسماعیل از دنیا رفته و دفن شده است، باز می بینیم بعد از امام صادق علیه السلام بعضی ها قضیه اسماعیل را مورد سوء استفاده قرار داده و این گمان را انتشار دادند که امامت به اسماعیل می رسد و او نمرده، بلکه زنده است و در بصره قیام خواهد کرد و بعضی از مردم نیز او را در بصره دیده اند.

اینجاست که امام صادق علیه السلام چندین گام برای حلّ این مشکل که در آینده باعث تفرقه شیعه می شد برداشت.

۱. زراره بن اعین گوید: امام صادق علیه السلام داوود بن کثیر رقی، حمران بن اعین و ابو بصیر را طلبید. مفضل بن عمر نیز داخل شد و جماعتی به همراه او آمدند تا اینکه تعداد حاضران به سی نفر رسید. سپس امام صادق علیه السلام فرمودند:

«ای داوود، صورت اسماعیل را باز کن». داوود صورت اسماعیل را باز کرد، امام

صادق علیه السّلام به او فرمودند: «ای داوود، خوب در چهره او نگاه کن، بین آیا او زنده است یا مرده؟» داوود گفت: البتّه مرده است. امام علیه السّلام اسماعیل را به تک تک مردانی که در آنجا حضور داشتند نشان داد و همگی آن ها را به شهادت طلبید. سپس فرمود:

«خداوندا من شهادت می دهم». سپس دستور داد تا اسماعیل را غسل داده و کفن کردند.

سپس فرمود: «ای مفضّل، بند کفن از چهره اسماعیل باز کن». مفضّل چهره اسماعیل را گشاد، امام صادق علیه السّلام فرمودند: «آیا این زنده است یا مرده؟ همه به او نگاه کنید». همه گفتند: ای آقای ما او مرده است.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: «آیا به این امر شهادت داده و کاملاً یقین دارید؟» گفتند:

آری و از کار امام صادق علیه السّلام تعجب کردند.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: «خداوندا بر آن ها شاهد باش». سپس اسماعیل را به سمت قبر او بردند. هنگامی که او را داخل قبر گذاشتند، امام صادق علیه السّلام فرمودند: «ای مفضّل، صورتش را باز کن». مفضّل صورت او را باز کرد.

امام صادق علیه السّلام به جماعت حاضران فرمودند: «بینید آیا او مرده است یا زنده؟» همه گفتند: ای ولی خدا او مرده است.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: «خداوندا شاهد باش. همانا که در آینده ای نزدیک پیروان باطل به شک خواهند افتاد یُریدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ؛ می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند». سپس امام صادق علیه السّلام به موسی بن جعفر علیه السّلام اشاره کرده و فرمودند: وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛ و حال آنکه خدا - گرچه کافران را ناخوش افتد - نور خود را کامل خواهد گردانید.

سپس خاک بر جنازه اسماعیل ریختند و سپس دوباره همان کلام را به آن جماعت تکرار کرده و فرمودند: «این میتی که کفن شد و دفن شد در این قبر چه کسی

بود؟» همگی گفتیم: پسر شما اسماعیل بود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «خداوندا شاهد باش». سپس دست پسرش موسی را گرفت و فرمود: او حَقّ است و حَقّ با او و از او است. تا اینکه خداوند زمین را و آنچه بر آن است به میراث گیرد (۱).

۲. عنبسه عابد گوید: هنگامی که اسماعیل پسر جعفر بن محمد علیه السلام از دنیا رفت و ما از کار جنازه او فارغ شدیم، امام صادق علیه السلام نشسته و ما هم در دور آن حضرت نشستیم. آن حضرت سر به زیر داشتند. سپس سر برداشته و فرمودند:

ای مردم، این دنیا محلّ جدایی است و بنای کار این دنیا بر پیچیدگی است نه بر راه راست و مستقیم، علاوه بر اینکه جدایی از اشخاصی که با آنان انس داریم سوزشی است که درمان پیدا نمی کند و آتشی است که خاموش نمی شود، اما برتری مردمان بر یکدیگر به رفتار نیکو و اندیشه درست است، پس هر که در مرگ برادر به عزا ننشیند برادرش روزی به عزایش خواهد نشست و هر پدری که داغ فرزند نبیند فرزندش روزی داغ او را خواهد دید.

سپس امام صادق علیه السلام به شعر ابی خراش هذلی در مرگ برادرش تمثّل فرمودند:

«مادر، گمان مدار که من او را فراموش کرده ام. نه چنین است، بلکه صبرم در فراغ او صبری نیکو است» ۲.

۳. اسحاق بن عمّار گوید: برادرم اسماعیل دین و اعتقاد خود را به نزد امام

ص: ۲۸۵

۱- (۱). مناقب ابن شهر آشوب ۳۲۷/۱ به نقل از صدوق و به نقل از آن بحار الانوار ۲۵۳/۴۷.

صادق علیه السّلام این چنین شرح کرد و گفت: من شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و اینکه محمّد فرستاده خداست و شما-یعنی ائمه-یکی پس از دیگری امام من هستید تا اینکه به امام صادق علیه السّلام رسیده و سپس گفت: و اسماعیل بعد از شما! امام صادق علیه السّلام فرمودند: «اما اسماعیل، نه، او از ائمه نیست» (۱).

فعالیت دوّم: علیرغم جنگ سردی که بین منصور و امام صادق علیه السّلام بود، می بینیم که امام صادق علیه السّلام برای اینکه امت را حفظ کند و روح عدم پذیرش را در آنان زنده نگه دارد و حرکت آنان را تضمین نماید، به برقراری ارتباط با حکومت وقت می پرداخت. چرا که بیم آن داشت کارشکنی های منصور در شیعیان او حالتی از شکست در اجرای برنامه های آن حضرت ایجاد کند.

۱. روزی ابو جعفر منصور به امام صادق علیه السّلام گفت: من می خواهم که مدینه را ویران کنم و نفس کشی در آن باقی نگذارم.

امام صادق علیه السّلام به او فرمودند: ای امیر المؤمنین! من چاره ای جز خیرخواهی و نصیحت تو نمی بینم. اگر می خواهی نصیحت مرا بپذیر، اگر هم نخواستی نپذیر.

سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند: در پیشینیان تو سه نفر بودند و تو می توانی به هر کدام از آن ها که خواستی اقتدا کنی. ایوب علیه السّلام که مبتلا به بلاهای مختلف شد و صبر کرد، سلیمان علیه السّلام که نعمت دنیا به او داده شد و شکر کرد، و یوسف علیه السّلام که قدرت بر انتقام پیدا کرد و گذشت کرد. منصور گفت: من نیز گذشت کردم (۲).

۲. عبد الله بن سلیمان تمیمی گوید: هنگامی که محمّد و ابراهیم دو پسر عبد الله بن حسن کشته شدند، مردی به نام شبّه بن عقال به عنوان والی منصور

ص: ۲۸۶

۱- (۱). الغیبه ۲۲۴ و به نقل از آن بحار الانوار ۲۶۱/۴۷.
۲- (۲). امالی طوسی ۵۰ ح ۶۶ و به نقل از آن بحار الانوار ۱۸۴/۴۷ و ر.ک مناقب آل ابی طالب ۲۵۱/۴، کشف الغمّه ۴۲۰/۲.

به مدینه آمد. هنگامی که او به مدینه وارد شد برای خطبه نماز جمعه به مسجد رفته، بر منبر نشست و بعد از حمد و ثنای الهی گفت:

اما بعد، بدانید که علی بن ابی طالب وحدت صفوف مسلمین را درهم شکست. او با مؤمنین جنگید و حکومت را برای خود می خواست و آن را از اهلش بازداشت. بنابراین خداوند متعال حکومت را بر او حرام کرد و او را در غم و غصه کشت. و این ها اولاد او هستند که در فساد دنباله رو او هستند آنان طالب ریاستی هستند که مستحق آن نیستند. آن ها در نقطه های مختلف زمین کشته شده و در خون خود غلتیده اند.

عبد الله بن سلیمان گوید: این کلام او بر مردم بسیار گران آمد، اما هیچ کس جرأت و جسارت این که کلمه ای لب به سخن بگشاید نداشت. ناگاه مردی به پاخواست که لباسی قومسی (۱) ضخیمی بر تن داشت، گفت: ما نیز خداوند را شکر می کنیم و بر محمّد خاتم پیامبران و سرور آنان درود می فرستیم، همچنین بر همه پیامبران خداوند درود می فرستیم. اما آنچه که گفتی درباره خیر، ما اهل آن هستیم و اما آنچه درباره ما بد گفتی، خودت و دوستت یعنی خلیفه به آن اولی و سزاوارتر هستی، ای که مرکب دیگران را می رانی و بر سر سفره آنان نان می خوری، زوزه کشان بازگرد.

سپس رو به مردم کرد و گفت: آیا به شما نگویم که چه کسی در روز قیامت ترازویی سبک دارد و زیانش آشکارتر است؟ او کسی است که آخرت خود را به دنیای شخصی دیگر بفروشد، و او همین فاسق است.

مردم ساکت شده و والی از مسجد خارج شد و دیگر کلمه ای سخن نگفت.

ص: ۲۸۷

۱- (۱). قومس نام مکانی است.

من پرسیدم این مرد که بود. گفتند این جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بود (۱).

فعالیت سؤم: این فعالیت امام صادق علیه السلام ارتباط برقرار کردن با شیعیان در این شرایط سخت و روش هایی بود که برای ارتباط با شیعیان به کار می گرفت.

ما در بحث های سابق ذکر کردیم که امام صادق علیه السلام اصول اسلامی و کارهای اصلاحی خود را در دل و جان شیعیانش به صورت ملکه درمی آورد.

مانند اصول تقیه، کتمان سر، رابطه با نهضت حسینی و غیره. تا اینکه این اصول و فعالیت ها وجود شیعه را از ضربات و برنامه ریزی های دشمنان حفظ کند.

روایتی که از پی می آید برای ما فعالیت سؤی امام را با اصحابش در این زمان تصویر می کند.

روایت شده است که ولید بن صبیح گفته: شبی در نزد امام صادق علیه السلام بودیم که دیدیم در خانه به صدا درآمد. امام صادق علیه السلام به کنیز خود فرمودند بین چه کسی پشت در است؟ کنیز بیرون رفت و باز آمد و گفت: عموی شما عبد الله بن علی است. حضرت فرمودند او را داخل کن و به ما گفتند داخل اطاق دیگر شوید. ما داخل اطاق شدیم و در آن اطاق تاریک احساس کردیم کس دیگری نیز در آن اطاق هست و گمان کردیم که شاید یکی از زنان آن حضرت باشد، لذا به یکدیگر چسبیدیم. هنگامی که عبد الله بن علی داخل شد، رو به امام صادق علیه السلام کرد و از گفتن حرف های زشت نسبت به امام صادق علیه السلام فروگذار نکرد. سپس او بیرون رفت و ما نیز از آن اطاق بیرون آمدیم. امام صادق علیه السلام حدیث خود را از همان جا که قطع کرده بود با ما از سر گرفت.

ص: ۲۸۸

یکی از ما به آن حضرت گفت: این مرد حرف های زشت و ناپسندی به شما زد که ما گمان نمی کردیم کسی چنین حرف هایی را به کسی بزند. حتی یکی از ما خواست خارج شده و او را بکشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: آرام باش. شما در آنچه بین ما می گذرد، دخالت نکنید.

هنگامی که پاسی از شب گذشت، باز در را کوبیدند. امام صادق علیه السلام به کنیز خود فرمودند: بین چه کسی پشت در است؟ آن کنیز خارج شد و چون بازگشت گفت: عموی شما عبد الله بن علی است. امام صادق علیه السلام به ما فرمودند:

به همان جایی که بودید برگردید، سپس اجازه ورود به او دادند.

ناگاه دیدیم که عبد الله بن علی علیه السلام به ضججه و گریه و ناله داخل شد و می گفت: برادرزاده مرا ببخش که خدا تو را ببخشد، از من در گذر که خدا از تو در گذرد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند تو را بیمارزد ای عمو. چه چیزی تو را به این کار وادار کرده است؟

عبد الله گفت: من هنگامی که برای خواب به رختخواب رفتم دیدم که دو مرد سیاه به نزد من آمده و مرا دستگیر کرده با زنجیر بستند. یکی از آن دو به دیگری گفت او را به سمت آتش ببر. پس مرا بردند. در بین راه رسول خدا صلی الله علیه و اله را دیدم. گفتم ای پیامبر خدا، من دیگر آن کار که انجام دادم تکرار نخواهم کرد. رسول خدا به آن ها امر کردند تا مرا آزاد کردند و من هنوز درد آن زنجیر را احساس می کنم.

امام صادق علیه السلام به او فرمودند: وصیت کن.

عبد الله گفت: به چه چیزی وصیت کنم؟ مالی ندارم و زن و فرزند فراوان داشته و قرض دارم.

امام صادق علیه السلام به او فرمودند: قرض تو بر گردن من و خانواده ات همچون خانواده من هستند. پس وصیت کن.

ما از مدینه خارج نشدیم مگر اینکه دیدیم عبد الله بن علی مرده است.

ابو عبد الله علیه السلام خانواده او را به خانواده خود ملحق کرده، دینش را پرداخت و دختر خود را به همسری پسر او در آورد (۱).

البته آنچه بیشتر به ذهن می آید این است که این نوع از فعالیت های امام صادق علیه السلام بیشتر در ایام منصور بوده، چرا که در ایام منصور جاسوس های فراوانی حرکت امام صادق علیه السلام را زیر نظر داشتند که امام علیه السلام مجبور می شد تا اجتماعات خانه خود را این گونه سری برقرار نماید تا بتواند نقش الهی خود را در رابطه با امت از طریق نخبگان صالحی که برای ایفای این نقش موفق شده بودند به انجام برساند.

محاصره امام صادق علیه السلام اندکی قبل از شهادت

منصور فشارهای خود را بر امام صادق علیه السلام بیشتر کرده، خود را آماده به شهادت رساندن آن حضرت می کرد.

فضل بن ربیع از پدرش روایت می کند که گفت: منصور مرا خواست و گفت: جعفر بن محمد در سلطنت من فتنه ایجاد می کند. خداوند مرا بکشد اگر او را نکشم. من به نزد امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم: امیر المؤمنین را اجابت کن.

آن حضرت وضو گرفته و لباس نو پوشیدند.

من آن حضرت را به نزد منصور آورده اجازه دخول گرفتم. منصور گفت:

ص: ۲۹۰

۱- (۱). الخرائج و الجرائح ۶۱۹/۲ و به نقل از آن بحار الانوار ۹۶/۴۷، اثبات الهداه ۴۱۰/۵ ح ۱۴۳.

او را داخل کن که خداوند مرا بکشد اگر او را نکشم.

هنگامی که چشم منصور به آن حضرت افتاد از جای خود برخاسته به استقبال امام صادق علیه السّلام آمد و گفت: ای مرد عرصه پرهیزکاری و ای کسی که از هرگونه خیانت و نیرنگی مبرا هستی، خوش آمدی ای برادر و پسر عموی من.

پس آن حضرت را بر تخت خود نشاند و رو به آن حضرت کرده حال آن حضرت را جویا شد. و سپس گفت:

حاجت خود را از من بخواه، امام صادق علیه السّلام فرمودند: حقوق اهل مکه و مدینه مدّتی است که به تأخیر انداخته، دستور بده تا به آنان بدهند.

گفت: انجام می دهیم. سپس گفت: ای کنیز، آن تحفه را بیاور. کنیز یک روغن دان (غالبه دان) شیشه ای که در آن روغن خوشبو بود آورده، او به دست خود آن را پیچیده و به حضرت داد. حضرت بیرون آمد و من به دنبال او آمدم.

عرض کردم: ای پسر پیامبر خدا، من تو را در حالی آوردم که شک نداشتم او تو را می کشد. اما او کاری کرد که دیدی اما دیدم که لب های تو در هنگام دخول حرکت می کرد. چه چیز می گفتی؟

آن حضرت فرمودند: «اللّهم احرسنی بعینک التی لا تنام، و اکنفنی برکنک الذی لا یرام، و احفظنی بقدرتک علیّ، و لا تهلکنی و انت رجائی»؛ خداوندا، مرا به آن چشمت که هرگز خواب بدان راه ندارد حراست کن و مرا با تکیه گاه تزلزل ناپذیرت حمایت کن.

با قدرتی که بر من داری نگهداریم کن و در حالی که امیدم به تو است هلاکم مکن (۱).

این اولین باری نبود که منصور به دنبال امام صادق علیه السّلام می فرستاد. بلکه او

ص: ۲۹۱

۱- (۱). سیر اعلام النبلاء ۲۲۶/۶، ملحقات احقاق الحق ۵۱۳/۱۹، فرج بعد از شدت ۷۰ به نقل از تذکره ابن جوزی ۳۰۸، ۳۰۹ با

بارها این کار را کرده بود و هربار نیز قصد کشتن آن حضرت را داشته است (۱).

در حدیثی که در پی می آید، امام صادق علیه السّلام عمق فاجعه ای که در آن شرایط با آن رودر رو بوده و آزاری که منصور بر آن حضرت وارد می کرده است این گونه تصویر نموده است. عنبسه نقل نموده است: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

من تنهایی و به ستوه آمدنم از مردم مدینه را به نزد خداوند شکوی می کنم. تا آن هنگام که شما یاران، نزد من بیاید و من از دیدارتان شادمان گردم، ای کاش که این طاغوت به من اجازه می داد تا من در طائف ساختمانی اختیار کرده در آن ساکن شده و شما یارانم را در آن ساکن می کردم و به او تضمین می دادم که از جانب ما هیچ مشکلی برای او ایجاد نخواهد شد (۲).

امام صادق علیه السلام در ملکوت اعلی

در زمان منصور دوانیقی بلاها و محنت ها یکی پس از دیگری بر نواده پیامبر و شخصیت بزرگ اندیشه اسلامی امام صادق علیه السّلام باریدن گرفت. آن حضرت انواع محنت ها و بلاهایی که علویان متحمل آن می شدند یا خود آن حضرت متحمل آن فشارها و بدرفتاری ها می شدند به چشم می دیدند.

طاغوت زمان گاه و بیگاه آن حضرت را به حضور خود می طلبید و با ناسزاگویی و تهدید با آن حضرت برخورد می کرد. او احترام مقام علمی و بزرگی سنی امام صادق علیه السلام، همچنین روگردانی آن حضرت از دنیا و میل آن

ص: ۲۹۲

۱- (۱). کافی ۵۵۹/۲ و ۴۴۵/۶ و به نقل از آن الخرائج و الجرائح ۱۹۵/۲، تاریخ مدینه الدمشق ۵۱۶/۱۹.

۲- (۲). کافی ۲۱۵/۸، رجال کشی ۳۶۵، بحار الانوار ۸۵/۴۷.

حضرت به عبادت و نشر علم را واقعی نمی نهاد. در نظر او امام یک شیخ ترسناک جلوه می کرد. اکنون به طور ایجاز آخرین مراحل زندگی امام و شرح وفات و شهادت آن حضرت را بیان می داریم.

امام صادق علیه السلام نزدیک شدن مرگ خود را به مردم اعلام کرد. آن حضرت به آن ها گفت که وعده دیدار پروردگار نزدیک شده است. از آن جمله روایات این است:

الف- شهاب بن عبد ربّه گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: حال تو چگونه است هنگامی که محمد بن سلیمان خبر مرگ مرا به تو بدهد؟ شهاب گوید: به خدا قسم که من تا آن زمان نمی دانستم که محمد بن سلیمان کیست. اما روزی در بصره نزد والی آن شهر به نام محمد بن سلیمان بودم. ناگاه نامه ای را به من نشان داد و گفت: ای شهاب، خداوند تو را و ما را در مصیبت پیشوایت جعفر بن محمد اجر دهد. شهاب گوید: من به یاد کلام امام علیه السلام افتادم و گریه راه گلی مرا بست (۱).

ب- امام صادق علیه السلام خبر نزدیک شدن مرگ خود را به منصور هم دادند.

هنگامی که منصور دوانیقی قصد کشتن آن حضرت را کرد امام صادق علیه السلام به او فرمودند: با من مدارا کن، پس به خدا سوگند که روزهای زیادی از مصاحبت من و تو باقی نمانده است، سپس آن حضرت از نزد منصور بیرون رفت، ناگهان منصور به عیسی بن علی گفت: به پا خیز و برو از او پرس آیا مرگ من نزدیک شده است یا او؟

عیسی رفت و به امام صادق علیه السلام رسید و سخن منصور را برای آن حضرت

ص: ۲۹۳

۱- (۱). اختیار معرفه الرجال ۴۱۴ ح ۷۸۱، دلائل الامامه ۱۳۸، اعلام الوری ۵۲۲/۱، مناقب آل ابی طالب ۲۴۲/۴.

بازگو کرد، امام علیه السلام به او فرمودند: «نه، مرگ من نزدیک شده است» (۱).

زمانی نگذشت که این خبر امام علیه السلام به حقیقت پیوست و مرگ آن حضرت فرارسید.

امام صادق علیه السلام همچون استخوانی در گلوی طاغوت زمان، منصور دوانیقی بود. او از وجود امام صادق علیه السلام احساس تنگی و ناراحتی می کرد. وی این مطلب را به دوست و صاحب اسرار خود محمد بن عبد الله اسکندری این گونه بیان کرد:

محمد بن عبد الله اسکندری گوید: بر منصور وارد شدم و او را غمگین یافتم، به او گفتم: در چه فکری هستی؟

منصور پاسخ داد: ای محمد، از اولاد فاطمه صد و اندی کشته شده اند - البته همه آن ها را خود منصور به قتل رسانده بود - اما آقا و امامشان هنوز باقی مانده است.

گفتم: منظور تو چه کسی است؟

منصور پاسخ داد: جعفر بن محمد صادق.

محمد سعی بسیاری کرد تا منصور را از این تصمیم منصرف کند. وی به منصور گفت: جعفر بن محمد مردی است که از شدت عبادت ضعیف شده و اشتغال به عبادت خدا وی را از طلب ملک و خلافت روگردان کرده است.

امیر منصور کلام او را نپذیرفت و به او گفت: ای محمد، می دانی که می دانم که تو او را قبول داشته و به امامت او اعتقاد داری. اما بدان که سلطنت عقیم است (۲).

ص: ۲۹۴

۱- (۱). مهج الدعوات/ ۲۳۱.

۲- (۲). مهج الدعوات/ ۲۴۷.

منصور دوانیقی دایره فشار را بر امام صادق علیه السلام تنگتر کرد. او منزل آن حضرت را با جاسوس های فراوان احاطه کرد. آنان هر کاری که از امام صادق علیه السلام صادر می شد ثبت و ضبط کرده و به منصور گزارش می دادند. از امام صادق علیه السلام درباره مشکلاتی که از این فشارها متحمل می گردید این گونه روایت شده است که فرمود:

سلامتی کمیاب شده، تا جایی که راه بدست آوردن سلامتی مخفی شده است. اما اگر در این زمانه سلامتی پیدا شود در گمنامی است و اگر در گمنامی پیدا نشد شاید که در سکوت پیدا شود، سعادت مند کسی است که در نفس خود خلوتی بیابد که به خود مشغول شود (۱).

اما منصور بی اعتنا به ننگ و آتش جهنم مصمم بر قتل امام علیه السلام شد (۲).

او سم مهلکی را برای حاکم مدینه فرستاد و او نیز آن سم را به امام صادق علیه السلام نوشانید، هنگامی که امام از آن سم خوردند اعضای دستگاه گوارش آن حضرت پاره پاره شد و آن حضرت با دردهای سخت دست به گریبان شده و دیگر یقین کردند که به آخرین مراحل حیات و زندگی شریف خود نزدیک شده اند.

هنگامی که امام علیه السلام نزدیک شدن مرگ را احساس کردند شروع به وصیت کردند که از میان آن وصیت ها به چند فقره از آن اشاره می کنیم:

الف- آن حضرت وصیت کردند که به حسن بن علی معروف به افضس هفتاد دینار بپردازند، کسی به آن حضرت گفت: آیا بر مردی که با شمشیر به تو حمله کرده است، پول می بخشی؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: «وای بر تو، آیا قرآن

ص: ۲۹۵

۱- (۱). حیاة الامام موسی بن جعفر ۴۱۲/۱.

۲- (۲). نور الابصار/۱۳۳، الاتحاف بحب الاشراف/۵۴، سبائك الذهب/۷۲.

نمی خوانی؟! که می فرماید: وَالَّذِينَ يَصِلُونَ أَمْرَ اللَّهِ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ؛ و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند و از پروردگارشان می ترسند و از سختی حساب بیم دارند (۱).

امام صادق علیه السلام بالاترین حد پایبندی را به دین اسلام داشته و به تمام ارزش ها و اهداف این دین بزرگ ایمان داشته اند. آن حضرت از عواطف و هواهای نفسانی به دور بودند. آن حضرت در آخر عمر شریف خود به نیکویی کردن به مردی وصیت می کنند که قصد کشتن آن حضرت را داشته است. چرا که احسان به آن شخص مستلزم انجام فریضه واجب صله رحم است که خداوند متعال همگان را به آن سفارش کرده است.

ب- آن حضرت وصایای خاصی نیز داشته اند. ایشان امر امامت مردم را به پنج نفر واگذار کردند که عبارت از: منصور دوانیقی، محمد بن سلیمان، عبد الله، فرزند بزرگوارشان امام موسی بن جعفر علیه السلام و همسر گرامی آن حضرت بانو حمیده بودند.

امام علیه السلام این وصیت را برای حفظ و نگهداری امام کاظم علیه السلام از حيله و دشمنی حکومت ستمگر بیان فرمودند که به زودی نیز اندکی بعد از وفات آن حضرت سر این کار معلوم شد، آنجا که منصور به عامل یثرب نامه ای نوشت و دستور داد تا وصی امام علیه السلام را به قتل برساند، حاکم یثرب در جواب نامه منصور نوشت او به پنج نفر وصیت کرده است که تو هم یکی از آن ها هستی.

منصور در جواب او گفت: راهی برای کشتن این عده وجود ندارد (۲).

ج- آن حضرت تمام وصایای واقعی خود را به فرزندش امام

ص: ۲۹۶

۱- (۱). غیبت طوسی/ ۱۹۷، بحار الانوار ۲۷۶/۴۷.

۲- (۲). کافی ۳۱۰/۱، ر.ک مناقب آل ابی طالب ۳۴۵/۴.

کاظم علیه السلام نموده و آن حضرت را به تجهیز و غسل و تکفین و نماز خواندن بر جنازه خود سفارش کردند. همچنین او را به عنوان امام بعد از خود منصوب کردند و به دنبال عده ای از خواص شیعه فرستاده و آن ها را به اطاعت و پیروی از آن حضرت دستور دادند.

د- آن حضرت بی بی حمیده همسر گرامی شان را طلبیده و به او دستور دادند تا گروهی از همسایگان و دوستان و پیروان آن حضرت را در نزد او حاضر کنند. سپس به آن ها فرمودند: همانا که شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد (۱).

مرگ به زودی به نواده خاندان نبوت و رهبر نهضت فکری اسلام نزدیک می شد. در آخرین لحظات حیات نیز امام صادق علیه السلام اهل بیت خود را به مکارم اخلاق و صفات نیکو سفارش کرده و آن ها را از مخالفت با اوامر و احکام الهی برحذر می داشت. آن حضرت همچنین سوره ها و آیاتی از قرآن کریم را زیر لب تلاوت می فرمود. سپس آخرین نگاه را بر فرزند برومند خود امام موسی کاظم علیه السلام انداخته و روح پاکیزه اش به سوی پروردگارش پرکشید.

شهادت امام صادق علیه السلام از مهمترین حوادثی بود که عالم اسلام در آن زمان به آن امتحان شد. مرگ آن حضرت سرتاسر دیار اسلامی را در آن زمان به لرزه انداخت. از خانه هاشمیان صدای شیون و ناله برخاست و مردم با عجله به سمت خانه امام علیه السلام حرکت کردند. بعضی از آن ها بهت زده و بعضی دیگر حال گریه و نوحه برای فقدان از دست رفته بزرگی داشتند که پناه و ملجأ همه مسلمانان بود.

ص: ۲۹۷

۱- (۱). بحار الانوار ۲/۴۷ به نقل از عقاب الاعمال صدوق ۲۷۲ چاپ تهران، انتشارات صدوق.

امام موسی کاظم علیه السّلام با قلبی مجروح شروع به تجهیز جسد مطهر پدر نمود. او جنازه پدر را غسل داده و او را با دو پارچه شطوی (۱) که آن حضرت به آن ها احرام می بست، همچنین پیراهن و عمامه ای که از امام زین العابدین علیه السّلام بود کفن نموده و در انتها آن را با بردی که خود امام موسی کاظم علیه السّلام به چهل دینار خریداری کرد پیچید، و بعد از فراق از تجهیز، بر امام صادق علیه السّلام نماز خواند و صدها نفر از مسلمانان در این نماز به آن حضرت اقتدا کردند.

سپس جسد مقدّس امام صادق علیه السّلام را بر سر دست و در هاله ای از تکبیر به سمت بقیع تشییع کردند. در این حال مردم غرق در گریه بودند. آنان فضائل و برکات امام علیه السّلام را بر امت و توان علمی ای که به جامعه بخشید و شامل همه انواع علوم بود با یکدیگر یاد می کردند. جسد مطهر را به بقیع مقدّس برده و در منزل ابدی در کنار جدش امام زین العابدین علیه السّلام و پدرش امام محمّد باقر علیه السّلام به خاک سپرده و به همراه او علم و حلم و هرچه باعث شرافت هر انسانی می باشد به خاک سپردند (۲).

اکنون مناسب است که کلام را در این باب به مرثیه ای که ابو هریره عجلّی که از اصحاب آن حضرت بوده است ختم کنیم که گفت:

در حالی که آنان می رفتند و او را بر دوش و شانه های خود حمل می کردند، به آن ها می گویم: آیا می دانید که چه چیزی را به سوی خاک می برید، فردا خاک پاشان بر آن قبر خاک خواهند پاشید اما سزاوار است این خاک ها را بر فرق سر خود بریزند (۳).

ص: ۲۹۸

۱- (۱). منسوب به روستایی در مصر به نام شطا.

۲- (۲). باقر شریف القرشی عصر الامام الصادق ۱۶۷-۱۷۰.

۳- (۳). جوهری، مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر ۵۲.

میراث امام صادق علیه السلام

مدّت زمان طولانی که امام صادق علیه السلام برای استوار کردن ستون های راه و روش و طریق اهل بیت علیهم السلام و ترسیم خطّ مشی های کلی آن به فعالیت پرداخت تقریباً به سی و پنج سال می رسد.

امتیاز این دوره این بود که معاصر با پایان دولت امویان و آغاز دولت عباسی و زمانه ای بوده که هر دو دولت از نظر سیاسی در حالت ضعف بوده و در نتیجه فرصت منحصر به فرد و ممتازی برای انتشار بیداری و فرهنگ اصیل اسلامی به دست آمده بود. از اینجا است که پیروان اهل بیت را به عنوان پیروان و شیعه جعفر بن محمد صادق می شناسند و شیعیان را جعفری می نامند و این نامگذاری دلیلی تاریخی و مفهومی فرهنگی دارد.

از همین جا است که می توان سرّ عظمت میراث بزرگی را که امام صادق علیه السلام برای ما به جا گذاشته و میزان وسعت و غنای کمی و کیفی آنرا دریافت. از دیگر سوی می توان به فراوانی شاگردانی که به دست امام صادق علیه السلام تربیت شده و میراث آن حضرت را حمل کرده و برای نسل های آینده نقل کردند نیز اشاره کرد. استاد محمد حسین مظفر در کتاب الامام الصادق در اینجا به نقل بعضی از اعترافات و تصریحاتی که راویان بزرگ اهل سنت و علمای آن ها درباره فضیلت امام صادق علیه السلام و رجوع ائمه مذاهب اهل سنت و اهل

حدیث به ایشان آورده اند نقل نموده است.

روایت امام صادق علیه السّلام چهار هزار نفر یا بیشتر بوده اند، که این مطلب را چند بار نیز گفته ایم، شیخ مفید «طاب ثراه» در ارشاد می گوید: اصحاب حدیث نام راویان راستگویی که از امام صادق علیه السّلام روایت نقل کرده و آراء و افکار و مقامات مختلفی داشتند جمع نموده و عدد آن ها به چهار هزار مرد بالغ شد (۱).

طبق نقل ابن شهر آشوب آن کسی که نام این راویان را جمع آوری کرده، ابن عقده بوده است. دیگری افزوده که ابن عقده برای هر کدام از این اشخاص روایتی نیز که از امام صادق علیه السّلام نقل کرده اند ذکر نموده است، علامه طبرسی در اعلام الوری نیز به عدد آن ها اشاره کرده است، همچنان که محقق حلی در معتبر و شیخ طوسی «طاب رمسه» در کتاب رجال خود نیز از آنان نام برده است.

البته بسیاری راویان باعث بلندی و جلالت قدر امام صادق علیه السّلام نمی شود، بلکه این راویان هستند که با روایت کردن از آن حضرت فضیلت و بلندی مرتبه را کسب می کنند. آری، این امر نشان دهنده میزان بلند مرتبگی علمی آن حضرت و اتفاق نظر همه طالبان دانش و فضیلت با وجود تمام اختلافاتی که در گفتار و کردار داشتند بر فضیلت آن حضرت است.

بزرگان اهل سنت که از امام صادق علیه السّلام کسب علم کرده اند

عده ای از بزرگان و پیشوایان اهل سنت از امام صادق علیه السّلام کسب علم کرده اند. البته کسب دانش آنان از امام صادق علیه السّلام مانند شاگرد و استادها معمولی نبوده است. بلکه آنچنان که شیخ سلیمان در ینابیع و نووی در

ص: ۳۰۰

تهذیب الاسماء و لغات آورده است، این گونه بوده که آن ها بر امامت و جلالت و بزرگواری آن حضرت اتفاق نظر داشته اند. بلکه آنچنان که شافعی در مطالب السؤل آورده است، اینان کسب دانش خود از امام صادق علیه السلام را منقبت و شرافتی برای خود دانسته و فضیلتی می دانسته اند که به دست آورده بودند، اکنون ما تعدادی از این پیشوایان اهل سنت را ذکر می کنیم.

ابو حنیفه: از میان آنان است ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی که از موالی بوده، اصل او از کابل و در کوفه به دنیا آمده است. او در کوفه بزرگ شده، درس خوانده و در کوفه دارای حوزه درس بوده است. وی از کوفه به بغداد منتقل شد و در سال ۱۵۰ هجری در همان شهر از دنیا رفت. قبر او هم اکنون در بغداد معروف است. او امام یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت است و شرح حال او مشهورتر از آن است که ما بخواهیم ذکر کنیم.

اما کسب علم او از محضر امام صادق علیه السلام نیز معروف است. از جمله کسانی که این مطلب را ذکر کرده اند می توان به شبلنجی در نور الابصار، ابن حجر در صواعق، شیخ سلیمان در ینایع، ابن صباغ در الفصول و غیره اشاره کرد. آلوسی در مختصر تحفه اثنا عشریه صفحه ۸ می نویسد: این ابو حنیفه است که در میان اهل سنت با صدای بلند افتخار می کند که: «اگر آن دو سال نبود نعمان هلاک شده بود». مراد ابو حنیفه آن دو سالی است که در طول آن با امام صادق علیه السلام همنشین بوده و از آن حضرت کسب فیض می نمود.

مالک بن انس: او از جمله آنان مالک بن انس مدنی امام یکی دیگر از مذاهب اربعه اهل سنت است، ابن ندیم در فهرست می نویسد: او ابن ابی عامر از قبیله حمیر بوده و از قبیله بنی تیم بن مرّه از شاخه های قریش شمرده می شود. بنا به روایتی حمل او در شکم مادر سه سال به طول انجامیده است،

ابن ندیم اضافه می کند: از مالک بن انس نزد جعفر بن سلیمان عبّاسی که والی مدینه بود سعایت کردند و گفتند که او بیعت شما را قبول ندارد. او مالک بن انس را طلبید، او را برهنه کرده و شلاق زد و او را آنقدر کشیدند که کتف او در رفت. وی در سال ۱۷۹ هجری در سنّ ۸۴ سالگی در گذشته و مثل همین مطالب را نیز ابن خلّکان در شرح حال او آورده است.

اما کسب دانش مالک بن انس نزد امام صادق علیه السّلام معلوم و مشهور است. از جمله کسانی که به این مطلب اشاره کرده اند می توان به نووی در تهذیب، شبلنجی در نور الابصار، سبط در تذکره، شافعی در مطالب، ابن حجر در صواعق، شیخ سلیمان در ینابیع، ابو نعیم در حلیه، ابن صبّاح در فصول، و سایرین اشاره کرد.

سفیان ثوری: و از آن جمله سفیان بن سعید مسروق ثوری کوفی است که چندین بار به بغداد وارد شده و از امام صادق علیه السّلام روایاتی نقل کرده و امام صادق علیه السّلام سفارش های گرانمایی به او فرمودند که در قسمت وصایا گذشت (۱)، او با امام صادق علیه السّلام درباره زهد و پارسایی مناظره ای داشته است.

وی به بصره رفته و در سال ۱۶۱ هجری در بصره از دنیا رفته است. ولادتش در سال نود و اندی بوده و گفته شده که او در زمان قیام زید شهید در سپاه هشام بن عبد الملک بوده است.

علم آموزی او از امام صادق علیه السّلام در کتاب های تهذیب، نور الابصار، تذکره، مطالب، صواعق، ینابیع، حلیه، الفصول المهمّه و غیره آمده و رجالی های شیعه او را از اصحاب امام صادق علیه السّلام ذکر نموده اند.

ص: ۳۰۲

۱- ((۱)). ظاهراً چون این عبارت از استاد مظفر است منظور کتاب خود ایشان باشد نه کتاب حاضر.

سفیان بن عیینہ: و از جمله آنان سفیان بن عیینہ بن ابی عمران کوفی مکی است که در کوفه در سال ۱۰۷ هجری به دنیا آمده و در سال ۱۹۸ هجری در مکه دار فانی را وداع گفته است. او در حال جوانی در زمان ابو حنیفه به کوفه داخل شد.

علم آموزی او از امام صادق علیه السّلام نیز در کتاب های تهذیب، نور الابصار، مطالب، صواعق، ینابیع، حلیه، الفصول و کتاب های دیگر ذکر شده و رجالی های شیعه او را نیز از شیعه دانسته اند.

یحیی بن سعید انصاری: و از جمله آنان است یحیی بن سعید بن قیس انصاری از بنی النّجار که از تابعین بوده است. او از طرف منصور قاضی مدینه بوده و سپس به منصب قاضی القضاة گماشته شده است، او در سال ۱۴۳ هجری در شهر هاشمیّه از دنیا رفته است.

درباره روایت کردن او از امام صادق علیه السّلام به همان کتاب هایی که قبلاً ذکر کرده ایم مراجعه کنید. رجالیون شیعه او را نیز از شیعه دانسته اند.

ابن جریر: و از جمله آنان است عبد الملک بن عبد العزیز بن جریر مکی که از بسیاری از دانشمندان استماع روایت کرده است. او از آن دسته علمای عامّه است که قائل به حلیت متعه هستند. در طریق صدوق در باب ما یقبل من الدّعاوی بغیر بیّنه و در کافی در باب ما احلّ الله من المتعه سؤال کسی از امام صادق علیه السّلام درباره متعه آمده است که امام صادق علیه السّلام در پاسخ او فرمودند:

عبد الملک بن جریر را ملاقات کن و از او درباره این مسأله سؤال کن. چرا که او در این باره دانش فراوانی دارد، آن مرد به نزد عبد الملک بن جریر رفت و او درباره مسأله متعه و حلیت آن احادیث و مطالب علمی بسیاری بر آن شخص املا نمود.

ابن خلکان گوید: عبد الملک یکی از دانشمندان مشهور است. ولادت او در سال ۸۰ هجری بوده، او در بغداد به نزد ابو جعفر منصور رفته و در سال ۱۴۹ یا ۱۵۰ هجری دار فانی را وداع گفته است.

همان کتاب هایی که قبلاً ذکر کرده ایم کسب دانش او از محضر امام صادق علیه السّلام را ذکر کرده و مصادر رجالی شیعه نیز او را ذکر نموده اند.

قطن: از آنان است ابو سعید یحیی بن سعید قطن بصری که از ائمه حدیث بوده بلکه محدث زمان خود شناخته می شده است. صاحبان صحاح سته و دیگر عالمان اهل سنت به کلام او استدلال و احتجاج می کنند، او در سال ۱۹۸ هجری وفات کرده است. ابن قتیبه او را در رجال شیعه آورده است. اما خود شیعه او را از رجال خود نمی دانند.

تهذیب، ینابیع و غیر این دو کتاب از منابع اهل سنت او را از اصحاب و یاران امام صادق علیه السّلام دانسته و از میان شیعه نیز شیخ ابن داوود، نجاشی و دیگران نیز او را از اطرافیان امام صادق علیه السّلام ذکر نموده اند.

محمّد بن اسحاق: و از جمله آنان محمّد بن اسحاق بن یسار صاحب المغازی و السّیر است که مدنی بوده در مکه ساکن گردیده است. ابن خلکان از وی بسیار تعریف کرده است. میان محمّد بن اسحاق و مالک بن انس دشمنی بوده و هر کدام از آن دو دیگری را مذمت می نموده است. محمّد بن اسحاق در شهر حیره بر منصور وارد شد و کتاب مغازی را برای او نوشت. وی به بغداد آمد و در سال ۱۵۱ هجری بنابر نقل مشهور در همان شهر از دنیا رفت. علم آموزی او از امام صادق علیه السّلام در کتاب های تهذیب، ینابیع و غیر این دو کتاب از میان اهل سنت ذکر شده. شیخ در کتاب رجال، علامه در خلاصه، کشی در

کتاب رجال و دیگران از شیعه نیز او را ذکر کرده اند.

شعبه بن حجاج: و از آنان است شعبه بن حجاج از دی که از ائمه و مشاهیر اهل سنت می باشد. وی فتوا داد که قیام به همراه ابراهیم بن عبد الله بن حسن واجب است. عدّه ای نیز معتقدند که او خود از کسانی بوده است که از اصحاب حدیث به همراه ابراهیم بن عبد الله خروج کرده است.

گروهی از اهل سنت همچون صاحب تهذیب، صواعق، حلیه، ینابیع، فصول، تذکره و دیگران او را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده اند و کتاب های شیعی نیز او را جزو اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده اند.

ایوب سجستانی: و از جمله این افراد ایوب بن ابی تمیمه سجستانی بصری است که بعضی هم نام او را سختیانی گفته اند. اما سجستانی مشهورتر است.

وی غلام عمار بن یاسر بوده و او را در ردیف بزرگان از فقهاء تابعین بر شمرده اند. وی در سال ۱۳۱ هجری در بصره در سن ۶۵ سالگی به مرض طاعون از دنیا رفته است.

از اهل سنت در نور الابصار، تذکره، مطالب، صواعق، حلیه، فصول و غیره و از میان شیعه کتاب های رجالی شیعه، همه او را از اصحاب امام صادق علیه السلام دانسته اند.

این ها بعضی از بزرگان اهل سنت و فقهای مشهور آنان بودند که نسبت شاگردی امام صادق علیه السلام به آن ها داده شده است. البته بعضی از علما مانند ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، افراد دیگری را نیز جزء آنان دانسته اند.

مضافا به اینکه دیگران نیز با کلماتی نظیر «و غیرهم» یا «ما سوی ذلک» که همین معنای و غیره را می رساند، نیز عدّه دیگری را به این گروه

به دلیل عنایت بیش از حد امام صادق علیه السلام به رشته‌هایی از علوم طبیعی که نمونه‌هایی از آن را در خلال بحث‌های این کتاب پیشتر دیده‌ایم، می‌توان گفت که تمدن امروز انسانی-یا تمدن اروپا-مدیون میراث علمی امام صادق علیه السلام است.

میراث علمی و حدیثی که دانشمندان مکتب اهل بیت علیهم السلام از امام صادق علیه السلام نقل و جمع‌آوری نموده‌اند به تنهایی هم از حیث کمیت و هم از حیث پرداختن به رشته‌های مختلف علوم انسانی و طبیعی، بیشتر از میراث حدیثی هر کدام از معصومین علیهم السلام می‌باشد.

ما در بحث‌های سابق این کتاب مانند دانشگاه اهل بیت علیهم السلام یا جمعیت صالحان، مقداری از احادیث شریف آن حضرت را ذکر نموده‌ایم. اما برای استفاده بیشتر و ایجاد وحدت سیاق با سایر جلد‌های این مجموعه، اکنون دسته دیگری از روایات و میراث علمی امام صادق علیه السلام را که در مسائل مختلف معرفت اسلامی جمع‌آوری نموده‌ایم بیان می‌کنیم:

ص: ۳۰۶

۱- (۱). محمد حسین مظفر، الامام الصادق علیه السلام ۱۲۷-۱۳۰.

۲- (۲). به رغم اعترافات عالمان اهل سنت و تحسین امام صادق علیه السلام توسط آنان و اعتراف به این مطلب که پیشوایان مذاهب و علمای بزرگ آنان به دست امام صادق علیه السلام پرورش یافته و راویان آنقدر از احادیث او نقل کرده‌اند که شرق و غرب را پر کرده است، می‌بینیم بخاری صاحب صحیح بخاری که از خوارج، فاسقان و افراد مجهول هم روایت نقل می‌کند، حتی یک حدیث هم از امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت نقل نکرده است.

۱. از علی بن حکم از هشام از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبِلَ، فَقَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، فَقَالَ:

وَعَزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، بَكَ آخِذًا، وَبَكَ اعْطَى وَ عَلَيْكَ اثِيبُ»؛

هنگامی که خداوند عقل را آفرید، او را به حرف آورد، سپس به او گفت: رو به من کن. عقل رو کرد. سپس به او گفت: برگرد. عقل برگشت. خداوند فرمود: به عزت و جلالم هیچ چیزی را نیافریده ام که در نزد من از تو محبوب تر باشد. به وسیله تو مؤاخذه می کنم، به وسیله تو عطا می کنم و بر مبنای تو ثواب می دهم (۱).

۲. از عبد الله بن سنان روایت شده است که گفت: از امام جعفر بن محمد علیه السلام سؤال کردم: ملائکه برترند یا بنی آدم؟ امام صادق علیه السلام پاسخ دادند:

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است: خداوند در ملائکه عقل را بدون شهوت آفریده و در حیوانات شهوت را بدون عقل آفریده و در بنی آدم هر دوی اینها را آفریده است. پس هر کس عقل او بر شهوتش غالب شود، او از ملائکه برتر و هر کس شهوت او بر عقلش فائق آید، او از حیوانات پست تر است (۲).

۳. از عبد الله بن سنان روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«حَجَّهَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيِّ، وَ الْحَجَّهَ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلَ»؛

حجّت خدا بر بندگان پیامبران اند و حجّت میان بندگان و خدا عقل است (۳).

ص: ۳۰۷

۱- (۱). المحاسن ۱/۱۹۲، مصابیح الظلم، باب ۱، باب العقل، ح ۷.

۲- (۲). علل الشرایع ۴/۱، باب ۶.

۳- (۳). کافی ۲۵/۱، کتاب العقل و الجهل ۲۲.

۱. از ابو حمزه ثمالی روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: از ریاست پرهیز و از این که پیروی کورکورانه دیگران را بنمایی نیز پرهیز- تا آنجا که فرمودند: از این پرهیز که بدون دلیل کسی را پیشوای خود گردانی و هرچه او می گوید تصدیق کنی ۱.

۲. از فضیل روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**؛ ای پیامبر، [تو فقط هشداردهنده ای، و برای هر قومی رهبری است، پرسیدم؟ امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: هر امامی برای قرنی که در آن زندگی می کند هدایت کننده است ۲.

۳. از عمار سابطی روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

آیا امام علم غیب می داند؟ امام علیه السلام پاسخ دادند: نه، ولی اگر بخواند چیزی را بداند، خداوند علم آن را به او می دهد ۳.

۴. و از بریده بن معاویه از امام صادق علیه السلام یا باقر علیه السلام در تفسیر قول خداوند متعال **وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ**؛ و تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند، روایت شده که فرموده اند: پس رسول خدا بالاترین راسخان در علم است. خداوند به او تمام آنچه را که از تنزیل و تأویل فرورفستاده، تعلیم کرده است. خداوند هیچگاه چیزی را فرو نمی فرستد مگر این که علم او را به پیامبر و اوصیائی که بعد از او می آید تعلیم می کند. تا آنجایی که فرمودند: قرآن خاص و عام، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد و این راسخان در علم هستند که فرق آن ها را می دانند ۴.

۱. از جمیل بن صالح روایت شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من خبر بده از اسلام و ایمان که آیا باهم فرق می کنند؟ امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: ایمان با اسلام مشارکت دارد. اما اسلام با ایمان مشارکت ندارد.

عرض کردم: این دو را برای من توصیف نمائید. آن حضرت فرمودند:

«الإسلام شهادة أن لا إله إلا الله و التصديق برسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، به حقتن الدماء و عليه جرت المناكح و المواريث و على ظاهره جماعه الناس، و الإيمان الهدى و ما ثبت في القلوب من صفة الإسلام و ما ظهر من العمل، و الإيمان أرفع من الإسلام بدرجه»؛

اسلام این است که شهادت به وحدانیت خداوند داده و رسول خداوند را تصدیق نمایید. بوسیله این کار خون ها حفظ شده و ازدواج و میراث بر همین اساس صورت می گیرد و بسیاری از مردم بر همین ظاهر اسلام مانده اند. اما ایمان عبارت است از هدایت و آنچه را که در دل ها از اوصاف اسلام ثبت شده و در مرحله عمل از انسان مؤمن به ظهور می رسد. پس ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است (۱).

۲. از عبد الرّحيم قصير روایت شده که گفت: نامه ای به وسیله عبد الملك بن اعين به سوی امام صادق علیه السلام فرستاده و از ایشان درباره حقیقت ایمان سؤال کردم. آن حضرت در نامه ای که به وسیله همان شخص برای من فرستادند، این چنین پاسخ دادند:

ص: ۳۰۹

۱- (۱). کافی ۲/۲۵، کتاب الایمان و الکفر، باب أنّ الایمان یشارک الاسلام، ح ۱.

خدایت رحمت کند که از ایمان سؤال کرده ای، ایمان اقرار به زیان و پیمان قلبی و عمل کردن به آن پیمان بوسیله اعضا و جوارح است. ایمان دارای اجزائی است که هر کدام به یکدیگر پیوسته اند. و ایمان، اسلام و کفر سه خانه اند [یا سه دایره تو در تو که هر گاه کسی از دایره ایمان بیرون رفت هنوز در دایره اسلام باقی است و هر گاه از دایره اسلام بیرون رفت وارد دایره کفر می شود و رابطه این سه از باب عموم و خصوص مطلق است] آگاه می شود که بنده خدا قبل از آنکه مؤمن باشد مسلمان است. اما نمی شود که مؤمن باشد اما مسلمان نباشد. پس اسلام قبل از ایمان و ایمان با اسلام شریک است (۱).

۳. عبد الله بن مسکان از یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اسلام چیست؟ امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: دین خدا. نام دین خدا اسلام است و این دین قبل از این که شما به وجود بیاید و اکنون که وجود دارید و بعد از شما ثابت و برقرار است. هر کس به دین خدا اقرار نماید مسلمان است. اما کسی که به دستورات خداوند متعال عمل کند، مؤمن است (۲).

تفقه در دین

۱. از عبد الله بن الرّحمن زید از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت شده که گفت:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله: طلب العلم فريضة على كل مسلم، ألا و أن الله يحب بغاه العلم»؛

رسول خدا صَلَّى الله عليه و اله فرموده است: به دنبال علم رفتن بر هر مسلمانی واجب است، آگاه باشید که خداوند آنان را که راه دانش را برگزیده اند دوست دارد (۳).

ص: ۳۱۰

۱- (۱). کافی ۲/۲۷، کتاب الایمان و الکفر، باب انّ الاسلام قبل الایمان، ح ۱.

۲- (۲). کافی ۲/۳۸، کتاب الایمان و الکفر، باب ۳۰ باب انّ الایمان مبنی لاجوارح البدن کلّها، ح ۴.

۳- (۳). کافی ۱/۳۰، کتاب فضل العلم، باب ۱، باب فرض علم، ح ۱.

۲. از ابو جعفر حول از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«لا یسع الناس حتّی یسألوا و یتفقها و یعرفوا إمامهم. و یسعهم أن یأخذوا بما یقول و إن کان تقیّه»؛

مردم باید پرسند و تفکر و تفقه کنند و امام خود را بشناسند. نه اینکه آنچه را که او می گوید اگرچه از روی تقیه باشد به آن عمل کنند (۱).

۳. از جمیل از امام صادق علیه السلام روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

«یغدو الناس علی ثلاثه أصناف: عالم و متعلم و غناء، فنحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و سائر الناس غناء»؛

مردم بر سه دسته اند. دانشمند، دانشجو و گروه بی ارزشی که به خار و خاشاک مانند، ما دانشمندانیم و شیعیان ما دانشجو و دیگر مردمان خار و خاشاک اند (۲).

۴. از ابی البختری از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

همانا دانشمندان میراث داران پیامبران اند و این بدان سبب است که پیامبران درهم و دیناری از خود به ارث نگذاشته اند. بلکه آنان احادیث خود را به جا گذاشته اند. پس هر کس از آن احادیث استفاده کند بهره شایانی برده است. پس بنگرید که دانش خود را از چه کسی می گیرید؟ همانا که در میان ما اهل بیت در هر نسلی جانشینان عادل هستند که تحریف غالیان و جعل دروغگویان و تأویل نادانان را از آن احادیث دور می کنند (۳).

ص: ۳۱۱

۱- (۱). کافی ۴۰/۱، کتاب فضل العلم، باب ۹ باب سؤال عالم و تذاکره، ح ۴.

۲- (۲). کافی ۳۴/۱، کتاب فضل العلم، باب ۳، باب اصناف الناس، ح ۴.

۳- (۳). کافی ۳۲/۱، کتاب فضل العلم، باب ۲، باب فضل العلماء، ح ۲.

۱. از حمّاد از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: هیچ چیزی نیست مگر اینکه درباره آن یا در قرآن و یا در سنّت حکمی آمده است (۱).

۲. از مزارم از ابا عبد الله امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود:

خداوند تبارک و تعالی قرآن را نازل کرده و در آن همه چیز را بیان داشته است. به خدا قسم که خداوند هیچ چیزی را که بندگان به آن نیاز داشته باشند باقی نگذاشته مگر اینکه آن را در قرآن فرو فرستاده است تا اینکه بندگان خدا نتوانند بگویند ای کاش که درباره این مسأله در قرآن آیه ای بود (۲).

۳. از معلی بن خنیس روایت شده که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود:

هیچ مسأله ای نیست که دو نفر در او اختلاف داشته باشند مگر اینکه اصل آن در کتاب خدا موجود است. اما عقل مردمان به درک آن نمی رسد (۳).

علم ائمه علیهم السّلام

۱. عبد الاعلی بن اعین روایت کند که: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

من از پیامبر به وجود آمده و به کتاب خدا دانا هستم که در آن جریان پیدایش مخلوقات و هرچه تا روز قیامت به وقوع خواهد پیوست، اخبار آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و آنچه واقع شده و می شود ذکر شده است من همان گونه که به کف

ص: ۳۱۲

۱- (۱). کافی ۵۹/۱، کتاب فضل العلم، باب ۲۰، باب ردع للکتاب، ح ۴.

۲- (۲). کافی ۵۹/۱، کتاب فضل العلم، باب ۲۰، باب ردع للکتاب، ح ۱.

۳- (۳). همان مصدر ۶۰/۱، ح ۶.

دست خود نگاه می‌کنم نسبت به قرآن کریم آشنا هستم و خداوند می‌فرماید: (فیه تبیان کل شیء) در آن روشنگری برای هر چیز است (۱).

۲. ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله به حضرت علی علیه السلام هزار باب از علوم گشود که از هر بابی از آن هزار باب دیگر گشوده می‌شود، تا اینکه فرمود: صحیفه جامعه، در نزد ما موجود است که نامه ای است به طول هفتاد ذراع رسول خدا صلی الله علیه و اله، که به املاء پیغمبر اکرم و از دهان مبارک آن حضرت و به خط حضرت علی علیه السلام بوده و به دست خود آن حضرت نوشته و در آن تمام حلال، حرام و هر چه را که مردم به آن احتیاج پیدا می‌کنند، حتی آرش خدش یعنی میزان دیه خراشی که بر انسان وارد می‌شود یا خسارتی که از خراش بر اموال مردم واجب می‌گردد نیز ذکر شده است.

ابو بصیر گوید: آن حضرت دست خود را به سوی من دراز کرد و گفت:

اجازه می‌دهی ای ابا محمد؟ عرض کردم: خدا مرا قربانت کند، من به شما تعلق دارم. هر کار می‌خواهید انجام بدهید. آن حضرت با دست خود مرا لمس کرد و سپس فرمود: در آن صحیفه جامعه حتی خسارت این مقدار فشار نیز آمده است - آن حضرت گویا قدری ناراحت شده بود - (۲).

۳. از حسین بن ابی العلاء روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: همانا که جفر سپید در نزد من است به حضرت عرض کردم در آن چه چیزی است؟ آن حضرت فرمود: زبور داوود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف ابراهیم، همه حلال و حرام‌ها و مصحف فاطمه. و من گمان نمی‌کنم که قرآن هم در آن باشد، و در آن چیزهایی است که مردم به سمت ما احتیاج پیدا می‌کنند، اما ما به

ص: ۳۱۳

۱- (۱). کافی ۶۱/۱، کتاب فضل العلم، باب ۲۰، باب ردع للکتاب، ح ۸. البته آیه شریفه در متن روایت به همین ترتیب آمده است، اما این آیه در قرآن به این صورت آمده است: «و نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَّ اِیْنَ كِتَابٍ رَا كَهِ رُوشَنُگَرِ هَر چِیزِی اسْت... بَر تُو نَازِل كَرْدِیْم» نحل/ ۸۲.

۲- (۲). کافی ۲۳۸/۱، کتاب الحجّه، باب فیه ذكْر الصّحیفه، ح ۱.

سمت کسی احتیاج پیدا نمی کنیم. حتی در آن دیه نواختن یک تازیانه، نیم تازیانه یا یک چهارم تازیانه و حتی ارش خدش [دیه خراشیدگی] نیز هست (۱).

راه های انحرافی

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند: قیاس و رأی را رها کن که آنچه را گروهی درباره دین خدا گفته اند، دلیلی آشکاری ندارد (۲).

۲. ابی شیبه خراسانی گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«إن أصحاب المقایس طلبوا العلم بالمقایس، فلم تزد هم المقایس من الحق إلا بعدا، و ان دین الله لا یصاب بالمقایس»؛

صاحبان قیاس، دانش را با قیاس طلب کرده اند. اما آن قیاس آن ها را فقط از حق دورتر کرد. چرا که دین خداوند با قیاس به دست نمی آید (۳).

۳. در نامه ای که امام صادق علیه السلام برای معتقدان به رأی و قیاس نوشته اند آمده است:

آنان می گویند: ما جز آنچه را که عقل و فهم ما درک می کند، چیز دیگری را قبول نداریم، پس خداوند متعال آن ها را به این روزی که گرفتار آمده اند مبتلا ساخته است. آن ها را وانهاد و رها کرده است، تا آنجا که بنده نفس خود گشته و خود خبر ندارند. اگر خداوند از کار آن ها راضی بود، دیگر برای آن ها پیامبر نمی فرستاد که در میان آنان داوری کرده و آنان را از این حالت باز دارد (۴).

۴. در وصیت مفصل بن عمر آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم

ص: ۳۱۴

۱- (۱). کافی ۲۴۰/۱، کتاب الحجّه، باب فیه ذکر صحیفه، حدیث ۳.

۲- (۲). علل الشرایع ۸۸/۱ باب ۸۱، باب علّه المراره فی الاذنین، ح ۴.

۳- (۳). وسائل به نقل از کافی ۴۳/۲۷، قضاء، باب ۶، از ابواب صفات قاضی، ح ۱۸.

۴- (۴). محاسن ۲۰۹/۱، کتاب مصابیح الظلم، باب ۷، ح ۷۶.

که می فرمود: هر کس عمل خود را بر پایه شک یا ظن محکم کند، عمل او ارزشی نداشته و حبط می شود، همانا که حجّت خدا حجّتی روشن و آشکار است ۱.

۵. از مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش علیهم السّلام روایت شده که فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است: از ظنّ و گمان بپرهیزید که همانا ظنّ و گمان دروغ ترین دروغ هاست ۲.

نمونه هایی از کج فهمی در مسائل دینی

۱. عبد المؤمن انصاری روایت کند که به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:

گروهی از رسول خدا روایت می کنند که فرمود: «اختلاف امّتی رحمه»؛ اختلاف در میان امّت من رحمت است. امام صادق علیه السّلام فرمودند: «راست می گویند»، گفتم: اگر اختلاف در میان امّت رحمت است. پس اجتماع در میان امّت مایه عذاب است! امام صادق علیه السّلام فرمودند: این گونه که تو گمان کرده ای و آنان به آن راه رفته اند، نیست. منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله این آیه از قرآن کریم است: (پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را -وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند- باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟). پس خداوند متعال آن ها را امر کرده تا به سمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بروند و دانش بیاموزند. سپس به سمت قوم و قبیله خود برگردند و آن دانش را به آنان بیاموزند، مراد از کلمه اختلاف، رفتن آن ها به شهرهاست نه اختلاف پیدا کردن در دین خدا. بلکه دین خدا یک دین بیشتر نیست ۳.

۲. اسماعیل بن مخلد سراج گوید: این نامه از امام صادق علیه السلام به سوی اصحابش صادر شد. او نامه را ذکر می کند تا آنجا که گوید:

آنان در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله قبل از وفات خود با آن ها عهد و پیمان کرده بود، می گویند پس از دنیا رفتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ما می توانیم براساس آنچه را که رأی مردم بر آن اجتماع کرده عمل کنیم. آنان در این کار مخالف خدا و رسول او هستند، پس هیچ کس جرأت بر خدا پیدا نکرده و ضلالتش آشکارتر از آنان که این چنین اعتقادی دارند نیست.

تا آنجا که فرمود: و همچنان که در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله مردم اجازه نداشتند در مقابل کلام و نظر آن حضرت به هوا و هوس و رأی و قیاس خود عمل کنند، همچنین پس از رحلت آن حضرت نیز کسی اجازه ندارد تا به هوا و رأی و قیاس خود در مخالفت با آن حضرت عمل نماید. سپس فرمودند: از آثار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سنت او پیروی کنید و به آن ها تمسک جوید و از هوا و هوس و آراء و عقاید عقلی خود پیروی نکنید. چرا که گمراهترین مردم در نزد خدا کسی است که بدون هدایت خداوندی به دنبال هوا و رأی خود می رود.

و همچنین فرمودند:

«أيتها العصابة، عليكم بآثار رسول الله صلى الله عليه و اله و سنته، و آثار الأئمة الهداه من أهل بيت رسول الله صلى الله عليه و اله من بعده و سنتهم، فإنه من أخذ بذلك فقد اهتدى و من ترك ذلك و رغب عنه ضلّ...»؛

ای جماعت، بر شما باد که آثار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سنت او آثار ائمه هدی از اهل بیت رسول خدا را پس از او دریابید. چرا که هر کس چنگ به ریسمان آنان بزند هدایت شده و هر کس این کار را ترک کرده و از او روگردان شود، گمراه می شود.»

او این نامه را کاملاً تا آخر ذکر کرده است (۱).

ص: ۳۱۶

۱- (۱). روضه کافی ۲/۸، کتاب الرّوضه، رساله ابی عبد الله، ح ۱.

۱. هشام بن سالم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حق خداوند بر بندگان چیست؟ آن حضرت فرمودند:

حق خداوند بر بندگان این است که آنچه را که می دانند بگویند و از آنچه نمی دانند خودداری کنند. اگر آنان چنین کنند حق خداوند را ادا کنند (۱).

۲. هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود:

«إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نَلْقَى إِلَيْكُمْ الْأَصُولَ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعَ»؛

بر ماست که اصول را به شما بگوییم و بر شماست که طبق اصولی که ما به شما می گوییم فروع را کشف کنید (۲).

۳. ابن مسکان از حبیب نقل می کند که گفت: امام صادق علیه السلام به ما فرمودند:

کسی در نزد من محبوب تر از شما نیست، مردم به راه های مختلف رفته اند. بعضی از آن ها تابع هوا و هوس خود شده اند. بعضی از آن ها تابع آراء و نظرات عقلی خود گشتند. اما شما تابع نظریه ای شده اید که ریشه دار است (۳).

۴. هشام روایت می کند که به امام صادق علیه السلام گفتند: از شما روایت شده که مراد از خمر و میسر و انصاب و ازلام در آیه شریف قرآن، بعضی از انسان ها هستند؟ امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: خداوند هیچگاه خلق خود را با چیزهایی که

ص: ۳۱۷

۱- (۱). محاسن ۲۰۴/۱، مصابیح الظلم، باب ۴، حق الله عز و جل في خلقه، ح ۵۳.

۲- (۲). سرائر ۵۷۵/۳، ما استطرفه من جامع البرنطی.

۳- (۳). محاسن ۲۵۴/۱، کتاب الصیفوه و التور و الرحمه، باب ۲۳، باب الاحواء، ح ۸۸، چاپ مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام.

نمی فهمند مورد خطاب قرار نمی دهد (۱).

۵. از عمر بن حنظله روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: دو نفر از اصحاب ما در یک مسأله ای مانند دین یا میراث اختلاف می کنند. تکلیف چیست؟ حضرت پاسخ دادند:

در میان خود گشته و کسی را پیدا کنند که حدیث ما را نقل می کند و در حلال و حرام ما نظر کرده، احکام ما را می داند. پس باید به حکم او راضی شوند که من او را بر شما حاکم قرار دادم. پس اگر او حکم ما را بیان کرد و یکی از آن دو نفر حکم او را قبول نکرد، حکم خداوند را سبک شمرده و حکم ما را رد کرده است و هر کس ما را رد کند خدا را رد کرده و این کار در حدّ شرک به خداست (۲).

در ادامه همان حدیث عمر بن حنظله گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:

اگر هر کدام از دو طرف دعوی یکی از اصحاب را که دارای همین صفاتی که شما فرمودید هست اختیار کنند و آن دو را در امر خود حکم قرار دهند، سپس آن دو در حکم اختلاف کنند تکلیف چیست؟

امام علیه السّلام پاسخ دادند: حکم، حکم آن کسی است که از میان آن دو عادل تر، فقیه تر، راستگوتر و باتقواتر باشد و به حکم طرف مقابل اعتنا نمی شود.

خدمت آن حضرت عرض کردم: آن دو نفر هر دو عادل و در نزد اصحاب مورد قبول هستند و نمی توانیم هیچ کدام از آن ها را بر دیگری ترجیح دهیم.

حال تکلیف چیست؟

حضرت پاسخ دادند: می بینیم در حکمی که صادر کرده اند، به چه روایتی از ما تمسک کرده اند؟ پس استناد هر کدام به روایتی بود که اصحاب شما بر آن اجماع کرده اند، حکم

ص: ۳۱۸

۱- (۱). وسائل ۱۶۷/۱۷، باب ۳۵، از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۱۳.

۲- (۲). من لا یحضره الفقیه ۸/۳، القضا یا و الاحکام، باب الاتّفاق علی عدلین فی الحکومه، ح ۳۲ و ۳۳.

او را قبول کرده و روایتی را که نادر بوده و در نزد اصحاب مشهور نیست، کنار می گذاریم. چرا که آنچه مورد اتفاق نظر باشد، شک از آن برداشته می شود، عمر بن حنظله گوید:

به آن حضرت عرض کردم: اگر دو روایتی که آن دو نفر نقل می کنند هر دو مشهور باشند و از روایان ثقه نقل شده باشند تکلیف چیست؟

امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: نگاه کنید که از میان این دو روایت کدام یک موافق با حکم قرآن و سنت و مخالف با حکم عامه یعنی غیر شیعه می باشد. آن را بگیرید و آنچه را که حکمش مخالف با حکم کتاب یا مخالف سنت و یا موافق با عامه است کنار بگذارید.

عرضه داشتم: خدا مرا فدایت کند. این گونه فرض می کنیم که این دو فقیه هر دو حکم را از کتاب و سنت اخذ کرده اند. اما می بینیم که یکی از این دو خبر موافق با عامه و دیگری مخالف با عامه است. به کدام یک باید عمل کنیم؟

امام صادق علیه السلام فرمودند: راه رشد در آن روایتی است که مخالف با عامه باشد.

عرضه داشتم: خداوند مرا قربانت کند، اگر هر دو خبر با نظر عامه موافق بودند تکلیف چیست؟

آن حضرت پاسخ دادند: نگاه می کنیم که حاکمان و قاضیان عامه به کدام یک از این دو روایت میل بیشتری دارند و آن را مورد استناد قرار می دهند، آن را ترک می کنیم و دیگری را اخذ می نماییم.

عرض کردم: اگر حکام آن ها به هر دو خبر یکسان عمل کرده باشند تکلیف چیست؟

آن حضرت فرمودند: اگر کار به اینجا رسید، این مسأله را کنار بگذار تا امام خود را ببینی (۱)، همانا که توقف کردن در نزد امور شبهه ناک بسیار بهتر است از فرورفتن در گرداب هلاکت (۲).

ص: ۳۱۹

۱- (۱). در بعضی از نسخ آمده است امام زمان خود را ببینی.

۲- (۲). کافی ۶۷/۱، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، ح ۱۰.

۱. موسی بن بکر گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی یک روز، دو روز یا سه روز یا چهار روز یا بیشتر بیهوش می ماند. آیا او چه اندازه باید نمازش را قضا کند؟ امام صادق علیه السّلام پاسخ دادند:

«ألا أخبرك بما يجمع لك هذه الأشياء كلّها؟ كلّما غلب الله عليه من أمر فالله أعذر لعبده»؛

آیا تو را خبر ندهم به قاعده ای کلی که جواب همه این سؤال ها در آن باشد؟ خداوند عذر بندگانش را در همه امور غیر اختیاری می پذیرد (۱).

۲. از محمّد بن علی بن الحسین روایت است که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمودند:

«كل شيء مطلق حتى يرد فيه نهي»؛

هر چیزی آزاد است تا اینکه در آن از جانب خدا نهی برسد (۲).

۳. از داوود بن فرقد روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

اگر شما معنای کلام ما را بفهمید و درک کنید، فقیه ترین مردمید، چرا که هر کلمه ممکن است بر چند وجه معنای مختلفی پیدا کند، انسان اگر بخواهد می تواند کلام خود را به گونه ای تغییر بدهد که معنایش عوض شود ولی دروغ نباشد (۳).

۴. از ابی اسحاق ارجانی روایت مرفوعی نقل شده است که گفت: امام

ص: ۳۲۰

۱- (۱). خصال ۶۴۴/۲، ابواب مابعد الالف، ح ۲۴.

۲- (۲). فقیه ۳۱۷/۱، باب وصف الصّلاه...القنوت و استحبابه، ح ۹۳۷.

۳- (۳). معانی الاخبار ۱/۱، باب ۱.

صادق علیه السلام فرموده اند: آیا می دانی چرا دستور می دهیم به روایاتی که مخالف با نظر اهل سنت است عمل کنید؟ گفتم: نمی دانم، آن حضرت فرمودند: به این دلیل که حضرت علی علیه السلام در امر دین هر دستوری می دادند، امت از روی کینه و عنادی که با آن حضرت داشته و می خواستند امر آن حضرت را باطل کنند، مخالف آن عمل می کردند. به همین خاطر می آمدند و از امیر المؤمنین مسأله می پرسیدند، هنگامی که آن حضرت فتوا می داد، آن ها ضد آن را عمل می کردند تا مردم را به اشتباه بیندازند (۱).

۵. از منصور بن حازم روایت شده که گفت: امام صادق علیه السلام فرموده اند: مردم در امر و نهی خدا واقع شده اند. اما کسی که دارای عذر شرعی باشد، خداوند عذر او را می پذیرد (۲).

۶. از ابی بصیر روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا مهر یا جای سجدهٔ مریض را زن می تواند برای او نگاه دارد تا او بر آن سجده کند؟ آن حضرت فرمودند: این کار را نمی تواند انجام دهد، مگر اینکه به این کار مجبور باشد و در نزد او غیر از آن زن دیگری نباشد و هیچ حرامی نیست مگر اینکه در هنگام ضرورت و اضطرار خداوند آن را حلال کرده است (۳).

۷. هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: خداوند متعال بسیار بزرگوارتر است از اینکه به مردم تکلیفی واگذار کند که آنان طاقت انجام آن را نداشته باشند و خداوند متعال عزیزتر از آن است که در حکومت و سلطنت او کاری اتفاق بیافتد که خداوند آن را نخواسته باشد (۴).

۸. عبد الاعلی مولى آل سام گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: زمین

ص: ۳۲۱

۱- (۱). علل الشرایع ۵۳۱/۲، باب ۳۱۵، العله التي من اجلها يجب الاخذ بخلافه...، ح ۱.

۲- (۲). محاسن ۲۴۵/۱، کتاب مصابیح الظلم، باب ۲۶، باب الامر و النهی، ح ۲۴۲.

۳- (۳). تهذیب ۱۷۷/۳، باب ۱۴، باب صلاه الغریق و المتوخل و المضطرب بغير ذلك، ح ۱.

۴- (۴). کافی ۱۶۰/۱، کتاب التوحید، باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین، ح ۱۴.

خوردن و ناخن دست من شکسته است و من بر آن مرهم نهاده ام. اکنون چگونه وضو بگیرم؟ آن حضرت پاسخ دادند: این حکم و اشباه و نظایر آن از این آیه شریف قرآن فهمیده می شود: (و در دین بر شما سختی قرار نداده است) بر روی همان مرهم دست بکش (۱).

۹. از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر چیز حلال و حرامی دارد. پس تا وقتی که حرام را به صورت مشخص نشناخته ای که آن را کنار بگذاری، همه چیز برای تو حلال است (۲).

۱۰. از معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله هنگامی که از طواف و نماز طواف فارغ شد، فرمود: اکنون اعمال را از آنجا شروع کنید که خداوند متعال دستور به آن داده است. پس به کوه صفا برویم، خداوند متعال می فرماید: (در حقیقت، «صفا» و «مروه» از شعایر خداست) (۳).

۱۱. زکریا بن یحیی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آنچه را که خداوند دانش آن را از بندگان پنهان داشته است، آن حکم از بندگان برداشته شده است (۴).

۱۲. از حریر از زراره نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره حرام و حلال سؤال کردم. آن حضرت پاسخ دادند:

«حلال محمد حلال الی یوم القیامه، و حرامه حرام الی یوم القیامه، لا یكون غیره و لا یجیء غیره»؛

حلال محمد تا روز قیامت حلال، و حرام او تا روز قیامت حرام است، غیر از این نخواهد شد و نخواهد آمد (۵).

ص: ۳۲۲

۱- (۱). تهذیب ۱/۳۶۳، باب ۱۶، باب فی صفة الوضوء و الفرض منه، ح ۲۷.

۲- (۲). من لا یحضره الفقیه ۳/۳۴۱، باب الذبائح و المآکل، ح ۴۲۰۸.

۳- (۳). تهذیب ۵/۱۴۵، باب ۱۰، ح ۶.

۴- (۴). توحید ۹/۳۱۴، باب ۶۴، باب التّعریف و البیان و الحجّه و الهدایه.

۵- (۵). کافی ۱/۵۸، کتاب فضل العلم، باب البدع و الرأی و المقاییس، ح ۱۹.

۱. ابن اذینه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمودند: این ناصبیان چه چیز روایت می کنند؟ عرضه داشتیم: خدا مرا قربانت کند. درباره چه موضوعی؟ آن حضرت فرمودند: درباره اذان و رکوع و سجودشان. گفتیم: آنان می گویند: ابی بن کعب در خواب دیده است، امام صادق علیه السلام فرمودند: آنان دروغ می گویند. دین خدا عزیزتر از آن است که در خواب دیده شود [یعنی احکام آن به وسیله خواب و رؤیا بیان شود] (۱).

۲. از عیص بن قاسم روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند:

هنگامی که کسی در ماه رمضان به مسافرت می رود، باید روزه اش را افطار کند و فرموده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از مدینه به سمت مکه در ماه رمضان خارج شد، به همراه آنان مردم و پیادگان بودند. هنگامی که به منطقه کراء غمیم [که سه میل با مدینه فاصله داشت] رسیدند، کاسه ای آب خواستند. آن هنگام وقتی بین ظهر و عصر بود. آن حضرت آب را نوشیده و افطار کرده و مردم نیز به همراه آن حضرت افطار کردند. اما عده ای بر روزه خود ماندند و آن ها را عصاه یا سرپیچی کنندگان نامیدند، در حالی که همیشه باید همه به آخرین دستور رسول خدا عمل کنند (۲).

۳. امام صادق علیه السلام فرموده اند: خداوند متعال آب را پاک کننده آفرید. هیچ چیزی آب را نجس نمی کند مگر اینکه رنگ، طعم یا بوی آب را تغییر دهد.

۴. امام صادق علیه السلام فرموده اند: هنگامی که آب به قدر کر رسید، چیزی او را نجس نمی کند.

۵. امام صادق علیه السلام فرموده اند: لباس خود را پس از آغشته شدن به بول هر حیوانی که

ص: ۳۲۳

۱- (۱). کافی ۴۸۲/۳، کتاب الصلاه، باب التوادر.

۲- (۲). کافی ۱۲۷/۴، کتاب الصیام، باب کراهیه الصوم فی السفر، ح ۵.

گوشتش خورده نمی شود، بشوید.

۶. امام صادق علیه السلام فرموده اند: هنگامی که چشم، گوش و قلب به خواب رفت، وضو واجب می شود، گفته شد: اگر در کنار این شخص خوابیده چیزی حرکت کند و او متوجه آن نشود حکمش چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: با این چیزها وضو باطل نمی شود مگر اینکه یقین کند که به خواب عمیق فرورفته است و شاهد آشکاری بر این بیابد و الا بر یقین وضوئی که داشته باقی است و هیچگاه یقین با شک نقض نمی شود و حتما باید یقین دیگری یقین را از بین ببرد.

۷. امام صادق علیه السلام فرموده اند: وضو را جز حدث باطل نمی کند و خواب نیز حدث است.

۸. امام صادق علیه السلام فرموده اند: هنگامی که در محلّ قضای حاجت نشسته ای، اگر صدای اذان را شنیدی، زیر لب آنچه را که مؤذن می گوید بگو و در آن حال ذکر خدا را فرو مگذار، چرا که یاد خدا در هر حالی نیکوست.

۹. امام صادق علیه السلام فرموده اند: اگر در وضوی خود شک کردی و شک تو پس از پایان وضو و مشغول شدن به کار دیگری بود، شکّ تو قابل اعتنا نیست. شکّ در جایی قابل اعتناست که هنوز آن کار تمام نشده باشد.

۱۰. از امام صادق علیه السلام درباره نشستن جنب در مساجد سؤال شد. امام صادق علیه السلام فرمودند: جایز نیست. اما به غیر از مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و اله می تواند از همه مسجدها عبور نماید.

۱۱. امام صادق علیه السلام فرموده اند: بر هر کسی که از اهل قبله باشد و بمیرد نماز میت بخوانید و حساب او را به خدا واگذار کنید.

۱۲. امام صادق علیه السلام فرموده اند: هر چیزی که به غیر از خاک قبر بر بالای قبر بگذارند، بر میت سنگینی می کند (۱).

ص: ۳۲۴

۱- (۱). وسائل الشیعه ج ۲، ابواب الدفن، باب ۳۶؛ «باب أنّه یکره ان یوضع علی القبر من غیر ترابه»

۱۳. مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من لباس خود را به شخص غیر مسلمان ذمی عاریه می‌دهم. می‌دانم که او شراب می‌خورد و از گوشت خوک استفاده می‌کند. هنگامی که او پیراهن مرا به من برمی‌گرداند قبل از اینکه آن را بپوشم و در آن نماز بخوانم، آیا واجب است که آن را بشویم؟ امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: در آن نماز بخوان و آن را نشوی، بخاطر اینکه تو آن را به صورت پاک به او عاریه داده‌ای و الآن یقین نداری که آیا او آن را نجس کرده است یا نه. پس اگر در آن نماز بخوانی اشکالی ندارد مگر اینکه یقین به نجس بودن آن پیدا کنی.

۱۴. امام صادق علیه السلام فرموده اند: هر نمازی دو وقت دارد و برترین آن‌ها اول وقت است.

۱۵. امام صادق علیه السلام فرموده اند: همانا که نافله به منزله هدیه‌ای است که به خداوند می‌دهی. پس هر زمانی که آن را بدهی قبول می‌شود.

۱۶. امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«السجود لا يجوز إلا على الأرض أو على ما أنبتت الأرض إلا ما أكل أو لبس»؛

سجده جز بر زمین و یا آنچه از زمین می‌روید جایز نیست و آنچه از زمین می‌روید اگر خوردنی یا پوشیدنی باشد، باز هم سجده بر آن جایز نیست.

۱۷. و آن حضرت فرموده اند:

«من صَلَّى الصلوات الخمس جماعة، فظنوا به كل خير»؛

هر کس که نمازهای پنجگانه اش را به جماعت بخواند، همه گونه ظن و گمان خوبی به او ببرید (۱).

۱۸. از امام صادق علیه السلام در رابطه با خواندن حمد و سوره توسط مأموم در

ص: ۳۲۵

۱- (۱)). وسائل الشیعه ج ۵، کتاب الصلاه، ابواب صلاه الجماعه، باب ۱ (باب تأکد استحبابها فی الفرائض و عدم وجوبها فیما ادل جمعه و العیدین).

نماز جماعت سؤال شد. فرمودند: جایز نیست. چرا که امام علیه السّلام ضامن قرائت مأمومین است. البتّه امام جماعت ضامن تمام نماز آن ها نیست، اما ضامن قرائت می باشد.

۱۹. امام صادق علیه السّلام فرموده اند: خداوند هیچ چیزی را بر این امت شدیدتر از زکات واجب نکرده است که البتّه عموم مسلمانان درباره همن واجب الهی به هلاکت می افتند.

۲۰. امام صادق علیه السّلام فرموده اند: هیچ مالی در خشکی و یا دریا از بین نمی رود مگر اینکه صاحب آن زکات را ضایع کرده است و هیچ پرنده ای به دام صیاد نمی افتد مگر اینکه در تسیح خداوند کوتاهی کرده باشد.

۲۱. امام صادق علیه السّلام فرموده اند: «إنما فرض الله الصيام لیستوی به الغنی و الفقیر»؛ خداوند روزه را واجب کرده است تا غنی و فقیر در آن احساس تساوی کنند.

۲۲. امام صادق علیه السّلام فرموده اند: در سفر روزه نیست مگر در آن سه روزی که خداوند متعال در حج گفته است (۱).

۲۳. امام صادق علیه السّلام فرموده اند: اگر در روز قیامت روزه ماه رمضان را کامل بیاوری، دیگر درباره روزه از تو سؤالی نمی شود.

۲۴. امام صادق علیه السّلام فرموده اند:

«إن صوم شهر رمضان لم یفرض الله صیامه علی أحد من الامم قبلنا»؛

خداوند روزه ماه رمضان را بر هیچ یک از امت های سابق واجب نکرده است.

۲۵. از امام صادق علیه السّلام در رابطه با آیه شریف قرآن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان گونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری کنید) سؤال شد. آن حضرت پاسخ دادند: خداوند متعال در

ص: ۳۲۶

۱- (۱). وسائل الشیعه ابواب من یصح منه الصّوم، باب ۱۱ (باب عدم جواز صوم شهر من الواجب فی السّفر الا التدر المعین سفرا و حضرا و ثلاثه ایام...).

اُمّت های سابق فقط روزه ماه رمضان را بر پیامبران آن اُمّت ها واجب کرده بود. اما اُمّت ما را بر آنان فضیلت داده و روزه ماه رمضان را بر رسول و اُمّت، هر دو واجب کرده است.

۲۶. به امام صادق علیه السّلام عرض شد: آیا شب قدر در همه سال ها موجود است؟ امام صادق علیه السّلام پاسخ دادند: اگر شب قدر برداشته شود، قرآن از بین می رود.

۲۷. امام صادق علیه السّلام فرموده اند: اگر مردم حج را ترک کنند، عذاب الهی بر آن ها نازل شده و دیگر مهلتی به آن ها داده نخواهد شد.

۲۸. امام صادق علیه السّلام فرموده اند: «لا يزال الدين قائما ما قامت الكعبة»؛ مادامی که کعبه در میان مسلمانان برپا است، دین هم برپا است.

۲۹. امام صادق علیه السّلام فرموده اند:

اگر مردم حج را ترک کنند، بر والی است که آن ها را به رفتن بر حج و ماندن در کنار کعبه مجبور کند و اگر زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را ترک کنند، بر والی است که آن ها را بر این کار مجبور نماید. اگر آن ها از نظر مالی امکانات رفتن به این سفر را ندارند، والی باید از بیت المال مسلمین به آن ها پول بدهد تا به این سفر روحانی بروند.

۳۰. امام صادق علیه السّلام فرموده اند: کسی که عمره به جا می آورد، در همه ماه های سال می تواند این کار را انجام بدهد. اما بافضیلت ترین عمره، عمره ماه رجب است.

۳۱. امام صادق علیه السّلام فرموده اند: رسول خدا صلی الله علیه و اله در هر طواف واجب و مستحبی حجر الاسود را استلام می فرموده اند.

نمونه هایی از اندرزهای امام صادق علیه السّلام

۱. امام صادق علیه السّلام فرموده اند:

کسی که در یک شهر صد هزار نفری یا بیشتر، کسی پرهیزگارتر از او پیدا شود از شیعیان مورد پسند ما نیست.

۲. امام صادق علیه السلام فرموده اند:

هر خانواده ای که از رفق و مدارا در امور برخوردار شده باشد، خداوند در رزق او وسعت داده است، و مدارا در اداره امور زندگانی بهتر از وسعت در مال است. مدارا باعث می شود که صاحب آن هیچگاه در مانده نشود. اما اسراف و تبذیر باعث می شود که هیچ چیز برای انسان باقی نماند، خداوند متعال خود اهل مداراست و مدارا را دوست دارد (۱).

۳. امام صادق علیه السلام به مردی فرمودند:

به تو سفارش می کنم که همیشه قبل از انجام هر کاری به عاقبت آن بیندیش. اگر عاقبتش خوب بود انجام بده و اگر دیدی به فتنه و شرّ منتهی می شود، از آن دست نگهدار.

۴. امام صادق علیه السلام فرموده اند:

هیچ رگی از انسان نمی گیرد، هیچ مریضی، سردرد و یا بدبختی به انسان روی نمی آورد مگر بخاطر گناهی که انجام داده، و البته گناهی که خدا می بخشد و به آن ها مؤاخذه نمی کند بسیار بیشتر است.

۵. امام صادق علیه السلام فرموده اند: «إن الذنب يحرم العبد الرزق»؛ گناه بنده خدا را از روزی محروم می کند.

و امام صادق علیه السلام فرموده اند: «لا صغيرة مع الاصرار و لا كبيرة مع الاستغفار»؛ گناه صغيرة اگر دائمی شد دیگر صغيرة نیست و گناه كبيرة اگر با استغفار همراه شد، دیگر كبيرة نیست و بخشیده می شود.

۶. امام صادق علیه السلام فرموده اند: «الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر واجبان علی

ص: ۳۲۸

۱- (۱). وسائل الشیعه کتاب الجهاد ابواب جهاد النفس و ما یناسبه، باب ۲۷ (باب استحباب الرفق فی الامور).

من أمكنه ذلك و لم يخف على نفسه و لا على أصحابه»؛ امر به معروف و نهی از منکر بر هر کسی که امکان این کار را داشته باشد و بر جان خود و اصحاب خود نترسد واجب است.

۷. امام صادق علیه السلام فرموده اند: هر کس در موقع انجام کاری حضور داشته باشد اما در دل از آن کار راضی نباشد، گویا که اصلاً در آنجا حضور نداشته. اما کسی که در موقع انجام کاری حضور نداشته اما در دل به انجام آن راضی بوده، گویا که در آنجا حضور داشته و خود آن کار را انجام داده است.

۸. امام صادق علیه السلام فرموده اند: خداوند همه اختیارات مؤمن را به خودش واگذار کرده، اما اختیار یک چیز را به او نداده، و آن این است که خود را خوار و ذلیل نماید.

۹. امام صادق علیه السلام فرموده اند: «لا ينبغي للمؤمن أن يذل نفسه»؛ سزاوار نیست که مؤمن خود را ذلیل کند، پرسیدند: چگونه خود را ذلیل می کند؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: «يتعرض لما لا يطيق»؛ خود را در معرض کاری که توان انجام آن را ندارد قرار بدهد.

۱۰. امام صادق علیه السلام فرموده اند: اگر مردی سخن حقی را بگوید و کسانی به آن سخن حق عمل کنند، او به اندازه ای که آنان اجر و ثواب می برند، اجر و ثواب می برد، و همچنین اگر کسی کلمه گمراه کننده ای بگوید و عده ای را گمراه کند و طبق آن عمل کنند، همان مقدار از گناهی که آنان مرتکب می شوند، برای او نیز نوشته می شود.

۱۱. امام صادق علیه السلام فرموده اند: «المسلمون عند شروطهم، إلا كل شرط خالف كتاب الله، فلا يجوز»؛ مسلمانان باید به شرطهایی که بین هم می گذارند پایبند و وفادار باشند، مگر هر شرطی که مخالف با کتاب خدا باشد که از اصل، گذاشتن چنین شرطی جایز نیست.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اول

بخش نخست: حضرت امام صادق علیه السلام در یک نگاه ۱۹

بخش دوم: برداشت هایی از شخصیت حضرت امام صادق علیه السلام ۲۳

بخش سوم: جلوه هایی از شخصیت حضرت امام صادق علیه السلام ۲۹

گسترده‌گی علم امام صادق علیه السلام ۲۹

کرم و سخاوت امام صادق علیه السلام ۳۰

صدقات پنهانی امام صادق علیه السلام ۳۳

میهمان نوازی امام صادق علیه السلام ۳۴

تواضع امام صادق علیه السلام ۳۴

اخلاق والای امام صادق علیه السلام ۳۵

صبر امام صادق علیه السلام ۳۶

عبادت امام صادق علیه السلام ۳۷

قسمت دوم

بخش نخست: پرورش حضرت امام صادق علیه السلام ۴۵

خانواده بزرگوار ۴۵

پدر بزرگوار ۴۵

مادر پاکیزه ۴۶

میلاد نور ۴۷

تاریخ ولادت امام صادق علیه السلام ۴۸

نامگذاری و القاب امام صادق علیه السلام ۴۸

کنیه های امام صادق علیه السلام ۵۱

ص: ۳۳۱

هوش امام صادق علیه السلام ۵۱

دانش امام صادق علیه السلام به همه زبان ها ۵۴

هیبت و وقار امام صادق علیه السلام ۵۷

بخش دوم: مراحل زندگی حضرت امام صادق علیه السلام ۵۹

بخش سوم: حضرت امام صادق علیه السلام در سایه جد و پدر ۶۳

ویژگی های زمانه امام زین العابدین علیه السلام و موقعیت های آن حضرت ۶۳

ویژگی های عصر امام محمد باقر علیه السلام ۶۸

نیازهای عصر امام محمد باقر علیه السلام ۷۰

۱. خط سیاسی امام محمد باقر علیه السلام ۷۱

اسلوب اول ۷۱

اسلوب دوم ۷۲

۲. تکمیل ساختار گروه صالحان ۷۴

۳. تأسیس دانشگاه اهل بیت علیهم السلام ۷۹

قسمت سوم ۸۷

بخش نخست: ویژگی های دوره امام صادق علیه السلام ۸۹

۱. وضع سیاسی ۹۲

زید رضی الله عنه قیامش را آشکار می کند ۹۵

موضع گیری امام صادق علیه السلام در برابر قیام زید ۹۷

امام صادق علیه السلام و هشام بن عبد الملك ۹۹

آغاز رهایی ۱۰۱

امام صادق علیه السلام قیام عمویش زید را تقویت می کند ۱۰۳

کشته شدن یحیی بن زید ۱۰۴

موضع گیری امام صادق علیه السلام در برابر رویدادهای سیاسی ۱۰۷

موضع امام علیه السلام در برابر پیشنهادهای رهبری ۱۰۷

امام صادق علیه السلام شیعه را از گرفتن مواضع انفعالی باز می دارند ۱۱۱

۲. شرایط فکری ۱۱۳

ص: ۳۳۲

تحریرف مصادر تشریع و تاریخ ۱۱۴

الف-تحریرف در عرصهٔ تفسیر قرآن کریم ۱۱۴

ب-تحریرف در عرصهٔ حدیث شریف نبوی ۱۱۶

ج.تحریرف در عرصهٔ تاریخ ۱۱۸

جهت گیری های فکری منحرف در زمان امام صادق علیه السلام ۱۱۸

بخش دوم: نیازهای دورهٔ حضرت امام صادق علیه السلام ۱۲۷

رویکرد امام علیه السلام به گرایش های فکری و سیاسی ۱۳۱

۱.محور عقیدتی سیاسی ۱۳۱

۲.محور فکری فرهنگی ۱۳۷

الف-رویارویی با جریان های الحادی ۱۳۷

ب.مبارزه با جریان غلو ۱۴۲

ج.ارائهٔ راه صحیح فهم دینی ۱۴۵

د.مبارزه با مسألهٔ تحریرف قرآن و استفادهٔ ابزاری از قرآن و مفاهیم آن برای مقاصد سیاسی ۱۵۱

۳.محور روحی و اخلاقی ۱۵۴

پیگیری ایجاد دانشگاه اسلامی اهل بیت علیهم السلام ۱۶۳

ویژگی های دانشگاه اهل بیت علیهم السلام ۱۶۳

تخصّص علمی در دانشگاه امام صادق علیه السلام ۱۶۸

بخش سوم: نقش امام صادق علیه السلام در بنیانگذاری گروه نخبگان صالح ۱۷۷

هدف از ایجاد جماعت صالح ۱۷۸

نقش خاصّ امام صادق علیه السلام در ساخت جماعت نیکان ۱۸۴

ریشه دار کردن اصول،اهداف و خصوصیات نهضت حسینی ۱۸۵

ساختار روحی و ایمانی ۱۹۲

نشانه های عمق ایمان ۱۹۵

الگوی نیکو ۱۹۷

ساختار اجتماعی ۲۰۰

ص: ۳۳۳

همگام با مردم ۲۰۰

تأکید بر روابط برادرانه ۲۰۲

موضع امام صادق علیه السلام در برابر قهر و قطع رابطه ۲۰۶

خط تربیتی امام صادق علیه السلام ۲۰۶

مورد اول: دعوت و اصلاح ۲۰۷

مورد دوم: تعامل تربیتی در دو عرصه تعلیم و تعلّم ۲۰۸

مورد سوم: قاعده تربیتی در عرصه قبول مسئولیت و رهبری ۲۱۰

مورد چهارم: سختی ها و قدرت مقاومت ۲۱۰

قسمت چهارم

بخش نخست: پایان حکومت اموی و آغاز حکومت عباسی ۲۱۵

۱. تازه های سیاسی ۲۱۵

۲. حرکت عباسیان، پیدایش و روش ها ۲۲۲

اجتماع ابواء ۲۲۸

حرکت عباسیان پس از پایان اجتماع ۲۳۰

۳. موضع امام علیه السلام در برابر رویدادها ۲۳۵

پاسخ امام صادق علیه السلام به پیشنهاد خلافت توسط ابو سلمه خلال ۲۳۷

موضع امام صادق علیه السلام در برابر سایر علویان ۲۳۹

پایان کار ابو سلمه خلال ۲۴۰

پاسخ امام علیه السلام به پیشنهاد ابو مسلم خراسانی ۲۴۱

۴. رویه امام در این مرحله ۲۴۳

بالا گرفتن کار بنی عباس و موضع گیری امام صادق علیه السلام ۲۴۵

حضور در دستگاه حاکمه ۲۵۸

امام صادق علیه السلام اعتقاد به امام مهدی علیه السلام را محکم می کند ۲۶۰

بخش دوم: حکومت منصور و شهادت امام صادق علیه السلام ۲۶۳

منصور و سختگیری بر امام صادق علیه السلام ۲۶۳

شاخه اول ۲۶۴

ص: ۳۳۴

شاخهٔ دوّم ۲۶۶

شاخهٔ سوّم ۲۷۲

حرکت علویان به سمت برپایی نهضت ۲۷۶

موضع گیری امام صادق علیه السّلام در برابر آل حسن ۲۷۸

قیام محمّد بن عبد الله (صاحب نفس زکیه) ۲۸۰

موضع امام صادق علیه السّلام در برابر قیام محمّد نفس زکیه ۲۸۲

امام صادق علیه السّلام شیعه را برای ادامهٔ راه خود آماده می کند ۲۸۲

محاصرهٔ امام صادق علیه السّلام اندکی قبل از شهادت ۲۹۰

امام صادق علیه السّلام در ملکوت اعلی ۲۹۲

بخش سوّم: میراث امام صادق علیه السّلام ۲۹۹

بزرگان اهل سنت که از امام صادق علیه السّلام کسب علم کرده اند ۳۰۰

منابع و آثار شناخت ۳۰۷

انبیا و امامان ۳۰۸

اسلام و ایمان ۳۰۹

تفقه در دین ۳۱۰

منابع تشریح اسلامی ۳۱۲

علم ائمه علیهم السّلام ۳۱۲

راه های انحرافی ۳۱۴

نمونه هایی از کج فهمی در مسائل دینی ۳۱۵

روش تفقه در دین ۳۱۷

قواعد فقهی کلی ۳۲۰

نمونه هایی از فقه امام صادق علیه السلام ۳۲۳

نمونه هایی از اندرزهای امام صادق علیه السلام ۳۲۷

فهرست ۳۳۱

ص: ۳۳۵

سرشناسه: حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور: باب الحوائج حضرت امام موسی کاظم علیه السلام / گروه مولفان [سیدمنذر حکیم، با همکاری عبدالرحیم موسوی]؛ مترجم سیدحسین اسلامی اردکانی؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۵۶ ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۹].

شابک: دوره: ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۶۴-۵۲۹-۱۹-۰۸

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیبا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: موسی بن جعفر، (ع)، امام هفتم، ۱۲۸ - ۱۸۳ ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: موسوی، سیدعبدالرحیم، ۱۳۳۸ -

شناسه افزوده: اسلامی اردکانی، حسین، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۹].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶ ج. ۹۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۰۹۳

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود پردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعل با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی پردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد‌ظله) در این میدان حساس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد سید حسین اسلامی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

ص: ۸

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان والا تبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل باز می شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- (۱). انعام/۷۱.

۲- (۲). بقره/۲۱۳.

۳- (۳). احزاب/۴.

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بر دمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ لِهَادٍ؛ ۱

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ ۲

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ ۳

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ؛ ۴

مردم در آغاز، یک دسته بوده، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال درخور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیا سودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- ((۱)). جمعه/۲.

۲- ((۲)). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را برعهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که در بردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را براساس ارزش ها

بپروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] امانت گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چندبعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فراروی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به مطالعه زندگی نهمین نشانه و چراغ هدایت، حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌پردازد؛ همو که تبلور کمال نبوی در عرصه دانش، هدایت، کردار و تربیت است و با کوشش خستگی‌ناپذیر و سترگش در نشر علم، مکتب اهل بیت علیهم السلام گسترش یافت، نشانه‌های آن روشن و آشکار شد و بری شیرین و گوارا داد و با تمام موانعی که دشمنان دین بر سر راه مکتب اهل بیت علیهم السلام قرار دادند، تا به امروز همچنان از خنکای سایه پربرکت و چشمه زلال و جوشان این مکتب بهره‌مندیم.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإنه حسبنا و نعم النصير».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ص: ۱۶

بخش نخست امام کاظم علیه السّلام در یک نگاه بخش دوم برداشت هایی از شخصیت امام کاظم علیه السّلام بخش سوم جلوه ای از شخصیت امام کاظم علیه السّلام

امام کاظم علیه السلام در یک نگاه

امام موسی بن جعفر علیه السلام معروف به «کاظم الغیظ» (فروبرنده خشم) هفتمین پیشوای مسلمانان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، یکی از پرچم‌ها و نشانه‌های هدایت الهی در جهان اسلام و خورشیدی فروزنده از خورشیدهای معرفت در میان بشریت است که همواره در این خاکدان پرتوفشانی می‌کند. او از خاندان پاکی است که پیامبر عظیم اسلام آنان را همسنگ قرآن خوانده و راهبران خردورز کشتی هدایت، مأمن و پناهگاه الهی و ارکان مستحکم جهان دانسته است. امام موسی علیه السلام از درخت بلند و تناور رسالت، ثمره بوسستان پر خیر و برکت علوی جایگاه و خزانه دانش حضرت ختمی مرتبت، دری از درهای وحی و ایمان و معدنی از معادن علم خداوند است.

حضرتش در سال ۱۲۸ ق. روزگار پایانی حکومت امویان زاده شد و با روزگار فروپاشی این خاندان که به نام خلافت رسول الله در سرزمین اسلام به تباهی پرداختند و نیز آغاز پیدایش حکومت عباسیان که با شعار «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله؛ حاکم مورد رضایت از آل محمد» بر مرکز حکومت و رهبری جهان اسلام سلطه یافتند، معاصر بود. دو دهه از عمر مبارک خود را در سایه پدرش حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام زیست و از سایه سار دانش پدر گرامی و مدرسه و مکتبی ربانی که با پرتو فراگیر خود، جهان اسلام، بلکه تمام بشریت را

دربر گرفته بود بهره مند شد.

آن حضرت علیه السلام، دوران حکمرانی سفاح و منصور عباسی را - که در ۲۵ شوال ۱۴۸ ق پدر بزرگوار آن جناب به شهادت رسانده بود - درک نمود و در حالی که خطر مرگ وجود مبارکش را تهدید می کرد و جامعه دستخوش بحران بود، به جای پدر عهده دار منصب امامت شد. حضرت صادق علیه السلام برای حفاظت از جان فرزندش موسی، تدابیری اندیشید تا در بدترین شرایط سیاسی، جنبش رسالت الهی تداوم یابد. بدین ترتیب این درخت تناور و پر شاخ و برگ و سر به آسمان کشیده به ثمر نشست و در سه دهه از عمر مالا مال از هدایت، از آزادی نسبی روزگار مهدی عباسی و حدود یک دهه در روزگار هارون برخوردار شد. پایه های حکومت عباسی در سه دهه نخست که امام کاظم علیه السلام با آنان هم عصر بود، هنوز به طور کامل قدرت نگرفته بود، اما امام در دهه چهارم زندگی خود با فشارها و تنگنانهایی روبه رو شد که هیچ یک از امامان علیه السلام در روزگار امویان و در عهد خلفای پیشین عباسی با آن روبه رو نبودند.

زندان های طولانی، طرح های پیاپی برای از میان برداشتن امام و سرانجام کشته شدن به دست کارگزاران حکومتی که به نام خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمانروایی می کرد، تنگنانهایی بود که حضرت کاظم علیه السلام با آن روبه رو شد. نقل شده است:

«آن گاه که هارون الرشید، امام کاظم علیه السلام را دستگیر کرد، خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و در حالی که عذرخواهی می کرد گفت: از آن رو نواده تو را بازداشت می کنم که وجودش در میان امت، باعث تفرقه و پراکندگی است...» بدین ترتیب می بینیم که شمشیر بر گردن مسلمانان و حتی امامان و پیشوایان حقیقی ایشان سایه افکنده بود. انا لله و انا الیه راجعون.

امام کاظم علیه السلام در اهمیت دادن به رسالت الهی و مصون داشتن آن از تباهی

و تحریف، جدیت در حفظ و بازداشتن امت از فروپاشی و نابودی، نبرد با ستمگران و تأیید و حمایت از آمران به معروف و بازدارندگان از ارتکاب منکر، راه و روش جدش رسول خدا و پدران معصوم خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام تا حضرت امام صادق علیه السّلام را در پیش گرفت تا حاکمان را از گستراندن دامنه ستم و خودکامگی بازدارد.

مکتب و محفل علمی آن حضرت ملامال از عالمان و جویندگان معرفت و دانش بود که جریان‌های اسلامی-فرهنگی پدید آورد و در برابر میراث تمام تمدن‌ها و فرهنگ‌های وارداتی هم‌اورد می‌طلبید. این مکتب علمی، همچنان عالمان و مجتهدانی برجسته پرورش داده و روش و اسلوب شناخت دانش‌های اسلامی (الهیات) و علوم پایه را به جهانیان عرضه داشت.

فعالیت‌های پژوهشی و تشکیلاتی آن حضرت نشان‌دهنده توجه فوق‌العاده ایشان به جماعت صالحان و برنامه‌ریزی برای آینده درخشان و آکنده از طلایه‌داران هشیار و بیدار امت اسلامی بود؛ که میراث عصری طلایی را-که معارف و علوم مکتب پیشرو اهل بیت علیهم السّلام جانی تازه گرفته بود- از گزند حوادث حفظ کرده، به ما ارزانی داشتند و همچنان تا به امروز شکوفا و درخشان است.

امام موسی بن جعفر علیه السّلام به «عابد»، «تقی»، «باب الحوائج الی الله» و به دلیل بردباری بیش از حد به «کاظم» شهرت یافت. او هرگز تسلیم فشار و ستم حاکمان عباسی که محدود کردن فعالیت الهی آن حضرت را می‌خواستند نشد و همواره برای حفظ و صیانت از رسالت الهی و دولت اسلامی از فروپاشی در تلاش بود تا به امت اسلامی هویت بخشیده و مؤمنان را از گزند فشارها و معارضه پیاپی و روزافزون حاکمان عباسی مصونیت بخشد. امام کاظم علیه السّلام

همچنان در امر رسالت و عقیده پاک خود ثابت قدم بود و مقاومت ورزید، از ملامت هیچ ملامتگری نهراسید و هرچه داشت در راه خدا و برای اعتلای کلمه خدا و آیین جدش پیامبر صلی الله علیه و آله داد و سرانجام جان خود را در این راه نهاد و در سال ۱۸۳ یا ۱۸۴ ق. به زهر جفای هارون الرشید دعوت پروردگارش را پاسخ گفت. پس درود بر او باد آن روز که زاده شد و آن زمان که در راه خدا جهاد کرده و آن روز که از جام شهادت نوشید و آن روز که برانگیخته می شود.

برداشتهایی از شخصیت امام کاظم علیه السلام

مسلمانان، علی‌رغم اختلاف مذهب و گرایش‌ها یک‌صد برتری، اعلی‌ت، مقام والا، منزلت رفیع، قدسیت گوهر وجود و نزدیکی جایگاه و خویشاوندی اهل بیت عصمت و طهارت را- که درود بر آنان باد- به پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفته اند، تا آن جا که در نوشتن و نقل احادیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله درباره آنان و نیز بیان سیره، اخلاق و ذکر آموزه‌ها و حکم آنان، گام به میدان رقابت نهادند و بر یکدیگر پیشی گرفتند. زمانی که می‌بینیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهل بیت را- آن گونه که در حدیث ثقلین آمده- همگن قرآن خوانده و به سان کشتی نوح دانسته که هر کس از آن روی گرداند غرق می‌شود و چونان «باب حطه» (دروازه فرو ریخته شدن گناهان) شمرده که هر کس از آن وارد شود ایمن باشد و دیگر روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در بیان برتری و عظمت مقام و منزلت آنان آمده، دیگر شگفت زده نخواهیم شد که چرا مسلمانان، از هر مذهب و گرایش، درباره آنان بنویسند و بگویند و در این زمینه بر یکدیگر سبقت گیرند.

در این بخش به برخی از گفته‌هایی که معاصران آن حضرت و آنان که پس از حضرت کاظم علیه السلام درباره ایشان داشته‌اند می‌پردازیم:

۱. امام صادق علیه السلام درباره فرزند و امام پس از خویش می‌فرماید:

او دانش قضا، فهم، بخشندگی، دانش آنچه را که مردم در امر دین دچار سرگردانی و

اختلاف شده اند، خوی نیکو و نیک رفتاری با همسایگان دارد و دری از درهای [رحمت و برکت] خداوند است». (۱)

۲. «هارون الرشید»، در پاسخ فرزندش «مأمون» که می پرسد او (امام کاظم علیه السلام) کیست؟ می گوید: (۲) او امام و پیشوای مردم، حجت حق بر خلق و خلیفه خدا بر بندگان اوست».

دیگر گفته هارون به مأمون درباره حضرت این است: ای فرزندم، این وارث علم پیامبران است. این موسی بن جعفر است. اگر علم درست [پیراسته از هر نادرستی] بخواهی به یقین نزد اوست». (۳)

۳. «مأمون عباسی» حضرت را چنین توصیف کرده است: عبادت [زیاد] او را فرسوده، گویی که نی پوسیده است و سجود فراوان چهره و بینی اش را زخمی نموده است». (۴)

۴. «عیسی بن جعفر» در نامه ای به هارون الرشید می نویسد: وضعیت موسی بن جعفر و مدت بازداشتش در زندان من به درازا کشیده است. در این مدت او را آزمودم و جاسوسانی بر او گماردم [تا کارهای او را به اطلاع من رسانند]، اما او فقط به عبادت خداوند مشغول بود و دمی از آن غافل نمی شد.

کسانی را گماردم تا ذکر و دعای او را گزارش کنند اما او تو و مرا نفرین نکرده و به بدی یاد نمی کند، بلکه برای خویش طلب آموزش و رحمت می کند. حال اگر کسی را برای تحویل گرفتن او بفرستی [مشکل مرا حل کرده ای] و در غیر این صورت او را آزاد می کنم، زیرا از نگاه داشتن او در رنجم». (۵)

ص: ۲۴

۱- (۱). بحار الانوار ۱۲/۴۸ (به نقل از: عیون اخبار الرضا).

۲- (۲). ائمتنا ۶۵/۲ (به نقل از اعیان الشیعه).

۳- (۳). امالی/ ۳۰۷ و المناقب ۳۱۰/۴.

۴- (۴). انوار البهیة/ ۱۹۳ (به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام ۸۸/۱ حدیث ۱۱ باب ۷).

۵- (۵). المناقب ۳۵۲/۴.

۵. «ابو علی خلّال» (پیشوای حنبلیان) می گوید: هرگاه مشکل و گرفتاری مرا فراگیرد، آهنگ قبر موسی بن جعفر کرده، بدو متوسل می شوم و خدا-آن گونه که دوست دارم- مشکل مرا برطرف می کند». (۱)

۶. «ابو حاتم» درباره امام کاظم علیه السلام می گوید: مورد وثوق، راستگو و یکی از امامان مسلمین است». (۲)

۷. «خطیب بغدادی» حضرت را چنین توصیف می کند: او بخشنده و بزرگوار بود به او خبر می رسید که شخصی او را [با زبان] آزار می دهد.

حضرت کیسه ای حاوی هزار دینار برای او می فرستاد. گاهی می شد که کیسه های سیصد و چهارصد و دوست دیناری را در [میان مردم] مدینه توزیع می کرد. هرگاه مانند کیسه های موسی بن جعفر [علیه السلام] به کسی می رسید او را بی نیاز می کرد». (۳)

۸. توصیف حضرت کاظم علیه السلام را در بیان «ابن صباغ مالکی» چنین می خوانیم: مناقب و کرامات آشکار و فضایل و صفت های خیره کننده او گواهی می دهند که او از آسمان شرافت برآمد و از آن فراتر رفت، اوج شایستگی ها را در نوردید و به ستیغ آن رسید، سروری در برابر او قد خم کرد و او آن را مرکب خود گرداند و در بهره های بزرگواری به داوری نشست و برگزیده آن را انتخاب کرد و نیک برگزید». (۴)

۹. «سبط ابن الجوزی» حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را چنین توصیف می کند: موسی فرزند جعفر، فرزند محمد (باقر)، فرزند علی بن الحسین، فرزند علی بن ابی طالب، کنیه اش «ابو الحسن» و به کاظم، مأمون (به امانت

ص: ۲۵

۱- (۱). تاریخ بغداد ۱/۱۲۰.

۲- (۲). تهذیب التهذیب ۱۰/۲۴۰.

۳- (۳). تاریخ بغداد ۱۳/۲۷ و مقاتل الطالبیین/۴۹۹.

۴- (۴). الفصول المهمه/۲۱۷ و كشف الغمه ۳/۴۶.

شناخته شده)، پاکیزه و سرور ملقب بود و به دلیل عبادت و شب زنده داری اش، بنده صالح خدا خوانده می شد». (۱)

۱۰. «کمال الدین، محمد بن طلحه شافعی» درباره امام کاظم علیه السلام می گوید:

او امام گرانقدر، عظیم الشان، بزرگ و کوشا در اجتهاد، به عبادت و بندگی خداوند بلند آوازه، بر امر بندگی مواظب و در کرامت ها مشهور است. شب را به نماز و عبادت و سجده به درگاه خدا سپری می کرد و روز را به صدقه دادن و روزه داری به شام می رساند. به سبب بردباری فوق العاده و چشم پوشی از آنان که در حق وی ستم روا داشته و دست تطاول به سوی او دراز می کردند «کاظم» خوانده شده است. او بدکرداری نسبت به خود را با نیکی به بدکردار و ظلم ظالم در حق خود را با گذشت از او جبران می کرد. «عبد صالح» خوانده می شد، زیرا بسیار عبادت می کرد. مردم عراق او را «باب الحوائج الی الله» (دروازه برآمدن حاجات در درگاه الهی) می خوانند، چرا که نیازهای خود را با وسیله قرار دادن او به درگاه الهی برآورده می دیدند. کرامت های او حیرت انگیز است و گویای این است که او نزد خداوند از جایگاهی راستین و فناپذیر برخوردار است».

(۲)

۱۱. «احمد بن یوسف دمشقی قرمانی» امام را چنین تعریف کرده است: او امام گرانقدر، یگانه عصر و حجت [بر مردم] است. شب را به نماز و بندگی صبح نموده و روز را به روزه شام می کرد. از آن رو «کاظم» خوانده می شود که بی حد و حساب بردبار بوده و با کسی که به حضرتش بدی می کرد، راه گذشت در پیش می گرفت. نزد مردم عراق به «باب الحوائج» معروف است، زیرا هر

ص: ۲۶

۱- ((۱)). تذکره الخواص/ ۳۱۲.

۲- ((۲)). مطالب السؤل/ ۸۳.

نیازمندی که به درگاه او عرض نیاز برده، نومید بازنگشته است... کرامات آشکاری از او دیده می شود و مناقب خیره کننده ای دارد. از آسمان شرافت برآمد و از آن فراتر رفت و اوج شایستگی ها را در نوردید و به ستیغ آن رسید». (۱)

۱۲. «محمد بن احمد ذهبی» در توصیف امام موسی بن جعفر علیه السلام می نویسد: [امام] موسی از بهترین حکیمان و از بندگان پرهیزگار خدا بود.

مرقد او در بغداد (کاظمین امروز) شناخته شده است. در سال ۱۸۳ ق. در ۵۵ سالگی زندگی را وداع گفت». (۲)

۱۳. توصیف امام موسی بن جعفر علیه السلام را از زبان «ابن الساعی» چنین می خوانیم: او دارای مقامی والا و افتخاری سترگ است. تهجد او بسیار و در عبادت بسیار کوشنده بود. کرامات او را [همگان] گواه باشند. عبادت و بندگی اش زبانزد است و بر [حدود] طاعات و بندگی مواظبت داشت. شب را به شب زنده داری و گزاردن نماز به صبح و روز را به صدقه دادن و روزه داری به شام می رساند». (۳)

۱۴. «عبد المؤمن شبلنجی»، امام کاظم را چنین توصیف می کند:

موسی کاظم رضی الله عنه عابدترین اهل زمان خود، دانشمندترین، بخشنده ترین و بزرگوارترین آنان بود. جویای احوال فقیران و بینوایان مدینه می شد و شبانه درهم و دینار و دیگر نیازمندی های زندگی را برای آنان می برد و آنان منبع این بخشش ها را نمی شناختند. پس از وفات آن حضرت بود که از خاستگاه این کمک ها آگاه شدند. او بسیار این دعا را می خواند: بار خدایا،

ص: ۲۷

۱- (۱). اخبار الدول/ ۱۱۲.

۲- (۲). میزان الاعتدال ۲۰۹/۳.

۳- (۳). مختصر تاریخ الخلفاء/ ۳۹.

راحتی هنگام جان دادن و بخشش هنگام حساب [در روز قیامت] را از تو می خواهم». (۱)

۱۵. «عبد الوهاب شعرانی» در توصیف امام کاظم علیه السلام می گوید: [موسی بن جعفر علیه السلام] یکی از امامان دوازده گانه است. او فرزند جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - که خداوند از همه آنان خوشنود باد - است. از آن رو که بسیار عبادت می کرد و بسیار می کوشید و شب زنده دار بود «عبد صالح» خوانده می شد. چون می شنید کسی او را [با زبان یا... می آزارد مالی برای او می فرستاد». (۲)

۱۶. «عبد الله شبرای شافعی» می گوید: [موسی] از سرآمد بخشندگان بود.

[امام] جعفر [صادق علیه السلام] او را بسیار دوست می داشت. از او پرسیدند: چقدر او را دوست می داری؟

فرمود: دوست می داشتم فرزندی جز او نمی داشتم تا کسی در محبوب بودن شریک او نباشد.

آن گاه درباره امام مطالبی گفته و برخی از گفته های آن حضرت را نقل کرده است. (۳)

۱۷. «محمد خواجه بخاری» درباره حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آورده است: و از امامان اهل بیت [علیهم السلام] یکی ابو الحسن، موسی کاظم، فرزند [امام] جعفر صادق - که خداوند از هر دوی آنان خوشنود باد - است.

او - که صالح، عابد، بخشنده، بردبار، گرانقدر و سرشار از علم بود و «عبد صالح» خوانده می شد. هر روز پس از برآمدن روز تا ظهر را به

ص: ۲۸

۱- (۱). نور الابصار/ ۲۱۸.

۲- (۲). الکامل فی التاریخ ۱۶۴/۶ و تذکره الخواص/ ۳۴۸.

۳- (۳). الإتحاف بحث الأشراف/ ۵۴.

یک سجده برای خدا می گذرانند. برای شخصی که او را می آزرده، کیسه ای حاوی هزار دینار فرستاد.

مهدی پسر منصور او را از مدینه به بغداد فراخواند و زندانی اش کرد. در عالم خواب علی بن ابی طالب [علیه السّلام] را دید که [با این آیه] او را مورد خطاب قرار داد، گفت: پس [ای منافقان،] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟. (۱)

مهدی از خواب برخاست و او را آزاد کرد». (۲)

۱۸. «محمد امین سویدی» در توصیف امام آورده است: او امام گرانقدر و [منشأ] خیر بسیار است. شب را به عبادت صبح کرده و روز را به شام می رساند. به دلیل چشم پوشی بسیار او از متجاوزان به حقوق و حریمش، «کاظم» خوانده شد... کرامات آشکار و مناقب [فراوانی] دارد که مجال بیان آن ها در این گفتار نیست». (۳)

۱۹. «محمود بن وهیب قراغولی بغدادی حنفی» درباره امام کاظم علیه السّلام می گوید: او [امام] موسی فرزند جعفر صادق فرزند محمد باقر، فرزند علی بن الحسین زین العابدین فرزند علی بن ابی طالب - که خدا از آنان خشنود باشد - است. کنیه اش ابو الحسن و به چهار لقب خوانده شده است: کاظم، صابر، صالح و امین که لقب نخست او مشهورتر است. اندام موزون و معتدل و بشرة گندمگون، از اوصاف [ظاهری] اوست. او وارث علم و معرفت و کمال و فضل پدرش - که خداوند از آنان خشنود باد - است. به دلیل فرو بردن خشم و

ص: ۲۹

۱- ((۱)). محمد/۲۲.

۲- ((۲)). ینایع الموده/۴۵۹.

۳- ((۳)). سبائک الذهب/۷۳.

گذشت از کسانی که به او ستم می کردند و بردباری اش، «کاظم» خوانده شده است. نزد مردم عراق به باب الحوائج الی الله معروف است. او عابدترین، عالمترین و بخشنده ترین مردم روزگار خود بود». (۱)

۲۰. «محمد امین غالب الطویل» در معرفی امام موسی بن جعفر علیه السلام می گوید: و علویان به مرد بزرگ، امام موسی کاظم علیه السلام همو که به پرهیزگاری، بسیاری عبادت مشهور بود، اقتدا می کردند و [به دلیل همین دو خصوصیت] مسلمانان او را «عبد صالح» می خواندند. او همچنین به «مرد صالح» ملقب بود؛ نامی که براساس بیان قرآن، همنشین موسی بن عمران علیه السلام بدان خوانده می شد.

امام کاظم کریم و بخشنده بود». (۲)

ص: ۳۰

۱- (۱). جوهره الکلام/۱۳۹.

۲- (۲). تاریخ العلویین/۱۵۸.

اشاره

جلوه ای از شخصیت امام اظم علیه السّلام

دانش سرشار امام علیه السّلام

امام جعفر صادق علیه السّلام، بر علم سرشار امام موسای کاظم علیه السّلام گواهی داده و فرموده است: اگر از این پسر دربارۀ آنچه در این مصحف (قرآن) وجود دارد بررسی به یقین، عالمانه و آگاهانه پاسخت می دهد.

و نیز فرموده است: حکمت، فهم، سخاوت و دانش امور دینی مردم که در آن گرفتار اختلاف [و سردرگمی] شده اند نزد اوست.

عالمان، دانش های فراوانی و گوناگونی در عرصه دین و جز آن از آن حضرت نقل کرده و کتاب های فراوانی از دانش آن حضرت نوشته اند تا آن جا که امام کاظم علیه السّلام در میان محدثان به «عالم» شهره شد و همین برای شناخت مرتبه و فراوانی دانش او بسنده است. شیخ مفید می گوید: مردم روایات بسیاری از ابو الحسن موسی نقل کرده اند. او فقیه ترین مردم زمان خود بود». (۱)

عبادت و تقوای حضرت

امام موسی کاظم علیه السّلام در بیت قداست و تقوا پرورش یافت و در کانون بندگی و فرمانبرداری بزرگ شد. حضرتش خدادوستی و ایمان به او را از پدران خود به ارث برد؛ دو اصلی که آنان را واداشت تا جان خود را در راه

ص: ۳۱

محبوب و معبود خود قربان کنند و آنچه در توان دارند در راه نشر آیین الهی و سرکوب آیین دوگانه پرستی و گمراهی به کار گیرند. بنابراین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اساس تقوا و معدن ایمان و عقیده هستند و اگر آنان نبودند هیچ بنده ای خدا را بندگی نمی کرد، و هیچ کسی او را به وحدانیت و یکتایی نمی خواند، هیچ فریضه و واجبی به کار بسته نمی شد و هیچ سنتی به پا داشته نمی شد و به یک سخن، هیچ قانون و حکمی در اسلام و بر پیروان آن هموار و قابل تحمل نبود.

امام کاظم علیه السلام تمام گونه های پرهیزگاری را در خانه ای که پرورش یافته بود می دید و از این رو پرهیزگاری با تمام صورت های آن، گوهر و شخصیت او را شکل می داد. تاریخ نگاران او را عابدترین مردم روزگار خود خوانده اند، (۱) تا آن جا که «عبد صالح» و «زین المجتهدین» (زیور کوشندگان در عبادت) لقب گرفت و هرگز کسی، همانند او در بندگی و فرمانبرداری دیده نشده. در این جا به چند نمونه از فرمانبرداری و بندگی حضرت کاظم علیه السلام اشاره می کنیم:

نماز آن حضرت

زیباترین و پربهاترین ساعت ها و لحظه ها از نظر امام کاظم علیه السلام زمانی بود که با خدای خویش خلوت می کرد. آن حضرت با تمام وجود و حضور قلب به درگاه خدا می رفت. درباره عبادت امام آمده است: «چون به درگاه الهی به نماز می ایستاد یا مناجات و راز و نیاز می کرد، اشکش جاری می شد و قلبش به تپش درمی آمد و از شوق و خوف، لرزه بر اندامش می افتاد؛ بیشتر اوقات خود را به نماز می گذراند.» شب را [تا هنگام فجر صادق] نمازهای مستحبی و نوافل

ص: ۳۲

می گزارد و آن ها را با نماز صبح پیوند می داد. آن گاه تا برآمدن خورشید به تعقیبات می پرداخت و چون خورشید طلوع می کرد، حضرت سر به سجده می گذارده و پیوسته به دعا و ستایش خداوند مشغول بود تا این که ظهر فرا می رسید». (۱)

از دیگر جلوه های فرمانبرداری و بندگی امام کاظم علیه السّلام این بود که در ابتدای شب وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می شد سر به سجده می نهاد و در یک سجده با صدای بلند که اخلاص و ترس از خدا از آن مشهود بود می گفت:

«عظم الذنب من عبدك، فليحسن العفو من عندك؛ (۲)

گناه بنده ات [چه بسیار] بزرگ است [اما] عفو و بخشش از حضرتت [چه بسیار و چه] نیکوست».

آن هنگام که طاغوت زمان، هارون الرشید، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را در سیاهچال ها به بند کشید، امام فرصتی به دست آورد تا به عبادت پردازد، به گونه ای که خردها را مبهوت کرد. حضرت از این که چنین فرصتی برای بندگی به دست آورده بود به درگاه الهی عرض سپاس داشته می گفت:

«اللهم إني كنت أسألك أن تفرغني لعبادتك، اللهم وقد فعلت فلك الحمد؛ (۳)

بار خداوندا، از تو می خواستم فرصتی عنایت کنی تا به بندگی و عبادتت پردازم.

خداوندا، آنچه خواستم فراهم نمودی، پس ستایش تو را سزااست.

امام کاظم علیه السّلام نمونه عالی بندگی بود و در بندگی و عبادت و توجه به خداوند کسی را یارای رقابت با حضرت نبود. وجود و جان حضرت شیفته

ص: ۳۳

۱- (۱). الارشاد ۲/۲۳۱ و كشف الغمه ۳/۱۸ (به نقل از الارشاد ۲/۲۳۱).

۲- (۲). وفيات الاعيان ۴/۲۹۳؛ كثر اللغه/۷۶۶؛ تاريخ بغداد ۱۳/۲۷ و انوار البهيه/۱۹۰ (به نقل از تاريخ بغداد ۱۳/۲۷).

۳- (۳). حياه الامام موسى بن جعفر عليه السلام ۱/۱۴۰ (به نقل از بحار الانوار).

خداوند و دلش آکنده از ایمانی ژرف و راسخ بود. «شیبانی» درباره ابعاد و گستره عبادت حضرت کاظم علیه السلام می گوید: ابو الحسن، موسی [بن جعفر علیه السلام] حدود هفت سال همه روزه هنگام برآمدن خورشید سر بر سجده می نهاد و ظهر سر از سجده برمی داشت. (۱)

هارون الرشید، دشمن سرسخت امام موسی بن جعفر علیه السلام، حضرت را نمونه اعلا در بندگی و ایمان معرفی می کرد، زیرا خود توجه فوق العاده امام را به بندگی خداوند دیده بود. آن هنگام که امام را در زندان «ربیع» (۲) به بند کشیده بود، از فراز کاخ خود خانه (زندان) را می کاوید. او در جای مخصوصی از آن خانه جامه ای بر زمین می دید که هرگز جابه جا نمی شود و حرکتی ندارد.

ص: ۳۴

۱- (۱). شیبانی ابو عبد الله محمد بن حسن (مولای بنی شیبان) سال ها در محفل درس ابو حنیفه حضور یافت و نزد ابو یوسف دانش اندوخت. کتاب های فراوانی نگاشت و دانش ابو حنیفه را گستراند. شافعی می گوید دانش فراوانی از محمد بن حسن اندوخت. او همچنین می گوید «هرکس که درباره مسأله اختلافی مورد سؤال قرار می گرفت ناخشنودی در چهره اش پدیدار می شد مگر محمد بن حسن». شیبانی به سال ۱۸۷ ق. در ۵۸ سالگی زندگی را وداع گفت (نک: طبقات الفقهاء/ ۱۱۴).

۲- (۲). ربیع بن یونس حاجب منصور بود و پس از ابو ایوب وزیر منصور شد و مورد علاقه و اعتماد کامل او قرار گرفت. روزی منصور به ربیع گفت «خدا تو را رحمت کند ای ربیع اگر مرگ نبود دنیا چه دلپذیر و چه گوارا می بود! ربیع به او گفت دنیای بدون مرگ دلپذیر نیست. منصور پرسید چرا چنین است؟ ربیع پاسخ داد اگر مرگ نبود تو بر این تخت نمی نشستی. منصور گفت راست گفتی. هنگامی که مرگ منصور فرارسید به ربیع گفت آخرت را به یک خواب [خوش] آفروختیم». گفته می شود که ربیع پدری شناخته شده نداشت. روزی یکی از بنی هاشم بر منصور وارد شد و لا- به لای گفت و گو می گفت «پدرم- که خدایش رحمت کند- و مرتب از پدر خود یاد کرده و بسیار برای او طلب رحمت می کرد. ربیع به مرد هاشمی گفت در محضر امیر المؤمنین چقدر برای پدرت طلب رحمت می کنی؟ مرد هاشمی گفت تو را از این بابت معذور می دارم زیرا قدر و منزلت پدر را نمی دانی. ربیع از این پیشامد شرمگین شد. ربیع به سال ۱۷۰ ق. از دنیا رفت (نک: وفيات الاعیان ۲۳۱/۱-۲۳۳ چاپ بولاق).

از این موضوع در شگفت شده، از ربیع پرسید: «این پیراهن چیست که همه روزه آن را در همین جا می بینم؟»

ربیع پاسخ می دهد: ای امیر مؤمنان، آنچه می بینی پیراهن نیست، بلکه موسی بن جعفر است که همه روزه هنگام برآمدن خورشید سر به سجده می نهد و ظهر هنگام سر از سجده برمی دارد.

هارون الرشید مبهور شده، نتوانست شگفتی خود را پنهان کند و گفت: اما او (امام کاظم «ع»)) از زاهدان بنی هاشم است.

چون ربیع اعتراف هارون را در مورد زهد و بی توجهی امام کاظم علیه السلام به دنیا شنید، به این انگیزه که هارون امام را آزاد کند گفت: ای امیر مؤمنان، تو را چه شده که با زندانی کردن او، بر او سخت گرفته ای؟

هارون پاسخی داد که نشانه سنگدلی و فقدان عطف و وی بود. او گفت:

هیئات، جز این که در بند باشد چاره ای نیست». (۱)

روزه داری حضرت

حضرت کاظم علیه السلام روزها روزه داشت و شب ها را به عبادت زنده می داشت، به ویژه زمانی که به دستور هارون در زندان به سر می برد. در این دوره هرگز عبادت های مستحبی را وانمی گذاشت و به روزه و اعمال مستحبی دیگر مشغول بود و خدای را بر نعمت فرصتی که به دست آورده بود تا بندگی حضرتش کند سپاس می گفت.

ص: ۳۵

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۹۵/۱ حدیث ۱۴ و انوار البهیة/۱۸۹ (به نقل از عیون اخبار الرضا).

هر آنچه محبوب خدا و مطلوب در گاهش بود از نظر امام کاظم علیه السّلام دور نمی ماند و حضرتش با اخلاص و رغبت بی حد بدان می پرداخت، از آن جمله سفر حج و مناسک آن بود. آن حضرت در حالی که اسبان راهوار و اصیل را در مسیر سفر آزاد گذاشته بود، مسافت میان مدینه و مکه را پیاده طی می کرد. تمام افراد خانواده حضرت و نیز برادرش «علی بن جعفر علیه السّلام» چهار بار در سفر مکه با حضرت همراه بودند. علی بن جعفر علیه السّلام درباره مدت زمانی که در راه بودند می گوید: «نخستین سفر ۲۶ روز، دومین آن ۲۵ روز، سفر سوم ۲۴ روز و چهارمین سفر ۲۱ روز به درازا کشید». (۱)

تلاوت قرآن

قرآن کریم همواره همدم تنهایی ها و مونس خلوت امام کاظم علیه السّلام بود.

حضرت قرآن را با دقت و تدبّر و بهتر و خوش نواتر از هر کس دیگر می خواند و چون به خواندن قرآن می پرداخت اندوهگین می شد، آن گونه که هر کس تلاوت حضرت را می شنید می گریست. (۲)

«حفص» چگونگی تلاوت قرآن را توسط حضرت کاظم علیه السّلام چنین بیان می کند: «او قرآن را با آهنگی حزین می خواند و چون به تلاوت می پرداخت گویی که با مخاطبی گفت و گو می کند». (۳)

ص: ۳۶

۱- (۱). بحار الانوار ۱۰۰/۴۸ حدیث ۲ (به نقل از قرب الاسناد).

۲- (۲). مناقب ۳۴۸/۴.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۱۱/۴۸ (به نقل از اصول کافی ۶۰۶/۲).

حضرت با این گونه تلاوت قرآن، در آموزه ها، آداب، اوامر، نواهی و احکام آن تأمل می کرد.

آزاد کردن بردگان

از دیگر مظاهر و نشانه های فرمانبرداری حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام مهربانی و احسان در حق بردگان بود تا آن جا که حضرت، هزار برده (۱) را به انگیزه جلب خشنودی خدا و تقرب به درگاهش آزاد کرد.

زهد امام

امام کاظم علیه السّلام طلاّیه دار زاهدانی بود که از نعمت های فانی و آرایه های دنیوی سر برتافته و به درگاه خدا روی آورده و به نعمت هایی که خداوند در سرای باقی برای آنان فراهم آورده بود دل بسته بودند.

«ابراهیم بن عبد الحمید» ابعاد و دامنه زهد حضرت کاظم علیه السّلام را چنین بیان می کند: «وارد خانه ای شدم که حضرت در آن نماز می گزارد. در آن جا جز یک زنبیل که از برگ خرما بافته شده بود و شمشیری آویخته و یک قرآن چیزی دیگر نبود». (۲)

در روایت ابراهیم، زندگی امام کاظم علیه السّلام آن چنان ساده و زاهدانه توصیف شده بود که حداقل نیازها و وسایل زندگی که طبقه ضعیف جامعه آن روز نیز از آن برخوردار بود، نداشت و این خود دلیل روشنی بر روگردانی آن حضرت از دنیا و لوازم آن است. البته امام در حالی چنین زاهدانه می زیست که اموال

ص: ۳۷

۱- (۱). یوسف بن حاتم شامی الدر النظیم فی مناقب الائمة اللّهامیم (نسخه خطی موجود در کتابخانه امام سید محسن حکیم نجف اشرف).

۲- (۲). بحار الانوار ۱۰۰/۴۸ (به نقل از قرب الاسناد).

فراوان و حقوق شرعی از سوی شیعیان برای امام فرستاده می شد. از سوی دیگر حضرت کاظم علیه السلام نخلستان و زمین های کشاورزی داشت که منبع درآمد سرشاری برای حضرت بود، اما تمام آن را در راه خدا و برای خشنودی اش به بینوایان و محرومان می داد. او سیره و زندگی ابو ذر غفاری، آن صحابی گرانقدر را برای یاران خود باز می گفت؛ همو که هیچ انگاشتن خود، دوری از دنیا و زهدش ضرب المثل بود.

امام کاظم علیه السلام درباره ابو ذر فرمود: خدای رحمت کند ابو ذر را که می گفت: پس از [داشتن] دو قرص نان جوین که چاشت به یکی و شام به دیگری خود را سیر کنم و دو پشمینه که خود را بدان پوشانم دنیا [و آنچه بدان تعلق دارد] نکوهیده باد». (۱)

بخشندگی امام

حضرت کاظم علیه السلام به تمام معنای کلمه تجلی گاه بخشش و در کرم و نیکی ضرب المثل بود. بینوایان و محرومان به او پناه می بردند تا از کابوس فقر و دوزخ بینوایی نجاتشان دهد. مورخان متفقا گفته اند که او هر آنچه داشت، بدون چشمداشت پاداش یا سپاسگویی در راه خدا به آنان داد. او آنچه به مستمندان می داد، مخفیانه و به طور ناشناس بود تا مبادا ذلت خواهش را در چهره درخواست کننده ببیند. به همین جهت در تاریکی شب سراغ مستمندان و طبقه محروم می رفت و بدون این که آن نیازمند بداند این دهش از کیست و از کجا می آید، مورد عنایت امام علیه السلام قرار می گرفتند و حضرت از کمک و نیکی خود بهره مندشان می کرد و کیسه هایی حاوی دویست تا چهارصد دینار (۲) به

ص: ۳۸

۱- (۱). اصول کافی ۱۳۴/۲.

۲- (۲). تاریخ بغداد ۲۸/۱۳.

آنان می داد. این کیسه ها در زیادی و گرانی ضرب المثل بودند. خاندان حضرت می گفتند: «شگفت انگیز است کسی که از کیسه های [حاوی دینار] موسی برخوردار شود و از کمبود و فقر شکایت کند». (۱)

عنایت سرشار امام به جایی رسیده بود که اگر می شنید کسی نسبت به حضرتش جفا و ستم می کند، کیسه ای حاوی هزار دینار برای او می فرستاد. (۲)

دهش های پنهانی حضرت آن چنان بود که زندگی فقیران مدینه را تأمین می کرد و آنان در سایه عطای حضرت متعمم بودند.

«عیسی بن محمد قرطی» از جمله کسانی است که از عنایات حضرت کاظم علیه السلام بهره برد و از درماندگی وارهید. او می گوید: «در نزدیکی «جوائیه» (در حوالی مدینه) در کنار چاهی که «ام عضام» خوانده می شود، مزرعه خربزه، خیار و کدو داشتم که با ۱۲۰ دینار (قیمت دو شتر) آن را سامان داده بودم.

زمانی که بوته ها به مرحله باردهی رسیدند، مزرعه مورد هجوم ملخ ها قرار گرفت و نابود شد. پس از این حادثه امام موسی بن جعفر علیه السلام سراغ من آمد و سلام کرد و گفت: «چگونه ای؟ گفتم: خاکستر نشین شده ام. ملخ ها مزرعه ام را تباه کرده اند.

امام علیه السلام فرمود: چقدر هزینه مزرعه کرده ای؟

گفتم: ۱۲۰ دینار، قیمت دو شتر.

حضرت کاظم علیه السلام رو به «عرفه» کرد و فرمود: ۱۵۰ دینار برای «ابن المغیث» وزن کن. آن گاه رو به من کرد و دینارها را به من داد و فرمود: پس سود تو سی دینار و دو شتر است». (۳)

ص: ۳۹

۱- (۱). عمده الطالب/ ۱۸۵.

۲- (۲). تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۷.

۳- (۳). تاریخ بغداد ۲۹/۱۳ و کشف الغمه ۲/۲۱۷.

بردباری از بارزترین صفات امام کاظم علیه السلام بود تا جایی که در بردباری و فروخوردن خشم ضرب المثل شد. او نسبت به کسانی که به ساختش بدی و تعدی می کردند راه گذشت و چشم پوشی پیش می گرفت، بلکه پا را فراتر نهاده، با آنان از در نیکی در می آمد و احسان سرشار خود را بر آنان ارزانی می داشت تا بدان وسیله، روح شرارت و خودخواهی را از نهان خانه جان آنان بزدايد. مورخان موارد زیادی از بردباری آن حضرت را نقل کرده اند، از جمله:

«یکی از نوادگان عمر بن خطاب رفتار بد و نکوهیده ای با امام داشت، پیوسته امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را ناسزا می گفت و دشنام می داد. عده ای از دوستان امام کاظم علیه السلام بر آن شدند تا او را بکشند، اما حضرت آنان را از این کار بازداشت و بر آن شد تا مشکل را به صورتی دیگر حل کند. از این رو محل او را جویا شد، به حضرت گفتند: در اطراف مدینه به زراعت مشغول است.

حضرت سوار استر خود شد و بی خبر به سوی او روانه گردید. او را در مزرعه مشغول کار دید و به سمت او رفت. آن مرد خطاب به حضرت فریاد برآورد: کشت ما را پایمال مکن.

حضرت همچنان به راه خود ادامه داد تا این که به وی نزدیک شده، بنای مهربانی با او گذاشت و با لطیف ترین گفتار با او سخن گفت، سپس به نرمی از او پرسید: چقدر به مزرعه تو زیان رسیده است؟

گفت: صد دینار.

امام علیه السلام فرمود: امید داری از این مزرعه چه مقدار سود عایدت شود؟

گفت: از غیب آگاه نیستم.

امام علیه السّلام فرمود: گفتم چه مقدار امید داری که از مزرعه ای به دست آوری؟ گفت: امید دارم که دویست دینار عایدم شود.

امام کاظم علیه السّلام سیصد دینار به او داد و فرمود: این برای توست و کشت تو نیز باقی است.

مرد عمری منفعل شد و از این که پیش تر رفتاری ناشایست با امام داشت شرمنده گردید. امام او را به حال خود ترک کرد و به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت، اما مرد عمری را در مسجد دید که پیش از حضرت خود را به آن جا رسانده بود. چون مرد عمری امام را دید به احترام حضرتش برخاست و امام را چنین مورد خطاب قرار داد: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** «(۱) فی من یشاء؛ خدا بهتر می داند رسالتش را کجا و در چه کسی اقرار دهد.

دوستان مرد عمری گرد او جمع شده و این دگرگونی او را بر او خرده گرفتند. او با آنان به جدال و مخاصمه پرداخته، مناقب و نیکی های آن حضرت را بر شمرده، برای حضرتش دعا می کرد. امام علیه السّلام رو به یاران خود کرد و فرمود:

کدام [راه و برخورد] بهتر بود؟ آن کاری که شما در صدد آن بودید یا این روش که این مقدار او را اصلاح کرد؟». (۲)

از دیگر موارد و نشانه های بردباری حضرت این است که روزی از جایی که دشمنان و رشک ورزان نشسته بودند می گذشت. «ابن هیاج» که در میان آنان بود، به یکی از یاران خود دستور داد تا لگام استر امام علیه السّلام را گرفته و مدعی مالکیت آن شود، او نیز چنین کرد. امام علیه السّلام که به هدف او پی برده بود از استر

ص: ۴۱

۱- (۱). انعام/۱۲۴.

۲- (۲). تاریخ بغداد ۲۸/۱۳-۲۹؛ الارشاد ۲۳۳/۲؛ اعلام الوری ۲۶/۲ و ۲۷ (به نقل از الارشاد ۲۳۳/۲)؛ کشف الغمه ۱۸/۳ و ۱۹ و مناقب آل ابی طالب ۳۴۴/۴ (به اختصار نقل شده است).

خود به زیر آمد و آن را بدو داد. (۱) و بدین ترتیب عالیترین و بی بدیلترین نمونه های انسانیت و اوج بردباری را به نمایش گذارد.

امام موسی بن جعفر علیه السلام همیشه فرزندان خود را سفارش می کرد تا به صفت والای بردباری آراسته شوند و از آنان می خواست تا نسبت به کسی که نسبت به ایشان بدرفتاری کند گذشت داشته باشند. امام کاظم علیه السلام به آنان چنین سفارش فرمود: فرزندان من، به شما سفارش می کنم که هر کس بدان پای بند باشد از آن سود برد. هرگاه کسی در گوش راست شما سخن ناپسندی گفت، سپس در گوش چپ شما عذر خواسته، گفت: من چیزی [ناپسند] نگفته ام، عذر او را بپذیرید. (۲)

هدایتگری امام علیه السلام

از مهمترین امور در عرصه اصلاح و پالایش جامعه از نابسامانی ها راهنمایی مردم به راه حق و مسیر صحیح می باشد. امام کاظم علیه السلام عنایت فراوانی به این مسأله داشت و بر همین اساس نقش مهمی در نجات شمار زیادی از مردم که فریفته دنیا و غوطه ور در گرداب آن بودند، ایفا کرد. روشی که امام علیه السلام برای ارشاد و پند دادن به کار می بست چنان با نرمی و ملاحظت، اما آمیخته با حکمت بود که افرادی را بر آن داشت تا از وادی گمراهی برآمده، مسیر مستقیم در پیش گیرند و به برکت دم مسیحایی امام علیه السلام در شمار مؤمنان پاک سیرت در آیند. تاریخ نگاران موارد فراوانی را از نجات یافتن گمراهان به وسیله امام علیه السلام بر شمرده اند، از جمله این موارد، داستان برخورد حضرت با «بشر حافی» است؛ همو که - بنا به نقل راویان - میگساری می کرد و شب و روز

ص: ۴۲

۱- (۱). بحار الانوار ۴۸/۴۸۱ (به نقل از فروع کافی ۸/۸۶).

۲- (۲). کشف الغمه ۳/۸ (به نقل از الجنازیدی) و ابن صباغ الفصول المهمه ۲۳۵.

خود را به هرزگی و بی بندوباری می گذرانند، اما به برکت هدایت و ارشاد امام به دامان پاکی و بندگی خدا بازگشت. (۱)

از دیگر کسانی که به وسیله امام کاظم علیه السلام راه حق را بازشناخته و بدان رهنمون شدند، «حسن بن عبد الله» بود. او موقعیت ممتازی نزد شاهان داشت، اما زاهدانه می زیست و امر به معروف می کرد و از منکر بازمی داشت و در راه انجام وظیفه و فرمان خداوند از ملامتگران باکی نداشت. روزی به دیدار امام کاظم علیه السلام رفت. حضرت به او فرمود: «ای ابو علی، هیچ چیزی از آنچه در آن هستی (امر به معروف و نهی از منکر و زهد در دنیا) نزد من محبوبتر نیست و مرا خوشحال نمی کند، اما یک کاستی داری و آن این است که [معرفت نداری، پس درصدد کسب آن باش.

حسن گفت: معرفت [مورد نظر شما] چیست؟

امام علیه السلام فرمود: در پی اندوختن دانش و در جست و جوی حدیث باش.

حسن بن عبد الله از حضور امام رفت و از «مالک» و فقیهان مدینه حدیث نوشت و آن را بر امام کاظم عرضه داشت. امام آن را نپسندیده، بدو فرمود تا فقه و احکام را از اهل بیت علیه السلام کسب کرده، امامت آنان را بپذیرد و بدان تن در دهد و حسن رهنمود امام را به جان پذیرفت و مسیر درست را برگزید. (۲)

امام کاظم علیه السلام پیوسته مردم را به انجام کارهای نیک فرا می خواند و از روز قیامت و قرار گرفتن در محضر عدل الهی بیمشان می داد. روزی مردی را دید که آرزوی مرگ می کرد. حضرت به او فرمود: آیا میان تو و خدا رشته خویشاوندی وجود دارد که به جهت آن، تو را گرامی داشته و [از گزند کیفر و روز قیامت] حمایت کند؟

ص: ۴۳

۱- (۱). مفصل این داستان در جای خود خواهد آمد.

۲- (۲). المناقب ۳۱۲/۴.

آن مرد گفت: نه.

امام علیه السلام فرمود: بنابراین تو هلاکت و تباهی جاودانه می خواهی. (۱)

نیکی به مردم

امام کاظم علیه السلام نسبت به مسلمانان احسان و نیکی فراوانی می کرد و هر کس با هر حاجت و خواسته ای آهنگ امام می کرد با آرامش فکر و دلی تهی از داغ و اندوه نیاز بازمی گشت. حضرت، شاد کردن و برآوردن نیاز مردم را از بالا-ترین و والا-ترین کارهای نیک می دانست و از همین رو در برآوردن نیاز درماندگان و دور کردن دست تطاول ستم از ستمدیده هرگز کوتاهی نمی کرد. حضرتش با همین دیدگاه به «علی بن یقین» اجازه داد تا وارد دستگاه هارون الرشید شود.

آن حضرت خدمت به مردم و برادران دینی را کفاره خدمت در دستگاه سلطان می خواند. جماعتی بلازده و گرفتار مصیبت شده نزد امام علیه السلام رفتند و حضرت اندوه آنان را زدود و دل هایشان را سرشار از امید و مهربانی کرد. داستان زیر ماجرای یکی از آن بلازدگان است که به حضرت پناه برد و مورد عنایت امام علیه السلام قرار گرفت:

او (۲) از مردم ری بود که بدهی سنگینی به حکومت ری داشت، اما از پرداخت آن ناتوان بود و بیم آن داشت که حاکم ری دارایی اش را به جای بدهی از او بستانند. در اندیشه شد که چه باید بکند؟ لذا، در صدد یافتن راه حلی برآمد. او به تحقیق درباره حاکم و هویت او برآمد و دریافت که حاکم از شیعیان است. به همین جهت آهنگ سفر مدینه و دیدار امام کاظم علیه السلام کرد،

ص: ۴۴

۱- (۱). ابن شهر آشوب المناقب ۳۱۲/۴.

۲- (۲). آن گونه که در مأخذ آمده علی بن طاهر صوری نام داشت.

خدمت امام رسید و عرض حال نمود. امام نامه ای خطاب به حاکم ری نوشت و بدو داد تا به حاکم برساند. حضرت پس از یاد کرد خدا نوشت: خداوند زیر عرش خود سایه ای دارد. این سایه مخصوص کسی است که به برادر خود خیری و سودی رساند یا اندوهی از او بزدايد یا دل او را شاد کند و این برادر توست. و السلام

آن مرد نامه را گرفت و از نزد امام علیه السلام خارج شد و پس از گزاردن حج روانه دیار خود شد و شبانه سراغ حاکم رفت و کوبه درب را به صدا درآورد.

خادم حاکم نشان او را پرسید، مرد پاسخ داد: پیک موسی [ملقب به] صابر [هستم].

خادم سراسیمه نزد آقای خود رفت و ماجرا را بازگفت. حاکم با پای برهنه به سوی در شتافت و پیک امام علیه السلام را در آغوش کشید و چندین بار میان چشمان او را بوسیده، از سر اشتیاق پیای جویای حال حضرت می شد. آن مرد نامه امام علیه السلام را بدو داد و حاکم به احترام آن نامه برخاست و نامه را گرفته، بوسید و چون نامه را خواند هرچه داشت با وی تقسیم کرد و آنچه که قابل تقسیم نبود بهای آن را به او داد و در این حال می گفت: ای برادر، آیا تو را خشنود کردم؟

مرد پاسخ داد: آری به خدا، و بسیار خشنودم کردی.

آن گاه حاکم، دیوان محاسبات و مطالبات را خواست و بدهی او را قلم گرفت و سندی مبنی بر بدهکار نبودن به وی داد. آن مرد شادمانه خانه حاکم را ترک کرد. برای جبران نیکی حاکم، بر آن شد تا به زیارت خانه خدا برود و حاکم را دعا کرده، امام علیه السلام را از لطف و نیکی حاکم آگاه کند. موسم حج فرا رسید و او بدان سو روانه شد، سپس به مدینه رفت و ماجرا را به امام کاظم علیه السلام گفت و حضرت بسیار خرسند شد.

آن مرد گفت: آیا کار حاکم شما را خشنود کرد؟

حضرت فرمود: آری به خدا، مرا و امیر المؤمنین را خشنود کرد.

به خدا، جدم پیامبر خدا را خشنود کرد و به یقین خداوند را خشنود کرده است». (۱)

این داستان و داستان هایی از این قبیل توجه فوق العاده امام به امور مسلمانان و پافشاری ایشان به بر رفع نیازهای مردم را نشان می دهد.

ص: ۴۶

۱- (۱). در نگارش این فصل نوشته استاد باقر شریف القرشی را مبنا قرار دادیم (نک: حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام ۱۳۸/۱-۱۶۲. داستان علی بن طاهر صوری از کتاب «قضاء حقوق المؤمنین» نشریه تراثنا ش ۱۸۶/۳۴) به نقل از بحار الانوار ۱۷۴/۴۸ حدیث (۲۴).

بخش نخست پرورش امام کاظم علیه السّلام بخش دوم مراحل زندگی امام کاظم علیه السّلام بخش سوم امام کاظم علیه السلام در کنار پدر

پرورش امام کاظم علیه السلام

او هفتمین امام از خاندان رسالت است، امام گرانقدر، عظیم الشان، کوشای در عبادت، در کرامات و معجزه ها بلند آوازه، فرو برنده خشم و درگذرنده از مردم و عبد صالح خداست و مردم عراق، آن حضرت را «باب الحوائج الی الله» می خوانند.

پدر بزرگوارش «ابو عبد الله، جعفر بن محمد (صادق)»، ششمین امام از خاندان رسالت است. او معجزه اسلام و مایه افتخار انسانیت در تمام عصرها و نسل ها است که چشم و گوش گیتی، در فضل و هوشمندی و خردمندی و دانش و کمال، چونان او را ندیده و نشنیده است.

مادر مکرمه امام کاظم علیه السلام از جمله کنیزانی بود که آنان را در بازار مدینه فروختند. در میان آنان این بانوی گرامی مورد عنایت الهی قرار گرفت و از این شرافت و برتری برخوردار شد تا وجود پاک امام و امامت را در دامان خود پرورش دهد. امام صادق علیه السلام او را به همسری گرفت و این زن منزلتی والا نزد امام صادق علیه السلام یافت. حضرت او را بیش از دیگر همسران خود دوست می داشت و او برگزیده ترین و گرامیترین و محبوبترین زنان حضرت به

شمار می رفت.

مورخان در نسب این بانوی بزرگ دچار اختلاف شده اند، برخی او را از مردم اندلس و کنیه اش را «لؤلؤه» و گروهی او را رومی دانسته و کسانی نیز او را از بزرگترین خاندان های عجم خوانده اند. نام او «حمیده» و در خانه اش مورد احترام و تکریم بود و همه زنان علوی بدو عنایت و محبت داشتند. امام صادق علیه السلام نیز او را غرق لطف و عنایت خود می کرد، زیرا این بانو را در مرتبه ای بلند از خردمندی و کمال و ایمان نیکو می دید و هم از این جهت بود که او را می ستود. حضرت درباره او فرمود:

حمیده همانند شمش طلا از پلیدی ها پاکیزه است. فرشتگان پیوسته از او حفاظت می کردند تا این که چون دهش و عطیه ای الهی برای من و حجت پس از من به دستم رسید».

امام صادق علیه السلام از دانش خود به آن بانوی گرامی چندان آموخت که طلایه دار زنان روزگار خود در دانش و پرهیزگاری و ایمان شد. آن گاه حضرت صادق علیه السلام او را فرمود تا زنان مسلمان را دانش و احکام شرعی بیاموزد. (۱) چنین بانویی شایسته چنین منزلت والایی است و همو می تواند و باید در عفت، پاکدامنی، دانش و کمال سرآمد زنان روزگار خود باشد.

مولود خجسته

روزگاری از ازدواج امام صادق علیه السلام با حمیده سپری شد. امام صادق علیه السلام برای حج راهی مکه شد و حمیده را همراه خود برد. پس از اتمام مناسک حج

ص: ۵۰

به مدینه بازگشتند. چون به «ابواء» (۱) رسیدند حمیده درد زایمان را در خود حس کرد. از آن جا که امام صادق علیه السلام به او سفارش کرده بود. که پیش از هر اقدامی ایشان را در جریان بگذارد، حمیده کسی را فرستاد تا امام علیه السلام را از وضع خود باخبر کند. امام که با عده ای از یاران خود مشغول خوردن غذای چاشت بود با شنیدن این مژده به سوی حمیده شتافت. دیری نیاید که آن بانوی گرامی، مهتر و سروری از سروران مسلمانان و امامی از امامان اهل بیت علیهم السلام را به دنیا آورد. این سان بود که نیکوکارترین مردم، مهربانترین آنان نسبت به مستمندان، پر تحملترین ایشان در راه خدا و عابدترین و ترسانترین خلق خدا زاده شد. جهان از قدم چنین مولودی خجسته، فروغ یافت؛ مولودی که در عصر خود، پرفایده ترین و پر برکت ترین ها برای اسلام بود.

امام صادق علیه السلام فرزندش را در آغوش گرفت و در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه (که از سنت های مؤکد در اسلام است) خواند. پس از این مراسم، امام صادق علیه السلام در حالی که خنده بر لب داشت نزد یاران خود بازگشت. یاران به حضرت گفتند: «خدا تو را شاد کند، فدایت شویم ای سرور ما، حمیده چه کرد؟

حضرت مژده زاده شدن مولود مبارک را به آنان داد و آنان را با منزلت والای فرزندش آشنا کرده، فرمود: خداوند فرزندی به من عطا فرمود و او بهترین کسی است که خداوند آفریده است.

سخن امام صادق علیه السلام گزاف نبود، چرا که فرزندش امام کاظم علیه السلام از نظر

ص: ۵۱

۱- (۱)). روستایی از نواحی مدینه است و مدفن آمنه دختر وهب مادر پیامبر گرامی اسلام در آن جاست.

علم، تقوا، نیکوکاری و تحمل سختی در راه دین، بهترین و سرآمد آفریدگان خداوند بود. آن گاه امام صادق علیه السّلام به یاران خود فرمود: بدانید، به خدا او صاحب (امام) شماس است. (۱)

بدین ترتیب امام صادق علیه السّلام آنان را متوجه کرد که این نوزاد خجسته و مبارک یکی از امامان اهل بیت علیهم السّلام است و خداوند فرمانبرداری از او را بر خلق واجب کرده است.

امام موسی بن جعفر در سال ۱۲۸ ق. (۲) و به نقلی ۱۲۹ ق. (۳) در روزگار حکومت عبد الملک بن مروان دیده به جهان گشود.

کانون محبت و احترام

حضرت امام کاظم علیه السّلام بخشی از دوران خردسالی خود را با آرامش گذراند و همواره زندگی حضرت، سرشار از احترام بود. پدرش امام صادق علیه السّلام دریا دریا محبت و عشق خود را نثار او می کرد و مسلمانان نیز با آن حضرت رفتاری آمیخته به احترام و توجه و عنایت داشتند. امام صادق علیه السّلام او را بر دیگر فرزندان خود مقدم می داشت و آن چنان نسبت به امام کاظم علیه السّلام محبت می ورزید که دیگران از آن بهره ای نداشتند. از مظاهر محبت امام صادق علیه السّلام به فرزندش کاظم این بود که قطعه زمینی به او بخشید. حضرت این زمین را به مبلغ ۲۶۰۰۰

ص: ۵۲

۱- (۱). بحار الانوار ۲/۴۸ (به نقل از بصائر الدرجات/ ۱۲ باب ۱۷ حدیث ۹).

۲- (۲). مناقب ال ابی طالب ۳۴۹/۴ و تهذیب التهذیب ۳۴/۱۰.

۳- (۳). اعیان الشیعه ۵/۲. روایتی دیگر ولایت امام کاظم علیه السّلام را در سحرگاه روز سه شنبه ماه صفر سال ۱۲۷ ق. دانسته است (نک تحفه الازهار) چهارمین روایت ولادت آن بزرگوار را روز یکشنبه هفت روز سپری شده از ماه صفر [همان سال] می داند (نک: بحر الانساب).

دینار خریده بود و «بسریره» (نخلستان) نام داشت. (۱)

روزی امام کاظم خردسال سخنی بر زبان آورد که شگفتی امام صادق علیه السلام را برانگیخت. امام صادق علیه السلام در واکنش به این سخن فرمود: ستایش خدا را که تو را بازمانده و جانشین پدران و از میان فرزندان مایه شادمانی قرار داد و به وجود تو ما را از دوستان و همنشینان بی نیاز کرد. (۲)

سیمای امام

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رنگی به شدت گندمگون داشت و چهارشانه و دارای محاسن انبوه بود. «شقیق بلخی» در توصیف سیمای امام کاظم علیه السلام می گوید: «خوش سیما، به شدت گندمگون و لاغر اندام بود».

امام کاظم علیه السلام هیبتی چون هیبت پیامبران داشت و چهره مبارک آن حضرت آینه سیمای پدرانش؛ یعنی امامان معصوم بود و هر کس او را می دید تحت تأثیر هیبت حضرت قرار می گرفت و او را بزرگ و گرامی می داشت.

نقش انگشتری حضرت

نقش نگین انگشتری امام کاظم علیه السلام چنین بود: «الملک لله وحده»؛ (۳) فرمانروایی تنها برای خداست».

ص: ۵۳

۱- (۱). دلائل الامامه/ ۴۹-۵۰.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۴/۴۸ (به نقل از عیون اخبار الرضا ۲۹/۱).

۳- (۳). اخبار الدول/ ۱۱۲.

امام علیه السلام بدین کنیه ها خوانده می شد: ابو الحسن، ابو الحسن الماضی، ابو ابراهیم، ابو علی و ابو اسماعیل.

لقاب امام

لقاب حضرت نشانه گوشه هایی از شخصیت و شکوه و عظمت امام کاظم علیه السلام است که به ترتیب می آید:

الف) امام را «صابر» می خواندند، زیرا در برابر انواع سختی ها و آزارهایی که از سوی حاکمان ستمگر و جائز نسبت به حضرتش روا داشته می شد، صبر پیشه می کرد.

ب) دیگر لقب حضرت «الزاهر» (درخشنده) بود، چرا که حضرتش با اخلاق و بخشندگی خیره کننده اش که خلق و خوی جدش پیامبر اکرم را تداعی می کرد، درخشیده بود.

ج) از دیگر القاب آن حضرت «عبد صالح» بود. او را از آن رو عبد صالح لقب دادند که بسیار عبادت می کرد و در فرمانبرداری از خداوند کوشا بود تا آن جا که با گذشت زمان در عبادت ضرب المثل شد. راویان حدیث نیز آن حضرت را با این لقب می خواندند، مثلاً راوی می گفت: «حدثنی العبد الصالح»؛ عبد صالح مرا حدیث گفت.

د) «سید» نیز از القاب آن حضرت است، زیرا او از مهتران و سروران

مسلمانان و یکی از امامان ایشان است. «ابو الفتح» شاعر بلند آوازه، او را با لقب «سید» چنین ستوده است: «من غلام آن سید ارجمند و گرامی هستم؛ و هر جا که باشم درودهایم نثار او باد.

و چون غلام چنین انسان ارجمند و بزرگ باشم؛ پس آزاده ام و روزگار، غلام و برده من است». (۱)

ه) امام کاظم علیه السلام را «الوفی» (وفاکننده به عهد) می خواندند، زیرا پای بندترین مردم روزگار خود به عهد و وفای به آن بود. حضرت نسبت به برادران و شیعیان وفادار و نیکوکار بود و فراتر از آن، نسبت به دشمنان و آنان که به حضرت کینه می ورزیدند نیز نیکی روا می داشت.

و) دیگر لقب امام «امین» بود. این واژه با تمام مفاهیم آن در شخصیت سترگ آن امام تجسم یافته بود. او در امور دین و احکام شریعت و نیز در امور مسلمانان امین بود و همانند جد گرامی اش حضرت محمد صلی الله علیه و آله که امین مردم بود، مورد اعتماد مردم قرار گرفت.

ز) از دیگر القاب آن حضرت «کاظم» است. از آن جهت او را کاظم خواندند که در برابر ستم و جور ظالمان، خشم خود را فرو خورده، هرگز نزد کسی لب به شکایت نگشوده، بلکه در برابر این ستم ها خدای بزرگ را شکر و ثنا می گفت و سرانجام به دست همین ستمگران و در سیاهچال های زندان به زهر جفا شهید شد. «ابن اثیر» درباره وجه تسمیه آن حضرت به کاظم می گوید:

ص: ۵۵

۱- (۱). همان/۱۱۳ أنا للسید الشریف غلام حیثما كنت فلیبلغ سلامی و إذا كنت للشریف غلاما فأنا الحر و الزمان غلامی

او به سبب صبر، نرمخویی و بدی را با نیکی پاسخ دادن، به این لقب شناخته شده است» (۱).

ح) لقب دیگر حضرت کاظم علیه السلام «ذو النفس الزکیه» (صاحب نفس پاکیزه) است. از آن جا که گوهر وجود امام به آلودگی های دنیوی و پلیدی های مادی آلوده نشده بود و در این میدان نیز مانند برای حضرت متصور نبود، «ذو النفس الزکیه» خوانده شد.

ط) آخرین لقبی که حضرت بدان خوانده می شود «باب الحوائج» است.

این لقب حضرت بیشترین شهرت و گردش در واگویه ها را دارد. عموم مردم و خواص از اهل دانش و ایمان و فرزنانگان، معتقدند که هر گرفتار و غمزه ای آهنگ آن حضرت کند، به یقین خداوند گرفتاری اش را برطرف کرده و غم های او را می زداید و هر کس به بارگاه ملکوتی او پناه برد به یقین حاجت های او برآورده شده، با دلی آرام و رها از داغ گرفتاری های روزگار به خانه خود باز می گردد.

شیعیان آن حضرت، بلکه تمام مسلمانان با همه گرایش ها و اختلاف طبقه اجتماعی و علمی، به باب الحوائج بودن امام کاظم علیه السلام ایمان آورده، آن را مسلم دانسته اند. «ابو علی خلیل»، پیشوای حنبلیان و رهبر روحی و معنوی آنان می گوید: در هر گرفتاری سختی که برای برآمدن آن، آهنگ قبر موسی بن جعفر علیه السلام را کردم، آن گونه که دوست می داشتم خداوند گره از کارم باز کرد. (۲)

«امام شافعی» پا را فراتر نهاده، درباره امام و منزلت او می گوید:

ص: ۵۶

۱- (۱). مختصر تاریخ العرب/ ۲۰۹.

۲- (۲). تاریخ بغداد ۱/ ۱۳۳ (چاپ دار الکتب العلمیه بیروت).

قبر موسی [بن جعفر] کاظم نوشداروی آزموده شده است. (۱)

آری، همان گونه که امام کاظم در حیات خود پناهگاهی برای مسلمانان بود، پس از شهادت نیز دژی شکست ناپذیر بود که پناهندگان را از دست تطاول بلا و گرفتاری های روزگار امان می بخشید. (۲)

ص: ۵۷

۱- (۱). تحفه العالم ۲۰/۲.

۲- (۲). اغلب مسلمانان بر این باورند که خداوند بلا را از پناهندگان به مرقد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برطرف می کند. ابن شهر آشوب نقل می کند در بغداد زنی دیده شد که سراسیمه می دوید. از او پرسیدند کجا می روی؟ گفت نزد موسی بن جعفر می روم زیرا فرزندم را زندانی کرده اند. مردی حنبلی مذهب از سر تمسخر گفت او (امام کاظم) در زندان مرد. زن گفت [خداوندا] به حرمت آن کشته در زندان قدرت [خود] را به من بنمایان. خیلی زود فرزندش از زندان آزاد شد و فرزند مرد مسخره کننده به کیفر رسید. نک: المناقب ۳۰۵/۴.

مراحل زندگی امام کاظم علیه السلام

براساس طبیعت محیط و شرایطی که امام کاظم علیه السلام در آن زندگی می کرد، بررسی زندگی آن حضرت به سه مرحله متمایز از یکدیگر تقسیم می شود:

مرحله نخست: از ولادت آن حضرت به سال ۱۲۸ ق. (و به نقلی ۱۲۹ ق.) تا شهادت امام جعفر صادق علیه السلام به سال ۱۴۸ ق. (پیش از برعهده گرفتن وظیفه امامت) است که دوره پرورش و زندگی آن حضرت در سایه پدر به شمار می رود و حدود بیست سال از عمر مبارک امام کاظم علیه السلام را شامل می شود. این مرحله از زندگی امام کاظم علیه السلام از این ویژگی برخوردار بود که علم الهی و توانایی فوق العاده امام علیه السلام در مناظره و گفت و گوهای علمی تبلور یافت، تا آن جا که هنوز پنج سال از زندگی خود را پشت سر نگذاشته بود، «ابو حنیفه» را با ادله و برهان محکم و استوار ساکت کرد.

مرحله دوم: این مرحله پس از شهادت امام صادق علیه السلام و مسئولیت رهبری دینی، علمی، سیاسی و تربیتی از سوی امام کاظم علیه السلام آغاز شد. در این فضا و شرایط سخت سیاسی، بیم آن می رفت که جان امام در معرض خطر قرار گیرد.

هم از این رو بود که امام صادق علیه السلام در زمان حیات خود، امام کاظم علیه السلام را به عنوان یکی از پنج جانشین خود معرفی کرد و بدین ترتیب برنامه و طرح منصور را برای از میان برداشتن فیزیکی امام کاظم علیه السلام خنثی کرد. این مرحله تا

زمان مرگ منصور(۱۵۸ ق.) ادامه داشت. پس از منصور، مهدی و پس از مهدی، هادی(۱۶۹ ق.) به قدرت رسید. در دوره حکومت مهدی و هادی که بیست سال و اندی به درازا کشید، فضای باز و آزادی نسبی -خصوصاً در روزگار مهدی- برای اهل بیت علیهم السلام و پیروان ایشان فراهم شد.

مرحله سوم: این مرحله از زندگی امام کاظم علیه السلام همزمان بود با حکومت هارون الرشید که در سال ۱۷۰ ق. به قدرت رسید. هارون در کینه توزی و دشمنی نسبت به اهل بیت و علویان، پس از برادرش هادی و پدرش مهدی، شهره بود. این مرحله تا سال ۱۸۳ ق. که آخرین سال زندگی امام کاظم علیه السلام بود و به دست یکی از جلادان هارون به شهادت رسید، ادامه یافت. امام کاظم علیه السلام در این مرحله از زندگی خود با تنگناها و سختی های فراوانی مواجه بود. هنوز هارون الرشید در آغاز راه بود که امام را در سیاهچال ها به بند کشید. گاهی حضرت را در بصره و زمانی در بغداد به زندان می سپرد. این سال های بی رحم با دیگر سال ها متفاوت بود، زیرا هارون الرشید همواره در صدد کوچک کردن امام و کاستن از منزلت آن حضرت بود و تلاش بی امانی برای در بند کردن و کشتن امام داشت.

اگر موضع گیری امام علیه السلام را در قبال منصور و مهدی در نظر بگیریم می بینیم فعالیت خود را علیه حکومت هارون فزونی می بخشید، اما علیرغم این که علویان از اقدام های انقلابی علیه هارون الرشید خودداری می کردند، هارون اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان و خصوصاً امام کاظم علیه السلام را در تنگنا قرار داد.

حضرت کاظم علیه السلام در آن شرایط و نیز سخت گیری حاکمیت بر علویان، تمام توان خود را برای رسیدن به اهداف الهی و ایفای وظایفی که بر دوش داشت، به کار بست. حضرت، سیاست هارون را به خوبی می شناخت و می دانست که

تصمیم نهایی هارون از میان برداشتن و کشتن اوست و برای او تفاوت نمی کند که این اقدام به چه بهایی تمام شود. امام علیه السلام این مطلب را نیز دریافته بود که هارون حتی وساطت اطرافیان خود را در مورد حضرتش نمی پذیرد.

این مرحله از زندگی امام علیه السلام با مقاومت و ثبات حضرت در موضع گیری ها و عدم عقب نشینی در برابر خواسته های هارون الرشید به پایان رسید. حضرت کاظم علیه السلام از تن دادن به ذلت و تسلیم در برابر هارون و مطامع او به ازای آزادی از زندان خودداری کرد. آن بزرگوار وظایف خود را بادقت و ژرف نگری به انجام رساند و به امامت فرزندش امام رضا علیه السلام وصیت فرمود و برای جماعت صالحان (در صورت پیروی از امام بعدی) استمرار و تداوم حرکت الهی امامت را تضمین کرد. سرانجام با بردباری و تحمل آزارها در راه خدا به زهر کین عباسیان مسموم شد و یک عمر جهاد خود را به زیور شهادت در راه خدا آراست.

تاریخ شهادت

امام کاظم علیه السلام در زندان سندی بن شاهک به روز ۲۵ ماه رجب سال ۱۸۳ ق.

به شهادت رسید و در گورستان قریش در بغداد به خاک سپرده شد. آرامگاه آن حضرت امروزه قبله دل های عاشقان و طوافگاه جان آزادگان و آزاداندیشان است و دروازه ای است به سوی خدا برای برآمدن نیازها.

امام کاظم علیه السلام در کنار پدر

دوران و مقطعی را که امام موسی بن جعفر علیه السلام در کنار پدر بزرگوارش گذراند (۱۲۸-۱۴۸ ق.) از چند وجه تمایز برخوردار بود. از آن جمله می توان به فراز و نشیب های تاریخی و فعالیت های روشنگرانه امام صادق علیه السلام اشاره کرد.

آن حضرت توانست با استمداد از قدرتی که خداوند در او به ودیعت سپرده و کارآزمودگی اش که از عنایات الهی به دست آورده بود، تمام مبارزه طلبی های هموردجویان را پشت سر گذارده و مسیر اصیل و شاهراهی که جامعه بشری را به هدایت الهی رهنمون می شد نمایانده و وظایف امامت را ایفا کند. در همین دوران امام صادق علیه السلام راه را برای امام پس از خویش (امام کاظم «ع» هموار و زمینه را برای فرزندش امام کاظم علیه السلام آماده می کرد.

برای آشنا شدن با روزگاری که امام کاظم علیه السلام در کنار پدر بزرگوارش بود و شناخت ویژگی های این دوره که در نتیجه، درک و تصویری از دوران امامت حضرت کاظم علیه السلام به دست می دهد، نقل و بیان رخدادها و پدیده های بارز و برجسته روزگار معاصرت امام کاظم علیه السلام با پدر گرامی اش را ضروری می دانیم.

این رخدادها را می توان به اختصار این گونه برشمرد:

۱. شورش بر ضد حاکمیت و اعتقاد به اهمیت چشم گیر انقلاب، پشیمانی از سکوت و بی تفاوتی در برابر باطل و حاکمان جور و دعوت به نفع علویان مخالف حکومت امویان بود. پدیده نافرمانی و شورش محوریت و قدرت تمرکز یافته حاکمان را از بین می برد و سرپیچی و نافرمانی از فرمانروایان را در پی داشت و دعوت به «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله»؛ فرد مورد پذیرش و رضایت مردم از آل محمد صلی الله علیه و آله: سخن محافل و مجالس مردم شده بود. این پدیده و دل مشغولی حاکمان وقت به شورش هایی که پیامد و ثمره نهضت مقدس سید الشهداء علیه السلام بود، فرصتی برای امام صادق علیه السلام فراهم آورد تا برنامه های خود را اجرا کند.

۲. در این دوره، مقدمات پیدایش دولت عباسیان در عرصه سیاست چهره نمود، چرا که عباسیان فضا و شرایط به وجود آمده را غنیمت شمرده و در «ابواء» گرد آمدند و در ظاهر تصمیم گرفتند که «محمد نفس زکيه» خلیفه باشد و شعار «حکومت برای فرد مورد قبول آل محمد صلی الله علیه و آله است» را ترویج و تبلیغ می کردند، اما در نهران، مردم را به بیعت با عباسیان فرا می خواندند. همزمان «ابراهیم امام» غلام خود، ابو مسلم خراسانی را به فرماندهی سپاه خراسان گمارد و او را به قتل عام و دستگیری دشمنان اموی خویش، به صرف اتهام و گمان توطئه گری سفارش کرد.

امام صادق علیه السلام نسبت به این حرکت و تلاش عباسیان موضعی بی طرف داشت و از همراهی و حمایت آن خودداری کرده و فرجام جنبش عباسیان را بیان می فرمود. از دیگر سو امام صادق علیه السلام پیشنهادهایی که برای ایجاد حکومتی

علوی به حضرتش می شد نمی پذیرفت، چرا که شرایط و فضایی مناسب برای چنین حکومتی فراهم نمی دید. هنگامی که سران دعوت عباسی، مانند «ابو مسلم خراسانی» و «ابو سلمه» به حضرت صادق علیه السلام پیشنهاد برپایی حکومت علوی دادند، حضرت نپذیرفت و یک بار نیز فرمود که زمان، برای چنین امری مناسب نیست و آن گاه که یکی از همین پیشنهاددهندگان نامه ای با مضمون مشابه برای حضرت فرستاد، امام علیه السلام نامه او را سوزاند. امام صادق علیه السلام که با ژرف نگری، پیشنهادهای آمیخته با انگیزه های سیاسی و آزمندانه آنان را درک کرده بود، با هوشمندی تمام، خود و شیعیان را از این دام هولناک که کیان و مکتب تشیع را تهدید می کرد و رهاند تا زمینه ای گسترده تر برای جهاد و فعالیت در راه خداوند متعال پیش روی آنان قرار دهد.

۳. فعالیت های امام صادق علیه السلام در ایجاد ساختاری ویژه و مقابله فرهنگی و علمی با رویارویی هایی که کیان تشیع را هدف قرار داده و آن را زیر ضربات کینه توزانه خود می گرفت تمرکز یافته بود. این فعالیت ها موارد زیر را در بر می گرفت:

الف) تغییر ساختار فرهنگی و فکری. آن هنگام که حضرت صادق علیه السلام بی طرفی سیاسی را در پیش گرفت، سیاستی را در پیش گرفت که توانست با توجه به ظرفیت جامعه، نیازهای اجتماعی و اخلاقی مردم را پاسخ دهد و از راه سازماندهی و ساماندهی دانشگاه اهل بیت توانست با جریان منحرف فکری مورد حمایت و ترویج امویان به رویارویی برخیزد. از آن جا که جریان سیاسی موجود نمی توانست چنین انحراف هایی را از میان بردارد، حضرت صادق علیه السلام

اقتدار و جریان های پراکنده را جذب کرد. بدین ترتیب مکتب جدید (مکتب جعفری) در سرزمین های اسلامی رواج یافت و به صورت جریانی فکری که گرایش های جعفری (شیعی) را ترویج و نماینده خط خاندان رسالت بود، درآمد. امام کاظم علیه السلام در این زمینه، نقش بارز و برجسته و ویژه ای داشت.

ب) امام صادق علیه السلام همزمان با متحول کردن جریان فکری جامعه، اذهان افراد خاصی را برای پذیرش رهبری امام کاظم علیه السلام و ایمان کامل به آن آماده می نمود. «مفضل بن عمر» می گوید: «در محضر امام صادق علیه السلام بودم که ابو ابراهیم، امام کاظم علیه السلام وارد شد. امام صادق علیه السلام فرمود: درباره [امامت] او سفارش مرا بپذیر و این امر (امامت) را با آن دسته از یاران که مورد وثوق تو هستند در میان بگذار. (۱)

ج) اقدام امام صادق علیه السلام به بستن راه بر دعوت های مشکوکی است که با مطرح کردن خویش به عنوان جانشین امام، درهم شکستن صف متحد شیعیان را در سر می پروراندند. یکی از این موارد برخورد امام صادق علیه السلام با جریان «اسماعیلیه» بود. حضرت به شیعیان فهماند که «اسماعیل»، امام پس از او نیست. هنگامی که اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام درگذشت، حضرت عده ای از شیعیان را گرد آورد تا مرگ اسماعیل را خود بینند، مبادا که منحرفان از نبود اسماعیل سوء استفاده کرده و مرگ او را به بهانه های گوناگون، وسیله فروپاشی تدریجی کیان و موجودیت تشیع کنند.

۴. امام موسی بن جعفر علیه السلام در رنج های پدر و احضار مکرر او توسط

ص: ۶۶

منصور و آن هنگام که امام صادق علیه السّلام امامت حضرت کاظم علیه السّلام را به شیعیان نزدیک و رازدار خود اعلام کرد و بین دیگر شیعیان و امامت حضرت کاظم پیوند زد، همدم و همراه پدر بود.

۵. بی تردید، امامت، منصب و موهبتی است الهی که به شایستگی نامزد این مقام و توانایی او در به دوش کشیدن این مسئولیت بزرگ و سترگ بستگی دارد و در چنین فردی تبلور می یابد. از این روست که باید از سوی خداوند برگزیده شود و هم توسط فرد فرد امامان معصوم علیهم السّلام تعیین و نام برده شوند.

نصوص زیادی در کتاب های حدیث و اخبار آمده است که طی آن ها پیامبر اکرم علیه السّلام درباره جانشین خود با صحابه و خاندان خویش سخن گفته و ایشان را معرفی کرده است. البته روایات و مطالب مستقیمی که هر امام درباره امام پس از خویش بیان فرموده، از نظر نص، اسلوب تعبیر و دلالت، تحت تأثیر شرایط زمانی و مکانی، گاهی صریح و زمانی در قالب کنایه و اشاره بوده است.

با نگرش در روایاتی که از امام صادق علیه السّلام در مورد امامت فرزندش حضرت کاظم و ترتب زمانی آن روایت شده، شیوه روشنگری امام صادق علیه السّلام در این زمینه روشن خواهد شد که چگونه امام علیه السّلام دگرگونی های موجود در جامعه روزگار خویش را - که دو دهه (از ولادت امام کاظم علیه السّلام) تا شهادت امام صادق علیه السّلام به طول انجامید - مدنظر قرار داده است. این در حالی بود که حضرت صادق علیه السّلام فرزندان دیگری داشت که از جمله آن ها اسماعیل بود. مادر اسماعیل «فاطمه» دخت «حسین اصغر» معروف به «الأثرم» عموی امام صادق علیه السّلام بود. امام صادق علیه السّلام اسماعیل را بسیار دوست می داشت و همین

محبت، برخی از شیعیان را دچار توهم کرده بود که او جانشین پدر خواهد شد.

اسماعیل به سال ۱۴۲ ق. درگذشت و پس از اسماعیل «عبد الله» معروف به «افطح»، بزرگترین فرزند امام صادق علیه السلام بود. تعداد فرزندان امام صادق علیه السلام و عنایت و محبت ایشان نسبت به اسماعیل و نیز بودن فرزندان بزرگتر، نصوص وارد شده درباره امامت حضرت کاظم علیه السلام را در هاله ای از ابهام قرار می داد که پاره ای از آن ها به فرزندان، برخی دیگر به یاران حضرت و قسمتی به وضع سیاسی حاکم بر آن روزگار برمی گشت. لذا برای رفع ابهام ها نصوص وارد شده از امام صادق علیه السلام را که در مورد امامت حضرت کاظم علیه السلام صادر شده است با رعایت تسلسل زمانی صدور آن نقل می کنیم.

روایات امام صادق علیه السلام درباره امامت حضرت کاظم علیه السلام

۱. از «یعقوب سراج» نقل شده است: «حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، حضرت را در کنار گهواره «ابو الحسن موسی» دیدم که با موسی ملاطفت و مهربانی می کرد و او را بازی می داد. مدتی نه چندان کوتاه نشستم تا امام صادق علیه السلام موسی را به حال خود وا گذاشت. برخاسته، به سوی او رفتم.

حضرت به من فرمود: به آقای خود نزدیک شو. به گهواره موسی نزدیک شدم و بر او سلام کردم.

او با زبانی رسا و گفتاری شیوا پاسخ سلام مرا داد و فرمود: برو و نام دختری را که دیروز بر او نهاده ای تغییر ده که خداوند از این نام بیزار است.

یعقوب سراج می گوید: خداوند مرا دختری عطا کرد و من نام او را

آن گاه امام صادق علیه السلام به من فرمود: فرمان او را به کار گیر، راه درست را می یابی.

یعقوب می گوید: من نیز نام دخترم را تغییر دادم». (۱)

۲. از «سلیمان بن خالد» نقل شده است: روزی نزد امام صادق علیه السلام بودیم، حضرت صادق علیه السلام، ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام را خواند و به ما فرمود:

علیکم بهذا، فهو والله صاحبکم بعدی؛ (۲) بر شما باد [به پیروی از او و اقتدای] به او. به خدا سوگند که پس از من او امام شماست.

۳. در روایتی از «فیض بن مختار» آمده است: «در محضر امام صادق علیه السلام بودم که ابو الحسن موسی علیه السلام که خردسال بود وارد شد. او را گرفتم و بوسیدم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: شما [امت، چونان] کشتی هستید و این (امام کاظم علیه السلام) ناخدای کشتی است.

سال بعد به حج رفتم. دو هزار دیناری که همراه داشتم، نیمی برای امام صادق علیه السلام و نیم دیگر را برای امام کاظم علیه السلام فرستادم. زمانی که بر حضرت وارد شدم، فرمود: او را با من همسنگ کردی؟

عرض کردم: [این کار خودسرانه نبود بلکه] بنا به گفته شما چنین کردم.

حضرت فرمود: به خدا سوگند که من چنین نکردم بلکه خداوند چنین مقرر فرموده است». (۳)

۴. نیز از «فیض بن مختار» است که می گوید «به امام صادق علیه السلام عرض

۱- (۱). همان ۳۱۰/۱ حدیث ۱۱.

۲- (۲). همان جا حدیث ۱۲.

۳- (۳). همان ۳۱۱/۱ حدیث ۱۶.

کردم: ما را از آتش دوزخ و ارهان [و امام پس از خویش را به ما بنمایان]. چه کسی پس از تو امام ماست؟ در همین حال ابو ابراهیم موسی علیه السلام که خردسال بود وارد شد.

حضرت فرمود: این سرور و امام شماست. بدو [و فرمان او] چنگ انداز [و از او جدا مشو]. (۱)

۵. در روایت «معاذ بن کثیر» می خوانیم: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از خداوند می خواهم تا آن گونه که به پدرت فرزندی چون تو و با چنین منزلتی عطا کرده، تو را نیز چنین موهبتی عنایت کند [و جانشینی برای تو مقرر فرماید].

امام فرمود: خداوند چنین کرده.

گفتم: فدایت گردم، او کیست؟

امام صادق علیه السلام به «عبد صالح» (امام کاظم علیه السلام) که در سن خردسالی بود اشاره کرد و فرمود: همین خفته، [جانشین من] است. (۲)

۶. از «عبد الرحمان بن حجاج» روایت شده است که گفت: «در سالی که ابو الحسن ماضی علیه السلام را گرفتند، به عبد الرحمن گفتم: این مرد (امام کاظم علیه السلام) در دست این شخص است (حاکم مدینه یا هارون بوده است) و نمی دانیم چه سرنوشتی دارد. آیا از او (امام صادق «ع» در باره [امامت] یکی از فرزندانش مطلبی به تو رسیده است؟

عبد الرحمن گفت: گمان نمی کردم کسی در این باره چیزی از من پرسد [و

ص: ۷۰

۱- ((۱)). همان ۳۰۷/۱ حدیث ۱ و الارشاد ۲/۲۱۷.

۲- ((۲)). اصول کافی ۳۰۸/۱ حدیث ۲ و الارشاد ۲/۲۱۷.

بعد نقل کرد که سال ها قبل [وارد خانه جعفر بن محمد شدم. او را در اتاقی چنین و چنان] مشخصات اتاق را بر شمرد [یافتم که مصلائی او بود. حضرت صادق علیه السّلام مشغول دعا بود و موسی بن جعفر در سمت راست پدرش نشسته بود و دعای پدر را «آمین» می گفت. عرض کردم: فدایت گردم، دلدادگی و خدمتگزاری مرا نسبت به خویش می دانید. پس از شما ولیّ و امام مردم کیست؟

امام صادق علیه السّلام فرمود: موسی زره (خلعت امامت) را بر تن کرد و بر اندام او راست آمد.

به حضرت گفتم: از این پس نیاز به بیان و توضیحی ندارم [و امام خویش را شناختم]. (۱)

۷. در روایت «یعقوب بن جعفر جعفری» آمده است: «اسحاق بن جعفر علیه السّلام برایم نقل کرد: روزی در محضر پدرم بود. «علی بن عمر بن علی» به پدرم گفت: فدایت گردم، پس از تو ما و مردم به که پناه ببریم؟

پدرم گفت: به صاحب دو جامه زرد و دو طره گیسو، همو که از این درب در آمده و درب را با دو دست خویش می گشاید.

دیری نیاید دو دست دو درب را گشود و آشکار شد. او ابو ابراهیم، موسی بن جعفر علیه السّلام بود. (۲)

۸. از «صفوان جمّال» روایت شده است: «منصور بن حازم به امام

ص: ۷۱

۱- (۱). اصول کافی ۳۰۸/۱ حدیث ۳ و الارشاد ۲۱۷/۲.

۲- (۲). اصول کافی ۳۰۸/۱ الارشاد ۲۲۰/۲.

صادق علیه السّلام گفت: پدر و مادرم فدایت باد، بامدادان و شامگاهان، جان ها و نفس ها را می گیرند. چون آن هنگام فرا رسد [جانشین شما] کیست؟

امام صادق علیه السّلام فرمود: چون وقت [رفتن] فرا رسد، او امام شماسست. آن گاه با دست - آن گونه که به یاد دارم - بر شانه راست حضرت کاظم علیه السّلام زد. آن هنگام حضرت کاظم علیه السّلام خماسی (پنج ساله یا قامت او پنج و پنج) بود و عبد الله فرزند امام صادق علیه السّلام نیز در مجلس حضور داشت». (۱)

۹. از «مفضل بن عمر» نقل شده است: «امام صادق علیه السّلام از حضرت کاظم علیه السّلام که در سنین کودکی بود نام برد و فرمود: این همان مولودی است که چون او مولودی خجسته [و پر خیر] برای شیعیان ما زاده نشده است.

سپس به من فرمود: در حق اسماعیل (دیگر فرزند امام صادق) جفا نکنید. (۲)

۱۰. از «عیسی بن عبد الله محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلام» روایت شده است: «از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: در صورتی که آن واقعه - خدای آن روز را پیش نیاورد و آن را نبینیم - رخ دهد که را به امامت برگزینیم؟ حضرت به فرزندش موسی اشاره کرد.

گفتم: اگر موسی دچار سرنوشت حتمی خود شد که را به امامت برگزینیم؟

امام فرمود: فرزند موسی.

گفتم: اگر او نیز نبود و برادری بزرگ و فرزندی خردسال برجای گذاشت که را برگزینیم؟

ص: ۷۲

۱- (۱). اصول کافی ۳۰۹/۱ حدیث ۵ و الارشاد ۲۱۸/۲.

۲- (۲). اصول کافی ۳۰۹/۱ حدیث ۸.

امام فرمود: فرزندش را سپس افزود: به همین منوال تا آخر.

گفتم: اگر او را شناسم و جای او را ندانم چه کنم؟

امام فرمود: [در این صورت] بگو: اللهم إني أتولّى من بقى من حججك من ولد الإمام الماضي؛

بار خدایا، من ولایت [حجتی از] حجت های تو را که از امام پیشین برجای مانده پذیرفته [و دوستی او و پیروی اش را بر خود لازم می دانم]. همین - ان شاء الله - تو را بس است. (۱)

۱۱. روایتی مفصل درباره امامت حضرت کاظم علیه السلام از «فیض بن مختار» نقل شده است که در آن می گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: او امام توست. نزد او برو و به حقش اقرار کن.

برخاسته، نزد امام کاظم علیه السلام رفتم، سر و دست او را بوسیدم و برای او به درگاه خداوند دست به دعا برداشتم. آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: پیش از این در گفتن این امر به تو مجاز نبودیم.

گفتم: فدایت کردم، آیا این را به کسی بگویم؟

حضرت فرمود: آری به همسر و فرزندان.

فیض بن مختار می گوید: همسر و فرزندانم و دوستانم که «یونس بن ظبیان» از آنان بود همراه من بودند. چون آنان را از این مطلب آگاه کردم همگی سپاس خداوند عز و جل - گفتند، اما یونس گفت: به خدا سوگند، باید این مطلب را از او (امام صادق علیه السلام) بشنوم، سپس راه خانه امام صادق علیه السلام را در پیش گرفت و من او را دنبال کردم. چون به درب خانه امام رسیدم، او را پیش تر از

ص: ۷۳

خود بر در سرای حضرت دیدم. در آن هنگام شنیدم که امام صادق علیه السّلام به یونس می گوید: ای یونس، مطلب همان گونه است که فیض برای تو باز گفته است.

یونس گفت: شنیدم و [به جان] اطاعت کردم.

آن گاه امام صادق علیه السّلام به من فرمود: ای فیض، او را با خود ببر. (۱)

۱۲. «صفوان جمّال» می گوید: «از امام صادق علیه السّلام درباره امام بعد از او پرسیدم، حضرت فرمود: صاحب منصب امامت به بیهودگی و بازی نمی پردازد.

در این هنگام ابو الحسن موسی (که خردسال بود و بزغاله ای از نژاد بزهای مکه به همراه داشت) وارد شد. او به بزغاله می گفت: برای پروردگارت سجده کن!

امام صادق علیه السّلام او را در آغوش گرفت و فرمود: پدر و مادرم فدای او باد که به بیهودگی و بازی نمی پردازد». (۲)

۱۳. از «زید نرسی» روایت شده است که امام صادق علیه السّلام فرمود: با خدای خویش به راز و نیاز پرداخته و به درگاه او دست نیاز بردم تا فرزندم اسماعیل جانشین من باشد، اما خداوند مقام امامت را فقط برای فرزندم موسی مقرر داشته و امامت را جز برای او نمی پسندید. (۳)

۱۴. از «زید بن اسباط» روایت شده است که گفت: «امام صادق علیه السّلام را در بیماری اش که به رحلت او انجامید دیدار کردم. امام علیه السّلام فرمود: [امام صادق علیه السّلام] با اشاره به فرزندش موسی [فرمود]: ای زید، این کودک را می بینی؟ چون دیدی مردم درباره [امامت] او دچار اختلاف شدند، گواهی بده که من تو را آگاه کردم و گفتم: از آن رو برادران یوسف او را در چاه افکندند که نسبت به وی حسد ورزیدند، زیرا گناهی جز باز گفتن خواب

ص: ۷۴

۱- (۱). اصول کافی ۳۰۹/۱ حدیث ۹.

۲- (۲). همان ۳۱۱/۵ و الارشاد ۲۱۹/۲.

۳- (۳). زید نرسی الاصل/ق ۳۹.

خویش نداشت، آن هنگام که گفت: یازده ستاره و خورشید و ماه را در خواب دیدم که مرا سجده می کنند. این کودک نیز بی تردید مورد حسد قرار خواهد گرفت. آن گاه امام صادق علیه السلام [فرزندانش] موسی، عبد الله، اسحاق، محمد و عباس را فرا خواند و به آنان فرمود: این (موسی) وصی اوصیاء، عالم [و خزانه] دانش عالمان و گواه بر مردگان و زندگان است. سپس فرمود: ای یزید «گواهی ایشان به زودی نوشته می شود و از آن پرسیده خواهند شد». (۱)

ص: ۷۵

۱- (۱). بحار الانوار ۲۰/۴۸ حدیث ۳۱ (به نقل از ابن شهر آشوب مناقب آل ابی طالب).

بخش نخست ویژگی های عصر امام کاظم علیه السلام بخش دوم موضع گیری امام کاظم علیه السلام در عصر منصور عباسی
بخش سوم امام کاظم علیه السلام و حکومت مهدی عباسی

ویژگی های عصر امام کاظم علیه السلام

منصور عباسی پس از به شهادت رساندن امام صادق علیه السلام و سرکوب قیام ها و انقلاب علویان در روزگار خود، نه تنها سیاست جبارانه خود را نسبت به علویان تغییر نداد، بلکه درحالی که ترسی از ایشان بر زندگی او سایه افکنده بود، با سینه ای آکنده از کینه و دشمنی این خاندان، شیوه خود را پی گرفت و عرصه را بر آنان به شدت تنگ کرد. بیگناهان را به سیاهچال ها افکنده، زندان را بر سر ایشان ویران می کرد و برخی را زنده زنده در میان ستون ها قرار می داد.

جاسوسانی را گمارد تا او را از تمام فعالیت های علویان باخبر کنند. آنان نیز به منظور جلب نظر خلیفه و خوش خدمتی هر حرکتی را که از علویان می دیدند پس از تحریف و دروغ سازی به اطلاع خلیفه می رساندند.

از دیگر سو، منصور جریان های الحادی، مانند غلات و زندیقان را آزاد گذارده بود تا در میان مردم نفوذ فکری کرده، آنان را به گمراهی کشیده و از مسیر اهل بیت علیهم السلام منحرف کنند. او همچنین برخی از عالمان سست عنصر را به خود نزدیک کرد تا مهر تأییدی بر حکومت او باشند و به آن مشروعیت دینی بخشند. وضع حاکم بر آن روزگار را و نیز بیم و هراسی که بر آن دوره سایه

افکنده بود در چند نکته می توان روشن کرد:

نکته نخست: وصیت نامه ای را که امام صادق علیه السلام برای عموم مردم و با توجه به وضعیت موجود تنظیم کرده بود، از پنج نفر به عنوان جانشین خویش نام می برد که به ترتیب: «ابو جعفر منصور» (خلیفه وقت)، «محمد بن سلیمان»، «عبد الله»، «موسی» و «حمیده» بودند. از سوی دیگر نامه منصور به کار گزار خود در مدینه بود که طی آن به کار گزار خود دستور داده بود تا در صورتی که امام صادق علیه السلام فرد مشخصی را به جانشینی خود معرفی کند، او را بکشد. تأمل در وصیت نامه امام صادق علیه السلام و فرمان منصور مبنی بر کشتن جانشین آن حضرت، روشی را که منصور در برخورد با امام کاظم علیه السلام در پیش گرفته بود و نیز دامنه زیر نظر گرفتن حرکات و سکنات امام کاظم علیه السلام را که از طریق جاسوسان مورد اعتماد منصور صورت می گرفت روشن می کند.

امام صادق علیه السلام با علم به این که آینده آبستن چه حوادثی است و چه خطرهایی فرزندش امام کاظم علیه السلام را تهدید می کند، با بیانی خاص، حقیقت امر و مسأله امامت و جانشینی به حق خود را به اطلاع شیعیان رساند. البته بیانی که امام صادق علیه السلام برگزید باعث شد تا عده ای از شیعیان برای مدتی کوتاه یا دراز در شناخت امام خود دچار اشتباه و سرگردانی شوند، اما حفظ جان جانشین امام که از سوی خداوند تعیین و اطاعت از او واجب شده بود، در چنان شرایطی ضروری بوده و ادامه راه امامت جز با بهره گیری از ابزار متناسب با شرایط آن زمان ممکن نبود. روشن است یاران هشیار امام صادق علیه السلام در مورد وصیت آن حضرت که امامت حضرت کاظم علیه السلام را مدنظر داشت، دچار اشتباه

و سردرگمی نمی شدند.

«داوود بن کثیر رقی» می گوید: «مردی خراسانی که «ابو جعفر» کنیه داشت عازم کوفه بود. عده ای از مردم خراسان نزد او آمده، از او خواستند تا اموال (حقوق شرعی و هدایا) و مسائل شرعی ایشان را به کوفه ببرد. ابو جعفر چون به کوفه رسید منزلی گزید، سپس به زیارت مرقد امیر المؤمنین علیه السّلام رفت. او در گوشه مسجد مردی را دید که گروهی گرد او جمع شده اند. زمانی که از زیارت فراغت یافت به آنان نزدیک شد و دریافت که آنان فقیهان شیعی هستند و از شیخ خود «ابو حمزه ثمالی» دانش فرا می گیرند.

ابو جعفر می گوید: در همین حال که نشسته بودم مردی اعرابی (بادیه نشین) پیش آمد و گفت: من از مدینه آمده ام. جعفر بن محمد علیه السّلام به دیار باقی شتافت. ابو حمزه نعره ای دردمندانه برآورد و دست بر زمین کوفت، سپس از مرد اعرابی پرسید: آیا از او وصیتی شنیده ای؟

مرد اعرابی گفت: برای فرزندان عبد الله و موسی و نیز برای منصور وصیت کرد.

ابو حمزه گفت: ستایش خدای را که گمراهمان نکرد، کوچک و بزرگ را آشکار و روشن کرد و امر بزرگ را پنهان داشت.

آن گاه به سوی مرقد امیر المؤمنین علیه السّلام رفت و نماز گزارد و ما نیز نماز گزاردیم. سپس به سوی او رفتم و گفتم: معنای کوچک و بزرگ را برای من بازگو.

ابو حمزه گفت: بزرگ (عبد الله) نقص دارد و کوچک (موسی) را در کنار

بزرگ قرار داد و امر بزرگ را به وسیله منصور پنهان داشت، چرا که اگر منصور می پرسید: وصی جعفر بن محمد علیه السلام کیست؟ پاسخ می شنید: تو وصی او هستی.

مرد خراسانی می گوید: معنای پاسخ او را نفهمیدم. (۱) آن گاه به مدینه رفت تا خود، وصی امام صادق علیه السلام را باز شناسد.

نکته دوم: پس از شهادت امام صادق علیه السلام حاکمیت، شیعیان را به شدت زیر نظر داشت و از همین رو آشفتگی و درماندگی جامعه تشیع را در بر گرفت و محیط، آکنده از احتیاط و تقیه شد. حال و هوای این مقطع زمانی را که از نظر تاریخ تشیع حایز اهمیت است، از زبان «هشام بن سالم» یکی از برجستگان و چهره شناخته شده تشیع می شنویم. او می گوید: «پس از وفات امام جعفر صادق علیه السلام من و «مؤمن طاق» (ابو جعفر) در مدینه بودیم. مردم یکصد «عبد الله افطح» را جانشین پدرش امام صادق علیه السلام می دانستند، زیرا از امام صادق علیه السلام نقل می کردند که فرموده است: امر [امامت] از آن بزرگ [تر] است اگر نقصی نداشته باشد.

من و «صاحب طاق» بر عبد الله وارد شدیم و مردم را گرد او جمع شده دیدیم. همان گونه که پیش از آن از پدرش مسائلی را می پرسیدیم، از او سؤال کردیم: زکات بر چه مقدار واجب است؟

گفت: در دویست درهم، پنج درهم.

پرسیدیم: زکات صد درهم چه مقدار است؟

ص: ۸۲

گفت: دو و نیم درهم. (۱)

به او گفتیم: به خدا سوگند مرجئه نیز این را نمی گویند.

عبد الله افطح دست به سوی آسمان برد و گفت: به خدا سوگند نمی دانم مرجئه در این باره چه می گویند!

هشام می گوید: من و «ابو جعفر احول» (۲) سرگشته و درمانده از نزد عبد الله خارج شدیم و نمی دانستیم کجا باید برویم و آهنگ چه کسی کنیم. در این گفت و گو بودیم که نزد مرجئه قدریّه، زیدیه، معتزله، یا خوارج برویم، نمی دانستیم. (۳) در این وادی سرگردانی بودیم که دیدم مردی کهنسال با اشاره دست، مرا فرا می خواند. از آن جا که در مدینه جاسوسانی بودند که منصور دوانیقی گمارده بود تا شیعیان جعفر بن محمد علیه السلام را شناسایی کرده، برای گردن زدن به حکومتیان بسپارند، آن پیرمرد را از جمله جاسوسان پنداشتم. از این رو به ابو جعفر (مؤمن طاق) گفتم: از من فاصله بگیر، مبادا خود را به کشتن دهی که این پیرمرد مرا می خواهد و با تو کاری ندارد.

ابو جعفر کمی از من فاصله گرفت و من که می پنداشتم راه گریزی ندارم، دنبال پیرمرد روانه شدم. او مرا به درب خانه ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام رساند و خود بازگشت. در همین حال خادمی را در درگاه خانه دیدم که به من گفت: وارد شو خدایت رحمت کند.

چون وارد خانه شدم با امام کاظم علیه السلام روبه رو شدم. او سخن خود را با من

ص: ۸۳

۱- (۱). اصل ثابت نزد مسلمانان این است که به کمتر از دو یست درهم زکات تعلق نمی گیرد اما افطح این حکم را نمی دانست.

۲- (۲). مؤمن طاق ابو جعفر صاحب طاق و احول لقب های «محمد بن علی بن نعمان» است. نک اختصار معرفه الرجال ۲/۴۲۵.

۳- (۳). مفید الارشاد ۲/۲۲۱ و مدینه المعاجز ۶/۲۰۸.

چنین آغاز کرد: نه به سوی مرجئه، نه به سوی قدریه، نه به سوی یزیدیه، نه به سوی معتزله، و نه به سوی خوارج، به سوی من، به سوی من، به سوی من.

به امام علیه السلام گفتم: فدایت شوم، پدرت از دنیا رفت؟

حضرت فرمود: آری.

گفتم: فدایت کردم، پدرت به مرگ درگذشت؟

فرمود: آری.

گفتم: فدایت شوم، پس از او چه کسی امام ماست؟

فرمود: خداوند اگر بخواهد تو را هدایت کند چنان خواهد شد.

گفتم: فدایت شوم، عبد الله افطح مدعی است که پس از پدرش امام می باشد.

حضرت فرمود: عبد الله می خواهد از فرمان خدا سرپیچی کرده، بندگی او را نکند.

گفتم: فدایت کردم، پس چه کسی پس از او (امام صادق علیه السلام) امام ما خواهد بود؟

امام علیه السلام فرمود: اگر خداوند بخواهد تو را هدایت کرده راه را بنمایاند هدایت خواهد کرد.

گفتم: فدایت شوم تو خود امام هستی؟

فرمود: چنین نمی گویم (ادعای این امر را ندارم).

با خود اندیشیدم که راه درستی برای رسیدن به خواسته ام و شناختن امام انتخاب نکرده ام و در مطرح کردن پرسش خود به بیراهه رفته ام. این بود که به

حضرت گفتم: فدایت کردم، آیا شما امام دارید؟

حضرت پاسخ داد: نه.

از هیبت و شکوه آن حضرت حالتی به من دست داد که هنگام دیدار با امام صادق علیه السّلام این چنین تحت تأثیر جلال و عظمت آن حضرت قرار نمی گرفتم و تنها خداوند از آن آگاه است.

باز گفت و گو را با حضرت دنبال کرده، گفتم: فدایت شوم، آنچه را که از پدرت می پرسیدند، از شما بیرسم؟

امام علیه السّلام فرمود: پیرس باخبر می شوی و آن را فاش مکن که اگر چنین کنی فرجام، سر بریدن است.

هشام می گوید: پرسش هایی از امام کاظم علیه السّلام کردم و او را دریایی از دانش یافتم. آن گاه به او گفتم: فدایت کردم، شیعیان تو و شیعیان پدرت سرگشته و راه گم کرده اند. با این که مرا به راز نگاه داشتن امر فرموده ای آنان را از خبر [امامت شما] آگاه کنم. و به سوی شما دعوتشان کنم؟

امام کاظم علیه السّلام فرمود: هریک از آنان را راه یافته دیدی، از این امر آگاه کن و از او پیمان رازداری بگیر، چرا که اگر این امر (امامت) را فاش کنند فرجام کار، سر بریدن است و در این هنگام امام کاظم علیه السّلام با دست به گلوی خویش اشاره فرمود. (۱)

این روایت که از هشام بن سالم نقل شده است واقعیت هایی را از فضای حاکم بر روزگار امام کاظم علیه السّلام روشن می کند که به شرح زیر می آید:

۱. جاسوسان فراوانی جامعه شیعی را کاملاً زیر نظر داشتند و ترس، ناامنی

ص: ۸۵

۱- (۱). اختیار المعرفه الرجال ۵۶۵/۲ حدیث ۵۰۲؛ الارشاد ۲۲۱/۲-۲۲۲؛ اعلام الوری ۱۶/۲-۱۷ (به نقل از الارشاد ۲۲۱/۲-۲۲۲)؛ کشف الغمه ۱۲/۳-۱۳ و بحار الانوار ۵۰/۴۸.

و فضای وحشت آلود، مسلمانان و برجستگان آنان، به ویژه آن دسته از آنان را که ساکن مدینه بودند فرا گرفته بود.

۲. عدم اعلان امامت حضرت کاظم علیه السّلام برای همگان بود، چرا که تنها عده ای انگشت شمار از شیعیان از امامت حضرت موسی علیه السّلام آگاهی یافته بودند، (۱) به گونه ای که «هشام بن سالم» که از بزرگان شیعه بود، پس از گذشت زمانی و از راه های شرعی و عقلی توانست امام زمان خود را بشناسد. این تجربیات، شیعه را واداشت تا با تقيه و پنهان کاری، خود را از گزند ستمگران و لبه تیز شمشیر آنان ایمن سازد. به همین دلیل است که چون روایان می خواستند از امام کاظم علیه السّلام نقل روایت کنند از حضرت صریحاً نام نمی بردند، بلکه با تعبیر «عبد صالح گفت»، «سید گفت»، «عالم گفت» و... مطلبی را از امام علیه السّلام نقل می کردند.

۳. اختناق، محدودیت و ممنوعیت ها، تعقیب مخالفان حکومت، سرکوب اندیشه های پاک، ترویج شایعه هایی دروغین از سوی حاکمیت، زمینه را برای رشد افراد پست و ناپاک فراهم آورد. در این دوره، فعالیت اینان فزونی گرفت، آوازه شان فراگیر شد و گروه های متعددی را به وجود آوردند. آنان با حمایت های بی دریغ خلیفه، خود را به عنوان رهبران فکری، فقهی و حدیثی امت مطرح و در جامعه آن روز موقعیتی پیدا کردند. به همین دلیل بود که هشام بن سالم دچار سرگردانی شده، فرقه هایی را که در آن روزگار مطرح بودند برشمرده و با ابو جعفر همزبان شده که: نزد مرجئه، قدریه، زیدیه، معتزله یا

ص: ۸۶

۱- (۱)). از جمله این خواص زراره، داوود بن کثیر رقی، حرمان، ابو بصیر و مفضل بن عمر هستند.

۴. در ماجرای هشام می بینیم که امام کاظم علیه السلام راهی جز راه عبد الله افطح مدعی امامت، برگزیده بود. حضرت در برخورد با هشام، ابتدا گفت و گوی او و ابو جعفر را که تنها آن دو از آن آگاه بودند باز گفت و از رفتن نزد فرقه هایی که آنان در نظر داشتند بازداشته، سپس فرمود: به سوی من، به سوی من، به سوی من.

نکته سوم: ماجرای «خزانه» است. این ماجرا از جمله حقایق تاریخی است که از سیاست منصور مبنی بر از میان برداشتن و کشتار علویان، پرده برمی دارد.

منصور با این اقدام به فرزند و جانشین خود «مهدی» می فهماند که دستگاه خلافت تنها با این شیوه پایدار می ماند. جمع بی شماری از شیعیان معتقد و مؤمن به زندان افکنده شده، پس از شکنجه به کام مرگ فرستاده می شدند و رنجی که امام کاظم علیه السلام از این رخداد می کشید، از دیگر حقایق آن روزگار است که در این واقعه تاریخی آمده است. زمانی به رنج امام کاظم علیه السلام پی می بریم که می شنویم یکی از این خزانه ها، محل جمع آوری سرهای بریده کهنسالان، جوانان و خردسالان از خاندان رسالت بوده است. این ماجرا را در تاریخ طبری چنین می خوانیم: «هنگامی که منصور عازم حج شد» ریطه دختر ابو العباس و همسر مهدی را فراخواند و به او سفارش هایی کرد، چرا که در این زمان مهدی در «ری» بود. منصور امر حکومت را به ریطه واگذار کرد و کلید خزانه ها را بدو سپرد. آن گاه او را سوگندهای سخت داد و از او پیمان گرفت که تا زمانی که منصور زنده است خزانه را باز نکند و چون مرد، تنها او و همسرش

مهدی درب خزانه را بگشایند و تأکید کرد که شخص سومی با آنان نباشد.

هنگامی که مهدی از ری به بغداد آمد، ریطه کلیدها را به او داد و سفارش های منصور را در مورد خزانه به مهدی رساند. چون خبر مرگ منصور به مهدی رسید و مهدی بر تخت خلافت نشست درب خزانه را باز کرد و با همسرش وارد آن شد. او عمارتی بزرگ دید که جوانان و پیران و خردسالان فراوانی در آن کشته شده، بر زمین افتاده اند و به گوش هریک از آنان برگه ای حاوی مشخصات و نسب ایشان آویخته شده بود. این صحنه [آن چنان تکان دهنده بود که] مهدی را به وحشت انداخت. به دستور مهدی گودالی کنده شد و پیکر کشتگان را در آن دفن و روی آن را هموار کردند». (۱)

نکته چهارم: تشکیک در مسأله رهبری امت اسلامی و این که چه کسی پس از امام صادق علیه السلام عهده دار این مقام خواهد شد، یکی دیگر از مسائلی بود که در آغاز امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و به انگیزه برهم زدن صفوف شیعیان و از میان بردن آنان و نیز برافروختن آتش آشوب و هرج و مرج، دامن زده شد.

بن مایه این امر ادعای عبد الله افطح، برادر بزرگ امام کاظم علیه السلام در مورد امامت بود که بالطبع رنجی بر دیگر رنج های امام کاظم علیه السلام می افزود، زیرا در این وضعیت، دستگاه های ستمگر وابسته به منصور، لحظات زندگی و هر حرکت امام کاظم علیه السلام را زیر نظر داشتند و به آن به دیده شک می نگریستند. (۲)

ص: ۸۸

۱- (۱). طبری ۳۴۳/۶-۳۴۴ (چاپ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات-بیروت).

۲- (۲). هاشم معروف الحسنی سیره الائمة الاثنی عشر ۳۲۵/۲ حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام (چاپ دار التعارف للمطبوعات-بیروت)؛ الارشاد ۲۰۹/۲ ذکر اولاد ابی عبد الله علیه السلام و عددهم و اسمائهم و طرف من اخبارهم (چاپ مؤسسه آل البيت لإحياء التراث-قم).

نکته پنجم: از دیگر سیاست‌هایی که حاکمان عباسی، به ویژه منصور عباسی در پیش گرفتند، ایجاد جریان دینی وابسته به حاکمیت؛ یعنی «واعظان درباری» بود. پس از آن که امام موسی بن جعفر علیه السلام از عرصه سیاسی و فکری دور نگهداشته شد، پدیده واعظان درباری جایگزینی برای امام علیه السلام بود که خلیفه با تمام توان و آنچه در دست داشت از آن حمایت می‌کرد تا از یک سو جای خالی امام علیه السلام را پر کرده، از سوی دیگر این عالمان حکومت ساخته، سیاست‌های منصور را تأیید کنند. منصور با اجرای این سیاست می‌خواست به امت اسلامی القاء کند که دنباله رو و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و در خط اسلام است. در شمار این واعظان و عالمان، «مالک بن انس» بود. او آن بخش از اعتقادات را برمی‌گزید که با سیاست منصور در تعارض نباشد و بدین ترتیب با خلیفه هم آواز شد. همین امر باعث شد تا منصور «الموطأ» (کتاب فقهی مالک) را با زور سرنیزه و شمشیر بر مردم تحمیل کرده، مالک را سرپرست تمام کارگزاران و عملاً دولت در حجاز گرداند. مردم نیز بر درب سرای او جمع می‌شدند و والیان و حاکمان از او می‌ترسیدند. هنگامی که «شافعی» خواست بر مالک وارد شود از والی شهر خواست تا وساطت کند، باشد که به آسانی به دیدار مالک نایل آید، ولی شافعی در پاسخ گفت: «با پای برهنه و پیاده از مدینه به مکه رفتن بر من آسانتر است از این که به درب سرای مالک بروم. من خواری را زمانی حس و لمس می‌کنم که بر درب سرای او بایستم».

دیگر واعظان وابسته نیز راهی مشابه آنچه مالک برگزید، پیمودند. آنان با در نظر گرفتن [سلیقه و] تمایل منصور، تمام ستایش خود را نثار منصور و

نکته ششم: این مرحله شاهد گسترش و شیوع فرقه های منحرفی چون:

ملحدان، زندیقان، غالیان، جبریان و مرجئه بود که همگی دارای عقایدی منحرف بودند و صاحبان و طرفداران این عقاید از آن دفاع می کردند. البته این اعتقادات زائیده این دوره نبودند، بلکه وضعیت موجود زمینه را برای فعال شدن و رشد این افکار و اعتقادات فراهم کرد، زیرا برخی از خلفا یکی از این اعتقادات و فرقه ها را پذیرفته و از آن پیروی می کردند و به برخی دیگر از آنان اجازه رواج یافتن و فعال بودن می دادند.

همان طور که پیشتر گفته شد فرقه «غالیان» یکی از این فرقه ها بود. غالیان ابتدا به رسالت امامان معتقد بوده و آنان را پیامبر می خواندند، سپس امام صادق علیه السلام و پدران گرامی ایشان را خدا خواندند. از همین رو امام صادق علیه السلام از ایشان بیزار جسته، آنان را مورد لعن شدید خویش قرار داد. حاکمیت، بیشترین استفاده را از وجود آنان برد، به این ترتیب که از سویی ایشان را تقویت کرده، از دیگر سو و به منظور بدنام کردن شیعیان و مکتب تشیع، غالیان را مورد اتهام قرار می داد. بعدها نیز این تهمت را دستاویزی برای سخت گرفتن و در تنگنا و تحت پیگرد قرار دادن شیعیان قرار داد، چرا که اینان زندیق بودند و تحت تعقیب قرار دادن آنان وظیفه دولت و حکومت بود!

جریان دیگری که معاصر امام کاظم علیه السلام بود و خطری بزرگ برای حال و آینده امت اسلامی به شمار می رفت، فرقه «مرجئه» بود. این جریان پیشتر در

ص: ۹۰

۱- (۱). الأئمة الأربعة ۱۰۰/۲؛ حياه مالک بن انس، الفصل الخامس، باب ۶، مهابه مالک؛ سيره الأئمة الاثني عشر ۳۲۶/۲؛ حياه الامام موسى بن جعفر الكاظم عليه السلام.

برابر امام صادق علیه السلام قد علم کرده بود و امام علیه السلام همگان، به ویژه جوانان را از آنان و افکارشان برحذر می داشت. اینان معتقد بودند که داوری درباره مرتکب گناه کبیره را باید به قیامت وا گذاشت و از این رو در دنیا و طبق دلایل و شواهد و رفتار افراد، نسبت به آنان که آیا دوزخی هستند یا بهشتی، داوری نمی کردند.

صاحبان این اعتقاد تلاش می کردند حقایق را لوث کرده، شر و خیر را با هم در آمیزند. آنان میان رفتار امام علی علیه السلام و معاویه و میان موضع گیری امام حسین علیه السلام و یزید هیچ تفاوتی قائل نبودند، چرا که معتقد بودند داوری نسبت به گناهکاران از وظایف ما در این دنیا نیست، بلکه باید آن را برای روز واپسین و داوری الهی وا گذاشت تا حق از باطل باز شناخته شود!

بعدها این فرقه باور و اعتقادی برگزیدند و پذیرفتند که از نظر خطر آفرینی، به ویژه برای جوانان کمتر از باور و اعتقاد قلبی شان نبود. بر اساس این اعتقاد، ایمان مورد نظر خداوند، ایمان قلبی بوده، نه رفتار و سلوک خارجی، زیرا سلوک و رفتار خارجی ممکن است فریبکارانه باشد و لذا فاقد ارزش است و آنچه مورد توجه و عنایت خداوند است، ایمان قلبی است.

بنابراین از نظر آنان انسان می تواند -العیاذ بالله- دامان به زنا بیالاید، میگساری کند و مرتکب قتل بشود، زیرا این ها تصرفات خارجی بوده و مهم این است که این فرد اعتقاد و ایمان قلبی به خداوند داشته باشد!

در این مقطع زمانی «جبری ها» از پای ننشستند و اعتقاد به «جبر» را که در زمان معاویه پدید آمده بود و عباسیان نیز بدان تمسک جسته بودند، رواج دادند. جبری ها می گویند: «ما در افعال خود اختیاری نداریم. پس اگر خداوند اراده کند که نماز بگزاریم نماز می گزاریم و اگر اراده او بر آن باشد که شراب بنوشیم، تن به آن می دهیم و به یک سخن، هر چه کنیم تبلور اراده الهی است و

ما را در آن اختیاری نیست!».

آنچه در این عقاید و فرقه‌ها جلب توجه می‌کند این است که هر یک از این افکار و اعتقادات و پیروان آن در خدمت حاکمیت بوده‌اند و این، وجه مشترک میان آن‌هاست. آنان کارهای غیردینی و بیگانه با اسلام را که از حاکمان سر می‌زد، با این افکار و عقاید باطل توجیه نموده، از دیگر سو عامه مسلمانان سست عنصر را که درک و دانش عمیق نداشتند با این اباطیل آرام و قانع می‌کردند.

همین عوامل و پیامدهای مثبت آن-البته از نظر حاکمان جور-سبب شد تا حاکمان زمینه را برای نشر و گسترش آن‌ها که از تراوشات اندیشه یهودیان و دیگر دشمنان آیین محمدی بود و به جهان اسلام رخنه کرده بود، فراهم کنند.

آنچه نگاشته شد نگاهی گذرا به پدیده‌ها و رخدادهای سیاسی، فکری، و فرهنگی روزگار منصور و امام کاظم علیه السلام بود. در قسمت دوم این بحث، روش و اسلوب و موضع‌گیری سخت‌امام کاظم علیه السلام را که در چنان فضای آکنده از شبهات، تهمت و تنگنا به کار می‌بست بررسی خواهیم کرد.

ص: ۹۲

موضع گیری امام اظم علیه السّلام در عصر منصور عباسی

تاریخ درباره جنبش و فعالیت های امام کاظم علیه السّلام در برابر شرایط فراهم شده دوران آن حضرت آماری دقیق و گزارشی مفصل ارائه نکرده است. البته برخی از نقل های تاریخی بدین مطلب اشاره دارند که امام کاظم علیه السّلام در یک دهه حکومت منصور که پس از به شهادت رسیدن امام صادق علیه السّلام بوده، تمهیداتی را به کار بسته است. از میان فعالیت های نقل شده، آن دسته را که با این دوران و شرایط آن سازگاری دارد برگزیده، سپس روندی را که امام کاظم علیه السّلام در پیش گرفته بود به طور کلی محور قرار داده و از پرداختن به تفصیل جریان ها خودداری می کنیم. روند کلی و روشی که امام کاظم علیه السّلام در این دوره برگزیده بود، به انگیزه برخورد با برخی از پدیده های انحرافی و در بردارنده اهداف آن حضرت در پی ریزی اصول حاکم بر آینده جامعه بود. بر همین مبنا بحث را در قالب چند عنوان بیان می کنیم:

امام کاظم علیه السّلام و تقویت پایگاه امامت

در این بخش به نقش امام کاظم علیه السّلام در آشکار کردن قدرت ماورایی شان می پردازیم؛ قدرتی که امام را از مدعیان امامت و رهبران فرقه های گمراه آن روز باز می شناساند. بدین ترتیب امام کاظم علیه السّلام به امت اسلامی توجه داد و امت

توانست با الهام گرفتن از صحنه های شگفت انگیزی که امام کاظم علیه السلام به ظهور رسانده بود، در مورد این جریان ها داوری کرده، حق را از باطل بازشناسد. این امر، عرصه تلاش برای از میان بردن سردرگمی فکری حاکم بر عصر امام علیه السلام را روشن می کند که فعالیت های امام کاظم علیه السلام را در این راستا به شرح زیر مرور می کنیم:

نخست: خبر دادن امام کاظم علیه السلام از امور غیبی به عموم مردم؛ امری که رسیدن به آن برای مردم عادی غیرممکن بود. در این زمینه روایات فراوانی وجود دارد که به عنوان نمونه برخی از آن ها را نقل قول می کنیم:

۱. از «اسحاق بن عمار» آمده است: «از عبد صالح» علیه السلام شنیدم که خبر مرگ یکی از شیعیان خود را به خود او می دهد. با خود گفتم: او می داند که شیعه اش چه هنگام می میرد!؟

امام علیه السلام چنان در من نگریست که گویی خشمگین شده است، سپس فرمود: ای اسحاق، رشید هجری علم «منایا و بلایا» (اجل افراد و حوادث) را داشت و از آن آگاه بود و امام بدان دانش سزاوارتر است، سپس فرمود: ای اسحاق، هر چه می خواهی انجام بده (وصیت های خود را بنما) که عمر تو به سر آمده و کمتر از دو سال از زندگی تو باقی است.

از این مجلس و این خبر غیبی که امام کاظم علیه السلام به اسحاق داد چندی نگذشت که اسحاق درگذشت». (۱)

۲. از «خالد بن نجیح» نقل است که: «به موسی علیه السلام گفتم: دوستان و یاران ما

ص: ۹۴

۱- ((۱)). اصول کافی ۴۸۴/۱ الخرائج و الجرائح ۳۱۰/۱ حدیث ۳ (اسحاق بن منصور) اثبات الهداه ۵/۵۴۱ حدیث ۷۸ (اسماعیل بن منصور به نقل از پدرش) و بحار الانوار ۶۸/۴۸ حدیث ۹۰ و ۹۱ (به نقل از اصول کافی و الخرائج).

از کوفه آمده و از بیماری و درد سخت «مفضل» خبر آورده اند، پس به درگاه خدا برای او دعا کن.

حضرت فرمود: قد استراح؛ [از درد رهایی یافت و] راحت شد.

[چون خبر گرفتیم، دریافتیم که] مفضل سه روز پیش از سخن امام علیه السلام به دیدار معبود شتافته بود. ۱

۳. «ابن نافع تفلیسی» می گوید: «در موسم حج پدرم را در حرم رها کردم و به دیدار حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رفتم. چون به حضرت نزدیک شدم و می خواستم سلام بدهم، حضرت به من نزدیک شد و فرمود: حج تو قبول باشد ای پسر نافع. خدای تو را در [سوگ] پدرت پاداش دهد که هم اکنون خدا او را فرا خواند. برخیز و به امر تجهیز او بپرداز.

من که پدرم را سالم و بدون هیچ مرضی ترک کرده بودم از این گفته امام علیه السلام در حیرت فرو رفتم. امام علیه السلام فرمود: ای پسر نافع، [به این گفته] ایمان نداری؟

حضرت را ترک کردم و چون به جایگاه خویش رسیدم، کنیزان را دیدم که بر چهره خود می زنند. گفتم: شما را چه شده است؟

گفتند: پدرت زندگی را وداع گفت.

نزد امام کاظم علیه السلام باز گشتم تا از او بپرسم که پدرم چیزی را پس از من پنهان داشته [و ناگفته ای داشته] است؟ حضرت پاسخ داد: هرگز چیزی پس از تو پنهان نمانده است. سپس فرمود: ای پسر نافع، اگر بخواهی چنین و چنان [که امام علیه السلام آن ها را بر شمرد] بپرسی [بدان که] من مجاور و همنشین خدا و کلمه ماندگار و

دوم: یکی دیگر از کارهای خارق العاده امام کاظم علیه السلام که او را از دیگران متمایز می کرد، سخن گفتن حضرت به زبان های گوناگون بود. روشن است که حضرت کاظم علیه السلام این زبان ها را از دیگران فرا نگرفته، بلکه الهام خداوندی بود. در این مجال و به عنوان نمونه شواهدی را با هم می خوانیم:

۱. از «ابو بصیر» نقل شده است: «بر ابو الحسن ماضی (امام کاظم علیه السلام) وارد شدم. زمانی نگذشت که مردی از خراسان وارد شد و به زبان عربی با امام علیه السلام سخن گفت، اما حضرت به زبان مردم خراسان (فارسی) پاسخ او را داد. مرد خراسانی گفت: خدایت به سلامت دارد، از آن رو با تو به زبان فارسی سخن نگفتم که می پنداشتم به خوبی از عهده آن بر نمی آیی.

حضرت فرمود: منزله است خداوند، اگر نتوانم با زبان تو [گفت و گو کنم و] پاسخ را بدهم، چه فضیلتی بر تو دارم؟

سپس فرمود: ای ابو محمد، زبان و گفتار هیچ جنبنده ای از قبیل: انسان، پرنده و چهارپا از امام پنهان نمی ماند و با همین توانایی است که امام شناخته می شود و اگر این ویژگی و خصلت در او نباشد، امام نیست». (۲)

۲. از «علی بن ابی حمزه» نقل شده است: «در محضر ابو الحسن موسی علیه السلام بودم که سی تن برده حبشی که برای حضرت خریداری شده بودند، بر او وارد شدند. یکی از آنان که چهره ای زیبا داشت، به زبان مادری شروع به سخن گفتن کرد. امام کاظم علیه السلام به زبان حبشی پاسخ برده را داد. او و دیگران از پاسخ

ص: ۹۶

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۳۱۱/۴ و بحار الانوار ۷۲/۴۸ (به نقل از مناقب آل ابی طالب ۳۱۱/۴).

۲- (۲). قرب الاسناد/۲۶۵/حدیث ۱۲۶۳ بحار الانوار ۱۳۳/۲۵ حدیث ۲۵ (به نقل از قرب الاسناد/۲۶۵/ حدیث ۱۲۶۳) و اثبات الهداه ۵/۳۵/۵ حدیث ۷۲.

حضرت در شگفت شدند، چرا که گمان نمی کردند حضرت کاظم علیه السلام زبان آنان را بداند. آن گاه حضرت [با زبان آنان] به او فرمود: مبلغی به تو می دهم و تو به هر یک از آنان سی درهم بده.

بردگان درحالی که از محضر امام خارج می شدند، با یکدیگر می گفتند: او از ما به زبان ما آشنا تر است و این، نعمتی است که خداوند بر ما ارزانی داشته است.

علی بن ابی حمزه می گوید: پس از رفتن بردگان به امام کاظم علیه السلام گفتم: ای پسر رسول خدا، دیدم که با این حبشیان به زبان حبشی سخن می گفتی!

حضرت فرمود: آری.

گفتم: به آن برده سفارشی فرمودید که دیگران را از آن مستثنا کردید؟

حضرت فرمود: آری. از او خواستم تا سفارش مرا نسبت به آنان به گوش گرفته، با آنان رفتاری نیک داشته باشد و هر یک را هر ماه سی درهم بدهد، چرا که گفتارش نشانه کمال و دانش برتر او نسبت به آنان بود و او شاهزاده است. از این رو او را به سرپرستی آنان گماردم که او [در عین این که شاهزاده است، اما] درستکار است.

آن گاه فرمود: شاید از این که به زبان حبشی با آنان سخن گفتم شگفت زده شدی؟

گفتم: آری به خدا

حضرت فرمود: شگفت زده مشو، زیرا آنچه که از [قدرت و دانش] من بر تو پنهان مانده، شگفت انگیز و شگفت انگیزتر است.»

(۱)

۳. «بدر» خادم امام رضا علیه السلام می گوید: «اسحاق بن عمّار بر امام موسی بن

ص: ۹۷

۱- (۱). قرب الاسناد/ ۲۶۲ حدیث ۱۲۵۷؛ بحار الانوار ۱۹۰/۲۶ و ۷۰/۴۸ و ۱۰۰ (به نقل از قرب الاسناد/ ۲۶۵ حدیث ۱۲۶۳ و الخرائج و الجرائح ۳۱۲/۱) دلایل الامامه/ ۱۶۹ و الخرائج و الجرائح ۳۱۲/ ۱ حدیث ۵.

جعفر علیه السّلام وارد شد در همین حال مردی خراسانی اجازه ورود خواست و خدمت حضرت رسید. او به زبانی که به صدای پرندگان می ماند و تا آن روز نشنیده بودم با حضرت سخن می گفت.

اسحاق می گوید: امام موسی علیه السّلام به همان زبان تمام سؤال های او را پاسخ داد و مرد خراسانی از نزد حضرت رفت. به حضرت گفتم: این زبان را [تا به امروز] نشنیده بودم.

امام علیه السّلام فرمود: این، زبان مردم چین است، ولی همه مردم چین با این زبان سخن نمی گویند. سپس فرمود: آیا از این که به زبان و گویش او سخن گفتم در شگفت هستی؟

گفتم: همین امر شگفت انگیز است!

حضرت فرمود: تو را از شگفت انگیزتر از این آگاه کنم. امام زبان پرندگان و هر جاننداری را می داند و هیچ چیز از امام پنهان نمی ماند». (۱)

امام کاظم علیه السلام و پیشگیری از فروپاشی اخلاقی

تحت تأثیر عوامل سیاسی، فکری، و فرهنگی پیش گفته شده، ارزش های اسلامی سخت دچار تزلزل شده، امت اسلامی در معرض سقوط معنوی و وادادگی محسوس و ملموسی قرار گرفته بود که هدفمند از سوی عوامل حکومتی تقویت و ترویج می شد. امام کاظم علیه السّلام برای پیشگیری از این فروپاشی که امت و جامعه اسلامی را تهدید می کرد، دو راه و روش در پیش گرفت: یکی برای عامه مردم و دیگری برای جماعت صالحان (شیعیان

ص: ۹۸

۱- (۱). دلائل الامامه/ ۱۷۱ مدینه المعاجز/ ۴۳۸ حدیث ۳۸ (به نقل از دلائل الامامه/ ۱۷۱)؛ الخرائج و الجرائح ۳۱۳/۱ حدیث ۶؛ کشف الغمه ۲/۲۴۷ (به نقل از الخرائج و الجرائح ۲۱۳/۱ حدیث ۶) و بحار الانوار ۷/۴۸ حدیث ۹۴.

خاص). امام کاظم علیہ السّلام در برخورد با فروپاشی اخلاقی - که در بخش اعظم سرزمین های اسلامی رواج یافته و تحکیم می شد - و چاره اندیشی برای آن، روش های وعظ و ارشادی متعددی برگزید.

امام کاظم علیہ السّلام توانست با شیوۀ ارشادی و تبلیغی و نیز تأثیرگذاری خویش، جمعی از دوستان حقیقت را در جامعه اسلامی پرورش دهد تا در بازداشتن سرکشی شهوت ها و خاموش کردن شعلۀ تمایلات نفسانی الگویی کارآمد باشند. روشن است که این فروپاشی و نابسامانی های اخلاقی، نتیجۀ فریبایی هایی بود که حاکمان، با ثروت اندوزی آزمندانه و هزینه کردن آن در راه هوس های پست خود، بدان دامن می زدند. البته قدرت سیاسی و نظامی این حاکمان نیز در پدیدۀ شوم فروپاشی اخلاقی نقش قابل توجهی داشت.

از جمله کسانی که از مکتب تربیتی امام کاظم علیہ السّلام تأثیر پذیرفت و نام او در جامعۀ اسلامی درخشیدن گرفت، «ابو نصر، بشر بن حارث بن عبد الرحمن» بود. او اصالتاً از مردم مرو بود و در بغداد سکونت داشت. بشر روزگاری دراز به عیش و طرب سرگرم بود، اما به دست امام کاظم علیہ السّلام توبه کرد و در شمار عارفان زاهد درآمد. (۱) مورخان در بیان توبۀ او آورده اند: «روزی امام کاظم علیہ السّلام از محل زندگی بشر در بغداد می گذشت. که از خانه او صدای تار و تنبور و نی و آواز خوانندگان زن به گوش حضرت رسید. در همین حال کنیزکی درب خانه را گشود و خاکروبۀ ای که در دست داشت به خارج از منزل انداخت. امام کاظم علیہ السّلام رو به او کرد و فرمود: ای کنیزک، صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟

کنیزک پاسخ داد: آزاد است.

ص: ۹۹

امام علیه السلام فرمود: راست گفتمی، اگر بنده می بود یقیناً از مولای خود می ترسید.

پس از این گفت و گو کنیزک داخل خانه شد و بشر که بر خوان شراب نشسته بود از او علت تأخیرش را جویا شد و او تمام ماجرا را برای بشر نقل کرد. بشر با شنیدن این مطلب [پابرهنه و] سراسیمه از خانه خارج شد و خود را به امام رساند، به دست حضرتش توبه و از امام علیه السلام عذرخواهی کرد و بر کرده خویش گریست. (۱) از آن پس بشر به تهذیب نفس پرداخت، با شناخت و ایمان کامل راه خداوند را در پیش گرفت، از بندگان ممتاز حضرت احدیت گردید و سرانجام در زهد و پرهیزگاری سرآمد روزگار خویش شد.

«ابراهیم حربی» بشر را چنین توصیف کرده است: «بغداد، خردمندتر در گفتار و خویشتر دارتر از بشر بن حارث به خود ندیده و عرضه نکرده است.

در هر رشته موی او خرد نهفته است». (۲)

بدین ترتیب، بشر بن حارث، معروف به «بشر حافی» (پابرهنه) به برکت هدایتگری امام کاظم علیه السلام از وادی غفلت رها شد و با رویگردانی از جلوه های دنیا قناعت پیشه کرد. او درباره قناعت گفته است: «اگر در قناعت فقط عزت بی نیازی باشد، همین بسنده است».

و نیز از گفته های او است: «جوانمردی در قناعت، برتر از جوانمردی در بخشش و دهش است». (۳)

«خطیب بغدادی» آورده است: «روزی بشر بن حارث می گریست و بیتابی می کرد و در همین حال می گفت: خداوندا، اگر مرا در دنیا بلند آوازه کرده ای و بیش از منزلتم قدر و منزلت داده ای تا در روز واپسین رسوایم کنی، پس در

ص: ۱۰۰

۱- (۱). همان/۱۶۷.

۲- (۲). تاریخ بغداد ۷۳/۲.

۳- (۳). همان/۷۹.

کیفر من شتاب کن و به قدر توانم کیفر ما». (۱)

نقل شده است که «حجاج بن شاعر» به «سلیمان لؤلؤی» می گفت: «بشر بن حارث را در خواب دیدند. از او پرسیدند: خداوند با تو چه کرد، ای ابو نصر؟»

بشر گفت، از گناهان من در گذشت و فرمود: ای بشر، به آن مرتبه که تو را بلند آوازه کردم مرا بندگی نکردی». (۲)

با تأملی در گفتار به جای مانده از امام موسی بن جعفر علیه السّلام افزون بر شناخت سیره و سلوک عطر آگین و دور از کثری امام علیه السّلام که حضرتش را قبله دل عارفان، الگوی پرهیزگاران، خورشید روشنی بخش مؤمنان و ماه پرتوفشان مسلمانان کرده بود، عنایت فوق العاده امام علیه السّلام را در راه چاره اندیشی برای از بین بردن مفسد اخلاقی و برکندن بن آن می بینیم. در این جا گزیده ای از رهنمودهای اخلاقی امام موسی بن جعفر علیه السّلام را نقل می کنیم:

۱. ان العاقل، الذی لا یشغل الحلال شکره و لا یغلب الحرام صبره؛

خردمند کسی است که مال حلال او را از سپاس گفتن آن [نعمت] باز ندارد و [جلوه گری و فریبندگی] حرام بر صبر او در برابر حرام چیره نشود.

۲. من سلط ثلاثا علی ثلاث فکأنما أغان هواه علی عقله: من أظلم نور فکره بطول أمله، و محاطائف حکمته بفضول کلامه، و أطفأ نور عبرته بشهوات نفسه فکأنما أغان هواه علی هدم عقله، و من هدم عقله أفسد علیه دینه و دنیا؛

هر کس سه چیز را بر سه چیز چیره کند، چنان است که هوای نفس خویش را بر خرد خود یاری داده است: هر کس با امید دراز خود نور اندیشه خود را تاریک کند، نکته های حکمت آمیز خود را با پرگویی از بین ببرد و فروغ [چراغ] عبرت خویش را با شهوت ها خاموش کند، چنان

ص: ۱۰۱

۱- (۱). همان/ ۸۱.

۲- (۲). همان/ ۸۳.

است که هوای نفس خویش را بر ویران کردن [بنیان] خرد خویش یاری داده است و هر کس [بنیان] خردش ویران شود، دین و دنیای او تباه شده [و بر باد رفته] است.

۳. رحم الله من استحيا من الله حق الحياء فحفظ الرأس و ما حوى و البطن و ما وعى، و ذكر الموت و البلى، و علم أنّ الجنّة محفوفه بالمكاره و النار محفوفه بالشهوات؛

خدا رحمت کند آن کس را که از خدا- آن گونه که باید- شرم کند، سر و آنچه را که فرا گرفته (چشم و گوش، زبان و اندیشه) و شکم و آنچه در آن است (اطعامی که از راه نامشروع به دست می آید و به شکم سرازیر می شود) [از خطرهای] حفظ کند، به یاد مرگ و پوسیدگی و نابودی باشد و [به مرحله ای برسد که] بداند بهشت را سختی ها فرا گرفته (رسیدن به بهشت با تحمل سختی ها همراه است) و دوزخ را شهوات در بر گرفته اند (پیروی از شهوات فرجامی جز دوزخ ندارد).

۴. من رضى من الله بالدنيا فقد رضى بالخصيس؛

هر کس از خدا دنیا بخواهد و بدان خشنود شود، به یقین به چیزی پست خشنود شده [و بدان بسنده کرده] است.

۵. من لم يعمل بالخطيئه أروح همّا ممن عمل الخطيئه، و إن أخلص التّوبه و أناب؛

هر کس مرتکب گناه نشود دل و روانش آرامتر است از آن کس که گناه کرده، هر چند با اخلاص توبه کرده و بازگشته است.

۶. إنّ صغار الذنوب و محقراتها من مكائد إبليس يحقرها لكم و يصغرها فى أعينكم فتجتمع و تكثر و تحيط بكم؛

به یقین گناهان خرد و ناچیز، از نیرنگ ها و دامگاه های شیطان است که آن ها را در چشم شما ناچیز و خرد جلوه می دهد و این گناهان جمع و زیاد شده، شما را در میان می گیرند.

۷. إن الله حرم الجنة على كل فاحش بذى قليل الحياء لا يبالي ما قال و لا ما قيل فيه؛

خداوند بهشت را حرام کرده است بر هر دشنام دهنده بدگفتار کم شرم که چون سخن گوید بیباک باشد و از هر چه درباره او گویند او را باکی نباشد. (۱)

در زمینه میراث امام کاظم علیه السلام که در بخش های بعدی خواهد آمد، می بینیم که حضرت چاره اندیشی و راهنمایی فراگیر و اساسی مبتنی بر قرآن و تاریخ ریشه دار و سره را در قالب وصیتی به هشام ارائه می فرماید.

امام کاظم علیه السلام و چالش های داخلی

این بخش را به بررسی موضع گیری امام کاظم علیه السلام در برابر برخی چالش های داخلی از جمله چالش های حاکمیت با مرجعیت علمی امام کاظم علیه السلام که تأثیر منفی و مستقیم بر مذهب شیعه داشت می پردازیم.

نخست: علیرغم این که «عبد الله افطح» برادر امام کاظم علیه السلام پس از پدر گرامی شان مدعی امامت بود و خود را امام می خواند (۲) و این ادعا خطری بزرگ بود که موجودیت تشیع و آینده آن را تهدید می کرد، اما حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در برابر برادرش عبد الله موضعی خصمانه نگرفت، توان خود را برای حل این مشکل به کار نسبت، فشار بر حریف را وجهه همت خود قرار نداد و جماعت شیعه را به دو دسته دوست و دشمن تقسیم نکرد. امام کاظم علیه السلام به جای پرداختن به جنگ روانی و جنجال های کلامی، با روشی منطقی و آرام و کارآمد این شکاف پدید آمده و بحران ساز را سامان بخشید. حضرت کاظم علیه السلام برای این منظور چند شیوه را در پیش گرفت:

ص: ۱۰۳

۱- (۱). در این زمینه و موضوع های دیگر ر.ک بخش میراث از همین کتاب.

۲- (۲). بصائر الدرجات/ ۲۵۱/ حدیث ۴ اصول کافی ۳۵۱/۱ حدیث ۷ اختیار معرفه الرجال/ ۲۸۲/ حدیث ۵۰۲ و الارشاد ۲/ ۲۲۱.

الف) امام علیه السّلام کار بازشناختن امام حقیقی و مدعی امامت را به شیعیان و دانشمندان آنان وا گذاشت تا با آزمون های علمی، مرتبه علمی و توانمندی های مدعی را- در صورتی که داشته باشد- بازشناسند. این آزمون از دو راه ممکن بود: یکی تحقیق مستقیم و بدون واسطه و دیگری مقارنه میان مدعی امامت و امام علیه السّلام بود که پیش از این در داستان هشام و مؤمن طاق گفته شد.

ب) امام کاظم علیه السّلام روابط دوستانه و صمیمانه خود را با برادرش عبد الله حفظ کرده، ادعای عبد الله، نتوانست امام علیه السّلام را به قطع رابطه با برادرش وادارد، بلکه امام علیه السّلام او را- چنان که در همین مبحث خواهیم خواند- به خانه خویش دعوت کرد.

ج) معجزه، وسیله ای بود که امام علیه السّلام را به عنوان امامی که اطاعت از او واجب است از مدعی امامت؛ یعنی عبد الله متمایز می کرد. حضرت برای اثبات امامت خویش در برابر جمع شیعیان و یاران خاص خود از معجزه استفاده می کرد. «مفضل بن عمر» می گوید: «امام جعفر صادق علیه السّلام در وصیت نامه ای که از خود برجای گذارد، حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام را امام پس از خویش معرفی کرده بود. عبد الله افطح فرزند امام صادق علیه السّلام و برادر امام کاظم علیه السّلام که در آن روز گار و با نبود اسماعیل، بزرگترین فرزند امام صادق علیه السّلام بود، مدعی امامت شد. امام کاظم علیه السّلام دستور داد تا هیزم فراوانی در میان خانه جمع کنند. آن گاه برادر خود عبد الله را به خانه خویش خواند. عبد الله به خانه امام علیه السّلام رفت و در کنار برادر نشست. در آن جا جمعی از بزرگان شیعه حضور داشتند.

امام کاظم علیه السّلام دستور داد تا آتش در هیزم ها افروخته شود. حاضران به انگیزه امام کاظم علیه السّلام و فرمان آن حضرت به افروختن آتش پی نبرده بودند.

هیزم ها که به اخگر تبدیل شد. امام علیه السّلام با لباس هایی که بر تن داشت درون آتش

شده، زمانی با حاضران به گفت و گو پرداخت، سپس از روی آتش برخاست و لباس خویش را تکان داده، به جای خویش بازگشت. در این هنگام به عبد الله فرمود: اگر همچنان مدعی امامت پس از پدرت هستی درون آتش شو و در آن بنشین.

حاضران گفتند: در این هنگام چهره عبد الله رنگ باخت و از خانه امام کاظم علیه السلام بیرون رفت». (۱)

شایان توجه است چون ادعای بی اساس عبد الله از یک سو و دلیل و برهان و آرای محکم امام کاظم علیه السلام برای یاران و پیروان عبد الله روشن و آشکار شد، بیشترین آنان از عبد الله روی گردانده و امامت برادرش موسی علیه السلام را پذیرفتند. (۲)

دوم: موضع گیری امام کاظم علیه السلام در برابر عناصری بود که مرجعیت دینی و علمی داشتند؛ همان هایی که بعدها با حمایت های حاکم وقت مرجعیت عامه را به دست آوردند و از عنایت حاکم برخوردار شدند تا ابزاری در دست حاکم و برای توجیه خلافت و تصرفات او باشند. از آن جا که امام علیه السلام صیانت از ساختارهای اصیل را ضروری می دانست و از دیگر سو بیم آن می رفت که بر اثر گرایش ها و روش های پدید آمده در مکتب خلفا، شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله دستخوش تحریف شود، به مقابله با روش ها و گرایش های موجود پرداخت تا عدم مشروعیت صاحبان این گرایش ها و روش هایی که اینک در چارچوب حاکمیت جای گرفته و منصب های فتوا را به خود اختصاص داده بودند، از آنان سلب کند.

«یونس بن عبد الرحمن» می گوید: «به ابو الحسن اول گفتم: خدا را با چه

ص: ۱۰۵

۱- (۱). الخرائج و الجرائح ۳۰۸/۱ حدیث ۲ و بحار الانوار ۲۵۱/۴۷ و ۶۷/۴۸ (به نقل از الخرائج و الجرائح ۳۰۸/۱ حدیث ۲).

۲- (۲). الارشاد ۲۱۰/۲-۲۱۱.

چیزی به یگانگی بخوانم؟

امام علیه السلام فرمود: ای یونس، بدعتگزار مباش، زیرا هر کس [در احکام،] به رأی خود عمل کرد تباه شده، هر کس اهل بیت پیامبر خویش را رها کرد گمراه گردیده و هر کس کتاب خدا (قرآن) و گفتار پیامبر خدا را وانهاد کفر ورزیده است. (۱)

امام کاظم علیه السلام در جایی دیگر می فرماید: شما را چه به قیاس [در احکام]؟ به یقین هلاک شدگان پیشتر از شما با قیاس هلاک و تباه شده اند. (۲)

امام کاظم علیه السلام به محکوم کردن این گرایش های دست ساخته خلفا بسنده نکرده، بلکه تلاش می کرد تا به تفصیل، موارد خطا و انحراف آنان را بیان کند.

«محمد رافعی» می گوید: «عموزاده ای داشتم به نام «حسن بن عبد الله» که زاهدترین و عابدترین مردم روزگار خویش بود. سلطان با وی دیدار می کرد و او با سخنانی تند و گزنده، سلطان را امر به معروف و نهی از منکر می کرد.

سلطان، به دلیل درستی کردار و تقوای حسن، درشتی سخنان او را بر خود هموار می کرد. حسن روزگار را به همین صورت می گذراند. روزی امام کاظم علیه السلام وارد مسجد شد و حسن را دید او را نزد خود خواند و فرمود: ای ابو علی، آنچه بدان پرداخته ای چه بسیار مورد پسند من است و مرا شادمان کرده است، اما بهره ای از «معرفت» نبرده ای، پس در پی کسب معرفت باش.

حسن گفت: فدایم شوم، معرفت چیست؟

امام علیه السلام فرمود: برو دانش بیاموز و حدیث فراگیر.

حسن گفت: از چه کسی؟

امام علیه السلام فرمود: از مالک بن انس و فقیهان مدینه فراگیر، سپس [آنچه از] حدیث را [که

ص: ۱۰۶

۱- (۱). اصول کافی ۵۶/۱-۵۸.

۲- (۲). همان ۵۷/ حدیث ۱۶ و وسائل الشیعه ۴۲/۲۷ حدیث ۱۵ (به نقل از اصول کافی ۵۷/۱ حدیث ۱۶).

فراگرفته ای [برای من بازگو.

محمد رافعی می گوید: حسن نزد آنان رفته، با آنان گفت و گو کرده نزد حضرت آمده آنچه را فراگرفته بود برای حضرت کاظم علیه السلام بازخواند و امام علیه السلام تمام آن را ساقط کرد (بی ارزش خواند).» (۱)

امام کاظم علیه السلام و ایجاد رهبری سیاسی مشروع

اشاره

امام کاظم علیه السلام با روش های متعدد تربیتی، مسأله رهبری و ولایت مشروع را که در امام معصوم تبلور می یابد و نیز موضع گیری در برابر رهبری سیاسی منحرف و آشنا کردن شیعیان و یاران خاص با امامت و رهبری حق را اساس کار خود قرار داد. امام علیه السلام برای عمق بخشیدن به این امر زمینه های گوناگونی انتخاب کرد که ذیلا بیان می شود:

۱. عرصه اندیشه

پس از آن که عباسیان با شعار «دعوت به سوی فرد مورد قبول از آل محمد صلی الله علیه و آله» به قدرت رسیدند، به منظور به بیراهه کشاندن امت اسلامی، «نظریه حکومتی» خود را که ناسره و سره را باهم آمیخته بود اساس خلافت خود قرار دادند. در این شرایط بود که امام کاظم علیه السلام مبانی فکری و اصول اعتقادی را که امامان پیش از او پایه گذارده بودند و در واقع چنان استحكاماتی بود که اندیشه های مخالف شرع و مجعول را طرد و نفی می کرد در میان مسلمانان

ص: ۱۰۷

۱- (۱). بصائر الدرجات/۲۵۴؛ اصول کافی ۳۵۲/۱ حدیث ۷ (راوی را محمد واقفی خوانده)؛ الارشاد ۲/۲۲۳ او را رافعی خوانده)؛ اعلام الوری ۱۸/۲ و ۱۹ (به نقل از الارشاد ۲/۲۲۳)؛ کشف الغمه ۱۳/۳ و ۱۴؛ الخرائج و الجرائح ۲/۶۵۰ حدیث ۲؛ بحار الانوار ۵۲/۴۸ حدیث ۴۸ (به نقل از البصائر الارشاد الاعلام و الخرائج).

عمق بخشیده و متمرکز کرد. از این رو معیاری روشن ارائه داد تا امت اسلامی بتواند براساس آن، مدعیان رهبری و خلافت شرعی را از صاحبان و شایستگان این منصب بازشناسد.

از «ابو بصیر» نقل شده: «بر ابو الحسن ماضی وارد شده، به او گفتم: فدایت شوم، امام به چه چیز شناخته می شود؟»

او فرمود: [امام را] به چند خصلت و صفت [می توان شناخت]: نخستین آن ها این است که از پدرش (امام پیش از او) درباره [امامت] او مطلبی و نصی آمده و او را به مردم معرفی و در میان مردم به عنوان پیشوا منصوب کرده باشد تا حجت و برهانی برای مردم باشد، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به راهبری و پیشوایی مردم منصوب کرد. امامان نیز امام پس از خود را منصوب می کنند و به مردم می شناسانند. و چون پرسیده شود پاسخ می دهد و چون سؤال کننده از پرسش بازماند، او سخن می آغازد، مردم را از آینده باخبر کرده و با هر کس به زبان خودش سخن می گوید. (۱)

از «ابو خالد زبالی» نقل شده است: «در روزی بسیار سرد، امام کاظم علیه السلام به منزل ما آمد. آن سال، بسیار خشک و بیابان تهی از بوته بود و ما همیشه ای نداشتیم تا با آن آتش بیفروزیم. امام علیه السلام فرمود: ای ابو خالد؛ همیشه ای بیاور تا آتشی روشن کنیم [و با آن گرم شویم].»

گفتم: به خدا سوگند در این جا حتی یک تکه چوب سراغ ندارم.

امام فرمود: این گونه نیست ای ابو خالد، این شکاف میان دو کوه را می بینی؟ بدان جا برو که در آن جا مردی اعرابی می بینی با دو پشته هیزم. آن ها را از او بخر و [بر سر

ص: ۱۰۸

۱- (۱). قرب الاسناد/ ۲۶۵؛ حدیث ۱۲۶۳؛ اصول کافی ۲۸۵/۱؛ حدیث ۷؛ الارشاد ۲/۲۲۴؛ دلائل الامامه ۱۶۹؛ اعلام الوری ۲۲/۲ (به نقل از الارشاد) و بحار الانوار ۴۷/۴۸؛ حدیث ۳۳ (به نقل از قرب الاسناد الارشاد الاعلام و الخرائج).

قیمت [با او خساست نوز.

ابو خالد می گوید: سوار دراز گوش خود شده، بدان سو که امام علیه السّلام فرموده بود رهسپار شدم و مرد اعرابی را دیدم که دو پشته هیزم همراه داشت. آن ها را از او خریدم و به خانه نزد امام علیه السّلام باز گشتم. آن روز با آن هیزم آتشی فراهم کردیم و اندک خوراکی که داشتیم برای حضرت حاضر کردم و او از آن خورد.

آن گاه امام علیه السّلام فرمود: ای ابو خالد، پاپوش و کفش کودکان را سامان بده تا در ماه کذایی [و حضرت وقت را معین فرمود] به دیدارت بیایم.

ابو خالد می گوید: تاریخی را که امام علیه السّلام معین فرمود یادداشت کردم و در روز موعود سوار دراز گوش خود شدم و چون به سرایشی رسیدم و از مرکب خود پیاده شدم، سواری را دیدم که به سمت کاروان ما می آمد. آهنگ او کردم که مرا به نام خواند.

پاسخ دادم: لیبک فدایت شوم.

فرمود: آیا به وعده ای که به تو دادیم وفا کردیم؟

سپس فرمود: ای ابو خالد، با آن دو قبه (اتاق) که در آن وارد شدیم چه کردی؟

گفتم: فدایت شوم، آن ها را برای شما آماده کرده ام و با او تا محل مورد نظر همراه شدم.

آن گاه امام علیه السّلام فرمود: پاپوش و کفش کودکان در چه وضعیتی است؟

گفتم: آن ها را تعمیر کردم، سپس پاپوش ها را به امام علیه السّلام نشان دادم.

امام علیه السّلام فرمود: ای ابو خالد نیازت را از من بخواه.

گفتم: فدایت کردم، از وضعیتی که در آن بودم تو را آگاه می کنم. پیش از آن که بر من وارد شوی و از من هیزم بخواهی و وقت آمدن مجدد خود را بگویی زیدی مذهب بودم، اما [با وجود این دلایل] دانستم تو امامی هستی که خداوند

اطاعت از او را واجب کرده است.

در این جا امام علیه السّلام فرمود: ای ابو خالد، هر کس امام خود را نشناخته بمیرد، بر [آیین] جاهلیت مرده است و از اعمال او در اسلام [مانند مسلمانان] از او بازخواست می شود». (۱)

۲. عرصه کار

امام کاظم علیه السّلام شیعیان و پیروان خود را که به حاکمان و والیان متمایل بودند بازخواست می کرد و جز در موارد خاصی که به ایشان دستور می داد و بر عملکرد و روش آنان نظارت داشت به آنان اجازه نمی داد وارد دستگاه ستمگران شده و در شمار یاران آنان در آیند.

«زیاد بن ابی سلمه» می گوید: «بر ابو الحسن موسی علیه السّلام وارد شدم.

حضرت فرمود: ای زیاد، تو در دستگاه سلطان کار می کنی؟

گفتم: آری؟

امام علیه السّلام پرسید: چرا؟

گفتم: من جوانمردی هستم (روی گدایی ندارم) و عایله ای سنگین دارم و پشتوانه ای ندارم.

امام علیه السّلام فرمود: ای زیاد، اگر از جایی بسیار بلند به زیر فرو افتم و قطعه قطعه شوم بر من گواراتر و دوست داشتنی تر است از این که در دستگاه یکی از آنان (سلاطین) کاری و مسئولیتی بپذیرم یا نزد آنان بروم، مگر برای چه؟

گفتم: فدایت گردم، نمی دانم.

امام علیه السّلام فرمود: مگر برای زدودن اندوه مؤمنی یا آزاد کردن او یا پرداخت قرضش.

ص: ۱۱۰

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۳۱۹/۴ و بحار الانوار ۷۷/۴۸ (به نقل از مناقب آل ابی طالب ۳۱۹/۴).

[سپس فرمود:] ای زیاد، کمترین کاری که خداوند [در قیامت] با کارگزاران سلطان می کند این است که او را در خیمه ای از آتش قرار می دهد تا از حسابرسی خلق فارغ گردد.

ای زیاد، اگر زمانی متولی کاری از کارهای سلطان شدی، به برادران [دینی] خود نیکی کن، زیرا هر عملی پاداشی دارد و خداوند از آن آگاه است.

ای زیاد، هرگاه یکی از شما (شیعیان) در دستگاه یکی از آنان عهده دار کاری شود، آن گاه [مدعی شود که] شما و آنان را یکسان می داند [و به حق رفتار می کند] او را دروغزن بخوانید.

ای زیاد، چون از توانمندی و قدرت و چیرگی خود بر مردم یاد کردی، قدرت و سلطه خداوند را بر خود، پایان گرفتن [ستمی که] بر آنان رواداشتی و نیز ماندگاری عواقب آن ستم ها بر خویش را یاد کن». (۱)

امام کاظم علیه السلام از امور غیبی مربوط به آینده، مانند مرگ منصور - در حالی که همچنان در اوج قدرت قرار داشت - خبر می دهد و این امر نشانه ملموس و محسوس دیگری بر امامت اوست. از سوی دیگر خبر دادن از آینده، امید به رهایی از بحرانی را که در سرکشی و ستمگری منصور جلوه گر شده بود به وجود می آورد.

امام کاظم علیه السلام و پیش بینی مرگ منصور

ابو جعفر منصور آهنگ مکه کرد. امام موسی بن جعفر علیه السلام برخی از شیعیان خود را از مرگ منصور پیش از رسیدن به مکه آگاه فرمود و این خبر غیبی امام علیه السلام عینا تحقق یافت.

ص: ۱۱۱

۱- (۱). اصول کافی ۱۰۹/۵-۱۱۰ و بحار الانوار ۱۴۷/۴۸ (به نقل از اصول کافی ۱۰۹/۵-۱۱۰).

«علی بن ابی حمزه» می گوید: «از ابو الحسن موسی علیه السّلام شنیدم که می گفت:

به خدا سوگند که ابو جعفر (منصور) هرگز خانه خدا را نخواهد دید.

من به کوفه رفتم و یاران خود را از این مطلب آگاه کردم. دیری نپایید که منصور سفر خود را آغاز کرد و چون به کوفه رسید، یاران و اصحاب، گفته امام کاظم علیه السّلام را به من گوشزد کردند. به آنان گفتم: به خدا سوگند هرگز خانه خدا را نخواهد دید.

چون منصور به «بستان» رسید باز یاران نزد من آمده، گفتند: چیزی به رسیدن منصور به مکه نمانده است.

گفتم: به خدا سوگند، خانه خدا را هرگز نخواهد دید.

هنگامی که منصور به «بئر میمون» رسید نزد امام کاظم علیه السّلام رفتم و او را در محراب و در حال سجده دیدم. امام علیه السّلام سجده خود را طولانی کرد و چون سر از سجده برداشت به من فرمود: خارج شو و بنگر مردم چه می گویند.

چون از محضر امام علیه السّلام خارج شدم صدای پیکی را شنیدم که مرگ منصور را اعلام می کرد. نزد امام علیه السّلام باز گشتم و او را از ماجرا باخبر کردم، حضرت فرمود: خدای بزرگتر است [چنین مقدر بود که] نمی بایست هرگز خانه خدا را ببیند. (۱)

و بدین ترتیب در سال ۱۵۸ ق. زندگی منصور عباسی به پایان رسید و مهدی عباسی پسر منصور قدرت را به دست گرفت. با به قدرت رسیدن مهدی، دوره جدید سیاسی با ویژگی های خود آغاز شد. در بخش بعدی موضع گیری های متعهدانه امام کاظم علیه السّلام نسبت به این دوره سیاسی را مرور می کنیم.

ص: ۱۱۲

۱- (۱). قرب الاسناد/ ۲۶۴ حدیث ۱۲۵۹ و بحار الانوار ۴۵/۴۸ (به نقل از قرب الاسناد/ ۲۶۴ حدیث ۱۲۵۹).

امام کاظم علیه السلام و حکومت مهدی عباسی

ویژگی های روزگار مهدی عباسی

ویژگی های حکومت و روزگار مهدی عباسی را به اختصار بررسی می کنیم:

نخست: سیاست حکومتی مهدی عباسی شاهد تحول چشم گیری نبود که بتوان مورد توجه قرار داد، بلکه مهدی از سیاست عباسیان با عنوان اصلی ثابت پیروی کرده، در برخورد با رخدادهایی که در دوران حکومت خود با آن روبه رو می شد از روش پیشینیان خود الهام می گرفت و راه همانان را می پیمود. البته پس از تنگناهایی که منصور برای علویان به وجود آورده بود، این دوره برخی دگرگونی هایی را به نفع علویان به همراه داشت. روشن است که روش جدید دستگاه خلافت عباسیان و ملایمت آنان در برخورد با علویان تنها و تنها به دلیل مصلحت اندیشی و مقتضای حکومت آنان بود. امام کاظم علیه السلام از فرصت به دست آمده به نفع یاران و گسترش فعالیت خود بهره جست.

دوم: رفتار نرم و به دور از خشونت مهدی عباسی نسبت به علویان در آغاز حکومت او بود. او در این مقطع دستور داد تا تمام زندانیان آزاد شده، دارایی های منقول و غیرمنقول که پدرش به ستم مصادره کرده بود بازگردانده شود. از جمله این دارایی ها، اموال امام صادق علیه السلام بود که منصور آن را

مصادره کرده بود و مهدی آن‌ها را به امام کاظم علیه السلام بازگرداند.

سوم: زمانی که امام کاظم علیه السلام در حکومت مهدی عباسی فعالیت خود را دنبال کرد و آوازه حضرتش فراگیر شد مهدی سیاست تشدد و سخت‌گیری را علیه امام علیه السلام به کار گرفت. او حضرت کاظم علیه السلام را به بغداد خواند او را در همان جا زندانی کرد، سپس او را به مدینه بازگرداند. (۱)

این فراخوان امام علیه السلام، در اواخر خلافت مهدی بود. در همین زمان، مهدی طرحی ریخت تا به وسیله «حمید بن قحطبه» امام را بکشد. او نیمه شبی حمید را فراخواند و به او گفت: «اخلاص و ارادت پدر و برادرت نسبت به ما از روز روشن تر است، اما نسبت به ارادت تو بی خبریم.

حمید گفت: جان و مالم را فدایت می‌کنم.

مهدی گفت: این کار را توده مردم نیز می‌کنند.

حمید گفت: جان و مال و همسر و فرزندانم را فدایت می‌کنم. مهدی پاسخی نداد.

حمید ادامه داد: جان و مال و همسر و فرزندان و دین خود را فدایت می‌کنم!

مهدی گفت: خدا خیرت دهد!

در این جا مهدی از حمید بن قحطبه پیمان وفاداری نسبت به گفته اش گرفت، سپس به او دستور داد تا سحر گاهان به طور ناگهانی امام کاظم علیه السلام را بکشد. آن گاه مهدی به بستر رفت و تن به خواب سپرد. در خواب [امیر المؤمنین] علی [علیه السلام] را دید که به مهدی اشاره می‌کرد و این آیه را

ص: ۱۱۴

۱- (۱). قرب الاسناد/۱۴۰؛ بحار الانوار ۲۲۸/۴۸ حدیث ۳۲؛ مالکی این مطلب را در الفصول المهمه/۲۱۶ و شبلنجی در نور الابصار/۱۶۵ آورده است.

می خواند: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ؛ (۱)

پس [ای منافقان] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید (یا سرپرست مردم شدید) در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟».

مهدی آشفته حال و بیمناک از خواب برخاست و حمید را از کشتن امام کاظم علیه السلام بازداشت و امام علیه السلام را تکریم کرد و حق خویشاوندی را به جای آورد. (۲)

چهارم: حمایت مهدی عباسی از وضاعان و جعل کنندگان از دیگر ویژگی های این دوره بود. افراد مورد حمایت مهدی تبلیغات گمراه کننده ای به راه انداخته، حاکمان را با این بیان که «ایشان تبلور اراده الهی در زمین هستند و دستخوش خطا و اشتباه نمی شوند» قداست بخشیده و به آنان مقامی والا در جامعه بخشیدند. از جمله اینان می توان به «غیاث بن ابراهیم» اشاره کرد. او به عشق و علاقه مهدی به کبوتران پی برده بود. از این رو حدیثی از «ابو هریره» برای او نقل کرد که گفته است: «مسابقه، جز در اسب دوانی و تیراندازی و کبوترپرانی روا نباشد.»

البته او برای جلب توجه مهدی «کبوترپرانی» را به روایت ابو هریره که فقط به اسب دوانی و تیراندازی اشاره دارد، افزود. مهدی ده هزار درهم به پاس جعل حدیث غیاث به او داد. زمانی که غیاث از مجلس مهدی خارج شد، مهدی به مجلسیان گفت: گواهی می دهم که او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بست و رسول خدا چنین چیزی نگفت، اما او می خواست با جعل حدیث به من

ص: ۱۱۵

۱- (۱). محمد/۲۲.

۲- (۲). المناقب ۳۲۵/۴ بحار الانوار ۱۳۹/۴۸ حدیث ۱۵؛ تاریخ بغداد ۳۰/۱۳ تذکره الخواص/۳۱۳ (به نقل از تاریخ بغداد ۳۰/۱۳) و وفیات الاعیان ۳۰۸/۵.

مهدی عباسی مبالغ هنگفتی برای کوچک و خوار کردن علویان هزینه کرد. شاعران و سودطلبان که زمینه را مناسب می دیدند با دروغ پردازی به هجو علویان پرداختند. از جمله آنان «مروان بن ابی حفصه» نزدیک بود. او روزی بر مهدی وارد شده خطاب به او و به عنوان هجو علویان چنین سرود:

«ای فرزند کسی که از میان نزدیکان خویشاوند، وارث و جانشین پیامبر شد.

وحی، نزاع میان فرزندان دختری و شما را پایان داد و دیگر جای ستیز و نزاع نمانده است.

زنان را هم سنگ مردان ارث نباشد که سوره انعام در همین معنا نازل شده [و گواه آن است.

چگونه و کجا نوادگان دختری از عموها ارث می برند؟ این امر، ناشدنی است». (۲)

مهدی برای قدردانی از او هفتاد هزار درهم به او داد تا او و دیگر همفکران او را در راهی که در پیش گرفته اند حمایت و تشویق کرده باشد.

چون امام کاظم علیه السلام از سروده مروان باخبر شد به شدت آزرده خاطر گردید. همان شب آوایی شنید که اشعاری در پاسخ اشعار مروان می خواند، به

ص: ۱۱۶

۱- (۱). تاریخ بغداد ۱۹۳/۲.

۲- (۲). یا ابن الذی ورث النبی محمدا دون الأقارب من ذوی الأرحام الوحی بین بنی البنات و بینکم قطع الخصام فلات حین مناص ما للنساء مع الرجال فربضه نزلت بذلك سوره الأنعام أنى یكون و لیس ذاک بکائن لبنی البنات وراثه الأعمام.

این ترتیب:

«چگونه ممکن است که مشرکان، استوانه های اسلام باشند؟ نه چنین نخواهد بود.

فرزندان دختری از جد خویش ارث می برند و عمو بی بهره از ارث، و نهاده می شود.

«طریق» (طلاق) آنان که در فتح مکه به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله آزاد شدند را چه به میراث رسالت؟ چرا که طلیق از بیم دم شمشیر، پیشانی بر خاک سایید و سجده کرد.

پسر «نثله» (همسر عباس نیای بنی عباس) کینه توزانه در آن (میراث - خلافت) جولان می داد و خویشاوندان [شایسته رهبری] از آن دور نگاه داشته شده بودند.

[در حالی که] فرزند فاطمه (س) که نامش برده شد، به این میراث (خلافت) دست یافته و شایسته آن است، نه عموزادگان». (۱)

پنجم: بی بند و باری، هرزگی، گستاخی و لابیگری، دستگاه مهدی، خلیفه عباسی را فرا گرفته بود. زمانی که مهدی توصیف «ابراهیم موصلی» و مهارت او را در آوازه خوانی شنید، او را به خود نزدیک و از جایگاهی والا برخوردارش کرد. (۲)

ص: ۱۱۷

-
- ۱- (۱). طبرسی احتجاج ۱۶۷/۲ و ۱۶۸ آنی یکون و لا- یکون و لم یکن للمشرکین دعائم الاسلام لبنی البنات نصیبهم من جدهم و العم متروک بغیر سهام ما للطلاق و للتراث و إنما سجد الطلیق مخافه الصمصام و بقی «ابن نثله» واقفا متلدا فیہ و یمنعه ذوو الأرحام إننی ابن فاطمه المنوّه باسمه حاز التراث سوی بنی الأعمام
- ۲- (۲). الأغانی ۵/۵.

مهدی به خوشگذرانی و بی بندوباری روزگار می گذراند. مردم که به کارهای او پی برده بودند او را آماج هجو خود قرار می دادند. «بشار بن برد» واگویه های مردم را در قالب هجو درآورده سروده است:

«خلیفه ای که با عمه خود همخوابه می شود و زنا می کند و دف نواخته و چوگان می بازد.

خداوند بهتر از او را به ما عطا کند و موسی (هادی عباسی) را به شرمگاه [مادرش] خیزران فرو کند». (۱)

ششم: منصور عباسی که اندوخته های خود را به ستم از امت اسلامی به دست آورده بود و از هزینه کردن آن در راه آبادانی مملکت اسلامی و بهبود بخشیدن به وضعیت معیشتی امت دریغ می ورزید، پسرش مهدی در راه هوس ها، بی بندوباری و شهوات خود هزینه کرد. این در حالی بود که مهدی بینوایی و فقر حاکم بر مردم را - که در روزگار حکومتش پدید آمده بود - به چشم می دید.

بنا به نقل راویان، جشنی که مهدی برای ازدواج فرزندش هارون با «زییده» تدارک دیده بود در اوج اسراف قرار داشت. «معتز» درباره لباس عروس مهدی می گوید: «این تدارک و هزینه [عروسی] در دربار خسروان ایرانی، قیصران روم و شاهان عرب مانندی نداشته است». (۲)

هفتم: سفاح و منصور به زنان خود اجازه نمی دادند در امور مملکتی دخالت کنند، اما در روزگار مهدی وضع به گونه ای دیگر بود. زمانی که مهدی

ص: ۱۱۸

۱- (۱). شذرات الذهب ۳۶۵/۱ خلیفه یزنی بعماته یلعب بالدف و بالصولجان ابدلنا الله به غیره و دس موسی فی حر الخیزران

۲- (۲). ر.ک: حیاة الامام موسی بن جعفر ۴۳۹/۱-۴۴۰.

قدرت را به دست گرفت، سلطه زن بر دربار آغاز شد. بدین ترتیب که «خیزران» همسر مهدی از نفوذی چشمگیر و گسترده ای برخوردار گردیده، هر که را می خواست به دستگاه حکومتی نزدیک می کرد یا می راند. از این دوره، نفوذ زنان در دربار حاکمان عباسی فزونی گرفت، در روزگار میانی حکومت عباسیان به اوج خود رسید و تا زوال حکومت آنان این حاکمیت همچنان پا بر جا بود. (۱)

هشتم: سرگرمی و دل مشغولی مهدی به مجالس انس از یک سو و نیاز وی به درآمدهای زیاد برای ادامه خوشگذرانی از سوی دیگر او را بر آن داشت تا کارگزاران خود را به غارت دارایی امت اسلامی ترغیب و تشویق کند. در نتیجه، پدیده رشوه خواری که آبخور آن دستگاه حکومت مهدی بود در میان وظیفه داران گسترش یافت و کارگزاران او در گرفتن خراج بر مردم سخت گرفتند. خود مهدی نیز راه احجاف نسبت به مردم را در پیش گرفت و دستور داد تا بر کاسبان بازار خراج بسته و از آنان کرایه بگیرند [چیزی که تا به آن روز مرسوم نبود]. (۲)

آنچه بدان اشاره شد تنها برخی از پدیده هایی بود که در روزگار حکومت مهدی رخ نمود تا بر گه ای به تاریخ آمیخته به رنج و درد امت اسلامی - که عباسیان و امویان پیشتر برای آنان رقم زده بودند - اضافه شود.

امام کاظم علیه السلام وضعیت و فرصت محدود به دست آمده را مغتنم شمرده، فعالیت های خود را در دو جهت و مسیر دنبال کرد:

الف) مسیر حرکت عمومی در چارچوب امت اسلامی و جذب امت در

ص: ۱۱۹

۱- (۱). همان ۱/۱۴۱.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۲/۳۹۹.

قالب ساختار و روش های سیاسی و تربیتی به منظور اصلاح و هدایت امت بود تا از این طریق بیداری اسلامی و ارزش های مکتبی اش را به امت بازگرداند.

ب) مسیر ایجاد جماعت صالحان و عمق بخشیدن به جریان و روند تشیع بود که امام کاظم علیه السلام در این مدت کوتاه با تمام توان این مسیر را دنبال کرد.

زمانی که هارون الرشید بر اریکه قدرت تکیه زد، بر حضرت سخت گرفت و امام علیه السلام را به زندان افکند، سپس به از میان برداشتن آثار تبلیغی و ثمره فعالیت های امام و سرانجام شخص حضرت پرداخت.

فعالیت های عمومی امام کاظم علیه السلام

اشاره

وجه غالب زندگی امام کاظم علیه السلام در برنامه کلی اش عدم تماس و ارتباط گسترده با امت اسلامی بود، زیرا خلفای عباسی و دستگاه جاسوسی آنان، بر حضرت سخت گرفته، هر حرکتی را که از امام کاظم علیه السلام سر می زد به دیده شک می نگریستند، اما در عین حال امام علیه السلام زمینه های گوناگونی را عرصه فعالیت خویش کرد. در این جا به مواردی از زمینه های فعالیت امام کاظم علیه السلام می پردازیم:

۱. فعالیت در عرصه سیاست

امام کاظم علیه السلام با علم به این امر که برخورد با دستگاه خلافت جان حضرتش را در معرض خطر قرار می دهد، موضع خود را در قبال خلفا و منصب خلافت برای امت روشن و آشکار کرد. این حرکت امام علیه السلام به منظور جلوگیری از رخنه در ک غلط به اندیشه ها بود تا مبادا سکوت و کناره گیری امام تأیید وضع موجود و دستاویزی برای موضع گیری های شکست خورده

دنیاطلبان باشد. امام علیه السّلام برای هدفی که در اندیشه می پروراند، موضع گیری هایی داشت که موارد زیر از آن جمله است:

موضع گیری نخست: همان طور که گفتیم، مهدی عباسی در آغاز خلافت خود، با علویان سیاست نرمش به کار بست تا از این راه آنان را به خود جذب کرده، از این طریق، ستمگری عباسیان را به روزگار گذشته نسبت دهد و اقتدار و مشروعیت و عدالت خواهی دستگاه خلافت و خلیفه را به مردم القا کند. به همین منظور اعلام کرد که حقوق و دارایی علویان را به آنان باز پس می دهد و طی فرمانی زندانیان را آزاد کرد و اموالی را که پدرش از امام صادق علیه السّلام به ستم گرفته بود، به امام کاظم علیه السّلام بازگرداند.

امام کاظم علیه السّلام فرصت طلایی به دست آمده را مغتنم شمرده، از مهدی خواست تا فدک را بازگرداند، چرا که فدک بار سیاسی داشت و نماد چالش تاریخی خط سقیفه و خط اهل بیت بود. امام کاظم علیه السّلام به همین جهت بر مهدی وارد شد و او را سرگرم استرداد اموال به ستم گرفته شده بود. امام علیه السّلام به او فرمود: چرا اموالی که به ستم از ما گرفته شده بازگردانده نمی شود؟

مهدی گفت: آن اموال کدام است؟

امام علیه السّلام فرمود: چون خداوند-تبارک و تعالی- فدک و توابع آن را بدون این که سپاهی و لشکری بر آن بتازد و وارد آن شود به دست پیامبر صلی الله علیه و آله فتح کرد، آیه «و حق خویشاوند را به او بده» نازل فرمود. پیامبر صلی الله علیه و آله که مصداق آن را نمی دانست از جبرئیل یاری خواست و جبرئیل از خداوند راهنمایی طلبید و خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرمود: فدک را به فاطمه علیها السّلام بده.

پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السّلام را فراخواند و به او فرمود: ای فاطمه، خداوند مرا فرمود تا فدک را به تو بدهم.

فاطمه گفت: ای رسول خدا، از خدا و از تو پذیرفتم.

در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نمایندگان فاطمه علیها السلام در فدک بودند [و اداره امور آن را دست داشتند]. زمانی که ابو بکر به حکومت رسید نمایندگان فاطمه علیها السلام را از فدک بیرون راند. فاطمه علیها السلام نزد ابو بکر رفت و از او خواست تا فدک را به او بازگرداند.

ابو بکر به فاطمه علیها السلام گفت: سیاهی یا سرخی (کسی) را به گواهی بیاور.

فاطمه علیها السلام، امیر المؤمنین علیه السلام و «ام ایمن» را همراه آورد و آن دو گواهی داد [ه، گفته فاطمه علیها السلام را تأیید کرد] اند. ابو بکر نوشته ای مبنی بر عدم تعرض به فاطمه علیها السلام داد و او نوشته را گرفت و بیرون شد. عمر فاطمه علیها السلام را دید و از او پرسید: چه همراه داری ای دختر محمد؟

فاطمه علیها السلام گفت: نامه ای است که ابن ابی قحافه [در مورد فدک و بازگردان آن] برای من نوشته است.

عمر به فاطمه علیها السلام گفت: آن را به من نشان بده و فاطمه علیها السلام خودداری کرد.

عمر نامه را از دست فاطمه علیها السلام کشید و آن را خواند، سپس آب دهان بر آن انداخت و آن را پاره کرد. آن گاه به فاطمه علیها السلام گفت: این (فدک) را پدرت با جنگ و لشکرکشی به دست نیاورده است، پس تو کوه ها (ریسمان ها) را بر گردن ما نه، [چرا که اگر فدک را داشته باشی قدرت یافته و با ما به چالش می پردازی].

مهدی به امام کاظم علیه السلام گفت: حدود فدک را تعیین کن.

امام علیه السلام فرمود: یک حد آن «کوه احد» و حد دیگر آن «عریش» مصر، سومین حد آن در «سیف البحر» و آخرین حد فدک «دومه الجندل» است.

مهدی گفت: آنچه باز گفתי چهار حد فدک است؟

امام علیه السلام فرمود: آری ای امیر مؤمنان، تمام این فدک است و رسول الله صلی الله علیه و آله

تمام آن را بدون حمله به آن و یورش بر ساکنان آن به دست آورده است.

مهدی از شنیدن سخنان امام علیه السلام متغیر شد و آثار خشم بر چهره او نمایان گشت، زیرا امام علیه السلام در قالب عبارت های یاد شده اعلام می کرد که تمام سرزمین های اسلامی از آنان به ستم گرفته شده است.

مهدی عباسی درحالی که می گفت: این بسیار زیاد است، ببینیم چه شود؟ راه خود را گرفت و رفت. (۱)

موضع گیری دوم: در این مرحله، امام کاظم علیه السلام به همبستگی شیعیان در جامعه اسلامی و وحدت آنان اهتمام بسیاری داشت، زیرا شرایط سخت حاکم بر جامعه، فرصتی مناسب برای نفوذ افراد ضعیف النفس و کینه توز که در صدد تخریب چهره و کیان شیعه برآمده بودند، فراهم آورده بود. برجسته ترین این پدیده ها، مسأله خویشاوندی و محبوبیت و مقبولیت بود که پایه های حکومت خلفای عباسی بر آن استوار گشته و مهمترین معیار و مقیاس به شمار می رفت.

از همین رو امام کاظم علیه السلام موضع گیری قاطعی در برابر مسأله خویشاوندی و قرابت از خود نشان داد. امام کاظم علیه السلام به منظور پالودن کیان شیعه از هر کژی و عناصر مضرّ به تشیع، بدون در نظر گرفتن علقه خویشاوندی هر چند که پیوند، نزدیک باشد، با عمومی خود، یعنی «محمد بن عبد الله ارقط» قطع رابطه کرد و آن را در ملاء عام اعلان کرده، بدو اجازه نداد تا از خویشاوندی خود به عنوان ابزاری برای رسیدن به خواسته ها و موقعیت هایی استفاده کند.

ص: ۱۲۳

۱- (۱). اصول کافی ۵۳۴/۱ حدیث ۲ و بحار الانوار ۱۵۶/۴۸ زمخشری در ربیع الابرار آورده است آنچه گفته شد از مهدی عباسی نبوده بلکه از هارون الرشید بوده است. او به موسی الکاظم می گفت فدک را بازستان ولی او (امام کاظم ع) خودداری کرده می گفت اگر حدود فدک را تعیین کنم آن را پس نمی دهی چون هارون اصرار ورزید [امام] فرمود آن را به طور کامل و با همان حدود می گیرم. هارون گفت حدود آن به کجا می رسد؟ [امام] فرمود... در این هنگام بود که هارون ماجرای فدک را مسکوت گزارد و تصمیم به کشتن موسی [ع] گرفت. نک سبط ابن الجوزی تذکره الخواص/۳۱۴.

از «عمر بن یزید» نقل شده است: «روزی در محضر ابو الحسن علیه السلام بودم. از محمد بن عبد الله ارقط نام برد و فرمود: سوگند یاد کرده ام که با او زیر یک سقف جمع نشوم.

با خود اندیشیدم که او به نیکی و پیوند با خویشان فرمان می دهد، ولی خود درباره عمویش چنین می گوید!

امام علیه السلام نگاهی به من افکند و فرمود: [این قطع رابطه] خود از نیکی و [ارعایت] پیوند خویشاوندی است. هرگاه او بر من وارد شود، سپس چیزی بگوید، مردم او را تصدیق کرده، گفته اش را می پذیرند و چون از آمدن نزد من بازداشته شود، اگر مطلبی را بیان کند مردم گفته اش را نمی پذیرند». (۱)

در روایت «ابراهیم من مفضل بن قیس» عبارت زیر اضافه شده است: چون مردم دریافتند که با او سخن نمی گویم، گفته اش را نمی پذیرند و او از بردن نام من خودداری می کند که خیر [و صلاح] او در آن است». (۲)

موضع گیری سوم: واکنش امام کاظم علیه السلام در برابر قیام حسین بن علی بن الحسن بن الحسن (مثنی) فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام، صاحب قیام فخ از دیگر موضع گیری های حضرت بود. علیرغم این که شیعیان امام صادق علیه السلام در جای جای سرزمین های اسلامی حضور داشتند، اما امام کاظم علیه السلام در تمام دوران زندگی خود، گزینه رویارویی مسلحانه را برنگزید و پرهیز از اقدام مسلحانه در برابر حکومت مهدی را بر زبان آورد. هنگامی که مهدی عباسی امام کاظم علیه السلام را به زندان افکند و امام علی علیه السلام را در خواب دید (این داستان پیشتر گفته شد) و ماجرای خواب خود را برای امام علیه السلام گفت، سپس تصمیم گرفت امام را آزاد کند. او به امام گفت: تضمین می کنی که بر من یا یکی از

ص: ۱۲۴

۱- (۱). بحار الانوار ۱۶۰/۴۸ (به نقل از بصائر الدرجات ۶۴ ب ۱۰ حدیث ۵).

۲- (۲). همان/۱۵۹ (به نقل از قرب الاسناد/۲۳۲ حدیث ۱۱۷۴).

امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که چنین کاری نکرده و نمی‌کنم و آن را در خور شأن و منزلت خود نمی‌دانم. (۱)

امام کاظم علیه السلام بنا به دلایلی که پیشتر بدان اشاره شد و موضوعیت داشت، همین موضع‌گیری را در برابر حکومت موسی (هادی) عباسی دنبال کرد، اما با هدف بیدار کردن وجدان امت و برانگیختن اراده مسلمانان در قبال خطر عقب‌نشینی مطلق در برابر حاکمان منحرف و نادیده‌انگاشتن شخصیت و کرامت خود، از قیام حسین (صاحب قیام فخر) حمایت و آن را تأیید می‌کرد.

هنگامی که حسین مصمم بر قیام علیه حاکمان ستمگر شد، امام کاظم علیه السلام به او فرمود:

إنك مقتول فأحد الضراب، فإن القوم فساق يظهرون إيماناً و يضمرون نفاقاً و شرکاً، فإن الله و إنا إليه راجعون و عند الله أحسبكم من عصبه؛

تو را کشته می‌بینم، پس سخت کارزار کن که این قوم فسق‌پیشه‌اند، در ظاهر ایمان می‌ورزند، ولی دلشان نهانخانه نفاق و شرک است. همه از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم. اجر و پاداش شما را از خداوند می‌خواهم. (۲)

چون امام کاظم علیه السلام خبر کشته شدن حسین را - که خداوند از او خشنود باد - شنید، بر او گریست و او را چنین مرثیه گفت:

إن الله و إنا إليه راجعون، مضى و الله مسلماً صالحاً، صواماً قواماً، آمراً بالمعروف، ناهياً عن المنکر، ما كان في أهل بيته مثله؛

همه از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم. به خدا سوگند، او مسلمانی صالح

ص: ۱۲۵

۱- (۱). تذکره الخواص/۳۱۱ (به نقل از تاریخ بغداد)؛ ابن طلحة شافعی مطالب السؤل/۸۳ کشف الغمه ۲/۳-۳ (به نقل از جنابذی) و بحار الانوار ۱۴۸/۴۸ حدیث ۲۲ (به نقل از کشف الغمه ۲/۳-۳).

۲- (۲). اصول کافی ۳۶۶/۱ و بحار الانوار ۱۶۱/۴۸ حدیث ۶ (به نقل از اصول کافی ۳۶۶/۱).

بود، روز را به روزه سپری می کرد، شب را به عبادت صبح می نمود و آمر به معروف و ناهی از منکر از دنیا رفت. در خاندانش همانند او وجود نداشت. (۱)

۲. عرصه اخلاق و تربیت

حاکمان عباسی با ترویج منش و رفتار جاهلی، بنیان اخلاق و ارزش های اسلامی را متزلزل کرده و نمونه های عالی و آرمانی انسانی را در معرض نابودی قرار دادند. البته برنامه انتقامجویانه حاکمان عباسی برای مسخ فرهنگ امت اسلامی چیز جدید و برآمده از سرکشی و هوسبازی آنان نبود، بلکه پشتوانه تاریخی داشت و بخشی از برنامه ریزی کینه توزانه جاهلی به شمار می رفت که برای دگرگونی نشانه ها و آثار فرهنگ و امت اسلامی پرورش یافته مکتب قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طراحی شده بود.

امام کاظم علیه السلام با درک و شناخت دقیق و صحیح، در برخورد با برنامه عباسیان، روشی مناسب و هماهنگ با اهداف رسالت برگزید که یادآور ویژگی های اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و جلوه هایی از خصلت ها و معیارهای پیامبر صلی الله علیه و آله را متبلور می کرد. در این جا به نمونه هایی از فعالیت حضرت کاظم علیه السلام در عرصه اخلاق و تربیت اشاره می کنیم:

نخست: از «حماد بن عثمان» نقل شده است: «موسی بن عیسی از خانه خود - که بر «مسعی» اشراف داشت - ابو الحسن کاظم علیه السلام را دید که سوار بر استر از سوی مروه می آمد. موسی از «ابن هئاج» (که از قبیله همدان و وابسته به موسی بود) خواست تا لگام استر امام کاظم علیه السلام را گرفته، مدعی مالکیت استر شود. او نیز دستور موسی را اجرا کرد.

ابو الحسن علیه السلام از استر به زیر آمد و به غلامان خود فرمود: زین را برگیرید و

ص: ۱۲۶

۱- (۱). بحار الانوار ۱۶۵/۴۸ (به نقل از ابو الفرافصهانی مقاتل الطالبيين).

استر را او بدهید.

ابن هنیاج گفت: زین نیز از آن من است.

ابو الحسن علیه السّلام فرمود: دروغ گفتمی. ما دلیل داریم که این زین از آن محمد بن علی است. استر را نیز به تازگی خریده ام و خود بهتر می دانی که چه گفته ای (چه ادعایی کرده ای). (۱)

دوم: «عبد الصمد بن علی» را جمعی همراهی می کردند. او ابو الحسن علیه السّلام را دید که بر استر سوار بود و از روبرو می آمد. عبد الصمد به همراهان خود گفت:

«درنگ کنید تا با [به ریشخند گرفتن] موسی بن جعفر، شما را بخندانم.

چون امام علیه السّلام نزدیک شد، عبد الصمد گفت: این چه چارپایی است که با آن نمی توان به خون خواهی بروی و نه شایستگی کارزار دارد؟

ابو الحسن علیه السّلام به او فرمود: [این مرکب] شکوه اسبان را ندارد [اما] چون گورخران پست و خوار نیست. [بدان که] بهترین امور میانه و حدّ وسط آن هاست.

عبد الصمد از گفتن باز ماند و پاسخ نداد». (۲)

سوم: از «حسن بن محمد» نقل شده است: «مردی از نوادگان عمر بن خطاب در مدینه سکونت داشت. او ابو الحسن علیه السّلام را می آزرده و هرگاه او را می دید وی و علی علیه السّلام را دشنام می داد....

این دشمنی امام علیه السّلام تحت تأثیر رفتاری نیکوی حضرت، به درستی گرایید و دست از رفتار گذشته خود برداشته، حضرت را تکریم می کرد. (۳)

ص: ۱۲۷

۱- (۱). همان/۱۴۸ حدیث ۲۳ (به نقل از فروع کافی ۸/۸۶).

۲- (۲). همان/۱۵۴ حدیث ۲۶ (به نقل از فروع کافی ۶/۵۴۰).

۳- (۳). ر.ک: باب اول فصل سوم بخش بردباری امام علیه السّلام در همین کتاب.

یکم: امام کاظم علیه السلام در مجلس مهدی عباسی حضور داشت. «ابو یوسف» به مهدی گفت: «اجازه می دهی مسائلی از او بپرسم که از آن ناآگاه است [و در پاسخ می ماند]؟ مهدی به او اجازه داد، سپس به موسی بن جعفر گفت: اجازه می دهی بپرسم؟ گفت: آری.

ابو یوسف به موسی بن جعفر علیه السلام گفت: در مسأله «تظلیل» (زیر سایه قرار گرفتن) محرم چه می گویی؟
امام علیه السلام فرمود: درست نیست.

ابو یوسف: اگر خیمه برپا شود و محرم در آن رود؟

امام علیه السلام فرمود: آری، درست است.

ابو یوسف گفت: تفاوت میان آن دو چیست؟

امام علیه السلام فرمود: در مورد حائض چه می گویی؟ آیا نمازهای ناخوانده را قضا می کند؟
ابو یوسف گفت: نه.

امام علیه السلام فرمود: پس روزه [های ناگرفته] را قضا می کند؟
ابو یوسف گفت: آری.

امام علیه السلام پرسید: چرا؟

ابو یوسف گفت: [چون در شرع] چنین آمده است.

امام علیه السلام فرمود: [در مورد محرم] نیز چنین آمده است.

مهدی عباسی رو به ابو یوسف کرد و گفت: کاری انجام ندادی؟

ابو یوسف گفت: مرا با سنگی [دلیلی قاطع و پاسخی] دندان شکن

دوم: «احمد بن حنبل» از امام کاظم علیه السّلام و از پدرش امام صادق علیه السّلام روایت کرده، سند آن را به پیامبر رسانده، می گفت: این اسناد (انتساب حدیث آن چنان محکم و استوار است که) اگر بر دیوانه ای خوانده شود، عاقل و هشیار خواهد شد.

(۲)

سوم: مهدی عباسی حج گزارد، سپس به «قبر (قصر) العبادی» (۳) رسید.

چون مردم را از تشنگی سراسیمه و بیتاب دید، دستور داد تا چاهی حفر کنند.

کار حفر چاه به پایان خود نزدیک می شد که تندبادی از چاه برخاست و دلوها به درون چاه افتادند، ناچار کار متوقف شد. کارگران که درون چاه مشغول بودند از بیم جان خود بیرون آمدند. «علی بن یقظین» به دو تن به این شرط که کار حفاری را دنبال کنند، مبالغ فراوانی داد. آنان درون چاه رفته، مدتی در چاه ماندند، اما وحشت زده و با رخسار رنگ باخته بیرون آمدند.

علی بن یقظین ماجرا را از آن دو پرسید، آنان گفتند: «درون چاه آثار و وسایل و نیز مردان و زنانی دیدیم که به هریک اشاره می کردیم (دست می زدیم) به غبار تبدیل می شد.

مهدی عباسی درباره این واقعه از هر کس پرس و جو کرد، دلیل آن را نمی دانستند. امام کاظم علیه السّلام در پاسخ فرمود: اینان «اصحاب احقاف» بودند که مورد

ص: ۱۲۹

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۷۸/۱؛ بحار الانوار ۱۰۸/۸۱؛ المناقب ۳۳۸/۴ (به نقل از الفقیه. البته بحث «حیض» و تظلیل» در الفقیه نیامده است) و الکنی و الالقب ۱۸۸/۱ (به نقل از مرحوم کلینی) مرحوم مفید نیز این روایت و نیز از «محمد بن حسن شیبانی» نقل کرده و آن را در حضور هارون الرشید دانسته است. نک احتجاج ۱۶۸/۲.

۲- (۲). المناقب ۳۴۱/۴.

۳- (۳). «قبر العبادی» منزل گاهی است که در راه مکه از قادسیه به غدیب قرار دارد. در احتجاج ۳۳۳/۲ «قصر العبادی» خوانده شده است.

خشم خداوند قرار گرفتند، لذا زمین خانه ها، دارایی ها و خودشان را در خود گرفت و فرو برد. (۱)

چهارم: از هشام بن حکم نقل شده است که: «موسی بن جعفر علیه السلام به «ابرهه نصرانی» فرمود: به چه اندازه با کتاب [آسمانی] خود آشنا هستی؟»

ابرهه گفت: به کتاب خود و تأویل آن آگاه هستم.

در این هنگام امام کاظم علیه السلام شروع کرد به خواندن انجیل. ابرهه گفت:

مسیح نیز آن را همین گونه می خواند و کسی جز مسیح، انجیل را این گونه نخوانده است. پنجاه سال است که در جستجوی او بوده ام. آن گاه به دست امام کاظم علیه السلام مسلمان شد». (۲)

پنجم: از «شیخ مفید» نقل شده است: مردم روایات زیادی از ابو الحسن علیه السلام نقل کرده اند. او دانشمندترین و فقیه ترین... و حافظترین حافظان قرآن و در خواندن قرآن خوش نواترین مردم روزگار خود بود. (۳)

ششم: به سال ۱۶۱ ق. مهدی عباسی فرمان توسعه مسجد الحرام و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را صادر کرد، اما همسایگان دو مسجد از فروختن خانه های خود به حکومت خودداری می کردند. فقیهان وقت نیز فتوا دادند که اگر مالکان به فروش اجباری املاک خود جایز نیست.

مهدی عباسی با راهنمایی علی بن یقین، مسأله مورد مناقشه را از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسید. امام علیه السلام در پاسخ نوشتند: اگر کعبه بر مردم وارد شده، پس مردم به بنای آن سزاوارترند و اگر مردم گرد کعبه سکنا گزیده اند، پس کعبه به پیرامون و اطراف خود از مردم سزاوارتر است.

ص: ۱۳۰

۱- (۱)). مناقب آل ابی طالب ۳۳۶/۴ و بحار الانوار ۱۰۴/۴۸. تفصیل این ماجرا نک احتجاج ۱۵۹/۲-۱۶۱.

۲- (۲)). مناقب آل ابی طالب ۳۳۵/۴ و بحار الانوار ۱۰۴/۴۸ (به نقل از مناقب آل ابی طالب ۳۳۵/۴).

۳- (۳)). الارشاد ۳۳۵/۲ و کشف الغمه ۲۰/۳ (به نقل از الارشاد ۳۳۵/۲).

چون پاسخ امام کاظم علیه السلام به مهدی عباسی رسید فرمان داد تا خانه های پیرامون دو مسجد را ویران کرده، زمین آن را به فضای دو مسجد اضافه کنند». (۱)

هفتم: مهدی عباسی با درخواست دلیلی قرآنی مبنی بر حرمت شراب از امام کاظم علیه السلام، گفت: «آیا شراب از نظر کتاب خدا حرام است؟ چرا که مردم شراب را می شناسند، اما حرمت آن را نمی دانند.

امام علیه السلام فرمود: آری که کتاب خدا آن را حرام کرده است.

مهدی گفت: در کجای قرآن شراب حرام شده است؟

امام علیه السلام فرمود: آن جا که خداوند می فرماید:

إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ... (۲) و استشهد علی أن «الإثم» هي الخمره بعينها بقوله تعالى:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ... (۳)

فالإثم في كتاب الله هو الخمر و الميسر، و إثمهما كبير كما قال الله -عز و جل-؛

بگو: «پروردگار من فقط زشتکاری ها را -چه آشکارش [باشد] و چه پنهان- و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است» و این که «گناه» همان شراب است به گفته خداوند استشهاد می کنم که فرمود: «در باره شراب و قمار، از تو می پرسند، بگو: در آن، گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است، و [ولی] گناهشان از سودشان بزرگتر است». بنابراین «گناه» در کتاب خداوند همان شراب و قمار است و آن گونه که خداوند فرموده است، گناهشان از سودشان بزرگتر است.

ص: ۱۳۱

۱- (۱). حياه الامام موسى بن جعفر ۱/۴۵۱-۴۵۲.

۲- (۲). اعراف (۷) آیه ۳۳.

۳- (۳). بقره (۲) آیه ۲۱۹.

در این هنگام مهدی عباسی رو به علی بن یقظین کرد و گفت: به خدا سوگند که این، فتوای هاشمی است.

علی بن یقظین گفت: به خدا سوگند راست گفتی ای امیر مؤمنان، [سپس چنین ادامه داد] حمد و ستایش خاصّ خداوندی است که این دانش را از میان شما خاندان [پیامبر] بیرون نکرد.

مهدی عباسی از این گفته علی بن یقظین برافروخته شد، به گونه ای که نتوانست خویشتن داری کند، لذا به علی گفت: راست گفتی ای رافضی! ^(۱).

امام کاظم علیه السلام و تربیت جماعت صالحان

حضرت موسی بن جعفر تمام تلاش خود را مصروف به تربیت جماعت صالحان کرد. هدف امام علیه السلام از ایجاد چنین جماعتی حفاظت و صیانت از شریعت و ارائه الگویی کارآمد و مناسب بود تا عهده دار ایجاد دگرگونی در امت اسلامی و سپس پرورش فکری و اعتقادی آن شود. به همین جهت فعالیت و تلاشی چشمگیر در این عرصه داشت و الگو و معیارهایی مناسب و شایسته که ریشه در مکتب اهل بیت علیهم السلام داشته و از آبشخور ناب شریعت سیراب می شد، ارائه داد که ذیلاً بدان ها اشاره می شود:

ص: ۱۳۲

۱. گرایش سیاسی

اشاره

امام کاظم علیه السلام تثبیت گرایش و تمایل به خط اهل بیت علیهم السلام، به ویژه گرایش و انتساب سیاسی به این خاندان را مبنای کار خود قرار داد تا آن جا که به برخی از پیروان خود اجازه پیوستن به دستگاه حکومت داد. ورود علی بن یقظین به دستگاه عباسیان و رسیدن به منصب وزارت، یکی از این موارد بود. امام کاظم علیه السلام در این مرحله سیاسی همراه با تنگناها، در پی تحقق اهدافی بود که بدان می پردازیم:

هدف اول: احاطه بر اوضاع سیاسی

احاطه کامل بر برنامه های سیاسی و اجتماعی که در دربار طراحی می شد، ضروری می نمود، چرا که می بایست با شناخت صحیح از تصمیم گیری ها، تدابیری اندیشید تا کیان و موجودیت تشیع و شیعه از نابودی و فروپاشی در امان بماند. رسیدن به این هدف جز با دست یابی به بالاترین جایگاه سیاسی، غیرممکن بود. مطلب زیر وضعیت آن روزگار را برای ما روشن کرده و بهترین گواه بر این گفته است:

پس از قیام حسین -رحمت خدا بر او باد- (صاحب فسخ) موسی (هادی)، در صدد کشتن امام کاظم علیه السلام برآمد، اما «ابو یوسف قاضی» با بیان این مطلب که «امام کاظم علیه السلام و هیچ یک از فرزندانش معتقد به قیام و انقلاب نیستند»، موسی را متقاعد کرده، او را از تصمیمی که گرفته بود منصرف کرد.

علی بن یقظین شرح جریان را برای امام کاظم علیه السلام نوشت و بدین ترتیب،

امام علیه السلام را از حضور فعالانه خود آگاه کرد. (۱) نقش تأثیرگذاری که علی بن یقظین در دستگاه خلافت هارون الرشید به نفع امام کاظم علیه السلام و شیعیان و پیروان حضرت ایفا کرد، در بخش بعدی بررسی خواهد شد.

هدف دوم: برآوردن نیاز مؤمنان

برآوردن نیاز مؤمنان و پیروان خط اهل بیت که زیر پرچم حاکمیت ستمگر زندگی کرده، همواره تحت پیگرد عوامل آن بودند و موجودیت شان مورد تهدید قرار داشت، مهمترین هدف برای ماندگاری کیان این جماعت صالح و درستکار بود. از این رو هرگاه علی بن یقظین از امام کاظم علیه السلام می خواست تا اجازه دهد از دستگاه خلافت کناره گیری کند، امام علیه السلام هر بار او را از این کار بازداشت، به او می فرمود: ای علی، خداوند را دوستانی است که در کنار دوستداران و یاوران ستمگران قرار دارند تا به وسیله آنان [ستم ستمکاران را] از دوستان خود دور کند و تو ای علی از آنان هستی. (۲)

در جایی دیگر امام کاظم علیه السلام به علی بن یقظین فرمود: این کار را مکن، زیرا با تو انس داریم و برادران [دینی] ات به وجود تو عزیز هستند، باشد که خداوند [دل] شکسته ای را به وسیله تو سامان دهد [و مرهمی بر آن نهد] یا به وجود تو آتش کینه مخالفان را از دوستانش فرو نشاند. ای علی، کفاره کار شما (حضور در حاکمیت جور و ستم) نیکی به برادرانتان است... در مورد یک چیز تضمین بده و من [ایمنی از] سه چیز را برای تو تضمین می کنم. تضمین بده هرگاه یکی از دوستان ما را دیدی که برای نیازها و گرفتاری های خود نزد تو آمد او را گرامی داشته، نیازش را برآوری. [در چنین صورتی] تضمین می کنم که هرگز زیر

ص: ۱۳۴

۱- (۱). مهج الدعوات ۲۲۹/۱ و عوالم العلوم و المعارف و الاحوال/۳۶۶.

۲- (۲). اختیار معرفه الرجال/۴۳۳ حدیث ۸۱۷.

سقف زندان قرار نگیری (زندانی نشوی)، تیزی دم شمشیر هرگز تو را گزند نرساند و بینوایی و فقر هرگز به خانه ات راه نیابد.

(۱)

از «علی بن طاهر صوری» نقل شده است که گفت: «یکی از دبیران «یحیی بن خالد» والی ما شد. مقداری به عنوان مخارج سالانه بدهکار بودم و یحیی آن را از من مطالبه می کرد و بیم آن داشتم که با دادن بدهی ام به بینوایی دچار شوم (سرمایه زندگی ام بر باد رود). به من گفتند که یحیی شیعی مذهب است، اما می ترسیدم نزد او بروم و در صورتی که شیعه نباشد و به آنچه خوش ندارم گرفتار شوم. از این رو تنها راه حل خود را نزد خدا دیدم. لذا آهنگ حج کردم و به دیدار «صابر» (موسی بن جعفر «ع») رفتم و شرح حال خود را با حضرت در میان گذاشتم. امام کاظم علیه السلام خطاب به والی، نامه ای نوشت به این شرح:

بسم الله الرحمن الرحيم. أعلم أنّ لله تحت عرشه ظلاً لا يسكنه إلا من أسدى إلى أخيه معروفاً، أو نفس عنه كربة، أو أدخل على قلبه سروراً، وهذا أخوك، والسلام؛

به نام خداوند بخشایشگر مهربان. بدان خدای را زیر عرش سایه ای است، کسی در آن قرار می گیرد که در حق برادر خود نیکی کند، اندوهی از او بزدايد يا دل او را شادمان کند و این برادر توست و السلام. (۲)

گرفتن خراج به صورت ظاهر و باز گرداندن آن در نهان، از دیگر مصادیق بر آوردن نیاز مؤمنان است. علی بن یقطین در پی رهنمود امام کاظم علیه السلام این رویه را در پیش گرفت. او روزی به امام کاظم علیه السلام گفت: «در مورد تصدی و

ص: ۱۳۵

۱- (۱). همان/۴۴۳ حدیث ۸۱۸ (خبر ضمان) و حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام ۲/۲۸۶-۲۸۷ (به نقل از اختیار معرفه الرجال/۴۴۳ حدیث ۸۱۸).

۲- (۲). تمام این خبر و مصادر آن را در بخش های پیشین آمده است.

پذیرش، منصبی در دستگاه اینان (عباسیان) چه می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: اگر ناچار باشی، از [ورود به دستگاه دولتی] در اموال شیعه [پرهیز کن و] از خدا بترس.

راوی این مطلب می گوید: «علی به من گفت: آشکارا از شیعیان خراج می گرفت، ولی در خفا آن ها را به صاحبانش باز می گرداند». (۱)

هدف سوم: تأثیر گذاری امام علیه السلام بر سیاست عمومی

امام موسی بن جعفر علیه السلام در عرصه کسب اطلاعات و پرس و جو و نیز فراهم آوردن امنیت ارتباط پنهانی خود با علی بن یقظین و دیگر شیعیانی که در مرکز حاکمیت و دستگاه خلافت نفوذ کرده بودند، ابزارهای مطمئنی به کار می گرفت. امام علیه السلام از گماشتن افراد مورد اعتماد در حاکمیت و به دست گرفتن منصب های بزرگ دو هدف را دنبال می کرد: تأثیر گذاری در سیاست عمومی حاکمیت و جامعه عمل پوشاندن به اهداف سیاسی یا فقهی بود که از این راه امام علیه السلام می توانست مصالح امت اسلامی را تأمین کند. ابزارهای این روابط و فعالیت های مرتبط با آن را «اسماعیل بن سلام» چنین معرفی می کند:

«اسماعیل بن سلام» و «ابن حمید» می گویند: «علی بن یقظین ما را فرا خوانده، اموال و نامه هایی به ما داد و گفت: دو ماده شتر راهوار بخرید و دور از مسیر همگانی راه پیموده، این اموال و نامه ها را به ابو الحسن موسی علیه السلام برسانید. توجه داشته باشید که کسی از مأموریت شما آگاه نشود.

اسماعیل می گوید: وارد کوفه شدیم، دو شتر و توشه سفر تدارک دیدیم و

ص: ۱۳۶

۱- (۱)). اصول کافی ۱۱۰/۵ حدیث ۳ بحار الانوار ۱۵۸/۴۸ حدیث ۳۱. این ماجرا را «امیه» دبیر علی بن یقظین و دیگران نیز نقل

کرده اند. ر.ک اختیار معرفه الرجال/۴۳۵ حدیث ۸۲۰.

از کوفه بیرون شده، راهی غیر از راه عمومی در پیش گرفتیم. چون به «بطن الرمه» رسیدیم فرود آمده، شتران خود را بسته، به آن ها علوفه دادیم و خود به خوردن غذا پرداختیم. در همین حال سواری را دیدیم که همراه غلام خود به سوی ما می آمد. چون به ما نزدیک شد دریافتیم که ابو الحسن علیه السلام است.

برخاستیم سلام کردیم و اموال و نامه ها را به او دادیم. آن حضرت از آستین خود نوشته هایی را بیرون آورد و فرمود: این ها پاسخ نامه های شماست». (۱)

۲. پرورش اندیشه سیاسی

فعالیت سیاسی یاران امام علیه السلام در این مرحله و به دلیل سختی هایی که به همراه داشت به طور ویژه ای به بیداری و دقت در نگرش و تعمیق ایمان نیازمند بود. همین ویژگی، امام علیه السلام را بر آن داشت تا خود بر اعمال و فعالیت های آنان نظارت و خواص از شیعیان را به پیمودن این راه ترغیب و تشویق کند، روح دینداری را در ژرفای وجود آنان درآمیزد و به مرحله ویژه ای از ایمان برساند، آن گاه آنان را به عرصه های سیاسی گسیل دارد تا با چنین اندوخته هایی به بهترین وجه با خصم برخورد کرده، از قدرتی برخوردار شوند و به عزت و بلند همتی و والایی و تداوم راه دست یابند. امام کاظم علیه السلام برای نیل به این اهداف راه کارهایی را در پیش گرفته به این شرح:

الف) امام کاظم علیه السلام مؤمنان را به این امر توجه می داد که امر امامت تابع فراوانی یا کمی یاران نیست. از «سماعه بن مهران» آمده است: «عبد صالح (امام کاظم «ع»)) به من فرمود:

ص: ۱۳۷

۱- (۱). اختیار معرفه الرجال/۴۳۶ حدیث ۸۲۱؛ الخرائج و الجرائح ۳۲۷/۱ و بحار الانوار ۳۴/۴۸ حدیث ۵ (به نقل از اختیار و الخرائج ۳۲۷/۱).

ای اسماعیل، [دنیاطلبان و پیروان باطل] در بستر امن خود آرام گرفتند و مرا ترسان [و بی یار] وانهادند. هان، به خدا سوگند در تمام دنیا تنها یک تن بندگی و اطاعت خدا می کرد و اگر جز او کسی دیگری می بود خداوند او را نام می برد که فرموده است «به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا [و] حقگرای بود و از مشرکان نبود». پس ابراهیم تا آن زمانی که خداوند می خواست شکیبایی در پیش گرفت، آن گاه خداوند «اسماعیل» و «اسحاق» را همنشین و همدل او گرداند و آنان سه تن شدند. هان به خدا سوگند که مؤمنان [حقیقی] کم اند و پیروان باطل فراوان. آیا دلیل آن را می دانی؟

گفتم: فدایت شوم نمی دانم.

امام علیه السلام فرمود: [مؤمنان دو چهره و متظاهر] همنشین مؤمنان [واقعی] قرار داده شدند تا مؤمنان درد دل خود را با آنان واگویند و بدین وسیله به آرامش دست یابند. (۱)

ب) امام موسی بن جعفر علیه السلام تلاش خود را به کار بست تا براساس تقویت رشته برادری و دوستی مبتنی بر ایمان، شیعیان را تربیت کند تا این جماعت صالحان به مقتضای پیوندهای اعتقادی و روحی، به نیرویی منسجم و به هم پیوسته و تزلزل ناپذیر مبدل شوند. مطلبی که در زیر می خوانیم گواهی بر این گفتار و یکی از این آموزه هاست:

روزی امام کاظم علیه السلام از یکی از یاران خود به نام «عاصم» پرسید: ای عاصم، در رسیدگی و نیکی [به یکدیگر] چگونه اید؟

عاصم گفت: در بهترین و برترین وضعیتی که کسی در این راه داشته است.

امام فرمود: [به آن مرحله رسیده اید که] یکی از شما در گرفتاری و تنگدستی به خانه

ص: ۱۳۸

۱- (۱). اصول کافی ۳۴۳/۲ و بحار الانوار ۳۷۳/ حدیث ۹۴ و ۱۶۲/۶۷ (به نقل از اصول کافی ۳۴۳/۲). در تفسیر این خبر تعلیقه ای دارد به این شرح از آن رو خداوند این منافقان را به صورت مؤمنان و در میان آنان قرار داده است تا مؤمنان از کمی افراد دستخوش بیم و هراس نشوند.

برادر [دینی] خود بود، او را نیابد، آن گاه دستور دهد تا کیسه [درهم و دینار] او را بیاورند، سپس مهر آن را برداشته و به مقدار نیاز، از آن بردارد و کسی بر او خرده نگیرد و او را سرزنش نکند؟

عاصم گفت: نه.

امام علیه السلام فرمود: آن گونه که من دوست دارم، به هنگام تنگدستی و بینوایی به یکدیگر رسیدگی نمی کنید! (۱)

۳. ایجاد ساختار علمی و پیوند فکری

از دیگر مواردی که امام کاظم علیه السلام آن را محور کار خود قرار داده بود تربیت جماعت صالحان بر اساس ضرورت پیوند فکری و علمی با مکتب اهل بیت علیهم السلام بود. او از بیداری و نهضت فکری که امام صادق علیه السلام آن را تحقق بخشیده بود و فرصتی مناسب برای رسیدن به این هدف به شمار می رفت، استفاده کرده، کار پدر بزرگوار خود را در ایجاد جمعیتی متخصص دنبال کرد.

امام کاظم علیه السلام توانست ۳۱۹ تن (۲) را که هریک دانش و تجربه خود را از حضرتش فرا گرفته و به جایگاه والای علمی دست یافته بودند، تربیت کند.

اینان با گرایش فکری که به امام کاظم علیه السلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام داشتند، از برنامه حساب شده ای پیروی می کردند که با تکیه بر آن با چالش های فرهنگی-فقهی و نیز نوآوری در عرصه هردانشی هموردی کنند. در این جا به گوشه ای از فعالیت های فکری امام کاظم علیه السلام در این مسیر اشاره می کنیم.

همان طور که پیشتر اشاره شد امام کاظم علیه السلام ۳۱۹ تن را که از نخبگان

ص: ۱۳۹

۱- (۱). مکارم الاخلاق/ ۱۶۵ بحار الانوار ۳۵۱۱۹/۴۸ و وسائل الشیعه ۳۵/۲۵.

۲- (۲). باقر شریف القرشی امام موسی کاظم ۲/۲۲۳.

فقیهان و راویان به شمار می رفتند تربیت کرد، اما در میان آنان تنها شش تن به راستگویی و امانت شناخته شدند و راویان همگی آنچه را که این شش تن از امامان معصوم علیهم السّلام روایت کردند، تصدیق نموده، می پذیرفتند. البته در میان محدثان، هجده تن از فقیهان و محدثان که از اصحاب امام باقر علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام بودند بلندآوازه شده، به «اصحاب الإجماع» شناخته شدند. از این هجده تن، شش تن از اصحاب امام باقر علیه السّلام، شش تن از اصحاب امام صادق علیه السّلام و شش تن از اصحاب امام کاظم علیه السّلام بودند که نام آنان به این ترتیب است:

- یونس بن عبد الرحمن؛

- صفوان بن یحیی معروف به «بیاع سابری»؛

- محمد بن ابی عمیر؛

- عبد الله بن مغیره؛

- حسن بن محبوب سرّاد؛

- احمد بن ابی نصر بزنی. (۱)

این افراد مردان عرصه فقه و فقاہت بودند و عرصه های دیگری همچون:

کلام، قرآن، لغت و... نیز از نخبگانی متخصص برخوردار بودند.

امام کاظم علیه السّلام در زندان

پیشتر با دشمنی و کینه ورزی مهدی عباسی با علویان و دستداران این خاندان آشنا شدیم و نیز خواندیم چون مهدی دریافته بود اگر سیاست

ص: ۱۴۰

سختگیرانه پدرش منصور را در پیش گیرد، حکومتش دستخوش تزلزل و نابودی خواهد شد، از همین رو تمام بندگان را آزاد کرد. مهدی سیاست خود را در قالب این عبارت ها بیان می کرد: «من سیاست کردن به وسیله بخشایش را کارآمدتر از کیفر می دانم و سلامت در سایه گذشت را بیشتر از سلامت در کیفر زود هنگام می بینم. چون از حاکمی عطفوت خواسته شد و او دریغ ورزد، چون قدرت یابد درنگذرد، آن گاه که پیروز شود نبخشاید و زمانی که از او درخواست مهربانی شود مهر نورزد، دل ها از او می رمند. هر کس مهربانی اش کم شود و اقتدار و سرکشی اش فزونی گیرد، شایسته و بایسته است که منفور باشد و دشمنانش فراوان شوند».^(۱)

با این حال مهدی عباسی وزیر محبوب خود؛ یعنی «یعقوب بن داوود» را به دلیل تمایلی که به علویان و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، مورد آزاد و شکنجه قرار داد. او پس از این که از گرایش وزیر خود به علویان اطمینان حاصل کرد به او گفت: «ریختن خون تو بر من روا و آسان است و اگر ریختن خونت را می خواستم چنین می کردم»، سپس دستور داد تا او را تا پایان زندگی به زندان افکنند و اموال او را نیز مصادره کرد.^(۲)

در صورتی که وزیر محبوب مهدی عباسی فقط به دلیل تمایل و علاقه اش

ص: ۱۴۱

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۳۹۹/۲-۴۰۰.

۲- (۲). حیاة الامام موسی بن جعفر ۴۴۷/۱-۴۴۹. تاریخ یعقوبی ۴۰۱/۲ درباره یعقوب می گوید روشی زیبا و سرشتی پاک داشت کارهای خیر را دوست داشته فضل بسیار داشت و راه یافته ای نیکو بود. مهدی عباسی بر او خشم گرفت و به زندانش افکند و تا آخرین روز حیات مهدی همچنان در زندان بود. مروج الذهب ۳۱۲/۳ یعقوب را این گونه توصیف می کند یعقوب بن داوود سلمی از خاصان او (مهدی) شد و -برخلاف همگان- هر وقت که می خواست به دیدار مهدی می رفت... سپس او را در مورد فرزندان آل ابی طالب متهم کرد. یعقوب تا روزگار هارون الرشید در زندان بود و سرانجام توسط هارون الرشید آزاد شد. درباره او مطالب دیگری نیز گفته شده است.

به علویان چنین مورد خشم مهدی قرار می گیرد، روشن است که خلیفه نمی توانست در برابر امام کاظم علیه السلام که نام و دانش او زبانزد همگان شده، آفاق را پر کرده بود آرام بگیرد، چرا که او استقرار و ادامه حکومت خود را تنها در بازداشت و زندانی کردن امام کاظم علیه السلام می دید و سرانجام سرشت ناپاک خود را آشکار کرد و امام علیه السلام را به زندان افکند. مهدی عباسی با دیدن حضرت علی علیه السلام در عالم رؤیا (همان طور که قبلا گفته شد) و خطاب دردآلود و غمگنانه حضرت به او و خواندن آیه فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۱).

هراسان بیدار شده، امام را از زندان فراخواند و خواب خود را برای امام بازگفت. آن گاه از امام خواست تا خود و فرزندان بر او نشورند، سپس سه هزار دینار به امام داد و او را به مدینه بازگرداند. (۲)

مهدی عباسی در سال ۱۶۹ ق. هشت روز مانده از ماه محرم (۲۱ یا ۲۲ ماه) در ۴۸ سالگی مرد. علت مرگ او را دو گونه ذکر کرده اند: نخست این که آخرین باری که برای شکار رفته بود وارد ویرانه ای شد. درب آن ویرانه به کمر مهدی ضربه وارد کرد و به مرگش انجامید. دومین نقل این گونه است که یکی از کنیزکانش به مهدی عباسی زهر خوراند، چرا که مهدی یکی از کنیزکان را بسیار دوست می داشت و او را برگزیده بود و همین امر حسادت این کنیزک را برانگیخت و او را به چنین کاری واداشت. (۳)

و بدین ترتیب روزگار مهدی به پایان رسید. مهدی عباسی قبلا برای فرزندانش موسی و هارون به عنوان خلیفه از مردم بیعت گرفته بود.

ص: ۱۴۲

۱- (۱). محمد (۴۷) آیه ۲۲.

۲- (۲). تاریخ بغدادی ۳۰/۱۴-۳۱ و المناقب ۴/۳۲۵.

۳- (۳). تاریخ یعقوبی ۲/۴۰۱-۴۰۶.

دهه سوم ماه محرم سال ۱۶۹ ق. شاهد به خلافت رسیدن موسی فرزند و جانشین مهدی عباسی بود. موسی ۲۶ سال زیست. (۱) و در سال ۱۷۰ ق. مرد.

هر چند حکومت موسی کوتاه بود، اما آثار شومی نسبت بر شیعیان داشت.

مهمترین رخداد تاریخ اسلامی؛ یعنی واقعه فخ از حوادث بارز این دوره بود و چنان دردناک بود که امام جواد علیه السلام درباره این فاجعه فرمود: پس از واقعه طف (عاشورا) رخداد [خونینی] سنگین تر از واقعه فخ بر ما خاندان نگذشته است. (۲)

سیاست هادی آمیخته به شرارت بود و این وجه تمایز، در سلوک و رفتار او جلوه کرد، از همین رو نزدیکان و بیگانگان همگی بر او خشم گرفتند.

مادرش «خیزران» نیز کینه ای سخت از او به دل گرفت و بنا به گفته ها همو بود که هادی را کشت. (۳)

هادی عباسی، علویان را سخت مورد آزار و شکنجه قرار داد، ترس و هراس را بر زندگی آنان گستراند، مقرری هایی که پدرش مهدی برای علویان معین کرده بود قطع کرد و به گماردگان خود در سراسر گستره حکومتی اش دستور داد تا علویان را هرجا که هستند گرفته و به بغداد، مرکز حکومت هادی بفرستند.

ص: ۱۴۳

۱- (۱). همان.

۲- (۲). الامام موسی الکاظم ۴۵۷/۲.

۳- (۳). عمده الطالب فی أنساب آل أبي طالب/ ۱۷۲ (به نقل از سر السلسله العلویه/ ۱۴) و بحار الانوار ۱۶۵/۴۸ (به نقل از مقاتل الطالبیین).

همان طور که گفته شد، قیام فح مهمترین رخداد دورهٔ خلافت هادی عباسی بود. این قیام توسط «حسین بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام» علیه حاکم عباسی سامان داده شد. چندین عامل موجب به وجود آمدن این قیام شد که در این جا به دو مورد از آن ها اشاره می کنیم:

نخست: ستمگری های خلفای عباسی، به ویژه استبداد موسی (هادی) بود که نسبت به علویان روا داشته می شد.

دوم: والیانی بودند که از سوی هادی عباسی بر مدینه گمارده شده بودند که از جمله آنان «اسحاق بن عیسی بن علی» بود. این والی، فردی از نوادگان عمر بن خطاب، معروف به «عبد العزیز» را به جانشینی خود برگزید. عبد العزیز در آزار و تحقیر علویان کار را به نهایت رساند. او علویان را ملزم کرده بود تا همه روزه نزد او رفته، حضور خود را اعلام کنند. عبد العزیز، علویان را واداشته بود تا برای حضور همه روزه، یکدیگر را ضمانت کنند. شرطهٔ تحت امر عبد العزیز، در اقدامی جائرانه، سه تن را به نام های «حسین بن محمد بن عبد الله بن حسن»، «مسلم بن جندب» و «عمر بن سلام» دستگیر کرده، مدعی شدند که این افراد را بر خوان شراب دیده و گرفته اند. به دستور عبد العزیز آنان را زدند، سپس بر گردن ایشان ریسمان نهاد و به منظور رسوا کردن شان فرمان داد تا آنان را در شهر بگردانند. (۱)

در سال ۱۶۹ ق. حسین آهنگ قیام کرد و امام کاظم علیه السّلام را از قصد خود آگاه

ص: ۱۴۴

نموده، از امام علیه السلام خواست تا با او بیعت کند. امام علیه السلام فرمود: ای عموزاده، آنچه را که عموزاده ات [محمد نفس زکیه] از عمویت ابو عبد الله (امام صادق علیه السلام) خواست، از من نخواه، زیرا همان گونه که ابو عبد الله برخلاف میل خود رفتار کرد، من نیز چنان خواهم کرد.

حسین به امام کاظم علیه السلام گفت: من به تو پیشنهاد دادم. اگر بخواهی آن را بپذیر و بدان تن در ده و اگر نمی پسندی تو را به قبول آن مجبور نمی کنم که از خداوند یاری خواسته می شود، سپس با امام خداحافظی کرد.

آن گاه حسین یاران خود از جمله: «یحیی»، «سلیمان»، «ادریس بن عبد الله بن الحسن» و «عبد الله بن الحسن افضس» را گرد آورد. چون بانگ اذان صبح برخاست وارد مسجد شدند و بانگ «احد، احد» بر آوردند. افضس بر فراز گلدسته رفت و مؤذن را به گفتن جمله «حی علی خیر العمل» واداشت و حسین امامت جماعت را به عهده گرفت. پس از نماز خطبه ای خواند و مردم با وی بیعت کردند. حسین که از استیلای بر مدینه فارغ شد همراه سیصد جنگجو آهنگ مکه کرد و چون به «فخ» رسید در آن جا اردو زد. سپاه خلیفه عباسی او را تعقیب کرده، در «فخ» با وی و یارانش وارد جنگی پرهراس شد که این رویارویی به شهادت حسین و یارانش انجامید. آن گاه سرهای شهیدان فخ را از تن جدا کرده، همراه اسیران که دست و پای آنان را در کندهای آهنین قرار داشت برای هادی سرکش فرستادند. به دستور هادی اسیران را در غل و زنجیر کشتند و پیکرهای آنان را بر در محبس به دار آویختند. (۱)

ص: ۱۴۵

۱- (۱). تاریخ طبری ۲۲۹/۱ و بحار الانوار ۱۶۱/۴۸-۱۶۵ (به نقل از مقاتل الطالبیین).

شهادت حسین رهبر قیام فح و یرانش نقطه پایانی بر قیام آنان بود. هادی عباسی بازماندگان از علویان را آماج تهدید خود قرار داد و با اشاره به ارتباط قیام حسین با بزرگ این خاندان؛ یعنی موسی بن جعفر علیه السّلام، گفت: «به خدا سوگند، حسین جز به فرمان او (امام کاظم علیه السّلام) قیام نکرد و غیر از جلب محبت او، راه دیگری را پیروی ننمود [و نخواست]، زیرا او از میان افراد خاندان رسالت، صاحب وصیت (امامت) است. خدای مرا بکشد اگر او را مهلت زنده بودن بدهم». (۱)

علی بن یقظین امام کاظم علیه السّلام را از این تصمیم هادی آگاه کرد. امام افراد خاندان و شیعیان خود را گرد آورد و از نامه علی بن یقظین آگاهشان نمود، سپس فرمود: در این باره چه می گوئید؟

گفتند: پیشنهاد ما به تو - که خدایت سلامت بدارد - این است که از دید و دسترس این سرکش دور شده و خویش را پنهان نمایی.

امام لبخندی زدند و به یک بیت از «کعب بن مالک» از بنی سلیمه تمثل جست که:

«قریش مدعی شد که بر خدای (آفریدگار) خود پیروز خواهد گشت، پس [برود و] بر پیروز [مطلق] که همه را از پای درمی آورد. پیروز شود (هرچه در توان دارد انجام دهد که او را در برابر خداوند سودی ندارد)». (۲)

سپس حضرت کاظم علیه السّلام روی به قبله گرداند و دعای جوشن صغیر را - که

ص: ۱۴۶

۱- (۱). همان ۱۵۰/۴۸-۱۵۳ (به نقل از ابن طاووس مهج الدعوات).

۲- (۲). زعمت سخینه أن ستغلب ربّها فلیغلبن مغالب الغلاب

از حضرتش وارد شده است-خواند، و پس از دعا فرمود: سوگند به حرمت این قبر (قبر پیامبر اکرم) که او (هادی) در همین روز مرد [این واقعه] به مانند سخن گفتن شما حق است [و بی تردید واقع شده است]. (۱)

راوی این خبر می گوید: آن گاه نماز گزاردیم و مردم متفرق شدند. زمانی آنان دوباره گرد آمدند که نامه حاوی خبر مرگ هادی و بیعت با هارون الرشید را بخوانند». (۲)

تحلیلی از قیام فخر و موضع گیری امام کاظم علیه السلام

فعالیت های امام کاظم علیه السلام در راه کامل کردن تربیت جماعت صالحان و رساندن آنان به بالاترین مرحله از اعتقادات ایمانی و هشیاری سیاسی که زمینه ساز تحقق طرح های بزرگ تغییر ساختاری اسلامی بود، در بخش گذشته مطرح شد.

دومین عاملی که این طرح را کامل می کرد، برانگیختن وجدان امت اسلامی و آزاد کردن اراده آن بود که به امت، قدرت و صلابت بخشیده، او را از نادیده انگاشتن کرامت و ذوب شدن در سیاست های ستمگران بازمی داشت.

این هدف با ادامه یافتن حرکت ها و اقدام های انقلابی علیه حکومت های ستمکار محقق می شد. براساس همین ضرورت ها می توان موضع گیری امام کاظم علیه السلام را در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. موضع گیری امام کاظم علیه السلام در این مقطع زمانی در برابر حاکمیت

ص: ۱۴۷

۱- (۱). ذاریات/۲۳.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۱۷/۴۸ حدیث ۱۷ (به نقل از مهج الدعوات).

موجود، موضع گیری انقلابی نبود.

۲. هنگامی که حسین، رهبر قیام فخر از امام کاظم علیه السلام خواست تا با وی بیعت کند، امام علیه السلام با یادآوری قیام «محمد نفس زکیه» و موضع گیری امام صادق علیه السلام در برابر محمد، متذکر شدند که در صورت اصرار از سوی حسین برای بیعت، همانند پدر خود موضع گیری خواهد کرد. (۱)

۳. زمانی که حسین بر مدینه چیره شد و امامت نماز صبح را به بر عهده گرفت، جز «حسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن» و موسی بن جعفر علیه السلام، همه هاشمیان نماز را به امامت حسین گزاردند. (۲)

۴. آن گاه که حسین تصمیم خود را مبنی بر قیام به اطلاع امام کاظم علیه السلام رساند، حضرت به طور صریح و با عبارت زیر او را تأیید و حمایت کرده، فرمود:

«إنك مقتول فأحد الضراب، فإن القوم فساق يظهرون إيماناً و يضمرون نفاقاً و شرکاً، فإننا لله و إنا إليه راجعون و عنده أحتسبكم من عصبه؛

من تو را کشته می بینم، پس سخت کارزار کن که این قوم فسق پیشه اند، در ظاهر ایمان می ورزند، ولی دلشان نهانخانه نفاق و شرک است. همه از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم. اجر و پاداش شما را از خداوند می خواهم. (۳)

۵. هنگامی که خبر شهادت حسین (رض) به امام موسی بن جعفر علیه السلام رسید، حضرت در سوگ او گریست و با این جملات او را مرثیه گفت و ستود:

ص: ۱۴۸

۱- (۱). اصول کافی ۳۶۶/۱ و بحار الانوار ۱۶۱/۸ (به نقل از اصول کافی ۳۶۶/۱).

۲- (۲). همان ۱۶۳/۴۸ (به نقل از مقاتل الطالبیین).

۳- (۳). اصول کافی ۳۶۶/۱ و بحار الانوار ۱۶۰/۴۸ حدیث ۶ (به نقل از اصول کافی ۳۶۶/۱).

«انا لله و انا إليه راجعون، مضي و الله مسلما صالحا، صَوَّامَا قَوَّامَا، آمرا بالمعروف، ناهيا عن المنكر، ما كان في أهل بيته مثله؛

همه از خدا هستیم و به سوی او بازمی گردیم. به خدا سوگند، حسین در حالی از دنیا رفت که مسلمان، درستکار بود. روزها را به روزه سپری می کرد و شب ها را به نماز زنده می داشت، امر به معروف می کرد و از منکر بازمی داشت. در میان خاندانش همانند او وجود نداشت. (۱)

تلاش موسی الهادی برای عزل هارون الرشید از ولایت عهدی

چالش میان موسی الهادی و هارون الرشید را به روایت یعقوبی چنین می خوانیم: «میان موسی (هادی) و برادرش هارون نزاعی در گرفت، لذا موسی بر آن شد تا هارون را از منصب ولایتعهدی خلع و فرزند خود «جعفر» را به جای او به ولایتعهدی برگزیند. از این رو سرداران را فراخواند و آنان را از اندیشه خود آگاه کرد. بیشتر آنان او را از این کار منع کردند، ولی چند تن از ایشان او را در اجرای این تصمیم تشویق کرده، اظهار داشتند: اگر حکومت به هارون برسد، دیگر سامان نخواهد یافت. از جمله کسانی که موسی را در خلع هارون الرشید تشویق و ترغیب می کرد «ابو هریره، محمد فزوخ از دی» سرداری از قبیله «ازد» بود.

موسی [که ابو هریره را چنین یافت] او را در رأس سپاهی گران گسیل داشت تا مردم ناحیه جزیره، شام، مصر و مغرب را به خلع هارون فراخواند. او فرمان داشت تا هر کس از این کار سرباز زند از دم شمشیر بگذراند. ابو هریره

ص: ۱۴۹

برای انجام مأموریت خود به «رَقَّة» رسیده بود که خبر مرگ موسی الهادی را دریافت. (۱)

موسی الهادی سرانجام پس از حدود چهارده ماه حکومت جبارانه در نیمهٔ ماه ربیع الاول سال ۱۷۰ ق. از دنیا رفت. (۲)

ص: ۱۵۰

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۴۰۵/۲.

۲- (۲). همان/۴۰۷.

بخش نخست ویژگی های عصر هارون الرشید و موضع گیری اش در مورد امام کاظم علیه السّلام بخش دوم موضع گیری های امام کاظم علیه السّلام نسبت به حکومت هارون الرشید بخش سوم بازداشت های مکرر امام کاظم علیه السّلام تا زمان شهادت امام بخش چهارم میراث علمی امام کاظم علیه السّلام

ویژگی های عصر

هارون الرشید و موضع گیری اش در مورد امام کاظم علیه السلام

اگر درصدد مقایسه میان مراحل گوناگون زندگی امام کاظم علیه السلام برآییم، بی تردید می بینیم که سال های پایانی عمر امام کاظم علیه السلام سخت ترین مراحل زندگی حضرت بوده و بیشترین آزار و اذیت ها در این دوره بر امام علیه السلام رفته است. این دوره از زندگی امام علیه السلام که چهارده سال و چند ماه (۱) بود در حکومت هارون الرشید گذشت. هارون، تمام کینه های جاهلی و انباشته های درون پلید خود را که سراسر کینه و نیرنگ بود نسبت به اهل بیت علیه السلام روا داشت.

تصمیم گیری و سیاست ستمکارانه و جبارانه هارون علیه خاندان رسالت، او را از اسلافش متمایز می کرد. هارون سیاستی پی ریخت که طی آن از پای در آوردن حرکت و فعالیت امام علیه السلام و جدا کردن او از امت و سپس زندانی کردن حضرت را دنبال می کرد تا زمینه کشتن امام علیه السلام در زندان برای او فراهم شود. از این رو بود که امام کاظم علیه السلام برای فعالیت های خویش روش های جدید و متفاوتی نسبت به شیوه امامان پیش از خود برگزید و بدین ترتیب مرحله جدیدی از زندگی خود را آغاز کرد.

ص: ۱۵۳

۱- (۱). اعلام الوری ۷/۲؛ بحار الانوار ۱/۴۸ حدیث ۱ (به نقل از اعلام الوری ۷/۲).

گفت و گو درباره این مرحله از زندگی پر فراز و نشیب امام علیه السلام را به شرح زیر دنبال می کنیم:

نخست: عصر هارون الرشید و روش هایی که در برخورد با امام به کار بست؛

دوم: موضع گیری امام کاظم علیه السلام در برابر حکومت و سیاست هارون الرشید و عملکرد امام در ارتباط با امت؛

سوم: بازداشت های پیاپی امام کاظم علیه السلام و نقش او در زندان تا زمان شهادتش به سال ۱۸۳ ق.

این بخش در قالب دو مبحث بررسی می شود:

مبحث یکم: ویژگی های روزگار هارون الرشید

پدیده های منحرفی که سرزمین های اسلامی را مورد یورش خویش قرار داده بود و نیز سیاست ظالمانه ای که عباسیان با روش جاهلی خود علیه خاندان رسالت به کار بسته بودند، از مواردی است که پیشتر مطرح شد. بررسی رویدادها و شرایطی که امام کاظم علیه السلام در عصر حکومت هارون الرشید با آن روبرو بود در حوصله این بحث نمی گنجد و درصدد بیان آن ها نیستیم، بلکه به وجوه تمایز و پدیده های این مرحله تاریخی می پردازیم باشد که چهره واقعی آن دوره را و نیز اوج فاجعه ای که امام کاظم علیه السلام از آن در رنج بود، ترسیم کنیم.

با یک بررسی ساده و محاسبه سرانگشتی پی می بریم که اموال و خراج هایی که از اطراف و اکناف برای هارون الرشید آورده می شد، بیش از آن چیزی بود که برای تمام خلفای پیش از او می رسید. این اموال که در حقیقت، از آن مسلمانان بوده و می بایست برای آنان و در راه تأمین مصالح آنان

هزینه می شد، اما خرج خوشگذرانی های گوناگون خلیفه می گردید. هارون الرشید سخاوتمندانه این اموال را به خنیاگران داده و ثروتی که می بایست برای مسلمانان هزینه می شد، همچون باران، بر آنان فرو می ریخت. «ابو العتاهیه» یکی از کسانی بود که از دهش های هارون بهره مند شد. او در مدح هارون سروده است:

«پدرم فدای آن کس باد که دوستی اش؛ در دلم جای گرفت، و قلبم را ربود.

ای بنی عباس، در میان شما پادشاهی است؛ که شاخه های نیکی از او سر برآورده است.

این است و جز این نیست که تمام وجود هارون خیر است؛ و آن روز که او زاده شد، همه شر از جهان رخت بر بست». (۱)

«ابراهیم موصلی» آوازه خوان معروف این شعر را خواند و هارون به ابو العتاهیه و ابراهیم هر یک یکصد هزار درهم و یکصد جامه پاداش داد. (۲)

هارون شیفته کنیزکان و کامجویی از آنان بود و در این میدان، حدی نمی شناخت. او با «غادر» کنیز برادرش هادی ماجرای به این شرح دارد:

«غادر، زیباترین و خوش نواترین کنیز بود و هادی او را بسیار دوست می داشت. او با خود اندیشید که پس از مرگش، برادرش هارون، غادر را به زنی خواهد گرفت. این بود که به هارون گفت: از تو می خواهم تا سوگند یاد کنی که پس از من غادر را به زنی نگیری.

ص: ۱۵۵

۱- (۱). بآبی من کان فی قلبی له مره حب قلیل فسرق یا بنی العباس فیکم ملک شعب الإحسان منه تفترق إنما هارون خیر کله مات کل الشر مذ یوم خلق
۲- (۲). الاغانی ۷۴/۴.

هارون سوگند یاد کرد. آن گاه هادی از هارون پیمان گرفت تا در صورت پیمان شکنی و نادیدن انگاشتن سوگند خود، پیاده به حج رود، همسرانش مطلقه و غلامانش آزاد باشند و هرچه دارد در راه خدا انفاق کند، سپس غادر را سوگند داد و او سوگند یاد کرد. یک ماه از این ماجرا گذشته بود که هادی مرد و با هارون به عنوان خلیفه بیعت شد. در این هنگام هارون پیکی نزد غادر فرستاد و از او خواستگاری کرد». (۱)

اشتیاق فراوان هارون به آواز سبب شد تا آلات موسیقی در کاخش فراهم آورده شود. او از خوانندگان خواست تا یکصد گونه آواز را برگزیده، سپس ده و در نهایت سه آواز برگزینند و آنان چنین کردند. (۲)

«ابراهیم موصلی»، آوازه خوان بلند آوازه که با هادی پیمان بسته بود پس از او آواز نخواند، دم فرو بسته، وفادار به پیمان ماند، هارون از او خواست تا آواز بخواند، اما او سرباز زد. هارون او را به زندان افکند و زمانی او را از زندان آزاد کرد که ابراهیم پذیرفت آواز بخواند و پیمان شکست و در مجلس هارون آواز خواند. (۳)

هارون به این اندازه رویگردانی از اصول شریعت بسنده نکرده، بلکه آلوده می و می گساری بود و هرگاه که بر خوان شراب می نشست سوگلی های خود را فرا می خواند تا لذت و کامیابی اش به کمال برسد. (۴)

«حماد بن اسحاق» از پدرش نقل می کند: «شبی هارون الرشید مرا فرا خواند و من بر او وارد شدم. کنیزکی را نزد او دیدم که جامه و شلواری سرخ فام بر تن داشت. چون کنیزک آواز خواند هارون پرسید: این آهنگ از کیست؟

ص: ۱۵۶

۱- ((۱)). نساء الخلفاء/۴۶.

۲- ((۲)). الاغانی ۷/۱.

۳- ((۳)). همان ۱/۱۶۲.

۴- ((۴)). التاج/۳۷.

گفتم: از آن من است ای امیر مؤمنان[!].

هارون گفت: آهنگ «ابن سریج» بخوان و من خواندم.

هارون دستخوش طرب شد و جامی از می نوشید و جامی به کنیزک داد و جامی به من نوشاند». (۱)

«نرد» و «شطرنج» (۲) از بازی های و مورد علاقه شدید هارون بود و در این راه اموال زیادی هزینه کرد. در برابر این گشاده دستی ها و علاقه و محبت به بدکاران و مطربان و کنیزکان، می بینیم که هارون در برخورد با علویان، موضع گیری کاملاً خصمانه و کینه توزانه ای داشت و آن هنگام که به قدرت رسید و زمام حکومت را به دست گرفت سوگند یاد کرد که علویان را از پای در آورده و بکشد. او آنچه در دل داشت در قالب این عبارت بر زبان آورده، چنین گفت: «به خدا سوگند، که علویان و شیعیان آنان را خواهم کشت». (۳)

او در این راه به سوگند خود وفادار ماند و جمعی بزرگ از بزرگان علویان که در دانش و پرهیزگاری برترین و سرآمد مسلمانان بودند، کشت. زمانی که دید مسلمانان بی شماری به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام می روند، به دستور او خانه های اطراف مرقد امام حسین علیه السلام را ویران کرده، درخت سدري که در کنار قبر مطهر امام قرار داشت از ریشه در آوردند. (۴)

او همچنین فرمان داد زمین کربلا را شخم بزنند تا هیچ اثر و نشانه ای از قبر امام حسین علیه السلام برجای نماند. این کار هارون و دیگر جنایت های او بی پاسخ نماند و حضرت قادر قهار در همان سال او را در خراسان به هلاکت

ص: ۱۵۷

۱- (۱). همان ۱۲۶/۵-۱۲۷.

۲- (۲). همان ۱۲۶/۹-۱۲۷.

۳- (۳). همان ۲۲۵/۵.

۴- (۴). الاغانی ۱۹/۲؛ الامالی ۲۰۶.

بی بند و باری های اخلاقی هارون جامعه اسلامی امت را به تسخیر خود در آورد و هر آنچه که هارون بدان دست می زد و مرتکب آن می شد در میان مردم رواج یافت. بغداد آن روز که مرکز خلافت اسلامی بود، صحنه ای برای سرگرمی ها، مجالس رقص، می فروشی، وادادگی اخلاقی و هرزگی شد، تا جایی که این دوره با این ویژگی ها از دیگر عصرها باز شناخته و متمایز شد.

اشعار شاعران آن دوره، تأثیر پذیری شان را از سرگرمی های دربار، عشق به کنیزکان و لذت جویی از می، منعکس می کند.

«ابو نؤاس» تمام توان خود را به کار بست تا در اشعار خود از: جام، ساقی، می گساران و ندیمان بگوید. او چنان ماهرانه این کار را می کرد که مردم شیفته «خمریات» (اشعاری که در وصف شراب سروده بود) او شدند.

از دیگر ویژگی های این دوره، پدید آمدن شکاف عمیق طبقاتی بود و فقر و بینوایی فراگیر شد. در حالیکه میلیون ها مسلمان از حداقل نیازهای زندگی محروم بوده، از گرسنگی و نداشتن پوشاک رنج می بردند، اما ثروت های آنان؛ یعنی موجودی بیت المال در بغداد و نزد طبقه خاصی از خلفا و خلیفه زادگان و بستگان آنان، وزیران، آوازه خوانان، میگساران، جاسوسان، خبرچینان و آنان که از خوان به ناحق گسترده خلافت بهره مند بودند، انباشت شده بود. پدیده شوم فقر، زمینه را برای پیدایش کفر فراهم آورد و این دوره شاهد ظهور جنبش های الحادی و فعالیت آن ها در میان مردم ساده اندیش بود.

«و الهاوزن» درباره این جنبش ها و حمایت عباسیان از آن ها می گوید:

ص: ۱۵۸

«ارتباط تنگاتنگی میان دعوت عباسیان برای رسیدن به قدرت و جنبش زندیقان وجود داشت...عباسیان در آغاز کار، زندیقان را گرد خود جمع کرده، پس از روزگاری آنان را از خود دور کردند». (۱)

قابل توجه است که جنبش های ویرانگری مانند «مزدکیان» در آن روزگار همه جا پراکنده شد، مروجان این جنبش، با بودن خلیفه اسلامی! به رها شدن از قیدوبندهای اخلاقی و معیارها و ارزش ها و به گونه ای از اشتراکیت فرا می خواندند. «شهرستانی» دربارهٔ مزدک می گوید: «مزدک زنان و اموال را بر یکدیگر مباح و روا کرد و همان گونه که مردم در اموال، آتش و چراگاه شریک یکدیگر می شدند، آنان را در زنان شریک گرداند». (۲)

مبحث دوم: موضع گیری هارون نسبت به امام کاظم علیه السلام

هارون الرشید بیش از خلفای پیش از خود در مورد امام کاظم علیه السلام حساسیت داشت و نسبت به او کینه می ورزید. همین امر سبب شد تا هارون با انگیزهٔ بازداشتن امام از حرکت ها و فعالیت های هدایتگرانه اش او را زیر نظر بگیرد و در محاصره قرار دهد. برای رسیدن به این هدف راه های گوناگون و زیرکانه ای در پیش گرفت که احضار مکرر امام علیه السلام به دربار، بازداشت های متوالی امام علیه السلام و تلاش برای ترور یاران و شیعیان آن حضرت و به زندان افکندن برخی از آنان از آن جمله بود. یکی دیگر از راه هایی که هارون در راه مبارزه با امام علیه السلام پیمود، گماردن انبوه جاسوسانی بود تا هر حرکتی که از امام و یاران او سر بزند به اطلاع خلیفه برسانند. هرگاه یکی از این جاسوسان

ص: ۱۵۹

۱- (۱). الدوله العربیه/۴۸۹.

۲- (۲). عبد الکریم شهرستانی الملل و النحل ۲۲۹/۱.

خبری محرمانه از امام علیه السّلام برای هارون می برد مورد تکریم و تشویق او قرار می گرفت. هارون چنان خصمانه راه خود را در برخورد با علویان، به ویژه امام کاظم علیه السّلام دنبال می کرد که چاپلوسان را بر آن داشت تا برای خوشایند خلیفه، سرهای علویان را از تن جدا کرده، چونان ارمغانی پربها به او پیشکش کنند.

سیاست دراز مدتی که هارون نسبت به امام علیه السّلام در پیش گرفت، محاصره، در انزوا قرار دادن امام و در نهایت گسستن پیوند او با امت بود. به همین جهت از هنگامی که با هارون به عنوان خلیفه بیعت شد، امام کاظم علیه السّلام یا در زندان بود یا به اتهام هایی سیاسی مورد بازخواست هارون قرار گرفته، زمانی نیز مورد تکریم و بزرگداشت سالوسانه و منافقانه هارون واقع می شد. این رفتارها از ویژگی های سیاست خصمانه هارون با امام علیه السّلام بود.

برای شناخت روش ها و برخورد آشکار، گوناگون و زیرکانه ای که هارون با امام علیه السّلام داشت تا حرکت و رسالت اهل بیت علیهم السّلام و یاران آنان را از بین ببرد نقل هایی را مورد بررسی قرار می دهیم:

نخست: شامل روش هایی چندگانه و متضاد است که هارون در برخورد با امام علیه السّلام داشته، گاهی حضرتش را مورد تکریم قرار می داد و زمانی طرح کشتن او را تدارک می دید و دیگر هنگام اعتراف می کرد «او امامی است که فرمانبرداری از او بر همگان واجب است». نگاهی به ماجراهای زیر، تناقض های رفتاری هارون را به همگان آشکار می کند:

۱. «فضل بن ربیع» می گوید: «من حاجب هارون الرشید بودم. روزی هارون خشمگینانه و درحالی که شمشیری در دست داشت و آن را می چرخاند و زیرورو می کرد نزد من آمد و گفت: ای فضل، به خویشاوندی ام با رسول الله صلی الله علیه و آله اگر پسر عمویم را نزد من نیآوری سرت را از پیکرت برمی گیرم.

پرسیدم: چه کسی را بیاورم؟

گفت: این مرد حجازی.

گفتم: کدام یک از حجازیان را؟

هارون گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب.

فضل می گوید: از یک سو از این که او را نزد هارون ببرم از خدا می ترسیدم و از سوی دیگر نافرمانی از هارون کیفر سختی برای من در پی داشت، لذا به هارون گفتم: چنین خواهم کرد.

هارون از من دو تازیانه، دو «حصار» (ابزار شکنجه که دست و پا را در آن نهاده می فشردند) و دو جلاذ خواست. من آن ها را برای او فراهم کردم و روانه منزل ابو ابراهیم، موسی بن جعفر علیه السلام شده، به ویرانه ای رفتم و بر در کوخی قرار گرفتم. در آن جا با جوانی سیاه روبرو شده، به او گفتم: از مولایت برای من اجازه ورود بگیر- خدایت رحمت کند-

او گفت: او دربان و حاجب ندارد وارد شو.

چون وارد شدم جوان سیه چرده ای را دیدم که مقراضی (قیچی) در دست داشت و گوشتی (پوست سخت) که در اثر سجده های فراوان و طولانی بر پیشانی و اطراف بینی اش روییده بود می برید. گفتم: سلام و درود بر تو ای فرزند رسول خدا، هارون الرشید تو را خواسته است، او را اجابت کن.

او گفت: رشید را با من چه کار؟ آیا آسایش و نعمت هایی که در اختیار دارد او را از [پرداختن به] من مشغول نکرده است؟ آن گاه شتابان برخاست و در آن حال می گفت: اگر روایت جدم رسول خدا را نشنیده بودم که فرمود: فرمانبرداری از سلطان به

منظور «تقیه» واجب است، نمی آمدم. (۱)

به او گفتم: آماده خشم و کيفر باش - خدایت رحمت کند - ای ابو ابراهیم.

او گفت: آیا آن که مالک دنیا و آخرت است در کنار من نیست؟ [بدان که] امروز هارون نمی تواند گزندى به من برساند - ان شاء الله -

فضل می گوید: او را دیدم که سه بار دست خود را چرخاند و به سر خود اشاره کرد. نزد هارون باز گشته، بر او وارد شدم، او را همانند زنان فرزند مرده، سرگردان یافتم. چون مرا دید گفت: ای فضل، و من لبيك گفتم

گفت: پسر عمویم را آوردی؟

گفتم: آری.

گفت: مبادا او را آزرده باشی.

گفتم: نه.

گفت: مبادا که او را از خشم من نسبت به او آگاه کرده باشی. نفسم مرا به آنچه که نمی خواستم واداشت. حال او را به داخل راهنمایی کن و من چنین کردم.

چون هارون [امام کاظم علیه السلام] را دید به سوی او شتافته، او را در آغوش گرفت و گفت: خوش آمدی ای پسر عم، برادر و وارث دارایی من.

آن گاه او را بر بالشی نشانند و گفت: چه چیزی تو را از دیدار ما باز داشته است؟

ص: ۱۶۲

۱- (۱). شیخ صدوق با اسناد خود از «انس بن مالک» روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود طاعه السلطان واجبه و من ترک طاعه السلطان فقد ترک طاعه الله و دخل فی نهیه إن الله - عز و جل - يقول وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ (بقره/۱۹۵) فرمانبرداری از سلطان واجب است و هر کس از فرمان سلطان سرپیچی کند از فرمان خداوند سر بر تافته و به نهی او اقدام کرده که همو فرموده است و خویشتن را به دست خویش در هلاکت میفکنید (نک شیخ صدوق امالی ص ۲۷۷ حدیث ۲).

امام گفت: گستردگی سلطنت تو و دنیا دوستی ات.

هارون «غالیه دانی» خواست و با دست خود از آن غالیه امام علیه السّلام را عطر آگین کرد، سپس دستور داد خلعت هایی و دو کیسه زر برای حضرت بیاورند و چنین کردند.

فضل می گوید: چون امام علیه السّلام از نزد هارون خارج شد من نیز در پی او روان شدم و از او پرسیدم: چه [ذکری] گفتمی که بدان وسیله از [گزند] هارون رهایی یافتی؟

گفت: دعای جدم علی بن ابی طالب علیه السّلام را خواندم. هر گاه او این دعا را می خواند و به مصاف سپاه می رفت آن را شکست داده و چون با تکسواری هموردی می کرد او را مغلوب می نمود. این دعا دفع بلاست.

گفتم: این دعا چیست (چگونه است)؟

گفت: بگو:

اللّهم بک اساور، و بک احاول (و بک احاور)، و بک أصول، و بک أنتصر، و بک أموت، و بک أحياء، أسلمت نفسی إليك، و فوّضت أمری إليك، لا حول و لا قوّه إلاّ باللّهِ العلیّ العظیم. اللّهم إنک خلقتنی و رزقتنی، و عن العباد بلطف ما خوّلتنی أغنیتنی، و إذا هويت ردّدتنی، و إذا عثرت قومتنی، و إذا مرضت شفیتنی، و إذا دعوت أجبتنی یا سیدی ارض عنی فقد أرضیتنی؛

بار خدایا، با [نام] تو چیره می شوم، و با [نام] تو توانایی می یابیم (و به [نام] تو گفت و گو می کنم)، و با [نام] تو یورش می برم، و با [نام] تو پیروز می شوم، و با [نام] تو می میرم، و با [نام] تو زنده می شوم. خود را به تو سپرده و کارم را به حضرتت واگذارده ام و هیچ توانی و قوتی جز از خدای والا و بزرگ نیست.

بار خدایا، تو مرا آفریدی و روزی ام دادی و پوشانیدی، با آنچه به من دادی، از

بندگان بی نیازم نمودی، چون سقوط کردم، باز گرداندی، اگر لغزیدم برپایم داشتی، آن گاه که بیمار شدم، درمانم کردی و هرگاه تو را خواندم پاسخ دادی. ای سید و آقای من، از من خشنود باش که مرا از خود خشنودی فرمودی». (۱)

۲. عبد الله مأمون پسر هارون الرشید داستانی نقل می کند که نشان دهنده مرتبه شناخت هارون از امام کاظم علیه السلام می باشد و به دلیل همین شناخت است که گاهی با تکریم و بزرگ شمردن امام علیه السلام به بزرگی او اعتراف کرده و در عین حال، اوج کینه او را نسبت به امام کاظم علیه السلام آشکار می کند. این داستان همچنین روایتگر جایگاه مردمی امام کاظم علیه السلام است؛ همان چیزی که هارون را بر آن داشت تا به منظور گمراه کردن مردم ریاکارانه و مکارانه به صحنه سازی پرداخته، خود را دوستدار اهل بیت علیه السلام بنمایاند.

داستان از این قرار است:

مأمون می گوید: «سالی با هارون به حج رفتم. چون به مدینه رسیدیم، هارون به حاجیان خود گفت: هیچ کس از مردم مدینه و مکه از فرزندان مهاجران و انصار و بنی هاشم و دیگر قرشیان حق وارد شدن بر من را ندارند، مگر این که نسب و نیاکان خود را برشمارند. از این رو هرکس می خواست بر هارون وارد شود نیاکان خویش را برمی شمرد تا این که به خاندانی قرشی، هاشمی و... می رسید، سپس بر هارون وارد می شد و هارون به فراخور حال شخصی و براساس منزلت و خاندانش و هجرت پدرانش دویست تا پنج هزار دینار به او می داد.

روزی نزد هارون بودم که فضل بن ربیع بر هارون وارد شد و گفت: ای

ص: ۱۶۴

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۷۶/۱ حدیث ۵؛ بحار الانوار ۲۱۵/۴۸ حدیث ۱۶ (به نقل از عیون اخبار الرضا ۷۶/۱ حدیث ۵).

امیر مؤمنان، فردی بر دروازه ایستاده، خود را موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام می خواند.

هارون به سوی من، امین، مؤتمن و دیگر سرداران رو کرد و گفت:

خویشتن داری کنید. آن گاه به فضل که برای او اذن ورود می خواست، گفت:

اجازه ورود بده و جز بر فرش من برجای دیگر گام ننهد. در همین حال سالخورده مردی که عبادت او را فرسوده کرده بود و چونان نی فرسوده می نمود و اثر سجده بر پیشانی و بینی داشت وارد شد. چون هارون را دید از دراز گوش خود به زیر آمد، اما هارون بانگ بر آورد: نه، به خدا سوگند [اجازه نمی دهم] مگر این که بر فرش من فرود آیی.

در این حال حاجبان او را از فرود آمدن بازداشتند. همگی به دیده احترام و عظمت در او می نگریستیم. او همچنان سوار بر مرکب خود و در حالی که سرداران و حاجبان او را در میان گرفته بودند تا نزدیک فرش پیش آمد و از مرکب خود پیاده شد.

هارون به استقبال او شتافت، دست و صورت و سر او را بوسید، دستش را گرفته، با خود به صدر مجلس برد، در کنار خود نشاند و باب گفت و گو را با او باز کرده، با گشاده رویی جویای احوال وی شد. هنگامی که او برخاست تا برود هارون نیز برخاست و او را بدرقه کرد، سپس نزد من، امین و مؤتمن بازگشت و گفت: ای عبد الله، ای محمد، ای ابراهیم، بروید در رکاب عمو و سرورتان قرار گیرید و رکاب برای او نگاه دارید و تن پوش او را مرتب کنید.

مأمون می گوید: چون مجلس از بیگانگان تهی شد به هارون گفتم: ای امیر مؤمنان، این مرد که بود که این چنین گرامی اش داشتی و بزرگ شمردی، از جای خود برخاسته، به استقبالش رفتی، او را در صدر مجلس نشاندی و خود

پایین تر از او نشستی و در نهایت ما را فرمودی تا هنگام سوارشدنش رکاب برای او بگیریم؟

هارون گفت: او امام و پیشوای مردم، حجت خدا بر مردم و خلیفه او در میان بندگان خداوند است.

گفتم: ای امیر مؤمنان، آیا این اوصافی که برشمردی همگی از آن تو نبوده و در تو جمع نشده است؟

هارون گفت: من پیشوای ظاهری هستم که با قدرت و چیرگی به این منصب رسیده ام، اما موسی بن جعفر، امام بر حق است. پسر کم، به خدا سوگند او به مقام خلافت و جانشینی رسول خدا از من و تمام خلق سزاوارتر است. به خدا سوگند اگر تو بر سر خلافت با من ستیز کنی سرت را از پیکرت جدا می کنم، چرا که حکومت و سلطنت عقیم است [و هیچ خویشاوندی را نمی شناسد] ^(۱).

این داستان نشان می دهد که هارون حق را پذیرفته و صاحب حق را می شناسد، اما دنیادوستی و قدرت طلبی، او را از بیان حقیقت بازداشته و تنها دور از چشم بیگانگان، آن را بر زبان می آورد و در عین حال به فرزندش می فهماند که هر کس با او سر ستیز برافرازد، سر می بازد.

۳. مأمون می گوید: «زمانی که هارون مدینه را به قصد مکه ترک می کرد کیسه ای حاوی دویست دینار به فضل بن ربیع داد و گفت: این کیسه را برای موسی بن جعفر ببر و به او بگو: امیر مؤمنان گفته است: در تنگنا هستیم و در وقتی دیگر احسان و نیکی ما به تو خواهد رسید.

ص: ۱۶۶

۱- ((۱)). عیون اخبار الرضا ۸۸/۱ حدیث ۱؛ بحار الانوار ۱۲۹/۴۸ حدیث ۴؛ مدینه المعجز/ ۴۴۹ حدیث ۷۴؛ حلیه الابرار حدیث ۱۶۹/۲؛ اثبات الهداه ۵۱۱/۵ حدیث ۲۹؛ مستدرک الوسائل ۵۲/۲.

من به او گفتم: ای امیر مؤمنان، تو به فرزندان مهاجران و انصار، قرشیان، بنی هاشم و کسانی که حسب و نسب شناخته شده ای نداری پنج هزار دینار و کمتر از آن می دهی و به موسی بن جعفر دو یست دینار، کمترین صله را دادی!

هارون گفت: خاموش باش ای مادر مرده، اگر درخور او به او عطا بکنم، بیم آن دارم که فردا او صد هزار تن از شیعیان و دوستان خود را با شمشیرهای از نیام کشیده در برابر من قرار دهد. اگر او و خاندانش در فقر به سر برند من و شما سلامت خواهیم بود، تا باز بودن دست و دیدگان آنان] که در این صورت آرامش ما برهم می خورد]. (۱)

دوم: در این بخش مواردی را برمی گزینیم که به شیوه های برخورد هدفمند و دوگانه هارون با امام کاظم علیه السلام می پردازد؛ همان روش و شیوه ای که هارون می خواست با به کار بستن آن، امام علیه السلام را زمانی در تنگنا قرار داده و گاهی او را تحقیر کند و درهم شکند تا به زعم خود شاید بتواند در دیدگان مردم، حضرت را ناتوان، شکست خورده و فاقد شایستگی جلوه دهد، اما امام کاظم علیه السلام با موضع گیری قاطع خود در برابر هارون که امام علیه السلام را در تنگنا قرار داده و کوچک کردن او را می خواست، همیشه پیروز میدان بود. در این جا به مواردی از تعرض های هارون نسبت به امام علیه السلام می پردازیم:

۱. یکی از ابزارهایی که هارون به کار می گرفت تا از این رهگذر امام علیه السلام را بترساند و تضعیف کند متهم کردن او به جمع آوری خراج بود و این از نظر دستگاه خلافت، حرکتی سیاسی و ممنوع به شمار می رفت. خود امام کاظم علیه السلام درباره این اتهام می گوید: «زمانی که مرا بر هارون الرشید وارد کردند، بر او

ص: ۱۶۷

سلام کردم و او پاسخ سلام مرا داد و گفت: ای موسی بن جعفر، برای دو خلیفه خراج آورده می شود؟

گفتم: ای امیر مؤمنان، تو را به خداوند پناه می دهم از این که [با آزار من] گناه من و گناه خویش بر گرده گیری و گفتار [و سعایت] باطل دشمنان ما را علیه ما پذیری، زیرا می دانی از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار حق شتافت بر ما خاندان، دروغ بستند و تو از آن ها آگاهی. اگر - به حرمت خویشاوندی ات با پیامبر خدا - اجازه دهی حدیثی برای تو باز گویم که پدرم آن را از پدرانش شنیده و آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند.

هارون گفت: اجازه می دهم.

گفتم: پدرم از پدرانش از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: هرگاه رحمی (خویشاوندی) به خویشاوند خود زیان برساند دستخوش آشفستگی و نابسامانی می شود».

آن گاه هارون الرشید درباره برتری اهل بیت (علویان) بر بنی عباس از امام کاظم علیه السلام پرسید و امام علیه السلام پس از آن که از هارون امان خواست و هارون امان داد، دلایل برتری علویان بر بنی عباس را گفت، سپس هارون حضرت را مرخص کرد. (۱)

گفت و گوی هارون الرشید و امام کاظم علیه السلام را در این مجلس، از زبان امام کاظم علیه السلام و به روایت صدوق (ره) می خوانیم:

«هارون الرشید گفت: روزگاری است که پرسش هایی در سینه ام خلیجان دارد که و تا به حال آن ها را با کسی در میان نگذاشته ام. حال اگر پاسخ آن ها را بدهی تو را آزاد می گذارم و سعایت کسی را درباره تو نمی پذیرم. شنیده ام که هرگز دروغ نگفته ای، پس در پاسخ به سؤال من راستی ورز.

ص: ۱۶۸

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۸۱/۱ حدیث ۹؛ بحار الانوار ۱۲۵/۴۸ (به نقل از عیون اخبار الرضا ۸۱/۱ حدیث ۹).

گفتم: در صورتی که مرا امان دهی آنچه را بدانم پاسخ می‌دهم.

هارون گفت: اگر «تقیه» را - که شما بنی فاطمه بدان شناخته شده اید - و نهی و به راستی پاسخ مرا بدهی، در امان هستی.

گفتم: امیر مؤمنان هر چه خواهد پرسد.

هارون گفت: بگو چرا شما (علویان) بر ما برتری یافته اید؟ در حالی که ما و شما از یک درخت (تبار) و فرزندان عبد المطلب هستیم، ما فرزندان عباس هستیم و شما فرزندان ابو طالب و هر دو عموهای رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و از نظر خویشاوندی در یک مرتبه قرار داشتند.

گفتم: ما [به پیامبر صلی الله علیه و آله] نزدیک‌تریم.

هارون گفت: چگونه؟

گفتم: زیرا عبد الله و ابو طالب از یک پدر و مادر بودند و پدرتان عباس از مادر عبد الله و ابو طالب نبود.

هارون گفت: پس چرا مدعی هستید که شما وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشید؟ در حالی که عمو «حاجب» بوده و [با بودن او] پسر عمو از ارث محروم است و پیامبر صلی الله علیه و آله در زمانی وفات یافت که ابو طالب در قید حیات نبود، ولی عمویش عباس زنده بود.

گفتم: خوب است امیر مؤمنان مرا از این سؤال معاف دارد و هر سؤال دیگری که بخواهد پرسد.

هارون گفت: نه. باید پاسخ دهی.

گفتم: فآمنی؟ پس امانم بده.

گفت: پیش از آغاز گفت و گو تو را امان دادم.

گفتم: در قول علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است: با بودن فرزند صلبی (حقیقی) پسر باشد

یا دختر جز پدر و مادر و همسر، خویشاوند دیگری ارث نمی برد و قرآن به میراث عمو در صورت بودن فرزند صلبی اشاره نکرده است. تنها «تیم»، «عدی» و «بنی امیه» بدون اساس و مبنایی حقیقی و عدم ارائه روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله، بلکه براساس رأی خود مدعی شده اند: که عمو، پدر است.

هریک از عالمان که قائل به قول علی علیه السّلام هستند، برخلاف قضاوت اینان (تیم، عدی و بنی امیه) قضاوت می کنند. «نوح بن درّاج» در این مسأله قول علی علیه السّلام را [پذیرفته و به همان] قائل است و بدان نیز حکم کرده است. امیر المؤمنین منصب قضاوت در کوفه و بصره را به او داد. او در این مسأله به قول علی علیه السّلام عمل کرد و بدان حکم داد. خبر حکم او به امیر مؤمنان رسید و او نوح و آنان را که نظر مخالف او داشتند احضار کرد که «سفیان ثوری»، «ابراهیم مدنی» و «فضیل بن عیاض» از جمله آنان بودند. آنان گواهی دادند که حکم نوح در این مسأله همان قول علی علیه السّلام است.

او- آن گونه که برخی از عالمان اهل حجاز به من رسانند- به آنان گفت: پس چرا به این امر فتوا نمی دهید درحالی که نوح بدان حکم کرده است؟

آنان گفتند: نوح شهامت و جسارت ورزید، ولی ما ترسیدیم.

امیر مؤمنان براساس قول و روایت پیشینیان عامه (اهل سنت) از پیامبر صلی الله علیه و آله، قضاوت نوح را امضا کرد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: علی در قضاوت سرآمدترین شماست و نیز عمر بن خطاب درباره علی علیه السّلام گفته است: علی در قضاوت سرآمدترین ما می باشد.

[بدان که] «قضاء» اسمی است جامع و فراگیر، چرا که تمام آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله یارانش را با آن می ستود، همچون، قرائت، فرائض (میراث) و علم، داخل در باب قضااست (کسی که بر قضا احاطه داشته باشد تمام آن دانش ها را در خود دارد).

هارون گفت: ای موسی، ادامه بده و بیفزا.

گفتم: راز مجلس ها باید همچون امانت، حفظ شود، به ویژه مجلس تو.

گفت: زیانی به تو نمی رسد.

گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را که مهاجرت نکردند از ارث محروم کرد و خویشاوندی دینی او را منتفی کرد تا این که هجرت کنند.

گفت: چه دلیل و حجتی داری؟

گفتم: فرموده خداوند است که: «و کسانی که ایمان آورده، ولی مهاجرت نکرده اند، هیچ گونه خویشاوندی [دینی] با شما ندارند، مگر این که [در راه خدا] هجرت کنند» (۱) و عمویم عباس از کسانی بود که هجرت نکرد.

هارون گفت: ای موسی، آیا این فتوا را به کسی از دشمنان ما داده، یا فقیهی را از این مسأله آگاه کرده ای؟

گفتم: البته نه و کسی جز امیر المؤمنین در این درباره از من نپرسیده است.

آن گاه گفت: پس چرا به عام و خاص اجازه داده اید که شما خاندان را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده و شما را با عبارت «یا بنی رسول الله صلی الله علیه و آله؛ ای فرزندان رسول خدا» بخوانند؟ در حالی که شما فرزندان علی هستید و شخص به پدرش نسبت داده می شود و [از دیگر سو] فاطمه ظرفی بوده [که جد شما در آن پرورش یافته] است و پیامبر صلی الله علیه و آله جد مادری شماست.

گفتم: ای امیر مؤمنان، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله زنده شود و دختری را از تو خواستگاری کند می پذیری؟

گفت: سبحان الله، چرا نپذیریم؟! بلکه بر عرب، عجم و قریش بدان فخر می کنم.

گفتم: اما پیامبر صلی الله علیه و آله [دخترم را] از من خواستگاری نمی کند و من نیز دخترم را

ص: ۱۷۱

به او نمی‌دهم.

هارون پرسید: چرا؟

گفتم: زیرا او مرا [با واسطه] به دنیا آورده، اما تو را به وجود نیاورده است.

هارون گفت: أحسنت ای موسی، سپس ادامه داد: چگونه خود را فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانید در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله عقب (فرزند) نداشت و فرزند از اولاد ذکور محقق می‌شود نه از اناث. شما نیز فرزندان دختری هستید که در این صورت فرزندی شما محقق نمی‌شود.

گفتم: به حرمت خویشاوندی و به حرمت این قبر و آن که در آن خفته است از تو می‌خواهم مرا از پاسخ به این سؤال معاف داری.

هارون گفت: ممکن نیست. باید حجت و برهان خود را ارائه دهید ای فرزندان علی. آن گونه که به من خبر داده اند، تو-ای موسی- رئیس و امام زمان آنان هستی، پس تو را از این سؤال معاف نمی‌دارم و باید دلیلی و گواهی از کتاب خدا بیاوری، چرا که شما فرزندان علی ادعا می‌کنید که هیچ چیز آن (قرآن) از شما پنهان نبوده و تأویل «واو» و «الف» [قرآن] نیز نزد شماست.

دلیل و حجتی که بر این گفته دارید آیه **مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛ (۱)** ما هیچ چیز را در کتاب فروگذار نکرده ایم است و از رأی و قیاس عالمان خود را بی‌نیاز می‌دانید.

گفتم: آیا اجازه پاسخ به من می‌دهی؟

گفت: بگو.

گفتم: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم... **وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* وَ زَكَرِيَّا**

ص: ۱۷۲

وَ يَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ... (۱) من أبو عيسى يا أمير المؤمنين؟

به نام خداوند بخشایشگر مهربان. و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه، نیکوکاران را پاداش می دهیم - و زکریا و یحیی و عیسی....

[حال بگو] پدر عیسی که بود، ای امیر مؤمنان؟

هارون گفت: عیسی پدر نداشت.

گفتم: بنابراین عیسی را از طریق مریم علیها السلام به اولاد پیامبران علیهم السلام ملحق کرد. به همین صورت ما از طریق مادرمان فاطمه علیها السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شده و اولاد او هستیم. باز بگویم ای امیر مؤمنان؟

گفت: بگو.

گفتم: قول الله - عز و جل - : فَمَنْ حَرَّجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَلِمْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۲).

گفته خدای - عز و جل - را [خواننده ای] که فرمود: پس هر که در این [بار] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانان، و زنانمان و زنانان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در این مورد هیچ کس ادعا نکرده که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام مباحله، جز علی، فاطمه، حسن و حسین را - که درود خداوند بر آنان باد - با خود زیر کساء قرار داده باشد. پس تأویل گفته خداوند به این صورت است که «فرزندان ما» حسن و حسین علیه السلام، «زنان ما» فاطمه علیها السلام

ص: ۱۷۳

۱- (۱). انعام/۸۴-۸۵.

۲- (۲). آل عمران/۶۱.

و«خویشاوندان نزدیک ما» علی علیه السلام است.

عالمان بر این مطلب اجماع دارند که جبرئیل در جنگ احد به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله، همین [فداکاری]، احسان علی و برای تو قوت قلبی است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زیرا او از من است و من از اویم.

جبرئیل گفت: و من از شما دو تن هستم، آن گاه گفت: شمشیری چون ذو الفقار و جوانمردی چون علی نیست.

این ستایش [که جبرئیل مأمور ابلاغ آن بود] همان ستایشی است که خداوند از خلیل خود کرده، فرمود: جوانی، از آن ها [به بدی] یاد می کرد که به او ابراهیم (۱) گفته می شود.

ما طایفه عموزادگان تو به این گفته جبرئیل که «او از ماست» افتخار می کنیم.

هارون گفت: احسنت ای موسی، نیاز خود را به ما بگو.

گفتم: اولین حاجت من این است که عموزاده خود را آزاد گذاری تا به حرم جدش صلی الله علیه و آله و نزد خانواده اش باز گردد.

هارون گفت: ببینیم - ان شاء الله - (۲).

۲. روش دیگری که هارون الرشید در برخورد با امام کاظم علیه السلام در پیش گرفت متهم کردن حضرت به انحراف های فکری بود تا از این رهگذر شوکت و عظمت امام را درهم شکسته و توجهی باشد برای ستمی که خود بر حضرت روا می داشت.

او به امام کاظم علیه السلام گفت: یک مسأله باقی مانده که باید آن را روشن کرده، مرا از آن آگاه کنی و امیدوارم که از آن رنجه نشوی.

امام علیه السلام فرمود: پیرس.

ص: ۱۷۴

۱- ((۱)). انبیا/ ۶۰.

۲- ((۲)). عیون اخبار الرضا ۸۱/۱.

هارون گفت: به من خیر داده اند که شما می گوئید: همهٔ مسلمانان برده و کنیز ما هستند و نیز می گوئید: هرکس از ما حقی بر گردن داشته، آن را به ما نرساند، مسلمان نیست.

امام علیه السّلام فرمود: آنان که مدعی اند ما چنین می گوئیم، دروغ گفته اند. اگر آنچه می گویند درست باشد چگونه مسلمانان می توانند غلام و کنیز بخرند و بفروشند؟ ما نیز غلامان و کنیزکانی می خریم، در کنار آنان می نشینیم، با آنان غذا می خوریم. غلام را که می خریم او را «پسرم» خوانده و کنیز را «دخترم» خطاب می کنیم. به منظور نیل به قرب الهی با آنان غذا می خوریم. حال اگر مسلمانان غلامان و کنیزان ما بودند خرید و فروش آنان صحیح و جایز نبود». (۱)

۳. هارون الرشید همواره در تلاش بود تا از منزلت امام کاظم علیه السّلام کاسته، او را در تنگنا قرار دهد. در یکی از مجالس هارون که امام کاظم علیه السّلام نیز در آن حضور یافت، دانشمند و حکیم هندی در آن جا حاضر بود. چنین برمی آید که حضور حکیم هندی از پیش و توسط هارون طراحی شده بود تا او و امام علیه السّلام را در یک مجلس جمع کرده، پس از مباحثات علمی بتواند-به نظر خود-امام علیه السّلام را کوچک کرده، از جایگاه علمی او بکاهد. البته این مطلب را در گفتار خود هارون و عکس العمل او پس از اذعان حکیم هندی به دانش سترگ امام کاظم علیه السّلام در همین داستان می خوانیم. داستان به این شرح است:

«حکیمی فرزانه از مردم هند در مجلس هارون حضور داشت که امام کاظم علیه السّلام وارد مجلس هارون شد. هارون امام را ارج نهاد و گرامی اش داشت.

مرد هندی از این برخورد هارون با امام علیه السّلام نسبت به حضرت رشک ورزیده،

ص: ۱۷۵

گفت: با دانش خود از دیگران بی نیاز شده ای [حق است] که خداوند می فرماید: كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَن لِيْبْسٌ * أَلَمْ يَرَأْهُ اسْتَوْتَعْنِي ﴿١﴾؛ حَقًّا که انسان سرکشی می کند. همین که خود را بی نیاز پندارد. [بدین ترتیب پیش زمینه ای فراهم شد تا هارون بیندازد که به آرزوی خود رسیده است.]

امام به او فرمود: به من بگو: اگر در صورت های تصادفی حرارت کلی کامل شده، حرکت های طبیعی در آن پیاپی شدند و قوای عنصری در آن استحکام یافته و استوار شدند [حال چنین موجودی] بهره ای عقلی هستند، یا اشباحی وهمی؟

مرد هندی از این پرسش امام علیه السّلام بهت زده شد، بر سر امام کاظم علیه السّلام بوسه ای زد و گفت: با کالبدی ناسوتی به گفتاری لاهوتی سخن گفتم.

هارون [با دیدن این صحنه، گوهر ناپاک خود را بروز داد و] گفت: ما هر چه خواستیم شکوه و عظمت این خاندان را درهم شکسته، از منزلت آنان بکاهیم، اما خداوند جز این را می خواهد و پیوسته بر رفعت و شکوه آنان می افزاید.

آن گاه حضرت کاظم علیه السّلام این آیه را تلاوت فرمود: يُرِيدُونَ لِئُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٢﴾؛ می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آن که خدا- گرچه کافران را ناخوش افتد- نور خود را کامل خواهد گردانید. ﴿٣﴾

۴. داستان زیر، تلاش حيله گرانه و سالوسانه هارون را برای ترور از پیش طراحی شده امام کاظم علیه السّلام که به خواست خداوند با شکست و ناکامی روبرو شد، روشن می کند. باهم می خوانیم:

ص: ۱۷۶

۱- (۱). علق/ ۶ و ۷.

۲- (۲). صف/ ۸.

۳- (۳). عوالم العلوم (الامام موسی بن جعفر) ۱/ ۳۱۴ (به نقل از الصراط المستقیم ۱۹۴/۲).

«هارون الرشید در صدد قتل امام کاظم علیه السّلام برآمد و از همین رو فضل بن ربیع را خواست و به او گفت: کاری پیش آمده که به دست تو به انجام می رسد.

از تو می خواهم آن را انجام دهی و در عوض، یکصد هزار درهم به تو پاداش می دهم.

فضل بن ربیع به خاک افتاد و گفت: [آنچه می خواهی] فرمان است یا درخواست؟

هارون گفت: درخواست است. سپس گفت: دستور دادم تا یکصد هزار درهم به خانه تو ببرند و در عوض از تو می خواهم به خانه موسی بن جعفر علیه السّلام رفته، سر او را برای من بیاوری.

فضل می گوید: به خانه ای که موسی بن جعفر علیه السّلام در آن بود رفتم. او در حال نماز بود. نشستم تا نماز خود را تمام کرد، سپس خندان به سوی من آمده، او به من گفت: می دانم به چه مقصودی آمده ای. مهلت ده تا دو رکعت نماز بگذارم.

فضل می گوید: خواسته او را اجابت کردم و او برخاسته وضویی کامل ساخت، دو رکعت نماز در کمال خوبی گزارد، حرزی (دعایی) خواند و ناگهان ناپدید شد. نمی دانستم زمین او را فرو بلعید یا آسمان او را ربود. نزد هارون باز گشتم و ماجرا را برای او گفتم.

هارون شروع به گریستن کرد و گفت: خداوند او را از گزند من ایمن گرداند». (۱)

ص: ۱۷۷

۱- (۱). بحار الانوار ۳۳۲/۹۴ (به نقل از مهج الدعوات/ ۳۰-۳۱)؛ عوالم العلوم (الامام موسی بن جعفر) / ۲۸۴.

موضع گیری امام کاظم علیه السلام نسبت به حکومت هارون الرشید

در بخش پیشین، سیاست و روش های ظالمانه هارون الرشید را در برخورد با امام موسی بن جعفر علیه السلام بررسی کردیم و اینک به موضع گیری امام علیه السلام نسبت به سیاست هارون می پردازیم.

امام کاظم علیه السلام و سیاست هارون الرشید

سیره و موضع گیری امام کاظم علیه السلام نسبت به هارون سازشکارانه نبود، بلکه امام علیه السلام با موضع گیری محکم و استوار خود، هارون را به هماوردی می خواند.

البته گاهی امام علیه السلام در برخی از برخوردهای خود با هارون، رفتاری نرم داشت که این خود نشانه شناخت امام علیه السلام از هارون و اندیشه های او بود. امام علیه السلام با در نظر داشتن مصالح والای جامعه اسلامی با هارون رفتاری نرم پیش می گرفت.

در این جا به صحنه هایی می پردازیم که نشان دهنده ماهیت موضع گیری امام علیه السلام در برابر حکومت هارون است.

نخست: از «محمد بن طلحه انصاری» نقل شده است که: «از جمله چیزهایی که به هنگام وارد کردن امام کاظم علیه السلام بر هارون، وی از امام علیه السلام پرسید گفت این بود: این سرا چیست [و چگونه است]؟»

امام علیه السلام فرمود: «هذه دار الفاسقين، قال الله تعالى: سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُفْلًا آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا - وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ۗ»؛ این، سرای فاسقان است که خداوند می فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین، به ناحق تکبر می ورزند، از آیاتم رویگردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه ای را [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند، و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند، و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند».

امام علیه السلام فرمود: «هذه دار الفاسقين، قال الله تعالى: سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا (۱)؛ این، سرای فاسقان است که خداوند می فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین، به ناحق تکبر می ورزند، از آیاتم رویگردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه ای را [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند، و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند، و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند».

هارون گفت: پس این سرای کیست؟

امام علیه السلام فرمود: روزگاری از آن شیعیان ماست و برای غیر آنان، مایه آزمون و فریبندگی است.

هارون گفت: پس چه شده است که صاحب آن، آن را [باز پس] نمی گیرد؟

امام علیه السلام فرمود: آباد از او گرفته شده و جز آباد شده آن را باز پس نمی ستاند.

هارون گفت: پس شیعیان تو کجایند؟

امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْحَبِيبَةُ (۲)؛ کافران اهل کتاب و مشرکان، دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار برایشان آید».

هارون گفت: پس ما کافرانیم؟

امام علیه السلام فرمود: نه، ولی آن گونه آید که خداوند درباره شان فرموده: «کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند. (۳)»

هارون از این که امام کاظم علیه السلام در برخورد با او چنین بی باک سخن گفته بود خشمگین شد. پر واضح است که این برخورد امام علیه السلام با هارون با آن چیزی

ص:

۱- (۱). اعراف/۱۴۶.

۲- (۲). بینه/۱.

۳- (۳). ابراهیم/۲۸.

که درباره امام علیه السلام و ترس و گریختن او از هارون گفته شود مغایر است». (۱)

دوم: از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که فرمود: هارون به من گفت: شما می گوئید خمس از آن شماست؟
گفتم: آری.

گفت: این مقدار بسیار است.

گفتم: او که آن را به ما داد (مقرر فرمود) می دانست که این مقدار برای ما زیاد نیست». (۲)

سوم: هارون الرشید همواره به امام کاظم علیه السلام می گفت: «حدود فدک را معین کن تا آن را به تو بازگردانم، اما امام علیه السلام سرباز می زد.

پس از اصرار فراوان هارون، امام علیه السلام فرمود: آن را به طور کامل و با تمام محدوده اش می گیرم.

هارون گفت: حدود آن کدام است؟

امام علیه السلام فرمود: اگر حدود آن را معین کنم آن را باز پس نخواهی داد.

هارون گفت: سوگند به جدت چنین می کنم.

امام علیه السلام فرمود: حد اول آن «عدن» است.

هارون که رنگ از رخسار باخته بود گفت: نیکوست.

امام علیه السلام فرمود: حد دوم فدک «سمرقند» است.

هارون از شدت خشم چهره ترش کرد.

امام علیه السلام فرمود: حد سوم آن «افریقه» (شمال آفریقا) است.

ص: ۱۸۱

۱- (۱). تفسیر عیاشی ۲/۲۹ (پاورقی)؛ الاختصاص ۲۵۶؛ بحار الانوار ۴۸/۱۳۸ حدیث ۱۳ و ۴۸/۱۵۶ (به نقل از تفسیر عیاشی ۲/۲۹ و الاختصاص ۲۵۶).

۲- (۲). بحار الانوار ۴۸/ (به نقل از الاستدراک).

چهره هارون از شدت ناراحتی کبود شده، گفت: خوب است، بگو.

امام علیه السلام فرمود: حد چهارم «سیف البحر» از ناحیه «جزایر» تا «ارمینیه» (آسیای صغیر) است.

هارون گفت: بنابراین، دیگر چیزی برای ما نمی ماند. باز گردیم به مجلس و گفت و گوی [سابق] خویش.

امام علیه السلام به هارون فرمود: به تو گفتم که اگر حدود فدک را معین کنم آن را مسترد نخواهی کرد.

از این جا بود که هارون الرشید تصمیم به کشتن او گرفت». (۱)

چهارم: زمانی که هارون الرشید وارد مدینه شد به زیارت قبر پاک پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. مردم نیز او را همراهی می کردند. هارون به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد و گفت: «درود بر تو باد ای رسول خدا، ای عموزاده.

او با این سخن می خواست نسبت به دیگران تفاخر کند.

در این حال ابو الحسن، امام کاظم علیه السلام به قبر رسول خدا نزدیک شد و گفت:

السلام عليك يا رسول الله، السلام عليك يا أبه؛ درود بر تو ای رسول خدا، درود بر تو ای پدر.

هارون الرشید با دیدن این صحنه رنگ باخت و خشم در چهره اش نمایان شد». (۲)

ص: ۱۸۲

۱- (۱). تاریخ بغداد ۳۱/۱۳؛ تذکره الخواص ۳۱۳/ (به نقل از تاریخ بغداد ۳۱/۱۳)؛ مناقب آل ابی طالب ۳۴۶/۴؛ بحار الانوار ۱۴۴/۴۸ (به نقل از مناقب آل ابی طالب ۳۴۶/۴).

۲- (۲). کامل الزیارات/ ۸ ب ۳؛ بحار الانوار ۱۳۶/۴۸ (به نقل از کامل الزیارات/ ۸ ب ۳)؛ مناقب آل ابی طالب ۳۴۵/۴.

در بخش پیشین با موضع گیری امام کاظم علیه السلام در برابر هارون و سیاست مکارانه او آشنا شدیم. در این بخش با فعالیت های امام علیه السلام، به ویژه آن قسم فعالیت هایی که به جماعت صالحان و ساختار آن در ارتباط است آشنا می شویم. امام کاظم علیه السلام در چارچوب شیوه تربیتی خود گام های بلندی برداشته بود و می بایست این روند را همچنان دنبال کند تا به اهداف خود دست یابد، از جمله:

استوار کردن و عمق بخشیدن آنچه که پیشتر برای این ساختار پی ریخته بود و نیز هدایت توانمندی ها به سوی هدف های بزرگی که امامان علیهم السلام در راه آن تلاش می کردند، مانند:

- ریشه دار و نهادینه کردن مکتب و فرهنگ گسترش یافته تشیع، در مجامع امت اسلامی؛

- بهره مند شدن امت از پشتوانه فرهنگی و عملی داده شده از سوی امامان معصوم علیه السلام در عرصه هماوردخواهی ها و مبارزه طلبی ها؛

- ایستادن در برابر حذف فیزیکی که از سوی خلفا و به هنگام احساس افزایش پیروان امامان علیه السلام طراحی می شد.

پیشتر نیز خواندیم که هارون الرشید ترس خود را از امام کاظم علیه السلام ابراز کرده، گفت: «اگر مناسب جایگاه و منزلت امام علیه السلام به او دهش کند، از قیام او بر ضد خود و نیز آراستن و تجهیز یک صد هزار شمشیر به دست به منظور از میان برداشتن سلطنت هارون ایمن نخواهد بود».

همین امر امام علیه السلام را بر آن می داشت تا به منظور حفظ مکتب و خط

اهل بیت از گزند مدعیان، فعالیت خود را در چند زمینه دنبال کند. از همین رو تلاش خود را در این عرصه ها آغاز کرد.

عرصه سیاسی

اشاره

در این عرصه امام کاظم علیه السلام گام هایی قاطع در پرورش و تربیت فکری و اعتقادی شیعیان خود برداشت که نمونه هایی از آن را می خوانیم:

نخست: محکم کردن پیوند سیاسی با خط اهل بیت علیهم السلام

از آن جا که خط و شیوه و منش اهل بیت علیهم السلام خط نفی ستم و ستمگران است، می بینیم که امام کاظم علیه السلام بر دوستان و شیعیان خود سخت گرفته، آنان را از تماس و همکاری با حاکمان ستمگر عباسی منع و ارتباط با آنان را حرام فرمود. امام علیه السلام می خواست با تحقق این خط، وارستگی و ژرف اندیشی در نفی کلی ستم و گونه های آن را در جان دوستان و شیعیان خود تعمیق بخشد تا با برخورداری از هشیاری و بینش سیاسی، از قرار گرفتن در جریان های فکری - سیاسی حاکم بر جامعه و تن دادن به برنامه ها و طرح های جذب شدن به حاکمیت مصون بمانند.

برخورد امام علیه السلام با «صفوان جمال» از یک سو بیانگر دقت و ژرف نگری در شیوه تربیتی امام کاظم علیه السلام نسبت به شیعیان در این مقطع بوده، از دیگر سو نشان دهنده تلاش امام علیه السلام برای بالا بردن سطح و حجم رویارویی با دستگاه حاکم و نیز ایجاد امید به فروپاشی ارکان حاکمیت می باشد. از این رو هارون الرشید تمام حرکات و سکنات اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنان را زیر نظر داشته، پیوسته برای از میان برداشتن آنان برنامه ریزی می کرد.

روزی «صفوان بن مهران اسدی» بر امام کاظم علیه السلام وارد شد. حضرت با دیدن صفوان به او فرمود: تمام کارهای تو خوب و پسندیده است، جز یک کار.

صفوان گفت: فدایت گردم، آن کار ناپسند چیست؟

امام علیه السلام فرمود: کرایه دادن شتران به این مرد (هارون الرشید) ناپسند است.

صفوان گفت: به خدا سوگند، شترها را برای خوشگذرانی، شکار، بیهودگی و... به او کرایه ندادم، بلکه برای این راه (سفر حج) به او کرایه داده، سرپرستی آن‌ها را به غلامان خود سپرده ام و خود در امر کاروان دخالتی ندارم.

امام علیه السلام فرمود: آیا کرایه شتران بر ذمه آن‌ها باقی است؟

صفوان گفت: آری، فدایت شوم.

امام علیه السلام فرمود: آیا دوست می داری تا گرفتن کرایه شتران، آنان [زنده] بمانند؟

صفوان گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: هر کس مانند گاری آنان را بخواهد، از آنان است و هر کس از آنان باشد [بی تردید] وارد دوزخ می شود.

صفوان از محضر امام علیه السلام بیرون شد و همان دم شتران خود را فروخت و دست از ساربان‌ی و شترداری کشید. هارون که از تصمیم و کار صفوان آگاه شده بود، کسی را پی صفوان فرستاده، او را فراخواند. چون صفوان نزد هارون حاضر شد، هارون - که بنده بند و جودش در اثر خشم نزدیک بود از هم بگسلد - به صفوان گفت: ای صفوان، شنیده ام شتران را فروخته ای؟

صفوان گفت: آری.

هارون پرسید: چرا؟

صفوان گفت: من سالخورده و فرتوت شده ام و غلامان آن گونه که باید به کارها رسیدگی نمی کنند.

هارون گفت: هیهات هیهات [این سخن ها بهانه است]. من می دانم که موسی بن جعفر تو را به چنین اقدامی برانگیخته است.

صفوان گفت: مرا چه به موسی بن جعفر؟

هارون گفت: این بهانه و عذر را واگذار. به خدا سوگند، اگر به جهت همنشینی خوب و پسندیده تو نبود، تو را می کشتم». (۱)

دوم: تأکید بر پایبندی به اصل «تقیه»

از دیگر مواردی که امام کاظم علیه السلام در پرورش فکری و روحی شیعیان خود سخت بر آن تأکید داشت و آن را با اهمیت می شمرد، مسأله «تقیه» بود، چرا که این اصل، به عنوان دژی مستحکم از کیان شیعه حفاظت کرده، آن را از گزند ضربات و تهاجم خارجی ایمنی می بخشید.

«معمر بن خلاد» می گوید: از ابو الحسن موسی علیه السلام درباره کار برای والیان پرسیدم، او گفت: ابو جعفر (امام باقر «ع» گفت: التقیه دینی و دین آباء، و لا- ایمان لمن لا- تقیه له؛ تقیه آیین من و آیین پدران من است و هر که [در جایی که باید] تقیه نکند ایمان ندارد. (۲)

«درست بن ابی منصور» می گوید: در محضر ابو الحسن موسی علیه السلام بودم. «کمیت بن زید» نیز حضور داشت. امام علیه السلام به او فرمود: تویی که سروده ای:

ص: ۱۸۶

۱- (۱). رجال نجاشی/ ۱۹۸ ش ۵۲۵. صفوان را از آن رو «اسدی» می خوانند که هم پیمان «بنی اسد» ساکن کوفه بود (نک: اختیار معرفه الرجال/ ۴۴۰ حدیث ۸۲۸).

۲- (۲). وسائل الشیعه ۲۰۴/۱۶ حدیث ۲۱۳۵۹ ب ۲۴ کتاب الأمر و النهی.

« اکنون نزد [بنی] امیه می روم؛ و تمام امور (چیزها) باید به سوی سرنوشت خود بروند»؟ (۱)

کمیت گفت: آری. من آن را سروده ام. به خدا سوگند، هرگز از ایمان و اعتقاد دست برنداشته، همچنان دوستدار شما و با دشمنان شما دشمن هستم، اما آنچه سروده ام از موضع تقیه بوده است.

امام علیه السلام فرمود: تقیه حتی در نوشیدن شراب [آن گاه که خطری فرد را تهدید کند] روا و جایز است». (۲)

سوم: نفوذ در دستگاه حکومتی

اشاره

امام کاظم علیه السلام نقش فعالی در نفوذ در مناصب دولتی از طریق یاران خود ایفا کرد و در نتیجه، یاران امام علیه السلام موقعیت های سیاسی ممتاز و برجسته ای در دستگاه خلیفه عباسی به دست آوردند. امام علیه السلام آنان را می ستود و از کار ایشان قدردانی می کرد، مشروط بر این که با مؤمنان همکاری کرده، نیازهای ایشان را برطرف کنند و در غیر این صورت غرض از مأموریت ایشان را نقض شده و منتفی می دانست. در این جا اسامی آن دسته از یاران امام کاظم علیه السلام را که منصب های مهمی در دستگاه عباسیان به دست آورده و از عالمان بزرگ و جلیل القدر بودند، برمی شمیریم:

ص: ۱۸۷

۱- (۱). فالآن صرت إلی امیه و الامور إلی مصائر

۲- (۲). اختیار معرفه الرجال ۴۶۵/۱ حدیث ۳۶۴.

پدر او «یقظین» در کوفه پرورش یافت و در آن جا پارچه می فروخت.

او معتقد به امامت امامان معصوم علیهم السّلام بود. به دستگاه ابو العباس سفاح، منصور و مهدی، خلفای عباسی پیوست. زمانی که یقظین بدرود زندگی گفت فرزندش علی به جای پدر نشست و رابطه محکمی با عباسیان برقرار کرد و منصب های مهمی را در دولت عباسیان به دست گرفت.

او در دستگاه عباسیان به یاری و خدمت به مؤمنان پرداخت، شماری از آنان را زن داد و به خانه بخت فرستاد و هزینه بخش بزرگی از آنان را بر عهده داشت.

«سلیمان» کاتب علی بن یقظین می گوید: «طبق محاسبه ای که انجام دادم در هر سال ۱۵۰ نفر از طرف علی بن یقظین به حج رفته، مناسک حج به جای می آوردند. کمترین مبلغی که به آنان داده می شد، هفت صد درهم و بیشترین آن ده هزار درهم بود. او سه یا چهار تن از فرزندان امام کاظم علیه السّلام را به خانه بخت فرستاد و اموال فراوانی را در امور خیر انفاق کرد.» عالیتین منصب را در روزگار مهدی عباسی به دست آورد و پس از مهدی، هارون الرشید او را به عنوان وزیر خود برگزید. (۱) او ارتباط پنهانی و پیوسته ای با امام کاظم علیه السّلام داشت.

ص: ۱۸۸

۱- ((۱)). همان/ ۴۳۰ حدیث ۸۰۵/؛ ۴۳۳ حدیث ۸۱۵/؛ ۴۳۴ حدیث ۸۱۹-۸۲۰ و ص ۴۳۷ حدیث ۸۳۴ و ابن ندیم الفهرست/ ۳۲۸.

۲. حفص بن غیاث کوفی

حفص: از سوی هارون الرشید، عهده دار منصب قضا در بخش شرقی بغداد شد، سپس قاضی کوفه شد. او در سال ۱۹۴ ق درگذشت. (۱)

۳. عبد الله بن سنان بن ظریف

او خزانه دار مهدی، هادی و هارون الرشید، خلفای عباسی بود. (۲)

۴. فضل بن سلیمان کاتب بغدادی

فضل، دبیر و کاتب دستگاه منصور و مهدی عباسی بود. (۳)

۵. محمد بن اسماعیل بن بزیع

محمد از صالحان و برجستگان طایفه (شیعه) و از راویان حدیث امام کاظم علیه السلام بود. او از کارگزاران منصور و یکی از وزیران حکومت عباسیان بود. (۴)

۶. حسن بن راشد (مولای بنی عباس)

حسن، وزیر مهدی، موسی، هادی و هارون الرشید بود.

نامبردگان تنها شماری از اصحاب امام کاظم علیه السلام و راویان حدیث او بودند.

ص: ۱۸۹

۱- (۱). رجال نجاشی/ ۱۳۴ ش ۳۴۶؛ رجال کشی/ ۳۹۰؛ حدیث ۷۳۲ (او را عامی (سنی) خوانده است) و تنقیح المقال ۳۵۵/۱.

۲- (۲). اختیار معرفه الرجال/ ۴۱۱ حدیث ۷۷۱؛ نجاشی/ ۲۱۴ ش ۵۵۸ (او را از موالی بنی عباس خوانده است) و جامع الرواه ۴۸۷/۱.

۳- (۳). نجاشی/ ۳۰۶ ش ۸۳۷.

۴- (۴). اختیار معرفه الرجال/ ۵۶۴ حدیث ۱۰۶۵ و رجال نجاشی/ ۳۳۰ ش ۸۹۳.

در این جا و با توجه به اقرار یاران برجسته و عالم امام کاظم علیه السّلام مبنی بر پذیرش منصب در حکومت جور، به گستردگی کارآزمودگی و برنامه ریزی حضرت کاظم علیه السّلام در به دست گرفتن و نگاهداشتن منصب های کلیدی و حساس حاکمیت جور، برای جماعت صالحان پی می بریم. این را بدانیم که یاران امام علیه السّلام از آن رو در این منصب ها قرار می گرفتند که به خط اهل بیت علیهم السّلام و امور مربوط به آن از عامه مؤمنان آگاهتر بودند.

عرصه تربیتی

اشاره

نیازهای واقعیت موجود برای ساختار جماعت صالحان با گرایش رسیدن به هدف نهایی که اهل بیت علیه السّلام برای ایجاد جماعت صالحان رقم زده بودند، اساس و مبنای وصایا و رهنمودهای امام کاظم علیه السّلام به شیعیان را تشکیل می داد.

از همین روست که می بینیم امام کاظم علیه السّلام کارهای شیعیان خود را زیر نظر می گرفت، خود بر کامل شدن ساختار جماعت صالحان و افراد آن نظارت کرده، آنچه را که بدان دعوت می فرمود، خود آن را اجرا می کرد تا اقدام ها و گام های او در این عرصه، الگو و چراغی فرا راه پیروان مکتب و شاگردان دانشگاه او باشد و بدین وسیله راه را از بیراهه بشناسند و راه هدایت را برگزینند. نقل مواردی از برخورد تربیتی امام علیه السّلام با یارانش تا اندازه ای هدف امام علیه السّلام را از ایجاد جماعت صالحان و گماردن آنان به کارهای دولتی آشکار می کند.

نخست: موضع گیری امام علیه السلام در برابر علی بن یقطين

هنگامی که علی بن یقطين به دیدار با امام کاظم علیه السلام می رود، امام علیه السلام به او

اجازه ورود نمی دهد، چرا که پیشتر او یکی از برادران دینی خود را که به دیدارش رفته بود از دیدار با خود منع کرده بود. امام علیه السلام با تعبیر «برادرت» به علی یادآوری می کند که بودنش در منصب وزارت فقط و فقط برای خدمت به نیازمندان و گرفتاران است و این که به او اجازه و حتی به او فرمان می دهد تا در منصب خود باشد و از کناره گیری بازش داشته به همین دلیل بوده است.

ماجرای «ابراهیم جمال» (ساربان) و علی بن یقظین و فرمان امام علیه السلام به علی را مبنی بر دلجویی از ابراهیم می خوانیم:

از «محمد بن علی صوفی» نقل شده است: «ابراهیم جمال - که خداوند از او خشنود باد - اجازه خواست تا با ابو الحسن، علی بن یقظین وزیر دیدار کند، اما علی به او اجازه نداد. علی بن یقظین در همان سال عازم حج شد و چون به مدینه رسید بر در سرای مولای مان موسی بن جعفر علیه السلام شد و اجازه دیدار خواست، اما امام علیه السلام به او اجازه نداد.

روز بعد با امام علیه السلام روبرو شد و به حضرت گفت: ای سرور من، گناه من چیست [که اجازه دیدار ندادی]؟

امام علیه السلام فرمود: از آن رو مانع دیدارت با خود شدم که تو به برادرت ابراهیم جمال اجازه ملاقات ندادی. خداوند زمانی اعمال تو را پاس می دارد و می پذیرد که ابراهیم از تو درگذرد.

علی گفت: ای سرور من، اکنون در مدینه هستم و ابراهیم در کوفه است، به او دسترسی ندارم، چه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: چون شب فرا رسد بدون اطلاع یاران و غلامت به تنهایی به بقیع برو.

در آن جا اسبی راهوار می بینی که بر آن زین بسته شده است. سوار آن شو.

علی می گوید: چون شب فرا رسید به بقیع رفتم و سوار بر اسب شدم.

دیری نیاید که اسب در کوفه، در برابر خانه ابراهیم جمال ایستاد. کوبه در را به صدا درآوردم و گفتم: علی بن یقظین هستم.

ابراهیم از درون خانه بانگ برآورد: علی بن یقظین وزیر بر در خانه من چه می کند؟

علی بن یقظین گفت: ای فلان، مسأله من بس سخت و سترگ است. آن گاه او را سوگند داد تا بدو اجازه ورود دهد و چون وارد شد به ابراهیم گفت: ای ابراهیم، مولا علیه السلام از پذیرش من خودداری کرده، آن را منوط به گذشت تو از من نمود.

ابراهیم گفت: خدای از تو درگذرد.

علی بن یقظین، ابراهیم را سوگند داد تا گونه اش را لگد کند، اما ابراهیم نپذیرفت و چون علی اصرار ورزید، ابراهیم به خواسته او تن درداد و همچنان گونه علی را لگد می کرد و علی می گفت: بار خدایا، گواه باش.

علی پس از آن که ابراهیم را از خویش خشنود کرد، سوار بر اسب شد و مرکب، همان شب او را به مدینه رساند و بر در سرای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر زمین نهاد. در این زمان امام کاظم علیه السلام به او اجازه ورود داد و او را بوسید. (۱)

دوم: امام کاظم علیه السلام و برآوردن نیازهای مؤمنان

امام کاظم علیه السلام در بدترین و سخت ترین شرایط، بر برآوردن نیاز مؤمنان اصرار داشت و بدان اهتمام می ورزید. او شیعیان را به پای بندی به این اصل

ص: ۱۹۲

۱- (۱). بحار الانوار ۸۵/۴۸ حدیث ۱۰۵ (به نقل از عیون المعجزات/۹۰).

اخلاقی ترغیب و تشویق می کرد و برخی از خاصّیان خود را فرمان داد تا به منظور برآوردن نیازهای مؤمنان در دستگاه حکومت بمانند.

داستان زیر، بر نهایت اهتمام و ابعاد توجه و تلاش امام علیه السّلام برای تحقق این اصل و نقش بستن آن در اندیشه و رفتار جماعت صالحان گواه می باشد.

از «محمد بن سالم» نقل شده است که گفت: «چون سرورم موسی بن جعفر علیه السّلام را به دستور هارون به بغداد بردند، هشام بن ابراهیم عباسی» نزد حضرت رفت و گفت: ای سرور من، براتی به دست من رسیده که براساس آن به «فضل بن یونس» بدهکار می شوم. از او بخواه تا بر من آسان گیرد.

امام کاظم علیه السّلام به درب خانه فضل رفت. حاجب، فضل را از آمدن موسی بن جعفر علیه السّلام باخبر کرد. فضل گفت: اگر راست گفته باشی در راه خدا آزاد هستی و چنین و چنان از اموال به تو می دهم.

آن گاه فضل، شتابان و با پای برهنه به سوی درب خانه شتافته، بر پاهای حضرت افتاده، آن ها را می بوسید، سپس از امام علیه السّلام خواست تا وارد خانه شود.

امام علیه السّلام وارد شده، به او فرمود: حاجت و نیاز هشام بن ابراهیم را برآورده کن.

فضل نیز فرمان امام علیه السّلام را به گوش گرفته، مشکل ابراهیم را حل کرد». (۱)

سوم: حمایت امام کاظم علیه السّلام از مأموریت علی بن یقین

امام کاظم علیه السّلام یاران و شیعیان خود را زیر نظر داشته، غفلت آنان را به ایشان گوشزد می کرد و در مواردی که برخی از آنان را در معرض خطر سعایت

ص: ۱۹۳

۱- (۱). اختیار معرفه الرجال/ ۵۰۰ حدیث ۹۵۷. فضل بن یونس از شیعیان بود. زمانی که حکومت آنان را احضار کرد وی پنهان شد و در مخفیگاه خود کتابی براساس مذهب «راوندیه» عباسی در اثبات امامت «عباس» نوشت و برای سلطان (خلیفه) فرستاد. سلطان نیز او را امان داد و در دستگاه خود به کار گمارد (نک: بحار الانوار ۱۰۹/۴۸).

کنندگان می دید، پنهانی آنان را در جریان قرار می داد و راهکارهایی پیش روی آنان می نهاد. از جمله این افراد که غالباً مورد رشک دشمنان بوده، همیشه از آنان نزد حاکم سعایت می شد، علی بن یقظین بود. از علی بن یقظین روایت شده است که طی نامه ای به موسی بن جعفر علیه السلام، نوشت: «در مورد مسح پا در وضو اختلاف نظر وجود دارد. اگر در این باره رهنمودی برایم دارید که بدان عمل کنم، چنین کنید.»

امام کاظم علیه السلام در پاسخ نوشت: آنچه [در مورد این سؤال] به تو دستور می دهم این است که هنگام وضو سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کن، سه بار صورتت را بشوی و سه بار انگشتان خود را درون موی صورتت فرو ببر، سه بار دستانت را بشوی، بیرون و درون گوشت را مسح کن و هر دو پای خود را سه بار بشوی و جز آنچه به تو گفتم مکن.

علی بن یقظین نیز دستور امام علیه السلام را به کار بست.

در همان زمان هارون الرشید گفت: دوست دارم علی بن یقظین را از آنچه درباره اش می گویند و او را «رافضی» می خوانند دور و منزّه بدانم. از آن جا که رافضی ها در وضو رعایت اختصار می کنند [او را با وضو می آزمایشیم]. از این رو او را به کاری در خانه خود واداشت. چون وقت نماز فرا رسید، هارون الرشید برای علی آب فرستاد تا وضو بسازد و خود در پس دیواری پنهان شد، به گونه ای که علی را می دید، اما علی او را نمی دید. علی همان گونه که امام علیه السلام به او دستور داده بود وضو ساخت.

در این هنگام، هارون از پس دیوار بیرون شد و به علی گفت: هر کسی تو را رافضی بداند دروغ گفته است.

پس از این ماجرا نامه ای از امام موسی بن جعفر علیه السلام به علی بن یقظین رسید که متن آن چنین بود: از حالا آن گونه که خداوند فرموده، وضو بساز. صورتت را

یک بار [به عنوان] واجب و بار دوم [به عنوان] مستحب بشوی، دستانت را از آرنج به همین ترتیب بشوی، سپس جلو سر و پشت پای خود را با رطوبت باقی مانده از وضو، مسح کن، چرا که آنچه از آن بر تو بیم می رفت برطرف شد». (۱)

نیز از «ابن سنان» نقل شده است: «زمانی هارون الرشید جامه هایی برای علی بن یقطين فرستاد. در میان آن ها جامه ای شاهانه از خز سیاه وجود داشت که به زر آراسته شده بود. علی بن یقطين بهترین و پر بهاترین جامه ها را به همراه جامه خز و نیز اموالی که خمس مالش به شمار می رفت برای ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام فرستاد.

امام کاظم علیه السلام اموال و جامه ها را پذیرفت، ولی جامه خز را به وسیله پیک، برای علی بن یقطين باز پس فرستاده، طی نامه ای به او نوشت: از این جامه [به خوبی] نگاهداری کن و آن را از دست مده، زیرا روزی بدان نیاز خواهی داشت.

علی بن یقطين از این که امام علیه السلام جامه را پس فرستاده بود، دچار شک و نگرانی شد و علت این کار امام علیه السلام را نمی دانست، اما به دستور امام علیه السلام جامه را نزد خود نگاهداشت.

پس از چندی علی بن یقطين بر یکی از غلامان نزدیک خود خشم گرفته، او را از جایگاه ویژه ای اش کنار گذاشت. غلام که از تمایل و گرایش علی بن یقطين به ابو الحسن علیه السلام و از اموال و جامه های پربها و دیگر چیزهایی که برای امام علیه السلام می فرستاد آگاه بود، نزد هارون الرشید از علی سعایت کرده، به او گفت:

او معتقد به امامت موسی بن جعفر است و همه ساله خمس مال خود را برای او می فرستد. همچنین جامه شاهانه ای که امیر المؤمنین در فلان وقت به او

ص: ۱۹۵

۱- (۱). الارشاد ۲۲۷/۲-۲۲۹؛ اعلام الوری ۲۱/۲ و ۲۲ (به نقل از الارشاد ۲۲۷/۲-۲۲۹)؛ کشف الغمه ۳/ ۱۵-۱۷؛ الخرائج و الجرائح ۱/ ۳۳۵-۲۶ و بحار الانوار ۱۳۶/۴۸ حدیث ۱۱ (به نقل از الخرائج و الجرائح ۱/ ۳۳۵-۲۶).

مرحمت کرده، برای موسی بن جعفر فرستاده است.

هارون الرشید، از این گزارش برآشفته، به شدت خشمگین شد و گفت:

این مسأله را پیگیری می‌کنم و اگر وضعیت آن گونه که می‌گوید باشد، جان او را می‌گیرم.

همان دم علی بن یقظین را احضار کرد و چون علی حاضر شد، هارون به او گفت: با جامه خزی که به تو دادم چه کردی؟

علی بن یقظین گفت: آن را در جامه دانی در بسته نهاده، معطرش نموده، از آن حفاظت می‌کنم. هر بامداد و شامگاه جامه دان را باز می‌کنم و به انگیزه تبرک نگاهی بر جامه می‌افکنم و آن را می‌بوسم.

هارون گفت: هم اکنون آن جامه را حاضر کن.

علی گفت: اطاعت یا امیر المؤمنین.

آن گاه به یکی از غلامان خود گفت: به خانه ام برو، از خزانه ام کلید فلان اتاق را برداشته، درب آن را باز کن، صندوق کذایی را بگشا و جامه دان را همان گونه که سر به مهر است بیاور.

دیری نپایید که غلام، جامه دان سر به مهر را آورده، پیش روی هارون گذارد و هارون فرمان داد تا مهر جامه دان را بشکنند. چون جامه دان باز شد، هارون جامه خز را همان گونه که به علی داده بود، تا شده و آغشته در عطر یافت. این بود که آرام گرفت و به علی گفت: جامه را به جای خودش بازگردان که هرگز سخن سعایت کنندگان را درباره تو نمی‌پذیرم.

آن گاه جایزه ای گرانبها به علی داد و دستور داد تا خبرچین را هزار تازیانه بزنند، اما مجازات خبرچین به حدود نیمه رسیده بود که جان سپرد. ^(۱)

ص: ۱۹۶

۱- ((۱)). الارشاد ۲/۲۲۵-۲۲۷؛ اعلام الوری ۲/۱۹-۲۰ (به نقل از الارشاد ۲/۲۲۵-۲۲۷)؛ کشف الغمه-

عصر امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام دوره گشایش و آزادی نسبی برای دانشگاه اهل بیت علیهم السلام بود. این دانشگاه توانست از آزادی به وجود آمده در راه نشر علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام بهره ببرد و در نتیجه، استادان و عالمانی را به جامعه ارائه داد که مسئولان، اماتتداران و حافظان میراث این دانشگاه در میان امت اسلامی بودند. در همین دانشگاه بود که پایه های محکم مکتب اهل بیت علیهم السلام که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پس از او علی بن ابی طالب علیه السلام پی افکنده بود، از نظر شیوه، محتوا و روش تکامل یافت.

عصر امام کاظم علیه السلام به درازای سه دهه و اندی، ادامه روند علمی و فرهنگی ای بود که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام آن را تحقق بخشیده بودند. در عصر امام کاظم علیه السلام شمار چشمگیری از فقیهان راوی پرورش یافته، موهبت و ارمغانی کم نظیر و بزرگ بودند که امام کاظم علیه السلام در عرصه نظری-عملی به امت اسلامی عرضه کرده بود. آنچه در بخش های بعدی بدان خواهیم پرداخت، بیانگر تبلور بسیاری از قواعد اصولی و فقهی در عرصه اجتهاد فقهی در دانشگاه سترگ اهل بیت علیهم السلام می باشد. وانگهی گسترش تشیع و فزونی گرفتن دوستی و پیوند با اهل بیت علیهم السلام و خط آنان با تمام ابعاد و ویژگی های آن که از خط عباسیان متمایز می باشد، پس از تلاش های امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، مرهون امام کاظم علیه السلام و تلاش های اوست.

توسعه پایگاه تشیع فعالیت بیشتر رهبری را در نظارت و اشراف بر شئون

و امور پیروان و نیز صیانت و حفاظت جماعت صالحان از لغزش ها، انحرافات و موانع موجود بر سر راه آنان می طلبد. از دیگر سو و با توجه به موضوع های اصلی و فرعی شریعت که ناشی از وسعت یافتن دایره پیوندهای فکری و علمی و دگرگونی روزگار بود، سؤال ها نیز فزونی می گرفت و از جهت دیگر، آمادگی دانشگاه اهل بیت علیهم السّلام برای پاسخ گفتن به مسائل نو، مستلزم ارائه فعالیت بیشتر و دامنه دارتری از رهبری تبلور یافته در امام کاظم علیه السّلام بود. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که امام کاظم علیه السّلام پس از شهادت پدر بزرگوارش در شرایطی سخت قرار داشت و در چنین شرایطی می بایست وظیفه رهبری امت را به خوبی انجام دهد. مسأله دیگر این بود که تمام مسلمانان از امامت حضرت کاظم علیه السّلام آگاهی نیافته و بدان راهنمایی نشده بودند و این، فعالیت امام علیه السّلام را سخت تر و سنگین تر می کرد. به همین دلیل امام علیه السّلام می بایست شماری از یاران نزدیک و مورد اعتماد خود را به عنوان نماینده خود به کار گمارد تا آنان در این مسئولیت و مقام به اداره امور جماعت صالحان و جمع آوری حقوق شرعی، مانند خمس، زکات و... بپردازند؛ حقوقی که مکتب اهل بیت علیهم السّلام موارد و شیوه مصرف آن را تعیین کرده و استمرار وجود و دگرگونی مثبت و استحکام پایه ها و اساس جماعت صالحان را تضمین و آن را در رویارویی با چالش های مستمر توانمند می کند.

این فرایند و روند همان چیزی بود که خلفا به اندازه درک و دریافت خود از خط اهل بیت علیهم السّلام و میزان غور در عمقش، از آن می ترسیدند. هارون الرشید از این قاعده مستثنا نبود، به گونه ای که این فعالیت های دامنه دار و خط ریشه دار پرورش اندیشه، کینه او را علیه امام کاظم علیه السّلام برانگیخت، چرا که هارون امام علیه السّلام را خطری جدی و دشمن حقیقی برای سلطنت خود می دید. او بی پروا امام علیه السّلام

را به زندان می افکند تا او را از پایگاه های خود؛ یعنی نمایندگان و دوستانش دور کند، اما یاران حضرت حتی در زمانی که او در زندان بود، ارتباطی پیوسته و محکم با وی داشتند.

این برنامه ریزی از سوی امام علیه السلام تحولی روشن در تعامل با رویدادها به شمار رفته، بهترین نوع ابزار برای بهره وری از شرایط سخت و تنگناهای موجود، به منظور کمال بخشیدن به این حرکت الهی به سوی اهداف ترسیم شده بود.

فعالیت ها و داده های امام کاظم علیه السلام در عرصه دانش و اندیشه در زمینه های زیر تجلی می یافت:

۱. روایت

۲. تدریس

۳. مناظره

۴. تألیف

البته دامنه روایت، تدریس، مناظره و تألیف در یک یا چند عرصه دانش منحصر نمانده، بلکه به دیگر زمینه های علمی نیز کشیده شد. تنوع میراث علمی که از امام علیه السلام به ما رسیده، خود گواهی بر این گفته است و زمانی که «مسند» امام کاظم علیه السلام را که نزدیک به هزار برگ و در سه مجلد فراهم آمده است، مطالعه کنیم، فعالیت علمی امام علیه السلام به طور ملموس برای ما روشن می شود، مسند امام کاظم علیه السلام در بردارنده گونه های دانش و شناخت: اعتقادی، تاریخی، تربیتی، اخلاقی، احکام شرعی و دعا و زیارت است. توثیق «رجال» (راویان)، مسائل مرتبط با روزگار امام کاظم علیه السلام، احتجاج های آن حضرت با حاکمان و مخالفان و امور مربوط به دانشگاه حضرت که شکوه، قدرت و مرتبه

ص: ۱۹۹

علمی آن در فارغ التحصیلان آن و اصحاب هشیار و زیرک آن حضرت متبلور بود، از دیگر مطالب آمده در مسند امام کاظم علیه السلام است.

یاران امام علیه السلام، از جمله: «هشام بن الحکم»، «صفوان بن یحیی» معروف به بیاع السابری (فروشنده جامه) و «حسن بن محمد بن سماعه کندی» تألیفاتی بسیار داشته و هریک از این سه تن سی اثر از خود برجای گذاشتند، «علی بن حسن طاهری» چهارده اثر، «حسن بن محبوب سراد» شش اثر، «عبدالله بن جبله» هفت اثر و «علی بن یقظین» سه اثر تألیفی به رشته تحریر در آوردند. در این جا به برخی از فعالیت های یاران امام کاظم علیه السلام در عرصه دانش می پردازیم: (۱)

شیوه استنباط و تفقه در دین

«حرمت قول به غیر علم»، «حجیت ظواهر» و «حجیت خبر واحد» موضوع «تعارض میان روایات و احادیث»، بازداشتن مردم از «قیاس» در احکام، «اصالت برائت»، «وجوب موافقت قطعی در اطراف علم اجمالی»، «استصحاب» و «عدم جواز رجوع به اصل، قبل از تفحص و جست و جوی دلیل» نصوصی است که در میراث علمی امام کاظم علیه السلام به چشم می خورد.

همین گستردگی مباحث، نشان می دهد که امام کاظم علیه السلام بر آن بود تا پایه های قواعد و شیوه استنباط و تفقه در دین را استوار و محکم کند.

نگرشی کوتاه در متونی که مجموعه ای از قواعد فقهی و دیگر احکام فقهی متأثر از امام کاظم علیه السلام را دربر می گیرد، این مطلب را برای ما روشن می کند که

ص: ۲۰۰

امام علیه السّلام همواره در تلاش بود تا دانشگاه فقهی و اجتهادی را تکامل بخشد و عالمانی براساس مبانی این دانشگاه که همان خط اهل بیت علیهم السّلام است پرورش داده، به جامعه تقدیم کند تا از این رهگذر، پایایی و جاودانگی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را تضمین نموده و خط مستقیم اهل بیت علیهم السّلام را -علیرغم تمام چالش ها و کارشکنی ها- در تمام عرصه های زندگی حضوری فعال بخشد. (۱)

مناظره در عصر امام کاظم علیه السلام

مناظره علمی از جمله فعالیت های فکری بود که در تبلور و شکوفایی اندیشه امت اسلامی تأثیر بسزایی داشت و در عصر امام کاظم علیه السّلام شهرتی فراگیر یافت. امام جعفر صادق علیه السلام و پس از آن حضرت، امام کاظم علیه السلام از این پدیده بهره جسته، عالمانی متخصص در این فن پرورش دادند.

دست پروردگان دو امام، در دفاع از مذهب اهل بیت علیهم السّلام و معرفی آن به جامعه هم پیمان شدند. علیرغم محدودیت هایی که از سوی حاکمیت برای آنان به وجود می آمد و نیز وجود حصار فکری که مخالفان خط اهل بیت علیهم السّلام آن را تقویت می کردند، آنان توانستند در راه ترویج مذهب اهل بیت علیهم السّلام به موفقیت های چشم گیری نایل شوند. این عالمان پرورش یافته دانشگاه امام صادق علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام همچنین توفیق یافتند تا شبهات و اتهاماتی که مکتب تشیع و اندیشه شیعی را هدف گرفته بود و به صورت روزافزون تنور آن داغتر و آتش آن شعله ورتر می شد، سست و بی اعتبار کرده، رودرروی جریان های منحرف فکری و جنبش های الحادی بایستند.

ص: ۲۰۱

۱- ((۱)). ر.ک لمحات علی القواعد الفقهیه فی الأحادیث الکاظمیه (ضمن مجموعه آثار منتشر شده در سومین کنگره جهانی امام رضا علیه السلام) و مسند الإمام الکاظم علیه السلام.

هشام بن حکم از جمله یاران امام صادق علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام به شمار می رفت که در عرصه مناظره سرآمد و برجسته ترین آنان بود. هشام، پس از وفات امام صادق علیه السّلام به امام کاظم علیه السّلام پیوست. وی شخصیت کم نظیر و از عالمان بزرگ امت اسلامی و طلایه دار مدافعان از خط اهل بیت علیهم السّلام بود. هشام روزگار دراز، به ویژه در عصر هارون الرشید در دفاع از حق سخن گفت و تلاش کرد؛ عصری که اختناق، به تمام معنای خود بر جامعه حاکم بود و هر کس از فضایل اهل بیت علیهم السّلام سخن می گفت، هدف انتقام و شکنجه حاکمیت قرار می گرفت.

هشام در علم کلام تخصص یافت و از بزرگان متکلمان روزگار خود شد. (۱) به دلیل همین توانایی «یحیی بن خالد برمکی» مجلس خود را با وجود او رونق بخشیده، سرپرستی مجالس کلامی خود را به او می سپرد. (۲)

هشام به منظور اثبات حقانیت مبدأ و اصول اعتقادی خود و بطلان تفکر عالمان دیگر ادیان و مذاهب ها دلیرانه پا به میدان مناظره با آنان می نهاد و همواره پیروزمند این میدان بود. او بارها با «عمرو بن عبید» رهبر روحانی و دینی معتزله به مناظره پرداخت. از آن جا که هشام در اثبات گفته خود استدلالی محکم و حجت و برهانی قاطع ارائه می داد، هارون الرشید شیفته آن گفت و گوها بود و از پس پرده به مناظره هشام با دیگر عالمان گوش می داد.

هشام و یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون بودند. یحیی برای در تنگنا قرار دادن هشام به او گفت: «به من بگو آن هنگام که علی و عباس بر سر میراث نزد ابو بکر رفته، طرح دعوا کردند، کدام یک از آن دو بر حق بود و کدام

ص: ۲۰۲

۱- (۱). نک: ابن ندیم فهرست/ ۲۶۳.

۲- (۲). کشی/ ۲۲۵ ۲۸۰/۴۷۵ حدیث ۵۰۰؛ الامالی ۵۵/۱ مرو الذهب ۱۹۴/۳ و ۲۱/۴-۲۳.

هشام از این پرسش دچار حیرت و سرگشتگی شد و با خود اندیشید اگر ادعای علی علیه السلام را باطل بخواند کافر خواهد شد و اگر دعوی عباس را نادرست و ناحق دانسته، آن را بر زبان آورد بی تردید هارون گردنش را خواهد زد. از این رو گفت: هیچ یک از آنان به خطا چیزی نگفته، بلکه هر دو به حق بوده اند و قرآن کریم نیز در قصه حضرت داوود علیه السلام مانند این مطلب را بیان کرده، می فرماید: وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ... خَضَمَانِ بَغِيٍّ بَغَضْنَا عَلِيٍّ بَغَضٍ ... (۱)؛

و آیا خبر دادخواهان-چون از نمازخانه [او] بالا- رفتند-به تو رسید؟ دو مدعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده است».

در این حال کدام یک از آن دو فرشته نادرست گفته و کدام یک درست گفته است؟ حال اگر بگویی هر دو به خطا رفته اند پاسخ تو نیز همان گونه است.

یحیی گفت: نمی گویم که دو فرشته گرفتار خطا شده اند، بلکه به اعتقاد من آن دو درست گفته و در حقیقت دچار اختلاف در حکم نشده بودند، بلکه تظاهر به مخاصمه کردند تا داوود علیه السلام را بر خطایش واقف کرده، او را از حکم و داوری آگاه کنند.

هشام گفت: علی و عباس نیز در حکم دستخوش اختلاف نشده و درباره حقیقت به مخاصمه نپرداختند و خود در مسأله مورد مخاصمه دچار شک و تردید نشده بودند، بلکه با این مخاصمه ظاهری می خواستند ابو بکر را

متوجه خطایش کرده، گناهِش را به او گوشزد نموده و ستمی را که در مورد میراث پیامبر صلی الله علیه و آله روا داشته بود به او بنمایانند.

یحیی از این پاسخ دندان شکن خاموش شد و دچار بهت گردید و هارون الرشید پاسخ زیبا و تحسین برانگیز هشام را ستود و خود هشام نیز بدین وسیله از توطئه یحیی رست». (۱)

هشام مناظره هایی مشابه آنچه گفته شد با «نظام» (۲) (ابراهیم بن یسار) عالم معتزلی و «ضرار ضبی» (۳) داشته است. مناظرات هشام در بخش زندگی یاران امام کاظم علیه السلام در بحار الانوار به طور مفصل آمده است.

ص: ۲۰۴

۱- (۱). الفصول المختاره/۴۲. خلاصه این مناظره را نک: عیون اخبار الرضا ۱۵/۲.

۲- (۲). کشی/۲۷۴ حدیث ۴۹۳ مبحث الخلود فی الجنه و عدمها.

۳- (۳). کمال الدین ۳۶۲/۲-۳۷۰؛ بحار الانوار ۱۹۹/۴۸ حدیث ۷ (به نقل از کمال الدین ۳۶۲/۲-۳۷۰).

بازداشت های مکرر امام کاظم علیه السلام تا زمان شهادت امام

برنامه ریزی برای زندانی کردن امام کاظم علیه السلام

بر آن نیستیم که در این بخش به علل و عوامل زندانی شدن امام کاظم علیه السلام توسط هارون الرشید پردازیم. همان گونه که پیشتر با رفتار و تأثیرگذاری امام علیه السلام بر امت اسلامی آشنا شدیم، همین امر انگیزه مناسبی بود تا هارون را که فاقد مشروعیت برای خلافت و حکومت بود، به در بند کشیدن و در نهایت، ترور امام علیه السلام وا دارد. از این مطلب که بگذریم، خود هارون در آغاز رسیدن به قدرت و خلافت با خود عهد کرد که کیان و وجود علویان را از بن بر کند. با توجه به این اندیشه هارون، برخورد او با بزرگ و مهتر و رهبر علویان؛ یعنی امام موسی بن جعفر علیه السلام چندان دور از انتظار نبود. البته باید میان دلایل واقعی و عواملی که هارون آن ها را دستاویز خود قرار داده بود تا رفتار خصمانه اش را با امام علیه السلام توجیه کند تفاوت قائل شویم.

پس از گذشت یک دهه از حکومت هارون الرشید، دیگر وجود امام کاظم علیه السلام برای هارون الرشید غیر قابل تحمل شده بود، زیرا هارون به قدرت تأثیرگذاری آن حضرت بر امت اسلامی از یک سو و گسترش دامنه تشیع از سوی دیگر پی برده بود. او داوطلبان سپاه امام کاظم علیه السلام را یکصد هزار تن - آن گونه که در پاسخ پرسش پسرش گفته بود - برآورد می کرد. شهرت فراگیر امام

کاظم علیه السلام و افتخارات و فضایل آن حضرت که بر سر زبان ها و موضوع گفت و گوها بود از دیگر عواملی به شمار می رفت که کینه و دشمنی هارون را نسبت به امام کاظم علیه السلام شدیدتر می کرد. ماجرای برخورد هارون با امام کاظم علیه السلام را هنگام زیارت قبر مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیشتر خواندیم. این امر از دیگر عواملی بود که هارون را خشمگین کرد. او همیشه در صدد یافتن بهانه ای بود تا امام علیه السلام را از مردم جدا کند، اما در پی توجیهی عوام پسند بود. از همین رو و به منظور فریب مردم، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «پدرم و مادرم فدایت باد، از تصمیمی که گرفته ام از تو عذر می خواهم. بر آن شده ام تا موسی بن جعفر را با خود برده، به زندانش افکنم، چرا که می ترسم او میان امت تو آتش جنگ برافروزد و بدین وسیله خون امت را بریزد». (۱)

سعایت کنندگان و خبرچینان نیز نقشی منفی علیه امام علیه السلام ایفا می کردند.

یحیی بن خالد برمکی از همین ابزار برای دستگیری امام علیه السلام بهره جست. او «محمد (یا علی) (۲) بن اسماعیل» را به منظور خبرچینی علیه امام علیه السلام فریفت و به جاسوسی علیه امام علیه السلام نزد هارون واداشت.

بینیم برخورد امام کاظم علیه السلام با برادرزاده اش که دست به چنان کاری زده، تن به فریب های یحیی داده بود و پس از دیدار با هارون الرشید، بنا به میل و خواسته هارون، از امام علیه السلام بدگویی کرده بود، چه رفتاری بزرگوارانه و کریمانه داشت.

از «علی بن جعفر بن محمد صادق علیه السلام» نقل شده است: «محمد بن

ص: ۲۰۶

۱- (۱). عیون اخبار الرضا/ ۷۳ حدیث ۳؛ طوسی الغیبه/ ۲۸؛ بحار الانوار ۲۱۳/۴۸ حدیث ۱۳ (به نقل از عیون اخبار الرضا).

۲- (۲). در بعضی از روایات «محمد بن اسماعیل» و در برخی دیگر «علی بن اسماعیل» خوانده شده است.

اسماعیل نزد من آمد و خواست تا از ابو الحسن موسی علیه السّلام بخواهم به او اجازه دهد به عراق برود، از او خشنود باشد و او را سفارشی کند.

علی بن جعفر علیه السّلام می گوید: کناری ایستادم تا امام علیه السّلام به وضوخانه رفت.

این فرصتی بود که می توانستم با امام علیه السّلام دیدار و گفت و گو کنم. چون از وضوخانه بیرون آمدم، به او گفتم: برادرزاده ات محمد بن اسماعیل اجازه خواسته تا به عراق برود و نیز می خواهد به او سفارش هایی بکنی. امام علیه السّلام اجازه داد.

چون به مجلس خود بازگشت، محمد بن اسماعیل برخاست و گفت: ای عمو، دوست دارم سفارشی به من بکنید.

امام علیه السّلام فرمود: تو را سفارش می کنم که از [دست داشتن در ریختن] خون من پرهیزی و تقوای الهی پیشه کنی.

محمد گفت: خدا لعنت کند آن که سعی کند خون تو را بریزد، سپس گفت:

ای عمو، مرا وصیتی بکن.

امام علیه السّلام باز فرمود: تو را سفارش می کنم که از [دست داشتن در ریختن] خون من پرهیزی و تقوای الهی پیشه کنی.

علی بن جعفر بن محمد علیه السّلام می گوید: آن گاه امام علیه السّلام کیسه ای حاوی ۱۵۰ دینار به محمد داد. حضرت کیسه ای دیگر به او داد که ۱۵۰ دینار در آن بود.

سومین کیسه شامل ۱۵۰ دینار به محمد داد و در نهایت دستور داد کیسه ای که حاوی ۱۵۰۰ درهم بود به محمد بن اسماعیل دادند.

دهش امام علیه السّلام را زیاد شمرده، آن را به امام علیه السّلام گفتم، حضرت فرمود: چون پیوند خود را با او حفظ کنم و او رشته خویشاوندی را بگسلد، [با این کار و] حفظ پیوند خویشاوندی، حجت و دلیل من استوارتر و قویتر است.

علی بن جعفر می گوید: محمد بن اسماعیل روانهٔ عراق شد و با همان لباس سفر و با خستگی راه بر درب سرای هارون حاضر شده، به حاجب هارون گفت: به امیر المؤمنین بگو: محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بر درب سرا ایستاده است.

حاجب گفت: ابتدا در جایی اتراق کن، لباس سفر را از تن فرو افکن و جامه ای مناسب بر تن کن، سپس بازگرد تا تو را بدون تشریفات نزد امیر المؤمنین ببرم. او اکنون خفته است.

محمد گفت: به امیر المؤمنین بگو که آمدم، ولی اجازهٔ ورود ندادی.

حاجب داخل شد و پیام محمد را به هارون الرشید رساند. هارون به او اجازهٔ ورود داد.

محمد چون با هارون روبرو شد گفت: ای امیر المؤمنین، دو خلیفه در یک خاکدان [حکومت می کنند]، موسی بن جعفر در مدینه [خلافت می کند و] برای او خراج می برند و تو در عراق [خلافت می کنی و] برایت خراج می آورند.

هارون گفت: به خداوند [سوگندت می دهم که] چنین است؟

محمد گفت: به خدا سوگند چنین است.

به پاس این خدمت محمد، هارون الرشید دستور داد تا یکصد هزار درهم به منزل محمد برده، به او دادند. همان شب محمد گرفتار بیماری «خناق» (دیفتری) شد و مرد. روز بعد یکصد هزار درهمی که هارون به او داده بود به هارون بازگردانده شد.»

(۱)

ص: ۲۰۸

این داستان، نمونه ای از بی شمار دسیسه هایی است که یحیی بن خالد برمکی به دستور و تحریک هارون الرشید طراحی کرد تا اهداف دستگاه ستمکار عباسیان را جامه عمل بپوشاند.

پس از این زمینه سازی ها بود که شتابزده، به طور پنهانی و دور از چشم امت اسلامی، امام کاظم علیه السّلام را بازداشت و زندانی کرد تا مبادا مسلمانان طرفدار امام علیه السّلام از محل زندانی بودن حضرت، آگاه شوند.

دستگیری امام کاظم علیه السلام

پس از آن که هارون الرشید به زیارت قبر منور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و در آن جا با امام کاظم علیه السّلام برخورد کرد، دستور داد تا امام علیه السّلام را دستگیر کنند.

مأموران هارون، امام علیه السّلام را که بالای سر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال نماز بود، بدون این که اجازه دهند نماز خود را به پایان ببرد، دستگیر کرده، غل و زنجیر بر دست و پای امام علیه السّلام گذاردند. امام کاظم علیه السّلام در آن حال، دردمندانه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درد دل خود را چنین باز گفت: به محضر تو رسول خدا شکایت می کنم. (۱)

این اقدام خلیفه مورد نکوهش مردم قرار گرفته، امت را در این مصیبت، اندوه زده کرده بود. دست اندرکاران حکومتی از برآشفتن مردم هراسان شده، ترسیدند که مبادا دستگیری امام علیه السّلام انگیزه ای شود تا مردم علیه حکومت و ارکان آن قیام کنند. این بود که دو شتر آماده کرده، یکی را به سمت بصره

ص: ۲۰۹

و دیگری را به سوی کوفه روانه کردند. بدین ترتیب می خواستند مردم سردرگم شده و ندانند امام علیه السّلام در کدام یک از کجاوه هاست و به کدام سو برده می شود.

امام کاظم علیه السّلام در زندان بصره

«حسان سروی»، (۱) از مدینه تا بصره همراه امام علیه السّلام بود و از ایشان نگاهبانی می کرد. در میانه راه «عبد الله بن مرحوم ازدی»، به حضور امام علیه السّلام شرفیاب شد. امام کاظم علیه السّلام نامه ای به عبد الله داد و از او خواست تا آن را به جانشین خود، امام رضا علیه السّلام برساند و حضرت رضا علیه السّلام را به عنوان امام پس از خویش به عبد الله معرفی فرمود. سرانجام، (۲) کاروان حضرت، پس از پیمودن بیابان ها به بصره رسید.

حسان، امام علیه السّلام را به «عیسی بن ابی جعفر» سپرد و عیسی امام علیه السّلام را در یکی از اتاق های محبس زندانی کرد و درب های زندان را به روی او بست.

عیسی درهای زندان را فقط به دو منظور بر روی امام علیه السّلام می گشود، برای قضای حاجت و تجدید وضو و موقع رساندن غذا به امام علیه السّلام.

حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام از فرصت و فراغت به دست آمده بهترین استفاده را می برد. او روزها را روزه می داشت و شب ها را به نماز و عبادت و راز و نیاز با حضرت احدیت می گذراند و پیشانی بر خاک بندگی می سایید.

حضرت دمی از زندانی بودن خویش دل تنگی نمی کرد، بلکه فرصت فراهم شده را برترین نعمت های الهی می دانست و در دعای خود به درگاه الهی

ص: ۲۱۰

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). همان/ ۲۷ حدیث ۱۳.

عرضه می داشت: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أَسْأَلُكَ أَنْ تَفْرَغَنِي لِعِبَادَتِكَ، اللَّهُمَّ وَقَدْ فَعَلْتُ، فَلَكَ الْحَمْدُ (۱)؛ بار خدایا، تو می دانی که از حضرتت فراغتی می خواستم تا تو را عبادت کنم. بار خدایا، خواسته ام را اجابت فرمودی، پس سپاس تو راست (تو را بر این نعمت سپاس می گویم)».

چون مردم از زندانی شدم امام علیه السّلام در بصره و از محل زندان باخبر شدند، همگان از عالم و عامی به سوی زندان حرکت کردند تا به هر طریقی که شده هر چند مخفیانه با آن حضرت دیدار کنند. از میان آن جمع «یاسین زبّات ضریر بصری» توانست خود را به امام علیه السّلام برساند و از او حدیث روایت کند. (۲)

عیسی و مأموریت کشتن امام کاظم علیه السّلام

هارون الرشید، عیسی بن ابی جعفر، زندانبان امام کاظم علیه السّلام را برای انجام مأموریت شوم و هولناک؛ یعنی به شهادت رساندن امام کاظم علیه السّلام برگزید و تصمیم خود را به او رساند. چون دستور هارون به عیسی رسید، عیسی اجرای دستور را بس سخت و خود را در اجرای آن ناتوان دید. او نزدیکان و افراد مورد اعتماد خود را گرد آورده، با آنان در مورد مأموریت خود مشورت کرد. آنان عیسی را از دست زدن به چنین جنایتی باز داشتند. عیسی نیز نظر آنان را پذیرفت و طی نامه ای، از هارون خواست تا او را این مأموریت معاف دارد.

ص: ۲۱۱

۱- (۱). المناقب ۴/۳۴۳.

۲- (۲). نجاشی/۴۵۳ ش ۱۲۲۷.

هارون درخواست عیسی را پذیرفت، اما از آن جا که عیسی تن به خواسته هارون نداده بود، هارون ترسید مبادا امام کاظم علیہ السلام را از زندان آزاد کند، این بود که به عیسی فرمان داد تا حضرت را به بغداد بفرستد. عیسی از این که از ارتکاب چنین جنایتی معاف شده بود شادمان گشته، دستور هارون را در مورد فرستادن امام علیہ السلام به بغداد عملی کرد. چون امام کاظم علیہ السلام به بغداد رسید هارون دستور داد تا نزد «فضل» بازداشت شود و فضل امام علیہ السلام را در خانه خود زندانی کرد. هارون که از امام علیہ السلام بیمناک بود و نیز به جاسوسانی که برای زیر نظر داشتن امام علیہ السلام به زندان فرستاده بود اعتماد نداشت، خود از فراز کاخ، زندان را زیر نظر می گرفت تا از رفت و آمدهای احتمالی که فضل آن را از هارون پنهان می کرد، آگاه شود.

در یکی از روزهایی که هارون از فراز قصر خود، خانه فضل را می کاوید، در جایی از خانه جامه ای دید که جای آن تغییر نکرده است. از فضل پرسید:

«این پیراهن که همه روز در این مکان می بینم چیست؟»

فضل گفت: ای امیر المؤمنین، آن، جامه نیست، بلکه موسی بن جعفر است. همه روز از هنگام برآمدن خورشید سر به سجده نهاده، ظهر هنگام سر از سجده برمی دارد.

هارون الرشید بهت زده، گفت: این مرد از عابدان و زاهدان بنی هاشم است.

فضل که اقرار هارون را در مورد زهد و عبادت امام کاظم علیہ السلام دید گفت:

امیر المؤمنین، پس، از چه رو بر او تنگ گرفته، به زندانش افکنده ای؟

هارون گفت: دریغ، چاره ای جز این نیست». (۱)

ص: ۲۱۲

دوران زندان امام کاظم علیه السلام به درازا کشید. آزارهای روحی و بدنی، امام علیه السلام را آزرده خاطر کرده بود. حضرت در دل شبی تاریک برخاست و تجدید وضو کرد و چهار رکعت نماز گزارد و گفت:

ای سید و آقای من، از زندان هارون نجاتم ده و از دست او رهایی ام بخش. ای برآورنده درخت از میان شن و گل، ای برآورنده آتش از دل آهن و سنگ، ای برآورنده شیر از میان سرگین و خون، و ای آزادکننده جنین از میان [تنگنای] رحم و مشیمه (جفت جنین) و ای رها کننده جان از میان احشا و امعاء، مرا از دست هارون رها ساز.

خداوند دعای بنده صالح خود را مستجاب کرد و او را در دل شب از زندان هارون سرکش نجات داد. (۱)

مسلم آن است که امام کاظم علیه السلام مدتی طولانی از عمر خود را در زندان های هارون سپری کرد، اما تاریخ، دوران زندان امام علیه السلام را به دقت ثبت نکرده است.

این احتمال وجود دارد که برخی از تاریخ نگاران، در این امر دخالت داشته، حسب الامر اربابان خود از ثبت دقیق مدت زمانی که امام علیه السلام در زندان بوده سرباز زده باشند.

امام کاظم علیه السلام پس از آزاد شدن از زندان در بغداد ماندگار شد. او روزهای پنج شنبه هر هفته به دیدار هارون الرشید می رفت.

ص: ۲۱۳

حضور امام کاظم علیه السلام در بغداد سبب شد تا نام و فضایل و افتخارات او زبانزد همگان شود. همین امر عرصه را بر هارون تنگ کرده، موجب ترس هارون از حضور امام علیه السلام در میان مردم شد. این بود که مجدداً امام علیه السلام را بازداشت کرد و در خانه فضل زندانی کرد. امام علیه السلام در زندان فضل شب و روز خود را به عبادت و راز و نیاز با خدا سپری می کرد. فضل که امام علیه السلام را این چنین مشغول عبادت می دید او را بزرگ داشته، بر او تنگ نمی گرفت و همه روز خوراک های خوب و گوارا برای حضرت می فرستاد. امام کاظم علیه السلام بهترین دوران زندان خود را در محبس فضل گذراند، چرا که برخلاف دیگر زندان ها، در زندان فضل از آسایش و آزادی عمل برخوردار بود.

این بار نیز هارون، زندانبان را مأمور از پای در آوردن امام کاظم علیه السلام در زندان کرد، اما فضل خدا ترس که به امامت امام کاظم علیه السلام نیز معتقد بود، از این کار سر برتافت. سرپیچی فضل از فرمان هارون و تن ندادن به ننگ کشتن امام علیه السلام سبب شد تا مورد شکنجه و خشم هارون قرار گیرد و دیگر برمکیان نیز به شیعه بودن متهم شوند. (۱)

امام کاظم علیه السلام در زندان سندی بن شاهک

هارون الرشید دستور داد امام علیه السلام را از زندان فضل به زندان «سندی بن شاهک» منتقل کنند و از سندی خواست تا بر امام علیه السلام سخت گیرد. این بد سگال

ص: ۲۱۴

به هارون پاسخ مثبت داده، با سنگدلی تمام، بر امام علیه السّلام ستم روا داشت. او به دستور هارون غل و زنجیری گران بر پای حضرت زد و جز برای تجدید وضو درها را بر آن حضرت علیه السّلام نمی گشود؛ در سخت گرفتن بر امام علیه السّلام از هیچ کاری دریغ نمی کرد و در تمام این احوال، امام کاظم علیه السّلام همچنان بردباری و شکیبایی می ورزید. سندی، غلام خود را که «بشار» نام داشت و نسبت به علویان بسیار کینه توز بود، بر امام علیه السّلام گمارد تا در خوش خدمتی به هارون کوتاهی نکرده باشد، اما دیری نپایید که غلام سندی با دیدن کرامات و معجزه های امام علیه السّلام، دگرگون شده، به راه حق بازگشت و در حق امام علیه السّلام خدماتی کرد. (۱)

فعالیت امام کاظم علیه السّلام در زندان

اشاره

امام کاظم علیه السّلام در زندان نیز فعالیت های خود را ادامه می داد، با این تفاوت که شیوه آن با فعالیت خارج زندان متمایز بود. در این جا چند مورد از فعالیت های امام علیه السّلام را به اختصار نقل می کنیم:

۱. عبادت

همان طور که پیشتر گفته شد امام علیه السّلام اوقات خود را در زندان به عبادت سپری می کرد، روزها را به روزه و شب ها را به راز و نیاز و نماز می گذراند و دمی از یاد خداوند غافل نمی شد. این حالت امام علیه السّلام، زندانبانان، خادمان، کنیزکان آوازه خوان و حتی نزدیکترین افراد به دشمن خود را تحت تأثیر قرار داده، آنان را گاهی موفق به توبه می کرد. خواهر سندی بن شاهک، زندانبان

ص: ۲۱۵

سفاک امام علیه السلام یکی از این راه یافتگان است. او زمانی که بندگی و عبادت و فروتنی امام علیه السلام را در برابر خداوند دید تحت تأثیر قرار گرفت و در شمار زنان نیکوکار و صالح درآمد. او نسبت به امام علیه السلام مهربانی می ورزید، در خدمت به او می کوشید و هرگاه به حضرت می نگریست، اشک از چشمانش روان می شد و می گفت: «زیان دیده اند گروهی که متعرض این مرد شوند!».

در دورانی که حضرت موسی بن جعفر در زندان سندی بود، گروهی از عالمان و راویان حدیث توانستند دور از چشم جاسوسان و پنهانی با امام علیه السلام دیدار کرده، از چشمه زلال و گوارای دانش امام علیه السلام جرعه ای بنوشند. از جمله عالمانی که به دیدار امام علیه السلام نایل آمد «موسی بن ابراهیم مروزی» معلم فرزند سندی بود. او توانست از سندی اجازه ملاقات با امام علیه السلام را بگیرد.

ابراهیم آنچه را که از امام علیه السلام شنیده بود نگاشته، به صورت کتابی درآورد. (۱)

۲. پاسخ به استفتاء

آن بخش از سرزمین های اسلامی که ساکنان آن به امامت امامان اهل بیت علیهم السلام معتقد بودند، نامه های خود را به وسیله پیک و ویژه به حضور امام علیه السلام که در زندان سندی در بند بود می فرستادند و امام علیه السلام پاسخ آنان را می داد. یکی از کسانی که به عنوان پیک شیعیان در زندان با امام علیه السلام دیدار کرد «علی بن سويد» بود. او نامه های شیعیان را به امام علیه السلام رسانده، امام علیه السلام پاسخ نامه ها را دادند. (۲)

ص: ۲۱۶

۱- (۱). نجاشی/۴۰۷ ش ۱۰۸۲.

۲- (۲). حياه الامام موسی الكاظم ۴۹۲/۲.

۳. تعیین نمایندگان

تعیین نماینده از جمله فعالیت های امام کاظم علیه السّلام در زندان بود. حضرتش جمعی از یاران و پرورش یافتگان دانشگاه خود را در پاره ای از مناطق اسلامی به عنوان وکیل خود منصوب نموده، شیعیان را در احکام به آنان ارجاع دادند.

همچنین نمایندگان خود را به دریافت وجوه شرعی، مانند، خمس، زکات، صدقات و... و هزینه کردن آن ها در راه تأمین معاش فقرا و بینوایان شیعه و در دیگر مصارف خیر مأمور نمودند. از جمله نمایندگان امام علیه السّلام در این زمینه «فضل بن عمر» بود. او از سوی امام علیه السّلام وکیل بود تا حقوق شرعی را دریافت و هزینه مستحقان کند. (۱)

از همین زمان بود که پدیده وکالت در برنامه اهل بیت علیه السّلام چهره نمود تا از این رهگذر امور جماعت صالحان اداره شود. البته مسأله وکالت با گذشت زمان و آن سان که در زندگی امام جواد علیه السّلام امام هادی علیه السّلام، امام حسن عسکری علیه السّلام و امام زمان (عج) خواهیم دید دستخوش تحول و دگرگونی شد.

۴. تعیین جانشین

تعیین و معرفی جانشینی از اصلی ترین مسائلی بود که نمی بایست از آن غفلت شود، چرا که مردم بدون شناخت وصی و جانشین امام علیه السّلام نمی توانستند راه را از چاه باز شناسند و در نهایت در دام دین سازان دنیا طلب گرفتار می شدند. امام کاظم علیه السّلام با توجه به این اصل، از درون زندان با تعیین فرزندش

ص: ۲۱۷

امام رضا علیه السلام به عنوان جانشین خود و راهبر و مرجع شیعیان و امت پیامبر صلی الله علیه و آله، ادای تکلیف کرد.

«حسین بن مختار» می گوید: «زمانی که امام موسی علیه السلام در زندان بود، نوشته هایی از او به دست ما رسید که در آن ها آمده بود: جانشینی من از آن بزرگترین فرزندان من است. (۱)

۵. وصیت امام علیه السلام

امام کاظم علیه السلام از درون زندان سفارش ها و وصیت های خود را به فرزندش امام رضا علیه السلام نمود و رسیدگی به صدقات که از درآمد شخصی آن حضرت بود و نیز پرداختن به مسائل و امور شخصی و عمومی خود را بر عهده فرزندش گذارد. امام کاظم علیه السلام پیش از نوشتن و بیان وصیت های خود، گروهی از مؤمنان را بر وصیت خود گواه گرفت.

۶. صلابت و مقاومت امام کاظم علیه السلام در برابر فشارهای هارون

امام علیه السلام روزگاری دراز در زندان هارون الرشید در بند بود. برخی از شیعیان خاص حضرت از ایشان خواستند که اجازه دهد با یکی از نزدیکان هارون مذاکره کنند تا با وساطت او، حضرت از زندان آزاد شود. امام علیه السلام پیشنهاد آنان را نپذیرفته، سرفرازانه فرمود: پدرم از پدرانش برایم نقل کرده است که:

خداوند - جل و علا - به داوود علیه السلام وحی کرده، فرمود: ای داوود، هرگاه بنده ای از بندگانم جز من، به یکی از خلق من چنگ زند [و امید گشایش بدو ببندد و غیر مرا کارساز بداند] به یقین

ص: ۲۱۸

۱- (۱). عیون الاخبار الرضا ۳۰/۱ و مسند الامام کاظم ۱۴۷/۲ حدیث ۳۶.

اسباب آسمان را از او برگرفته و زمین را زیر پای او سست کرده، [او را در زمین فرو می برم]». (۱)

امام کاظم علیه السلام و درهم شکستن شکوه هارون

اشاره

هارون الرشید، فشارهای گوناگونی را علیه امام کاظم علیه السلام که در زندان به بند کشیده بود، اعمال می کرد، اما امام علیه السلام که در اوج سختی و در نهایت تنگنا قرار داشت، با صلابت در برابر هارون ایستاد و شکوه و عظمت او را درهم فرو ریخت. هارون که تمام تلاش خود را برای به تسلیم واداشتن امام علیه السلام بر بادرفته می دید، تنها راه حلی که با تمایلات و گرایش های خود همسو می دید مسموم کردن و کشتن امام علیه السلام بود و سرانجام کارنامه سیاه خود را با این جنایت، ننگین تر و سیاهتر کرد. در این جا به مواردی از فشارهایی که هارون در زندان نسبت به امام علیه السلام روا می داشت می پردازیم:

۱. فرستادن کنیزکی برای امام علیه السلام

هارون الرشید کنیزکی در اوج زیبایی و پاکیزگی و آراستگی همراه یکی از خواص خود نزد حضرت کاظم علیه السلام فرستاد تا در خدمت به امام علیه السلام بکوشد، به این امید که حضرت را بدین وسیله فریفته، مجذوب خود کند. چون پیک هارون، کنیزک را نزد امام علیه السلام برد، حضرت به او فرمود: به هارون بگو: بلکه شما به ارمغان خود شادمانی می کنید. من نیازی به این و مانند این ندارم.

پیک با کنیزک نزد هارون بازگشت و پیام امام علیه السلام را به او رساند. هارون که

ص: ۲۱۹

۱- (۱)). تاریخ یعقوبی ۳۶۱/۲ (تحقیق عبد الأمير مهنا مؤسسه الأعلمی للمطبوعات) وفاه موسی بن جعفر.

از شدت خشم برافروخته شده بود، به پیک گفت: نزد او بازگشته، به او بگو: به میل و رضایت تو را زندانی نکردیم و نیز به خواسته تو در خدمت تو نمی‌کوشیم. سپس کنیزک را نزد او بگذارد و روانه شو. پیک هارون، کنیزک را نزد امام علیه السلام برد و پیام هارون را به اطلاع امام علیه السلام رساند و خود بازگشت.

[هارون که تا این جا به خواسته خود رسیده بود] یکی از غلامان خود را به زندان فرستاد تا از وضع کنیزک آگاه شود. چون غلام وارد زندان شد، کنیزک را دید که به درگاه خدای خویش سر به سجده نهاده، می‌گوید: قدوس، قدوس.

غلام، شتابان نزد هارون بازگشته، او را از حال کنیزک باخبر کرد. هارون گفت: به خدا سوگند، موسی بن جعفر او را افسون کرده است، او را نزد من بیاورید.

کنیزک را درحالی که می‌لرزید و چشم به آسمان دوخته بود و ذکر و تسبیح خدا می‌گفت، نزد هارون آوردند. هارون از او پرسید: تو را چه شده است؟ چرا این گونه شده ای؟

کنیزک گفت: حالی شگفت دارم. در کنار او بودم، شب و روز نماز گزارد.

چون از نماز خود فراغت یافت، به او گفتم: آیا کاری داری تا برای انجام دهم؟

امام گفت: چه کاری با تو دارم؟

گفتم: بدین جا فرستاده شده ام تا کارهایت را سامان دهم.

او با دست به سویی اشاره کرد و گفت: پس اینان چه کاره هستند؟

بدان سو که او اشاره کرده بود نگریستم، بوستانی شاداب و پرشکوفه که پایان آن به چشم نمی‌آمد، در برابر دیدگانم پدیدار شد. فرش‌هایی از پارچه‌های زربفت و زیبا در آن گسترانده شده بود و کنیزکان و غلامان زیباروی

بر آن‌ها نشسته بودند.

در زیبایی چهره و آراستگی تن پوش، همانند آنان را ندیده‌ام. آنان لباس‌هایی از ابریشم سبز بر تن، تاج بر سر داشته و خود را با درج‌های گوهر و یاقوت آراسته بودند. در دست آنان ابریقی و دستمالی و خوان‌های رنگارنگ طعام بود. چون این صحنه را دیدم به سجده افتادم و در حال سجده بودم که این خادم مرا از سجده بلند نمود و من خود را به حال اول دیدم.

هارون که وجودش از کینه و خشم لبریز شده بود گفت: ای پلید، شاید به سجده رفته‌ای و آنچه را که گفتم در خواب دیده‌ای؟

کنیزک گفت: ای سرورم، به خدا چنین نیست. این صحنه را پیش از سجده‌ام دیدم و سجده‌ من نیز برای همین صحنه بود.

هارون به خادم خود دستور داد تا کنیزک را دور از دیدگان مردم و نزد خود نگاه دارد و ماجرا را از مردم پنهان کند. خادم کنیزک را با خود برده، نزد خویش نگاه داشت. کنیزک نیز به عبادت و نماز می‌پرداخت و هرگاه از [زیادی] عبادتش از او سؤال می‌کردند، می‌گفت: عبد صالح (امام) را این‌گونه یافتم». [\(۱\)](#)

۲. تلاش برای مسموم کردن امام علیه السلام

وجود امام کاظم علیه السلام عرصه را بر هارون تنگ کرده بود، چرا که هارون از این که می‌دید مناقب و افتخارات امام علیه السلام بر سر زبان‌هاست و مردم مجالس خود را با یاد و نام او روشنی می‌بخشند. سبب شد تا تحمل خود را از

ص: ۲۲۱

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۳۲۲/۴ (به نقل از العامری کتاب الأنوار).

دست داده، تصمیم به کشتن امام علیه السلام بگیرد.

به همین منظور درخواست رطب (خرمای تازه) کرد و یک دانه از آن ها را برداشت و با دست خود درون آن زهر گذارد، سپس به خادم خود گفت: «این را برای موسی بن جعفر ببر و به او بگو: امیر المؤمنین خود از این رطب خورده است و به حقی که بر تو دارد سوگندت می دهد تمام آن ها را بخوری که او این رطب ها را با دست خود برای تو انتخاب کرده است. آن گاه به خادم خود سفارش کرد: مراقب باش تمام رطب ها را بخورد و چیزی از آن را به دیگری نخوراند. خادم ظرف رطب را نزد امام علیه السلام برد و پیام هارون را به حضرت رساند. امام علیه السلام شروع به خوردن رطب کرد.

هارون ماده سگی داشت که بسیار دوستش می داشت و زنجیر و قلاده ای از طلا بر گردنش کرده بود. سگ در همین اثنا خود را [از دست پرستار خود] کشید، شتابان نزد امام کاظم علیه السلام رفته، همان جا ایستاد. امام علیه السلام با خلال (سیخی از آهن یا چوب که برای خوردن رطب و میوه هایی مشابه آن مورد استفاده قرار می گرفت) همان رطب آلوده به زهر را برداشت و نزد سگ انداخت. سگ رطب را خورد در اندک زمانی بر زمین افتاد و از پای درآمد و حضرت باقی مانده رطب ها را خورد. بدین ترتیب توطئه هارون الرشید برای از میان برداشتن امام علیه السلام با شکست روبرو شد و خداوند امام کاظم علیه السلام را از گزند هارون نجات داد و خطر را از آن حضرت دور گرداند». (۱)

ص: ۲۲۲

۱- (۱). عیون الاخبار ۱/۱-۱۰۲ و بحار الانوار ۲۲۳/۴۸ حدیث ۲۶ (به نقل از عیون اخبار الرضا حدیث ۱۰۱/۱-۱۰۲).

در زمانی که امام کاظم علیه السلام در زندان بود، روزی هارون الرشید وزیر خود، یحیی بن خالد (۱) را خواست و به او گفت: «ای ابو علی، می بینی که در چه [مشکلات] عجیب گرفتار آمده ایم. آیا در کار این مرد چاره ای می اندیشی و ما را از غصه این گرفتاری رها می کنی؟»

یحیی راه درست را به او نشان داد و گفت: ای امیر المؤمنین، رهایی از این مشکل را در آن می بینم که بر او منت نهاده، حقوق و پیوند خویشاوندی را در حق او مراعات کنی. به خدا سوگند که با این کار (زندانی کردن او) دل دوستان ما را از ما چرکین کرده ای.

هارون پند او را پذیرفت و گفت: نزد او برو و آهن از دست و پای او بگیر، سلام مرا به او برسان و بگو: پسر عمویت می گوید: پیش از این سوگند یاد کرده ام که تا به بدی نسبت به من اقرار نکنی و نسبت به گذشته ات از من درخواست بخشش نمایی، دست از تو برندارم. [این را بدان] که اقرار تو ننگی متوجه تو نکرده و درخواستت از من، قدر و منزلت تو را نمی کاهد و این یحیی بن خالد است که مورد وثوق، وزیر من و صاحب اختیار می باشد. به اندازه ای که به سوگندم عمل کرده باشم از او درخواست کن [و اظهار تقصیر نما].

یحیی به حضور امام علیه السلام رسید و پیغام هارون را به ایشان رساند. امام کاظم علیه السلام که می دانست هارون الرشید در صدد است تا با گرفتن اقرار مبنی بر

ص: ۲۲۳

۱- (۱). ابو الفضل برمکی مربی و معلم هارون الرشید بود که در سال ۱۲۰ ق. زاده شد و در سال ۱۹۰ ق. بدرود زندگی گفت.

بدی در حق هارون، حضرت را به وسیله اقرارش، در میان مردم بدنام کرده و توجیهی برای زندانی کردن حضرت باشد، لذا به یحیی فرمود: نخست [بدان] که نعمت و آسایش تو و خاندانت به دست هارون بر باد خواهد شد. آن گاه حضرت، یحیی را از هارون بر حذر داشته، پاسخ هارون را چنین دادند: ای ابو علی، به او بگو: موسی بن جعفر می گوید: روز جمعه پیک من خبری را که [دوست می داری و] می خواهی (یعنی مرگ امام) به تو می رساند و چون فردا (روز قیامت) در محضر خداوند تو را به زانو در آورده [از خداوند دادخواهی کردم] خواهی دانست که چه کسی بر رفیق خود ستم و تجاوز کرده است!». (۱)

۴. نامه امام کاظم علیه السلام به هارون

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از داخل زندان طی نامه ای که به هارون الرشید نوشت، تلاش های شکست خورده هارون در فریفتن و شکنجه خود را ناکارآمد خوانده، متذکر شد که اقدام های جبارانه او چیزی را تغییر نمی دهد.

«محمد بن اسماعیل» می گوید: «موسی بن جعفر علیه السلام نامه ای از زندان برای هارون الرشید فرستاد به این شرح: هر یک روز آمیخته به سختی که بر من می گذرد، یک روز آکنده از آسایش و فراخی از تو سپری می شود تا این که همگان در روزی بی پایان [برای داوری و رسیدن به پاداش یا کیفر] گرد خواهیم آمد و آن جاست که باطل کاران زیان می کنند». (۲)

ص: ۲۲۴

-
- ۱- (۱). طوسی الغیبه/ ۲۴ و ۲۵ حدیث ۴ و ۵ (به نقل از ابن خالد برقی از ابن عباد مهلبی از پسر یحییای برمکی) و بحار الانوار حدیث ۲۳۱/۴۸ ب ۴۳/ حدیث ۳۷ (به نقل از طوسی الغیبه/ ۲۴ و ۲۵ حدیثهای ۴ و ۵).
- ۲- (۲). تاریخ بغداد ۳۲/۱۳ و تذکره الخواص/ ۳۱۴ (به نقل از تاریخ بغداد ۳۲/۱۳)؛ کشف الغمه ۸/۳ (به-

تحمل حوادث ناگوار، شکنجه، در غل و زنجیر قرار داشتن، ممنوعیت تماس با مردم و بدرفتاری های طاقت سوز، از اموری به شمار می رفت که از سوی هارون بر امام علیه السلام روا داشته می شد و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با آن ها دست به گریبان بود، اما هارون به همین مقدار بسنده نکرده، طرحی بی سابقه برای تبرئه خود از ننگ و بدنامی کشتن امام علیه السلام ریخت. غالب تاریخ نگاران و ترجمه نویسانی که درباره امام علیه السلام قلم زده اند، نوشته اند: «هارون به سندی بن شاهک جانی پیشنهاد کشتن امام علیه السلام را داد و او پذیرفته، به سنگین ترین و دردناکترین جنایت تاریخ اسلام دست زده، نواده پیامبر بزرگ اسلام را کشت.

سندی مقداری رطب فراهم کرد و به زهری کشنده آغشت، سپس آن را برای امام علیه السلام برد. آن حضرت ده دانه از آن رطب را تناول کرد. سندی به امام علیه السلام گفت: بیشتر بخور.

امام علیه السلام خیره در او نگریسته، فرمود: بس است. به آنچه نیاز داشتی (امید بسته بودی) رسیدی.

امام علیه السلام پس از خوردن رطب آلوده به زهر، دچار دردهای جانکاه ناشی از مسمومیت شد و زهر، تمام وجود امام علیه السلام را فرا گرفت. مأموران سنگدل خلیفه امام علیه السلام را در میان گرفتند و سندی بن شاهک پلید با بیانی زشت و خشونت بار با امام علیه السلام برخورد کرد. او از رسیدن هر نوع کمک و دارویی به امام علیه السلام ممانعت

کرد تا فرجامی که هارون برای حضرت در نظر گرفته بود سر رسیده، محقق شود.

در همان زمان بود که سندی بن شاهک، برخی از افراد سرشناس و نامی را آن گونه که یکی از بزرگان عامه می گوید-شمار آنان به هشتاد تن می رسید-به زندان خواند.

او می گوید: سندی بن شاهک ما را فرا خواند و چون در آن جا جمع شدیم، گفت: در این مرد بنگرید، آیا صدمه ای بر او وارد شده است؟ مردم ادعا می کنند که با او رفتاری ناخوشایند شده و این مطلب را بسیار بر زبان می آورند.

می بینید که از نظر خانه و لوازم آن در آسایش است. امیر المؤمنین (هارون) نظر سوئی درباره او ندارد، بلکه در انتظارات اوست که نزد وی رود و با او مناظره کند. [آن گونه که می بینید] او از هر نظر در آسایش است [چنانچه تردید دارید] از او بپرسید.

راوی می گوید: تمام اندیشه ما دیدن امام علیه السلام بود. زمانی که به او نزدیک شده، او را از نزدیک دیدیم، با تمام وجود دریافتیم که در عبادت و زهد سرآمد عابدان و زاهدان است [و نتوانستیم در عبادت و زهد کسی را هم سنگ او سازیم]. او به ما گفت: آنچه درباره آسایش، امکانات و مانند آن گفته، درست است، اما ای حاضران، بدانید که به وسیله نه دانه خرمای زهرآلود مسموم شده ام و فردا [در اثر زهر] چهره ام زرد خواهد شد و پس فردا خواهم مرد.

سندی بن شاهک که این دیدار را تدارک دیده بود تا خود را در کشته شدن امام کاظم علیه السلام بیگناه معرفی کند، با شنیدن این سخن همانند شاخه نخلی که دستخوش توفان شده باشد بر خود لرزید، چرا که طرح سالوسانه خود را بر باد رفته می دید. (۱)

ص: ۲۲۶

زهری که به حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام خورانده شد به تدریج همه وجود امام علیه السّلام را فراگرفت و حضرتش دانست که زمان دیدار با دوست فرا رسیده است. از این رو سندی را فراخواند. سندی حاضر شد و امام علیه السّلام از او خواست تا غلامش را که در خانه عباس بن محمّد در محل «مشرعه القصب» ساکن است فراخواند تا به امر غسل و تجهیز حضرت پردازد.

سندی از امام علیه السّلام اجازه خواست تا خود به امر تکفین و تجهیز پردازد، اما حضرت با ردّ درخواست او فرمود: ما اهل بیت، کابین همسران، هزبنه حج صروره» (نخستین حج) و کفن خود را از مال پاک [و مباح] خویش تهیه می کنیم و کفنم نیز آماده است. (۱)

سندی غلام را حاضر کرد. حال امام علیه السّلام رو به وخامت نهاده، حضرتش در حال احتضار بود و مرگ را با همه وجود حس می کرد. امام علیه السّلام در این لحظات «مسیب بن زهره» را خواست و به او فرمود: همان گونه که به تو گفته ام در حال کوچ به سوی خداوند هستم، پس آن گاه که جرعه آبی خواسته، آن را نوشیدم و چون دیدی بدنم متورم شد، رنگ چهره ام زرد، سپس سرخ و بعد سبز شد و به رنگ های دیگری درآمد، آن سرکش را از وفات من آگاه کن.

مسیب می گوید: همچنان منتظر رسیدن زمان درخواست آب از سوی امام علیه السّلام بودم که انتظار سرآمد و امام علیه السّلام جرعه ای آب خواست و آن را نوشید، سپس مرا خواست و فرمود: ای مسیب، این پلید، سندی بن شاهک خواهد گفت که خود

ص: ۲۲۷

۱- (۱). مقاتل الطالبيين/۳۳۳؛ طوسی الغیبه/۲۶-۳۱ (به نقل از مقاتل الطالبيين/۳۳۳) و بحار الانوار ۲۳۴/۴۸ ۳۸ (به نقل از الغیبه/۲۶-۳۱).

عهده دار غسل و دفن من است. هیهات، هیهات که چنین باشد، هرگز [چنین نخواهد بود].

چون به قبرستان معروف به «مقابر قریش» برده شدم، مرا در آن جا در لحد بگذارید و بلندی قبرم [فقط] چهار انگشت گشاده باشد. از خاک قبرم برای تبرک برنگیرید، زیرا تمام خاک ها بر ما [و همگان] حرام است جز تربت (خاک) قبر جدم حسین بن علی که خداوند - عزّ و جلّ - شفای شیعیان و دوستان ما را در آن قرار داده است.

مسیب می گوید: شخصی را در کنار امام علیه السّلام دیدم که شبیه ترین مردم به آن حضرت بود. من که مولایم رضا علیه السّلام را در خردسالی دیده بودم، بر آن شدم تا از او پرسم، اما ناگاه امام کاظم علیه السّلام بر من فریاد زد و فرمود: آیا تو را باز نداشتم؟ آن شخصی که در کنار امام علیه السّلام نشسته بود از دیدگانم پنهان شد و چون به امام علیه السّلام نزدیک شدم او را کالبدی آرام و بی جان یافتم. بنا به وصیت امام علیه السّلام خبر وفات او را به هارون الرشید رساندم.

بدین ترتیب امام کاظم علیه السّلام پس از عمری راهبری روحی، دینی، علمی، اجتماعی، هدایت مردم، مبارزه با تاریکی های جهل و انحراف و تحمل دشواری های زندگی و ستم دشمنان و کینه توزان، به دیدار معبود شتافت. با رفتن او جهان تیره و تار و سرای نیکان به یمن قدمش پر فروغ و درخشان شد.

در آن روز اسلام و مسلمانان درخشانترین چهره و شخصیت را از دست دادند؛ شخصیتی که از کیان اسلام و کلمه توحید دفاع و حقوق مسلمانان را از غاصبان مطالبه کرد و هر تجاوز هرمتجاوز به حقوق و حریم آنان را محکوم و نکوهش نمود.

پس خطاب به حضرتش می گوئیم: درود بر تو ای فرزند رسول خدا، آن روز که زاده شدی و آن روز که به شهادت رسیدی و آن روز که برانگیخته خواهی شد.

بنا به نقل مشهور، شهادت امام کاظم علیه السلام در روز جمعه، ۲۵ ماه رجب سال ۱۸۳ ق. (۱) بوده است. روایت دیگر، شهادت امام علیه السلام را در سال ۱۸۶ ق. (۲)

می داند.

امام کاظم علیه السلام در ۵۵ سالگی (۳) و به نقلی در ۵۴ سالگی (۴) چشم از جهان فرو بست.

تحقیق درباره کشته شدن امام

اشاره

پس از به شهادت رسیدن امام کاظم علیه السلام هارون الرشید به منظور سلب مسئولیت قتل امام علیه السلام و تبرئه خود و دستگاه خلافت از دخالت در به شهادت رسیدن امام علیه السلام، مرگ حضرت را طبیعی جلوه داد و آن را میان مردم پراکند. او برای نیل به این هدف و قبولاندن این نیرنگ به مردم دو راه در پیش گرفت.

راه نخست

سندی بن شاهک نخستین گام را در این راه برداشت تا زمینه را برای اعلام بیگناهی و عدم دخالت اربابش هارون در قتل امام علیه السلام فراهم کند و در نتیجه دامن خود را از این جنایت پاک سازد. «عمر بن واقد» درباره چگونگی شانه خالی کردن سندی از زیر بار این مسئولیت و تلاش بی امان او در این راه می گوید: «در یکی از شب ها سندی در پی من فرستاد. در آن هنگام من در بغداد بودم. احضار من در آن وقت از شب مرا بیمناک کرد و پنداشتم که سندی

ص: ۲۲۹

۱- (۱). عمده الطالب/۸۵؛ طبری ۷۰/۱۰؛ الکامل فی التاريخ ۵۴/۶؛ تاریخ بغداد ۳۲/۳؛ تاریخ ابی الفداء ۷۷/۲؛ وفيات الاعیان ۱۷۳/۲؛ میزان الاعتدال ۲۰۹/۳ و تهذیب التهذیب ۳۴۰/۱۰.

۲- (۲). مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۵.

۳- (۳). الفصول المهمه/۲۵۵.

۴- (۴). المناقب ۳۴۹/۴.

قصه سوئی درباره من دارد. از این رو آنچه را که باید وصیت کنم، به خانواده ام وصیت کرده، «إنا لله و إنا إليه راجعون» را بر زبان آوردم، سپس نزد سندی رفتم.

چون سندی مرا دید، گفت: ای ابو حفص، انگار تو را ترسانیده ام؟

گفتم: آری.

گفت: جز خیر چیزی نیست [نترس].

گفتم: خوب است پیکی به منزل من بفرستی تا آنان را از حال من باخبر سازد.

سندی پذیرفت، سپس گفت: ای ابو حفص، می دانی برای چه تو را احضار کردم؟

گفتم: نه.

پرسید: آیا موسی بن جعفر را می شناسی؟

گفتم: آری به خدا، او را می شناسم و روزگاری است که میان من و او رابطه دوستی برقرار است.

گفت: چه کسانی در بغداد هستند که گفتارشان مورد قبول همگان است؟

کسانی را نام بردم و آنان را همانند من فرا خواندم، سپس گفتم: کسانی را می شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند؟

حاضران کسانی را نام بردند و سندی آنان را احضار کرد. شمار کسانی که آن شب به دستور سندی احضار شده بودند به بیش از پنجاه تن رسید و همگی موسی بن جعفر علیه السلام را می شناختند و با او سابقه همنشینی داشتند.

عمر بن واقد می گوید: سندی به اندرون رفت و ما مشغول نماز شدیم.

کاتب او طوماری آورد و نام، محل سکونت و کار ما را در آن نوشت، سپس سندی نزد کاتب بازگشت.

عمر ادامه می دهد: سندی بیرون آمده، مرا خواند. من و عده ای از دوستانم برخاسته، داخل شدیم. سندی رو به من کرد و گفت: ای ابو حفص، پارچه را از روی موسی بن جعفر بگیر و چون پارچه را برگرفتم او را مرده یافتم. از دیدن او گریستم و کلمه استرجاع بر زبان آوردم.

سپس به حاضران گفت: او را بنگرید. یکایک حاضران نزدیک شده، او را نگرستند.

آن گاه گفت: همگی گواهی می دهید که این [مرده] موسی بن جعفر بن محمد است؟ گفتیم: آری، گواهی می دهیم که او موسی بن جعفر بن محمد است.

سندی به یکی از غلامان گفت: عورت (شرمگاه) او را با پارچه ای بیوشان و بدن او را در معرض دید قرار ده و غلام چنان کرد.

آن گاه سندی گفت: آیا چیزی و اثری غیرطبیعی در او می بینید؟

گفتیم: نه. چیزی غیرطبیعی در او نمی بینیم، جز این که او مرده است.

در این هنگام گواهی حاضران را ثبت کرد و آنان راه خانه خویش در پیش گرفتند. (۱)

راه دوم

در این بخش از برنامه عوام فریبانه و منحرف کردن افکار مردم، هارون الرشید خود به میدان آمده بود تا در برابر جمع بزرگان شیعه، چنین وانمود کند که امام علیه السلام به مرگ طبیعی مرده و او هیچ گونه دخالتی در وفات امام علیه السلام نداشته،

ص: ۲۳۱

۱- ((۱)). کمال الدین/۳۷ یا عیون اخبار الرضا ۹۷/۱ حدیث ۳ و بحار الانوار ۲۲۵/۴۸ حدیث ۳۷ (به قتل از کمال الدین/۳۷ عیون اخبار الرضا ۵۷/۱ حدیث ۳).

خود را بیگناه بخواند.

«محمد بن صدقه عنبری» می گوید: چون ابو ابراهیم، موسی بن جعفر علیه السلام در گذشت، هارون الرشید بزرگان خاندان ابو طالب و بنی عباس، حاکمان و دیگر مردمان را فراخواند، سپس پیکر ابو ابراهیم، موسی بن جعفر علیه السلام را حاضر کرد و به حاضران گفت: این موسی بن جعفر است که به مرگ طبیعی در گذشته و اگرچه میان من و او چالش هایی بود، اما در مورد کشتن او [به خدا پناه می برم و] به درگاه خداوند استغفار می کنم [که چنین کاری از من سر زده باشد]. در او بنگرید [آیا اثری از شکنجه و کشتن می یابید؟].

در این هنگام هفتاد تن از شیعیان امام علیه السلام وارد شده، پیکر حضرت را واریسی کرده، اثری از زخم و خفگی در آن ندیدند. در پای امام علیه السلام رنگ حنا دیده می شد. (۱)

پیکر امام علیه السلام بر روی پل

بنا به قراین و شواهد موجود، طبق برنامه از پیش تعیین شده که هارون آن را ساخته و پرداخته بود، نباید مسئولیت به شهادت رساندن امام کاظم علیه السلام پیشوای تمام مسلمانان متوجه هارون شود. از دیگر سو می بایست به هر صورتی که ممکن بود امام علیه السلام را فردی عادی و فاقد جایگاهی ارجمند جلوه داد که در نتیجه، دیگر جایی برای گرافه گویی و بزرگ شمردن فقدان او و تشکیک در مرگش باقی نماند. سندی بن شاهک به منظور تحقق بخشیدن به هدف پلید اربابش دست به ابتکار زده، دستور داد پیکر بی جان امام کاظم علیه السلام را

ص: ۲۳۲

۱- (۱). کمال الدین/۳۹؛ عیون اخبار الرضا ۱/۱۰۵/حدیث ۸ و بحار الانوار ۲۲۸/۴۸ حدیث/۳۱ (به نقل از کمال الدین/۳۹ و عیون اخبار الرضا ۱/۱۰۵/حدیث ۸).

بر روی پل «رصافه» قرار دهند و درحالی که شرطه های هارون سرکش گرد پیکر امام علیه السلام جمع شده، چهره حضرت را باز کرده بودند، مردم از آن جا می گذشتند و به جنازه امام علیه السلام می نگریستند. هدف از این کار، شکستن حرمت امام علیه السلام و کوچک و خوار کردن آن حضرت بود. سندی پا را فراتر نهاده، به مأموران خود دستور داد تا در کنار پیکر پاک امام علیه السلام ندا در دهند: «هذا امام الرافضة فاعرفوه»؛ این امام و پیشوای رافضه (شیعه) است، بشناسیدش. و این گفتاری اندوه افزا بود که جان مؤمنان را از شدت غم می گذاخت.

آنان همچنین به فرمان سندی درصدد بدنام کردن شیعیان برآمده، می گفتند: این، موسی بن جعفر است، همو که رافضی ها (شیعیان) می گویند: او نمی میرد، پس او را بنگرید که مرده است.

این مطلب به منظور بدنام و متهم کردن شیعه بیان می شد، درحالی که روح شیعه از این گفته ها و ادعاها بیزار بوده، آن را نمی پذیرفت، بلکه «واقفیه» مدعی بودند که موسی بن جعفر نمرده و مانند حضرت مسیح علیه السلام به آسمان برده شده است. این حقیقت بر هارون و جلادان او پوشیده نبود، اما باید از این فرصت بهره ای دو سویه، برده می شد: یکی بیگناه جلوه دادن هارون الرشید و دیگری کوچک کردن امام کاظم علیه السلام و بدنام کردن شیعیان بود تا از این رهگذر، هر فشار و ستمی را که بر آنان روا می داشتند، توجیه کنند. این دین به دنیا فروختگان پا را فراتر نهاده، گفتاری بس شنیع و آلوده، به جمله «هذا إمام الرافضة» افزوده، بانگ می دادند: آگاه باشید، هر کس بخوهد پلید و پلیدزاده [العیاذ بالله]، موسی بن جعفر را ببیند بیاید. (۱)

ص: ۲۳۳

۱- (۱). کمال الدین/۳۸؛ عیون الاخبار ۱/۹۹؛ حدیث ۵؛ بحار الانوار ۲۲۷/۴۸؛ حدیث ۲۹ (به نقل از کمال الدین/۳۸ و عیون اخبار الرضا ۱/۹۹؛ حدیث ۵) و الفصول المهمة/۵۴.

هارون با این روش فرصت طلبانه آشکار و نیز دست اندازی به حریم حرمت امام علیه السلام، می خواست افزون بر تحقیر شیعیان، عناصر فعال و دامنه فعالیت و تعصب دینی آنان را شناخته، از این شیوه فریبکارانه برای دربند کشیدن و در نهایت به کام مرگ فرستادن شیعیان استفاده کرده، از خطر آنان رهایی یابد. «شیخ باقر شریف القرشی» می گوید: «گمان قوی این است که شیعیان پی به این انگیزه هارون برده بودند و از همین رو به هیچ اقدامی علیه هارون [و دستگاه او] دست نزدند». (۱)

اقدام سلیمان

کارهایی که هارون الرشید بدان دست زده بود، لکه ننگی پاک نشدنی بر دامان عباسیان گذارد و کارنامه ای سیاه، بر دیگر سیاهکاری های این خاندان می افزود، چرا که هارون به کشتن امام کاظم علیه السلام بسنده نکرده، بلکه اعمال زشتی در حق آن حضرت روا داشت که نشان می دهد هارون هیچ بهره ای از بزرگواری، هوشمندی، خوبی و انسانیت نبرده است.

«سلیمان بن ابی جعفر منصور» از این روحیه هارون آگاه بود. از همین رو زمانی که از بیرون آوردن پیکر امام علیه السلام از زندان و قرار دادن آن بر روی پل و سر دادن آن جمله های دردآور آگاه گردید، بر آن شد تا آن رفتار زشت را به بهترین صورت جبران کند. ماجرای اقدام سلیمان از این قرار است:

«قصر سلیمان بر دجله مشرف بود. زمانی که هیاهوی مردم را شنید و بغداد را دستخوش آشوب و آشفتهگی دید، دلیل آن را از فرزندان پرسید، گفتند: سندی بن شاهک وفات موسی بن جعفر را اعلام می کند. آن گاه آن

ص: ۲۳۴

جمله نفرت انگیز را به اطلاع سلیمان رساندند.

سلیمان بر فرزندان خود بانگ زده، گفت: همراه غلامان خود بروید و جنازه [امام] را از آنان بگیریید و اگر ممانعت کردند، آنان را زده، جامه سیاهی (لباس سپاه و شرطه) که بر تن دارند بر بدنشان پاره کنید.

فرزندان سلیمان و غلامان او روانه شدند و پیکر امام علیه السلام را از شرطه ها گرفتند و آنان هیچ واکنشی نشان ندادند، چرا که سلیمان عموی خلیفه و مهمترین شخصیت خاندان بنی عباس به شمار می رفت و همگی از او فرمانبرداری داشتند. غلامان، پیکر امام کاظم علیه السلام را نزد سلیمان بردند. در همان هنگام دستور دارد تا در گذرگاه های بغداد ندا در دهند: آگاه باشید، هرکس بخواهد بر جنازه پاکیزه و پاکیزه زاده، موسی بن جعفر حضور یابد، حاضر شود». (۱)

مردم از هر صنف و طبقه ای در تشییع پیکر امام کاظم علیه السلام حضور یافتند.

شیعیان نیز با شرکت در تشییع پیکر پاک امام علیه السلام به سوگواری پرداخته، غرق اندوه و ماتم شدند.

شیخ باقر شریف قرشی بر این اعتقاد است که: سلیمان از ترس بروز قیام مردمی یا شورش سپاهیان دست به چنین اقدامی زد، چرا که شیعیان در آن زمان در اقلیت و دور از مقام های دولتی نبودند، بلکه در میان دولت مردان، سرداران سپاه، متصدیان طراز اول امور دولتی کم نبودند کسانی که از مذهب تشیع پیروی می کردند. از همین رو سلیمان آن موضع گیری را از خود نشان داد و بدان وسیله توانست حکومت هارون الرشید را از گزند آشوب ها و انقلاب وا رهااند. (۲)

ص: ۲۳۵

۱- ((۱)). کمال الدین/۳۸؛ عیون الاخبار ۱/۹۹/۵ و بحار الانوار ۴۸/۲۲۷/حدیث ۲۹ (به نقل از کمال الدین/۳۸؛ عیون الاخبار الرضا ۱/۹۹/حدیث ۵).

۲- ((۲)). کمال الدین/۳۸ و عیون اخبار الرضا ۱/۹۹/حدیث ۵.

سلیمان امر تجهیز امام کاظم علیه السلام را به عهده گرفت، امام علیه السلام را غسل داد و کفنی که تمام قرآن کریم بر آن نوشته شده بود و دو هزار و پانصد دینار برای سلیمان تمام شده بود، بر پیکر امام علیه السلام پوشاند. (۱)

مسیب بن زهره می گوید: «به خدا سوگند، مردم را می دیدم که می پنداشتند امام علیه السلام را غسل می دهند، اما دست آنان به او نمی رسید و می پنداشتند که او را حنوط و کفن می کنند، اما می دیدم که کاری نمی کردند. آن شخصی که هنگام وفات امام کاظم علیه السلام در کنار حضرت بود (یعنی حضرت رضا «ع»)، امام را غسل می داد و حنوط و کفن می کرد، اما چنین وانمود می کرد که با جمع غسل دهنده و کفن کننده همکاری می کند و آن جمع او را نمی شناختند. هنگامی که از کار خود فراغت یافت رو به من کرده، فرمود: ای مسیب، در هر چه دچار شک و تردید می شوی، از شک و تردید درباره من پرهیز، چرا که من امام و مولای تو و پس از پدرم حجت خداوند بر تو هستم. ای مسیب، مثل من، مثل یوسف و مثل آنان، مثل برادران یوسف است، آن گاه که بر او وارد شدند، ولی او را شناختند. (۲)

پس از پایان یافتن غسل و حنوط و کفن، امام کاظم علیه السلام را به سوی آرامگاهش بردند.

ص: ۲۳۶

۱- (۱). کمال الدین/۳۸ و عیون الاخبار ۵۲۶/۲.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۱۰۰/۱ حدیث ۱ و بحار الانوار ۲۲۲/۴۸ حدیث ۲۹ (به نقل از عیون اخبار الرضا ۱۰۰/۱ حدیث ۱).

پس از آن که پیکر امام علیه السلام غسل داده شد، مردم بغداد از همه قشر و طبقه، نیکو کردار و بدکار برای تشیع پیکر پاک امام کاظم علیه السلام روان شدند تا از فیض بر دوش گرفتن جنازه آن بزرگوار بهره مند گردند. دسته های سوگوار در گذرگاه های بغداد به حرکت درآمده، درحالی که در رثای آن امام عزیز گلوآژه های غم و مصیبت سر می دادند، راه «باب التین» را در پیش گرفتند.

سلیمان بن ابی جعفر درحالی که لباس های فاخر از تن کنده بود، با پا و سر برهنه، لباس عزا بر تن و گریبان چاک شده پیشاپیش جمعیت عزادار در حرکت بود. سرانجام به گورستان قریش رسیدند و سلیمان پیکر پاک امام کاظم علیه السلام را در قبر گذارد. پس از پایان یافتن کار خاک سپاری، مردم عزادار پیش رفته، این مصیبت بزرگ را به سلیمان تسلیت می گفتند. (۱)

ص: ۲۳۷

۱- (۱). کمال الدین/۳۸؛ عیون اخبار الرضا ۹۹/۱ حدیث ۵ و بحار الانوار ۲۲۸/۴۸ حدیث ۲۹ (به نقل از کمال الدین/۳۸ و عیون الاخبار حدیث ۹۹/۱ حدیث ۵).

میراث علمی امام کاظم علیه السلام

پس از شهادت امام جعفر صادق علیه السلام دانشگاه او به امام موسی بن جعفر علیه السلام رسید. علیرغم شرایط سخت و دگرگونی اوضاع، این دانشگاه و دانش اندوزان آن در طول سه دهه و نیم از توجه و عنایت و کار و فعالیت مستمر علمی امام علیه السلام در پرورش یاران هوشیار و شیعیان امام علیه السلام که طالبان معرفت و دانش بودند، بهره مند شدند. از امام کاظم علیه السلام مجموعه هایی روایی مانند: «مسائل علی بن جعفر»، «الأشعثیات» و... ثبت و نقل شده است.

آنان که میراث اهل بیت علیه السلام را مورد توجه قرار داده، با دیده اهمیت و ارج نهادن، بدان می نگرستند، به گردآوری تراث نقل شده از اهل بیت علیهم السلام از تمام مصادر پرداخته، آن را تنظیم و فصل بندی کرده «مسند» نام گزارند که این تلاش در خور ستایش است، چرا که با این اقدام، فرصتی مناسب برای پژوهشگران فراهم آورده است تا در میراث و سیره اهل بیت علیهم السلام غور کرده، به تحقیق و مطالعه عمیق آن پردازند.

آخرین گردآوری نصوص مربوط به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در سه جلد و بیش از یک هزار صفحه است که به سبک موسوعه هایی روایی، اما با تفاوت هایی، فصل بندی شده است. در مقدمه این اثر نصوصی درباره پرورش، زندگی و سیره امام کاظم علیه السلام نقل شده، میراث حدیثی امام علیه السلام به بخش های:

عقاید، اخلاق، احکام، سیره، تاریخ و رجال تقسیم شده است.

با نگاهی گذرا به مسند امام کاظم علیه السلام و در نظر گرفتن شرایط سخت سیاسی و اجتماعی ای که امام کاظم علیه السلام و یاران و شیعیان او در دوره ای حدود سی و پنج سال با آن دست به گریبان بودند، به سترگی نقش فکری و نیز داده های علمی امام کاظم علیه السلام که امت اسلامی به صورت عام و جماعت صالحان و طالبان دانش پیرو خط اهل بیت علیهم السلام به طور خاص از آن برخوردار بودند، پی می بریم.

مسند امام کاظم علیه السلام به ترجمه ۶۳۸ تن از روایان امام کاظم علیه السلام پرداخته است.

باید به این امر توجه داشت که چنین رقمی برای یک دوره ۳۵ ساله و شرایط آن دوره رقم بسیار بزرگی است. فهرست این مسند در بردارنده تعداد نصوص هرباب از ابواب دانش است که برخی به واسطه امام کاظم علیه السلام از پدران و جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که این خود گواهی بر نهایت توجه و اهتمام آن حضرت به سیره جدش می باشد و پاره ای دیگر از نصوص به هیچ کس اسناد نشده است که باید آن را از تراث خاص امام کاظم علیه السلام دانست.

«الرساله الکبیره» که از حضرت کاظم علیه السلام در مورد «عقل» نقل شده است از مورد دوم؛ یعنی تراث خاص امام علیه السلام می باشد که ممکن است تنها رساله جامعی باشد که از دیدگاه کتاب و سنت به «عقل» و ارزیابی آن می پردازد که این خود میراثی فراگیر و اثری جاودان بوده و شیوه شناخت قرآنی و حدیثی اهل بیت علیهم السلام را در بردارد. در بخش های آینده، نص کامل این سفر گران سنگ را مرور خواهیم کرد.

جزء اول این مسند شامل باب های زیر است:

-علم و عقل (۱۰ باب)؛

-توحید (۱۴ باب)؛

-تاریخ پیامبران و امامان (۱۴ باب)؛

-نبوت و امامت (۲۲ باب)؛

-شناخت اصحاب و یاران (۴۱ باب)؛

-شناخت راویان امام کاظم علیه السلام (۶۳۸ باب)؛

-ایمان و کفر (۴۲ باب)؛

-اخلاق و معاشرت (۱۵۲ باب).

جزء دوم مسند، شامل موارد زیر می باشد:

-کتاب القرآن (۵۱ باب)؛

-کتاب الدعاء (۵۱ باب)؛

-احتجاج ها (۸ باب).

این جزء بخش اعظم موضوع های فقهی را دربردارد، مانند:

-کتاب الطهاره (۷۳ باب)؛

-کتاب الصلاه (۴۱ باب)؛

-کتاب الصوم (۲۵ باب)؛

-کتاب الزکاه (۲۸ باب)؛

-کتاب المعیشه (۵۹ باب)؛

-کتاب السفر (۸ باب)؛

-کتاب الحج (۶۸ باب)؛

- كتاب الزياره (٧ باب)؛

- كتاب الجهاد (٥ باب)؛

- كتاب النكاح (٤٠ باب)؛

ص: ٢٤١

- کتاب الطلاق (۳۰ باب).

موضوع های جزء سوم مسند به شرح زیر است:

- کتاب الأولاد (۱۲ باب)؛

- کتاب التجمیل و الزینه (۴۳ باب)؛

- کتاب الرواتب (۱۲ باب)؛

- کتاب الأطحمه (۶۸ باب)؛

- کتاب الأشربه (۱۳ باب)؛

- کتاب العتق (۱۲ باب)؛

- کتاب الأیمان و الذور (۹ باب)؛

- کتاب الحدود (۱۸ باب)؛

- کتاب الديات (۱۶ باب)؛

- کتاب الوصیه (۱۵ باب)؛

- کتاب الإرث (۱۱ باب)؛

- کتاب الجنائز (۲۹ باب)؛

- کتاب الحشر و المعاد و الآداب و السنن.

تنوع علمی که از حضرت کاظم علیه السلام در بالا نام برده شد، خود دلیلی بر «دائرة المعارف» بودن این میراث است. از دیگر سو تکامل روند علمی که اهل بیت علیهم السلام پایه گذار آن بوده و در راه استحکام بخشیدن اساس و برافراشتن نشانه های آن کوشیده اند و برای به ثمر نشاندن آن و تأکید بر به ظهور رساندن نقش دگرگون ساز آن در جامعه اسلامی به طور عام و در جماعت صالحان به طور خاص در تکاپو بودند، به ما می نمایاند.

در این جا گزیده هایی از این میراث سترگ را در موضوع های زیر تقدیم می نمایم:

۱. امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید:

«وجدت علم الناس في أربع، أولها: أن تعرف ربك، والثانية: أن تعرف ما صنع بك، والثالثة: أن تعرف ما أراد منك، والرابعة، أن تعرف ما يخرجك من دينك؛ (۱)»

دانش [سود بخش به] مردم را در چهار چیز یافتم:

نخست: این که خدای خود را بشناسی؛

دوم: این که بدانی خدا با تو چه کرده است؛

سوم: این که بدانی خدا از تو چه خواسته است؛

چهارم: این که بدانی چه چیزی تو را از دینت خارج می کند».

۲. همو فرمود:

«أولى العلم بك ما لا يصلح لك العمل إلا به، وأوجب العمل عليك ما أنت مسؤول عن العمل به، وألزم العلم لك ما دلّك على صلاح قلبك و أظهر لك فساد، وأحمد العلم ما زاد في علمك العاجل. فلا تشغلنّ بعلم، ما لا يضرك جهله، ولا تغفلنّ عن علم ما يزيد في جهلك تركه»؛ (۲)»

سزاوارترین دانش برای تو، دانشی است که جز با آن عمل تو درست نیاید، واجبتترین عمل برای تو عملی است که درباره آن بازخواست خواهی شد، بایسته ترین دانش برای تو آن دانشی است که قلب (اندیشه) تو را به صلاح آورد

ص: ۲۴۳

۱- (۱). كشف الغمه ۲/۲۵۵.

۲- (۲). بحار الانوار ۳۳۶/۷۵.

و تباهی و فساد آن را به تو بنمایاند و ستوده فرجامترین دانش آن دانشی است که بر علم امروز تو بیفزاید. پس به دانشی که نادانستن آن تو را زیان نرساند نپرداز و از دانشی که وانهادن آن، بر جهل تو می افزاید غافل مشو.

۳. و نیز فرمود:

فقیهی که با آموختن [احکام] مورد نیاز یکی از یتیمان ما را که از دیدن ما محروم شده اند [از گرداب نادانی] رهایی بخشد، از عبادت هزار عابد، بر ابلیس دشوارتر و ناگوارتر است. (۱)

مصادر و روش شناخت

۱. از «سماعه» نقل شده است که: «به ابو الحسن موسی علیه السلام گفتم: آیا هر چیزی در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است؟ یا شما چنین می گوید؟»

او فرمود: [آری] که همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر اوست. (۲)

۲. نیز روایت کرده است که: «از عبد صالح پرسیدم: کسانی از اصحاب ما با پدر و جدت دیدار کرده، از آن دو حدیث شنیده اند. حال ممکن است از اصحاب ما کسی با مسأله ای روبرو شود که در مورد آن فتوایی نداشته، اما مورد مشابه آن را داشته باشد. آنان می توانند بر اساس «قیاس» فتوا دهند؟»

امام علیه السلام فرمود: نه زیرا کسانی پیش از شما هلاک شدند، که به قیاس عمل کردند. به امام علیه السلام گفتم: چرا قیاس پذیرفته نمی شود؟

امام فرمود: زیرا چیزی نیست مگر این که در کتاب (قرآن) و سنت آمده است [و قیاس

ص: ۲۴۴

۱- (۱). الاحتجاج ۸/۱.

۲- (۲). اصول کافی ۶۲/۱.

در آن دو جایی ندارد].^(۱)

۳. از «موسی بن بکر» نقل شده است که ابو الحسن علیه السلام فرمود ^(۲): هر کس بدون علم [به احکام] فتوا دهد، فرشتگان زمین و فرشتگان آسمان او را لعن می کنند.

۴. «عثمان بن عیسی» می گوید: «از ابو الحسن علیه السلام درباره قیاس پرسیدم، فرمود: شما را چه به قیاس؟ خداوند درباره این که چگونه چیزی را حلال یا حرام کند مورد بازخواست قرار نمی گیرد. ^(۳)

۵. از «یونس بن عبد الرحمن» نقل شده است که گفت: «به ابو الحسن علیه السلام اول گفتم: چگونه و با چه چیزی خداوند را به یکتایی یاد کنم و او را یگانه بدانم؟

امام علیه السلام فرمود: ای یونس، بدعتگذار مباش که هر کس پیروی از نظر خود کرد هلاک شد، هر کس خاندان پیامبر خود را وانهاد، گمراه گردید و هر کس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک گفت، کفر ورزید [پس راهی جز راه این سه دسته را برگزین تا خدا را به یکتایی شناخته باشی].

۶. از بهترین و بی نظیرترین احادیث امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد عقل به عنوان منشأ اساسی شناخت، سفارش گرانبهای او به «هشام بن الحکم» است.

این سفارش امام علیه السلام که «رساله العقل عند الإمام» (رساله خرد از نظر امام) نامیده شده بدین شرح است:

ص: ۲۴۵

۱- (۱). الاختصاص/۲۸۱.

۲- (۲). المحاسن ۲۰۵/۱ و بحار الانوار ۱۲۲/۲.

۳- (۳). المحاسن ۲۱۴/۱.

١. «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ؛ (١)

٢. يا هشام بن الحكم، إنَّ اللهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ، وَأَفْضَى إِلَيْهِم بِالْبَيَانِ، وَدَلَّهُمْ عَلَى رَبوبيته بِالْأَدْلَاءِ، فَقَالَ: وَ إِيَّاهُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ - إِلَى قَوْلِهِ - لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ (٢)

٣. يا هشام، قد جعل الله - عَزَّ وَجَلَّ - ذلك دليلاً على معرفته بأنَّ لهم مدبراً فقال:

وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ (٣) وقال: حم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٤) وقال: وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ (٥)

٤. يا هشام، ثمَّ وعظ أهل العقل ورغبهم في الآخرة فقال: وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٦) وقال: وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٧)؛

ص: ٢٤٦

١- (١). زمر/١٧-١٨.

٢- (٢). بقره/١٦٣-١٦٤.

٣- (٣). نحل/١٢.

٤- (٤). زخرف/١-٣.

٥- (٥). روم/٢٤.

٦- (٦). انعام/٣٢.

٧- (٧). قصص/٦٠.

۱. امام کاظم علیه السلام فرمود: خداوند-تبارک و تعالی- در کتاب خود صاحبان خرد و فهم را مژده داده، فرمود: «پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند، اینان اند که خدایشان راه نموده و اینان اند همان خردمندان».

۲. ای هشام بن الحکم، خداوند-عزّ و جلّ- به وسیله خرد[ی که به انسان ها داد] حجت را بر آنان تمام کرد، با بیان، [حجت را] به آنان رساند و به وسیله راهنمایان آنان را به ربوبیت خود هدایت کرده، سپس فرمود: «و معبود شما، معبود یگانه ای است که جز او هیچ معبودی نیست، [و اوست] بخشایشگر مهربان. راستی که در آفرینش آسمان ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز... واقعا نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند».

۳. ای هشام، خداوند-عزّ و جلّ- عقل را به مردم داد تا راهنمایی برای شناخت حضرتش باشد و آنان دریابند که مدبری برای [کارهای] آنان وجود دارد، چرا که خود فرموده است: «و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید، و ستارگان به فرمان او مسخر شده اند. مسلماً در این [امور] برای مردمی که تعقل می کنند نشانه هاست» و نیز فرموده: «حاء میم. سوگند به کتاب روشنگر. ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که بیندیشید» و همو می فرماید: «و از نشانه های او [این که] برق را برای شما بیم آور و امیدبخش می نمایاند، و از آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد که به وسیله آن، زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. در این [امر نیز] برای مردمی که تعقل می کنند، قطعاً نشانه هایی است».

۴. ای هشام، سپس [خداوند] خردمندان را پند داده، به گرایش و میل به آخرت خوانده، می فرماید: «و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست، و قطعاً سرای بازیسین برای کسانی که پرهیزگاری می کنند بهتر است، آیا نمی اندیشید؟» و فرموده است: «و هر آنچه به شما داده شده است، کالای زندگی دنیا و زیور آن است، و آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است، مگر نمی اندیشید؟».

٥. يا هشام، ثم خوف الذين لا يعقلون عذابه فقال عز وجل: **ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ* وَإِنكُمْ لَتَمُرُونَ عَلَيْهِمْ مُضِيحِينَ* وَبِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ (١)؛**

٦. يا هشام، ثم بين أن العقل مع العلم فقال: **وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (٢)؛**

٧. يا هشام، ثم ذم الذين لا يعقلون فقال: **وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ (٣).**

وقال: **إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (٤).** وقال: **وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٥)؛**

٨. ثم ذم الكثرة فقال:

وَ إِن تَطَّعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (٦)، وقال: **وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٧)** و أكثرهم لا يشعرون **(٨)؛**

ص: ٢٤٨

١- (١). صافات/١٣٦-١٣٨.

٢- (٢). عنكبوت/٤٣.

٣- (٣). بقره/١٧٠.

٤- (٤). انفال/٢٢.

٥- (٥). لقمان/٢٥.

٦- (٦). انعام/١١٦.

٧- (٧). انعام/٣٧.

٨- (٨). مضموني است از آیه قرآن.

۵. ای هشام، سپس آنان را که کیفر حضرتش را نشناخته [و نسبت به آن] تعقل نمی کنند ترسانده، می فرماید: «سپس دیگران را هلاک کردیم. و در حقیقت، شما بر آنان صبحگاهان و شامگاهان می گذرید، آیا به فکر فرو نمی روید».

۶. ای هشام، آن گاه روشن کرد که خرد، همراه علم است، چنان که می فرماید: «و این مثل ها را برای مردم می زنیم و جز دانشوران، آن ها را در نیابند».

۷. ای هشام: آن گاه خداوند آنان را که خرد نمی ورزند نکوهش کرده، می فرماید: «و چون به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می گویند: [نه،] بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفته اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟» و نیز فرموده است: «قطعا بدترین جنبندهاگان نزد خدا، کران و لالانی اند که نمی اندیشند» و در جای دیگر می فرماید: «و اگر از آن ها پرسسی، چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟ مسلما خواهند گفت: خدا. بگو: ستایش از آن خداست، ولی بیشترشان نمی دانند».

۸. سپس کثرت را نکوهش کرده، می فرماید: «و اگر از بیشتر کسانی که در زمین می باشند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند» و نیز فرموده است: «ولی بیشتر آنان نمی دانند» و «بیشتر آنان نمی توانند حدس بزنند».

٩. يا هشام، ثم مدح القله فقال: وَقَلِيلٌ مِنْ جِلْدِي الشَّكُورُ (١)، وقال: وَقَلِيلٌ مَا هُمْ (٢)، وقال: وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (٣)؛

١٠. يا هشام، ثم ذكر أولى الالباب بأحسن الذكر و حلاهم بأحسن الحليه، فقال:

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (٤)؛

١١. يا هشام، إنَّ الله يقول: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَمَذَكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ (٥) يعنى العقل، وقال: وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ (٦) قال: الفهم و العقل؛

١٢. يا هشام، إنَّ لقمان، قال لابنه: تواضع للحق تكن أعقل الناس. يا بنى إنَّ الدنيا بحر عميق قد غرق فيه عالم كثير فلتكن سفينتك فيها تقوى الله و حشوها الإيمان و شراعها التوكل و قيمتها العقل، و دليلها العلم و سكاها الصبر؛

١٣. يا هشام، لكل شىء دليل و دليل العاقل التفكير و دليل التفكر الصمت. و لكل شىء مطية و مطية العاقل التواضع و كفى بك جهلا أن تركب ما نهيت عنه؛

ص: ٢٥٠

١- (١). سبأ/١٣.

٢- (٢). سورة ص/٢٤.

٣- (٣). هود/٤٠.

٤- (٤). بقره/٢٦٩.

٥- (٥). سورة ق/٣٧.

٦- (٦). لقمان/١٢.

۹. ای هشام، سپس حضرت حق، قلت (کمی) را ستوده، فرموده است: «و از بندگان من اندکی سپاسگزارند» و «این ها بس اندک هستند» و می فرماید: «و با او جز [عدة] اندک ایمان نیاورده بودند».

۱۰. ای هشام: سپس خداوند با بهترین یادکردها از خردمندان یاد کرده و با بهترین زیورها آنان را آراسته، آن گاه که می فرماید: «[خدا] به هر کس که بخواهد حکمت می بخشد و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است و جز خردمندان، کسی پند نمی گیرد».

۱۱. ای هشام، خداوند می فرماید: «قطعاً در این [عقوبت ها] برای هر صاحب دلی عبرتی است». در این آیه، دل به معنی «عقل» است. و نیز فرموده است: «و به راستی، لقمان را حکمت دادیم» که حکمت به معنی «فهم» و «عقل» است.

۱۲. ای هشام، لقمان به فرزندش گفت: در برابر حق فروتنی کن تا خردمندترین مردم باشی. ای پسر کم، دنیا [چونان] دریای ژرف است که مردم بسیاری در آن غرق شده اند. پس تقوای الهی را کشتی خود در این دریا کن، درون مایه آن را ایمان ساز، بادبانش از توکل برگیر و عقل را بهای آن، دانش را راهنمای آن و بردباری را سکان آن گردان.

۱۳. ای هشام هر چیزی را دلیل و راهنمایی است و راهنمای خردمند، تفکر است و راهنمای تفکر، خموشی است و هر چیزی را ستوری است و ستور خردمند، فروتنی است.

در نابخردی ات تو را همین بس که بر آنچه از آن بازداشته شده ای سوار شوی.

١٤. يا هشام، لو كان في يدك جوزة و قال الناس: (في يدك) لؤلؤه ما كان ينفعك و أنت تعلم أنّها جوزة. و لو كان في يدك لؤلؤه و قال الناس: أنّها جوزة ما ضرّك و أنت تعلم أنّها لؤلؤه؛

١٥. يا هشام، ما بعث الله أنبيائه و رسله الى عباده إلا ليعقلوا عن الله، فأحسنهم استجابته أحسنهم معرفه الله. و أعلمهم بأمر الله أحسنهم عقلا. و أعقلهم أرفعهم درجه في الدنيا و الآخرة؛

١٦. يا هشام، ما من عبد إلا و ملك آخذ بناصيته، فلا يتواضع إلا رفعه الله و لا يتعاضم إلا وضعه الله؛

١٧. يا هشام، إنّ لله على الناس حجّتين، حجه ظاهره و حجه باطنه، فأما الظاهره فالرسل و الأنبياء و الأئمه و أمّا الباطنه فالعقول؛

١٨. يا هشام، إنّ العاقل، الذي لا يشغل الحلال شكره و لا يغلب الحرام صبره؛

١٩. يا هشام، من سلّط ثلاثا على ثلاث فكأنما أعانّ هواه على هدم عقله: من أظلم نور فكره بطول أمله، و محا طرائف حكّمته بفضول كلامه، و أطفأ نور عبرته بشهوات نفسه، فكأنما أعانّ هواه على هدم عقله. و من هدم عقله أفسد عليه دينه و دنياه؛

۱۴. ای هشام، اگر در دست خود گردویی داشته و مردم بگویند: گوهر است تو را سودی نبخشد، چرا که می دانی آنچه در دست داری گردو است و اگر در دستت گوهری داشته باشی و مردم بگویند، آنچه در دست داری گردو است تو را چه زیان که می دانی گوهری در دست داری.

۱۵. ای هشام، خداوند پیامبران را نفرستاد، مگر برای این که در بند بندگی خدا باشند.

پس آنان که بهتر پاسخ پیامبران را دادند، شناخت بهتری از خداوند دارند و آنان که به فرمان خداوند آشنا ترند خردمندترین هستند و خردمندترین آنان، در دنیا و آخرت منزلتی رفیعتر دارند.

۱۶. هیچ بنده ای نیست، مگر این که فرشته ای پیشانی او را در دست دارد. هرگاه فروتنی کند، خداوند او را بزرگی و رفعت بخشد و چون تکبر ورزد و بزرگی فروشد، خداوند او را خوار و کوچک گرداند.

۱۷. ای هشام، خدای را بر مردم دو حجت و برهان است، یکی حجت آشکار، دیگری حجت پنهان. حجت آشکار خداوند همان فرستادگان، پیامبران و امامان هستند و حجت پنهان، خردهاست.

۱۸. ای هشام، خردمند کسی است که [روزی و نعمت] حلال او را از شکرگزاری باز ندارد و حرام، صبوری او را [درهم نشکسته و بر آن] چیره نشود.

۱۹. ای هشام، هرکس سه چیز را بر سه چیز چیره کند چنان است که هوای نفس خود را بر از پای در آوردن خرد خود یاری داده است. هرکس فروغ اندیشه خود را به آرزوی دراز تاریک کند، با پرگویی خود، نکته های حکیمانه خود را از بین ببرد و با پیروی از شهوات نفس، فروغ عبرت پذیری خود را خاموش کند، چنان است که در نابودی عقل خود به یاری هوای نفس خویش برخاسته باشد و هرکس خرد خود را نابود و ویران کند دنیا و آخرت خود را تباه کرده است.

٢٠. يا هشام، كيف يزكو عند الله عملك و أنت قد شغلت عقلك عن أمر ربك و أطعت هواك على غلبه عقلك؛

٢١. يا هشام، الصبر على الوحده علامه قوه العقل، فمن عقل عن الله تبارك و تعالى اعتزل أهل الدنيا و الراغبين فيها. و رغب فيما عند ربه- و كان الله- آنسه فى الوحشه و صاحبه فى الوحده. و غناه فى العيله و معزه فى غير عشيره؛

٢٢. يا هشام، نصب الخلق لطاعه الله. و لا- نجاه إلا بالطاعه. و الطاعه بالعلم و العلم بالتعليم. و التعلم بالعقل يعتقد و لا علم إلا من عالم ربانى و معرفه العالم بالعقل؛

٢٣. يا هشام، قليل العمل من العاقل مقبول مضاعف، و كثير العمل من أهل الهوى و الجهل مردود؛

٢٤. يا هشام، إن العاقل رضى بالدون من الدنيا مع الحكمه. و لم يرض بالدون من الحكمه مع الدنيا، فلذلك ربحت تجارتهم؛

٢٥. يا هشام، إن كان يغنيك ما يكفيك فأدنى ما فى الدنيا يكفيك. و إن كان لا يغنيك ما يكفيك فليس شىء من الدنيا يغنيك؛

ص: ٢٥٤

۲۰. ای هشام، چگونه ممکن است که عمل تو پاک شده و فزونی گیرد، در حالی که عقل خود را در غیر خدای خویش به کار بستی و هوای نفس خویش را در [مصاف و] چیرگی بر عقل خود فرمان بردی؟

۲۱. ای هشام، صبوری بر تنهایی [و تحمل آن] نشانه قوت عقل است. پس هر کس در بند بندگی خدا باشد، از اهل دنیا و طالبان آن دوری گزیند و به آنچه نزد خداوند است روی آورد. در آن صورت است که خدا انیس بی کسی و دلتنگی او، یار تنهایی او، مایه بی نیازی روزگار تنگدستی او بوده و بدون کسان و عشیره او را عزیز می گرداند.

۲۲. ای هشام، خلق به طاعت خداوند گمارده شده است و جز با بندگی خداوند نیل به نجات و رهایی [از کیفر] ممکن نباشد، طاعت و بندگی به علم بستگی دارد، علم به فراگیری آن و فراگیری دانش با خرد پیوند خورده است و هیچ علمی [شایسته فراگیری] نیست، مگر علم عالم ربانی، [چرا که] شناخت عالم، با خرد فراهم آمده است.

۲۳. ای هشام، عمل اندک عاقل به دو برابر پذیرفته است و عمل بسیار پیروان هوای نفس و جاهلان، ناپذیرفته و مردود است.

۲۴. ای هشام، خردمند به اندکی از دنیا، ولی با حکمت خشنود و به اندک از حکمت با [داشتن تمام] دنیا ناخشنود است و از همین روست که تجارت آنان سودآور است.

۲۵. ای هشام، اگر آنچه تو را بسنده باشد، بی نیازت کند، پس کمترین چیز در دنیا تو را بسنده است و اگر آنچه تو را بسنده باشد، بی نیازت نکند، دیگر چیزی از دنیا بی نیازت نمی کند [و پیوسته در اندوه نداشتن و نیاز به سر خواهی برد].

٢٦. يا هشام، إنَّ العقلاء تركوا فضول الدنيا فكيف الذنوب. و ترك الدنيا من الفضل و ترك الذنوب من الفرض؛

٢٧. يا هشام، إنَّ العقلاء زهدوا في الدنيا و رغبوا في الآخرة لأنهم علموا أنَّ الدنيا طالبه و مطلوبه و الآخرة طالبه و مطلوبه، فمن طلب الآخرة طلبته الدنيا حتَّى يستوفى منها رزقه. و من طلب الدنيا طلبته الآخرة فيأتيه الموت فيفسد عليه دنياه و آخرته؛

٢٨. يا هشام، من أراد الغنى بلا مال و راحه القلب من الحسد و السلامه في الدين فليتضرع الى الله في مسأله بأن يكمل عقله، فمن عقل قنع بما يكفيه و من قنع بما يكفيه استغنى و من لم يقنع بما يكفيه لم يدرك الغنى أبدا؛

٢٩. يا هشام، إنَّ الله -جلّ و عزّ- حكى عن قوم صالحين، أنهم قالوا: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعِيدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (١) حين علموا أنَّ القلوب تزيغ و تعود إلى عماها و رداها، أنه لم يخف الله من لم يعقل عن الله و من لم يعقل عن الله لم يعقد قلبه على معرفه ثابتة يبصرها و يجد حقيقتها في قلبه. و لا- يكون أحد كذلك إلا- من كان قوله لفعله مصدقا، و سره لعلانيه موافقا، لأنَّ الله لم يدلّ على الباطن الخفى من العقل إلا بظاهر منه و ناطق عنه؛

ص: ٢٥٦

۲۶. ای هشام، خردمندان، مازاد نیاز خود را از دنیا وانهاده اند، چه رسد به [دامان آلودن به] گناه، چرا که [ترک دنیا فضیلت و ترک گناه از واجبات است].

۲۷. ای هشام، خردمندان، نسبت به دنیا زهد ورزیده، به آخرت متمایل می شوند، چرا که دریافته اند، که دنیا هم خواهان است و هم خواسته شده و آخرت خواهان است و خواسته شده. پس هر کس خواهان آخرت باشد، دنیا خواهان او بوده تا این که سهم خود را از روزی دنیا برگیرد و هر کس در طلب دنیا باشد، آخرت، او را خواسته و مرگ، ناگهان به سراغ او آمده، دنیا و آخرت او را تباہ می کند.

۲۸. ای هشام، هر کس غنای جدای از مال و آرامش دل (تهی شدن آن) از حسد و سلامت در دین خواهد، به درگاه خداوند زاری کرده، بخواهد تا حضرتش عقل او را کمال بخشد، چرا که هر کس خرد ورزد، به آنچه او را بسنده باشد قناعت کند و هر کس به آنچه او را بسنده باشد قناعت کند، بی نیاز شود و هر کس به آنچه او را کفایت کند قانع نباشد، هرگز به بی نیازی دست نخواهد یافت.

۲۹. ای هشام، خدای عزّ و جلّ - از قومی صالح و درست کردار حکایت می کند که:

«می گویند: [پروردگارا، پس از آن که ما را هدایت کردی، دل هایمان را دستخوش انحراف مگردان، و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری].»

[این را هنگامی گفتند که] دریافتند، دل ها دچار انحراف شده، به کوری و سقوط [تمایل داشته و به آن] باز می گردد. هر کس در بند بندگی خدا نباشد از خداوند بیم نخواهد داشت و هر کس که خدا ترس نباشد، دل در بند معرفت و دانشی استوار که آن دانش را ببیند و حقیقت آن را در دل خود بیابد، نخواهد داشت و هیچ کس چنین نبوده [و به این مقام نایل نخواهد شد] مگر این که گفتارش مؤید کردارش و نهانش همانند و همسو با عیانش باشد، زیرا خداوند فقط با نشانی ظاهری از عقل و بیان کننده ای از طرف آن، به وجود نهانی آن دلالت و هدایت می کند.

٣٠. يا هشام، كان أمير المؤمنين عليه السّلام، يقول: ما من شيء عبد الله به أفضل من العقل و ما تمّ عقل امرء حتى يكون فيه خصال شتى، الكفر و الشر منه مأمونان، و الرشد و الخير منه مأمولان، و فضل ماله مبدول، و فضل قوله مكفوف. نصيبه من الدنيا القوت، و لا يشبع من العلم دهره. الذلّ أحب إليه مع الله من العزّ مع غيره، و التواضع أحبّ إليه من الشرف. يستكثر قليل المعروف من غيره و يستقل كثير المعروف من نفسه، و يرى الناس كلهم خيرا منه و أنّه شرّهم في نفسه و هو تمام الأمر؛

٣١. يا هشام، من صدق لسانه زكى عمله، و من حسنت نيته زيد في رزقه، و من حسن برّه بإخوانه و أهله مدّ في عمره؛

٣٢. يا هشام، لا تمنحوا الجهّال الحكمة فتظلموها، و لا تمنعوها أهلها فتظلموهم؛

٣٣. يا هشام، كما تركوا لكم الحكمة فاتركوا لهم الدنيا؛

٣٤. يا هشام، لا- دين لمن لا- مروّه له، و لا- مروّه لمن لا- عقل له، و أنّ أعظم الناس قدرا الذى لا يرى الدنيا لنفسه خطرا، أما إنّ أبدانكم ليس لها ثمن إلاّ الجنه، فلا تبيعوها بغيرها؛

۳۰. ای هشام، امیر المؤمنین [علی بن ابی طالب] علیه السلام می گفت: «به وسیله هیچ چیزی چون عقل، خداوند عبادت نشده است و عقل کسی کمال نمی یابد تا این که چندین خصلت در او جمع شود: کفر و شر در او راه نیابد، از او امید راه یافتگی و خیر برود، زیادی مالش [در راه خدا] بذل شود، از گفتار زیاد [و بی جا] پرهیزد، بهره اش از دنیا قوتی [که بدان زنده ماند] باشد، همه عمر از دانش سیری نپذیرد، خواری و کوچکی در کنار خدا را بر عزت و بزرگی در کنار غیر خدا نزد او محبوبتر باشد، فروتنی را بر بزرگی [ترجیح داده]، پسندیده تر داشته باشد، احسان کم دیگران را زیاد و نیکی بسیار خود را کم شمارد و مردم را همگی بهتر از خویش دانسته، خود را نزد خویش بدتر از همگان بداند که این تمام امر است [و چنین کسی با چنین اوصافی به مراتب کمال عقل دست یافته است].»

۳۱. ای هشام، هر کس زبانش راست گفتار شد، عملش پاکیزه گردد و هر کس نیت خود را نیکو گرداند، روزی اش فزونی گیرد و هر کس در حق برادران و خاندان خود نیکی اش بهتر و بیشتر باشد، عمرش دراز گردد.

۳۲. ای هشام، حکمت را به نادان ندهید (نیاموزید) که در حق حکمت، ستم روا داشته اید و آن را از شایستگان و اهل حکمت دریغ کنید که بر آنان ستم روا می دارید.

۳۳. ای هشام، همان گونه که [دنیاپرستان] حکمت را برای شما و انواده اند، شما نیز دنیا را برای آنان واگذارید.

۳۴. ای هشام، آن که جوانمردی و مروت نداشته باشد دین ندارد و آن که عقل نداشته باشد مروت ندارد. گرامترین و ارجمندترین مردم کسی است که دنیا را هم سنگ و معادل خود نداند. بدن شما بهایی و عوضی جز بهشت ندارد، پس به چیزی جز بهشت مفروشیدش. (۱)

ص: ۲۵۹

۱- (۱). صاحب کتاب «الوافی» از استادش - که خداوند هر دوی آنان را رحمت کند - مطلبی در همین باب نقل کرده می گوید «زیرا که بدن ها روزبه روز در حال کاستی است تا این جان از آن بریده راه آخرت در پیش گیرد. حال اگر این جان سعادت مند باشد در مسیر هدایت و استقامت در راه بندگی قرار گرفته نهایت تلاش او در این خاکدان انقطاع به سوی خدا و رسیدن به نعیم بهشت است. در این حال چنان است که بدن خود را در برابر بهایی چون بهشت به خداوند فروخته و خداوند - عزّ و جلّ - او را برای همین امر آفریده است اما اگر جان تیره بخت و شقاوت پیشه باشد تمام سعی او در زندگی بر آن است تا قرین شیطان باشد و [در نتیجه] گرفتار کیفر دردناک آتش دوزخ می گردد چرا که گام در -

٣٥. يا هشام، أنّ امير المؤمنين عليه السّلام كان يقول: لا يجلس في صدر المجلس إلا رجل فيه ثلاث خصال: يجيب اذا سئل و ينطق اذا عجز القوم عن الكلام، و يشير بالرأى الذى فيه صلاح أهله، فمن لم يكن فيه شىء منهنّ فجلس فهو أحمق؛

و قال الحسن بن على عليه السّلام: اذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من أهلها؛

قيل يا بن رسول الله: و من اهلها؟ قال: الذين قصّ الله فى كتابه و ذكرهم، فقال: **إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ (١)** قال: هم أولوا العقول؛

و قال: على بن الحسين عليه السّلام: مجالسه الصالحين داعيه الى الصلاح و أدب العلماء زياده فى العقل، و طاعه و لاه العدل تمام العز، و استثمار المال تمام المروه، و إرشاد المستشار قضاء لحق النعمه، و كف الاذى من كمال العقل و فيه راحه البدن عاجلا و آجلا؛

٣٦. يا هشام، أنّ العاقل لا- يحدث من يخاف تكذيبه، و لا يسأل من يخاف منعه، و لا يعد ما لا يقدر عليه، و لا يرجو ما يعنف برجائه، و لا يتقدم على ما يخاف العجز عنه؛

و كان امير المؤمنين يوصى اصحابه و يقول: أوصيكم بالخشيه من اللّهم فى السر و العلانيه، و العدل فى الرضا و الغضب، و الاكتساب فى الفقر و الغنى، و أن تصلوا من قطعكم، و تعفوا عمّن ظلمكم، و تعطفوا على من حرمكم و ليكن نظركم عبدا، و صمتكم فكرا، و قولكم ذكرا، و طبيعتكم السخاء، فإنه لا يدخل الجنه بخيل و لا يدخل النار سخي؛

ص: ٢٦٠

۳۵. ای هشام، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: «کسی در صدر مجلس بنشیند که سه خصلت داشته باشد: چون از او پرسند پاسخ دهد و زمانی که جماعت حاضر از گفتن بازمانند، او سخن بگوید و چون از وی مشورت بخواهد آنچه صلاح آنان باشد به ایشان بگوید. پس هر کس از این خصلت ها بی بهره باشد و در صدر مجلس بنشیند احمق است».

هر گاه در پی نیاز خود بودید، آن را از اهلش بخواهید.

گفته شد: ای فرزند رسول خدا، چه کسی اهل آن است؟

همانان که خداوند در کتاب خود از آنان یاد کرده، فرموده است: «تنها خردمندان هستند که پند می پذیرند»، سپس فرمود: آنان [که شایسته است از ایشان درخواست شود] خردمندان هستند».

همنشینی با صالحان فرا خواننده به سوی صلاح و رستگاری است، ادب [آموزی از] عالمان، مایه زیادی خرد است، فرمانبرداری از حاکمان دادگر کمال عزت است، فزونی بخشیدن به مال [از طریق تجارت و معامله مشروع] همه جوانمردی است، راهنمایی کسی که نظر و مشورت خواهد، به جای آوردن حق نعمت است و دست بر گرفتن آزار دیگران کمال عقل و موجب آسایش تن ها در دنیا و آخرت است».

۳۶. ای هشام، خردمند با کسی که بیم می رود گوینده را دروغ پرداز بخواند، سخن نمی گوید، از آن که ترس محروم کردن دارد، خواهش نمی کند، چیزی را که توان انجامش ندارد وعده نمی دهد، به آنچه که به سبب آن مورد ملامت قرار می گیرد [و مستحق آن نیست] امید نمی بندد و به کاری که ترس ناتوانی در انجام آن دارد تن در نمی دهد.

امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام به اصحاب خود سفارش کرده، می فرمود: شما را سفارش می کنم که در نهان و آشکار از خدا بترسید، به هنگام خشم، عدل و رضایت مندی در پیش گیرید، در فقر و غنا به کسب معاش بپردازید، با آن کس که [پیوند خویشی را] با شما گسسته بیوندید، از کسی که بر شما ستم کرده در گذرید و بر آن کس که شما را [از نعمت هایی که در اختیار داشته] محروم کرده، عطف و مهربانی ورزید. نگاهتان عبرت پذیر باشد و خموشی تان [به] اندیشه [سپری شود]، گفتار تان ذکر و سرشت تان بخشنده گی باشد، زیرا بخیل به بهشت نرود و سخی و بخشنده در دوزخ جای نگیرد».

٣٧. يا هشام، رحم الله من استحيا من الله حق الحياء، فحفظ الرأس و ما حوى و البطن و ما وعى، و ذكر الموت و البلى، و علم أنّ الجنة محفوفه بالمكاره و النار محفوفه بالشهوات؛

٣٨. يا هشام، من كف نفسه عن أعراض الناس أقاله الله عشرته يوم القيامة، و من كف غضبه عن الناس كفّ الله عنه غضبه يوم القيامة؛

٣٩. يا هشام، إنّ العاقل لا يكذب و ان كان فيه هواه؛

٤٠. يا هشام، وجد في ذؤابه سيف رسول الله صلى الله عليه و آله: إنّ أعتى الناس على الله من ضرب غير ضاربه و قتل غير قاتله، و من تولّى غير مواليه فهو كافر بما أنزل الله على نبيّه محمد صلى الله عليه و آله، و من أحدث حدثا، أو آوى محدثا لم يقبل الله منه يوم القيامة صرفا و لا عدلا؛

٤١. يا هشام، أفضل ما يتقرب به العبد الى الله بعد معرفه به الصلاه، و برّ الوالدين، و ترك الحسد و العجب و الفخر؛

ص: ٢٤٢

۳۷. ای هشام، خدای رحمت کند آن کس را که به طور شایسته ای از خداوند شرم کند و سر و آنچه در آن است (چشم و گوش و دهان و اندیشه از گفتار و دیدن و اندیشه ناروا) حفظ کند و شکم و آنچه در آن قرار می گیرد (خوردنی ها و آشامیدنی ها) [از حرام] بازدارد و به یاد مرگ و پوسیدگی تن ها باشد و بداند که بهشت در دل سختی ها (۱) و دوزخ در میان شهوات نفسانی قرار گرفته است.

۳۸. ای هشام، هر کس از آبروی مردم در گذرد [و آن را محترم شمارد]، خداوند در روز قیامت از لغزش های او می گذرد و هر کس خشم خود را از مردم باز گیرد، خداوند در روز قیامت خشم خود را از او باز گیرد.

۳۹. ای هشام، خردمند دروغ نمی گوید هر چند میل و خواسته اش در آن باشد.

۴۰. ای هشام، روی بند شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته شده بود: سرکش ترین مردم بر خداوند کسی است که بیگناهی را به جای ضارب خود بزند و غیر قاتل خود را (آن کس که در صدد کشتن او بر نیامده) بکشد. هر کس دوستی غیر اولیای خود گزیند، به آنچه که خداوند بر پیامبرش نازل فرموده، کفر ورزیده است و هر کس بدعتی (که در عرف و سنت نبوده) پدید آورد یا بدعتگری را پناه دهد، خداوند در قیامت از او بدل و جایگزینی نخواهد پذیرفت [و او نتواند عذاب خدا را از خود دور سازد].

۴۱. ای هشام، پس از شناخت خداوند، برترین چیزی که انسان را به خداوند نزدیک می کند نماز، نیکی به پدر و مادر و ترک حسد، خودپسندی و فخر فروشی است.

ص: ۲۶۳

۱- (۱). این بیان میان فریقین مشهور است به تواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت روایت شده است.

٤٢. يا هشام، أصلح أيامك الذى هو أمامك، فانظر أى يوم هو و أعد له الجواب، فانك موقوف و مسؤول. و خذ موعظتك من الدهر و أهله، فإن الدهر طويله قصيره فاعمل كأنك ترى ثواب عملك لتكون أطمع فى ذلك. و اعقل عن الله و انظر فى تصرف الدهر و أحواله، فإن ما هو آت من الدنيا، كما ولى منها، فاعتبر بها؛

و قال على بن الحسين عليه السلام: إن جميع ما طلعت عليه الشمس فى مشارق الارض و مغاربها بحرها و برّها و سهلها و جبلها عند ولى من أولياء الله و أهل المعرفه بحق الله كفىء الظلال- ثم قال عليه السلام: أولاً حرّ يدع (هذه) اللّمّاطه لاهلها- يعنى الدنيا- فليس لانفسكم ثمن إلا الجنّه فلا تبيعوها بغيرها، فإنه من رضى من الله بالدنيا فقد رضى بالخييس؛

٤٣. يا هشام، إن كل الناس يبصر النجوم و لكن لا يهتدى بها إلا من يعرف مجاريها و منازلها و كذلك أنتم تدرسون الحكمة و لكن لا يهتدى بها منكم إلا من عمل بها؛

٤٤. يا هشام، إن المسيح عليه السلام قال للحواريين: يا عبيد السوء يهولكم طول النّخله و تذكرون شوكها و مؤونه مراقيها و تنسون طيب ثمرها و مرافقها. كذلك تذكرون مؤونه عمل الآخره فيطول عليكم أمدّه، و تنسون ما تفضون إليه من نعيمها و نورها و ثمرها. يا عبيد السوء نَقو القمح و طيبوه و أدقوا طحنه تجدوا طعمه و يهنّثكم أكله، كذلك فأخلصوا الايمان و أكملوه تجدوا حلاوته و ينفعكم غبّه؛

٤٥. بحق أقول لكم: لو وجدتم سراجا يتوقد بالقطران فى ليله مظلمه لاستضاءتم به و لم يمنعكم منه ريح نتنه. كذلك ينبغى لكم أن تأخذوا الحكمة ممن وجدتموها معه و لا يمنعكم منه سوء رغبته فيها؛

۴۲. ای هشام، روزهایی را که در پیش داری سامان بده و بنگر چه روزی در پیش داری، پس پاسخی برای آن فراهم کن، چرا که [در آن روز] بازداشت شده و پرسیده خواهی شد. از روزگار و مردم آن پند بگیر که روزگار طولانی و [در عین حال] کوتاه است. پس عمل نیک انجام ده چنان که گویی پاداش آن را می بینی تا تو را به عمل بیشتر وادارد و به بندگی خدا مشغول باش و در دگرگونی احوال روزگار بنگر، چه این که آنچه از دنیا [تو] مانده همانند آن چیزی است که گذشته است، پس [ای هشام،] از دنیا و احوال آن عبرت بگیر.

تمام آنچه که خورشید بر آن تابیده، از مشرق تا مغرب این خاکدان، دریا و خشکی و دشت کوه آن، از نظر اولیای خدا و عارفان به حق حضرتش، چونان سایه ای [گذرا] است.

سپس فرمود: آیا آزاده ای یافت می شود که این ناچیز غذای در دهان مانده (دنیا) را برای اهل آن واگذارد؟ بهای جان و تن شما بهشت است، پس آن را جز به بهای بهشت مفروشید، چرا که هر کس به [رسیدن به] دنیا دل خوش دارد به یقین به اندک و چیزی پست و بی ارزش خشنود شده است».

۴۳. ای هشام، همه مردم ستارگان را می بینند، اما تنها کسانی به وسیله آن راه می یابند و هدایت می شوند که مجاری و منازل آن را می شناسند. شما نیز چنین هستید. حکمت را می آموزید، اما تنها کسی به وسیله آن هدایت می شود و راه می یابد که بدان عمل کند.

۴۴. ای هشام، حضرت مسیح علیه السلام به حواریون خود گفت: ای بردگان و پیروان بدی ها، بلندای نخل، شما را به هراس می اندازد [چرا که] خارهای آن و سختی بالا رفتن از نخل را به یاد می آورید، اما گوارایی میوه و منافع آن را فراموش می کنید. همین گونه است چون مؤنه عمل برای آخرت را به یاد می آورید و پاداش آن را دور می بینید، آنچه از نعمت ها و شکوفه ها و میوه ها که بدان خواهید رسید فراموش می کنید. ای بردگان بدی ها، [چون] گندم را به خوبی غربال کنید و نیکوی آن را از بد جدا سازید و به خوبی آسیاب کرده، آرد نمایید، طعم آن را حس کرده، به کامتان گوارا خواهد شد و همین طور است بندگی خداوند، پس چنانچه آن را خالص کنید و به کمال برسانید، شیرینی آن را چشیده و از فرجام آن، بهره مند خواهید شد.

۴۵. به حق [و دور از گزافه] به شما می گویم: اگر چراغی را در شبی تاریک یافتید که با «قطران» می سوزد، از فروغش بهره خواهید برد و بوی بد آن، شما را از بهره گرفتن از روشنایی آن باز نمی دارد. همین طور اگر حکمت را نزد هر کس یافتید باید آن را فراگیرید و بی میلی و سوء رفتار او شما را از آموختن حکمت باز ندارد.

٤٦. يا عبيد الدنيا، بحق أقول لكم: لا تدركون شرف الآخرة إلا بترك ما تحبون، فلا تنظروا بالتوبه غدا، فإنّ دون غد يوما و ليله و قضاء الله فيهما يغدوا و يروح؛

٤٧. بحق أقول لكم: إنّ من ليس عليه دين من الناس أروح و أقلّ همّا ممّن عليه الدين و إن أحسن القضاء، و كذلك من لم يعمل الخطيئه أروح هما ممن عمل الخطيئه و إن أخلص التوبه و أناب، و إنّ صغار الذنوب و محقراتها من مكائد ابليس، يحقرها لكم و يصغرّها في أعينكم فتجتمع و تكثر فتحيط بكم؛

٤٨. بحق أقول لكم: إنّ الناس في الحكمة رجلاّن: فرجلٌ أتقنها بقوله و صدّقها بفعله، و رجلٌ أتقنها بقوله و ضيّعها بسوء فعله، فستان بينهما، فطوبى للعلماء بالفعل و ويل للعلماء بالقول؛

٤٩. يا عبيد السوء، اتّخذوا مساجد ربّكم سجونا لاجسادكم و جباهكم، و اجعلوا قلوبكم بيوتا للتقوى و لا تجعلوا قلوبكم مأوى للشهوات؛

٥٠. إنّ أجزعكم عن البلاء لأشدّكم حباّ للدنيا، و إنّ أصبركم على البلاء لأزهدكم في الدنيا؛

٥١. يا عبيد السوء، لا- تكونوا شبيها بالحداء الخاطفه، و لا- بالثعالب الخادعه، و لا بالذئاب الغادره، و لا بالاسد العاتيه كما تفعل بالفرائس كذلك تفعلون بالناس، فريقا تخطفون و فريقا تخدعون و فريقا تغدرون بهم؛

۴۶. ای بردگان دنیا، به حق [و دور از گزافه] به شما می گویم: به شرافت و بزرگی روز واپسین دست نمی یابید، مگر به وسیلهٔ وانهادن آنچه دوست می دارید. توبه را به فردا وامگذارید که پیش از رسیدن فردا، روزی و شبی در پیش دارید که فرمان خدا (مرگ) در شب ها و روزها در حال آمد و شد است.

۴۷. به حق [و به دور از گزافه] به شما می گویم: آن که وامی از مردم بر عهده ندارد و وامدار کسی نیست، آسوده خاطرتر از کسی است که وامدار مردم است، هرچند که در ادای دین کوشا باشد و به نیکی وام گزارد. همچنین است کسی که گناه نکرده، از گناهکار توبه کرده، هرچند در توبه اخلاص ورزد و به خدای خویش بازگردد، آسوده خاطرتر است. [بدانید که] گناهان خرد و ناچیز از نیرنگ های ابلیس است. او آن ها را در دیدگان خرد و کوچک می نمایاند [تا بدان ها دست زیند تا آن جا که] بسیار شده، شما را دربر بگیرند.

۴۸. به حق [و به دور از گزافه] به شما می گویم: دارندگان حکمت، دو گونه اند: یکی آن را تماما فرا گرفته و با عمل خود، آموخته های خود را باور و تصدیق کرده (گفتار و کردار او یکی است) و دیگری آن را به خوبی فرا گرفته و با رفتار بد خود تباهش کرده است. پس آن کجا و این کجا؟ خوشا به حال عالمانی که به دانستهٔ خود عمل کرده اند و وای بر عالمانی که از علم خود بهره ای جز گفته نداشته اند.

۴۹. ای بردگان بدی ها، مسجدها را زندان تن و پیشانی خود کنید و دل های خود را خانهٔ پرهیزگاری قرار دهید و آن را جایگاه و پناهگاه شهوت ها مگردانید.

۵۰. [بدانید] آن که از شما به هنگام رسیدن بلا بیتابتر است، دنیا دوست تر است، و آن کس که در برابر بلا و مصیبت ها صبورتر است، نسبت به دنیا بی رغبت تر و زاهدتر است.

۵۱. ای بردگان بدی ها، چونان «حدا» (پرنده ای شبیه کلاغ) رباینده و روباهان فریبکار و گرگان خیانت پیشه و غدار نباشید و [مبادا] آن گونه که آنان با شکار و طعمه رفتار می کنند، عده ای رباینده و گروهی فریبکار و دسته ای غدار و خیانت پیشه باشید.

٥٢. بحق أقول لكم، لا يغنى عن الجسد أن يكون ظاهره صحيحا و باطنه فاسدا.

كذلك لا تغنى أجسادكم التى قد أعجبتكم و قد فسدت قلوبكم، و ما يغنى عنكم أن تنقوا جلودكم و قلوبكم دنسه. لا تكونوا كالمنخل يخرج منه الدقيق الطيب و يمسك النخاله.

كذلك أنتم تخرجون الحكمة من أفواهكم و يبقى الغلّ فى صدوركم؛

٥٣. يا عبيد الدنيا، أنما مثلكم مثل السراج يضىء للناس و يحرق نفسه؛

٥٤. يا بنى اسرائيل، زاحمو العلماء فى مجالسهم و لو جثوا على الركب، فإنّ الله يحيى القلوب الميتة بنور الحكمة كما يحيى الارض الميتة بوابل المطر؛

٥٥. يا هشام، مكتوب فى الإنجيل: طوبى للمتراحمين، أولئك المرحمون يوم القيامة، طوبى للمصلحين بين الناس، أولئك هم المقربون يوم القيامة، طوبى للمطهره قلوبهم، أولئك هم المتقون يوم القيامة، طوبى للمتواضعين فى الدنيا، أولئك يرتقون منابر الملك يوم القيامة؛

٥٦. يا هشام، قلّه المنطق حكم عظيم، فعليكم بالصمت، فإنّه دعه حسنه و قلّه وزر و خفه من الذنوب. فحصنوا باب الحلم، فإنّ بابه الصبر، و أنّ الله -عزّ و جلّ- يبغض الضحّاك من غير عجب و المشاء إلى غير أرب و يجب على الوالى أن يكون كالراعى لا يغفل عن رعيته و لا- يتكبر عليهم. فاستحيوا من الله فى سرائركم، كما تستحيون من الناس فى علانيتكم. و اعلموا أنّ الكلمه من الحكمة ضالّه المؤمن، فعليكم بالعلم قبل أن يرفع، و رفعه غيبه عالمكم بين أظهركم؛

۵۲. به حق [و به دور از گزاف] به شما می گویم: آندامی آراسته و درست و سالم، اما دارای باطنی فاسد و آلوده سودی نبخشد. همین گونه است که اگر دل های شما به فساد گراییده، تباه شد، اندام زیبا و چشم گیر شما، سودتان نبخشد. آراستن ظاهر درحالی که قلب های شما به پلیدی آلوده باشد سودی به شما نمی رساند. [به هوش باشید که] مانند غربال نباشید که آرد گوارا از آن خارج شده و نخاله در آن می ماند [که اگر چونان غربال باشید] حکمت از دهان شما خارج می شود، اما انحراف در سینه تان باقی است.

۵۳. ای دنیاپرستان، شما همانند چراغی هستید که به مردم فروغ می دهد، اما خود را می سوزاند.

۵۴. ای بنی اسرائیل، محافل و مجالس علما را با حضور خود پر کنید هرچند [به دلیل تنگی جا] بر دو زانو بنشینید، چرا که خداوند دل های مردم را به نور حکمت زنده می کند، آن سان که زمین مرده و خشک را با باران سیل آسان حیات می بخشد.

۵۵. ای هشام، در انجیل آمده است: خوشا به حال آنان که مهربانی می ورزند که اینان در قیامت مورد رحمت قرار می گیرند. خوشا به حال آنان که به اصلاح میان مردم می پردازند و اینان در روز قیامت از مقربانند. خوشا به حال آنان که قلب و درون خود را پاکیزه کرده اند که در قیامت در شمار پرهیزگارانند، خوشا به حال آنان که در دنیا فروتنی پیشه کردند که [به پادشاه فروتنی] روز قیامت بر منبر (کرسی) های پادشاهی می نشینند.

۵۶. ای هشام، کم گویی حکمتی است بس سترگ، پس خموشی در پیش گیرید که در آن آرامش پسندیده و کاستی و سبکباری از گناه است. صبر را که دروازه بردباری است، محکم سازید [و بدانید] که خداوند کسی را که بی دلیلی شگفت انگیز بخندد و آن کس که بی انگیزه، زمین در نوردد، مبعوض می دارد. بر والی و حاکم واجب است تا همانند چوپان، دمی از رعیت خویش غافل نباشد. همچنان که در انظار مردم از کردار بد شرم دارید، در خلوت و در نهان از خدای خود شرم کنید و بدانید کلمه حکمت آمیز، گم شده مؤمن است، پس پیش از آن که علم از میان شما برچیده شود، آن را فراگیرید و [بدانید که] برچیده شدن علم از میان شما، همان فقدان و عدم حضور عالمان در جمع شماست.

٥٧. يا هشام، تعلم من العلم ما جهلت، و علم الجاهل ممّا علّمت. عظم العالم لعلمه ودع منازعته، و صغر الجاهل لجهله و لا تطرده و لكن قرّبه و علمه؛

٥٨. يا هشام، إنّ كل نعمه عجزت عن شكرها بمنزله سيئه تؤاخذ بها. و قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: إنّ لله عبادة كسرت قلوبهم خشيته فأسكتتهم عن المنطق و أنّهم لفصحاء عقلاء، يستبقون الى الله بالاعمال الزكية، لا يستكثرون له الكثير و لا يرضون لهم من أنفسهم بالقليل، يرون في أنفسهم أنهم أشرار و أنّهم لأكياس و أبرار؛

٥٩. يا هشام، الحياء من الإيمان، و الإيمان في الجنّة و البذاء من الجفاء و الجفاء في النار؛

٦٠. يا هشام، المتكلمون ثلاثة: فرباح و سالم و شاجب، فأما الرباح فالذاكر لله و أما السالم فالساکت، و أمّا الشاجب فالذى يخوض في الباطل، إنّ الله حرّم الجنه على كلّ فاحش بذىء قليل الحياء لا يبالي ما قال و لا ما قيل فيه. و كان أبو ذرّ -رضى الله عنه - يقول: يا مبتغى العلم إنّ هذا اللسان مفتاح خير و مفتاح شر، فاختم على فيك كما تختم على ذهبك و ورقك؛

٦١. يا هشام، بئس العبد يكون ذا وجهين و ذا لسانين، يطرى أخاه إذا شاهده و يأكله إذا غاب عنه، إنّ أعطى حسده و إن ابتلى خذله. إنّ أسرع الخير ثوبا البرّ، و أسرع الشر عقوبه البغى. و إنّ شر عباد الله من تكره مجالسته لفحشه. و هل يكبّ الناس على مناخرهم في النار إلاّ حصائد الستهم؟ و من حسن اسلام المرء ترك ما لا يعينه؛

ص: ٢٧٠

۵۷. ای هشام، آنچه از دانش که نمی دانی فراگیر و آنچه را که آموخته ای، به جاهلان بیاموز. عالم را برای علمش بزرگ شمار و منازعه و جدال با وی را ترک کن و جاهل را کوچک شمار، اما طردش مکن، بلکه او را به خود نزدیک کرده، بدو علم بیاموز.

۵۸. ای هشام، هر نعمتی که در شکرگزاری آن سستی ورزیدی به منزله گناهی است و بابت آن بازخواست خواهی شد. امیر المؤمنین - که درود خداوند بر او باد - فرمود:

«خداى را بندگانی است، شیوا سخن و خردمند، اما بیم از حضرتش دل های آنان را شکسته و از گفتار بازشان داشته است. آنان با اعمال پاکیزه به سوی خداوند [بر دیگران] سبقت می گیرند. عمل زیاد خود را در درگاه خدا زیاد ندانسته و به عمل کم خود، از خویش خشنود نیستند. آنان خود را از اشرار می دانند، درحالی که از زیرکان و از ابرار هستند».

۵۹. ای هشام، حیا [جزئی] از ایمان است و جایگاه ایمان [و اهل آن] در بهشت است و فحاشی و بددهنی [جزئی] از جفا و ستمگری است و جایگاه ستمگری [و ستمگران] در دوزخ است.

۶۰. ای هشام، گویندگان سه دسته اند: سود کرده، جان به سلامت به در برده و تباه شده به هلاکت رسیده. پس آن کس که به ذکر خدا مشغول شود، سود کرده است و آن کس که خموشی گزیند، جان به سلامت به در برده است و آن کس که به گفتار باطل، زبان فرساید، تباه شده و به هلاکت رسیده است. [ای هشام، بدان که] خداوند بهشت را بر هر دشنام دهنده بد زبان کم حیا که بی باک، هرچه خواهد بگوید و هرچه درباره او بگویند باکی نداشته باشد، حرام کرده است. «ابو ذر» - که خدا از او خشنود باد - می گفت: «ای جویای علم، این زبان، کلید خیر و کلید شر است. پس همان گونه که بر زر و پول خود قفل می زنی [تا دستخوش ناامنی نشود] بر دهان خویش نیز قفل بزنی [تا به وسیله زبان به ورطه هلاکت گرفتار نشوی]».

۶۱. ای هشام، بدترین مردم کسی است که دو رو و دو زبان داشته باشد. چون برادر [دینی] خود را ببیند او را بستاید و چون از او دور شود او را بخورد (غیبت کند). هرگاه به او [نعمتی] داده شود بر او رشک برد و به هنگام گرفتاری و درماندگی رهایش کند. [بدان که] از میان کارهای خیر، نیکی پاداشی زودرس و از میان شرها ستم و ستمگری کیفری شتابان دارد.

بدترین خلق خدا کسی است که به دلیل ناسزاگویی و دشنام دادن، همنشینی اش را ناخوش و ناپسند داشته باشی. آنان که بد زبان هستند با صورت در آتش افکنده می شوند. آن کس که اسلامی نیکو داشته باشد، آنچه بدو مربوط نباشد واگذارد.

٦٢. يا هشام، لا يكون الرجل مؤمنا حتى يكون خائفا راجيا، ولا يكون خائفا راجيا حتى يكون عاملا لما يخاف و يرجو؛

٦٣. يا هشام، قال الله -جلّ و عزّ-: وعزّتى و جلالى و عظمتى و قدرتى و بهائى و علوى فى مكانى لا يؤثر عبد هواى على هواه إلا جعلت الغنى فى نفسه، و همّه فى آخرته، و كفت عليه (فى) ضيعته، و ضمّنت السماوات و الأرض رزقه، و كنت له من وراء تجاره كلّ تاجر؛

٦٤. يا هشام، الغضب مفتاح الشر و أكمل المؤمنين ايمانا أحسنهم خلقا، و ان خالطت الناس فان استطعت ان لا تخالط أحدا منهم إلا من كانت يدك عليه العليا فافعل؛

٦٥. يا هشام عليك بالرفق، فانّ الرفق يمن و الخرق شؤم، انّ الرفق و البرّ و حسن الخلق يعمر الديار و يزيد فى الرزق؛

٦٦. يا هشام، قول الله: هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (١) جرت فى المؤمن و الكافر و البرّ و الفاجر. من صنع اليه معروف فعليه أن يكافئ به، و ليست المكافأة أن تصنع كما صنع حتى ترى فضلك، فان صنعت كما صنع فله الفضل بالابتداء؛

٦٧. يا هشام، انّ مثل الدنيا مثل الحيّه مسّها لّين و فى جوفها السّم القاتل، يحذرّها الرّجال ذوو العقول و يهوى اليها الصّبيان بأيديهم؛

ص: ٢٧٢

۶۲. ای هشام، انسان، زمانی مؤمن است که بیمناک و امیدوار باشد (بیمناک از کیفر خداوند باشد و امیدوار به رحمت او) و آن گاه بیمناک و امیدوار خواهد بود، که برای آنچه می ترسد و آنچه بدان چه امیدوار است عمل کند.

۶۳. ای هشام، خداوند -عزّ و جَلّ- فرموده است: به عزت و جلال و عظمت و قدرت و شکوه و بلندی جایگاهم سوگند، هر بنده ای که خواسته مرا بر خواسته خویش مقدم بدارد [به یقین] بی نیازی را در وجودش قرار دهم، سعی او را در امر آخرتش گمارم، او را در سرزمین خودش به کفایت روزی دهم، آسمان ها و زمین را ضامن روزی او گردانم و خود، او را از هر تجارت تجارت کنندگان بسنده باشم.

۶۴. ای هشام، خشم کلید شر است و آن مؤمنی ایمانش کاملتر است که خلقی بهتر داشته باشد. اگر [بخواهی] با مردم معاشرت کنی، تا آن جا که می توانی با کسی معاشرت کن که از دهش و عطای تو بهره مند باشد.

۶۵. ای هشام، نرمخویی پیشه کن که نرمخویی خجستگی و تندخویی شوم است و نیکی و خوش خلقی خانه ها و شهرها را آباد می کند و روزی را فزونی می بخشد.

۶۶. ای هشام، خداوند فرموده است: «آیا پاداش احسان جز احسان است؟». [این قاعده و سنت الهی] درباره مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار به یکسان صادق و جاری است. هر کس که مورد احسان و نیکی قرار گرفت باید آن نیکی را با نیکی پاسخ دهد. پاداش نیکی به این نیست که همانند او نیکی کنی و بدین وسیله خود را برتر بینی، چرا که در این صورت برتری از آن اوست که نیکی در حق تو آغاز کرده است.

۶۷. ای هشام، مثل دنیا همانند مار است که بدنش نرم و لطیف است، اما در درون خود زهری کشنده دارد. خردمندان از آن [دوری جسته] بر حذر می باشند و کودکان [خطرناک] با شیفتگی فراوان به سوی آن دست دراز می کنند.

٦٨. يا هشام، اصبر على طاعة الله و اصبر عن معاصي الله، فإنما الدنيا ساعه، فما مضى منها فليس تجد له سرورا و لا حزنا، و ما لم يأت منها فليس تعرفه، فاصبر على تلك الساعه التي أنت فيها فكأنك قد اغتبطت؛

٦٩. يا هشام، مثل الدنيا مثل ماء البحر كلما شرب منه العطشان ازداد عطشا حتى يقتله؛

٧٠. يا هشام، إياك و الكبر، فإنه لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبه من كبر. الكبر رداء الله، فمن نازعه رداءه أكبه الله في النار على وجهه؛

٧١. يا هشام، ليس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم، فإن عمل حسنا استزداد منه، و ان عمل سيئا استغفر الله منه و تاب اليه؛

٧٢. يا هشام، تمثلت الدنيا للمسيح عليه السلام في صورته امرأه زرقاء فقال لها: كم تزوجت؟ فقالت: كثيرا، قال: فكلّ طلقك؟ قالت: لا بل كلا قتلت. قال المسيح عليه السلام: فويح لزوجك الباقي، كيف لا يعتبرون بالماضين؛

٧٣. يا هشام، إنّ ضوء الجسد في عينه، فإن كان البصر مضيئا استضاء الجسد كله.

و إنّ ضوء الروح العقل، فإذا كان العبد عاقلا- كان عالما برّبّه و اذا كان عالما برّبّه أبصر دينه، و ان كان جاهلا بربه لم يقم له دين. و كما لا يقوم الجسد إلا بالنفس الحيّه، فكذلك لا يقوم الدين إلا بالتيه الصادقه، و لا تثبت التيه الصادقه إلا بالعقل؛

۶۸. ای هشام، بر طاعت الهی صبور (مقاوم) باش و در برابر نافرمانی و سر تافتن از دستور حضرتش صبر پیشه کن (خوشتن دار باش). [بدان که] دنیا همانند بخشی از یک روز است. زمانی که گذشته، چیزی از خوشی و اندوهش را نمی یابی و آنچه از دنیا که هنوز نیامده [در صورت آمدنش] نمی دانی چگونه خواهد بود. پس این دم را که در آن هستی [غنیمت شمرده]، صبوری کن و چنان باش که گویی در شادمانی و آسایش هستی.

۶۹. ای هشام، مثل دنیا مانند آب دریاست. تشنه کام هر چه از آن بنوشد تشنه تر می شود تا سرانجام [از زیاده نوشی] کشته شود.

۷۰. ای هشام، از تکبر بپرهیز، چرا که هر کس ذره ای از تکبر در دل داشته باشد وارد بهشت نمی شود. تکبر (بزرگی) ردای خداوند است، پس هر کس با خدا در بزرگی اش منازعه کند، حضرتش او را با صورت در دوزخ افکند.

۷۱. ای هشام، هر کس همه روز خود را بازخواست نکند از ما نیست. [و چون خود را بازخواست کرد] اگر دید عمل نیکی انجام داده بر آن بیفزاید و چون دست به گناهی آلوده باشد از آن گناه به درگاه خداوند استغفار کند.

۷۲. ای هشام دنیا در شکل زنی چشم آبی بر حضرت مسیح علیه السلام ظاهر شد. مسیح علیه السلام به او گفت: چند همسر گزیدی؟

دنیا گفت: بسیار. مسیح علیه السلام گفت: همگی تو را طلاق دادند؟

دنیا گفت: نه، بلکه همه آنان را کشتم.

مسیح علیه السلام گفت: وای بر همسران آینده تو که چگونه از [سرنوشت] پیشینیان عبرت نمی گیرند؟».

۷۳. ای هشام، روشنایی و نور بدن در دیدگان است، پس اگر دیده بینا بود همه بدن روشن شود. و فروغ جان در خرد است، پس اگر بنده، عاقل باشد، به خدای خویش عالم است (او را می شناسد) و چون به خدای خود عالم شود، در دینش بصیرت می یابد و هر گاه بنده به خدای خود جاهل شود (او را نشناسد) دینی [محکم و پایا] ندارد. پس همان طور که بدن، بی جان، راست نیاید، دین نیز جز با نیتی راستین راست نیاید و نیت راستین جز با خرد ممکن نباشد.

٧٤. يا هشام، إنّ الزّرع ينبت فى السهل و لا ينبت فى الصفا. فكذلك الحكمة تعمر فى قلب المتواضع و لا تعمر فى قلب المتكبر الجبار، لأنّ الله جعل التواضع آله العقل و جعل التكبر من آله الجهل. ألم تعلم أنّ من شمخ إلى السقف برأسه شجّه، و من خفض رأسه استظلّ تحته و أكنّه؟ و كذلك من لم يتواضع لله خفضه الله و من تواضع لله رفعه؛

٧٥. يا هشام، ما أقبح الفقر بعد الغنى، و أقبح الخطيئة بعد النسك، و أقبح من ذلك العابد لله ثمّ يترك عبادته؛

٧٦. يا هشام، لا خير فى العيش الا لرجلين: لمستمتع واع، و عالم ناطق؛

٧٧. يا هشام، ما قسّم بين العباد أفضل من العقل، نوم العاقل أفضل من سهر الجاهل، و ما بعث الله نبيا إلاّ عاقلا حتى يكون عقله أفضل من جميع جهد المجتهدين و ما أدّى العبد فريضه من فرائض الله حتى عقل عنه؛

٧٨. يا هشام، قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: اذا رأيت المؤمن صموتا فادنوا منه، فإنه يلقى الحكمة. و المؤمن قليل الكلام كثير العمل، و المنافق كثير الكلام قليل العمل؛

٧٩. يا هشام، أوحى الله تعالى إلى داود عليه السّلام قل لعبادى: لا يجعلوا بينى و بينهم عالما مفتونا بالدنيا فيصدهم عن ذكرى و عن طريق محبتى و مناجاتى، أولئك قطاع الطريق من عبادى، إنّ أدنى ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوه محبتى و مناجاتى من قلوبهم؛

۷۴. ای هشام، [بدان که] گیاه در زمین نرم و هموار می‌روید و در سنگ محکم سر بر نمی‌آورد. از همین روست که حکمت در دل‌های متواضع پدید آمده و سامان می‌گیرد، نه در دل‌های متکبر و سرکش، زیرا خداوند، فروتنی را ابزار خرد و تکبر را ابزار نادانی قرار داده است. آیا نمی‌دانی که هر کس [بی‌باکانه] به سمت سقف، سرفراز می‌کند، لاجرم شکستن سر در پی خواهد داشت و هر کس سر فرو افکند از سایهٔ سقف بهره‌جسته، در آن پناه می‌گیرد؟ به همین صورت است که هر کس برای خدا فروتنی نکند خدایش فرو افکند و هر کس برای خدا تواضع ورزد، خدایش رفعت و بلندی دهد.

۷۵. ای هشام، چه زشت [و سخت است] اینوائی پس از توانمندی و تن دادن به گناه پس از [عمری] زهد و بندگی. زشت تر از آن، [کار] عابدی است که [پس از روزگاری بندگی خداوند] بندگی خدا را ترک کند.

۷۶. ای هشام، زندگی برای دو کس نیکو و پر از خیر است: شنونده‌ای بیدار و گوینده‌ای عالم [و آگاه].

۷۷. ای هشام، هیچ چیزی بهتر و برتر از عقل، میان مردم قسمت نشده است. خفتن خردمند از شب زنده داری جاهل برتر است و هر پیامبری که مبعوث شد [از نظر عقل] سرآمد عاقلان بود تا عقلش برتر از تمام کوشش کوشندگان [در عبادت] باشد. [بدان که] هیچ بنده‌ای واجبی از واجبات خداوند را نتواند به جای آورد، مگر این که در بند بندگی خدا باشد.

۷۸. ای هشام، رسول خدا فرمود: «هرگاه مؤمن را خاموش یافتید بدو نزدیک شوید، چرا که او حکمت را فرامی‌گیرد [و می‌آموزد]. مؤمن کم سخن گوید و بسیار عمل کند و منافق بسیار گوید و کم عمل کند».

۷۹. ای هشام، خداوند به حضرت داوود علیه السلام وحی کرده، فرمود: به بندگانم بگو: میان خود و من عالمی شیفتهٔ دنیا شده [واسطه] قرار ندهند، چرا که آنان را از یاد من، راه من، محبت و دوستی من و مناجات من بازمی‌دارد. این عالمان، راهزنانی هستند که راه بندگان مرا به سوی من قطع می‌کنند. کمترین کاری که با آنان می‌کنم این است که شیرینی محبت و دوستی و مناجات با خودم را از دل آنان برمی‌گیرم».

٨٠. يا هشام، من تعظم في نفسه لعنته ملائكة السماء و ملائكة الارض، و من تكبر على إخوانه و استطال عليهم فقد ضاد الله، و من ادعى ما ليس له فهو [أ]عنى لغير رشده؛

٨١. يا هشام، أوحى الله تعالى الى داود عليه السلام: يا داود حذر، و أنذر أصحابك عن حب الشهوات، فإن المعلقة قلوبهم بشهوات الدنيا قلوبهم محجوبه عنى؛

٨٢. يا هشام، إياك و الكبر على أوليائي و الاستطاله بعلمك فيمقتك الله، فلا تنفك بعد مقته دنياك و لا آخرتك. و كن في الدنيا كساكن دار ليست له، أنما ينتظر الرحيل؛

٨٣. يا هشام، مجالسه أهل الدين شرف الدنيا و الآخرة، و مشاوره العاقل الناصح يمن و بركه و رشد و توفيق من الله، فإذا أشار عليك العاقل الناصح إياك و الخلاف فإن في ذلك العطب؛

٨٤. يا هشام، إياك و مخالطه الناس و الأئسن بهم إلا- أن تجد منهم عاقلا و مأمونا فأنس به و اهرب من سايرهم كهربك من السباع الضاربه. و ينبغى للعاقل اذا عمل عملا أن يستحيى من الله، و اذا تفرّد له بالنعم أن يشارك في عمله أحدا غيره. و اذا مرّ بك أمران لا- تدرى أيهما خير و أصوب، فانظر أيهما أقرب الى هواك فخالفه، فإن كثير الصواب في مخالفه هواك. و إياك أن تغلب الحكمة و تضعها في أهل الجهاله؛

قال هشام: فقلت له: فإن وجدت رجلا طالبا له، غير أن عقله لا يتسع لضبط ما القى اليه؟ قال عليه السلام: فتلطف له بالنصيحه، فإن ضاق قلبه [ف] لا تعرض نفسك للفتنه و احذر رد المتكبرين، فإن العلم يذل على أن يملى على من لا يفيق.

۸۰. ای هشام، هر کس خویش را بزرگ شمارد، فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین او را لعنت کنند، هر کس بر برادران [دینی] خود بزرگی و تکبر ورزد و برتری جوید، به یقین راه دشمنی با خداوند را در پیش گرفته است و هر کس ادعای چیزی کند که در خور و توانش نباشد، بیراهه را برگزیده [و دیگران را به زحمت انداخته] است.

۸۱. ای هشام، خداوند به داوود علیه السلام وحی کرده، فرمود: ای داوود، یارانت را از دوستی دنیا بر حذر دار و آنان را [نسبت به این خطر] هشدار ده، زیرا آنان که دل در گرو شهوت ها و خواسته های دنیایی نهاده اند، قلب خود را در پس پرده ای، از من پوشانده اند (من جایی در قلب آنان ندارم).

۸۲. ای هشام، از تکبر بر اولیای من و برتری جویی به وسیله دانشت بپرهیز، زیرا خداوند از تو بیزار می شود که از آن پس دنیا و آخرت تو را سودی نبخشد. در دنیا چونان کسی باش که در خانه دیگران زندگی می کند و هر لحظه منتظر کوچ از آن خانه است.

۸۳. ای هشام، همنشینی با اهل دین، مایه شرافت دنیا و آخرت است. مشورت با خردمندان خیر خواه، خجستگی، برکت، راه یافتگی و توفیقی از خداوند است. پس هر گاه خردمند خیر خواه در مشورت، تو را به چیزی و راهی راهنمایی کرد، مبادا با مشورت او مخالفت کنی که مایه هلاکت است.

۸۴. ای هشام، از معاشرت و انس گرفتن با مردم بپرهیز، مگر این در میان آنان خردمندی مورد اطمینان بیابی، پس با او انس بگیر و از غیر اینان، چنان بگریز که گویی از جانوران درنده می گریزی. سزاوار است که عاقل چون کاری [ناشایست] انجام دهد از خداوند شرم کند و هر گاه حضرت احدیت نعمتی به او داد، او نیز دیگران را از آن نعمت برخوردار کرده، بهره ای دهد.

[ای هشام] هر گاه با دو چیز روبرو شوی و ندانستی کدام یک از آن ها درست تر و بهتر است، پس بنگر کدام یک از آن دو به هوای نفست و تمایل درونی ات نزدیکتر و سازگارتر است، با همان مخالفت کن، چرا که کمال درستی و درستکاری در مخالفت تو با هوای نفست می باشد، و بپرهیز از این که حکمت را مغلوب کرده، در اختیار نادانان بگذاری.

هشام می گوید: به امام علیه السلام گفتم: اگر کسی را یافتم که طالب حکمت باشد، اما عقل [و اندیشه] او ظرفیت و قابلیت دریافت آنچه به او می آموزم ندارد [در این حال چه کنم؟].

امام کاظم علیه السلام فرمود: پس با او به نصیحت پرداخته، از در مهربانی در او اگر دلنگی کرد، خود را در معرض فتنه قرار مده و از بیان دانشی و گفتن سخنی که متکبران آن را نمی پذیرند بپرهیز [و بدان که] اگر علم بر غیر اهلش که [هرگز] هشیاری نیابند، خوانده شود [در حقیقت] علم خوار می شود.

٨٥. قلت: فإن لم أجد من يعقل السؤال عنها قال عليه السلام: فاغتنم جهله عن السؤال حتى تسلم من فتنه القول و عظيم فتنه الرد. و اعلم ان الله لم يرفع المتواضعين بقدر تواضعهم و لكن رفعهم بقدر عظمتهم و مجده، و لم يؤمن الخائفين بقدر خوفهم و لكن آمنهم بقدر كرمه و جوده، و لم يفرح المحزونين بقدر حزنهم و لكن بقدر رأفته و رحمته، فما ظنك بالرؤوف الرحيم الذي يتودد الى من يؤذيه بأوليائه فكيف بمن يؤذى فيه، و ما ظنك بالتواب الرحيم الذي يتوب على من يعاديه، فكيف بمن يترضاه و يختار عداوه الخلق فيه؛

٨٦. يا هشام، من أحب الدنيا ذهب خوف الآخرة من قلبه، و ما أوتى عبد علما فازداد للدنيا حبا إلا ازداد من الله بعدا و ازداد الله عليه غضبا؛

٨٧. يا هشام، ان العاقل اللبيب من ترك ما لا طاقه له به، و أكثر الصواب في خلاف الهوى. و من طال أمله ساء عمله؛

٨٨. يا هشام، لو رأيت مسير الأجل لألهاك عن الأمل؛

٨٩. يا هشام، اياك و الطمع، و عليك باليأس مما في أيدي الناس، و أمت الطمع من المخلوقين، فان الطمع مفتاح للذل و اختلاس العقل و اختلاق المروات، و تدنيس العرض، و الذهاب بالعلم، و عليك بالاعتصام بربك و التوكل عليه. و جاهد نفسك لتردها عن هواها، فإنه واجب عليك كجهاد عدوك؛

ص: ٢٨٠

۸۵. به امام علیه السلام گفتم: اگر کسی را نیافتم که عقل او بدان جا رسد که جویای حکمت و علم باشد [چه کنم]؟ فرمود: نادانی و غفلت او را در پرسیدن، غنیمت شمار تا از فتنه گفتار و فتنه بزرگ ناپذیرفته شدن گفتار به سلامت در آیی.

و بدان که خداوند، متواضعان را بر مبنا و مقدار تواضع ایشان، رفعت نمی دهد، بلکه به قدر عظمت و بزرگواری خود بلندی مرتبه می دهد، آنان را که از او می ترسند، به قدر ترسشان از خداوند، ایمنی نبخشیده، بلکه به اندازه کرم و بخشندگی خود آنان را امان می دهد و آنان را که در اندوه [نرسیدن به لقای حضرتش] به سر می برند، نه به قدر اندوه آنان، بلکه بر مبنا و اندازه رأفت و مهربانی خود شادمان می کند. درباره خدای رثوف و مهربان چه می پنداری؟ او که در حق آزاردهندگان به دوستانش که در حقیقت حضرتش را می آزارند مهربان است، با آنان که او را [با سرپیچی از فرمانش] می آزارند چه گونه خواهد بود؟ و چه می پنداری درباره توبه پذیر مهربانی که توبه دشمنان خود را می پذیرد، چه رسد به آنان که در جلب رضایت او می کوشند و در راه حضرتش دشمنی مردم را به جان می پذیرند.

۸۶. ای هشام، هر کس دنیا دوست شد، ترس از آخرت از خانه دلش رخت برمی بندد.

و هر بنده ای که دانش فراگرفت و دنیا دوستی اش فزونی یافت، دوری اش از خداوند فزونی گیرد و خشم خداوند بر او زیادت یابد.

۸۷. ای هشام، خردمند دانا کسی است که اگر در انجام کاری ناتوان باشد، آن را رها می کند. [بدان که] بیشترین درستکاری ها مخالفت با هوای نفس است و هر کس آرزو دراز گرداند، عمل و رفتارش بد گردد.

۸۸. ای هشام، اگر شتاب حرکت اجل را ببینی، [به یقین] تو را از پرداختن به آرزو باز خواهد داشت.

۸۹. ای هشام، پرهیز از طمع و بر تو باد که از آنچه در دست مردم است دل بر کنی و طمع داشتن به خلق را [در خود] بمیران، چرا که طمع، کلید خواری، مایه از کف دادن خرد، تباه کردن صفات جوانمردی، لکه دار شدن آبرو و از بین رفتن [حرمت] علم است. و بر تو باد چنگ زدن به [رحمت و عنایت] خداوند خویش و توکل بر او. با نفس خویش جهاد کن تا آن را از خواسته هایش منصرف کنی، زیرا جهاد با نفس، همانند جهاد تو با دشمن، واجب است.

٩٠. فقلت له: فأى الأعداء أوجبهم مجاهدته؟ قال عليه السلام: أقربهم إليك و أعداهم لك و أضرهم بك و أعظمهم لك عداوه و أخفاهم لك شخصا مع دنوه منك، و من يحرض أعداءك عليك و هو ابليس الموكل بوسواس القلوب. فله فلتشتد عداوتك و لا- يكونن أصبر على مجاهدته لهلكتك منك على صبرك لمجاهدته، فإنه أضعف منك ركنا في قوته و أقل منك ضررا في كثره شره. إذا أنت اعتصمت بالله فقد هديت إلى صراط مستقيم؛

٩١. يا هشام، من أكرمه الله بثلاث فقد لطف به: عقل يكفيه مؤونه هواه و علم يكفيه مؤونه جهله و غنى يكفيه مخافه الفقر؛

٩٢. يا هشام، إحذر هذه الدنيا و احذر أهلها، فإن الناس فيها على أربعة أصناف:

رجل مترد معانق لهواه. و متعلم متفري كلما ازداد علما ازداد كبيرا، يستعلى بقراءته و علمه على من هو دونه، و عابد جاهل يستصغر من هو دونه في عبادته يحب أن يعظم و يوقر، و ذى بصيره عالم عارف بطريق الحق يحب القيام به، فهو عاجز أو مغلوب و لا يقدر على القيام بما يعرف [ه] فهو محزون مغموم بذلك، فهو أمثل أهل زمانه و أوجههم عقلا؛

ص: ٢٨٢

۹۰. هشام می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: جهاد با کدام یک از دشمنان واجبتر است؟ فرمود: آن که به تو نزدیکتر، با تو دشمن تر، نسبت به تو زیانبارتر، در دشمنی بزرگتر و در عین نزدیک بودن، پنهانتر باشد و آن که دشمنان تو را بر تو می شوراند و او ابلیس است. او به وسوسه دل ها موکل است، پس تمام دشمنی ات را برای [فرو ریختن بر سر او و یاران] او مهیا کن. و مبادا او در راه هلاکت تو پایور و مقاوم باشد، ولی تو در مبارزه با او سستی ورزی که او با همه قدرتش [چون استقامت کنی] از تو سست بنیاتر است و با تمام شری که دارد زیانش از تو کمتر. [پس بدان] اگر به ریسمان الهی چنگ اندازی به راه راست هدایت یافته ای.

۹۱. ای هشام، سه چیز است که خدا به هر کس بدهد او را مورد لطف خود قرار داده است: عقلی که بدان از گزند هوای نفس خود ایمن شود، دانشی که او را از نادانی اش و ارهاند و بی نیازی و غنایی که او را از بیم فقر کفایت کند.

۹۲. ای هشام، از این دنیا و مردمان آن بر حذر باش، چرا که آنان چهار دسته اند، یکی سرنگون شده ای در آغوش هوای نفس خود در غلتیده، دیگری کسی است که نیکو می خواند و دانش می آموزد و هرچه دانش افزایش دهد، تکبرش زیاد گردد و با خواندنش و عملش بر زیردستان بزرگی فروشد، سومین کس عابد جاهل است که دون مرتبگان در عبادت را کوچک می شمرد و دوست می دارد که بزرگ شمرده شود [و همگان در خدمت به او آماده باشند] و آخرین کس، صاحب بصیرتی و عالمی که راه حق را می شناسد و می خواهد حق را برپا دارد و دانش خود را به کار گیرد، اما به دلیل ناتوانی یا چیرگی [زورمداران] از پرداختن به دانسته های خود و عملی کردن آن ناتوان است و از همین رو هماره اندوهگین است. این شخص برترین اهل زمان خود و خردمندترین آنان است.

٩٣. يا هشام، اعرف العقل و جنده، و الجهل و جنده تكن من المهتدين. قال هشام:

فقلت: جعلت فداك لا نعرف إلا ما عرفتنا.

٩٤. يا هشام، انّ الله خلق العقل و هو أوّل خلق خلقه الله من الروحانيين و عن يمين العرش من نوره، فقال له: أدبر، فأدبر ثم قال له: أقبل فأقبل. فقال الله-جلّ و عزّ-:

خلقتك خلقا(عظيما) و كرمتك على جميع خلقى.

ثم خلق الجهل من البحر الاجاج الظلماني، فقال له: أدبر، فأدبر ثم قال له: أقبل، فلم يقبل، فقال له: استكبرت فلعنه، ثم جعل للعقل خمسه و سبعين جندا، فلما رأى الجهل ما كرم الله به العقل و ما أعطاه أضمر له العداوه.

فقال الجهل: يا ربّ هذا خلق مثلى، خلقتة و كرمته و قوّيته و أنا ضده و لا قوّه لى به أعطنى من الجند مثل ما أعطيته، فقال-تبارك و تعالى-: نعم، فان عصيتنى بعد ذلك أخرجتك و جندك من جوارى و من رحمتى، فقال: قد رضيت. فأعطاه الله خمسه و سبعين جندا فكان مما أعطى العقل من الخمسه و السبعين جندا: الخير و هو وزير العقل و جعل ضده الشر و هو وزير الجهل؛

ص: ٢٨٤

۹۳. ای هشام، عقل و جهل و سپاه آن دو را بشناس تا از هدایت یافتگان باشی.

هشام می گوید: به امام علیه السلام گفتم: فدایت گردم، جز آنچه به ما بشناسانی، دیگر چیزی نمی دانیم.

۹۴. ای هشام، خداوند عقل را از سمت راست عرش و از نور حضرتش آفرید و این نخستین آفریده خدا بود که از سنخ روحانیان آفریده شد. خدا به او فرمود: دور شو (برو)، عقل دور شد (رفت)، سپس فرمود: باز گرد (بیا) و عقل باز گشت (آمد). آن گاه خداوند به عقل فرمود: تو را با شکوه و بزرگی آفریدم و تو را بر تمام آفریدگانم برتری و بزرگی دادم.

سپس حضرت احدیت، جهل را از دریایی شور و تاریک آفریده، به او فرمود: دور شو (برو)، جهل دور شد (رفت) و باز فرمود: باز گرد (بیا)، جهل نافرمانی کرد. خداوند به جهل فرمود: تکبر ورزیدی! آن گاه او را لعن کرد. سپس ۷۵ صفت را به عنوان لشکر، در اختیار عقل گذاشت، جهل که می دید خداوند، عقل را گرامی داشته، چه موهبتی به او عطا فرموده، نسبت به عقل کینه و حسد ورزیده، گفت: بار خدایا، او را نیز آفریده ای است چون من که گرامی اش داشته، قوتش بخشیده ای، در حالی که من ضد او هستم و توان هموردی با او را ندارم، مرا همانند آنچه به او داده ای لشکری عطا کن.

خداوند-تبارک و تعالی- فرمود: باشد، اما اگر پس از آن، مرا نافرمانی کنی تو و لشکرت را از همسایگی و از [گسترده] رحمت می رانم. جهل پذیرفت و خداوند ۷۵ صفت را به عنوان لشکر به جهل داد که در نتیجه، «خیر» وزیر عقل و «شر» وزیر جهل شد.

آن گاه ایمان در برابر کفر، تصدیق [حقیقت] در برابر انکار [آن]، اخلاص در برابر نفاق، امید [به رحمت خدا] در برابر نومیدی، داد و عدل در برابر جور و ستم، خشنودی در برابر

ناخشنودی، شکرگزاری در برابر ناسپاسی، ناامیدی از داشته های مردم در برابر طمع به داشته آنان، توکل در برابر حرص، رأفت و مهربانی در برابر تندخویی و خشونت، دانش در برابر نادانی، عفت در برابر پرده دری و بی بندوباری، زهد در برابر میل به دنیا، نرمخویی در برابر سنگدلی، خداترسی در برابر گستاخی، فروتنی در برابر تکبر، متانت و آرام بودن در برابر شتاب، بردباری در برابر سفاهت، خوشی در برابر هذیان گویی، تن به حق دادن در برابر سرپیچی کردن از آن و باور داشتن و پذیرفتن در برابر شک و تردید.

صبوری در برابر بیتابی، گذشت در برابر انتقام، بی نیازی در برابر فقر، یادآوری در برابر بی توجهی، حفظ در برابر فراموشی، وفاداری و مهرورزی در برابر گسستن [پیوند]، قناعت در برابر آز، همدلی و همراهی در برابر دریغ و منع، دوستی در برابر کینه و دشمنی، وفاداری در برابر خیانت، فرمانبرداری [خدا] در برابر نافرمانی، خضوع در برابر برتری جویی، سلامت [نفس] در برابر بلا، دوست داشتن در برابر دشمنی ورزیدن، راستگویی در برابر دروغ پردازی، حق در برابر باطل، امانت نگاه داشتن در برابر خیانت ورزیدن، اخلاص در کارها در برابر آلودن کارها به اغراض نفسانی و شهادت در برابر کودنی.

رازداری در برابر پرده دری (راز برملا کردن)، یک رویی (صداقت) در برابر دورویی (نفاق)، پنهان کاری در برابر فاش نمودن [رازها]، نماز گزاردن در برابر تباه کردن و بی اعتنائی به آن، روزه داشتن در برابر [پر] خوردن، جهاد در برابر سرباز زدن از آن، حج در برابر نادیده انگاشتن پیمان با خدا، سخن پنهان کردن در برابر سخن چینی، نیکی به پدر و مادر در برابر ناسپاسی در حق ایشان، حقیقت در برابر ریا، خوبی در برابر زشتی، خویشتن را پوشانیدن در برابر جلوه گری، تقیه در برابر بی باکی [و فاش گفتن رازها]، تن به انصاف دادن در برابر تعصب، خوش برخوردی در برابر پرخاش و ستمگری، پاکیزگی در برابر آلودگی، شرم در برابر

بی شرمی، میانه روی در برابر زیاده روی، آسایش [از اندوه دنیا] در برابر خستگی [دنیا خواهی]، آسان گیری [بر دیگران] در برابر سختگیری و برکت در برابر بی برکتی.

پایایی و دقت در کارها در برابر سهل انگاری، [پیروی از] حکمت در برابر هوا [پرستی]، وقار در برابر سبکسری، نیکبختی در برابر بدبختی، توبه در برابر اصرار [بر گناه]، استغفار در برابر مغرور شدن (خویشتن را بی گناه پنداشتن)، محافظت در برابر سستی، دعا و خواستن [از خداوند] در برابر روی گردانی [از او]، چالاکی در برابر تنبلی، شادمانی در برابر اندوه، الفت [و با جمع پاکان مانوس بودن] در برابر عزلت و گوشه نشینی و بخشندگی در برابر بخل قرار گرفته [تا آخرین روز عمر دنیا هرگز از در دوستی با یکدیگر در نیایند و در یک شخص جمع نشوند].

ص: ۲۸۷

٩٥. يا هشام، لا تجمع هذه الخصال إلا لنبيّ أو وصيّ أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان. و أما ساير ذلك من المؤمنين فإنّ أحدهم لا يخلو من أن يكون فيه بعض هذه الجنود من أجناد العقل حتى يستكمل العقل و يتخلص من جنود الجهل، فعند ذلك يكون في الدرجة العليا مع الأنبياء و الأوصياء عليه السّلام و فّقنا الله و إيّاكم لطاعته؛

ص: ٢٨٨

۹۵. ای هشام، تمام این خصلت‌ها [ای مثبت و مقبول] جز در پیامبری، جانشین پیامبری یا مؤمنی که خداوند قلب او را با محک ایمان آزموده باشد، جمع نمی‌شود، اما سایر مؤمنان از برخی از این خصلت‌ها برخوردار هستند تا این که [به تدریج عقل و لشکریان آن در آنان کامل شده، او] از لشکریان جهل‌رهایی یابند. در این صورت آن مؤمن در مرتبه‌ی والای پیامبران و جانشینان پیامبران قرار خواهد گرفت. خداوند ما و شما را به بندگی‌اش موفق دارد. (۱)

ص: ۲۸۹

۱- (۱). بحار الانوار ۲۹۶/۷۵-۳۱۹.

۱. از «محمد بن ابی عمیر» نقل شده است که گفت: «بر مولا-یم موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و به او گفتم: ای فرزند رسول خدا [علم] توحید را به من بیاموز.

امام علیه السلام فرمود:

یا ابا أحمد، لا تتجاوز فی التوحید ما ذکره الله-تعالی ذکره- فی کتابه فتهلک.

و اعلم أنّ الله تعالی واحد، أحد، صمد، لم یلد فیورث، و لم یولد فیشارک، و لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و لا شریکا، و أنّه الحی الذی لا یموت، و القادر الذی لا یعجز، و القاهر الذی لا یغلب، و الحلیم الذی لا یعجل، و الدائم الذی لا ینیب، و الباقی الذی لا یفنی، و الثابت الذی لا یزول، و الغنی الذی لا یفتقر، و العزیز الذی لا ینذل، و العالم الذی لا یجهل، و العدل الذی لا یجور، و الجواد الذی لا ینخل، و انه لا- تقدره العقول و لا- تقع علیه الأوهام، و لا تحیط به الاقطار، و لا یحویه مکان، و لا تدركه الأبصار و هو یدرك الأبصار و هو اللطیف الخبیر، و لیس کمثلہ شیء و هو السمع البصیر.

مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَايَهُمْ وَلَا خَمْسِهِ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا»

(۱) و هو الأوّل الذی لا- شیء قبله، و الآخر الذی لا- شیء بعده، و هو القديم و ما سواه مخلوق محدث، تعالی عن صفات

المخلوقین علواً کبیراً؛ (۲)

ای ابو احمد، از آنچه که خداوند در کتاب خود درباره توحید فرموده، تجاوز مکن که

ص: ۲۹۰

۱- (۱). مجادله/۷.

۲- (۲). بحار الانوار همان جا و التوحید/۸۶.

[حال که می خواهی دانش توحید را فراگیری] پس بدان که خداوند متعال یکی، یگانه و بی نیاز است. نه زاده است تا ارث گذارد و نه زاده شده تا شریک داشته باشد.

همسر و فرزند و شریکی نگزیده است. همو زنده ای است که هرگز نمیرد، توانایی است که ناتوان نشود، پیروزی است که مغلوب نگردد، بردباری است که شتاب نکند، جاودانه ای است که نابود نشود، ماندگاری است که فنا نپذیرد، ثابت و پایایی است که زوال نگیرد، بی نیازی است که فقیر نگردد، عزیزی است که خوار نشود، عالمی است که نادانی بدو راه نیابد، دادگری است که ستم روا ندارد، بخشنده ای است که بخل نوردد، خردها به [کنه معرفت] او نرسند و تصورات او را در نیابند، چیزی او را احاطه نکرده، جایی او را در خود ندارد، دیدگان، او را نمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد و او لطیف آگاه است و چیزی همانند او نیست و اوست که شنوا و بیناست.

[آن گاه امام کاظم علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:] «هیچ گفت و گوی محرمانه ای میان سه تن نیست، مگر این که او چهارمین آن هاست، و نه میان پنج تن مگر این که او ششمین آن هاست، و نه کمتر از این [عدد] و نه بیشتر، مگر این که هر کجا باشند او با آن هاست» [سپس فرمود:] «او او اولی است که چیزی پیش از او نبوده و آخری است که چیزی پس از او نخواهد بود. او قدیم [و ازلی] است و هر چه غیر او مخلوق و حادث است. حضرتش از توصیف و صفات خلق بالاتر و بسی والاتر است.

۲. از «زکریا بن عمران» از ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

لا یكون شیء فی السماوات و لا فی الأرض إلا بسبع: بقضاء و قدر و اراده

و مشیئه و کتاب و أجل و إذن، فمن زعم غیر هذا فقد كذب على الله أو ردّ على الله - عزّ و جلّ -؛ (۱)

وجود هر آنچه که در آسمان ها و در زمین است به هفت چیز بستگی دارد: قضا، قدر، اراده، مشیت، کتاب، اجل و اذن (فرمان)، پس هر کس جز این را بگوید به یقین بر خدا دروغ بسته و بر حضرتش برگشته است.

۳. از «محمد بن حکیم» نقل است که گفت: «ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السّلام نامه ای به پدرم نوشت که در آن آمده بود:

أَنَّ اللَّهَ أَعْلَىٰ وَأَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَبْلُغَ كُنْهَ صِفَتِهِ، فَصَفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَكَفُّوا عَمَّا سَوَىٰ ذَلِكُمْ؛ (۲)

خداوند برتر و بزرگتر از آن است که بشود به کنه صفات او پی برد، پس او را آن گونه توصیف کنید که حضرتش توصیف فرمود و از غیر آن دست بردارید.

۴. نیز امام کاظم علیه السّلام فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ لَا يَشْبَهُ شَيْءًا، أَيْ فَحَشْ أَوْ خُنِيَ أَعْظَمُ مِنْ قَوْلِ مَنْ يَصِفُ خَالِقَ الْأَشْيَاءِ بِجِسْمٍ أَوْ صُورَةٍ أَوْ بِخَلْقِهِ أَوْ بِتَحْدِيدِ وَأَعْضَاءِ، تَعَالَىٰ اللَّهُ عَنِ ذَلِكُمْ عَلْوًا كَبِيرًا؛ (۳)

خدای -تبارک و تعالی- به هیچ چیز تشبیه پذیر نبوده و هیچ چیز به او شباهت ندارد. کدامین ناسزا و دشنام و هرزه درایی، بزرگتر از این که آفریدگار اشیا را به جسم، صورت اندام تشبیه کرد یا او را به جایی محدود نمود؟ حضرتش از چنین توصیفی بالاتر و بسی والاتر است.

ص: ۲۹۲

۱- (۱). اصول کافی ۱/۱۴۹ و الخصال/۳۵۹.

۲- (۲). اصول کافی ۱/۱۰۲.

۳- (۳). اصول کافی ۱/۱۰۵.

نکاتی از سیره و تاریخ حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱. «ابن طاووس» در کتاب الطرف خود به نقل از کتاب الوصیة شیخ عیسی بن مستفاد ضریه «از موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش امام جعفر صادق علیه السلام آورده است که فرمود:

چون رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انصار را خواست و فرمود: ای جماعت انصار، وقت جدایی فرا رسیده است و من خوانده شده ام و باید پاسخ بدهم.

شما نیکو مجاوری بودید و حق مجاورت را به جای آوردید، یاری کردید و نیکو یاورانی بودید، با اموال خود همدلی کردید، جماعت مسلمانان را فزونی دادید و خون خود را برای خدا فدا کردید و [بدانید که] بابت این کارها خداوند به شما پاداشی کامل خواهد داد. حال یک مورد [که دو اصل است] مانده که تمامیت یافتن کارها بدان بستگی دارد و این، اصل و تمام کار است و من میان آن دو به اندازه تار مویی جدایی و تفاوت نمی بینم. هر کس یکی از آن را پذیرفته و دیگری را وانهد، منکر نخستین اصل آن بوده و خداوند [در برابر این انکار او، او را کیفر خواهد کرد و] بدل جایگزینی از او نخواهد پذیرفت.

انصار گفتند: ای رسول خدا، آن دو را چگونه بشناسیم؟ مبادا- ای رسول خدا- آن ها را از ما دریغ کنی که در این صورت گمراه شده، از آیین اسلام باز خواهیم ماند [و در وادی ارتداد گم خواهید شد]، چرا که نعمت اسلام موهبتی است که از خداوند و رسول او به ما رسیده و او به وسیله تو ما را از تباهی و هلاکت و رهانیده است، تو ابلاغ رسالت و خیرخواهی کردی و نسبت به ما مهربان بودی و بر ما دل سوزاندی.

آن دو، کتاب خدا و اهل بیت من هستند. پس کتاب، همان قرآن می باشد که شامل حجت، نور و برهان است. کلام خدا همواره تازه و شاداب و گواه و داوری دادگر است. ما را به حلال و حرام و احکام خدا راهنمایی می کند. در روز واپسین در محضر داوری خدا با کسانی [که احکام آن را نادیده گیرند] به احتجاج می پردازد و [در پی این احتجاج و مخاصمه] و خداوند گام های آنان را بر پل صراط می لغزاند [پس در رعایت حقوق و حدود کتاب خدا (قرآن) کوتاهی نکنید].

همچنین [حرمت] مرا [با خوش رفتاری خود] در اهل بیت مراعات کنید که آن لطیف آگاه مرا خبر داد که: آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من (پیامبر) وارد شوند.

[بدانید] که اسلام چونان سقف است که زیر آن ستون قرار دارد و قوام و ثبات سقف به ستون وابسته است. اگر یکی از شما آن سقف را با تمام حدودش، اما بدون ستون به کار گیرد [و بدان عمل کند]، زود است که سقف بر او فرو ریزد و او را به دوزخ افکند.

ای مردم، ستون [قابل اعتماد]، ستون اسلام است، چرا که خداوند متعال فرموده است: «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود، و کار شایسته به آن رفعت می بخشد» (۱). پس کار شایسته (عمل صالح) فرمانبرداری از امام و ولی امر و چنگ زدن به ریسمان اوست. ای مردم، [آنچه را گفتم] فهمیدید؟ خدا را، خدا را، در اهل بیت [مبادا که آنان را واگذارید و راهی جز راه آنان برگزینید] که اینان، چلچراغ پر فروغ تاریکی ها، کان دانش، چشمه های حکمت و جایگاه [آمد و شد]

ص: ۲۹۴

فرشتگان هستند. وصی، امانتدار و وارث من، از میان آنان است و جایگاه او نسبت به من چونان جایگاه هارون نسبت به موسی است. هان ای جماعت انصار، آیا [آنچه را که باید] ابلاغ کردم؟

هان ای حاضران گوش فرا دهید [و بدانید که] دروازه خانه فاطمه (س) دروازه خانه من و خانه اش خانه من است. پس هر کس حریم آن را بشکند، حریم خداوند را شکسته و حجاب حضرت - باری تعالی - را دریده است.

عیسی می گوید: ابو الحسن کاظم علیه السلام بسیار گریست و گفتارش قطع شد، سپس فرمود: هتک و الله حجاب الله، هتک و الله حجاب الله، هتک و الله حجاب الله...؛ به خدا سوگند حجاب خدا دریده شد. به خدا سوگند حجاب خدا دریده شد. به خدا سوگند حجاب خدا دریده شد.

آن گاه امام کاظم علیه السلام فرمود: پدرم از جدم محمد بن علی (امام باقر «ع» نقل کرد که فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مهاجران را گرد آورد و فرمود: ای مردم، من فرا خوانده شده ام و دعوت دعوت کننده را [به زودی] پاسخ می دهم، [چرا که] مشتاق دیدار با خدای خویش و رسیدن به برادرانم (پیامبران) هستم. شما را آگاه می کنم که وصیت خود را به جانشین خود کرده، شما را همانند چهارپایان وانگذاشته و چیزی از امور شما را نادیده نگذاردم.

عمر بن خطاب برخاست و گفت: ای رسول خدا، به آنچه (آن گونه که) پیامبران پیش از تو وصیت کرده اند، وصیت نمودی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری.

عمر گفت: به فرمان خدا وصیت کردی یا به فرمان (میل) خودت؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر فرمود:

ای عمر، بنشین. به فرمان خدا وصیت کردم و او فرمان داد که از او فرمانبرداری شود و [اگر] به امر (خواستۀ) خودم وصیت کرده و وصی برگزیده ام، پس [پیروی از] امر من فرمانبرداری از خداست و هر کس مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است و هر کس نافرمانی جانشین می کند، نافرمانی مرا کرده است و هر کس فرمان وصی مرا به گوش گیرد از من فرمان برده است و هر کس گوش به فرمان من بسپارد، از خدا فرمان برده است.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگینانه رو به حاضران کرد و فرمود:

ای مردم، وصیت مرا بشنوید. هر کس به من ایمان آورده، نبوت مرا تصدیق کرده و مرا پیامبر خدا می داند [بشنود و آگاه باشد که] او را به ولایت [و امامت] علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمانبرداری و تصدیق او سفارش می کنم، زیرا ولایت او، ولایت من است و ولایت من، ولایت پروردگار من است. من رسالت خود را ابلاغ کردم، پس حاضران، غایبان را آگاه کنند که علی بن ابی طالب، پرچم و نشانه هدایت است.

هر کس از پرچم و نشانه دور شود گمراه گردد، هر کس از آن پیشی گیرد به دوزخ در افتد، هر کس از این نشانه عقب مانده، به راست رود هلاک شود و چون رو به سوی چپ نهد، گمراه گردد و «و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست» (۱) آیا شنیدید؟

حاضران گفتند: آری».

۲. از امام کاظم علیه السلام روایت شد، که فرمود:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت خود را به علی علیه السلام نمود، به او فرمود: برای این [مسئولیت] پاسخی فراهم کن تا چون در محضر خداوند عرش قرار گرفتی در نمایی، چرا که در آن روز درباره حلال و حرام، محکم و متشابه کتاب خدا آن گونه که نازل شد، درباره آنچه تو را بدان سفارش کردم و نیز در مورد احکامی چون امر به معروف و نهی از منکر و پرهیز از آن با تو محاجّه و از تو بازخواست می کنم.

ص: ۲۹۶

همچنین از اجرای حدود خدا با شرایط آن، همه احکام و امور، برپا داشتن نماز، رساندن زکات به مستحقان آن، حج خانه خدا و جهاد در راه خدا از تو پرسش می کنم. ای علی، [بین در آن روز] چه سخنی برای گفتن خواهی داشت؟

علی علیه السلام گفت:

پدر و مادرم فدایت باد، به حرمت و منزلتی که نزد خداوند داری و نعمتی که او بر تو دارد، امید دارم که خدایم مرا [در این راه] یاری کرده، استوارم گرداند تا آن هنگام که در محضر خداوند تو را بینم، تقصیر، سستی و افراطی [در نامه عمل خود] نداشته باشم و خشم را بر چهره ات - که چهره من و چهره پدرانم و مادرانم فدای آن باد - نیبم، بلکه مرا - که پدر و مادرم فدایت باد - [آن گونه] بیابی که پیوسته و تا واپسین دم زندگی از وصیت و روش و طریقت تو پیروی کرده باشم و سپس فرزندانم چنین باشند، نه در انجام وظیفه کوتاهی کرده باشیم، نه راه افراط پیموده باشیم.

امیر المؤمنین علیه السلام می گوید:

سپس خود را بر صورت و سینه پیامبر صلی الله علیه و آله افکندم می گفتم: وای من و دختر و فرزندان - که پدرم و مادرم فدایت باد - پس از تو تنها می مانیم. بزرگترین غم و اندوه من از این است که پس از تو خانه ام از خبرهای آسمان (وحی) تهی شده و جبرئیل و میکائیل را از دست می دهم و ردپایی و صدایی از آنان نخواهم دید و شنید.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتی طولانی از هوش رفت سپس به هوش آمد.

ابو الحسن کاظم علیه السلام می گوید: به پدرم گفتم: پس از به هوش آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله چه شد؟ پدرم فرمود:

زنان گریه کنان بر حضرت وارد شدند. بانگ شیون برخاست و مهاجران و انصار که بر درب خانه بودند ضجه و ناله زدند. در همین حال صدایی برخاست که می گفت:

علی علیه السّلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد. او می گوید: خود را بر پیامبر صلی الله علیه و آله انداختم و او فرمود: فهم کن [دریاب] که خداوند تو را فهم و استواری دهد، هدایتت کند، توفیقت دهد، یاری ات نماید، لغزش های تو را بیامزد و نامت را بلند آوازه کند!

برادرم بدان که این جماعت به چیزی جز من دل مشغول خواهند شد. مثل تو در میان این امت، مثل کعبه است که خداوند آن را نشانه ای برای مردم قرار داد که از دور [و نزدیک] به سوی آن می آید، ولی او به سوی آنان نمی رود. به یقین تو پرچم و نشانه هدایت و فروغ دین که همان نور خداست، می باشی. سوگند به آن که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، پس از آن که بیم دادن های خداوند را به آنان ابلاغ کردم، یکایک آنان را از حقوقی که خداوند برای تو بر آنان واجب کرده و به اطاعت از تو ملزم نموده، آگاه کردم. آنان پاسخ مثبت داده و امر [امامت و وصایت] را به تو واگذارند، اما من از گفتار نادرست آنان آگاه هستم [و می دانم پذیرش آنان قلبی نبوده بلکه ظاهری است].

پس هرگاه جان سپردم و تو از انجام وصیت های من فراغت یافتی و مرا در قبرم پنهان کردی، در خانه ات بنشین و قرآن را براساس ترتیب نزول و احکام و فرائض آن را آن گونه که آمده (به دور از تأویل) جمع آوری کن. آن گاه بدون این که ملامت ملامتگری تو را نگران و سست کند به آنچه که فرمانت دادم بپرداز. و بر تو باد به صبر در برابر [ستم ها و] آنچه بر تو روا می دارند تا این که [روز تو فرا رسد و] بر من وارد شوی». (۱)

۳. «عیسی ضریر» می گوید: «... آن گاه به موسی [الکاظم علیه السّلام] گفتم: این

ص: ۲۹۸

۱- (۱). شریف رضی خصائص الائمه/ ۷۲ و ۷۳؛ ابن طاووس الطرف/ ۲۵-۲۷ (به نقل از خصائص الائمه/ - ۷۲ و ۷۳) و بحار الانوار ۴۸۲/۲۲-۴۸۴. این خبر مانند خبر پیشین از «رساله الوصیه» عیسی بن مستفاد ابو موسی ضریر بجلي بغدادی «ضعیف» خوانده شده نقل گردیده است. نک نجاشی/ ۲۹۷ ش ۸۰۹.

مطلب که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابو بکر و پس از او عمر دستور دادند تا به مسجد رفته [به جای پیامبر صلی الله علیه و آله] امامت جماعت را به عهده گیرند؛ بسیار بر سر زبان هاست و مردم آن را بازگو می کنند.

موسی مدتی دراز سر فرو افکنده، سپس فرمود:

آن گونه که می گویند نیست، اما تو ای عیسی، درباره [این] امور بسیار کاوش می کنی و جز به یافتن آن ها رضایت نمی دهی!

گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، از آن رو می پرسم که در دینم از آن سود برده، بر دانشم افزوده شود، مبادا که [با نادانستن حقیقت] گمراه شوم و خود از گمراهی خویش بی خبر باشم. [از دیگر سو] چه کسی را همانند شما می توانم بیابم تا پرسش های مرا پاسخ دهد؟

آن گاه گفت:

چون بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله شدت یافت، علی علیه السلام را فراخواند و سر بر دامن او نهاده و از هوش رفت. چون وقت نماز فرا رسید و بانگ اذان داده شد، عایشه بیرون شده، به عمر گفت: ای عمر، به سوی مسجد روانه و امامت مردم را بر عهده گیر.

عمر گفت: پدرت به این کار سزاوارتر است.

عایشه گفت: راست می گویی، اما او مردی نرمخو و آرام است و می ترسم مردم بر او یورش ببرند، پس تو به این امر پرداز.

عمر به او گفت:

حال که محمد صلی الله علیه و آله بی هوش است و به زودی به هوش نمی آید، علی نیز دل مشغول اوست و نمی تواند او را تنها بگذارد، پدرت به مسجد برود و من هر یورش و جنبشی را از او دور می کنم، چرا که بیم آن دارم اگر محمد صلی الله علیه و آله به هوش بیاید، علی را برای [برگزاری] نماز جماعت به مسجد بفرستد، زیرا

ص: ۲۹۹

مناجات شب گذشته او (پیامبر) را می شنیدم که در پایان آن می گفت: نماز.

نماز.

سپس گفت: ابو بکر بیرون شد تا امامت نماز مردم را بر عهده بگیرد. مردم از حضور ابو بکر برای امامت نماز متعجب شدند [ه حضور او را غیر عادی خواند]ند.

سپس بر این گمان شدند که او به فرمان رسول خدا به مسجد آمده است.

هنوز ابو بکر تکبیر نماز نگفته بود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به هوش آمد و فرمود: [عمویم] عباس را فرا بخوانید. چون عباس به حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید، خود و آل و علی علیه السَّلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به مسجد بردند و او نشست، امامت نماز را بر عهده گرفت، سپس حضرت بر منبر قرار داده شد و این آخرین باری بود که او بر منبر نشست. همه مردم مدینه از مهاجران و انصار و زنان بزرگ شهر از خانه ها برآمده در مسجد حضور یافتند. آنان گریان و شیون کنان بوده، کلمه استرجاع (أَنَا لِلَّهِ وَآلِهِ وَرَجَعُونَ) بر زبان داشتند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گاهی خاموش می شد.

حضرت در میان خطبه اش فرمود: ای جماعت مهاجران و انصار و آنان از جن و انس در این روز و در این هنگام در این جا حضور دارند، حاضران [این گفته مرا] به غایبان برسانند که: بدانید کتاب خدا را در میان شما بر جای گذاشتم؛ کتابی که در بردارنده نور، هدایت و بیان است و خداوند از بیان هیچ چیزی در آن غافل نبوده است و این حجت خدایی من بر شماست. [و نیز] نشانه بزرگتر دین را در میان شما و انهدام و او وصی من علی بن ابی طالب است که نشانه دین، نور و هدایت می باشد. بدانید که او ریسمان خداوند [در میان مردم] است، پس همگی به او چنگ اندازند و از گردش پراکنده نشوید [که خداوند فرموده است:] «و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما باهم

ص: ۳۰۰

دشمن بودید، خدا در دل های شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف خداوند همه برادر [دینی] یکدیگر شدید. (۱)

ای مردم، این، علی بن ابی طالب است که گنجینه خداوند [و اندوخته ای] برای امروز و فردای شما می باشد. هر کس او را امروز و فردا (تا واپسین دم زندگی) دوست داشته، از او پیروی کند، به پیمانی که با خداوند بسته وفا کرده و وظیفه خود را به انجام رسانده است و هر کس امروز و فردا با او دشمنی ورزد، روز قیامت و در حالی که حجتی و برهانی برای خداوند ندارد، کور و کر پا به عرصه محشر خواهد گذارد.

ای مردم، مبادا فردا در حالی شما را ببینم که دنیا را [چونان عروس] به حجله ببرید، اما اهل بیت خود را پریشان حال، بی سامان، اندوه زده، ستمدیده و خونشان روان شده، ببینم! [ای مردم]، از پیروی از گمراهی [و گمراهان و تشکیل] شورا برای [برپایی و حاکم کردن] نادانی پرهیزید.

[ای مردم بدانید که] این امر (امامت و جانشینی) صاحبان و نشانه هایی دارد که خداوند در قرآن از آنان نام برده است و من آنچه را که بدان فرستاده شده ام به شما شناساندم و رساندم، «اما شما را بسیار مردم [بدبخت] نادانی می بینم. (۲)

مبادا پس از من کفر ورزیده، مرتد شوید و بدون شناخت و علم، کتاب خدا را تأویل و براساس هوای نفس، بدعتگزاری کنید، چرا که هر بدعت و گفتاری که مخالف قرآن باشد، مردود و باطل است.

[هان ای مردم بدانید که] قرآن، پیشوای هدایت است که راهبری دارد که با حکمت و برهان و موعظه نیکو، به سوی آن راهبری می کند. جانشین و ولی امر پس از من، امر قرآن را در دست دارد. او [جانشین]، وارث دانش، حکمت

ص: ۳۰۱

۱- ((۱)). آل عمران/۱۰۳.

۲- ((۲)). احقاف/۲۳.

و نهان و آشکار من است؛ همان چیزهایی که پیامبران قبل از من [برای جانشینان خود] به ارث گذاشتند. من هم ارث بر و هم اثرگذار هستم، پس مبادا که نفستان شما را فریب داده، بر شما دروغ‌زنی کند.

ای مردم؛ خدا را، دربارۀ اهل بیت [ناظر بدانید] که آنان ارکان دین، چلچراغ نورافشان تاریکی‌ها، کان دانش‌اند و علی علیه السلام برادر من، وارث دانش من، وزیر من، امین من و ادامه‌دهنده امر [رسالت] من [است و هموست که] بر اساس سنت من به پیمان من وفا کند.

[ای مردم بدانید که علی] نخستین گرونده به من و آخرین دیدارکننده آنان با من به هنگام مرگ است و اولین کسی است که در قیامت با من دیدار می‌کند، پس حاضران [پیام مرا] به غایبان برسانند که هر که به ناحق و بدون شایستگی و درحالی که بهتر از او در میان امت باشد، امامت و راهبری امت را به دست گیرد به یقین کفر ورزیده است.

ای مردم، هر کس بر گردن من حقی دارد این منم [آماده مقابله شدن] و هر کس وعده‌ای (طلبی) دارد نزد علی بن ابی طالب برود که او ضامن تمام آن است [و آن‌ها را ادا می‌کند] تا این که کسی را بر من حقی نباشد. (۱)

امامت و امامان از نگاه امام کاظم علیه السلام

۱. «داوود رقی» از «عبد صالح» نقل کرده است که فرمود: «إِنَّ الْحَجَّه لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ يَعْرِفُ؛ (۲) جز با وجود امامی زنده که شناخته شود، حجت خداوند بر مردم تمام نمی‌شود».

ص: ۳۰۲

۱- (۱). خصائص الاثمه/ ۷۳-۷۵ (به نقل از الطرف/ ۲۹-۳۴) و بحار الانوار ۴۸۴/۲۲-۴۸۷ (به نقل از خصائص الاثمه/ ۷۳-۷۵). این خبر نیز مانند خبر پیشین از «رساله الوصیه» عیسی بن مستفاد ابو موسی ضریر بجلی بغدادی «تضعیف» شده نقل شده است. نک نجاشی/ ۲۹۷ ش ۸۰۹.

۲- (۲). الاختصاص/ ۳۶۹.

۲. «علی بن راشد» می گوید: «ابو الحسن علیه السّلام گفت: إن الأرض لا تخلوا من حجّه، و أنا و الله ذلك الحجّه؛ (۱) زمین از حجت خالی نمی ماند و من - به خدا سوگند - همان حجت هستم».

۳. «علی بن جعفر» می گوید: «ابو الحسن علیه السّلام به من گفت: نحن فی العلم و الشجاعه سواء، و فی العطايا علی قدر ما نؤمر؛ (۲) ما [خاندان] در دانش و دلاوری یکسان هستیم و در دهش و بخشش آن اندازه می دهیم که فرمان می یابیم».

۴. «هارون بن خارجه» می گوید: «ابو الحسن علیه السّلام به من گفت:

نحن المثانی التي اريها رسول الله صلّى الله عليه و آله و نحن وجه الله نتقلب بين أظهركم، فمن عرفنا، عرفنا و من لم يعرفنا فأمامه اليقين؛ (۳)

ما [همان] قرآنی هستیم که به رسول خدا صلّى الله عليه و آله نمایانده شد و ما وجه الله (صورت خدا) هستیم که در میان شما زندگی می کنیم. پس هر کسی ما را بشناسد، شناخته است و هر کس ما را نشناسد «یقین» (مرگ یا قیامت) در پیش دارد که [آن جا خواهد شناخت، اما او را سودی نبخشد].

۵. ابو الحسن، موسی کاظم علیه السّلام در تفسیر آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...؟» (۴) بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می برند» فرمود: نحن المحسودون؛ (۵) ما ایم که مورد رشک و حسد قرار گرفته ایم».

۶. «محمد بن فضیل» از ابو الحسن علیه السّلام نقل می کند که: «در تفسیر آیه وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؛ (۶) و مساجد، ویژه خداست، پس هیچ کس را با خدا مخوانید» فرمود: هم الأوصياء؛ [مساجد] همانا اوصیای پیامبر صلّى الله عليه و آله هستند» (۷).

ص: ۳۰۳

۱- (۱). اصول کافی ۱/۱۷۹.

۲- (۲). همان/۲۷۵.

۳- (۳). البصائر/۶۶.

۴- (۴). نساء/۵۴.

۵- (۵). اصول کافی ۱/۲۰۶.

۶- (۶). جن/۱۸.

۷- (۷). اصول کافی ۱/۴۲۵.

۷. از «سیف بن عمیره» نقل شده است که: «شنیدم که عبد صالح، ابو الحسن علیه السّلام خیر مرگ یکی از شیعیان را به او می داد. با خود گفتم که او می داند شیعه اش چه زمانی می میرد! [!] امام علیه السّلام گویی که خشمگین بود، فرمود:

ای ابو اسحاق، رشید هجری علم «منایا و بلایا» (مرگ ها و بلاها) را می دانست و امام، به این دانش سزاوارتر است». (۱)

۸. «معاویه» از «اسحاق» نقل می کند که گفت: «نزد ابو الحسن علیه السّلام بودم که مردی بر حضرت وارد شد. ابو الحسن علیه السّلام به او فرمود: ای فلان، تو یک ماه دیگر می میری.

با خود اندیشیدم گویی اجل و مرگ شیعیان را می داند.

امام علیه السّلام فرمود: ای اسحاق، چه چیزی را عجیب و غریب می دانید؟ در حالی که رشید هجری [از نظر منزلت] مستضعف بود، اما «علم منایا و بلایا» را داشت، پس امام به این علم سزاوارتر است. سپس فرمود: ای اسحاق، دو سال دیگر خواهی مرد و خاندان و فرزندان و خانواده ات پراکنده شده، دستخوش بینوایی شدیدی خواهند شد». (۲)

۹. از علی بن جعفر علیه السّلام از برادرش [امام] موسی علیه السّلام نقل شده که: «در تفسیر آیه «وَبِئْرِ الْمُعْطَلِ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ ۳؛ [و] چه بسیار [چاه های متروک و کوشک های] (کاخ) افراشته» فرمود: البئر المعطله الإمام الصامت و القصر المشید الإمام الناطق؛ چاه متروک، امام خاموش [و کنج عزلت گزیده] و کاخ های افراشته، امام گویاست». (۳)

۱۰. «یعقوب بن جعفر» برای ما نقل کرده، گفت: «در مکه، همراه

ص: ۳۰۴

۱- (۱). بصائر الدرجات/ ۲۴۶.

۲- (۲). همان/ ۲۶۵.

۳- (۴). اصول کافی ۴۲۷/۱ و المناقب ۱۰۷/۳ نیز روایتی همانند روایت بالا از امام صادق علیه السّلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السّلام نقل شده است.

ابو الحسن علیه السلام بودم. کسی به او گفت: تو کتاب خدا را به گونه ای تفسیر می کنی که تا به حال نشنیده ایم.

ابو الحسن علیه السلام فرمود:

علینا نزل قبل الناس، و لنا فسر قبل أن یفسر فی الناس، فنحن نعرف حلاله و حرامه و ناسخه و منسوخه و سفریه و حضریه و فی
أی لیله نزلت کم من آیه و فیمن نزلت و فیما نزلت، فنحن حکماء الله فی أرضه و شهداؤه علی خلقه و هو قول الله-تبارک و
تعالی -: سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ. (۱)

فالشهادة لنا و المسأله للمشهود علیه فهذا علم ما قد أنهيته إليك ما لزمی فإن قبلت فاشکر و إن ترکت فإن الله علی کل شیء
شاهد؛ (۲)

[بدان که قرآن] پیش از مردم بر ما نازل شده و پیش از آن که برای مردم تفسیر شود، برای ما تفسیر شده است. ما حلال و حرام
و ناسخ و منسوخ و [احکام] سفر و حضر آن را می شناسیم.

[همچنین] می دانیم در چه شبی چند آیه و درباره چه کسی و چه چیزی نازل شده است. ما داوران خداوند در زمین و گواه بر
خلقش هستیم که حضرت احدیت [در این باره] فرموده است: «سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ»؛ گواهی ایشان به زودی نوشته می
شود و [از آن] پرسیده خواهند شد.

پس ما گواه هستیم و آنان که بر ضدشان گواهی داده می شود، پرسیده می شوند. این، دانسته ای است که به تو رسانده و آنچه
باید [در افزایش آگاهی تو] انجام دادم. حال اگر گفته مرا بپذیری سپاسگزار [نعمت شناخت و تسلیم بودن] باش و اگر نپذیری به
یقین، خداوند بر همه چیز گواه است».

ص: ۳۰۵

۱- (۱). زخرف/۱۹.

۲- (۲). بصائر الدرجات/۱۹۸.

۱۱. «محمد بن فضیل» از ابو الحسن علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: ولایه علی علیه السّلام مکتوبه فی جمیع الأنبیاء، و لن یبعث الله رسولا إلاّ بنبوه محمد صلّی الله علیه و آله و وصیه علی علیه السّلام؛ (۱)

ولایت علی علیه السّلام در کتاب [های آسمانی] همه پیامبران نوشته شده است و تمام پیامبران برای [بلاغ] نبوت محمد صلّی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السّلام فرستاده شده اند.

۱۲. «علی بن سوید سابی» می گوید: «ابو الحسن علیه السّلام اول در نامه ای خطاب به من نوشت:

ان أوّل ما أنعی إلیک نفسی فی لیالی هذه غیر جازع و لا نادم و لا شاک فیما هو کائن مما قضی الله و حتم، فاستمسک بعروه الدین آل محمد-صلوت الله علیه و علیهم- و العروه الوثقی الوصی بعد الوصی و المسالمه و الرضا بما قالوا؛ (۲)

نخست، خبر مرگ خویش را که در همین شب ها خواهد بود به تو می دهم [و بدان] که نه بی تابی می کنم، نه پشیمانم و نه در آنچه که قضای الهی خواسته و حتمی و شدنی است، شکمی [در دل] دارم. پس به دستاویز دین؛ یعنی آل محمد- که درود خداوند بر او و خاندانش باد- و دستاویز محکم و استوار؛ یعنی جانشین پس از جانشین چنگ بزن و به آنچه که آنان (جانشینان) گویند تن در ده و تسلیم آن باش.

۱۳. «سعید بن ابی سعید بلخی می گوید: «از ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

خدای عزّ و جلّ- در پی هر نمازی که این خلق می خوانند، لعن و نفرینی دارد.

گفتم فدایت: کردم، چرا؟

امام علیه السّلام فرمود: چون حق ما را انکار و [گفتار] ما را تکذیب می کنند». (۳)

ص: ۳۰۶

۱- (۱). اصول کافی ۴۳۷/۱.

۲- (۲). قرب الاسناد/۱۴۲.

۳- (۳). علل الشرایع ۲۸۹/۲ و عقاب الأعمال/۲۴۸.

۱۴. از صفوان بن یحیی نقل شده است که: «ابو الحسن اول علیه السّلام فرمود:

از زمانی که حضرت آدم علیه السّلام از دنیا رفت، خدای-عزّ و جلّ- هرگز زمین را بدون امام و راهبری که انسان ها به وسیله او به سوی خداوند [و فرمان] او هدایت شوند، و انهداد و همین امام، حجت بر بندگان است. هرکس او را واگذارد گمراه شده و هرکس همراه امام باشد [و فرمان او را به گوش گیرد] نجات می یابد و این، حقی است که خدای-عزّ و جلّ- به خود لازم دانسته است. (۱)

۱۵. «عبد الله بن قدامة ترمذی» برای ما نقل کرد که: «ابو الحسن علیه السّلام می فرمود:

من شك في أربعة فقد كفر بجميع ما أنزل الله-تبارك و تعالی، أحدها: معرفه الإمام في كل زمان و أوان، بشخصه و نعته؛ (۲)

هرکس در چهار چیز شک و تردید کند به یقین، به تمام آنچه خداوند-تبارک و تعالی- نازل فرموده، کفر ورزیده است. نخست: [شک و تردید در] شناخت امام به نام و شخص او، در هر زمان است.

۱۶. از «عمر بن یزید» نقل شده است که گفت: از ابو الحسن علیه السّلام اول شنیدم که می فرمود: من مات بغير إمام مات ميتة جاهلیه، إمام حیّ يعرفه، هرکس بدون [گزینش و پذیرش] امامی زنده که او را بشناسد، بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.

گفتم: عبارت «امامی زنده» را از پدرت شنیدم.

امام علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند که [پدرم] آن را از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرد و نیز رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس در حالی بمیرد که امامی نداشته باشد که از او بشنود و اطاعت کند، به مرگ جاهلی مرده است. (۳)

ص: ۳۰۷

۱- (۱). علل الشرایع ۲/۲۸۹ و عقاب الأعمال/۲۴۸.

۲- (۲). همان/۴۱۳.

۳- (۳). الاختصاص ص ۲۶۸.

۱۷. «محمد بن حکیم» می گوید: «از ابو الحسن علیه السّلام پرسیدم: ممکن است که درباره حکمی از حلال و حرام و موارد مورد نیاز مردم از امام پرسیده شود، اما او پاسخ آن را نداند؟

امام علیه السّلام فرمود: نه، ولی اگر بخواهد پاسخ می دهد و اگر نخواهد ندهد. این به اختیار اوست. (۱)

۱۸. از «صفوان بن یحیی» نقل شده است که گفت: «از ابو الحسن علیه السّلام پرسیدم: ممکن است از امام درباره حکمی از احکام حلال و حرام و سایر احکام مورد نیاز مردم پرسیده شود، اما از پاسخ آن را نداند؟

امام علیه السّلام فرمود: نه، اما ممکن است که پاسخ ندهد. (۲)

۱۹. «علی سائی» از ابو الحسن اول، موسی علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

مبلغ علمنا علی ثلاثه وجوه: ماض و غابر و حادث فأما الماضی فمفسر، و أما الغابر فمزبور و أما الحادث فقذف فی القلوب، و نقر فی الاسماع و هو أفضل علمنا و لا نبی بعد نبینا؛ (۳)

تمام دانش ما سه وجه دارد: گذشته و موجود و حادث (که بعدها پدید می آید). گذشته از آن تفسیر شده، دانش موجود، نوشته شده و علم حادث در دل ها افکنده و بر گوش ها نواخته می شود و این، برترین دانش ماست و پس از پیامبر ما پیامبری نیست.

۲۰. «محمد بن علی بن خالد جوّاز» می گوید: «بر ابو الحسن علیه السّلام که در حیاط خانه اش در «رملیه» بود وارد شدم. چون در او نگریستم در دل گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، ای سید و سرورم، ای مظلوم، ای که حقت غصب شده و ای تحت فشار قرار گرفته، سپس به او نزدیک شده، میان دو چشم او را بوسیدم

ص: ۳۰۸

۱- (۱). البصائر/۴۴.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). اصول کافی.

و نزد او نشستیم.

ابو الحسن رو به من کرد و فرمود: ای پسر خالد، ما به این امر (مظلوم بودن و...) آگاهتر هستیم. پس آن را با خود نجوا مکن.

گفتم: فدایت گردم، به خدا سوگند از چنین تصویری غرضی نداشتم.

امام علیه السلام فرمود: نحن أعلم بهذا الأمر من غيرنا و لو أردنا اذن إيلنا، و إن لهؤلاء القوم مده و غايه لا بد من الإنتهاء إليها؛

ما به این امر از دیگران آگاهتریم و اگر بخواهیم از آن ما خواهد شد، اما این جماعت را مدت و فرجامی است که ناچار باید به پایان خود برسد.

گفتم: دیگر هرگز چنین چیزی (اندیشه ای) در دل نمی گذرانم.

امام علیه السلام فرمود: هرگز بدان باز نگرد». (۱)

۲۱. «محمد بن حکیم» از ابو الحسن علیه السلام نقل می کند که فرمود: انما هلك من كان قبلکم بالقياس إن الله - تبارك و تعالی - لم يقبض نبيّه حتى أكمل له جميع دينه في حلاله و حرامه، ف جاء كم مما تحتاجون إليه في حياته و تستغيثون به و بأهل بيته بعد موته، و انها مصحف عند أهل بيته حتى أن فيه لارش خدش الكفّ، ثم قال: إن أبا حنيفة - لعنه الله - ممن يقول: قال علي، و أنا قلت؛ (۲)

آنان که پیش از شما به هلاکت رسیدند، «قیاس» [در احکام را] در پیش گرفته بودند.

خدای - تبارك و تعالی - زمانی پیامبر خود را از میان مردم برگرفت که تمام احکام دینش را از حلال و حرام کامل کرد. او تمام آنچه را که در زندگی خود بدان نیاز دارید، برای شما آورد و پس از مرگش از اهل بیت او مدد می جوید. [بدانید که] این احکام در «مصحفی» نزد اهل بیت او قرار دارد که حتی «ارش» (تاوان) خراشیدن دست در آن آمده است. سپس فرمود:

ص: ۳۰۹

۱- (۱). بصائر الدرجات/ ۱۲۶.

۲- (۲). همان/ ۱۴۷.

«ابو حنیفه» از کسانی است که می‌گویند: علی چنان گفت و ما چنین می‌گوییم.

۲۲. از «عبد الله بن جندب» نقل است که: ابو الحسن علیه السلام در نامه ای به من می‌نوشت: إنا لنعرف الرجل إذا رأناه بحقیقه الإیمان و بحقیقه النفاق؛ (۱) چون در کسی بنگریم حقیقت ایمان و حقیقت نفاق او را می‌شناسیم (درمی‌یابیم).

۲۳. «حسین بن علی بن یقظین» از پدرش نقل می‌کند که گفت: از ابو الحسن علیه السلام درباره جزئی از حالت های عالم [و چگونگی دانش او] پرسیدم، او فرمود: نکت فی القلب، و نقر فی الأسماع و قد یكونان معاً؛ (۲) حک شدن در قلب و نواخته شدن بر گوش ها و گاهی نیز هردو باهم فراهم می‌شوند.

جانیشینی امام کاظم علیه السلام

۱. از «حسن بن نعیم صحاف» نقل شده است که گفت: «من و هشام بن الحکم و علی بن یقظین در بغداد بودیم. علی بن یقظین گفت: در حضور عبد صالح بودم که فرزندش علی بر او وارد شد. امام علیه السلام به من فرمود: ای علی بن یقظین، این علی سرور فرزندان من است. من کنیه خود را به او دادم.

هشام بن الحکم با دست بر پیشانی خود کوفت و گفت: وای بر تو. چگونه چنین می‌گویی؟ علی بن یقظین گفت: به خدا سوگند، این را همین گونه از او شنیدم.

هشام گفت: امام علیه السلام با این عبارت، جانشین خود را در امر امامت به تو شناسانده است». (۳)

۲. «نعیم بن القابوسی» از ابو الحسن علیه السلام نقل کرده که فرمود: علی، بزرگترین

ص: ۳۱۰

۱- (۱). همان/ ۲۸۸.

۲- (۲). همان/ ۳۱۶.

۳- (۳). اصول کافی ۳۱۱/۱.

و نیکوکارترین و محبوبترین فرزندانم نزد من است و او همراه من در «جفر» می نگردد (این علم را می داند) [و بدان که] جز پیامبر یا جانشین پیامبر در جفر نمی نگردد. (۱)

۳. «داوود رقی» می گوید: «به ابو ابراهیم علیه السّلام گفتم: فدایت گردم، کهنسال شدم [و بیم لغزش در شناخت امام خود دارم]، پس دست مرا بگیر و از دوزخ رهایی ام بخش. او به فرزندش ابو الحسن علیه السّلام اشاره کرده، فرمود: او پس از من امام شماست». (۲)

۴. از «محمد بن اسحاق بن عمار» نقل شده که: «به ابو الحسن علیه السّلام اول گفتم:

[به جاست که] مرا با کسی آشنا کنی تا [احکام] دینم را از او فراگیرم؟

امام علیه السّلام فرمود:

[از] این فرزندم علی [احکام دینت را بگیر]. پدرم مرا با خود کنار قبر رسول خدا برد و فرمود: ای پسرکم، خدای عزّ و جلّ - فرموده است: «من در زمین خلیفه ای از بشر خواهم گماشت» (۳) و چون خدای عزّ و جلّ چیزی بگوید، بدان وفا کند. (۴)

۵. از «داوود رقی» نقل است که گفت: به ابو الحسن موسی علیه السّلام گفتم:

کهنسال و پیری شده ام. از پدرت درباره جانشین او پرسیدم، تو را معرفی کرد، حال مرا با جانشین خود آشنا کن.

امام علیه السّلام فرمود: این ابو الحسن رضا [جانشین من است]. (۵)

۶. از «زیاد بن مروان قندی» (که واقفی مذهب بود) نقل شده است که گفت: «بر ابو ابراهیم وارد شدم. فرزندش ابو الحسن علیه السّلام نزد او بود. ابو ابراهیم به من فرمود:

ص: ۳۱۱

۱- (۱). همان/۳۱۲.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). بقره/۳۰.

۴- (۴). اصول کافی ۱/۳۱۲.

۵- (۵). همان جا.

ای زیاد، این، فرزندم فلان است. کتابش (نامه اش) کتاب من، گفتارش، گفتار من و پیک او پیک من است و هر چه بگوید [حجت است و] گفته او [نافذ] است. (۱)

۷. از «محمد بن فضیل» نقل است که: «مخزومی (که مادرش از نوادگان جعفر بن ابی طالب است) گفت: ابو الحسن موسی علیه السلام ما را فراخواند و ما در حضور او گرد آمدیم. آن گاه فرمود: آیا می دانید چرا شما را خواندم؟ گفتیم: نه.

فرمود: گواهی دهید که این فرزندم وصی من، متولی امور من و جانشین من است. هر کس وامی بر من دارد از این فرزندم بگیرد و هر کس از من وعده ای (حقی) دارد وفای به آن را از او بخواهد و هر کس که ناچار به دیدار من می باشد باید با نامه او به دیدارم بیاید». (۲)

۸. از «حسین بن مختار» نقل شده است که گفت: «آن هنگام که ابو الحسن علیه السلام در بصره بود، نامه برای ما فرستاد که در آن آمده بود: جانشین من فرزند بزرگتر من است. به فلان چنان دهد، فلان چنان دهد و به فلان چیزی ندهد تا خود بیایم یا حکم خدا (مرگ) فرا رسد، که او هر چه خواهد همان کند. (۳)

۹. از «داوود بن زری» نقل شده است که گفت: «مالی را برای ابو ابراهیم علیه السلام بردم. او قسمتی از آن را گرفته، قسمتی را بازگرداند. به او گفتم:

فدایت کردم، چرا این قسمت از مال را نزد من نهادی؟

او فرمود: صاحب این امر (منصب امامت) آن را از تو خواهد طلبید.

چون خیر وفات او (ابو الحسن موسی «ع» رسید، ابو الحسن (رضا) فرزند او کسی را از نزد من فرستاده، آن مال را خواست و آن را به او دادم». (۴)

۱۰. از «سلیمان بن حفص مروزی» نقل شده است که گفت: «بر ابو الحسن،

ص: ۳۱۲

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). همان/۳۱۳.

۴- (۴). همان جا.

موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم تا از او درباره امام بعدی و جانشین حضرتش، سؤال کنم. چون نگاه حضرت بر من افتاد سخن آغاز کرده، فرمود:

ای سلیمان [بدان که] علی (رضا) فرزند و پس از من جانشین من و حجت خدا بر مردم است و این، برترین فرزندان من است. اگر پس از من بودی نزد شیعیان و پیروان من که در جستجوی خلیفه پس من هستند، بر این امر گواه باش. (۱)

امام مهدی (عج) در بیان امام کاظم علیه السلام

۱. «علی بن موسی» از پدرش موسی بن جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «لا یكون القائم إلا إمام ابن إمام و وصی ابن وصی؛ (۲) قائم» کسی جز امام، فرزند امام و وصی، فرزند وصی نخواهد بود.

۲. «محمد بن علی بن جعفر» از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود: چون پنجمین فرزند هفتمین [جانشین] از میان شما گم (غایب) شد، خدا را، خدا را که دینتان را نگاه دارید. مبادا کسی شما را از آن (دین) دور کند.

ای پسر کم، صاحب این امر (آخرین امام) ناچار است که تن به این غیبت دهد تا آن جا که معتقدان و قائلان به امامت او از گفته و اعتقاد خود بر می گردند. [بدان که] این آزمونی است از سوی خداوند - عزّ و جلّ - که بندگان خود را با آن می آزماید. [ای پسر کم، آگاه باش که] اگر پدران و نیاکان شما دینی بهتر از این دین می یافتند، هر آینه از آن پیروی می کردند.

گفتم: آقای من، پنجمین فرزند از هفتم کیست؟

امام علیه السلام فرمود: ای پسر کم، عقل (اندیشه) شما بدان نرسد و خیال شما نتواند آن را حمل کند (بپذیرد)، اما اگر زنده بمانید او را خواهید دید. (۳)

ص: ۳۱۳

۱- (۱). عیون الاخبار ۱/۲۶.

۲- (۲). همان ۱۳۱/۲.

۳- (۳). علل الشرایع ۱/۲۳۳؛ اصول کافی ۱/۳۳۶ و نعمانی الغیبه/۱۵۴.

۳. «علی بن ابی حمزه» از ابو عبد الله (صادق) و ابو الحسن علیه السلام نقل کرده که فرموده اند: لو قام القائم لحکم بثلاث لم یحکم بها أحد قبله: یقتل الشیخ الزانی، و یقتل مانع الزکاه و یورث الأخ أخاه فی الأظله؛ (۱)

چون قائم [ما] قیام کند سه حکمی که سابقه نداشته صادر و اجرا می کند: زناکار که نسال را می کشد، منع کننده زکات را می کشد و برادر را از برادرش که در «عالم ذر» با وی پیوند برادری بسته [ولی پیوند خونی و پدر و مادری ندارد] میراث برمی گرداند.

۴. از «عباس عامری قصبانی» نقل شده است که گفت: از «ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر (مهدی) کسی است که مردم می گویند: هنوز زاده نشده است. (۲)

۵. (علی بن جعفر علیه السلام) از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده، می گوید:

از او پرسیدم: آیه قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ؛ (۳)

ای رسول ما، باز بگو: [ای کافران، به دیده تأمل بنگرید] که اگر آب که مایه زندگانی شماست صبحگاهی همه به زمین فرو رود، کیست که باز آب گوارا را برای شما پدید آورد؟ چه تأویلی دارد؟ امام علیه السلام فرمود: [تأویل آیه این است: اگر امام خود را گم کنید (از دست بدهید) و او را نبینید چه خواهید کرد؟ (۴)

۶. «داوود رقی» می گوید: از ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام درباره صاحب این امر (حضرت قائم) پرسیدم، فرمود: آن گریخته تنها و غریب و دور از خاندان است که انتقام خون پدر (جدش حسین علیه السلام) را نگرفته است. (۵)

۷. از «یونس بن عبد الرحمن» نقل شده است که گفت: «بر موسی بن

ص: ۳۱۴

۱- ((۱)). الخصال/۱۶۹.

۲- ((۲)). کمال الدین/۳۶۰.

۳- ((۳)). ملک/۳۱.

۴- ((۴)). کمال الدین/۳۶۰.

۵- ((۵)). همان/۳۶۱.

جعفر علیه السلام وارد شدم و به او گفتم: ای فرزند رسول خدا، تویی که براساس حق قیام کرده ای؟

امام علیه السلام فرمود: أنا القائم بالحق و لكن القائم الذی يطهر الارض من أعداء الله - عزّ و جلّ - و يملأها عدلا كما ملئت جورا و ظلما هو الخامس من ولدی، له غيبه يطول أمدھا خوفا علی نفسه، يرتد فیها أقوام و یثبت فیها آخرون. ثم قال علیه السلام: طوبی لشیعتنا، المتمسکین بحبلنا فی غيبه قائمنا، الثابتین علی مولاتنا و البراءه من أعدائنا، أولئك منّا و نحن منهم، قد رضوا بنا أئمّه، و رضينا بهم شیعه، فطوبی لهم، ثم طوبی لهم، و هم و الله معنا فی درجاتنا یوم القیامه؛

من قائم (برپادارنده) به حق هستم، اما قائم (ما) کسی است که زمین را از وجود دشمنان خدا پاک کرده، همچنان که پر از ستم و بی داد شده، آن را آکنده از عدل می کند. او پنجمین فرزند من است. غیبتی طولانی دارد، چرا که بر جان خویش بیمناک است. در دوره غیبت، گروهی مرتد شده، جمعی استوار می مانند.

آن گاه فرمود: خوشا به احوال شیعیان ما، همان هایی که در نبود قائم ما، چنگ در ریسمان ما انداخته، بر ولایت و دوستی ما و دشمنی با دشمنان ما استوار بمانند. آنان از ما هستند و ما از آنان هستیم. ما را به امامت پذیرفته، بدان خوشنودند و ما ایشان را به عنوان شیعه خود پذیرفته، از آنان راضی هستیم. پس خوشا به احوال آنان، خوشا به احوال آنان، به خدا سوگند که ایشان در روز قیامت در درجه و مقام ما قرار دارند». (۱)

۸. از «ابو احمد، محمد بن زیاد ازدی» نقل شده است که گفت: «از سرورم موسی بن جعفر علیه السلام درباره [تأویل] آیه «وَ أَسْبَغَ عَلَیْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً؛ (۲) و نعمت های ظاهر و باطن خود را برای شما فراوان فرموده است» پرسیدم، امام علیه السلام فرمود:

ص: ۳۱۵

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). لقمان/۲۰.

النعمة الظاهرة الإمام الظاهر، الباطنه الإمام الغائب؛ نعمت ظاهر، امام ظاهر است و نعمت باطن امام غایب است.

پرسیدم: از میان امامان کسی هست که از دیدگان پنهان شود؟

امام علیه السلام فرمود: نعم یغیب عن أبصار الناس شخصه، و لا یغیب عن قلوب المؤمنین ذکره، و هو الثانی عشر منّا، یسهل الله له کلّ عسیر، و یذلّل له کلّ صعّب، و ینظر له کنوز الارض، و یقرّب له کلّ بعید، و ینبیر به کلّ جبار عنید و یهلک علی یده کل شیطان مرید، ذلک ابن سیده الإمام الذی تخفی علی الناس و لا یتّوّن، و لا یحلّ لهم تسميته حتی ینظره الله - عزّ و جلّ - فیملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً؛

آری، شخص از دیدگان پنهان می شود، اما یادش از دل مؤمنان دور نمی ماند. او دوازدهمین [امام] از [خاندان] ماست. خداوند هر سختی را برای او آسان و هر سرکشی را برای او رام، گنجینه های زمین را برای او آشکار، هر دوری را برای او نزدیک می کند و هر ستمگر جبار و هر شیطان نافرمان را به دست او هلاک می کند. او فرزند بانوی کنیزکان است که دوران جنینی اش از مردم پنهان می ماند. بردن نام او بر آنان (مردم عصر غیبت) روا نباشد تا این که خداوند - عزّ و جلّ - به او فرمان ظهور دهد. پس آن هنگام است که زمین را پس از آن که پر از ستم و بیداد شده است، آکنده از دادگری خواهد کرد». (۱)

صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام از نگاه امام کاظم علیه السلام

«أسباط بن سالم» می گوید: «ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: إذا کان یوم القیامه نادى مناد: أین حواری محمد بن عبد الله رسول الله الذین لم ینقضوا العهد و مضوا علیه؟ فیقوم سلمان، و المقداد و أبو ذر؛ چون قیامت برپا شود، منادی ندا سر

ص: ۳۱۶

می دهد: کجایند حواریون رسول خدا، محمد بن عبد الله؟ همانان که پیمان نشکستند و بر آن استوار ماندند؟ «سلمان»، «مقداد» و «ابو ذر» به پا می خیزند.

سپس ندا داده می شود: این حواری علی بن ابی طالب علیه السلام وصی محمد بن عبد الله رسول الله صلی الله علیه و آله، فiqوم عمرو بن الحمق الخزاعی، و محمد بن ابی بکر، و میثم بن یحیی التمار مولى بنی أسد، و اویس القرنی؛

کجایند حواریون علی بن ابی طالب، وصی و جانشین رسول خدا محمد بن عبد الله؟ «عمرو بن حمق خزاعی»، «محمد بن ابی بکر»، «میثم (تمار) بن یحیی» همپیمان بنی اسد و «اویس قرنی» بر می خیزند.

باز منادی ندا می دهد: این حواری الحسن بن علی علیه السلام ابن فاطمه بنت محمد بن عبد الله رسول الله فiqوم سفیان بن ابی لیلی الهمدانی، و حذیفه بن اسید الغفاری؛

کجایند حواریون حسن بن علی فرزند فاطمه دخت پیامبر خدا، محمد بن عبد الله؟ «سفیان بن ابی لیلئ همدانی» و «حذیفه بن اسید غفاری» بر می خیزند.

دیگر بار ندا داده می شود: این حواری الحسین بن علی علیه السلام فiqوم کل من استشهد معه و لم يتخلف عنه؛

کجایند حواریون حسین بن علی علیه السلام؟ در این هنگام تمام کسانی که در کنار حضرتش به شهادت رسیده اند بر می خیزند و کسی از او باز نمی ماند.

بار دیگر منادی ندا سر می دهد: این حواری علی بن الحسین علیه السلام فiqوم جبیر بن مطعم، و یحیی ابن ام الطویل، و أبو خالد الکابلی، و سعید بن المسیب؛

کجایند حواریون علی بن الحسین علیه السلام؟ که «جبیر بن مطعم»، «یحیی بن ام الطویل»، «ابو خالد کابلی» و «سعید بن مسیب» بر می خیزند.

باز منادی ندا سر می دهد: این حواری محمد ابن علی و حواری جعفر بن محمد؟ فiqوم عبد الله بن شریک العامری، و زرارہ بن أعین، و برید بن معاویہ العجلی، و محمد

بن مسلم، و ابو بصیر لیث بن البختری المرادی، و عبد الله بن ابي يعفور، و عامر بن عبد الله بن جذاعه، و حجر بن زائده، و حمران بن أعین؛

کجایند حواریون محمد بن علی علیه السلام و حواریون جعفر بن محمد علیه السلام؟ این بار «عبد الله بن شریک عامری»، «زراره بن اعین»، «برید بن معاویة عجلی»، «محمد بن مسلم»، «ابو بصیر، لیث بن البختری سرادی»، «عبد الله بن ابي يعفور»، «عامر بن عبد الله بن جذاعه»، «حجر بن زائده» و «حمران بن اعین» بی می خیزند.

این بار منادی ندا سر داده می شود: «این سائر الشیعه مع سائر الأئمه علیه السلام يوم القيامة فهؤلاء المتحوره اول السابقين و اول المقربين و اول المتحورين من التابعين»؛

کجایند شیعیان دیگر امامان؟ که این خود ساختگان و تحول یافتگان، از نخستین سبقت گرفتگان و مقربان و دگرگون شدگان از تابعین می باشند». (۱)

ایمان، کفر و شرک از نگاه امام کاظم علیه السلام

۱. «حماد بن عمرو نصیبی» می گوید: «کسی از عالم [امام کاظم علیه السلام] پرسید:

به من بگو که کدامین اعمال نزد خداوند برتر است؟

او فرمود: «ما لا يقبل عمل إلا به؛ آن عملی که اعمال دیگر تنها به وسیله آن پذیرفته می شود. گفت: آن عمل چیست؟

امام علیه السلام فرمود: «الإيمان بالله، الذي هو أعلى الأعمال درجة، و أسناها حظاً، و أشرفها منزله؛

ایمان به خداست که بلند مرتبه ترین اعمال، باشکوهترین بهره ها و دارای والاترین و گرامیترین منزلت هاست.

ص: ۳۱۸

گفتم: مرا آگاه کن که ایمان گفتاری و رفتاری است [که چنین جایگاهی دارد] یا ایمان بدون عمل؟

امام علیه السلام فرمود: الإیمان عمل کله، و القول بعض ذلك العمل بفرض من الله بينه في كتابه، واضح نوره، ثابتة حجتة، يشهد به الكتاب و يدعوا إليه؛

ایمان همه اش عمل است و گفتار بخشی از عمل به شمار می رود که خداوند چنین خواسته و در قرآن، آن را آشکار و روشن و با حجت و برهان ثابت کرده است و کتاب خدا گواه آن است و بدان (عمل) دعوت می کند.

گفتم: آن را توصیف کن تا بفهمم.

امام علیه السلام فرمود: إنَّ الإیمان حالات و درجات و طبقات و منازل، فمنه التام المنتهی تمامه، و منه الناقص المنتهی نقصائه، و منه الزائد الراجع زیادته؛

ایمان، حالت ها، مراتب، طبقات و منازلی دارد. [گونه ای] از آن در نهایت کمال، برخی ناقص در نهایت نقصان و کاستی و برخی زیاد و در حال فزونی گرفتن است.

گفتم: آیا ایمان فزونی، کمال و کاستی می پذیرد؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

پرسیدم: چگونه چنین می شود؟

امام علیه السلام فرمود: إنَّ الله -تبارک و تعالی- فرض الإیمان علی جوارح بنی آدم و قسّمه علیها و فرّقها علیها، فلیس من جوارحهم جارحه إلّا و هی موکله من الإیمان بغير ما و کلت اختها. فمنها قلبه الذی به یعقل و یفقه و یفهم و هو أمير بدنه الذی لا تورّد الجوارح و لا تصدر الآ عن رأیه و أمره، و منها یداه اللتان یبطش بهما و رجلاه اللتان یمشی بهما و فرجه الذی الباه من قبله و لسانه الذی ینطق به الکتاب و یشهد به علیها، و عیناه اللتان یبصر بهما، و أذناه اللتان یسمع بهما. و فرض علی القلب غیر ما فرض علی اللسان و فرض علی اللسان غیر ما فرض علی العینین و فرض علی العینین غیر

ما فرض علی السمع و فرض علی السمع غیر ما فرض علی الیدین و فرض علی الیدین غیر ما فرض علی الرجلین و فرض علی الرجلین غیر ما فرض علی الفرج و فرض علی الفرج غیر ما فرض علی الوجه،

خدای-تبارک و تعالی-[پذیرش]ایمان را بر تمام جوارح و اعضای بدن آدمی زاده واجب گرداند و آن را بر اعضای بدن تقسیم کرده،هریک را بهره ای از ایمان داد و هریک از اعضای انسان به گونه ای از ایمان مأمور شده که دیگر عضو،بدان مأمور نشده است.

[مثلا]-از آن جمله قلب انسان است که می اندیشد،فرا می گیرد و می فهمد و فرمانروایی بر تمام اعضا و جوارح را در اختیار دارد و هیچ عضوی بدون فرمان او کاری انجام نمی دهد.

دیگری دست انسان است که بدان قدرت نمایی کرده،حریف را از پای درمی آورد و دو پای اوست که با آن دو عضو راه می رود.عضو دیگر فرج(دستگاه آمیزش)اوست که میل جنسی از آن،برمی خیزد،دیگر عضو،زبان اوست که کتاب به وسیله آن گویا می شود و این عضو علیه اندام ها گواهی دهد و چشمان که با آن می بیند و گوش ها که با آن می شنود.

[بنابراین و به حسب تفاوت کارآیی اعضا،مسئولیت های آن نیز متفاوت مثلا]بر قلب چیزی واجب شده که بر زبان واجب نشده،بر زبان چیزی واجب گشته که بر چشم واجب نگردیده،بر چشم چیزی واجب شده که بر گوش واجب نشده است.بر گوش چیزی تکلیف شده که دست بدان مکلف نشده و بر دست امری واجب گردیده که برپا واجب نشده و وظیفه پا غیر از وظیفه فرج و وظیفه فرج غیر از وظیفه چهره است.

فأما ما فرض علی القلب من الإیمان فالإقرار و المعرفة و التصدیق و التسلیم و العقد و الرضا بأن لا آله إلا الله وحده لا شریک له،أحدا،صمدا،لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و أن محمدا صلّی الله علیه و آله عبده و رسوله.

[در این جا امام کاظم علیه السلام به شرح وظایف اعضای انسان پرداخته فرمود:]اما ایمانی که بر

قلب واجب شده این است که اعتراف و شناخت داشته باشد و تصدیق کند و تسلیم شود و عزم جزم کند و بپذیرد که: خدایی جز خدای یگانه و بی شریک نیست. یکتا و بی نیاز است و همسری و فرزندى برنگزیده و محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست». (۱)

۲. امام موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرانیش از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «ما من شیء أحب إلى الله تعالى من الإيمان به، و العمل الصالح، و ترک ما أمر به أن یترکه؛» (۲)

محبوب ترین چیز نزد خداوند از ایمان به حضرتش و عمل صالح و ترک آنچه که حضرتش به ترک آن امر فرموده، می باشد».

۳. «فضیل» می گوید: «به ابو الحسن علیه السّلام گفتم: کدام یک از واجباتی که خداوند بر بندگان مقرر فرموده، برای تقرب به حضرتش برتر است؟

امام علیه السّلام فرمود: «أفضل ما یتقرب به العباد إلى الله طاعه الله و طاعه رسوله، و حب الله و حب رسوله صلی الله علیه و آله و أولى الأمر، و كان أبو جعفر علیه السّلام يقول: حبنا إيمان و بغضنا كفر؛» (۳)

برترین چیزی که بندگان، به وسیله آن به خداوند نزدیک می شوند، فرمانبرداری از خداوند و از پیامبر او و دوست داشتن خداوند و پیامبر او و «اولو الأمر» است.

ابو جعفر [باقر] علیه السّلام می گفت: دوستی ما ایمان و دشمنی با ما کفر است».

۴. «ابراهیم بن ابی بکر» می گوید: «شنیدم که ابو الحسن موسی علیه السّلام می فرمود: إنّ علیا باب من أبواب الهدی، فمن دخل من باب علی كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا، و من لم یدخل فيه و لم یخرج منه كان فى الطبقة الذين لله فيهم المشيئة؛» (۴)

ص: ۳۲۱

۱- (۱). اصول کافی ۳۸/۲.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۰۸/۷۱.

۳- (۳). المحاسن، ۱۵۰/.

۴- (۴). اصول کافی ۳۸۸/۲.

به درستی که علی علیه السّلام دری از درهای هدایت است. پس هر که از این دروازه درون شود مؤمن است، هر کس از این دروازه بیرون رود کافر است و هر کس از آن داخل یا بیرون نشود در طبقه (شمار) کسانی است که خداوند را در [آفرینش] آنان مشیت [و حکمت] است».

۵. از «بکر بن موسی واسطی» آمده است که گفت: «از ابو الحسن، موسی علیه السّلام درباره شرک و کفر و این که کدام پیش تر بوده، پرسیدم. امام علیه السّلام فرمود: ما عهدی بک تخاصم الناس؛ به یاد ندارم که با مردم مخاصمه (جدال) کنی! گفتم: هشام بن الحکم مرا دستور داد تا از شما در این باره سؤال کنم.

امام علیه السّلام فرمود: الکفر أقدم و هو الجحود، قال لإبلیس أباي و استكبر و كان من الكافرين (۱)؛

کفر پیشینه دارتر است، چرا که انکار است [و خداوند] درباره ابلیس فرموده: مگر ابلیس که ابا و تکبر ورزید و از گروه کافران گردید». (۲)

۶. از «حسین بن الحکم» نقل شده است که گفت: «نامه ای به عبد صالح علیه السّلام نوشته یادآوری کردم که دچار «شک» شده ام، چرا که حضرت ابراهیم علیه السّلام نیز عرضه داشته بود: رَبُّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتِي؛ (۳)

پروردگارا، به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد» و من دوست دارم چیزی به من بنمایانی [تا از این شک رها شوم].

امام علیه السّلام در پاسخ نوشت: إن إبراهيم كان مؤمنا و أحب أن يزداد إيمانا، و أنت شاك و الشاك لا خير فيه؛ به یقین، ابراهیم علیه السّلام مؤمن بود و دوست می داشت [با دیدن دلیل و برهانی الهی] ایمانش فزونی گیرد، در حالی که تو دستخوش شک هستی و در انسان گرفتار شک، خیری نیست.

ص: ۳۲۲

۱- (۱). بقره/۳۴.

۲- (۲). تفسیر عیاشی ۳۴/۱.

۳- (۳). بقره/۲۶۰.

و نیز نوشت: إِنَّمَا الشُّكُّ مَا لَمْ يَأْتِ الْيَقِينَ فَإِذَا جَاءَ الْيَقِينَ لَمْ يَجْزِ الشُّكُّ... إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ (۱) قال:

نزلت في الشاك؛

زمانی شک جایی دارد که یقین حاصل نشده باشد و چون یقین آمد دیگر شک روا نباشد. خدای عزّ و جلّ فرموده است: «اکثر مردمان را در عهد استوار ندیدیم، بلکه بیشتر را عهدشکن و بزهکار یافتیم». امام علیه السلام فرمود: این آیه در مورد شکاک نازل شده است. (۲)

۷. «محمد بن سنان» از «ابو خدیجه» نقل کرده که گفت: «بر ابو الحسن علیه السلام وارد شدم، به من فرمود: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَيَّدَ الْمُؤْمِنَ بِرُوحٍ مِنْهُ تَحْضُرُهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ يَحْسُنُ فِيهِ وَيَتَّقِي، وَتَغِيبُ عَنْهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ يَذُنُّ فِيهِ وَيَعْتَدِي. فَهِيَ مَعَهُ تَهْتَرُ سُرُورًا عِنْدَ إِحْسَانِهِ وَتَسِيخُ فِي الشَّرِّ عِنْدَ إِسَاءَتِهِ. فَتَعَاهِدُوا عِبَادَ اللَّهِ نِعْمَهُ بِإِصْلَاحِكُمْ تَزَادُوا وَيَقِينَا وَتَرْبِحُوا نَفْسًا ثَمِينًا، رَحِمَ اللَّهُ أَمْرِي هُمْ بِخَيْرِ فَعْمَلِهِ أَوْ هُمْ بَشَرٌ فَارْتَدَّ عَنْهُ، ثُمَّ قَالَ: نَحْنُ نُؤَيِّدُ الرُّوحَ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَالعَمَلِ لَهُ؛

خدای - تبارک و تعالی - مؤمن را به روحی از جانب خود یاری کرده است. هرگاه مؤمن احسان کند و پرهیزگاری در پیش گیرد، آن روح نزدش حضور یابد و چون دست به گناهی بیالاید و از حد درگذرد، آن روح از وی دور شود. آن روح همراه مؤمن است، پس هرگاه احسانی کند، روح از خوشحالی به اهتزاز (رقص) درآید و چون کاری بد از او سرزند، روح در خاک فرو رود. پس ای بندگان خدا، نعمت های حضرتش را با اصلاح خود پاس دارید تا یقین شما فزونی گیرد و سودی پر بها به دست آورید.

خدای رحمت کند بنده ای را که چون آهنگ کار نیک کند، آن را به انجام رساند و چون عزم کار بد کند از آن باز ایستد.

ص: ۳۲۳

۱- (۱). اعراف/۱۰۲.

۲- (۲). اصول کافی ۳۹۱/۲.

آن گاه فرمود: ما با فرمانبرداری از خدا و کار برای [رضای] حضرتش آن روح را تأیید و یاری می کنیم». (۱)

گناهان از نگاه امام کاظم علیه السلام

۱. از ابو الحسن علیه السلام نقل است که فرمود: حق علی الله أن لا يعصى في دار إلا أضحاها للشمس حتى تطهرها؛ (۲)

حق است بر خدا (به یقین) هر خانه ای که در آن نافرمانی حضرتش شود آن را در معرض خورشید قرار دهد (ویران کند) تا از [آلودگی] گناه پاک شود.

۲. از «ابن عرفه» از امام کاظم علیه السلام نقل شده که فرمود: «إن لله -عزّ و جلّ- في كل يوم و ليلة مناديا ينادي: مهلا مهلا عباد الله عن معاصي الله، فلو لا بهائم رتع، و صبيه رضع، و شيوخ رقع، لصبّ عليكم العذاب صبا، ترضون به رضا؛ (۳)

خدای -عزّ و جلّ- در هر روز و شب ندادهنده ای دارد که ندا در می دهد: آرام، آرام، ای بندگان خدا از [تن دادن به] گناهان [خودداری کنید] که اگر نبودند چهارپایان چرنده، شیرخوارگان و کهنسالان در حال رکوع (عبادت) هر آینه عذابی بر شما فرو می ریخت که در هم می شکستید.

۳. از «ابن محبوب» نقل شده است که گفت: «یکی از یاران و اصحاب ما نامه ای به ابو الحسن علیه السلام نوشته، به من داد [تا به او برسانم] که در آن از گناهان کبیره و شمار آن پرسیده بود، امام علیه السلام پاسخ داد:

من اجتنب ما وعد الله عليه النار كقر عنه سيئاته اذا كان مؤمنا. و السبع الموجبات:

قتل النفس الحرام، و عقوق الوالدين، و أكل الربا، و التعرب بعد الهجره، و قذف

ص: ۳۲۴

۱- (۱). همان/ ۲۶۸.

۲- (۲). همان/ ۲۷۲.

۳- (۳). همان/ ۲۷۶.

هر کس که مؤمن باشد و از آنچه خداوند بر انجام آن وعده دوزخ داده دوری کند، خداوند گناهان او را بپوشاند و نادیده گیرد. آن گناهان که مرتکب آن مستوجب دوزخ می شود هفت مورد است: کشتن بی گناه، عقوق والدین، رباخواری، تعرب پس از هجرت (ترک سرزمین اسلامی و رفتن به سرزمین کفر)، تهمت ناپاکی به زنان پاکدامن زدن، خوردن مال یتیم و فرار از جهاد.

۴. «محمد بن حکیم» می گوید: «از ابو الحسن علیه السلام پرسیدم: گناهان کبیره انسان را از [حفاظ و دایره] ایمن بیرون می کند؟

امام علیه السلام فرمود: نعم و مادون الكبائر، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: لا يزني الزاني و هو مؤمن و لا يسرق السارق و هو مؤمن؛ (۲)

آری و غیر از گناهان کبیره [نیز چنین می کند]. آن گاه فرمود: پیامبر اکرم صَلَّى الله عليه و آله فرمود: آن کس که زنا می کند [در آن حالت] مؤمن نیست و آن کس که دزدی می کند [در آن حالت] مؤمن نیست.

۵. از «سماعه» نقل شده است که گفت: «از ابو الحسن علیه السلام شنیدم که می فرمود: لا تستكثروا كثير الخير و لا تستقلوا قليل الذنوب، فإن قليل الذنوب يجتمع حتى يكون كثيرا، و خافو الله في السر حتى تعطوا من أنفسكم النصف؛ (۳)

نیکی زیاد را فراوان بشمارید و گناه اندک را کم مپندارید، چرا که گناهان اندک (خرد) جمع می شوند تا این که زیاد می گردند. آن چنان در نهان از خدا بترسید که [چون داوری کنید و نعمت های خدا و گناه خویش را با یکدیگر بسنجید خود را گناهکار دیده،] به انصاف داوری کنید.

۶. «علی بن جعفر علیه السلام» از ابو الحسن علیه السلام نقل کرده است که فرمود: حرمت

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۳۳/۷۴.

۳- (۳). اصول کافی ۲۳۵/۷۴.

الجنة على ثلاثة: النمام، و مدمن الخمر، و الديوث و هو الفاجر؛ (۱)

بهشت بر سه کس حرام شده است: سخن چین، دائم الخمر و دلال محبت (آن که میان زن و مرد نامحرم برای کامجویی به حرام جمع کند).

نگاه داشتن زبان در بیان امام کاظم علیه السلام

۱. «عثمان بن عیسی» از ابو الحسن علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «إن كان في يدك هذه شيء فإن استطعت أن لا تعلم هذه فافعل؛

اگر در این دست چیزی داری و بتوانی آن را از دست دیگری پنهان کنی، پس چنان کن.

عثمان بن عیسی می گوید: عده ای که در آن جا بودند از پراکندن و آشکار کردن سخن ها و رازها گفت و گو به میان آوردند، امام علیه السلام فرمود: «إحفظ لسانك تعزّ، و لا تمكّن الناس من قيادك فتذل رقبتك؛

افسار زبان خویش محکم گیر تا عزیز شوی و [با آشکار کردن راز خود] گریبان خود را به دست مردم مده که خوار می شوی».

(۲)

همو می گوید: «نزد ابو الحسن علیه السلام بودم کسی به او گفت: مرا سفارشی کن.

امام علیه السلام فرمود: «إحفظ لسانك تعزّ، و لا تمكّن الناس من قيادك فتذل رقبتك؛

افسار زبان خویش محکم گیر تا عزیز شوی و [با آشکار کردن راز خود] گریبان خود را به مردم مده که خوار می شوی».

(۳)

۲. «موسی بن اسماعیل بن موسی به جعفر علیه السلام» از پدرش از پدراننش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که

فرمود: «رحم الله عبدا قال خيرا فغنم، أو سكت عن سوء فسلم؛ (۴)

خدا رحمت کند کسی را که سخنی نیکو گفت و سود کرد یا از گفتن بد خموش شد

ص: ۳۲۶

۱- (۱). معانی الاخبار/ ۲۴۳.

۲- (۲). اصول کافی ۲/ ۲۲۵.

۳- (۳). همان ۲/ ۱۱۳.

۴- (۴). بحار الانوار ۷۱/ ۲۹۳.

و جان به سلامت برد.

۳. نیز «موسی بن اسماعیل» از پدرش از پدرانش نقل می کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: «الرجل الصالح يجي بخبر صالح، و الرجل السوء يجي بخبر سوء؛ (۱)»

مرد صالح، خبر نیکو (گفته های پسندیده) آورد و مرد بد، خبر بد (سخن فتنه انگیز) دهد».

۴. «ابان» از «یحیی الأزرق» نقل کرده است که: «ابو الحسن علیه السلام به من فرمود:

من ذكر رجلا- في خلفه بما هو فيه ممّا عرفه الناس لم يغتبه، و من ذكره من خلفه بما هو فيه ممّا لا يعرفه الناس اغتابه، و من ذكره بما ليس فيه فقد بهته؛ (۲)»

هر کس در نبود کسی چیزی از او بگوید که در او هست و مردم آن را می دانند، او را غیبت نکرده است و اگر چیزی از او بگوید که در او هست، اما مردم آن را نمی دانند، او را غیبت کرده است، اما اگر چیزی از او بگوید که در او نیست به یقین بر او تهمت زده است».

۵. «عبد المؤمن انصاری» می گوید: «بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و «محمد بن عبد الله جعفری» را نزد حضرت دیدم. به او لبخند زدم. امام علیه السلام فرمود: «أتجبه؟ آیا او را دوست می داری؟»

گفتم: آری و او را تنها به جهت شما دوست می دارم.

امام علیه السلام فرمود: «هو أخوك و المؤمن أخو المؤمن لأمه و لأبيه، و ان لم يلده أبوه.

ملعون من اتهم أخاه، ملعون من غش أخاه، ملعون من لم ينصح أخاه، ملعون من اغتاب أخاه؛

او برادر توست و مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است هر چند آن دو او را نزاده باشند.

کسی که به برادر خود بدگمان باشد و او را متهم کند ملعون است. کسی که برادر خود را فریب دهد و با او نیرنگ کند ملعون است. کسی که خیرخواه برادر خود نباشد ملعون است. کسی که

ص: ۳۲۷

۱- (۱). همان جان.

۲- (۲). اصول کافی ۲/۳۵۸.

برادر خود را غیبت کند ملعون است. [آن گاه فرمود:] امام صادق علیه السلام فرموده است:

إياك و الغيبة فإنها إدام كلاب النار؛ از غیبت پرهیز که غیبت، خوراک سگان دوزخ است». (۱)

۶. «عبد الله بن عبد الرحمن» از ابو الحسن علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «إركبوا و ارموا و إن ترموا أحب إلي من أن تركبوا؛

اسب سواری کنید و تیر بیندازید [و بدانید] اگر تیراندازی کنید برای من خوشایندتر است از این که سوار کاری کنید.

سپس فرمود: كل أمر للمؤمن باطل إلا في ثلاث: في تأديبه الفرس، و رميه القوس، و ملاعبته إمرأته، فإنهن حق. إن الله ليدخل بالسهم الواحد الثلاثة الجنة: عامل الخشب، المقوى به في سبيل الله، و الرامي به في سبيل الله؛

هر کاری [جز مسائل اصلی زندگی] که از مؤمن سرزند بیهوده است، مگر سه کار: تربیت اسب، تیراندازی و شوخی و بازی با همسر، چرا که این ها حقی است [که بر مؤمن بایسته است]. خداوند با یک تیر [ی که در راه خدا از چله کمان رها شود] سه کس را وارد بهشت می کند: آن که چوب تیر را فراهم آورده، آن که در راه خدا تیر را در اختیار جنگجو [ی در راه خدا] گذارده و آن که در راه خدا تیر را رها کند». (۲)

امر به معروف و نهی از منکر در نگاه امام کاظم علیه السلام

۱. از «محمد بن عمر بن عرفه» می گوید: «از ابو الحسن علیه السلام شنیدم که می فرمود: لتأمرنّ بالمعروف و لتنهنّ عن المنکر أو لیستعملنّ علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم؛ (۳)

امر به معروف کنید و از منکر باز دارید یا [که در غیر این صورت] اشرار شما بر شما

ص: ۳۲۸

۱- (۱). التهذیب ۱۷۵/۶.

۲- (۲). التهذیب ۱۷۵/۶.

۳- (۳). اصول کافی ۵۶/۵ و التهذیب ۱۷۶/۶.

گمارده (حاکم) خواهند شد، آن گاه خوبان شما دعا می کنند و دعایشان مستجاب نمی گردد».

۲. موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نقل می کند که فرمود:

«لا- یا امر بالمعروف و لا- ینهی عن المنکر إلا- من کان فیه ثلاث خصال: رفیق بما یا امر به، رفیق فیما ینهی عنه، عدل فیما یا امر به، عدل فیما ینهی عنه، عالم بما یا امر به، عالم بما ینهی عنه؛ (۱)

کسی [باید] امر به معروف و نهی از منکر کند که سه خصلت داشته باشد: در امر به معروف و نهی از منکر کردن، نرمخو و مهربان باشد، در امر به معروف و نهی از منکر درستکار و خوشنام باشد و به امر به معروف و نهی از منکر [و شرایط و حدود آن] عالم و آگاه باشد».

۳. نیز موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش از پدرانش از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نقل می کند که فرمود: «من یشفع شفاعه حسنه أو امر بمعروف أو نهی عن منکر أو دلّ علی خیر أو أشار به فهو شریک، و من أمر بسوء أو دلّ علیه أو أشار به فهو شریک؛ (۲)

هر کس شفاعتی (میانگیری) نیکو کرده یا امر به معروف و نهی از منکر کند یا به کار خیری راهنمایی نموده و به [انجام] آن وادارد، در [پاداش] آن شریک است و هر کس به بدی فرمان دهد یا به آن راهنمایی کند و به [انجام] آن وادارد، در [کیفر] آن شریک است».

شهید و مجاهد در راه خدا از نگاه امام کاظم علیه السلام

۱. موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش از پدرانش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نقل کرده که فرمود: «إِنَّ فَوْقَ كُلِّ بَرٍّ بَرًّا حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلَ شَهِيدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ فَوْقَ كُلِّ عَقُوقٍ عَقُوقًا حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلَ أَحَدًا وَالدِّيَّةُ؛ (۳)

بالا تر از هر نیکی، نیکی است تا این که انسان در راه خدا شهید شود و بالاتر از هر بدی

ص: ۳۲۹

۱- (۱). بحار الانوار ۸۷/۱۰۰.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). همان/۱۵.

و سرکشی، بدی و سرکشی است تا این که انسان پدر یا مادر خود را بکشد».

۲. نیز حضرتش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «خیول الغزاه فی الدنيا هی خیولهم فی الجنة؛ (۱)

اسب جنگجویان [در راه خدا] در این دنیا، همانا مرکب آنان در بهشت خواهد بود».

۳. و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «حمله القرآن عرفاء أهل الجنة، و المجاهدون فی الله تعالی قواد أهل الجنة، و الرسل سادات أهل الجنة، (۲)

حاملان [حافظان] قرآن، تاجداران اهل بهشت، مجاهدان در راه خدا سرداران اهل بهشت و پیامبران، مهتران و سروران اهل بهشت هستند».

۴. نیز حضرتش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «دعا موسی و آمن هارون و أمّنت الملائکة، فقال الله سبحانه: استقيما فقد اجیبت دعوتكما، و من غزا فی سیلی استجبت له إلی يوم القيامة؛ (۳)

موسی دعا کرد و هارون آمین گفت و فرشتگان نیز آمین گفتند. خداوند سبحان [خطاب به آن دو] فرمود: هر دو به راه مستقیم [توحید و خداپرستی] باشید که دعای شما را مستجاب کردم و هر کس در راه من بجنگد دعای او را مستجاب کنم [و این سنت] تا روز قیامت [باشد].

۵. همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «کل نعیم مسؤول عنه يوم القيامة إلا ما کان فی سبیل الله تعالی؛ (۴)

از هر نعمتی [که به انسان داده شده] روز قیامت بازخواست می شود، مگر آنچه را که در راه خدا [هزینه شده] باشد».

۶. نیز امام کاظم علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «إِنَّ أَبْخَلَ

ص: ۳۳۰

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). همان جا.

۴- (۴). همان جا.

الناس من بخل بالسلام، وأجود الناس من جاد بنفسه و ما له في سبيل الله؛ (۱)

به یقین بخیل ترین مردم کسی است که در [گفتن] «سلام» بخل ورزد و بخشنده ترین مردم کسی است که جان و مال خود را در راه خدا بخشد».

۷. و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «أوصی امتی بخمس: بالطاعة و الهجرة و الجهاد و الجماعة، و من دعا بدعاء الجاهلیه فله حثوه من حتی جهنم؛ (۲)

امت خود را به [رعایت] پنج چیز سفارش می کنم: شنیدن [حق]، فرمان بردن [از آن]، هجرت [به منظور پیوستن به جمع مسلمانان و فزونی بخشیدن به شمار آنان]، جهاد و [همراهی با] جماعت [مؤمنان و پرهیز از تفرقه]، هر کس شعار جاهلیت سر دهد سوراخی از سوراخ های جهنم برای (جای) او باد».

غنیمت ها از نظر امام کاظم علیه السلام

۱. از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: «يؤخذ الخمس من الغنائم فيجعل لمن جعله الله -عزّ و جلّ- و يقسم أربعة أحماس بين من قاتل عليه و ولی ذلك، قال: و للإمام صفو المال أن يأخذ الجارية الفارقه و الدابة الفارقه و الثوب و المتاع ممّا يحب و يشتهي فذلك له قبل قسمه المال و قبل اخراج الخمس؛

خمس (یک پنجم) غنیمت ها را بر گرفته، برای کسانی که خداوند -عزّ و جلّ- مقرر فرموده هزینه می شود و بقیه غنیمت ها (چهار پنجم) میان جنگجویان و متولی تدارک جنگ تقسیم می شود. سپس فرمود: برگزیده غنایم از آن امام است به این ترتیب که پیش از تقسیم غنایم و خارج کردن خمس، کنیز زیبا، چارپای راهوار، جامه و کالاهایی را که دوست می دارد

ص: ۳۳۱

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). همان جا.

برای خود برمی دارد.

سپس امام کاظم علیه السلام فرمود: و ليس لمن قاتل شيء من الأرضين و لا- ما غلبوا عليه الا ما احتوى عليه العسكر، و ليس للأعراب من الغنيمه شيء و إن قاتلوا مع الإمام لأن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله صالح الأعراب أن يدعهم في ديارهم و لا يهاجروا على أنه إن دهم رسول الله صَلَّى الله عليه و آله من عدوه دهم أن يستفزهم فيقاتل بهم و ليس لهم في الغنيمه نصيب و سنّه جاربه فيهم و في غيرهم. و الأرض التي أخذت عنوه بخيل أو ركاب فهي موقوفه متروكه في يدى من يعمرها و يحييها و يقوم عليها على ما يصلحهم الوالى على قدر طاقتهم من الحق النصف و الثلث و الثلثين، على قدر ما يكون لهم صالحا و لا يضرهم؛

جنگجویان حقی از زمین و آنچه در منطقه تحت تصرف آنان است ندارند، مگر آنچه را که لشکریان بر آن دست یافته اند. اعراب نیز از غنایم بهره ای ندارند، اگرچه در کنار امام علیه السلام جنگ کرده باشند، زیرا رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله با اعراب بر این امر مصالحه کرد که آنان در سرزمین خود بمانند و هجرت نکنند، مشروط بر این که اگر پیامبر صَلَّى الله عليه و آله از سوی دشمن مورد حمله ناگهانی دشمن قرار گرفت، اعراب را به جنگ با آن گسیل دارد و با همراهی آنان به جنگ با دشمن پردازد، اما سهمی از غنیمت نداشته باشند و سنت پیامبر صَلَّى الله عليه و آله درباره آنان و غیر آنان جاری است.

اما زمینی که به زور و چیرگی و تاختن اسب گرفته شده باشد براساس مصالحه والی و توان آبادکننده آن، در قبایل نصف، یک سوم یا دو سوم عایدات، به گونه ای که به عاملان بر آن زمین زیان نرسد و مصلحت آنان در نظر گرفته شود، در اختیار ایشان می ماند». (۱)

ص: ۳۳۲

۱. «حسن بن علی بن ابی حمزه» از پدرش نقل کرده است که گفت:

«ابو الحسن علیه السلام را دیدم که بر زمین خود کار می کرد و هردو پایش از عرق خیس شده بود. به او گفتم: فدایت گردهم مردان (کارگران) کجایند؟ [تا به این کار پردازند].»

امام فرمود: یا علی، قد عمل بالید من هو خیر منی فی أرضه و من أبی؛

کسی بر زمین خویش کار کرد که از من و پدرم بهتر و برتر بود.

گفتم: او چه کسی بود؟

امام علیه السلام فرمود: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَآبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، كُلُّهُمْ كَانُوا قَدْ عَمِلُوا بِأَيْدِيهِمْ، وَهُوَ مِنْ عَمَلِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ الصَّالِحِينَ؛

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ پدرانم. آنان همگی با دست خویش کار می کردند و این، کار پیامبران، فرستادگان، جانشینان آنان و صالحان است. (۱)

۲. از «موسی بن بکر» نقل شده است که گفت: «ابو الحسن علیه السلام به من فرمود:

من طلب هذا الرزق من حله ليعود به على عياله و نفسه كان كالمجاهد في سبيل الله - عزّ و جلّ - فإن غلب عليه ذلك، فليستدن على الله - عزّ و جلّ - و على رسوله ما يقوت به عياله. فإن مات و لم يقضه كان على الإمام قضاؤه، فإن لم يقضه كان عليه وزره إن الله تعالى يقول: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ»؛ ۲

هرکس از راه حلال در پی این روزی باشد تا آن را برای خود و عیال خود هزینه کند، همانند مجاهد در راه خداست و اگر نتوانست چیزی به دست آورد به حساب خداوند

ص: ۳۳۳

و پیامبرش به اندازه قوت عائله خود وام بگیرد. هرگاه پیش از ادای دین از دنیا برود، پرداختن آن بر عهده امام است و اگر امام آن را ادا نکند گناهش بر او نوشته می شود. خدای متعال می فرماید: «صدقات، تنها به تهی دستان و بینویان و متصدیان [گردآوری و تقسیم] آن، و کسانی که دلشان به دست آورده می شود، و در [راه آزادی] بردگان و وامداران اختصاص دارد» و چنین فردی بی نوا و بدهکار [و مشمول آیه یاد شده] است.

۳. امام کاظم علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «طوبی لمن أسلم و کان عیسه کفافا و قوله سدادا؛ (۱)»

خوشا به حال آن که مسلمان شده، زندگی اش او را بسنده و گفتارش حق و درست باشد.

۴. نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «اللهم ارزق محمدا و آل محمدا و من أحب محمدا و آل محمدا العفاف و الکفاف، و ارزق من أبغض محمدا و آل محمدا کثره المال و الولد؛ (۲)»

بار خدایا، به محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش و آنان که محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش را دوست دارند عفاف (پاکدامنی) و کفاف (بسنندگی) معاش روزی کن و به دشمنان محمد و خاندانش مال و فرزند فراوان بده.

۵. موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

«أربع من سعادة المرء: الخلطاء الصالحون، و الولد البار، و المرأة المؤاتیه، و أن تكون معیسته فی بلده؛ (۳)»

چهار چیز از سعادت انسان است: [داشتن] همنشینان صالح، فرزند نیکوکار، زن موافق و همدل و این که درآمد و معاش او در شهرش باشد.

۶. و نیز امام کاظم علیه السلام فرمود: «من ولده الفقر أبطره الغنا؛ (۴)»

ص: ۳۳۴

۱- (۱). بحار الانوار ۶۷/۷۲.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). همان ۸۶/۱۰۳.

۴- (۴). همان ۸۶/۱۰۰.

هر کس زادهٔ بینوایی و فقر باشد، بی نیازی و غنا گستاخش کند».

۷. مردی به ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام گفت: «مرا وعده ای ده.

امام علیه السلام فرمود: کیف اعدک؟ و أنا لما لا أرجوا أرجی لما أرجوا؛ (۱)

چگونه تو را وعده دهم؟ که خود به آنچه آمید آن نمی رود (مرگ) نزدیک تر و امیدوارترم از چیزی (زندگی طولانی و دیدن فرداها و روزهای دیگر) که بدان امید بسته ام.

۸. از «یحیی الحذاء» نقل شده است که: «به ابو الحسن علیه السلام گفتم: گاهی که در حضور پدرم چیزی را می خرم، در او حالتی می بینم که مرا اندوهناک می کند.

امام فرمود: تنگب و لا تشتر بحضرته فإذا کان لک علی رجل حق فقل له: فلیکتب و کتب فلان بن فلان بخطه و أشهد الله علی نفسه و کفی بالله شهيدا فإنه یقضى فی حیاته أو بعد وفاته؛

از این کار دوری کن و چون بر کسی حقی (وامی) داشتی از او بخواه چنین بنویسد:

و فلان فرزند فلان با خط خود چنین نگاشت و خدا را - که گواهی است بسنده - بر خود گواه گرفت که وام خود را در حیات یا پس از مرگ خود [به وسیلهٔ وارثان] ادا کند. (۲)

دعا و زیارت از نگاه امام کاظم علیه السلام

۱. از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که فرمود: «علیکم بالدعاء؛ فإن الدعاء و الطلب الی الله - عزّ و جلّ - یردّ البلاء و قد قدر و قضی فلم یبق إلا إمضاؤه، فإنه إذا دعا الله و سأله صرف البلاء صرفا؛ (۳)

بر شما باد به دعا کردن و از خدا خواستن که دعا به درگاه خداوند و درخواست از حضرتش، بلائی رقم خورده و مقدری که جز امضا (اجرا)ی آن نمانده باز می گرداند [و بداند]

ص: ۳۳۵

۱- (۱). الفقیه ۱۶۵/۳.

۲- (۲). اصول کافی ۳۱۸/۵.

۳- (۳). مکارم الاخلاق ۳۱۶.

اگر کسی خدا را بخواند و دست دعا به سوی او دراز کند حضرتش بلا را شتابان از او بگرداند».

۲. امام کاظم علیه السلام فرمود: «لکل داء دواء؛ هر دردی دارویی دارد».

درباره این گفته امام علیه السلام پرسیده شد، امام علیه السلام فرمود: لکل داء دواء، فإذا الهم المريض الدعاء فقد أذن الله في شفائه؛

هر دردی دارویی دارد و هر گاه به دل بیمار الهام شد که دعا کند، به یقین خداوند اجازه درمان او را داده (شفای او را اراده نموده) است.

و نیز فرمود: أفضل الدعاء الصلاة على محمد و آل محمد - صلى الله عليهم - ثم الدعاء للإخوان ثم الدعاء لنفسك فيما أحببت، و أقرب ما يكون العبد من الله إذا سجد؛

برترین دعاها صلوات فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله و آل اوست، سپس دعا برای برادران [دینی]، سپس دعا برای خودت به آنچه که دوست می داری. [و بدان که] چون بنده سر به سجده نهد به خداوند نزدیکتر [و کم فاصله تر] است [و آن هنگام، بهترین وقت برای دعاست].

و فرمود: الدعاء أفضل من قراءة القرآن؛ لأن الله عزّ و جلّ - يقول: قُلْ مَا يَعْجُزُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ (۱) و إِنَّ اللَّهَ - عزّ و جلّ - ليؤخر إجابة المؤمن شوقاً إلى دعائه و يقول: صوت أحب أن اسمعه، و يعجل إجابة المنافق و يقول: صوت أكره سماعه؛

دعا کردن از خواندن قرآن برتر است، زیرا خداوند فرموده است: «ای رسول ما، [به امت] بگو: اگر دعای شما [و ناله و زاری و توبه شما] نبود خدا به شما توجه و اعتنایی نمی کرد».

خداوند - عزّ و جلّ - اجابت دعای مؤمن را به تأخیر انداخته می گوید: این، صدایی است که دوست دارم بشنوم، اما درخواست منافق را زود پاسخ داده، می فرماید: این، صدایی است که شنیدن آن را ناخوش و ناپسند می دارم. (۲)

۳. «عمر بن یزید» از ابو ابراهیم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «إِنَّ الدعاء يردّ ما قدر و ما لم يقدر؛

ص: ۳۳۶

۱- (۱). فرقان (۲۵) آیه ۷۷.

۲- (۲). مکارم الاخلاق/ ۴۴۸.

دعا آنچه را که مقدر شده و آنچه مقدر نشده باز می گرداند.

گفتم: فدایت کردم، آنچه را که مقدر شده دانستیم، آنچه مقدر نشده چیست [و چگونه باز گردانده می شود]؟ برای ما باز گو.

امام علیه السلام فرمود: حتی لا یقدر؛

[دعا مانع رقم خوردن آن شده،] تا این که رقم نمی خورد. (۱)

۴. امام کاظم علیه السلام فرمود: «أدنی ما یتاب به زائر أبی عبد الله صلی الله علیه و آله بشطّ الفرات إذا عرف حقّه و حرّمته و ولایته أن یغفر له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر؛

کمترین پاداشی که به زائر امام حسین علیه السلام در کنار شط فرات (از نزدیک) در حالی که حق، حرمت و ولایت او را بشناسد داده می شود، این است که گناه گذشته و آینده او را بیامرزد.

۵. از «حسن بن الجهم» نقل شده است که گفت: «به ابو الحسن علیه السلام گفتم درباره زیارت قبر حسین علیه السلام چه می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: ما تقول أنت فیه؛ تو درباره زیارت او چه می گویی؟

گفتم: برخی از ما آن را معادل «حج» دانسته و برخی معادل «عمره» خوانده است.

امام علیه السلام فرمود: هی حجه مبروره [مقبوله]، [زیارت امام حسین علیه السلام] حجی قبول شده است. (۲)

۶. «احمد بن جعفر بلدی» از «محمد بن یزید بکری» از «منصور بن نصر مدائنی» از «عبد الرحمن بن مسلم» نقل می کند که گفت: «بر امام کاظم علیه السلام وارد شده، گفتم: کدام زیارت برتر است؟ زیارت حسین بن علی علیه السلام، امیر المؤمنین یا فلان و فلان؟ (یک یک امامان را نام بردم).

ص: ۳۳۷

۱- (۱). بحار الانوار ۲۹۷/۹۳.

۲- (۲). همان جا.

فرمود: یا عبد الرحمن، من زار أولنا فقد زار آخرنا، و من زار آخرنا فقد زار أولنا، و من تولّى أولنا فقد تولّى آخرنا، و من تولّى آخرنا فقد تولّى أولنا و من قضی حاجه لأحد و من أولیائنا فكأنما قضاها لأجمعنا.

یا عبد الرحمن، أحبنا و أحب من یحبنا و أحبّ فینا و احب لنا و تولنا و تول من یتولنا و ابغضنا. ألا و إنّ الرادّ علینا كالراد علی رسول الله جدنا و من ردّ علی رسول الله صلّی الله علیه و آله فقد ردّ علی الله. ألا یا عبد الرحمن و من ابغضنا فقد ابغض محمدا و من ابغض محمدا فقد ابغض الله و من ابغض الله -عزّ و جلّ- و كان حقا علی الله ان یصلیه النار و ماله من نصیر؛ (۱)

ای عبد الرحمن، هر کس نخستین ما را زیارت کند، چنان است که آخرین ما را زیارت کرده و هر کس آخرین ما را زیارت کند، چنان است که نخستین ما را زیارت کرده است. هر کس نخستین ما را دوست بدارد، چنان است که آخرین ما را دوست داشته و هر کس آخرین ما را دوست بدارد، چنان است که نخستین ما را دوست داشته است. هر کس نیاز یکی از دوستان ما را برآورده کند، گویی آن را برای همه ما برآورده است.

ای عبد الرحمن، ما را دوست بدار و هر کس ما را دوست می دارد، دوست بدار و در راه ما دوست بدار و برای ما دوست بدار. با دوستان ما دوست باش و با دشمنان ما دشمن. هر کس بر ما برگردد (دشمنی ورزد) بر جدمان رسول خدا برگشته و هر کس بر او برگردد، بر خدا برگشته است. ای عبد الرحمن، هر کس با ما کینه ورزد با رسول خدا کینه ورزیده و هر کس با محمد صلّی الله علیه و آله کینه ساز کند، به یقین با خدا کینه ساز کرده است و هر کس با خدای -عزّ و جلّ- کینه در پیش گیرد و دشمنی کند، بر خدا حق است که او را به دوزخ افکند و یاوری نباشد تا او را یاری کرده، [از گزند کیفر خداوند] رهایی اش بخشد.

ص: ۳۳۸

۷. از «عمرو بن عثمان رازی» نقل شده که گفت: «از ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که گفت: من لم یقدره أن یزورنا فلیزر صالحی موالینا یکتب له ثواب زیارتنا و من لم یقدر علی صلّتنا فلیصل صالحی موالینا یکتب له ثواب صلّتنا؛ (۱)

هر کس نتواند به زیارت ما بیاید، به زیارت دوستان صالح ما برود که پاداش زیارت ما برای او نوشته می شود و هر کس نتواند به ما نیکی کند، در حق دوستان صالح ما نیکی کند که پاداش نیکی به ما برای او نوشته می شود.

۸. از «اسحاق بن عمار» نقل شده است که گفت: «به ابو الحسن گفتم: مؤمن [مرده] می داند چه کسی قبر او را زیارت کرده است؟

امام علیه السّلام فرمود: نعم و لا یزال مستأنسا به ما زال عنده، فإذا قام و انصرف من قبره دخله من انصرافه عن قبره وحشه؛ (۲)

آری. تا زمانی که زائر بر سر قبر مؤمن است او همچنان با زائر خود مأنوس است و چون برخاسته، از آن جا می رود، مرده دستخوش تنهایی و بیم می شود.

۹. از «علی بن عثمان رازی» نقل شده که گفت: «از ابو الحسن علیه السّلام اول شنیدم که فرمود: من لم یقدر علی زیارتنا فلیزر

صالح إخوانه یکتب له ثواب زیارتنا، و من لم یقدر أن یصلنا فلیصل صالح إخوانه یکتب له ثواب صلّتنا؛ (۳)

هر کس نتواند به زیارت و دیدار ما بیاید، به دیدار برادران صالح خود برود که [در این صورت] پاداش زیارت ما برای او نوشته می شود و هر کس نتواند در حق ما نیکی کند به برادران صالح خود نیکی کند که پاداش نیکی به ما برای او نوشته می شود.

ص: ۳۳۹

۱- (۱). همان/۳۱۹.

۲- (۲). همان/۳۲۱.

۳- (۳). التهذیب ۱۰۴/۶.

از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: «صلاه النوافل قربان الی الله لکل مؤمن؛ نماز نافله [مایه] تقرب هر مؤمن به سوی خداست.

و فرمود: الحج جهاد کل ضعیف؛ حج، جهاد هر ناتوان است.

و فرمود: لکل شیء زکاه و زکاه الجسد صیام النوافل؛ هر چیزی را زکات است و زکات بدن، روزه مستحبی است.

و فرمود: أفضل العباده بعد المعرفه انتظار الفرج؛

برترین عبادات پس از معرفت (خداشناسی یا کسب دانش) انتظار فرج است.

و فرمود: من دعا قبل الثناء علی الله و الصلاه علی النبی صلی الله علیه و آله کان کمن رمی بسهم بلا وتر؛

هر کس پیش از ثنای خداوند و درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کند، گویی بدون کمان، تیر انداخته [کاری بیهوده کرده] است.

و فرمود: من أیقن بالخلف جاد بالعطیه، و ما عال امریء اقتصد؛

هر کس به جایگزین شدن [مالی که می بخشد] یقین داشته باشد بسیار ببخشد و آن که میانه روی کند در مانده (نیازمند) نشود.

نیز فرمود: التذییر نصف العیش؛

تذییر در معاش نیمی از زندگی است.

و فرمود: التوّدّد إلی الناس نصف العقل؛

مهرورزی و محبت با مردم نیمی از عقل است.

و فرمود: کثره الهّم یورث الهرم، و العجله هی الخرق؛

اندوه زیاد پیری [زودرس] در پی دارد و شتابزدگی عین ابله‌ی است.

و نیز فرمود: قله العیال أحد الیسارین؛ کمی عائله (نان خور) یکی از دو گشایش است.

و نیز فرمود: من أحزن والدیة فقد عقهما؛

هر کس پدر و مادر خود را اندوهگین کند (بیازارد) به یقین عاق شده است.

و نیز فرمود: من ضرب بیده علی فخذہ، أو ضرب بیده الواحدہ علی الاخری عند المصیبه فقد حبط أجره، و المصیبه لا تكون مصیبه یستوجب صاحبها أجرها إلا بالصبر و الاسترجاع عند الصدمه؛ هر کس به هنگام رسیدن بلا دست بر ران بکوبد یا دستان را [از سر بی صبری] بر یکدیگر بکوبد به یقین، پاداش او از بین رفته است. هر مصیبت زده ای هنگامی به پاداش مصیبت خود نایل می شود که صبر پیشه کند و به گاه صدمه دیدن «إنا لله و إنا إليه راجعون» بر زبان آورد.

و نیز فرمود: الصنیعه لا تكون صنیعه إلا عند ذی دین أو حسب؛ نیکی زمانی نیکی شمرده می شود که در حق شخص دیندار یا دارای حسبی پاک صورت گیرد (غیر این دو شخص نیکی را پاس نمی دارند).

و فرمود: الله ینزل المعونه علی قدر المؤمنه، و ینزل الصبر علی قدر المصیبه؛ خداوند معونت (یاری، روزی) را به اندازه هزینه و صبر را به اندازه مصیبت فرو می فرستد.

و حضرتش فرمود: من اقتصد و قنع بقیت علیه النعمه، و من بدر و أسرف زالت عنه النعمه؛ هر کس میانه روی کند و قناعت ورزد نعمتش پایدار شود و هر کس زیاده روی پیشه کند، نعمتش فنا پذیرد.

و فرمود: أداء الأمانه و الصدق یجلبان الرزق، و الخیانه و الکذب یجلبان الفقر و النفاق؛ امانتداری و راستی در گفتار، روزی را فرا می خوانند و خیانت و دروغ در گفتار، فقر و نفاق را [به سوی خائن و دروغ پرداز] می کشانند.

و فرمود: إذا أراد الله بالذره شرا أنبت لها جناحین فطارت فأکلها الطیر،

چون خدا برای حشره خرد بد بخواهد دو بالش دهد که به پرواز درآید، آن گاه طعمه پرنده [گان] شود.

و فرمود: الصنعيه لا تتم صنعيه عند المؤمن لصاحبها إلا بثلاثة أشياء: تصغيرها و سترها و تعجيلها، فمن صغر الصنعيه عند المؤمن فقد عظم أخاه، و من عظم الصنعيه عنده فقد صغر أخاه، و من كتم ما أولاه من صنعيه فقد كرم فعاله؛

نیکی [در حق دیگران] در نظر مؤمن زمانی نیکی شمرده می شود که سه شرط داشته باشد: کوچک شمردن، زود انجام دادن و پنهان داشتن آن. پس هر کس نیکی در حق مؤمن را کوچک شمرد، برادر مؤمن خود را بزرگ داشته، هر کس نیکی در حق برادر مؤمن خود را بزرگ بداند، برادرش را کوچک و خوار کرده و هر کس نیکی خود را درباره برادر مؤمن خود پنهان دارد کار خود را ارج نهاده است.

و فرمود: من عجل ما وعد فقد هنى العطيء؛ هر کس در وعده خود شتاب کند عطیه و دهش او [بر دهنده و گیرنده] گوارا شود. (۱)

ابو الحسن ماضی علیه السّلام فرمود: «قل الحقّ و ان كان فيه هلاكك فان فيه نجاتك ودع الباطل و ان كان فيه نجاتك فانّ فيه هلاكك؛ (۲)

حق بگو هر چند [می پنداری] هلاکت تو در آن است که [در حقیقت] نجات تو در آن است و باطل را واگذار اگر چه [می پنداری] رهایی تو در آن است که [در حقیقت] هلاکت تو در آن است.

نیز فرمود: «ينبغي لمن عقل عن الله أن لا يستبطئه في رزقه و لا يتهمه في قضائه؛ سزاوار است کسی که در بند بندگی خداست او را در روزی [دادن] کند و سست نداند و در حکمش متهم [به ستم] نسازد.

شخصی می گوید: «از امام کاظم علیه السّلام درباره «یقین» پرسیدم، فرمود: يتوكل على الله، و يسلم لله، و يرضى بقضاء الله و يفوض الى الله؛

بر خدا توکل کند، تسلیم خدا باشد، به قضای خدا [تن دهد و بدان] راضی باشد و کارهای خود را به خدا سپارد.

ص: ۳۴۲

۱- (۱). تحف العقول/۴۰۳.

۲- (۲). الاختصاص/۳۲.

«عبد الله بن يحيى» (۱) می گوید: «به امام کاظم علیه السلام درباره این دعا نوشتم:

الحمد لله منتهى علمه؛ حمد خدا را [چونان] نهایت علمش [و نظر او را جويا شدم].

امام علیه السلام پاسخ داد: لا تقولنّ منتهى علمه، فإنه ليس لعلمه نهاية، و لكن قل: منتهى رضا؛

مگو: نهایت علمش، چرا که علم خدا را نهایتی نیست، بلکه بگو: نهایت خشنودی اش. (۲)

شخصی از امام کاظم علیه السلام درباره بخشنده پرسید، امام علیه السلام فرمود: «إن لكلامك وجهين، فإن كنت تسأل عن المخلوقين، فإن الجواد الذي يؤدى ما افترض الله عليه، و البخيل من بخل بما افترضى الله، و إن كنت تعنى الخالق فهو الجواد إن أعطى، و هو الجواد إن منع، لأنه إن أعطاك، أعطاك ما ليس لك و إن منعك، منعك ما ليس لك: (۳)

گفتار تو دو وجه دارد. اگر درباره آفریدگان می پرسى [بدان] بخشنده کسی است که آنچه خداوند بر او واجب کرده انجام دهد و بخیل کسی است که در آنچه خدا بر او واجب فرموده، بخل ورزد و اگر خالق را می گویی [بدان که] اگر بدهد بخشنده است، چرا که چیزی به تو داده که از آن تو نبوده و اگر از تو دریغ کند، چیزی را دریغ کرده که از آن تو نیست.

و نیز به یکی از شیعیان خود فرمود: أى فلان، اتق الله و قل الحق و ان كان فيه هلاكك فإن فيه نجاتك، أى فلان، اتق الله و دع الباطل و إن كان فيه نجاتك، فإن فيه هلاكك؛

[از خدا بترس و] تقوای خدا در پیش گیر و حق را بگو اگرچه [می پنداری] هلاکت تو در آن است که [در حقیقت] نجات تو در آن است. ای فلان تقوای خدا در پیش گیر و باطل را واگذار اگرچه [می پنداری] نجات تو در آن است که [در واقع] هلاکت تو در آن است.

ص: ۳۴۳

۱- (۱). صدوق آن را در توحید باب العلم با اسنادش از کاهلی از موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است. عبد الله بن يحيى کاهلی اسدی برادر اسحاق بن يحيى از چهره های برجسته یاران امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام بود و کتابی نیز دارد.

۲- (۲). بحار الانوار ۳۱۹/۷۵.

۳- (۳). بحار الانوار ۳۱۹/۷۵.

وکیل حضرت به او گفت: به خدا سوگند که به تو خیانت نکردم.

امام علیه السلام فرمود: خیانتک و تضييعك على مالي سواء، و الخيانة شرها عليك؛

خیانت تو در مالم و از بین بردن آن، بر من یکسان است و شر خیانت دامان تو را می گیرد.

و نیز فرمود: إياك أن تمنع في طاعة الله، فتتفق مثله في معصية الله؛

مبادا که از نفاق در راه بندگی خدا دریغ کنی که همانند آن را در نافرمانی خدا هزینه خواهی کرد.

و فرمود: المؤمن مثل كفتي الميزان كلما زيد في إيمانه زيد في بلائه؛

مؤمن همانند دو کفه ترازوست که هرچه ایمانش فزونی گیرد، بلا و آزمونش فزونی پذیرد.

هنگامی که امام کاظم علیه السلام بر قبری حاضر شد، فرمود: إن شيئاً هذا آخره لحقيق أن يزهد في أوله، و إن شيئاً هذا أوله لحقيق أن يخاف آخره؛

شایسته است چیزی که فرجامش این باشد در آغازش زهد ورزیده شود و شایسته است چیزی که آغازش این باشد از فرجامش ترسیده شود.

و فرمود: من تكلم في الله هلك، و من طلب الرئاسة هلك، و من دخله العجب هلك؛

هر کس در [ذات] خدا گفت و گو (جدل) کند هلاک شود، هر کس [به ناحق] ریاست بخواهد هلاک شود و هر کس دستخوش خودپسندی گردد هلاک شود.

و نیز فرمود: إشتدت مؤونه الدنيا و الدين. فأما مؤونه الدنيا فإنك لا تمد يدك إلى شيء منها إلا وجدت فاجرا قد سبقك إليه، و أما مؤونه الآخرة فإنك لا تجد أعوانا يعينوك عليه؛

تدارک مؤونه (هزینه و نیاز) دنیا و دین بس سخت و دشوار است. پس چون در پی یافتن نیازهای دنیایی باشی، به هر جا که دست دراز کنی فاجری را می بینی که در رسیدن به آن بر تو پیشی گرفته است و چون در تدارک توشه آخری باشی، یاری [که بار تو را بر دوش کشیده،]

یاری ات کند نخواهی یافت.

و نیز فرمود: أربعه من الوسواس: أكل الطين، وفتّ الطين، و تقليم الأظفار بالأسنان، و أكل اللحية. و ثلاث يجلين البصر: النظر إلى الخضرة، و النظر إلى الماء الجاري، و النظر إلى الوجه الحسن؛

چهار چیز از وسواس (مالخولیا) است: خوردن گل، خرد کردن گل، گرفتن ناخن با دندان و جویدن موی ریش. سه چیز نیز موجب جلای چشمان است: نگریستن در سبزه، نگریستن در آب روان و نگریستن در چهره زیبا [اگر نگاه به نامحرم و آمیخته به حرام نباشد].

و نیز فرمود: ليس حسن الجوار كفّ الأذى، و لكن حسن الجوار الصبر على الأذى؛

نیک همسایه داری در پرهیز از آزار آنان نیست، بلکه در بردباری در برابر آزار آنان است.

و فرمود: لا تذهب الحشمه بينك و بين أخيك، و أبق منها، فإنّ ذهابها ذهاب الحياء؛

خویشتن داری و شرمی که میان تو و برادر [دینی] ات وجود دارد، از میان مبر و چیزی از آن را نگاه دار، چرا که با از بین رفتن آن، حیا نیز از بین می رود.

و نیز به یکی از فرزندان خود فرمود: يا بنی، إياك أن يراك الله في معصيه نهاك عنها. و إياك أن يفقدك الله عند طاعه أمرک بها. و عليك بالجد. و لا تخرجنّ نفسك من التقصير في عباده الله و طاعته، فإنّ الله لا يعبد حق عباده. و إياك و المزاح، فإنّه يذهب بنور إيمانك و يستخفّ مروّتك. و إياك و الضّجر و الكسل، فإنّهما يمنعان حظّك من الدنيا و الآخرة؛

ای پسرکم، مبادا خداوند تو را مشغول گناهی ببیند که تو را از آن بازداشته است و مبادا در عبادتی که تو را بدان فرمان داد نبیند. هماره در کارها کوشا باش و خود را در عبادت و فرمانبرداری خداوند مقصر بدان، چرا که خداوند آن گونه که شایسته است عبادت نمی شود.

و از شوخی بپرهیز، زیرا نور ایمان تو را از بین می برد و جوانمردی ات را خدشه دار می کند و از تبلی و بی حوصلگی دوری کن، زیرا این دو خصلت [ناپسند] تو را از بهره دنیا و آخرت

محروم می کنند.

و نیز فرمود: إذا كان الجور أغلب من الحق لم يحل لأحد أن يظن بأحد خيرا حتى يعرف ذلك منه؛

چون جور و ستم بر حق غلبه یابد و بیشتر باشد کسی مجاز نیست که به کسی گمان خوب داشته باشد، مگر این که خوبی را در او ببیند.

و همو فرمود: ليس القبلة على الفم إلا للزوجه و الولد الصغير؛ بوسیدن لبان، جز از همسر و کودک نشاید.

و نیز فرمود: اجتهدوا في أن يكون زمانكم أربع ساعات: ساعة لمناجاة الله، و ساعة لأمر المعاش، و ساعة لمعاشرة الاخوان و الثقات الذين يعرفونكم عيوبكم و يخلصون لكم في الباطن، و ساعة تخلون فيه للذاتكم في غير محرم و بهذه الساعه تقدرين على الثلاث ساعات. لا- تحدّثوا أنفسكم بفقر و لا- بطول عمر، فإنّه من حدّث نفسه بالفقر بخل، و من حدّثها بطول العمر يحرص. اجعلوا لأنفسكم حظًا من الدنيا باعطاءها ما تشتهي من الحلال و ما لا يتلم المرؤه و ما لا سرف فيه. و استعينوا بذلك على أمور الدين، فإنّه روى: ليس منّا ترك دنياه لدينه أو ترك دينه لدنياه؛ بکوشید که وقت خود را چهار قسمت کنید: قسمتی برای راز و نیاز و مناجات با خدا، قسمتی برای تأمین نیازهای زندگی، قسمتی دیگر برای معاشرت با برادران [دینی] و افراد مورد اعتماد که عیب شما را به شما می نمایند و در باطن، نسبت به شما خالص هستند و قسمت چهارم برای پرداختن به لذت های حلال. [بدانید که] به وسیله این قسمت از اوقات خود و بهره گیری از آن می توانید از سه قسمت دیگر اوقات استفاده ببرید.

هرگز با نفس خود از فقر و بی چیزی گفت و گو نکنید و [آن را] به عمر دراز امید مدهید، زیرا کسی که با خود از بی نوایی سخن گفت، بخل ورزید و چون از عمری دراز گفت و گو کرد حریص شد.

آن اندازه از بهره حلال دنیایی به نفس خویش بدهید که به جوانمردی اش

صدمه نزنند و آمیخته به اسراف نباشد و بدان وسیله، نفس خود را بر کار دین یاری دهید که روایت شده است: کسی که دنیا را برای [رسیدن به] دین و دین را برای [رسیدن به] دنیا رها کند از ما نیست.

همچنین امام کاظم علیه السلام فرمود: تفقهوا فی دین الله فإن الفقه مفتاح البصیره، و تمام العبادة، و السبب الی المنازل الرفیعة و الرتب الجلیله فی الدین و الدنیا. و فضل الفقیه علی العابد کفضل الشمس علی الکواکب. و من لم یتفقه فی دینه لم یرض الله له عملاً؛ [احکام] دین را فراگیرد که فراگیری دانش کلید بینش، [مایه] کمال عبادت و وسیله ای برای رسیدن به جایگاه های والا و مراتب ارجمند در دین و دنیا می باشد. [و بدانید که] برتری دانشمند بر عابد، همانند برتری خورشید بر ستارگان است و هر کس دانش دین نیاموزد، عملش مورد خشنودی خداوند قرار نمی گیرد.

همچنین به علی بن یقظین فرمود: کفاره عمل السلطان الإحسان إلی الإخوان؛ نیکی به برادران [دینی]، کفاره [گناه] تن دادن به کار حکومتی است.

نیز فرمود: كلما أحدث الناس من الذنوب ما لم یکنوا یعملون أحدث الله لهم من البلاء ما لم یکنوا یعدون؛

هرگاه مردمان گناهمانی پدید آورند که پیش تر نبوده و بدان نمی پرداختند، خداوند بلاهایی پدید آورد و بر آن ها بگمارد که از اندیشه نگذرانده و به شمار نمی آوردند.

و نیز فرموده است: اذا کان الإمام عادلاً- کان له الأجر و علیک الشکر، و إذا کان جائراً کان علیه الوزر و علیک الصبر؛ اگر امام (حاکم) دادگر باشد، برای او پاداش و بر تو شکرگزاری است و اگر ستمگر باشد، بر او وزر و بال کردارش و بر تو صبوری پیشه کردن و بردباری است. (۱)

حضرت کاظم علیه السلام دو نفر را دید که به یکدیگر دشنام می دهند. امام علیه السلام فرمود: «البادی أظلم و وزره و وزر صاحبه علیه ما لم یتعد المظلوم؛ آغاز کننده به دشنام،

ص: ۳۴۷

ستمگرتر است و گناه او و گناه حریفش بر گردن اوست [البته] تا زمانی که مظلوم (حریف)، از حدود پاسخ گفتن تجاوز نکند.

همین طور فرمود: ینادی منادی یوم القیامه: ألا من كان له على الله اجر فليقم، فلا يقوم إلا من عفا و اصلح فأجره على الله؛

چون قیامت برپا شود، منادی ندا در دهد: هر کس بر (نزد) خدا پاداش دارد برخیزد. هیچ کس بر نمی خیزد جز آن که [از حق خود] در گذشته و اصلاح [میان دو تن] کرده باشد که پاداش او بر (نزد) خداست.

و نیز فرموده است: السخی الحسن الخلق فی کنف الله، لا- يتخلى الله عنه حتى يدخله الجنة. و ما بعث الله نبيا إلا سخيا. و ما زال أبى یوصینی بالسخاء و حسن الخلق حتى مضى؛

بخشنده خوش خوی در حمایت خداوند است و خداوند او را رها نمی کند تا او را وارد بهشت کند. خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد، مگر این که بخشنده بود. پدرم تا پایان عمر خود، همواره مرا به بخشنده گی و حسن خلق سفارش می کرد.

هنگامی که امام کاظم علیه السلام در بستر احتضار افتاده بود، سندی بن شاهک، زندان بان امام کاظم علیه السلام از حضرت خواست تا اجازه دهد، هزینه کفن او را به عهده بگیرد، امام علیه السلام فرمود: «إنا اهل بیت، حج ضرورتنا، و مهور نساننا، و أكفاننا من طهور أموالنا؛

ما خاندانی هستیم که حج ضروره (نخستین) ما، کابین زنان ما و کفن های ما از خالص اموال خودمان می باشد.

امام کاظم علیه السلام به «فضل بن یونس» فرمود: «أبلغ خیرا و قل خیرا و لا- تکن ائمه؛ [پیام] خیر برسان و خیر (نیکو) بگو و «ائمه» مباش.

گفتم: «ائمه» چیست؟

امام علیه السلام فرمود: لا تقل: أنا مع الناس و أنا کواحد من الناس. ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال:

يا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا هُمَا نَجْدَانِ (۱)، نَجْدٌ خَيْرٌ وَ نَجْدٌ شَرٌّ فَلَا يَكُنْ نَجْدَ الشَّرِّ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ نَجْدِ الْخَيْرِ؛

[«امّعه» کسی است که بگوید: من با مردم و یکی از آنان هستم، پس تو چنین مباش] و مگو من با مردم و یکی از آنان هستم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: ای مردم، آن، دو راه روشن و برجسته است، راه خیر و راه شر، پس مبادا که راه شر [و رهروان آن راه] نزد تو محبوبتر از راه خیر [و پویندگان آن] باشد.

روایت شده است که امام کاظم علیه السّلام به مردی بد سیما از اهل «سواد» گذشت، بر او سلام کرد و از مرکب خویش فرود آمده، زمانی دراز با وی به گفت و گو پرداخت، سپس به او پیشنهاد نمود که اگر کاری داشته باشد، آماده است آن را انجام دهد.

به امام کاظم علیه السّلام گفته شد: ای فرزند رسول خدا، نزد او فرود می آیی و نیازهای خود را از او می خواهی درحالی او به تو نیازمندتر است؟

امام کاظم علیه السّلام فرمود: عبید من عبد الله، و أخ فی کتاب الله، و جار فی بلاد الله، یجمعنا و إیّاه خیر الآباء آدم علیه السّلام، و أفضل الأديان الإسلام، و لعل الدهر یردّ من حاجاتنا إلیه، فیرانا - بعد الزهو علیه - متواضعین بن یدیه؛

او بنده ای از بندگان خدا و برادری است [که] در کتاب خدا [بدان اشاره شده است]:

و مؤمنان برادر یکدیگرند [و همسایه ای است] که [در سرزمین خدا] در کنار هم زندگی می کنیم. [بهترین پدران]؛ یعنی [آدم علیه السّلام و بهترین دین ها]؛ یعنی [اسلام ما را پیوند می دهند].

چه بسا روزگار ما را بدو نیازمند کند و آن گاه است که پس از فخر فروشی و تکبر گذشته [ما]، ما را فروتن ببیند.

آن گاه در قالب دو بیت فرمود:

ص: ۳۴۹

۱- (۱)). شاید مراد از گفته رسول خدا «إِنَّمَا هُمَا نَجْدَانِ» آیه «وَ هَدَّيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ؛ وَ رَاهِ خَيْرٌ وَ شَرٌّ وَ حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ بَهْشْتٌ وَ دُوزَخٌ رَاهِ بِهِ أَوْ نَمُودِيمٌ» باشد.

از آن رو با کسانی که استحقاق پیوند ما را ندارند می پیوندیم؛ مبدا که بی دوست و رفیق بمانیم». (۱).

در همین جا گشت و گذار خود را در بوستان جان فزای میراث امام کاظم علیه السّلام به پایان برده، از خداوند منان می خواهیم تا در پیروی از راه و رهنمودهای اهل بیت علیهم السّلام- که تبلور چشمه زلال هدایت ربانی در سراب عطشناک هواخواهی و توهم زدگی است- توفیقمان دهد.

آخرین نیایش ما این است که: ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است.

ص: ۳۵۰

۱- (۱). تحف العقول/۴۱۲-۴۱۳ نواصل من لا يستحق وصالنا مخافه أن نبقي بغير صديق

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اوّل

بخش نخست: امام کاظم علیه السلام در یک نگاه ۱۹

بخش دوّم: برداشت هایی از شخصیت امام کاظم علیه السلام ۲۳

بخش سوم: جلوه ای از شخصیت امام کاظم علیه السلام ۳۱

دانش سرشار امام علیه السلام ۳۱

عبادت و تقوای حضرت ۳۱

نماز آن حضرت ۳۲

روزه داری حضرت ۳۵

حج امام ۳۶

تلاوت قرآن ۳۶

آزاد کردن بردگان ۳۷

زهد امام ۳۷

بخشنده گی امام ۳۸

بردباری حضرت ۴۰

هدایتگری امام علیه السلام ۴۲

نیکی به مردم ۴۴

ص: ۳۵۱

قسمت دوم

بخش نخست: پرورش امام کاظم علیه السلام ۴۹

مولود خجسته ۵۰

کانون محبت و احترام ۵۲

سیمای امام ۵۳

نقش انگشتری حضرت ۵۳

کنیه حضرت ۵۴

القاب امام ۵۴

بخش دوم: مراحل زندگی امام کاظم علیه السلام ۵۹

تاریخ شهادت ۶۱

بخش سوم: امام کاظم علیه السلام در کنار پدر ۶۳

روایات امام صادق علیه السلام درباره امامت حضرت کاظم علیه السلام ۶۸

قسمت سوم

بخش نخست: ویژگی های عصر امام کاظم علیه السلام ۷۹

بخش دوم: موضع گیری امام کاظم علیه السلام در عصر منصور عباسی ۹۳

امام کاظم علیه السلام و تقویت پایگاه امامت ۹۳

امام کاظم علیه السلام و پیشگیری از فروپاشی اخلاقی ۹۸

امام کاظم علیه السلام و چالش های داخلی ۱۰۳

امام کاظم علیه السلام و ایجاد رهبری سیاسی مشروع ۱۰۷

۱. عرصه اندیشه ۱۰۷

۲. عرصه کار ۱۱۰

امام کاظم علیه السلام و پیش بینی مرگ منصور ۱۱۱

ص: ۳۵۲

بخش سوم: امام کاظم علیه السلام و حکومت مهدی عباسی ۱۱۳

ویژگی های روزگار مهدی عباسی ۱۱۳

فعالیت های عمومی امام کاظم علیه السلام ۱۲۰

۱. فعالیت در عرصه سیاست ۱۲۰

۲. عرصه اخلاق و تربیت ۱۲۶

۳. عرصه دانش ۱۲۸

امام کاظم علیه السلام و تربیت جماعت صالحان ۱۳۲

تثبیت گرایش به خط اهل بیت علیهم السلام ۱۳۳

۱. گرایش سیاسی ۱۳۳

هدف اول: احاطه بر اوضاع سیاسی ۱۳۳

هدف دوم: برآوردن نیاز مؤمنان ۱۳۴

هدف سوم: تأثیرگذاری امام علیه السلام بر سیاست عمومی ۱۳۶

۲. پرورش اندیشه سیاسی ۱۳۷

۳. ایجاد ساختار علمی و پیوند فکری ۱۳۹

امام کاظم علیه السلام در زندان ۱۴۰

امام کاظم علیه السلام در حکومت موسی الهادی عباسی ۱۴۳

قیام فح ۱۴۴

پیامدهای قیام فح ۱۴۶

تحلیلی از قیام فح و موضع گیری امام کاظم علیه السلام ۱۴۷

تلاش موسی الهادی برای عزل هارون الرشید از ولایت عهدی ۱۴۹

بخش نخست: ویژگی های عصر هارون الرشید و موضع گیری اش در مورد امام کاظم علیه السلام ۱۵۳

مبحث یکم: ویژگی های روزگار هارون الرشید ۱۵۴

مبحث دوم: موضع گیری هارون نسبت به امام کاظم علیه السلام ۱۵۹

بخش دّوم: موضع گیری امام کاظم علیه السّلام نسبت به حکومت هارون الرشید ۱۷۹

امام کاظم علیه السّلام و سیاست هارون الرشید ۱۷۹

امام کاظم علیه السّلام و جماعت صالحان ۱۸۳

عرصه سیاسی ۱۸۴

نخست: محکم کردن پیوند سیاسی با خط اهل بیت علیهم السّلام ۱۸۴

دوم: تأکید بر پابندی به اصل «تقیه» ۱۸۶

سوم: نفوذ در دستگاه حکومتی ۱۸۷

۱. علی بن یقطين ۱۸۸

۲. حفص بن غياث کوفی ۱۸۹

۳. عبد الله بن سنان بن ظریف ۱۸۹

۴. فضل بن سلیمان کاتب بغدادی ۱۸۹

۵. محمد بن اسماعیل بن بزيع ۱۸۹

۶. حسن بن راشد (مولای بنی عباس) ۱۸۹

عرصه تربیتی ۱۹۰

نخست: موضع گیری امام علیه السّلام در برابر علی بن یقطين ۱۹۰

دوم: امام کاظم علیه السّلام و برآوردن نیازهای مؤمنان ۱۹۲

سوم: حمایت امام کاظم علیه السّلام از مأموریت علی بن یقطين ۱۹۳

عرصه علمی و فکری ۱۹۷

شیوه استنباط و تفقه در دین ۲۰۰

مناظره در عصر امام کاظم علیه السّلام ۲۰۱

بخش سوم: بازداشت های مکرر امام کاظم علیه السلام تا زمان شهادت او ۲۰۵

برنامه ریزی برای زندانی کردن امام کاظم علیه السلام ۲۰۵

دستگیری امام کاظم علیه السلام ۲۰۹

امام کاظم علیه السلام در زندان بصره ۲۱۰

عیسی و مأموریت کشتن امام کاظم علیه السلام ۲۱۱

ص: ۳۵۴

انتقال امام کاظم علیه السلام به بغداد ۲۱۲

نیایش امام کاظم علیه السلام و رهایی از زندان ۲۱۳

دومین بازداشت ۲۱۴

امام کاظم علیه السلام در زندان سندی بن شاهک ۲۱۴

فعالیت امام کاظم علیه السلام در زندان ۲۱۵

۱. عبادت ۲۱۵

۲. پاسخ به استفتاء ۲۱۶

۳. تعیین نمایندگان ۲۱۷

۴. تعیین جانشین ۲۱۷

۵. وصیت امام علیه السلام ۲۱۸

۶. صلابت و مقاومت امام کاظم علیه السلام در برابر فشارهای هارون ۲۱۸

امام کاظم علیه السلام و درهم شکستن شکوه هارون ۲۱۹

۱. فرستادن کنیزکی برای امام علیه السلام ۲۱۹

۲. تلاش برای مسموم کردن امام علیه السلام ۲۲۱

۳. درخواست آزادی برای امام علیه السلام ۲۲۳

۴. نامه امام کاظم علیه السلام به هارون ۲۲۴

توطئه کشتن امام کاظم علیه السلام ۲۲۵

دیدار دوست ۲۲۷

تحقیق درباره کشته شدن امام ۲۲۹

راه نخست ۲۲۹

راه دوم ۲۳۱

پیکر امام علیه السلام بر روی پل ۲۳۲

اقدام سلیمان ۲۳۴

تجهیز امام علیه السلام ۲۳۶

تشییع و خاکسپاری پیکر امام علیه السلام ۲۳۷

ص: ۳۵۵

بخش چهارم: میراث علمی امام کاظم علیه السلام ۲۳۹

اصول علم و مراتب شناخت ۲۴۳

مصادر و روش شناخت ۲۴۴

توحید و اساس تدبیر و برنامه خداوندی ۲۹۰

نکاتی از سیره و تاریخ حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۲۹۳

امامت و امامان از نگاه امام کاظم علیه السلام ۳۰۲

جانشینی امام کاظم علیه السلام ۳۱۰

امام مهدی (عج) در بیان امام کاظم علیه السلام ۳۱۳

صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام از نگاه امام کاظم علیه السلام ۳۱۶

ایمان، کفر و شرک از نگاه امام کاظم علیه السلام ۳۱۸

گناهان از نگاه امام کاظم علیه السلام ۳۲۴

نگاه داشتن زبان در بیان امام کاظم علیه السلام ۳۲۶

امر به معروف و نهی از منکر در نگاه امام کاظم علیه السلام ۳۲۸

شهید و مجاهد در راه خدا از نگاه امام کاظم علیه السلام ۳۲۹

غنیمت ها از نظر امام کاظم علیه السلام ۳۳۱

کار و امور معیشتی از نگاه امام کاظم علیه السلام ۳۳۳

دعا و زیارت از نگاه امام کاظم علیه السلام ۳۳۵

از مواظب و حکم امام کاظم علیه السلام ۳۴۰

فهرست ۳۵۱

ص: ۳۵۶

سرشناسه: حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور: ثامن الائمه حضرت امام رضا عليه السلام / گروه مولفان [سیدمنذر حکیم، با همکاری سیدشهاب الدین حسینی]؛ مترجم سیدحسین اسلامی اردکانی؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۷۰ ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۰].

شابک: دوره: ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۶۴-۵۲۹-۲۰-۱۰

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیبا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: سیدشهاب الدین، ۱۳۵۴ -

شناسه افزوده: اسلامی اردکانی، حسین، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۰].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶.۱۰ ج ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۰۹۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود پردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السّلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعل با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمّدی پردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد‌ظله) در این میدان حسّاس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضد اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد سید حسین اسلامی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

ص: ۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان و الاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل بازمی شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فروبارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال در خور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- ((۱)). انعام/۷۱.

۲- ((۲)). بقره/۲۱۳.

۳- ((۳)). احزاب/۴.

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ لِهَادٍ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بوده، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال درخور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیاوردند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- ((۱)). جمعه/۲.

۲- ((۲)). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را برعهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را در خور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را براساس ارزش ها

بپروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلّم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزّت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

این کتاب از این مجموعه به زندگی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام هشتمین امام از خاندان رسالت و دهمین معصوم از پیشوایان هدایت اختصاص یافته است؛ همو که تمام زوایای شریعت و آیین رسالت در جای جای زندگی اش جلوه گر شد و پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و پدران گرامی اش که «خداوند آلودگی را از آنان زدود و پاک و پاکیزه شان گرداند» نمونه ای آرمانی و عالی برای تمام بشریت و چراغی پرفروغ فرا روی آنان بود، پس درود خداوند بر آنان باد.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائره المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإنه حسبنا و نعم النصير».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ص: ۱۶

بخش نخست امام رضا علیه السلام در یک نگاه

بخش دوم تأثیر پذیری از شخصیت امام رضا علیه السلام

بخش سوم پرتوی از شخصیت امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام در یک نگاه

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام هشتمین امام از خاندان رسالت است که خداوند «هر آلائش و آلودگی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه شان گرداند»؛ خاندانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آنان را هم سنگ و همراه قرآن خواند که هر کس به آن دو چنگ زند گمراه نمی شود؛ خاندانی که کشتی نجات بوده، هر کس به این کشتی پیوسته و بر آن سوار شود از غرق شدن ایمن شود و هر کس از آن رو برتابد در ورطه گمراهی، غرق شود. این امام بزرگ که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله مژده ولادتش را داده بود، پس از به شهادت رسیدن جدش امام صادق علیه السلام و در روزگار منصور در گرامیترین خاندان های قریش، خاندان امامت و شهادت؛ یعنی خاندان هاشمی و علوی زاده شد و در دامان پدرش امام کاظم علیه السلام پرورش یافت و بالید و بزرگ شد. او بیش از سه دهه از عمر با برکت و سرشار از خیر و هدایت خود را با پدرش گذراند. حضرتش با «منصور»، «مهدی»، «هادی» و «رشید» خلیفگان عباسی معاصر بود؛ همان هایی که در راه از میان برداشتن امامان و خاموش کردن فروغ این خاندان ارجمند از هیچ اقدامی دریغ نکرده و از هیچ تلاشی فروگذار نمودند.

امام رضا علیه السلام به عنوان درخشانترین چهره سیاسی تاریخ اسلام و روزگار خود، در عرصه حیات سیاسی اسلام چهره نمود. او در موضع گیری سیاسی خود بسیار مقاوم و صریح بود، هرگز فریب روش های پوشالی و دوگانه ای که

از سوی هوشمندترین خلیفگان عباسی؛ یعنی «مأمون» به کار گرفته شده بود، نخورد، چرا که حضرتش دریافت کرده بود پیشنهاد نخستین مأمون به امام علیه السّلام برای پذیرش خلافت، سپس پیشنهاد پذیرش منصب ولایت عهدی آن هم در روزگاری که قیام های علویان، تخت سلطنت عباسیان را می لرزاند، فریبی بیش نیست.

انگیزه های آمیخته به اغراض شخصی و سیاسی مأمون در تحمیل ولایت عهدی بر امام علیه السّلام و نیز نیازهای آن روزگار و شرایطی که امام علیه السّلام در آن می زیست بر امام علیه السّلام پوشیده نبود. از همین رو امام رضا علیه السّلام فرصت های طلایی را که مأمون با تحمیل ولایت عهدی بر امام علیه السّلام می خواست بدان دست یابد بر باد داد، اما خود، این موقعیت به دست آمده را مغتنم شمرده، در راه نشر اسلام و مفاهیم و نشانه های حقیقی آن و نیز تثبیت پایه های برنامه اهل بیت علیهم السّلام پرداخت و با تمام خطهای مجعول فکری و مذهبی شایع در آن روزگار هم‌آوردی کرد.

حضرت امام رضا علیه السّلام در مرکز حکومت مأمون از یکسو و اوج گرفتن و تقویت خط دوستی اهل بیت علیهم السّلام از سوی دیگر، مأمون را متوجه خطر بزرگی کرد که او و دستگاه خلافتش را تهدید می نمود. مأمون بر اساس محاسبات بی پایه خود تنها راه رهایی از خطر را در این می دید که به شیوه ای پست، امام رضا علیه السّلام را از میان بردارد. او زمانی به عمق این خطر پی برد که امام رضا علیه السّلام پایه های رسالت محمدی و مذهب حق برای شناخت و تبلیغ اسلام را محکم کرده بود و نسل هایی از عالمان روشن ضمیر و هشیار که به سیصد تن می رسیدند در دانشگاه خود پرورش داد. آنان در آن شرایط سخت و در حالی که امت اسلامی زیر ستم حکومت عباسی قرار داشت، مشعل فروزان هدایت را بر دوش کشیده، راه را فراروی جویندگان مسیر صحیح و شاهراه هدایت

قرار می دادند.نگاهی گذرا به «مسند» امام رضا علیه السلام و تأمل در نصوصی که از آن حضرت به دست ما رسیده، چند مطلب را برای ما روشن می کند:

-گستره فعالیت علمی امام رضا علیه السلام؛

-جایگاهی که دانشگاه امام رضا علیه السلام بدان دست یافته است؛

-نوآوری امام رضا علیه السلام در قواعد و روش ها به منظور تحقق اهداف دانشگاه اهل بیت علیهم السلام برای رسیدن به نقطه اوجی که جنبش انقلابی اهل بیت علیهم السلام در عرصه دانش و سیاست، آن را دنبال می کرد.

پس درود بر او باد، آن روز که چشم به جهان گشود و آن روز که شهید شد و آن روز که برانگیخته می شود.

تأثیرپذیری از شخصیت امام رضا علیه السلام

شخصیت حضرت ابو محمد، علی بن موسی الرضا علیه السلام در هر عصر و نسلی احساسات و عواطف عالمان و نویسندگان را برانگیخته، آنان تحت تأثیر شخصیت او با زیباترین، رساترین و پرمعناترین واژه ها و جمله ها، شناخت و احساسات توأم با تکریم و ستایش خود را نسبت به حضرتش بیان کرده اند. در این جا به برخی از این موارد اشاره می کنیم:

حضرت «موسی بن جعفر علیه السلام» با تجلیل و ستایش از فرزندش «امام رضا علیه السلام» او را بر دیگر فرزندان گرامی و جلیل القدر خود مقدم داشته، آنان را به خدمت او و مراجعه در امور دینی به حضرتش فراخوانده، می فرماید:

این علی بن موسی، برادر شما عالم آل محمد صلی الله علیه و اله است. احکام دین خود را از او بخواهید و هرچه به شما گفت [با جان و دل بپذیرید و] حفظ کنید، زیرا از پدرم «جعفر بن محمد» علیه السلام شنیدم که به من می گفت: به یقین عالم آل محمد صلی الله علیه و اله از صلب توست و ای کاش او را می دیدم. او همان امیر المؤمنین است. (۱)

مأمون خلیفه عباسی که خود از سرسخت ترین دشمنان آن حضرت است، اما تحت تأثیر وجود با عظمت امام رضا علیه السلام بارها و در مناسبت های زیادی از فضل امام رضا علیه السلام گفته و در ستایش او زبان به گفتار گشوده است، از جمله:

۱. مأمون به «فضل بن سهل» و برادرش درباره امام رضا علیه السلام می گوید: برتر

ص: ۲۳

۱- (۱). کشف الغمه ج ۳/۱۰۷ و اعیان الشیعه ج ۴، ق ۲/۱۰۰.

از این مرد (امام علی بن موسی علیه السلام) کسی را در گستره زمین نمی شناسم. (۱)

۲. زمانی که عباسیان بر مأمون، که امام رضا علیه السلام را به ولایت عهدی برگزیده بود خشم گرفته، او را به باد انتقاد می گیرند، طی نامه ای پس از تجلیل از شخصیت امام رضا علیه السلام، خطاب به آنان می نویسد: بیعت من با او (امام رضا علیه السلام) از سر آگاهی و بینش بود و دانستم کسی چون او بر روی زمین یافت نمی شود که این چنین، فضل و برتری اش آشکارتر، پاکدامنی اش عیان تر، در پرهیزگاری سرآمدتر، در زهد و بی اعتنایی به دنیا برتر، در بلند همتی و آزادگی بی مانند، در مقبولیت نزد خاص و عام پذیرفته تر و در راه خدا سرسخت تر و سخت کوشتر باشد. [بدانید که] بیعت با او خشنودی خداوند را به همراه دارد. (۲)

«ابو الصلت، عبد السلام هروی» از سرشناسان عصر امام رضا علیه السلام بود. او درباره امام رضا علیه السلام گفته است: عالمتر از علی بن موسی الرضا علیه السلام ندیدم و هر عالمی که او را می دید همانند من [به بی نظیر بودن حضرتش] اقرار می کرد.

[روزی] مأمون مجلس آراست و به درخواست او شماری از عالمان دیگر ادیان و فقیهان و متکلمان در آن مجلس شرکت کردند. او (امام رضا علیه السلام) همگان را مغلوب خود کرد و در نتیجه، همه آنان به فضل و برتری [دانش] او و ناتوانی خویش زبان به اقرار گشودند. (۳)

زعیم و پیشوای شیعیان، «شیخ محمد بن محمد نعمان عکبری بغدادی» ملقب به «شیخ مفید» می گوید: پس از ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام به امامت رسید، زیرا او بر برادران و خاندانش برتر و دانش، بردباری و پرهیزگاری اش آشکار و بر همگان عیان بود و خاص و عام

ص: ۲۴

۱- (۱). الارشاد ۲/۲۶۱ و اعیان الشیعه ۴، ق ۳/۱۳۳.

۲- (۲). الطرائف/۲۷۹.

۳- (۳). اعلام الوری ۲/۶۴ و کشف الغمه ۳/۱۰۶ و ۱۰۷ (به نقل از: اعلام الوری ۲/۶۴).

او را به این صفت ها شناخته و بدان اذعان کرده بودند. (۱)

«جمال الدین، احمد بن علی نسابه» معروف به «ابن عنبه» امام رضا علیه السّلام را چنین معرفی می کند: کنیه امام رضا، ابو الحسن بود. در میان طالبیان عصرش، همانند او نبود. مأمون برای ولایت عهدی او بیعت گرفت. سکه های سیم و زر به نام او زده شد و بر فراز منبرها به نام او خطبه خوانده شد. (۲)

در توصیف «جمال الدین، ابو المحاسن، یوسف بن تغری بردی» از امام رضا علیه السّلام آمده است: امام ابو الحسن هاشمی علوی حسینی، امامی عالم و در روزگار خود مهتر بنی هاشم و ارجمندترین آنان بود. مأمون او را بزرگ می شمرد، گرامی اش می داشت، در برابر او فروتنی می کرد و درباره او راه غلّ و زیاده روی درپیش گرفت و سرانجام او را به ولایت عهدی خویش برگزید. (۳)

«ابن ماجه» نیز همانند همگان خود به توصیف امام رضا علیه السّلام پرداخته می گوید: او (امام رضا علیه السّلام) مهتر بنی هاشم بود و مأمون او را بزرگ می شمرد و گرامی اش می داشت. او را به جانشینی خود برگزید و به عنوان ولی عهد برای او بیعت گرفت. (۴)

«ابن حجر» در توصیف امام رضا علیه السّلام می گوید: [امام] رضا از عالمان و فاضلان بود و افزون بر آن، از نسبی شریف و گرامی برخوردار بود. (۵)

«یافعی» امام رضا علیه السّلام را چنین توصیف می کند: امام ارجمند و بزرگ، دودمان مهتران بخشنده و پاک نژاد و یکی از امامان دوازده گانه صاحب افتخارات است که امامیه (شیعیان) به آن ها منسوب بوده، مذهب خویش را بر

ص: ۲۵

۱- (۱). الارشاد ۲/۲۴۷.

۲- (۲). عمده الطالب/۱۹۸.

۳- (۳). مسند الامام الرضا ۱/۱۳۶.

۴- (۴). اعیان الشیعه ۴، ق ۲/۸۵.

۵- (۵). تهذیب التهذیب ۷/۳۸۹.

چهره دیگری که از امام رضا علیه السلام تعریف و تمجید کرده، «ذهبی» است. او به دشمنی و کینه توزی نسبت به اهل بیت علیهم السلام شهره و نامی است، اما در برابر شکوه و عظمت امام رضا علیه السلام ناچار تسلیم شده، فضل حضرت را اعتراف کرده می گوید: امام ابو الحسن، فرزند موسی الکاظم، فرزند جعفر صادق، فرزند محمد باقر، فرزند علی زین العابدین، فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالب هاشمی علوی... او در روزگار خود، مهتر بنی هاشم، بردبارترین، بلند نظرترین و ارجمندترین آنان بود، مأمون او را بزرگ می شمرد، در برابر او فروتنی می کرد و درباره او راه غلّ و زیاده روی در پیش گرفت و سرانجام او را به ولایت عهدی خویش برگزید. (۲)

و «شبرای» در توصیف امام رضا علیه السلام گفته است: او - که خداوند از او خشنود باد - بخشنده و بزرگوار، ارجمند و با هیبت و وقار بود. پدرش موسی الکاظم علیه السلام او را بسیار دوست می داشت. (۳)

«ابو نّوَّاس» شاعر بلند آوازه در مدح حضرت رضا علیه السلام شعری نمی سرود تا حریم حرمت او را نگاه داشته، او را بزرگ شمرد، اما هنگامی که امام به ولایت عهدی (۴) منصوب شد، او را که همچنان از سرودن شعر درباره امام علیه السلام خودداری می کرد نکوهش کردند و او در پاسخ آنان چنین سرود:

«به من گفته شد: تو از میان تمام مردم؛ در فن گفتار [و سرودن شعر] والا

ص: ۲۶

۱- (۱). مرآة الجنان ۱۱/۲.

۲- (۲). تاریخ الاسلام ۳۴/۸.

۳- (۳). الإتحاف بحب الأشراف ۸۸.

۴- (۴). ابن طولون، الأئمة الإثني عشر ۹۸-۹۹: قيل لي: أنت أوحدي الناس طرًا في فنون من المقال النبیه لك من جوهر الكلام نظام يثمر الدر في يدي مجتنيه فلماذا تركت مدح ابن موسى و الخصال التي تجمّعن فيه؟ قلت: لا أهتدي لمدح إمام كان جبريل خادما لأبيه

و یگانه ای.

تو از هر گفتار، درجی می آفرینی؛ که در دست برگیرنده آن، بر مروارید می دهد.

پس، از چه رو ستودن فرزند «موسی»؛ و صفاتی را که در او گرد آمده، و انهاده ای؟

[به آنان] گفتم: نمی توانم به میدان مدح امامی گام نهم (من کجا و مدح و ستایش اینان کجا)؛ که جبرئیل، خادم پدرش بود.

روزی امام رضا علیه السلام سوار بر استری تیزتک و چابک، از خانه خارج شد.

ابو نؤاس به او نزدیک شده، گفت: «ای فرزند رسول خدا، شعری در مدح تو سروده ام که دوست دارم آن را بشنوی.

امام علیه السلام فرمود: بخوان و ابو نؤاس چنین آغاز کرد:

«پاکیزگان و پاکدامنانی هستند؛ که هرگاه از ایشان یاد شود، آبخار درود بر ایشان سرازیر می شود.

آن کس که از خاندان علوی نباشد؛ چون نسب او را بکاوی در گذشته روزگار، افتخاری از او نمی یابی.

این قوم، خاندانی هستند که، علم کتاب (قرآن) و آنچه سوره [های قرآن] آورده اند نزد ایشان است». (۱)

امام رضا علیه السلام از این اشعار خرسند شد، این بود که به ابو نؤاس فرمود:

اشعاری برای ما به ارمغان آورده ای که کسی پیش از تو چونان آن را سروده است.

آن گاه امام رضا علیه السلام به غلام خود فرمود: چه مبلغ از خرجی همراه داری؟

ص: ۲۷

۱- (۱). مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلاه علیهم كلما ذکرنا من لم یکن علویا حین تنسبه فما له فی قدیم الدهر مفتخر اولئک القوم أهل البیت عندهم علم الکتاب و ما جاءت به السور

غلام گفت: سیصد دینار.

امام رضا علیه السلام فرمود: آن‌ها را به او بده.

زمانی که حضرت به خانه رسید، به غلام خود فرمود: باشد که او دهش ما را کم شمرده باشد. این استر را نیز برای او ببر». (۱)
و در نهایت، «دعبل خزاعی»، آن دلدادۀ و شیدای امام رضا علیه السلام را می‌بینیم که درباره حضرتش اشعاری سروده که از جمله آن است:

«به یقین فرزند موسی کوچ کرد و همه ارجمندی‌ها را با خود برد؛ و دانش گرانمایه، با زمینه سازی او به حرکت درآمد.

هدایت و دین، همگی دنباله رو او بودند؛ همان گونه که دوست و دست آموز دنبال دوست شفیق و مهربان خود می‌رود». (۲)

ص: ۲۸

۱- ((۱)). الإتحاف بحب الأشراف/ ۶۰؛ نزهة الجلیس ۱۰۵/۲ و كشف الغمه ۱۰۷/۳.

۲- ((۲)). دیوان دعبل/ ۱۰۸: لقد رحل ابن موسی بالمعالی و سار بیسره العلم الشریف و تابعه الهدی و الدین طرا کما یتتبع الالف الألیف

پرتوی از شخصیت امام رضا علیه السلام

تمام فضیلت‌ها و خوبی‌ها با تمام ابعاد و اشکال آن، در وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام گرد آمده بود. خداوند او را همانند پدران گرامی اش، به خصلت‌های والا آراست و از شرافت و بزرگی برخوردار نمود و او را چونان پرچم و نشانه‌ای به امت جدش ارزانی داشت تا سرگشتگان و گمشدگان، به وسیله او راه یابند و خردها از فروغ وجود حضرتش روشنی گیرند. او مکارم اخلاق جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله را به ارث برده، که در جای جای زندگی آن حضرت محسوس و ملموس بود؛ همان ویژگی‌هایی که پیامبر اسلام را بر دیگر پیامبران برتری بخشید و حضرتش توانست با اخلاق نیکو و والای خود، زندگی انسان‌ها را تحول بخشیده، آنان را از رؤیاهای ناخردانه جاهلی وارهاند. امام رضا علیه السلام نیز می‌بایست با اخلاق والای جدش که وجود مبارکش را آکنده بود، جاهلیت نوین را از جامعه اسلامی براند. «ابراهیم بن عباس» درباره امام رضا علیه السلام و اخلاق والای او می‌گوید:

ندیدم و نشنیدم که کسی از ابو الحسن رضا علیه السلام برتر باشد. او هرگز به کسی ستم نکرد و گفتار کسی را قطع نکرد، کسی را نومید و بدون برآوردن نیاز بازنگرداند، در حضور هم‌نشینان پای خود را نگستراند، پیشتر از آنان تکیه ننمود، به غلامان خود دشنام نداد و ناسزا نگفت، چون می‌خندید، صدا به قهقهه بلند نمی‌کرد و غلامان خود را بر خوان خویش می‌نشاند [و با آنان هم غذا می‌شد]. شب کم می‌خفت و بیشتر شب‌ها را از آغاز تا پایان [به

عبادت [زنده می داشت. بسیار نیکی می کرد و فراوان صدقه می داد که بیشتر آن، در دل شب های تاریک بود. (۱)

امام رضا علیه السلام علیرغم این که به منصب ولایت عهدی - که از نظر ظاهری بالاترین منصب به شمار می رفت - رسید، اما خود به کارهای شخصی و فردی خویش می پرداخت و هیچ یک از غلامان خود را به انجام آن ها نمی گمارد و این از مکارم اخلاق آن حضرت بود.

گفته اند: «روزی نیاز به استحمام پیدا کرد. از آن جا که مایل نبود به کسی فرمان دهد تا حمام را برای او آماده کند، به حمام شهر رفت. صاحب حمام تصور نمی کرد که ولی عهد به حمام عمومی برود [و شاید او را نیز نمی شناخت]، چرا که شاهان و وابستگان به ایشان در کاخ خود استحمام می کردند. امام علیه السلام وارد حمام شد. یکی از لشکریان در حمام در حال شست و شو بود. با دیدن امام علیه السلام از او خواست تا آب بر سرش بریزد و امام علیه السلام بدون تکدر خاطر و با کمال سادگی پذیرفت. در همین حال شخصی وارد حمام شد. او که امام رضا علیه السلام را می شناخت بر سر آن سرباز فریاد زده، گفت:

هلاک و بیچاره شدی. آیا پسر دختر پیامبر خدا را به کار می گیری؟

سرباز دچار وحشت شده، بر پای امام رضا علیه السلام افتاده، بر آن بوسه می زد و ملتسمانه می گفت: ای فرزند رسول خدا، چرا آن گاه که تو را به این کار واداشتم، سرباز نزدی؟

امام رضا علیه السلام لبخندی زده، با مهربانی فرمود: این [کار موجب رسیدن به [پاداش است و من نخواستم از کاری که پاداش الهی برایم دارد سربرتابم. (۲)

ص: ۳۰

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱/۱۸۴؛ بحار الانوار ۹۰/۴۹-۹۱ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۱/۱۸۴) و باقر شریف القرشی، حیاة الامام محمد الجواد علیه السلام/۳۵ (به نقل از: بحار الانوار ۹۰/۴۹-۹۱).

۲- (۲). نور الابصار/۱۳۸ و عیون التواریخ ۲۲۷/۳ (نسخه عکسی).

از دیگر خصلت های والای امام رضا علیه السّلام این بود که چون بر خوان طعام می نشست، غلامان، نگهبانان و دربانان را نیز بر همان خوان می نشاند. او با این رفتار به ایشان می آموخت که علیرغم تمایز و برتری ظاهری که میان مردم وجود دارد، اما همگی در یک سطح و مرتبه می باشند. «ابراهیم بن عباس» می گوید: «خود از علی بن موسی الرضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود (۱): چون سوگندی یاد کنم که آزاد کنم، بنده ای آزاد می کنم و پس از آن هرچه دارم آزاد می کنم. آن گاه به یکی از غلامان سیاه خود اشاره کرد [و فرمود]: اگر او (منظور امام علیه السّلام شخص خودش بوده است) می پندارد به دلیل خویشاوندی با پیامبر خدا از این برتر است [چنین نیست] مگر این که کاری نیکو و عمل صالح [صورت گرفته] باشد که در این صورت برتر از او هستم.

کسی به امام رضا علیه السّلام گفت: «به خدا سوگند، کسی بر روی زمین پدری گرامیتر از پدر تو ندارد.

امام رضا علیه السّلام فرمود: پرهیزگاری به آنان شرافت بخشید و فرمانبرداری از خداوند ایشان را [از لغزش] حفظ کرد.

شخصی دیگر به امام رضا علیه السّلام گفت: به خدا سوگند، تو بهترین مردم هستی... امام علیه السّلام فرمود: ای فلان، سوگند یاد مکن. بهتر از من کسی است که بیشتر از [نواهی] خدا پرهیز کند و نسبت به [اوامر] خداوند فرمانبردارتر باشد. به خدا سوگند، این آیه منسوخ نشده است که حضرت احدیت فرمود (۲): «و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. (۳)

ص: ۳۱

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۹۵/۲-۹۶ و بحار الانوار ۹۵/۴۹-۹۶ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۹۵/۲-۹۶).

۲- (۲). حجرات/۱۳.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۲۳۶/۲ و بحار الانوار ۵۹/۴۹ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۲۳۶/۲).

زهد در دنیا و رویگردانی از شکوه، فریبایی و آرایه های دنیایی از دیگر ویژگی های امام رضا علیه السلام بود. «محمد بن عباد» آن گاه که به بیان زهد و بی توجهی امام رضا علیه السلام به دنیا می پردازد، چنین می گوید (۱): [امام] رضا در فصل تابستان بر حصیر می نشست و زیرانداز زمستانی اش، پشمینه ای خشن و سخت بود و تن پوش او پشمینه ای بود و چون به میان جمع می رفت، لباسی آراسته و فاخر بر تن می کرد.

«سفیان ثوری» به دیدار امام علیه السلام رفت حضرت جامه ای از خز بر تن داشت.

سفیان، آن جامه را برای امام علیه السلام نامناسب خوانده، به او گفت: «اگر تن پوشی پست تر از این به تن می کردی [بهتر بود].»

امام علیه السلام به نرمی، دستان سفیان را گرفته، درون آستین خود کرد. سفیان دریافت که امام علیه السلام زیر آن لباس فاخر، پشمینه پوشیده است، آن گاه امام علیه السلام فرمود: ای سفیان این جامه خز را برای خلق بر تن کرده، این پشمینه را برای خداوند پوشیده ام. (۲)

زمانی که امام علیه السلام به ولایت عهدی رسید از مظاهر قدرت دوری جسته، آن را هم سنگ پیشیزی نمی دانست و به هیچ اجتماع رسمی تمایل نشان نمی داد و از آن رویگردان بود و حتی از تجلیل مردم نسبت به پادشاهان و حاکمان، بیزاری می جست و آن را ناپسند می شمرد.

ص: ۳۲

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱/۱۷۸ و المناقب ۴/۳۸۹.

۲- (۲). المناقب ۹/۳۸۹-۳۹۰.

محبوب ترین و دلپذیرترین کار از نظر امام رضا علیه السلام احسان به مردم و نیکی در حق بینوایان و مستمندان بود. مطالب فراوانی از احسان و نیکی امام علیه السلام در حق زبردستان و نیازمندان نقل شده که آنچه در زیر می خوانیم یک از هزار است:

۱. امام رضا علیه السلام آن زمان که در خراسان بود در یک روز عرفه هرچه داشت به بینوایان داد. «فضل بن سهل» این کار امام علیه السلام را بر او خرده گرفته، گفت: این کار تو خسارت و زیان است.

امام علیه السلام فرمود: نه، بلکه این سود است. مبادا کاری را که به منظور نیل به پاداش الهی انجام داده ای زیان و خسارت بدانی». (۱)

امام رضا علیه السلام با این بیان به او فهماند که انفاق در راه خدا و رسیدگی به امور بینوایان با انگیزه جلب خشنودی حضرت حق، نه تنها زیان نیست، بلکه عین سود است و آنچه را که در راه باطل هزینه می شود، مانند بذل و بخشش های بی حساب شاهان و وزیران در حق خنیاگران و بیهوده پردازان، زیان محض است.

۲. مردی بر امام رضا علیه السلام وارد شده، سلام کرد و گفت: «من یکی از دوستداران تو و پدرت هستم. از حج بازمی گردم و هزینه راه تمام کرده ام و چیزی ندارم تا خود را به جایی (منزلی) برسانم. حال اگر هزینه بازگشت مرا تأمین کنی، بر من لطف کرده ای و چون به شهر خود برسم آن مبلغ را از طرف شما صدقه می دهم.

امام علیه السلام فرمود: خدایت رحمت کند، بنشین.

آن گاه امام علیه السلام به گفت و گو با مردم پرداخت. هنگامی که مجلس از حاضران تهی شد و تنها امام علیه السلام، «سلیمان بن جعفر» و «خیثمه» ماندند، حضرت از آن دو اجازه خواسته به اندرون رفت، سپس بیرون آمد و درب را بست و از بالای درب کیسه ای به سمت بیرون آورد و فرمود: مرد خراسانی کجاست؟

آن مرد برخاست، پاسخ داد. امام علیه السلام به او فرمود: این دوست دینار را بگیر و هزینه راه کن و از سوی من صدقه نده، بلکه تمام آن از آن توست.]

آن مرد که خود را غرقه کرم و عنایت و بزرگواری امام علیه السلام می دید، شادمانه آن جا را ترک کرد. سلیمان به امام علیه السلام گفت: فدایت گردم، عطیه ات بسیار بود و بر او مهربانی کردی، دیگر از چه رو چهره ات را از او پوشانده، خود با او روبرو نشدی؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: از آن رو خود را از دید او دور نگاه داشتم تا ذلت درخواست را در چهره او نبینم. آیا این حدیث پیامبر صلی الله علیه و اله نشنیده ای که فرمود: نیکی و احسان پنهانی معادل هفتاد حج است و آن که گناه و بدی را فاش کند تنها و رانده شده باشد.

[آن گاه فرمود: شاید گفته [آن] شاعر را شنیده ای که می گوید:

«اگر روزی برای درخواست نیاز خود نزد او بروم؛ [به یقین] با آبروی حفظ شده پیش خانواده ام بازمی گردم». (۱)

۳. هرگاه سینی غذا برای امام رضا علیه السلام می آوردند، حضرتش بهترین و گواراترین آن را در همان سینی می نهاد و می فرمود تا آن را برای مستمندان ببرند و [در آن هنگام] این آیه را می خواند: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۲)؛ نخواست از

ص: ۳۴

۱- (۱). الکافی ۲۳/۴-۲۴؛ مناقب آل ابی طالب ۳۹۰/۴ و بحار الانوار ۱۰۱/۴۹/حدیث ۱۹ (به نقل از: الکافی ۲۳/۴-۲۴): متی آته یوما لأطلب حاجتی رجعت إلی أهلی و وجهی بمائه
۲- (۲). بلد/۱۱.

گردنه بالا رود»، سپس می فرمود: خدای عز و جل می دانست که هر کس توان آزاد کردن بنده ای ندارد، از این رو اسیر کردن گرسنه را وسیله او برای رفتن به بهشت قرار داد». (۱)

۴. در روایت آمده است: «بینوایی به امام رضا علیه السلام گفت: به اندازه مروت و جوانمردی ات به من مالی بده.

امام علیه السلام فرمود: این مقدار در توانم نیست.

مرد بینوا دریافت که در نحوه درخواست، دچار خطا شده، لذا این بار گفت: به اندازه جوانمردی من به من عطا کن.

امام علیه السلام فرمود: در این صورت باشد. آن گاه به غلام خود فرمود: ای غلام، دو بیست دینار به او بده». (۲)

۵. مطلبی که «احمد بن عبید الله» از «غفاری» نقل کرده، از دیگر بخشش های والا و کریمانه امام رضا علیه السلام است. او می گوید: «مردی از خاندان «ابو رافع» غلام رسول خدا از من طلبی داشت و برای وصول آن به شدت پافشاری می کرد. همین امر باعث شد تا پس از گزاردن نماز صبح در مسجد النبی صلی الله علیه و اله نزد امام رضا علیه السلام که در «عریض» (۳) بود بروم. چون به خانه او نزدیک شدم او را دیدم در حالی که پیراهن و ردایی بر تن داشت از خانه خارج شد. از این که با وی روبرو شوم شرم داشتم، اما او مرا دید و من به حضرتش سلام کرده، گفتم: فدایت گردم، یکی از موالی شما- نام او را بردم- از من طلبی دارد و به همین جهت مرا رسوا کرده است.

حضرت فرمود: منتظر بمان تا باز گردم. من تا غروب همان جا ماندم و نماز مغرب را گزاردم. وقت گذشته بود و من روزه داشتم (زیرا ماه مبارک

ص: ۳۵

۱- (۱). برقی، محاسن ۱۴۶/۲/حدیث ۲۰ و بحار الانوار ۱۰۱/۴۹/حدیث ۱۹ (به نقل از: محاسن ۱۴۶/۲).

۲- (۲). مناقب آل ابو طالب ۳۹/۴.

۳- (۳). عریض، روستایی است در یک فرسخی مدینه، نک: تاریخ قم/۲۲۴.

رمضان بود). در صدد رفتن بر آمدم که امام علیه السّلام بیرون آمد. مردم او را در میان گرفتند و حضرت به فقیران و نیازمندان وجوهی داد. من همراه امام علیه السّلام شدم تا این که به منزل رسیده، وارد شد، سپس بیرون آمد و مرا خواند و فرمود تا درون خانه شوم و من امثال امر کرده، وارد خانه امام علیه السّلام شدم. در آن جا از امیر مدینه با حضرت گفت و گو کردم. چون سختم به پایان رسید، امام علیه السّلام به من فرمود:

گویی هنوز افطار نکرده ای.

گفتم: نه.

امام علیه السّلام دستور داد افطار آوردند و به غلام خود گفت تا با من هم غذا شود.

چون از خوردن دست کشیدم، فرمود تا بالش را بلند کرده، هرچه زیر آن است بردارم. چون بالش را بلند کردم دینارهای زرین یافتم، آن ها را برداشته، در آستین خود نهادم. امام علیه السّلام به غلامان خود دستور داد مرا تا خانه ام همراهی کنند و آنان مرا تا درب خانه ام رساندند. با ورود به خانه چراغی خواستم و زیر نور چراغ سکه ها را شمردم، جمعا ۴۸ دینار بود و من ۲۸ دینار به آن مرد بدهکار بودم. [چون دینارها را واری کردم] یکی از آن نوشته شده بود:

طلب آن مرد از تو ۲۸ دینار است و باقی مانده این دینارها از آن توست». (۱)

گرامیداشت میهمان

امام رضا علیه السّلام مهمان را گرمی داشته، باران احسان و لطف خود را بر او فرو می ریخت و خود به پذیرایی از میهمان می پرداخت. این داستان، اوج میهمان نوازی امام علیه السّلام را روشن می کند: «میهمانی بر حضرت وارد شد. شب هنگامی، امام علیه السّلام با وی مشغول گفت و گو بود که چراغ دچار نابسامانی شد.

ص: ۳۶

۱- (۱). اصول کافی ۱/۴۸۶/حدیث ۴؛ الارشاد ۲/۲۵۵ (به نقل از: الکافی ۱/۴۸۶/حدیث ۴) و بحار الانوار ۹۷/۴۹/حدیث ۱۲ (به نقل از: الارشاد ۲/۲۵۵).

میهمان برخاست تا آن را درست کند، اما امام علیه السلام شتابان به سمت چراغ رفت و آن را درست کرد، سپس رو به میهمان کرد و فرمود: ما قومی هستیم که میهمانمان را به کار نمی گیریم. (۱)

امام رضا علیه السلام و آزاد کردن بردگان

از دیگر ویژگی های ستوده و والای امام رضا علیه السلام آزاد کردن بندگان در راه خدا بود. بهترین و دوست داشتنی ترین کارها برای امام علیه السلام آزاد کردن بندگان و رهایی بخشیدن ایشان از قید بندگی بود. بنا بر قول راویان، حضرتش هزار برده را آزاد کرد. (۲)

امام رضا علیه السلام و نیکی به بندگان

بردگان نیز همانند دیگران و به همان گونه از نیکی و احسان سرشار حضرت رضا علیه السلام بهره مند بودند. «عبد الله بن صلت» از مردی بلخی نقل می کند که گفت: «امام رضا علیه السلام را در سفرش به خراسان همراهی می کردم. روزی خوراک طلبید و غلامان خود را از هر نژاد (سیاه و سفید) بر آن خوان جمع کرد. به حضرت گفتم: فدایت گردم، اگر اینان را جداگانه بر خوان می نشاندی [بهرتر بود].

امام علیه السلام از این گفتار، ناخشنود شده، فرمود: خاموش، خدا [ی ما] یکی است، مادر [ما] یکی است، پدر [ما] یکی است و هر کس در گرو عمل خود بوده و بدان پاداش می گیرد. (۳)

ص: ۳۷

۱- (۱). الکافی ۶/۲۸۳ و بحار الانوار ۴۹/۱۰۲/۲۰. حدیث ۲۰.

۲- (۲). الإتحاف بحب الاشراف/۵۸.

۳- (۳). الکافی ۴/۲۳ و بحار الانوار ۴۹/۱۰۱/۱۸. حدیث ۱۸ (به نقل از: الکافی ۴/۲۳).

البته روشن است که این ویژگی، اختصاص به حضرت رضا علیه السلام ندارد، بلکه امامان معصوم علیهم السلام همین روش را در پیش گرفته بودند تا تبعیض نژادی و قومی را از جامعه بزدایند و آن را به این جهت توجه دهند که همه انسان ها در یک سطح بوده و تنها مراتب تقوا و پرهیزگاری و اعمال صالح است که آنان را مقام والا و شایستگی و برتری می بخشد.

دانش امام رضا علیه السلام

احاطه امام رضا علیه السلام بر گونه های علوم و معارف، از ویژگی های برجسته آن حضرت بود، به گونه ای که مورخان و راویان، یکصد حضرت را در احکام دین، فلسفه، طب و دیگر دانش های آن روز، سرآمد روزگار می دانستند.

«عبد السلام هروی» که ملازم و همراه امام رضا علیه السلام بود درباره فراوانی و گستردگی دانش آن حضرت می گوید: عالمتر از علی بن موسی الرضا علیه السلام ندیدم و هر عالمی که او را می دید همانند من [به بی نظیر بودن حضرتش] اقرار می کرد. [روزی] مأمون مجلسی آراست و به درخواست او شماری از عالمان دیگر ادیان و فقیهان شریعت و متکلمان در آن مجلس شرکت کردند او (امام رضا علیه السلام) همگان را مغلوب کرد و در نتیجه، همه آنان به فضل و برتری [دانش] او و ناتوانی خویش زبان به اقرار گشودند.

[او می گوید:] از او شنیدم که می گفت: در «روضه» (حرم پیامبر صلی الله علیه و آله) می نشستم و شهر مدینه آکنده از عالمان بود، اما هر گاه یکی از آنان در مسأله ای دچار مشکل [و سرگشتگی] می شد، همگان مرا حریف آن دانسته، مسأله را نزد من می فرستادند و من پاسخ آن را می دادم.

دانش سرشار و کامل حضرت رضا علیه السلام، او را سرآمد روزگار خود کرده بود و در سراسر گستره اسلامی تنها مرجعی بود که فقیهان و عالمان در هر

موضوعی که با مشکل روبرو شده، در حل آن درمی مانند، آهنگ حضرتش می کردند.

«ابراهیم بن عباس» در توصیف حضرت رضا علیه السلام و دانش ژرف او می گوید: [آن سان که من] دیدم هرگاه از [امام] رضا سؤالی شد [بدون استثنا] پاسخ می داد و کسی را ندیدم که همانند او از آنچه در زمان های گذشته بوده (رخ داده) تا به امروز آگاه و مطلع باشد. مأمون او را با پرسش های گوناگون و درباره هر چیزی می آزمود و او (امام) پاسخی کامل و دقیق می داد.

(۱)

مأمون نیز در توصیف دانش امام علیه السلام می گوید: بر روی گستره این خاکدان کسی را نمی شناسم که از این مرد (امام رضا علیه السلام) عالمتر باشد. (۲)

امام رضا علیه السلام و دانستن تمام زبان ها

از دیگر دانش های آشکار امام علیه السلام احاطه کامل آن حضرت بر زبان های آن روز و گفت و گوی او با آن زبان ها بود. «ابو اسماعیل سندی» می گوید: «در هند بودم که شنیدم: حجتی [از حجت های خدا] در میان عرب زندگی می کند. به انگیزه دیدار او بدان سامان روانه شدم. در آن جا «علی الرضا علیه السلام» را به من معرفی کردند و من به حضور او رسیدم. از آن جا که زبان عربی نمی دانستم، به زبان مادری خود، زبان سندی سلام دادم و او به زبان من پاسخ سلام مرا داد.

[من که او را آشنا با زبان خود می دیدم] به زبان سندی با او به گفت و گو پرداختم. آن گاه به او گفتم: شنیده ام در میان عرب حجتی از حجت های خداوند زندگی می کند، لذا برای دیدن او ترک دیار کرده ام.

او فرمود: من همان [حجت خدا] هستم، سپس فرمود: آنچه می خواهی بپرس.

ص: ۳۹

۱- ((۱)). عیون اخبار الرضا ۱۸۰/۲ و الفصول المهمه ۲۵۱.

۲- ((۲)). الارشاد ۲۶۱/۲.

مسائلی داشتم که از او پرسیدم و او به زبان سندی تمام آن‌ها را پاسخ داد». (۱)

بی‌شمار کسانی که با امام رضا علیه السلام دیدار کرده‌اند این توانمندی امام علیه السلام را مورد تأیید قرار داده، بر آن تأکید دارند. «ابو الصلت هروی» می‌گوید: «امام رضا علیه السلام در دیدار با اقوام و طوایف دارای گویش‌های گوناگون، با زبان خودشان سخن می‌گفت. در این باره از امام علیه السلام پرسیدم، حضرت فرمود:

ای ابا صلت، من حجت خدا بر خلق او هستم و خداوند کسی را بر خلق خود حجت قرار می‌دهد که زبان [تمام] آنان را بداند [و به آن سخن گوید]. آیا نشنیده‌ای که امیر المؤمنین [علی بن ابی طالب] علیه السلام فرمود: «به ما [فصل الخطاب] داده شده است» و آیا فصل الخطاب جز این است که امام علیه السلام تمام زبان‌ها را می‌داند؟». (۲)

«یاسر خادم» نقل می‌کند: «ابو الحسن علیه السلام در خانه خود غلامانی از نژاد «صقلب» (اسلاو) و رومی داشت. روزی ابو الحسن علیه السلام نزدیک آنان بود که می‌شنید آنان به زبان اسلاوی و رومی می‌گفتند: همه ساله در سرزمین خودمان سه بار «فصد» (رگ زدن، حجامت) می‌کردیم، ولی این‌جا این کار را نمی‌کنیم.

چون روز دیگری فرارسید، [امام] کسی را فرستاد تا آنان را رگ بزند». (۳)

امام رضا علیه السلام و اخبار از غیب

امام رضا علیه السلام همانند پدران خود از رخدادها و حوادثی که بعدها به وقوع می‌پیوست خبر می‌داد و گفته‌ی حضرتش موبه‌مو صورت واقع به خود می‌گرفت. همین امر، بر اعتقاد و باور شیعه، مبنی بر این که خداوند آنچه از

ص: ۴۰

۱- ((۱)). الخرائج و الجرائح ۳۴۰/۱ حدیث ۵ و بحار الانوار ۵۰/۴۹ حدیث ۵۱ (به نقل از الخرائج و الجرائح ۳۴۰/۱).

۲- ((۲)). المناقب ۳۶۲/۴.

۳- ((۳)). المناقب ۳۶۲/۴.

دانش و فضیلت و برتری که به پیامبران خود داده، به امامان اهل بیت علیهم السّلام ارزانی داشته، مهر تأیید می گذاشت. در این بخش مواردی از گفتار غیبی حضرت امام رضا علیه السّلام را نقل می کنیم:

۱. «حسن بن بشار» نقل می کند که: «امام رضا علیه السّلام فرمود: به یقین، عبد الله (مأمون) محمد (امین) را خواهد کشت.

گفتم: «عبد الله» پسر هارون، «محمد» پسر [دیگر] هارون را می کشد؟

امام علیه السّلام فرمود: آری، عبد الله که در خراسان است، محمد فرزند «زبیده» (همسر دیگر هارون) را که در بغداد است خواهد کشت... و به این بیت تمثل می جست، «کینه ها یکی پس از دیگری بر تو آشکار می شود؛ و درد (کینه) نهفته رخ می نمایاند.

(۱)

پس از این خبر غیبی امام علیه السّلام دیری نپایید که مأمون، برادر خود امین را کشت. (۲)

۲. از دیگر حوادثی که امام رضا علیه السّلام از آن خبر داد، قیام «محمد نفس زکیه» در مکه و شکست آن بود. این ماجرا را باهم می خوانیم: «هنگامی که محمد فرزند امام صادق علیه السّلام در مکه قیام کرد، مردم را برای بیعت با خود خواند و بیعت مأمون را از آنان برداشت، امام رضا علیه السّلام نزد او رفته، فرمود: ای عمو، گفتار پدرت و برادرت (امام کاظم علیه السّلام) را دروغ مپندار که این امر (قیام) به انجام نمی رسد، آن گاه آن جا را ترک کرد.

دیری نپایید که سپاه مأمون، تحت فرماندهی «جلودی» در پی دستگیری محمد و سرکوب قیام او برآمد. محمد و همراهان او گریختند، سپس محمد امان خواست و جلودی او را امان داد. پس از این، محمد بر فراز منبر شد

ص: ۴۱

۱- (۱). و إنّ الضغن بعد الضغن يفشو عليك، و يخرج الداء الدفينا

۲- (۲). المناقب ۳۶۳/۴ و جوهره الکلام/۱۴۶.

و خود را خلع کرد و گفت: این امر (خلافت) از آن مأمون است و من در آن حقی ندارم. (۱)

۳. از «حسین» فرزند امام کاظم علیه السّلام نقل است که گفت: «عده ای از جوانان بنی هاشم بودیم که در حضور ابو الحسن الرضا علیه السّلام گرد آمدیم. در همین حال «جعفر بن عمر علوی» با ظاهری ژولیده و لباسی ژنده از کنار ما گذشت. با دیدن او به یکدیگر نگاهی کرده، به وضعیت او خندیدیم. امام رضا علیه السّلام [که خنده ما را دید] فرمود: به زودی او را با ثروت فراوان و یاران و پیروان بسیار خواهید دید.

[حسین می گوید: یک ماه از این ماجرا نگذشته بود که جعفر بن عمر علوی والی مدینه شد و روزگارش نیکو گردید]. (۲)

۴. «محول سجستانی» از دیگر راویانی است که پیشگویی امام رضا علیه السّلام را نقل کرده است. او می گوید: «هنگامی که بیک [خلیفه] برای فراخواندن امام علیه السّلام به خراسان وارد مدینه شد، من نیز در مدینه بودم. امام رضا علیه السّلام به مسجد النبی آمد تا با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وداع کند. او چندین بار با جدش وداع کرد و هر بار نزد قبر بازگشته، صدایش به گریه و زاری بلند می شد. به او نزدیک شده، سلام کردم و به او شادباش گفتم. حضرت جواب سلام مرا داد و فرمود: مرا [به حال خود] رها کن، زیرا من از مجاورت جدم دور شده، در غربت از دنیا می روم و در کنار هارون به خاک سپرده خواهم شد.

راوی می گوید: من نیز [راه خراسان در پیش گرفته] دنبال امام رضا علیه السّلام به راه افتادم تا این که به خراسان رسیدم. روزگاری در آن جا بود و [سرانجام جان

ص: ۴۲

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۰۷ و بحار الانوار ۴۷/۲۴۷/حدیث ۵.

۲- (۲). الفصول المهمه ۲۲۹ و بحار الانوار ۴۹/۳۳ و ۲۲۱.

داد و [در کنار قبر هارون به خاک سپرده شد]. (۱)

همان طور که امام علیه السلام خبر داده بود، از این سفر بازنگشت و همان جا به دست مأمون به شهادت رسید و در کنار هارون دفن گردید.

۵. «صفوان بن یحیی» می گوید: «هنگامی که ابو ابراهیم (امام کاظم علیه السلام) از دنیا رفت و ابو الحسن علیه السلام [از امامت خود] سخن گفت، بر جان او بیمناک شدیم. به حضرت گفته شد: امری بزرگ آشکار کردی (امامت خود را فاش کردی) و به همین جهت بیم داریم که از سوی این سرکش (هارون الرشید) به تو گزند برسد.

امام علیه السلام فرمود: [بگذار تا] سعی خود را بکند و آنچه در توان دارد به کار ببندد که دست تطاول او به من نمی رسد. (۲)

این خبر غیبی امام رضا علیه السلام نیز به حقیقت پیوست و او از گزند هارون در امان ماند. حضرتش این مطلب را با برخی از یاران نیز در میان گذاشته بود.

«محمد بن سنان» می گوید: «در روزگاری که هارون بر سر قدرت بود، به ابو الحسن الرضا علیه السلام گفتیم: خیر خویش را به عنوان امام و جانشین پدرتان به همگان رسانده، خود را بر سر زبان انداخته، بر جای (مسند) پدرت نشسته ای، در حالی که از شمشیر هارون همچنان خون [اهل بیت و شیعیان آنان] می چکد.

امام علیه السلام فرمود: این گفته پیامبر صلی الله علیه و اله به من چنین قدرتی داد، آن گاه که فرمود: اگر «ابو جهل» بتواند یک تار مو از سر من برگیرد، گواه باشید که من پیامبر نیستم. من نیز می گویم:

اگر هارون بتواند یک تار مو از سر من برگیرد، گواه باشید که امام نیستم. (۳)

امام رضا علیه السلام بارها اعلان کرد که از هارون گزند بر او نخواهد رسید و او

ص: ۴۳

۱- (۱). الإتحاف بحب الأشراف/ ۵۹ و اخبار الدول/ ۱۱۴.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۲۶.

۳- (۳). مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۶۸ و بحار الانوار ۴۵/ ۵۹ (به نقل از: مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۶۸).

کنار هارون دفن خواهد شد (پس از هارون از دنیا خواهد رفت). «حمزه بن جعفر ارجانی» می گوید: «هارون الرشید از یک درب مسجد الحرام و امام رضا علیه السّلام از درب دیگر خارج شد. امام علیه السّلام [با دیدن هارون] فرمود: خانه چه دور است و دیدار چه نزدیک. به یقین «طوس» من و او را یک جا گرد خواهد آورد. (۱)

در بسیاری از روایات نقل شده از امام رضا علیه السّلام در این معنا، می بینیم که حضرتش بدون تردید تأکید دارد که در نزدیکی هارون به خاک سپرده خواهد شد. «موسی بن هارون» می گوید: «علی [بن موسی] الرضا را در مسجد مدینه دیدم و هارون الرشید بر فراز منبر خطبه می خواند. او (امام) گفت: خواهید دید که من و او در یک خانه دفن خواهیم شد. (۲)

۶. از دیگر رویدادها و حوادثی که امام رضا علیه السّلام به مدد عالم غیب از آن خبر داد، مصیبت و بلائی بود که بر سر برمکیان فرود آمد. «مسافر» می گوید: «همراه ابو الحسن، علی [بن موسی] الرضا بودم که «یحیی بن خالد برمکی» با چهره ای خاک گرفته از کنار ما گذشت. امام علیه السّلام فرمود: بیچاره این خاندان که نمی دانند در همین سال چه بر آنان خواهد رفت.

سپس ادامه داد: من و هارون مانند این دو [کنار یکدیگر] خواهیم بود، آن گاه انگشت اشاره و انگشت میانی خود را به یکدیگر چسبانند.

«مسافر» می گوید: به خدا سوگند، زمانی پی به گفته امام علیه السّلام درباره هارون بردم که او در گذشت و امام رضا علیه السّلام در کنار هارون به خاک سپرده شد. (۳)

۷. «محمد بن عیسی» از «ابو حیب نباجی» نقل می کند که گفت: «در عالم رؤیا رسول خدا صلی الله علیه و اله را دیدم که به «نباج» (منزل حاجیان بصره) رسیده، در مسجدی که حاجیان همه ساله در آن وارد می شوند، وارد شد. نزد حضرت

ص: ۴۴

۱- (۱). الإتحاف بحب الأشراف/ ۵۹.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). همان جا.

رفتم و به او سلام دادم [و او پاسخ داد]. پیش روی من پیامبر صلی الله علیه و اله طبقی از برگ خرما حاوی خرماي «صیحانی» بود. پیامبر صلی الله علیه و اله مشتى از آن خرماها برداشته، به من داد. آن ها را شمردم، هجده دانه بود. از خواب برخاسته، خواب خود را چنین تعبیر کردم که به عدد هر خرما يك سال زنده خواهم بود. بیست روز از این ماجرا گذشته بود و من در مزرعه خود بودم که کسی به من خبر داد که امام رضا علیه السلام از مدینه آمده و در آن مسجد (که در عالم رویا پیامبر صلی الله علیه و اله را در آن دیدم) فرود آمده است. مردم را می دیدم که شتابان به دیدار او می روند. من نیز به سوی مسجد روانه شدم [و چون وارد مسجد شدم] امام علیه السلام را همان جایی نشسته دیدم که پیامبر صلی الله علیه و اله در عالم خواب نشسته بود، و طبقی از خرماي صیحانی روبه روی امام علیه السلام قرار داشت. بر حضرت سلام کردم و او پاسخ سلام مرا داده، مرا پیش خواند و مشتى خرما از طبق برداشت و به من داد. چون خرماها را شمردم هجده دانه و به همان اندازه ای بود که پیامبر صلی الله علیه و اله در عالم رؤیا به من داد، بود. گفتم: ای پسر رسول خدا، بیشتر بده.

امام علیه السلام فرمود: اگر جدم رسول خدا بیشتر می داد من نیز بیشتر می دادم. (۱)

۸. «جعفر بن صالح» روایت کرده است: «خدمت امام رضا علیه السلام شرفیاب شده، گفتم: همسرم باردار است. از خدا بخواه تا فرزندم پسر باشد.

امام علیه السلام فرمود: همسرت دو فرزند در شکم دارد.

از حضور امام علیه السلام مرخص شده، با خود اندیشیدم که نام یکی «محمد» و نام دیگری «علی» بگذارم. مجدداً به حضور امام علیه السلام رسیدم، امام علیه السلام به من فرمود: نام یکی را «علی» و دیگری «ام عمرو» بگذار.

چون به کوفه بازگشته، وارد خانه خود شدم، همسرم وضع حمل کرده بود

ص: ۴۵

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۱۰؛ دلائل الامامه ۱۸۹؛ اعلام الوری ۲/۵۲ (به نقل از: حاکم حسکانی)؛ کشف الغمه ۳/۱۰۳ و جامع کرامات الاولیاء ۲/۱۵۶.

[و همان گونه که امام علیه السّلام به من خبر داد،] یکی پسر بود و دیگری دختر. [طبق سفارش امام علیه السّلام] پسر را «علی» و دختر را «امّ عمرو» نام نهادم. (۱)

عبادت و پرهیزگاری امام رضا علیه السلام

بریدن از غیر خدا و پیوستن به او و چنگ زدن به ریسمان حضرت احدیت، از برجسته ترین ویژگی های امام رضا علیه السّلام بود که بخش اعظم زندگی معنوی امام علیه السّلام را که آکنده از نور و تقوا بود، دربر می گرفت. «ابراهیم بن عباس» ضمن حدیثی می گوید: امام علیه السّلام کم می خوابید و بسیار شب زنده داری می کرد، بیشتر شب ها را از آغاز تا صبح بیدار می ماند و بسیار روزه می گرفت و روزه سه روز از هر ماه را از دست نمی داد. (۲)

«شبراوی» درباره عبادت امام رضا علیه السّلام گفته است: او (امام رضا «ع») همدم وضو و نماز بود (هماره وضو داشت و مشغول نماز بود). او همه شب، وضو می ساخت، نماز می گزارد و اندکی می خفت و به همین منوال شب را به صبح می رساند. (۳)

حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام در پرهیزگاری و فرمانبرداری از خداوند سرآمد روزگار خود بود. آنچه «رجاء بن ابی ضحاک» نقل کرده، شمه ای از عبادت های آن حضرت است.

«رجاء» از سوی مأمون به مدینه رفت تا امام رضا علیه السّلام را با خود به خراسان ببرد. او در پی اجرای این دستور از مدینه تا «مرو» همراه امام علیه السّلام بود. «رجاء» یک شبانه روز عبادت، معاشرت و استراحت امام رضا علیه السّلام را چنین توصیف

ص: ۴۶

۱- (۱). جوهره الکلام/۱۴۶.

۲- (۲). بحار الانوار/۹۱/۴۹ (به نقل از: عیون اخبار الرضا/۱۸۲/۲).

۳- (۳). الإتحاف بحب الاشراف/۵۹.

و ترسیم می کند: «کسی را ندیدم که همانند او تقوای خدا پیشه کند، پیوسته اوقات خود را با یاد او پر کند و چون او از خدای عز و جل - بیمناک باشد.

سپیده صبح که سر می زد، حضرتش نماز صبح می گزارد و چون از نماز فارغ می شد تا برآمدن خورشید در مصلاهی خود می نشست و به تسبیح و تهلیل و تکبیر و حمد خداوند و فرستادن صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و اله و خاندانش می پرداخت. آن گاه سر به سجده می گذارد و با بلند شدن روز سر از سجده بر می داشت. سپس به میان مردم می رفت و تا نزدیک ظهر آنان را پند و اندرز می داد و پس از آن برخاسته، تجدید وضو می کرد و به مصلاهی خود می رفت.

چون ظهر فرامی رسید، برمی خاست و شش رکعت نماز می گزارد. در رکعت اول، سوره «حمد» و «کافرون» و در رکعت دوم «حمد» و «توحید» می خواند. در چهار رکعت دیگر حمد و توحید می خواند و سلام می داد. در هر دو رکعت، یک قنوت پس از قرائت و پیش از رکوع به جا می آورد.

[پس از شش رکعت نماز] اذان می گفت و دو رکعت نماز می گزارد و پس از آن، اقامه نماز ظهر می گفت و نماز ظهر می خواند. پس از سلام نماز، تا آن جا که می توانست تهلیل، تکبیر و تسبیح می گفت و حمد خدای به جا می آورد.

سپس سر به سجده شکر گذارده، صد بار «شکرا لله» می گفت. چون سر از سجده برمی داشت، شش رکعت نماز می گزارد و هر دو رکعت به یک سلام به پایان می برد. در هر رکعت سوره حمد و توحید می خواند و در رکعت دوم پیش از رکوع و پس از قرائت قنوت به جا می آورد. پس از پایان یافتن شش رکعت، اذان می گفت و دو رکعت نماز می گزارد و در رکعت دوم پس از قرائت قنوت به جا می آورد. پس از پایان نماز، برمی خواست و نماز عصر به جای می آورد.

بعد از نماز عصر در مصلاهی خود می نشست و تسبیح، تکبیر و تهلیل خدا می گفت و حمد او را به جای می آورد، سپس سر به سجده می نهاد و صد مرتبه

«حمدا لله» می گفت.

زمانی که خورشید غروب می کرد، امام علیه السلام تجدید وضو کرده، پس از اذان و اقامه، سه رکعت نماز مغرب می گزارد و در رکعت دوم پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت به جا می آورد و پس از دادن سلام در مصلاهی خود نشسته، تا آن جا که می توانست تسبیح، تکبیر، تهلیل و حمد خدا می گفت. سپس سر به سجده شکر می نهاد و پس از سر برداشتن بدون این که با کسی سخن بگوید، برخاسته، چهار رکعت نماز به دو سلام می خواند. در نماز اول در هر رکعت، حمد و سوره کافرون و در نماز دوم در هر رکعت، حمد و توحید می خواند و پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت به جا می آورد. پس از نماز تا آن جا که در توان داشت تعقیبات می گفت.

هنگامی که شب فرامی رسید، افطار می کرد، سپس چهار رکعت نماز عشاء می گزارد و در رکعت دوم، پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت به جا می آورد و چون سلام نماز می داد در مصلاهی خود می نشست و تا آن جا که می توانست حمد، تسبیح، تهلیل و تکبیر خداوند می گفت و پس از آن سجده شکر می کرد و به بستر می رفت.

پس از این که یک سوم شب سپری می شد، امام علیه السلام تسبیح، تهلیل، تکبیر گویان و در حالی که حمد خداوند می گفت از بستر برمی خاست و پس از مسواک کردن وضو می ساخت و آماده نماز شب می شد. او هشت رکعت نماز می گزارد و هر دو رکعت را به یک سلام به پایان می رساند. در دو رکعت نخست نماز شب سوره حمد و سی مرتبه سوره توحید می خواند.

آن گاه چهار رکعت نماز جعفر بن ابی طالب (طیار) می خواند و هر دو رکعت به یک سلام به پایان می رساند و در رکعت دوم، پس از قرائت و پیش از رکوع، قنوت به جا آورده، آن را از نماز شب به حساب می آورد. سپس دو

رکعت باقی مانده نماز جعفر طیار را می گزارد. در رکعت اول سوره حمد و سوره «ملک» و در رکعت دوم، حمد و سوره «دهر، انسان» می خواند و نماز را به پایان می رساند. آن گاه برمی خاست دو رکعت نماز «شفع» می گزارد و در هر رکعت حمد و سوره توحید سه مرتبه می خواند و پس از قنوت، نماز را به همان ترتیب به پایان می رساند. سپس یک رکعت نماز «وتر» با حمد و توحید سه مرتبه، سوره «فلق» یک مرتبه و سوره «ناس» یک مرتبه می خواند، سپس در قنوت می گفت:

«اللهم صل على محمد و آل محمد، اللهم اهدنا فيمن هديت، و عافنا فيمن عافيت، و تولنا فيمن توليت، و بارك لنا فيما أعطيت، و قنا شر ما قضيت، فإنك تقضي و لا يقضى عليك، انه لا يذل من واليت، و لا يعز من عاديت، تباركت و تعاليت...»؛

بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست. بار خدایا، ما را در شمار آنان که هدایت کرده ای قرار ده. [بار خدایا،] ما را در شمار آنانی که از عافیت خود برخوردارشان کرده ای قرار ده. [بار خدایا،] ما را در شمار آنانی که سرپرستی شان را خود در دست گرفته ای قرار ده. [بار خدایا،] ما را از شر آنچه [از بلا حکم کرده،] مقرر داشته ای ایمنی بخش، زیرا تو حکم می کنی و بر تو حکم نشود. [خدایا،] هر کس را که تو دوست بداری خوار نشود و هر کس تو اش دشمن باشی عزت نیابد. [بار خدایا،] تو مبارک و بلندمرتبه ای.

سپس هفتاد مرتبه می گفت: «استغفر الله و أسأله التوبه»؛ از [درگاه] خداوند طلب آمرزش و درخواست [پذیرفته شدن] توبه می کنم.

پس از فراغت از نماز تا آن جا که می توانست تعقیبات می گفت و چون به زمان فجر نزدیک می شد دو رکعت نماز فجر به جای می آورد که در رکعت اول حمد و سوره کافرون و در رکعت دوم، حمد و سوره توحید می خواند. با دمیدن

صبح امام علیه السّلام اذان و اقامه می گفت و نماز صبح می گزارد و چون نماز را به پایان می رساند، تا برآمدن خورشید به تعقیبات می پرداخت و آن هنگام سر به سجده شکر می نهاد و با بالا آمدن روز سر از سجده برمی داشت». (۱)

به یک سخن این که عشق خدا آن چنان در قلب مبارک امام رضا علیه السّلام جای گرفته، او را مجذوب حضرت حق کرده بود که تمام وجودش خدایی و بندگی خداوند بخشی از شخصیت و ویژگی آن بزرگوار شد.

امام رضا علیه السّلام در سنگر دعا

از دیگر جلوه های بارز و برجسته زندگی معنوی امام رضا علیه السّلام دعا به درگاه الهی بود و آن حضرت در هر کاری به درگاه خداوند پناه می برد. او از دعا چنان غرق لذت های روحی و معنوی می شد که هیچ لذت مادی نمی توانست با آن حالت خوش روحی برابری کند. دعاهایی که در همین بخش خواهیم خواند از میان دعاهایی است که از امام رضا علیه السّلام نقل شده است:

۱. حضرت رضا علیه السّلام به هنگام دعا به درگاه خداوند، عرضه می داشت:

«یا من دلّنی علی نفسه، و ذلّل قلبی بتصدیقه، أسألك الأمن و الإیمان فی الدنیا و الآخرة»؛ (۲)

ای که مرا به سوی خود راهنمایی نموده [ای] و قلب مرا تصدیق خود کرده [ای]، امان و ایمان دنیا و آخرت را از تو می خواهم.

این دعا در عین اختصار برخوردار از جلوه های توحید می باشد، چرا که حضرتش اعتراف دارد که خداوند با آفرینش شگفتی های هستی که وجود

ص: ۵۰

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱۸۰/۲-۱۸۳؛ بحار الانوار ۹۳/۴۹ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۱۸۰/۲-۱۸۳). این حدیث ادامه دارد که به برخی از ذکرها، عبادت ها و برخی سوره هایی که امام رضا علیه السّلام در نمازهای مستحبی خود می خوانده است، می پردازد.

۲- (۲). اصول کافی ۵۷۹/۲.

خداوند را فریاد زده و بر آن گواهند، بندگان به ذات خویش راهنمایی کرده و خود را به خلق شناسانده است.

۲. امام رضا علیه السلام در دعای خود، از خداوند می خواهد تا موهبت هدایت و در بند بندگی خدا بودن را به او ارزانی دارد و این خواسته در حقیقت بالاترین مقامی است که مقربان و بازگشتگان به سوی خداوند از آن برخوردارند. حضرت عرضه می دارد:

«اللهم أعطني الهدى و ثبتني عليه، و احشرنى عليه آمناً، أمن من لا - خوف عليه، و لا - حزن و لا - جزع، إنك أهدى أهل التقوى و أهل المغفرة...»؛ (۱)

بار خدایا، موهبت هدایت به من عطا کن و بر آن پایدارم بدار و هدایت و امان یافته محشورم کن؛ چنان امانی که از ترس، اندوه و بیتابی و ناشکیبایی دور باشد که تو اهل تقوا و اهل مغفرت هستی.

ص: ۵۱

۱- ((۱)). اعیان الشیعه ۴، ق ۱۹۷/۲.

بخش نخست پرورش امام رضا علیه السلام

بخش دوم مراحل زندگی امام رضا علیه السلام

بخش سوم امام رضا علیه السلام در کنار پدر

ص: ۵۳

پرورش امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام از دودمانی پاک و پاکیزه برآمد که درجات بزرگواری و کمال را درنوردیده، به ستیغ آن دست یافته بودند. افراد این خاندان بر قلّه ارزش ها و عناصری که شخصیت انسانی را می سازد، چون، اندیشه پاک، مهرورزی و روش و رفتار والا قرار داشتند. آنان چونان ستاره درخشان و تابناک، مسیر انسانیت را روشن کرده، الگویی سرفراز در تاریخ اسلام بودند و در برابر خداوند تسلیم بودند، به پیامبر خدا اقتدا کرده، همسنگ قرآن به شمار می رفتند.

پدر ارجمند امام رضا علیه السلام حضرت موسی بن جعفر کاظم علیه السلام، وارث و جامع تمام خصلت های ستوده و افتخارات بود. «ابن حجر هیثمی» در توصیف پدر ارجمند امام رضا علیه السلام می گوید:

[امام کاظم علیه السلام] دانش، معرفت، کمال و فضل پدرش را به ارث برده، از آن رو او را «کاظم» خوانده اند که بسیار بردبار بود و [از دیگران و کارهای بد آنان] چشم پوشی می کرد. مردم عراق، او را «دروازه برآمدن حاجت ها به سوی خدا» می خوانند. او عابدترین، عالمترین و بخشنده ترین مردم روزگار خود بود.

مادر بزرگوار امام رضا علیه السلام «ام ولد» (کنیزی که با زادن فرزندی آزاد، آزاد می شود) به نام های «نجمه»، «اروی»، «سکن»، «سمان» و «تکتم» که آخرین نام

اوست، خوانده شده است. (۱)

زمانی که این بانوی با جلال، امام رضا علیه السّلام را به دنیا آورد، حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام او را «طاهره» نام نهاد. (۲)

امام رضا علیه السّلام به سال ۱۴۸ ق. (۳) در مدینه زاده شد. سال ۱۵۱ ق. و سال ۱۵۳ ق. (۴) نیز به عنوان سال ولادت امام رضا علیه السّلام ذکر شده است که روایت نخست مشهورتر است. (۵)

چون امام رضا علیه السّلام زاده شد، حضرت کاظم علیه السّلام با این عبارت ولادت او را به مادرش شادباش گفت. او فرمود: ای نجمه، [این] موهبت خدای تو بر تو گوارا (مبارک) باد. نجمه، نوزاد را که در پارچه ای سفید پیچیده شده بود به امام کاظم علیه السّلام داد و حضرت در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت.

آن گاه آب فرات خواست و با همان آب کام او را برداشت، سپس به نجمه فرمود: نوزاد را بستان که او حجت خدای در زمین اوست (۶)، آن گاه نام جدش امیر المؤمنین علیه السّلام را بر او نهاد.

امام رضا علیه السّلام به چند لقب خوانده شده است که مشهورترین آن ها، «رضا»، «صابر»، «زکی»، «وفی»، «سراج الله»، «قره عین المؤمنین»، «مکیده الملحدین»، «صدیق» و «فاضل» است. (۷)

«ابو الحسن» مشهورترین کنیه های امام رضا علیه السّلام است و به منظور پرهیز از تداخل و تشابه کنیه امام رضا علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام، پدر را «ابو الحسن ماضی» و پسر را «ابو الحسن ثانی» خوانده اند. (۸)

ص: ۵۶

- ۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱/۱۷.
- ۲- (۲). همان/۱۵.
- ۳- (۳). الوافی بالوفیات ۲۲/۲۴۸.
- ۴- (۴). شذرات الذهب ۲/۶.
- ۵- (۵). الحیاه السیاسیه للإمام الرضا/۱۴۰.
- ۶- (۶). عیون اخبار الرضا ۱/۲۰.
- ۷- (۷). حیاه الامام علی بن موسی الرضا ۱/۲۳-۲۵.
- ۸- (۸). همان/۱۲۵.

شانزده سال از سقوط دولت امویان و پیدایش و تأسیس دولت عباسیان گذشته بود و در شرایطی که دامنه پیروی از اهل بیت و اعلام دوستی نسبت به آنان گسترش یافته، مفاهیم مکتب آنان در اندیشه و باور بخش اعظم مسلمانان ریشه دوانده و مهرورزی متقابل میان خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله و جامعه مسلمانان حاکم بود، امام رضا علیه السلام چشم به جهان گشود.

این برداشت، در حد پندار نیست، بلکه گفت و گوی امام کاظم علیه السلام و هارون الرشید به آن تصریح دارد. زمانی که هارون الرشید به امام کاظم علیه السلام گفت: «تویی که مردم به طور پنهانی با تو بیعت می کنند؟» امام علیه السلام پاسخ داد: من امام [و حاکم] بر دل ها هستم و تو حاکم بر تن ها هستی. (۱)

نگاه ها به نوزادی دوخته شده بود که باید در دامن دانش، فضایل و ولایی ها پرورش یابد تا جایگاهی سترگ در حرکت اسلامی داشته باشد و این نوزاد، «علی بن موسی الرضا علیه السلام» بود. او اندامی کامل و بدون کاستی داشت و بسیار شیر می نوشید. مادرش در این مورد می گفت: «دایه ای به یاری ام بیاورید.

از او پرسیده شد: آیا شیر [ت] کاستی یافته؟

او گفت: دروغ نمی گویم. به خدا سوگند، شیر کاهش نیافته، اما از آن هنگام که او (امام رضا علیه السلام) زاده شده، نماز و دعای من کاستی یافته است». (۲)

امام رضا علیه السلام در سایه سار ولایی ها و افتخارات بالید و همانند پدرش امام کاظم علیه السلام و نیاکان ارجمندش آینه تمام نمای ارزش های نیکو بود که از دریای

ص: ۵۷

۱- ((۱)). الصواعق المحرقة/۳۰۹.

۲- ((۲)). عیون اخبار الرضا ۱/۲۴.

تقوا، اخلاص و سیره و منش نیکو سیراب شده بودند. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرزندش علی علیه السلام را مورد عنایت خاص و توجه سرشار خود قرار داده بود. از «مفضل بن عمر» نقل شده است که گفت: «بر ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم. او علی را در دامان گرفته بود و او را می بوسید و زبان و لبانش را می مکید و زمانی او را در آغوش می گرفت و بر دوش خود می نشاند و می فرمود: پدر و مادرم فدایت باد، چه قدر خوشبویی، وجودت چه پاکیزه و فضل و برتری ات چه آشکار است!

به امام کاظم علیه السلام گفتم: فدایت کردم، محبتی از این کودک در دل من افتاده که همانند آن را از هیچ کس جز تو نداشته ام.

امام علیه السلام فرمود: «یا مفضل، هو منی بمنزلی من ابي عليه السلام ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱) جایگاه او نسبت به من همانند جایگاه من نسبت به پدرم است [سپس تلاوت فرمود: «فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست.

گفتم: پس از تو او صاحب این امر (امامت) است؟

فرمود: آری». (۲)

امام موسی بن جعفر علیه السلام پیوسته فرزندش رضا علیه السلام را مورد محبت خود قرار داده، بزرگ و گرامی می شمرد و او را به لقب و کنیه می خواند. «سلیمان بن حفص مروزی» می گوید: «موسی بن جعفر بن محمد علیهم السلام... فرزندش علی علیه السلام را [با لقب] «رضا» می خواند و می فرمود: فرزندم رضا را نزدم فراخوانید، به فرزندم رضا گفتم و فرزندم رضا به من گفت.

ص: ۵۸

۱- (۱). آل عمران/۳۴.

۲- (۲). همان/۳۲.

[راوی می افزاید:] هرگاه امام کاظم علیه السلام او (علی) را مورد خطاب قرار می داد می فرمود: یا ابا الحسن». (۱)

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پیوسته نام امام رضا علیه السلام را بر زبان می آورد و سخن خود را با ستایش او آغاز می کرد، فضایل او را بر می شمرد و چنان از نیکی او سخن می گفت که درباره دیگری نگفته بود، گویی می خواست همگان را از نقش رهبری او در آینده نزدیک آگاه کند و بدین سان او را به عنوان امام پس از خود بشناساند. (۲)

ص: ۵۹

۱- (۱). همان/۱۴.

۲- (۲). همان/۳۰.

مراحل زندگی امام رضا علیه السلام

زندگی امام رضا علیه السلام را باید همانند زندگی دیگر امامان معصوم علیه السلام به دو بخش اصلی تقسیم کرد:

نخست: دوران پیش از برعهده گرفتن وظیفه امامت و زمام رهبری الهی؛

دوم: دوران تصدی رهبری الهی تا لحظه شهادت.

البته هر یک از این دو بخش تابع شرایطی است که بر زندگی همه امامان علیه السلام حاکم بوده و خود به چند بخش تقسیم می شود.

بنابر نقل های متفاوت، حضرت رضا علیه السلام ۳۰-۳۶ سال در کنار پدر بزرگوار خود زیست که از سال ۱۴۸ ق. (سال ولادت امام رضا علیه السلام) آغاز شد و در سال ۱۸۳ ق. با شهادت امام کاظم علیه السلام پایان یافت. در این سه دهه امام رضا علیه السلام با «منصور»، «مهدی»، «هادی» و «هارون الرشید»، خلفای عباسی معاصر بود. حضرت رضا علیه السلام پس از شهادت امام کاظم علیه السلام عهده دار منصب امامت و رهبری مردم شد. در این مرحله از زندگی، امام رضا علیه السلام با «هارون الرشید»، «محمد امین» و «عبد الله مأمون» معاصر بود و همان گونه که بر همگان روشن است در روزگار مأمون امام رضا علیه السلام به ولایت عهدی رسید. این بخش از زندگی امام رضا علیه السلام به دو بخش متمایز از یکدیگر قابل تقسیم است:

۱. مرحله تصدی امامت منصوص از طرف خداوند تا ولایت عهدی؛

۲. پذیرش اجباری ولایت عهدی تا نیل به شهادت در راه خدا.

بدین ترتیب می توان زندگی امام رضا علیه السلام را به سه بخش تقسیم کرد:

نخست: از ولادت تا به شهادت رسیدن امام کاظم علیه السلام در سال ۱۸۳ ق.؛

دوم: دوران پس از شهادت پدر ارجمندش امام کاظم علیه السلام تا آغاز ولایت عهدی او در سال ۲۰۰ ق.؛

سوم: از آغاز ولایت عهدی تحمیلی تا واپسین دم زندگی و به شهادت رسیدن آن حضرت به دست مأمون عباسی در سال ۲۰۳ ق.

ص: ۶۲

اشاره

امام رضا علیه السلام در کنار پدر

در این مقطع تاریخی؛ یعنی روزگاری که امام رضا علیه السلام در کنار پدر گرامی خود زندگی می کرد پدیده هایی چند، چهره نمود که تأثیر قابل توجهی بر فعالیت و موضع گیری امام رضا علیه السلام در دوران امامتش داشت. به منظور روشن شدن فضای حاکم بر آن دوره

به مهمترین این پدیده ها اشاره می کنیم:

۱. انحراف فکری و دینی

این دوره شاهد جریان های منحرفی مانند: «مشـبّه»، «مجسّد ___ مه»، «مجـبّره»، «مفـوّضه» و جریان های «قیاس»، «استحسان» و «رأی» بود. برخی از فقیهان نیز به خیل طرفداران حاکمان پیوسته، از آنان حمایت می کردند. وجود چنین جریان هایی و محیط و فضای آکنده از اختلاف های فقهی و تنش های کشنده سیاسی، این مقطع زمانی را به طور جدی مخاطره آمیز کرده بود.

۲. فساد اخلاقی و مالی

امام رضا علیه السلام در دوران حیات پدر ارجمند خود با حاکمانی معاصر بود که اموال مسلمانان را ملک خود دانسته، هرچه و هرگونه که می خواستند در آن تصرف و براساس تمایلات خود و همسران و کنیزکان خویش، دارایی

بیت المال مسلمانان را هزینه کرده، هیچ حکمی از احکام شریعت محمدی یا خرده گیری مردم و دلسوزان، آنان را از این کار باز نمی داشت. (۱)

«منصور» خلیفه عباسی، به هنگام مرگ ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار از خود برجای گذاشت. (۲)

زمانی که «مروان بن ابی حفص» بر مهدی عباسی وارد شده، شعری خواند که در آن، خاندان عباسی را مدح گفته، اهل بیت علیهم السلام را نکوهش می کرد، از جایزه و صلۀ هفتاد هزار درهمی مهدی برخوردار شد. (۳)

و آن گاه که «عبد الله بن مالک» کنیزکی آوازه خوان پیشکش مهدی کرد، مهدی به پاس این خدمت چهل هزار [درهم] برای او فرستاد. (۴)

هارون الرشید شیفته میگساری با حضور «جعفر برمکی» و خواهر خود «عباسه» دختر مهدی بود. او هر گاه بر خوان شراب می نشست آن دو را فرا می خواند و پس از خوردن شراب، جعفر و عباسه را تنها می گذاشت تا از فرط میگساری، مدهوش شوند. (۵)

۳. فساد سیاسی

حضرت رضا علیه السلام شاهد کیفیت تعامل عباسیان با مسأله «خلافت» بود. آنان خود را چنین جا انداخته بودند که جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از طریق «عباس» عموی آن حضرت به صورت ارث به ایشان رسیده است. حاکمان این خاندان، بدون در نظر گرفتن آرای مسلمانان، این منصب الهی را که هیچ

ص: ۶۴

۱- (۱). مروج الذهب ۳/۳۰۸.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). تاریخ طبری ۱۸۲/۸.

۴- (۴). همان/۱۸۵.

۵- (۵). همان/۲۹۴.

بهره ای در آن نداشتند به یکدیگر وامی گذاردند و از سپردن آن به صاحبان حقیقی خلافت که به فرمان خداوند و تعیین رسول خدا برگزیده شده بودند، سرباز می زدند. حاکمان عباسی، همه چیز را تحت سلطه خود می خواستند و از همین رو منصب «قضاوت» و قاضیان را تسلیم خویش کرده، دین را به عنوان پوششی برای فریب مردم به کار گرفتند و با همین ابزار، میان مردم چنین ترویج کردند که: اینان (عباسیان) حاکمان برگزیده از سوی خداوند هستند و مردم مجاز نیستند این خاندان را مورد انتقاد و حسابرسی قرار دهند.

۴. مهرورزی مسلمانان نسبت به اهل بیت علیهم السلام

امام رضا علیه السلام در روزگاری زندگی می کرد که آکنده از روح دوستی و الفت و مودت نسبت به اهل بیت علیهم السلام بود و این فضا ثمره تلاش بی امان امامان پیش از حضرت رضا علیه السلام به شمار می رفت. (۱)

آن چنان این روح بر جامعه روزگار آن حضرت حاکم بود که هارون الرشید دشمن، لب به اعتراض گشوده، به امام کاظم علیه السلام گفت: تو کسی هستی که مردم در نهان با تو بیعت می کنند. (۲)

علیرغم چنین اعترافی که هارون در مورد جایگاه مردمی امام کاظم علیه السلام بر زبان می آورد، امام رضا علیه السلام خود شاهد روش های مکارانه هارون و فراخوان مکرر امام کاظم علیه السلام توسط هارون و در بند کشیده شدن و سرانجام کشته شدن پدرش به دست او بود.

ص: ۶۵

۱- (۱). محمد امین غالب الطویل، تاریخ العلویین/ ۲۰۰/.

۲- (۲). الصواعق المحرقة/ ۳۰۹.

از دیگر رخدادهای برجسته و چشم گیری که در روزگار امام رضا علیه السّلام در کنار پدر گرامی اش بروز کرد، قیام های مسلحانه بود. از قیام هایی که در این روزگار به وجود آمد می توان قیام «حسین بن علی بن الحسن بن الامام حسن علیه السّلام»، معروف به «شهید فخر» نام برد. این قیام مسلحانه، به رهبری «حسین بن علی» و بر ضد والی مدینه سامان گرفت، اما در نهایت به کشته شدن حسین و خاندانش - که خداوند از آنان خشنود باد - انجامید. سرکوب شدن قیام حسین بن علی، دیگر انقلابیون را از ادامه این راه بازداشت و همچنان قیام های مسلحانه علیه حکومت عباسیان تدارک دیده می شد. در سال ۱۷۶ ق.

«یحیی بن عبد الله بن الحسن» قیام کرد. هارون برای از پای در آوردن قیام او، هزاران جنگجو برای مقابله با «یحیی» گسیل داشت، سپس به او امان داد و در بندش کشید و یحیی در زندان بدرود زندگی گفت. (۱)

با اندکی تأمل در تاریخ و مرور آن، روشن می شود که این قیام ها عکس العمل طبیعی نسبت به سیاست های ستمکارانه و جابرانه عباسیان بود.

آنچه بیان شد خلاصه ای از مهمترین رویدادهایی است که در روزگار امام رضا علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام چهره نمود. در بخش های بعدی به چگونگی رویارویی امام رضا علیه السّلام با این پدیده ها و نیز اعمال و وظایف امامت، توسط آن حضرت می پردازیم، ان شاء الله.

ص: ۶۶

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وظایف امامان معصوم علیه السلام را برشمرده، به یکی از آن ها اشاره کرده، می فرماید:

«فی کل خلف من امتی عدول من أهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین، و انتحال المبطلین، و تأویل الجاهلین...»؛ (۱)

در [میان] هر نسلی از امت من، عادلانی از خاندان من وجود دارند که از رخنه کردن تحریف گمراهان، ادعای انتساب باطل کاران و تأویل جاهلان به این دین (اسلام) جلوگیری می کنند (اسلام را از گزند بدخواهان مصون می دارند).

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز از این قاعده مستثنا نبوده و مأمور به ایفای این مسئولیت بود. توجه به این نکته ضروری است که این مسئولیت زمانی لازم الاجراست که امام رضا علیه السلام خود در حال انجام رسالت امامت باشد، اما در کنار پدر، مسئولیت او تابع مسئولیت امام متصدی امر امامت خواهد بود و هموست که سزاوار به انجام این وظیفه و پرداختن به آن می باشد و امام جانشین، در زمان حیات امام علیه السلام جز در مواردی و حدودی معین از بیان هر امری خودداری می کند. به همین منظور و برای روشن شدن شرح وظایف امام مأمور و امام جانشین، امام صادق علیه السلام در پاسخ این که ممکن است در یک زمان، بیش از یک امام وجود داشته باشد، می فرماید: نه، مگر این که یکی از آن دو خموش است. (۲)

از همین رو در روزگار امام کاظم علیه السلام، امام رضا علیه السلام خموشی گزیده بود؛

ص: ۶۷

۱- (۱). همان/۲۳۱.

۲- (۲). الکافی ۱/۱۷۸.

یعنی او متولی منصب امامت نشده بود و به صورت مستقل از امام مأمور؛ یعنی امام کاظم علیه السّلام موضع گیری نمی کرد، بلکه در عمل، از امام کاظم که منصب بالفعل امامت را در دست داشت پیروی می کرد. این مطلب نیز باید روشن شود که سکوت امام رضا علیه السّلام یا هر امام جانشین در زمان حضور امام مأمور، بدان معنا نیست که از اقدام های اصلاحی و دگرگون ساز در میان امت بازایستد. امام رضا علیه السّلام در چارچوب وظایف تعیین شده در میان امت فعالیت داشته، به نشر مفاهیم و ارزش های اسلامی می پرداخت، سؤال های اعتقادی و فقهی را پاسخ می گفت و در حالی که تنها بیست و اندی سال از عمر بابرکتش می گذشت، در مسجد رسول خدا می نشست و فتوا می داد. (۱)

«ذهبی» درباره امام رضا علیه السّلام می گوید: او (امام رضا علیه السّلام) در حالی که جوان بود در ایام «مالک» فتوا می داد. (۲)

او همچنین در دوران امامت پدر گرامی اش امام کاظم علیه السّلام «امر به معروف» و «نهی از منکر» می کرد و از پدر و اجداد بزرگوار خود روایت حدیث کرده، به نشر احادیث اهل بیت علیهم السّلام و سنت رسول خدا در میان مردم می پرداخت.

راویانی چون «ابو بکر»، «احمد بن حباب حمیری»، «داوود بن سلیمان بن یوسف غازی»، «سلیمان بن جعفر» و دیگران از او روایت کرده اند. (۳)

امام موسی بن جعفر علیه السّلام در مناسبت ها و دیدارها با بیان مطالبی و ایراد تعبیرهایی، ذهن ها را متوجه امامت فرزندش امام رضا علیه السّلام کرده، یاران و اصحاب خود را به او ارجاع می داد. در این جا به برخی از گفتارها و رهنمودهای امام کاظم علیه السّلام درباره امام رضا علیه السّلام اشاره می کنیم:

ص: ۶۸

۱- (۱). تهذیب التهذیب ۳۳۹/۷.

۲- (۲). سیر أعلام النبلاء ۳۸۸/۹.

۳- (۳). تهذیب الکمال ۱۴۸/۲۱.

این [علی] فرزند من است. کتاب (نامه) او کتاب من، گفتار او گفتار من، قول او قول من و پیک او پیک من است و هر چه او گوید همان است [و حق گفته است]. (۱)

امام کاظم علیه السّلام همچنین به فرزندان خویش می فرمود: [فرزندان من،] این (علی) برادر شما، عالم آل محمد صلی الله علیه و اله است. از این رو احکام دین خود را از او پرسید [و فرابگیرید] و آنچه به شما بگوید حفظ [و بدان عمل] کنید. (۲)

هرگاه امام کاظم علیه السّلام فرصتی مناسب می یافت، زمینه را برای امام رضا علیه السّلام و امر جانشینی او فراهم می کرد. او به «علی بن یقظین» فرمود: ای علی بن یقظین، این علی، سرور و مهتر فرزندان من است. من کنیه خود را به او داده ام. (۳)

وصیت امام کاظم علیه السلام درباره امام پس از خویش

امامت، منصبی است خدایی با مسئولیتی سنگین که جز با تعیین و گزینش خداوند و معرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله تحقق خارجی نمی یابد و مسلمانان در تعیین امام، حق دخالت ندارند، زیرا نمی توانند امام معصوم را بشناسند؛ امامی که خداوند «عصمت» را لازمه او دانسته، می فرماید: «لَا يَتَأَلَّ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛» (۴) پیمان (پیشوایی و جانشینی) من به بیدادگران نمی رسد.

روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به ما رسیده است بر امر تعیین امام معصوم به فرمان خدا تأکید دارد. نیز حضرتش در آغاز دعوت به یکتاپرستی می فرمود:

ص: ۶۹

۱- (۱). اصول کافی ۳۱۲/۱؛ عیون اخبار الرضا ۳۱/۱؛ الارشاد ۲۵۰/۲؛ طوسی، الغیبه ۳۷/۳؛ روضه الواعظین ۲۲۲/۱ و الفصول المهمه ۲۴۴.

۲- (۲). اعلام الوری ۶۴/۲؛ کشف الغمه ۱۰۷/۳ (به نقل از: اعلام الوری ۶۴/۲) و بحار الانوار ۱۰۰/۴۹ (به نقل از: اعلام الوری و کشف الغمه).

۳- (۳). الارشاد ۲۴۹/۲؛ اعلام الوری ۴۳/۲ (به نقل از: الارشاد ۲۴۹/۲)؛ کشف الغمه ۶۰/۳ (به نقل از: الارشاد) و بحار الانوار ۱۳/۴۹ (به نقل از: عیون اخبار الرضا).

۴- (۴). بقره ۱۲۴.

امر[رسالت و خلافت] از آن خداست در هر که خواهد قرار می دهد. (۱)

نیز حضرتش بارها و با لفظهای متعدد و عبارت های گوناگون، امامان معصوم را دوازده تن و همگان را از قریش خوانده است. (۲)

روایاتی نیز در دست است که امامان معصوم از بنی هاشم اند، از جمله این گفته پیامبر صلی الله علیه و اله است که «بعدي إثني عشر خليفة... كلهم من بني هاشم»؛ (۳)

پس از من دوازده خلیفه (جانشین) می باشند که همگی ایشان از بنی هاشم اند.

در روایاتی بی شمار، «بنی هاشم» به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او تفسیر شده، سپس آنان را در امام حسین علیه السلام و فرزندان او منحصر می کند. (۴)

همچنین روایات متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل شده که به نام های امامان دوازده گانه پرداخته است. برخی از این روایات به طور عام آنان را بر شمرده، برخی دیگر به طور خاص، مانند این روایت که فرموده است: «الأئمة من بعدی إثنا عشر، أولهم علی، و رابعهم علی، و ثامنهم علی»؛ (۵)

امامان پس از من دوازده تن هستند. نخستین آنان علی، چهارمین آنان علی و هشتمین آنان علی است.

باتوجه به روایات یاد شده و دیگر روایات، امامت با وصیت و سفارش ثابت می شود و بنا به عهد و پیمانی است از رسول الله صلی الله علیه و اله که هر امامی، امام پس از خود را تعیین و ودایع امامت را بدو می سپارد.

امام جعفر صادق علیه السلام در روایتی فرموده است:

ص: ۷۰

۱- (۱). تاریخ طبری ۳۵۰/۲؛ السیره الحلبیه ۳/۲ و ابن کثیر، السیره النبویه ۱۵۹/۲.

۲- (۲). نک: مسند احمد ۶۵۷/۱؛ سنن ابی داوود ۱۰۶/۴؛ سنن ترمذی ۵۰۱/۴؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء / ۱۱ و کنز العمال ۳۲/۱۲.

۳- (۳). ینابیع الموده ۳۰۸/۱؛ موده القربی/ ۴۴۵ و إحقاق الحق ۳۰/۱۳.

۴- (۴). نک: کفایه الاثر/ ۲۳، ۲۹ و ۳۵.

۵- (۵). جامع الاخبار/ ۶۲.

می پندارید امر [امامت و جانشینی] در اختیار ماست که به هر کس بخواهیم واگذاریم؟ به خدا سوگند، هرگز چنین نیست. این (امامت)، عهدی است از رسول خدا که به یکایک [از این خاندان] می رسد تا به دست صاحب آن سپرده شود. (۱)

امام کاظم علیه السّلام نیز باید امام پس از خویش را به امت معرفی می کرد و بر اساس همین مسئولیت گاهی به اشاره و گاهی به طور صریح و در قالب نصوصی، امام رضا علیه السّلام را به عنوان جانشین خود به یاران و اصحاب خاص خویش می شناساند تا آنان در زمان مناسب، مسأله امامت حضرت رضا علیه السّلام را در میان مردم نهادینه کنند. امام علیه السّلام با در نظر گرفتن شرایط تعقیب و گریزی که از سوی دستگاه عباسیان اعمال می شد، از معرفی جانشین خود به عامه مردم و در جامعه پرهیز می کرد.

به هر حال نصوص و روایات وارده همصدا بر این امر متفق اند که امام کاظم علیه السّلام فرزندش امام رضا علیه السّلام را به عنوان جانشین و امام پس از خویش معرفی فرموده است.

از «نعیم بن قابوس» نقل شده است که گفت: «ابو الحسن علیه السّلام به من فرمود: (۲)

فرزندم علی، بزرگترین پسران من، شنواترین آنان به سخن من و فرمانبردارترین ایشان از من است. با من در کتاب «جفر» و «جامعه» می نگردد و کسی جز پیامبر یا وصی و جانشینی پیامبر در این کتاب نمی نگردد (حق ندارد در آن بنگردد).

امام کاظم علیه السّلام از روزگار خردسالی امام رضا علیه السّلام امر امامت او را بیان

ص: ۷۱

۱- (۱). بحار الانوار ۷۰/۲۳ (به نقل از: شیخ صدوق، کمال الدین).

۲- (۲). اصول کافی ۳۱۱/۱ حدیث ۲؛ عیون اخبار الرضا ۳۱/۱ (به نقل از: کلینی) و طوسی، الغیبه/۳۶ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۳۱/۱).

می داشت. در روایت «مفضل بن عمر» آمده است: «به امام کاظم علیه السلام گفتم:

فدایت شوم، چنان محبتی از این کودک در دلم به وجود آمده که تا به حال از کسی جز شما مانند آن را در دل خود نیافته ام.

امام علیه السلام فرمود: «یا مفضل، هو منی بمنزلتی من اَبی علیه السلام، ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱)؛

ای مفضل، جایگاه او نسبت به من همانند جایگاه من نسبت به پدرم است. [سپس این آیه را تلاوت فرمود:] «فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست».

به امام علیه السلام گفتم: پس از تو او صاحب این امر (امامت) است؟

امام علیه السلام فرمود: آری». (۲)

مرحله آغازین معرفی جانشین (۱۵۰-۱۷۸ ق)

امام کاظم علیه السلام در آغاز امامت خود، یاران و اصحاب خاص خود و افراد مورد اعتماد و رازدار را گاهی به کنایه و زمانی به طور صریح از امامت فرزندش امام رضا علیه السلام آگاه کرده، آنان را به پذیرفتن امامت او و تن دادن به گفته های او فرامی خواند.

از «داوود بن رزین» نقل شده است که گفت: «اموالی برای ابو ابراهیم (امام کاظم علیه السلام) بردم. امام علیه السلام بخشی از آن را گرفته، بخش دیگر آن را بازگرداند. به حضرتش گفتم: فدایت شوم، چرا این [مال] را به من بازگرداندی؟

فرمود: آن را نزد خود نگاه دار تا پس از من صاحب این اموال، آن را از تو بخواهد.

ص: ۷۲

۱- (۱). آل عمران/۳۴.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۳۲/۱.

زمانی که موسی [بن جعفر] علیه السلام از دنیا رفت، امام رضا علیه السلام به وسیله پیکی به داوود فرمود: آن مالی که نزد تو [و بر ذمه تو] است به ما بده.

من آن مال را برای حضرت فرستادم». (۱)

می بینیم در این روایت امام کاظم علیه السلام نام امام پس از خود را به «داوود» نمی گوید، بلکه با عبارت «تا پس از من صاحب این مال، آن را از تو بخواهد» امامت فرزندش حضرت رضا علیه السلام را تحکیم و بر آن تأکید می کند.

حضرتش بنا به ضرورت ها گاهی نیز همزمان با اشاره و تصریح و در قالب یک گفتار، امامت حضرت رضا علیه السلام را مطرح می کرد، چرا که تفاوت درجه فکری و عقلی و نیز دریافت و درک افراد را در نظر می گرفت.

از «عبد الله هاشمی» نقل شده است که گفت: «ما و دوستان ما که تعدادمان به حدود شصت نفر می رسید نزد قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله گرد آمده بودیم.

ابو ابراهیم، موسی بن جعفر علیه السلام در حالی که دست فرزندش علی را در دست داشت، وارد شده، فرمود: آیا می دانید کیستم؟

گفتیم: سید و بزرگ مایی.

فرمود: نام و نسب مرا باز گوید.

گفتیم: موسی بن جعفر بن محمد.

فرمود: این که با من است کیست؟

گفتیم: او علی بن موسی بن جعفر است.

امام علیه السلام فرمود:

ص: ۷۳

۱- (۱). اصول کافی ۳۱۳/۱؛ اختیار معرفه الرجال/۳۱۳؛ الارشاد ۲۵۱/۱ و ۲۵۱؛ اعلام الوری ۴۷/۲ (به نقل از: الارشاد ۲۵۱/۱ و ۲۵۲)؛ کشف الغمه ۶۱/۳ و ۶۲؛ طوسی، الغیبه/۹۳؛ حدیث ۱۸ و بحار الانوار ۲۵/۴۹.

پس گواه باشید که او در دوران حیاتم وکیل من و پس از مرگم وصی من است».^(۱)

این بیان امام کاظم علیه السّلام در حالی که نصی بر امامت امام رضا علیه السّلام و جانشینی اوست، در عین حال و با تفسیری ظاهری در حکم وصیت عادی و متعارفی است که پدر به فرزند و در مورد او می کند. امام کاظم علیه السّلام از آن جهت با عبارتی دو پهلو از جانشینی و وکالت فرزند خود سخن می گوید که اوضاع سیاسی حاکم بر جامعه، آکنده از ترور، تعقیب و اختناق است.

امام کاظم علیه السّلام با در نظر گرفتن شرایط و نیازهای جامعه، مسأله امامت فرزندش حضرت رضا علیه السّلام را گاهی در برابر عده ای و زمانی در برابر جمع اصحاب و خاندان خود مطرح می فرمود.

از داوود بن کثیر رقی نقل شده است که گفت: «به موسی کاظم علیه السّلام گفتم:

فدایت شوم، کهنسال شده ام. دست مرا بگیر و از دوزخ وارهانم. [به من بگو]: پس از تو، امام و سرپرست ما کیست؟

امام علیه السّلام به فرزندش ابو الحسن رضا اشاره کرده، فرمود: پس از من او سرپرست و امام شماست. ^(۲)

«حیدر بن ایوب» می گوید: «در مدینه، در جایی که «قبا» نام داشت و «محمد بن زید بن علی» در آن حضور داشت، حاضر بودیم. محمد بن زید نه در وقت معمول که با تأخیر نزد ما آمد. به او گفتیم: فدایت شویم، تو را چه شده است [که دیر آمدی]؟

محمد گفت: امروز ابو ابراهیم ما را که هفده تن از فرزندان فاطمه (س) و علی علیه السّلام بودیم فراخواند و ما را گواه گرفت که فرزندش علی وکیل او در

ص: ۷۴

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲۷/۱.

۲- (۲). الفصول المهمه ۲۴۳-۲۴۴.

زمان حیاتش و وصی او پس از وفاتش است و فرمانش نافذ است و [این حق] برای او [محفوظ] است.

آن گاه محمد بن زید قصد امام کاظم علیه السلام از این کار را روشن کرده، گفت:

ای حیدر، به خدا سوگند که او امروز فرزندش را به عنوان امام [پس از خویش] معرفی کرد. (۱)

آن گاه که ضرورت ایجاب می کرد امام کاظم علیه السلام در قالب الفاضلی صریح و به دور از ابهام و کنایه و بی نیاز به تأویل و تفسیر، مردم را از امامت فرزندش امام رضا علیه السلام آگاه می کرد. «عبد الله بن حارث» که مادرش از نوادگان «جعفر بن ابی طالب» بود می گوید: «ابو ابراهیم علیه السلام ما را فراخواند و چون گرد آمدیم، فرمود: آیا می دانید شما را برای چه گرد آورده ام؟

گفتیم: نه.

امام علیه السلام فرمود: گواه باشید که این فرزندم علی، وصی و متصدی کارهای من و جانشین من است و هر کس ناگزیر از دیدار من باشد، باید با کتاب (نامه) او به دیدارم بیاید. (۲)

این صراحت بیان امام کاظم علیه السلام منحصر به اجتماع های خصوصی و دور از چشم اغیار بود، اما در حضور عامه مردم الفاضلی دو پهلوی به کار می برد و تأویل و تفسیر کلام خود را برعهده شنوندگان می گذارد.

«حسن بن بشیر» می گوید: «همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را در روز غدیر برپا داشته، به مردم معرفی فرمود، ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام نیز فرزندش علی را برپا داشته، به حاضران

ص: ۷۵

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲۸/۱.

۲- (۲). اصول کافی ۳۱۲/۱؛ عیون اخبار الرضا ۲۷/۱؛ الارشاد ۲۵۰/۲؛ اعلام الوری ۴۵/۲ (به نقل از: کلینی و الارشاد ۲۵۰/۲ و ۲۵۱)؛ طوسی، الغیبه/۳۷ و بحار الانوار ۱۶/۴۹ (به نقل از: همان ها).

معرفی کرده، فرمود: ای مردم مدینه (یا این که فرمود: ای حاضران در مسجد)، این [فرزندم علی] پس از من جانشین و وصی من است. (۱)

در روایتی دیگر به نقل از «عبد الرحمن بن حجاج» آمده است:

«ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام در مورد امامت فرزندش علی وصیت کرد و سندی نوشت و شصت تن از بزرگان مدینه را بر آن گواه گرفت». (۲)

در سال ۱۷۸ ق. امام کاظم علیه السلام «محمد بن سنان» را از وصیت خود در مورد امامت فرزندش علی [بن موسی] الرضا علیه السلام آگاه کرد. (۳)

وصیت امام کاظم علیه السلام در دوران بازداشت

امام موسی بن جعفر علیه السلام در روز هفتم ماه ذو الحجه سال ۱۷۹ ق. (یک روز پیش از روز «ترویه») و به نقلی روز ۲۷ ماه رجب همان سال بازداشت شد. (۴)

پنجاه روز از بازداشت امام کاظم علیه السلام گذشته بود که «علی» و «اسحاق» فرزندان «عبد الله» فرزند امام جعفر صادق علیه السلام بر «عبد الرحمان بن اسلم» که در مکه بود وارد شدند. آنان نامه ای از امام کاظم علیه السلام همراه خود داشتند که به خط امام علیه السلام نگاشته شده، خواسته هایی را دربر داشت که حضرت به انجام آن امر فرموده بود. آن دو به عبد الرحمن گفتند: «[امام علیه السلام] دستور داده است تا این نیازها از این طریق برآورده شود و اگر چیزی از او [نزد تو] است، آن را به فرزندش علی بده که او جانشین و سرپرست کارهای اوست». (۵)

نیز امام کاظم علیه السلام آن هنگام که به زندان بصره برده می شد، «عبد الله بن مرحوم» را خوانده، نامه هایی به او داد و فرمود تا آن نامه ها را به فرزندش علی

ص: ۷۶

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲۹/۱.

۲- (۲). همان/۲۸.

۳- (۳). همان/۳۲.

۴- (۴). بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۰۶-۲۰۷.

۵- (۵). عیون اخبار الرضا ۳۹/۱.

برساند، سپس فرمود: او وصی و سرپرست کارهای من و بهترین فرزندان من است. (۱)

همچنین حضرت کاظم علیه السلام از داخل زندان نامه هایی برای یاران و اصحاب خود فرستاده، در آن ها به امامت فرزندش امام رضا علیه السلام [و پیروی از او] وصیت می کرد.

«حسین بن مختار» می گوید: «زمانی که ابو الحسن علیه السلام در زندان بود نوشته هایی از او به دستمان رسید که در آن ها آمده بود: امامت و جانشینی من، از آن بزرگترین فرزندان من است.» (۲)

اگر زندانی شدن امام کاظم علیه السلام را در بصره یک سال بدانیم و این روایت را بپذیریم، حضرتش در سال ۱۸۰ ق. وارد بغداد شد. در آن جا «علی بن یقطین» بر حضرت وارد شده، علی [بن موسی] الرضا علیه السلام را دید که در کنار حضرت کاظم علیه السلام نشسته است. امام کاظم علیه السلام به او فرمود: ای علی بن یقطین، این علی، سرور و سید فرزندان من است و من کنیه خود را به او داده ام.

چون علی بن یقطین این بیان امام کاظم علیه السلام را با «هشام بن الحکم» در میان گذاشت، هشام به او گفت: [امام کاظم علیه السلام] با این سخن به تو گفته است که پس از او فرزندش علی امام و جانشین اوست.» (۳)

بار دیگر امام کاظم علیه السلام برای تثبیت امر امامت حضرت رضا علیه السلام بین سال های ۱۸۱ ق. تا ۱۸۳ ق. از درون زندان به علی بن یقطین می نویسد: به یقین فرزندم [علی] سرور و مهتر فرزندان من است و من کنیه ام را به او داده ام. (۴)

ص: ۷۷

۱- (۱). همان/۲۷.

۲- (۲). الکافی ۳۱۲/۱؛ عیون اخبار الرضا ۳۰۰/۱؛ الارشاد ۲۵۰/۲، طوسی، اعلام الوری ۴۶/۲؛ کشف الغمه ۶۱/۳ و بحار الانوار ۲۴/۴۹ (به نقل از: الارشاد، اعلام الوری و الغیبه).

۳- (۳). الکافی ۳۱۱/۱؛ الارشاد ۲۴۹/۲ (به نقل از: الکافی ۳۱۱/۱)؛ عیون اخبار الرضا ۲۱/۱ و طوسی، الغیبه/۳۵.

۴- (۴). الکافی ۳۱۳/۱. این روایت ممکن است تحت تأثیر شرایط حاکم بر آن روزگار بوده و راوی به دلیل تنگناهای موجود روایت را این چنین مبهم نقل کرده است و منظور امام کاظم علیه السلام فرزندش امام رضا علیه السلام بوده که نص کامل روایت چنین است: «این علیا ابنی سید ولدی».

در شرایطی که بر دوران زندگی امام کاظم علیه السلام حاکم بود، می بایست حضرتش در تصمیم گیری و موضع گیری سیاسی، به ویژه اموری که به امام و جانشین پس از امام کاظم علیه السلام مرتبط بود، پنهان کاری کند. به همین دلیل امام کاظم علیه السلام از آشکار کردن امر امامت حضرت رضا علیه السلام پرهیز می کرد، اما زمانی را برای امام رضا علیه السلام تعیین کرد تا حضرتش امر امامت خود را اعلان کند.

از «یزید بن سلیط زیدی» نقل شده است که گفت: «گروهی بودیم که در راه مکه با ابو عبد الله علیه السلام برخورد کردیم. به او گفتم: پدر و مادرم فدایت باد. شما امامان پاکیزه [از پلیدی] هستید و کسی را از مرگ گریزی نیست. چیزی (رهنمودی) به من بنمایانید تا به کسان و خاندان خود برسانم.

امام صادق علیه السلام فرمود: آری [چنین خواهم کرد]، اینان فرزندان من هستند و این (به فرزندش موسی علیه السلام اشاره کرد) سرور و مهتر آنان است.

بعدها با ابو الحسن موسی علیه السلام دیدار کردم و به او گفتم: پدر و مادرم فدایت باد. دوست دارم آن گونه که پدرت درباره جانشین خود خبر داد تو نیز چنان کنی.

امام کاظم علیه السلام فرمود: پدرم در روزگاری نه چون روزگار ما می زیست... من در حالی از خانه بیرون شدم که به صورت ظاهر تمام فرزندانم را در امر جانشینی، شریک علی کردم، اما در نهان او (علی) را به تنهایی به وصایت خویش برگزیدم. ای یزید، آنچه به تو گفتم، امانتی است نزد تو که [مجازی] تنها به کسانی بگویی که عاقل باشند، در عرصه ایمان به نیکی از بوثه آزمون الهی برآمده و راست گفتار باشند... [ای یزید بدان که او] پس از گذشت چهار سال از مرگ هارون مجاز به بیان این امر (خلافت و امامت) است و چون چهار سال [از مرگ هارون] گذشت، هر چه خواهی از او (علی) پپرس که -إن شاء الله- پاسخ خواهد داد. (۱)

ص: ۷۸

بخش نخست امام رضا علیه السلام و محنت های پدرش امام کاظم علیه السلام

بخش دوم جلوه های انحراف در عصر امام رضا علیه السلام

بخش سوم نقش امام رضا علیه السلام پیش از ولایت عهدی

امام رضا علیه السلام و محنت های امام کاظم علیه السلام

هارون الرشید به ارتباط عمیق و ریشه دار میان امام کاظم علیه السلام و مسلمانان پی برده بود و می دید پایگاه مردمی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روزبه روز توسعه می یابد و اگر امام کاظم علیه السلام زنده بماند به یقین مسلمانان به مقایسه و مقارنه میان روش رفتاری امام کاظم علیه السلام و هارون الرشید پرداخته، شیوه درست و بدون کثی را از شیوه انحرافی بازخواهند شناخت. لذا به این نتیجه رسید در صورتی که امام کاظم علیه السلام آزادانه به فعالیت خود ادامه دهد، به یقین، وجودش خطر بزرگی برای دستگاه خلافت خواهد بود. به همین دلیل در صدد برنامه ریزی برای زندانی کردن امام کاظم علیه السلام و کنترل فعالیت ها و پیشگیری از تأثیر او بر مسلمانان برآمد.

از دیگر سو رویارویی های مکرر امام کاظم علیه السلام با هارون الرشید و خرده گیری او برای کسی چون هارون سخت دشوار بود و امکان نداشت تا در برابر امام علیه السلام و موضع گیری های او خاموش بماند. امام کاظم علیه السلام نیز در چنین موقعیتی قرار داشت و خاموش ماندن در برابر اقدام های تجاوزگرانه هارون علیه امت اسلامی و شریعت و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را ناروا و بیجا می دید. این رویارویی در موضع گیری های متعددی چهره نمود که بر هارون بسیار سنگین و ناگوار می آمد. به عنوان مثال، هارون به امام کاظم علیه السلام گفت: «ای ابو الحسن،

حدود فدک را بازگو تا آن را به تو مسترد کنم.

امام علیه السّلام فرمود: آن را به طور کامل و با همان حدود بازپس می گیرم. آن گاه حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام چهار حد آن را از «عدن» تا «سمرقند» و «افریقیه» و «سیف البحر» تا نواحی «خزر» و «آسیای صغیر» ذکر کرد.

امام کاظم علیه السّلام با این بیان روشن کرد که فدک در واقع همان خلافت و وصایت غضب شده پیامبر صلی الله علیه و اله است. از همین جا بود که هارون تصمیم به کشتن امام کاظم علیه السّلام گرفت. (۱)

زمانی هارون الرشید وارد حرم پیامبر صلی الله علیه و اله شده، خطاب به آن حضرت گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا، ای عموزاده!

و امام کاظم علیه السّلام خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چنین سلام داد: «السلام علیک یا اَبه»؛ سلام بر تو ای پدر.

هارون [که در تنگنای سیاسی و روحی قرار گرفته بود، ناچار زبان به اعتراف گشوده،] گفت: افتخار همین است [و بس].

اما این برخورد امام کاظم علیه السّلام کینه ای در دل او پدید آورد تا این که در سال ۱۶۹ ق. هارون امام علیه السّلام را احضار کرده، مدتی طولانی به زندان افکند، (۲) سپس او را آزاد کرد.

یک بار امام کاظم علیه السّلام نزد هارون الرشید برده شد. هارون از حضرت پرسید: «این سرا چیست؟ (آن را چگونه می بینی؟)».

امام علیه السّلام فرمود: این سرای فاسقان است». (۳)

ص: ۸۲

۱- (۱). تذکره الخواص/ ۳۱۴ (به نقل از: ربیع الابرار ۱/ ۳۱۶).

۲- (۲). البدایه و النهایه ۱۰/ ۱۸۳.

۳- (۳). الاختصاص/ ۲۶۲ و بحار الانوار ۴۸/ ۱۵۶ (به نقل از: الاختصاص/ ۲۶۲).

از دیگر سو سخن چینان علیه امام کاظم علیه السّلام نزد هارون سعایت کرده، او را بر ضد امام علیه السّلام تحریک می کردند. از جمله این سعایت کنندگان، «یحیی برمکی» بود، او به هارون می گفت: «از مشرق و مغرب برای او (امام کاظم «ع») اموال فرستاده می شود و او چندین خزانه دارد». (۱)

تمام این عوامل دست به دست هم داده، هارون را به زندانی کردن حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام واداشت و او در سال ۱۷۹ ق. امام کاظم علیه السّلام را بازداشت کرده، به مدت یک سال در بصره زندانی کرد. از سال ۱۸۰ ق. امام کاظم علیه السّلام در زندان های بغداد به بند کشیده شد تا سرانجام به دست یکی از دژخیمان هارون؛ یعنی «سندی بن شاهک» به شهادت رسید.

آن گونه که از روایت «علی بن یقظین» در باب وصیت امام کاظم علیه السّلام در مورد امامت امام رضا علیه السّلام آمده، در سال های نخستین زندانی شدن امام کاظم علیه السّلام حضرت رضا به دیدار پدر می رفته است. (۲)

حضرت کاظم علیه السّلام به امام رضا علیه السّلام دستور داد تا زمانی که او زنده است بر در سرای خویش بخواهد تا این که خبر شهادت پدر به او برسد. امام رضا علیه السّلام چهار سال به همین روال گذراند.

شبى از شب ها امام رضا علیه السّلام تأخیر کرده، به خانه نرفت. اهل خانه از این تأخیر نگران شدند. چون روز برآمد، امام رضا علیه السّلام وارد خانه شده، نزد «ام احمد» همسر پدرش رفت و فرمود: آنچه را که پدرم به تو سپرده است به من بده.

ام احمد فریاد برآورد: به خدا سوگند سرورم بدرود زندگی گفت.

امام رضا علیه السّلام او را به سکوت دعوت کرده، فرمود: این خبر را آشکار مکن

ص: ۸۳

۱- (۱). مقاتل الطالبیین/۴۱۵.

۲- (۲). الکافی ۱/۳۱۱.

و چیزی مگو[بگذار برای وقتی که]خبر به والی برسد. (۱)

«محمد بن فضل هاشمی» از سوی امام کاظم علیه السّلام مأموریت یافت تا خبر شهادت او را به امام رضا علیه السّلام برساند و امانت هایی به او سپرد تا به امام رضا علیه السّلام بدهد. محمد نیز دستور امام کاظم علیه السّلام را اجرا کرد و خود همان روز به بصره رفت تا خبر شهادت امام کاظم علیه السّلام را به مردم بصره بدهد. سه روز پس از رسیدن محمد به بصره، امام رضا علیه السّلام طبق وعده ای که به محمد داده بود وارد بصره شد و مردم بصره امامت او را پذیرفتند. امام رضا علیه السّلام همان روز به مدینه بازگشت، سپس از آن جا به کوفه رفت و با پیروان پدرش دیدار کرد و به مدینه بازگشت. (۲)

چون خبر شهادت امام کاظم علیه السّلام در میان مردم مدینه منتشر شد پیروان و محبان اهل بیت علیهم السّلام بر در سرای ام احمد گرد آمده، با «احمد بن موسی» (۳) دیدار کردند. احمد، آنان را به خانه برادرش امام رضا علیه السّلام برده، آنان با حضرت به عنوان امام بیعت کردند. (۴)

همان گونه که حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام فرموده بود، امامت امام رضا علیه السّلام مدت چهار سال از اغیار پنهان ماند و در این چهار سال امام رضا علیه السّلام امامت خود را بر مسلمانان، آشکار نکرد.

امام رضا علیه السّلام رنج پدرش و زندان های متفاوت و مکرر و درازمدت که امام کاظم علیه السّلام را تا لحظه شهادت در میان گرفته بود، می دید و با تمام وجود آن را لمس می کرد، اما شرایط مناسب نبود و امام رضا علیه السّلام اعلان رویارویی با

ص: ۸۴

۱- (۱). همان/۳۸۱-۳۸۲.

۲- (۲). الخرائج و الجرائح ۳۴۱/۱ و بحار الانوار ۷۳/۴۹ (به نقل از: الخرائج و الجرائح ۳۴۱/۱).

۳- (۳). حرم احمد بن موسی، معروف به «شاهچراغ» در شیراز و مطاف دل دوستداران اهل بیت (ع) است.

۴- (۴). مشروح این ماجرا را نک: بحار الانوار ۴۸، ذیل ص ۳۰۷-۳۰۸ (سید جعفر بحر العلوم، تحفه العالم).

حاکمیت را مصلحت نمی دید. از همین رو درد و رنج را بر خود هموار کرده، دم بر نمی آورد، چرا که مسلمانان به طور عموم و پیروان اهل بیت علیهم السلام به ویژه، در شرایطی سخت روزگار سپری می کردند.

فضای باز نسبی در روزگار هارون

امام کاظم علیه السلام در سال ۱۸۳ ق. (۱) به زهر کین هارون و به فرمان او به شهادت رسید. هارون الرشید که از انتشار خبر به شهادت رساندن امام کاظم در میان مردم بیمناک بود، طرحی تدارک دید تا دامان خود را از این جنایت پاک کند و خود را بی خبر از این امر نشان دهد. از همین رو سرداران، دبیران، قاضیان و بنی هاشم را گرد آورده، چهره امام علیه السلام را باز کرده، به آنان گفت: «آیا نشانه ای از قتل در او می بینید؟ آنان پاسخ دادند: نه». (۲)

از دیگر سو، سندی بن شاهک با اقدامی سالوسانه، پرده آخر این نمایش را اجرا کرد. او فقیهان و بزرگان بغداد را به زندان برد تا خود از نزدیک پیکر امام کاظم علیه السلام را واریسی کرده، ببینند که اثری از جرح و خفگی بر کالبد امام علیه السلام وجود ندارد. آن گاه از آنان خواست تا گواهی دهند که او (امام کاظم «ع»)) به مرگ طبیعی مرده است و آنان گواهی دادند، سپس به دستور سندی، پیکر پاک امام کاظم علیه السلام را بر پل بغداد گذاشته، ندا در داده شد: «این [پیکر] موسی بن جعفر است. در او بنگرید که [به مرگ طبیعی] مرده است». (۳)

احتمال انفجار و شورش مردمی علیه حکومت هارون، او را دستخوش نگرانی و بیم کرده بود. از این رو برای جلوگیری از چنین رخدادی و نیز

ص: ۸۵

۱- (۱). مروج الذهب ۳/۳۵۵.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۲/۴۱۴.

۳- (۳). الارشاد ۲/۲۴۲؛ اعلام الوری ۲/۳۴ (به نقل از: الارشاد ۲/۲۴۲) و کشف الغمه ۳/۲۴.

زدودن خشم مردمی و کاستن از واکنش‌ها، در تنگنا قرار دادن امام رضا علیه السّلام و خاندانش را کم رنگتر و محدودتر کرده، از به کار بستن اقدامات سخت گیرانه علیه آن حضرت خودداری نمود و پیشنهاد کسانی که از او می خواستند تا امام رضا علیه السّلام را بکشد رد می کرد.

از جمله این پیشنهاددهندگان «عیسی بن جعفر» بود که با پاسخ تند هارون مواجه شد. او به هارون گفت: «سوگندی که درباره خاندان ابو طالب (علویان) یاد کرده ای به یاد آور. تو سوگند یاد کردی که اگر کسی پس از موسی [بن جعفر علیه السّلام] مدعی امامت شد در اسارت و بند گردنش را خواهی زد. این علی فرزند موسی مدعی امامت است و آنچه درباره پدرش گفته می شد، درباره او نیز گفته می شود.

هارون خشمگینانه در او نگریست و گفت: چه می گویی؟ می خواهی این خاندان را همگی از دم تیغ بگذرانم؟». (۱)

و زمانی که «خالد بن یحیی برمکی» هارون را به کشتن امام رضا علیه السّلام تحریک و تشویق می کرد، هارون می گفت: «آنچه با پدر او کردیم ما را بس است. آیا می خواهی همه آنان را بکشیم؟». (۲)

البته باید دانست و می دانیم که این انعطاف و تغییر موضع هارون نسبت به خاندان رسالت، به معنای پشیمانی او از اعمال گذشته و نتیجه خداترسی اش نبود، بلکه می خواست با این شیوه، خشم مردم را فرو نشانند. از دیگر سو و علیرغم جاسوسان و سخن چینان فراوانی که برای زیر نظر داشتن امام علیه السّلام و گزارش فعالیت های او گمارد، کوچکترین گزارشی یا دلیلی بر فعالیت امام رضا علیه السّلام بر ضد حکومت هارون ارائه نشده بود.

ص: ۸۶

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۲۶.

۲- (۲). الفصول المهمه/۲۴۵.

چهار سال آغازین امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام؛ یعنی سال های ۱۸۳-۱۸۷ ق. با سکوت و رکود کامل گذشت و فعالیت هایی چون:

اعلان امامت، ایراد خطبه، دیدارهای عمومی یا حضور در مجامع عمومی از سوی امام رضا علیه السّلام دیده و ثبت نشد. البته این وضعیت از نگاه جاسوسان هارون که تمام حرکات و سکنات امام رضا علیه السّلام را زیر نظر داشتند دور نبود و آنان هارون را از این امر که حضرت رضا علیه السّلام از رخدادها فاصله گرفته و دوری می جوید، آگاه می کردند. روایت زیر مؤید این مطلب است:

«روزی ابو الحسن، علی بن موسی الرضا علیه السّلام وارد بازار شده، سگی، گوسفندی و خروسی خرید. جاسوسی که حضرت را زیر نظر داشت، هارون را از این اقدام امام رضا علیه السّلام آگاه کرد. هارون با شنیدن این خبر گفت: از او ایمن شدیم] و دیگر گزندی به ما نمی رساند]». (۱)

سکوت و عدم فعالیت علنی امام رضا علیه السّلام هارون را نسبت به گزارش های جاسوسان بی اعتماد کرده بود. زمانی یکی از نوادگان «زبیر بن عوّام» به هارون گفت: «او (امام رضا علیه السّلام) درب خانه خود را گشوده، مردم را به خویش دعوت می کند.

هارون گفت: این شگفت انگیز است. یکی می نویسد: علی بن موسی علیه السّلام سگی، گوسفندی و خروسی خریده و آن دیگری [آنچه می خواهد می نویسد]». (۲)

ص: ۸۷

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۲۶.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۲/۲۲۶.

بدین ترتیب، هارون گفته آن مرد زبیری را درباره امام رضا علیه السلام نادیده گرفته، بدون این که امام علیه السلام را مورد تعرض قرار دهد او را به حال خود وا گذاشت.

چهار سال از شهادت امام کاظم علیه السلام گذشت و سال ۱۸۷ ق. فرارسید.

هارون الرشید در این سال بر جماعت برمکیان خشم گرفته، آنان را به دست جلاّد سپرد. کشته شدن برمکیان نقش بسزایی در دگرگونی و انعطاف اوضاع سیاسی داشت، چرا که اینان ارکان حکومت عباسیان را قوام بخشیده، آن را تحکیم کرده بودند و بیشترین تلاش برای از بین بردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله داشتند. با حذف آنان از عرصه سیاسی آن روز و خالی شدن دستگاه حاکمیت از آنان، سعایت بر ضد امام رضا علیه السلام نیز کمرنگ شد و شرایط برای امام رضا علیه السلام فراهم گردید تا وصیت پدر بزرگوار خود را عملی کرده، امامت خویش را آشکار کند. برخی از یاران آن حضرت او را از این کار بر حذر داشته، گفتند:

«تو امری بس بزرگ بر ملا کردی و ما بیم آن داریم که این طاغوت به تو گزندی برساند.

امام علیه السلام که مطمئن بود آسیبی از هارون نخواهد دید، فرمود: هر چه می خواهد و هر چه می تواند بکند که نمی تواند گزندی به من برساند. (۱)

زمانی که یاران، مجددا اقدام امام رضا علیه السلام را در آشکار کردن امر امامت خویش، مخاطره آمیز خواندند، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: اگر هارون خراشی (آسیبی هر چند کوچک) بر من وارد کند، به یقین من دروغ پرداز هستم. (۲)

مسئولیت امام رضا علیه السلام در منصب امامت به معنای معارضه و رویارویی

ص: ۸۸

۱- (۱). اعلام الوری ۶۰/۲ و الفصول المهمه/۲۴۵.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۲/۲۱۳.

سیاسی نبود، بلکه امام رضا علیه السّلام به عنوان امام و پیشوای مردم و جانشین شرعی پدر ارجمندش مبارزه همه جانبه ای با اندیشه ها و عقاید منحرف و ویرانگری که جامعه آن روز را عرصه تباهی های خود کرده بودند و نیز نشر اندیشه پاک اسلامی را در دو عرصه اعتقادات و احکام شریعت، وجهه همت خویش قرار داد. هارون نیز که امام علیه السّلام را دور از عرصه سیاست می دید، نسبت به امام رضا علیه السّلام واکنشی نشان نمی داد.

رفتن هارون به ری (در سال ۱۸۹ ق.) و از آن جا به خراسان (در سال ۱۹۲ ق.) و در نهایت مرگ او در سال ۱۹۳ ق. از دیگر عوامل فراهم شدن آزادی نسبی برای امام رضا علیه السّلام بود.

اشاره

جلوه های انحراف در عصر امام رضا علیه السلام

در این بخش انحراف های گوناگونی که در روزگار حکومت عباسیان و دوره حکومت هارون و فرزندش محمد (که در سال ۱۹۸ ق. به وسیله سپاه برادرش مأمون کشته شد)؛ یعنی سال های ۱۸۳-۱۹۸ ق. مورد بررسی قرار می گیرد. نقش امام رضا علیه السلام در چاره جویی برای رهایی جامعه از انحراف های گوناگون این دوره و برخورد امام رضا علیه السلام با آن را مبحث دیگری است که به بخش بعد موكول می کنیم. انحراف هایی را که بر این دوره سایه افکنده بود، به اختصار مورد بررسی قرار می دهیم.

انحراف فکری

اشاره

جریان های منحرف فکری در روزگار عباسیان رواج یافته، پیروان و یارانی به دست آورد و بازار «جدال» و «مراء» آن چنان گرم شد که امت اسلامی را نیز به خود مشغول کرد. حاکمان عباسی این جریان ها را ترویج کرده، پدید آورندگان آن را مورد تشویق و حمایت خویش قرار دادند، زیرا امت اسلامی با سرگرم شدن به این جریان ها از عرصه سیاست، اقتصاد و زندگی عمومی خود فاصله می گرفت و از موضع گیری در برابر سیاست های جاری، دور می ماند.

پیروان دیگر ادیان نیز توانستند در چنین شرایطی با آزادی مطلق اعتقادات و افکار خود را مطرح کنند، مانند: «یهودیان»، «مسیحیان»، «زرتشتیان»، «صابئیان»، «برهمنان»، «ملحدان»، «دهریان» و دیگر گروه های زندیقان.

با ظهور پدید آورندگان مذاهب اسلامی، شمار مذهب های اسلامی نیز به همان نسبت فزونی می گرفت. اندیشه های عقلی صرف و فلسفه «مثالی» (۱) (آرمانی) در جامعه منتشر شد. دامنه جدل درباره «جبر»، «تفویض»، «ارجاء»، «تجسیم» و «تشبیه» گسترش یافت. در این دوره، جنبش های سیاسی، مانند:

«زیدیه» و «اسماعیلیه» که از جمله این جنبش ها بوده، جهاد مسلحانه را وجهه کار و جنبش خویش قرار داده بودند، به جریانی اعتقادی و دینی مبدل شدند.

ادعاهای باطل و پوشالی، ادعای پیامبری از سوی راه گم کرده ای که خود را «ابراهیم خلیل» می خواند، از دیگر پدیده های منحرف فکری این دوره بود.

مسلم این است که این جریان ها در سایه حاکمان عباسی و با بهره جویی از آزادی هایی که این حاکمان به جریان ها و مسلک های منحرف داده بودند و نیز حمایت های بی دریغی که از آنان می کردند توانستند در میان مسلمانان جای پای برای خود بیابند و در نهایت، جامعه اسلامی را دچار سردرگمی کرده، از راه راست اهل بیت علیهم السلام دور سازند.

از دیگر سو، حاکمان به جعل و اختراع آرا و نظریه پرداخته، یا نظریه ای را پذیرفته، در جامعه اسلامی می پراکندند تا مسلمانان را به جدال و مناقشه و قیل و قال سرگرم کند. آنان، مخالفان آراییی که خود پذیرفته بودند به زندان و مرگ محکوم می کردند، در حالی که قبول یا رد این نظریه ها هیچ تأثیری واقعی بر

ص: ۹۲

۱- (۱). پیروان این مکتب فلسفی، حقیقت اشیاء را انکار کرده، آن ها را اوهام و خیال های باطل و چونان نقشی بر آب دانسته، دانش را نتیجه تصورات می خوانند. نک: المنجد، واژه: «مثل» (م).

اعتقادات و باورهای دینی مردم نمی گذاشت. به عنوان مثال، هارون نظریه «قدیم» بودن قرآن را پذیرفت و به سرکوب و کشتن مخالفان این نظریه پرداخت. زمانی که درباره پیکر بی جان مردی که پیش روی هارون افتاده بود و جلادان او را کشته بودند، از هارون پرسیده شد، هارون گفت: «از آن رو او را کشتم که می گفت: قرآن حادث است». (۱)

در روزگار مأمون، وضع کاملاً معکوس شد و او در مورد قدیم بودن قرآن راهی جز راه پدرش در پیش گرفته، قرآن را «مخلوق» و نه «قدیم» خواند و این بار او بود که قرآن را موضوع آزمون عالمان قرار داد. (۲)

هارون از جعل روایات و احادیث پرداخته شده و منسوب به پیامبر خدا، به ویژه روایاتی که خرافی بودن آن کاملاً آشکار بود حمایت می کرد و مخالفان ترویج این گونه روایات را کیفر می داد. داستان زیر بهترین گواه بر این امر است:

«روزی ابو معاویه ضریر» به حضور هارون رسید. در آن مجلس یکی از بزرگان قریش حضور داشت. سخن بدان جا کشیده شد که ابو معاویه، حدیثی از «ابو هریره» نقل کرد که او آن را به رسول خدا نسبت داده بود. این حدیث که آکنده از خرافه است به این شرح می باشد: [روزی] موسی علیه السلام با حضرت آدم علیه السلام دیدار کرده، به او گفت: تو همان آدم هستی که ما را از بهشت بیرون کردی؟

آن مرد قرشی [از سخن ابو معاویه در شگفت شده،] گفت: کجا آدم و موسی با یکدیگر دیدار کردند؟

ص: ۹۳

۱- (۱). البدایه و النهایه ۲۱۵/۱۰.

۲- (۲). تاریخ الخمیس ۳۳۴/۲.

همین ایراد ناچیز، هارون را سخت خشمگین کرده، برآشفته و گفت: نطع (سفره چرمین که بر روی آن گردن می زدند) و شمشیر بیاورید. به خدا او زندیق است که حدیث رسول خدا را مورد طعن قرار داده، [در آن شک می کنند].

ابو معاویه به منظور نجات جان مرد قرشی بنای آرام کردن هارون گذاشته، می گفت: ای امیر المؤمنین، او دستخوش خطا و لغزش شده و نفهمیده است و همچنان هارون را با این گفتار آرام می کرد تا این که هارون از کشتن مرد قرشی صرف نظر کرد. ^(۱)

هارون الرشید حمایت و احترام بی دریغ خود را نثار عالمانی می کرد که تمایلات او را در نظر گرفته، بدان تن می دادند و با آن همراه می شدند، اما عالمان بزرگ و ارجمند و امامان اهل بیت علیهم السّلام را که با هواها و خواسته ها و امیال او همراه نبودند، به زندان می افکند یا در محاصره قرار می داد. نکته ای که ذیلا می آید، خود بهترین گواه بر این امر و دلیل حمایت بی پایان هارون از چنین عالمانی است.

«هارون بر دست «ابو معاویه» آب می ریخت. در همین حال از ابو معاویه پرسید: می دانی چه کسی آب بر دست تو می ریزد؟ ابو معاویه که نابینا بود گفت: نه.

هارون گفت: این منم که آب بر دستانت می ریزم.

ابو معاویه گفت: یا امیر المؤمنین، تویی؟

هارون گفت: آری، و این کار من برای گرامیداشت دانش است! ^(۲)

ص: ۹۴

۱- (۱). تاریخ بغداد/ ۸/۱۴.

۲- (۲). همان جا.

هارون همچنین اندیشه‌ها و آرای‌ها را که به حکومتش قدسیت و مشروعیت می‌بخشیدند، زیر چتر حمایت خود می‌گرفت. یکی از شاعران آخرت به دنیا فروخته، چهار بیت درباره‌ی او سرود و در آن ابیات، او را «امین الله» خواند. هارون دستور داد تا برای هر بیت، هزار دینار به او بدهند، آن گاه گفت: «اگر [بر اشعارت] می‌افزودی، به یقین ما نیز [بر دهش خود] می‌افزودیم».

عطایای سخاوتمندانه‌ی هارون، شاعران را بر آن داشت تا برای رسیدن به فریایی‌های دنیا، بی‌پروا درباره‌ی قدسیت حاکمان عباسی شعر بسرایند. یکی از اینان در مدح هارون چنین سرود:

«دوستی خلیفه چیزی نیست که سربر تافتگان از فرمان خداوند؛ و آنان که از دین خارج شده، فتنه‌ها را بارور می‌کنند، بدان تن در دهند».^(۱)

و «سلم خاسر»^(۲) در مدح «امین» و هارون سروده است:

«جن و انس با آن مهدی هدایت [یافته]؛ [بر ولایت عهدی] محمد پسر «زبیده دختر جعفر» بیعت کرده اند.

خداوند، خلیفه را به ساختن (ایجاد) خاندان خلافت، برای گرامیان درخشان [چهره] موفق کرد».^(۳)

زبیده همسر هارون الرشید، به پاس این مدیحه گویی گوهری به شاعر داد

ص: ۹۵

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/۲۳۳: حَبَّ الخلیفه حَبَّ لا یدین له عاصی الإله و شار یلقح الفتنا

۲- (۲). «سلم بن عمرو بن حماد» و از شاعران چیره دست بود. او قرآن خود را فروخت و یا پول آن طنبور خرید و از همین رو «خاسر» (زیانکار) خوانده شد. نک: خیر الدین زرکلی، الاعلام ۱۱۱/۳ (م).

۳- (۳). قد بایع الثقلان مهدی الهدی لمحمد بن زبیده ابنه جعفر قد وفق الله الخلیفه إذ بنی بیت الخلافه للهجان الأهر

و شاعر، آن را بیست هزار دینار فروخت».

عباسیان، با در محاصره قرار دادن فقیهان و عالمان پیرو و پوینده راه اهل بیت علیهم السّلام و نیز حمایت از پیدایش جریان های ویرانگر فکری و اعتقادی، بر آن بودند تا مسلمانان را از مسیر و منش اهل بیت علیهم السّلام دور کنند. البته این نظریه، ادعایی بی اساس نیست، بلکه تحت پیگرد قرار ندادن صاحبان این نظریه ها و جریان ها خود بهترین دلیل بر حمایت دستگاه خلافت از این جریان هاست.

دستگاه عباسیان هرگز بر آن نشد تا جریان «واقفیه» و «غلات» را در آغاز پیدایش آن، محاصره کرده، آن ها را از میان بردارد، چرا که این دو جریان، از تشیع سربرآورده بودند و باید با حمایت های خلیفه عباسی، وسیله ای باشند برای بدنام و خدشه دار کردن روش و منش اهل بیت علیهم السّلام و از ریشه برآوردن کیان شیعه و تشیع.

مأمون در ظاهر به عنوان نشر فرهنگ و در باطن برای ایجاد جریان هایی جدید که بتوانند در برابر مکتب اهل بیت علیهم السّلام بایستند، فرمان داد تا کتاب های فلسفی را از یونانی به عربی ترجمه کنند. (۱) پرواضح است که این اقدام به انتشار افکار و آرا و اصطلاحاتی منطقی و فرضیه های ذهنی دور از واقعیت می انجامید که در نهایت خواسته خلیفه را تأمین می کرد.

در روزگار عباسیان، فتوای به رأی و تفسیر به رأی فزونی گرفت و «قیاس» باطل که براساس قیاس حکمی فرعی با حکم فرعی دیگری مبتنی بود، رواج یافت. مفتیان نیز خواسته و تمایلات حاکمان را در فتوای خویش لحاظ می کردند. از «ابن مبارک» نقل شده است که می گفت: «چون هارون الرشید به

ص: ۹۶

۱- (۱). مؤثر الإنافة فی معالم الخلافه ۲۰۹/۱.

خلافت رسید، شیفته یکی از کنیزکان پدرش مهدی شد. از او تقاضای کامجویی کرد، اما کنیزک نپذیرفته، گفت: شایسته تو نیستم (برای تو حلال نیستم)، زیرا پدرت با من همخوابه شده است.

هارون که به شدت دلدادۀ او شده بود، از «ابو یوسف [مفتی]» پرسید: در این زمینه حکمی و فتوایی داری؟

او در پاسخ گفت: ای امیر المؤمنین، آیا هر چیزی را که کنیزکی بگوید شایسته تصدیق است؟ گفته او را نپذیر که [در گفته اش درستکار و] امین نیست».

ابن مبارک می گوید: «نمی دانم از کدام یک و از چه چیز در شگفت باشم، از این [خلیفه] که خود را صاحب اختیار جان و مال مسلمانان دانسته، اما خود را ناچار می بیند که حرمت حریم پدر را بشکند یا از آن کنیزک که از امیر المؤمنین دوری می کند و یا از این فقیه مفتی و قاضی روی زمین که [به خلیفه] می گوید: حریم حرمت پدرت را بشکن و کام دل برگیر و گناه آن را بر گردن من انداز؟». (۱)

نیز از «عبد الله بن یوسف» نقل شده است که گفت: «هارون الرشید به ابو یوسف گفت: کنیزکی خریده ام و می خواهم پیش از استبراء (دیدن خون حیض و اطمینان از عدم بارداری) با او در آمیزم. آیا راه حلی برای این مسأله داری؟

ابو یوسف گفت: آری. او را به یکی از فرزندان خود ببخش، سپس او را به همسری بگیر». (۲)

ص: ۹۷

۱- ((۱)). تاریخ الخلفاء/۲۳۳.

۲- ((۲)). همان جا.

بدین ترتیب، فقیهان شیفته دنیا و آرایه های آن، گام در راهی نهادند که هوس ها و تمایلات حاکمان ستمگر و منحرف را تأمین می کردند و با فتوای ناحق و باطل خود، راه هرگونه بی بندوباری را بر خلفا هموار می کردند. از دیگر سو می بینیم که فقیهان پیرو خط و مکتب اهل بیت علیهم السّلام بی باکانه با ستمگران و انحراف آنان در ستیز بوده و به همین دلیل پیوسته تحت تعقیب آنان و عوامل آنان قرار داشتند.

عالمان و فقیهان وابسته به دربار هرگز از ایفای رسالت [! خود باز نایستاده، به نشر واژگونه مفاهیم زهد و تصوف می پرداختند تا مسلمانان را از عرصه سیاست و دخالت در آن یا اعتراض به موضع گیری و دخل و تصرف حاکمان دور کنند.

سرانجام تلاش صادقانه این فقیهان درباری کارساز شده، مردم فراوانی را به انزوا کشاند و از عرصه زندگی دور کرد، به گونه ای که از فریضه امر به معروف و نهی از منکر نیز دست کشیدند.

دست اندازی خلیفه به بیت المال

خلفای عباسی تمام مبانی نظام اقتصادی اسلام را که به طور صریح دارایی بیت المال را امانتی در دست حاکم می دانست، نه ملک خاص او و او را به قیود شرعی مقید کرده بود، نادیده گرفته، به اموال مسلمانان دست اندازی کرده، آن را هزینه هوس های خود می کردند. آنان به منظور تقویت پایه های حکومت خود، افرادی را با هزینه های کلان زیر چتر حمایت خود قرار می دادند و خود در رفاه کامل بوده و زندگی اشرافی داشتند. خوانندگان، کنیزکان و چاپلوسان، از جمله کسانی بودند که سهم بزرگی در بیت المال داشتند.

یکی از این موارد را از زبان «ابو الفرج اصفهانی» نقل می‌کنیم: «خراج سنگینی و اموالی هنگفت از موصل برای هارون فرستاده شد. هارون دستور داد تا آن‌ها را به یکی از کنیزکان او بدهند. مردم، این کار هارون را اقدامی بزرگ و غیرطبیعی دانسته، از آن سخن می‌گفتند.

«ابو العتاهیه» گفت: [شگفتا!] هارون این چنین ثروتی را به زنی بدهد و من از آن بی بهره باشم؟ آن گاه بر هارون وارد شده، سه بیت شعر سرود و هارون بیست هزار درهم به او داد و «فضل بن ربیع» که در آن جا حاضر بود پنج هزار درهم بر آن افزود». (۱)

«ابراهیم بن مهدی» از دیگر کسانی بود که از این خوان به یغما گرد آمده، بهره مند شد. او ترانه‌ای (اشعاری) برای هارون خواند و یک میلیون درهم پاداش گرفت. (۲)

هارون همچنین کنیزکی به قیمت هفتاد هزار درهم خرید و گوهری به مبلغ دوازده هزار دینار خریده، به او داد، سپس سوگند یاد کرد که آن کنیزک در آن روز هرچه بخواهد برای او تهیه کرده، بدو خواهد داد. (۳)

در برابر این ولخرجی‌های خلیفه، بسیاری از مسلمانان در فلاکت، محرومیت و بینوایی روزگار می‌گذرانند، تا آن جا که دو تن از قرشیان با اشاره به همین امر، به هارون گفتند: «بلاهای خانمان سوز ما را از پای انداخت و مصیبت‌های روزگار دارایی ما را از دستمان ستاند». (۴)

وضعیت عامه مسلمانان در آن عصر این گونه بود، اما کارگزاران و نزدیکان خلیفه، از دهش و بخشش‌های او بهره مند بودند، تا جایی که دارایی

ص: ۹۹

۱- (۱). الأغانی ۶۷/۴.

۲- (۲). همان ۹۹/۱۰.

۳- (۳). همان ۳۴۲/۱-۳۴۳.

۴- (۴). همان ۲۶۱.

والی هارون در خراسان به هشتاد میلیون رسیده بود. (۱)

ثروتی که از هارون برجای ماند فراتر از تصور بود. او یکصد میلیون دینار نقد و معادل یکصد میلیون و پانزده هزار دینار، کالا، جواهر، ستور و... از خود برجای گذاشت. (۲)

فرزندان هارون در اشرافیگری و چپاول اموال مسلمانان، راه پدرشان هارون را دنبال کردند. محمد امین عمارتی ساخت و آن را با فرشی زربفت و ابریشمین که آن را از حریر و دیبا پر کرده بودند، مفروش کرد. (۳)

او بی اعتنا به فقر و فلاکت مسلمانان، بیت المال ایشان را به بازی گرفته، هر گونه و در هر راهی که می خواست، بی محابا خرج می کرد. روزی ماهی کوچکی برای او صید کردند. او یک جفت گوشواره طلا که هر یک به دانه ای مروارید مزین شده بود به گوش آن موجود کوچک کرد. (۴) او اموال مسلمانان را خرج خوشگذرانی ها و همشینیان خود و خواجگان می کرد. (۵)

مأمون نیز از این قافله عقب نمانده، اموال فراوان و بی شماری هزینه عروسی خود کرد و دستور داد تا خراج یک سال فارس و اهواز به پدر همسرش داده شود. (۶)

اطرافیان والی بغداد (که از سوی او منصوب شده بود) دست تطاول به بیت المال و دارایی مسلمانان دراز کرده بودند و کسی را یارای آن نبود تا آنان را از این تعدی ها بازدارد. (۷)

آنچه گذشت تنها اندکی از بی عدالتی ها، چپاول ها و غارتگری های این خاندان بود.

ص: ۱۰۰

۱- (۱). تاریخ طبری ۳۲۴/۸.

۲- (۲). تاریخ الخلفاء/۲۳۷.

۳- (۳). مروج الذهب ۳۹۲/۳.

۴- (۴). همان/۳۹۴.

۵- (۵). الکامل فی التاريخ ۲۹۴/۶.

۶- (۶). مروج الذهب ۴۴۳/۳.

۷- (۷). تاریخ طبری ۵۵۱/۸.

رفاه زدگی و اشرافیگری، نقش بسزایی در شیوع انحراف اخلاقی در میان حاکمان و تشکیلات وابسته به آن و نیز در میان امت داشت. حاکم هماره سرگرم بازی و پیوسته دنبال شهوترانی بود و چیزی جز این ها را نمی شناخت.

هارون نه تنها از این قافله عقب نماند که بر سرگرمی ها مواردی را افزود که خلفای پیشین بدان نمی پرداختند. او نخستین خلیفه ای بود که به سرگرمی هایی چون: بازی چوگان، گوی باختن و در حال سوارکاری تیر به هدف زدن پرداخت. همچنین هارون نخستین فردی از عباسیان بود که با شطرنج بازی کرد. (۱)

هارون به اسب دوانی علاقه مند بود. در یکی از روزهای مسابقه، اسب او بر دیگر اسبان پیشی گرفت. هارون از شاعران خواست تا درباره آن اسب شعری بسرایند. «ابو العتاهیه» درباره اسب هارون شعری سرود و از دهش فراوان هارون بهره مند شد. (۲)

توجه به این مطلب ضروری است که هرچند برخی از این کارها خارج از محدوده شرع نبوده و مباح بود، اما برای حاکمی که بر گستره اسلامی حکومت می کرد و این گستره هماره مورد تهدید دشمنان اسلام و در معرض خطر کینه توزان قرار داشت شایسته نبود.

هارون شدیداً شیفته آواز بود و به همین دلیل خوانندگان را طبقه بندی کرده بود [و به تناسب توانمندی شان، آنان را مورد عنایت قرار می داد]. (۳)

ص: ۱۰۱

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/ ۲۳۷.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). همان جا.

همان طور که پیشتر گفته شد، هارون اموال و هدایای زیادی به خوانندگان می داد. او شیفته سه تن از کنیزکان آوازه خوان شده بود و از همین رو درباره آنان شعری سرود که در آن آمده است:

«آن سه دوشیزه، اختیار مرا به دست گرفته؛ و تمام قلب مرا به تسخیر خود درآورده اند.

چه می بینم! تمام خلق فرمانبردار من بوده؛ و من فرمانبردار آن سه هستم، اما ایشان نافرمانی من می کنند.

این [وضع] جز فرمانروایی هوا و هوس نبوده؛ و آنان از همین راه در قدرت من رخنه و مرا مغلوب [خویش] کرده اند». (۱)(۲)

در حالی که هزاران جنگاور در جنگ ها و در دفاع از حریم و مرز سرزمین های اسلامی جان می دادند، اما هارون اندک اندوهی به خود راه نمی داد و چون خبر مرگ کنیزکی به نام «هیلا نه» شنید غرق اندوه شد، در رثای او چنین سرود:

«در سوگ او باید گریه کنندگان بگیرند؛ و هم در اندوه او مرثیه ها دل ها را بسوزانند.

او با رفتنش دردی پایا برای من آفریده؛ آن را به ارث برای من بر جای گذارد». (۳)(۴)

ص: ۱۰۲

۱- ((۱)). الأغانی ۳۴۵/۱۶ و فوات الوفيات ۲۲۶/۴.

۲- ((۲)). ملك الثلاث الأنسات عنانی و حللن من قلبی بكل مكان مالی تطاوعنی البریه کلها و أطيعهن و هنّ فی عصیانی ما ذاک إلا أنّ سلطان الهوی و به غلبت غرزن فی عصیانی

۳- ((۳)). همان جا.

۴- ((۴)). فلها تبکی البواکی و لها تشجی المراثی خلقت سقما طویلا جعلت ذاک تراثی

میگساری از دیگر سرگرمی های هارون بود که به شدت بدان آلوده شده بود. به دلیل همین اشتیاق، گاهی خود جام های می را به دست ندیمان خود می داد. (۱)

از سرگرمی های هارون تشکیل مجالس خنده و تفریح و لطیفه گویی بود و به همین منظور، «ابن ابی مریم مدنی» را برای مجالس شادی خود برگزید.

هارون، دوری او را برنرفته و از همزبانی اش ملول نمی شد. این علاقه قلبی و دل بستگی هارون به ابن ابی مریم به جایی رسید که در کاخ خود خانه ای برای او در نظر گرفت و او را در شمار افراد خانواده، اطرافیان و غلامان خود درآورد. (۲)

هارون از به کار بردن الفاظ رکیک و مستهجن توسط مجلسیان خود رنجه نمی شد، بلکه آن را نشاط افزا می شمرد. «روزی عباس بن محمد» ظرفی سفالین پر از مشک و عبیر به هارون پیشکش کرد. هارون آن را به «ابن ابی مریم» داد. عباس ناراحت شده، به ابن ابی مریم گفت: مادرش بدکاره باشد، اگر از آن بر غیر مقعدش بمالد.

هارون از واکنش عباس خندید. ابن ابی مریم دست درون ظرف سفالین کرده، از محتویات ظرف برداشته، بر عورت و همه اندام خود مالید، سپس به غلام خود دستور داد تا باقی مانده مشک و عبیر را نزد همسرش برده، [از قول ابن ابی مریم] به او بگوید: از محتویات ظرف به شرمگاه خود بمال تا بیایم و...

هارون از شنیدن این عبارت های رکیک یکسره می خندید و [به پاس این

ص: ۱۰۳

۱- (۱). حیاة الإمام علی بن موسی الرضا ۲/۲۳۴.

۲- (۲). تاریخ طبری ۸/۳۴۹.

شیرینکاری ابن ابی مریم [یک صد هزار درهم به او داد]. (۱)

زمانی که محمد امین زمام خلافت را در دست گرفت، خواجگانی خرید و در دوستی و ستایش آنان، زیاده روی کرده، آنان را همدم خلوت شبانه روز خود نمود... و برای ایشان مقرری معین نمود. او کسانی را به شهرها فرستاد تا دلککان و نمایشگران را برای او گرد آورند و آن ها را در شمار درباریان و خاصان خود در آورده، ماهانه ای برای آنان مقرر کرد. [او با فراهم آوردن چنین مجموعه ای از برادران و خانواده خود دوری جست و ایشان و سرداران سپاه خود را خوار و کوچک گرداند. آنچه از جواهر که در بیت المال بود و آنچه نزد خود داشت میان خواجگان، ندیمان و هم صحبتان خود تقسیم کرد و فرمان داد تا جاهایی را برای تفریح و مواقع خلوت و سرگرمی او ساز کنند. به فرمان محمد، پنج کشتی تفریحی به شکل های: شیر، فیل، عقاب، مار و اسب ساخته و به دجله انداخته شد. او برای ساخت این کشتی ها ثروت هنگفتی هزینه کرد. (۲)

بنا به فرمان محمد امین در جایگاهی (سکویی) در فضای باز، گرانبهاترین فرش ها گسترانده شد، جام ها و ظرف های زرین و سیمین و جواهرات فراوانی در آن جا فراهم آمد. آن گاه امین به سرپرست کنیزکان خود دستور داد تا یک صد کنیز نوازنده و خواننده را در نظر گیرد، سپس ده تن ده تن درحالی که عود در دست داشته، همخوانی می کنند، نزد وی بروند.... (۳)

هنگامی که در خراسان و در حضور «فضل بن سهل» نام امین برده شد،

ص: ۱۰۴

۱- (۱). همان/۳۴۹-۳۵۰.

۲- (۲). الکامل فی التاريخ ۶/۲۹۳-۲۹۴.

۳- (۳). همان/۲۹۵.

فضل گفت: «چگونه کشتن امین روا نباشد؟ در حالی که شاعر او در حضورش چنین سروده است:

«هان، مرا می بده، و آن هنگام که جام به دستم می دهی، به من بگو که: این می است [تا لذت نوشیدن آن با لذت شنیدن نام آن درهم آمیزد].

و چون پر کردن جام، به طور آشکارا ممکن باشد؛ آن را پنهانی به من مده». (۱)

«ابن اثیر» امین را این چنین معرفی می کند: «در سیره او چیزی که شایان ذکر باشد، مانند: بردباری، دادگری، تجربه [حکومت داری] نیافته ایم». (۲)

عبد الله مأمون در این میدان از پدرش هارون و برادرش امین عقب نمانده، در زمینه خوشگذرانی، تفریح، علاقه مندی به طرب و عمل طرب راه آن دو را درپیش گرفت. «اسحاق بن ابراهیم بن میمون» می گوید: «در میان خلق خدا کسی یافت نمی شد که همانند مأمون، شیفته و دلباخته زنان باشد». (۳)

او هم پیاله ندیمان خود می شد و آن قدر شراب می نوشیدند که از خود بی خود می شدند». (۴)

نیز به چند طریق نقل شده و در روایت های زیادی آمده است که: «مأمون میگساری می کرد». (۵)

«مأمون شب ها را با کنیزکان و آوازه خوانان به میگساری به صبح می رساند.

ص: ۱۰۵

۱- (۱). همان جا: ألا فاسقنی خمرا و قل لی هی الخمر و لا تسقنی سراً إذا أمکن الجهر

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). العقد الفرید ۱۵۶/۸.

۴- (۴). الکامل فی التاریخ ۴۳۷/۶.

۵- (۵). تاریخ الخلفاء/ ۲۶۰.

در یکی از همین شب‌ها «محمد بن حامد» در کنار مأمون ایستاده بود و مأمون شراب می‌خورد. در همین حال «عرب» به خواندن آواز پرداخت. مأمون از این که «عرب» بی مقدمه شروع به خواندن کرده بود، بهت زده شد. محمد بن حامد که متوجه بهت مأمون شد، گفت: سرورم، با بوسه ای او را وادار به خواندن کردم...

مأمون گفت: ... پس من، کنیز خود «عرب» را به همسری محمد بن حامد درآورده، چهارصد درهم از مال خویش کابین او قرار دادم... عرب همچنان تا سپیده دم برای مأمون آواز خواند و ابن حامد بر در سرا ایستاده بود». (۱)

انحراف اخلاقی به دستگاه حاکمیت و وابستگان حکومتی منحصر نبود، بلکه دستگاه قضا را نیز آلود. «یکی از قاضیان که در دوره امین و مأمون منصب قضا را در اختیار داشت، به عمل شنیع لواط آلوده شده بود و از این کار روی برنمی‌تافت تا آن جا که به این صفت شهره شد. زمانی که مسلمانان از او به مأمون شکایت بردند، مأمون در پاسخ گفت: خوب بود که پیش از این ها و قبل از صدور احکام از سوی او، به این امر اقدام می‌کردند!»

پس از آن که شکایت‌ها از او فزونی گرفت، امین او را عزل کرده، در شمار ندیمان خود درآورد و دست او را در کارهای فراوانی باز گذاشت». (۲)

انحراف اخلاقی میان نزدیکان حاکمان امری شایع بود. در آغاز حکومت مأمون برخی از سپاهیان و شرطه بغداد و کرخ، آشکارا به فسق و فجور پرداخته، راهزنی کرده و در انظار همگان، پسران و زنان را می‌ربودند... آنان در قالب گروهی به روستاها رفته... و هرچه می‌توانستند از اموال و دارایی مردم به

ص: ۱۰۶

۱- ((۱)). همان جا.

۲- ((۲)). مروج الذهب ۳/۳۴۵.

ستم می گرفتند و کسی را یارای آن نبود که مانع آنان شود، چرا که اینان اطرافیان سلطان (خلیفه) و مایه توانمندی و اقتدار او بودند.

با تأملی در تاریخ، می بینیم جاهلیت منسوخ شده توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله، در روزگار حاکمیت مدعیان جانشینی آن حضرت احیا و حمایت شد، تا جایی که حافظان جان و مال مردم، خود غارتگران بوده و قاضیانی که باید از مفسد اخلاقی جلوگیری کنند، به پاس شکستن حرمت دین و آلوده شدن به پلیدی ها و ترویج آن، پاداش می گرفتند و تمام این جنایات در سایه حکومت خلیفه الله - البته به گمان خودشان - صورت می گرفت.

انحراف سیاسی

اشاره

انحراف سیاسی از دیگر بحران هایی به شمار می رفت که بر فضای آن دوره سایه افکنده بود.

این بحران را می توان در چند مقطع زمانی بررسی کرد:

۱. اوضاع سیاسی در روزگار هارون

اشاره

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در ده سال آغازین امامت خود (۱۸۳-۱۹۳ ق.) معاصر هارون الرشید بود. سیاست خصمانه هارون با سیاست خلفای پیشین و نیز سیاست او در برخورد با امام کاظم علیه السلام تغییر نکرده بود. هارون الرشید به دلیل به شهادت رساندن امام کاظم علیه السلام همچنان دستخوش بیم و هراس بود. او می ترسید مبدا عکس العمل های مسلحانه از سوی وابستگان به اهل بیت علیهم السلام بروز کند، لذا در نخستین روز شهادت امام کاظم علیه السلام و برای دفع

ص: ۱۰۷

هرگونه اتهام از خود، سرداران، دبیران، بنی هاشم و قضاوت را فرا خوانده، با باز کردن چهره امام کاظم علیه السلام به آنان گفت: «آیا اثری از کشتن در پیکر او می بینید؟» (۱)

در چنین شرایطی که اوضاع به نفع هارون نبود، او ناچار به خودداری از برخورد مستقیم با امام رضا علیه السلام بود. از این رو از شیوه های سابق خود در برخورد با امام رضا علیه السلام استفاده نکرده، از تن دادن به تحریکات و پیشنهادهای کسانی که او را به کشتن امام رضا علیه السلام برمی انگیزتند سرباز می زد. البته باید به این امر توجه داشت که امام رضا علیه السلام در عرصه سیاست و فعالیت های سیاسی روشی برگزید که هارون را خلع سلاح کرده، بهانه ای به دست او نمی داد و در گزارش جاسوسان، هیچ اشاره ای به فعالیت چشم گیر سیاسی از سوی امام رضا علیه السلام نمی شد. به همین دلیل، حکومت هارون، در مقایسه با دیگر حاکمان عباسی رفتار آرامتر و مسالمت آمیزتری با امام علیه السلام داشت، اما با این حال حکومت او با ویژگی های زیر مشخص شده است:

نخست: ارباب

هارون الرشید همانند خاندان بنی امیه و دیگر عباسیان نه بر اساس وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به حکومت رسید و مسلمانان و «اهل حل و عقد» - که نظریه مطرح آن روزگار بود و این که اینان می توانستند کسی را نصب یا عزل کنند - نیز او را انتخاب نکرده بودند، بلکه از طریق ولایت عهدی و تعیین از سوی خلیفه پیشین به حکومت رسید. همین احساس او سبب شد تا به هر وسیله ای که می تواند حکومت خود را تثبیت کند.

از همین رو هارون از دو روش ارباب و تطمیع برای استوار کردن

ص: ۱۰۸

حکومت خود بهره می جست و هیچ اعتراض مسالمت آمیزی را تحمل نمی کرد و به هیچ نصیحتی یا امر به معروف و نهی از منکری گوش فرا نداده، آن را بر نمی تابد. او مشغول خواندن خطبه بود که کسی برخاسته، خطاب به او این آیه را خواند: کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۱)؛ نزد خدا ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.

هارون [که در پاسخ این اعتراض ناتوان مانده بود،] دستور داد تا او را یکصد تازیانه بزنند. (۲)

در سال ۱۸۸ ق. هارون الرشید، یکی از نزدیکان «احمد بن عیسی علوی» را دستگیر کرده، آن چنان او را [تازیانه] زد تا این که جان سپرد. جرم این مرد کهنسال - که بیش از نود سال از عمرش سپری شده بود - این بود که جای پنهان شده «احمد بن عیسی علوی» را به هارون نگفت. (۳)

از دیگر موارد برخوردهای هارون با مخالفان خود رفتار او با «یحیی بن عبد الله بن الحسن بن الحسن» بود. هارون او را تحت پیگرد قرار داده، سپس او را امان داد. چون یحیی را نزد هارون بردند، او را به زندان افکند تا این که در زندان درگذشت. در روایت دیگری آمده است: زندانبان یحیی، او را چند روزی گرسنگی داد و یحیی در اثر گرسنگی جان سپرد. (۴)

نیز در روزگار هارون و آن هنگام که در «طوس» بود «حمید بن قحطبه طائی» به فرمان او شصت تن از علویان را کشت و پیکر آنان را در چاه انداخت. (۵)

ص: ۱۰۹

۱- (۱). صف (۶۱)/۳.

۲- (۲). العقد الفرید ۵۱/۱.

۳- (۳). تاریخ یعقوبی ۴۲۳/۲.

۴- (۴). همان ۴۰۸.

۵- (۵). عیون اخبار الرضا ۱۰۹/۱.

این نکته قابل تأمل است که هارون هرچند علویان را در معرض ارباب، تهدید و کشتار قرار داده بود، اما تصمیم به کشتن امام رضا علیه السلام نگرفت، بلکه به تهدید و برنامه ریزی برای کشتن امام علیه السلام البته بدون قصد اجرای آن بسنده کرد.

در یکی از موضع گیری های خود نسبت به امام رضا علیه السلام گفت: «امسال به مکه خواهیم رفت و علی بن موسی را گرفته، نزد پدرش می فرستم (او را می کشم).

زمانی که این خبر را به امام رضا علیه السلام رساندند، فرمود: او به من صدمه نخواهد زد. (۱)

یک بار که امام رضا علیه السلام از سوی هارون الرشید احضار شده بود، به همراهان خود فرمود: او (هارون) مرا برای [اجرای اندیشه شوم خود] و بلایی سترگ فرا خوانده است [اما] به خدا سوگند، او نمی تواند کاری که بر من ناگوار باشد در حق من انجام دهد.

چون امام رضا علیه السلام بر هارون وارد شد، هارون او را گرامی داشته، از حضرتش خواست تا نیاز خانواده اش را بنویسد [و به خلیفه بدهد] و چون از نزد هارون بیرون شد، هارون گفت: «من [چیزی را] می خواستم و خداوند [چیز دیگری] خواست و آنچه خداوند خواست خیر بود». (۲)

امام رضا علیه السلام همچنان از سوی جاسوسان هارون زیر نظر بوده، آنان گفتار، رفتار و دیدارهای او را به اطلاع هارون می رساندند. از این رو امام رضا علیه السلام چنان برخوردی محتاطانه داشت تا مأمون از جانب او تهدیدی و خطری احساس نکند.

ص: ۱۱۰

۱- (۱). اثبات الوصیه/ ۱۷۴.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۱۶/۴۹ (به نقل از: مهج الدعوات).

هارون الرشید، حکومت و خلافت را به انحصار خود درآورد و آن را به صورت موروثی میان سه فرزند خود قرار داد. او علیرغم این که محمد (امین) را شایسته خلافت نمی دانست، اما برای دلجویی از «زبیده» مادر امین و خشنودی اش محمد را به ولایت عهدی خویش برگزید. هارون ضمن اعتراف به بی کفایتی محمد، انتخاب او را توجیه کرده، گفت: «محمد را مقدم داشتیم... و نیک می دانم که او دنبال رو هوای نفس خود بوده، هرچه در دست داشته باشد، بر باد داده، نظر کنیزکان و زنان را [در امور حکومتی] دخالت می دهد و اگر «ام جعفر» (زبیده) نبود و بنی هاشم بدو متمایل نبودند، عبد الله (مأمون) را مقدم می داشتیم». (۱)

هارون فقط به دلیل علاقه «زبیده» به امین او را برگزیده، به پیامدهای این انتخاب نیندیشید و فجایعی که در نتیجه رقابت میان امین و مأمون بر سر مسلمانان نازل می شد، او را دستخوش هیچ نگرانی نمی کرد. در نتیجه این انتخاب نامبارک و رقابت آن دو بر سر حکومت، هزاران تن از مسلمانان در جنگی خونین طعمه مرگ شدند و دارایی مسلمانان هزینه این جنگ شد.

از دیگر مظاهر استبداد هارون، سپردن مناصب حکومتی و نظامی به خویشاوندان، یاران نزدیک و متملقان بود. او همین سه ویژگی را شرط شایستگی برای پذیرش مسئولیت می دانست و شایستگی های دینی، اخلاقی و مدیریتی از نظر او چندان ارزشی نداشت.

ص: ۱۱۱

به گواهی تاریخ، حکومت و سرزمین اسلامی همواره از سوی دشمنان خارجی مورد تهدید قرار داشت. در آغاز روزگار امامت امام رضا علیه السلام «خزران» یورش سخت بر مسلمانان برده، هزاران تن از آنان را کشتند و بیش از یک صد هزار زن و مرد را به اسارت گرفتند. تاریخ نویسان درباره این فاجعه گفته اند:

«فاجعه ای سترگ بر اسلام رفت که هرگز مانند آن شنیده نشده است». (۱)

از سوی دیگر، رومیان در انتظار فرصتی بودند تا بر مسلمانان یورش ببرند و به هر بهانه ای پیمان صلح را نادیده می گرفتند و پس از جنگی خونین، مجدداً پیمان صلحی نوشته می شد. این مسأله شایان توجه است که یورش و لشکرکشی حاکم، به انگیزه نشر مبانی اسلام و توسعه دادن به گستره دولت اسلامی نبوده، بلکه به منظور تأمین تمایلات او برای استیلای بر سرزمین های بیشتری و تحت یوغ درآوردن شمار افزونتری از مردم بود. هدف دیگر حاکم از چنین آتش افروزی ها، سرگرم کردن مسلمانان به جنگ و دور نگاه داشتن آنان از سیاست و برخورد با حاکمیت بود. رفتار و منش هارون و آن شب نشینی ها و زن بارگی های او خود بهترین گواه بر این مدعاست، زیرا آنان که برای اسلام و مسلمانان دل می سوزانند، هرگز به کنیزکان و شب نشینی های آن چنانی و نیز به خوشگذرانی ها و تجمل گرایی نمی پردازند.

ص: ۱۱۲

سیاست های نادرستی که هارون در آغاز حکومت خود درپیش گرفت، جبهه داخلی را دستخوش نابسامانی و آشتی کرد. سال ۱۸۴ ق. شاهد شورش «ابو عمرو، حمزه شاری» بود که تا سال ۱۸۵ ق. ادامه داشت. هارون الرشید پس از آن که ده هزار تن از یاران و همراهان ابو عمرو را کشت، توانست این شورش را سرکوب کند. در همین سال مردم طبرستان، والی منصوب از سوی هارون را کشتند.

دومین شورش «ابو الخصیب» از دیگر رخدادهای این سال بود. او توانست بر «نسا»، «ایورد»، «طوس» و «نیشابور» چیره شود. سپس به سوی «مرو» و «سرخس» لشکرکشی کرد و کار او بالا گرفت. این شورش در سال ۱۸۶ ق. و پس از کشته شدن هزاران تن از دو طرف سرکوب شد. (۱)

سال ۱۸۷ ق. سال گسترش شکاف در جبهه داخلی بود، زیرا هارون الرشید «برمکیان» را که ارکان حکومت و پایه گذاران آن بوده (۲) و در سرکوب دشمنان و مخالفان عباسیان نقشی چشم گیر داشتند، از دم تیغ گذراند.

در همین سال هارون بن عبد الملک بن صالح بن علی عباسی را به زندان افکند، چرا که پسرش علیه او سعایت کرده، مدعی بود که او در پی دست یابی به خلافت و مدعی آن است. (۳)

«ابراهیم بن عثمان بن نهیک» که به خونخواهی برمکیان قیام کرده بود، در همین سال و به دست هارون کشته شد. (۴)

ص: ۱۱۳

۱- (۱). تاریخ طبری ۲۷۲/۸-۲۷۳.

۲- (۲). همان/۲۸۷.

۳- (۳). الکامل فی التاريخ ۱۸۰/۶.

۴- (۴). همان/۱۸۶.

سال ۱۸۹ ق. شاهد رفتن هارون به ری بود، چرا که به او اطلاع داده شد «علی بن عیسی بن ماهان» والی خراسان، علیه او پرچم مخالفت برافراشته است و از دیگر سو ارتباط هارون با مردم خراسان قطع شده بود [و او می بایست به دیدار آنان برود]. پس از چهار ماه و در حالی که والی خراسان همچنان در منصب خود بود، هارون به بغداد بازگشت. (۱)

هارون شتابان و بی تأمل متصدیان دستگاه های حساس دولتی را عزل می کرد. به عنوان مثال، منصب فرماندهی شرطه را به هشت تن سپرد [به هر بهانه ای] یکی را عزل و دیگری را جای او می نشانند. (۲)

این سیاست غلط و ناکارآمد هارون به سست و کمرنگ شدن رابطه امت و حاکم انجامید و او را منفور همگان کرد. زمانی که هارون الرشید در مکه از کنار «فضیل بن عیاض» گذشت، فضیل گفت: «مردم، این [مرد] را ناخوش داشته، از او گریزانند». (۳)

به یک سخن اوضاع سیاسی ای که هارون با آن دست و پنجه نرم می کرد، سبب شده بود تا از کشتن امام رضا علیه السلام چشم پوشی کند، زیرا روزگاری از کشتن پدرش در زندان نمی گذشت. از سوی دیگر در روزگار امام رضا علیه السلام از قیام های علویان - که اگر وجود داشت، به یقین امام رضا علیه السلام مسئول پیامدهای آن شناخته می شد - خبری نبود. امام رضا علیه السلام در این دوره به اصلاح آرام اوضاع موجود می پرداخت که از آن جمله، تفهیم و بیان مفاهیم مسالمت آمیز سیاسی به دور از اعتراض های آشکار بود.

ص: ۱۱۴

۱- (۱). همان/۱۹۱-۱۹۲.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی ۴۲۹/۲.

۳- (۳). تاریخ بغداد ۲/۱۴.

امام رضا علیه السلام پنج سال از دوران امامت خود را (۱۹۳-۱۹۸ ق.) با محمد امین معاصر بود. در این دوره محمد امین علیه امام رضا علیه السلام به ویژه و اهل بیت علیهم السلام به طور عموم اقدامی نکرد و در صدد کشتن او و دیگر علویان برنیامد. تاریخ نگاران حتی لفظی از او نقل نکرده اند که از آن چنین تصمیمی استشمام شود. البته این تصور دور از ذهن نیست که اوضاع و شرایطی که امین در آن قرار گرفته بود، اجازه چنین اقدامی را به او نمی داد. او در آغاز حکومتش با برادرش عبد الله مأمون دچار چالش و نزاع شد که در نهایت به تجزیه سرزمین های اسلامی به دو بخش انجامید. هر یک از آن دو با تمام تشکیلات اداری-نظامی و یاران و پیروان و اموالی که به آن ها می رسید بر یک بخش از گستره اسلامی فرمان می راند.

در سال ۱۹۴ ق. مردم «حمص» علیه حکومت عباسیان سر به شورش برداشتند. فرمانده سپاه امین پس از کشتن بزرگان حمص و زندانی کردن مردم آن سامان، به آتش کشیدن نواحی و اطراف آن و به یک سخن، به بهای جان بسیاری از مردم و نابودی اقتصاد آن منطقه توانست شورش مردم حمص را سرکوب کند.

در همین سال امین فرمان داد تا خطیبان ولایت عهدی فرزندش «موسی» را بر فراز منبرها اعلام کنند. آن گاه از مأمون خواست تا موسی را در ولایت عهدی بر خود مقدم دارد، اما مأمون نپذیرفت.

در سال ۱۹۵ ق. امین به منظور جنگ با برادرش مأمون سپاهی به خراسان گسیل داشت که سپاه او با شکست روبرو شد، اما امین تا سال ۱۹۷ ق. کار

لشکرکشی به خراسان را دنبال کرد، ولی هیچگاه سپاه امین نتوانست بر خراسان چیره شود و هربار شکست خورده بازگشت. سپاه مأمون، لشکر شکست خورده امین را تا بغداد دنبال کرده، مدت یک سال بغداد را در محاصره کامل خود درآورد.

در سال ۱۹۸ ق. و پس از جنگی خونین که ده ها هزار تن از دو طرف را به کام مرگ فرستاد، سپاهیان مأمون بر بغداد چیره شده، امین و یاران او که در کنار او بودند کشته شدند و اینک مأمون حاکم بلامنازع سرزمین های اسلامی شده بود. (۱)

پیدایش چنین اوضاعی فرصت تعقیب و زیر نظر گرفتن امام رضا علیه السلام و دیگر علویان را از حاکمیت گرفته بود. امام رضا علیه السلام نیز فرصت به دست آمده را مغتنم شمرده به اموری پرداخت، از جمله:

- اصلاح جامعه اسلامی و پالودن آن از نابسامانی ها و فسادها در حد توان؛

- اقدام به گسترش پایگاه تشیع در میان مردم؛

- نشر مفاهیم و اندیشه های عاری از کژی.

در این دوره علویان به تجدید ساختار نظامی پرداختند تا برای مراحل و دوره هایی که در پیش است و شرایطی که حاکمیت و امت اسلامی در کنار هم آن را تجربه خواهند کرد، خود را آماده کنند.

ص: ۱۱۶

اشاره

نقش امام رضا علیه السلام پیش از ولایت عهدی

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مورد توجه فقیهان و قبله قلوب جویندگان دانش بود. حضرتش بر این جایگاه خود گواهی داده، فرمود: در «روضه» می نشستم و شهر مدینه آکنده از عالمان بود، اما هر گاه یکی از آنان در مسأله ای دچار مشکل و سرگشتگی می شد، همگان مرا حریف آن دانسته، مسأله را نزد من می فرستادند و من پاسخ آن را می دادم. (۱)

آن بزرگوار به یاران خود می فرمود تا درک و تعقل مردم را سنجیده، در حد توان و فهم شان آنان را با مسائل اعتقادی آشنا کنند. در یکی از این موارد حضرتش به «محمد بن عبید» فرمود: به «عباسی» بگو: از گفت و گو درباره توحید و مسائلی مانند آن دست بردار و با مردم درباره آنچه می دانند [و آن را درک می کنند] سخن بگو و از چیزی که نمی دانند [و درک آنان بدان نمی رسد و از شناخت آن ناتوان باشند] خودداری کن. (۲)

امام رضا علیه السلام و اصلاحات فکری و دینی

اشاره

امام رضا علیه السلام ماهیت توطئه ای را که برای به آشفستگی کشاندن خرد و باور

ص: ۱۱۷

۱- (۱). اعلام الوری ۷۴/۲؛ کشف الغمه ۱۰۷/۳ (به نقل از: اعلام الوری ۶۴/۲) و بحار الانوار ۱۰۰/۴۹.

۲- (۲). التوحید/۹۵.

مسلمانان تدارک دیده شده بود، روشن کرده، قاعده ای کلی از شیوه و عملکردهایی که دشمنان اسلام برای خدشه دار کردن اندیشه ها و مفاهیم اسلامی در پیش گرفته بودند، به دست داده، فرمود:

مخالفان و دشمنان ما سه دسته اخبار و روایات در فضایل ما جعل کرده اند: غلو درباره ما، کوتاهی و نارسایی در امر (امامت) ما و بدگویی آشکار از دشمنان ما. پس هرگاه مردم مطالبی آمیخته به غلو درباره ما بشنوند، شیعیان ما را تکفیر کرده، آنان را معتقد به الوهیت ما خواهند خواند و چون روایات تقصیر و کوتاهی را ببینند، آن کوتاهی را از ما خواهند دانست و زمانی که بدگویی صریح و بی پرده، همراه با ذکر نام دشمنان ما بشنوند، ما را با ذکر نام به بدی یاد خواهند کرد. (۱)

امام علیه السلام در برخورد با چنین آشفتگی و نابسامانی فکری چندین روش را برگزید که ذیلاً تبیین می شود:

نخست: پاسخ به انحراف های فکری

امام رضا علیه السلام به منظور گسستن پیوند منحرفان با تمام گونه های انحرافات فکری، گام به میدان مبارزه نهاد. حضرتش تمام جوانب جریان های انحراف و جریان سازان منحرف را در نظر گرفته، گاهی اصل جریان را و زمانی جریان سازان و افرادی را که تحت تأثیر آن قرار گرفته بودند مورد نقد قرار داده، آنان را به مردم می شناساند و به تنویر افکار مسلمانان می پرداخت. یکی از این تفکرهای منحرف که جای پای در جامعه آن روز داشت و کسانی را نیز جذب کرده بود، جریان «مشبهه» بود که خداوند عزّ و جلّ را به اشیاء

ص: ۱۱۸

تشبیه می کردند.

امام رضا علیه السلام در ردّ باور و اعتقادات آنان فرمود:

بار خدایا، قدرتت بی هیچ سستی [و کاستی] آشکار شد، اما [آنان] در حق تو جهل و نابخردی ورزیده [بر همین اساس و به اندازه درک خود] تو را بزرگ خواندند [و نه آن گونه که شایسته آنی و در عین حال] تو را آن سان که توصیف کرده اند بزرگ نداشتند. پس من - ای خدای من - از آنان که تو را در شکل خلقت جست و جو می کنند، بیزارم [چرا که] چیزی همانند تو نیست.

(۱)

او همچنین در ردّ «جبریون» و «مفوضه» فرمود:

هر کس مدعی شود که خداوند افعال ما را انجام می دهد و ما را بدان [عمل غیر ارادی] کیفر می کند، قائل به «جبر» است و هر کس بگوید: خدای - عزّ و جلّ - امر آفرینش و تقسیم روزی را به حجت های خود - که درود بر آنان باد - سپرده است، قائل به «تفویض» است. [و بدانید که] قائل به «جبر» کافر است و قائل به «تفویض» مشرک. (۲)

امام رضا علیه السلام در بسیاری از موارد «غالیان»، «مجسمه» و اصحاب «قیاس» و «تفسیر به رأی» و نیز فرقه های غیر اسلامی، مانند: زندیقان، یهودیان، نصرانیان و... را رد کرده و نظریه آنان را باطل و مردود خوانده است.

همچنین حضرتش تمام روایاتی را که منحرفان بدان استناد می کردند، مردود شمرده، و باطل بودن انتساب این دسته از روایات به رسول الله صلی الله علیه و اله را بر همگان روشن و آشکار کرد و مسلمانان را با روایات صحیح و غیر جعلی آشنا فرمود. در روایتی که ساخته و پرداخته دشمنان بوده اسلام و به رسول خدا

ص: ۱۱۹

۱- (۱). همان/ ۱۱۷.

۲- (۲). همان/ ۱۲۴.

نسبت داده شده، آمده است: خدای-تبارک و تعالی-هر شب جمعه به آسمان دنیا می آید.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در رد و باطل شمردن این روایت می فرماید:

خدا لعنت کند کسانی را که کلمات را از جای خود برمی گردانند. به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و اله چنین چیزی نگفت، بلکه فرمود: در ثلث آخرین هر شب و در آغاز شب جمعه، خداوند فرشته ای به آسمان دنیا فرو می فرستد و بدو فرمان می دهد تا بانگ برآورد: آیا درخواست کننده ای هست تا بدو عطا کنم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه او را بپذیرم؟ آیا استغفار کننده ای هست تا از او درگذرم؟... این حدیث را پدرم از پدرانش نقل کرده و آنان از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده اند. (۱)

حضرت رضا علیه السلام به همین اندازه از مذمت و برملا کردن اندیشه باطل گروه های منحرف بسنده نکرده، بلکه از مؤمنان می خواست تا با منحرفانی چون: جبریون، مفوضه و غالیان به طور کامل قطع رابطه کنند تا بدین ترتیب امت را از تأثیرپذیری از افکار ناسالم آنان دور و از گزند آنان ایمن سازد. او بیانات و رهنمودهای خود را گاهی با استناد به احادیث و آموزه های اجداد خود مستند می کرد و زمانی خود ارائه رهنمود می کرد.

او در روایت دیگری فرموده است:

هر کس مدعی شد که خداوند بندگان خود را به گناه کردن مجبور می کند و آنان را به انجام کاری که در توان شان نباشد وامی دارد، ذبیحه او را (حیوانی که او سر می برد) نخورید، گواهی اش را نپذیرید، او را به امامت نماز خویش برنگزینید و چیزی از زکات به او ندهید. (۲)

ص: ۱۲۰

۱- (۱). همان/۱۲۶-۱۲۷.

۲- (۲). همان/۱۲۴.

امام رضا علیه السلام درباره قطع رابطه و متارکه با غالیان و مفوضه فرموده است:

«الغلاه كفّار، و المفوضه مشرکون، من جالسهم أو خالطهم أو واكلمهم، أو شاربهم، أو واصلهم، أو زوّجهم، أو تزوّج منهم، أو آمنهم، أو ائتمنهم على أمانه، أو صدّق حديثهم، أو أعانهم بشرط كلمه خرج من ولاية الله - عزّ و جلّ - و ولاية رسول الله صلّى الله عليه و اله و ولايتنا أهل البيت عليهم السلام؛

غالیان کافرند و مفوضه مشرک. هرکس با آنان همنشینی کند، معاشرت داشته باشد، با ایشان بر یک خوان بنشیند، در حق آنان نیکی کند، به آنان همسر دهد یا از ایشان همسر گزیند، امان شان دهد، امانتی به آنان بسپارد و ایشان را امین بداند، گفتار ایشان را راست بخواند و یا به نیم کلمه ای آنان را یاری کند، از حریم دوستی خدا و رسول خدا و ما اهل بیت علیهم السّلام خارج شده است. (۱)

در روایتی دیگر، حضرتش از قطع رابطه با تمام گروه های غالیان سخن گفته، فرموده است:

«لعن الله الغلاه ألا- كانوا يهودا، ألا- كانوا مجوسا، ألا- كانوا نصارى، ألا- كانوا قدریّه، ألا- كانوا مرجئه، ألا كانوا حروریه... لا تقاعدوهم و لا تصادقوهم، و ابرؤوا منهم برئ الله منهم؟ (۲)

خدا غالیان را لعنت کند که همانند یهودیان، نصرانیان، مجوسان، قدریان، مرجئه، حروریه (خوارج) هستند. با آنان مجالست و دوستی نکنید و از ایشان بیزاری جوید که خداوند از آنان بیزار است.

از دیگر گروه ها و فرقه هایی که امام رضا علیه السّلام در برابر آنان موضع گیری می کرد، فرقه «واقفیه» بود. در این جا به اختصار به موضع گیری امام علیه السلام علیه

ص: ۱۲۱

۱- (۱). همان/۲۰۳.

۲- (۲). همان/۲۰۲.

پس از به شهادت رسیدن امام کاظم علیه السّلام امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام به شماری از وکلای امام کاظم علیه السّلام دستور داد تا اموالی که به عنوان نمایندگی امام کاظم علیه السّلام در اختیار داشتند برای امام رضا علیه السّلام بفرستند، اما آنان طمع ورزیده، به انگیزه استفاده فردی از این اموال پاسخ دادند: «پدرت- که درود خدا بر او باد- نمرده، همچنان زنده است و به امر امامت می پردازد و هر کس او را مرده بخواند ادعایی باطل کرده [و سخنی ناراست بر زبان رانده] است». (۱)

این ها توانستند در راه ترویج اندیشه خود مبنی بر این که «امام کاظم علیه السّلام نمرده است و همو امام منتظر است» عده ای از مردم را با خود همدل و همصدا کنند. امام رضا علیه السّلام می بایست در نخستین مرحله از برخورد با این اندیشه ویرانگر، ثابت می کرد که پدرش حضرت کاظم علیه السّلام به دیدار حق شتافته است و به همین منظور گام به میدان مبارزه با این پدیده شوم فکری نهاد و با روش های گوناگونی به رویارویی با آنان پرداخت. این در حالی بود که حاکمیت، از افکار مخربی همانند افکار واقفیه حمایت کرده، آنان را در تداوم فعالیت شان تشویق می کرد تا از این رهگذر رشته های دوستی و همدلی که دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السّلام را به یکدیگر پیوند می داد از هم بگسلاند.

امام رضا علیه السّلام با درک و شناخت کاملی که از دشمن و توطئه های او داشت راه چاره را در آن دید تا به منظور از میان برداشتن واقفیه و اندیشه پلید آنان، به طور آشکار با این جریان برخورد کند. از این رو حضرتش، در برابر یاران و اصحاب خود، واقفیه را لعنت کرده، فرمود: خدای آنان را لعنت کند که دروغی بس

ص: ۱۲۲

۱- ((۱)). طوسی، الغیبه/۶۵/حدیث ۶۷ و بحار الانوار ۲۵۳/۴۸ (به نقل از: الغیبه/۶۵).

بزرگ پرداخته و ساخته اند. (۱)

آن گاه امام رضا علیه السلام دوستان و شیعیان و دیگر مسلمانان را از مرادده و معاشرت با واقفیه منع کرد، باشد که آنان از عقاید ناسالم خود دست کشیده، عقب نشینی کنند. [یک بار] امام رضا علیه السلام به «محمد بن عاصم» فرمود: شنیده ام که با واقفیه مجالست داری؟

محمد گفت: فدایت گردم، آری، اما مخالف آنان هستم.

امام علیه السلام فرمود: با آنان همنشینی مکن. (۲)

امام رضا علیه السلام در پاسخ شخصی که درباره واقفیه پرسیده بود، فرمود: واقفی از حق دوری جسته و بر گناه پای فشاری می کند و اگر با این حال بمیرد جایگاهش دوزخ است که فرجامی بس بد است. (۳)

همچنین حضرتش مسلمانان را از دادن زکات به واقفیه منع فرمود.

«یونس بن یعقوب» می گوید: «به ابو الحسن رضا علیه السلام گفتم: [اجازه دارم] به کسانی که معتقدند پدرت همچنان زنده است زکات بدهم؟ امام علیه السلام فرمود: به ایشان [زکات] ندهید که آنان کافر، مشرک و زندیق می باشند. (۴)

بدین ترتیب امام رضا علیه السلام توانست از فعالیت و گسترش افکار آنان در میان یاران و دوستان اهل بیت علیهم السلام جلوگیری کند، اما دنیاپرستان و پیروان امیال نفسانی این اندیشه نادرست و ویرانگر را پذیرفتند تا بتوانند آن را دستاویزی برای رسیدن به مطامع خود سازند.

ص: ۱۲۳

۱- (۱). رجال کشی/۴۵۸/حدیث ۸۶۸.

۲- (۲). همان/۴۵۷/حدیث ۸۶۴.

۳- (۳). همان/۴۵۵/حدیث ۸۶۰.

۴- (۴). همان/۴۵۶/حدیث ۸۶۲.

پس از آن که امام رضا علیه السلام با هدف به محاصره در آوردن افکار منحرفان و طرد آن از سوی مردم، آن را باطل و مردود خواند و از مسلمانان خواست تا با پایه گذاران این جریان ها و معتقدان به این نظریه ها و آنان که از این جریان تأثیر پذیرفته بودند، قطع رابطه کنند. از دیگر سو خود به نشر افکار و اندیشه های سالم پرداخت تا از این راه حلقه محاصره همه جانبه را بر این اندیشه منحرف تنگ و تنگتر کند. از این رو امام علیه السلام تفسیر آن دسته از آیات قرآن را که به اصول و مبانی اعتقادی و شریعت اسلام می پرداخت در برنامه تبلیغی-اصلاحی خویش گنجانده. برنامه دیگر امام رضا علیه السلام نشر احادیث و معارفی بود که از پدران گرامی آن حضرت و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل شده بود تا این آیات و روایات، افکار و تصورات مسلمانان را شکل دهد. حضرت با این هدف، هیچ فرصتی را برای تبیین اندیشه سالم و پاک و مفاهیم صحیح شریعت از دست نمی داد. یکی از مواردی که امام رضا علیه السلام بسیار بر آن تکیه داشت و در مباحثات او جایگاه ویژه ای داشت، مبحث توحید بود. در این جا بخشی از بیان امام علیه السلام را می خوانیم.

امام رضا علیه السلام حد توحید را چنین بیان فرموده است:

«حسبنا شهادة أن لا إله إلا الله أحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا، قتيوما سميعا بصيرا قويا قائما باقيا نورا، عالما لا يجهل، قادرا لا يعجز، غنيا لا يحتاج، عدلا لا يجور، خلق كل شيء، ليس كمثل شيء، لا شبه له، و لا ضد، و لا

[در اقرار به یگانگی خداوند] همین ما را بس است که گواهی می دهیم: خدایی جز خدای یگانه نیست که صمد است و همسر و فرزندی نگزیده، پاینده، شنوا، بینا، قوی، ماندگار و نور است. دانایی که نادانی در او راه نیابد، توانایی است که ناتوان نشود، بی نیازی است که نیازمند نگردد، دادگری است که ستم روا ندارد و خالق همه چیز است و مانند و شبیهی، ضد و شریکی و همتایی ندارد.

سپس امام رضا علیه السلام کسانی را که درباره توحید خداوند سخن گفته اند، به سه دسته تقسیم کرده، فرمود:

مردم در توحید، سه راه پیموده اند: [گروهی آن را] نفی، [کرده]، [گروهی با تشبیه خداوند به اشیاء یا اشخاصی، او را اثبات کرده] و [گروهی یگانگی خدا را] بدون تشبیه [اثبات کرده اند]. بنابراین، نفی خداوند و اثبات او با تشبیه روا نباشد و راه راست در راه سوم؛ یعنی اثبات وجود خداوند بدون تشبیه او [به موجودات] است. (۲)

از امام رضا علیه السلام [درباره «جبر» و «اختیار»] پرسیده شد: «آیا خداوند بندگان را به کارهایی که در توانشان نباشد مکلف می کند؟

امام علیه السلام فرمود: او دادگتر از آن است [که چنین ستمی بر آنان روا دارد].

سؤال شد: آیا بندگان می توانند هرچه بخواهند بکنند؟

امام علیه السلام پاسخ داد: آنان ناتوانتر از آن هستند [که هرچه بخواهند بکنند]». (۳)

بدین ترتیب می بینیم که نشر افکار اسلامی، اصلی اساسی و ابزاری کارآمد در اصلاح فکری جامعه است، زیرا اندیشه، نظریه و قانون گذاری باطل از میان

ص: ۱۲۵

۱- (۱). تحف العقول/۳۱۰.

۲- (۲). بحار الانوار ۳/۲۶۳.

۳- (۳). الوافی بالوفیات ۲۲/۲۴۹.

برداشته، قانون، اندیشه و نظریه صحیح جایگزین آن‌ها می‌کند و این همان چیزی است که مصلحان حقیقی در راه ایفای آن، هر سختی را به جان خریده اند.

سوم: ارجاع امت به عالمان

پس از آن که دامنه پایگاه مردمی اهل بیت علیهم السّلام گسترش یافت و دیدار امام رضا علیه السّلام در هر زمان سخت می‌نمود، آن حضرت مردم را برای فراگیری احکام و دستور دین به عالمان ارجاع می‌داد. از «عبد العزیز بن مهتدی» نقل شده است که گفت: «به [علی بن موسی] الرضا گفتم: هر گاه که بخواهم نمی‌توانم به دیدارت بیایم. احکام و دستور دین را از که فرا بگیرم؟

امام علیه السّلام فرمود: [احکام دین خود را] از «یونس بن عبد الرحمن» فراگیر. [\(۱\)](#)

در سراسر گستره اسلامی فقیهانی بودند که از امام علیه السّلام پیروی می‌کردند.

امام رضا علیه السّلام یاران خود و دیگر مسلمانان را در مسائل اعتقادی و احکام شرعی مورد ابتلا به ایشان ارجاع می‌داد که «احمد بن محمد بزندی»، «محمد بن فضل کوفی»، «عبد الله بن جنذب بجلی» و «حسین بن سعید اهوازی» از آن جمله بودند.

امام رضا علیه السّلام از کار و فعالیت راویان غفلت نمی‌ورزید و همواره آنان را زیر نظر داشت تا مبادا به دروغ، روایتی را به پدرانیش نسبت دهند. او در برخورد با وضاعان هرگز راه مسامحه در پیش نمی‌گرفت. حضرتش درباره «یونس» مولای «علی بن یقظین» می‌فرمود: خدایش لعنت کند که بر پدرم دروغ بست (روایتی دروغین را به پدرم نسبت داد). [\(۲\)](#)

ص: ۱۲۶

۱- ((۱)). رجال کشی/۴۸۳/حدیث ۹۱۰.

۲- ((۲)). بحار الانوار ۴۹/۲۶۱-۲۶۲ (به نقل از: السرائر ۳/۵۸۰).

از آن جا که امام رضا علیه السلام در رأس قدرت و حاکمیتی قرار نداشت تا بتواند به پشتوانه آن به اصلاحات اقتصادی دست بزند، لذا به نشر مفاهیم و آموزه های اسلامی در زمینه حیات اقتصادی و نظام اقتصادی اسلامی پرداخت. او تمام احکام اقتصادی اسلام را در رساله ای طولانی گرد آورد.

امام علیه السلام در این رساله، تخلف از شیوه اقتصاد اسلامی را از گناهان کبیره دانسته و مرتکب آن را مستحق کیفر خواند که از آن جمله است:

و دوری جستن از گناهان کبیره است که آن... خوردن مال یتیم به ستم... و خوردن ربا و مال حرام پس از آگاه شدن از حرمت آن، قمار کردن و کم فروشی، چه در ترازو، چه در پیمانہ... و حبس حقوق مردم بدون این که در پرداخت آن عسر و حرجی باشد... و اسراف می باشد. (۱)

امام رضا علیه السلام به پرداختن زکات که یکی از منابع اقتصادی در شریعت است فرامی خواند و می فرمود:

خداوند به انجام سه چیز امر فرمود که با سه چیز دیگر قرین است: به [گزاردن] نماز و [دادن] زکات امر نمود. پس هرکس نماز گزارد، اما زکات ندهد نمازش پذیرفته نخواهد شد. (۲)

آن حضرت پیامدهای منفی بدکاری ها و حق کشی ها، از جمله ندادن زکات را بیان کرده، می فرمود:

ص: ۱۲۷

۱- (۱). تحف العقول/۳۱۶.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۱/۲۵۸.

هرگاه والیان دروغ گویند آسمان باران خود را دریغ کند، و اگر سلطان ستم روا دارد دولت، حقیر و خوار شود و اگر از دادن زکات دریغ شود دام ها بمیرند. (۱)

امام رضا علیه السلام همواره به رساندن زکات به مستحقان آن تشویق می کرد. چون از آن حضرت درباره دادن زکات به غیر مؤمن پرسیده شد، حضرت فرمود: نه و زکات فطره [نیز روا نباشد]. (۲)

و نیز می فرمود: و زکات فطره واجب است... دادن آن جز به اهل ولایت (شیعیان) جایز نیست، زیرا [زکات] واجب است. (۳)

آنچه از زبان امام رضا علیه السلام ذیلا نقل می شود، نشان می دهد که چگونه حاکمان اموال مسلمانان را به غارت برده و بی هیچ محدودیتی و مانعی شرعی آن ها را صرف هوس های خود می کردند. حضرت رضا علیه السلام به منظور رویارویی با چپاولگری های حاکمان جور از مردم می خواست تا خمس اموال خود را به امامان بر حق برسانند و از دادن آن به حاکمی که منصب خلافت را غصب کرده و به ناحق بر آن تکیه زده، خودداری کنند. آن حضرت در پاسخ یکی از بازرگانان فارس نوشت: [بدان که] تصرف در مالی جایز و رواست که از راهی که خداوند روا داشته [به دست آید]. خمس، ما را بر ادای بدهی و هزینه زندگی خانواده و موالی مان یاری می دهد و [به وسیله آن] بخشش کرده، آبروی خویش را در برابر آن کس که از یورش او بیم داریم، حفظ می کنیم، پس آن را از ما دریغ مکنید. [آگاه باشید که] دادن خمس کلید روزی شما و مایه پاک شدن گناهانتان است. (۴)

آن حضرت مردم را به همراهی و همیاری اقتصادی فراخوانده، بدان

ص: ۱۲۸

۱- (۱). وسائل الشیعه ۳۱/۹ (به نقل از: شیخ طوسی، امالی ۷۷/۱).

۲- (۲). همان/۳۳۹ (به نقل از: کافی ۵۴۷/۳).

۳- (۳). همان/۳۳۹.

۴- (۴). همان/۵۳۸ (به نقل از: کافی ۴۶۰/۱).

تشویق و ترغیب می کرد. او در این باره فرموده است: سخاوتمند از خوان مردم می خورد تا مردم نیز از خوان او بخورند. (۱)

[یکبار] امام رضا علیه السلام به علی بن یقظین فرمود: تأمین نیازهای زندگي کاهلی و خانواده اش را تضمین کن تا من بهشت را برای تو تضمین کنم. (۲)

امام رضا علیه السلام با اسراف سخت مخالفت می کرد. از «یاسر خادم» نقل است که می گفت: «روزی غلامان مشغول خوردن میوه بودند، اما میوه ها را نیم خورده دور می انداختند. امام رضا علیه السلام که این صحنه را می دید، به آنان فرمود:

سبحان الله، اگر شما [از این میوه ها] سیر و بی نیاز شده اید، هستند کسانی که بدان نیازمند باشند. (۳)

حضرت هرچه را به دست می آورد میان فقیران و مستمندان تقسیم می کرد و در [یک] روز عرفه هرچه داشت به آنان داد. (۴)

در چنان شرایطی که بر جامعه اسلامی حاکم بود، حضرت رضا علیه السلام در بخشش و صدقه دادن چونان الگویی بود که امت اسلامی بدو اقتدا می کرد و روش او را چونان میزانی برای سنجش میان دو خطمشی اقتصادی به کار می گرفت؛ خط اقتصادی اهل بیت علیهم السلام و شیوه ای که حاکمان در عرصه اقتصاد به کار بسته، بیت المال مسلمانان را تیول خود دانسته، هرگونه که خوش داشتند از آن استفاده می کردند.

از دیگر مواردی که امام رضا علیه السلام با آن سخت مبارزه می کرد، تصوف و برداشت های غلط و مفاهیم نادرستی بود که از زهد ارائه می شد؛ همان چیزی

ص: ۱۲۹

۱- (۱). فرائد السمطين ۲/۲۲۳.

۲- (۲). رجال کشی/۴۳۵/حدیث ۸۲۰.

۳- (۳). کافی ۶/۲۹۷.

۴- (۴). بحار الانوار ۱۰/۴۹ (به نقل از: مناقب آل ابی طالب ۴/۳۹۰).

که پایه گذاران آن، از حمایت های بی دریغ حاکمان بهره مند بودند، چرا که با این مکتب های گمراه کننده مردم را سرگرم کرده، از عرصه سیاست و اقتصاد و نیز از مطالبات شان و فراخوان به ایجاد تعادل اقتصادی، دور می کردند. با اندک تأملی در زندگی این مکتب سازان می بینیم که برخلاف ادعاهایی که داشتند و مردم را بدان فرامی خواندند، خود از خوان رنگین حاکمان می خوردند و از اموال به یغما رفته مسلمانان که در دست خلیفگان بود برخوردار بودند، آن سان که گویی هرگز مفهوم زهد و تصوف را نشناخته و این واژه ها را نشنیده اند. همین مدعیان با آن رفاه و آسایشی که به برکت «جعل» خود بدان دست یافته بودند، بر امام رضا علیه السلام خرده می گرفتند و چنین وانمود می کردند که از دنیا دل بریده اند. از دیگر سو با درنگ در زندگی امام رضا علیه السلام او را سرآمد زاهدان واقعی می یابیم، چرا که حضرتش در خانه خود و دور از چشم اغیار، در تابستان بر حصیر می نشست و در زمستان، فرشی از مو [بز] برانداز خود کرده، همواره جامه های خشن پشمی بر تن می کرد و چون به میان مردم می رفت لباس های گرانبها و فاخر می پوشید. (۱)

جمعی از صوفیان بر امام رضا علیه السلام وارد شده، به حضرتش گفتند: «امامت از آن کسانی است که خوراکی خشک و ناگوار بخورند، جامه خشن بپوشند، بر الاغ سوار شوند و به دیدار بیماران بروند!

امام رضا علیه السلام به آنان فرمود: یوسف علیه السلام پیامبر بود [اما] لباس دیبای زربفت بر تن می کرد، بر بالش های فرعون تکیه می زد و فرمان می راند. آنچه از امام خواسته شده است دادگری است و چون سخن گوید راستی در پیش گیرد و آن گاه که قضاوت کند دادگری ورزد

ص: ۱۳۰

و زمانی که وعده دهد بدان عمل کند.[و بدانید که] خداوند لباسی و خوراکی را حرام نکرده است. (۱)

بدین ترتیب، امام رضا علیه السّلام با نفی و مردود خواندن مفاهیم نادرست زهد، گام در میدان مبارزه ای نهاد که طرف دیگر مبارزه، حاکمان و قدرتمندان حامی نشر این باورها بودند و به مخترعان این مفاهیم اجازه فعالیت و ترویج این باورهای غلط را می دادند.

اصلاحات اخلاقی

اشاره

اخلاق، از دیگر زمینه های نیازمند اصلاح و ساماندهی بود. از این رو امام رضا علیه السّلام برای اصلاح و دگرگونی اخلاقی و اجتماعی و ایجاد وضعیتی غیر از وضعیتی که عامه مردم با آن خو گرفته بودند، فرصت های به دست آمده را از دست نمی داد. برای رسیدن به این هدف والا و مصلحانه، شیوه های متعدد تربیتی-اصلاحی در پیش گرفت که ذیلاً بیان می شود:

نخست: دمیدن روح پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و اله

اگرچه حاکمان معاصر امام رضا علیه السّلام در صورت دخالت امام علیه السّلام در امور حکومتی و اعتراض به سیاست های آنان، حضرتش را در تنگنا قرار می دادند و حلقه محاصره او را تنگتر می کردند، اما نمی توانستند امام علیه السّلام را از بیان ویژگی ها و والایی های اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به ویژه اخلاق حکومتی آن حضرت، بازدارند. از همین رو حضرت رضا علیه السّلام پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله را به عنوان

ص: ۱۳۱

۱- (۱). کشف الغمه ۱۰۳/۳ (به نقل از: آبی، نثر الدر) و الفصول المهمه/۲۵۴.

نمونه بارز بشری که در مقام حاکم، الگوی حاکمان و در مقام دانش الگوی فقیهان و دیگر مسلمانان و گروه‌ها بود، به همگان می‌شناساند. او که فرصت را برای دعوت به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و اله مناسب یافته بود، روایاتی درباره اخلاق پیامبر صلی الله علیه و اله از پدران خود نقل می‌کرد.

آن حضرت روایتی از امام حسن مجتبی علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام درباره اخلاق پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده، فرمود:

روش رفتاری او (پیامبر «ص» در آن بخش از وقتش که به امت می‌پرداخت چنین بود که: اهل فضل را مقدم می‌داشت و این وقت را براساس برتری ایشان در دینداری به آنان اختصاص می‌داد. برخی از این افراد یک حاجت و برخی دیگر دو حاجت و گروهی چندین حاجت داشتند.

[پیامبر صلی الله علیه و اله] به کار آنان می‌پرداخت و با خبرگیری از احوال امت و آنچه که باید، ایشان را به کارهایی می‌گمارد که سامان یافتن آنان در آن می‌بود. آن گاه می‌فرمود:

حاضران، غایبان را [از آنچه در این جا گذشت] آگاه کنند. [و ای جمع حاضران،] آن کس که نمی‌تواند نیاز خود را به اطلاع من برساند شما مرا از نیاز او آگاه کنید...

[آن گاه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:] رسول خدا صلی الله علیه و اله تنها در موردی زبان به سخن می‌گشود که به او مربوط بود... بزرگان و کریمان قوم را گرامی داشته، آنان را بر قوم شان می‌گمارد... جویای حال اصحاب خود می‌شد و از مردم درباره آنچه در میان ایشان می‌گذشت پرسش می‌کرد... بهترین ایشان نزد پیامبر صلی الله علیه و اله کسی بود که [در دین و دانش] برتر و خیرخواهی‌اش برای مسلمانان فراگیرتر بود و آن که همدردی‌اش نسبت به دیگران بیشتر، منزلتش نزد پیامبر صلی الله علیه و اله والا-تر بود... خوی نیکوی او همه مردم را دربر گرفته، او برای آنان چونان پدری مهربان بود و در عرصه حق، آنان از نظر او یکسان بودند.

پیوسته گشاده رو و خوش مشرب بود... به سه چیز از مردم کار نداشت: کسی را نکوهش نکرده، از کسی عیب جویی نمی کرد و در پی یافتن و آشکار کردن لغزش و بدی کسی بر نمی آید... بردباری و شکیبایی را با هم در خود جمع کرده بود و چیزی او را خشمگین و سراسیمه نمی کرد. او افزون بر حذر و احتیاط، چهار خصلت داشت: نیکی را برگزیده بود تا دیگران بدان اقتدا کنند، باطل را وارهانید تا مردم از آن بازایستند، تمام تلاش او بیان نظری بود که امت را به سامان برساند و به کاری می پرداخت که خیر دنیا و آخرت امت در آن می بود. (۱)

امام رضا علیه السلام با نقل این روایت و بیان ویژگی های رسول خدا صلی الله علیه و اله به طور غیرمستقیم امت را فرامی خواند تا خود به تفکیک میان دو روش اخلاقی پردازند؛ روش حاکمان و روش رسول خدا صلی الله علیه و اله که بن مایه روش و شیوه اخلاقی اهل بیت علیهم السلام بود.

بدین ترتیب و پیش از این که حاکمان عباسی بتوانند از نشر احادیثی که درباره اخلاق پیامبر صلی الله علیه و اله رسیده بود، جلوگیری کنند، امام رضا علیه السلام با این روایات و به طور مسالمت آمیز مردم را با حقیقت و ماهیت خلق و خوی حاکمان عباسی آشنا کرد.

دوم: امام رضا علیه السلام الگویی کامل

از آن جا که امام رضا علیه السلام الگویی کامل و شایسته پیروی است، امام رضا علیه السلام بر اساس ارزش ها و معیارهای ثابت، وظیفه خود را به عنوان الگو و نمونه عالی ایفا کرده، عالیتترین نمونه اخلاق اسلامی را به مسلمانان ارائه نمود. او در

ص: ۱۳۳

راستی گفتار، امانتداری، وفای به عهد، فروتنی، احترام به دیگران، توجه و عنایت به امور مسلمانان و برآوردن نیازهای آنان صدرنشین بود. حضرتش به صورت عملی به اصلاح فساد حاکم بر روابط میان مردم می پرداخت. از جمله اقدام های عملی امام علیه السلام در این زمینه داستان زیر است:

«روزی امام رضا علیه السلام خوانی گسترانده، غلامان خود را از سیاه و دیگر نژادها فراخوانده، بر همان خوان در کنار خود نشانده به امام علیه السلام گفتند: خوب بود خوانی جداگانه برای اینان می گستراندی!

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: خدای-تبارک و تعالی-یکی [و خدای همگان] است و مادر [مان حوا] یکی است و پدر [مان آدم علیه السلام] یکی است و هر کس بر اساس کردارش کیفر می شود، یا پاداش می گیرد. (۱)

امام رضا علیه السلام حتی غلامان خود را تکریم و احترام می کرد و تا زمانی که غلامان مشغول خوردن غذا بودند آنان را به کاری نمی گمارد. حضرتش به خادمان خود فرمود: اگر مشغول خوردن غذا بودید و من نزد شما حاضر شدم برای من برنخیزید تا این که خود از خوردن غذا دست بکشید. (۲)

«ابراهیم بن عباس» اخلاق و منش والای امام رضا علیه السلام را ستوده، می گفت:

ندیدم و نشنیدم کسی [در اخلاق نیکو و منش والا] به پای ابو الحسن الرضا علیه السلام برسد. او هرگز به کسی ستم نکرد، گفتار کسی را قطع نکرد، کسی را نومید و بدون برآوردن نیاز بازنگرداند، در حضور همنشینان پای خود را نگستراند، پیشتر از آنان تکیه ننمود، به غلامان خود دشنام نداد و ناسزا نگفت. چون

ص: ۱۳۴

۱- ((۱)). بحار الانوار ۱۰۲/۴۹ (به نقل از: فروع کافی).

۲- ((۲)). اعلام الوری ۶۴/۲ و کشف الغمه ۱۰۶/۳ (به نقل از: اعلام الوری ۶۴/۲) و مناقب آل ابی طالب ۴ / ۳۸۹.

می خندید، صدا به قهقهه بلند نمی کرد و غلامان خود را بر خوان خویش می نشانند [و با آنان هم غذا می شد]. بسیار نیکی می کرد و فراوان صدقه می داد که بیشتر آن به طور پنهانی [و در دل شب] بود. (۱)

امام علیه السّلام در برابر مردم فروتنی می کرد. روزی وارد حمام شد. شخصی به امام علیه السّلام گفت: «ای مرد، مرا شست و شو و مشت و مال بده. آن حضرت خواسته اش را اجابت کرده، به شست و شوی او پرداخت. آنان که امام علیه السّلام می شناختند، او را به آن مرد معرفی کردند و او که پی به خطای خود برده بود از امام علیه السّلام پوزش خواست، اما امام علیه السّلام در حالی که او را آرامش خاطر می داد، کار شست و شوی او را دنبال می کرد». (۲)

از دیگر ویژگی های اخلاقی امام رضا علیه السّلام چشم پوشی و گذشت بود. آن حضرت هرگز بدی را با بدی پاسخ نمی داد و آن چنان مهربان بود که از کسی کینه به دل نمی گرفت. در روزگار هارون شخصی به نام «جلودی» به خانه امام رضا علیه السّلام یورش برده، زیورآلات زنان خاندان رسالت را به یغما برد. امام علیه السّلام از رفتار او چشم پوشیده، از هارون خواست تا به او گزندی نرساند. (۳)

آن گاه حضرت اخلاق والای خود را در قالب شعری توصیف کرد تا امت، به حضرتش اقتدا کنند. امام علیه السّلام در این شعر فرمود:

«اگر آن کس که از سر نادانی بر من ستم کرده از من مرتبه تر باشد؛ برای خویش ناپسند می دانم و نمی پذیرم که با او برخورد جاهلانه کنم.

و چون در خرد هم سنگ من باشد؛ در برابر او بردباری پیشه می کنم تا برتر

ص: ۱۳۵

۱- (۱). اعلام الوری ۶۴/۲ و کشف الغمه ۱۰۶/۳ (به نقل از: اعلام الوری ۶۴/۲) و مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۸۹.

۲- (۲). همان/ ۳۸۹.

۳- (۳). اعیان الشیعه ۲/ ۲۵.

از آن باشم که تقاص کنم.

و اگر من در مرتبه و برتری از او پایین تر باشم؛ [با خویشتن داری] به برتری و مقدم بودن او تن در داده ام». (۱)

سوم: دعوت به مکارم اخلاق

امام رضا علیه السلام همواره امت را به تمسک به والایی های اخلاقی فرامی خواند و با بیان و نشر احادیث رسول خدا صلی الله علیه و اله این اصل را در میان امت نهادینه می کرد؛ احادیثی که منش و رفتار سلیم را برای مسلمانان ترسیم می کرد. در این باب مواردی را نقل می کنیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: هر کس کار نیک خود را پنهان دارد، هفتاد برابر پاداش گیرد و هر کس بدی [دیگران] را برملا سازد رانده شده [از رحمت الهی و نظر مردم] است و هر کس آن را پنهان دارد آمرزیده شود. (۲)

و فرمود: خداوند مرا [به عنوان و] همراه رحمت فرستاد، نه برای آزردن [خلق خدا]. (۳)

و نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: وعده ای که مؤمن می دهد همانند نذری است که باید بدان عمل کند، ولی [ترک آن] کفاره ندارد. (۴)

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام جامعه اسلامی را به آمیخته شدن با ارزش ها و معیارهای اسلامی، سنت های الهی و شیوه رفتاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله

ص: ۱۳۶

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۴/۴۰۲: إذا كان من دوني بليت بجهله أبيت لنفسي أن أقابل بالجهل وإن كان مثلي في محلي من

النهى أخذت بحلمي كي أجلّ عن المثل وإن كنت أدنى منه في الفضل والحجى عرفت له حق التقدم والفضل

۲- (۲). اصول کافی ۲/۴۲۸.

۳- (۳). همان/۱۵۹.

۴- (۴). كشف الغمه ۳/۵۸. این روایت را «جنابذی» از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است.

و اولیای خداوند فرامی خواند.

او در این باره فرموده است:

زمانی مؤمن، مؤمن واقعی است که از سه خصلت برخوردار باشد: خصلتی از خداوند، خصلتی از پیامبر خدا و خصلتی از ولی خدا. پس [با داشتن] خصلت خداوندی کارهای خود را از مردم پنهان دارد و [با داشتن] خصلت پیامبر او، با مردم راه مدارا [و مهربانی] در پیش گیرد و [با داشتن] خصلت ولی خدا در سختی‌ها شکیبایی ورزد [که چنین کسی مؤمن است]. (۱)

امام رضا علیه السلام همچنین حدود فروتنی را به عنوان یک حرکت رفتاری فراگیر که از فرد آغاز شده، جامعه را فرامی گیرد، ترسیم کرده، فرمود:

فروتنی مراتبی دارد، از جمله: انسان قدر و منزلت خود را بشناسد و با دلی پاک خود را در آن جایگاه قرار دهد، همان گونه با مردم باشد که دوست دارد با وی رفتار کنند، اگر از کسی بدی دید آن بدی را با خوبی بزداید، خشم خود را فروبخورد و از مردم درگذرد که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. (۲)

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام برای رسیدن به اهداف خود در اصلاح جامعه، از مثل‌ها و داستان‌های نیکوکاران بهره می‌جست تا اصل اصلاحات در ذهن و جان مردم نقش بسته، از خاطره‌ها محو نشود. از جمله آن داستان‌ها ماجرای زیر است:

امام علیه السلام فرمود: «مردی از بنی اسرائیل چهل سال خداوند-تبارک و تعالی- را عبادت کرد، اما عبادتش مقبول درگاه خداوند واقع نشد. با خود اندیشید: هر چه بر تو رود از توست، پس جز تو کسی در این حرمان دخیل نیست.

ص: ۱۳۷

۱- (۱). اصول کافی ۲/۲۴۲.

۲- (۲). اصول کافی ۲/۱۲۴.

خداوند-عزّ و جلّ- به او وحی (الهام) فرمود: این خودنکوهی، از عبادت چهل سال برتر است». (۱)

از آن جا که شعر تأثیری فوق العاده و سریع بر احساسات و عملکردها می گذارد، امام رضا علیه السّلام از آن به عنوان وسیله ای برای اصلاح اخلاق جامعه سود می برد.

در یکی از سروده های حضرت در زمینه روابط اجتماعی آمده است:

«پوزش و عذر برادرت را در خطایش بپذیر؛ و عیب و بدی او را بپوشان.

و چون سفیه و نادان بر تو بهتان زند [خویشتن دار باش]؛ و نیز در برابر تلخی روزگار صبوری پیشه کن.

و بزرگوارانه از دادن پاسخ [به بدکاری بدکاران] در گذر؛ و ستمگر را به حسابرس او (خداوند) واگذار». (۲)

حضرت رضا علیه السّلام از این فن برای پیوند دادن مسلمانان با روز قیامت و پرهیز دادن از آرزوهای دراز و فریبا و نیز مجسم کردن آن در اذهان مردم بهره می جست، چرا که این یادآوری ها که با زبان شعر صورت می گرفت، تأثیر شگرف در اصلاح اخلاق جامعه داشت. او در شعری چنین سروده است:

«همه آرزو داریم که در اجل مان تأخیر افتد؛ در حالی که اجل ها خود آفت آرزو هستند.

آرزوهای بیهوده تو را مغرور نکند و نفریبد؛ پس میانه روی در پیش گیر

ص: ۱۳۸

۱- (۱). قرب الاسناد/۳۹۲.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۱۸۶/۲/حدیث ۴؛ کشف الغمه ۵۹/۳ و ۱۱۹ و اعلام الوری ۶۹/۲؛ اعذر أخاک علی ذنوبه و استر و غطّ علی عیوبه و اصبر علی بهت السفیه و للزمان علی خطوبه ودع الجواب تفضلا و کل الظلوم إلی حسیبه

و بهانه ها را واگذار.

دنيا همانند سایه ای فناپذیر است؛ که سواری (کاروانی) در آن اتراق و سپس از آن کوچ کند». (۱)

از دیگر موضوع های مورد تأکید امام رضا علیه السلام دعوت مسلمانان به ایجاد ارتباط صحیح اجتماعی بود. حضرتش آنان را به برادری، همدلی و همدردی در گرفتاری ها پرهیز از رفتار و اخلاق ناشایستی که پیوندها را می گسست و روابط آنان را تیره می کرد، فرامی خواند که از آن جمله: دروغ، غیبت، خیرچینی، تهمت زدن و تجاوز به حقوق، اموال آبرو و جان مردم بود.

به یک سخن امام رضا علیه السلام تمام تلاش خود را به کار می بست تا افراد جامعه از نظر اخلاقی همان شیوه سالم و پاک اسلامی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و اهل بیت آن حضرت پایه گذار آن بودند، در پیش گیرند و بدین وسیله از برهوت گمراهی و انحراف اخلاقی رسته، در جاده مستقیم والایی ها در آیند.

چهارم: ایجاد جماعت صالحان

همان طور که پیشتر گفته شد، امام رضا علیه السلام در پی پاکسازی جامعه اسلامی از کاستی ها و کژی ها بود و در این راه تمام شیوه های تبلیغی را به کار گرفت. به همین منظور حضرتش نقش تربیتی خود را در دو سطح ایفا نمود:

الف) در سطح جامعه و امت اسلامی.

ب) در سطح برگزیدگان و جماعت صالحان.

ص: ۱۳۹

۱- (۱)). البدایه و النهایه ۲۵۰/۱۰: کلنا یأمل مدافی الأجل و المنايا هن آفات الأمل لا تغرنک أباطیل المنی و الزم القصد ودع عنک العلل إنّما الدنیا کظل زائل حلّ فیہ راکب ثم ارتحل

فعالیت امام رضا علیه السّلام در سطح جامعه و امت اسلامی، همگان را از جمله:

حاکمان، زبردستان و پیروان اهل بیت علیهم السّلام که جامعه اسلامی را تشکیل می دادند، فرا می گرفت. آن حضرت در راه ایفای مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر افراد جامعه را به دوری از بدی و انحراف و گرایش به اخلاق پسندیده دعوت می نمود.

اما فعالیت در زمینه جماعت صالحان به گونه ای دیگر بود. او باید جماعتی را تدارک می دید که مذهب اهل بیت علیهم السّلام را به عنوان شیوه زندگی پذیرفته باشند تا آنان را در قالب جریان و الگویی دارای مسئولیت الهی پرورش دهد که عهده دار اصلاح اخلاق جامعه و زدودن انحراف حاکم بر جامعه باشند. برای رسیدن به این هدف باید تلاش و فعالیت خود را فشرده تر و عنایت بیشتری نسبت به این افراد ابراز می کرد تا تعداد چشمگیری از مصلحان حقیقی و توانمند در ایفای رسالت خویش به جامعه عرضه کند.

از این رو می بینیم که حضرت رضا علیه السّلام شبانه روز با افراد و گروه هایی از یاران خود دیدار می نمود و با نمایندگان و پیروان خود در دیگر شهرها نامه نگاری می کرد تا با رهنمودهای خویش سلوک آنان را در مسیر درست قرار داده، به تهذیب اخلاقی آنان بپردازد و دمی از فعالیت خود در این زمینه غفلت نمی ورزید. از «حسن بن حسین» نقل شده است که می گفت: «احمد بن حماد، مالی گران از من به ستم گرفت. نامه ای به ابو الحسن علیه السّلام نوشته، از احمد بن حماد شکایت کردم. امام علیه السّلام در پاسخ نوشت: او را با [یاد کردن کیفر] خدا بترسان.

آنچه که امام علیه السّلام گفته بود عمل کردم، اما سودی نبخشید. از این رو نامه ای دیگر به حضرت نوشته، یادآوری کردم که فرمان حضرتش را عملی کردم، اما

کارساز نشد. امام علیه السّلام در پاسخ نوشت: اگر ترساندن از خدا در او کارگر نیفتاد، چگونه [بتوانیم] او را از خویش بترسانیم؟ (۱)

امام رضا علیه السّلام به تبلیغ زبانی بسنده نکرده، بلکه در این راه اموال خود را هزینه می کرد تا بتواند افراد بیشتری را به اخلاق اسلامی بیاراید. او بردگانی می خرید و پس از آن که آنان را از زلال اخلاق اهل بیت علیهم السّلام سیراب می کرد و از نظر اخلاقی کاملاً پرورش می داد، آزادشان می نمود. حضرت رضا علیه السّلام در طول زندگی خود هزار برده آزاد کرد که همگی از جام معرفت او نوشیده و از رفتار او تأثیر پذیرفته بودند. روشن است که این تعداد انسان چه تأثیر شگرفی در تحول روند اخلاقی جامعه دارد، چرا که هریک از این افراد، پس از پرورش یافتن در کانون امامت و اخلاق و دریافت آموزه های دینی و اخلاقی خود را ساخته، سپس به جریانی تبدیل شده که همگی روشن ضمیر بوده و با اخلاص و روشن بینی در جامعه اسلامی و در میان امت به اصلاح جامعه می پرداختند.

از میان آزاد شدگان، صدها تن مربی دلسوخته و مصلح برآمده، وجود آنان سبب شد تا مردم با مشاهده حسی و عینی اخلاق اسلامی در شمار پیروان امام رضا علیه السّلام در آیند. لذا در روزگار امام رضا علیه السّلام پیروان او فزونی گرفته، پایگاه مردمی آن حضرت در بیشتر سرزمین های اسلامی گسترش یافت.

اصلاحات سیاسی

اشاره

این مبحث را در چند بند بررسی و تحلیل می کنیم:

ص: ۱۴۱

۱- (۱). رجال کشی/۵۶۱/حدیث ۱۰۵۹.

لازمه شناخت اسلوب و روش راهبری جنبش الهی و انقلابی از سوی امام رضا علیه السلام ارائه تصویری روشن، ولی مختصر از روش هایی است که امامان معصوم علیه السلام در رهبری جنبش الهی و انقلابی خود به کار می گرفتند. بدین ترتیب خواهیم توانست از لابه لای داده های تاریخ درباره رهبری دیگر امامان، به شیوه راهبری الهی و انقلابی امام رضا علیه السلام پی ببریم.

بی تردید امام معصوم علیه السلام مسئولیت دارد تا به ساختار اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی انسان و جامعه بپردازد. این ایفای وظیفه، مستلزم ایجاد پایگاهی مردمی است که مبتنی بر شیوه اهل بیت علیهم السلام و نظریه اسلامی آنان درباره هستی، حیات و جامعه باشد. به همین جهت به فعالیت سیاسی صرف یا دست یابی به هر قدرت و حاکمیت بسنده نمی کند، بلکه فعالیت سیاسی جزئی از وظایف کلی امام علیه السلام بوده و رسیدن به قدرت هدف نبوده، که وسیله ای برای تحقق بخشیدن به اهداف مقدس راهبر معصوم است و همه امامان معصوم علیهم السلام همین هدف را دنبال می کردند. البته تلاش امامان معصوم علیهم السلام برای رسیدن به این هدف تابع شرایط و فضای حاکم بر جامعه بود. شرایطی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین در آن به سر می بردند، با شرایطی که امام سجاد علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام در آن می زیستند، کاملاً متفاوت بود. آن سه بزرگوار توانستند به طور مستقیم در همه عرصه های جنبش الهی و انقلابی خود، ایفای وظیفه رهبری کنند، اما شرایط در روزگار امام زین العابدین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام دگرگون شده بود. از همین رو این امامان، به ناچار، روند رویدادها، به ویژه اوضاع نظامی و سیاسی را به صورت غیرمستقیم زیر نظر

گرفته، بر آن اشراف داشتند و به دور از چشم حاکمیت و مخفیانه خط حرکت الهی و انقلابی را رهبری می کردند، و این در حالی بود که حاکمیت نمی توانست فعالیت های سازمانی این جریان و نیز ارتباط یا عدم ارتباط آن را با امام و مراتب نظارت امام علیه السلام بر آن پی ببرد. این موضوع را نباید فراموش کرد که این رهبران به چند دلیل روش خود را در ایفای وظایف خویش محدود و پنهان می کردند:

یکم: در نظر گرفتن مصالح عمومی در سطح امت و جامعه اسلامی؛

دوم: مصالح خصوصی اسلام که به جنبش اهل بیت علیهم السلام به عنوان متولیان اصلاح اوضاع مرتبط؛

سوم: شرایط و ویژگی های عمومی و خصوصی، مانند توان جنبش و استحکام و ریشه دار بودن پایگاه مردمی.

امامان معصوم علیهم السلام با رعایت سه اصل یاد شده و در نهایت پنهان کاری، به طور غیرمستقیم، راهبری تمام فعالیت ها از جمله جنبش های مسلحانه را به عهده داشتند تا در آغاز کار و با شروع ایفای رسالت امامت خود، در معرض کشته شدن قرار نگیرند.

آن بزرگواران، اصلاح امت و پرورش آن را بر هر کاری مقدم می دانستند و باید برای این وظیفه و اصلاح جامعه و ساختار آن، در میان مردم می بودند تا بتواند به هدف خود که مکتب اسلام آن را ترسیم کرده بود برسند. حال اگر امامان علیهم السلام به طور مستقیم راهبری انقلاب و قیام های نظامی را به عهده می گرفتند بی تردید کشته می شدند و امت اسلامی کسی را نداشت تا فقیهانی و عالمانی هدایتگر، زاهدان و عابدانی پیش آهنگ، سیاستمدارانی پاک کردار و راست گفتار و رهبران قیام های انقلابی را پرورش داده، به آنان ارائه دهد.

به یک سخن، امام علیه السلام در راستای کار الهی خود، دو خط را دنبال می کرد:

نخست: خط فکری بود. این خط، به دانش اندوزی و گسترش آن و ایفای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به طور مسالمت آمیز می پرداخت؛

دوم: خط رویارویی و مقاومت بود. این خط وظیفه داشت تا با به کارگیری زور به منظور جلوگیری از انحراف حکومت ها از شیوه اصیل اسلامی و مبانی حاکمیت آن، علیه حاکمیت های ستمگر اعلان قیام کند که با تأملی دقیق در روش و منش رفتاری امامان معصوم علیهم السلام این مطلب برای ما آشکار می شود.

پس از به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام و به اسارت بردن خاندانش، امام زین العابدین علیه السلام از همین روش پیروی کرد، چرا که شرایط سیاسی دگرگون شده بود و از دیگر سو پایگاه مردمی اهل بیت علیهم السلام فزونی یافته و کسانی به یاری امام زین العابدین علیه السلام برخاسته، در شمار پیروان او درآمدند که از جایگاه و توان متفاوتی برخوردار بودند.

در روزگار امامت امام زین العابدین علیه السلام «توابعین» به رهبری «مختار ثقفی» به خون خواهی امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلا قیام کردند، و در حالی که این جنبش از حمایت امام سجاد علیه السلام برخوردار بود، اما حاکمیت اموی، هیچ ردپا و دلیلی مبنی بر ارتباط امام سجاد علیه السلام با این جنبش به دست نیاورد. زمانی که «محمد بن حنفیه» عموی امام سجاد علیه السلام درباره این قیام و حمایت از آن با امام سجاد گفت و گو کرد، حضرت فرمود:

«یا عم، لو أنّ عبداً زنجياً تعصب لنا أهل البيت، لوجب على الناس مؤازرته، وقد وليتكم هذا الأمر، فاصنع ما شئت»؛ (۱) ای عمو، اگر برده ای سیاه در راه

ص: ۱۴۴

۱- (۱). بحار الانوار ۳۶۳/۴۵-۳۴۶ (به نقل از: جعفر بن نماحلی، «رسالة ذوب النصار في شرح الثار» که نویسنده، آن را از پدرش «محمد بن نماحلی» نقل کرده است).

حمایت از ما پای ورزی کند، بر همگان واجب است از او حمایت و پشتیبانی کنند.

من این کار را به تو می سپارم. هر چه می خواهی انجام ده.

در این ماجرا اصل پنهان کاری کاملاً لحاظ شده بود و تنها اندکی از پیروان اهل بیت علیهم السلام از آن آگاهی یافتند. زمانی که جماعتی به دیدار «محمد بن حنفیه» رفتند، او آنان را به همراهی با مختار و مشارکت در قیام او فراخواند. او همچنین نامه ای به «ابراهیم اشتر» فرزند «مالک اشتر» نگاشته، او را به پیوستن به قیام مختار تشویق و ترغیب می کرد. (۱)

و هنگامی که «عبد الله بن زبیر» محمد بن حنفیه را محاصره و او را به مرگ و سوزاندن تهدید کرده بود، محمد طی نامه ای از مختار درخواست یاری کرد و مختار سپاهی گسیل داشته، محمد را از آن تنگنا نجات داد. (۲)

از این ماجرا بدون هر ابهامی درمی یابیم که امام سجاد علیه السلام محمد بن حنفیه را به عنوان رهبر و فرمانده جناح نظامی تعیین کرده، بدو اختیار داده بود تا به طور مستقیم و مستقل و بدون دخالت امام علیه السلام دستورهای نظامی را صادر کند.

پس از آن که سلطه امویان بر عراق، حجاز و برخی سرزمین های اسلامی به پایان رسید و مختار بر آن ها چیره شد، امام زین العابدین علیه السلام در حضور برخی از نزدیکان مختار، با این عبارت، مختار را ستوده، فرمود: ستایش خدایی را سزااست که [عنایت کرد تا] شاهد خون خواهی از دشمنانم باشم و [خداوند] مختار را پاداش خیر دهد. (۳)

در همان هنگام که امام علیه السلام به طور غیرمستقیم قیام مختار را هدایت می کرد، عالمان و فقیهان و راویانی به جامعه اسلامی ارائه کرد که: «عبد الله بن

ص: ۱۴۵

۱- (۱). الکامل فی التاریخ ۴/۲۱۴-۲۱۵.

۲- (۲). همان، ۲۵۰-۲۵۱.

۳- (۳). رجال کشی/۱۲۷/حدیث ۲۰۳.

الحسن»، «زهري» «عمرو بن دينار»، «علی بن زید بن جدعان» و «یحیی بن امّ الطویل» از آن جمله بودند. (۱)

امام سجاد علیه السلام همچنان در تدارک رهبری آینده بود. او فرزندش امام «محمد باقر» علیه السلام را به امامت و راهبری عامه و فرزند دیگرش «زید» را برای قیام مسلحانه علیه حاکمان غاصب آماده کرد.

در روزگار امامت امام باقر علیه السلام، زید نزد امام باقر علیه السلام رفته از حضرتش اجازه خواست. امام در پاسخ فرمود: ای زید، این کار را مکن، چرا که می ترسم برون کوفه کشته و به دار آویخته شوی.

زید نیز از امام باقر علیه السلام فرمان برده، از قیام در روزگار آن حضرت خودداری کرد. (۲)

زید بن علی علیه السلام امامت برادرش امام باقر علیه السلام و امامت برادرزاده اش امام صادق علیه السلام را پذیرفته، بدان گردن نهاده بود. او در شعر زیر به پیروی خود از دو امام بزرگوار اشاره کرده، سروده است:

«باقر (شکافنده) علم در لحد جای گرفت؛ همان که امام جهانیان و پاکیزه زاده بود.

پس از او کسی را جز [امام] جعفر [صادق علیه السلام] ندارم؛ او امام جهانیان و یگانه ستوده شده است». (۳)

تصریح امام باقر علیه السلام به یاری کردن زید، بهترین گواه بر این مطلب است که امامان معصوم علیه السلام غیر مستقیم خط نظامی را راهبری می کردند.

ص: ۱۴۶

۱- (۱). سیر أعلام النبلاء ۳۹۱/۴.

۲- (۲). الخرائج و الجرائح ۲۸۱/۱.

۳- (۳). بحار الانوار ۲۹۶/۴۶ (به نقل از: مناقب آل ابی طالب ۲۱۳/۴): ثوی باقر العلم فی ملحد إمام الوری طیب المولد فمن لی سوی جعفر بعده إمام الوری الأوحّد الأمجد

آن حضرت درباره قیام و سرنوشت زید، فرموده است: به یقین برادرم زید بن علی قیام می کند و در راه حق کشته خواهد شد، پس بدا به حال کسی که او را تنها گذارد. بدا به حال کسی که با او بجنگد. بدا به حال کسی که او را بکشد. (۱)

در روزگار امام صادق علیه السلام و پیش از قیام زید، گروهی به دیدار امام علیه السلام رفته، از آن حضرت درباره بیعت با زید پرسیدند، حضرت فرمود: «با او بیعت کنید». (۲)

امام صادق علیه السلام همواره می فرمود: خدای مرا در [پاداش کشتگان و صاحبان] آن خون ها شریک گرداند. به خدا سوگند، عمویم زید و یاران او همانند علی بن ابی طالب و یاران او در همان راه گام نهادند و چون آن ها شهید شدند. (۳)

انقلابیون با در نظر گرفتن شرایط حاکم بر جامعه، در دعوت خویش هرگز از امام مورد نظر خود به طور صریح نام نمی بردند، بلکه از او با «الرضی من آل محمد صلی الله علیه و اله» (فرد مورد رضایت، از آل محمد «ص») نام می بردند. امام علیه السلام همواره یاران خود را از قیام با کسانی که پیوند فکری و ایمانی با حضرت نداشتند بر حذر می داشت و می فرمود:

«إذا أتاكم آت منّا فانظروا علی أی شیء تخرجون؟ و لا تقولوا: خرج زید، فإنّ زیدا کان عالما و کان صدوقا، و لم یدعکم إلی نفسه، و إنّما دعاکم الی الرضی من آل محمد صلی الله علیه و اله و لو ظهر لوفی بما دعاکم إلیه...»؛ (۴)

اگر کسی از [خاندان] ما نزد شما آمد [و شما را به قیام فراخواند] درنگ کنید و ببینید می خواهید برای چه قیام کنید، مبادا بگویید: زید قیام کرد [و این نیز از همان خاندان است و باید در کنار او قیام کنیم. بدانید که زید عالم و راستگو بود. او

ص: ۱۴۷

۱- (۱). خوارزمی، مقتل الحسین ۱۱۳/۲.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۲۵۳/۱.

۳- (۳). الکامل فی التاریخ ۲۴۳/۵.

۴- (۴). فروع کافی ۲۶۴/۸.

شما را به [بیعت با] خویش نخواند بلکه به [پذیرش] «رضا از آل محمد صلی الله علیه و اله» فرا خواند و اگر پیروز می شد به یقین به وعده خود وفا می کرد.

شایان توجه است که بدانیم گرایش و خطمشی نظامی از دو جهت سپر و دژ امامان علیه السلام بود:

نخست: حفاظت از حالت و روحیه انقلابی جامعه تا پیوسته آماده قیام و فداکاری باشد؛

دوم: با سرگرم شدن حاکمان به تعقیب و گریز و رویارویی با جنبش های انقلابی و قیام ها، فرصت برای ادامه فعالیت های اصلاحی به دست می آمد و امامان علیه السلام جز در زمینه قیام، در تمام زمینه ها به فعالیت می پرداختند که در این صورت امام علیه السلام از حاکمان گزندی نمی دید و حضور او در میان مردم، ایمنی و سلامت اهل بیت علیهم السلام و یاران ایشان را تضمین می کرد. حاکمیت نیز که سرگرم رویارویی با قیام ها و انقلابیون بود از پرداختن به امام علیه السلام و ممانعت از فعالیت های اجتماعی او خودداری می کرد، زیرا اقدام به سرکوب همه جانبه، دامنه قیام و اقدام های نظامی را گسترش می داد. از این رو کسانی که در ظاهر به دانش اندوزی یا بازرگانی پرداخته، از کارهای نظامی دوری می جستند، از آزادی نسبی داده شده از سوی حکومت، بهره می بردند.

امام صادق علیه السلام با اشاره به سپر بودن قیام های مسلحانه فرمود:

«كَفَّوْا أَلْسِنَتَكُمْ وَ الزَّمُوا بِيُوتِكُمْ، فَإِنَّهُ لَا يَصِيْبُكُمْ أَمْرٌ تَخْصُونَ بِهِ أَبْدَاءَ، وَلَا تَزَالُ الزَّيْدِيَّةُ لَكُمْ وَقَاءَ أَبْدَاءٍ»؛ (۱)

زبان خویش را [از فاش کردن رازها] بر بندید و خانه نشینی گزینید که [در این دو

ص: ۱۴۸

صورت]هرگز دین شما دستخوش نابسامانی نخواهد شد و [بدانید که] «زیدیه» پیوسته سپر شما خواهند بود.

بدین ترتیب نظارت امام علیه السّلام بر جنبش های نظامی و مسلحانه همچنان در نهایت پنهان کاری و در پس پرده کتمان محض قرار داشت و تنها کسانی که در عرصه اقدام های الهی و انقلابی نقش مؤثری داشتند از نظارت امام علیه السّلام مطلع بودند. با این که برنامه ریزی امام علیه السّلام در امر راهبری نهضت های مسلحانه و عملیاتی کردن آن، به گونه ای بود که حاکمیت نمی توانست ارتباطی میان انقلابیون و امام علیه السّلام بیابد، اما پیوسته امام علیه السّلام را به حمایت و تحریک این جنبش ها و سران آن متهم می کرد.

«ابو جعفر منصور» می گفت: «کیست که بهانه و دستاویز و عذر مرا نسبت به این جعفر بپذیرد؟ او یک گام پیش نهاده و گام دیگر خود را پس کشیده، می گوید: از «محمد بن عبد الله بن الحسن» دوری می جویم. اگر پیروز شود امر (خلافت) از آن من است و اگر با شکست مراجعه شود من جان به سلامت به در برده ام». (۱)

رهبران جناح نظامی به طور صریح از امام علیه السّلام نامی به میان نمی آوردند، بلکه نزد یاران خود با کنایه از ایشان یاد می کردند. «حسین بن علی» صاحب قیام فخر و «یحیی بن عبد الله بن الحسن» می گفتند: «قیام ما پس از مشورت با اهل بیتمان بود. با موسی بن جعفر [در مورد قیام] مشورت کردیم و او فرمان قیام داد». (۲)

حضرت امام کاظم علیه السلام به «حسین بن علی» صاحب قیام فخر آن گاه که

ص: ۱۴۹

۱- (۱). بحار الانوار ۱۹۲/۴۷ (به نقل از: مهج الدعوات/۱۸۸).

۲- (۲). مقاتل الطالبیین، ص ۳۸۳.

اندیشه قیام خود را با امام علیه السلام در میان گذاشت، می فرمود:

«إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَحَدُ الضَّرَابِ... فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ عِنْدَ اللَّهِ -عَزَّ وَ جَلَّ- اِحْتِسَابُكُمْ مِنْ عَصْبِهِ»؛

[ای حسین]، به یقین کشته خواهی شد، پس جانانه جنگ کن و پایمردی در پیش گیر... همه از خداییم و به سوی او بازمی گردیم. خداوند خاندان شما را در سوگتان پاداش دهد. (۱)

«موسی الهادی» خلیفه عباسی، قیام حسین، صاحب فخر را به تحریک امام کاظم علیه السلام دانسته، پیوسته امام علیه السلام را تهدید به قتل می کرد. او می گفت: «به خدا سوگند حسین تنها به فرمان او قیام کرد و در این راه از دوستی او پیروی نمود، زیرا او (امام کاظم «ع» در میان خاندانش صاحب منصب امامت است، خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم».

«ابو یوسف قاضی» موسی را قانع کرد که این مطلب صحت ندارد و بدین ترتیب خشم او را فرونشاند. (۲)

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در فعالیت های الهی و انقلابی راه پدران بزرگوار خود را در پیش گرفت. او تمام خطهای سیاسی، انقلابی-نظامی، علمی و اجتماعی را همزمان راهبری می کرد و چنان هوشمندانه این وظیفه را ایفا می نمود که فعالیت ها و جنبش های نظامی که از سوی حضرت رهبری می شد به دلیل پنهان کاری فوق العاده، به طور کامل از دید حاکمیت دور مانده بود.

اصرار مأمون به امام رضا علیه السلام مبنی بر پذیرش منصب ولایت عهدی، خود

ص: ۱۵۰

۱- (۱). همان/۳۷۶.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۵۱/۴۸ (به نقل از: مهج الدعوات/۲۱۷).

بهترین گواهی است که مأمون از جنبش علویان بسیار بیمناک شده بود و نیز می دانست که با پذیرش منصب ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السلام، گامی بود برای احاطه بر جنبش هایی که الگو و رهبری خویش را در امام رضا علیه السلام می دیدند، علویان نیز، توجیه و بهانه خود را در مبارزه علیه حکومتی که امام علیه السلام ولایت عهدی آن را پذیرفته بود از دست می دادند.

نقش سیاسی امام رضا علیه السلام در روزگار هارون و امین

فضای نسبتاً باز سیاسی و فراهم شدن زمینه برای ایجاد و توسعه پایگاه مردمی و مسلح کردن آنان به اندیشه سالم سیاسی همسو با دیدگاه اهل بیت علیهم السلام و نیز بسیج نیروها و توانمندی ها برای موضع گیری بایسته در موقعیت مناسب، فرصتی بود که امام رضا علیه السلام از آن بهره جست. از همین رو می بینیم که در روزگار هارون و امین و به دلیل فراهم نشدن امکانات مادی، علویان دست به انقلاب و قیامی نزدند.

امام رضا علیه السلام با در نظر گرفتن اصل استتار و پنهان کاری، مفاهیم و اندیشه های سیاسی را به امت ارائه می داد، مبادا که حاکمان بهانه ای به دست آورده، حضرتش را از فعالیت بازداشته، زندانی کنند یا او را بکشند. او با نقل روایتی از پدران و نیاکان خود در مورد امامت به عنوان مفهومی سیاسی که جزئی از عقیده اهل بیت علیهم السلام است بر ضرورت امامت و وجود امام در هر روزگار تأکید می کرد. امام رضا علیه السلام در حدیثی که آن را از پدرش شنیده بود و به وسیله امامان معصوم علیهم السلام به پیامبر می رسید از آن حضرت نقل می کرد که فرمود:

مردمان هر روزگار به امام زمان خود، کتاب خدای خویش و سنت پیامبرشان خوانده می شوند

(بدان ها نسبت داده می شوند). (۱)

آن گاه امام رضا علیه السلام ویژگی ها و نشانه های امام را برشمرد و مشخص نمود تا هر گاه تدلیس و نیرنگ و باژگونه جلوه دادن حقایق حاکم شود، مردم بتوانند امام برحق را بشناسند. او برای شناخت امام معصوم فرمود:

«للامام علامات: یکون أعلم الناس، و أحکم الناس، و أتقى الناس، و أحلم الناس، و أشجع الناس، و أسخى الناس، و اعبد الناس...»؛ (۲)

امام [برحق] علامت ها و نشانه هایی دارد: او داناترین، در داوری سرآمدترین، پرهیزگارترین، بردبارترین، شجاع ترین، بخشنده ترین و عابدترین مردم است.

از دیگر ویژگی های امام و امامت که مورد تأکید امام رضا علیه السلام قرار دارد، انفراد و وحدت امام و امامت است و باید یک امام زمام کارها را در دست بگیرد. (۳) امام رضا علیه السلام یکی از علل آن را هماهنگی در تمام کارها و موضع گیری و پیشگیری از پدید آمدن آشفتگی و نابسامانی در میان دولت و امت اسلامی می داند. بنابراین، تعدد امام در یک زمان، با مبانی اعتقادات سیاسی و حکومتی اسلامی مغایر است و در این صورت؛ یعنی وجود امامانی متعدد، ضرورتاً یکی از آنان امام برحق و دیگران اگرچه در رأس حاکمیت باشند امامان باطل بوده و تن دادن به فرمان آنان و جوب شرعی نخواهد داشت.

امام رضا علیه السلام در همین راستا به نشر احادیثی پرداخت که تبیین کننده فضایل و نقش اهل بیت علیهم السلام در حیات اسلامی بود. او از پدراننش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرد که فرمود:

«مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا، و من تخلف عنها زج

ص: ۱۵۲

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۸۰/۳.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۲۱۳/۱.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۲۱۳/۱.

مثل خاندانم در میان شما همانند کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شود نجات یافته، هر کس از آن روی برتابد به دوزخ افکنده شود.

نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: ستارگان وسیله امان آسمانیان هستند و خاندان من مایه امان امت من هستند. (۲)

و نیز حضرتش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت کرد که فرمود: ای علی، تو قسمت کننده بهشت و دوزخ هستی (مردم به وسیله دوستی تو به بهشت رفته و با دشمنی ات به دوزخ می روند). (۳)

سپس امام رضا علیه السلام برای آشنا کردن نسل ها با معیار شناخت حق و پیروان آن و باطل و پیوندگان راه آن، به توجه دادن جامعه و امت اسلامی به سوی اهل بیت علیهم السلام و جایگاه رهبری آنان پرداخت و به همین منظور فضایل یاران اهل بیت علیهم السلام، مانند: «عمار» «ابو ذر»، «مقداد» و «سلمان» را برشمرد. او روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله نقل کرد که آن حضرت به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فرمود: بهشت مشتاق دیدار تو و عمار، سلمان، ابو ذر و مقداد است. (۴)

نیز از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرد که فرمود: گروه سرکش، عمار را خواهد کشت. (۵)

همچنین امام رضا علیه السلام بر اهمیت ولایت و دوستی اهل بیت علیهم السلام و بیزاری جستن از دشمنان آنان تأکید کرده، فرمود: کمال دین، دوستی ما [خاندان] و بیزاری جستن از دشمنان ماست. (۶)

آن حضرت با بیان روایاتی از پدران و از جدش، امت را به گرامی داشتن

ص: ۱۵۳

۱- (۱). کنز العمال ۹۸/۱۲/حدیث ۳۴۱۷۰.

۲- (۲). همان جا/حدیث ۳۴۱۵۵.

۳- (۳). عوالم العلوم ۲۲/۲۹۵/باب فضل امیر المؤمنین علیه السلام.

۴- (۴). سنن ترمذی ۵/۵۹۴/باب مناقب امام علی علیه السلام/حدیث ۳۷۱۸.

۵- (۵). کنز العمال ۱۱، ح ۳۳۵۵۵.

۶- (۶). بحار الانوار ۵۸/۲۷.

فرزندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرَحْمَةِ اللهِ الْعَلِيمِ. او از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده است که فرمود:

«أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة: المكرم لذريتي من بعدى، والقاضى لهم حوائجهم، والساعى لهم فى أمورهم عند اضطرارهم إليه، والمحب لهم بقلبه ولسانه»؛ (۱)

در روز قیامت از چهار کس شفاعت می‌کنم: آن کس که پس از من فرزندانم را گرامی بدارد، آن کس که نیازهای ایشان را برآورده سازد، آن کس که به هنگام گرفتاری شان، به سامان دادن امور آنان پردازد و آن کس که با دل و زبان آنان را دوست بدارد.

در زمانی که رویدادهای خردکننده و تبلیغات پر سر و صدا بر جامعه حاکم بود و حقایق و اعتقادات باژگونه گردید، امام رضا علیه السلام مفهوم حقیقی تشیع را برای امت بازگفت و نمونه‌های شاخص و بارز این مفهوم را به آنان شناساند. حضرتش فرمود:

به یقین، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، ابوذر، سلمان، مقداد و محمد بن ابو بکر شیعه او هستند؛ همان‌هایی که از کوچک‌ترین فرمان او سر برنرفته و کمترین چیزی که حضرتش از آن بازمی‌داشت، مرتکب نشدند. (۲)

نیز حضرت رضا علیه السلام در تعریف شیعه فرمود:

«شيعتنا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة، و يحجون البيت الحرام، و يصومون شهر رمضان و يوالون أهل البيت و يتبرؤن من أعدائهم، أولئك أهل الإيمان و التقى و أهل الورع و التقوى»؛ (۳)

آنان که نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند، حج خانه خدا را به جای می‌آورند، ماه

ص: ۱۵۴

۱- (۱). عيون اخبار الرضا ۱/۲۵۳.

۲- (۲). بحار الانوار ۶۵/۱۵۸.

۳- (۳). صدوق، صفات الشيعة/۴.

رمضان را به روزه سر می کنند، اهل بیت [پیامبر صلی الله علیه و اله] را دوست داشته، از دشمنان ایشان بیزاری می جویند، شیعیان ما بوده و هم آنان مؤمنان پارسا و پرهیزگار هستند.

واقعه عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام و فرزندان و یاران آن حضرت از دیگر مواردی بود که حضرت رضا علیه السلام از آن بهره جسته، به احیا و برگزاری آن سفارش و تأکید می کرد. امام رضا علیه السلام در پی آن بود تا خاطره خونین سید الشهداء را آن گونه احیا کنند که با اهداف عالی امام حسین علیه السلام که در راه آن جانفشانی کرد سازگار و همسو باشد، تا از این رهگذر دوستی و رابطه عاطفی و سیاسی میان مردم و منش و روش جهادی و انقلابی امام حسین تعمیق یافته و روح انقلابی علیه انحراف ها را در امت برانگیزد.

امام رضا علیه السلام در مصیبت امام حسین علیه السلام و یاران او فرمود:

«إن يوم الحسين أقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذل عزيزنا... فعلى مثل الحسين فليبك الباكون فإن البكاء عليه يحط الذنوب العظام»؛ (۱)

به یقین، روز مصیبت و اندوه حسین، پلک های ما را زخمی، اشک های ما را روان و عزیزان ما را خوار کرد. پس باید گریه کنندگان بر حسین گریه سر دهند، زیرا گریستن بر او، گناهان بزرگ را می زداید و فرو می ریزاند.

همچنین امام رضا علیه السلام آرزوی قرار گرفتن در شمار یاران امام حسین علیه السلام را در دل ها می پروراند و امت را بدان ترغیب می کرد، چرا که این اقدام امام رضا علیه السلام در حقیقت روح جهادی و انقلابی علیه فساد حاکم را بالا می برد. او در این زمینه فرمود: اگر بخواهی به ثواب و پاداش کسانی که با امام حسین علیه السلام بودند و در کنار

ص: ۱۵۵

او شهید شدند نایل شوی، هرگاه او (حسین) را به یاد آوردی، بگو: ای کاش با شما می بودم تا به رستگاری سترگ دست می یافتم. (۱)

امام رضا علیه السّلام مردم را به زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام تشویق می کرد تا آنان از موضع گیری دلیرانه حضرت بهره معنوی گرفته، با حضرتش پیمان ببندند که هماره انحراف، ستم و سرکشی را نفی کرده با آن در ستیز باشند.

امام علیه السّلام درباره زیارت امام حسین علیه السّلام فرموده است: «زیاره قبر الحسین - صلوات الله علیه - تعدل عمره مبروره متقبله»؛ (۲) زیارت قبر امام حسین - که درود خداوند بر او باد - هم سنگ عمره ای پذیرفته شده است.

فراخوان برای برگزاری عزاداری سید الشهداء و نیز زیارت قبر آن حضرت، به منزله معارضه و مبارزه مسالمت آمیز بود و از دیگر سو وسیله ای بود تا در اسرع وقت یاران و دوستان اهل بیت علیهم السّلام را بدون این که از سوی حاکمیت مورد تعقیب و تهدید قرار گیرند، گرد آورد، چرا که آنان برای زیارت امام حسین علیه السّلام یا برگزاری سوگواری آن حضرت تجمع می کردند و به ظاهر هدفی جز زیارت و سوگواری نداشتند. سرانجام همین گردهمایی ها به بار نشست و تمام آن هایی که بعدها علیه مأمون شوریدند، از کنار قبر امام حسین علیه السّلام قیام خود را اعلان کردند. (۳)

بدین ترتیب امام رضا علیه السّلام توانست بدون هیچ محدودیتی سیاسی یا تعقیب و بازخواست از سوی حاکمیت، دامنه پایگاه دوستی اهل بیت علیهم السّلام را گسترش دهد و عناصری چون: وزیران، سرداران سپاه و فقیهان را که به

ص: ۱۵۶

۱- (۱). بحار الانوار ۲۹۹/۴۴.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۹/۹۸؛ مبسوط ۱۰۱/۲ (به نقل از: ابن قولویه، کامل الزیارات/ ۱۵۴ و صدوق، ثواب الاعمال/ ۱۱۱-۱۱۵).

۳- (۳). بحار الانوار ۳۵۱/۱۰.

حاکمیت نزدیک بودند جذب خود کند و به وسیله آنان از رویدادها و تصمیم گیری های دربار باخبر شود.

همان طور که پیشتر گفته شد، امام رضا علیه السلام در استتار و پنهان کاری کامل تمام برنامه های جنبش را رهبری می کرد، لذا روزگار هارون و فرزندش محمد (امین) شاهد قیام مسلحانه ای نبود، زیرا پس از سرکوب شدن قیام های گذشته، مانند قیام صاحب فخر و... یاران و دوستان اهل بیت علیهم السلام سرگرم تجدید ساختار نیروی نظامی و مسلح خود بوده و به ظاهر از درگیری نظامی دور بودند.

ص: ۱۵۷

بخش نخست امام رضا علیه السلام و پدیده ولایت عهدی

بخش دوم فعالیت های امام رضا علیه السلام پس از ولایت عهدی

بخش سوم دانشگاه، احتجاج ها و میراث امام رضا علیه السلام

اشاره

امام رضا علیه السلام و پدیده ولایت عهدی

این بخش در چند مبحث بایسته بررسی و مطالعه است که به شرح زیر تبیین می شود:

رخدادهای سیاسی قبل از ولایت عهدی

پس از پنج سال جنگ خونین و خانمان سوزی که هزاران قربانی از میان سرداران و سربازان گرفت، مأمون زمام حکومت را به دست آورد. خلافت عباسیان از هم گسست و به دو گروه تقسیم شدند، گروهی حکومت مأمون را تأیید می کردند و گروهی دیگر سر ناسازگاری با حکومت مأمون برداشتند.

پس از گذشت چهار سال از امامت امام رضا علیه السلام، اکنون در حکومت مأمون فضای باز سیاسی برای حضرت فراهم آمده بود و او به دلیل ارتباط مستقیم با وزیران و سرداران می توانست با آزادی کامل سخن بگوید و در دایره ای بزرگتر از قبل؛ یعنی دایره دربار فعالیت داشته باشد.

مأمون که حکومت را از پدر و نیاکان خود به ارث برده بود، جز در مواردی نه چندان گسترده از همان شیوه ای که پیشینان در پیش گرفته بودند پیروی می کرد. او همانند نیاکان خود حکومت خویش را در هاله ای از قداست و مشروعیت قرار داده بود و از همین رو نامه هایی که برای او فرستاده می شد،

آکنده از عبارات و جملاتی بود که بار قدسی و معنوی داشت. از جمله این نامه ها، نامه ای بود که «طاهر بن حسین» خطاب به او نوشت. در این نامه چنین آمده بود: «خدای، آن مخلوع را کشت، در دام خیانت و پیمان شکنی خودش گرفتار نمود، امر (خلافت) را برای امیر المؤمنین فراهم ساخت و آنچه را که امیر المؤمنین از پیش در انتظار انجامش بود، محقق کرد. ستایش مختص خداوندی است که حق (خلافت) را به امیر المؤمنین بازگرداند، با خیانت و رزان و پیمان شکنان با امیر، دشمنی ورزید، همدلی و الفت را جایگزین تفرقه کرد، پراکندگی امت را برای او به اتحاد و یکصدایی مبدل نمود و نشانه های دین را پس از آن که به دست فراموشی شده بود به وسیله او (مأمون) زنده کرد». (۱)

با تمام این تلاش ها و علیرغم این که با ترفندهایی حکومت مأمون را قداست و مشروعیت می بخشیدند و پاره ای از فقیهان و قاضیان از مأمون پشتیبانی می کردند، اکثر مسلمانان مأمون را غاصب خلافت می دانستند. از دیگر سو و در نتیجه ستم های انباشت شده ای که در روزگار حاکمیت عباسیان به وجود آمده بود و به دلیل رویگردانی این سلسله از روش حکومتی اسلامی، انقلابیون از یک طرف و دوستان امین برادر مأمون از طرفی روح انقلاب و سرپیچی را در وجود مسلمانان پدید آوردند و در نهایت، آتش انقلاب و شورش هایی را شعله ور کردند.

سال اول خلافت مأمون (۱۹۸ ق.) شاهد مخالفت «نصر بن شیث عقیلی» در «حلب» بود. نصر توانست علاوه بر حلب، بر شهرهای نزدیک آن نیز چیره شود. این مخالفت تا سال ۱۹۹ ق. ادامه داشت و با شکست نصر پایان یافت. (۲)

ص: ۱۶۲

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۴۴۲/۲.

۲- (۲). الکامل فی التاریخ ج ۶/رویدادهای سال ۱۹۸ ق.

در همین سال (۱۹۸ ق.) موصل شاهد آشوبی میان «یمانیان» و «نزاریان» بود که به کشته شدن شش هزار تن از نزاریان انجامید.

در سال ۱۹۹ ق. آتش جنگ میان «بنی ثعلبه» و «بنی اسامه» شعله ور شد. (۱)

این سال سرآغاز انقلاب بزرگی بود که علویان رهبری آن را برعهده داشتند.

ابتدا «ابو السرایا، سری بن منصور شیبانی» در حالی که «محمد بن ابراهیم بن اسماعیل حسنی» را همراه داشت، در عراق قیام کرد. او در کوفه سکه ضرب کرد و سپاه خود را به بصره، واسط و اطراف آن گسیل داشت.

این قیام جبهه های متعددی را به وجود آورد:

-جبهه بصره به فرماندهی عباس بن محمد بن عیسی جعفری

-جبهه مکه به فرماندهی حسین بن حسن افطس

-جبهه یمن به فرماندهی ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام

-جبهه فارس به فرماندهی اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام

-جبهه اهواز به فرماندهی زید بن موسی بن جعفر علیه السلام

-جبهه مدائن به فرماندهی محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن بن حسن علیه السلام

این قیام فراگیر بیش از یک سال دوام یافت و در نهایت سرکوب شد. (۲)

در سال ۲۰۰ ق. «محمد بن امام جعفر صادق علیه السلام» قیام کرد، اما تسلیم گردید و به سوی مأمون گسیل شد. (۳)

ص: ۱۶۳

۱- (۱). تاریخ الموصل / ۳۳۲-۳۳۶.

۲- (۲). الکامل فی التاریخ ۶، رویدادهای سال ۱۹۹-۲۰۰ ق.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۰۷.

قیام علویان تأثیر بسزائی در آشفته‌گی و بی‌نظمی داخلی و تصمیم‌گیری و موضع‌گیری‌های نظامی و سیاسی داشت.

در سال ۲۰۱ ق.مردم بغداد دستخوش نابسامانی و پریشانی بزرگی شدند تا آن‌جا که بغداد در آستانه ویرانی کامل قرار گرفت. بسیاری از مردم آن سامان به دلیل غارتگری، گرانی، اسارت و ویرانی خانه‌های خود را ترک کردند. (۱)

سرانجام مأمون، علویانی را که رهبری شورش را برعهده داشتند، مورد عفو قرار داد، اما این بدان معنا نبود که از ترور و ایجاد وحشت دوری جسته بود، بلکه مانند پیشینیان خود برای خاموش کردن صدای معترضان و آنان که در اندیشه از میان برداشتن حکومت عباسیان بودند، از ابزار وحشت و ترور استفاده می‌کرد. مأمون «هرثمه بن اعین» را علی‌رغم این که نسبت به خلیفه اخلاص می‌ورزید از پای درآورد. «حسن بن سهیل» رقیب هرثمه با دسیسه خود زمینه نابودی هرثمه را فراهم آورده بود. (۲)

مأمون به مخالفان اجازه نمی‌داد تا برخلاف منش و روش او چیزی بگویند. او یکی از شاعران را به «سند» تبعید کرد، زیرا آن شاعر نگون بخت در مذمت و هجو یک قاضی منحرف که با مأمون رابطه داشت شعری سروده بود. (۳)

افزون بر آشفته‌گی و نابسامانی داخلی، چالش‌ها و هم‌آوردی‌های خارجی نیز خطر بزرگی برای حکومت عباسیان به شمار می‌رفت. دولت‌های غیرمسلمان و مشرک در پی فرصتی بودند تا حکومت-هرچند به ظاهر-اسلامی و کیان اسلام را از میان بردارند و به همین منظور خود را برای فرصت مناسبی

ص: ۱۶۴

۱- (۱). العبر فی خبر من غیر ۲۶۳/۱.

۲- (۲). تاریخ ابن خلدون ۵۲۱/۵.

۳- (۳). مروج الذهب ۳۴۵/۳.

آماده می کردند.[شاید]یکی از دلایلی که مأمون را بر آن داشت تا رهبران قیام ها را مورد عفو عمومی قرار دهد،همین تهدید خارجی بود.

امام رضا علیه السلام و موضع گیری سیاسی

جنگ میان مأمون و امین برای به دست گرفتن قدرت مطلق، پیامدهای ناشی از این جنگ، آشفته‌گی جبهه داخلی و انشعاب در خاندان عباسی از عواملی بود که مأمون را از زیر نظر گرفتن، تحت تعقیب قرار دادن و جلوگیری از فعالیت انقلابی امام رضا علیه السلام باز می داشت. امام رضا علیه السلام که فرصت را مناسب می دید، موضع گیری‌هایی متناسب با شرایط موجود اتخاذ کرد و از این آزادی حقیقی به نشر اندیشه و عقیده سیاسی اهل بیت همت گماشته، پایگاه مردمی خود را در تمام سرزمین های اسلامی گستراند.

امام رضا علیه السلام همانند پدران و نیاکان خود، در پنهان کاری و خفای کامل تمام خطوط عملیات از جمله خط رویارویی با حاکمیت را زیر نظر داشت، اما رهبری مستقیم آن را به برادران و عموزادگان خود می سپرد تا به طور مستقیم وارد میدان رویارویی با حاکمیت نشود. حضرت می دانست به عهده گرفتن رهبری مستقیم جنبش ها و خطها پیش از این که بتواند زمینه را برای رهبر و امام پس از خویش فراهم کند با کشته شدن در یکی از جنگ ها یا به دست یکی از نزدیکان حکومت، فرجام کارش رقم خواهد خورد.

یکی دیگر از مزایای رهبری غیرمستقیم در رویارویی با حاکمیت این بود که اشتباهات و اقداماتی که در دوران انقلاب و قیام از سوی انقلابیون رخ می داد به حساب امام علیه السلام گذاشته نمی شد، بلکه مسئولیت آن، متوجه رهبر مستقیم که بر خط نظامی اشراف داشت می بود. در سال ۱۹۹ ق.و پیش از قیام

علیه مأمون، یاران «محمد بن سلیمان علوی» در مدینه گرد آمده، از او خواستند تا کسی را نزد امام رضا علیه السلام فرستاده، او را به قیام دعوت کند. محمد یکی از پیشنهاددهندگان را نزد امام علیه السلام فرستاد و امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «پس از گذشت بیست روز خواهم آمد».

آنان مدتی درنگ کردند و چون هجده روز سپری شد سپاه عباسی به جنگ با ایشان پرداخته، قیام آنان را در آغاز کار خشتی کردند. (۱)

در حالی که امام رضا علیه السلام به رهبران خط نظامی اختیار مطلق می داد و آنان به مراجعه مستمر و نظرخواهی از حضرت نیازی نداشتند و ایشان از دور بر رویدادها و موضع گیری ها نظارت می کرد. به دلیل شرایط خاص سیاسی، مسلمانان از نحوه برخورد امام رضا علیه السلام تصور می کردند که ایشان با انقلابیون رابطه ای ندارد. زمانی که «محمد بن جعفر صادق علیه السلام» بر آن شد تا در روزی معین قیام کند، امام رضا علیه السلام خطاب به او فرمود: فردا قیام مکن که اگر قیام کنی شکست خواهی خورد و یارانت کشته می شوند. (۲)

ماجرای بالا- خود گواهی است بر این که حضرت رضا علیه السلام به دور از چشم نامحرمان، بر تمام رویدادهای انقلابی اشراف و نظارت داشت.

دو سال از به قدرت رسیدن مأمون سپری شده بود؛ یعنی در سال ۲۰۰ ق.

مأمون نامه ای به امام رضا علیه السلام نوشت و از او خواست تا به خراسان برود. امام رضا علیه السلام در پاسخ به درخواست مأمون، عذر می آورد و بهانه تراشی می کرد، اما مأمون همچنان پافشاری کرده، امام علیه السلام را به خراسان فرامی خواند. امام علیه السلام دریافت که مأمون از خواسته خود منصرف نخواهد شد، لذا به درخواست

ص: ۱۶۶

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۰۸.

۲- (۲). اصول کافی ۱/۴۹۱؛ مناقب آل ابی طالب ۴/۳۶۸؛ بحار الانوار ۵۷/۴۹.

مأمون تن در داد. مأمون به نگاهبان امام علیه السّلام دستور داد تا او را از راهی جز راه کوفه و قم، نزد او بیاورد. نگاهبان نیز به منظور تأمین خواسته مأمون، امام علیه السّلام را از مسیر بصره، اهواز و فارس به «مرو» بردند.

چون امام رضا علیه السّلام به مرو رسید مأمون به امام رضا علیه السّلام پیشنهاد پذیرش خلافت و امارت داد، اما امام پذیرفت. گفت و گو در این زمینه دو ماه به درازا کشید و همواره امام علیه السّلام از قبول چنین پیشنهادی سرباز می زد.

چون سخن در این زمینه زیاده از حد شد و نتیجه ای به همراه نداشت، مأمون با اصرار فراوان از امام رضا علیه السّلام خواست تا منصب ولایت عهدی را بپذیرد و به طور غیرمستقیم امام علیه السّلام را تهدید کرد که در صورت نپذیرفتن ولایت عهدی او را خواهد کشت.

امام علیه السّلام که چاره ای جز پذیرش این خواسته نداشت شرطی معین کرده، فرمود: به شرطی تن به پذیرش ولایت عهدی می دهم که به کاری فرمان ندهم، از چیزی باز ندارم، قضاوت نکنم، چیزی از وضعیت موجود را تغییر ندهم و تو [باید بپذیری که] مرا از تمام آنچه گفتم، معاف داری. (۱)

مأمون شروط امام رضا علیه السّلام را پذیرفت و در روز پنج ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ ق. امام رضا علیه السّلام به ولایت عهدی منصوب شد. (۲)

انگیزه مأمون از تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا علیه السّلام

اشاره

اقدام مأمون به نصب امام رضا علیه السّلام در مقام ولایت عهدی برآمده از دوستی و محبت او نسبت به اهل بیت علیهم السّلام نبود، زیرا فریبایی های قدرت و حکومت، بر

ص: ۱۶۷

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱۴۹/۲-۱۵۰.

۲- (۲). همان/۲۴۵.

دیگر تمایلات و دوستی‌ها چیرگی دارد و مأمون نیز از این قاعده مستثنا نبوده، ادعاهای او مبتنی بر دروغ و تمایلش نسبت به علویان ریاکارانه و مکارانه بود (۱). این مطلب روشن است که دوستی و ارادت مأمون زمانی قابل تأیید و تصدیق بود که او از قدرت کناره گرفته، آن را به امام رضا علیه السّلام می سپرد و این، امری ناشدنی بود. هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که مأمون پس از آن که هزاران فرمانده و سپاهی و برادرش امین و برخی از افراد خانواده خود را به کام مرگ فرستاد تا قدرت و خلافت را به تنهایی در اختیار گیرد، اینک آن را فقط و فقط به دلیل عشق و علاقه اش به اهل بیت نادیده گرفته، به امام رضا علیه السّلام بسپارد.

بنابراین، انگیزه مأمون از واگذاری منصب ولایت عهدی خود به امام رضا علیه السّلام از سر مصلحت اندیشی و حفاظت از سلطه و آینده خاندان خود بود؛ روشی که پیشتر حاکمان چون به قدرت می رسیدند در پیش می گرفتند. لذا می بینیم پس از آن که مأمون از اصرار بر پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا طرفی نیست، ابتدا به کنایه و سپس به طور صریح امام علیه السّلام را در صورت تن ندادن به خواسته اش به مرگ تهدید می کرد. البته دیری نپایید که مأمون - علیرغم پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السّلام - حضرت را از میان برداشت و خود همچنان زنده بود. همین امر، سالوس گری و ریاکاری مأمون را بر همگان آشکار می کند و دوستی دروغین او نسبت به خاندان رسالت را روشن می سازد. در این جا به طور مشخص انگیزه مأمون را از واگذاری منصب و ولایت عهدی به امام رضا علیه السّلام بیان می کنیم:

ص: ۱۶۸

جامعه روزگار مأمون به شدت دستخوش آشفته‌گی و نابسامانی شده بود.

مأمون پس از آن که جنگ خونینی با برادرش پشت سر گذاشت و قدرت را به دست گرفت، به طور غیر منتظره ای با قیام و جنبش های مسلحانه روبرو شد که قیام های علویان از آن جمله بود. دیگر مخالفان حکومت مأمون در سراسر گستره اسلامی پراکنده بودند. خود مأمون در توصیف اوضاع آن روزگار گفته است: «به خدا سوگند، قبیله «قیس» را به قیمت هزینه کردن تمام دارایی بیت المال سرکوب کردم به گونه ای که حتی یک درهم در بیت المال نماند و اما [مردم] سرزمین «یمن» [پس بدانید که] نه من آنان را هرگز دوست داشته ام و نه آنان مرا دوست داشته اند. «قضاعه» [نیز تن به حاکمیت من نداده اند، چرا که] مهمتران ایشان منتظر «سفیانی» [و حکومت او] هستند تا از او پیروی کنند.

«ربیع» [نیز همانند دیگر همگنان خود است، زیرا] از زمانی که خداوند پیامبر خود را از قبیله «مضر» برانگیخت [و برای هدایت مردم فرستاد] با خدا سر ستیز و ناسازگاری داشته اند». (۱)

از دیگر سو قیام های مسلحانه، وضعیت نظامی و سیاسی آن دوره را دچار پریشانی و آشفته‌گی کرده بود. مأمون با مراجعه به دیوان های حکومتی دریافت که کشتگان حکومتی که در جنگ های «ابو السرایا» جان باخته بودند به دوست هزار تن می رسیدند. (۲)

تمام این مسائل سبب شد تا مأمون، امام رضا علیه السلام را به پذیرش

ص: ۱۶۹

۱- (۱). الکامل فی التاریخ ۴۳۲/۶-۴۳۳.

۲- (۲). الفصول المهمه ۲۵۱ و نور الابصار ۱۷۰.

ولایت عهدی وادار کرده، او را به خویش نزدیک کند و بدین صورت یاران امام علیه السّلام را جذب خود نموده، لشکرکشی و فعالیت نظامی شان را متوقف و آنان را به خود متمایل سازد. در صورتی که مأمون به این اندیشه خود جامعه عمل می پوشاند، فرصتی به دست می آورد تا به سرکوب و نابود کردن دیگر شورشیانی که در مقایسه با علویان انقلابی، چندان قابل توجه نبودند پردازد.

مأمون که استقبال پرشور عالمان و فقیهان و محدثان را - که شمار آنان تنها در نیشابور به بیست و چهار هزار تن می رسید (۱) - از امام رضا علیه السّلام دیده بود، به این نتیجه رسید که باید حمایت اکثریت قاطع مسلمانان را که پیوندی عاطفی و معنوی با امام علیه السّلام داشتند، به ویژه مردم خراسان که او را در تصرف بغداد یاری کرده بودند، جلب کند.

از سوی دیگر مأمون با نزدیک کردن امام رضا علیه السّلام به خود و حاکمیت، می توانست خشم مخالفان را فرونشاند، فرصت را از مدعیان حکومت و آنان که در پی به دست آوردن حکومت هستند بگیرد و از طریق جذب برخی از مبارزان و واداشتن آنان به ترک مبارزه مسلحانه و نیز بی توجهی به بخش دیگر از مبارزان، میان مبارزان تفرقه و جدایی بیندازد.

دوم: مشروعیت بخشیدن به حکومت

از نظر مسلمانان، حاکم زمانی از مشروعیت برخوردار خواهد شد که از سوی پیامبر صلی الله علیه و اله که همان رأی و دیدگاه اهل بیت علیهم السّلام است نصی در مورد حکومت او رسیده باشد، به صورت شورایی و موافقت «اهل حل و عقد»

ص: ۱۷۰

انتخاب شده باشد یا با تعیین از سوی حاکم پیشین، مشروط بر پذیرش همگانی امت- که نظر دیگر فقیهان است- باشد. البته این دسته از فقیهان حکومت مأمون را تأیید کردند، اما تأیید آنان، به دلیل تطمیع یا ترس از دستگاه حاکم بود یا از آن رو تسلیم حکومت شده بودند که قدرت حذف آن را نداشتند.

نداشتن امتیازهای یاد شده مأمون را بر آن داشت تا به حکومت خود مشروعیت بخشد. این بود که برای واگذاری قدرت و حکومت به امام رضا علیه السّلام که مورد قبول و محل اتفاق مسلمانان بود اعلام آمادگی کرد. چون امام علیه السّلام از پذیرش خواسته مأمون خودداری کرد، مأمون منصب ولایت عهدی را به او پیشنهاد داد و این بار با فشار و تهدید، امام علیه السّلام را به پذیرش این منصب وا داشت و امام علیه السّلام به ناچار ولایت عهدی را پذیرفت. امام جواد علیه السّلام در مورد مقبولیت فراگیر امام رضا علیه السّلام فرموده است:

«رضی به المخالفون من أعدائه كما رضی به الموافقون من أوليائه، و لم يكن ذلك لأحد من آبائه عليهم السّلام، فلذلك سمى من بينهم بالرضا»؛ (۱)

دشمنان مخالف او، همانند دوستان موافق، به او رضایت داده بودند؛ امری که پدران [ارجمند] او از آن برخوردار نبودند و از همین رو تنها او از میان امامان، «رضا» خوانده شد.

از نظر مأمون و بسیاری از مسلمانان، پذیرفتن ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السّلام به معنای اعتراف به مشروعیت حکومت مأمون که بر سر کار بود و عدم مبارزه و معارضه با او به شمار می رفت. در نتیجه، امت اسلامی که از نظر

ص: ۱۷۱

۱- ((۱)). بحار الانوار ۴/۴۹ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۱/۱۳).

فکری و عاطفی از حضرتش پیروی می کرد، با تن دادن امام علیه السّلام به خواسته مأمون و پذیرفتن ولایت عهدی، رضایت خود را از حکومت مأمون ابراز می کرد.

سوم: بازداشتن امام رضا علیه السّلام از دعوت به خویش

چنان که روشن است، امام معصوم علیه السّلام مأمور است تا امت را به برقراری رابطه فکری-اجتماعی با امام منصوب از سوی پیامبر صلی الله علیه و اله و گام نهادن در مسیر حق که در او و منش اهل بیت علیهم السّلام متبلور است فراخواند. امام رضا علیه السّلام نیز از این قاعده جدا نبود و دمی از ایفای این وظیفه کوتاهی نمی ورزید. مأمون تمام اندیشه و تلاش خود را به کار بست تا امام رضا علیه السّلام را از دعوت به خویش به عنوان امام و گسترش دعوتش بازدارد، اما اگر در مقام ولایت عهدی قرار می گرفت، ابتدا برای حاکم، سپس برای خویش دعوت می کرد. مأمون از این انگیزه خود پرده برداشته، گفت: «این مرد (امام رضا) ع» از نظر ما دور و پنهان بوده، برای خویش [به عنوان امام] دعوت می کرد. او را به ولایت عهدی خود منصوب کردیم تا برای ما دعوت کند». (۱)

چهارم: جدا کردن امام رضا علیه السّلام از مردم

حضور امام علیه السّلام در پایتخت خلافت و در کنار خلیفه به منزله دور ماندن او از مردم و پایگاه های مردمی اش بود. در این صورت بر دیدار مسلمانان با نمایندگان امام رضا علیه السّلام که در سراسر گستره اسلامی حضور داشتند، فزونی

ص: ۱۷۲

می گرفت و به همین نسبت و به دلیل دور بودن امام علیه السلام از جامعه، از رهنمودهایی که به صورت مستقیم از امام علیه السلام دریافت می کردند کاسته می شد.

نتیجه این که اندک دیدارهایی که همه روزه با امام علیه السلام صورت می گرفت و نیز تحرکات آن حضرت از سوی دستگاه حکومتی به خوبی و با دقت کامل زیر نظر قرار می گرفت. به همین منظور، مأمون، «هشام بن ابراهیم راشدی» را در ظاهر به خدمت امام علیه السلام در آورد و منصب حاجبی امام را بدو سپرد و هشام سعی می کرد که به امام علیه السلام نزدیک شود. او بنا به وظیفه ای که برعهده داشت، علیه امام جاسوسی می کرد، بسیاری از دوستان آن حضرت را از دیدار با ایشان باز می داشت و هرچه از امام می شنید به اطلاع مأمون می رساند. (۱)

پنجم: مصونیت حکومت از خطر وجود امام علیه السلام

از آن جا که حکومت، به تازگی از جنگ های خونین و خردکننده ای که میان مأمون و برادرش امین از یک سو و مأمون و نیروهای معارض از سوی دیگر درآمده بود، گرد آمدن مسلمانان گرد وجود مبارک امام رضا علیه السلام و گسترش پایگاه مردمی آن حضرت، در حکم قدرت گرفتن امام علیه السلام و ناتوان شدن مأمون بود که خطری بزرگ برای حکومت مأمون به شمار می رفت.

مأمون خود به این حقیقت اعتراف کرده، گفت: «بیم آن داشتیم اگر او را به همان حال (آزاد و در میان مردم) رها کنیم از سوی او خطری متوجه ما شود و چنان بلایی از او بر ما رود که توان دفع آن را نداشته باشیم و تحمل آن برای ما طاقت فرسا باشد».

(۲)

ص: ۱۷۳

۱- (۱). بحار الانوار ۱۳۹/۴۹.

۲- (۲). فرائد السمطين ۲/۲۱۴.

ششم: بدنام کردن امام علیه السلام

شاید بتوان اقدام مأمون را برای بدنام کردن امام رضا علیه السلام از شومترین و پلیدترین انگیزه های او شمرد. مأمون در گزینش امام رضا علیه السلام برای ولایت عهدی در پی بدنام کردن تدریجی او بود و این کار را به جاسوسان و دستگاه تبلیغاتی خود سپرد. امام رضا علیه السلام که به نیت و هدف شوم مأمون پی برده بود، بی پرده هدف مأمون را آشکار کرده، فرمود: [ای مأمون،] با این کار می خواهی مردم بگویند: به یقین علی بن موسی الرضا نسبت به دنیا بی اعتنا نبوده، بلکه دنیا نسبت به او بی اعتناست. آیا نمی بینید چگونه به طمع خلافت، ولایت عهدی را پذیرفته است؟. (۱)

مأمون خود در جمع عباسیان پاره ای از انگیزه های خود را در انتخاب امام رضا علیه السلام به عنوان ولی عهد بیان می کرد، از جمله گفت: «ما دنبال آن هستیم تا اندک اندک از منزلت و ارجمندی او نزد مردم بکاهیم و او را در نظر آنان چنان بنمایانیم که بپندارند شایستگی امامت را ندارد». (۲)

هفتم: درهم شکستن جبهه مخالفان

قرار گرفتن امام رضا علیه السلام در مقام ولایت عهدی و منصوب شدن برادران و عموزادگان امام علیه السلام به عنوان والی و امیر بر سرزمین های اسلامی، از جمله منصوب شدن «عباس» و «ابراهیم» دو برادر امام علیه السلام از سوی مأمون به عنوان والی کوفه و یمن (۳) این باور را در ذهن مخالفان تقویت و نهادینه می کرد که

ص: ۱۷۴

۱- (۱). علل الشرایع/۲۳۸.

۲- (۲). فرائد السمطين ۲/۲۱۵.

۳- (۳). تاریخ ابن خلدون ۵/۵۲۷-۵۳۳.

امام رضا علیه السلام بخشی از حاکمیت است.

در این صورت، دیگر مخالفان لزوماً رودرروی یاران امام علیه السلام قرار می گرفتند، زیرا در صورت قیام مسلحانه، به طور مستقیم با والی علوی مواجه بودند و والی علوی نیز براساس مسئولیتی که داشت فرمان سرکوب قیام می داد و مسئولیت آن را متوجه جریان قیام کننده می کرد. همین برخورد و مواجهه، بی تردید به درهم شکسته شدن و فروپاشی جمعیت مخالفان حکومت می انجامید. مأمون که برنامه ای دقیق و حساب شده ای تدارک دیده بود و کارآیی آن را قطعی می دانست، منصب ولایت عهدی را به امام رضا علیه السلام سپرد. او با این کار دنبال هدف دیگری نیز بود، چرا که با تعیین کسانی از علویان و یاران اهل بیت علیهم السلام مسئولیت برخی از مفاسد اداری و حکومتی را متوجه آنان می کرد. مأمون با این کار در حقیقت همزمان، مسلمانان را به سوی خود متمایل می کرد، جبهه مخالفان را درهم می شکست، فساد اداری و حکومتی را به آن دسته از یاران امام علیه السلام و علویان که منصب ولایت و امارت داشتند نسبت می داد و مهمترین نتیجه ای که می گرفت تخریب شخصیت امام رضا علیه السلام بود.

دلایل تن دادن امام رضا علیه السلام به ولایت عهدی

مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: «ای فرزند رسول خدا، از آن جا که برتری، دانش، زهد، پارسایی و عبادت تو را می دانم و از آن آگاه هستم. از این رو تو را به خلافت، سزاوارتر از خود می بینم.

امام رضا علیه السلام فرمود: به بندگی خدای -عزّ و جلّ- افتخار می کنم، با زهدورزی در دنیا امید رهایی از شر آن دارم، با پرهیز از محارم و گناهان به نیل به سود الهی امید بسته ام و با

فروتنی در دنیا امید به رفعت و بلندی مرتبت نزد خداوند دارم.

مأمون گفت: بر آن شده ام تا خود را از خلافت خلع کنم و آن را به تو سپارم و خود با تو بیعت کنم.

امام رضا علیه السّلام فرمود: اگر این خلافت از آن توست و خداوند آن را به تو عطا فرموده، نمی توانی خلعتی را که خداوند بر اندام تو پوشانیده به دیگری بدهی و اگر خلافت از آن تو نیست، نمی توانی چیزی را که از آن تو نیست به من بدهی.

مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا، باید به این کار تن در دهی. امام علیه السّلام فرمود: هرگز به میل خود تن به این کار نمی دهم.

مأمون همچنان بر خواسته خود پافشاری می کرد، اما سودی نبخشید و امام علیه السّلام تسلیم خواهش مأمون نشد. از این رو مأمون به امام رضا علیه السّلام پیشنهاد منصب ولایت عهدی را داده، گفت: اگر تن به پذیرش خلافت نمی دهی و خوش نداری با تو به عنوان خلیفه بیعت کنم، ولایت عهدی را بپذیر تا خلافت پس از من به تو برسد.

آن گاه میان امام رضا علیه السّلام و مأمون گفت و گوهایی مبادله شد و امام علیه السّلام در ضمن این بحث ها از انگیزه مأمون در تحمیل خلافت و ولایت عهدی سخنی بر زبان آورد. مأمون خشمگین شده، گفت: تو پیوسته در برخورد با من رفتار [و گفتار]ی داری که بر من ناگوار است [و چنان است که] خود را از اقتدار من ایمن می بینی. به خدا سوگند، یا ولایت عهدی را می پذیری یا تو را به پذیرش آن مجبور می کنم و اگر به آن تن ندهی [بی پروا] سرت را از تنت جدا خواهم کرد!

امام علیه السّلام فرمود: به یقین خداوند -عزّ و جلّ- مرا از گرفتار شدن در مهلکه خود ساخته بازداشته است. پس اگر وضع بدین منوال است، هرچه می خواهی بکن و من می پذیرم، اما به

این شرط که: کسی را به کاری و مسئولیتی نگمارم، کسی را از منصبش عزل نکنم، پیمان و سنتی را نشکنم و در امر حکومت دور، اما مشورت دهنده باشم.

مأمون به همین اندازه خشنود شده، امام رضا علیه السلام را علی‌رغم میل درونی اش به ولایت عهدی خود برگزید». (۱)

در روایتی دیگر آمده است: «مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: عمر بن خطاب شش نفر را به عضویت شورا درآورد که یکی از آنان پدر تو امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. [آن گاه عمر] مقرر داشت که هر کس مخالفت کند، گردنش زده شود، پس ناچار باید به آنچه می‌خواهم تن بدهی و راهی جز پذیرفتن آن نداری». (۲)

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ کسانی که سبب تن دادن او به این کار را می‌پرسیدند یا آنان که به حضرتش اعتراض می‌کردند، فرمود: خداوند از ناخرسندی من [از پذیرش] آن آگاه است. زمانی که بر سر دوراهی پذیرش ولایت عهدی و کشته شدن قرار داده شدم، پذیرفتن ولایت عهدی را بر کشته شدن برگزیدم. وای بر آنان، آیا نمی‌دانند که یوسف علیه السلام پیامبر بود و چون به حکم ضرورت و ناچاری خزانه داری عزیز [مصر] را پذیرفت، گفت: «مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهبان دانا هستم». (۳)

من نیز به دلیل ضرورت و به اجبار و در حالی که در معرض کشته شدن قرار گرفته بودم، این منصب را پذیرفتم و وارد شدن به این دستگاه [برای من] چونان خارج شدن از آن بود (هر دو حال برای من یکسان است). پس شکوه به درگاه خداوند می‌برم و از او یاری خواسته می‌شود. (۴)

ص: ۱۷۷

۱- (۱). علل الشرایع/ ۲۳۷-۲۳۸.

۲- (۲). الارشاد ۲/ ۲۵۹-۲۶۰.

۳- (۳). یوسف: ۵۵.

۴- (۴). عیون اخبار الرضا ۲/ ۱۳۹.

نیز از امام رضا علیه السلام پرسیده شد: «چه چیزی تو را به پذیرش ولایت عهدی واداشت؟»

امام علیه السلام فرمود: همان چیزی که جدم امیر المؤمنین علیه السلام را به شرکت در شورا واداشت». (۱)

شایان توجه است که امام رضا علیه السلام برای حفظ جان خود، تسلیم خواسته مأمون در پذیرش ولایت عهدی نشد، بلکه می دانست با کشته شدنش، نابسامانی هایی به وجود می آمد، از جمله:

- جنبش الهی و انقلابی با خسارتی جبران ناپذیر روبرو می شد؛

- آشوب و آشفتگی، تمام پایگاه های مردمی امام رضا علیه السلام را فرامی گرفت و سرآغازی بود برای کشتار گسترده خاندان و یاران آن حضرت؛

- قیام های مسلحانه ای که بدون تأمل و روال منطقی بروز می کرد و قیام امت را به جنبش خون خواهانه عاطفی تبدیل می کرد که فاقد هر نظم و نسقی می بود و تنها نتیجه ای که به دست می داد فروپاشی توان نظامی بود و هیچ تغییر و تأثیری در رویدادها نداشت.

این ها دلایلی بود که امام رضا علیه السلام را به تن دادن به خواسته مأمون و پذیرش ولایت عهدی واداشت. حال با چنین پیشامدی، امام علیه السلام می بایست در راه احیای سنت های فراموش، از میان برداشتن بدعت ها، بسیج توانمندی ها، خنثی کردن برنامه هایی که مأمون برای آینده رقم زده بود و تصحیح اندیشه و مفاهیم نادرست سیاسی، از فرصت به دست آمده، نهایت استفاده را می کرد.

ص: ۱۷۸

حضرت رضا علیه السلام در شرایطی که دست داده بود و برای آن حضرت، آزادی نسبی به همراه داشت، چند زمینه را عرصه فعالیت خویش ساخت که ذیلاً بررسی می شود:

نخست: اقامه دین و احیای سنت

موقعیت به دست آمده، فرصتی بود تا امام رضا علیه السلام و خاندان و یارانش به تبیین معالم دین، احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و اله و نشر و ترویج منش و روش اهل بیت در عرصه های سیاسی و اجتماعی بپردازند. امام علیه السلام در دربار بود و می توانست با وزیران، سرداران و نزدیکان مأمون دیدار و فعالیت خود را دنبال کند، برادرانش در شهرهای خود رهبران جنبش شده بودند و یارانش نیز هر جا که بودند در میان امت به فعالیت انقلابی خود می پرداختند. امام رضا علیه السلام با اشاره به همین امر به درگاه خداوند عرضه می داشت:

خداوندا، از این که خویش را به ورطه هلاکت افکنم بازم داشتی و [خود می دانی] که از سر ناچاری و ناخرسندی تن به پذیرش ولایت عهدی دادم و اگر مخالفت کرده، آن را نمی پذیرفتم، عبد الله مأمون مرا می کشت.

بار خدایا، [می دانم و اعتقاد و ایمان دارم که] عهدی جز عهد تو نیست و ولایت و سرپرستی ها تنها از جانب توست. پس مرا توفیق ده تا دینت را برپا دارم و سنت پیامبرت محمد صلی الله علیه و اله را زنده کنم که تو سرپرست و یاری کننده و نیکو سرپرست و نیکو یاری کننده ای. (۱)

ص: ۱۷۹

امام رضا علیه السلام در این شرایط و در برابر وزیران، قاضیان، فقیهان و پیروان دیگر ادیان که به فرمان و درخواست مأمون برای مناظره با امام علیه السلام گرد آمده بودند، به بیان روش سالم اداره جامعه و حکومت می پرداخت. حضرتش همچنین مأمون را در تصمیم گیری و موضع گیری مناسب و حل مسائل سخت و مشکل راهنمایی می کرد.

دوم: بسیج توانمندی ها

پس از ناکام ماندن قیام علویان و شکست نظامی آنان، شرایط پیش آمده سبب شد تا آنان دیگر مورد پیگرد حاکمیت قرار نگیرند. انقلابیون در این فرصت، به بسیج نیرو و توانمندی ها پرداختند تا پس از دوره ای آرام گرفتن و خستگی جنگ و گریز از تن زدودن خود را برای قیام در زمانی مناسب آماده کنند. مسلم آن است که اگر امام رضا علیه السلام به پذیرش ولایت عهدی تن نمی داد چنین دستاوردهایی حاصل نمی شد.

سوم: ناموفق گذاردن برنامه های مأمون

در صورتی که امام رضا علیه السلام از پذیرش ولایت عهدی سرباز می زد، مأمون از اجبار او به پذیرش این منصب یا کشتن او چشم پوشی می کرد، اما یکی از افراد خاندان امام رضا علیه السلام را به ولایت عهدی برمی گزید که چند احتمال درباره او می رفت:

- معامله گر و فرصت طلب بود؛

- مخلص، اما از بینش کمی برخوردار بود؛

- مخلص بود، اما در معرض فروغلتیدن در فریبایی های قدرت و حکومت قرار داشت.

در هر سه صورت یادشده، وجود چنین شخصی در مقام ولایت عهدی به ایجاد شکاف در صف یاران اهل بیت علیهم السلام، درگیر کردن ولی عهد علوی به کارهای نادرستی که اهل بیت علیهم السلام را بدنام می کرد و مسئول بودن در برابر هر اقدامی که از سوی حکومتیان انجام می دادند، می انجامید و بسا که چنین فردی پا را فراتر نهاده، با امام رضا علیه السلام به مبارزه پرداخته، یاران و پیروان آن حضرت را مورد پیگرد قرار می داد.

امام رضا علیه السلام با پذیرش این مسئولیت، ابتکار عمل را از دست مأمون گرفته، برنامه های او را که ایجاد تفرقه در صفوف یاران اهل بیت علیهم السلام در سر می پروراند و می خواست مسئولیت مفساد و نابسامانی را متوجه فرد منسوب به اهل بیت علیهم السلام کند، ناموفق گذارد.

چهارم: تصحیح اندیشه نادرست سیاسی

غالب مسلمانان به این اندیشه و باور رسیده بودند که دین از سیاست جدا بوده، شایسته امامان و فقیهان نیست که سیاسی شده، با آن سروکار داشته باشند یا در منصبی سیاسی قرار گیرند. آنان بی اعتنایی به حکومت و خلافت را معیار ارزش گذاری می دانستند. حاکمان عباسی نیز این برداشت و مفهوم سیاسی را در باور مسلمانان پرورانده، بدان دامن می زدند. امام رضا علیه السلام با پذیرش ولایت عهدی در صدد برآمد تا این اندیشه غلط سیاسی که در ذهن مسلمانان رسوخ کرده بود بزدايد و به آنان بفهماند که اگر شرایط و فضای مناسبی فراهم آید، بر امام علیه السلام واجب است زمام حکومت را در دست گرفته، به اداره امور دینی، سیاسی و اجتماعی پردازد.

امام رضا علیه السلام در زمانی که چنین اندیشه ای بر جامعه و افکار مسلمانان حاکم

بود منصب ولایت عهدی را پذیرفت. روزی یکی از یاران امام رضا علیه السلام بر او وارد شده، گفت: «ای فرزند رسول خدا، مردم می گویند: علیرغم این که نسبت به دنیا زهد می ورزی، ولایت عهدی را پذیرفته ای». (۱)

پرواضح است که زدودن چنین باور و اندیشه ای با گفتار امکان نداشت، بلکه افزون بر رهنمودهای درازمدت و مکرر، امام علیه السلام می بایست به صورت عملی بدان دست بزند و مردم را از نادرست بودن این اندیشه آگاه کند و این امر تنها با پذیرش منصب ولایت عهدی ممکن می نمود.

چگونگی بیعت

پس از آن که امام رضا علیه السلام از سر اجبار تن به پذیرش ولایت عهدی داد، مأمون نزدیکان خود را از جمله: وزیران، امیران، حاجبان، دبیران و «اهل حل و عقد» (ریش سفیدان) را گرد آورد. آن گاه از «فضل بن سهل» خواست تا موضوع ولایت عهدی امام رضا علیه السلام را به اطلاع آنان برساند و از آنان بخواهد که به جای تن پوش سیاه (که شعار و پوشش رسمی عباسیان بود) لباس هایی سبز بر تن کنند. سپس حقوق یک سال آینده ایشان را داد و آنان را مرخص کرد.

پس از گذشت یک هفته مردم جمع شده، هر کس در جایی که فراخور موقعیت و شأن او بود نشست و مأمون نیز در جای خود قرار گرفت، سپس امام رضا علیه السلام وارد مجلس شد. او جامه های سبز بر تن و عمامه بر سر داشت و شمشیری حمایل کرده بود. در این هنگام، مأمون از فرزندش «عباس» خواست نخستین کسی باشد که با امام رضا علیه السلام به عنوان ولی عهد بیعت می کند.

ص: ۱۸۲

[عباس دست پیش برد تا با امام علیه السّلام بیعت کند و] امام علیه السّلام دست خود را از بالا بر دست او نهاد.

مأمون به امام علیه السّلام گفت: دستت را بگشا [تا بیعت کننده دست در دست تو گذارد].

امام علیه السّلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و اله این گونه بیعت می کرد (بیعت می گرفت) و دست خود را بر دست آنان می گذارد.

مأمون گفت: هر گونه می خواهی بیعت بگیر.

آن گاه هدایایی میان حاضران توزیع شد و خطیبان و شاعران، ولایت عهدی را شادباش گفته، فضایل و افتخارات امام رضا علیه السّلام را برشمردند.

سپس مأمون از امام رضا علیه السّلام خواست خطبه ای ایراد کند، امام علیه السّلام نیز برخاسته، خدای را سپاس گفت و پیامبر مکرم اسلام را ستود، آن گاه فرمود:

«أيتها الناس، إن لنا عليكم حقًا برسول الله صلى الله عليه و اله و لكم علينا حق به، فإذا أديتم إلينا ذلك، وحب لكم علينا الحكم و السلام»؛

ای مردم، ما به [حرمت و حقوق] رسول الله صلی الله علیه و اله بر شما حقی داریم و شما نیز همان سان بر ما حقی دارید. پس اگر حقوق ما را [پاس داشته، آن را] ادا کردید بر ما واجب است که زمام حکومت را در دست بگیریم، و السلام. (۱)

آن گاه مأمون بر فراز منبر شد و گفت: «ای مردم، [رعایت] بیعت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن ابی طالب علیه السّلام بر [گردن] شما [واجب] آمد. به خدا سوگند اگر این نام ها را بر کر و لال می خواندم به فرمان خدای -عزّ و جلّ- شفا می یافتند». (۲)

ص: ۱۸۳

۱- (۱). اعلام الوری ۷۴/۲ (به نقل از: الارشاد ۲/۲۶۲)، فصول المهمه ۲۵۵-۲۵۶ و نک: خطبه آن حضرت در عیون اخبار الرضا ۱۴۶/۲.

۲- (۲). همان/ ۱۴۷.

امام رضا علیه السّلام می دانست که منصب ولایت عهدی او به سامان نخواهد رسید و چون شادمانی یکی از دوستان خود را در این مورد دید، نجواکنان به او فرمود: دل مشغول آنچه دیدی مباش و آن را خجسته و نیک فرجام بدان که این کار به انجام نخواهد رسید. (۱)

و همان گونه که امام علیه السّلام فرمود، خود پیش از مأمون بدرود زندگی گفت.

بخش هائی از فرمان ولایت عهدی

مأمون خود فرمان ولایت عهدی امام رضا علیه السّلام را نگاشت و دلیل خود را از انتخاب امام علیه السّلام برای این منصب چنین برشمرد: «...علی بن موسی (الرضا) بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن ابی طالب [علیه السّلام] را [به ولایت عهدی] برگزید [م] که او را دارای فضل درخشان و عیان، دانش فراگیر، پارسایی آشکار و زهد خالصانه و سودبخش دید [م]. دنیا را رها کرده و از مردم دوری جسته بود. آنچه درباره او [و فضایل و بزرگواری او] گفته شده و مردمان همصدا و متفق، آن را در او می یافتند، آشکار گشته است و از آن جا که از خردسالی، نوجوانی میانسالی و کهنسالی با فضایل او آشنا هستیم، فرمان ولایت عهدی و خلافت پس از خود را به نام او صادر کردیم... [آن گاه در ادامه چنین آورده است: او امیر المؤمنین، فرزند، خاندان، نزدیکان، سرداران و فرماندهان و خادمان خود را [به بیعت با او] فراخواند و همگان، فرمانبردار، شادمان و شتابان با او بیعت کردند». (۲)

ص: ۱۸۴

۱- (۱). الارشاد ۲/۲۶۳ (به نقل از: مدائنی تاریخ نگار)؛ اعلام الوری ۲/۷۴؛ بحار الانوار ۴۹/۱۴۷ (به نقل از الارشاد ۲/۲۶۳) و الفصول المهمه ۲۵۸.

۲- (۲). همان ۲۵۸.

امام رضا علیه السلام نیز پشت فرمان مأمون نوشت: او (مأمون) ولایت عهدی خود را و در صورت بودنم خلافت پس از خویش را به من واگذارد. بیم پراکنده شدن [احکام و معالم] دین و آشفتگی کار مسلمانان و به منظور پرهیز از دادن فرصت به نالایقان و پیشی گرفتن ناشایستگان پرهیاهو، [تن به این منصب دادم و] با خدای خویش عهد و پیمان بستم که اگر کار مسلمانان را به من سپرد و مرا حاکم بر ایشان کرد،... در میان آنان، به فرمان خدا و فرمان پیامبرش رفتار کنم.

جز آن جا که خداوند ریختن خونی را که به حد و کیفر کردار روا داشته، تصرف زنی را [به رضایت او و عقد نکاح شرعی] جایز شمرده، خونی [بی گناه] نیزم، تصرف زنی را [به باطل] مباح نخوانم و مالی [به ناحق] را و ندارم و در حد توان، شایستگان را به کار گمارم... و اگر بدعتی گذاردم، و [حکمی و سنتی را] تغییر دادم مستحق عزل و کیفر باشم. نمی دانم خدای شما با من چه خواهد کرد که حکومت و داوری تنها از آن خداست، همو بیان کننده حق و بهترین داوران است. (۱)

امام رضا علیه السلام با این بیان محکم روش و رفتار سیاسی شایسته حاکم اسلامی، نقش او در اجرای احکام شریعت، عواملی که موجب عزل او می شود و نیز دیگر مفاهیم سیاسی را برای امت اسلامی روشن کرد.

فرمان مأمون و نامه امام رضا علیه السلام در روز هفتم ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ ق.

نگاشته شد.

ص: ۱۸۵

پس از آن که فرمان ولایت عهدی امام رضا علیه السلام صادر شد، مأمون فرمان داد تا همگان پوشش سیاه را که ویژه عباسیان بود کنار گذاشته، پوشش سبز را جایگزین آن کرده، با امام رضا علیه السلام به عنوان ولی عهد بیعت کنند. آن گاه نامه هایی با این مضمون به سراسر شهرهای اسلامی نوشت و خود سکه به نام امام رضا علیه السلام زد. چون نامه مأمون به بغداد رسید برخی به آن تن داده، فرمان مأمون را پذیرفتند و عده ای از آن سر برتافتند. (۱)

مأمون سه تن از سرداران خود را که از بیعت با امام رضا علیه السلام سرپیچی کرده بودند، به زندان افکند. (۲)

عباسیان بغداد از پذیرش بیعت با امام علیه السلام سرباز زده، علیه مأمون شوریدند و با «ابراهیم بن مهدی» که در بغداد بود بیعت کردند. (۳)

کوفه نیز صحنه تمرد و سرپیچی شد و شورشیان شعار می دادند:

ای ابراهیم، ای یاری شده، مأمون را [شایستگی] اطاعت نیست (دیگر در بند بیعت او نیستیم). (۴)

شورشیان نتوانستند نافرمانی خود را ادامه دهند، زیرا تمام مردم سرزمین های اسلامی از فرمان مأمون اطاعت کرده، با امام رضا علیه السلام به عنوان ولی عهد بیعت نمودند. ولایت عهدی امام علیه السلام با این عبارت بیان می شد، «ولّی عهد المسلمین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - ولی عهد مسلمانان، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی

ص: ۱۸۶

۱- (۱). الکامل فی التاریخ ۳۲۶/۶.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۱۵۰/۲.

۳- (۳). الکامل فی التاریخ ۷۲۷/۶.

۴- (۴). تاریخ طبری ۵۶۰/۸.

بن الحسين بن علي بن أبي طالب- که درود بر آنان باد-می باشد.[سپس بیت زیر به عبارت یاد شده افزوده می شد:]

شش پدران او؛ برترین کسانی بودند که از ابر باران زا آب می نوشیدند (بهترین آفریدگان خداوند بودند)». (۱)

رخدادهای پس از بیعت با امام علیه السلام

با گذشت ۲۳ روز از نوشتن فرمان ولایت عهدی و فرا رسیدن عید فطر، مأمون از امام رضا علیه السلام خواست گزاردن نماز عید را به عهده گیرد و خطبه بخواند تا مردم به آرامش دست یابند، فضل و برتری حضرت را بشناسند و نسبت به دولت آسوده خاطر شوند و قرار و آرام گیرند. امام رضا علیه السلام در پاسخ فرمود: شرطهایی را که هنگام پذیرش این امر (ولایت عهدی) میان من و تو گذشت می دانی.

مأمون پاسخ داد: منظور من از این کار جای گرفتن ولایت عهدی تو در دل عامه مردم، سپاهیان و خادمان است تا دل آنان آرام گیرد و نسبت به برتری ات که خداوند به تو ارزانی داشته اقرار کنند.

مأمون همچنان با امام علیه السلام در حال گفت و گو و اصرار بر پذیرش امامت نماز عید بود. چون امام علیه السلام اصرار مأمون را دید به او فرمود: اگر مرا از این کار معاف داری مرا خوشتر است، اما اگر غیر از این باشد، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و امیر المؤمنین علیه السلام به نماز عید می رفتند، خواهم رفت.

مأمون گفت: هرگونه که خود می خواهی و دوست داری به نماز برو.

ص: ۱۸۷

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱۴۵/۲؛ مقاتل الطالبیین/ ۵۶۵ و الارشاد ۲/۲۶۲: سته أبائهم ما هم أفضل من یشرب صوب الغمام این شعر از «نابغه ذبیانی» است که حاکم مدینه، عبد الجبار، سعید مساحقی بدان تمثیل جست.

آن گاه مأمون به سرداران و مردم دستور داد تا بر در سرای امام رضا علیه السّلام، گذرگاه ها و بر فراز بام ها به انتظار بیرون شدن امام علیه السّلام بنشینند. چون خورشید برآمد، امام علیه السّلام در حالی که عمامه ای سفید بر سر داشت و یک سر آن پیش روی و بر سینه خود و سر دیگر آن را از پشت سر آویخته و دامان پیراهن خود را برگرفته بود، با پای برهنه از خانه خارج شد.

غلامان امام علیه السّلام نیز با همین حالت حضرت را همراهی می کردند. امام علیه السّلام سر به سوی آسمان بلند کرد، چهار تکبیر گفته، سپس با صدای بلند گفت: «اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر علی ما هدانا، اللّٰه اکبر علی ما رزقنا...»؛

مردم با دیدن این صحنه ناگهان به گریه و مویه پرداختند، فرماندهان و سرداران از مرکب های خود به زیر آمدند و پیاده راه پیمودند و مردم مرو همگان گریه و ضجه سر دادند و کسی را یارای خویشتن داری نبود. امام علیه السّلام پس از پیمودن ده گام توقف می کرد. چون این وضعیت را به اطلاع مأمون رسانیدند، فضل بن سهل به او گفت: ای امیر المؤمنین، اگر [امام] رضا با همین حال به مصلا برسد، مردم را شیفته و فریفته خود خواهد کرد. راه درست و رأی مناسب این است که از او بخواهی باز گردد. مأمون از امام علیه السّلام خواست که از گزاردن نماز عید صرف نظر کند و امام علیه السّلام کفش خود را خواسته، آن را به پا کرد و باز گشت. (۱)

امام رضا علیه السّلام با این رفتار، سنت رسول خدا را که بر اثر بی توجهی حاکمان و والیان به بوتّه فراموشی سپرده شده بود احیا کرد و توانست با روشی دفعی و آنی در دل مردم جای گرفته، آنان و نیز سرداران و فرماندهان مأمون را تحت تأثیر منش و سلوک خویش قرار دهد.

ص: ۱۸۸

اشاره

هر موضع گیری که از سوی هر امام معصومی اتخاذ شود، لزوماً و بالضروره، منافع و مصالحی برای اسلام، مسلمانان و پیروان اهل بیت علیهم السّلام دارد. امام رضا علیه السّلام نیز از این قاعده مستثنا نبود. او پس از آن که وادار به پذیرش ولایت عهدی شد، به دستاوردهایی رسید که جز با پذیرش ولایت عهدی تحقق چنین امری امکان نداشت. در این مقوله به پاره ای از این دستاوردها اشاره می کنیم:

نخست: اعتراف مأمون به حقانیت اهل بیت علیهم السّلام

حکومت امویان و پس از آنان خاندان عباسی با به کار گرفتن ابزار ترغیب و تشویق و ترساندن، سعی در پنهان کردن فضایل اهل بیت علیهم السّلام و کاستن از جایگاه و منزلت آنان داشتند، اما پس از آن که امام رضا علیه السّلام منصب ولایت عهدی را پذیرفت اوضاع دگرگون شد. اکنون مأمون فضایل اهل بیت علیهم السّلام را بر می شمرد و از مظلومیت اهل بیت علیهم السّلام و ستمی که از سوی حاکمان پیشین بر آنان رفته بود سخن می گفت.

مأمون در پاسخ نامه ای که بنی هاشم به او نوشته بودند، به تبیین حقایق پرداخته، مطالبی نوشت، از جمله: «...هیچ یک از مهاجران همانند علی بن ابی طالب علیه السّلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله نایستاد و همو بود که به یاری رسول خدا صلی الله علیه و اله پرداخت و جان خویش را سپر جان پیامبر صلی الله علیه و اله کرد... او صاحب ولایتی است که در حدیث غدیر از آن سخن رفته و همو مخاطب گفته رسول خداست که فرمود: «أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی»؛[ای

علی، [نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی است، جز این که پس از من پیامبری نخواهد بود...

[و بدانید ای بنی هاشم، علی [محبوبترین خلق نزد خدا و رسولش و «صاحب الباب» بود و پیامبر صلی الله علیه و اله تمام درهایی که به مسجد باز می شد، بست، اما درب خانه علی علیه السلام را باز گذاشت. او در روز خیبر پرچمدار و] در جنگ خندق [هماورد و حریف «عمرو بن عبدود» بود و چون رسول خدا صلی الله علیه و اله میان مسلمانان پیوند برادری به وجود آورد او (علی) برادر رسول خدا صلی الله علیه و اله بود.

آن گاه لب به اعتراف گشوده، با برشمردن دیگر موارد مظلومیت اهل بیت علیهم السلام، جنایت هایی را که عباسیان در حق آنان روا داشته بودند بیان کرده، گفت: «...همان گونه که گفته اید، ما و آنان یک دست [و از یک ریشه] هستیم. زمانی که خدا حکومت و خلافت را به ما داد، آنان (اهل بیت علیهم السلام) را ترسانیده، بر آنان سخت گرفتیم و بیش از آنچه بنی امیه از این خاندان کشتند، کشتیم و نابود کردیم». (۱)

زمانی دیگر، مأمون درباره فضایل و اولویت و شایستگی امام علی علیه السلام به امر خلافت، با فقیهان به احتجاج و جدل پرداخت و فقیهان گفته های او را تأیید کردند. از جمله تأییدکنندگان گفته مأمون، قاضی «یحیی بن اکثم» بود. او در تأیید گفته مأمون گفت: «ای امیر المؤمنین، حقیقت را برای کسانی که خداوند خیر آنان را خواسته، بیان کردی و حقیقتی را ثابت نمودی که کسی را یارای رد آن نیست.

فقیهان نیز از یحیی پیروی کرده، گفتند: ما همگی گفته امیر المؤمنین - که

ص: ۱۹۰

مأمون در بیشتر مجالس خود درباره فضایل اهل بیت علیهم السلام سخن می گفت.

این روش مأمون به منزله تشویق امیران و والیان بود تا همانند او از فضیلت اهل بیت علیهم السلام سخن بگویند و نیز یاران و طرفداران اهل بیت علیهم السلام را به بیان آزادانه فضایل این خاندان پاک وامی داشت و ترغیب می کرد. چنین روشی که خلیفه در پیش گرفته بود و یاران اهل بیت علیهم السلام و سران حکومت خود را بدان تشویق می کرد، بی تردید پایگاه مردمی فکری، معنوی، روحی و رفتاری اهل بیت علیهم السلام را گسترده تر می کرد و نیز به دوستداران و پیروان ایشان می افزود.

مأمون برتری و شایسته تر بودن امام رضا علیه السلام را نسبت به خلافت پذیرفته، بدان اعتراف کرده بود. او این باور و اندیشه خود را با نزدیکان و خاصان خود در میان گذاشته، گفت: «خاندان عباس و خاندان علی را- که خداوند از آنان خشنود باد- کاویدم و در این روزگار کسی را برتر و در امر خلافت سزاوارتر از علی بن موسی الرضا [نیافتم]».

دوم: به کارگیری ابزار تبلیغاتی به نفع امام رضا علیه السلام

مأمون دستگاه ها و ابزار تبلیغاتی خود را برای فعالیت های مثبت به نفع امام رضا علیه السلام به کار گمارد. از این رو آوازه امام علیه السلام فراگیر شد و مسلمانان و غیر مسلمانان او را شناختند. والیان، امیران، خطیبان و امامان جمعه در هر روز جمعه و هر مناسبتی به نام او خطبه می خواندند و در تمام سرزمین های اسلامی به نام او سکه زدند. خطیبان و شاعران که فرصت را برای معرفی شخصیت او

ص: ۱۹۱

و پدران و نیاکان او مناسب یافته بودند، خطابه‌ها و اشعار فراوان خود را که از فضایل و مناقب او و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله حکایت می کرد نثار آن بزرگوار می کردند. این رویه بدون استثنا سراسر گستره اسلامی را فرا گرفته بود.

وضعیت موجود بر تعمیق پیوند با امام علیه السلام و پذیرفتن اندیشه‌ها و آرای امام علیه السلام که با روش سلیم شریعت اسلامی همسو بود، دلالت داشت. با توجه به این امر که رسانه‌های تبلیغاتی نه در دست امام علیه السلام که در دست مأمون و دستگاه‌های وابسته به او قرار داشت، حال اگر امام علیه السلام تن به ولایت عهدی نمی داد، ممکن نبود که مفاهیم، معارف و آموزه‌های اهل بیت علیهم السلام این چنین گسترش یابد.

مأمون در سرودن شعر، گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. او پس از ولایت عهدی امام رضا علیه السلام شعری درباره آن حضرت سرود که در آن آمده است:

«مرا به جهت دوستی و محبت ابو الحسن (امام علی «ع» ملامت می کنند؛ و از نظر من این کار آنان از شگفتی‌های این روزگار است.

[او] جانشین بهترین مردم و نخستین کسی است که در نهان و آشکار پیامبر خدا را یاری کرد». (۱)

و نیز سروده است:

«توبه هیچ توبه کننده پذیرفته نمی شود؛ مگر این که با محبت و دوستی [علی] فرزند ابو طالب همراه باشد.

همو که برادر رسول خدا و هم پیمان هدایت است؛ و [پرواضح است که]

ص: ۱۹۲

۱- (۱). ألام علی حبّ الوصی أبی الحسن و ذلك عندی من عجائب ذی الزمن خلیفه خیر الناس و الأول الذی أغان رسول الله فی السر و العلن

برادر، از دوست و همنشین والاتر و بالاتر است». (۱)

این شعر و دیگر اشعاری که مأمون درباره اهل بیت علیهم السّلام و فضیلت آنان سرود، بعدها ثمر بخشید و هشت سال پس از شهادت امام رضا علیه السّلام؛ یعنی سال ۲۱۱ ق مأمون فرمان داد تا ندا در دهند: «هرکس از معاویه به نیکی یاد کند، او را از قید اسلام رها می دانم و [آگاه باشید که] پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله علی بن ابی طالب [علیه السّلام] برترین خلق خداست». (۲)

سوم: مناظره آزادانه امام رضا علیه السّلام با پیروان دیگر ادیان

مأمون، امام رضا علیه السّلام را آزاد گذارده بود تا اعتقادات، اندیشه ها و آرای سیاسی خود را بر زبان آورد. او به فضل بن سهل دستور داد تا به منظور فراهم شدن زمینه بحث و گفت و گو برای امام علیه السّلام، اصحاب آرا و اندیشه ها را گرد آورد. او نیز عالمانی گرد آورد که «جائلیق» (معرب کاتولیک) رئیس اسقف ها، «رأس الجالوت» دانشمند یهودی، رؤسای صابئی (مندایی) ها، بزرگان مجوسی هند، پیروان زرتشت، عالمان روم و متکلمان از آن جمله بودند. امام رضا علیه السّلام بر اساس کتاب های معتبر آنان با ایشان به محاجّه و بحث پرداخت که پس از استناد به منابع محترم نزد ایشان، دلایل شان را مردود و باطل خواند، در نهایت، همگی تسلیم گفتار او شده، به درست بودن اندیشه و افکار او اعتراف کردند.

جائلیق، پس از مناظره ای طولانی که با امام علیه السّلام داشت، گفت: «القول قولک»،

ص: ۱۹۳

-
- ۱- ((۱)). تذکره الخواص/ ۳۲۰ (به نقل از: صولی، کتاب الاوراق): لا تقبل التوبه من تائب إلا بحب ابن ابی طالب أخو رسول الله
حلف الهدی و الأخ فوق الخلّ و الصاحب
۲- ((۲)). همان/ ۳۱۹ و تاریخ الخلفاء/ ۲۴۷.

و لا إله إلا الله؛ آنچه تو می گویی درست است و خدایی جز خدا [ی یگانه نیست]. (۱)

«عمران صابی» بزرگ صابیان که در جدل و مناظره هم‌اوردی نداشت و کسی را یارای آن نبود که برهان او را سست بخواند نیز پس از گفت و گویی دراز که با حضرت داشت، مسلمان شد و گفت: «أشهد أن الله تعالى على ما وصفته و حدته، و أشهد أن محمدا عبده المبعوث بالهدى و دين الحق»؛

گواهی می دهم که خدای متعال همان است که تو وصف نمودی و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و اله بنده خداست و با [بزار] هدایت و دین حق، [برای خلق] فرستاده شده است»، سپس روی به قبله نمود و سر به سجده گذارد.

متکلمان که شاهد مسلمان شدن عمران صابی بودند، به امام علیه السلام نزدیک نشده از او چیزی نپرسیدند. (۲)

مأمون مجلسی دیگر آراست و امام رضا علیه السلام را فراخواند تا با «سلیمان مروزی» متکلم خراسانی به مناظره پردازد. امام علیه السلام حاضر شد و آن دو در مورد «بداء»، «صفات خدا» و «تفاوت میان ذات خدا و صفات فعل او» به مناظره پرداختند. امام علیه السلام تمام پرسش های سلیمان را پاسخ گفت و با برهان و دلایل قاطع، او را محکوم کرد، چنان که سلیمان نتوانست آرای امام علیه السلام را رد کند. در این هنگام مأمون گفت: ای سلیمان، این عالمترین [کس در میان] هاشمیان است. (۳)

در مجلسی دیگر، مأمون شماری از عالمان ادیان و صاحبان نظریه و مکتب را گرد آورد. هریک از آنان که زبان به سخن گشود، امام رضا علیه السلام با دلایل و برهان او را قانع کرد. یکی از عالمانی که در این مجلس حضور داشت «علی بن محمد بن جهم» بود. او با تکیه بر آیات متشابه قرآن کریم، شبهه هایی

ص: ۱۹۴

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۳۵۲/۴.

۲- (۲). طبرسی، الاحتجاج ۴۱۹/۲.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۱۷۹/۱-۱۹۱.

درباره عصمت پیامبران علیه السلام و نیز درباره عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله مطرح کرد.

امام رضا علیه السلام با دلیل عقلی و نقلی، عصمت پیامبران علیهم السلام را اثبات کرده، شبهه هایی که در ذهن علی خلیجان داشت، زدود. علی بن محمد [که پی به اشتباه خود برده بود] گریست و گفت: «ای فرزند رسول خدا، من به درگاه خدای عز و جل - توبه می کنم و از امروز از پیامبران خدا - که درود بر آنان باد - آن گونه که آن ها را [به من شناساندی و از آنان] یاد کردی، از ایشان سخن میگویم». (۱)

در مجلسی، مأمون درباره عصمت پیامبران به گفت و گو پرداخته، آیاتی متشابه در این باره برشمرد. امام رضا علیه السلام شبهات او را پاسخ کافی داده، آیاتی را که مأمون خوانده بود برخلاف ظاهر تأویل کرد. مأمون به امام علیه السلام گفت: «ای فرزند رسول خدا، جوشش و ناآرامی درون سینه ام را آرامش بخشیدی و آنچه را که بر من مشتبه شده بود روشن گردانیدی». (۲)

مرحوم «صدوق» بر این باور است که: «مأمون از تشکیل جلسه های مناظره و شرکت دادن امام رضا علیه السلام در آن ها در پی این هدف بود که امام علیه السلام در مناظره با حریفان هر چند یک مورد هم باشد بازماند تا بدین ترتیب از منزلت و جایگاه علمی او کاسته، او را ناتوان معرفی کند». (۳)

چهارم: نشر آموزه ها و فضایل اهل بیت علیهم السلام

نشر و گسترش آموزه ها و فضایل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله فرصت مناسبی را می طلبد. پس از روزگاری که حاکمان در تلاش بودند تا آن فضایل را از مردم

ص: ۱۹۵

۱- (۱). طبرسی، الاحتجاج ۲/۴۲۳.

۲- (۲). همان/۴۳۶.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا/۱۹۱. شماری از این احتجاج ها را نک: باب ۴، فصل ۳ همین کتاب.

پنهان کنند، اینک امام رضا علیه السلام آن فرصت را به دست آورده بود. از این رو به نشر فضایل و آموزه های اهل بیت علیهم السلام میان مردم، به ویژه در میان فقیهان، قاضیان، سرداران، وزیران و آنان که به هر شکلی با دربار ارتباط داشتند، پرداخت. امام علیه السلام، فضایل اهل بیت علیهم السلام را در قالب روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و اله بیان کرد که به مواردی از آن می پردازیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «علی امام کل مؤمن بعدی» (۱) پس از من علی امام و پیشوای هر مؤمن است».

نیز از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرد که فرموده است:

«یا علی، أنت حجه الله، و أنت باب الله، و أنت الطريق إلى الله، و أنت النبا العظيم، و أنت الصراط المستقیم، و أنت المثل الاعلی. یا علی، أنت إمام المسلمین، و أمير المؤمنین، و خیر الوصیین، و سید الصّدّیقین. یا علی، أنت الفاروق الأعظم، و أنت الصّدیق الأكبر... إن حزبک حزبی، و حزبی حزب الله، و إن حزب أعدائک حزب الشیطان» (۲)؛

ای علی، تو حجت خدا، دروازه خدا و راه به سوی خدایی. [ای علی،] تو «خبر بزرگ»، تو صراط مستقیم و تو نمونه والایی.

ای علی، تو امام و پیشوای مسلمانان، امیر مؤمنان، بهترین جانشینان و سرور و مهتر راستگویانی. ای علی، تو سترگ ترین جداکننده حق از باطل و بزرگترین راستگویان و امانتدارانی... حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان تو حزب شیطان است.

ص: ۱۹۶

۱- (۱). علامه حلی، کشف الیقین/ ۱۷.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۱۱/۲۸.

نیز از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت کرده است که فرمود: زمانی فاطمه علیها السلام را به خانه شوی فرستادم که خداوند مرا بدان فرمان داد. (۱)

آن گاه امام رضا علیه السلام ده ها حدیث و روایت در این باره بیان فرمود.

هنگامی که مأمون برای گروهی از عالمان عراق و خراسان مجلس آراست، از آنان درباره آیه **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا** (۲)؛ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم» پرسید، عالمان پاسخ دادند: خداوند از این آیه، تمام امت را اراده کرده است.

مأمون به امام رضا علیه السلام که در مجلس حضور داشت گفت: ای ابو الحسن، نظر تو چیست؟

امام علیه السلام فرمود: من سخنی غیر از گفته آنان دارم. من می گویم: مراد خدای -عز و جل- [از بندگان برگزیده] عترت پاک پیامبر است.

آن گاه امام علیه السلام دوازده آیه از قرآن خواند که همگی بر افضلیت عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و اله دلالت داشت. مأمون و عالمان، امام علیه السلام را ستوده، گفتند: خدا از سوی این امت به شما خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله پاداش نیکو دهد. شرح، تفصیل و بیان اموری را که بر ما مشتبه می شود تنها نزد شما می یابیم». (۳)

مأمون از امام رضا علیه السلام خواست تا به اختصار، اسلام ناب و سره را برای او بنگارد. امام رضا علیه السلام اصول عقاید، از جمله مبحث امامت را برای مأمون نوشت که در آن آمده است: [آن که] پس از او (پیامبر) راهنما و حجت بر مؤمنان، متولی و سرپرست امور مسلمانان، سخنگو و آگاه به احکام قرآن [بود] برادر، جانشین، وصی و دوست او علی بن ابی طالب علیه السلام، امیر مؤمنان، پیشوای پرهیزکاران، راهبر سپیدچهرگان،

ص: ۱۹۷

۱- (۱). فرائد السمطين ۹۰/۱.

۲- (۲). فاطر (۳۵)/۳۲.

۳- (۳). عيون اخبار الرضا ۲۲۲۸/۱-۲۴۰ و تحف العقول/۴۲۵-۴۳۶.

برترین جانشینان و وارث علم پیامبر بود؛ همو که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و اله جایگاهی چون جایگاه هارون نسبت به موسی داشت. پس از او حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت امام و راهنما و جانشین آن [دو] بزرگ هستند.

آن گاه امام رضا علیه السلام امامان را یکایک نام برده، فرمود: هر کس آنان را نشناخته بمیرد، [به یقین] بر آیین جاهلی مرده است. پرهیزگاری، پاکدامنی، راستگویی، صلاح و درستکاری، استقامت [در راه خدا]، کوشش [در انجام وظیفه رسالت]، و بازپس دادن امانت به نیکوکار و بدکردار شیوه و آیین آنان است. (۱)

امام رضا علیه السلام در مقام تبیین مفاهیم امامت و مسئولیت های امام برآمده، فرمود:

«إن الإمامة أسس الإسلام النامی و فرعه السیامی، بالإمام تمام الصلاة، و الزکاه، و الصیام، و الحج، و الجهاد و توفیر الفیء، و الصدقات، و امضاء الحدود و الأحکام، و منع الثغور و الأطراف. الإمام یحلل حلال الله و یحرم حرام الله، و یقیم حدود الله و یدب عن دین الله و یدعوا إلى سبیل ربه بالحکمه و الموعظه الحسنه و الحجه البالغه» (۲)؛

[به یقین] امامت، اساس رشد یابنده و شاخه بالنده اسلام است. با بودن [و پذیرفتن] امام، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد پذیرفته شده، کمال می یابد [و هم با وجود او] خمس و صدقات جمع آوری شده، حدود و احکام خدا اجرا می شود و مرزها [از گزند دشمن] ایمن می گردد. امام، حلال خدا را حلال و حرام حضرتش را حرام کرده، حدود خدا را برپا می دارد، از دین خدا دفاع می کند و با گفتار حکیمانه، پنندهای نیکو و حجت و برهان رسا [مردم را] به راه [روشن و راست] خدا فرا می خواند.

ص: ۱۹۸

۱- (۱). بحار الانوار ۲۳۶/۶۸/ حدیث ۲۰.

۲- (۲). طبرسی، الاحتجاج ۲/۴۴۱-۴۴۲.

امام رضا علیه السّلام در دیدارهای گوناگون و پاسخ های متعدد خود، صفات امام، ضرورت وحدت امام در هر زمان و حقوق امام بر امت را برمی شمرد تا زمینه شناخت امام را-هرچند از فعالیت ممنوع شده باشد- برای امت فراهم کرده، به ایشان آگاهی دهد که هرکس قدرت و حاکمیت را در دست گرفت لزوما امام نیست، بلکه باید از ویژگی هایی-که از ثوابت اسلام است- برخوردار باشد، از جمله: در دانش، داوری، پرهیزگاری، بردباری، دلاوری، بخشش و بندگی خداوند، سرآمد مردم باشد. (۱)

بیان احادیث اهل بیت علیهم السّلام در زمینه توحید، ردّ تمام شبهه های اعتقادی در مورد صفات خداوند و تشبیه او و نیز باطل و مردد شمردن آرای مشبّهه، مجسّمه، مجبّره، مفوّضه و غلات، از دیگر مواردی بود که حضرت امام رضا علیه السّلام در دوره ولایت عهدی خود بدان پرداخت.

پنجم: حفظ جان اهل بیت علیهم السّلام

حفظ جان اهل بیت علیهم السّلام و پیروان ایشان از دیگر ره آوردهای پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السّلام بود، چرا که مأمون برای نزدیک شدن به امام علیه السّلام و دلجویی از حضرتش، تمام رهبران قیام ها از جمله، زید برادر امام رضا علیه السّلام، ابراهیم و محمد فرزندان امام صادق علیه السّلام را مورد عفو خود قرار داد و برخی از آنان را به عنوان والی به کار گمارد. اصلاح آرام و مسالمت آمیز اوضاع، تجدید ساختار پایگاه مردمی پیرو اهل بیت علیهم السّلام، سامان دادن صف آنان و بهره جویی از امکانات فراهم شده برای دگرگونی تحول بخشیدن به

ص: ۱۹۹

جنبش انقلابی، فرصتی را می طلبد که اینک به طور مطلوبی فراهم شده بود.

در صورتی که امام رضا علیه السّلام به پذیرش ولایت عهدی تن نمی داد، پیش از آن که جنبش های انقلابی، نقش خود را در میان امت ایفا کنند، خون های فراوانی ریخته می شد. لذا امام رضا علیه السّلام با در نظر گرفتن تمام شرایط آن روز و نیز با توجه به این که اهل بیت علیهم السّلام و پیروان ایشان برای حرکت انقلابی مسالمت آمیز-نه رویارویی مسلحانه که بسیار گران تمام می شد و اوضاع داخلی را آشفته می کرد-به فرصتی نیاز داشتند، بهترین گزینه را در پذیرش ولایت عهدی دید.

ص: ۲۰۰

فعالیت های امام رضا علیه السلام پس از ولایت عهدی

مأمون به تمام اهدافی که پس از بیعت با امام رضا علیه السلام به عنوان ولی عهد و جانشین خود دنبال می کرد دست نیافت و تنها چیزی که از این اقدام نصیب او شد، متوقف شدن حرکت های مسلحانه و گسستن پیوند امام رضا علیه السلام با پایگاه های مردمی او در عراق، حجاز و یمن بود. در مقابل، امام رضا علیه السلام و منش اهل بیت علیهم السلام که حضرتش مروج و مبلغ آن بود امتیازهای فراوانی به دست آوردند. امام رضا علیه السلام از این فرصت بهره برده، نقش اصلاحی و دگرگون ساز خود را به طور گسترده ایفا کرد. در این جا نمادها و عملکردهای این مرحله را مطرح می کنیم:

ناکامی مأمون در رسیدن به اهداف خود

همان طور که پیشتر گفته شد، مأمون بر آن بود تا امام رضا علیه السلام را چونان وسیله ای برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود و متوقف کردن فعالیت جنبش های امر به معروف و نهی از منکر به کار گیرد. او از امام علیه السلام خواست تا یکی از نزدیکان و پیروان خود را به عنوان والی بر مناطقی بگمارد که علیه حکومت او سر به شورش برداشته بود. مأمون با این درخواست، دنبال دست یافتن به یکی از دو هدف بود: با سپردن ولایت آن سامان به یکی از یاران

و پیروان امام علیه السلام شورش در آن منطقه سرکوب می شد یا این که نیروهای معارض و مخالف خود را رودرروی یکدیگر قرار می داد. امام رضا علیه السلام که از اندیشه پلید مأمون آگاه بود، با آرامش و براساس پیش شرطهای خود، برنامه مأمون را با شکست مواجه کرد.

یکی از این پیشنهادها را به روایت خود امام رضا علیه السلام مرور می کنیم.

حضرت فرمود: «مأمون به من گفت: ای ابو الحسن، کسی را که مورد اعتماد خود می دانی بر شهرهایی که علیه ما شوریده اند بگمار.

به او گفتم: تو و من بر شروط خود پابرجا باشیم و من با این شرط تن به ولایت عهدی دادم که فرمان نرانم و از کاری نهی نکنم، کسی را عزل نکرده، دیگری را به ولایتی و منصبی نگمارم و لشکری گسیل ندارم تا این که خداوند پیش از تو مرا فراخواند. به خدا سوگند، [هرگز] درباره خلافت [و به دست گرفتن آن] با خود نیندیشیده ام. در مدینه بودم و سوار بر چهارپای خویش در گذرگاه های آن رفت و آمد می کردم. مردم مدینه و کسانی که از مردم آن سامان نبودند، برآوردن نیازهای خود را از من می خواستند و من خواسته ایشان را بر می آوردم و آنان نسبت به من چونان عمو [و کسان مهربان] بودند. [ای مأمون، بدان که سخن و] نوشته ام در سرزمین ها نافذ و مؤثر است و هر نعمتی که تو به من داده ای [بدان که] از جانب خداوند است.

مأمون گفت: به شرط وفا می کنم». (۱)

مأمون دیگر در این موضوع با امام رضا علیه السلام وارد گفت و گو نشد، بلکه راه حل این مشکل و رهایی از انقلاب ها و شورش های مسلحانه را در به سامان آوردن نابسامانی های عمومی دانست.

ص: ۲۰۲

امام رضا علیه السّلام نیز همان گونه که با مأمون به توافق رسیده، و تن دادن به توافق را شرط اصلی پذیرش ولایت عهدی خوانده بود، هرگز در امر تعیین و نصب قاضی، سردار سپاه، متولی بیت المال دخالت نکرد و از ایراد سخن و مطالبی که به حکومت مأمون مشروعیت می بخشید خودداری ورزید و تنها در اصلاح مفاهیم قضا و مسائلی که با مصالح مسلمانان و اسلام ارتباط داشت دخالت می کرد.

اصلاحات قضایی

روزهای دوشنبه و پنج شنبه مأمون در دیوان مظالم می نشست و امام رضا علیه السّلام را در سمت راست خود می نشاند. روزی به او خبر دادند که صوفی ای از مردم کوفه دزدی کرده است. به دستور مأمون او را حاضر کردند. مأمون که سیمای صالحان را در چهره او دید، گفت: «بدا بر این نشانه ها و آثار زیبا که چنین کاری ناپسند از آن سر زده است!

آن مرد گفت: این کار را از سر ناچاری و درماندگی کردم، چرا که از خمس و غنایم [که حقی در آن ها دارم] محروم شده ام، تو نیز مرا - که مسکین و ابن السبیل (در راه مانده) و از حافظان قرآن هستم - از حقم محروم کرده ای.

مأمون گفت: با این افسانه پردازی های تو، حدی و حکمی از حدود و احکام خدا را تعطیل نمی کنم.

آن مرد گفت: اجرای حدود الهی را از خود آغاز کن، ابتدا خویش را [از گناهان] پاک کن، سپس به دیگران پرداز.

مأمون رو به امام رضا علیه السّلام کرد و گفت: در این باره چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود: او می گوید دزدی کرده، پس چنین کرده است.

مأمون خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند [انگشتان] تو را قطع می کنم.

مرد صوفی گفت: تو که برده من هستی انگشتانم را قطع می کنی؟ آیا مادر تو را از مال بیت المال و فیء مسلمانان نخریدند؟ از این رو برده همه مسلمانان در مشرق و مغرب گیتی هستی و تا زمانی که تو را آزاد نکنند همچنان در بند بردگی آنانی و من یکی از آنان هستم و تو را آزاد نکرده ام. دیگر این که نجس، نجس دیگری را پاک نمی کند، پاک است که نجس را پاک می کند و هر کس که خود مستحق حد خوردن باشد شاید بیش از آن که خود را به دست حدود الهی بسپارد، دیگری را حد بزند...

مأمون رو به امام رضا علیه السلام کرده، گفت: چه می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: خدای عز و جل - به پیامبر خود فرمود: «بگو: برهان رسا از آن خداست» و همین حجت و برهان است که چون به جاهل رسد، به اندازه (در عین) جهل خود آن را درمی یابد و چون به دانشمند برسد به اندازه دانش خود آن را درمی یابد. دنیا و آخرت به برهان و حجت پابرجاست و این مرد نیز حجت ارائه کرد.

مأمون فرمان داد تا مرد صوفی را آزاد کنند. (۱)

امام رضا علیه السلام به انگیزه دفاع از حقوق و حمایت از جان و آبروی ستمدیدگان و محرومان و نیز پیاده نمودن احکام قضا براساس روش و آموزه های سلیم اسلامی در چنین ماجراهایی دخالت می کرد.

روزی مردی را به منظور گردن زدن نزد مأمون بردند. امام رضا علیه السلام نیز حضور داشت. مأمون از امام علیه السلام پرسید: «درباره او چه می گویی؟»

امام علیه السلام فرمود:

ص: ۲۰۴

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۳۷-۲۳۸؛ مناقب آل ابی طالب ۴/۳۹۸-۳۹۹ و بحار الانوار ۴۹/۲۸۸.

می‌گوییم: [در صورتی که] بخشش و گذشت نیکو در پیش‌گیری [یقین داشته باش که] خداوند بر عزت و بزرگی ات می‌افزاید.

مأمون گفته امام علیه السلام را به گوش گرفت و آن مرد را آزاد کرد. (۱)

روزی مردی نصرانی را به جرم زنا با زنی هاشمی نزد مأمون آوردند.

چون مأمون در مرد نصرانی نگریست، آن مرد مسلمان شد، این کار مأمون را نرم کرده، در مورد او از فقیهان پرسید، آنان گفتند: اسلام، کارهای [خلاف] گذشته را از میان می‌برد و می‌زداید.

مأمون همین مورد را از امام رضا علیه السلام پرسید، حضرت فرمود (۲): او را بکش، چرا که با دیدن کیفر سخت، اسلام آورد. خدای عز و جل فرموده است: «پس چون سختی [عذاب و کیفر] را دیدند، گفتند: فقط به خدا ایمان آوردیم. (۳)

اصلاحات اداری

امور اداری کشور از دیگر مواردی بود که امام رضا علیه السلام در آن دخالت نمی‌کرد، اما در مواردی که مصلحت اسلام و مسلمانان اقتضا می‌کرد و به منظور جلوگیری از نفوذ دشمنان در دستگاه اداری و حکومتی دخالت کرده، رهنمودهای ارزشمندی در این باب ارائه می‌فرمود، از آن جمله، دخالت در گماردن تازه مسلمانان بود که از این کار ممانعت می‌کرد. به عنوان مثال، روزی فضل بن سهل بر مأمون وارد شده، گفت: «فلان شخص ترک را بر فلان مرز (یا شهر مرزی) گماردم.

مأمون خاموش ماند، اما امام رضا علیه السلام فرمود:

ص: ۲۰۵

۱- (۱). نثر الدرر ۳۶۲/۱.

۲- (۲). غافر/۸۴.

۳- (۳). بحار الانوار ۱۷۳/۴۹.

خداوند به امام مسلمانان و جانشین خدای جهانیان در زمین و متولی امور دین اجازه نداده است، اسیری از سرزمینی را به ولایت بخشی از مرزی (یا شهر مرزی) که مجاور سرزمین آن اسیر است بگمارد، چرا که جان ها به وطن خود میل و اشتیاق دارند، بر هم نوع خود مهر می ورزند و مصالح و منافع خویش را برمی گزینند، هر چند با آیین آنان سازگار نباشد که چنین کاری از خرد دور و خطر آفرین است].

مأمون گفت: این گفته را با آب طلا بنویسید». (۱)

بدین ترتیب امام رضا علیه السلام قاعده ای کلی به دست داد تا براساس آن، والیان و امیران مناطق مرزی تعیین شوند. امام علیه السلام در این آموزه عبارت «امام و پیشوای مسلمانان» به کار برده است که این به معنای پذیرش امامت و پیشوایی مأمون از سوی حضرت نبوده، بلکه قاعده کلی برای مطلق امام مسلمانان است که به امام عادل انصراف دارد.

نشر آرای صحیح در دربار

امام رضا علیه السلام از فرصت حضور خود در دربار مأمون بهره جسته، به نشر آرای صحیح در عرصه های گوناگون اندیشه و اعتقادات پرداخت تا حاکم، وزیران، فرماندهان، امیران، فقیهان، خادمان و پرده داران و نگهبانان را با آرای دانشگاه اهل بیت علیهم السلام، اندیشه ها و اعتقادات پذیرفته شده از سوی آنان و نیز فضایل و والایی های ایشان آشنا کند. امام علیه السلام، بنا به شرایط حاکم سخن آغاز می کرد و در شرایط دیگر پرسش ها را پاسخ می داد. فضل بن سهل در مجلس مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: «ای ابو الحسن، آیا خلائق [در کارهای خود]

ص: ۲۰۶

۱- (۱). الانوار البهیه فی تواریخ الحجج الالهیه/ ۲۱۹-۲۲۰ (به نقل از: الدر النظیم فی مناقب الأئمه/ ۶۸۳، باب ۱۰، بخش امام رضا «ع»).

امام علیه السلام فرمود: خداوند عادل تر از آن است که بر کاری مجبور کند آن گاه کیفر دهد.

سهل گفت: بنابراین آزادند؟

امام علیه السلام فرمود: خداوند حکیم تر از آن است که بنده خود را رها کرده، او را به خودش واگذارد. (۱)

مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: «ای ابو الحسن، درباره جدت علی بن ابی طالب توضیح ده که چگونه و به چه صورتی تقسیم کننده بهشت و دوزخ است؟»

امام علیه السلام فرمود: تو خود از طریق پدرت روایت کرده ای و او از پدرانت و آنان از عبد الله بن عباس روایت کرده اند که گفت: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله شنیدم می فرمود: «حَبَّ عَلِيَّ اِيْمَانٍ وَ بَغْضَهُ كُفْرٌ»؛ دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر است.

آیا تو چنین مطلبی را روایت کرده ای؟

مأمون گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: اگر بهشت و دوزخ بر اساس دوستی و دشمنی او تقسیم شود، پس او (علی) تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

مأمون گفت: ای ابو الحسن، پس از تو خدا مرا زنده نگذارد. گواهی می دهم که تو وارث علم رسول خدا هستی». (۲)

بدین ترتیب امام رضا علیه السلام با اندیشه نافذ و شیوه هوشمندانه خود مأمون و دیگران را به سؤال از حضرتش وامی داشت تا با کسب شناخت درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله به فضایل آنان اعتراف کرده، به حضرتش نزدیک شوند. مأمون

ص: ۲۰۷

۱- (۱). نثر الدر ۳۶۱/۱.

۲- (۲). نثر الدر ۳۶۴/۱.

مجلس مناظره تشکیل می داد و مخالفان اهل بیت علیهم السّلام را در آن گرد می آورد و درباره امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام با آنان گفت و گو می کرد و او را بر دیگر صحابه برتر می خواند تا از این رهگذر به امام رضا علیه السّلام نزدیک شود. (۱)

طبیعتاً مخالفان به دلیل تمایل درونی به علی بن ابی طالب علیه السّلام یا ترس از حاکمیت، با سخنان مأمون مخالفت نمی کردند و این خود تأثیر مستقیم بر حاضران در مجلس داشت، چراکه می دیدند فقیهان در برابر آرای مطرح شده سکوت می کردند و برای آنان تفاوتی نداشت که سکوت فقیهان به جهت نارسایی و ضعف ایشان می بود یا این که برخلاف میل درونی خویش، در برابر مأمون تسلیم می شدند.

امام رضا علیه السّلام نیز در این شرایط هیچ فرصتی را برای نشر آرا و اندیشه های اهل بیت علیهم السّلام از دست نمی داد.

نصایح امام رضا علیه السّلام به مأمون

هرگاه امام رضا علیه السّلام با مأمون تنها می شد، او را بسیار پند می داد، از خداوند می ترساند و کارهای بد مأمون را نکوهش کرده، ناپسند می شمرد. مأمون نیز در ظاهر پندهای امام علیه السّلام را می شنید و می پذیرفت، اما در نهران خود آن را ناخوش داشته، غیرقابل تحمل می شمرد.

امام رضا علیه السّلام یک بار بر مأمون وارد شده، دید غلام مأمون آب بر دست او می ریزد و او وضو می سازد. امام علیه السّلام به مأمون فرمود: «لا تشرک بعباده ربّک أحدا»؛ کسی را در عبادت خدای خویش شریک مکن. (۲)

ص: ۲۰۸

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۱۸۴-۱۸۵.

۲- (۲). بحار الانوار ۶۹/۲۸۳ (به نقل از: مجمع البیان ۶/۷۷۱).

روزی امام علیه السلام به مأمون فرمود: هرگاه دو گروه به مصاف یکدیگر بروند [به یقین] خداوند گروهی را یاری می کند که گذشت آن بیشتر باشد. (۱)

زمانی که پیک، خبر فتوحاتی که در برخی از روستاهای کابل صورت گرفته برای مأمون آورد، مأمون بر امام رضا علیه السلام وارد شده، نامه حاوی خبر فتح را برای امام علیه السلام خواند. چون از خواندن نامه فراغت یافت، امام علیه السلام به او فرمود:

«فتح روستایی از سرزمین شرک تو را شادمان کرده است!

مأمون گفت: آیا جای شادمانی ندارد؟

امام علیه السلام فرمود:

درباره امت محمد صلی الله علیه و اله و آنچه حضرت احدیت در امر خلافت برعهده تو نهاده، خدا ترسی پیشه کن، چرا که تو امور مسلمانان را تباه و تضحیح کرده ای و کار ایشان را به دیگری سپرده ای و او برخلاف فرمان خداوند با ایشان رفتار می کند.

دارالهجره و جایگاه نزول وحی را رها کرده، در این سرزمین (خراسان) جای گیر شده ای و انصار و مهاجران [را به حال خویش و انهداده تا هرچه خواهند بکنند و آنان] بر مردم ستم روا داشته، در برخورد با مؤمنان پیمان [و رابطه خویشاوندی را] لحاظ نمی کنند. ستم دیده، روزگاری خویش را به سختی می افکنند، اما در تأمین نیازهای خود ناتوان است و کسی را نمی یابد که به او شکوه برد و به تو نیز دسترسی ندارد. پس ای امیر المؤمنین، در امور مسلمانان تقوای الهی پیشه کن و به شهر رسالت و جایگاه مهاجران و انصار بازگرد.

مأمون گفت: سرورم، اکنون چه می فرمایی؟

امام علیه السلام فرمود:

ص: ۲۰۹

نظر من بر آن است که از این سرزمین کوچ کرده، به جایگاه پدران و نیاکان خود بازگردی و خود به امور مسلمانان بپرداز و سرپرستی ایشان را به غیر خود وامگذاری که خداوند دربارهٔ زیردستانی که تو را بر آنان گمارده، از تو پرسش و بازخواست خواهد کرد.

مأمون گفت: سرورم، نیکو گفتمی و این، نظر درست و هوشمندانه است». (۱)

مأمون که این نصیحت امام علیه السلام را بهترین موضع گیری سیاسی می دید و می بایست به آن تن می داد، آن را به گوش گرفته به بغداد بازگشت.

حفاظت از کیان اسلام

علیرغم کنار گذاشته شدن امامان معصوم علیه السلام از خلافت- که حق مسلم آنان بود- آنان، سعی در حفظ کیان اسلام و صیانت از آن در برابر توطئه دشمنان و طمع ورزان را وظیفه و یکی از مسئولیت های خویش می دانستند. آن بزرگواران آنچه در توان داشتند در این راه به کار گرفته، به حل مسائل مشکل که گریبان حاکمان را می گرفت می پرداختند تا از این رهگذر به موجودیت و کیان اسلام دوام بخشیده، آن را در برابر فروپاشی و تجزیه مصون کنند.

از جمله برنامه هایی که برای از هم گسستن موجودیت اسلام تدارک دیده شد، توطئه فضل بن سهل بود که امام رضا علیه السلام به آن پی برد. سهل می خواست مأمون را بکشد، از این رو از فرمان او سرپیچی و او را لعن می کرد. فضل بر آن بود تا پس از کشتن مأمون، خود حکومت را به دست گیرد و از وجود امام علیه السلام به

ص: ۲۱۰

عنوان ابزاری برای خاموش کردن صدای اعتراض مسلمانان استفاده کند و امام علیه السلام به عنوان حاکم، اما در دربار تحت نظر قرار گیرد و حاکمیت مطلق را خود فضل در اختیار داشته باشد. پیامد دیگری که از کشتن مأمون ناشی می شد شکاف سنگین و جبران ناپذیری بود که کیان اسلام را تهدید کرده، وحدت امت اسلامی و دولت را به پراکندگی مبدل می کرد. امام رضا علیه السلام که دریافته بود فضل کیان و موجودیت اسلام را هدف قرار داده نه شخص مأمون، لذا مأمون را از فضل برحذر داشته، از او می خواست تا در برخورد با فضل جانب احتیاط را از دست ندهد. (۱)

روزی امام رضا علیه السلام به مأمون فرمود: «توده مردم به جهت رفتاری که با من داشتی از تو ناخشنود هستند و نزدیکان تو به دلیل برخوردی که با فضل کردی از تو ناخرسند می باشند. پس به جاست که مرا از خود دور کنی تا کار تو سامان گیرد». (۲)

همچنین امام رضا علیه السلام مأمون را از آشوب و جنگ هایی که پس از کشته شدن برادرش امین گریبانگیر مردم شده بود و نیز رخدادهایی که فضل از مأمون پنهان می داشت، آگاه کرده، به او فرمود: «مردم به جهت جایگاه فضل و برادرش حسن نزد تو و عباسیان به دلیل جایگاه من نزد تو و بیعتی که با من کرده، مرا به جانشینی خود برگزیده ای، بر تو خشمگین هستند». (۳)

نصیحت های امام رضا علیه السلام به مأمون براساس مصالح عالی اسلام بود، زیرا در صورت فراگیر شدن آشوب های داخلی و جنگ های خونین بر سر قدرت، کیان اسلام در معرض فروپاشی و نابودی قرار می گرفت. از همین رو امام علیه السلام

ص: ۲۱۱

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۱۶۷/۲.

۲- (۲). نثر الدر ۳۶۳/۱.

۳- (۳). تاریخ طبری ۵۶۴/۸.

در این گونه موارد دخالت های ارشادی می کرد.

زمانی که فضل بن سهل کشته شد، یاران فضل، مأمون را عامل کشته شدن او خوانده، بر در سرای او گرد آمدند و گفتند: «مأمون! او را ناجوانمردانه کشت و اینک به خون خواهی او آمده ایم.

مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: سرورم، به جاست نزد آنان رفته، ایشان را متفرق کنی.

امام علیه السلام نزد جماعت خون خواه رفت و دید که آتش فراهم کرده اند تا درب سرای مأمون را بسوزانند. حضرت بر آنان بانگ زده، با دست به آنان اشاره کرد. با اشاره او اجتماع کنندگان چنان پراکنده شده، شتابان می گریختند که بر یکدیگر فرومی افتادند و کسی از ایشان برجای نماند». (۱)

می بینیم که امام رضا علیه السلام با دور کردن آن جماعت و بازداشتن آنان از آتش زدن خانه مأمون و کشتن او، بهترین گزینه را انتخاب کرد، چرا که کشته شدن مأمون در آن شرایط پیامدهایی جبران ناپذیر برای کیان اسلام به همراه داشت، از جمله:

- یاران فضل بن سهل در خراسان اعلام موجودیت می کردند؛

- حسن بن سهل در منطقه تحت حکومت و امارت خود اعلام استقلال می کرد؛

- بنی عباس با «ابراهیم بن مهدی» آوازه خوان و مطرب بلند آوازه بیعت می کردند؛

- سپاهیان مستقر در مرزها دستخوش آشفتگی، نابسامانی و هرج و مرج

ص: ۲۱۲

می شدند که این به معنای تجزیه موجودیت واحد اسلام و تبدیل آن به موجودیت های متعددی بود.

معجزه وسیله اصلاح

«اعجاز» امری است که تنها از صالحان برمی آید و روشن است که پیامبران خدا و جانشینان ایشان در رأس این صالحان قرار دارند. خرق عادت یا همان معجزه، زمانی به عنوان دلیل و نشانه بوده، گاهی برای ارشاد و هدایت به راه راست ارائه می شد. امام رضا علیه السلام نیز از این قدرت و مدد غیبی برخوردار بود. او پس از رسیدن به ولایت عهدی از این توان برای ارشاد و هدایت مردم استفاده کرد. در آغاز ولایت عهدی امام رضا علیه السلام مردم گرفتار خشکسالی شدند. یکی از اطرافیان مأمون و دشمنان امام رضا علیه السلام زبان به نکوهش و طعن گشوده، می گفتند: «ببینید، از زمانی که علی بن موسی الرضا به این سامان آمد و ولی عهد ما شد، خداوند باران خود را از ما دریغ کرد.

مأمون که این مطلب را شنید بر گوینده سخت خشمگین شده، از امام رضا علیه السلام خواست تا به درگاه خداوند دعا کرده، برای مردم طلب باران کند.

امام علیه السلام به بیابان رفت و مردم نیز بدان سو رفتند تا نتیجه کار را ببینند. امام علیه السلام بر فراز منبر قرار گرفته، حمد و ثنای الهی به جای آورد و گفت:

بار خدایا، پروردگارا، تو حق [و حرمت] ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله را بزرگ گردانیدی و از همین رو و آن سان که امر کرده ای دست به دامان ما برده، به ما متوسل شده اند و [بدین وسیله] به فضل و احسان و رحمت و نعمت تو امید بسته اند. پس [خداوندا،] بارانی همه گیر، سودبخش، بدون سستی و کاستی و به دور از زیان بر آنان فروریز و [پروردگارا،] چون این جمع به خانه و جایگاه خود رسیدند، باران رحمت فروریختن گیرد.

امام محمد جواد علیه السّلام که خود راوی این مطلب است می گوید: سوگند به آن [خدایی] که محمد صلی الله علیه و اله را به حق به پیامبری فرستاد، بادها ابرهایی را در آسمان پدید آوردند و رعد و برق پدید آمد و مردم چنان به تکاپو افتادند که گویی می خواهند خود را از گزند باران دور نگه دارند.

امام رضا علیه السّلام به آنان فرمود: این ابر به فلان شهر گسیل می شود و امام علیه السّلام ده بار ابرهای پدید آمده و مقصود آن ها را به حاضران شناساند. چون یازدهمین ابر شکل گرفت، حضرت فرمود:

ای مردم، این ابر را خداوند-عزّ و جلّ- برای شما گسیل داشته است، پس به پاس تفضلی که بر شما نموده، او را سپاس گوید. [ای مردم،] برخیزید و به سوی خانه ها و جایگاه های خود روان شوید که این باران به نام شماسست و بر سر شما فروخواهد ریخت، اما تا زمانی که به خانه های خویش نرسیده باشید از بارش بازداشته خواهد شد، و آن چنان بارانی که شایسته کرم و جلال خداوندی باشد باریدن خواهد گرفت.

مردم پراکنند شدند و باران رحمت خداوند چون سیل سرازیر شد. مردم که این کرامت و معجزه را از حضرت دیده بودند، می گفتند: «کرامت های خدای- عز و جل- بر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله گوارا باد».

از آن جا که مردم، گفته گرامیان در گاه خدا را شنیده، از آنان تأثیر می پذیرند، امام رضا علیه السّلام به میان جمع آنان رفت تا از این معجزه بهره گرفته، به وعظ و ارشاد آنان پردازد. او ضمن خطبه ای فرمود:

ای مردم، در نعمت هایی که خدا بر شما ارزانی می دارد تقوای او را پیشه کنید و مبادا با گناهان، نعمت های او را برمانید، بلکه با اطاعت از او و شکر نعمت او، نعمت های او را پیوستگی بخشید.

[ای مردم،] بدانید که پس از ایمان به خدا و اقرار به حقوق اولیای او که از خاندان

پیامبر صلی الله علیه و اله هستند. پسندیده ترین گونه شکر نزد خداوند، همیاری شما با برادران مؤمن تان می باشد که بدان وسیله آنان را در امر دنیا- که گذرگاه ایشان به سوی بهشت خداوند است- یاری کنید. پس [بدانید] هر کس چنین کند از خاصان خداوند -تبارک و تعالی- خواهد بود. (۱)

آن گاه امام رضا علیه السلام پاره ای از احادیث تربیتی پیامبر صلی الله علیه و اله را برای ایشان باز گفت. کرامت های دیگری از امام رضا علیه السلام پدید آمد که بر شاهدان آن ها تأثیر شگرفی داشت و آنان را به خود آورده، سبب شد تا پی به خطای خود ببرند. در این جا به مورد دیگری از معجزه های امام رضا علیه السلام اشاره می کنیم.

روال کار بر این بود که هرگاه امام رضا علیه السلام وارد دربار می شد، افراد معین، پرده را بالا می زدند تا حضرت بگذرد و هنگام خارج شدن امام رضا علیه السلام از دربار همین کار را تکرار می کردند. روزی همداستان شدند که هنگام ورود امام رضا علیه السلام پرده را برای او بالا نزنند، اما با آمدن حضرت، بی اختیار برخاسته، همانند گذشته وظیفه خود را انجام دادند و امام رضا علیه السلام وارد شد. آنان یکدیگر نکوهش کرده، پیمان خود را تجدید کردند.

چون روز دیگر فرارسید و امام رضا علیه السلام وارد دربار شد، پرده داران، بی اعتنا به امام رضا علیه السلام از انجام وظیفه خود سر باز زدند. در همین حال تندبادی برخاسته، همزمان با ورود امام رضا علیه السلام پرده را برداشت و چون امام رضا علیه السلام آهنگ بازگشت کرد، همان تندباد مجددا پرده را بالا برد. پرده داران تحت تأثیر این کرامت قرار گرفته، با خود می گفتند: «این مرد نزد خداوند منزلتی والا دارد و مورد عنایت اوست. دیدید چگونه هنگام ورود و هنگام خروج او باد از دو جهت به حرمت

ص: ۲۱۵

درآمد و پرده را برای او بالا زد؟ به کار خویش باز گردید و در خدمت به او بکوشید». (۱)

مردم تحت تأثیر خرق عادت ها و معجزه هایی که از امام علیه السلام می دیدند، از نظر روحی و عاطفی گرایش بیشتری به امام علیه السلام پیدا می کردند تا آن جا که محبوبیت و جایگاه مردمی آن حضرت، گمراهان و راهزنان را نیز دربر گرفت.

به عنوان مثال، زمانی راهزنان، راه را بر «دعبل خزاعی» بستند تا جبه ای را که امام رضا علیه السلام به او داده بود به عنوان تبرک از او بگیرند». (۲)

در روایت دیگری آمده است: «پس از آن که راهزنان دارایی کاروان را به یغما بردند دریافتند دعبل در شمار کاروانیان است. از همین رو تمام اموالی را که ربوده بودند به کاروانیان بازگرداندند». (۳)

پرواضح است که این برخوردها نشانه عمق تأثیر معجزه های امام رضا علیه السلام در جان های گمراه است.

تشویق شاعران انقلابی

شعر، بهترین ابزار رسانه آن روزگار بود که به سرعت زبان به زبان می گشت و همه جا منتشر می شد و آسان در خاطره ها نقش می بست. از این رو امام رضا علیه السلام در راه نشر فضایل اهل بیت علیهم السلام و معرفی نقش پیشوایی و طلایه دارانه آنان در میان امت، بیان مظلومیت آنان و ستمی که در طول تاریخ بر آنان رفته بود، بهترین استفاده ها را از هنر شعر برده، شاعران را به ایفای نقش کارآمدشان در این زمینه تشویق فرمود. شاعران دوستدار و پیرو اهل بیت علیهم السلام

ص: ۲۱۶

۱- (۱). الإتحاف بحب الأشراف/ ۱۵۷.

۲- (۲). مصیر اعلام النبلاء ۳۹۱/۹.

۳- (۳). الفصول المهمه/ ۲۵۰.

نیز که خود را نسبت به بیان حقایق و نشر فضایل این خاندان پاک موظف می دانستند، در ایفای رسالت، نهایت توان خود را به کار بستند. «دعبل خزاعی» یکی از این شاعران بود او بر حضرت رضا علیه السلام وارد شد و قصیده «تائیه» خود را برای حضرت خواند. این قصیده چنین آغاز می شود:

«مدارسی که آیات قرآن در آن خوانده می شد اینک خاموش شده، و محل فرود آمدن وحی اکنون خالی از ساکنان است.

مدرسه هایی که از آل رسول بود و در «خیف» منی؛ و در خانه خدا و جمرات قرار داشت،

سرزمین (خانه) علی، حسین، جعفر؛ و حمزه و سجاد- که سجده گاه های او پینه بسته- از وجودشان تهی شده است.

خانه هایی که جبرئیل امین در آن ها وارد می شد؛ و سلام و رحمت های الهی را [برای ساکنان آن خانه ها] به همراه می آورد.

امامانی دادگر بودند که به منش و کردار آنان اقتدا می شد؛ و از آنان بیم لغزش نمی رفت.

اکنون می بینیم که اموال [و خلافت] ایشان میان دیگران تقسیم شده؛ و دست اینان از اموال شان تهی است». (۱)

دعبل قصیده خود را با بیان مظلومیت این خاندان و آنچه از سوی حاکمان

ص: ۲۱۷

۱- (۱). دیوان دعبل خزاعی/ ۱۲۴: مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات لآل رسول الله بالخيف من منى و بالركن و التعريف و الجمرات ديار على و الحسين و جعفر و حمزه و السجاد ذى الثنات منازل جبريل الامين يحلها من الله بالتسليم و الرحمات ائمه عدل يقتدى بفعالهم و يؤمن فيهم زله العثرات أرى فيهم فى غيرهم متقسما و أيدىهم عن فيهم صفرات

بر ایشان رفته بود دنبال کرد. او قصیده خود با توصیف قیام و خروج امام زمان (عجل الله فرجه) و این که ملت ها و امت ها در انتظار ظهور او هستند و چون از پس پرده غیب برآید، زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، به پایان رساند. چون دعبیل از خواندن قصیده خود فراغت یافت امام علیه السلام برخاست و کیسه ای حاوی یکصد دینار (۱) و به نقلی شش صد دینار (۲) برای دعبیل فرستاد. دعبیل کیسه زر را بازگرداند و گفت: «به خدا سوگند، برای این ها به این جا نیامدم، چرا که از مال دنیا بی نیازم، بلکه آمدم تا سلام گویم و با دیدن روی خجسته اش دیدگان خویش را متبرک کنم. حال اگر بخواهد به من عنایتی کند، از تن پوش و جامه خود به من عطا کند که این برای من خوشایندتر است».

فعالیت های علمی امام رضا علیه السلام

همان طور که پیشتر گفته شد، امام رضا علیه السلام کاملاً زیر نظر بود، اما این وضعیت، امام علیه السلام را از ایفای نقش علمی در محیطی که در آن می زیست، باز نمی داشت و امام علیه السلام به بهترین وجه به نشر علوم اهل بیت علیهم السلام همت می گماشت. وزیران، فقیهان، قاضیان، فرماندهان لشکری، عملاً دربار و عامه مردم به هنگام دیدار با امام علیه السلام از چشمه جوشان دانش او بهره مند می شدند.

افزون بر آنچه امام علیه السلام بیان می کرد، مأمون و دیگران از حضرتش می خواستند تا با ایشان سخن گفته و پرسش آنان را پاسخ دهد. امام رضا علیه السلام در پاسخ درخواست مأمون رساله ای درباره اسلام و شرایع دین برای او نوشت و به

ص: ۲۱۸

۱- (۱). الفصول المهمه/ ۲۴۹.

۲- (۲). اختیار معرفه الرجال/ ۵۰۴/ حدیث ۹۷۰؛ اعلام الوری ۶۶/۲-۶۸ (به نقل از: الارشاد ۲/۲۶۳-۲۶۴)؛ عیون اخبار الرضا ۲/۲۶۳؛ کمال الدین/ ۳۷۳-۳۷۶؛ دلائل الإمامه/ ۱۸۲ و سیر اعلام النبلاء ۹/۳۹۱.

منظور اجابت خواسته دیگران، علل تشریح ها، مانند: نماز، روزه، حج، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر، اسباب تحریم گناهان و منکرات را بیان فرمود. همچنین حضرتش رساله ای در طب نوشته، برای مأمون فرستاد و مأمون آن رساله را با آب طلا نگاشت.

از دیگر محافل علمی امام رضا علیه السلام تشکیل مجالس تفسیر قرآن بود.

حضرتش افزون بر تفسیر قرآن، دعاهای مأثور از پدران و نیاکان خود را به مردم می آموخت، تاریخ ناب و سره پیامبران و امت های پیشین را برای ایشان بازمی گفت و آنان را به مسیر صحیح رسول خدا صلی الله علیه و اله و شاهره روشن و کژی ناپذیر علی بن ابی طالب علیه السلام و سیره اهل بیت علیهم السلام هدایت می کرد. (۱)

حضرتش علیرغم این که به طور غیر محسوس، از سوی حاکمیت زیر نظر بود و در تنگنای سیاسی قرار داشت، توانست از شرایط فراهم آمده، اما آکنده از خطرها، بهره جسته، به منظور صیانت شریعت جدش از تحریف، به نشر علم و مفاهیم الهی بپردازد. امام علیه السلام در راه انجام رسالتی که شریعت بر عهده او گذارده و پیامبر صلی الله علیه و اله و پدران پاک حضرتش آن را بیان کرده بودند، تمام توانمندی هایی را که در اختیار داشت مستقیم و غیر مستقیم به کار بست. امام رضا علیه السلام به بیان حقیقت و ماهیت خط انقلابی و الهی که رهبری آن را اهل بیت علیهم السلام به عهده داشتند پرداخت و نیز ویژگی ها و نشانه هایی که این خط را از خط خلفا که بر گردن مسلمانان سوار بودند متمایز می کرد، معرفی نمود.

او بر ضرورت استمرار و پایایی خط اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت تأکید می ورزید. از این رو می بایست از دید رهبری که سعادت امت اسلامی را

ص: ۲۱۹

می خواهد، به آینده روشن و دور از هر تیرگی و ابهام بنگرد و عموم مسلمانان را به این جهت توجه دهد.

امام رضا علیه السلام و آینده

نقش امام علیه السلام به مقطع خاص زمانی که او در آن زندگی می کند محدود نبوده، بلکه با برخورداری از دو مرحله مقطعی و شمولی، نقشی به بلندای همه زمان ها دارد. او موظف است تا برنامه و روش اسلامی را ثابت بخشیده، آن را پا به پای روزگاران جاودانه سازد و آن را از لکه دار شدن و تحریف حفظ کند.

از همین رو امام رضا علیه السلام با جدیت تمام وظایف زیر را سرلوحه کار فکری و علمی خود قرار می دهد:

۱. طرح اندیشه و اعتقادات صحیح، تبیین احکام شرعی و نفی افکار و احکام مغایر با آن ها؛

۲. اصلاح وضعیت موجود براساس برنامه و شیوه اسلامی؛

۳. برخوردار کردن امت اسلامی از عناصر بیدار و مخلصی که در نشر اندیشه، اعتقادات، احکام و اصلاح وضعیت حاکم بر جامعه توانا باشند؛

۴. براساس نصوص و سفارش های رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و اله که امامان علیهم السلام آن ها را روایت کرده اند، امام پس از خویش را تعیین کند؛

۵. توجه دادن جان ها به آینده درخشانی که امام مهدی (عجل الله فرجه) در آخر الزمان آن را رهبری می کند و بیان ویژگی های امام مهدی (عجل الله فرجه) از جمله: ولادت، پرورش، غیبت و سیمای متمایز و برجسته نقش انقلابی او.

در بخش های پیشین با فعالیت امام علیه السلام در زمینه های که در بند یکم، دوم و سوم بدان اشاره شد، آشنا شدیم. امام رضا علیه السلام در زمینه معرفی امام پس از

خود که وجودش تضمین کننده دوام و استمرار خط امامت است، با در نظر گرفتن ضرورت‌ها و شرایط حاکم، با بیان نصوصی فرزندش، محمد جواد علیه السلام را به عنوان جانشینی و امام پس از خود معرفی کرد.

امامت محمد جواد علیه السلام در بیان امام رضا علیه السلام

پیش از ولادت امام محمد جواد علیه السلام و در سال‌های اندکی که او در کنار پدر زیست، همواره امام رضا علیه السلام بیاناتی در مورد امامت فرزندش جواد ارائه می‌فرمود. در این جا با رعایت ترتب زمانی به مواردی از رهنمودهای امام رضا علیه السلام درباره امامت حضرت جواد علیه السلام می‌پردازیم:

۱. از «صفوان بن یحیی» نقل شده که گفت: «به امام رضا علیه السلام گفتم: پیش از آن که خداوند «ابو جعفر» (جواد) را به تو عنایت کند [درباره فرزندت] می‌پرسیدیم و پاسخ می‌دادی: خداوند مرا پسری عطا خواهد کرد و خداوند چنین کرد و چشم ما را به او روشن گرداند. اگر خدای ناکرده - روزی، روزگار تو سرآید، که را به امامت برگزینم؟

امام رضا علیه السلام به ابو جعفر که در کنار پدرش بود، اشاره کرد. گفتم: فدایت گردم، این کودک، تنها سه سال دارد!

امام علیه السلام فرمود: خردسالی به [امر امامت] او زیانی نمی‌رساند که عیسی نیز در سه سالگی به پیامبری رسید. (۱)

این دیدار و گفت‌وگو به طور دقیق در سال ۱۹۸ ق.؛ یعنی سه سال پس از ولادت امام جواد علیه السلام - که در سال ۱۹۵ ق. رخ داده بود - صورت گرفت. نکته

ص: ۲۲۱

دیگری که در این بیان جلب توجه می کند این است که امام رضا علیه السّلام حتی پیش از به دنیا آمدن فرزندش حضرت جواد علیه السّلام، به طور صریح از امامت او سخن می گفت. حضرت در هر فرصتی با تصریح یا تلویح، امامت فرزندش را مطرح می کرد و مسلمانان را به جایگاه او توجه می داد.

۲. امام رضا علیه السّلام درباره نوزاد خود فرمود: «هذا المولود الذی لم یولد مولود أعظم برکه علی شیعتنا منه»؛ (۱) این مولودی [است که] مبارکتر و خجسته تر از او برای شیعیان ما زاده نشده است.

در این عبارت می بینیم که امام رضا علیه السّلام در روزهای آغازین ولادت امام جواد علیه السّلام این گونه او را توصیف کرده است و جایگاه و شکوه او را به همگان نمایانده است.

۳. از «معمر بن خلاد» نقل شده که گفت: «از امام رضا علیه السّلام شنیدم -در حالی که از چیزی نام برده شد- فرمود: چه نیازی به آن دارید؟ این ابو جعفر را [به عنوان امام پس از خود] جانشین خود کرده ام. ما خاندانی هستیم که خردسالان ما از بزرگان ما ارث می بردند و [در دانش و رهبری] یکسانند. (۲)

۴. علیرغم این که امام رضا علیه السّلام از مدینه دور بود، اما هماره از طریق مکاتبه با فرزندش امام جواد علیه السّلام ارتباط داشت و در نامه هایی که به فرزند خود می نوشت با جملاتی آکنده از احترام او را بزرگ می داشت. امام رضا علیه السّلام همیشه فرزندش را با کنیه یاد کرده، می گفت: «ابو جعفر [خطاب] به من نوشت و من [خطاب] به ابو جعفر نوشتم». نامه هایی که از ابو جعفر علیه السّلام جواد علیه السّلام می رسید در اوج شیوایی و زیبایی بود.

ص: ۲۲۲

۱- (۱). اصول کافی ۳۲۱/۱.

۲- (۲). همان ۳۲۰/۱ و الفصول المهمه ۲۶۵.

«ابو الحسن بن محمد بن ابی عباد» راوی این مطلب در ادامه می گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «أبو جعفر وصیّ و خلیفتی فی أهلی من بعدی»؛ ابو جعفر وصی من و پس از من جانشینم در میان خاندان من است. (۱)

امام رضا علیه السّلام با بیان مطالبی و ارائه رهنمودهایی بر آن بود تا پیروان اهل بیت علیهم السّلام دریابند که امام رضا علیه السّلام در صدد زمینه سازی برای امام پس از خود بوده و این که حضرتش در آستانه کوچ به دیار باقی است. امام رضا علیه السّلام با همین انگیزه، خطاب به فرزندش نوشت: ای ابو جعفر، باخبر شده ام که چون بخواهی از خانه ات خارج شوی، غلامان تو را از دروازه کوچک بیرون می بردند. [بدان که] این کار به دلیل بخل آنان است تا مبادا خیر تو به کسی برسد.

به حقی که بر تو دارم سوگندت می دهم که تنها از دروازه بزرگ رفت و آمد کنی. پس هر گاه آهنگ بیرون رفتن کردی، زر و سیم با خود داشته باش و هر کس از تو تقاضایی کرد او را محروم مکن. هر گاه عموهای تو درخواست نیکی ات کردند، کمتر از پنجاه دینار مده، اما دادن بیش از این با توسل و چون عمه ها به امید نیکی ات از تو چیزی خواستند، کمتر از ۲۵ دینار مده، اما دادن بیش از این با توسل. [فرزندانم] می خواهم به پاس این کار، خداوند تو را رفعت و بلندی بخشد. پس انفاق کن و مبادا که بیم آن داشته باشی که خداوند صاحب عرش تو را به بینوایی گرفتار کند. (۲)

نصوص و بیانات موجود درباره امامت حضرت جواد علیه السّلام، فراوان و در معنا و مفهوم متحد هستند، اما از نظر ظاهر اختلاف دارند که این اختلاف لفظی چند دلیل دارد، از جمله:

- عدم ثبات شرایط سیاسی و اجتماعی که امام رضا علیه السّلام، فرزندش جواد علیه السّلام

ص: ۲۲۳

۱- (۱). الصراط المستقیم ۱۶۶/۲ و بحار الانوار ۱۸/۵۰.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۸/۲.

و پیروان و یاران آن حضرت را در بر گرفته بود؛

- اختلاف سطح درک، هشیاری و برداشت و رازداری یاران امام علیه السلام و نیز مراتب ارتباط روحی، معنوی و سیاسی ایشان با امام علیه السلام در اختلاف بیان امام علیه السلام تأثیر مستقیم داشت.

۵. از «جعفر بن محمد نوفلی» نقل شده است که گفت: «بر امام رضا علیه السلام وارد شده، پس از سلام نشستم و گفتم: فدایت کردم، کسانی هستند که می گویند پدرت زنده است.

امام علیه السلام فرمود: دروغ می گویند، خدا لعنتشان کند.

گفتم: مرا چه می فرمایی؟

فرمود: پس از من به فرزندم محمد (جواد) رجوع کن که من به سفری خواهم رفت که بازگشتی ندارد (منظور امام علیه السلام سفر خراسان بوده است). (۱)

۶. «بنظمی» می گوید: «ابن نجاشی از من پرسید: چه کسی پس از صاحب (دوست، همشین و امام) تو امام است؟ دوست دارم از او بپرسی تا من نیز از این امر آگاه شوم.

بر امام رضا علیه السلام وارد شدم و گفتم: «ابن نجاشی» را به اطلاع حضرت رساندم. امام علیه السلام فرمود: پس از من، فرزندم امام است. (۲)

۷. گروهی نزد امام رضا علیه السلام گرد آمده بودند و چون برخاسته آهنگ رفتن کردند، امام علیه السلام به ایشان فرمود: با ابو جعفر دیدار کرده، [به عنوان امام] سلامش دهید و با او تجدید پیمان [امامت] کنید.

آن گاه فرمود: خدای «مفضل» را رحمت کند که به کمتر از این بیان قانع می شد [و پی به حقیقت می برد]. (۳)

ص: ۲۲۴

۱- (۱). بحار الانوار ۲۶۰/۴۸ و ج ۲۸۵/۴۹.

۲- (۲). اصول کافی ۳۲۰/۱.

۳- (۳). همان جا.

«علامه مجلسی» در تفسیر این بخش از گفته امام علیه السلام که فرمود: «...به کمتر از این قانع می شد» آورده است: «با کمتر از آنچه شما را نسبت به امامت و جانشینی او پس از خود آگاه کردم، آگاهی می یافت. امام رضا علیه السلام آنان را به این مطلب توجه داد که هدف از این گفتار تبیین امامت فرزندش حضرت جواد علیه السلام بوده و براساس تقیه از تصریح به امامت او خودداری کرده است». (۱)

امام رضا علیه السلام در حضور نزدیکان، یاران مخلص، نمایندگان مورد اعتماد خویش و نیز تشکیلات انقلابی که برای آینده امت آماده کرده بود، نصوص صریح و اثبات کننده درباره امامت فرزندش جواد علیه السلام بیان فرمود. حضرتش طلایه دارانی چون: عمویش علی بن جعفر علیه السلام، صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابو نصر را برای پشتیبانی از خطمشی و برنامه اهل بیت علیهم السلام و معرفی امام و جانشین حضرت پرورش داد و آماده کرد.

نصوصی که از امام رضا علیه السلام و پدر و نیاکان آن حضرت درباره امامت حضرت جواد علیه السلام وجود داشت و از اتحاد معنایی برخوردار بود، از سوی پیروان امام رضا علیه السلام و نیز پایگاه های مردمی - جز در مواردی - پذیرفته شد و امامت آن حضرت از حکومت عباسی، سرداران و والیان آن پنهان نماند.

زمینه سازی برای حکومت جهانی امام مهدی (عجل الله فرجه)

از جمله اصول ثابتی که مسلمانان با هر سلیقه و گرایش مذهبی آن را پذیرفته، انکارناپذیر می دانند، مسأله امامت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) است. مسلمانان او را مصلح و ناجی بزرگ بشریت از گرداب های انحراف

ص: ۲۲۵

دانسته، معتقدند که به وسیله او جهان آکنده از ستم و بی داد، سرشار از عدل و قسط خواهد شد. از آن جا که روزگار امام رضا علیه السلام با زمان ولادت و عصر غیبت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) چندان فاصله زمانی نداشت، حضرتش به منظور ایفای رسالت خود در این باب، افکار و دل ها را به سوی ماهیت این اصل اسلامی که در موضوع امام مهدی علیه السلام و مهدویت تبلور می یافت، متوجه می کرد. روایات و پیشگویی های امام رضا علیه السلام مبتنی و منطبق با روایات و احادیث رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و اله بود. در این جا به مواردی از روایات رسول اکرم صلی الله علیه و اله که در باب ولادت و غیبت امام مهدی (عجل الله فرجه) صادر شده می پردازیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: اگر تنها یک روز از عمر دنیا مانده باشد، خداوند مردی از خاندان مرا می فرستد تا زمین را که از ستم پر شده، از عدل آکنده کند. (۱)

نیز فرمود: «المهدی من عترتی من ولد فاطمه»؛ (۲) مهدی (عجل الله فرجه) از خاندان من و از فرزندان فاطمه علیها السلام است.

در روایتی دیگر فرموده است: «المهدی من ولد الحسین»؛ (۳) مهدی (عجل الله فرجه) از فرزندان حسین علیه السلام است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایاتی صریح درباره غیبت امام مهدی (عجل الله فرجه) وارد شده، از جمله:

«و الذی بعثنی بالحق بشیراً لیغیبن القائم من ولدی بعهد معهود إلیه منی، حتی یقول أكثر الناس: ما لله فی آل محمد حاجه، و یشک آخرون فی ولادته، فمن

ص: ۲۲۶

۱- (۱). سنن ابی داوود ۱۰۷/۴.

۲- (۲). همان جا، سنن ابن ماجه ۱۳۶۸/۲ و عقد الدرر/۴۲.

۳- (۳). همان/۴۶ و کفایه الطالبین/

أدرک زمانه فلیتمسک بدینه، و لا یجعل للشیطان إلیه سیلا بشکه...»؛ (۱)

سوگند به آن [خدایی] که مرا مژده دهنده به حق فرستاد [به یقین] «قائم» از فرزندانم براساس پیمانی که میان من و اوست غیبت می کند [و چنان غیبت او طولانی شود] که بیشتر مردم خواهند گفت: خدا چه نیازی به [وجود] آل محمد دارد؟ و گروهی در ولادت او دچار شک می شوند. هر کس روزگار او را درک کرد دین خود را نیکو پاسداری کند و مبادا با [تن دادن به] شک، شیطان را به خویش راه دهد (او را بر خود مسلط کند).

امام رضا علیه السلام براساس مسئولیتی که برعهده داشت، این اصل اسلامی را (موضوع غیبت) در میان نزدیکان و افراد مورد اطمینان خویش ترویج می کرد.

بنابر آنچه در «مسند امام رضا علیه السلام» ثبت شده ۳۶ روایت در باب «غیبت» از امام رضا علیه السلام نقل شده است که در این جا به مواردی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. از «ایوب بن نوح» روایت شده است که گفت: «به امام رضا علیه السلام گفتم:

امید داریم که این امر (خلافت و حکومت فراگیر) از آن تو باشد و خداوند - عزّ و جلّ - بدون جنگ آن را به شما بازگرداند، چرا که با تو بیعت شد و به نام تو سکه زدند.

امام علیه السلام فرمود: هر یک از ما که مورد نامه نگاری قرار گیرد، سرشناس شود و اموال برای او روانه گردد [بی تردید به تیغ] کشته شده یا در بستر [به زهر جفا] جان خواهد داد تا این که خداوند - عزّ و جلّ - برای این امر (حکومت) مردی را خواهد فرستاد که ولادت و پرورش او پنهان است، اما نسب [و نیاکان] او بر همگان آشکار است. (۲)

۲. از «محمد بن ابی یعقوب بلخی» نقل شده است که گفت: «از ابو الحسن

ص: ۲۲۷

۱- ((۱)). کمال الدین و تمام النعمه ۵۱/۱.

۲- ((۲)). اصول کافی ۳۴۱/۱ و کمال الدین و تمام النعمه ۳۷۰/۲.

[علی بن موسی] الرضا علیه السلام شنیدم که می فرمود:

[مسلمانان] مورد آزمونی سخت تر و بزرگتر قرار خواهند گرفت. آنان به وسیله جنینی که در شکم مادر است و [نیز به وسیله] شیرخواره ای آزموده خواهند شد، تا این که گفته می شود: [امام]، غایب گشت و مرد و خواهند گفت: دیگر امامی وجود ندارد. (۱)

۳. امام رضا علیه السلام به یکی از ویژگی های امام مهدی (عجل الله فرجه) اشاره کرده، او را سومین فرزند فرزندش خوانده فرمود: شیعیان را می بینیم که هنگام از دست دادن سومین فرزند من، در جست و جوی سرپرستی هستند، اما او را نمی یابند.

علی بن الحسین بن فضال» به امام علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا، چرا چنین خواهد بود؟

امام علیه السلام فرمود: زیرا امام و پیشوای آنان از دیده ها پنهان شده، غیبت می کند تا آن هنگام که شمشیر به دست قیام کند بیعت [و حق] کسی بر گردن نداشته باشد. (۲)

۴. امام رضا علیه السلام پا را فراتر نهاده، نام او را مشخص نموده، فرمود:

«لا بد من فتنه صماء صلیم یسقط فیها کل بطانه و ولیجه، و ذلک عند فقدان الشیعه الثالث من ولدی، یکی علیه أهل السماء و أهل الارض، و حرّی و حرّان، و کل حزین لهفان. بأبی أنت و امی سمی جدی و شیهی و شبیه موسی بن عمران...»؛ (۳)

از آزمون و آشوبی سخت که تمام رازها در آن آشکار و نزدیکان در آن بیگانه می شوند، گریزی نیست. این مصیبت زمانی چهره می نمایاند که شیعیان، سومین فرزند مرا از دست بدهند. کروییان و زمینیان، سوختگان و اندوه زدگان دل سوخته بر

ص: ۲۲۸

۱- (۱). بحار الانوار ۱۵۵/۵۱.

۲- (۲). همان ۱۵۲/۵۱.

۳- (۳). کمال الدین و تمام النعمه ۳۷۲/۲ و الفصول المهمه ۲۵۱.

او می‌گیرند. [آن گاه خطاب به مهدی (عجل الله فرجه) فرمود: [پدر و مادرم فدایت باد] ای [همنام جدم و شبیه من و موسی بن عمران].

حاکمان عباسیان به مسأله مهدویت و حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) به عنوان «حقیقتی اسلامی که بی تردید صورت واقع به خود خواهد گرفت» می‌نگریستند و بیم آن داشتند که حکومتشان به دست او فرو ریزد. از این رو روایاتی که در مورد او صادر می‌شد، در نهایت پنهان کاری بود. شاید احضار امامان معصوم علیهم السلام به مرکز حکومت به این جهت بود تا اگر نتوانند از زاده شدن حضرت مهدی (عجل الله فرجه) جلوگیری کنند، ولادت او را زیر نظر داشته، او را در گاهواره از میان بردارند.

از همین رو مأمون امام رضا علیه السلام را به خراسان فراخواند و پس از آن که مرکز خلافت خود را به بغداد منتقل کرد، امام جواد علیه السلام را به بغداد فراخواند.

اقدام مأمون در تزویج دخترش «ام الفضل» به امام جواد علیه السلام از دو نگاه قابل تأمل و بررسی است، یکی زیر نظر داشتن ولادت احتمالی حضرت مهدی (عجل الله فرجه) و ایجاد پیوند خونی و نسبی میان عباسیان و امامان اهل بیت علیهم السلام بود و دیگری رخنه کردن در زندگی خصوصی امامان بود تا از رخدادهای تازه ای که در زندگی اهل بیت علیهم السلام چهره می‌نمود، آگاه باشند. این روند پس از مأمون نیز ادامه یافت و حاکمان عباسی، امام جواد علیه السلام امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام را به مرکز حکومت فراخواندند. (۱)

بی تردید از میان برداشته شدن این امامان علیهم السلام به دست حاکمان و عمال

ص: ۲۲۹

۱- (۱)). آنچه نظر تاریخ پژوه را جلب می‌کند این است که امامان پس از امام رضا علیه السلام، برخلاف زندگی خانوادگی پدران و نیاکان خود، فرزندان کمی داشتند و این خود گواهی است بر کنترل شدیدی که از سوی حاکمیت بر زندگی آنان اعمال می‌شد و دلیلی روشن تر بر بیم حاکمان از ایشان بود، چرا که می‌ترسیدند حضرت مهدی (عجل الله فرجه) از فرزندان این امامان باشد.

آن‌ها به منظور جلوگیری از به دنیا آمدن امام موعود بود. می‌بینیم که امام جواد علیه السلام در ۲۵ سالگی، امام هادی علیه السلام در ۴۲ سالگی و امام حسن عسکری علیه السلام در ۲۸ سالگی به زهر کین جان سپردند. (۱)

نصی که از امام ابو محمد، حسن عسکری علیه السلام روایت شده، مؤید این تحلیل است. او فرمود:

به دو جهت بود که بنی امیه و بنی عباس تیغ کین خود را بر ما حاکم کردند: نخست، این که می‌دانستند در خلافت، حقی ندارند لذا، می‌ترسیدند ما خلافت را بخواهیم و آن را به دست گیریم.

دیگر این که از اخباری که به تواتر رسیده بود، دریافتند که زوال و نابودی حکومت جباران و ستمگران به دست «قائم» ما خواهد بود و تردید نداشتند که خود در شمار جباران و ستمگران هستند. از این رو تمام سعی خود را برای کشتن خاندان رسالت و نابود کردن نسل پاک او به کار بستند تا از به دنیا آمدن او جلوگیری کنند یا در صورت تولدش، او را بکشند، اما خداوند نخواست راز [ولادت] او را حتی برای یکی از آنان آشکار کند تا این که نور خود را کامل کند، هر چند مشرکان را خوش نیاید.

حضور امامان علیه السلام در دربار خلیفگان عباسی کار زیر نظر گرفتن فعالیت‌ها و مسائل شخصی آنان را برای حاکمان آسان می‌کرد. به دلیل همین نظارت بود که امام حسن عسکری علیه السلام به صورت متعارف و معمول ازدواج نکرد. زمانی که امام مهدی (عجل الله فرجه) زاده شد، امام حسن عسکری علیه السلام با در نظر گرفتن شرایط سخت حاکم بر زندگی او و نیز به دلیل جست‌وجوی بی‌امان حکومت

ص: ۲۳۰

۱- (۱). ر.ک: منتخب الأثر/فصل ۲/باب ۳۴ (به نقل از: خاتون آبادی، اربعین).

برای دسترسی به امام مهدی (عجل الله فرجه) و پی بردن به مسأله امامت و از میان برداشتن او، تولد او را از اغیار و بیگانگان پنهان نمود. تفحص خلیفه برای دست یافتن به امام مهدی (عجل الله فرجه) [و این که او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است]، از آن رو بود که شیعیان در انتظار آمدن او بودند و نیز [فرهنگ مهدویت و] روایاتی بود که در میان شیعیان زبان به زبان می گشت. (۱)

برخوردهای حاکمیت و نیز هشیاری و پنهان کاری های بی شمار، سبب شد تا پیش از آن که امام مهدی (عجل الله فرجه) در چنگال حکومت عباسی گرفتار شود، مخفی گردد، اما این پنهان کاری ها بدان معنا نبود که امامان و طلایه دار آنان؛ یعنی امام رضا علیه السلام از معرفی او به افراد مورد وثوق دریغ یا غفلت ورزند، بلکه همگی به پیروی از امام رضا علیه السلام و به دور از چشم حاکمیت، با اشاره و تصریح در نهان و در جمع یاران در خصوص ایمان به مهدی (عجل الله فرجه) ولادت و نام او سخن می گفتند. به یک سخن، امام رضا علیه السلام با معرفی فرزندش جواد علیه السلام و پس از او امام علی هادی علیه السلام، سپس امام حسن عسکری علیه السلام و در نهایت امام مهدی منتظر علیه السلام به عنوان جانشینان خود، آینده رسالت الهی و انقلابی را رقم زد تا امت اسلامی در دوستی خود نسبت به این پاکان پایا باشد و پیوند فکری، عاطفی، معنوی و رفتاری خود را با ایشان استمرار بخشد.

فرجام غم انگیز امام رضا علیه السلام

در میان مردمان عادی، اما پرهیزگار کسانی را دیده ایم که بر اثر خوابی که

ص: ۲۳۱

۱- (۱). بحار الانوار ۳۳۴/۵۰ (به نقل از: الارشاد ۳۳۷/۲).

دیده اند یا الهامی غیر ملموس، از زمان سرآمدن روزگار زندگی خود آگاه شده، روز، ماه و سال مرگ خود را به طور دقیق معین کرده اند. حال اگر مردمان عادی بتوانند به چنین مرحله ای برسند، به یقین امام رضا علیه السّلام یا هر امام معصوم خواهد دانست کی، کجا و چگونه چشم از جهان فرو خواهد بست، چرا که در اوج والایی و بلندی روح بود، در سکنت و حرکات خود لحظه ای از خدا غافل نشد، همواره با او ارتباط داشت و تمام اعمال خود را برای خدا خالص گرداند.

او افزون بر الهام الهی، از روایاتی که بواسطه پدرانش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیده بود زمان و مکان شهادت و محل دفن خود را می دانست و در مناسبت هایی بدان اشاره می کرد.

حضرتش گروهی از مردم را از مدفن خود آگاه کرده، با اشاره به این که در کنار هارون دفن خواهد شد، انگشت اشاره و میانی خود را به هم چسباند و فرمود: من و هارون مانند این دو هستیم. (۱)

و زمانی که هارون در مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله در مدینه خطبه می خواند، امام رضا علیه السّلام حاضر بود. او فرمود: خواهید دید که من و او (هارون) در یک خانه دفن خواهیم شد. (۲)

روزی هارون از دری از درهای مسجد الحرام و امام رضا علیه السّلام از دری دیگر خارج شد و فرمود: خانه ها چه دور و دیدارها بس نزدیک است. [زود است که] طوس من و او را یک جا جمع آورد. (۳)

ص: ۲۳۲

۱- (۱). اصول کافی ۴۹۱/۱؛ عیون اخبار الرضا ۲۲۵/۲-۲۲۶؛ اعلام الوری ۶۰/۲ (به نقل از: الارشاد ۲/ ۲۵۸) و الاتحاف بحب الاشراف/ ۱۵۷.

۲- (۲). عیون اخبار الرضا ۲۱۶/۲؛ کشف الغمه ۹۳/۳؛ اعلام الوری ۵۹/۲ و الاتحاف بحب الاشراف/ ۱۵۸.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۲۱۶/۲؛ کشف الغمه ۱۰۵/۳ (به نقل از: اعلام الوری ۵۹/۲) و الاتحاف بحب-

«ابن حجر» گفت: «او (امام رضا علیه السلام) خیر می داد که پیش از مأمون خواهد مرد و کنار هارون به خاک سپرده خواهد شد. سرانجام چنان شد که او می گفت». ۱

زمانی که مأمون امام رضا علیه السلام را به خراسان می خواند، حضرتش خاندان خود را گرد آورد. او در این باره فرمود: «زمانی که می خواستند مرا از مدینه به سمت خراسان ببرند، خاندان خویش را جمع کرده، به آن ها دستور دادم بر من مویه و گریه کنند تا ناله و زاری آنان را بشنوم. سپس دوازده هزار دینار میان آنان تقسیم کرده، گفتم: من دیگر نزد خانواده ام بازنخواهم گشت». ۲

چون «دعبل خزاعی» پس از ولایت عهدی امام رضا علیه السلام قصیده «تائیه» خود را برای حضرت خواند، به این بیت رسید:

«و قبری در بغداد از آن پاکیزه انسانی است؛ که خداوند او را در مراتب عالی رحمت خویش قرار دهد». ۳

امام علیه السلام فرمود: در این جا یک بیت بیفزایم که قصیده ات کمال یابد؟

دعبل گفت: آری ای فرزند رسول خدا.

امام علیه السلام فرمود:

«و قبری در طوس که سخت مصیبت فراست؛ و در درون، آتش اندوه افروخته [غم بی شمار زاید]». ۴

دعبل گفت: ای فرزند رسول خدا، قبری که در طوس قرار دارد از آن

امام علیه السلام فرمود: آن، قبر من است. دیری نخواهد پایید که طوس محل رفت و آمد شیعیان و زائران من خواهد شد. (۱)

پیش تر گفتیم که حضرتش خبر داده بود که ولایت عهدی را به پایان نخواهد رساند و سرانجام همان گونه که امام علیه السلام خبر می داد پیش از مأمون [و آن گونه که روشن خواهد شد به دست مأمون] مسموم شد و از دنیا رفت.

شهادت امام رضا علیه السلام

راویانی که به علت وفات امام رضا علیه السلام پرداخته و در این زمینه نقل روایت کرده اند، راه اختلاف در پیش گرفته اند. برخی از این روایات مرگ امام علیه السلام را طبیعی خوانده و برخی دیگر وفات حضرتش را به وسیله زهر می دانند که نظریه دوم، نظر غالب راویان و مورخان است. در این جا به اختصار، روایاتی را نقل می کنیم که به شهادت امام علیه السلام با زهر تصریح دارند:

۱. «صلاح الدین صفدی» می گوید: «فرجام کار او (امام رضا علیه السلام) با مأمون این بود که مأمون با انار زهر آلوده او را مسموم کرد... تا بدین ترتیب از بنی عباس دلجویی کرده باشد». (۲)

۲. «یعقوبی» در این باره گفته است: «گفته می شود: «علی بن هشام» اناری زهر آلوده به او خورد». (۳)

۳. «ابن حبان» در کتاب خود آورده است: «علی بن موسی الرضا [ع] در طوس و در اثر نوشیدنی ای که مأمون به او خورد در دم جان سپرد». (۴)

ص: ۲۳۴

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۶۳-۲۶۴.

۲- (۲). الوافی بالوفیات ۲۲/۲۵۱.

۳- (۳). تاریخ طبری ۵/۱۴۸، رویدادهای سال ۲۰۳.

۴- (۴). الثقات ۸/۴۵۷.

۴. از دیگر روایانی که از کیفیت وفات امام رضا علیه السلام سخن گفته اند «شهاب الدین نویری» است. او پس از نقل مطالبی در این زمینه، می گوید: «و گفته شده است: مأمون به وسیله انگور زهر آلوده او را مسموم کرد، اما عده ای این را بعید دانسته، رد کرده اند.» (۱)

۵. از «قلقشندی» نیز در این زمینه نقل روایت شده است. او می گوید:

«گفته می شود او با خوردن اناری زهر آلوده، مسموم شد.» (۲)

۶. مردم طوس، مأمون را عامل مسموم کردن و کشتن امام علیه السلام می دانستند و خود مأمون معترف بود که مردم درباره او چنین مطلبی بیان می کنند. از همین رو لحظاتی پیش از شهادت امام علیه السلام نزد او رفت و گفت: «سرورم، نمی دانم کدام مصیبت بر من سنگین تر [و ناگوارتر] است؟ از دست دادن تو و تنهایی پس از تو؟ یا تهمت مردم که مرا قاتل تو خواهند خواند؟...» (۳)

۷. یک روز از شهادت امام رضا علیه السلام سپری شده بود که مردم گرد آمده، می گفتند: «این (مأمون) او را کشته است.» (۴)

دلایلی در دست است که مأمون امام رضا علیه السلام را به وسیله زهر به شهادت رساند، از آن جمله برنامه ریزی مأمون برای رهایی از امام رضا علیه السلام بود. مأمون به بنی عباس گفت: «... [می دانم که] نباید در کار او سستی ورزید، اما می بایست اندک اندک و به تدریج از منزلت و مقام او بکاهیم تا در نظر رعیت [!] چنان جلوه کند که شایستگی منصب امامت را ندارد. آن گاه است که برای رهایی از او و از بلایی که از سوی او متوجه ماست به چاره جویی خواهیم

ص: ۲۳۵

۱- (۱). نهاییه الإرب ۲۲/۲۱۰.

۲- (۲). مآثر الإنافه فی معالم الخلافه ۱/۲۱۱.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۲/۲۴۱.

۴- (۴). همان جا.

با کندوکاوی در تاریخ درمی یابیم که شهادت امام رضا علیه السّلام پس از تصمیم مأمون به عزیمت به بغداد و انتقال مرکز خلافت به آن سامان رخ داد. این خود بهترین گواه بر دخالت مستقیم مأمون در کشتن امام رضا علیه السّلام بود، چرا که در صورت بودن امام رضا علیه السّلام در منصب ولایت عهدی، عباسیان همچنان در جبهه مخالفت با مأمون قرار می گرفتند. او در نامه که به منظور دلجویی از عباسیان بغداد، خطاب به آنان نوشت: «از آن رو بر من خشم گرفته اید که علی بن موسی الرضا [ع] را به ولایت عهدی خویش برگزیدم. اینک او مرده است، پس به فرمان من تن دهید». (۲)

با چنین پیش زمینه ای اقدام مأمون به کشتن امام رضا علیه السّلام نه تنها غیرطبیعی نیست که طبیعی نیز می نماید، چرا که او با هدف دست یابی به قدرت مطلق و بدون معارضی، برادرش امین و هزاران مسلمان را که در سپاه او و سپاه امین حضور داشتند به کام مرگ فرستاد تا به سفارش پدرش عمل کند که گفته بود:

«الملک عقیم؛ حکومت عقیم است [و خویشاوندی نمی شناسد]».

انگیزه مأمون از کشتن امام رضا علیه السّلام

مأمون در پی آن بود تا با سپردن منصب ولایت عهدی به امام رضا علیه السّلام به خواسته های خود برسد، اما نه تنها به اهداف و خواسته های خود نرسید، بلکه با فتنه و آشوبی جدید که عباسیان برای سرنگونی حکومت مأمون به راه انداختند، روبه رو شد.

ص: ۲۳۶

۱- ((۱)). فرائد السمطين ۲/۲۱۴-۲۱۵.

۲- ((۲)). ابن کثیر، البدایه و النهایه ۱۰/۲۷۲.

«احمد بن علی انصاری» به نقل از «ابو الصلت هروی» انگیزه مأمون از سپردن منصب ولایت عهدی به امام رضا علیه السّلام را بیان کرده، می گوید: «...منصب ولایت عهدی را به او سپرد تا مردم بپندارند که او شیفته دنیا و فریبایی های آن است تا بدین ترتیب قدر و منزلت او در نظر مردم کاسته شود. زمانی که مأمون از این ترفند، طرفی نیست، بلکه روزبه روز منزلت امام والاتر و محبوبیتش نزد مردم بیشتر می شد، مأمون [نیرنگی دیگر اندیشید و] متکلمانی قدر از دیگر شهرها فراخواند، به این امید که یکی از آن ها بتواند امام رضا علیه السّلام را در گفت و گو و بحث مغلوب کند که در این صورت، جایگاه او نزد عالمان متزلزل شده، نزد عامه مردم به ناتوانی معروف می شد [و این نهایت آرزوی مأمون بود].

حریفانی از یهود، نصاری، مجوس، صابئی (مندایی)، برهمن ها، ملحدان، دهری ها و نیز از دیگر فرقه های اسلامی با امام علیه السلام به جدل و مناظره پرداختند، اما امام رضا علیه السلام با برهان رسا و قاطع خویش همگان را وادار به تسلیم کرد.

[علیرغم تمهیداتی که مأمون برای کوچک کردن امام رضا علیه السّلام به کار بست،] مردم می گفتند: به خدا سوگند او (امام رضا «ع») از مأمون به خلافت سزاوارتر است. سخن چنان این گفته مردم را به مأمون می رساندند که [بی تردید چنین واکنشی از سوی مردم] او را نسبت به امام علیه السّلام خشمگین می کرد و بر حسادتش به او می افزود. امام رضا علیه السّلام در دفاع از حق با مأمون از در مسالمت وارد نشده و غالباً پاسخ هایی به مأمون می داد که خوشایند مأمون نبود و در نتیجه آتش خشم و کینه او را نسبت به حضرت شعله ورتر می کرد، اما مأمون کینه خود را آشکار نمی کرد. چون مأمون خود را در اندیشیدن چاره ای برای شکستن حرمت و شکوه امام علیه السلام ناتوان یافت به وسیله زهر، حضرتش را به شهادت

همان طور که پیش از این گفته شد، امام رضا علیه السّلام همواره از مأمون می خواست تا او را از پذیرش ولایت عهدی معاف دارد، چرا که می دانست، عده ای از این اقدام مأمون خشمگین خواهند شد [و در نهایت به تدارک توطئه ای برای از میان برداشتن حضرتش خواهند پرداخت]. «ابراهیم صولی» در این باره می گوید: «به خدا سوگند، همین امر (ولایت عهدی) کار [امام رضا علیه السّلام] به آن جا کشاند [که به دست مأمون به شهادت رسید]». (۲)

چنان که امام علیه السّلام فرموده بود، برخی از وزیران و فرماندهان مأمون از امام علیه السّلام کینه در دل داشتند و نسبت به او رشک می ورزیدند، اما به همین اندازه بسنده نکردند، بلکه علیه حضرتش به سعایت و سخن چینی پرداختند که در نهایت، تلاش شوم آنان کارگر افتاد و مأمون حضرت رضا علیه السّلام را مسموم کرد». (۳)

پس از آن که مأمون انار و به نقلی انگور آلوده به زهر را به حضرت رضا علیه السّلام خورد، آثار مرگ در چهره امام علیه السّلام پدیدار شد. با رفتن مأمون، وضع جسمی حضرت رو به وخامت نهاد و آخرین سخنی که امام علیه السّلام بر زبان آورد، آیه ای از قرآن کریم بود که خواند: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ (۴)؛ بگو: اگر شما در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاه خویش می رفتند» و نیز خواندند:

وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا (۵)؛ و فرمان خداوند همواره به اندازه مقرر [و متناسب با

ص: ۲۳۸

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۳۹-۲۴۰.

۲- (۲). نثر الدر ۱/۳۶۳.

۳- (۳). تفصیل چگونگی شهادت امام رضا علیه السّلام را نک: العوالم ۴۸۸-۴۹۸.

۴- (۴). آل عمران/۱۵۴.

۵- (۵). احزاب (۳۳)/۳۸.

توانایی است».

مأمون [که در اجرای نیت شوم خود موفق شده بود] گریه کنان به دیدار حضرت رضا علیه السلام رفت و سر و پا برهنه در تشییع پیکر پاک او شرکت کرده، می گفت: «ای برادر، به یقین با مرگ تو خسارتی جبران ناپذیر بر اسلام وارد شد و تقدیر خداوندی بر آنچه من برای تو تدارک دیده بودم (مقام ولایت عهدی) پیش گرفت. آن گاه قبر پدرش هارون را شکافت و پیکر امام رضا علیه السلام را در آن جا به خاک سپرد». (۱)

دعبل بن علی خزاعی در رثای امام رضا علیه السلام سوگنامه ای چنین سرود که از آن جمله است:

«بنی امیه را [که خاندان رسالت را] کشتند معذور می دانم، چرا که میان ایشان و خاندان رسالت، کینه ای برآمده از خون های ریخته شده حاکم بود؛ اما برای [جنایت] بنی عباس توجیه و بهانه ای از آنان پذیرفته نیست.

اگر برای برآمدن نیازی بخواهی در جایی بنشین؛ [و طلب نیاز کنی به جاست که] در طوس و بر قبر آن پاکیزه درنگ کنی.

دو قبر در طوس قرار دارد که یکی آرامگاه بهترین خلق خداست و دیگری قبر بدترین آفریدگان؛ و این از عبرت های روزگار است.

[هرچند پاکیزه انسانی در کنار موجودی ناپاک و پلید به خاک سپرده شده است، اما] آن ناپاک از نزدیک بودنش به آن پاکیزه سودی نمی برد؛ و آن پاکیزه پاک سرشت، از نزدیکی با ناپاک زیانی نمی بیند». (۲)

ص: ۲۳۹

۱- (۱). عیون اخبار الرضا ۲/۲۴۱.

۲- (۲). همان/۲۵۱:

بنا به نقل غالب راویان و تاریخ نگاران، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ ق به شهادت رسید.

کرامت امام رضا علیه السلام

«ابن حبان» در کتاب خود چنین آورده است: «او (علی بن موسی الرضا علیه السلام) را بارها زیارت کرده ام. در روزگاری که در طوس ساکن بودم، هرگاه با مشکلی و گرفتاری روبرو می شدم، به زیارت قبر علی بن موسی الرضا - که درود خدا بر جدش و بر او باد - می رفتم و [همان جا] از خداوند درخواست گشایش در کارم می کردم و دعایم مستجاب و گرفتاری ام برطرف می شد. بارها این امر را آزمودم و نتیجه همان گونه بود که گفتم». (۱)

کرامات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در تمام دوران ها و حتی امروزه آشکار، انکارناپذیر و آوازه آن فراگیر است که نزد عامه مؤمنان از بدیهیات می باشد. برخی از پزشکان که بیمارانی علاج ناپذیر داشته، از بهبودی آنان قطع امید کرده بودند، نیز تسلیم عظمت و کرامت امام رضا علیه السلام شدند، چرا که خود با همه وجود، شفا یافتن بیماران خود را در دار الشفای امام علیه السلام لمس کرده و می دیدند. اکنون در آستان قدسی امام رضا علیه السلام بخشی به ثبت کرامات مستدل حضرت در حق بیماران نوید و مشرف به مرگ که به یمن وجود حضرتش شفا یافته اند، اختصاص داده شده است.

ص: ۲۴۰

دانشگاه، احتجاج ها و میراث امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام در روزگاری می زیست که جامعه و امت اسلامی دروازه های خود را بر روی تراث دیگر امت ها و فرهنگ ها گشوده بود و فرهنگ نرسیده در کنار مسلمانان و همپای آنان در ساختن بنای تمدن و فرهنگ اسلامی سهیم شد. همان گونه که هر فرهنگ میهمان درصدد تأثیرگذاری بر فرهنگ میزبان است، عصر امام رضا علیه السلام نیز از این اصل مستثنا نبود و روند ورود فرهنگ و تمدن بیگانه چنان شتاب گرفته بود که برای فرهنگ و تمدن اسلامی تهدیدی جدی و خطرآفرین به شمار می رفت و اگر کسانی که مسئول و متولی پاسداری از اصالت فرهنگ و تمدن اسلامی بودند گام به میدان ننهادند، از ذوب شدن فرهنگ اسلامی در فرهنگ های بیگانه جلوگیری نمی کردند، به یقین اثری از تمدن و تراث اسلامی بر جای نمی ماند.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که طلایه دار این رویارویی بود از خطری که پیش روی اسلام و فرهنگ پربار آن قرار داشت غفلت نورزید. او به تربیت و پرورش عالمانی پرداخت تا تراث اسلامی را از فروپاشی و ذوب در دیگر پدیده های فرهنگی بیگانه حفظ و اندیشه صحیح و سره اسلامی را در سراسر جهان اسلام ترویج و منتشر کرده، نسل هایی را پرورش دهند تا این رسالت الهی را به دوش کشیده، در جای جای گیتی بگسترانند.

بدین ترتیب، امام رضا علیه السلام دانشگاهی زنده و بهره مند از عناصری دانشمند

و دارای فرهنگ انقلابی منحصر به فرد تأسیس کرد که بخشی از تراث زنده و پایای امام رضا علیه السلام بود و بعدی ویژه از تراث پربار آن حضرت به شمار می رفت. احتجاجات طولانی و با موضوع های گوناگون امام علیه السلام با ارباب مذاهب و ادیان، از دیگر وجوه تمایز زندگی علمی و بخش دیگری از تراث پربار امام رضا علیه السلام بود.

روایات، نامه ها و کتاب هایی که در عرصه های گوناگون شناخت و علوم اسلامی از امام رضا علیه السلام روایت و تدوین شده، سومین بخش تراث جاویدان حضرت است که برای امت اسلامی و جامعه بشری برجای مانده است. سه بخش پیش گفته شده را در قالب سه مبحث، مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

مبحث یکم: دانشگاه امام رضا علیه السلام

اشاره

آن گونه که در منابع موجود آمده، شمار روایانی که در دانشگاه امام رضا علیه السلام به کسب دانش پرداخته و از محضر او فارغ التحصیل شده اند به ۳۱۳-۳۶۷ تن می رسد، به این ترتیب که صاحب «مسند الامام الرضا» این روایان را بر اساس حضورشان در اسناد روایات جمع آوری کرده، در «مسند» ۳۱۳ تن خوانده است. «شیخ طوسی» روایانی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده اند ۳۱۵ تن دانسته، اما «باقر شریف قرشی» شمار این روایان را ۳۶۷ تن گفته است. (۱)

نگاهی گذرا به «مسند امام رضا علیه السلام» تصویری اجمالی از گرایش های دانشگاه امام رضا علیه السلام و ویژگی های روزگار او در عرصه پرورش علمی و اخلاقی سازگار و همسو با شرایطی که امام علیه السلام در آن می زیست و نیز زمینه سازی برای آینده نزدیک و بلندمدت که امامان معصوم علیه السلام آن را تدارک دیده

ص: ۲۴۲

۱- (۱). نک: مسند الامام الرضا و حياه الامام على بن موسى الرضا عليه السلام (مطالعه و بررسی).

بودند، ترسیم می کند. روشن است که این نظریه، زائیده اندیشه نبوده، بلکه با نمود در مجموع نصوص و محتویات آن به اصالت آن پی می بریم؛ نصوصی که افق های روشنی را پیش روی پیروان اهل بیت علیهم السّلام؛ یعنی جماعت صالحان که خط فکری-سیاسی اهل بیت علیهم السّلام را پذیرفته و در راه عقیده ناب و اصول مبتنی بر حق، آماده هرگونه جانبازی و فداکاری بودند، گشوده اند.

این دوره شاهد فزونی گرفتن فعالیت های گسترده علمی شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السّلام بود که در تألیف، تدوین، تدریس، روایت حدیث و دیگر عرصه های علمی رایج آن دوره، تبلور می یافت. همچنین شمار شاگردانی که پیرو اهل بیت علیهم السّلام بوده و به مدرسه فقیهان راوی پیوسته بودند چشم گیر و قابل توجه بود. نگاهی به فهرست راویان و با در نظر گرفتن قومیت ها، گرایش ها و سطح شناخت آنان و نیز از لابه لای پرسش ها و موضوعاتی که درباره آن از امام رضا علیه السّلام روایت حدیث می کردند، به تلاش همه جانبه آنان در کسب دانش و سیراب شدن از زلال دانش امام علیه السّلام پی می بریم.

در این جا به معرفی برخی از یاران امام رضا علیه السّلام و آثار آنان می پردازیم:

۱. یونس بن عبد الرحمن

ترجمه نگاران از «یونس بن عبد الرحمن» (۱) کتاب های زیر را

ص: ۲۴۳

۱- (۱). ابو محمد، یونس بن عبد الرحمن، مولای آل یقطین، ثقه و از اصحاب امام کاظم علیه السّلام و امام رضا علیه السّلام بود. در میان اصحاب ما خوش نام و مقدم بود و منزلت والایی داشت. «ابن ندیم» درباره او می گوید: یونس بن عبد الرحمن از اصحاب موسی بن جعفر علیه السّلام، از موالی آل یقطین و علامه زمان خویش بود که کتاب های زیادی براساس مذهب شیعه نگاشت. آن گاه ابن ندیم کتاب های او را برشمرد. یونس از «اصحاب اجماع» بود. در روزگار هشام بن عبد الملک زاده شد. امام صادق علیه السّلام را بین صفا و مروه زیارت کرد، اما روایتی از او نقل نکرد. از امام کاظم علیه السّلام و حضرت رضا علیه السّلام روایت حدیث کرد. حضرت رضا علیه السّلام افراد را برای کسب دانش و گرفتن فتوا به او ارجاع می داد. او از کسانی بود که اموال زیادی را صرف وقف کرد. در سال ۲۰۸ ق. بدرود زندگی گفت. خدایش رحمت کند.

برشمرده اند:

- كتاب الشرايع؛

-جوامع الآثار؛

-الجامع الكبير فى الفقه؛

-الصلاه؛

-الوضوء؛

-يوم و ليله؛

-السهو؛

-الزكاه؛

-اختلاف الحج؛

-العلل الكبير؛

-علل الحديث؛

-الفرائض؛

-الفرائض الصغير؛

-الاحتجاج فى الطلاق؛

-التجارات؛

-المزارعات؛

-الآداب و الدلاله على الخير؛

-علل النكاح و تحليل المتعه؛

-البيوع؛

-الديات؛

-الحدود.

ص: ٢٤٤

ترجمه نویسان از «صفوان بن یحیی» (۱) آثار زیر را برشمرده اند:

- کتاب الوضوء؛

- الصلاة؛

- الصوم؛

- الحج؛

- الزکاه؛

- النکاح؛

- الطلاق؛

- الفرائض؛

- الوصایا؛

ص: ۲۴۵

۱- (۱). ابو محمد، صفوان بن یحیی بجلی کوفی، معروف به «بیاع السابری» از اصحاب امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام بود و آن بزرگواران، فقاہت و دانش او را تأیید و تقریر کردند. او ثقه ای از اصحاب اجماع و کیل امام رضا علیه السلام بود. او کتاب های فراوانی نگاشت. در پرهیزگاری و عبادت حق تعالی به مرتبه ای دست یافت که همانندی نداشت (بحار الانوار ۳۳۷/۷۵). شیخ طوسی درباره صفوان گفته است: از نظر محدثان، صفوان مؤثق ترین و عابدترین مردم روزگار خود بود. در یک شبانه روز یکصد و پنجاه رکعت نماز می گزارد، در سال سه ماه روزه می گرفت و همه ساله سه بار زکات می داد. دلیل این کار صفوان عهدی بود که با دو دوست خود کرده بود، به این شرح: او، «عبد الله بن جنذب» و «علی بن نعمان» در خانه خدا همپیمان شدند که هر کدام از آن ها بمیرد، دیگری تا زمانی که زنده است برای او نماز گزارد، روزه بگیرد، حج به جای آورد و از طرف او زکات بدهد. عبد الله و علی زندگی را وداع گفتند و صفوان ماند. از این رو و براساس پیمانی که با آنان بسته بود، به جای آنان نماز می گزارد، روزه می گرفت، زکات می داد، حج می کرد و هر کار نیکی که می کرد، به نیابت از آنان نیز مانند آن را انجام می داد... او از چهل تن از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت کرد. صفوان کتاب های زیادی نگاشت و در این عرصه همانند «حسین بن سعید» بود. همچنین کتابی شامل مسائل و روایات از امام کاظم علیه السلام دارد. صفوان در مدینه در گذشت و امام جواد علیه السلام حنوط و کفن او را فرستاد و به اسماعیل بن

موسی فرمود تا بر پیکر او نماز گزارد. خدایش رحمت کند. (طبرسی، الاحتجاج ۱۸۴/۲ و علامه حلی، خلاصه الأقوال/۱۷).

-البيع و الشراء؛

-العتق و التدبير؛

-البشارات؛

-النوادر.

۳. حسن بن محبوب

«حسن بن محبوب» نیز از پرورش یافتگان مدرسه اهل بیت علیهم السلام بود که در عرصه تألیف و تدوین فعالیت داشت. کتاب های زیر از اوست:

-کتاب المشیخه؛

-الحدود؛

-الديات؛

-الفرائض؛

-النکاح؛

-الطلاق؛

-النوادر (حدود یک هزار برگ)؛

-التفسیر؛

-العتق.

کتاب های دیگری نیز نام برده اند که نگارندگان آن ها به ترتیب: «عثمان بن عیسی رؤاسی»، «محمد بن ابی عمیر»، «علی بن یقطین» و «محمد بن عیسی یقطینی» بوده اند. «ابن شهر آشوب» درباره محمد بن عیسی یقطینی می گوید:

«او هجده هزار و به نقلی پانزده هزار پرسشی را که از ابو الحسن [علی بن موسی] الرضا شده بود و نیز پاسخ های آن حضرت را گردآوری کرد». (۱)

گشوده شدن مرزهای فرهنگی اسلام بر دیگر امت‌ها و فرهنگ‌ها- صرف نظر از عوامل و علل آن (۱)- چنین اقتضا می‌کرد که رهبری انقلابی و الهی بنا به مسئولیتی که برعهده داشت می‌بایست از سقوط و فروپاشی مکتب و امت اسلامی جلوگیری، آن‌گاه امت و جامعه را با اندوخته علمی و فرهنگی خود مجهز کند تا در نهایت، در برابر نفوذ فرهنگی حساب شده یا غیرعمدی، مقاومت و پایداری کنند.

همان‌گونه که پیش از این بیان شد، موضوع احتجاج و مباحثه از وجوه تمایز روزگار امام رضا علیه السلام بود و امت اسلامی در محاصره خطرهای فکری و فرهنگ درآمده بود. مأمون بی‌پروا تمایل افسار گسیخته خود را در مورد تشکیل مجالس گفت و گوهای علمی امام علیه السلام با پیروان دیگر ادیان و مکاتب و گرایش‌های فعال در جامعه اسلامی آن روز ابراز و آشکار می‌کرد. تمایل مأمون تحقق یافت و گفت و گو و مباحثه آزاد در تمام زمینه برگزار شد. امام

ص: ۲۴۷

۱- (۱)). چند وجه برای این وضعیت متصور است: الف) کوچ افراد تازه مسلمان از دیگر ملت‌ها به سرزمین اسلامی یا به دلیل همزیستی که با مسلمانان داشتند؛ ب) علیرغم فتوحات اسلامی، پیروان دیگر ادیان و فرهنگ‌ها سعی در نفوذ فرهنگی در فرهنگ و تمدن اسلامی داشتند؛ ج) خلفا در تشویق فرهیختگان به ترجمه تراث دیگران با انگیزه توسعه علمی و آشنایی با دیگر فرهنگ‌ها نقش چشم‌گیری داشتند؛ د) خلفا بر آن بودند تا طالبان دانش را از سیراب شدن از چشمه زلال معارف اهل بیت علیهم السلام باز داشته، با فرهنگ و دانش دیگران سرگرم کنند، زیرا در صورت گرایش جویندگان معرفت به مدرسه اهل بیت علیهم السلام بی‌تردید به مرجعیت علمی و در نتیجه، مرجعیت سیاسی آنان- هرچند در درازمدت- می‌انجامد که به هیچ وجه به کام خلفا شیرین و گوارا نمی‌آمد.

رضا علیه السّلام به عنوان تنها شخصیت برجسته و درخشان علمی در جهان اسلام، به میدان بحث و گفت و گو با سران تمام ادیان و فرقه ها و مذهب ها گام نهاد و همه آنان را سرخورده و ناتوان از میدان به در برد. حضرتش با دانش توانمندش برتری علمی خود را بر ایشان به اثبات رسانده، افتخاری بزرگ و انکارناپذیر برای جهان اسلام و امت اسلامی ثبت کرد و بدین ترتیب شخصیت امام علیه السّلام به طور ویژه ای در سراسر گیتی درخشیدن گرفت. (۱)

چندان روشن نیست که تمام گفت و گوهایی که میان امام رضا علیه السّلام و ارباب ادیان و مذاهب صورت گرفته، در کتاب های تاریخ آمده یا نه؟ اما آنچه به دست ما رسیده، نشان می دهد که علیرغم تلاش مأمون در جهت جلوگیری از انتشار گفت و گوهایی که میان امام رضا علیه السّلام و حریفان فکری و دینی او ردوبدل شده، این گفت و گوها که در عرصه های گوناگونی صورت گرفته و از غنای علمی برخوردار است، در پس پرده فراموشی نمانده است. کتاب های:

احتجاج «طبرسی»، بحار الانوار «علامه مجلسی» و عیون الاخبار «شیخ صدوق» برخی از احتجاج های امام رضا علیه السّلام را نقل کرده اند. در این جا مهمترین دستاوردهای این گفت و گوها را به شرح زیر بیان می کنیم:

۱. هموردی با اربابان ادیان و مذاهب و اثبات برتری علمی مدرسه

ص: ۲۴۸

۱- (۱). برتری امام علیه السّلام و درخشش علمی او را در جهان اسلام می توان یکی از عواملی دانست که مأمون را بر آن داشت تا با شتابزدگی امام علیه السّلام را از میان بردارد، چرا که مأمون نمی توانست به چنین مرتبه ای دست یابد و از همین رو به موجودی حاشیه ای-همچنان که بود-مبدل می شد. این بود که با بی رحمی تمام، طرح از میان برداشتن این شخصیت سترگ را ریخت؛ همو که از نظر مردم، رقیب مأمون به شمار می رفت و بر او برتری داشت. مأمون این برتری را نمی توانست بر خود هموار کند و از دیگر سو منصب خلافت چیزی نبود که از آن چشم پوشی کند، زیرا که «ملک عقیم» است و خویشاوندی نمی شناسد. از همین رو بود که مأمون داغ ننگ این جنایت را بر پیشانی خود نهاد و دست به خون پاک آن حضرت آلود.

انقلابی اهل بیت علیهم السّلام؛

۲. فراهم شدن زمینه گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام در مجامع اسلامی؛

۳. هدایت به دور از هیاهوی مسلمانان به سمت خط انقلابی اهل بیت علیهم السّلام و فراخوانی آنان برای پیوند فکری و اعتقادی با اهل بیت علیهم السّلام؛

۴. پشتیبانی از دولت اسلامی که اندوخته و پشتوانه علمی خود را که در اختیار فرهنگ و تمدن اسلامی بود، به بشریت عرضه کرده بود.

نباید از نظر دور داشت که این دستاوردها و پیروزی های بزرگ، مهمترین عاملی بود که زمینه از میان برداشتن امام علیه السّلام را فراهم می کرد. همان طور که پیشتر گفته شد، برتری امام علیه السّلام آثاری منفی بر خلیفه داشت و در نتیجه، وجود او بر روح مأمون که تسلط بر جهان اسلام را در سر می پروراند، سنگینی می کرد.

به هر حال اگر مأمون می پسندید یا نمی پسندید، امام رضا علیه السّلام موضوع های: توحید، نبوت و پیامبران، امامت و امامان، مذاهب اسلامی، خلافت و صحابه و دیگر مسائل مورد اختلاف میان مسلمانان را عرصه گفت و گوها و احتجاجات خود قرار داد و سرفراز از میدان بیرون آمد و همگان به فضل و برتری امام علیه السّلام اقرار کردند.

به منظور پی بردن به توانمندی علمی امام رضا علیه السّلام و فعالیت های ویژه آن حضرت در این زمینه، برخی از احتجاجات او را نقل می کنیم.

۱. گفت و گو با دوگانه پرستان

«شیخ صدوق» از «فضل بن شاذان» نقل کرده که گفت: «در محضر امام رضا علیه السّلام بودم که دوگانه پرستی به امام علیه السّلام گفت: من می گویم: آفریدگار جهان دو

است، چه دلیلی بر یگانگی او وجود دارد؟

امام علیه السلام فرمود: این که جهان را دارای دو آفریدگار می دانی در حقیقت، پس از اثبات یک آفریدگار، مدعی آفریدگار دوم هستی. بنابراین، یکی بودن آفریدگار محل اتفاق [ما و شما] است و بیش از یک آفریدگار مورد اختلاف است. (۱)

۲. گفت و گو با ارباب ادیان

«حسن بن محمد نوفلی» می گوید: «چون علی بن موسی الرضا علیه السلام [به خراسان آمده،] بر مأمون وارد شد، مأمون از فضل بن سهل خواست تا اصحاب نظریه ها و دیانات، مانند: «جاثلیق»، «رأس الجالوت»، بزرگان صابئی (منسبایی) ها، «هربد بزرگ» پیروان زرتشت، «قسطاس رومی» و متکلمان را گرد آورد تا گفته او (امام «ع») و آنان را بشنود.

فضل خواسته مأمون را اجرا کرد و او را از آمدن شان آگاه نمود مأمون به فضل گفت: آنان را نزد من بیاور.

فضل نیز آنان را نزد مأمون گرد آورد و مأمون ایشان را گرمی داشت و تکریم کرد، آن گاه به آن ها گفت: شما را برای کار خیری گرد آورده ام و دوست دارم با این عموزاده ام که از مدینه آمده است مناظره کنید. [حال مرخص هستید که بروید] او فردا صبح همگی در این جا حاضر شوید.

گفتند: ای امیر المؤمنین، سخن تو را به گوش گرفته، فرمانت را اطاعت می کنیم و -ان شاء الله- فردا اول وقت حاضر خواهیم شد.

حسن بن محمد نوفلی می گوید: در حال گفت و گو با ابو الحسن رضا

ص: ۲۵۰

بودیم که «یاسر خادم» (مباشر کارهای امام رضا «ع») وارد شده و به حضرت گفت: آقای من، امیر المؤمنین سلام رسانده، می گوید: برادرت (مأمون) فدایت باد، جمعی از اربابان ادیان، مکاتب و متکلمان، از قومیت های گوناگون نزد من گرد آمده اند. حال اگر مایل باشی با آنان گفت و گو کنی نزد ما بیا و اگر مباحثه با ایشان را خوش نداری، خویش را به زحمت میفکن و چنانچه بخواهی با میل و بی هیچ تکلفی نزد تو خواهیم آمد.

امام رضا علیه السلام فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو: دریافتیم که چه می خواهی. ان شاء الله فردا صبح هنگام نزد تو خواهیم آمد.

حسن بن محمد می گوید: چون یاسر از نزد ما بیرون شد، امام علیه السلام رو به من کرده، فرمود: ای نوفلی، تو از مردم عراق هستی و مهربانی عراقیان از خشونت دور است. [به من بگو:] می دانی عموزاده ات (مأمون) چرا مشرکان و صاحبان مکاتب را برای رویارویی ما گرد آورده است؟

گفتم: فدایت گردم، می خواهد تو را بیازماید و به مرتبه و توانمندی تو پی ببرد، اما به خدا سوگند بنای آزمون را بر پایه ای سست و ناستوار نهاده است.

امام علیه السلام فرمود: او از این کار چه منظوری دارد؟

گفتم: برخلاف عالمان که حقایق را انکار نکرده، بدان تن می دهند، بدعتگران، متکلمان، صاحبان مکاتب منحرف و مشرکان، در مباحثه و جدل ابزاری جز انکار و دروغ ندارند. حال اگر بگویی خداوند یگانه است، خواهند گفت: وحدانیت و یگانگی او را ثابت کن و اگر محمد صلی الله علیه و اله را پیامبر خدا بخوانی، می گویند: رسالت او را اثبات نما. به همین منوال، طرف بحث با دلیل و برهان گفته خود را ثابت می کند و آنان با دروغ خواندن گفته هایش و مغالطه، او را به دم فرو بستن و ترک جدال و ادار می کنند، پس فدایت گردم - از

آنان بر حذر باش.

نوفلی می گوید: امام علیه السلام لبخندی زده، فرمود: ای نوفلی، بیم آن داری که دلیل و برهان مرا رد و باطل کنند؟

گفتم: به خدا سوگند، از چنین چیزی بیم ندارم، بلکه امیدوارم که خداوند تو را بر آنان پیروز گرداند- ان شاء الله-.

امام علیه السلام فرمود: ای نوفلی، می خواهی بدانی مأمون چه هنگامی پشیمان خواهد شد؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: آن هنگام که با پیروان تورات بر اساس تورات، با پیروان انجیل بر اساس انجیل، با پیروان زبور بر اساس زبور احتجاج کردم، با صابثیان به زبان عبرانی، با هریدان به زبان فارسی، با رومیان به زبان رومی و با صاحبان دیگر [آیین ها و] مکتب ها به زبان خودشان سخن گفتم و پس از آن که حجت و ادعای هر یک از آنان را رد کردم و او از اعتقاد و گفته خود دست کشیده، گفته مرا پذیرفت، مأمون خواهد دانست راهی که در پیش گرفته بیراهه است و او شایسته چنین کاری نیست و آن گاه است پشیمان خواهد شد.

چون صبح فرارسید، فضل بن سهل نزد حضرت رضا علیه السلام آمد و گفت:

فدایت شوم، عموزاده ات منتظر آمدن شماست و آنان [که باید بیایند] آمده اند.

آیا نزد مأمون می روی؟

امام علیه السلام فرمود: زودتر برو و من - ان شاء الله - خواهم آمد.

آن گاه امام علیه السلام وضو ساخت و مقداری سویق نوشید و به ما نیز داد، سپس همگی به مجلس مأمون رفتیم. مجلس آکنده از مجلسیان بود و «محمد بن جعفر» نیز همراه گروهی از طالبیان، هاشمیان و فرماندهان حضور داشت. با

ورود امام رضا علیه السلام مأمون و محمد بن جعفر و هاشمیان به احترام حضرت برخاستند. امام علیه السلام و مأمون نشستند، اما آنان همچنان ایستاده بودند و پس از فرمان مأمون نشستند. مأمون مدتی با حضرت رضا علیه السلام به گفت و گو پرداخت، سپس رو به «جاثلیق» کرد و گفت: ای جاثلیق، این پسر عمویم، علی بن موسی بن جعفر و از فرزندان فاطمه [علیها السلام] دخت پیامبرمان و فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام است. دوست دارم با او وارد گفت و گو شده، محاجه کنی، اما انصاف و دادگری را از دست ندهی.

جاثلیق گفت: ای امیر المؤمنین، چگونه با کسی به محاجه پردازم که کتابش را که بدان احتجاج می کند قبول نداشته و به پیامبری که او نام می برد ایمان ندارم؟

امام رضا علیه السلام به او فرمود: ای نصرانی، اگر بر اساس انجیل با تو محاجه کنم می پذیری؟

جاثلیق گفت: آری به خدا، بدان تن می دهم اگر چه برخلاف میل من باشد، چرا که نمی توانم گفته انجیل را نادیده بگیرم.

امام علیه السلام فرمود: هر چه می خواهی بپرس و پاسخ مرا بشنو.

جاثلیق گفت: درباره پیامبری عیسی علیه السلام و کتاب او چه می گویی؟ آیا چیزی از [پیامبری] عیسی و کتاب او هست که نپذیری؟

امام علیه السلام فرمود: من به رسالت عیسی و کتاب او و نیز بشارت هایی که [درباره پیامبر ما] به امت خود داد و حواریون بدان اقرار کرده اند، مقرر هستم و آن را می پذیریم، اما هر عیسایی که به نبوت و رسالت محمد صلی الله علیه و اله و کتاب او اقرار نکرده، آن را نپذیرفته و مزده آمدن او را به امت خود نداده باشد مردود می دانم و او را نمی پذیرم.

جائلیق گفـت: آیا نه این است که احکام، باوجود دو گواه عادل صادر و قطعی می شوند؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

جائلیق گفـت: بنابراین برای اثبات نبوت و رسالت محمد دو گواه بیاور که مقبول نصرانیان باشند و درباره [آیین] ما از کسانی گواهی بخواه که از ملت ما و پیرو آیین ما نباشند.

امام علیه السلام فرمود: ای مرد نصرانی، اینک به انصاف سخن گفـتی. حال اگر گواهی کسی که مورد تأیید مسیح عیسی بن مریم باشد می پذیری؟

جائلیق گفـت: این گواه کیست؟ نام او را باز گو.

امام علیه السلام فرمود: درباره «یوحنا دیلمی» [و گواهی او] چه نظری داری؟

جائلیق گفـت: زهی سعادت که از محبوبترین افراد نزد مسیح نام بردی.

امام علیه السلام فرمود: در انجیل آمده است که یوحنا گفـت: «مسیح مرا از [آمدن] دین محمد عربی آگاه کرد و مژده داد که او پس از من (مسیح) خواهد آمد و من این بشارت را به حواریون دادم». تو را سوگند می دهم که چنین چیزی در انجیل آمده است؟

جائلیق گفـت: یوحنا چنین مطلبی را از مسیح نقل کرده و نبوت مردی و نیز خاندان و جانشین او را بشارت داده، اما مشخص نکرده است در چه زمانی خواهد آمد و قومی را که از میان آنان ظهور می کند به ما نشانانده است تا [با مشخصات دقیق] آنان را بشناسیم.

امام علیه السلام فرمود: اگر کسی را بیاوریم که با انجیل آشنا باشد [و به نیکی آن را بخواند] و او نام و یاد کرد محمد و خاندان و امت او را از انجیل بخواند، می پذیری؟

جائلیق گفـت: بی تردید می پذیرم.

امام رضا علیه السلام به «قسطاس رومی» فرمود: تا چه اندازه ای سفر سوم انجیل را از حفظ می خوانی؟

او گفـت: آن را خوب در حفظ دارم.

آن گاه امام علیه السلام رو به «رأس الجالوت» کرده، به او فرمود: تو نیز انجیل را می خوانی؟ (با آن کاملاً آشنا هستی؟).

پاسخ داد: آری به جان خودم.

امام علیه السلام فرمود: سفر سوم را برگیر (بخوان). اگر در آن از محمد و خاندان و امت او - که درود خداوند بر آنان باد - ذکری و نامی برده شده بود گواهی دهید [و گفته مرا تصدیق کنید] و اگر نامی از آنان [در این سفر] نیامده بود گفته مرا تصدیق نکنید.

آن گاه امام رضا علیه السلام به خواندن سفر سوم پرداخت و چون به نام پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید، درنگ نمود، فرمود: ای مرد نصرانی، تو را به مسیح و مادرش سوگند می دهم [آنچه دریافته ای بازگو] آیا مرا نسبت به انجیل [و مطالب آن] آگاه می دانی؟

او پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام بخشی را که به حضرت رسول و خاندان و امت او پرداخته بود خواند و فرمود: ای مرد نصرانی، [حال] چه می گویی؟ این، گفته عیسی بن مریم است. اگر گفته انجیل را دروغ بخوانی بی تردید عیسی علیه السلام و موسی علیه السلام را دروغ پرداز خوانده ای و اگر این یادکرد را انکار کنی کشتن تو واجب خواهد شد، چرا که به خدا و پیامبر و کتاب خویش کفر ورزیده ای.

جائلیق گفـت: منکر مطلبی نمی شوم که در انجیل آمده است و به آن اقرار

داشته، آن را می پذیرم.

امام علیه السّلام [خطاب به حاضران] فرمود: گواه باشید که او [بشارت انجیل به آمدن حضرت محمد صلی الله علیه و اله و آیین جدید را پذیرفته و] به آن اقرار کرد.

آن گاه به او فرمود: ای جاثلیق، حال هر چه می خواهی بپرس.

جاثلیق گفت: شمار حواریون عیسی بن مریم و علمای (حافظان) انجیل را بازگو.

امام علیه السّلام فرمود: با شخص آگاهی مواجه شده ای [که به خوبی می تواند پاسخ دهد. بدان که] حواریون دوازده تن بودند که برترین و عالمترین آنان «لوقا» بود. عالمان نصاری نیز سه تن بودند: «یوحنا بزرگ» در سرزمین «اج»، «یوحنا» در «قرقیسیه» و «یوحنا دیلمی» در «بزجان» قرار داشتند که [آخرین ایشان] به نام و یاد کرد محمد صلی الله علیه و اله و خاندان و امت او آگاه بود و همو بود که به امت عیسی و بنی اسرائیل، مژده [آمدن] او را داد.

آن گاه فرمود: ای مرد نصرانی، به خدا سوگند به آن عیسایی که به محمد صلی الله علیه و اله ایمان داشته [و مژده ظهور او را داده] ایمان داریم و جز در مورد سستی و ضعف او و کمی نماز و روزه اش بر او خرده نمی گیریم.

جاثلیق [فرصت را مغتنم شمرد و این گفته امام علیه السّلام را بهانه قرار داد تا امام علیه السّلام را کوچک کند. او] گفت: به خدا سوگند، دانش خویش را تباه کردی و جایگاه و کار خود را سست و لرزان نمودی. تا به حال می پنداشتم تو عالمترین فرد از مسلمانان هستی.

امام علیه السّلام فرمود: چه شده که چنین می گویی؟

جاثلیق گفت: این که می گویی: عیسی ضعیف بود و کم روزه می گرفت و کم نماز می گزارد. [بدان که] او هرگز روزی از عمر خود را بدون روزه سپری

نکرد و شبی را در بستر نیارامید، بلکه همه عمر خود را به نماز و روزه گذراند.

امام علیه السلام فرمود: بنابراین برای چه کسی نماز می گزارد و روزه می گرفت؟

در این هنگام جاثلیق دم فرو بست و خاموش شد.

آن گاه امام علیه السلام به او فرمود: ای مرد نصرانی، سؤالی از تو دارم.

جاثلیق گفت: بپرس. اگر بدانم پاسخ تو را می دهم.

امام علیه السلام فرمود: [ای جاثلیق،] آیا منکر آن نبوده ای که عیسی به فرمان خدای -عزّ و جلّ- مردگان را زنده می کرد؟

جاثلیق گفت: پیشتر از این منکر آن بوده ام، چرا که هر کس مرده را زنده کند و کور را بینا گرداند و جذامی را شفا دهد به یقین او خداست و سزاوار پرستیده شدن است.

امام علیه السلام فرمود: «الیسع» نیز همانند عیسی کارهای خارق العاده کرد. او بر روی آب راه رفت، مردگان را زنده کرد، کور را بینا نمود و جذامی را شفا داد، اما امتش او را به خداوندی برنگزید و کسی او را به جای خدای -عز و جل- نپرستید. «حزقیل» پیامبر نیز معجزه هایی چون معجزه های عیسی بن مریم علیه السلام ارائه داد و سی و پنج هزار تن را که شصت سال از مرگ آنان می گذشت، زنده کرد.

سپس رو به رأس الجالوت کرده، فرمود: ای رأس الجالوت، آیا در تورات به این جوانان که از بنی اسرائیل بوده اند اشاره شده است؟ [همان هایی] که در یورش «بخت نصر» به بیت المقدس در شمار اسیران بودند و «بخت نصر» آنان را از میان اسیران برگزیده، به بابل مرکز حکومت «بخت نصر» فرستاد و از دم تیغ گذراند. آن گاه خداوند حزقیل پیامبر را فرستاد و او به فرمان خداوند ایشان را زنده کرد. [بی تردید] چنین مطلبی در تورات وجود دارد و تنها کافران از شما

منکر آن می شوند.

رأس الجالوت گفت: این مطلب را شنیده و با آن آشنا هستیم.

امام علیه السّلام فرمود: راست گفتی. آن گاه افزود: ای مرد یهودی، این سفر تورات را بگیر، سپس آیاتی از تورات را قرائت نمود و آن یهودی از قرائت امام علیه السّلام شگفت زده شده، آن را برتر از قرائت خویش دانست.

در این هنگام امام علیه السّلام رو به مرد نصرانی کرد و فرمود: ای مرد نصرانی، آیا ایشان قبل از عیسی می زیستند یا عیسی از آنان پیشتر بود؟

گفت: نه، آنان پیش از عیسی بودند.

امام علیه السّلام فرمود: قریش نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و اله گرد آمده، از او خواستند تا مردگان شان را زنده کند. پیامبر صلی الله علیه و اله، علی بن ابی طالب علیه السّلام را همراه آنان گسیل داشت و به او فرمود: «با ایشان به گورستان برو و کسان این جماعت را [یکایک] به نام بخوان و بگو: محمد رسول خدا صلی الله علیه و اله می گوید به فرمان خدای - عز و جل - برخیزید». مردگان خوانده شده، از دل خاک برخواسته، خاک از سر و روی خویش می فشانند. قرشیان به ایشان نزدیک شده، جویای حال آنان شدند و آنان را از رسالت محمد صلی الله علیه و اله آگاه کردند.

زنده شدگان گفتند: دوست می داشتیم روزگار او را درک می کردیم تا به او ایمان بیاوریم».

[با تمام این احوال و با این که] او کور، جذامی و دیوانگان را درمان کرد و با چهارپایان، پرندگان، پریان و دیوان سخن گفت، هرگز او را در برابر خدا [قرار ندادیم و به خدایی] نخواندیم و هیچ یک از فضایل او را انکار نکردیم.

[اما شما که با دیدن چنین کرامت هایی] عیسی را خدا خوانده اید، می بایست «الیسع» و «حزقیل» را نیز خدا بخوانید، چرا که آن دو نیز همانند عیسی مردگان

را زنده و بیماران درمان کردند.

جماعتی از بنی اسرائیل که طاعون را در خانه خود می دیدند از بیم مرگ، سرزمین خود را ترک کردند، اما به فرمان خداوند طعمه مرگ شدند. مردم آن سرزمین جمع شدند و گرد آن مردگان حصار کشیدند. گذشت روزگاران [آنان را از میان برد و] استخوان های شان فرسوده و پوسیده شد. آن گاه یکی از پیامبران بنی اسرائیل بر باقی مانده آنان گذشت و از دیدن آن همه استخوان فرسوده [و ماجرای آنان شگفت زده شد. حضرت باری تعالی به او وحی کرده، فرمود: «مایلی آنان را زنده کنم تا بیم شان دهی؟

گفت: پروردگارا، آری.

خطاب آمد: این چنین آنان را فراخوان: ای استخوان های فرسوده شده، به فرمان خدای عزّ و جلّ - [جان گرفته،] برخیزید.

[و چون آن پیامبر به فرمان خداوند آنان را خواند، آنان همگی برخاسته، خاک از سر و روی خویش می فشاندند].

ماجرای ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام [نیز قابل توجه است]. [و] به فرمان خداوند، چهار پرنده گرفته، قطعه قطعه کرد و درهم آمیخت. سپس بخشی از آمیخته پرندهگان را بر هر کوهی قرار داد، آن گاه پرندهگان [به نام و جنس] خواند و پرندهگان شتابان [به پرواز درآمده،] نزد حضرت ابراهیم حاضر شدند.

[مورد دیگر ماجرای حضرت موسای کلیم علیه السلام است]. حضرت موسی بن عمران علیه السلام و هفتاد تن از یاران برگزیده اش به کوه رفتند. آنان به موسی علیه السلام گفتند: «تو خدای سبحان را دیده ای، پس همان سان او را به ما بنمایان.

موسی علیه السلام گفت: من هرگز او را ندیده ام.

یاران موسی علیه السّلام به او گفتند: صلیّ الله علیه و سلم لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ (۱)؛ تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد و صاعقه آنان را گرفت»، و همگی [به کیفر لجاجت خود] در آتش سوختند و تنها موسی علیه السّلام ماند.

موسی به خداوند عرضه داشت: خداوندا، هفتاد تن از میان بنی اسرائیل انتخاب کردم و به این جا آوردم، حال تنها بازگردم؟ اگر ماجرا را برای آنان باز گویم [هرگز] سخن مرا نخواهند پذیرفت. [خداوندا، اگر بنای از میان برداشتن آنان را داشتی] پیش از این، آنان و مرا هلاک می کردی. آیا ما را به جرم لجاجت نادانان و سفیهانمان هلاک می کنی؟ [در این هنگام] خدای-عز و جل- آنان را که مرده بودند زنده کرد.

[پس بدان که] تمام آنچه را که گفتم [مبتنی بر حقیقت است. از این رو] نمی توانی آن را انکار کنی، چرا که تورات، انجیل، زبور و فرقان به آن تصریح کرده اند. پس اگر بنا باشد هر کس مردگان را زنده کند و کور و جذامی و دیوانه را شفا بخشد به عنوان خداوند و آفریدگار پذیرفته شود، باید تمام اینان را به خداوندی پذیری. حال چه می گویی؟

جائلیق به امام علیه السّلام گفت: آنچه تو می گویی همان [درست و حق] است و «خدایی جز خدای یگانه نیست».

آن گاه امام علیه السّلام رو به رأس الجالوت کرد و فرمود: نزد من بیا تا درباره ده آیه ای که بر موسی بن عمران علیه السّلام نازل شده پرسش کنم. در تورات مژده آمدن محمد صلیّ الله علیه و اله و امت او این گونه آمده است: «چون آخرین امت که پیروان [پیامبر] شترسوار هستند بیایند در کنیسه (مسجد) هایی جدید مجدانه و با تسبیح

ص: ۲۶۰

۱- (۱). بقره/۵۵. (با اختلاف لفظ «فأخذتهم» که در روایت آمده، ولی در قرآن «فأخذتکم» می باشد و امام در این جا در صدد تلاوت آیه نبوده است).

و ذکرى جدید(غیر از آنچه در آن روزگار متعارف بوده)خدای را تسبیح و تقدیس می کنند.در آن روزگار[است که باید]بنی اسرائیل به آنان بپردازند[و به سامان دادن ملک آنان مشغول شوند]تا دل های شان آرام گیرد.آنان شمشیرهایی در دست دارند که با آن ها از کافران سراسر گیتی انتقام می گیرند».

آیا این در تورات آمده است؟و آیا این گفته را در آن دیده و خوانده ای؟

رأس الجالوت گفت:آری.همان گونه که می گویی ما نیز در تورات دیده ایم.آن گاه امام علیه السلام به جاثلیق فرمود:ای مرد نصرانی،تا چه اندازه با کتاب «شعیا»ی پیامبر آشنایی داری؟

گفت:حرف حرف آن را[خوانده و]می شناسم.

امام علیه السلام به رأس الجالوت و جاثلیق فرمود:این گفتار او را می شناسید که گفت:«ای جماعت،صورت(شبح)دراز گوش سواری را دیدم که جامه هایی از نور بر تن داشت و[صورت دیگری را]دیدم که بر شتر سوار بود و چونان ماه پرتو می افشاند».

آن دو گفتند:[آری]این ها گفته شعیاست.

امام علیه السلام فرمود:ای مرد نصرانی،در انجیل آمده است که عیسی علیه السلام گفت:

«من به سوی خدای خود و خدای شما خواهم رفت و«فارقلیطا»(محمد«ص») خواهد آمد.همان گونه که[آمدن او را]گواهی دادم،او نیز به حقانیت من گواهی خواهد داد.او هر چیزی را بیان و تفسیر خواهد کرد،رسوایی های امت های گذشته[را بر ملا می کند و هموست که ستون های]کفر را می شکنند [و سرنگون خواهد کرد]...»آیا چنین چیزی در انجیل آمده است؟

جاثلیق گفت:هرچه از انجیل گفته ای بی تردید آن را پذیرفته،به آن تن می دهیم.

امام علیه السلام فرمود: ای جاثلیق، آنچه را که گفتم از انجیل می دانی؟

پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود: ای جاثلیق، انجیل اول را [که بر عیسی علیه السلام نازل شده بود] گم کردید. آن را نزد چه کسی یافتید و انجیل حاضر را [که در دست دارید] چه کسی برای شما نوشت؟ جاثلیق گفت: [آن] انجیل را فقط یک روز از دست دادیم و «یوحنا» و «متی» آن را شاداب و تازه عرضه کردند.

امام علیه السلام فرمود: شناخت شما از انجیل و عالمان آن اندک است.

اگر حقیقت همان است که ادعا می کنید، چرا درباره آن گرفتار اختلاف شده اید؟ [پس بدانید که پراکنده گویی و] اختلاف به این انجیل که در دست دارید راه یافته و اگر همان انجیل [عصر مسیح] در دست شما بود این چنین اختلاف نظر نداشتید. حال راز این اختلاف را برای تو باز می گویم. بدان که پس از گم شدن انجیل نخستین، نصرانیان نزد عالمان خود رفته، گفتند: «عیسی بن مریم علیه السلام کشته شد و انجیل نیز گم شد و شما عالمان [این امت هستید آیا] اندوخته ای از انجیل دارید؟

«لوقا» و «مرقابوس» گفتند: انجیل را در سینه های خود حفظ کرده ایم که به تدریج و هر روز یک شنبه «سفر»ی از آن را برای شما می خوانیم تا این که تمام انجیل را یک جا جمع آوریم، پس اندوه به خود راه ندهید و کلیساها را خالی نگذارید».

این بود که «لوقا»، «مرقابوس»، «یوحنا» و «متی» - که شاگردان شاگردان عیسی بودند - این انجیل را به جای انجیل گم شده گرد آوردند. [ای جاثلیق] این مطلب را می دانستی؟

جاثلیق پاسخ داد: تاکنون از این امر بی خبر بودم. اینک برتری تو در

شناخت انجیل بر من آشکار شد و مطالبی را شنیدم که آن را می دانستم و به حقانیت آن پی بردم و بر دانشم افزوده شد.

امام علیه السّلام به او فرمود: گواهی این عالمان را می پذیری؟

جائلیق پاسخ داد: [آری، گواهی آنان] نافذ است. آنان عالمان به انجیل بوده اند و هرچه گفته اند، حق است.

امام علیه السّلام به مأمون و افراد خاندان خود و دیگر حاضران در مجلس فرمود:

بر او [و اقرارش] گواه باشید.

گفتند: گواه هستیم.

امام علیه السّلام به جائلیق فرمود: متی گفته است: «مسیح، فرزند داوود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهودا بن خضرون است.»

مرقابوس نیز نسب عیسی بن مریم علیه السّلام را این چنین خوانده است: «او «کلمه» خداوند است که حضرت حق آن را در کالبد آدمی زاده قرار داد و [در نتیجه] به صورت انسان درآمد.»

لوقا نیز گفته است: «عیسی بن مریم و مادرش دو انسان بودند که «روح القدس» در آن دو داخل شد (دمیده شد).»

[ای مرد نصرانی، حال] تو را به پسر (عیسی) و مادر (مریم) سوگند می دهم این گفته را از متی می دانی؟

از دیگر سو، تو گواهی عیسی را بر خودش چنین بیان می کنی [که گفته است]: «ای جماعت حواریون، [بی خلاف و گزاف که] به حقیقت می گویم: هر کس به آسمان برود به یقین بازگشتی ندارد، جز [آن] سوار شتر [که] خاتم پیامبران [است] که او به آسمان خواهد رفت و به زمین بازمی گردد». نظر تو درباره این گفته چیست؟

جائلیق گفـت: [آری] این گفـتۀ عیسی است و آن را انکار نمی کنیم.

امام علیه السّلام فرمود: در مورد گفـتۀ لوقا، مرقابوس و متی درباره عیسی و نسبت هایی که به او داده اند چه می گویی؟

پاسخ داد: به عیسی دروغ بسته اند.

امام علیه السّلام رو به حاضران کرد و فرمود: ای جماعت، مگر نه این است که [جائلیق] آنان را منزّه و پاک خواند و گواهی داد که [آنان] عالمان به انجیل اند و گفتارشان حق است؟

جائلیق گفـت: ای عالم [جماعت] مسلمانان، دوست دارم مرا از [گفـت و گوی درباره] آنان معاف داری.

امام علیه السّلام فرمود: باشد، تو را معاف می دارم. [حال] ای مرد نصرانی، هرچه می خواهی بپرس.

جائلیق گفـت: دیگری از تو بپرسد. به مسیح سوگند که نمی پنداشتم در میان عالمان مسلمانان همانند تو وجود داشته باشد.

آن گاه امام علیه السّلام رو به رأس الجالوت کرد و فرمود: تو از من سؤال می کنی یا من از تو بپرسم؟

رأس الجالوت گفـت: من از تو می پرسم و تنها حجت و برهانی را از تو می پذیرم که از تورات، انجیل، زبور داوود یا از صحف ابراهیم و موسی باشد.

امام علیه السّلام فرمود: تو [نیز] تنها حجت و برهانی از من بپذیر که موسی بن عمران از تورات، عیسی بن مریم از انجیل و داوود از زبور نقل کرده باشند.

رأس الجالوت گفـت: از کجا [و چگونه] نبوت و رسالت محمد [ص] را ثابت می کنی؟

امام علیه السّلام فرمود: موسی بن عمران، عیسی بن مریم و داوود، خلیفه [های]

خداوند-عز و جل-در زمین نبوت او را گواهی داده اند.

او گفت: گفته موسی بن عمران [درباره رسالت محمد صلی الله علیه و اله] را ثابت کن.

امام علیه السلام فرمود: موسی در سفارش خود به بنی اسرائیل، به آنان گفت:

«پیامبری از برادران (عموزادگان) شما خواهد آمد. [گفته] او را تصدیق کنید و سخنان او را به گوش گیرید». این [سخن موسی] را شنیده ای؟ [حال] تو از خویشاوندی [اسرائیل] با «اسماعیل» و پیوندی که به وسیله ابراهیم علیه السلام با یکدیگر دارند [بگو] آیا بنی اسرائیل، جز فرزندان اسماعیل، برادرانی دارند؟

رأس الجالوت گفت: [آری،] این گفته موسی است و ما آن را انکار نمی کنیم.

امام علیه السلام فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل جز محمد صلی الله علیه و اله پیامبری برای شما آمده است؟

پاسخ داد: نه.

امام علیه السلام فرمود: آیا این مطلب از نظر شما مقبول افتاده است؟

گفت: آری، اما دوست دارم از زبان تورات آن را باز گوئی.

امام علیه السلام فرمود: در تورات آمده است: «نور از کوه «طور سیناء» آمد، از کوه «ساعیر» بر ما درخشیدن گرفت و از کوه «فاران» بر ما آشکار شد». آیا منکر این مطلب هستی؟

رأس الجالوت گفت: این عبارت ها را می شناسم، ولی تفسیر آن را نمی دانم.

امام علیه السلام فرمود: تو را از تفسیر آن آگاه می کنم. این که آمده است «نور از کوه طور سیناء آمد» همان وحی خداوند-تبارک و تعالی- است که بر موسی علیه السلام فرو فرستاد، این بخش از تورات که می گوید «و از کوه ساعیر بر ما درخشیدن

گرفت» وحی خداوند-عز و جل-است که بر عیسی علیه السّلام نازل شد و تفسیر جمله «و از کوه فاران بر ما آشکار شد» [فاران] کوهی است از کوه های مکه که یک روز راه با مکه فاصله دارد.

نیز «شعیبا»ی پیامبر صلی الله علیه و اله-چنان که تو و یارانت تورات را و آنچه به آن اضافه شده حق دانسته اید-گفته است: «دو سوار دیده که زمین برای آنان روشن شد، یکی بر دراز گوش سوار بود و دیگری بر شتر». [حال بگو] چه کسی بر دراز گوش سوار بود و که بر شتر؟ در این باره چه می گوید؟

رأس الجالوت گفت: آن دو را به من بشناسان که آنان نمی شناسم.

امام علیه السّلام فرمود: آن که بر دراز گوش سوار است، عیسی بن مریم است و آن که بر شتر سوار است محمد صلی الله علیه و اله است. این بیان، از تورات است. آیا منکر آن هستی؟

پاسخ داد: نه. آن را انکار نمی کنم.

امام علیه السّلام فرمود: آیا «حقوق» پیامبر را می شناسی؟

گفت: آری. او را خوب می شناسم.

امام علیه السّلام فرمود: به گواهی کتاب شما، او گفته است: «خداوند» بیان را از [ناحیه] کوه فاران فرورفتاد و آسمان ها از ذکر و تسبیح «احمد» و امت او پر شد. سپاه او همان گونه که در خشکی می تازد و یورش می برد [بی پروا و شجاعانه] در دریا [اسب] می تازد [و به مصاف دشمن می رود]. پس از ویرانی «بیت المقدس» او کتابی جدید (قرآن) می آورد. آیا این گفته را [خوانده ای و آن را] می پذیری و به آن ایمان داری؟

رأس الجالوت گفت: [آری]. این گفته حقوق علیه السّلام است و ما منکر آن نیستیم.

امام علیه السلام فرمود: داوود در زبور گفته است: «بار خداوندا، آن کس را که پس از گذشت فترتی (روزگارانی)، سنت [تو] را [برپا می دارد، مبعوث فرما]». تو این مطلب را خوانده ای؟ [به پرسش من پاسخ بده که] آیا غیر از محمد صلی الله علیه و اله پیامبری را می شناسی که پس از دورانی، سنت [خدا] را برپا داشته [و احیا کرده] باشد؟

رأس الجالوت گفت: این گفته داوود است آن را می شناسیم (خوانده ایم)، اما منظور داوود، عیسی بوده و فترت، همان روزگار اوست.

امام علیه السلام فرمود: ندانسته ای (فراموش کرده ای) که عیسی با سنت الهی مخالفت نکرد، بلکه تا روزی که خداوند او را بالا برد از سنت تورات پیروی می کرد. در انجیل آمده است: «به یقین فرزند [بانوی] نیکوکار خواهد رفت و «فارقیطا» پس از او خواهد آمد و هموست که [بار] خطاها را سبک کرده و هر چیز [نادانسته] را برای شما تفسیر می کند. همان گونه که من به [رسالت] او گواهی داده ام او نیز [رسالت] مرا گواهی خواهد داد. من «مثل» ها را برای شما آورده ام و او «تأویل» را برای شما خواهد آورد». آیا این [بشارت] را از او دانسته، به آن ایمان داری؟

رأس الجالوت گفت: آری. منکر آن نیستم.

امام علیه السلام فرمود: ای رأس الجالوت، درباره پیامبرت موسی بن عمران از تو سؤال کنم؟

گفت: بپرس.

امام علیه السلام فرمود: حجت و برهان [تو] در اثبات نبوت موسی چیست؟

پاسخ داد: او نشانه (معجزه) هایی آورد که پیامبران پیش از او نیاوردند.

امام علیه السلام پرسید: مثلاً چه چیزی؟

او گفت: دریا را شکافت، عصای خود را به ماری (اژدهایی) خزنده مبدل

کرد، بر سنگ زد و از آن چشمه‌هایی جوشیدن گرفت، دست در گریبان خود فرو برد و سپید و درخشان از گریبان بیرون آورد و نشانه‌هایی به منصفه ظهور رساند که جز او کسی توان انجام آن را نداشت.

امام علیه السلام فرمود: راست گفتم. بنابراین اگر کارهایی که از دیگران بر نمی‌آید، دلیل و حجت بر نبوت و رسالت او باشد، پس هر کس که ادعای پیامبری کند و اموری را به ظهور برساند که دیگران از عهده آن بر نیایند بر شما لازم و واجب است او را تصدیق کنید. آیا چنین نیست؟

رأس الجالوت گفت: نه، زیرا موسی مقرب خداوند بود و منزلت والایی نزد حضرتش داشت که دیگران از آن بی بهره بودند. ما [نیز] مکلف نیستیم از مدعی نبوت پیروی کرده، نبوت او را بپذیریم تا این که حجت والایی همانند آنچه موسی آورد، بیاورد.

امام علیه السلام فرمود: پیامبرانی که قبل از موسی علیه السلام فرستاده شدند، همانند موسی دریا را نشکافتند، [با ضربه عصای خود] از سنگ دوازده چشمه جوشان پدید نیاوردند، دست سپید و درخشان از گریبان خود بر نیاوردند و عصای خویش به ماری خزنده مبدل نکردند. پس چگونه [و چرا] رسالت و نبوت آنان را پذیرفتید؟

رأس الجالوت یهودی گفت: پیش از این گفتم که هر گاه کسانی ادعای پیامبری داشته باشند و نشانه (معجزه)‌هایی که عامه مردم از ارائه آن ناتوان باشند، بیاورند- هر چند نشانه‌هایی جز نشانه‌های موسی ارائه کنند- باید آنان را تصدیق و تأیید کرد.

امام علیه السلام فرمود: ای رأس الجالوت، پس چه چیزی تو را از اقرار و اعتراف به رسالت عیسی بن مریم بازمی‌دارد؟ در حالی که او مردگان را زنده می‌کرد

و کور و جذامی را شفا می داد و با گل، شکل پرنده می ساخت و در آن می دمید و آن پرنده، به فرمان خدا جان می گرفت.

رأس الجالوت گفت: گفته می شود که عیسی چنین می کرد، ولی ما خود شاهد آن نبوده ایم.

امام علیه السلام فرمود: آیا معجزه های موسی را خود دیده ای؟ آیا نه این است که خبر این معجزه ها به وسیله افراد مورد اعتماد و یاران موسی [به ما] رسیده است؟

گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: به همین صورت اخبار متواتر درباره خرق عادت عیسی بن مریم به شما رسیده است. پس چگونه است که موسی و اعجاز او را تصدیق، اما عیسی و اعجاز او را رد می کنید و نمی پذیرید؟

رأس الجالوت که پاسخی نداشت، دم فرو بست و خاموش شد.

آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود: [پیامبر اسلام، حضرت] محمد صلی الله علیه و اله و آنچه آورد و نیز هر پیامبری که خداوند او را مبعوث فرموده، همین حالت را دارد. پیامبر اسلام یتیم، بینوا و چوپانی روزمزد بود که خواندن و نوشتن نیاموخت و در مکتب معلمی حاضر نشد، اما قرآن را آورد که داستان و ماجراهای پیامبران را بی هیچ کم و کاستی و نیز اخبار امت های پیشین و امت هایی که تا روز قیامت خواهند آمد نقل می کند و همین، معجزه و نشانه پیامبری اوست. او از نهان مردم و این که در خلوت خانه خود چه می کنند خبر می داد و نشانه و معجزه های بی شماری می نمایاند.

رأس الجالوت گفت: درستی ماجرای عیسی و ماجرای محمد برای ما ثابت نشده است و بر همین اصل، نمی توانیم پیامبری آن دو را تأیید کنیم و به

آن تن دهیم.

امام علیه السّلام فرمود: بنا بر آنچه می گویی، گواه رسالت عیسی علیه السّلام و محمد صلی الله علیه و اله به ناحق گواهی داده است؟

رأس الجالوت این بار نیز پاسخی نداشت و دم فرو بست.

سپس امام رضا علیه السّلام رو به «هیربد» بزرگ کرد و فرمود: تو زرتشت را پیامبر می خوانی، پس حجت و دلیل خود را بر پیامبری او بیان کن.

هیربد گفت: او نشانه هایی با خود آورد که پیش از او کسی چنان نشانه هایی نیاورده است. [البته] ما او را ندیده ایم، اما اخباری که از پیشینیان به ما رسیده، او چیزهایی را برای ما حلال گرداند که دیگری حلال نکرده بود، لذا از او پیروی کردیم.

امام علیه السّلام فرمود: بنا بر این، به دلیل اخباری که [درباره او] به شما رسید از او پیروی کردید [آیا چنین است؟].

هیربد گفت: آری.

امام علیه السّلام فرمود: امت های دیگر نیز بر اساس اخباری که درباره پیامبران، موسی، عیسی و محمد - که درود خدا بر آنان باد - به آنان رسیده بود از ایشان پیروی کردند. پس شما که به وسیله اخبار متواتر مبنی بر این که زرتشت کارهایی کرد که دیگری نکرده بود، او را پذیرفتید، برای تن ندادن به رسالت آنان چه بهانه و عذری دارید؟

هیربد از پاسخ بازماند.

امام علیه السّلام فرمود: ای جماعت [حاضر]، اگر کسی از شما با اسلام مخالفت دارد و می خواهد [در این باره] پرسشی کند، شرم و خجالت را وانهاد، [هر چه بنخواهد] بپرسد.

ص: ۲۷۰

«عمران صابی» که سرآمد و یگانه متکلمان بود، نزد حضرت آمد و گفت:

ای عالم [ترین] مردم، اگر تو به پرسیدن فرامی خواندی هرگز برای پرسیدن، نزد تو نمی آمدم. [بدان که] کوفه، بصره، شام و ناحیه جزیره را درنوردیدم و با متکلمان دیدار و گفت و گو کردم، اما کسی را نیافتم که یگانگی خداوند را برای من ثابت کند. حال اجازه سؤال به من می دهی؟

امام علیه السلام فرمود: اگر در جمع حاضران، «عمران صابی» حضور داشته باشد، [بی تردید] تو همو هستی.

پاسخ داد: آری. من همو هستم.

امام علیه السلام فرمود: ای عمران، هرچه می خواهی پرس، اما [با شنیدن حق] انصاف در پیش گیر و [با رد آن] راه ژاژخایی و بیهوده گویی و ستم را واگذار.

عمران گفت: ای سرورم، [تنها یک چیز از تو] می خواهم [و آن این است] که چیزی را برای من ثابت کنی تا به آن چنگ اندازم و آن را وانگذارم.

امام علیه السلام فرمود: آنچه می خواهی پرس.

انبوه حاضران، درهم فشرده، گرد او جمع شدند. عمران به امام علیه السلام گفت:

موجود نخستین کیست و چه چیزی آفریده است؟ مرا از این امر آگاه کن.

امام علیه السلام فرمود: [ای عمران، حال که] پرسیدی [پاسخم را بشنو و در آن] فهم کن. اما واحد، پیوسته یگانه بود و چیزی با او نبود نه «حدودی» داشت و نه «اعراض». آن گاه آفریده هایی نو و گوناگون با اعراض و حدود مختلف آفرید.

نه در چیزی آن را برپا داشت و نه در چیزی آن را اندازه کرد و محدود گرداند.

بر [اساس] چیزی آن را تقدیر نکرد و [در ساختن آن] مانندی [از پیش] برای آن قرار نداد. خلق را برگزیده (سره) و پاک نهاد و غیر برگزیده، مخالف یکدیگر و همدل و دارای رنگ و مزه گوناگون آفرید. حضرتش خلق را نیافرید تا نیاز

خود را به وسیله آن برطرف کند یا که با این خلق، به برتری و جایگاهی رسد که جز به وسیله آن آفریده به آن دست نمی یافت و پیش از آفرینش نیز بدان نرسیده بود و با آفرینش خلق، خود را دستخوش کاستی یا فزونی نمی دید. ای عمران، [به آنچه گفتم] پی بردی؟

عمران گفت: سرورم، به خدا سوگند آری.

امام علیه السلام فرمود: ای عمران، چنانچه خداوند از سر نیاز، خلق را آفریده بود، [به یقین] جز به اندازه رفع نیاز خود نمی آفرید [و از همین رو] می بایست چند برابر آنچه آفریده بود می آفرید، چرا که هرچه یاران، بیشتر باشند سرپرست و بزرگ ایشان قویتر خواهد شد.

ای عمران، [بدان که] نیاز، او را فرونگیرد و آنچه از خلق آفرید، [نه برای نیاز خود بود بلکه] پاره ای از آنان نیاز خود را به وسیله برخی دیگر برآورده سازند، چرا که هیچ یک از خلق [به تنهایی] نمی تواند نیاز خود را برآورده سازد. و جماعتی از ایشان را بر دسته ای دیگر برتری بخشید، بدون این که به آن کس که برتری داده، نیازی داشته باشد و بر کسی که خوار نموده، عیب و خدشه ای وارد کرده باشد، پس خلق را به همین جهت آفرید.

عمران گفت: ای سرور من، آیا [آن، موجود نخستین] در نفس خودش برای خودش معلوم بود؟

امام علیه السلام فرمود: علم به چیزی و آنچه که به واسطه آن بر آن استدلال می شود (صورت ذهنی) تنها برای نفی و ردّ خلاف آن است تا این که خود آن شیء، به وسیله آنچه از آن نفی شده، موجود باشد و شیء را به اندازه کردن و در حدّی پنداشتن (در آوردن) نفی کند. ای عمران، فهمیدی.

عمران گفت: آری به خدا سوگند سرور من. به من بگو آن هستی واحد

(موجود نخست و یگانه) علم خود را به وسیله چه چیزی به دست آورد، با ضمیر و اندیشه (صورت ذهنی از شیء) یا به وسیله چیزی دیگری؟

امام علیه السلام فرمود: به نظر تو اگر به وسیله ضمیر دانسته باشد آیا جز این که برای آن ضمیر، حد و اندازه ای قرار دهی که معرفت بدان منتهی شود، راه دیگری داری؟

عمران گفت: چاره ای جز این نیست.

امام علیه السلام فرمود: آن اندیشه و ضمیر چیست؟

عمران دم فرو بست و پاسخی نداد.

امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد. اگر از تو بخواهم که آن اندیشه (صورت ذهنی) را با اندیشه ای دیگر بشناسانی [می توانی چنین کنی]؟

سپس فرمود: ای عمران، [با این سخن] ادعای خود را باطل و تباه کردی.

بهتر است بدانی که «واحد» با اندیشه (صورت ذهنی) وصف نمی شود و به او بیشتر از «فعل»، «عمل» و «صنع» گفته نمی شود و نباید او را همچون مخلوقات، گوناگون و جزء جزء دانست که [چنین پنداری از او] توهم است. این مطلب را درک کن و آنچه را که درست می پنداری بر آن بنیان گذار.

عمران گفت: سرور من، حدود آفریده های او چه مقدار است؟ چگونه است؟ معنای آن چیست؟ و چند گونه آفریده شده است؟ مرا از این ها آگاه کن.

امام علیه السلام فرمود: پرسیدی، پس فهم کن [و بدان] که حدود [و ماهیت و اندازه] آفریدگان شش گونه است: ملموس (سودنی)، موزون (سنجیدنی)، آنچه به دیده آید و در آن نگریسته شود، آنچه وزن ندارد که همان روح است و از جمله آن ها [نیز] دیدنی هاست که وزن ندارد، ملموس و محسوس نیست، رنگ و مزه ندارد، تقدیر (اندازه نگاه داشتن)، أعراض، صورت ها و عرض

و طول (اندازه) می باشد.

نیز از آن جمله است: عمل، حرکاتی که اشیاء را می سازد و آن را از حالی به حالی دیگر در آورده، آن ها را دستخوش فزونی و کاهش می کند. اعمال و حرکات در حرکت هستند، چرا که به اندازه ای که بدان ها نیاز است وقت و فرصت دارند و چون از شیء فراغت حاصل شود، حرکت می رود و اثر آن می ماند [و این] جاری مجرای سخنی است که می رود [اما] اثرش می ماند.

عمران گفت: سرور من، از آن آفریدگاری مرا خبر ده که آیا [پس از آن که] واحد بود و چیزی با او نبود حال که آفرید، تغییر کرده یا نه؟

امام علیه السّلام فرمود: [خدای] -عزّ و جلّ- با آفریدن خلق تغییر نمی کند، بلکه خلق با تغییری که خداوند در آن به وجود می آورد، تغییر می کند.

عمران گفت: پس به چیزی (وسیله ای) او را شناخته ایم؟

امام علیه السّلام فرمود: با غیر او [او را شناخته ایم].

عمران گفت: غیر او چیست؟

امام علیه السّلام فرمود: با «مشیت»، «اسم»، «صفت» و مانند آن ها او را شناختیم و تمام این ها حادث و آفریده شده، [و به فرمان او] تدبیر می شوند.

عمران گفت: سرورم، پس او چیست؟

امام علیه السّلام فرمود: او «نور» است، بدین معنا که ساکنان آسمان و زمین را هدایت می کند و بیش از این که او را یگانه بخوانم، از من مخواه.

عمران گفت: سرور من، [می گویم]: خداوند پیش از آفرینش ساکت و خموش بود و پس از آفرینش سخن گفت. آیا این چنین نیست؟

امام علیه السّلام فرمود: خاموشی زمانی مفهوم دارد که پیش از آن سخنی وجود داشته باشد، مثلاً گفته نمی شود: چراغ خاموش است و سخن نمی گوید. نیز

گفته نمی شود: چراغ از آن رو روشن می شود و نور می افشاند تا آنچه می خواهد با ما بکند [پاسخ ما این است که نور چراغ، فعل و هستی او نیست، بلکه چیزی جز چراغ نیست و چون به ما روشنی دهد می گویم: چراغ، نور افشاند تا ما به وسیله آن روشنی یافتیم. پس [ای عمران،] با این مطلب در کار خود بینا شده [راه می یابی].

عمران گفت: آقای من، پیش تر بر آن بودم که هستی اول، با آفریدن خلق، از حالی که در آن بود متغیر شد.

امام علیه السلام فرمود: ای عمران، این که می گویی: «هستی اول به گونه ای و به طریقی متغیر می شود تا آن که آنچه او را تغییر می دهد به ذات او برسد» سخنی [بیهوده و امری] محال و ناممکن است. ای عمران، آیا آتش، خود را تغییر می دهد؟ گرما [ی سوزان] خود را می سوزاند؟ یا این که دیده ای [یا شنیده ای] فردی بینا، دیده خود را ببیند؟

عمران گفت: چنین چیزی ندیده [و نشنیده] ام. آیا هستی اول در آفریده است یا آفریده در اوست؟

امام علیه السلام فرمود: ای عمران، او بالاتر و بالاتر از این [پندارها] است. نه او در خلق است و نه خلق در اوست و او از چنین چیزی منزّه است و قدرت و توانی جز از سوی خداوند [میسر و ممکن] نیست. [حال ای عمران، تو] از آینه بگو و مرا آگاه کن که آیا تو در آینه ای یا آینه در توست؟ و هرگاه آینه در تو نباشد و تو در آینه نباشی، با چه چیزی به وسیله آن [آینه،] به وجود خود استدلال می کنی؟

عمران گفت: به نور و روشنی که [واسطه] میان من و آینه است.

امام علیه السلام فرمود: آیا از آن نور و روشنایی [موجود] در آینه، بیشتر از آنچه در

چشم خود می نگری، می بینی؟

عمران گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: آن [نور بیشتر] را به ما نشان بده.

عمران پاسخی برای گفتن نداشت.

امام علیه السلام فرمود: من نور را فقط چیزی می بینم که تو و آینه را به وجود خودتان راهنمایی کرده است، بدون این که یکی از شما در دیگری باشد. برای این امر مثال های دیگری نیز وجود دارد که نادان نمی تواند در [بارۀ] آن سخن بگوید و مثل ها و نمونه های بالاتر، از آن خداست.

آن گاه امام رضا علیه السلام رو به مأمون کرده و فرمود: هنگام نماز فرارسیده است.

عمران گفت: سرور من، مانع پرسش هایم مشو که قلبم نرم شده است.

امام علیه السلام فرمود: نماز می گزاریم و بازمی گردیم. سپس امام و مأمون برخاستند، امام علیه السلام در درون نماز گزارد و مردم بیرون به امامت «جعفر بن محمد» نماز گزاردند. پس از پایان نماز، امام رضا علیه السلام به مجلس خویش بازگشت و عمران را فراخواند و فرمود: ای عمران؛ پرس.

عمران گفت: سرورم، خداوند به «حقیقت» به یگانگی خوانده می شود یا به «وصف»؟ مرا از این امر آگاه کن.

امام علیه السلام فرمود: خداوند، آفریدگار یگانه و موجود اول است که پیوسته واحد و یگانه بود و چیزی با او نبوده و تنهایی بوده که دومی ندارد. [حقیقت او] نه معلوم است و نه مجهول و ناشناخته، نه محکم است و نه متشابه و نه مذکور است و نه فراموش شده. چیزی نیست که اسم غیر او بر او درست بیاید و واقع شود. نه از وقتی (آغازی) وجود داشته و نه تا وقتی (پایانی) وجود خواهد

داشت، بلکه ازلی و ابدی است. [قائم به چیزی نبوده و چنین نیز نخواهد بود و بر چیزی تکیه نکرده و در چیزی (جایی) ساکن نبوده و قرار نداشته است.

تمام این ها پیش از آفرینش خلق بوده، چرا که چیزی با او نبوده و تمام این ها [که گفته شد] صفاتی است حادث که محدثی آن را پدید آورده است و بیان و شرحی است که هر کس فهم و درکی داشته باشد، آن را می فهمد.

[ای عمران،] بدان که «ابداع»، «مشیت» و «اراده» سه اسم هستند، دارای یک معنا و اولین چیزی که [آفریننده] ابداع و اراده و مشیت کرد، حروفی بود که آن ها را اصل هر چیز، راهنمای برای هر چیز قابل ادراک و جداکننده هر مشکلی قرار داد. به سبب آن حروف، حق و باطل، فاعل و مفعول و معنا از غیر معنا باز شناخته می شوند و همه امور بر آن حروف (در چارچوب آن) جمع شده است. خداوند در ابداع و آفرینش حروف، جز خود آن ها هیچ معنایی برای آن ها قرار نداد و آن ها دارای وجود [و مفهومی مستقل] نیستند و در همین حد به پایان می رسند، زیرا آن ها معلول ابداع و پدید آمده آن هستند.

[اما] نور در این جایگاه، نخستین فعل خداوند است که او نور آسمان ها و زمین است و حروف مفعول [و ابداع شده ای] است که کلام بر آن استوار است [و با بودن حروف شکل می گیرد] و عبارت ها همگی از جانب خداوند هستند که او به آفریده آموخت. این حروف ۳۳ حرف بوده، که ۲۸ حرف آن بر زبان عربی دلالت دارد و از این ۲۸ حرف، ۲۲ حرف بر زبان سریانی و عبری دلالت دارد و پنج حرف از ۲۸ حرف در دیگر زبان ها به کار رفته، دگرگون شده است که در مجموع ۳۳ حرف است. اما آن پنج حرف اختلافی [باید] پنهان بماند، که بیش از آنچه درباره آن ها گفتم، گفتن چیزی روا نباشد.

آن گاه حضرتش پس از شماره و استوار کردن آن، آن را فعلی از خود قرار

داد، مانند این که فرمود: «كُنْ فَيَكُونُ (۱)»؛ [چون به کاری اراده فرماید، فقط می گوید: [موجود] باش، پس [فورا موجود] می شود].
[بنابراین] «کن» از سوی خداوند «صنع» (آفرینش) و هرچه با این فرمان پدید می آید «مصنوع» است.

پس آفریده نخست خداوند، ابداع بود که وزن، جنبش، شنوایی، رنگ و حسی نداشت.

آفریده دوم، حروف بود که وزن و رنگ نداشت، مسموع (قابل شنیده شدن) و وصف شدنی بود، اما بدان نگریسته نمی شد.

آفریده سوم، همه محسوس ها، ملموس ها، چشیدنی ها را که بدان نگریسته می شد دربر می گرفت و [بدان ای
عمران، که] خداوند بر حروف پیشی دارد و حروف جز بر خود بر چیزی دیگری دلالت نمی کند.

مأمون گفت: حروف چگونه بر غیر خود دلالت نمی کند؟

امام علیه السلام فرمود: زیرا خداوند -تبارک و تعالی- هرگز از آن ها چیزی را برای غیر معنا [یی] جمع نمی کند. پس هرگاه
چهار، پنج، شش یا بیشتر یا کمتر جمع کرد [بدان که] بی معنا جمع نکرده، بلکه آن را برای معنایی حادث که پیش از آن نبوده
جمع کرده است.

عمران گفت: چگونه می توانیم آن را بشناسیم؟

امام علیه السلام فرمود: وجه شناخت آن بدین گونه است که هرگاه معنایی غیر از حروف را از آن ها اراده نکنی، حرف حرف
برشمرده می گویند: ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، تا آخر و تنها معنایی که از آن می یابی معنای خود آن هاست، اما اگر برای آنچه
خواسته ای، حروف را جمع کنی و آن ها را اسم و صفتی برای معنای

ص: ۲۷۸

آنچه خواسته ای قرار دهی، آن حروف بر معانی آن چیز دلالت خواهند داشت و توجه دهنده به سوی موصوف آن حروف خواهند بود. [ای عمران، آیا فهمیدی؟]

عمران پاسخ داد: آری.

امام رضا علیه السلام فرمود: [ای عمران، آگاه باش که هیچ صفتی برای غیر موصوف و هیچ اسمی برای غیر معنا و هیچ حدی برای نامحدود وجود ندارد و همه صفات و اسماء بر کمال و وجود دلالت می کنند و بر احاطه دلالت نمی کنند، چنان که حدود، بر ابعاد، مانند: مربع، مثلث و مسدس (شش ضلعی) دلالت دارند. [وانگهی] خداوند با صفات و اسماء شناخته می شود، نه با طول و عرض، کمی یا زیادی، رنگ و وزن و مانند آن و [بدان که] چیزی از این ها در خداوند -عزّ و جلّ- حلول نمی کند. خداوند از این اوصاف دور و منزّه است و [زمانی] خلق به معرفت او پی خواهند برد که خویش را بشناسند [آن گاه است که می توانند مبدأ آفرینش را بشناسند، چرا که] ضرورت این شناخت را ذکر کردیم.

صفات خداوند، راهنمای به [شناخت] خدای -عزّ و جلّ- است و با نام هایش درک و با آفریده هایش بر وجود او استدلال می شود، تا این که جوینده [او به چنان یقینی برسد که] به دیدن با چشم، شنیدن با گوش، لمس با دست و احاطه قلبی نیاز نداشته باشد.

پس اگر صفات خداوند بر او دلالت نکند، اسمایش بدو نخوانند و «معلمه» (صورت ذهنی) از آفریده (که با آن بر او استدلال می کند) او را به وسیله معنی اش درک نکند، عبادتی که آفریدگان انجام می دهند برای اسماء و صفات خواهد بود، نه معنا. پس اگر غیر از این می بود، هر آینه معبودی که به

یگانگی پرستیده می شد غیر خدا بود، زیرا صفات و اسماء خداوند، غیر اوست. آیا فهمیدی؟

عمران گفت: آری سرور من. مطالب بیشتری بگوئید.

امام علیه السلام فرمود: [ای عمران،] از [پیروی و تکرار] گفته نادانان گمراه بپرهیز؛ همان هایی که گمان می کنند خداوند در آخرت برای حسابرسی پاداش و کیفر [دادن] وجود دارد، ولی در دنیا برای اطاعت [شدن و دل به] امید [او بستن حاضر] نیست. اگر [آن گونه که آن گمراهان می پندارند] در خداوند -جل و علا- نقص و شکستی بود هرگز در آخرت نیز موجود نمی شد، اما مردم از جایی که نمی دانند [و با قرار گرفتن در بیراهه ای که آن را شاهره می دانند] از راه حق [بیرون شده، به کوره راه تاریکی های نادانی گام نهاده،] گمراه شده، حق را نمی بینند و نمی شنوند.

خداوند -عز و جل- در این باره فرموده است: **وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۱)**؛ و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد، در آخرت [هم] کور [دل] و گمراهتر خواهد بود. [طبق آیه قرآن] چنین شخصی حقایق موجود را [به دلیل کوردلی] نمی بیند.

خردمندان دانسته اند که استدلال بر آنچه در آن جا (روز واپسین) وجود دارد، تنها با استدلال به آنچه در این جا (دنیا) وجود دارد ممکن است و هر کس علم آن را (خداشناسی یا معاد) از پیش خود [و بنا به درک خود] گرفته و وجود و ادراک او را از خویش خواسته باشد، نه از جایگاه آن [که امامان هستند، بی تردید] این علم، بر دوری او [از خداوند و شناخت او] می افزاید،

ص: ۲۸۰

زیرا خداوند این علم را به خاصانی سپرده که تعقل می کند، می دانند و می فهمند.

عمران گفت: سرورم من، «ابداع» آفریده شده است یا نه؟ مرا از این امر آگاه کن.

امام علیه السلام فرمود: [ای عمران،] ابداع، آفریده ای ساکن است که با سکون درک نمی شد و خدایش آفرید [که در این صورت] حادث و آفریده ای از آفریدگان خداوند شده است. [این را بی تردید بدان که] در آن هنگام تنها خداوند بود و آفریده اش، که سومی در میان ایشان و غیر ایشان نبود. پس آنچه خدای - عز و جل - آفرید جز این نیست که آفریده اوست. گاهی آفریده ساکن، متحرک، مختلف (ناموافق)، مؤتلف (موافق)، معلوم و متشابه است و هرچه دارای حدّ و اندازه باشد آفریده خداوند است. (۱)

«و بدان که هر آنچه حواس تو را توانا کند، معنایی است که به وسیله آن، حواس درک می شود و هر حسی بر آن چیزی دلالت می کند که خداوند در ادراک آن شیء قرار داده است و قلب، همه این ها را درک می کند.

[ای عمران،] بدان یگانه ای که بدون تقدیر و تحدید برپاست، خلقی را آفرید که در حد و اندازه محدود است و آنچه آفرید [در واقع] دو آفریده است:

«تقدیر» و «مقدّر» و هیچ یک از این دو رنگی، طعمی و وزنی نداشت.

حضرتش چنین مقرر فرمود که هریک از آن ها به [وسیله] دیگری و هر دو به [وجود] خودشان درک می شوند. خداوند هیچ چیزی را تنها و قائم به خود و بدون اتکای به دیگری نیافرید تا این که بر حسب اراده اش، آن آفریده، بر

ص: ۲۸۱

وجود خداوند دلالت کند. پس خداوند-تبارک و تعالی-یگانه واحدی است که دومی ندارد[تا] او را برپا دارد، یاری کند و نگاه دارد، [در حالی که] آفریده ها -به اذن و مشیت خداوند- یکدیگر را نگاه می دارند.

[این همان چیزی است که] مردم درباره آن دچار اختلاف شده و در وادی گمراهی و سرگردانی، گرفتار شدند و از تاریکی، درخواست رهایی از تاریکی می کنند، چرا که خداوند را به اوصافی می خواندند و توصیف می کردند که خود بدان موصوف بودند. از همین رو از حق بیشتر و بیشتر فاصله می گرفتند.

اما اگر خدای-عز و جل-با اوصافش و آفریدگان را با اوصافشان توصیف می کردند، توصیفی به جا می کردند و سخن از سر فهم و یقین می گفتند و گرفتار اختلاف [و پراکنده گویی] نمی شدند، ولی چیزی را [در این باب] می جستند که [به وسیله آن] دستخوش سرگردانی و سردرگمی شدند و **وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)** و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند».

عمران گفت: سرور من، گواهی می دهم او همان گونه است که توصیف کردی، اما مسأله ای مانده است که می خواهم بپرسم.

امام علیه السلام فرمود: هر چه می خواهی بپرس.

عمران گفت: درباره خداوند حکیم می پرسم. او در چه چیز است؟ چیزی بر او احاطه دارد؟ از چیزی به چیز دیگری متحول می شود؟ یا این که به چیزی نیاز پیدا می کند؟

امام علیه السلام فرمود: ای عمران، پاسخ تو را می دهم، پس به درستی پاسخ را درک کن، زیرا این، از مشکلترین سؤال هایی است که برای مردم پیش می آید که

ص: ۲۸۲

[جماعت] عقل از دست دادگان و آنان که بهره ای از دانش ندارند، آن را درک نمی کنند و [تنها] خردمندان منصف، توانایی درک و فهم آن را دارند.

اما اول آن، پس اگر خدا آنچه را که آفریده، به جهت نیاز خود آفریده باشد [در این صورت] به جاست که گفته شود: خداوند به جهت نیازی که به آفریده دارد به آن چیز متحول و منتقل می شود، ولی خدای -عز و جل- به جهت نیاز چیزی نیافریده و پیوسته ثابت است [ولی] نه در چیزی و نه بر چیزی دیگر، اما خلق به یکدیگر نیازمند هستند. برخی از آنان برخی دیگر را نگاه می دارند، پاره ای از ایشان در پاره ای دیگر درون و بیرون می شوند و [در تمام این احوال] خداوند -عز و جل- به قدرت خویش تمام این آفریدگان را نگاه می دارد، [اما خود] در چیزی داخل یا خارج نمی شود، نگهداری خلق، او را خسته نمی کند و از نگاه داشتن آن در نمی ماند و جز خدای -عزّ و جلّ- پیامبران و رازداران او، نگاهبان امر او خزانه داران علم او که شریعت او را به پا می دارند، کسی از آفریدگان نمی داند که این کار (امر اداره خلق) چگونه است.

[و بدان که] امر (فرمان) خداوند مانند چشم بر هم زدنی یا نزدیکتر است و هرگاه چیزی را بخواهد به او می گوید: باش، به مشیت و اراده او موجود می شود. هیچ یک از آفریدگانش نسبت به آفریده ای دیگر به او نزدیک تر یا دورتر نیستند. ای عمران، [آنچه را که گفتم] فهمیدی؟

عمران گفت: آری ای سرور من، فهمیدم و گواهی می دهم خداوند همان گونه ای که توصیف کردی و به یگانگی اش یاد نمودی و این که محمد، بنده و فرستاده اوست تا [مردم را] به دین حق هدایت کند. آن گاه عمران رو به قبله کرد و سر به سجده گذارد و اسلام آورد.

حسن بن محمد نوفلی می گویم: «چون متکلمان گفته [عمران صابی را

شنیده، تسلیم شدن] او را دیدند، به امام رضا علیه السلام نزدیک نشدند و چیزی از او نپرسیدند، چرا که عمران در جدل و مناظره آن چنان چیره بود که کسی نتوانسته بود او را وادار به تسلیم کند [اما اینک در برابر امام علیه السلام تسلیم شده بود]. شب فرار سید و مأمون و امام رضا علیه السلام برخاسته داخل سرا شدند و مردم آن جا را ترک کردند. من با جمعی از یاران خود بودم که پیک «محمد بن جعفر» مرا به حضور او خواند و من روانه جایگاه او شدم. محمد بن جعفر به من گفت:

«دیدی دوستت [چه شگفتی آفرید و] چگونه با عمران هم‌اوردی کرد؟ به خدا سوگند، نمی‌پنداشتم که علی بن موسی هرگز در این زمینه (کلام) توانمندی داشته باشد و ندیده بودم که در مدینه با متکلمان گفت و گو کند یا ایشان نزد او برای گفت و گو، گرد آیند.

گفتم: حاجیان نزد او می‌رفتند و از احکام حلال و حرام [محل ابتلای] خود از او می‌پرسیدند و او پاسخ می‌داد و هر کس برای نیاز خود نزد او می‌رفت با وی هم‌زبان می‌شد و تن به گفته او می‌داد.

محمد بن جعفر گفت: ای ابو محمد، بیم آن دارم که این مرد [مأمون] بر او رشک برده، او را مسموم کند یا صدمه ای بر او وارد کند. از او بخواه تا از این چیزها (مناظره‌ها) خودداری کند.

گفتم: او این پیشنهاد را از من نخواهد پذیرفت. وانگهی او (مأمون) می‌خواست امام علیه السلام را بیازماید و ببیند که از دانش پدرانش بهره ای دارد؟

محمد بن جعفر گفت: به او بگو: عمویت به چند دلیل از این موضوع ناخرسند است و دوست می‌دارد دست از این مباحثه‌ها بداری.»

به سرای امام رضا علیه السلام رفتم و آنچه میان من و محمد بن جعفر گذشته بود با او در میان گذاشتم. امام علیه السلام لبخندی زد و فرمود: خدای عمویم را به سلامت

دارد. او را خوب می شناسم و می دانم چرا از این [مجلس]ها ناخرسند است.

[آن گاه خطاب به غلام خود فرمود: ای غلام، نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور.

گفتم: فدایت گردم من جای او را می دانم. او نزد یکی از برادران شیعی ماست.

امام علیه السلام فرمود: باکی نیست. چهارپایی برای او ببرید.

نزد عمران رفته، او را به حضور حضرت رضا علیه السلام آوردم و امام از او استقبال شایانی نمود و تن پوشی خواست و آن را به عنوان خلعت به عمران داد، سپس ده هزار درهم خواست و آن را به او صله داد.

گفتم: فدایت شوم، همان کاری را کردی که جدت امیر المؤمنین علیه السلام کرد.

امام علیه السلام فرمود: ما این گونه دوست داریم. آن گاه حضرت شام خواست و مرا در سمت راست خود و عمران را در سمت چپ خویش نشانید. چون از خوردن شام دست کشیدیم، امام علیه السلام به عمران فرمود: اکنون با همراه برو و فردا نزد ما بیا تا از خوراک مدینه تو را بخورانیم.

از آن پس هر گاه متکلمان دیگر مکاتب نزد عمران جمع شده، باب گفت و گو را با وی باز می کردند، او [با دانشی که از امام رضا علیه السلام کسب کرده بود] حجت و برهان ایشان را باطل و مردود می کرد و کار او چنان بالا گرفت که متکلمان از او دوری می جستند. عمران مورد اکرام مأمون، فضل و امام رضا علیه السلام قرار گرفت، مأمون ده هزار درهم به او صله داد و فضل اموال فراوانی به او داد.

امام رضا علیه السلام نیز گردآوری صدقات بلخ را به او سپرد و او به خواسته هایش رسید». (۱)

ص: ۲۸۵

«علی بن ابراهیم بن هاشم» از «قاسم بن محمد برمکی» و او از «ابو الصلت هروی» نقل کرده است که گفت: «مأمون، اصحاب مکاتب و آراء از پیروان فرقه های اسلامی، آیین مسیحیت، یهودیت، مجوس، صابئه و... را برای مباحثه و گفت و گو با امام رضا علیه السلام گرد آورد. هریک از آنان که به میدان مباحثه با امام علیه السلام گام می نهاد، با برهان و دلیل رسا و قاطع امام علیه السلام چنان از گفتن باز می ماند و دم فرومی بست که گویی سنگی در دهان او گذارده اند.

یکی از کسانی که با حضرت به مباحثه پرداخت، «علی بن جهم» بود. او به امام علیه السلام گفت: تو به عصمت پیامبران اعتقاد داری؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

علی گفت: خداوند عز و جل فرموده است: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى؛ (۱) و [این گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت»، «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ؛ (۲) و ذو النون را [یاد کن] آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم» و در داستان یوسف فرمود: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا؛ (۳) و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] و درباره داوود فرمود: «وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ؛ (۴) و داوود دانست که ما او را آزمایش کرده ایم» و درباره فرستاده خود، حضرت محمد صلی الله علیه و اله فرموده است: «وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ؛ (۵) و آنچه را که خدا آشکارکننده آن

ص: ۲۸۶

۱- (۱). طه/۱۲۱.

۲- (۲). انبیاء/۸۷.

۳- (۳). یوسف/۲۴.

۴- (۴). سوره ص/۲۴.

۵- (۵). احزاب/۳۷.

بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی». در این باره چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود: «وای بر تو! تقوای الهی در پیش گیر، نسبت ناروا بر پیامبران خدا روا مدار و کتاب خدای عزّ و جلّ را تأویل مکن، چرا که خداوند-جل و علا- فرموده است: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؛ (۱) و تأویل آن (قرآن) را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند».

[اینک پاسخ تو را می دهم]. اما این که خواندی «و [این گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت» [به تقدیر و اراده خداوند بود، زیرا] خدای عز و جل-آدم را به عنوان حجت و جانشین خود در زمین آفرید و نه برای ماندگاری در بهشت. وانگهی نافرمانی آدم در بهشت بود نه در زمین تا بدین وسیله اراده و تقدیر حضرت احدیت [که آفرینش انسان بود] به انجام برسد. زمانی که آدم به عنوان خلیفه خداوند بر زمین، به زمین فرورستاده شد، براساس آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ (۲) به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است»، از گناه دور ماند.

اما فرموده حضرت احدیت که «و ذو النون را [یاد کن] آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم» بدین معناست که او پنداشت خداوند-عز و جل-روزی را بر او تنگ نخواهد گرفت که خود در آیه دیگر فرموده است، «وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ؛ (۳) و اما چون وی را می آزماید و روزی اش را بر او تنگ می گرداند». [آن گونه که تو می گویی] اگر می پنداشت که خداوند بر او

ص: ۲۸۷

۱- (۱). آل عمران/۷.

۲- (۲). آل عمران/۳۳.

۳- (۳). فجر/۱۶.

قدرت ندارد، بی تردید کفر می ورزید.

در مورد آیه «و در حقیقت [آن زن] آهنگ او کرد و [یوسف نیز]، [که در ماجرای یوسف و زن عزیز مصر آمده، خوب است آگاه شوی که] آن زن آهنگ گناه کرد و یوسف- در صورت اصرار زن بر ارتکاب گناه- آهنگ کشتن او را نمود که خداوند یوسف را از دست به خون آغشتن و دامان به گناه آلودن ایمن گرداند که خود فرموده است: «كَذَلِكَ لِنَصِّرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» (۱) چنین [کردیم] تا بدی (کشتن) و زشت کاری (زنا) را از او باز گردانیم».

[حال که سخن از داوود به میان آمد برای من بگو که] جماعت شما درباره او چه می گویند؟

علی گفته آنان را درباره داوود چنین بیان کرد: «داوود در محراب عبادت خود مشغول نماز بود که ابلیس در شکل زیباترین پرندهگان خود را برای داوود مجسم کرد. داوود نماز خود را ناتمام، رها کرده، برخاست تا آن پرنده را بگیرد. پرنده به حیاط خانه رفت و داوود در پی او روان شد. پرنده بر فراز بام رفت، داوود نیز او را دنبال کرد و پرنده در خانه «اوریا بن حنان» افتاد. داوود با نگاه، پرنده را دنبال می کرد که چشمش به زن «اوریا» که در حال شست و شوی خویش بود افتاد و دل به او باخت.

او که پیش از این اوریا را به جنگ فرستاده بود به فرمانده سپاه نوشت تا او را پیشاپیش سپاه به جنگ بفرستد. به فرمان داوود اوریا به خط مقدم فرستاده شد، اما او در مصاف با مشرکان پیروز شد. این پیشامد بر داوود سخت آمد و داوود نامه دیگری به فرمانده سپاه نوشت و از او خواست تا اوریا را پیشاپیش

ص: ۲۸۸

«تابوت» بفرستد و این بار اوریا- که خدایش رحمت کند- کشته شد و داوود بیوه او را به همسری گرفت».

امام علیه السلام [پس از شنیدن این سخنان] با دست بر پیشانی خود زد و خواند: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. پیامبری از پیامبران خداوند را نسبت به نماز چنان بی اعتنا خوانده اید که برای گرفتن پرنده ای نماز می شکند، سپس او را به زشت کاری و کشتن [بی گناه برای رسیدن کام دل] متهم می کنید!

ابن جهیم گفت: ای پسر رسول خدا، پس خطا و لغزش او چه بود.

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو [ای پسر جهیم]، داوود می پنداشت که خداوند- عز و جل- در دانش، کسی را همانند او نیافریده است. از این رو خدای- جل و علا- دو فرشته فرستاد و آنان از نمازخانه او بالا رفتند [حضرت حق این ماجرا را در قرآن چنین بیان کرده، فرموده است]: «**خَصِيْمَانِ بَغِيٍّ بَعْضُهُمَا عَلِيٌّ بَعْضُ فَاْحِكْمُ بَيْنِنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطُ وَ اهْدِنَا اِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ * اِنَّ هَذَا اَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعَجَةً و لِي نَعَجَةٌ و اِحَدَةٌ فَقَالَ اَكْفَلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ؛ (۱)**» [ما دو مدعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده، پس میان ما به حق داوری کن و از حق دور مشو و ما را به راه راست راهبر باش. این [شخص] برادر من است. او را نود و نه میش و مرا یک میش است و [او] می گوید: آن را به من بسپار و در سخنوری بر من غالب آمده است».

داوود بدون این که از مدعی بینه و گواه بخواهد، به نفع او داوری کرد و گفت: او از این که میش تو را خواسته، در حق تو ستم روا داشته است. [این در حالی است که] گفته مدعی بدون داشتن گواه و بینه مقبول نیست. بنابراین، خطا و لغزش داوود در این زمینه [و عدم توجه به قاعده قضاوت] بود، نه آنچه

ص: ۲۸۹

شما می گوید] و آن را باور دارید]. [به یقین] شنیده ای] و خوانده ای] که خداوند-عز و جل- خطاب به پیامبرش داوود فرمود: «یا داوود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ؛ (۱) ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن».

گفت: ای فرزند رسول خدا، پس ماجرای داوود با اوریا چیست؟ امام علیه السلام فرمود: در روزگار داوود [رسم و عادت چنین بود که] اگر زنی شوهر خود را به مرگ طبیعی یا در میدان جنگ از دست می داد دیگر تن به ازدواج نمی داد.

داوود علیه السلام نخستین کسی بود که خداوند-عز و جل- به او اجازه داد تا با زنی که شوهرش در جنگ کشته شده بود، ازدواج کند. او نیز پس از سرآمدن عده بیوه اوریا، با او ازدواج کرد که همین امر، بر مردم گران آمد.

اما موضوع آیه: «و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی» که مخاطب آن پیامبر صلی الله علیه و اله بود، بدین شرح است، [پس تأویل و تفسیر آن را بدان].

خدای-عز و جل- همسران پیامبر صلی الله علیه و اله را که در این جهان و آن جهان [در حکم] مادران مؤمنان هستند برای حضرتش نام برد که یکی از آنان «زینب» دختر «حجش» بود. آن هنگام که خداوند پیامبر صلی الله علیه و اله خود را از نام همسرانش آگاه فرمود، زینب در کابین زناشویی «زید بن حارثه» بود.

پیامبر صلی الله علیه و اله از بیم این که منافقان بگویند «او (پیامبر) زنی را که در خانه شوهر است یکی از زنان خود و مادر مؤمنان می خواند» از ابراز نام او خودداری و آن را پنهان می کرد. این بود که خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود:

ص: ۲۹۰

«و خداوند سزاوارتر بود که از او بترسی».

[ای علی، خوب است این را بدانی که] خداوند جز در مورد آدم و حوا، رسول خدا صلی الله علیه و اله و زینب و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام در هیچ موردی خود متولی امر ازدواج کسی نشد.

علی بن جهم گریست و گفت: ای پسر رسول خدا، من به درگاه خداوند- جل و علا- توبه می کنم و از امروز آن گونه از پیامبران سخن خواهم گفت که تو از آنان یاد کردی [و هرگز دنباله رو راه و اندیشه بدانندیشان نخواهم بود]. (۱)

۴. گفت و گو با دوست جاثلیق

«علی بن ابراهیم بن هاشم» از پدرش و او از «صفوان بن یحیی» (فروشنده سابری) نقل می کند که گفت: «ابو قره، دوست و همنشین جاثلیق از من خواست تا او را به دیدار امام رضا علیه السلام ببرم. از امام برای او اجازه خواستم و امام علیه السلام فرمود: او را نزد من بیاور.

چون «ابو قره» وارد شد فرشی را که امام علیه السلام بر آن نشسته بود بوسید و گفت: در آیین ما [رسم بر این است] که باید با بزرگان روزگار خویش چنین رفتاری داشته باشیم، سپس گفت: خدایت به سلامت دارد، فرقه ای مدعی امری است و گروهی دیگر که عدالت در پیش گرفته [آن گروه را تأیید و صحت] ادعایش را تأیید کرده، بر آن گواهی می دهد. شما در این باره چه می گوید؟

امام علیه السلام فرمود: [در این صورت] ادعای گروه نخست، مقبول است.

ص: ۲۹۱

او گفت: گروهی دیگر ادعایی کرده، اما گواهی از فرقهٔ مقابل ندارند. این صورت حال چگونه است؟

امام علیه السّلام فرمود: ادعای آن گروه باطل و بی اساس است.

او گفت: ما مدعی هستیم عیسی «روح» و «کلمهٔ» خداست که خداوند او را پدید آورد و مسلمانان در این مورد با ما هم عقیده هستند، اما مسلمانان ادعا می کنند که محمد [ص] پیامبر و فرستادهٔ خداوند است، ولی ما در این اعتقاد با ایشان هم فکر نیستیم. پس [مبنای] آنچه که در آن با مسلمانان هم فکر و هم صدا هستیم از آنچه محل خلاف ماست درست تر می باشد.

امام علیه السّلام پرسید: نامت چیست؟

گفت: یوحنا.

امام علیه السّلام فرمود: ای یوحنا، ما آن عیسی بن مریم و روح و کلمهٔ خدا را می پذیریم که به محمد صلی الله علیه و اله ایمان آورده، آمدن او را بشارت داده باشد و خود را بنده خدا بخواند و به آن اقرار کند. حال اگر آن عیسایی که تو او را روح و کلمهٔ خدا می خوانی، به محمد صلی الله علیه و اله ایمان نیاورده، مژدهٔ آمدن او را نداده و نیز به ربوبیت خدا و بندگی خود اقرار نکرده باشد، ما از او بیزار می جوییم.

بنابراین چگونه و کجا ما هم فکر و هم صدا شده ایم؟

ابو قره برخاست و به صفوان بن یحیی گفت: برخیز تا برویم که این مجلس [و گفت و گو] ما را سودی نبخشید». (۱)

[ابو قره، از آن رو این سخن را گفت که در احتجاج خود ناکام مانده بود.]

ص: ۲۹۲

وقتی امام رضا علیه السلام به مجلس مأمون رفت. در این مجلس جمعی از عالمان عراق و خراسان حضور داشتند. مأمون به آنان گفت: «مرا از معنای آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا (۱)؛ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم» آگاه کنید.

عالمان حاضر گفتند: خداوند همه امت را اراده کرده است.

مأمون رو به امام علیه السلام کرد و گفت: ای ابو الحسن، تو چه می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: [در باب این آیه و معنای آن] همانند آنان سخن نمی گویم، بلکه می گویم: مراد خدای-تبارک و تعالی- [از برگزیدگان،] عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و اله هستند. مأمون پرسید: چگونه [و بر چه مبنایی] عترت را جدایی از امت اراده فرموده است؟

امام علیه السلام فرمود: اگر مراد خداوند از «بندگان برگزیده» تمام امت بود بی تردید همگی در بهشت جای داشتند، اما حضرتش [در ادامه آیه پیشین] فرموده است: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲)؛ پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو، و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگام هستند».

آن گاه و در آیه بعدی ایشان را در بهشت [و در شمار بهشتیان] قرار داده، می فرماید: «جَنَّاتٌ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا (۳)؛ [در] بهشت های همیشگی [که] به آن ها در خواهند آمد». بنابراین ارث یاد شده در قرآن، تنها به «عترت» می رسد و نه دیگران.

ص: ۲۹۳

۱- (۱). فاطر/۳۲.

۲- (۲). فاطر/۳۲.

۳- (۳). فاطر/۳۳.

سپس امام رضا علیه السلام فرمود: عترت، همان هایی هستند که خداوند در توصیف آنان فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۱)»؛ جز این نیست که خداوند می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در توصیف این «بندگان برگزیده میراث بر» فرموده است:

«إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي (أَهْلَ بَيْتِي) لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يردَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. انظروا كيف تخلفوني فيهما. يا أيها الناس، لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم»؛

[ای مردم،] من دو [چیز] سنگین در میان شما برجای می گذارم، کتاب خداوند و عترتم (اهل بیتم). این دو هرگز از یکدیگر جدا نشده تا باهم در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند. پس درنگ کرده، بیندیشید چگونه در نبود من با آنان رفتار خواهید کرد. ای مردم، [در صدد آن نباشید که] آنان را تعلیم دهید [و به ایشان راه بنمایانید] که ایشان از شما عالم تر و آگاه تر هستند.

عالمان گفتند: ای ابو الحسن، ما را از این امر آگاه کن که «عترت» همان «آل» (خاندان) پیامبرند یا غیر از ایشان هستند (همه بستگان را شامل می شود)؟

امام علیه السلام فرمود: [آری] همان آل [پیامبر] هستند.

عالمان گفتند: از رسول خدا روایت شده است که فرمود: امت من آل من هستند.

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله نیز خبری مستفیض و انکارناپذیر نقل کرده اند که:

ص: ۲۹۴

آل محمد [همان] امت اوست.

امام علیه السلام فرمود: آیا صدقه بر آل محمد حرام است یا نه؟

گفتند: آری.

امام علیه السلام فرمود: آیا همین صدقه بر امت پیامبر حرام است؟

پاسخ دادند: نه.

امام علیه السلام فرمود: همین، تفاوت میان «آل» و «امت» است. وای بر شما! به کدامین سو برده می شوید؟ آیا از قرآن روی برگرفته اید یا این که گروهی تجاوز کنید؟ آیا نمی دانید که ظاهر روایت [نیز] تنها برگزیدگان هدایت یافته را در بر می گیرد؟

گفتند: ای ابو الحسن، این را از کجا می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: از آن جا که خداوند فرموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱)»؛

و در حقیقت، نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو، نبوت و کتاب را قرار دادیم، از آن ها [برخی] آراهیاب [شد]ند، و [لی] بسیاری از آنان بدکار بودند». بنابراین، پیامبری و کتاب [که ارث پیامبران است] به وارثان هدایت یافته می رسد و نه ارث بران فاسق و گمراه.

نوح به خداوند عرضه داشت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ (۲)»؛ پروردگارا، پسر من از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است». از آن رو نوح از خداوند چنین درخواستی کرد که حضرت حق وعده داده بود او و خاندانش را از طوفان نجات داده، ایمنی بخشند. خداوند در پاسخ او فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ

ص: ۲۹۵

۱- ((۱)). حدید/۲۶.

۲- ((۲)). هود/۴۵.

أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَأْذِنُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أُعْطِيكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۱)؛ او در حقیقت از کسان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایست است. پس چیزی که بدان علم نداری از من نخواه. من به تو اندرز می‌دهم که از نادانان نباشی. این را می‌دانی [و خوانده ای]؟

مأمون گفت: آیا خداوند، عترت را بر دیگران برتری بخشیده است؟

امام علیه السلام فرمود: خداوند عزیز و جبار طبق [آیات] قرآن، عترت را بر دیگران برتری بخشیده است.

مأمون گفت: در کجای قرآن [چنین چیزی] آمده است؟

امام علیه السلام فرمود: آن جا که حضرت حق فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ* ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ لِمِنْ بَعْضٍ (۲)؛ به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

فرزندانی [که] بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند. و حضرتش در جایی دیگر فرموده است: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۳)؛ بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند، در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.

آن گاه حضرت احدیت در پی این آیه، مؤمنان را مخاطب قرار داده فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید». [پس آگاه باشید] اینان کسانی هستند که کتاب و حکمت را به

ص: ۲۹۶

۱- (۱). هود/۴۶.

۲- (۲). آل عمران/۳۳ و ۳۴.

۳- (۳). نساء/۵۴.

۴- (۴). نساء/۵۹.

ارث برده [و از این جهت] و براساس آیه قبلی مورد حسادت واقع شدند.

«ملک» بزرگی که آیه قبلی از آن نام برده نیز همان فرمانبرداری از این برگزیدگان پاک می باشد.

عالمان پرسیدند: آیا خداوند «برگزیدگی» را در کتاب خود تفسیر کرده است؟

امام علیه السلام فرمود: [خداوند،] برگزیدگی را تنها به صورت صریح و ظاهری در دوازده جای قرآن تفسیر نموده است:

نخست: آن جا که می فرماید: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۱)»؛ و خویشان نزدیک را هشدار ده» (یعنی، قبیله مخلص خویش را هشدار ده). «أَبِي بَنِي كَعْبٍ» این آیه را چنین خوانده و در قرآن جمع آوری شده توسط «عبد الله بن مسعود» نیز چنین ثبت شده بود، اما «عثمان بن عفان» که از او خواسته بود قرآن را گردآوری کند، این تفسیر را از آن حذف کرد. این فرمان خدا که در آن، خاندان [پیامبر] را مورد توجه قرار داد، منزلتی بلند، فضلی سترگ و شرافتی بس والا برای ایشان به شمار می رود.

دوم: این که خداوند می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۲)»؛ خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. این فضیلت آن چنان روشن و آشکار است که هیچ معاندی آن را انکار نمی کند.

سوم: زمانی بود که خداوند پاکان خلقش را از دیگران متمایز کرد [و باز شناسانده]، پیامبر صلی الله علیه و اله را مخاطب آیه «ابتهال» قرار داد و فرمود: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ

ص: ۲۹۷

۱- (۱). شعراء/ ۲۱۴.

۲- (۲). احزاب/ ۳۳.

أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِّلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۱)؛ [ای محمد،] بگو: بیاید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویش و شما خویش را فراخوانیم، سپس مباحله (نیایش) کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». [در پی این فرمان] پیامبر صلی الله علیه و اله، علی، حسن، حسین و فاطمه -علیهم السلام- را برای مباحله [به وعده گاه] برد و بدین ترتیب، آنان را هم سنگ جان خویش گرداند. آیا می دانید معنای «انفسنا و انفسکم» چیست؟

عالمان حاضر در مجلس گفتند: منظور پیامبر صلی الله علیه و اله از «خویش» شخص خودش بوده است.

امام علیه السلام فرمود: دچار خطا شده اید، مراد پیامبر صلی الله علیه و اله از «خویش»، علی علیه السلام بود و گفته پیامبر صلی الله علیه و اله گواه این مطلب است، آن جا که فرمود: بنو ولیعه دست بردارند که در غیر این صورت مردی را به مصاف آنان می فرستم که همانند جان من است.

و منظور از این مرد علی علیه السلام بود. در این جا پیامبر صلی الله علیه و اله علی را همسان جان خود خوانده است و این خصوصیتی است که کسی بدان دست نمی یابد و فضیلتی است که حتی دو کس در آن دچار اختلاف نمی شوند و شرافتی است که کسی نتوانسته در آن [بر علی علیه السلام] سبقت گیرد.

چهارم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله -جز خاندان و عترتش- همگان را از مسجد نبوی بیرون کرد. مردم در این باره سخن گفتند [و نسبت به این کار پیامبر صلی الله علیه و اله اعتراض کردند] و «ابن عباس» نیز به پیامبر صلی الله علیه و اله گفت: «علی را و انهادی و ما را بیرون راندی.

پیامبر صلی الله علیه و اله در پاسخ فرمود: من این کار را [خودسرانه] نکردم، بلکه خداوند

ص: ۲۹۸

او را وانهاد و شما را بیرون راند».

این اقدام پیامبر صلی الله علیه و اله، تفسیر فرموده او به علی علیه السلام است که فرموده است: «یا علی، أنت منی بمنزله هارون من موسی»؛ ای علی، جایگاه تو نسبت به من همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است.

عالمان گفتند: این مطلب چه جایگاهی در قرآن دارد؟

ابو الحسن رضا علیه السلام فرمود: [تفسیر] آن را از قرآن برای شما می خوانم.

گفتند: چنین کن.

امام علیه السلام فرمود: خداوند می فرماید: «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً (۱)»؛ به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه هایی مهیا کن و خانه های خود را عبادتگاه سازید». این آیه به جایگاه هارون نسبت به موسی اشاره دارد و نیز [براساس حدیث منزلت] جایگاه علی علیه السلام را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و اله بیان می کند. در کنار این [بیان]، پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده است: [ورود به] این مسجد برای جنب و حائض - جز برای محمد و آل محمد - روا نباشد.

عالمان گفتند: این شرح و این بیان تنها نزد شما گروه خاندان رسول خدا صلی الله علیه و اله یافت می شود.

امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: «أنا مدينة العلم و علی بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها»؛

من شهر دانشم و علی دروازه آن است. پس هر کس آهنگ این شهر کند باید از دروازه آن درآید». [حال بگویند که] چه کسی این [فضیلت] ما را انکار می کند. آنچه از

ص: ۲۹۹

برتری، شرافت، پیشگامی، برگزیدگی و پاکی و پاکیزگی را برشمردیم [آن چنان روشن و آشکار است که] تنها معاندان منکر آن هستند، پس خدای عز و جل - را بر این می ستاییم.

پنجم: خداوند فرموده است: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ (۱)؛ و حق خویشاوند را ادا کن». چون این آیه بر پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فو فرستاده شد، فرمود: فاطمه (س) را نزد من بخوانید.

چون فاطمه علیها السلام نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله حاضر شد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: ای فاطمه.

گفت: لیبیک ای رسول خدا.

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: فدک بدون تاخت و تاز و جنگ، بلکه با مصالحه به دست آمده و تنها از آن من است و هیچ مسلمانی در آن سهمی ندارد و به فرمان خداوند آن را به تو می دهم. آن را بپذیر و از آن تو و فرزندان باشد.

بدین ترتیب خداوند عزیز و جبار، با آیه «قربی» این خاندان را از میان سایر افراد امت برگزید.

ششم: فرموده خداوند عز و جل - است که: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ (۲)؛ بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان [ام] نمی خواهم». خداوند از میان پیامبران، پیامبر اسلام را و از میان خاندان ها، خاندان او را از این خصوصیت بر خوردار کرد. حضرت احدیت به هنگام یاد کردن پیامبران، از نوح چنین یاد می کند: «وَ يَا قَوْمِ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ لَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا

ص: ۳۰۰

۱- (۱). إسرائ/۲۶.

۲- (۲). شوری/۲۳.

تَجْهَلُونَ (۱)؛ ای قوم من، در برابر تبلیغ رسالت خویش مالی از شما نمی طلبم. مزد من تنها با خداست. آن هایی را که ایمان آورده اند از خود نمی رانم، آنان با پروردگار خویش دیدار خواهند کرد، ولی می بینم که شما مردمی نادان هستید».

زمانی که خداوند از هود یاد می کند، می فرماید: «يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۲)؛

ای قوم من، در برابر رسالتم از شما مزدی نمی طلبم مزد من تنها با آن کسی است که مرا آفریده است، چرا از روی خرد نمی اندیشید؟. اما حضرت حق [در مورد پیامبر ختمی، به گونه دیگری مقرر داشته،] به او می فرماید: «بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان [ام] نمی خواهم» و زمانی دوست داشتن خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و اله را بر مردم واجب فرمود که می دانست این خاندان هرگز از آیین [پاک اسلام] روی برنرفته، گام در بیراهه ضلالت و گمراهی نمی گذارند.

وانگهی [ممکن است] کسی، کسی را دوست بدارد، اما در میان خاندان او کسی باشد که نسبت به او کینه و دشمنی ورزد و همین، دل او را [که مورد محبت قرار گرفته] چرکین کند. از آن جا که خداوند دوست نداشت دل پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از مؤمنان چرکین باشد، دوستی خاندان [پاک] او را بر مؤمنان واجب گرداند. از این رو هر کس این فرمان خدا را [به گوش جان] گرفت و نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و اله و خاندان پاک او دوستی و مهر ورزید، [بی تردید] رسول خدا او را دشمن نخواهد داشت و هر کس این فرمان را نادیده انگاشته، نسبت به پیامبر صلی الله علیه و اله و خاندان [پاک] او دشمنی ورزد، بر رسول خدا [فرض] است که او را

ص: ۳۰۱

۱- (۱). هود/۲۹.

۲- (۲). هود/۵۱.

دشمن بدارد، چرا که او فرمانی واجب از واجبات الهی را ترک کرده است.

[حال از شما می‌پرسم که] کدامین فضیلت و شرافت بر این جایگاه [که خداوند اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله را از آن بهره مند فرموده] مقدم و برتر است؟

چون خداوند آیه «قربی» را بر پیامبر صلی الله علیه و اله فر فرستاد، حضرتش میان یاران خود برخاسته، حمد و ثنای الهی گفت و فرمود: «ای مردم، خداوند، شما را به [تن دادن به] فریضه ای امر فرموده است. آیا این فریضه را [با تمام اجزای آن] انجام می‌دهید؟

کسی پاسخ پیامبر صلی الله علیه و اله را نداد.

روز دیگر پیامبر صلی الله علیه و اله در جمع یاران حاضر شد و گفته روز قبل را تکرار فرمود که این بار نیز پاسخی نشنید. سومین روز [و برای سومین بار] به میان آنان رفت و فرمود: ای مردم، آن فرمان واجب الهی [دادن] طلا و نقره، خوردنی و آشامیدنی نیست.

حاضران گفتند: بنابراین [آن را] بر ما عرضه کن و پیامبر صلی الله علیه و اله آیه قربی را برای آنان تلاوت فرمود. حاضران گفتند: اگر [فرمان خدا] این است [باکی نیست آن را] می‌پذیریم». [اما ای مردم، بدانید که] بیشتر آنان این فرمان و فریضه الهی را وانهاده، به پیمان و عهد خود وفا نکردند.

آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم حدیثی نقل کرد که او از جدم و او از پدراننش و آنان از حضرت حسین بن علی علیه السلام آن را روایت کردند که فرمود:

«مهاجران و انصار نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله گرد آمدند و به حضرتش گفتند: ای رسول خدا، هیئت هایی که به دیدار تو می‌آیند و نیز مخارج زندگی ات بر دوش تو سنگینی می‌کند. اموال و خون (جان) ما در اختیار توست هرگونه که بخواهی در آن فرمان بران که تو را [در این کار] نیکوکار و [شایسته] پاداش

می بینیم. هرچه از آن را که بخواهی ببخش و هرچه را که بخواهی برای خود بگیر که بر تو ملامتی و گلاویه ای نباشد. خداوند-عز و جل-روح الامین (جبرئیل) را بر پیامبر صلی الله علیه و اله فرو فرستاد و به حضرت محمد صلی الله علیه و اله فرمان داد تا آیه قریبی را برای آنان تلاوت کند [و حضرتش آیه را چنین تفسیر کرد: پس از من نزدیکان مرا میازارید، سپس آن جمع از نزد پیامبر صلی الله علیه و اله بیرون رفتند.

برخی از آنان می گفتند: از آن رو رسول خدا صلی الله علیه و اله از پذیرش پیشنهاد ما رو برتافت تا [با این آیه و گفتار،] ما را در نبودنش به توجه و رویکرد به خاندانش ترغیب کند و آنچه به ما گفت همان دم ساخت و پرداخت و به خداوند نسبت داد.

پس از این بیان، خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱)»؛

یا می گویند: این [کتاب] را برافته است. بگو: اگر آن را برافته باشم، در برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید، او آگاهتر است به آنچه [با طعنه] در آن فرومی روید. گواه بودن او میان من و شما بس است و اوست آمرزنده مهربان.

[ای حاضران، بدانید] گفته آنان درباره پیامبر صلی الله علیه و اله بس ناهنجار و سنگین بود. در این هنگام، پیامبر صلی الله علیه و اله آنان را خواست و به ایشان فرمود: آیا چیزی رخ داده (گفت و گویی صورت گرفته)؟

گفتند: به خدا سوگند، آری ای رسول خدا. برخی از ما سخنی بس سنگین بر زبان راندند، ولی ما آن را ناپسند شمرده [از آن دلگیر شد] ایم.

رسول خدا آیه را برای آنان تلاوت فرمود و همگان سخت گریستند. این

ص: ۳۰۳

زمان بود که خداوند این آیه را فر فرستادند: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۱)؛ و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می پذیرد و از گناهان درمی گذرد و آنچه می کنید می داند».

هفتم: خداوند فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۲)؛

خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید. معاندان و دشمنان می دانند هنگامی که این آیه نازل شد، گفته شد: «ای رسول خدا، سلام دادن [بر تو] را دانستیم، درود گفتن بر تو چگونه است؟

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: این که بگویید: اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على إبراهيم و آل إبراهيم إنك حميد مجيد؛

بار خداوند، بر محمد و خاندان او درود فرست همان گونه که بر ابراهیم و خاندان او درود فرستادی که به یقین تو سزاوار ستایشی.

ای جماعت حاضر، آیا در این گفته، اختلاف نظر دارید؟

[همگان] گفتند: نه.

مأمون گفت: این چیزی است که هیچ اختلافی در مورد آن نیست و همگان بر آن اجماع کرده اند. اینک اگر بیانی روشن تر از این از قرآن داری [برای ما بازگو].

امام علیه السلام فرمود: مرا از این گفته خداوند آگاه کنید که فرمود: يس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۳)؛

ص: ۳۰۴

۱- (۱). شوری/ ۲۵.

۲- (۲). احزاب/ ۵۶.

۳- (۳). یس/ ۱-۴.

یاسین. سوگند به قرآن حکمت آموز. که قطعا تو از [جمله] پیامبرانی. بر راهی راست [قرار داری]. حال مراد خداوند از «یاسین» کیست؟

عالمان گفتند: یاسین، محمد [ص] است و هیچ تردیدی در آن نیست.

امام علیه السلام فرمود: خداوند [منان،] با این خطاب، چنان فضیلت و منزلتی به محمد و خاندان او داد که هیچ خردورزی نمی تواند به کنه وصف آن برسد، چرا که خداوند تنها به پیامبران - که درود خداوند بر آنان باد - سلام داده، فرموده است، «سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۱)؛ درود بر نوح در میان جهانیان»، «سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيمَ (۲)؛ درود بر ابراهیم» و «سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُونَ (۳)؛ درود بر موسی و هارون.

[حضرت حق در هیچ یک از این آیه ها] نگفته است: سلام بر خاندان نوح، سلام بر خاندان ابراهیم، سلام بر خاندان موسی و هارون، اما [در مورد پیامبر اسلام] فرموده است: «سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی يٰسَيِّدِنَا (۴)؛ درود بر خاندان یاسین» که مراد خداوند همان آل محمد صلی الله علیه و اله است.

مأمون گفت: دریافتم که شرح و تفسیر این آیات در معدن نبوت [که شما وارث آن هستید] قرار دارد.

هشتم: خداوند - عز و جل - فرموده است: «وَ اَعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبٰى (۵)»

و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] است». [در این آیه] خداوند سهم خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و اله را در

ص: ۳۰۵

۱- (۱). صافات/۷۹.

۲- (۲). صافات/۱۰۹.

۳- (۳). صافات/۱۲۰.

۴- (۴). صافات/۱۳۰.

۵- (۵). انفال/۴۱.

کنار سهم خود و سهم پیامبرش - که درود بر او باد - قرار داده است و همین، وجه تمایز و مرز میان «آل» و «امت» است. حضرت باری تعالی اینان را در یک جایگاه و امت را در جایگاهی دیگر قرار داده، آنچه را برای خود خواسته، برای آنان پسندیده و آنان را به این وسیله برگزیده است.

حضرت حق، این بخش را با [بیان سهم] خود آغاز کرده، پیامبر را در مرتبه دوم و خاندان او را در مرتبه بعدی سهم گرفتن از «فیء»، «غنیمت» و... که حضرتش برای خود خواسته، قرار داده است. او - که گفته اش حق است - با آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ»

بر پیوستگی [و تغییرناپذیری] حقوق دائم آنان تا روز قیامت تأکید دارد، آن جا که فرموده است: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۱)»؛

از پیش روی آن (قرآن) و از پشت سرش باطل به سوی آن نمی آید، وحی (نامه) ای است از سوی حکیمی ستوده [صفات].

اما آن جا که [در بخش دوم آیه پیشین] می فرماید: «وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ؛ و یتیمان و بینویان» [پس بدانید که] چون یتیم از آن حالت درآمده، [بزرگ شده، یا همسری گزیند] دیگر سهمی از غنیمت ها نخواهد داشت و چون بینوا، توانمند شود، از غنیمت بی بهره خواهد شد و حق «مساکین» بر او حرام می شود، اما سهم «خویشاوندان» برای نیازمند و بی نیاز آنان، همچنان تا قیامت پابرجاست. [اگر پرسند چرا توانمندان ایشان از آن بهره می برند؟ پاسخ آن چنین است که] کسی از خدا و پیامبرش بی نیازتر نیست، اما حضرتش به ترتیب، بخشی از آن [غنایم و فیء] را به خود و بخشی به پیامبرش اختصاص

ص: ۳۰۶

داد و آنان را [در این زمینه] مترادف خود و پیامبر خویش گرداند.

[در مورد اطاعت و فرمانبرداری نیز وضع به همین صورت است.] خداوند متعال مؤمنان را مخاطب قرار داده، از آنان خواسته است تا پس از اطاعت از او از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله و پس از او از خاندانش پیروی کنند، آن جا که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۱)»؛

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید».

و نیز فرموده است: «إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا؛ «ولِي» شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند.

بدین ترتیب، خداوند-همان گونه که سهم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله و خاندان او را [برای همیشه] قرین سهم خود گرداند، ولایت و [پذیرش] سرپرستی آنان و نیز اطاعت از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله را با اطاعت از خود قرین فرمود. منزله و بلندمرتبه خداوندی است [همو که] نعمتش بر این خاندان بس بزرگ و سترگ است.

آن گاه که خداوند از «صدقه» سخن به میان می آورد، خود، پیامبرش و خاندان پیامبر را از آن دوطرف داشته، می فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ (۲)»؛

صدقات، تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان [گردآوری و توزیع] آن، و کسانی که دلشان به دست آورده می شود و در [راه آزادی] بردگان و وامداران و در راه خدا و به در راه مانده

ص: ۳۰۷

۱- (۱). نساء/ ۵۹.

۲- (۲). توبه/ ۶۰.

اختصاص دارد. [این] به عنوان فریضه از جانب خداست».

آیا در این آیه [که درباره صدقه است] به موردی برمی خورید که خداوند برای خود، برای پیامبرش یا برای خویشاوندان نزدیک آن حضرت سهمی مقرر فرموده باشد؟ [خداوند در این مورد چنین نکرده است،] چرا که خود، پیامبر خود و خاندان او را از صدقه دور و منزّه کرده، بلکه آن را بر [پیامبر و] خاندان او حرام گردانیده است، زیرا «صدقه» چرک [معنوی] مردم است و این خاندان از هر پلیدی و چرک [معنوی] پاکیزه گردانیده شده اند و خداوند ایشان را [از میان خلق] برگزید و چیزی را که برای خود می پسندید برای آنان پسندیده، آنچه را برای خود ناپسند می دید برای ایشان نمی پسندید.

نهم: این که ما «اهل الذکر» هستیم؛ همان هایی که خداوند درباره شان می فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱)»؛

پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتاب های آسمانی جویا شوید.

عالمان گفتند: مراد این آیه از «اهل الذکر»، یهود و نصاری هستند.

حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام فرمود: آیا چنین چیزی درست [و ممکن] است؟ بنابراین ما را به دین خویش می خوانند و می گویند: دین ایشان از اسلام برتر است!

مأمون گفت: در این باره توضیح و شرحی داری که مخالف ادعای آنان باشد؟

امام علیه السّلام فرمود: آری «ذکر»، رسول خداست و ما «اهل» آنیم و این در قرآن کریم صراحت دارد آن جا که در سوره طلاق آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي

ص: ۳۰۸

الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ (۱)؛

[پس از مخالفت فرمان خدا] پرهیزید ای خردمندانی که ایمان آورده اید، زیرا خداوند چیزی که مایه «تذکر» است بر شما نازل کرده، رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند. [ای مأمون، این] توضیح و تفسیر [مورد نهم] بود.

دهم: خداوند عز و جل - در آیه «تحریم» فرموده است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ (۲)»

حرام شده است بر شما، مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان. آیا دختر، دختر دختر و هر [اناث] که از من به وجود آید ممکن است که به کابین رسول خدا صلی الله علیه و اله - در صورت زنده بودنش - در آیند؟ نظر خود را بیان کنید. آنان گفتند: نه.

امام علیه السلام فرمود: آیا ممکن است دختر هریک از شما به کابین پیامبر صلی الله علیه و اله در آید؟

گفتند: آری.

امام علیه السلام فرمود: با همین بیان و گفتار [ثابت شد که] ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله بوده و شما [به عنوان امت،] خاندان او نیستید، زیرا اگر از خاندان او بودید، همان گونه که دختران ما بر او حرام است، دختران شما نیز بر او حرام می بود و هر گاه کسی در شمار «آل» نباشد، از پیامبر صلی الله علیه و اله نیز نیست و همین، تفاوت میان «آل» و «امت» است.

ص: ۳۰۹

۱- (۱). طلاق/۱۰-۱۱.

۲- (۲). نساء/۲۳.

یازدهم: خداوند در سوره «مؤمن» (غافر) از زبان مردی نقل بیان کرده، می فرماید:

«وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ (۱)؛

و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید به جهت این که می گوید: پروردگار من «الله» است در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟.

این مرد مؤمن، پسر دایی فرعون بود. از این رو خداوند او را به پیوند خویشاوندی اش به فرعون نسبت داد و او را از خاندان فرعون خواند، اما او را به دین و آیین فرعون نسبت نداد. به همین صورت ما نیز در خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و اله و این که از او زاده شده ایم اختصاص یافتیم و آیین پیامبر صلی الله علیه و اله را در میان مردم گسترانیدیم که این، فرق [دیگری] میان [آل] و «امت» است.

دوازدهم: خداوند فرموده است: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا (۲)؛ و خانواده خود را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیبا باش».

حضرت حق ما را از این ویژگی بهره مند فرمود، چرا که افزون بر فرمان همگانی به نماز گزاردن، ما را نیز [به طور جداگانه] به گزاردن آن امر فرمود [که این نیز از دیگر ویژگی ماست]. پس از نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و اله تا نه ماه و همه روزه در پنج وقت به درب سرای علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می رفت و می فرمود:

«الصلاة يرحمكم الله؛ نماز [را به پا دارید] خدایتان بر شما رحمت آرد». [هرگز نشنیده اید که] خداوند یکی از دو دمان پیامبران را از چنین منزلت و کرامتی که ما را

ص: ۳۱۰

۱- (۱). غافر/ ۲۸.

۲- (۲). طه/ ۱۳۲.

برخوردار کرده، بهره مند نموده باشد و حضرتش از میان دودمان تمام پیامبران، ما را از این ویژگی بهره مند فرمود و این، فرق [دیگری] میان «آل» و «امت» است.

و درود خداوند بر دودمان او (پیامبر) باد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود خداوند بر محمد صلی الله علیه و اله فرستاده او باد. (۱)

۶. گفت و گوی امام رضا علیه السلام با مأمون

از «ابو الصلت هروی» نقل شده است که: «روزی مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: [می خواهم] مرا آگاه کنی که چگونه جدت امیر المؤمنین تقسیم کننده بهشت و دوزخ است، زیرا [این مسأله] اندیشه مرا مشغول کرده است.

امام علیه السلام به او فرمود: ای امیر المؤمنین، مگر تو خود [این مطلب را] از پدرت و از پدرانت از «عبد الله بن عباس، روایت نکرده ای؟ آن جا که گفته: از رسول خدا شنیده است که فرمود: «حب علی ایمان و بغضه کفر»؛ دوستی علی ایمان و دشمنی با وی کفر است.

مأمون گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: بنابراین اگر تقسیم بهشت و دوزخ [و تعیین بهشتی و دوزخی] بر اساس دوستی و دشمنی با او باشد، پس او تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

مأمون گفت: ای ابو الحسن، پس از تو زنده نباشم. گواهی می دهم که تو

ص: ۳۱۱

وارث [کنجینه] دانش رسول خدا هستی».

ابو الصلت می گوید: چون امام رضا علیه السلام به خانه خویش بازگشت، نزد او رفته، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، چه نیکو پاسخی به امیر المؤمنین (مأمون) دادی!

امام علیه السلام فرمود: ای ابو الصلت، من از زبان خود او با وی سخن گفتم. از پدرم شنیدم که از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السلام و او از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل می کرد که فرمود: «یا علی، أنت قسیم الجنة و النار یوم القیامه، تقول للنار هذا لی و هذا لک»؛

ای علی، تو در روز قیامت بهشت و دوزخ را تقسیم می کنی. به دوزخ می گویی: این [دشمن] از آن توست و این [دوست] از آن من است. (۱)

۷. گفت و گوی امام رضا علیه السلام با متکلمان فرقه های اسلامی

از «حسن بن جهم» نقل شده است که گفت: «روزی وارد مجلس مأمون شدم. علی بن موسی الرضا علیه السلام و فقیهان و متکلمانی از فرقه های گوناگون اسلامی در آن جا حضور داشتند. یکی از آنان امام رضا علیه السلام را مخاطب قرار داد و گفت: ای پسر رسول خدا، چگونه [و بر چه اساسی] ادعای مدعی امامت، درست و مبتنی بر واقعیت است؟

امام علیه السلام فرمود: براساس نص و با ارائه دلیل.

پرسید: دلیل بر امامت امام چیست؟

امام علیه السلام فرمود: با [آزمودن] دانش مدعی و مستجاب الدعوه بودن او.

گفت: چگونه از آینده خبر می دهید؟

ص: ۳۱۲

امام علیه السلام فرمود: براساس عهد و پیمانی (دانشی) که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما رسیده است.

گفت: چگونه از نهان و راز مردم و آنچه در دل آنان می گذرد خبر می دهید؟

امام علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»؛

از فراست و تیزبینی مؤمن بر حذر باشید که او به مدد فروغ خداوند می نگرد [و چهره و درون انسان را می کاود] آیا این گفته پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را شنیده ای؟

پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود: هر مؤمنی به اندازه ایمان، بینش و دانش خود از این تیزبینی برخوردار بوده و به مدد نور الهی در افراد می نگرد [و از نهان و اندیشه ناگفته آنان باخبر می شود]. خدای عز و جل - تمام آنچه را که به مؤمنان داده، در ما امامان یک جا جمع کرده است و همو در کتاب محکم و سستی ناپذیر خود فرموده است: **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (۱)**؛ در این سرگذشت عبرت انگیز، نشانه هایی است برای هوشیاران.

بنابراین، نخستین این هوشیاران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله است و پس از او [علی بن ابی طالب] امیر المؤمنین علیه السلام است، سپس حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و امامان از فرزندان حسین علیه السلام هستند [که] تا روز قیامت [از این موهبت الهی برخوردار می باشند].

حسن بن جهم می گوید: مأمون رو به حضرت رضا علیه السلام کرد و گفت: ای

ص: ۳۱۳

ابو الحسن، از مواهبی که خداوند تنها به شما خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله داده ما را بیشتر آگاه کن.

امام علیه السلام فرمود: خدای عز و جل - به وسیله روحی مقدس و پاکیزه که [از جنس] فرشته نباشد، ما را یاری داده است. این روح در میان گذشتگان تنها با رسول خدا صلی الله علیه و اله بود و [همچنان] با امامان از خاندان ماست که [گام های] ایشان را استوار کرده، در راه راست می گمارد و ایشان را موفق می دارد. این روح، ستون نوری است که میان ما و خدای عز و جل - امتداد یافته است.

مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: ای ابو الحسن، شنیدم که جماعتی درباره شما [خاندان] راه غلو در پیش گرفته و از حد اعتدال گذشته اند.

امام علیه السلام فرمود: پدرم موسی بن جعفر از پدرش و او از جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب - که درود خداوند بر آنان باد - برایم حدیثی نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «لا ترفعونی فوق حقی، فإنّ الله - تبارک و تعالی - اتّخذنی عبداً قبل أن یتخذنی نبیاً»؛

مرا فراتر از آنچه که باید و سزاوار آن هستم ندانید، زیرا خداوند - تبارک و تعالی - پیش از آن که مرا به رسالت برگزیند به بندگی ام برگزیده است.

خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید: «^۱ كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أ يَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱)»؛

ص: ۳۱۴

برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد، سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا، مرا پرستش کنید، بلکه سزاوار مقام او، این است که بگوید: مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می آموختید و درس می خواندید و غیر از خدا را پرستش نکنید. و نه این که به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگار خود انتخاب کنید. آیا شما را، پس از آن که مسلمان شدید، به کفر دعوت می کند؟».

علی علیه السلام فرمود: «یَهْلِكُ فِي إِثْنَانٍ وَلَا ذَنْبَ لِي، مَحَبُّ مَفْرُطٍ وَ مَبْغُضٌ مَفْرُطٌ، وَأَنَا أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - مِمَّنْ يَغْلُو فِينَا وَ يَرْفَعُنَا فَوْقَ حَدِّهَا كِبْرَاءَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ النَّصَارَى، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا - أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱)»؛

دو کس به وسیله من هلاک می شود، بدون این که من در هلاکت او دخیل و مقصر باشم:

آن کس که مرا دوست می دارد و در این راه زیاده روی می کند و آن کس که دشمنی با مرا از حد بگذراند. کسی که درباره ما راه غلو و افراط در پیش گیرد و ما را بیش از آنچه هستیم بخواند [به بیراهه رفته] به درگاه خداوند از آنان بیزاری می جویم، همچنان که عیسی بن مریم علیه السلام از نصاری بیزاری جسته است. همان هایی که خداوند درباره شان می فرماید: «و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود، غیر از خدا انتخاب کنید؟ او می گوید: منزه می تو، من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم.

اگر چنین سخنی گفته باشم، تو می دانی. تو از آنچه در روح و جان من است آگاهی، و من از

ص: ۳۱۵

آنچه در ذات پاک توست، آگاه نیستم به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها باخبری. من، جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آن‌ها نگفتم. به آن‌ها گفتم: خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست و تا زمانی که در میان آن‌ها بودم، مراقب و گواه ایشان بودم، ولی هنگامی که مرا از میان آن‌ها برگرفتی، تو خود مراقب آن‌ها بودی، و تو بر هر چیز گواهی.

نیز حضرت احدیت فرموده است: «لَنْ يَسْتَكْفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ (۱)؛

هرگز مسیح از این‌جا نداشت که بنده خدا باشد، و نه فرشتگان مقرب او از این‌جا [امر] با داشتند.

و نیز می‌فرماید: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ (۲)؛

مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده خدا بود، پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند.

مادرش، زن بسیار راستگویی بوده هر دو غذا می‌خوردند».

معنای آن این است که آن دو [همانند دیگر انسان‌ها] از خود فضولات دفع می‌کردند. بنابراین هر کس پیامبران را خدا بخواند و امامان را خدا یا پیامبر بنامد یا غیر امام را امام بخواند [به یقین بیراهه رفته و کفر ورزیده است و] ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم.

مأمون گفت: ای ابو الحسن درباره «رجعت» چه می‌گویی؟

امام علیه السلام فرمود: [بی تردید] «رجعت» حقیقت دارد و در میان امت‌های پیشین وجود داشته و قرآن از آن سخن گفته است. رسول خدا صلی الله علیه و اله [نیز در این باب] فرموده است: «هر آنچه در میان امت‌های پیشین وجود داشته، بی هیچ

ص: ۳۱۶

۱- (۱). نساء/ ۱۷۲.

۲- (۲). مائده/ ۷۵.

کاستی در این امت نیز خواهد بود». سپس امام علیه السّلام فرمود: چون مهدی (عجل الله فرجه) [که] از فرزندان من [است] خروج کند، عیسی بن مریم فرود آمده، پشت سر او نماز خواهد گزارد.

آن گاه حضرتش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله این روایت را نقل کرد: «إن الاسلام بدأ غریبا و سيعود غریبا، فطوبی للغریب». قیل: یا رسول الله ثم یكون ماذا؟

قال: ثم یرجع الحق إلی أهله؛ اسلام، غریبانه آغاز شد و غریب خواهد شد، پس خوشا به حال غریبان.

گفته شد: ای رسول خدا، پس از آن چه خواهد شد؟

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: حق به صاحبان آن بازمی گردد».

مأمون از امام علیه السّلام پرسید: ای ابو الحسن، درباره قائلان به «تناسخ» چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود: هر کس قائل به تناسخ باشد [و آن را بپذیرد] به یقین به خداوند بزرگ کفر ورزیده، بهشت و دوزخ را تکذیب کرده است.

مأمون پرسید: درباره «مسخ شدگان» چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود: آنان گروهی بودند که خداوند بر ایشان خشم گرفته، مسخشان کرد. [مسخ شدگان] سه روز زنده ماندند و بدون این که زایش و تولید مثل داشته باشند مردند. [از این روست که] خوردن و استفاده های دیگر از بوزینه ها، خوک ها و دیگر حیواناتی که مسخ شدگان به صورت آن ها درآمدند، حرام است.

مأمون گفت: ای ابو الحسن، پس از تو زنده نباشم. به خدا سوگند، دانش دوست و سره، تنها نزد اهل بیت علیهم السّلام است و دانش پدرانم به تو رسیده است.

خداوند از جانب اسلام و مسلمانان تو را پاداش نیکو دهد».

حسن بن جهم می گوید: چون امام رضا علیه السّلام مجلس مأمون را ترک کرد و به سوی منزل خود روانه شد، به خانه حضرت رفتم و گفتم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و اله، خدا را سپاس که تو را از نظر و رأی نیکوی امیر المؤمنین (مأمون) برخوردار کرد و او را واداشت تا - آن گونه که دیدم - گرامی ات دارد و گفته ات را بپذیرد.

امام علیه السّلام فرمود: ای پسر جهم، فریفته این گرامی داشتن ها و گوش به سخن دادن و پذیرفتن ها مشو که او مرا به ستم و به زهر خواهد کشت. این [خبر] از پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و اله به من رسیده، پس تا زمانی که زنده هستم این [راز] را پنهان دار.

حسن بن جهم می گوید: تا آن هنگام که [ابو الحسن الرضا ع] در طوس و به زهر کشته شده، در خانه «حمید بن قحطبه طائی» و در کنار هارون دفن شد، این راز را همچنان در سینه پنهان می کردم [و آن زمان بود که این مطلب را باز گفتم]». (۱)

۸. گفت و گوی امام رضا علیه السلام با یحیی بن ضحاک سمرقندی

علیرغم این که مأمون وانمود می کرد که بزرگی و شکوه امام رضا علیه السلام را می خواهد، اما هماره بر آن بود تا اشتباهی از امام علیه السّلام رخ دهد و طرف بحث بر امام علیه السّلام چیره شود. زمانی که فقیهان و متکلمان در مجلس مأمون جمع شده بودند و امام علیه السلام نیز حضور داشت، مأمون آنان را واداشت تا درباره امامت با

ص: ۳۱۸

امام علیه السّلام مناظره کنند.

امام علیه السّلام به آنان فرمود: «یکی از میان خود برگزینید که چون به دلایل من تن دهد و قانع شود، شما نیز از او پیروی کنید.

آنان پذیرفتند و «یحیی بن ضحاک سمرقندی» را که در خراسان همتایی نداشت، برای مناظره با امام علیه السّلام برگزیدند. امام علیه السّلام به او فرمود: ای یحیی، هر چه می خواهی بپرس.

یحیی گفت: درباره امامت گفت و گو کنیم. چگونه امامت را از آن کسی می دانی که به امامت برگزیده نشده، اما آن را که محل اتفاق بود و به امامت رسید امام نمی دانی؟

امام علیه السّلام فرمود: ای یحیی، اگر کسی گفته دروغگویی را نسبت به خود تصدیق کند یا سخن راستگویی را نسبت به خود دروغ بخواند [در این صورت] راه درست پیموده و به حق رفتار کرده یا این که باطل کار بوده و راه خطا در پیش گرفته است؟ یحیی خموش شد.

مأمون به یحیی گفت: پاسخ او را بده.

یحیی گفت: [به جاست که] امیر المؤمنین مرا از این کار معاف دارد.

مأمون به امام رضا علیه السّلام گفت: ای ابو الحسن، انگیزه خود را از طرح این سؤال برای ما بازگو.

امام علیه السّلام فرمود: یحیی ناگزیر است روشن کند که آیا امامان او به دروغ علیه خود سخن گفته اند یا راست گفته اند؟ اگر بگویند: آنان دروغ گفته اند، بنابراین فرد دروغگو امین نخواهد بود و اگر بگویند: راست گفته اند [پس بدانید که] نخستین آنان (ابو بکر) گفت: «[در حالی] به سرپرستی شما منصوب شدم که از

شما بهتر نبودم». دومین آنان (عمر) گفت: «بیعت با او رخدادی غیرمنتظره و اقدامی نامعقول بود. از این پس هر کس چنین خطایی مرتکب شود او را بکشید».

به خدا سوگند او (عمر) کیفر مرتکبان چنین خطایی را تنها کشته شدن می دانست. بنابراین، [انتخاب و] بیعت با کسی که بهترین مردم نبوده و از مزایای «بهترین» بودن، چون: دانش، جهاد و دیگر فضایل برخوردار نباشد - که او نیز چنین بود - چنان خطای فاحش و ویرانگری است که هر کس مرتکب همانند آن شود کیفرش کشته شدن است. حال، تعیین جانشین از سوی چنین کسی [که به این صورت انتخاب شده] چگونه پذیرفته می شود؟

از دیگر سو او بر فراز منبر می گفت: «شیطانی بر من چیره می شود، پس هر گاه که [دیدید] مرا از راه راست خارج می کند، شما مرا به راه آورید و چون خطایی کردم، راهنمایی ام کنید».

چه راست گفته باشند، چه دروغ، در هر حال آنان امام نیستند. [اینک از یحیی می پرسم که] چه پاسخی دارد؟

مأمون از این گفتار امام رضا علیه السلام شگفت زده شد و گفت: ای ابو الحسن بر گستره زمین کسی چون تو این چنین نیکو از عهده این کار (مناظره) بر نمی آید». (۱)

۹. گفت و گوی امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی

«حسن بن محمد نوفلی» می گوید: «سلیمان مروزی، متکلم خراسان، بر

ص: ۳۲۰

مأمون وارد شد و مأمون او را گرامی داشته، صله اش داد. آن گاه به او گفت: عمو زاده ام علی بن موسی از حجاز آمده است. او [علم] کلام و متکلمان را دوست می دارد. خوب است روز «ترویه» نزد ما آمده با او به مناظره پردازی.

سلیمان گفت: ای امیر المؤمنین، [خوش ندارم] در مجلسی که بنی هاشم نیز حضور دارند از او چیزی بپرسم، چرا که [می ترسم] در گفت و گو و مناظره با من درمانده، از به پایان رساندن گفت و گو بازماند و [بدین ترتیب] از منزلت و جایگاهش کاسته می شود و این، برای من ناگوار و ناپسند است.

مأمون گفت: از آن جا که توانمندی [علمی] تو را می دانستم، احضارت کردم و اگر در این رویارویی حتی در یک مورد حجت و دلیل او را رد کنی و باطل نمایی نیاز مرا برآورده ای.

سلیمان گفت: ای امیر المؤمنین، هرچه می گویی. مرا و او را رودررو قرار ده و خود نظاره کن.

مأمون یکی نزد امام علیه السلام فرستاد که حامل این پیام بود: مردی از اهالی مرو که در علم کلام یگانه خراسان می باشد بر ما وارد شده است. [به جاست] زحمت آمدن به این جا را بر خود هموار کنی.

امام علیه السلام برخاست تا تجدید وضو کند. آن گاه به ما که «عمران صابی» نیز همراهمان بود، فرمود: پیشتر از من بروید، ما نیز به سوی سرای مأمون رفته بر دروازه او قرار گرفتیم. «یاسر» و «خالد» دستان مرا گرفته، به درون بردند. به مأمون سلام دادم و او گفت: برادرم ابو الحسن - که خدا سلامتش دارد - کجاست؟

گفتم: او که در حال جامه پوشیدن بود، به ما فرمان داد تا پیشتر از او به این جا بیاییم و سپس به او گفتم: ای امیر المؤمنین، مولای تو عمران همراه من آمده

و بر درب سرا ایستاده است.

مأمون گفت: عمران کیست؟

گفتم: عمران صابی، همو که به دست تو مسلمان شد.

مأمون گفت: وارد شود.

عمران وارد شد و مورد استقبال مأمون قرار گرفت. مأمون به او گفت: ای عمران، نمردی تا این که در شمار بنی هاشم قرار گرفتی.

عمران گفت: از این که خداوند به وسیله امیر المؤمنین (مأمون) مرا چنین شرافتی داد او را سپاس و ستایش می گویم.

مأمون گفت: ای عمران، این [مرد] سلیمان مروزی، متکلم خراسان است.

عمران گفت: ای امیر المؤمنین، او مدعی است که یگانه خراسان و صاحب نظر است، اما «بداء» را انکار می کند.

مأمون گفت: پس چرا با او مناظره نمی کنی؟

عمران گفت: او اگر بخواهد من حاضر م.

[در همین حال] امام رضا علیه السلام وارد مجلس شد و فرمود: در چه حالی بودید؟

عمران گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و اله این [مرد] سلیمان مروزی است.

سپس به سلیمان گفت: آیا گفته ابو الحسن را درباره «بداء» می پذیری [و به آن رضایت می دهی]؟

سلیمان گفت: در صورتی به گفته ابو الحسن درباره «بداء» تن می دهم که برهانی ارائه کند تا بدان وسیله با همگنان صاحب نظر احتجاج کنم.

مأمون به امام علیه السلام گفت: ای ابو الحسن درباره آنچه که آنان را به گفت و گو و نزاع واداشته چه می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: ای سلیمان، خدای عز و جل می فرماید: «أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْتَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكْ شَيْئاً (۱)»

آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟، وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ (۲)

او کسی است که آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را بازمی گرداند»،

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۳) هستی بخش آسمان ها و زمین اوست»،

يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ (۴)؛

او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید»،

وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۵)؛ و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد»،

«وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ (۶)؛

و گروهی دیگر، به فرمان خدا واگذار شده اند و کارشان با خداست، یا آن ها را مجازات می کند، یا توبه آنان را می پذیرد

وَ «وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يُنْقَصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ (۷)؛

و هیچ کس عمر طولانی نمی کند، یا از عمرش کاسته نمی شود، مگر این که در کتاب [علم خداوند] ثبت است.

حال ای سلیمان بگو که [با وجود این آیات]، چگونه [و چه چیزی از] «بداء» را انکار می کنی؟

سلیمان گفت: آیا از پدرانیت درباره بداء روایتی داری؟

امام علیه السلام فرمود: آری. از ابو عبد الله [امام صادق] علیه السلام روایت کرده ام که فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ -عَلَمِينَ، عَلَمًا مَخزُونًا مَكْنُونًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ،

ص: ۳۲۳

۱- (۱). مریم/۶۷.

۲- (۲). روم/۲۷.

۳- (۳). بقره/۱۱۷ و انعام/۱۰۱.

۴- (۴). فاطر/۱.

۵- (۵). سجده/۷.

۶- (۶). توبه/۱۰۶.

و علما علمه ملائکتہ و رسلہ، فالعلماء من أهل بیت نبیہ یعلمونہ؛

خدای عز و جل - دو «علم» دارد، علمی مخزون و نهفته که جز او کسی از آن آگاه نیست و «بداء» از همان [سنخ] است و علمی که به فرشتگان و پیامبران آموخته است که عالمان از خاندان پیامبرش (رسول اکرم صلی الله علیه و اله) آن علم را دارند.

سلیمان گفت: دوست دارم شاهی از قرآن درباره «بداء» بیاوری.

امام فرمود: آن جا که خدای عز و جل - به پیامبر خود می فرماید: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ (۱)؛ [حال که چنین است] از آن ها روی بگردان که هرگز در خور ملامت نخواهی بود». [خداوند با این خطاب،] اراده کرده بود که آن جماعت را هلاک کند، اما برای او «بداء» حاصل شد و فرمود: «وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۲)؛ و پیوسته تذکر ده، زیرا تذکر مؤمنان را سود می بخشد».

سلیمان گفت: فدایت گردم، بیشتر بگو.

امام علیه السلام فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و اله برایم نقل کرد که او فرمود: «خدای عز و جل - به یکی از پیامبران خود وحی کرده، فرمود: به فلان پادشاه خبر بده که در زمانی معین [که چندان دور نخواهد بود] جان او را می ستانم.

پیامبر خدا نزد پادشاه رفت و مأموریت خود را به انجام رساند. پادشاه بر تخت سلطنت خود به درگاه الهی چندان دعا کرد که از تخت به زیر افتاد. آن گاه عرضه داشت: خداوندا، چندان مهلتم ده تا این که کودکم جوان شود و کارم را به سامان آورم.

خدای عز و جل - به پیامبر خود وحی کرده، فرمود: نزد آن پادشاه برو و به

ص: ۳۲۴

۱- (۱). ذاریات/۵۴.

۲- (۲). ذاریات/۵۵.

او بگو که من (خداوند) اجل او را نادیده گرفتم و پانزده سال بر عمر او افزودم.

آن پیامبر گفت: خداوند، تو می دانی که هرگز دروغ نگفته ام [چگونه چنین مطلبی که با پیام پیشین در تعارض است به او بگویم؟].

خدای -جل و علا- بدو وحی فرمود که: تو تنها یک بنده ای و مأمور هستی، پس پیام را به او برسان [و بدان] که خداوند در کارهایش مورد بازخواست قرار نمی گیرد».

آن گاه امام علیه السلام به سلیمان فرمود: گمان می کنم درباره بداء با یهود همانند [و هم اندیشه] شده ای.

سلیمان گفت: از این امر به خدا پناه می برم. یهود چه گفتند؟

□
امام علیه السلام فرمود: یهود گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ (۱)؛ دست خدا بسته است» و منظور آنان این است که خداوند تمام کارها را به انجام رسانده، دیگر چیزی پدید نمی آورد.

خداوند -جل و علا- [در پاسخ آنان] فرمود: «عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا (۲)؛ دست های آنان بسته باد و از رحمت الهی دور شوند».

[در محضر پدرم بودم که] گروهی از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره بداء پرسیدند، او فرمود: «بداء» و «ارجاء» (این که خداوند کار رسیدگی به گروهی را خود در اختیار گرفته که مجازات کند یا ببخشد) [چه جای انکار دارد که] مردم آن را انکار کنند؟

□ □
سلیمان گفت: آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ؛ ما آن را در شب قدر نازل کردیم» درباره چه چیزی نازل شده است، مرا از [مفهوم] آن آگاه کن.

ص: ۳۲۵

۱- (۱). مائده/۶۴.

۲- (۲). مائده/۶۴.

امام علیه السّلام فرمود: ای سلیمان، شب قدر شبی است که خدای-عز و جل- آنچه را که [باید] در یک سال [میان دو شب قدر] رخ دهد، رقم می زند، مانند: حیات و مرگ، خیر و شر و ارزاق و تمام مقدرات این شب حتمی و شدنی است.

سلیمان گفت: فدایت گردم، اینک فهمیدم. باز هم بگو.

امام علیه السّلام فرمود: ای سلیمان، اموری هست که نزد خداوند «موقوف» [و امضا نشده] است، پس [اجرای] هرچه از آن امور را بخواهد پیش می اندازد و هرچه را بخواهد به تأخیر می افکند. ای سلیمان، علی علیه السّلام می فرمود: «علم دو گونه است، یکی علمی است که خداوند آن را به فرشتگان و پیامبران آموخته است که شدنی است. پس حضرت حق، خود، فرشتگان و پیامبران خود را [با محقق نشدن این امور] تکذیب نمی کند.

علم دیگر، علمی است مخزون و نهان که هیچ یک از آفریدگان از آن آگاه نخواهند شد. هرچه را بخواهد پیش می اندازد، هرچه را بخواهد به تأخیر می افکند و هرچه را بخواهد محو و هرچه را بخواهد اثبات می کند».

سلیمان به مأمون گفت: ای امیر المؤمنین، از این پس منکر بداء نخواهم شد و آن را تکذیب نخواهم کرد، ان شاء الله.

مأمون به سلیمان گفت: ای سلیمان، آنچه می خواهی از ابو الحسن بپرس، اما از نیکو گوش سپردن و رعایت انصاف غافل مباش.

سلیمان رو به امام علیه السّلام کرد و گفت: ای سرورم، بپرسم؟

امام علیه السّلام فرمود: هرچه می خواهی بپرس.

سلیمان گفت: کسانی «اراده» را اسم و صفتی مانند: حی (زنده)، سمیع (شنوا)، بصیر (بینا) و قدیر (توانا) می دانند. درباره آنان چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود: می گویند: اشیاء از آن رو پدید آمده، [در شکل و ماهیت]

گوناگون هستند که او (خدا) خواسته و اراده فرموده، اما نمی گویند که اشیاء پدید آمده [و در شکل و ماهیت] گوناگون هستند، چون خداوند شنوا و بیناست، همین دلیل بر آن است که «اراده»، وصفی همانند: شنوا، بینا و توانا نیست.

سلیمان گفت: او (خدا) از ازل و همیشه «مرید» (اراده کننده) بوده است.

امام علیه السلام پرسید: آیا اراده او غیر از اوست؟

سلیمان گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: چیزی را با او اثبات کرده ای که ازلی و قدیم نیست.

سلیمان گفت: چه چیزی را اثبات کردم؟

امام علیه السلام پرسید: آیا اراده خداوند «حادث» است؟

سلیمان گفت: نه، حادث نیست.

مأمون بر او بانگ زد و گفت: ای سلیمان، با همچون او با سرسختی مجادله و مغالطه کرده، فخر فروشی می کنی؟ آیا اهل نظر را که گرداگرد تو حضور دارند نمی بینی؟ با او به انصاف رفتار کن. سپس به امام رضا علیه السلام گفت: ای ابو الحسن، با او که متکلم خراسان است گفت و گو کن و او پرسش خود را تکرار کرد.

امام علیه السلام فرمود: ای سلیمان، اراده، حادث است. هر چیزی که ازلی نباشد [لزوما] حادث است و هر چیزی که حادث نباشد ازلی است.

سلیمان گفت: اراده او از اوست، همچنان که شنوایی، بینایی و علم او از اوست.

امام علیه السلام فرمود: بنابراین، اراده او ذات اوست؟

سلیمان گفت: نه [چنین نیست].

امام علیه السّلام فرمود: پس اراده کننده، مانند شنوا و بینا نیست.

سلیمان گفت: همان گونه که او می شنود، می بیند و علم دارد و می داند، خود او نیز اراده کرده است.

امام علیه السّلام فرمود: [پس] خواستن و اراده او چه معنایی دارد؟ او خواست شیء باشد یا این که حی، سمیع، بصیر یا قدیر باشد؟

سلیمان گفت: آری.

امام علیه السّلام فرمود: پس با اراده اش چنین شده است؟ سپس فرمود: بنابراین، اگر زنده، شنوا و بینا بودن حضرت احدیت به اراده او نبوده، گفته تو بی معنا خواهد بود.

سلیمان گفت: آری آن [صفت ها] با اراده او حاصل شدند.

مأمون، اطرافیان و حضرت رضا علیه السّلام [از گفته سلیمان] خندیدند. آن گاه مأمون به حاضران گفت: با متکلم خراسان مهربان باشید [و به سلیمان گفت]: ای سلیمان، از نظر شما خداوند از حالی به حال دیگری درآمده است و این، توصیفی است که شایسته خدای -عز و جل- نیست و سلیمان از گفتن بازماند.

آن گاه امام رضا علیه السّلام فرمود: ای سلیمان، پرسشی از تو دارم.

سلیمان گفت: فدایت گردم، بپرس.

امام علیه السّلام فرمود: تو و یارانت با مردم براساس دانش و درک و شناخت ایشان سخن می گوئید یا براساس نادانسته های آنان؟

پاسخ داد: براساس درک و دانش آنان با ایشان سخن می گوئیم.

امام علیه السّلام فرمود: مردم این گونه دریافته اند که «مرید» چیزی غیر از «اراده» است و قبل از اراده می باشد و فاعل قبل از مفعول بوده است و همین [شناخت،] گفته شما را مبنی بر این که «اراده و مرید یک چیز هستند»

باطل می کند.

سلیمان گفت: فدایت گردم، اراده او (خدا) آن چیزی نیست که مردم شناخته و می دانند.

امام علیه السلام فرمود: می بینم بدون شناخت، مدعی علم به آن (اراده) شده، گفته اید: اراده، چونان شنوایی و بینایی است. بنابراین، اراده از نظر شما چیزی غیر از آنی است که شناخته و درک شده است؟

سلیمان پاسخی نداد.

آن گاه امام علیه السلام فرمود: ای سلیمان، آیا خدای عز و جل - می داند چه چیزی در بهشت و دوزخ است؟

پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود: آیا آنچه را که خدا می داند از علم است؟

سلیمان گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: بنابراین، چیزی از علمش نمی ماند مگر این که [محقق] بشود. [حال از تو می پرسم: آیا خداوند بر [کیفر و پاداش یا شمار] آنان که در دوزخ و بهشت هستند می افزاید یا آن را از آنان برمی گیرد؟

سلیمان گفت: نه، بلکه می افزاید.

امام علیه السلام فرمود: از گفته تو چنین دریافته ام که چیزی را بر آنان افزوده که علم حضرتش به افزایش آن نمی رسید.

سلیمان گفت: فدایت شوم، افزایش، غایت و نهایتی ندارد.

امام علیه السلام فرمود: در این صورت به نظر شما در صورتی که او نهایت و غایت آن را نداند، علم او نیز به آنچه در بهشت و دوزخ است احاطه ندارد و اگر علم او به آنچه در آن ها است احاطه نداشته باشد، از آن چیزی که در آن ها قرار

می گیرد [نیز] آگاه نیست. خداوند [از چنین نسبت هایی] منزّه و بس بالاتر و والاتر است.

سلیمان گفت: از آن رو گفتم آنچه را که در آن ها قرار می گیرد نمی داند که پایانی و غایت برای آن دو (بهشت و دوزخ) نیست و حضرتش آن دو را جاودانه و همیشگی خوانده و ما نمی پسندیم که برای آن دو پایانی قائل شویم.

امام علیه السلام فرمود: علم خداوند به آن [پاداش ها و کیفرها] موجب انقطاع آن دهش ها و کیفرها نمی شود، زیرا خود [ضرورت استمرار] آن را می داند و از همین رو [براساس علم خود] بر آنان می افزاید و از ایشان باز نمی دارد. خدای -عز و جل- [درباره دوزخیان] فرموده است: «كُلَّمَا نَفَثَ جَتُّ جُلُودُهُمْ يَدُلُّنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ (۱)؛ هرچه پوستشان بریان گردد، پوست های دیگر بر جایش می نهیم تا عذاب را بچشند» و درباره [پاداش] اهل بهشت فرموده است:

«عَطَاءٌ غَيْرَ مَحْدُودٍ (۲)؛ [که این] بخششی است که بریدنی نیست» و نیز فرموده است: «وَ فَآكِهَةٌ كَثِيرَةٌ * لَا تَمَقُطُوعُهُ وَ لَا مَمْنُوعُهُ (۳)؛ و میوه های فراوان. نه بریده و نه ممنوع است».

بنابراین، خدای -عز و جل- با علم [به فزونی گرفتن شمار ساکنان بهشت و دوزخ] افزودن [پاداش و کیفر] را قطع نمی کند. آیا آنچه را که بهشتیان می خورند و می نوشند، خداوند جایگزین آن ها نمی کند؟

سلیمان گفت: آری. جایگزین می کند.

امام علیه السلام فرمود: [با این حال] آیا خداوند در حالی که [آشامیدنی ها و خوردنی ها] جایگزین می کند [درست است که بگوییم: از آنان بازداشته،

ص: ۳۳۰

۱- (۱). نساء/ ۵۶.

۲- (۲). هود/ ۱۰۸.

۳- (۳). واقعه/ ۳۲ و ۳۳.

[افزودن را] قطع می کند؟

سلیمان گفت: نه.

امام علیه السلام فرمود: به همین صورت اگر هر آنچه را که در بهشت است جایگزین کند، پس آن را نبریده است؟

سلیمان گفت: [چنین نیست،] بلکه از آنان قطع کرده، بر آنان نمی افزاید؟

امام فرمود: بنابراین هرچه در آن باشد نابود می شود و این-ای سلیمان- باطل کردن جاودانگی و برخلاف کتاب (قرآن) است، زیرا خداوند-عز و جل- می فرماید: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ (۱)؛ هرچه بخواهند در آن جا دارند و پیش ما فزون تر [هم] هست و نیز فرموده است: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ (۲)؛ [که این] بخششی است که بریدنی نیست و «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (۳)؛ و نه از آن جا (بهشت) بیرون رانده می شوند و «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (۴)؛ جاودانه در آنند» و نیز می فرماید «وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ* لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ (۵)؛ و میوه های فراوان. نه بریده و نه ممنوع است.

این بار نیز سلیمان از پاسخ گفتن بازماند.

آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود: ای سلیمان، «اراده» چیست؟ فعل است یا غیر فعل؟

گفت: آری، فعل است.

امام علیه السلام فرمود: پس فعل حادث است، زیرا هر فعلی حادث است.

سلیمان گفت: اراده، فعل نیست.

ص: ۳۳۱

۱- (۱). سوره ق/۳۵.

۲- (۲). هود/۱۰۸.

۳- (۳). حجر/۴۸.

۴- (۴). تغابن/۹.

۵- (۵). واقعه/۳۲ و ۳۳.

امام علیه السلام فرمود: پس با خدا «قدیم» دیگری وجود دارد؟

سلیمان پاسخ داد: اراده همان «انشاء» است.

امام علیه السلام فرمود: ای سلیمان، [این که اراده را همان انشاء می خوانید،] همان چیزی است که به «ضرار» (۱) و یاران او نسبت داده اید؛ همان هایی که می گویند:

«هرچه را که خداوند - عز و جل - آفریده، مانند: آسمان، زمین، دریا، خشکی، سگ و خوک، بوزینه و انسان یا هر خزنده و چرنده، [همانا] اراده خدای - عز و جل - است و اراده او زنده می شود، می میرد، جابه جا می شود، می خورد و می آشامد، آمیزش و زایش می کند، ستم روا می دارد، مرتکب کارهای زشت می شود، کفر و شرک می ورزد».

[وانگهی با این که اعتقاد خود را به این مطلب آشکار کردی] با این گفته [ضرار و یاران او] دشمنی ورزیده، از آن بیزاری می جویی، اما هر دو یک سخن گفته اید.

سلیمان گفت: اراده، همانند شنوایی، بینایی و علم است.

امام فرمود: باز به این سخن بازگشتی؟ برایم روشن کن که آیا شنوایی، بینایی و علم «مصنوع» است یا نه؟

سلیمان گفت: نه.

امام علیه السلام فرمود: پس چگونه آن را نفی کرده، گاهی می گویند: اراده نکرده است و زمانی می گویند: اراده کرده است، اما [این اراده] مفعول او نبوده است؟

سلیمان گفت: این [تناقض] همانند گفته ماست که: زمانی می داند و زمانی نمی داند!

ص: ۳۳۲

۱- (۱)). ضرار، از مشایخ معتزله در علم کلام و «اباضی» بوده است.

امام علیه السّلام فرمود: این دو یکسان نبوده، زیرا نفی «معلوم»، نفی «علم» نیست و نفی مراد، نفی بودن و کینونت «اراده» است، چرا که اگر اراده چیزی نشود [بی تردید، اراده وجود ندارد]. [وانگهی] بسا که علم ثابت باشد هر چند که «معلوم» به منزله بینایی نباشد، [به این معنا که] انسان بینا باشد، اما «مبصر» (آنچه باید دیده شود) موجود نباشد و علم ثابت باشد هر چند که «معلوم» وجود نداشته نباشد.

سلیمان گفت: اراده «مصنوع» (آفریده شده) است.

امام علیه السّلام فرمود: بنابراین، اراده، همانند شنوایی و بینایی نیست که این دو مصنوع نبوده، ولی اراده مصنوع است.

سلیمان گفت: اراده، یکی از صفات خداست و زوال نمی پذیرد.

امام علیه السّلام فرمود: پس انسان نیز باید زوال ناپذیر باشد، زیرا صفت او زوال ناپذیر است؟

سلیمان گفت: نه [چنین نیست]، زیرا انسان فاعل (موجد) صفت خود نیست.

امام علیه السّلام به او فرمود: ای مرد خراسانی، بسیار خطا می ورزی. آیا [این گونه نیست که] به «اراده» و «قول» (فرمان) او اشیاء صورت واقع پیدا می کنند؟

سلیمان گفت: نه.

امام علیه السّلام فرمود: اگر [پدید آمدن اشیاء] به اراده، مشیت و امر و با مباشرت او نباشد، پس چگونه پدید می آید؟ خداوند برتر از این [پندارها و نسبت] هاست.

سلیمان پاسخی برای گفتن نداشت.

آن گاه امام رضا علیه السّلام به سلیمان فرمود: [ای سلیمان،] خداوند -عز و جل -

می فرماید: «وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا (۱)»؛ و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانان آن را وامی داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند. حال باز گو که مراد خداوند از این آیه، ایجاد اراده است؟
سلیمان گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: اگر خداوند اراده را پدید می آورد، پس گفته تو مبنی بر این که اراده، ذات او یا بخشی از اوست باطل است، چرا که او خود را ایجاد نکرده و از حالتی به حالتی دیگر تغییر نمی کند که از منزله و والاتر از این گفته هاست.
سلیمان گفت: مراد خداوند از آیه گفته شده، این نیست که اراده ای پدید می آورد.

امام علیه السلام فرمود: بنابراین، چه چیزی را می خواسته با این آیه بیان کند؟

سلیمان گفت: مراد او از آیه، «فعل» (انجام) چیزی بوده است.

امام علیه السلام [بر او نهیب زده، توبیخ کنان] به او فرمود: وای بر تو، چرا این مسأله را این قدر تکرار می کنی؟ پیشتر به تو گفتم که «اراده» حادث است، زیرا فعل هر چیز، حادث است.

سلیمان گفت: پس اراده معنایی ندارد؟

امام رضا علیه السلام فرمود: [بنابراین، و به گفته شما، حضرت حق -جل و علا- ذات خود را برای شما توصیف نمود تا این که خود را «مرید» اما بدون معنا توصیف کند. پس اگر «اراده» معنایی مبنی بر «قدیم» یا «حادث» بودن نداشته باشد، این گفته شما که «خداوند، از قدیم «مرید» بوده» باطل است.

ص: ۳۳۴

سلیمان گفت: منظور من این است که «اراده»، فعلی است «قدیم» که از خدا صادر می شود.

امام علیه السّلام فرمود: آیا ندانسته ای که آنچه قدیم و لایزال باشد [ممکن نیست] در یک آن و حالت، مفعول، حادث و قدیم باشد؟

سلیمان پاسخ نداد.

امام علیه السّلام به سلیمان فرمود: باکی نیست، پرسش خود را به پایان برسان.

سلیمان گفت: گفتم که «اراده» یکی از صفات اوست.

امام علیه السّلام فرمود: این را بسیار تکرار کرده ای. [حال بگو که این صفت او حادث است یا ازلی و قدیم؟

گفت: حادث است.

امام علیه السّلام فرمود: الله اکبر، پس اراده او حادث است و اگر یکی از صفات او بود باید ازلی و قدیم می بود.

سلیمان سخنی بر زبان نیاورد.

سپس امام علیه السّلام فرمود: هر چیزی که ازلی باشد، مفعول نمی شود.

سلیمان گفت: اشیاء [معلول] اراده او نبوده و [خداوند] اراده [پدید آوردن] چیزی نکرده است.

امام علیه السّلام فرمود: گرفتار و سواس (مالیخولیا) شده ای. ای سلیمان، به زعم تو، خداوند موجودی را [آفرید و کاری انجام داد که اراده آفریدن آن موجود و انجام آن کار را نداشته است. چنین توصیفی شایسته کسی است که نمی داند چه می کند و خداوند منزّه از این [توصیف] است.

سلیمان گفت: ای سرور من، گفتم که اراده، همانند: شنوایی، بینایی و علم است.

مأمون رو به سلیمان کرد و گفت: وای بر تو، تا چه اندازه مغالطه و سرگردانی [میان این تکرارها]؟ این بحث را واگذار و مطلبی دیگر در پیش گیر که توان پاسخ گفتن به این موضوع را نداری.

امام علیه السّلام به مأمون فرمود: ای امیر المؤمنین، او را به حال خویش واگذار و بحث را قطع مکن که آن را دستاویز قرار خواهد داد. [سپس رو به سلیمان کرد و فرمود:] ای سلیمان، سخن خود را دنبال کن.

سلیمان گفت: گفتم که اراده، همانند: شنوایی، بینایی و علم است.

امام علیه السّلام فرمود: باکی نیست. بگو تا بدانم که این ها یک معنا دارند یا دارای معانی مختلفی هستند؟

سلیمان گفت: یک معنا دارند.

امام علیه السّلام فرمود: بنابراین، معنای اراده ها یکی است؟

سلیمان گفت: آری.

امام علیه السّلام فرمود: پس اگر معنای تمام آن یکی باشد [لزوما و بالضروره] اراده ایستادن، نشستن، حیات و مرگ یکی خواهد بود و هیچ یک از این اراده ها بر دیگر مقدم و با دیگر اراده ها [ی نام برده شد] در تضاد نبوده، شیء واحدی هستند.

سلیمان گفت: معنای آن ها متفاوت است.

امام علیه السّلام فرمود: به من بگو که «مرید» همان اراده است یا چیزی دیگری است؟

سلیمان گفت: همان اراده است.

امام علیه السّلام فرمود: اگر «مرید» از نظر شما همان اراده باشد [بی تردید] با مرید [ی که ما می شناسیم] متفاوت است.

سلیمان گفت: ای سرورم جز به ارادهٔ مرید [کاری صورت نمی پذیرد].

امام علیه السّلام فرمود: پس اراده حادث است [و اگر جز این را بپذیریم] لاجرم با «مرید» که قدیم است، قدیم دیگر وجود دارد. [ای سلیمان،] نیک فهم کن و بر پرشست بیفزا.

سلیمان گفت: پس «اراده»، نامی از نام های اوست.

امام علیه السّلام فرمود: آیا خود، خویش را به این نام خوانده است؟

سلیمان گفت: او خود را به این نام نخوانده است.

امام علیه السّلام فرمود: بنابراین، تو را نیامده است که حضرتش را به نامی بخوانی که ذات خویش را بدان نخوانده است.

سلیمان گفت: او خود را [«مرید» خوانده،] بدان صفت توصیف کرده است.

امام علیه السّلام فرمود: این که حضرتش خود را مرید خوانده، بدان معنا نیست که او «اراده» است یا این اراده، نامی از نام های او باشد.

سلیمان گفت: به این دلیل که ارادهٔ او علم اوست.

امام علیه السّلام فرمود: ای نادان، اگر علم به چیزی پیدا کند، آن را اراده کرده است؟

سلیمان گفت: البته چنین است.

امام علیه السّلام فرمود: و اگر ارادهٔ چیزی نکند علم به آن پیدا نمی کند؟

پاسخ داد: همین گونه است!

امام علیه السّلام فرمود: این را از کجا می گویی؟ و چه دلیلی وجود دارد مبنی بر این که ارادهٔ او علم اوست؟ در حالی که به چیزی علم دارد که هرگز ارادهٔ آن را

نخواهد کرد، آن جا که می فرماید: «وَلَيْسَ شَيْئًا لَّنْذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ (۱)؛ و اگر بخواهیم قطعا آنچه را که به تو وحی کرده ایم می بریم». پس او می داند چگونه آن [وحی] را ببرد، اما هرگز چنین نمی کند.

سلیمان گفت: زیرا که خداوند از امر [اراده] فارغ شد و چیزی به او نمی افزاید.

امام علیه السلام فرمود: این، گفته یهود است. خداوند فرموده است: «أَدْعُونِي أَجِبْ لَكُمْ (۲)؛ بخوانید مرا تا شما را اجابت کنم». پس این گفته خدا چه می شود؟

سلیمان گفت: این گفته خداوند بدان معناست که بر انجام آن تواناست.

امام علیه السلام فرمود: آیا خداوند وعده می دهد، اما به آن وفا نمی کند؟ او می فرماید: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ (۳)؛ در آفرینش، هر چه بخواهد می افزاید» و «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۴)؛ خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل کتاب نزد اوست». [بنا به گفته شما که] او از کار فراغت یافته، پس چگونه چنین فرموده است؟

این بار نیز سلیمان پاسخ نداشت.

امام علیه السلام فرمود: ای سلیمان، آیا می داند که انسانی به وجود خواهد آمد، اما او اراده می کند که نیافریند، یا این که انسانی امروز می میرد، ولی او اراده کند که در این روز نمیرد؟

سلیمان گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: یعنی این که می داند آنچه را اراده کرده بشود، می شود؟ یا

ص: ۳۳۸

۱- (۱). إسرائ/ ۸۶.

۲- (۲). غافر/ ۶۰.

۳- (۳). فاطر/ ۱.

۴- (۴). رعد/ ۳۹.

این که می داند آنچه را که اراده اش بر به وجود نیامدن و نشدن آن تعلق گرفته، خواهد شد؟

سلیمان گفت: می داند که هر دو [حالت] شدنی است.

امام علیه السّلام فرمود: بنابراین، می داند که انسانی در یک زمان زنده و مرده، ایستاده و نشسته و بینا و کور است که البته این، امری محال است.

سلیمان گفت: فدایت شوم، او می داند که تنها یکی از دو حالت [یاد شده] رخ می دهد؟

امام علیه السّلام فرمود: چنین باشد. [حال بگو که] کدام یک از دو حالت خواهد بود؟ چیزی که اراده کرده باشد، یا چیزی را که اراده شدنش نکرده بود؟

سلیمان گفت: همان چیزی که اراده شدنش کرده بود.

امام رضا علیه السّلام مأمون و اصحاب دیگر مکاتب [از سخن سلیمان] خندیدند.

امام علیه السّلام به سلیمان فرمود: [ای سلیمان،] خطا کردی، [اما،] گفته خود را که گفته ای «او می داند که امروز انسانی می میرد، اما او نمی خواهد آن انسان بمیرد، و او خلقی را می آفریند که نمی خواهد بیافریند» رها کردی.

سلیمان گفت: می گویم: «اراده» نه اوست و نه غیر (جدای از) اوست.

امام علیه السّلام فرمود: ای نادان، اگر بگویی که اراده، او نیست آن را غیر از او خوانده و اگر بگویی که اراده غیر از او نیست آن را [ذات] او شمرده ای.

سلیمان گفت: او (خدا) می داند چگونه چیزی را می سازد (می آفریند)؟

امام علیه السّلام فرمود: آری.

سلیمان گفت: همین، اثبات کننده شیء است.

امام علیه السّلام فرمود: سخنی محال بر زبان راندی، چرا که کسی [حرفه] بنایی را خوب می داند، اگر چه بنایی نکند، دوزندگی را می داند، هر چند چیزی ندوزد

یا این که [دانش] ساختن چیزی را نیکو فرا گرفته و می داند، اما هرگز آن را نسازد.

سپس فرمود: ای سلیمان، آیا او می داند یکی است و چیزی با او نیست؟

پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود: آیا این [که می داند یکی است و چیزی با او نیست] اثبات کننده چیزی است؟

سلیمان [با انکار گفته خویش] گفت: او (خدا) نمی داند که یکی است و چیزی با او نیست.

امام علیه السلام فرمود: آیا تو این را می دانی؟ سپس فرمود: ای سلیمان، بنابراین [ادعا،] تو از او داناتری.

سلیمان گفت: [صورت] این مسأله، محال است.

امام علیه السلام فرمود: از نظر تو محال است که او (خداوند) یکی است و چیزی با او نیست؟ و او زنده، شنوا، بینا، آگاه و تواناست و خود از آن آگاهی ندارد؟ [اگر چنین بگویی، بی تردید] باطل خواندن و تکذیب گفته اوست و او والاتر از این نسبت ها است.

سپس امام رضا علیه السلام فرمود: وانگهی، چگونه اراده پدید آوردن چیزی می کند که نمی داند چیست؟ و چگونه باید پدید بیاورد؟ پس اگر صانع و آفریننده ای پیش از آفرینش، نداند چگونه آن را پدید آورد، بی تردید سرگردان است و خداوند از این صفت ها منزّه و والاتر است.

سلیمان گفت: اراده [همان] قدرت است.

امام علیه السلام فرمود: خدای عزّ و جلّ - همیشه هر چه را بخواهد بر [انجام] آن تواناست و ناچار باید میان اراده و قدرت را تفکیک کرد، چرا که حضرت حق -

جل و علا-فرموده است: «وَلَيْسَ شَيْئًا لِنُذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ (۱)؛ و اگر بخواهیم قطعا آنچه را به تو وحی کرده ایم می بریم». پس اگر «اراده» همان قدرت باشد، پس او قدرت دارد و به دلیل داشتن قدرت، وحی فرو فرستاده را [از میان] می برد.

سلیمان خاموش شد و مأمون به او گفت: ای سلیمان، این (منظور امام علیه السلام بود) عالمترین فرد از خاندان هاشم است، آن گاه حاضران مجلس را ترک کردند». (۲)

۱۰. گفت و گوی امام رضا علیه السلام با فقیهان مذاهب اسلامی

مردی در خراسان سوگند یاد کرد که: معاویه از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نیست [و اگر معاویه از یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باشد] همسرش را طلاق بدهد.

فقیهان فتوای به طلاق دادند. از امام رضا علیه السلام در این باره پرسیده شد، حضرتش فرمود: آن مرد نباید [به جهت این سوگند] همسرش را طلاق بدهد.

فقیهان نامه ای به امام رضا علیه السلام نوشتند، با این عبارت: ای پسر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به چه دلیلی می گویی: همسر او طلاق داده نمی شود؟

امام علیه السلام در پاسخ آنان نوشت: این را از روایت شما، از «ابو سعید خدری» از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل می کنم که در روز فتح [مکه] به «مسلمه» فرمود: «أنتم خیر و أصحابی خیر و لا هجره بعد الفتح؛ شما نیکو و پسندیده هستید و اصحاب من نیز چنین هستند و [بدانید که] پس از فتح، هجرت نشاید».

بدین ترتیب، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هجرت را باطل کرد و آنان را [که هجرت کردند]

ص: ۳۴۱

۱- (۱). إسرائ/ ۸۶.

۲- (۲). صدوق التوحید/ ۴۴-۴۵۴.

فقیهان پس از دریافت پاسخ امام رضا علیه السلام فتوای او را پذیرفتند». (۱)

مبحث سوم: میراث امام رضا علیه السلام

اشاره

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام اندوخته سترگ علمی برای جامعه بشری به طور عام و پیروان اهل بیت علیهم السلام و مسلمانان به طور خاص بر جای گذاشت. این میراث گرانبها شامل علمی بود، چون: فلسفه، کلام، علم طب، فقه، تفسیر، تاریخ، ادب، پرورش، سیاست و جامعه شناسی. مأمون نیز ناخواسته، زمینه نشر این اندوخته علمی را فراهم کرد. دانستن این امر ضروری است که مأمون هرگز درصدد تقویت پایگاه علمی امام رضا علیه السلام نبود، بلکه بر آن بود تا با تشکیل مجالس بحث و مناظره و فراخوان عالمان دیگر دیانت ها و فرقه ها، امام رضا علیه السلام را در میدان مبارزه با آنان حتی اگر یک بار هم که باشد درمانده ببیند که در این صورت می توانست به اهداف شوم خود که همانا کاستن از منزلت و جایگاه علمی امام علیه السلام در میان مردم بود برسد.

از آن جا که بیان امامان معصوم با بیان حضرت حق همسو می باشد و کلام حضرت حق «کلمة علیا» است و در ضمیر جویندگان حقیقت می نشیند، به دست مأمون فرصتی طلایی فراهم شد تا امام علیه السلام دانش خود را در تمام عرصه ها بروز دهد، در جامعه چهره کند و با تمام کسانی که می پنداشتند می توانند با دانش خود امام علیه السلام را از میدان هموردی علمی به در ببرند، هموردی کند و پیروز میدان باشد.

ص: ۳۴۲

پیش از این خواندیم که عالمان فرقه‌ها و مذاهب اسلامی، برای چالش علمی با امام رضا علیه السّلام و مطرح کردن مسائلی پیچیده، دعوت مأمون را پذیرفتند تا خواسته‌های او را برآورده کنند و آنچه از نظر آنان پیچیدگی داشت از حضرت پرسیدند. بنا به نقل مورخان، بیش از بیست هزار مسأله در عرصه‌های گوناگون دانش مطرح شد و امام علیه السّلام به تمام آن‌ها پاسخ قاطع داد و بدین ترتیب در برابر جبروت مأمون و عباسیان به طور خاص و کسانی که فضل و برتری اهل بیت علیهم السّلام را نمی‌شناختند و درباره‌ی آنان پندارهای نادرستی داشتند به طور عام مردانه و عالمانه قد برافراشت و هرگز از حضور در هیچ یک از مناظره‌ها سر باز نزد.

جدای از این مناظره‌ها و احتجاج‌ها مجموعه نص‌هایی که مورد توجه ترجمه‌نگاران بوده، از امام رضا علیه السّلام نقل شده است که به «رضویات» شناخته می‌شود، مانند: «طب الامام الرضا علیه السّلام»، «مسند الامام الرضا علیه السّلام» (۱)، «صحیفه الامام الرضا علیه السّلام» (یا صحیفه اهل بیت) و رساله «جوامع الشریعه» و کتابی با موضوع فقه که به «فقه الرضا علیه السّلام» (۲) معروف است به آن حضرت نسبت داده شده، از آن جمله است.

از امام رضا علیه السّلام حدیث «سلسله الذهب» روایت شده که آن حضرت، آن را از پدران پاک خود روایت کرده و آنان، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و او از جبرئیل و جبرئیل از خدای صاحب عزّت نقل کرده است که فرمود: «لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی»؛

ص: ۳۴۳

-
- ۱- (۱). این کتاب، در بردارنده ۲۴۰ حدیث است که «عبد الله بن احمد بن عامر طائی» آن را روایت کرده است.
 - ۲- (۲). در مورد صحت انتساب این کتاب به امام رضا علیه السّلام، سه نظریه ارائه شده است. ر.ک: عبد الهادی فضلّی، تاریخ التشریح الاسلامی/ ۱۷۵.

[کلمه] لا إله إلا الله دژ [مستحکم] من است. هر کس آن را بر زبان آورد، وارد دژ من شده است و هر کس وارد دژ من شود، از کيفر من ایمن باشد.

«احمد بن حنبل» دربارهٔ سند این حدیث گفته است: «و هذا إسناد لو قرىء على المجنون لأفاق»؛ (۱) این سلسله سند [آن چنان درست و بابرکت است که] اگر بر دیوانه خوانده شود به یقین شفا خواهد یافت.

وانگهی «مسند الامام الرضا عليه السلام» بیش از دو هزار متن در خود دارد که شامل مباحث: اعتقادات، فقه، اخلاق، تفسیر، تاریخ و احتجاجات است که این بخش از کتاب، مهمترین و اصلیتین موضوعی است که «مسند» را تشکیل می دهد. مباحث دانش و شناخت که جایگاهی اصیل در نصوص امام علیه السلام دارد آن چنان گسترده و پر دامنه است که در این ابواب نمی گنجد. البته نصوصی که به اصول اعتقادات، شریعت و موضوع امامت می پردازد، گسترده و مفصل است و از توجه خاص امام علیه السلام برخوردار بوده است. امام رضا علیه السلام با این نصوص، به ویژه موضوع امامت، (۲) با مردود خواندن و ابطال منطقی مذاهب و فرقه هایی که به نحوی از مذهب اهل بیت علیهم السلام جدا شده بودند، تمام راه های نفوذ و رخنه آنان را بست.

با تأملی در احتجاجات امام رضا علیه السلام صراحت و اعتراض را در آن می بینیم که «تقیه» و بیان گزینشی حقایق تاریخی در آن ها جایی ندارد، بلکه امام رضا علیه السلام با این آگاهی که کشته شدن در راه عقیده پایان کار او را رقم می زند، با

ص: ۳۴۴

-
- ۱- (۱). بحار الانوار ۱۰۷/۴۸ (به نقل از: مناقب آل ابی طالب ۴۳۳/۳) و اعیان الشیعه ۱۰۰/۱.
 - ۲- (۲). نصوصی که دربارهٔ امامت از امام رضا علیه السلام صادر شده، به پانصد مورد می رسد. البته احتجاجاتی که دربارهٔ امامت صورت گرفته، و در دو کتاب: «الإصطفاء و النبوه» و «الأدعیه و تفسیر القرآن» آمده و به موضوع امامت ارتباط دارد حجم بزرگی را به خود اختصاص می دهد و در مجموع و به طور تقریبی، یک چهارم تراش آن حضرت را تشکیل می دهد.

تمام توان به میدان مباحث اعتقادی مذهب، گام می نهاد. امام رضا علیه السلام از آن رو وارد این میدان گسترده دامن شد تا حقیقت مذهب اهل بیت علیهم السلام و فلسفه وجودی آن را اثبات کند و به همگان بفهماند که مذهب اهل بیت علیهم السلام، امتداد خط پیامبر خداست و تنها خطی است که آینه رسالت الهی در زمین است. در این جا گزیده ای از تراث امام رضا علیه السلام را باهم می خوانیم تا به عظمت و گوناگونی تراث آن بزرگ پی ببریم:

در آستان عقل، علم و شناخت

۱. العقل حياء من الله و الأدب كلفه، فمن تكلف الأدب قدر عليه، و من تكلف العقل لم يزد إلا جهلاً؛ (۱)

عقل موهبتی است از سوی خداوند و دانش اندوزی [آمیخته به] سختی است. هر کس سختی دانش اندوزی را بر خود هموار کند، به آن می رسد و هر کس خویش را خردمند و نمود کند تنها بر نادانی اش افزوده می شود.

۲. ليس العبادة كثره الصلاة و الصوم، وإنما العبادة التفكير في أمر الله - عزّ و جلّ -؛ (۲)

عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت اندیشه و تفکر در امر [آفرینش] خداوند است.

۳. ما استودع الله عبدا عقلا إلا استنقذه به يوماً؛ (۳)

هر گاه خداوند به بنده ای عقل دهد، بی گمان روزی به وسیله همان عقل او را نجات می دهد.

ص: ۳۴۵

۱- (۱). اصول کافی ۲۴/۱.

۲- (۲). همان ۵۵/۲.

۳- (۳). طوسی، امالی ۵۵/۱.

۱. از «حسین بن خالد» نقل شده است که: «به علی بن موسی الرضا علیه السّلام گفتم: ای پسر رسول خدا، درباره قرآن به من بگو. آیا قرآن خالق است یا مخلوق؟»

امام علیه السّلام فرمود: لیس بخالق و لا مخلوق، و لکنه کلام اللّٰه - عزّ و جلّ -؛

قرآن نه خالق است و نه مخلوق، بلکه سخن خدای - عز و جل - است. (۱)

۲. از «ریان بن صلت» آمده است که: «به [امام] رضا علیه السّلام گفتم: درباره قرآن چه می گویی؟»

فرمود: کلام اللّٰه لا تتجاوزوه، و لا تطلبوا الهدی فی غیره فتضلوا؛

[قرآن] کلام خداست، از حدود آن نگذرید [و فرمان آن را نادیده نگیرید] و جز از آن هدایت نخواهید که گمراه می شوید.

(۲)

۳. از «ابو حیون» مولای امام رضا علیه السّلام از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «من ردّ متشابه القرآن إلی محکمه هدی إلی صراط مستقیم؛»

هر کسی [آیات] «متشابه» قرآن را [با محک] «محکم» آن بسنجد، به راه راست راه یافته است.

سپس فرمود: إنّ فی أخبارنا متشابهها کمتشابه القرآن، و محکما کمحکم القرآن، فردّوا متشابهها إلی محکمها، و لا تتبعوا متشابهها دون محکمها فتضلوا؛

[بدانید که] در اخبار (روایات) ما [نیز] همانند قرآن، «متشابه» وجود دارد و «محکم»، پس متشابه آن را با محکم آن بسنجد. مبادا متشابه آن را گرفته، محکم آن واگذارید که [در این صورت] از راه راست به بیراهه خواهید رفت». (۳)

ص: ۳۴۶

۱- (۱). صدوق، توحید/۳۲۳.

۲- (۲). همان جا و امالی/۲۲۶.

۳- (۳). عیون اخبار الرضا ۱/۲۹۰.

۴. روزی امام رضا علیه السلام از قرآن یاد کرده، حجت ها و برهان آن را بزرگ شمرد و نظم و انسجام آن را معجزه ای سترگ خواند و فرمود: «هو جبل الله المتين، و عروته الوثقى و طريقته المثلى، المؤدى إلى الجنة، و المنجى من النار، لا يخلق على الأزمنة و لا يغت على الألسنة، لأنه لم يجعل لزمان دون زمان، بل جعل دليل البرهان و الحجة على كل إنسان» [□] «لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد (۱)»؛

آن [قرآن]، ریسمان سترگ الهی، دستاویز استوار او و راه آرمانی و کامل او است که به بهشت می انجامد و از دوزخ وامی رهند. با گذشت روزگار که نه نشده و بر زبان ها سنگین و ملالت بار نمی شود، زیرا برای روزگاری خاص و دورانی محدود فرستاده نشده، بلکه راهنما و حجت و برهان هر انسانی قرار داده شده است که «از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویی نمی آید، وحی (نامه) ای است از سوی حکیمی ستوده [صفات]. (۲)»

در آستان توحید

۱. مردی از امام رضا علیه السلام دلیلی بر حدوث جهان خواست، امام علیه السلام فرمود:

«إنك لم تكن ثم كنت و قد علمت أنك لم تكون نفسك و لا كَوْنك من هو مثلك؛ (۳)»

تو وجود نداشتی، سپس به وجود آمدی و دانستی که تو خود را به وجود نیاوردی و کسی چون تو نیز تو را به وجود نیاورده است [پس همین دلیل محکم بر حدوث جهان است].

۲. مردی از مردم «ماوراء النهر» (از سرزمین بلخ) به حضور امام رضا علیه السلام رسید و گفت: «سؤالی دارم اگر آن گونه که می خواهم پاسخ بدهی امامت تو را

ص: ۳۴۷

۱- (۱). فصلت (۴۱)/۴۲.

۲- (۲). همان ۱۳۰/۲.

۳- (۳). توحید/۲۹۳.

می پذیرم.

امام علیه السلام فرمود: در هر مورد که می خواهی بپرس.

مرد بلخی گفت: خدای تو کی (از چه زمانی) بود؟ چگونه بوده و [در امر آفرینش و دیگر کارهایش] بر چه چیزی متکی بوده است؟ مرا از این امور آگاه کن.

امام علیه السلام فرمود: إن الله - تبارك و تعالی - أئین الأئین بلا أئین، و كيف الكيف بلا كيف، و كان اعتمادة علی قدرته؛

خداوند - تبارك و تعالی - بدون این که «این» (مکان) داشته باشد آن را مکان گرداند و بدون این که خود «كيف» (چگونگی) داشته باشد، چگونگی را آفرید و [در آفرینش و دیگر امور] بر قدرت خویش تکیه دارد.

مرد بلخی برخاست و سر مبارک امام علیه السلام را بوسید و گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، محمد فرستاده اوست و علی، وصی رسول خدا و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی متولی کارهای او [در ابلاغ رسالت و ادامه دهنده خط او] است و شما [خاندان]، امامان راست گفتار هستید و تو جانشین ایشان هستی». (۱)

۳. از «حسین بن بشار» نقل شده است که گفت: «از ابو الحسن، علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند می داند چیزی که نبوده، در صورت شدنش چگونه خواهد بود؟ یا این که تا آن چیز نشود (صورت خارجی به خود نگیرد) نمی داند؟

امام علیه السلام فرمود: إن الله تعالی هو العالم بالأشیاء قبل كون الأشياء؛

ص: ۳۴۸

خداوند متعال پیش از پدید آمدن اشیاء، به آن‌ها آگاه است. (۱)

۴. از «یونس بن عبد الرحمن» نقل است که: «به ابو الحسن [علی بن موسی] الرضا علیه السّلام گفتم: چنین برای من روایت شده است که خداوند [همه] علم است که جهل در او نیست، [همه] حیات است که مرگ [و نیستی] در او نیست و [همه] نور است که تاریکی در او نیست.

امام علیه السّلام فرمود: کذلک هو؛ او همان گونه [که توصیف شده] می باشد. (۲)

در آستان رسالت

۱. «ابن السکیت» از ابو الحسن رضا علیه السّلام پرسید: «چرا خدای -عز و جل- موسی بن عمران را با [معجزه] عصا و ید بیضاء و ابزار [ی که با] سحر [ساحران هم‌وردی می کرد]، عیسی را با [معجزه] طب [و درمان بیماران درمان ناپذیر] و محمد صلی الله علیه و آله را با [معجزه] بیان و خطابه فرستاد؟

امام علیه السّلام فرمود: آن هنگام که خداوند، موسی را به پیامبری برانگیخت، سحر و جادو بر آن روزگار غالب و همه گیر بود. از این رو موسی از سوی خداوند ابزارهایی [و معجزه هایی نشان داد] که ساحران، از انجام آن درماندند و بدین ترتیب، سحر آنان را باطل و حجت و برهان [رسالت] خود را اثبات کرد. زمانی که خداوند -تبارک و تعالی- عیسی علیه السّلام را به پیامبری مبعوث کرد، بیمارهای مزمن [و درمان ناپذیر] همه گیر شده بود و مردم، نیازمند درمان بودند.

این بود که عیسی علیه السّلام از نزد خداوند -عزّ و جلّ- چیزی را برای آنان آورد که بدان دست نمی یافتند، از جمله این که به فرمان خداوند، مردگان را برای آنان

ص: ۳۴۹

۱- (۱). توحید الصدوق/ ۱۳۶.

۲- (۲). توحید صدوق/ ۱۳۸.

زنده و کوران و جذامیان ایشان را درمان کرد و با این ابزارها حجت و برهان [رسالت] خود را اثبات نمود.

[روزگار حضرت محمد صلی الله علیه و آله به گونه ای دیگر بود.] آن هنگام که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت، سخنوری و کلام [ابن السکیت می گوید:

و گمان می کنم گفت:] و شعر بر جامعه حاکم بود. لذا او از کتاب خدای - عز و جل - مواعظ و احکامی [که از نظر شیوایی و استحکام، مانندی نداشت]، برای مردم آن روزگار آورد و به وسیله آن ها گفته و ادعای ایشان را باطل و حجت و برهان [رسالت] خود را اثبات نمود.

ابن السکیت خطاب به امام علیه السلام گفت: تالله ما رأیت مثلك الیوم قط، فما الحجة علی الخلق الیوم؛ به خدا سوگند امروزه همانند تو را هرگز ندیده ام. اکنون حجت بر خلق چیست؟

امام علیه السلام فرمود: العقل يعرف به الصادق علی الله فیصدقه، و الکاذب علی الله فیکذبه؛

[امروزه] عقل [حجت است که] به وسیله آن می توان آن کس را که [نسبت] راست به خدا می دهد شناخت و او را تصدیق کرد و آن کس را که بر خدا دروغ می بندد، شناخت و او را تکذیب نمود.

ابن السکیت گفت: به خدا سوگند پاسخ [درست] همین است». (۱)

۲. از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: «از آن رو پیامبران اولو العزم به این صفت خوانده شدند که هر یک دارای کتاب و شریعتی بودند [اما] تمام پیامبران پس از نوح علیه السلام تا زمان ابراهیم خلیل علیه السلام، بر شریعت، روش و کتاب

ص: ۳۵۰

نوح بودند [و شریعتی مستقل نداشتند]. پیامبرانی که در زمان ابراهیم و پس از او بودند، از شریعت و کتاب او پیروی می کردند، تا این که روزگار موسی علیه السّلام فرارسید.

پیامبرانی که معاصر موسی علیه السّلام بودند و آنان که پس از او آمدند شریعت، روش و کتاب موسی را پذیرفته، بدان عمل می کردند، تا این که عیسی علیه السّلام به پیامبری مبعوث شد. همچنین پیامبران معاصر عیسی علیه السّلام و آنان که پس از وی آمدند، شریعت و کتاب او را مبنای عمل خود قرار دادند، تا این که پیامبر ما به رسالت مبعوث شد [که در این روزگار پیامبری با او معاصر نبود و پس از او نیز پیامبری مبعوث نشد].

این پنج پیامبر، اولو العزم و برترین پیامبران و فرستادگان بودند و شریعت محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت پابرجاست و منسوخ نخواهد شد و تا آن زمان پیامبری نخواهد آمد. پس هر کسی که پس از او دعوی پیامبری کند، یا پس از قرآن کتابی آورد [و آن را آسمانی بخواند] خونس برای شنونده هدر است (هر کس چنین ادعایی را بشنود باید مدعی را بکشد).

در آستان امامت

در این مبحث با چند مورد از تعریف امامت، امام و جایگاه او از زبان امام رضا علیه السّلام آشنا می شویم:

۱. از «عبد العزیز بن مسلم» نقل شده است که گفت: «با امام رضا علیه السّلام در مرو بودیم. در آغاز ورودمان به این شهر در روز جمعه ای در مسجد جامع گرد آمدیم. حاضران موضوع امامت را مورد بحث قرار داده بودند و از بسیاری

اختلاف نظر مردم در این باب سخن به میان آوردند. نزد امام رضا علیه السّلام رفتم و او را از موضوع امامت که مردم به آن پرداخته بودند، آگاه کردم.

امام علیه السّلام لبخند زد و فرمود:

ای عبد العزیز، این جماعت ندانسته و [با این پندار که درست می اندیشند] فریب خورده، بیراهه رفته اند.

خدای عز و جل - زمانی پیامبر خود را نزد خویش فراخواند [و جان او را ستاند] که دین [و احکام آن] را برای او کامل کرد و قرآن را که تبیین کننده هر چیزی است بر او فر فرستاد؛ [قرآنی که] خداوند حلال و حرام، حدود و احکام و هر چه را که مردم به آن نیاز دارند در آن بیان کرده فرمود: «ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده ایم (۱)».

نیز حضرت حق در حجه الوداع که روزهای واپسین زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود این آیه را فر فرستاد: «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم». و [بدان که] امر امامت [مایه] کمال دین است. (۲)

پس از آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شاخصه و احکام دین را برای امت خود بیان کرد، راه آنان را برایشان روشن نمود، امت را در راه راست قرار داد، علی علیه السّلام را به راهبری و به عنوان امام آنان معرفی و معین فرمود و تمام آنچه را که امت بدان نیاز داشت برای آنان تبیین نمود، دعوت حق را لیک گفت و به دیدار دوست شتافت.

پس هر کس بپندارد که خدای عز و جل - دین خود را کمال نبخشیده، کتاب خدا را رد [و انکار] کرده است و هر کس چنین کند [بی تردید] به خداوند کفر ورزیده است.

ص: ۳۵۲

۱- (۱). انعام/۳۸.

۲- (۲). مائده/۳.

[ای عبد العزیز،] آیا اینان (امت) مقام و جایگاه امامت را در میان خود می دانند تا با دانش و شناخت خود، بتوانند امام را انتخاب کنند؟

[بدان که] امامت، منزلتی والا-تر، مرتبه ای برتر، جایگاهی بالاتر، [دژی] نفوذناپذیرتر و [دریایی] ژرف است [آن چنان] که مردم با خرد خود نمی توانند به [کنه معرفت] آن برسند، با آرای خود آن را درک کنند یا این که به انتخاب خود، امام را برگزینند. [وانگهی] امامت، مقامی است که خداوند پس از پیامبری و دوستی، به ابراهیم خلیل علیه السلام داد و آن را در مرتبه سوم قرار داد و او را بدان فضیلت، شرافت بخشید و نام او را با این منصب، بلندآوازه نمود، آن جا که فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم. (۱)

ابراهیم علیه السلام از دست یافتن به چنین مقامی شادمان شده، عرضه داشت: «و از دودمانم [چطور]؟» و خدای-تبارک و تعالی- فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی رسد.

[بدین ترتیب] این آیه، تا روز واپسین، امامت هر ستمگری را باطل و مردود کرد و امامت [تنها] در برگزیدگان به ودیعت نهاده شد.

آن گاه [حضرت احدیت، ابراهیم را بزرگی داده،] امامت را در میان برگزیدگان و پاکان از فرزندان او قرار داده، فرمود: «و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم. و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند. (۲)

امامت همچنان در نسل ابراهیم علیه السلام بود و به یکدیگر به ارث می دادند تا این که

ص: ۳۵۳

۱- (۱). بقره/۱۲۴.

۲- (۲). انبیا/۷۲-۷۳.

خداوند، آن را میراث پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ، فرمود: «در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کردند، و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده اند، و خدا سرور و سرپرست مؤمنان است.

از این رو امامت ویژه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ و آله شد و او به فرمان حضرت حق تعالی، [بار سنگین] امامت را بر دوش علی علیه السلام نهاد که [پس از او] در نسل برگزیده او که خداوند، علم و ایمان بدان ها داده، قرار گرفته است، چنان که در کتاب خود فرموده است: «و کسانی که دانش و ایمان یافته اند، می گویند: قطعاً شما [به موجب آنچه] در کتاب خدا [است] تا روز رستاخیز مانده اید». پس مقام امامت تا روز قیامت ویژه فرزندان علی علیه السلام است، چرا که پس از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ پیامبری نخواهد بود. [بنابراین،] این جاهلان و نادانان از کجا و چگونه برای خود امام برگزینند.

[بدان که] امامت جایگاه پیامبران و میراث جانشینان آنان است. امامت، خلافت خداوند و خلافت پیامبر او، منصب امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین علیهما السلام است.

به یقین، امامت زمام دین و موجب به سامان رسیدن و نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امامت بن و اساس بالنده و شاخه متعالی اسلام است. نماز، زکات، روزه، حج و جهاد با وجود امام کمال می یابد [و مقبول حضرت معبود می شود]، غنیمت ها و صدقه ها فزونی می گیرد، حدود و احکام اجرا می شود و مرزها حفظ شده، ایمن می گردد.

امام حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می کند، حدود خدا را برپا می دارد، از دین خدا دفاع می کند، با گفتار حکیمانه، پنددهی نیکو و حجت رسا، به راه خداوند فرا می خواند.

امام همانند خورشید برآمده و شکوه بخش جهان است، در حالی که خود در افق [دوردست] قرار دارد و کسی را یارای دست یافتن به آن و نگریستن در آن نباشد.

امام، ماه تابنده، چراغ فروغ بخش، فروغ درخشان، ستاره راهنما در تاریکی شب و گذرگاه ها، بیابان ها و گرداب های دریاهاست. امام آب نوشین و گوارا به گاه تشنگی، راهنمای به راه هدایت و رهایی بخش از هلاکت است. امام شعله نوربخش بر فراز پشته ها، گرمی بخش سرمازدگان و راهنمای گرفتار شدگان در وادی هلاکت است. پس هر که از او جدا شود [و دوری جوید] بی تردید هلاک خواهد شد. امام، ابر پر باران، بارانی سیل آسا [و فراوان]، خورشیدی فروزان، آسمانی سایه ساز، زمینی گسترده، چشمه ای جوشنده و برکه و بوستان است.

امام، همدمی مهربان، پدری مشفق، برادری دوست، [چونان] مادری نسبت به فرزند خردسال خود دلسوز و به گاه گرفتاری های طاقت سوز، پناه مردم است. امام، امین خدا در میان خلق، حجت حضرتش بر بندگان، جانشین او در زمین خدا، فرا خواننده به سوی او و مدافع از [حدود] حریم (دین) اوست.

امام، از گناهان پاک شده و از عیوب [و کژی] اوارسته است. او به دانش اختصاص یافته و به نشان بردباری آراسته شده است. دین به وجود او نظام یافته و عزت مسلمانان، خشم منافقان و نابودی کافران را [هم] سبب است». (۱)

۲. «حسین بن خالد» از ابو الحسن، علی بن موسی الرضا علیه السلام و او از پدرش و آنان از پدران نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود:

هر کس دوست داشته باشد، بر کشتی نجات سوار شده، به دستاویزی استوار و ناگسستنی چنگ اندازد و به ریسمان محکم خداوند در آویزد، باید پس از من علی

ص: ۳۵۵

۱- (۱). تمام این حدیث را نک: من لا یحضره الفقیه ۴/۳۰۰؛ الخصال/۵۲۷ و عیون اخبار الرضا ۱/۲۱۲.

را [به عنوان] دوست [و امام] خود برگزیند و با دشمن او دشمنی کند و از امامان هدایتگر، از فرزندان او پیروی کند، چرا که پس از من آنان جانشینان و وصی من، حجت های خدا بر خلق و سروران امت من بوده، هادیان پرهیزگاران به سوی بهشت هستند. حزب (جماعت) آنان حزب من و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان آنان، حزب شیطان است. (۱)

۳. نیز حسین بن خالد با همان اسناد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

«یا علی، أنت أخی و وزیرى و صاحب لوائى فى الدنيا و الآخرة، و أنت صاحب حوضى، من أحببک أحببنى و من أبغضک أبغضنى؛ (۲)

یا علی، تو در دو جهان برادر، وزیر، پرچمدار و صاحب حوض منی. هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس با تو دشمنی ورزد با من دشمنی کرده است.

در آستان غدیر

از ابو الحسن علیه السلام، علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده است که درباره «روز غدیر» فرمود: «این روز، روز شادباش گویی است که باید [در آن] به یکدیگر تبریک و تهنیت گوید. پس هر گاه مؤمنی برادر مؤمن خود را ببیند، بگوید: «الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه امیر المؤمنین و الأئمه علیهم السلام؛

ستایش خدای را که ما را در شمار کسانی قرار داد که به ولایت امیر المؤمنین و امامان

ص: ۳۵۶

۱- (۱). صدوق، امالی/ ۱۳.

۲- (۲). همان/ ۳۷.

[معصوم] چنگ انداخته، بدان پایند هستند.

این روز، روز لبخند زدن در چهره مؤمنان است. پس هرکس در روز غدیر در چهره برادر [دینی] خود لبخند بزند، خدای-عز و جل- در روز قیامت با مهربانی در او می نگرد، هزار حاجت او را برآورده می کند، هزار کاخ از مروارید سفید برای او در بهشت می سازد و چهره او را شاداب می گرداند. روز غدیر، روز زینت و آراستن است. هرکس خود را در این روز و برای این روز بیاراید، خداوند گناهان کوچک و بزرگ او را می آمرزد، فرشتگانی را [فرو] می فرستد تا برای او کارهای نیک ثبت کنند و تا روز غدیر آینده، بر درجات او می افزایند.

اگر [در چنین روزی] بمیرد، شهید خواهد بود و اگر زنده بماند در شمار نیک بختان قرار خواهد داشت. هرکس [در این روز] بینوایی را اطعام کند، چنان است که تمام پیامبران و صدیقان (راستگویان) را اطعام کرده باشد. هرکس در این روز به دیدار مؤمنی برود، خداوند هفتاد نور به قبر او می فرستد، قبر او را وسعت می بخشد و هرروز هفتاد هزار فرشته قبر او را زیارت کرده، او را مژده بهشت می دهند.

در روز غدیر خداوند «ولایت» را بر ساکنان هفت آسمان عرضه نمود. ساکنان آسمان هفتم در پذیرش آن پیشی گرفتند و حضرتش عرش را به آن آراست. سپس ساکنان آسمان چهارم برای پذیرش آن شتافتند، خداوند آن را با «بیت المعمور» بیاراست. پس از آن، ساکنان آسمان دنیا برای پذیرش آن شتافتند و خداوند، آن را با ستارگان آراست.

آن گاه خداوند، ولایت را بر زمین عرضه فرمود. مکه، در پذیرش آن، [بر سایر نقاط] پیشی گرفت و خداوند آن را به زیور وجود کعبه آراست، پس از آن، مدینه آن را پذیرفت و حضرت حق، آن را به [وجود] برگزیده [اش] محمد صلی الله علیه و آله آراست. پس از مدینه، کوفه آن را پذیرفت و خداوند آن را به [وجود] امیر المؤمنین بیاراست.

سپس ولایت را بر کوه ها عرضه فرمود و سه کوه بر دیگر کوه ها پیشی گرفته، ولایت را

پذیرفتند که: [کوه] عقیق، کوه فیروزه و کوه یاقوت بودند. [به برکت پذیرش ولایت]، این سه کوه [معدن این] گوهرها و این گوهرها برترین گوهرها شدند». (۱)

در آستان فقه امام رضا علیه السلام

میراث فقهی امام رضا علیه السلام در قالب «مسند» و با موضوع های زیر به دست ما رسیده است:

- عبادات، مانند: طهارت، نماز، روزه، زکات، حج و زیارت، ۴۳۷ نص؛

- نکاح و طلاق، ۱۶۲ نص؛

- امور معیشت (اقتصاد و رفتار اجتماعی)، عید، خوردنی ها و نوشیدنی ها، ۲۵۵ نص؛

- آراستگی و زیبایی، ۸۲ نص؛

- جهاد، ۱۲ نص؛

- حدود، دیات، قضا و شهادت، ۳۹ نص؛

- سوگند، نذرها، وصیت، [احکام] مردگان و میراث، ۶۲ نص.

مجموع نصوص فقهی که بدان ها اشاره شد، به ۱۰۴۹ مورد می رسد که شامل بیش از نیمی از ۲۰۳۳ نصی است که از آن حضرت به ما رسیده است.

ص: ۳۵۸

۱- (۱). سید ابن طاووس، اقبال الاعمال ۲/۲۶۲ و مسند الامام الرضا ۲/۱۹.

با تأمل در میراث امام رضا علیه السّلام، درمی یابیم که آن بزرگوار چه خستگی ناپذیر و با تلاش فراوان در قوام بخشیدن به پایه ها و مبانی دانشگاه فقهی اهل بیت علیهم السّلام کوشید و در این راه دمی از پای ننشست. (۱)

در آستان موعظه ها و کلمات قصار امام رضا علیه السّلام

جمله های کوتاه که در ادبیات روایی «کلمات قصار» خوانده می شود، به دلیل اختصار، آسان در ذهن جای می گیرد. از همین رو و به یقین می توان آن را عاملی مؤثر در هدایت افکار و افراد دانست. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السّلام از این ابزار در ساختن فرهنگ مادی، معنوی و اجتماعی جامعه بهترین بهره ها را بردند. در این بخش برخی از کلمات قصار امام رضا علیه السّلام را نقل می کنیم، باشد که این مختصر، اما گزیده، روشنی بخش راه جرعه نوشان زلال معرفت اهل بیت علیهم السّلام باشد.

۱. لا- یكون المؤمن مؤمنا حتى تكون فيه ثلاث خصال: سنّه من ربّه و سنّه من نبیّه صلی الله علیه و آله و سنّه من ولیّه علیه السّلام. فأما السنّه من ربه فکتمان السرّ، أما السنّه من نبیّه صلی الله علیه و آله فمداراه الناس، و أما السنّه من ولیّه علیه السّلام فالصبر فی البأساء و الضراء؛

زمانی مؤمن [به کمال ایمان دست یافته]، مؤمن خوانده می شود که سه خصلت داشته باشد: خصلتی از خداوند، خصلتی از پیامبر خدا و خصلتی از ولیّ خدا.

[پس با داشتن] خصلت خداوندی کارهای خود را از مردم پنهان دارد و [با داشتن] خصلت پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم مدارا کند [و با داشتن] خصلت ولیّ خدا در سختی ها و گرفتاری ها شکیبایی ورزد [که چنین کسی مؤمن است].

ص: ۳۵۹

۲. صاحب النعمه يجب أن يوسع على عياله؛

آن که از نعمت فراوان برخوردار است باید افراد عائله خود را از آن بهره مند کرده، بر ایشان وسعت دهد.

۳. من أخلاق الأنبياء التنظف؛

خویش را پاکیزه کردن [و آراستن] از اخلاق و شیوه پیامبران است.

۴. لم يخنك الأمين، و لكن اتتمنت الخائن؛

هرگز، امین به تو خیانت نمی کند، ولی [اگر چنین شد بدان که به خطا] خائن را امین پنداشته ای.

۵. إذا أراد الله أمرا سلب العباد عقولهم، فأنفذ أمره و تمت إرادته، فإذا أنفذ أمره ردّ إلى كل ذي عقل عقله، فيقول: كيف ذا و من أين ذا؟؛

چون خداوند اراده کاری کند، خرد بندگان را از آنان بر باید و آن گاه اراده خود را عملی کند، سپس خرد ایشان را به آنان بازمی گرداند. [در این حال] آنان می گویند: این، چگونه رخ داد و از کجا آمد؟

۶. الصمت باب من أبواب الحكمة، إن الصمت يكسب المحبه، إنّه دليل على كل خير؛ خموشی یکی از دروازه های حکمت است. خموشی، محبت را جلب می کند و راهنمایی است به سوی هر خیر و خوبی.

۷. التودد إلى الناس نصف العقل؛

با مردم محبت و مهربانی ورزیدن، نیمی از خرد است.

۸. إن الله يبغض القيل و القال و إضاعه المال و كثره السؤال؛

خداوند قیل و قال (گفت و گو و هیاهوی بیهوده)، تباه کردن مال و پرسش [بیهوده]

فراوان را دشمن می دارد.

۹. از امام رضا علیه السلام دربارهٔ بندگان نیک پرسیدند، حضرت فرمود: الذین إذا أحسنوا استبشروا، و إذا أسأوا استغفروا، و إذا أعطوا شكروا، و إذا ابتلوا صبروا، و إذا غضبوا عفوا؛

[بندگان نیک کسانی هستند که] چون کاری نیک کنند شادمان شوند، چون بد کنند استغفار نمایند، چون بدان‌ها [چیزی] داده شود سپاس گویند، چون [در دام سختی‌ها گرفتار شوند و] مورد آزمون قرار گیرند، صبوری ورزند و هرگاه که خشم گیرند، بخشش و عفو در پیش گیرند.

۱۰. آن‌گاه که از امام علیه السلام دربارهٔ توکل و حد آن پرسیدند، فرمود: أن لا تخاف أحدا إلا الله؛

[حد توکل آن است که] جز از خداوند از کسی ترس نداشته باشی.

۱۱. من السنه إتمام الطعام عند الترويح؛

خوان گسترده و اطعام کردن به هنگام ازدواج از سنت است.

۱۲. الايمان أربعة أركان: التوكل على الله، و الرضا بقضاء الله، و التسليم لأمر الله و التفويض إلى الله، قال العبد الصالح: وَ أَوْضُّ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ ... فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكَّرُوا (۱)؛

ایمان [بر] چهار رکن [استوار] است: توکل بر خدا، تن دادن و راضی بودن به قضای خدا، تسلیم شدن به امر خدا و واگذار کردن کارها به خدا. [خداوند از زبان] «عبد صالح» (مؤمن آل فرعون) نقل می کند که گفت: «و کارم را به خدا می سپارم. پس خدا او را از عواقب بد آنچه نیرنگ می کردند، حمایت فرمود.»

ص: ۳۶۱

۱۳. صل رحمك و لو بشره من الماء. و أفضل ما توصل به الرحم كف الأذى عنها، و قال الله: لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى (۱)؛

با خویشاوندان خود بیونند [و در حق آنان نیکی کن]، اگرچه به [دادن] جرعه ای آب باشد. بهترین چیزی که با آن به خویشاوندان نیکی می شود، بازداشتن آزار از آنان است.

خداوند فرموده است: «صدقه خود را با منت و آزار، باطل مکنید» (چون در حق ایشان نیکی کردید با منت، آن را تباه نکنید).

۱۴. إن من علامات الفقه: الحلم و العلم، و الصمت باب من أبواب الحكمة إن الصمت يكسب المحبة، إنّه دليل على كل خير؛
بردباری و علم نشانه دانش است [و بدان که] خموشی یکی از دروازه های حکمت است.

خموشی، محبت را جلب می کند و راهنمایی است به سوی هر خیر و خوبی.

۱۵. إن الذي يطلب من فضل يكف به عياله أعظم أجرا من المجاهد في سبيل الله؛

آن کس که درصدد به دست آوردن مال [حلال] بیشتری است تا زندگی عائله خود را تأمین کند پاداشی سترگ تر از پاداش مجاهد در راه خدا دارد.

۱۶. از امام رضا علیه السلام پرسیدند: چگونه صبح کرده ای؟

امام علیه السلام فرمود: أصبحت بأجل منقوص، و عمل محفوظ، و الموت في رقابنا، و النار من روائنا، و لا ندرى ما يفعل بنا؛

در حالی صبح کرده ام که از عمر [م] کاسته، کردار [م] ثابت گردیده، [ریسمان] مرگ بر گردنمان افکنده شده است، آتش [دوزخ] را پشت سر داریم و نمی دانیم با ما چه خواهند کرد.

در این جا گشت و گذار گذرای خویش را در بوستان تراث غنی امام رضا علیه السلام به پایان می رسانیم؛ تراثی که چشمه جوشان علوم و معارف

ص: ۳۶۲

الهی است و جوینده آن، پوینده راه آن و فراگیرنده آن را به سرمنزل نیک بختان می رساند.

و پایان نیایش ما این است که: ستایش ویژه پروردگار جهانیان است.

ص: ۳۶۳

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اول

بخش نخست: امام رضا علیه السلام در یک نگاه ۱۹

بخش دوم: تأثیرپذیری از شخصیت امام رضا علیه السلام ۲۳

بخش سوم: پرتوی از شخصیت امام رضا علیه السلام ۲۹

زهد امام رضا علیه السلام ۳۲

بخشندگی امام رضا علیه السلام ۳۳

گرامیداشت میهمان ۳۶

امام رضا علیه السلام و آزاد کردن بردگان ۳۷

امام رضا علیه السلام و نیکی به بردگان ۳۷

دانش امام رضا علیه السلام ۳۸

امام رضا علیه السلام و دانستن تمام زبان ها ۳۹

امام رضا علیه السلام و اخبار از غیب ۴۰

عبادت و پرهیزگاری امام رضا علیه السلام ۴۶

امام رضا علیه السلام در سنگر دعا ۵۰

قسمت دوم

بخش نخست: پرورش امام رضا علیه السلام ۵۵

بخش دوم: مراحل زندگی امام رضا علیه السلام ۶۱

بخش سوم: امام رضا علیه السلام در کنار پدر ۶۳

۱. انحراف فکری و دینی ۶۳

ص: ۳۶۵

۲. فساد اخلاقی و مالی ۶۳

۳. فساد سیاسی ۶۴

۴. مهرورزی مسلمانان نسبت به اهل بیت علیهم السلام ۶۵

۵. قیام های مسلحانه ۶۶

امام کاظم علیه السلام زمینه ساز امامت حضرت رضا علیه السلام ۶۷

وصیت امام کاظم علیه السلام درباره امام پس از خویش ۶۹

مرحله آغازین معرفی جانشین (۱۵۰-۱۷۸ ق) ۷۲

وصیت امام کاظم علیه السلام در دوران بازداشت ۷۶

اعلان امامت حضرت رضا علیه السلام در فرصت مناسب ۷۸

قسمت سوم

بخش نخست: امام رضا علیه السلام و محنت های امام کاظم علیه السلام ۸۱

فضای باز نسبی در روزگار هارون ۸۵

در مقام امامت ۸۷

بخش دوم: جلوه های انحراف در عصر امام رضا علیه السلام ۹۱

انحراف فکری ۹۱

دست اندازی خلیفه به بیت المال ۹۸

انحراف اخلاقی ۱۰۱

انحراف سیاسی ۱۰۷

۱. اوضاع سیاسی در روزگار هارون ۱۰۷

نخست: ارباب ۱۰۸

دوم: خودکامگی ۱۱۱

سوم: تهدیدهای خارجی ۱۱۲

چهارم: آشفتگی در جبهه داخلی ۱۱۳

۲. اوضاع سیاسی در روزگار محمد (امین) ۱۱۵

ص: ۳۶۶

بخش سوم: نقش امام رضا علیه السلام پیش از ولایت عهدی ۱۱۷

امام رضا علیه السلام و اصلاحات فکری و دینی ۱۱۷

نخست: پاسخ به انحراف های فکری ۱۱۸

دوم: نشر افکار سالم ۱۲۴

سوم: ارجاع امت به عالمان ۱۲۶

اصلاحات اقتصادی ۱۲۷

اصلاحات اخلاقی ۱۳۱

نخست: دمیدن روح پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۳۱

دوم: امام رضا علیه السلام الگویی کامل ۱۳۳

سوم: دعوت به مکارم اخلاق ۱۳۶

چهارم: ایجاد جماعت صالحان ۱۳۹

اصلاحات سیاسی ۱۴۱

۱. امام رضا علیه السلام و راهبری جنبش الهی ۱۴۲

نقش سیاسی امام رضا علیه السلام در روزگار هارون و امین ۱۵۱

قسمت چهارم

بخش نخست: امام رضا علیه السلام و پدیده ولایت عهدی ۱۶۱

رخدادهای سیاسی قبل از ولایت عهدی ۱۶۱

امام رضا علیه السلام و موضع گیری سیاسی ۱۶۵

انگیزه مأمون از تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا علیه السلام ۱۶۷

نخست: تنش زدایی از جامعه ۱۶۹

دوم: مشروعیت بخشیدن به حکومت ۱۷۰

سوم: بازداشتن امام رضا علیه السلام از دعوت به خویش ۱۷۲

چهارم: جدا کردن امام رضا علیه السلام از مردم ۱۷۲

پنجم: مصونیت حکومت از خطر وجود امام علیه السلام ۱۷۳

ششم: بدنام کردن امام علیه السلام ۱۷۴

هفتم: درهم شکستن جبهه مخالفان ۱۷۴

ص: ۳۶۷

دلایل تن دادن امام رضا علیه السلام به ولایت عهدی ۱۷۵

استفاده امام رضا علیه السلام از فرصت ها ۱۷۹

نخست: اقامه دین و احیای سنت ۱۷۹

دوم: بسیج توانمندی ها ۱۸۰

سوم: ناموفق گذاردن برنامه های مأمون ۱۸۰

چهارم: تصحیح اندیشه نادرست سیاسی ۱۸۱

چگونگی بیعت ۱۸۲

بخش هائی از فرمان ولایت عهدی ۱۸۴

پشت نوشت فرمان ولایت عهدی ۱۸۵

دستور مأمون پس از بیعت با امام رضا علیه السلام ۱۸۶

رخدادهای پس از بیعت با امام رضا علیه السلام ۱۸۷

پذیرش ولایت عهدی و دستاوردهای آن ۱۸۹

نخست: اعتراف مأمون به حقانیت اهل بیت علیهم السلام ۱۸۹

دوم: به کارگیری ابزار تبلیغاتی به نفع امام رضا علیه السلام ۱۹۱

سوم: مناظره آزادانه امام رضا علیه السلام با پیروان دیگر ادیان ۱۹۳

چهارم: نشر آموزه ها و فضایل اهل بیت علیهم السلام ۱۹۵

پنجم: حفظ جان اهل بیت علیهم السلام ۱۹۹

بخش دوم: فعالیت های امام رضا علیه السلام در دوران ولایت عهدی ۲۰۱

ناکامی مأمون در رسیدن به اهداف خود ۲۰۱

اصلاحات قضایی ۲۰۳

اصلاحات اداری ۲۰۵

نشر آرای صحیح در دربار ۲۰۶

نصایح امام رضا علیه السلام به مأمون ۲۰۸

حفاظت از کیان اسلام ۲۱۰

معجزه وسیله اصلاح ۲۱۳

ص: ۳۶۸

فعالیت های علمی امام رضا علیه السلام ۲۱۸

امام رضا علیه السلام و آینده ۲۲۰

امامت محمد جواد علیه السلام در بیان امام رضا علیه السلام ۲۲۱

زمینه سازی برای حکومت جهانی امام مهدی (عج) ۲۲۵

فرجام غم انگیز امام رضا علیه السلام ۲۳۱

شهادت امام رضا علیه السلام ۲۳۴

انگیزه مأمون از کشتن امام رضا علیه السلام ۲۳۶

کرامت امام رضا علیه السلام ۲۴۰

بخش سوم: دانشگاه، احتجاج ها و میراث امام رضا علیه السلام ۲۴۱

مبحث یکم: دانشگاه امام رضا علیه السلام ۲۴۲

۱. یونس بن عبد الرحمن ۲۴۳

۲. صفوان بن یحیی ۲۴۵

۳. حسن بن محبوب ۲۴۶

مبحث دوم: احتجاجات امام رضا علیه السلام ۲۴۷

۱. گفت و گو با دو گانه پرستان ۲۴۹

۲. گفت و گو با ارباب ادیان ۲۵۰

۳. گفت و گوی امام رضا علیه السلام با علی بن جهم ۲۸۶

۴. گفت و گو با دوست جاثلیق ۲۹۱

۵. گفت و گو با ارباب مذاهب اسلامی ۲۹۳

۶. گفت و گوی امام رضا علیه السّلام با مأمون ۳۱۱

۷. گفت و گوی امام رضا علیه السّلام با متکلمان فرقه های اسلامی ۳۱۲

۸. گفت و گوی امام رضا علیه السّلام با یحیی بن ضحاک سمرقندی ۳۱۸

۹. گفت و گوی امام رضا علیه السّلام با سلیمان مروزی ۳۲۰

۱۰. گفت و گوی امام رضا علیه السّلام با فقیهان مذاهب اسلامی ۳۴۱

ص: ۳۶۹

مبحث سوم: میراث امام رضا علیه السلام ۳۴۲

در آستان عقل، علم و شناخت ۳۴۵

در آستان قرآن کریم ۳۴۶

در آستان توحید ۳۴۷

در آستان رسالت ۳۴۹

در آستان امامت ۳۵۱

در آستان غدیر ۳۵۶

در آستان فقه امام رضا علیه السلام ۳۵۸

در آستان موعظه ها و کلمات قصار امام رضا علیه السلام ۳۵۹

فهرست ۳۶۵

ص: ۳۷۰

سرشناسه: حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدید آور: جواد الائمه حضرت امام محمدتقی علیه السلام / گروه مولفان (سیدمنذر حکیم، با همکاری وسام بغدادی)؛ مترجم سیدحسین اسلامی اردکانی؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۴۶ ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۱].

شابک: دوره: ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۶۴-۵۲۹-۰۲۱-X

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیبا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: محمد بن علی (ع)، امام نهم، ۱۹۵ - ۲۲۰ ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: بغدادی، وسام

شناسه افزوده: Bagdadi, Wisam

شناسه افزوده: اسلامی اردکانی، حسین، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۱].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶.۱۱ ج. ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۹۲۲

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود پردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السّلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعل با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمّدی پردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد‌ظله) در این میدان حسّاس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمّی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خود کامگی جهانخواران و فرهنگ های ضد اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

*** خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نمایم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد سید حسین اسلامی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخاندان والاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل باز می شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- ((۱)). انعام/۷۱.

۲- ((۲)). بقره/۲۱۳.

۳- ((۳)). احزاب/۴.

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بر دمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ لِهَادٍ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بوده، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال درخور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیا سودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- ((۱)). جمعه/۲.

۲- ((۲)). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را براساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رومی آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فراروی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

این کتاب به بررسی زندگی حضرت امام محمد بن علی الجواد علیه السلام، نهمین امام از خاندان اهل بیت علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌پردازد.

ایشان یازدهمین معصوم از پیشوایان هدایت بود که در فکر، خلق و روش خود نمونه‌ای عملی از دین را در کلیه امور و جوانب عینیت بخشید و از این رو چراغ هدایت و والاترین الگوی بشریت بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و پدران بزرگوارش علیهم السلام بود همانانکه خداوند آنان را از هر گونه زشتی مبرا و به تمام معنا پاک قرار داده است.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإنه حسبنا و نعم النصير».

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

بخش نخست امام محمد جواد علیه السلام در یک نگاه

بخش دوم برداشت هائی از شخصیت امام جواد علیه السلام

بخش سوم جلوه ای از شخصیت امام جواد علیه السلام

امام محمد جواد علیه السلام در یک نگاه

حضرت امام ابو جعفر، محمد بن علی جواد علیه السلام نهمین امام از خاندان رسالت است که حضرت ختمی مرتبت، به فرمان خداوند امر امامت را به آنان سپرد تا پس از وی مسئولیت و راهبری امت و جامعه را برعهده گیرند؛ همان هایی که قرآن، عصمت شان را بیان و روایات متواتر بر امامت شان تصریح کرده است.

امام جواد علیه السلام همانند پدران گرامی اش آینه تمام نمای والایی ها و بزرگواری هایی بود که دارنده آن ها را شایسته امامت و رهبری انقلابی-الهی می کرد. حضرتش در هفت سالگی، امامت عامه را برعهده گرفت. اگرچه در آن روزگار رهبری و امامت خردسالی امری نامأنوس بود و شاید بودند کسانی که کینه توزانه بر آن خرده می گرفتند، اما حکمت الهی پیش از او نیز چنین اقتضا کرده بود و حضرت عیسی بن مریم علیه السلام نوزاد در حالی که در گهواره بود به مقام نبوت دست یافت.

تاریخ در لابه لای امامت زود هنگام امام جواد علیه السلام این باور و اعتقاد شیعه دوازده امامی را تأیید کرد که «امامت منصبی الهی است و خداوند آن را به شایستگان و کمال یافتگان همه روزگاران می بخشد»، چرا که آن بزرگوار، در عین خردسالی با عالمان بزرگ عصر خود مباحثه نمود و با دانش خدا داده و برهان رسایش بر آنان پیروز شد، آن چنان که عالمان و حاکمان عصر او در

برابر آن سر تسلیم فرود آورده، بدان اعتراف کردند.

فقیهان، راویان و عالمان بزرگ گرد وجود مبارک امام هفت ساله حلقه زدند و از چشمه جوشان دانش سرشار او سیراب شدند و بی شمار مسائل اعتقادی، فلسفی، کلامی، فقهی، تفسیری و دیگر دانش های روز بشری را از حضرتش روایت کردند.

امام جواد علیه السلام همانند پدر ارجمندش عهده دار سرپرستی شیعیان شد و آنان را در زمینه دانش، معنویت و سیاست چنان پرورش داد تا بتوانند در مسیری گام نهند که امامان معصوم برای آنان ترسیم کرده بودند، زیرا این جماعت روزگاری در پیش داشتند که با دوره های قبلی متفاوت بود و آنان نمی توانستند همچون پیشینیان خود با امامی تماس و ارتباط داشته باشند. پس می بایست در اداره خویش از توانمندی فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شایان و در حد کفایت برخوردار باشند.

بدین ترتیب امام جواد علیه السلام توانستند در مدت کوتاه زندگانی بابرکت و الهام بخش خود اهداف بزرگی را در عرصه های یاد شده، محقق کنند. شهادت آن حضرت در ۲۵ سالگی، خود بهترین گواه بر اوج موفقیت امام علیه السلام در حرکت و برنامه ریزی الهی اش می باشد، تا آن جا که حضور او در جامعه اسلامی، حاکمان سرکش را چنان دچار آشفتگی و پریشان حالی کرده بود که راه رهایی را در کشتن او و جلوگیری از تلاش و فعالیت های سازنده اش دیدند. از همین رو بر گه ای آلوده به جنایت بر سابقه ننگین خود و تبار خود افزودند.

تأثیرپذیری از شخصیت امام جواد علیه السلام

آن دسته از معاصران امام جواد علیه السلام که شخصیت سترگ حضرتش را کاویده، به عظمت فکری و کمال علمی او پی می بردند، مات موهبت های آن حضرت می شدند و آنان که شرف حضور در محضر او را می یافتند، شگفت زده و فروتن از حضورش مرخص می شدند. در این مبحث به پاره ای از نشانه ها و شاخصه های عظمت و والایی شخصیت آن حضرت از زبان معاصران او و آنان که درباره حضرتش قلم زده اند، اشاره می کنیم:

۱. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پدر گرانقدر امام جواد علیه السلام فرزند خود را چنین توصیف کرده است:

نخست: امام رضا علیه السلام پیش از ولادت فرزندش جواد فرمود:

«و الله لا تمضی الأيام و اللیالی حتی یرزقنی الله ولدا ذکرا یفرق به بین الحق و الباطل؛ (۱)»

به خدا سوگند، پس از روزگارانی [نه چندان طولانی] خداوند پسری به من خواهد داد که به وسیله او میان حق و باطل را جدا می کند.»

در روایتی دیگر و با تعبیری متفاوت فرمود:

ص: ۲۱

«حتی یولد ذکر من صلیبی یقوم مقامی یحیی الحق و یمحی الباطل»؛ (۱) تا این که پسری از من به وجود می آید و جانشین من می شود و حق را زنده نموده، باطل را نابود و محو می کند.

دوم: پس از آن که حضرت جواد علیه السلام زاده شد، پدر ارجمندش فرمود:

«هذا المولود الذی لم یولد مولد أعظم برکه علی شیعتنا منه»؛ (۲)

این، مولودی است که با برکت تر و خجسته تر از او برای شیعیان ما، زاده نشده است.

سوم: نیز حضرت رضا علیه السلام درباره فرزندش امام جواد علیه السلام فرموده است: این ابو جعفر است. او را در جایگاه خودم قرار داده ام و جانشین خویش گردانده ام. (۳)

چهارم: امام رضا علیه السلام درباره فرزند خود امام جواد علیه السلام به «صفوان بن یحیی» فرمود: ابو جعفر [جواد] طرف گفت و گو [ی فرشتگان] بود. (۴)

۲. از «محمد بن حسن بن عمار» نقل شده است که گفت: «ابو جعفر، محمد بن علی [بن موسی] الرضا علیه السلام وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شد. «علی بن جعفر» عموی امام رضا علیه السلام که متوجه ورود او شد، پای برهنه و بدون ردا به سمت او شتافته، دستانش را بوسید و او را گرامی داشت. ابو جعفر (امام جواد) علیه السلام فرمود: ای عمو بنشین، خدایت رحمت کند.

علی گفت: ای سرورم، در حالی که تو ایستاده ای چگونه بنشینم؟

چون علی بن جعفر به جای خویش بازگشت، یارانش زبان به ملامت وی گشودند و گفتند: تو عموی پدر او هستی، در عین حال با وی چنین رفتاری داری؟

علی در پاسخ آنان گفت: خاموش باشید، آن گاه محاسن خود را در دست گرفت و

ص: ۲۲

۱- (۱). رجال کشی/ ۴۶۳.

۲- (۲). کافی ۳۲۱/۱.

۳- (۳). همان جا.

۴- (۴). مسعودی، اثبات الوصیه/ ۲۱۲.

گفت: حال که خدای-عز و جل- این موی سپید را شایسته [امامت] ندید و این جوان را چنین شایستگی داد و بدین منصب گمارد، فضل و برتری او را انکار کنم؟ من غلام او هستم و از گفته شما به خداوند پناه می برم. (۱)

۳. از «شیخ مفید» نقل شده است که: «مأمون، شیفته و شیدای ابو جعفر (جواد) علیه السلام شده بود، چرا که او را در عین خردسالی، در فضیلت، علم، حکمت، ادب و کمال و عقل سرآمد می دید، آن گونه که مشایخ و کهنسالان آن روزگار به مرتبه او نمی رسیدند. از همین رو دخترش «ام الفضل» را به همسری ابو جعفر درآورد و با وی به مدینه فرستاد، مأمون، او را بی نهایت تکریم و تعظیم می کرد و گرامی اش می داشت». (۲)

چون مأمون بر آن شد تا دختر خود را به همسری امام جواد علیه السلام درآورد، بنی عباس به این کار اعتراض کردند. مأمون دلیل خود را این گونه بیان کرد: و اما ابو جعفر را از آن رو برگزیدم که در عین خردسالی، در علم و فضل، سرآمد تمام صاحبان فضل و علم [بوده و در این عرصه] نابغه و شگفتی برانگیز است.

وای بر شما، من این جوان را بهتر از شما می شناسم. او از خاندانی است که دانش خود و گوهر و الهام آن را از خداوند دارند. پدران او پیوسته در دانش دین و ادب از مردم کمال نیافته بی نیاز بوده اند. (۳)

پس از شهادت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مأمون در اولین دیدار خود با امام جواد علیه السلام که هنوز ده ساله نشده بود، او را آزمود، آن گاه به او گفت:

تو به حق فرزند رضا هستی و به راستی از خاندان مصطفایی. آن گاه امام را با خود برده، به خویش نزدیک گرداند و در تکریم و تجلیل از او بسیار کوشید.

ص: ۲۳

۱- (۱). کافی ۳۲۲/۱.

۲- (۲). الارشاد ۲۸۱/۲.

۳- (۳). همان ۲۸۲.

۴. پس از شهادت امام رضا علیه السلام «ابو العیناء» نزد امام جواد علیه السلام رفت تا فقدان پدرش را به آن حضرت تسلیت گوید. او با این عبارت که جایگاه والای امام جواد علیه السلام را تبیین می کند، به امام علیه السلام تسلیت گفت: تو والاتر و برتر از توصیف مایی و ما کمتر از آنیم که تو را [به صبر ورزیدن در سوگ پدر] موعظه کنیم.

آنچه تو را بسنده باشد در علم خدا [داده ات] وجود دارد و پاداش خدا غم تو را سبک می گرداند. (۱)

۵. از دیگر مورخانی که درباره امام جواد علیه السلام نوشته است «علامه سبط ابن الجوزی حنفی» (م ۶۵۴ ق.) است. او امام جواد علیه السلام را چنین توصیف می کند: و محمد، امام ابو جعفر ثانی (دوم) در علم، تقوا، زهد و بخشندگی، شیوه پدرش را در پیش گرفته بود. او با القاب «مرتضی» و «قانع» [نیز] خوانده می شد. (۲)

۶. «کمال الدین، محمد بن طلحه شافعی» (م ۲۶۲ ق.) به نقل از ابن جوزی در توصیف امام جواد علیه السلام گفته است:

هر چند خردسال بود، اما منزلتی والا و آوازه ای بلند داشت.

نیز همو گفته است: مناقب و فضایل ابو جعفر، محمد جواد چندان فراوان است که نه میدان هموردی ها گنجایش آن را داشت و نه اجل، امان داد [تا بر همگان آشکار شود]، بلکه تقدیر الهی چنین بود که در دنیا روزگاری اندک بماند. از این رو زندگی کوتاهی داشت و اجلس او را در ربود، اما در همین عمر کوتاه، خداوند او را از چنان منقبت و منزلتی خاص برخوردار فرمود که فروغ آن در طلیعه بزرگداشت و تجلیل می درخشد و اخبار آن بر بلندای مراتب ارجمندی قرار دارد.

ص: ۲۴

۱- (۱). ابن شهر آشوب، المناقب، ۳۶۲/۴.

۲- (۲). تذکره الخواص، ۳۵۸-۳۵۹.

آن گاه به منقبتی از امام جواد علیه السلام اشاره کرد که مأمون با دیدن آن، به فضل و والایی او اعتراف کرد. (۱)

۷. یکی دیگر از کسانی که درباره امام جواد علیه السلام سخن گفته اند «علی بن عیسی اربلی» (م ۶۹۳ ق.) است.

او تمام ایمان و محبت خود را نسبت به امام جواد علیه السلام در قالب واژگان ریخته، چنین گفته است: [امام] جواد علیه السلام در هر حال جواد (بخشنده) است و مصداق تعریف لغوی است که «جواد از جوده (نیکی) است». با پاکی عنصر و پاکیزگی مولد، سرآمد همگان شد. ستیغ بزرگی را در نور دید؛ مرتبه ای که هیچ کس بدان دست نیافته و نخواهد یافت.

شکوه و سرفرازی اش در مرتبه ای والا قرار دارد و جایگاه بلندش فراتر از ستارگان است. منصب [امامت] او شرافتی فراتر از دیگر منصب ها دارد. هرگاه تازه رسیدگان که [دود] آتشی ببینند می گویند: ای کاش آتش [مطبخ] او باشد نه آتش [بنی] غالب.

سرفرازانه به والایی دست می یابد، شب و روز عرصه شرافت و افتخار را درمی نوردد و در سروری و مهتری کسی بدو نرسد [آن چنان که مهتری اش در باور نگنجد]. او بر تارک اختران و آسمان بلندی یافته و از هر پستی دور و به هر فضیلت و والایی نزدیک است.

مکارم و والایی ها از وجودش عطر آگین می شوند، بزرگواری از او می تراود و اخبار بخشنندگی او، فرزندان و نیاکانش روایت می شوند. پس خوشا به حال کسی که در دوستی او بکوشد و بدا بر احوال آن که دل در گرو

ص: ۲۵

هرگاه غنایم شکوه، والایی ها و افتخارات تقسیم شوند [بی تردید] برترین ها از آن اوست و چون مرکب مهتری زین شود، راهوارترین و چابکترین آن ها برای اوست.

در بخشش و دهش از باران رحمت پیشی می گیرد، در مدد رسانی با شیر [مردان] همپا می شود، و چون در رفتن [بر کسی] پیشی گیرد، بزرگوارانه و [آن گونه که خشنودی را فراهم آورد] پیشی می گیرد.

چون پدران و فرزندان گرامی او را - که درود بر آنان باد - بر شمرند، [بی تردید] در توصیف آنان درج گهرهای یکتا به انتظام درآید و چون در صدد بیان خصوصیات آنان برآیند، همه نیکی ها و والایی ها را گرد می آورد. تمام ارجمندی ها و افتخارات در او جمع است و پیش از او در پدرانش جمع بود و پس از او در فرزندانش جمع شده و خواهد شد. حال چه کسی پدری چون پدر او و جدی همانند جد او دارد؟

او در بزرگی آنان شریک است و آنان نیز در بزرگواری او شریکند. همان گونه که آنان دست تهی مستمندان و از کارافتادگان را از دهش خود پر می کردند او نیز چنان می کرد.

به وسیله آنان راه های هدایت آشکار شده و هم به سبب آنان است که [انسان] از گمراهی ایمن می شود. با دوستی آنان در روز واپسین امید رستگاری و رهایی می رود. آنان اهل نیکی و دهش و بخشش هستند.

تمام مدایح و ستایش ها در برابر عظمت آنان ناچیز است و مکارم اخلاق از اخلاق والای آنان برگرفته شده است.

همه صفات نیکو در گوهرهای پاک و تبار گرامی آنان پدید آمده است.

پس، بهشت با پیوستن به ایشان به دست می آید و دوزخ، کیفر دوری جستن از آنان است.

این صفات بر جمع آنان و بر فرد فرد آنان صادق است و غایب و حاضر آنان و نیز فرزند و پدر این بزرگان را دربر می گیرد.

دوست داشتن آنان واجب، دولت شان پایدار و همیشگی و بازار سروری ایشان پررونق است و دوستان آنان [در قیامت] خندان هستند. این شرافت و بزرگی آنان را بس که جدشان محمد، پدرشان علی و مادرشان فاطمه - که درود بر آنان باد - است.

[با این اوصاف،] چه کسی در این افتخارات با آنان همپا می باشد؟ و که می تواند در علو منزلت و جایگاه بر آنان سبقت گیرد؟

[بدون هیچ رقیبی] به سوی نهایت [هر نیکی] سبقت گرفته، بدان رسیدند و مراتب مهتری و بزرگی را بدون این کسی به پای ایشان برسد، همراهی کردند و این، حق یقین، بلکه عین یقین است.

مردم همگی ریزه خوار ایشانند و همانند نسبت غلام به مولا، با آنان نسبت دارند.

از آنان افتخارات به دست آمده و کارهای ارجمند فرا گرفته شده است و آغاز و پایان شرف، از شرافت آنان است.

اگر توصیف ایشان را ادامه دهم، گزاف نگفته ام و اگر در صدد برشمردن اوصاف ستوده آنان برآیم [ثریا] بر من بانگ خواهد زد که: ثریا [آسمان، خوشه پروین] کجا و دست خواهان آن کجا؟ و تو چگونه می خواهی چیزی را بر

شمی که پیشینیان و آیندگان تا به آخر، در انجام آن وامانده اند؟ (۱)

۸. «ذهبی» درباره امام جواد علیه السلام گفته است: محمد، به «جواد»، «قانع» و «مرتضی» ملقب بود و در شمار بزرگان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داشت. از آن جا که به سخاوت و بخشندگی شهره بود «جواد» خوانده شد. (۲)

۹. دیدگاه «ابن صباغ مالکی» متوفای سال ۸۵۵ ق. درباره امام جواد علیه السلام را این گونه می خوانیم: او امام نهم و به «ابو جعفر ثانی» مشهور است. در عین خردسالی مرتبه و منزلتی والا و آوازه ای بلند و فراگیر داشت، براساس نصوصی که درباره امامت او آمده بود و نیز وصیت پدرش علی بن موسی الرضا، پس از پدر، عهده دار منصب امامت شد. جماعتی از افراد ثقه و عادل نیز این مطلب را نقل کرده اند. (۳)

۱۰. «شیخ عبد الله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی» متوفای سال ۱۱۵۴ ق. امام جواد علیه السلام را چنین معرفی می کند: محمد جواد، نهمین تن از امامان است. آن گاه با برشمردن نسب او و این که در سال ۱۹۵ ق. متولد شده است چنین ادامه می دهد: و کرامات او - که خدای از او خشنود باد - فراوان و مناقب او مشهود است.

وی پس از برشمردن برخی از مناقب آن حضرت، گفته خود را با این عبارت به پایان می رساند: و این [کرامت ها] بخشی از کرامات بزرگ و مناقب زیبای اوست. (۴)

۱۱. از جمله کسانی که از امام جواد علیه السلام سخن گفت «یوسف اسماعیل

ص: ۲۸

۱- ((۱)) ر.ک: کشف الغمه فی معرفه الأئمه ۲/۳۷۰-۳۷۱.

۲- ((۲)) تاریخ الاسلام/ ۸ و الوافی بالوفیات ۴/۱۰۵.

۳- ((۳)) الفصول المهمه/ ۲۵۱.

۴- ((۴)) الإتحاف بحب الأشراف/ ۱۶۸.

نیهانی» است. او می گوید: محمد جواد، فرزند علی [بن موسی] الرضا یکی از بزرگان ائمه و چراغ [هدایتگر] امت [است که از میان] سرورانمان، اهل بیت [بر آمده] است. (۱)

۱۲. توصیف «محمود بن وهیب بغدادی» از امام جواد علیه السّلام چنین است: او وارث دانش و فضل پدر خود و از نظر منزلت و کمال، سرآمد برادران (همگنان) خود بود. (۲)

۱۳. «فضل بن روزبهان» متوفای سال ۹۲۷ ق. ضمن شرحی بر صلوات که خود آن را به منظور بیان فضل پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او انشاء کرده، فضایل امام جواد علیه السّلام را برشمرده، می گوید: «اللهم و صلّ و سلّم علی الإمام التاسع الأواب السجّاد، الفائق فی الجود علی الأجداد، مانح العطايا و الأوفاد لعامة العباد، ما حی الغوايه و العناد، قامع أرباب البغی و الفساد، صاحب معالم الهدایه و الإرشاد إلى سبیل الرشاد، المقتبس من نور علومه الأفراد من الأبدال و الأوتاد، أبی جعفر محمد التقی الجواد بن علی الرضا ساکن روضه الجنه بأنعم العیش، المقبور عند جدّه بمقابر قریش. اللهم صلّ علی سیدنا محمد و آل سیدنا سیما الإمام السجّاد محمد التقی الجواد؛ (۳)

بار خداوندا، بر امام نهم آن که بسیار به سوی خدا بازمی گشت و بسیار سجده می کرد درود فرست، آن که در بخشندگی و دهش بر بخشندگان سرآمد بود، عامه بندگان را از عطای خود بهره مند کرده، گمراهی و لجاجت را زدود و پیشوایان بدکاری و فساد را سرکوب نمود.

آن صاحب نشانه های هدایت که به راه راست ره می نمود و یگانگان از «ابدال» و «اوتاد» از نور دانش او فروغ برمی گرفتند، یعنی ابو جعفر، محمد تقی

ص: ۲۹

۱- (۱). جامع کرامات الاولیاء ۱/۱۰۰.

۲- (۲). جوهر الکلام/۱۴۷.

۳- (۳). ر.ک: فضل بن روزبهان، شرح الصلوات. نام دیگر این کتاب «وسیله الخادم إلى المخدوم» است.

جواد فرزند علی [بن موسی] الرضا که ساکن بوستان بهشت است و از حیات بسیار خوش برخوردار است و در کنار قبر جدش در گورستان قریش مدفون است.

بار خداوند، بر سرور ما محمد و خاندان سرور ما، علی الخصوص امام بسیار سجده کننده، محمد تقی جواد درود فرست.

۱۴. دیگر نویسنده ای که از امام جواد علیه السلام گفته «خیر الدین زرکلی» است. از قلم او می خوانیم:

او منزلت و مرتبه ای بلند داشت، هوشمند و زبان آور و در بدیهه گویی توانمند بود.

سپس ادامه می دهد: «محمد بن وهبان دبیلی» کتابی در سیره او (امام جواد) علیه السلام نوشته، نام آن را «أخبار أبي جعفر الثاني» نهاده است. (۱)

آنچه بیان شد بخشی از گفته و نوشته هایی بود که معاصران امام جواد علیه السلام و نیز کسانی که پس از روزگار او می زیستند درباره آن حضرت در تاریخ ثبت کرده اند. آنان بدون هیچ مصلحت اندیشی و پنهان کاری، شگفتی خود را از مواهبی که امام جواد علیه السلام از آن برخوردار بود و نیز از شخصیت بی همتای او که بازگوکننده شخصیت پدران گرامی اش به عنوان حاملان چلچراغ هدایت و نشانه های آن پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در نوشتار و گفتار خود بیان کردند.

ص: ۳۰

جلوه ای از شخصیت امام جواد علیه السلام

بی تردید فضایل دوازده امام معصوم، از جمله امام جواد علیه السلام آن چنان بسیار است که در شمار نمی آید. این که خداوند ایشان را برای تصدی منصب امامت برگزیده، خود نشانگر کمال و مناقبی است که تنها در این پاکان فراهم آمده و آنان را از دیگر افراد متمایز کرده است. از همین رو این شایستگی را یافتند تا به مقام امامت دست یافته، حجت های خداوند بر خلق و امانتداران وحی او باشند.

علیرغم این که هر امامی فضایل و افتخاراتی ویژه داشت، متأسفانه به دلیل شرایط سختی که اهل بیت علیهم السلام و پیروان ایشان را - که به حفظ و نقل تراث والای اسلامی کمر بسته بودند - دربر گرفته بود، تنها اندکی از آن بزرگی ها و شکوه و عظمت و دانش به دست ما رسیده است. تهدید اندیشه و تصفیة فیزیکی که از سوی حاکمیت علیه امامان اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان و نیز بر ضد کسانی که در صدد بیان و آشکار کردن سیره عطر آگین آنان بودند، اعمال می شد، برای از میان رفتن تراث سترگ و داده های علمی آنان بسنده بود.

در این بخش به داده های تاریخی و حدیثی درباره زندگی، مناقب و مکارم اخلاق امام جواد علیه السلام نظری گذرا می افکنیم.

بنا به گواهی تاریخ نگاران، هنگامی که امام جواد علیه السلام چشم به جهان گشود، شهادتین را بر زبان آورد و در سومین روز تولد خود، خدای متعال را ستود و بر پیامبر گرامی اسلام و امامان هدایتگر درود فرستاد.

از حکیمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است که گفت: «زمانی که مادر ابو جعفر جواد علیه السلام به او باردار شد، به او (امام رضا) علیه السلام نوشتم: کنیز تو «سبیکه» باردار شده است.

امام رضا علیه السلام در پاسخ نامه من نوشت: او در فلان وقت و روز و ماه، باردار شده است. پس هرگاه فرزند خود را به دنیا آورد تا هفت روز در کنار او بمان.

چون سبیکه فارغ شد و کودک به دنیا آمد، زبان گشوده، گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله، أن محمدا رسول الله».

در روز سوم نوررسیده امام علیه السلام عطسه کرد و گفت: «الحمد لله، و صلى الله على محمد و على الأئمة الراشدين»؛

ستایش مختص خداوند است و درود خداوند بر محمد و بر امامان راه یافته باد. (۱)

نیز گفته است: «چون زمان وضع حمل «خیزران» مادر ابو جعفر علیه السلام فرا رسید امام رضا علیه السلام مرا خوانده، فرمود: ای حکیمه، هنگام وضع حمل خیزران در کنار او بمان و با او و قابله به یک اتاق بروید.

آن گاه امام علیه السلام چراغی در اتاق قرار داد و درب اتاق را بر ما بست. درد زایمان، خیزران را دربر گرفت و تشتی برای وضع حمل پیش روی او بود. در

ص: ۳۲

این هنگام چراغ خاموش شد. از این پیشامد اندوهگین شدم. در همین حال ابو جعفر علیه السّلام در تشت پدیدار شد. پوشش نازکی که به پیراهن می ماند اندام او را پوشانده بود و نور آن، خانه را روشن گرداند. او را در دامان خود گرفته، آن پوشش را از بدن او برگرفتم و بدین ترتیب از کار او فارغ شدیم. در همین حال امام رضا علیه السّلام درب اتاق را گشود و نوزاد را گرفته، در گهواره گذارد و به من فرمود: ای حکیمه، در کنار گهواره اش بمان.

چون روز سوم فرا رسید، نوزاد چشم به آسمان دوخت، سپس به سمت راست و بعد به سمت چپ خود نگریست و گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمدا رسول الله».

هراسان نزد ابو الحسن علیه السّلام رفته، به او گفتم: از این کودک، گفتاری بس شگفت شنیدم.

امام رضا علیه السّلام فرمود: مگر چه گفته است؟ ماجرا را برای او باز گفتم.

امام علیه السّلام فرمود: ای حکیمه، شگفتی های بیشتری از او خواهید دید». (۱)

(ب) امامت در خردسالی

مشیت خداوند چنین رقم خورده بود که امام جواد علیه السّلام خردسال به عنوان خلیفه خداوند بر خلق و امام و پیشوای آنان باشد. البته این بی سابقه نبود و عیسی علیه السّلام و سلیمان علیه السّلام نیز در خردسالی شایستگی نیل به مقام پیامبری خدا و رهبری مردم را یافتند. پذیرش این که خردسالی هفت ساله بتواند امامت و راهبری مردم را برعهده بگیرد، برای مردم سخت می نمود و حتی عده ای

ص: ۳۳

دستخوش تعجب و تردید شده بودند. امام جواد علیه السلام برای زدودن غبار شک و تردید از خانه دلشان در صدد توضیح این رخداد برآمد و با استشهاد به تاریخ پیامبران، حقیقتی را که همگان از آن غافل بودند روشن نمود. ذیلاً به روایاتی می پردازیم که در این مورد آمده است:

۱. راوی می گوید: «به ابو جعفر ثانی گفتم: آنان (مردم) درباره نوجوانی تو سخن می گویند [و در امامت تو با دیده تردید می نگرند].»

امام جواد علیه السلام فرمود: خدای متعال به داوود وحی فرمود تا سلیمان را - که خردسال بود و گوسفند می چرانید - به جانشینی خویش برگزیند. عابدان و عالمان بنی اسرائیل آن را نپذیرفتند. خداوند به داوود علیه السلام وحی فرمود: عصای آنان و عصای سلیمان را از آنان بگیر و در خانه ای قرار ده و با مهر ایشان درب آن را مهر کن و روز بعد به سراغ عصاها برو. پس عصای هر کس سبز شده، برگ و بر داد، همو خلیفه و جانشین است.

داوود علیه السلام آنان را از مطلب آگاه کرد و آنان گفتند: به این امر رضایت داده، آن را می پذیریم». (۱)

۲. راوی می گوید: «ابو جعفر علیه السلام را دیدم که خارج شد. در او نگرستم و سرتاپای او را برانداز کردم تا اوصاف ظاهری او را برای یاران خود در مصر باز گویم. در همین حال بودم که امام علیه السلام نشست، سپس به من فرمود: ای علی، همان گونه که خداوند در امر نبوت محاجه می کند، در امر امامت نیز چنین می کند که حضرتش فرموده است: وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا؛ (۲) و از کودکی به او نبوت دادیم» و لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ؛ (۳) و چون به رشد و کمال خویش رسید» و بَلَغَ

ص: ۳۴

۱- (۱). کافی ۳۱۴/۱.

۲- (۲). مریم/۱۲.

۳- (۳). قصص/۱۴.

أَرْبَعِينَ سَنَةً؛ (۱) تا به کمال خود برسد و به چهل سال برسد».

بنابراین منصب پیامبری [و امامت] به خردسال و به انسان چهل ساله می رسد و هیچ منعی در آن نیست». (۲)

۳. نیز راوی می گوید: «به ابو جعفر علیه السلام گفتم: سرور من، مردم خردسالی [و امامت] تو را نپذیرفته، آن را بر نمی تابند.

امام جواد علیه السلام فرمود: خداوند- عز و جل- به پیامبر خود فرمود: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي؛ (۳) بگو: این است راه من، که من و هر کس پیروی ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم». [حال بگو: چه چیزی از این گفته خداوند را نمی پذیرند؟ به خدا سوگند، تنها علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کرد. او در آن هنگام نه ساله بود، من نیز نه سال هستم».

دانش امام جواد علیه السلام

اشاره

کسی شایستگی احراز منصب امامت را دارد که در عصر خود، عالمترین فرد و بر شئون شریعت و احکام دین آگاهترین و در احاطه بر امور سیاسی و مدیریت و دیگر نیازهای اجتماعی، سیاسی و دینی مردم سرآمدترین باشد.

امام جواد علیه السلام همانند پدران ارجمند خویش، در این عرصه یگانه روزگار خود بود. وی در خردسالی با قدرت تمام وارد میدان دانش های گوناگون شد و توانمندی خارق العاده خود را به چشم همگان نشان داد. او پیچیده ترین پرسش های شرعی و علمی فقیهان و عالمان را با دقت فراوان پاسخ داد و بدین ترتیب احاطه همه جانبه علمی خود را آشکار کرد. نتیجه مباحثات علمی و

ص: ۳۵

۱- (۱). احقاف/ ۱۵.

۲- (۲). کافی ۳۱۵/۱.

۳- (۳). یوسف/ ۱۰۸.

دینی امام جواد علیه السّلام در آن عصر، گسترش مذهب اهل بیت علیهم السّلام و رویکرد فزاینده به سوی او بود و نیز بسیاری از عالمان از بینش سابق خود روی گردانده، اصل امامت را پذیرفتند. (۱)

پیش از پرداختن به بخش هایی از دانش او باید به منشأ و خاستگاه دانش الهی حضرت جواد علیه السّلام که از ویژگی اهل بیت علیهم السّلام است پردازیم:

۱. «مسعودی» از «عبد الرحمن بن محمد» از «کلثم بن عمران» نقل کرده که گفت: «به امام رضا علیه السّلام گفتم: تو کودکان را دوست می داری، پس از خداوند بخواه تا فرزندی به تو عطا کند.

امام علیه السّلام فرمود: من صاحب تنها یک فرزند خواهم شد و هموارث من خواهد بود.

زمانی که ابو جعفر دیده به جهان گشود، حضرت امام رضا علیه السّلام تمام شب را در کنار گهواره او با وی نجوا می کرد. چند شب که به همین روال گذشت، به او گفت: فدایت گردم، پیش از این فرزندان زیادی برای دیگران به دنیا آمده است [و این چنین در گوش او دعا و تعویذ نمی خواندند]، حال تو برای او این همه تعویذ و دعا می خوانی؟

امام رضا علیه السّلام فرمود: وای بر تو، این تعویذ نیست، بلکه او را از دانش، سرشار می کنم». (۲)

۲. پیش از این نصوصی از تاریخ که سخن گفتن امام جواد علیه السّلام را در گهواره تأیید کرده و نصوصی که به امر امامت او در خردسالی پرداخته است آشنا شدیم. (۳)

ص: ۳۶

۱- (۱). کافی ۳۱۵/۱.

۲- (۲). اثبات الوصیه/۲۱۰.

۳- (۳). ر.ک: بند «الف» و «ب» از همین بخش.

۳. از امام جواد علیه السّلام روایت شده است که فرمود: «امام ابو جعفر باقر علیه السّلام فرموده است: «إن الأوصياء محدّثون یحدّثهم روح القدس و لا یرونه»؛ (۱)

بی تردید، جانشینان (امامان) طرف گفت و گو هستند و روح القدس با آنان سخن می گوید، اما او را نمی بینند».

۴. نیز در روایت است که: «پس از شهادت امام رضا علیه السّلام ابو جعفر جواد علیه السّلام خردسال را به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بردند. او به سوی منبر رفت و بر پله اول آن قرار گرفت و فرمود: من محمد فرزند علی [بن موسی] الرضا هستم، من جوادم، به انساب مردم در حالی که در صلب پدران خود هستند آگاهم و به نهان و آشکار شما و آنچه در پی آن هستید و فرجام شما [از همه] آشناترم.

[این دانسته ها را از] علمی که از سوی آفریدگار تمام خلق و پس از آفرینش آسمان ها و زمین ها به ما ارزانی داشته شده است به دست آورده ام. اگر پشتیبانی اهل باطل از یکدیگر، حکومت گمراهان و یورش شک زدگان نبود، چیزی را می گفتم که شگفتی اولین و آخرین [خلق] را برمی انگیخت.

آن گاه دست مبارک را بر دهان خویش نهاد و [به خود] فرمود: ای محمد همان گونه که پیش از این پدرانت خموشی گزیدند، تو نیز خموش باش. (۲)

آنچه بیان شد اشاره ای به منشأ دانش امامان اهل بیت علیهم السّلام از جمله امام محمد جواد علیه السّلام بود. در این جا به اختصار به برخی از میراث علمی آن حضرت می پردازیم:

ص: ۳۷

۱- (۱). مستدرک عوالم العلوم ۱۵۹/۲۳.

۲- (۲). همان جا.

روزگار امام جواد علیه السلام شاهد شبهه پردازی و توهم افکنی بسیاری درباره توحید بود. این جو از سوی کسانی به وجود می آمد که نسبت به اسلام کینه ای سخت داشتند و در تشکیک نسبت به اصول دین هیچ مانعی پیش روی خود نمی دیدند. آنان بر آن بودند تا با القای شبهه، اعتقادات مسلمانان را متزلزل و آنان را در اصول دین و اعتقاداتشان گرفتار شک و تردید کنند. تلاش آنان گسترده، اما بی اثر بود، چرا که شخصیتی علمی و برخوردار از علم الهی، همچون امام جواد علیه السلام خواب خوش آنان را برآشفته، شبهه های شان را باطل و مردود می نمود. در این جا مواردی از پاسخ امام جواد علیه السلام را به شبهه سازان می خوانیم:

۱. راوی می گوید: «از ابو جعفر درباره توحید پرسیده، گفتم: او (خدا) را در وهم خود «شیئی» بیندارم؟

امام جواد علیه السلام فرمود: آری، اما نه معقول [که پنداری می توانی به کنه ذات او برسی] و نه محدود [که او را در جایی و اندازه و شکلی محدود بدانی]. [و بدان که] هرچه در وهم تو پدید آید [به یقین خداوند] برخلاف آن است، [چرا] که چیزی در اوصاف، به او همانند نیست و اوهام و اندیشه [که تنها محسوس را درک می کنند] نمی توانند پی به ذات او ببرند. چگونه وهم می تواند چیزی را درک کند که خلاف معقول و تصورات وهم است؟ به یقین تنها می توان او را شیئی دانست که نه معقول است و نه محدود. (۱)

۲. نیز روایت شده است که: «از ابو جعفر ثانی علیه السلام پرسیده شد: می توان خدا

ص: ۳۸

امام علیه السّلام فرمود: آری، اما او را از دو حدّ «تعطیل» (انکار وجود و ربوبیت او) و «تشبیه» (او را با اوصاف خلق توصیف کردن) باید خارج کرد. (۱)

۳. راوی می گوید: «از ابو جعفر، محمد بن علی ثانی پرسیدم: معنای «واحد» چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: [واحد چیزی است که] همهٔ زبان ها بر وحدانیت او همصدا هستند. (۲)

تفسیر و تأویل قرآن کریم

قرآن چندین بعد دارد، ظاهر و باطن و تأویل و تفسیر که «تنها خدا و راسخان در علم، تأویل آن را می دانند». (۳) بی تردید راسخانی که خداوند از ایشان نام برده، پیامبران صلّی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السّلام هستند. این بزرگان در هر فرصتی و موقعیتی که می دیدند کتاب خدا از سوی منحرفان مورد تفسیر و تأویل مغرضانه قرار می گرفت، بنا به وظیفهٔ خود یا به میدان می نهادند و بطلان مدعی را آشکار می کردند. همانند دیگر امامان، از امام جواد علیه السّلام نیز نصوص فراوانی در تفسیر و تأویل پاره ای از آیات قرآن کریم وارد شده است.

از جمله مباحث تفسیری که از این بزرگوار رسیده، تفسیر این دو آیه است:

﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾؛ (۴) هر آیتی و نشانه ای را نسخ کنیم، یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن، یا ماندش را می آوریم، مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست؟ مگر ندانستی که فرمانروایی

ص: ۳۹

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). صدوق، التوحید/ ۸۲.

۳- (۳). آل عمران/ ۷.

۴- (۴). بقره/ ۱۰۶-۱۰۷.

آسمان ها و زمین از آن خداست و شما جز خدا سروری و یاوری ندارید؟

امام جواد در تفسیر دو آیه یاد شده فرموده است: «هر آیه ای را نسخ کنیم» به این معناست که آن را از میان برمی داریم و «یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم»؛ یعنی اصل آن را زدوده، از حافظه ها و یادها و نیز از قلب محمد- پاک می گردانیم، چرا که خداوند خطاب به پیامبرش فرموده است: «سَيُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى* إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» (۱) ما به زودی [آیات خود را] بر تو خواهیم خواند، تا فراموش نکنی. جز آنچه خدا خواهد» که تفسیر این آیه چنین است که:

اگر خداوند بخواهد آن را به فراموشی بسپارد، از یاد و خاطر تو می زداید.

تفسیر این قسمت از آیه که می فرماید «بهرتر از آن را می آوریم» این است که: چیزی جایگزین آن می کنیم که برای شما بهتر باشد.

آن گاه امام جواد علیه السلام فرمود: مورد دوم که جایگزین حکم نخستین است پاداش بیشتری برای شما دارد و مصلحتی برتر از آیه نسخ شده یا همانند آن برای شما دارد و بدین معناست که: هرچه را منسوخ یا تبدیل کنیم بی تردید مصالح شما را در نظر داریم.

[سپس امام علیه السلام فرمود:]خداوند خطاب به محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مگر ندانستی که خداوند بر هرکاری تواناست؟». این بدان معناست که خداوند تواناست و می تواند [هرچه را بخواهد] منسوخ کند.

در دنباله آیه می فرماید: «مگر ندانستی- ای محمد- که فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن خداست؟» [پس] همو به تدبیر، [اداره و] مصالح آن ها آگاه است و هموست که با علم خود به تدبیر امور شما می پردازد» و شما جز

ص: ۴۰

خدا سروری و یآوری ندارید» به این معناست: حال که خداوند نسبت به مصالح خلق آگاه است، پس همو مصالح شما را تدبیر و تأمین می کند.

آن جا که می فرماید: «و یآوری ندارید» [این گونه تفسیر می شود که] چون خداوند اراده کند بلایی و مصیبتی یا کیفری بر شما فرو فرستد، کسی را یارای یاری کردن شما نباشد». (۱)

در تفسیر آیات یاد شده، شیوه کمک جستن و استفاده کردن از قرآن برای تفسیر آن همان کاری که امام جواد علیه السّلام کرد روشن و واضح است.

زمانی که از حضرت جواد علیه السّلام درباره آیه: «أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ (۲) هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد، در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست. پرسیده می شود، امام علیه السّلام پاسخی کامل و تأویلی شامل ارائه می دهد که با هم می خوانیم:

«عبد العظیم بن عبد الله حسنی» می گوید: «به محمد بن علی بن موسی علیه السّلام گفتم: امیدوارم همان «قائم» از خاندان محمد (ص) باشی که زمین را پس از آن که آکنده از ستم و جور شد، سرشار از عدل و داد می کند.

امام علیه السّلام فرمود: ای ابو القاسم، هریک از ما [امامان] قائم به امر (برپادارنده فرمان) خدای عز و جل - و راهنمایان به سوی دین او هستیم، اما آن «قائم» که خداوند به وسیله او زمین را از وجود کافران و منکران پاک و آن را سرشار از عدل و داد می کند، کسی است که تولدش از مردم پنهان می ماند، وجودش از دیدگان آنان غایب می شود، خواندن او به نام، ناروا باشد و او نام و کنیه رسول خدا را دارد.

زمین برای او درهم پیچیده می شود، هر سرکشی برای او رام می گردد و از دورترین نقطه

ص: ۴۱

۱- (۱). مستدرک العوالم ۱۶۴/۲۳.

۲- (۲). بقره/۱۴۸.

[این] خاکدان یاران او که ۳۱۳ تن و به تعداد اهل بدر هستند نزد او فراهم می آیند و خداوند در این باره فرموده است: «هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد، در حقیقت، خدا بر همه چیز تواناست.

پس هر گاه این عدّه مخلص گرد او فراهم آمدند، خداوند امر (فرج) او را فراهم می کند و چون [به تدریج دیگر یاران او جمع شدند] و «عقد» (که شامل ده هزار تن است) برای او فراهم شد، به فرمان خدا قیام می کند و آن چنان از دشمنان خدا می کشد تا این که خداوند -عز و جل- خشنود شود.

گفتم: سرور من، چگونه از خشنودی خدای -عز و جل- آگاه می شود؟

امام جواد علیه السّلام فرمود: خداوند دل او را مهربان می کند و چون وارد مدینه شود، «لات» و «عزّی» را بیرون آورده، در آتش می سوزاند [این گونه است که خداوند خشنود می شود]. (۱)

امام جواد علیه السلام و نشر حدیث

«حدیث» سره و صحیح با منشأ الهی را باید اساسنامه زندگی دانست، چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قالب عبارات نه چندان طولانی راه خوب زیستن و انسان زیستن را به افراد جامعه آموخت و پس از او امامان معصوم علیه السّلام عهده دار نشر این میراث نبوی بودند. امام جواد علیه السلام نیز در همین مسیر و به منظور ایفای رسالت خود، با اسناد خویش به نشر روایات جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السّلام و پدران گرامی خود پرداخت. روایاتی که در سطرهای بعدی خواهد آمد بیانگر توجه و اهتمام امام جواد علیه السّلام به نشر احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پدران ارجمندش می باشد.

ص: ۴۲

۱. امام جواد علیه السلام با اسناد خود از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: «أن فاطمه أحصنت فرجها فحرمها الله و ذریتها علی النار»؛ (۱)

فاطمه خود را پاکدامن نگاه داشت [و آن را به پلییدی نیالود]، از همین رو خداوند [بدن] او و فرزندانش را بر آتش دوزخ حرام گرداند.

۲. حضرتش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که: مرد زیر زبان خویش پنهان است [تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد] (۲).

۳. نیز حضرتش فرموده است: مردی از اهل بصره برخاست و به امیر المؤمنین علیه السلام گفت: از برادران برای ما بگو (آنان را به ما بشناسان).

امام علیه السلام فرمود: برادران دو دسته اند: برادران مورد وثوق و اعتماد و برادرانی که مایه خوشی هستند.

[بدان که] برادران مورد وثوق، همانند دست، بال [پرواز]، خاندان و مال هستند. پس اگر به برادر [دینی] ات اعتماد داشتی، مال، [توان] دست خود را بر او ارزانی دار، با دوستان او دوستی [و یکرنگی] او با دشمنان او دشمنی ورز، راز او را پنهان دار، یاری اش کن و نیکی های او را آشکار نما و بدان - ای پرسنده - که چنین برادرانی از کبریت احمر گرامیتر و نایابترند.

اما برادران خوشی [بدان که] از همنشینی با آنان لذت می بری، پس پیوند خود را با آنان مگسل و بیش از این از آنان مخواه و همان گونه که برخورد خوب، روی گشاده و گفتار شیرین خود را به تو ارزانی می دارند، تو نیز آن سان کن. (۳)

۴. زمانی که از امام جواد علیه السلام درباره زاهد در دنیا پرسیدند با این روایت امام صادق علیه السلام پاسخ آنان را داده، فرمود:

ص: ۴۳

۱- (۱). عبد الزهراء عثمان محمد، حياه الامام محمد الجواد/ ۷۹-۸۰.

۲- (۲). همان جا (به نقل از: بحار الانوار ۱۰۱/۱۲).

۳- (۳). همان/ ۸۱ (به نقل از: وسائل الشیعه ۵۸/۸).

[زاهد] کسی است که حلال دنیا را از بیم بازخواست و حرام آن را از بیم کیفر واگذارد. (۱)

۵. از امام صادق علیه السلام درباره مرگ و چگونگی آن پرسیدند. امام جواد علیه السلام پاسخ آن حضرت را این گونه روایت فرموده است: [مرگ] برای مؤمن چون بویی شامه نواز است که آن را می بوید و از خستگی و درد رهایی می یابد و برای کافر همانند نیش افعی و عقرب، بلکه از آن نیز دردناکتر است. (۲)

۶. نیز از امام جواد علیه السلام روایت شده است که فرمود: «یکی از یاران امام رضا علیه السلام بیمار شد و آن حضرت به عیادت وی رفته، از او پرسید: در چه حالی و چگونه ای؟

پاسخ داد: پس از [جدا شدن از] تو مرگ را [با تمام وجود] لمس کردم (منظور وی رنجی بود که از شدت بیماری تحمل می کرد).

امام علیه السلام فرمود: آن را چگونه یافتی؟

گفت: سخت و دردناک.

امام علیه السلام فرمود: مرگ را ندیده ای، بلکه چیزی را لمس کرده ای که پیش درآمد مرگ است و تو را با برخی از حالات آن آشنا می کند [و بدان در مسأله مرگ] مردم دو دسته اند: یکی آن که به وسیله مرگ به آرامش [ابدی] می رسد و دیگری آن که به وسیله مرگ، مردم از وجودش راحت و آسوده خاطر می شوند. پس ایمان خود را با خداوند تجدید کن و با ولایت پیمانی تازه ببند تا آرامش بیابی. (۳)

روایات فقهی از امام جواد علیه السلام

اشاره

فقیهان شیعه امامی، احادیثی که از امام جواد علیه السلام صادر شده، به عنوان

ص: ۴۴

۱- (۱). همان/۱۰۶ (به نقل از: معانی الاخبار/۲۸۷).

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). مستدرک عوالم العلوم ۲۳/۲۸۶.

منبعی پر بار و سرشار برای استنباط احکام شرعی پذیرفته اند، چرا که این احادیث، تبلور سنت معصومان علیهم السّلام و همان «قول»، «فعل» و «تقریر» آنان است.

روایاتی بسیار از حضرت امام جواد علیه السّلام روایت و در موسوعه های فقهی و حدیثی تدوین شده و معظم ابواب فقه را شامل می شوند که در این مبحث بخشی از آن را نقل می کنیم:

نماز

۱. راوی می گوید: «به ابو جعفر ثانی علیه السّلام نامه ای نوشتم و در آن درباره [نماز در پوست] سنجاب، فنک (۱) و خز پرسیدم، سپس افزودم: دوست دارم بدون «تقیه» پاسخ مرا بدهی.

آن حضرت به خط خود نگاشتند که:

بخوان [که اشکال ندارد]». (۲)

فقیهان از این خبر و مانند آن، استدلال کرده اند که نماز با پوست این جانوران در صورتی که ذبح شرعی شده باشند جایز است.

۲. راوی می گوید: «ابو جعفر علیه السّلام را در روز ترویبه دیدم که ظهر هنگام و پشت مقام، در حالی که نعلینی به پا داشت شش رکعت نماز گزارد». (۳)

این روایت، مستند فقیهان مبنی بر جواز نماز گزاردن با پاپوش تهیه شده از پوست جانور تزکیه (ذبح شرعی) شده، می باشد.

ص: ۴۵

۱- (۱). فنک، جانوری کوچک و از تیره سگ سانان است. بیشتر شبیه روباه است، اما گوش های بزرگی دارد. طول این جانور با احتساب دم، چهل سانتی متر است. این جانور بهترین پوست ها را دارد (المنجد، ماده: فنک).

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). همان/۳۸۹.

فروع احکام زکات از دیگر مواردی است که از امام جواد علیه السلام پرسیده شده و پاسخ آن حضرت مستند فقیهان درباره جواز دادن قیمت عین شده است و در این زمینه روایاتی در دست است. از امام جواد علیه السلام پرسیده شد: «آیا می توانم به جای گندم، جو، طلا و نقره که زکات به آن تعلق گرفته، معادل آن را وجه نقد بدهم یا این که این کار جایز نیست و باید زکات را از جنس بدهم؟»

امام جواد علیه السلام پاسخ داد: از هر کدام که ممکن بود زکات بدهد. (۱)

حج

حج نیز همانند فرایض پیش گفته شده دارای فروع و احکامی است که امام جواد علیه السلام بدان ها پاسخ داده و روایت هایی از او در این باب در دست است که فقیهان در فتوا دادن در زمینه فروع و احکام بدان استناد کرده اند. در این جا به دو مورد از آنها می پردازیم:

۱. فقیهان، با استناد به روایت زیر گزاردن حج را برای کودک مستحب دانسته اند. راوی می گوید: «از ابو جعفر ثانی علیه السلام پرسیدم: کودک را از چه هنگام احرام بپوشانیم؟»

امام علیه السلام فرمود: پس از آن که دندان های شیری او ریخت. (۲)

۲. فقیهان شیعه امامی با استناد به روایت امام جواد علیه السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام متفقا جمع تمتع را برای کسی که حج مستحبی می گزارد، برتر از

ص: ۴۶

۱- (۱). همان/۴۱۱.

۲- (۲). همان/۴۲۶.

دیگر موارد (حج قران و حج افراد) دانسته اند. آنان این روایت را مستند فتوای خویش قرار داده اند که: «ابو جعفر علیه السلام می فرمود: آن کس که از عمره تمتع به حج برود [پاداش او] برتر از کسی است که حج مفرد به جای آورده و قربانی را به مکه می برد.

او می گفت: هیچ عملی برای حاجی از عمره تمتع برتر نیست. (۱)

فلسفه و علل تشریح احکام

از دیگر مواردی که امام جواد علیه السلام بدان پاسخ داد و برای همگان روشن نمود، علت تشریح پاره ای از احکام شرعی بود، از جمله این که «محمد بن سلیمان» دلیل این که عده زنان مطلقه سه ماه، یا سه بار حیض شدن است، اما عده زن شوهر مرده چهار ماه و ده روز است، از امام جواد علیه السلام پرسید. آن حضرت در پاسخ فرمود: «این را شرع مقرر کرده است که زن مطلقه سه (قرء) (پاک شدن از حیض) پشت سر گذارد به جهت اطمینان از عدم بارداری است.

در مورد این که عده زن شوهر مرده [چهار ماه و ده روز است، بدان که] خداوند متعال برای [به نفع] زنان شرطی مقرر داشته که از سر طرفداری نبوده و بر ایشان شرطی معین فرموده، ولی از سر ستم نبوده است. حضرت احدیت آن جا که برای (به نفع) زنان حکم صادر کرده، در باب محرومیت از حق همخوابگی است که زمانی معین نموده، می فرماید: «لَلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (۲) برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود، سوگند می خورد (ایلاء)، چهار ماه انتظار و مهلت است».

از این رو مرد نمی تواند بیش از چهار ماه «ایلاء» (ترک همخوابگی)

ص: ۴۷

۱- (۱). همان/۴۳۰.

۲- (۲). بقره/۲۲۶.

نماید، چرا که خداوند زن را تا این مقدار زمانی نسبت به ترک همخوابگی مقاوم دانسته [و همین زمان را مجاز شمرده] است.

اما شرطی که خداوند رعایت آن را بر زن [و به نفع شوهر] مقرر داشته این است که به او فرمان می دهد در مرگ شوهر چهار ماه و ده روز عده نگاه دارد و همان طور که خداوند در زمان حیات مرد، او را به رعایت شرط ملزم کرده، حق زن را از مرد گرفته، در زمان مرگ شوهر، زن را به رعایت حق او ملزم نموده، حق شوهر را از او می گیرد. خداوند در این معنا فرموده است:

«...يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا...»، [همسران] چهار ماه و ده روز انتظار می برند.

خداوند تنها در عده چهار ماهه (وفات) از ده روز نام برده است و آن جا که بالاترین مدت ترک همخوابگی در توان زن، چهار ماه است، خداوند در این باب هم به نفع او و هم علیه او چنین مقرر فرموده است...» (۱).

عبادت و پارسایی امام علیه السلام

امام محمد جواد علیه السلام عابدترین مردم روزگار خویش و بیش از همه خدا دوست و به همان اندازه خداترس بود و در فرمانبرداری و بندگی حضرتش خالص ترین بندگان خدا بود. همانند پدران گرامی خود، تمام راه هایی که او را به خداوند نزدیک می کرد می پیمود و هیچ عملی که خداوند را خشنود می کرد فرو نمی گذاشت. در این جا به صحنه هایی از عبادت امام جواد علیه السلام اشاره می کنیم:

ص: ۴۸

پایندی امام جواد علیه السلام به اعمال مستحبی از دید تاریخ و تاریخ نگاران دور نمانده است. مورخان نوشته اند: «او (امام جواد) علیه السلام دو رکعت نماز می گزارد در هر رکعت سوره فاتحه و هفتاد بار سوره توحید می خواند». (۱)

هرگاه اولین روز ماه نو فرا می رسید، امام جواد علیه السلام در این روز دو رکعت نماز می گزارد. در رکعت اول یک مرتبه سوره حمد و سوره توحید سی بار (برای هر روز ماه یک بار) می خواند. در رکعت دوم سوره حمد و سوره قدر سی بار (برای هر روز ماه یک بار) می خواند و آن گاه به قدر توان صدقه می داد و بدین ترتیب سلامت در آن ماه را برای خود می خرید». (۲)

در روایت است که: «ابو جعفر ثانی علیه السلام آن هنگام که در بغداد بود در روز نیمه و روز بیست و هفتم [هر ماه] روزه می گرفت و تمام اطرافیان آن حضرت نیز روزه می گرفتند. آن گاه ما را می فرمود تا نمازی دوازده گانه بگزاریم، بدین ترتیب که در هر رکعت حمد و یک سوره خوانده شود. پس از فراغت از نماز چهار بار سوره حمد، چهار بار سوره توحید، چهار بار سوره ناس و چهار بار سوره فلق خوانده شود. آن گاه چهار بار گفته شود: «لا إله إلا الله و الله أكبر، و سبحان الله، و الحمد لله، و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم» و چهار بار بگوید: «الله الله ربی لا اشرک به شیئاً» و نیز «لا اشرک بریبی أحدا» چهار مرتبه بخواند. (۳)

ص: ۴۹

۱- (۱). همان/۶۷.

۲- (۲). مستدرک العوالم: ۲۳/۲۲۰.

۳- (۳). همان ۲۳/۲۲۲.

بنا به گواهی تاریخ، امام جواد علیه السلام بسیار حج می گزارد. در روایت آمده است: «در سال ۲۵۴ ق. ابو جعفر ثانی علیه السلام را دیدم که پس از بالا آمدن خورشید با کعبه وداع می کرد. سپس به طواف پرداخت و در هر «شوط» رکن یمانی را می بوسید. چون شوط هفتم را انجام می داد، رکن یمانی و حجر الاسود را بوسید و دست بر آن کشیده، بر چهره خود مالید. آن گاه به سمت مقام رفت و پشت آن دو رکعت نماز گزارد، سپس به پشت کعبه به سوی «ملتزم» رفت و همان جا در کنار کعبه قرار گرفت... سپس مدت زیادی ایستاده دعا می کرد. آن گاه از در حناطین (گندم فروش ها) خارج شد.

راوی می گوید: در سال ۲۱۹ ق. نیز او را [در حرم] دیدم که شبانه با کعبه وداع می کرد. در هر شوط، رکن یمانی و حجر الاسود را می بوسید. چون به شوط هفتم رسید، در سمت عقب کعبه، نزدیک رکن یمانی و بالای حجر در کنار کعبه قرار گرفت... آن گاه نزد حجر الاسود آمد و آن را بوسید و دستی بر آن کشید، سپس به سوی مقام [حضرت ابراهیم علیه السلام] رفت و دو رکعت نماز پشت مقام گزارد و بدون این که به سمت کعبه باز گردد، حرم را ترک نمود. وقوف او نزد ملتزم به اندازه ای بود که دوستان ما هفت و برخی از آنان هشت شوط گرد حرم طواف کردند». (۱)

ص: ۵۰

دعا، مناجات و ذکر جایگاه والایی در فرهنگ اسلامی، به ویژه فرهنگ پر بار اهل بیت علیهم السلام دارد. یادکرد خداوند در مکتب اهل بیت علیهم السلام تنها درخواست و راز و نیاز نیست، بلکه همه عرفان و حکمت، اظهار ناچیز بودن در برابر قدرت مطلق و اذعان به فقر و نیازمندی در محضر یگانه بی نیاز است. در این جا به برخی از دعاها و مناجات امام جواد علیه السلام در پیشگاه خداوند اشاره می کنیم.

آن حضرت در قنوت خود دعاهایی می خواند، از جمله:

«اللهم أنت الأول بلا- أولیه معدوده، و الآخر بلا- آخریه محدوده، أنشأتنا لا- لعلّه اقتساراً، و اخترتنا لا لحاجه اقتداراً، إبتدعتنا بحکمتک اختیاراً، و بلوتنا بأمرک و نهیک اختیاراً، و أیدتنا بالآلات، و منحتنا بالأدوات، و کلفتنا الطاقه، و جشمتنا الطاعه، فأمرت تخیراً و نهیت تخدیراً، و خوّلت کثیراً، و سألت یسیراً، فعصی أمرک فحلمت، و جهل قدرک فتکرمت...»؛

بار خداوند، تو اول هستی [نه آن] اولین در عدد و آخری [نه آن] آخر [که] به حد [ی و نهایتی] محدود باشد.

ما را نه به جهت [و دلیلی]، که از سر فرمانروایی آفریدی، ما را نه بر اثر نیاز، که مقتدرانه پدید آوردی. به حکمت خویش و از سر اختیار ما را [به هیچ سابقه و الگویی] به وجود آوردی. ما را با فرمان و بازداشتن خود آزمودی، با ابزارها [یی که خود آفریدی] ما را یاری کردی و نیازها [ی زندگی] بر ما ارزانی داشتی. در حد توان، ما را فرمان دادی و تکلیف نمودی و ما را به فرمانبرداری از خویش واداشتی. فرمان دادی، اما حق اختیار نیز دادی و با بیم دادنت ما را بازداشتی. بسیار دادی و اندک [بندگی] خواستی. چون از فرمان تو سرپیچی شد، بردباری نمودی و چون قدر تو [از نظر خلق] ناشناخته ماند [و ناسپاسی کردند]، کرامت ورزیدی. (۱)

ص: ۵۱

چون امام جواد علیه السلام از نماز فراغت می یافت این دعا را می خواند:

«رضیت بالله رباً، و بالإسلام دیناً، و بالقرآن کتاباً، و بمحمد نبیاً، و بعلی ولیاً، و الحسن، و الحسین، و علی بن الحسین، و محمد بن علی، و جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و محمد بن علی، و علی بن محمد، و الحسن بن علی، و الحجه بن الحسن بن علی أئمه؛

اللهم ولیک الحجه فاحفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمنه و عن شماله و من فوقه و من تحته و امدد له فی عمره، و اجعله القائم بأمرك، المنتصر لدينک، و أره ما یحب و تقرّ به عینه فی نفسه و فی ذریته و أهله و ماله و فی شیعته و فی عدوه، و أرحم منه ما یحب و تقرّ به عینه و اشف به صدورنا و صدور قوم مؤمنین»؛

الله را به خداوندی، اسلام را آیین، قرآن را کتاب، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیامبر، علی را سرپرست [و امام] حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و حجه بن الحسن بن علی را به امامت برگزیده [از این انتخاب] خرسند هستم.

بار خداوندا، دوست و حجت [خود] را از [بلاهای] پیش رو و پشت سر و از راست و از چپ و از بالا- و از پایین ایمن و حفظ نما. عمر او را طولانی فرما و او را قیام کننده به فرمانت و یاری گر دینت قرار ده. آنچه را که دوست دارد و مایه روشنی چشم او در فرزندان، خاندان، مال و شیعه اوست و آنچه که برای دشمنان خود می پسندد به او بنمایان و به آنان چیزهایی بنمایان که او دوست دارد و مایه روشنی چشم اوست (شیعیان و دوستان خاندان او را عزت و بزرگی بخش و دشمنان کینه ورز او را خوار گردان). [بار خداوندا، سوز] سینه ما و [سوز] سینه جماعت مؤمنان را به وسیله او درمان کن و شفا ده. (۱)

ص: ۵۲

آن حضرت بامداد و شامگاه برای برآمدن حاجت‌ها دعاهایی می‌خواند.

راوی می‌گوید: «در نامه‌ای که به ابو جعفر ثانی علیه السّلام نوشتم، از او خواستم دعایی به من بیاموزد. آن حضرت در پاسخ نوشت: چون صبح کردی و روز را به شب رساندی، بگو: «اللّٰهُ اللّٰهُ اللّٰهُ، ربّی الرحمن الرحیم، لا اشرک به شیئا»؛

اللّٰهُ، اللّٰهُ، اللّٰهُ، خدای من است و بخشنده بخشایشگر. چیزی [و کسی] را شریک او نمی‌کنم.

آن‌گاه حضرت افزود: اگر بر آن بیفزایی (تکرار کنی) نکوست. سپس برای برآمدن هر نیازی که داری دعا کن که این دعا-به اذن خداوند-، گشاینده [هر گره و مشکلی است که خداوند هر چه بخواهد همان کند]. (۱)

معجزه‌ها و کرامت‌های امام علیه السلام

وجود مبارک امام جواد علیه السّلام خود معجزه‌ای انکارناپذیر بود، چرا که در خردسالی و در حالی که هفت سال از عمر او تمام نشده بود، وظیفه راهبری و امامت مسلمانان را به عهده گرفت. بی‌تردید امامت آن‌هم در خردسالی برای عده‌ای ناآگاه، یا با آگاهی اندک قابل درک نبود. از این رو امام جواد علیه السّلام می‌بایست خرق عادت‌ها و معجزه‌های بنمایاند تا شک و تردید را از دل آنان بزداید. از این رو خداوند در موارد متعددی به وسیله آن حضرت معجزه‌هایی به ظهور رساند تا بدین وسیله حجت را بر بندگان تمام کرده، مؤمنان و دوستان را شادمان و مطمئن و دشمنان کینه‌ورز و معاند را سرفکننده و خاموش کند. در این جا به پاره‌ای از این معجزه‌ها (۲) اشاره می‌کنیم:

ص: ۵۳

۱- (۱). همان/۳۱۸.

۲- (۲). این موارد از: إعلام الاوری بأعلام الهدی/۹۷-۱۰۰ و مستدرک عوالم العلوم ۲۱۴۸/۲۳ نقل شده است.

۱. از «ابو هاشم، داوود بن قاسم جعفری» نقل شده است که گفت: «به حضور ابو جعفر ثانی علیه السّلام رسیدم. سه نامه همراه داشتم که هیچ یک نام و مشخصه ای نداشت.

نتوانستم نامه ها را شناسایی کنم و همین امر، مرا اندوهگین کرد. امام علیه السّلام یکی از نامه ها را از من گرفت و فرمود: این نامه «ریان بن شیب» است.

سپس نامه دوم را گرفت و فرمود: این نامه «محمد بن حمزه» است و چون نامه سوم را گرفت، فرمود: این نامه فلان شخص است.

از این واقعه مبهوت شده بودم. امام علیه السّلام در من نگرست و لبخندی [مهر آمیز] زد.

ابو هاشم ادامه می دهد: ابو جعفر علیه السّلام کیسه ای حاوی سیصد دینار به من داد و از من خواست آن را به یکی از عموزادگانم برسانم. سپس فرمود: او خواهد گفت: بازرگانی به من معرفی کن تا با این مال برای من کالایی بخرد. کیسه حاوی دینار را برای او بردم. او به من گفت: ای ابو هاشم، بازرگانی به من معرفی کن تا با این مال برای من کالایی بخرد. من نیز چنان کردم».

۲. نیز از ابو هاشم نقل شده است که گفت: «ساربانان از من خواست تا از امام جواد علیه السّلام بخواهم او را به کار بگمارد. به همین منظور نزد حضرت رفتم، او را با جماعتی در حال خوردن غذا دیدم. از این رو نتوانستم خواسته ساربان را با حضرتش در میان بگذارم. حضرت غذا نزد من گذارد و فرمود: ای ابو هاشم، بخور.

آن گاه -بدون این که با وی سخن گفته باشم- خطاب به یکی از غلامان فرمود: ای غلام، آن ساربانان که ابو هاشم او را برای ما آورده در کنار خود به

۳. همچنین از ابو هاشم نقل شده است که: «روزی با او (امام جواد) علیه السّلام وارد باغی شدم. به او گفتم: فدایت گردم، من شیفته خوردن گل هستم. از خدا بخواه تا مرا از این عادت برهاند.

امام علیه السّلام سکوت کرد. پس از گذشت چند روز خود آغاز به سخن کرده، به من فرمود: ای ابو هاشم، خداوند عادت خوردن گل را از تو گرفت.

ابو هاشم می گوید: [از آن زمان] از هیچ چیزی همانند گل نفرت ندارم».

۴. از «علی بن اسباط» نقل شده است که گفت: «ابو جعفر اندک زمانی پس از وفات پدرش در میان ما ظاهر شد. در او نگریستم تا بتوانم اوصاف ظاهری و قامت او را برای دوستان توصیف کنم. او نشست، سپس فرمود: ای علی، خداوند، همان گونه که در امر پیامبری اتمام حجت کرده، فرمود: «و ما فرمان نبوت و عقل کافی در کودکی به او دادیم» همان سان نیز در امامت اتمام حجت کرده است. (۱)

۵. راوی می گوید: «هنگامی که ابو الحسن الرضا علیه السّلام دیده از جهان فرو بست چهار هزار درهم از او می خواستم و کسی جز من و از این طلب آگاه نبود. ابو جعفر علیه السّلام خبر فرستاده: فرمود: فردا نزد من بیا.

من نیز به فرمان او روز بعد به حضورش رسیدم. او فرمود: ابو الحسن علیه السّلام از دنیا رفته است و تو چهار هزار درهم از او می خواهی؟

گفتم: آری.

او سجاده ای که زیر پا داشت برداشت. دینارهایی زیر سجاده بود.

ص: ۵۵

حضرت آن‌ها را به من داد. [چون شمردم] معادل چهار هزار درهم بود.

۶. نیز از راوی نقل شده است که گفت: «در مدینه بودم، همواره با ابو جعفر علیه السّلام [در مدینه] و ابو الحسن علیه السّلام در خراسان در رفت و آمد بودم. افراد خانواده و عموهای پدر ابو جعفر به دیدار او می آمدند و بدو سلام می دادند.

روزی ابو جعفر کنیز خود را خواست و فرمود: به آنان بگو خود را آماده غم و عزا کنند.

زمانی که خویشان امام علیه السّلام مجلس را ترک کردند با خود گفتم: خوب بود می پرسیدیم، ماتم و عزای چه کسی است؟

راوی می گوید: چون روز دیگر نزد امام علیه السّلام گرد آمدند، حضرت همان گفتار روز گذشته را تکرار کرد. آنان پرسیدند: ماتم و عزای چه کسی است؟

ابو جعفر فرمود: ماتم و عزای بهترین خلق خدا بر روی زمین.

پس از گذشت چند روز خبر وفات ابو الحسن الرضا علیه السّلام از خراسان رسید.

پیک، همان روزی را که ابو جعفر خبر وفات امام رضا علیه السّلام را به اطرافیان و خویشان داده بود، روز وفات امام رضا علیه السّلام خواند.

۷. راوی می گوید: «ابو جعفر علیه السّلام در نامه ای خطاب به من نوشت: خمس اموال خود را برای من بیاورید (بفرستید) که تنها همین سال از شما خمس می گیرم».

[همان گونه که ابو جعفر علیه السّلام گفت] در همان سال به دیدار معبود خود شتافت.

امام جواد علیه السلام جوانی بود در آغاز زندگی و مورد عنایت مأمون قرار داشت.

او اموال فراوانی که به یک میلیون درهم می رسید به امام جواد علیه السلام داد. از دیگر سو شیعیان که به امامت آن حضرت معتقد بودند، وجوه شرعی خود را برای حضرتش می فرستادند. درآمد موقوفه های قم و جاهای دیگر از دیگر منابع درآمدی بود که در اختیار حضرت امام محمد تقی علیه السلام قرار می گرفت، اما او چیزی از این عایدات را هزینه زندگی شخصی خود نمی کرد، بلکه آن ها را میان بینوایان، نیازمندان و محرومان تقسیم می کرد.

«حسین مکاری» آن حضرت را در بغداد دید که از سوی دولتیان و مردم در میان گرفته شده و مورد تعظیم و تکریم قرار دارد. با خود اندیشید که امام علیه السلام با این موقعیتی که دارد به مدینه باز نخواهد گشت و در بغداد خواهد ماند، زیرا غرق در ناز و نعمت است. امام علیه السلام که پی به اندیشه او برده بود، بدو نزدیک شد و فرمود: «ای حسین، نان جوین و نمک سوده [ای که در حرم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخورم]، از آنچه می بینی برای من دوست داشتنی تر و گوارا تر است...». (۱)

امام جواد علیه السلام خواهان آرایه ها و پیرایه هایی که دولت برای او در نظر می گرفت نبود، بلکه همانند پدران گرامی اش که دنیا را برای دنیاخواهان رها کرده بودند و خداخواهی و بندگی حضرتش را بر دنیا و فریبایی های آن برگزیده بودند، از دنیا رویگردان بود. او در سجایای اخلاقی و کرم و لطف به

ص: ۵۷

دیگران راه پدران خود را می‌پیمود. در این جا مواردی از ویژگی های آن حضرت را برمی‌شمیریم.

بخشندگی و دهش امام علیه السلام

امام محمد جواد علیه السلام دستی سخاوتمند داشت و از همگان بخشنده تر بود و به دلیل بخشش فراوان و نیکی و احسان در حق مردم، به «جواد» ملقب شد.

درباره بخشندگی و سخاوت آن حضرت داستان هایی نقل شده که از آن جمله است:

تاریخ نگاران آورده اند: «احمد بن حدید به همراه جمعی از یاران خود عازم حج شد. در میان راه، راهزنان بر آنان یورش آورده، تمام دارایی شان را به غارت بردند. چون احمد و یارانش به مدینه رسیدند، احمد به دیدار امام جواد علیه السلام رفت و ماجرای که در میان راه بر آنان رفته بود برای حضرت جواد علیه السلام باز گفت. امام علیه السلام فرمان داد تا برای احمد تن پوشی آورده و دینارهایی به او داد تا میان همراهان خود تقسیم کند. [پس از آن که دینارها میان کاروانیان تقسیم شد] دیدند به همان اندازه ای است که از آنان به یغما رفته است». (۱)

بدین ترتیب امام جواد علیه السلام با عطای سخاوتمندانه خود، آنان را از گرفتاری شان رهانید و اموال از دست رفته شان را به ایشان بازگرداند.

بنا به گواهی تاریخ، سخاوت و عنایت امام جواد علیه السلام تنها به انسان ها، دوست و حتی دشمن محدود نبود، بلکه جانوران نیز از عنایت و بخشندگی آن حضرت بهره مند بودند. از «محمد بن ولید کرمانی» روایت شده است که گفت:

ص: ۵۸

۱- ((۱)). الوافی بالوفیات ۱۰۵/۴ و بحار الانوار ۱۰۹/۱۲.

«بر خوان نعمت ابو جعفر ثانی علیه السّلام نشسته بودم و غذا می خوردم. چون از خوردن دست کشیدم و خوان برداشته شد، غلام حضرت خواست تکه های خوراک افتاده بر زمین را برچیند. امام جواد علیه السّلام به او فرمود: آنچه از خوان در صحرا بریزد، برنگیر و آن را واگذار اگرچه ران گوسفندی باشد، اما اگر چیزی از طعام در خانه بر زمین ریخت، آن را بگیر».

(۱)

روشن است که امام جواد علیه السّلام از آن رو غلام خود را از برداشتن غذای پراکنده شده بر زمین بازداشت تا خوراک پرنده گان و جانوران گرسنه شود.

نیکی به مردم

نیکی به مردم از برجسته ترین ویژگی ها و والایی های امام جواد علیه السّلام به شمار می رود که از دید دوست و دشمن دور نمانده و تاریخ آن را ثبت کرده است. داستان زیر یکی از موارد احسان و نیکی امام جواد علیه السّلام است.

«احمد بن زکریای صیدلانی» از یکی از مردم «بست» و «سجستان» (۲) که از بنی حنفیه بود نقل کرده است که گفت: «در نخستین روزهای خلافت معتصم،

ص: ۵۹

۱- (۱). وسائل الشیعه ۴۹۹/۶.

۲- (۲). محمد بن بحر رهنی درباره سجستان آورده است: سجستان یکی از بلاد مشرق و همچنان ستم سوز و مقاوم است. در خوبی ها منحصر به فرد است و ویژگی هایی دارد که در دیگر بلاد دیده نمی شود. در دنیا بازرگانی به درستکاری بازرگانان آن سامان یافت نمی شود... آن زمانی که در تمام گستره اسلامی، علی بن ابی طالب را بر فراز منبرها دشنام می دادند، تنها یک بار در این سامان به علی بن ابی طالب بر منبر ناسزا گفته شد و مردم در برابر بنی امیه ایستادند در نهایت بر پیمان خود این مطلب را افزودند که بر منبر آن سامان به کسی دشنام داده نشود... کدامین شرافت و بزرگی یارای رسیدن به ممانعت آنان از دشنام دادن به برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر فراز منبرهای آن سامان می رسید و این در حالی است که بر فراز منبرهای مکه و مدینه به علی دشنام داده می شود (معجم البلدان ۱۹۰/۳ - ۱۹۱).

ابو جعفر علیه السلام را در سفر حج همراهی می کردم. به هنگام خوردن غذا به او گفتم:

فدایت کردم، والی ما دوستدار و پیرو شما اهل بیت است و من به دیوان محاسبات او بدهکار هستم. خوب است - چنانچه صلاح بدانی - نامه ای به او نوشته، به احسان نسبت به من فرمائش دهی.

امام علیه السلام فرمود: او را نمی شناسم.

گفتم: فدایت شوم، همان گونه که گفتم، او از دوستداران شما اهل بیت است و نامه شما در این مورد مفید خواهد بود.

امام جواد علیه السلام درخواست مرا پذیرفت و نامه ای بدین شرح به والی سجستان نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، آورنده این نامه، مذهب و روش نیکی (محبت اهل بیت علیهم السلام) از تو بیان کرد. و [بدان که] تنها چیزی که از منصب برای [آخرت] تو می ماند کار نیکی است که از تو برآید، پس به برادرانت نیکی کن و بدان که خدای عز و جل - [در روز واپسین و به هنگام بازخواست] از اندک کارهای تو هر چند به اندازه ذره ای یا دانه خردلی باشد سؤال خواهد کرد. (۱)»

چون مرد سجستانی به شهر خود بازگشت، والی شهر (حسین بن عبد الله نیشابوری) را از نامه ای که امام جواد علیه السلام برای او فرستاده بود، آگاه کرد. حسین بن عبد الله دو فرسخ راه پیمود و به استقبال آن مرد رفت و پس از ستاندن نامه امام علیه السلام آن را بوسیده، اقدام امام علیه السلام را برای خود شرافتی بزرگ خواند. آن گاه جوایب حال و نیاز مرد سجستانی شد و او گفت: مرا از دادن خراج معاف بدار.

والی درباره تعداد افراد خانواده آن مرد پرسید و به تعداد آنان، به او و افراد

ص: ۶۰

خانواده اش صله داد و تا زمانی که والی زنده بود، همچنان صله اش به آنان می رسید و آن مرد از دادن خراج معاف بود». (۱)

این داستان یکی از موارد احسان امام جواد علیه السلام به مردم است.

همدردی با مردم

امام جواد علیه السلام ادامه دهنده راه نیاکان پاکدامن و معصوم خود بود و از ویژگی ها و اوصاف آنان برخوردار بود و همانند آنان، در گرفتاری های مردم شریک می شد و با آنان همدردی می کرد. در منابع تاریخی آمده است: «ابراهیم بن محمد همدانی مورد ستم والی قرار گرفت، لذا نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشت و طی آن، امام را از ماجرای خود و والی آگاه کرد. امام علیه السلام از آنچه بر ابراهیم رفته بود، رنجه گشت و در پاسخ او نوشت: به زودی خدا تو را بر کسی که نسبت به تو ستم روا داشته، یاری دهد و تو را از او بی نیاز گرداند. و مژده باد تو را که در این جهان و آن جهان از یاری خدا بهره مند خواهی شد و خدا را بسیار ستایش کن». (۲)

سرسلامتی و دلداری دادن به مصیبت زدگان و داغدیدگان، از دیگر موارد همدردی امام جواد علیه السلام به شمار می رود. حضرتش طی نامه ای به مرد فرزند مرده ای چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از مصیبت [از دست دادن] فرزندان علی و این که او را بیش از دیگر فرزندان دوست می داشتی سخن گفتم. [آگاه باش که] خدای -عز و جل- بهترین فرزندان و دیگر چیزها را از صاحبان آن می گیرد تا پاداش مصیبت زده را بزرگ گرداند. پس خدا پاداش تو را سنگین کند و این مصیبت را بر تو هموار و قلبت را استوار سازد که او تواناست و [آنچه از دست داده ای] به زودی جبران کند و امید دارم که خدا چنان کند -ان شاء الله-. (۳)

ص: ۶۱

۱- (۱). همان ۱۲/۱۲۹.

۲- (۲). همان ۱۲۶/۱.

۳- (۳). وسائل الشیعه ۲/۸۷۴.

این نامه لطیف و پر از احساس امام جواد علیه السلام اوج همدردی او را با مردم مصیبت زده و گرفتار به نمایش می گذارد.

نیز درباره همدردی امام جواد علیه السلام آمده است: «یکی از شیعیان آن حضرت طی نامه ای، از اندوه و مصیبتی که در فقدان فرزندانش او را دربر گرفته، بر دل او سنگینی می کرد، به امام علیه السلام شکایت برد. امام علیه السلام در پاسخ، نامه تسلیتی برای او فرستاد که در آن آمده بود: آیا نمی دانی خدای-عز و جل- بهترین اموال و بهترین فرزندان مؤمن را [از او] می ستاند تا او را پاداش دهد؟ (۱)»

آن حضرت در گرفتاری ها و تنگناهای مردم شریک می شد، غم و اندوه آنان را غم و اندوه خود می دانست و در آن ها با آنان همدردی می کرد و دستان بخشنده و کریم او یاریگر بینوایان و ناتوانان بود و از همین راه توانست دل ها را تسخیر کرده و مردم با تمام وجود و بی هیچ شائبه ای همه محبت، اخلاص، ارادت و عواطف و احساسات خود را نثار وجود مبارک امام جواد علیه السلام می کردند.

آن حضرت شگفت ترین و زیباترین نمونه های فضیلت و کمال را به ظهور رساند. در روزگار او کسی یافت نمی شد که بتواند در دانش، تقوا، خویشتن داری و سخت کوشی و سخت گیری در راه دین با او رقابت کند. به یک سخن در فضایل و افتخارات که اساس و گوهر امامت آن حضرت بود، همتایی نداشت.

مجامع اسلامی به دلیل شناخت مواهب و ملکات بی شمار علمی آن حضرت شیفته و جودش شده بودند و از همین رو ایمان و پای بندی شیعیان به این که امام معصوم باید دانشمندترین، برترین و باتقواترین مردم روزگار باشد و آن را عقیده ای درست بدانند، فزونی گرفت. (۲)

ص: ۶۲

۱- (۱). همان/ ۸۹۳.

۲- (۲). ر.ک: حیاة الإمام الجواد علیه السلام/ ۷۰-۷۵.

بخش نخست پرورش امام جواد علیه السّلام بخش دوم مراحل زندگی امام جواد علیه السّلام بخش سوم امام جواد علیه السّلام
در کنار پدر

پرورش امام جواد علیه السلام

امام محمد جواد علیه السلام از خاندان رسالت که در بزرگی و شکوه و الایی در تمام دوران حیات انسان همانند نداشت و بشریت مانند آن را ندیده و نخواهد دید، پا به عرصه وجود نهاد و جهان را از برکت وجود خجسته خویش بهره مند نمود. او فرزند امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرزند امام کاظم علیه السلام، فرزند امام صادق علیه السلام، فرزند امام باقر علیه السلام، فرزند امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام، فرزند امام حسین علیه السلام نواده رسول خدا و فرزند امام علی بن ابی طالب علیه السلام است.

مادرش از خاندان «ماریه قبطه» از مردم «نوبه» (۱) و نامش «سیبکه»، «ریحانه» و به نقلی «درّه» بود، اما امام رضا علیه السلام او را «خیزران» نامید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این بانوی پاکدامن را «بهترین کنیزکان پاک نهاد» خواند و امام حسن عسکری علیه السلام درباره او فرمود: «او ام ولد» است و پاک و پاک شده آفریده شد، با کنیه «ام الجواد» و «ام الحسن» خوانده می شود و بهترین زنان روزگار خویش بود. (۲)

ص: ۶۵

۱- (*). نوبه، منطقه ای است در افریقه که بر کرانه نیل، بین اسوان و دنقله (در مصر) واقع شده است.

۲- (۱). مستدرک عوالم العلوم ۲۰/۲۳.

حضرت امام جواد علیه السلام در روز دهم ماه مبارک رمضان سال ۱۹۵ ق.و به نقلی در نیمه همان ماه در مدینه منوره دیده به جهان گشود. حضرت امام رضا علیه السلام پدر ارجمند امام جواد علیه السلام از تولد چنین نوزادی غرق در شادی شده، می فرمود: فرزندی برای من به دنیا آمده است که شبیه موسی بن عمران، شکافنده دریاها و شبیه عیسی بن مریم است. مقدس است مادری که او را به دنیا آورده است. (۱)

امام جواد علیه السلام با کنیه جدش حضرت امام محمد باقر علیه السلام، «ابو جعفر خوانده می شد و به منظور پرهیز از اشتباه در نقل، کلمه «ثانی» به کنیه او افزوده شد و «ابو جعفر ثانی» کنیه گرفت. صاحب کتاب «دلائل الإمامه»، «ابو علی الخاص» را دیگر کنیه آن حضرت شمرده است. البته متأخران در تفسیر کنیه امام جواد علیه السلام گفته اند: او کنیه خاصی دارد که «ابو علی» است و آن سان که در کتاب دلائل الامامه آمده و برای خواننده تداعی می کند، کنیه امام جواد علیه السلام «ابو علی الخاص» نیست.

امام جواد علیه السلام همانند نیاکان گران مقدار خود القابی داشت که همگی نشان دهنده شخصیت سترگ و والایی گوهر آن حضرت است که عبارتند از:

[القاب آن حضرت]

۱. جواد

از آن رو حضرت به این لقب خوانده شد که در حق مردم بسیار نیکی و احسان می کرد و همواره همگان را از بخشش و عطای خود بهره مند می ساخت.

ص: ۶۶

۱- (۱). حیاة الامام محمد الجواد علیه السلام/ ۲۲.

از آن رو تقی خوانده می شد که تقوای خدا را در پیش گرفت و به درگاه وی انابه و توبه می نمود و هم به رشته محبت و بندگی او چنگ انداخته، به هیچ یک از خواسته های نفسانی روی نکرد؛

۳. مرتضی؛

۴. قانع؛

۵. رضی؛

۶. مختار؛

۷. باب المراد

(دروازه برآمدن خواسته ها). (۱)

نقش انگشتری امام جواد «العزه لله» بود

که انقطاع او به سوی خدا و دل بریدن از غیر او را نشان می داد. (۲)

ص: ۶۷

۱- (۱). مستدرک عوالم العلوم ۲۳/۲۷-۲۹.

۲- (۲). همان/۳۱.

مراحل زندگی امام جواد علیه السلام

در سال ۱۹۵ ق. با مأمون عباسی به عنوان خلیفه بیعت شد و در همین سال بود که امام جواد علیه السلام دیده به جهان گشود. این مولود خجسته هفت سال در کنار پدر بزرگوارش امام رضا علیه السلام زندگی کرد. وی در این دوره شاهد بیعت با امام رضا علیه السلام به عنوان ولیعهد بود و حوادثی را که همزمان با این بیعت و پس از آن چهره نمود و نیز حادثه جانگداز شهادت پدرش را به دست مأمون با تمام وجود لمس کرد و با آن‌ها زیست.

پس از آن که امام رضا علیه السلام به شهادت رسید، انگشت اتهام، مأمون را نشان می داد و مردم او را قاتل امام می دانستند. همین امر باعث شد تا امام جواد علیه السلام از نیرنگ و توطئه مأمون در امان باشد، اما مأمون همچنان برای درهم شکستن شخصیت امام جواد علیه السلام و کاستن از جایگاه والای او در دل‌ها از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد. امام جواد علیه السلام در برابر تمام تلاش‌های سرکوب‌گرانه مأمون ایستاد تا روش و مکتب اهل بیت علیهم السلام را اعتلا بخشیده، عقیده شیعیان را در مسئله امامت و رهبری و دستاوردهای سیاسی-اجتماعی آن‌ها را قوام و استحکام بخشد.

در سال ۲۱۸ ق. روزگار مأمون به سر آمد و برادرش معتصم عباسی بر تخت خلافت نشست و تا سال ۲۲۷ ق. قدرت را در دست داشت. او امام جواد علیه السلام را کاملاً زیر نظر داشت و از فعالیت اجتماعی و سیاسی آن حضرت

جلوگیری می کرد و سرانجام در سال ۲۲۰ ق. به وسیله برادرزاده اش ام الفضل که مأمون او را به کابین امام جواد علیه السلام در آورده بود، به زهر کین مسموم کرد. از این ازدواج فرزندی حاصل نشد. بدین ترتیب، معتصم عباسی، نماد خط هاشمی اهل بیت علیهم السلام و متولی آن، یعنی امام ابو جعفر، محمد جواد علیه السلام را از میان برداشت تا آن سان که می خواهد با احکام اسلام و مفاهیم رسالت و امامت به بازی پردازد.

دوران حیات امام جواد علیه السلام به دو بخش تقسیم می شد:

بخش نخست: دوران -حدودا- هفت ساله ای است که امام جواد علیه السلام در کنار پدر بزرگوارش امام رضا علیه السلام سپری کرد؛

بخش دوم: دوران -حدودا- هفده ساله پس از شهادت امام رضا علیه السلام بود.

این بخش از حیات امام جواد علیه السلام به دو مقطع متمایز تقسیم می شود:

الف) پانزده سال حیات او در روزگار مأمون بود که طولانی ترین بخش زندگی کوتاه حضرت امام جواد علیه السلام به شمار می رود؛

ب) دوران دو ساله زندگی امام جواد علیه السلام است که در روزگار حکومت معتصم عباسی سپری شد.

بدین ترتیب، دوران زندگی امام جواد علیه السلام به شرح زیر تفکیک می شود:

۱. از زمان تولد (۱۹۵ ق.) در دوران حکومت محمد امین عباسی تا به شهادت رسیدن امام رضا علیه السلام (ماه صفر ۲۰۳ ق.) است؛

۲. دوره پانزده ساله حیات آن حضرت در روزگار مأمون عباسی از ۲۰۳-۲۱۸ ق. می باشد؛

۳. دوره دو ساله ای را که امام علیه السلام در روزگار حکومت معتصم گذراند (۲۱۸-۲۲۰ ق.).

ص: ۷۰

امام جواد علیه السلام در کنار پدر

حکومت بنی عباس در آغاز کار خود، ابتدا تنها به نام و برای علویان تبلیغ می کرد، سپس به سوی اهل بیت علیهم السلام فراخواند و پس از آن به «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ فرد مورد رضایت از خاندان محمد» دعوت کرد و به همین جهت و به جهت این که عباسیان با خاندان رسالت پیوند خویشاوندی دارند، حکومت آنان پا گرفت. در واقع بنی عباس با ابراز خویشاوندی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حکومت رسیده، بر امت سلامی چیره و حاکم شدند.

طبیعی است که خطر بزرگ و اصلی که عباسیان و خلافت آنان را تهدید می کرد وجود عموزادگان علوی آنان بود، زیرا حجت و برهانی قویتر داشتند و از نظر خویشاوندی و پیوند، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیکتر بودند. در میان علویان، کسانی بودند که شایستگی حکومت را داشتند و از ملاک های لازم برای خلافت، مانند: دانش، خرد، حکمت و دوراندیشی و آینده نگری در عرصه دین و سیاست برخوردار بودند. افزون بر آنچه بر شمرده شد، احترام و تکریمی بود که مردم نه به دلیل ترس و مصلحت اندیشی که با جان و دل و از سر محبت نثار علویان می کردند.

از دیگر سو بزرگان و قهرمانان اسلام از خاندان ابو طالب بودند و ابو طالب مربی و سرپرست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندش علی علیه السلام وصی و حامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و

امام حسن، امام حسین و دیگر امامان معصوم هر یک در دوره امامت خود وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند. بنابراین ادعای علویان برای خلافت کاملاً مقبول بود.

خلیفگان عباسی به خوبی از گستره نفوذ علویان آگاه بودند و از همین رو از آغاز به قدرت رسیدن شان، از نفوذ و قدرت فوق العاده علویان هراس داشتند که ماجرای زیر خود نشانه هراس فراوان عباسیان از علویان است.

«سفاح» در آغاز به قدرت رسیدن کسانی را به عنوان جاسوس بر فرزندان و نوادگان امام حسن علیه السلام گمارد تا فعالیت های آنان را کاملاً زیر نظر داشته باشد.

هنگامی که هیئتی از فرزندان امام حسن علیه السلام از نزد وی خارج شد، سفاح به یکی از افراد مورد وثوق خود گفت: «برخیز و ایشان را جای ده و از مهرورزی و لطف در حق ایشان کوتاهی مکن و هرگاه با آنان خلوت کردی چنان وانمود کن که به ایشان گرایش داری و بر ما و دستگاه ما بخروش و آنان را نسبت به خلافت سزاوارتر بخوان. آن گاه هرچه گفتند و کردند، به ما گزارش کن.» (۱)

آنان با تمام وجود، خطر اصلی که تنها از سوی علویان، آنان و قدرت شان را تهدید می کرد حس کرده بودند و می دیدند که مردم با شور و شوقی زاید الوصف و به صورت انبوه دعوت علویان را پاسخ داده، به یاری و تأیید آنان می شتافتند. لذا خلیفگان عباسی لازم می دانستند تا هرچه زودتر و با تمام امکانات با این خطر روزافزون به مقابله برخیزند.

ص: ۷۲

بر آن نیستیم تا در این مختصر، گونه های ستمی که بنی عباس در حق مردم اعمال می کردند، برشماریم که این امر نیازمند مجال و فرصت بیشتری است، بلکه برآنیم تا به اختصار و اشاره، مواردی از بدرفتاری، فشار و ستمی که نسبت به مردم روا می داشتند بازگویم؛ همان چیزهایی که در آشکار کردن ماهیت آنان در برابر دیدگان نگران، سهمی بزرگ داشتند. «ابو العطاء سندی» (م ۱۸۰ ق.) نابکاری و ستمگری عباسیان را در قالب بیتی چنین آورده است:

«ای کاش ستمگری و جور بنی مروان، برای ما می ماند و پایا بود؛ و ای کاش دادگری و عدالت بنی عباس در آتش می بود.»

(۱)

عدالت و مساوات، آرمانی که مردم از عباسیان انتظار داشتند، به خیالی واهی مبدل شد. درنده خوئی، حرص و آزمندی «منصور» و «هارون» و نیز ستمگری فرزندان «علی بن عیسی» و تباه شدن اموال بیت المال مسلمانان به دست آن ها یادآور عملکرد «حجاج»، «هشام» و «یوسف بن عمرو ثقفی» بود.

اقدام سفاح و منصور در کشتار بی حد و حساب مردم بی دفاع که بی سابقه نیز بود، ناراحتی و نفرت تمام مردم را برانگیخت.

(۲)

بنا به نقل تاریخ نگاران، ابو العباس سفاح بن محابا و زود فرمان مرگ صادر می کرد و جان می ستاند. کارگزاران وی در سراسر گستره حکومتی راه

ص: ۷۳

۱- ((۱)). همان/۱۰۸: یا لیت جور بنی مروان دام لنا و عدل بنی العباس فی النار

۲- ((۲)). همان/۱۰۸-۱۰۹.

او را پیمودند و منش حکومتی اش را برگزیدند که «محمد بن اشعث» کارگزار مغرب، «صالح بن علی» کارگزار مصر «خازم بن خزیمه» و «حمید بن قحطبه» از آن جمله بودند. (۱)

ابو جعفر منصور افراد را از پا می آویخت تا خراجی که بر گردن دارند و برای آنان معین شده بود پردازند. (۲) برخی دیگر از مؤرخان او را غدار و نیرنگ باز خوانده اند، چرا که بی تردید و تأمل خون می ریخت... و در کشتن و کین کردن بی محابا بود. بر خورد سفاکانه او با فرزندان علی علیه السلام سیاهترین صفحات تاریخ عباسی را رقم زده است. (۳)

«هادی» دیگر خلیفه بنی عباس، شراب می خورد، شیفته سرگرمی ها و مجالس طرب، جباری ستمگر، به شدت تندخو و سنگدل و قمارباز بود. (۴)

از نظر تاریخ نگاران هارون الرشید، در رفتار و منش تماما به منصور می ماند، جز در یک مورد و آن این که منصور بسیار بخیل بود، اما هارون بی حساب هزینه می کرد و می بخشید. دیگر خلفای عباسی نیز از همگان خود بهتر نبوده و روزگار حکومت آنان نیز در عرصه تحول و تغییرات مثبت، پدیده جدیدی به خود ندید.

می توان تمام ویژگی ها و صفات اخلاقی بنی عباس را در نامه مأمون که برای برادران خود در بغداد نوشت، یافت. وی، زمانی که در مرو بود خطاب به برادران خود نوشت: «...تمام شما با خویش بازی می کنید (خود را می فریبید) و نادانی و حماقت، عقل و تدبیرتان را تسخیر کرده است. هر یک از شما آوازه

ص: ۷۴

۱- (۱). مروج الذهب ۲۲۲/۳.

۲- (۲). المحاسن و المساوی/ ۳۳۹.

۳- (۳). مختصر تاریخ العرب و التمدن الاسلامی/ ۱۸۴.

۴- (۴). تاریخ الخميس ۳۳۱/۲.

خوان، نوازندهٔ دف یا نی نواز است. به خدا سوگند، اگر بنی امیه که در گذشتهٔ نه چندان دور آنان را کشتید زنده شوند و به آنان گفته شود: هر ننگی را که بدان دسترسی دارید انجام دهید و از آن عار نداشته باشید، به یقین بیش از آنچه بدان دست آلوده و آن را شعار، روش و تن پوش خود کرده اید، نخواهند کرد.

یکایک شما هر گاه گرسنه شود، بیتابی می کرده و چون خیر بدو رو کند از [آن] منع می کند. از هیچ کار ناپسندی ننگ ندارید و اگر از چنان کارهایی خودداری کنید از سر ترس است. کسی که شب را در حال سواری دادن (...) سپری کند و صبحگاهان از چنان گناهی راضی و خشنود باشد، آن سان که گویی فضیلتی کسب کرده، چگونه از ارتکاب پلیدی ها ننگ داشته باشد؟ [و شما همان هایید]. تلاش و هدف شما پر کردن شکم و پرداختن به خواستهٔ شرمگاه است و اگر برای رسیدن به شهوت های خود هزار پیامبر خدا یا هزار فرشتهٔ مقرب بکشید، باکی ندارید. محبوبترین مردم نزد شما کسی است که گناهان شما را در نظرتان زیبا جلوه دهد و در کار زشتی که مستی زداینده [و توجیه کننده] آن است، یاری تان دهد، محبوبترین مردم نزد شماست...» (۱).

اوضاع سیاسی این برههٔ تاریخی

چنانچه به چندگانگی نقش، فعالیت و مأموریت هایی که امامان معصوم به انجام آن همت گمارده اند و نیز وحدت هدف، انگیزه و مقصد آنان بنگریم، در خواهیم یافت که هیچ یک از آن بزرگان، نقشی جدای از نقش امام پیشین یا امامی که پس از او خواهد آمد، ندارد. وانگهی برای شناخت و فهم نقش امام

ص: ۷۵

جواد علیه السّلام در قرار دادن اوضاع در مسیری که تأمین کننده مصالح والای اسلام و مسلمانان است، باید از روند وضعیت سیاسی دوران امامت امام جواد علیه السّلام و روزگاری که در کنار پدر بزرگوارش زندگی می کرد، شناخت کامل داشته باشیم.

آن حضرت در دو دوره پیش گفته شده، با دو خلیفه معاصر بود که از نظر روش حکومتی دو شیوه متفاوت داشتند، اما هر دو در غصب منصب رهبری بحق مسلمانان و توطئه چینی برای آن همسو و ادامه دهنده راه خلیفگان پیشین بودند.

در چنین شرایطی امام جواد علیه السّلام دوران پیش از رسیدن امامت را معاصر حکومت امین و مأمون بود و روزگار امامت خود را در عصر مأمون و معتصم، دو فرزند هارون الرشید سپری کرد.

به منظور آشنا شدن با مهمترین ویژگی های مرحله نخست زندگی امام جواد علیه السّلام باید در مورد عمده ترین رویدادهای سیاسی این دوره تأمل کرده، از عوامل این رویدادها و تأثیرهای منفی اجتماعی، دینی و اقتصادی آن بر امت اسلامی به طور عام و بر دولت اسلامی به طور خاص اطلاع کافی داشته باشیم.

این رخدادها را می توان در موارد زیر مورد کندوکاو قرار داد:

- فتنه و آشوب میان امین و مأمون

- گرایش ها، جهت گیری ها و سیاست امین

- گرایش ها، جهت گیری ها و سیاست مأمون

فتنه به وجود آمده میان محمد (امین) و عبد الله (مأمون) فرزندان هارون الرشید مهمترین رخداد سیاسی مرحله ای است که در این جا از ویژگی و شاخصه آن سخن می گوئیم و از آن به عنوان «فتنه بزرگ» یاد شده است. این آشوب و غوغا و به تعبیر دیگر فتنه بزرگ، به جنگی خانمانسوز انجامید و

هزینه سنگین جانی، مالی و نیروی انسانی آن از کیسه مسلمانان تأمین شد تا آن دو به قدرت رسیده، حکومت را در دست گیرند.

به منظور پی بردن به انگیزه و عوامل پدید آورنده این جنگ ویرانگر، باید شخصیت امین و مأمون را کاوید، سپس به اقدام شخص هارون الرشید در چگونگی افشاندن تخم این فتنه پرداخت. او فرزندانش امین، مأمون و مؤتمن را به ترتیب به عنوان جانشینان خویش معین کرد و با برجای گذاردن امکانات و ثروت بی حساب، زمینه رقابت بر سر قدرت را برای آنان آماده کرد و آنان که تمام امکانات را در اختیار داشتند، هر یک بر آن شد تا رقیب خود را از میدان به در کرده، خود قدرت را در دست گیرد.

محمد امین، گرایش ها و سیاست ها

بنا به گواهی تاریخ و اجماع مورخان، هیچ ویژگی پسندیده و ستودنی در امین دیده نمی شد و از هیچ گرایش والایی برخوردار نبود و هارون فقط و فقط تحت تأثیر همسرش «زبیده» مادر امین منصب ولایت عهدی را بدو سپرد. در این جا به برخی از اوصاف و ویژگی های منفی امین می پردازیم:

۱. دانش گریزی یکی از ویژگی های امین به شمار می رفت. او از دانش اندوزی گریزان بود و حتی سواد خواندن و نوشتن نداشت. (۱) از این رو همواره عالمان را تحقیر می کرد و کوچک می شمرد.

۲. سوء تدبیر و سستی رأی از دیگر ویژگی های او بود و نتوانست حکومت با آن گستردگی که زمام آن را به دست گرفته بود به خوبی اداره کند.

ص: ۷۷

«مسعودی» امین را این گونه توصیف کرده است: «[امین] انسانی بدسیرت و ضعیف الرأی بود، از هوای نفس خود پیروی می کرد، به کار توجهی نداشت، در حوادث و پیشامدهای سخت بر دیگران تکیه می کرد و به کسانی اعتماد داشت که خیرخواه او نبودند». (۱)

همچنین درباره او نوشته اند: «کارهای زشت و ناپسند را به راحتی مرتکب می شد و همیشه به دنبال هوا و هوس خود بود و هیچ وقت به فرجام کاری نمی اندیشید. در طعام [دادن و خوردن] بخیل تر از او یافت نمی شد. چندان توجهی نداشت که کجا می نشیند و با چه کس می نوشد». (۲)

بی تردید، داشتن اندیشه و رأی مهمترین شرطی است که حاکم مسلمانان باید از آن برخوردار باشد؛ چیزی که هرگز در این حاکم عباسی و برخی دیگر از حاکمان این خاندان دیده نمی شد.

۳. مردم گریزی از دیگر اوصاف امین به شمار می رفت. او افزون بر این که از مردم گریزان بود، از افراد خانواده، امیران و کارگزاران خود روی نهان کرده، آنان را تحقیر می نمود و دستگاه و امور حکومت را به «فضل بن ربیع» سپرد و خود به خوشگذرانی و عیش و نوش پرداخت. (۳) فضل نیز از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را برده، هرگونه که می خواست در امور مملکتی دست اندازی می کرد.

«اسماعیل بن صبیح» که از خاصان امین بود، با دیدن رفتار فضل، نزد امین رفته، به او گفت: «ای امیر المؤمنین، سرداران، سپاهیان و رعایای تو از این که خود را از آنان پنهان می کنی، نسبت به تو بدگمان شده اند و نفس شان به پلیدی

ص: ۷۸

۱- (۱). التنبیه و الاشراف/ ۳۰۲.

۲- (۲). عیون التواریخ ۳، برگه ۲۱۲.

۳- (۳). سمط النجوم ۳/ ۳۰۶.

گراییده است. خوب است بخشی از روز خود را به آنان اختصاص بدهی و آنان به دیدار تو بیایند که این اقدام، مایه آرامش آن ها شده و آنان آرزوهای شان را به وسیله تو برآمده ببینند.

امین خواسته او را پذیرفت و در کاخ خود نشست شاعران بر او وارد شده، اشعار خود را برای خلیفه خواندند. آن گاه امین بر یک کشتی به صورت شیری با هیبتی بی مانند سوار شده، به محله «شماسیه» رفت. در آن جا سواره نظام کنار رود دجله در انتظار وی ایستاده بودند. در این سفر ابزار مطبخ و تفریح با او همراه کردند تا وسایل خوشگذرانی و عیش و نوش او را آن چنان که باید مهیا کنند.

این داستان، نهایت هواپرستی و هوسبازی و بی توجهی امین را به امور دولت و گستره اسلامی آشکار می کند.

۴. قدرت طلبی، دیگر شاخصه امین بود. پس از مرگ هارون، امین به خلافت رسید و همان گونه که میان عباسیان سنت شده بود، انگشتی خلافت، برد و عصای هارون الرشید به او رسید. چون کارهای حکومتی به نفع او سامان گرفت، برادرش مأمون را خلع کرد و فرزندش موسی را که در گهواره و خردسال بود به ولایت عهدی برگزید و او را «الناطق بالحق» نامید. سپس کسی را برای آوردن فرمان ولایت عهدی که هارون در کعبه آویخته بود و براساس آن، امین و پس از او مأمون را به ولایت عهدی برگزیده بود فرستاد و چون فرمان به دست امین رسید آن را پاره کرد.

جنگ های ویرانگر

پس از آن که امین، برادرش مأمون را از ولایت عهدی خلع کرد و او را از

اقدام خود آگاه نمود «علی بن عیسی» را برای جنگ با وی فراخواند و زنجیری زرین به او داد و گفت: «مأمون را زنده می خواهم. او را در این زنجیر بسته، نزد من بیاور». آن گاه غیر از ره توشه و وسایل مورد نیاز، دو میلیون دینار به او داد.

چون مأمون از اقدام برادرش امین آگاه شد، خود را امیر المؤمنین نامید، فرستادن خراج را برای امین متوقف کرد، نام او را از روی سکه های درهم و دینار بازگرفت و نافرمانی خود را از امین اعلام کرد، سپس «طاهر بن حسین» و «هرثمه بن اعین» را به جنگ علی بن عیسی فرستاد. دو سپاه در ری با یکدیگر روبرو شدند و جنگ خونین و نابودکننده ای میان سپاه امین و سپاه مأمون در گرفت که جان بسیاری را ستاند و خون های فراوانی روان گردید. سرانجام سپاه مأمون بر سپاه امین چیره و پیروز شد و فرمانده کل سپاه امین کشته شد و تمام توشه و جنگ افزار سپاه امین به غارت رفت.

طاهر بن حسین، نامه ای به فضل بن سهل، وزیر مأمون نوشت و او را از پیروزی سپاه خود آگاه کرد. در این نامه چنین آمده بود: «در حالی این نامه را برای تو نوشتم که سر بریده شده علی بن عیسی را در دامان و انگشتری او را در دست دارم و ستایش و سپاس مختص خدای جهانیان است».

فضل بن سهل با دریافت نامه طاهر بن حسین نزد مأمون رفت و با عنوان «خلیفه» سلام داد و او را از ماجرا مطلع کرد. مأمون که از پیروزی خود مطمئن شد، هدایا و اموال بسیاری برای طاهر فرمانده کل سپاه خود فرستاد و از او بابت پیروزی هایش بسیار تشکر کرد و او را «ذو الیمینین» و «صاحب خیر الیدین» لقب داد. آن گاه به او فرمان داد تا برای تصرف عراق و از پای درآوردن امین به آن سامان روانه شود.

سپاه مأمون تحت فرماندهی طاهر شتابان راه عراق را در پیش گرفته، شهر

بغداد را در محاصره خود درآورد. این محاصره به درازا کشید و در نتیجه، آبادانی بغداد رو به ویرانی نهاد و فقر و بینوایی تمام مردم آن سامان را فرا گرفت. شمار بدکاران، منحرفان و متجاوزان به حقوق مردم در این شهر فزونی گرفت و دست به کشتن افراد بیگناه می زدند، اموال مردم را به غارت می بردند و زنان را مورد تعرض قرار می دادند. برای رویارویی با تجاوز و حریم شکنی این اشرار، جمعی از مردم پاک سرشت، به رهبری شخصی به نام «سهل بن سلامه» به پا خاسته، با زور سرنیزه و سلاح به مقابله با اشرار پرداخته، توانستند آن ها را از بغداد بیرون برانند. (۱)

سرانجام سپاه مأمون به سوی کاخ امین پیش رفت و آن را به محاصره خود درآورد و شکست سنگینی بر سپاه امین وارد کرد و سپاه امین نتوانست در برابر سپاه تا بن دندان مسلح و دارای روحیه بسیار عالی مأمون مقاومت کند، لذا تن به شکست داد.

کشته شدن امین

در این کشاکش و رویارویی دو سپاه، امین سرگرم بیهودگی و وقت گذرانی بود و با خدم و حشم خود که «کوثر» فرد محبوب و مورد علاقه امین نیز در جمع آنان حضور داشت، مشغول ماهیگیری بود. در همین حال اخبار شکست سپاهیان او و محاصره کاخش را به او دادند، اما همچنان بی تفاوت، سرگرم کار خود بود و می گفت: «کوثر سه ماهی صید کرده، اما من دو ماهی گرفته ام».

ناگهان طلایه داران سپاه مأمون بر امین یورش برده، سر از تن او جدا

ص: ۸۱

کردند و طاهر بن حسین سر او را بر فراز نیزه کرد و این آیه را خواند: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ (۱)

بار خدا یا، تویی که فرمانفرمایی، هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی، فرمانروایی را بازستانی. (۲)

خلافت ابراهیم خلیع

ابراهیم یکی از افراد خاندان عباسی بود. به دلیل این که از هیچ بی بندوباری، هرزگی و تن دادن به انواع بیشرمی ها فروگذار نمی کرد «خلیع» (بی بندوبار) نامیده شد. افراد خاندان عباسی به دلیل نفرتی که از مأمون داشتند، ابراهیم را به عنوان خلیفه برگزیدند و مطربان و فرومایگان با وی بیعت کردند.

طرفه نکته ای که در این انتخاب به چشم خورد این است که همین فرومایگان از او درخواست پول می کردند و او وعده های سرخرمن به آنان می داد. چون زمان وعده به درازا کشید، کاخ او را محاصره کردند. پیک ابراهیم نزد آنان شد و به آنان گفت: «ابراهیم چیزی ندارد تا به شما بدهد.

ظریفی از میان جمع محاصره کننده برخاست و گفت: خلیفه را در جمع ما حاضر کنید تا به عوض عطا و پول، سه پرده آواز برای حاضران در این قسمت و سه پرده برای حاضران در آن قسمت بخواند...» (۳)

مأمون برای سرکوب کردن شورش ابراهیم، همراه سپاهیان خود رهسپار

ص: ۸۲

۱- (۱). آل عمران/۲۶.

۲- (۲). عیون التاریخ، ۳، برگه ۲۱۱ و حیاة الإمام الجواد/۱۹۳-۱۹۷.

۳- (۳). همان/۱۹۸.

بغداد شد. چون ابراهیم از ماجرا آگاه شد، گریخت و افراد مورد اعتماد او که تکیه گاه ابراهیم به شمار می رفتند نیز فرار کردند. ابراهیم در بغداد پنهان شد و همواره با ترس، زندگی را می گذراند. مأمون بر شورش او چیره شد و او را دستگیر کرد، اما به این دلیل که ابراهیم وزنه ای سیاسی به شمار نمی رفت، از کیفر کردن او چشم پوشید.

قیام ابو السرایا

قیام «ابو السرایا» که در روزگار امام جواد علیه السّلام به وقوع پیوست، یکی از مهمترین و بزرگترین قیام های مردمی بود که با هدف تحقق مسائل سرنوشت ساز برای تمام امت اسلامی و با شعار «فرد مورد رضایت از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» که در واقع امید محرومان و ستمدیدگان به شمار می رفتند، صورت گرفت. از آن جا که غالب سرزمین های اسلامی به این دعوت پاسخ دادند، چیزی نمانده بود که این قیام، حکومت عباسیان را متزلزل و سرنگون کند.

رهبری این قیام را ابو السرایا که در تکاپوی روزگار کار آزموده و آبدیده شده و از عقلی فوق العاده کارآمد برخوردار بود برعهده داشت. او با مهارت و توانمندی اش توانست فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السّلام را جذب کرده، فرماندهی سپاه خود را به آنان بسپارد. همین اقدام ابو السرایا بود که مردم را واداشت تا قیام او را تأیید کرده، با شور و اشتیاق فراوان به سپاه او بپیوندند، اما مأمون توانست با سیاست فوق العاده زیرکانه این قیام را در نطفه خفه کند.

او برای رسیدن به این هدف، امام رضا علیه السّلام را از مدینه منوره به خراسان فراخواند و آن حضرت را مجبور به پذیرش منصب ولایت عهدی کرد و بدین ترتیب به عامه مردم القا کرد که همانند علویان می اندیشد. برای ترسیخ این

باور، با علویان از در مهرورزی درآمد و به دستگاه تبلیغات حکومتی دستور داد تا از معاویه بد گفته، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را برتر از دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخوانند. روش مأمون کارگر افتاد و عامه مردم باور کردند که مأمون از شیعیان است. این حرکت مکارانه مأمون به ثمر نشست و او توانست بر تمام حوادث چیره شده، قیام ابو السرایا را فرو نشاند. (۱)

امام جواد علیه السلام بخش اعظم حیات خود را در فضای مکرآلودی که مأمون ساخته بود سپری کرد و چند صباحی پس از مرگ مأمون، آن حضرت نیز جان به جان آفرین سپرد. از منظر برخی از مورخان، مأمون نسبت به امام جواد علیه السلام محبت خالصانه داشت و بیش از حد به او علاقه می ورزید. از همین رو دختر خود، ام الفضل را به همسری امام درآورد، او را از عطای فراوان خویش بهره مند و از او مراقبت و حفاظت می کرد و از گزند روزگار بر او بیمناک بود.

مأمون خود اظهار می داشت این کارها را فقط برای جلب خشنودی حضرت حق و رسیدن به پاداش او کرده، می خواهد بدین وسیله پیوند خویشاوندی را که پدرانش گسسته بودند برقرار ساخته، صلح رحم کند.

پرواضح است که این همه تکریم و بزرگداشت که از سوی مأمون نسبت به امام جواد علیه السلام صورت می گرفت، از سر علاقه و ارادت او به امام علیه السلام نبوده، انگیزه های سیاسی در پس این رفتار نهفته بود که در مبحث های آینده بدان خواهیم پرداخت.

تأملی نه چندان طولانی در بررسی زندگی مأمون و شناختن گرایش های فکری-اعتقادی او و نیز رفتار مهرآمیز و همراه با احترام مأمون در برخورد با

ص: ۸۴

امام جواد علیه السّلام ضرورت دارد، به ویژه اگر به ارتباط موضوعی شیوه رفتاری و سیاست مأمون با زندگی امام جواد علیه السّلام توجه داشته باشیم.

عبد الله مأمون

ابو العباس، عبد الله (مأمون) بن هارون بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله در شب جمعه نیمه ماه ربیع الاول سال ۱۷۰ ق. در «یاسریه» از کنیزی به نام «مراجل» زاده شد. در مرو با او به عنوان خلیفه بیعت کردند، سپس راه بغداد در پیش گرفت و زمانی که وارد آن شهر شد ۲۹ سال و ده ماه و ده روز از عمرش می گذشت.

برجسته ترین ویژگی ها و گرایش های مأمون

اشاره

چند ویژگی برای مأمون بر شمرده اند که در این جا آن ها را بیان می کنیم:

زیرکی

در عصر عباسیان کسی به زیرکی مأمون و توانایی او در امور کلی سیاست دیده نشد. او در سیاست در مرتبه اعلا قرار داشت و به دلیل زیرکی و درک و توان سیاسی اش بر بسیاری از رویدادهای وحشتناک که او را احاطه کرده و نزدیک بود زندگی او را بر باد دهند، پیروز شد. علیرغم این که برادرش امین از حمایت و تأیید کامل خاندان عباسی و سران لشکری، برخوردار بود، مأمون توانست با زیرکی و سیاست خود او را از پای در آورد. قیام ابو السرایا از دیگر رخداد های هولناک روزگار او بود. همان طور که پیش از این گفته شده، این قیام نظامی با شعار «الرضی من آل محمد» توانست در سراسر گستره اسلامی

نفوذ بیابد و چندین نقطه نیز به دست انقلابیون افتاد، اما مأمون با فراخوان امام رضا علیه السلام به خراسان و تحمیل ولایت عهدی به آن حضرت و نیز ضرب سکه به نام امام رضا علیه السلام توانست رودرروی این قیام بایستد و آن را سرکوب کند.

همچنین رفتار دوستانه مأمون با امام رضا علیه السلام انقلابیون و دوستان آن حضرت را دچار این توهم کرد که مأمون، در کردار و گفتار خود صادق است و حال که او امام رضا علیه السلام را به ولایت عهدی برگزیده و از دیگر سو انقلاب را از بیخ و بن برانداخته، دیگر ادامه روند انقلاب و خونریزی لزومی ندارد.

این ترفند مأمون در نوع خود بی نظیر بود و هرگز در همه تاریخ همانند آن به وقوع نپیوست.

سنگدلی

از دیگر خصوصیت های مأمون سنگدلی بود که سراسر وجودش را آکنده بود. بهترین گواه بر این مطلب کشتن برادرش بود چه این که اگر اندک عطوفتی در او یافت می شد بی تردید برادر خود را نمی کشت.

همچنین پس از به شهادت رساندن امام رضا علیه السلام رفتاری خشونت بار با علویان در پیش گرفت و به دژخیمان خود فرمان داد تا هر جا یک تن از علویان را بیابند، بدون هیچ تأملی او را بکشند.

خیانت

خیانت، ویژگی دیگر مأمون بود و در خیانت ورزی او همین بس که پس از بیعت با امام رضا علیه السلام به عنوان ولی عهد و تحقق بخشیدن به سیاست و اهداف خود، آن حضرت را مسموم کرده، به شهادت رساند تا از او رهایی یابد.

هوسبازی و کامرانی دیگر ویژگی مأمون به شمار می رفت. او با اشتیاق و ولع وصف ناپذیری در پی کامیابی و هوسرانی های خود بود که مواردی از آن ها را نقل می کنیم:

شطرنج بازی

دلپذیرترین و محبوبترین بازی ها و سرگرمی ها از نظر مأمون، شطرنج بود. (۱) او سخت شیفته این بازی بود و در توصیف آن، ابیات زیر را سرود:

«سرزمینی (میدان جنگی) مربع و سرخ فام که از جنس چرم است؛ میان دو هزار [سپاهی] به صف ایستاده که به کرم موصوف اند قرار دارد.

[دو سپاه،] جنگی را زمزمه می کنند و صحنه جنگی نمادین به وجود می آورند؛ بی آن که خونی بریزند.

این [سپاه] بر آن [سپاه] می شورد؛ و آن بر این یورش می برد و جنگ فروکش نمی کند.

اسب ها را بنگر که در میان دو اردو؛ و بدون طبل و پرچم، میدان نبرد را عرصه تاخت و تاز قرار داده اند». (۲)

ص: ۸۷

۱- (۱). العقد الفرید ۲۵۴/۳.

۲- (۲). المستطرف ۳۰۶/۲: أرض مربعه حمراء من آدم ما بین الفین موصوفین بالکرم تذاکرا الحرب فاحتلا لهاشبها من غیر أن یسعیا فیها بسفک دم هذا یغیر علی هذا و ذاک علی هذا یغیر و عین الحرب لم تنم فانظر إلی الخیل قد جاشت بمعركة فی عسکرین بلا طبل و لا علم

مأمون در این شعر، توصیفی دقیق از شطرنج به دست داد و می توان او را از اولین کسانی دانست که درباره شطرنج، شعری جامع و کامل که تمام اوصاف آن را دربر داشته باشد، سروده اند. پدرش هارون الرشید نیز دلباخته شطرنج بود. او صفحه شطرنج و مهره های آن را به پادشاه فرانسه پیشکش کرد که هم اکنون در یکی از موزه های فرانسه از آن محافظت می شود.

شیفتگی به موسیقی

موسیقی از دیگر سرگرمی های مورد علاقه مأمون بود. او به موسیقی سخت عشق می ورزید و بی حد، شیفته ابراهیم موصلی (بزرگترین نوازنده و آوازخوان جهان عرب) بود. مأمون درباره ابراهیم موصلی گفته است: «هرگاه که او (ابراهیم) آواز می خواند و سوسه های روزافزون شیطان از من دور می شد». (۱)

مأمون شب ها را با آواز، رقص و نوازندگی سپری می کرد و نام و یاد او از خدا در کاخ و محفل شبانه او جایی نداشت.

تظاهر به شیعه بودن

مأمون در تظاهر به شیعه بودن آن چنان پیش رفت که بسیاری از مردم به این باور رسیدند که او شیعه است. این باور از آن رو در میان مردم به وجود آمده بود که مأمون چند کار انجام داد.

الف) بازگرداندن فدک به علویان. پس از آن که حکومت های پیشین

ص: ۸۸

فدک را از علویان مصادره کرده بودند تا بدین وسیله، علویان در تنگنای اقتصادی قرار گرفته، بر اثر فقر نتوانند با حاکمان وقت به مبارزه بپردازند، مأمون، علویان را از زیر بار سنگین تنگنای اقتصادی وارهاوند و آنان را بی نیاز کرد. همین امر سبب شد تا مردم او را شیعه بیندارند.

ب) برتر خواندن امام علی بن ابی طالب علیه السّلام بر دیگر صحابه اقدام دیگر مأمون بود. او در این راستا دست به اقدامی مخاطره آمیز زد و به طور رسمی، علی بن ابی طالب علیه السّلام را از سایر صحابه برتر خواند. او همچنین فرمان داد تا از قدر و منزلت اموی ساخته معاویه بن ابی سفیان کاسته، شأن و مقام او را پایین آورند.

دو اقدام فوق، از مهمترین برنامه هایی بود که مأمون عملی کرد و سبب شد تا غالب مردم او را شیعه بدانند. این اقدام مأمون در میان خلیفگان سابقه نداشت، چرا که خلیفه های پیش از او همواره مقام امامان علیهم السّلام را ناچیز شمرده، می کوشیدند تا از منزلت و قدر آنان بکاهند و صحابه را بر آن بزرگواران مقدم بدانند.

ج) تعیین امام رضا علیه السّلام به عنوان ولی عهد؛ این اقدام به این معنی بود که مأمون، خلافت را از بنی عباس گرفته و به علویان داده است.

تمام این اقدام های مأمون صرفاً برای استحکام بخشیدن به قدرت و حمایت و حفاظت از سیاست ها، برنامه ها و اغراض خود بود و او با این کارها اهداف خود را دنبال می کرد. برای روشن تر شدن مطلب، شواهدی در این باره ارائه می کنیم:

نخست: مأمون با دیگر افراد عباسی که به امین متمایل بودند، سخت در چالش بود، چرا که مادرش زبیده بخشنده ترین مردم و از بنی عباس بود، اما

مادر مأمون از کنیزان دربار عباسیان بود، به نام «مراجل». همین کنیززادگی مأمون سبب شده بود تا عباسیان به دیدهٔ حقارت در او بنگرند. لذا مأمون بر آن شد تا علیرغم دیگر افراد خاندان عباسی که دشمن‌ترین افراد نسبت به خاندان رسالت و شیعیان آنان بودند، تظاهر به تشیع کند.

دوم: او می‌خواست با تظاهر به شیعه بودن و خوش رفتاری با شیعیان و خدمت به آنان زمینه‌ای فراهم کند تا شیعیان که در خفا به سر می‌بردند، خود را بنمایانند و بدین ترتیب دستگاه حکومت آنان را شناسایی کند. برخی فرمان‌هایی که مأمون صادر می‌کرد، نشان‌دهندهٔ این حقیقت است.

سوم: هدف دیگری که مأمون از این اقدام دنبال می‌کرد، سرکوب قیام شیعیان به رهبری «ابو السرایا» بود. او از پای در آوردن این قیام و ناکارآمد کردن آن را در گرو مهربانی و خدمت به شیعیان می‌دید. (۱)

نگاهی به سلوک و گرایش‌های مأمون

برخلاف امین که بیشتر اوقات خود را به خوشگذرانی و بیهوده‌گرایی سپری می‌کرد تا دوران‌دیشی و جدیت در امور، مأمون پیش از رسیدن به خلافت زندگی توأم با کوشش، فعالیت و تظاهر به پارسایی و زهد داشت.

شاید سرّ این امر در آن بود که مأمون احساس می‌کرد همانند برادرش امین از جهت مادر دارای اصالت و تبار نیست. از دیگر سو آینده‌ای روشن پیش روی خود نمی‌دید و می‌دانست مورد توجه و رضامندی خاندان عباسی نیست، بلکه مطمئن بود که از سوی آنان به عنوان خلیفه و حاکم مقبولیت ندارد، پس

ص: ۹۰

می بایست با اتکای به خود و اعتماد به نفس، دست به کار شود. با پی بردن به ماهیت کاستی های خود و شناخت ویژگی هایی که برادرش امین از آن بهره مند بود، کمر همت بست و برای آینده خود به برنامه ریزی پرداخت.

مأمون برای نیل به اهداف خود از لغزش ها و اشتباهات امین بهره می جست و خطاهای خود را اصلاح می کرد. از دیگر سو، فضل که امین را سرگرم خوشگذرانی و بیهوده کاری می دید از مأمون خواست تا اظهار دینداری و پرهیزگاری کند و خوش رفتار باشد و مأمون نیز چنان کرد. اینک مأمون روشی کاملاً متفاوت با روش امین در پیش گرفته بود و هرگاه امین مرتکب خطا و لغزشی می شد، مأمون دست به عملی مثبت زد.

این روی سکه زمانی جلوه نمود که مأمون در نامه ای خطاب به عباسیان خود را واعظی پرهیزگار معرفی کرد و خود را در هاله ای از خویشتن داری، بی رغبتی نسبت به دنیا و پایبندی به احکام شریعت قرار داد. او بدین وسیله می خواست مردم در وجود او شخصیتی متفاوت و برتر از شخصیت برادرش امین ببینند. وی توانست در گونه های علوم متعارف آن روز بدرخشد و بر همگان، بلکه بر تمام خلفای بنی عباس سرآمد شود، آن سان که در میان عباسیان همانند او یافت نمی شد. (۱)

تاریخ نویسان و دیگر کسانی که به زندگی و شرح حال مأمون پرداخته اند، به برتری او گواهی داده، او را «مرد» خلیفگان عباسی و یگانه این خاندان خوانده اند. (۲)

آنچه در این مبحث مورد توجه و بایسته یادآوری است، پرداختن به

ص: ۹۱

۱- ((۱)). ابن الندیم، الفهرست/ ۱۷۴.

۲- ((۲)). الحیاه السیاسیه للإمام الرضا علیه السلام/ ۱۵۴.

زیرکی، سیاستمداری و تدبیر مأمون است. علی‌رغم این که مأمون در مقام مقایسه با برادرش امین، از برتری و شایستگی برخوردار بود، هارون الرشید به این بهانه که بنی عباس مأمون را در مقام خلافت نخواهد پذیرفت، ولایت عهدی را به امین سپرد. (۱)

برخی تاریخ‌نگاران بر این باورند که دلیل عدم مقبولیت مأمون و مقبولیت امین نزد عباسیان این بود که امین به تمام معنای کلمه، عباسی بود، به این معنا که پدرش هارون الرشید و مادرش زبیده نواده منصور هردو از خاندان عباسی بودند... امین نیز تحت سرپرستی بانفوذترین افراد در دستگاه هارون، یحییای برمکی، برادر رضاعی (شیری) هارون بود. از دیگر سو فضل بن ربیع عرب و عرب تبار که در دوستی و وفاداری اش نسبت به عباسیان تردیدی وجود نداشت، بر او نظارت داشت، اما وضعیت مأمون متفاوت بود. او در سایه جعفر بن یحیی پرورش می‌یافت، مردی که از نظر نفوذ در دستگاه هارون در مرتبه‌ای پایین‌تر از برادرش فضل قرار داشت و او که سرپرستی و آموزش و تأدیب مأمون را بر عهده داشت، مطلوب و مقبول عباسیان نبود، چرا که به گرایش و تمایل به علویان متهم بود، وانگهی مادرش مراحل خراسانی بود و تباری غیر عربی داشت. (۲)

چالش‌های پیش روی مأمون و موضع‌گیری او

دستگاه حکومت مأمون با چالش‌هایی جدی روبرو بود و هرآن خطر نابودی و برباد رفتن کیان حکومت، خلیفه‌عباسی را تهدید می‌کرد، هم از این

ص: ۹۲

۱- (۱). ر.ک: همان/۱۵۲.

۲- (۲). ر.ک: همان/۱۵۶-۱۵۷.

رو می بایست مأمون برای ماندن در کانون قدرت زیرکی و هوشیاری بسیاری از خود نشان دهد. مهمترین چالش هایی که مأمون با آن ها دست به گریبان بود بدین شرح است:

الف) قیام های خشونت بار شیعیان بر ضد او که می توان از قیام ابو السرایا که سراسر گستره اسلامی را فرا گرفته بود نام برد؛
ب) جبهه گیری در میان عباسیان بر ضد مأمون و جانبداری از امین که بعدها او را عزل و عمویش ابراهیم بن المهدی را به جای او منصوب کردند؛

ج) تحریکات خوارج و دیگر گروه ها و دسته های معارض؛

د) وجود خطرها و تهدیدهای خارجی، به ویژه از سوی بیزانس که علیه دولت اسلامی تدارک دیده می شد و همواره در کمین بودند تا در فرصت مناسب، آن را از میان بردارند.

مأمون به منظور رویارویی با این چالش ها دست به اقدام هایی به شرح زیر زد:

۱. سرکوب قیام برادرش امین و دیگر نیروهای قدرتمند معارضی که بر ضد او اقدام می کردند؛

۲. نمایش واگذاری منصب ولایت عهدی به امام رضا علیه السّلام علیرغم میل آن حضرت. مأمون می خواست از این رهگذر مردم تصور کنند که مأمون همراه و همسو با رهبری الهی اهل بیت علیهم السّلام است و لذا حکومت را به امامی از این خاندان سپرده است. هدف او از این اقدام فرونشاندن خروش امت اسلامی بود که به دنبال حکومتی به رهبری اهل بیت علیهم السّلام بودند؛

۳. قیام علویان را سرکوب کرد؛

۴. پس از سرکوب کردن و از بین بردن قیام ها و شورش ها، امام رضا علیه السّلام را

از سر راه خود برداشت؛

۵. به بغداد رفته، معارضهٔ خاندان عباسی را سرکوب کرد؛

۶. در راستای تقویت قدرت و سلطهٔ خود، قدرت های موجود در دولت را از بین برد؛

۷. مسألهٔ «مخلوق بودن قرآن» را مطرح و ترویج کرد تا مردم را با این موضوع سرگرم کرده، آن ها را از پرداختن به مسائل مهم و محل ابتلای شان باز دارد؛

۸. تصفیه نیروهای مخالف مانند جریان خوارج؛

۹. لشکرکشی برای جنگ با بیزانس و دفع خطر این دولت.

رابطهٔ امام رضا علیه السلام و مأمون

در پی تلاش های سترگ امامان پیش از حضرت رضا علیه السلام دوران امامت این بزرگوار شاهد بیشترین پیشرفت حرکت اسلامی بود. این روند، حاکمیت عباسیان را به ناچار به کاری واداشت که بدان مایل نبودند. یکی از این اقدام ها واگذاری منصب ولایت عهدی به امام رضا علیه السلام بود تا به مردم القا کنند که خلافت را به امامان اهل بیت علیهم السلام بازگردانده اند. برای روشن تر شدن مطلب اشاره به موارد زیر ضروری می نماید:

رهبری مشروع از نگاه امت

چنین برمی آید که امت اسلامی، رهبری امامان اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته بود که باید این قشر را به سه دسته تقسیم کرد:

۱. تمام افراد امت بدون پیوندی محکم و آگاهانه با این خاندان، مقبولیت

رهبری امامان اهل بیت علیهم السّلام را پذیرفته بودند؛

۲. معارضان حاکمیت که جنگ مسلحانه را راه کاری مناسب برای سرنگونی حاکمیت و برپایی حکومت اسلامی مناسب می دیدند، مانند قیام ابو السرایا؛

۳. مؤمنان آگاه و آشنا با رهبری مشروع و مقبول که یاران امام رضا علیه السّلام بودند.

فعالیت مأمون در سه جبهه

مأمون برای چیره شدن بر سه حالت یاد شده و از پای درآوردن آن ها، هوشمندانه سیاست چند مرحله ای در پیش گرفت، به این شرح:

۱. رویارویی با انقلابیون دوستدار خاندان رسالت و از میان برداشتن آنان با ابزار نظامی. در روزگار مأمون، ابو السرایا قیام کرد و کار او بالا گرفت.

ابو السرایا مردم را به سوی یکی از افراد خاندان رسالت فرا می خواند. سرانجام در مصاف با سپاه مأمون که تحت فرماندهی حسن بن سهل بود، سپاه مأمون پیروز و ابو السرایا کشته شد.

۲. در کنترل درآوردن گرایش و تمایل توده مردم به خاندان رسالت.

برای رسیدن به این هدف مأمون ابزار سیاسی فوق العاده کارآمدی به کار گرفت. او با بیعت گرفتن برای امام رضا علیه السّلام به عنوان ولی عهد و نیز تظاهر به دوستی اهل بیت بر آن بود تا گرایش مردمی را خدشه دار سازد. برای رسیدن به این هدف می بایست امام رضا علیه السّلام را از مدینه به خراسان بیاورد. این بود که شخصی به نام «جلودی» برای آوردن شماری از علویان به مدینه فرستاد.

گماشته مأمون به مدینه رفت و شماری از علویان که امام رضا علیه السّلام نیز در میان

آنان بود از راه بصره نزد مأمون آورد. مأمون، علویان را در خانه ای و امام رضا علیه السّلام را در خانه ای جدا اسکان داد و امام را مورد تکریم و احترام فراوان قرار داد.

آن گاه به وسیله پیکی به اطلاع حضرت رساند: «بر آن هستم تا خود را از منصب خلافت خلع کرده، تو را به آن منصب بگمارم، نظر تو چیست؟»

امام علیه السّلام این پیشنهاد را نپذیرفت و فرمود: از این گفته و از این که کسی آن را بشنود، تو را در پناه خدا قرار می دهم! مأمون پیک خود را با این پیام نزد حضرت فرستاد: اگر پیشنهاد منصب خلافت را نمی پذیری باید به ولایت عهدی و جانشینی من تن دهی.

امام رضا علیه السّلام این بار نیز به شدت از تن دادن به خواسته مأمون سرباز زد.

این بود که مأمون، امام علیه السّلام را خواست و در حالی که تنها فضل بن سهل معروف به «ذو الریاستین» در جمع آنان حضور داشت، به امام گفت: به این نتیجه رسیده ام که امر خلافت مسلمانان را از گردن خود برگرفته، به تو واگذارم.

امام علیه السّلام فرمود: خدا را، خدا را ای امیر المؤمنین که توان این کار را ندارم.

مأمون گفت: ولایت عهدی و جانشینی خود را به تو می سپارم.

امام علیه السّلام فرمود: مرا از این کار معاف دار ای امیر المؤمنین!

مأمون در مقابل امتناع امام علیه السّلام از پذیرش ولایت عهدی، سخنانی تهدیدآمیز بر زبان آورده، گفت: عمر بن خطاب «شورا» را در میان شش تن قرار داد که یکی از آنان جدت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود و مقرر داشت اگر هریک از این افراد مخالفت ورزد گردنش زده شود. تو نیز ناچار به پذیرش خواسته من هستی و راه گریزی از این کار نیست.

امام علیه السّلام فرمود: خواسته تو را مبنی بر سپردن ولایت عهدی به من

می پذیرم، مشروط بر این که فرمانی ندهم، از کاری باز ندارم، فتوا ندهم، قضاوت نکنم، کسی را به منصبی نگمارم، دیگری عزل نمایم و چیزی را که اکنون پابرجا و جاری است تغییر ندهم.

مأمون نیز تمام شروط امام علیه السلام را پذیرفت»^(۱).

می بینیم که امام رضا علیه السلام راهی جز پذیرفتن منصب ولایت عهدی نداشت و اگر از این کار خودداری می کرد مأمون از جان امام علیه السلام نمی گذشت و او را می کشت.

«ریان بن الصلت» می گوید: «بر امام رضا علیه السلام وارد شدم و عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا، مردم می گویند: تو علی رغم ابراز زهد در دنیا و بی توجهی به آن، منصب ولایت عهدی را پذیرفته ای!

امام علیه السلام فرمود: خدا ناخشنودی مرا از این کار می داند. زمانی که بر سر دو راهی پذیرش ولایت عهدی و کشته شدن قرار گرفتم، تن دادن به خواسته مأمون را بر کشته شدن ترجیح دادم. وای بر آنان، آیا نمی دانند یوسف علیه السلام پیامبر خدا بود و چون به حکم ضرورت زمینه پذیرش خزانه داری عزیز مصر فراهم شد، گفت: **قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ**؛ ^(۲) مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهدارنده دانا هستم».

اینک من نیز به حکم ضرورت و از سر اجبار و بی رغبتی و پس از آن که خویش را در معرض کشته شدن دیدم تن به این منصب دادم. [همگان بدانند که] پذیرش این مقام و وارد شدن به آن برای من همانند کسی است که از آن خارج می شود (در هیچ کاری از امور دولت دخالت ندارم)، هم به خدا شکایت

ص: ۹۷

۱- (۱). بحار الانوار ۱۳۴/۴۹.

۲- (۲). یوسف/۵۴.

برده می شود و هم از او یاری خواسته می شود». (۱)

از «ابو الصلت هروی» نقل شده است: «مأمون به علی بن موسی الرضا علیه السّلام گفت: ای پسر رسول خدا، از مراتب فضل، دانش، زهد، خویشتن داری و بندگی ات آگاه هستم و تو را برای امر خلافت سزاوارتر می بینم.

امام علیه السّلام فرمود: به بندگی خدای عز و جل - افتخار، می کنم، با زهدورزی در دنیا امید نجات از شر دنیا دارم، با خویشتن داری از محارم (حرام ها) رسیدن به پاداش ها و بهره ها [ای الهی] امیدوارم و با فروتنی در دنیا آرزوی رفعت یافتن نزد خدای - عز و جل - دارم.

مأمون گفت: بر آنم تا خود را از خلافت عزل کرده، آن را به تو واگذارم و خود با تو [به عنوان خلیفه] بیعت کنم.

امام علیه السّلام فرمود: اگر این خلافت [به حق] از آن توست و خدا آن را به تو سپرده، نمی توانی خلعتی را که خدا بر قامت تو پوشانده، به در آوری و بر اندام دیگری پوشانی و اگر خلافت، حق تو نیست، باز نمی توانی چیزی را که از آن تو نیست به دیگری بدهی.

مأمون گفت: ای پسر رسول خدا، باید به این کار تن دهی.

امام علیه السّلام فرمود: هرگز با میل و رغبت تن به این کار نخواهم داد.

چند روزی مأمون خواسته خود را با امام علیه السّلام در میان می گذاشت و بر آن اصرار می ورزید، اما در نهایت از این که امام علیه السّلام خواسته او را بپذیرد، نومید شد. از این رو به امام علیه السّلام گفت: حال که منصب خلافتی و بیعت مرا با خویش نمی پذیری، ولی عهدی مرا قبول کن تا پس از من مقام خلافت از آن تو باشد.

ص: ۹۸

امام علیه السّلام فرمود به خدا سوگند، پدرم از پدرانم از امیر المؤمنین علیه السّلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که پیش از تو و به وسیله زهر، مسموم شده و مظلوم از دنیا خواهم رفت. فرشتگان آسمان و زمین بر من خواهند گریست و در سرزمین غربت در کنار هارون الرشید دفن خواهم شد.

مأمون گریست و گفت: ای پسر رسول خدا، در حالی که من زنده هستم چه کسی می تواند تو را بکشد یا نسبت به تو بی حرمتی روا دارد؟

امام علیه السّلام فرمود: اگر می خواستم قاتل خود را معرفی کنم و نام او را ببرم چنین می کردم.

مأمون گفت: ای پسر رسول خدا، با این سخن می خواهی بار مسئولیت خود را سبک کنی و به ولایت عهدی تن ندهی تا مردم تو را زاهد و از دنیا رویگردان بخوانند.

امام علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند، از روزی که خدا، مرا آفرید دروغ نگفته ام و برای رسیدن به دنیا زهد [ریاکارانه] نوزیده ام و می دانم چه می خواهی و در پی چه هستی.

مأمون گفت: چه می خواهم؟

امام علیه السّلام فرمود: امان بده تا حقیقت را باز گویم.

مأمون گفت: در امان هستی.

امام علیه السّلام فرمود: در صدد آن هستی تا با تن دادن به خواسته تو مردم بگویند:

علی بن موسی از دنیا رویگردان نبوده که دنیا از وی روی بر گرفته است. آیا نمی بینید چگونه به امید دست یافتن به خلافت، ولایت عهدی را پذیرفته است؟

مأمون خشمگین شد و به امام علیه السّلام گفت: همواره با رفتاری ناشایست که

مایهٔ رنجیدن خاطر من می شود با من روبرو می شوی. گویا خود را از گزند و خشم من ایمن می بینی؟ به خدا سوگند، اگر ولایت عهدی را نپذیری تو را به پذیرفتن آن مجبور خواهم کرد و باز اگر از قبول آن امتناع کنی سر از تنت برخوایم گرفت امام رضا علیه السلام فرمود:

خدای عز و جل - مرا از این که خویش را در دام هلاکت دراندازم نهی فرموده است. حال که چنین است آنچه لازم می دانی انجام ده، اما به این شرط می پذیرم که کسی را به کار نگمارم، دیگری را عزل نکنم، رسم و سنتی را تغییر ندهم و از دور مشورت دهنده باشم.

مأمون شروط امام علیه السلام را پذیرفت و علیرغم مخالفت امام علیه السلام او را به ولایت عهدی خویش برگزید.^(۱)

در کنار مؤمنان آگاه

مأمون همواره از امام رضا علیه السلام بیم داشت و وجود او را خطری جدی برای خود می دانست و از این رو در پی فرصتی بود تا امام علیه السلام را از میان بردارد. دو سال [و چند ماه] پس از بیعت با امام رضا علیه السلام به عنوان ولی عهد که در اول ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ ق.^(۲) صورت گرفت، مأمون فرصتی یافت تا هدف شوم خود را عملی کند و جیره خواران خود را واداشت تا آن حضرت را مسموم کنند. سرانجام حضرت رضا علیه السلام در ماه صفر سال ۲۰۳ ق. و در ۵۵ سالگی به زهر کین مأمون در خراسان به شهادت رسید.^(۳)

در این جا از زبان یاران مؤمن امام رضا علیه السلام مطالبی می خوانیم که انگیزه

ص: ۱۰۰

۱- ((۱)). همان جا.

۲- ((۲)). همان جا.

۳- ((۳)). همان ۶۶.

اقدام مأمون را در سپردن ولایت عهدی به امام علیه السلام روشن می کند:

از «احمد بن علی انصاری» نقل شده است که گفت: «از ابو الصلت هروی پرسیدم: مأمون با آن همه تکریم و محبتی که نسبت به امام رضا علیه السلام روا می داشت و او را ولی عهد خود گرداند، چگونه به کشتن او رضایت داد؟»

ابو الصلت گفت: از آن رو مأمون امام علیه السلام را مورد تکریم و محبت خویش قرار می داد که از فضل و برتری او آگاه بود و از آن جهت او را به ولایت عهدی خود برگزید تا به مردم القا کند که علی بن موسی الرضا علیه السلام به دنیا و آرایه های آن علاقه مند است و بدین ترتیب از نظر آنان می افتاد، اما نتیجه، برعکس شد و بر منزلت امام علیه السلام نزد مردم و محبت آنان به حضرت افزوده شد.

مأمون از پای نشست و برای تحقق این هدف متکلمان بزرگ و نامی را از دیگر بلاد فراخواند تا شاید یکی از آنان بتواند امام علیه السلام را در بحث های کلامی و علمی محکوم کند و بدین ترتیب عامه مردم او را ناتوان بدانند. این بار نیز مأمون از کار خود طرفی نسبت، زیرا کسانی که به منظور هماوردی علمی با امام رضا علیه السلام پا به میدان نهاده بودند در نهایت، از سخن باز می ماندند و محکوم می شدند. اینان عالمان یهود، نصارا، مجوسیان، صابئه، برهمنان، ملحدان، دهری ها و علمای دیگر فرقه های اسلامی بودند.

مردم که امام علیه السلام را در تمام این مباحثات سرآمد می دیدند می گفتند: به خدا سوگند، او از مأمون به خلافت شایسته تر است.

خبرچینان و جاسوسان، عکس العمل و گفته مردم را به اطلاع مأمون می رساندند، و مأمون بر سر خشم می آمد و بر حسدش نسبت به امام علیه السلام افزوده می شد. از دیگر سو امام رضا علیه السلام در مورد «حق» با مأمون از در سازش وارد نمی شد و پاسخ هایی به او می داد که غالباً مأمون را آزرده خاطر می کرد و بر کینه

او نسبت به امام علیه السلام می افزود، ولی مأمون دشمنی و کینه خود را آشکار نمی کرد، اما سرانجام به تنگ آمد و چون نمی توانست حضور امام علیه السلام را تحمل کند، او را به زهر جفا کشت». (۱)

نیز «علی بن ابراهیم» از «یاسر خادم» نقل می کند که گفت: «در هفت منزلی طوس، ابو الحسن [الرضا] علیه السلام بیمار شد و بیماری اش شدت گرفت. وارد طوس شدیم و چند روزی در طوس ماندیم. مأمون هر روز دو بار به دیدار امام علیه السلام می آمد. امام علیه السلام در روزی که به دیدار معبود شتافت دچار ضعف [شدید] شده بود. پس از آن که نماز ظهر را به جای آورد به من فرمود: ای یاسر، مردم چیزی خورده اند؟

گفتم: ای سرور من، در وضعیتی که شما قرار گرفته اید، چه کسی میل به خوردن دارد؟

امام علیه السلام نشست و فرمود: سفره را بگسترانید و غذا بیاورید. آن گاه یکایک خادمان را فراخواند و بر سفره نشانده و حال یک یک آنان را جویا شد و چون همگی غذا خوردند، فرمود: برای بانوان غذا ببرید.

فرمان حضرت عملی شد و چون بانوان از خوردن غذا فارغ شدند، امام علیه السلام دچار ضعف و بیهوش شد. شیون حاضران برخاست و زنان و کنیزکان مأمون سراسیمه و سر و پا برهنه کنار امام رضا علیه السلام گرد آمدند. این خبر در طوس منتشر شد و مردم دعا و رحمت خود را نثار امام رضا علیه السلام می کردند. مأمون با آگاه شدن از ماجرا سر و پا برهنه، بر سر زنان و در حالی که چنگ به محاسن خود می زد و اشک بر گونه می افشاند به حضور امام علیه السلام که اکنون به هوش آمده

ص: ۱۰۲

بود، رسید و گفت: ای سرور من، به خدا سوگند نمی دانم کدام مصیبت بر من سنگین تر خواهد بود، مصیبت از دست دادن و هجران تو، یا مصیبت زخم زبان مردم که مرا قاتل تو خواهند خواند؟

امام رضا علیه السّلام به سوی مأمون نگریست و فرمود: ای امیر المؤمنین، با ابو جعفر امام جواد علیه السّلام رفتاری نیکو داشته باش که عمر تو و عمر او این سان است و آن گاه دو انگشت سبابه (اشاره) خود را به یکدیگر چسباند.

یاسر می گوید: چون پاسی از شب [آن روز] گذشت امام رضا علیه السّلام جان به جان آفرین سپرد. صبحگاهان مردم گرد آمده، با اشاره به مأمون می گفتند: این [مرد] او را کشت، آن گاه بانگ بر آوردند: پسر رسول خدا کشته شد.

شیون و گفت و گوی حاضران در هم آمیخته بود. محمد بن جعفر بن محمد علیه السّلام عموی امام رضا علیه السّلام از مأمون امان خواست و به خراسان آمد.

مأمون که می ترسید اگر پیکر پاک امام علیه السّلام تشییع شود مردم شورش کنند، به او گفت: ای ابو جعفر، نزد این جماعت برو و آنان را از این تصمیم که امروز پیکر امام علیه السّلام تشییع نخواهد شد، آگاه کن. محمد بن جعفر نیز به میان مردم رفت و گفت: ای مردم، پراکنده شوید که پیکر ابو الحسن علیه السّلام امروز تشییع نخواهد شد.

مردم متفرق شدند و پیکر امام رضا علیه السّلام شبانه غسل داده شد و دفن گردید». (۱)

ص: ۱۰۳

مأمون با تظاهر به اندوه و بیتابی در فراق امام رضا علیه السّلام توانست بسیاری را بفریبد و عامه مردم را تحت تأثیر قرار دهد، اما این ترفند مأمون از نظر خواص پنهان نماند و فریب ریاکاری او را نخوردند و همان گونه که در نقل ابو الصلت خواندیم، آنان با اهداف، انگیزه ها و شیوه های مأمون آشنایی کامل داشتند.

نامه «عبد الله بن موسی» که ذیلا می آید، ماهیت مأمون را برملا می کند:

سید بزرگوار، عبد الله بن موسی بن عبد الله بن الحسن (المثنی) بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام در پاسخ نامه مأمون، به خوبی ماهیت مأمون را برملا کرد و به تبیین ماهیت روابط مأمون با امام جواد علیه السّلام پرداخت که دقت در تشخیص و شناخت او را از ماهیت حکومت مأمون می نمایاند.

عبد الله بن موسی به دلیل شناختی که از حکومت عباسیان داشت، زندگی مخفیانه و دور از انظار برگزید. مأمون در نامه ای که به او نوشت، قول داد به وی امان می دهد و همان گونه که منصب ولایت عهدی را قبلا به امام رضا علیه السّلام داده بود، به وی تفویض می کند. او در نامه اش آورده بود: «نمی پنداشتم پس از رفتاری که با [امام] رضا [ع] داشتم دیگر کسی از علویان از من بترسد.

آن گاه نامه را برای عبد الله بن موسی فرستاد.

عبد الله در پاسخ مأمون نوشت: نامه ات به دستم رسید و از محتوای آن آگاه شدم. تو [با نامه ات] چون شکارچیان مرا می فریبی و همانند کسی که آهنک ریختن خون من کرده با من نیرنگ می کنی. از این که ولایت عهدی و جانشینی خود را به من پیشنهاد می کنی در شگفت هستم. گویا می پنداری از آنچه با [امام] رضا علیه السّلام کرده ای بی خبرم؟ چه چیزی تو را واداشت تا گمان کنی

من به آن (ولایت عهدی) تمایل دارم؟ آیا شیرینی حکومتی که تو را مغرور کرده [تو را به چنین گمان رسانده] است؟ یا این که من مشتاق انگور به زهر آلوده ای هستم که به وسیله آن [امام] رضا علیه السلام را کشتی و فکر کرده ای که پنهان شدن [من] مرا [به دست یافتن به قدرت] امیدوار کرده است؟

به خدا سوگند، اگر زنده در آتشی شعله ور افکنده شوم، برای من بهتر است از این که در میان مسلمانان به حکومتی [ظالمانه] برسم، یا در حال تشنگی سخت و کشنده، جرعه ای ناروا و حرام بنوشم. به خدا سوگند من آماده آن (مرگ) هستم از زندگی خسته شده ام و از دنیا بیزار. اگر دین من به من اجازه می داد تا دست در دست بگذارم تا تو از سوی من به مرادت برسی، به یقین چنین می کردم، اما خداوند مرا از به خطر انداختن جانم نهی فرموده است.

آرزو می کنم بدون این که خویش را به تو ارزانی دارم، بر من دست می یافتی و مرا می کشتی تا از این دنیا رهایی می یافتم و آغشته به خون خویش و مظلوم، خدای -عز و جل- را ملاقات می کردم.

[ای مأمون،] بدان که من در پی یافتن راه نجات برای خود هستم و همواره کوشیده ام تا خشنودی خدای -عز و جل- را به دست آورم و به کاری پردازم که مرا به خدا نزدیک کند، اما نظر و رهنمودی نیافتم که مرا به مطلوبم برساند.

از این رو به قرآن که [معدن] هدایت و شفاست پناه بردم و سوره سوره و آیه آیه آن را خواندم و شهادت در راه خدا را تنها وسیله نیل به خشنودی خدا یافتم. دوباره آن را مرور کردم تا دریابم کدامین جهاد و جهاد با چه کسانی برتر است تا این که به این آیه رسیدم که می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ**؛ ابا کافرانی که مجاور شما هستند، کارزار کنید، و آنان باید در شما خشونت بیابند.

از این رو به قرآن که [معدن] هدایت و شفافت پناه بردم و سوره سوره و آیه آیه آن را خواندم و شهادت در راه خدا را تنها وسیله نیل به خشنودی خدا یافتم. دوباره آن را مرور کردم تا دریابم کدامین جهاد و جهاد با چه کسانی برتر است تا این که به این آیه رسیدم که می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ**؛ (۱) با کافرانی که مجاور شما هستند، کارزار کنید، و آنان باید در شما خشونت بیابند».

آن گاه درباره کافرانی که خطر بیشتری متوجه اسلام می کنند و به من نزدیکترند، به کندوکاو پرداختم و کسی را همانند تو برای اسلام خطر آفرین ندیدم، زیرا کافران، کفر خدا را آشکار کرده اند و مردم آنان را شناخته، متوجه خطری که از سوی آنان برخیزد بوده و از آنان بر حذر هستند. [اما] تو با [تظاهر به] اسلام و پنهان داشتن کفر خود، مسلمانان را فریفته ای به [محض] گمان [بد]، مردم را می کشی، با تهمت کیفر می کنی، مال [مردم] را به ناحق ستانده و در غیر محل آن هزینه می نمایی، شراب حرام شده را آشکارا می نوشی، مال خدا را صرف بازیگران و آوازه خوانان می نمایی و مسلمانان را از آن محروم می داری، با [دستاویز قرار دادن] اسلام، مردمان را می فریبی، گستره اسلامی را در اختیار گرفته ای که گویی مسلمانان در اختیار گرفته اند و به نفع مشرکان داوری می کنی و در این کار چونان معاند و ضد، به مخالفت خدا و رسول او می پردازی.

حال اگر روزگار با من یار شود و خداوند با یاران حق [پرست] بر تو یاری ام دهد، آن سان که حضرتش را از من خشنود سازد، جانم را در راه جهاد با تو ارزانی می دارم و اگر تو را مهلت دهد تا در سرای دیگر آن چنان که سزاوار آنی، جزا دهد یا روزگار پیش از تو مرا بگیرد، آنچه را که خدای - عز و جل - از نیت من دانسته و شناخته و من در آن راه کوشیده ام مرا بسنده است. و السلام». (۲)

ص:

۱- (۱). توبه/۱۲۳.

۲- (۲). نظریه الإمامه/۳۸۱ (به نقل از: الحیاه السیاسیه للامام الرضا علیه السلام/۴۶۵).

همان گونه که امامان معصوم علیهم السّلام امام و جانشین پس از خود را با نام و مشخصات به مؤمنان معرفی می کردند، امام رضا علیه السلام نیز امر امامت حضرت جواد علیه السلام را در میان مردم تحکیم و او را به امامت پس از خود منصوب فرمود.

در این جا به مواردی می پردازم که طی آن ها امام رضا علیه السلام به تثبیت امامت امام جواد علیه السلام پرداخت و شیعیان را به چنگ انداختن در رشته و ریسمان محکم امامت فراخواند.

۱. راوی می گوید: «یکی از کسانی که نزد حضرت رضا علیه السلام بود مرا خبر داد که چون جماعت حاضر در محضر آن حضرت برخاستند، امام علیه السلام به آنان فرمود: با ابو جعفر (امام جواد) علیه السلام دیدار کنید و بر او سلام نمایید و پیمان خود را با او [به عنوان امام] تجدید نمایید.

هنگامی که آن جماعت برخاستند، امام رو به من نمود و فرمود: خدا مفضل را رحمت کند که به کمتر از این [مقدار گفتار] بسنده می کرد». (۱)

۲. نیز از راوی نقل شده است که: «در محضر امام رضا علیه السلام [درباره چیزی (امامت) سخن به میان آمد، امام علیه السلام فرمود: چه نیازی به آن دارید؟ این ابو جعفر [در میان شما] است. او را در مجلس خود نشانده و جانشین خویش قرار داده ام. ما خاندانی هستیم که کودکانمان [تمام آنچه از دانش دارند] موبه مو از بزرگان مان به ارث می گیرند. (۲)

۳. همچنین راوی نقل کرده است: «سخنان علی بن جعفر را با حسن بن الحسین بن علی بن الحسین شنیدم که می گفت: به یقین خدا ابو الحسن

ص: ۱۰۷

۱- (۱). کافی ۲۵۶/۱.

۲- (۲). همان ۲۵۷.

الرضا علیه السلام را هنگامی که برادران و عموهایش بر او ستم کردند، یاری نمود.

آن گاه پس از سخنانی دراز گفت: برخاستم و دست ابو جعفر (جواد)، محمد بن علی الرضا علیه السلام را گرفته، گفتم: نزد خدا گواهی می دهم که تو امام من هستی.

امام رضا علیه السلام گریست و فرمود: ای عمو، پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که آن حضرت فرمود:

«بأبی خیره الإمام النویبه الطیبه، من ولدها الطرید الشرید، الموتور بأیبه و جدّه، صاحب الغیبه، یقال: مات أو هلک أی واد سلک»؟

پدرم فدای بهترین کنیزان پاک از مردم «نوبه» باد، آن که فرزندش گریزان و جلای وطن نموده که هنوز خون خواهی پدر و جدش نکرده است، همان فرزندی که صاحب غیبت [طولانی] است. درباره او خواهند گفت: به هر جا که رفته باشد، مرده و هلاک شده است. آیا این را از پدرم شنیده ای؟ گفت: فدایت شوم، راست می گویی. (۱)

۴. راوی می گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: پیش از آن که خدای عز و جل - ابو جعفر علیه السلام را به تو عطا کند، در این باره با تو سخن می گفتیم و می فرمودی:

خدا پسری به من عطا خواهد کرد.

چنان شد و چشم ما را [به وجود فرزندت] روشن گرداند. اگر آن رخداد شوم - که خدای آن را نخواهد - پیش آید به که رجوع کنیم؟

امام رضا علیه السلام با اشاره دست، ابو جعفر علیه السلام را که نزد حضرت ایستاده بود نشان داد. به او عرض کردم: فدایت شوم، به این [کودک] سه سال رجوع کنیم؟

ص: ۱۰۸

امام رضا علیه السلام فرمود: [خردسالی] زبانی به آن (امامت) نمی رساند. عیسی در کمتر از سه سالگی به رسالت مبعوث شد. (۱)

۵. راوی می گوید: «نزد ابو الحسن الرضا علیه السلام بودم که فرزندش، ابو جعفر را که در سنی کودکی بود، نزد حضرت آوردند. امام علیه السلام فرمود: این، مولودی است که با برکت تر از او برای شیعیان ما زاده نشده است. (۲)

۶. نیز راوی گفته است: «زمانی که ابو جعفر علیه السلام به دنیا آمد، به حضور امام رضا علیه السلام رسیدم. آن حضرت فرمود: خدای جل و علا-فرزندی به من عطا فرمود که وارث من و وارث آل داوود است. (۳)

۷. همچنین از راوی نقل شده است که: «در حضور امام رضا علیه السلام بودم. آن حضرت فرزند خردسالش را خواست و او را در دامن من نشاند و فرمود: جامه از تن او برکن. چنان کردم.

امام علیه السلام فرمود: میان دو شانه او را بنگر، مانند مهر در داخل گوشت قرار دارد. آیا آن را می بینی مانند همین [مهر] در همین موضع از بدن پدرم نیز وجود داشت. (۴)

۸. در روایت است که: «امام رضا علیه السلام همیشه فرزندش محمد (جواد) را گرمی و بزرگ می داشت و با کنیه نام می برد و-مثلا- می فرمود: ابو جعفر به من نوشت و به ابو جعفر نوشتم. در آن هنگام ابو جعفر، خردسال بود و در مدینه سکونت داشت.

[راوی می گوید: نامه های ابو جعفر در نهایت شیوایی و زیبایی بود.

می شنیدم که امام رضا علیه السلام می فرمود: «ابو جعفر وصیی و خلیفتی فی أهلی من بعدی»؛

ص: ۱۰۹

۱- (۱). همان/۹۳.

۲- (۲). همان/۹۵.

۳- (۳). مستدرک عوالم العلوم ۶۸/۲۳.

۴- (۴). همان/۶۹.

پس از من ابو جعفر وصی من و جانشین من در میان خاندانم است. (۱)

۹. راوی روایت کرده است: «از دعبل بن علی خزاعی شنیدم که می گفت:

قصیده خود را برای سرورم علی بن موسی الرضا علیه السلام خواندم... امام علیه السلام فرمود:

«یا دعبل، الإمام بعدی محمد ابنی، و بعد محمد ابنه علی، و بعد علی ابنه الحسن، و بعد الحسن ابنه الحجه القائم المنتظر»؛

ای دعبل، پس از من، فرزندم محمد (جواد) امام است و پس از محمد فرزندش علی و پس از علی، فرزندش حسن (عسکری) و پس از حسن فرزندش حجت قیام کننده منتظر امام است. (۲)

امام جواد علیه السلام به هنگام شهادت پدر

ابو الصلت هروی می گوید: «در حضور امام رضا علیه السلام بودم که حضرتش به من فرمود: ای ابو الصلت، وارد اتاقی شو که قبر هارون در آن است و از چهار جهت آن خاک برگیر و نزد من بیاور.

روانه شدم و آنچه را حضرت خواسته بود فراهم کرده، آوردم. امام علیه السلام که در درگاه بود فرمود: [از آن خاک به من بده.

خاک را به حضرت دادم و او پس از بوییدن خاک، آن را به کناری افکند و فرمود: در این جا (خاک) قبری برای من حفر می شود. سنگی پدیدار می گردد که اگر تمام دیلم های موجود در خراسان را برای کندن آن فراهم آورند، ممکن نخواهد شد. آن گاه خاک بالای سر و پایین پا را بویید و همان سخن را بر زبان آورد. سپس فرمود: این خاک را بده که از تربت (مدفن) من است.

ص: ۱۱۰

۱- (۱). همان/۷۲.

۲- (۲). همان/۷۳ و ۷۶.

در این هنگام فرمود: در این مکان قبری برای من حفر می شود. به آنان فرمان بده تا اندازه هفت پله به سمت پایین حفر کنند و قبری بدون لحد برای من تهیه کنند و اگر جز به ساختن لحد راضی نشوند، از آنان بخواه تا لحد را دو ذراع و یک وجب بسازند [و بدان] که خدا هر مقدار که بخواهد آن را وسعت می بخشد. چون لحد را آماده کردند، در قسمت بالای سر رطوبتی خواهی دید.

در این هنگام چیزهایی که آن را به تو خواهم آموخت بخوان. آب جوشش خواهد گرفت و لحد را پر خواهد کرد. در آب داخل لحد ماهیانی کوچک خواهی دید. نانی که به تو داده ام برای آن ها خرد کن و درون آب بریز و آن ماهیان آن نان را خواهند خورد. چون نان تمام شود ماهی بزرگی پدیدار شده، تمام آن ماهی ها را بلعیده و سپس ناپدید خواهد شد. در این وقت، دستت را بر آب بگذار و آنچه به تو خواهم آموخت بخوان که [در نتیجه] آب به زمین فرو خواهد رفت و چیزی از آن باقی نخواهد ماند. [فراموش نکنی که] این کار را باید در حضور مأمون انجام دهی.

ای ابو الصلت، فردا نزد این فاجر (مأمون) خواهم رفت و اگر با سر برهنه خارج شدم، با من سخن بگو و با تو سخن خواهم گفت، اما اگر سر خویش را پوشانده داشته‌ام با من سخن مگو.

ابو الصلت می گوید: چون صبح فرا رسید، امام علیه السّلام جامه های خویش بر تن نمود و در محراب به انتظار نشست. در همین هنگام، غلام مأمون وارد شد و به امام علیه السّلام گفت: امیر المؤمنین [تو را فراخوانده است دعوت او] را اجابت کن.

امام علیه السّلام پای افزار به پا کرد و ردای خود بر دوش انداخت و به سوی کاخ مأمون رفت. من نیز به دنبال او به راه افتادم. طبقی از انگور و طبق های میوه پیش روی مأمون قرار داشت و خوشه انگوری نیز در دست مأمون بود که

مقداری از آن را خورده بود.

چون نگاه مأمون به امام رضا علیه السّلام افتاد به سوی حضرت شتافت و او را در آغوش کشیده، با وی معانقه کرد و انگور را به امام علیه السّلام داد و گفت: انگوری بهتر از این ندیده ام.

امام علیه السّلام فرمود: انگوری این چنین خوب شاید از بهشت باشد. مأمون از امام علیه السّلام خواست تا از آن انگور بخورد، اما امام علیه السّلام فرمود: مرا از این کار معاف دار.

مأمون گفت: باید بخوری. چه چیزی تو را از خوردن انگور باز می دارد؟ شاید ما را به چیزی (توطئه ای) متهم می کنی؟

امام علیه السّلام خوشه انگور را گرفت و از آن خورد. مأمون مجدداً خوشه ای به امام علیه السّلام داد و آن حضرت سه دانه از آن خوشه تناول نمود، سپس آن را افکند و برخاست. مأمون از امام علیه السّلام پرسید: به کجا می روی؟

امام علیه السّلام فرمود: همان جایی که مرا فرستادی.

آن گاه امام رضا علیه السّلام در حالی که سر خود را پوشانده بود از نزد مأمون خارج شد. چون حال را چنین دیدم با حضرتش سخن نگفتم و آن بزرگوار وارد خانه شد. به دستور امام علیه السّلام درب خانه بسته شد و او در بستر خویش آرامید. من اندوه زده، میان حیاط خانه ایستادم. در همین حال جوانی زیباروی با موی مجعد که شبیه ترین مردم به امام رضا علیه السّلام بود وارد شد. به سوی او شتافته، گفتم: درب خانه بسته بود، چگونه وارد خانه شدی؟

فرمود:

آن کس که در این هنگام مرا از مدینه [به خراسان] آورد، همو مرا از درب بسته وارد خانه کرد.

ص: ۱۱۲

پرسیدم: که هستی؟

فرمود: «أنا حجة الله عليك يا أبا الصلت، أنا محمد بن علي»؛

ای ابو الصلت، من حجت خدا بر تو، محمد بن علی هستم.

آن گاه به سمت پدر بزرگوارش رفت و به من دستور داد تا با وی همراه شوم. چون امام رضا علیه السّلام فرزند را دید، [مشتاقانه] به سمت او شتافته، او را در آغوش کشید و به سینه خود فشرد و میان دو چشم او را بوسید. سپس فرزندش را به سمت بستر خود کشید. محمد بن علی علیه السّلام بر پدر خم شده، او را می بوسید و در آن حال مطالبی بین آن دو ردوبدل می شد که من آن ها را نمی فهمیدم. و سرانجام امام رضا علیه السّلام جان به آفریدگار تسلیم کرد.

ابو جعفر علیه السّلام فرمود: ای ابو الصلت، برخیز و ظرف شست و شو و آب را از خزانه (صندوق خانه) بیاور.

گفتم: در خزانه آب و ظرفی وجود ندارد.

امام علیه السّلام فرمود: آنچه به تو گفتم همان کن.

بنا به دستور امام علیه السّلام وارد خزانه شدم و در آن جا ظرف و آبی یافتم، آن را برداشته، بیرون آمدم و خود را آماده کردم تا در غسل دادن امام رضا علیه السّلام ابو جعفر را یاری کنم، اما او فرمود: ای ابو الصلت به کناری رو، زیرا کسی جز تو هست تا مرا در این کار یاری دهد. آن گاه به غسل دادن امام علیه السّلام پرداخت. پس از اتمام غسل به من فرمود: داخل خزانه شو و سبدی را که کفن و حنوط او (امام رضا) علیه السّلام در آن است بیاور.

وارد خزانه شدم و سبدی را دیدم که تا به حال آن را در خزانه ندیده بودم.

سبد را نزد امام علیه السّلام بردم و او پس از کفن پدر، بر پیکرش نماز گزارد. پس از فراغت از نماز فرمود: تابوت را بیاور.

گفتم: نزد نجار می روم تا دستور ساختن و تهیه تابوت به او بدهم. امام علیه السلام فرمود: در خزانه تابوتی وجود دارد.

وارد خزانه شدم و این بار تابوتی دیدم که پیش از این در خزانه نبود. آن را برای حضرت بردم. او پیکر امام رضا علیه السلام را در تابوت گذارد و دو پای حضرت را کنار یکدیگر قرار داد و دو رکعت نماز گزارد. هنوز نماز را به پایان نرسانده بود که تابوت از زمین جدا شد و سقف خانه شکاف برداشت و تابوت از آن خارج شد. گفتم: ای پسر رسول خدا، اکنون مأمون سر خواهد رسید و پیکر امام رضا علیه السلام را از ما خواهد خواست. در این صورت چه کنیم؟

امام علیه السلام فرمود: ای ابو الصلت، ساکت (آرام) باش که تابوت باز خواهد گشت. [بدان که] هر پیامبری که در مشرق بمیرد و وصیی که در مغرب بمیرد، خدای عز و جل -روح و بدن آنان را در یک جا گرد خواهد آورد. هنوز سخن امام علیه السلام به پایان نرسیده بود که باز سقف خانه از هم شکافت و تابوت فرود آمد. امام جواد علیه السلام پیکر امام رضا علیه السلام را از تابوت خارج کرد و بر بستر امام علیه السلام نهاد، چنان که گویی غسل داده نشده و تکفینی نگردیده است. سپس فرمود: ای ابو الصلت، برخیز و درب خانه را باز کن که مأمون بر در سراسر است.

چون درب خانه را باز کردم، مأمون و غلامان او را پشت درب دیدم.

مأمون در حالی که اندوه زده می نمود و گریبان چاک زده بود، بر سر زنان وارد خانه شد و فریاد برآورد: ای سرور من، داغدار تو شدم. آن گاه وارد اتاق شد و بالای سر امام علیه السلام نشست و [به همراهان] گفت: به تجهیز او پردازید. سپس فرمان داد تا قبری حفر کنند و همان طور که امام علیه السلام فرموده بود و با همان تفصیل و خصوصیات اتفاق افتاد. یکی از نزدیکان مأمون به او گفت: آیا تو او را امام می دانی؟

گفت: همین طور است. او امام است.

گفت: بنابراین امام باید مقدم بر دیگر مردم باشد.

مأمون فرمان داد تا در جهت قبله قبری حفر کنند. گفتم: امام علیه السّلام به من دستور داده تا قبری به گودی هفت پله برای او حفر کرده، بدون ساختن لحد، زمین را شکافته، او را دفن کنم.

مأمون گفت: آنچه ابو الصلت بگوید همان کنید، جز در مورد کندن زمین که به جای آن لحد بسازید.

چون مأمون رطوبت، آب، ماهیان و... داخل قبر را دید گفت: [امام] در زمان حیات خود شگفتی های بسیاری به ما نمایاند و اینک پس از وفاتش نیز شگفتی می آفریند.

یکی از وزیران که در کنار مأمون بود گفت: آیا می دانی [امام] رضا علیه السّلام چه پیامی برای تو فرستاد؟

مأمون گفت: نه.

وزیر گفت: او [با این معجزه] تو را باخبر می کند که شما عباسیان با تمام گستردگی و زیادی افراد و برحذر بودن از گزندها، همانند این ماهیان هستید که چون اجل شما سر رسد، نشانه هایتان از بین برود و دولت و صولت تان به فرجام کار خود رسد و خداوند یکی از ما [خاندان] را بر شما مسلط خواهد کرد و او تمام شما را نابود خواهد نمود.

مأمون گفت: راست گفتی.

آن گاه مأمون به من گفت: ای ابو الصلت آن کلامی (ذکری) که بر زبان آوردی به من بیاموز.

گفتم: به خدا سوگند، همین لحظه آن را فراموش کردم.

آنچه به مأمون گفتم راست بود. امام رضا علیه السلام دفن شد و مأمون دستور داد مرا به زندان افکنند. یک سال در زندان ماندم و عرصه بر من تنگ شده بود.

شب‌ی را تا صبح بیدار ماندم، به درگاه خدا عرض نیاز کردم و دعایی خواندم که در بردارنده نام محمد و خاندان او بود و از خدا خواستم تا به حرمت این خاندان مرا از زندان رهایی بخشد. هنوز دعای من به پایان نرسیده بود که ابو جعفر، محمد بن علی علیه السلام وارد شد و به من فرمود: ای ابو الصلت دل تنگ شده ای؟

گفتم: به خدا سوگند آری.

فرمود: برخیز و بیرون شو. آن گاه دستی بر بندهایی که بر دست و پا داشتم نهاد و آن‌ها را باز کرد و دست مرا گرفت و از خانه بیرون برد. نگهبانان مرا می‌دیدند، اما قدرت انجام هیچ کاری نداشتند و متعرض من نشدند و من از درب خانه خارج شدم. آن گاه به من فرمود: در امان خدا راه خود را در پیش گیر و برو که نه تو به او خواهی رسید و نه او به تو دست خواهد یافت.

ابو الصلت گفت: تا به امروز با مأمون روبرو نشده‌ام». (۱)

ص: ۱۱۶

۱- ((۱)). امالی/۵۲۶/حدیث ۱۷؛ العیون ۲/۲۴۲، ح ۱، الوسائل ۲/۸۳۷/حدیث ۴ (به نقل از: دو منبع پیشین)؛ بحار الانوار ۴۹/۳۰۰/حدیث ۱۰ و ۴۶/۸۲/حدیث ۳۵؛ مدینه المعجز/۴۹۸/حدیث ۱۱۴ و ۵۲۴/حدیث ۳۷. قطب راوندی نیز این مطلب را از ابو عبد الله، محمد بن سعید نیشابوری از ابو الصلت نقل کرده است. ر.ک: خرائج ۱/۳۵۲/حدیث ۸.

بخش نخست ویژگی های عصر امام جواد علیه السّلام بخش دوم امام جواد علیه السّلام و حاکمان معاصر آن حضرت بخش سوم ضرورت های عصر امام جواد علیه السّلام

اشاره

ویژگی های عصر امام جواد علیه السلام

عصر امام جواد علیه السلام به دلیل نهضت و خیزش عملی و اندیشه، تابناکترین و باشکوهترین عصور اسلامی به شمار می رفت، چرا که مسلمانان و غیر مسلمانان، نسل اندر نسل و طی قرن ها از دستاوردهای فکری و عملی این دوره بهره می گرفتند. از آن جا که پژوهش و بررسی عصرها به صورت روش شناسی تحقیقی درآمده و هیچ پژوهشگری از آن بی نیاز نیست، به اختصار به تبیین ویژگی های عصر امام جواد علیه السلام می پردازیم.

۱. حیات علمی

اشاره

حیات فرهنگی و علمی آن عصر، از برجسته ترین شاخصه های حیات در تمام عصرهای اسلامی به شمار می رود. در آن دوره جنبش علمی-فرهنگی شکوفا شد و دانش به طور چشمگیری گسترش یافت، دانشسراها تأسیس شد، جلسه های علمی رواج یافت و مردم با اشتیاق و عطشی سیری ناپذیر به کسب دانش روی آوردند.

«نیکلسون» آن دوره را این گونه توصیف کرده است: «گسترده گی دامنه دولت عباسیان، فراوانی ثروت و رواج بازرگانی در آن عهد، تأثیر بزرگی در آفرینش نهضت فرهنگی داشت، به گونه ای که مشرق زمین تا آن روز چنین

نهضتی به خود ندیده بود. تمام افراد جامعه آن روز از خلیفه تا مردم عادی طالبان دانش یا حداقل دوستداران دانش شدند. در روزگار عباسیان، مردم، قاره ها را پیموده و خود را به خواستگاه دانش و عرفان می رساندند تا همانند زنبور عسل که شهد به کندو می برد، اندوخته ای از دانش برگرفته برای جویندگان تشنه آن به سرزمین های خود ببرند. هم آنان، دانشی را که با تلاش و کوشش خود به دست آورده بودند، گرد می آوردند که بیشترین شباهت را به دایره المعارف داشت. البته این کار نقش کارآمدی در رساندن دانش نوین آن روز به دست ما داشت؛ کاری که پیشتر انتظار آن نمی رفت». (۱)

اینک به طور گذرا به برخی شاخصه های اصلی و اساسی حیات علمی آن روز می پردازیم.

مراکز علمی

اشاره

مراکز علمی فعال در عصر امام جواد علیه السلام به این شرح بودند:

مدینه منوره

مدینه منوره مهمترین مراکز علمی آن دوره به شمار می رفت. مدرسه اهل بیت علیهم السلام در آن تأسیس و تشکیل شد و بزرگان و فقیهان و راویان را در خود گرد آورد. دو دسته یاد شده شب ها را به تدوین احادیث امامان اهل بیت علیهم السلام به صبح می رساندند و نسبت به تدوین موضوعی احادیث امامان معصوم مرتبط با فقه که آینه روح و جوهر اسلام بودند، عنایت فراوانی مبذول

ص: ۱۲۰

۱- (۱). دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام ۳۲۲/۲.

می داشتند. در آن دوره مدرسه فقهی «تابعان» عنایت خاصی به برگرفتن احکام فقهی نقل شده از صحابه داشتند. بنا به آنچه نقل شده پیروان این مدرسه در مواردی که حدیثی از صحابه برای حل معضلی نداشتند «رأی» و «قیاس» را مبنای عمل و فتوا قرار می دادند.

کوفه

پس از مدینه منوره، کوفه در مرتبه بعدی قرار داشت و مسجد بزرگ این شهر مهمترین دانشسراها و مدارس اسلامی به شمار می رفت. جلسه های تدریس در جای جای این مسجد به چشم می خورد و تدریس علوم اسلامی، مانند: فقه، تفسیر و حدیث، هویت غالب این مدرسه را تشکیل می داد. از آن جا که تفکر و اندیشه علوی کوفه را دربر گرفته بود، مدرسه کوفه، توجه خود را به علوم اهل بیت علیهم السلام معطوف کرد.

«حسن بن علی الوشاء» در توصیف مدرسه کوفه گفته است: «در این مدرسه (مسجد کوفه) نهصد شیخ (عالم) دیدم که همگی آنان می گفتند:

جعفر بن محمد برای ما حدیث گفت». (۱)

«آل حیان تغلبی»، «آل اعین»، «بنو عطیه» و «بنو دراج» مهمترین خاندان های علمی و علم پروری بودند که در جلسات علمی این مسجد دانش اندوختند. (۲)

فقه تنها دانش غالب بر مدرسه کوفه نبود، بلکه نحو (ادبیات عرب) نیز در این مدرسه تدریس می شد و از جایگاه ویژه ای برخوردار بود. در این شهر مدرسه «نحویون» تأسیس شد که بارزترین چهره های این دانش «کسائی» بود؛

ص: ۱۲۱

۱- ((۱)). حیاة الإمام موسی بن جعفر ۸۲/۱.

۲- ((۲)). تاریخ الاسلام ۳۳۸/۲.

همو که به درخواست هارون الرشید، تعلیم امین و مأمون، فرزندان هارون را بر عهده گرفت. شایان توجه است که علم نحو شامل مجموعه قواعدی است که گفتار را از کژی و نادرستی ایمن می سازد و گوینده را از خطا باز می دارد. این دانش به وسیله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پدید آمد و همو قواعد و اصول آن را پایه گذاری نمود.

بصره

دیگر کانون علمی آن روزگار بصره بود که مرکز مهمی برای علم نحو به شمار می رفت. اولین بنیانگذار مدرسه بصره «ابو الأسود دثلی» شاگرد امیر المؤمنین علیه السلام بود. مدرسه بصره با مدرسه کوفه رقابت می کرد و نحویان بصره جهت باز شناخته شدن از نحویان کوفه «اهل المنطق» خوانده می شدند.

«سیبویه» ایرانی، صاحب «کتاب سیبویه» از پیشوایان و نام آوران این دانش بود.

کتاب وی عمیقترین، کمال یافته ترین و اصیل ترین اثر در ادبیات است.

«دی پور» کتاب سیبویه را این گونه توصیف کرده است: «اگر به کتاب سیبویه بنگریم آن را کاری پخته و تلاشی سترگ خواهیم یافت، آن سان که متأخران درباره این کتاب گفته اند: بی تردید، این کتاب (سیبویه) ثمره تلاش عالمان فراوانی است، چنان که «قانون» ابن سینا این گونه است». (۱)

بصره افزون بر این که عرصه علم نحو بود، مدرسه علم تفسیر نیز به شمار می رفت و «ابو عمرو بن العلاء» در شمار علمای برجسته این دانش قرار داشت.

«عروض» که به وسیله خلیل بن احمد صاحب کتاب «العین» (اولین معجم لغت عرب) پایه گذاری شد، دیگر دانش رایج در بصره بود.

ص: ۱۲۲

بغداد با جنبش های علمی و فرهنگی شکوفایی یافته و در جای جای آن مدرسه و دانشسرا تأسیس شد. در بغداد چیزی به فراوانی و آسانی دانش وجود نداشت. بغداد همانند دیگر مراکز اسلامی به دانش خاصی بسنده نکرده، بلکه علوم عقلی و نقلی و دیگر رشته های علمی را در خود گرد آورده بود. بدین ترتیب به صورت بزرگترین مرکز علمی آن دوره درآمد که جویندگان علم از سراسر جهان برای کسب دانش آهنگ بغداد می کردند.

«گوستاولوبون» بغداد آن روزگار را چنین توصیف کرده است: «عالمان، هنرمندان و ادیبان، از ملیت ها و نحلّه های گوناگون، مانند: یونانیان، پارسیان، قبطی ها و کلدانیان بار سفر بسته به بغداد می رفتند و آن را به صورت مرکزی جهانی برای دانش در آوردند».

«ابو الفرج» درباره مأمون می نویسد: «او با حکما خلوت می کرد، با مناظره آنان انس می گرفت و با گفت و گوی [علمی] با آنان لذت می برد. او بر این باور بود که دانشمندان و عالمان، برگزیدگان خدا از میان بندگان هستند».^(۱)

تا این جا برخی از مراکز علمی آن دوره را برشمردیم. اینک به بیان علوم رایج در آن عصر می پردازیم:

علوم قرآنی

علوم قرآنی شامل دو بخش بود:

الف) علم قرائت که به تحقیق درباره قرائت قرآن می پرداخت. آنچه

ص: ۱۲۳

در این زمینه به دست آمد، قرائت های هفت گانه بود که هر قرائتی به یک قاری نسبت داده شد. مشهورترین قاریان عصر عباسی «یحیی بن حارث الذماری» (م ۱۴۵ ق.) «حمزه بن حبيب الزیات» (م ۱۵۶ ق.) «ابو عبد الرحمن المقرئ» (م ۲۱۳ ق.) و «خلف بن هشام البزاز» (م ۲۲۹ ق.) بودند. (۱)

ب) علم تفسیر؛ این علم به توضیح کتاب خدا و بیان معنای آن می پردازد.

مفسران در تفسیر قرآن دو گرایش را برگزیدند:

نخست: تفسیر روایی بود که براساس آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در دست داشتند، قرآن را تفسیر می کردند. غالب مفسران شیعی این روش را برگزیدند که در تفسیر قمی، تفسیر عسکری و تفسیر برهان کاملاً مشهود است. آنان در انتخاب این روش به این امر استدلال کرده اند که امامان اهل بیت علیهم السلام علوم قرآن را آن گونه که هست و مبتنی بر واقعیت و حقیقت است، می شناسند. حضرت امام باقر علیه السلام خود با اشاره به این مطلب فرمود: جز او صیا و جانشینان [پیامبر] هیچ کس نمی تواند ادعا کند که [تفسیر] تمام قرآن - چه ظاهر چه باطن آن - را می داند. (۲)

از ادله نیز وجوب رجوع به آنان در تفسیر قرآن، فهمیده می شود. شیخ طوسی در این باره می گوید: «تفسیر قرآن تنها براساس روایت صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام که گفته شان همانند فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله حجیت دارد جایز است». (۳)

دوم: تفسیر به رأی بود. این روش تفسیر براساس اعتبارات عقلی وابسته به «استحسان» صورت می گرفته که مفسران معتزلی مذهب و باطنی ها این

ص: ۱۲۴

۱- (۱). المعارف/ ۲۳۰-۲۳۱ و ابن الندیم، الفهرست/ ۴۲-۴۵.

۲- (۲). التبیان/ ۴/۱.

۳- (۳). حیاة الامام محمد الباقر/ ۱۸۱/۱.

شیوه را در پیش گرفتند. این مفسران بی توجه به روایات نقل شده از امامان معصوم علیهم السّلام در مورد تفسیر قرآن کریم، براساس استحسانات عقلی قرآن را تفسیر می کردند». (۱)

شایان توجه است که نخستین مدرسه تفسیر قرآن با استناد به روایت در عهد امیر المؤمنین علیه السّلام تأسیس شد و حضرتش نخستین مفسر قرآن کریم بود.

«عبد الله بن عباس» و دیگر بزرگان صحابه تفسیر قرآن را از وی فرا می گرفتند.

امامان معصوم علیهم السّلام نیز نسبت به تفسیر توجه فراوانی مبذول داشته و تفسیر قرآن کریم، اسباب نزول آیات و فضیلت قرائت قرآن، محور غالب جلسه های آنان بود.

علم حدیث

منظور از حدیث، قول، فعل و تقریری است که از پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از امامان و جانشینان آن حضرت نقل شده باشد و «سنت» خوانده می شود.

شیعیان در نگارش و تدوین حدیث از دیگران پیشی گرفتند. امامان اهل بیت علیهم السّلام نیز یاران خود را به تدوین حدیث تشویق و ترغیب می کردند.

«ابو بصیر» می گوید: «به حضور امام صادق علیه السّلام رسیدم. امام علیه السّلام به من فرمود:

چه چیزی شما را از نوشتن [نصوص و احادیث] باز می دارد؟ تا ننویسید نمی توانید [چیزی را] حفظ کنید. جماعتی از مردم بصره از نزد وی [دانش اندوختند و] رفتند. آنان هرچه را می پرسیدند می نوشتند.

در پی رهنمودهای امامان علیهم السّلام در مورد گردآوری احادیث و روایات،

ص: ۱۲۵

جمعی از یاران امام رضا علیه السلام در قالب «جامع» های بزرگ احادیث صحیح را گرد آوردند. این آثار نخستین منابع شیعی و مبنای تدوین جوامع چهارگانه سه تن از مشایخ اسلام به شمار می روند. (۱)

فقه

فقه برجسته ترین دانشی بود که در آن روزگار و دیگر دوران های اسلامی گسترده‌گی فوق العاده ای یافت. این علم به بیان تکلیف و وظیفه ای می پردازد که بر عهده فرد مکلف است و باید آن را در زندگی خود عملی کند و در برابر حضرت حق نسبت به آن پاسخ گوید. از همین رو علم فقه بیش از دیگر علوم مورد توجه و تدریس قرار گرفت. امامان اهل بیت علیهم السلام فعالانه به ایجاد مدرسه فقهی خود پرداختند که فقیهان و عالمان بزرگی چون: «زراره»، «محمد بن مسلم» و «جابر بن یزید جعفی» ارمغان این مدرسه بودند. اینان هرچه از امامان علیهم السلام می شنیدند در قالب «اصول» خود که به چهار صد اصل رسید تدوین کردند. بعدها این اصول تهذیب و در چهار کتابی که فقیهان امامی برای استنباط احکام شرعی از آن ها بهره می گیرند، گردآوری شد. فراگیری فقه و استقبال از آن به شیعیان منحصر نبود که دیگر فرقه های اسلامی نیز به فراگیری آن روی آوردند.

ص: ۱۲۶

این علم توسط امام محمد باقر علیه السّلام تأسیس شد و اجتهاد و استنباط احکام شرعی متوقف بر آن است. علم اصول فقه در آن زمان تدریس می شد.

علم نحو

نحو (ادبیات عرب) از دانش هایی بود که در عصر عباسیان نقش سترگی ایفا کرد و مبحث آن جدال برانگیز بود. در کاخ خلیفگان انجمن هایی برای این علم تشکیل می شد و در برخی از مسائل آن نزاع سختی میان عالمان این فن رخ می داد. عالمانی چون: کسایی، فراء و سیبویه، سرآمدان این فن در آن عصر بودند. شایان ذکر است که امیر المؤمنین علیه السّلام، طلایه دار حکمت و دانش در این خاکدان، مؤسس این فن بود.

علم کلام

این دانش وسیله ای بود برای دفاع از اعتقادات دینی، با ادله علمی که به وسیله امامان علیهم السّلام تأسیس شد. هشام بن الحکم یکی از شاگردان این مدرسه بود که در این علم سرآمد شد. واصل بن عطاء، ابو الهذیل العلاف، ابو الحسن اشعری و غزالی مشهورترین متکلمان نزد اهل سنت هستند.

علم طب

طبابت و علم طب از دانش هایی بود که حاکمان عباسی به فراگیری آن تشویق کرده و ثروت هنگفت و جوایز ارزشمندی به متخصصان این فن دادند که بختیشوع، طبیب نصرانی از آن جمله بود.

این دانش از ابتکارهای یگانه جهان آفرینش، حضرت صادق علیه السلام است.

جابر بن حیان که برای خاور زمین افتخاری بزرگ به شمار می رود این دانش را از محضر امام صادق علیه السلام فرا گرفت و در آن سرآمد شد.

علم هندسه و شهرسازی

علم فلک

ترجمه

گرایش به ترجمه متون بیگانه به زبان عربی از ویژگی ها و نمادهای حیات علمی آن روزگار بود. کتاب های پزشکی، ریاضیات، فلک و انواع متون سیاسی و فلسفی در این عصر ترجمه شدند که بسیاری از این متون را ابن الندیم در فهرست خود برشمرده است. سرپرستی دیوان ترجمه برعهده «حنین بن اسحاق» بود. ابن الندیم در این باره نوشته است: «میان مأمون و پادشاه روم مکاتباتی صورت می گرفت. زمانی که مأمون بر او چیره شد، از وی خواست اجازه دهد کسی را به روم بفرستد تا از میان کتاب های قدیمی موجود در خزانه پادشاهی نسخه هایی را انتخاب کنند. پادشاه روم ابتدا نپذیرفت، اما سرانجام تن به این خواسته داد.

مأمون جماعتی را به این مأموریت گمارد که «حجاج بن مطهر»، «ابن البطریق» و «مسلم»، سرپرست دار الحکمه از جمله آنان بودند. آنان کتاب هایی را از میان یافته ها برگزیده، برای مأمون بردند و به فرمان او کتاب ها را به عربی ترجمه کردند...» (۱).

ص: ۱۲۸

در این دوره حکومت اقدام به تأسیس شمار چشمگیری مدرسه در بغداد نمود که به سی مورد می رسید. این مدارس آن چنان باشکوه بودند که «کاخ بدیع» در برابر آن ها ناچیز بود. در این مدارس علوم اسلامی و دیگر علوم تدریس می شد.

کتابخانه های عمومی از دیگر مراکز علمی بود که در بغداد تأسیس شد از جمله، کتابخانه بیت الحکمه بود. مأمون، کتابخانه شخصی خود و نیز کتاب هایی که جدش منصور و پدرش مهدی گرد آورده بودند به این کتابخانه منتقل کرد. همچنین مأمون از امیر صقلیه (سیسیل) درخواست کتاب های علمی و فلسفی کرد و چون کتاب های مورد نظر به دست مأمون رسید، آن ها را در کتابخانه بیت الحکمه قرار داد. او از خراسان نیز کتاب هایی فراهم کرد و در اختیار کتابخانه یاد شده گذارد. به یک سخن این که هرگاه مأمون از وجود کتابی مطلع می شد در هر جا که بود، آن را به دست می آورد و به کتابخانه بیت الحکمه می سپرد.

این خزانه پربها که چیزی با آن هم سنگی نمی کرد، همچنان دایر بود و پژوهشگران و عالمان از آن بهره می گرفتند، اما زمانی که مغول سفاک در سال ۶۵۶ ق. بر بغداد چیره شد، سپاهیان او آن کتابخانه بی نظیر را نابود کردند و بدین ترتیب، جهان اسلام بزرگترین میراث علمی خود را از دست داد. (۱)

ص: ۱۲۹

به فرمان مأمون نقشه جهان تهیه و «الصورة المأمونیه» نامیده شد. این نقشه نخستین نقشه جهان بود که در عصر عباسیان فراهم آمد. نیز مأمون فرمان داد رصدخانه ای تأسیس شود که در «شماسیه» (یکی از محله های بغداد) احداث شد. (۱)

در چنین فضای علمی تابناک، امام جواد علیه السلام بزرگترین طالایه دار جنبش فرهنگی و علمی بود. در مدت اقامتش در بغداد عالمان در محضر او گرد آمده، از چشمه جوشان و گوارای دانش او جرعه نوشی می کردند. دقیق ترین مسائل فلسفی و کلامی را از آن حضرت می پرسیدند و او به لطف دانش و معارفی که خدای عز و جل - به او داده بود پاسخ می داد و در عرصه دانش، روزگار را به چالش می خواند. (۲)

۲. حیات سیاسی

اشاره

حیات سیاسی روزگار امام جواد علیه السلام نه تنها برای امام که برای تمام مسلمانان بد و به شدت سخت بود، چرا که وقایع سنگینی، امت اسلامی را دستخوش امواج شکننده فتنه ها و آشوب ها کرده بود. پیش از پرداختن به این حوادث، لازم می دانیم در شیوه حکومت در عصر عباسیان و دیگر اموری که بر این بخش مرتبط است، سیری داشته باشیم.

ص: ۱۳۰

۱- (۱). عصر المأمون ۱/۳۷۵.

۲- (۲). ر.ک: حیاة الامام الجواد علیه السلام/ ۱۷۹-۱۸۸.

حکومت عباسیان، از نظر اهداف و شیوه، آینه تمام نمای حکومت امویان بود. از نظر نیکلسون، عباسیان حکومتی مستبدانه داشتند و همانند ساسانیان بر گستره تحت سلطه خود حاکمیت بی چون و چرا اعمال می کردند. (۱)

شیوه حکومت براساس تمایلات شاهان و امیران بنی عباس رقم می خورد و هیچ شباهتی با معیارهای اسلامی نداشت و به تدریج نسبت به تصمیم گیری های اداری، اقتصادی و سیاسی آنان و انطباق آن ها با قانون وضع شده از سوی اسلام در موارد یاد شده همگان را دچار تردید می کرد. این خاندان مستبدانه امور مسلمانان را در دست گرفتند و حکومتی به وجود آوردند که آکنده از وحشت و خفقان بود و با نظام مورد قبول اسلام و قوانین هدفمند آن که گسترش عدالت، مساوات و حق را در جامعه دنبال می کرد کاملاً بیگانگی داشت.

خلافت موروثی

خلافت اسلامی به معنای واقعی کلمه و براساس ارزش های اصیل اسلامی، خلافت موروثی را در هیچ شکل و قالب نمی پذیرد و تمایلات فردی، خانوادگی و تعصبات را در عرصه خلافت مردود می داند. اسلام با تمام این مظاهر برخورداردی سخت داشته و آن ها را از عوامل انحطاط و عقب ماندگی فکری و اجتماعی دانسته، خلافت را درخور کسانی می داند که از ارزش های والا برخوردار باشند، نمونه های برجسته جامعه به شمار روند و بتوانند به خوبی از عهده اداره امور امت اسلامی برآیند. از نظر اسلام هرکس این

ص: ۱۳۱

ویژگی‌ها را داشته باشد شایستگی احراز مسئولیت خطیر خلافت را- که تأمین‌کننده سلامت و سعادت امت است- خواهد داشت.

فرهنگ شیعی و شیعیان خلافت را ویژه امامان معصومی می‌دانند که از خاندان رسالت برخاسته‌اند. این اختصاص نه از آن روست که امامان علیهم‌السلام با پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله پیوند خویشاوندی دارند و نزدیکترین افراد به آن حضرت هستند، بلکه به دلیل مواهب الهی است که به آنان عطا شده و نیز به جهت اوصاف والای آنان است که هیچ‌کس جز این خاندان از چنین ویژگی‌هایی برخوردار نبوده است. البته نصوص و روایاتی که درباره ضرورت خلافت و حکومت امامان اهل بیت علیهم‌السلام آمده بسیار است و مجالی برای انتخاب خلیفه نمی‌ماند.

عباسیان از کسانی بودند که همانند امویان، عنصر وراثت را در امر خلافت دخیل کردند و آن را مبنای تزلزل‌ناپذیر برای شایستگی خویش به خلافت خواندند، چرا که خود را عموزادگان پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله می‌دانستند. آنان در این راه و به منظور دست‌یابی به قدرت و استمرار در حکومت، اموال فراوانی به دستگاه‌های تبلیغاتی وقت دادند تا به وسیله بوق تبلیغاتی خویش این باور را در میان مردم رواج دهند.

جیره‌خواران نیز به حسب وظیفه محوله، در حرکتی حساب‌شده، از جایگاه و منزلت علویان در میان مردم کاسته، خاندان بنی‌عباس را حمایت می‌کردند. آنان بدین وسیله به عباسیان نزدیک می‌شدند و گرگان عباسی را از خاندان رسالت، به پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله نزدیکتر می‌خواندند. (۱)

اقدامی ناهنجار

بنی‌عباس در پی قوام بخشیدن به قانون موروثی بودن خلافت، به کارهای

ص: ۱۳۲

۱- (۱). ر.ک: حیاة الامام محمد الاجواد علیه‌السلام/ ۱۹۰ (با اندک تصرف).

نابهنجار و بی سابقه ای دست زدند که مصالح امت اسلامی را خدشه دار می کرد، از آن جمله:

الف) واگذاری خلافت به کودکان بود. هارون الرشید خلافت پس از خود را به فرزند پنج ساله اش امین و دیگر فرزندش مأمون که سیزده ساله بود واگذار کرد. دو خلیفه آینده، از دانش، درایت سیاسی و توانمندی اراده مملکت بی بهره بودند و دیگر افراد دربار آن دو را در اداره امور مملکتی جهت می دادند.

شایان توجه است که منصب امامت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله موهبت خدایی است و تنها کسانی می توانند در این منصب قرار گیرند که در تمام شئون زندگی از خودخواهی، اشتباه و انحراف مصون باشند و بدین ترتیب قادر خواهند بود تا امت اسلامی را به راه راست هدایت کنند. عباسیان راه دیگری در پیش گرفتند. آنان با نادیده گرفتن تمام ویژگی ها و شروطی که اسلام برای خلیفه به حق پیامبر صلی الله علیه و آله مقرر داشته بود، مانند: درایت، فرزاندگی، خویشن داری و شناخت کامل از نیازمندی های جامعه، روند خلافت را به انحراف کشاندند و به پیروی از تمایلات و گرایش های خویش، بر مسند خلافت تکیه زدند.

ب) واگذاری منصب ولایت عهدی به بیش از یک تن بود که این شیوه تعیین خلافت، جمع مسلمانان را به تفرقه می کشاند و وحدت آنان را شکننده می کرد. هارون با واگذاری خلافت پس از خود به امین و مأمون، آتش جنگ را میان آن دو شعله ور کرد و در نتیجه، امت را طعمه بحران های خطرناک و آشوب های سخت گرداند. در بحث های بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت.

پست وزارت از منصب های حساس دولت عباسیان بود و غالباً وزیر از اختیارات کامل برخوردار می شد، به این معنا که خلیفه دست وزیر را در تمام شئون دولتی باز می گذارد و خود فارغ از هر دغدغه ای به خوشگذرانی، هوسبازی و... می پرداخت. به عنوان مثال، مهدی عباسی «یعقوب بن داوود» را به وزارت خود برگزید و تمام امور دولت، امت و مملکت را به او تفویض کرد و خود به کامجویی و عیاشی پرداخت.

هارون الرشید نیز «یحیی بن خالد برمکی» را به وزارت خویش برگزید و تمام اختیارات دولت را به وی سپرد و به دنبال عیش و نوش خود رفت که «شب های سرخ فام» او بهترین گواه است. یحیی نیز آن گونه که خوش داشت، در امور دولت دست اندازی کرد. وی ثروت بزرگی را هزینه مداحانی کرد که وی را می ستودند. با صرف میلیون ها دینار و درهم [از بیت المال مسلمانان، املاک و عمارت های زیادی برای خود فراهم آورد. این کار او آن چنان بی حساب بود که خشم هارون را علیه او برانگیخت و سرانجام، هارون او را دستگیر و تمام دارایی اش را مصادره کرد و فرزندش جعفر را کشت.

چون مأمون به خلافت رسید، دست وزیر خود «فضل بن سهل» را در امور دولت باز گذاشت و فضل آن گونه که می خواست و می پسندید رفتار می کرد.

او از غارت بیت المال و رشوه خواری ثروت هنگفتی اندوخت. در روزگار آنان انواع مصیبت ها و گرفتاری های وصف ناشدنی بر امت تحمیل شد. این وزیران به کار گمارده شده بودند تا ثروت مردم را غارت کرده، خواری را بر آنان تحمیل کنند و در واقع مشت آهنین خلیفگان بر سر مردم بودند.

وزیران با تمام قدرتی که داشتند به دلیل ستمگری های شان، همواره در معرض خشم و انتقام قرار داشتند. «دعبل خزاعی» زمانی «فضل بن مروان» را نصیحت و به او سفارش کرد که رفتاری نیکو با مردم داشته باشد و نسبت به آنان احسان ورزد. دعبل فرجام سه تن از وزیران پیش از او را که با وی نیز همانام بودند و این که چگونه مورد خشم و انتقام قرار گرفتند، به او گوشزد کرد.

این وزیران، فضل بن یحیی، فضل بن ربیع و فضل بن سهل بودند.

وزیران در خیانت شگفتی می آفریدند. به عنوان مثال، خاقانی، وزیر معتضد عباسی، در یک روز از نوزده نفر رشوه گرفت و تمام آنان را به نظارت بر کوفه منصوب کرد. (۱) برخی از وزیران دستگاه خلافت عباسیان، رسوایی هایی به مراتب بیشتر از آنچه بیان شد داشتند. (۲)

علویان قربانیان ستمگری عباسیان

علویان از سوی بیشتر خلفای عباسی مورد ستم قرار داشتند و این ستمگری و خشونت آن چنان سخت و بی امان بود که در روزگار امویان نیز همانندی نداشت. پیشگام ظلم به علویان، فرعون این امت، یعنی منصور دوانیقی بود (۳) و همو بود که گفت: «هزار تن و حتی بیش از این از فرزندان فاطمه علیها السلام را کشتم و هنوز بزرگ آنان، جعفر بن محمد زنده است». (۴)

منصور خزانه ای از خود به جای گذارد که سرهای بریده کودکان، جوانان و کهنسالان خاندان علی علیه السلام را در آن نگاه می داشت. او این خزانه را به فرزندش مهدی داد تا با پیروی از شیوه پدر، حکومت و قدرت خود را قوام و

ص: ۱۳۵

۱- (۱). تاریخ التمدن الاسلامی ۱۸۲/۴.

۲- (۲). ر.ک: حیاة الامام محمد جواد علیه السلام ۱۸۸-۱۹۲.

۳- (۳). سیوطی، تاریخ الخلفاء ۲۶۱.

۴- (۴). الأدب فی ظل التشیع ۶۸.

منصور، علویان را در زندان های مخوف خود به بند می کشید و آنان در اثر استشمام بوی بد و نامطبوع جان می دادند. او برخی زندان ها را نیز بر سر علویان در بند، خراب می کرد و آنان زیر صدها خروار آوار جان می سپردند.

این حاکم سفاک عباسی انواع حذف فیزیکی را در مورد علویان اعمال کرد و علویان با تمام وجود، سخت ترین شکنجه ها را در دوران حکومت او لمس و تجربه کردند، آن سان که قابل توصیف نیست.

«موسی الهادی» گوی سبقت را از سلف خود ربوده بود. واقعه «فخ» که از نظر سنگینی دست کمی از حادثه عاشورا نداشت، از رخدادهای دوران حکومت او بود. این خلیفه خونریز، مرتکب جنایت های بی ماندی شد و به کشتن کودکان و اعدام اسیران فرمان داد و علویان را تحت تعقیب قرار داد و هر جا آنان را می یافت بی مهابا می کشت. با تمام قدرت و سطوتی که داشت، روزگار او چندان دوام نیافت و خدای توانا او را هلاک کرد.

هارون الرشید در دشمنی با اهل بیت علیهم السّلام از نیاکان خود عقب نماند. او نتوانست کینه خود را نسبت به این خاندان پنهان بدارد و بی پرده گفت: «تا کی باید وجود فرزندان ابو طالب (علویان) را تحمل کنم؟ به خدا سوگند، آنان و شیعیانشان را خواهم کشت و به یقین این کار را خواهم کرد». (۲)

وی چندین سال، امام موسی بن جعفر علیه السّلام را در زندان ها و سیاهچال های خود در بند کرد و سرانجام آن حضرت را زهر خوراند و در زندان به شهادت رساند. هارون در ستم کردن و در تنگنا گذاردن علویان از هیچ کاری فروگذار

ص: ۱۳۶

۱- (۱). تاریخ طبری ۴۴۶/۱۰.

۲- (۲). حیاة الإمام موسی بن جعفر علیه السّلام ۴۷/۲.

نکرد. آنچه در دوره هارون بر علویان رفت از سختی ها و تنگنانهایی که در روزگار منصور با آن روبه رو بودند کمتر نبود.

چون مأمون به خلافت رسید، زیر نظر داشتن علویان را متوقف کرد، حقوق شان را از بیت المال پرداخت و آنان را در مورد توجه خویش قرار داد، اما این روند چندان دوامی نیافت و پس از به شهادت رساندن امام رضا علیه السلام راه اسلاف خود در پیش گرفت و علویان را تحت تعقیب و سخت ترین شکنجه ها قرار داد.

جان کلام این که سخت ترین و بزرگترین بحران سیاسی که پیش روی مسلمانان قرار گرفت و آنان سخت مورد امتحان قرار گرفتند، مسأله شکنجه و کشته شدن خاندان رسالت به دست عباسیان بود؛ همان هایی که در سنگدلی و شرارت روی بنی امیه را سفید کرده بودند. علویان در این دوره افزون بر مصیبت هایی که بر آنان می رفت درد گرسنگی و بینوایی را نیز باید تحمل می کردند. تمام این مشکلات دل سرور و امام علویان، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را داغدار و اندوهگین می کرد.

(۱)

مسأله خلق قرآن

موضوع «خلق قرآن» را می توان پیچیده ترین مشکل سیاسی آن دوره دانست که جامعه اسلامی را گرفتار فتنه و آشوب کرده بود. در سال ۲۱۲ ق.

مأمون با مطرح کردن این مسأله، عالمان را مورد آزمون قرار می داد و سخت در تنگنا می گذارد و هر کس برخلاف نظر مأمون سخنی می گفت او را به زندان

ص: ۱۳۷

می افکند، تبعید می کرد یا می کشت. او با زور سرنیزه، مردم را به پذیرش نظریه خود وامی داشت.

این مسأله مهمترین رخداد روزگار مأمون به شمار می رود. شایان توجه است که فلاسفه و متکلمان، موضوع خلق قرآن را شرح و غوامض آن را روشن کرده اند. (۱)

[۳] شرایط اقتصادی

اشاره

اسلام توجه خاصی به اقتصاد و شکوفایی آن داشته، فقر و بینوایی را فاجعه ای ویرانگر می خواند و از همین رو زدودن فقر از جامعه را واجب می داند. همچنین مسئولان را موظف کرده است در راه توسعه اقتصادی برای همگان و فراهم شدن زمینه افزایش درآمدها و گستراندن رفاه عمومی بکوشند تا از این رهگذر مسلمانان از در غلتیدن در انحراف ها و ناهنجاری ها که عموماً زائیده فقر است، در امان باشند.

از مواردی که سخت مورد توجه اسلام است و والیان و حاکمان را از آن باز می دارد، هزینه کردن دارایی دولت - که در واقع دارایی مردم است - در غیر مصالح مسلمانان است. همچنین حاکمان از اختصاص دادن دارایی دولت به خود، خویشاوندان و نزدیکان نهی و آن را حرام کرده است. علیرغم تمام این محدودیت ها که تماماً به مصلحت اسلام و مسلمانان است، شاهان بنی عباس این دستور را نادیده گرفته، مال خدا و مال بندگان خدا را میان خود دست به دست گردانده، بی هیچ محدودیت و مانعی به مصرف هوس ها و

ص: ۱۳۸

خوشگذرانی های خود می رساندند. این شیوه حکومت داری اقتصاد عمومی را دچار بحران هایی کرد و در نتیجه، جامعه را به دو طبقه تقسیم کرد. طبقه اول که ثروتمندان را دربر می گرفت و کاری جز عیاشی، هوسبازی و خوشگذرانی نداشتند و طبقه دوم کشاورزان و صنعت گران بودند. اینان تمام روزگار خود را به تلاش شکننده و کار فرساینده می گذرانند تا طبقه اشراف و عیاش در آسایش باشند و تنها سهمی که از زحمت های خردکننده خود داشتند لقمه نانی بود برای جان به در بردن که فرجام این تفاوت طبقاتی از بین رفتن استقرار اجتماعی و سیاسی بود. (۱) در این جا به اختصار شرایط اقتصادی آن روز را مرور می کنیم:

درآمدهای دولت

درآمدهای دولت اسلامی در عصر عباسی که امام جواد علیه السلام در آن می زیست بسیار زیاد بود. بنا به برآورد ابن خلدون از خراج و مالیات روزگار مأمون، این مبلغ بیش از چهار صد میلیون درهم بود. (۲)

درآمدهای دولت فزونی گرفت و دیگر درهم و دینار را نمی شمردند، بلکه وزن می کردند و شش هزار، هفت هزار قنطار (هر قنطار ۲۵۶/۴ کیلوگرم) مبنای محاسبه قرار گرفته بود. (۳)

کارگزار معتصم عباسی در روم خراج آن را سه میلیون محاسبه کرد.

معتصم نامه ای گله آمیز به او نوشت که در آن آمده بود: «پست ترین نواحی که

ص: ۱۳۹

۱- (۱). الإدارة الإدارية فی عز العرب/ ۸۲.

۲- (۲). المقدمة/ ۱۷۹-۱۸۰.

۳- (۳). همان جا.

پست ترین بندگان من بر آن گمارده شده، بیشتر از سرزمین تحت حکومت تو خراج آورده است».^(۱)

آنچه باعث تأسف است و بر اندوه می افزاید این است که این درآمدهای سرشار که به گواهی تاریخ به شماره نمی آمد، در راه بهبود بخشیدن به اوضاع و زندگی اقتصادی مسلمانان هزینه نشده، بلکه بسیاری از آن ها به مصرف خوشگذرانی حاکمان عباسی می رسید. داستان های «هزار و یک شب» آینه شفاف است که خوشگذرانی ها و عیاشی های خلیفه وقت را و نیز پول بی حسابی که در این راه هزینه کرده است به ما می نمایاند.

عشق به ثروت اندوزی

آن روزگار شاهد فاجعه دینی و اخلاقی دیگری بود و آن این که مردم به هر وسیله ای که می توانستند، جانانه به ثروت اندوزی می پرداختند و به مشروع و نامشروع بودن منبع درآمد توجهی نداشتند. ثروت، معیاری برای ارزشگذاری انسان ها شده بود و در بغداد ضرب المثلی زبان به زبان می گشت که: «مال مال است و [توجه به] جز مال، محال است» و این بیانگر بی توجهی به مسائل اخلاقی در امور اقتصادی و معیشتی بود. پلید یا حرام بودن منشأ درآمد مردم را از دست یابی به آن باز نمی داشت و فریب و نیرنگ وسیله ای شده بود برای ثروت اندوزی.^(۲)

ص: ۱۴۰

۱- ((۱)). مقدسی، أحسن التقاسیم/۶۴ (چاپ لیدن).

۲- ((۲)). مقدمه البخلاء/۲۴.

انباشت ثروت های سنگین نزد پاره ای از مردم، پدیده آن دوره بود و بغداد، مرکز جهان اسلام از این نظر ویژگی داشت. طبقه سرمایه دار این شهر میلیون ها در اختیار داشت. بصره نیز طبقه قابل توجه و بزرگی از ثروتمندان را در خود داشت. این شهر در آن روز مرز عراق و مرکز تجاری بزرگی بود که شرق و غرب را به یکدیگر مرتبط می کرد و بازار تجارت هند و جزایر دریای شرقی به شمار می رفت و به همین دلیل بصره را سرزمین هند و مادر عراق نامیدند. (۱)

هزینه همسران مأمون

آنچه مأمون هزینه ازدواج خود با «پوران» کرد، نشان دهنده اسراف و گشاده دستی بی حساب مأمون از کیسه مسلمانان و دست اندازی ظالمانه او به حقوق مردم بود. او در این راه مبالغ خیره کننده ای صرف کرد. کابین پوران یک میلیون دینار بود و «حسن بن سهل» پدر پوران با مأمون شرط کرده بود که مراسم عروسی دخترش باید در روستای «فم الصلح» برگزار شود و مأمون پذیرفت. زمانی که خواست به «فم الصلح» برود و مراسم عروسی را برگزار کند، یک میلیون دینار میان سپاهی که او را همراهی می کرد تقسیم نمود. در این سفر، سی هزار غلام و خدمتکار کوچک و بزرگ و هفت هزار کنیز با خود همراه کرده بود... در این سفر سپاهی متشکل از چهارصد هزار سواره و

ص: ۱۴۱

سی صد هزار پیاده ملازم رکاب مأمون بود...حسن بن سهل، پدر پوران در مراسم ازدواج دختر خود با سر بریدن سی هزار گوسفند، شصت هزار مرغ، چهارصد گاو و چهارصد شتر از میهمانان پذیرایی کرد.

مردم این دعوت و خوان را «دعوه الاسلام» (خوان و دعوت اسلام) خواندند، غافل از این که اسلام از چنین رفتارهایی به شدت بیزار است و در مورد بیت المال مسلمانان و هزینه کردن دارایی آن محتاطانه عمل می کند و هر تصرفی در بیت المال که منافع و مصالح مسلمانان را لحاظ نکند، حرام شمرده است.

شب زفاف پوران، خود صحنه ای کامل و مستقل از اسراف و ولخرجی بود. در آن شب از فراز بام خانه حسن بن سهل گوی هایی از عنبر بر سر مردم می افشانند. این گوی ها نظر مردم را جلب نمی کرد و آن ها را به نظر نمی آوردند. شخصی از فراز بام بانگ برآورد: هر کس از این گوی ها به دست آورد، آن را بشکند و برگه ای که در آن قرار دارد برگیرد و هرچه بر آن نوشته شده، همان را به عنوان جایزه دریافت خواهد کرد.

حاضران گوی ها را بر گرفته، آن را می شکستند و برگه ها را می کاویدند. بر پاره ای از آن ها جایزه ای به مبلغ هزار دینار، برخی دیگر پانصد دینار، بخشی دیگر کمتر و مواردی یکصد دینار نوشته شده بود. ده پیراهن، پنج پیراهن دیبا، غلام، کنیز و... موارد دیگری بودند که در برگه های داخل گوی های عنبرین ثبت شده بودند. هر کس حواله ای به دست آورده بود آن را به دیوان برده و هرچه نصیب او شده بود دریافت می کرد. (۱) همچنین پنجاه میلیون درهم میان

ص: ۱۴۲

فرماندهان سپاه تقسیم شد. (۱)

در ساعت زفاف، پوران را بر حصیری زربرفت نشانند. مأمون به همراه عمه های خود و زنانی از عباسیان وارد حجله شد. حسن بن سهل و همسرش سیصد مروارید (که وزن هر دانه آن یک مثقال بود) بر سر آنان افشاندند، اما کسی برای برداشتن آن ها دست دراز نکرد. مأمون از عمه های خود خواست تا آن مرواریدها را برچینند و خود یکی از آن ها را برداشت و زنان عباسی به تبعیت از مأمون، دیگر مرواریدها را برداشتند.

آنچه در این عروسی هزینه شد موجودی بیت المال مسلمانان بود که می بایست به فقرزدایی از جامعه اسلامی اختصاصی می یافت، اما دست تطاول مأمون و حسن بن سهل به سوی آن ها دراز شد و آن سان که گذشت هزینه عروسی و عیش یک شبه مأمون شد.

عطای عباسیان

شاهان بنی عباس بیت المال مسلمانان را سخاوتمندانه به آوازه خوانان، خادمان و مزدوران خود می بخشیدند. «ابراهیم بن مهدی عباسی» برای محمد امین یک پرده آواز خواند و امین سی صد میلیون درهم به او داد. ابراهیم آن مبلغ را سنگین خواند و به امین گفت: «سرورم، خوب بود بیست میلیون درهم می دادی!

امین گفت: این مبلغ [چندان زیاد نیست] خراج یک منطقه است». (۲)

روزی «ابن محرز» در حضور هارون الرشید آوازی خواند با این مطلع: «و

ص: ۱۴۳

۱- ((۱)). الأنطاکی، تزئین الأسواق ۱۱۷/۳.

۲- ((۲)). الاسلام و الحضاره العربیه ۲۳۱/۲.

اذکر أيام الحمى ثم انشء روزهای [دلدادگی و] خلوت گزینی را به یادآور و در گذر. هارون از این شعر و آواز سرخوش شد و به فرمان او یکصد هزار درهم از خزانه به ابن محرز دادند.

«دحمان الأشقر» آوازه خوان نیز به همین مقدار از دهش هارون بهره مند شد. (۱) زمانی که مهدی عباسی به خلافت رسید، موجودی یکی از خزانه های بیت المال را میان خادمان خود تقسیم کرد. (۲) همچنین موجودی خزانه مرکزی که می بایست هزینه شکوفایی طرح های زیربنایی گستره اسلامی می گردید، به همین صورت بر باد داده شد.

خرید کنیزان زیباروی

خرید کنیزکان زیباروی و شیرین زبان و آوازه خوان، جای سامان دادن به گستره اسلامی و توسعه بخشیدن به بخش اقتصاد و شکوفا کردن آن را گرفته بود. شاهان عباسی فراموش کرده بودند که بیت المال مسلمانان باید هزینه سرزمین اسلامی و مسلمانان شود. آنان آزمندانه، تمام تلاش خود را به کار بسته، دارایی مسلمانان را صرف خریدن کنیزها می کردند. این زیبارویان از:

حبشه، روم، گرجستان، قفقاز و عرب های دورگه ای که از مدینه، طائف، یمامه و مصر و دیگر سرزمین ها جمع آوری شده، به بغداد منتقل می شدند. در میان این کنیزکان آوازه خوانانی بودند که با لباس فاخر و پیشانی بندهای زربفت و آراسته به جواهر به نوازندگی می پرداختند. (۳)

هارون الرشید دو هزار و متوکل چهار هزار کنیز داشت. (۴) روزی هارون

ص: ۱۴۴

۱- (۱). المستطرف/ ۱۸۲-۱۸۴.

۲- (۲). تاریخ بغداد ۳۹۳/۵.

۳- (۳). حضاره الإسلام/ ۹۸.

۴- (۴). الأغانی ۹۸/۹.

الرشید به دیدار برمکیان رفت و هنگامی که آهنگ بازگشت نمود، کنیزان برمکیان همانند دسته های نظامی دو صف آراستند و تا خارج شدن هارون از کاخ آواز می خواندند و دف می نواختند. (۱) مادر جعفر برمکی یکصد کنیز و ندیمه داشت که هریک زیورآلات و لباس خاصی داشتند. (۲)

این ولخرجی در خریدن کنیزان آن هم در این سطح، نتیجه انباشت ثروت در دست سرمایه داران حاکم بود که طریقه مصرف آن را آن گونه که باید نمی دانستند و شاید این گونه وانمود می کردند.

تنوع در عمارت سازی

شاهان بنی عباس در ساختن عمارت ها و کاخ های سترگ و باشکوه نیز تنوع آفریدند و کاخ هایی ساختند که همانند آن دیده نمی شد. این خاندان کاخی در بغداد ساخته، آن را «قصر الخلد» (کاخ جاودانگی) نام نهادند تا نمادی باشد از بهشت جاودانی که خداوند وعده آن را به پرهیزگاران داده است. ایوانی که امین ساخت عظیم ترین بنا به شمار می رفت. بنا به گفته مورخان، امین آن را از مصالح سفید ساخت و با طلا و لاجورد تزیین کرد. این عمارت دروازه های بزرگ و قطوری داشت که میخ های زرین آن می درخشید و سر آن ها با جواهر گرانبها آراسته شده بود. فرش سی سرخ فام که با طلا تصویرهایی و چهره عقابان بر آن نقش بسته بود زمین کاخ را می پوشاند. عود سوزها و عنبرافشان ها در کاخ او عطرافشانی می کردند. (۳)

جعفر برمکی به تنهایی خانه ای تهیه کرد که بیست میلیون درهم هزینه

ص: ۱۴۵

۱- (۱). حضاره الإسلام فی دار الاسلام/ ۹۶.

۲- (۲). الجهشیری/ ۲۴۶.

۳- (۳). ابن المعتز، طبقات الشعراء/ ۲۰۹.

آن شد. (۱) علی‌رغم این که اکثریت غالب امت اسلامی از سهمی که در بیت المال داشت محروم و از گرسنگی در رنج بود، اسراف و تجمل‌گرایی آن چنان پیش رفت که بسیاری از درهای خانه اشراف، زرین بود.

اثاثیه کاخ‌های عباسیان

انواع لوازم زندگی و گرانبهاترین آن‌ها در کاخ عباسیان جلوه‌گری می‌کردند. بنا به نقل تاریخ نگاران، زبیده همسر هارون الرشید فرشی از پرنیان گسترانده بود که نقش تمام گونه‌های جانوری بر آن چشم را خیره می‌کرد.

پرنندگان این فرش با طلا بافته و چشمان آن‌ها از یاقوت و دیگر جواهرات ساخته شده بود. گفته می‌شود: زبیده برای بافت این فرش یک میلیون دینار هزینه کرده بود. (۲)

وی همچنین از ظروفی استفاده می‌کرد که از طلای مرصع به جواهر و نیز آبنوس و صندل پوشانده شده با پارچه‌های دیبا، گونه‌های ابریشم و خز، با گیره‌های زرین ساخته شده بود، شمع عنبرین روشن می‌نمود، کفش‌های آراسته به جواهرات به پا می‌کرد و غلامان را به کار می‌گماشت. (۳)

مجلس برمکیان نیز هوش از سر بینندگان می‌ربود. هنگامی که هارون وارد مجالس برمکیان می‌شد، مجلس را با ظرف‌های مرصع به جواهر و تخت‌های آراسته به دیبا می‌آراستند. کنیزکان در لباس‌های ابریشمین و جواهرنشان خرامیده، با عطردان‌هایی در دست، از هارون استقبال می‌کردند و هارون در فضای آکنده از عطر شامه نواز، زیبارویان و جواهرات، می‌پنداشت که در بهشت است. (۴)

ص: ۱۴۶

۱- (۱). تاریخ طبری ۹۲/۱۰.

۲- (۲). حضاره الإسلام/۹۵ (به نقل از: المستطرف/۹۶).

۳- (۳). حضاره الإسلام/۹۵.

۴- (۴). همان/۹۶.

تهیه جامه های گرانبها و فاخر از دیگر مظاهر ولخرجی و تجمل گرایی خاندان عباسی بود. ابن خلدون در توصیف این جنبه زندگی مادی عباسیان آورده است: «در کاخ های آنان (عباسیان) کارگاه های بافندگی وجود داشت که «خانه نگارزنی» نامیده می شد. سرپرست این کارگاه ها به امور کارگران و صنعتگران، فراهم آوردن وسایل کار و پرداخت حقوق آنان مشغول بود».

(۱)

خوان های هزار رنگ

با پیشرفت های فرهنگی و تنوع آن، گونه های خوراک دربار عباسیان نیز تنوع می یافت. «طیفور» از «جعفر بن محمد أنمطی» نقل کرده است که گفت:

«در روزی که بر خوان مأمون بودم، سیصد گونه خوراک حاضر کردند». (۲)

به دلیل استفاده مداوم از غذاهای گوناگون دندان های آنان فرسوده و خراب شده بود و آنان به ناچار دندان های خود را با [رشته هایی از] طلا بسته بودند تا آن را درمان کنند. (۳)

ثروت های برجای مانده از عباسیان

شاهان عباسی و وزیران آن ها، افزون بر هزینه سنگین زندگی شان که از بیت المال تأمین می شد، از طریق رشوه خواری و غارت بیت المال، ثروت هنگفتی از خود بر جای گذاردند که ذیلا مواردی از آن ها را برمی شمیریم:

ص: ۱۴۷

۱- ((۱)). المقدمه/۲۶۷.

۲- ((۲)). تاریخ بغداد/۳۶.

۳- ((۳)). تاریخ بغداد/۳۶.

۱. حاکم سرکش و بخیل، منصور دوانیقی ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار از خود برجای گذارد که تمام آن را از بیت المال مسلمانان به غارت برده بود. (۱)

در حالی که پدیده شوم فقر و گرسنگی بر سراسر گستره اسلامی سایه افکنده بود، او چنین ثروتی را در خزانه خود نگاه می داشت.

۲. آنچه از هارون الرشید بر جای ماند به نهصد میلیون درهم می رسید. (۲)

۳- هنگامی که «خیزران» مادر هارون مرد، درآمدی معادل یک میلیون و شصت هزار درهم داشت. (۳)

۴. یکی از وزیران مأمون «عمرو بن سعده» نام داشت. از وی حدود هشت میلیون دینار بر جای ماند. کسانی طی نامه ای مأمون را از وجود چنین ثروتی باخبر کردند و او در همان نامه نوشت: «برای کسی که با ما پیوند داشته و روزگاری دراز به ما خدمت کرده، این مبلغ، ناچیز است. خداوند این ثروت را برای فرزندانش خجسته و مبارک گرداند». (۴)

سرگرمی و خوشگذرانی

غفلت از یاد خداوند و روز واپسین و به عیش و نوش و لودگی پرداختن از ویژگی های زندگی غالب خلیفگان عباسی بود. آنان روزگار خود را به جای رسیدگی به امور جامعه اسلامی و سامان دادن مسلمانان، با کارهای بیهوده که نماد سقوط و انحطاط بود سپری می کردند. «احمد بن صدقه» می گوید: «در روز «سعانین» (عید نصرانیان) به حضور مأمون رسیدم. بیست کنیز رومی در

ص: ۱۴۸

۱- ((۱)). امراء الشعر العربی/۴۵.

۲- ((۲)). همان جا.

۳- ((۳)). الإسلام و الحضاره العربیه ۲/۲۳۰.

۴- ((۴)). همان/۲۳۱.

حضور مأمون بودند که زنار بسته، دیبای رومی بر تن کرده، صلیب بر گردن آویخته و برگ نخل و شاخه زیتون در دست داشتند».

نرد باختن و شطرنج زدن، کبوتربازی و پرداختن بهای سنگینی در راه تهیه کبوتران، (۱) برگزاری جنگ خروسان و سگان (۲) و قماربازی از مظاهر زندگی آمیخته به بازی و سرگرمی خلفای عباسی بود و پدیده قماربازی از دربار عباسیان به میان طبقه فقیر جامعه نیز راه یافت. (۳)

دردناکتر و اسفبارتر این که ابزار طرب و لودگی، برخی از محدثان را نیز در بر گرفت؛ همان هایی که می بایست به زیور ایمان و مقاومت در برابر هوای نفسانی آراسته باشند. «خطیب بغدادی» درباره «محمد بن الضوء» گفته است:

«او (محمد) جایگاه مناسبی برای فراگرفتن علم نیست، زیرا بی پرده شراب می خورد و آشکارا به فسق و فجور می پرداخت. ابو نؤاس در کوفه در خانه می فروشی به نام جابر با محمد بن الضوء دیدار می کرد». (۴)

پدیده زهد و ساده زیستی

بیهوده گرایی و خوشگذرانی یک وجه روزگار امام جواد علیه السلام بود. در مقابل، وجه دیگری را می توان از آن روزگار در نظر گرفت که گرایش عده ای از مردم به زهد و بی اعتنایی به دنیا را به نمایش می گذارد. این جماعت، فریبایی های زندگی مادی را به دیده حقارت می نگرستند و توجهی به آن ها نداشتند. یکی از این زاهدان «ابراهیم بن ادهم» معروف به ابراهیم ادهم بود. او از خوشی های زندگی دل برید و به زندگی زاهدانه و بندگی خدا روی آورد. او

ص: ۱۴۹

۱- (۱). حياه الحيوان ۹۱/۳.

۲- (۲). الأغانى ۷۴/۶-۷۵.

۳- (۳). حياه الحيوان ۱۱۵/۵.

۴- (۴). الأوراق ۶۱.

همیشه این بیت را زمزمه می کرد:

«خدا را [برای خود] یار و همنشین برگزین؛ و انسان ها را به کناری گذار». (۱)

او در زمستان پوستینی بدون جامه زیر بر تن می کرد (۲) تا بی اعتنایی به دنیا و زهد را به نهایت برساند.

از دیگر کسانی که به زهد شناخته می شد، «معروف کرخی» بود. او سحرگاهان می گریست و این ابیات را می خواند:

«گناهان، از من چه می خواهند؟ شیفته من شده، از من دور نمی شوند.

گناهان را چه می شود اگر مرا به حال خویش وانهند؟ که پیری مرا در بر گرفته است!» (۳)

«بشر بن حارث» معروف به بشر حافی از دیگر زاهدان آن روزگار بود.

هموست که سروده است:

«شبان و روزان را در کهنه جامه ای سپری کردن؛ در حالی که مردمان گرفتار اندوه و نگرانی [گرد آوردن مال دنیا] هستند.

برای من بهتر است از این که فردا [ای قیامت] به من گفته شود: بی نیازی را از آفریده ای خواسته ام.

می گویند: به این [زندگی زاهدانه] بسنده کرده ای؟ می گویم: قناعت، در بی نیازی است و نه در فراوانی دارایی و دینار.

در سختی و رفاه به [داده و خواسته] خداوند راضی هستم؛ و جز

ص: ۱۵۰

۱- (۱). إِتخذ الله صاحباً و دع الناس جانبا

۲- (۲). حلیه الأولیاء ۳۶۷/۷-۳۷۳.

۳- (۳). همان، ۱۸۱/۲: أی شیء ترید منی الذنوب؟ شغفت بی فلیس عنی تغیب ما یضر الذنوب لو اعتقتنی رحمه بی فقد

علانی المشیب

روشن ترین راه ها را نخواهم پیمود». (۱)

طبیعی است که این شیوه زهد گستری و دعوت به زهد واکنشی نسبت به بی بندوباری افراطی شاهان عباسی و طبقه سرمایه دار و نیز نادیده گرفتن محرمات الهی از سوی آنان بود.

بدین ترتیب سخن از روزگار امام جواد علیه السلام را به پایان می رسانیم. (۲) تا این جا با ویژگی ها، اوضاع فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن عصر آشنا شدیم. آنچه در مبحث بعدی بدان خواهیم پرداخت طبیعت و ماهیت روابط حاکمان عصر امام جواد علیه السلام با آن حضرت است. بررسی ضرورت های آن دوره با توجه به ویژگی های زمان و نیز رسالت امام جواد علیه السلام در آن شرایط و با در نظر گرفتن اجمالی اهداف آن حضرت به عنوان یکی از افراد خاندان رسالت دیگر موضوعی است که در فصل آینده مورد بررسی قرار می دهیم. این اصل را نیز باید در نظر داشته باشیم که این خاندان پاک از سوی حضرت احدیت موظف بودند تا رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و امت اسلامی را به ساحل امن و صلح برسانند؛ همان چیزی که اسلام منادی آن بود و افزون بر مؤمنان و مسلمانان، تمام جهانیان را برخوردار از آن می خواست.

ص: ۱۵۱

۱- (۱). صفوه الصفوه ۱۸۹/۲. قطع اللیالی مع الأيام فی خلق و القوم تحت رواق الهم و القلق أحرى و أعذر لی من أن یقال لی و إنی التمتست الغنی من کف مختلق قالوا: قنعت بذا؟ قلت: القنوع غنی لیس الغنی کثره الأموال و الورق رضیت بالله فی عسری و فی یسری فلست أسلک إلا أوضح الطرق

۲- (۲). ر.ک: حیاة الامام محمد جواد علیه السلام/ ۲۰۶-۲۱۶.

اشاره

امام جواد علیه السلام و حاکمان معاصر آن حضرت

حضرت جواد علیه السلام با دو خلیفه عباسی معاصر بود: مأمون و معتصم.

۱. مأمون عباسی

اشاره

مأمون همانند گذشته و آن سان که امام رضا علیه السلام و دیگر علویان را به ظاهر محترم می شمرد و مورد احسان خود قرار می داد، همان شیوه مکارانه را با امام جواد علیه السلام در پیش گرفت. او دخترش را به همسری امام جواد علیه السلام در آورد تا بیشتر به امام نزدیک شود. در همین حال و علیرغم اظهار دوستی نسبت به اهل بیت علیهم السلام و این که حضرتش را مورد توجه ویژه خود قرار داده بود، همواره در پی کاستن از نقش آن حضرت و در کنترل درآوردن او بود. دلیل این اقدام مأمون را می توان از برخورد او با امام رضا علیه السلام دریافت و در واقع، شیوه رفتار مأمون با امام جواد علیه السلام نمادی از رفتار خصمانه، اما به ظاهر دوستانه او با امام رضا علیه السلام بود. شکاف اساسی موجود در رابطه امام جواد علیه السلام و مأمون موضوعی است که بدان خواهیم پرداخت.

دختر مأمون در کابین امام جواد علیه السلام

تاریخ نگاران درباره ازدواج دختر مأمون با امام جواد علیه السلام و واکنش

عباسیان نوشته اند: «چون مأمون بر آن شد تا دخترش «ام الفضل» را به همسری ابو جعفر، محمد بن علی علیه السلام در آورد، عباسیان را از این تصمیم آگاه کرد. این اقدام مأمون بر عباسیان سخت آمد و او را مورد نکوهش قرار دادند. عباسیان از آن بیم داشتند که امام جواد علیه السلام نیز همانند پدرش حضرت رضا علیه السلام به منصب ولایت عهدی برسد و در نهایت، حکومت را در دست گیرد. در این باره بحث های فراوانی کردند و سرانجام خویشان نزدیک مأمون به حضور وی رسیده، گفتند: تو را به خدا سوگند می دهیم تصمیم خود را مبنی بر دادن دخترت به «ابن الرضا» (امام جواد) علیه السلام نادیده بگیر، چرا که بیم آن داریم با این پیوند، آنچه را که خدای عز و جل - به ما داده (حکومت) و عزتی که بر ما ارزانی داشته است از دست مان برود. تو از آنچه از دیرباز تا به امروز میان ما و این قوم (علویان) می گذرد و نیز از رفتار خلیفگان پیش از تو در تبعید کردن و کاستن از جایگاه آنان، آگاهی. یک بار نیز رفتار تو را با [امام] رضا دیدیم و خداوند خطر آن اقدام را از ما دور گرداند.

تو را به خدا سوگند می دهیم غم زدوده شده را بر ما حاکم مگردان و نظرت را درباره ابن الرضا تغییر ده و یکی از افراد خاندانت را که شایستگی اش را محرز می دانی نامزد این پیوند کن.

مأمون گفت: آنچه میان شما و خاندان ابو طالب (علویان) رفته، خود عامل آن بوده اید و اگر به انصاف نظر بدهید، آنان [به حکومت] از شما سزاوارترند.

آنچه خلفای پیش از من در برخورد با علویان در پیش گرفتند، در واقع پیوند خویشاوندی را گسستند و من از این کار به خدا پناه می برم. [بدانید که] از برگزیدن [امام] به جانشینی خود هرگز پشیمان نشدم. من پیشنهاد خلافت را به او داده بودم تا خودم را از این کار آزاد سازم، اما او نپذیرفت و اراده و فرمان

خدا چنان رقم خورده بود.

در مورد ابو جعفر، محمد بن علی علیه السّلام باید بگویم که از آن رو او را برگزیدم تا در عین خردسالی اش بر دیگر فاضلان و عالمان برتری یابد و نبوغ و شگفت بودنش بر همگان آشکار شود. امید دارم که با این کار، آنچه را که از او دیده و شناخته ام، مردم نیز در او بینند و دریابند حقیقت همان است که من به آن رسیده ام. عباسیان گفتند: هرچند خوش داری او را به دامادی بگیری، اما او کودکی خردسال و از دانش بی بهره است. زمانی تأمل کن تا دانش اندوزد و آن گاه هرچه خواهی کن.

مأمون به آنان گفت: وای بر شما، من بهتر از شما این جوان را می شناسم.

این خاندان، دانش، جوهر و الهام آن را از خدای -عز و جل- گرفته اند. پدرانش همواره در علم دین و ادب (سیاست) از دیگر مردم کمال نیافته بی نیاز بوده اند.

اگر بخواهید، می توانید ابو جعفر را بیازمایید تا آنچه از [دانش] او گفتم برای شما روشن شود.

آنان گفتند: ای امیر المؤمنین، به این امر راضی هستیم. اجازه بده کسی را حاضر کنیم که در حضور تو در زمینه احکام فقهی از او پرسش هایی کند. اگر پاسخ درست بدهد، دیگر اعتراضی نخواهیم کرد و نظر صائب امیر المؤمنین نیز بر همگان آشکار خواهد شد. و اگر در جواب دادن ماند، از مصیبت او رهایی خواهیم یافت. مأمون گفت: هر زمانی که بخواهید می توانید این مجلس را برگزار کنید. آنان از نزد مأمون بیرون شدند و در جلسه مشورتی «یحیی بن اکثم» را -که سرآمد قاضیان روزگار خود بود- برای این کار در نظر گرفتند.

سپس نزد وی رفته، با دادن وعده اموال فراوان و گرانبها، از او خواستند تا از امام جواد علیه السّلام مسأله ای بپرسد که او در جواب آن ناتوان باشد. آن گاه نزد مأمون

بازگشتند، از او خواستند تا روزی را برای این دیدار تعیین کند و مأمون نیز چنین کرد. در روز مقرر همراه یحیی بن اکثم به حضور مأمون رسیدند. مأمون دستور داد تا در صدر مجلس برای ابو جعفر فرش بگسترانند و دو پشتی بگذارند. دستور مأمون آن سان که خواسته بود عملی شد. ابو جعفر - که نه سال و اندی از عمرش می گذشت - وارد مجلس شد و میان دو پشتی قرار گرفت و یحیی بن اکثم پیش روی او نشست. مردم در جایگاه های خود قرار گرفتند و مأمون در جایگاهی نزدیک محل نشستن ابو جعفر نشست. یحیی به مأمون گفت: امیر المؤمنین اجازه می دهد مسأله ای از ابو جعفر بپرسم؟

مأمون گفت: در این باره از او رخصت بخواه.

یحیی به او (امام) نزدیک شد و گفت: فدایت گردهم، اجازه می دهید مسأله ای از شما بپرسم؟

ابو جعفر علیه السلام فرمود: هرچه می خواهی بپرس.

یحیی گفت: فدایت شوم، درباره کسی که در حال احرام صیدی را بکشد، چه می گویی؟

ابو جعفر علیه السلام فرمود: در حرم یا در غیر حرم کشته است؟ محرم، عالم [به حکم] یا جاهل بوده است، به عمد کشته یا از سر خطا بوده، کشته صید آزاد بوده یا بنده، خردسال بوده یا بزرگسال، در همان ابتدا صید را از پای در آورده یا این کار را تکرار کرده است. صید از پرندگان یا غیر آن، کوچک یا بزرگ بوده است. بر کاری که کرده اصرار داشته یا این که پشیمان شده است، صید را در شب کشته یا در روز و در احرام عمره بوده یا در احرام حج؟

یحیی بن اکثم دچار بهت زدگی شد و آثار ناتوانی و درماندگی در چهره اش آشکار گردید و به لکنت افتاد. حاضران در مجلس به درماندگی

یحیی پی بردند. مأمون به سخن درآمد و گفت: خدای را بر این نعمت و درستی نظر، سپاس می گویم. آن گاه به افراد خاندان خود رو کرد و گفت: حال آنچه را که نمی پذیرفتید روشن شد.

سپس رو به ابو جعفر علیه السلام کرد و گفت: خطبه [عقد] را می خوانی؟

ابو جعفر علیه السلام فرمود: آری ای امیر المؤمنین.

مأمون گفت: فدایت گردم، خطبه [عقد] را برای خویش بخوان که تو را برای خود برگزیده و علیرغم آنان (مخالفان) ام الفضل را به همسری تو در آوردم.

ابو جعفر علیه السلام خطبه را این گونه ایراد نمود:

«الحمد لله إقراراً بنعمته، ولا إله إلا الله إخلاصاً لوحدانيته، و صلى الله على محمد سيد بريته و الأصفياء في عترته. اما بعد، فقد كان من فضل الله على الأنام، أن أغناهم بالجلال عن الحرام، فقال سبحانه: وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. (۱)»

ثم ان محمد بن علي بن موسى يخطب ام الفضل بنت عبد الله المأمون، وقد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمه بنت محمد صلى الله عليه و آله و هو خمسمائه درهم جيادا، فهل زوجته يا أمير المؤمنين بها على هذا الصداق المذكور؟»

سپاس خدای را [چنان سپاسی که] اقرار به نعمت اوست و خدایی جز او نیست [که این توحید] بی شائبه، به وحدانیت خواندن اوست و درود خدا بر محمد سرور خلقش و برگزیدگان از خاندان پاک او باد.

ص: ۱۵۷

اما بعد، از لطف و فضل خدا بر بندگانش این است که با [مهیا کردن] حلال، آنان را از [ارتکاب] حرام بی نیاز فرموده، در کتابش می فرماید: «بی همسران خود و غلامان و کنیزان درستکاران را همسر دهید. اگر تنگدست هستند، خداوند آنان را از فضل خویش بی نیاز خواهد کرد و خدا گشایشگر داناست.»

آن گاه محمد بن علی بن موسی علیه السلام با پانصد درهم سالم و سره، معادل مهریه مادرش فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله، از ام الفضل دختر عبد الله مأمون خواستگاری می کند. ای امیر المؤمنین، آیا با این مقدار مهریه، او را [به] همسر [من] می دهی؟

مأمون گفت: آری ای ابو جعفر من دخترم ام الفضل را با مهریه پیش گفته شده به همسری تو در آوردم، تو این ازدواج را می پذیری؟

ابو جعفر علیه السلام فرمود: «قد قبلت ذلک و رضیت به»؛ آن را پذیرفتم و به آن رضایت دادم.

آن گاه مأمون همگان را فرمان داد تا در جایگاه های خود قرار گیرند. ریان می گوید: دیری نپایید که صداهایی چون صدای ناخدایان به گوش رسید.

ناگهان خادمان را دیدیم که کشتی ای [کوچک] ساخته شده از نقره را که بر مرکبی قرار دارد با ریسمان های ابریشمین کشیده، وارد کردند. این کشتی پر از غالیه بود. مأمون دستور داد تا خاصان محاسن خود را با آن غالیه خضاب کنند، سپس به میان دیگر حاضران برده شد و آنان از آن غالیه خویش را معطر کردند.

آن گاه خوان ها گسترانده شد و همگان خوردند و هر کس به فراخور جایگاه و منزلت خود، از جوایز خلیفه بهره مند شد.

چون عامه مردم آن جا را ترک کردند و تنها خاصان خلیفه ماندند، مأمون به ابو جعفر گفت: فدایت شوم، خوب است مسأله فقهی مطرح شده را با تمام

فروع آن برای ما بازگویی تا حکم آن را بدانیم و بهره مند شویم.

ابو جعفر علیه السلام فرمود: هرگاه محرم در غیر حرم، پرنده ای بزرگ (بالغ) بکشد، یک گوسفند و اگر در حرم باشد دو گوسفند قربانی کند. اگر جوجه پرنده را در غیر حرم بکشد، بزه ای که از شیر گرفته شده باشد و اگر در حرم بکشد بزه ای قربانی کند و قیمت جوجه پرنده بر عهده اوست. اگر صید حیوان وحشی باشد، مانند الاغ وحشی، یک گاو، اگر صید، شتر مرغ باشد یک شتر و اگر صید، آهو باشد یک گوسفند قربانی کند. هرگاه در حرم یکی از موارد یاد شده را صید کند، کفاره او دو برابر می شود و باید آن را به کعبه (مکه) برساند.

هرگاه محرم حیوانی را بکشد که باید «هدی» (گوسفندی که به مکه می برند) بدهد و در احرام حج باشد، باید آن را در منی و اگر در احرام عمره باشد در مکه سر ببرد. کفاره عالم و جاهل در مورد صید یکسان است. در مورد کسی که در کشتن تعمد داشته مرتکب گناه نیز شده، اما در مورد کشتن به خطا گناهی بر محرم نیست. کفاره انسان آزاد بر خود او و کفاره بنده بر عهده مولای اوست و اگر کودک حیوانی را بکشد کفاره ندارد و کفاره او بر بزرگ (ولی) او واجب است. اگر محرم از کشتن حیوانی در حال احرام پشیمان شده باشد، در آخرت کیفر ندارد، اما آن که پشیمان نباشد در آخرت کیفر خواهد شد.

مأمون گفت: احسنت ای ابو جعفر، خدا برای تو خوش خواهد و بر تو نیکی فرستد! به جاست همان طور که یحیی از تو مسأله ای پرسید، تو نیز از او سؤال کنی.

ابو جعفر علیه السلام به یحیی گفت: سؤال کنم؟

یحیی گفت: فدایت شوم، اختیار با شماست و اگر توانستم، پاسخ می دهم و در غیر این صورت بر دانشم افزوده می شود.

ابو جعفر به او فرمود: مردی در اول روز به زنی نگاه کرد و این نگاه او حرام بود و چون چاشت فرا رسید، آن زن بر او حلال شد و در نیمه روز زن بر او حرام شد و هنگام عصر مجدداً بر آن مرد حلال شد. با غروب خورشید حرام شد و زمان فرا رسیدن شامگاه، آن زن بر آن مرد حلال شد. نیمه شب حرام شد و چون سپیده سرزد، بر او حلال شد. حال این مطلب را روشن کن که این زن چگونه بر مرد حلال و حرام می شد؟

یحیی بن اکثم گفت: به خدا سوگند، نمی توانم به پاسخ این مسأله دست یابم و وجوه آن را نمی دانم. خوب است خود، آن را بیان فرمایی.

ابو جعفر علیه السلام فرمود: این زن، کنیز شخصی بوده است که نگاه نخستین آن مرد به او حرام بود. چون چاشت شد او کنیز را از صاحبش خرید و بدین ترتیب بر او حلال شد. به هنگام ظهر او را آزاد کرد و زن بر او حرام گردید و عصر هنگام او را به عقد خود درآورد و زن بر او حلال شد. چون خورشید غروب کرد، مرد او را «ظهار» (۱) کرد و زن بر او حرام گردید و شامگاه کفاره ظهار را داد و زن بر او حلال شد. چون نیمه شب فرا رسید زن را طلاق داد و بدین صورت زن بر او حرام گردید و سپیده دم او را مجدداً به عقد خود درآورد و زن بر او حلال شد.

ریان می گوید: مأمون رو به خویشاوندانش که در مجلس حضور داشتند کرده، گفت: آیا در میان شما کسی یافت می شود که پاسخ این مسأله را این گونه بدهد؟

ص: ۱۶۰

۱- (۱). مردی که همسرش را به مادر خود تشبیه کند، همسرش بر او حرام می شود و برای حلال شدن و رجوع کردن باید کفاره بدهد. این عمل را که با جمله «أنت علیّ کظهر أُمّی»؛ تو برای من همانند پشت مادرم هستی» و با قصد صورت می گیرد «ظهار» است.

همگی گفتند: به خدا سوگند نه و امیر المؤمنین خوب می داند که چه کند و که را بگزیند.

مأمون گفت: نوای بر شما، این خاندان از میان تمام خلق به برتری در فضل و دانش، ویژگی یافته اند و خردسالی، آنان را از داشتن مراتب والای کمال باز نمی دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت خود را با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که ده سال داشت آغاز کرد و اسلام او را پذیرفت و او را مسلمان خواند و کسی غیر از او در چنین سنی به ایمان به خود نخواند. حسن و حسین که کمتر از شش سال داشتند با حضرتش بیعت کرد و او پذیرفت، اما با خردسالانی جز آنان بیعت نکرد. این را می دانید؟

حتما می دانید که خدای عز و جل - این خاندان را به چه چیزهایی ویژگی بخشید؟ اینان [کسانی هستند که قرآن درباره شان فرموده: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» (۱)...؛ فرزندان] که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند.

و هرچه را برای نخستین آنان مقرر فرموده، آخرین ایشان را نیز از آن بهره مند می کند.

گفتند: راست گفتی ای امیر المؤمنین.

آن گاه برخاسته، مجلس را ترک کردند.

چون روز بعد در رسید، مردم فراخوانده شدند و ابو جعفر علیه السلام نیز حضور یافت. سرداران، پرده داران، خواص و کارکنان دربار به حضور رسیدند تا به مأمون و ابو جعفر علیه السلام شادباش و تبریک گویند. سه طبق سیمین به مجلس آورده شد که گوی هایی تهیه شده از مشک و زعفران در آن قرار داشت. در

ص: ۱۶۱

میان هر گویی رقعہ ای وجود داشت که بر آن اموال فراوان، عطایای ارزشمند و ملک نوشته و حواله شده بود. به فرمان مأمون، آن ها را میان خاصان تقسیم کردند. هر کس گویی به دست آورده، نوشته آن را تحویل می داد و آنچه بر رقعہ نوشته شده بود، می ستاند. آن گاه بدره ها [ی سنگین درهم و دینار] را میان سرداران و دیگر حاضران توزیع کردند و حاضران با ثروت فراوانی راه خانه های خود را در پیش گرفتند. مأمون همچنین صدقه های فراوانی نثار بینوایان و مستمندان کرد. او در تمام دوران حیات خود، ابو جعفر علیه السلام را بزرگ می شمرد و گرامی اش می داشت و همواره او را بر فرزندان و دیگر کسان خود ترجیح می داد». (۱)

طبیعت روابط امام جواد علیه السلام و مأمون

پیشتر جریان ازدواج امام جواد علیه السلام با دختر مأمون، شرایطی که این پیوند را دربر می گرفت و مناقشات و گفت و گوهایی که در این باره رد و بدل شد، مورد بررسی قرار گرفت. اینک به نکته هایی می پردازیم که شکاف موجود در روابط مأمون عباسی و امام جواد علیه السلام را روشن می کند:

۱. مأمون به خوبی می دانست که امام جواد علیه السلام وارث حقیقی خط امامت و رهبر شرعی امت جدش رسول خداست. این بود که مأمون در برنامه و حرکت سیاسی خود، تعاملی خوب و جدی با آن حضرت در پیش گرفت، زیرا کاملاً آگاه بود که امام جواد علیه السلام محور مهمی در میدان سیاست اسلامی بوده و افزون بر این که از سوی طلایه داران بیدار امت اسلامی به عنوان رهبری مطاع

ص: ۱۶۲

مقبولیت دارد، در میان عامه مردم و تمام طبقات امت، از جایگاه و منزلت والایی برخوردار است. عباسیان در مورد ازدواج امام جواد علیه السلام با دختر مأمون به مأمون اعتراض کردند و گفتند: «ای امیر المؤمنین، دختری و نور دیدگانت را به همسری کودکی [نه ساله] درمی آوری که دین خدا را کاملاً نشناخته و حرام و حلال، واجب و مستحب را نمی داند؟ خوب است درنگ کنی تا دانش آموزد، قرآن را فراگیرد و حلال را از حرام بازشناسد!

در این هنگام بود که مأمون یافته های خود را درباره امام جواد علیه السلام و پایگاه مردمی آن حضرت و نیز منزلت والای او بازگفت و به آنان چنین پاسخ داد: به یقین او از شما عالمتر و نسبت به خدا و رسول و سنت و احکام او آشناتر است. و هم او کتاب خدا را بهتر از شما می خواند (می شناسد) و به محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، ظاهر و باطن، خاص و عام و تنزیل و تأویل قرآن از شما آگاهتر است». (۱)

این واکنش مأمون نشان می دهد که او با دقت و کارآزمودگی تمام با امام جواد علیه السلام تعامل داشت و گویای بعد گسترده ای بود که این پیوند از آن برخوردار شد. وانگهی سرداران، پرده داران، خاصان خلیفه از مرتبه توجه مأمون نسبت به امام جواد علیه السلام آگاه می شدند.

۲. همان طور که پیشتر خواندیم، مأمون به دوستی و ارج نهادن به امام جواد علیه السلام تظاهر می کرد، اما او از این کار دو هدف را دنبال می کرد:

نخست: جذب حمایت توده مسلمانان طرفدار و دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود. لذا می بایست برای رسیدن به هدف، خود را دوستدار و ارج گذار به

ص: ۱۶۳

۱- (۱). علی بن ابراهیم، تفسیر القمی ۱۸۲/۱ و حویزی، تفسیر نور الثقلین ۶۷۳/۱.

دوم: با اظهار محبت و مهرورزی و احترام نسبت به امام جواد علیه السّلام جنایت کشتن امام رضا علیه السّلام را از یادها بزداید. وی با این روش توانست افکار عمومی را بفریبد.

۳. رابطه مأمون با امام جواد علیه السّلام مانند رابطه اش با امام رضا علیه السّلام آکنده از اغراض سیاسی بود. او در ظاهر با آن بزرگوار رفتاری مهرجویانه و بسیار خوب داشت، اما در باطن نسبت به آن حضرت اندیشه های بد می پروراند. او نسبت به امام جواد علیه السّلام دسیسه چینی می کرد، ولی هیچ گاه نتوانست اهداف خود را عملی سازد و از جایگاه آن حضرت کاسته، او را از چشم مردم بیندازد.

این بود که آخرین تلاش خود را به کار بست و دخترش را به همسری امام جواد درآورد تا به مردم وانمود کند که امام جواد علیه السّلام طالب دنیا است.

از محمد بن ریان نقل شده است: «مأمون هر حيله ای را که می شناخت در مورد ابو جعفر علیه السّلام به کار بست، اما موفق نشد. لذا بر آن شد تا دخترش را به همسری ابو جعفر علیه السّلام درآورد. این بود که دو کنیز را که در زیبایی بی مانند بودند برگزید و به دست هر یک جامی داد که در آن جام گوهری قرار داشت.

آن گاه به آنان دستور داد که هر گاه ابو جعفر در جایگاه نیکان و بندگان صالح قرار گرفت نزد او بروند. آنان خواسته مأمون را عملی کردند، اما آن حضرت به آنان توجهی نکرد.

مردی خوش آواز و نوازنده بود به نام «مخارق» که محاسنی بلند داشت.

مأمون او را خواست و او به مأمون گفت: ای امیر المؤمنین، اگر کاری دنیایی بر تو سخت شده، آن را از تو دور می کنم [...] آن گاه نزد ابو جعفر علیه السّلام نشست و ناله ای سر داد که تمام کاخیان گرد او جمع شدند. سپس عودی را برگرفت و بر

آن می نواخت و آواز می خواند. زمانی گذشت و ابو جعفر توجهی به او نکرد.

پس از مدتی امام سر بلند کرد و به او فرمود: «إتق الله يا ذا العرشون»؛

ای صاحب ریش، تقوای خدا در پیش گیر.

ناگهان عود از دست مخارق افتاد و تا آخرین روز زندگی اش نتوانست از دستان خود استفاده کند.

مأمون جویای حال مخارق در آن لحظه شد، پاسخ داد: هنگامی که ابو جعفر بر من بانگ زد چنان وحشت زده شدم که هرگز از آن رهایی نخواهم یافت». (۱)

این مطلب دلیل روشنی بر دسیسه چینی مأمون است. او از هر فرصتی و ابزاری استفاده می کرد تا منزلت امام جواد علیه السلام را نزد مردم بکاهد او را برای امامت و رهبری امت اسلامی ناتوان و -العیاذ بالله- ناشایست معرفی کرده، خود را به این منصب سزاوارتر بنمایاند، اما هماره با شکست و ناکامی روبه رو می شد. او ناچار شد روش دیگری برای زیر نظر قرار دادن امام جواد علیه السلام تجربه کند و با همین انگیزه دخترش را به همسری امام در آورد. پر واضح است که این اقدام مأمون به انگیزه گرامی داشتن نبود که به منظور زیر نظر داشتن امام جواد علیه السلام بود. مفصل این مبحث خواهد آمد.

یکی دیگر از نیرنگ های مأمون برای متزلزل کردن موقعیت امام جواد علیه السلام و اداشتن قاضی القضاة، یحیی بن اکثم به مطرح کردن مسائل سخت در حضور امام جواد علیه السلام بود تا بدین وسیله آن حضرت را در تنگنا گذارد و از این طریق به اهداف شوم خود برسد. مأمون به یحیی گفت: «از محمد بن علی

ص: ۱۶۵

الرضا عليه السلام سؤالی کن که نتواند پاسخ گوید.

یحیی به ابو جعفر علیه السلام گفت: مردی با زنی زنا کرده است. آیا می تواند او را به همسری گیرد؟

امام علیه السلام فرمود: او را از نطفه خود و نطفه دیگری استبرا می کند، زیرا چنین زنی مورد اطمینان نیست و ممکن است همان گونه که با این مرد هم بستر شده، با دیگری نیز آمیزش کرده باشد. پس از استبراء [و حصول اطمینان از عدم بارداری اش] اگر بخواهد می تواند با وی ازدواج کند. این مسأله به درختی می ماند که انسان میوه آن را به حرام (بدون رضایت مالکش) بخورد، سپس آن درخت را بخرد و میوه حلال از آن بخورد.

یحیی از این پاسخ در خود فرو رفت و درماند. (۱)

علیرغم این که چنین مواردی مأمون را ناکام می کرد، اما او زیرکانه و با کار آزمودگی سیاسی اش، به هنگام پاسخ دادن امام جواد علیه السلام اظهار شادمانی می نمود و چنان رفتاری در پیش می گرفت که وانمود می کرد، اقدام یحیی بن اکثم عملی فردی بوده است.

ساده لوحان و کوتاه فکران را می توان در چنین دام هایی گرفتار کرد و فریفت، اما پیروان و دوستان حقیقی امام علیه السلام که از چشمه جوشان معرفتش جرعه ها نوشیده اند و جایگاه والای حضرتش را به خوبی می شناسند، هرگز گرفتار چنین دام هایی نمی شوند. بنا بر آنچه کلینی نقل کرده است، برخی محافل سیاسی آنروز که با مسائل آشنا بودند فریب مأمون را نخوردند و این که مأمون دخترش را به همسری امام جواد علیه السلام در آورده بود، از نظر آنان هدفی

ص: ۱۶۶

«محمد بن علی هاشمی» می گوید: «صبح عروسی امام جواد علیه السلام با دختر مأمون، نخستین کسی بودم که به حضور ایشان رسیدم. از آن جا که شب گذشته دارو خورده بودم، تشنه شدم، اما خوش نداشتم درخواست آب کنم.

ابو جعفر علیه السلام در من نگریست و فرمود: انگار تشنه هستی؟

گفتم: آری.

امام علیه السلام صدا زد: ای غلام (یا کنیز)، آبی به ما بده.

با خود اندیشیدم که اکنون آبی زهرآلود برای حضرت می آورند و او را مسموم می کنند. یکی از غلامان آب در دست وارد شد. امام علیه السلام در چهره من نگریست و خندید، آن گاه آب را از غلام گرفت و قدری از آن نوشید، سپس قدح آب را به من داد و من از آن نوشیدم. مجددا تشنه شدم، اما اظهار تشنگی نکردم. امام دوباره آب خواست و چون غلام قدح آب را به حضرت داد، آنچه پیشتر در ذهنم خطور کرده بود، باز از اندیشه ام گذشت. امام علیه السلام قدح را گرفت و مقداری از آن نوشید، سپس به من داد و لبخند زد». (۱)

محمد بن علی هاشمی یکی از کسانی بود که از دشمنی پنهانی مأمون نسبت به امام جواد علیه السلام آگاه بود و هر لحظه منتظر بود که حادثه ای ناگوار رخ دهد و امام جواد علیه السلام به دست مأمون و دستگاه خلافت به شهادت برسد. لذا مرد هاشمی از این که امام جواد علیه السلام آب خواست، اندوهگین شد.

ص: ۱۶۷

انگیزه مأمون از وصلت با امام جواد

برای این وصلت دو انگیزه وجود داشت: یکی این که می توانست راهکاری تبلیغاتی برای مأمون باشد تا از این رهگذر به همگان القا کند که بی اندازه به خاندان رسالت علاقه مند است. انگیزه دوم که می توان آن را سبب اصلی این پیوند دانست و بر انگیزه پیش گفته نیز ترجیح دارد، گماردن جاسوسی برای زیر نظر گرفتن امام جواد علیه السلام بود تا تمام فعالیت های امام جواد علیه السلام را به دستگاه حکومتی گزارش کند و این امر به وسیله ام الفضل دختر خلیفه به نحو احسن انجام می گرفت.

موضع گیری عباسیان

موضع گیری عباسیان نسبت به این اقدام مأمون، توأم با کینه و تعصب و ساده لوحانه بود، چرا که تحت تأثیر فراوان ظواهر، از تساهل مأمون با امام جواد علیه السلام سخت ناخرسند بودند. آنان حقیقت و عمق این اقدام مأمون و اهدافی که او در این پیوند دنبال می کرد، درک نمی کردند. مأمون نیز از این حالت عباسیان بهترین استفاده را برده، با رد کردن ادعاها و اظهارات آنان در مورد امام جواد علیه السلام چنین وانمود می کرد که دوستدار واقعی اهل بیت علیهم السلام است.

موضع گیری امام جواد علیه السلام در برابر ابن اکثم

همان طور که پیشتر نقل شد، امام جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم به مناظره فقهی پرداخت تا بی مایگی علمی او را بر مردم آشکار نماید. آن حضرت در مناظره ها اهدافی را می جست که ذیلا می خوانیم:

نخست: امام جواد علیه السلام در جامعه ای می زیست که دسته ای مخالف، تبلیغاتی بر ضد او به راه انداخت بودند که او (امام جواد) علیه السلام چیزی از مفاهیم دین را نمی شناسد و دیگر این که خردسال است. از این رو امام علیه السلام با شرکت در مناظره علمی با بزرگترین دانشمندان، امامت و دانش سرشار خویش را به مردم نمایاند.

دوم: از آن جا که یحیی بن اکثم عالم دستگاه مأمون و قاضی القضاات او بود، محکوم و مردود کردن او به منزله محکوم کردن نظام بود. از این رو امام جواد علیه السلام در میدان مبارزه علمی با او هموردی کرد و علیرغم خردسالی، برتری علمی خود را اثبات نمود.

سوم: امام جواد علیه السلام با شرکت در مناظره، مردم را آگاهی بخشید و دانش صحیح و واقعی را به آنان شناساند.

امامت حضرت جواد علیه السلام در عهد مأمون

پس از شهادت رسیدن امام رضا علیه السلام در سال ۲۰۳ ق. و در عهد مأمون، منصب و وظیفه هدایت امت به امام جواد علیه السلام رسید. مأمون در سال ۲۱۸ ق. در «بدندون» روم مرد و پیکرش به طوس منتقل و در آن جا دفن شد. (۱)

بنابراین، امام جواد علیه السلام پانزده سال از هفده سال امامت خود را با مأمون معاصر بود در واقع بیشتر دوران امامت آن حضرت در عهد مأمون بود.

ص: ۱۶۹

اشاره

بنا به قول «ذهبی» ابو اسحاق، محمد بن هارون الرشید، ملقب به معتصم به سال ۱۸۰ ق. زاده شد و به گزارش «صولی» تولد معتصم در ماه شعبان سال ۱۷۸ ق. بوده است. مادرش ام ولد (کنیز) بود به نام «مارده» که بیش از همگان مورد توجه هارون الرشید قرار داشت.

معتصم، دلیر بود و همت والا- داشت، اما از دانش بی بهره بود. در حالی معتصم خوانده می شد که بیشترین فاصله را با اعتصام (چنگ زدن) به ریسمان الهی گرفته بود. فساد اخلاقی داشت و غلامی به نام «عجیب» داشت که سخت شیفته و دلباخته او بود.

در مسأله خلق قرآن راه برادرش مأمون را در پیش گرفت و عمر خود را در آزمون مردم با مسأله خلق قرآن سپری کرد. در این مورد به تمام مناطق نامه نوشت و نیز به معلمان و مربیان فرمان داد تا مسأله خلق قرآن را به کودکان بیاموزند. مردم از این جهت سخت در تنگنا قرار گرفته بودند. او عالمانی را به دلیل تن ندادن به نظریه خلق قرآن کشت و «احمد بن حنبل» از جمله عالمانی بود که به جهت مخالفت با نظریه خلق قرآن کیفر شد. گفته اند: آن چنان او (احمد) را زد که بیهوش شد و پوست بدنش جدا شد، آن گاه او را در بند کشید و به زندان افکند. (۱)

معتصم کوتاه فکر و در برخورد با مخالفان سیاسی و دیگر مخالفان خود، سنگدل و بی رحم بود. در امور اداره مملکت، کار آزمودگی سیاسی ناچیزی

ص: ۱۷۰

داشت و حکومتش با آشوب فراوان سیاسی در گستره تحت حکومت عباسیان روبرو شد. (۱)

معتصم که از مادری ترک تبار زاده شده بود، سپاهی ویژه از ترکان تشکیل داد و مبالغ هنگفتی در اختیار آنان گذارد و آنان حکومت را قبضه کردند. این اقدام معتصم، کینه سپاهیان عرب را برانگیخت و آتش گرایش های قومی را در جامعه آن روز شعله ور کرد. این سیاست معتصم، خطرناکترین چالشی بود که حکومت عباسیان در تمام دوران خود با آن مواجه شد. پس از معتصم، اوضاع به وخامت گرایید و خطر سپاهیان ترک روزبه روز افزایش می یافت و هر خلیفه ای که در صدد محدود کردن اختیارات آنان برمی آمد، با کودتای نظامی آن ها روبرو می شد.

معتصم و طلایه داران بیدار

تضاد فکری حادّی که میان امامان اهل بیت علیهم السّلام و شیعیان مؤمن آنان از یک سو و دستگاه خلافت عباسیان و پیروان آنان از سوی دیگر حاکم بود، سبب شد تا دشمنی دو خط اهل بیت و خط عباسیان ادامه یابد و هر زمانی رنگ و چهره خاصی به خود گیرد و بنا به اوضاع و شرایط، دستخوش شدت یا ضعف شود. معتصم نیز سیاست اسلاف کینه توز خود را نسبت به اهل بیت علیهم السّلام و پیروان و حزب آنان در پیش گرفت. او با اسلام و خط مستقیم آن سر ستیز برافراشت، اما با اعتراض شدید اهل بیت علیهم السّلام و شیعیان آنان روبرو شد.

ص: ۱۷۱

۱- (۱). قیام طالقان به فرماندهی قاسم بن محمد علوی، قیام «زط»ها در بصره، قیام بابک خرمدین، لشکرکشی رومی ها به سوی «زبطره» و دیگر سرزمین های اسلامی و قیام «مبرقع» در فلسطین از آن جمله است. ر.ک: ابن اثیر، الکامل ۵/۲۳۲-۲۶۵.

قیام هایی که از سوی آنان بر ضد معتصم شکل گرفت، در بخش بعدی بررسی خواهیم کرد.

امام جواد علیه السلام و معتصم

امام جواد علیه السلام تنها دو سال در دوران خلافت معتصم زنده ماند و سرانجام به وسیله همان نظام منحرف به شهادت رسید. ضروری می نماید در این بخش روابط امام جواد علیه السلام و معتصم، حاکم وقت را ذیلاً مورد کندوکاو قرار دهیم:

فراخواندن امام جواد علیه السلام به بغداد

ماندن امام جواد علیه السلام در مدینه، معتصم را نگران می کرد، چرا که همواره او را خطر بزرگی برای خود می دانست. این بود که آن حضرت را از مدینه به بغداد فراخواند تا از نزدیک، لحظه های او را زیر نظر گرفته، بر حرکات و سکنات امام جواد علیه السلام اشراف کامل داشته باشد. امام جواد علیه السلام نیز به خواسته معتصم راهی بغداد شد و دو روز مانده به آخر ماه محرم سال ۲۲۰ ه.ق. وارد مرکز حکومت معتصم شد و در ماه ذی قعدة همان سال به دیدار معبود شتافت. (۱)

طرح کشتن امام جواد علیه السلام

نقش رهبری کارآمد امام جواد علیه السلام او را به صورت کانون خطری برای حکومت معتصم درآورده بود، چرا که حاکمیت، ارتباط امام جواد علیه السلام را با خیزش و جنبش های امت اسلامی بعید نمی دانست. این بود که در صدد

ص: ۱۷۲

۱- (۱). اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه ۳۶۱/۲.

رهایی از وجود امام برآمد. تاریخ نگاران از «زرقان» یار «ابن ابی دؤاد» قاضی معتصم عباسی نقل کرده اند: «روزی ابن ابی دؤاد گرفته و غمگین از نزد معتصم بازگشت. دلیل آن را پرسیدم، گفت: ای کاش بیست سال پیش [از دستگاه خلافت بیرون] آمده بودم.

پرسیدم: چرا چنین آرزو می کنی؟

گفت: به دلیل عملی که از این سیاه [!!] ابو جعفر، محمد بن علی بن موسی در حضور امیر المؤمنین (معتصم) سرزد.

گفتم: مگر چه شده است؟

ابن ابی دؤاد گفت: دزدی [در حضور خلیفه] به جرم خود اعتراف کرد و از خلیفه خواست تا حد بر او جاری کند. خلیفه فقیهان را گرد آورد تا حکم خدا را درباره او صادر کنند. محمد بن علی علیه السلام نیز حضور یافت. آن گاه از ما پرسید:

دست دزد را از کجا باید قطع کرد؟

گفتم: از مچ.

پرسید: چه دلیل و حجتی بر صحت این گفته داری؟

گفتم: از آن جا که دست شامل انگشتان، کف دست و مچ می شود و در قرآن نیز [در باب تیمم] آمده است: ... فَأَمْسِ يَحُوا
بُؤْجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ... (۱) و از آن به صورت و دست هایتان بکشید.

حاضران در این باره با من همصدا شدند.

جماعتی نظر دیگری داشتند. آنان می گفتند: باید دست او از آرنج بریده شود. ابو جعفر گفت: چه دلیلی بر این مدعا دارید؟

ص: ۱۷۳

گفتند: به دلیل آیه قرآنی که می فرماید: ... وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَافِقِ (۱)...؛ و دست هایتان را تا آرنج بشوید» و همین ثابت می کند تا آرنج دست به شمار می رود.

آن گاه معتصم رو به محمد بن علی علیه السلام کرد و گفت: ای ابو جعفر، تو چه می گویی؟

پاسخ داد: ای امیر المؤمنین جماعت [فقیهان] در این باره سخن گفتند.

معتصم گفت: آنچه اینان گفتند رها کن. تو برای گفتن چه داری؟

او گفت: ای امیر المؤمنین، مرا از این کار معاف دار.

معتصم گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که آنچه در این باره داری (می دانی) بازگو.

ابو جعفر گفت: حال که مرا به خدا سوگند می دهی باید بگویم که اینان حکم خدا و سنت را درباره حد سرقت به اشتباه فهمیده اند و راه خطا در پیش گرفته، زیرا بریدن دست باید از بن انگشتان صورت گیرد و کف دست باقی بماند.

معتصم گفت: دلیل تو در این باره چیست؟

ابو جعفر گفت: به دلیل گفته رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ که فرمود: «السجود على سبعة أعضاء: الوجه، و اليدين، و الركبتين، و الرجلين»؛ سجده بر هفت موضع باید صورت گیرد:

صورت (پیشانی)، دو دست، دو زانو، و [سرانگشتان] دو پا.

حال اگر دست از مچ یا از آرنج قطع شود، دستی برای سجده کردن نمی ماند. و [بدانید] خدای -تبارک و تعالی- فرموده است: وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ... (۲)؛ و مساجد ویژه خداست و مراد از مساجد، هفت موضع سجده است. در

ص: ۱۷۴

۱- (۱). مائده/۵.

۲- (۲). جن/۱۸.

ادامه آیه می فرماید: ...فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؛ پس هیچ کس را با خدا مخوانید.

معتصم این نظر را مقبول دانست و فرمان داد تا انگشتان سارق را از بن ببرند.

آن گاه ابن ابی دؤاد گفت: قیامت من با این مسأله فرا رسید و ای کاش زنده نبودم [و این وضع را نمی دیدم].

زرقان به نقل از ابن ابی دؤاد می گوید: روز سوم پس از آن ماجرا نزد معتصم رفتم و گفتم: خیرخواهی امیر المؤمنین بر من واجب است و سخنی می گویم که می دانم فرجام آن، آتش دوزخ است.

معتصم گفت: این خیرخواهی چیست؟

گفتم: امیر المؤمنین، فقیهان و عالمان را برای حکمی از احکام دین در مجلس خود گرد آورد و از همگان درباره آن حکم نظر خواست و آنان در حضور دیگر عباسیان، وزیران و دبیران خلیفه، دانسته های خود را درباره موضوع مورد بحث بیان داشتند. تمام حاضران و عاقیه مردم که در پس درها قرار داشتند فتوای آنان را شنیدند. آن گاه امیر المؤمنین آرای آنان را نادیده گرفته و سخن و رأی کسی را - که حکمی غیر از حکم فقیهان داده - پذیرفت که امت را با امامت خود به دو دسته کرده است و [دسته ای از آنان] او را نسبت به خلافت، از خلیفه سزاوارتر می دانند.

ابن ابی دؤاد گفت، رنگ از چهره خلیفه پرید و متوجه مطلب شد، آن گاه به من گفت: به پاس این خیرخواهی خدایت پاداش خیر دهد!... روز چهارم به یکی از وزیران خود دستور داد تا امام جواد (ع) را به منزلش فراخواند، اما امام جواد علیه السلام نپذیرفت و فرمود: می دانی که در مجالس شما حاضر نمی شوم.

وزیر گفت: تو را به صرف غذا دعوت می کنم و دوست داشتم به خانه ما

آمده، بر فرش ما گام نهی تا به وجودت خانه و وجودم متبرک شود. وانگهی فلان وزیر (که نام او را برد) دیدار تو را خوش می دارد.

امام علیه السّلام دعوت او را پذیرفت و به سوی خانه وزیر رفت و بر خوان او نشست. پس از آن که اندکی از غذا خورد، به مسموم بودن آن پی برد، این بود که مرکب خود را خواست تا آن جا را ترک کند. صاحب خانه از او درخواست ماندن کرد و حضرتش فرمود: رفتن من از این جا برای تو بهتر است. او آن روز و آن شب را با حالت متغیر و نامساعد سپری کرد و سرانجام جان سپرد». (۱)

امام جواد علیه السّلام خود می دانست که پس از این دعوت به شهادت خواهد رسید. «اسماعیل بن مهران» می گوید: «نخستین باری که ابو جعفر علیه السّلام از مدینه به بغداد فراخوانده شد و در حالی که آماده رفتن به بغداد بود، به ایشان گفتم: فدایت شوم، از این سفر بر تو بیم دارم. پس از تو چه کسی امام خواهد بود؟

امام علیه السّلام روی به من کرد و در حالی که می خندید فرمود: آنچه می پنداری در این سال رخ نخواهد داد.

هنگامی که معتصم او را فراخواند و دومین [و آخرین] سفر او به بغداد بود، به او گفتم: فدایت گردم، امام پس از تو که خواهد بود؟

امام علیه السّلام چنان گریست که محاسن او غرق اشک شد، آن گاه رو به من کرد و فرمود: در این سفر بیم [آنچه در اندیشه می گذرانی] بر من می رود. امامت پس از من بر عهده فرزندم علی است». (۲)

وجود امام علیه السّلام بزرگترین دغدغه خلیفه عباسی بود. معتصم که او را بزرگترین خطر برای دستگاه خلافت و پادشاهی خود می دید، برای از میان

ص: ۱۷۶

۱- (۱). بحار الانوار ۵/۵۰-۷.

۲- (۲). الإرشاد/۲۹۸.

برداشتن آن حضرت راهی را می جست که کارآمدتر و کم ضررتر باشد. او پس از سبک و سنگین کردن های فراوان ام الفضل دختر مأمون و همسر امام جواد علیه السّلام را بهترین گزینه برای ساختن هدف شوم خود یافت. از نظر معتصم، ام الفضل می توانست بدون انگیزش هیاهو و آشوب در میان امت، به راحتی امام جواد علیه السّلام را بکشد. معتصم دو ویژگی مطلوب در ام الفضل می دید که می توانست در کشتن امام جواد علیه السّلام انگیزه خوبی برای او باشد:

نخست: ام الفضل پیوند و وابستگی محکمی با خط خلافت عباسی داشت، زیرا دختر مأمون و خلیفه وقت، [معتصم] عموی او بود. وانگهی از نظر اعتقادی در مرحله ای نبود که پیوندهای خویشاوندی را نادیده بگیرد، لذا به آسانی تسلیم خواسته معتصم شده و طرح او را در مورد امام جواد علیه السّلام عملی می کرد.

دوم: حسادت و کینه او نسبت به امام جواد علیه السّلام بود، زیرا ام الفضل از داشتن فرزند محروم بود و از دیگر سو، امام علیه السّلام زنان دیگری داشت که یکی از آنان امام هادی علیه السّلام را برای حضرت به دنیا آورد و دیگر این که حسادت او از دید مردم پنهان نبود. تاریخ نگاران در این باره آورده اند: «مردم نقل می کردند که:

ام الفضل طی نامه ای خطاب به پدرش از ابو جعفر شکایت کرده، نوشته بود: او با بودن من، همسر [ان] دیگری برگزیده است و همین امر حسادت مرا بر می انگیزد.

مأمون در پاسخ دخترش نوشت: تو را به همسری او در نیاوردم تا حلالی را بر او حرام کنم. مبادا از این پس چنین مطالبی را برای من بنویسی!». (۱)

ص: ۱۷۷

البته در این دوره امام جواد علیه السّلام آماج بی حرمتی ها و دست اندازی های عوامل حاکمیت قرار داشت که یک نمونه از آن را می خوانیم.

«عمر بن فرج رخجی» یکی از دشمنان کینه توز خاندان رسالت بود و در دستگاه عباسیان منصبی داشت. مورخان از «محمد بن سنان» نقل کرده اند که گفت: «بر ابو الحسن، علی هادی علیه السّلام وارد شدم. به من فرمود: ای محمد، به تازگی واقعه ای رخ داده که فرج و گشایش آل محمد در آن باشد؟

گفتم: عمر بن فرج مرد.

امام علیه السّلام فرمود: «الحمد لله علی ذلک»؛ بر این نعمت خدای را حمد می گویم و ۲۴ بار حمد الهی را تکرار نمود. آن گاه فرمود: هیچ می دانی او - که خدا لعنتش کند - به پدرم محمد بن علی علیه السّلام چه گفت؟

گفتم: نه.

فرمود: پدرم چیزی به او گفت و او به پدرم گفت: می پندارم مست باشی؟ امام جواد علیه السّلام فرمود: بار خدایا، می دانی که روزم را برای تو به روزه سپری کردم و اگر چنین است، طعم [تلخ] جنگ و خواری اسیری را به او بچشان! به خدا سوگند چند صبحی نگذشته بود که هرآنچه داشت به غارت رفت و خود در بند اسارت گرفتار شد و اینک در اسارت مرده است. (۱)

شهادت امام جواد علیه السّلام

بیشتر از انگیزه های معتصم در به شهادت رساندن امام جواد علیه السّلام و انتخاب ام الفضل برای عملی کردن این جنایت سخن گفتیم. افزون بر دلایل پیش گفته

ص: ۱۷۸

شده که معتصم را واداشت تا ام الفضل را برای کشتن امام جواد علیه السّلام برگزیند، اقدام ام الفضل به تحریک پدرش مأمون برای کشتن امام جواد علیه السّلام بود. (۱)

«ابو نصرانی» در این باره آورده است: «حکیمه دختر محمد بن علی بن موسی بن جعفر (عمه امام حسن عسکری) علیه السّلام برای من گفت: هنگامی که محمد بن علی الرضا علیه السّلام از دنیا رفت نزد همسرش «ام عیسی» (۲) دختر مأمون رفتم تا او را سرسلامتی داده، تسلیت گویم. او به شدت اندوهگین بود و بر امام جواد علیه السّلام بیتابی می کرد، آن سان که از شیون و گریه خود را در معرض هلاک قرار داده بود و بیم آن داشتم که بمیرد. [آن گاه] از کرم، اخلاق نیکو، شرافت، اخلاص، عزت و کرامت خدا داده او سخن گفتیم. در این هنگام ام عیسی گفت: شگفت انگیزتر، بزرگتر و توصیف ناپذیرتر از آنچه گفتم، باز گویم؟

گفتم: آن چیست؟

گفت: او را سخت زیر نظر داشتم و پیوسته مراقب رفتار او بودم. گاهی سخنی می گفت که از آن به پدرم شکایت می کردم و او به من می گفت: دخترکم، با او بردباری کن که او پاره تن رسول خداست.

روزی زنی نزد من آمد و سلام داد. پرسیدم: که هستی؟

گفت: از نوادگان «عمار بن یاسر» و همسر همسرت ابو جعفر، محمد بن علی الرضا علیه السّلام هستم.

چنان دستخوش حسد شدم که تحمل پذیر نبود و در حالتی قرار گرفته بودم که می خواستم خانه را ترک کنم و بر اثر وسوسه شیطان نسبت به آن زن

ص: ۱۷۹

۱- (۱). حیاة الإمام محمد الجواد علیه السّلام/ ۲۶۴.

۲- (۲). ام عیسی، کنیه ام الفضل و نام او زینب است.

بی حرمتی کنم، اما بر خود مسلط شده، خشم خود را فرو خوردم و او را تکریم کرده، جامه هایی به او دادم. چون از پیش من رفت، برخاسته نزد پدرم رفتم و ماجرا را به او گفتم. پدرم که کاملاً مست بود، فریاد برآورد: ای غلام، شمشیری برای من بیاور. شمشیر حاضر شد و پدرم سوار مرکب گردید و گفت: به خدا سوگند، او را خواهم کشت.

من که چنین صحنه ای را می دیدم گفتم: «إنا لله و إنا الیه راجعون». خود و همسرم را گرفتار چه بلایی کردم؟ و بر گونه خود کوبیدن آغازیدم. پدرم بر او وارد شد و با ضربه های مکرر شمشیر او را قطعه قطعه کرد و آن جا را ترک گفت و من نیز گریزان و ترسان در پی او روان شدم. چون روز برآمد، نزد پدرم رفتم و به او گفتم: هیچ می دانی دیروز چه کردی؟

گفت: چه کردم؟

گفتم: ابن الرضا را کشتی.

چشمان پدرم برقی زد و از هوش رفت. چون به هوش آمد، گفت: وای بر تو، چه می گویی؟

گفتم: ای پدر، به خدا سوگند همان است که گفتم. تو بر او وارد شدی و با ضربه های پیاپی شمشیرت او را کشتی.

پدرم از این پیشامد سخت دچار اضطراب شد و گفت: یاسر خادم را بیاورید.

یاسر حاضر شد و پدرم به او گفت: وای بر تو، دخترم چه می گوید؟

یاسر گفت: ای امیر المؤمنین، او راست گفته است.

مأمون با شنیدن سخن یاسر با دست بر سینه و صورت خود می کوفت و می گفت: «إنا لله و إنا الیه راجعون». به خدا سوگند، هلاکت، بدنامی و رسوایی

همیشگی نصیب ما شد. وای بر تو ای یاسر، جوایای احوال او شو و شتابان مرا آگاه کن که نزدیک است جان بدهم.

یاسر پی مأموریت خود روان شد و من همچنان بر صورت خود می کوفتم. چیزی نگذشت که یاسر باز گشت و گفت: ای امیر المؤمنین، تو را بشارت باد!

پدرم گفت: تو را بشارت باد، چه خبری به دست آورده ای؟

یاسر گفت: بر او وارد شدم و او را دیدم که جامه ای بر تن داشت و رواندازی بر خود کشیده بود و مسواک می کرد. بر او سلام کردم و گفتم: ای پسر رسول خدا، دوست دارم جامه ای که بر تن داری به من بدهی تا در آن نماز گزارم و به آن متبرک شوم.

از آن رو چنین درخواستی کردم تا بدن او را بینم و مطمئن شوم آیا جای شمشیر بر بدن او وجود دارد یا نه. او جامه خود را درآورد. در آن هنگام بدن او را که همانند عاج، سفید بود و کمی به زردی می گرایید [در کمال سلامت] دیدم.

پدرم مأمون مدتی می گریست، سپس گفت: با این [معجزه] دیگر چیزی [برای انکار] نمانده است و این امر، عبرتی برای اولین و آخرین خواهد بود. آن گاه به یاسر گفت: ای یاسر، تنها چیزی که از ماجرا به یاد دارم این است که شمشیر خواستم و سوار بر مرکب شده، نزد او رفتم و از نزد او بیرون شدم، اما از دیگر قضایا و بازگشتن به مجلس خود هیچ چیزی به یاد نمی آورم. خدا این دختر را مورد لعنت پیایی و بی امان خود قرار دهد.

ای یاسر، نزد او رفته، از زبان من به او بگو: از این پس اگر نزد من بیایی و از او (امام جواد) علیه السّلام شکایت کنی یا بی اجازه او از خانه بیرون شوی، انتقام او

را از تو خواهم ستانند. آن گاه نزد ابن الرضا برو و سلام مرا به وی برسان و بیست هزار دینار از خزانه برگرفته به همراه اسبی که روز گذشته سوار آن شدم، برای او ببر. پس از آن [طی فرمانی] به هاشمیان دستور داد تا بر او وارد شده، به حضرتش سلام دهند.

یاسر می گوید: فرمان مأمون را به هاشمیان رساندم و خود نیز همراه آنان بر او وارد شده، سلام داده و سلام مأمون را به او رساندم و دینارها را مقابل حضرت گذاردم و اسب مأمون را به او نشان دادم. او زمانی به اسب نگریست، سپس لبخندی زد و گفت: ای یاسر، آیا چنان سابقه ای داشتیم که او این گونه بر من یورش آورد؟ آیا نمی داند که یاور و مانعی دارم که مرا از [گزند] او ایمن داشته، مانع میان من و او خواهد بود؟

گفتم: سرورم، ای پسر رسول خدا، گلایه را رها کن و در گذر. به خدا و به جدت رسول خدا سوگند که [تحت تأثیر مستی] نمی دانست چه می کند و در کجای این خاکدان قرار دارد. او سوگندی صادقانه یاد کرده و نذر شرعی نموده که از آن پس مست نکند، چرا که دریافته شراب، از دام های شیطان است. ای پسر رسول خدا، چنانچه نزد او رفتی چیزی از این ماجرا به او گوشزد مکن و او را در مورد کردارش ملامت منما.

او گفت: به خدا سوگند، همین کار را می خواستم بکنم.

آن گاه جامه های خود را خواست و بر تن نمود و برخاست و مردم همگان با وی برخاستند. او نزد مأمون رفت و مأمون با دیدن ابو جعفر برخاست و او را در آغوش کشیده، به سینه اش فشرد و به گرمی از وی استقبال کرد. مأمون اجازه ورود به کسی نداد و با ابو جعفر به گفت و گو پرداخت و از او خواست هر چه می خواهد فرمان دهد که فرمانش مطاع خواهد بود. چون گفت و گو به

سرآمد، ابو جعفر، محمد بن علی الرضا علیه السلام گفت: ای امیر المؤمنین.

مأمون گفت: در خدمتم، آنچه خواهی فرمان ده.

ابو جعفر گفت: نصیحتی به تو می کنم، آن را بپذیر.

مأمون گفت: ای پسر رسول خدا، شایسته سپاسی، آن نصیحت چیست؟ ابو جعفر گفت: می خواهم شب ها از خانه خارج نشوی، زیرا تو را از گزند این مردم نگونسار در امان نمی بینم. وانگهی دعایی دارم که می توانی خود را با آن از بلاها، شرور، آفت ها، بیماری ها و سختی ها در امان داری و اگر با آن در مصاف سپاه روم و ترک قرار گیری و تمام مردم پشت در پشت در صدد از پای در آوردن تو باشند به خواست خدای جبار، به خواسته خود نخواهند رسید، همان گونه که روز گذشته خدا مرا از [گزند] تو رهایی بخشید. اگر مایل باشی آن را برای تو بفرستم تا از آنچه گفته شد ایمن گردی.

مأمون گفت: آری. آن را با دست خودت بنویس و برای من بفرست.

ابو جعفر نیز پذیرفت.

یاسر می گوید: چون صبحگاه فرا رسید ابو جعفر مرا خواست و هنگامی که به حضور او رسیدم، تکه نازکی از پوست آهو که در «تهامه» فراهم شده بود خواست و دعا را بر روی آن نوشت و گفت: ای یاسر، این را برای امیر المؤمنین ببر و [از زبان من] به او بگو: استوانه ای سیمین تهیه کند و آنچه را که خواهم گفت بر آن نقش زنند. هرگاه بخوهد آن را بر بازو ببندد، ابتدا وضویی نیکو بسازد و چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعت سوره حمد یک بار، آیه الکرسی هفت بار، آیه «شَهِدَ اللَّهُ...» هفت بار، سوره شمس هفت بار، سوره لیل هفت بار و سوره توحید هفت بار بخواند. آن گاه در گرفتاری ها و هنگام رسیدن بلاهای سخت، آن را بر بازوی راست خود ببندد که به حول و

قوة خداوند از تمام چیزهایی که بیم دارد، ایمن خواهد بود و اگر به جنگ رومیان نیز برود به خواست خدا و به برکت این حرز پیروز خواهد شد.

[فراموش نکند که] این [نماز یا بستن دعا] به هنگام طلوع ماه در برج عقرب نباشد.

نقل شده است: هنگامی که مأمون خواص این حرز را از ابو جعفر شنید، برای یورش به روم لشکر کشید و به مدد نصرت الهی بر آنان پیروز شد و غنایم بسیاری به دست آورد. مأمون در تمام جنگ ها این حرز را همراه داشت و از یاری و نصرت خداوند بهره مند و با اراده خدا فاتح میدان می شد که همو با حول و قوة خود سرپرست [و بخشنده] آن پیروزی هاست». (۱)

بنا به قول مورخان، ام الفضل با مسموم کردن امام جواد علیه السلام جنایت بزرگ خود را مرتکب شد. در تاریخ آمده است: «معتصم در تکاپو بود تا راهی برای کشتن ابو جعفر علیه السلام بیابد. از آن جا که می دانست ام الفضل [از این که او همسر دیگری نیز دارد] از او رویگردان و سخت نسبت به او خشمگین است، او را برای انجام این مأموریت مناسب یافت و ام الفضل نیز پیشنهاد او را پذیرفت. وی مقداری انگور رازقی را به زهر آلوده کرد و برای ابو جعفر آورده، نزد او گذارد. چون ابو جعفر از آن انگور خورد ام الفضل از کرده خود پشیمان شد و گریه سر داد. ابو جعفر به او گفت: چرا گریه می کنی؟ به خدا سوگند، خدا به فقری جبران ناپذیر و به بیماری ای که نتوان پنهانش کرد گرفتارت خواهد نمود.

ام الفضل در اثر نفرین ابو جعفر از ناحیه اندام زیرین خود دچار بیماری

ص: ۱۸۴

شد و هرچه اندوخته بود هزینه بیماری خود کرد و تهیدست شد، به گونه ای که بر او ترحم کرده، اندک مالی به او می دادند. سرانجام، آن بیماری ام الفضل را از پای درآورد». (۱)

امام جواد علیه السلام با خوردن انگور زهرآلوده که ام الفضل فراهم آورد، سخت رنجور شد و مسموم از دنیا رفت. او تا واپسین دم از یاد خدا غافل نبود و نام و ذکر حضرتش را بر زبان داشت. با وفات او یکی دیگر از ستارگان درخشان امامت و رهبری معصوم اسلام، خاموشی گرفت. هرچند عامل ظاهری به شهادت رساندن امام جواد علیه السلام کینه و حسادت زنانه بود، اما در واقع، اختلاف دیرینه حق و باطل بود که این جنایت را بر صفحه تاریخ نگاشت و طاغوت روزگار معتصم عباسی، حق و حقیقت را که در وجود امام جواد علیه السلام تبلور داشت، تحمل نکرده، آن حضرت را از میان برداشت و با به شهادت رساندن امام جواد علیه السلام توماری از تومارهای رسالت اسلامی را در هم پیچید که اندیشه را درخشش بخشید و چراغ خانه علم و فضیلت را در سراسر گیتی پرتو افشان کرد.

مراسم تدفین امام جواد علیه السلام

پیکر امام جواد علیه السلام غسل و کفن شد و «الواثق» و معتصم بر جنازه حضرت نماز گزاردند، (۲) پیکر امام به سمت قبرستان قریش حمل شد و انبوه مردم در

ص: ۱۸۵

۱- (۱). همان/ ۱۷.

۲- (۲). نمازی که معتصم بر پیکر امام جواد علیه السلام خواند اقدامی تبلیغاتی بود تا خود را از قتل آن حضرت مبرا سازد. براساس روایات، امام معصوم توسط امام پس از خود غسل و کفن شده و همو بر او نماز می خواند. بنابراین مانعی وجود ندارد که امام هادی علیه السلام هنگام تجهیز پدرش حضور یافته باشد. چه این که خود امام هادی علیه السلام به این امر تصریح کرده است. ر.ک: مسند الإمام محمد الجواد علیه السلام/ ۱۲۵- ۱۲۶.

تشیع پیکر امام جواد علیه السلام شرکت کردند. بغداد روزی همانند روزی که امام جواد علیه السلام تشیع شد به خود ندیده بود. ده ها هزار انسان در دسته های عزادار فضایل او را برمی شمردند و بر او مویه می کردند و از دست دادن امام جواد علیه السلام را خسارت سنگینی می خواندند که بر مسلمانان وارد شده بود. برای آن پیکر پاک قبری کنار قبر جد ارحمندش امام موسی بن جعفر علیه السلام حفر شد و او را با تمام ارزش های انسانی و معیارها و الگوهای مورد علاقه و توجه انسان های والا یک جا به خاک سپردند. (۱)

«ابو جعفر مشهدی» از «محمد بن رضیه» و او از معلم امام ابو الحسن هادی علیه السلام نقل می کند که گفت: «او (امام هادی) علیه السلام در یکی از روزها که لوح (تخته یا صفحه چرمین) خود را در دست داشت و آن را می خواند، ناگهان به کناری انداخت و سراسیمه برخاست و در آن حالت گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون». به خدا سوگند پدرم از دنیا رفت.

به او گفتم: چگونه و از کجا دانستی او از دنیا رفته است؟

فرمود: [به لطف] جلال و عظمت خدا چیزی بر ما پوشیده نیست.

گفتم: پس او از دنیا رفته است.

فرمود: این ها را واگذار و اجازه بده درون خانه شوم و سپس بازمی گردم.

آن هنگام از قرآن هرچه می خواهی از من بپرس که از حفظ پاسخ خواهم داد.

آن گاه وارد منزل شد و من از سر دلواپسی دنبال او روان و جویای حال او شدم. گفته شد [ابو الحسن هادی] وارد این خانه شد و درب را بست و به من فرمود: اجازه ورود به کسی مده تا خود نزد شما بیایم.

ص: ۱۸۶

آن گاه امام علیه السلام با شمایل دگرگون خارج شد و می گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون». به خدا سوگند پدرم از دنیا رفت.

به او گفتم: فدایت کردم، آیا پدرت رحلت کرد؟

فرمود: آری و او را غسل دادم و کفن کردم و جز من نباید دیگری این کار را می کرد.

آن گاه به من فرمود این ها را واگذار و آیات قرآن را از من بپرس و اگر بخواهی آن را برای تو تفسیر خواهم کرد.

گفتم: اعراف را بخوان و او پس از «استعاذه (۱)» خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ... (۲)؛ به نام خدای بخشایشگر مهربان. و [یاد کن] هنگامی که کوه [طور] را بر فرازشان سایبان آسا برافراشتیم و چنان پنداشتند که [کوه] بر سرشان فرو خواهد افتاد». (۳)

مدت عمر و تاریخ شهادت امام جواد علیه السلام

امام جواد علیه السلام بنا به قول مشهور ۲۵ سال (۴) زندگی کرد و جوانترین امامان دوازده گانه بود. او تمام دوران زندگی اش را در راه عزت بخشیدن به اسلام و مسلمانان و فراخواندن مردم به ورود به دایره توحید، ایمان و تقوا سپری کرد و در همین راه و با همین هدف دنیا را وداع گفت. او در روز سه شنبه، پنج ماه ذی قعدة سال ۲۲۰ ق. جان به جان آفرین تسلیم کرد. روایت های دیگری نیز در دست است که شهادت او را در آخر ماه ذی قعدة، ششم ماه ذی حجه و پنج

ص: ۱۸۷

۱- (۱). گفتن أعوذ بالله من الشيطان الرجيم.

۲- (۲). اعراف/ ۱۷۱.

۳- (۳). الثاقب/ ۲۰۴.

۴- (۴). حياه الإمام جواد عليه السلام/ ۲۶۴.

روز مانده از ذی حجه همان سال ثبت و نقل کرده اند. (۱)

پس درود بر او باد روزی که زاده شد و روزی که امامت مردم را بر عهده گرفت و صبورانه و به امید پاداش الهی در راه خدا به جهاد پرداخت و روزی که به شهادت رسید و روزی که زنده برانگیخته خواهد شد.

ص: ۱۸۸

۱- (۱). کافی ۴۹۷/۱/حدیث ۱۲؛ إعلام الوری (به نقل از: ابن عیاش) و التهذیب ۹۰/۶.

ضرورت های عصر امام جواد علیه السلام

در دو بخش پیشین با ویژگی عصر امام جواد علیه السلام، ماهیت و طبیعت تعامل حاکمان با آن حضرت و خط الهی او و جماعت صالحان آشنا شدیم؛ همان هایی که در کنار امام به حق و آینه تمام نمای خط الهی برای بشریت، حضرت امام جواد علیه السلام قرار گرفتند و هرگز از او و اعتقادات پاک خود که از آن حضرت و پدران بزرگوارش گرفته بودند، دست نکشیدند.

در این فصل با کندوکاوی در وظایف الهی که در قالب احکام و شرایع اسلامی بر دوش اهل بیت علیهم السلام به ویژه امام نهم حضرت جواد علیه السلام نهاده شده بود، با چکیده ضرورت های عصر آن حضرت که دارای شرایط خاصی، و نوآوری های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بود، آشنا می شویم.

این خاندان، دست پروردگان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند تا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله رسالت الهی را از ترفندها و توطئه های شاهان و واعظان درباری حفاظت کرده، امت اسلامی را نیز در برابر لغزیدن و سقوط در پرتگاه های انحراف مصونیت بخشند. امت اسلامی از آن رو شایسته چنین مراقبت و حفاظتی بود که به صورت امتی زنده درآمده بود تا وظیفه خود را در به دوش کشیدن مشعل فرهنگ و تمدن اسلامی-الهی و گستراندن آن در سراسر جهان ایفا کند. البته این امت دستخوش صدمه های سنگینی شد که در انحراف

رهبری سیاسی، تبلور یافته بود که این انحراف در عرصه های دیگر حیات اسلامی نیز سرایت پیدا کرد.

امام جواد علیه السلام در آن عصر با آن ویژگی ها از یک سو در برابر دستاوردهایی در عرصه مهم رهبری سیاسی و حیات اسلامی قرار داشت که پدران آن ها را تحقق بخشیده بودند و از سوی دیگر با پدیده های جدیدی روبه رو بود که در عرصه سیاست، اجتماع و دین چهره نمود. البته مورد اخیر، نتیجه فضای بازی بود که دستگاه خلافت اسلامی! برای جریان های منحرف فراهم آورد تا بتوانند با آزادی تمام در گستره اسلامی فعالیت کنند. از آن رو حاکمان چنین فرصتی را به جریان های یاد شده می دادند تا بدون دخالت و رویارویی مستقیم، خط و جبهه الهی اهل بیت علیهم السلام را تضعیف کنند.

امام جواد علیه السلام نیز باید با در نظر گرفتن شرایط زمان، میان وظایف الهی خود از یک سو و امکانات موجود و آنچه در چنان شرایطی قابل تحقق بود از سوی دیگر، موازنه و تعادل برقرار کند تا از این رهگذر به اهداف بزرگ و نهایی نزدیک شود؛ اهدافی که شریعت و صاحب شریعت برای او ترسیم کرده بود و از او سرپرستی صاحب رسالت و رهبری الهی ساخته که خویش را وقف خدا و دین جاودانه او کرده بود.

با این توضیح ضرورت های عصر امام جواد علیه السلام و نقشی کارآمد که حضرتش می بایست در گستره اسلامی ایفا می کرد و اهدافی که برای جماعت صالحان تحقق می بخشید، روشن می شود. از این رو این بحث را به دو بحث اصلی تقسیم می کنیم:

نخست: ضرورت های گستره اسلامی به صورت عام؛

دوم: ضرورت ها و نیازهای جماعت صالحان.

ضرورت های گستره اسلامی را در بندهای زیر خلاصه می کنیم:

۱. اثبات شایستگی خط اهل بیت علیهم السلام به ویژه شایستگی امام جواد علیه السلام برای احراز منصب الهی رهبری و امامت توده مسلمانان؛

۲. برخورد با تلاش خط حاکمیت که با تمام توان برای کاستن از منزلت اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان و نیز تحریک توده مردم به میدان آمده بود؛

۳. زمینه سازی بصورت فراگیر برای برپائی دولت حق- که در انتظار آن بودند- علیرغم تلاش های حاکمان برای نابود و بی اثر کردن مسأله مهدویت و حضرت مهدی (عج).

۴. رویارویی با بدعت ها، انحراف ها و جریان های منحرفی که در گستره اسلامی پدید آمده بودند؛

۵. توجه و عنایت به دغدغه های امت اسلامی.

ضرورت ها و نیازهای جماعت صالحان نیز به این شرح بودند:

۱. عینیت و تحقق یافتن امامت جوان، با گذشتن از تمام قوانین طبیعی.

۲. استوار کردن ساختار فرهنگی، روانی و تربیتی جماعت صالحان؛

۳. استحکام و قوام بخشیدن به تشکیلات جماعت صالحان و آماده سازی آنان برای دوران طولانی غیبت؛

۴. فراهم کردن زمینه برای امامت زود هنگام امام هادی علیه السلام در آن شرایط سخت؛

۵. فراهم کردن زمینه برای امام غایب (عجل الله تعالی فرجه) و آماده سازی فکری- روانی برای عصر غیبت که می بایست با سختی های آن شرایط ویژه، تناسب داشته باشد.

تفصیل ضرورت‌ها و نیازهای گستره اسلامی به صورت عام را در بخش بعدی مطرح خواهیم کرد و بحث ضرورت‌ها و نیازهای جماعت صالحان را به بخش‌های پس از آن ارجاع می‌دهیم.

ص: ۱۹۲

بخش نخست امام محمد جواد علیه السّلام و تقاضاهای عمومی گستره اسلامی بخش دوم امام جواد علیه السّلام و نیازهای گروه صالحان بخش سوم مدرسه و میراث علمی امام جواد علیه السّلام

امام محمد جواد علیه السلام و تقاضاهای عمومی گستره اسلامی

این بخش در چند مبحث بررسی می شود:

۱. اهل بیت علیهم السلام و رهبری الهی

شخصیت علمی و گوهر والای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام برای همگان روشن شده بود و عامه مردم او را با ویژگی های والا می شناختند. از این رو در دل و جان تمام افراد جامعه جای گرفته و اندیشه و جان همگان را جذب خویش کرده بود و این وضعیت برای مأمون سخت می نمود. این بود که مأمون بر آن شد تا از قدر و منزلت آن حضرت نزد دوستان اهل بیت علیهم السلام بکاهد و عشق و علاقه مندی به او را از دل آنان بزدايد. چون در رسیدن به هدف ناکام ماند، بر آن شد تا راهی بیابد و از آن طریق امام رضا علیه السلام را از میان بردارد و بدین ترتیب از حضور فعال امام علیه السلام در گستره اسلامی رهایی یابد. او راه دیگری جز این نمی یافت، چرا که اگر می خواست به امام علیه السلام اجازه بازگشت به مدینه بدهد، آن حضرت با آن شهرت و درخشش شخصیتی که به دست آورده بود، حکومت مأمون و در نهایت سلطه خاندان عباسی را از بین می برد. از دیگر سو ماندن امام علیه السلام در مرکز خلافت کم خطرتر از بازگرداندن او به مدینه نبود و همان تأثیر را بر سلطنت مأمون می گذارد و خط الهی امامت را

تقویت می کرد.

موضوع دیگری که منش و رفتار بنی عباس را به طور عام و مأمون را به ویژه، تحت تأثیر می گذارد، نگرانی آنان از قضیه امام موعود بود که طبق وعده خداوند به امت ها امام موعود می بایست حق را سامان دهد، پراکندگی ها را به جمعیت تبدیل کند و بر ارکان و بنیان ستم و سرکشی سرکشان فایق آید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امام موعود مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه) را با نام و نسب به همگان معرفی کرده، ویژگی ها و اوصاف و علایم او را بر شمرده، او را نهمین فرزند از نسل امام حسین علیه السلام خوانده، از رهبری جهان شمول او سخن گفته بود و ظالمان را از آمدن او بیم و مؤمنان و مستضعفان را مژده رسیدن عدالت مجسم می داد. چنین پیشگویی هایی اگر از طالع بینی عادی نقل می شد، آرامش روانی حاکمان ستمگر را به سرگشتگی و ناآرامی مبدل می کرد، چه رسد به این که هشدار از سوی پیامبری نقل می شد که با مبدأ وحی ارتباط داشت و براساس آنچه بدو وحی می شود سخن می گفت. از جهت دیگر آنان که همواره در پی وسیله و راه کاری بودند تا قدرت خود را تثبیت کنند و برای رویارویی با هر خطر احتمالی هزاران تدبیر می اندیشیدند، حال که خطر بزرگ را در چند قدمی خود می دیدند دیگر چه جای بی تفاوتی بود!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوازده جانشین خود را - که از اهل بیت علیهم السلام بودند - به نام بر شمرده بود همگی از قریش و از فرزندان علی بن ابی طالب بودند و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود، تا آن لحظه تحقق یافته بود و اینک هشتمین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی امام رضا علیه السلام و پنجمین فرزند امام حسین علیه السلام حضور عینی داشت. عباسیان نیز برای حفظ بقای خود از هیچ کوششی دریغ نمی کردند. لذا بعید به نظر نمی رسد که دستگاه حاکم در تلاش بود تا به وسیله عناصر وابسته

به خود، صفوف به هم فشرده جماعت صالحان را در هم شکسته، در میان آنان نفوذ کند؛ همان هایی که حریصانه بر حفظ تراث اهل بیت علیهم السّلام، علوم ربانی آنان و اسراری که به آنان سپرده شده بود پای ورزی می کردند و امانت هایی در اختیار داشتند که تنها مؤمنان از آزمون برآمده شایستگی حفاظت از آن ها را داشتند.

بنی عباس که سلطه یافتن بر جماعت صالحان را ناممکن می دیدند، بر آن شدند تا با نفوذ در میان آنان، اطلاعاتی کسب کنند تا آنان را در شناسایی خط مخالف حکومت، یاری کند.

این حاکمان می دانستند که ولادت منجی موعود امام مهدی (عج) نزدیک است، اما زمان ولادت و ظهورش بر آنان پوشیده بود. از همین رو شیوه فرعون را در پیش گرفتند که می کوشید تا از ولادت حضرت موسی علیه السّلام جلوگیری کند.

آنان به پندار باطل خود می خواستند از ولادت امام مهدی (عج) ممانعت کنند.

این بود که امامان اهل بیت علیهم السّلام را به دقت زیر نظر می گرفتند تا مانع به دنیا آمدن کسی شوند که نامش آنان را هراسان و نگران می کرد. لذا حتی در زندگی فردی و خصوصی آنان نفوذ کرده، می کوشیدند تا کوچکترین مسائل زندگی آنان را با گماشتن مأمور خاصی زیر نظر گیرند و اصرار مأمون بر دادن ام الفضل به امام جواد بهترین گواه بر این مطلب است.

حاکمان عباسی بدین اندازه بسنده نکرده بلکه، اهل بیت علیهم السّلام را در انتخاب همسر و ازدواج و نیز داشتن فرزندان محدود می کردند. می بینیم که امام رضا علیه السّلام و امامان پس از او در مقایسه با امامان پیش از آن حضرت به طور چشم گیری فرزندان و همسران کمتری داشتند.

خلفای عباسی در این راستا تلاش فراوانی به کار بستند تا با انتخاب

نام های: مهدی و المهتدی، جایگزینی برای امام مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه) به امت اسلامی معرفی کرده، بدین وسیله، افکار عمومی توده مردم را فریب داده، خود را همان افراد نام برده شده در روایات پیامبر صلی الله علیه و آله بخوانند.

اینان غافل از این بودند که ریسمان دروغ کوتاه است و روزی حقیقت آشکار می شود و نمی توانند برای روزگاری دراز تظاهر به حقانیت کنند، چرا که آنان در خاندانی پرورش یافته و بالیده بودند که هیچ نشانی از حقیقت و ارزش های بی بدیل الهی نداشت. لذا تحریفی که آنان ساخته و پرداخته بودند نتوانست هدف آن ها را تحقق بخشیده، حقیقت امام مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه) را در پس پرده نگاه داشته، به زعم آنان، این حقیقت را از اندیشه ها بزدايد.

آنان که در تحریف حقیقت امام زمان علیه السلام و ممانعت از ولادت او ناتوان مانده بودند، تنها یک راه پیش رو داشتند و آن این بود که در انتظار به دنیا آمدن امام موعود بنشینند و او را از پای در آورند و بدین ترتیب، خود را از کابوسی که بر زندگی آنان سایه افکنده بود رها سازند و این کابوس حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) بود که در نهایت، کاخ ستمگران را بر کاخ نشینان ستمگر ویران می کرد.

البته اطمینان مطلق عباسیان به این حقیقت، ضروری به نظر نمی رسد که مجرد احتمال آمدن چنین امامی کافی بود تا آنان در برابر خطر احتمالی که به زودی آنان را تهدید خواهد کرد، تصمیم های قاطعی بگیرند. از همین جهت بود که عرصه سیاست از یک سو و نیاز عمومی مسلمانان از سوی دیگر می طلبید تا امید بزرگ و فراگیر به نابودی جور و ظالم و ظالمان به دست امام قائم از خاندان رسالت و همو که پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر امامان معصوم علیهم السلام مژده آمدن او را داده بودند، همچنان در دل ها زنده و جوشان بماند. امید به چنین

حقیقتی به عنوان نیاز واقعی امت اسلامی که یکی از مأموریت های امامان اهل بیت علیهم السّلام به شمار می رفت، می بایست از سوی آن بزرگان نیرومندتر می شد؛ همان امامانی که نتوانستند آنچه را که باید امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) به اجرا گذارد، عملی کنند.

آنچه آنان می توانستند انجام دهند این بود که افکار عمومی امت را برای پذیرش ولادت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) آماده کرده، این حقیقت را برای آنان روشن کنند که او زنده خواهد ماند و از پس پرده غیبت، به امور مسلمانان خواهد پرداخت تا این که زمینه قیام و انقلاب مبارک و شکوهمند او که قرآن بشارت آن را داده و روایات رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را تأیید کرده اند، فراهم شود.

در برابر این نیاز همگانی، عباسیان بر تلاش خود برای جلوگیری از ولادت او افزوده و شتاب بیشتری به آن می دادند. در چنین شرایطی، امام جواد علیه السّلام و امامان پس از او دو وظیفه داشتند، یکی حفظ روح امید بزرگ و روشن نگاه داشتن شعله آن بود و دیگری پنهان داشتن مسأله ولادت امام منتظر (عجل الله تعالی فرجه) و زمان آن از دیدگان کاونده حاکمیت. آن بزرگواران با این شیوه می خواستند رهبر الهی و امام موعود (عجل الله تعالی فرجه) را - که خود را وقف خدا می کرد و می بایست پرچم اسلام محمدی را بر دوش کشیده و تمام آرزوهای پیامبران را تحقق بخشد - از گزند حاکمان عباسی دور نگاه دارند.

امامان اهل بیت علیهم السّلام توانستند با منش و رفتار خود - که چالش عملی، علمی و اخلاقی آشکاری به شمار می رفت - حاکمان منحرف را رسوا کنند و بدین ترتیب فاصله بزرگی که میان حاکمیت و خطی که شایستگی رهبری امت و به

دست گرفتن امور آن را دارد برای امت اسلامی روشن نمایند. در عین حال امت همچنان نیازمند شناخت بیشتر فاصله معنوی میان خط اهل بیت علیهم السّلام و خط مشی حاکمیت بود و می بایست به ماهیت نقاب های دروغینی که حاکمان ستمگر در پس آن پنهان شده بودند پی ببرد.

مأمون توانست با ازدواج دخترش ام الفضل با آن حضرت به هدف خود نزدیک شود، زیرا از یک سو تمام تحرکات امام جواد علیه السّلام را زیر نظر می گرفت و از سوی دیگر ام الفضل او را از داشتن فرزندی از خود و از همسری دیگر محروم می کرد. (۱) با تحقق بخشیدن به این هدف مأمون، دیگر اهداف او را که در این بخش بیان شد نیز به سامان می رساند.

حاکمان پس از مأمون با پیروی از او امامان را زیر نظر می گرفتند و جایگزینی مناسب، برای این کار نمی دیدند، چرا که مأمون با دست آوردن به جنایت هولناک کشتن امام رضا علیه السّلام خود را رسوا کرده بود. وانگهی او که برای رهایی از امام رضا علیه السّلام که رقیب بزرگی برای قدرتش به شمار می رفت، دست به این جنایت زد، اینک رقیبی دیگر در پیش روی خود می دید که در مبارزطلبی و به خاک مالیدن بینی ستمگران قدرتمند از او برتر بود.

حال، شرایط امام جواد نه ساله سؤال هایی بنیادی برای مأمون و توده مردم و برخی از شیعیان به وجود آورده بود و آن این که این کودک تا چه اندازه

ص: ۲۰۰

۱- (۱). چرا که در آن روزگار امام علیه السّلام می توانست علیرغم داشتن همسری چون دختر مأمون کنیزی را به همسری گزیند و از او صاحب فرزند شود. بیم و حسادت از چنین رخدادی در شکایت ام الفضل از امام جواد علیه السّلام نزد پدرش کاملاً مشهود است.

توانایی و شایستگی ایفای وظیفه امامت و رهبری الهی بر مردم را دارد؛ امامتی که فرمانبرداری اش بر همگان واجب است و صاحب چنین مقامی باید بتواند تمام موانع سیاسی و اجتماعی موجود را پشت سر گذارد.

در چنین شرایطی و با وجود سؤال های فراوان، امام جواد علیه السلام رهبری مردم را در حالی بر عهده گرفت که سه عقبه پیش روی خود می دید، اما می بایست شایستگی خود را به رخ همگان بکشد، اگرچه به قیمت جانش تمام شود، زیرا ماندگاری خط امامت الهی و نیز اثبات حقانیت اهل بیت علیهم السلام و رسالت الهی اش برتر و با اهمیت تر از هر چیز دیگری بود. با توجه به آن شرایط، امام جواد علیه السلام باید هر پرسشی را پاسخ دهد و با تمام شخصیت های سیاسی و علمی محافل اسلامی چالش کند تا امر امامت و دیگر مسئولیت های مرتبط با امامت در دو سطح عامه مردم و خاصان یکجا برای او فراهم شود.

بنابراین اثبات امامت در سطح توده و خاصان مهمترین وظیفه الهی امام جواد علیه السلام در روزگار پس از شهادت پدرش امام رضا علیه السلام بود که امام رضا علیه السلام نیز با نصوصی بر امامت او تأکید داشته، او را به یاران و پیروان خود شناسانده بود.

امام رضا علیه السلام که از اهداف نهایی مأمون و برنامه او در واگذاری ولایت عهدی به حضرتش آگاه بود، از همین دوره کوتاه در راه مصالح اسلام و مسلمانان بهره جست و مسأله امامت امام پس از خود را تقویت کرد و سرانجام در همین راه به شهادت رسید.

امام جواد علیه السلام با پاسخ هایی که در مجالس عمومی خلفا می داد، گامی کارآمد در راه اثبات حقانیت خط الهی اهل بیت علیهم السلام و امامت خود و نیز نشان دادن شایستگی اش برای رهبری عامه مسلمانان و اتمام حجت بر آنان، خلفا و عالمانی که گرد خلفا جمع شده بودند، به جلو برداشته بود. همزمان با این

دستاوردها پاسخ های امام جواد علیه السّلام خلفا و علما را به چالش می خواند، علمایی که به عنوان پشتوانه علمی، فرهنگی و مشروعیت بخشی خلفا در نزد گروهی از آن جامعه دور شده از خط اصیل رسالت به شمار می آمدند، گروهی که فریفته ظواهر و شعارهای پرهیاهو شده و هرگز نتوانسته بود با تعقل و اندیشه به عمق جریان ها و رویدادهای موجود در جامعه اسلامی آن روز پی ببرد.

حاکمان می کوشیدند امامان اهل بیت را از نظرها بیندازند و از منزلت و جایگاه آنان بکاهند، چرا که آنان را معارضانی خاموش و مخالفان حکومت خودکامه و غاصبانۀ خود می دانستند. از این رو هرچه در توان داشتند برای کاستن از جایگاه و منزلت آنان به کار می بستند، اما حضور امام جواد علیه السّلام و دیگر امامان در مجالس علمی خلفا و پاسخ دادن به پرسش های عالمان بزرگ زمان، تمام تلاش خلفا را ناکارآمد می کرد. از دیگر سو به همگان می فهماندند که امامت از نظر اهل بیت علیهم السّلام اختصاص به کسانی دارد که معصوم و از سوی خدا و پیامبرش برای این امر انتخاب شده باشند.

۲. جامعه اسلامی و امامت زود هنگام در مدرسه اهل بیت علیهم السّلام

وجود امام جواد علیه السّلام در منصب امامت دلیل محکمی بر صحت عقیده اهل بیت علیهم السّلام در مسأله امامت بود. این پدیده، یعنی احراز منصب و دیگر مسؤولیت های وابسته به آن در خردسالی دلیل قاطعی است بر سلامت اندیشه و عقیده مذهب اهل بیت علیهم السّلام که تنها پیروان این مذهب از آن برخوردارند.

براساس این عقیده، امامت منصبی الهی است که افراد آن نه با انتخاب مردم که براساس توانمندی و شایستگی رهبری فکری، علمی، دینی و عملی تمام

مسلمانان از سوی خدا انتخاب و منصوب می شوند.

مورخان همصدا و بدون اختلاف نظر، آورده اند که هنگام وفات امام رضا علیه السلام فرزند و جانشین او امام جواد علیه السلام نه ساله بود و در همین سن امامت پس از پدر خویش را برعهده گرفت.

چنین پدیده ای در میان امامان معصوم علیهم السلام بی سابقه و در نوع خود اولین مورد به شمار می رفت. اگر این پدیده را براساس معیارهای الهی و واقعیت تاریخی بکاویم، بی تردید آن را برای پذیرش حقانیت مدرسه امام جواد علیه السلام و خط اهل بیت علیهم السلام که امام جواد علیه السلام تبلور آن بود بسنده خواهیم دید و تنها فرضی که برای این پدیده می توان تصور کرد این است که امامت کودک خردسالی که در عمل، رهبری و هدایت شیعیان را در تمام عرصه های روحی، معنوی، فکری، دینی، فقهی و... برعهده گرفته و از تمام این صحنه ها سرافراز و پیروز برآمده، نشانه الهی بودن امامت اوست و هیچ تردیدی در آن وجود ندارد.

فرض های دیگری نیز وجود دارند که از مقبولیت برخوردار نیستند. این فرض ها را به شرح زیر برمی شمیریم:

یکم: شیعیانی که امامت امام جواد علیه السلام را پذیرفته بودند هنوز نمی دانستند که این مدعی امامت، خردسال است!

این فرض از آن رو مردود است که رهبران معصوم، حاجب، نگهبان و تشکیلات سلطنتی نداشتند تا مردم از دیدن آنان محروم و ممنوع باشند و از دیگر سو، دعوتی چون دعوت های صوفیه و دعوت های باطنی فاطمی نداشتند که داعیه را از دید مردم پنهان می دارند. امام جواد علیه السلام همانند پدران معصوم خود در دسترس شیعیان بود و آنان در هر طبقه اجتماعی قرار داشتند

به طور مستقیم و رودررو با آن حضرت ارتباط داشتند و مسائل دینی و مشکلات روحی، معنوی و اخلاقی خود را از او می پرسیدند.

وانگهی امام جواد علیه السّلام در نخستین باری که نزد مأمون حاضر شد، با اصرار از وی خواست تا به او اجازه بازگشت به مدینه دهد و مأمون خواسته او را اجابت کرد و امام علیه السّلام به مدینه بازگشت و بیشتر عمر خود را در آن سامان سپری کرد. بدین ترتیب، امام جواد علیه السّلام همواره در جمع طبقات مختلف مسلمانان، از جمله شیعیان معتقد به امامت و رهبری اش حضور داشت و آنان حضرتش را می دیدند.

بنابراین، فرض نخست مردود است، چرا که برخلاف طبیعت روابطی است که از آغاز، میان امامان اهل بیت علیهم السّلام و پایگاه های مردمی شان به وجود آمده بود. دیگر آن که امام جواد علیه السّلام زیر نظر خلیفه عباسی بود و در ماجرای ازدواج آن حضرت با ام الفضل دختر مأمون، دیگر عباسیان نسبت به این اقدام مأمون اعتراض داشتند و این بهترین گواه بر بطلان فرض اول است.

دوم: شیعیانی که در آن هنگام امام جواد علیه السّلام را پذیرفتند از نظر فکری و علمی در سطحی نبودند که درست و نادرست بودن اعتقاد خود را نسبت به امامت کودکی که فقط مدعی است و امام نیست بازشناسند.

این فرض نیز از سوی تاریخ و سابقه این طایفه و سطح دانشی که به دست آورده بودند مردود است، چرا که طایفه شیعه پرورش یافتگان محضر امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام بودند و مدرسه سترگ اندیشه اسلامی را در کل جهان اسلام شکل می دادند؛ مدرسه ای که دو نسل پیایی را دربر می گرفت که شاگردان امام صادق علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام و شاگردان دانش آموختگان این مکتب بودند. دو نسل فرهیخته و دانش اندوخته که در رأس شیعه قرار داشتند، در

دانش:فقه،تفسیر،کلام،حدیث،اخلاق و دیگر دانش های اسلامی متمایز و برجسته بودند.بنابراین با برخورداری شیعیان از چنین مرتبه علمی و فکری دیگر ممکن نبود کسی بدون نشانه محکم،پشتوانه مستند و دلیل منطقی و معقول که برای پذیرندگان امامت زود هنگام قانع کننده باشد،تسلیم چنان امامتی شود.شایان توجه است که در آن شرایط پذیرش امامت چنین فردی به معنای در چالش شدن با تمام تنگناهای آن روز بود که تنها رهاوردی که برای ایمان آورندگان به آن امامت داشت،محدودیت،فشار،تعقیب،تهدید و کشته شدن بود.

دانشمندی پنجاه-شصت ساله را تصور کنیم که بر تمام رشته های علمی احاطه کامل دارد و بر همین اساس و بدون این که امام باشد،ادعای امامت کند.

طبیعی به نظر می رسد که عده ای به دانش فراوان،هوشمندی و...ادعای او را پذیرفته،بدو ایمان آورند و چنین فرضی ممکن باشد.در مورد یک طایفه دانش اندوخته و کمال یافته وضع به گونه دیگری است که بی تردید کودکی نه ساله نمی تواند مجرد داشتن ادعای دروغین امامت،طایفه ای را با آن مرتبه از کمال و دانش و دارای بزرگترین مدرسه علمی و فکری در تمام جهان اسلام بفریبد.فراموش نکنیم که دانش آموختگان این مدرسه،در سراسر جهان اسلام آن روز،مانند:کوفه،قم،مدینه منوره حضور فعال داشته و با امام جواد علیه السلام در ارتباط بودند،پاسخ سؤال های خود را از او می خواستند و وجوه شرعی و هدایای شیعیان را از جای جای جهان اسلام برای او می بردند.بی تردید پرورش یافتگان چنین مدرسه ای با آن درک و بینش فراگیر ممکن نبود بی دلیل و مدرک،کودکی را که امام نبود به امامت پذیرفته و از ماهیت او و ادعایش غافل باشند.

سوم: مفهوم «امام» و «امامت» برای شیعیان روشن نبود و این طایفه، امامت را صرفاً در نسبت خونی و وراثتی می دانست و نمی دانست که امام کیست، ارزش و جایگاه امام چیست و امام چه شروطی باید داشته باشد. تراش روایی متواتری که از امیر المؤمنین علیه السلام تا امام رضا علیه السلام درباره شروط، حقیقت و نشانه های امامت در دست شیعیان بود، فرض پیش گفته را به طور قطع تکذیب کرده و فاقد اعتبار می داند. همین امر، شیعیان را از پیروان دیگر مذاهب که امامت را منصبی بشری دانسته و رسیدن به آن را برای بسیاری از مردم آسان می خوانند و ادعای این منصب را برای هر مدعی جایز می شمارند، متمایز کرده است.

در حالیکه تشیع بر مفهوم عمیق الهی امامت که از مفاهیم اصولی و بدیهی شیعیان است به وجود آمد و امام در مفهوم شیعی، انسانی است که از نظر دانش، اخلاق، گفتار و رفتار بی مانند است؛ مفهومی که از روزگار امیر المؤمنین علیه السلام تا عهد امام رضا علیه السلام دسته بزرگی آن را بیان کردند. (۱)

بدین ترتیب تمام تفصیلات و ویژگی های امام و امامت به طور تدریجی برای شیعیان روشن و قطعی شده بود. راوی می گوید: «پس از وفات امام رضا علیه السلام وارد مدینه شدم و در جست و جوی جانشین آن حضرت برآمدم.

گفتند: جانشین امام رضا علیه السلام در روستایی نزدیک مدینه است.

به سوی روستا روانه شدم. در آن روستا خانه ای بود از آن امام موسی بن جعفر که به فرزندانش رسیده بود. بر در آن سرا شدم و دیدم خانه از جمعیت پر شده و یکی از برادران امام رضا علیه السلام در صدر مجلس نشسته بود، اما مردم

ص: ۲۰۶

۱- (۱)). مفصل این حدیث را که از امام رضا علیه السلام درباره امام و امامت روایت شده نک: تحف العقول.

می گفتند: او امام پس از حضرت رضا علیه السلام نیست، چرا که از امامان شنیده ایم پس از [امام] حسن و [امام] حسین امامت به دو برادر نمی رسد».

می بینیم که تمام ویژگی های نسبی و معنوی امام برای طایفه شیعه روشن و مشخص بود. از این رو فرض سوم نیز به وسیله روایات ثابت و متواتر امامان پیش از امام جواد علیه السلام مردود است و تکذیب می شود.

چهارم: میان شیعیان گونه ای از توافق بر باطل وجود دارد که این فرض نیز مردود است. البته نه به دلیل اعتقاد و ایمانی است که به پرهیزگاری و قداست این طایفه داریم، بلکه شرایط موضوعیت داشتن این طایفه در آن عصر این فرض را نادرست و باطل می شمارد، دلیل آن نیز روشن است، زیرا مذهب تشیع هیچ گاه دستاویزی برای رسیدن این طایفه به مال، جاه، قدرت و مقام های عالی نبوده است، بلکه شیعه بودن به معنای تحت تعقیب قرار گرفتن، شکنجه شدن زندانی گشتن، محرومیت، و مصیبت و ویرانی بود. مسیر تشیع ناهموار و آکنده از خارهای دشمنی و کینه توزی بر ضد پویندگان آن راه و ترس و پنهان کاری، رهاورد این مسیر بود. بنابراین هیچ فایده مادی از توافق بر امامت باطل به دست نمی آمد، و انگهی تشیع وسیله مناسبی برای دست یابی به مطامع عادی و منصب نبود، پس چرا باید عقلا، سرشناسان و عالمان طایفه شیعه بر امامتی باطل توافق کنند که انواع شکنجه ها و محرومیت ها را برای آنان در پی دارد؟ و از دیگر سو کدامین عقل سلیمی می پذیرد که انسان با تبانی بر امری باطل، آن گرفتاری ها را بر خود هموار کند؟

بی تردید آن شرایط بهترین گواه بر حقانیت اعتقاد طایفه شیعه است؛ همان اعتقادی که شیعیان آن را شناخته و علیرغم این که به قیمت زندگی آنان تمام می شد، به آن ایمان آوردند و به تمام لوازم آن تن دادند.

بنابراین یک راه وجود دارد و آن تن دادن به فرض چهارم است و آن این که امام جواد علیه السلام با امامت زودهنگام خود و نیز ایستادگی اش در برابر تمام انگیزش ها، پرسش ها و آزمون ها بهترین دلیل تاریخی و علمی محکمی بر حقانیت ادعا، روش و خط خود- که اهل بیت علیهم السلام است- ارائه داد؛ خطی که در امامت جواد علیه السلام و رهبری امت اسلامی تبلور می یافت. این خط با رهبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شد و امت اسلامی را برجای گذارد تا به تکامل علمی و اعتقادی دست یافته، تمدن اسلامی را براساس ارزش های الهی پایه گذارد.

میراث سترگ و ارزشمندی که امام جواد علیه السلام برای ما برجای گذارد، دلیل محکمی بر سترگی نقش آن حضرت در شفاف کردن عقیده شیعه در عرصه رهبری اسلامی است که آیات قرآن و روایات نبوی نیز بر آن تأکید داشته اند. (۱)

۳. برخورد امام جواد علیه السلام با مفاهیم تحریف شده

«غلو» از پدیده هایی بود که گونه های متعددی داشت، از آن جمله، غلو درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود. امام جواد علیه السلام همانند دیگر امامان اهل بیت علیهم السلام در هر فرصتی با این پدیده به معارضه می پرداخت. حضرتش در مجلسی که یحیی بن اکثم، قاضی القضاة مأمون و نیز جمع زیادی از مردم، از جمله مأمون شرکت داشتند، با یحیی به مباحثه پرداخت و مطالب مبالغه آمیزی را که درباره صحابه بیان شده و می شد، مردود و باطل گرداند. ماجرای این بحث را می خوانیم:

ص: ۲۰۸

۱- (۱). این بخش براساس سخنرانی آیه الله شهید سید محمد باقر صدر (ره) درباره امام جواد علیه السلام (با اندک تصرف) تهیه شد.

«روایت شده است: پس از آن که مأمون دخترش ام الفضل را به همسری ابو جعفر علیه السلام در آورد، روزی او و جمع بی شماری از مردم و یحیی بن اکثم در مجلس حضور داشتند. ابو جعفر علیه السلام نیز در آن مجلس حاضر بود. یحیی به او گفت: ای پسر رسول خدا، روایت شده است که: جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده، گفت: ای محمد، خدایت سلام می رساند و می فرماید: از ابو بکر پیرس که آیا از من خشنود است؟ [و بداند] که من از او خشنود هستم. در این باره چه می گویی؟

ابو جعفر گفت: منکر فضل ابو بکر نیستم، اما باید صاحب (گوینده) این خبر به روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در حجه الوداع نقل شده توجه داشته باشد، آن جا که حضرتش فرمود:

«قد كثرت عليّ الكذابه، و ستكثر بعدى، فمن كذب عليّ معتمدا فليتبوأ عقده من النار، فإذا أتاكم الحديث عنى فاعرضوه على كتاب الله - عزّ و جلّ - و سنتى، فما وافق كتاب الله و سنتى فخذوا به، و ما خالف كتاب الله و سنتى فلا تأخذوا به»؛ آنان که بر من دروغ می بندند فزونی گرفته و پس از من نیز بیشتر خواهند شد. پس [آگاه باشید] هر کس بر من دروغ ببندد، جایگاه خود را در آتش دوزخ مهیا کرده است. هر گاه حدیثی از من به شما رسید، آن را با کتاب (قرآن) و سنت من محک زنید. اگر موافق آن دو بود بپذیرید و اگر با آن دو سازگاری نداشت، آن را واگذارید.

آن گاه ابو جعفر گفت: این خبر با کتاب خدا مطابقت ندارد چه این که حضرت حق فرموده است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۱

آن گاه ابو جعفر گفت: این خبر با کتاب خدا مطابقت ندارد چه این که حضرت حق فرموده است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تَوْسُوْسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۱)

و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند، و ما از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم.

در این صورت [حدیث یاد شده با این آیه در تضاد است و] خدا نمی دانسته که ابو بکر از او خشنود یا ناخرسند است و لذا نهفته های درونی ابو بکر را از خود او می پرسد و این ادعا از نظر عقل، محال و مردود است.

یحیی گفت: روایت شده است: ابو بکر و عمر در زمین، مانند جبرئیل و میکائیل در آسمان هستند [و از همان مرتبه برخوردارند].

امام جواد علیه السلام فرمود: این حدیث جای تأمل دارد، زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب الهی هستند و دمی نافرمانی خدا نکرده و لحظه ای از فرمانبرداری خدا سر برنرفته اند، در حالی که آن دو (ابو بکر و عمر) به خدای -عز و جل- شرک می ورزیده اند و البته پس از دوران شرک ورزی مسلمان شدند، اما بیشتر عمر خود را به شرک گذراندند. از این رو تشبیه آنان با دو فرشته الهی محال است.

یحیی گفت: نیز در روایت آمده است: آن دو سروران و مهتران کهنسالان اهل بهشت هستند. در این باره چه می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: این مطلب نیز محال است، زیرا تمام اهل بهشت جوان خواهند بود و پیر و کهنسال در آن جا یافت نمی شود. این خبر را بنی امیه جعل کردند تا با گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «الحسن و الحسين سید شباب أهل الجنة»؛ حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند. معارضه کرده باشند.

ص:

یحیی گفت: روایت شده است: عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است.

امام علیه السلام فرمود: این مطلب نیز محال است، زیرا بهشت با بودن فرشتگان مقرب خدا، حضرت آدم علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و تمام پیامبران، از نور آنان روشن نمی شود و با نور عمر روشن می شود؟!

یحیی گفت: «سکینه» (نسیم بهشتی که چهره انسان دارد) از زبان عمر سخن خواهد گفت:

امام علیه السلام فرمود: منکر فضل عمر نیستم، اما ابو بکر از عمر برتر است [و اگر چنین چیزی درست باشد، باید از زبان ابو بکر سخن گوید. همین ابو بکر] بر فراز منبر گفت:

شیطانی بر من مسلط شده که به من آسیب می رساند، پس هر گاه به کژی گراییدم مرا به راه آورید!

یحیی گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: اگر من به پیامبری برانگیخته نمی شدم، بی تردید عمر مبعوث می شد!

امام علیه السلام فرمود: کتاب خدا از این حدیث درست گفتارتر است. خدای -عز و جل- می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا؛ (۱)»

و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و از [همه] آنان پیمانی استوار گرفتیم.

خدای -عز و جل- که از پیامبران پیمان گرفت، چگونه ممکن است پیمان را تغییر دهد. وانگهی پیامبران خدا چشم بر هم زدنی شریکی برای خدا قائل

ص: ۲۱۱

نشوند، پس چگونه خدا کسی را که به پیامبری برمی‌گزیند که بیشتر عمر خود را به شرک گذرانده باشد؟ رسول خدا [در باره رسالت خود] فرمود: «نَبَّئْتُ وَ آدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الجَسَدِ»؛ زمانی که آدم بین روح و کالبد بود (هنوز آفریده نشده بود) فرمان پیامبری ام را دریافت کردم.

یحیی گفت: نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر گاه وحی نمی‌رسید، به طور قطع می‌پنداشتم که بر خاندان خطاب نازل می‌شود. [در این باره چه می‌گویی؟]

امام علیه السلام فرمود: این نیز محال است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌بایست در رسالت و پیامبری خود شک و تردید داشته باشد، چرا که خدا فرموده است: «اللَّهُ يَضْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنْ النَّاسِ ...»؛ (۱) خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و نیز از میان مردم.

حال چگونه ممکن است که رسالت و مقام نبوت از برگزیده خدای متعال به کسی منتقل شود که به حضرتش شرک ورزیده است؟

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر عذاب [الهی] نازل شود جز عمر کسی از آن رهایی نخواهد یافت!

امام جواد علیه السلام فرمود: این مطلب نیز از دیگر محالات است، زیرا خدای متعال فرموده است: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»؛ (۲)

و تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند، و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود.

ص: ۲۱۲

۱- (۱). حج/۷۵.

۲- (۲). انفال/۳۳.

می بینیم که خدای سبحان خود خبر داده، فرموده است که تا زمانی که پیامبرش در میان مردم حضور دارد و تا زمانی که استغفار می کنند، آنان را کیفر و عذاب نخواهد کرد»^(۱).

روایتی که خواندیم اوج تحریف چیره شده بر حدیث و بدعت های رخنه کرده در سنت پیامبر را- که در روزگار خلافت امویان و عباسیان صورت گرفت- نشان می دهد. همچنین از نفوذ فوق العاده دو آفت تحریف و بدعت- علیرغم مخالفت صریح با نص قرآن- در عمق جان امت پرده برمی دارد که تمام آن بیانگر پایین بودن سطح بیداری فکری و فرهنگ و دانش عمومی عالمان درباری است و البته عامه مردم که از آنان پیروی می کردند، به مراتب ناآگاهتر بودند.

گفت و گوی امام جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم قاضی القضاة مأمون، شجاعت، منطق قوی و نقش بزرگ آن حضرت را در تصحیح انحراف های خطرآفرین روشن می کند که به قیمت بد جلوه دادن حقایق دین، به تصحیح خطاهای کسانی که افتخار همنشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه بودن را داشتند پرداختند. دیگر نتیجه این گفت و گو آشکار کردن چهره حاکمان منحرفی بود که در پس چنین نقاب هایی قرار گرفتند و در طول تاریخ از آنان شخصیت هایی موهوم در اذهان علمای سطحی نگر و ناآگاه مسلمانان، به ویژه پیروان آنان پرورش دادند.

ص: ۲۱۳

خدمت به مردم و دعوت از آنان برای پذیرش اسلام محمدی و نیز جهت دادن آنان در مسیر اهل بیت علیه السلام مسأله مورد توجه خاص امام جواد علیه السلام بود. در این مبحث به مواردی از اقدام های آن حضرت در این جهت می پردازیم:

«هنگامی که ابو جعفر به همراه ام الفضل، از نزد مأمون بیرون شد و بغداد را به قصد مدینه ترک می گفت، در میان بدرقه مردم به سمت دروازه کوفه روان شد و با غروب آفتاب به خانه مسیب رسید. حضرتش از مرکب به زیر آمد و وارد مسجد شد. میان حیاط این مسجد درخت سدری وجود داشت که هنوز به بار ننشسته بود. امام جواد علیه السلام کوزه آبی خواست و پای درخت وضو ساخت و نماز مغرب خواند و مردم به وی اقتدا کرده، نماز را به جماعت خواندند، حضرت جواد علیه السلام در رکعت اول حمد و سوره نصر و در رکعت دوم حمد و سوره توحید خواند و پیش از رکوع دست به قنوت برداشت. پس از سلام نماز، اندکی درنگ کرده، ذکر خدا گفت و آن گاه بدون این که تعقیبات نماز را به جای آورد، برخاست و چهار رکعت نماز نافله گزارد. پس از تمام کردن نافله، تعقیب گفت و دو سجده شکر به جای آورد، سپس به حیات مسجد و به سمت درخت سدر رفت. آن درخت اینک به طور شگفت انگیزی میوه فراوان و دیده نواز آورده بود. مردم حاضر در مسجد از میوه آن درخت خوردند و آن را شیرین و بی هسته یافتند. آن گاه امام جواد علیه السلام راه مدینه را در پیش گرفت.» (۱)

امام جواد علیه السلام با ارائه مسائل و امور ملموس، بهترین دلایل را بر امامت

ص: ۲۱۴

خود به همگان ارائه می داد. از دیگر سو، توجه فوق العاده امام جواد علیه السلام در خدمت به مردم، اهمیت و برتری خدمت به دیگران را از نظر اسلام منعکس می کند و از جهتی عنایت آن حضرت را در جلب و جذب مردم با شیوه های عملی مذهب و شیوه اهل بیت علیهم السلام نشان می دهد. آنچه در زیر می خوانید نمونه های خدمت امام جواد علیه السلام به مردم است:

یکم: از «شیخ ابو بکر بن اسماعیل» روایت شده است که: «به ابو جعفر فرزند رضا علیه السلام گفتم: کنیزی (یا دختری) دارم که از درد، در رنج است.

فرمود: او را نزد من بیاور و من چنان کردم.

به او فرمود: از چه چیزی در رنج هستی؟

گفت: بادی در زانویم افتاده، مرا رنج می دهد.

ابو جعفر علیه السلام از روی پیراهن دستی بر زانوی او کشیده و کنیز از نزد حضرت خارج شد و از آن پس دیگر دردی حس نکرد». (۱)

دوم: از «محمد بن عمیر بن واقد رازی» نقل شده است که گفت: «بر ابو جعفر فرزند رضا علیه السلام وارد شدم و برادرم را که دچار اختلال شدید تنفسی شده بود و تند نفس می کشید، همراه داشتم. او از بیماری خود به ابو جعفر شکایت کرد و ابو جعفر علیه السلام فرمود: از آنچه در رنج هستی خدایت شفا دهد!

محضر حضرت را ترک کردیم و بیماری برادرم برطرف شد و تا واپسین دم زندگی گرفتار آن بیماری نشد». (۲)

سوم: نیز محمد بن عمیر می گوید: «هر هفت روزی یک بار درد شدیدی کمرم را فرا می گرفت و چند روزی دوام می یافت. از ابو جعفر خواستم دعایی

ص: ۲۱۵

۱- (۱). بحار الانوار ۴۶/۵۰-۴۷.

۲- (۲). مستدرک عوالم العلوم ۴۷/۵۰.

کند تا بیماری ام برطرف شود. فرمود: تو را نیز خدا عافیت دهد!

پس از دعای او تا امروز بیماری یاد شده به سراغم نیامده است.» (۱)

چهارم: از «علی بن جریر» روایت شده است که گفت: «نزد ابو جعفر فرزند رضا علیه السّلام بودم. گوسفندی - که از آن یکی از کنیزان او بود - گم شد. چند از تن همسایگان را به اتهام دزدیدن گوسفند، کشان کشان نزد او آوردند. ابو جعفر فرمود: وای بر شما، از همسایگان ما دست بردارید، گوسفند در خانه فلان کس است (و نام او را برد)، بروید و آن را در خانه او بیابید!

آنان به خانه ای که ابو جعفر گفته بود رفتند و گوسفند را در آن خانه پیدا کردند. مرد را با خود برده، کتک می زدند و جامه هایش بر تن او پاره کردند، اما او سوگند یاد می کرد که گوسفند را ندزدیده است. چون او را نزد ابو جعفر علیه السّلام آوردند، به آنان گفت: وای بر شما، بر این مرد ستم روا داشتید. او از وجود گوسفند در خانه اش بی خبر بود، چرا که گوسفند دور از دیده او وارد خانه اش شده است.

آن گاه ابو جعفر علیه السّلام آن مرد را خواست و در عوض جامه پاره شده اش و نیز ضربه هایی که بر او وارد شده بود او را از عطای خویش بهره مند فرمود.» (۲)

پنجم: از «قاسم بن الحسن» نقل کرده اند که گفت: «در میان مکه و مدینه بودم که مردی ضعیف الحال از بادیه نشینان از وی درخواست چیزی کرد و من بر او شفقت آورده، نانی به او دادم. چون از من دور شد، تندبادی برخاست و عمامه ام را از سر من برگرفت و ندانستم چه شد و کجا پنهان گشت. زمانی که وارد مدینه شدم، به حضور ابو جعفر فرزند رضا علیه السّلام رسیدم. او به من فرمود: ای

ص: ۲۱۶

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). همان جا.

ابو القاسم، عمامه ات را در میان راه از دست داده ای؟

گفتم: آری.

به خادم خود فرمود: ای غلام، عمامه اش را به او بده.

آن غلام عمامه ام را آورده، آن را به من داد. به ابو جعفر گفتم: ای پسر رسول خدا، عمامه ام چگونه به دستت رسید؟

ابو جعفر فرمود: به مرد اعرابی صدقه دادی و خدا آن صدقه را پاس داشت و عمامه ات را به تو بازگرداند و [آگاه باش که] خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند». (۱)

آنچه بیان شد قطره ای از دریای خدمت امامان علیه السلام به مردم و نشان دهنده اهمیت آن از نظر آن پاکان است. البته تأثیر بزرگ این کارها بر طبقات مردم - که زبان کردار را کارآمدتر از زبان گفتار می دانند - پوشیده نیست و از همین روست که امام صادق علیه السلام فرموده است: «کونوا دعاه الناس بغير ألسنتکم»؛ (۲) [با کردارتان و نه [تنها] با زبان هایتان مردم را] به نیکی ها [دعوت کنید.

ص: ۲۱۷

۱- ((۱)). همان/۴۷-۴۸.

۲- ((۲)). بحار الانوار ۳۰۹/۶۷.

امام جواد علیه السلام و نیازهای گروه صالحان

در این بخش چند موضوع مورد بررسی قرار می گیرد:

۱. امام جواد علیه السلام در مصاف پدیده تشکیک در امامت

امام جواد علیه السلام در سنین کودکی بار مسئولیت امامت به حق مسلمانان را بر دوش کشید و در این منصب به انجام وظیفه الهی خویش پرداخت. وجود رهبر و امامی خردسال پدیده تازه ای نبود که پیش از او عیسی بن مریم علیه السلام در گهواره به مقام رسالت رسید. اگرچه مسأله امامت زودهنگام امام جواد علیه السلام بی سابقه نبود، اما پدیده تشکیک، برخی از دوستان اهل بیت علیهم السلام و معتقدان به امامت آنان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله را فراگرفته بود و آنان از چگونگی امکان رسیدن خردسالی به امامت از خود پرسش هایی می کردند. امام جواد علیه السلام توانست با دانش، حکمت و کارآزمودگی، پرسش هایی که در این باره مطرح می شد و نیز آنچه در اذهان خلجان داشت، اما بر زبان رانده نمی شود، پاسخ گوید.

جانشینی کودکی نه ساله به جای پدر و به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای برخی از پیروان اهل بیت علیه السلام پرسش انگیز و شک آفرین بود. البته پرسش های آنان در زمان حضرت رضا علیه السلام توسط آن حضرت و در قالب

رهنمود، روایت و اشاره پاسخ داده می شد و این گفته ها به نزدیکان امام رضا علیه السّلام و سران نیروهای پیرو اهل بیت علیه السّلام که در مصر، حجاز، عراق، ایران و... به سر می بردند می رسید.

تشکیک در امامت آن حضرت موضوعی بود که خود امام جواد علیه السّلام می بایست برای از میان برداشتن آن و زدودن روح شک و تردید که پس از وفات امام رضا علیه السّلام بازار آن گرمتر و آتش آن شعله ورتر شده بود تلاش گسترده ای کند. روایات زیر، فضای شک آلود آن روز و اقدام های امام جواد علیه السّلام را در زدودن آن فضا بیان می کنند:

الف) «سید مرتضی» در کتاب خود آورده است: «چون امام رضا علیه السّلام به دیدار حق شتافت، ابو جعفر هفت ساله بود. مردم بغداد و دیگر شهرها در امر امامت دچار اختلاف نظر شدند. ریان بن الصلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، عبد الرحمن بن حجاج، یونس عبد الرحمن و جمعی از بزرگان و افراد مورد اعتماد شیعه در خانه عبد الرحمن بن حجاج در «برکه زلول» گرد آمده، در سوگ از دست دادن امام رضا علیه السّلام می گریستند. یونس بن عبد الرحمن به آنان گفت: گریه را رها کنید. باید بدانیم تا بزرگ شدن این (امام جواد) علیه السّلام در مسائل به چه کسی مراجعه کنیم؟»

ریان بن الصلت برخاست و گلوی او را گرفته، بر صورت او سیلی می زد و به او می گفت: در حالی که درونی شرک آلود داری برای ما اظهار ایمان و دینداری می کنی؟! آگاه باش که اگر امامت او از سوی خدای عزّ و جلّ باشد، چنانچه طفلی یک روز باشد، به یقین در علم، فراتر از دانشمند کهنسال خواهد بود و اگر امامت او از سوی خدا نباشد، چنانچه هزار سال عمر کرده باشد، در شمار عامه مردم خواهد بود. این را نباید فراموش کرد.

دیگر حاضران نیز او را توییح کردند. چون موسم حج فرا رسید، فقیهان و عالمان بغداد و دیگر شهرها که به هشتاد تن می رسیدند آهنگ حج کردند و [ابتدا] عازم مدینه شدند تا ابو جعفر علیه السلام را از نزدیک ببینند؛ پس از ورود به مدینه به سوی خانه امام صادق علیه السلام رفتند. خانه آن حضرت از افراد خالی بود و آنان وارد آن شده بر زیراندازی نشستند. در این هنگام عبد الله بن موسی وارد شد و در صدر مجلس نشست. جارچی برخاست و گفت: این، پسر رسول خداست، هرکسی سؤالی دارد از او بپرسد.

پرسش هایی از او کردند، اما پاسخ ها درست نبود. شیعیان از این ماجرا اندوهگین شدند و فقیهان برخاسته، آهنگ رفتن داشتند و با خویش در این گفت و گو بودند که: اگر ابو جعفر علیه السلام در سنی قرار داشت که بتواند پرسش ها را پاسخ دهد، چنین پاسخ های نادرستی از عبد الله نمی شنیدیم.

در این هنگام دری از قسمت صدر مجلس باز و «موفق» وارد شد و حاضران را از آمدن ابو جعفر علیه السلام آگاه کرد. حاضران همگی برخاسته، از آن حضرت استقبال کرده، بر او سلام دادند و آن حضرت وارد مجلس شد و در جمع آنان نشست. او دو پیراهن بر تن و عمامه ای بر سر، دو طره گیسو بر بناگوش فروهشته و پاپوش برپا داشت. حاضران در مجلس در جای خود قرار گرفتند. کسی که پیشتر مسأله خود را با عبد الله بن موسی در میان گذارده بود، مجدداً آن را باز گفت و ابو جعفر علیه السلام پاسخ آن را به درستی داد. جمع حاضر شادمان شده، او را دعا کرده، ستایش های خود را نثار حضرتش کردند. آن گاه به ابو جعفر گفتند: عموی تو فتوایی چنین و چنان داد.

ابو جعفر خطاب به او فرمود: «لا اله الا الله». ای عمو، سخت وضعیتی است که فردا [ای قیامت] در پیشگاه خدا قرار گیری و او به تو بگوید: در حالی که

عالمتر از تو در میان امت وجود داشت، چرا به چیزی فتوا دادی که دانش آن را نداشتی؟» (۱)

ب) روایت شده است که: «پس از شهادت امام رضا علیه السّلام ابو جعفر علیه السّلام خردسال به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آورده شد. او در پله اول منبر قرار گرفت و فرمود:

«انا محمد بن علی الرضا، انا الجواد، انا العالم بأنساب الناس فی الاصلاب، انا أعلم بسرائرکم و ظواهرکم و ما أنتم صائرون إلیه، علم منحنا به قبل خلق الخلق أجمعین، و بعد فناء السماوات و الأرضین و لو لا تظاهر أهل الباطل، و دوله الضلال و وثوب أهل الشک، لقلت قولاً تعجب منه الأولون و الآخرون...»؛

من محمد بن علی الرضا، هستم، من جوادم، من نسب های مردم را [آن گاه که] در صلب ها [هستند] می شناسم و من از نهان و آشکار شما و فرجام کارتان آگاهم. پیش از آفرینش تمام آفریدگان، [این] دانش به ما [خاندان] ارزانی شده است و پس از نابودی آسمان ها و زمین ها [همچنان در اختیار ماست]. اگر پشتیبانی باطل کاران از یکدیگر نبود و حکومت گمراهی [در رأس قدرت قرار نداشت] او بیم یورش و تهاجم شکاکان نمی رفت، سخنی می گفتم که اولین و آخرین از آن سخن در شگفت می شدند. (۲)

ج) از اسماعیل بن بزیع نقل شده است که گفت: «از ابو جعفر علیه السّلام پرسیدم: ممکن است امام کمتر از هفت سال داشته باشد؟

او فرمود: آری و کمتر پنج سال نیز [ممکن است]! (۳)

ص: ۲۲۲

۱- (۱). بحار الانوار ۹۹/۵-۱۰۰ (به نقل از: عیون المعجزات).

۲- (۲). همان/ ۱۰۸.

۳- (۳). حلیه الابرار ۳۹۸/۲ (به نقل از: حیاة الامام محمد بن علی الجواد علیه السّلام/ ۳۲-۳۳).

د) از «علی بن اسباط» روایت شده است که گفت: «[در جایی بودم که] ابو جعفر علیه السلام بر من وارد شد. سر تا پای او را از نظر گذراندم، تا هنگام بازگشت به مصر، اوصاف ظاهری او را برای دوستان خود بازگویم. در همین حال بودم که نشست و فرمود: «یا علی، ان الله احتج فی الامامه بمثل ما احتج فی النبوه»، فقال:

«... وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا، (۱) وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا... (۲)

و... بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً... (۳) فقد يجوز أن يؤتی الحکمه و هو صبی و يجوز أن یؤتاها و هو ابن أربعین سنه»؛

ای علی، خدای عز و جل همان طور که در امر رسالت و پیامبری حجت تمام کرد، در امر امامت نیز چنین کرده است. حضرت حق تعالی در این باره می فرماید: «و از کودکی به او نبوت دادیم»، «و چون به رشد و کمال رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم» و «و به چهل سال برسد».

بنابراین ممکن است امام در خردسالی موهبت حکمت را به دست آورد و هم در بزرگسالی و چهل سالگی. (۴)

پرواضح است که احراز منصب امامت در خردسالی و نیز چالش های علمی آن حضرت با یحیی بن اکثم، قاضی القضاات دستگاه عباسیان و دیگر فقیهان نامی که هریک عمری دراز سپری کرده بودند، معجزه الهی به شمار می رود و نیز عمق پیوند و نزدیکی آن حضرت با خدای عز و جل و مددهای غیبی را که حضرتش از سوی خداوند برخوردار بود نشان می دهد. در بخش های بعدی به دانش و معارفی که از مبدأ وحی دریافته بود، بیان خواهد شد.

ص: ۲۲۳

۱- (۱). مریم/۱۲.

۲- (۲). قصص/۱۴.

۳- (۳). احقاف/۱۵.

۴- (۴). کافی ۳۱۴/۱.

اشاره

امامان علیه السلام با موضع گیری ها و اقدام های حکیمانه خود که رسیدن به هدف ها را تضمین می کرد، تحقق بخشیدن عزت اسلام و مسلمانان را سرلوحه کار خود قرار داده بودند. امام جواد علیه السلام نیز منش و روش پدران گرامی خود را در پیش گرفت و علیرغم شرایط سختی که حرکت و فعالیت های او را دربر گرفته بود، حضرتش به منظور عزت بخشیدن به جامعه اسلامی، تحرک و فعالیت گسترده و کارآمدی در پیش گرفت. در این باب به مواردی از تلاش های امام جواد علیه السلام در عرصه های گوناگون مورد توجه آن حضرت، از جمله آماده سازی هدفدار امت اسلامی و طلایه داران آن، می پردازیم:

پرواندن اندیشه

امام جواد علیه السلام توجه فوق العاده ای به پربار کردن مایه اعتقادی شخصیت مسلمانان داشت که نگرشی در تراش علمی و اعتقادی آن حضرت، این مطلب را به خوبی روشن و آشکار می کند؛ ترائی که در بردارنده عناصر اساسی تشکیل دهنده اعتقادات پاک است. در این جا به دو مورد از آن ها اشاره می کنیم:

دعوت به توحید ناب

توحید، اساس و سنگ بنای اعتقادات اسلامی است و سلامت تصور مسلمان از خدای متعال محور جوهری و زیربنای دیگر عناصر اعتقادات است. از این رو امام جواد علیه السلام در تبیین توحید و روشن کردن مفهوم آن سخت می کوشید و در این زمینه توجه همه جانبه ای به کار می بست. گفت و گوی آن

حضرت با «داوود بن قاسم جعفری» گواه این گفتار است.

داوود بن قاسم جعفری می گوید: «به ابو جعفر ثانی علیه السلام (امام جواد) گفتم:

□
معنای کلمه «احد» در آیه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ؛ بگو: او خدای یگانه است» چیست؟

فرمود: کسی [یا چیزی] که بر یگانگی اش به اجماع رسیده □ باشند آیا این گفته خدا را نشنید که می فرماید: «وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ...؛ (۱) و اگر از ایشان بپرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را [چنین] آرام کرده است؟ حتما خواهند گفت: الله... همین ها [که چنین اعترافی دارند] خواهند گفت که: خدا شریک و همسر دارد.

□
گفتم: معنی آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...؛ (۲) چشم ها او را در نمی یابند» چیست؟

فرمود: ای ابو هاشم، تصور دل ها از [قدرت] دیدگان برتر است، چرا که می توانی [سرزمین] اسند و هند و دیگر سرزمین هایی که ندیده و وارد آن نشده ای تصور کنی، اما با نگاه نمی توانی آن را ببینی. [در مورد خدای - عز و جل - این گونه نیست، زیرا حتی [تصور قلبی نمی تواند او را درک کند، چه رسد به این که دیدگاه او را ببینند!

از امام جواد علیه السلام پرسیدند: می توان خدا را «شیء» خواند؟

امام فرمود: آری. [مشروط بر این که] او را خارج از دو حدّ بدانی: حد تعطیل و حد تشبیه. (۳) - (۴)

نیز از ابو هاشم جعفری نقل شده است که گفت: «در حضور ابو جعفر

ص: ۲۲۵

۱- (۱). عنكبوت/۶۱.

۲- (۲). انعام/۱۰۳.

۳- (۳). حد تعطیل به این معناست که: وجود، صفات کمالیه، فعلیه و اضافیه را برای خدا ثابت ندانند و حد تشبیه، حکم به اشتراک او با ممکنات در حقیقت صفات و عرض هاست.

۴- (۴). مستدرک عوالم العلوم ۲۳/۳۵۳-۳۵۴.

ثانی علیه السّلام بودم که شخصی به حضرتش گفت: از خدای-تبارک و تعالی مرا آگاه کن. آیا نام‌ها و صفات او در کتابش (قرآن) آمده است؟ و آیا نام‌ها و صفات او خود اوست؟

ابو جعفر علیه السّلام فرمود: این گفته دو وجه دارد. اگر بگویی: این اوصاف؛ خود اوست، بنابراین، حضرتش متعدد و دارای کثرت است و خدای-عزّ و جلّ- از چنین چیزی برتر است و اگر بگویی: این نام‌ها و صفات همیشه بوده اند، این سخن دارای دو معنا خواهد بود، یعنی اگر آن‌ها را همچنان در علم حضرتش ماندگار بدانی و او را سزاوار چنین نام‌ها و صفاتی بدانی، سخنی نیکو و پسندیده گفته‌ای، اما اگر مفهوم نام‌ها و صفات او را به عنوان کلمه و حروف تقطیع شده ازلی بدانی، از بیان این که چیزی غیر از خدا با خدا وجود داشته، به خدا پناه می‌برم. [آگاه باشید که] خدا بود و خلقی وجود نداشت. آن‌گاه آن‌ها (حروف) را آفرید تا وسیله پیوندی میان خود و خلق باشند، بندگان به وسیله آن‌ها به درگاه او تضرع و بندگی کنند و همین [نام‌ها و صفات وسیله] ذکر اوست و خدا وجود داشت و ذکر [در میان] نبود و آن که با ذکر یاد می‌شود، خدای قدیم لم یزل است.

نام‌ها و صفات، آفریدگان [خدا] بوده، معنایی هستند که از آن‌ها خدا اراده می‌شود و [تصور] اختلاف، ائتلاف و جدایی درباره او سزاوار نیست. از همین رو گفته نمی‌شود: خدا مؤتلف، کم یا زیاد است، بلکه خدای-جلّ و علا- در ذات خود قدیم است و یگانه جزء جزء ناشدنی است و غیر از او جزء جزء هستند و نیز تصور حضرتش به قلت و کثرت نشاید که تنها تجزیه پذیران که مخلوق بوده و بر خالقی که آنان را آفریده دلالت دارند، به این اوصاف خوانده می‌شوند.

اما این که می گویی: خدا «قدیر» (توانا) است، خود خبر می دهی که چیزی او را ناتوان و درمانده نمی کند و به این ترتیب، با کلمهٔ قدیر، ناتوانی و درماندگی را از او نفی کرده، آن را درخور غیر او خواندی.

همچنین او را «عالم» خواندی که با این توصیف، «جهل» را از او منتفی کرده، برای غیر حضرتش قرار دادی. بنابراین، آن هنگام که خدا همه چیز را از بین برد، صورت و شکل حروف را نیز از بین خواهد برد و آن کسی که ازلی و جاودانه است، همچنان عالم است.

آن شخص گفت: چگونه (بر چه اساسی) خدای خود را «سمیع» (شنوا) خوانده ایم [و می خوانیم]؟

امام علیه السلام فرمود: از آن رو او را با این صفت خوانده ایم که آنچه با گوش [سر] شنیده می شود، از او پنهان نیست، اما او را به شنوایی با گوش سر توصیف نکرده ایم. همین طور او را «بصیر» (بینا) خوانده ایم که آنچه از رنگ، شخص و... را دیده می بیند، بر او مخفی نخواهد بود، اما وی را آن سان که به چشم [سر] و نگاه ببیند نخوانده ایم. حضرتش را «لطیف» می نامیم که از وجود تمام اشیاء دقیق و ریز مانند پشه و کوچکتز از آن و محل پیدایش و پرورش، عقل [غریزی]، شهوت، آمیزش و مهرورزی شان نسبت به نسل شان، سلطهٔ برخی از آن ها بر دیگر هم نوع ها، تهیهٔ آب و خوراک برای بچه هایش در کوه ها، صحراها، بیشه ها و دره ها آگاه است. از این رو خالق و پدیدآورندهٔ این موجودات ریز را لطیف اما بدون «کیف» (چگونگی) می دانیم و [می پذیریم که] کیف و کیفیت، صفت مخلوق کیفیت پذیر است.

حضرت باری تعالی را «قوی» (قدرتمند) می خوانیم، نه آن قوت انتقام گیری که از خلق سراغ داریم چه این که اگر قدرت او همانند قوت

انتقام گیری خلق بدانیم، تشبیه حاصل می شود و در این حال او را در معرض زیادت قرار داده ایم و هر جا که احتمال زیادی برود، احتمال نقصان و کاستی نیز دارد که [در نتیجه] هر چیزی که ناقص باشد، «قدیم» (ازلی) نخواهد بود و هر چه قدیم نباشد عاجز و ناتوان است. لذا خدای-تبارک و تعالی-شبیهِ، ضد، شریک، کیف و نهایت و پایان ندارد، به چشم نیاید و تصور او با دل نشاید و اندیشه ها معین کردن حد و حدودی برای او نتوانند و بر دل ها ممنوع است که او را پدیده انگارند و خدای بزرگ از آنچه خلقش پنداشته و می خوانند برتر و والاتر است». (۱)

مبارزه با پدیده غلو

پدیده غلو و گزافه گویی درباره اهل بیت علیهم السّلام یکی از انحراف های خطرآفرینی بود که گریبانگیر افرادی شد. امامان معصوم علیه السّلام برای از میان برداشتن این پدیده انحرافی، با کسانی که درباره این خاندان راه غلو و گزافه گویی در پیش گرفته بودند برخورد و با بیان حقیقت، آنان را محکوم و پندارشان را رد کردند و پیروان خویش را به دوری جستن از غلات فرمان دادند. امام جواد علیه السّلام همانند پدران پاک خود با این فکر و پدیده برخوردی جدی داشت و همواره مترصد بود تا مبدا بذر غلو در جامعه اسلامی بردهد و راه انحراف را پیش روی ساده اندیشان بگشاید. گواه این ادعا مطالبی است که تاریخ نگاران نقل کرده اند، از آن جمله از «حسین بن محمد اشعری» روایت شده است که گفت: «یکی از مشایخ اصحاب ما به نام «عبد الله بن رزین» برای

ص: ۲۲۸

من نقل کرد که: در مدینه منوره سکونت داشتم. ابو جعفر علیه السلام هر روز به هنگام ظهر به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد و به سمت صخره (که در محل ورود به مسجد قرار داشت) رفته، از آن جا کنار [قبر] پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می گرفت و به آن حضرت سلام می داد، سپس به سمت خانه فاطمه می رفت و پاپوش از پای درمی آورد و نماز می گذارد. شیطان مرا وسوسه کرد که چون به سمت پایین رفت، از جای پای او خاکی برگیرم.

آن روز در انتظار نشستم تا بیاید و من کاری که می خواستم انجام دهم. با فرا رسیدن ظهر ابو جعفر علیه السلام سوار بر درازگوشی از راه رسید و برخلاف معمول پیاده نشده، از آن جا گذشت تا به صخره درب مسجد رسید و آن جا پیاده شد. آن گاه وارد مسجد شد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام داد و به محلی که در آن نماز می گذارد بازگشت. این کار چند روزی ادامه داشت. این بار با خود اندیشیدم، چون پاپوش را از پای اندازد از ریگ هایی که بر آن گام نهاده بر می گیرم. روز دیگر حضرتش ظهر هنگام به مسجد آمده، وارد حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و پس از سلام دادن بر آن حضرت به جایگاهی که در آن نماز می گزارد رفت، اما این بار کفش از پای خود برنگرفت و چند روزی به همین صورت عمل کرد.

با خود اندیشیدم که مراد من این جا حاصل نخواهد شد، پس باید به درب حمام بروم. از این رو در جستجوی حمامی که حضرتش به آن می رفت برآمدم، گفتند: به حمامی که در بقیع قرار دارد و از آن یکی از نوادگان «طلحه» است می رود. روزی که ابو جعفر علیه السلام آهنگ حمام کرد، به سوی حمام رفتم و در انتظار او بر درب حمام نشستم و با صاحب حمام سرگرم گفتم و گو شدم.

صاحب حمام به من گفت: اگر می خواهی به حمام بروی زودتر برو که پس از

این وقت، فرصت حمام رفتن نخواهی داشت.

پرسیدم: چرا؟

گفت: ابن الرضا (امام جواد) علیه السلام به حمام می آید.

پرسیدم: ابن الرضا کیست؟

گفت: مردی است صالح و پرهیزگار از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله.

پرسیدم: مگر با بودن او در حمام کسی نمی تواند به حمام برود؟

گفت: هنگامی که می آید حمام را برای او قرق می کنیم.

در حال گفت و گو با صاحب حمام بودم که ابو جعفر علیه السلام با غلامان خود در رسید و در دست یکی از غلامان حصیری بود. غلام [جلوتر از امام] وارد سریننه (رختکن) شد و حصیر را گستراند و امام به درب حمام رسید و سلام داد و در حالی که همچنان بر دراز گوش خود سوار بود، وارد حمام شد و بر حصیر نشست. به صاحب حمام گفتم: همین شخص را مردی صالح و پرهیزگار می خواندی؟!

گفت: ای مرد، به خدا سوگند تا به حال چنین رفتاری از او دیده نشده بود و این نخستین باری است که او را چنین دیدم.

با خود گفتم: به خدا سوگند او را آزار داده ام و دیگر آنچه را دنبال می کردم، هرگز پی نخواهم گرفت و بر این پیمان عزم خود را جزم کردم. همان روز به هنگام ظهر ابو جعفر علیه السلام سوار بر دراز گوش به مسجد آمد و در جایی که همه روزه پیاده می شد، از مرکبش به زیر آمد، وارد مسجد شد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام داد، سپس به محلی که نماز می گزارد رفت و پاپوش از پای درآورد و نماز گزارد». (۱)

ص: ۲۳۰

از دیگر عرصه‌هایی که امام جواد علیه السّلام در آن فعالیت و تلاش می‌کرد کامل کردن پیکره علمی ای بود که پدران گرامی اش پایه گذار آن بودند. در همین راستا و در قالب پاسخ به پرسش‌های علمی و فقهی روز شیعیان و امت اسلامی داده‌های گرانسنگی به محفل‌های علمی ارزانی داشت که مهمترین این فعالیت‌ها در کامل کردن ابزارها و شیوه علمی تبلور می‌یافت.

کامل کردن ابزارها و شیوه علمی

قواعد «اصولی» بخشی از شیوه رایج و عام برای فهم و استنباط احکام شریعت به شمار می‌رود. در این جا به اختصار شیوه امام جواد علیه السّلام را در این زمینه بیان می‌کنیم:

الف) از منظر شیوه علمی آن حضرت، استنباط احکام نظری از ظاهر آیات مجاز نیست و فقط در صورت آگاهی یافتن از تفسیر امامان معصوم چنین کاری جایز است. مطلب زیر را که به همین امر پرداخته است می‌خوانیم:

حضرت امام جواد علیه السّلام از امام صادق روایت کرد که فرمود: «شخصی از پدرم امام محمد باقر علیه السّلام مسائلی پرسید. از جمله، گفت و گوهایی که میان آن حضرت و آن مرد صورت گرفت از این قرار بود: به آنان بگو: آیا آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از علم خدا بیان کرد اختلاف [و تناقض] داشت؟ اگر بگویند: نه، اختلافی در آن دیده نمی‌شد، به آنان بگو: اگر کسی حکم خدا را [نه آن سان که او حکم فرموده، بلکه] با اختلاف بیان کند با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است؟ اگر گفتند: آری، گفتار نخست خود را نقض کرده اند. در آن هنگام به

آنان بگو: ... وَ لَمَّا يَعْلَمَنَّ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...؛ (۱) تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند.

اگر بگویند: ریشه داران در علم چه کسانی هستند، بگو: کسی است که علمش دچار اختلاف نمی شود. اگر پرسند، او کیست؟ بگو: رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب چنین علمی بود... و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را در علم خود بر نمی گزید، به یقین کسانی را که پس از او به دنیا می آمدند تباه می کرد.

نیز فرمود: آیا قرآن برای آنان کافی نیست؟

گفت: آری بسنده است، مشروط بر این که مفسری برای آن بیابند.

امام علیه السلام فرمود: رسول خدا آن را تفسیر نکرد؟

گفت: چرا، آن را برای یک نفر تفسیر و آن مرد را به امت معرفی کرد که او همان علی بن ابی طالب علیه السلام است... (۲)

نیز حضرتش فرمود: «محکم (صریح) [قرآن] دو چیز نیست و نبوده، بلکه یک چیز است. پس هر کس حکمی کند که در آن اختلافی [با محکم] وجود نداشته باشد، بر اساس حکم خدای -عزّ و جلّ- حکم نموده و هر کس در چیزی حکم کند که با محکم اختلاف داشته و حکم خود را درست بداند بر اساس حکم طاغوت حکم کرده است». (۳)

ب) از دیگر روش های علمی آن حضرت واجب دانستن عمل به احادیث امامان علیه السلام بود که در کتاب های مورد اعتماد و مستند آمده بودند. در این باب روایتی را مرور می کنیم:

از «محمد بن حسن بن ابو خالد شنبوله» نقل شده است که گفت: «به

ص: ۲۳۲

۱- (۱). آل عمران/۷.

۲- (۲). کافی ۱/۲۴۵.

۳- (۳). همان/۲۴۸.

ابو جعفر ثانی علیه السّلام گفتیم: فدایت گردهم، مشایخ ما از ابو جعفر (باقر) و ابو عبد الله (صادق) روایت کرده اند و از آن جا که به شدت تقیه می کردند، کتاب های خود را پنهان کردند و چیزی از آنان برای ما روایت نشده است و چون از دنیا رفتند، کتاب های آنان به دست ما رسیده است [اکنون چه کنیم؟].

امام علیه السّلام فرمود: آن ها را باز گوید که حق است [و گزاف و باطل در آن ها راه نیافته است]. (۱)

ج) جواز عمل به گفته کسی که از امام علیه السّلام اجازه یافته است تا به رأی خود عمل کند.

در رجال کشی از «خیران» خادم نقل شده است که گفت: «هشت درهم برای سرورم فرستادم و [طی نامه ای از او] پرسیدم: فدایت گردهم، بسا شخصی که به شما بدهکار است یا این که خود را بدهکار می داند نزد من می آید و درباره وظیفه اش می پرسد. رأی من این است که آنچه می خواهد بدهد در خفا بگیرم. او فرمود: «اعمل فی ذلک برأیک، فإن رأیک رأیی، و من أطاعک فقد أطاعنی»؛ به رأی خود عمل کن که رأی تو رأی من است و هر کس از تو اطاعت کند، به یقین از من اطاعت کرده است. (۲)

د) از منظر روش علمی آن حضرت، فتوای بدون علم، جایز نیست.

واکنش امام جواد علیه السّلام را در ماجرای برخوردش با عموی خود عبد الله بن موسی بیشتر خواندیم که بدون علم، پاسخ فتواها را می داد و چون امام

ص: ۲۳۳

۱- (۱)). مراد از سرور در این روایت، امام رضا علیه السّلام، امام جواد علیه السّلام یا امام هادی علیه السّلام است، زیرا او خادم هر سه امام بود و ممکن است که وجه را برای هر سه بزرگوار فرستاده باشد.

۲- (۲)). رجال کشی ۶۱۰/حدیث ۱۱۳۴. در این جا افزوده است: ابو عمر گفت: این امر (درخواست تکلیف و اجازه عمل به رأی) نشان می دهد که خیران خادم وکیل امام علیه السّلام بوده است. مسائلی از او نقل شده است که از امام جواد علیه السّلام و امام رضا علیه السّلام نقل کرده است، نک: وسائل الشیعه ۱۲/۲۱۶/حدیث ۶.

جواد علیه السلام از فتوا دادن عمویش آگاه شد به او فرمود: «لا اله الا الله. ای عمو، سخت هنگامه ای است فردا [ای قیامت] که در پیشگاه خدا بایستی و حضرتش به تو بگوید: در حالی که عالم وجود داشت، چرا بدون علم در میان بندگانم فتوا دادی؟ (۱)

پاسخ امام جواد علیه السلام به مسائل فقهی و علمی

پاسخ های امام جواد علیه السلام به مسائل فقهی و دیگر مباحث علمی، سهم بسزایی در ساختار بنیه علمی جماعت صالحان داشت که پاره ای از آن ها را ذیلا می خوانیم:

وقت نماز صبح

«حصین بن ابی الحصین» می گوید: «در نامه ای خطاب به ابو جعفر علیه السلام نوشتم: فدایت گردم، دوستان و پیروان تو در مورد وقت فریضة صبح دچار اختلاف نظر شده اند. برخی از آنان هنگامی که فجر اول - که مستطیل است - برآید نماز می گذارند و جماعتی از آن ها نماز را آن هنگام می خوانند که فجر به زمین نزدیک و آشکار گردد. نمی دانم که در کدام وقت، نماز گزاردن فضیلت بیشتری دارد. سرورم، فدایت شوم، خوب است با فضیلت ترین وقت را برای نماز صبح به من بشناسانی و این که در شب های مهتابی و زمانی که آسمان پوشیده از ابر است چگونه باید عمل کنم؟ دیگر این که زمان نماز صبح در سفر و در حضر را برای من روشن فرما.

ص: ۲۳۴

امام علیه السلام با خط خود نوشت: خدایت مشمول رحمت خویش نماید، فجر، هنگام برآمدن رشته سپید است، اما نه آن مقدار که در بالا قرار گیرد و در سفر و حضر زمانی نماز بخوان که طلوع فجر را قطعی بدانی [و بدان] خدایت رحمت کند، خدا خلق خود را در این مسأله با شبهه و تردید به حال خود وانگذاشته، می فرماید: ...كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ...؛ (۱) و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه [شب] بر شما نمودار شود.

بنابراین، رشته سپید همان فجر است که در آن هنگام خوردن و آشامیدن در روزه حرام است و همین طور برآمدن آن موجب نماز است. (۲)

بسمله نماز

از «یحیی بن ابی عمران همدانی» نقل شده است که گفت: «در نامه ای به ابو جعفر علیه السلام نوشتم: فدایت کردم، فردی در نماز تنها برای فاتحه الکتاب (حمد) بسم الله گفته، برای سوره آن را نمی خواند. عباسی (۳) گفته است:

ایرادی ندارد. شما در این باره چه می فرمایید؟ ابو جعفر علیه السلام به خط خود نوشت:

علیرغم عباسی دو بار آن (بسم الله) را بخواند. (۴)

از دواج اجباری

«علی بن مهزیار» از «محمد بن حسن اشعری» نقل کرده است که گفت:

ص: ۲۳۵

۱- (۱). بقره/۱۸۷.

۲- (۲). مستدرک عوالم العلوم ۳۸۲/۲۳-۳۸۳.

۳- (۳). وی هشام بن ابراهیم عباسی بود و با امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام معارضه می کرد.

۴- (۴). همان/۱۶۳-۱۶۲.

«یکی از عموزادگانم به ابو جعفر ثانی علیه السّلام نامه ای نوشت که در آن آمده بود:

دخترکی توسط عمویش به همسری کسی درآمده است و حال که بزرگ شده این ازدواج را نمی پذیرد. در این باره چه می فرمایی؟

ابو جعفر علیه السّلام به خط خود نوشت: او را نباید به [پذیرش] ازدواج مجبور کرد و هرچه دختر در این باره خواهد همان کند». (۱)

حکم وقف

از «علی بن سلیمان نوفلی» نقل شده است که گفت: «طی نامه ای به ابو جعفر ثانی علیه السّلام نوشتم: جدم زمینی را بر فرزندان [و نوادگان] مستمند فلان شخص (نام او را بردم) وقف کرده است. شمار موقوف علیهم بسیار است و در شهرها پراکنده هستند [وظیفه من در این مورد چیست؟].

ابو جعفر علیه السّلام در پاسخ فرمود: زمینی را که جدت بر فرزندان مستمند فلان شخص وقف کرده است به کسانی تعلق می گیرد که در همان شهر زندگی می کنند و تو موظف نیستی در جست و جوی کسانی برآیی که دور از دسترس هستند». (۲)

شهادت همسر و غیر همسر

از «محمد بن سلیمان» نقل شده است که گفت: «از ابو جعفر ثانی علیه السّلام پرسیدم: چگونه است که اگر شوهر، زن خود را [به زنا] قذف کند، باید چهار بار خدا را به شهادت بگیرد، اما اگر کسی غیر همسر، مثلاً فرزند، مادر خود یا

ص: ۲۳۶

۱- (۱). همان/۴۷۵.

۲- (۲). همان/۴۶۶.

برادر خواهر خود را چنین نسبتی دهد، حد بر خود او جاری می شود؟

ابو جعفر علیه السّلام فرمود: همین مسأله را از ابو جعفر (باقر) علیه السّلام پرسیدند، او فرمود: اگر مردی همسر خود را به زنا قذف کرد، از او پرسیده می شود: از کجا به این امر پی برده ای؟ و او خواهد گفت: آن را با چشم خود دیده ام. در آن صورت چهار بار سوگند به خدا به جای چهار شاهد از او پذیرفته می شود و این از آن روست که شوهر می تواند در شب و روز وارد خلوت زن شود، اما فرزند و پدر زن چنین حقی ندارند و لذا سوگند او به خدا به جای چهار گواه خواهد بود، اما اگر بگوید: خود ندیده ام، همسرش را قذف کرده و حد بر او جاری می شود، مگر این که بر ضد همسرش بینه ارائه کند.

اگر کسی غیر همسر نسبت زنا به زنی بدهد و مدعی شود که خود دیده است، به او گفته می شود: چگونه این عمل را دیده ای؟ و وارد جایی شده ای که به تنهایی عمل [زنا] را دیده ای؟ بنابراین تو در ادعایت متهم [به دروغگویی] هستی و اگر راست گفته باشی نیز باید با حدی که خدا بر [کسانی چون] تو واجب کرده تو را تنبیه کرد.

آن گاه فرمود: شهادت شوهر چهار بار سوگند به خدا در عوض چهار شاهد مقرر شد که هر سوگند به جای یک شاهد [به شمار می رود]». (۱)

آنچه بیان شد نمونه هایی از رهنمودهای امام جواد علیه السّلام بود که از طریق مکاتبه یا پرسش و پاسخ رودررو به منظور افزودن دانش شیعیان و دستداران صورت می گرفت.

ص: ۲۳۷

بالندگی اخلاق اسلامی در افراد و جامعه از موارد اساسی بود که حضرت امام جواد علیه السلام توجه فوق العاده به آن ابراز می نمود. حضرتش در راستای پرورش امت اسلامی احادیث پدران خود، به ویژه امیر المؤمنین علیه السلام را که سرشار از مفاهیم و آموزه های تربیتی است برای امت باز می گفت. در این مجال گفته های امام جواد علیه السلام و برخی از آنچه از پدرانش به عنوان اصول توجیهی و هدایتگرانه برای امت بیان می کرد، مرور می کنیم.

حکمت عملی

امام جواد علیه السلام بر آن بود تا شیعیان را با ضرورت اتکای بر حکمت در مرحله عمل و لحاظ داشتن نقش زمان در روشن شدن مسائل آشنا کند. از نظر حضرتش تمام امور باید در فرصت های مناسب و درخور، عملی شوند و بی توجهی به این امر، عمل و برنامه تدارک دیده شده به سامان نرسیده، خنثی می شود. آن حضرت در این باره فرموده است: «اظهار الشیء قبل أن یستحکم مفسده له»؛ (۱) آشکار کردن چیزی (کاری، طرحی و برنامه ای) را پیش از آن که قطعی شود (در آستانه تحقق گیرد) و استحکام یابد، مایه تباهی [و عدم توفیق] آن خواهد شد.

در رهنمودی دیگر یادآوری می کند که سختی ها و آزمون ها، همانند بیماری دوره ای دارند که باید آن را پشت سر گذارند و نمی توان از زمان آن کاست. البته حضرتش در این رهنمودها بر آن نبود تا از چاره جویی برای

ص: ۲۳۸

رهایی از مشکلات پرهیز دهد، بلکه بنا به فرموده ایشان، باید اقدامی کارآمد و مطلوب کرد تا دوره مصیبت و بلا با تمام گرفتاری هایش را سبک کرده یا در صورت امکان آن را از بین برد. هنگامی که «قیس بن سعد» از مصر به حضور حضرت جواد علیه السلام رسید، آن حضرت پس از نقل حدیثی از جدش امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به قیس فرمود: ای قیس، محنت ها و سختی ها پایانی دارند که ناگزیر باید به آن برسند. پس بر [انسان] خردمند است که با گرفتاری ها کنار آید تا [آن گرفتاری] سرآید، زیرا چاره اندیشی [شتاب زده] به هنگام روبرو شدن با آن، بر سختی آن می افزاید. (۱)

نیز حضرتش از جدش امیر المؤمنین علیه السلام عناصر تکمیل کننده اعمال را نقل کرده، می فرماید:

«اربع خصال تعین المرء علی العمل: الصحه، و الغنی، و العلم، و التوفیق»؛ (۲)

چهار چیز است که انسان را در کارها یاری می دهد: سلامت، دارندگی و بی نیازی، دانش و توفیق [الهی].

تعامل با ستمگران

امام محمد جواد علیه السلام بر ضرورت دوری جستن مسلمانان از ستمگران و همدلی و گرایش به آنان تأکید می نمود و همواره مسلمانان را به رویگردانی از آنان فرا می خواند. آن حضرت در تبیین گرایش به ستمگران روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود: «العامل بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء»؛ (۳) ستمگر، آن کس که او را یاری دهد و آن کس که به ستمگری او راضی باشد، در گناه [شریک] هستند.

ص: ۲۳۹

۱- (۱). همان/ ۲۷۶.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). همان، ص ۲۷۸.

نیز از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرد که فرمود: «من استحسن قبیحا کان شریکا فیه»؛ (۱) هر کس کار زشتی را نیکو و پسندیده بخواند در آن [زشتی] شریک است.

از نظر امام جواد علیه السّلام پیروی و فرمانبرداری از منحرفان همانند پیروی و گوش سپردن به سخنان شیطان است. از همین رو بر ضرورت پرهیز از پیروی منحرفان تأکید می نمود. آن حضرت در این باره فرمود:

«من أصغى إلى ناطق فقد عبده، فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله، و ان کان الناطق ینطق عن لسان ابلیس فقد عبد ابلیس»؛ (۲)

هر کس به [سخنان] گوینده ای گوش فرادهد، به یقین بندگی او می کند. پس اگر گوینده از خدا بگوید [شنونده] خدا را بندگی کرده است و اگر گویند از زبان ابلیس سخن بگوید [آن بنده] سر به راه بندگی شیطان گذارده است.

حضرت امام جواد علیه السّلام به منظور نفی همه جانبه ستمگران و محکوم کردن رفتارشان، مفهوم دینداری را از زبان حضرت حق (که در قالب حدیث قدسی خطاب به یکی از پیامبران بیان شده) فرمود:

خدا به یکی از پیامبران وحی فرمود: زهدورزی ات در دنیا، آسایش زودرس را برای تو به همراه دارد و از هر چیز بریدن و پیوستن به من، تو را عزت بخشیده است، اما آیا برای [خشنودی] من با دشمنی [از دشمنانم] دشمنی کرده ای؟ یا این که با دوستی [از دوستانم] دوستی نموده ای؟! (۳)

بنابراین روایت، دینداری با دوستی دوستان و اولیای خدا و دشمنی نسبت به دشمنان خدا و نیز پرهیز از مسالمت و نرمی با آنان محقق می شود.

امام جواد علیه السّلام به منظور به جوشش در آوردن روح ظالم ستیزی در وجود امت

ص: ۲۴۰

۱- (۱). همان/ ۲۸۰.

۲- (۲). تحف العقول/ ۴۵۶.

۳- (۳). همان/ ۴۵۵-۴۵۶.

احادیثی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می نمود، از آن جمله سخن آن حضرت به ابو ذر بود، آن گاه که فرمود: [ای ابو ذر،] برای خدای عزّ و جلّ -خشمگین شدی و امید به همو دار. این قوم از تو بر دنیای خود بیمناک شدند و تو از آنان بر آخرت خویش ترسیدی. به خدا سوگند، اگر راه آسمان ها و زمین بر بنده ای بسته شود و او تقوای الهی را در پیش گیرد، خدای متعال راهی پیش روی او می گشاید. [ای ابو ذر،] جز با حق انس مگیر و جز از باطل گریزان و بیمناک مباش. (۱)

فعالیت های اجتماعی

هرچه موقعیت اجتماعی انسان و تأثیرگذاری او در جامعه بیشتر باشد، فعالیت فراگیرتر و پرمناخ تری از او انتظار می رود. امام جواد علیه السلام با توجه به همین معنا، طلایه داران مؤمن را با این بخش از فعالیت ها و مفاهیم آن آشنا کرد. در این بحث به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. به همان اندازه که انسانی و صاحب شخصیتی در جامعه جایگاه و منزلت می یابد و منشأ آثار می شود، مردم بیشتر او را مورد توجه قرار داده، نیازهای خود را با او در میان می گذارند و بر آوردن نیازها و برطرف کردن گرفتاری های خود را از چنین کسی می خواهند. بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام چنین موقعیتی، موهبتی است الهی که در اختیار افراد قرار می گیرد. امام جواد علیه السلام در این باب روایتی از طریق پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هرگاه نعمت خدا بر بنده ای فزونی گیرد، وظیفه او در بر آوردن نیازهای مردم نیز سنگینی می شود. پس هر کس بار نیازهای مردم را بر دوش نکشد (از آنچه

ص: ۲۴۱

خدا بدو داده، مردم را بهره مند نکند) بی تردید نعمت [خدا داده] را در معرض فنا و نابودی قرار داده است.» (۱)

۲. از نظر امامان معصوم علیه السلام میزان پایداری و ماندگاری نعمت هایی که در اختیار انسان قرار دارد به میزان احسان و خدمت به نیازمندان بستگی دارد. امام جواد علیه السلام روایت دیگری از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که به همین امر تصریح دارد. آن حضرت فرموده است: خدای را بندگان را از نعمت ها برخوردار می نماید و تا زمانی که آن را [در راه خدا و برطرف کردن نیازهای بندگان] بذل کنند، آن نعمت را در اختیار خواهند داشت و چون از آنچه در اختیار دارند دریغ کنند، [خدا] آن را از ایشان ستانده، به دیگران وامی گذارد. (۲)

نیز از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود: نیکوکاران، بیش از نیازمندان، محتاج نیکی خود هستند، زیرا افتخار، پاداش و ماندگاری نامشان به همراه دارد. پس هرگاه انسان کاری نیک انجام دهد، نیکی را در حق خود آغاز کرده است و از همین رو از دیگران سپاسگویی نخواهد. (۳)

۳. سپاس گزاری از نیکوکار، دیگری رهنمودی است که مورد توجه و تأکید امامان قرار داشته است. در این مورد امام جواد علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام روایتی نقل کرده است که فرمود: ناسپاسی نعمت، فراخواننده ناخشنودی و خشم است و هر کس در عوض داده ات تو را سپاس گوید، به یقین بیش از آنچه از تو گرفته، به تو داده است. (۴)

۴. روابط افراد جامعه و نیز تعامل مثبت دوستان از دیگر مسائل اجتماعی و مفاهیم اسلامی است که امام جواد علیه السلام بر آن تأکید می نمود و راه های رسیدن

ص: ۲۴۲

۱- (۱). همان/ ۲۷۶.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). همان جا.

۴- (۴). همان/ ۲۸۰.

به آن را برای همگان روشن کرد. او به همین منظور روایتی از جدش امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

«ثلاث خصال يجتلب بهن المحبه: الإنصاف في المعاشرة، و المواساه في الشده، و الإنطواع و الرجوع إلى قلب سليم؛ (۱)»

با سه خصلت، محبت جلب می شود: انصاف در معاشرت، همدردی در گرفتاری و تن دادن به آن و رجوع کردن به قلب [و اندیشه] سلیم.

آن بزرگوار درباره روابط میان دوستان و معاشرت با برادران دینی فرموده است:

[مبادا] گمان [بد، اندیشه] تو را بر دوستی که با یقین [به درست بودنش] برگزیده ای، فاسد کند. هر کس برادر [دینی] خود را در نهان پند دهد، به یقین او را گرامی داشته [و بها بخشیده است] و هر کس در انظار و جمع مردم او را پند دهد، بی تردید او را خدشه دار کرده است. به راه آوردن خوبان با نیکی و اشرار با تنبیه و تأدیب [میسر] است و مرگ [خود] نگاهبان [و حفاظت کننده ای] بسنده است. عقل و نادانی بر انسان تا هجده سالگی در ستیز و کشاکش هستند و چون انسان به این سن برسد، هر کدام که در او بیشتر باشد، همان بر او چیره خواهد شد.

هرگاه خدای عزّ و جلّ - نعمتی بر بنده ای ارزانی دارد و بنده آن نعمت را از خدا بداند، پیش از آن که سپاس آن را گوید، به یقین خدای - جل و علا - شکری در نامه اعمال او ثبت می کند و هرگاه بنده ای گناهی مرتکب شود و بداند که خدا بر اعمال او مطلع و آگاه است و اگر بخواهد کیفر می کند و اگر بخواهد می آمرزد، پیش از آن که از خدا طلب آمرزش کند، به یقین خدا او را می آمرزد. (۲)

ص: ۲۴۳

۱- (۱). همان/ ۲۷۹.

۲- (۲). همان/ ۲۸۰.

۵. امام جواد علیه السلام همچنین بر ضرورت گزینش همنشین صالح و درستکار تأکید داشت، چرا که همنشین تأثیرگذار بوده و منش و رفتار او چه خوب و چه بد انسان را تحت تأثیر می گذارد. آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرد که فرمود: همنشینی با نادانان اخلاق را فاسد می کند و به دست آوردن همنشین عاقل، مایه صلاح و درستی اخلاق است و خلق [خدا] گوناگون بوده، هریک براساس ویژگی اش رفتار می کند. مردم برادران [یکدیگر] هستند، پس هرکس برادری اش برای غیر خدا باشد از این برادری دشمنی می درود. خدای عزّ و جلّ - در این باره می فرماید (۱): «در آن روز، یاران - جز پرهیزگاران - بعضی شان دشمن بعضی دیگرند. (۲)

همچنین حضرتش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد و به منظور سفارش، به من فرمود: ای علی، هرکس [از خدا] طلب خیر کند، سرگردان نشود و هرکس مشورت کند، پشیمان نگردد.

نیز فرمود: هرکس برادری در راه خدا به دست آورد و برگزیند، به یقین خانه ای در بهشت به دست آورده است. (۳)

بدین ترتیب آن امام بزرگوار تمام جوانب زندگی اجتماعی و وظایف متقابل افراد را متذکر شدند و در قالب عبارت های نورانی، به انسان ها یادآوری می کردند که داشتن برادرانی مخلص که تنها با انگیزه های خدایی تن به دوستی و برادری می دهند، رستگاری بزرگ است و باید از وجود چنین برادرانی بهره گرفت و از آنان مشورت و پند و اندرز خواست.

ص: ۲۴۴

۱- (۱). زخرف/۶۷.

۲- (۲). همان/۲۷۹.

۳- (۳). همان/۲۷۵.

امام جواد علیه السلام پیوسته روح امید و صبر در جان مؤمنان می دمید تا آنان را در چالش با ظلم و سرکشی و جنبش علیه آن ها به سلاحی کارآمد مسلح کند.

حضرتش فرجام ستمگران را و این که به هنگام پیروزی و اقتدار دولت عدل، از ظالم انتقام سخت تری به نفع مظلوم ستانده می شود، با آنان در میان می گذارد و همین امر از مستضعفان تحت ستم ظالمان، خروشی توفنده و قدرتی انعطاف ناپذیر می ساخت. حضرت امام جواد علیه السلام در این راستا روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود: روز داد [خواهی]، بر ظالم سخت تر از روز [اقتدار] ستمگر بر مظلوم است. (۱)

نیز فرموده است: صبر مؤمن در بلاها و سختی ها، سخت ترین و برنده ترین سلاحی است [که] بر ضد ستمگر [به کار می رود].

و نیز می فرماید: صبر در مصیبت ها برای شماتت کننده مصیبتی است [طاعت سوز]. (۲)

امام جواد علیه السلام با بیان روایاتی از جدش امیر المؤمنین علیه السلام راه رسیدن به اهداف عالی را - که در پی آن بودند - پیش روی مؤمنان می گذارد. وی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «من وثق بالله أراه السرور، و من توکل على الله كفاه الأمور، و الثقة بالله حصن لا يتحصن فيه إلا مؤمن أمين، و التوكل على الله نجاه من كل سوء و حرز من كل عدو، و الدين عز، و العلم كنز، و الصمت نور، و غايه الزهد الورع، و لا هدم للدين مثل البدع، و لا أفسد للرجال مثل الطمع، و بالرأعي تصلح

ص: ۲۴۵

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). همان/ ۲۷۸.

الرعيه، و بالدعاء تصرف البليه، و من ركب مركب الصبر اهتدى إلى مضمار النصر، و من عاب عيب، و من شتم أجيب، و من غرس أشجار التقى إجتى ثمار المنى (۱)؛

هر کس به خدا اعتماد کرد [خدا] شادمانی را به او می نمایاند و هر کس بر خدا توکل کرد، در کارهایش او را بسنده خواهد بود. اعتماد به خدا دژی است که جز مؤمن امین در آن پناه نمی گیرد، و توکل بر خدا [مایه و وسیله] نجات از هر بدی و نگاهدارنده ای از [گزند و خطر] هر دشمنی است. دین [داری] عزت، دانش گنج و خموشی نور است و پرهیزگاری متنها مرتبه زهد است. هیچ چیزی مانند بدعت، دین را ویران نمی کند و هیچ عاملی چون طمع و آزمندی انسان ها را به تباهی نمی کشاند. با بودن سرپرست [حاکم] رعیت سامان می گیرد و با دعا بلاها دفع می شوند. هر کس بر مرکب صبر سوار شود، به پیروزی دست می یابد، هر کس عیبجویی کند از او عیبجویی خواهند کرد، هر کس دشنام دهد، دشنام شنود و هر کس نهال تقوا بکارد، محصول [رسیدن به] آرزوها برگیرد.

تشویق به دانش اندوزی

امام جواد علیه السلام در قالب روایاتی از جدش امیر المؤمنین علیه السلام و نیز با تبیین فضل و جایگاه والای عالمان، همگان را به فراگیری دانش تشویق و ترغیب می نمود. آنچه خواهیم خواند، از جمله روایاتی است که آن حضرت در فضیلت دانش اندوزی بیان نموده است:

۱. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دانش فراگیرید، که دانش اندوزی واجب و در پی آن به جست و جو شدن مستحب است. دانش [وسیله] پیوند میان برادران [دینی]، نشانه مروت و جوانمردی، ارمغان محافل و مجالس، همسفر و مونس در غربت است. (۲)

ص: ۲۴۶

۱- (۱). همان/ ۲۷۶.

۲- (۲). همان/ ۲۷۷.

۲. نیز فرموده است: «العلم علمان: مطبوع و مسموع، و لا ینفع المسموع اذا لم یکن مطبوع، و من عرف الحکمه لم یصبر علی الإزدياد منها، الجمال فی اللسان، و الکمال فی العقل»؛ (۱)

دانش دو گونه است: دانشی [که در وجود انسان] سرشته شده و دانشی شنیده شده (اکتسابی) و اگر دانش سرشته شده (که بدان وسیله دانش به کار گرفته می شود) نباشد، دانش شنیدنی سودی نمی بخشد و هر کس [ارزش و جایگاه] دانش و حکمت را بشناسد در افزون خواهی آن صبر نتواند. [بدانید که] زیبایی در زبان [گویا] است و کمال [یافتگی] در عقل است.

نیز از کتاب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: به یقین آدمی زاده شبیه ترین چیزها به ترازو هست که کفه آن به دانش (و در موردی فرمود: به عقل) رجحان و برتری می یابد یا به دلیل نادانی کاستی می گیرد. (۲)

نیز فرموده است: به هنگام پیش آمدن شبهه، آهنگ عالمان کن که راه [روشن] و دستاویز [محکم] در اختیار دارند. هر کس در یافتن راه های درست [رسیدن به] خواسته ها به خطا رود چاره جویی ها او را کارساز نباشد. انسان آزمند در بند خواری [گرفتار] است و هر کس ماندن [در دنیا] را دوست بدارد برای رویارویی با بلاها قلبی صبور و مقاوم فراهم آورد (خویش را آماده تحمل سختی ها کند). (۳)

امام محمد جواد علیه السلام از گسترش جهل و فراوانی نادانان و نیز گرفتار بودن عالمان با این جماعت در رنج بود. از نظر امام علیه السلام سؤال های جاهلانه ای که نادانان مطرح می کردند دلیل رنجش خاطر عالمان از یک سو و ایجاد اختلاف میان مردم از دیگر سو بود. وی در این معنا روایتی از جدش امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «العلماء غرباء لکثره الجهال بینهم»؛ (۴)

به دلیل فراوانی جاهلان، عالمان غریب و تنها هستند.

ص: ۲۴۷

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). همان/ ۲۷۵.

۳- (۳). همان/ ۲۷۸.

۴- (۴). همان جا.

و نیز نقل نموده است که فرمود: «لو سکت الجاهل ما اختلف الناس»؛ (۱)

اگر جاهل خموشی گزیند [و از سر نادانی مطلبی اختلاف آمیز مطرح نکند] مردم دچار اختلاف نخواهند شد.

تشویق به توبه

از دیگر گزینه های امام جواد علیه السلام برای ارشاد مردم و هدایت آنان به سوی خدای متعال مسأله توبه و راه های آن بود. آن حضرت با نقل روایاتی از امیر المؤمنین علیه السلام درباره توبه مردم را به آن فرامی خواند، از جمله:

۱. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «التوبه علی أربعة دعائم: ندم بالقلب، و استغفار باللسان، و عمل بالجوارح، و عزم علی أن لا يعود»؛

توبه بر چهار ستون استوار است: پشیمانی در دل، استغفار با زبان، عمل با اندام ها [برای جبران گذشته] و تصمیم [قاطع و خلل ناپذیر] بر عدم بازگشت به گناه.

«و ثلاث یبلغن بالعبد رضوان الله: كثرة الإستغفار، و خفض الجانب، و كثرة الصدقة»؛

و سه چیز انسان را به رضوان و خشنودی خدا می رساند: بسیار استغفار کردن، فروتنی و مهربان بودن و بسیار صدقه دادن. (۲)

آن حضرت همچنین بر ضرورت شتاب در توبه کردن و پرهیز از تأخیر و به زمان دیگری افکندن توبه تأکید نموده، فرمود: «تأخیر التوبه إغترار، و طول التسویف حیره، و الإعتلال علی الله ملکه، و الإصرار علی الذنب أمن لمکر الله» «فلا یأمن مکر الله إلا القوم الخاسرون»؛ (۳)

ص: ۲۴۸

۱- (۱). همان/۲۷۹.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). اعراف (۷)/۹۹.

به تأخیر افکندن توبه، خودفریبی و توبه را بسیار به تأخیر انداختن سرگشتگی است، بهانه تراشی برای خدا تباهی است و اصرار بر گناه، احساس ایمنی از مکر خداست [آن گاه این آیه را تلاوت نمود]: «آیا از مکر خدا خود را ایمن دانستند؟» (۱).

۳. تکمیل ساختار جماعت صالحان و آماده سازیشان برای عصر غیبت

اشاره

این مبحث را در چند بند بیان می کنیم:

تشکیلات نمایندگان و اقدام دقیق

ایجاد و تنظیم امور جماعت صالحان و فعالیت امامان معصوم از طریق این جماعت، هدف اساسی اهل بیت علیه السّلام بود. این خاندان در روزگار امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام پیکره جماعت صالحان را بنیان نهادند و تا روزگار امام حسن عسکری علیه السّلام و فرزندش امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) مشغول به کمال رساندن این ساختار و نهادینه کردن و وسعت بخشیدن به دایره فعالیت آن بودند. آنچه تکمیل این ساختار را ضروری می نمود، نظارت و کنترل شدیدی بود که از سوی حاکمیت بر فعالیت و تحرکات اهل بیت علیهم السّلام اعمال می شد. وانگهی اصحاب، افراد مورد اعتماد و شاگردان امامان علیهم السّلام نقش متعهدانه ای در تحقق بخشیدن به برخی از اهداف امامان اهل بیت علیهم السّلام داشتند.

از دیگر سو گسترش دایره جماعت صالحان و نیز متعدد بودن مرکز فعالیت ها و اجتماع آنان در سراسر جهان اسلام اقدامی در ایجاد و توسعه دامنه تشکیلات نمایندگان بود.

شایان توجه است که وجود تشکیلات نمایندگان و داشتن نمایندگان، یکی از ضرورت های فعالیت امامان علیه السّلام به شمار می رفت و همین افراد

ص: ۲۴۹

می بایست امامان علیه السلام را در امر ارتباط با شیعیان و شتاب دادن به فعالیت هایشان یاری می دادند.

نظارتی که از سوی حاکمان بر امام رضا علیه السلام و پس از آن حضرت بر امام جواد علیه السلام اعمال می شد، ضرورت ایجاد نهاد نمایندگی را که به طور مستقیم زیر نظر امام علیه السلام اداره می شد، محسوستر می کرد. فراموش نشود در آن شرایط که امام کاملاً تحت نظر بود و شرایط سختی را می گذراند، ارتباط با نمایندگان دقت فوق العاده ای را می طلبید.

فعالیت حساب شده امام جواد علیه السلام پس از آن که حاکمان وقت امامتش را پذیرفته و او را رهبر شرعی امت اسلامی - که دانش و خط مستقیم را از پدران والا - مقامش به دست آورده است - دانستند، بحثی تمام شده و مفروغ منه است، اما بررسی زندگی امام جواد علیه السلام اوج دقت و استحکام در فعالیت های آن حضرت را به طور روشن و بدون ابهام برای پژوهشگر آشکار می کند. در واقع هر اقدام امام علیه السلام با اقدام دیگرش پیوند و با شرایط همگونی داشت و تعبیرکننده رأی هدفدار امام علیه السلام در همان موضوع بود.

هنگامی که از روش های فعالیت از دیدگاه امام علیه السلام سخن به میان می آید دقت در فعالیت و تحرک امام علیه السلام و نیز چگونگی برقراری ارتباط از سوی ایشان با نمایندگان و جماعت صالحان نیز به ذهن می رسد. به منظور روشن شدن این حقیقت نمونه هایی از فعالیت های امام علیه السلام در زمینه روابط با پایگاه های مردمی اش برمی شمیریم:

نامه نگاری مخفیانه

بی تردید، ارتباط امام علیه السلام و یارانش همچنان پابرجا بود و جریان داشت،

اما پاره ای از ارتباطهای امام علیه السلام می بایست پنهان می ماند، چرا که بیم آن می رفت نام فرستادگان نامه ها فاش شود، به ویژه این که امام جواد علیه السلام در خانه اش نیز توسط همسرش ام الفضل زیر نظر قرار داشت. شکل دیگر ارتباط امام جواد علیه السلام با یاران و نمایندگان به این صورت بود که نامه های رسیده به امام علیه السلام فاقد نام و مشخصات فرستنده بود و امام به شیوه خود، فرستنده هر نامه ای را می شناخت.

بعید به نظر نمی رسد که میان فرستنده نامه و امام رمزی وجود داشته که حضرتش از طریق آن رمز نویسنده نامه را می شناخته است. البته این برداشت در صورتی است که بر آن نباشیم بگوییم: امام علیه السلام از طریق عالم غیب، مبدأ نامه ها را می شناخت چه این که «اگر امام علیه السلام بخواهد چیزی را بداند، خداوند او را از آن آگاه می کند». (۱)

«ابو هاشم، داوود بن قاسم جعفری» می گوید: «به حضور ابو جعفر ثانی علیه السلام رسیدم. سه رقعہ (نامه) برای ابو جعفر آورده بودم، اما از آن جا که رقعہ ها نام فرستنده نداشتند، نتوانستم آن ها را از یکدیگر بازشناسم و از این رو اندوهگین شدم. ابو جعفر یکی از نامه ها را از من ستاند و فرمود: این، رقعہ ریان بن شیب است. دیگری را گرفت و فرمود: این، رقعہ محمد بن حمزه است و سومین رقعہ را گرفت و فرمود: این، رقعہ فلان است [و نام او را گفت]. از دیدن چنین چیزی سخت مبهوت شدم و او در من نگرست و لبخند زد». (۲)

بنابر آنچه در «موسوعه الامام الجواد علیه السلام» آمده، ۷۲ مکاتبه امام جواد علیه السلام ثبت شده است. (۳)

ص: ۲۵۱

۱- (۱). ر.ک: کافی: ۲۰۱/۱.

۲- (۲). إعلام الوری بأعلام الهدی ۹۸/۲.

۳- (۳). ر.ک: موسوعه الامام الجواد علیه السلام ۴۱۳/۲-۴۱۵.

امام جواد علیه السلام دور از جامعه خود زندگی نمی کرد، بلکه همواره با مردم بود و نیازها و خواسته های آنان را می شناخت و با تمام وجود لمس می کرد. البته این شیوه رفتاری جزئی از زندگی دیگر امامان علیه السلام بود و امام جواد علیه السلام نیز به پیروی از پدران ارجمند خود از مسائل و نیازهای مردم غافل نبود. در این جا مطلبی را نقل می کنیم که دنباله روایت قبلی است.

ابو هاشم گوید: «...و ابو جعفر بدره ای حاوی سیصد دینار به من داد و از من خواست تا آن را برای یکی از عموزادگانم ببرم، آن گاه فرمود: او به تو خواهد گفت: بازرگانی را به من نشان ده تا با این دینارها کالایی برای من بخرد، تو نیز چنان کن.

کیسه دینارها را برای عموزاده ابو جعفر بردم. او به من گفت: ای ابو هاشم، بازرگانی به من معرفی کن تا با این دینارها کالایی برای من بخرد و من چنان کردم». (۱)

این داستان به خوبی نشان می دهد که امام جواد علیه السلام نیازهای مردم را می دانست و می کوشید تا آن را برطرف کند.

پرورش افراد

از دیگر مسائلی که امام جواد علیه السلام خود به انجام آن همت می گمارد، تربیت نمودن شیعیان براساس آموزه های دینی بود. یکی از این موارد، رهنمود تربیتی

ص: ۲۵۲

آن حضرت به شاعر معروف، دعبل بن علی خزاعی بود. دعبل می گوید: «به حضور [امام رضا] علیه السّلام رسیدم. آن حضرت فرمود تا به من هدیه ای بدهند، آن را گرفته، اما حمد خدا را نگفتم. آن حضرت به من فرمود: چرا خدای را سپاس و حمد نگفتی؟

بعدها بر ابو جعفر وارد شدم و آن حضرت دستور داد تا هدیه ای به من داده شود. چون آن را گرفتم گفتم: الحمد لله.

ابو جعفر فرمود: تربیت شدی (نیکو فراگرفتی)... (۱)

این داستان و موارد مشابه آن، اوج توجه و عنایت امام علیه السّلام را نسبت به تکامل فرهنگی و معنوی پیروان خود نشان می دهد.

۴. زمینه سازی برای امامت زود هنگام حضرت هادی علیه السلام

از دیگر وظایفی که امامان معصوم علیه السلام به یک اندازه نسبت به آن مسئول و مأمور بودند، آشنا کردن مردم با امام پس از خویش و فراخواندن به پذیرش امامت او بود. این بزرگان که امام جواد علیه السلام نیز همانند آنان به انجام مسئولیت پای بند و متعهد بود و همان راه را می پیمود، مسأله امام پس از خویش را در میان مسلمانان مؤمن و طلایه دار، ترسیخ کرده، بدان دعوت می کردند. در این مبحث به مواردی از موضوع جانشینی که می بایست توسط امام حاضر مطرح و در میان افراد مؤمن استوار می شد بیان می کنیم:

الف) «خیرانی» از پدرش نقل کرده است که گفت: «بنا به وظیفه خدمت که بر عهده من گذارده شده بود، ملازم خانه ابو جعفر علیه السلام بودم.» احمد بن محمد

ص: ۲۵۳

بن عیسی اشعری» همه شب به هنگام سحر به خانه ابو جعفر علیه السلام می آمد تا از وضعیت بیماری او مطلع شود و چون واسطه میان خیرانی و ابو جعفر وارد می شد، احمد مجلس را ترک گفته، آن دو را تنها می گذاشت.

خیرانی می گوید: یکی از شب ها فرد واسطه، از حضور امام خارج شد و احمد بن محمد بن عیسی نیز از آن جا بیرون شد. واسطه با من در کناری خلوت کرد و احمد به گونه ای که بتواند سخنان ما را بشنود، پشت به ما کرد و به گوش ایستاد. واسطه میان امام و من می گفت: مولایت سلام می رساند و می گوید: من به دیدار خدا خواهم شتافت و امر [امامت] به فرزندم علی می رسد و هر حقی که من پس از پدرم بر شما داشتم، او پس از من بر شما خواهد داشت.

پس از این سخنان، واسطه رفت و احمد نزد من بازگشت و گفت: پیک چه چیزی به تو گفت؟
گفتم: خیر بود.

احمد گفت: آنچه را که گفت شنیدم، آن گاه شنیده خود را باز گفت.

گفتم: کاری را که کردی خدا حرام کرده است، آن جا که می فرماید:

...وَلَا تَجَسَّسُوا... (۱) و جاسوسی مکنید. حال که سخنان او را شنیده ای نگاه دار تا روزی که بدان نیاز پیدا کنیم و تو گواهی دهی، پس مبادا تا آن هنگام این مطلب را آشکار کنی!

چون صبح شد پیام امام علیه السلام را در ده نسخه نوشتم و تمام آن ها را مهر کرده، آن ها را در اختیار ده تن از بزرگان اصحاب قرار داده، به آنان گفتم: چنانچه

ص: ۲۵۴

پیش از گرفتن نامه از دنیا رفتم، آن را گشوده به آنچه در آن نوشته شده عمل کنید.

ابو جعفر علیه السّلام رخ در نقاب خاک کشید و هنوز از خانه ام بیرون نشده بودم که دریافتم سران قوم نزد «محمد بن الفرّج» (۱) گرد آمده، درباره امامت به گفت و گو پرداخته اند. محمد بن فرّج [کسی را با] نوشته ای نزد من فرستاد که در آن آمده بود: اگر بیم آشکار شدن [راز] نبود خود با جمع حاضر به سراغ تو می آمدم. دوست دارم نزد من بیایی.

من نیز سوار مرکب شده، به خانه او رفتم و با جمع حاضر در مورد جانشینی ابو جعفر علیه السّلام گفت و گو کردیم، اما بیشتر آن افراد را اسیر شک و تردید دیدم. رو به کسانی که نامه ها را به آنان سپرده بودم کردم و از آنان خواستم نامه را تحویل دهند و آنان نامه ها را دادند و به آن ها گفتم: این همان [روزی] است که به شما سفارش کرده بودم.

یکی از آنان گفت: دوست می داشتیم تا کسی دیگر نیز گواهی می داد تا گفته تو را اعتبار بخشد.

گفتم: آنچه را که می خواهید خدا فراهم نموده است. این ابو جعفر اشعری، شنیدن محتوای این نامه را گواهی می دهد. از او پرسید [تا حقیقت برای شما روشن شود].

جماعت حاضر از او درباره محتوای نامه پرسیدند، او از شهادت دادن خودداری کرد. او را به مباحثه خواندم، اما به آن تن نداده، از آن ترسیده بود. از این رو گفتم: این مطلب را خود شنیده ام و آن را شرافت والایی می دانم که

ص: ۲۵۵

۱- (۱). محمد بن الفرّج الرّحجی از اصحاب امام رضا علیه السّلام، امام جواد علیه السّلام و امام هادی علیه السّلام بود.

دوست دارم از آن مردی عرب باشد، اما حال که سخن از مباحله به میان آمد، دیگر جایی برای پنهان کردن حقیقت وجود ندارد [و آنچه در نامه آمده و خیرانی می گوید حقیقت است].

حاضران فرصت را از دست نداده به حضور ابو الحسن (امام هادی) علیه السلام رسیده، بر حضرتش به عنوان امام سلام دادند.

(۱)

ب) از اسماعیل بن مهران نقل شده است که گفت: «نخستین باری که ابو جعفر علیه السلام از مدینه روانه بغداد شد، به حضرتش گفتم: فدایت کردم، در این سفر بر [جان] تو بیم دارم. امامت پس از تو بر عهده کیست؟ ابو جعفر علیه السلام رو به من کرد و فرمود: آن گونه که می پنداری غیبت (وفات) من در این سال نیست.

دومین باری که ابو جعفر علیه السلام از سوی معتصم فراخوانده شد، نزدش رفته عرضه داشتم: فدایت کردم، تو می روی [بگو تا بدانیم که] امامت پس از تو بر عهده کیست؟

او آن چنان گریست که محاسنش تر شد، سپس به من فرمود: از این [سفر] بر [جان] من بیم می رود. امامت پس از من بر عهده فرزندم علی است». (۲)

ج) از «محمد بن حسین واسطی» نقل شده است که از «احمد بن ابی خالد» غلام ابو جعفر علیه السلام شنیده است که می گفت: «ابو جعفر مرا بر این وصیت که نوشته شده بود به گواهی گرفت که: احمد بن ابی خالد، غلام ابو جعفر، محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام او را به شهادت گرفت که نسبت به فرزندش علی (امام هادی) خواهرانش و نیز موسی (۳) تا آن هنگام که بالغ شود وصیت کرده است و کار

ص: ۲۵۶

۱- (۱). الارشاد ۲/۲۹۸-۳۰۰.

۲- (۲). کافی ۱/۳۲۳.

۳- (۳). منظور موسی مبرقع است که در قم مدفون است.

سرپرستی مزرعه ها، دارایی ها، هزینة ها، غلامان و کنیزان و... را به «عبد الله بن مساور» سپرد، تا آن هنگام که علی بالغ شود، عبد الله تمام آنچه را بدو سپرده شده بود به علی واگذار و او خود به کار خود و خواهران خویش بپردازد.

چون موسی به بلوغ رسید، علی، کار موسی را به خودش واگذار تا خود به کارهای خویش بپردازد و پس از آن دو (پدرش امام جواد علیه السّلام و برادرش امام هادی) علیه السّلام بنا به شرطی که پدرشان برای صدقاتی که مقرر داشته است، عمل کند. آن [شهادت و وصیت] در روز یکشنبه سه روز گذشته از ماه ذی حجه سال ۲۲۰ بوده (نوشته شده) است. احمد بن خالد گواهی خود را با خط خویش نوشت و حسن بن محمد بن عبد الله بن الحسن بن علی بن الحسين بن ابی طالب (معروف به جوّانی) با خط خود همانند شهادت احمد بن ابی خالد بر بالای [وصیت] نامه نوشت و نصر خادم نیز شهادت خود را با خط خود نگاشت». (۱)

مرحوم طبری پس از نقل سه نص پیش گفته شده، می گوید: «اخبار، در این باب بسیار است و اجماع شیعه بر امامت آن حضرت و نیز عدم وجود کسانی که امامت را از آن غیر او بخوانند، ما را از بیان دیگر نصوص در مورد امامت او بی نیاز می کند. وانگهی به دلیل بیم امامان از دشمنانشان در آن روزگار و نیز تقیه و به منظور دور ماندن از گزند آنان، شیعیانشان را در شناخت امام جانشین، به داشتن دست نوشته و نصی برجای مانده از امام پیشین نیازمند می کند. همان طور که بیان کردیم، محکمترین وجه لزوم وجود امام، دلایلی عقلی است که وجود امام را لازم می داند و نیز وجود روایاتی است که امامان را

ص: ۲۵۷

از نسل امام حسین علیه السّلام می خواند. باطل و نادرست بودن گفته و آرای صاحبان مذهب های باطل نیز دلیل محکم دیگری است که بر لزوم وجود امام دلالت دارد و بالله التوفیق... (۱)

۵. امام جواد علیه السلام و مهدویت

مسأله مهدویت اساسی ترین اصل در حرکت و روند اسلامی است که در میان پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام حتی یک مورد یافت نمی شود که از دعوت به آن غفلت کرده یا آن را نادیده گرفته باشد.

امام جواد علیه السّلام نیز در مسأله مهدویت همین شیوه را در پیش گرفت و با انگیزه عمق بخشیدن به این موضوع در جان و اندیشه امت و آماده کردن آنان برای امامت حضرت مهدی موعود، این مسأله را در میان امت اسلامی مطرح کردند. در این جا مواردی از موضوع مهدویت و انتظار را که حضرتش بیان داشته است می خوانیم:

الف) از حضرت «عبد العظیم بن عبد الله حسنی» نقل شده است که گفت:

«به محمد بن علی بن موسی (امام جواد) علیه السلام گفتم: مولای من، امیدوارم همان قائم از خاندان محمد باشی که زمین را، پر از داد می کند! همچنان که آکنده از ستم و بیداد شده است.

او فرمود: هر یک از ما قائم (برپاخاسته) به فرمان خدا و راهنمایان به دین خداست، اما آن قائمی که زمین خدا را از وجود کافران و منکران پاک و آن را پر از داد و عدالت می کند، هموست که ولادتش از مردم پوشیده خواهد مانده و وجودش از دیدگان پنهان خواهد بود. به

ص: ۲۵۸

نام خواندش بر مردم روا نباشد و هم نام و هم کنیه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است.

زمین برای او درنور دیده می شود و هر سختی برای او رام می شود. به شمار اهل بدر ۳۱۳ تن از یاران او از سراسر جهان در کنار او حضور خواهند یافت و خدای-عزّ و جلّ- در این باره می فرماید: «هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را باز می آورد، در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست» (۱).

هرگاه این شمار از مخلصان فراهم آمدند، خدا امر او را آشکار خواهد نمود و چون یاران او به ده هزار تن رسد، به فرمان خدا قیام خواهد کرد و همچنان دشمنان خدا را خواهد کشت تا خدای-عزّ و جلّ- راضی شود. (۲)

ب) از «ابو تراب، عبد الله موسی الرویانی» نقل شده است که گفت:

«عبد العظیم حسنی فرزند عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام برای ما گفت: بر سرورم محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شدم تا از او بپرسم: «قائم» همان «مهدی» یا شخص دیگری است؟ او سخن آغاز کرد و فرمود: ای ابو القاسم، قائم از ما خاندان، همان مهدی است که واجب است در دوران غیبت در انتظار او بود و در زمان ظهورش سر به فرمان او نهاد.

او سومین از فرزندان من است. سوگند به آن [خدایی] که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را به رسالت برانگیخت و امامت را ویژه ما گرداند، اگر تنها یک روز از عمر دنیا مانده باشد، خدا آن روز را چنان طولانی می کند تا مهدی قائم ظهور کرده، زمین را همچنان که از ستم و بیداد آکنده شده است، پر از داد کند. [و بدان که] به یقین خدای-تبارک و تعالی- کار [ظهور] او را یک شبه سامان می دهد، همان سان که کار هم سخن خود موسی را سامان داد، آن هنگام که برای

ص: ۲۵۹

۱- (۱). بقره/۱۴۸.

۲- (۲). احتجاج ۴۸۱/۲-۴۸۲.

برگرفتن آتشی برای خانواده اش [به سوی درخت] رفت و پیامبر و حامل رسالت الهی بازگشت.

آن گاه فرمود: «أفضل اعمال شيعتنا انتظار الفرج»؛ انتظار فرج برترین و با فضیلت ترین اعمال شیعیان ما است. (۱)

ج) از حمدان بن سلیمان نقل شده است که گفت: «صقر بن ابی دلف» گفت: از ابو جعفر، محمد بن علی رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: به یقین امام پس از من فرزندم علی است. فرمان او فرمان من، سخن او سخن من و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از من است و امام بعد از او فرزندش حسن است. فرمان او فرمان پدرش، سخن او سخن پدرش و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از پدرش است. آن گاه حضرت ابو جعفر خاموش شد.

گفتم: ای پسر رسول خدا، پس از امام حسن چه کسی امام است؟

ابو جعفر سخت گریست، سپس فرمود: پس از حسن فرزندش قائم به حق و هموست که انتظارش بکشند.

گفتم: ای پسر رسول خدا، چرا او «قائم» خوانده شده است؟

فرمود:

[از آن رو قائم خوانده می شود] که پس از آن که یادش فراموش شود و بیشترین کسانی که امامت او را پذیرفته اند [از اعتقاد خود] بر گردند، او قیام (ظهور) خواهد نمود.

پرسیدم: چرا «منتظر» خوانده می شود؟

فرمود: [از آن رو منتظر خوانده می شود که] غیبتی طولانی دارد و مخلصان [در ایمان] در انتظار آمدنش هستند، شکاکان منکر [وجود] او می شوند و منکران با شنیدن نام او [یا آمدنش] را استهزاء می کنند.

ص: ۲۶۰

دوران غیبت او تعیین کنندگان زمان ظهورش را تکذیب کرده، آن‌هایی که در آمدنش شتاب داشته‌اند [هم به همین دلیل دنباله
رو مدعیان هستند] به تباهی می‌کشاند و آنان که تسلیم بوده‌اند [و به انتظار ظهورش نشسته‌اند و ادعای مدعیان باطل را نمی
پذیرند، دین به سلامت برند و] نجات یابند. (۱)

ص: ۲۶۱

۱- (۱). همان جا.

اشاره

مدرسه و میراث علمی امام جواد علیه السلام

این بخش را در چند مبحث بررسی می کنیم:

مبحث اول: اصحاب امام جواد علیه السلام

اشاره

جمع زیادی از عالمان و راویان گرد وجود امام جواد علیه السلام فراهم آمده، از چشمه جوشان دانش او که از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده بود بهره می گرفتند. آنان احادیث، گفته و نکته های بدیع و حکیمانه آن حضرت را تدوین می کردند و میراث ارجمند و گرانسنگی که از اندوخته های پربها و کم نظیر اندیشه اسلامی در دست داریم به لطف زحمات آن بزرگان فراهم آمده است. آن بزرگان با الهام گرفتن از اعتقادات دینی خود مبنی بر حفاظت از احادیث امامان معصوم به تدوین آن پرداختند و با اقدام خود تراش علمی اهل بیت علیهم السلام را از گزند حوادث روزگار و تطاول دست بدخواهان و منحرفان ایمنی بخشیدند.

تلاش بی دریغ آنان این فرصت را برای فقیهان شیعه فراهم آورد تا با مراجعه به این میراث سترگ علمی، احکام شرعی را به دست آورند. اگر این میراث در دسترس نبود بی تردید مدرسه اهل بیت علیهم السلام از فقهی این چنین پویا و سترگ - که اندیشمندان و حقوقدانان مسلمان و غیر مسلمان به اصالت و

ژرفناک بودن آن اعتراف دارند-خبری نبود.

در روزگاری که حاکمان ستمگر عباسی و اموی امامان معصوم علیه السلام را تحت شدیدترین محدودیت ها قرار می دادند و ارتباط با آنان را منع می کردند تا امت اسلامی را از دنباله روی آنان و پیروی از ایشان بازدارند، پای بندی یاران امامان علیه السلام که در آن دوره های سخت، با امامان رابطه داشته و در تدوین احادیث آن بزرگان می کوشیدند، شایسته قدردانی و افتخار است.

این عالمان و راویان که از یاران امامان بودند، آن چنان زیر فشار قدرت حاکم قرار داشتند که نمی توانستند به طور صریح از امامی نام ببرند که از وی حدیثی یا مطلبی داشتند، با اشاره و بیان برخی اوصاف آن امام، او را معرفی کرده، حدیث یا مطلب خود را از او بازمی گفتند. از آن رو این پنهان کاری صورت می گرفت که زندان و مرگ در انتظار کسانی بود که از امامان مطلبی نقل می کردند.

از آن جا که امام جواد علیه السلام نیز در محاصره جاسوسان دستگاه خلافت قرار داشت، از اصحاب خود خواست تا در عرصه هایی که خود به دلایل امنیتی توان فعالیت در آن ها را ندارد، به فعالیت پردازند. بنابراین، عرصه های اصلی فعالیت های اصحاب امام جواد علیه السلام نمایانگر فعالیت های آن حضرت بود، زیرا آنان تنها با پیروی از آن حضرت و به کار بستن رهنمودهایش اقدام کرده، کاری خودسرانه انجام نمی دادند. از آن رو در این جا به اصحاب امام جواد علیه السلام پرداخته ایم که فعالیت های علمی و فکری آنان، از گرایش ها و فعالیت طلایه داران بیدار دل روزگار تحت رهبری امام جواد علیه السلام خبر می دهد. در این جا فعالیت های علمی تنی چند از این اصحاب روایتگر را که به تمام معنا و بدون اغراق گستردگی فعالیت های مدرسه علمی امام جواد علیه السلام را به نمایش گذارده اند، بررسی می کنیم:

حسین بن سعید حمّاد اهوازی، ثقه بود و از امام رضا علیه السّلام، ابو جعفر علیه السّلام، و ابو الحسن ثالث (امام هادی) علیه السّلام روایت کرده است. (۱)

حسن بن سعید اهوازی

حسن، برادر حسین بن سعید و از اصحاب امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام بود. (۲) هر دو برادر در حرکت سیاسی و علمی امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام و نیز در عرصه تصنیف و تألیف شرکت داشتند و نقش قابل توجهی در هدایت برخی افراد ایفا کردند.

اسحاق بن ابراهیم حضینی، و پس از او علی بن الریان به واسطه حسن بن سعید اهوازی به حضور امام رضا علیه السّلام رسیدند و همو وسیله آشنایی آنان با مدرسه اهل بیت علیهم السّلام بود. از وی حدیث شنیدند و هم به [نام] او شناخته شدند.

حسن بن سعید همچنین عبد الله بن محمد حضینی و دیگران را با مدرسه اهل بیت علیهم السّلام آشنا کرد که بعدها منشأ خدمات شدند و کتاب های زیادی تألیف و تصنیف کردند. گفته می شود که حسن بن سعید پنجاه کتاب تصنیف کرد. (۳)

شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی هنگامی که به حسین بن سعید اهوازی می رسد درباره اش می گوید: او «ثقه» است و از [امام] رضا، ابو جعفر ثانی و ابو الحسن ثالث علیه السّلام حدیث روایت کرده است. او از مردم کوفه بود و همراه برادرش حسن به اهواز کوچ کرد، سپس به قم رفت. در آن جا بر حسن

ص: ۲۶۵

۱- (۱). حیاة الامام محمد الجواد علیه السّلام/ ۳۹-۱۴۱.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). رجال کشی (چاپ مشهد)/ ۵۵۲.

بن ابان وارد شد و در همان سامان درگذشت.

حسین بن سعید اهوازی سی کتاب به شرح زیر نوشت:

۱. کتاب الوضوء؛

۲. کتاب الصلاه؛

۳. کتاب الصوم؛

۴. کتاب الزکاه؛

۵. کتاب الحج؛

۶. کتاب النکاح و الطلاق؛

۷. کتاب الوصایا؛

۸. کتاب الفرائض؛

۹. کتاب التجارات؛

۱۰. کتاب الإجازات؛

۱۱. کتاب الشهادات؛

۱۲. کتاب المناقب؛

۱۳. کتاب الأیمان و النذور و الکفارات؛

۱۴. کتاب البشارات؛

۱۵. کتاب الحدود و الدیات؛

۱۶. کتاب الزهد؛

۱۷. کتاب الأشربه؛

۱۸. کتاب المکاسب؛

١٩. كتاب التقيه؛

٢٠. كتاب الخمس؛

ص: ٢٦٦

۲۱. کتاب المروه و التجمل؛

۲۲. کتاب الصيد و الذباجه؛

۲۳. کتاب المثلث؛

۲۴. کتاب التفسیر؛

۲۵. کتاب المؤمن؛

۲۶. کتاب الملاحم؛

۲۷. کتاب المزار؛

۲۸. کتاب الرد علی الغالیه؛

۲۹. کتاب الدعاء؛

۳۰. کتاب العتق و التدبیر. (۱)

محمد بن اسماعیل

وی محمد بن اسماعیل [معروف به] ابن بزیر است. شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام خوانده است. (۲) وی از نظر پرهیزگاری و تقوا، در شمار بهترین اصحاب امامان علیه السّلام بود. دو ویژگی او را به اختصار بیان می کنیم:

نخست: پیوند ابن بزیر با امام رضا علیه السّلام بود. او رابطه تنگاتنگی با امام رضا علیه السّلام داشت و آن حضرت او را سخت بزرگ و گرامی می داشت. نقل شده است: زمانی نام ابن بزیر در حضور امام رضا علیه السّلام برده شد. آن حضرت فرمود:

دوست می داشتم چونان او در میان شما وجود داشت. (۳)

ص: ۲۶۷

۱- (۱). شیخ طوسی، الفهرست/ ۵۸.

۲- (۲). رجال طوسی/ ۴۰۵.

۳- (۳). حیاة الامام الجواد علیه السّلام/ ۱۶۴.

دوم: پیوند و ارتباط او با امام جواد علیه السلام بود. او همان سان که به امام رضا علیه السلام پیوسته بود و ارتباط داشت، با امام جواد علیه السلام نیز رابطه تنگاتنگی داشت.

ابن بزیع از امام جواد علیه السلام روایاتی در زمینه احکام شرعی نقل کرده است. وی از امام جواد علیه السلام خواست پیراهنی [که خود بر تن می کرد] به او بدهد تا آن را کفن خویش قرار دهد و امام جواد علیه السلام پیراهنی برای او فرستاد. (۱)

احمد بن ابی عبد الله برقی

او ابو جعفر، فرزند محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی برقی است. شیخ طوسی زمانی او را با نام احمد بن محمد بن خالد برقی و از اصحاب امام جواد علیه السلام خوانده و در جایی دیگر او را با نام احمد بن ابی عبد الله برقی یاد کرده و از اصحاب امام هادی شمرده است. (۲)

یکی از نوشته های بلند آوازه و ماندگار علامه بزرگ، برقی کتاب «المحاسن» اوست. این کتاب مرجع مورخان، جغرافی دانان، شرح حال نویسان و محدثان بود که این مطلب خود بهترین گواه بر عظمت و گستردگی دامنه دانش، روایت و اطلاعات اوست. برقی از بزرگان عالمان شیعه و افراد مورد اعتماد امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام بود. (۳)

علی بن مهزیار

علی بن مهزیار درخشانترین اصحاب امام جواد علیه السلام و در تقوا و فضل و

ص: ۲۶۸

۱- (۱). حیاة الامام محمد الجواد علیه السلام/ ۱۶۴.

۲- (۲). سید محمد صادق بحر العلوم، مقدمه کتاب المحاسن.

۳- (۳). همان جا.

دانش از عالمان نامی روزگار خود بود. در این جا به نکته های برجسته ای از زندگی او می پردازیم:

نخست: علی بن مهزیار مسیحی بود و به لطف هدایت خداوند مسلمان شد و اسلامش خالص بود. (۱)

دوم: وی در عبادت و بندگی خدا سرآمد عابدان بود، به گونه ای که در بندگی و تقوا همانند او دیده نمی شد. او آن چنان شیفته عبادت بود که [همه روزه] هنگام برآمدن خورشید سر به سجده می نهاد و همان سان که برای خود دعا کرده بود برای هزار تن از برادران خود دعا می کرد، آن گاه سر از سجده برمی داشت. در اثر سجده های فراوان [و طولانی] پیشانی اش همانند زانوی شتران پینه بسته بود. (۲)

سوم: تمام ترجمه نگاران وثاقت او را در نقل روایات تأیید کرده اند.

نجاشی درباره علی بن مهزیار گفته است: او در نقل روایت ثقه بوده و مطعون نیست. (۳)

چهارم: علی در عرصه تألیف با نوشتن شمار زیادی کتاب، گستردگی دانش خود را ثابت کرد که از آن جمله است:

۱. کتاب الوضوء؛

۲. کتاب الصلاه؛

۳. کتاب الصوم؛

۴. کتاب الخمس؛

۵. کتاب الزکاه؛

۶. کتاب الحج؛

۷. کتاب الطلاق؛

۸. کتاب الحدود؛

۹. کتاب الديات؛

۱۰. کتاب التفسیر؛

ص: ۲۶۹

۲- (۲)۔ رجال کشی ص ۵۴۸۔

۳- (۳)۔ رجال نجاشی ص ۲۵۳۔

١١. كتاب الفضائل؛
١٢. كتاب العتق و التدبير؛
١٣. كتاب المكاسب؛
١٤. كتاب المثالب؛
١٥. كتاب الدعاء؛
١٦. كتاب التحمل و المروه؛
١٧. كتاب المزار؛
١٨. كتاب الرد على الغلاه؛
١٩. كتاب الوصايا؛
٢٠. كتاب المواريث
٢١. كتاب الشهادات؛
٢٢. كتاب فضائل المؤمنين و برّهم؛
٢٣. كتاب الملاحم؛
٢٤. كتاب التقيه؛
٢٥. كتاب الصيد و الذباجه؛
٢٦. كتاب الزهد؛
٢٧. كتاب الأشربه؛
٢٨. كتاب الندور و الأيمان و الكفارات
٢٩. كتاب الحروف؛
٣٠. كتاب القائم؛

۳۱. کتاب البشارات؛

۳۲. کتاب الأنبياء

۳۳. کتاب النوادر؛

۳۴. رسائل علی بن أسباط. (۱)

آثاری که بر شمردیم، در مباحث فروع فقه، اعتقادات، تفسیر و اخلاق نوشته شده است که البته بخش عمده آن به فقه اسلامی اختصاص دارد و این خود نشان می دهد که علی بن مهزیار از فقیهان بزرگ اسلام بوده است.

پنجم: طرف مکاتبه امام جواد علیه السلام بودن، ویژگی دیگری دیگر علی بود. نامه های امام جواد علیه السلام به علی نشان دهنده ارتباط محکم او با امام جواد علیه السلام و منزلت والایش نزد آن حضرت است. در یکی از نامه ها آمده است: نامه ات به دستم رسید و از محتوای آن باخبر شدم. [با نامه ات] مرا از شادمانی سرشار کردی، خدایت شادمان

ص: ۲۷۰

۱- (۱). همان جا.

کند. از کفایت کننده و دفع کننده [هر شر و خطر] امید دارم که مکر هر نیرنگ بازی را از تو دور کند، ان شاء الله. (۱)

این نامه بیانگر خدمتی است که علی بن مهزیار برای امام جواد علیه السلام انجام داده و از همین رو حضرتش خرسندی خویش را از علی آشکار، برای او دعا کرده، از خدا برایش اجر فراوان خواسته است.

در نامه دیگری که حضرت امام جواد علیه السلام به علی بن مهزیار نوشته، آمده است: از آنچه درباره قمی ها - که خدایشان نجات دهد و برای آنان فرجی حاصل کند - باز گفتم آگاه شدم. با کارت که همچنان دنبال می کنی، من را خشنود کردی که خدا تو را با [پاداش] بهشت، خشنود کند و به واسطه رضامندی من از تو، نسبت به تو خشنود شود. از خدا برای تو عفو و مهربانی امید دارم و [در پایان] می گویم: خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است. (۲)

متن این نامه روشن می کند که علی بن مهزیار مردم قم را که در سختی و گرفتاری به سر می بردند، رهایی بخشید و همین اقدام، امام علیه السلام را شادمان کرده بود و حضرتش به پاس آن خدمت، برای او دعا کرد و نیل به بهشت را برای علی مسئلت فرمود.

امام جواد علیه السلام در یکی از نامه های خود که به علی بن مهزیار نوشت او را مخاطب قرار داد و فرمود:

به سوی خانه خویش روان شو. خدا تو را به بهترین خانه در دنیا و آخرت رهنمون شود. (۳)

پس از آن که علی خدمت به امام علیه السلام را به پایان رساند، امام جواد علیه السلام او را با

ص: ۲۷۱

۱- (۱). رجال کشی ص ۵۵۰.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). همان جا.

عبارت های یاد شده فرمان رفتن به خانه اش داد.

در نامه دیگری امام جواد علیه السلام خطاب به علی فرمود: از خدا می خواهم تا تو را از پیش رو و از پشت سر و در تمام احوال، حفظ کند، تو را بشارت باد که امید دارم خدا [بلا را] از تو دور کند و از حضرت احدیت مسئلت دارم در آنچه که برای آن آهنگ رفتن در روز یکشنبه کرده ای خیر قرار دهد. این [سفر] را به روز دوشنبه واگذار - ان شاء الله - خدا همسفر تو و در نبودت سرپرست خانواده ات باشد، امانتت را از طرف تو ادا کند و در پناه قدرتش به سلامت باشی. (۱)

علی بن مهزیار نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشت و از آن حضرت خواست تا دست او را بازگذارد و اجازه دهد مقداری از آنچه در اختیار دارد هزینه زندگی خویش کند. امام جواد علیه السلام در پاسخ او نوشت: خدا بر تو و خاندان و خانواده ات که برای آنان طلب وسعت در زندگی کرده ای وسعت [و آسایش] دهد. ای علی، تو بیش از [درخواست] توسعه در زندگی نزد من داری. از خدا مسئلت می نمایم که توسعه [در زندگی] او عافیت و تندرستی را با تو همراه کند، مقدمت بدارد و با عافیت تو را [از گزند بیماری ها] بپوشاند که همو شنوای [هر] دعاست. (۲)

بدین ترتیب امام جواد علیه السلام او را در استفاده از اموالی که در اختیار داشت مجاز داشت و با بهترین جملات او را دعا کرد.

نیز علی بن مهزیار نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشت و از حضرتش خواست تا در حق او دعا کند. امام علیه السلام در پاسخ نوشت: اما درباره دعا که از من خواستی [باید بگویم]: تو هنوز نمی دانی که خدا تو را چگونه نزد من [محبوب] گردانده است. نظر به محبت و عنایتی که به تو دارم و منزلت تو را می دانم، گاهی تو را با نام و نسب می خوانم، پس خدا بهتر از آنچه [از منزلت والا] به تو داده روزی ات کند و از تو خشنود شود، بهترین نیت های تو را

ص: ۲۷۲

۱- (۱). همان/۵۵۱.

۲- (۲). همان جا.

محقق کند و به رحمت خود تو را در فردوس اعلا جای دهد که او شنوای دعاست. خدا تو را حفظ کند و سرپرست تو باشد و به رحمت خویش بدی ها و بلاها را از تو دور گرداند. [این را] به خط خود نوشتم. (۱)

همچنین امام جواد علیه السلام در نامه ای دیگر خطاب به علی بن مهزیار نوشت:

ای علی، خدا پاداش تو را نیکو گرداند، در بهشت خویش جای دهد، خواری دنیا و آخرت را از تو دور گرداند و با ما محشورت نماید. ای علی، تو را در خیرخواهی، خدمت و فرمانبرداری، احترام به خویش و انجام وظیفه آزمودم. اگر بگویم: کسی را چون تو نیافته ام، امیدوارم که گزاف نگفته باشم، پس خدا [به پاس آنچه برشمردم] بهشت را پاداش تو قرار دهد.

منزلت تو و نیز خدمتی که در سرما و گرما و شب و روز در حق ما کرده ای، از ما پنهان نمانده است. از خدا مسئلت دارم، چون تمام خلق را در قیامت گرد آورد، تو را آن سان از رحمت خود برخوردار کند که [خلق] غبطه تو را بخورند. او شنوای دعاست.

(۲)

آنچه در نامه های امام جواد علیه السلام خطاب به علی بن مهزیار آمد، هر یک توصیف درخشانی از جایگاه والای او نزد امام علیه السلام است. یگانگی علی بن مهزیار در تقوا و پرهیزگاری، دیگر نشان لیاقتی است که حضرت امام جواد علیه السلام در نامه های خود بدو داده است.

صفوان بن یحیی

او ابو محمد، صفوان بن یحیی، معروف به «بیاع السابری» (فروشنده نوعی پارچه) از مردم کوفه و «ثقه» است. پدرش از ابو عبد الله (امام صادق) علیه السلام روایت حدیث کرد و خود او از امام رضا علیه السلام روایت حدیث کرده است. وی جایگاه والایی نزد امام رضا علیه السلام داشت. نجاشی او را در شمار رجال حدیث ابو الحسن، موسی [بن جعفر] علیه السلام خوانده است. وی وکیل امام رضا علیه السلام و

ص: ۲۷۳

۱- ((۱)). همان جا.

۲- ((۲)). حیاة الإمام محمد الجواد علیه السلام، ۱۵۹.

ابو جعفر علیه السلام بود. واقفیه اموال فراوانی به او دادند تا وی را به خود متمایل کنند، اما او به مذهب «وقف» نگروید و در زهد و بندگی خدا جایگاهی والا داشت.

صفوان شریک عبد الله بن جندب و علی بن نعمان بود.

نقل شده است: آن سه تن در بیت الله الحرام هم پیمان شدند هر کس زودتر بمیرد، آن که زنده مانده به جای متوفا نماز گزارد، روزه بگیرد و زکات بدهد. عبد الله بن جندب و علی بن نعمان مردند و صفوان زنده ماند. او به منظور وفای به عهد، همه روزه یکصد و پنجاه رکعت نماز می خواند، هر سال سه ماه روزه می گرفت و همه ساله سه بار زکات می داد و هر گاه غیر از موارد یاد شده، چیزی در راه خدا می داد از طرف آنان نیز می بخشید.

یکی از اصحاب ما می گفت: کسی از صفوان خواست تا دو دینار با خود به کوفه ببرد و آن را به خانواده اش برساند. صفوان به آن مرد گفت: شتران من در کرایه دیگران هستند و باید از آنان اجازه بگیرم.

هیچ یک از افراد طبقه او در پرهیزگاری و بندگی خدا به او نمی رسیدند.

اصحاب ما سی کتاب برای او برشمرده اند که آنچه در زیر می آید در دست است:

۱. کتاب الوضوء؛

۲. کتاب الصلاه؛

۳. کتاب الزکاه؛

۴. کتاب الحج؛

۵. کتاب النکاح؛

۶. کتاب الطلاق؛

۷. کتاب الفرائض؛

۸. کتاب الوصایا؛

۹. کتاب لشری و البیع؛

۱۰. کتاب العتق و التدبیر؛

۱۱. کتاب البشارات و النوادر.

صفوان بن یحیی به سال ۲۲۰ ق. رخ در نقاب خاک کشید. (۱)

امام جواد علیه السلام برای صفوان طلب مغفرت کرد و گواهی داد که او از حزب (جماعت) پدران ارجمندهش - که حزب رستگار خداست - بوده است.

عبد الله بن الصلت

او ابو طالب، عبد الله بن الصلت قمی، مولای بنی تیم اللات ابن تغلبه بود.

حمدان بن احمد النهدی گفت: «ابو طالب قمی ما را گفت: به ابو جعفر فرزند رضا نوشتم و از او خواستم اجازه دهد تا بر ابو الحسن (پدر امام جواد «ع» مرثیه بخوانم، در پاسخ نامه ام نوشت: بر من و بر پدرم مرثیه بخوان و مویه کن. (۲)

علی بن اسباط

وی علی بن اسباط بن سالم کندی کوفی [معروف به «بیاع الزطی»] بود.

کشی می نویسد: او (علی بن اسباط) فطحی مذهب بود و علی بن مهزیار در رساله ای [که در رد افکار او نوشت،] او را نقض کرد.

نجاشی می نویسد: او فطحی مذهب بود. میان وی و علی بن مهزیار درباره مذهب او نامه هایی نوشته شد که آن دو در نهایت به ابو جعفر ثانی علیه السلام رجوع کردند و [پس از روشن شدن حقیقت برای علی بن اسباط] از اعتقاد خویش دست برداشت. پیش از آن [که از اعتقاد خویش دست بردارد] از امام رضا علیه السلام روایت می کرد. وی ثقه و موثقتین و راست گفتارترین مردم بود. من روایت او را درست دانسته، بر آن اعتماد دارم. یکی از اصول چهارصد گانه و

ص: ۲۷۵

۱- (۱). رجال نجاشی/ ۱۴۹؛ نک: شیخ طوسی، الغیبه/ ۲۱۶ و رجال کشی/ ۵۰۲-۵۰۳.

۲- (۲). همان/ ۲۷۵.

روایاتی از اوست. (۱)

کتاب های زیر از آثار اوست:

۱. کتاب الدلائل؛

۲. کتاب التفسیر؛

۳. کتاب المزار؛

۴. کتاب نوادر مشهور. (۲)

ابراهیم بن ابی محمود خراسانی

بنابر نقل کشی در رجال خود، او از راویان ثقه بود که از امام جواد علیه السلام روایت کرده است. وی از امام موسی کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام روایت حدیث کرده است.

ابراهیم بن محمد همدانی

او از راویان جلیل القدر بود. از امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام و امام هادی روایت حدیث کرده است.

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی کوفی

احمد، جلیل القدر بود و نزد امام رضا علیه السلام و امام جواد منزلتی بس والا و عظیم داشت.

ص: ۲۷۶

۱- (۱). جامع الرواه ۵۵۴/۱.

۲- (۲). رجال نجاشی/ ۱۹۰.

احمد بن معافی

احمد از اصحاب امام جواد علیه السلام بود.

جعفر بن محمد بن یونس احول

جعفر از اصحاب امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام و فرزندش امام هادی بود.

حسین بن بشار مدائنی

وی از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام بود.

حکم بن علیاء اسدی

حکم از اصحاب امام جواد علیه السلام بود.

حمزه بن یعلی اشعری قمی

ابو یعلی، حمزه بن یعلی اشعری قمی، ثقه، نیک نام و سرشناس بود. وی از امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام روایت حدیث کرده است.

داوود بن قاسم

داوود بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب جعفری، کنیه اش ابو هاشم و از مردم بغداد بود. از نظر امامان علیهم السلام، جلیل القدر و دارای منزلتی عظیم و از اصحاب امام جواد علیه السلام بود. داوود از امام جواد علیه السلام، فرزندش امام هادی علیه السلام و نواده اش امام عسکری علیه السلام روایت حدیث کرده است.

صالح بن محمد همدانی

صالح از اصحاب امام جواد علیه السلام و فرزندش امام هادی بود.

عبد الجبار بن مبارک نهاوندی

وی از اصحاب امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام بود.

عبد العظیم بن عبد الله

ابو القاسم، عبد العظیم [حسنی] بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام عابد و پرهیزگار و از خواص اصحاب امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری بود. امام هادی، فضیلت زیارت قبر او را همانند فضیلت زیارت قبر امام حسین علیه السلام خوانده است.

عثمان بن سعید عمری

ابو عمرو، عثمان بن سعید عمری، «سَمَان» (روغن فروش) و «زیات اسدی» لقب داشت. او ثقه، جلیل القدر و از اصحاب امام جواد علیه السلام بود. در روزگار امام حسن عسکری می زیست و در شمار وکیلان آن حضرت درآمد.

علی بن جعفر

علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن علیه السلام بسیار پرهیزگار بود، دانش و فضل فراوان داشت. و روایات زیادی از امامان علیه السلام نقل کرد. وی از اصحاب امام صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام، و امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام به شمار می رفت.

علی بن بلال بغدادی

وی فقط مصاحبت امام جواد علیه السلام را داشت.

فضل بن شاذان

ابو محمد، فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری، ثقه، ارجمند و بزرگوار، فقیه و متکلم بود. امام حسن عسکری علیه السلام برای او طلب رحمت نمود.

وی از امام جواد علیه السلام حدیث روایت کرده است. نیز گفته شده است که از امام رضا علیه السلام حدیث روایت کرده است.

محمد بن عبد الجبار

وی ابن ابی الصهبان قمی، از اصحاب امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام، و امام حسن عسکری بوده است.

محمد بن عیسی

ابو علی، محمد بن عیسی بن عبد الله بن سعد بن مالک اشعری، شیخ و بزرگ قمی ها بود. از امام رضا علیه السلام روایت شنید و از امام جواد علیه السلام حدیث روایت کرد.

نوح بن شعیب بغدادی

وی فقیهی عالم، صالح و پسندیده و از اصحاب امام جواد علیه السلام بود.

یعقوب بن اسحاق

ابو یوسف، یعقوب بن اسحاق سگیت، لغت شناس و از اصحاب امام جواد علیه السلام بود. نزد آن حضرت و نیز امام هادی علیه السلام گرامی و ارجمند بود. به جرم تشیع و دوستی اهل بیت علیه السلام به فرمان متوکل عباسی کشته شد.

یعقوب بن یزید

ابو یوسف، یعقوب بن یزید بن حماد انباری، معروف به کاتب، ثقه و راست گفتار بود. وی از امام جواد حدیث روایت کرد و پیش از آن حضرت از اصحاب پدرش علی بن موسی الرضا علیه السلام بود.

ابو الحسین حنینی

ابو الحسین بن الحسین الحنینی، از اصحاب امام جواد علیه السلام و فرزندش امام هادی علیه السلام بود.

شایان توجه است ۱۲۱ راوی از امام جواد روایت کرده اند که در میان آنان و کلا، اصحاب و خاصان آن حضرت دیده می شدند و جماعتی از فقیهان بزرگ و چهره های معروف و مردان و زنان طالبی را تشکیل می دادند. شاعرانی که امام را مدح گفته، آنان که افتخار خدمت به امام جواد علیه السلام را -چه در زمان پدرش و چه در روزگار حضرتش- یافته بودند، نیز در شمار راویان از آن حضرت قرار داشتند. (۱)

ص: ۲۸۰

۱- (۱). نک: عطار دی، مسند الإمام الجواد علیه السلام.

در جای دیگری ۲۷۵ زن و مرد به عنوان اصحاب امام جواد علیه السلام نام برده شده اند. (۱)

امام جواد علیه السلام از اصحاب مخلص و پاکبخته خود که راوی، فقیه، متکلم، مبلغ فضیلت ها، مصلحان اجتماعی و آن دسته از افرادی که خواهان اصلاح اوضاع نابسامان جامعه اسلامی بودند، جریانی برای نشر رسالتش به وجود آورد. آن حضرت هرچه در توان داشت در راه اسلام و حرکت بزرگ آن، بی دریغ به کار بست تا از فرصت پیش آمده، با حکمت و خردورزی به جبران فرصت های از دست رفته ای که بر او تحمیل شده بود پردازد.

شاگردان و دست پروردگان آن حضرت در گستراندن فضایل انسانی، حق، خوبی ها و هدایت مردم به وسیله روایاتی که از امام علیه السلام نقل می کردند و نیز با رهنمودها و تألیفات گرانسنگ خود، در تحقق بخشیدن به هدف امام جواد علیه السلام نقشی کارآمد داشتند.

مبحث دوم: میراث امام جواد علیه السلام

اشاره

در بحث های پیشین گفته شد که امام جواد علیه السلام تنها ۲۵ سال زندگی کرد و این کوتاه ترین عمر در میان امامان معصوم بود و میانگین عمر پدران ارجمندش دو برابر این مدت بود. در مجال مقایسه میان تراث علمی امام جواد علیه السلام با تراث علمی پدران گرامی اش می بینیم تراث علمی آن حضرت به عرصه های گوناگون دانش پرداخته، از نظر سطح علمی مسائلی که در آن ها مطرح یا پاسخ داده شده و از نظر حجم بی نظیر است و زمانی که توجه خود را

ص: ۲۸۱

۱- (۱). سید محمد کاظم قزوینی، الإمام الجواد من المهد إلى اللحد.

معطوف منشأ این دانش ها کنیم و دریابیم چنین دانشی از امامی علیه السّلام به دست ما رسیده که از بدو تولد تا آغاز امامتش - که به یک دهه نمی رسید - آن چنان در عرصه دانش درخشیده است، بی تردید آن را چالشی آشکار با حریفان و مدعیان دانش خواهیم یافت.

در بحث های گذشته به گوشه هایی از تراث علمی امام جواد علیه السّلام اشاره شد و در این بخش و به منظور کامل کردن مطلب و نیز اتمام بحث به موارد دیگری از این دریای ژرف که بخشی از زندگی علمی امام جواد علیه السّلام را نشان می دهد می پردازیم.

۱. میراث تفسیری

الف) از داوود بن قاسم جعفری نقل شده است که گفت: «به ابو جعفر علیه السّلام گفتم: فدایت کردم، معنی «صمد» چیست؟ فرمود: السید المصمود إلیه فی القلیل و الكثير؛ [صمد] سرور و مهتری است که در [نیازها و مسائل] خرد و کلان بدو رجوع شود [و جز او گشایشگری نباشد]». (۱)

ب) نیز از او نقل شده است که گفت: «از ابو جعفر ثانی علیه السّلام پرسیدم: معنی «واحد» چیست؟

فرمود: «الذی اجتماع الألسن علیه بالتوحید، كما قال الله - عز و جل - «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۲)

همانی است که زبان ها بر یگانگی اش متفق هستند و خدای - عز و جل - می فرماید: «اگر از آنان بپرسی: آسمان ها و زمین را چه کسی آفرید؟ قطعاً خواهند گفت: آن ها را خدای آفرید.

ص: ۲۸۲

۱- (۱). کافی ۱/۱۲۳.

۲- (۲). لقمان/۲۵.

ج) از جعفر بن محمد صوفی نقل شده است که گفت: «از ابو جعفر، محمد بن علی الرضا علیه السّلام پرسیدم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، چرا رسول خدا «امی» خوانده شده است؟ از آن رو که چیزی نمی نوشت [به این نام خوانده اند]؟

او فرمود: آنان [که چنین نسبتی به پیامبر صلی الله علیه و آله داده اند] دروغ گفته اند، خدایشان لعنت کند. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ حال آن که خدای-تبارک و تعالی- می فرماید: «اوست آن کس که در میان بیسوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد. (۱)

[اگر آنچه می گویند درست باشد] چگونه او که خود چیزی را نیک نمی دانست، به آنان می آموخت؟ به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله به هفتاد و دو یا هفتاد و سه زبان می خواند و می نوشت. [بدانید،] از آن رو امی خوانده شد که از مکه (یکی از شهرهای بزرگ) بود. خدای متعال در این باره فرموده است (۲): «و برای این که [مردم] ام القری (مکه) و کسانی که پیرامون آنند هشدار دهی. (۳)

شایان ذکر است که امام جواد علیه السّلام با این پاسخ، ملاکی را در اختیار همگان قرار داد تا برای شناخت معنی اصطلاحات و مفاهیم قرآن از خود قرآن مدد جویند؛ روش و شیوه ای که بعدها «تفسیر قرآن با قرآن» نامیده شد. وانگهی این معنایی که از واژه «امی» شده، عدم فراگیری خواندن و نوشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را از کسی نفی نمی کند که این خود نقطه اعجازی در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می رود. از آن رو پیامبر به مکتب نرفته، توانست چنان مراتبی بلند را در آموختن به دیگران درنوردد و این خود دلیلی محکم بر ارتباط آن حضرت با

ص: ۲۸۳

۱- ((۱)). جمعه ۲.

۲- ((۲)). انعام/۹۲.

۳- ((۳)). بصائر الدرجات ص ۲۵۵ و علل الشرایع ۱/۱۱۸.

خدای دانا و تعلیم دهنده است که نادانسته ها را به انسان آموخت.

د) از عمرو بن ابی المقدام نقل شده است که گفت: «از ابو الحسن (رضا) علیه السّلام و ابو جعفر علیه السّلام شنیدم که در تفسیر آیه «... وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ...» (۱) و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند» به فاطمه زهرا علیها السّلام فرمود: چون مردم [در سوگ من] بر من گونه نخراشی، گیسوان پریشان نکنی، بانگ در ماندگی بر نیاری و بر من شیون سر ندهی!

آن گاه امام علیه السّلام فرمود: این همان معروف (نیکی) است که خدای عز و جل - در کتابش به آن اشاره فرموده است. (۲)

ه) مرحوم کلینی از امام جواد علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: «قال الله - عزّ و جلّ - فی ليله القدر: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» (۳) يقول: ينزل فيها كل أمر حكيم.

و المحکم لیس بشیئین، إنما هو شی واحد، فمن حکم بما لیس فیہ اختلاف فحکمه حکم الله - عزّ و جلّ - و من حکم بأمر فیہ اختلاف فرأى أنه مصیب فقد حکم بحکم الطاغوت. إنه لينزل فی ليله القدر إلى ولی الأمر تفسیر الامور سنه سنه، يؤمر فیها فی أمر نفسه بكذا و كذا، و فی أمر الناس بكذا و كذا.

و إنه ليحدث لولئ الأمر سوى ذلك كل يوم علم الله - عزّ و جلّ - الخاص و الممكنون العجيب المخزون، مثل ما ينزل فی تلك الليله من الأمر، ثم قرأ: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ (۴) - (۵)

خدای عز و جل - درباره شب قدر می فرماید: «در آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می یابد» یعنی در آن شب هر امر استواری نازل می شود.

ص: ۲۸۴

۱- (۱). ممتحنه/۱۲.

۲- (۲). معانی الأخبار/۳۹۰.

۳- (۳). دخان/۴.

۴- (۴). لقمان/۲۷.

۵- (۵). کافی ۱/۲۴۸.

[بدانید که] امر محکم و استوار دو تا نبوده و نیست و فقط یکی است. پس هر که [در آن،] حکم بی اختلاف کند، [به یقین] حکمش، حکم خدای-عز و جل- است و هر که حکمی کند که در آن اختلاف باشد و در این حکم، خود را درستکار بداند به حکم طاغوت حکم نموده است:

به یقین در شب قدر تفسیر و بیان همهٔ امور [ی که در] سال [رخ می دهد] بر ولی امر (امام) نازل و آنچه به وی و مردم مرتبط است [به تفصیل] به وی ابلاغ می شود. جز این [ابلاغ سالانه] همه روزه علم مخصوص و نهفته و شگفت خدای-عز و جل- برای ولی نازل می شود [با همان تفصیلی] که در شب قدر نازل می شود. آن گاه حضرت جواد علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «و اگر آنچه درخت در زمین است، قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد. قطعاً خداست که شکست ناپذیر حکیم است».

۲. میراث کلامی

اشاره

در این بخش از تراث امام جواد علیه السلام چند موضوع محوری را بیان می کنیم:

الف) ضرورت استحکام بخشیدن به عقاید

روایتی از امام جواد علیه السلام در این معنا آمده که می فرماید: آن کسی که سرپرستی [آن دسته از] یتیمان (محبان و شیعیان) آل محمد صلی الله علیه و آله را که از امام خود دورند، در نادانی خود سرگردانند و در بند شیطان ها و دشمنانی که پرچم دشمنی علیه ما افراشته اند، گرفتارند بر عهده گیرد و با حجت خدایشان و نشانه های هدایت امامانشان آنان را از سرگردانی شان و چیرگی شیطان نجات دهد و وسوسه های شان و چیرگی دشمنان رهایی بخشد و [با این کار بر آن باشد تا] پیمانی که خدا با بندگانش دارد به بهترین وجه حفظ کنند، [به یقین چنین کسی] منزلتی والا-تر از برتری آسمان بر زمین، عرش بر کرسی و حجب بر آسمان دارد.

برتری چنین کسانی نسبت به دیگر بندگان خدا، همانند برتری ماه شب چهارده بر دورافتاده ترین و کم سوترین ستارگان آسمان است. (۱)

ب) توحید

از ابو داوود بن قاسم جعفری روایت شده است: «به ابو جعفر ثانی علیه السلام گفتم: معنای «احد» [در آیه] قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ چیست؟

فرمود: [احمد همانی است] که بر یگانگی اش اتفاق نظر وجود دارد و خدای -عز و جل- در این باره می فرماید: «وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۲)» ثم يقولون بعد ذلك: له شريك و صاحبه؛

و اگر از آنان پرسى: چه كسى آسمان ها و زمين را آفريده و خورشيد و ماه را [چنين] ارام كرده است؟ حتما خواهند گفت: الله.

همین ها پس از چنین اقراری، برای خدا شریک و همسر قائل می شوند.

گفتم: معنای آیه لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ... (۳) چشم ها او را در نمی یابند چیست؟

فرمود: ای ابو هاشم، تصور دل ها از [قدرت] دیدگان برتر است، زیرا می توانی [سرزمین] هند و سند و دیگر سرزمین هایی که ندیده و وارد آن نشده ای تصور کنی، اما با نگاه نمی توانی آن را ببینی. [در مورد خدای -عز و جل- این گونه نیست، زیرا حتی [تصور قلبی نمی توانند او را درک کند، چه رسد به این که دیدگان او را ببینند! (۴)]

ص: ۲۸۶

۱- (۱). الاحتجاج ۹/۱.

۲- (۲). عنكبوت/۶۱.

۳- (۳). انعام/۱۰۳.

۴- (۴). همان ۳۳۸/۲.

ج) نبوت

حسن بن عباس بن حریش از ابو جعفر علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: «قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إن أرواحنا و أرواح النبيين توافي العرش كل ليلة جمعه، فتصبح الأوصياء و قد زيد في علمهم مثل جم الغفير من العلم»؛ (۱)

جان ما و جان پیامبران هر شب جمعه به عرش می روند و چون اوصیا صبح کنند، دانش فراوانی بر دانش آنان افزوده می شود.

د) امامت

نیز از آن حضرت روایت شده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام به ابن عباس فرمود: شب قدر در هر سال [یک شب] است و در این شب امور (مقدرات) سال فرورستاده می شود که آن را متولیان است.

ابن عباس پرسید: [این متولیان] چه کسانی هستند؟

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: من هستم و یازده فرزند امام از نسل من. [آنان همگی] طرف صحبت [فرشتگان] هستند. (۲)

ابو هاشم جعفری از امام جواد علیه السّلام پرسید: «آیا در «محتوم» (آنچه باید بشود) برای خدا «بداء» حاصل می شود؟

فرمود: آری.

گفتیم: بیم آن داریم که در ظهور و قیام «قائم» (عجل الله تعالی فرجه) برای خدا بداء حاصل شود.

ابو جعفر علیه السّلام فرمود: [ظهور و قیام] قائم از وعده های الهی است و خدا در وعده اش خلاف نمی کند. (۳)

ص: ۲۸۷

۱- (۱). بصائر الدرجات/۱۳۲.

۲- (۲). کافی ۵۳۲/۱.

۳- (۳). نعمانی، الغیبه/۳۰۲.

نیز «بنان بن نافع» از ابو جعفر ثانی علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: [چون هریک از] ما امامان در شکم مادر شکل می گیرد و چهل روز بگذرد صد [ها] را می شنود و آن گاه که به چهار ماهگی برسد، خدای -عز و جل- کوه ها و برجستگی ها زمین را برمی دارد و بدین ترتیب دور [ترین نقطه] برای او نزدیک می شود و قطره بارانی، سودمند باشد یا زیانبار، از نظر او پنهان نخواهد ماند. (۱)

همچنین از «عمرو بن الفرّج الرّخجی» نقل است که: «در کنار دجله بودیم، به ابو جعفر علیه السّلام گفتم: شیعیان تو مدعی هستند که [منشأ] تمام آب های دجله و وزن آن را می دانی [چنین مطلبی درست است؟]

او فرمود: خدا می تواند دانستن حجم و وزن آن را به پشه ای بدهد؟

گفتم: آری می تواند.

او فرمود: من نزد خدا از یک پشه و از بیشتر خلق او گرامیترم [و از همین رو به دانستن حجم آب دجله سزاوارترم]. (۲)

۳. میراث فقهی

امام جواد علیه السّلام در مدت کوتاه زندگی خود بدون استثنا پرسش های فقهی را پاسخ دادند. در این جا مواردی از پاسخ ها را نقل می کنیم.

الف) از «ابو خدّاش مهری» نقل شده که: «شخصی بر علی [بن موسی] الرضا علیه السّلام وارد شده، سه پرسش از امام کرد و پاسخ آن ها را شنید، سپس به حضور ابو جعفر رسید و همان پرسش ها را مطرح کرد و همان پاسخی را شنید که از حضرت رضا علیه السّلام شنیده بود.

ص: ۲۸۸

۱- (۱). المناقب ۴۳۲/۲.

۲- (۲). بحار الانوار ۱۰۰/۵۰.

او می گوید: به ابو جعفر گفتم: فدایت گردم، ام ولدی دارم که از شیر پسرم کنیزک مرا شیر داده است. حال این کنیزک بر من حرام است [یا این که می توانم او را به همسری گیرم]؟

ابو جعفر علیه السلام فرمود: پس از گرفتن شیر خواره از شیر «رضاع» محقق نمی شود.

پرسیدم: نماز در حرمین [چگونه است]؟

فرمود: اگر خواهی قصر کن و اگر خواهی تمام بگزار.

گفتم: اگر خادم [خواجه شده] بر زنان وارد شود [چه حکمی دارد]؟

او رو به من کرد و مرا نزدیک خود خواند و فرمود: جز توانایی جنسی اش چیزی از او کاسته نشده [و نباید بر زنان وارد شود].

(۱)

ب) علی بن مهزیار می گوید: «در نامه ای خطاب به ابو جعفر، محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام نوشتم: فدایت شوم، پشت سر کسی که خدا را جسم می خواند و کسی که قائل به گفته «یونس بن عبد الرحمن» است نماز بگزارم؟

آن حضرت در پاسخ نوشت: پشت سر آنان نماز نگزارید، به ایشان زکات ندهید و از آنان بیزاری جوید که خدا از آنان بیزار است. (۲)

ج) شخصی از امام جواد علیه السلام پرسید: «ناخدای کشتی نماز را در کشتی شکسته بخواند؟

فرمود: نه، زیرا کشتی به منزله خانه اوست و از آن بیرون نمی رود». (۳)

د) صالح بن محمد سهل، متولی از سوی امام جواد علیه السلام بر موقوفه های قم، بر حضرت جواد علیه السلام وارد شد و گفت: «سرورم، ده هزار دینار [از عایدات موقوفه ها] هزینه [زندگی خود] کردم، مرا از این جهت حلال کن.

ص: ۲۸۹

۱- (۱). دلائل الإمامه/ ۲۰۶.

۲- (۲). امالی صدوق/ ۱۶۷.

۳- (۳). الثاقب فی المناقب ص ۲۰۹.

امام علیه السلام به او فرمود: تو را حلال کردم.

چون از نزد امام علیه السلام بیرون شد، آن حضرت به «ابراهیم بن هاشم» فرمود:

یکی از آنان اموالی را که حق آل محمد، یتیمان، مستمندان، بینوایان و در راه ماندگان این خاندان است، به غارت برده آن گاه می گوید: مرا حلال کن.

او چه می پندارد؟ می اندیشید که به او خواهم گفت: حلال نمی کنم؟ به خدا سوگند در روز قیامت خدای-عز و جل- درباره آن از آنان [که این گونه مال ضعیفان را به یغما می برند] بدون هیچ سستی بازخواست خواهد کرد». (۱)

ه) علی بن مهزیار گفت: «به ابو جعفر ثانی علیه السلام گفتم: در کلام خدا آمده است: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ؛ (۲) سوگند به شب چون پرده افکند و سوگند به روز چون جلوه گری آغازد» و در جای دیگر می فرماید: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ؛ (۳) سوگند به اختر چون فرود آید» و مانند آن [این چگونه سوگندی است؟].

فرمود: خدای-عز و جل- به هریک از آفریدگان که خواهد سوگند یاد می کند، اما خلق جز به خدای-عز و جل- نباید سوگند خورند». (۴)

و) امام جواد علیه السلام فرمود: «هرگاه دو تن در دین و حسب همسان باشند، برترین آن دو نزد خدای-عز و جل- کسی است که ادب پذیرتر باشد.

راوی می گوید: به حضرت گفتم: فدایت شوم، برتری چنین کسی را در میان مردم می دانم، اما فضیلت و برتری اش نزد خدا در چیست؟

فرمود: برتری او نزد خدا [از آن روست که] قرآن را آن گونه که نازل شده بخواند و آن گونه که باید [و بدون غلط لفظی] به درگاه خدا دعا کند، زیرا دعایی که چنین نباشد به سوی خدا-عز و جل- بالا نمی رود». (۵)

ص: ۲۹۰

۱- (۱). کافی ۵۴۸، ۱.

۲- (۲). لیل ۱/۲.

۳- (۳). نجم ۱/۱.

۴- (۴). من لا يحضره الفقيه ۳/۳۷۶.

۵- (۵). عده الداعی ۱۸/۱.

تاریخ از دیگر موضوع هایی بود که حضرت جواد علیه السلام بدان پرداخته و به سؤال ها پاسخ می داد.

الف) علامه مجلسی از مرحوم شیخ صدوق و او از حضرت عبد العظیم حسنی نقل کرده که گفت: «نامه ای به ابو جعفر ثانی علیه السلام نوشتم و در آن نامه از حضرتش جویای نام «ذو الکفل» [پیامبر] شدم. او- که درود خدا بر او باد- در پاسخ نوشت: خدای متعال یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر برانگیخت. از میان آنان سیصد و سیزده تن مرسل بودند که «ذو الکفل»- که درود خدا بر او باد- یکی از آنان است. او پس از سلیمان بن داوود علیه السلام می زیست و همانند داوود علیه السلام میان مردم داوری می کرد و جز برای خدا و در راه خدا خشم نمی گرفت. نامش «عویدیا» بود و هموست که خدای بلندمرتبه در کتاب خود از او نام برده، می فرماید: **وَ اذْكُرْ اِسْمَ اِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلُّ مِّنَ الْاَخْيَارِ؛ (۱)** و اسماعیل و یسع و ذو الکفل را به یاد آور [که همه از نیکانند]. (۲)

ب) مسعودی با اسناد خود از ابو جعفر ثانی، محمد بن علی الرضا علیه السلام و او از پدرش- که درود خدا بر آنان باد- نقل کرده است: «امیر المؤمنین علیه السلام به همراه فرزندش ابو محمد (امام حسن مجتبی) علیه السلام و سلمان فارسی وارد مسجد شد و [در جای خود] نشست و مردم گرد او فراهم آمدند. در همین حال مردی خوش سیما که تن پوش آراسته ای بر تن داشت وارد مسجد شد و به حضرتش سلام داد و نشست، آن گاه گفت: ای امیر المؤمنین، نزد تو آمده ام تا درباره سه

ص: ۲۹۱

۱- (۱). سوره ص/ ۴۸.

۲- (۲). بحار الانوار ۴۰۵/۱۳.

مسأله از تو بپرسم. اگر مرا از آن ها آگاه کنی می پذیرم که به حق جانشین رسول خدا هستی و در غیر این صورت، تو را با آنان (مدعیان جانشینی) همسان می دانم.

امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: هرچه می خواهی بپرس.

آن مرد گفت: چون انسان به خواب رود روح او به کجا می رود؟ انسان چگونه [مطلبی را] به یاد می آورد و فراموش می کند؟ و چگونه فرزند انسان به عموها و دایی ها شباهت پیدا می کند؟

امیر المؤمنین علیه السلام رو به ابو محمد علیه السلام کرد و فرمود: ای ابو محمد، پاسخ او را بده.

ابو محمد علیه السلام فرمود: چون انسان به خواب برود، روح او به باد می پیوندند و باد در فضا قرار می گیرد. زمانی که صاحب آن روح جنیبیده، آماده بیدار شدن شود، اگر خدای به روح اجازه بازگشت بدهد، باد خود را از فضا جدا کرده و روح خود را از باد جدا کرده و در نهایت روح به بدن صاحبش بازمی گردد و اگر خدا اجازه بازگشت ندهد آن باد روح را جذب کرده با خود می برد.

این که [پرسیدی] چگونه انسان فراموش می کند [بدان که] قلب (حافظه) انسان در ظرفی است و بر آن طبقی (سرپوشی) قرار دارد. پس هرگاه انسان به هنگام فراموشی خدا را یاد کند و بر محمد و خاندان او درود فرستد، آن سرپوش که در حکم پرده است به کناری رفته، دل روشن می شود و انسان آنچه را فراموش کرده، به یاد خواهد آورد و اگر پس از یاد خدا بر محمد و خاندان او درود نفرستد، آن حجاب و پرده همچنان بر دل او خواهد ماند و دل در تاریکی مانده، انسان چیزی را به یاد نخواهد آورد.

دیگر این که شباهت فرزند به عموها و دایی ها از آن روست که چون مرد

آهنگ همسر خود کند و با آرامش با او درآمیزد و نطفه در رحم قرار گیرد [در چنین حالتی] فرزند به پدر و مادرش شبیه خواهد بود و اگر با ناآرامی با همسر خود درآمیزد، این ناآرامی بر نطفه اثر خواهد گذارد. حال اگر این ناآرامی عصب [شباهت به] عموها را دربر گیرد، فرزند شبیه عمو خواهد بود و اگر عصب [شباهت به] دایی را تحت تأثیر قرار دهد، فرزند به دایی شبیه خواهد شد.

آن مرد گفت: گواهی می دهم و همچنان گواهی خواهم داد که: خدا یگانه است و خدایی جز او نیست و نیز گواهی می دهم که بر این گواهی استوار خواهم بود که محمد فرستاده خداست و تو [ای امیر المؤمنین] وصی و جانشین او هستی و حجت او را برپا می داری و تو [ای حسن و علی هستی] او برادرت حسین و وصی پدرت و وصی تو و پس از تو برپادارنده حجت او خواهد بود و علی بن الحسین، امام پس از حسین و محمد بن علی، امام پس از او خواهد بود و جعفر بن محمد پس از پدرش امام و برپادارنده امر خدا و حجت او خواهد بود و موسی بن جعفر پس از پدرش برپادارنده امر خدا خواهد بود و علی بن موسی پس از پدرش برپادارنده امر خدا خواهد بود و محمد بن علی پس از پدرش برپادارنده امر خدا خواهد بود و محمد پس از پدرش برپادارنده امر خدا خواهد بود و حسن بن علی پس از پدرش برپا دارنده امر خدا خواهد بود.

و گواهی می دهم که مردی از فرزندان حسین بن علی که نباید نام او برده شود، بلکه به کنیه خوانده می شود، آن زمان که خدا خواهد امر [قیام] او را آشکار می کند و او زمین را همچنان که پر از بیداد و ستم شده باشد، آکنده از عدل خواهد کرد. [سپس خطاب به امیر المؤمنین گفت:] «السلام علیک یا امیر

المؤمنين و رحمه الله و برکاته». آن گاه آن جا را ترک گفت.

امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش فرمود: ای ابو محمد، به دنبال او برو و بنگر به کجا می رود.

[امام] حسن بن علی در پی او روان شد و چون آن مرد پا از مسجد بیرون نهاد، ناگهان ناپدید شد. حسن بن علی نزد پدر بازگشت و او را از ماجرا آگاه کرد. امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای ابو محمد، آیا او را می شناسی؟

گفت: خدا و رسولش و امیر المؤمنین او را بهتر می شناسند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: او خضر پیامبر بود. (۱)

ج) ابو جعفر مشهدی با اسناد از ابو جعفر ثانی علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله سلمان را برای انجام کاری نزد فاطمه (س) فرستاد. سلمان می گوید: بر در سرای فاطمه (س) ایستادم و سلام دادم. دیدم که فاطمه (س) قرآن می خواند و آسیای دستی، به تنهایی در حال چرخش بود و کسی در آن جا حضور نداشت. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتم و به حضرتش گفتم: ای رسول خدا، فاطمه را دیدم که قرآن می خواند و آسیا به خودی خود در حال چرخش بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله لبخندی زد و فرمود: ای سلمان، خدای متعال قلب و تمام جوارح دخترم فاطمه را از ایمان و یقین لبریز کرد و او خود را برای بندگی و فرمانبرداری خدا وقف کرد. از این رو خدا فرشته ای به نام «دوفائیل» و به نقلی «رحمت» برای او فرستاد تا آسیا را به حرکت درآورد [و بدین ترتیب] حضرت حق کار دنیا و آخرت او را کفایت کرد. (۲)

د) «حافظ ابو نعیم» روایت کرده است: «احمد بن اسحاق از ابراهیم بن نائله

ص: ۲۹۴

۱- ((۱)). اثبات الوصیه/۱۵۷.

۲- ((۲)). الثاقب فی المناقب (خطی)/۱۹۹ و با(اندکی تفاوت) دلائل الامامه/۴۸.

و او از جعفر بن محمد بن مزید برای ما نقل کرد که گفت: در بغداد بودم.

محمد بن منده بن مهربزذیه می گفت: مایلی تو را نزد ابن الرضا (امام جواد) علیه السلام ببرم؟

گفتم: آری.

با محمد نزد او رفته سلام دادیم و در حضور او نشستیم. آن حضرت این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را خواند که فرموده بود: «إن فاطمه أحصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار»؛ فاطمه علیها السلام دامن خود را پاک نگاه داشت و از همین رو خدا فرزندان او را بر آتش [دوزخ] حرام گرداند.

آن گاه گفت: «خاص للحسن و الحسین رضی الله عنهما»؛ [این ویژگی و ذریه بودن] تنها به حسن و حسین - که خدا از آنان خشنود باد - اختصاص دارد. (۱)

ه) نیز با اسناد از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرد که گفت: «به ابو جعفر، محمد بن علی الرضا علیه السلام گفتم: گروهی از مخالفان شما مدعی هستند: از آن رو مأمون پدرت را «رضا» نامید که به ولایت عهدی رضایت داده [و بدان خشنود] بود.

ابو جعفر علیه السلام فرمود: به خدا دروغ گفته، فسق و گناه ورزیده اند. [این گونه نیست که می گویند، بلکه خدا - عز و جل - او را رضا خواند که در آسمان مورد رضایت خدا بود و در زمین مورد رضای پیامبر خدا و امامان پس از او بود.

گفتم: آیا هیچ یک از پدران تو مورد رضایت خدا و پیامبرش قرار نداشتند؟

فرمود: همین طور است.

ص: ۲۹۵

۱- (۱)). اخبار اصفهان ۲۰۶/۱ و ۲۴۲؛ تاریخ بغداد ۵۴/۳ و الوفيات ۳۱۵/۳.

گفتم: چرا از میان آنان فقط پدر تو رضا خوانده شده است؟

فرمود: از آن رو که مخالفان دشمن، همانند موافقان دوستدار او در مورد حضرتش رضامند بودند، در حالی که هیچ یک از پدران من از چنین موقعیتی برخوردار نبودند و از همین رو رضا خوانده شد». (۱)

۵. طب در میراث امام جواد علیه السلام

اشاره

امامان معصوم علیه السلام به لطف داده های خدای عز و جل - و گشودن درهای غیب بر روی آنان و نیز بهره مند شدنشان از نور الهی، در تمام عرصه های دانش از جمله طب سرآمد بودند و امام جواد علیه السلام نیز از این اصل مستثنا نبود.

آنان این دانش را از خدای منان به الهام گرفته و از دانش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ارث برده بودند. ایشان بیماران را گاهی با قرآن، دعا، حرز و صدقه درمان می کردند، زمانی به آنان فرمان می دادند تا برای رهایی از بیماری ها بهداشت را رعایت کنند و زمانی دیگر با گیاهان و داروها که تأثیر بسزایی در بهبود بیماران داشت، آنان را درمان می کردند. این بزرگواران بدون این که از امکاناتی که امروز با آن آشنا هستیم برخوردار باشند، بیماری ها را می شناختند و دانش و آگاهی گسترده ای در شناخت بیماری ها و تأثیر مستقیم داروها بر بیماری داشتند.

آنچه جالب توجه است این که چندین قرن پس از روزگاران آن بزرگواران دانش نوین پزشکی پا به عرصه وجود گذارد و با امکانات گسترده ای که در اختیار دارد به حقیقت روایاتی که از امامان معصوم علیه السلام در زمینه پزشکی آمده، پی برد، بلکه بسیاری از آن روایات را مورد استفاده قرار داد. به عنوان مثال

ص: ۲۹۶

می توان از حجامت و فصد (رگ گشودن) نام برد که دانش پزشکی روز آن را در درمان بیماری یا درمانی مکمل برای رسیدن به سلامتی و تندرستی راه کاری اساسی می داند و این بهترین گواه بر ادعای ماست.

بسیاری از دانشمندان و خاورشناسان در تحقیقات و مطالعات خود حقایق و اخبار رسیده از آن معصومان علیه السّلام را پذیرفته، یکصد آیه... کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا...؛ (۱) بخورید و بیاشامید، و [لی] زیاده روی نکنید را جامع اصول طب دانسته اند.

به جاست به اختصار تعریفی از فصد و حجامت داشته باشیم. در روزگاران گذشته، عمل فصد به وسیله نیستر و با گشودن رگ انجام می شد، اما امروزه و با وجود امکانات پیشرفته، این کار به وسیله سرنگ و از طریق ورید انجام می گیرد. مقدار خونی که در فصد گرفته می شود ۳۰۰-۵۰۰ میلی لیتر است و باید این عمل خیلی سریع صورت گیرد و در نهایت از مقدار خون می کاهد و باید خون جدید تولید شود. در مقابل فصد که خون هرچه باشد - خواه سالم خواه غلیظ و فاسد - گرفته می شود، عمل حجامت قرار می گیرد که با ابزار مکنده، خون غلیظ و ناسالم را از مویرگهای گسترده در بدن می گیرند.

در این روش، بدن انسان مقدار اندکی از خون را از دست داده و در عوض حجامت، گردش خون را فعال کرده، آن را از زواید موجود در خون پاک می کند و آن سان که فصد باعث ضعف بدن می شود، نیست. از دیرباز حجامت به عنوان ضرورتی موسمی و راه کاری موفق برای پیشگیری از سکته قلبی، لخته شدن خون و پاره شدن رگ های مغز به کار می رفته است.

ص: ۲۹۷

این شیوه درمانی در روایات معصومان علیه السلام نیز جایگاه والایی دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حجامت فرموده است: «علیکم بالحجامه، لا یتبغ الدم بأحدکم فیقتله»؛ (۱) بر شما باد به حجامت [کردن و هشیار باشید] مبادا خون بر یکی از شما سرکشی کند که [در آن حال] او را می کشد.

جالینوس نیز در باب خطرهایی که از خون متوجه انسان می شود گفته است: «خون تو برده توست و بسا که برده آقای خود را می کشد. پس [با فصد مهار] آن را آزاد کن و اگر آن را سالم و پاک یافتی مهارش نما».

البته احادیث و مطالب زیادی درباره حجامت و خواص آن در دست است. زالو از دیگر وسایل خون گیری است. این کرم آبی در درمان موضعی بسیاری از گونه های لخته شدن خون در بدن، اهمیت فراوانی دارد، زیرا زالو بنا به غریزه اش، تنها خون فاسد را از بدن مکیده، همزمان هوا را به زیر پوست می فرستد.

عمل فصد در موارد زیر کاربرد دارد:

۱. به هنگام افت عملکرد بطن چپ قلب که به آماس کردن دیه و در نهایت سختی تنفس می انجامد؛

۲. فشار بالای خون در مغز به دلیل غلظت خون؛

۳. افزایش گویچه های نوع اول خون؛

۴. احتقان در ریه.

عمل فصد بر روی رگ های مشخصی انجام می شود، مانند: رگ «زاهر» و رگ «اکحل». همچنین براساس روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان

ص: ۲۹۸

معصوم علیه السّلام آمده است، برای فصد زمان خاصی معین کرده اند. حجامت نیز در مواضع خاصی از بدن صورت می گیرد، مانند: فرق سر و گودی میان دو شانه که برای این نوع خون گیری نیز از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السّلام زمان خاصی معین شده است. در این جا شماری از روایات حجامت و فصد را مرور می کنیم:

ابن شهر آشوب در کتاب «معرفه ترکیب الجسد» از حسین بن احمد تمیمی نقل کرده است که گفت: «روایت شده است: ابو جعفر ثانی علیه السّلام در روزگار مأمون فصدکننده ای را طلبید و به او فرمود: رگ زاهر مرا بگشا و مرا فصد کن.

آن مرد گفت: ای سرورم، چنین رگی را نمی شناسم و نام آن را نیز نشنیده ام.

ابو جعفر علیه السّلام جای فصد را به او نشان داد و چون آن مرد رگ را گشود آبی زرد از رگ جریان گرفت و طشت (پیمانه) پر شد. در این هنگام حضرت به او فرمود: رگ را نگاه دار، سپس دستور داد طشت را خالی کردند.

حضرت از مرد خون گیر خواست تا رگ را رها کند و این بار از نوبت قبلی [زردابه] کمتری خارج شد. آن گاه ابو جعفر علیه السّلام به او فرمود: رگ را ببند و چون رگ را بست، ابو جعفر، صد دینار به او داد.

آن مرد دینارها را گرفته و نزد «یوحنا بن بختیشوع» (۱) رفت و ماجرای

ص: ۲۹۹

۱- (۱). یوحنا بن بختیشوع، پزشک برادر معتمد بود و در سال ۸۹۳ م/ ۲۷۹ ق. به عنوان اسقف موصل بدان سامان فرستاده شد. این تاریخ با زمان حیات امام جواد علیه السّلام و تاریخ شهادت آن حضرت که در ۲۲۰ ق. فاصله زیادی دارد. ظاهراً باید طبیب مورد اشاره در متن، جبرئیل بن بختیشوع بن جرجیس، پزشک مأمون باشد که در سال ۸۲۸ م/ ۲۱۲ ق. چشم از جهان فرو بست. خاندان بختیشوع همگی طبیب، نسطوری و از مردم جندی شاپور بودند. آنان حدود سه قرن به خلیفگان عباسی خدمت کردند. جرجیس بن جبرئیل و بختیشوع بن جبرئیل شهرت بسزایی یافتند.

فصد ابو جعفر علیه السّلام را با او در میان گذاشت. ابن بختیشوع گفت: به خدا سوگند، از روزی که با علم طب آشنا شده ام نام چنین رگی را نشنیده ام، اما اسقفی کهنسال وجود دارد شاید بتوان در آن زمینه از او چیزی به دست آورد و اگر او پاسخی نداشته باشد دیگر کسی را نمی شناسم که در این باب به ما کمک کند.

آن گاه هر دو نزد او رفته ماجرای فصد ابو جعفر علیه السّلام را برای او باز گفتند. او مدتی سر فروافکند، سپس سر برداشت و گفت: این مرد [که چنین چیزی را از وی نقل می کنید] پیامبر یا نواده پیامبر است. [\(۱\)](#)

رجال کشی، در باب شرح حال علی بن جعفر علیه السّلام عموی امام جواد علیه السّلام ضمن بیان ماجرای بالا آورده است: «چون طیب نزدیک شد تا رگ امام جواد علیه السّلام را بگشاید، علی بن جعفر علیه السّلام به امام جواد علیه السّلام گفت: سرورم، اول رگ مرا بگشاید تا پیش از شما درد تیزی تیغ را در خود حس کنم».

درمان تب نوبه و تب ربع

[\(۲\)](#)

۱. از «حسین بن شاذان» روایت شده است که گفت: «ابو جعفر علیه السّلام برای ما گفت: از پدرش ابو الحسن الرضا علیه السّلام درباره درمان تب نوبه پرسیدند، ایشان فرمود: [آمیخته] عسل و شونیز (سیاه دانه) تهیه کرده سه [پیمانه از آن] خورده شود که تب را ریشه کن می کند و این دو (عسل و شونیز) خجسته هستند.

خدای متعال درباره عسل می فرماید: ... يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهِمْ شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ... [\(۳\)](#) از درون [شکم] آنان، شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون

ص: ۳۰۰

۱- (۱). مناقب ۴۹۵/۳؛ بحار الانوار ۵۷/۵۰؛ حدیث ۳۱ و مدینه المعاجز/۵۳۳/حدیث ۶.

۲- (۲). تب نوبه یک روز در میان و تب ربع هر چهار روز یک بار به سراغ فرد می آید.

۳- (۳). نحل/۶۹.

می آید. در آن، برای مردم درمانی است».

رسول گرامی اسلام فرمود: شونیز، جز [بیماری] «سام» هر دردی را درمان می کند.

پرسیدند: ای رسول خدا، [بیماری] «سام» کدام است؟

حضرت فرمود: مرگ است.

آن گاه فرمود: طبع این دو (عسل و شونیز) نه گرم است، نه سرد و نه به دیگر طبیعت ها [ی سودایی، بلغمی و...] متمایل است و هر جا قرار گیرند (هر کسی آن را بخورد) شفا خواهند بود. (۱)

۲. همچنین از او نقل شده است که گفت: «ابو جعفر علیه السلام برای ما از پدرش ابو الحسن (۲) نقل کرد که فرمود: بهترین چیز برای [درمان] تب ربع این است که بیمار فالوذج (فالوده- حلویایی که از آرد و آب و عسل فراهم آید) که زعفران آن زیاد باشد بخورد و در آن روز چیز دیگری نخورد». (۳)

درمان یرقان (زردی)

محمد بن یحیی از محمد بن عیسی و او از علی بن مهزیار نقل کرده است که گفت: «با ابو جعفر علیه السلام همسفر شدم. حضرتش «قطاه» (مرغی شبیه فاخته و

ص: ۳۰۱

۱- (۱). رجال کشی/۶۵؛ وسائل الشیعه ۷۶/۱۷-حدیث ۱۵ (به نقل از: همان)؛ بحار الانوار ۱۰۰/۶۲-حدیث ۲۳ و ص ۷۲۷-حدیث ۳.

۲- (۲). در متن کلمه «ثالث» آمده که به قرینه سند حدیث پیشین و این که امام جواد علیه السلام از فرزندش امام هادی علیه السلام (ملقب به ابو الحسن ثالث) روایت نکرده است تصحیف «ثانی» است. از دیگر سو حسن بن شاذان با امام رضا علیه السلام مکاتبه داشته است. بنابراین روایت کرده این شاذان از ابو الحسن ثالث درست به نظر نمی رسد و احتمال که «ثانی»، «ثالث» شده باشد وجود دارد. نک: معجم رجال الحدیث ۳۶۷/۴.

۳- (۳). رجال کشی/۶۵ و بحار الانوار ۱۰۰/۶۲-حدیث ۲۴ (به نقل از: همان).

قمری که طوقی بر گردن دارد) پخته ای آورد و فرمود: این [مرغ] مبارک و خجسته است و پدرم آن را خوش می داشت و می پسندیدند. او برای درمان بیماری یرقان، قطاه کباب شده تجویز می کرد». (۱)

درمان باد پلید (سکنه عضلانی)

احمد بن ابراهیم بن ریحان از «صبح بن محارب» نقل کرده است که گفت:

«نزد ابو جعفر ابن الرضا علیه السلام بودم. گفته شد که «شیب بن جابر» گرفتار باد پلید گشته و صورت و چشمانش کج شده است. ابو جعفر علیه السلام فرمود: «پنج مثقال قرنفل (گل میخک) در ظرفی قرار داده، دهانه آن را محکم ببندند و آن را گل اندود کنند. اگر فصل تابستان باشد یک روز و چنانچه زمستان باشد دو روز در آفتاب قرار دهند. آن گاه قرنفل را از آن ظرف خارج کرده، کاملاً بسایند، سپس با آب باران بیامیزند به گونه ای که قوام یابد. آن گاه بیمار به پشت بخوابد و از خمیر قرنفل بر ناحیه بیمار شده بمالند و بیمار همچنان باید بماند تا خمیر قرنفل خشک شود و چون چنین شد، خدای-جل و علا-بیماری را از او برخواهد گرفت و بیمار به اذن خدا به بهترین وضعیت [طبیعی] خود باز خواهد گشت.

صبح می گوید: یارانمان شتابان نزد شیب بن جابر رفته، مزده درمان [پذیری] را به او دادند. او نیز به همان صورتی که دستور داده شده بود عمل کرده و به یاری خدا به بهترین حالات خود باز گشت». (۲)

ص: ۳۰۲

۱- (۱). کافی ۳۱۲/۶ حدیث ۵؛ بحار الانوار ۴۳/۶۵ حدیث ۲ (به نقل از: همان) و وسائل الشیعه ۱۷/۳۳ حدیث ۲.

۲- (۲). کافی ۸۱/۶؛ بحار الانوار ۱۸۶/۶۲، حدیث ۲ (به نقل از: همان) و مستدرک الوسائل ۱۶/۴۴۶ حدیث ۱۱.

محمد بن یحیی از محمد بن عیسی از علی بن مهزیار نقل کرده است که گفت: «کنیز کی داشتم که در نوبتی، خون عادت ماهانه اش بند نمی آمد و در آستانه مرگ قرار گرفت. ابو جعفر علیه السلام فرمود تا سویق (حلیم) عدسی به او خورانده شود و چون سویق به او داده شد، خونریزی اش متوقف گردید و سلامت خود را بازیافت». (۱)

درمان سردی معده و تپش قلب

از «محمد بن علی ذنجویه» (یا رنجومه) طیب نقل شده است که گفت:

«عبد الله بن عثمان برای ما نقل کرد که: از سردی معده و تپش قلب به ابو جعفر، محمد بن علی بن موسی علیه السلام شکایت بردم، حضرت فرمود: تو را چه می شود که داروی جامع پدرم را نادیده گرفته ای؟

گفتم: ای پسر رسول خدا، این دارو کدام است؟

فرمود: تمام شیعیان، آن را می شناسند.

گفتم: مولای من، من نیز یکی از آنان هستم دستور تهیه آن را به من بده تا

ص: ۳۰۳

۱- (۱). کافی ۳۰۷/۷ حدیث ۲، و وسائل الشیعه، ۱۰/۱۷ حدیث ۲ (به نقل از: همان). از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «سویق عدس، تشنگی را فرو می نشاند، معده را تقویت می کند، شفای هفتاد درد است، صفرا را از بین می برد و درون را خنک می کند. هرگاه امام صادق علیه السلام به سفر می رفت سویق عدس با خود می برد و هرگاه یکی از اطرافیان و خدمت امام علیه السلام دچار غلیان (بالا رفتن فشار) خون می شد، به او می گفت: سویق عدس بخورد که غلیان خون را آرام می کند و حرارت بدن را فرو می نشاند. مرحوم مجلسی در توضیح این حدیث آورده است: ...سویق عدس به دو دلیل حرارت و صفرا را فرو می نشاند: یکی از جهت کاستن دما در مزاج های گرم و دیگری به جهت کاهش فشار خون است که از جریان آن در عروق می کاهد و از همین رو خون حیض را- که در حدیث آمده است- بند می آورد (بحار ۶۳/۶۶).

خود آن را به کار گیرم و به دیگر مردم نیز بدهم.

حضرت فرمود: زعفران، عاقرقرحا، سنبل، قاقله، بنگ، خربق سفید و فلفل سفید به مقدار مساوی و ابرفیون (فریبون) دو برابر تهیه کرده، ساییده به صورت نرم درآورده، از پارچه ای ابریشمین گذرانده، صاف کنید، سپس با دو برابر وزن آن ها عسل تصفیه شده مخلوط کنید. چنانچه از این معجون به اندازه یک حب با آب زیره (۱) به کسی که از سردی معده و تپش قلب رنج می برد خورانده شود، به اذن خدا شفا خواهد یافت». (۲)

درمان درد سنگ (کلیه و مثانه)

«محمد بن حکام» از «محمد بن النضر» (معلم فرزندان امام جواد) نقل کرده است که گفت: از درد سنگ [کلیه یا مثانه] نزد امام جواد علیه السلام شکایت بردم.

حضرتش فرمود: وای بر تو، چرا از داروی جامع پدرم غافل می؟

گفتم: سرورم، طریقه تهیه آن را به من بیاموز.

فرمود: این دارو را داریم. آن گاه کنیزکی را فراخواند و فرمود: ای کنیزک، ظرف سفالین سبز رنگ را نزد من بیاور.

کنیزک ظرف را حاضر کرد و آن حضرت به اندازه یک حب از محتویات ظرف را درآورد و به من فرمود: این حب را با آب سداب (اسفند- سداب کوهی) یا آب ترب پخته بخور که از این بیماری شفا خواهی یافت». (۳)

ص: ۳۰۴

۱- (۱). طبیعتی گرم دارد و قولنج و بادهای شکم را برطرف می کند. چنانچه در سرکه خیس و خورده شود، عادت خوردن گل و خاک را از بین می برد. در روایت است: هر چیزی که وارد شکم شود تغییر حالت می دهد، جز زیره که تأثیرگذار بوده و تأثیر نمی پذیرد [الطب فی الکتاب و السنه/ ۱۴۷].

۲- (۲). ر.ک: مستدرک عوالم العلوم و المعارف ۳۶۱/۲۳-۳۶۸.

۳- (۳). ر.ک: مستدرک عوالم العلوم ۳۸۵/۲۳-۳۷۰ (بخش امام محمد بن علی الجواد) علیه السلام.

محمد بن النضر گفت: آن حب را با آب سداب خوردم به خدا سوگند، تا به امروز از جهت سنگ دردی در خود حس نکرده ام». (۱)

۶. دعا و نیایش در میراث امام جواد علیه السلام

اشاره

آنچه در این میان ارائه می شود، مجموعه ای گرانسنگ از دعا و نیایش هایی است که امام جواد علیه السلام از پدران بزرگوارش و آنان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و حضرت ختمی مرتبت آن ها را از خدای عز و جل دریافت کرده است که می توان آن ها را «صحیفه امام جواد علیه السلام» دانست. سید بن طاووس با اسناد خود از ابو جعفر بن بابویه از ابراهیم بن محمد بن حارث نوفلی روایت کرده است که گفت: «پدرم - که خادم محمد بن علی جواد علیه السلام بود - برای من نقل کرده، گفت: هنگامی که مأمون، دختر خود را به همسری ابو جعفر، محمد بن علی جواد علیه السلام در آورد، ابو جعفر علیه السلام به مأمون نوشت: برای هر زنی مهر و صدافی است که از دارایی شوهر گرفته می شود. خدا اموال و دارایی ما را در آخرت قرار داده و در آن جا برای ما اندوخته است و اموال شما را در دنیا مقرر فرموده و گنجینه آن در این جهان است.

از این رو «الوسائل الی المسائل» (وسیله های رسیدن به نیازها و خواسته ها) را صدق دخترت قرار می دهم. [این صدق] مجموعه، مناجات هایی است که پدرم آن را به من داد و گفت: از پدرش موسی گرفته است و پدرش گفته است آن را از پدرش جعفر گرفته و او گفته، آن را از پدرش محمد و ایشان گفته است از پدرش علی بن الحسین دریافت داشته و او گفته

ص: ۳۰۵

۱- (۱). بحار الانوار ۲۴۹/۶۲/حدیث ۱۱ و مستدرک الوسائل ۴۶۵/۱۶/حدیث ۲۵.

است که از پدرش حسین بن علی دریافت کرده و او گفته از برادرش حسن بن علی دریافت کرده است. او نیز گفته است که آن را از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام دریافت کرده است و آن حضرت گفته است آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده است و آن حضرت فرمود: جبرئیل آن را به من داد و گفت: ای محمد،... خدای صاحب عزت، تو را سلام رسانده، می فرماید: این [دعاها] کلیدهای گنجینه دنیا و آخرت است. از این رو آن ها را وسیله خود برای رسیدن به خواسته ها و نیازهایت قرار ده که [هم به وسیله این ها] به خواسته هایت خواهی رسید. مبادا آن ها را وسیله رسیدن به نیازهای دنیایی قرار دهی که از بهره ات در آخرت کم خواهد شد. این ها ده وسیله [برای رسیدن به ده خواسته] است که [می توانی] درهای خواسته های خویش را با آن بکوبی و نیازهای خود را بخواهی و به آن ها برسی. و اینک نسخه ای از آن [را پیش رو داری]:

۱. نیایش برای طلب خیر

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم إن خيرتك فيما استخرتك فيه تنيل الرغائب، و تجزل المواهب، و تغنم المطالب، و تطيب المكاسب، و تهدي إلى أجمل المذاهب، و تسوق إلى أحمد العواقب، و تقى مخوف النوائب.

اللهم إني أستخيرك فيما عزم رأبي عليه، و قادنني عقلي إليه، فسهّل اللهم منه ما توّعّر، و يسّر منه ما تعسّر، و اكفني فيه المهم، و ادفع عني كلّ ملّم، و اجعل يا ربّ عواقبه غنما، و مخوفه سلما، و بعده قربا، و جذبه خصبا.

و أرسل اللهم إجابتي، و أنجح طلبتي، و اقض حاجتي، و اقطع عني عوائقها، و امنع عني بوائقها، و اعطني اللهم بالنجاح، و خصّني به بالصلاح، و أرني أسباب الخيره فيه واضحه،

و أعلام غنمها لائحته، و اشد خناق تعسرها، و أنعش صريع تيسرها.

و بين اللهم ملتبسها و أطلق محتبسها، و مكن اسبها حتى تكون خيره مقبله بالغنم مزيله للغرم، عاجله للنفع، باقيه الصنع، إنك مليء بالمزيد، مبتدئ بالجد؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان. بار خدایا، در آنچه از تو طلب خیر کردم، خیری برای من خواستی (گزیدی) که به وسیله آن خواسته های والا- به دست می آید، موهبت ها و دهش را فراوان می کند، و به سوی بهترین فرجام ها پیش می فرستد و از مصیبت های مخوف و هولناک ایمن می گرداند.

بار خدایا، در چیزی که رأی من بر آن تعلق گرفته و خرد من به سوی آن روانم ساخته، از تو طلب خیر می کنم، پس [خداوندا،] آنچه از آن ناهموار است هموار گردان، و سختی های آن را آسان نما، و مهم آن را [که از من بر نیاید] خود کفایت فرما، و هر مصیبت و بلا را از من دور ساز و- بار الها- فرجام آن را سود بخش، بیم آن را به ایمنی، دوری آن را نزدیک و بی حاصلی آن را به باروری مبدل فرما.

بار خدایا، سؤال مرا اجابت فرما، و درخواست مرا به ثمر برسان نیازم را بر آورده گردان، و موانع آن ها را از سر راه من بر گیر و بدبختی های آن را از من دور ساز. بار خداوندا، پرچم فیروزی را به دستم ده، و در آنچه از تو طلب خیر کردم، خیرم عطا کن، و در آنچه به درگاه تو دعا کردم، فراوانی عطایم نما، و آنچه [در رسیدن آن] به تو امید بسته ام مرحمت فرما و- بار خداوندا- آن ها را با پیروزی قرین گردان، و با صلاح و نیکی ویژه اش نما، و اسباب خیر را در آن ها به روشنی به من بنمایان، و نشانه های بهره مندی را در آن ها آشکار گردان، و ستیز و خشم سختی های آن را در بند کش و آسانی از پای در آمده آن را سرزندگی ببخش.

بار خداوندا، موارد تردید آمیز و آمیخته به سردرگمی آن را روشن، و [آن دسته از] نعمت های در بند شده را آزاد نما، و بنیان آن را استواری و استحکام بخش تا خیری باشد که با

غنیمت و سودمندی روی آورد و بدهی ها را بزداید، آن سان که سودش زود هنگام و وجودش پایدار باشد که تو با افزون دهی [بندگانت را از نعمت ها] سرشار می کنی و در بخشش آغاز گری.

۲. نیایش برای طلب درگذشتن از لغزش ها

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم إن الرجاء لسعه رحمتك أنطقني باستقالتك و الأمل لأنا تكت، و رفقك شجعني على طلب أمانك و عفوك، ولى يا ربّ ذنوب قد واجهتها أوجه الانتقام، و خطايا قد لاحظتها أعين الاصطلام، و استوجبت بها على عدلك أليم العذاب، و استحققت باجتراحها مبير العقاب، و خفت تعويقها لإجابتي، و ردها إياي عن قضاء حاجتي، و إبطالها لطبتي، و قطعها لأسباب رغبتى، من أجل ما قد أنقض ظهري من ثقلها، و بهظني من الإستقلال بحملها، ثمّ تراجعت ربّ إلى حلمك عن الخاطئين، و عفوك عن المذنبين، و رحمتك للعاصين، فأقبلت بثقتي متوكّلا- عليك، طارحا نفسى بين يديك، شاكيا بشئ إليك، سائلا ما لا أستوجبه من تفرّيج همّ، و لا أستحقه من تنفيس الغمّ، مستقيلا لك إياي، واثقا مولاي بك.»

اللهمّ فامنن علىّ بالفرج، و تطوّل بسهولة المخرج، و ادلّنى برأفتك على سمت المنهج، و أزلقنى بقدرتك عن الطريق الأعوج، و خلّصنى من سجن الكرب بإقالتك، و اطلق اسرى برحمتك، و ظلّ علىّ برضوانك، و جدّ علىّ بإحسانك، و أقلّنى عثرتى، و فرّج كربتى، و ارحم عبرتى، و لا تحجب دعوتى، و اشدّد بالاقاله أزرى، و قوّ بها ظهري، و أصلح بها أمرى، و أطلّ بها عمرى، و ارحمنى يوم حشرى و وقت نشرى، إنك جواد كريم، غفور رحيم»؛

به نام خداوند بخشایشگر مهربان بار خداوند، امید به رحمت گسترده ات و آرزوی [بهره مندی از] بردباری ات [زبان] مرا به خواستن گذشت از تو گویا ساخت، و بردباری ات مرا

به طلب امان و گذشتت تشویق و ترغیب کرد.

بار پروردگارا، گناهانی دارم که انواع انتقام پیش رو دارد، و لغزش هایی از من سرزده است که از دیدگان بنیان سوز پنهان نمانده است و هم از این جهت و براساس داوری عادلانه ات سزاوار عذاب دردناک هستم، و به دلیل ارتکاب چنین گناهان و لغزش هایی مستحق کیفر نابودکننده می باشم. [هم با بودن این گناهان که] سنگینی آن کمرم را شکسته و مرا از کشیدن بار آن ها خسته کرده، ترس آن دارم که اجابت [دعای] من به تأخیر افتد، و مانع برآورده شدن حاجتم گردد، و خواسته هایم را باطل (بی اثر) گرداند و رشته رسیدنم به خواهش هایم را بگسلد، اما هنگامی که به بردباری ات در مورد خطا کاران، و گذشتت از گناه کاران، و رحمت نسبت به عصیانگران نگریستم، با اعتماد و وثوق بر تو توکل کرده به سویت آمدم، و خویش را در درگاه تو افکندم (قرار دادم)، و از اندوهم به تو شکایت آوردم، و برطرف شدن اندوهی که مستحق آن نیستم و گشایش غصه ای که نه سزاوار آنم از تو می خواهم [و هم] به درگاه تو درخواست گذشت می کنم و از تو درخواست گذشت دارم و به تو-ای سرورم-اعتماد و وثوق دارم.

بار خداوندا، با گشایش بر من منت گذار، و با آسان گرداندن راه نجات، بر من تفضل فرما، و با مهربانی ات به راه [راست] هدایتیم نما، و با قدرت خود از [پیمودن] راه کج بازم دار، و با گذشتت از زندان اندوه رهایی ام بخش، و به رحمت مرا از بند اسارت و ارهان، و با رضایت خویش بر من تنعم کن، و با احسانت مرا از وجودت بهره مند ساز، و از لغزش هایم درگذر، و گرفتاری ام را برطرف فرما، و بر اشک [ندامت من] ترحم نما، و دعایم را ناشنیده مگیر، و با توبه پذیری ات پشتم را استوار و محکم ساز، و کارم را به سامان آر، و عمرم را دراز گردان و آن گاه که [در قیامت] مرا زنده کنی، بر من ترحم کن که تو بخشنده با کرامت و آمرزنده و مهربان هستی.

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم اني اريد سفرا فخر لي فيه، و أوضح لي فيه سبيل الرأى، و فهمنيه، و افتح عزمي بالإستقامه، و اشملني في سفرى بالسلامه، و أفدني جزيل الحظ و الكرامه، و اكلائي بحسن الحفظ و الحراسه، و جنبني اللهم وعثاء الأسفار، و سهّل لي حزونہ الأوعار، و أطولى بساط المراحل، و قرب منى بعد نأى المناهل، و باعدنى فى المسير بين خطى الرواحل، حتى تقرب نياط البعيد، و تسهّل و عور الشديد.

و لّقى اللهم فى سفرى نجاح طائر الواقيه، و هبنى فيه غنم العافيه، و خفير الإستقلال، و دليل مجاوزه الأهوال، و باعث وفور الكفايه، و سانح خفير الولايه، و اجعله اللهم سبب عظيم السلم حاصل الغنم.

و اجعل الليل على ستر من الآفات، و النهار مانعا من الهلكات، و اقطع عني قطع لصومه بقدرتك، و احرسنى من وحوشه بقوتك، حتى تكون السلامه فيه مصاحبتى، و العافيه مقاربتى، و اليمن سائقى، و اليسر معانقى، و العسر مفارقى، و الفوز موافقى، و الأمان مرافقى، إنك ذو الطول و المنّ، و القوه و الحول، و أنت على كلّ شىء قدير، و بعبادك بصير خبير»؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان. بار خداوندا، آهنگ سفر دارم، پس در این سفر برای من خیر مقرر فرما، و راه درست را برای من آشکار و مرا با آن آشنا ساز، و عزم [سفر] مرا با استقامت بگشا، و در سفرم سلامت را همراه من فرما، و از بهره و کرامت فراوانت بر من ارزانی دار، و در نگهبانی و حفاظت نیکویت حفظم نما، و -بار خداوندا- از سختی ها و ناهنجاری های سفر دورم دار، و سختی و ناهمواری دشت ها را بر من آسان گردان، و راه طولانی را برای من درنورد، و دوری آبشخور را برای من نزدیک نما، و گام های مرکب ها را بلند کن تا مقصد دور را نزدیک و ناهنجاری های سخت [سفر] را آسان فرمای.

بار خداوند، خجستگی سفرم را به من الهام فرما، و در آن از عافیت و سلامت بهره مند نما و ایمنی ام ده، و راه گذشتن از هراس ها به من بنمایان، و وسایل بی نیازی کامل بر من ارزانی دار و فرخنده [طایر] نگهبان به من عطا فرما.

بار خداوند، این سفر را وسیله سلامت سترگ و سودمند قرار ده، و شب را برای من پوششی از آفت ها، و روز را مانعی از هلاکت ها گردان، و گزند راه زنان را به قدرت خود از من بازدار، و با توان خود از ددگان مرا محافظت فرما تا این که در این سفر، سلامت، مرا همراهی کند، و تندرستی و عافیت، در کنارم باشد، و سعادت و خجستگی مرا به پیش برد، و سختی ها از من دوری جویند، و پیروزی با من باشد و امنیت و امان قرین من گردد که تو صاحب لطف و حول و قوت هستی و تو بر هر چیز توانا و از [حال] بندگانت آگاه و بینایی.

۴. نیایش در طلب روزی

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم أرسل عليّ سجال رزقك مدارا، و أمطر عليّ سحائب إفضالك غزارا، و أدم غيث نيلك إليّ سجالا، و أسبل مزيد نعمك عليّ خلتي إسبالا، و أفقرني بجودك إليك، و أغنني عمّن يطلب ما لديك، و داو داء فقري بدواء فضلك، و أنعش صرعه عيلتي بطولك، و تصدّق عليّ إقلاله بكثره عطائك، و عليّ اختلاله بكريم جائك، و سهّل ربّ سبيل الرزق اليّ، و ثبت قواعده لديّ، و بّجس لي عيون سعته برحمتك، و فجر أنهار رغد العيش قبلي برأفتك، و أجدب أرض فقري، و أخصب جدب ضرّي، و اصرف عنيّ في الرزق العوائق، و اقطع عنيّ من الضيق العلائق، و ارمني من سهم الرزق اللهم بأخصب سهامه، و أحميني من رغد العيش بأكثر دوامه، و اكسني اللهم سراويل السعه، و جلايب الدّعه فإني يا رب منتظر لإنعامك بحذف المضيق، و لتطولك التعويق، و لتفضلك بازاله التقتير، و لوصول حبلي بكرمك بالتيسير.

و أمطر اللهم عليّ سماء رزقك بسجال الدّيم، و أغنني بعوائد النّعم، وارم مقاتل

الاقْتَار مَنِّي، وَاَحْمَلْ كَشْفَ الضَّرِّ عَنِّي عَلَيَّ مَطَايَا الْاِعْجَالِ، وَاَضْرِبْ عَنِّي الضِّيْقَ بِسَيْفِ الْاِسْتِيْصَالِ، وَاَتَحْفَنِي رَبِّ مَنْكَ بِسَعَةِ الْاِفْضَالِ، وَاَمِدْ دُنِي بِنَمُوِّ الْاَمْوَالِ، وَاَحْرَسْنِي مِنْ ضَيِّقِ الْاِقْلَالِ. وَاَقْبِضْ عَنِّي سَوْءَ الْجَذْبِ، وَاَبْسُطْ لِي بِسَاطَ الْخَصْبِ، وَاَسْقِنِي مِنْ مَاءِ رِزْقِكَ غَدَقًا، وَاَنْهَجْ لِي عَمِيمَ بَذَلِكَ طَرَقًا، وَاَفَاجِنِّي بِالثَّرْوَةِ وَالْمَالِ، وَاَنْعَشْنِي بِهَذَا مِنَ الْاِقْلَالِ، وَاَصْبِحْنِي بِالْاِسْتِظْهَارِ، وَاَمْسِنِي بِالْمَكْنِ مِنَ الْيَسَارِ، اِنَّكَ ذُو الطُّوْلِ الْعَظِيْمِ، وَالْفَضْلِ الْعَمِيْمِ، وَالْمَنْ الْجَسِيْمِ وَاَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيْمُ»؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان. بار خداوندا، روزی فراوانت را پی در پی بر من فرو فرست، و ابرهای نعمت را پربار بر من بباران، و باران عطایت را بر من فراوان و پردوام گردان، و نعمت افزون خود را بر کاستی و ناداری ام روان گردان، و با جود و بخشش، مرا نیازمند خود ساز، و از جویندگان داشته هایت بی نیازم نما، و درد مستمندی ام را با فضل خود درمان کن، و با قدرت خویش ناتوانی ام را در [کشیدن بار گران] عایله مندی ام توانایی بخش، و با فراوانی عطایت و دهش های کریمانه ات بر ناداری ام تصدق فرما.

و-پروردگارا-راه رسیدن روزی به سوی مرا هموار کن، و پایه های آن را استوار نما، و چشمه های رحمت را برای من به جوشش در آر، و با مهربانی ات جویندگان زندگی خوش و توأم با آسایش را برای من روان گردان، و زمین بینوایی ام را خشک و خشکسالی سختی هایم را به باروری و پرحاصلی مبدل فرما، و موانع رسیدن روزی ام را از میان برگیر و تنگنانهایی که در انتظار من است از من بازگیر.

خداوندا، پربارترین تیرهای روزی را به سوی من روانه نما، و زندگی ام را با آسایش پردوام همراه ساز، و-بار خداوندا-تن پوش گشایش و آسایش بر اندام من بیوشان که- خداوندا-در انتظارم تا تنگناها به وسیله انعام تو، و تأخیرها به قدرت تو و تهی دستی ام به فضل برطرف شود و به کرم آسایش و آسانی را دریابم.

بار خداوندا، باران پردوام از آسمان روزی ات بر من فروریز، و با نعمت های در رسیده ات

مرا بی نیاز گردان، و تنگ دستی ام را آماج تیر نابودی قرار ده، و گرفتاری ها و سختی های مرا زود برطرف فرما، و با شمشیر از بن برکننده، تنگناها را از [زندگی] من ریشه کن نما، و -پروردگارا -دهش های گسترده ات را به من ارمغان ده، و با رشد و فزونی یافتن اموال، مرا مدد کن، و مرا از [گزند] تنگناهای کاستی حفظ فرما.

[بار خداوند،] ابدی نداری را از من بازگیر و زیرانداز پرحاصلی و فراوانی را برای من بگستران، و از آب روزی ات، گوارایم بنوشان، و راه های آن ها را برای من بنمایان، و ثروت و مال غیر منتظره ای برای من مقدر فرما و به وسیله آن مرا از کاستی [رهایی ده و] توان بخش، و با حمایت [خویش] روز مرا آغاز کن و به وسیله گشایش و وسعت مرا توانایی عطا فرما که تو صاحب قدرت سترگ و فضل فراگیر و نعمت های بزرگ هستی و بخشنده کریمی.

۵. نیایش در پناه بردن به خدا

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم إني أعوذ بك من ملمات نوازل البلاء، و أهوال عظام الضراء، فأعدني رب من صرعه البأساء، و احجبنى من سطوات البلاء، و نجنى من مفاجأه النقم و أجرنى من زوال النعم و من زلل القدم، و اجعلنى اللهم فى حياطه عزك، و حفاظ حرزك من مباحته الدوائر، و معاجله البوادر.

اللهم رب، و أرض البلاء فاحسفها، و عرصه المحن فارجفها، و شمس النوائب فاكسفها، و جبال السوء فانسفها، و كرب الدهر فاكسفها، و عواقب الامور فاصرفها، و آوردنى حياض السلامه، و احملنى على مطايا الكرامه، و اصحبنى بإقاله العثره، و اشملنى بستر العوره.

وجد على يا رب بالائتك، و كشف بلائك، و دفع ضرائك، و ادفع عنى كلاكل عذابك، و اصرف عنى أليم عقابك، و أعدنى من بوائق الدهور، و أنقذنى من سوء عواقب الامور، و احرسنى من جميع المحذور.

و اصدع صفات البلاء عن أمری، و اشلل یده عنی مدی عمری، إنک الربّ المجید، المبدیء المعید، الفعّال لما ترید؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان. بار خدایا، از بلاهای مصیبت بار و هول سختی های بزرگ به تو پناه می برم، پس-پروردگارا- مرا از پای در افتادن به وسیله بیچارگی و بینوایی در پناه گیر، و از چیرگ بلا محفوظم دار، و از خشم ناگهان در رسیده نجاتم ده، و از زوال نعمت ها و لغزش قدم پناهم ده و-بار خدایا- از بلاهای ناگهانی مرا در حصار عزت و حفاظ حمایت قرار ده.

بار خدایا، پروردگارا، سرزمین بلا [خیز] را [در زمین] فرو بر، و عرصه محنت ها و اندوه ها را بلرزان، و خورشید مصیبت ها را دچار کسوف (خاموشی) کن، و کوه های بدی را در هم کوب، و پریشانی روزگار را برطرف نما، و موانع [پیشرفت] امور را بزد، و مرا بر حوض (آبشخور) های سلامت وارد گردان، و بر مرکب های کرامت سوار نما، و گذشت از لغزش ها را بر من ارزانی دار و بدی هایم را بپوشان.

بار پروردگارا، نعمت هایت را بر من ارزانی دار، و بلایت را از من بگیر، و فشار طاقت سوز عذابت را از من دور کن، و کیفر سختت را از من بازگیر، و از بدبختی های روزگار در پناهم گیر، و از بدفرجامی نجاتم ده و از تمام خطرها مرا محافظت فرما.

بار خدایا، بلا-را از امور من بگیر، و دست [تطاول] آن را در تمام عمرم از من کوتاه فرما که تو پروردگار ستوده، آغاز گر و بازگرداننده ای و آنچه خواهی همان کنی.

۶. نیایش در طلب توبه

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم إني قصدت إليك بإخلاص توبه نصوح، و تثبيت عقد صحيح، و دعاء قلب قريح و إعلان قول صريح. اللهم فتقبل مني مخلص التوبه، و إقبال سريع الأوبه، و مصارع تخشع الحوبه. قابل ربّ توبتي بجزيل الثواب، و كريم المآب، و

حَطَّ العِقَاب، و صرف العذاب، و غنم الإياب، و ستر الحجاب. و امح اللهم ما ثبت من ذنوبي، و اغسل بقبولها جميع عيوبي، و اجعلها جاليه لقلبي، شاخصه لبصيره لبي، غاسله لدرني، مطهره لنجاسه بدني، مصححه فيها ضميري، عاجله إلى الوفاء بها بصيرتي.

و اقبل يا ربّ توبتي، فأنها تصدر من اخلاص نيتي، و محض من تصحيح بصيرتي، و احتفال في طويّتي و اجتهاد في نقاء سريرتي، و تثبيت لائباتي، مسارعه إلى أمرك بطاعتي.

و اجلّ اللهم بالتوبه عنّي ظلمه الإصرار، و امح بها ما قدّمته من الأوزار، و اكسني لباس التقوى، و جلايب الهدى، فقد خلعت ربق المعاصي عن جلدي، و نزعت سربال الذنوب عن جسدي، مستمسكا ربّ بقدرتك، مستعينا على نفسي بعزّتك، مستودعا توبتي من النكث بحضرتك، معصما من الخذلان بعصمتك مقارنا به لا حول و لا قوة الا بك»؛

به نام خداوند بخشایشگر مهربان. بار خداوندا، با توبه نصوص خالص، و عزمی استوار و از سر اعتقاد، و دعایی از دل خون چکان و با سخن و بیانی صریح، آهنگ تو کرده ام. بار خدایا، توبه خالص، و بازگشتن زود هنگام و [عذر] از پای افتادنم را در برابر گناه از من بپذیر، و توبه مرا با پاداش فراوانت، بازگشت گناه گرامی، فرو ریختن کیفر، دور کردن عذاب و بهره و غنیمت بازگشتن و پوشش حجاب ستاری ات پاداش ده.

بار خدایا، آنچه از گناهان من ثبت شده است، پاک فرما، و با پذیرش [زدودن] آن، تمام عیب های مرا بشوی، و [توبه از] آن را مایه جلا- و صفای دل من قرار ده، و هم به وسیله آن بصیرت خودم را تیز نما، و آن را شوینده چرک [معنوی] من و پاک کننده آلودگی اندامم گردان، و وجدانم را به وسیله آن تصحیح فرما (در مسیر درست قرار ده)، آن سان که بصیرتم را به وفا [ی به پیمان تو] اشتابان کند.

بار خداوندا، توبه ام را بپذیر که از نیت خالص من، و از عمق بصیرت راه یافته من، و از

عنایت و توجه اندیشه و تلاش من در پاک گرداندن نهانم، و تثبیت توبه و شتافتن به سوی فرمان تو [که] با فرمانبرداری از تو [محقق می شود] بر آمده است.

بار خداوند، با [پذیرش] توبه [ام] تاریکی اصرار [بر گناه و لغزش] را از من بر طرف فرما، و به وسیله آن، کوله بارهای گناه که پیشتر فراهم آورده ام پاک گردان، و جامه پرهیزگاری و هدایت بر اندامم بپوشان که به یقین، خویش را از کمند معاصی رهانیده ام، و تن پوش گناهان را از تن برگرفته ام و - بار خدایا - در این راه به تو تمسک جست، به وسیله عزت و استواری ات بر نفس خویش یاری می خواهم و توبه ام را از شکستن به ساحت سپرده ام و از خوار شدن به پناه گاه [امن] تو پناه برده ام خود را قرین [این پناه] قرار داده ام که قدرت و توانی جز به وسیله تو [و اتکای بر قدرت تو] نباشد.

۷. نیایش در طلب حج

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم ارزقني الحج الذي فرضته علي من استطاع إليه سبيلا، و اجعل لي فيه هاديا و إليه دليلا، و قُرب لي بعد المسالك. و أعني على تأديه المناسك، و حرّم يا حرامى على النار جسدى، و زد للسفر قوتى و جلدى، و ارزقني ربّ الوقوف بين يديك، و الإفاضه إليك و اظفرني بالنجح بوافر الربح.

و اصدرنى رب من موقف الحج الأ-كبر إلى مزدلفه المشعر، و اجعلها زلفه إلى رحمتك، و طريقا إلى جنّتك، و وقفنى موقف المشعر الحرام، و مقام وقوف الإحرام، و أهلى لتأديه المناسك، و نحر الهدى التوامك بدم يشجّ، و أوداج تمجّ، و إراقه الدماء المسفوحه، و الهدايا المذبوحه، و فرى أوداجها على ما أمرت، و أتنفّل بها كما و سمت.

و احضرنى اللهم صلاه العيد، راجيا للوعد، خائفا من الوعيد، حالقا شعر رأسى و مقصّيرا، و مجتهدا فى طاعتك، مشمرا، راميا للجمار، بسبع بعد سبع من الأحجار، و أدخلنى اللهم عرصه بيتك و عقوتك و أولجنى محلّ أمنك و كعبتك، و مشاكيك و

سؤالك

ص: ۳۱۶

و وفدك و محاويجك، وجد علىّ اللهم بوافر الأجر، من الإنكفاء و التّفرو، و اختم اللهم مناسك حجّی، و انقضاء عَجّی بقبول منك لی، و رأفه منك بی یا ارحم الراحمین»؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان. بار خداوندا، حجّی را که بر توانمندان و آنان که بتوانند بدان راه یابند واجب گردانیده ای، روزی ام فرما، و برای من در آن هدایتگری و به سوی آن رهنمایی قرار ده، و دوری راه ها را برای من نزدیک فرما، و بر انجام مناسک، یاری ام ده، و با احرام [بستنم] آتش [دوزخ] را بر اندامم حرام گردان، و برای [این] سفر بر توان و بردباری ام بیفزا، و- پروردگارا- وقوف در درگاهت و روانه شدن به سوی حضرتت را روزی ام نما و مرا با سودمند شدن از بهره های فراوان پیروز گردان.

و- پروردگارا- مرا از موقف حج اکبر به مزدلفه مشعر باز گردان و آن را نزدیک شدن به سوی رحمت خویش و راهی به سوی بهشت قرار ده. [بار خداوندا،] وقوف در مشعر الحرام و درک مقام عرفات را ارزانی ام دار، و مرا شایستگی ادای مناسک و قربانی کردن شتران کوهان برآمده ای که رگ های گردنشان سخت خون فشان باشد (کنایه از سلامت قربانی) و [دیگر] قربانی هایی که [در راه تو و] آن سان که فرمان داده ای قربانی کنم و آن گونه که مشخص فرموده ای بر [مقدار واجب] قربانی کردن بیفزایم.

بار خدا یا، در حالی توفیق حضور در نماز عیدم عطا فرما که به وعده هایت امید داشته و از وعید (کیفر دادنت) بیمناک باشم. سرتراشیده و تقصیر کرده، در طاعتت کوشا باشم، و کمر همت بسته جمرات را یکی پس از دیگری [هریک] با هفت سنگ رمی کنم.

بار خداوندا، مرا در عرصه خانه امن و کعبه ات وارد کن، و در شمار سائلان، نیازمندان، میهمانان و آن کسانی که به سوی تو شکایت می آورند، قرار ده. و- بار خدا یا- پاداش فراوانت را بر من عنایت فرما تا از واژگونی (به رو در افتادن) و گریز [از حریمت] بازم داری. بار خداوندا، فرجام مناسک حج و تلبیه های بلند آوای مرا با قبول خویش و مهرورزی ات به من رقم زن، ای مهربانترین مهربانان.

۸. نیایش برای برطرف شدن ستم

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم إن ظلم عبادك قد تمكّن في بلادك، حتّى أمات العدل، و قطع السبل، و محق الحق، و أبطل الصدق، و أخفى البرّ، و أظهر الشرّ، و أحمد التقوى، و أزال الهدى، و أزاح الخير، و أثبت الضير، و أنمى الفساد، و قوى العناد، و بسط الجور، و عدى الطور.

اللهم يا ربّ لا- يكشف ذلك الّا- سلطانك، و لا- يجير منه إلّا امتنانك، اللهم ربّ فابتر الظلم، و بتّ حبال الغشم، و أحمد سوق المنكر، و أعزّ من عنه ينزجر، و احصد شأفه أهل الجور، و ألبسهم الحور بعد الكور.

و عجل اللهم إليهم البيات، و أنزل عليهم المثالات، و أمت حياه المنكر، ليؤمن المخوف، و يسكن الملهوف، و يشبع الجائع، و يحفظ الضائع، و يأوى الطريد، و يعود الشريد، و يغنى الفقير، و يجار المستجير، و يوقّر الكبير، و يرحم الصغير، و يعزّ المظلوم، و يذلّ الظالم، و يفرّج المغموم، و تنفّج الغمّاء، و تسكن الدهماء، و يموت الإختلاف، و يحيى الإئتلاف، و يعلو العلم، و يشمل السلم، و يجمع الشتات، و يقوى الإيمان، و يتلى القرآن، إنك أنت الديان، المنعم المّنان؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان. بار خداوندا، ستم بندگانت سراسر زمین را فراگرفته است، آن سان که عدل را میرانده، و راه ها را بریده، و حق را از میان برده، و صدق و درست کرداری را باطل و منسوخ کرده، و نیکی را پنهان و بدی را آشکار نموده، و [فروغ] پرهیزگاری را خاموش و هدایت را زایل ساخته، و خیر را برچیده و بدبختی و بیچارگی را گسترانده، و فساد را رشد داده، و خودسری و سرکشی را قوت بخشیده، و جور و ستم را بسط داده و [در این راه] از حد در گذشته است.

بار خداوندا، آن [ستم] را جز سلطان و قدرت تو نتواند برطرف سازد، و جز لطف و

منت تو، پناهگاهی از آن نباشد. بار خداوند، پروردگار، ستم را در هم شکن و رشته های خود کامگی را بگسل، و بازار منکر [و کارهای ناشایست] را بی رونق فرما، و آن که از آن دوری می کند، عزیز دار و بنیاد ستمکاران را از ریشه برکن، و پس از فراوانی نعمت، جامه ناداشتن ها بر اندام شان بپوشان.

بار خداوند، [آن گاه که در خوابند] عذاب شبانه، شتابان بر آنان فرو فرست و بدبختی ها بر ایشان نازل گردان، و منکر را بمیران تا ترسیده دل ایمنی یابد، و مصیبت زده و اندوه دیده قرار و آرامش گیرد، و گرسنگان سیر شوند، و [حقوق و حرمت] بی کسان حفظ شوند، و رانده شده [از شهر و دیار] پناه یابد، و آواره از خانه و دیار گریخته [به سامان خود] باز گردد، و مستمند بی نیاز شود، و پناه خواه در پناه [امن] قرار داده شود، و بزرگسالان مورد احترام قرار گیرند و خردسالان از ترحم و مهرورزی برخوردار شوند، و ستمدیده عزت و استواری یابد و ستمگر خوار گردد، و اندوه ها زدوده و دل تنگی ها برطرف شوند، و آزمون های سخت از پای درافتند، و اختلاف ها نابود شوند، و دوستی و الفت جان گیرد، و دانش برتری یابد، و صلح و سلامت فراگیر شود، و پراکندگی ها به جمعیت بدل شود، و ایمان، جان و قدرت گیرد، و قرآن خواننده [و بدان عمل] شود، به یقین تو همان پاداش دهنده ای که عملی را تباه نکنی و منعم بسیار نعمت دهنده ای.

۹. نیایش در شکر خدای متعال

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم لك الحمد على مردّ نوازل البلاء، و توالى سبوغ النعماء، و ملمات الضراء، و كشف نوائب الأواء.

و لك الحمد ربّ على هنيئ عطاءك، و محمود بلائك، و جليل آلائك، و لك الحمد على إحسانك الكثير، و جودك الغزير، و تكليفك اليسير، و دفعك العسير.

و لك الحمد يا ربّ على تثيرك قليل الشكر، و إعطائك وافر الأجر، و حطّك مثل

الوزر، و قبولك ضيق العذر، و وضعك باهض الإصر، و تسهيلك موضع الوعر، و منعك مفتح الأمر. و لك الحمد على البلاء المصروف، و وافر المعروف، و دفع المخوف، و إذلال العسوف.

و لك الحمد على قلّه التكليف، و كثره التخفيف، و تقويه الضعيف، و إغاثة اللهيف، و لك الحمد رب على سعه إمهالك، و دوام إفضالك، و صرف أمهالك، و حميد أفعالك، و توالى نوالك. و لك الحمد على تأخير معاجله العقاب، و ترك مغافسه العذاب، و تسهيل طريق المآب، و إنزال غيث السحاب إنك المّان الوهاب؛

به نام خداوند بخشایشگر مهربان. بار خداوندا، بر پیشگیری ات از فرو رسیدن بلاهای سخت، پیاپی رسیدن نعمت های کاملت، [بازداشتن از] رسیدن بدبختی های درهم پیوسته و برطرف کردن دشواری های درهم شکننده، تو را سپاس گفته، ستایش را مختص تو می دانم.

بار خدایا، بر داده های گوارایت، آزمون های ستوده ات و نعمت های سترگ تو را می ستایم.

[بار خداوندا،] بر احسان فراوانت، جود سرشارت، تکلیف اندکت و بر سختی هایی که [از همگان و ما] دور می سازی تو را سپاس می گویم.

بار خداوندا، از این که سپاس و شکر اندک [ما را] بسیار گردانده، و پاداش فراوان می دهی، و بار سنگین وزر (گناه) را از دوش [ما] برمی داری، و بهانه های بی بهای ما را می پذیری، و گناه از پای درآورنده را [از ما] برمی گیری، و ناهمواری ها را هموار می کنی و [رسیدن] گرفتاری های ترس بار را منع می کنی، تو را می ستایم و سپاس می گویم.

خداوندا، بلایی [که به فرمان تو از ما] رانده و دور شده، و بسیاری نیکی های [تو بر ما]، و دفع [حوادث] ترسناک و خواری [که از سوی] استمگر [برای ما تدارک شده بود و تو آن را باز گرداندی شایسته سپاسی]، تو را می ستایم.

بار خداوندا، اندک تکلیف می فرمایی، و بسیار سبک می گیری، و ضعیف و ناتوان را قوت و توان می بخشی، و به فریاد اندوه زده می رسی، [پس بر تمام این لطف ها] تو را

می ستایم. پروردگارا، بسیار مهلت می دهی، و پیاپی انعام می کنی، و مکر خود را دور می سازی [بر تمام این ها و نیز بر] افعال ستوده است و دهش و عطای فراوانت تو را می ستایم.

بار خداوندا، در کیفر کردن نمی شتابی، و عذاب ناگهانی را وامی نهی، و راه بازگشت را هموار نموده ای، و باران ابرها [رحمت] را فرو می فرستی، پس تو را [شایسته ستایش می یابم و] می ستایم که تو صاحب نعمت های فراوان و بسیار بخشنده هستی.

۱۰. نیایش برای طلب حاجت

«بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم جدير من امرته بالدعاء أن يدعوك، و من وعدته بالإجابة أن يرجوك. ولي اللهم حاجه قد عجزت عنها حيلتي، و كلت فيها طاقتي، و ضعفت عن مرامها قوتي، و سؤلت لي نفسي الأماره بالسوء، و عدوى الغرور الذي أنا منه مبتلى، أن أربغ فيها إلى ضعيف مثلي، و من هو في النكول شكلي، حتى تداركتني رحمتك، و بادرتنى بالتوفيق رأفتك، ورددت عليّ عقلي بتطوّلك، و ألهمتني رشدی بتفضّلك، و أحييت بالرجاء لك قلبي، و أزلت خدعه عدوى من لبي، و صحّحت بالتأميل فكري، و شرحت بالرجاء لإسعافك صدري، و صوّرت لي الفوز ببلوغ ما رجوته، و الوصول الي ما أمّلته فوقفت اللهم ربّ بين يديك سائلا لك، ضارعا إليك، واثقا بك، متوكّلا عليك في قضاء حاجتي، و تحقيق امّيتي، و تصديق رغبتى.

اللهم و أنجحها بأيمن النجاح و اهدها سبيل الفلاح، و اشرح بالرجاء لإسعافك صدري، و يسّر في أسباب الخير أمرى، و صوّر إليّ الفوز ببلوغ ما رجوته بالوصول إليّ ما أمّلته.

و وقّنى اللهم في قضاء حاجتى ببلوغ امّيتي، و تصديق رغبتى، و أعذنى اللهم بكرمك من الخيبه و القنوط، و الأناه و التشييط بهنّىء إجابتك و سابغ موهبتك. اللهم إنك ملئى بالمنايح الجزيله، و فى بها، و أنت على كلّ شىء قدير و بكل شىء محيط و بعبادك

به نام خدای بخشایشگر مهربان. بار خداوند، شایسته است آن که به دعا فرمانش داده ای، تو را بخواند و آن که وعده اجابتش داده ای به تو امید بندد.

و من-ای پروردگارا- حاجتی دارم که در برآورده ساختن آن ناتوان مانده ام، و در [تحمل] آن طاقتم طاق شده، و در رسیدن به آن توانم به ضعف و سستی گراییده، و نفس فرمان دهنده به بدی ها و دشمن فریبکاری که گرفتارش هستم، مرا می فریبد که به درمانده و ضعیفی همچون خود روی [نیاز] برم، اما-خداوند-رحمتت به فریاد می رسید، و مهربانی ات، ناگهان توفیق را همراه من، و به عنایت خویش خردم را به من بازگرداندی، و به تفضلت، راهم را به من نمودی، و با امیدواری ام به خودت دل مرا زندگی بخشیدی، و نیرنگ دشمنم را [که خردم را اسیر کرده بود] از خردم زدودی، و با [واداشتم] به [اندیشیدن فکر مرا تصحیح نمودی، و با امیدواری] ام [به کمک حضرتت سینه ام را گشادگی عطا فرمودی، و رسیدن به آنچه بدان امید داشتم برای من رقم زدی. پس-بار خدایا- در محضرت ایستاده، از تو خواهنده ام، و به درگاه تو تضرع و زاری می کنم، و بر تو اعتماد دارم و در برآمدن نیاز و آرزوم و [نیز] تحقق خواسته ام بر تو توکل می کنم.

بار خدایا، حاجت مرا با خجسته ترین فیروزی ها برآورده فرما، و در راه رستگاری و سعادت قرارم ده، و با امیدواری به مددت سینه ام را گشادگی بخش، و کارم را در امور خیر آسان گردان و با رسیدن به آنچه آرزو دارم، دست یابی به امیدم را برایم محقق فرما.

بار خداوند، با برآوردن حاجتم، مرا به خواسته ام برسان و آن را تحقق بخش و به کرم و با اجابت گوارا و موهبت های کامل خود، مرا از نومیدی و نامرادی و دلسرد شدن در پناه گیر.

خداوند گارا، تو صاحب بخشش های فراوان هستی، و [چون وعده دهی] بدان وفا کنی، و تو بر هر چیز توانایی و به هر چیز احاطه داری، و از بندگانت آگاهی و [اعمال آنان را] می بینی.

حسن بن علی بن شعبه حرانی در باب مواعظ ابو جعفر جواد علیه السلام احادیث مرسله ای دارد که به شرح زیر بیان می شود:

۱. مردی به ابو جعفر جواد علیه السلام گفت: مرا سفارش (موعظه) کن. امام علیه السلام فرمود: «توسد الصبر، و اعتنق الفقر، و ارفض الشهوات و خالف الهوی، و اعلم أنك لن تخلو من عين الله، فانظر كيف تكون»؛ (۱)

صبر را بالش خود قرار ده، با فقر هم آغوش باش، شهوت ها (تمایلات) را بران، با هوای [نفس] خود مخالفت کن و بدان که از چشم خدا دور نیستی و آن گاه بین چسان باید باشی.

۲. آن حضرت فرمود: خدای عزّ و جلّ - به یکی از پیامبران خود وحی فرمود: «أما زهدك في الدنيا فتعجلك الراحة، و أما انقطاعك إلى فيعزّزك بي، و لكن هل عادت لي عدوا و واليت لي وليا؟» (۲)

اما زهدورزی ات در دنیا، آسایش را به تو ارزانی می کند و بریدن از هر چیز و پیوستن به من، مایه عزت تو خواهد بود. آیا برای [خشنودی] من با دشمن [من] دشمن ورزیده یا با دوست [من] دوستی نموده ای؟

۳. در خبر است که بنه ای از جامه های گران قیمت برای امام جواد علیه السلام فرستاده شد. در میان راه مورد دست اندازی و دزدی قرار گرفت. آورنده محموله، نامه ای به امام علیه السلام نوشت و حضرتش را از ماجرا آگاه کرد. امام علیه السلام به خط خود نوشت: «إن أنفسنا و أموالنا من مواهب الله الهیئته و عواریه المستودعه، یمتّع بما متّع منها فی سرور و غبطه، و یاخذ ما أخذ منها فی أجر و حسبه. فمن غلب

ص: ۳۲۳

۱- (۱). تحف العقول/۳۳۵.

۲- (۲). همان جا.

جزعه علی صبره حبط أجره و نعوذ بالله من ذلك؛^(۱)

جان ها و اموال ما از مواهب و دهش های گوارای الهی و امانت او [در دست ما] است که [ما را با] بخشی از آن ها در شادمانی ها بهره مند می کند و آنچه از آن [اموال و جان] ها ستانده [و ربوده] شود اجر و پاداشی دارد. بنابراین هرکسی [در مصیبت ها] آیتابی اش بر صبوری اش چیرگی یابد، پاداش خود را بر باد داده است و از چنین امری به خدا پناه می بریم.

۴. نیز فرموده است: «من شهد أمرا فکرها کان کمن غاب عنه، و من غاب عن أمر فرضیه کان کمن شهده»؛^(۲)

هرکس شاهد امری (کاری پسندیده یا ناپسند) باشد و آن را ناخوش دارد، چنان است که از آن دوری جسته است و هرکسی امری را نبیند، اما از آن خوشود باشد، چنان است که آن را دیده [و در آن شریک] باشد.

۵. همچنین فرمود: «من أصغی إلى ناطق فقد عبده، فإن کان الناطق عن الله فقد عبد الله، و إن کان الناطق ینطق عن لسان إبلیس فقد عبد إبلیس»؛^(۳)

هرکس به سخن گوینده ای گوش فرا دهد، سر به بندگی او نهاده است. حال اگر گوینده سخن خدا را بازگوید، شنونده بندگی خدا کرده و اگر گوینده، سخنان شیطان [پسندانه] بر زبان آورد، شنونده، شیطان را بندگی کرده است.

۶. در روزی که ابو جعفر علیه السلام با ام الفضل دختر مأمون ازدواج کرد، ابو هاشم جعفری به حضرتش گفت: برکت این روز بس فراوان و بزرگ است!

امام علیه السلام فرمود: ای ابو هاشم، برکات خدا در این روز برای ما بزرگ و فراوان گردید؟!

گفتم: آری، سرورم. درباره این روز چه بگویم؟

ص: ۳۲۴

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). همان/۳۳۶.

۳- (۳). همان جا.

فرمود: خیر و خوبی بگو که همان به تو خواهد رسید.

گفتم: چنین خواهم کرد سرورم.

امام علیه السلام فرمود: بنابراین در راه راست قرار خواهی گرفت و جز خیر و نیکی نخواهی دید. (۱)

۷. امام علیه السلام در نامه ای خطاب به یکی از دوستان خود نوشت: «أما هذه الدنيا فإننا فيها مغترفون، و لكن من كان هواه هوى صاحبه و دان بدینه فهو معه حيث كان، و الآخرة هي دار القرار»؛ (۲)

ما در این دنیا جرعه نوشانیم، ولی هر کس که خواسته همنشین و دوست خود را بخواهد و از دین او پیروی کند، هر جا که [شخص پیروی شده] باشد، پیرو نیز با او خواهد بود و [بدان که] آخرت منزلگاه ماندگاری و قرار است.

۸. همچنین امام جواد علیه السلام فرمود: «تأخير التوبة اغترار، و طول التسوية حيرة، و الاعتلال على الله هلكه، و الإصرار على الذنب أمن لمكر الله فلا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون (۳) - (۴)»

به تأخیر انداختن توبه، خود فریبی است، بسیار تسویف کردن (توبه را به فردا و فرداها واگذاردن) سرگشتگی است، [در کارهای ناپسند و سستی در کارها] برای خدا بهانه آوردن، تباهی است و اصرار بر گناه، خود را ایمن دانستن از مکر خداست [که حضرت حق در این باره فرموده است]: «جز مردم زیانکار [کسی] خود را از مکر خدا ایمن نمی داند».

۹. نقل شده است: ساربانان امام جواد علیه السلام را از مدینه به کوفه برد. با این که آن حضرت چهارصد دینار به ساربان داده بود، اما او درباره مزد خود با ابو جعفر سخن گفت. حضرت فرمود: «سبحان الله، أما عملت أنه لا ينقطع المزيد

ص: ۳۲۵

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). همان/۴۵۶.

۳- (۳). همان جا.

۴- (۴). اعراف (۷)/۹۹.

من الله حتى ينقطع الشكر من العباد؟» (۱)

خدای منزله است. هیچ می دانی که دهش های فراوان خدا زمانی قطع می شود که بندگان [اش] دست از شکر [نعمت های الهی] کردن بردارند؟

۱۰. نیز فرموده است: «إظهار الشيء قبل أن يستحکم مفسده له»؛ (۲)

آشکار کردن چیزی (کاری) پیش از استواری اش مایه تباهی آن است.

۱۱. همچنین می فرماید: «المؤمن يحتاج إلى توفيق من الله، و واعظ من نفسه، و قبول ممن ينصحه»؛ (۳)

مؤمن به سه چیز نیازمند است: توفیقی که از سوی خدا رسد، پنددهنده درونی و نصیحت پذیری از کسی که او را نصیحت کند.

۱۲. شیخ مفید با اسناد خود از علی بن مهزیار، از بکر بن صالح نقل می کند که گفت: داماد من به ابو جعفر ثانی علیه السلام نوشت: پدرم ناصبی و بداندیش است و از او سختی فراوان دیده ام. فدایت شوم، خوب است دعایی برای من فرمایی.

به نظر مبارک سرورم با او در این باره بی پرده سخن گویم یا از در مدارا درآیم؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: «قد فهمت کتابک و ما ذکرت من أمر أبيک، و لست أدع الدعاء لك إن شاء الله، و المداراه خیر لك من المكاشفه، و مع العسر يسر، فاصبر فإن العاقبه للمتقين. ثبتك الله علی ولایه من تولیت، نحن و أنتم فی ودیعه الله الذی لا تضيع ودائعه»؛

[محتوای] نامه ات و آنچه درباره پدرت نوشته ای دریافتم. [بدان که] دعا کردن برای تو را وانمی نهم، ان شاء الله [و آگاه باش که] مدارا برای تو بهتر از بی پرده سخن گفتن است و با دشواری آسانی است. پس بردباری کن که فرجام نیک از آن پرهیزگاران است. خدای -جل و

ص: ۳۲۶

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). همان/۳۳۵.

۳- (۳). همان/۳۳۶.

علا- تو را بر دوستی کسانی که نسبت به آنان دوستی می ورزی استوار و پابرجا گرداند. ما و شما در امان خدا هستیم؛ همو که امانت های خود را تباه نمی کند.

بکر می گوید: خدا دل پدرش را با او مهربان کرد، به گونه ای که در هیچ چیزی با وی مخالفت نمی کرد. (۱)

۱۳. همچنین می فرماید: «ملاقات الإخوان نشره و تلقیح للعقل و إن كان نورا قليلا»؛ (۲)

دیدار با برادران [دینی] مایه گشاده رویی و- هرچند اندک- سبب باروری عقل است.

۱۴. ابو هاشم جعفری از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده است که می فرمود: «إن فی الجنة بابا یقال له المعروف لا یدخله إلا أهل المعروف»؛

در بهشت دری است که «دروازه نیکی» خوانده می شود و تنها نیکوکاران از آن در وارد می شوند.

[با شنیدن این سخن] از این که در راه بر آوردن نیازهای مردم خود را به سختی می افکنم خوشحال شدم. امام علیه السلام نگاهی در من می افکند و فرمود: «نعم، تم ما أنت علیه، فإن أهل المعروف فی دنیاهم، هم أهل المعروف فی الآخرة، جعلك الله منهم یا أبا هاشم و رحمک»؛

آری، آنچه بر آن هستی (از معروف و نیکی که انجام می دهی) در کمال است. [بدان که] نیکوکاران در دنیا، نیکوکاران در آخرت خواهند بود و- ای ابو هاشم- خدا تو را از آنان گرداند و مورد رحمت خویش قرار دهد. (۳)

۱۵. نیز از ابو هاشم جعفری نقل شده است که گفت: محمد بن صالح ارمنی از ابو جعفر علیه السلام درباره آیه «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» (۴) [فرجام] کار در گذشته و

ص: ۳۲۷

۱- (۱). امالی مفید/ ۱۹۱.

۲- (۲). همان/ ۳۲۹.

۳- (۳). الثاقب فی المناقب/ ۲۲۶.

۴- (۴). روم/ ۴.

آینده از آن خداست» پرسید، امام علیه السلام فرمود: «من قبل أن يأمر و لله الأمر من بعد أن يأمر بما يشاء»؛

پیش از آن که فرمان دهد و [فرجام] کار گذشته و آینده از آن خداست [به این معناست] که به هر چه اراده کند فرمان دهد.

با خود اندیشیدم که این، تأویل این گفته خداست که فرموده است: **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ (۱)** آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست.

فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان.

آن گاه [به حضرتش] گفتم: گواهی می دهم که تو حجت و فرزند حجت خدا بر بندگان هستی. **(۲)**

۱۶. «من اطاع هواه فقد أعطى عدوه منا»؛ **(۳)**

هر کس از هوای نفس خود فرمان ببرد، خواسته دشمن خود را بر آورده است.

۱۷. «راكب الشهوات لا تستقال له عثره»؛ **(۴)**

آن که سوار [مرکب] تمایلات نفسانی شود، لغزشش نادیده گرفته نشود.

۱۸. نعمه لا تشكر كسيته لا تغفر؛ **(۵)**

نعمتی که بی سپاس ماند چونان گناهی است که بخشوده نشود.

۱۹. «كيف يضيع من الله كافلة، و كيف ينجو من الله طالبه، و من انقطع إلى غير الله و كله الله إليه»؛ **(۶)**

چگونه [ممکن است] کسی که خدا کفیل [تمام امور اوست] تباہ شود و چگونه [ممکن است] که کسی که خدا در طلب اوست رهایی یابد (از او بگریزد) و هر کس به غیر از

ص: ۳۲۸

۱- (۱). اعراف/۵۴.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). بحار الانوار ۷۸/۶۷.

۴- (۴). همان ۷۸/۷۰.

۵- (۵). همان ۵۳/۷۱.

۶- (۶). همان/۱۵۵.

خدا امید بست، خدا او را به وی وامی گذارد.

۲۰. «إِتُّد تَصَبُّ أَوْ تَكْدُ»؛ (۱)

درنگ و تأمل کن [به آنچه خواهی] می رسی یا بدان نزدیک می شوی.

۲۱. «من لم يعرف الموارد أعيته المصادر»؛ (۲)

آن که راه های وارد شدن را نشناسد [و در گمراهی ها گام نهد] راه بیرون شدن بر او سخت شده، او را درمانده خواهد کرد.

۲۲. «من انقاد إلى الطمأنينه قبل الخبره، فقد عرّض نفسه للهلكه و العاقبه المتعبه»؛ (۳)

هر کس که بی شناخت و نادانسته، دل آرام دارد، به یقین خویش را در معرض هلاکت و فرجام خسته کننده و ملالت بار قرار داده است.

۲۳. «من هجر المداراه قاربه المکروه»؛ (۴)

آن که از مدارا [ی با مردم] آروی برتابد، آنچه ناپسند باشد ببیند.

۲۴. «إياك و مصاحبه الشرير فإنه كالسيف المسلول يحسن منظره و يقبح أثره»؛ (۵)

از همنشینی با انسان [شیطان صفت و] بدخو و گناهکار پرهیز که به شمشیر از نیام برکشیده می ماند، جلوه ای زیبا دارد، اما اثری بد برجای می گذارد.

۲۵. «عز المؤمن غناه من الناس»؛ (۶)

عزت و بزرگی مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

۲۶. «لا يضرک سخط من رضاه الجور»؛ (۷)

ص: ۳۲۹

۱- (۱). همان/ ۳۴۰.

۲- (۲). همان جا.

۳- (۳). همان جا.

۴- (۴). همان/ ۳۴۱.

۵- (۵). همان، ج ۷۴، ص ۱۹۸.

٦-٦٠). همان ١٠٩/٧٥.

٧-٧٠). همان ٣٨٠/.

خشم کسی که خشنودی اش ستمگری باشد، تو را زیان نرساند (از آن خشم باکی نداشته باش).

۲۷. «كفى بالمرء خيانه أن يكون أميناً للخونه»؛ (۱)

در خیانتکاری انسان همین بس که امانتدار خیانتکاران باشد.

۲۸. «من عمل على غير علم، ما يفسد أكثر مما يصلح»؛ (۲)

آن که بدون علم [و درایت] کاری کند، بیش از آنچه سامان دهد، مفسده می آفریند.

۲۹. «القصد إلى الله بالقلوب أبلغ من إتعاب الجوارح بالأعمال»؛ (۳)

با دل آهنگ خدا کردن زودتر از تن فرسودن با اعمال [انسان را] به خدا می رساند.

۳۰. «من عتب من غير ارتياب، عتب من غير استعتاب»؛ (۴)

هر کس بی هیچ دلیل، ملامت و نکوهش کند، بی دلیل، نکوهش خواهد شد.

۳۱. «الثقه بالله ثمن لك غال و سلم لكل عال»؛ (۵)

اعتماد به خدا، بهای هر گرانبها و نردبان رسیدن به هر بلندی (والایی و سرفرازی) است.

۳۲. «إذا نزل القضاء ضاق الفضاء»؛ (۶)

چون قضا [الهی] در رسد، عرصه [بر آدمی] تنگ شود.

۳۳. «غنى المؤمن غناه عن الناس»؛ (۷)

بی نیازی مؤمن [در] بی نیازی او از مردم است.

۳۴. «من لم يرض من أخيه بحسن النية لم يرض بالعطية»؛ (۸)

آن کس که به حسن نیت برادر [دینی] خود خشنود نشود، به عطای او نیز خرسند نخواهد شد.

ص: ۳۳۰

۱- (۱). همان جا.

۲- (۲). همان ۳۴۶/۷۸.

۳- (۳) همان جا.

۴- (۴) همان جا.

۵- (۵) همان جا.

۶- (۶) همان جا.

۷- (۷) همان جا.

۸- (۸) همان جا.

۳۵. «قد عاداك من ستر عنك الرشد اتباعا لما تهواه»؛ (۱)

آن کس که بر اساس خواسته ات [و به منظور همراهی با تمایلات تو] راه راست را به تو نمایاند و آن را از تو بپوشاند، به یقین با تو دشمنی کرده است.

۳۶. «الحوائج تطلب بالرجاء و هی تنزل بالقضاء، و العافیه أحسن عطاء»؛ (۲)

حاجت ها به امیدواری خواسته می شود، در حالی که با قضا [و تقدیر الهی] فرو می رسد و تندرستی بهترین داده های الهی است.

۳۷. «لا تعادى أحدا حتى تعرف الذى بينه و بين الله تعالى، فإذا كان محسنا فإنه لا يسلمه إليك، و إن كان مسينا فإن علمك به يكفيك فلا تعاده»؛ (۳)

تا [چگونگی] رابطه میان انسانی با خدا شناخته ای با وی دشمنی مکن چه این که اگر او نیکوکار باشد، به یقین خدا او را به تو نخواهد سپرد و اگر بدکردار باشد شناختی که از او به دست آورده ای تو را از [گزند] او ایمن می کند، پس با وی دشمنی نوز.

۳۸. «لا تكن وليا لله فى العلانية، و عدوا له فى السر»؛ (۴)

مبادا آشکارا [ادعای] دوستی خدا را داشته باشی و در نهان با وی دشمنی کنی.

۳۹. «التحفظ على قدر الخوف»؛ (۵)

پرهیز داشتن و احتیاط کردن به اندازه ترسی [است که بر انسان چیره شده] است.

۴۰. «الأيام تهتك لك الأمر عن الأسرار الكامنه»؛ (۶)

روزگار، پرده از اسرار نهفته برخواهد گرفت و آن ها را برای تو آشکار خواهد کرد.

۴۱. ابو جعفر، محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرش و او از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کردند که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که مرا

ص: ۳۳۱

۱- ((۱)). همان جا.

۲- ((۲)). همان، ص ۳۶۵.

۳- ((۳)). همان جا.

۴- (۴) همان جا.

۵- (۵) همان جا.

۶- (۶) همان جا.

به سوی یمن می فرستاد این چنین سفارش نمود: «یا علی، ما خاب من استخار، و لا ندم من استشار، یا علی، علیک بالدلجه فأن الأرض تطوی باللیل ما لا تطوی بالنهار. یا علی، اغد بسم الله، فإن الله بارک لامتی فی بکورها»؛ (۱)

یا علی، آن کس که طلب خیر کند، نومید نشود و آن کس که مشورت نماید پشیمانی نبیند. یا علی، [چون، آهنگ سفر کنی] شب هنگام حرکت کن، زیرا آن سان که زمین در شب در نور دیده می شود در روز نخواهد شد. یا علی، بامدادان و با نام خدا [در پی روزی] شو که خدا سحرخیزی را برای امت من خجسته و فرخنده گردانده است.

۴۲. «من استفاد أخوا فی الله فقد استفاد بیتا فی الجنة»؛ (۲)

هر کس برادری [دینی] را در راه خدا برگزیند، به یقین خانه ای در بهشت به دست آورد.

۴۳. «لو كانت السماوات و الأرض رتقا علی عبد ثم اتقی الله تعالی لجعل الله له منها مخرجا»؛ (۳)

اگر [دروازه های] آسمان و زمین بر بنده ای بسته باشد و آن بنده تقوای الهی در پیش گیرد، به یقین خدای متعال برای او راه برون شدن فراهم خواهد کرد.

۴۴. «إنه من وثق بالله أراه السرور»؛

بی تردید هر کس به خدا اعتماد کند، خدا او را شادمان خواهد کرد.

۴۵. «من توکل علی الله كفاه»؛

هر کس بر خدا توکل کند، خدا او را [بسندیده باشد و امور او را] کفایت کند.

۴۶. «الثقه بالله حصن لا يتحصن فيه إلا المؤمن»؛

اعتماد به خدا دژی است که جز مؤمن در آن پناه نمی گیرد.

۴۷. «التوکل علی الله نجاه من كل سوء و حرز من كل عدو»؛

توکل بر خدا [وسیله] رهایی از هر بدی و پناهی از هر دشمنی است.

ص: ۳۳۲

۱- (۱). تاریخ بغداد ۵۴/۳ و الوفيات ۳/۳۱۵.

۲- (۲). كشف الغمه ۳/۳۵۵.

۳- (۳). همان ۲/۱۳۸.

۴۸. «الدين عز، و العلم كنز، و الصمت نور، و غايه الزهد الورع، و لا هدم للدين مثل البدع، و لا أفسد للرجال من الطمع، و بالراعى تصلح الرعيه، و بالدعاء تصرف البليه»؛

دين [مايه] عزت و دانش، گنجينه و خموشى، نور است و بالاترين مرتبه زهد، پرهيزگارى است. هيچ چيزى چون بدعت [در دين] دين را ويران نمى كند و [تباه كننده اى] چون طمع مردان را تباه نمى كند. با وجود حاكم [صالح] مردم سامان مى يابند و به صلاح مى آيند و با دعا بلاها دفع مى شود.

۴۹. «من ركب مركب الصبر اهتدى إلى مضمار النصر، و من شتم أجيب، و من غرس أشجار التقى إجتى أثمار المنى»؛

هر كس بر مركب صبر سوار شود به ميدان (آوردگاه) پيروزي خواهد رسيد، هر كس دشنام دهد دشنام شنود و هر كس نهال پرهيزگارى بنشانند، ميوه آرزوها برچيند.

۵۰. «أربعة خصال تعين المرء على العمل: الصحة و الغنى و العلم و التوفيق»؛

چهار چيز انسان را در كارها يارى مى دهد: تندرستى، بى نيازى، دانش و توفيق [الهى].

۵۱. «إن لله عبادا يخصصهم بدوام النعمه، فلا تزال فيهم ما بذلوا، فإذا منعوا نزعها عنهم و حولها إلى غيرهم»؛

خداوند بندگاني دارد كه آنان را [از ميان ديگر بندگان] به نعمت هاى پياپى خويش ويژه گردانده است و تا زماني كه از آن نعمت ها ديگران را بهره مند كنند آن نعمت در ميان ايشان خواهد بود و چون آن را دريغ كنند، خداى متعال آن را از ايشان ستانده، به ديگران خواهد داد.

۵۲. «أهل المعروف إلى إصطناعه أحوج من أهل الحاجه إليه، لأن لهم أجره و فخره و ذكره، فما اصطنع الرجل من معروف فإنما يبدأ فيه بنفسه»؛

نيكوكاران بيشتر از نيازمندان به نيكوكارى [خويش] نيازمندند، چرا كه پاداش، افتخار و ياد كرد آن را نصيب خود مى كنند. از اين رو هر كس نيكي كند ابتدا به خود نيكي کرده است.

۵۳. «من أمّل إنسانا هابه، و من جهل شيئاً عابه، و الفرصه خلسه، و من كثر همّه

سقم جسده، و عنوان صحیفه المؤمن حسن خلقه؛

هر کس به انسانی امید بندد، او را با هیبت ببیند و هر کس چیزی را نشناسد آن را عیب ناک خواند. فرصت یک دم است و هر کس اندوهش فزون گردد، تنش بیمار شود. حسن خلق، عنوان صحیفه (نامه) مؤمن است.

۵۴. در جای دیگری فرموده نیز فرموده است: «عنوان صحیفه السعید حسن الثناء علیه»؛

ستایشی که از انسان سعادت مند می شود، عنوان صحیفه اوست.

۵۵. «الجمال فی اللسان و الکمال فی العقل»؛

زیبایی در زبان [و شیوه گفتار جلوه می کند] و کمال در عقل [چهره می نماید].

۵۶. «العفاف زینه الفقر، و الشکر زینه الغنی، و الصبر زینه البلاء، و التواضع زینه الحسب، و الفصاحه زینه الکلام، و الحفظ زینه الروایه، و بسط الوجه زینه الکرم، و ترک المنّ زینه المعروف، و الخشوع زینه الصلاه، و التنفل زینه القناعه، و ترک ما لا یعنی زینه الورع»؛

پاکدامنی زیور بینوایی، شکر زیور بی نیازی، بردباری زیور بلا، فروتنی زیور بزرگی، شیوایی در سخن زیور گفتار، [نیکو] حفظ کردن زیور نقل [مطالب]، گشاده رویی زیور بخشندگی، ترک منت به هنگام دهش زیور نیکی، خشوع زیور نماز، دهش [غیر واجب و اختیاری] زیور قناعت و وانهادن اموری که به انسان ربط ندارد زیور پرهیزگاری است.

۵۷. «حسب المرء من کمال المروه أن لا یلقى أحدا بما یکره، و من حسن خلق الرجل کفّه أذاه، و من سخائه برّه بمن یجب حقه علیه، و من کرمه إشاره علی نفسه، و من صبره قله شکواه، و من عقله إنصافه من نفسه، و من إنصافه قبول الحق إذا بان له، و من نصحه نهیه عما لا یرضاه لنفسه، و من حفظه لجوارک ترکه تویبک عند أثنانک مع علمه بعیوبک، و من رفقه ترکه عدلک بحضره من تکره، و من حسن صحبته لک کثره

موافقته و قله مخالفته، و من شکره معرفته إحسان من أحسن الیه، و من تواضعه معرفته بقدره، و من سلامته قله حفظه لعیوب غیره و عنایتہ بصلاح عیوبہ؛

از کمال یافتگی و جوانمردی انسان همین بس، آن سان که خود نمی پسندد با دیگران برخورد نکند، در حسن خلق او همین بس که آزارش را [از دیگران] بازدارد، در سخاوت او همین بس که به حق داران نیکی کند.

در کرم او همین بس که آنان را بر خود مقدم دارد، در صبوری او همین بس که [از گرفتاری ها و بلاها] کم شکایت کند، در خردمندی او همین بس که [به هنگام داوری] میان خود و دیگران انصاف ورزد، از انصاف او همین بس که چون حق برای او آشکار شود بدان تن دهد. از خیرخواهی او همین بس که آنچه برای خویش نمی پسندند، دیگران را از آن بازدارد، در حفظ [حق] مجاورت [و همنشینی] با تو همین بس که با دانستن عیب های تو، در جمع دشمنانت نکوهشت نکند و در رفق و نرمخویی او همین بس که در حضور کسی که نمی پسندی، از سرزنش کردنت پرهیز کند، در حسن مصاحبت او همین بس که بسیار با تو موافقت و کم مخالفت نماید، در شکرگزاری و قدرشناسی او همین بس که نیکی را از احسان کننده قدر بداند، در فروتنی او همین بس که جایگاه و قدر خود را بداند و در سلامت [اندیشه و ایمان] او همین بس که عیب دیگران را کمتر حفظ کند (در یاد نگاه دارد) و به اصلاح عیب های خود پردازد.

۵۸. «العامل بالظلم و المعین له و الراضی شرکاء»؛ (۱)

ستمگر و آن کس که او را یاری دهد و آن کس که به ستمگری راضی باشد، [در کیفر] شریک یکدیگرند.

۵۹. «یوم العدل علی الظالم أشد من یوم الجور علی المظلوم»؛

ص: ۳۳۵

روز داد[ستانی]بر ظالم،سخت تر از روز ستمگری بر ستم دیده است.

۶۰. «من أخطأ وجوه المطالب خذلته وجوه الحيل، و الطامع في وثاق الذل، و من طلب البقاء، فليعد للمصائب قلبا صبورا»؛

هرکس برای رسیدن به خواسته ها بیراهه رود، چاره جویی ها او را سودی نبخشد، انسان آزمند گرفتار بند ذلت است و هرکس ماندن را بخواهد، برای مصیبت ها و گرفتاری ها قلبی بردبار آماده کند.

۶۱. «العلماء غرباء لكثرة الجهال بينهم»؛

عالمان به دلیل وجود فراوان نادانان، غریب هستند.

۶۲. «الصبر على المصيبة، مصيبة للشامت»؛

صبر ورزیدن به هنگام رسیدن بلا و مصیبت، مصیبتی است برای شماتت کننده.

۶۳. «مقتل الرجل بين فكّيه، و الرأي مع الأناة، و بئس الظهر و بئس الظهير الرأي القصير الرأي الفطير»؛

مرگ انسان میان دو فک او قرار دارد و اندیشه و خرد[سالم]همراه بردباری است و رأی و اندیشه خام و کوتاه اندیشی، بد پشتوانه ای است.

۶۴. «ثلاث خصال تجلب بها المودة: الانصاف في المعاشرة و المواساة في الشدة، و الإنطواء على قلب سليم»؛

سه خصلت محبت دیگران را جلب می کند: انصاف در معاشرت، همدردی در سختی و تسلیم قلب(اندیشه)سليم شدن.

۶۵. «الناس أشكّال و كلّ يعمل على شاكلته، و الناس إخوان، فمن كانت اخوته في غير ذات الله، فإنها تعود عداوه، و ذلك قوله -عز و جل- أَلَا خِلَاءٌ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ؛ ۱

۶۵. «الناس أشكال و كل يعمل على شاكلته، و الناس إخوان، فمن كانت اخوته في غير ذات الله، فإنها تعود عداوه، و ذلك قوله -عز و جل- الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ؛ (۱)

مردم گوناگون [آفریده شده] اند و یکایک آنان براساس ساختار [روحی و بدنی] خود عمل می کنند. مردم برادران یکدیگرند و هر کس برادری اش برای خدا نباشد [این برادری] به دشمنی مبدل خواهد شد. خدای -عز و جل- در این باره می فرماید: «در آن روز یاران -جز پرهیز گاران- بعضی شان دشمن بعضی دیگرند.

۶۶. «من استحسن قبيحا كان شريكا فيه»؛

هر کس [کار] زشتی را نیکو شمارد، در آن شریک خواهد بود.

۶۷. «كفر النعمة داعية للمقت، و من جازاك بالشكر فقد أعطاك أكثر ما أخذ منك»؛

کفران نعمت خشم می آفریند و هر کس [کار نیک] تو را با شکر پاداش دهد، به یقین بیش از آنچه از تو گرفته، به تو داده است.

۶۸. «لا تفسد الظن على صديق قد أصلحك اليقين له، و من وعظ أخاه سرا فقد زانه، و من وعظه علانية فقد شانه»؛

نسبت به دوستی که خوش گمانی [اش] تو را نزد او شایسته گردانده، بدگمان مشو و هر کس برادرش را در نهان پند دهد، به یقین او را آراسته و بها بخشیده است و آن که [برادری را] آشکارا [و در انظار] موعظه کند، بی تردید او را خوار و شرمنده کرده است.

۶۹. «كل الشريف من شرفه علمه و السؤدد كل السؤدد لمن اتقى الله ربه»؛

بزرگوار کسی است که علمش او را بزرگی و شرافت بخشیده است و کمال مهتری از آن کسی است که تقوای خدا و پروردگارش را در پیش گیرد.

۷۰. «لا تعالجوا الأمر قبل بلوغه فتندموا، و لا يطولن عليكم الأمد فتقسوا قلوبكم، و

ص:

ارحموا ضعفاءكم واطلبوا من الله الرحمة بالرحمة فيهم»؛

[تلاش نکنید] کاری را پیش از رسیدن وقت مناسب انجام دهید که [از چنین اقدامی] پشیمان خواهید شد، مبادا [پندارید یا بخواید] روزگارتان دراز شود که سنگ دل خواهید شد و بر ضعیفانتان رحمت آورد و با مهرورزی و مهربانی با آنان، از خدا رحمت طلبید.

۷۱. «من أمل فاجرا كان أدنى عقوبته الحرمان»؛

هر کس بر فاجری امید بندد، کم‌ترین کیفری که خواهد دید، حرمان [و نومی] است.

۷۲. «موت الإنسان بالذنوب أكثر من موته بالأجل، وحياته بالبر أكثر من حياته بالعمر»؛ (۱)

آدمی بیش از آنچه با اجل [رقم خورده] بمیرد به وسیله گناه [که مایه کوتاه شدن عمر است] می‌میرد و نیز طول عمر آدمی بیش از آن که عمر طبیعی باشد، به وسیله نیکی و احسان فزونی می‌یابد.

و بدین ترتیب به پایان آغازی رسیدیم که قطره ای، فقط قطره ای از دریای بیکران تمام والایی‌ها و میراث سرشار و جوشان حضرت امام محمد جواد علیه السّلام را مورد کند و کاو قرار داده است، باشد که در آستان پرچود آن جواد مقبول افتد، ان شاء الله.

ص: ۳۳۸

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اول

بخش نخست: امام محمد جواد علیه السلام در یک نگاه ۱۹

بخش دوم: تأثیرپذیری از شخصیت امام جواد علیه السلام ۲۱

بخش سوم: جلوه ای از شخصیت امام جواد علیه السلام ۳۱

الف) سخن گفتن نوزاد ۳۲

ب) امامت در خردسالی ۳۳

دانش امام جواد علیه السلام ۳۵

توحید ۳۸

تفسیر و تأویل قرآن کریم ۳۹

امام جواد علیه السلام و نشر حدیث ۴۲

روایات فقهی از امام جواد علیه السلام ۴۴

نماز ۴۵

زکات ۴۶

حج ۴۶

فلسفه و علل تشریح احکام ۴۷

عبادت و پارسایی امام علیه السلام ۴۸

اعمال مستحبی امام علیه السلام ۴۹

حج گزاردن امام عليه السلام ۵۰

ذکر، دعا و مناجات امام جواد عليه السلام ۵۱

معجزه ها و کرامت های امام عليه السلام ۵۳

ص: ۳۳۹

ج) اخلاق والای امام علیه السلام در برخورد با جامعه ۵۷

بخشندگی و دهش امام علیه السلام ۵۸

نیکی به مردم ۵۹

همدردی با مردم ۶۱

باب دوم

بخش نخست: پرورش امام جواد علیه السلام ۶۵

بخش دوم: مراحل زندگی امام جواد علیه السلام ۶۹

بخش سوم: امام جواد علیه السلام در کنار پدر ۷۱

برخورد بنی عباس با مردم ۷۳

اوضاع سیاسی این برهه تاریخی ۷۵

محمد امین، گرایش ها و سیاست ها ۷۷

جنگ های ویرانگر ۷۹

کشته شدن امین ۸۱

خلافت ابراهیم خلیع ۸۲

قیام ابو السرایا ۸۳

عبد الله مأمون ۸۵

برجسته ترین ویژگی ها و گرایش های مأمون ۸۵

زیرکی ۸۵

سنگدلی ۸۶

خیانت ۸۶

خوشگذرانی ۸۷

شطرنج بازی ۸۷

شیفتگی به موسیقی ۸۸

تظاهر به شیعه بودن ۸۸

نگاهی به سلوک و گرایش های مأمون ۹۰

ص: ۳۴۰

چالش های پیش روی مأمون و موضع گیری او ۹۲

رابطه امام رضا علیه السلام و مأمون ۹۴

رهبری مشروع از نگاه امت ۹۴

فعالیت مأمون در سه جبهه ۹۵

در کنار مؤمنان آگاه ۱۰۰

ماهیت حکومت مأمون ۱۰۴

شهادت امام رضا علیه السلام و امامت حضرت جواد علیه السلام ۱۰۷

امام جواد علیه السلام به هنگام شهادت پدر ۱۱۰

قسمت سوم

بخش نخست: ویژگی های عصر امام جواد علیه السلام ۱۱۹

۱. حیات علمی ۱۱۹

علم حدیث ۱۲۵

ترجمه ۱۲۸

تأسیس مدرسه و کتابخانه ۱۲۹

اطلس ها و رصدخانه ها ۱۳۰

۲. حیات سیاسی ۱۳۰

شیوه حکومت ۱۳۱

خلافت موروثی ۱۳۱

اقدامی ناهنجار ۱۳۲

وزارت ۱۳۴

علویان قربانیان ستمگری عباسیان ۱۳۵

مسأله خلق قرآن ۱۳۷

شرایط اقتصادی ۱۳۸

درآمدهای دولت ۱۳۹

عشق به ثروت اندوزی ۱۴۰

ص: ۳۴۱

انباشت ثروت ۱۴۱

هزینه همسران مأمون ۱۴۱

عطای عباسیان ۱۴۳

خرید کنیزان زیباروی ۱۴۴

تنوع در عمارت سازی ۱۴۵

اثاثیه کاخ های عباسیان ۱۴۶

جامه های فاخر ۱۴۷

خوان های هزار رنگ ۱۴۷

ثروت های برجای مانده از عباسیان ۱۴۷

سرگرمی و خوشگذرانی ۱۴۸

پدیده زهد و ساده زیستی ۱۴۹

بخش دوم: امام جواد علیه السلام و حاکمان معاصر آن حضرت ۱۵۳

۱. مأمون عباسی ۱۵۳

دختر مأمون در کابین امام جواد علیه السلام ۱۵۳

طبیعت روابط امام جواد علیه السلام و مأمون ۱۶۲

انگیزه مأمون از وصلت با امام جواد ۱۶۸

موضع گیری عباسیان ۱۶۸

موضع گیری امام جواد علیه السلام در برابر ابن اکنم ۱۶۸

امامت حضرت جواد علیه السلام در عهد مأمون ۱۶۹

۲. معتصم عباسی ۱۷۰

معتصم و طلايه داران بيدار ١٧١

امام جواد عليه السلام و معتصم ١٧٢

فراخوان امام جواد عليه السلام به بغداد ١٧٢

طرح كشتن امام جواد عليه السلام ١٧٢

شهادت امام جواد عليه السلام ١٧٨

مراسم تدفين امام جواد عليه السلام ١٨٥

مدت عمر و تاريخ شهادت امام جواد عليه السلام ١٨٧

ص: ٣٤٢

بخش سوم: ضرورت های عصر امام جواد علیه السلام ۱۸۹

قسمت چهارم

بخش نخست: امام محمد جواد علیه السلام و تقاضاهای عمومی گستره اسلامی ۱۹۵

۱. اهل بیت علیهم السلام و رهبری الهی ۱۹۵

۲. جامعه اسلامی و امامت زود هنگام در مدرسه اهل بیت علیهم السلام ۲۰۲

۳. برخورد امام جواد علیه السلام با مفاهیم تحریف شده ۲۰۸

۴. رنج امت اسلامی، دغدغه امام جواد علیه السلام ۲۱۴

بخش دوم: امام جواد علیه السلام و نیازهای گروه صالحان ۲۱۹

۱. امام جواد علیه السلام در مصاف پدیده تشکیک در امامت ۲۱۹

۲. امام جواد علیه السلام معمار فرهنگی جماعت صالحان ۲۲۴

پروراندن اندیشه ۲۲۴

دعوت به توحید ناب ۲۲۴

مبارزه با پدیده غلو ۲۲۸

عمق بخشیدن به بنیة علمی ۲۳۱

کامل کردن ابزارها و شیوه علمی ۲۳۱

پاسخ امام جواد علیه السلام به مسائل فقهی و علمی ۲۳۴

وقت نماز صبح ۲۳۴

بسمله نماز ۲۳۵

ازدواج اجباری ۲۳۵

حکم وقف ۲۳۶

شهادت همسر و غیر همسر ۲۳۶

تقویت ساختار تربیتی ۲۳۸

حکمت عملی ۲۳۸

تعامل با ستمگران ۲۳۹

فعالیت های اجتماعی ۲۴۱

ص: ۳۴۳

سفارش های امام جواد علیه السلام ۲۴۵

تشویق به دانش اندوزی ۲۴۶

تشویق به توبه ۲۴۸

۳. تکمیل ساختار جماعت صالحان و آماده سازیشان برای عصر غیبت ۲۴۹

تشکیلات نمایندگان و اقدام دقیق ۲۴۹

نامه نگاری مخفیانه ۲۵۰

اشراف بر امور اجتماعی ۲۵۲

پرورش افراد ۲۵۲

۴. زمینه سازی برای امامت زود هنگام حضرت هادی علیه السلام ۲۵۳

۵. امام جواد علیه السلام و مهدویت ۲۵۸

بخش سوم: مدرسه و میراث علمی امام جواد علیه السلام ۲۶۳

مبحث اول: اصحاب امام جواد علیه السلام ۲۶۳

حسین بن سعید اهوازی ۲۶۵

حسن بن سعید اهوازی ۲۶۵

محمد بن اسماعیل ۲۶۷

احمد بن ابی عبد الله برقی ۲۶۸

علی بن مهزیار ۲۶۸

صفوان بن یحیی ۲۷۳

عبد الله بن الصلت ۲۷۵

علی بن اسباط ۲۷۵

ابراهيم بن ابى محمود خراسانى ٢٧٦

ابراهيم بن محمد همدانى ٢٧٦

احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى كوفى ٢٧٦

احمد بن معافى ٢٧٧

جعفر بن محمد بن يونس احوول ٢٧٧

حسين بن بشار مدائنى ٢٧٧

ص: ٣٤٤

حکم بن علیاء اسدی ۲۷۷

حمزه بن یعلی اشعری قمی ۲۷۷

داوود بن قاسم ۲۷۷

صالح بن محمد همدانی ۲۷۸

عبد الجبار بن مبارک نهاوندی ۲۷۸

عبد العظیم بن عبد الله ۲۷۸

عثمان بن سعید عمری ۲۷۸

علی بن جعفر ۲۷۸

علی بن بلال بغدادی ۲۷۹

فضل بن شاذان ۲۷۹

محمد بن عبد الجبار ۲۷۹

محمد بن عیسی ۲۷۹

نوح بن شعیب بغدادی ۲۷۹

یعقوب بن اسحاق ۲۸۰

یعقوب بن یزید ۲۸۰

ابو الحصین حنینی ۲۸۰

مبحث دوم: میراث امام جواد علیه السلام ۲۸۱

۱. میراث تفسیری ۲۸۲

۲. میراث کلامی ۲۸۵

۳. میراث فقهی ۲۸۸

۴. میراث تاریخی ۲۹۱

۵. طب در میراث امام جواد علیه السلام ۲۹۶

درمان تب نوبه و تب ربع ۳۰۰

درمان یرقان (زردی) ۳۰۱

درمان باد پلید (سکتۀ عضلانی) ۳۰۲

درمان خونریزی مداوم ۳۰۳

درمان سردی معده و تپش قلب ۳۰۳

ص: ۳۴۵

درمان درد سنگ (کلیه و مثانه) ۳۰۴

۶. دعا و نیایش در میراث امام جواد علیه السلام ۳۰۵

۱. نیایش برای طلب خیر ۳۰۶

۲. نیایش برای طلب در گذشتن از لغزش ها ۳۰۸

۳. نیایش به هنگام سفر ۳۱۰

۴. نیایش در طلب روزی ۳۱۱

۵. نیایش در پناه بردن به خدا ۳۱۳

۶. نیایش در طلب توبه ۳۱۴

۷. نیایش در طلب حج ۳۱۶

۸. نیایش برای برطرف شدن ستم ۳۱۸

۹. نیایش در شکر خدای متعال ۳۱۹

۱۰. نیایش برای طلب حاجت ۳۲۱

فهرست ۳۳۹

ص: ۳۴۶

سرشناسه: حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور: هادی امت حضرت امام علی النقی علیه السلام / گروه مولفان [سیدمنذر حکیم، با همکاری عبدالرزاق صالحی]؛ مترجم کاظم حاتمی طبری؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۶۳۲ ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۲].

شابک: دوره ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۰۲۲-۹

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیبا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

عنوان دیگر: حضرت امام علی النقی علیه السلام.

موضوع: علی بن محمد (ع)، امام دهم، ۲۱۲ - ۲۵۴ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: صالحی، عبدالرزاق

شناسه افزوده: حاتمی طبری، کاظم، ۱۳۴۷ -، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۲].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۹۶.۱۲ ج. ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۰۹۵

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود پردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعل با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی پردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد‌ظله) در این میدان حساس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضد اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

*** خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد کاظم حاتمی طبری به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان و الاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل بازمی شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فروبارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- ((۱)). انعام/۷۱.

۲- ((۲)). بقره/۲۱۳.

۳- ((۳)). احزاب/۴.

وَمَنْ يَغْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نمانند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِ كُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را بر عهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ ؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بوده، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیا سودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- ((۱)). جمعه/۲.

۲- ((۲)). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را در خور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فراروی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر به مطالعه زندگی دهمین امام از خاندان اهل بیت علیهم السّلام یعنی حضرت امام علی بن محمد الهادی علیه السّلام می‌پردازد؛ او دوازدهمین معصوم از پرچم‌های هدایت ربانی در دین اسلام و چون پدران بزرگوار خود علیهم السّلام تجسم این آیین بزرگ در عرصه کلام و عمل بود.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإنه حسبنا و نعم النصير».

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

ص: ۱۶

بخش نخست امام هادی علیه السّلام در چند سطر بخش دوم برداشت هایی از شخصیت امام هادی علیه السّلام بخش سوم جلوه هایی از شخصیت امام هادی علیه السّلام

حضرت امام هادی علیه السلام در چند سطر

امام علی بن محمد بن علی بن موسی ابن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام دهمین امام از اهل بیت علیهم السلام می باشد که خداوند متعال هرگونه پلیدی را از آنان دور ساخته و آنان را پاک و پاکیزه گردانیده است.

خاستگاه این امام بزرگوار همان خاستگاه رسالت و نبوت اسلامی بوده و او یکی از شاخه های این خاندان پاکیزه نبوی است که خط و روش پاک و پاکیزه حضرت محمد خاتم الانبیا را برای جامعه بشری ترسیم نموده و همه مکارم و آثار گرانبسنگ این خاندان را که خداوند متعال به هدایت خاصه به آنان عنایت فرموده در خود جمع داشته است. آن حضرت در تمام طول زندگی شریف خود همواره رضای خداوند متعال را بر هرچیز دیگری مقدم می داشته است.

حضرت علی بن محمد امام هادی علیهما السلام در شرایطی پا به عرصه وجود نهاد که غرق در دریای عنایت الهی بود. از دامان پدری که خود امامی معصوم و هدایت شده از جانب خداوند متعال بود یعنی حضرت جواد امام محمد تقی علیه السلام به دنیا آمد، مادر پاکیزه و پرهیزگار آن حضرت «سمانه مغربیه» نام داشت.

آن حضرت بر خوان گسترده قرآن کریم و اخلاق بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که

به بهترین شکل در پدر بزرگوارش مجسم شده بود پرورش یافت.

این امام بزرگوار از آغاز طفولیت نشانه های هوش سرشار و نبوغ زود هنگامی را با خود داشت که نشان از شمول لطف الهی نسبت به آن حضرت بود.

آن حضرت منصب امامت الهی را پس از پدر بزرگوارش در سنّ هشت سالگی به گردن گرفت که در میان اهل بیت علیهم السلام نمونه ای دیگر از امامت در سنّ خردسالی بود که این امر خود واضحترین دلیل بر حَقّانیت خطّ اهل بیت رسالت علیهم السلام در ادّعای وصایت پیامبر، رهبری دینی و دنیوی امت اسلام، خلافت پیامبر اکرم و جانشینی آن حضرت در همه پست های رهبری به حساب می آید.

زندگانی این امام بزرگ به دو بخش متمایز تقسیم می شود: در مرحله اوّل زندگانی، آن حضرت به همراه پدر بزرگوارش امام جواد علیه السلام گذران عمر کرده و این دوران از زندگانی شریف آن حضرت کمتر از یک دهه به طول انجامیده است. اما مرحله دوّم حیات پربرکت آن حضرت بیش از سه دهه به طول انجامیده است. امام هادی علیه السلام در خلال این مدّت شش تن از خلفای دولت عبّاسی را با خود معاصر داشته که اسامی آنان عبارت است از: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز. در ایّام حکومت معتزّ عبّاسی بود که آن حضرت درحالی که حدود چهل و دو سال از عمر شریف و بابرکتش می گذشت به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

آن حضرت بسان پدران بزرگوار خود از سوی خلفای ظالم عبّاسی متحمل ظلم ها و ستم های بی شماری گردیده بود. چراکه عبّاسیان که بر منصب حکومت دست انداخته بودند از هر وسیله ای برای دور کردن اهل بیت نبوّت از عرصه سیاست و دین جامعه و کوتاه کردن دست آنان از این منصب الهی

استفاده می کرده و در این راه حتی از حذف فیزیکی و به شهادت رساندن آن بزرگواران نیز ابایی نداشتند. چنان که می بینیم هارون الرشید امام کاظم علیه السلام، مأمون، امام رضا علیه السلام و معتصم امام جواد علیه السلام را به شهادت رساندند.

ویژگی بزرگ عصر امام هادی علیه السلام نزدیکی زمان آن حضرت به زمان غیبت امام زمان علیه السلام بود مسئله ای که همه مسلمانان انتظار آن را می کشیدند. بنابراین ضروری می نمود تا آن حضرت گروه یاران صالح و شیعیان خود را برای استقبال از این عصر جدید که تا آن زمان سابقه نداشته است، آماده نمایند. چرا که شیعیان دو قرن بود که هرگز زندگی را بدون ارتباط مستقیم با امامان معصوم تجربه نکرده بودند. از اینجا است که می بینیم نقش امام هادی علیه السلام در این عرصه، علیرغم همه تصریحاتی که در میان همه مسلمانان به صورت عام و به خصوص در میان شیعه رایج و متداول بوده و مسأله غیبت دوازدهمین پیشوا را از ائمه اهل بیت علیهم السلام یعنی همان مهدی منتظری که خداوند متعال همه امت ها را به آمدنش وعده داده است مطرح می نمود، بسیار مهم، بنیادین و مشکل بوده است.

و باز می بینیم: به رغم انزوایی که حکومت عباسی به اجبار بر این امام بزرگوار روا داشته و حضرتش را در پایتخت خود یعنی شهر سامرا تحت مراقبت شدید نگهداری می نمود، با این وصف، امام هادی علیه السلام با کمال دقت و احتیاط نقش خود را ایفا نموده، در جهت توجیه و هدایت جامعه به فعالیت می پرداخته است. آن حضرت برای تحقق این مهم از سیستم کارآمد «وکیلان ائمه» که حضرت امام صادق علیه السلام آن را پایه ریزی کرده و پدر بزرگوار امام هادی، یعنی حضرت امام جواد علیه السلام آن را استحکام بخشیده بود یاری می جست. آن حضرت با استفاده از این سیستم مستحکم توانست مهمترین نیازهای شیعیان خود را در آن شرایط سخت به آنان برساند. این گونه بود که

آن حضرت توانست خطّ شیعی پیروان اهل بیت را به سمت وسوی استقلال همه جانبه ای که از نیازهای اساسی عصر غیبت کبری بود راهنمایی کند. امام هادی علیه السّلام در کنار فیض رسانی خود به مسلمانان از راه دادن تفکّرات دینی، عقیدتی، فقهی و اخلاقی، با کمال جدّیت دربارهٔ مسألهٔ مهمّ تربیت علما و فقها در میان جامعه تلاش و کوشش فراوانی به انجام رساند.

کتاب «مسند امام هادی علیه السّلام» که هم اکنون در دسترس ما می باشد گوشه ای از میراث فرهنگی آن حضرت است که علیرغم سختی شرایطی که آن حضرت و امامان پس از او در آن می زیسته اند به دست ما رسیده است.

سلام بر آن حضرت باد روزی که به دنیا آمد و روزی که در حال خردسالی بار منصب امامت را به دوش کشید و روزی که به درجهٔ رفیع شهادت نایل آمد و روزی که در پیشگاه خداوند باز زنده و برانگیخته خواهد شد.

برداشت هایی از شخصیت حضرت امام هادی علیه السلام

هنگامی که کلمات دانشمندان و بزرگان مسلمان در رابطه با شخصیت حضرت امام ابو الحسن علی بن محمد هادی علیه السلام را از نظر می گذرانیم، تنها یک تصویر در برابر چشمان ما نقش می بندد و آن این که دوستان و دشمنان، همه آن حضرت را بزرگ داشته و همه مسلمانان بر بزرگواری و جلالت قدر آن حضرت اجماع و اتفاق کرده اند.

اینک بعضی از برداشت های علما و بزرگان که معاصر آن حضرت بوده اند، همچنین دانشمندان و مورخان که بعد از آن حضرت می زیسته و در رابطه با شخصیت منحصر به فرد آن حضرت نظر داده و نظر آن ها به دست ما رسیده است توجه نمائید:

۱. در نامه ای که متوکل عباسی به امام هادی علیه السلام نوشته است چنین آمده:

بسم الله الرحمن الرحيم، امّا بعد: امیر المؤمنین متوکل قدر تو را می شناسد و رعایت خویشاوندی تو را نموده و حقّ تو را بر خود واجب می داند و ی همواره و در همه کارها در رابطه با تو و اهل بیت تو آن می کند که به صلاح حال تو و اهل بیت تو بوده، سربلندی تو و خاندانت در آن تثبیت گردد و امنیت و برکت بر تو و آنان داخل گردد، او همه این کارها را برای جلب رضایت خداوند و به جای آوردن آنچه را که خداوند در رابطه تو و خاندانت بر او

واجب کرده است به انجام می رساند.

آنگاه در پایان نامه این گونه آمده است: امیر المؤمنین مشتاق دیدن تو می باشد و خوش می دارد که از نزدیک با تو دیداری تازه کند و با نگاه کردن به چهره میمون و مبارکت تیمن بجوید (۱).

۲. یحیی بن هرثمه- همان کسی که متوکل او را برای بردن امام علیه السلام از مدینه به سامرا فرستاده بود- گوید: من برای انجام این مأموریت به شهر مدینه رفتم.

هنگامی که وارد شهر مدینه شدم مردم شهر که متوجه مأموریت من در رابطه با امام هادی علیه السلام شده بودند و می ترسیدند در این سفر چشم زخم و گزندى به آن حضرت برسد، ضجه و ناله عظیمی سر دادند، بدان سان که تا آن زمان مردم چنین ضجه و ناله ای در شهر نشنیده بودند تو گویی که همه دنیا به جوش و خروش آمده بود. چرا که آن حضرت همواره ملازم مسجد و محراب بوده همیشه به اهل شهر مدینه نیکویی روا می داشت و هیچگاه به سمت دنیا و زخارف آن میل و رغبت از خود نشان نمی داد، من منزل آن حضرت را بازرسی کردم. اما جز کتاب های قرآن، دعا، و کتاب های علمی چیزی در آن نیافتم. اینجا بود که آن حضرت در نظرم بسیار بزرگ آمد و از آن پس خود شخصا خدمتگزاری آن حضرت را به عهده گرفتم و با او بسیار خوب برخورد نمودم، هنگامی که به بغداد وارد شدیم ابتدا به نزد اسحاق طاهری که والی بغداد بود رفتم. وی به من گفت: ای یحیی، این مرد فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، و تو خود متوکل را خوب می شناسی، و می دانی که اگر متوکل را بر ضد این مرد تحریک کنی او را خواهد کشت، و در این صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۲۴

در روز قیامت دشمن تو خواهد بود، در پاسخ او گفتم: به خدا سوگند که من در برخورد با این مرد جز نیکویی از او چیزی ندیده ام (۱).

۳. ابو عبد الله جنیدی گوید: به خداوند متعال سوگند که او امام هادی علیه السلام بهترین فرد از میان مردمان روی زمین و بافضیلت ترین مخلوق خداوند متعال است (۲).

۴. یزداد طیب گوید: اگر از میان مخلوقات خدا یک نفر پیدا شود که علم غیب بداند، همانا که او امام هادی علیه السلام است (۳).

۵. ابن شهر آشوب گوید: امام هادی علیه السلام خوشروترین و راستگوترین مردم بود. هنگامی که آن حضرت را از نزدیک می دیدی ملاحظت او در میان مردم بی نظیر و هنگامی که از دور با او معاشرت می کردی، فضل و کمالش در میان جامعه بی بدیل بود، چون سکوت می کرد هیبت و وقار از وی می بارید و چون زبان به سخن می گشود، شکوه و جلالش نمودار می گردید، وی از خاندان رسالت و امامت و محلّ استقرار وصایت و جانشینی پیامبر بود. وی شاخه ای از درخت تناور نبوت بود، برافراشته و پسندیده، و میوه ای از درخت رسالت چیده و برگزیده (۴).

۶. کمال الدین محمد بن طلحه شافعی گوید: از میان مناقب بی شمار آن حضرت منقبتی است که همچون درّ و گوشواره در گوش مردمان جای گرفته و گوش جان مردمان همچون درّی گرانبها در صدف آن را دربر گرفته است، که خود شاهدی است بر این مطلب که حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام موصوف به گرانسنگ ترین اوصاف، بوده و از باشرافت ترین شاخه های درخت نبوت

ص: ۲۵

۱- (۱). تذکره الخواصّ / ۲۰۲.

۲- (۲). مآثر الکبری / ۹۶/۳.

۳- (۳). بحار الانوار / ۱۶۱/۵۰.

۴- (۴). مناقب / ۴۳۲/۴.

۷. احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان گوید: ابو الحسن علی هادی فرزند محمد جواد فرزند علی رضا علیهم السّلام یکی از ائمه دوازده گانه است، کسانی در نزد متوکل عباسی از او بدگویی کرده، گفتند شیعیان وی برایش اسلحه، نامه، و اسناد دیگری می فرستند که در خانه او موجود است و او را برانگیخته اند تا در طلب حکومت برآید. متوکل نیز عده ای از مأموران ترک تبار خود را به سمت آن حضرت فرستاد. آنان شبانه و ناگهانی به منزل آن حضرت حمله کردند. اما تنها صحنه ای که با آن روبرو شدند این بود: آنان امام هادی را در اتاقی در بسته یافتند در حالی که جبه ای موین بر تن و پارچه ای پشمین بر سر داشته، رو به قبله آیاتی از قرآن کریم را که متضمن وعده و وعید الهی است زیر لب ترنم می کرد. و در زیر پایش فرشی جز سنگریزه و شن نبود (۲).

۸. عبد الله بن اسعد یافعی گوید: ابو الحسن علی هادی فرزند محمد جواد فرزند علی رضا فرزند موسی کاظم فرزند جعفر صادق، علوی حسینی، چهل سال زندگی کرد. وی مردی متعبّد و فقیهی پیشوا بود (۳).

۹. حافظ عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر گوید: و اما ابو الحسن علی هادی فرزند محمد جواد فرزند علی رضا فرزند موسی کاظم فرزند جعفر صادق فرزند محمد باقر فرزند علی زین العابدین فرزند حسین شهید فرزند علی بن ابی طالب، یکی از پیشوایان دوازده گانه است. وی پدر حسن بن علی عسکری است، او مردی عابد و زاهد بود که متوکل وی را به سامرا منتقل کرد.

او بیش از بیست سال و چند ماه در آن شهر سکونت گزید و در سال ۲۵۴ ه. ق.

ص: ۲۶

۱- (۱). مطالب السّؤل/ ۸۸.

۲- (۲). وفيات الاعیان/ ۲/ ۴۳۵.

۳- (۳). مرآت الجنان/ ۲/ ۱۶۰.

در همان شهر از دنیا رفت. گفته اند که بدگویان به متوکل عباسی خبر دادند که در منزل آن حضرت نامه های بسیاری از مردم و سلاح های زیادی وجود دارد، متوکل گروهی از سربازان خود را به سمت آن حضرت فرستاد. آنان وی را این گونه یافتند که: روبروی قبله نشسته، جبهه ای از پشم بر تن دارد و بر روی فرشی از خاک نشسته است. سربازان، آن حضرت را با همین حالت دستگیر کرده و به نزد متوکل عباسی بردند... (۱).

۱۰. محمّد سراج الدین رفاعی گوید: امام علی هادی فرزند امام محمّد با جواد می باشد، لقب او نقی، عالم، فقیه، امیر، دلیل، عسکری، و نجیب است. او در سال ۲۱۲ ه. ق در شهر مدینه دیده به جهان گشود، و در روز دوشنبه سوّم ماه رجب سال ۲۵۴ ه. ق در زمان خلافت معتزّ عباسی به واسطه سمّ به شهادت رسیده و به دیدار معبود شتافت. وی دارای پنج فرزند می باشد: امام حسن عسکری، حسین، محمّد، جعفر و عایشه، و امام حسن عسکری همان کسی است که فرزندش صاحب سرداب مقدّس، حجّت منتظر، ولی خداوند، محمّد مهدی می باشد (۲).

۱۱. احمد بن حجر هیثمی گوید: علی عسکری به این دلیل عسکری نامیده شد که گروهی از جانب حکومت وقت مأمور شدند تا او را از مدینه پیامبر به سامرا آورده در آنجا ساکن کنند منطقه ای که در آن زمان عسکر نامیده می شد و بدین جهت امام هادی علیه السلام به لقب عسکری ملقب گردید. وی از نظر دانش و سخاوت میراث دار پدر بزرگوار خویش بود (۳).

۱۲. احمد بن یوسف بن احمد دمشقی قرمانی گوید: فصل نهم از کتاب

ص: ۲۷

۱- (۱). البدایه و النهایه/ ۱۱/ ۱۵.

۲- (۲). صحاح الاخبار/ ۵۶.

۳- (۳). الصّواعق المحرّقه/ ۲۰۵.

من دربارهٔ خاندان بردباری، دانش و نیکوکاری است، امام علی بن محمد هادی - رضی الله عنه - در مدینه زاده شد و مادرش کنیزی ام ولد بود، کنیه مبارکش ابو الحسن و لقبش هادی و متوکل بود. رنگ چهره اش گندمگون و نقش انگشتری او «الله ربی و عصمتی من خلقه» بود. و اما مناقب او بسیار گرانها و او صافش بسیار شریف است (۱).

۱۳. عبد الله شبرای شافعی گوید: دهمین امام از پیشوایان علی هادی است، وی در ماه رجب سال ۲۱۴ در مدینه زاده شد و دارای کرامات بسیار می باشد (۲).

۱۴. محمد امین سویدی بغدادی گوید: او در مدینه زاده شد و کنیه اش ابو الحسن، لقبش هادی، و رنگ چهره اش گندمگون بود. نقش انگشتری او «الله ربی و هو عصمتی من خلقه» بود و فضایل و مناقبش بسیار است (۳).

۱۵. مؤمن شبلنجی گوید: مناقب او بسیار است، در صواعق چنین آمده است که: ابو الحسن عسکری وارث علم و سخاوت پدر بزرگوار خود بوده است، همچنین در کتاب حياه الحيوان آمده است: او را عسکری نامیده اند چرا که متوکل در اثر بسیاری بدگویی بدگویان از آن حضرت او را از مدینه احضار کرده و در شهر سامرا ساکن گردانید (۴).

۱۶. محمد امین غالب طویل گوید: وی بسیار خوش اخلاق بود. تا جایی که هیچ کس شکی در مقام عصمت او نداشت. اما خلیفه عباسی متوکل از ترس اینکه مقامات آن حضرت موجب به خطر افتادن خلافتش شود به حرف بدگویان و سعایت کنندگان که به او می گفتند: امام هادی علیه السلام در خانه خود

ص: ۲۸

۱- (۱). اخبار الدول/ ۱۱۷.

۲- (۲). الاتحاف بحب الاشراف/ ۱۷۶.

۳- (۳). صبائك الذهب/ ۵۷.

۴- (۴). نور الابصار/ ۱۴۹.

اسلحه و لوازم آمادگی برای قیام را جمع آوری نموده و مدّعی خلافت است گوش فرا داده و در آن وقت سپاهیان ترک تبار خود را به سمت آن حضرت گسیل داشت. آنان شبانه به خانه آن حضرت حمله کردند. متوکّل از این جهت سپاهیان ترک تبار را برای این مأموریت انتخاب کرده بود که به سپاهیان عرب تبار مسلمان اعتماد نداشت. چراکه می دانست آنان کسی را که برای خلافت شایسته تر است می شناسند. اما ترک تباران تازه مسلمانانی بودند که به مسائل پیچیده عالم اسلام آشنایی نداشتند. آنان یارویاور چشم و گوش بستۀ خلفای عبّاسی بودند. هم آنان که به ازدواج با دختران ترک تبار عادت کرده بودند.

نظامیان ترک تبار شبانگاه به خانه امام هادی علیه السّلام رسیدند. آنان آن حضرت را این گونه یافتند که بر فرش خاک نشسته و ردائی از پشم به خود پیچیده و مشغول خواندن قرآن است. آنان همه زوایا و گوشه های خانه آن حضرت را تفتیش نموده سپس آن حضرت را دستگیر کرده به نزد خلیفه برده و جریان را به او گفتند. آنان برای خلیفه تعریف کردند که آن حضرت را در چه مقامی از زهد یافتند و اینکه در خانه او هیچ چیز از سلاح و سازوبرگ جنگ پیدا نکرده اند (۱).

۱۷. سید عبد الوهاب بدری گوید: امام هادی علیه السّلام در شهر سامرا در مجالس مردم می گشت و همواره مصیبت دیدگان را دلداری داده، نیازمندان را یاری رسانده به گدایان و مساکین ترحم می نمود. وی با یتیمان مهربانی کرده، شبانگاهان به در خانه بیوه گان و ناتوانان رفته، کیسه های درهم و دینار را که در دامن جامه خود حمل می کرد به آنان می داد و می گفت: لا تُریدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا

ص: ۲۹

شُکُوراً؛ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم. آن حضرت روزها به کار و فعالیت مشغول می شد. وی در زیر اشعه سوزان آفتاب ایستاده در مزرعه خود به کار کشاورزی مشغول می گشت تا آن جا که عرق تمام بدن آن حضرت را تر می کرد و چون سیاهی شب آشکار می شد به سمت پروردگار خود توجه کرده، در حال رکوع و سجود و خشوع برای پروردگار خویش درمی آمد و پیشانی تابناک خود را بر روی سنگ و شن زمین قرار می داد، و دعای مشهور خود را زیر لب زمزمه می کرد که: «الهی مسیء قد ورد، و فقیر قد قصد، لا تخیب مسعاه و ارحمه و اغفر له خطاه»؛

پروردگارا، گنهکاری به در خانه ات وارد شده، و فقیری قصد در خانه ات کرده. پروردگارا گام هایی که به سوی تو برداشته ناامید نگردان، بر وی رحمت آور و گناهانش را بر او ببخشای (۱).

۱۸. خیر الدین زرکلی گوید: ابو الحسن عسکری علی، ملقب به هادی فرزند محمد جواد فرزند علی رضا فرزند موسی بن جعفر، حسینی طالبی، دهمین امام از پیشوایان دوازده گانه و یکی از پرهیزگاران و صلحا زمان بوده است. وی در شهر مدینه به دنیا آمد. کسانی در نزد متوکل عباسی از او بدگویی کردند و وی آن حضرت را به بغداد احضار کرده، سپس در سامرا تبعید نمود (۲).

۱۹. «دوایت-ام-رونالدسون» پس از اینکه به تفصیل درباره آن حضرت به بحث پرداخته گوید: بسیاری از مردم از مناطقی مانند عراق، ایران و مصر، که شیعه آل محمد در آن زیاد بود برای کسب علم و دانش آهنگ دیدار آن

ص: ۳۰

۱- (۱). سیره الامام علی الهادی علیه السلام/ ۵۹.

۲- (۲). الاعلام ۱۴۰/۵.

حضرت می کردند (۱).

۲۰. فضل الله بن روزبهان شافعی گوید: خداوندا سلام و درود بفرست بر امام دهم، مقتدای زندگان و مردگان، سرور حاضران و غایبان، آن کس که از مقدمات علوم به نتیجه وصایت و امامت رسیده است، شمشیر خشمگین و خروشان بر گردن هر مخالف و دشمن، پناهگاه همه پناه آورندگان در مصائب و دشمنی ها، برطرف کننده تشنگی از جگرهای سوخته، آن کس که دوستان و دشمنان به کمال فضیلتش شهادت داده و در روز ندادن منادی یعنی روز قیامت پناهگاه دوستان و موالیان خویش می باشد، ابو الحسن علی نقی هادی، فرزند محمد شهید، آن کس که با مکر دشمنان به شهادت رسید و در «سر من رأی» به خاک سپرده گردید (۲).

ص: ۳۱

۱- (۱). عقیده الشیعه/ ۲۱۵.

۲- (۲). وسیله الخادم الی المخدوم/ صلوات الامام الهادی علیه السلام.

اشاره

جلوه هایی از شخصیت حضرت امام هادی علیه السلام

امام هادی علیه السلام به همه بزرگ منشی های اخلاقی که جد گرامی اش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای تکمیل آن ها مبعوث شده بود آراسته و همه عناصر فضیلت و کمال در شخصیت متکامل آن حضرت گرد آمده بود. به گونه ای که ما نه تنها نمی توانیم به همه ابعاد شخصیتی آن حضرت احاطه پیدا کنیم، بلکه حتی نمی توانیم شخصیت عظیم او را به تصوّر خویش درآوریم. امّا این مطلب مانع از آن نمی شود که ما به قدر ظرفیت و توانائی خود به گوشه ای از مکارم اخلاقی آن حضرت که در رفتارش جلوه گر شده و در کتاب های سیره و تاریخ آمده است اشاره بنمائیم.

حال خوانندگان محترم گوشه ای از این بزرگ منشی های اخلاقی را پیش رو دارند:

۱. بخشندگی

امام هادی علیه السلام از گشاده دست ترین مردم و بخشنده ترین آنان در زمان خود بود. آن حضرت به شیوه و رویه پدران بزرگوار خود عمل می کرد که بنا به نص صریح قرآن در راه عشق به خداوند متعال به مسکین و یتیم و اسیر خوراک می دادند. آنان آن مقدار از غذای خود در راه خدا انفاق می کردند که برای

خانواده خودشان غذایی نمی ماند و تا آنجا از جامه های خود برهنگان را می پوشانیدند که برای خانواده آنان جامه ای باقی نمی ماند (۱).

تاریخ نگاران نمونه های بسیاری از نیکوکاری امام هادی علیه السلام و احسان آن حضرت به فقیران و بیچارگان و بزرگداشت آن حضرت نسبت به نیازمندان ذکر نموده اند که ما به این چند مورد اکتفا می کنیم.

۱. ابو عمرو عثمان بن سعید، احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر حمدانی که از بزرگان شیعه بودند بر امام هادی علیه السلام وارد شدند. در این هنگام احمد بن اسحاق از بدهکاری ای که بر گردنش بود به نزد امام هادی علیه السلام شکایت کرد. آن حضرت به وکیل خود عمرو رو کرده و فرمودند: به او، همچنین به علی بن جعفر سی هزار دینار بده. آن حضرت به خود وکیل نیز سی هزار دینار دادند.

ابن شهر آشوب هنگامی که در کتاب خود این کرامت علویه را نقل می کند آن را این گونه توضیح می دهد که: «این عمل معجزه ای است که کسی جز پادشاهان قادر به انجام آن نیست و ما هرگز نشنیده ایم کسی این چنین عطایی نسبت به نزدیکان خود کرده باشد (۲).

۲. اسحاق جلاب برای امام هادی علیه السلام گوسفندان بسیاری خرید و آن حضرت در روز ترویه که روز هشتم ماه ذی الحجه و روز بسیار با عظمتی است، آن گوسفندان را در میان خویشاوندان خود تقسیم نمود (۳).

۳. روزی حضرت امام هادی علیه السلام سامرا را به قصد زمین کشاورزی که در روستایی نزدیک سامرا داشت ترک کرد. مردی از اعراب به قصد زیارت آن

ص: ۳۴

۱- (۱). صفة الصفوه/۹۸/۲.

۲- (۲). مناقب/۴۰۹/۴.

۳- (۳). مناقب آل ابی طالب/۴۴۳/۴.

حضرت به منزل آن حضرت رفت. اما آن حضرت را در منزل نیافت. خانواده امام هادی علیه السلام به آن مرد گفتند که ایشان به زمین کشاورزی خود رفته است. آن مرد آهنک آنجا کرد. هنگامی که در نزد امام حضور پیدا کرد امام علیه السلام از او پرسیدند: آیا حاجتی داری؟ آن مرد با صدایی آهسته عرض کرد: ای پسر رسول خدا، من مردی از بادیه نشینان کوفه هستم. من از کسانی که به ولایت جدّ شما حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام اعتقاد دارند هستم، اما از بد روزگار دینی بسیار سنگین به گردن من آمده و برای رهایی از بار این دین کس دیگری جز شما نیافتم تا به نزد او بروم.

امام هادی علیه السلام بر حال او رقت آورده و حاجتی را که آن مرد به نزد آن حضرت آورده بود بزرگ شمردند. اما در آن برهه زمان امام هادی علیه السلام در تنگنای مالی بوده و چیزی نداشتند تا به آن مرد بدهند و نیازش را برطرف کنند. بنابراین کاغذی برداشته و با خطّ مبارک خود در آن نوشتند که این مرد این مبلغ از من طلبکار است، و مقدار آن پول را در آن کاغذ معین فرمودند.

آنگاه به آن مرد فرمودند: این ورقه را بگیر. هنگامی که من به سامرا بازگشتم و گروهی از مردم به دور من جمع شدند به نزد من بیا و پولی که در این کاغذ نوشته شده از من طلب کن و هنگامی که من از دادن آن به تو عاجز شدم بر من سخت بگیر و مرا بر ندادن پول شدیداً مورد عتاب و خطاب قرار بده، و در این دستور که به تو می دهم به هیچ وجه با من مخالفت نکن.

مرد عرب کاغذ را گرفت. هنگامی که امام هادی علیه السلام به سامرا بازگشتند عده ای دور آن حضرت جمع شدند که در میان آنان جاسوسان حکومت و مأموران امّیتی نیز حضور داشتند. مرد اعرابی به نزد امام آمد و آن ورقه را در محضر جمع به ایشان عرضه کرد و از امام خواست آن مبلغ بدهکاری که در آن

ورقه نوشته بودند فوراً به او پرداخت کنند. امام هادی علیه السلام شروع به عذر آوردن نمود، اما اعرابی با سخنانی درشت با آن حضرت سخن می گفت. هنگامی که اهل آن مجلس متفرق شدند، مأموران امتیعی خیر این مکالمه بین مرد اعرابی و امام هادی را به متوکل دادند. متوکل با شنیدن این خبر دستور داد سی هزار درهم برای امام هادی بفرستند. هنگامی که این پول به دست امام رسید و اعرابی هم به نزد امام هادی علیه السلام آمد، آن حضرت به او فرمودند:

«این مال را بگیر و دین خود را از آن ادا کن و آنچه از آن باقی می ماند بر اهل و خاندان خود خرج کن و ما را معذور دار که بیشتر از این نتوانستیم به تو بدهیم.»

احسانی در این سطح بر اعرابی گران آمد و به امام عرضه داشت:

بدهکاری من حتی به اندازه ثلث این مبلغ هم نمی شود. یعنی بقیه آن را پس بگیرد اما امام هادی علیه السلام حاضر نشد از آن سی هزار درهم چیزی از آن مرد پس بگیرد. اعرابی به سمت دیار خود بازگشت در حالی که می گفت: خداوند متعال به اینکه رسالت خود را در میان چه خاندانی قرار دهد داناتر است (۱).

۲. زهد و پارسایی

حضرت امام هادی علیه السلام از همه شادی ها، دل مشغولی ها و اسباب زندگی دنیوی رویگردان بوده، همواره به زاهدانه ترین شکل زندگی را می گذراند. آن حضرت به شدت مراقب و مواظب عبادت خداوند و پای بندی به ورع و زهد بود. آن حضرت هیچگاه به جلوه های ظاهری زندگی دنیا اعتنائی نداشته، طاعت خداوند متعال را بر هر چیز دیگری مقدم می داشت. منزل آن حضرت چه هنگامی که در مدینه به سر می برد و چه آن هنگام که در سامرا زندگی

ص: ۳۶

۱- (۱). الاتحاف بحب الاشراف/ ۱۷۶، ابن صباغ، الفصول المهمه/ ۲۷۴، الصواعق المحرقة/ ۳۱۲.

می کرد همواره خالی از اثاثیه زندگی بود. در وقتی که آن حضرت در مدینه سکونت داشت سربازان متوکل به خانه اش ریختند و آن خانه را به شدت تفتیش نمودند، اما نه تنها آنچه می خواستند در آن نیافتند بلکه از لوازم زندگی نیز چیزی در آن پیدا نکردند. همچنین هنگامی که سربازان متوکل در شهر سامرا باردیگر به خانه آن حضرت هجوم آوردند آن حضرت را در اتاقی دربسته یافتند درحالی که جبه ای موین بر تن داشته، بر سنگ و ریگ نشسته بود و میان او و زمین فرشی وجود نداشت (۱).

۳. کار در مزرعه

این پیشوای بزرگوار کاملاً از هر گونه تکبر و متیت خالی بوده است. تا آنجا که گفته اند: آن حضرت در زمینی که داشت با دست خود به کار کشاورزی می پرداخت تا بدین وسیله برای خود و خانواده اش موجبات امرار معاش را فراهم آورد، علی بن ابو حمزه این چنین روایت می کند که: «ابو الحسن سوّم حضرت امام هادی علیه السّلام را دیدم که در روی زمین کار می کرد درحالی که از سر تا به قدم از عرق پوشیده شده بود. به خدمت آن حضرت عرضه داشتم:

خداوند مرا قربان شما کند. پس مردان کجا هستند؟ منظور علی بن ابی حمزه از مردان، دوستان، شیعیان و یاوران امام هادی علیه السّلام بود.

امام علیه السّلام پاسخ دادند: «یا علی قد عمل بالمسحاه من هو خیر منی و من اُبی فی أرضه»؛

ای علی، بدان که کسانی با بیل در زمین خود به فعالیت زراعتی پرداخته اند که به مراتب از من و پدرم برتر و بالاتر بوده اند.

ص: ۳۷

۱- ((۱)). اصول کافی ۴۹۹/۱ و به نقل از آن در ارشاد ۳۰۲/۲، ۳۰۳ و هم چنین به نقل از کلینی، اعلام الوری ۱۱۹/۲، الفصول المهمّه ۳۷۷.

به خدمت آن حضرت عرضه داشتم: منظور شما چه کسانی هستند؟ آن حضرت فرمودند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، امیر المؤمنین علیه السَّلَام و همه پدرانم با دست خود کار می کردند و کشاورزی کار انبیا، مرسلین و اوصیای صالح آنان می باشد (۱).

۴. راهنمایی گمراهان

حضرت امام هادی علیه السَّلَام سعی بسیار وافر در زمینه راهنمایی گمراهان و منحرفان از جاده حق و حقیقت و هدایت آن ها به راه راست داشته است، از میان کسانی که امام هادی علیه السَّلَام آن ها را از ضلالت و گمراهی به راه راست هدایت کرده است می توان به ابو الحسن بصری معروف به ملاح نام برد. ابو الحسن بصری دارای مذهب واقفی بود. یعنی تا امامت حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السَّلَام را قبول داشته، اما پس از امام موسی بن جعفر متوقف شده و به امامت فرزندان پاک آن حضرت اعتراف و ایمان نداشت. روزی امام هادی با او دیدار کرد و به او فرمود: تا کی می خواهی به این خواب خود ادامه دهی؟ آیا وقت آن نرسیده است که از این خواب غفلت بیدار شوی؟!.

این دو جمله کوتاه آن چنان اثری در دل و جان ابو الحسن بصری گذاشت که او را منقلب کرد، وی پس از آن به راه حق بازگشت (۲).

۵. بر حذر داشتن دیگران از نشست و برخاست با طایفه صوفیه

امام هادی علیه السَّلَام همواره اصحاب خود و همه مسلمانان را از برقراری رابطه

ص: ۳۸

۱- (۱). من لا یحضره الفقیه ۱۶۲/۳.

۲- (۲). اعلام الوری ۱۲۳/۲ به نقل از کتاب الواحده نوشته عمی، و هم چنین به نقل از اعلام در بحار الانوار ۱۸۹/۱۵۰.

با جماعت صوفیه و رفتن در میان آن‌ها به شدت بازمی‌داشتند. چراکه آنان باعث گمراهی مردم می‌شدند. صوفیان با تظاهر به زهد و پارسایی و عدم وابستگی و دلبستگی به ظواهر دنیا، مردمان ساده و زودباور را گول زده و آن‌ها را از راه حق و حقیقت منحرف می‌کردند.

امام هادی علیه السلام در جلوگیری از اختلاط مسلمانان با این دسته و طایفه با شدت بسیاری عمل می‌کردند. در این زمینه می‌توان به روایت حسین بن ابی الخطاب توجه کرد که گفت: من در مسجد النبى در نزد حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام بودم. گروهی از یاران آن حضرت که در میان آن‌ها ابو هاشم جعفری نیز دیده می‌شد به نزد آن حضرت آمدند. ابو هاشم جعفری مردی دارای فصاحت و بلاغت بود و در نزد امام هادی علیه السلام دارای جایگاهی ویژه بود در همین زمان که ما در نزد امام هادی ایستاده بودیم، گروهی از صوفیه به مسجد داخل شده و در کنار ما نشستند و مشغول به ذکر و تهلیل شدند، امام هادی علیه السلام رو به اصحاب و یاران خود کرده فرمودند:

«لا تلتفتوا إلى هؤلاء الخداعين فإنهم حلفاء الشياطين، و مخربو قواعد الدين، يترهبون لإراحة الأجسام، و يتهجدون لصيد الأنعام، يتجرعون عمرا حتى يديخوا لللايكاف حمرا، لا يهللون إلا لغرور الناس، و لا يقللون الغذاء إلا لملء العساس و اختلاس قلب الدفناس، يكلمون الناس باملائهم فى الحب، و يطرحونهم بإذلالهم فى الجب، أورداهم الرقص و التصديه، و أذكاهم الترنم و التغنيه، فلا يتبعهم إلا السفهاء، و لا يعتقد بهم إلا الحمقاء، فمن ذهب إلى زياره أحدهم حيا أو ميتا، فكأنما ذهب إلى زياره الشيطان و عباده الأوثان، و من أعان واحدا منهم فكأنما أعان معاويه و يزيد و أبا سفيان»؛

به این نیرنگ بازان نگاه نکنید که آن‌ها هم پیمانان شیاطین و ویران‌کنندگان پایه‌های دین هستند. هدف آنان از تظاهر به زهد و پارسایی راحتی جسمشان است و از

تهجد و شب زنده داری هدفی جز اینکه چارپایی برای منافع خود به چنگ آورند، ندارند. آنان عمری را به سختی می گذرانند تا اینکه بتوانند با استفاده از نادانی مردم برای خود درازگوشی به زیر زین آورند. آنان جز برای فریفتن مردم به تسیح و تهلیل نمی پردازند، و جز برای پرکردن کاسه های طمع و به چنگ آوردن دل نادانان به خوردن غذای کم مبادرت نمی کنند، آنان چون با مردم صحبت می کنند، همواره از محبت سخن به میان می آورند، اما با گمراهی های خود مردم را در چاه ضلالت و گمراهی می اندازند. ورد آنان رقص و کف زدن و ذکر آنان آوازخوانی و غنا می باشد.

جز سفها و نادانان کسی از آنان پیروی نمی کند و جز احمقان کسی به آنان معتقد نمی شود. هرکس به زیارت یکی از مرده یا زنده آنان برود گویا که به زیارت شیطان و عبادت بت ها رفته است، و هرکس یک تن از آنان را کمک و یاری نماید، گویا که معاویه و یزید و ابو سفیان را کمک و یاری نموده است.

یکی از اصحاب آن حضرت رو به ایشان کرد و عرضه داشت: حتی اگر آن شخص از صوفیه به حقوق شما اهل بیت اعتراف داشته باشد؟

امام علیه السلام او را نکوهش کرد و بر سر او فریاد زد که: این سخن را کنار بگذار. آیا اگر کسی به حقوق ما اعتراف داشته باشد به سمت راه و روشی می رود که خشم و ناراحتی ما در آن است؟ آیا نمی دانی که اینان از پست ترین طایفه های صوفیه هستند، البته همه طوایف صوفیه جزو مخالفان ما هستند و راه و روش آن ها با طریقه ما مغایر و منافر است، آنان جز نصاری یا مجوس این امت نیستند، آنان همواره سعی دارند تا با بازدم دهن های خود نور خدا را خاموش کنند درحالی که خداوند نور خود را به حد کمال می رساند اگرچه کافران را ناخوش آید (۱).

ص: ۴۰

۱- (۱). اردبیلی، حدیقه الشیعه، ۶۰۲-۶۰۳ به نقل از مرتضی راضی در کتاب فصول، و ابن حمزه در کتاب/الهادی الی النجاه، هر دوی آن ها به نقل از شیخ مفید، و به نقل از او در روضات الجنات/ ۳/ ۱۳۴.

حضرت امام هادی علیه السلام همواره مردان فکر و اندیشه و علم و دانش را گرامی داشته، آنان را مورد عنایت قرار داده، بر بقیه مردم مقدمشان می داشت.

چرا که چنین کسان، منابع نور در روی زمین هستند. از میان کسانی که امام هادی علیه السلام به جهت علم و دانش، آنان را تکریم و احترام کرده است یکی از عالمان و فقیهان شیعه است که به امام هادی خبر رسیده بود وی با یک ناصبی بحث کرده، او را محکوم نموده و بر وی غالب آمده است. امام هادی علیه السلام از شنیدن این خیر بسیار مسرور و خوشحال گردید. هنگامی که آن عالم شیعی برای دیدار امام هادی علیه السلام آمده بود، آن حضرت با بزرگداشت و استقبالی گرم با او روبرو شد، و در حالی که مجلس امام هادی علیه السلام مآمال از سادات علوی و همچنین عباسیان بود، آن حضرت وی را در آن مجلس در کنار خود نشاند و شروع به سخن گفتن با او کرده بسیار از حال او سؤال می کرد. این مطلب بر حضار مجلس گران آمد. سادات هاشمی به امام هادی علیه السلام رو کرده و عرضه داشتند: چگونه او را بر سادات بنی هاشم مقدم می دارید؟

امام علیه السلام در جواب آنان فرمودند: دست نگه دارید. مبادا که شما از کسانی شوید که خداوند متعال درباره آن ها می فرماید: آیا داستان کسانی را که بهره ای از کتاب [تورات] یافته اند ندانسته ای که چون به سوی کتاب خدا فرا خوانده می شوند تا میانشان حکم کند، آنکه گروهی از آنان به حال اعراض، روی برمی تابند؟ آیا درباره این مسأله به حکم کتاب خداوند عزّ و جلّ راضی می شوید؟ (۱)

ص: ۴۱

همه آن‌ها گفتند بله ای فرزند رسول خدا.

آنگاه امام هادی علیه السلام شروع به اقامه دلیل از کتاب خدا بر صحت کاری که انجام داده بودند فرمودند. آن حضرت این گونه فرمودند: آیا خداوند متعال نمی فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به شما گفته شود: «در مجالس جای باز کنید»، پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش حاصل کند،- تا آنجا که فرماید-خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [برحسب] درجات بلند گرداند. (۱)

بنابراین می بینیم که خداوند متعال هرگز برای یک دانشمند مؤمن به مرتبه ای پایین تر از دانشمند مؤمن غیر دانشمند راضی نشده است. همچنان که خداوند متعال برای مؤمن به مرتبه ای پایین تر از شخص غیر مؤمن راضی نشده است.

حال به من خبر بدهید از این بخش از کلام خداوند متعال که فرمود: خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [برحسب] درجات بلند گرداند. آیا خداوند متعال فرموده است خدا رتبه کسانی از شما را که دارای شرافت نسب هستند برحسب درجات بلند گرداند؟! آیا خداوند متعال فرموده است: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟ (۲)...

پس چگونه منکر بزرگداشت من از این دانشمند می شوید؟ این دانشمند فلان ناصبی را با حجت ها و دلایل خداوند متعال که به او آموخته شکست داده است و او بدین وسیله از هر شریفی که شرافتش به نسب باشد شریفتر است.

در این هنگام همه حاضران سکوت کردند. چرا که امام با رساترین دلیل ها آنان را رد کرد. اما یکی از عباسیان فریاد برآورد و گفت:

ای فرزند رسول خدا، تو این مرد را بر ما فضیلت و برتری دادی و ما را از

ص: ۴۲

۱- (۱). مجادله/۱۱.

۲- (۲). زمر/۹.

کسی که نسبی چون نسب ما ندارد پایین تر دانستی، درحالی که از اوّل اسلام تاکنون همواره آن کس که در شرافت افضل است بر آنکه پایین دست اوست مقدّم داشته شده است.

البته این منطق بسیار بی ارزش است. چراکه اسلام با موازین خود هیچگاه جز برای ارزش های صحیحی که این فرد عبّاسی هیچگاه آنان را نفهمیده است تن در نمی دهد. اما امام هادی سخنان او را با این منطق قوی رد کردند که:

سبحان الله، آیا این جدّ شما عبّاس نبود که با ابا بکر که یک شخص تیمی است - از قبیله تیم - بیعت کرد درحالی که عبّاس خود هاشمی بود؟ آیا عبد الله بن عبّاس نبود که خادم عمر بن خطاب شده بود درحالی که عبد الله بن عبّاس هاشمی است و پدر خلفای بنی عبّاس است و عمر شخصی از طایفه بنی عدی؟ و چگونه بود که عمر در شورای خلافت که برای تعیین خلیفه پس از خود خلیفه کرد کسانی را از قریش داخل کرد که از نظر شرافت نسب [از هاشمیان] دور بودند اما عبّاس را که شخصی از بنی هاشم بود در این شوری داخل نکرد؟! پس اگر مقدّم داشتن شخص غیر هاشمی بر هاشمی کاری ناشایست است، اوّلاً بیعت عبّاس با ابو بکر، همچنین خدمتگزاری عبد الله بن عبّاس بر عمر را ناروا بدانید. پس اگر آن جایز بود این هم جایز است (۱).

۷. عبادت

روی آوردن به خداوند متعال، انابه به درگاه او، شب زنده داری به عبادت خداوند متعال، مناجات با ذات اقدس حقّ و تلاوت کتاب او ویژگی بارز همه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است.

ص: ۴۳

امّا نسبت به خصوص حضرت امام هادی علیه السّلام می توان گفت مردم در عصر و زمان آن حضرت کسی را در عبادت، پرهیزگاری و سخت گرفتن بر خود در راه دین، به مانند آن حضرت ندیده بودند. آن حضرت هیچ یک از عبادات مستحب و نوافل را ترک نمی کرد. آن حضرت همواره در رکعت سوّم از نافله مغرب سوره حمد را قرائت کرده و پس از آن اوّل سوره حدید را تا آنجا که می فرماید: «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» قرائت کرده و در رکعت چهارم سوره حمد و آخر سوره حجرات را تلاوت می فرمود (۱).

۸. برآورده شدن دعاهای آن حضرت

در کتاب های مختلف نمونه های زیادی از مستجاب شدن دعای امام هادی علیه السّلام در نزد خداوند متعال ذکر شده است که ما چند نمونه از آن را می آوریم:

۱. منصوری از عموی پدرش روایت می کند که گفت: به زیارت حضرت امام علیّ هادی علیه السّلام رفتم و به آن حضرت عرضه داشتم: مولای من، این مرد - متوکل - مرا از کار برکنار کرده و رزق و روزی مرا قطع نموده و مرا به مشقت انداخته است و تنها اتهامی که در این رابطه به من وارد کرده است این است که می داند من با شما در ارتباط هستم. وی از امام هادی علیه السّلام خواست تا در نزد متوکل از او وساطت کند. امام هادی علیه السّلام در پاسخ او فرمودند: ان شاء الله به حاجت خود می رسی، چون شب فرا رسید فرستادگان متوکل به در خانه او آمده و او را طلب کردند. وی به همراه آنان به سرعت به سمت متوکل روانه

ص: ۴۴

شد. هنگامی که به در قصر متوکل رسید دید فتح بن خاقان، وزیر متوکل، در جلوی در قصر منتظر اوست. فتح وی را استقبال کرد و از تأخیرش در آمدن گله کرد. سپس او را نزد متوکل برد. متوکل با قیافه ای که تبسم از آن می بارید و برای آن مرد نشانهٔ بشارت بود با او روبرو شد و به او گفت: ای ابا موسی، چرا از ما کناره گیری می کنی و ما را فراموش کرده ای؟! حال بگو چه مبلغ از ما طلب داری؟

مرد حوائج خود را به متوکل گفت و حقوق و عطایایی که از او قطع شده بود برشمرد. متوکل دستور داد دو برابر آن مبلغ را به او پردازند و آن مرد در حالت سرور و شادمانی از نزد متوکل خارج شد. هنگامی که آن مرد از قصر متوکل خارج شد، فتح به دنبال او آمد و به او گفت من شک ندارم که تو از او - یعنی از امام هادی علیه السلام - خواستی برای تو دعا کند. بنابراین به نزد او برو و از او بخواه برای من هم دعایی بکند.

مرد رو به سوی خانهٔ امام هادی علیه السلام آمد و هنگامی که به محضر مبارک آن حضرت مشرف شد و در برابر آن حضرت ایستاد. امام هادی نگاهی به او انداخته فرمودند: ای ابا موسی، چهرهٔ اکنون تو چهرهٔ رضایت است.

مرد با کمال خضوع و احترام عرضه داشت: آری، به برکت شما ای سید و مولای من، اما آنان به من گفتند: که شما نه به سمت متوکل رفته اید و نه از او در این رابطه خواهشی کرده اید.

امام علیه السلام با چهره ای آکنده از خوشروئی و تبسم در جواب او فرمودند:

خداوند متعال می داند که ما در مصائب و مشکلات جز به او پناه نمی بریم و در ناملايمات جز بر او توکل نمی کنیم. به همین دلیل است که هرگاه از او چیزی بخواهیم به ما عنایت و عطا می کند. ما نیز بیم آن داریم که اگر از این رویه عدول کنیم خداوند نیز از آن رویه عدول نماید.

مرد دریافت که امام علیه السلام در نهان برای او دعا کرده است، در این هنگام سخن فتح به یادش آمد و به امام عرض کرد: ای سید و مولای من، فتح نیز از شما التماس دعا داشت.

امام خواسته مرد را اجابت نکرد و به او فرمود: فتح در ظاهر خود را از دوستان ما به حساب می آورد، اما در باطن از ما دوری می گزیند، دعا فقط درباره شخصی مستجاب می شود که در اطاعت خداوند متعال اخلاص بورزد و به رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همچین به حق ما اهل بیت اعتراف داشته باشد (۱).

۲. روایت شده است که علی بن جعفر از وکیلان امام هادی علیه السلام بود. اما در اثر سعایت و بدگویی دشمنان، متوکل وی را دستگیر و حبس نمود. وی مدت زیادی در تاریکی های زندان به سر آورد. پس از مدتی آنگاه که کار بسیار بر او سخت شد با بعضی از مزدوران دستگاه عباسی صحبت کرد و از او درخواست کرد تا به هر نحو شده وی را آزاد کند و به او وعده داد که در قبال این کار سه هزار دینار به او بپردازد. آن مأمور به سمت عبید الله که یکی از نزدیکان متوکل بود رفت و از او درخواست کرد تا برای آزادی علی بن جعفر در نزد متوکل وساطت کند. عبید الله نیز خواسته او را پذیرفت و این مطلب را به گوش متوکل رساند. متوکل شدیداً وی را بر این امر تویخ کرد و به او گفت:

اگر در صداقت تو شک داشتم، می گفتم که رافضی شده ای.

این مرد وکیل ابو الحسن هادی است و من قصد کشتنش را دارم.

عبید الله از اینکه برای آزادی او واسطه شده بود پشیمان شد و به آن مأمور خبر این مطلب را داد. مأمور هم به نزد علی بن جعفر رفته و به او گفت که

ص: ۴۶

۱- (۱). امالی طوسی/ ۲۸۵ ح ۵۵۵، و به نقل از آن در بحار الانوار ۱۲۷/۵۰، المناقب ۴/ ۴۴۲.

متوکل قصد کشتن او را کرده و هیچ راهی برای آزادی او وجود ندارد. پس از شنیدن این خبر جهان بر علی بن جعفر تنگ آمد. در این وقت بود که نامه ای برای امام هادی علیه السلام نوشت که در آن آمده بود: «ای سید و مولای من، شما را به خدا و به خدا سوگند می دهم مرا دریابید. من می ترسم در اثر شدت فشاری که بر من وارد می شود دچار لغزش گردم. امام در جواب نامه او چنین نوشتند که:

«هرگاه موقعیت را مناسب بدانم برای حلّ مشکل تو به درگاه خدا خواهم رفت»، در همان ایام متوکل بیمار شد و به شدت مبتلا به تب گردید. زیادی تب به اندازه ای شد که بر جان خود بیمناک گردید. به همین دلیل بود که دستور داد همه زندانیان را آزاد کنند وی مخصوصاً دستور داد تا علی بن جعفر را نیز آزاد نمایند. متوکل به دوست خود عبید الله گفت: چرا دیگر اسمی از آن مرد که برایش وساطت کردی بر زبان نیاوردی؟ عبید الله گفت: من تصمیم داشتم که دیگر در نزد تو نام او را به زبان نیاورم. اما در عین حال متوکل دستور داد تا او را آزاد کرده از او خواستند تا متوکل را به واسطه آزاری که به او رسانده است حلال کند. علی بن جعفر آزاد شد و به امر امام هادی علیه السلام به شهر مکه رفت و در آنجا ساکن گردید» (۱).

این بعضی از نمونه هایی بود که راویان درباره مستجاب شدن دعای امام هادی علیه السلام ذکر کرده اند. پرواضح است که مستجاب شدن دعا کاری است که از دست انسان و حاصل فعالیت و تلاش او خارج است. بلکه این عمل تنها به دست خداوند متعال است و اوست که دعای هر یک از بندگان را که بخواهد به اجابت می رساند، و شکی در این نیست که پیشوایان از اهل بیت پیامبر در نزد

ص: ۴۷

خداوند متعال دارای جایگاهی بزرگ بوده اند. چرا که آنان همه وجود خود را خالصانه در اختیار خداوند بزرگ گذاشته بودند. اخلاصی که بیش از آن متصوّر نخواهد بود. آنان حق اطاعت خداوند متعال را به جا می آوردند.

خداوند نیز این خصوصیت را به آنان اعطا کرده بود که دعایشان را مستجاب کند. چنان که قبور منور آن بزرگواران نیز از جاهایی است که دعای بندگان در آن مکان های مقدّس مستجاب می گردد (۱).

ص: ۴۸

۱- (۱). ر.ک. حیاة الامام علیّ الهادی/ ۴۲-۶۲.

بخش نخست رشد و پرورش حضرت امام هادی علیه السّلام فصل دوّم مراحل زندگی حضرت امام هادی علیه السّلام فصل
سوّم حضرت امام هادی علیه السّلام در سایه سار پدر علیه السّلام

اشاره

رشد و پرورش حضرت امام هادی علیه السلام

۱. نسب شریف آن حضرت

وی ابو الحسن علی بن محمد جواد فرزند علی رضا فرزند موسی کاظم فرزند جعفر صادق فرزند محمد باقر فرزند علی زین العابدین فرزند حسین سبط فرزند علی بن ابی طالب علیهم السلام، دهمین پیشوا از پیشوایان اهل بیت علیهم السلام می باشد.

مادرش کنیزی امّ ولد بوده که به او سمانه مغربیه (۱) گفته می شد و همچنین به امّ الفضل نیز مشهور است (۲).

۲. ولادت و رشد آن حضرت

آن حضرت علیه السلام در نیمه ذی الحجه یا دوم رجب سال ۲۱۲ یا ۲۱۴ ه. ق دیده به جهان گشود (۳).

ولادت آن حضرت در روستای صریا به وقوع پیوسته که در مسافت سه میلی شهر مدینه می باشد (۴).

ص: ۵۱

۱- (۱). اصول کافی ۲۹۸/۱.

۲- (۲). مناقب آل ابی طالب ۴/۴۳۳، به نقل از آن بحار الانوار ۵۰/۱۱۴.

۳- (۳). اصول کافی ۱/۴۹۷، ارشاد ۳۶۸/۳۶۸، مصباح ۵۲۳.

۴- (۴). مناقب آل ابی طالب ۴/۴۳۳، سه میل حدود پنج کیلومتر است.

۳. بشارت دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ولادت آن حضرت

حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بشارت ولادت حضرت امام هادی علیه السلام را در ضمن حدیثی طولانی که دربارهٔ ائمه علیهم السلام بیان فرموده اند این گونه بیان داشته اند: و خداوند در صلب او -منظور حضرت امام جواد علیه السلام می باشد- نطفه ای را به وجود می آورد که از آن نطفه فرزندی متولد می شود نه ظالم و نه سرکش، بلکه نیکوکار و مبارک، پاکیزه و نیکو.

خداوند متعال نام او را در نزد خود علی بن محمد قرار داده، لباس آرامش و وقار بر اندام او پوشانده، دانش ها را در نزد او به ودیعت نهاده است. هر سرّ پوشیده ای در دستان او قرار گرفته و در سینه اش همان است که خداوند متعال او را بدان خبر داده. و نیز دشمنانش را از مخالفت با او برحذر داشته است... (۱).

۴. کنیه و القاب امام هادی علیه السلام

کنیه امام هادی علیه السلام ابو الحسن می باشد، و برای مشخص شدن این کنیه از کنیه دو امام دیگر یعنی حضرت امام کاظم و امام رضا علیهما السلام که آن ها نیز دارای کنیه ابو الحسن بودند، به امام هادی علیه السلام ابو الحسن ثالث یا سوم می گفتند.

آن حضرت دارای القاب فراوانی بوده اند که می توان از میان آن ها به این القاب اشاره نمود: هادی، نقی، -که این دو لقب مشهورترین لقب های آن حضرت می باشند- مرتضی، فتاح، ناصح و متوکل. البته آن حضرت پیروان خود را از اینکه او را با لقب متوکل بخوانند بازداشته، چرا که یکی از خلفای عباسی نیز به چنین لقبی ملقب گردیده بود (۲).

ص: ۵۲

۱- ((۱)). عیون اخبار الرضا علیه السلام ۶۲/۱ ح ۲۹.

۲- ((۲)). کشف الغمه ۳۷۴/۲.

البته در کتاب مناقب این القاب نیز برای آن حضرت ذکر شده است:

نجیب، هادی، مرتضی، نقی، عالم، فقیه، امین، مؤتمن، طیب و عسکری که این لقب، لقب فرزند آن حضرت نیز بوده و آن حضرت را به همراه فرزندش عسکریین علیهما السلام نیز می خوانند (۱).

ص: ۵۳

۱- (۱). مناقب ۴/۴۳۲.

مراحل زندگی حضرت امام هادی علیه السلام

زندگی چهل ساله حضرت امام هادی علیه السلام را به لحاظ موضع گیری ها و اعمال آن حضرت، همچنین به لحاظ شرایطی که آن حضرت را احاطه کرده بود می توان به مراحل متعدّد و مختلفی تقسیم نمود.

امّا در عین حال تقسیم دوگانه با رویه ای که ما در تحلیل زندگی ائمه علیهم السلام در پیش گرفته ایم سازگاری بیشتری دارد. روش ما در تحلیل زندگی ائمه علیهم السلام بر چند مسأله متمرکز می شود. یکی از آن مسائل تنوع مسئولیت ها و نقش هایی که ائمه در جامعه خود ایفا نمودند به حسب شرایط و روابط سیاسی و اجتماعی که هر کدام از آن بزرگواران را دربر گرفته بود. منتهی آنچه موضع گیری های متعدّد آن بزرگواران را به هم پیوند می دهد و به عنوان جامع مشترک همه این موضع گیری ها شمرده می شود وحدت هدف در میان آن بزرگواران می باشد، و این هدف چیزی جز حفظ و صیانت شریعت اسلامی از تحریف و همچنین حفظ و نگهبانی امت اسلام از فرورفتن در گرداب انحراف عقیدتی و دور شدن از اصول، همچنین حفظ و نگهداری در حد امکان از دولتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان دولت اسلام آن را پایه گذاری کرده بود در برابر خطر فروپاشی و سقوط می باشد. همچنین زمینه سازی برای اینکه ائمه بتوانند زمام حکومت را در دست گیرند. البته تا آنجا که به دست گرفتن

این حکومت با ارزش‌هایی که خود این حکومت برای پیاده کردن و حفاظت از آن‌ها بنا شده است منافات نداشته باشد.

اولین مرحله از زندگانی امام هادی علیه السلام در فاصله زمانی ای که آن حضرت در سایه سار امامت پدر بزرگوار خود حضرت امام جواد علیه السلام به سر آورده است، یعنی فاصله ای میان سال‌های ۲۱۲ تا ۲۲۰ ه. ق رخ می‌نماید. مرحله ای که حداکثر تقریباً هشت سال به طول انجامیده است.

در این مرحله امام هادی علیه السلام با خلفائی همچون مأمون و معتصم عباسی هم‌زمان بوده است.

امّا مرحله دوم از زندگانی پربرکت حضرت امام هادی علیه السلام در مدت زمانی میان در دست گرفتن منصب امامت از سوی ایشان در پایان سال ۲۲۰ ه. ق تا هنگام وفات و شهادت آن بزرگوار در سال ۲۵۴ ه. ق که مدّت زمانی نزدیک به سی و چهار سال می‌باشد به وقوع پیوسته است.

امام هادی علیه السلام در این قسمت دوم با شش تن از پادشاهان یا خلفای بنی عباس هم‌عصر بوده است که اسامی آن‌ها به ترتیب عبارت است از:

۱. معتصم ۲۱۸-۲۲۷ ه

۲. واثق ۲۲۷-۲۳۲ ه

۳. متوکل ۲۳۲-۲۴۷ ه

۴. منتصر ۲۴۷-۲۴۸ ه

۵. مستعین ۲۴۸-۲۵۲ ه

۶. معتز ۲۵۲-۲۵۵ ه

ما در بخش سوم از قسمت دوم این کتاب به بررسی مرحله اول از زندگانی این امام بزرگوار خواهیم پرداخت و حوادث مهمی را که در زمان

زندگانی آن حضرت در سایه پدر بزرگوارش به وقوع پیوسته است به تحلیل خواهیم نشست.

و اما مرحله دوم از زندگی مبارک آن حضرت را از نظر شرایط زمانی و ویژگی ها و نیازهای این مرحله در خلال سه قسمت آخر کتاب مطرح خواهیم کرد.

ص: ۵۷

حضرت امام هادی علیه السلام در سایه سار پدر

حضرت امام محمد جواد علیه السلام در سال ۲۰۲ ه.ق، پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، رهبری دینی و مرجعیت فکری و روحی شیعیان را بر عهده گرفت (۱).

در آن زمان عمر شریف آن حضرت حدود هفت سال بود، و آن حضرت با وجود کمی سن تمام اموری که در مدینه، مربوط به پدر بزرگوارش حضرت امام رضا علیه السلام بود اداره نموده و به همه غلامان و کنیزان امام رضا علیه السلام دستوراتی داده یا آن‌ها را از بعضی کارها نهی و جلوگیری می نمود و هیچ یک از آنان با دستورات آن حضرت مخالفت نمی کرد (۲).

صفوان بن یحیی گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آنکه خداوند متعال ابا جعفر را به شما عنایت کند ما از این مسأله از شما سؤال می کردیم و شما به ما می فرمودید خداوند متعال به من فرزند پسری خواهد داد. اکنون خداوند متعال به شما فرزند پسری داده و چشمان ما را روشن گردانیده است. خداوند ما را به روزی مبتلا نکند که از نعمت وجود شما محروم شویم. اما اگر چنین واقعه ای اتفاق افتاد ما به چه کسی پس از شما

ص: ۵۹

۱- (۱). اثبات الوصیه/ ۱۸۴.

۲- (۲). اثبات الوصیه/ ۱۸۵.

مراجعه کنیم؟ امام رضا علیه السّلام با دست خود به حضرت جواد، ابو جعفر علیه السّلام اشاره کردند درحالی که آن کودک در مقابل آن حضرت خوابیده بود. به آن حضرت عرض کردم: خداوند مرا فدای شما کند. او سه سال بیشتر ندارد! (۱).

امام رضا علیه السّلام در پاسخ صفوان بن یحیی فرمودند: خداوند متعال عیسی بن مریم را با شریعتی آسمانی مبعوث کرد درحالی که سنّ او کمتر از سنّی بود که ابو جعفر برای اقامه شریعت ما به امر امامت قیامت خواهد کرد (۲).

حضرت امام جواد علیه السّلام پس از شهادت پدر بزرگوار خود مدّت ۱۸ سال و ۱۱ ماه و ۵ روز زندگی کردند که مدّت امامت آن حضرت نیز همین مقدار است (۳).

شیعیان و امامت حضرت جواد علیه السّلام

هنگامی که حضرت امام رضا علیه السّلام به رفیق اعلی پیوست، امام جواد علیه السّلام بیش از هفت سال نداشت، و این امامت زودهنگام اولین پدیده ای بود که حتّی برای خود شیعیان جالب توجه بود، چه رسد به غیر آن ها. و علیرغم زمینه سازی هایی که امام رضا علیه السّلام قبل و بعد از رفتن به خراسان برای این پدیده انجام داده بود، حتّی بعضی از بزرگان شیعه نیز در این زمینه حیران شدند، چه رسد به دیگران.

به همین دلیل بود که عدّه ای از بزرگان شیعه در خانه یکی از ایشان برای بحث و برّسی در رابطه با مسأله امامت، پس از امام رضا علیه السّلام جمع شدند. از میان این اجتماع کنندگان می توان به این شخصیت ها اشاره نموده: ریّان بن

ص: ۶۰

۱- (۱). اثبات الوصیّه/ ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲- (۲). اثبات الوصیّه/ ۱۸۵ و ۱۸۶.

۳- (۳). کافی ۵۷۲/۱، ح ۱۲.

صلت، یونس، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم و عبد الرحمن بن حجاج.

اجتماع این گروه با گریه آغاز شد، و پس از آنکه لختی گریستند یونس به آن ها گفت: دست از گریه بردارید. چاره این است که صبر کنیم تا این فرزند-امام جواد علیه السلام- بزرگ شود. اما ریّان بن صلت این گونه کلام او را رد کرد که:

«اگر امر امامت از جانب خداوند متعال برای کسی مقدر شده باشد، کودک دو روزه مانند مرد صد ساله خواهد بود، و اگر امر امامت از جانب خداوند متعال برای کسی صادر نشده باشد، اگر پنج هزار سال هم عمر کند، نمی تواند آنچه را که بزرگان انجام می دهند، حتی مقداری از آن را انجام بدهد، و این مسأله ای است که ما باید به آن توجه کنیم...» (۱).

از این عبارت معلوم می شود که ریّان بر این مطلب تأکید دارد که مفهوم امامت چون منصبی الهی است، مانند نبوت است و اختیار و انتخاب این منصب به دست خداوند سبحان است که می فرماید: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعِلُ رِسَالَتَهُ**؛ خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد و مردم در این زمینه هیچ گونه اختیاری ندارند.

عصر امام جواد علیه السلام

امام جواد علیه السلام با دو تن از خلفای بنی عباس هم عصر بوده است. مأمون عباسی ۱۹۸-۲۱۸ هـ، معتصم عباسی ۲۱۸-۲۲۷ هـ، مأمون همواره به دوستی و محبت با امام جواد علیه السلام تظاهر می کرد و دختر خود امّ الفضل را به ازدواج آن حضرت درآورد. البته او قبلاً هم امام رضا علیه السلام را به دامادی گرفته و ولایت

ص: ۶۱

عهدی خود را به او واگذار کرد و علویان را در دستگاه خود ارج و قرب داد (۱).

اما رفتار و رویه معتصم با مأمون بسیار فرق داشت. حکومت او حکومتی استبدادی بود که با کمی مهربانی و حسن تدبیر همراه بود. مسعودی تاریخ نگار، معتصم را به نیکویی روش و راستی راه توصیف کرده است (۲).

نخستین خلفای عباسی در ایجاد و استمرار حکومت خود زیاد به اعراب اعتماد نداشته و اعتماد و اتکای بیشتر آن ها به فارس ها بوده است. آنان مشاغل مهم نظامی و غیر نظامی را به افرادی که از نژاد فارسی بودند می سپردند و این کار منجر به این شد که فارس ها در میادین مختلف حکومت به برتری دست یافته و نقش عرب در دولت عباسی و مؤسسات مختلف آن کم رنگ شود. این پدیده موجب رقابت بین عرب و فارس شد. این مسأله تا زمانی ادامه داشت که معتصم عباسی که مادر او از نژاد ترک بود به خلافت رسید. از آن زمان بود که دستگاه حکومت بر نژاد ترک اعتماد کرده، معتصم آن ها را به عنوان گارد ویژه خود برگزید. مناصب دولتی را به آن ها داده، ولایت استان های دور از مرکز را نیز به آن ها سپرد. وی عرب را از دیوان عطا خارج کرده و به جای آن ها ترک را در دیوان عطا داخل نمود. این امر باعث شد تا هم عرب و هم فارس، کینه ترک نژادان را به دل بگیرند.

جدالی که در این عصر به وقوع می پیوست تنها منحصر به جدال میان عرب و فارس و ترک نبود، بلکه پا فراتر نهاده و میان خود نژاد عرب نیز اختلاف و درگیری روی داده، شعله های آتش تعصیب میان اعراب «مضر»ی از شمال و اعراب یمنی از جنوب نیز شعله ور گردید (۳). این نکته ای است که

ص: ۶۲

۱- (۱). دکتر ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام ۶۶/۲-۶۷.

۲- (۲). مروج الذهب ۴۷۶/۳.

۳- (۳). تاریخ الاسلام ۳۹۵/۲.

توجه به آن می تواند عمق جدال موجود داخل دستگاه حکومتی را بر ما آشکار نماید.

در یک دسته بندی می توان اقوامی را که در دولت عباسی در انتهای عصر اول وجود داشتند، به چهار دسته تقسیم نمود:

۱. عرب (مضری ها و یمنی ها)

۲. فارس (خراسانیان) که عباسیان را در تأسیس حکومت عباسی یاری رساندند

۳. ترک که اداره دولت به دست آن ها افتاد

۴. اهل ذمه (یهود و نصاری)

گروه های دینی نیز در آن عصر به طور کامل از هم تفکیک شده بود، و هیچگاه به مسیحی اجازه یهودی شدن و به یهودی اجازه مسیحی شدن داده نمی شد و تغییر دین فقط منحصر بر دخول در دین اسلام بود. بردگان نیز در آن عصر طبقه بزرگی از طبقات جامعه اسلامی را تشکیل می دادند. سمرقند در آن روزگار یکی از بزرگترین بازارهای برده شمرده می شد. چراکه مردم آن شهر این کار را به عنوان حرفه خود انتخاب کرده و از این راه امرار معاش می نمودند.

از دیگر ویژگی های این دوران این بود که چون دولت عباسی گستره زیادی از جهان را تحت سلطه خود در آورده ثروت بی شماری پیدا کرده و تجارت آن رواج چشم گیری یافته بود، این امور اثر بزرگی در خلق یک نهضت فرهنگی داشت که مشرق زمین تا آن زمان شاهد چنین نهضت فرهنگی ای نبوده است. تا آنجا که همه مردم از خلیفه گرفته تا عوام، جویندگان دانش یا لاقل یاری کننده دانش و ادب بودند. در زمان این دولت مردم، سه

قارّه موجود آن روزگار را زیر پا می گذاشتند تا بتوانند به منابع دانش و عرفان دست یافته و با کوله باری از دانش و معرفت به شهرهای خود بازگشته و سپس آنچه را که با کوشش پی گیر خود کسب کرده بودند در کتاب هایی که بیشتر به دایره المعارف شبیه بود به رشته تحریر درآورند. این کتاب ها به صورتی که تا پیش از این دوران به هیچ وجه توقع آن نمی رفت بیشترین نقش را در رساندن این دانش ها به ما داشته اند (۱).

این اوضاع شرق اسلامی در آن روزگار بود.

امّا در غرب سرزمین پهناور اسلامی نیز شهر «قرطبه» که امروزه در کشور اسپانیا با نام «کوردوبا» شناخته می شود با شهرهایی چون بغداد، بصره، کوفه، دمشق و فسطاط برابری می کرد، و از همین روی پایتخت مملکت اندلس شده، تا آنجا پیش رفت که مساجد این شهر، اروپاییانی را که برای نوشیدن آب زلال دانش از سرچشمه و بهره برداری از فرهنگ اسلامی به سمت کشور اسلام روی می آوردند به خود جذب کرده بود. به همین جهت بود که در مغرب کشور اسلام نیز طایفه ای از دانشمندان، شعرا، ادبا، فلاسفه، مترجمان، صلحا و... به وجود آمدند. می بینیم که اهتمام دانشمندان مسلمان نه تنها بر علوم نقلی مانند علم تفسیر، قرآات، علم حدیث، فقه و کلام بود، بلکه اهتمام آنان علوم عقلی همچون: فلسفه، هندسه، نجوم، طب، شیمی و... را نیز شامل گردیده بود.

در عصر اوّل عباسی مردم به فراگیری علوم دینی مشغول شده، متکلمان بسیاری ظهور کرده، در رابطه با مسأله خلق قرآن به بحث پرداختند. تا جایی که خود مأمون نیز در این بحث ها داخل شده و در محضر خود مجالس مناظره

ص: ۶۴

میان دانشمندان برپا می کرد. و به همین جهت هم بود که بعضی از مردم همچنان که او را بر برتری دادن حضرت علی بن ابی طالب بر دیگر خلفا عیب و نکوهش می کردند دخالت او در امور دینی را بر وی عیب می دانستند (۱).

در این عصر دو دسته از دانشمندان ظهور کردند:

دسته اول: آنان بودند که خمیرمایه دانش و فرهنگ آنان بیشتر نقل و بررسی و درک کامل بود که آنان را اهل علم می نامیدند.

و اما گروه دوم: کسانی بودند که خمیرمایه دانش و فرهنگ آنان بیشتر نوآوری و استنباط بود که آنان را اهل عقل می نامیدند (۲).

همچنین در این عصر دو مکتب مهم در عرصه فقه و فقهت به وجود آمد:

مکتب اهل حدیث در مدینه و مکتب رأی در عراق.

اوضاع سیاسی

به ولایت عهدی گماردن بیش از یک نفر توسط خلیفه سابق مانند اینکه دو برادر را هم زمان به عنوان ولیعهد معرفی کنند که یکی پس از دیگری به مقام خلافت برسند، خود عامل مهمی در ایجاد اختلال در وضع امتیّتی دولت بود. چرا که در نتیجه این کار نزاع و درگیری بر سر قدرت در میان این ولیعهدان درمی گرفت. زیرا یکی از آن ها تصمیم می گرفت که ولایت عهدی پس از خود را به جای برادر خود که از جانب پدرشان برای ولایت عهدی و خلافت پس از او معین شده بود به فرزند خود بسپارد و پس از خود پسرش را به خلافت بنشانند. همچنان که این مسأله را به وضوح در میان امین و مأمون

ص: ۶۵

۱- (۱). تاریخ الاسلام ۳۲۱/۲-۳۲۳.

۲- (۲). تاریخ الاسلام ۳۲۴/۲.

امین مردی خشن بود، اما از نظر سیاست و تدبیر بسیار ضعیف بود.

نشانه های ضعف تدبیر و سیاست او را می توان در آشوب هایی که در اثر درگیری و جدال او بر سر قدرت با برادرش مأمون به وجود آمده از سال ۹۳ ه تا سال ۹۸ ه استمرار یافت مشاهده کرد. چرا که می بینیم در طول این پنج سال یاران مأمون توانستند بر امین غلبه کرده، وی را به قتل رسانده و بر بغداد مسلط شوند. از اینجا بود که مأمون به تنهایی اداره حکومت را در دست گرفت و فرماندهان و فرمانداران برادرش امین را از کار برکنار کرده، یاران و انصار خود را به جای آنان به کار منصوب کرد. همان کسانی که در پیروزی او بر برادرش امین نقش به بسزائی داشتند.

در دوران حکومت مأمون نیز چند نهضت و حرکت مسلحانه به وقوع پیوست، اما سپاهیان دولت عبّاسی توانستند آن ها را سرکوب کرده در نتیجه شهرهایی که به واسطه این نهضت ها از دولت مرکزی جدا شده بودند به زیر سلطه خلیفه بازگشتند. مأمون پس از اینکه وضع داخلی حکومت خود را استقرار بخشیده بر مملکت اسلامی سیطره پیدا کرد، در سال ۲۱۷ ه. ق به جنگ با کشور روم نیز پرداخت (۲).

یکی از شاعران عصر اول عبّاسی که اهل بغداد بوده و به علی بن ابی طالب اعمی شهرت داشته است، وضعیت سیاسی و اجتماعی این دوران از حکومت عبّاسیان را در اشعاری با این مضامین به تصویر کشیده است:

«خلافت را فریبکاری وزیر، فسق و فجور امام و رأی نادرست

ص: ۶۶

۱- (۱). مروج الذهب ۳۵۰/۴-۳۵۳.

۲- (۲). تاریخ طبری، تاریخ الامم و الملوک، حوادث سالهای بین ۱۹۹-۲۱۷ ه.

مشورت دهندگان از بین برده است»

«این چیزی جز پیمودن راه فریب و گمراهی نیست که راه فریب و گمراهی از بدترین راه هاست»

«کارهای خلیفه خود بسیار عجیب است. اما عجیب تر از آن کارهای وزیر اوست»

«و عجیب تر از کارهای خلیفه و وزیر این است که ما باید با کودکان خردسال نیز بیعت کنیم»

«ما باید با کسی بیعت کنیم که در آن حدّ از کودکی است که هنوز نمی تواند بینی خود را بگیرد و هنوز آثار و لوازم خردسالی در او به چشم می خورد»

«سبب این کار جز دو نفر نیستند یکی ستمکار و یکی گمراه، که می خواهند کتاب نورانی خداوند را از بین ببرند»

«و اگر گردش روزگار نبود می دیدید که این دو نفر به هیچ دردی نمی خورند»

«اما ما به فتنه هایی به بلندای کوه ها مبتلا شده ایم که به راحتی از آن توان خلاصی نداریم» (۱).

هنگامی که امین به قتل رسید سر او را به خراسان به نزد مأمون آوردند.

ص: ۶۷

۱- (۱). مروج الذهب ۳/۳۹۷. أوضاع الخلافة غشّ الوزير و فسق الإمام و رأى المشير و ما ذاك إلا طريق الغرور و شر المسالك طرق الغرور فعال الخليفة أعجوبه و أعجب منه فعال الوزير و أعجب من ذا و ذا أننا نباع للطفل فينا الصغير و من ليس يحسن مسح أنفه و لم يخل من متنه حجر ظير و ما ذاك، إلا- بباغ و غاو يريدان نقض الكتاب المنير و هذان لو لا انقلاب الزمان أفي العير هذان أم في النفير و لكنها فتن كالجبال نرتع فيها بصنع الحقيير

مأمون دستور داد تا سر او را در حیاط قصر حکومتی بر چوبی نصب کنند. وی در آن روز به همه سپاهیان خود پاداش داد و دستور داد هر کس پاداش را دریافت می کند آن سر را لعنت کند، و سربازان یکایک می آمدند، سهمیه خود را دریافت کرده سر امین را لعن می کردند و می رفتند. یکی از سربازان عجم سهمیه خود را دریافت کرد. به او گفتند: این سر را لعنت کن. او نیز گفت:

خداوند او و پدر و مادرش و هر فرزندی که آن پدر و مادر زاده اند را لعنت کرده، آن ها را در فلان و فلان مادرانشان داخل کند، به او گفته شد: ای مرد، تو با این سخنان امیر المؤمنین، مأمون را نیز لعنت کردی! مأمون نیز این مکالمه را می شنید، اما با تبسمی خود را به غفلت زد. پس از آن دستور داد سر را از آنجا برداشتند و آن را به عراق بازپس فرستاد (۱).

مأمون در زمان حکومت خود با تهدیدهای جدی و خطرناکی روبرو بود که نزدیک بود این تهدیدات دولت مأمون را ساقط کند. ما می توانیم مهمترین وقایعی را که در زمان حکومت مأمون روی داد این گونه دسته بندی کنیم:

۱. قیام ابن طباطبا (۲) در سال ۱۹۹ ه به فرماندهی ابو السرایا.

این قیام یکی از بزرگترین قیام های مردمی بود که در زمان حضرت امام جواد علیه السلام و با شعار دعوت به خشنودی آل محمد صلی الله علیه و آله روی داد، و به دلیل استقبال بسیاری از فرزندان امت اسلام از آن، نزدیک بود دولت عباسیان را از میان بردارد، ابو السرایا سرری بن منصور شیبانی با هوش و درایت سرشار خود به عملی دست زد که موجب خیزش مشتاقانه توده های مردم برای پیوستن به

ص: ۶۸

۱- (۱). مروج الذهب ۴۱۴/۳.

۲- (۲). نام کامل این شخصیت محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب می باشد.

قیام او بود. سیاست او این بود که بسیاری از فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را به خود جلب کرده و آن‌ها را جزو فرماندهان سپاه خود قرار داد.

مأمون ابتدا سپاهی را با ده هزار سرباز به فرماندهی زهیر بن مسیب به مقابله با ابو السیرایا فرستاد. اما سپاه زهیر در برابر ابو السیرایا تن به شکست داده و سپاه او به دست ابو السیرایا افتاد. نهضت ابن طباطبا پس از این پیروزی بسیار قوت گرفت و آن‌ها توانستند سپاه دیگری را که مأمون به سمت آنان فرستاد نیز شکست داده، بر شهر واسط مسلط شوند.

سپاهیان ابو السیرایا برای بار سوم با سپاهی از سوی مأمون به فرماندهی هرثمه بن أعین روبرو شدند. در این جنگ ابو السیرایا شکست خورده به قادسیه فرار کرد. هرثمه وارد شهر کوفه شد، سپس ابو السیرایا به قتل رسید، این واقعه در سال ۲۰۰ ه. ق روی داد (۱).

۲. ولایت عهدی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

در سال ۲۰۱ ه. ق مأمون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را مجبور کرد تا ولایت عهدی او را بپذیرد. وی در همین زمینه به همه وابستگان حکومت عباسی دستور داد تا لباس‌های سیاه را که علامت مخصوص خاندان عباسی بود کنار گذاشته و لباس سبز بپوشند، که علامت ویژه علویان بود. این کار بر عباسیان بسیار گران آمد و آن‌ها به خاطر این عمل، همچنین داخل کردن حضرت رضا علیه السلام در امر خلافت، با مأمون بسیار به مخالفت برخاستند. حتی عده‌ای از آن‌ها به همین دلیل از بیعت با مأمون سرباز زده و با عموی مأمون یعنی منصور پدر مهدی عباسی بیعت کردند. اما وی مرد این میدان نبود و در

ص: ۶۹

این کار سستی کرد و گفت: من جانشین مأمون هستم. عباسیان او را رها کرده و به جای او برادرش ابراهیم بن مهدی را برگزیده و با او بیعت کردند و به همین دلیل جنگ های چندی در میان عباسیان در گرفت (۱). مأمون نیز پس از آن که نتوانست همه اهداف خود را از مسأله تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا علیه السلام، آن چنان که می خواست به دست آورد، در سال ۲۰۳ ه. ق با مسموم کردن حضرت رضا علیه السلام اقدام به ترور آن حضرت نمود (۲).

۳. حوادثی که در سال ۲۰۶ ه. ق به وقوع پیوست: در این سال بود که کار «بابک خرمین» در کوه های آذربایجان به مرحله خطرناکی رسیده بود و او به شکل گسترده ای به قتل و غارت و شکست دادن سپاه مأمون و کارهای زشت در آن دیار دست می یازید (۳).

۴. حوادثی که در سال ۲۰۹ ه. ق روی داد: در این سال «نصر بن اشعث عقیلی» قیام کرد و میان او و «عبد الله بن طاهر خزاعی» که فرمانده سپاهیان مأمون بود جنگ های متعدد و طولانی در گرفت (۴).

۵. حمله مأمون به شهرهای کشور روم: در سال ۲۱۵ ه. ق مأمون شهرهای روم را مورد حمله قرار داد و سه ماه در آنجا ماند. وی تعدادی از قلعه های آنان را فتح کرده و دسته های نظامی خود را در آن منطقه پراکنده ساخت و آن ها ضمن به اسارت درآوردن رومیان شهرهایشان را غارت کرده و به آتش می کشیدند. آنگاه پس از گذشتن از دمشق به مصر وارد شد (۵).

این جنگ ها بیش از دو سال به طول انجامید و در خلال همین جنگ ها

ص: ۷۰

۱- (۱). تاریخ ذهبی، دول الاسلام/۱۱۲-۱۱۳.

۲- (۲). اثبات الوصیة/۱۸۱-۱۸۳.

۳- (۳). تاریخ ذهبی، دول الاسلام/۱۱۴.

۴- (۴). تاریخ ذهبی، دول الاسلام/۱۱۵-۱۱۷.

۵- (۵). تاریخ ذهبی، دول الاسلام/۱۱۵-۱۱۷.

بود که رومیان توانستند فرمانده سپاه مأمون را به اسارت درآورده و سپاه مسلمانان را در سال ۲۱۷ ه.ق به محاصره خود در آورند.

امام جواد علیه السلام و مأمون عباسی

مأمون در رابطه با ائمه اهل بیت علیهم السلام سیاست مخصوص به خود را در پیش گرفت که با سیاست پیشینیان او از پادشاهان بنی عباس مغایرت داشت و نفس این تحوّل در روابط میان حکومت و ائمه خود دلیلی بر گسترده‌گی سطح تأثیرگذاری ائمه اطهار علیهم السلام در میان طبقات امت و جامعه اسلامی می باشد. به این مطلب اضافه کنید پیوستگی شدید اکثریت تأثیرگذار جامعه با ائمه علیهم السلام و اعتقاد آنان به مرجعیت فکری و روحی آن بزرگواران را.

مسئله به ولایت عهدی برگزیدن امام رضا علیه السلام از سوی مأمون، یکی از وجوه این تحوّل در عرصه سیاست عباسیان است که خود دلیلی بر هوش و ذکاوت مأمون در چگونگی برخورد با این مسئله دارد. مأمون با این کار برای جلوگیری از تأثیرگذاری بیش از پیش امام رضا علیه السلام در جامعه، آن حضرت را در نزدیکی خود نگاه داشت تا تحرک آن حضرت را محدود کرده و از گسترش نقش آن حضرت جلوگیری نماید. به علاوه با این کار توانست تحرکات خود امام، همچنین تحرکات پایگاه های مردمی مؤمن به رهبری اهل بیت علیهم السلام و نقش پیشگامانه آن ها را در میان جامعه زیر نظر مستقیم خود داشته باشد.

پس از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام مأمون دستور داد تا حضرت امام جواد علیه السلام را نیز از مدینه به بغداد آوردند. وی آن حضرت را مجبور کرد تا با دخترش «امّ الفضل» ازدواج نماید. ناگفته نماند که خاندان عباسی با این وصلت و ازدواج موافق نبوده و به مأمون اعتراض می کردند. اما مأمون با آینده

وی در پشت این عمل اهداف خاصی را دنبال می کرد که در استحکام پایه های خلافت او و پوشاندن جامه مشروعیت بر حکومتش تأثیر بسزائی داشت. وی با اظهار محبت نسبت به حضرت امام جواد علیه السلام و برطرف کردن فشارهایی که خلفای گذشته نسبت به خاندان علوی انجام می داده، آن ها را مورد استبداد و قهر و غلبه قرار می دادند، همچنین دوری گزیدن از اخلاق و عادات مذموم خلفای سابق، مانند زیاده روی در لهو و لعب و مصرف بیش از حد اموال بیت المال و خارج شدن از اصول حنیف دین اسلام در بسیاری از مظاهر زندگی خاص و عام توانست اکثریت فرزندان امت اسلام را فریب دهد.

آنچه که این دیدگاه ما درباره سیاست مأمون را تأیید می کند این است که چون در ماه ربیع الاول سال ۲۰۴ ه.ق به بغداد وارد شد، لباس او و لباس فرماندهان و سربازان او و مردم تماماً سبزرنگ بود. وی یک هفته به این ترتیب ادامه داد و پس از اقامه نماز جمعه در هفته دوم لباس های سبز را از تن بدر کرد و دوباره پوشیدن لباس های سیاه را معمول داشت (۱). پوشیدن لباس های سیاه قبلاً به دستور خود مأمون و پس از به ولایت عهدی رسیدن حضرت امام رضا علیه السلام که از سال ۲۰۱ ه.ق آغاز و با شهادت حضرت امام رضا علیه السلام پس از مسموم شدن به دست مأمون در سال ۲۰۳ ه.ق پایان یافت ممنوع شده بود.

از دواج امام جواد علیه السلام

مأمون در ادامه راه محکم کردن پیوند با اهل بیت علیهم السلام برنامه ازدواج

ص: ۷۲

دخترش «أم الفضل» را با امام جواد علیه السّلام طراحی کرد. هنگامی که این خبر به جماعت بنی عبّاس رسید اجتماع کرده، به همین منظور به نزد مأمون رفته و با او به بحث پرداختند. چرا که آن‌ها بیم آن داشتند به وسیله این ازدواج، سلطنت از خاندان بنی عبّاس بیرون رفته، لباس عزّتی که - به گمان آنان - خداوند بر اندامشان پوشانیده است از آنان برکنده شود.

آنان به مأمون چنین گفتند: ای امیر مؤمنان، تو را به خداوند قسم می‌دهیم که بر این قصد که داری باقی‌مانی و از رأی خود بازگشته، ابن‌الرضا را برای دامادی خود انتخاب نکنی، چرا که ما بیم آن داریم که با این کار تو سلطنتی که خداوند متعال به خاندان ما عنایت کرده از دست ما برود و لباس عزّتی که خداوند متعال بر ما پوشانیده است از ما بازپس ستانده شود، درحالی که تو خود می‌دانی که بین خاندان ما و خاندان ایشان از قدیم و جدید چه گذشته است و خلفائی که قبل از تو آمده‌اند چگونه با این خاندان رفتار کرده‌اند. آنان همواره آن‌ها را کوچک شمرده و آن‌ها را از دستگاه حکومتی دور نگه می‌داشته‌اند. هنگامی که تو با پدر او یعنی رضا آن‌گونه برخورد کردی ما همواره در ترس و وحشت بودیم تا این که خداوند این مشکل را از ما برطرف کرد. پس تو را به خدا و تو را به خدا سوگند می‌دهیم دوباره ما را به آن ناراحتی و اضطرابی که تازه از ما برطرف شده است برنگردانی و رأی خود را از دامادی ابن‌الرضا برگردانده و هرکس از میان اهل بیت خود برای این کار صلاح می‌دانی به جای او به دامادی برگزینی.

مأمون در پاسخ آنان چنین گفت: اما آنچه را که میان شما خاندان بنی عبّاس و میان آل ابی‌طالب روی داده است خود سبب آن بوده‌اید. اگر شما با انصاف با این جماعت برخورد می‌کردید آنان برای شما سزاوارترین گروه برای دوستی

و محبت بودند... و اما درباره ابو جعفر محمد بن علی باید به شما بگویم که من او را به این جهت به دامادی خود برگزیدم، که می بینم علیرغم کمی سن، در دانش و فضیلت بر تمام اهل علم و دانش و فضیلت، برتری دارد که این امری بسیار عجیب است، و من امیدوارم تا آنچه را که از او شناخته ام برای همه مردم آشکار کنم (۱).

بزرگان بنی عباس از نزد مأمون خارج شدند و رأیشان بر این مسأله اتفاق پیدا کرد که به نزد یحیی بن اکثم که در آن زمان قاضی القضاة بود رفته و از او بخواهند تا مسأله ای از امام جواد بپرسد که او از پاسخ آن عاجز شود و به یحیی بن اکثم وعده دادند در صورت پیروزی بر امام جواد علیه السلام جوایز و اموال گرانبها و نفیسی به او خواهند داد.

آنان سپس با مأمون قرار گذاشتند که روزی مجلسی آراسته شده، یحیی بن اکثم در آن مجلس حاضر گشته و امام جواد علیه السلام را مورد سؤال قرار دهد. امام جواد علیه السلام در آن مجلس حاضر گردیدند و به سؤالات یحیی بن اکثم گوش دادند. یحیی بن اکثم از امام درباره محرمی پرسید که شکاری را در حال احرام بکشد، و امام جواد علیه السلام مسأله را آن قدر به فروع مختلف تقسیم کرده و از یحیی بن اکثم درباره سؤالش که از کدام یک از این شقوق می باشد پرسیدند و یحیی بن اکثم مات و مبهوت شده نتوانست جوابی به امام جواد علیه السلام بدهد. به همین خاطر بود که از امام درخواست کرد خود این مسأله را با تمام شقوق و فروع برای او توضیح دهد. مأمون نیز در همان جلسه نشست و به تمام این گفتگوها گوش می کرد. سپس رو به اهل بیت خود از عباسیان کرده به آنان

ص: ۷۴

۱- (۱). ارشاد/۲/۲۸۲ و به نقل از آن اعلام الوری/۲/۱۰۱ بدون سند، و در کشف الغمه ۳/۱۴۴ این روایت با سند ذکر شده است.

گفت: حال آنچه را که منکر آن بودید به چشم خود دیدید؟ سپس رو به امام جواد علیه السلام کرد و از او خواست دخترش را برای خود خواستگاری کند. امام جواد نیز این کار را انجام داد و مأمون به این مناسبت جشنی برگزار کرد.

پس از اینکه عقد جاری شد و خطبه تمام گشت، مأمون رو به امام جواد علیه السلام کرد و از آن حضرت خواست تا جواب مسأله مشکلی را که برای ابن اکثم طرح کرده بود کامل کند. امام علیه السلام نیز چنین کرده و جواب را به تمام و کمال به ابن اکثم فرمودند. سپس مأمون رو به حضار از عباسیانی که از اهل بیتش بودند کرد و گفت: آیا در میان شما کسی پیدا می شود که به این مسأله این گونه جواب بدهد؟ و بداند جواب صحیح سؤالات سابق یعنی فروع مختلف آن مسئله چیست؟.

آنان پاسخ دادند: نه به خدا قسم. بلکه امیر المؤمنین داناتر به هر مسأله ای هستند.

مأمون به آنان گفت: وای بر شما. در میان تمام خلق خدا این خاندان هستند که به این درجه از فضل و کمال که اکنون مشاهده کردید اختصاص یافته اند، و در آنان، کمی سن از رشد و کمال جلوگیری نمی کند، و از همین رو است که گفته شده: حضرت رسول اکرم دعوت مردم به اسلام را با دعوت از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به اسلام آغاز کرد در حالی که او پسری ده ساله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اسلام آوردن او را پذیرفت (۱).

البته لازم به ذکر است که این گونه برخورد و اهتمام مبالغه آمیز مأمون در برابر امام جواد علیه السلام دقیقا همان کاری بود که همین مأمون با پدرش یعنی

ص: ۷۵

۱- ((۱)). ارشاد/۲۸۱/۲-۲۸۷، و به نقل از آن اعلام الوری/۲/۱۰۱-۱۰۵، کشف الغمه ۳/۱۴۳-۱۴۷.

حضرت امام رضا علیه السلام نیز انجام می داد. همان کسی که در نهایت به وسیله سم او را به شهادت رساند و پیداست که این حرکت های مأمون در قبول حضرت امام جواد علیه السلام با هدف دور کردن آن حضرت از یاران نزدیکش و همچنین عامه مردم انجام می شد.

آنجا که می بینیم آن حضرت را از مدینه به بغداد طلبید تا اینکه نزدیک او و در تحت مراقبت جاسوسان او باشد، و بداند چه کسی به نزد آن حضرت رفته و چه کسی از نزد او خارج خواهد شد. چراکه مأمون می دانست با این کار می تواند به زودی نقش امام علیه السلام را در جامعه محدود کرده و آن حضرت را از دایره اثرگذاری در جامعه دور کند، و از طرفی دیگر با این کار خود برای حکومت ظالمانه خویش کسب مشروعیت نماید، چراکه وجود حضرت امام جواد علیه السلام در کنار او نتیجه ای جز این در نزد عامه مردم نمی داد. برخورد مأمون و موضع گیری اش در برابر عباسیانی که امام جواد علیه السلام را جز یک کودک خردسال که از علم دین چیزی نمی داند و حلال را از حرام تشخیص نمی دهد نیز دقیقاً با همین هدف به انجام می رسید.

امام جواد علیه السلام پانزده سال از عمر شریف خود را بدین گونه در خلال حکومت مأمون عباسی به سر آوردند تا این که در سال ۲۱۸ ه. ق مأمون دار فانی را وداع گفت.

امام جواد علیه السلام و معتصم عباسی

معتصم محمد بن هارون الرشید هشتمین خلیفه از خلفای بنی عباس بود.

وی در سال ۲۱۸ ه. ق بعد از وفات برادرش مأمون به خلافت رسیده، مورد بیعت قرار گرفت. یک سال قبل، یعنی در سال ۲۱۷ ه. ق معتصم برای ساختن

شهر سامرا از بغداد خارج شده بود (۱). سپس بعد از این که خود به مقام خلافت رسید مرکز حکومتی را به آن شهر منتقل کرد. مدت زمانی که امام جواد علیه السلام در خلافت این خلیفه عباسی به سر آورد طولانی نبود، بلکه از دو سال تجاوز نکرد و امام علیه السلام پس از اینکه معتصم او را به بغداد آورد در سال ۲۲۰ ه. ق به شهادت رسید.

امام جواد علیه السلام که در سال ۲۱۸ ه. ق همان سال که مأمون در ارض روم دار فانی را وداع گفت از عراق به مدینه بازگشت، هنگامی که دوباره به عراق بازمی گشت فرزند بزرگوار خود امام هادی علیه السلام را در سن کودکی در مدینه به جا گذاشت (۲).

امام جواد علیه السلام قبل از شهادت خود در چندین مورد بر امامت فرزند خود علی تأکید و تصریح نمود.

تصریحات امام جواد علیه السلام بر امامت فرزندشان حضرت امام هادی علیه السلام

الف- روایت اول: اسماعیل بن مهران گوید: هنگامی که حضرت امام جواد علیه السلام را برای اولین بار از مدینه به بغداد می بردند، به آن حضرت عرض کردم: من در این سفر برای شما بیمناکم. حال اگر برای شما اتفاقی افتاد پس از شما امر امامت به چه کسی خواهد رسید؟

اسماعیل بن مهران گوید: امام جواد علیه السلام با خنده، رو به من کرده فرمود:

«آنچه را که تو فکر کرده ای امسال پیش نخواهد آمد»، اما هنگامی که معتصم برای بار دوم آن حضرت را به بغداد طلب کرد به نزد آن حضرت رفته عرضه داشتم:

خداوند مرا فدای تو کند. اکنون که شما می روید بفرمائید امر امامت پس از شما

ص: ۷۷

۱- (۱). تاریخ ابو الفداء/ ۱/ ۳۴۳.

۲- (۲). اثبات الوصیة/ ۱۹۲.

به چه کسی می رسد؟ اینجا بود که دیدم حضرت امام جواد علیه السّلام آن قدر گریه کردند که محاسن مبارک آن حضرت خیس شد. سپس رو به من کرده فرمودند:

«در این سفر این بیم بر من می رود. پس بدان که پس از من امر امامت به فرزندم علی می رسد» (۱).

ب-روایت دوم: خیرانی از پدرش که از نزدیکان حضرت امام جواد علیه السّلام بوده و به خاطر خدمتی که از سوی امام جواد علیه السّلام به آن مأمور بوده است همواره در نزد آن حضرت بوده روایت می کند که: احمد بن محمد بن عیسی اشعری فقیه و بزرگ مردم قم همه روزه در وقت سحر به نزد پدر من می آمد تا اینکه از حال حضرت امام جواد علیه السّلام که در بستر بیماری بودند جويا شود. اما هنگامی که پیکی از جانب حضرت امام جواد علیه السّلام به نزد پدر من می آمد تا خبری از آن حضرت به پدرم برساند، احمد بن محمد بن عیسی برمی خاست تا پدرم در خلوت با آن پیک به گفتگو بنشیند و این امر نشان از اعتماد و منزلت والای این مرد در نزد امام جواد علیه السّلام دارد.

شبی فرستاده امام جواد علیه السّلام به نزد پدر من آمد و احمد بن محمد از مجلس برخاست و پدرم با فرستاده امام خلوت کرد. احمد بن محمد کمی دور زد و سپس به جایی رفت که بتواند صدای آن ها را بشنود و در آنجا ایستاد. در این هنگام فرستاده امام جواد به پدرم گفت: مولایت به تو سلام می رساند و می گوید: من به سفر آخرت می روم، و پس از من امر امامت به پسر علی می رسد. حق او بر گردن شما پس از من مانند همان حقی است که من پس از پدرم بر گردن شما داشتم. سپس فرستاده از نزد پدرم رفت. احمد بن محمد بن عیسی به داخل اتاق بازگشت و

ص: ۷۸

۱- (۱). کافی ۳۲۳/۱، بحار الانوار ۱۱۸/۵۰ باب «التّصوُّص علی الخصوص علیّه»، شیخ مفید، ارشاد/ ۳۰۸.

به پدرم گفت: فرستاده امام چه چیزی به تو گفت؟ پدرم گفت: خیر بود، احمد بن محمد گفت: من آنچه را که به تو گفت شنیدم. سپس آنچه را که شنیده بود برای پدرم تکرار کرد. پدرم به او گفت: خداوند متعال این کار را بر تو حرام کرده است. چرا که خداوند متعال می فرماید: **وَلَا تَجَسَّسُوا**. اما حال که این کلام را شنیدی این حرف را برای شهادت در نزد خود حفظ کن، شاید که ما روزی محتاج این شهادت شویم. اما بر حذر باش که تا وقت آن نرسیده است این کلام را برای احدی اظهار نکنی.

چون صبح رسید، پدرم این مطلب را در ده ورقه نوشت و آن ده ورقه را مهر کرده و به ده نفر از بزرگان شیعه سپرد و به آن ها گفت: اگر من قبل از اینکه درباره این نامه ها به شما چیزی بگویم از دنیا بروم این نامه ها را باز کنید و به مضمون آن عمل نمائید.

خیرانی گوید: هنگامی که ابو جعفر امام جواد علیه السلام به شهادت رسید و به لقای خداوند متعال رفت، پدر من در خانه خود ماند و از خانه خارج نشد تا این که رؤسای فرقه امامیه در نزد محمد بن فرج رنجی جمع شده و درباره کسی که پس از امام جواد علیه السلام متصدی امر امامت خواهد شد به بحث و گفتگو مشغول شدند. محمد بن فرج نامه ای به پدرم نوشت و به او گفت که سران شیعه در نزد او جمع شده اند و اگر بیم آن نبود که امر آن ها آشکار شود همه آن حضار را به نزد پدرم می آورد. اما او از پدرم خواست که خود به خانه وی رفته و در آن جمع داخل شود.

پدرم سوار مرکب شده و به سمت او رفت. در آنجا گروه را دید که در نزد محمد بن فرج جمع شده اند. آنان به پدرم گفتند: درباره این مسأله چه نظری داری؟ پدرم رو به آن ده نفری که آن ده نامه به دست آن ها بود کرده و گفت: آن نامه ها را حاضر کنید. آنان آن نامه ها را حاضر کرده و مهر آن را شکستند، و

گفت مضمون این نامه ها همان است که من به آن دستور یافته ام. بعضی از آن افراد گفتند: ما دوست می داشتیم که علاوه بر این نامه ها غیر از تو شاهد دیگری هم برای این امر باشد و شهادت بدهد.

پدرم به آن ها گفت: خداوند متعال آنچه را که شما دوست داشتید برای شما مهیا کرده است. اینک این ابو جعفر اشعری است که شاهد است من عین مضمون این نامه را از فرستاده امام علیه السّلام شنیده ام. آنگاه از ابو جعفر اشعری خواست تا بر این مطلب شهادت دهد. ابتدا ابو جعفر از این کار خودداری کرد.

امّا پدرم او را به مباحثه دعوت کرد و وی را از خداوند متعال ترسانید. ابو جعفر اشعری چون کار را به این منوال دید گفت: آری. من به دو گوش خود این مطلب را شنیده ام. امّا اکنون که از ارائه شهادت خودداری کردم به این دلیل بود که دوست داشتم کرامت دادن خبر امامت امام بعدی به مردی از عرب برسد.

[زیرا پدر خیرانی از عرب نبوده و از اعاجم محسوب می شد. [بدين ترتيب بود که همه کسانی که در آن مجلس بودند از آن مجلس بیرون نرفتند مگر این که به امامت حضرت ابو الحسن امام علی هادی علیه السّلام اعتراف کرده و شک آن ها در این مسأله از بین رفت (۱)].

ج- روایت سوم: از محمد بن حسین واسطی روایت شده است که او از احمد بن ابی خالد، غلام حضرت ابو جعفر امام جواد علیه السّلام شنیده است که امام جواد علیه السّلام وی را بر وصیت نامه ای با این متن به شهادت گرفته است:

«احمد بن ابی خالد غلام ابو جعفر امام جواد علیه السّلام شهادت می دهد که ابو جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام وی را به شهادت طلبید که او به پسرش علی وصیت

ص: ۸۰

۱- (۱)). کافی ۳۲۴/۱، بحار الانوار ۱۲۰/۵۰، باب «التّصوص علی الخصوص علیه»، شیخ مفید، ارشاد/ ۳۰۸.

کرده است که پس از وی نه تنها در امور مربوط به خود، مختار و آزاد باشد، بلکه اختیار امر تربیت و سایر امور برادرانش نیز به عهده او باشد. به جز برادرش موسی که هرگاه به سن بلوغ رسید اختیارش با خود اوست. و همچنین عبد الله بن مساور را مأمور قیام بر امور ارث و میراث خود نموده است تا این که فرزندش علی به سن بلوغ برسد. پس هرگاه فرزندش علی به سن بلوغ رسید ابن مساور مسئولیت امور ماترک را به او بسپارد و او به امور مربوط به ماترک، همچنین امور مربوط به خود و امور مربوط به برادران قیام نماید مگر در رابطه با برادرش موسی که او پس از علی و ابن مساور با رعایت آنچه را که خود ابو جعفر علیه السلام درباره صدقات و موقوفات خود شرط کرده است به این امر قیام نماید. این وصیت نامه در روز یکشنبه سوم ذی الحجه سال ۲۲۰ هـ. ق تنظیم شده و احمد بن ابی خالد شهادت خود را با خط خود در بالای آن نوشته است. همچنین حسن بن محمد بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب نیز بر این وصیت شهادت داده و مانند شهادت احمد بن خالد - در بالای نامه - را در زیر نامه امضا کرده است. همچنین نصر خادم نیز بر این وصیت نامه شهادت داده و شهادت خود را با دست خود نوشته است (۱).

د- روایت چهارم: محمد بن علی، از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار، از علی بن محمد قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان، از صقر بن ابی دلف روایت نموده که گفته است: از ابا جعفر محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: امام پس از من پسر علی است. دستور او دستور من، کلام او کلام من، و اطاعت کردن از او اطاعت کردن از من است (۲) و امام بعد از او فرزندش حسن

ص: ۸۱

۱- (۱). کافی ۳۸۳/۱.

۲- (۲). در یکی از چاپهای کتاب آمده است که حضرت پس از این کلام سکوت فرمودند. به آن حضرت عرض کردم/ای فرزند رسول خدا پس از علی چه کسی امام خواهد بود؟ آن حضرت فرمودند/ -

خواهد بود. دستور او دستور پدرش، کلام او کلام پدرش و پیروی از او پیروی از پدرش خواهد بود.

سپس آن حضرت سکوت کردند. من به آن حضرت عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، بعد از حسن چه کسی به مقام امامت خواهد رسید؟ آن حضرت به شدت گریسته آنگاه فرمودند: «ان بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر»؛ همانا که بعد از حسن فرزند او به امامت خواهد رسید همان «قائم» که به حق قیام خواهد کرد و جهانیان به انتظارش خواهند نشست.

به آن حضرت عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا چرا او قائم نامیده شده است؟ آن حضرت فرمودند: زیرا که او پس از از بین رفتن یادش و مرتد شدن بیشتر معتقدان به امامتش قیام خواهد کرد.

به آن حضرت عرضه داشتم: و چرا منتظر نامیده شده است؟ آن حضرت فرمودند: زیرا که او غیبتی خواهد داشت که روزهایش بسیار و مدّتش بسیار طولانی خواهد شد. شیعیان مخلص همواره منتظر ظهور و خروج او بوده و آنان که در دل شک دارند او را انکار کرده و آنان که منکرند نسبت به امر او استهزا و مسخره می کنند. آنان که برای ظهورش وقت معین می کنند دروغ می گویند. آنان که برای آمدنش عجله به خرج می دهند هلاک می شوند. و آن هایی که از جان و دل تسلیم قضای الهی در این امر می باشند نجات پیدا می کنند» (۱).

ه- روایت پنجم: علی بن محمد سندی روایت کرده است که محمد بن حسن گفت: عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن هلال از امیه بن علی قیسی

ص: ۸۲

روایت کرده است که گفت: به ابو جعفر ثانی یعنی حضرت امام جواد علیه السّلام عرض کردم: چه کسی پس از شما در امر امامت جانشین خواهد شد؟ آن حضرت فرمودند: پسر من علی. سپس فرمودند: به زودی جامعه دستخوش حیرت و سرگردانی خواهد شد.

قیسی گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: [در این صورت] به سمت کدام شهر [باید پناه برد]؟ آن حضرت لختی سکوت کرده، سپس فرمودند: به سوی مدینه. عرض کردم: به سوی کدام مدینه؟ چرا که در زبان عربی مدینه به معنی شهر است آن حضرت فرمودند: همین مدینه ای که ما در آن هستیم مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله. و آیا مگر غیر از این شهر مدینه ای هست؟ (۱)

و-روایت ششم: احمد بن هلال گوید محمد بن اسماعیل بن بزیع به من خبر داد که امیه بن علی در حضور او از ابو جعفر ثانی، امام جواد علیه السّلام در رابطه با مسأله جانشینی سؤال کرد و امام جواد علیه السّلام مانند جوابی که در روایت قبل آمده بود به او دادند.

و با همین سند از امیه بن علی قیسی از ابو الهیثم تمیمی روایت کرده است که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السّلام فرموده است: هنگامی که در میان پیشوایان سه اسم پشت سر هم بیاید، چهارمین آن ها قائم آل محمد است. محمد، علی و حسن (۲).

ص: ۸۳

۱- (۱). غیبت نعمانی/ ۱۸ با اندکی اختلاف در الفاظ و کمی اضافه.

۲- (۲). اکمال الدین/ ۲/ ۳۳۴، هم چنین در این کتاب آمده است/ هنگامی که سه اسم محمد، علی و حسن در پی هم بیاید چهارمین آن ها قائم آن هاست.

ی-روایت هفتم: حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش روایت می کند که حضرت امام جواد علیه السلام هنگامی که می خواستند از مدینه به سمت عراق حرکت کنند و برای رفتن به این سفر با همه وداع می کردند، پس از این که بر امامت ابو الحسن علیه السلام امام هادی تصریح کردند او را در دامان خود نشانده و به او فرمودند: دوست داری که از چیزهای دیدنی و زیبای عراق چه چیزی برای تو به هدیه بیاورم؟ آن حضرت در پاسخ پدر بزرگوار خود فرمودند:

شمشیری که گویا شعله ای از آتش باشد، سپس آن حضرت به سمت فرزند خود موسی رو کرده و از او پرسیدند: تو چه دوست داری که برایت بیاورم؟ او در جواب گفت: دوست دارم برایم اسبی بیاوری، امام علیه السلام فرمودند: ابو الحسن شبیه من است و این پسر به مادرش رفته است (۱).

شهادت حضرت امام جواد علیه السلام

نزدیک کردن حضرت امام رضا علیه السلام به دستگاه حکومتی و سپردن منصب ولایت عهدی به ایشان از جانب مأمون عباسی و آنچه که مأمون نسبت به حضرت امام جواد علیه السلام انجام داد نشانگر هوش سیاسی سرشار او در برخورد با قویترین مخالفان دولتش می باشد. چرا که این دو امام بزرگوار دارای پایگاه های وسیع مردمی بودند که می توانست خطر بزرگی برای کیان دولت عباسی باشد. اما مأمون به وسیله این برنامه ریزی توانست خطر بزرگی را که کیان سیاسی دولت عباسی را تهدید می کرد در تحت کنترل خود در آورد. به این ترتیب که امام رضا علیه السلام را از پایگاه های مردمی خود جدا کرد تا این که از تأثیرگذاری او در میان امت جلوگیری کند.

بنابراین نزدیک کردن او نه به معنای وارد کردن امام در حکومت، بلکه به

ص: ۸۴

۱- (۱). بحار الانوار ۱۲۳/۵۰ باب التّصوُّص علی الخِصْصِ علیهِ علیه السلام.

معنای یک نوع تبعید یا اقامت اجباری و مراقبت دقیق از امام رضا علیه السّلام بود که مأموران او حتّی تعداد نفس های آن حضرت را شماره کنند و بتوانند بدین وسیله دوستان و نزدیکان آن حضرت را شناسایی کرده و بعدا آنان را مورد پیگرد قرار داده و بر آنان سخت بگیرند.

محمّد بن علیّ هاشمی که خود از عبّاسیان است گوید: صبح روزی که حضرت امام جواد علیه السّلام با دختر مأمون امّ الفضل ازدواج کرد بر آن حضرت داخل شدم. من از شب قبل دارویی مصرف کرده بودم و اوّل صبح نیز اوّلین کسی بودم که به خدمت آن حضرت رسیدم. و به جهت دوایی که در شب خورده بودم بسیار تشنه بودم. امّا نمی خواستم آنجا آب طلب کنم. امام جواد علیه السّلام نگاهی به صورت من انداخته و فرمودند: تو را تشنه می بینم. عرض کردم: آری تشنه ام. آن حضرت فرمودند: ای غلام، برای ما کمی آب بیاور. من در دل گفتم: الآن است که برای او آبی سّمی بیاورند و از این که مبادا آن آب را به من تعارف کند و من از آن آب سّمی بخورم غمگین و ناراحت شدم، غلام پیش آمد و با خود آب آورد. حضرت امام جواد علیه السّلام در صورت من تبتّی می کرده و سپس فرمودند: ای غلام، آب را به من بده. آن حضرت آب را از غلام گرفته و مقداری از آن را نوشیدند و سپس آب را به من دادند و سپس من هم از آن نوشیدم (۱).

محمّد بن علی هاشمی بعدا برای محمّد بن حمزه نقل کرد که به خدا سوگند من گمان می کنم همچنان که رافضیان می گویند ابو جعفر از درون جان افراد آگاهی دارد (۲).

البّته این محمّد بن علی هاشمی از شیعیان امام جواد علیه السّلام نبود. امّا به خوبی

ص: ۸۵

۱- (۱). کافی ۴۹۵/۱ و ۴۹۶.

۲- (۲). اصول کافی ۴۹۵/۱ ح ۶ ب ۱۳۲ و به نقل از آن در ارشاد/۲/۲۹۱.

می دانست که در میان خاندان عباسی چه می گذرد و به خوبی با روش های آنان برای رها شدن از دست مخالفان آشنایی داشت. و شاید هم از این کلام او بشود این مطلب را تأکید کرد که امام رضا علیه السّلام به وسیله سَمی که مأمون به او داده است به شهادت رسیده است.

مسعودی روایت می کند: معتصم به همراه جعفر پسر مأمون نیرنگی ریختند تا از دست امام جواد علیه السّلام خلاص شده آن حضرت را از میان بردارند.

بنابراین نقشه، جعفر با خواهرش امّ الفضل که همسر امام جواد علیه السّلام بود همداستان شده و چنین تصمیم گرفتند که امّ الفضل انگور مسمومی به آن حضرت بخوراند. این گونه بود که امّ الفضل این کار را انجام داده، امام جواد علیه السّلام نیز از آن انگور خورد. اینجا بود که امّ الفضل پشیمان شد و شروع به گریه کرد.

امام به او فرمودند: برای چه گریه می کنی؟ به خدا سوگند که خداوند متعال تو را به فقری مبتلا خواهد کرد که هرگز از بین نرود و به بلایی دچار خواهد ساخت که هیچ وقت پوشیده نگردد... این گونه بود که بعدها امّ الفضل به بیماری گرفتار شد که تمام اموال و املاک خود را برای آن بیماری به مصرف رساند و به فقر مبتلا شد، تا جایی که به کمک مردم نیازمند گردید. برادرش جعفر نیز در حال مستی در چاهی سقوط کرد و جنازه اش را از آن چاه بیرون آوردند.

همچنین روایت شده که آن کس که باعث قتل امام جواد علیه السّلام شد ابن ابی داود قاضی بوده است. و درباره سبب این مطلب آورده اند که روزی سارقى به نزد خلیفه یعنی معتصم عباسی آمد و به سرقت اقرار نمود و از خلیفه خواست تا با اقامه حدّ سرقت، وی را از آن گناه پاک نماید. معتصم همه فقها را جمع کرده و از آن ها درباره مکانی که باید دست از آنجا قطع گردد تا اقامه حد بر سارق شود سؤال کرد. آنان درباره این که مکان این قطع از کجا باید باشد با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. بعضی از آن ها گفتند که دست او باید از آرنج قطع

شود و دیگران گفتند آن دست باید از میچ قطع شود و هر کدام برای قول خود به آیاتی از قرآن کریم استشهاد کردند که به دلیل عدم احاطه آنان به معانی قرآن، نظریات آنان تأویل بدون علم بود.

در این هنگام معتمد عباسی رو به حضرت امام جواد علیه السلام کرده و گفت: ای ابو جعفر تو در این باره چه می گویی؟

آن حضرت فرمودند: «ای امیر مؤمنان، این گروه درباره این مسأله به اندازه کافی صحبت کرده اند».

معتمد گفت: مرا از آنچه آن ها گفته اند واگذار. تو چه چیزی برای گفتن داری؟

امام جواد علیه السلام فرمودند: «ای امیر مؤمنان، مرا از این کار معاف کن».

معتمد گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که آنچه در این باره می دانی به من بگویی.

آن حضرت فرمودند: حال که مرا به خدا سوگند دادی، می گویم که همه آن ها درباره سنت این کار به راه خطا رفته اند. چرا که قطع دست واجب است از مفصل چهار انگشت بوده و کف دست او را باقی بگذارند.

معتمد گفت: به چه دلیل؟

امام جواد علیه السلام فرمودند: به خاطر قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: سجده بر هفت عضو واجب است: صورت، دو دست، دو سر زانو و دو پا. پس اگر دست این شخص از میچ یا آرنج قطع شود دیگر برای او دستی باقی نمی ماند که به هنگام سجود آن را بر زمین بگذارد. در حالی که خداوند تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: و مساجد ویژه خداست و مراد خداوند متعال در این آیه همین اعضای هفت گانه ای است که بر آن سجده می شود. و سپس فرموده است: پس هیچ کس را با خدا مخوانید و آنچه را که از آن خداست قطع نمی شود. راوی گوید: معتمد از این جواب بسیار خشنود شد و دستور داد تا دست سارق را از مفصل چهار

انگشت قطع کرده و کف دستش را باقی بگذارند.

زرقان گوید: ابن ابی داود به من گفت: سه روز بعد از این مجلس من به نزد معتصم رفته به او گفتم: همانا که نصیحت امیر مؤمنان بر من واجب است، و من چیزی به او خواهم گفت که می دانم به واسطه گفتن آن داخل در آتش می شوم.

خلیفه گفت: آن چیست؟

گفتم: چگونه است که چون امیر مؤمنان در مجلس خود فقیهان رعیت و دانشمندان ایشان را برای حل و فصل امری از امور دین به مجلسی فرا می خواند که در آن، اهل بیت خلافت، فرماندهان، وزیران و کاتبان حاضر بوده، خبر این مجلس به پشت درهای قصر نفوذ کرده به عموم مردم می رسد، و از آن فقیهان درباره حکم آن مسئله سؤال می کند آن ها نیز نظرات خود را درباره آن حکم بیان می دارند آنگاه خلیفه سخن همه آن فقیهان و دانشمندان را و انهاده، به سخن مردی گوش می سپارد که نیمی از این امت معتقد به امامت او بوده وی را در تصدی مقام خلافت از خلیفه بالاتر می دانند و مطابق با حکم او حکم می کند؟

ابن ابی داود گوید: هنگامی که این سخنان را گفتم دیدم که رنگ معتصم تغییر کرد و به نکته ای که می خواستم او را بدان هشدار دهم متوجه گردید و گفت: خداوند تو را از این خیرخواهی جزای خیر دهد...» (۱).

از همین جا می توان دریافت که چگونه معتصم برای توطئه بر علیه امام جواد علیه السّلام تحریک شد تا با جعفر پسر مأمون و خواهر او امّ الفضل همدست و همدستان شده، امام جواد علیه السّلام را از میان بردارد. و ممکن است به این وسیله به این نتیجه برسیم که تعارضی بین این روایت و روایت قبلی نیست.

ص: ۸۸

۱- (۱). تفسیر عیاشی/ ۳۱۹/۱، مدینه المعاجز/ ۴۰۳/۷، بحار الانوار ۱۹۱/۷۶.

بخش نخست روند رسالی اهل بیت علیهم السّلام از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا زمان حضرت امام هادی علیه السلام بخش دوم دوره حضرت امام هادی علیه السلام بخش سوم ویژگی های دوره حضرت امام هادی علیه السلام

روند رسالی اهل بیت علیهم السلام از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا زمان

حضرت امام هادی علیه السلام

منطق رسالت اسلامی همه هستی را مملکت خداوند سبحان دانسته و انسان را جانشین و امین خداوند در این مملکت می داند، که لازم است برای انجام این مسئولیت سنگین که خداوند متعال بر دوش او نهاده است به پا خیزد.

از دیگر سوی بدان جهت که زندگی دنیا به عنوان نیمه کمتر مسیر طولانی انسان به حساب می آید، اهدافی هم که سزاوار است تا خداوند حکیم به عنوان قانونگذار بشر و انسان که آن قانون برای او وضع می شود، هر دو به دنبال هدفی باشند که در جنبه های اهداف دنیوی و حیات زودگذر و فانی دنیا خلاصه نشده، به امتداد حیات پاینده انسان در عالم آخرت امتداد یابد.

اسلام از انسان می خواهد که خود را بر اساس این فرهنگ تربیت کند.

فرهنگی که از او یک موجود تکامل یافته بی عیب و نقص و در راه تحقق اهداف بزرگ رسالت، خستگی ناپذیر بسازد.

برنامه ریزی ربّانی برای تربیت انسان در این طریق و مسیر، بسیار حکیمانه و متقن بوده است. آنجا که می بینیم حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله جامعه انسانی را رهبری کرده و بر همه روابط اجتماعی و غیراجتماعی آن تسلط کامل پیدا کرد تا بتواند از این انسان، یک نمونه منحصر به فرد ارائه کند.

اما راهی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای عملیات تغییر ریشه ای که در جامعه بشری در پیش داشت، راه کوتاهی نبود که بتوان در خلال یک یا دو دهه از زمان آن را به انجام رساند. بلکه این راه به میزان فاصله معنوی میان جاهلیت و اسلام، دور و ممتد می نمود.

این گونه بود که می بینیم آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این برهه محدود زمانی محقق نمود برای برکندن همه ریشه های جاهلی از میان همه فرزندان نسل اول اسلام و رساندن آن ها به آن درجه از بیداری و واقعگرایی و رها کردن خود از همه رسوب های گذشته جاهلی آن گونه که این نسل را شایسته پایداری در خط رسالت و ادامه آن کند، کافی نبود.

نگاهی کوتاه به حوادث تلخی که پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روی داد و مناقشات و درگیری های صحابه پیامبر اکرم که تاریخ نویسان در منابعی که اکنون به دست ما رسیده است آن ها را ثبت و ضبط کرده اند کافی است تا شاهی بر این مطلب باشد که نسل صحابه به آن درجه از کفایت مطلوب نرسیده بودند تا بتوانند در رسالت بزرگ الهی و انسانی پیامبر اکرم جانشین شایسته ای برای آن حضرت باشند.

به همین دلیل منطق همه کارهای تغییر فرهنگی، حکم می کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تجربه پیشرو و پیشگام خود را از همه عوامل ضعف و فروپاشی مصون و محفوظ بدارد. چرا که آن حضرت می خواستند این قیام و نهضت جهانی و بشری جاوید و پایدار بماند. زیرا که آن حضرت اعلام کرده بود آخرین پیامبر خدا است و پس از او دیگر پیامبری نخواهد آمد. رسیدن به این مهم و دست یافتن به این مصونیت راهی جز این نداشت که اداره امور نهضت و جانشینی خود را در رهبری این قیام و نهضت به رهبری از هر نظر شایسته و معصوم بسپارد که او را به دست خود و بدان گونه که می خواست و سزاوار بود

ساخته، پرداخته و پرورش داده باشد، تا بدین وسیله این رهبری جایگزین، بتواند در طول زمان و در مدتی که طبیعتاً برای چنین کاری لازم است عملیات تغییر فراگیر جامعه انسانی را ادامه داده، تا آنجا پیش برود که رسالت اسلام به اهداف خود برسد. اهدافی خداوند متعال که از پس فرستادن پیامبران و ارائه برنامه کامل الهی برای زندگی بشر آن را تعقیب می کرده است.

پیامدها و خطراتی که فرآیند تغییر فراگیر را تهدید می کرد

اسلام یک نظریه بشری نبود تا حدود فکری و تبلور مفاهیم آن از راه تمرین و تجربه به دست آمده باشد بلکه اسلام رسالتی الهی است که در آن حدود احکام و مفاهیم، از پیش مشخص شده و با تشریحات عامی که از جانب خدا آمده از هر آنچه در نظریه های مشابه محتاج تجربه می باشد، بی نیاز گشته است، بنابراین، رهبری چنین جریانی مستلزم دریافت کامل و مفصل رسالت الهی، و شناخت کامل از همه احکام و مفاهیم آن می باشد، در غیر این صورت رهبر نظام محتاج الهام گرفتن از پیش فرض های ذهنی و فهم ارتکازی سابق خود خواهد بود که سرانجامی جز شکست این انقلاب فکری نخواهد داشت.

به خصوص که اسلام به عنوان آخرین دین آسمانی، می بایست همواره در طول زمان پیش رفته و همه مرزهای زمانی، جغرافیایی و قومی را درنوردد، و چنین هدف بلندی، به حاکم اسلامی - به عنوان رکن اساسی انقلاب - اجازه در پیش گرفتن روش تجربه و خطا را نمی دهد روش پراشتباهی که در اندک مدت چنان رخنه ای در انقلاب ایجاد می کند که آن را با سقوط مواجه خواهد ساخت (۱).

حوادثی که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست دلیل محکمی بر

ص: ۹۳

این مدعا است که آثار آن با تصدی امر رهبری به وسیله نسلی از مهاجرین که توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این کار برگزیده نشده، صلاحیت و قابلیت آن را نداشتند در کمتر از نیم قرن آشکار گشت.

هنوز بیست و پنج سال از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگذشته بود که هزیمت و شکست خلافت راشد در برابر ضربات شدیدی که از جانب دشمنان رو در روی اسلام بر آنان وارد می آمد آشکار گشته، دشمنان توانستند به صورت پنهان به مراکز قدرت نظام نفوذ کرده آن را ناکارآمد ساخته، به زور و با کمال وقاحت، رهبری نظام را تصاحب کرده امت اسلام و نسل پیشگام آن را مجبور به دست برداشتن از رهبری و شخصیت خود نموده، پیشوایی اسلامی را به حکومتی موروثی تبدیل کردند که جز ناچیز شمردن ارزش ها، کشتار بی گناهان، جلوگیری از حدود الهی، خشکاندن احکام و بازی با سرنوشت مردم کاری نداشت، در چنین شرایطی بیت المال مسلمانان به صورت املاک شخصی قریش درآمده، خلافت به تویی بدل شد تا کودکان بنی امیه با آن بازی کنند (۱).

عوامل افزایش انحراف در رهبری اسلامی

امت اسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در راه انقلابی ای که او برای مردم و جامعه اسلامی گشود، با انحراف خطرناکی مواجه شدند، این انحراف در عرصه سیاست و اجتماع-چنان که طبیعت اشیا حکم می کند- به مرور زمان رفته رفته توسعه می یافت تا عمیق و عمیقتر شود چراکه شروع انحراف دانه ای را ماند که در زمین کاشته می شود و ذره ذره رشد کرده سر از خاک به در می آورد، هر مرحله از انحراف که به وقوع می پیوندد زمینه ساز مرحله ای فراختر است.

ص: ۹۴

پس طبیعی است که این انحراف نیز در سیر تاریخی خود یک منحنی را طی کند که در درازمدت به دوزخ منتهی شود و انقلاب اسلام را از همه سو مملو از تناقضاتی کند که حتی از همراهی با پایین ترین حد احتیاجات و مصلحت های انسانی و اسلامی امت اسلام نیز ناتوان شود.

در چنین صورتی، با افزایش تصاعدی انحراف، به حکم منطق پس از مدتی انقلاب به سقوط کامل می رسد. و این امر جز نابودی کامل دولت، جامعه و فرهنگ اسلامی حاکم بر جامعه نخواهد بود، چراکه با پرشدن نظام از تناقضات و ناتوان شدن آن از انجام وظایف واقعی خود، دیگر توان حمایت از موجودیت خویش را هم نخواهد داشت زیرا همه موجبات استمرار و دوام خود را در صحنه تاریخ از دست داده و مردم نیز در حدی نبودند که به حمایت آن برخیزند چراکه آنان به آنچه از این انقلاب توقع داشتند نرسیده و آرزوهایشان توسط آن برآورده نشده بود پس هیچ رابطه حیاتی راستینی میان امت و نظام باقی نمانده بود.

نتیجه می گیریم که در چنین وضعی قطعا محصول بذر انحرافی که در جامعه کاشته شد چیزی جز سقوط کامل انقلاب نبود.

عوامل تسریع در سقوط دولت اسلام

مراد از سقوط دولت اسلام از میان رفتن فرهنگ اسلامی و جدایی رهبری نظام و متن جامعه از این فرهنگ است که در این صورت اسلام که به مثابه فرمانده جامعه و امت به شمار می رود از آن ها جدا شده، طبیعتا بعد از جدایی دولت و اجتماع از فرهنگ اسلام، امت بدون رهبر به حال خود باقی می ماند و در برابر اولین حمله ای که به آن بشود فرومی ریزد چه این که این اتفاق در برابر حملات متعددی که خلافت عباسی با آن روبرو شد افتاد.

این فروپاشی به معنی سقوط دولت و انقلاب و تنها ماندن امت است، که این امت نیز در عین تدین به اسلام، ایمان به آن و تعامل با آن، به دلیل تسلسل حوادث محکوم به فروپاشی خواهد بود چرا که امت اسلام مدت بسیار کمی را با اسلام صحیح به سر برده بود، همان زمان کمی که شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عهده دار امر رهبری انقلاب بود- و پس از آن امت با انقلابی منحرف زندگی کرد، انحرافی که نگذاشت تا اسلام در عمق زندگی جامعه نفوذ کرده و آنان را در قبال عقیده خود مسئول سازد، و نگذاشت تا اسلام با دادن فرهنگ خود به جامعه آن را در برابر فرهنگ های بیگانه ایمن کرده و عدم فروپاشی آن را در برابر فرهنگ ها، حملات و افکار جدیدی که حمله کنندگان به شهرهای اسلام وارد می کردند تضمین نماید.

امت نیز در پی از دست دادن انقلاب، دولت و فرهنگ، خورد شدن شخصیت، درهم شکسته شدن اراده و بسته شدن دستانش توسط حکومت هایی که زمامداران این انقلاب منحرف بودند و در نتیجه فقدان روح واقعی خود دیگر خود را به تنهایی قادر به مقاومت نمی دید چرا که این حکومت ها امت را در برابر حکومت های جابرائه خود به کرنش وادار کرده بودند.

طبیعی است که چنین امتی در چالش با جریان کفرآمیزی که به جنگ با او آمده از هم بپاشد و به زودی امت، رسالت و عقیده اسلامی یکجا ذوب شود و پس از دوران درخشانی که بر صحنه تاریخ به عنوان یک حقیقت زنده مطرح بود از آن صفحه محو شده و جز خاطره ای چیزی از آن باقی نماند و این پایان کار اسلام بود (۱).

اگر نقش ائمه معصومین را که وظیفه خطیر حراست از انقلاب، دولت،

ص: ۹۶

امت و رسالت به عهده آن ها نهاده شده نادیده انگاریم، سرنوشت منطقی امت اسلام همین بود که به شرح آن پرداختیم.

نقش امام معصوم علیه السلام در حفظ نظام اسلامی

نقش ائمه هدیتهر علیههم السلام که پیامبر صلی الله علیه و آله به نام آنان و به امامت یکایکشان تصریح نموده بود و ایشان را برای صیانت از اسلام در برابر دشمنان بازیگری که در کمین آن نشسته بودند، تعیین کرده بود و مسئولیت پیاده نمودن اسلام و تربیت انسان بر اساس تعالیم اسلام و جلوگیری از فروپاشی دولت اسلامی را بر دوش آنان نهاده بود در دو امر مهم و اساسی خلاصه می شود:

۱. مصونیت دادن به امت از فروپاشی پس از سقوط انقلاب و در اختیار امت قرار دادن عوامل تقویت کننده به میزان کافی تا امت با ایمانی ثابت، روحی مجاهد و گام هایی استوار روی پای خودشان بایستند.

۲. تلاش برای به دست گرفتن رهبری انقلاب و دولت و محو آثار انحراف و بازگرداندن رهبری به جریان طبیعی خود که به این ترتیب عناصر سه گانه تربیت در آن ها مجتمع گشته و پیوند امت، با اجتماع، دولت و رهبری با کفایت آن برقرار شود (۱).

انحراف نیز که با تغییر در این سه عنصر آغاز گردید، با وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فقدان یک مربی همطراز به راه افتاد، از میان رفتن این عنصر خود باعث نابودی دو عنصر دیگر گردید چراکه جانشینان پیامبر در رهبری انقلاب از حیث علم، عصمت، پاکدامنی، قدرت، شجاعت و کمال همتای او نبوده بلکه افرادی متصدی این پست شدند که نه معصوم بوده، نه در حقیقت رسالت ذوب شده بودند، آن ها هیچ ضمانت اجرایی برای منحرف نشدن امت از خطی

ص: ۹۷

که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای امت ترسیم کرده بود در دست نداشتند، آن هم چنان انحرافی که مسلمانان حتی توان تصور عمق و نهایت تأثیر منفی آن را بر دولت، امت و شریعت را نداشتند چرا که آن ها این تغییر را در شخص رهبر می دانستند نه در خط رهبری.

و اما بیان دو خط مشی اساسی که ائمه علیهم السلام می بایست همه فعالیت های خود را بر محور آن ها انجام می دادند:

۱. مصونیت دادن به امت از فروپاشی پس از سقوط انقلاب و در اختیار امت قرار دادن عوامل تقویت کننده به میزان کافی تا امت با ایمانی ثابت، روحی مجاهد و گام هایی استوار روی پای خودشان بایستند.

۲. تلاش برای به دست گرفتن رهبری انقلاب و دولت و محو آثار انحراف و بازگرداندن رهبری به جریان طبیعی خود که به این ترتیب عناصر سه گانه تربیت یعنی امت، شریعت و مربی لایق در آن ها جمع گشته و پیوند امت، با اجتماع، دولت و رهبری با کفایت آن برقرار شود (۱).

خط مشی دوم محتاج برنامه ریزی درازمدت ائمه علیهم السلام بود تا شرایط مناسب با همه ارزش ها، اهداف و احکام بنیادین اسلام را فراهم نمایند.

ارزشها، و احکامی که دستاورد رسالت اسلام و مقصود از تشکیل حکومت اسلامی به نام خداوند خالق شریعت، عملی شدن آن ها و در نتیجه رسیدن انسان به کمال درخور او است.

به همین دلیل بود که ائمه علیهم السلام پیروزی فوری بر اساس حمله مسلحانه را برای برقرار کردن پایه های حکومت اسلامی کافی نمی دانستند. بلکه چنین کاری محتاج آماده کردن سپاهی عقیدتی بود که به امام و عصمت او ایمان مطلق داشته، با هدف های بزرگ امام زندگی کرده و در عرصه های حکومتی

ص: ۹۸

مدافع خط مشی او بوده و همواره در حال حفاظت از اموری باشد که در تحقق مصالحی که خدا برای امت اسلام مقرر داشته است دخالت دارد.

اما خط مشی اول با حاکمیت ها و شرایطی که بر ائمه علیهم السّلام تحمیل می کردند سازگاری داشت و ائمه علیهم السّلام هرگاه شرایط را برای به دست گرفتن حکومت که خط مشی دوم است مناسب نمی دیدند به آن می پرداختند.

این وجه از نقش ائمه علیهم السّلام در واقع عمق بخشیدن به رسالت در فکر و روح و سیاست امت بود به این امید که بدین وسیله استحکام مناسبی در صفوف آنان ایجاد شود و در صورت سقوط انقلاب مصونیت لازم را در برابر فروپاشی داشته باشند. این مهم با ایجاد بنیان هایی زنده و هوشیار در میان امت و دمیدن روح رسالت در آنان و به وجود آوردن علقه ای صادقانه میان امت و رسالت امکان پذیر می گردید (۱).

حرکت در این دو خط مستلزم حرکتی مثبت و فعالانه برای حفظ و حمایت مستمر رسالت، امت و دولت بود. بنابراین هرچه انحراف شدیدتر می شد ائمه علیهم السّلام تدابیر لازم را در برابر آن اتخاذ می کردند و هرگاه بلایی بر سر عقیده و انقلاب اسلامی فرود آمده، حکومت های منحرف وقت - به دلیل بی کفایتی - از علاج آن عاجز می ماندند، ائمه علیهم السّلام مبادرت به ارائه راه حل نموده و امت را از خطراتی که تهدیدشان می کرد نجات می دادند. آنان جامعه اسلامی را در زمینه عقاید از خطرات نابودکننده حفظ می کردند (۲).

مأموریت رسالی ائمه اهل بیت علیهم السّلام

اینجا است که می بینیم نوع عملکرد ائمه علیهم السّلام در عرصه های مختلف و

ص: ۹۹

۱- (۱). أهل البيت تنوع ادوار و وحده هدف/ ۱۳۱-۱۳۲ و ۱۴۷-۱۴۸.

۲- (۲). أهل البيت تنوع ادوار و وحده هدف/ ۱۴۴.

متناسب با تعدد روابط و جوانب و اولویت هایی که برای آنان، به عنوان رهبرانی بیدار و باکفایت که قصد پیاده کردن اسلام و حفظ و تضمین جاودانگی آن را برای همه بشریت دارند-حائز اهمیت بود، به انواع گوناگونی تقسیم می شود:

ائمه علیهم السّلام مسئول پاسداری از میراث گرانسنگ پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و ما حاصل زحمات طاقت فرسای او بودند که در این موارد بروز می کند:

۱. رسالت و شریعتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا آورد که در کتاب و سنت نمود پیدا کرده است.

۲. امتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دستان مبارک خود آنان را ساخته و تربیت نمود.

۳. جامعه سیاسی اسلامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدید آورد، یا همان دولتی که پایه ریزی کرده و بنیان هایش را تحکیم نمود.

۴. رهبری، که خود به عنوان نمونه، عهده دار آن شد و از میان اهل بیت پاک خود افراد لایقی را برای به ظهور رسانیدن آن پرورش داد. و این که گروهی از صحابه مرکز رهبری حکومت را- که ائمه معصوم از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله برای تصدی آن و در ضمن تربیت امت انتخاب شده بودند- در انحصار خود در آورده بودند مانع از آن نمی شد که آن بزرگواران تا سرحد امکان و تا آنجا که شرایط و واقعیات موجود در جامعه به آنان اجازه می داد در راه حفظ دولت اسلامی از خطر فروپاشی تلاش کنند.

همچنان که سقوط دولت اسلامی به معنی تمام شدن کار و وانهادن شدن امت به حال خود نبود. بلکه ائمه علیهم السّلام حتی در این شرایط نیز سعی در نجات امت مسلمان و حراست از این شریعت الهی از خطر فروپاشی و اضمحلال کامل داشتند.

از این رو است که حیطة های فعالیتی ائمه عليهم السّلام بر حسب اختلاف اوضاع و شرایط از تنوع برخوردار می باشد این اختلاف اوضاع و شرایط بدین قرار می باشند:

نوع حکومت وقت. میزان فرهنگ، بیداری، ایمان امت و میزان شناخت آنان از ائمه عليهم السّلام و اندازه پیروی آنان از حاکمان منحرف. شرایط حاکم بر نظام و دولت اسلامی. میزان پای بندی حاکمان به اسلام. نوع ابزاری که حاکمان برای تقویت حکومت و استحکام سیطره خود از آن استفاده می کردند.

در این شرایط، ائمه عليهم السّلام در برابر حکومت ها و رهبری های منحرف زمان خود فعالیت مستمری داشتند که در بازداشتن حاکم جائز از فزونی انحراف جلوه گر می شد حال این کار یا با موعظه های زبانی متحقق می گردید یا در شرایطی که خطر نابودی اسلامی را تهدید می نمود با قیام مسلحانه که تا پای جان در این راه ایستادگی می کردند مانند قیام امام حسین علیه السّلام در برابر یزید بن معاویه.

زمانی نیز علیرغم یاری رسانی های غیرمستقیم ائمه عليهم السّلام به دولت اسلامی در هنگام تهدید خطر از سوی کفار، مبارزه ائمه عليهم السّلام به صورت ایجاد و تقویت دائمی جریان های مخالف به جهت متزلزل کردن رهبری منحرف نظام اسلامی جلوه گر می گردید.

اهل بیت عليهم السّلام و تربیت امت

ائمه اطهار عليهم السّلام در زمینه تربیت اعتقادی، اخلاقی و سیاسی امت نیز نقش فعال و مستمری داشتند، این رسالت با تربیت اصحاب دانشمند و به وجود آوردن کادر علمی و شخصیت هایی که برای جامعه نقش الگو داشته باشند عملی شد، کسانی که به انتشار بیداری و فکر اسلامی پرداخته، به شبهاتی که در

طول زمان در زمینه فهم رسالت و شریعت پیدا می شد پاسخ داده، به روبرو شدن با جریان های منحرف فکری وارداتی، جریان های منحرف سیاسی و شخصیت های به ظاهر علمی منحرفی که آلت دست و تأییدکننده حکومت حاکمان منحرف بودند، همت گماشتند.

آنان برای رهبری منحرفی که قدرت را در دست داشت، از جهت فکری، اخلاقی و سیاسی جایگزین مناسبی ارائه کردند که در رهبری مشروع اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام ظهور و بروز پیدا می کرد. این اشخاص میزان شناخت مردم از اهل بیت علیهم السّلام و ایمان امت نسبت به آنان را افزایش داده و آنان را به امامت و رهبری ائمه علیهم السّلام برمی انگيختند.

علاوه بر این امور، وارد شدن خود ائمه علیهم السّلام به عرصه زندگی عموم مردم و ارتباط مستقیم با آنان و ایجاد رابطه عاطفی با قشر وسیعی از مسلمانان خود عامل مضاعفی در این راه بود. رهبری مردمی فراگیری که اهل بیت علیهم السّلام قرن ها از آن بهره مند بودند تصادفاً یا به واسطه انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود نیامده بود، چرا که بسیار بودند افراد دیگری از منسوبان پیامبر صلی الله علیه و آله که از چنین جایگاهی برخوردار نگردیدند، زیرا امت اسلام منزلت رهبری خود را مجانی به کسی نمی دهند و تا کسی در عرصه های مختلف مشکلات، غم ها و مسائل مورد توجه مردم از خود سخاوتمندانه مایه نگذارد، به رتبه حکومت بر دل ها نایل نخواهد شد.

چنین بود که اسلام، علیرغم تغییر و مسخ شدگی راهکارهای پیاده شدن عملی، از حیث نظری سالم از انحراف باقی ماند. امت اسلامی نیز به امتی بدل گردید که در برابر هجوم فکری و سیاسی بیگانگان ایستادگی کرده، توانست در درازمدت قدرت خود را باز یابد که آثار آن را حتی پس از قرن های سقوط و از هم گسیختگی، در قرن معاصر نیز مشاهده می کنیم.

ائمه معصوم عليهم السلام همه این پیروزی ها را به واسطه همت گماردن به تربیت مجموعه یاران صالحی که به امامت ایشان ایمان داشتند به دست آوردند، آن بزرگواران از طریق برنامه ریزی برای سلوک دست پروردگان خود، پشتیبانی دائم فکری و تقویت آنان با همه روش های مؤثر در پایداری جهت فائق آمدن بر سختی ها، به رشد بیداری و ایمان در آنان پرداخته و پیروان خود را به سپاهی رسالی-عقیدتی بدل کردند که با دلمشغولی های این رسالت زیسته و شب و روز در راه نگاهداری و نشر و پیاده کردن آن تلاش می نمودند.

مراحل حرکت مبارزاتی ائمه اطهار عليهم السلام

زمانی که به تاریخ اهل بیت عليهم السلام مراجعه می کنیم و شرایطی که در آن زمان آن ها را دربر گرفته بود از یک طرف و نحوه برخورد و موضع گیری های عمومی و خصوصی ائمه عليهم السلام را از دیگر سوی مورد توجه قرار می دهیم می بینیم که آن ها را می توان به سه مرحله و عصر تقسیم بندی کرد که علیرغم اشتراک در بسیاری از شرایط و موضع گیری ها با ملاحظه مجموعه ای از حوادث که تعیین کننده خط فاصل میان هر کدام از این سه دوره است، از هم قابل تفکیک می باشند.

اولین مرحله، که مرحله پیشگیری از صدمات انحراف بود از زمان وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شده و در زمان امامت حضرت علی، امام حسن، امام حسین و امام سجاد عليهم السلام جلوه گر بوده است، این بزرگواران اگرچه امکان براندازی رهبری منحرف را نداشتند اما با هدف حفظ عناصر اصلی رسالت دست به عملیات مصون سازی زده موفق به آشکار کردن نادرستی آن رهبری برای امت و صیانت از اصل رسالت اسلامی شدند.

به طور کلی ائمه علیهم السّلام علاوه بر کوشش فراوان در جهت ایجاد و تشکیل مجموعه مؤمن و صالحی به رهبری خود، هیچگاه در امور مربوط به نظام اسلامی و امت مسلمان، امت و دولت را از حمایت خود بی نصیب نمی گذاشتند.

دومین مرحله مبارزاتی ائمه علیهم السّلام که از نیمه دوم زندگانی شریف امام سجاد علیه السّلام آغاز و تا زمان امام کاظم علیه السّلام امتداد یافته است دارای دو ویژگی عمده است:

۱. پس از توفیق ائمه علیهم السّلام در آشکار ساختن نادرستی خط خلافت و حساس کردن مردم نسبت به عوامل تشدیدکننده انحراف پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله در مرکز رهبری عالم اسلام، کوشش آن بزرگواران در این راه مصروف شد که دستگاه خلافت را از نظر قدرت دفاع علمی و اعتقادی خلع سلاح کنند، چراکه دستگاه برای نگهداری خود به تقویت گروهی از عالم نمایان و محدثان که مصداق بارز واعظان درباری بودند پرداخته بود تا با تأیید ایشان و ترویج ولایت آنان به حکومت خود رنگ و لعاب شرع دهد.

۲. دومین ویژگی این مرحله از مبارزه ائمه علیهم السّلام پرورش طبقه درستکاری بود که شالوده آن در مرحله اول مبارزه ریخته شده بود. ایشان در این مرحله به تهیه طرح تفصیلی و تشریح خط رسالت که خود [از جانب خدا] امین بر اجرای آن بودند پرداختند که آثار آن در تبیین و انتشار آموزه های نظری اسلام امامیه و تربیت نسل هایی از دانشمندان بر اساس فرهنگ اسلام امامی در مقابل خط دانشمندان دست پرورده خلفا و واعظان درباری جلوه کرده است.

علاوه بر این مسئولیت پاسخگویی به شبهات موجود و نمودار ساختن نادرستی فرقه های مذهبی که از سوی خلفا یا دیگران اختراع می شد را نیز بر

ائمه عليهم السّلام در این مرحله برای متزلزل کردن حکومت ها و رهبری های منحرف از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند، این کار ضمن پشتیبانی از بعضی حرکت های مخالف با قدرت حاکم انجام می گردید خصوصا حرکت هایی که جنبه انقلابی داشته و بعضی از آن ها با تکیه زدگان بر کسی خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از قیام امام حسین علیه السّلام رودررو می شدند.

سومین مرحله از این مبارزه از نیمه پایانی زندگی امام کاظم شروع شده و در زمان امام مهدی علیه السّلام پایان یافته است.

پس از ایمن سازی مجموعه صالح و ترسیم خط مشی مفصل عقیدتی، اخلاقی و سیاسی، در مرحله دوم مبارزاتی، طبیعتا برای خلفا معلوم شده بود که قدرت رهبری اهل بیت عليهم السّلام به جایی رسیده است که دیگر آماده به دست گرفتن حکومت و بازگرداندن جامعه اسلامی به جایگاه حقیقی آن می باشند و این مطلب موجب عکس العمل و موضع گیری خلفا در برابر ائمه عليهم السّلام شده بود.

موضع گیری ائمه عليهم السّلام نیز در قبال خلفا به نوع موضع گیری خلفا در برابر آنان بستگی داشته و با تغییر موضع گیری خلفا مواضع ائمه عليهم السّلام نیز در قبال آن ها تغییر می کرد. چون ائمه عليهم السّلام احتمال می دادند که پس از آشکار شدن نادرستی و دروغ خلفا برای مردم و آگاهی آنان از جایگاه مردمی ائمه عليهم السّلام که برای امت اسلام به مثابه تجسم عینی یک حکومت شرعی واقعی به شمار می آمدند، به اضافه رویارویی دائم ائمه عليهم السّلام با آنان دیگر خلفا به آنان اجازه باقی ماندن در متن جامعه و فعالیت آزادانه را نخواهند داد، بیشترین اهتمام ائمه عليهم السّلام درباره مجموعه صالحی بود که خود آنان را تربیت کرده و خط مشی مبارزه را به آنان آموخته بودند. آن بزرگواران بیشترین تأکید را بر ایمنی بخشی و خودکفا کردن

این جماعت داشتند تا آنان بتوانند به دور از رهبر نیز فعالیت خود را حفظ کنند.

از اینجا است که پدیده تربیت فقیهان و ارجاع دادن مردم به آن‌ها نمود پیدا می‌کند تا فقها برای زمان غیبتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عده آن را داده و پایان آن را جز خدا نمی‌دانند، برای حل و فصل مشکلات و امور جامعه آزموده شوند.

بدین ترتیب ائمه علیهم السّلام توانستند ضمن یک برنامه ریزی درازمدت از پیشرفت انحراف رو به تزاید حکومت و رهبری اسلامی که می‌رفت به جدایی امت از اسلام اصیل و در نتیجه محو و نابودی کامل شریعت و رسالت الهی منجر گردد جلوگیری کنند.

جایگاه حضرت امام هادی علیه السلام در فرآیند تغییر فراگیر فرهنگی

حرکت حضرت امام علی بن محمد هادی علیه السلام جزو مرحله سوم از مراحل حرکت اهل بیت علیهم السّلام تقسیم بندی می‌شود. آن حضرت به فعالیت فشرده ای در جهت آماده کردن گروه صالح شیعه برای داخل شدن به مرحله غیبتی که همه در انتظار آن بودند، همچنین ایمن سازی این خط در برابر خطراتی که دائماً متوجه آن بود پرداختند.

ما به خواست خداوند به زودی در بخش های بعدی به تفصیل جایگاه امام هادی علیه السلام و فعالیت های آن حضرت را که مخصوص همان عصر که ایشان در آن می زیسته اند بود بررسی کرده و قبل از آن ویژگی های این عصر و شرایط زمانی و مکانی مهمی که خود آن حضرت، شیعیان آن حضرت و همه امت اسلام را در آن زمان احاطه کرده بود به بحث خواهیم نشست.

دوره حضرت امام هادی علیه السلام

ما درباره اولین مرحله از زندگی حضرت امام هادی علیه السلام که در سایه سار زندگی پدر بزرگوارش حضرت امام جواد علیه السلام گذشته و مدت واقعا کوتاهی از عمر آن حضرت را- که حداکثر از هشت سال تجاوز نمی کند- در برمی گیرد، به بحث پرداختیم، و گفتیم که آن حضرت تمام این مدت را در مدینه منوره زندگی کرده و حدود نیمی از این زمان را از پدر بزرگوار خود دور بوده است.

چراکه معتصم عباسی حضرت امام جواد علیه السلام را در سال ۲۱۸ ه. ق به نزد خود به بغداد فرا خوانده بود.

اما مرحله دوم از زندگانی حضرت امام هادی علیه السلام حدود چهل و سه سال طول کشیده و آن حضرت در این مدت متحمل مسئولیت های مهم منصب امامت بوده است. این مرحله از سال ۲۲۰ ه. ق آغاز و در طول مدت سی و چهار سال تا سال ۲۵۴ ه. ق ادامه یافته است.

آن حضرت در این دوران با خلفائی چند هم دوره بوده است. این خلفا عبارتند از: معتصم ۲۱۸-۲۲۷ ه. ق، واثق ۲۲۷-۲۳۲ ه. ق، متوکل ۲۳۲-۲۴۷ ه. ق، منتصر ۲۴۷-۲۴۸ ه. ق، مستعین ۲۴۸-۲۵۲ ه. ق و در آخر، معتز ۲۵۲-۲۵۵ ه. ق.

اشاره

وی محمّد فرزند هارون الرّشید است که در سال ۱۸۰ یا ۱۷۸ هـ.ق به دنیا آمده و در سال ۲۱۸ هـ.ق بر تخت خلافت جلوس نموده است. مادر او «مارده» یکی از کسانی بود که بسیار در نزد هارون الرّشید مورد احترام و توجه بوده است. درباره او گفته شده: که وی علیرغم برخورداری از شجاعت، قوّت و همت، عاری از علم و دانش بوده است. هنگامی که خشم می گرفت از کشتن روگردان نبود و گفته اند که او از نیرومندترین مردمان زمان خود بوده است. تا جایی که می گویند او می توانست استخوان ساعد یک مرد را بین دو انگشت خود گذاشته و آن را بشکند.

وی اوّلین خلیفه عبّاسی است که ترکان را وارد دیوان دولت کرده است.

وی بسیار خود را به پادشاهان عجم شبیه کرده و مانند آنان رفتار می کرد.

غلامان ترک او به حدود هزار و اندی نفر بالغ می شدند.

دعبل خزاعی شاعر معروف، این خلیفه عبّاسی را با چنین ابیاتی هجو نموده است:

«پادشاهان بنی عبّاس را در کتاب ها هفت تن برشمرده اند و ما در هیچ کتابی خبری از خلیفه یا پادشاه هشتم آنان ندیده ایم»

«البّه اصحاب کهف نیز هفت تن بوده اند که بامدادی در آن غار اقامت گزیدند و هشتمین آنان سگشان بود»

«اما من سگ آن ها را بسیار از تو برتر و بالاتر می دانم چراکه تو گناهکاری و آن سگ هیچ گناهی مرتکب نشده بود»

«گناه تو بس عظیم است. چراکه امر زندگی مردم را تباه کرده ای و سیاست

ناگفته نماند که وصیف و اشناس دو غلام ترک معتصم بودند که بعدها از فرماندهان بانفوذ وی گردیده و به حکومت هم رسیدند.

معتصم نیز به روش و رویه برادرش مأمون در میان مردم رفتار می کرد.

وی به تفتیش عقاید مردم در رابطه با مسأله خلق قرآن پرداخته و مردم رنج و مشقت بسیاری در این رابطه از رفتار او متحمل شدند. او تعداد بسیاری از دانشمندان را به خاطر همین مسأله به قتل رساند و احمد بن حنبل را در سال ۲۲۰ ه. ق به همین خاطر شلاق زد.

در همین سال هم بود که معتصم مرکز خلافت را از بغداد منتقل کرده، شهر سامرا را بنا نمود و به آنجا منتقل شد. وی ترکان بی شماری در نزد خود جمع کرد و اموال بی حساب درباره آنان خرج نمود. تا جایی که به ایشان لباس های دیباچ و کمربندهای زرین پوشانید. کار آن‌ها بدان جا رسیده بود که مردم را آشکارا در بغداد آزار می رساندند. تا بدان پایه که مردم بغداد وی را تهدید کردند اگر این ترک‌ها را از اذیت آن‌ها باز ندارد و از شهر اخراجشان نکند با او به جنگ خواهند پرداخت. وی به همین دلیل شهر سامرا را ساخت و خود و ترکانش از بغداد خارج شدند.

معتصم در سال ۲۲۳ ه. ق به جنگ با رومیان رفت و شهر اموریه را فتح کرد. او در ماه ربیع الاول سال ۲۲۷ ه. ق از دنیا رفت و حکومت او هشت سال و هشت ماه به طول انجامید.

پس از ترور و شهادت حضرت امام جواد علیه السلام از جانب معتصم عباسی، وی عمرو بن فرج را مأمور کرد تا این که به مدینه رفته و معلّمی برای حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام که در آن روزگار شش سال و چند ماه از عمر مبارکشان می گذشت انتخاب نماید. وی به عمر بن فرج دستور صریح داد که معلّمی برای آن حضرت برگزیند که به عداوت و دشمنی با اهل بیت و انحراف از خطّ آنان مشهور باشد تا آن حضرت را با بغض اهل بیت علیهم السلام پرورش دهد.

هنگامی که عمر بن فرج به یثرب رفت با والی آن شهر دیدار کرده و مأموریت خود را به او گفت. والی یثرب او را به شخصی به نام «جنیدی» راهنمایی کرد که با علویان بسیار دشمن بود. عمر بن فرج به دنبال جنیدی فرستاد و او را با دستور خلیفه آشنا کرد. جنیدی فرمان را اجابت کرد و عمر بن فرج نیز برای او در هر ماه حقوقی معین کرد و به او دستور اکید داد که نگذارد شیعیان با آن حضرت دیداری کرده یا ارتباطی برقرار کنند.

جنیدی به انجام مأموریت خود که همان امر مهمّ تعلیم امام هادی علیه السلام بود مبادرت کرد. اما هنگامی که با آن حضرت روبرو شد از دیدن هوش سرشار آن حضرت مات و حیران ماند. روزی محمّد بن جعفر با جنیدی دیدار کرد و به او گفت: «حال این پسری که او را درس می آموزی و تأدیب می کنی چگونه است؟» جنیدی سخن او را انکار کرد و گفت:

«آیا به او پسر بچه می گویی و نمی گویی او شیخی بزرگوار است؟! تو را به خدا سوگند می دهم آیا در مدینه کسی را سراغ داری که در علم و ادب از من داناتر و چیره دست تر باشد؟».

جنیدی گفت: «به خدا سوگند، من حرفی را درباره علم ادبیات بیان می کنم و گمان دارم که درباره آن مسأله به حد کمال سخن گفته ام. سپس او زبان به سخن می گشاید و ابوابی از آن علم را برای من املا می کند که من از او استفاده ها می برم، مردم گمان می کنند من به او درس می دهم، اما به خدا سوگند که من از او درس می گیرم».

چند روزی گذشت و بار دیگر محمد بن جعفر با جنیدی روبرو شد و دوباره از او پرسید: حال آن پسر بچه چطور است؟

باز هم جنیدی حرف او را رد کرد و گفت: دیگر این حرف را نزن، به خداوند تعالی سوگند که او بهترین فرد اهل زمین است و بافضیلت ترین کسی است که خداوند متعال خلقت نموده است. گاه می شود که او می خواهد به داخل اتاق خود برود و من به او می گویم: «نرو تا سوره ای را بخوانی»، و او به من می گوید: «چه سوره ای را می خواهی تا برایت بخوانم؟» من سوره های طولانی قرآن را که هنوز درس به آنجا نرسیده است به او پیشنهاد می کنم، و او سریعاً شروع به قرائت آن سوره می کند، به گونه ای که من صحیح تر از این قرائت در عمر خود نشنیده ام. وی قرآن را با صدایی بهتر از مزمار داود می خواند. او حافظ قرآن است از اول تا به آخر و همچنین دانا به تأویل و تنزیل قرآن.

جنیدی ادامه داد: سبحان الله!! این پسر بچه کوچک در شهر مدینه و در میان دیوارهای سیاه خانه پرورش یافته است، و من نمی دانم این دانش بسیار را از کجا آموخته است!!؟

ازین پس بود که جنیدی رفته رفته دست از دشمنی با اهل

بیت علیهم السّلام برداشته، به ولایت آن‌ها درآمد و معتقد به امامت گردید» (۱).

البته ادب امام هادی علیه السّلام و برخورد خوب او با معلّم ناصبی اش اثر بزرگی در تحوّل اعتقادی و ایمان او به رهبری و امامت اهل بیت علیهم السّلام داشته است.

دیگر این که خود جنیدی تصریح کرده است و به دیگران این مطلب را ابراز داشته که وی بوده که از امام هادی علیه السّلام دانش می‌آموخته و امام علیه السّلام از او هیچ گونه دانشی نیاموخته است، و این مسأله ویژه امام هادی علیه السّلام و پدران بزرگوارش بوده است. می‌بینیم امام رضا علیه السّلام هنگامی که با سؤالی دربارهٔ جانشین پس از خود روبرو می‌شود به امام جواد علیه السّلام اشاره می‌کند. در حالی که امام جواد علیه السّلام کودکی شاید در سنّ و سال امام هادی علیه السّلام بوده است. امام رضا علیه السّلام برای این مسئله به این آیه قرآن کریم استناد کرده است که: **وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا**؛ و از کودکی به او «حضرت یحیی» نبوّت دادیم بزرگی و کوچکی چیزی نیست که باعث اشکال در این مسأله شود. چرا که خداوند سبحان امامت را امتداد خطّ نبوّت قرار داده است تا مردم از حاملان رسالت الهی پیروی کنند.

پیشوایان دینی برپادارندگان رسالت الهی هستند. همانانند که به این رسالت در میان جامعه کاملاً عینیت می‌بخشند، تا پیاده کردن احکام خداوند متعال به وسیلهٔ اقتدا و پیروی از آنان برای مردم آسان شود.

این روایت از رویکردی دیگر حامل پیام دیگری برای ما می‌باشد، و آن این که معتصم از چه وقت در فکر امام هادی علیه السّلام بوده و قصد محصور کردن تحرّکات آن حضرت و جدا کردن ایشان از شیعه و مریدانش را داشته است.

چنان که این مطلب از دستوری که در رابطه با ممنوعیت دیدار شیعیان با امام

ص: ۱۱۲

هادی علیه السّلام و ارتباط آن ها با آن حضرت صادر کرد به خوبی آشکار می شود. به علاوه این که بعید نیست او بدین جهت برای تعلیم دادن امام در سنّ کودکی اقدام کرده باشد که علم و دانش خدادادی امام را در این سنّ کم، محو و کمرنگ کند. چرا که پیشتر، پدر امام هادی علیه السّلام یعنی امام جواد علیه السّلام را دیده بود که در سنّ کودکی با علما و دانشمندان بزرگ زمان بحث و مناظره می کرد و این در حالی بود که کسی به خاطر نداشت آن حضرت در نزد کسی درس خوانده باشد.

این عجله ای که معتصم درباره فرستادن معلّم برای امام هادی علیه السّلام از خود به خرج داد شاید اقدامی برای جلوگیری از ظهور و بروز علم امام هادی و بر سر زبان افتادن نام آن حضرت و پرتوافشانی فضیلتش در نزد خاصّ و عام باشد. چرا که در این صورت می توانست هر ظهور و بروز علمی که از آن حضرت صادر شود را به آن معلّم و مربّی نسبت دهد.

امّا امام هادی علیه السّلام با اخلاق خوش و آرامش بی نظیرش توانست این فرصت را از خلیفه عبّاسی و دربار او بگیرد و دانش و امامتش را که خداوند متعال برای او معین کرده بود برای همه مردم آشکار نماید.

الوائق ۲۲۷-۲۳۲ هـ

اشاره

وی هارون فرزند معتصم عبّاسی بود که مادر او از روم بود. وی در ماه شعبان سال ۱۹۶ هـ. ق به دنیا آمد و در ربیع الاوّل سال ۲۲۷ هـ. ق به خلافت رسید. وی در سال ۲۲۸ هـ. ق شخصی ترک تبار به نام اشناس را برای جانشینی خود انتخاب کرد و دو کمر بند و یک تاج جواهر نشان بر او پوشانید.

وی بسیار پرخور بود. تا جایی که «ابن فهم» درباره پرخوری او گفته است:

ص: ۱۱۳

او در خوانی از طلا غذا می خورد که هر قطعه از آن را بیست مرد حمل می کردند.

واثق نیز کاملاً در اسرافکاری و گذرانیدن وقت با لهو و لعب و اعمال فاسد مانند حاکمان پیش از خود بود.

درباره او گفته اند که وی از نظر ادبیات بسیار دانا و شاعری خوش سخن بود. گفته شده است که وی داناترین خلفا به موسیقی بود و اصوات و لحن هایی که ایجاد کرد به صد نغمه می رسد. وی در نواختن عود بسیار توانا و در نقل و روایت اشعار و اخبار دستی داشت.

وی خادمی را که از مصر برای او هدیه آورده بودند بسیار دوست می داشت. روزی واثق آن خادم را به غضب در آورد. سپس شنید که آن خادم به دیگر خدام می گوید به خدا سوگند که واثق از دیروز تا به حال منتظر است تا من با او سخن بگویم. اما من با او سخن نمی گویم، واثق در این باره این گونه شعر سرود که:

«ای آن که به آزارم افتخار می کنی* تو پادشاهی را مانی که چون توان یافت ستم پیشه می کند» «اگر عشق در میان ما نبود با قدرت با یکدیگر مبارزه می کردیم* و اگر روزی از بند این عشق خلاصی یافتم خواهی دید!!» (۱)

ص: ۱۱۴

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/۳۴۳-۳۴۵. یا ذا الذی بعد ابی ظل مختفراً ما أنت إلا ملیک جار إذ قدراً لولا الهوی لتحاربنا علی قدر و ان أقف منه یوما ما فسوف تری این شعر این گونه که در این پاورقی آمده ترجمه شده و به همین صورت از کتاب سیر اعلام النبلا ۳۰۷/۱۰ گرفته شده و به نظر اینجانب بسیار از نسخه متن صحیح تر است.

و در سال ۲۲۹ ه. ق واثق دستور داد تا همه کاتبان دولتی را گرفته و به زندان بیندازند. وی آنان را جریمه کرده و از هر کدام از ایشان پول بسیار هنگفتی گرفت. او از احمد بن اسرائیل هشتاد هزار دینار، از سلیمان بن وهب - کاتب ایتاخ - چهارصد هزار دینار، از حسن بن وهب چهارده هزار دینار، از ابراهیم بن رباح و کاتبان او صد هزار دینار، از احمد بن خصیب یک میلیون دینار، از نجاح شصت هزار دینار و از ابو الوزیر صد و چهل هزار دینار دریافت کرد (۱).

حال باید دید که مجموع ثروت هر کدام از این افراد به چه اندازه بوده است که توانسته اند این مالیات های سنگین را بپردازند؟

و اگر کاتبان عادی دولت چنین ثروتی داشته اند باید دید که ثروت وزیر اعظم در چه اندازه ای بوده است؟

و شاید لازم به ذکر نباشد که این اموال به این دلیل در نزد این افراد جمع شده بود که اکثریت فرزندان امت اسلام با فقر و ابتدایی ترین زندگی دست به گریبان بودند که خود در نتیجه ظلم و فاصله فاحش طبقاتی ایجاد شده بود.

امام هادی علیه السلام و بغای کبیر

در سال ۲۳۰ ه. ق اعراب بنی سلیم به مدینه حمله کرده و بازارها را غارت کرده، مردم را کشتند. حاکم مدینه از دفع آن ها عاجز ماند و شر آن ها روزبه روز بیشتر شده و روزبه روز خطرناکتر می گردید. واثق عباسی بغای کبیر را به سمت آن ها فرستاده، وی آنان را شکست داده و متفرق کرد و عده ای از آن ها را

ص: ۱۱۵

کشت، عده ای را اسیر و باقی را فراری ساخت (۱).

امام هادی علیه السلام وقتی که سپاهیان بغا به مدینه وارد شدند در برابر او موضع گیری خاصی انجام دادند که سزاوار است ما به این مسأله اشاره ای داشته باشیم. ابو هاشم جعفری گوید: هنگامی که بغا با لشکر خود در ایام واثق عباسی برای دفع اعراب به مدینه وارد شد، من در مدینه بودم.

امام هادی علیه السلام روزی به ما گفت: بیایید به بیرون از خانه برویم تا به سپاهیان این سردار ترکی نگاهی بیفکنیم. ما از خانه خارج شدیم و در میان گذر ایستادیم. سپاهیان از برابر ما می گذشتند. سربازی ترک از کنار ما می گذشت. امام هادی علیه السلام به زبان ترکی با او سخنی گفت. ناگهان دیدیم او از اسب به زمین آمد و سم اسب امام هادی علیه السلام را بوسید. ابو هاشم گوید: من سرباز ترک را به خداوند سوگند دادم و از او پرسیدم که این مرد به تو چه گفت؟ سرباز پرسید: آیا این شخص پیامبر است؟ گفتم: نه، او پیامبر نیست.

سرباز گفت: وی مرا با نامی صدا زد که در زمان کودکی و در بلاد ترک به آن نام نامیده می شدم و هیچ کس تا به حال آن نام را نمی دانست (۲).

این سند تاریخی گویای مجموعه ای از فضایل و کمالات حضرت امام هادی علیه السلام است که از آن می توان اهتمام آن حضرت به امور نظامی، تربیت اصحاب و تشویق فرمانده نظامی آن لشکر یعنی بغا را برای مقابله با هجوم تخریبی اعراب به مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله برشمرد.

علاوه بر همه کراماتی که در این داستان می توان برای امام هادی علیه السلام برشمرد، بعید نیست که آن حضرت از این فرصت نیز برای پیدا کردن یک

ص: ۱۱۶

۱- (۱). الکامل فی التاریخ/ ۵/ ۲۷۰.

۲- (۲). اعلام الوری/ ۳۴۳.

دوست در سربازان بغا استفاده کرده باشد. چراکه شاید همین یک نفر می توانست حامل تصویری مثبت و پیامی مخصوص از امام علیه السلام باشد که در وقت مناسب به فرمانده لشکر یعنی بغا برسد. بعدها خواهیم دید که بغا در برابر امام هادی علیه السلام موضع گیری هایی داشته و آینده او دربردارنده حوادثی در این رابطه بوده است. مانند موضعی که درباره یکی از طالبیان اتخاذ کرد. کسی که پس از اقدام به کشتن یکی از مأموران معتصم دستور قتل او از جانب معتصم صادر شده بود، اما بغا از این دستور تمرد کرده و آن فرد طالبی را در نزد درندگان نینداخته بود. (۱) از همین جا است که می بینیم مسعودی درباره او گفته است: بغا نسبت به طالبیان بسیار مهربان و نیکوکار بود.

واثق و تفتیش عقاید مردم در رابطه با مسأله خلق قرآن

واثق مردم بسیاری را در قضیه خلق قرآن تفتیش عقاید کرد. وی به قاضیان خود بخشنامه کرد که این کار را در همه شهرها به انجام برسانند و جز کسانی که معتقد به توحید هستند شهادت دیگران را نپذیرند منظور از اعتقاد به توحید اعتقاد به خلق قرآن است. چراکه به نظر آن ها کسانی که قرآن را مانند خداوند متعال قدیم ازلی بدانند- آن گونه که اعتقاد اهل سنت است- در حقیقت به دو خدا معتقد شده، مشرک می باشند. به همین سبب دانشمندان بسیاری در حبس افتادند.

در سال ۲۳۱ ه. ق نامه ای به امیر بصره رسید که در آن دستور داده شده بود همه ائمه جماعت و مؤذنان را درباره خلق قرآن مورد امتحان قرار دهند.

ص: ۱۱۷

واثق در این مسأله پا جای پای پدر خود گذاشته بود. اما در اواخر حکومت از این کار دست برداشت.

در همین سال بود که احمد بن نصر خزاعی که یکی از اهل حدیث بود کشته شد. واثق برای کشتن او از گروهی از فقیهان معتزله استفتا کرد و آن‌ها اجازه این کار را برای او صادر کردند، واثق او را با دست خود کشت و هنگامی که می‌خواست این کار را انجام بدهد به اطرافیان خود گفت: هنگامی که من برای کشتن او برخاستم کسی همراه من نیاید. چرا که هرگامی را برای کشتن این کافر برمی‌دارم برای من دارای اجر و ثواب است. این شخص خداوندی را می‌پرستد که ما او را نه می‌پرستیم و نه با آن صفاتی که او وصف می‌کند می‌شناسیم. سپس دستور داد تا سفره چرمینۀ اعدام را پهن نموده و احمد بن نصر را با غل و زنجیر بر آن نشانند. در این موقع بود که واثق به سمت او رفته و گردنش را زد، وی دستور داد سر احمد بن نصر را به بغداد برده و در آنجا به دار کشند، جسم او را نیز در سامرا بر دار کشید. سر و بدن احمد بن نصر شش سال بر دار باقی ماند تا این که متوکل به حکومت رسید و آن را از بالای دار پایین آورده دفن نمود. هنگامی که سر احمد بن نصر را بر دار آویختند ورقه‌ای نوشته و در گوش او آویختند که: «این سر احمد بن نصر بن مالک است. بنده خدا، امام هارون او را به اعتقاد به خلق قرآن و نفی تشبیه فراخواند، اما او نپذیرفت و عناد ورزید. پس خداوند او را به آتش خود در انداخت» و در تمام این مدت مأمورانی در کنار آن سر گمارد تا از پایین آوردن آن جلوگیری کنند.

در همین سال رومیان هزار و ششصد اسیر مسلمان را آزاد کردند. ابن داود - که خداوند رویش را زشت گرداند - چنین گفت: از این اسیران که رومیان آزاد می‌کنند هر کدام به مخلوق بودن قرآن اعتراف کرد و او را آزاد کرده و به او

دو دینار بدهید، و هر کس چنین اعترافی نکرد بگذارید تا در اسارت رومیان باقی بماند (۱).

خطیب گوید: احمد بن ابی داود کسی بود که واثق را به سختگیری در مسأله خلق قرآن و تفتیش عقاید مردم تشویق و تحریک می نمود.

و از جمله کسانی که ظلم واثق او را فراگرفت ابو یعقوب بن یوسف بن یحیی بوطی از یاران شافعی بود که در سال ۲۳۱ ه. ق در حبس واثق به جهت مسأله خلق قرآن دار فانی را وداع گفت و تا آخرین لحظه حاضر نشد که به مخلوق بودن قرآن اعتراف کند. (۲).

روزی ابو عبد الرحمن عبد الدین محمد آذر می استاد ابو داود و نسائی را در غل و زنجیر به نزد واثق آوردند و ابن ابی داود نیز در آن جلسه حاضر بود.

ناگاه آذر می رو به واثق کرد و گفت: مرا از این رأیی که مردم را به سوی آن خوانده و اجبار می کنید، آگاه کن. آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آن را می دانست و مردم را به سوی آن نخواند؟ یا چیزی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم آن را نمی دانست؟ ابن ابی داود گفت: خیر پیغمبر آن را می دانست. آذر می گفت: پس چطور پیغمبر می توانست مردم را به سمت آن دعوت نکند، اما شما نمی توانید مردم را به سوی این عقیده دعوت نکنید؟ واثق و ابن ابی داود مبهوت ماندند. واثق خندید و در حالی که دست بر جلوی دهان داشت از اتاق بیرون رفته وارد اتاق دیگری شد، در آنجا نشست و پاها را دراز کرد و گفت: آری، پیامبر می توانست درباره این مسأله سکوت کند ولی ما نمی توانیم! پس دستور داد سیصد دینار به آذر می بدهند و او را به شهر و دیارش بازگردانند. و از آن پس دیگر کسی را

ص: ۱۱۹

۱- (۱). ر. ک تاریخ یعقوبی/ ۴۸۲/۲-۴۸۳، تاریخ الخلفاء/ ۴۰۱.

۲- (۲). تاریخ ابن الوردی/ ۳۳۵/۱.

درباره مسأله خلق قرآن امتحان نکنند و از این روز بود که ابن ابی داود مورد بی توجهی قرار گرفت.

از یحیی بن اکثم روایت شده است که گفت: هیچ کس به اندازه واثق به آل ابی طالب خوبی نکرده است. هنگامی که واثق از دنیا رفت، در میان آل ابی طالب فقیری یافت نمی شد (۱).

موضع امام هادی علیه السلام در رابطه با مسأله خلق قرآن

در زمان مأمون، معتصم و واثق، همه امت اسلامی گرفتار فتنه امتحان مردم در رابطه با خلق قرآن بودند. و این امر به مسأله ای تبدیل شده بود که همه کارهای امت اسلام بر آن متوقف شده بود. اما امام هادی علیه السلام در این مانور سیاسی که ساخته و پرداخته حکومت زمان بود محکمترین نظریه را ارائه نمودند. محمد بن عیسی بن عبید یقظین روایت کرده است که: علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام به یکی از شیعیانش در بغداد نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، عصمنا الله و اياك من الفتنة فإن يفعل فاعظم بها نعمه و إلا يفعل فهي الهلكة. نحن نرى ان الجدل في القرآن بدعه اشترك فيها السائل و المجيب فتعاطى السائل ما ليس له و تكلف المجيب ما ليس عليه، و ليس الخالق إلا الله و ما سواه مخلوق، و القرآن كلام الله لا تجعل له اسما من عندك فتكون من الضالين. جعلنا الله و اياك من الذين يخشون ربهم بالغيب و هم من الساعه مشفقون»؛

به نام خداوند بخشنده مهربان، خداوند ما و شما را از فتنه دور نگه دارد، که اگر این

ص: ۱۲۰

کار را انجام بدهد بسیار نعمت بزرگی به ما عنایت کرده است. و اگر این کار را نکند هلاک شده ایم. ما جدال در مسأله قرآن را بدعتی می دانیم که هم سؤال کننده و هم جواب دهنده در آن شریک هستند. چرا که سؤال کننده چیزی را می پرسد که به او مربوط نیست و جواب دهنده را به جوابی وامی دارد که برای دادن آن جواب وظیفه ای ندارد، و هیچ خالقی به جز خداوند وجود ندارد، و آنچه به جز او هست همه مخلوق اند و قرآن کلام خداست. برای این کلام خدا اسمی از نزد خود نگذار، چرا که در این صورت از گمراهان خواهی شد. خداوند ما و تو را از کسانی قرار دهد که از پروردگارشان در نهان می ترسند و از قیامت هراسناک اند (۱).

خبر دادن امام هادی از مرگ واثق

امام هادی علیه السلام همواره تحولات سیاسی روزگار خود را تعقیب کرده و به دقت همه رویدادها را زیر نظر داشت. از خیران خادم روایت شده است که گفت: به خدمت حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام در مدینه شرفیاب شدم. آن حضرت به من فرمودند: از واثق چه خبر داری؟

در پاسخ عرض کردم: خداوند مرا قربان شما کند. من او را در حالی ترک کردم که بسیار سالم و سرحال بود. من در مدینه تنها کسی هستم که به تازگی او را ملاقات کرده است. من ده روز قبل نزد او بوده ام. خیران گوید: امام هادی علیه السلام به من فرمودند: اما مردم مدینه می گویند واثق مرده است، هنگامی که آن حضرت به من گفت: مردم مدینه می گویند، دانستم که منظور آن حضرت خود ایشان است.

ص: ۱۲۱

سپس آن حضرت به من فرمودند: جعفر در چه حالی بود؟ مراد از جعفر، جعفر متوکل خلیفه عباسی و برادر واثق است در پاسخ عرض کردم: جعفر را در حالی ترک کردم که در زندان بود و از بدحالت‌ترین مردمان، آن حضرت فرمودند: آگاه باش که او دارنده مقام خلافت است.

سپس آن حضرت فرمودند: ابن زیات چه کرد؟ مراد از ابن زیات محمد بن عبد الملک زیات وزیر واثق و وزیر پدرش معتصم می باشد که در حکومت آن دو بسیار صاحب نفوذ و صاحب تدبیر بود در پاسخ عرض کردم: خداوند مرا فدایت کند. مردم با او بودند و فرمان، فرمان او بود.

آن حضرت به من فرمودند: آگاه باش که بدبختی گریبانش را گرفت.

سپس آن حضرت قدری سکوت کردند و بعد به من فرمودند:

تقدیرات و احکام خداوند متعال ناگزیر باید به مرحله اجرا دربیاید. ای خیران، واثق مرد و از دنیا رفت و برادرش جعفر متوکل بر جای او نشست و ابن زیات را کشت. عرض کردم:

خدا مرا فدای شما کند. چه وقت این اتفاقات روی داد؟ آن حضرت فرمودند:

شش روز پس از آن که تو از آنجا خارج شدی (۱).

بدون شک این روایت شدت و داغی کشمکش و نزاعی که بر سر قدرت در درون خاندان حاکم عباسی وجود داشت به نمایش می گذارد. همچنان که می توانیم از این روایت میزان پیگیری امام علیه السلام از اوضاع عمومی جامعه و اخبار سیاسی دست اول روز را دریافت (۲)، و از این که آن حضرت این گونه مطالب را با نزدیکان خود در میان می گذاردند می توان فهمید که سطح دریافت سیاسی

ص: ۱۲۲

۱- (۱). اصول کافی ۴۹۸/۱ ح ۱ ب ۱۲۲.

۲- (۲). این نوع قضایا را نمی توان از مصادیق پیگیری های امام از اوضاع سیاسی و خبرگیری از وقایع سیاسی دست اول دانست، بلکه اینها از مصادیق علم به غیب است که حضرت همانند سایر ائمه در برخی از موارد، افشا می کرده اند. (مصحح)

که دوستان امام و پایگاه های مردمی آن حضرت از آن برخوردار بوده اند بسیار بالا بوده، آن حضرت نیز آینده رویدادهای سیاسی را برای آنان بازگو می کرده تا آنان اولاً با توجه به شرایط سیاسی روز جانب احتیاط را رعایت کنند، ثانیاً استعدادهای آن ها در زمینه پیگیری و تحلیل پدیده های سیاسی روز رشد و پرورش یابد. (۱)

متوکل ۲۳۲-۲۴۷ ه

اشاره

وی جعفر بن معتصم بن هارون الرشید می باشد. مادر او کنیزی ام ولد به نام «شجاع» بوده است. وی از هنگامی که به خلافت رسید به عقاید اهل سنت اظهار تمایل کرده، محنت خلق قرآن را برطرف نموده و در سال ۲۳۴ ه. ق دستوری در این زمینه به همه کشور اسلام صادر کرد، وی محدثان را به سامرا فراخواند و به آن ها حقوق های زیاد داد و به آنان دستور داد تا احادیث صفات و رؤیت را بیان نمایند.

درباره متوکل این گونه گفته اند: وی مردی غرق در لذت ها و نوشیدن شراب بوده است. او چهار هزار «سریه» داشته است سریه به کنیزی گفته می شده است که از وی به عنوان معشوقه و رفیقه استفاده شود. علی بن جهم گوید: متوکل بسیار شیفته و شیدای کنیزی به نام «قبیحه» بود که همو مادر معتز خلیفه آینده شد، به خاطر همین عشق و علاقه بود که متوکل می خواست تا فرزند آن زن یعنی «معتز» را بر پسر بزرگ خود «منتصر» که پیشتر او را ولیعهد خود کرده و بیعت ولایت عهدهی نیز برای او گرفته بود مقدم دارد. وی از منتصر

ص: ۱۲۳

۱- (۱)). با توجه پاورقی پیشین، هدف امام علیه السلام از این نوع کارها هم معلوم می شود که ربطی به پرورش قدرت تحلیل سیاسی مردم ندارد. (مصحح)

خواست تا از ولایت عهدی دست بردارد. اما منتصر این کار را قبول نکرد. به همین دلیل متوکل همواره منتصر را در مجلس عام خود که از همه طبقات در آن شرکت داشتند حاضر کرده و آنگاه از قدر و مقام او کاسته، وی را تهدید کرده دشنام می داد (۱).

متوکل در زمانه ای که عموم مردم با فقر و نداری دست به گریبان بوده و از بیچارگی نالان بودند، همواره در مصرف بیت المال برای صله بخشیدن به شاعرانی که او را مدح کرده و به این ترتیب به وی نزدیک می شدند بسیار زیاده روی می کرد. تا جایی که گفته اند هیچ خلیفه ای به اندازه متوکل به شاعران پول و صله نداده است. در همین رابطه شاعری به نام مردان بن ابی الجنوب این گونه سروده است که:

«ریزش چشمه سار جود و بخشش دستانت را از من بدار و بیش از این بر من مریز که من می ترسم به واسطه این کار طغیان کرده و به تکبر و فخر فروشی درافتم.» (۲)

متوکل گفت: هرگز از بذل و بخشش به تو دست بر نمی دارم تا آنجا که غرقه دریای جود و کرمم شوی. آورده اند که متوکل به خاطر گفتن یک قصیده، صد و بیست هزار دینار به او جایزه داد (۳).

شاید آنان که متوکل را به جود و سخاوت توصیف می کنند هنگامی که این قضیه را بشنوند از توصیف خود برگردند که: روزی متوکل به شاعری به نام «بحتری» گفت: درباره من و فتح بن خاقان شعری بگو. با این مضمون که من

ص: ۱۲۴

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/۳۴۹-۳۵۰.

۲- (۲). فامسک ندی کفیک عنی و لا تزد فقد خفت أن أطفی و أن اتجبرا

۳- (۳). تاریخ الخلفاء/۳۴۹-۳۵۰.

دوست دارم تا مادام که زنده هستم او با من بوده، او را از دست ندهم تا عیش من از بین برود. او هم دوست ندارد تا هنگامی که زنده است مرا از دست بدهد. بحتری شعری بدین ترتیب سرود که:

«ای سید و آقای من، چرا با من خلف وعده کردی و از وفا به عهد من سر باز زدی؟»

«ای فتح روزگار فقدان تو را به من نشان ندهد و تو را نیز این گونه ندارد که تا زنده ای فقدان و دوری مرا ببینی»

«این بسیار مصیبت بزرگی است که تو قبل از من از دنیا بروی، و هم چنین مصیبت است که تو بعد از من از دنیا بروی»

«بر حذر باش از این که انیس و مونس کسی غیر از من نشوی، چرا که من فقط تو را برای انس و الفت به عشق برگزیده ام» (۱)

جالب است بدانید که متوکل و فتح بن خاقان در مجلس لهو و لعب شان در یک ساعت در دل تاریک شب در پنجم شوال سال ۲۴۷ ه. ق آن چنان که بعداً به تفصیل خواهیم گفت به قتل رسیدند.

امام هادی علیه السلام و متوکل عباسی

متوکل به بغض و کینه نسبت به حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام و شیعیان آن ها معروف بود. وی در سال ۲۳۶ ه. ق

ص: ۱۲۵

۱- (۱). یا سیدی کیف أخلفت وعدی و تشاقلت عن وفاء بعهدی؟ لا أرتنی الأيام فقدک یا فت ح و لا عرقتک ما عشت فقدی أعظم الرزء أن تقدّم قبلی و من الرزء أن تؤخر بعدی حذراً أن تكون إلفا لغيری إذ تفرّدت بالهوی فیک وحدی

دستور داد تا قبر حضرت امام حسین علیه السلام را در کربلا ویران کردند. همچنین دستور داد تمام خانه هایی که در اطراف آن قبر بود ویران شده، مردم را از زیارت آن حضرت منع کرده دستور داد هر کس از این فرمان سرپیچی کند و به زیارت امام حسین علیه السلام برود، وی را گرفته و عقوبت کنند.

سیوطی گوید: متوکل به تعصب در میان خلفا معروف بود. مسلمانان از تعصب او بسیار رنج دیدند، تا جایی که اهل بغداد بر دیوارها و مساجد او را دشنام نوشته و شاعران هجوش کردند. نمونه ای از هجو شاعران درباره متوکل چنین است:

«به خدا سوگند که اگر بنی امیه دخترزاده پیامبر خود را به مظلومیت تمام کشتند.»

«برادران آن ها یعنی بنی عباس هم عملی مانند آن انجام داده و قبر او را ویران کردند»

«بنی عباس از این مطلب که نتوانستند در قتل فرزند پیامبر شرکت کنند بسیار متأسفند و به همین خاطر به سراغ قبر و جنازه او رفته اند» (۱).

دشمنی و عداوت متوکل با اهل بیت علیهم السلام و آزار و اذیتی که به شیعیان آن ها می رساند هیچ حد و مرزی نداشت. وی «یعقوب بن سکیت» معلم فرزندان خود را که پیشوای ادبیات عرب بود در سال ۲۴۴ ه. ق به قتل رساند. قضیه از آنجا شروع شد که وی از ابن سکیت پرسید: از میان دو پسر من یعنی: معتز و مؤید و دو فرزند علی یعنی: امام حسن و امام حسین کدام یک در نزد تو

ص: ۱۲۶

۱- (۱). سیوطی، تاریخ الخلفاء/۳۴۷. بالله إن كانت امیه قد أتت قتل ابن بنت نبیها مظلوما فلقد أتاه بنو أبیه بمثلها هذا لعمری قبره مهدوما أسفوا علی أن لا یكونوا شارکوا فی قتله فتتبعوه رمیما

محبوبتر است؟ ابن سکتیت با کمال شجاعت در پاسخ او گفت: قنبر غلام علی علیه السّلام از دو پسر تو در نزد من محبوبتر است. اینجا بود که متوکل به سربازان ترک خود دستور داد تا شکم او را دریدند و او را به شهادت رساندند. نیز گفته اند که دستور داد تا زبان او را از دهانش بیرون کشیدند و ابن سکتیت به این نحوه به شهادت رسیده است (۱).

مهمترین رویدادی که در رابطه با مسأله اهل بیت علیهم السّلام در زمان متوکل روی داد و نشانگر این مطلب بود که در آن زمان و در هنگامه ای که عباسیان جایگاه خود را در دل و جان امت از دست می دادند، توجه و اهتمام عالم اسلام به اهل بیت بیش از پیش شده بود، واقعه احضار امام هادی علیه السّلام از مدینه جدّش به سامرا بود. متوکل آن حضرت را از وطن خود بیرون آورده و در زندان های سامرا به دور از حوزه های علم و دین و ادب نگاه داشت.

در سال ۲۳۴ ه. ق یعنی دو سال پس از نشستن او بر کرسی خلافت (۲) دستور داد تا یحیی بن هرثمه به مدینه برود و امام هادی علیه السّلام را دستگیر کرده به سامرا بیاورد. امام هادی علیه السّلام در میان مردم مدینه دارای جایگاهی بلند بود، هنگامی که یحیی خواست آن حضرت را از مدینه خارج کند شهر مدینه به خروش آمد و اهل مدینه به ضجه و ناله آمدند. یحیی بن هرثمه این واقعه را این گونه توضیح می دهد:

ص: ۱۲۷

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/ ۳۴۸.

۲- (۲). تاریخ نامه ای که متوکل به وسیله آن امام هادی علیه السّلام را از مدینه به سامرا فراخواند بنا بر آنچه که در مصادر تاریخی آمده است سال ۲۴۴ ه. ق بوده است نه سال ۲۳۴ ه. ق. شاهد این مطلب تصریح شیخ مفید قدس سره بر این مسأله است که مدّت اقامت امام هادی در سامرا ده سال و چند ماه بوده است، و چون می دانیم آن حضرت در سال ۲۵۴ ه. ق به شهادت رسیده است درمی یابیم که تاریخ ۲۴۴ ه. ق، یعنی دوازده سال بعد از حکومت متوکل تاریخ صحیح تری برای این کار می باشد.

من وارد مدینه شدم. آنگاه مردم مدینه آن چنان ضجّه و ناله بزرگی سر دادند که من تا آن زمان مانند آن را ندیده بودم که مردم برای کسی چنین ابراز احساسات کنند. چرا که آنان بر جان علی-منظور امام هادی علیه السّلام است-بیمناک بودند. تو گویی که همه جهان به پا خواسته بود. زیرا او به مردم بسیار نیکویی می کرده، همواره ملازم مسجد و محراب بود، وی هیچ میلی به دنیا نداشت. من شروع به ساکت کردن مردم کردم و برای آن ها قسم یاد می کردم که من دستور ناپسندی درباره او ندارم و هیچ خطری امام هادی علیه السّلام را تهدید نمی کند. سپس منزل او را بازرسی کردم و جز کتاب های قرآن و دعا و کتاب های علمی چیزی در خانه او نیافتم، و آنگاه بود که او در چشم من بسیار بزرگ جلوه کرد (۱).

از این روایت چند مطلب برداشت می شود. از آن جمله:

۱. میزان تأثیر امام هادی علیه السّلام در جامعه و وابستگی و محبت مردم به آن حضرت که دلیل آن نیکویی بسیار آن حضرت به مردم بوده و این که مردم به عیان می دیدند وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و رسالت آن حضرت، در هدایت و رفتار آن امام بزرگوار تجسم عینی یافته بود.

۲. ترس و وحشت حکومت عباسی از بالا گرفتن کار امام هادی علیه السّلام و سهولت ارتباط شیعیان با آن حضرت، که با توجه به این نکته می توان بردن آن حضرت به سامرا را نوعی تبعید و دور کردن آن حضرت از یاران و شیعیان دانست تا حکومت از این طریق بتواند آن حضرت را در تحت مراقبت شدید خود قرار دهد.

۳. تأثیر پذیری فرمانده سپاه عباسی، یحیی بن هرثمه، از امام هادی علیه السّلام و

ص: ۱۲۸

۱- (۱). سبط ابن جوزی، تذکره الخواصّ/ ۲۰۳.

گرامی داشتن آن حضرت توسط او به جهت آشکار شدن بی‌پایگی اتهاماتی از قبیل جمع‌آوری اموال و سلاح برای درهم شکستن حکومت خلیفهٔ عباسی که به آن حضرت نسبت داده بودند.

۴. کناره‌گیری آن حضرت از دنیا و اقامت دائمی آن حضرت در مسجد که این روش را همچون چراغ راهی از سیرهٔ پدران بزرگوار خود اتخاذ نموده بود، نیز می‌توان دریافت که آن حضرت مسجد را راهی برای نشر علوم اهل بیت علیهم‌السلام و تصحیح اعتقادات امت اسلام می‌دانست.

۵. آخرین نکته‌ای که از این حدیث شریف می‌توان استنباط کرد این است که متوکل عباسی قصد داشت تا با این کار امام هادی علیه‌السلام را از شیعیان و دوستدارانش جدا کند. چرا که سامرا شهری بود که معتصم عباسی آن را بنا کرده و اکثریت ساکنان آن را فرماندهان و سربازان ترک تبار تشکیل می‌دادند که چندان اهمیتی به دین و دیانت و ارزش‌های اسلامی نمی‌دادند بلکه بیشترین اهتمام را دربارهٔ مسائل قدرت و حکومت داشتند.

خبرچینی و بدگویی از امام هادی علیه‌السلام در نزد خلیفه

از بعضی منابع تاریخی چنین برمی‌آید که یکی از علّت‌های اعزام امام هادی علیه‌السلام به سامرا از طرف متوکل عباسی سخن‌چینی و بدگویی «امام‌الحرمین» که مردی معروف به دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام بود می‌باشد. و این سخن‌چینی‌ها پیوسته و دائم تکرار می‌شده است، و این خود دلیلی بر این است که امام‌الحرمین از وجود امام هادی علیه‌السلام در مدینه و تأثیر بزرگی که بر وجود آن حضرت در مکه و مدینه این دو مرکز ثقل علمی و دینی تمدن اسلامی داشته‌اند، خشنود و راحت نبوده است. شاهد این سخن گفتهٔ تاریخ‌نویسان

است که: «بريحه» عبّاسی (۱) مراد همین امام الحرمین فوق الذکر است که در مکه و مدینه امام جماعت بوده است نامه ای با این مضمون به متوکل نوشته است: «اگر به حرمین یعنی مکه و مدینه نیاز داری علی بن محمد را از این دو شهر خارج کن، چرا که او مردم را به خود خوانده و گروه بسیاری تابع او شده اند».

بريحه نامه های بسیاری به این مضمون نوشته و دائماً به سمت متوکل می فرستاد. این گونه بود که متوکل یحیی بن هرثمه را در سال ۲۳۴ ه. ق به مدینه فرستاد و به همراه او نامه ای برای امام هادی علیه السّلام نوشت که در آن کتاب با جملاتی زیبا به آن حضرت اطمینان داده بود که مشتاق دیدار آن حضرت است و از آن حضرت خواست تا به نزد او برود. وی هم چنین به یحیی بن هرثمه دستور داد تا با آن حضرت بدان سان که آن حضرت می پسندد رفتار کند، وی هم چنین به بريحه نامه ای نوشت و شرح جریان را برای او توضیح داد.

اکنون متن کامل نامه متوکل به امام هادی علیه السّلام را مطابق آنچه شیخ محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از نظر می گذرانیم:

از محمد بن یحیی از یکی از اصحاب ما روایت شده است که گفت:

نسخه ای از نامه متوکل به ابو الحسن ثالث علیه السّلام را از یحیی بن هرثمه در سال ۲۴۳ ه. ق گرفتم و آن نسخه این است:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد بدان که امیر المؤمنین قدر تو را می داند و رعایت خویشاوندی تو را می نماید. وی رعایت حق تو را بر خود

ص: ۱۳۰

۱- (۱)). گفته شده است نام او «طریحه» بوده و از طریحی در مجمع البحرین نقل شده است که نام او «بریمه» بوده است. دیگران نیز نام او را عبد الله بن محمد ذکر کرده اند. وی متوکی امر جنگ و نماز در مدینه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، ر. ک ارشاد/ ۳۰۹/۲.

واجب دانسته، درباره تو و خاندانت همه امور را آن گونه پیش بینی و برنامه ریزی کرده است که به وسیله آن خداوند حال تو و خاندانت را نیکو گردانده، عزت تو و خاندانت را ثابت کند و برکت و امنیت را بر تو و خاندانت ارزانی دارد.

امیر المؤمنین از این کار فقط رضایت پروردگار و ادای آنچه را که خداوند درباره تو و خاندانت بر وی واجب کرده است در نظر دارد. امیر المؤمنین این گونه پسندیده است که عبد الله بن محمّد را از آنچه را که متولّی انجام آن است از امور جنگی و نماز در مدینه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برکنار کند، چرا که همچنان که تو ذکر کرده ای وی درباره تو قدرشناس است. قدر تو را سبک می شمارد و تو را به اموری مّتهم می کند و کارهایی را به تو نسبت می دهد که امیر المؤمنین یقیناً می داند تو از آن کارها مبرا هستی و صدق یت تو را در ترک آن کار می داند.

امیر المؤمنین به خوبی می داند که تو خود را شایسته آن کار نمی دانی. به همین جهت است که امیر المؤمنین تمام مسئولیت های عبد الله بن محمّد را به محمّد بن فضل اعطا کرده و به او دستور داده است تا تو را بسیار بزرگ داشته و محترم بشمارد و به او امر و نظریات تو عمل نماید و به این وسیله به خدا و امیر المؤمنین نزدیک شود. بدان که امیر المؤمنین مشتاق دیدن تو است و دوست می دارد تا با تو دیداری تازه کرده، نگاهی به سیمایت بیفکند.

اگر قصد داری که به دیدار امیر المؤمنین بیایی و در نزد او بمانی با هر کس که از میان اهل بیت و دوستان و خادمانت دوست داری از سر اطمینان و آرامش عازم شو، به نحوی که هر وقت خواستی حرکت کنی و هر وقت خواستی فرود آیی و هر گونه که خواستی سفر نمایی. اگر هم دوست داشتی غلام امیر المؤمنین یحیی بن هرثمه و سربازانی که با او هستند تو را همراهی

کنند. هرگاه تو حرکت کردی آن ها حرکت کنند و هرگاه تو اقامت کردی اقامت کنند، و در این مسأله امر و دستور با تو باشد تا این که امیر المؤمنین را دیدار کنی.

پس هیچ یک از برادران و فرزندان و اهل بیت و نزدیکان امیر المؤمنین در نزد او منزلتی والاتر از تو ندارند و هیچ کس در نزد او بر تو ترجیح ندارد و او به هیچ کس به اندازه تو نظر لطف نداشته و بر هیچ کس به اندازه تو دلسوز نبوده و به هیچ کس به اندازه تو نیکی نکرده و به هیچ کس به اندازه ای که به تو اعتماد دارد اعتماد نمی کند، ان شاء الله تعالی و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» (۱).

متوکل از نوشتن این نامه چند هدف تبلیغاتی داشت. اولاً این که در اهل مدینه تأثیر بگذارد و دید آن ها را نسبت به خود، هم چنین برداشت آن ها را از شخصیت خود عوض کند. چرا که اغلب مردم مدینه متوکل را می شناختند و می دانستند که او دشمن اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آن ها است.

دومین هدفی که متوکل از نوشتن این نامه دنبال می کرد این بود که به امام هادی علیه السلام این گونه بنماید که وی آن حضرت را محترم داشته، رأیش را احترام کرده و او را در نزد خود عزیز می دارد. به همین جهت بود که حتی والی مدینه را تغییر داد و آن حضرت را در آمدن به سامرا در آزادی قرار داد که آن حضرت هرگونه که مایل باشد به این سفر بیاید. این ها شیوه هایی است که با آن عامیة مردم را می توان گول زد. اما امام هادی علیه السلام تمام آنچه را که متوکل در نظر داشته و هدفی که او از دعوت آن حضرت به سمت خود در سر می پرورانده را کاملاً می دانسته اند.

ص: ۱۳۲

در هر صورت یحیی بن هرثمه به مدینه آمد و نامه را به بریحه رساند و هر دو با هم سوار شده و به نزد امام هادی علیه السلام رفته و نامه متوکل را به آن حضرت تقدیم کردند. آن حضرت از آن ها سه روز مهلت خواست. پس از سه روز هنگامی که یحیی بن هرثمه به منزل امام علیه السلام بازگشت دید که اسب ها زین شده و بارها همه بسته شده و آماده مسافرت است.

البته نباید از تفتیش خانه امام علیه السلام توسط یحیی بن هرثمه غافل شویم. چرا که یحیی بن هرثمه در همان زمان که نامه متوکل هرگونه اتهام اقدام بر علیه حکومت را از امام هادی علیه السلام نفی می کند مأمور به تفتیش خانه آن حضرت شده بود.

از همین جا می توان دریافت که دعوت متوکل از امام علیه السلام برای رفتن امری الزامی برای آن حضرت بوده است که در قالب دعوت بیان شده است. وگرنه بعد از آن بدگویی ها و سخن چینی ها و این دعوت چه نیازی به این تفتیش بود که خود دلیل بر وجود سوءظن خلیفه نسبت به امام هادی علیه السلام می باشد؟!!

امام هادی علیه السلام به همراه فرزند خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که کودک خردسالی بود با یحیی بن هرثمه به سمت عراق حرکت کرد. بریحه نیز به دنبال آن حضرت به راه افتاده و ایشان را مشایعت می کرد. هنگامی که مقداری از راه را طی کردند، بریحه نزد امام هادی علیه السلام آمده و به آن حضرت عرض کرد: من می دانم که تو به خوبی اطلاع داری که سبب بردن تو به عراق من بوده ام. امّا اکنون سوگندهای اکید یاد می کنم که اگر به نزد امیر المؤمنین یا یکی از نزدیکان و فرزندانش رفتی و از من در نزد آن ها شکایت کردی درختانت را در مدینه به آتش کشیده، غلامان و اهل خاندانت را کشته و چشمه های باغت را کور کرده و چنین وچنان می کنم، امام هادی علیه السلام رو به او

کرده و به او فرمودند: «ان أقرب عرضی إیّاک علی الله البارحه و ما کنت لأعرضنک علیه ثم لأشکوک إلی غیره من خلقه»؛

آخرین شکایتی که من از تو کرده ام دیشب، در نزد خداوند متعال بوده است، پس از آن دیگر در نزد کسی از خلق خدا شکایت تو را نخواهم کرد.

اینجا بود که بریحه به دست و پای آن حضرت افتاده و با ناله و تضرّع از آن حضرت خواست که او را ببخشد. امام هادی علیه السلام نیز به او فرمودند: «همانا که از تو درگذشتم» (۱).

از مهمترین نکته‌هایی که می‌توان در این روایت به آن‌ها اشاره کرد این است که متوکل به یحیی بن هرثمه دستور داده بود تا رعایت حال امام هادی علیه السلام را نموده و بر آن حضرت سخت‌نگیرد. این مطلب به گوش بریحه رسیده، ترسیده بود که امام شکایت او را به متوکل بنماید. به همین خاطر بود که امام علیه السلام را تهدید کرد اما امام علیه السلام خواستند تا یک مفهوم اسلامی را در ذهن او زنده کنند و آن مسأله ارتباط با خداوند متعال می‌باشد، و این مطلب را به او بفهمانند که این تنها خداوند است که می‌تواند نفع یا زیان به بندگان خود برساند، و هم اوست که از بندگان خود دفاع می‌کند. به همین سبب بود که امام علیه السلام به بریحه این گونه پاسخ دادند که روز قبل از حرکت و سفر شکایت او را به نزد خداوند متعال برده‌اند.

دیگر این که می‌یابیم حضرت امام هادی علیه السلام قصد این را نداشتند که شکایت بریحه را به نزد خلیفه ببرند. و همین نکته بود که باعث شد تا بریحه از امام هادی علیه السلام عذرخواهی کرده و از آن حضرت طلب عفو و بخشش نماید.

ص: ۱۳۴

چراکه او مقام و منزلت امام هادی علیه السّلام و پدران بزرگوارش علیهم السّلام و ارتباط محکم آن ها را با خداوند سبحان می دانست. امام علیه السّلام نیز به او فرمودند که او را عفو کرده و از گناه او در گذشته اند.

دیگر این که امام هادی علیه السّلام ابعاد برخورد خلیفه را با خود می دانست و به خوبی دریافته بود که دستور تفتیش خانه و فرستادن آن حضرت به سامرا و دور کردن آن حضرت از شیعیان و فامیل زمینه ای برای تحت مراقبت شدید قرار دادن آن حضرت و شناسایی کسانی که بر امام داخل شده و با آن حضرت ارتباط دارند بوده و در نتیجه هدف اصلی، ثبت و ضبط همه حرکات امام و تحرّکات یاران و یاوران آن حضرت می باشد. پس از نظر متوکّل وجود امام در مدینه به معنی برخورداری آن حضرت از آزادی در تحرّکات بوده و راه ارتباط یاران و دوستان امام با آن حضرت را سهل و آسان می نموده است.

اما امام هادی علیه السّلام در همه تحرّکاتی که داشته اند و حتّی در نامه ها و سفارشات که به شیعیان خود می نوشتند رعایت کمال احتیاط را می نمودند و به همین دلیل بود که سخن چینی ها و بدگویی هایی که درباره آن حضرت به نزد خلیفه انجام می شد با شکست مواجه می گردید. و حتّی هنگامی که بارها و بارها خانه آن حضرت مورد تفتیش قرار گرفت مأموران حکومتی جز کتاب های دعا و قرآن کریم در خانه آن حضرت چیزی نیافتند و حتّی هنگامی که غافلگیرانه به خانه آن حضرت ریختند آن حضرت را جز در حال نماز یا قرائت قرآن نیافتند.

ابن جوزی می نویسد: سبب عزیمت دادن امام علیه السّلام از مدینه به سمت سامرا -همچنان که دانشمندان علم سیره معتقدند- این بود که متوکّل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام و فرزندانش را به شدّت دشمن داشته، می ترسید که امام

هادی علیه السلام در میان اهل مدینه تأثیر کرده و آن‌ها را به سمت حضرت علی علیه السلام و خاندانش مایل نماید (۱).

البته این دلیل می‌تواند علی‌رغم همه احتیاطهایی که امام هادی علیه السلام در برابر خلیفه وقت به انجام می‌رساند منطقی به نظر می‌آید.

امام هادی علیه السلام در راه سامرا

ابن هرثمه در طول راه بنا بر احسان و خوش رفتاری با امام هادی علیه السلام داشت. وی در طول این راه از آن حضرت کرامات بسیاری مشاهده کرد که این کرامات او را به درک و شناخت از عظمت این امام بزرگوار، جایگاه والا و حقیقت امر آن حضرت رساند، و عمق جنایتی را که در ناراحت کردن امام و تجسس خانه آن حضرت مرتکب شده بود برایش آشکار ساخت.

از یحیی بن هرثمه روایت شده است که گفت: من در طول این سفر از معجزات ابو الحسن چیزهای عجیبی دیده‌ام. از آن جمله این که: ما در یکی از منزل‌های بین راه پیاده شدیم که آبی در آن نبود و تشنگی به ما و اسبان و شتران ما فشار می‌آورد، و چیزی نمانده بود که از تشنگی تلف شویم. به همراه ما گروهی بودند، گروهی نیز از مردم مدینه به دنبال ما می‌آمدند. در این هنگام ابو الحسن به من گفت: «گویا که من چند میل آنطرف‌تر جایی را می‌شناسم که در آن آب است.» ما به آن حضرت عرضه داشتیم: پس اگر لطف کنی و به سمت آنجا حرکت کنی و ما را به آنجا ببری بسیار خوب است. ما به همراه تو هستیم. آن حضرت ما را از مسیر اصلی به سمت آن منطقه منحرف کرد.

ص: ۱۳۶

هنگامی که شش میل از آنجا دور شدیم به یک وادی رسیدیم که گویا به شکوه و آراستگی باغ ها و بستان ها بوده، در آن چشمه ها و درختان و زراعت هایی به چشم می خورد. اما ما در آن، زارع و کشاورز، حتی کسی از مردم را ندیدیم، ما در آنجا پیاده شده آب نوشیدیم، اسبان و چارپایانمان را آب دادیم و تا بعد از عصر در آن منزل اقامت کردیم. سپس از آنجا آب برداشته، آب نوشیده و هرچه مشک داشتیم از آن آب ها پر کرده، حرکت کردیم. کمی از آنجا دور نشده بودیم که تشنگی بر من عارض شد.

من کوزه ای نقره ای داشتم که یکی از غلامانم آن را به کمر بند خود بسته و برای من حمل می کرد. هنگامی که تشنگی بر من غلبه کرد از آن غلام آب خواستم. ناگهان دیدم که زبانش از سخن گفتن بند آمده، و چون خوب نگاه کردم متوجه شدم که او کوزه را در جایی که نشسته بودیم جا گذاشته است. من باز گشتم و با شلاق به اسب راهوار خود که بسیار سریع بود نواختم و به سمت آن منزل حرکت کردم. به زودی به آن مکان رسیدم. اما آن مکان را خشک و بی آب و علف یافتم. نه آبی، نه زراعتی و نه سبزه ای. امّا محلی که بارهای خود را در آنجا گذاشته بودیم و فضولات اسبان و شترانمان را در آنجا دیدم، من حتی کوزه خود را دیدم که در همان مکان که غلام گذاشته بود افتاده است.

کوزه را برداشته و برگشتم و به کسی چیزی نگفتم.

وقتی که به نزدیک کاروانیان و سپاهیان رسیدم، دیدم که امام هادی علیه السلام لبخند زان منتظر من است. آن حضرت در این رابطه چیزی به من نفرمود. فقط از من پرسید: آیا کوزه ام را پیدا کرده ام؟ و من به او جواب دادم: آری آن را یافتم.

نیز یحیی بن هرثمه نقل می کند: در یکی از روزهای این سفر که روز

بسیار گرم بود و تابش آفتاب بسیار سوزان و داغ بود، به همراه امام هادی علیه السّلام برای حرکت آماده می شدیم. اما کاری که آن حضرت انجام داد به نظر ما بسیار عجیب رسید. دیدیم که آن حضرت به این صورت از اردوگاه خود خارج شد که بارانی پوشیده و دم اسب خود را گره زده و در زیر زین پارچه کلفتی بر روی اسب انداخته است منظور این است که نحوه پوشش حضرت و اسبش به صورت روزهای بارانی بوده است.

همه افراد سپاه و افراد قافله به این کار حضرت خندیدند و گفتند: این حجازی از آب و هوا چیزی نمی داند. هنگامی که چند میل حرکت کردیم ناگهان دیدیم از سمت قبله ابری بالا گرفته است. ابر به سمت ما آمده، زمین را تاریک کرده، ما را به سرعت دربرگرفت. آنگاه باران شدیدی درگرفت که بسان دهانه مشک می بارید. نزدیک بود که ما هلاک گشته، از شدت آب باران غرق شویم. آب باران از لباس ها به بدن های ما سرایت کرده و جاری شد. تا جایی که کفش ها و چکمه های ما پر از آب شد. این باران آن قدر سریع بارید که ما نتوانستیم حتی پیاده شده و لباس های کلفت یا بارانی خود را از درون بارها بیرون بیاوریم، و اوضاع ما به گونه ای تماشایی و رقت بار درآمد. امام هادی علیه السّلام نیز با تعجب، لبخند بر لب به ما می نگریست.

همچنین یحیی بن هرثمه تعریف می کند که: در یکی از منازل بین راه زنی درحالی که دست پسرش را گرفته بود به نزد ما آمد. آن پسر از چشم نابینا بود.

آن زن از ما تقاضای کمک داشت و می گفت: در میان شما مردی علوی است.

مرا به نزد او ببرید تا این که او برای چشم فرزندم دعا کند. ما او را به نزد امام هادی علیه السّلام راهنمایی کردیم. آن حضرت چشم کودک را باز کرد تا من داخل چشم را دیدم و شک ندارم که آن چشم کور بود. آنگاه آن حضرت لحظه ای

دست خود را بر چشم او گذاشته و دیدم که لب هایش حرکت می کرد. سپس دست از چشم پسرک برداشت و دیدم که چشم پسرک باز شد، صحیح و سالم و هیچ عیب و علتی در آن نبود (۱).

به هر ترتیب کاروان در راه سامرا به بغداد رسید. ابن هرثمه با اسحاق بن ابراهیم طاهری والی بغداد دیدار کرد و اسحاق بن ابراهیم سفارش امام هادی علیه السلام را به او کرد. وی چون می ترسید که یحیی بن هرثمه بخواهد گزارش بدی نسبت به امام هادی علیه السلام به متوکل بدهد، به او گفت ای یحیی، این مرد از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، متوکل کسی است که تو او را می شناسی. پس بدان که اگر متوکل را به کشتن این مرد تحریک کنی در قیامت رسول خدا دشمن تو خواهد بود.

یحیی در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند، من جز آنچه سراسر زیبایی و نیکویی بود چیز دیگری از او ندیده ام (۲).

هنگامی که کاروان به سامرا رسید ابن هرثمه ابتدا به دیدار وصیف ترکی رفت. وصیف ترکی کسی بود که در همه عزل و نصب های خلیفه شرکت داشته، در همه کارهای خلیفه دخالت می کرد. از جمله چیزهایی که وصیف به یحیی گفت این بود: به خدا سوگند که اگر مویی از سر این مرد کم شود- مراد او امام هادی علیه السلام بود- من خود را در این مسأله مسئول می دانم.

ابن هرثمه گوید: من از کلام والی بغداد و کلام وصیف ترکی تعجب کردم و سپس متوکل را از آنچه که در رابطه با امام از حسن سیرت و درستی راه، ورع و زهد آن حضرت دریافته بودم آگاه کرده، به او یادآور شدم که من خانه آن

ص: ۱۳۹

۱- (۱). اثبات الوصیة/ ۲۲۵.

۲- (۲). مروج الذهب ۸۵/۴.

حضرت را کاملاً تفتیش کرده، به جز قرآن و کتاب های علمی چیزی در آن نیافته ام، و این که مردم مدینه بر جان او بیمناک بودند. متوکل نیز آن حضرت را گرامی داشت، جایزه ای نیکو به آن حضرت داده و عطایای بزرگ به او بخشید (۱).

امّا ما می بینیم این ادّعی ابن هرثمه که متوکل در بدو ورود، امام هادی علیه السّلام را مورد تکریم قرار داده است با آنچه را که در تاریخ آمده که متوکل در روز ورود حضرت امام هادی علیه السّلام به سامرا آن حضرت را به دربار خود راه نداده، پذیرفت منافات دارد، و هنگامی که می بینیم متوکل دستور داد تا امام هادی علیه السّلام را در کاروانسرای بسیار پست و حقیر که به نام «خان الصّعالیک» معروف بود جای دهند، مسأله سؤال برانگیزتر و مبهمتر می شود (۲).

صالح بن سعید گوید: بر حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السّلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم: خداوند مرا فدایت کند. این گروه - بنی عبّاس - در همه کارها می خواهند نور تو را خاموش کرده، در حقّ تو کوتاهی کنند، تا جایی که تو را در این کاروانسرای پست و حقیر که به «خان الصّعالیک» یا کاروانسرای گدایان مشهور است جای داده اند (۳).

البته بعید نیست تعریف هایی که یحیی برای متوکل کرده است و تصویری که از شخصیت امام و میزان نفوذ شخصیت آن حضرت در نزد والیان و فرماندهان حکومت عبّاسی برای متوکل ایجاد شده بود، خود انگیزه بیشتری در متوکل ایجاد کرده بود تا به امام هادی علیه السّلام بیشتر فشار بیاورد و از طریق فاصله انداختن بین آن حضرت و یارانش و جلوگیری از ارتباط آن ها با آن

ص: ۱۴۰

۱- (۱). مروج الذهب ۸۵/۴، تذکره الخواصّ ۳۵۹.

۲- (۲). ارشاد ۳۱۳-۳۱۴.

۳- (۳). کافی ۴۹۸/۱.

حضرت حلقه محاصره را بر آن حضرت تنگ نماید، اگرچه در ظاهر به گرامی داشتن آن حضرت تظاهر می کرده است. چنان که در روایتی که از یحیی نقل کرده ایم دیده شد. اما میزان تنفر متوکل از آل ابی طالب به صورت عام و امام هادی علیه السلام به صورت خاص چیزی نبوده که از امثال یحیی پوشیده باشد.

امام هادی علیه السلام در سامرا

اگر برخورد متوکل با امام هادی علیه السلام را در ابتدای ورود به سامرا و عدم اجازه دیدار آن حضرت با او و دستور منزل دادن آن حضرت را در خان الصعاليك، با نامه ای که متوکل در مدینه برای امام هادی نوشته است کنار هم بگذاریم، می توان از لابلای آن به تصویر واضحی از دیدگاه متوکل نسبت به امام هادی علیه السلام دست یافت. متوکل از هیچ فرصتی برای تحقیر کردن و به ذلت کشیدن امام هادی علیه السلام روگردان نبود. اما همواره می کوشید آنچه را که در درون نفس او غلیان می کرد، پنهان دارد. به همین خاطر بود که بعد از سکونت دادن آن حضرت در کاروانسرای گدایان دستور داد تا منزلی برای آن حضرت تهیه کردند و امام هادی علیه السلام به آن خانه منتقل شدند. البته می دانیم که متوکل خود، امام را از مدینه به سامرا دعوت کرده بود و می دانست که آن حضرت به آن شهر وارد شده است. پس می بایست قبل از آمدن آن حضرت خانه مناسبی برای سکونت آن حضرت تهیه می کرد.

در هر صورت آنچه را که از سیر حوادث و وقایع آن روزگار آشکار می شود این است که متوکل با تمام قوا می کوشید تا دوستی امام علیه السلام را به دست آورد و آن حضرت را در کارهای زشتی که انجام می دهد شریک نماید.

متوکل علیرغم این که در بسیاری از موارد مجبور می شد تا به امام هادی علیه السلام

رجوع نماید و در جواب مسائل سختی که عالمان دربار یا واعظان درباری از حلّ و فصل آن عاجز می ماندند از آن حضرت کمک بخواهد، اما بارها و بارها اقدام به برگزاری مجالسی علمی کرد تا بتواند امام علیه السلام را از نظر علمی شکست داده و او را خوار و بی مقدار کند.

اکنون به چند مورد از این مجالس اشاره می کنیم:

۱. آورده اند که مردی نصرانی با زنی مسلمان زنا کرد. متوکّل خواست که بر او حدّ زنا را جاری کند. اما در این وقت آن نصرانی به دین اسلام درآمد.

یحیی بن اکثم چنین فتوی داد که ایمان آوردن او، هم شرک قبلی و هم کاری را که انجام داده است از بین برده است.

یکی دیگر از عالمان درباری گفت باید سه حدّ بر او جاری شود. دیگر دانشمندان دربار نیز دستورات دیگری دادند. اینجا بود که متوکّل دستور داد تا نامه ای به امام هادی نوشته و از آن حضرت حکم این مسأله را سؤال کنند. آن حضرت هنگامی که نامه را خواندند در پاسخ چنین نوشتند: آن قدر او را شلاق بزنند تا بمیرد.

یحیی بن اکثم و سایر فقهای عسکر، این مطلب را منکر شده و از امام هادی علیه السلام دلیلی از کتاب و سنت بر این حکم و فتوا مطالبه کردند. آن حضرت در پاسخ آنان نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان: فَلَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ»؛ پس چون سختی [عذاب] ما را دیدند گفتند: «فقط به خدا ایمان آوردیم و بدانچه با او شریک می گردانیدیم کافریم».

و [لی] هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آن ها سودی نداد. سنت خداست که از [دیرباز] دربارہ بندگانش چنین جاری شده،

و آنجاست که ناباوران زیان کرده اند.» اینجا بود که متوکل دستور داد مرد نصرانی را آن قدر تازیانه زدند تا مرد (۱).

۲. آورده اند که وقتی متوکل نذر کرد تا مال بسیاری را صدقه بدهد. آنگاه فقها در این که مراد از مال بسیار چه اندازه است و با صدقه دادن چه مقدار از مال معنای کثیر بر آن صدق می کند اختلاف کردند.

یکی از ندیمان متوکل او را این گونه به سؤال کردن از امام هادی علیه السلام متوجه کرد که: آیا به سمت این سیاه نمی فرستی تا از او در رابطه با این مسأله سؤال کنی؟

متوکل به او گفت: وای بر تو، منظور تو چه کسی است؟

ندیم به او گفت: مرادم ابن الرضا می باشد.

متوکل به او گفت: آیا او از این قبیل مسائل هم بلد است؟

ندیم پاسخ داد: اگر تو را از این مخمسه در آورد فلان مبلغ به من بده و اگر این کار را نتوانست انجام بدهد مرا صد تازیانه بزن.

متوکل کسی را به نزد آن حضرت فرستاد و از آن حضرت جواب این مسأله را پرسید. امام هادی علیه السلام پاسخ دادند: اگر لفظ کثیر بدون تعداد ذکر شود با عدد هشتاد برابر است. و هنگامی که از آن حضرت دلیل این مطلب را پرسیدند به این آیه قرآن استناد فرمود که: لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ؛ قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است، و ما آن موارد را شماره کردیم و دیدیم که هشتاد مورد است (۲).

این گونه برخورد متوکل درباره امام هادی علیه السلام و این گونه خود را به نادانی

ص: ۱۴۳

۱- (۱). کافی ۲۳۸/۷.

۲- (۲). کافی ۴۶۳/۷.

زدن، انکار و تعجیب از این که آن حضرت قادر بر جواب دادن سؤالات مشکل است که مواردی از این دست کم هم نیست، اشاره به میزان کینه متوکل نسبت به امام هادی علیه السلام و تصمیم او در ساقط کردن امام هادی علیه السلام در برابر دیگران دارد. امّا حتّی در مواقعی که می خواست از نظر تبلیغاتی فضایل و مناقب حضرت امام هادی علیه السلام را تاریک و کمرنگ نماید به هیچ وجه نتوانست در این راه به توفیقی دست یابد. چنان که این مطلب را پس از ردّ امام هادی علیه السلام بر سؤالات ابن اکثم و محکومیت او از سخنانی که ابن اکثم به متوکل گفته است می توان دریافت.

ابن اکثم پس از پایان مناظره به متوکل گفت: پس از این مجلس و سؤالاتی که در این مجلس از این مرد کردیم و پاسخ های دندان شکنی که از او شنیدیم دیگر دوست نداریم مجلسی بیارایی و از این مرد درباره مسأله ای سؤال کنی.

چرا که هیچ مسأله ای بر او وارد نمی شود مگر این که او جواب آن را به طور کامل می دهد و از این کار فایده ای جز اظهار دانش او و تقویت رافضیان حاصل نخواهد شد (۱).

۳. از دیگر قضایایی که در آن متوکل سعی در به آزار رساندن به امام هادی علیه السلام را داشت قضیه «زینب کذاب» است که در آن متوکل به امام هادی علیه السلام دستور داد تا در جایگاهی که حیوانات وحشی و درنده را در آن نگاهداری می کنند داخل شود.

ابو هاشم جعفری گوید: در زمان متوکل زنی پیدا شد که ادّعا می کرد زینب دختر حضرت فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا می باشد. متوکل به او گفت: تو زن

ص: ۱۴۴

جوانی هستی و از زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سالیان سال گذشته است، آن زن پاسخ داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سر من دست کشیده و از خدا خواسته است تا در هر چهل سال جوانی به من بازگردد. من تاکنون هویت خود را تا بدین حد برای مردم آشکار نکرده بودم. اما حاجت و نیازمندی مرا وادار کرد تا به سوی مردم رفته و هویت خود را آشکار کنم.

متوکل بزرگان آل ابی طالب و آل عباس و قریش را فراخواند و قضیه این زن را برای آنان بازگفت. گروهی از آنان وفات حضرت زینب و سال وفات آن حضرت را ذکر نموده و به او گفتند: در این روایت چه می گویی؟

آن زن پاسخ داد: این روایت دروغ و جعلی است. چراکه قضیه من از مردم پوشیده بوده است و مرگ و زندگی من برای کسی آشکار نبوده است، متوکل به آنان گفت: آیا شما دلیلی برای رد این زن غیر از این روایت دارید؟ آنان پاسخ دادند: نه، دلیل دیگری نداریم. متوکل گفت: از جد خود عباس بپرس اگر او را بدون دلیل از آنچه ادعا کرده است فرود آورم.

جماعت گفتند: پس ابن الرضا علیه السلام را حاضر کن. شاید او دلیلی غیر از آنچه ما ارائه کردیم داشته باشد. این گونه بود که متوکل کسی را به نزد امام هادی علیه السلام فرستاد. و چون آن حضرت در نزد متوکل حاضر شد خبر آن زن را به آن حضرت دادند. امام هادی علیه السلام فرمودند: این زن دروغ می گوید. چراکه حضرت زینب دختر حضرت زهرا در فلان سال و فلان ماه و فلان روز از دار دنیا رفته است.

متوکل گفت: این ها هم همین روایت را که شما گفتید گفته اند. اما من قسم یاد کرده ام جز با دلیل و برهانی که این زن را قانع کند او را از گفتارش فرود نیاورم.

امام هادی علیه السلام فرمودند: از قسمی که یاد کرده ای چیزی بر تو نیست. چراکه در اینجا

دلیل بسیار قانع کننده ای وجود دارد که این زن و دیگران را قانع می کند.

متوکل گفت: و آن دلیل محکم چیست؟ امام هادی علیه السلام پاسخ دادند:

گوشت بدن اولاد فاطمه بر درندگان حرام است. پس این زن را به نزد درندگان بینداز. اگر او از فرزندان فاطمه زهرا باشد آسیبی به او نخواهد رسید».

متوکل به آن زن گفت: چه می گویی؟

آن زن پاسخ داد: این مرد می خواهد مرا به کشتن بدهد.

امام هادی علیه السلام فرمودند: در این مجلس گروهی از فرزندان حسن و حسین علیهما السلام وجود دارند. هر کدام از آن ها را که می خواهی به نزد درندگان بینداز.

ابو هاشم جعفری گوید: به خدا قسم که رنگ صورت همه حاضران در مجلس تغییر کرد، در این میان یکی از کینه توزان نسبت به امام هادی علیه السلام گفت:

چرا او همواره دیگران را جلو می اندازد؟ چرا خود او آن کسی نباشد که به نزد درندگان برود؟

متوکل نیز در دل امیدوار به این مطلب شد که امام هادی علیه السلام به خودی خود به نزد درندگان برود و در آنجا کشته شده و متوکل در مرگ او دخالتی نداشته باشد. به همین جهت بود که گفت: ای ابو الحسن چرا تو آن مرد نباشی؟

امام هادی علیه السلام فرمودند: قبول دارم.

متوکل گفت: پس انجام بده.

امام هادی علیه السلام فرمودند: انجام می دهم. آنگاه نردبانی آوردند و درب محل نگهداری درندگان را که شش شیر بودند باز کردند. امام هادی علیه السلام از نردبان پایین رفته و داخل قفس شیرها گشته، نشست. در این هنگام شیرها یکی پس از دیگری به نزد آن حضرت آمده و خود را در مقابل آن حضرت به زمین انداخته، دست های خود را به جلو کشیده و سرها را در مقابل آن حضرت به

زمین گذاشتند. آن حضرت سر هر کدام از شیرها را با دست خود نوازش می کرد و سپس با دست به گوشه ای اشاره کرده به آن شیر دستور می داد تا به آن گوشه برود، آن شیر نیز به آن گوشه رفته و می ایستاد تا این که همه شیرها در آن گوشه روبروی امام علیه السلام ایستادند.

در اینجا بود که وزیر متوکل به او گفت: این مطلب اصلاً به مصلحت ما نیست. هرچه زودتر قبل از این که خبر این مطلب منتشر شود، وی را از درون جایگاه شیرها بیرون بیاور. اینجا بود که متوکل به امام هادی علیه السلام عرض کرد: ای ابو الحسن ما برای تو قصد سوئی نداشتیم. می خواستیم به آنچه گفتی یقین کنیم. اکنون دوست دارم که از آنجا بالا- بیایی. امام علیه السلام برخاست و به سمت نردبان رفت در حالی که شیرها در دور آن حضرت بوده و خود را به لباس آن حضرت می مالیدند.

هنگامی که آن حضرت پای خود را بر پله اول نردبان گذاشت رو به شیرها کرده و با دست خود به آن ها اشاره کرد که برگردند. شیرها نیز بازگشتند. آن حضرت از داخل محل نگهداری شیرها بالا- آمد و گفت: هر کس گمان می کند که از فرزندان فاطمه زهرا است، برود و در آنجا که من نشسته بودم بنشیند.

متوکل به آن زن گفت: پایین برو، آن زن گفت: به خدا سوگند که من ادعای باطلی کردم. من دختر فلان کس هستم و بدبختی و بیچارگی مرا وادار کرد تا چنین ادعایی بکنم.

متوکل گفت: او را به نزد درندگان بیاورید، اما مادر متوکل وساطت کرد تا آن زن از مجازات رها شد (۱).

ص: ۱۴۷

اما حتی چنین برخوردهایی از جانب امام هادی علیه السلام نیز باعث این نمی شد که متوکل کینه های درونی خود را به بروز نرساند و فشار بر امام هادی علیه السلام را متوقف کند، یا از اقدامات خود در رابطه با پایین آوردن مقام آن حضرت یا دور کردن آن حضرت از عموم مردم و یاران خاصش دست بدارد. حتی مراقبت دقیق از امام هادی علیه السلام نیز جوشش عقده های درونی متوکل را آرام نمی کرد.

بلکه او به صورتی مستمر دستور تفتیش خانه امام هادی علیه السلام را صادر می کرد و در این کار دو هدف را دنبال می کرد. اول این که نفس این کار یکی از روش های او برای اهانت کردن و پایین آوردن مقام حضرت امام هادی علیه السلام بود و هدف دوم این که با این کار شاید می توانست به بهانه ای دست یابد که به توسط آن جواز کشتن آن حضرت را به دست آورد.

تفتیش منزل امام علیه السلام

ایادی حکومت از مراقبت شدید امام هادی علیه السلام و تنگناهایی که برای آن حضرت به وجود می آوردند نتوانستند به اهداف خود برسند. ناگفته پیداست که هدف آن ها پیدا کردن بهانه ها و یا دلیل هایی بود که صحت بدگویی ها و خبرچینی هایی را که درباره امام هادی علیه السلام در نزد متوکل می شد تأیید نماید.

چرا که در بسیاری از اوقات یکی از نزدیکان خلیفه به سخن چینی و بدگویی درباره حضرت امام هادی علیه السلام می پرداخت و سینه او را از کینه امام هادی علیه السلام پر می کرد. آن ها به دروغ اخباری جعلی به خلیفه می دادند که مثلا در نزد آن حضرت اسلحه بسیاری گرد آمده و در خانه او مال بسیاری از سرتاسر دنیا ارسال شده و دروغ های دیگری که باعث می شد خلیفه، ارتش و بعضی از فرماندهان خود را به خانه امام علیه السلام بفرستد و آنجا را بازرسی نماید، و

یا این که امام هادی علیه السّلام را به دربار خود فرامی خواند. در یکی از دفعات که حضرت امام هادی علیه السّلام به دربار متوکل فراخوانده شده بود وی بر سر خوان شراب مست افتاده بود. متوکل در حال مستی از جا برخاست و امام را در نزد خود نشاند و جام شراب را به آن حضرت تعارف کرد.

امام هادی علیه السّلام رو به او کرد و فرمود: ای امیر مؤمنان، هرگز گوشت و خون من با شراب مخلوط نشده است. پس مرا از این کار معاف کن. متوکل نیز آن حضرت را از خوردن شراب معاف کرد.

سپس متوکل به آن حضرت عرض کرد: حال که این گونه است برای من شعری بخوان.

امام هادی علیه السّلام در پاسخ او فرمودند: من بسیار کم شعر می خوانم.

متوکل به آن حضرت عرض کرد: تو ناچاری این کار را انجام بدهی.

اینجا بود که حضرت امام هادی علیه السّلام این ابیات را برای متوکل خواندند:

«آنان درحالی که مردانی جنگ آزموده پاسشان می داشتند بر بالای قلعه کوه ها خوابیدند، اما آن قلعه ها نیز نتوانست آن ها را در برابر اژدهای مرگ در امان دارد.»

«آنان پس از آن عزّت، از پناهگاه های امنشان پایین آورده شدند و در حفره هایی قرار داده شدند که بد جایگاهی بود»

«پس از این که آنان در قبر قرار گرفتند فریاد زننده ای آن ها را ندا کرد که تخت و تاج و زیورآلات شما کجاست؟»

«کجاست آن صورتهای نازپرورده ای که همواره در پشت پرده ها و پیرایه ها بود؟»

«آنگاه وقتی که این سؤال از آن ها می شود به جای آن ها قبر به پاسخ می آید

که: آن صورت ها اکنون محلّ جنگ و جدال کرم ها شده است»

«چه طولانی بود عمری که آنان در آن فقط خوردند و آشامیدند، اما اکنون پس از آن خوردن طولانی خود خوراک مورومار شده اند.» (۱)

اینجا بود که متوکل به شدّت گریست و دستور داد تا بساط شراب را برچینند. آنگاه رو به امام هادی علیه السّلام کرد و گفت: ای ابو الحسن، آیا دین و بدهی داری؟ امام هادی علیه السّلام پاسخ دادند: آری، چهار هزار دینار، متوکل به آن حضرت چهار هزار دینار داد و آن حضرت را با احترام تمام به خانه اش بازگرداند.

از دیگر مواردی که متوکل دستور داد تا خانه امام علیه السّلام را بازرسی کنند این جریان است: مقدّمه جریان این گونه بوده است که روزی متوکل به بیماری دچار شد و دمل هایی از بدن او خارج شد که او را به حد مرگ رساند، و هیچ پزشکی جرأت نمی کرد تا به دمل او بیشتر بزند. مادر متوکل نذر کرد که اگر پسرش از این مرض رهایی یابد از مال خود مبلغ بسیاری به حضرت ابو الحسن علی بن محمّد امام هادی علیه السّلام بدهد. فتح بن خاقان که از نذر مادر متوکل آگاه شده بود به او گفت: اگر هم اکنون کسی را به نزد او بفرستی و از او در این باره سؤال کنی، شاید که او برای حلّ این مشکل راهی داشته باشد.

اینجا بود که مادر متوکل کسی را به نزد امام هادی فرستاد و شرح بیماری

ص: ۱۵۰

۱- (۱). باتوا علی قلیل الأجمال تحرسهم غلب الرجال فما أغنتهم القلل و استنزوا من بعد عز من معاقلهم فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا ناداهم صارخ من بعد ما قبروا این الاسره و التيجان و الحلل این الوجوه التي كانت منعمه من دونها تضرب الاستار و الكلل فأفصح القبر عنهم حين ساء لهم تلك الوجوه عليها الدود يقتتل قد طال ما أكلوا دهرًا و ما شربوا فأصبحوا بعد طول الأكل قد أكلوا

متوکل را برای آن حضرت توضیح داد. آن حضرت به آن فرستاده این گونه دستور دادند که عصارهٔ روغن گوسفندی را با گلاب مخلوط کرده و بر محل جراحت بگذارید. هنگامی که فرستاده به نزد آنان برگشت و کلام امام را برای آنان نقل کرد آنان شروع به مسخره کردن قول امام علیه السلام کردند. اما فتح گفت: به خدا سوگند که او به آنچه گفته است داناتر است. به همین خاطر بود که آنچه امام گفته بود حاضر کرده و ساختند و آن چنان که آن حضرت گفته بود بر روی موضع ضایعه گذاشتند. کم خواب بر متوکل غلبه کرد و درد ساکن شد.

سپس دمل سر باز کرده و چرک و کثافتی که در آن بود به خودی خود خارج شد. آنگاه بشارت بهبودی متوکل را به مادرش دادند. مادر متوکل نیز ده هزار دینار در کیسه ای ریخت و با مهر خود آن کیسه را مهر کرده به سمت امام هادی علیه السلام فرستاد.

سپس هنگامی که بیماری متوکل تا حدّ زیادی برطرف شد، شخصی به نام «بطحائی حلبی» به نزد متوکل رفته و بنا به سخن چینی در مورد امام هادی علیه السلام گذاشت که: اموال بسیار و سلاح های زیادی به نزد آن حضرت برده شده و در نزد او هست. متوکل نیز به سعید حاجب گفت: شبانه به خانهٔ او هجوم آور و هرچه از اموال و سلاح در نزد او می بینی ثبت و ضبط کن و برای من بیاور.

ابراهیم بن محمد گوید: سعید حاجب به من گفت: من شبانه به خانهٔ امام هادی علیه السلام رفته نردبان گذاشته و بالای بام خانه شدم، هنگامی که از پله های پشت بام به سمت داخل منزل پایین می آمدم در تاریکی راه را گم کرده و ندانستم که چگونه و به کجا باید بروم.

ناگاه شنیدم که امام هادی علیه السلام از درون منزل صدا می زند که: ای سعید همان جا که هستی بایست تا شمعی برایت بیاورند، طولی نکشید که شمعی برای من

آوردند و من پایین آمدم. دیدم آن حضرت جبّه و کلاه‌ی پشمین پوشیده و بر سجّاده ای از حصیر نشسته است. من شک نداشتم که وی مشغول نماز بوده است. آن حضرت به من گفت: اتاق‌ها در اختیار تو است. من داخل اتاق‌ها شده و همه آن‌ها را بازرسی کردم و در آن اتاق‌ها چیزی جز کیسه ای که با مهر مادر متوکل مهر شده و کیسه مهرشده دیگری چیزی ندیدم. امام هادی علیه السلام به من فرمودند: می‌توانی محلّ نماز را نیز بگردی، من جانماز آن حضرت را برداشتم. دیدم زیر آن شمشیری در غلافی ساده و غیر آراسته بدون جلد پوستی یا طلاکاری و نقره کاری موجود است. آن شمشیر را نیز گرفته و به سمت متوکل بردم.

هنگامی که متوکل به مهر مادر خود بر روی آن کیسه پول نگاه کرد مادر خود را احضار نمود. مادر متوکل هم به دیدن او رفت. یکی از مستخدمان مخصوص برایم نقل کرد که مادر متوکل به او گفت: هنگامی که تو بیمار شده بودی و من از بهبودی تو مأیوس بودم نذر کردم که اگر تو شفا یابی و از این مرض جان به سلامت بری از مال خود ده هزار دینار به امام هادی علیه السلام بدهم و چون بهبودی یافتی این کار را کردم و این مهر من است که بر این کیسه موجود است. کیسه دوّم را نیز باز کردند و دیدند در آن چهارصد دینار است.

متوکل ده هزار دینار دیگر بر آن ده هزار افزود و مرا دستور داد تا همه آن پول‌ها را به نزد امام هادی علیه السلام ببرم. من این کار را انجام دادم و شمشیر و دو کیسه پول را به آن حضرت عرضه داشتم و عرض کردم: ای سرور و آقای من، من مأمور متوکل بودم و انجام امر او بر من واجب بود. اما انجام دادن این کار بر من بسیار سخت و گران بود، امام هادی علیه السلام در پاسخ این آیه شریفه قرآن را تلاوت فرمودند: **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ؛** و کسانی که ستم کرده اند

به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.

از دیگر سو امام هادی علیه السلام اصلاً به این مراقبت‌ها و سختگیری‌ها اعتنائی نداشته و این امور در آن حضرت هیچگونه تأثیری نداشت، بلکه روش‌هایی که آن حضرت در مقابله با متوکل و دستگاه حکومت به کار می‌گرفت بسیار دقیقتر بوده، نفوذ آن حضرت در دستگاه حاکمه باعث آن می‌شد که آن حضرت بتواند به هر ترتیبی که با شرایط زمان و مکان مناسب می‌بیند فعالیت و تحرک داشته باشد. از جمله دلایلی که این سخن را تأیید می‌کند روایتی است که شیخ طوسی با سند خود از محمد بن فحام نقل نموده است:

فتح بن خاقان وزیر متوکل گوید: این مرد - متوکل - دربارهٔ اموالی سخن می‌گفت که قرار بود از قم برای حضرت امام هادی علیه السلام آورده شود و مرا مأمور کرد تا بر سر راه کمین کنم و خبر رسیدن مال را به او بدهم. من [به مردی به نام ابو موسی عموی پدر محمد بن فحام که از اصحاب امام هادی علیه السلام بوده و برای آن حضرت در دربار متوکل کسب اطلاعات می‌نموده است] گفتم: به من بگو این اموال از کدام راه می‌آید تا من بر سر آن راه کمین نکنم. ابو موسی گوید من برای کسب تکلیف به نزد امام هادی علیه السلام رفتم اما در نزد آن حضرت کسی بود که نمی‌توانستم در برابر او آزادانه صحبت کنم حضرت امام هادی علیه السلام تبسمی کرده و به من فرمودند:

ای ابو موسی خیر باشد، چرا خبر قضیهٔ اولی را نرساندی؟

به آن حضرت عرضه داشتم: سرورم، برای رعایت احترام شما [چنان که از عبارت شیخ طوسی در امالی برمی‌آید قضیهٔ اول، کلام ناشایستی بود که متوکل در حضور ابو موسی دربارهٔ امام هادی علیه السلام گفته بود و ابو موسی به جهت احترام آن حضرت خبر آن را برای امام علیه السلام نیاورده بود].

سپس آن حضرت فرمودند: آن اموال امشب به دست من می رسد و آنان برای کشف آن راهی ندارند. امشب را پیش من بمان.

چون پاسی از شب گذشت و آن حضرت مشغول به نماز شب گردید ناگاه نماز را در رکوع سلام داده به من فرمود: اکنون مرد آورنده مال آمده و مال را نیز با خود آورده اما خادم از ورود او ممانعت کرده است برو و آن اموال را از او بگیر.

من خارج شدم و دیدم به همراه آن مرد زنیلیچه ای محتوی اموال است آن را از او گرفته به داخل خانه بردم، امام هادی علیه السلام فرمودند: برو و به او بگو آن جبه را که آن زن قمی به او داده و گفته است که یادگار مادر بزرگش می باشد نیز تحویل بدهد.

من به نزد او رفته و پیام را رساندم آن مرد نیز جبه ای به من داد و من آن را به نزد امام علیه السلام بردم، امام هادی علیه السلام فرمودند: به او بگو جبه ای را که با آن جبه عوض کرده است به ما پس بدهد.

من خارج شده و این مطلب را به او گفتم، وی گفت: آری دخترم از آن جبه خوشش آمد و من آن جبه را با این جبه عوض کردم حال می روم و آن را باز می گردانم.

چون این کلام مرد را به امام عرض کردم فرمودند: برو و به او بگو خداوند آنچه از آن ما و بر ما است نگاه می دارد آن جبه را از زیر بغل خود بیرون بیاور و بده، چون این حرف را به آن مرد رساندم درحالی که جبه را از زیر بغل خود بیرون می آورد از هوش رفت. سپس حضرت امام هادی علیه السلام خود خارج شده و خطاب به آن مرد فرمودند: تو در امر ما شک داشتی، اکنون به یقین رسیدی. (۱)

این روایت به نکات بسیاری اشاره دارد. اما مهمترین چیزهایی که در آن

ص: ۱۵۴

جلب توجه می کند از این قرار است:

اول: امام هادی علیه السلام به خوبی می دانست که دستگاه حاکم به وی مشکوک است. به همین خاطر بود که با بیداری کامل همواره جانب احتیاط را رعایت می نمود و برای هر مسأله غیرمنتظره ای خود را آماده کرده بود. به همین خاطر بود که به شخصی که برایش خبر آورده بود که متوکل از قضیه مال آگاهی دارد فرموده بود این مال به دست من خواهد رسید و متوکل و مأموران امنیتی او نمی توانند به این مال دست پیدا کنند. و بعد هم به او اعلام کرد که مال صحیح و سالم به دست آن حضرت رسیده است.

دوم: کسی که مال را از قم برای امام هادی علیه السلام آورده بود نیز می خواست تا آن حضرت را امتحان کند و بدین وسیله یقین به امامت او پیدا کند. به همین دلیل است که می بینیم امام به واسطه ای که به نزد آن مرد رفته و مال را از او دریافت کرد نشانه هایی را دادند که این نشانه ها را جز حامل مال کس دیگری نمی دانست. مانند آن جبه ای که مرد آن را زیر بغل خود پنهان کرده بود. و این امر آنجایی وضوح و روشنی بیشتری پیدا می کند که امام به او فرمودند: حال یقین کردی؟ که اشاره به مسأله ای بود که آن مرد در ضمیر خود آن را پنهان کرده بود و قصد رسیدن به آن را داشت، و علم امام به این امور باعث شد که او یقین کند و به امامت امام هادی اطمینان پیدا نماید. فرستاده امام هادی علیه السلام نیز تمام آنچه در فکر آن مرد بود برایش بازگو کرد.

سوم: یاران حضرت امام هادی علیه السلام و پیروان آن حضرت در درون دربار عباسی حضور فعالی داشتند و به جای آن که جزو جیره خواران و مزدوران حکومت باشند جاسوسان امام هادی علیه السلام در درون دربار بودند. در روایت بعد که درباره دستگیری و زندانی شدن امام هادی علیه السلام است نیز شواهد دیگری وجود دارد که این حقیقت را بیشتر به اثبات می رساند.

متوکل پس از این که دائماً امام هادی علیه السلام را زیر نظر داشته و به دفعات به بازرسی و تفتیش منزل امام هادی علیه السلام اقدام کرده بود، دستور داد تا امام هادی علیه السلام را دستگیر کرده و به زندان انداختند. آن حضرت چند روزی در زندان بودند. در همان روزها یکی از دوستان و شیعیان آن حضرت به نام «صقر بن اَبی دلف» برای دیدن آن حضرت آمد. حاجب متوکل که با او آشنا بود و شیعه بودن او را می دانست به استقبال او رفت و به او گفت: چه می خواهی و برای چه به اینجا آمده ای؟

صقر گفت: خیر است.

حاجب گفت: شاید آمده ای تا از مولای خود خبری بگیری؟

صقر گفت: مولای من امیر المؤمنین - متوکل - است.

حاجب تبسمی کرد و گفت: ساکت باش. مولای تو بر حق است منظور امام هادی علیه السلام است. پس، از من پروا مکن که من نیز بر مذهب تو می باشم.

صقر گفت: الحمد لله.

حاجب گفت: دوست داری که او را ببینی؟

صقر گفت: آری.

حاجب گفت: پس بنشین تا نامه رسان برود.

هنگامی که نامه رسان خارج شد حاجب رو به غلام خود کرد و به او گفت:

دست صقر را بگیر تا او را داخل آن اتاقی کنی که علوی در آن حبس شده است. آنگاه او را با علوی تنها بگذار.

غلام دست صقر را گرفت و او را داخل در آن اتاق کرد و به جایی که امام

در آن بود اشاره کرد. صقر بر امام علیه السّلام وارد شد. حضرت امام هادی علیه السّلام بر حصیری نشسته بودند و قبر کنده شده ای که متوکّل برای ترساندن امام علیه السّلام دستور به کندن آن داده بود در برابر آن حضرت بود. آن حضرت با ملاطفت و مهربانی رو به صقر کرده و فرمودند:

ای صقر، چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟

صقر گفت: به اینجا آمدم تا از شما خبری بگیرم.

در اینجا بود که گریه صقر را امان نداد و به خاطر دلسوزی برای امام و ترس از جان آن حضرت شروع به گریستن کرد.

امام هادی علیه السّلام به او فرمودند: «ای صقر، ناراحت نباش. آن ها نمی توانند زیان و ناراحتی به من برسانند...»

اینجا بود که ترس و وحشت صقر از بین رفته و خداوند را بر این نعمت شکر کرد. سپس بعضی از مسائل شرعی که داشت از آن حضرت پرسید و امام هادی علیه السّلام جواب او را دادند. سپس با امام هادی علیه السّلام خداحافظی کرده بیرون آمد (۱)، طولی نکشید که امام علیه السّلام از زندان آزاد شدند.

اقدام حکومت برای ترور حضرت امام هادی علیه السّلام

قدرت حاکم وقت در آن زمان ترتیب توطئه ای را برای کشتن امام هادی علیه السّلام داد که بحمد الله به نتیجه نرسیده، ناموفق ماند. شرح جریان چنین است که ابو سعید روایت می کند که ابو العباس فضل بن احمد بن اسرائیل کاتب

ص: ۱۵۷

۱- (۱). شیخ صدوق، خصال/۳۹۴؛ معالی الأخبار/۱۳۵؛ کمال الدّین چاپ نجف اشرف/۳۶۵ و چاپ غفّاری/۳۸۲ ح/۹ ب/۳۷ و به نقل از آن شیخ طبرسی، اعلام الوری/۲/۲۴۵. و به نقل از خصال و علل الشّرایع در بحار الانوار ۱۹۴/۵۰.

که ما در سامرا در خانه او بودیم برای ما نقل حدیث می کرد. در این میان یادی از حضرت امام هادی علیه السلام به میان آمد. وی گفت: ای ابو سعید، آیا تو را به حدیثی که پدرم برایم نقل کرده است آگاه کنم:

احمد بن اسرائیل کاتب گوید: ما به همراه منتصر عباسی بودیم که پدرم کاتب او بود، و به همراه او بر متوکل داخل شدیم در حالی که متوکل بر روی تخت خود نشسته بود. منتصر سلام کرد و در برابر متوکل ایستاد. من نیز در پشت او ایستادم. معمولاً وقتی که منتصر داخل می شد متوکل او را خوش آمد گفته و اجازه نشستن می داد. اما این دفعه به او اجازه نشستن نداد و ایستادن او طول کشید. تا آنجا که دیدم منتصر پابه پا می شود، اما متوکل به او اجازه نشستن نمی دهد. از آن طرف دیدم که رنگ صورت متوکل ساعت به ساعت تغییر می کند و به فتح بن خاقان می گوید:

این است آن کسی که درباره او تعریف و تمجید می کنی؟ و کلام فتح را رد می کرد. از آن طرف فتح بن خاقان او را ساکت کرده و تسکین می داد و می گفت:

درباره او دروغ گفته اند، اما متوکل دائماً گویا آتش از دهانش خارج شده، خشم و غضبش به جوش می آمد و می گفت: به خدا سوگند که این ریاکار زندیق را خواهم کشت. وی به دروغ مدعی حکومت است و دولت و سلطنت مرا مورد هدف قرار داده است. سپس چهار نفر از سپاهیان تند و خشن خود را که از طایفه خضر بودند طلب کرده، به آن ها شمشیر داد و دستور داد تا چون امام هادی علیه السلام را دیدند که وارد می شود او را بکشند. سپس گفت: به خدا سوگند که پس از کشتن جسدش را به آتش خواهم کشید، من هم چنان در پشت منتصر و در پشت پرده ایستاده بودم. ناگهان دیدم حضرت امام هادی علیه السلام در حالی که هیچگونه ترس و وحشتی نداشت و لب های مبارکش حرکت می کرد وارد شد.

هنگامی که متوکل چشمش به امام هادی علیه السّلام افتاد خود را از بالای تخت به پایین انداخته، آن حضرت را در آغوش گرفته و پیشانی و دستان آن حضرت را می بوسید، درحالی که شمشیر آخته اش هم چنان در دستش بود. وی به امام هادی علیه السّلام می گفت:

ای سرور و مولای من، ای فرزند رسول خدا، ای بهترین خلق خدا، ای پسر عموی من، ای مولای من، ای ابو الحسن، و امام هادی علیه السّلام می فرمودند: ای امیر مؤمنان، تو را از گفتن این سخنان در پناه خدا می خواهم.

آنگاه متوکل به آن حضرت گفت: ای آقای من، چه چیز تو را در این ساعت به اینجا کشانده است؟

امام هادی علیه السّلام در جواب فرمودند: فرستاده تو آمد و گفت: تو با من کاری داری.

متوکل پاسخ داد: آن پسر زن بدکاره دروغ گفته است.

سپس متوکل به آن حضرت گفت: ای آقای من، به خانه خود بازگرد. و صدا زد: ای فتح، ای عبید الله، ای منتصر، آقا و مولای خود و مولای مرا تا دم در مشایعت کنید. و هنگامی که آن سربازان طایفه خضر که فرمان قتل امام علیه السّلام را داشتند آن حضرت را دیدند در برابر او به سجده افتادند. پس از آن متوکل آنان را خواست و به آنان گفت: چرا دستوری که به شما داده بودم به انجام نرساندید؟

آنان گفتند: به خاطر هیبت بسیار او. چرا که ما در اطراف او بیشتر از صد شمشیر مشاهده کردیم که نمی توانستیم آن ها را شماره کنیم و دل و جان ما از ترس و خوف آن حضرت پر شد.

آنگاه متوکل رو به فتح کرد و گفت: ای فتح، این هم از رفیق تو. و بعد در

روی وی خنده ای کرد.

آنگاه گفت: شکر خداوندی را که او را روسفید کرد و نور برهانش را آشکار ساخت (۱).

این روایت به وضوح همه تمایلات قلبی متوکل را که در حول محور کشتن و سوزاندن حضرت امام هادی علیه السلام دور می زند بر ما آشکار می کند که در برابر آن متهم کردن آن حضرت به زندقه یا قبول نداشتن دولت متوکل در برابر آن چیز زیادی نیست.

البته پس از ناکام ماندن همه این اقدامات نیز باز خاطر متوکل آسوده نشد.

چراکه وی به هر شکل ممکن قصد به ذلت کشاندن حضرت امام هادی علیه السلام را داشت. به همین دلیل بود که در روز عید فطری در همان سال که در آن کشته شد دستور داد تا همه افراد بدون استثنا در پای اسب او پیاده راه بروند. وی قصد داشت تا با این کار حضرت امام هادی علیه السلام را به پیاده روی در برابر اسبش وادارد. البته حضرت امام هادی علیه السلام نیز مانند بقیه بنی هاشم مظلومانه پیاده شد و در حالی که بر یکی از غلامان خود تکیه کرده بود راه می پیمود. هاشمیان به آن حضرت رو آورده و گفتند: ای آقا و مولای ما، آیا در این عالم کسی پیدا نمی شود که دعایش مستجاب باشد و خداوند متعال به واسطه دعای او ما را از توهین و تحقیرهای این شخص نجات دهد؟

امام هادی علیه السلام در پاسخ آنان فرمود: در این عالم کسی هست که ناخن چیده او در نزد خداوند از ناقه ثمود ارزش و اعتبار بیشتری دارد. هنگامی که قوم ثمود ناقه صالح را پی کردند کره آن شتر سر بر آسمان برداشت و ناله ای زد. در این هنگام بود که خداوند سبحان فرمود: سه روز در خانه هایتان برخوردار شوید. این وعده ای بی دروغ است (۲).

ص: ۱۶۰

۱- (۱). الخرائج و الجرائح/ ۴۱۷/۱-۴۱۹، ح ۱ ب ۱۱، و به نقل از آن کشف الغمه ۳/ ۱۸۵.

۲- (۲). بحار الانوار ۵۰/ ۲۰۹.

امام هادی علیه السلام به سمت خداوند متعال التَّجَا کرده و به درگاه احدیت رو آورد، و دعایی را خواند که این دعای شریف در جوامع روایی ما به دعای مظلوم بر علیه ظالم معروف شده است که از گنج های تابان معارف در نزد اهل بیت علیهم السلام می باشد (۱).

هلاکت متوکل

خداوند متعال دعای ولی خود حضرت امام هادی علیه السلام را مستجاب کرد.

پس از این دعا سه روز بیشتر طول نکشید که متوکل از دار دنیا رفت.

کیفیت این امر به این گونه بود که منتصر فرزند متوکل شبانه با گروهی از ترکان همدست و همدستان شده، در شب چهارشنبه مصادف با چهارم شوال سال ۲۴۷ ه ق به سرپرستی باغر ترک درحالی که شمشیر کشیده بودند بر متوکل حمله کردند. متوکل مست و مدهوش افتاده بود. فتح بن خاقان هراسان فریاد برآورد که وای بر شما، این امیر المؤمنین است!

امّا آن ها اعتنائی به او نکردند. فتح بن خاقان خود را بر روی متوکل انداخت تا این که جانش را فدای او کند. اما نتوانست مرگ را نه از خود و نه از متوکل دور کند. چرا که آن ترکان به سمت آن دو هجوم آورده و هر دو را قطعه قطعه کردند، به گونه ای که هرگز نتوانستند گوشت یکی را از دیگری تشخیص دهند. البته آن چنان که بعضی از تاریخ نویسان نوشته اند آن دو باهم دفن شدند.

ص: ۱۶۱

و بدین سان طومار روزگار حکومت متوکل که از دشمن ترین مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام بود درنوردیده شد.

ترکان از خوابگاه متوکل خارج شدند، منتصر نیز به انتظار آنان نشسته بود.

آنان به منتصر سلام خلافت دادند و منتصر این گونه شایع کرد که فتح بن خاقان پدرش را کشته است و او به انتقام پدر فتح را قصاص نموده است.

سپس برای خود از فرزندان خاندان عباسی و سایر افواج سپاه بیعت گرفت.

علویان و شیعیان آن ها خبر هلاکت متوکل را با شادی و سرور فراوان استقبال کردند. چراکه ستمگری به هلاکت رسیده بود که زندگی آن ها را با مشکلات طاقت فرسایی روبرو کرده بود (۱).

المنتصر بالله ۲۴۷-۲۴۸ هـ

اشاره

وی محمّد فرزند متوکل فرزند معتصم فرزند هارون الرشید بود، مادرش کنیزی رومی به نام «حبشیه» بود. وی در شوال سال ۲۴۷ هـ. ق پس از قتل پدرش به خلافت رسیده و دو برادر خود معتز و مؤید را از ولایت عهدی برکنار کرد. درباره او گفته اند وی عدل و انصاف را در میان رعیت آشکار کرده، دل های مردمان علیرغم ترسی که از او داشتند به سمت او گرایش پیدا کرد، آورده اند که وی شخصی کریم و بردبار بود. سخنان حکیمانه ای نیز از وی نقل کرده اند. مانند این که گفت: لذت عفو گواراتر از لذت انتقام است، و بدترین کاری که یک فرد قدرتمند می تواند انجام بدهد انتقام است. اما منتصر نتوانست مدتی کمتر از شش ماه از خلافت خود بهره ای ببرد.

ص: ۱۶۲

ثعالبی گوید: از عجایب این است که در میان کسرایان ایران ریشه دارترین آن‌ها در حکومت شیرویه بود. وی پدرش را کشت و بعد از او به جز شش ماه زنده نماند. و در میان خلفا نیز ریشه دارترین آن‌ها در خلافت منتصر بود که او نیز پدرش را کشت و بعد از او بیش از شش ماه زنده نماند (۱).

منتصر و علویان

منتصر با علویانی که در زمان پدرش بسیار مظلوم واقع شده بودند نرمخو بود. وی به آنان مهربانی کرده، مالی را فرستاد تا در میان آن‌ها تقسیم کنند. وی به خاطر نفرتی که از کارهای پدرش داشت، با آنچه پدرش انجام می‌داد مخالفت می‌کرد. وی حتی برای اعتراض به او، در همه کارها مخالفت با کارهای او و ضدیت با مذهب او را پیشه خود ساخته بود (۲).

وی بسیار به آل ابی طالب نیکی می‌کرد. وی ترس و وحشت و محنتی که به واسطه ممنوعیت زیارت قبر امام حسین علیه السلام در زمان پدرش بر شیعیان تحمیل شده بود از آنان رفع کرده و فدک را به آل حسین علیه السلام بازگرداند.

«یزید مهلبی» در اشعاری در این رابطه می‌گوید:

«پس از زمانی طولانی که طالبیان دچار رنج و محنت بودند تو به آنان نیکویی بسیار کردی.»

«توانس و الفت را به خاندان بنی هاشم بازگرداندی و ما آنان را دوباره بعد از دشمنی برادر یافتیم» ۳.

ص: ۱۶۳

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/ ۳۵۶-۳۵۸.

۲- (۲). مقاتل الطالبيين/ ۳۹۶ و مانند آن در تاریخ الخلفاء/ ۴۱۷.

ابو الفرج درباره او می گوید: منتصر همواره گرایش خود را به اهل بیت علیهم السّلام آشکار کرده و در کارهای خود با پدرش مخالفت می ورزید. وی نه حتی یک نفر از آنان را کشت، نه حبس کرد و نه بدی از او به آنان رسید (۱).

هنگامی که منتصر به خلافت رسید با ترکان سر مخالفت برداشته و آنان را دشنام می داد و می گفت: اینان کشندگان خلفا هستند. ترکان بر علیه او برخاسته و می خواستند او را از خلافت بردارند. اما چون وی شخصی شجاع، زیرک، محتاط و باهبت بود از مقابله با او درماندند. به همین جهت بود که حيله کرده، سی هزار دینار به پزشک مخصوص او «ابن طیفور» دادند تا برای کشتن منتصر حيله ای کند. به هنگامی که منتصر بیمار شد ابن طیفور دستور فصد و خون گیری از او را داد. آنگاه با آلتی مسموم اقدام به فصد منتصر نمود و به همین دلیل او از دار دنیا رفت (۲).

مستعین ۲۴۸-۲۵۲ ه ق

اشاره

وی احمد بن معتصم فرزند هارون الرشید برادر متوکل بود. او در سال ۲۲۱ ه ق متولد شد. نام مادر او که کنیزی ام ولد بود «مخارق» بود. فرماندهان لشکر بعد از مرگ منتصر او را به خلافت انتخاب کردند. اما ترکان چون دیدند وی باغرتک را که قاتل متوکل بود تبعید کرده، وصیف و بغا را که دو تن از فرماندهان بزرگ ترک بودند کشت، خلافت او را انکار کردند. به همین جهت بود که وی از ترکان هراس کرده و مقر خلافت خود را از سامرا به بغداد تغییر داد. ترکان به او پیغام فرستاده، معذرت خواسته و اعلام خضوع و سرافکنندگی

ص: ۱۶۴

۱- ((۱)). مقاتل الطالبيين/۴۱۹.

۲- ((۲)). تاریخ الخلفاء/۴۱۹.

کرده، از او خواستند که به سامرا باز گردد. اما وی از پذیرش خواسته آنان خودداری کرد. به همین دلیل بود که آنان به زندان حمله ور شده، معتز را از زندان بیرون آورده، با او بیعت کرده و مستعین را از خلافت خلع نمودند.

سپس معتز سپاه بزرگی برای جنگ با مستعین گرد آورد. اهل بغداد نیز برای جنگ در رکاب مستعین آماده شدند.

قیام ها و انقلاب ها در زمان مستعین

حکومت مستعین بیش از چهار سال و چند ماه طول نکشید. اما ویژگی دوران حکومت او ناآرامی هایی بود که ریشه در قوت ترکان و ضعف او در برابر آنان داشت. کمترین که این ناآرامی ها به ظلم و اجحافی که به دلیل درگیری عباسیان بر سر قدرت به امت اسلام تحمیل می شد نیز بازمی گشت. اینک به فهرستی از جنبش ها و انقلاب هایی که در ایام حکومت او به وقوع پیوست توجه کنید:

۱. جنبشی در «اردن» به رهبری مردی از «لخم».

۲. جنبشی در شهر «حمص» که در آن اهالی شهر حمص بر حاکم آن شهر «کیدر اشروسی» شوریدند.

۳. جنبش سپاهیان در سامرا و کشتن «اوتامش» یکی از فرماندهان ترک.

۴. جنبش «معزه» به رهبری «قصیص»، یوسف بن ابراهیم تنوخی».

۵. جنبش سپاهیان در فارس و شوریدن آن ها بر حاکم فارس «حسین بن خالد».

۶. شورش «اسماعیل بن یوسف جعفری طالبی» در مدینه.

گذشته از همه این ناآرامی ها میان مستعین و سپاهیان ترکی که برادرزاده او

«معتز» را به عنوان خلافت انتخاب کرده بودند جنگ های چندی در گرفت و این جنگ ها چندین ماه به طول انجامیده، باعث اغتشاش در اوضاع مملکت، بالا رفتن قیمت ها و ایجاد بلوا در میان جامعه اسلامی گردید، و در نهایت کار مستعین تن به صلح داده و قبول کرد که از خلافت کناره گیری نماید. اسماعیل قاضی و چند تن از دیگر سرکردگان با شرطهایی بسیار اکید بر خلع مستعین شهادت دادند. مستعین در اوّل سال ۲۵۲ ه. ق خود را از خلافت خلع کرده، قضات و دیگر بزرگان بنی عباس بر این مسأله شاهد بودند. وی به شهر واسط تبعید شد و نه ماه در آنجا تحت نظر مردی امین محبوس بود. سپس به سامرا فرستاده شد.

معتز پیکری را به سمت «احمد بن طولون» فرستاد تا این که او به نزد مستعین رفته و او را به قتل برساند. اما احمد بن طولون در پاسخ گفت: به خدا سوگند که من هرگز دست خود را به خون اولاد خلفا آلوده نخواهم کرد. بدین ترتیب بود که معتز، «سعید حاجب» را فرستاد و وی در سوّم شوال همان سال مستعین را در سنّ سی و یک سالگی سر برید (۱).

معتز ۲۵۲-۲۵۵ ه

اشاره

وی محمّد فرزند متوکل بود. او در سال ۲۳۲ ه. ق به دنیا آمد و در سنّ ۱۹ سالگی برای خلافت مورد بیعت قرار گرفت. قبل از او کسی در چنین سنّی به خلافت نرسیده بود. وی اوّلین خلیفه ای بود که رسم زرنگار کردن لباس های رسمی مانند کمر بند و غلاف شمشیر و غیره را بنیاد نهاد. چرا که خلفای پیش

ص: ۱۶۶

از او به مقدار کمی از نقره برای این کار استفاده می کردند.

معتز در برابر ترکان بسیار ضعیف و همچون بازیچه ای در دستان آن ها بود. اولین سالی که او به خلافت رسید «اشناس» ترک که واثق او را جانشین خلافت قرار داده بود از دنیا رفت و پانصد هزار دینار از خود به جای گذاشت.

معتز همه دارایی های او را گرفت و خلعت حکومتی را بر محمد بن عبد الله بن طاهر پوشانید و دو شمشیر بر او حمایل کرد، اما پس از چندی وی را از سمت خود برکنار کرده، خلعت حکومتی را بر برادر خود پوشانیده، تاجی از طلا و کلاهی جواهرنشان و دو کمر بند جواهرنشان به او داده و دو شمشیر بر او حمایل کرد. سپس در همان سال او را از این سمت برکنار کرده، به شهر واسط تبعید نمود. بعد از آن این خلعت را بر اندام «بغای شرابی» پوشانیده، تاج حکومت بر سر او نهاد، اما او پس از یک سال بر معتز شورید و در اثر این شورش کشته شد و سرش را برای معتز آوردند.

در رجب این سال معتز برادرش مؤید را از ولایت عهدی خلع نموده، او را کتک زده و در قید و بند انداخت و پس از چند روز مؤید در زندان از دنیا رفت، معتز ترسید که مردم بگویند: وی برادر خود را کشت، یا برادرش را با حيله ای سر به نیست کرد. به همین دلیل بود که قاضیان را حاضر کردند تا جنازه او را بازرسی کرده و شهادت دادند که در بدن او اثری از جراحت دیده نمی شود.

معتز در برابر ترکان بسیار ضعیف بود. روزی گروهی از بزرگان ترک به نزد او رفته و گفتند:

ای امیر مؤمنان، سهم ما را از بیت المال بده تا ما با «صالح بن وصیف» جنگ کنیم. معتز از آنان می ترسید، اما از آنجا که در بیت المال او پولی نبود از مادر خود «قیحه» خواست تا پولی به او بدهد و او آن پول را خرج آنان کند. اما

مادر او از روی خست آن پول را به او نداد. البته لازم است به این نکته توجه شود که: در زمانی که بیت المال مسلمانان از اموال و دارایی تهی بود مادر خلیفه دارای اموال بسیار زیادی بوده است. کما این که می بینیم پس از کشته شدن صالح بن وصیف مال بسیار زیادی را برای او خرج کرده است. اما چون معتز پولی که ترک ها می خواستند برای آن ها تهیه نکرد، آنان بر خلع او از خلافت اجتماع کردند. در این میان صالح بن وصیف و محمد بن بغا نیز با آنان همداستان شدند. آنان سلاح برداشته و به سمت دار الخلافه رفتند، و کسانی را به سمت معتز فرستادند که بیرون بیا. معتز پیغام داد که من دارو خورده و ضعیف شده ام و قدرت خروج ندارم. اما جماعتی از ترکان بر او هجوم آورده، پایش را گرفته می کشیدند و با چوب و چماق بر بدنش می نواختند. آنان او را در یک روز داغ در نور آفتاب سرپا نگه داشته، بر صورت او سیلی می نواختند و می گفتند: خود را از خلافت خلع نمودند. سپس قاضی «ابو الشوارب» و شهود را حاضر کرده وی را از خلافت خلع نمودند. سپس «محمد بن واثق» را که معتز به بغداد تبعیدش کرده بود، از بغداد به سمت دار الخلافه که در آن روزگار شهر سامرا بود طلب کردند و معتز خلافت را به او تسلیم کرده، با او بیعت کرد (۱).

معتز پس از برکناری از مقام خلافت به صورت عجیبی به قتل رسید. بعد از گذشت پنج شب از برکناری او از خلافت وی را داخل حمام کردند. هنگامی که در حمام به شستشوی خود مشغول بود تشنه شد و طلب آب کرد، اما به او آب ندادند. سپس هنگامی که از حمام بیرون آمد به او آب یخ دادند و چون آن آب را خورد بر زمین افتاد و مرد. این واقعه در ماه شعبان سال ۲۵۵ ه. ق به وقوع پیوست.

ص: ۱۶۸

تاریخ نویسان برخورد دشمنانه معتز را با آل محمد صلی الله علیه و آله و مورد ظلم و ستم قرار گرفتن آنان و شیعیانشان توسط معتز را در کتاب های خود آورده اند. به عنوان نمونه ای از شیوه دشمنانه او نسبت به آل محمد می توان به این نکته اشاره کرد که وی در میان علویان و دیگر شیعیان آل محمد شمشیر نهاد و به کشتن آنان مبادرت کرد، و حتی بسیاری از آنان در زندان های او به قتل رسیدند. از جمله شخصیت های برجسته ای که در زمان او به قتل رسیدند می توان به این اشخاص اشاره کرد:

۱. «جعفر بن محمد حسینی» که در درگیری ای که در منطقه ری میان او و «احمد بن عیسی»، حاکم منصوب از جانب «محمد بن طاهر» در گرفته بود کشته شد (۱).

۲. «ابراهیم بن محمد علوی» که «طاهر بن عبد الله» وی را در درگیری ای که میان او و «کوکبی» در قزوین اتفاق افتاد به شهادت رساند (۲)، و بیشتر از این ها بودند افرادی که والیان عباسی به کشتن آن ها اقدام کردند.

۳. تعداد کسانی که در حبس معتز کشته شدند بسیار زیاد است، و به عنوان مثال می توان به «عیسی بن اسماعیل حضرمی» و «احمد بن محمد حسینی» اشاره نمود (۳).

ص: ۱۶۹

۱- (۱). مقاتل الطالبيين/۴۳۴.

۲- (۲). مقاتل الطالبيين/۴۳۳.

۳- (۳). مقاتل الطالبيين/۴۳۴.

ویژگی های دوره حضرت امام هادی علیه السلام

۱. اوضاع کلی سیاسی

امام هادی علیه السلام مسئولیت امامت و پیشوایی را در سال ۲۲۰ ه.ق در زمان حکومت «معتصم» عباسی به دست گرفته و در سال ۲۵۴ ه.ق در ایام حکومت «معتز» عباسی به درجه شهادت نائل آمدند. و در طول این دوره سی و چهار ساله با شش تن از پادشاهان بنی عباس هم عصر بودند. البته هیچ کدام از این خلفا نتوانستند مانند خلفای سابق عباسی بهره برداری کامل و لازم را از خلافت خویش بنمایند. چرا که زمان خلافت آن ها کوتاه بوده و به جز متوکل که حکومتش پانزده سال به طول انجامید بقیه مدتی میان شش ماه الی هشت سال بوده است.

زمان متوکل عباسی را می توان عصر عباسی دوم به شمار آورد که عصر نفوذ ترکان در دستگاه حکومتی بوده و از سال ۲۳۲ ه.ق تا سال ۳۳۴ ه.ق امتداد داشته است. بعضی، این زمان را آغاز عصر انحلال دولت عباسی به شمار آورده اند که سرانجام در سال ۶۵۶ ه.ق به دست تاتاران از بین رفت.

سیاستی که متوکل و پیشینیان او در پیش گرفتند اثر زیادی در جدا شدن بسیاری از شهرهای دولت اسلامی و به تدریج استقلال آن ها از سلطه حکومت مرکزی داشت، که در نتیجه این جدایی ها، دولت های کوچک و نظام های

درگیر با یکدیگر به وجود آمدند که دولت‌هایی مانند سامانیان، آل بویه، آل حمدان، غزنویان و بعد از این عصر، سلجوقیان نمونه‌هایی از این دولت‌ها می‌باشند (۱).

و اگرچه این دولت‌های کوچک به دلیل رویکرد بعضی از امیرانشان به دانش و دانشمندان در پیشرفت تمدن اسلامی تأثیر داشتند، اما به این دلیل که سبب شدند تا در وحدت دولت اسلامی بزرگ آن روزگار شکافی ایجاد شود نظام سیاسی دولت عباسی را تضعیف نمودند.

البته گاه-جدای از در فشار قرار گرفتن مردم توسط پادشاهان دولت عباسی- این جدایی ولایات و تشکیل دولت‌های کوچک مستقل را به قرار دادن ترکان در مناصب حسیّاس دولتی و اعتماد بر آن‌ها به عنوان نیروی بازدارنده علیه مخالفان دولت عباسی، نیز نسبت داده‌اند. چراکه کلّ سپاه دولت عباسی چه از نظر نیرو و چه از نظر فرماندهی از ترکان تشکیل شده، قبایل عرب و دیگر ملّیت‌ها از آن مناصب دور نگه داشته شدند، این امری بود که کینه و دشمنی قوم عرب را بر ضدّ روش سیاسی دولت عباسی برانگیخته، در نتیجه به جدایی دولت‌های مختلف از این حکومت انجامید.

معتصم اوّلین خلیفه عباسی بود که در امور حکومتی از ترکان استفاده کرده، مناصب دولتی را در اختیار آنان گذاشته، ولایات اسلامی را به تیول آنان داد (۲).

متوکل در برابر علویان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السّلام سیاست زور و

ص: ۱۷۲

۱- (۱). تاریخ الاسلام السّیاسی ۱/۳ با تغییر و تصرّف.

۲- (۲). تاریخ الاسلام السّیاسی ۲/۳ و ر. ک تاریخ طبری/ ج ۷، مبحثی درباره‌ی ازدیاد نفوذ ترکان در عصر معتصم.

خشونت را در پیش گرفت. سیاست او درباره خود امامان اهل بیت علیهم السّلام که جای خود دارد. این سیاست در دستوری که متوکل درباره خراب کردن مزار حضرت امام حسین بن علی علیه السّلام و خانه های اطراف آن صادر کرد به خوبی آشکار می شود. بلکه وی پا را فراتر گذاشته، دستور داد تا محلّ قبر حضرت امام حسین علیه السّلام را آب بسته و در آن کشت و زرع نمایند. وی مردم را از زیارت آن حضرت منع کرده و برای زیارت آن حضرت مجازات زندان مقرّر کرد ۱.

متوکل با این سیاست اشتباه خود، کینه و دشمنی همه مسلمانان به صورت عامّ و اهل بغداد را به صورت خاصّ برانگیخت. عموم مردم اهانت هایی را که او درباره علویان روا داشته بود با سبّ و لعن او در مساجد و کوچه و خیابان پاسخ می دادند ۲.

در زمان متوکل شهرهای عراق با فقر و گرسنگی شدید روبرو شده و بسیاری از مردم از بین رفتند. رومیان نیز فرصت طلایی ضعف دولت عبّاسی را غنیمت شمرده و حمله و غارت را نسبت به کشور اسلامی آغاز نمودند. آنان به شهر دمیاط حمله کرده، اهل آن را کشته و خانه هایشان را آتش زدند.

سپس به «فیلیفیا» در جنوب آسیای صغیر ظاهرأ شهری در جمهوری مقدونیه است نیز حمله کرده و اهل آن شهر را با شکستی سخت مواجه ساختند ۳.

در سال ۲۳۵ ه. ق متوکل ولایت عهدی را به نام سه پسر خود منتصر، معتزّ و مؤید اعلام کرد. اما وی در باطن دوست داشت که معتزّ بر دو برادرش در این امر مقدّم باشد. چراکه وی مادر معتزّ قبیحه را بسیار دوست می داشت.

اما منتصر از این کار خشمگین شد و با دایی های ترک خود توطئه ای برای ترور

پدرش ترتیب داد. بدین ترتیب بعضی از ترکان در دمشق اقدام به ترور متوکل کردند. اما اقدام آنان به واسطه اقدامات بغای کبیر و فتح بن خاقان با شکست مواجه شد (۱). اما هنگامی که بغای صغیر و باغر ترک در سال ۲۴۷ ه. ق برای رهایی یافتن از دست متوکل برای جانشین کردن فرزندش منتصر با یکدیگر همدست شدند، دیگر متوکل نتوانست از توطئه ترور آن ها جان به در ببرد و در این سال به قتل رسید.

منتصر، علویان را به خاطر مخالفت با سیاست پدرش بسیار احترام می کرد. سیاست او را در این رابطه، می توان در رفع ترس از شیعیان و آزاد کردن زیارت قبر امام حسین علیه السلام مشاهده نمود.

اما حکومت منتصر زیاد به طول نینجامید. چرا که ترکان در سال ۲۴۸ ه. ق علیه او توطئه کرده و او را از طریق پزشک مخصوصش، طیفور، به قتل رساندند (۲).

پس از کشته شدن منتصر در سال ۲۴۸ ه. ق، کرسی خلافت به المستعین بالله رسید. وی پایتخت را از سامرا به بغداد منتقل کرد. اما ترکان به او نیز اعتمادی نداشتند. به همین جهت بود که باغر ترک با گروهی از یارانش تصمیم گرفتند تا وی را از خلافت خلع کرده و معتز را به جای او بنشانند (۳).

میان این دو جنگی در گرفت که چندین ماه به طول انجامید و سرانجام به تبعید مستعین به شهر واسط و سپس ترور او انجامید (۴).

البته معتز نیز از اعمال خشونت و ستمی که فرماندهان و مسئولین ترک دولت عباسی انجام می دادند جان به در نبرد و به بدترین وضعی به دست

ص: ۱۷۴

۱- (۱). مروج الذهب ۳۹۰/۲.

۲- (۲). تاریخ طبری/ ج ۷، رویدادهای سال ۲۴۸ ه. ق.

۳- (۳). مروج الذهب ۴۰۷/۲-۴۰۸.

۴- (۴). الکامل فی التاریخ/ ۷/ ۵۰ به بعد.

همانان در سال ۲۵۵ ه. ق کشته شد.

ترور و شهادت حضرت امام هادی علیه السلام نیز در ایام حکومت همین شخص و در سال ۲۵۴ ه. ق روی داد (۱).

یکی از عواملی که سبب شد تا دولت اسلامی به از هم پاشیدگی و سقوط برسد، ضعف شخصیتی حاکمان بود. این مطلب به اضافه نفوذ زنان و مادران خلفا، همچنین سیطره ترکانی که خلفا برای رها شدن از نفوذ ایرانیان و عرب ها به آنان اعتماد می کردند دست به دست هم داده و دولت اسلامی را از هم پاشیدند. کمالین که رستم امیران و وزرا نسبت به مردم نیز نقش بسزائی در متزلزل کردن اعتماد مردم نسبت به دستگاه حکومتی و برافروختن آتش فتنه و آشوب در داخل کشور اسلامی ایفا نمود که نتیجه قهری ظلم ظالمان و غارت ثروت های مسلمین و نادیده انگاشتن ارزش های اسلامی و اسراف و زیاده روی آنان در بیت المال مسلمانان بود (۲).

ضعف شخصیتی حاکم، رفته رفته باعث شد تا هیبت آنان در نزد والیانی که بر اقلیم های مختلف می گماردند کم شود و این مطلب آن والیان را رفته رفته به فکر اعلام استقلال می انداخت. چرا که آنان می دانستند مرکز خلافت بسیار ضعیف است و حاکمان و خلفا غرق در لهو و لعب و خوشگذرانی هستند.

در آن دوره همواره خلفا، امیران و کارگزاران خود را به سعی در

ص: ۱۷۵

۱- (۱). تاریخ یعقوبی/ ۵۰۳/۲.

۲- (۲). آشوبهای بغداد از سال ۲۴۹ ه. ق آغاز شد و تا سال ۲۵۲ ه. ق چهاربار تکرار گردید. آشوب های خوارج نیز از سال ۲۵۲ ه. ق آغاز و تا سال ۲۶۲ ه. ق ادامه داشت. به همراه این آشوبها، ظهور شخصی به نام «صاحب الزنج» در سال ۲۵۵ ه. ق اوضاع را آشفته تر کرد، و اینها غیر از قیام ها و نهضت هایی است که علویان در طول نیمه اول قرن سوم هجری به انجام رساندند و به زودی به آن ها خواهیم پرداخت.

جمع آوری اموال و فرستادن آن اموال به سوی خلیفه تشویق می کردند. چراکه با این کار رضایت خلیفه جلب شده و از حسابرسی و کنترل حکومت مرکزی در امان می ماندند.

این پدیده به رشد مادّیت گرایی و استقرار یافتن این خصیصه در میان طبقات مختلف جامعه منجر شد.

فتوحاتی نیز که در این دوران انجام شد- که بیشتر برای استحکام بخشیدن به قدرت مادّی و به دست آوردن زمین به جای فتح کردن قلب ها و مرزها بود- این مادّیت گرایی را در میان جامعه مستحکم تر کرد. زیرا اموال و غنایم بی شماری که به دست سپاه فاتح می افتاد، یکی از منابع ثروتی بود که حاکمان و امیران به آن فکر می کردند.

۲. وضعیت فرهنگی

ترجمه کتاب های یونانی، فارسی و هندی به عربی اثر بسیار بزرگی در فرهنگ این دوران داشته است، پدیده ترجمه از زمان مأمون آغاز شد و نقش ویژه ای در تقویت فرهنگ اسلامی از یک جهت و رویکرد باز به فرهنگ های دیگری که با جهت گیری های فکری و فرهنگی تمدن اسلامی همسان و همسو نبود از جهت دیگر داشته است.

هم چنان که مسافرت های مسلمین در شرق و غرب جهان اثر بزرگی در تبادل فرهنگی و دادوستدهای فرهنگی میان شرق و غرب مملکت اسلامی داشته و باعث نشاط و فعالیت فرهنگی ویژه ای گردید که به دانشمندان و فقها نقش بزرگ و جایگاهی خطیر در نزد خلفا و حاکمان بخشید. تا جایی که قرن چهارم هجری به بعد را دوران طلایی تمدن اسلامی نامیده اند.

در این عصر شعرا و ادبا به منزلت بسیار بالایی در نزد امیران دست یافتند که خود باعث شکوفایی بیشتر ادبیات در این دوران شد.

البته نباید از بلوایی که در طول سه دهه، بر سر مسأله «خلق قرآن» و مسائلی از این دست در جامعه اسلامی به وقوع پیوست غافل شد (۱).

۳.۰۳. اوضاع اقتصادی

ناآرامی های سیاسی، جدال بر سر قدرت و آغاز جدا شدن بخش های مختلفی از دولت عباسی و اعلام استقلال آن ها، اثر شایان توجهی در رکود اوضاع اقتصادی دولت عباسی و جامعه اسلامی داشته است.

ظهور پدیده اختلاف طبقاتی در جامعه اسلامی، دارای آثاری منفی بوده که موجب سرعت گرفتن فروپاشی اقتصادی آن نظام شد. به این مطلب، گرسنگی و گرانی قیمت ها را اضافه کنید که خود اثری بزرگ در مشوش شدن اوضاع امنیتی و عدم تسلط دولت بر اوضاع داشته است. تجلی این مسأله را می توان در کوتاهی دوران حکومت خلفای این عصر و افتادن امور اداره دولت به دست فرماندهان ترک به جای خلفا بود، که دلیلی روشن بر ضعف جلال و شکوه، عدم استحکام شخصیتی و فقدان هیبت این خلفا در نزد فرماندهان سپاه، وزرا و عاملان دولتی می باشد (۲).

۴. جایگاه اجتماعی و سیاسی امام هادی علیه السلام

حادثه مهاجرت دادن امام هادی علیه السلام توسط متوکل از مدینه به سامرا و

ص: ۱۷۷

۱- (۱). تاریخ الاسلام السیاسی/ ۳/ ۳۳۲ به بعد.

۲- (۲). ر.ک تاریخ طبری/ ج ۷، حوادث سالهای ۲۴۷-۲۵۴ ه

واگذار کردن این مأموریت به «یحیی بن هرثمه» و آنچه را که یحیی بن هرثمه در شرح این مطلب در رابطه با وضعیت مردم مدینه منوره و اضطراب و ضجه و ناله آن ها در دوری از امام هادی علیه السّلام بیان کرده است، تصویر واضحی از میزان تأثیرپذیری اهل مدینه از اخلاق منحصر به فرد و نمونه امام هادی علیه السّلام و خوش رفتاری آن حضرت با مردم و شدت آمیختگی شخصیت بزرگوار آن حضرت در زندگی آن مردم دارد. و این مطلب هرگز جای تعجب ندارد. چرا که آن حضرت شاخه ای از درخت تناور نبوت و میوه درخت امامت بود که خود شاخه ای از نبوت است. امام، حجت خداوند سبحان بر خلائق است. او نمونه و الگویی است که همه باید به او اقتدا کنند، و او حافظ و نگهبان رسالت اسلام است.

عبید الله بن خاقان که معاصر با امام حسن عسکری علیه السّلام بوده است، امام هادی علیه السّلام را برای مردی این چنین توصیف کرده است که:

اگر پدر این مرد منظور او امام هادی علیه السّلام است را دیده بودی، هر آینه مردی را می دیدی به غایت جلیل، عاقل، خیر و فاضل (۱).

امام هادی علیه السّلام در دربار عباسی نفوذی عمیق داشت. به گونه ای که می بینیم مادر متوکل برای شفای درد متوکل به امام هادی علیه السّلام متوسّل شده و کیسه ای پول برای آن حضرت می فرستد، و این نشان دهنده ایمان آن زن به مقام و منزلت این امام بزرگوار در نزد خداوند متعال است.

درست در وقتی که متوکل دستور داده بود آن حضرت را تحت مراقبت های دقیق گذاشته و همه اقدامات و ارتباطات امام را سخت کنترل

ص: ۱۷۸

کنند، تا نفوذ آن حضرت گسترش نیافته و دامنه رهبری آن حضرت افزایش نیابد. و در زمانی که متوکل در سر، فکر زندانی کردن و یا کشتن آن حضرت را می پروراند، آوازه فضیلت و کمال امام هادی علیه السلام و شهرت آن حضرت، گذشته از عامه مردم، حتی در دربار عباسی نیز پیچیده بود.

برای این که دریایم امام هادی علیه السلام علیرغم همه اقداماتی که از سوی حکومت برای ساقط نمودنش انجام می شد از چه مقام و منزلت والا- و چه موقعیت اجتماعی ویژه ای در جامعه برخوردار بوده است، کافی است نگاهی سریع به آنچه معاصران آن حضرت درباره او گفته اند بیندازیم (۱).

۵. عباسیان و امام هادی علیه السلام

پس از این که حکام عباسی جایگاه ویژه اجتماعی ائمه اطهار علیهم السلام و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را شناخته و دانستند که آن ها برای حکومت و سلطنت اقدامی نمی کنند، بلکه مردان عرصه ارزش ها، اعتقادات و اصول می باشند، رفته رفته سیاست آنان در مقابله با اهل بیت علیهم السلام متحول گردید. سیاست سفّاح و منصور و هارون الرشید در مراقبت شدید و ایجاد تنگنا برای ائمه اطهار علیهم السلام خلاصه می شد، اما در عین حال مجالی برای حرکت های محدود آن ها می داد.

آنان در کنار این سیاست به ایجاد شخصیت های علمی در مقابل اهل بیت علیهم السلام دست یازیدند تا اهل بیت علیهم السلام در عرصه اجتماع آن روزگار تنها مرجع دینی و علمی نباشند. حمایت مستقیم حاکمان از پیشوایان مذاهب اهل سنت و قبول بعضی از این مذاهب از طرف حکومت وقت و یا دعوت حکومت نسبت به آن

ص: ۱۷۹

۱- (۱). ر.ک بخش دوم از قسمت اول این کتاب.

مذاهب را می توان در این مسیر ارزیابی نمود.

امّا هیچ یک از این شیوه ها در کمرنگ کردن شخصیت اهل بیت علیهم السّلام به واسطه تبلیغات و منحرف کردن افکار عمومی از اهل بیت به سوی دیگران به هیچ وجه موفق نبوده است. سیاست مأمون در برابر حضرت امام رضا علیه السّلام این بود که آن حضرت را کاملاً در اختیار خود بگیرد.

امّا مأمون زمانی که فهمید نمی تواند امام رضا علیه السّلام را به طور کامل در تحت اختیار و سیطره خود درآورد، آن حضرت را به شهادت رساند، امّا با به ازدواج درآوردن دخترش امّ الفضل برای حضرت امام جواد علیه السّلام فرزند آن حضرت را به صورتی شدیدتر در تحت مراقبت هوشمندانه قرار داد. پس از مأمون نیز، معتصم به حضرت جواد علیه السّلام - که در عنفوان جوانی بود - اجازه نداد تا در مدینه جدّش به سر برد. بلکه او را به نزد خود طلبید و چون می دانست نه تنها نمی تواند آن حضرت را در اختیار خود بگیرد، بلکه حتی امکان زیر نظر گرفتن آن حضرت را در داخل و خارج خانه پیدا نمی کند، آن حضرت را با خوراندن سمّ به درجه رفیع شهادت نایل کرد.

و از اینجا است که نقش متوکّل و خلفای پس از او برای به زندان انداختن حضرت امام هادی علیه السّلام و اعمال انواع فشارها بر آن حضرت به اشکال مختلف بروز می کند. آنان امام هادی علیه السّلام را از مدینه به سامرا خواندند و انواع تحقیرها، توهین ها و تنگناها را چنان که گذشت بر آن حضرت روا داشتند. چنان نظارت شدیدی بر همه فعالیت های داخل و خارج خانه امام علیه السّلام برقرار شد که خود ترسیدند در اثر این سختگیری ها افکار عمومی به سمت آن حضرت متوجه شود. به همین جهت بود که به بزرگداشت، احترام و عزیز داشتن آن حضرت تظاهر کردند. البته این در حالی بود که نظارت و مراقبت به بیشترین حد خود

رسیده بود.

قضیه حضرت مهدی منتظر یکی از سبب های مهمی بود که حکومت بر آن می داشت تا مراقبت شدیدی از خاندان ائمه اهل بیت علیهم السلام بنمایند تا این که از تولد حضرت امام مهدی علیه السلام در صورت امکان جلوگیری کرده و یا در صورت وجود آن حضرت از وجودش اطلاع حاصل کنند و از این طریق راهی برای از بین بردن حضرتش بیابند. امام هادی علیه السلام در تحت نظر و مراقبت حاکمان عباسی مدت زیادی که بیش از بیست سال به طول انجامید به سر برد (1) و این مدت در برابر مدت زمان ولایت عهدی حضرت امام رضا علیه السلام یا مدت زمان حضور حضرت امام جواد علیه السلام در زمان معتصم در بغداد مدت زمانی بسیار طولانی می باشد.

و این دلیل روشنی بر این مطلب است که عباسیان سیاست های کلی خود را در برابر ائمه اهل بیت علیهم السلام تغییر داده بودند.

۶. آزار و اذیت پیروان اهل بیت علیهم السلام

اگر سیاست کم دوام «منتصر» را که حکومتش بیش از شش ماه به طول نینجامید و در نرمش با علویان و پیروان اهل بیت علیهم السلام نمونه بود کنار بگذاریم، سیاست کلی عباسیان، در مبارزه و مخالفت با اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان خلاصه می شود و به وضوح می یابیم که علیرغم باز شدن نسبی فضا برای تشیع، بعد از تظاهر مأمون به احترام خاص نسبت به حضرت امام رضا علیه السلام، باز هم سیاست خشونت در برابر پیروان اهل بیت علیهم السلام در میان خاندان عباسی ادامه

ص: ۱۸۱

۱- (۱). قبلا گفتیم که بعضی از منابع تاریخی تصریح دارند که مدت اقامت امام هادی علیه السلام در سامرا ده سال و چند ماه بوده است.

یافته است.

برخوردار نبودن اهل بیت علیهم السّلام و پیروان آن ها از وضع معیشتی سزاوار و شایسته، به این دلیل بود که حکومت، بیم آن داشت که آنان مال را برای از بین بردن تخت و تاج آنان به کار گیرند. از همین جا بود که سیاست سخت گیری مالی نسبت به اهل بیت علیهم السّلام سیاستی کلی بود که همه خلفای بنی عباس به آن عمل می کردند. چراکه آنان از هر کسی بیشتر به جایگاه اجتماعی اهل بیت علیهم السّلام در دل های مؤمنان آشنایی داشتند.

این مسأله تا آنجا پیش رفت که اگر یکی از دوستان اهل بیت علیهم السّلام را می یافتند که حقوق دولتی دریافت می کند، بلافاصله حقوق او را قطع کرده، بلکه پا را فراتر گذاشته، محدودیت هایی در میزان دارایی و یا حتی داشتن غلام و کنیز برای آنان ایجاد می کردند. تا آن جا که در آن عصر، فقر و نداری و محرومیت، از چهره و زندگی بسیاری از علویان آشکار بود.

۷. نهضت های علویان

متوکل آنقدر در آزار و اذیت علویان و بازداشتن آن ها از حقوقی که خداوند متعال به آنان عطا فرموده بود اصرار ورزید که آنان از شدت فقر به حدّ هلاکت و مرگ رسیدند، بلکه پافشاری او در ستم و جور بر علویان تا بدانجا ادامه یافت که دستور داد در محاکم قضائی ادعای غیرعلویان را بر علویان مقدم دارند.

از تتبع در تاریخ عباسیان چیزی جز عداوت و کینه نسبت به اهل بیت علیهم السّلام نخواهیم دید. که البته برای این مطلب دلایل چندی می توان یافت. از آن جمله:

اهل بیت علیهم السّلام- به تصریح جدّ بزرگوارشان حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- تنها

ص: ۱۸۲

کسانی بودند که برای خلافت و رهبری امت شایستگی داشتند، و این مطلبی نبود که از کسی پوشیده باشد. دیگر این که آنان در جامعه اسلامی تنها کسانی بودند که رهبری روحی و علمی جامعه را در دست داشته و تأثیر شگرفی بر دل ها و وجدان های مسلمانان داشتند. علاوه بر این، امامان اهل بیت علیهم السّلام دائماً به اصلاح امور مردم و جامعه همت گماشته، کسانی بودند که دین را بر دنیا ترجیح داده و مرگ در راه خدا را بر زندگی با خواری و پستی که در راهی غیر از طاعت پروردگار بگذرد مقدم می شمردند.

این گونه بود که عواطف و دل های مسلمانان به سوی فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیروان مخلص آن ها که پا جای پای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام می گذاشتند گرایش پیدا کرده، این پدیده رفته رفته در جامعه اسلامی رو به رشد و تزايد گذاشته بود. مسایلی از این دست چیزهایی نبود که حاکمان عباسی و مزدورانی که عمری را بر سر سفره آن ها که مجسم کننده بدترین انواع ریخت و پاش و اسراف در بیت المال مسلمانان بود گذرانده بودند، به راحتی از کنار آن بگذرند. از دیگر سوی، اهل بیت علیهم السّلام نیز به دلیل سیاست اصولی که در رابطه با درمان انواع انحرافات جامعه اسلامی باز می گشت، پس از قیام حضرت امام حسین علیه السّلام هیچگاه مستقیماً متصلی رهبری یک نهضت مسلحانه بر ضد طاغوت ها نشده بودند. اما در هنگامی که سخن و دلیل و برهان برای رفع ناهنجاری های جامعه فایده ای نداشت، راه را در مقابل انقلابیون علوی که به خاطر امر به معروف و نهی از منکر قیام می کردند باز می گذاشتند.

از همین جا است که می بینیم جامعه اسلامی آن روزگار، از قیام هایی که فرماندهان علوی آن ها را رهبری می کردند و پس از قیام حضرت امام

حسین علیه السّلام یکی پس از دیگری به وقوع می پیوستند خالی نبوده است. این نهضت های مسلحانه حتّی تا زمان غیبت نیز استمرار یافته و در آینده به تأسیس دولت ها و حکومت های کوچکی منتهی گردید که فرماندهان علوی یا دانشمندانی که حاملان فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام بوده و در صدد اجرا و پیاده کردن ارزش ها و سیره آنان در زندگی اسلامی بودند اداره می گردید.

البته تصمیم خلفا برای ترور و از بین بردن ائمه اطهار از اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جز به همین دلیل نبوده است که آنان این نهضت های مسلحانه را از دور یا نزدیک تأیید کرده، به آن ها کمک می کرده اند.

این خطّ انقلابی در این شرایط سخت و دشوار، یکی از سبب هایی به حساب می آید که امام دوازدهم را - به عنوان آخرین رهبر معصوم - واداشت تا در پشت پرده غیبت مخفی شود مبادا در اثر دشواری این شرایط زمین از حجت ها و بینات الهی خالی گردد.

در دورانی که اکنون مورد بحث ما می باشد نیز علویان بسیاری بر حاکمان وقت شوریدند که در واقع قیام ها و نهضت های آنان، استمرار خطّ انقلابی ضدّ ظلم و ضدّ ظالم اهل بیت علیهم السّلام بوده است. حال فهرستی از اسامی کسانی که در این دوره قیام کرده اند را با ذکر تاریخ و منطقه ای که در آن به قیام مبادرت کردند، به خوانندگان محترم تقدیم می کنیم:

۱. محمّد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که در زمان حکومت «معتصم» عباسی قیام کرد و در سال ۲۱۹ ه ق دستگیر شد و روایت شده است که وی را به وسیله سمّ به شهادت رساندند.

۲. محمّد بن صالح بن عبد الله بن موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن

بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که در «مدینه» بر «متوکل» شورید و اسیر شده و در سامرا زندانی گردید.

۳. یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که در زمان حکومت «مستعین» در سال ۲۵۰ ه. ق در کوفه بر وی شورید و پس از این که گروهی از افراد بانفوذ و بزرگان «کوفه» با او بیعت کردند مردم «بغداد» نیز او را به عنوان ولی امر پذیرفتند، و هنگامی که وی به قتل رسید، مردم برای او ضجّه و ناله بسیاری کردند که به گفته تاریخ نویسان مصیبت زدگی مردم و حزن آن ها در فراق او بی سابقه بوده است.

۴. حسن بن زید بن محمّد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که در سال ۲۵۰ ه. ق در «طبرستان» قیام کرده، «ری» و «آمل» را تحت نفوذ خود درآورد و تا سال ۲۵۷ ه. ق توانست نفوذ خود را به منطقه «گرگان» نیز امتداد داده، تا سال ۲۷۰ ه. ق که از دنیا رفت حکومتش پابرجا بود. سپس برادرش محمّد بن زید که مردی فقیه، ادیب و بخشنده بود به جانشینی او رسید.

۵. محمّد بن جعفر بن حسن که در سال ۲۵۰ ه. ق در «ری» قیام کرد و اهل ری را به حکومت حسن بن زید که بر طبرستان چیره شده بود فراخواند.

۶. حسن بن اسماعیل بن محمّد بن عبد الله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که در سال ۲۵۰ ه. ق در «قزوین» قیام کرد.

۷. حسین بن محمّد بن حمزه بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که در سال ۲۵۱ ه. ق در کوفه قیام کرد.

۸. اسماعیل بن یونس بن ابراهیم بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام که در سال ۲۵۱ ه. ق در «مکه» قیام کرد.

۹. احمد بن محمد بن عبد الله بن ابراهيم بن طباطبا که در سال ۲۵۵ ه. ق در مکانی بین «برقه» و «اسکندریه» قیام کرد.

۱۰ و ۱۱. عیسی بن جعفر علوی که به همراه علی بن زید در سال ۲۵۵ ه. ق در «کوفه» قیام کرد.

۱۲. علی بن زید بن حسین بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که در سال ۲۵۶ ه. ق برای دوّمین بار در «کوفه» قیام کرد.

۱۳. ابراهیم بن محمد بن یحیی بن عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیهم السلام معروف به ابن صوفی که در سال ۲۵۶ ه. ق در «مصر» قیام کرد (۱).

این تصویر فشرده ای از تحوّکات انقلابی بود که بر ضدّ حاکمانی که بر کرسی خلافت نشستند، به نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکومت کرده و از دین و سنت پیغمبر فرسنگ ها فاصله داشتند به وقوع می پیوست.

حال در چنین شرایط عام سیاسی و فتنه های عقیدتی و دینی که خلفا برمی انگیزخته و فرهنگ های وارداتی آن را شعله ور می ساختند، جامعه اسلامی از نظر کلی به چه درمان هایی نیاز داشت. و به خصوص گروه شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام که رفته رفته به زمان غیبت - که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از آن خبر داده بودند - نزدیک شده، آرام آرام علایم رسیدن آن ظاهر شده و شرایط و اسباب آن فراهم گشته بود، چه نیازهایی داشتند؟ این سؤالی است که به خواست خدا در بخش های بعدی آن را به بحث خواهیم گذاشت.

ص: ۱۸۶

۱- ((۱)). ر. ک مقاتل الطالبيين/ ۴۷۸-۵۳۶ و مروج الذهب ۴/ ۵۰-۱۸۰، الکامل فی التّاریخ/ ج ۷.

بخش نخست

نیازهای دوره حضرت امام هادی علیه السلام

بخش دوم

امام هادی علیه السلام و تکمیل و ایمن سازی گروه شیعه

بخش سوم

حضرت امام هادی علیه السلام در مسیر جاودانگی

بخش چهارم

مکتب علمی و میراث گرانسنگ حضرت امام هادی علیه السلام

ص: ۱۸۷

نیازهای دوره حضرت امام هادی علیه السلام

پس از این که ویژگی های مهم عصر حضرت امام هادی علیه السلام را شناختیم، اکنون می توانیم به بررسی نیازهای جامعه در آن عصر و زمان پردازیم، ما این نیازها را در دو سطح به بحث خواهیم نشست.

سطح اول: نیازهای کل جامعه اسلامی.

سطح دوم: نیازهای جامعه شیعه به صورت خاص.

اما ابتدا مقدمه ای کلی برای هر دو زمینه بیان می داریم.

حضرت امام علی بن محمد هادی علیه السلام امامت را پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام جواد علیه السلام در سال ۲۲۰ ه.ق به عهده گرفت. آن حضرت در هنگام تصدی منصب امامت هنوز به سن بلوغ نرسیده و عمر شریفش حداکثر ۸ سال بوده است. البته آن حضرت در به عهده گرفتن منصب امامت در سنین پایین، مانند پدر بزرگوار خود حضرت امام جواد علیه السلام بوده است.

چراکه حضرت امام جواد علیه السلام نیز پس از شهادت پدرش حضرت امام رضا علیه السلام امامت را در سن کودکی به عهده گرفته است. خود این مسأله، یعنی به امامت و رهبری رسیدن یک نفر در زمان کودکی آثار و فواید دینی، سیاسی و اجتماعی چندی داشته است که به بیان برخی از آن ها می پردازیم:

اثر اول [اثبات شایستگی عملی ائمه در اداره امور مسلمین و رهبری فکری آنها]

اهل بیت علیهم السّلام بدین وسیله، توانستند علاوه بر دلایل عقیدتی بر امامت خود که همان روایات و تصریحات پیامبر اکرم درباره امامت ایشان است، همچنین شایستگی عملی که در اداره امور مسلمین و رهبری فکری و عملی عالم اسلام از خود بروز داده بودند، به دلیل تازه ای برای صحت مدّعی امامت خود دست بیابند.

ائمه علیهم السّلام بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام با هدف در امان نگه داشتن امت اسلام از آمیختگی فکری و از هم گسیختگی فرهنگی که بعد از فتوحات اسلامی در اثر گشایش درهای فرهنگی به روی فرهنگ های جدید رفته رفته پدید می آمد، فعالیت های خود را به سمت تربیت نسل های پیشگام متوجه ساختند تا امت اسلام را از پیامدهای این رویداد در امان دارند.

چنین بود که به رغم همه برنامه ریزی هایی که امویان و پیروان آنان برای بازگرداندن جاهلیت با همه مظاهر آن به زندگی جدید اسلامی انجام داده بودند، برتری فکری و پیشگامی علمی به سمت اهل بیت علیهم السّلام بازگشت.

امام زین العابدین علیه السّلام و فرزندش امام باقر علیه السّلام که به شکافنده دانش معروف شد، همچنین فرزندزاده اش امام جعفر صادق علیه السّلام که حتی پیشوایان مذاهب اربعه و دیگران، همه و همه، در جای جای عالم اسلام به مرجعیت علمی و روحی آن حضرت سر تسلیم فرود آورده اند، عملاً و به صورتی کاملاً محسوس و ملموس ثابت کردند که اهل بیت علیهم السّلام شایستگی پیشگامی فکری جامعه را که در حقیقت روح، پیشگامی و پیشوائی سیاسی و اجتماعی آن است دارا می باشند. صرف نظر از روایات صحیح و صریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبنی

بر این که آنان خلفای واقعی آن حضرت می باشند.

این پیشگامی اهل بیت علیهم السّلام در عصر دو امام بزرگوار، حضرت امام کاظم و حضرت امام رضا علیهما السّلام همچنان استمرار یافته و آثار اجتماعی و سیاسی خود را به جا گذاشته است. تا آنجا که می بینیم محبّت اهل بیت علیهم السّلام دوباره در دل مردم مستولی شده و می رفتند تا بنای زندگی اسلامی خود را با تکیه بر مقام والا و ارزش های آن بزرگواران برپا دارند. این مسأله به هیچ وجه برای حاکمان دولت عبّاسی قابل تحمّل نبود. کما این که می بینیم هارون الرّشید نتوانست وجود امام کاظم را تحمّل کند. چرا که وی او را رقیب اصلی خود می دانست. به همین دلیل بود که پس از زندانی کردن امام کاظم علیه السّلام آن حضرت را به واسطه سم به شهادت رساند.

و همچنان که پسرش مأمون نیز حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام را تحمّل نکرد. البته سیاست مأمون با سیاست گذشتگان خود فرق داشت. وی کوشید تا امام را در اختیار خود درآورد. ابتدا سعی کرد تا با مجبور کردن آن حضرت به قبول ولایت عهدی، اعتماد مردم را از آن حضرت سلب نماید. چرا که طبق برنامه او لازم بود تا امام رضا علیه السّلام در نظر مردم به عنوان شخصی حریص بر قدرت و حبّ دنیا نشان داده شود، و این صفت، صفت همه خلفا و پادشاهان بنی امیه و بنی عبّاس بود. اما پس از این که به واسطه هوشیاری امام رضا علیه السّلام از این امر مأیوس شد، تصمیم گرفت برای خاموش کردن نور امامت حضرت رضا علیه السّلام از طریق دیگری وارد شود. وی مناظرات و گفتگوهای علمی سختی برای آن حضرت به اجرا درآورد. اما باز نیز شکست خورد.

پس از این که همه اقدامات مأمون در راه ساقط کردن شخصیت امام رضا علیه السّلام و ترور شخصیت آن حضرت نافرجام ماند، تصمیم گرفت تا به

صورت فیزیکی آن حضرت را ترور کرده، از سر راه خود بردارد، تا با این کار بزرگترین رقیب خود را از میدان به در کرده باشد؛ چرا که امام رضا علیه السلام مانند بسیاری از مسلمانان بر این عقیده بود که مأمون مستحقّ خلافت نیست و خلافت لباسی است که خداوند متعال آن را بر اندام هر کس که بخواهد می پوشاند و برگزیدگان خداوند برای پوشیدن لباس خلافت از میان مردم همان اهل بیت رحمت و رسالت علیهم السلام می باشند.

مأمون نه تنها فاقد پایگاه شرعی، بلکه فاقد پایگاه مردمی نیز بود، در حالی که در همان وقت، حضرت امام رضا علیه السلام، خصوصاً بعد از قبول ولایت عهدی نه تنها از دل و جان مردم سقوط نکرد، بلکه ستاره بختش نورانی تر شده، خصوصاً بعد از مناظرات علمی که برای آن حضرت ترتیب داده شد، علاوه بر داشتن پایگاه شرعی، به پایگاه مردمی نیز بیش از پیش دست یافت.

مأمون علیرغم هوش و پختگی سیاسی که داشت، توانایی مقابله با مکر الهی را نداشت، همین مسأله بود که وی را فریفته و به سمت ترور حضرت امام رضا علیه السلام کشید.

در این مرحله بود که امامت زود هنگام حضرت امام جواد علیه السلام در سنّ کودکی پدید آمد تا برگی نو و دلیلی روشن تر و مستحکم تر بر شایستگی اهل بیت علیهم السلام برای رهبری جامعه اسلامی پدید آمده باشد. دلیلی که همه مسلمانان، از حکام گرفته تا مردم عادی به خوبی آن را لمس می کردند. چنین امامتی تهدیدی جدی بود که هم نمی شد از آن صرف نظر کرد، و به هیچ ترتیب هم نمی شد با آن روبرو شد. مأمون حضرت امام جواد علیه السلام را به انواع و اقسام مباحثات و مناظرات علمی واداشت، و یقین کرد که هیچ راهی برای مقابله و

مواجهه با امام جواد علیه السّلام ندارد و همه تلاش هایش در برابر آن حضرت محکوم به شکست است. اما مسأله این بود که وی هیچ گونه بهانه ای برای کشتن آن حضرت در دست نداشت.

اما معتصم دستان خود را به این جنایت هولناک آلوده کرد و حضرت امام جواد علیه السّلام را در عنفوان جوانی درحالی که سنّ آن حضرت از بیست و پنج سال بیشتر نبود به شهادت رساند. این گونه بود که ایام امامت امام جواد علیه السّلام بیش از هفده سال به طول نینجامید.

به شهادت رساندن امام جواد علیه السّلام در این شرایط، بیانگر عمق استیلای روحی و علمی امام جواد علیه السّلام در جامعه بوده است. چرا که وی در همان سنّ کم از نظر روحی، علمی و رهبری پیشوا و سرکرده اهل بیت علیهم السّلام بوده است. آنجا که دانشمندان مسلمان در برابرش سر تعظیم فرود آورده و گذشته از تعلّق خاطر آن دسته از امت که جزو پیروان حضرت نبودند، دل های شیعیان و محبّانانش به او پیوند خورده، تعداد زیادی از مسلمانان به ولایت او درآمده بودند.

و گرنه چه دلیلی داشت که خلفا برای به شهادت رساندن او این قدر عجله به خرج بدهند، درحالی که آن حضرت هیچ گونه قیام، حرکت و انقلابی بر ضدّ نظام حاکم انجام نداده بود؟!

در چنین شرایطی بود که امامت زودهنگام حضرت امام هادی علیه السّلام به وقوع پیوست، و از مناظرات و امتحان های سخت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی سربلند بیرون آمد. بدین ترتیب آیا می توان باور داشت که حکام و خلفای پس از زمان معتصم بعد از دیدن این سیطره و استیلای روحی و علمی اهل بیت علیهم السّلام بر جامعه اسلامی، آن بزرگواران را راحت و آزاد بگذارند؟ در

حالی که آن خلفا به خوبی می دانستند که لباس خلافت پیغمبر و مقام رهبری امت اسلام را در حالی پوشیده و اشغال کرده اند که این لباس و جایگاه تنها مخصوص اهل بیت علیهم السّلام بوده است. همان اهل بیتی که از خود آن ها و جدّ بزرگوارشان روایات به حد شهرت رسیده بود که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها آنان برای این جایگاه دینی و سیاسی منصوب شده اند.

آنان شایستگی علمی، فکری و روحی خود را برای به دست گرفتن رهبری جامعه و اداره شئون مسلمین ثابت کرده، بر دل و فکر مردم استیلا پیدا کرده بودند.

اینجاست که نقطه جدایی روشنی بین این دو خط، یعنی خط حکام و خلفا و خط اهل بیت علیهم السّلام آشکار می شود.

حاکمان عصر امام هادی علیه السّلام نیز مانند پدران و گذشتگان خود همواره پیرو سیاست «سرکوب همه رقبا» بوده اند. آنان وجود یک رقیب حقیقی و مقتدر را در جامعه، حتی اگر آن شخص مبادرت به قیامی علیه آنان نکرده، وجودش در پشت پرده انقلاب هایی که گاه گاه به وقوع می پیوست به اثبات نرسد، احساس می کردند. بدین ترتیب باید حال کسی را که در عمل بر ضدّ آن ها قیام کند، در نظر آنان و طبق معیارهایشان قیاس کرد.

و چنان که پیشتر دانستیم، امام هادی علیه السّلام در همه مراحل زندگی شریفش که در مدینه جدّش یا در سامرا گذراند، تحت مراقبت شدید حکومت قرار داشته است. آنان تا آنجا که توانستند آن حضرت را مورد اذیت و آزار قرار داده جام های غصه و اندوه را مدام به حضرتش نوشاندند. گاهی برای در اختیار گرفتن آن حضرت اقدام کرده و گاه برای نابود کردن مقام دینی آن حضرت سعی نمودند. آنان به هر طریقی که توانستند خواستند آن حضرت را خوار و

حقیر دارند. گاه آن حضرت را از شهر و دیار خود طلبیده، تحقیرش کردند، گاه آن حضرت را تحت مراقبت های شدید قرار دادند، گاه به زندانش انداخته و به دفعات برای ترور آن حضرت اقدام کردند، که این مسائل در طول حدود سی و پنج سال از عمر مبارک آن حضرت به صورت های گوناگون ادامه داشته است.

آیا امام هادی علیه السّلام در چنین شرایطی و از چنین حاکمانی می بایست انتظاری غیر از این می داشت؟ حال باید دید در فرصت کمی که بسان ابر در گذر بود و با وجود چنین شرایط سختی آن حضرت چه کاری می توانست انجام بدهد؟ و کدام عملیات مناسب تر بود تا آن حضرت برای اقدام به آن قیام نماید؟

پس اگر بخواهیم نیازهای این مرحله از زندگی امام هادی را در هر دو زمینه برّسی کنیم، باید این حقایق را در نظر بگیریم.

اثر دوّم [رابطه این امامت ها با قضیه حضرت امام مهدی منتظر علیه السلام]

امامت زود هنگام حضرت امام جواد علیه السّلام که به دنبال آن امامت زود هنگام فرزندش امام هادی علیه السّلام را به دنبال داشت دارای جنبه دیگری نیز بود، و آن رابطه محکم و استوار این امامت های زود هنگام با قضیه حضرت امام مهدی منتظر علیه السّلام بود که به زودی امامت را در شرایطی بسیار سخت به عهده می گرفت، و سنّ آن حضرت در ابتدای امامت از سنّ این دو امام علیهما السّلام نیز کمتر بود. چرا که این مطلب را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السّلام قبلاً خبر داده بودند.

مقدمه چینی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به تبعیت از قرآن کریم در رابطه با قضیه مصلح جهانی اسلام و تصریح آن حضرت به این که آن مصلح جهانی از

فرزندزادگان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از فرزندان فاطمه و علی به دنیا خواهد آمد و این که او نهمین فرزند از فرزندان حسین شهید علیه السلام می باشد یک ضرورت بود که اعتقادات اسلامی آن را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجب می کرد. چرا که مصلح جهانی نقطه تابش نور امید بوده، در سیاه ترین و ظالمانه ترین شرایطی که بر امت اسلام می گذشت تنها نقطه امیدواری بزرگ آنان بود. شرایطی که پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان را دربرگرفت این اخبار و روایات پیش از موعد را تأیید نمود.

این مقدمه چینی وسیع پیامبر در رابطه با حتمیت ظهور حضرت مهدی علیه السلام ولادت، غیبت، ظهور، علایم ظهور، عدل و حکومت اسلامی نمونه ای که آن حضرت برپا خواهد ساخت، در طی روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که تعداد آن روایات، در نزد شیعه و اهل سنت به بیش از پانصد روایت می رسد.

ائمه و پیشوایان از اهل بیت علیهم السلام نیز در طول دو قرنی که میان وفات پیغمبر اکرم و غیبت حضرت مهدی علیه السلام طول کشیده است بنا به روش جد بزرگوار خود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل کرده و همواره در جهت تأکید این اصل، تأیید آن و مستقر کردن آن در دل و جان مردم تلاش کرده و این اعتقاد را به عنوان یکی از عقاید حتمی مسلمانان درآوردند. اعتقاد به این اصل، گذشته از شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان، در میان سایر مسلمانان نیز همچون میدان مینی ظالمان را با خطر مرگ و نیستی مواجه ساخته بود که می توانست آن ها و خط انحرافی آن ها را از میان بردارد. چرا که این اصل، منبع پرتوافشانی نور امید و هدایت برای همه مسلمانان بوده، باعث ترس و وحشت ظالمانی بود که به ناحق بر گرده مسلمانان سوار شده بودند. تا آنجا که اگر اهل بیت علیهم السلام جز

تأکید بر این اصل اعتقادی، هیچ کار دیگری انجام نمی دادند و از نظر سیاسی هیچ تحرّکی بر ضدّ حاکمان ستمگر نمی کردند، اعتقاد به همین اصل و ترویج آن، در نظر حاکمان برای از میان برداشتن آنان کافی بود. چراکه اعتقاد به این اصل و گسترش آن در میان مردم خواب را از چشمان آنان گرفته بود.

اما از سوی دیگر حاکمان مجبور بودند تا افکار عمومی دنیای اسلام را نیز رعایت کنند و این مسأله مانع از آن بود تا آنچه را که در دل داشته و در سر می پروراندند به موضع اجرا در آورده، به برنامه ریزی آشکار علیه اهل بیت علیهم السّلام پردازند، و این همان اراده خدائوندی بود که بالاتر از اراده آنان بود. البته آنان در عین حال از توطئه های پنهان برای توجیه کشتن و از میان برداشتن هریک از امامان اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فروگذار نمی کردند.

آنان درباره حضرت امام حسین علیه السّلام این گونه شایع کردند که از دین جدّ خود خارج شده است و قتلش واجب است، در حالی که او کسی بود که می خواست امت جدّ خود را اصلاح نماید.

حضرت امام کاظم علیه السّلام و امامان پیش از آن حضرت نیز همواره متّهم بودند که برای قیام بر علیه حکومت مرکزی برنامه ریزی کرده و طرفدارانشان از اطراف و اکناف مملکت اسلامی برای آن ها پول می آورند.

درباره حضرت امام رضا و امام جواد علیهما السّلام نیز علیرغم این که مأمون می دانست در ترور حضرت امام رضا علیه السّلام متّهم اصلی است و معتصم هم دختر مأمون را برای ارتکاب جنایت ترور حضرت امام جواد علیه السّلام مأمور کرد، [و این مطلب از چشم امت اسلام به دور نخواهد ماند] اما این دو امام بزرگوار به شکلی بسیار حيله گرانه و پلید به دست این دو تن به شهادت رسیدند.

در عین حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر آرزوهایی که برای آینده امت اسلامی

داشتند، امتی که به تقدیر الهی می بایست امتی شاهد و میانه باشد که عقب ماندگان خود را به حدّ او برسانند و پیشی گرفتگان بازگردند تا این که به اصول و معیارهای آن رسیده، در نتیجه پرچم «لا اله الا الله و محمد رسول الله» در چهار گوشه زمین برافراشته شده، دین حقّ علیرغم اکراه کافران بر همه ادیان پیروز و مسلط گردد، مسأله اسلامی انتظار حضرت امام مهدی علیه السلام و اعتقاد به وجود و ظهور آن حضرت و اصلاح امور جهان به دست آن حضرت را به گونه ای مطرح کردند که به عنوان یک نقطه اساسی در اعتقادات اسلامی مطرح شده و به عنوان یکی از اصول تغییرناپذیر دین اسلام معرفی شود.

اهل بیت علیهم السلام برای به پا داشتن این اصل قرآنی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبین آن بوده و اهل بیت آن حضرت بر آن اعتماد کرده و چون یک خطّ مشی اصولی و کلی سعی در تثبیت آن در دل و جان مسلمانان داشتند، از هیچ کوششی فروگذار نکردند.

شاهد این مطلب کتاب هایی است که دانشمندان در رابطه با «ملاحم» یعنی اخبار غیبی مربوط به زمان غیبت و ظهور حضرت امام زمان علیه السلام، به شکل قابل توجهی در قرن اول و دوم هجری تألیف کرده اند.

نام حضرت امام مهدی علیه السلام بیش از دو قرن قبل از ولادتش در فرهنگ اسلامی می درخشیده، راویان اخبار، اهداف، ویژگی ها، نسب و هرچه را که رابطه ای با ظهور آن حضرت داشته است نقل می نمودند.

این تبلیغات به مدت دو قرن و نیم ادامه داشته و مسلمانان همواره این اخبار و روایات را شنیده و متون این روایات را نسل بعد از نسل برای یکدیگر نقل کرده، گاه حتی این روایات را به صورت مستقل جمع آوری و تألیف نموده اند.

واقعیت این است که در عصر امام باقر و امام صادق علیهما السّلام و امامان پس از آن ها به تأکید بر مسأله امام مهدی علیه السّلام اهمیت ویژه ای داده شده است. هنگامی که روایات امام صادق علیه السّلام را که درباره حضرت مهدی علیه السّلام صادر شده است به تنهایی شماره می کنند، تعداد آن ها به حدود سیصد روایت می رسد، و در دهه های بعد از زمان امام صادق نیز تأکید بر این مسأله از سوی اهل بیت علیهم السّلام همچنان ادامه داشته است.

حال باید دید این واقعیت از نظر سیاسی و اجتماعی چه پیامدهایی داشته، از چنین قضیه ای انتظار چه تأثیری بر دل و جان مسلمانان می رفته است؟

در همین رابطه حدیثی از امام حسن عسکری علیه السّلام به دست ما رسیده است که در تأیید همین حقیقت بزرگ است و بسیار شایسته است آن را بررسی کرده و در آن تأمل کنیم.

«ابو محمّد بن شاذان-علیه الرّحمه-گوید: ابو عبد الله بن حسین بن سعد کاتب رضی الله عنه بر ما حدیث کرد که ابو محمّد حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود:

بنی امیه و بنی عباس به دو دلیل شمشیر در میان ما آل پیامبر گذاشتند:

یکی از آن دو دلیل این که آنان می دانستند حقّی در خلافت ندارند، و می ترسیدند ما ادّعی خلافت کنیم و ناگهان حق به حقدار برسد.

دومین دلیل این که آنان از اخبار متواتر، دانسته بودند که از بین رفتن حکومت جابران و ظالمان، به دست قائمی از ما اهل بیت به وقوع خواهد پیوست. آنان شک نداشتند که جزو گروه جابران و ستمگران هستند. به همین دلیل بود که سعی کردند اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکشند و به طمع این که نگذارند آن قائم علیه السّلام به دنیا بیاید یا اگر به دنیا آمده کشته شود، نسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را قطع کنند. اما خداوند متعال نخواست تا امر آن قائم برای هیچ کدام از این خلفای ستمگر آشکار شود، بلکه اراده کرد تا نور خود را کامل کند، اگرچه کافران نپسندند (۱).

ص: ۱۹۹

از همین جا می توان دریافت که چه سرّی در عجله حکام برای کشتن ثلث پایانی ائمه دوازده گانه علیهم السّلام از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است.

همچنان که می توان از همین روایت شریف دریافت که چه سرّی در مراقبت شدید خلفا از اهل بیت علیهم السّلام وجود داشته، تا جایی که حتّی در خانه آنان جاسوس گذاشته و به شکل گسترده ای از جاسوسان زن، برای دست یابی به کنترل دقیق و فراگیر آنان استفاده می کرده اند.

بلکه حال می توانیم سرّ این مطلب را که امامان بعد از حضرت امام صادق علیه السّلام از زن های هاشمی و معروف و مشهور به دنیا نیامده اند کشف نماییم. چرا که این امامان بزرگوار علیهم السّلام از کنیزانی پاک، عفیف و برگزیده به دنیا می آمده اند، و برای همین مطلب مهم بود که این امامان بزرگوار هیچ کدام مولود ازدواجی رسمی و علنی نبوده اند. به همین دلیل بود که این امامان پس از ولادت از سوی حتّی خواصّ و معتمدان از اصحاب اهل بیت علیهم السّلام چندان مورد توجّه نبوده اند.

تنها در زمانی حاکمان متوجّه این فرزندان که امامان آینده بودند می شدند که امام قبلی برای امامت او و مطرح کردن اسم او در ساحت جامعه به تدریج برنامه ریزی و مقدمات چینی می کرد، و بدین وسیله بود که فرصت ترور و کشتن امام بعدی از حاکمان گرفته می شد.

شاهد این مدّعا این است که وقتی آن فرزند، مورد توجّه مردم واقع شده و جان ها و دل ها به سوی او گرایش پیدا می کرد، تازه فتنه دائم دستگاه های دشمن در برابر او شروع به کار می کرد.

ایوب بن نوح گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: ما خیلی امید داریم که صاحب این امر، یعنی آن کس که خداوند به دست او جهان را اصلاح

می کند شما باشید، و خداوند امر خلافت را بدون شمشیر و خون ریزی در اختیار شما قرار دهد. چرا که می بینیم مردم به عنوان ولایت عهدی با شما بیعت کرده اند و سگه به نام شما ضرب شده است، امام رضا علیه السلام در پاسخ او فرمودند:

هر کدام از ما اهل بیت که مردم برای او نامه های بسیار نوشته، درباره مسائل شرعی و اجتماعی از او سؤال کرده، مورد توجه جامعه قرار گرفته، پول به سمت او حمل شد، ناگهان [به صورتی مشکوک] در بستر بیماری افتاده و از دنیا رفت. تا این که خداوند عزّ و جلّ برای این امر مردی برانگیزد که آن چنان مخفی و دور از دیدگان باشد که حتی ولادت و رشد و نمو او نیز در خفا به انجام رسد (۱).

امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام در سنّ پنجاه و پنج سالگی از دار دنیا رفته، به شهادت رسیدند. اما می بینیم که امام جواد علیه السلام در بیست و پنج سالگی از دنیا رفته است، و هیچ کدام از آن ها نیز به واسطه بیماری از دنیا نرفته اند، بلکه آنان در نهایت صحت و سلامت بدنی بودند، تا آنجا که صحت و سلامت جسمی آن ها خود عاملی برای تحریک حسادت حاکمان عباسی بود که نسبت به آنان حسادت می ورزیدند.

در چنین شرایطی امام جواد علیه السلام با امامت زود هنگام خود که پدیده ای بی همتا بود و زبان به زبان در میان دوست و دشمن نقل می شد، در امر رهبری الهی و ربّانی به نوعی رکورد شکنی دست یافته، امت اسلام را به یاد کلام خداوند متعال در قرآن کریم انداخت که: خداوند در مرحله صباوت و خردسالی به یحیی و عیسی کتاب و حکم و نبوت را اعطا کرده است.

بلکه اکنون امت اسلام با تمام وجود لمس می کرد و می دید طفلی که هنوز

ص: ۲۰۱

دهه اول زندگی را پشت سر گذاشته بر عقل و دل میلیون ها نفر از مردم مسلمان استیلا پیدا کرده است.

خود این نوع از امامت، زمینه سازی برای امامت امامانی بود که پس از او امر امامت را برخلاف آنچه مردم در زندگی خود به آن عادت کرده بودند، در مرحله خردسالی به عهده می گرفتند.

امامت زودهنگام فرزند حضرت امام جواد، یعنی امام هادی علیه السلام، دومین مصداق این پدیده بی همتا بود که به زودی دیگر نه تنها چندان شگفت انگیز نمی نمود بلکه به خط رسالی اهل بیت نقش جدید و تأثیرگذاری بزرگی می بخشید. چرا که بدین وسیله پیروان مکتب اهل بیت از نمونه منحصر به فرد دیگری از این نوع امامت از میان ائمه اهل بیت علیهم السلام برخوردار می شدند.

حضرت امام مهدی علیه السلام که علیرغم کنترل شدید و در کمین بودن حاکمان ستمگر کار ولادت و امامت او به انجام رسید، مصداق سومی برای امامت زودهنگام در میان امامان دوازده گانه شیعه بوده، پس از انس گرفتن مردم با دو نمونه از این نوع امامت، دیگر در جامعه اسلامی عموماً و شیعی خصوصاً موجب شگفتی کسی نمی شد.

از همین رو بود که شرایط زمانی امام هادی علیه السلام شرایط انتقال از مرحله امامت آشکار به امامت پنهانی بود که می بایست از پس پرده غیبت امور جامعه را حلّ و فصل نماید و امت نیز می بایست به چنین امام پنهانی رو کرده، به امامت وی معتقد شده و علیرغم سختی شرایط، با وی تعامل نماید.

زمان امامت امام هادی علیه السلام تنها فرصتی بود که می شد در آن، امت را برای استقبال از شرایط جدید امامت آماده کرد. خصوصاً وقتی بدانیم که امام هادی علیه السلام هفتمین فرزند از نه فرزند امام حسین علیه السلام است که بناست مهدی

موعود نهمین آن‌ها باشد. یعنی امام هادی علیه السّلام همان کسی است که باید از طریق برنامه ریزی یک ازدواج خاصّ و پنهان برای پسرش حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام اوضاع را برای ولادت نوّه خود آماده نماید. چراکه تا زمان به دنیا آمدن آن موعود فاصلهٔ زمانی جدّاً کوتاهی بود که می‌بایست از آن برای یک آمادگی لازم و فراگیر نهایت استفاده بشود.

بنابراین فرصت برای قیام به این مسئولیت بسیار سنگین برای امام هادی علیه السّلام بسیار کم و کوتاه بود. چراکه آن حضرت می‌بایست در کمال دقّت و احتیاط از یک جهت، و تبلیغات عمومی از طرف دیگر، فرصت را از حاکمان ستمگر گرفته و مفهوم انتظار و آمادگی برای ظهور و قیام در برابر ستمگران را در میان امت تعمیق بخشید، و یا لاقلاً به وسیلهٔ پیروان مخلص خود بر مسلمانان اتمام حجت نماید.

از همین جا است که می‌بینیم امام هادی علیه السّلام کاری بس بزرگ و سنگین بر عهده داشته است. چراکه باید با احتیاط کامل از برانگیخته شدن سوءظنّ حاکمانی که در کمین او و فرزندان او نشسته بودند جلوگیری کند، تا بدین وسیله بتواند نقش خود را که همان محقّق ساختن حلقهٔ ارتباطی میان آنچه را که پدران بزرگوارش به انجام رسانده و آنچه را که فرزند و فرزندزادهٔ بزرگوارش می‌بایست به انجام برسانند بوده است، به بهترین شکل ایفا نماید.

چراکه امام حسن عسکری علیه السّلام بیش از شش سال مهلت امامت پیدا نکرد، که این کوتاه‌ترین مدّت امامت در تاریخ اهل بیت علیهم السّلام می‌باشد. چرا که امامت حضرت علی علیه السّلام سی سال، امامت امام حسن علیه السّلام ده سال، امامت امام حسین علیه السّلام بیست سال، امامت امام زین العابدین علیه السّلام سی و چهار یا سی و پنج سال، امامت حضرت امام باقر علیه السّلام نوزده سال، امامت امام صادق علیه السّلام سی و چهار سال،

امامت حضرت امام کاظم علیه السلام سی و پنج سال، امامت امام رضا علیه السلام بیست سال، و امامت حضرت امام جواد علیه السلام به رغم کوتاهی عمر آن حضرت هفده سال، و امامت حضرت امام هادی علیه السلام سی و چهار سال به طول انجامیده است.

بدین ترتیب می توانیم همه فعالیت هایی که امام هادی علیه السلام انجام داده، مانند حضور دائم و مرتب در دار الخلافه، و مقام و منزلت بلندی که در نزد همه اصناف و طبقات جامعه، حتی امرا و وزرا و فرماندهان سپاه و کاتبان و همه مرتبطان با دربار از آن بهره مند گردید که توضیح آن در بخش های بعدی خواهد آمد، و همچنین همه اقداماتی که در رابطه با شیعیان و گروه صالح یاران خود انجام داد که آن را نیز در بخش آینده به تفصیل به بحث خواهیم نشست، همه و همه را در تحت این شرایط و با در نظر گرفتن این هدف ارزیابی کنیم.

نیازهای جامعه اسلامی در عصر امام هادی علیه السلام

اشاره

۱. اجتناب از مبارزه مستقیم با حاکمان و پرهیز از تحریک آنان.

۲. رد و باطل کردن تحریکات فکری و شبهه های دینی.

۳. هماوردی علمی با حکومت و دانشمندان درباری.

۴. گسترش دایره نفوذ در دستگاه حاکم.

۱. پرهیز از تحریک کردن حاکمان و کارگزارانشان

شیوه رفتاری حضرت امام هادی علیه السلام در طول مدت امامتش دارای ویژگی خاصی بود، و آن شیوه، پرهیز از هرگونه تحریک و عدم مخالفت آشکار نسبت به حکومت بود. آن حضرت نسبت به اعمالی که آنان برای کنترل حضرتش به انجام می رساندند هیچگونه اعتراضی نمی کرد. این اعمال از

فرستادن یک معلم در اوان کودکی برای تعلیم امام هادی علیه السلام آغاز شد. سپس، آن حضرت دعوت متوکل را برای رفتن به سامرا پذیرفتند. امام هادی علیه السلام بارها و بارها اجازه دادند تا منزل ایشان در مدینه و سامرا مورد بازرسی و تفتیش قرار گیرد، بلکه آن حضرت پا را فراتر گذاشته، به متوکل اطمینان می دادند که قصد هیچ گونه انقلاب و قیامی بر ضد او را ندارند. مانند روزی که متوکل نیروها و توان نظامی خود را در یک رژه یا مانور به نمایش می گذاشت. وی حضرت امام هادی علیه السلام را در این مراسم حاضر کرد تا تلویحا به آن حضرت بفهماند که چه مقدار نیروی نظامی در اختیار دارد، تا کسی از خاندان امام هادی علیه السلام به فکر قیام علیه خلیفه نیفتد. امام هادی علیه السلام رو به او کرده و فرمودند:

ما در رابطه با امور دنیوی هیچگونه مناقشه و جدالی با شما نخواهیم کرد. ما آن قدر مشغول به امر آخرت هستیم که دیگر دنیا برای ما ارزشی ندارد. پس درباره آنچه که به آن فکر می کنی نگران نباش (۱).

متوکل علیرغم بازرسی های ناگهانی و بسیاری که از خانه امام هادی علیه السلام به عمل آورد نتوانست به هیچگونه مستمسکی بر ضد امام هادی علیه السلام دست یابد.

و دیدیم که امام علیه السلام چگونه در کنار اجتناب از این تحریک ها از نصیحت، ارشاد و موعظه متوکل نیز خودداری نمی کردند.

ابن شهر آشوب با سند خود از ابو محمد فحام روایت می کند که گفت:

متوکل روزی از «ابن جهم» پرسید: شاعرترین مردم چه کسی است؟ ابن جهم شاعرانی را از عهد جاهلیت و اسلام برشمرد. سپس متوکل همین سؤال را از امام هادی علیه السلام نمود. امام هادی پاسخ دادند: شاعرترین مردم به نظر من

ص: ۲۰۵

«حمّانی» (۱) می باشد. آنجا که می گوید:

«گروهی از قریش به کشیدگی گونه ها و انگشتان خود بر ما فخر فروختند.»

«پس هنگامی که ما بر سر این مطلب با آنان نزاع کردیم، بانگ عبادتگاه ها اذان بر حقّانیت ما و برتری ما نسبت به آن ها گواهی داد.»

«تو ما را ساکت و آرام می بینی، اما گواه ما هر روز با بانگ بلند در هر مسجدی به فضیلت و برتری ما بر آن ها شهادت می دهد.»

«چرا که رسول خدا احمد جدّ ما و ما چون ستارگانی درخشان، فرزندان او هستیم.» (۲)

متوکل پرسید: ای ابو الحسن، بانگ عبادتگاه ها دیگر چیست؟

امام هادی علیه السلام پاسخ دادند: «أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أنّ محمّدا رسول الله»، آیا او جدّ من است یا جدّ تو؟

متوکل خندید و گفت: جدّ تو است، تو را از او جدا نمی کنم (۳).

امام هادی علیه السلام نیز چنانکه دیدیم علیرغم دشمنی آشکار متوکل با علویان، هیچگاه از جواب دادن به مسائل مشکل علمی که برای دستگاه حکومتی ایجاد

ص: ۲۰۶

۱- (۱). لازم به ذکر است این شخص که امام هادی علیه السلام از او اینچنین تعریف کرده است از بزرگان بنی هاشم بوده نام و نسب او علی بن محمد حمّانی شاعر، ابو الحسن علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام م. ۳۰۱ ه. ق می باشد طالبان می توانند به المجدی/ ۱۸۵ و الغدیر/ ۳/ ۵۷ مراجعه کنند.

۲- (۲). لقد فاخرتنا من قریش عصابه بمدّ خدود و امتداد أصابع فلما تنازعنا المقال قضی لنا علیهم بما نهوی نداء الصوامع ترانا سکوتا و الشّهد بفضلنا علیهم جهیر الصوت فی کل جامع فإن رسول الله احمد جدّنا و نحن بنوه کالنجوم الطوالع

۳- (۳). امالی طوسی/ ۲۸۷ ح ۵۵۷، مناقب آل ابی طالب/ ۴/ ۴۳۸.

اشکال می کرد خودداری نکرده، بلکه پا را فراتر گذاشته و هنگامی که همه پزشکان از معالجه متوکمیل مأیوس شده بودند، دواایی کارساز برای رفع ناراحتی او تجویز نمود (۱).

۲. ردّ تحریکات فکری و شبهه های دینی

دیدیم که در عصر حضرت امام هادی علیه السلام، امت اسلام مبتلا به مسائلی نظیر خلق قرآن و شبهات مستمری در رابطه با مسائل جبر و تفویض و اختیار مواجه بوده است.

امام هادی علیه السلام در بیان چگونگی معالجه این امراض فکری به صورتی هوشمندانه و جدی همکاری داشته است. نامه ای که از حضرت امام هادی علیه السلام برای اهل اهواز صادر شده است، دربردارنده ردّ علمی و مفصل شبهه جبر و تفویض بوده و شیوه بدیع حضرت امام هادی علیه السلام را در مقام ردّ نظریات باطل به خوبی نشان می دهد. همچنین از آنجا که مسأله غلو و تصوّف از پدیده های انحرافی جامعه اسلامی آن روزگار بوده است، امام هادی علیه السلام با این هردو پدیده به گونه ای مناسب برخورد نموده است (۲).

۳. هماوردهای علمی در برابر دستگاه حکومت و عالمان وابسته

به جا آوردن امتحانات و آزمایش های علمی از پیشوایان اهل بیت علیهم السلام کوتاهترین راه برای حاکمان بود، تا بدانند آنان، تا چه اندازه از شایستگی علمی که یکی از شرایط امامت و پیشوایی است برخوردار می باشند، و همین

ص: ۲۰۷

۱- (۱). ر.ک کافی ۴۹۹/۱.

۲- (۲). رجوع کنید به بخش سوّم از قسمت اوّل همین کتاب، بحث بر حذر داشتن امام هادی علیه السلام از بحث کردن با صوفیان. همچنین به مبحث امام هادی علیه السلام و غالیان در بخش دوّم از قسمت چهارم این کتاب مراجعه نمایید.

کار کوتاهترین راه برای اهل بیت علیهم السّلام بود تا درخشش علمی خود را در جامعه اسلامی به ظهور برسانند.

از همین جا بود که حکومت پس از اجرای هرگونه آزمایش علمی سعی در مخفی نگهداشتن و پوشاندن آن می کرد تا پیروان اهل بیت نتوانند از این برگ برنده مهم بر ضدّ نظام حاکم استفاده کنند.

امّا در عین این مخفی کاری، منابع تاریخی متن این آزمایش های علمی را ثبت و ضبط نموده اند. که در آن مطالبی یافت می شود که کاملاً بر ردّ قاطع اهل بیت علیهم السّلام بر همه هماوردهای علمی که برای آن ها در نظر گرفته شده و پیروزی ائمه علیهم السّلام در این میدان دلالت دارد. پیروزی ای که مرجعیت دینی امت اسلام را به آن ها برمی گرداند.

اکنون نمونه ای از این آزمایش های علمی که یحیی بن اکثم در زمان متوکّل به آن مبادرت کرده و سپس سعی در پنهان کردن آن نمود، از نظر خوانندگان محترم می گذرد:

ابن شهر آشوب روایت می کند: متوکّل به ابن سکیت گفت: در حضور من از ابن الرضا مسأله ای سخت سؤال کن. ابن سکیت از آن حضرت پرسید: چرا خداوند متعال حضرت موسی را با معجزه عصا و حضرت عیسی علیه السّلام را با معجزه بهبود بخشیدن کور مادرزاد و بیماری پیسی و زنده کردن مردگان مبعوث کرده و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را با قرآن و شمشیر به نبوت مبعوث نموده است؟

حضرت امام هادی علیه السّلام در جواب او فرمودند:

خداوند متعال حضرت موسی علیه السّلام را در زمانی با عصا و ید بیضا بر مردم مبعوث کرد که غالب اهل آن زمانه به سحر و جادوگری روی آورده بودند. به همین دلیل خداوند متعال هم به موسی معجزه ای داد تا بتواند بر سحر آن ها غلبه کرده، آنان را مبهوت نموده و حق را بر آنان

همچنین حضرت عیسی علیه السّلام را با معجزه شفا دادن کور مادرزاد و بیمار پیس و زنده کردن مردگان، در زمانه ای مبعوث نمود که در آن زمان اکثریت مردم به دنبال دانش پزشکی بودند. به همین دلیل معجزه ای که خداوند متعال به حضرت عیسی علیه السّلام داده بود شفا دادن بیماری هایی بود که پزشکان آن زمان از شفای آن عاجز بوده و یا زنده کردن مردگان، که همواره همه پزشکان دنیا از آن عاجز هستند، البته انجام این معجزات با اذن خداوند متعال بوده است. و آن حضرت به وسیله این معجزات بر آن ها غالب شده و آنان را شکست داد.

اما حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را در زمانه ای با قرآن و شمشیر مبعوث نمود که اغلب مردم آن زمان با شعر و شمشیر سروکار داشتند. بنابراین خداوند متعال هم قرآنی درخشنده و شمشیری پیروزمند به آن حضرت عنایت کرد تا به وسیله آن شعر و شمشیر آن ها را مقهور و مبهور ساخته و حق را بر آنان اثبات نماید.

ابن سکیت گفت: اکنون حجّت و دلیل و حقّانیت چه چیزی است؟

امام هادی علیه السّلام پاسخ دادند: «العقل، يعرف به الکاذب علی الله فیکذب»؛ میزان سنجش حقّ و باطل در روزگار ما عقل است. که به وسیله آن کسی که بر خداوند متعال دروغ ببندد شناخته شده و تکذیب می شود.

بعدا یحیی بن اکثم گفت: ابن سکیت را چه به مناظره کردن با ابو الحسن هادی؟! چرا که ابن سکیت عالم در فنّ شعر و لغت است، سپس خود کاغذی برداشت و در آن مسائلی را مطرح کرد، حضرت امام هادی علیه السّلام جواب آن مسائل را به ابن سکیت املا کرد از ظاهر عبارت برمی آید که یحیی بن اکثم این سؤالات را از ابن سکیت پرسیده و امام هادی علیه السّلام به یاری ابن سکیت که شیعه بوده است آمده است (۱).

در روایت دیگری آمده است که این سؤال ها را ابن اکثم برای موسی بن

محمد بن رضا، برادر امام هادی علیه السلام نوشته و فرستاده است. البته پرواضح است که بدون شک مقصود وی از این سؤال ها خود حضرت امام هادی علیه السلام بوده است، و به همین دلیل بوده که آن سؤال ها را به نزد برادرش حضرت امام هادی آورده و آن حضرت جواب آن ها را داده است، اکنون به متن روایت توجه کنید:

از موسی بن محمد بن رضا علیه السلام روایت شده است که گفت: یحیی بن اکثم را در دار الخلافه دیدم. وی از من درباره چند مسأله سؤال کرد. من به نزد برادرم علی بن محمد حضرت امام هادی علیهما السلام رفتم. بین من و برادرم صحبت هایی در رابطه با مواعظ صورت گرفت که مرا واداشت تا در اطاعت او در آیم [گویا تا آن زمان او به امامت برادر خود اعتقاد نداشته است!] سپس به او گفتم: خداوند مرا فدای تو کند. ابن اکثم نامه ای نوشته و در آن از مسائلی پرسیده است تا من رأی و نظرم را درباره آن ها بیان کنم، امام هادی علیه السلام خنده ای کرده و فرمودند: آن مسائل چیست؟

گفتم:

وی در نامه خود از من درباره کلام خداوند متعال: **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ**؛ کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آن که چشم خود را برهم زنی برایت می آورم (۱) سؤال کرده است که آیا پیامبر خدا حضرت سلیمان محتاج به علم آصف بن برخیا بوده است؟

همچنین درباره کلام خداوند متعال: **وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا**؛ و پدر و مادرش را به تخت برنشاند، و همه آنان [پیش او به سجده درافتادند (۲) سؤال کرده است که آیا یعقوب و پسرانش که پیغمبر بودند به یوسف سجده کردند؟

ص: ۲۱۰

۱- (۱). نمل/۴۰.

۲- (۲). یوسف/۱۰۰.

همچنین درباره قول خداوند متعال: فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسِئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ؛ و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند پرس (۱) سؤال کرده است که مخاطب این آیه کیست؟ اگر مخاطب این آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که بنابراین در آن حضرت شک راه پیدا کرده و اگر مخاطب این آیه کسی غیر از پیغمبر اکرم است، این آیه قرآن بر چه کسی غیر از او نازل شده است؟

همچنین درباره قول خداوند متعال: وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَفْلاَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ؛ و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، کلمات خدا پایان نپذیرد (۲) پرسیده است که: این دریاها کدام است و در کجا واقع شده است؟

همچنین در رابطه با قول خداوند متعال که می فرماید: وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلْمِذُ الْأَعْيُنُ؛ و در آنجا آنچه دل ها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید [هست] (۳) پرسیده است که اگر در بهشت آنچه را که نفس انسان اشتهای آن را دارد موجود می باشد، پس چگونه است که نفس آدم اشتهای خوردن گندم کرد و از آن خورد و به همسرش خوراند و بر این کار مجازات شد؟

همچنین درباره این کلام خداوند متعال که می فرماید: أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنثَاءً؛ یا آن ها را پسران [و دخترانی] توأم با یکدیگر می گرداند (۴) پرسیده است که:

چگونه خداوند مطابق متن این آیه بندگان خود را با افرادی از جنس مذکر ازدواج می دهد، اما قومی که این کار را انجام دادند عقاب کرده است؟

همچنین درباره قبول شهادت زن به تنهایی سؤال کرده است که چگونه با این آیه شریف قرآن که می فرماید: وَ أَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ؛ و دو تن [مرد]

ص: ۲۱۱

۱- (۱). یونس/۹۴.

۲- (۲). لقمان/۲۷.

۳- (۳). زخرف/۷۱.

۴- (۴). شوری/۵۰.

عادل را از میان خود گواه گیرید (۱) جور درمی آید؟

همچنین درباره خنثی و روایتی که از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وارد شده است که فرمود: «تعیین جنس خنثی در مسأله ارث از محل ادرار تشخیص داده می شود» سؤال کرده است که چه کسی به محل ادرار او نگاه کند؟ چرا که ممکن است آن خنثی زن از کار در آید و مردی به عورت او نگاه کرده باشد، و این یا شاید این خنثی مرد از آب درآمده و زنی به عورت او نگاه کرده باشد، و این هر دو وجه جایز نیست. شهادت خودش هم که درباره خودش قبول نمی شود. پس چگونه بفهمند مرد است یا زن و ارث مرد می برد یا ارث زن؟

همچنین سؤال کرد از مردی که به گله ای از گوسفند برخورد می کند و می بیند که چوپان با یکی از آن گوسفندان عمل شنیع انجام می دهد، و هنگامی که چوپان این شخص را می بیند گوسفند را رها می کند و آن گوسفند در بین گله گوسفندان داخل می شود. حال چگونه باید آن گوسفند را پیدا کرده، ذبح نموده و به آتش سوزاند؟ و آیا خوردن از گوسفندان آن گله جایز است یا نه؟

همچنین از نماز صبح پرسیده است که به چه دلیل در آن قرائت حمد و سوره با صدای بلند انجام می شود در حالی که نماز صبح جزو نمازهای روز به حساب می آید و فقط در نمازهای شب با صدای بلند باید قرائت کرد؟

همچنین درباره این مطلب که علی علیه السلام به ابن جرموز قاتل زبیر گفت: «قاتل فرزند صفیه زبیر را به آتش دوزخ بشارت ده» چرا خود در حالی که امام و پیشوای مسلمانان بود او را نکشت؟!

و مرا خیر ده از کار علی علیه السلام که چرا با اهل صفین جنگ کرد و دستور داد آن ها را چه در حال جنگ و چه در حال فرار و چه در حال مجروحیت بکشند، اما در جنگ جمل دستور داد تا فراریان و مجروحان را به حال خود واگذارند و

ص: ۲۱۲

دستور به کشتن آن ها نداد، همچنین گفت: هر کس داخل خانه خود شد در امان است و هر کس سلاح بر زمین گذاشت در امان است. چرا این کار را انجام داد؟ اگر حکم او در جمل صحیح بود، حکمش در صفین خطا بوده است.

و مرا خبر بده از کسی که به عمل شیعی لواط اقرار کند. آیا حدّ بر او جاری می شود یا این که حدّ از او برداشته می شود؟

امام هادی علیه السلام فرمودند: جواب نامه او را بنویس: به آن حضرت عرض کردم: چه بنویسم؟ آن حضرت فرمودند: بنویس:

به نام خداوند بخشنده مهربان. خداوند تو را به راه راست هدایت کند. نامه ات به دست من رسید و در آن نامه مرا آزمایش کرده بودی تا بتوانی بر من خرده بگیری و اگر در جواب آن در ماندم برای طعن در مقام من راهی پیدا کنی، و خداوند تو را مطابق نیتی که داشته ای جزا خواهد داد. ما سؤالات تو را کاملاً توضیح داده ایم. پس برای شنیدن جواب گوش فرا دار، فهم خود را رام آن ساز و به آن دل بده که حجت بر تو تمام شده است.

از کلام خداوند متعال پرسیده ای که می فرماید: کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: ... آری، مراد از آن کس که علم کتاب در نزد او بود «آصف بن برخیا» می باشد. البته حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام از معرفت آنچه را که آصف می دانست بی بهره نبوده است. بلکه او - که صلوات خداوند بر او باد - دوست داشت که امتش، - از جنّ و انس - را آگاه کند که:

آصف بن برخیا پس از او حجت خدا بر آنان خواهد بود. دانشی که در نزد آصف بود در واقع از دانش سلیمان بود که به دستور خداوند در نزد آصف قرار گرفته بود، و حضرت سلیمان علیه السلام این کار را به این دلیل انجام داد که در جانشینی آصف و امامتش اختلافی نباشد. کما این که در زمان زنده بودن داوود پیامبر صلی الله علیه و آله حکم الهی به سلیمان علیه السلام فهمانیده شد تا این که نبوت و جانشینی او نیز بعد از داوود روشن شده و حجت بر مردمان تمام گردد.

امّا سجده کردن یعقوب و پسرانش بر یوسف نشانه محبت آنان به یوسف علیه السلام و در واقع عبادت و اطاعت خدا بود. کما این که سجود ملائکه بر آدم، سجده بر آدم علیه السلام نبود، بلکه

اطاعت خدا و نشانه محبت آنان به آدم بوده است. پس سجده کردن یعقوب و پسرانش، که یوسف نیز با آن ها بود، برای شکرگزاری به درگاه خدا بود که پراکندگی آنان را جمع کرد. آیا نمی بینی که یوسف در همین وقت، در مقام شکر به درگاه خداوند می گوید: پروردگارا، تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب ها به من آموختی... (۱)

تا آخر آیه که مملو از اظهار بندگی به درگاه خداوند متعال است.

و امّا قول خداوند تعالی که می فرماید: و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند پرس. مخاطب در این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. اما آن حضرت هیچگاه در آنچه به او نازل شده شکی نداشته است. اما نادانان این چنین گفته اند که چگونه بود که خداوند پیامبری از جنس ملائکه بر ما نفرستاده است، چرا که میان ما و پیغمبر خدا فرقی در خوردن و آشامیدن و به بازار رفتن نیست؟! اینجا بود که خداوند متعال به پیامبرش وحی کرد که در حضور این نادانان از آن ها که کتاب می خوانند (اهل کتاب) پرس آیا خدا پیش از تو رسولی جز آن که غذا می خورده و در بازارها راه می رفته مبعوث کرده است؟ پس تو هم مثل آن هایی.

و این که خداوند متعال در عین حال که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکی نداشته، فرموده است: «اگر تو شکی داری»، برای مراعات انصاف در گفتار بوده است. چنانچه در آیه مباهله نیز این چنین گفته است: بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود [که به منزله جانمان هستند] را فراخوانیم؛ سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم (۲).

و اگر می گفت لعنت خدا بر شما باد، آنان به مباهله تن در نمی دادند و خداوند متعال می دانست که پیامبرش رسالت او را می رساند و از دروغگویان نیست. بدین ترتیب بود که پیغمبر هم خود می دانست که از راستگویان است. اما می خواست که در کلام و گفتار انصاف را رعایت کند.

ص: ۲۱۴

۱- (۱). سوره یوسف ۱۲/۱۰۲.

۲- (۲). عمران ۶۱.

و اما درباره این آیه شریف که می فرماید: (و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، کلمات خدا پایان نپذیرد)، بله. این چنین است. اگر همه درختان دنیا قلم شود و دریا را هفت دریای دیگر به یاری زمین همه چشمه بجوشد، همه به پایان می رسند پیش از آن که ثبت کلمات خدا به پایان رسند. و آن دریاها عبارتند از:

چشمه «کبریت»، چشمه «نمر»، چشمه «برهوت»، چشمه «طبریّه»، چشمه «گرم» «ماسبندان»، چشمه «گرم» «افریقیه» - که «زبان» ش خوانند - و چشمه «بحرون» و ماییم کلمات خدا که به پایان نرسیده، و فضایل ما به درک بشر نرسد.

اما در پاسخ سؤالت درباره بهشت باید گفت که در بهشت همه خوردنی ها، نوشیدنی ها و سرگرمی ها هست که دل بخواهد و دیده آن را خوش دارد، و خدا همه آن ها را برای حضرت آدم علیه السلام مباح کرده است. اما آن درختی که خداوند آدم و حوا را از خوردنش منع کرد درخت حسد بود که به آن ها سفارش کرد تا به هر کس از خلائق که خدا فضیلتی به او داده به دیده حسد ننگرند و آدم فراموش کرد و به دیده حسد نگریست و خداوند عزم استواری در وی نیافت.

اما قول خداوند متعال که می فرماید: یا آن ها را پسران [و دختران] توأم با یکدیگر می گرداند، به این معناست که برای انسان ها از اولاد ذکور و اناث جفت جفت به آن ها عطا می کند که چون با هم باشند به آن ها زوجان می گویند که هر یک جفت دیگری است، نه این که آن ها باهم ازدواج کنند و معاذ الله که مراد خداوند آن باشد که تو خود را بدان فریفته ای و می خواهی بدین وسیله برای ارتکاب گناه راهی پیدا کنی، که خداوند خود فرموده است: ... و هر کس اینها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و پیوسته در آن خوار می ماند (۱) البته در صورتی که توبه نکند.

و درباره شهادت یک زن که جایز است، درباره شهادت ماما و قابله است که اگر به شهادت او رضایت دادند، شهادتش نافذ و اگر رضایت ندادند با همراهی یک زن دیگر شهادت

ص: ۲۱۵

بدهد. زیرا که مرد امکان جانشینی ماما را ندارد، و اگر تنها باشد قول او به همراه قسم مورد قبول است.

اما کلام حضرت علی علیه السلام درباره خنثی این چنین است که خود آن حضرت فرموده است:

گروهی از مردان عادل هر کدام آئینه ای به دست گیرد و خنثی لخت پشت سر آن ها بایستد و آن ها در آن آئینه تصویر او را ببینند و برحسب آنچه می بینند حکم نمایند.

و در رابطه با مردی که به چوپان و عمل شنیع او با گوسفند برخورد کرده است، اگر توانست آن گوسفند را بشناسد آن را گرفته، سر می برد و به آتش می سوزاند. اما اگر نمی داند که آن گوسفند کدام است، باید آن گله گوسفند را دو نیم کرده و در میان آن ها قرعه بکشند. قرعه به هر کدام از دو نیمه گله افتاد نیمه دیگر نجات می یابند. سپس آن نیمه را دو نیم کرده و همچنان قرعه کشی می کنند تا این که دو گوسفند باقی بماند. سپس بین این دو گوسفند قرعه می کشند و قرعه به نام هر کدام از آن دو افتاد او را سر بریده و به آتش می سوزانند، و سایر گوسفندان نجات می یابند.

و در رابطه با نماز صبح، قرائت در آن با جهر و صدای بلند است. چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز صبح را در هنگام تاریکی هوا و قبل از روشن شدن آسمان می خواندند. پس قرائت در این نماز جزو قراءات شبانه است.

اما درباره کلام حضرت علی علیه السلام که فرمود قاتل فرزند صفیه را به آتش و جهنم بشارت بده، به خاطر کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. چرا که وی قاتل زبیر جزو کسانی بوده است که در روز نهروان بر امیر المؤمنین علیه السلام خروج کرد. امیر المؤمنین علیه السلام وی را در بصره نکشت، چرا که می دانست وی در فتنه نهروان کشته خواهد شد.

و درباره این که گفتی حضرت علی علیه السلام اهل صفین را چه در حال جنگ و چه در حال فرار و چه در حال جراحت کشت، اما در روز جمل هیچ فراری را تعقیب نکرد و هیچ مجروحی را نکشت و هر کس سلاحش را بر زمین گذاشت امانش داد و هر کس داخل خانه اش شد در امان بود، به این دلیل بود که اهل جمل پیشوایشان کشته شده و پشتیبانی نداشتند تا پس از فرار به

او پناه برده و دوباره برای جنگ آماده شوند. پس سلاح بر زمین گذاشتن، یا به خانه رفتن آن ها نشانه کناره گیری آنان از جنگ بوده است. آنان مخالفت را کنار گذاشته و قصد تفرقه نداشتند، و راضی بودند که شمشیر از آن ها برداشته شود. در چنین صورتی حکم آنان برداشتن شمشیر و خودداری از آزارشان بود. زیرا کمک برای ادامه جنگ نطلبیدند.

امّا سپاهیان صفین در هنگام فرار به سمت یک ستاد آماده و رهبر مقتدری برمی گشتند که اسلحه و زره و نیزه و شمشیر برایشان فراهم می کرد و پول فراوان به آن ها می داد، از آن ها پذیرایی می کرد و معاویه بیماران را عیادت کرده، شکستگی آن ها را مداوا نمود، مجروحان را درمان می کرد. به هر که پیاده بود مرکب سواری می داد و هر آن که را برهنه بود جامه می داد و آن ها را به جنگ و کشتار برمی گردانید، پس امیر المؤمنین علیه السلام با این دو دسته با یک حکم برخورد نکرد. چون خوب می دانست که حکم محارب با حکم انسان خداپرست چه تفاوتی دارد. آری، آن حضرت پیش از جنگ با آن ها اتمام حجت می نمود و حق و باطل را برایشان توضیح می داد، و هر که از حق رویگردان بود کشته می شد مگر این که از اعتقاد باطل خود دست بردارد و توبه کند.

و امّا درباره مردی که به لواط اعتراف کرده است، چون بر کار او بینه اقامه نشده و او به خودی خود اعتراف کرده است، پس در این صورت امام به حقّ که می تواند از طرف خدا مجرم را مجازات کند، می تواند از طرف خدا منت بر او نهد و گناه او را ببخشد. آیا کلام خداوند متعال را نشنیدی که می فرماید: این عطای ما است... حال بدان که ما به تمام سؤالات تو پاسخ داده ایم (۱).

این روایت به خوبی موقعیت علمی امام علیه السلام و دامنه هموردی او با دانشمندان زمان خود، خصوصاً دانشمندان درباری را که توان مقابله با چنین هموردی را نداشتند آشکار می سازد.

به همین دلیل بود که ابن اکثم چون جواب امام علیه السلام را قرائت کرد، به متوکل

ص: ۲۱۷

گفت: پس از این مسائل که از او پرسیدیم، خوش نمی داریم دیگر از او مسأله ای پرسیم. چرا که هیچ مسأله ای بر او وارد نمی شود مگر این که دانش او در اثر جوابی که وی به آن مسأله می دهد ظاهر شده و رافضیان بدین وسیله تقویت می گردند (۱).

۴. گسترش دامنه نفوذ در دستگاه حکومتی

نفوذی که امام هادی علیه السلام در دستگاه حاکم پیدا کرد، نفوذی معنوی بر همه مردان دستگاه حاکم بود، که در میان آن ها بسیار کسان پیدا می شدند که معتقد به ولایت اهل بیت علیهم السلام هم نبودند.

روش های امام علیه السلام در این عرصه بسیار متنوع و گسترده بوده است. البته دستگاه حاکم برای کنترل دقیق امام علیه السلام، از آن حضرت خواسته بود به صورت مستمر در دار الخلافه حضور داشته باشد، و از همین جا بود که شناخت شخصیت، منش، وقار و سنگینی آن حضرت برای کسانی که در دربار بودند امری طبیعی بود که خود دستگاه حکومت چنین فرصت مناسبی را برای آن حضرت ایجاد کرده و متوجه میزان تبعات و آثاری که این امر در جامعه اسلامی به طور کلی و درباریان به شکل خاص داشت نبودند.

امام هادی علیه السلام هرگاه که به دربار داخل شده، یا از آن خارج می شدند، از خود کرامات گوناگونی به جای می گذاشتند.

به این نمونه توجه کنید:

یکی از ندیمان متوکّل به او گفت: هیچ کس به اندازه ای که تو خودبه خود ضربه وارد می کنی به تو ضرر و زیان نمی رساند. چرا که تو درباره علی بن محمد اشتباه می کنی. اکنون در دربار تو کسی نمانده است مگر این که به

ص: ۲۱۸

خدمت او مشغول می باشد و به او هیچ زحمتی حتی کنار زدن پرده و باز کردن در را نمی دهند، و این مسأله ای است که اگر مردم این را بدانند می گویند: اگر متوکل استحقاق این مرد را برای خلافت نمی دانست با او چنین معامله ای نمی کرد. حدّ اقل بگذار هنگامی که وارد می شود خود پرده را کنار بزند و مانند دیگران راه برود تا کمی ناگواری به او برسد.

این گونه بود که دستور صادر شد تا دیگر کسی به آن حضرت خدمت نکرده و پرده را در برابر او بالا نزنند. متوکل هیچ کس را برای آوردن خبر این قضیه مناسب تر از همین ندیم نیافت. اما آن مرد نامه ای به متوکل نوشت که در آن آمده است: علی بن محمّد وارد دار الخلافه شد و طبق دستور کسی به او خدمت نکرده و هیچ کس پرده در برابر او برنداشت. اما ناگهان بادی وزید و پرده را بلند کرد و او داخل شد. متوکل گفت: قضیه را در هنگام خروج او از دار الخلافه بررسی کنید. آنگاه بود که همان شخص خبر داد که هنگام خروج آن حضرت باد در جهت مخالف وزیدن گرفت و دوباره پرده را از جلوی او بلند کرد تا او خارج شود، اینجا بود که متوکل گفت: خیر، ما خوش نمی داریم که باد برای او پرده را بلند کند. بگویید خدام پرده را از جلوی او بلند کنند (۱).

چنانکه می یابیم گذشته از بعضی فرماندهان و امیران، گروهی از کاتبان، حاجبان، جاسوسان و حتی زندانبانان به ولایت آن حضرت معتقد گشته و محبت خاصی نسبت به حضرت امام هادی علیه السلام داشتند، در قصه بیمار شدن متوکل و نذر کردن مادرش برای امام هادی علیه السلام دلالت آشکاری بر میزان نفوذ امام علیه السلام در این اقشار وجود دارد (۲). پس در همان زمان که متوکل برای دور کردن امام از شیعیان و دوستان آن حضرت برنامه ریزی می کرد، امام هادی علیه السلام

ص: ۲۱۹

۱- (۱). مسند امام هادی علیه السلام/ ۳۹.

۲- (۲). ر.ک مبحث بازرسی منزل امام در زمان حکومت متوکل.

نفوذ معنوی خود را در دربار او گسترش می داد، و گروه زیادی از کسانی که آن حضرت را نمی شناخته و به ولایت آن حضرت اعتقاد نداشتند به دست آن حضرت به ولایتش مستبصر شدند. حضرت امام هادی علیه السلام نیز از همین افراد در فعالیت ها و ارتباطات خود- که حکومت برای مراقبت و قطع آن ها و دور کردن امام علیه السلام از پایگاه های مردمی و قشر اجتماعی که فعالیت در آن مورد نظر آن حضرت بود برنامه ریزی کرده بود- استفاده می کردند.

حضرت امام هادی علیه السلام و تکمیل و ایمن سازی گروه شیعه

۱. امام هادی علیه السلام و قضیه نوه بزرگوارش حضرت مهدی علیه السلام

دانستیم که قضیه حضرت مهدی علیه السلام در زمان امام هادی علیه السلام از مسائل اساسی مسلمانان به صورت عام و شیعیان و پیروان اهل بیت به صورت خاص به حساب می آمده است، و سختی شرایطی که حضرت امام هادی علیه السلام را احاطه کرده بود، با نزدیک شدن به ایام ولادت امام مهدی علیه السلام و غیبت آن حضرت روز به روز بیشتر می شد.

ما ناچاریم که این قضیه را در دو محور اساسی مورد بحث قرار دهیم: اول در خصوص خود امام مهدی علیه السلام، و دوم آنچه را که در رابطه با پیروان و شیعیان آن حضرت می باشد.

اما در رابطه با محور اول، امام هادی علیه السلام مسئول ترتیب مقدمات لازم برای ولادت امام مهدی علیه السلام بود، به گونه ای که دشمنان که با کمال دقتی که اعمال می کردند و همه فعالیت های امام هادی و فرزندش امام حسن عسکری علیهما السلام را تحت نظر داشتند از آن مطلع نشوند.

روایات به کیفیت اقدام حضرت امام هادی علیه السلام برای پیدا کردن همسر شایسته ای برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اشاره دارند، به این نحو که آن حضرت به گونه ای عمل کرده است که بتواند نقش مطلوبی را در پنهان داشتن

ولادت فرزند منتظر آن امام بزرگوار امام حسن عسکری علیه السلام ایفا نماید (۱).

روایات بسیاری که از حضرت امام هادی علیه السلام درباره حضرت امام مهدی علیه السلام صادر شده است، بر این نکات تأکید دارد که مهدی منتظر نوه آن حضرت و فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، و آن حضرت به صورت مخفیانه به دنیا آمده و مردم درباره او خواهند گفت: هنوز متولد نشده است، و این که او دیده نخواهد شد و ذکر نام او با اسم مخصوص حلال نخواهد بود، و نکاتی از این دست. این روایات همچنین در بردارنده راهنمایی هایی بود که مشتمل بر راهنمایی هایی برای شیعیان برای ایجاد پوششی بود که با مأموریت خپیر غیب و پنهان بودن حضرت امام مهدی علیه السلام مناسبت داشته باشد.

حضرت امام هادی علیه السلام برای این که مسأله ارتباط شیعیان با امام در مرحله اولیة غیب که به «غیب صغری» معروف است تحقق یابد، اقدام به ارتباط دادن شیعیان به بعضی از وکیلان خود به صورتی خاص نمود و این عمل را به عنوان حلقه اتصال و جلب اعتماد شیعیان نسبت به آن وکیلان قرار داد که مأموریت وکالت حضرت امام هادی علیه السلام و پس از آن حضرت وکالت امام حسن عسکری، و پس از آن حضرت وکالت حضرت مهدی علیه السلام را بر عهده داشتند، و بدین ترتیب امام هادی علیه السلام زمینه سفارت اولین سفیران حضرت امام مهدی علیه السلام را بدون هیچگونه جلب توجهی آماده ساخت. چرا که با این کار، شیعیان به ارتباط با امام معصوم از طریق وکلا عادت کرده بودند.

اکنون به بعضی از روایات صادر شده از حضرت امام هادی علیه السلام درباره قضیه امام مهدی علیه السلام توجه کنید:

۱. شیخ کلینی از علی بن محمد از یکی از اصحاب ما شیعیان از ایوب بن

ص: ۲۲۲

۱- (۱). ر. ک. کمال الدین/ ۴۱۷، مسند الامام الهادی/ ۹۸-۱۰۴.

نوح از امام هادی علیه السلام حضرت ابو الحسن ثالث نقل می کند که فرمود:

«إذا رفع علمكم من بين أظهركم فتوقعوا الفرج من تحت أقدامكم»؛

هنگامی که علم و دانش شما از میان شما برداشته شود، منتظر فرجی نزدیک باشید که گویا از زیر پای شما به ناگهان سبز خواهد شد.

۲. صدوق روایت می کند که: علی بن احمد موسی دقاق و علی بن عبد الله وراق -رضی الله عنهما- گفته اند: محمد بن هارون صوفی از ابو تراب، عبد الله بن موسی رویانی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت می کنند که گفت: بر آقا و مولای خود علی بن محمد علیهما السلام داخل شدم. هنگامی که آن حضرت مرا دیدند به من فرمودند: ای ابو القاسم، خوش آمدی. تو به درستی ولی و دوستدار ما هستی. عبد العظیم گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا، من می خواهم هم اکنون دین خود را بر شما عرضه نمایم، و اگر مورد پسند و رضایت شما بود، تا هنگام مرگ بر همین اعتقادات دینی ثابت و پابرجا باشم.

امام هادی علیه السلام فرمودند: ای ابو القاسم شروع کن.

به خدمت آن حضرت عرضه داشتم که: من این گونه معتقدم که: خداوند تبارک و تعالی واحد است. هیچ چیز مانند او نیست و خداوند از دو حدّ ابطال و تشبیه خارج است، معتقدم که خداوند متعال نه جسم است و نه صورت، نه عرض و نه جوهر. بلکه او است به اجسام جسمیت بخشیده، و او است که همه صورت ها را به تصویر آورده و خالق همه اعراض و جواهر است. معتقدم که خداوند پروردگار، مالک، وضع کننده و از عدم به وجود آورنده همه اشیا است، همچنین معتقدم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده خدا و پایان بخش پیامبران است، هیچ پیامبری بعد از او تا روز قیامت نخواهد آمد و شریعت او پایان دهنده همه شریعت ها و تا روز قیامت پس از آن شریعتی نخواهد آمد.

همچنین معتقدم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است. پس او حسن، سپس حسین، سپس علی بن حسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، و پس از آن ای مولای من تو سرور و امام و خلیفه هستی.

امام هادی علیه السلام در اینجا فرمودند: و پس از من پسر من حسن امام و خلیفه است. و آیا می دانی که امام و خلیفه مردم پس از او چه کسی است؟

عبد العظیم گوید: به خدمت آن حضرت عرضه داشتم: این امر چگونه است ای سرور و مولای من؟

آن حضرت فرمودند:

به خاطر این که امام پس از او را کسی به صورت ظاهر نمی بیند و برای کسی ذکر نام او حلال نیست تا روزی که از پس پرده غیبت ظهور کند و زمین را پر از قسط و عدل نماید همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

عبد العظیم گوید: من به خدمت آن حضرت عرضه داشتم: به این مطلب اقرار کردم و ایمان آوردم، و من همچنین معتقدم که هر کس این امامان را دوست بدارد و ولایت آن ها را بپذیرد، ولی خدا خواهد بود، و هر کس با آن ها دشمنی بورزد دشمن خدا خواهد بود. اطاعت و پیروی از این افراد اطاعت و پیروی از خدا و معصیت و نافرمانی آن ها نافرمانی خداوند است.

همچنین معتقدم که معراج حق است، سؤال و جواب در قبر حق است، بهشت حق، جهنم حق و میزان اعمال حق است، و وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مِّنْ فِي الْقُبُورِ؛ و [هم] آن که رستاخیز آمدنی است [و] شکی در آن نیست، و در حقیقت، خداست که کسانی را که در گورهایند برمی انگیزد. همچنین معتقدم که: واجباتی که بعد از ولایت بر هر مسلمانی واجب می شود از این قرار است:

نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

حضرت امام هادی علیه السلام به من فرمودند: «یا أبا القاسم هذا و الله دین الله الذی ارتضاه لعباده فاثبت علیه، ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیاه الدنیا و [فی] الآخره»؛

ای ابو القاسم، به خدا سوگند که این همان دین خداست که برای بندگان خود پسندیده است. پس بر همین اعتقادات ثابت قدم باش که خداوند تو را در زندگی دنیا و آخرت به اعتقادات ثابت تثبیت نماید (۱).

۳. از صدوق روایت شده است که گفت: پدرم روایت کرده است که:

عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عمر کاتب از علی بن محمد صیمری، از علی بن مهزیار روایت می کند که گفت: نامه ای به حضرت ابو الحسن صاحب عسکر علیه السلام مراد امام هادی علیه السلام است نوشتم و درباره فرج، از آن حضرت سؤال کردم. آن حضرت در پاسخ من این گونه نوشتند که: هنگامی که امام شما از سرای ستمگران غایب شد، همواره در انتظار فرج باشید (۲).

۴. از صدوق روایت شده است که گفت: پدرم بر ما روایت کرد که: سعد بن عبد الله از ابراهیم بن مهزیار از برادرش علی بن مهزیار، از علی بن محمد بن زیاد روایت می کند که گفت: نامه ای به ابو الحسن صاحب عسکر علیه السلام امام هادی علیه السلام نوشته و از آن حضرت درباره فرج سؤال کردم، آن حضرت در پاسخ من این چنین نوشتند که: هنگامی که امام شما از سرای ستمگران غایب شود، در انتظار فرج باشید (۳).

۵. و باز از صدوق روایت شده است که گفت: پدرم -رضی الله عنه- ما را روایت کرده است که سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الله بن ابی غانم قزوینی از ابراهیم بن محمد بن فارس روایت کرده است که گفت: من [و نوح] او ایوب

ص: ۲۲۵

۱- (۱). کمال الدین / ۳۷۹.

۲- (۲). کمال الدین / ۳۸۰.

۳- (۳). کمال الدین / ۳۸۱.

بن نوح در راه مکه بودیم. در بین راه در منزلی به نام «زباله» فرود آمدیم و در آنجا به صحبت نشستیم، صحبت ما به مسأله امامت و غیبت کشیده شد و این امر بر ما دور از ذهن جلوه کرد. در این هنگام ایوب بن نوح گفت: من امسال نامه ای [به امام هادی علیه السلام] نوشتم و در آن از این مطلب نیز پرسیدم.

امام هادی علیه السلام در پاسخ من نوشتند: هنگامی که علم و دانش شما از میان شما رخت بر بندد منتظر فرجی نزدیک باشید که گویا از زیر پای شما به ناگهان سبز خواهد شد (۱).

۶. از ابو جعفر محمد بن احمد علوی از ابو هاشم جعفری روایت شده است که گفت: از حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

جانشین من پسر من حسن است، اما با جانشین جانشین من چگونه خواهی بود؟!

به آن حضرت عرضه داشتم: خداوند مرا فدای شما کند. برای چه؟

آن حضرت فرمودند: شما شخص و بدن او را نخواهید دید و جایز نیست تا اسم او را ذکر نمائید.

عرض کردم: پس چگونه ذکر می از او به میان آوریم؟ آن حضرت فرمودند:

«قولوا الحجّه من آل محمد صلّى الله عليه وآله؛ بگوئید حجّت از آل محمد صلّى الله عليه وآله (۲).

۷. از صقر بن ابی دلف روایت شده است که گفت: از علی بن محمد بن علی الرضا علیهما السلام شنیدم که می فرمود: «الإمام بعدی الحسن ابنی و بعد الحسن ابنه القائم الذی یملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً»؛

امام و پیشوای مردم پس از من پسر من حسن بوده و بعد از حسن پسر او، همان قائمی که زمین را پر از عدل و قسط می کند همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد (۳).

۸. علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن صدقه از علی بن عبد الغفار روایت کند که گفت: هنگامی که حضرت ابو جعفر ثانی امام جواد علیه السلام از دنیا

ص: ۲۲۶

۱- (۱). کمال الدین/ ۳۸۱.

۲- (۲). اثبات الوصیه/ ۲۰۸.

۳- (۳). کمال الدین/ ۳۸۳ ح ۱۰ و به نقل از آن در اعلام الوری/ ۲/ ۲۴۷.

رفت، شیعیان به حضرت ابو الحسن صاحب عسکر امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتند و از آن حضرت در رابطه با امر امامت از آن حضرت سؤال کردند. آن حضرت در پاسخ آنان نوشتند:

تا من زنده ام امر امامت با من است، و بعد از وفات من جانشینم به سوی شما خواهد آمد. اما چگونه خواهد بود حال شما زمانی که جانشین پسر من بر شما آید؟!!

۹. اسحاق بن محمد بن ایوب روایت کند که: از حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر کسی است که مردم درباره او می گویند: او هنوز به دنیا نیامده است (۱).

و اما محور دوم آماده کردن روحی شیعیان و به دست آوردن استعداد واقعی آنان برای دوران غیبت حضرت امام مهدی علیه السلام می باشد.

حضرت امام هادی علیه السلام با برنامه ریزی خاصی شیعیان را به دور بودن از پیشوایان و ائمه و ارتباط داشتن با آنان از طریق و کیلان و نایبان عادت داده و از طریق آگاه کردن آنان از وضعیتی که در آینده برایشان پیش می آمد، از غافلگیر شدن آن ها در مقابل شرایط جدیدی که تاکنون سابقه نداشته است جلوگیری نموده، بدین وسیله این آمادگی را در آنان ایجاد کرد، و آن را از عالم قوه به فعلیت رساند.

امام هادی علیه السلام برای مطرح کردن امامت فرزندش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روش خاصی مناسب با مأموریت آینده آن حضرت در حفاظت از حجت و ولی خدا که در شرایطی بسیار سخت به دنیا می آمد در پیش گرفت، تا این که پیروان خود را به انقیاد از امام بعدی امام عسکری علیه السلام و پذیرش سخنان او در درباره ولادت، غیبت و تحقق ارتباط با آن حضرت از ناحیه سفیری که شیعیان او را می شناخته و به او اطمینان داشتند وادارد.

ص: ۲۲۷

۱- (۱). اعلام الوری/ ۲/ ۲۴۷ حدیث پایانی و حدیث ماقبل آن.

به همین دلیل بود که امام هادی علیه السّلام در چگونگی مطرح کردن امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام و زمان مطرح کردن و کیفیت شاهد گرفتن بزرگان بر این مسأله مهارت بسیار زیادی به خرج داد.

از همین مطلب برمی آید که روئے حضرت امام هادی علیه السّلام حتی در رابطه با امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام مبنی بر مخفی کاری تبلیغاتی بوده است. چراکه گاه به صراحت، امامت غیر او را نفی می نموده و گاه با کنایه از امامت او سخن گفته و گاه او را با بعضی از صفات توصیف می کرده است که از آن در نظر اوّل چنین برمی آمده که آن حضرت اراده امامت کس دیگری را دارند. اما در نهایت این مسأله به امام حسن عسکری علیه السّلام برگشت می نمود. کما این که از امام هادی علیه السّلام وارد شده است که امر امامت و پیشوایی پس از من به بزرگترین پسر من می رسد. چراکه در اوّلین نظر می بینیم پسر بزرگ آن حضرت شخصی به نام محمد است که کنیه او ابو جعفر می باشد. اما بعد با دقت بیشتر معلوم می شود که ابو جعفر در زمان حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفته و بنابراین بزرگترین پسر همان امام حسن عسکری علیه السّلام می باشد.

اینک تعدادی از این روایات که می توان آن ها را به حسب تاریخ آن ها دسته بندی کرد به نظر خوانندگان محترم می رسانیم. دسته ای از این روایات قبل از وفات ابو جعفر پسر بزرگ امام هادی علیه السّلام از آن حضرت صادر شده است. دسته ای دیگر از این روایات در حین وفات ابو جعفر و دسته ای دیگر بعد از وفات ابو جعفر و دسته دیگر کمی قبل از شهادت امام هادی علیه السّلام از آن حضرت صادر شده است، و اگر ما به زمان صدور این روایات توجه کنیم کافی است که بتوانیم برنامه ریزی امام هادی علیه السّلام را کاملاً درک نمائیم. برنامه ای که با واضح و درخشان کردن حقّ برای اهل آن- که به این حقیقت دست یافته بودند که هیچگاه زمین از حجت خالی نمی شود، حال آن حجت یا ظاهر و

مشهور است و یا ترسان و پوشیده- گروه شیعیان و پیروان صالح آن حضرت را از هر گونه ابهام، تشکیک، خلأ عقیدتی و یا فروپاشی در امان نگاه می داشت. حال به بعضی از این روایات توجه نمائید:

۱. از علی بن عمرو عطار روایت شده است که گفت: بر حضرت ابو الحسن عسکری امام هادی علیه السلام داخل شدم و این در حالی بود که فرزند بزرگ آن حضرت ابو جعفر هنوز در قید حیات بود، و من گمان می کردم که امام پس از آن حضرت این پسر است. به همین خاطر به آن حضرت عرض کردم:

خداوند مرا قربانت کند. کدام یک از پسرانت را برای امامت مخصوص نمایم؟ آن حضرت فرمودند: تا دستور من به شما نرسیده است هیچ کس را برای این امر اختصاص ندهید.

عطار گوید: بعدها نامه ای به آن حضرت نوشته و در آن نامه پرسیدم: امر امامت پس از شما به چه کسی می رسد؟ آن حضرت پاسخ دادند: به بزرگترین پسر من» (۱).

و روشن است که اشاره امام علیه السلام در این نامه به فرزندش ابو جعفر نبوده است. چرا که آن حضرت می دانسته است که قبل از او این فرزند، دارفانی را وداع گفته و بدین ترتیب فرزند بزرگ آن حضرت حضرت ابا محمد عسکری علیه السلام خواهد بود که تنها اوست که از میان برادرانش برای این کار شایستگی لازم را دارد.

۲. از علی بن عمر نوفلی روایت شده است که گفت: در نزد حضرت امام هادی علیه السلام در حیات خانه اش بودم. ناگاه فرزندش محمد از کنار او گذشت. من به آن حضرت عرض کردم: خداوند مرا فدایت کند. آیا این امام ما بعد از شماست؟ آن حضرت پاسخ دادند: نه. امام شما بعد از من حسن است (۲).

ص: ۲۲۹

۱- (۱). اصول کافی ۱/۳۲۶ ح ۷.

۲- (۲). اصول کافی ۱/۳۲۵ ح ۲.

۳. از اسحاق بن محمد از محمد بن یحیی رثاب روایت شده است که گفت: ابو بکر فهفکی مرا روایت کرده و گفته است که: نامه ای به حضرت امام هادی علیه السلام نوشتم و درباره چندین مسأله از آن حضرت سؤال کردم. هنگامی که نامه فرستاده شد، با خود گفتم: حال که پسر بزرگ آن حضرت محمد از دنیا رفته است، کاش در نامه ای که نوشتم، در رابطه با جانشین آن حضرت نیز می پرسیدم.

حضرت امام هادی علیه السلام در نامه ای که در جواب سؤالات من نوشتند این گونه آوردند:

می خواستی از من در رابطه با جانشین سؤال کنی. پسر من ابو محمد، در میان آل محمد صلی الله علیه و آله صحیح ترین غریزه را برای این کار داشته و پس از من از نظر عقیده مورد اطمینانترین افراد است. وی بزرگترین فرزندان من است که دستاویزهای امامت به او پایان می یابد و احکام امامت به او منتهی می گردد. پس هر سؤالی که از این پس داشتی از او سؤال کن. چرا که در نزد او علم آنچه را که به آن احتیاج پیدا کند موجود است. و الحمد لله (۱).

۴. از علان کلابی از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری روایت شده است که گفت: شاهویه بن عبد الله جلاب گوید: من روایات زیادی که دلالت بر امامت و جانشینی محمد فرزند حضرت امام هادی علیه السلام داشت از آن حضرت روایت کرده بودم. اما هنگامی که محمد از دنیا رفت متحیر ماندم و می ترسیدم که در این باره نامه ای به امام هادی علیه السلام بنویسم.

بنابراین نامه ای برای آن حضرت نوشته و از آن حضرت التماس دعا کردم. هنگامی که جواب آن حضرت به من رسید دیدم که در آن نامه حضرت به من دعا کرده بودند و در پایان نامه نوشته بودند:

می خواستی درباره جانشین از من سؤال کنی، و برای این مطلب نگران بودی. نگران

ص: ۲۳۰

نباش. چرا که خداوند عزّ و جلّ بر آن نیست که گروهی را پس از آن که هدایتشان نمود بیراه بگذارد، مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند برای آنان بیان کرده باشد. امام تو بعد از من پسر من ابو محمد می باشد که در نزد او دانش آنچه را که شما به آن محتاج می شوید موجود است، و خداوند آن کس را که بخواهد مقدّم داشته و آن که را که بخواهد مؤخر می دارد. من برای تو مطلبی را نوشتم که در آن برای هر کس که بیدار بوده و دارای عقل باشد روشنی و توضیح آشکار است» ۱.

۵. احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - روایت کرده که صقر بن ابی دلف گفت: از علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«ان الإمام بعدی الحسن ابنی، و بعد الحسن ابنه القائم الذی یملاً الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً»؛ امام پس از من فرزندانم حسن می باشد، و پس از حسن فرزند او قائمی است که زمین را پر از عدل و قسط می کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد ۲.

۶. از علی بن محمد از محمد بن احمد نهدی از یحیی بن یسار قنبری روایت شده است که گفت: حضرت امام هادی علیه السلام چهار ماه قبل از رحلت و وفات خود حضرت امام حسن عسکری را به وصایت خود برگزیده، من و گروهی از موالی را بر این وصیت شاهد گرفت ۳.

۲. ایمنی بخشیدن به شیعه و آماده کردن آنان برای مرحله غیبت

اشاره

امام هادی علیه السلام در همه عرصه هایی که برای گروه شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام - که به زودی نعمت ارتباط مستقیم با امام معصوم علیه السلام را از دست

می دادند-مهم و حیاتی بود به مقوله استوار ساختن و تکمیل ساختار شخصیتی آنان می پرداختند. چراکه لازم بود تا ساختار این گروه آن چنان تکامل یابد که بتوانند با روایات و میراث علمی که در اختیار دارند امور دین و دنیایشان را اداره نمایند، و دانشمندانی که عالمان دینی هستند نیز بتوانند مأموریت رهبری اجتماعی، فکری و دینی آن ها را به دست گرفته و در مسیر تکاملی این گروه به سمت هدف های رسالی که برای آن در نظر گرفته شده است، از مصالح و شئون این گروه پاسداری نمایند.

ما این ایمن سازی را در عرصه های ذیل خلاصه کرده ایم:

الف- ایمن سازی عقیدتی.

ب- ایمن سازی علمی.

ج- ایمن سازی تربیتی.

د- ایمن سازی امنیتی.

ه- ایمن سازی اقتصادی.

ایمن سازی عقیدتی

اشاره

ایمن سازی عقیدتی که حضرت امام هادی علیه السلام به انجام آن مبادرت فرمودند در توضیح، شرح و عمق بخشیدن به مفاهیم عقیدتی به شکل خاص و مفاهیم دینی به شکل عام نمود پیدا می کند. همچنان که این ایمن سازی در قالب دفع شبهات و تحریفات فکری که مکاتب فکری آن روزگار در جامعه برمی انگیزتند نیز آشکار می گردد.

روایاتی هم که در رابطه با مسائلی همچون رؤیت [خداوند]، جبر و اختیار و تفویض، ردّ بر شبهاتی که درباره آیات قرآن کریم به وجود می آمده است و... از آن حضرت وارد شده است، نشان از این حقیقت دارد که حضرت

امام هادی علیه السلام به شدت در پی ایمن سازی عقیدتی در جامعه اسلامی به صورت کلی و جامعه شیعی به صورت خاص بوده است.

حضرت امام هادی علیه السلام تنها به رد کردن کلی شبهات در جامعه اکتفا نمی نمودند، بلکه حتی به موارد خاصی که سؤالات و شبهات اعتقادی برای افرادی از شیعیان آن حضرت پیش می آمد و حتی شبهات کسانی که از پیروان آن حضرت نبوده، اما آن حضرت قابلیت سر فرود آوردن در برابر حق را از سیمای آن ها مشاهده می نمود-مانند بعضی از واقفانی که به فضل راهنمایی های امام هادی علیه السلام هدایت شدند- نیز توجه کرده و پاسخ های لازم را برای آنان بیان می فرمودند.

علی بن مهزیار گوید: من به منطقه عسکر همان منطقه ای که حضرت امام هادی علیه السلام در آن محصور بودند وارد شدم. در حالی که در مسأله امامت شک داشتم و نمی دانستم واقعا امام من کیست. خلیفه را دیدم که در یک روز بهاری اما صاف و آفتابی برای شکار خارج شده است و مردم لباس های تابستانه پوشیده اند. اما حضرت امام هادی علیه السلام را دیدم که لباس زمستانی پوشیده و باران گیری بر روی اسب خود گذاشته و دم اسب را گره زده است این کاری بود که در هنگام باران انجام می دادند. مردم از کار او تعجب کرده و می گفتند:

آیا نمی بینید که این شخص مدنی اهل مدینه با خود چه کرده است؟! من در دل گفتم: اگر او امام بود چنین کاری انجام نمی داد.

هنگامی که مردم به بیابان رسیدند، طولی نکشید که ابر بزرگی در آسمان ظاهر شد و شروع به باریدن کرد. هیچ کس باقی نماند مگر این که از آب باران خیس شد. من در دل گفتم شاید که امام همین شخص باشد، سپس در دل گفتم حال درباره مسأله جنبی که در لباس خود عرق کند از او سؤال خواهم کرد. اگر او چون به نزدیک من رسید صورت خود را به من نمایاند، معلوم می شود که او

امام است.

هنگامی که آن حضرت به نزدیکی من رسید چهره بر من گشود و گفت:

اگر جنب در لباس خود عرق کند و جنابت او از حرام باشد، نماز خواندن در آن لباس جایز نیست. اما اگر جنابت او از حلال باشد به نماز خواندن در آن لباس اشکالی نیست. بعد از این مسأله، دیگر در دل من شک و شبهه ای در امامت او باقی نماند (۱).

هبه الله بن ابی منصور موصلی روایت می کند که در منطقه ربیعہ کاتبی نصرانی از اهل کفرتوثا به نام یوسف بن یعقوب بوده و میان او و پدر من دوستی بود. هبه الله گوید روزی ابو منصور به نزد ما آمد و بر پدر من وارد شد.

پدرم به او گفت: چه چیزی باعث شده که در این وقت به نزد من بیایی؟ نصرانی پاسخ داد: متوکل مرا به دربار خود احضار کرد، و من نمی دانم سبب احضار او چیست. فقط از ترس جان خود و برای سلامتی خودم صد دینار نذر کرده و جان خود را از خدا به صد دینار خریدم. حال این مبلغ را آورده ام تا آن را به علی بن محمد بن رضا علیهما السلام بدهم. پدرم به او گفت: خدا تو را در این کار توفیق دهد.

هبه الله گوید: آن مرد نصرانی از نزد ما خارج شد و به دربار متوکل رفت و چند روزی نگذشت که خوشحال و شادمان به نزد ما بازگشت. پدرم به او گفت: جریان را برای ما تعریف کن، نصرانی گفت: من به سامرا رفتم و تا آن روز به این شهر داخل نشده بودم. در کاروانسرای فرود آمدم و با خود گفتم:

چقدر دوست می دارم که این صد دینار را قبل از رفتن به دربار متوکل و پیش از آن که کسی از آمدن من مطلع شود به ابن الرضا علیه السلام برسانم. نصرانی می گوید:

مطلع شدم که متوکل آن حضرت را از سوار شدن و بیرون آمدن منع کرده و آن

ص: ۲۳۴

حضرت همواره در خانه است. با خود گفتم چکار کنم؟ این چه صورتی دارد که مردی نصرانی بیاید و آدرس منزل ابن الرضا را بپرسد؟ من در امان نبودم که با این کار خطر بزرگتری مرا تهدید کند.

من بسیار فکر کردم، به قلبم افتاد که سوار دراز گوش خود شوم و در شهر بی هدف بگردم و آن حیوان را از رفتن به هرجا که خواست منع نکنم. شاید بدون این که از کسی پرسیده باشم منزل او را پیدا کنم، نصرانی گوید آن دینارها را در کاغذی ریخته و آن را در آستین خود نهاده و سوار دراز گوش شدم.

حیوان شروع به طی نمودن خیابان ها و بازارها نموده و هرجا که می خواست می رفت تا این که در نزدیک درب خانه ای ایستاد. سعی کردم حیوان را به حرکت درآورم، اما آن حیوان قدم از قدم برنداشت. به غلام خود گفتم برو از غلامی که بر در آن خانه ایستاده، بپرس این خانه از آن کیست؟ غلام به او گفت: این خانه ابن الرضا است! گفتم: الله اکبر. به خدا سوگند که این دلیلی قانع کننده و آشکار است.

نصرانی ادامه داد: ناگاه دیدم خادمی سیاه پوست از آن خانه خارج شد و به من گفت: آیا تو یوسف بن یعقوب هستی؟ گفتم: آری. خادم به من گفت: فرود بیا، من فرود آمدم و آن خادم مرا در دهلیز خانه نشانده و خود داخل خانه شد، در دل گفتم این دلیل دیگری است بر حقیقت این مرد. چرا که این غلام اسم مرا از کجا می دانست، در حالی که در این شهر که تاکنون به آن داخل نشده ام کسی مرا نمی شناسد.

نصرانی گوید: خادم آمد و گفت: آن صد دیناری که در کاغذ پیچیده و در آستین گذاشته ای بده! من پول را به او دادم و گفتم: این دلیل سوم. سپس به سمت من بازگشت و گفت: داخل شو. من داخل شدم و دیدم آن حضرت به تنهایی در اتاق نشسته است، و به من فرمود: ای یوسف، هنوز برای تو وقت آن

نرسیده است؟ یعنی وقت آن نشده که اسلام بیاوری؟ گفتم: ای مولای من، به اندازه کافی دلیل و برهان برای من ظاهر شده است.

آن حضرت فرمودند: هیئات، تو مسلمان نمی شوی. اما به زودی فلان پسر تو مسلمان می شود و او از شیعیان ماست، ای یوسف گروهی هستند که گمان می دارند ولایت ما برای امثال تو نفعی ندارد. به خدا سوگند که آن ها دروغ می گویند. ولایت ما حتی برای امثال تو هم نافع و سودمند است. برو به سوی آن کاری که برای آن آمده ای، که آنچه را برایت خوشایند است خواهی دید. نصرانی گوید: به دربار متوکل رفتم و هرچه می خواستم گفتم و باز گشتم.

هبه الله گوید: پس از مرگ این مرد نصرانی فرزندش را دیدم و به خدا سوگند که او مسلمان و شیعه شده بود وی به من خبر داد که پدرش بر دین مسیحیت از دنیا رفته و وی بعد از مرگ پدر اسلام آورده است، وی همواره می گفت: من بشارت مولای خود علیه السلام هستم (۱).

ابو القاسم بغدادی از زراره روایت کند که گفت: متوکل می خواست در روز سلام، علی بن محمد بن رضا علیهما السلام را پیاده در رکاب خود بیاورد. وزیر او به وی گفت: این کار موجب سرشکستگی و بدنامی تو خواهد شد. این کار را انجام نده. متوکل گفت: حتما باید این کار انجام شود. وزیر گفت: اگر حتما می خواهی این کار را انجام دهی، این گونه کن که همه فرماندهان و اشراف هم به همراه او پیاده شوند، تا مردم گمان نکنند که منظور تو پیاده کردن او بوده است. متوکل همین کار را کرد و امام هادی علیه السلام در رکاب او پیاده راه می پیمود.

در آن زمان این کار در فصل تابستان انجام گرفت. هنگامی که آن حضرت به دهلیز خانه اش رسید عرق از سروروی آن حضرت می ریخت. زراره گوید:

آن حضرت را ملاقات کردم و او را در دهلیز نشاندم و صورت او را با دستمالی

ص: ۲۳۶

خشک نمودم، و به آن حضرت عرضه داشتم: پسرعموی تو می خواست با این کار تو را فقط آزار بدهد. در دل از او ناراحت نباش.

آن حضرت فرمودند: بس کن. سپس این آیه قرآن را تلاوت نمود: **تَمَتُّوْا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ ذٰلِكَ وَعِيْدٌ غَيْرُ مَكْدُوْبٍ**؛ سه روز در خانه هایتان برخوردار شوید. این وعده ای بی دروغ است.

زراره گوید: من معلّمی داشتم که تظاهر به تشیع می کرد و من بسیار با او مزاح می کرده و به او رافضی خطاب می کردم. چون آن روز به منزل خود رفتم، در وقت عشا به او گفتم: رافضی، بیا تا چیزی را که امروز از امام شما شنیدم برای تو باز گویم، معلّم به من گفت: چه شنیده ای؟ من او را از آنچه امام هادی علیه السّلام گفته بود آگاه کردم، وی به من گفت: می خواهم چیزی به تو بگویم و از تو می خواهم که نصیحت مرا بپذیری. به او گفتم: بگو، گفت: اگر علی بن محمّد چنین حرفی زده باشد جانب احتیاط را رعایت کن و هر آنچه [در دربار متوکل] داری جمع کن. چرا که متوکل سه روز دیگر یا می میرد و یا کشته می شود. من بر او خشم گرفتم، وی را دشنام داده و از نزد خود بیرون کردم و او نیز رفت.

هنگامی که با خود خلوت کردم فکری کردم و با خود گفتم: حال اگر من جانب احتیاط را رعایت کنم ضرری به من نمی رسد. اگر این مطلب پیش آمد که احتیاط به نفع من است و اگر هم پیش نیامد ضرری نخواهم کرد. پس سوار شده، به دربار متوکل رفتم و هر چه مال و اموال در آنجا داشتم از آنجا خارج نمودم. سایر اموالی هم که در خانه داشتم، در خانه اقوام خود که به آن ها اطمینان داشتم تقسیم کردم و در خانه خود جز حصیری که بر آن بنشینم باقی نگذاشتم.

هنگامی که شب چهارم شد متوکل به قتل رسید و جان و مال من در امان

مانند. این گونه بود که من شیعه شده، به نزد امام هادی علیه السّلام رفته و در خدمت او درآمدم، و از آن حضرت خواستم تا برای من دعا کند و من نیز حقّ ولایتش را به جا آوردم (۱).

صاحب کتاب الثّاقب، ابن حمزه طوسی، با سند خود از سعید بن سهل بصری ملقب به ملاح نقل می کند که گفت: در مجلس ولیمه یکی از اهالی سامرا جمع شدیم و امام هادی علیه السّلام نیز در جمع ما بود. یکی از حاضران شروع کرد به بازی و شوخی و برای آن حضرت احترامی قائل نشد، امام هادی علیه السّلام به جعفر [احتمال دارد که این جعفر پسر آن حضرت که معروف به کذاب شده است باشد] نموده و فرمودند: این مرد از این غذا نخواهد خورد که خبر ناگواری از خانواده اش به وی می رسد و شادمانی او را بدل به ناراحتی می کند، سفره را آوردند. جعفر گفت: بعد از این دیگر خبری نخواهد شد و سخن او باطل می شود. اما به خدا سوگند که آن مرد دست خود را شسته و به سمت غذا دراز کرده بود که غلام او از در داخل شد و درحالی که گریه می کرد به او گفت:

مادرت را دریاب که از بالای خانه به پایین افتاده و در حال مرگ است. جعفر گوید: من گفتم: به خدا سوگند که بعد از این دیگر در کار او شک نمی کنم و درباره او به یقین رسیدم (۲).

موضع گیری آن حضرت در برابر غالیان و فرقه های منحرف

موضع گیری قاطع حضرت امام هادی علیه السّلام در برابر غالیان گامی از گام های آن حضرت در جهت ایمن سازی عقیدتی شیعیان و دور کردن آن ها از عوامل

ص: ۲۳۸

۱- (۱). بحار الانوار ۱۴۷/۵۰.

۲- (۲). الثّاقب/۲۱۴.

انحراف و گمراهی عقیدتی بود که سرانجام به کفر یا شرک به خداوند متعال منجر می شد.

فَعَالِيَتِ مُسْتَمِرَّ آن حضرت همواره در کمین بود تا باطن و حقیقت این خطّ انحرافی را آشکار نماید. چنانکه آن حضرت در رسوا کردن عناصر این انحراف نیز فعالیت چشمگیر داشت.

روایاتی که در دست ما است، به این معنا اشاره دارد که کسانی که در زمان امام هادی علیه السّلام به غلو معروف بودند اینها هستند: احمد بن هلال عبرطائی بغدادی، حسین بن عبید الله قمی که مردم قم به اّتهم غلو او را از شهر بیرون کردند، محمّد بن ارومه، علی بن حسکه قمی، قاسم یقطینی، فهری، حسن بن محمّد بن بابای قمی و فارس بن حاتم قزوینی.

امام هادی علیه السّلام کیفیت برخورد شیعیان خود را با این افراد این گونه بیان داشتند:

از احمد بن محمّد بن عیسی روایت شده است که گفت: نامه ای به امام هادی علیه السّلام نوشتم و در آن، درباره کسانیکه سخنانی گفته، احادیثی را به امام هادی و پدران بزرگوارش نسبت می دادند که موجب اشمئزاز دل ها می گردید... و همچنین سؤالاتی درباره واجبات، سنن و گناهان که آن ها آن را تأویل می کردند سؤال کردم و در آن آوردم که امیدوارم این مطلب را برای ما بیان نموده و بر ما موالیان منت نهاده، آنچه را که باعث سلامت و نجات ما از چنین گفتارهایی که شیعیان را به سمت هلاکت و تباهی می برد می شود بیان فرمایید. همچنین نوشتم: کسانی که ادّعی این امور را دارند، این ادّعا را نیز دارند که از زمره اولیا بوده، مردم را به اطاعت خود فرامی خوانند. از جمله آنان

شخصی به نام علی بن حسکه و قاسم یقطینی است. درباره قبول حرف های آن ها چه می فرمایید؟

امام هادی علیه السلام در پاسخ نوشتند: دین ما این گونه نیست. از این مسائل کناره گیری کن (۱).

پدیده زیارت و نقش آن در ایمن سازی عقیدتی

پدیده اهتمام ویژه ائمه اطهار علیهم السلام به تعلیم زیارت همه اهل بیت به صورت جمعی یا زیارت های هر کدام از ائمه علیهم السلام به اصحاب خود مانند زیارتی که به زیارت جامعه کبیره معروف است، یا زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، خود گام مهمی در عرصه عمق بخشیدن به بیداری شیعیان و رسوخ ولایت در دل و جان آنان و پیوستگی آنان با اهل بیت رسالت علیهم السلام بود. و در این بیداری عمیق و پیوستگی عاطفی، آشکارا، ایمن سازی عقیدتی مهمی وجود داشت که ویژگی روش حضرت امام هادی علیه السلام می باشد.

هنگامی که به مفاهیمی که در این زیارت ها وارد شده است دقت می کنیم به وضوح خط ایمن سازی عقیدتی را در آن مشاهده می کنیم.

برای این که بیشتر با این مفاهیم آشنا شویم به جاست که کمی در این دو زیارت که از حضرت امام هادی علیه السلام روایت شده است دقت بیشتری کنیم:

اول: زیارت جامعه کبیره

از موسی بن عمران نخعی روایت شده است که گفت: به حضرت علی بن

ص: ۲۴۰

۱- (۱). رجال کشی/ ۵۱۷ ح ۹۹۴ و ۹۹۵.

محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام عرضه داشتیم: ای پسر رسول خدا مرا کلامی بلیغ بیاموز که در آن حد از کمال باشد که هر کدام از شما ائمه را بخواهم با آن زیارت کنم بتوانم.

امام هادی علیه السّلام در پاسخ او فرمودند:

«قل: السّلام علیکم یا اهل بیت النبوه، و موضع الرساله، و مختلف الملائکه، و مهبط الوحی، و معدن الرساله، و خزان العلم، و منتهی الحلم، و اصول الکرم، و قاده الامم، و اولیاء النعم، و عناصر الأبرار، و دعائم الأخیار، و ساسه العباد، و أركان البلاد، و أبواب الايمان، و امناء الرحمن، و سلاله النبین، و صفوه المرسلین، و عتره خیره رب العالمین، و رحمه الله و برکاته؛

بگو: سلام بر شما ای اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت، محلّ رفت و آمد فرشتگان، محلّ فرود آمدن وحی، معدن رسالت، خزانه داران علم، نهایت بردباری، ریشه های کرامت، پیشوایان امت ها، ولی نعمتان نعمت های مادی و معنوی، ارکان بزرگواری و نیکوکاری، عماد نیکویان عالم، و بزرگ و قائد بندگان، ستون های محکم شهرهای علم، درهای ایمان و امینان اسرار خدای رحمان، فرزندان پیامبر و برگزیده از رسولان و عترت خاتم پیامبران که برگزیده خدای جهان است، و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

این زیارت یکی از منابع مهم فکری و اسناد اهل بیت علیهم السّلام است که می توان از آن ویژگی های تفکر سالم را دریافت.

به همین دلیل ما به بعضی از مفاهیمی که در این فقره از این زیارت آمده است اشاره می کنیم:

۱. برگزیدگی اهل بیت علیهم السلام

در مقطع اول زیارت، امام علیه السلام این معانی بلند را آورده اند:

الف- خداوند متعال اهل بیت علیهم السلام را به کرامت خود مخصوص کرده و آنان را پایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و محل نزول وحی قرار داده است.

ب- این کار خداوند از صفات کمالیه ای ناشی شده است که اهل بیت علیهم السلام دارای آن بوده و به واسطه آن به قله ای رسیده بودند که در بلندای آن، میان علم و حلم و کرامت و رحمت جمع نموده بودند.

ج- اهل بیت علیهم السلام پایگاه رسالت خداوندی بوده اند. چرا که خداوند متعال آن ها را گذشته از رهبری مسلمانان، برای تصدی منصب رهبری والای بشریت انتخاب کرده بود.

۲. حرکت اهل بیت علیهم السلام

امام هادی علیه السلام در فرازی دیگر از این زیارت بلند می فرماید:

«السلام علی ائمه الهدی؛ و مصابیح الدجی، و أعلام التقی، و ذوی النهی، و اولی الحجی، و كهف الوری، و ورثه الانبیاء، و المثل الاعلی، و الدعوه الحسنی، و حجج الله علی اهل دنیا و الآخرة و الاولی و رحمه الله و برکاته»؛

سلام بر امامان و راهنمایان طریق هدایت، چراغ راه تاریکی های امت، پرچمداران علم و تقوا، خردمندان بزرگ و صاحبان عقل کامل، پناه خلق عالم، وارثان پیغمبران حق، مثل اعلاهی الهی، صاحب دعوت به بهترین کمال و نیکوترین اعمال و حجت های کامل الهی بر تمام اهل دنیا و آخرت و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

«السلام على محال معرفه الله، و مساكن برکه الله، و معادن حکمه الله، و حفظه سر الله، و حمله کتاب الله، و اوصیاء نبی الله، و ذریه رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و رحمه الله و برکاته»؛

سلام بر شما که دل هایتان محلّ معرفت خدا، مسکن برکت حقّ و معدن حکمت الهی است حافظان صلح خدایید و حاملان علم کتاب خدا، اوصیای پیامبر خدایید و اولاد رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله، و رحمت و برکات الهی بر شما باد.

«السلام على الدعاه إلى الله، و الأدلاء على مرضات الله، و المستقرین فی أمر الله، و التامین فی محبه الله و المخلصین فی توحید الله، و المظهرین لأمر الله و نهیه و عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون و رحمه الله و برکاته»؛

سلام بر شما که دعوت کنندگان به سوی خدا هستید، راهنمایان طریق رضایت و خشنودی حضرت احدیت، ثابت قدمان در اجرای فرمان خدا، کاملان در عشق و محبت خدا، صاحبان مقام اخلاص در توحید حضرت حقّ، آشکارکنندگان امر و نهی ایزد متعال، و شما یید بندگان گرامی و مقرب الهی که هرگز بر حکم او سبقت نگرفته و کاملاً مطابق فرمانش عمل می کنند، و درود و رحمت خدا و برکات الهی بر شما باد.

این عبارت بر نکات ذیل دلالت دارد:

الف- همواره در طول تاریخ بشریت دو خط وجود داشته است. خطّ هدایت و خطّ گمراهی، و هر کدام از این دو خط نیز پیشوایان و رهبرانی داشته است، پیشوایان اهل بیت علیهم السّلام پیشوایان هدایت اند و دیگر کسانی که از اهل بیت نیستند اما متصدی امر امامت می شوند، مخالف خطّ هدایت بوده و جزو ائمه ضلال یا پیشوایان گمراهی محسوب می گردند. به همین دلیل است که مطالب

و معارف را جز از پیشوایان از اهل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نباید گرفت و مسیر حرکت جز مسیر حرکت آنان نباید باشد.

ب- ائمه علیهم السّلام در واقع کسانی هستند که دارای عقل کامل بوده، پناهگاه مردم جهان و وارثان پیامبران بوده و آنان مثل اعلای انسانیت اند که دیگران باید به آن ها اقتدا کنند و صاحبان دعوت به بهترین کمال ها هستند که دیگران باید دنباله رو آنان باشند.

ج- حرکت اهل بیت علیهم السّلام حرکتی اسلامی و اصیل و ریشه دار بوده که به اعماق جان انسان ها زده و استقرار حرکت پیامبران الهی می باشد، و هر حرکتی که ادعا دارد در راه دین و یا اصلاح دنیا گام برمی دارد، اما پا جای پای ائمه اهل بیت علیهم السّلام نمی گذارد، منحرف است. اهل بیت علیهم السّلام هستند که محلّ معرفت خدا و مسکن برکت خدا می باشند. آنان معدن حکمت خداوند متعال، حافظان سرّ حضرت حقّ، حاملان علم کتاب او و اوصیای پیامبر او می باشند.

د- این دعوت کنندگان به سوی حقّ دارای چند ویژگی هستند که اصالت آن ها را در مسیر الهی شان روشن می کند:

۱. آنان دعوت کنندگان به سوی خدا و راهنمایان مردم به طریق رضایت و خشنودی حضرت احدیت اند.

۲. ویژگی دیگر آنان ثابت قدم بودن در راه اطاعت از اوامر خداوند متعال است.

۳. ویژگی دیگر آن ها محبت تام و تمام به خداوند متعال است.

۴. ویژگی دیگر آنان اخلاص ورزیدن در توحید خداوند متعال است.

۵. ویژگی دیگر این داعیان آشکار کردن شعائر الهی از قبیل امرونی خداوند متعال توسط آنان است.

۶. و آخرین ویژگی این است که آنان هیچگاه در کلام و گفتار و همچنین در عمل از امر خداوند متعال پیشی نمی گیرند.

۳. بنیان های فکری تشیع

در ادامه زیارت و فقره دیگری از فرازهای این زیارت بزرگ می توان به نقاطی دست یافت که روشن کننده بنیان های فکری است که دعوت اهل البیت علیهم السّلام بر آن استوار بوده و بر شیعیان واجب است که براساس آن حرکت کرده و به حدود آن ملتزم باشند. به این فراز از زیارت جامعه کبیره توجه کنید:

«السلام علی الأئمه الدعاه، و القاده الهداه، و الساده الولاه، و الذاده الحماه، و اهل الذکر، و أولى الأمر، و بقیه الله و خیرته، و حزبه و عیبه علمه، و حجته و صراطه، و نوره و برهانه و رحمه الله و برکاته»؛

سلام بر شما پیشوایان خلق که دعوت کنندگان به سوی حقّ، رهبران و راهنمایان بزرگ و والیان و حامیان دین خدایید. اهل ذکر بوده، فرمانداران از جانب خدا، آیات باقی، برگزیدگان خاصّ ربوبی، سپاه و نیروی الهی، مخزن علم ربّانی، حجّت های بالغه طریق روشن حضرت حقّ و نور و برهان او می باشید، و رحمت خدا و برکات خدا بر شما باد.

«اشهد ان لا إله إلا الله وحده لا شریک له كما شهد الله لنفسه و شهدت له ملائکته و أولوا العلم من خلقه لا إله إلا هو العزيز الحكيم و أشهد أن محمدا عبده المنتخب و رسوله المرتضى ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون»؛ گواهی می دهم که جز خدای یکتا خدایی نیست و او از شرک و شریک منزّه است،

چنانکه خدا به یکتایی خود شهادت داده و فرشتگان و دانشمندان عالم شهادت دادند که جز آن خدای یکتای مقتدر حکیم خدایی نیست، و نیز گواهی می دهد که محمد صلی الله علیه و آله بنده خاص برگزیده و رسول پسندیده او است که خداوند او را برای هدایت خلق و براساس دین و آیین ثابت حق فرستاده، تا دین پاکش را مسلط و غالب بر تمام ادیان گرداند هر چند مشرکان ناپاک را آیین توحید ناگوار باشد.

«و اشهد انکم الأئمه الراشدون المهدیون المعصومون المکرمون المقربون المتقون الصادقون المصطفون المطیعون لله القوامون بأمره العاملون بإرادته الفائزون بکرامته.

اصطفاکم بعلمه و ارتضاکم لغیبه و اختارکم لسره و اجتباکم بقدرته و اعزکم بهداه و خصکم ببرهانه و انتجبکم لنوره و أیدکم بروحه و رضیکم خلفاء فی ارضه و حججا علی بریته و انصارا لدینه و حفظه لسره و خزنه لعلمه و مستودعا لحکمته و تراجمه لوحیه و ارکانا لتوحیده و شهداء علی خلقه و اعلاما لعباده و منارا فی بلاده و ادلاء علی صراطه.

عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و أذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا؛

شهادت می دهد که شما، پیشوایان و امامان راهنما و راهدان و دارای عصمت بوده، در نزد خدا گرامی و مقرب هستید، اهل پرهیزگاری، راستی و حقیقت، برگزیدگان و فرمانبرداران مطیع خدا، نگهبانان فرمان او، کارکنان به اراده او و پیروزمند به کرامت و لطف او هستید. خداوند شما را به اعطای علم ازلی برای کشف عالم غیب خود برگزید و برای حفظ اسرار غیبی خویش انتخاب کرد و به توانائی و قدرت کامل مخصوص گردانید، خداوند متعال به هدایت خود عزتتان بخشید، به برهان و اشراق نور خود اختصاصتان داد، به روح کلی الهی مؤیدتان فرمود و شما را به خلافت

خداوند شما را حجت ها و یاوران دین حق، حافظان سر، گنج علم لدنی، محل ودایع حکمت، مفسران وحی و ارکان توحید خود مقرر فرمود. او شما را گواهان خلق و نمایندگان خود برای بنندگان و علامت روشن در شهرهای عالم و راهنمایان صراط مستقیم خود گردانید. خداوند متعال خاندان شما را معصوم از لغزش، ایمن از فتنه و پاک و منزّه از هر خلق ناشایسته گردانیده، رجس و ناپاکی را به کلی از شما زایل فرمود و شما را پاک و پاکیزه گردانید.

«فَعظَّمْتُمْ جَلَالَهُ وَ اكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَ مَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ وَ اَدْمَتُمْ ذِكْرَهُ وَ وَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ وَ اَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ وَ نَصَحْتُمْ لَهُ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَ دَعَوْتُمْ اِلَى سَبِيلِهِ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ بَدَلْتُمْ اَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ وَ صَبِرْتُمْ عَلَى الْاَذَى فِي جَنْبِهِ وَ اَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ اَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُمْ فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى اَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَ بَيْنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَ اَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَ نَشَرْتُمْ شَرَائِعَ اَحْكَامِهِ وَ سَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ وَ صَرْتُمْ فِي ذَلِكُمْ مِنْهُ اِلَى الرِّضَا وَ سَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ وَ صَدَقْتُمْ مِنْ رِسَالِهِ مِنْ مَضَى»؛

تا آن که شما شکوه و جلال خدا را به عظمت یاد کردید، شأن او را به کبریائی و لطف و کرمش را به مجد و بزرگی ستودید، ذکر خدا را بر دوام و عهد و میثاقش را برقرار داشتید، پیمان و طاعتش را محکم نمودید، در پنهان و آشکارا خلق را نصیحت کرده، آنان را با برهان، حکمت، پند و موعظه نیکو به راه حق دعوت کردید و در راه رضای او از جان خود گذشته، بر هر مصیبتی که از امت به شما رسید برای خدا صبر کردید. نماز را به پا داشته، زکات را ادا نموده، امر به معروف و نهی از منکر کرده، حق جهاد در راه دین خدا به جا آوردید، تا آن که دعوت دین را آشکار ساخته، فرایض و احکامش را بیان کرده، حدود را مقرر و شرایع و احکام و سنن آسمانی را

استوار گردانیدید، تا آنجا که در امر اقامهٔ دین، خدا را از خود خشنود ساخته، تسلیم قضا شده و هر حکمی از رسولان الهی در گذشته آمده بود همه را تصدیق کردید.

اصلی ترین عناصر فکری تشیع که از این متن استفاده می شود بدین قرار است:

۱. ایمان به این که جز خدای یکتا خدائی نیست و او از هر گونه شریک منزّه است.

۲. ایمان به این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بندهٔ خاص و برگزیده و رسول پسندیدهٔ خداوند است.

۳. امامان شیعه نیز پیشوایان و امامان راهنما و راهدان و دارای عصمت و کرامت هستند که ارزش آن ها از بزرگداشت خدا نسبت به آنان ناشی شده است.

همچنین در این فراز از زیارت به جنبه های عملی حرکت ائمهٔ اطهار نیز این چنین اشاره شده است:

۱. به بزرگی یاد کردن جلال خداوند متعال و به کبریائی یاد کردن شأن و مقام ذات اقدس حق و لطف و کرمش را به مجد و بزرگی ستودن.

۲. برقرار داشتن عهد و میثاق الهی و محکم نمودن پیمان طاعت آن ذات اقدس.

۳. نصیحت کردن مردم و خیرخواهی برای آنان در آشکار و پنهان برای رضای خدا.

۴. دعوت مردم به راه حق به وسیلهٔ برهان و حکمت و پند و موعظهٔ نیکو.

۵. ایثار دائم در راه خداوند به واسطهٔ گذشتن از جان و صبر کردن بر ناملایمات.

۶. برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و عمل کردن دائم به سایر عبادات و حدود دین مقدّس اسلام.

۷. حفظ شریعت اسلامی به جهت سالم ماندن از تحریف.

۸. تسلیم در برابر قضا و قدر الهی.

۹. تأکید بر وحدت راه پیامبران و تصدیق پیامبران گذشته.

۴. دوستان اهل بیت

امام علیه السّلام در فراز دیگری از این زیارت بلند این گونه بیان داشته اند که: مردم در اینجا به دو گروه تقسیم می شوند. گروهی که موالی و دوستدار اهل بیت علیهم السّلام بوده، در راه هدایت سیر می کنند، و گروه دیگری که موالی دشمنان اهل بیت بوده، در طریق گمراهی راه می پیمایند. آن حضرت فرموده اند:

«فالراغب عنکم مارق و اللازم لکم لا حق و المقصر فی حقکم زاهق.»

و الحق معکم و فیکم و منکم و الیکم و انتم اهل و معدنه و میراث النبوه عندکم و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم و فصل الخطاب عندکم و آیات الله لدیکم و عزائمہ فیکم و نوره و برهانه عندکم و أمره الیکم؛

پس هر کس از طریق شما برگشت از دین خدا خارج شده، و هر کس ملازم امر شما بود، به شما ملحق گشت و هر کس در انجام امر شما کوتاهی کرد محو و باطل گردید. حقّ با شما، در خاندان شما، مبدأش از شما و پایانش به سوی شما است، شما اهل حقّ و معدن حقّ و حقیقت می باشید. میراث نبوت در نزد شما و بازگشت خلق به سوی شما و حساب خلائق بر شما است. معیار جدایی حقّ از باطل در نزد شما، آیات عظمت الهی هم در نزد شما، و عزائم اسرار نبوت در خاندان شما و همچنین نور خدا و برهان او در نزد شما و امر خدای تعالی وابسته به امر شما می باشد.

«من والاکم فقد والی اللّٰه و من عاداکم فقد عادی اللّٰه و من أحبّ اللّٰه و من ابغضکم فقد ابغض اللّٰه و من اعتصم بکم فقد اعتصم باللّٰه»؛

هر که شما را مولای خود شناخت خدا را مولای خویش دانسته، و هر که شما را دشمن داشت خدا را دشمن داشت، و هر که شما را دوست داشت خدا را دوست داشته، و کسی که با شما کینه و خشم ورزید با خدا کینه و خشم ورزیده، و هر که چنگ به دامان شما زد به ذیل عنایت خدا چنگ زده است.

«انتم الصراط الأقوم و شهداء دار الفناء و شفعاء دار البقاء و الرحمه الموصوله و الآیة المخزونه و الامانه المحفوظه و الباب المبتلی به الناس. من أتاکم نجی و من لم یأتکم هلک»؛

راه راست شمائید و شما گواهان دار آخرت و شفیعان عالم قیامتید. رحمت سرمد و آیت و نشان مسطور در گنجینه و امانت و ودیعۀ لوح محفوظ الهی و درگاه امتحان خلق. هر کس رو به سوی شما آمد نجات یافت و آن که از این درگاه دور شد به هلاکت رسید.

«إلی اللّٰه تدعون و علیه تدلّون و به تؤمنون و له تسلّمون و بأمره تعملون والی سبیلہ ترشدون و بقوله تحکمون»؛

خلق را به خدا می خوانید و به شناخت او راهنمایی می کنید. به خدا ایمان دارید و تسلیم او و مطیع فرمان او هستید. شما مردم را به راه خدا هدایت کرده و به کلام او در میان آنان حکم می کنید.

«سعد من والاکم و هلک من عاداکم و خاب من جحدکم و ضلّ من فارقکم و فاز من تمسک بکم و أمن من لجأ الیکم و سلم من صدقکم و هدی من اعتصم بکم».

من اتباعکم فالجنه مأواه و من خالفکم فالنار مثواه و من جحدکم کافر و من حاربکم مشرک و من رد علیکم فی اسفل درک من الجحیم»؛

هر که به ولایت شما گروید به سعادت رسید و آن که با شما دشمنی کرد هلاک شد.

هر که منکر شماست نومید است و هر که از شما جدا است گمراه. هر که به شما تمسک جست پیروز گردید و هر که به شما پناه آورد در امان ماند. هر که مقام شما را تصدیق کرد سلامت یافت و هر که به دامان اطاعت شما دست زد هدایت یافت.

هر که شما را پیروی کرد در بهشت جاودان منزل یافت و هر که به راه مخالفت با شما شتافت در آتش دوزخ مسکن گزید. هر که منکر شما گردد کافر است، هر که با شما به جنگ برخاست مشرک شده و هر کس حکم شما را رد کرد در پایین ترین درجات جهنم خواهد بود.

حقیقت دوّم: کسی که موالی اهل بیت علیهم السّلام باشد ارزش واقعی آن بزرگواران را در نزد خدا می داند و به همین جهت است که می بینیم امام هادی علیه السّلام در فراز دیگری از این زیارت می فرماید:

«أشهد أنّ هذا سابق لكم فيما مضى و جار لكم فيما بقى و ان ارواحكم و نوركم و طينتكم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض. خلقكم الله أنوارا فجعلكم بعرشه محدقين حتى منّ علينا بكم فجعلكم فى بيوت أذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه. و جعل صلواتنا عليكم و ما خصنا به من ولايتكم طيبا لخلقنا و طهاره لأنفسنا و تزكيه لنا و كفاره لذنوبنا فكننا عنده مسلمين بفضلكم و معروفين بتصديقنا اياكم»؛

گواهی می دهم که این مقام برای شما در زمان سابق و لاحق همواره بوده و خواهد بود، و نیز گواهی می دهم بر این که ارواح عالی شما ائمه اطهار و نورانیت و طینت پاکتان یکی است، و آن ذوات طیب و طاهر عین یکدیگرند. شما را خدا آفرید و به عرش خود محیط گردانید، تا این زمان که به نعمت وجود شما بر ما منت گذاشت و شما را در خاندان هائی قرار داد که امر به رفعتش فرمود و به ذکر نام خدا در آن

خاندان ها فرمان داد، و درود و صلوات ما را بر شما واجب گردانید و هر آنچه از نعمت ولایت شما که ما را به آن اختصاص داد، برای نیکوئی فطرت و خلقت ما، پاکی نفوس ما، تزکیه و پاکیزگی ما و کفاره گناهان مان بود. پس ما نزد خدا به فضیلت و برتری شما بر خلق معترف و تسلیم بوده و به تصدیق مقام شما معروف بوده ایم.

سومین حقیقت: سومین حقیقتی که این زیارت بلند به آن اشاره دارد تشویق و ترغیب همگان به تبلیغ و انتشار امر ائمه علیهم السلام و پرتوافشانی فضیلت آن بزرگواران است تا آنجا که هیچ خیری باقی نماند مگر این که نور باشرافت آن حضرات آن را روشن و منور گردانند.

در ادامه زیارت می خوانیم:

«بلغ الله بكم أشرف محل المکرمين و أعلى منازل المقربين و أرفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لاحق و لا يفوقه فائق و لا يسبقه سابق و لا يطمع في ادراكه طامع حتى لا يبقى ملك مقرب و لا نبي مرسل و لا صدیق و لا شهيد و لا عالم و لا جاهل و لا دنی و لا فاضل و لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنيد و لا شیطان مرید و لا خلق فيما بين ذلك شهيد إلا عرفهم جلاله امرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم و تمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلکم و منزلتکم عنده و کرامتکم علیه و خاصتکم لديه و قرب منزلتکم منه»؛

چنین بود که خدای متعال شما را به شریفترین مقام اهل کرامت و عالیترین منزلت مقربان و رفیعترین درجات پیامبران خود نایل گرداند. همان مقام بلندی که از گذشتگان و آیندگان کسی بدان نخواهد رسید و فوق آن مرتبه احدی راه نخواهد یافت، و تا ابد هیچ پیشی گیرنده ای بدان پیشی نخواهد گرفت و هیچگاه کسی درک

آن مقام را نیز طمع نشاید کرد، تا آنجا که هیچ ملک مقرب، نبی مرسل، صدیق، شهید، عالم، جاهل، پست، بلند، مؤمن، صالح، فاجر، طالح، جبار سرکش، شیطان گمراه و هیچ خلقی میان آن ها نیست جز آن که خدا همه آن ها را به جلالت قدر و عظمت شأن و بزرگواری و مقام رفیع شما شناسا گردانید، و نور تام تمام و منزلت های نیکو و ثابت بودن مقام و شرافت رتبه و منزلت نزد خدا و کرامت مجد شما نزد حق و اختصاص و تقرب شما به حضرت احدیت و عزت و کرامت شما نزد حق را کاملاً بر همه آنان روشن ساخت.

چهارمین حقیقت: چهارمین حقیقتی که این زیارت به آن اشاره کرده است، اقرار دائم به معتقدات اهل بیت علیهم السلام و عمل به مقتضای آن است:

«بأبی أنتم و أمی و أهلی و مالی و أسرتی أشهد الله و أشهدکم انی مؤمن بکم و بما آمنتم به، کافر بعدوکم و بما کفرتم به، مستبصر بشأنکم و بضلاله من خالفکم موال لکم و لأولیائکم مبغض لاعدائکم و معاد لهم سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم محقق لما حققتم مبطل لما ابطلتم مطیع لکم عارف بحقکم مفر بفضلکم محتمل لعلمکم»؛

پدر و مادر و اهل و مال و خویشاوندانم به فدای شما باد. خدای متعال را گواه می گیرم و شما را نیز که من به ولایت الهی شما و به هرچه شما به آن ایمان دارید ایمان دارم، درباره دشمنان شما و نیز هر آنچه شما به آن کافر و منکر شدید من نیز کافر و منکر هستم. من به جلالت شأن شما و به گمراهی مخالفان شما آگاه و معتقدم. شما و دوستداران شما را دوست دارم و دشمنان شما را دشمن داشته و با آن ها عداوت می ورزم. هر که تسلیم امر شماست با او تسلیم و در صلح و سازش هستم. اما با هر کس که با شما بجنگد جنگ خواهم کرد. هر چه را شما حق بدانید حق می دانم و آنچه را که شما باطل گردانید ابطال می کنم. من فرمانبردار شمایم و عارف به حق شما و اقرار به فضیلت و برتری شما داشته، حمل کننده دانش شما می باشم.

و از مصادیق ایمان به ولایت و رجعت اهل بیت علیهم السّلام این کلام حضرت امام هادی علیه السّلام در این زیارت است که می فرماید:

«محتجب بدمتکم و معترف بکم مؤمن بایابکم مصدّق برجعتکم منتظر لأمرکم مرتقب لدولتکم آخذ بقولکم عامل بأمرکم مستجیر بکم زائر لکم عائذ بقبورکم مستشفع الی الله عز و جل بکم و متقرب بکم إلیه و مقدمکم امام طلبتی و حوائجی و ارادتی فی کل احوالی و أموری مؤمن بسرکم و علانیتکم و شاهدکم و غائبکم و أولکم و آخرکم و مفوض فی ذلک کله الیکم و مسلم فیہ معکم و قلبی لکم مسلم و رأیی لکم تبع و نصرتی لکم معده حتی یحیی الله تعالی دینه بکم و یردکم فی ایامه و یظهرکم لعدله و یمکنکم فی ارضه فمعکم معکم لا مع غیرکم آمنت بکم و تولیت آخرکم بما تولیت به أولکم و برئت إلی الله عز و جل من اعدائکم و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین و حزبهم الظالمین لکم الجاحدین لحقکم و المارقین من ولایتکم الغاصبین لایرثکم الشاکین فیکم المنحرفین عنکم و من کل ولیجه دونکم و کل مطاع سواکم و من الأئمه الذین یدعون إلی النار»؛

من متلبس به عهد ولایت شما و معترف به حقانیت شما هستم. من به رجعت و بازگشت شما ایمان دارم و منتظر امر و فرمان شما و چشم به راه دولت حقّ شما هستم.

سخن شما را گرفته، امر شما را به کار بسته، به درگاه شما پناه آورده، به زیارت شما شتافته، به قبور و مرقد شما پناه آورده و با این کار به خدا توسّل می جویم. شما را شفیع خود به درگاه خدا می گردانم و به واسطه شما به خدا تقرب جست، در تمام احوال و جمیع امور، و همه حوایج و درخواست هایی که از خدا دارم شما را جلو انداخته و به واسطه شما حاجت و مرادم را از خدای خود می طلبم.

من به ظاهر و باطن، به حاضر و غایب و اول و آخر شما ایمان دارم و در تمام امور فوق کارها را به شما واگذارده، تسلیم فرمان شمایم، قلبم تسلیم شما و رأیم تابع به رأی شما و یاریم با تمام قوا مهربانی یاری شماست. و این امر همواره برقرار است تا روزی که خدای تعالی دین خود را به واسطه ولایت و حکومت شما زنده گرداند و در آن ایام ربوبی شما را به عالم بازگرداند و به شما برای اجرای عدل الهی در تمام روی زمین اقتدار بخشد، پس من همواره با شما بوده و خواهم بود، نه با دشمنان شما. به شما ایمان دارم و به آن دلیل که اولین شما را دوست می دارم به همان دلیل آخرین شما را نیز دوست می دارم، و به سوی خدای عزّ و جلّ از دشمنان شما بیزاری می جویم و از بت «جبت» و طاغوت و شیاطین و حزب آن ها که به شما ظلم کرده و حقّ شما را انکار کردند همچنین کسانی که از عهد ولایت شما سرکشی کرده، ارث شما را غصب نموده، در مقام شما شکّ و ریب داشته و از طریقه شما منحرف شدند بیزارم و از هر وسیله و پیشوایی غیر شما و پیشوایانی که خلق را به آتش دوزخ فرا می خوانند نیز بیزاری می جویم.

«فبئنی الله ابدا ما حییت علی موالا-تکم و محبتکم و دینکم و وفقنی لطاعتکم و رزقنی شفاعتکم و جعلنی من خیار موالیکم التابعین لما دعوتهم إلیه و جعلنی ممن یقتص آثارکم و یسلک سبیلکم و یهدی بهدیکم و یحشر فی زمرتکم و یکرّ فی رجعتکم و یملک فی دولتکم و یشرف فی عافیتکم و یمکن فی ایامکم و تقر عینه غدا برؤیتکم»؛

پس تا مادامی که زنده ام خداوند مرا در ولایت، دوستی، دین و آیین شما ثابت بدارد و مرا موفق به طاعت شما و بهره مند از شفاعت شما گرداند، و مرا از خوبان دوستداران شما قرار دهد، از آنان که به هرچه دعوت کردید از آن پیروی کرده، در پی آثار شما رفته، سالک طریق شما بودند و به رهبری شما هدایت یافتند همانان که به

گاه قیامت در زمره شما محشور شده، در رجعت شما به جهان بازگشته، در دولت و سلطنت شما به حکومت و ملک رسیدند و به واسطه شما به شرف عافیت نایل گشته، در ایام پادشاهی شما تمکن و اقتدار یافته، و در فردای قیامت چشمشان به جمال شما روشن گردد.

«بأبی أنتم و أمی و نفسی و اهلی و مالی من اراد اللّٰه بدأ بکم و من و حیده قبل عنکم و من قصده توجه بکم. موالی لا أحصی ثناء کم و لا ابلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدر کم و انتم نور الأخیار و هداه الابرار و حجج الجبار. بکم فتح اللّٰه و بکم یختم و بکم یزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض إلا باذنه و بکم ینفس الهم و یکشف الضر. و عندکم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائکته و الی جدکم بعث الروح الامین، آتاکم اللّٰه ما لم یؤت احدا من العالمین»؛

پدر و مادرم و جان و اهل و مالم به فدای شما باد. هر کس اراده خداشناسی و اشتیاق به خدا در دل یافت، به پیروی از شما یافت و هر کس خدا را به یگانگی پذیرفت، به تعلیم شما پذیرفت، و هر که خدا را جست به شما توجه کرد.

ای پیشوایان من، صفات کمالی شما آنقدر است که ثنای شما را شمار نتوانم کرد و به کنه مدح و توصیف قدر و منزلت شما نتوانم رسید، چرا که شما نور قلب خوبان، هدایت کنندگان نیکوکاران و حجّت های خدای مقتدر جبار هستید. خداوند به واسطه شما خلق عالم را افتتاح کرد و به واسطه شما نیز کتاب آفرینش را ختم خواهد نمود. به واسطه شما است که خدا باران رحمت را بر ما نازل کرد و به واسطه شما آسمان را به پا داشت تا بر زمین جز به امرش فرو نیاید و به واسطه شما غم و اندوه و رنج ها از دل ها برطرف می گردد.

اسرار نازل بر پیامبران و اسرار پایین آمدن فرشتگان نزد شما بوده و روح الامین تنها

بر جد بزرگوار شما نازل گردید. خدا به شما مقامی عطا کرد که به احدی از اهل عالم عطا نکرده است.

«طأً کل شریف لشرفکم و بخر کل متکبر لطاعتکم و خضع کل جبار لفضلکم و ذل کل شیء لکم و اشرفت الارض بنورکم و فاز الفائزون بولایتکم بکم یسلک الی الرضوان و علی من جحد ولایتکم غضب الرحمن»؛

هر شخص با شرافتی پیش شرف مقام شما سر فرود آورد و هر سرکش متکبری به اطاعت شما سر نهد و هر جبار گردن فرازی در مقابل فضل و کمال شما خاضع شود و همه چیز پیش شما فروتن گردد، و زمین به نور شما روشن گشته، رستگاران عالم به ولایت و محبت شما رستگار شدند. پیروی شما سلوک راه بهشت و رضوان و انکار ولایت شما خشم و غضب خدای رحمان است.

«بأبی أنتم و أمی و نفسی و أهلی و مالی ذکرکم فی الذاکرین و اسماءکم فی الأسماء و أجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الأرواح و أنفسکم فی النفوس و آثارکم فی الآثار و قبورکم فی القبور فما أحلی اسماءکم و أکرم أنفسکم و أعظم شأنکم و أجل خطرکم و أوفی عهدکم و أصدق وعدکم.

کلامکم نور و امرکم رشد و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر و عادتکم الإحسان و سجیتکم الکرم و شأنکم الحق و الصدق و الرفق و قولکم حکم و حتم و رأیکم علم و حلم و حزم، إن ذکر الخیر کنتم أوله و أصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه»؛

پدر و مادر و جان و اهل و مال همه فدای شما باد. در حلقه ذاکران عالم از زمین و آسمان همه جا ذکر خیر شماست. نام های شما در میان نام ها، جسد پاک شما در میان اجساد، روح بزرگ شما در میان ارواح، نفوس قدسی شما در میان نفوس، آثار وجودی شما در میان آثار، و قبور مطهر شما در میان قبرها. پس چقدر نام های شما

شیرین، جان های شما با کرامت، مقامتان بزرگ، قدر و منزلت شما با جلال، عهد شما با وفاترین عهد، و عهد و پیمان شما راست و با حقیقت می باشد.

سخن شما نوربخش دل ها، امر و فرمان شما سبب رشد و تعالی خلق، تنها سفارشتان پرهیزگاری، کار شما نیکو و عادت شما نیکویی، احسان جزو فطرت شما و کرم و بخشش از سجایای اخلاقی شما می باشد، شأن ذاتی شما حق و صدق و همراهی و دلسوزی، قول و دستور شما حکم حتمی لازم الاجرا و رأی و اندیشه شما علم و دانش و بردباری و مآل اندیشی است. اگر از خیر و نیکویی یاد شود شما مقام اول آن را داشته، اصل و فرع و معدن و محل و مبدأ و منتهای هر خیر و نیکویی شماست.

«بأبی انتم و امی و نفسی کیف أصف حسن ثنائکم و احصی جمیل بلائکم و بکم أخرجنا الله من الذل و فرّج عنا غمرات الکروب و أنقذنا من شفا جرف الهلکات و من النار»؛

پدر و مادر و جانم نثار شما باد. چگونه مدح و ثنای شما را توانم وصف کرد و شئون رفیع و زیبایتان را به شمار توانم آورد، در صورتی که خداوند به واسطه شما ما را از ذلت نجات داد. غم و اندوه شدید ما را برطرف ساخته، از وادی های هلاکت عالم و آتش دوزخ رهانید.

«بأبی أنتم و امی و نفسی بموالائکم علمنا الله معالم دیننا و أصلح ما کان فسد من دنیانا و بموالائکم تمت الکلمه و عظمت النعمه و اثلت الفرقه و بموالائکم تقبل الطاعه المفترضه و لکم الموده الواجبه و المدرجات الرفیعه و المقام المحمود و المكان المعلوم عند الله عزّ و جلّ و الجاه العظیم و الشأن الکبیر و الشفاعه المقبوله»؛

پدر و مادر و جانم فدای شما. به واسطه ولایت و پیشوایی شما بود که خدا معالم و

حقایق دین را به ما آموخت و هر آنچه از امور دنیای ما فاسد و پریشان بود اصلاح فرمود و به واسطه ولایت و پیشوایی شما کلمه به حد کمال رسید و نعمت بزرگ دین به خلق عطا گشته، پراکندگی امت به الفت و اتحاد مبدل گشت و به ولایت و دوستی شما اطاعات واجب از خلق پذیرفته می شود. خدا دوستی شما را بر خلق واجب کرد، و به شما درجات رفیع و مقام محمود و منزلت عالی معلوم در نزد خود و جاه و عزت بزرگ و شأن عظیم و مقام شفاعت مقبول اعطا گردانید.

«رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»؛

پروردگارا، به آنچه نازل کردی گرویدیم و فرستاده [ات] را پیروی کردیم؛ پس ما را در زمره گواهان بنویس.

رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ؛ پروردگارا، پس از آن که ما را هدایت کردی، دل هایمان را دستخوش انحراف مگردان، و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری سبحان ربنا إن كان وعد ربنا لمفعولا؛ منزه است پروردگار ما، که وعده پروردگار ما قطعاً انجام شدنی است.

«یا اولیاء الله ان بینی و بین الله عزّ و جلّ ذنوبا لا یأتی علیها إلا رضاکم فبحق من ائتمنکم علی سره و استرعاکم امر خلقه و قرن طاعتکم بطاعته لما استوهبتم ذنوبی و کنتم شفعا ئی فانی لکم مطیع. من أطاعکم فقد أطاع الله و من عصاکم فقد عصی الله و من أحبکم فقد أحب الله و من أبغضکم فقد أبغض الله»؛ ای اولیای خدا، همانا میان من و خداوند عزّ و جلّ گناہانی است که جز رضایت و شفاعت شما آن گناہان را محو نخواهد ساخت. پس قسم به حقّ آن کس که شما را امین سرّ خود گردانید و سرپرست امور بندگان خود قرار داده، اطاعت شما را به طاعت خود مقرون ساخت، از خدا برای من بخشش و آمرزش طلبیده، شفیع من

باشید. چرا که من مطیع فرمان شما هستم، هر کس شما را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسی که شما را نافرمانی کند، معصیت خدا کرده است. کسی که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و کسی که با شما خشم و دشمنی روا دارد با خدا دشمنی روا داشته است.

«اللهم انى لو وجدت شفعا اقرب اليك من محمد و اهل بيته الأخيار الأئمة الابرار لجعلتهم شفعاى فبحقهم الذى اوجبت لهم عليك اسألك ان تدخلنى فى جملة العارفين بهم و بحقهم و فى زمرة المرحومين بشفاعتهم إنك ارحم الراحمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و سلم تسليما كثيرا و حسبنا الله و نعم الوكيل»؛

پروردگارا، اگر من شفیعی نزدیکتر از محمد و آل محمد به تو که همه جزء اخیار و پیشوایان نیکوکار هستند می یافتم، آنان را به درگاه تو شفیع قرار می دادم. پس تو را به حق آنان قسم، همان حقی که تو خود آن را بر خود لازم گردانیدی. از تو درخواست می کنم که مرا در جمله عارفان به مقام و حق آن ها داخل نمائی و در زمرة رحمت شدگان به سبب شفاعتشان قرارم دهی، که تویی مهربانترین مهربانان عالم، و درود خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش و سلام و تحیت بسیار باد و خدا ما را کفایت است و نیکو و کیل و نگاهبانی است.

از این فقرات نیز این نکات را می توانیم الهام بگیریم:

۱. ضرورت ایمان به رجعت ائمه علیهم السلام و برپا شدن دولت آنان.

۲. اهمیت زیارت قبور ائمه علیهم السلام.

۳. اهمیت ایمان به رجعت.

۴. اهمیت ایمان به امور پنهان و آشکار آن ها.

۵. ضرورت آمادگی دائم برای کمک رسانی به دولت آنان تا این که آن

دولت در سرتاسر زمین حکم فرما شود.

۶. ضرورت بیزاری جستن از دشمنان آنان.

۷. خوشحالی مؤمنین به آنچه خداوند متعال به دست اهل بیت علیهم السلام روزی آنان گردانیده است.

۸. دانستن این مطلب که وحدت مسلمانان به صورت صحیح، جز تحت لوای اهل بیت علیهم السلام تحقق نخواهد یافت.

۹. ایمان به اهل بیت علیهم السلام امری عاطفی نبوده بلکه باید از سر بیداری، ادراک، تحقیق و پژوهش باشد (۱).

دوم: زیارت غدیر

از مهمترین زیارات ائمه اطهار در نزد شیعه امامیه که اهتمام و اهمیت ویژه ای به آن می دهند زیارت روز غدیر است، چرا که این امر خود به عنوان سمبلی برای این روز جاویدان در دنیای اسلام است، روز غدیر روزی است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله راه سرنوشت ساز امت را مقرر کرده، حضرت امام امیر المؤمنین علی علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشین خود برای مسلمانان منصوب نمود.

حضرت امام هادی علیه السلام در سالی که معتصم آن حضرت را از مدینه به سامرا احضار نموده بود جدّ خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در چنین روزی زیارت کرده است.

آن حضرت جدّ بزرگوار خود را با این زیارت که از برترین و

ص: ۲۶۱

۱- (۱). منهاج التحریک عند الامام الهادی/ ۱۱۳-۱۲۰.

باشکوهترین زیارات است زیارت نموده است. آن حضرت در متن این روایت از فضایل حضرت امام امیر المؤمنین علی علیه السلام سخن به میان آورده و مصیبت ها و مشکلات سیاسی و اجتماعی که آن حضرت در طول حیات شریف خود با آن روبرو بوده را ذکر نموده است.

اکنون بعضی از قسمت های این زیارت را که از اخبار غیبی اهل بیت علیهم السلام به حساب می آید به حضور شما عرضه می داریم:

۱. حضرت امام هادی علیه السلام در زیارت غدیریّه خود فرموده اند که جدّ آن حضرت، حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام اولین کسی است که به دین اسلام گرایش پیدا کرده، به خداوند متعال ایمان آورده و دعوت پیامبر خدا را لَبَّيْكَ گفته است. آن حضرت خطاب به جدّ بزرگوار خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

«و أنت أوّل من آمن بالله و صلی له، و جاهد، و أبدی صفحتہ فی دار الشرک، و الارض مشحونه ضلاله و الشیطان یعبد جهره...»؛

و تو اولین کسی هستی که به خدا ایمان آورده و برای خداوند نماز آوردی، و در زمانه ای که زمین پر از گمراهی شده و شیطان با آواز بلند عبادت می شد، رودرروی شرک و کفر نهاده با آن ها جهاد نمودی....

البته اخباری که دلالت بر این نکته دارد که حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام اولین کسی است که به رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ایمان آورده، اذعان و اعتراف نموده، ندای خداوند و دعوت به سوی دین خدا را استجابت نموده و پس از رسول خدا اولین کسی بوده است که مردم را به دین خدا فرا خوانده، بسیار فراوان است. ابن اسحاق روایت می کند:

اولین کسی که تاریخ نامش را ذکر کرده که به رسول خدا ایمان آورده، به

همراه او نماز گذارده و آنچه را که از جانب خدا آورده بود تصدیق نموده است، علی بن ابی طالب علیه السّلام می باشد که در آن روزگار ده ساله بوده است (۱).

طبرانی به سند خود از اباذر روایت می کند که گفت: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: این اولین کسی است که به من ایمان آورد و اولین کسی است که در روز قیامت با من دست خواهد داد... (۲).

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عایشه فرموده است: این علی بن ابی طالب اولین کس از مردم است که ایمان آورده است (۳).

و مانند این روایات بسیار فراوان است که این مطلب را به وضوح بیان می دارد.

۲. حضرت امام هادی علیه السّلام در زیارت غدیریّه خود از جهاد حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام و بیباکی، شجاعت و استقامت آن حضرت در جنگ ها سخن به میان آورده فرموده است:

در موقعیت های سختی که خلائق مشاهده کردند و مقامات مشکلی که در نزد امت مشهور شده و ایام صعب ناگواری مانند روز جنگ بدر و روز جنگ احزاب، فتح و پیروزی منحصرأ به دست ید الّهی تو واقع گردید.

وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا * هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا * وَ إِذْ يَقُولُ الْمُتَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا * وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ؛

ص: ۲۶۳

۱- (۱). سیره نبویه، ابن اسحاق/ ۱/ ۲۶۲ و به نقل از آن طبری/ ۲/ ۳۱۲.

۲- (۲). فیض القدر/ ۴/ ۳۵۸.

۳- (۳). استیعاب/ ۲/ ۷۵۹.

هنگامی که از بالای [سر] شما و از زیر [پای] شما آمدند، و آنگاه که چشم‌ها خیره شد و جان‌ها به گلوگاه‌ها رسید و به خدا گمان‌هایی [نابجا] می‌بردید. آنجا [بود که] مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت‌تکان خوردند. و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است می‌گفتند: «خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما وعده‌ای ندادند.» و چون گروهی از آنان گفتند: «ای مردم مدینه، دیگر شما را جای درنگ نیست، برگردید.» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه می‌خواستند و می‌گفتند:

«خانه‌های ما بی‌حفاظ است» و [لی‌خانه‌هایشان] بی‌حفاظ نبود، [آنان] جز گریز [از جهاد] چیزی نمی‌خواستند.

و همچنین خداوند متعال فرموده است: **وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا**؛ و چون مؤمنان دسته‌های دشمن را دیدند، گفتند: «این همان است که خدا و فرستاده‌اش به ما وعده دادند و خدا و فرستاده‌اش راست گفتند»، و جز بر ایمان و فرمانبرداری آنان نیفزود.

امّا در آن هنگام این تو بودی که عمرو آن‌ها را کشتی [منظور عمرو بن عبدود می‌باشد] و جمعیت لشکریان‌شان را منهزم و مغلوب ساختی و خدا آن کافران را با دل‌های پر از خشم و بی‌آن که به هیچ‌خیری نایل شوند برگردانید، و خدا زحمت جنگ را از مؤمنان برداشت که خدا همواره نیرومند شکست‌ناپذیر است.

و در روز جنگ احد در آن حالت سخت که مسلمانان در حال فرار از کوه بالا می‌رفتند و درحالی که پیامبر ایشان را از پشت سر فرا می‌خواند به بانگ و فریاد هیچ‌کس توجهی نداشتند، تنها تو بودی که با برق شمشیرت مشرکان را از چپ و راست از آزار رساندن به پیامبر دور می‌داشتی و آسیب دشمنان را از آن سرور دفع می‌کردی، تا آن که خداوند به نصرت و عنایت خود کافران را با ترس و هراس از تعرض تو و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌و آله برگردانید، و لشکر

شکست خورده را به واسطه تو نصرت و پیروزی بخشید.

و باز در روز جنگ حنین چنان که قرآن فرموده است: و در روز «حنین» آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود، ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد، و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید، سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید. آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد، و در این آیه مقصود از کلمه مؤمنین تو و یاران و محبانت بودید، و در آن حال عمومی تو عباس به صدای بلند در حالی که لشکر رو به فرار می گذاشت ندا می کرد که ای اصحاب سوره بقره و ای اهل بیعت شجره!!، تا آن که قومی ندای عباس را اجابت کردند.

یا علی، در آن هنگام تو تنها کسی بودی که زحمت و بار جنگ را از سپاه اسلام برداشتی و با آن که لشکر مأیوس از ثواب جنگ شدند، بدون یاری و مساعدت آن ها متکفل یاری دین شدی، چون آنان به جنگ پشت کرده و به توبه و انابه و عفو خدا امیدوار بودند، و این است کلام خدا در این واقعه که فرمود: سپس خدا بعد از این [واقعه] توبه هر کس را بخواهد می پذیرد، و تو در آن روز دارای درجه و مقام صبر و نایل به اجر عظیم خدا بودی.

و یا در روز جنگ خیبر که خدا ضعف و سستی منافقان را بر مؤمنان آشکار کرد و کافران را ناامیدی و شکستی سخت نصیب گشت، و حمد خدا را که ربّ تمام دنیاهاست، در حالی که آنان قبلاً با خداوند متعال پیمان بسته بودند که به دشمن پشت نکنند و پیمان خدا همواره بازخواست دارد.

امام هادی علیه السلام در ادامه این زیارت شریف می فرمایند:

تو آن کسی هستی که در تمام جنگ ها با پیغمبر صلی الله علیه و آله حاضر بودی و به اتفاق او در راه خدا جهاد می کردی و پرچم اسلام را پیش پیش پیغمبر می بردی و در جلوی او شمشیر به فرق دشمنان می زدی، و چون عزم و تدبیر و بصیرت در امور مشهور بود پیغمبر تو را در بسیاری

از موارد فرمانروا کرد و هیچ کس بر تو امیر و فرمانفرما نبود... (۱).

۳. امام هادی علیه السلام در ادامه زیارت خود به مسأله خوابیدن حضرت امام علی علیه السلام در رختخواب پیغمبر صلی الله علیه و آله و محافظت کردن از جان پیامبر اکرم با به خطر انداختن جان خود اشاره می نماید. چرا که قریش همگی بر کشتن پیامبر اکرم اجتماع کرده و امام علی علیه السلام اولین فدایی در راه اسلام است. امام هادی علیه السلام در این قسمت از زیارت خود می فرماید:

«و أشبهت في البيات على الفراش الذبيح عليه السلام إذ أجتب كما أجاب، و أطعت كما أطاع إسماعيل محتسبا صابرا إذ قال: يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ أَفَعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ .

و كذلك انت لما أباتك النبي صلی الله علیه و آله و أمرک ان تضطجع في مرقده واقيا له بنفسک اسرعت إلى اجابته مطيعا، و لنفسک على القتل موطنا فشکر الله تعالی طاعتک و أبان من جميل فعلک بقوله جلّ ذکره: و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد»؛

و نیز حال تو در شبی که به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله به بستر او خفتی شبیه به حال اسماعیل ذبیح الله است که چون پدرش به او گفت: ای پسر عزیزم، من در خواب مأمور به ذبح تو گردیده ام، رأی تو در این کار چیست؟ در پاسخ گفت: هرچه از جانب خدا بدان مأموری انجام ده که مرا ان شاء الله از صابران خواهی یافت.

به همین صورت چون رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را مأمور کرد که در بستر او بخوابی، به سرعت فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجابت کردی و خود را به جای او برای کشته شدن آماده ساختی. خدا هم طاعتت را پاداش داد و کار نیکوی تو را بر امت آشکار نموده،

ص: ۲۶۶

این گونه در کتاب شریف قرآنش از تو سخن به میان آورد که: و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشودی خدا می فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است (۱).

ایمن سازی علمی

تربیت دانشمندان و استعدادهای علمی که در فروع مختلف علمی اسلامی تخصیص داشته باشند اساسی ترین نقطه برای به وجود آمدن سطح علمی مناسب و بالا بردن آن بود که جماعت شیعه بدان احتیاج وافری داشت.

سپس این که به این عالمان دینی نقش ویژه ای در جامعه اسلامی داده شود. و این همان کاری بود که همه پیشوایان اهل بیت علیهم السلام بدون استثنا آن را انجام می دادند.

اما دوره حضرت امام هادی علیه السلام ویژگی خاصی داشت. چرا که زمان آن حضرت عصری بود که می بایست تمام شرایط را برای عصر غیبت آماده کند، عصر غیبت نیز عصر جدا شدن مردم از امام و پیشوای خود بوده، دیگر به جز عالمان الهی که امین بر حلال و حرام او هستند هیچ ملجأ و پناهگاه فکری و دینی برای مردم دیگری نمی بود.

از همین جا است که می بینیم این دو امام بزرگوار یعنی حضرت امام هادی علیه السلام و حضرت امام عسکری علیه السلام اهمیت ویژه ای به عالمان و دانشمندان می دادند، تا آنجا که از آنان با عنوان سرپرستان یتیمان آل محمد تعبیر نمودند.

احترام و بزرگداشت حضرت امام هادی علیه السلام برای این گونه دانشمندان بسیار

ص: ۲۶۷

جالب توجه است (۱).

کسانی که میراث فرهنگی امام هادی علیه السلام را مطالعه می کنند درمی یابند، آموزه های علمی ارائه شده از سوی امام هادی علیه السلام به جامعه، در کنار اهمیت ویژه ای که به روشن کردن راه و روش علمی مورد پذیرش اهل بیت علیهم السلام می داده اند همواره استمرار داشته و آن حضرت در جهت تعمیق آن کوشیده است.

برای این که میزان اهمیت آن حضرت به ترویج ژرف اندیشی و تربیت مردم برای پیمودن شیوه های علمی صحیح را دریابیم، کافی است نگاهی گذرا به نامه امام هادی علیه السلام به مردم اهواز بیاندازیم.

ایمن سازی تربیتی

امام هادی علیه السلام علیرغم همه شرایطی که برای جدا کردن آن حضرت از شیعیان و دوستان، برایشان تحمیل شده بود، همواره مسئولیت های تربیتی خود را با هروسیله ای که تأثیرگذاری بیشتری در میان شیعیان داشت و به بهترین نحو به انجام می رسانده اند. آن حضرت گاه برای بعضی از شیعیان خود دعا کرده و برای روا شدن حاجات آن ها به درگاه خداوند متعال می رفته است.

گاه نیز نیازهای مادی شیعیان خود را برطرف کرده و به آن ها پول می داده اند، یا این که با بیانی صریح در رابطه با لغزشگاه هایی که در پیش رویشان بود به آنان هشدار می دادند.

می بینیم در توطئه ای که متوکل برای به دام انداختن برادر حضرت امام

ص: ۲۶۸

هادی علیه السّلام، «موسی مبرقع»، به کار گرفت تا وی را در کاری وارد نماید که در شأن او نبوده، موجب آبروریزی او و برادرش حضرت امام هادی علیه السّلام می گردید، حضرت امام هادی علیه السّلام در برابر برادر خود قرار گرفته و قبل از این که موسی به ملاقات متوکل برود حقیقت قضیه و آنچه در انتظار او بوده و خطرات معنوی که این مسأله به دنبال داشت را به او گوشزد نمودند (۱).

حضرت امام هادی علیه السّلام مفهوم توجّه به درگاه خداوند متعال و پناه بردن به آن ذات مقدّس را در موارد متعدد و به شکل هایی ملموس به پیروان خود نشان می دادند تا آن ها اهمیت این اصل اساسی را در زندگی درک کنند.

در همین رابطه از ابو محمّد فہام با سند از ابو الحسن محمّد بن احمد نقل شده است که گفت: عموی پدرم برای من نقل کرد که روزی به نزد حضرت امام هادی علیه السّلام رفته و به آن حضرت عرضه داشتم: متوکل تنها به خاطر این که می داند من با شما ارتباط دارم حقوق مرا قطع نموده است و جز این، اتّهام دیگری ندارم، حال سزاوار است که بر من لطف و کرم کنی و در نزد او وساطت کنی تا حقوق مرا وصل کند. امام هادی علیه السّلام فرمودند: ان شاء اللّٰه حاجت برآورده است.

چون شب فرا رسید، فرستادگان متوکل یکی پس از دیگری به در خانه من آمده احضارم نمودند. من در همان شب به نزد متوکل رفته، او را در رختخوابش دراز کشیده یافتم. متوکل در همان حال به من گفت: ای ابو موسی به ما سر نمی زنی و خود را از خاطر ما می بری. چه مقدار از بابت حقوق از ما طلب داری؟

ص: ۲۶۹

گفتم: فلان صله و فلان پول و چون قدری از طلب خود را یادآوری نمودم دستور داد تا آن مبلغ و به اندازه همان مبلغ اضافه به من دادند، پس از این که از نزد او خارج شدم به وزیرش فتح گفتم: آیا حضرت امام هادی علیه السلام اینجا آمده یا نامه ای برای متوکل نوشته است؟ فتح پاسخ داد: خیر.

ابو موسی گوید: بر حضرت امام هادی علیه السلام داخل شدم. آن حضرت تا مرا دیدند فرمودند: ای ابو موسی، این چهره، چهره رضایتمندی است، عرض کردم: ای سید و آقای من، به من گفته شده که شما اصلاً به نزد متوکل نرفته و از او چیزی نخواسته اید. آن حضرت در پاسخ فرمودند: خداوند متعال می داند که ما هیچگاه در کارهای مهم جز به او پناه نبرده و در ناملايمات جز بر او توکل نمی کنیم. ما نیز عادت کرده ایم که همواره دست حاجت به سوی آن درگاه مقدس دراز کرده و اجابت را تنها از او بخواهیم، و می ترسیم که اگر ما از این کار رو برگردانیم، اجابت نیز از دعای ما برداشته شود.

و از علی بن جعفر روایت شده است که گفت: در اثر سعایت و بدگویی دشمنان، متوکل مرا دستگیر و حبس نمود. پس از مدتی جریان کار خود را بر متوکل عرضه نمودم اما متوکل به واسطه من که عبید الله بن یحیی نام داشت گفت: بی جهت برای واسطه شدن امثال این شخص خود را به زحمت نیانداز چرا که «عمر بن ابی الفرج» به من خبر داده که او از رافضیان بوده و کیل علی بن محمد می باشد وی عبید الله را به نزد من فرستاد تا مرا آگاه کند که متوکل سوگند یاد کرده که مگر سه روز پس از مردنم مرا از زندان آزاد نخواهد کرد. راوی گوید: در این وقت بود که علی بن جعفر نامه ای برای امام هادی علیه السلام نوشت که در آن آمده بود: «نفسم بر من تنگ آمده، می ترسم در اثر شدت فشاری که بر من وارد می شود دچار لغزش گردم». امام در جواب نامه او چنین نوشتند که:

«هرگاه موقعیت را مناسب بدانم برای حل مشکل تو به درگاه خدا خواهم

رفت» پس آن هفته به پایان نرسیده بود که از زندان آزاد شدم (۱).

روش کلی حضرت امام هادی علیه السلام در تربیت و ساخت شخصیت افراد را می توان در این چند مورد خلاصه نمود:

۱. راهنمایی های تربیتی از طریق بیان احادیثی که مهمترین مفاهیم تربیتی را به انسان عرضه می نماید (۲).

۲. تأکید بر اطاعت از خداوند متعال.

۳. تأکید بر اهمیت توجه به خداوند متعال در برآوردن حاجات و نخواستن حاجت از غیر او (۳).

۴. اهمیت دعا و مداومت بر آن در متبلور ساختن روح توحید و توکل بر خدا در انسان.

۵. دعا کردن برای مؤمنان

۶. کوشش در رفع حاجات مؤمنان.

۷. رابطه عاطفی با پیشوایان صالح- که در اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلوه می کند- از طریق زیارت کردن آن بزرگواران و مطالعه در روش زندگی آنان.

در رابطه با دعای امام هادی علیه السلام برای مؤمنین و کوشش آن حضرت در برآوردن حاجات آنان می توان به روایات زیر استشهاد نمود:

۱. روایت گذشته که آن حضرت در پاسخ نامه علی بن جعفر که نوشته بود: «نفسم بر من تنگ آمده، می ترسم در اثر شدت فشاری که بر من وارد

ص: ۲۷۱

۱- (۱). ر.ک مسند الامام الهادی علیه السلام/ ۱۱۲ و ۱۲۱.

۲- (۲). ر.ک میراث تربیتی و اخلاقی امام هادی علیه السلام، بخش آخر از قسمت چهارم.

۳- (۳). ر.ک تحف العقول/ ۳۶۱، و کشف الغمه ۳/ ۱۷۶.

می شود دچار لغزش گردم». امام در جواب نامه او چنین نوشتند که: «هرگاه موقعیت را مناسب بدانم برای حل مشکل تو به درگاه خدا خواهم رفت» پس چند روزی نگذشته بود که از زندان آزاد شد (۱).

۲. علامه مجلسی از کتاب الخرائج نقل کرده است: از محمد بن فرج روایت شده که گفت: حضرت امام هادی علیه السلام در نامه ای به من این گونه نوشتند:

«به امور خود سر و سامان ده و آماده امر مهمی باش»، محمد بن فرج گوید: من مشغول رتق و فتق امور خود شدم و نمی دانستم که منظور آن حضرت از نامه ای که نوشته است چیست، تا این که فرستاده ای از طرف حکومت بر من وارد شده و مرا از مصر دستگیر کرده و با غل و زنجیر حرکت داده و تمام اموال و دارایی های مرا مصادره کردند.

من هشت سال در زندان بودم تا این که نامه دیگری از حضرت امام هادی علیه السلام در زندان به دست من رسید. در آن نامه نوشته شده بود: «در ناحیه کرانه غربی فرود نیا». هنگامی که این نامه را خواندم در دل گفتم: چگونه است که امام هادی علیه السلام چنین مطلبی را برای من می نویسد در حالی که من در زندان به سر می برم و این مسأله عجیب است! اما چند روزی نگذشت که از زندان آزاد شده، مشکلم برطرف شد، دست و پای مرا باز کرده و از زندان آزادم کردند.

هنگامی که محمد بن فرج به عراق بازگشت به خاطر دستوری که حضرت امام هادی علیه السلام به وی داده بود در بغداد توقف نکرده به سمت سامرا به راه افتاد.

محمد بن فرج گوید: به امام هادی علیه السلام پس از خروج از زندان نامه ای

ص: ۲۷۲

نوشتم و از آن حضرت خواستم تا از خداوند متعال بخواهد که اموال و دارایی و باغ و بستان مرا به من بازگرداند. آن حضرت در پاسخ من نامه ای نوشته در آن آوردند: «آنچه را که از تو گرفته شده به زودی به تو بازگردانده خواهد شد، و اگر آن اموال هم به تو بازنگردد ضرری متوجه تو نخواهد شد».

علی بن محمد نوفلی گوید: هنگامی که محمد بن فرج به منطقه عسکر رفت، برای او نامه ای نوشتند تا اموالش را به وی بازگرداند. اما قبل از این که آن نامه به دست وی برسد از دنیا رفته بود (۱).

برآوردن حاجت های مؤمنان علاوه بر نقش تربیتی که داشت یکی از گام های امام هادی علیه السلام در ایمن سازی اقتصادی آنان نیز به شمار می رفت. چرا که این امر خود یکی از عوامل استقلال اقتصادی آن ها و موجب عدم اضطراب ایشان به سر فرود آوردن در برابر بسیاری از امور است که حاکمان برای به خواری و ذلت کشاندن رعیت از آن استفاده می کنند.

ایمن سازی امنیتی

اشاره

حضرت امام هادی علیه السلام علیرغم شرایط سختی که بر آن حضرت و شیعیانشان از جهت تحت تعقیب بودن از طرف هیئت حاکم، همچنین دور کردن شیعیان از امام و مجبور کردن آن حضرت به اقامت در شهر سامرا برای تحت نظر داشتن آن حضرت حاکم بود وظیفه امامت و رهبری خود را به عنوان رهبری که باید حافظ مصالح پیروان خود باشد به نحو احسن به انجام می رساندند. اقداماتی که حضرت امام هادی علیه السلام در رابطه با این مسأله به انجام

ص: ۲۷۳

رسانده اند در این موارد ظهور و بروز می یابد: حفاظت کامل از شیعیان و رعایت مصلحت های خاص و عام آنان، برآوردن حاجات شیعیان، بر حذر داشتن شیعیان از توطئه های حکومت بر ضد آنان و آگاه کردن شیعیان از راه های احتیاطی و وجوب مخفی کاری در فعالیت ها و ارتباطات، تا بدین وسیله از افتادن در دام های حکومت ستمگر که در کمین امام علیه السلام و شیعیان آن حضرت بود، بر حذر باشند.

توصیه هائی که حضرت امام هادی علیه السلام به پیروان خود می نمودند میزان اهتمام آن حضرت را به این مسأله و میزان نزدیکی آن حضرت را به حوادث عام و خاص جامعه نشان می دهد. دستوراتی که آن حضرت به گروه صالح شیعیان خود صادر می فرمودند به صورتی دقیق و سریع به آنان می رسید، بلکه در بسیاری از مواقع این دستورات قبل از رویدادهای مربوطه به دست شیعیان می رسید تا آنان بتوانند از توطئه ای که بر ضدشان تدارک دیده شده به سلامت بیرون آیند. چنین است که می بینیم فعالیت ها و روش های امام هادی علیه السلام نمونه یک کار سازمان یافته و حزبی در عالیترین حد دقت و برنامه ریزی بوده است، این مطلب را می توانیم از نامه های آن حضرت به شیعیانش نیز دریابیم.

نامه هایی که در دل خود حامل روش ها و وسایل مختلف و متعددی برای روبرو شدن با شرایط مختلف زمان می باشد.

اینک به گوشه ای از این روش ها، وسایل و راهنمایی هایی که آن حضرت برای این دست یافتن به این هدف به کار گرفته اند توجه نمائید:

الف- بر حذر داشتن شیعه از نوشتن بعضی از چیزها

امام هادی علیه السلام اصحاب خود را از نوشتن و تدوین بعضی از چیزها به

خصوص مطالبی که مربوط به روابط و اوضاع گروه شیعه و موضع گیری های آن ها می شود بر حذر می داشتند، از «داود صرمی» روایت شده است که گفت:

مولایم امام هادی علیه السلام دستورات زیادی به من داد، و چیزهای بسیاری به من گفت. سپس به من فرمود: «چگونه می گویی؟» من آنچه را که آن حضرت به من گفته بود کاملاً از حفظ نبودم، آن حضرت دوات پیش آورد و نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِكره ان شاء الله و الأمر بيد الله»؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، اگر خدا بخواهد آن را به یاد می آورم و کار به دست خداست، من تبسم کردم. امام هادی علیه السلام فرمودند: تو را چه می شود؟ گفتم: خیر است، امام هادی علیه السلام به من فرمودند: مرا [از حقیقت حال خود] خبر بده، عرضه داشتم خداوند مرا فدای شما گرداند. به یاد حدیثی افتادم که مردی از اصحاب ما آن را از جدّ شما حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده است، که چون دستور انجام کاری را صادر می نمودند این گونه می نوشتند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِكره ان شاء الله و الأمر بيد الله؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، اگر خدا بخواهد آن را به یاد می آورم. به خاطر همین مطلب بود که من تبسم کردم، امام هادی علیه السلام به من فرمودند: «یا داود و لو قلت: إِنَّ تَارَكَ التَّقِيَةَ كَتَارَكَ الصَّلَاةَ لَكُنْتَ صَادِقًا؛ ای داود، اگر بگویی: ترک کننده تقیه مانند ترک کننده نماز است راست گفته ای» (۱).

امام هادی علیه السلام در این روایت پنهان کاری و احتیاط را با یک کلمه از مفاهیم اسلامی یعنی «تقیه» ارتباط می دهد که در رابطه با آن احادیث و آیات کریمه ای از قرآن نیز آمده است. مانند: إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً؛ مگر این که از آنان به نوعی تقیه کنید، و همچنین قول خداوند تعالی: إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ؛ مگر آن

ص: ۲۷۵

کس که مجبور شده و [لی] اقلبش به ایمان اطمینان دارد، و این آیه ای است که در قضیهٔ عَمَّار بن یاسر رضی الله عنه نازل شده است. آنجا که مشرکان مکه عَمَّار را به سختی شکنجه می کردند تا وی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دشنام داده و او را ترک نماید، تا دست از شکنجهٔ او بردارند. عَمَّار بن یاسر پس از این قضیه به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده، جریان را برای آن حضرت نقل کرد. پیامبر اکرم به او فرمودند: اگر آنان دوباره از تو چنین کاری خواستند تو نیز دوباره همان کار را انجام بده. امام هادی علیه السلام این دستورات را تنها از ترس کشف شدن فعالیت های شیعه توسط حکومت صادر نمی فرمودند، بلکه مراد آن حضرت تأکید بر این مفهوم اسلامی بود که شیعه از بدو پیدایش، آن را می شناخته و به جهت امثال سفارشات ائمه علیهم السلام و قرآن کریم با آن آشنا بوده است.

ب- تغییر نام ها

امام هادی علیه السلام در نامه هایی که به یکی از اصحاب خود [سلیمان بن حسن بن جهم] می نوشتند وی را با عنوان زراری مورد خطاب قرار می دادند، در حالی که طایفهٔ این شخص - که از بزرگترین خاندان های شیعه و اصحاب ائمه علیهم السلام به شمار می آمدند - به بنی جهم معروف بودند. لازم به ذکر است که آن حضرت از این جهت سلیمان بن حسن بن جهم را زراری می نامیدند که مادر حسن بن جهم دختر «عیید بن زراره»، نوهٔ «زراره بن أعین» صحابی معروف می باشد ابو غالب زراری که خود نیز یکی از این خاندان است در رساله اش - که در میان علما به «رسالهٔ ابو غالب» معروف است - می نویسد: امام هادی علیه السلام بدین جهت این لقب را برای سلیمان بن حسن بن جهم که از اصحاب آن حضرت بود به کار می بردند که با این کار توریه کرده، او را از

دشمنان پوشیده بدارند. بعداً به کار بردن این لقب گسترش یافته و همهٔ خاندان ما بدان نامیده شد. امام هادی علیه السّلام در رابطه با کارهایی که در کوفه و بغداد داشتند با سلیمان بن حسن بن جهم مکاتبه داشتند (۱).

ج- برحذر داشتن یاران از گفتن سخنان مهم در اماکن عمومی

حضرت امام هادی علیه السّلام بعضی از اصحاب خود را از سخن گفتن و پرسیدن مسأله در طول راه ها یا اماکن دیگری که امکان وجود جاسوسان حکومت در آن بود منع می نمودند.

از «محمد بن شرف» روایت شده است که گفت: من در مدینه به همراه حضرت امام هادی علیه السّلام راه می رفتم. آن حضرت به من فرمودند: «آیا تو ابن شرف نیستی؟» عرضه داشتم: آری، آنگاه خواستم که از آن حضرت سؤال کنم. اما آن حضرت قبل از این که من از او سؤال کنم به من فرمود: «اکنون ما در یک خیابان عمومی هستیم و اینجا جای سؤال کردن نیست».

د- نفوذ در دستگاه دولتی

پس از سقوط دولت اموی در سال ۲۳۲ ه. ق بنی عباس با زور و قهر و غلبه بر حکومت اسلامی مسلط گشتند. آنان به اندازه ای در زمین فساد کردند که کارشان به وخامت کشید. در دوران حکومت این طایفه کشتار و تبعید و گرفتن اموال مردم امری پیش پا افتاده بود، و از آنجا که حکومت آنان فاقد مشروعیت اسلامی بود، کار کردن با آن ها و در دستگاه حکومتی آنان نیز مشروعیت

ص: ۲۷۷

نداشت. به همین دلیل بود که محمد بن علی بن عیسی -یکی از اصحاب امام هادی علیه السلام- به آن حضرت نامه ای نوشت و از آن حضرت در رابطه با کار کردن در دستگاه بنی عباس و گرفتن حقوق از آنان و جواز این کار سؤال کرد. آن حضرت در پاسخ او نوشتند: کارهایی که داخل شدن در آن اجباری بوده و به اختیار نباشد خداوند عذر بندگان را در آن کارها خواهد پذیرفت و کارهایی که بدین گونه نباشد مکروه است، و در هر صورت هرچه از این کارها کمتر باشد بهتر است و هنگامی این عمل به کفر آن شخص منجر می شود که روزی دهنده اش او را به کارهایی مجبور نماید که به دست او اعمالی درباره ما و دوستان ما صورت پذیرد که به شرکش منجر شود.

هنگامی که نامه حضرت امام هادی علیه السلام به محمد بن علی بن عیسی رسید، وی فوراً برای آن حضرت نامه دیگری ارسال کرده، در آن نوشت:

عقیده من در رابطه با داخل شدن در دولت بنی عباس این بوده است تا راهی برای ضربه زدن به دشمنان پیدا کرده، با نزدیک کردن خودم به ایشان دستم در انتقام گیری از آنان باز باشد. امام علیه السلام در پاسخ او فرمودند:

هرکس با چنین هدفی این کار را انجام بدهد داخل شدن او در کار بنی عباس نه تنها حرام نیست، بلکه برای او دارای اجر و پاداش است (۱).

امام هادی علیه السلام در دو عبارت فوق ضوابط همکاری کردن با حاکم جائز و ستمگر را بیان فرموده اند. این ضوابط در به دست آوردن وسیله ای برای تضعیف ستمگران یا خدمت رساندن به شیعیان مظلوم خلاصه می شود.

ص: ۲۷۸

۱- (۱). مستطرفات السرائر/ ۶۸ ح ۱۴، به نقل از آن وسائل الشیعه ۱۷/ ۱۹ ح ۹ ب ۴۵، وسائل الشیعه ۱۲/ ۱۳۷.

پس از این که ائمه اهل بیت علیهم السلام نقش رهبری دینی خود را در اقشار مختلف شیعیان تثبیت نموده، اهمیت ولایت خود را برای آنان آشکار ساختند، دامنه جغرافیائی پیروان اهل بیت علیهم السلام گسترش یافت، در نتیجه آنان به کسانی نیاز پیدا کردند که احتیاجات دینی آن ها را برآورده ساخته، همچون حلقه اتصالی میان شیعیان و ائمه علیهم السلام باشد. اینجا بود که ائمه علیهم السلام به تعیین و کیلان و معتمدانی در مناطق مختلف مبادرت کرده و پیروان خود را به آنان ارجاع می دادند.

مأموریت هایی که این و کیلان به عهده داشتند در کارهایی مانند بیان احکام شرعی، موضع گیری های سیاسی و اجتماعی، راهنمایی و ارائه نصایح اخلاقی و تربیتی، دریافت حقوق شرعی و پخش کردن آن ها در مواضع از پیش تعیین شده، حل و فصل نزاع ها و درگیری ها و تولی موقوفات و امور افرادی که قاصر بوده و کسی را به عنوان ولی نداشتند خلاصه می گردید.

افرادی که مسئولیت مهم و کالت ائمه علیهم السلام را به عهده می گرفتند، جدای از ایمان، معرفت به احکام و شئون شریعت اسلام، هوشیاری سیاسی و قدرت بر حفظ اسرار امام و پیروانش از دید حکام و جاسوسان، می بایست راستگویی و عدالت را نیز به عنوان دو شرط اساسی دارا می بودند.

بعضی از این و کیلان به صورت مستقیم با امام علیه السلام ارتباط داشته و بعضی دیگر به واسطه و کیلی دیگر که به عنوان محوری برای مجموعه ای از وکلا در تعدادی از مناطق نزدیک به یکدیگر به حساب می آمد با امام ارتباط پیدا می کردند.

تأسیس این نظام ارتباطی به عصر حضرت امام صادق علیه السلام و حتی امامان قبل از آن حضرت علیهم السلام بازمی گردد. اما گستردگی و تکامل این نظام پس از عصر امام صادق علیه السلام صورت گرفته است. چرا که تحولات سیاسی جدید و مشکلات امنیتی که شیعیان را دربر گرفته و کیان و وجود آن ها را تهدید می نمود، ضرورت این کار را بیش از پیش ساخته بود.

از زمان حضرت امام جواد علیه السلام تا ابتدای غیبت صغری، این سیستم نقش فعال و بزرگی در حفظ کیان گروه شیعه و نگاه داشتن آن از اضمحلال و فروپاشی داشت.

به برکت همین سیستم ارتباطی دقیق و عناصر فعال در آن بود که انتقال به عصر غیبت امام مهدی علیه السلام میسر گشته، خطراتی که ممکن بود از پدیده غیبت امام معصوم، نظام شیعه را تهدید کند بسیار کم شد. تا جایی که می بینیم همین سازمان و کلا با همه خصوصیاتش به نظام نیابت خاصه در زمان غیبت صغری متحول گشته، سفیر امام غائب علیه السلام نایب خاصی بود که نقش امام را نسبت به مجموعه و کیلان ایفا می نمود... و هم او بود که از طریق وساطت بین امام معصوم و دیگر و کیلان، در واقع رابطی میان امام معصوم و همه پیروان او به حساب می آمد.

مناطق نفوذ و وجود و کیلان در حجاز: مدینه، مکه و یمن، در عراق: کوفه، بغداد، سامرا، واسط و بصره، در ایران: خراسان بزرگ - که شامل نیشابور، بیهق، سبزوار، بخارا، سمرقند، هرات، قم، آوه، ری، قزوین، همدان، آذربایجان، قریسین، اهواز، سیستان، بسط، و در شمال آفریقا: مصر بود. این مناطقی بود که پیروان اهل بیت در آن یافت شده، و کیلان و نمایندگان اهل بیت نیز در آن استقرار یافته، به عنوان حلقه اتصال میان شیعیان و امام عمل نموده و بدین وسیله بسیاری از اهداف ائمه علیهم السلام را محقق می نمودند.

اینک نام تعدادی از وکیلان امام هادی علیه السلام در مناطق مختلف را در دست داریم که اسامی آن ها بدین قرار است:

۱. ابراهیم بن محمد همدانی

۲. ابو علی بن راشد

۳. احمد بن اسحاق رازی

۴. علی بن جعفر وکیل

۵. محمد بن ابراهیم بن مهزیار

۶. حسین بن عبد ربّه

۷. ابو علی بن بلال

۸. ایوب بن نوح

۹. جعفر بن سهیل صیقل

۱۰. علی بن مهزیار اهوازی

۱۱. فارس بن حاتم

۱۲. علی بن حسین بن عبد ربّه

۱۳. عثمان بن سعید عمری

البته بعضی از وکیلان ائمه از رویه و راه و رسمی که ائمه علیهم السلام برای آن ها ترسیم نموده بودند منحرف می شدند، و در چنین مواقعی، مثلاً وقتی اموالی که به دست یکی از وکیلان ائمه علیهم السلام می رسید، باعث وسوسه او شده، به فکر می افتاد تا از منصب و کالت برای اغراض دنیوی و مادی خود استفاده و سودجوئی کند، ائمه علیهم السلام حقیقت امر را بر مردم روشن کرده و به آن ها اجازه

گمراه کردن مردم و سودجویی از آن‌ها را نمی‌دادند.

سیستم و کیلان که تا حدی مأموریت‌های آن را دانستیم، یکی از عوامل ایمن‌سازی امنیتی شیعه در عصر امام هادی علیه السلام بود که برای امام و پیروان آن حضرت نقش ایمنی بخشی داشت.

گذشته از مأموریت مهم امنیتی این نظام، آنان در ایمنی بخشی اقتصادی، قضائی و سیاسی گروه شیعه نیز نقش مهمی داشتند. این یک دستگاه بسیار حساس و مهم بود و به همین سبب ائمه علیهم السلام اهمیت زیادی به آن داده و پیوسته برای متحوّل ساختن و پاسداری کردن از این نظام در برابر عوامل ضعف و انهدام کوشش می‌کردند.

به زودی خواهیم دید که سازماندهی چنین دستگاهی به عنوان بهترین وسیله برای آماده کردن گروه شیعه برای داخل شدن در عصر غیبت تا چه اندازه ضروری بوده، و تا چه اندازه می‌توانسته است از صدمه غیبت و جدا شدن شیعیان از امام معصوم جلوگیری نماید. خصوصاً در رابطه با پیروان اهل بیت علیهم السلام که در طول دو قرن و نیم به دیدن امامان و ملاقات مستقیم با آن حضرات انس و الفت پیدا کرده بودند.

ایمن‌سازی اقتصادی

از آنچه گذشت دانستیم که ایمنی اقتصادی نیز یکی از اهداف اهل بیت علیهم السلام در رابطه با گروه شیعه به شمار می‌رفت. گروهی که ائمه علیهم السلام می‌خواستند در میان خود مستقل بوده و از همه عوامل ضعف و فروپاشی که شرایط سیاسی و اقتصادی کلی جامعه بر آن تحمیل می‌کرد به دور باشد.

سیستم و کلا نقش مهمی در این ایمنی ایفا می‌نمود. همچنان که گاه خود

امام علیه السلام نیز مستقیماً نیازهای مادی آنان را برطرف می نمود.

آورده اند که ابو عمرو عثمان بن سعید و احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر همدانی بر حضرت امام هادی علیه السلام داخل شدند. احمد بن اسحاق به نزد آن حضرت شکایت برد که بدهکاری سنگینی بر گردن او می باشد، امام علیه السلام به ابو عمرو که وکیل آن حضرت بود فرمودند: «ای ابا عمرو، سی هزار دینار به احمد بن اسحاق و سی هزار دینار به علی بن جعفر بده و خود نیز سی هزار دینار برای خویش بردار» (۱).

از ابو هاشم روایت شده است که گفت: در نزد امام هادی علیه السلام از تنگدستی خود شکایت کردم. آن حضرت همین طور که روی خاک نشسته بود، مشتی از خاک برداشته، کفی از آن به من داد و فرمود: «به وسیله این در زندگی خود گشایشی ایجاد کن». من آن مشت خاک را به نزد ریخته گری بردم و به او گفتم این را ذوب کن. وی آن را ذوب کرد و گفت: طلایی سرختر از آن ندیده است (۲).

از عبد الله بن عبد الرحمن صالحی روایت شده است که: ابو هاشم پس از این که به بغداد منتقل شده بود در رابطه با سختی آمد و شد به نزد آن حضرت در سامرا به نزد امام هادی علیه السلام شکایت برده و عرض کرد: مولای من، خداوند متعال را بخوان و برای من دعا کن. چرا که من جز این اسب ضعیف غیراصیل وسیله سواری دیگری ندارم.

امام هادی علیه السلام فرمودند: «ای ابو هاشم، خداوند متعال تو و اسبت را قوی و نیرومند گرداند».

ص: ۲۸۳

۱- (۱). مناقب ۴۸۸/۲.

۲- (۲). مناقب ۴۸۸/۲.

عبد الرحمان گوید: از آن پس ابو هاشم نماز صبح را در بغداد، و نماز ظهر را در سامرا می خواند و اگر می خواست نماز مغرب را در بغداد به جای می آورد (۱).

اینک به پایان مبحث خطوط کلی نقش امام هادی علیه السلام در تکمیل بنای گروه شیعه و ایمن سازی و آماده سازی آنان برای ورود به عصر غیبت که به سرعت نزدیک می شد رسیدیم.

ص: ۲۸۴

۱- (۱). مناقب ۴۴۸/۲.

حضرت امام هادی علیه السلام در مسیر جاودانگی

شهادت حضرت امام هادی علیه السلام

حضرت امام هادی علیه السلام همواره با ظلم و جور حکام دست به گریبان بود تا این که مانند پدران بزرگوارش سمی برای آن حضرت فرستاده، به آن حضرت خوراندند. حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده است: «ما متّیا إلّا- مقتول أو مسموم»؛ کسی از ما ائمه نیست مگر این که یا کشته می شود و یا مسموم می گردد (۱).

«طبرسی» و «ابن صباغ مالکی» گویند: ولی خدا حضرت علی بن محمد علیهما السلام در آخر خلافت «معتز» به شهادت رسیده است (۲).

ابو بابویه گوید: خلیفه عبّاسی «معتد» آن حضرت را مسموم کرد (۳).

«مسعودی» گوید: گفته اند که آن حضرت در اثر سم به شهادت رسیده است (۴)؛ مؤیّد این مطلب عبارت دعایی است که در ماه رمضان وارد شده است: «و ضاعف العذاب علی من شرک فی دمه»؛ و عذاب خود را بر هر کس که در

ص: ۲۸۵

۱- (۱). بحار الانوار ۲۷/۲۱۶، ح ۱۸.

۲- (۲). اعلام الوری/۳۳۹، الفصول المهمّه/۲۸۳.

۳- (۳). بحار الانوار ۵۰/۲۰۶، ح ۱۸، مناقب ۴/۴۰۱.

۴- (۴). مروج الذهب/۴/۱۹۵.

خون او شریک بوده است دو چندان گردان (۱).

«سراج الدین رفاعی» در صحاح الاخبار می نویسد: آن حضرت در دوران خلافت معتزّ عباسی به واسطه سم به شهادت رسیده است.

«محمّد بن عبد الغفّار حنفی» در کتاب خود «ائمه الهدی» می نویسد: «چون شهرت حضرت امام هادی علیه السّلام بالا گرفت، متوکّل آن حضرت را از مدینه منوره طلبید. چراکه بیم آن داشت حکومت و دولتش از دست برود... و در پایان کار سمی به آن حضرت خوراند...» (۲).

اما صحیح تر آن است که این «معتزّ» بود که آن حضرت را مسموم نموده و به شهادت رسانید.

ظاهراً آن حضرت در اثر سمی که به وی داده شد بیمار شده و پس از چندی دار فانی را وداع گفتند. چنانکه روایت «محمّد بن فرج» از «ابو دعامه» این مطلب را تأیید می کند. وی گوید: در بیماری ای که موجب وفات حضرت امام هادی علیه السّلام شد برای عیادت به نزد آن حضرت شرفیاب شدم، هنگامی که خواستم از نزد آن حضرت خارج شوم، آن حضرت به من فرمودند:

ای ابو دعامه، اکنون حق تو بر من واجب شده است، آیا حدیثی برای تو نگویم که تو را خوشحال کند؟ ابو دعامه گوید: به آن حضرت عرض کردم: یا بن رسول الله من به چنین حدیثی بسیار نیازمندم.

امام هادی علیه السّلام فرمودند:

پدرم محمّد بن علی بر من حدیث کرد و گفت: پدرم علی بن موسی به من گفت: پدرم موسی بن جعفر بر من روایت کرد و گفت: پدرم جعفر بن محمّد بر من روایت کرد و گفت:

ص: ۲۸۶

۱- (۱). بحار الانوار ۲۰۶/۵۰ ح ۱۹.

۲- (۲). ر.ک الامام الهادی من المهد الى اللحد/ ۵۰۹-۵۱۰.

پدرم محمّد بن علی گفته است: پدرم علی بن الحسین مرا روایت کرد و گفت: پدرم حسین بن علی بر من روایت کرد و گفت: پدرم علی بن ابی طالب علیهم السّلام بر من روایت کرد و گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به من فرمودند: ای علی، بنویس. گفتیم: چه بنویسم؟

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله فرمودند: بنویس بسم الله الرحمن الرحيم. الايمان ما قرته القلوب و صدّفته؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، ایمان آن چیزی است که دل کاملاً آن را بپذیرد و کردار آدمی آن را تصدیق و تأیید نماید، اما اسلام آن چیزی است که بر زبان جاری می شود و ازدواج به وسیله آن حلال می گردد.

ابو دعامة گوید: خدمت آن حضرت عرض کردم: یا بن رسول الله به خدا سوگند نمی دانم کدام یک از این دو نیکوتر است. حدیث یا سند حدیث؟! امام هادی علیه السّلام فرمودند: «إنّها لصحیفه بخطّ علی بن أبی طالب علیه السّلام و إملاء رسول الله صلّی الله علیه و آله نتوارثها صاغرا عن کابر»؛

این نامه ای به خطّ علی بن ابی طالب علیه السّلام و املائی رسول اکرم صلّی الله علیه و آله است که ما آن را نسل به نسل به ارث می بریم (۱).

مسعودی گوید: هنگامی که ابو الحسن علیه السّلام به آن بیماری که در اثر آن دار فانی را وداع گفت مبتلا گردید، فرزندش ابا محمّد علیه السّلام را طلب کرده، نور، حکمت، میراث های پیامبران و سلاح [مخصوص امام] را به او تسلیم نمود (۲).

آن حضرت بر جانشینی حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام تأکید کرده و به آن حضرت در حضور اصحاب مورد اعتماد ثقه خود وصیت نموده، در سنّ چهل سالگی دار فانی را وداع گفت (۳).

ص: ۲۸۷

۱- (۱). بحار الانوار، ۲۰۸/۵۰، مروج الذهب ۱۹۴/۴.

۲- (۲). اثبات الوصیه/۲۵۷.

۳- (۳). بحار الانوار ۲۱۰/۵۰.

جنازه آن حضرت

چون حضرت امام هادی علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم نمود، فرزند بزرگوارش حضرت امام، ابو محمد، حسن عسکری علیه السلام غسل و تکفین و گزاردن نماز بر جنازه او را به عهده گرفت. چرا که کسی غیر از امام نمی تواند متولی چنین کاری برای امام دیگر باشد.

چون خبر وفات حضرت امام هادی علیه السلام و رحلت آن حضرت به سوی خداوند متعال در شهر سامرا پخش شد، توده مردم از عوام و خواص به خانه امام هادی علیه السلام هجوم آورده، جوئی از حزن و ماتم و اندوه بر سامرا حاکم گشت.

مسعودی گوید: گروهی که هریک از آن ها آن روز داخل خانه امام هادی علیه السلام شده بودند بر ما روایت کردند که در آن خانه گروهی از بنی هاشم از طالبیان و عباسیان، فرماندهان و دیگران، همچنین گروهی از شیعیان، گرد آمده، و هیچ کدام از آن ها از امر جانشینی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اطلاعی نداشتند. چرا که این مطلب فقط به اطلاع اصحاب مورد اعتماد - که امام هادی علیه السلام در نزد آن ها تصریح بر جانشینی امام حسن عسکری علیه السلام نموده بود - رسیده، کس دیگری از این قضیه اطلاع نداشت.

حاضران حکایت می کنند که همه آنان در حال حیرت و مصیبت بودند، که ناگاه از داخل خانه خادمی خارج شد و به خادم دیگر ندا در داد که: ای «ریاش»، این نامه را بگیر و آن را به خانه امیر المؤمنین ببر و به فلان شخص بده و به او بگو که: این نامه حسن بن علی امام حسن عسکری است. این مطلب کنجکاوای مردم را برانگیخت. سپس یکی از درهای بالای رواق باز شده و

خادمی سیاه پوست از آن خارج شد، سپس به دنبال او حضرت ابا محمد امام حسن عسکری علیه السلام سربرهنه و گریبان دریده درحالی که لباس زیرین او سفید بود از در خارج شد.

چهره آن حضرت کاملاً شبیه چهره پدر بزرگوارش بود. آن روز در خانه امام، پسران «متوکل» نیز حضور داشتند که بعضی از آن ها دارای مقام ولایت عهدی نیز بودند. اما هیچ کس باقی نماند مگر این که به احترام آن حضرت برپا ایستاد. در این هنگام «ابو احمد» [محمد] موفق به سمت آن حضرت رفت. امام حسن عسکری علیه السلام نیز به سمت او آمد و باهم معانقه نمودند. سپس به او گفت: پسرعمو خوش آمدی و در بین دو در رواق نشست، مردم نیز همه در برابر او بودند. قبل از این که آن حضرت از اندرونی خارج شود، خانه از شدت شلوغی و سروصدا همچون بازار بود. اما هنگامی که امام حسن عسکری بیرون آمد و نشست مردم دست از صحبت برداشته، جز صدای سرفه و عطسه صدای دیگری نمی شنیدیم، در این هنگام کنیزی از خانه خارج شد و برای حضرت امام هادی علیه السلام شروع به مرثیه سرائی کرد. در اینجا بود که امام عسکری علیه السلام فرمودند: آیا اینجا کسی نیست که ما را از دست این زن نادان خلاص کند، شیعیان به سمت آن زن رفته و او را به داخل خانه هدایت کردند.

سپس خادم دیگری از خانه خارج شد و در مقابل حضرت امام حسن عسکری ایستاد. امام حسن عسکری علیه السلام نیز برخاست و در این هنگام جنازه حضرت امام هادی علیه السلام از خانه خارج گردید. امام عسکری علیه السلام نیز به همراه جنازه به حرکت پرداخت تا این که جنازه وارد خیابانی شد که در مقابل خانه «موسی بن بقاع» قرار داشت. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام قبل از این که

جنازه برای مردم بیرون آورده شود، بر آن نماز خوانده بود، و پس از این که جنازه خارج شد، «معمد» نیز بر آن نماز گذارد.

مسعودی گوید: شنیدم در تشییع جنازه آن حضرت کنیز سیاهی می گفت:

ما در گذشته و حال چه مصیبت هایی که از روز دوشنبه متحمل شدیم (۱).

امام هادی علیه السلام در خانه خود در سامرا مدفون گردید. مدت اقامت آن حضرت در شهر سامرا بیست سال و چند ماه بوده است (۲).

مسعودی گوید: پس از برگزاری مراسم نماز بر حضرت امام هادی علیه السلام فشار جمعیت و شدت گرما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را آزرده بود. آن حضرت در راه به مغازه بقالی که جلوی آن آب پاشی شده بود رفتند.

آن حضرت به بقال سلام کرده و از او اجازه خواستند تا قدری در مغازه او بنشینند. وی اجازه داد و حضرت نشسته، مردم در اطراف او ایستاده بودند.

در همین حال بود که جوانی نیکو صورت و خوش لباس سوار بر قاطری خاکستری رنگ و زین کرده، اسب سپیدی برای آن حضرت آورد و از او خواست تا سوار بر آن اسب شود. حضرت امام حسن عسکری سوار بر آن اسب شده، به خانه رفته و از آن اسب پیاده شدند. شب آن روز از خانه امام عسکری علیه السلام همان چیزهایی که در زمان حیات امام هادی علیه السلام خارج شده، به مردم داده می شد بدون استثنا خارج شده و در میان مردم نیازمند تقسیم گردید (۳).

ص: ۲۹۰

۱- (۱). بحار الانوار ۲۰۷/۵۰ ح ۲۲، مروج الذهب ۱۹۳/۴.

۲- (۲). اعلام الوری/۳۳۹.

۳- (۳). اثبات الوصیة/۲۵۷، الدمعه الساکبه ۲۲۲/۸.

چرا حضرت امام هادی علیه السلام در خانه اش دفن شد؟

همواره در نزد عامّه و خاصّه این گونه مرسوم و متداول بوده است که چون شخصی از دنیا می رود، او را در مکانی که برای مردگان آماده شده و مقبره یا گورستان نامیده می شود دفن می کنند. چنان که در زمان ما نیز این مسأله متداول است. و این امر نسبت به هیچ کس - با هر مقام و منزلتی که داشته باشد - تغییر نمی کند. همواره مکانی که در شهر مدینه برای دفن مردگان مهیا شده بوده قبرستان بقیع بوده است. چرا که این قبرستان محلّ دفن ائمه اهل بیت علیهم السلام، همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فرزندان آن حضرت و بزرگان صحابه و تابعان و غیر آنان بوده است. همچنان که محلّ دفن دو امام بزرگوار حضرت کاظم علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام در [بغداد] مقابر قریش می باشد.

امّا دلیل این که حضرت امام هادی علیه السلام در خانه اش دفن گردید به عکس العمل های شیعه در روز شهادت آن حضرت بازگشت می کند. چرا که چون شیعیان برای تشییع جنازه آن حضرت اجتماع نمودند صدا به گریه بلند کرده و خشم خود را بر دستگاه حاکم ابراز داشتند، و این به منزله برآوردن انگشت اتهام شهادت امام هادی علیه السلام به سوی خلیفه بوده است.

خیابانی که جنازه حضرت امام هادی علیه السلام در آن تشییع می شد هم در این امر اثر بزرگی داشت. چرا که بسیاری از موالیان آل البيت علیهم السلام در آن خیابان زندگی می کردند. در توصیف آن خیابان آمده است:

خیابان دوّم معروف به «ابو احمد» می باشد. اول این خیابان از مشرق خانه «بختیشوع» طیب است که متوکل آن را بنا نهاد، سپس زمین های واگذار شده به فرماندهان خراسان و کار گزارانشان، از اهل قم، اصفهان، قزوین، جبل و

آذربایجان از سمت راست در جنوب به سمت قبله می باشد (۱).

مظفری در تاریخ خود به یافت شدن اتباع مکتب اهل بیت علیهم السّلام در سامرا اشاره کرده می نویسد: چه بسیار بودند افرادی از میان سپاه و فرماندهان و امیران و کاتبان که در دل، ولایت اهل بیت علیهم السّلام داشتند (۲).

همه این مسائل باعث شد تا دستگاه حکومتی بنا به دفن آن حضرت در خانه اش بگذارد. اگرچه این مسأله به صورت روشن در تاریخ ذکر نشده است.

امّا می توان از آنچه یعقوبی در تاریخش ذکر کرده در حوادث سال ۲۵۴ ه. ق و وفات حضرت امام هادی علیه السّلام آورده است، این را فهمید. آنجا که می گوید:

معتزّ برادر خود احمد بن متوکل را فرستاد، و او در خیابان معروف به خیابان ابو احمد بر او نماز خواند. هنگامی که مردم بسیار اجتماع کردند و گریه و ضجّه آن ها بالا گرفت جنازه را به خانه بازگردانده و در همان خانه دفن نمودند... (۳).

آنان به این وسیله توانستند زبانه های آتش قیام و نهضت را خاموش کرده و بر توده خشمگین مردم غلبه کنند، این مطلب دلیل واضحی بر وجود تحرّکات شیعی در آن زمان و علیرغم همه شرایط سختی که ائمه اهل بیت علیهم السّلام و پیروان آنان از ناحیه حکومت ستمگر با آن مواجه بوده اند دارد.

انتشار خبر شهادت امام هادی علیه السّلام در شهرها

«حسین بن حمدان حضینی» در کتاب «الهدایه فی الفضائل» می نویسد: از احمد بن داود قمی و محمد بن عبد الله طلحی روایت شده است که گفته اند:

مال بسیاری که از بابت خمس و نذورات به صورت پول نقد و جواهر و

ص: ۲۹۲

۱- (۱). موسوعه العتبات المقدّسه/ ۸۲/۱۲.

۲- (۲). تاریخ الشّیعه/ ۱۰۱.

۳- (۳). تاریخ یعقوبی/ ۵۰۳/۲.

زیورآلات و لباس از شهرهای قم و اطراف آن جمع شده بود را حمل نموده و به قصد تشرّف به محضر سیّد و مولای خود حضرت امام هادی علیه السّلام خارج شدیم. هنگامی که به منطقه «دسکره الملک» (۱) رسیدیم، مردی سوار بر شتر با ما برخورد کرد. ما در قافله بزرگی بودیم. وی آهنگ ما کرد و درحالی که ما در میان سایر مردم حرکت می کردیم. وی با شتر خود روبروی ما می آمد تا این که به ما رسید، و گفت: ای احمد بن داود و محمد بن عبد الله طلّحی، من پیامی برای شما دارم. ما به سمت او رفته و به او گفتیم: خداوند تو را رحمت کند. پیام از چه کسی است؟ وی به ما گفت: از سیّد و مولای شما حضرت ابو الحسن علی بن محمّد علیهما السّلام. او به شما می گوید: من امشب به سمت خداوند متعال خواهم رفت. پس در جای خود بمانید تا این که فرمان فرزندم ابو محمّد، حسن عسکری به شما برسد، ما از شنیدن این خبر دلگیر شده و اشک در چشمان مان حلقه زد. اما این خبر را از دیگران مخفی کرده و اظهار نکردیم، تا این که در دسکره الملک فرود آمده و خانه ای اجاره کرده و آنچه را که حمل می کردیم در آن خانه محفوظ گذاشتیم. اما ناگهان دیدیم که خبر وفات مولای ما حضرت امام هادی علیه السّلام در آن روستا شایع شده و همه از آن اطلاع دارند، ما در دل گفتیم:

لا إله إلا الله، آیا پیام آوری که برای ما خبر وفات آن حضرت را آورده خبر را در میان مردم پخش کرده است؟

امّا هنگامی که روز بالا آمد گروهی از شیعیان را دیدم که بسیار نگرانتر و ناراحت تر از ما بودند. اما ما جریان آن پیام را مخفی داشته و برای کسی آن را اظهار نکردیم (۲).

ص: ۲۹۳

۱- (۱). قریه ای در راه خراسان نزدیک به شهرابان که روستائی بزرگ، دارای نخل و بستان بوده، از نواحی خالصه شرقی بغداد می باشد، معجم البلدان/ ۲/ ۴۵۵ و ۳/ ۳۷۵.

۲- (۲). الدمعه الساکبه ۸/ ۲۲۳.

تاریخ نویسان در ذکر روز شهادت آن حضرت اختلاف کرده اند. چنانکه در این مطلب که چه کسی سم به آن حضرت خورانید نیز اختلاف دارند.

اما تحقیق این است که آن حضرت در اواخر خلافت «معتزّ عباسی» به شهادت رسیده اند. چنان که بسیاری از تاریخ نویسان بر این مطلب تصریح نموده اند. دلیل دیگر این امر این است که کار امام هادی علیه السلام بر حاکم زمان او گران می آمده، و وی همان کسی است که طبیعتاً باید چنین کارهایی را به انجام برساند. بنابراین «معتزّ» دستور این کار را صادر کرده و ممکن است که در این کار و دادن سم به آن حضرت از «معتمد» نیز کمک گرفته باشد.

اما روز شهادت آن حضرت به گفته «ابن طلحه» در «مطالب السؤل»: در بیست و پنجم ماه جمادی الآخر بوده است، و ابن خشاب نیز در این مطلب با او موافق است (۱)، «کلینی» در «کافی» می نویسد: آن حضرت -صلوات الله علیه- در بیست و ششم جمادی الآخر دار فانی را وداع گفته است (۲)، و «مسعودی» نیز موافق همین قول می باشد (۳).

اما «شیخ مفید» در «ارشاد»، «اربلی» در «کشف الغمه»، و «طبرسی» در «اعلام الوری» گفته اند: آن حضرت در ماه رجب از دنیا رفته و روز این مسأله را معلوم نکرده اند (۴).

«ابو جعفر طوسی» در «مصابیح»، «ابن عیاش» و صاحب «دروس» گفته اند:

ص: ۲۹۴

۱- (۱). الدمعہ الساکیه ۲۲۵/۸ و ۲۲۷.

۲- (۲). کافی ۴۹۷/۱.

۳- (۳). مروج الذهب ۱۹۳/۴.

۴- (۴). الدمعہ الساکیه ۲۲۶/۸-۲۲۷، اعلام الوری/۳۳۹، کشف الغمه ۳۷۶/۲.

امام هادی علیه السلام در روز دوشنبه سوّم رجب در سامرا دار فانی را وداع گفته است (۱)؛ و «قتال» نیشابوری در «روضه الواعظین» نیز با این قول موافق است.

آنجا که گوید: امام هادی علیه السلام در سامرا در سوّم ماه رجب از دنیا رفته است (۲)؛ «زندی» در تاریخ وفات آن حضرت قول دیگری دارد وی می نویسد: آن حضرت در روز دوشنبه سیزدهم رجب از دنیا رفته است (۳).

اما همه این تاریخ نویسان بر این نکته اتفاق نظر دارند که آن حضرت در سال ۲۵۴ ه. ق از دنیا رفته است (۴).

از حنینی روایت شده است که گفت: ابو الحسن علی بن بلال و گروهی از برادران ما روایت کرده اند که: چون روز چهارم از وفات سرور و مولای ما حضرت امام هادی علیه السلام گذشت، «معتز» دستور داد کسی را به نزد حضرت ابو محمّد امام عسکری علیه السلام فرستادند تا آن حضرت را سوار کرده به نزد او برده، وی آن حضرت را بر مرگ پدر تعزیت گوید و از او چیزی بپرسد، امام عسکری سوار شده به نزد معتز رفتند. هنگامی که بر وی داخل شدند معتز به آن حضرت خوش آمد گفته، وی را نزدیک خود نشاند، او را تسلیت گفت، و دستور داد تا وی را در مکان و مرتبه پدر بزرگوارش برقرار کرده، حقوق حضرت امام هادی علیه السلام را برای امام حسن عسکری علیه السلام تثبیت نموده، به او بپردازند. هر کس امام حسن عسکری را می دید شک نمی کرد که از نظر صورت و شکل ظاهری بسیار شبیه پدر بزرگوار خود می باشد.

همه شیعیانی که به امامت حضرت امام هادی علیه السلام اعتقاد داشتند به جز

ص: ۲۹۵

۱- (۱). الدمع الساکبه ۲۲۵/۸، بحار الانوار ۲۰۶/۵۰، ح ۱۷.

۲- (۲). روضه الواعظین ۲۴۶/۱.

۳- (۳). الدمع الساکبه ۲۲۶/۸.

۴- (۴). ر. ک/لمحات من حياه الامام الهادی علیه السلام/۱۱۲-۱۲۰ محمّد رضا سیبویه.

اصحاب «فارس بن حاتم بن ماهویه» که به امامت ابو جعفر محمّد بن ابو الحسن صاحب عسکر معتقد شدند، همگی بر امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام اجتماع نمودند (۱).

البته رفتاری که معتزّ با امام عسکری انجام داد، از باب ظاهرسازی و نیرنگ بود، تا بر جنایتی که در رابطه با حضرت امام هادی علیه السّلام مرتکب شده بود سرپوش بگذارد، و این شیوه و رویه همه طغوت های گذشته در برابر پیشوایان اهل بیت علیهم السّلام بوده است (۲).

ص: ۲۹۶

۱- (۱). الدمعه الساکبه ۲۲۵/۸.

۲- (۲). لمحه من حياه الامام الهادی علیه السّلام/ ۱۲۱-۱۲۲.

مکتب علمی و میراث گرانسنگ حضرت امام هادی علیه السلام

تمایز زمانه حضرت امام هادی علیه السلام از زمانه پدر بزرگوارش حضرت امام جواد علیه السلام، فزونی فشار و سرکوب از جانب حکومت بوده است، تا آنجا که مراقبت دائم از آن حضرت وجه فارق و تمایز آشکار در زندگی این امام بزرگوار، همچنین زندگی فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می باشد.

به اضافه این که حضرت امام هادی علیه السلام با پدر بزرگوار خود حضرت امام جواد علیه السلام در به دوش کشیدن مأموریت امامت الهی در سن پائین و قبل از تمام شدن اولین دهه از زندگی، همسانی و مشابهت داشته است، امامت زود هنگام این دو امام بزرگوار، هراس دستگاه حاکم از رهبری خط مبارزان که دو قرن به طول انجامید و سی سال از آن در زمان امامت امام هادی علیه السلام بوده و نزدیک شدن ظهور مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که از فرزندان همین امام بزرگوار می باشد سه ویژگی آشکار دوران امامت حضرت امام هادی علیه السلام می باشد. از همین جا است که مراقبت و احاطه دستگاه حکومتی نسبت به آن حضرت به بالاترین حد ممکن تشدید گردید، تا این که پس از چیره شدن بیم و ترس بر طغیانگران زمان به ترور آن حضرت منجر گردید.

از همین جا است که از بسیاری تعداد اصحاب حضرت امام هادی علیه السلام که با آن حضرت در ارتباط بوده و از آن حضرت حدیث نقل کرده اند-و یکی از کسانی که درباره تاریخ زندگی این امام بزرگوار تحقیق کرده تعداد آن ها را به سیصد و چهل و شش نفر رسانده است-باید دریافت که علیرغم چنین شرایط سخت و دشواری، وسعت فعالیت های حضرت امام هادی علیه السلام، و عظمت کار این امام بزرگوار تا چه اندازه بوده است که با فعالیت های سرّی و منظم خود همه این گردنه ها را پشت سر گذاشته، توانست با زمینه سازی فکری، عقیدتی و نفسی برای عصر غیبت که به زودی در راه بود اهداف خود را به تحقق برساند.

آن حضرت به صورتی مستمر مراقب همه رویدادها بوده، برای هر شرایط جدیدی گام ها و فعالیت های جدید و مطابق با آن شرایط، ارائه می نمود. آن حضرت دائما پیشرفت های مدنی را که امت اسلام بر قله های آن قرار داشتند مدنظر داشته، همواره می کوشید تا گروه شیعیان صالح همیشه در جایگاه رهبری و اوج آن پیشرفت ها قرار داشته باشند و چنین نیز بود. از همین دیدگاه سزاوار است که آنچه از میراث علمی و آموزه های مکتب آن حضرت به دست ما رسیده را مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم.

احادیث آن حضرت در این بخش به دو بخش تقسیم می شود.

اول: مکتب یا دانشگاه امام هادی علیه السلام که در اصحاب و روایت کنندگان حدیث آن حضرت نمود پیدا می کند.

دوم: میراث فکری و علمی آن حضرت که به صورت مکتوب یا روایت شده می باشد.

امام هادی علیه السلام به دلیل تنوع فرهنگ و معارف فراگیرش همواره مقصد و مراد جویندگان دانش بوده است. چراکه آن حضرت در همه دانش ها تخصص داشته، در تفسیر قرآن کریم خبره و کارآموده و در فقه اسلامی با همه بخش ها و سطوح آن ماهر و چیره دست بوده است.

اصحاب آن حضرت به اعتبار ارتباط با اهل بیت علیهم السلام، در میان امت اسلام نمونه خط رسالت بوده اند، آنان احادیث آن حضرت را روایت کرده، در کتاب های اصول (۱)، آن احادیث را به رشته تحریر و تدوین درآوردند. آنان به واسطه تدوین میراث علمی ائمه اطهار علیهم السلام حق بزرگی بر جهان اسلام دارند.

چراکه اگر آنان این کار را انجام نمی دادند، ثروت بسیار عظیم و اصیلی که مشتمل بر ابداعات بوده از مسلمانان ضایع می گردید. ثروتی که همگام با پیشرفتهای فکر بشری و بلکه مقدم بر آن بوده است.

لازم به ذکر است که بسیاری از ویژگی های عملی حضرت امام هادی علیه السلام را می توان در خلال فعالیت های پیروان مورد اعتماد آن حضرت مشاهده نمود، و هرچه شرایط بر امام هادی علیه السلام سخت تر می شده، آن حضرت بیشتر وادار به پنهان کاری در عمل می گردید، این حقیقت عمق بیشتری می یافت.

اکنون خلاصه ای از زندگی نامه بعضی از اصحاب امام هادی علیه السلام را که بر اساس حروف الفبا مرتب شده است در ذیل می آوریم:

ص: ۲۹۹

۱- (۱). منظور از کتاب های اصول کتاب هایی است که توسط اصحاب ائمه نوشته شده و در آن روایات اهل بیت علیهم السلام جمع آوری شده بود دانشمندان شیعه خبر از تدوین چهارصد کتاب با عنوان اصول اربعماه داده اند که همه آن ها در اثر حوادث ناگوار روزگار نابود شده اند و آنچه اکنون از کتاب های روایی به دست ما است باقی مانده آن اصول می باشد.

۱. ابراهیم بن عبده نیشابوری

شیخ، او را از اصحاب حضرت امام هادی علیه السّلام و از اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام بر شمرده است. کشتی ذکر کرده: که امام حسن عسکری نامه ای به اسحاق بن اسماعیل نوشت و در آن برای ابراهیم بن عبده سلام فرستاده و برای گرفتن حقوق شرعی به وی وکالت داد. آن حضرت او را با نامه ای به سوی عبد الله بن حمدویه بیهقی فرستاد که در آن آمده است:

أما بعد، ابراهیم بن عبده را به نزد تو فرستادم تا همه مناطق از جمله منطقه تو حقوق واجبی که از آن من، بر گردن شماست به او بدهید، من او را ثقه و امین خودم در نزد پیروانم در آن منطقه قرار دادم. پس باید که از خدا بترسند و مراقب اعمال خود باشند، و حقوق را بپردازند. آنان در ترک این کار و یا تأخیر در آن هیچ عذری نخواهند داشت. خداوند آن ها را به واسطه نافرمانی از اولیائش تیره روز نگرداند و به واسطه مهربانی که من بر آنان دارم، بر آنان رحمت آورد- و تو را نیز با آنان- همانا که خداوند وسعت دهنده و بخشنده است (۱).

۲. ابراهیم بن محمد همدانی

شیخ، او را از اصحاب حضرت امام رضا علیه السّلام، امام جواد علیه السّلام، و امام هادی علیه السّلام بر شمرده است. کشتی گوید: او وکیل آن حضرت بود و به عمر خود چهل بار حجّ به جای آورد. امام هادی علیه السّلام در نامه ای به او نوشته است: حساب به دست من رسید. خداوند از تو قبول کند و از آن ها راضی باشد، خداوند آن ها را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد، من فلان مقدار دینار و فلان مقدار لباس برای تو فرستادم.

ص: ۳۰۰

خداوند آن‌ها را با سایر نعمت‌هایی که به تو داده است بر تو مبارک گرداند، من به «نضر» نامه‌ای نوشته و او را فرمان دادم تا دست از تو بردارد و متعرض تو نگشته، با تو مخالفت نکند و به او فهماندم که تو در نزد من چه جایگاهی داری، و همچنین نامه‌ای به «ایوب» نوشتم و او را نیز به همین مطلب فرمان دادم، و نامه‌ای نیز به پیروانم در همدان نوشتم و آنان را نیز به فرمانبرداری از تو و آمدن به سمت تو دستور دادم، و به آنان گفتم که وکیلی به جز تو ندارم (۱).

این روایت به روشنی دلالت بر وثاقت و جلالت قدر این مرد داشته، بلندی مقام او را در نزد امام علیه السلام بیان می‌دارد.

۳. ابراهیم بن مهزیار

شیخ، وی را از اصحاب حضرت امام جواد و امام هادی علیه السلام برشمرده است. نجاشی گوید: وی کتابی به نام «کتاب بشارات» دارد. کشتی به سند خود از محمد بن ابراهیم مهزیار نقل می‌کند که گفت: هنگامی که زمان مرگ پدرم فرارسید مالی را به من داده و علامتی به من داد و کسی را از آن علامت جز خدا آگاه نکرد، و گفت: هر کس این علامت را به تو اعلام کرد مال را به او بده، وی گوید: من به سمت بغداد رفتم و در کاروانسرای فرود آمدم. در روز دوم اقامتم در بغداد پیرمردی به آنجا آمده و در زد. من به غلام گفتم بین چه کسی بر در ایستاده است. غلام خارج شد و آمد و گفت: پیرمردی بر در اتاق ایستاده است.

من اجازه داخل شدن دادم. وی به من گفت: من «عمری» هستم. مالی که به همراه داری به من بده و او چنین و چنان است، و آن علامت را گفت. وی گوید: آن اموال را به او تسلیم کردم (۲).

ص: ۳۰۱

۱- (۱). اختیار معرفة الرجال/۲/۸۶۹.

۲- (۲). خلاصه الاقوال/۵۱.

این روایت دلالت بر این مطلب دارد که ابراهیم و کیل امام علیه السّلام در گرفتن حقوق شرعی بوده است و طبیعی است که وی به جهت صداقت و عدالتی که داشته مورد اعتماد آن حضرت قرار گرفته باشد.

۴. احمد بن اسحاق بن عبد الله اشعری قمی

وی فرستاده مردم قم بوده، از حضرت امام جواد و امام هادی علیهما السّلام روایت کرده، از اصحاب خاصّ حضرت امام عسکری علیه السّلام بوده است، کتاب های او عبارتند از:

۱. مسائل الرّجال للامام الهادی علیه السّلام.

۲. علل الصّلاه.

۳. علل الصّوم.

وی از کسانی بوده که حضرت امام مهدی -عجل الله فرجه- را دیده و روایات بسیاری در مدح و ثنای او وارد شده است (۱).

۵. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی

شیخ وی را از اصحاب حضرت امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام و امام هادی علیه السّلام برشمرده است. کنیه او ابو جعفر بوده، وی بزرگ و سرکرده اهل قم بوده که از جانب اهل شهر با حاکمان وقت دیدار می نموده است، وی کتاب های متعددی نوشته که از آن جمله اند: «کتاب التّوحید»، «کتاب فضل النّبی صلی الله علیه و آله و سلم»، «کتاب المتعه»، «کتاب التّوادر»، «کتاب التّاسخ و المنسوخ» و «کتاب فضایل العرب» و... (۲).

ص: ۳۰۲

۱- (۱). رجال نجاشی/۹۱، خلاصه الاقوال/۶۳.

۲- (۲). معجم رجال الحدیث/۸۶/۳.

۶. ایوب بن نوح بن درّاج

وی راستگوی امین است، نجاشی گفته است: وی و کیل حضرت امام هادی علیه السّلام و حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بوده و در نزد این دو امام بزرگوار دارای منزلتی بزرگ و مورد اعتماد بوده است. وی بسیار باورع و عبادتش نیز زیاد بوده است. وی در روایات خود راستگو بوده است، پدر او نوح بن درّاج در کوفه دارای سمت قضاوت و صحیح الاعتقاد بوده است، برادرش جمیل بن درّاج می باشد (۱).

شیخ گفته است: ایوب بن نوح بن درّاج ثقه است. وی کتابی دارد و روایات و مسائلی از حضرت امام هادی علیه السّلام نقل کرده است (۲). «کشی» گفته است: وی از صالحان بوده و هنگامی که از دنیا رفته است به جز صد و پنجاه دینار پول از خود چیز دیگری به جا نگذاشته است، وی از امام ابو الحسن ثالث، امام هادی علیه السّلام روایت کرده و گروهی از روات نیز از وی روایت نموده اند (۳).

۷. حسن بن راشد

کنیه وی ابو علی و وابسته به طایفه آل المهلب بغدادی و راستگو بوده است.

شیخ وی را از اصحاب حضرت امام هادی علیه السّلام برشمرده و شیخ مفید او را از فقهای اعلام و رؤسای که دانش حلال و حرام از آن ها گرفته می شود

ص: ۳۰۳

۱- (۱). رجال نجاشی/ ۱۰۲.

۲- (۲). فهرست/ ۵۶.

۳- (۳). رجال نجاشی/ ۱۰۲.

برشمرده است. از آنان که هیچ طعن و ظنی بر آن‌ها وارد نمی‌شود، حضرت امام هادی علیه السلام وی را به وکالت خود منصوب نموده و نامه‌های چندی برای وی فرستاده است (۱). از جمله این نامه‌ها می‌باشد:

۱. نامه‌ای که کشتی با سند خود از محمد بن عیسی یقطینی نقل کرده است.

وی گوید: حضرت امام هادی علیه السلام به ابو علی بن بلال در سال ۲۳۲ ه. ق نامه‌ای نوشت که در آن آمده بود:

شکر خدای را به جای می‌آورم و بر محمد پیامبر خدا و آل او که درود و رحمت خداوند بر آنان باد درود می‌فرستم، سپس، آگاه باش که من ابو علی حسن بن راشد را به جهت آشنایی با لیاقت‌هایی که وی از آن برخوردار بوده، کسی در آن بر وی مقدم نمی‌باشد، به جای حسین بن عبدالرّه برگزیده و منصوب نموده، او را امین بر این کار دانستم، و می‌دانم که تو بزرگ منطقه خود هستی. بنابراین خوش داشتم که فقط به تو نامه نوشته، با این کار تو را گرامی دارم، پس بر تو باد که از او [ابو علی حسن بن راشد] اطاعت کنی، و تمام حقوق مالی که بر گردن داری به وی تسلیم نمایی. همچنین پیروان ما را بر این کار تشویق و ترغیب نمائی و آنان را به این کار آشنا کنی تا بدین وسیله وی را کمک و یاری نمایی، که این بسیار کار خوبی است که موجب رعایت حق ما شده و در نزد ما محبوب و دوست داشتنی است، و خداوند به واسطه این کار تو را جزا و اجر خواهد داد. همانا که خداوند به هر کس که بخواهد می‌بخشد، چرا که خداوند دارای عطا و جزا بوده، از رحمت خود هر کس را بخواهد مشمول عطایایش می‌نماید. و تو با این مسئولیت که بر دوش نهادم امانتدار خدا گردیده‌ای. این نامه را به خط خود نوشته، بسیار خدا را شکر می‌گویم (۲).

این نامه دلالت دارد که ابن راشد از نظر وثاقت، امانت و فضیلت در سطح

ص: ۳۰۴

۱- (۱). رجال طوسی/ ۳۷۵.

۲- (۲). معجم رجال الحدیث/ ۵/ ۳۱۳-۳۱۴.

بسیار بالایی بوده که حضرت امام هادی علیه السلام شیعیان را به او ارجاع داده و آنان را به اطاعت کردن از او و تسلیم نمودن حقوق شرعی به او سفارش نموده است.

۲. کتبی به سند خود که به احمد بن محمد بن عیسی می رسد، روایت کرده و گفته است: به همراه ابن راشد نامه ای را در چند نسخه تکثیر کرده، به سوی گروهی از موالیان اهل بیت علیهم السلام که مقیم بغداد، مدائن، سواد و اطراف آن مناطق بودند فرستادیم. متن آن نامه چنین است:

خدای متعال را شکر گزارم، من ابو علی بن راشد را به جای علی بن حسین بن عبد ربّه و همه و کلای سابق خود، منصوب کردم، وی در نزد من به منزله تمام آن و کیلان است، من همه مسئولیت هایی که دیگر و کلای من دارند به او اعطا نمودم تا حقوق مرا از شما بگیرد، من وی را برای [سرپرستی] شما پسندیده، در این کار بر دیگران مقدمش داشتم. چرا که او اهل و محلّ این کار می باشد، پس شما که خدایتان رحمت کند، حقوق را به او پردازید که در واقع آن را به من پرداخته اید. و بر شما باد که برای خود بهانه تراشی نکرده، از این کار دست برداشته، به سرعت به بندگی خدا و پاک کردن اموال و حفظ خون های خود رو آورده، بر نیکویی و پرهیزگاری یکدیگر را کمک و یاری کرده، از خداوند پروا کنید. باشد که مورد رحمت قرار گیرید، همه به ریسمان محکم خداوند چنگ زید و جز در حالت اسلام و مسلمانی نمیرید.

من پیروی و اطاعت از خود را در طاعت از او [ابن راشد] قرار دادم، و خروج به سوی نافرمانی از او را نافرمانی از خود قرار دادم، پس همواره در راه راست حرکت کنید که خداوند به شما اجر و ثواب داده و از فضل خود بیش از پیش به شما عنایت نماید، همانا که خدا در آنچه که در نزد اوست وسعت دهنده و کریم است، خداوند بر بندگان خود بخشش و مهربانی دارد.

ما و شما به مسئولیت حفظ امانت الهی نایل گشته ایم، این نامه را به خط خود نوشته ام و

بسیار خدا را شکر می گویم (۱).

این نامه نشانگر بلندی مقام ابن راشد در نزد امام هادی علیه السلام می باشد تا آنجا که اطاعت و فرمانبرداری از او را با اطاعت از خود، و نافرمانی او را با نافرمانی از خود همراه نموده است.

۳. حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای برای ابن راشد و ایوب بن نوح نوشته است که در آن بعد از بسم الله و مقدمه آمده است:

ای ایوب پسر نوح، من تو را امر می کنم که از جرّ و بحث زیاد با ابو علی کناره گیری و هر کدام از شما به آنچه به آن مأمور شده اید قیام نموده، به امور مربوط به ناحیه خود پردازید.

چرا که اگر شما به مأموریتی که به شما واگذار شده پردازید به واسطه این کار از مراجعه به من بی نیاز می شوید، و ای ابو علی همچنان که به ایوب دستور دادم که هیچ گونه مالی از اهل بغداد و مدائن [که منطقه مأموریت تو است] نپذیرد و از کسی از آنان برای ملاقات با من اجازه ملاقات نخواهد و هر که را که از منطقه ای غیر از منطقه او به نزد وی آمده به سمت وکیل همان ناحیه ارجاع نماید، تو را نیز به مثل همین دستور دستور می دهم که به این ترتیب هر کدام از شما در منطقه خود به آنچه به آن مأمور شده اید پردازید (۲).

ابو راشد مقام بسیار بالایی در نزد امام هادی علیه السلام داشته و طبیعی است که جز با تقوا و ورع و دین داری شدید به این مرحله و منزلت نرسیده است.

هنگامی که ابن راشد از دنیا رفت، امام هادی علیه السلام بر وی ترحم کرده و برای وی طلب مغفرت و رضوان نمودند.

ص: ۳۰۶

۱- (۱). معجم رجال الحدیث/۵/۳۱۴.

۲- (۲). معجم رجال الحدیث/۵/۳۱۵.

۸. حسن بن علی

فرزند عمر، فرزند علی بن حسین بن علی بن ابی طالب النَّاصِرُ لِلْحَقِّ از اصحاب امام هادی علیه السَّلام می باشد. وی پدر جدّ مادری «سید مرتضی» قدّس سرّه می باشد.

سید در اوّل کتاب خود با نام «شرح المسائل الناصریات» می گوید: و اما ابو محمّد ناصر کبیر، وی حسن بن علی می باشد. فضیلت او در دانش و زهد و فقه از آفتاب تابان روشن تر و ظاهرتر است، وی کسی است که اسلام را در منطقه دیلم انتشار داد. تا آنجا که با کوشش او و رویه زیبایش، تعداد بی شماری از مردم آن سرزمین از گمراهی و جهالت نجات یافته، به راه خداوند و دین مبین اسلام گرویده اند (۱).

۹. حسن بن علی وشاح

شیخ وی را از اصحاب امام هادی علیه السَّلام برشمرده است.

نجاشی گوید: وی نوه دختری «الیاس صیرفی خزاز» می باشد، حسن از جدّ خود الیاس در حالی که در بستر مرگ افتاده بود روایت کرده است که گفت:

بر من شاهد باشید و بدانید که این ساعت، ساعت دروغگوئی نیست. من از امام صادق علیه السَّلام شنیدم که فرمود: «و الله لا يموت عبد يحب الله و رسوله و يتولى الأئمة فتمسه النار»؛

به خدا سوگند هیچ بنده ای در حالتی نمی میرد که خدا و رسولش را دوست بدارد و ولایت ائمه علیهم السَّلام را در دل داشته باشد و در عین حال آتش جهنّم او را لمس نماید.

ص: ۳۰۷

احمد بن محمد بن عیسی روایت کند که: در طلب حدیث به کوفه رفتم.

در آنجا «حسن بن علی و شا» را دیدم، از او خواستم تا کتاب «علاء بن رزین قلا» و «ابان بن عثمان احمر» را به من نشان بدهد. وی آن دو کتاب را برای من بیرون آورد. به او گفتم: دوست می دارم که اجازه روایت این دو کتاب را به من بدهی، او به من پاسخ داد: فلانی خداوند رحمت کند. چه عجله ای داری، برو و از روی این کتاب ها بنویس آنگاه بیا و استماع حدیث کن [تا به موقع به تو اجازه روایت حدیث بدهم].

در پاسخ او گفتم از حوادث روزگار در امان نیستم، وی به من گفت: اگر می دانستم که این حدیث (حدیث اهل بیت علیهم السلام) این قدر طالب دارد، نسخه هائی از آن تکثیر می کردم، من زمانی این مسجد-یعنی مسجد کوفه- را دیدم که نهصد شیخ در آن بودند و هر کدام می گفتند: جعفر بن محمد مرا حدیث کرد.

وی یکی از بزرگان طایفه امامیه بوده، کتاب های بسیاری دارد که از جمله آن ها می توان به: «ثواب الحج»، «المناسک» و «النوادر» اشاره نمود (۱).

۱۰. داوود بن قاسم جعفری

کنیه اش ابو هاشم و از اهل بغداد بود، وی بسیار جلیل القدر و در نزد ائمه از منزلت والایی برخوردار بود. وی حضرت امام رضا، حضرت امام جواد، حضرت امام هادی، حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیده و از همه آن ها روایت کرده است، وی اخبار و مسائلی دارد، و هم چنین

ص: ۳۰۸

درباره اهل بیت شعرهای نیکویی سروده است. وی در دستگاه حکومت نیز دارای مقام بوده، کتابی نیز دارد.

برقی وی را از اصحاب امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السّلام برشمرده است. کَشّی گوید: ابو عمرو گفت: داوود در نزد حضرت امام جواد، حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری علیهم السّلام دارای منزلتی بلند و جایگاهی رفیع بوده است (۱).

۱۱. ریّان بن صلت

شیخ وی را از اصحاب حضرت امام رضا و اصحاب حضرت امام هادی علیهما السّلام برشمرده، اضافه کرده است که وی ثقه، یعنی راستگو می باشد. کَشّی به سند خود از معمر بن خلّاد روایت کرده است که گفت: ریّان بن صلت به من گفته است: هنگامی که فضل بن سهل ریّان را به یکی از روستاهای خراسان فرستاده بود، ریّان به من گفت: دوست می دارم برای من از حضرت امام هادی علیه السّلام اجازه ملاقات بگیری و آن حضرت از لباس خود به من پوشانیده و از درهم هایی که به نام او ضرب شده است به من بدهد. معمر گوید: من بر امام هادی علیه السّلام داخل شدم، آن حضرت ابتدا به من فرمودند: ای معمر ریّان کجاست؟ آیا دوست می دارد که به نزد من آمده، من از لباس های خود به وی پوشانده و از درهم های خود به او بدهم؟

معمر گوید: به خدمتش عرضه داشتم: سبحان الله!!! به خدا سوگند وی چیزی جز این از من نخواسته است.

ص: ۳۰۹

آن حضرت فرمودند: ای معمر، مؤمن همیشه موفق است، به او بگو تا به نزد من بیاید.

معمر گوید: من به ریّان گفتم تا بر آن حضرت داخل شد و سلام کرد. امام هادی علیه السلام فرمودند تا یکی از لباس هایشان را آوردند. هنگامی که ریّان از نزد آن حضرت خارج شد به او گفتم: آن حضرت چه چیزی به تو دادند؟ ناگهان دیدم که در دست او سی درهم پول موجود است (۱).

این واقعه به وضوح بر حسن ایمان و عقیده مستقیم این شخص دلالت دارد.

۱۲. عبد العظیم حسنی

وی سیدی شریف و دارای حسب و نسب بود، از نظر دانش، پرهیزکاری و دینداری از مفاخر خاندان نبوی بوده که ما به پاره ای از حالات او اشاره می کنیم:

الف- نسب درخشان: نسب درخشان این سید جلیل به امام پاک حضرت امام ابو محمد حسن بن ریحانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سرور جوانان اهل بهشت می رسد، چراکه وی فرزند عبد الله بن علی بن حسن بن زید حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می باشد.

ب- جایگاه علمی: وی در عین حال که از نظر نقل روایت راستگو و عادل بوده، در حد اعلای دینداری قرار داشت از نظر دانش و فضل و فقاقت نیز در درجه بالایی قرار داشته است.

ص: ۳۱۰

ابو تراب رویانی روایت کرده و گفته است: از ابو حماد رازی شنیدم که می گفت: در شهر سامرا بر حضرت امام علی بن محمد داخل شدم و درباره چیزهای مختلفی از حلال و حرام از آن حضرت پرسش نموده، آن حضرت نیز پاسخ آن مسائل را به من دادند، وقتی خواستم آن حضرت را وداع نمایم به من فرمودند: ای حماد هرگاه در منطقه مورد سکونت خویش درباره مسئله ای از مسائل دینی به مشکلی برخوردی آن را از عبد العظیم حسنی سؤال کن و سلام مرا نیز به او برسان (۱).

عرضه داشتن اعتقادات بر امام هادی علیه السلام: سید جلیل القدر عبد العظیم حسنی به زیارت حضرت امام هادی علیه السلام مشرف شده، اصول عقیده خود و آنچه را که در امر دین، به آن اعتقاد داشت این گونه به آن حضرت عرضه داشت: «ای فرزند رسول خدا، من می خواهم تا دین خود را بر تو عرضه کنم تا اگر مورد پسند تو واقع شد بر آن ثابت بمانم...».

حضرت امام هادی علیه السلام با چهره ای آکنده از تبسم به او فرمودند: «بگو ای ابو القاسم».

عبد العظیم شروع به عرضه داشتن اصول مورد اعتقاد خود نمود و گفت:

«من معتقدم که خداوند تبارک و تعالی به هیچ چیز نماند و هیچ چیز مانند او نیست، خداوند متعال از دو حد: «ابطال» و «تشبیه» خارج است، آن وجود مقدس نه جسم است نه صورت، نه عرض است نه جوهر، بلکه خداوند متعال است که به اجسام جسمیت بخشیده و صورت ها را تصویر کرده است. وی خالق اعراض و جواهر، پروردگار، مالک، قراردهنده و به وجود آورنده همه اشیا است.

ص: ۳۱۱

نیز معتقدم که محمد بنده و فرستاده خداوند و پایان بخش پیامبران است و تا روز قیامت پیامبر دیگری نخواهد آمد، همچنین معتقدم که شریعت او پایان بخش شریعت هاست و تا روز قیامت بعد از آن، شریعتی نخواهد آمد، من معتقدم که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امام، خلیفه و ولی امر، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، آنگاه پس از او حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی و پس او تو، ای مولای من امامان و پیشوایان خلائق می باشید».

چون کلام عبد العظیم به اینجا رسید، امام هادی علیه السلام رو به وی کرده و فرمودند: و پس از من پسر من حسن. پس مردم با جانشین او چه خواهند کرد؟

عبد العظیم در رابطه با امامی که بعد از امام حسن عسکری علیه السلام خواهد آمد و دلیل تحیر مردم درباره او پرسید: سرورم، کیفیت این امر چگونه خواهد بود؟ امام هادی علیه السلام فرمودند:

به این خاطر که او به چشم دیده نمی شود و یاد کردن او با [تصریح بر] اسمش جایز نمی باشد، تا روزی که قیام کند و زمین را از عدل و قسط پر نماید، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

اینجا بود که عبد العظیم ایمان خود را به آنچه امام هادی علیه السلام بیان فرموده بود این گونه بیان داشت که: «من اقرار کردم و معتقدم می شوم که هر کس به ولایت آن ها ائمه در آمده و آنان را دوست بدارد به ولایت خدا در آمده، دوست خدا شده، دشمن آنان دشمن خداست. پیروی از آنان پیروی از خدا و نافرمانی از آنان نافرمانی از خداست... من همچنین

معتقدم که معراج حق است، سؤال و جواب قبر حق است، بهشت حق است، جهنم حق است، صراط حق است، میزان اعمال حق است، روز قیامت هر آینه خواهد آمد و شکی در آن نیست، و خداوند هر کس که در قبر باشد در آن روز بر خواهد انگیخت.

همچنین معتقدم که بعد از ولایت، یعنی ولایت ائمه به اهل بیت علیهم السلام واجبات شرعی عبارت از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر می باشد.

امام هادی علیه السلام عقیده وی را این گونه تأیید فرمودند که: «یا أبا القاسم هذا و الله دين الله الذي ارتضاه لعباده، فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و الآخرة»؛

ای ابو القاسم، به خدا سوگند این [اعتقادات تو همان] دین خداست که برای بندگان خود برگزیده است. پس بر همین اعتقاد ثابت بمان که خداوند تو را با کلامی ثابت در زندگی دنیا و آخرت تثبیت نماید (۱).

۱۳. عثمان بن سعید عمری سمان

کنیه او ابو عمرو، راستگو و پاک بود، وی در سن یازده سالگی خدمتگزار حضرت امام هادی علیه السلام بوده و از جایگاهی بلند در نزد آن حضرت برخوردار گردید، احمد بن اسحاق قمی گوید: در یکی از روزها بر حضرت امام ابو الحسن علی بن محمد صلوات الله علیه - شرفیاب شدم و به آن حضرت عرض کردم: ای سرور و مولای من، من همواره در این شهر حضور ندارم

ص: ۳۱۳

۱- (۱). کمال الدین/ ۳۷۹ ح ۱ و به نقل از آن/ اعلام الوری/ ۲/ ۲۴۴-۲۴۵.

بلکه به آن رفت و آمد می‌کنم و در بسیاری از مواقع که می‌آیم برای من وصول به شما و شرفیابی به محضر شما میسر نمی‌گردد. در چنین مواردی قول چه کسی را پذیرفته و امر چه کسی را اطاعت کنیم؟

امام هادی علیه السلام در پاسخ او فرمودند: «هذا أبو عمرو الثقة الأمين، ما قاله لكم فعنّي يقوله، و ما آذاه اليكم فعنّي يؤديه»؛

این ابو عمرو راستگوی امین است. آنچه را که به شما گفت از جانب من گفته و آنچه را که به شما رساند از جانب من رسانده است.»

هنگامی که حضرت امام هادی علیه السلام به ملکوت اعلی پیوست، من روزی به فرزندش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رجوع کرده و همین حرف را که به پدرش عرض کرده بودم به آن حضرت عرضه داشتم، آن حضرت نیز به من فرمودند: «هذا أبو عمرو الثقة الأمين، ثقه الماضين، و ثقتي في المحيا و الممات، فما قاله لكم فعنّي يقوله، و ما آذى اليكم فعنّي يؤديه»؛

این ابو عمرو راستگو و مورد اعتماد است. مورد اعتماد گذشتگان و مورد اعتماد من در زندگی و مرگ. هرچه را که گفت از من گفته و هرچه را که به شما رساند از جانب من رسانده است (۱).

این روایت دلالت بر راستگویی عثمان بن سعید دارد و این که او به مقام و مرتبه والاّی در نزد ائمه اطهار علیهم السلام دست یافته بوده است، چنانکه بر فضیلت و دانش او و این که وی مرجع فتوی و اخذ احکام در زمان خود بوده است به روشنی دلالت می‌کند.

ص: ۳۱۴

وی از مفاخر دانشمندان و از شاگردان مشهور حضرت امام هادی علیه السلام بوده است. حال به بیان مختصری از حالات او می پردازیم:

الف-عبادت: وی از پرهیزکاران و صالحان به نام بوده، تاریخ نویسان آورده اند: هنگامی که آفتاب طلوع می کرد به سجده می رفت و سر از سجده بر نمی داشت تا این که برای هزار نفر از برادرانش به مانند آنچه برای خود خواسته است بخواهد و دعا کند، وی از بسیاری سجود بر پیشانی خود پینه ای مانند زانوی شتر داشته است (۱).

ب-تعریف و تمجید حضرت امام جواد علیه السلام از او: حضرت امام جواد علیه السلام علی بن مهزیار را بسیار ستوده است. از جمله این ستایش ها این است که آن حضرت نامه ای به او نوشتند که در آن آمده است:

ای علی، من تو را از نظر خیرخواهی، فرمانبرداری، خدمت و احترام و قیام به آنچه بر تو واجب شده است، آزموده، مورد امتحان قرار داده ام، پس اگر بگویم که من کسی را در این زمینه به مانند تو ندیده ام امیدوارم که در این گفته خود صادق باشم. پس از خدا می خواهم که به پاداش این عمل، منزلگاه تو را جنات فردوس قرار دهد. مقام و خدمت تو در سرما و گرما و شب و روز بر من پوشیده نیست. پس از خداوند می خواهم هنگامی که همه خلایق را در روز قیامت جمع نمود، چنان رحمتی بر تو ارزانی دارد که همگان به مقام تو غبطه خورند و او

ص: ۳۱۵

این نامه حاکی از میزان اعتبار این شخص در نزد حضرت امام هادی علیه السلام، بزرگداشت و تقدیر آن حضرت نسبت به او و دعای آن حضرت در حق او می باشد، و این که حضرت امام جواد علیه السلام از نظر تقوا و ورع و دانش در میان اصحاب خود هیچ کس را به پایه و مرتبه این فرد درستکار، نمی دانسته است.

ج- تألیفات: علی بن مهزیار مجموعه ای از کتاب ها را به رشته تحریر درآورده که از سی کتاب متجاوز است. بیشتر این کتاب ها در رشته فقه به نگارش درآمده، نام تعدادی از کتاب های او بدین شرح است: «کتاب الوضوء»، «کتاب الصیاه»، «کتاب الزکاه»، «کتاب الصوم»، «کتاب الحج»، «کتاب الطلاق»، «کتاب الحدود»، «کتاب الدیات»، «کتاب التفسیر»، «کتاب الفضائل»، «کتاب العتق و التدبیر»، «کتاب التجارات و الاجارات»، «کتاب المکاسب»، «کتاب المثالب»، «کتاب الدعا»، «کتاب التجمل و المروءه»، «کتاب المزار»، و... (۲).

د- طبقه حدیثی: علی بن مهزیار در سند بسیاری از روایات که تعداد آن ها به چهارصد و سی و هفت روایت می رسد، واقع شده است، وی از حضرت امام ابو جعفر ثانی و ابو الحسن ثالث علیهما السلام و سایر ائمه روایت کرده است. علی بن مهزیار از ارکان فکر شیعی بوده و یگانه دوران و دانشمند عصر خود به شمار می آمده است.

ص: ۳۱۶

۱- (۱). معجم رجال الحدیث/ ۲۱۱/۱۳.

۲- (۲). رجال نجاشی/ ۲۵۳.

اشاره

شیخ، وی را از اصحاب امام ابو الحسن هادی علیه السلام بر شمرده. وی از علمای بزرگ و رجال مشهور فکر اسلامی در زمان خود بوده است. وی در رشته های مختلف دانش و فنون تخصصی ص داشته و در آن ها به تألیف پرداخته است. اکنون به صورت مختصر بعضی از شئون زندگی او را عرضه می داریم:

الف- تمجید حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از او

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فضل بن شاذان را همواره تأیید نموده و وی را بسیار می ستوده است، در هنگامی که یکی از کتاب های فضل بن شاذان را به آن حضرت عرضه نمودند، امام علیه السلام به آن کتاب نگاهی انداخته سپس بر فضل بن شاذان رحمت فرستاده، فرمود:

من به اهل خراسان غبطه می خورم. چرا که فضل بن شاذان در میان آنان است (۱).

همچنین بار دیگر به کتابی دیگر از فضل بن شاذان نظر انداخته و این بار سه بار بر وی رحمت فرستاده و در تأیید آن کتاب فرمود: این کتاب صحیح است و سزاوار است که به آن عمل شود (۲).

ب- ردّ مخالفان:

فضل بن شاذان همواره آماده دفاع از اصول اعتقادی خود و باطل کردن شبهاتی بوده است که در رابطه با عقاید او بروز می نمود، خود وی گفته است: من جانشین پیشینیان خود هستم. چرا که من «محمد بن ابی عمیر» و «صفوان بن یحیی» و دیگرانی غیر از این دو نفر را دیده ام و در طول پنجاه سال دانش بسیاری از آنان آموخته ام، هنگامی که «هشام بن

ص: ۳۱۷

۱- (۱). جامع الزّواہ/۲/۵.

۲- (۲). طرائف المقال/۲/۶۳۲.

حکم» رحمه الله از دنیا رفت، «یونس بن عبد الرحمن رحمه الله» جانشین او گشت و شبهات مخالفان را رد می نمود، سپس هنگامی که «یونس بن عبد الرحمن» از دنیا رفت جانشینی به جز «سکاک» باقی نگذاشت که وی به رد شبهات مخالفان می پرداخت تا این که او هم از دار دنیا رفت، و من بعد از این بزرگواران جانشین آن ها هستم. خداوند رحمتشان کند (۱). و به حق فضل بن شاذان چنین نیز بود وی جانشین شایسته ای برای این بزرگواران بود که در راه اصول اعتقادی رفیع خود- که مورد قبول ائمه اطهار از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز بوده است- با دشمنان و مخالفان به بحث و مجادله پرداخته و شبهات آنان را رد می نمودند.

ج- تألیفات: این عالم بزرگ، در علوم مختلف همچون علم فقه، علم تفسیر، علم کلام و فلسفه، علم لغت، علم منطق و غیره، تألیفات فراوانی دارد.

مؤلفات این عالم بزرگ از صد و هشتاد کتاب متجاوز است که بعضی از آن ها را شیخ، نجاشی، ابن ندیم و دیگران در کتاب هایشان آورده اند.

۱۶. محمد بن احمد محمودی

کنیه وی ابو علی، شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه السلام ذکر نموده است، کثی گوید: در کتاب ابو عبد الله شاذانی که به خط خود او نوشته شده بود، دیده ام: از فضل بن هاشم هروی شنیدم که می گفت: در رابطه با بسیار حج بجا آوردن محمودی در نزد من سخنی به میان آمد، من از وی تعداد حج هایی که به جا آورده بود پرسیدم. وی تعداد آن ها را به من نگفت، بلکه گفت: «الحمد لله خداوند خیر بسیاری روزی من کرده است»، به او گفتم: آیا همه این اعمال حج

ص: ۳۱۸

را برای خود به جا می آوری یا برای دیگران؟ در پاسخ من گفت: پس از حجّه الاسلام که برای خود به جا آورده ام، دیگر حجّ ها را برای غیر خودم به جا می آورم. من از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجّ به جا می آورم و آنچه خداوند متعال ثواب به من بدهد به اولیا خدا می بخشم، و ثواب این کار را به مؤمنین و مؤمنات هدیه می کنم، به او گفتم: در هنگام انجام مناسک حجّ چه چیزی می گویی؟ پاسخ داد: می گویم: «خداوندا من از جانب رسول تو حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای تو تهلیل گفتم و جزایی را که به من می خواهی عطا کنی به اولیا اطهارت علیهم السّلام بخشیدم و ثواب این عمل خود را نیز برای بندگان مؤمن و مؤمنه تو قرار دادم که به کتاب تو و سنت پیامبرت ایمان دارند...» تا آخر دعا (۱).

۱۷. محمد بن حسن بن ابی الخطاب زیات

کوفی و راستگو، شیخ وی را از اصحاب حضرت امام هادی علیه السّلام بر شمرده است، نجاشی گوید: وی بسیار جلیل القدر و از اصحاب ما بوده است. روایتش بسیار و در روایت کردن راستگو، بسیار مورد اعتماد و روایتش [از حیث صحت] آرامش بخش می باشد. وی دارای کتاب «توحید»، کتاب «المعرفه و البدار»، کتاب «الردّ علی اهل القدر»، کتاب «امامه»، کتاب «اللؤلؤه»، کتاب «وصایا الائمه»، کتاب «نوادر».

۱۸. محمد بن فرج رنجی

شیخ وی را از اصحاب حضرت امام هادی علیه السّلام بر شمرده است. وی دارای

ص: ۳۱۹

۱- (۱). اختیار معرفه الرّجال/ ۲/ ۷۹۸.

ارتباطات تنگاتنگ و محکمی با حضرت امام هادی علیه السلام بوده و میان آن ها نامه های چندی رد و بدل گشته است، از آن جمله است نامه ای که کشی به سند خود از محمّد بن فرج آن را روایت کرده است: محمّد بن فرج گوید: به حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتم و از آن حضرت در رابطه با «ابو علی بن راشد» و «عیسی بن جعفر بن عاصم» و «ابن بند» سؤال کردم، آن حضرت در پاسخ نامه ای به من نوشتند و در آن آمده بود: از ابن راشد؛ ذکر می به میان آوردی، او سعادت مند زیست و با شهادت از دنیا رفت»، آن حضرت همچنین برای «ابن بند» و «عاصمی» نیز دعا کردند (۱).

یکی دیگر از نامه های محمّد بن فرج به امام و پاسخ آن حضرت به او در بخش های گذشته همین کتاب آمده است که بیانگر اعتماد تامّ و تمام حضرت امام هادی علیه السلام به این شخص و تأیید آن حضرت درباره او می باشد، هنگامی که وی بیمار شد، حضرت امام هادی علیه السلام پیراهنی برای او فرستادند. وی پیراهن را گرفته و زیر سر خود قرار داد، و هنگامی که از دنیا رفت در همان پیراهن وی را کفن نمودند.

۱۹. معاویه بن حکیم بن معاویه بن عمار کوفی

شیخ وی را از اصحاب امام هادی علیه السلام بر شمرده است، نجاشی درباره او گوید: وی راستگو و جلیل بوده، از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است.

ابو عبد الله حسین گوید: از مشایخ خود شنیدم که می گفتند: معاویه بن حکیم بیست و چهار اصل را روایت کرده است. وی دارای چندین کتاب می باشد که

ص: ۳۲۰

از جمله آن‌ها می‌توان به «کتاب الطلاق»، «کتاب الحيض»، «کتاب الفرائض»، «کتاب النکاح»، «کتاب الحدود»، «کتاب الديات» و «نوادر» اشاره نمود (۱).

۲۰. یعقوب بن اسحاق

ابو یوسف دورقی اهوازی مشهور به ابن سکیت، شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه السلام برشمرده، در نزد حضرت امام جواد و حضرت امام هادی علیهما السلام دارای منزلت والائی بوده و این دو امام بزرگوار وی را از خواص حساب می‌آوردند، وی از حضرت امام جواد علیه السلام نیز روایات و مسائلی نقل نموده است. ابن سکیت پرچمدار علم ادبیات عرب، شعر، لغت و نحو بوده و دارای کتاب‌های زیادی است که از میان آن‌ها می‌توان به کتاب‌های تهذیب الالفاظ و کتاب اصلاح المنطق اشاره نمود... متوکل به خاطر ولایت اهل بیت علیهم السلام وی را به قتل رساند.

زنان

شیخ طوسی از میان زنانی که از حضرت امام هادی علیه السلام روایت کرده‌اند به جز بانوی کریمه، «کلثوم کرخیه» شخص دیگری را ذکر نموده است، شیخ این زن را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته و اضافه می‌کند که: راوی که از این بانو روایت را نقل نموده است «عبد الرحمان شعیری» می‌باشد که نام کامل وی ابو عبد الرحمان بن داوود بغدادی است (۲).

ص: ۳۲۱

۱- (۱). رجال نجاشی/ ۴۱۲.

۲- (۲). آنچه در این بخش در رابطه با اصحاب حضرت امام هادی علیه السلام آورده ایم از کتاب حیاة الامام علی الهادی/ ۱۷۰-۲۳۰ نوشته شیخ باقر شریف قرشی اقتباس شده است.

۱. از میراث تفسیری آن حضرت

۱. عیاشی با سند خود از حمدویه، از محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت: شنیدم محمد بن عیسی می گفت: «ابراهیم بن عنبسه» به حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای نوشت که در آن آمده بود: اگر سرور و مولای من صلاح بدانند، مرا از معنای این کلام خداوند متعال که می فرماید: *يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ*؛ «از تو درباره شراب و میسر سؤال می کنند آگاه فرمایند که منظور از کلمه «میسر» چیست؟ خداوند مرا فدای شما گرداند.

امام هادی علیه السلام در پاسخ او این گونه مرقوم فرمودند که: هر آنچه به وسیله آن قمار انجام شود تحت عنوان میسر داخل می شود، و هم چنین هر گونه چیزی که انسان را مست کند حرام است (۱).

۲. همچنین با سند خود از ایوب بن نوح بن دراج روایت کرده است که گفت: از حضرت امام هادی علیه السلام در رابطه با گاو میش سؤال کردم و به آن حضرت عرضه داشتم که اهل عراق معتقدند این حیوان جزء حیوانات مسخ شده می باشد. آن حضرت در پاسخ فرمودند: «أَوْ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ: وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» «آیا کلام خداوند عز و جل را نشنیده ای که می فرماید: و از شتر دو، و از گاو دو» (۲).

۳. عیاشی با سند خود از موسی بن محمد بن علی از برادرش حضرت امام هادی علیه السلام روایت می کند که فرمود: آن درختی که خداوند متعال آدم و همسرش را

ص: ۳۲۲

۱- (۱). تفسیر عیاشی / ۱/ ۱۰۶.

۲- (۲). تفسیر عیاشی / ۱/ ۳۸۰.

از خوردن آن نهی فرمود، درخت حسد بود، خداوند متعال با آن دو پیمان بست که به هیچ یک از خلائق خداوند که خدا به او نعمتی عطا فرموده است به چشم حسد نگاه نکنند. ولی آنان بر سر پیمان خود با خداوند ثابت و استوار نماندند (۱).

۲. میراث کلامی

۱. از احمد بن اسحاق روایت شده است که گفت: به امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتم و از آن حضرت درباره امکان رؤیت خداوند متعال و اختلاف مردم درباره این مسأله سؤال کردم. امام هادی علیه السلام در پاسخ من این گونه مرقوم داشتند که:

مادام که بین بیننده و دیده شده هوایی وجود نداشته باشد که چشم اشعه خود را به وسیله آن هوا به دیده شده برساند رؤیت محقق نخواهد شد. پس هنگامی که رابطه هوا میان بیننده و دیده شده قطع شود [مانند وقتی که حایلی بین بیننده و دیده شده قرار بگیرد] رؤیت محقق نخواهد شد. و این مطلب که هم بیننده و هم دیده شده هر دو محتاج به این هوا برای تحقق امر دیدن می باشند باعث مشابَهت این دو با یکدیگر می گردد. چرا که آنچه را که سبب دیدن در بیننده و دیده شده می باشد واحد است، و بیننده و دیده شده در وجود آن سبب و نیاز به آن مساوی می باشد. در این صورت واجب است که هر دو در نیازمندی مانند یکدیگر باشند، و از آنجا که همه اسباب به مسببات خود متصل می باشند، اگر این مطلب در رابطه با بشر و خداوند متعال صورت پذیرد تشبیه انسان مخلوق به خداوند خالق لازم می آید [بنابر این رؤیت خداوند محال است] (۲).

۲. از بشر بن بشار نیشابوری روایت است که گفت: به سوی آن مرد علیه السلام

ص: ۳۲۳

۱- (۱). تفسیر عیاشی/ ۹/۱.

۲- (۲). کافی ۹۷/۱، توحید/ ۱۰۹.

نامه ای نوشتیم [منظور وی از آن مرد حضرت امام هادی علیه السلام می باشد که از باب تقیه از وی به «رجل» تعبیر می کرده اند] در آن نامه آوردم که: افراد منطقه ما در رابطه با توحید اختلاف نظر پیدا کرده اند، بعضی از آنان می گویند: خداوند متعال جسم است، و برخی دیگر می گویند: خداوند متعال صورت است. آن حضرت در پاسخ چنین نوشتند:

منزه است آن خدایی که به حرف و وصف در نمی آید، هیچ چیز به او نماند و وی نیز مانده به چیزی نیست و او شنوا و بیناست (۱).

۳. علی بن ابراهیم از مختار بن محمد بن مختار همدانی، و محمد بن حسن از عبد الله بن حسن علوی، همگی از فتح بن یزید جرجانی روایت کرده اند که گفت: از حضرت امام هادی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«و هو اللطيف الخبير السميع البصير الواحد الأحد الصمد، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد، لو كان كما يقول المشبه لم يعرف الخالق من المخلوق و لا المنشئ من المنشأ، لكنّه المنشئ. ففرق بين من جسمه و صوره و أنشأه إذ كان لا يشبهه شيء و لا يشبهه هو شيئاً»؛

خداوند متعال لطیف، خبیر، شنوا، بینا، واحد، احد و صمد است. نزاده و زاییده نشده و هیچگاه برای او شریک و همتایی قابل تصوّر نیست، اگر آن چنان که گروه مشبّه می گویند قائل شویم نمی توانیم خالق را از مخلوق و ایجادکننده را از ایجاد شده تمیز دهیم. درحالی که چرا که اگر بنا به قول مشبّه که قائل به تشبیه ممکن به واجب می باشند، اگر واجب الوجود در حدّ ممکن داخل شود و به او شبیه شود احتیاج به خالق پیدا می کند، و اگر ممکن داخل در حدّ واجب الوجود

ص: ۳۲۴

شود، لازم است که خود نیز خالق و واجب باشد. در این صورت نمی توان میان خالق و مخلوق فرقی قائل شد و این دو را از یکدیگر تفکیک نمود لکن خداوند متعال است که خالق همهٔ ممکنات است و جز او خالق نیست و میان او و آن که وی او را جسم داده، صورت داده و ایجاد کرده باید حتما فرقی موجود باشد. چرا که هیچ چیز به او نماند و او نیز به هیچ چیز شبیه و مانند نیست.

فتح گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: آری، خداوند مرا فدای شما گرداند. اما شما فرمودید: خداوند احد و صمد است، و فرمودید: هیچ چیز شبیه خدا نیست. اما می بینیم که خداوند واحد است و انسان واحد. آیا در این واحد بودن خدا و بشر شبیه هم نشده اند؟

آن حضرت در پاسخ فرمودند:

ای فتح، سخن محالی گفתי. خداوند تو را بر عقیدهٔ مستقیم ثابت و استوار بدارد. مراد ما از آن تشبیه که آن را محال دانستیم تشبیه در معانی است. اما شباهت اسمی که دلالت اسم بر مسمی باشد محال نیست [چرا که شباهت اسمی و دلالت اسم بر یک معنا امری اعتباری است و موجب تغییر ذات نمی گردد] و اما محال بودن تشبیه در معنا به این معناست که گرچه به انسان نیز واحد می گویند، اما مراد کسی که انسان را واحد نامیده، این است که این پیکر انسانی یک نفر است و دو نفر نیست. به عبارت دیگر هنگامی که واحد را بر انسان اطلاق کنیم منظور واحد عددی می باشد در حالی که همین انسان از درون نفس خود واحد نیست. چرا که هم دارای اعضای مختلف و هم دارای رنگ های مختلف است و هر کس که دارای اجزا و رنگ های مختلف باشد واحد در معنا نیست.

این انسان از اجزای جدا از همی که با یکدیگر مساوی نیستند به وجود آمده و ترکیب شده است. خون او غیر از گوشت، گوشت او غیر از خون، سلسله اعصاب او غیر از رشته های عروق، موی او غیر از پوست و سیاهی او غیر سفیدی اوست، و این مسأله منحصر در انسان

هم نیست، بلکه همهٔ خلایق عالم که به وصف واحد عددی موصوف باشند در حقیقت و معنا واحد نیستند. پس انسان فقط در نام واحد است اما در معنا واحد نیست، و خداوند متعال از جمیع جهات واحد است که هیچ واحدی به جز او در عالم وجود ندارد. واحدی که از هر گونه اختلاف، تفاوت، زیاده و نقصان مبرا است. امّا انسان، مخلوق ساخته شده ای است که از اجزای مختلف و جواهر گوناگونی ترکیب شده است. نهایتاً این که با جمع شدن همهٔ این اجزا به چیز واحدی تبدیل گشته است.

به محضر آن حضرت عرضه داشتیم: خداوند مرا فدای شما گرداند، و همان گونه که مشکل مرا حل نمودید خداوند نیز فرج و رحمت خود را بر شما نازل نماید، امّا در رابطه با این که فرمودید خداوند متعال لطیف و خبیر است، چنان که «واحد» را برای من تفسیر نمودید. این دو کلمه را نیز برای من تفسیر نمایید، من می دانم که لطف خداوند غیر از لطف بندگان است. امّا دوست می دارم که شما این مطلب را برای من تشریح نمایید.

آن حضرت فرمودند:

ای فتح، ما بدین جهت به خداوند متعال لطیف می گوئیم که خالق چیزهای لطیف است، یا چون همهٔ اشیا را با لطافت تمام خلق نموده است و همچنین به خاطر این که به تمام چیزهای لطیف داناست. آیا تو - که خداوند توفیقت دهد و تو را به راه راست مستقیم بدارد - اثر خلقت خدا را در گیاهان لطیف و غیر لطیف و سایر مخلوقات لطیف نمی بینی؟ خلقت حیوانات کوچکی همچون پشه و مگس و حیوانات کوچکتر از آن ها که به چشم در نمی آیند و بلکه از شدت کوچکی نمی توان نر آن ها را از ماده و نوزاد آن ها را از بزرگ تشخیص و تمیز داد.

هنگامی که ما در همین حیوانات کوچک، این لطافت را می بینیم و درمی یابیم که خداوند متعال چگونه آن ها را هدایت کرده که در عین کوچکی دارای غریزهٔ جنسی و غریزهٔ فرار از مرگ [که دلیل بر وجود قدرت درک و فهم لذت و شهوت و مرگ و زندگی در آنان

است [می باشند، و همچنین هنگامی که صنعت و خلقت خدا را در میان امواج دریاها و یا در میان شاخ و برگ درختان و جنگل ها می بینیم که چگونه این حیوانات برای خود دارای فهم و منطق بوده و بچه های خود را تربیت کرده، برای آن ها غذا می برند. سپس به ترکیب رنگ های آن ها می نگریم که چگونه سرخی با زردی و سفیدی با سرخی در آمیخته است که چشمان ما از فرط کوچکی خلقت آن ها، قدرت تشخیص و تمیزشان را از یکدیگر ندارد، و درمی یابیم که خداوند متعال چنان خلقتی کرده که چشمان ما یارای دیدنش و دستان ما یارای لمس کردنش را ندارد، درمی یابیم که خالق این خلق لطیف است و آنچه را که گفتیم با لطافت تمام بدون هیچگونه رنج و استعمال ابزار و آلات آفریده است، همچنین می یابیم که هرکس چیزی را می سازد در ساخت آن از ماده اولیه ای استفاده می کند، ولی خلقت و صنع خدای خالق لطیف بزرگوار، از هیچگونه ماده اولیه ای نبوده است (۱).

۴. از علی بن ابراهیم از مختار بن محمد همدانی از محمد بن حسن از عبد الله بن حسن علوی، روایت شده که همه آن ها از فتح بن یزید جرجانی از حضرت امام هادی علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

خداوند متعال دو نحوه اراده و مشیت دارد: اراده حتم و اراده جزم. خداوند متعال نهی می کند درحالی که می خواهد و امر می کند درحالی که نمی خواهد. آیا ندیده ای که خداوند متعال آدم و همسرش را از خوردن آن درخت نهی نمود اما مشیتش بر خوردن آن تعلق گرفت، و اگر مشیت خداوند تعلق به خوردن آن نمی گرفت، خواست آدم و حوا بر خواست خداوند متعال غالب نمی آمد، همچنین ابراهیم را به ذبح کردن فرزندش اسحاق امر نمود، اما مشیت او بر ذبح وی تعلق نگرفت. و اگر خداوند می خواست، هرگز خواست ابراهیم بر خواست خداوند غالب نمی آمد (۲).

ص: ۳۲۷

۱- (۱). کافی ۱/۱۱۸، توحید/۱۸۵.

۲- (۲). اصول کافی ۱/۱۵۱. البته باید به این نکته توجه شود که بنابراین روایت، فرزندی که حضرت

۵. از ایوب بن نوح روایت شده است که نامه ای به حضرت امام هادی علیه السلام نوشته، در آن نامه از آن حضرت پرسید که خداوند-عز و جل- آیا قبل از خلقت و تکوین اشیا به آن ها علم داشته است یا تا زمان خلقت و اراده خلق و تکوین به آنان علم نداشته است و در آن هنگام که می خواست آن ها را بیافریند و تکوین کند به آن ها علم پیدا کرد و در همان وقت آن ها را خلقت و تکوین نمود؟

حضرت امام هادی علیه السلام در جواب او با خط شریف خود نوشتند: «لم يزل الله عالما بالأشياء قبل أن يخلق الأشياء كعلمه بالأشياء بعد ما خلق الأشياء»؛

خداوند متعال همیشه عالم به اشیا بوده است، چه قبل از خلقت و چه بعد از خلقت. و علم خداوند متعال به اشیا قبل از خلقت آن ها مانند علم خداوند بعد از خلقت آن ها بوده است (۱).

۶. از فتح بن یزید جرجانی از حضرت امام هادی علیه السلام روایت شده است که: در پاسخ سؤال درباره پایین ترین حد معرفت فرموده است:

پایین ترین حد معرفت اقرار به این حقایق است که هیچ خداوندی غیر از خداوند متعال نیست، شبیه و نظیری ندارد، آن وجود مقدس قدیم است و همواره پابرجا و هیچگاه از بین نرفته و گم نمی شود و این که هیچ چیز به مانند او نیست (۲).

۷. از معلی بن محمد روایت است که گفت: از عالم علیه السلام سؤال شد: خداوند چگونه می داند؟ [البته چنان که از جواب امام علیه السلام برمی آید سؤال سؤال کننده از کیفیت علم خداوند به موجودات قبل از وجود آن ها، یا این که صرف علم خداوند به آن ها در ایجاد آن ها کافی است یا نه؟ می باشد] آن حضرت در پاسخ

ص: ۳۲۸

۱- (۱). توحید/۱۴۵.

۲- (۲). توحید/۲۸۳.

خداوند متعال دانست (یعنی همه مخلوقات خود را در ازل دانست و به آن ها علم داشت)، خواست (یعنی خواست تا آن دانسته ها را به وجود بیاورد)، اراده کرد (یعنی آن خواست را به اراده حتمی استحکام بخشید)، مقدر فرمود (یعنی ابتدا، انتها، حدود، صفات روزی و مرگ آن ها را معین فرمود)، حکم کرد (یعنی به وجود یافتن آن معلومات در اعیان خارجی حکم کرد) و آشکار ساخت (یا چنان که در اصول کافی و بحار الانوار آمده است امضا کرد یعنی آنچه را که بدان حکم نموده بود در خارج به وقوع رساند) پس آنچه ابتدا بدان حکم کرده بود را امضا نمود و آنچه قبلا مقدر ساخته بود را مورد حکم قرار داد و آنچه که ابتدا اراده اش کرده بود را مقدر ساخت پس نتیجه می گیریم که اراده او مبتنی بر خواستش، تقدیر او مبتنی بر اراده اش، حکم او مبتنی بر تقدیرش و امضای نهایی او (یعنی خلقتش در جهان خارج) مبتنی بر حکمش می باشد.

پس اولین مرحله در این سلسله، علم است و مشیت در مرحله دوم قرار دارد و مرحله سوم اراده است و تقدیر بر حکم امضا شده واقع می گردد پس تا هنگامی که کار در مرحله علم یا مشیت یا تقدیر است - که مراحل اول، دوم و سوم هستند - خداوند متعال می تواند در آن بدهد نماید یعنی آن را تغییر دهد اما چون کار از این مرحله گذشت و حکم به مرحله امضا رسید دیگر برای بدهد و تجدیدنظر راهی نیست.

پس با فرض این مطالب علم خداوند به معلومات قبل از وجود و پیدایش آن است و جاری شدن مشیت خداوند در آنچه مورد مشیت قرار می گیرد پیش از مرحله عینیت یافتن آن می باشد، اراده هم در مرحله پیش از قیام و برپا شدن شیء مورد اراده تحقق می یابد و بنابراین پیش از این که این معلومات یعنی این چیزهایی که مورد علم، خواست و اراده قرار گرفته اند و قرار است در جهان خارج به وجود بیایند از لحاظ عینیت یافتن و برپا شدن و کیفیت ارتباط با یکدیگر یا جدایی از همدیگر، مورد فعل و

انفعال قرار گیرند تقدیرشان رقم می خورد، و چون معلومات فوق، این مرحله را پشت سر نهاده به مرحله تنفیذ و امضای حکم قطعی الهی بر پیدایش خارجی رسیدند تبدیل به موجودات دارای جسمی می شوند که ما می توانیم آن ها را با حواس خود درک و احساس نماییم موجوداتی که دارای رنگ، بو، وزن و اندازه اند موجوداتی چون انسان، جن، پرنده، درندگان و... که دارای حرکت می باشند و با حواس قابل درک هستند. پس تا زمانی که به مرحله عینیت نرسیده اند و هنوز در مراحل علم، مشیت، اراده و تقدیر هستند، خداوند متعال می تواند از خلقت آن ها صرف نظر کند و این بداء است اما وقتی که به مرحله عینیت در خارج رسیدند دیگر بدائی در کار نیست.

خداوند آنچه را بخواهد می کند و با علم ازلی خود [که عین ذاتش نیز هست] قبل از وجود اشیا به آن ها دانا است و با مشیت و خواست خود صفات، حدود و کیفیت ایجادشان را پیش از آشکار ساختن آن ها در قالب عینیات خارجی شناخته، همچنین با تقدیرش از نظر زمانی ابتدا و انتهای آن ها را مشخص نموده، و به وسیله حکمش از نظر مکانی مردم را به جایگاهشان آگاه ساخته و با امضای حکم علت ها را توضیح داده و امور را روشن کرده است و این تقدیر و اندازه گیری آن توانای دانا است (۱).

آن حضرت همچنین فرموده اند: به درستی که خداوند را جز به آنچه که خود خویشتن را به آن توصیف کرده است توصیف نتوان کرد، و چگونه وصف توان کرد کسی را که حواس از درک او ناتوان بوده، و هم بشری به ساحت فهمش راه نیابد و تصورات به کنه ذاتش راه نبرد و در دیدگان بشر جای نگیرد، با همه نزدیکی دور، و با همه دوری نزدیک است، چگونگی را پدید آورده اما چگونگی در او راه ندارد (۲).

ص: ۳۳۰

۱- ((۱)). توحید/۳۳۴.

۲- ((۲)). تحف العقول: ۳۵۷.

از طرف علی بن محمد؛ درود و رحمت و برکات خدا بر شما و هر که پیرو راه راست شد، نامه شما به من رسید (۱) و آنچه را که درباره اختلاف شما در امر دین و بحث در تقدیر یادآور شده بودید فهمیدم، همچنین گفتار بعضی از شما را در جبر و کلام برخی دیگر را که به تفویض رفته اند، و پراکندگی آرای شما در این باره، و از هم گسستن شما و دشمنی که بر سر این مطلب در میان شما پدیدار گشته، همه را دانستم، سپس از من خواستید که حقیقت امر را در این مسئله برای شما بیان کنم.

ای کسانی که خدایتان رحمت کند بدانید که ما در آثار و اخبار بسیاری که رسیده نظر کرده، دانستیم که رأی همه مردمی که خود را مسلمان می دانند، و فهم خویش را به حساب خداوند عزّ و جلّ می نهند از این دو حالت بیرون نیست: یا حق است و باید از آن پیروی کرد، یا باطل است و باید از آن دوری جست، همه امت اسلام بدون هیچ گونه اختلافی اتفاق نظر دارند که قرآن حق است، و در صحت آن در نزد همه فرق اسلامی شکی نیست و همه آنان به وجوب باور داشتن قرآن و درست بودن آن اعتراف دارند و در این اتفاق نظر به راه راست رفته اند. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده است: «امت من بر گمراهی اتفاق نکنند» و بنابراین هر آنچه مورد اتفاق امت است حق است. این در صورتی است که امت در آن مسئله باهم اختلاف نداشته باشند. و امت اسلام در صحت قرآن از نظر نزول و صداقت هیچ اختلافی ندارند، پس اگر قرآن بر تأیید خبری گواه گردد و آن را درست داند و گروهی از امت منکر آن خیر باشند بر آن ها لازم است که بدان اعتراف کنند چرا که آنان به اصل کلی صحت آنچه قرآن تأییدش کند اتفاق دارند، و اگر آن طایفه، خیر موافق قرآن را منکر شوند و تمرد کنند از ملت

ص: ۳۳۱

۱- (۱). این نامه را شیخ طبرسی در احتجاج به صورت خلاصه تحت عنوان/نامه آن حضرت به مردم اهواز در وقتی که از آن حضرت درباره جبر و تفویض سؤال کرده بودند نقل کرده است. ر.ک بحار الانوار ۶۸/۵۰.

نخستین خبری که درستی آن به تأیید قرآن رسیده و قرآن بدان گواه است و در آن اختلافی نیست، خبری است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده «من در میان شما دو امانت سنگین به جا می گذارم. کتاب خدا و عترت خودم خاندانم، مادام که شما بدین دو تمسک کنید، هرگز گمراه نشوید، و به راستی که این دو از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من وارد شوند.

حال با توجه به این حقیقت که هر خبری که موافق قرآن است بر امت لازم و واجب است آن را بپذیرند، وقتی در صریح قرآن کریم شواهدی بر صحت حدیث فوق بیابیم همانند گفته خداوند -جلّ و عزّ- ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند ولیّ خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند (۱) و عامّه در رابطه با همین آیه، اخباری روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین [علی بن ابی طالب] در حال رکوع انگشترش را به صدقه داد و خدا از او قدردانی کرد، و این آیه را درباره او نازل کرد و ما دیدیم رسول خدا چنین گفت که: «هر که را من مولا- و آقا هستم علی مولا و آقا است» و هم خطاب به علی علیه السلام فرمود: «تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی، جز این که پس از من پیغمبری نیست» و دیدیمش که می فرمود: «علی است که و امم را می پردازد و به وعده ام عمل می کند و پس از من او جانشین من است».

پس آن روایت نخستین که این اخبار از آن بدست آمده خبری است درست و مورد اتفاق، موافق قرآن است، و در نزد مسلمانان خلافتی در آن نیست، و چون قرآن گواه تصدیق آن خبر بوده، شواهد دیگری هم بر صحت آن موجود است، بر امت لازم و بایسته است که حتما آن را قبول کنند، زیرا اینها

ص: ۳۳۲

اخباری هستند که شواهد قرآنی بدانها گویا بوده، موافق قرآنند و قرآن موافق آن‌ها.

سپس به همین ترتیب حقایق دیگری هم به صورت اخبار به وسیله حضرت امام باقر و صادق علیهما السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، و مردمانی راستگو و معروف آن‌ها را نقل کرده اند، که پیروی از این اخبار بر هر مؤمن و مؤمنه‌ای، فرض و واجب است و جز اهل عناد از آن‌ها سر نیچند. چرا که گفته‌های آل پیامبر علیهم السلام با گفته خدا پیوندی ناگسستنی دارد. مثل قول خدا در قرآن: بی گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است (۱) و روایت مرتبط با این آیه قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که: «هر که علی علیه السلام را بیازارد مرا آزرده، و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده و در معرض این است که از او انتقام کشیده شود.»

و همچنین قول آن حضرت که: «هر که علی علیه السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است» و چون قول آن حضرت درباره «بنی ولیع» (۲) که فرمود: «حتما برای سرپرستی آن‌ها مردی را می‌فرستم به سان خودم، که خدا و رسولش را دوست داشته، خدا و رسولش نیز او را دوست بدارند، برخیز ای علی و بسوی ایشان روانه شو» و از همین قبیل است گفته او صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ خیبر که فرمود:

«فردا مردی را برای جنگ با آن‌ها خواهم فرستاد که خدا و رسولش را دوست داشته، خدا و رسولش نیز او را دوست بدارند. یورش برنده و ناگزیر است، وی تا آن هنگام که خدا قلعه را به دستش بگشاید برنگردد.»

رسول خدا پیش از فرستادن او اعلام پیروزی نمود و یاران رسول خدا به سخن آن حضرت توجه داشتند، و به انتظار فردا نشستند، چون فردا شد

ص: ۳۳۳

۱- (۱). احزاب ۵۷/۳۳.

۲- (۲). ولیع بر وزن سفینه تیره ای از طایفه «کنده» یمن.

علی علیه السلام را خواست و فرستاد و او را بدین منقبت برگزید، و او را «کزار غیر فزار»، و دوست دار خدا و رسولش نامیده، خبر داد که خدا و رسولش هم او را دوست دارند.

ما ابتدا این شرح و توضیح را بیان داشتیم تا به عنوان مقدمه و پشتوانه ای برای ادای مقصود و آنچه درباره جبر و تفویض و اختیار بیان خواهیم کرد، باشد- کمک و نیرو از خدا است، و در همه کار خود به او توکل داریم- درباره این مسئله به گفته امام صادق علیه السلام آغاز سخن می کنیم که فرمود: «نه جبر است و نه تفویض، ولی مقامی است میان این دو و آن عبارت از تندرستی، آزادی، مهلت کافی، توشه زندگی مانند مرکب و وسیله تحریک شخص فاعل بر فعل خود» اینها پنج امرند که امام صادق علیه السلام تمام فضیلت ها را در آن ها جمع کرده است و هرگاه بنده ای یکی از آن ها را نداشته باشد به حسب آن کاستی، تکلیف از او برکنار است.

امام صادق علیه السلام در این روایت، از یک اصل که باید مردم به دنبال فهم آن باشند خبر داده که قرآن هم تصدیق کننده آن بوده، آیات محکمه رسول خدا هم بر آن گواه هستند. زیرا- چنان که در آغاز نامه نیز یادآور شدیم- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آل پاکش علیهم السلام در گفتار خود از حدود قرآن خارج نشدند، پس هرگاه روایات صحیحی از آنان رسید و به دنبال شاهد درستی آن از قرآن گشتیم و آیات قرآن موافق آن ها و دلیل صحت آن ها بود پیروی از آن ها فرض است، و جز افراد معاند از آن ها سرپیچی نخواهند کرد.

حال اگر با این دیدگاه به دنبال تحقیق در گفته امام صادق علیه السلام برویم که عبارت از: منزله بین المنزلین، اختیار در اعمال و انکار جبر و تفویض باهم است، می یابیم که قرآن بر صحت آن گواهی داده، آن را تصدیق می کند، و خبر دیگری نیز از آن حضرت موافق آن است: از امام صادق پرسش شد که آیا

خداوند بنده های خود را به گناهان مجبور می کند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا از این عادلتر است» به آن حضرت عرض شد: آیا کار را یکسره به آن ها واگذارده؟ در پاسخ فرمود: «خدا عزیزتر و مسلطتر بر آن ها است از این که آن ها را کاملاً به خود وانهد» و باز از آن حضرت روایت شده که فرمود: مردم درباره عقیده به «قدر» بر سه گونه اند: یکی پندارد کار بدو واگذار است و او خدا را در تسلطش سست دانسته و به هلاکت است، یکی پندارد خدا جل و عز بنده ها را بر معصیت ها مجبور کرده، و بدانها تکلیف بیرون از طاقت و توان نموده. او هم خدا را در حکم خود ستم پیشه دانسته و به هلاکت است، و یکی معتقد است خدا به بنده هایش تکلیفی کرد و به اندازه طاقت و تکلیف بیرون از حد طاقت نکرده، و چون کار خوب کند خدا را سپاس گوید، و چون کار بد کند از خدا آمرزش خواهد. این مسلمانی است بالغ و درست-پس خبر داده که هرکس پیرو عقیده جبر و تفویض و بدانها معتقد باشد برخلاف حق است.

من اکنون جبری را که هرکس بدان معتقد باشد، دچار خطا است شرح دادم و هرکس هم پیرو عقیده تفویض است دچار باطل است، و حق منزله میان این دو منزله است. (۱)

۳. از میراث فقهی امام هادی علیه السلام

۱. از خیران خادم روایت شده است که گفت: به آن مرد-یعنی امام هادی- صلوات الله علیه- نامه ای نوشته و از آن حضرت در رابطه با لباسی که شراب یا گوشت خوک به آن اصابت کرده سؤال کردم که آیا نماز خواندن در آن جایز است یا نه؟ چرا که اصحاب ما در این مسأله اختلاف نموده، بعضی از آن ها می گویند: در آن نماز بخوان، چرا که خداوند متعال فقط خوردن شراب را

ص: ۳۳۵

۱- (۱). این نامه را به صورت کامل می توانید در تحف العقول، احتجاج و بحار الانوار ۶۸/۵۰ مطالعه فرمایید.

حرام کرده است. اما بعضی دیگر قایل به این مطلب اند که نباید در چنین لباسی نماز خواند، آن حضرت در پاسخ نوشتند: در آن لباس نماز نخوان چرا که آن لباس نجس شده است (۱).

۲. از علی بن ابراهیم از یحیی بن عبد الرحمن بن خاقان روایت شده است که گفت: ابو الحسن ثالث حضرت امام هادی علیه السلام را دیدم که سجده شکر به جا می آورد. آن حضرت ساعدهای دست های خود را باز کرده و سینه و شکم خود را به زمین چسبانیده بود. من در رابطه با این مطلب از آن حضرت سؤال کردم. آن حضرت در پاسخ فرمودند: «ما این گونه دوست می داریم» (۲).

۳. و باز از علی بن ابراهیم از علی بن راشد روایت شده است که گفت: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: خداوند مرا فدایت کند. شما نامه ای به محمد بن فرج نوشته، به او چنین آموخته اید که بافضیلت ترین سوره ای که در نمازهای واجب خوانده شود انا انزلناه و قل هو الله احد می باشد، اما خواندن این دو سوره در نماز صبح بر من سخت می آید. آن حضرت در پاسخ فرمودند: خواندن آن ها بر تو سخت نیاید، چرا که به خدا سوگند فضیلت در خواندن این دو سوره است (۳).

۴. داوود بن ابی زید از ابو الحسن ثالث حضرت امام هادی علیه السلام سؤال کرد:

آیا سجده بر کاغذهایی که روی آن ها چیزی نوشته شده، جایز است؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: «جایز است» (۴).

۵. از ایوب بن نوح روایت شده است که گفت: به حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای نوشته، در آن در رابطه با کسی که یک روز کامل یا بیشتر از یک روز در حالت بیهوشی و اغما به سر می برد سؤال کردم که آیا عبادت های واجبی که از او فوت شده را باید قضا کند یا نه؟ آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند: «روزه

ص: ۳۳۶

۱- (۱). کافی ۴۰۵/۳.

۲- (۲). کافی ۳۲۴/۳.

۳- (۳). کافی ۲۹۰/۳.

۴- (۴). من لا يحضره الفقيه ۱/۲۷۰.

۶. از ابو اسحاق بن عبد الله علوی عریضی روایت شده است که گفت: این وسوسه در دلم افتاد که [به جز ماه مبارک رمضان] روزه گرفتن در چه روزهایی فضیلت دارد؟ در آن ایام حضرت امام هادی علیه السلام در روستای «صربا» روستایی در نزدیکی مدینه اقامت داشتند. من قصد کردم تا به نزد مولای خود رفته، این سؤال را که در ذهن من ایجاد شده و آن را برای احدی از خلق خدا بیان نکرده بودم از آن حضرت بپرسم. پس بر امام هادی علیه السلام داخل شدم. هنگامی که چشم آن حضرت به من افتاد فرمودند:

ای ابو اسحاق، آمده ای تا از من درباره روزهایی که در آن ها روزه گرفته می شود سؤال کنی. آن ها چهار روزند: اولین آن روزها روز بیست و هفتم رجب، روزی است که خداوند متعال حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان رحمت عالمیان به سوی خلق خود فرستاده است، و همچنین روز تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که روز هفدهم ماه ربیع الاول است، و دیگر روز بیست و پنجم ماه ذی القعدة که در آن کعبه گسترده شده است و روز غدیر که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برادرش علیه السلام را به عنوان نشانه هدایت و امام پس از خود برای مردم به پا داشت.

به آن حضرت عرضه داشتم: خداوند مرا فدایت کند. راست گفتی، و من به همین منظور به نزد شما آمده بودم. و اکنون شهادت می دهم که تو حجت خدا بر همه خلائق هستی (۲).

۷. از علی بن مهزیار روایت شده است که گفت: به امام هادی علیه السلام نوشتم:

ای مولای من، مردی است که به وی پولی داده اند تا حج به جا آورد. آیا در آن هنگام که پول به دست او می رسد به آن پول خمس تعلق می گیرد، یا پس از آن که حج به جای آورد اگر از آن پول چیزی اضافه آمد بر مازاد آن خمس تعلق می گیرد؟ حضرت در پاسخ نوشتند: «اصلاً بر آن مرد در این پول خمس تعلق

۱- (۱). تهذیب الاحکام/۴/۲۴۳.

۲- (۲). تهذیب الاحکام/۴/۳۰۵.

نمی گیرد» (۱).

۸. از احمد بن حمزه روایت شده که گفت: به خدمت حضرت امام هادی علیه السلام عرض کردم: مردی از پیروان شما که دارای خویشاوندانی معتقد به امامت شما است، مبلغی زکات بدهکار است. آیا بر وی جایز است که همه زکات خود را به فامیل خود بدهد؟ آن حضرت پاسخ دادند: آری، جایز است (۲).

۹. از ابو علی بن راشد روایت شده که گفت: به خدمت امام هادی علیه السلام عرضه داشتم: گاه مردم چیزهایی به نزد ما می آورند و می گویند اینها مربوط و متعلق به حضرت امام جواد علیه السلام است و در نزد ما مانده، ما با این اشیا و اموال چه کنیم؟

امام هادی علیه السلام در پاسخ فرمودند:

آنچه را که به سبب امامت از آن پدرم علیه السلام بوده است مال من است، و اما چیزهایی که به سببی غیر از منصب امامت به پدرم مربوط بوده ارث محسوب می شود که باید مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به آن اقدام شود (۳).

۱۰. از ابراهیم بن محمد روایت شده است که گفت: به ابو الحسن ثالث حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتم و از آن حضرت درباره آنچه را که در زراعت بر انسان واجب می شود سؤال کردم، آن حضرت در پاسخ نوشتند:

پس از کسر مؤونه خمس بر او واجب است، ابراهیم بن محمد گوید: بر سر مؤونه با اصحاب خود به بحث پرداختیم که آیا مؤونه پس از حقوقی است که حکومت به عنوان مالیات دریافت می دارد، یا تنها بعد از مؤونه خود شخص می باشد؟ بنابراین دوباره نامه ای به آن حضرت نوشته و پرسیدیم که: شما

ص: ۳۳۸

۱- (۱). کافی ۵۴۷/۱.

۲- (۲). کافی ۵۵۲/۳.

۳- (۳). من لا یحضره الفقیه ۴۲/۲.

فرمودید خمس بعد از مؤونه واجب می شود، و اصحاب ما در معنای مؤونه اختلاف کرده اند، آن حضرت در پاسخ نوشتند: خمس بعد از کسر آنچه را که سلطان از او می گیرد و بعد از مؤونه مرد و خانواده اش واجب می شود (۱).

۱۱. محمد بن عیسی بن عبید یقیننی به حضرت ابو الحسن علی بن محمد عسکری علیهما السلام امام هادی علیه السلام نامه ای نوشت و درباره مردی سؤال کرد که فرزند خود را به مرد دیگری سپرده تا در مدت یک سال با اجرت معین برای او به کار خیاطی مشغول شود. سپس مرد دیگری آمده و به او می گوید:

فرزندت را به من بسپار تا در یکسال بیشتر از آن مبلغ که مرد اول به تو می دهد به او اجرت بدهم. آیا این مرد خیار دارد که معامله اش را با مرد اول فسخ کند یا نه؟ امام هادی علیه السلام با خط شریف خود در پاسخ او نوشتند: مادامی که فرزند او در معرض بیماری یا ضعف قرار نگرفته باشد، واجب است به پیمانی که با مرد اول بسته است وفا نماید (۲).

۱۲. از محمد بن عیسی از ابراهیم حمدانی روایت است که گفت: به حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای نوشته، از آن حضرت درباره زنی سؤال کردم که زراعت خود را به مدت ده سال به اجاره شخصی داده است به این شرط که اجاره را در پایان هر سال دریافت نماید، و تا مدت زمان به سر نیامده است چیزی از اجاره به او داده نشود. این زن قبل یا بعد از سه سال از مدت قرارداد از دار دنیا رفته است. آیا بر ورثه او واجب است این قرارداد اجاره را تا پایان مدت برقرار بدارند یا این اجاره با مرگ این زن نقض شده است؟

آن حضرت در پاسخ این گونه مرقوم فرمودند که: اگر آن زن در وقت گرفتن اجاره یعنی سر سال و قبل از گرفتن مال الاجاره از دنیا برود، اجاره آن سال به ورثه او می رسد

ص: ۳۳۹

۱- (۱). تفسیر عیاشی ۶۳/۲.

۲- (۲). کافی ۲۳۹/۴.

و اگر قبل از رسیدن موعد گرفتن اجاره یعنی بعد از گذشتن نصف یا ثلث سال موجر از دنیا رفته است ورثه او حق دارند به آن نسبت که از سال گذشته است از مستأجر اجاره دریافت کنند و در هر حال پس از مرگ موجر اجاره باطل است» (۱).

۱۳. از محمد بن رجاء خياط روايت شده است که گفت: نامه ای به حضرت طيب عليه السلام [مراد حضرت امام هادی عليه السلام است] بدین مضمون نوشتم که:

من در مسجد الحرام بودم. ناگاه در روی زمین دیناری دیدم. هنگامی که خم شدم تا آن را بردارم دینار دیگری دیدم. سپس در روی زمین گشته و دینار سومی یافتم. من هر سه دینار را برداشته و به مردم اعلام کردم، اما صاحب آن پیدا نشد. اکنون وظیفه مرا چه می دانید؟

آن حضرت در پاسخ نوشتند: منظور تو را در مسأله دینارها فهمیدم. اگر به پول احتیاج داری یک سوم آن دینارها را صدقه بده و باقی را برای خود بردار، و اگر بی نیازی تمام آن ها را صدقه بده (۲).

۱۴. از احمد بن محمد روايت شده است که گفت: حضرت امام هادی عليه السلام در رابطه با آیه شریفه قرآن که می فرماید: وَ لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ و بر گرد آن خانه کهن [کعبه] طواف به جای آورند فرموده اند: «طواف فریضه، طواف نساء است» (۳).

۱۵. علی بن مهزیار از محمد بن اسماعیل روايت کند که گفت: مردی را فرستادم تا از امام هادی عليه السلام درباره مردی سؤال کند که حجی را برای کسی قبول کرده و برای این کار از وی مبلغی پول گرفته است تا برای او حج به جای

ص: ۳۴۰

۱- ((۱)). کافی ۲۷۰/۵. البته در معنی این روایت دو قول است که این ترجمه براساس یکی از آن دو انجام شده است، کسانی که مایل باشند احتمال های مختلف را در بیان این روایت بدانند، می توانند به کتاب های مفصل فقهی همچون/جواهر الکلام، ریاض المسائل، جامع المدارک و... مراجعه کنند.

۲- ((۲)). کافی ۲۳۹/۴.

۳- ((۳)). کافی ۵۱۲/۴.

آورد. اما این مقدار را برای خود کافی نمی داند. آیا این مرد اجازه دارد از کس دیگری هم برای حج پول بگیرد و بدین وسیله مقداری گشایش در کار خود ایجاد کند و حجی که به جا می آورد برای هردوی آن ها باشد؟ یا اگر پول برای یکی کفایت نکرد هردو را ترک نماید؟

آن مرد گفت که امام هادی علیه السلام در پاسخ این گونه فرمودند که: خوشتر می دارم که حج او فقط برای یک نفر باشد، و اگر پولی که او می دهد کفایت نمی کند این مسئولیت را نپذیرد (۱).

۱۶. از قاسم بن محمد زیات روایت شده که گفت: به حضرت امام هادی علیه السلام عرض کردم: من با همسر خود ظاهر نموده ام. آن حضرت فرمودند:

«چه گفته ای؟» وی گوید: به همسرم گفتم که اگر من فلان کار و فلان کار را انجام بدهم تو بر من مانند پشت مادرم حرام باشی، آن حضرت فرمودند: «چیزی بر تو نیست اما دیگر چنین کاری نکن» (۲).

۱۷. از وشاء روایت شده است که گفت: به حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای نوشته و از آن حضرت در رابطه با حکم فقاع آب جو سؤال نمودم، آن حضرت پاسخ دادند: خوردن آن حرام است و این همان شراب است، و هرکس آن را بخورد به منزله شراب خوار به حساب می آید.

و شاء گوید: امام هادی علیه السلام همچنین در رابطه با فقاع فرموده اند: اگر حکومت در دست من بود فروشنده آن را اعدام نموده و نوشنده آن را شلاق می زد.

و همچنین فرموده اند: حد کسی که فقاع بیاشامد مانند حد کسی است که شراب

ص: ۳۴۱

۱- (۱). من لا یحضره الفقیه/۲/۴۴۴.

۲- (۲). کافی ۱۵۸/۶.

نوشیده است. آن حضرت همچنین فرموده اند: فقاع شراب کوچکی است که مردم آن را کوچک و حقیر شمرده اند (۱).

۱۸. ابراهیم بن محمد همدانی نامه ای به حضرت امام هادی علیه السلام نوشته عرضه داشت: مردی از دنیا رفته و وصیت کرده است که از ثلث او به مردی حقوق مادام العمر بدهند. اما در وصیت نامه خود اصل ثلث را کاملاً به آن مرد بخشیده است. آیا وصی او می تواند با تمسک به این که ثلث به صورت کامل انفاذ نشده آن را از او باز دارد؟

امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمودند: ثلث را به همان ترتیب به او بدهد و از او باز ندارد.

۲۱. از ابو علی بن راشد روایت شده است که گفت: از حضرت امام هادی علیه السلام پرسیدم: خداوند مرا قربان شما کند. زمینی خریده ام در کنار زراعت خود به دو هزار درهم. هنگامی که پول را به صاحب زمین پرداختم آگاه شدم که این زمین وقف بوده است. اکنون چه کنم؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند:

خریدن چیز وقفی جایز نیست. بنابراین غله ای که از این زمین به دست می آید را در مال خود داخل نکن و آن را به کسی که زمین وقف بر اوست بده.

به آن حضرت عرضه داشتم: من موقوف علیه این زمین را نمی شناسم.

حال چه کنم؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: غله این زمین را در راه خدا صدقه بده (۲).

ص: ۳۴۲

۱- ((۱)). کافی ۴۲۳/۶.

۲- ((۲)). کافی ۳۷/۷.

۱. دعای آن حضرت در هنگام سختی ها: آن حضرت هنگامی که حادثه یا پیشامد ناگواری برایشان پیش می آمد یا می خواستند حاجت مهمی از ایشان برآورده شود دعایی می خواندند. اما قبل از این که آن دعا را بخوانند روز چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را روزه گرفته، سپس در اوّل روز جمعه غسل نموده و به مسکینی صدقه می دادند. آنگاه چهار رکعت نماز خوانده، در رکعت اوّل سوره فاتحه و سوره یاسین، در رکعت دوّم سوره حمد و سوره دخان و در رکعت سوّم سوره حمد و سوره واقعه و در رکعت چهارم سوره حمد و سوره ملک را قرائت می نمودند. هنگامی که از خواندن این نمازها فارغ می شدند دو دست به آسمان برداشته و پس از آوردن نام خداوند و بسم الله با اخلاص تمام این گونه دعا می کردند که:

«اللهم لك الحمد حمدا يكون أحق الحمد بك، و أرضى الحمد لك، و أوجب الحمد لك، و أحب الحمد إليك، و لك الحمد كما انت اهل و كما رضيته لنفسك و كما حمدك من رضيت حمده من جميع خلقك و لك الحمد كما حمدك به جميع انبيائك و رسلك و ملائكتك، و كما ينبغي لعزك و كبريائك و عظمتك، و لك الحمد حمدا تكل الالسن عن صفته و يقف القول عن منتهاه، و لك الحمد حمدا لا يقصر عن رضاك و لا يفصله شيء من محامدك.

اللهم و من جودك و كرمك انك لا تخيب من طلب إليك و سألك و رغب فيما عندك، و تبغض من لم يسألك، و ليس كذلك احد غيرك، و طمعي يا رب في رحمتك و مغفرتك، و ثقتي باحسانك و فضلك حداني على دعائك و الرغبه إليك، و انزل حاجتي بك، و قد قدمت امام مسألتي التوجه بنبيك الذي جاء

بالحق و الصدق فيما عندك، و نورك و صراطك المستقيم الذي هديت به العباد، و أحييت بنوره البلاد، و خصصته بالكرامه، و أكرمه بالشهادة و بعثته على حين فتره من الرسل. اللهم دللت عبادك على نفسك فقلت تباركت و تعاليت:

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسِّرْ لِي يَخِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ وَ قُلْتُ: قُلْ يَا عِبَادِى الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

و قلت: وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ اجل يا رب نعم المدعو أنت و نعم الرب أنت و نعم المجيب، و قلت: قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أي ما تدعوا فله الأسماء الحسنی، و انا ادعوك اللهم بأسمائك التي إذا دعيت بها أجبته، و إذا سئلت بها أعطيت، و ادعوك متضرعا إليك مستكينا، دعاء من أسلمته الغفله، و أجهدته الحاجه، ادعوك دعاء من استكان، و اعترف بذنبه، و رجاك لعظيم مغفرتك، و جزيل مثوبتك؛

خداوندا، تو را سپاس، سپاسی که سزاوارترین سپاس برای تو باشد. سپاسی که بیشترین حدّ رضایت تو را جلب نماید، و سپاسی که از همه سپاس ها برای تو بر ما واجبتر باشد. سپاسی که از همه سپاس ها در نزد تو دوست داشتنی تر باشد و تو را سپاس آن چنان که تو سزاوار آنی و آن چنان که برای خود پسندیده ای و چنان که چون سپاسگزارانی تو را بدان گونه سپاس گزارده اند، سپاس آنان را از میان همه خلایق پذیرفته ای. تو را سپاس آن چنان که همه انبیا و رسل و ملائکه تو را سپاس گذاشته اند، و آن چنان که به مقام عزّت و کبریائی و عظمت سزاوار است، تو را سپاس، سپاسی که زبان ها از توصیف آن عاجز شده و بیان ها از رسیدن به انتهای آن درمانند، و تو را سپاس، سپاسی که از رسیدن به اوج رضایت کوتاه نیاید و چیزی از

خداوندا، از جود و کرمت همین بس که هر کس به نزد تو حاجتی آورد و در آنچه نزد تو است از خود رغبت نشان داده، تو را بخواند، وی را ناامید نمی کنی، بلکه بر آنان که از تو چیزی نمی خواهند خشم می گیری، و هیچ کس در این مسأله به تو مانند نیست. من نیز به رحمت و آمرزش تو طمع بسته و به احسان تو اطمینان دارم و این فضل تو است که مرا به خواندن تو و رغبت به سوی تو کشانیده است، و باز فضل تو است که باعث شده تا حاجتم را بر در خانه تو فرود آورم، و من پیش از این که حاجتم را از تو بخواهم در درگاه تو متوجه به پیامبرت می شوم که از جانب تو با حق و صداقت مبعوث شد و به نزد ما آمد و نور تو و صراط مستقیم بود که بندگانت را به وسیله او هدایت کردی و شهرها را به نور هدایتش زنده گردانیدی، هم او که وی را مخصوص به کرامت کردی و با شهادت بزرگش داشتی. وی را در زمانی مبعوث به رسالت کردی که زمین خالی از پیامبران بود. خداوندا، تو خود بندگانت را به سوی خود راهنمایی کردی و درحالی که مبارک و والا هستی فرمودی:

و هرگاه بندگان من، از تو درباره من پرسند، همانا که من نزدیکم، و دعای دعاکننده را- به هنگامی که مرا بخواند- اجابت می کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند (۱) و فرمودی: بگو: «ای بندگان من- که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید- از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است (۲). و فرمودی: و نوح، ما را ندا داد، و چه نیک اجابت کننده بودیم (۳) آری ای پروردگار من، تو بهترین کسی

ص: ۳۴۵

۱- (۱). بقره/۱۸۶.

۲- (۲). زمر/۵۳.

۳- (۳). صافات/۷۵.

هستی که او را بخوانند و بهترین پروردگار و بهترین اجابت کننده، خدایا تو خود فرموده ای که: بگو: «خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای او نام های نیکوتر است (۱)»، و من ای خداوند تو را به آن نام هایت می خوانم که اگر به آن نام ها خوانده شوی جواب دهی، و اگر به واسطه آن نام ها از تو درخواستی شود عطا می کنی، خداوند من به حالت تضرع و تسلیم تو را می خوانم. خواندن آن کس که غفلت و فراموشی او را تنها وانهاد و حاجتمندی درمانده اش نموده است. خدایا من تو را همچون کسانی می خوانم که تسلیم قضای تو شده و به گناه اعتراف داشته، به آموزش بزرگ و بخشش های فراوانت امیدوارند.

۲. دعا در مقام پناه بردن به خدا: عبارت این دعا چنین است:

«یا عدّتی عند العدد، و یا رجائی و المعتمد، و یا کھفی و السنند و یا واحد یا أحد، یا قل هو الله أحد، أسألک بحق من خلقتہ من خلقک، و لم تجعل فی خلقک مثلهم أحد أن تصلی علیهم...»؛

ای آن که چون همه ابزار و وسایل خود را جمع کنند تو وسیله من برای برآورده شدن حاجت منی، ای امید و نقطه اتکای من، ای پناهگاه و دستاویز من، ای آن که یکتا و بی همتایی و ای آن که فرمودی: «بگو او خدای بی همتا است» تو را به حق هر آن که در میان آفریدگانت آفریدی و هیچ یک از آفریدگانت را شبیه به آن ها قرار ندادی می خوانم که بر آن ها درود فرستی... سپس حاجت خود را از خدا می خواهی (۲).

ص: ۳۴۶

۱- (۱). اسراء ۱۱۰/۱۷.

۲- (۲). ر.ک حیاہ الامام علیّ الہادی/ ۱۳۱-۱۳۶.

۳. مناجات آن حضرت: امام هادی علیه السلام همواره در دل تاریک شب با قلبی خاضع و خاشع و نفسی باایمان و مطمئن به درگاه خداوند متعال رفته و به مناجات با خداوند می پرداخت. از دعاهایی که آن حضرت در مقام مناجات با خداوند متعال می خوانده اند این است:

«إلهی مسیء قد ورد، و فقیر قد قصد، فلا تخب مسعاه و ارحمه و اغفر له خطاه...»؛

خداوندا، گناهکاری به درگاهت وارد شده و فقیری قصد بارگاہت نموده است. خدایا، پس گام هایی که به سوی تو برداشته ناامید مگردان، بر وی رحمت آور و خطایایش را بر وی ببخش.

«الهی صلّ علی محمد و آل محمد، و ارحمنی إذا انقطع من الدنیا أثری و محی من المخلوقین ذکری، و صرت من المنسین کمن نسی، الهی کبر سنی، و رق جلدی، و دقّ عظمی، و نال الدهر منی و اقترب اجلی، و نفدت ایامی، و ذهب شهواتی و بقیت تبعاتی إلهی ارحمنی إذا تغیرت صورتی...»؛

خداوندا، بر محمد و آل محمد درود فرست و هنگامی که آثار من از دنیا قطع شده، یادم از خاطره خلق دنیا محو گردید و مانند پیشینیان، به فراموش شدگان پیوستم بر من رحمت آور. خدایا ستم زیاد شده، پوستم نازک و استخوانم سست گشته است.

خدایا زمانه تا آنجا که توانسته است به من صدمه وارد کرده، مرگم نزدیک و روزهای زندگیم رو به پایان است. خداوندا شهوات من پایان یافته و پیامدهای سوء آن باقی مانده است. خداوندا در روزی که صورت من تغییر پیدا می کند بر من رحمت آور... (۱).

ص: ۳۴۷

۱- (۱). حیاة الامام علیّ الهادی علیه السلام/۱۳۷، به نقل از الدرّ النظیم.

۵. گوشه ای از میراث تربیتی و اخلاقی حضرت امام هادی علیه السلام

از حضرت امام هادی علیه السلام مجموعه ای از کلمات زرّین به جای مانده است که در آن ها قضایا و مشکلات مختلف تربیتی، اخلاقی و نفسانی جامعه را درمان نموده است. اینک به بعضی از این کلمات توجه فرمایید:

۱. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند:

بہتر از ہر کار خیر، کسی است کہ کار خیر را انجام می دهد، زیباتر از ہر کلام نیکو کسی است کہ آن را بر زبان می آورد و برتر از ہر دانش، کسی است کہ بہ آن دانش عمل می نماید.

۲. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: هر کس بیش از حقّ خود بخواهد به ناکامی سزاوارتر است.

۳. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «صلاح من جہل الکرامہ ہوانہ»؛

ہر کس کرامت و بزرگواری را نشناسد، صلاحش در خواری او می باشد.

۴. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الحلم أن تملك نفسك، و تكظم غيظك مع القدره عليه»؛

بردباری آن است کہ خوددار باشی و در هنگام قدرت، خشم خود را فروخوری.

۵. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الناس فی الدنيا بالمال، و فی الآخره بالأعمال»؛

امور زندگی مردم در دنیا با مال پیش می رود اما در آخرت با اعمال.

۶. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «من رضی عن نفسه کثر الساخون علیہ»؛

ہر کہ خودخواہ و از خودراضی باشد، بسیار کسان بر وی خشم خواهند گرفت.

۷. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «تريک المقادير ما لا یخطر ببالک»؛

مقدّرات به گونه ای که به خاطر خطور نمی کند در کمین تو هستند».

۸. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «شر الرزیه سوء الخلق»؛

بدترین مصیبت اخلاق ناپسند است.

۹. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «الغنی قله تمنیک، و الرضی بما یکفیک، و الفقر شره النفس و شده القنوط، و المذله اتباع الیسیر، و النظر فی الحقیق»؛

بی نیازی در کمی آرزو و خشنود شدن به مقدار کفایت، فقر، در حرص و آزمندی نفس و شدت ناامیدی و خواری و پستی پیروی کردن از چیزهای کم ارزش و چشم به دست افراد حقیر داشتن است.

۱۰. از امام هادی علیه السّلام سؤال شد: دوران‌دیشی چیست؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: «هو أن تنظر فرصتک و تعاجل ما أمکنک»؛

دوران‌دیشی آن است که فرصت‌ها را دریابی و در آنچه برای تو امکان پذیر شده شتاب کنی.

۱۱. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «راکب الحرون أسیر نفسه»؛

اسیر نفس بسان کسی است که سوار اسب سرکش می باشد.

۱۲. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «الجاهل أسیر لسانه»؛

جاهل اسیر زبان خویش است.

۱۳. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «المراء یفسد الصداقه القدیمه، و یحلل العقد الوثیقه و أقل ما فیہ أن تكون المغالبه، و المغالبه أس أسباب القطیعه»؛

جدال و بگومگو دوستی‌های قدیمی را از بین برده، پیوندهای محکم را از هم گسسته، کمترین ضررش این است که به برتری جویی منجر شده و برتری جویی ریشه‌جدایی‌ها است.

۱۴. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «العتاب مفتاح التعالی، و العتاب خیر من الحقد»؛

دوستان را بر ناروایی ها سرزنش کردن کلید رشد و پیشرفت بوده و بسیار از حسادت بهتر است.

۱۵. یکی از اصحاب حضرت امام هادی علیه السلام شروع به مدح و ستایش آن حضرت نموده و در این کار زیاده روی نمود. امام هادی علیه السلام به او فرمودند: «إن كثرة الملق يهجم على الفطنه، فإذا حلت من أخيك محل الثقة فاعدل عن الملق إلى حسن النيه»؛

بسیاری تملق بر تیزهوشی انسان هجوم می آورد [و آن را از بین می برد]. پس اگر مورد اعتماد دوست خود شدی دست از تملق برداشته و به حسن نیت گرایش پیدا نما.

۱۶. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «المصيبة للصابر واحده، و للجازع اثنان»؛

مصیبت بر مصیبت دیده ای که صبر می کند یک مصیبت، و بر مصیبت دیده ای که بیتابی می کند دو مصیبت است.

۱۷. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الحسد ما حق الحسنات، و الزهو جالب المقت»؛

حسد از بین برنده حسنات است و خودپسندی آورنده نابودی و مرگ.

۱۸. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «العجب صارف عن طلب العلم، و داع إلى الغمط في الجهل»؛

عجب انسان را از کسب دانش بازمی دارد و به تحقیر مردم و فخرفروشی به آنان از روی جهالت وامی دارد.

۱۹. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «البخل أذم الأخلاق، و الطمع سجيته سيئه»؛

بخل مذمومترین اخلاق و طمع بدترین سچیته است.

۲۰. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «مخالطه الأشرار تدل علی شر من یخالطهم»؛

همنشینی با اشرار خود دلیل شرّ و بدی کسی است که با آنان رابطه برقرار می کند.

۲۱. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الکفر للنعم اماره البطر، و سبب للتغییر»؛

کفران نعمت نشانه سرکشی و بی بندوباری و موجب تغیر و از دست دادن نعمت ها می گردد.

۲۲. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «اللجاجه مسلبه للسلامه، و مؤدیه للندامه»؛

لجاجت سلامت را از انسان گرفته و انسان را به پشیمانی می کشاند.

۲۳. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الهزء فکاهه السفهاء و صناعه الجهال»؛

مسخره کردن دیگران، تفریح کم خردان و عمل جاهلان است.

۲۴. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «العقوق یعقب القله، و یؤدی إلى الذله»؛

عاق والدین تنگدستی دربرداشته و به ذلت و خواری منتهی می گردد.

۲۵. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «السهر ألد للمنام، و الجوع یزید فی طیب الطعام»؛

شب بیداری خواب را لذت بخش تر نموده، گرسنگی، خوردن غذا را پاکیزه تر و لذت بخش تر می نماید.

۲۶. امام هادی علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرموده اند: «اذکر مصرعک بین یدی أهلك حیث لا طیب یمنعک، و لا

حیب ینفعک»؛

همواره به یاد روزی باش که در میان خانواده خود در بستر مرگ افتاده ای، آنجا که هیچ طیبی جلوی مرگ تو را نمی گیرد و

هیچ دوستی قدرت سودرسانی به تو را ندارد.

۲۷. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «اذکر حسرات التفريط بأخذ تقدیم الحزم»؛

همواره با گرفتن جانب حزم و دوراندیشی عواقب سوء تفريط و بی احتیاطی را به یاد داشته باش.

۲۸. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «ما استراح ذو الحرص و الحکمه»؛

دو نفر هرگز استراحت ندارند. حریص و حکیم.

۲۹. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «لا نجع فی الطبايع الفاسده»؛

چون طبیعت ها فاسد گردید امید تأثیرپذیری و اصلاحی در آن ها نمی رود.

۳۰. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «من لم یحسن أن یمنع لم یحسن أن یعطی»؛

کسی که ندادن را بلد نباشد دادن و عطا کردن را نیز بلد نخواهد بود.

۳۱. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «شر من الشر جالبه، و أهول من الهول راكبه»؛

بدتر از هر بدی کسی است که آن بدی را انجام می دهد و ترسناکتر از هر ترسی کسی است که باعث آن ترس می شود.

۳۲. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «إياك و الحسد فإنه یبین فیک، و لا یعمل فی عدوک»؛

از حسد بترس، چرا که آثار سوء حسد در تو آشکار می شود، اما در دشمن تو هیچگونه تأثیری نمی کند.

۳۳. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «إذا كان زمان العدل فيه أغلب من الجور فحرام أن یظن بأحد سوءا حتی یعلم

ذلك منه، و إذا كان زمان الجور أغلب فيه من العدل فلیس لأحد أن یظن بأحد خیرا ما لم یعلم ذلك منه»؛

در دوره و زمانه ای که عدالت در آن بر ستم غلبه و برتری یافته است سوءظنّ به افراد حرام است تا این که انسان به بدی آن شخص یقین پیدا کند. اما اگر زمانه ای شد که بدی و ستم در آن از عدالت بیشتر شد برای کسی جایز نیست که حسن ظنّ بی مورد به افراد داشته باشد، مگر در موردی که به آن یقین حاصل کند.

۳۴. امام هادی علیه السّلام خطاب به متوکّل فرموده اند: «لا تطلب الصفاء ممن کدرت علیه، و لا الوفاء ممن غدرت به، و لا النصح ممن صرفت سوء ظنک إلیه، فإنما قلب غیرک لک کقلبک له»؛

از کسی که با او کدورت و رزیدی توقّع صفا و صمیمیت، از کسی که با او حيله و مکر کردی توقّع وفاء، و از کسی که به او سوءظنّ داشتی توقّع خیرخواهی نداشته باش. چرا که دیگران نیز در قلب خود با تو آن چنان اند که تو در قلب خود با آنان بدان گونه ای.

۳۵. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «ابقوا النعم بحسن مجاورتها، و التمسوا الزیاده فیها بالشکر علیها، و اعلموا أن النفس أقبل شیء لما اعطیت، و امنع شیء لما منعت فاحملوها علی مطیه لا تبطئی»؛

نعمت ها را با نگهداری نیکو برای خود حفظ کنید و آن ها را به وسیله شکر زیاد نمایید و بدانید که نفس انسان به آن که چیزی به او بدهد بیشترین رویکرد را دارد و از هر که منعی ببیند با او منافرت و دوری می کند، پس او را بر مرکبی راهوار سوار کنید.

۳۶. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «الجهل و البخل أذم الأخلاق»؛

نادانی و بخل از بدترین اخلاق می باشند.

۳۷. حضرت امام هادی علیه السّلام فرموده اند: «حسن الصورة جمال ظاهر، و حسن العقل جمال باطن»؛

زیبائی ظاهری به حسن صورت و زیبایی باطنی به نیکوئی عقل هر کس می باشد.

۳۸. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «إِنَّ مِنَ الْغَرِّ بِاللَّهِ أَنْ يَصِرَ الْعَبْدُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَيَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْمَغْفِرَةَ»؛

از نشانه های مغرور شدن به خداوند این است که بنده خدا بر نافرمانی خداوند اصرار داشته باشد و در عین حال همواره از خداوند آمرزش بخواهد.

۳۹. حضرت امام هادی علیه السلام فرموده اند: «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَاذِيَا وَسِيعًا لَسَلَكَتْ وَاذِي رَجُلٍ عَبْدُ اللَّهِ وَحَدَهُ خَالِصًا»؛

اگر همه مردم به شاهرهی وسیع بروند، من به راه مردی می روم که خداوند را خالصانه و به تنهایی عبادت کند.

۴۰. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «وَالْغَضَبُ عَلَى مَنْ تَمَلَّكَ لَوْمٌ»؛

غضب کردن بر زبردستان نشانه فرومایگی است.

۴۱. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «إِنَّ لِلَّهِ بَقَاعًا يَحِبُّ أَنْ يَدْعَى فِيهَا فَيَسْتَجِيبُ لِمَنْ دَعَاهُ وَالْحَيْرُ مِنْهَا»؛

خداوند متعال در روی زمین مکان هایی مخصوص به خود دارد که دوست دارد بندگانش در آن مکان ها او را بخوانند و دعای آن ها را در آن مکان ها مستجاب نماید و حرم مطهر حسینی یکی از این مکان ها است. (۱)

۴۲. امام هادی علیه السلام روزی فرمودند: «إِنَّ أَكْلَ الْبَطِّيخِ يورثُ الْجَذَامَ»؛

خوردن خربزه باعث بیماری جذام یا خوره می شود.

به آن حضرت عرض کردند آیا چنین نیست که اگر مؤمن به چهل سالگی برسد از دیوانگی، جذام و پرسی در امان خواهد بود؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: آری، اما اگر او با دستوراتی که برای امنیت وی صادر شده است مخالفت نماید از

ص: ۳۵۴

دچار شدن به نتیجهٔ سوء مخالفت خود در امان نخواهد بود.

۴۳. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الشَّاكِرُ أَسْعَدُ بِالشُّكْرِ مِنْهُ بِالنَّعْمَةِ الَّتِي أُوجِبَتِ الشُّكْرُ، لِأَنَّ النِّعْمَ مَتَاعٌ. وَ الشُّكْرُ نِعْمٌ وَعَقْبِي»؛

شکرگزار به خود شکر سعادت‌مندتر است از نعمتی که باعث شکر شده، چرا که نعمت، کالای دنیا است و شکر نعمت کالای دنیا و آخرت است.

۴۴. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ بَلْوَى وَ الْآخِرَةَ دَارَ عَقْبِي وَ جَعَلَ بَلْوَى الدُّنْيَا لثَوَابِ الْآخِرَةِ سَبِيلاً وَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ مِنْ بَلْوَى الدُّنْيَا عَوْضًا»؛

خداوند متعال دنیا را خانهٔ آزمایش ساخته و آخرت را خانهٔ بقا و پایش، خدا بلاهای دنیا را موجب ثواب آخرت نموده، ثواب آخرت را عوض بلاهای دنیا قرار داده.

۴۵. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «إِنَّ الظَّالِمَ الحَالِمَ يَكَادُ أَنْ يَعْفَى عَلَيْهِ ظَلَمَهُ بِحِلْمِهِ. وَ إِنَّ المَحْقَّ السِّيفِيهِ يَكَادُ أَنْ يَطْفَى نَوْرَ حَقِّهِ بِسَفْهِهِ»؛

ستمکار بردبار بسا که به واسطهٔ بردباریش مورد گذشت قرار گیرد و صاحب حق نابخرد بسا که به واسطهٔ نابخردی نور حق خویش را خاموش کند.

۴۶. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «مَنْ جَمَعَ لَكَ وَدَّهَ وَ رَأَيْهِ فَاجْمَعْ لَهُ طَاعَتَكَ»؛

هر که صداقت و دوستی خود را خالصانه در اختیار تو قرار داد تو نیز خالصانه از او اطاعت کن.

۴۷. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ»؛

هر که قدر خود را نداند از شر او در امان نباش.

۴۸. امام هادی علیه السلام فرموده اند: «الدُّنْيَا سَوْقٌ، رِبْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسْرٌ آخِرُونَ»؛

دنیا بازاری است که گروهی در آن سود برند و گروهی زیان بینند (۱).

ص: ۳۵۵

در اینجا به پایان سخن دربارهٔ میراث گرانسنگ حضرت امام علی بن محمد هادی علیه السّلام رسیده تفصیل بیشتر را برای طالبان، به مراجعه به مسند حضرت امام هادی علیه السّلام و مصادری که به نقل شرح حال آن حضرت پرداخته اند وامی نهیم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

ص: ۳۵۶

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اول

بخش نخست: حضرت امام هادی علیه السلام در چند سطر ۱۹

بخش دوم: برداشت هایی از شخصیت حضرت امام هادی علیه السلام ۲۳

بخش سوم: جلوه هایی از شخصیت حضرت امام هادی علیه السلام ۳۳

۱. بخشندگی ۳۳

۲. زهد و پارسایی ۳۶

۳. کار در مزرعه ۳۷

۴. راهنمایی گمراهان ۳۸

۵. برحذر داشتن دیگران از نشست و برخاست با طایفه صوفیه ۳۸

۶. بزرگداشت دانشمندان ۴۱

۷. عبادت ۴۳

۸. برآورده شدن دعاهاى آن حضرت ۴۴

قسمت دوم

بخش نخست: رشد و پرورش حضرت امام هادی علیه السلام ۵۱

۱. نسب شریف آن حضرت ۵۱

۲. ولادت و رشد آن حضرت ۵۱

۳. بشارت دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ولادت آن حضرت ۵۲

٤. كنيه و القاب امام هادى عليه السلام ٥٢

ص: ٣٥٧

بخش دوم: مراحل زندگی حضرت امام هادی علیه السلام ۵۵

بخش سوم: حضرت امام هادی علیه السلام در سایه سار پدر ۵۹

شیعیان و امامت حضرت جواد علیه السلام ۶۰

عصر امام جواد علیه السلام ۶۱

اوضاع سیاسی ۶۵

امام جواد علیه السلام و مأمون عباسی ۷۱

ازدواج امام جواد علیه السلام ۷۲

امام جواد علیه السلام و معتصم عباسی ۷۶

تصریحات امام جواد علیه السلام بر امامت فرزندان حضرت امام هادی علیه السلام ۷۷

شهادت حضرت امام جواد علیه السلام ۸۴

قسمت سوم

بخش نخست: روند رسالی اهل بیت علیهم السلام از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا زمان حضرت امام هادی

علیه السلام ۹۱

پیامدها و خطراتی که فرآیند تغییر فراگیر را تهدید می کرد ۹۳

عوامل افزایش انحراف در رهبری اسلامی ۹۴

عوامل تسریع در سقوط دولت اسلام ۹۵

نقش امامان معصوم علیه السلام در حفظ نظام اسلامی ۹۷

مأموریت رسالی ائمه اهل بیت علیهم السلام ۹۹

اهل بیت علیهم السلام و تربیت امت ۱۰۱

مراحل حرکت مبارزاتی ائمه اطهار علیهم السلام ۱۰۳

جایگاه حضرت امام هادی علیه السلام در فرآیند تغییر فراگیر فرهنگی ۱۰۶

بخش دوم: دوره حضرت امام هادی علیه السلام ۱۰۷

معتصم ۲۱۸-۲۲۷ هـ ۱۰۸

امام هادی علیه السلام و معتصم عباسی ۱۱۰

ص: ۳۵۸

الواثق ۲۲۷-۲۳۲ هـ ۱۱۳

امام هادی علیه السلام و بغای کبیر ۱۱۵

واثق و تفتیش عقاید مردم در رابطه با مسأله خلق قرآن ۱۱۷

موضع امام هادی علیه السلام در رابطه با مسأله خلق قرآن ۱۲۰

خبر دادن امام هادی از مرگ واثق ۱۲۱

متوکل ۲۳۲-۲۴۷ هـ ۱۲۳

امام هادی علیه السلام و متوکل عباسی ۱۲۵

خبرچینی و بدگویی از امام هادی علیه السلام در نزد خلیفه ۱۲۹

امام هادی علیه السلام در راه سامرا ۱۳۶

امام هادی علیه السلام در سامرا ۱۴۱

تفتیش منزل امام علیه السلام ۱۴۸

زندانی شدن حضرت امام هادی علیه السلام ۱۵۶

اقدام حکومت برای ترور حضرت امام هادی علیه السلام ۱۵۷

نفرین امام هادی علیه السلام بر متوکل ۱۶۱

هلاکت متوکل ۱۶۱

المنتصر بالله ۲۴۷-۲۴۸ هـ ۱۶۲

منتصر و علویان ۱۶۳

مستعین ۲۴۸-۲۵۲ هـ ق ۱۶۴

قیام ها و انقلاب ها در زمان مستعین ۱۶۵

معتز ۲۵۲-۲۵۵ هـ ۱۶۶

تحت فشار بودن شیعه در زمان معتز ۱۶۹

بخش سوم: ویژگی های دوره حضرت امام هادی علیه السلام ۱۷۱

۱. اوضاع کلی سیاسی ۱۷۱

۲. وضعیت فرهنگی ۱۷۶

۳. اوضاع اقتصادی ۱۷۷

ص: ۳۵۹

۴. جایگاه اجتماعی و سیاسی امام هادی علیه السلام ۱۷۷

۵. عباسیان و امام هادی علیه السلام ۱۷۹

۶. آزار و اذیت پیروان اهل بیت علیهم السلام ۱۸۱

۷. نهضت های علویان ۱۸۲

قسمت چهارم

بخش نخست: نیازهای دوره حضرت امام هادی علیه السلام ۱۸۹

اثر اول ۱۹۰

اثر دوم ۱۹۵

نیازهای جامعه اسلامی در عصر امام هادی علیه السلام ۲۰۴

۱. پرهیز از تحریک کردن حاکمان و کارگزارانشان ۲۰۴

۲. رد تحریکات فکری و شبهه های دینی ۲۰۷

۳. هماوردخواهی علمی در برابر دستگاه حکومت و عالمان وابسته ۲۰۷

۴. گسترش دامنه نفوذ در دستگاه حکومتی ۲۱۸

بخش دوم: حضرت امام هادی علیه السلام و تکمیل و ایمن سازی گروه شیعه ۲۲۱

۱. امام هادی علیه السلام و قضیه نوه بزرگوارش حضرت مهدی علیه السلام ۲۲۱

۲. ایمنی بخشیدن به شیعه و آماده کردن آنان برای مرحله غیبت ۲۳۱

ایمن سازی عقیدتی ۲۳۲

موضع گیری آن حضرت در برابر غالیان و فرقه های منحرف ۲۳۸

پدیده زیارت و نقش آن در ایمن سازی عقیدتی ۲۴۰

اول: زیارت جامعه کبیره ۲۴۰

۱. برگزیدگی اهل بیت علیهم السلام ۲۴۲

۲. حرکت اهل بیت علیهم السلام ۲۴۲

۳. بنیان های فکری تشیع ۲۴۵

۴. دوستان اهل بیت ۲۴۹

ص: ۳۶۰

دوم: زیارت غدیر ۲۶۱

ایمن سازی علمی ۲۶۷

ایمن سازی تربیتی ۲۶۸

ایمن سازی امنیتی ۲۷۳

الف- بر حذر داشتن شیعه از نوشتن بعضی از چیزها ۲۷۴

ب- تغییر نام ها ۲۷۶

ج- بر حذر داشتن یاران از گفتن سخنان مهم در اماکن عمومی ۲۷۷

د- نفوذ در دستگاه دولتی ۲۷۷

سازمان و کلا ۲۷۹

و کیلان امام هادی علیه السلام ۲۸۱

ایمن سازی اقتصادی ۲۸۲

بخش سوم: حضرت امام هادی علیه السلام در مسیر جاودانگی ۲۸۵

شهادت حضرت امام هادی علیه السلام ۲۸۵

تجهیز جنازه حضرت امام هادی علیه السلام و حضور عوام و خواص در تشییع جنازه آن حضرت ۲۸۸

چرا حضرت امام هادی علیه السلام در خانه اش دفن شد؟ ۲۹۱

انتشار خبر شهادت امام هادی علیه السلام در شهرها ۲۹۲

تاریخ شهادت حضرت امام هادی علیه السلام ۲۹۴

بخش چهارم: مکتب علمی و میراث گرانشنگ حضرت امام هادی علیه السلام ۲۹۷

مبحث اول: اصحاب امام هادی علیه السلام و روایت کنندگان حدیث آن حضرت ۲۹۹

۱. ابراهیم بن عبده نیشابوری ۳۰۰

٢. ابراهيم بن محمد همداني ٣٠٠

٣. ابراهيم بن مهزيار ٣٠١

٤. احمد بن اسحاق بن عبد الله اشعري قمى ٣٠٢

ص: ٣٦١

۵. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی ۳۰۲

۶. ایوب بن نوح بن درّاج ۳۰۳

۷. حسن بن راشد ۳۰۳

۸. حسن بن علی ۳۰۷

۹. حسن بن علی وشّاح ۳۰۷

۱۰. داوود بن قاسم جعفری ۳۰۸

۱۱. ریان بن صلت ۳۰۹

۱۲. عبد العظیم حسنی ۳۱۰

۱۳. عثمان بن سعید عمری سمان ۳۱۳

۱۴. علی بن مهزیار اهوازی دورقی ۳۱۵

۱۵. فضل بن شاذان نیشابوری ۳۱۷

۱۶. محمد بن احمد محمودی ۳۱۸

۱۷. محمد بن حسن بن ابی الخطّاب زیّات ۳۱۹

۱۸. محمد بن فرج رنجی ۳۱۹

۱۹. معاویه بن حکیم بن معاویه بن عمّار کوفی ۳۲۰

۲۰. یعقوب بن اسحاق ۳۲۱

زنان ۳۲۱

مبحث دوم: نمونه هائی از میراث علمی امام هادی علیه السّلام ۳۲۲

۱. از میراث تفسیری آن حضرت ۳۲۲

۲. میراث کلامی ۳۲۳

۳. از میراث فقهی امام هادی علیه السلام ۳۳۵

۴. بخشی از دعا‌های امام هادی علیه السلام ۳۴۳

۵. گوشه ای از میراث تربیتی و اخلاقی حضرت امام هادی علیه السلام ۳۴۸

فهرست ۳۵۷

ص: ۳۶۲

سرشناسه: حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور: خورشید سامرا، حضرت امام حسن عسگری علیه السلام / گروه مولفان (سیدمنذر حکیم، با همکاری عبدالرزاق صالحی)؛ مترجم کاظم حاتمی طبری؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۵۹ ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۳].

شابک: دوره: ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳؛ ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۰۲۳-۶

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیبا)

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

عنوان دیگر: حضرت امام حسن عسگری علیه السلام.

موضوع: حسن بن علی (ع)، امام یازدهم، ۲۳۲ - ۲۶۰ ق -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: صالحی، عبدالرزاق

شناسه افزوده: حاتمی طبری، کاظم، ۱۳۴۷ -، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۳].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۱۳۹۶. ج ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۱۶۰۹۶-۸۵

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود پردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و براندیشه‌ جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌ فعال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی پردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله) در این میدان حساس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زالال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضد اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

*** خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد کاظم حاتمی طبری به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ص: ۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان والا تبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل باز می شناسد و با اراده، مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى؛ (۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛ (۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص: ۹

۱- ((۱)). انعام/۷۱.

۲- ((۲)). بقره/۲۱۳.

۳- ((۳)). احزاب/۴.

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۱)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ (۲)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

ص: ۱۰

۱- (۱). آل عمران/ ۱۰۱.

۲- (۲). یونس/ ۳۵.

۳- (۳). سبأ/ ۶.

۴- (۴). قصص/ ۵۰.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن- که همواره همراه انسان هاست- ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است- نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره-قبل و بعد و همراه- با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتما حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

ص: ۱۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ لِهَادٍ؛ (۱)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را بر عهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ (۲)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ؛ (۳)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ؛ (۴)

مردم در آغاز، یک دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

ص: ۱۲

۱- (۱). رعد/۷.

۲- (۲). انعام/۱۲۴.

۳- (۳). آل عمران/۱۷۹.

۴- (۴). بقره/۲۱۳.

مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیاوردند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

ص: ۱۳

۱- (۱). جمعه/۲.

۲- (۲). احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله و عترتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چندبعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکم فرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر به مطالعه زندگی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌پردازد؛ او یازدهمین پیشوای معصوم از امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، همانان که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به امر و فرمان حضرت حق برخلاف و پیشوایی شان تصریح کرده و آن بزرگواران را پس از خود امینان بر آیین و شریعت و امتش قرار داده است.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائره المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإنه حسبنا و نعم النصیر».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ص: ۱۶

بخش نخست حضرت امام عسکری علیه السلام در یک نگاه بخش دوم برداشت هایی از شخصیت حضرت امام عسکری علیه السلام بخش سوم جلوه هایی از شخصیت حضرت امام عسکری علیه السلام

حضرت امام عسکری علیه السلام در یک نگاه

امام حسن عسکری علیه السلام سیزدهمین معصوم و یازدهمین امام از امامان اهل بیت علیهم السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می باشد.

آن حضرت در سایه پدر بزرگوار خود حضرت امام هادی علیه السلام رشد و پرورش یافته و در دانش و زهد و پرهیزگاری سرآمد مردم روزگار خویش گردید. حضرتش مدت بیست و دو یا بیست و سه سال از عمر شریف خود را در کنار پدر به سر برده و در طول این مدت میراث امامت و نبوت را از وی دریافت نمود.

آن حضرت از نظر علم و عمل، رهبری و مجاهدت، و خیرخواهی برای امت جد خود حضرت محمد صلی الله علیه و اله بسان پدران بزرگوار خود بود.

شایستگی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای امامت و پیشوایی مسلمین از زمان حیات پدر بزرگوارش حضرت امام هادی علیه السلام در میان مردم به ظهور و بروز رسیده و در نزد اصحاب خاص امام هادی علیه السلام و عامه مسلمانان این مسأله به اثبات رسیده بود که آن حضرت پس از پدر بزرگوار خود امام مفترض الطاعه در میان مسلمانان است.

امام حسن عسکری علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوار خود مسئولیت امامت و پیشوایی مسلمانان را به عهده گرفت و امامت آن حضرت حدود شش سال

به طول انجامید؛ شش سالی که در طول آن، حضرتش در سخت ترین شرایط و ناگوارترین روزهایی که بر اهل بیت رسالت می گذشت، متحمل مسئولیت های بزرگی بود. زیرا حاکمان عباسی که حریص ترین مردم برای حفظ و نگهداری حکومت و قدرت بودند دیگر می دانستند که مهدی اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از فرزندان حضرت علی و حضرت امام حسین علیهما السلام می باشد. آنان دائما مترصد بودند تا آن حضرت را به چنگ آورند. آنان مانند سایر مردم منتظر روزی بودند که او را ببینند؛ البته نه به این منظور که می خواستند زمام امور حکومت را به دست او بسپارند، بلکه با این هدف که شاید بتوانند این آخرین امید مستضعفان زمین را نابود نمایند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام استاد دانشمندان، الگوی عابدان و رهبر مبارزان سیاسی و عقیدتی زمان خویش بود. آن حضرت به رغم دشمنی هیأت حاکم با اهل بیت پیامبر علیهم السلام و تعقیب و پیگرد حکومت نسبت به آنان و پیروانشان همواره مورد توجه عموم مردم بوده و محبت و ولایت مردم نسبت به آن بزرگوار روزبه روز سرعت بیشتری پیدا می کرد. چنان که در رابطه با پدر و جد بزرگوارش که هر دو به لقب ابن الرضا علیهم السلام معروف بودند نیز همین محبوبیت وجود داشته است.

دستگاه حکومت عباسی علاوه بر مجبور کردن آن حضرت به اقامت در شهر سامرا آن حضرت را مجبور کرده بود که هفته ای دو روز در دار الخلافه عباسی حضور به هم رساند.

تاریخ نویسان حضور مردم را در روز رفتن امام حسن عسکری علیه السلام به دار الخلافه این چنین شرح کرده اند:

«خیابان پر از جمعیت و ازدحام چارپایان گردیده بود به گونه ای که کسی

توانایی راه رفتن نداشت و کسی هم نمی توانست خود را در میان آن جمعیت وارد نماید. هنگامی که امام علیه السّلام وارد خیابان شدند صداها خوابید و در هنگام ورود و خروج از دار الخلافه مردم برای آن حضرت راه باز کردند»

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در تمامی طول زندگی حتی در زمانی که در زندان حکومت عبّاسی قرار داشته دو نفر از افراد شرور مأمور نگهداری از آن حضرت بودند، همواره در عبادت و بندگی خدا سخت کوش بودند، به گونه ای که با رفتار و کردار خود توانستند تغییری اساسی در زندگی و روش آن دو مرد شرور ایجاد کنند؛ چندان که آن دو تن از نظر عبادت و نماز به درجه بالایی دست یافتند. آن حضرت هنگامی که به آن دو مرد نگاه می کردند اندام آن ها به لرزه می آمد و ترسی در دل آن ها حاصل می شد که توانایی غلبه بر آن را نداشتند.

حکومت عبّاسی حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام را دائماً تحت تعقیب و مراقبت کامل قرار داده، با جاسوسان متعدّد ایشان را محاصره کرده بود. این جاسوسان همه تحرّکات امام حسن عسکری علیه السّلام را تحت نظر داشتند تا بدین وسیله بتوانند فعالیت های علمی و سیاسی آن حضرت را مختل کرده، آن حضرت را از پرداختن به رهبری در میان طبقات جامعه باز دارند.

به همین سبب بود که حضرت امام حسن عسکری همچون پدران بزرگوار خود علیهم السّلام همواره به کارهای سری و مخفیانه اهمیت خاصی می دادند.

مضافاً بر این که ایشان در تحکیم سازمان و کلاً نیز تلاش می نمودند تا بدین وسیله در چنان شرایط دشواری بتوانند مسئولیت رهبری خود را به شکل کامل ادا نمایند. در نتیجه همین فعالیت ها بود که آن حضرت موفق شد همه تلاش های دشمنان را در راه نابود کردن نام و راه اهل بیت علیهم السّلام به شکست و

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام همچون پدران بزرگوار خود علیهم السّلام برای مقابله با ستم، ترور، بازی با قدرت سیاسی و به بازی گرفتن مقدرات و مصالح امت اسلام توسط حکومت عباسی، وارد معرکه مبارزه سیاسی گردید. آن حضرت توانست از اصول شریعت و ارزش های رسالت اسلامی به بهترین نحو محافظت کرده و به بهترین وجهی زمینه را برای عصر غیبت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و پیشوایان از اهل بیت آن حضرت علیهم السّلام خبر از حتمی بودن و ضرورت آن داده بودند، آماده نماید.

مکتب اهل بیت در عصر امام حسن عسکری علیه السّلام و به همت گروه یاران آن حضرت، ناقلا-ین حدیث و دانشجویان مکتبش آکنده از دانش، دعوت به خط اهل بیت علیهم السّلام و دفاع از شریعت اسلام بود.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام علی رغم سختی شرایط سیاسی زمان خود در فرآیند دفاع از شریعت اسلام، مبارزه با بدعت ها و هدایت گمراهان و تردیدگران و جذب آن ها به سوی دایره دین، با جدیت تمام به فعالیت می پرداختند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در مدت امامت بسیار کوتاه خود با معتز، مهتدی و معتمد عباسی هم عصر بوده، از سوی هریک از این خلفا متحمل شدیدترین رنج و فشار و پیگرد و ترور گردید. چنان که بارها و بارها دستگیر و به زندان افتاد.

معتمد عباسی که خود در میان امت اسلام محبوبیتی نداشت از این که می دید امت اسلام از شیعه و سنی یکپارچه بر تعظیم و بزرگداشت و احترام حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام اجماع کرده و آن حضرت را در فضیلت بر

همه علویان و عباسیان برتر می دانند بسیار خشمگین بود و به همین جهت تصمیم گرفت تا آن حضرت را ترور کرده و به شهادت برساند. این گونه بود که در توطئه ای شوم سمی به آن حضرت خورانید و آن حضرت در سنی کمتر از ۳۰ سال به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

پس سلام بر او باد روزی که به دنیا آمد و روزی که در راه رسالت پروردگار خود به جهاد پرداخت و روزی که به شهادت رسید و روزی که برانگیخته خواهد شد.

برداشت هایی از شخصیت حضرت امام عسکری علیه السلام

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام گذشته از روایات بسیاری که از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله در ترغیب امت به تمسک به آنان و گرفتن دین و دانش از آن بزرگواران وارد شده است؛ به دلیل آراستگی به درجات بالایی از دانایی، فضیلت، تقوی و عبادت، جایگاه بلندی را در دل و جان امت اسلام اشغال نموده اند. چنان که به خوبی نیز می دانیم، قرآن کریم دوستی اهل بیت و ولایت آن ها را به عنوان اجر و پاداش رسالت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله دانسته و فرموده است: **قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**؛ بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان».

اما حاکمان و خلفایی که با زور و شمشیر بر گرده امت اسلام سوار شده بودند با وسایل و راه های مختلف سعی در خاموش کردن نور هدایت ائمه اطهار علیهم السلام و دور کردن امت از آنان داشته و سرانجام، اقدامات خود را با کشتن آن بزرگواران با شمشیر یا سم تکمیل می نمودند.

اما با همه دشمنی هایی که این حاکمان منحرف از خط پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله با اهل بیت عصمت و طهارت انجام دادند، این رفتار خصمانه باعث نمی شد تا ائمه اطهار علیهم السلام از ارشاد این حاکمان، خیرخواهی و حل بسیاری از معضلات که دولت اسلامی بعد از وفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله تا زمان حضرت امام

حسن عسکری علیه السلام در امتداد تاریخ خود با آن روبرو بوده است خودداری نمایند.

البته بسیاری از موضع گیری ها و سیره آن بزرگواران از دید ما پنهان مانده است. این مطلب یا به دلیل ترس مردم از دستگاه حکومتی بوده یا به این دلیل که تاریخ نگارانی که تاریخ اسلام را نوشته اند آن را با ذهنیتی اموی و قلمی عباسی نگاشته اند. چرا که این تاریخ نگاران بر سر سفره همان حاکمان مستبد زندگی می کرده اند.

حال پاره ای از نظریات معاصران حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و برداشت های آنان از شخصیت مثال زدنی آن حضرت را که در عصر خود از همه رجال و دانشمندان امت اسلام برتری و تفوق یافته بود، نقل می نمایم.

۱. معتمد عباسی

مقام و منزلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به حدی در نزد خواص و عوام مشهور بوده که حتی خلفای زمان خویش را نیز به اعتراف به قدر و منزلت والای خود وادار می کردند.

روایت شده که جعفر بن علی فرزند حضرت امام هادی علیه السلام و برادر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روزی از معتمد عباسی خواست که وی را به مقام امامت بگمارد و پس از برادرش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مقام آن حضرت را به وی اعطا نماید. معتمد عباسی به وی پاسخ داد:

«بدان که مقام و منزلت برادر تو به واسطه نزدیکی به ما و دستگاه سلطنت حاصل نشده است، بلکه فقط به واسطه نزدیکی به خداوند عز و جل می باشد.

ما بسیار می کوشیم تا قدر و منزلت او را پایین آورده او را از مقام و مرتبه

خود بازداریم. اما خداوند متعال اراده فرموده تا رفعت شأن وی را روزبه روز افزایش دهد. چراکه وی دارای صیانت نفس، حسن رویه، دانش و عبادت می باشد. حال اگر تو در نزد پیروان و شیعیان برادرت به چنین درجه ای رسیده ای حاجتی به ما نداری و اگر در نزد آنان به چنین درجه و منزلتی نرسیده ای و آنچه در برادر توست در تو موجود نمی باشد ما نمی توانیم از این جهت تو را بی نیاز کنیم» (۱).

۲. شهادت پزشک دربار عباسی بر فضیلت امام عسکری علیه السلام

بختیشوع، درخشانترین شخصیت طبّی زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و پزشک خانواده هیأت حاکم بوده است، روزی حضرت امام حسن عسکری به پزشک احتیاج پیدا کردند. پس از بختیشوع خواستند تا یکی از شاگردان خود را به نزد آن حضرت فرستاده و حاجت آن حضرت را برآورده نماید، بختیشوع یکی از شاگردان خود را طلبیده و او را سفارش کرد که امام علیه السلام را معالجه نماید. وی قدر و منزلت بلند و جایگاه رفیع امام عسکری علیه السلام را به شاگرد خود گوشزد نموده و به او گفت: «ابن الرضا از من خواسته است تا کسی را به نزد او بفرستم. به نزد او برو و بدان که در روزگار ما او داناترین مردم زیر آسمان است. پس بر حذر باش که در آنچه تو را بدان امر می کند با او مخالفت نمایی» (۲).

ص: ۲۷

۱- (۱). قطب راوندی، الخرائج و الجرائح ۱۱۰۹/۳، بحار الانوار ۵۰/۵۲.

۲- (۲). الخرائج ۴۲۲/۱-۴۲۴/ح ۳/ب ۱۲ و کلینی، اصول کافی ۵۱۲/۱ ح ب ۱۲۴ نزدیک به همین قضیه را مختصراً ذکر نموده است.

وی کارگزار خراج و حاکم روستاهای منطقه قم بوده و پدرش عبید الله بن خاقان یکی از بارزترین شخصیت های سیاسی دربار و وزیر معتمد عباسی بوده است. احمد بن عبید الله بن خاقان دشمن ترین بندگان خدا نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است. وقتی در رابطه با افرادی از آل ابی طالب که ساکن سامرا می باشند و قدر و منزلت هر کدام از آنان در نزد هیأت حاکم سخن به میان آمد، احمد بن عبید الله گفت: «من از میان علویانی که در سامرا زندگی می کنند مردی را به مانند حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا علیهم السلام نه دیده، نه شنیده و نه شناخته ام؛ کسی که بسان او دارای هدایت، وقار، عفت، تیزهوشی و عقل بوده هم در نزد خاندان خود و هم نزد هیأت حاکم و همه بنی هاشم دارای کرامت باشد؛ بنی هاشم او را بر پیران و بزرگان و صاحب منصبان خود مقدم بدانند، و فرماندهان و وزیران و کاتبان و عوام مردم همه به او ارادت داشته باشند».

همین احمد بن عبید الله بن خاقان قضیه ای را نقل می کند که خود در مجلس پدرش شاهد آن بوده است. در آن مجلس حاجبان وارد شده و به عبید الله بن خاقان گفتند: ابن الرضا (امام عسکری علیه السلام) بر در خانه ایستاده است.

عبید الله با صدایی بلند گفت: به او اجازه ورود بدهید، احمد گوید: من از آنچه از آنان شنیدم تعجب کردم که آنان چگونه چنین جسارتی کرده اند که مردی را در حضور پدر من با کنیه نام ببرند. چرا که جز خلیفه یا ولیعهد و یا کسی را که در این رابطه دستوری مستقیم از خلیفه برای او صادر شده باشد به کنیه یاد نمی کردند، ناگاه دیدم که مردی گندمگون، درشت چشم، خوش قامت،

زیباروی، خوش اندام و کم سن و سال وارد شد. هنگامی که نگاه پدرم به او افتاد از جا برخاسته و چند گام به سوی او رفت. من تا آن روز ندیده بودم که پدرم با احدی از بنی هاشم و حتی فرماندهان و ولیعهدان چنین عملی انجام دهد. هنگامی که او وارد شد پدرم با وی معانقه کرده، او را در آغوش کشیده، صورت و شانه های وی را بوسیده، دستش را گرفت و او را در مصلاّی خود نشانید.

احمد گوید: پس از این ماجرا هنگامی که پدرم بعد از نماز نشست، من به نزد او رفته و در برابرش نشستم. پدرم گفت: ای احمد آیا چیزی از من می خواهی؟ گفتم: آری، ای پدر اگر اجازه بدهی آن را از تو بخواهم. پدرم گفت: اجازه دادم ای فرزند، آنچه می خواهی بگو.

گفتم: ای پدر، این مردی که هنگام ظهر به نزد تو آمد و این گونه با اجلال و اکرام و احترام با او رفتار نموده و خود و پدر و مادرت را فدای او کردی چه کسی بود؟

پدرم در پاسخ من گفت: پسر، او امام رافضیان بود. او ابن الرضا بود، سپس لختی سکوت کرده و گفت: پسر، اگر خلافت از خلفای بنی عباس زایل گردد هیچ یک از بنی هاشم به جز این مرد شایستگی و استحقاق تصدّی این مقام را ندارد. اما این مرد به خاطر فضیلت، عفاف، هدایت، صیانت نفس، زهد، عبادت، اخلاق والا و صلاحیت همه جانبه ای که دارد مستحق این مقام می باشد اگر پدر او را دیده بودی، هر آینه مردی را می دیدی جلیل، عاقل، خیر و اهل فضل (۱).

ص: ۲۹

۱- (۱). اصول کافی ۵۰۳/۱-۵۰۴/ح ۱/ب ۲۴ و کمال الدّین ۴۱/۱-۴۲.

از ابو جعفر احمد قصیر بصری روایت شده است که گفت: ما در نزد سید و مولای خود ابو محمد علیه السلام (امام حسن عسکری علیه السلام) بودیم که خادمی از دستگاه حکومت که دارای مقام بالایی بود وارد شد و به امام عسکری علیه السلام عرضه داشت: امیر المؤمنین تو را سلام می فرستد و می گوید: انوش نصرانی به ما نامه ای نوشته و خواسته است تا دو پسر او را تطهیر کنی. وی از ما خواسته تا از تو بخواهیم که سوار بر مرکب شده به خانه وی رفته و برای سلامتی و زنده ماندن پسر او دعا کنی. من نیز دوست می دارم که تو این کار را به انجام برسانی البته ما بدان سبب تو را برای انجام این کار به زحمت انداختیم که انوش گفته است: ما به دعای بازماندگان خاندان نبوت و رسالت تبرک می جوئیم.

مولای ما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در پاسخ فرمودند:

«الحمد لله الذی جعل النصارى أعراف بحقنا من المسلمین»

ستایش خداوندی را که نصاری و مسیحیان را در شناختن حق ما از مسلمانان داناتر و عارفتتر قرار داده است.

سپس دستور دادند تا اسب ایشان را زین کنند. آن حضرت بر مرکب سوار شده ما نیز در معیت ایشان بر انوش نصرانی وارد شدیم. ناگاه دیدیم انوش در حالی که کشیشان و خادمان کلیسا و راهبان اطراف او را گرفته بودند و انجیل بر سینه او بود با سروپای برهنه به استقبال آن حضرت آمد. او در جلوی در به امام عسکری علیه السلام رسیده و به او گفت: ای سرور و مولای ما، من به این کتابی که تو به آن داناتر از ما هستی توسل می جوئیم که گناه ما را در به زحمت انداختنت ببخشی، و به حق مسیح عیسی بن مریم و انجیلی که از جانب خداوند متعال آورده است سوگند یاد می کنم که از خلیفه نخواستم که این مطلب را از تو

بخواید مگر به این دلیل که ما در انجیل، شما خاندان را در پیشگاه خداوند مانند مسیح، عیسی بن مریم یافته ایم.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: «این پسر تو برای تو باقی می ماند، اما پسر دیگر تو پس از سه روز از تو گرفته خواهد شد. یعنی خواهد مرد- و این پسر تو که باقی می ماند اسلام آورده و اسلامش نیکو خواهد بود و از موالیان ما اهل بیت خواهد گردید.»

انوش گفت: ای سرور و مولای من، به خدا سوگند که کلام تو حق است و با دانستن این مطلب که این پسر من مسلمان می شود و در سلک موالیان شما اهل بیت در خواهد آمد مرگ آن دیگری بر من آسان می آید.

یکی از کشیشان به او گفت: در این صورت تو را چه می شود که خود مسلمان نمی شوی؟

انوش پاسخ داد: من مسلمانم و مولای ما این مطلب را می داند.

مولای ما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: «او راست می گوید، و اگر به خاطر این مطلب نبود که مردم می گفتند ما تو را به وفات پسرت خبر دادیم و آن چنان که ما خبر دادیم نشد هم اکنون از خداوند می خواستم تا او را نیز برای تو نگاه دارد.»

انوش در پاسخ آن حضرت عرض کرد: ای سرور و مولای من، من جز آنچه تو خواسته ای نمی خواهم.

ابو جعفر احمد قصیر بصری، روایت کننده این حدیث، گوید: به خدا سوگند که پس از سه روز آن پسر از دنیا رفت و پس از یک سال پسر دیگر انوش به دین مبین اسلام درآمد و به همراه ما تا زمان وفات سرور و مولای ما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ملازم منزل آن حضرت بود (۱).

ص: ۳۱

۱- (۱). مدینه المعاجز/۵۸۳، حلیه الأبرار ۴۹۸/۲ و به نقل از آن سفینه البحار ۲۰۳/۲.

۵. راهب دیر عاقول

وی از بزرگترین شخصیت های مسیحی و داناترین آن ها به دین مسیحیت بوده است، هنگامی که وی کرامات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را شنیده و آنچه را که می بایست از آن حضرت دید، به دست آن حضرت مسلمان شد و لباس نصرانیت از تن بدر کرده، لباس سفید بر تن کرد.

هنگامی که بختیشوع طیب از وی پرسید که به چه سبب از دین خود دست برداشته است، گفت: من مسیح یا نظیر او را یافتم و به دست او ایمان آوردم. و منظور او از مسیح یا نظیر مسیح حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده است. راهب ادامه داد که: این مرد از لحاظ نشانه ها و براهین نظیر حضرت عیسی بن مریم می باشد. سپس به سمت امام حسن عسکری علیه السلام بازگشت و تا هنگام مرگ در خدمت آن حضرت باقی ماند (۱).

۶. محمد بن طلحه شافعی

وی درباره حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چنین می گوید:

«بدان که بالاترین منقبت و بزرگترین مزیتی که خداوند متعال به حضرت امام عسکری علیه السلام اختصاص داده و زیور منحصر به فردی که بر گردن وی آویخته و صفت جاودانه ای که به وی بخشیده و هیچگاه گذر زمان تازگی آن را کهنه نکند و زبان ها ذکر و یاد آن را فراموش نکنند این است که: «محمد مهدی» از نسل او به دنیا آمده و پسر اوست که به وی منتسب می شود، و پاره ای است که از وجود وی برگرفته شده است» (۲).

ص: ۳۲

۱- (۱). الخرائج و الجرائح ۴۲۲/۱-۴۲۴ و به نقل از آن در بحار الانوار ۲۶۱/۵۰.

۲- (۲). مطالب السؤل ۱۴۸/۲.

وی گوید: او، یعنی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سرور اهل زمان و امام مردمان روزگار خود بود، گفته هایش همه ثابت و استوار و کردارش پسندیده بود، اگر فضلا و بزرگان هم عصرش را همچون قصیده ای فرض کنیم وی شاه بیت آن قصیده می باشد، و اگر آنان را همچون درجی از جواهرات به شمار آوریم وی همچون درّ شاهوار وسط آن گردن بند در شمار خواهد بود؛ یکه تاز میدان دانش که هیچ کس را یارای هموردی با وی نبوده و آشکارکننده پیچیدگی های مسائل علمی که این کار هرگز خسته و ملولش نمی کرد؛ کسی که با رأی صائب خود به کشف حقایق پرداخته و پیچیدگی ها و دقایق علوم را با فکر نافذ خود آشکار می گردانید؛ هم او که در جمع اصحاب سرّ از نهانی های عالم هستی خبر می داد. آن امام همامی که اصل و نسب و نفس و ذاتش آکنده از کرامت بود. خدایش به رحمت واسعه پویشاند و او را در بهشت پهناور خود ساکن گرداند به حق محمد صلی الله علیه و اله آمین» (۱).

۸. علامه سبط ابن جوزی

وی در رابطه با حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چنین گفته است: «وی حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا ابن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می باشد. وی دانشمندی راستگو بوده که از پدر و جدش حدیث روایت کرده است» (۲).

ص: ۳۳

۱- (۱). الفصول المهمه/ ۲۷۵.

۲- (۲). تذکره الخواص/ ۳۶۲.

وی در حالی که همه ائمه علیهم السلام را به عنوان رهبران مردم به سوی حضرت قدس و اولیا مردم بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله دانسته است، در رابطه با آن بزرگواران این گونه داد سخن داده است که: «همه مسلمانان در شرق و غرب عالم می دانند که سران اولیا و پیشوایان اصفیا بعد از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از میان ذریه و اولاد طاهر آن حضرت برخاسته و نسل بعد از نسل ادامه یافته اند تا به زمان ما رسیده اند. آنان بدون تردید اولیا خداوند و پیشوایان مردم به سوی حضرت قدس الهی می باشند که مصون از هرگونه پلیدی و عیب است و در رتبه نخستین ایشان- پس از طبقه ای که همچون حسن و حسین علیهما السلام به شرافت دیدار و مصاحبت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نایل گشته اند- بزرگانی چون [حضرت] سجاد، باقر، کاظم، صادق، جواد، هادی، تقی، نقی و عسکری قرار دارند (۱).

۱۰. علامه شبرای شافعی

وی درباره آن حضرت چنین گفته است: «یازدهم از پیشوایان، «حسن خالص» می باشد که به لقب «عسکری» نیز مشهور شده است... در شرافت او همین بس که امام مهدی منتظر از فرزندان اوست، مرحبا به چنین خاندان با شرافت و نسب متعالی و همین افتخار در بلندی مقدار و مرتبه او کافی است...

چه خاندان بلندمرتبه و بزرگی که در والایی و بزرگی منشی و نجابت، همچون دو ستاره فرقد گوی سبقت از ستارگان آسمان ر بوده و در صفات کمال چنان مستغرق گشته است که هیچ یک از اهل آن خاندان را نمی توان با ادواتی چون

ص: ۳۴

«غیر» و «اما» و «الا» و امثال آن استثنا نمود، این امامان آن چنان در مجد و کرامت یکی پس از دیگری آمده اند که انتظام آن ها را می توان به پشت هم آمدن دانه های لؤلؤ در درج و گردن بند تشبیه نمود، و آن چنان در میدان شرافت با یکدیگر جور آمده اند که هر کدام در این میدان از پس دیگری آمده است با بقیه یکسان است، بسا گروهی که در پایین آوردن آن ها بسیار اما بی فایده کوشیدند اما خداوند اهل این خاندان را بلند گردانید...» (۱).

گفتنی ها در رابطه با فضایل و مناقب آن حضرت بسیار زیاد است که فقیهان، تاریخ نویسان و محدثان از عامه و خاصه به آن مطالب تصریح نموده اند، و این اصلاً عجیب نیست؛ چرا که آن حضرت شاخه ای از درخت تناور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله، پدر امام منتظر و یازدهمین پیشوا از امامان اهل بیت علیهم السلام می باشد. اهل بیتی که خداوند متعال هر گونه رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و آنان را پاک و پاکیزه داشته است. خاندانی که مطابق با روایت وارد از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله همتایان قرآن و کشتی نجات امت می باشند. پدر بزرگوار آن حضرت، حضرت امام هادی علیه السلام، با کلام جاویدان خود این گونه رفعت مقام و بلندی منزلت آن حضرت را توضیح داده است که:

پس از من پسر ام ابو محمد، در میان آل محمد صلی الله علیه و اله ذاتا خیرخواهترین فرد برای امت اسلام، و دارای محکمترین دلایل و براهین است. وی بزرگترین فرزند من است و حلقه های سلسله امامت و احکام آن به او می رسد. از این پس هر چه را تاکنون از من سؤال می کردی از او سؤال کن. چرا که در نزد او آنچه را که به آن احتیاج پیدا شود موجود است (۲).

ص: ۳۵

۱- ((۱)). الاتحاف بحب الأشراف/ ۱۷۸.

۲- ((۲)). کافی ۱/ ۳۲۷-۳۲۸/ ۱۱.

جلوه هایی از شخصیت حضرت امام عسکری علیه السلام

حضرت امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام به جهت دارا بودن صفات اخلاقی والا یکی از جلوه های زیبای رسالت اسلام بود. برخورد آن حضرت با دوست و دشمن همواره آمیخته با مکارم اخلاقی و صفات والا بوده است، این پدیده یکی از بارزترین ساختارهای شخصیتی آن بزرگوار بوده که آن را از پدران بزرگوار و جد گرامی خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله به میراث برده بود؛ پیامبری که مکارم اخلاقی اش همه مردم را دربر گرفته بود، اخلاق بزرگوارانه امام حسن عسکری علیه السلام نیز حتی بر افرادی که با آن حضرت به دشمنی می پرداختند تأثیری مثبت داشته و آن ها را از دشمنی به دوستی و محبت نسبت به آن حضرت برمی گردانده است (۱).

تاریخ نویسان نقل کرده اند که متوکل که شدت دشمنی او با اهل بیت علیهم السلام در نزد خاص و عام شناخته شده و میزان کینه وی نسبت به حضرت علی علیه السلام بسیار بارز است دستور داد تا حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را به زندان انداخته و بر آن حضرت سخت گیری نمایند. اما زمانی که آن حضرت وارد زندان گردید و مسئول زندان بزرگی و اخلاق والا و هدایت و صلاح آن حضرت را دید، به کلی تغییر عقیده داد، به حدی که برای بزرگداشت و تعظیم آن حضرت هیچگاه خیره خیره به صورت آن حضرت نگاه نمی کرد، و

ص: ۳۷

هنگامی که حضرت امام عسکری علیه السلام از زندان بیرون آمد همین مسئول زندان یکی از کسانی بود که بیشترین بصیرت را نسبت به مقام والای آن حضرت داشته و در میان مردم نیکوترین سخنان را درباره آن حضرت بیان می داشت (۱).

بزرگواری و کرم آن حضرت

تاریخ نویسان نمونه هایی از روش کریمانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل نموده اند که پاره ای از آن ها را در اینجا ذکر می کنیم:

۱. شیخ مفید از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: روزگاری شد که امر معیشت بر ما بسیار سخت گردید.

پدرم به من گفت: بیا تا به سوی این مرد- یعنی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام- برویم. چرا که درباره جود و بخشش او توصیفات شده است.

به او گفتم: آیا با وی آشنایی داری؟

پاسخ داد: نه، با او آشنا نیستم و تاکنون او را ندیده ام.

وی گوید: ما به نزد آن حضرت رفتیم. پدرم در راه به من می گفت: چقدر خوب می شد اگر او دستور می داد تا پانصد درهم به ما بدهند تا دویست درهم آن را برای لباس، دویست درهم آن را برای آرد و صد درهم آن را برای سایر مخارج به مصرف برسانیم.

من نیز در دل می گفتم کاش دستور بدهد تا سیصد درهم نیز به من بدهند تا با صد درهم آن چارپایی خریده، صد درهم آن را به سایر مخارج اختصاص داده و صد درهم آن را هم برای لباس اختصاص دهم و بدین ترتیب به منطقه

ص: ۳۸

۱- (۱). اصول کافی ۸/۵۰۸/۱ و به نقل از آن ارشاد ۳۲۹/۲-۳۳۰، اعلام الوری ۱۵۰/۲، و به نقل از ارشاد کشف الغمّه ۲۰۲/۳.

محمّد بن علی گوید: هنگامی که به در خانه آن حضرت رسیدیم غلام او خارج شد و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش محمد داخل شوند. هنگامی که ما بر آن حضرت داخل شده و سلام کردیم، آن حضرت به پدرم فرمودند: «ای علی، چه چیز باعث شده است که تاکنون به دیدار ما نیایی؟» پدرم عرضه داشت: ای سرور و مولای من، من شرم داشتم از این که شما را به این حال ببینم، هنگامی که از نزد او خارج شدیم غلام آن حضرت به نزد ما آمد و کیسه ای پول به پدرم داد و گفت: این پانصد درهم است. دویست درهم برای لباس، دویست درهم برای آرد و صد درهم برای سایر مخارج. همچنین کیسه ای به من داد و گفت: این سیصد درهم است. صد درهم آن را هزینه خرید چارپا نما و صد درهم را به لباس اختصاص داده، صد درهم باقی مانده را برای سایر مخارج مصرف نما. اما به سمت منطقه جبل مسافرت نکن بلکه به منطقه سوار مسافرت کن.

شیخ مفید گوید: محمد بن علی به منطقه سوار رفت و با زنی از آن منطقه ازدواج کرد و کار او آنقدر بالا گرفت که درآمد روزانه او هزار دینار شد. اما با همه این تفصیلات باز معتقد به وقف در امامت بوده و به امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام معتقد نگردید (۱).

۲. اسحاق بن محمد نخعی روایت می کند که: ابو هاشم جعفری گفت: به حضرت امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام نامه ای نوشته و در آن از تنگنای زندان و شدت غل و زنجیر شکایت نمودم. آن حضرت در پاسخ من نامه ای نوشته و در آن مرقوم فرمودند: تو امروز ظهر در منزل خود نماز می خوانی. من

در همان روز و در وقت ظهر از زندان آزاد شدم و نماز را در خانه خود خواندم. من از نظر مالی نیز در تنگنا قرار داشتم و می خواستم از آن حضرت در همان نامه که برایش نوشته بودم کمک بخواهم، اما شرم کردم. هنگامی که به منزل خود رسیدم دیدم آن حضرت مبلغ صد دینار برای من فرستاده و به همراه آن نامه ای نوشتند که در آن آمده بود: «هر وقت حاجتی داشتی شرم نکن و از من رودربایستی نداشته باش و حاجت خود را از من بخواه که ان شاء الله به آنچه دوست داری خواهی رسید» (۱).

۳. و از اسماعیل بن محمد علی بن اسماعیل بن علی بن عبد الله بن عباس روایت شده است که گفت: بر سر راه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در پشت جاوه نشستم. هنگامی که آن حضرت از جلوی من عبور کرد به نزد آن حضرت رفتم، از فقر و نداری شکایت کرده و قسم یاد کردم که من حتی یک درهم نیز نداشته، حتی برای خوردن شام هیچ غذایی ندارم.

اسماعیل بن محمد گوید: امام حسن عسکری به من فرمود: «تو به خداوند قسم دروغ یاد می کنی؛ چرا که دویست دینار در مکانی دفن کرده ای، اما این سخن من برای این نیست که چیزی به تو عطا نکنم. ای غلام آنچه داری به او بده» غلام آن حضرت صد دینار به من داد. سپس آن حضرت رو به من کرده فرمودند: «در وقتی که به شدت به آن دویست دینار که دفن کرده ای احتیاج پیدا کردی از دست یابی به آن محروم خواهی شد» اسماعیل گوید: به راستی که کلام آن حضرت به حقیقت پیوست؛ بدین گونه که من صد دیناری را که آن حضرت به من داده بود به مصرف رسانده، دوباره شدیداً به پول نیازمند شدم و درهای روزی نیز بر من بسته شد. در این وقت بود که به سراغ محل دفن

ص: ۴۰

۱- (۱). اصول کافی ۱/۵۰۸/۱ و به نقل از آن ارشاد ۲/۳۳۰ و اعلام الوری ۲/۱۴۰ و به نقل از ارشاد کشف الغمه ۳/۲۰۲.

دینارها رفته، آنجا را نبش نمودم، اما دینارها را در آنجا نیافتم. بعداً متوجه شدم که پسرم جای دینارها را فهمیده و آن‌ها را گرفته و فرار کرده است، من نتوانستم به چیزی از آن دینارها دست پیدا کنم (۱).

پارسایی و عبادت آن حضرت

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در زمان خود به بسیاری عبادت، پاکدامنی و سراپا از جهان بردن و به خداوند متعال روی آوردن، شهره آفاق بود، و این مطلب در میان خواص و عوام مورد قبول همگان بود، تا آنجا که وقتی امام در زندان علی بن نرماش - که یکی از دشمن ترین مردم با آل ابی طالب بود - زندانی بود، رفتار علی بن نرماش در برابر آن حضرت بدین گونه بود که در برابر آن حضرت گونه بر خاک می نهاد و از روی بزرگداشت و احترام هیچگاه خیره به صورت آن حضرت نمی نگریست و هنگامی که آن حضرت از زندان وی بیرون آمدند بیشترین بصیرت را درباره آن حضرت داشته و در میان مردم بهترین سخنان را درباره آن حضرت بر زبان می آورد (۲).

و هنگامی که معتمد عباسی آن حضرت را به زندان انداخت همواره از مسئول زندان که علی بن جرین نام داشت از احوال و اخبار حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سؤال می کرد. علی بن جرین نیز به او این گونه پاسخ می داد که: آن حضرت روزها روزه دار بوده و شب‌ها به نماز و عبادت

ص: ۴۱

۱- (۱). اصول کافی ۱/۵۰۹/۱۴ و به نقل از آن ارشاد ۲/۳۲۲ و اعلام الوری ۲/۱۳۷ و به نقل از ارشاد در کشف الغمه ۳/۲۰۳، باید تذکر دهیم که این شخص خود از عباسیان بوده است و شاید از کسانی بوده که مورد غضب بنی عباس واقع شده و به همین جهت بوده که آنان از نظر مالی به وی رسیدگی نمی کردند.

۲- (۲). کافی ۱/۵۰۸/۸.

از علی بن محمّد، از محمّد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن عبد الغفار روایت شده است که گفت: در آن هنگام که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به حبس افتاد، عبّاسیان و صالح بن علی و غیر از او از دیگرانی که از خط مستقیم امامت منحرف بودند بر صالح بن وصیف داخل شدند.

صالح به آنان گفت: من دیگر چه کاری می توانم انجام دهم؟ در حالی که دو نفر از بدترین کسانی که توانستم مأمور مراقبت از او نمودم. اما آن دو نفر در اثر مصاحبت با او از نظر عبادت و نماز و روزه به درجه بالایی رسیده اند. من به آن ها گفتم: مگر در این مرد چه دیده اید؟ آنان به من پاسخ دادند: چه می گویی درباره مردی که روزها را روزه می گیرد و تمام شب را به قیام و نماز و عبادت به درگاه خداوند مشغول است؟ هیچگاه سخن نمی گوید و هیچ چیزی او را از ذکر و یاد خداوند غافل نمی کند. او کسی است که چون به او نگاه می کنیم همه اندام ما به لرزه در می آید و ترسی به دل و جان ما می افتد که قادر به کنترل خود نیستیم، هنگامی که عبّاسیان این سخن را از صالح بن وصیف شنیدند ناامیدانه از نزد او بیرون رفتند (۲).

از محمّد بن اسماعیل علوی روایت شده است که گفت: هنگامی که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در حبس بود، عبّاسیان بر صالح بن وصیف داخل شده و به او گفتند: کار را بر او سخت بگیر، صالح پاسخ داد: دو نفر از بدترین کسانی که توانستم به نام های علی بن بارمش و اقامش بر او گماشتم.

اما پس از چندی دیدم که این دو نفر از جهت عبادت و نیکی به درجه بالایی رسیده اند. آنان در برابر او سر فرود آورده اند. سپس دستور داد تا آن دو مأمور

ص: ۴۲

۱- (۱). مهج الدعوات/ ۲۷۵.

۲- (۲). کافی ۵۱۳/۱.

را حاضر کردند و به آن‌ها گفت: وای بر شما. این چگونه برخوردی است که دربارهٔ این مرد از خود بروز می‌دهید؟ آن دو گفتند: چه می‌گویی دربارهٔ مردی که تمام شب را به قیام و عبادت گذرانده و همهٔ روزها به روزه مشغول بوده، هیچگاه سخن نمی‌گوید و جز به عبادت خدا به امر دیگری مشغول نمی‌شود.

هنگامی که به او نگاه می‌کنیم انداممان به لرزه آمده و ترسی به دل و جانمان می‌افتد که قادر به خودداری از آن نیستیم (۱).

گاه نیز پیش می‌آمد که سربازان و مأموران حکومتی شبانه از دیوار به خانهٔ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام حمله آورده اما آن حضرت را در دل تاریک شب در وسط اطاق خود در حال مناجات با خداوند متعال می‌یافتند.

رابطهٔ تنگاتنگ و صحیح آن حضرت با خداوند متعال و معجزات و کراماتی که به دست آن بزرگوار به ظهور و بروز رسیده و در امامت آن حضرت متجلی است، نشان از جایگاه بلند و شأن رفیع آن امام همام در نزد خداوند متعال دارد؛ خداوندی که آن حضرت را برای تصدّی عهد امامت خود برگزید و او را پیشوای جامعه قرار داده است (۲).

دانش و براهین امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

اینک به گوشه‌هایی از دانش امام حسن عسکری علیه السلام و دلایل امامت آن حضرت توجه فرمایید:

۱. از ابو حمزه، نصر خادم روایت شده است که گفت: بارها شنیدم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با غلامانی که از کشورها و طوایف مختلف

ص: ۴۳

۱- (۱). مناقب ۴۶۲/۲.

۲- (۲). این عبارت اشاره به کلام خداوند متعال: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد. سورهٔ بقره/ ۱۲۴ دارد.

بودند با زبان خود آن ها سخن می گفت. در میان آنان غلامان ترک، رومی و صقلی وجود داشتند. من از این امر در شگفت شده و در دل گفتم: او که در مدینه متولد شده و تا زمان وفات حضرت امام هادی علیه السلام کسی او را ندیده حال چگونه است که این توانایی از او به ظهور می رسد؟ من در این افکار بودم که آن حضرت رو به من کرده و فرمودند:

خداوند متعال که نامش بلند مرتبه باد حجت خود را در میان سایر خلائق متمایز ساخته و او را به همه اشیا آشنا نموده، معرفت و شناخت همه چیز را به او اعطا می نماید. همچنین همه لغات را به حجت خود اعطا نموده، شناخت سبب کارها، اجل های مردمان و حوادثی که در طول زمان پیش می آید همه و همه را به حجت خود می دهد، و اگر این چنین نباشد میان حجت خداوند و آن کسانی که حجت برای آنان قرار داده شده است فرقی نخواهد بود (۱).

۲. حسن بن ظریف گوید: دو مسأله در دل من ایجاد شد که قصد کردم آن دو را در نامه ای نوشته و به سوی حضرت امام حسن عسکری بفرستم و از آن حضرت پاسخ بخواهم. نامه را نوشته و از آن حضرت درباره قائم پرسیدم که آن هنگام که قیام کند بر چه اساس قضاوت خواهد کرد؟ و مکانی که آن حضرت برای قضاوت در میان مردم در آنجا می نشیند کجاست؟ و می خواستم که از آن حضرت چیزی هم درباره درمان تب نوبه (تبی که هر چهار روز یک بار عود می کند) بپرسم اما فراموش کردم که در این رابطه چیزی بنویسم.

جواب از آن حضرت بدین گونه آمد که:

از این مسأله سؤال کردی که چون قائم در میان مردم قیام نماید بر چه اساس قضاوت می کند. او در میان مردم مانند داود پیامبر علیه السلام به علم خود قضاوت می کند و از بینه سؤال نمی کند. و می خواستی درباره تب نوبه سؤال کنی و فراموش کردی. ورقه ای بردار و در آن

ص: ۴۴

۱- (۱). اصول کافی ۱/۵۰۹/۱۱ و به نقل از آن ارشاد ۲/۳۳۰/۲، اعلام الوری ۲/۱۴۵ و به نقل از ارشاد کشف الغمّه ۳/۲۰۲.

بنویس یا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَيْلًا مَاءً عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ؛ ای آتش، برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش و آن را به گردن شخص تب دار بیاویز که به اذن خداوند متعال اِنْ شَاءَ اللّٰهُ سالم می شود.

من نیز چنین کاغذی را نوشته و بر گردن شخص تب دار آویختم، این مداوا افاقه نموده و بیمار از بیماری رهایی یافت (۱).

۳. شیخ مفید از ابو القاسم جعفر بن محمد بن یعقوب از اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر روایت کرده است که گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام حدود بیست روز قبل از مرگ معتز عباسی به ابو القاسم اسحاق بن جعفر زبیری نوشت: «در خانه خود بمان تا حادثه ای که در شرف وقوع است به انجام برسد». هنگامی که بریحه (۲) کشته شد، اسحاق بن جعفر نامه ای به آن حضرت نوشت و عرضه داشت که حادثه انجام شده است، چه دستور می فرمایید؟ آن حضرت دوباره نامه ای نوشتند و به او فرمودند: «حادثه مورد نظر این نبوده، بلکه حادثه دیگری است که رخ خواهد داد» سپس قضیه مرگ معتز پیش آمد (۳).

این روایت نشان می دهد که حضرت امام هادی علیه السلام به مرگ معتز اشاره نموده و از دوستان خود خواسته است تا او کشته نشده و شرایط خاصی که حکومت و دستگاه جاسوسی آن برای آن ها به وجود آورده و امام و شیعیان را احاطه کرده از بین نرفته، در خانه خود باقی مانده و کمتر در انظار تردد نمایند.

ص: ۴۵

-
- ۱- (۱). اصول کافی ۱۳/۵۰۹/۱ و به نقل از آن ارشاد ۳۳۱/۲ و اعلام الوری ۱۴۵/۲ و به نقل از ارشاد کشف الغمه ۲۰۳/۳.
 - ۲- (۲). در نسخه های دیگر، ابن تریخه نیز آمده است، اما در مصدر روایت بریحه آمده است. طریحی نیز در مجمع البحرین آن اسم را بریمه ذکر کرده و آورده است: او عبد الله بن محمد بن داود هاشمی عباسی ناصبی از ندیمان متوکل بوده و دو نفر از حسنیان او را چند روز قبل از کشته شدن معتز در کوفه به قتل رسانده اند. این مطلب در تاریخ طبری ۳۸۸/۹ و به نقل از آن در تاریخ کامل ۵۶/۷ ذکر شده است. در حاشیه ارشاد ۳۲۵/۲ بریحه و ابن اترجه نیز آمده است.
 - ۳- (۳). اصول کافی ۲/۵۰۶/۱ و به نقل از آن ارشاد ۳۲۵/۲ و به نقل از آن کشف الغمه ۲۰۳/۳.

طبیعی است که غالباً پس از مرگ خلیفه اضطراب و تشویشی در اوضاع مملکت و حکومت حاصل شده و مخالفان می توانند تحرّک و نقل و انتقال آسانتری داشته باشند.

۴. شیخ کلینی از علی بن محمّد از حسن بن حسین نقل می نماید که گفت:

محمّد بن حسن مکفوف برای من روایت کرد و گفت: یکی از اصحاب ما از یکی از کسانی که در شهر سامرا به شغل فصد (رگ زنی - خون گیری) اشتغال داشته و از مسیحیان بود نقل می کند که گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روزی در وقت نماز ظهر به دنبال من فرستاد و رگی را به دست من داد و به من فرمود: این رگ را بزنی؛ من از میان رگ هایی که معمولاً برای خون گیری آن ها را فصد می کنند چنین رگی را نمی شناختم. بنابراین در دل گفتم: امروز چیز عجیبی می بینم. او به من دستور می دهد تا رگی را که نمی شناسم، در زمانی که وقت خون گیری و فصد نیست بگشایم. رگ را باز نمودم و به مقدار لازم خون گیری کردم.

سپس آن حضرت به من فرمود: در خانه بمان و منتظر باش. من ماندم تا زمان عصر فرا رسید و آن حضرت مرا دوباره طلبید و فرمود: خون گیری کن.

من رگ را باز نموده و مشغول خون گیری شدم. پس از لختی فرمودند: بس کن من دوباره رگ را بستم. سپس فرمودند: در خانه بمان. هنگامی که شب به نیمه رسید دوباره به دنبال من فرستاده و فرمودند: خون گیری کن. من از این عمل بیشتر متعجب شدم. اما ناخوش داشتم که در این باره از او چیزی بپرسم. چون این بار رگ را باز کردم به ناگاه دیدم که خونی به سفیدی نمک از آن بیرون آمد.

پس از لختی فرمودند: رگ را ببند. من نیز رگ را بستم و فرمودند: در خانه بمان. هنگامی که صبح شد آن حضرت یک دست لباس و پنجاه دینار پول به من داده و فرمودند: این پول ها را بگیر و عذر ما را بپذیر و برو. من به نزد

بختیشوع طیب رفتم و این قصه را برای او باز گفتم. او مدتی به تفکر پرداخت.

سپس سه شبانه روز صبر نموده، در این باره فکر کردیم و کتاب های مختلف طبی را برای یافتن سر این قصه تفحص نمودیم. اما چیزی در آن ها نیافتیم.

سپس بختیشوع به من گفت: در میان مسیحیان روزگار ما کسی به علم پزشکی از راهب دیر «عاقول» داناتر نیست. پس نامه ای برداشته و ماجرا را برای او نوشت. من نامه را گرفته و به دیر عاقول رفته و راهب را صدا زدم. او از بالای دیر سر بیرون آورد و به من گفت: کیستی؟ گفتم از یاوران بختیشوع طیب هستم. گفت: آیا از او نامه ای داری؟ گفتم: آری. وی از بالای دیر زنبیلی به پایین فرستاد؛ نامه را در میان زنبیل نهادم و او آن را بالا کشیده قرائت کرد.

هنگامی که نامه را خواند به سرعت از دیر پایین آمد و گفت: تو آن کسی هستی که آن مرد را فصد کردی؟ گفتم: آری. گفت: خوشا به احوال مادری که تو را زاییده است. آنگاه سوار قاطری شد و حرکت کردیم و ثلثی از شب باقی مانده به شهر سامرا رسیدیم. من گفتم: دوست داری کجا برویم؟ آیا به منزل استاد ما بختیشوع یا به منزل آن مرد یعنی امام حسن عسکری؟ وی پاسخ داد: به منزل آن مرد، ما رفتیم تا به در خانه آن حضرت رسیدیم و این قبل از اذان اول بود.

ناگاه در باز شد و خادمی سیاه پوست وارد شده و گفت: کدام یک از شما دو نفر راهب دیر عاقول است؟ وی پاسخ داد: قربانت شوم، من هستم. خادم به او گفت: از قاطر خود فرود آی، و به من گفت مواظب قاطرها باش. آن گاه دست راهب را گرفت و هر دو وارد خانه شدند. من آنقدر بر در خانه ماندم تا صبح شد و روز بالا آمد. پس آنگاه دیدم راهب از خانه خارج شد در حالی که لباس های رهبانیت را از تن به در کرده، لباس سفیدی که نشانه مسلمانان است بر تن نموده بود و گفت: اکنون مرا به خانه استاد خود ببر. ما باهم حرکت کرده و به در خانه بختیشوع رسیدیم. هنگامی که بختیشوع او را با این هیبت دید بر

وی شورید که: چه چیز تو را از دینت برگردانده است؟

راهب پاسخ داد: من مسیح را یافتم و به دست او مسلمان شدم. بختیشوع گفت: آیا تو مسیح را یافته ای؟! راهب پاسخ داد: یا کسی نظیر او را. چرا که این دستور فصد و خون گیری را در دنیا کسی جز مسیح انجام نداده است، و این شخص از نظر آیات و علایم همچون مسیح می باشد. سپس به سمت حضرت امام عسکری علیه السلام بازگشت و تا هنگام مرگ در خدمت آن حضرت بود (۱).

۵. و از ابو علی مطهری روایت شده است که از قادسیه نامه ای به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشته و به آن حضرت خبر داد که مردم از رفتن به حج منصرف شده و از ترس مبتلا شدن به عطش و تشنگی جرأت رفتن به زیارت حج را ندارند. آن حضرت در پاسخ او نامه ای این چنین نگاشتند: به راه خود بروید و ان شاء الله هیچ ترسی بر شما نیست، آنان به سمت حج خانه خدا حرکت کرده و الحمد لله در راه به هیچ وجه گرفتار تشنگی نشدند (۲).

ص: ۴۸

۱- ((۱)). الخرائج و الجرائح، ۴۲۲/۱، بحار الانوار ۲۶۲/۵.

۲- ((۲)). کافی ۵۰۷/۱، مناقب ۴۶۴/۲.

بخش نخست رشد و پرورش امام عسکری علیه السّلام بخش دوّم مراحل زندگی امام عسکری علیه السّلام بخش سوم امام عسکری علیه السّلام در سایه سار پدر علیه السّلام

اشاره

رشد و پرورش حضرت امام عسکری علیه السلام

نسب شریف آن حضرت

وی حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام می باشد.

او یازدهمین امام از پیشوایان اهل بیت علیهم السّلام است؛ همان خاندانی که خداوند متعال هرگونه پلیدی را از ایشان دور کرده و آنان را پاک و پاکیزه ساخته است (۱).

مادر شریف آن حضرت کنیزی امّ ولد بوده که به او حدیث یا سلیل می گفتند و از بانوان عارفه و صالحه زمان خود بوده است (۲). و سبط ابن جوزی نقل نموده است که نام مادر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سوسن بوده است (۳).

محل و تاریخ ولادت آن حضرت

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بنا بر نظر اکثر تاریخ نگاران در ماه ربیع الاول سال ۲۳۲ هـ ق در مدینه منوره پای به عرصه وجود نهاده است. البته در تاریخ دقیق به دنیا آمدن این امام همام در میان نظرات تاریخ نویسان

ص: ۵۱

۱- (۱). اصول کافی ۵۰۳/۱.

۲- (۲). ارشاد ۳۱۳/۱.

۳- (۳). تذکره الخواص ۳۲۴.

اختلاف زیادی به چشم می خورد که در روز، ماه و سال ولادت آن حضرت اختلاف کرده اند.

از میان این تاریخ نویسان عدّه ای بر این عقیده اند که آن حضرت در سال ۲۳۰ هجری به دنیا آمده است (۱)، بعضی دیگر نیز ولادت آن حضرت را در سال ۲۳۱ هجری (۲) یا سال ۲۳۲ هجری (۳) یا سال ۲۳۳ هجری (۴) دانسته اند.

همچنین روایت شده که روز ولادت باسعادت آن حضرت، ششم ماه ربیع الاوّل یا ششم یا هشتم یا دهم ماه ربیع الآخر و یا ماه رمضان بوده است (۵).

البته وجود چنین اختلافاتی در نظریات تاریخ نویسان چندان برای ما عجیب نمی نماید. چراکه می دانیم این اختلافات، گاه به کارهایی برمی گردد که حضرت امام هادی علیه السّلام برای حفاظت از زندگی امام عسکری علیه السّلام به آن ها دست می زدند. همچنین می توان این اختلافات را به دلایلی همچون اشتباهات تاریخی خاص نسبت داد.

لقب ها و کنیه های آن حضرت

به دو امام بزرگوار، حضرت امام هادی و فرزند بزرگوارشان حضرت حسن بن علی علیهما السّلام لقب عسکری داده شده است. چراکه محله مورد سکونت این دو امام بزرگوار در شهر سامرا «عسکر» نامیده می شده است (۶).

اما در عین حال عسکری لقب مشهور حضرت امام حسن بن علی علیه السّلام می باشد. آن حضرت دارای لقب های دیگری نیز هست که محدّثان و راویان

ص: ۵۲

۱- (۱) المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم ۱۲۶/۷.

۲- (۲) تذکره الخواص/ ۳۲۴، کشف الغمّه ۱۹۲/۳ به نقل از ابن طلحه شافعی در مطالب السّؤل.

۳- (۳) وفيات الاعیان ۹۴/۲.

۴- (۴) دلائل الامامه/ ۲۲۳.

۵- (۵) ر.ک حياه الامام العسکری دراسه تحليليه تاريخيه علميه ۵۸-۵۹.

۶- (۶) بحار الانوار ۲۳۵/۵۰.

اهل سیر آن ها را برای ما بدین گونه نقل کرده اند: رفیق، زکی، فاضل، خالص، امین، الامین علی سر الله، نقی، المرشد من الله، الناطق عن الله، صادق، صامت، المیمون، طاهر، المؤمن بالله، ولی الله، خزانه الوصیین، الفقیه، الرّجل، العالم (۱).

و هر کدام از این القاب دلالت خاص خود را بر جلوه ای از مظاهر شخصیت و کمالات آن حضرت دارا می باشد.

آن حضرت همچنین مانند پدر و جد بزرگوار خود کنیه ابن الرضا داشته است. اما کنیه اختصاصی آن حضرت ابو محمد بوده است.

ویژگی های ظاهری آن حضرت

احمد بن عبید الله بن خاقان اوصاف ظاهری حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را این گونه بیان کرده اند: وی گندمگون درشت چشم، خوش قامت، زیباروی، خوش اندام و دارای جلالت و هیبت بوده است (۲).

بعضی نیز آورده اند که رنگ پوست آن حضرت بین سفید و گندمگون بوده است (۳).

ص: ۵۳

۱- ((۱)). کمال الدین ۳۰۷/۱، اثبات الهداه ۶۵۱/۱، ۵۴۴، ۴۶۹، الشیعه و الرجعه ۸۸/۱ و محمّد جواد طبسی، حیاة الامام العسکری/ ۲۳-۲۸، سه لقب آخری یعنی الفقیه، الرّجل و العالم لقب هایی هستند که به دلیل ورودشان در سند روایات و ملاحظه آن ها در شرایط نقل و روایت در کتب رجالی وارد شده اند.

۲- ((۲)). اصول کافی ۱/۵۰۳، و به نقل از آن ارشاد ۳۲۱/۲، کمال الدین ۴۰/۱ با سندی دیگر، و به نقل از شیخ کلینی یا شیخ مفید اعلام الوری ۲/۱۴۷، و به نقل از ارشاد کشف الغمّه ۳/۱۹۷، و به نقل از کمال الدین و ارشاد و اعلام الوری بحار الانوار ۳۲۶/۵۰-۳۳۰.

۳- ((۳)). بحار الانوار ۳۲۸/۵۰، اخبار الدول ۱۱۷/۱.

حضرت امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام در خاندان هدایت و مرکز بزرگ امامت رشد و پرورش یافت؛ خاندان بلندمرتبه ای که خداوند متعال هر گونه بدی را از اهل آن دور کرده و ایشان را پاک و پاکیزه ساخته است. شبرای شافعی در توصیف این خاندان با عظمت که این امام بزرگوار در آن رشد و نمو یافته است این گونه داد سخن داده است:

«آفرین بر چنین خاندان شریف و چنین نسب برجسته و ممتازی، و همین در افتخار و بلندی جایگاه این خاندان کافی است. آنان همه در ریشه داری و پاکی اصل و نسب همچون دندان‌های شانه در حال تعادل بوده و در بهره‌وری از مراتب مجد و عظمت با یکدیگر مساوی اند. پس چه خاندان بلندمرتبه و عالی جایگاهی که در بلندی و شرافت سر بر آسمان می‌ساید و منزلت و جایگاهش از فرقدان در گذشته است، خاندانی که چنان صفات کمال و جلال را در خود مستغرق کرده که نمی‌توان با مگر و الا کسی را از آن استثنا کرد.»

این پیشوایان آن چنان در مجد و عظمت در پی یکدیگر می‌آیند که گویا درجی از درّ و لؤلؤ را مانند، و در شرافت و جلالت آن چنان در کنار یکدیگر جای گرفته‌اند که اولین و دومین آن‌ها باهم مساوی هستند، و چه بسیار مردمانی که در پایین آوردن و خاموش کردن نور آن‌ها بیهوده کوشیده‌اند در حالی که خداوند این خاندان را بلندمرتبه نموده، و چه بسیار کسانی که برای از هم پاشیدن رشته اتحاد این خاندان سختی‌ها و راحتی‌ها را بر خود هموار کرده‌اند، و چه بسیار کسانی که حقوق این خاندان را ضایع نمودند. اما خداوند هیچگاه این خاندان را وا نگذاشته و آن‌ها را ضایع نگردانیده است» (۱).

ص: ۵۴

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به بالاترین درجات تربیت دست یافت.

چراکه وی در خانه ای پرورش یافته است که خداوند متعال خود تربیت و ترکیه آن را به عهده گرفته، نامش را بلند آوازه ساخته و مقامش را بالا برده است.

آنجا که می فرماید:

يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رَجُلًا لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...؛

در آن [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند* مردانی که نه تجارت و نه دادوستدی، آنان را از یاد خدا... به خود مشغول نمی دارد (۱).

این همان خانه ای است که پرچم الله را در زمین برافراشت تا این نام مقدس بالاترین نام در زمین باشد و در راه ابلاغ رسالت الهی قربانیان گرانقدری نثار نمود.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام برهه ای از حیات گرانبار خود را در زمان حیات پدر بزرگوارش حضرت امام هادی علیه السّلام گذرانده و در سفر و حضر از پدر جدا نمی شد. وی در سیمای نورانی پدرش تصویری گویا از اخلاق و سجایای بزرگوارانه جد بزرگوار خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله را می دید. همچنان که پدر بزرگوارش نیز در سیمای این فرزند امتداد رسالت و امامت اسلامی را می خواند، و به همین دلیل بود که بیشترین همت را در تربیت و پرورش او به کار می برد. حضرت امام هادی علیه السّلام در روایتی فضیلت فرزندش امام حسن عسکری علیه السّلام را این گونه بیان داشته است:

پس از من در میان آل محمد صلی الله علیه و اله، پسر من ابو محمد ذاتا خیرخواهترین فرد برای امت اسلام و دارای محکمترین دلایل و براهین است. وی بزرگترین فرزند من است و حلقه های

ص: ۵۵

سلسله امامت و احکام آن به او می رسد (۱). و از مقام و جلالت حضرت امام هادی علیه السلام و پدران معصومش بعید است که به دلیل محبت و علاقه پدر و فرزندی چنین توضیحاتی درباره پسر خود داده باشد.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام حدود بیست سال همراه و ملازم پدر بزرگوار خود بوده و شاهد انواع ظلم و دشمنی بود که بر پدر بزرگوار آن حضرت و پیروانش می رفته است. هنگامی که دشمنان در نزد متوکل عباسی از حضرت امام هادی علیه السلام سعایت کردند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز به همراه پدر بزرگوار خود به شهر سامرا کوچ داده شد. این در زمانی بود که عبد الله بن محمد بن داود هاشمی نامه ای به متوکل نوشت که در آن آمده بود:

«گروهی به پیشوایی و امامت وی (حضرت امام هادی علیه السلام) معتقد شده اند...» اینجا بود که متوکل حضرت امام هادی علیه السلام را از مدینه احضار کرد. آن حضرت به همراه یحیی بن هرثمه از مدینه حرکت کرده به بغداد رفت، چون به محلی که به آن یاسریه می گفتند رسید، در آنجا منزل نمود. اسحاق بن ابراهیم به استقبال آن حضرت آمده و شوق و اشتیاق مردم نسبت به آن حضرت و اجتماع آن ها برای دیدن آن حضرت را مشاهده نمود. آن حضرت تا شب در آنجا ماند و شب هنگام به بغداد داخل شده پاسی از آن شب را در بغداد گذرانده و سپس به سامرا رفت (۲).

متوکل عباسی در ستمگری و دشمنی نسبت به حضرت امام هادی علیه السلام بسیار زیاده روی کرد. او آن حضرت را مجبور به اقامت در شهر سامرا نموده، خانه آن حضرت را توسط مأموران امنیتی مورد محاصره قرار داد که حتی

ص: ۵۶

-
- ۱- (۱) اصول کافی ۱/۳۲۷/۱۱ و به نقل از آن ارشاد/۲/۳۱۹، اعلام الوری/۲/۱۳۵ و به نقل از ارشاد کشف الغمّه/۳/۱۹۶ و به نقل از بعضی از کتب اعیان الشیعه/۳/۲۹۵ ق ۴، و به نقل از آن در حیا الامام الحسن العسکری/۲۳.
 - ۲- (۲) تاریخ یعقوبی/۲/۴۸۴.

تعداد نفس های آن حضرت را نیز شماره می کردند. آنان از ارتباط فقیهان، دانشمندان و پیروان آن حضرت با ایشان جلوگیری می کردند. متوکل در جنبه های اقتصادی نیز کار را بر حضرت امام هادی علیه السلام سخت می گرفت. وی هر از گاهی دستور می داد تا خانه حضرت امام هادی علیه السلام را تفتیش نموده و وضعیت زندگی آن حضرت را به وی گزارش نمایند.

از شدت دشمنی متوکل نسبت به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله همین بس که رسماً از زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا جلوگیری نموده، دستور داد تا قبر شریف آن حضرت را که یکی از مراکز پرتو افشانی انقلابی در جهان اسلام بود خراب نمایند.

همه این شرایط تلخ و رویدادهای ناگوار در زمانه ای روی می داد که حضرت امام عسکری علیه السلام در عنفوان جوانی و اوّل عمر به سر می برد، و این مسائل دل و جان آن حضرت را با اندوه و درد می خراشید. آن حضرت این برهه از زمان را در سایه سار پدر بزرگوار خود به سر می برد و چاره ای جز صبر، تحمل درد، حسرت و تأسّف نداشت (۱).

شهادت پدر بزرگوار آن حضرت یعنی حضرت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ ه ق اتفاق افتاد و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پس از پدر عهده دار امر امامت و پیشوایی گردید. اما مدّت امامت آن حضرت در میان امامان اهل بیت علیهم السلام کوتاهترین مدّت امامتی بود که امامی داشته است. این در حالی است که همه پیشوایان اهل بیت علیهم السلام جزء سالمترین مردمان بودند. چه از نظر روحانی و نفسانی و چه از نظر جسمی و بدنی. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در حالی به شهادت رسید که هنوز دهه سوم از عمر شریف خود را تکمیل نکرده بود. چرا که شهادت آن حضرت در سال ۲۶۰ ه ق به وقوع

ص: ۵۷

پیوست (۱). بنابراین مدّت امامت آن امام بزرگوار شش سال می باشد. از این امامت کوتاه مدّت می توان دریافت که حاکمان دولت عباسی تا چه اندازه از آن حضرت و نقش مؤثرش در جامعه، رعب و وحشت داشتند. به همین جهت بود که پس از عدم دست یابی به نتیجه مطلوب از زندان و فشار و مراقبت کامل از آن حضرت، ناچار شدند تا آن حضرت را در سن جوانی در حالی که بیست و هشت یا بیست و نه سال از عمر بایرکتش می گذشت به وسیله سم به شهادت برسانند (۲).

در اینجا لازم است به این نکته اشاره کنیم که آنچه تاریخ از زمانی که امام عسکری علیه السلام در سایه پدر بزرگوار خود حضرت امام هادی علیه السلام زندگی می کرده و موضع گیری های این دو امام برای ما نقل نموده، از تاریخ ولادت، تاریخ وفات، نسب شریف و حوادث و موضع گیری های کوچک فراتر نمی رود که هیچ تناسبی با نقش سازنده آن حضرت در حفظ شریعت و فعالیت در راستای دور کردن امت اسلام از انحراف و روبرو شدن با دشمنی هایی که از ناحیه دشمنان، امت اسلام را تهدید می نمود، ندارد.

اما در عین حال مجموعه روایاتی که بعضی از محدّثان برای ما نقل کرده اند به مسائل مهمی از زندگی حضرت امام عسکری علیه السلام اشاره دارد. خود آن حضرت نیز به سختی شرایط زمان خود این گونه اشاره نموده اند:

هیچ یک از پدرانم به مانند من مبتلا به شک این گروه [شیعیان] در [امامت] آن ها نشده اند (۳).

این خود شاهد دیگری بر سختی شرایط سیاسی و اجتماعی بود که این دو امام بزرگوار یعنی حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام را

ص: ۵۸

۱- (۱). ارشاد/۳۱۵/۲ و به نقل از آن بحار الانوار/۲۳۶/۵۰.

۲- (۲). مناقب آل ابی طالب/۴/۴۲۲.

۳- (۳). تحف العقول/۵۱۷.

احاطه نموده بود. همین شرایط بود که ایجاب می کرد تا حضرت امام عسکری علیه السلام در زمان حیات پدر بزرگوار خود جز در حدودی که شرایط اجازه می داد و یا ضرورت اقتضا می نمود که در نزد شیعیان خاص و اصحاب مورد اعتماد منزلت و مقام و امامت آن حضرت بیان شده و بر آن ها اتمام حجت گردد از جریانات سیاسی و ارتباط با عموم مردم دور نگاه داشته شود. همه این ها به این دلیل بود که حضرت امام هادی علیه السلام می خواست جان آن بزرگوار را از دستبرد طاغوت های بنی عباس حفظ نماید.

روایت دیگری که محدثان در رابطه با جریان وفات برادر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که محمّد نام داشت نیز دلیل دیگری است که به روایت قبلی اضافه می شود و دلالت بر سختی شرایطی می کند که حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام در آن به سر می برده و چه دشمنی ای از جانب حکومت بر آن ها می رفته است، کلینی از سعد بن عبد الله به نقل از گروهی از بنی هاشم که از میان آن ها حسن بن حسین افطس نیز بود چنین نقل می کند: آنان روزی که محمّد بن علی بن محمّد از دنیا رفته بود در خانه حضرت امام هادی علیه السلام اجتماع کردند. حضرت امام هادی علیه السلام آن روز در صحن خانه خود جلوس نموده و مردم اطراف آن حضرت را گرفته بودند. راویان می گویند: ما به جز غلامان و مردم عادی افراد سرشناسی از آل ابی طالب و بنی عباس و قریش را که گرداگرد آن حضرت حلقه زده بودند صد و پنجاه نفر تخمین زده بودیم. ناگاه دیدم حسن بن علی علیه السلام - امام حسن عسکری - گریبان دریده و عزادار وارد شد و در سمت راست پدر بزرگوار خود ایستاد. ما تا آن روز وی را ندیده و نمی شناختیم. پس از مدتی که وی در کنار پدر بزرگوار خود ایستاده بود حضرت امام هادی علیه السلام رو به او کرده و فرمودند:

پسرم، خداوند را شکر کن که امر مهمی را در رابطه با تو ایجاد نموده است.

حضرت امام عسکری علیه السّلام گریسته و آیه استرجاع بر زبان جاری کرده و فرمود:

«الحمد لله ربّ العالمین، و إیّاه أسأل تمام نعمه لنا فیک و إنا لله و إنا إلیه راجعون»؛

سپاس خداوند را که پروردگار عالمیان است، و از او می خواهم تا نعمتش را که وجود شما می باشد بر ما تمام کند، و انا لله و انا الیه راجعون.

ما پرسیدیم که این جوان کیست؟ گفتند: این جوان، حسن پسر حضرت امام هادی علیه السّلام است و ما در آن زمان سن او را بیست یا کمی بیشتر تخمین زدیم، و از آن روز بود که او را شناختیم و دانستیم که امام هادی علیه السّلام به امر امامت او اشاره کرده و وی را جانشین خود ساخته است (۱).

ملاحظه می شود که ناشناخته بودن امام حسن عسکری علیه السّلام در نزد گروهی از مردم و سؤال آن ها در رابطه با وی در چنین مناسبت دردناکی که اعیان مردم در آن حضور داشتند محکمترین دلیل بر میزان مخفی کاری حضرت امام هادی علیه السّلام در رابطه با فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام می باشد. به ویژه وقتی که می بینیم آن حضرت به سن بیست سالگی رسیده و هنوز شیعیان او را نمی شناسند.

ص: ۶۰

۱- (۱). کافی، کتاب الحجّه، باب الاشاره و النصّ علی ابی محمّد علیه السّلام، حدیث شماره ۸.

مراحل زندگی حضرت امام عسکری علیه السلام

زندگی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به دو مرحله مشخص تقسیم می شود:

مرحله اول: ایامی که آن حضرت در سایه امامت پدر بزرگوارش حضرت امام هادی علیه السلام به سر می برد که نزدیک بیست و دو سال می شود و به شهادت پدر بزرگوارش در سال ۲۵۴ هجری منتهی می گردد.

ما در این بیست سال تصویر کاملی در رابطه با زندگی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در دست نداریم، و تنها حوادث مختصری مانند ترس آن حضرت از خدا در زمان کودکی و یا علاقه شدیدی که به دو برادر خود محمد و حسین داشته و همچنین مصیبت از دست دادن برادرش محمد یا ازدواج آن حضرت و تصریح حضرت امام هادی علیه السلام بر امامت وی و بالأخره قضیه کفن و دفن حضرت امام هادی علیه السلام توسط آن حضرت به دست ما رسیده است.

اما ناچاریم که حوادث زمان حضرت امام هادی علیه السلام و موضع حضرت امام هادی علیه السلام در برابر آن ها را به صورت کلی تحلیل نماییم تا بتوانیم با تجزیه و تحلیل آن رویدادها تصویر واضحی از شرایطی که امام عسکری علیه السلام را در مرحله دوم زندگی، یعنی مرحله امامت احاطه کرده بود بدست آوریم، تا بدین وسیله بتوانیم مرحله امامت آن حضرت را به خوبی درک نموده و

فعالیت های آن حضرت را در آن زمان تحلیل نماییم؛ دوران امامتی که کوتاهترین زمان امامت در میان ائمه بوده و سخت تر از آن در زمان امامت هیچ امامی دیده نشده است.

مرحله دوم: این مرحله شامل ایام امامت آن حضرت تا زمان شهادت آن حضرت می باشد که از سال ۲۵۴ هـ ق آغاز شده و به سال شهادت آن حضرت در ۲۶۰ هـ ق منتهی می گردد. این مرحله از زندگی آن حضرت علی رغم کوتاهی زمان، در بردارنده حوادثی بسیار مهم است.

حضرت امام عسکری علیه السلام در این دوره از زندگی خود با خلافت سه تن از خلفای عباسی هم زمان بوده است. معتز ۲۵۵ هـ ق، مهتدی ۲۵۶ هـ ق و معتمد ۲۷۹ هـ ق.

میزان اهمیت این برهه از زندگی پربار حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آنگاه برای ما آشکار می گردد که اهمیت مرحله غیبت حضرت امام عصر علیه السلام را پیش چشم آوریم، و تصور کنیم که بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام لازم بود تا تمهیدات لازم را در این برهه از زمان به مرحله اجرا در آورد تا پیروان اهل بیت علیهم السلام را از مرحله ظاهر بودن به مرحله غیبت منتقل نماید. مرحله ای که باید در خلال آن هم امام معصوم و هم پیروان او، و هم خط رسالی اهل بیت علیهم السلام از خطر تباهی، فروپاشی و اضمحلال حفظ شود تا شرایط برای قیام ربّانی و کلی اهل بیت علیهم السلام بر ضد همه کاسخ های بیداد و طغیان فراهم آید و همه اهداف رسالت جاویدان الهی در روی زمین از طریق به وجود آمدن و برپایی دولت عدل جهانی اهل بیت علیهم السلام محقق گردد.

حضرت امام عسکری علیه السلام در سایه سار پدر

مهاجرت حضرت امام هادی علیه السلام به همراه فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از مدینه در سال ۲۳۴ هـ ق روی داد (۱)، و در مدتی که آن امام همام در سامرا سکونت داشتند و بیست سال به طول انجامیده است، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز به همراه آن حضرت در سامرا بوده اند.

پس می توان نتیجه گرفت چون حضرت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ هـ ق به شهادت رسیده اند، حضرت امام حسن عسکری مدت بیست و دو سال از عمر شریف خود را در کنار پدر بزرگوار خود به سر می برده است.

حضرت امام عسکری علیه السلام نیز در همان شرایط غم انگیز و سختی که حضرت امام هادی علیه السلام و پیروان آن حضرت در آن می زیسته اند زندگی می کرده است؛ شرایط سختی که حکومت بیدادگر زمان بر امام و پیروانش روا می داشت تا تحرکات امام و پیروانش را متوقف ساخته و یا محدود نماید. تا دایره فعالیت مکتب اهل بیت علیهم السلام گسترش نیافته و آثار آن ها در میان امت اسلامی منتشر نشود. چرا که این فعالیت ها به یقین نتیجه ای جز رودرویی امت اسلام با حکومت ستمگر در پی نداشته است. به همین دلیل بود که همواره در برابر این بزرگواران دست به اعمالی همچون شکنجه و آزار و

ص: ۶۳

زندان و تبعید و مراقبت دائم می زد که در طول تاریخ بشریت ابزار کار همه حکومت های ستمگر است.

۱. کودکی برجسته

روایت شده است که کسی از کنار حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که در سن طفولیت بوده و در کنار سایر کودکان ایستاده بود گذشت و او را گریان یافت. آن شخص خیال کرد که این پسر بچه از حسرت آنچه دیگر بچه ها دارند می گرید و به همین دلیل است که در بازی آن ها شرکت نمی کند. به همین خاطر به او گفت: می خواهی برای تو هم چیزی بخرم تا با آن بازی کنی؟ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رو به آن مرد کرده و فرمودند: نه، ما برای بازی کردن آفریده نشده ایم.

آن مرد مبهوت شده و به آن حضرت عرضه داشت: پس برای چه خلق شده ایم؟ حضرت امام عسکری علیه السلام در جواب او فرمودند: برای دانش و عبادت.

آن مرد از آن حضرت پرسید از کجا این حرف را می گویی؟ آن حضرت در پاسخ او فرمودند: «از کلام خداوند متعال که می فرماید: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا؛ آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم؟»

آن مرد مات و مبهوت و حیرت زده ماند و خطاب به آن حضرت گفت: تو کودکی کوچک و بیگناهی، اما تو را چه می شود [و از چه چیز هراسانی]!!

حضرت امام عسکری علیه السلام در پاسخ او فرمودند:

از من دور شو. من مادر خود را دیده ام که با هیزم های درشت آتش درست می کرد.

اما آتش جز با هیزم های کوچک برافروخته نمی شد، و من می ترسم که از هیزم های کوچک جهنم باشم (۱).

ص: ۶۴

۱- (۱). حیاة الامام الحسن العسکری/ ۲۲-۲۳ به نقل از جوهره الکلام فی مدح السّاده الاعلام/ ۱۵۵.

و از محمد بن عبد الله روایت شده است که گفت: حضرت امام حسن عسکری در سن کودکی در چاه آبی سقوط کردند. حضرت امام هادی علیه السلام در حال نماز بوده و زنان فریاد می کردند. هنگامی که امام هادی علیه السلام از نماز فارغ شدند فرمودند: اشکالی ندارد. ناگاه دیدند که آب چاه آنقدر بالا آمد تا به دهانه چاه رسید و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را دیدند که بر بالای آب بوده و با آب بازی می کند (۱).

۲. عصر حضرت امام هادی علیه السلام

حضرت امام هادی علیه السلام در مدت امامت خویش با پنج تن از خلفای بنی عباس هم زمان بوده است. معتصم از سال ۲۲۰ تا ۲۳۲ ه ق، متوکل از سال ۲۳۲ تا ۲۴۷ ه ق که در آن سال به دست ترکان کشته شد و پس از او منتصر به خلافت روی کار آمد که مدت خلافت او شش ماه و دو روز بیشتر نبود، سپس مستعین از سال ۲۴۸ تا ۲۵۲ ه ق و بیشتر مدت خلافت معتز عباسی که از ۲۵۲ تا ۲۵۵ هجری به طول انجامید، چرا که شهادت حضرت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ هجری واقع گردیده است (۲)، و در همین سال بود که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عهده دار مسئولیت امامت گردید.

شرایطی که دولت عباسی خصوصا بعد از به خلافت رسیدن متوکل با آن روبرو بود به راستی شرایط سختی بود و این شرایط از نشانه های ضعف آن دولت به شمار آمده و سرآغازی بر انحلال و فروپاشی این دولت به حساب می آید، جنگ های داخلی و خارجی از یک سو و نزاع و جدال بین فرزندان

ص: ۶۵

۱- (۱). الخرائج و الجرائح ۳۶/۴۵۱/۱ و به نقل از آن بحار الانوار ۲۷۴/۵۰.

۲- (۲). تاریخ طبری/۷ رویدادهای سال ۲۳۴ و سال ۲۵۴ ه ق.

خلفا برای به دست آوردن کرسی قدرت از دیگر سوی، به این امر دامن می زد؛ همچون نزاعی که میان مستعین و معتز در گرفت و به خلع مستعین و خلافت معتز در سال ۲۵۲ ه ق منجر گردید (۱). هر کدام از این جنگ ها و جدال ها تأثیری مستقیم در ایجاد ضعف و فروپاشی در دولت عباسی داشت.

رویدادها و حوادث داخلی نیز در فعالیت های خوارج نمود پیدا می کرد؛ گروهی که دارای فعالیت قوی و تأثیرگذار بوده، همواره با مال و سلاح پشتیبانی شده، رهبر آنان «مادر شاری» بود، البته انقلاب ها و شورش های علوی نیز در کنار جنگ و جدال افرادی که بر سر قدرت نزاع می کردند مزید بر علت بود.

علاوه بر همه این ها دولت عباسی در آن روزگار از وضعیت بد اقتصادی که نتیجه ریخت و پاش و اسراف بزرگان دربار، وزرا و اطرافیان آنان بود نیز، رنج می برد. در زمان متوکل دستور انهدام مقبره حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا از سوی وی صادر گردید (۲)، و مانع کسانی شدند که به زیارت آن حضرت می رفتند. چرا که متوکل همواره آشکارا به دشمنی با آل ابی طالب می پرداخته و آنان را از خود می راند. اما در تاریخ هیچ موضع گیری از حضرت امام هادی علیه السلام در رویارویی با همه این پیشامدها ذکر نشده است و می توان به تعبیر صاحب کتاب تاریخ الغیبه الصغری این گونه گفت که: «در رابطه با موضع گیری حضرت امام هادی علیه السلام در برابر خلفا به جز اخبار بسیار کمی از موضع آن حضرت در برابر متوکل چیزی به دست ما نرسیده است (۳).

حضرت امام هادی علیه السلام در میان اهل مدینه دارای مقام و منزلتی والا و بلند

ص: ۶۶

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۴۷۶/۲.

۲- (۲). تاریخ ابن الوردی ۲۱۶/۱.

۳- (۳). تاریخ الغیبه الصغری ۱۱۷/۱.

بوده است. چراکه آن حضرت با آنان رابطه ای بسیار مستحکم داشته و همواره به آنان نیکویی می کرده است. هنگامی که متوکل آن حضرت را از مدینه احضار نمود و در سال ۲۳۴ ه ق یحیی بن هرثمه را برای بردن حضرت امام هادی علیه السلام از مدینه به سامرا مأمور کرد، اهل مدینه بسیار مضطرب شده، ضجّه و ناله سر دادند. خود یحیی بن هرثمه این جریان را چنین بیان کرده است:

«من برای انجام این مأموریت به شهر مدینه رفتم. هنگامی که وارد شهر مدینه شدم دیدم مردم شهر که فهمیده بودند مأموریت من در رابطه با امام هادی علیه السلام چیست و می ترسیدند در این سفر چشم زخم و گزندگی به آن حضرت برسد، ضجّه و ناله بسیاری سر دادند. بدان سان که تا آن زمان، مردم مدینه چنین ضجّه و ناله ای در شهر نشنیده بودند، تو گویی که همه دنیا به جوش و خروش آمده بود. چراکه حضرت امام هادی علیه السلام همواره ملازم مسجد و محراب بوده و همیشه به اهل شهر مدینه نیکویی روا می داشت و هیچگاه به سمت دنیا و زیورهای آن میل و رغبت از خود نشان نمی داد. من سعی کردم مردم را آرام کنم و برای آنان سوگند یاد کردم که من در رابطه با آن حضرت هیچ دستور ناپسندی ندارم و بر آن حضرت هیچ باکی نیست، سپس خانه آن حضرت را جستجو کردم، اما در خانه او به جز قرآن، دعا و کتاب های علمی چیز دیگری نیافتم. اینجا بود که آن حضرت در چشم من بسیار بزرگ جلوه گر گردید» (۱).

این روایت می تواند، حجم نقشی را که حضرت امام هادی علیه السلام در مدینه ایفا می کردند به خوبی برای ما روشن نماید. نقشی که نتیجه آن حصول روابط

ص: ۶۷

و پیوندهای قوی و محکمی بود که امت را به آن حضرت و حضرت را به امت متصل می نمود. شاید هم متوکل به همین مطلب واقف شده بود و همین امر باعث شد تا آن حضرت را از مدینه منوره دور کرده و به شهر سامرا انتقال دهد.

زیرا سامرا شهری بود که عباسیان خود آن را بنا نهاده و معروف بود که مردم آن شهر- که اغلب آن ها از ترکان بودند- همواره مایل به عباسیان بوده، همواره در پی قدرت و قدرتمندان حکومتی بوده اند.

۳. موضع گیری های امام هادی علیه السلام در برابر رویدادها

اشاره

هنگامی که به برنامه های متوکل عباسی در برابر حضرت امام هادی علیه السلام دقت می کنیم متوجه می شویم که حرکت شخص حضرت امام هادی علیه السلام و قیام آن حضرت به مسئولیت هایشان در قبال امت از سویی و پیروان خاص آن حضرت- که همان افراد مؤمن به مرجعیت فکری و روحی آن حضرت بودند- از سویی دیگر، حرکتی محدود بوده که همواره حدود آن را میزان مراقبت و فشار هیأت حاکم نسبت به ایشان و پیروانشان مشخص می نماید.

امام هادی علیه السلام همان راهی را در پیش گرفتند که پدران بزرگوار آن حضرت علیهم السلام آن راه را در پیش داشتند، و مطابق با مصالح والای رسالت اسلامی به همان مقدار که شرایط عام و خاص جامعه به آن حضرت اجازه می داد دست به اقدامات می زدند. مصلحت جامعه اسلامی، از یک سو عبارت بود از حفظ مفاهیم رسالت اسلامی و از سویی دیگر جلوگیری از افتادن پیروان و نزدیکان آن حضرت در انحرافات یا دام هایی که دستگاه عباسی برای آن ها می گسترد.

اکنون می توانیم موضع گیری های امام هادی علیه السلام را در دو مسیر

مسیر اول: اثبات حق و نقد باطل در گستره امت اسلام، چه در سطح دستگاه حاکم یا در سطح عامه مردم.

حضرت امام هادی علیه السلام در این مسیر تا آنجا پیش رفت که یحیی بن اکثم به متوکل گفت: «پس از مسائلی که امروز از او پرسیدیم و جواب های دندان شکنی که او به ما داد دیگر خوش نداریم که با او وارد میدان مناظره و بحث علمی شویم. زیرا معلوم شد که از این پس، هیچ سؤالی از وی پرسیده نمی شود مگر این که وی به جواب آن کاملاً آگاه است و این کار، دانش او را آشکار کرده، موجب تقویت رافضیان می گردد» (۱).

مسیر دوم: محافظت کامل از اصحاب، رعایت مصالح آن ها، بر حذر داشتن ایشان از افتادن در دام های حکومت عباسی و یاری رساندن به آنان در مخفی داشتن فعالیت ها و بر حذر بودن از حرکت های حساب نشده (۲).

حال می توانیم با بررسی بعضی از حوادثی که حضرت امام هادی علیه السلام با آن ها روبرو بوده و برنامه هایی که در قبال آن حوادث به کار بسته است به تصویر واضحی از موضع گیری های حضرت امام هادی علیه السلام دست یابیم و فراتر از آن، به تصویر واضحی از شرایط کلی آن زمان دست یافته و آن ها را با دقت مورد بررسی قرار دهیم تا از خلال این بررسی حرکت کلی ائمه اطهار و موضع گیری های مخصوص هر امام را دریابیم.

ص: ۶۹

۱- (۱). المناقب ۴/۴۳۷.

۲- (۲). الغیبه الصغری/۱۱۸.

گروهی در نزد متوکل، از حضرت امام هادی علیه السلام سعایت کردند و به او خبر دادند که در منزل آن حضرت نامه ها، اسلحه ها و شواهد دیگری مبنی بر این که وی در صدد گرفتن حکومت می باشد موجود است. به همین سبب، متوکل شبانه گروهی از ترکان را مأمور کرد تا غافلگیرانه بر منزل امام هادی علیه السلام هجوم آورند. هنگامی که آن ها به منزل حضرت امام هادی علیه السلام هجوم آوردند وی را در خانه تنها یافتند، در حالی که رو به قبله نشسته و قرآن می خواند. آنان مشاهده کردند که آن حضرت بر روی خاک نشسته و زیر پای آن حضرت فرشی وجود ندارد. آنان حضرت امام هادی علیه السلام را با همان حالت دستگیر کرده و در دل تاریک شب به نزد متوکل آوردند، و آن حضرت را در مجلس شراب متوکل و در حالی که جام شرابی نیز در دست او بود در برابر او به پا داشتند. هنگامی که متوکل آن حضرت را دید وی را احترام کرده و در کنار خود نشاند، چرا که در منزل آن حضرت هیچ یک از مدارکی که سعایت کنندگان خبر داده بودند یافت نشده بود و متوکل دلیلی برای خرده گیری بر امام هادی علیه السلام نداشت. در این حال جام شرابی که در دست داشت به حضرت امام هادی علیه السلام تعارف کرد.

حضرت امام هادی علیه السلام رو به متوکل کرده و فرمودند: ای امیر مؤمنان، هرگز خون و گوشت من با شراب آمیخته نشده است. پس مرا از این امر معاف بدار. متوکل آن حضرت را معاف کرده و گفت: پس شعری بخوان تا مرا خوش آید.

حضرت امام هادی علیه السلام رو به متوکل کرده و فرمودند: «من خیلی کم شعر می خوانم».

متوکل گفت: حتما باید شعری بخوانی. اینجا بود که حضرت امام

هادی علیه السلام این اشعار را خواندند:

«آنان در حالی که مردانی جنگ آزموده پاسشان می داشتند بر بالای قلّه کوه ها خوابیدند، اما آن قلّه ها نیز نتوانست آن ها را در برابر اثردهای مرگ در امان دارد.»

«آنان پس از آن عزت از پناهگاه های امنشان پایین آورده شدند و در حفره هایی قرار داده شدند که بد جایگاهی بود.»

«پس از این که آنان در قبر قرار گرفتند فریاد زننده ای آن ها را ندا کرد که تخت و تاج و زیورآلات شما کجاست؟.»

«کجاست آن صورت های نازپرورده ای که همواره در پشت پرده ها و پیرایه ها بود؟.»

«آنگاه وقتی که این سؤال ها از آن ها می شود به جای آن ها قبر به پاسخ می آید که: آن صورت ها اکنون محل جنگ و جدال کرم ها شده است.»

«چه طولانی بود عمری که آنان در آن فقط خوردند و آشامیدند، اما اکنون پس از آن خوردن طولانی خود خوراک مور و مار شدند.»

«و چه دیر زمانی که خانه هایی ساختند تا آن ها را از دشمن محافظت نماید، اما خانه ها و اهل و عیال را ترک گفته و به سرای دیگر منتقل شدند.»

«و چه دیر زمانی که اموال را گنج نموده و برای روز مبادا ذخیره کردند اما همه آن اموال و دارایی ها را برای دشمنان خویش گذاشتند و از این سرا کوچ کردند.»

«اکنون خانه های آن ها به صورت ویرانه هایی غیرمسکونی درآمده است و

در اینجا بود که متوکل بسیار گریست، تا آنجا که اشک هایش ریش او را خیس کرد، تمام کسانی که در مجلس او بودند نیز گریه کردند. آنگاه دستور داد تا بساط شراب را جمع کردند و گفت: ای ابو الحسن، آیا قرضی داری؟ حضرت امام هادی علیه السلام فرمودند: آری، چهار هزار دینار. متوکل دستور داد تا این مبلغ را به آن حضرت بدهند و ایشان را محترمانه به خانه بازگردانند (۲).

موضع گیری های حضرت امام هادی علیه السلام از سویی مطابق با موقعیت امامت آن حضرت و از دیگر سوی منطبق با شرایط سیاسی و اجتماعی ای که آن حضرت و پیروانش را احاطه کرده بود تنظیم می گردید.

حضرت امام هادی علیه السلام همواره در صدد بود تا هرگاه فرصتی پیش بیاید بر همه اتمام حجت نموده و حق را به پا دارد. روایت شده است که روزی مردی نصرانی به خانه حضرت امام هادی علیه السلام آمده و قدری پول برای آن حضرت آورده بود. خادم از خانه خارج شد و به او گفت: آیا تو یوسف بن یعقوب هستی؟ او گفت: آری. خادم گفت: پیاده شو و در دهلیز خانه بنشین، نصرانی از

ص: ۷۲

۱- (۱). باتوا علی قلیل الأجبال تحرسهم غلب الرجال فما أغتتهم القلل و استنزلوا من بعد عز من معاقلهم فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا ناداهم صارخ من بعد ما قبروا أين الأسره و التیجان و الحلل أين الوجوه التی كانت منعمه من دونها تضرب الأستار و الكلل فأفصح القبر عنهم حین ساء لهم تلك الوجوه علیها الدود یقتتل قد طالما أكلوا یوما و ما شربوا فأصبحوا بعد طول الأكل قد اكلوا و طالما عمّروا دورا لتحصنهم ففارقوا الدور و الأهلین و انتقلوا و طالما كنزوا الأموال و ادخروا فخلّفوها علی الأعداء و ارتحلوا أضحت منازلهم قفرا معطله و ساكنوها الی الأجداث قد رحلوا

۲- (۲). مروج الذهب ۱۱/۴ به نقل از مبرّد، شاید نقل ابن خلّکان در وفيات الاعیان ۴۳۴/۲ هم به نقل از مبرّد باشد، و به نقل از مسعودی سبط در تذکره الخواص ۳۲۳.

این که خادم اسم او و اسم پدرش را می دانست تعجب کرد. چرا که او هرگز بر امام هادی علیه السلام داخل نشده و در آن شهر هم کسی او را نمی شناخت. سپس خادم خارج شد و گفت: آن صد دیناری که در کاغذی پیچیده و در آستین گذاشته ای بده، نصرانی پول ها را درآورد و به خادم داد. سپس بر حضرت امام هادی علیه السلام داخل شد و آن حضرت از او خواستند به راه حق و حقیقت برگشته و به دین مبین اسلام داخل شود. هنگامی که امام به او فرمودند: «ای یوسف، آیا هنوز وقت آن نرسیده است تا هدایت شوی؟» یوسف پاسخ داد: ای مولای من، به اندازه ای دلیل و برهان برای من ظاهر شده است که اگر کسی اهلیت داشته باشد برای او کافی است، حضرت امام هادی علیه السلام به او فرمودند: «هیئات، تو مسلمان نمی شوی. اما به زودی فلان پسر تو مسلمان می شود و از شیعیان ما خواهد بود» (۱).

حضرت امام هادی علیه السلام و وزیر منتصر

روایت شده است که روزی حضرت امام هادی علیه السلام در ایام وزارت احمد بن خصیب به همراه او حرکت می کرد. حضرت امام هادی علیه السلام کمی آهسته تر از او حرکت می کرد و بنابراین وی جلوتر از امام هادی علیه السلام می رفت. ابن خصیب برگشته و به امام هادی گفت: قربانت شوم، تندتر راه بیا، حضرت امام هادی علیه السلام فرمودند: «تو مقدم هستی» (۲). راوی گوید: چهار روز بیشتر نگذشت که ابن خصیب از وزارت برکنار شده، زنجیر در پایش قرار گرفت و اندکی بعد کشته شد (۳).

ص: ۷۳

۱- (۱). الخرائج و الجرائح ۳/۳۹۶/۱ ب ۱۱، و به نقل از آن کشف الغمّه ۱۸۲/۳.

۲- (۲). در زبان عربی کلمه «مقدم» به فتح دال به یک معنی، کنایه از شخصی است که برای مجازات - خصوصاً اعدام - به محل اجرای حکم آورده می شود.

۳- (۳). اصول کافی ۶/۵۰۱/۱ و به نقل از آن ارشاد ۳۰۶/۲، و اعلام الوری ۱۱۶/۲ و به نقل از ارشاد

ابن خصیب از ظالمان و جباران روزگار بود. منتصر او را به وزارت برگزید. اما هنگامی که وی به ظلم و ستم مشهور شد از کار خود پشیمان شد.

نمونه ای از رفتار ظالمانه او این است که روزی سوار بر اسب حرکت می کرد.

شخص ستمدیده ای به قصد تظلم رکاب او را گرفت و قصه خود را باز گفت.

وی پای خود را از رکاب بیرون آورده و چنان به سینه آن مظلوم کوبید که او را کشت. مردم این قصه را دهان به دهان نقل کردند و یکی از شاعران این شعر را در رابطه با این قصه سرود:

«به خلیفه بگو ای پسر عمومی محمد، وزیر خود را افسار کن چرا که او لگدپران است»

«او را درباره لگد انداختن به سوی مردمان مورد سؤال قرار بده و اگر طالب مال هستی بدان که وزیر تو اموال بسیاری دارد»

(۱)

امام هادی علیه السلام و هموردی علمی

مبارزه حکومت با حضرت امام هادی علیه السلام به برنامه ریزی های سرکوبگرانه منحصر نبود، بلکه هر از گاهی سعی می کردند تا در مجالس عمومی حضرت امام هادی علیه السلام را به وسیله سؤالات سخت علمی که واعظان و عالمان درباری برای آن حضرت طرح می کرده و با آن حضرت به مناظره و محاجه می پرداختند، به زحمت بیندازند تا بلکه آن حضرت عاجز شده و مقام علمی آن حضرت زیر سؤال برود.

ص: ۷۴

۱- (۱). مروج الذهب ۴/۴۸، الکامل فی التاریخ ۵/۳۱۱. قل للخلیفه یا ابن عم محمد أشکل وزیرک انه رکال أشکله عن رکال الرجال فان ترد مالا فعند وزیرک الأموال

البته ناتوانی فقیهان حکومتی از حل مشکلات فقهی جدیدی که برای دولت اسلامی پیش می آمد نیز عامل دیگری بود تا خلیفه مسائل را با حضرت امام هادی علیه السلام مطرح نماید. روایت شده است که مردی نصرانی به نزد متوکل آمد که با زنی مسلمان زنا کرده بود، متوکل می خواست تا بر او حد جاری کند، مرد نصرانی که اوضاع را خطرناک دید فوراً مسلمان شد، یحیی بن اکثم که در آن زمان قاضی القضاة بود گفت: ایمان این مرد نصرانی هم شرک او و هم گناه او را از بین برد، یکی دیگر از فقیهان حکومتی گفت: باید سه حد بر او جاری شود، و هر کدام از آن فقیهان نظری دادند. هنگامی که متوکل این اختلاف را در میان فقها دید دستور داد تا نامه ای به حضرت امام هادی علیه السلام نوشته و این مشکل را از آن حضرت پرسند. هنگامی که حضرت امام هادی علیه السلام نامه را خواندند در پاسخ نوشتند: «آنقدر شلاق بخورد تا بمیرد». یحیی بن اکثم و فقیهان سامرا این حکم را انکار کردند و گفتند: ای امیر المؤمنین، از او علمت این حکم را سؤال کن، چرا که این حکم، حکمی است که در قرآن مجید نیامده و سنتی هم در رابطه با آن وجود ندارد.

متوکل به حضرت امام هادی نامه ای نوشت که در آن آمده بود: فقیهان این حکم را انکار کرده و گفته اند: سنت بر این حکم قائم نشده است، و در قرآن نیز آیه ای بر مدلول آن وجود ندارد، پس برای ما بیان کن که به چه دلیل حکم کرده ای این مرد آنقدر شلاق بخورد تا بمیرد؟!

حضرت امام هادی علیه السلام در پاسخ نوشتند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَخَدَّاهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا»؛

پس چون سختی [عذاب] ما را دیدند گفتند: «فقط به خدا ایمان آوردیم و بدانچه با

او شریک می گردانیدیم کافریم* و [لی] هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آن ها سودی نداد (۱). پس متوکل دستور داد تا آن مرد را آنقدر تازیانه زدند که مرد (۲).

حضرت امام هادی علیه السلام و فتنه خلق قرآن

در زمان حکومت مأمون عباسی از جانب دستگاه حکومت به مسأله خلق قرآن دامن زده شد. دستگاه حکومتی عباسی از این عمل چند منظور داشت.

یکی این که امت را از دل مشغولی ها و اهداف اصلی خود دور کنند؛ دیگر این که به واسطه این اختلاف، شکاف میان فرزندان امت اسلام را عمیق کرده و توسعه بخشند، تا این اختلاف و مشغول شدن به خود، آنان را از فکر کردن به مبارزه با حاکم منحرفی که همه رفتارها و اقداماتش از شریعت اسلامی به دور بود باز دارد. فایده دیگر مسأله خلق قرآن این بود که هیأت حاکم از این قضیه برای مبارزه با دشمنان خود استفاده می کرد، زیرا به این بهانه، دامی برای شناخت نیروهای مخالف نهاده، سپس سعی در کمرنگ و محدود کردن نقش آن ها در جامعه می نمود.

حضرت امام هادی علیه السلام به شیعیان خود در بغداد نامه ای نوشت و آن ها را از داخل شدن در مسأله خلق قرآن و همراهی با کسانی که در این گونه مسائل به بحث می پردازند بر حذر داشت، و بدین وسیله آثار منفی که ممکن بود دامنگیر آنان شود از ایشان دور می کرد. چه بسا ممکن بود که شیعیان با وارد شدن در این عرصه ها به عملیات سرکوبگرانه حکومت مبتلا گردند. این نامه از آن

ص: ۷۶

۱- (۱). غافر/ ۸۴-۸۵.

۲- (۲). مناقب آل ابی طالب ۴/ ۴۳۷.

حضرت روایت شده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، عصمنا الله و اياك من الفتنة فإن يفعل فاعظم بها نعمه و إلا يفعل فهي الهلكة. نحن نرى ان الجدل في القرآن بدعه اشترك فيها السائل و المجيب فتعاطى السائل ما ليس له و تكلف المجيب ما ليس عليه، و ليس الخالق إلا الله و ما سواه مخلوق، و القرآن كلام الله لا تجعل له اسما من عندك فتكون من الضالين. جعلنا الله و اياك من الذين يخشون ربهم بالغيب و هم من الساعه مشفقون».

به نام خداوند بخشنده مهربان، خداوند ما و شما را از فتنه دور نگه دارد، که اگر این کار را انجام بدهد بسیار نعمت بزرگی به ما عنایت کرده است. و اگر این کار را نکند هلاک شده ایم. ما جدال در مسأله قرآن را بدعتی می دانیم که هم سؤال کننده و هم جواب دهنده در آن شریک هستند. چرا که سؤال کننده چیزی را می پرسد که به او مربوط نیست و جواب دهنده را به جوابی وامی دارد که برای دادن آن جواب وظیفه ای ندارد، و هیچ خالقی به جز خداوند وجود ندارد، و آنچه به جز او هست همه مخلوق اند و قرآن کلام خداست. برای این کلام خدا اسمی از نزد خود نگذار، چرا که در این صورت از گمراهان خواهی شد. خداوند ما و تو را از کسانی قرار دهد که از پروردگارشان در نهان می ترسند و از قیامت هراسناک اند (۱).

این مسأله ساختگی در زمان حکومت مأمون، معتصم و واثق ذهن امت اسلام را همواره به خود مشغول داشته بود، جواب حضرت امام هادی علیه السلام بسیار تعیین کننده و رسا بوده و شیعیان خود را از افتادن در دام های هیأت حاکم دور کرده و آن ها را با دین سالم از این فتنه خارج می نمود، حضرت امام

ص: ۷۷

هادی علیه السلام همواره مترصد رویدادها و پدیده هایی بود که حیات عموم جامعه اسلامی را با تهدید مواجه می ساخت، و در هریک از آن ها-به صورت خاص -موضع گیری خاص آن را به کار می برد تا شیعیان خود را از لغزشگاه های انحراف و وارد شدن در بسیاری از مسائل که جز آشکار شدن هویت شیعی آن ها و در نتیجه افتادن در دام های هیأت حاکم و سرکوب و شکنجه و زندان فایده دیگری در برداشت جلوگیری نماید.

امام هادی علیه السلام با اصحاب و شیعیانش

زندگی حضرت امام هادی علیه السلام آمیخته با حوادث تلخی بود. چراکه در آن زمان جنگ بر سر قدرت در شدیدترین وضع خود بین فرزندان هیأت حاکم از یک سو و بین امیران و فرماندهان ترک و غیر ترک که در به دست گرفتن حکومت طمع بسته بودند از سوی دیگر در گرفته بود. نتیجه این جنگ و جدال این بود که در این شرایط، حضرت امام هادی علیه السلام و عموزادگان و پیروان آن حضرت متحمل آزار و شکنجه زیادی گردیدند. چراکه هر کدام از آن جدال کنندگان بر سر قدرت، آن حضرت را به عنوان رهبر جبهه مخالفان حکومت می دانست. حاکمان عباسی اگرچه در میان خود سخت بر سر قدرت درگیر بودند، اما همه آن ها به یک اندازه از حضرت امام هادی علیه السلام وحشت داشتند. آنان، آن حضرت را سرور اهل بیت و پیشوای امت و دارای نفوذ کلمه در میان مردم می دانستند.

حضرت امام هادی علیه السلام نیز به عنوان مرجع فکری و روحی جامعه شیعه و با هدف ایمن سازی مؤمنان در برابر انحرافات فکری، همواره نقش تربیت، راهنمایی و آماده سازی آنان را دنبال می نمود. آن حضرت همواره آنان را از

وارد شدن در بسیاری از مسائل که وارد شدن در آن ها باعث کشف هویت آن ها و ارتباطشان با امام علیه السّلام می گردید منع می نمود. چراکه کشف این هویت و ارتباط باعث می شد که آن ها در معرض گرفتار شدن در چنگال عقوبت و شکنجه هیأت حاکم قرار گیرند. چراکه اگر عمال حکومت به ارتباط نزدیک و موالات کسی با این خاندان پی می بردند آن شخص عاقبتی جز زندان و یا کشته شدن نداشت، چنان که این مسأله در رابطه با ابن سکیت و دیگرانی غیر از او اتفاق افتاد.

کسانی که این برهه از تاریخ را که به عصر عبّاسی دوّم معروف شده است مطالعه کرده اند، اگرچه دولت عبّاسی را در این دوره به ضعف سیاسی و اداری توصیف نموده اند، اما بر این نکته تأکید دارند که حاکمان دولت عبّاسی علیرغم تمام ضعف هایی که داشتند در مراقبت شدید از امام و اصحاب او کوتاهی نمی کردند، تا بدین وسیله دایره فعالیت امام علیه السّلام را محدود کرده و نگذارند تأثیر فعالیت های آن بزرگوار به اقشار مختلف امت برسد. به همین دلیل است که می بینیم حضرت امام هادی علیه السّلام بیشتر وقت و تعلیمات خود را به شیعیان و موالیان خود اختصاص می داد و در عین حال مترصد فرصت هایی بود که در آن فرصت ها بتواند به موضع گیری هایی بپردازد که نشان دهنده نقطه نظر اسلام در وقایع و رویدادها و بیان کننده میزان دوری حاکمان عبّاسی از پیاده کردن تعالیم واقعی اسلام باشد. چراکه عباسیان در قلمه انحراف و فرو رفته در گنداب لُهو و هرزه درایی بودند.

موضع گیری های امام هادی علیه السّلام در برابر رویدادها، متناسب با شرایط زمان خود بوده است. آن حضرت راهنمایی ها و تعلیمات خود را با احتیاط و دقت و مخفی کاری کامل به شیعیان و اصحاب خود می رسانده است.

و شاید بتوان مهمترین و روشنترین موضع گیری حضرت امام هادی علیه السّلام را در این جنبه به حسب آنچه از اسناد موثق تاریخی به دست ما رسیده است موضع گیری آن حضرت در مقابل توطئه متوکل برای ضربه زدن به آن حضرت از طریق برادرش موسی باشد؛ آنجا که متوکل با توطئه بعضی از همنشینان خود، «موسی» برادر حضرت امام هادی علیه السّلام را از مدینه به سامرا دعوت کرد تا با نشاندن او در مجلس لهو و لعب خود شایع کند، که حضرت امام هادی علیه السّلام در نزد متوکل نشسته و در شرب خمر و لهو و لعب با او همدم و همراه است.

اما حضرت امام هادی علیه السّلام به همراه کسانی که به استقبال برادر آن حضرت رفته بودند حرکت کرد و قبل از این که برادرش سخنی گفته باشد وی را از عاقبت شوم توطئه متوکل آگاه کرد و به وی خبر داد که او هرگز با متوکل در مجلسی که متوکل قصد آن را دارد بر سر یک سفره نخواهد نشست، و چنین شد که امام علیه السّلام خبر داده بودند، چرا که متوکل پیش از برقراری آن مجلس به قتل رسید (۱).

رسیدگی حضرت امام هادی علیه السّلام به شیعیان و برآوردن نیاز آنان

حضرت امام هادی علیه السّلام نامه ای به محمد بن فرج رنجی نوشتند که در آن آمده بود: «به امور خود سروسامان ده و آماده امر مهمی باش»، محمد بن فرج گوید: من مشغول رتق و فتق امور خود شدم و نمی دانستم که منظور آن حضرت از نامه ای که نوشته است چیست، تا این که فرستاده ای از طرف حکومت بر من وارد شده، مرا دستگیر کرده و با غل و زنجیر از شهرم حرکت

ص: ۸۰

۱- ((۱)). اصول کافی ۸/۵۰۲/۱ و در چاپ دیگر ۹/۲ و به نقل از آن ارشاد ۳۰۷/۲، اعلام الوری ۱۲۱/۲ - ۱۲۲، و به نقل از ارشاد کشف الغمّه ۱۷۱/۳.

داده و تمام اموال و دارایی های مرا مصادره کردند.

می بینیم حضرت امام هادی علیه السلام در زندان نیز از حمایت این مرد دست برنداشته و در نامه ای بشارت آزادی او را از زندان داده و او را چنین سفارش کردند: «در ناحیه کرانه غربی فرود نیا».

وی گوید: هنگامی که این نامه را خواندم در دل گفتم: عجیب است!! امام هادی علیه السلام در حالی چنین مطلبی را برای من می نویسد که من در زندان به سر می برم اما چند روزی نگذشت که مشکلم برطرف شد، دست و پای مرا باز کرده و از زندان آزادم کردند (۱).

از همین قبیل است قضیه یکی دیگر از اصحاب آن حضرت که توسط دستگاه عباسی متحمل ضرر مالی شده است؛ وی گوید: روزی به نزد حضرت امام هادی علیه السلام رفته و به آن حضرت عرضه داشتم: متوکل تنها به این خاطر که می داند من با شما ارتباط دارم، حقوق مرا قطع نموده و جز این، اتهام دیگری ندارم، حال سزاوار است که بر من لطف و کرم کنی و در نزد او وساطت کنی تا حقوق مرا وصل کند. امام هادی علیه السلام فرمودند: ان شاء الله حاجت برآورده است.

چون شب فرا رسید، فرستادگان متوکل پی در پی به در خانه من آمده احضارم می نمودند. من در همان شب به نزد متوکل رفته، او را در رختخوابش دراز کشیده یافتم. متوکل در همان حال به من گفت: ای ابو موسی به ما سر نمی زنی و خود را از خاطر ما میبری. چه مقدار از بابت حقوق از ما طلب داری؟

گفتم: فلان صله و فلان پول و چون قدری از طلب خود را یادآوری نمودم دستور داد تا آن مبلغ و به اندازه همان مبلغ اضافه به من دادند، پس از این که از

ص: ۸۱

۱- (۱). اصول کافی ۱/۵۰۰/۵، به نقل از آن، ارشاد ۲/۳۰۶، اعلام الوری ۲/۱۱۵، به نقل از ارشاد، کشف الغمه/۱۷۰.

نزد او خارج شدم به وزیرش فتح گفتم: آیا حضرت امام هادی علیه السلام اینجا آمده یا نامه ای برای متوکل نوشته است؟ فتح پاسخ داد: خیر. ابو موسی گوید: بر حضرت امام هادی علیه السلام داخل شدم. آن حضرت تا مرا دیدند فرمودند: «ای ابو موسی، این چهره، چهره رضایتمندی است»، عرض کردم: ای سید و آقای من، به من گفته شده که شما اصلاً به نزد متوکل نرفته و از او چیزی نخواستید.

آن حضرت در پاسخ فرمودند:

خداوند متعال می داند که ما هیچگاه در کارهای مهم جز به او پناه نبرده و در ناملایمات جز بر او توکل نمی کنیم. ما نیز عادت کرده ایم که همواره دست حاجت به سوی آن درگاه مقدس دراز کرده و اجابت را تنها از او بخواهیم، و می ترسیم که اگر ما از این کار رو برگردانیم، اجابت نیز از دعای ما برداشته شود (۱).

حضرت امام هادی علیه السلام دائماً از اوضاع و شرایطی که شیعیان و اصحاب حضرت در آن می زیسته اند آگاهی کامل داشته و به جهت همین اطلاع از بدی شرایط اقتصادی و سیاسی، همواره در راه کم کردن فشار از شیعیان تلاش می کرده اند. آن حضرت می دانستند که حکومت عباسی آن چنان کار را بر ایشان تنگ گرفته، شرایط دشواری برایشان می آفریند که آنان را از هرگونه تحرک و عمل باز می دارد، چه رسد به این که بخواهند از نظر اقتصادی و سیاسی به جنگ و درگیری با دستگاه حاکم پردازند و حضرت امام هادی علیه السلام در نظر داشتند برای تقویت شیعیان در برابر چنین اوضاعی به اقداماتی از این دست پردازند:

ص: ۸۲

۱- (۱). امالی طوسی/ ۲۸۵/ ۵۵۵، به نقل از آن مناقب آل ابی طالب ۴/ ۴۲۲.

۱. تقویت ارتباط و توجه آنان با خداوند متعال.

۲. برآوردن نیازهای شخصی آنان.

۳. بازگرداندن اعتماد به نفس آنان برای پایداری در راه یاری حق و مبارزه با باطل.

۴. محکم کردن ارتباط شیعیان با شخص آن حضرت به جهت گرفتن دستورات و مسائل دینی و سیاسی به صورت مستقیم یا از طریق افراد راستگویی که امام علیه السلام شیعیان را به برقرار کردن رابطه با آنان سفارش می کردند.

امام هادی علیه السلام و غالیان

در زمان حضرت امام هادی علیه السلام اشخاص و گروه هایی بروز کردند که مردم را به آراء و نظریات و جهت گیری هایی خاص به خود دعوت می کردند و با این کار قصد داشتند تا مردمان ساده دل را گول زده، از رهبری حضرت امام هادی علیه السلام برگردانده و در معتقدات آن ها ایجاد شک کنند تا بدین وسیله بتوانند حرکت شیعه را مختل کرده و دایره تأثیرگذاری آنان را محدود نمایند.

بعید نیست که در پشت صحنه بعضی از این افکار و مجموعه ها دست ایادی حکومت دیده شود. چراکه مهمترین هدف آنان ضعیف کردن حرکت امام علیه السلام و تنگ کردن دایره اثرگذاری افکار آن حضرت در برابر افکار بدعت آموز، ویرانگر و ضد اسلامی حکومت بوده است.

از این گروه غالیان و منحرفان، می توان به علی بن حسکه و قاسم یقطینی اشاره کرد. هنگامی که اصحاب حضرت امام هادی علیه السلام از آن حضرت در رابطه با معتقدات علی بن حسکه سؤال کردند، امام علیه السلام در این باره فرمودند:

این دین ما نیست، پس از آن دوری کن. (۱)

و از محمد بن عیسی -یکی از اصحاب حضرت امام هادی علیه السلام- روایت شده است که گفت: حضرت امام هادی علیه السلام نامه ای به من نوشتند که در آن آمده بود:

خداوند قاسم یقیننی و علی بن حسکه قمی را لعنت کند. همانا شیطانی به چشم قاسم آمده و برای فریب او سخنانی به ظاهر زیبا را به وی القا می نماید (۲).

و موارد زیاد دیگری از موضع گیری های حضرت امام هادی علیه السلام در همین رابطه، برای بیان حقیقت، اثبات عقیده حق و بر حذر داشتن اصحاب و شیعیان خود از انحراف و گمراهی.

امام هادی علیه السلام و انقلاب های زمان آن حضرت

شرایط اقتصادی و اجتماعی بد و شرایط سیاسی آمیخته به زور و استبداد که امت اسلام از ابتدای دولت عباسی دوم با آن دست به گریبان بود بسیاری از مخالفان دولت را بر آن داشت تا به قیام مسلحانه بر ضد این حکومت دست بزنند. به همین دلیل در شهرهای مختلف مملکت اسلامی چندین انقلاب و شورش به وقوع پیوست. همچنان که حرکت های جدایی طلبانه ای نیز روی داد که نتیجه آن ها تشکیل دولت ها و امارت های مستقل در شهرهای مختلف بود.

امروز ما به واسطه سختی دست یابی به مواضع حضرت امام هادی علیه السلام در برابر هر کدام از این قیام ها و انقلاب ها نمی توانیم ادعا کنیم که همه این حرکت ها صورت شرعی داشته است، چرا که برخورد و موضع گیری حضرت

ص: ۸۴

۱- (۱). رجال کشی/۵۱۶/۹۹۴ و ۹۹۵.

۲- (۲). رجال کشی/۵۱۸/۹۹۶.

امام هادی علیه السلام و شیعیان آن حضرت با رویدادها و حوادث زمان کاملاً آمیخته با احتیاط و پوشیدگی بوده است. زیرا سفارشات و تعلیمات آن حضرت به خواص و شیعیانشان نیز از بالا-ترین حد مخفی کاری برخوردار بوده است، قیام ها و نهضت های زمان حضرت امام هادی علیه السلام را می توان به دو بخش تقسیم نمود:

۱. تحرکات و قیام هایی که تحت عنوان «دعوت به رضایت آل محمد صلی الله علیه و اله» صورت می گرفت.

۲. حرکت های مخالفی که به دلایل و اسباب متعددی با حکومت بنی عباس درگیر بودند. دلایلی مانند ظلم و ستم حاکمان بنی عباس، ظلم و جور والیان و فرماندهان ترک سپاه. چراکه این دوره از تاریخ، زمان بروز نقش وسیع ترکان در اداره حکومت بوده است.

امام هادی علیه السلام و روش های مبارزه با حکومت

دور کردن حضرت امام هادی علیه السلام از مدینه و اقامت دادن آن حضرت در شهر سامرا که نزدیک به مرکز خلافت یعنی بغداد بود با این هدف انجام شد که دستگاه حاکم به سادگی بتواند همه حرکات و سکنات آن حضرت را زیر نظر داشته و از دیگر سوی آن حضرت را از شیعیان و اهل بیت و دوستانشان دور، نگاه دارند. با این امید که فعالیت های حضرت امام هادی علیه السلام را ضعیف کرده، نقش آن حضرت را در جامعه محدود نموده و در نهایت، آن حضرت را در برابر این مراقبت شدید به تسلیم وادارند تا نخست به میزان تحرک آن حضرت دست یافته و سپس شیعیان و اصحاب آن حضرت را شناسایی نموده و برای خنثی کردن برنامه های آن ها برنامه ریزی کرده و از تأثیر امام و انتشار فکر آن

حضرت در میان امت اسلام جلوگیری نمایند. نسلی که مکتب حضرت امام رضا علیه السلام و فرزندان آن بزرگوار را به عنوان جبهه اصلی مبارزه با حکومت وقت می دانستند.

پس ثبات حکومت عباسی متوقف بر خنثی کردن همه تحرکات مخالف بود. از همین جا درمی یابیم که تعلیمات و راهنمایی های حضرت امام هادی علیه السلام برای پیروان و اصحاب آن حضرت تا چه اندازه دقیق و عمیق بوده، چرا که شرایط زندگی آن نسل بسیار سخت و دشوار بوده است.

ما می توانیم از راه بررسی نوع مسائلی که حضرت امام هادی علیه السلام و شیعیانش آن ها را مراعات می کردند سختی شرایطی را که امام هادی علیه السلام و شیعیانش را از جانب حکومت ظالم عباسی احاطه کرده بود دریابیم. حال به مواردی از این دقت ها توجه نمایید:

۱. انتخاب مکان های سری برای دیدارها، از اسحاق جلاب روایت شده است که گفت: حضرت امام هادی علیه السلام مرا طلبید و مرا به اصطبل خانه خود برد که در آنجا جای وسیعی یافته ام که تاکنون آن را نمی شناختم (۱).

۲. خودداری از نوشتن معلومات و فرامینی که از جانب امام هادی علیه السلام صادر می شد، از داود صرمی روایت شده است که گفت: مولایم حضرت امام هادی علیه السلام دستورات زیادی به من دادند تا من آن کارها را به انجام برسانم.

سپس به من فرمودند: «بگو چیزهایی را که به تو گفتم چگونه بازگو خواهی کرد؟» من آنچه را که آن حضرت فرموده بود از یاد برده بودم، آن حضرت دستور دادند تا دوات حاضر کرده و نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحيم. اگر

ص: ۸۶

خداوند متعال بخواهد آن‌ها را به یاد خواهم آورد و کار به دست خداوند متعال است».

۳. به کار بردن اسامی سرّی (۱).

۴. به کار بردن زور بر ضد عناصر خطرناک.

۵. اعتماد بر عناصر متعهد، مؤمن و مخلص در نقل اخبار و نامه‌ها (۲).

آن حضرت علاوه بر این موارد، شیوه‌های دیگری نیز برای رساندن اطلاعات به شیعیان یا موضع‌گیری کردن در برابر حوادث کلی جامعه و غیره داشتند؛ مثلاً- از طریق طرح افکار در مجالس عمومی یا خصوصی یا از طریق القای ادعیه و زیارات ائمه علیهم السّلام. چنان که نمونه آن را در زیارت جامعه می‌بینیم که متضمّن معانی بسیار بلند و افکار عقیدتی بسیار مهم است.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نیز در جزء جزء همه این رویدادها و حوادث با پدر بزرگوار خود همراه و شاهد همه آنچه را که بر پدر بزرگوارش و شیعیان او می‌گذشته بوده است. آن حضرت برنامه‌های سرکوبگرانه‌ای که حکومت بر آن حضرت روا می‌داشته و مصیبت‌هایی که امت اسلام از آن رنج می‌برده اند را در طول بیست سال از نزدیک دیده و مشاهده نموده است.

۴. ازدواج حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام

از بشر بن سلیمان نخّاس- از اولاد ابو ایوب انصاری- یکی از اصحاب حضرت امام هادی و امام عسکری علیهما السّلام روایت شده است که گفت:

«کافور خادم- خادم امام هادی علیه السّلام- به نزد من آمد و گفت: مولای ما

ص: ۸۷

۱- (۱). ر.ک تاریخ الکوفه/ ۳۹۳، منهاج التحرّک عند الامام الهادی/ ۸۷-۹۳.

۲- (۲). دلائل الامامه/ ۲۱۹.

حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام تو را می خواند. من به سرعت به نزد آن حضرت رفتم. هنگامی که در برابر آن حضرت نشستم به من فرمودند: «ای بشر، تو از فرزندان انصار هستی، و دوستی ما خاندان همواره در میان شما بوده است که آن را نسل به نسل به میراث برده اید. پس شما افراد مورد اعتماد ما اهل بیت می باشید، و من اکنون می خواهم تو را به فضیلتی بیاریم و شرافت دهم که به واسطه آن در موالات و دوستی ما از همه شیعیان پیشی بگیری؛ من سرتی را به اطلاع تو می رسانم و تو را برای خریدن یک کنیز می فرستم».

سپس آن حضرت نامه کوچکی به خط و لغت رومی نوشته و با انگشتری خود آن را مهر نمودند. سپس همیان زردی که در آن دویست و بیست دینار بود بیرون آورده به من داده و فرمودند: «این ها را بگیر و به بغداد برو و پیش از ظهر فلان روز در معبر فرات حاضر شو. هنگامی که به آنجا رسیدی می بینی که در کنار توقایق هایی وجود دارد که در آن اسیران جنگی را می آورند، و در میان آن ها کنیزانی می بینی و گروهی از برده فروشان که وکیلان فرماندهان بنی عباس می باشند و نیز گروهی از جوآنان عرب را در آنجا خواهی یافت. هنگامی که این اوضاع را دیدی، تمام روز کارهای برده فروشی به نام عمر بن یزید نخّاس را از دور زیر نظر بگیر، تا وقتی که کنیزی با فلان صفت که دو لباس حریر و ضخیم بر تن دارد و از عرضه شدن برای فروش امتناع کرده و اگر کسی از مشتریان بخواهد او را لمس کند اجازه نمی دهد، برای فروش عرضه شود. در این هنگام صدای کنیزک را به زبان رومی از پشت پرده نازکی می شنوی. بدان که او می گوید: آه از هتک حرمت. آنگاه یکی از فروشندگان می گوید: من این کنیز را سیصد دینار می خرم، چرا که عفت او مرا بیشتر در خریدش راغب کرده است، آنگاه کنیز به زبان عربی به وی می گوید: اگر در هیئت و شمایل سلیمان بن

داوود در آیی و حکومتی مانند او داشته باشی هرگز دل به تو نخواهم بست، پس پول خود را حرام نکن. آنگاه برده فروش گوید: چه کنم؟ من ناچارم تو را بفروشم، کنیز به او پاسخ می دهد: چه عجله ای داری؟ باید خریداری پیدا شود که دل من به او آرامش یابد و وفاداری و امانتش را دریابم، این وقت است که باید بر خیزی و به نزد عمر بن یزید نخاس بروی و به او بگویی که نامه ای در بسته از جانب یکی از اشراف داری که آن را به لغت و خط رومی نوشته و در آن کرم و وفاداری و هوش و سخاوت خود را توصیف نموده است. این نامه را بگیر و به این کنیز بده تا با خواندن آن نامه اخلاق صاحب نامه را دریابد، و اگر قلب او به صاحب نامه مایل شد و رضایت داد من و کیل صاحب نامه در خریدن این کنیزک از تو می باشم».

بشر بن سلیمان گوید: من همه آنچه را که مولای من حضرت امام هادی علیه السلام در رابطه با آن کنیز مقرر فرموده بود امتثال نموده و به انجام رساندم.

هنگامی که کنیزک به نامه نگاه کرد به شدت گریست و به عمرو بن یزید برده فروش گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگندهای سنگینی یاد کرد که اگر او را به صاحب نامه نفروشد خود را خواهد کشت، من نیز با برده فروش در قیمت او مشغول بحث و گفتگو شدم تا این که بر مقداری که مولایم به من داده بود (دویست و بیست دینار) توافق نمودیم. برده فروش پول را از من گرفت و کنیزک خوشحال و خندان به نزد من آمد.

من کنیزک را به حجره ای که در بغداد در آن ساکن بودم بردم. هنگامی که به اطاق رسیدیم کنیزک آرام نگرفت مگر این که نامه مولای ما را از گریبان خود بیرون آورد و مدام آن را بوسیده و بر چشم ها و صورت خود نهاده و آن را به بدن خود می مالید. من از روی تعجب به او گفتم: آیا نامه ای را می بوسی که

صاحب آن را نمی شناسی؟ گفت: ای ناتوانی که شناخت اندکی از مقام فرزندان انبیا داری، به سخنان من با دل و جان گوش بسیار. من ملیکه دختر یسوعا پسر قیصر ملک پادشاه روم هستم، مادر من از فرزندان حواریان می باشد که نسب او به شمعون، وصی حضرت مسیح می رسد، اکنون قصه عجیبی برای تو تعریف خواهم کرد:

هنگامی که من در سن سیزده سالگی بودم، جدم قیصر تصمیم گرفت تا مرا به ازدواج برادرزاده خود در آورد. به همین منظور سیصد مرد از نسل حواریان از کشیشان و راهبان و هفتصد مرد از شخصیت های مملکتی را در قصر خود جمع نمود. از امیران لشکر و فرماندهان و رؤسای سپاه و رؤسای طوایف نیز چهار هزار نفر در آن مجلس حضور پیدا کردند. سپس دستور داد تا از خزانه او تختی ساخته شده از جواهرات مختلف را به صحن قصر آوردند و آن را بالای چهل پلکان قرار دادند. هنگامی که برادرزاده او از پله ها بالا رفت و صلیب ها افراشته، اسقف ها ایستاده و اسفار انجیل باز شد، صلیب ها از بالا افتاده و نقش زمین گردید. پایه های تخت نیز فرو ریخته، تخت بر زمین آمده و آن کسی که بالای تخت نشسته بود بیهوش گردید. در این هنگام رنگ صورت اسقف ها تغییر یافته و اندامشان به لرزه درآمد.

اسقف بزرگ به جد من گفت: پادشاهها، ما را از دیدن این شومی و نحوست که دلالت بر زوال دولت دین مسیحی و مذهب ملکاتی دارد معاف بدار. جد من این مسأله را شدیداً به فال بد گرفت و به اسقف ها گفت: این ستون ها را بلند کرده و صلیب ها را برافرازید و برادر این داماد فروافتاده بخت برگشته را حاضر کنید تا این دختر را به ازدواج او درآوریم و نحوست او را به سعادت دیگری از بین ببریم. هنگامی که این کار را کردند همان حوادثی که

درباره داماد اول اتفاق افتاده بود درباره داماد دوم نیز اتفاق افتاد. مردم متفرق شده و جد من قیصر با حالتی غمناک و متأسف برخاست و داخل خانه زنان شد و پرده ها فرو افتاد.

من در همان شب در خواب دیدم که گویا مسیح و شمعون و عده ای از حواریان در قصر جد من جمع شده و در آن تختی از نور نصب نموده اند که گویی از حیث بلندی جایی که در آن نصب شده بود با آسمان رقابت می کرد، و در همان مکانی نصب شده بود که جد من آن تخت را نصب کرده بود. در این هنگام حضرت محمد صلی الله علیه و اله و داماد و وصی او و عده ای از فرزندان در این مجلس داخل شدند. آنگاه مسیح برخاسته پیش رفت و با آن حضرت روبوسی نمود، سپس محمد صلی الله علیه و اله به او گفت: «ای روح الله، آمده ام تا از وصی تو شمعون دخترش ملیکه را برای این پسر خود خواستگاری نمایم» - و با دست خود با پسرش ابو محمد فرزند صاحب این نامه اشاره نمود - در این وقت مسیح به شمعون نگاه کرد و به او گفت: شرافت بزرگی به تو روی آورده است. پس رحم خود را به رحم آل محمد پیوند بزن. شمعون گفت: این کار را انجام دادم.

پس بالای منبر رفت و محمد صلی الله علیه و اله خطبه خواند و مرا به ازدواج فرزندش درآورد، و مسیح علیه السلام و فرزندان محمد علیهم السلام و حواریان همه شاهد این عقد بودند.

هنگامی که بیدار شدم ترسیدم که این رؤیا را برای پدر و جد خود بگویم.

چرا که می ترسیدم آن ها مرا به قتل برسانند. من این سر را در دل داشتم و آن را برای احدی بازگو نکردم. اما محبت حضرت ابو محمد یعنی امام عسکری علیه السلام در دل من ایجاد شده بود، تا جایی که از خوردن آب و غذا خودداری می کردم و به همین دلیل بسیار ضعیف و لاغر گشته و مریض شدم. دیگر در شهرهای

روم پزشکی نماند مگر این که جد من او را احضار کرد و دوی درد مرا از او خواستار شد. هنگامی که جدم از بهبودی من ناامید شد به من گفت: نور چشمم، آیا چیزی و آرزویی در این دنیا داری تا آن را برای تو برآورده سازم؟ گفتم: پدر بزرگ، می بینم که درهای فرج و گشایش بر من بسته شده است. پس اگر عذاب از اسیران مسلمانی که در دست تو زندانی هستند برداشته، غل و زنجیر از آن ها گشوده، آن ها را خلاص نمایی امیدوارم که مسیح و مادرش به من سلامتی عنایت کنند، هنگامی که وی این کار را کرد به خود جرأت داده، کمی اظهار سلامتی کرده و کمی غذا خوردم. جدم از این کار خوشحال شد و شروع به گرامیداشت اسیران و عزیز داشتن آنان کرد.

پس از چهارده شب در خواب دیدم که گویا سرور زنان جهانیان حضرت فاطمه علیها السلام به زیارت و دیدار من آمده و به همراه آن حضرت مریم دختر عمران و هزار نفر از زنان بهشتی نیز حضور داشتند، مریم به من گفت: این سرور زنان عالمیان است. او سرور زنان عالم و مادر شوهر تو ابو محمّد علیه السلام است. من به دامنش افتاده و گریه کردم و به نزد او شکایت کردم که ابو محمّد علیه السلام به دیدار من نمی آید، سرور زنان علیها السلام به من فرمود: «تا زمانی که تو به خدا شرک ورزیده و بر مذهب نصاری هستی فرزند من ابو محمّد به دیدار تو نخواهد آمد. این خواهرم مریم دختر عمران است که به نزد خداوند متعال از دین تو تبری می جوید. اگر تو دوست داری که رضایت خداوند و رضایت مسیح و مریم علیهما السلام را دریابی و به دیدار ابو محمّد نایل شوی بگو: اشهد ان لا اله الا الله و انّ ابی محمّدا رسول الله».

هنگامی که من این کلمات را گفتم آن حضرت مرا به سینه خود چسبانید و جان مرا پاکیزه کرد و گفت: «حال منتظر دیدار ابو محمّد باش که من او را به نزد

تو خواهیم فرستاد». من بیدار شدم و همواره منتظر دیدار ابو محمد علیه السلام بودم.

هنگامی که شب بعد فرا رسید حضرت ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام را در خواب دیدم و گویا به او می گفتم: حبیب من، پس از این که محبت تو می رفت تا جان از تنم بیرون کند مرا ترک نمودی. آن حضرت در پاسخ من فرمود:

«دوری من از تو فقط به دلیل شرک تو بود. حال که تو اسلام آورده ای من هر شب به دیدار تو می آیم تا این که خداوند متعال در بیداری ما را به هم برساند»، و دیدار آن حضرت با من از آن تاریخ تاکنون هیچ وقت قطع نشده است.

بشر گوید: به او گفتم: چگونه در میان اسیران قرار گرفتی؟ کنیز پاسخ داد:

در یکی از شب ها ابو محمد به من خبر داد که: «به زودی جد تو سپاهی را برای جنگ با مسلمین در فلان روز بسیج خواهد کرد و سپس خود نیز از پس آنان روانه خواهد شد. پس بر توست که به صورت ناشناس و در لباس خادمان با عده ای از کنیزان در فلان راه رفته و به آن سپاه ملحق شوی».

من همین کار را انجام دادم. بدین گونه بود که سپاهیان مسلمان بر ما پیروز شدند و کار من به آنجا رسید که دیدی و شاهد آن بودی، و تا این ساعت احدی به جز تو متوجه نشده است که من دختر پادشاه روم هستم، و من خودم این راز را به تو گفتم. پیرمردی که من در سهم غنیمت او وارد شده بودم اسم مرا سؤال کرد. به او گفتم: نرجس، وی گفت: این، نام کنیزکان است.

بشر گوید: به او گفتم: عجیب است که تو رومی هستی اما به زبان عربی سخن می گویی، پاسخ داد: آری. از بس که جدم نسبت به تربیت من مشتاق بود و می خواست من همه انواع دانش ها و آداب را فرا بگیرم به زنی مترجم دستور داده بود تا هر روز به نزد من بیاید. آن زن هر صبح و شب به نزد من می آمد و زبان عربی را به من می آموخت تا آنجا که من به زبان عربی آشنا شدم و این

زبان را به نحو احسن فرا گرفتم.

بشر گوید: هنگامی که آن کنیز را به سامرا بردم بر مولای خود حضرت امام هادی علیه السلام داخل شدم. آن حضرت فرمودند: «خداوند چگونه عزت اسلام و ذلت نصرانیت و شرف محمد و اهل بیت او علیهم السلام را به تو نمایاند؟» دختر پاسخ داد: ای فرزند رسول خدا، چگونه چیزی را که تو به آن از خودم داناتری برای تو توصیف کنم؟ امام علیه السلام فرمودند: «دوست می دارم اکنون تو را گرامی دارم. چه چیز در نزد تو دوست داشتنی تر است؟ ده هزار دینار، یا بشارتی برای تو به شرافتی جاویدان؟» دختر پاسخ داد: بشارت به فرزندى برای من، آن حضرت به او فرمودند: «بر تو بشارت باد به پسری که پادشاه شرق و غرب دنیا شده و زمین را چنان که پر از ظلم و جور شده است پر از عدل و داد کند».

دختر گفت: این فرزند از چه کسی خواهد بود؟ امام علیه السلام فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و اله در فلان شب و فلان ماه از فلان سال رومی تو را از چه کسی خواستگاری کرد؟».

دختر پاسخ داد: از مسیح و وصی او، امام علیه السلام به او فرمود: «مسیح و وصی او را تو به ازدواج چه کسی دادند؟» دختر پاسخ داد: به ازدواج پسر تو یعنی ابو محمد علیه السلام، امام علیه السلام به او فرمودند: «آیا او را می شناسی؟»

دختر پاسخ داد: از شبی که به دست سرور زنان-صلوات الله علیها- اسلام آوردم، آیا شبی بوده است که در آن وی را نبینم؟ بشر گوید: مولای ما فرمود: «ای کافور، خواهرم حکیمه را صدا بزن»، هنگامی که حکیمه داخل شد آن حضرت به او فرمودند: «این همان است». پس حکیمه خاتون وی را در آغوش گرفته، مدت زیادی در آغوش وی بود و چیزهایی زیادی در گوش او گفت، سپس حضرت امام هادی علیه السلام به حکیمه خاتون فرمود: «ای دختر رسول

خدا، این دختر را به خانه خود بیر و واجبات و سنن را به او بیاموز که او همسر ابو محمد و مادر قائم است» (۱).

صدوق نیز به سند خود از محمد بن عبد الله طهری روایت کرده است که گفت: پس از وفات حضرت امام عسکری علیه السلام به نزد حکیمه خاتون دختر حضرت امام جواد علیه السلام رفته و درباره حجّت از او سؤال کردم. چرا که مردم درباره او اختلاف کرده و در حیرت بودند، حکیمه خاتون به من فرمود: بنشین، من نشستم. سپس فرمود: ای محمد، خداوند تبارک و تعالی زمین را از حجّت خالی نمی گذارد. چه این حجّت ناطق باشد یا ساکت، و بعد از حسن و حسین علیهما السلام هیچگاه حجّت را در دو برادر قرار نخواهد داد تا حسن و حسین را به این مرتبه فضیلت بخشیده و در روی زمین مثل و مانندی برای آن ها قرار ندهد مگر این که خداوند تبارک و تعالی فرزندان حسین علیه السلام را بر فرزندان حسین علیه السلام فضیلت داد و برتری بخشید همچنان که فرزندان هارون را بر فرزندان موسی برتری داد، اگرچه موسی بر هارون حجّت بود، اما فضیلت تا روز قیامت برای فرزندان هارون است. برای امت نیز چنین حیرتی لازم است تا آنان که به راه باطل می روند به شک و شبهه بیفتند و آن ها که راه حق را انتخاب می کنند در این وانفسای حیرت به درجه خلوص برسند و برای مردم در مقابل خدا بهانه و حجّت نباشد. بنابراین پس از وفات ابو محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام باید حیرت در میان جامعه واقع شود.

به ایشان گفتم: ای مولای من، آیا امام حسن عسکری علیه السلام پسری هم داشت؟ وی تبسمی فرموده و سپس گفت: اگر امام حسن عسکری علیه السلام

ص: ۹۵

بازمانده ای ندارد پس حجّت بعد از او کیست؟ من که تو را خبر دادم که امامت بعد از حسن و حسین در دو برادر جمع نمی شود.

من گفتم: ای سیده من، قضیه ولادت مولایم و غیبت او را برای من شرح بده.

در ادامه روایت، حکیمه خاتون این گونه توضیح می دهد که نرجس کنیز او بوده و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در زمان حیات پدرش حضرت امام هادی علیه السلام به حکیمه خاتون تصریح کرده است که خداوند متعال به زودی از این دختر پسری به دنیا خواهد آورد که در نزد خداوند عزّ و جلّ بسیار بزرگوار بوده و زمین را پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد پر از عدل و داد خواهد کرد.

اینجاست که حکیمه خاتون از حضرت امام هادی علیه السلام اجازه می گیرد که این کنیز را به پسر آن حضرت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ببخشد.

در اینجا حکیمه می گوید: پس لباس پوشیده و به منزل حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام رفتیم و نشستیم. آن حضرت، سخن آغاز کرده و فرمودند: «ای حکیمه به دنبال نرجس و پسر ابو محمد بفرست». حکیمه خاتون گوید: گفتم:

مولای من، من هم به همین قصد به نزد شما آمده ام تا در همین مسأله از شما اجازه بگیرم. آن حضرت به من فرمودند: «ای زن بابرکت، خداوند تبارک و تعالی دوست دارد تا تو را در اجر این کار شریک نموده و از این خیر تو را بهره ای رساند».

حکیمه گوید: من دیگر درنگ نکرده به منزل خود بازگشته و نرجس را آرایش کرده و او را به حضرت ابو محمد امام عسکری علیه السلام بخشیده و در خانه خود میان آن دو جمع نمودم. حضرت امام عسکری علیه السلام چند روزی در خانه

من ماند و سپس به خانه پدر بزرگوار خود بازگشت و من نرجس را به همراه او به خانه امام هادی علیه السلام فرستادم (۱).

میان دو خبر مذکور نقاط مشترک بسیاری است و مانعی ندارد که روایت دوم بسیاری از تفصیل ذکر شده در روایت اول را ذکر نکرده باشد.

البته در این باب روایات دیگری نیز وجود دارد که همه به نقش مهم حکیمه خاتون عمیه امام حسن عسکری علیه السلام در ولادت حضرت امام مهدی منتظر علیه السلام تصریح دارند.

۵. علاقه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به برادرش محمد

حضرت امام هادی علیه السلام چهار پسر و یک دختر داشته اند. پسران آن حضرت عبارتند از:

۱. سید محمد که کنیه اش ابو جعفر بود.

۲. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام.

۳. جعفر (معروف به تواب یا کذاب).

۴- حسین.

سید محمد بزرگترین پسر حضرت امام هادی علیه السلام بود. وی سیدی جلیل و جامع کمالات بود (۲) و شیعه تصور داشتند که پس از امام هادی علیه السلام وی به مقام امامت خواهد رسید. چرا که در وی صفات بارزی چون هوش و ذکاوت، اخلاق والا، دانش بسیار و آداب بلند دیده می شد.

عارف کلانی این چنین درباره وقار و اخلاق والای آن حضرت سخن گفته است:

ص: ۹۷

۱- (۱). کمال الدین ۴۲۶/۲ و به نقل از آن بحار الانوار ۱۱/۵۱.

۲- (۲). الامام الهادی من المهدی الى اللحد/ ۱۳۶-۱۳۷.

من با ابو جعفر محمّد بن علی الرضا از کودکی همدم و همنشین بودم و هیچ کس را از وی باوقارتر، پاکتر و جلیتر ندیدم...وی همواره ملازم برادرش ابو محمّد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده و از وی جدا نمی گردید (۱).

هنگامی که حضرت امام هادی علیه السلام مدینه را به قصد سامرا ترک نمود فرزند خود سید محمّد را در سن طفولیت در مدینه گذاشت و بعد از چند سال وی به پدر خود در سامرا ملحق گردید و مدتی نیز در نزد وی باقی ماند. سپس خواست که به مدینه برگردد، اما چون در طول راه به شهر بلد رسید در آنجا مریض شده و در سال ۲۵۲ ه ق دار فانی را وداع گفت. در آن هنگام سن او از بیست سال گذشته بود (۲).

ما علّت بیماری شدید او را نمی دانیم؛ آیا او از جانب دشمنان و حسودان عباسی خود مسموم شده بود، عباسیانی که چون دیگران گمان می کردند که پس از حضرت امام هادی علیه السلام وی امام خواهد شد و احترام بیش از حدّ اقشار مختلف مردم نسبت به او بر آنان گران می آمد، یا این که فوت او در اثر بیماری ناگهانی و طبیعی بوده است؟

قلب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در فقدان برادری که در نزد آن حضرت عزیزترین برادر بود شکست و موج هایی از مصیبت و عزا و حسرت در دل آن حضرت برخاست. آن حضرت در حالی که غرق در گریه و ناراحتی بود از منزل خارج شده و دل ها از دیدن چهره حزن آلودش چنان شکسته شد که زبان ها از سخن باز ایستاد و مردم همه به حالت صیحه و نوحه درآمده و حزن و اندوه قلب آن ها را سوراخ کرد (۳).

ص: ۹۸

۱- (۱). حیاة الامام الحسن العسکری/ ۲۴-۲۵ به نقل از المجدی فی النسب نسخه خطی.

۲- (۲). الامام الهادی من المهد الی اللحد/ ۱۳۷.

۳- (۳). حیاة الامام الحسن العسکری دراسه و تحلیل/ ۲۵، ر.ک کافی کتاب الحجّه، باب النص علی ابی محمّد علیه السلام، حدیث شماره ۸.

۶. علاقه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به برادرش حسین

حسین پسر حضرت امام هادی علیه السلام یگانه دوران، و از میان مردان استثنایی عقل بشری، میوه رسیده ای از ثمرات درخت تناور اسلام بوده است، وی به والایی ادب، وسعت اخلاق و بسیاری دانش ممتاز بوده است. همچنین روابط بسیار مستحکمی با برادر خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام داشته و آن دو را به خاطر شباهت اسمی که به دو جدشان، دو ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و اله امام حسن و امام حسین علیهما السلام داشتند به لقب سبطین می خواندند.

این نامگذاری در دوره ای که آن بزرگواران در آن می زیسته اند بسیار مشهور شده بود، ابو هاشم روایت می کند: «من سوار اسب شده و این آیه را که معمولاً در هنگام سواری باید خواند قرائت کردم: **سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ؛** پاک است کسی که این را برای ما رام کرد و [گرنه] ما را یارای [رام ساختن] آن ها نبود» یکی از سبطین این کلام را از من شنید، و گفت: تو در هنگام سواری [تنها] به این کار مأمور نشده ای، بلکه مأمور شده ای [که] چون بر روی مرکب قرار گرفتی نعمت پروردگار خود را به یاد آوری» (۱).

۷. رابطه آن حضرت با برادرش جعفر

ما به روایت خاصی که برای ما نوع روابط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را قبل از امامت با برادرش جعفر روشن کند دست نیافته ایم. اما روایاتی که در این باب وارد شده است بر این مطلب دلالت دارد که جعفر از

ص: ۹۹

۱- (۱). سفینه البحار ۱/۲۹۵، البته مراد آن بزرگوار عمل به مضمون آیه فوق می باشد. رک. سورة زخرف/۱۲ و ۱۳.

بدگویی کردن درباره برادرش حسن در نزد خلیفه ابایی نداشته است. چنان که از خوردن شراب نیز ابایی نداشته است، وی به همراه امام زندانی شد اما امام را آزاد کرده و او را آزاد نکردند، ولی امام علیه السّلام علیرغم این که برادرش جعفر به دلیل سعایت از آن حضرت و تظاهر به شرب خمر به زندان افتاده بود از زندان خارج نشد تا برادرش جعفر نیز از زندان خارج شود، قصد جعفر از همنشینی با متوکل پایین آوردن شأن برادرش حسن بود. وی در نزد امامیه به کذاب یعنی دروغگو معروف شده است. چراکه وی بعد از برادرش حسن علیه السّلام ادّعی امامت کرد. اما گفته شده که وی بعد از آن توبه کرده و توّاب لقب گرفته است (۱).

۸. روایاتی که بر امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام تصریح دارد

اشاره

کسی که بخواهد در این موضوع یعنی روایات وارد شده در امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام تحقیق نماید همچون کسانی که در روایات وارد شده در مورد پدران بزرگوار آن حضرت نیز تحقیق می نمایند با سه نوع از روایات مواجه می گردد آن سه دسته عبارتند از:

الف- روایاتی که از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وارد شده است.

ب- روایاتی که از ائمه بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله به جز پدر بزرگوار آن حضرت یعنی امام هادی علیه السّلام وارد شده است.

ج- روایاتی که از پدر بزرگوار آن حضرت امام هادی علیه السّلام وارد شده و بر امامت آن حضرت تصریح می نماید، که خود امام هادی علیه السّلام نیز امامتش هم به

ص: ۱۰۰

۱- ((۱)). ر.ک: منهاج التّحرک عند الامام الهادی علیه السّلام/ ۸. ر.ک: الامام الهادی من المهد الى اللّحد/ ۱۳۸، ر.ک: مسند؟؟؟ الامام الحسن العسکری/ ۵۲-۶۱ و ۱۳۰.

واسطه روایات به اثبات رسیده و هم به واسطه معجزاتی که یکی از آن‌ها امامت زود هنگام آن حضرت است؛ مانند پدر بزرگوارش حضرت امام جواد که در سنین قبل از بلوغ به مقام امامت رسیده و در همان سن کم توانست در مقابل همه هم‌اوردخواهی‌هایی که در برابر امامت آن حضرت برانگیخته شده بود فائق آید و از همه بحث‌ها و احتجاجات با تأیید خداوندی پیروز بیرون آید.

الف- روایات وارده از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله

این دسته از روایات، روایاتی است که صحابه و ائمه علیهم السّلام آن‌ها را از پیغمبر اکرم نقل نموده و مشتمل بر ذکر اسامی امامان دوازده گانه است که خداوند متعال بر زبان پیامبر خود صلی الله علیه و اله به کسانی که این دوازده تن را تصدیق نموده و از آن‌ها تبعیت نمایند وعده خیر و سعادت دو جهان داده و کسانی را که با این دوازده تن عداوت ورزیده و با آن‌ها مخالفت نمایند وعید عذاب و خواری در دنیا و آخرت داده است.

در همین جا ذکر این نکته ضروری است که امت اسلام در روزگار ما تن به تجزیه و کرنش در برابر استکبار جهانی و حیرت و سرگشتگی و شرایط سختی که الآن با آن دست به گریبان است نداده، مگر به سبب همین جدایی که میان او و امامان و پیشوایان اهل بیت علیهم السّلام واقع شده است، ما اکنون بخشی از احادیث پیامبر اکرم در این زمینه را می آوریم:

۱. صدوق از محمد بن ابراهیم بن اسحاق رضی الله عنه روایت نموده که گفت:

محمد بن همّام ما را روایت کرده است که: احمد بن مابنداذ ما را روایت کرده است که: احمد بن هلال از محمد بن ابی عمیره از مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر بن محمد صادق علیه السّلام از پدرش از پدرانش علیهم السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده اند که فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است:

«آن گاه که مرا در شب معراج به آسمان بردند پروردگارم جلّ جلاله به من وحی فرستاد و گفت: ای محمّد، من نگاهی به زمین انداختم و تو را انتخاب کردم و تو را پیامبر قرار دادم و از نام خود برای تو نامی مشتق نمودم. پس من محمودم و تو محمّد هستی، سپس نگاه دیگری به زمین انداخته و علی را از آن میانه انتخاب کردم و او را وصی و خلیفه تو و همسر دختر تو و پدر ذریه تو قرار دادم و اسمی از اسم های خودم را برای او انتخاب کردم. پس من علیّ اعلی هستم و او علی هست، و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما آفریدم، سپس ولایت آن ها را بر ملائکه عرضه نمودم. پس هر کدام از ملائکه که آن ولایت را پذیرفت از مقربان من گردید.

ای محمّد، اگر بنده ای از بندگان من آنقدر مرا عبادت کند تا پاره پاره شده و مانند مشک پاره ای بر زمین افتد، سپس در روز قیامت در حالی به نزد من آید که منکر ولایت آنان باشد، هرگز او را در بهشت خود داخل نخواهم کرد و هرگز زیر سایه عرش خود نخواهمش آورد.

ای محمّد، آیا دوست داری آنان را ببینی؟

گفتم: آری ای پروردگارم.

خداوند متعال فرمود: سر بالا کن.

من سر بالا کردم. به ناگاه نورهای علی، فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن علی (و م ح م د) بن حسن قائم را در وسط آنان دیدم که به مانند ستاره ای درخشان می تابید، گفتم پروردگارا این ها چه کسانی هستند؟

خداوند متعال فرمود: این ها امامان و پیشوایان هستند و این همان قائمی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می کند و به واسطه او از دشمنان خود انتقام می جویم. او مایه راحتی اولیای من است و او همان کسی است که دل شیعیان تو را از ظالمان و منکران و کافران شفا می بخشد...» (۱).

ص: ۱۰۲

۱- (۱). کمال الدین ۲/۲۵۲/۱، و همین روایت را در عیون ۲۷/۵۸/۱ و مختصر ۹۰ روایت کرده است و به نقل از آن دو عوالم ۴۴/۱۵، قسم سوم، بحار الانوار ۲۴۵/۳۶.

۲. از محمد بن علی بن فضل بن تمام زیات رحمه الله روایت شده است که گفت:

محمد بن قاسم بر من روایت کرد و گفت: عباد بن یعقوب مرا روایت کرد و گفت: موسی بن عثمان مرا روایت کرد و گفت: اعمش مرا روایت کرد و گفت:

ابو اسحاق از حارث و سعید بن قیس از علی بن ابی طالب علیه السلام مرا روایت کرد که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است:

من بر سر حوض کوثر بر شما وارد می شوم و توای علی ساقی حوض کوثر هستی و حسن نگاهبان آن است، حسین فرمانده، علی بن الحسین تعیین کننده، محمد بن علی پخش کننده، جعفر بن محمد هدایت کننده، موسی بن جعفر شمارنده محبان و مبغضان و سرکوب کننده منافقان، علی بن موسی زینت بخش مؤمنان، محمد بن علی جای دهنده اهل بهشت در جاتشان، علی بن محمد خواننده خطبه عقد برای شیعیان و تزویج کننده حور العین به آنان، حسن بن علی چراغ اهل بهشت که از وی نور می جویند و قائم که شفیع آنان در روز قیامت است. در روزی که خداوند جز به کسانی که بخواهد و به آن ها رضایت داشته باشد به هیچ کس اجازه شفاعت نخواهد داد (۱).

۳. صدوق از محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه روایت کرده است که گفت:

محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت: موسی بن عمران نخعی از عموی خود حسین بن یزید از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش از حضرت جعفر بن محمد صادق از پدرش از پدانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است:

جبرئیل از خداوندگار عزت جلّ جلاله مرا خبر داد که فرمود: هر کس بداند خداوندی جز من نیست و محمد بنده و فرستاده من است و علی بن ابی طالب خلیفه من و ائمه ای که از

ص: ۱۰۳

فرزندان او هستند حجّت های من می باشند وی را با رحمت خود داخل بهشت کرده و با عفو خود از آتش جهنّم نجات می دهد. و هر کس به این مطلب شهادت ندهد و شهادت ندهد که علی بن ابی طالب خلیفه من است یا شهادت به این مطلب بدهد، اما شهادت ندهد که ائمه از فرزندان او حجّت های من هستند به تحقیق، نعمت مرا انکار کرده، عظمت مرا کوچک شمرده و به آیات من کافر شده است. اگر چنین شخصی آهنگ من کند، راهش ندهم و اگر از من چیزی بخواهد محروم شوم و اگر مرا بخواند صدایش را نشنوم. اگر دست دعا به درگاهم بردارد دعایش را مستجاب نمی کنم و اگر به من امید ببندد امیدش را ناامید می کنم. این جزای او از طرف من است و من به بندگان خود ستم روا نمی دارم.

در اینجا جابر بن عبد الله انصاری به پا خواست و عرضه داشت: ای رسول خدا ائمه از فرزندان علی بن ابی طالب چه کسانی هستند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند:

حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت، سپس کسی که سرور عبادت کنندگان در زمان خویش است یعنی علی بن حسین، سپس باقر، محمد بن علی، و تو ای جابر او را خواهی دید. پس هنگامی که او را دیدی سلام مرا به او برسان.

پس از او صادق، جعفر بن محمد، سپس کاظم، موسی بن جعفر، سپس رضا، علی بن موسی، سپس تقی، محمد بن علی، سپس نقی، علی بن محمد و پس از او زکّی، حسن بن علی و پس از او فرزندش که قائم به حق، مهدی امت من است. همان که زمین را چنان که پر از ظلم و جور شده باشد پر از عدل و داد خواهد کرد.

ای جابر، اینان خلفا، اوصیا، اولاد و عترت من می باشند. هر کس از آنان اطاعت و پیروی کند از من اطاعت نموده و هر کس ایشان را نافرمانی نماید مرا نافرمانی کرده است، هر کس آنان را یا یکی از آنان را انکار کند هر آینه مرا انکار نموده است، اینان همان کسانی هستند که خداوند عزّ و جلّ به واسطه آنان آسمان را از افتادن بر روی زمین جز به فرمانش حفظ

می کند، و همانانند که خداوند متعال به واسطه وجودشان زمین را از بلعیدن اهلش جلوگیری می نماید (۱).

۴. و از عبد الله بن عباس روایت شده است که گفت: بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله داخل شدم در حالی که حسن بر دوش پیامبر و حسین بر روی زانوی آن حضرت نشسته، آن حضرت آن دو را می بوسید و می گفت:

«اللهم و ال من والاهما و عاد من عاداهما؛

خداوندا، هرکس این دو را دوست می دارد دوست بدار و هرکس این دو را دشمن می دارد دشمن بدار. سپس فرمود:

ای ابن عباس، گویا من این فرزند خود امام حسین را می بینم که محاسنش از خورش خضاب شده است. وی مردم را می خواند اما کسی ندایش را اجابت نمی کند و از مردم طلب یاری می کند اما کسی به یاری او نمی شتابد.

به آن حضرت عرضه داشتم: ای رسول خدا، چه کسی این کار را می کند؟

پیامبر اکرم فرمودند:

بدترین افراد امت من، آنان را چه می شود؟ خداوند آنان را به شفاعت من نایل نگرداند.

سپس پیامبر اکرم فرمودند:

ای ابن عباس، هرکس این فرزند مرا در حالی زیارت کند که به حق او معرفت پیدا کرده است، برای او ثواب هزار حج و هزار عمره نوشته می شود. بدان که هرکس او را زیارت کند گویا مرا زیارت کرده و هرکس مرا زیارت کند گویا خداوند متعال را زیارت کرده است، و حق کسی که خداوند متعال را زیارت کند بر خدا این است که او را به آتش خود عذاب نکند، بدان که دعا در زیر قبه و بارگاه او مورد اجابت واقع شده، شفا در تربت او قرار گرفته و ائمه از فرزندان او می باشند.

ص: ۱۰۵

به آن حضرت عرضه داشتم: ای رسول خدا، ائمه بعد از شما چند تن می باشند؟

آن حضرت فرمودند: به تعداد حواریان عیسی، اسباط موسی و نقبای بنی اسرائیل.

به آن حضرت عرض کردم: ای رسول خدا آنان چند تن بودند؟

آن حضرت فرمودند:

آنان دوازده تن بودند؛ ائمه بعد از من نیز دوازده تن خواهند بود، اول آن ها علی بن ابی طالب و پس از او دو سبط من حسن و حسین، و هنگامی که حسین دار فانی را وداع گوید فرزندش علی و پس از علی پسرش محمد و پس از محمد پسرش جعفر و پس از جعفر پسرش موسی و پس از موسی پسرش علی و پس از علی پسرش محمد و پس از محمد پسرش علی و پس از علی پسرش حسن و پس از حسن پسرش که حجت است.

ابن عباس گوید: به آن حضرت عرضه داشتم ای رسول خدا، این نام هایی بود که من تاکنون هرگز آن ها را نشنیده بودم!

پیامبر اکرم به من فرمودند:

ای ابن عباس، اینان ائمه بعد از من هستند و آنان امنای معصوم و نجبای نیکوکارند. ای ابن عباس، هرکس در روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر شود که عارف به حق آنان است، دست او را می گیرم و داخل بهشت می کنم، ای ابن عباس هرکس آن ها را انکار کند یا یکی از آن ها را رد نماید گویا مرا انکار یا رد نموده است و هرکس مرا انکار و رد نماید گویا خداوند متعال را منکر شده و رد نموده است.

ای ابن عباس به زودی زمانی خواهد آمد که مردم راه چپ و راست پیش خواهند گرفت.

پس اگر چنین زمانی شد تو از علی و حزب او تبعیت کن، چراکه او با حق است و حق با اوست و هرگز از هم جداشدنی نیستند تا روزی که هر دو در حوض کوثر بر من داخل شوند.

ای ابن عباس ولایت آنان ولایت من و ولایت من ولایت خداست. جنگ با آنان جنگ با

من و جنگ با من جنگ با خداست، و تسلیم در برابر آنان تسلیم در برابر من و تسلیم در برابر خدا می باشد.

سپس پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آیه را تلاوت فرمودند که: يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خداوند نمی گذارد، مگر این که نور خود را کامل می کند، هر چند کافران را خوش نیاید (۱).

۵. و از انس بن مالک روایت شده است که گفت: پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

هنگامی که در شب معراج مرا به آسمان بردند دیدم که بر ساق عرش نوشته است: لا اله الا الله محمد رسول الله، و او را با علی تأیید کردم و یاری بخشیدم، و دیدم که دوازده اسم با خط نور بر ساق عرش نوشته شده است که در آن ها علی بن ابی طالب و دو سبط من حسن و حسین و بعد از آن ها نه اسم دیگر نوشته شده بود. سه علی، دو محمد و جعفر و موسی و حسن و نام حجت در میان آن ها می درخشید.

گفتم: پروردگارا این ها اسامی چه کسانی هستند؟

پروردگرم جل جلاله مرا ندا داد که: این ها اوصیا از ذریه تو می باشند، به وسیله آن ها ثواب می دهم و به وسیله آن ها عقاب می کنم (۲).

۶. و از سهل بن سعد انصاری روایت است که گفت: از حضرت فاطمه زهرا دخت گرامی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره ائمه سؤال کردم. آن حضرت در پاسخ فرمودند:

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همواره به علی علیه السلام می فرمود: ای علی، تو امام و خلیفه پس از من

ص: ۱۰۷

۱- (۱). رازی، علی بن محمد بن علی خزاز، کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر/ ۱۶، البته این آیه شریف به همین صورت در متن کتاب مذکور آمده است که باید آیه ۳۲ سوره توبه باشد اما در اصل این آیه به جای کلمه لیطفئوا، أن یطفئوا آمده است و لیطفئوا، در آیه ۸ سوره صف موجود است.

۲- (۲). بحار الانوار ۳۱۰/۳۶ به نقل از کفایه الاثر/ ۲۹۷.

هستی، و به مؤمنان از خودشان سزاوارتری، پس هنگامی که تو از دار دنیا بروی، فرزندان حسن به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، پس هنگامی که حسن از دنیا برود فرزندان حسین به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که حسین از دنیا برود فرزندان علی بن الحسین به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، پس هنگامی که علی از دنیا برود فرزندان محمد از مؤمنان به خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که محمد از دنیا برود فرزندان جعفر بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که جعفر از دنیا برود فرزندان موسی بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که موسی از دنیا برود فرزندان علی بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که علی از دنیا برود فرزندان محمد بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که محمد از دنیا برود فرزندان علی بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که علی از دنیا برود فرزندان حسن بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و هنگامی که حسن از دنیا برود پس قائم مهدی بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. خداوند متعال به دست او شرق و غرب زمین را فتح می نماید، این ها پیشوایان حق و زبان های راستگویی هستند، هر که آنان را یاری کند خود یاری شده و هر کس آنان را وانهد خود وانهاده شده می باشد (۱).

۷. از عبد الله بن عمر بن خطاب روایت شده است که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

ای علی، من هشدار دهنده امت خود و تو هدایت کننده آنان، حسن، پیشوای آنان، حسین، رهبر آنان، علی بن الحسین، جمع کننده آنان، محمد بن علی، دانای به آنان، جعفر بن محمد، نویسنده آنان، موسی بن جعفر، شمارش کننده آنان، علی بن موسی عبوردهنده و نجات دهنده امت، طرد کننده مبغضان و راهنمایی کننده مؤمنان آنان، محمد بن علی، قائم و

ص: ۱۰۸

رهبر ایشان، علی بن محمّد، پوشاننده و دانشمند آنان، حسن بن علی نداکننده آنان و عطاکننده به آنان و قائم خلف، ساقی و فراخواننده آنان است. ای عبد الله، در این مسأله به یقین عبرت هایی برای هوشیاران است (۱).

۸. از عایشه روایت شده است که گفت: در خانه ما ایوانی بود که هرگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می خواست با جبرئیل علیه السلام ملاقات نماید در آن ایوان با او ملاقات می کرد، یک بار رسول خدا صلی الله علیه و اله در همان جا با جبرئیل ملاقات کرد و به من دستور داد تا نگذارم کسی به آن جا وارد شود، در این هنگام حسین بن علی علیه السلام به نزد پیامبر آمد. جبرئیل گفت: این کیست؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پاسخ دادند: پسر من، آنگاه پیامبر اکرم او را گرفته و بر زانوی خود نشانند، جبرئیل به آن حضرت عرضه داشت: اما آگاه باش که این پسر کشته خواهد شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به جبرئیل فرمودند: چه کسی او را به قتل خواهد رساند؟

جبرئیل گفت: امت تو او را به قتل خواهند رساند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پرسید: آیا او را خواهند کشت؟!؟

جبرئیل پاسخ داد: آری، و اگر بخواهی به تو خبر می دهم که وی در چه سرزمینی به قتل خواهد رسید، آنگاه به سمت سرزمین طف (کربلا) در عراق اشاره کرده و از آنجا حاکی سرخ رنگ برداشته و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نشان داد و گفت: این خاک از محل قتل او می باشد. در این جا پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله گریستند.

جبرئیل به آن حضرت عرض کرد: «ای رسول خدا گریه نکن که به زودی خداوند متعال از قاتلان حسین به وسیله قائم شما اهل بیت انتقام خواهد کشید»، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: ای حبیب من جبرئیل، قائم ما اهل بیت

ص: ۱۰۹

جبرئیل پاسخ داد: وی نهمین فرزند از فرزندان حسین علیه السلام می باشد، پروردگار من جلّ جلاله مرا چنین خبر داده است که از صلب حسین فرزندی به دنیا می آید که در برابر خداوند متعال بسیار خاضع و خاشع است سپس، از وی فرزندی به دنیا می آید و نام او محمّد است که مطیع خداوند است. سپس از نسل او پسری خارج می شود که نام او در نزد خداوند جعفر است و وی از جانب خدا سخن می گوید و در نقل سخن از خداوند صادق و راستگو است، و از نسل وی پسری خارج می شود که نام وی در نزد خداوند موسی می باشد که به خداوند متعال اطمینان داشته و در راه خداوند متعال محبت می ورزد، و خداوند از نسل او فرزندی به وجود می آورد و نام او در نزد خدا علی است که راضی به قضای خدا و دعوت کننده به سوی خداوند عزّ و جلّ می باشد، سپس خداوند از نسل او فرزندی به دنیا می آورد که نامش در نزد خدا محمّد است که همگان را به سوی خداوند ترغیب نموده و از حریم الهی دفاع می نماید، آنگاه خداوند از نسل او پسرش را که نامش در نزد خداوند علی است خارج می کند که ولی خدا بوده و به خداوند متعال اکتفا می نماید، سپس از نسل او پسرش را که نامش در نزد خداوند متعال حسن است خارج می کند که مؤمن به خدا و ارشاد کننده به سوی خداست، و سپس از نسل او کلمه حق و زبان صادق و ظاهر کننده حق و حجت خداوند بر بندگان را خارج می نماید که دارای غیبی طولانی است و خداوند متعال اسلام و اهلش را به وسیله او برتری می بخشد و کفر و اهل کفر را به وسیله او نابود می کند» (۱).

۱. روایتی از امام حسین علیه السلام: از یحیی بن یعمر روایت شده است که گفت:

در نزد حسین علیه السلام بودم که مرد عرب سیه چرده نقابداری بر آن حضرت وارد شده سلام کرد، امام حسین علیه السلام جواب سلام او را داد. مرد گفت: ای پسر رسول خدا مسأله ای دارم و چندین مسأله از امام علیه السلام پرسید و امام جواب همه مسأله را به او می داد و مرد می گفت: ای پسر رسول خدا راست گفتی، سپس گفت: مرا از عدد پیشوایان بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرٌ بَدَّه.

آن حضرت فرمودند: آنان به عدد نقبای بنی اسرائیل دوازده تن می باشند.

مرد عرب گفت: نام آنان را برای من بازگو کن.

راوی گوید: امام حسین علیه السلام لختی سر به زیر انداخت و سپس سر برداشت و فرمود:

بله، ای برادر عرب تو را خبر خواهم داد، همانا امام و خلیفه بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ امیر المؤمنین علیه السلام است، و حسن و من و نه تن از فرزندان من که از آن ها پسر علی و بعد از او پسرش محمد و بعد از او پسرش جعفر و بعد از او پسرش موسی و بعد از او پسرش محمد و بعد از او پسرش علی و بعد از او پسرش حسن و بعد از او مهدی می باشد که وی نهمین از فرزندان من است که در آخر الزمان به امر دین قیام می نماید.

راوی گوید: اعرابی برخاست و این اشعار را در مدح آن حضرت می خواند:

«در حالی که گونه هایش می درخشید؛ پیامبر دست بر پیشانیش کشید»

«پدر و مادرش از والاترین [طوایف] قریش و جدش بهترین اجداد است» (۱).

ص: ۱۱۱

۲. روایتی از حضرت امام سجاد علیه السلام: از ابو خالد کابلی روایت شده است که گفت: بر مولای خود حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام داخل شدم و دیدم که کتابی در دست آن حضرت است که آن را مطالعه کرده و شدیداً گریه می کند.

عرضه داشتم: این کتاب چیست؟

آن حضرت فرمودند:

«هذه نسخة اللوح الذي أهداه الله تعالى إلى رسول الله صلى الله عليه و اله فيه اسم الله تعالى و رسول الله، و أمير المؤمنين علي، و عمي الحسن بن علي، و أبي، و اسمي و اسم ابني محمد الباقر، و ابنه جعفر الصادق، و ابنه موسى الكاظم و ابنه علي الرضا و ابنه محمد التقى، و ابنه علي النقي، و ابنه الحسن العسكري، و ابنه الحجة القائم بأمر الله المنتقم من أعداء الله الذي يغيب غيبه طويلاً ثم يظهر فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً»؛

این نسخه لوح است که خداوند متعال آن را به رسول خدا صلی الله علیه و اله اهدا نموده و در آن اسم خداوند متعال و رسول خدا و امیر المؤمنین علی و عمویم حسن بن علی و پدرم و اسم من در آن نوشته شده است همچنین اسم فرزندانم محمد باقر و فرزندش جعفر صادق و فرزندش موسی کاظم و فرزندش علی الرضا و پسرش محمد تقی و پسرش علی نقی و پسرش حسن عسکری و پسرش حجت قائم به امر خدا و انتقام کشنده از دشمنان خدا که غیبتی طولانی خواهد داشت و سپس ظاهر خواهد شد و زمین را همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد پر از عدل و داد خواهد نمود (۱).

ص: ۱۱۲

۳. روایتی از حضرت امام باقر علیه السلام: از ورد بن کمیت، از پدرش کمیت بن ابی المستهل روایت می کند که گفت: بر سید و مولای خود حضرت ابو جعفر محمد بن علی باقر علیهما السلام داخل شدم و عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، من درباره شما اهل بیت چند بیت شعر سروده ام. آیا اجازه می دهید من آن شعرها را برای شما بخوانم؟ آن حضرت به من اجازه داد و من شروع به خواندن کردم:

«روزگار مرا خندانند و گریانید چرا که روزگار دارای تغییرات و رنگ های مختلف است»

«اما گریه من به خاطر آن نه تنی است که در صحرای طفّ مورد خیانت قرار گرفتند و همگی کشته شده و در کفن ها پیچیده شدند» (۱).

امام باقر علیه السلام با شنیدن این اشعار گریسته و فرمودند: «خداوندا گناه گذشته و آینده کمیت را ببخش».

و هنگامی که به این بیت از شعر رسیدم که:

«کی خواهد آمد روزی که حق در میان شما قیام کند و کی خواهد آمد روزی که مهدی دوم شما به پا خیزد» (۲).

آن حضرت فرمودند: «ان شاء الله خیلی سریع خواهد بود، سپس فرمودند:

ای ابا المستهل، همانا که قائم ما نهمین فرزند از فرزندان حسین علیه السلام می باشد. چرا که ائمه بعد

ص: ۱۱۳

۱- ((۱)). أضحكنی الدهر و أبكاني و الدهر ذو صرف و ألوان لتسعه فی الطف قد غودروا صاروا جميعا رهن أكفان

۲- ((۲)). متى يقوم الحق فيكم متى يقوم مهديكم الثاني

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دوازده تن هستند و دوازدهمین آن‌ها قائم است».

به آن حضرت عرضه داشتم: ای سرور و مولای من، این دوازده تن چه کسانی هستند؟

آن حضرت فرمودند: «أولهم علي بن أبي طالب، وبعده الحسن والحسين، وبعده الحسين علي بن الحسين و أنا ثم بعدى هذا»^۱ اول آنان علی بن ابی طالب و بعد از او حسن و حسین و بعد از حسین علی بن حسین و من و بعد از من این پسر، و دست خود را بر شانه جعفر گذاشتند.

به آن حضرت عرضه داشتم: بعد از او چه کسی خواهد بود؟

آن حضرت فرمودند:

«انه ابنه موسى، و بعد موسى ابنه علي و بعد علي ابنه محمد و بعد محمد ابنه علي و بعد علي ابنه الحسين، و بعد الحسن ابنه محمد و هو القائم الذي يخرج فيملا الدنيا قسطا و عدلا و يشفى صدور شيعتنا».

حجت پس از او، فرزندش موسی و بعد از موسی پسرش علی و بعد از علی پسرش محمد و بعد از محمد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن پسرش محمد که او قائم است؛ همان کسی که قیام می نماید و جهان را پر از عدل و داد نموده، دل شیعیان ما را شاد می کند (۱).

۴. روایتی از حضرت امام صادق علیه السلام: از علقمه بن محمد حضرمی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ائمّه دوازده تن هستند».

به آن حضرت عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا، نام آن‌ها را برای من بازگو فرما؟

آن حضرت جواب دادند:

ص: ۱۱۴

از آنان که گذشته اند علی بن ابی طالب، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی و سپس من.

به آن حضرت عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا پس از شما چه کسی خواهد بود؟

آن حضرت فرمودند: من به پسر موسی وصیت کرده ام و او امام پس از من است.

به آن حضرت عرضه داشتم: پس بعد از موسی چه کسی خواهد بود؟

آن حضرت فرمودند:

پسرش علی که به رضا مشهور است و در سرزمین غربت در خراسان دفن خواهد شد، سپس بعد از علی پسرش محمد و بعد از

محمد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن و مهدی از فرزندان حسن است (۱).

۵. روایتی از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام: صدوق با سند خود از عبد الله بن جندب از موسی بن جعفر علیه السلام

روایت کرده است که فرمود:

در سجده شکر نماز بگو: «تقول فی سجده الشکر: اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و رسلک و جمیع خلقک أنك أنت الله

ربی، و الإسلام دینی، و محمدا نبی، و علیا و الحسن و الحسین، و علی بن الحسین، و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن

جعفر و علی بن موسی، و محمد بن علی، و علی بن محمد، و الحسن بن علی، و الحجه بن الحسن بن علی، أئمتی بهم أتولی و من

أعدائهم أتبرأ».

خداوندان من، تو و ملائکه و رسولانت و همه خلق تو را گواه می گیرم که همانا تو پروردگار من الله هستی، اسلام دین من

است، محمد پیامبرم، و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و

ص: ۱۱۵

علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن علی و حجّه بن الحسن بن علی پیشوایان من می باشند. من به آن ها تولّی می جویم و از دشمنان آن ها اعلام براءت و بیزاری می کنم (۱).

۶. روایتی از حضرت امام رضا علیه السّلام: صدوق از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: علی بن ابراهیم از پدرش از عبد السّلام بن صالح هروی روایت کرده که گفت: از دعبل بن علی خزاعی شنیدم که می گفت: قصیده خود را برای مولای خود حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام خواندم که مطلعش این بیت بود:

مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات

و چون به این بیت رسیدم که:

«به پا خاستن امامی که به یقین به پا خواهد خاست و به نام خدا قیامی مبارک به پا خواهد کرد»

«وی در میان ما همه حق ها را از همه باطل ها جدا خواهد کرد و هر خوبی و بدی را جزای درخور خواهد داد» (۲)

در اینجا حضرت رضا علیه السّلام شدیداً گریسته، سپس سر برداشته و به من فرمودند:

ای خزاعی، روح القدس این دو بیت را بر زبان تو جاری ساخته است، آیا می دانی این امام کیست و چه زمانی قیام خواهد کرد؟

ص: ۱۱۶

۱- (۱). من لا یحضره الفقیه ۳۲۹/۱.

۲- (۲). خروج إمام لا محاله خارج یقوم علی اسم الله و البرکات یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النقمات

عرضه داشتیم: نه ای مولای من، فقط شنیده ام که امامی از میان شما اهل بیت قیام خواهد کرد و زمین را از فساد پاک کرده و چنان که پر از ظلم و جور شده باشد پر از عدل خواهد شد نمود.

آن حضرت فرمودند: ای دعبل، امام بعد از من پسر محمد و بعد از محمد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن پسرش حجت قائمی است که همه باید در زمان غیبتش منتظرش باشند و در زمان ظهورش از وی اطاعت کنند. اگر از دنیا به جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند عز و جل آن روز را آنقدر طولانی می کند تا او قیام کند و زمین را چنان که پر از ظلم و جور شده باشد پر از عدل و داد نماید (۱).

۷. روایتی از حضرت امام جواد علیه السلام: صدوق از عبد الواحد بن محمد بن عبدوسی عطار رضی الله عنه روایت کند که گفت: علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری گفت: حمدان بن سلیمان روایت کرد و گفت: صقر بن ابی دلف روایت کرد و گفت: از حضرت ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام (امام جواد علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

امام پس از من پسر محمد علی است. فرمان او فرمان من و کلام او کلام من و پیروی از او پیروی از من می باشد و امام پس از او پسرش حسن می باشد که فرمان او فرمان پدرش، کلام او کلام پدرش و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از پدرش می باشد. سپس آن حضرت سکوت فرمودند.

به آن حضرت عرضه داشتیم: ای فرزند رسول خدا، بعد از حسن چه کسی امام خواهد بود؟

آن حضرت شدیداً گریسته سپس فرمودند: همانا که بعد از حسن پسرش قائم به حق است که همه انتظارش را می کشند (۲).

ص: ۱۱۷

۱- (۱). کمال الدین ۳۷۳/۲.

۲- (۲). کمال الدین ۳۷۸/۲.

ج-روایات امام هادی علیه السلام درباره امامت امام عسکری علیه السلام

وقتی که روایاتی را که از حضرت امام هادی علیه السلام در مصادر حدیثی مورد اعتماد به دست ما رسیده است به صورت کلی مطالعه می کنیم، به چند نکته مهم دست می یابیم که به روایاتی که به صورت اشاره یا تصریح بر امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعد از پدرش دلالت دارد، مرتبط است. این نکات از این قرارند:

۱. یکی از مسائلی که از تحقیق در این روایات به دست می آید این است که این روایات به تدریج و به مناسبت های مختلف از حضرت امام هادی علیه السلام صادر شده است، نمی توان از این نکته غفلت کرد که مراعات ملاحظات امنیتی توسط امام هادی علیه السلام در این تدریج نقش بسزایی داشته است. ما این تدریج را در کیفیت بیان مصداق و طرح آن برای مسلمانان می بینیم. می بینیم که امام علیه السلام گاهی این امر را به صورت مبهم و گاه به صورت اشاره سریع و گاهی به صورت تصریح بیان نموده است.

همچنین این تدریج را در کیفیت مطرح کردن مسأله نیز مشاهده می کنیم.

چرا که می بینیم گاه آن حضرت این موضوع را در برابر یک فرد یا دو فرد بیان نموده، گاه در برابر جمع محدودی به بیان این مطلب می پردازد و در مورد دیگری مشاهده می کنیم که آن حضرت برای این تصریح چهل نفر شاهد می گیرد.

هم چنان که می بینیم آن حضرت در گام اول یکی از نشانه هایی را که به این مطلب اشاره دارد به مخاطبان می دهد، گاه بیش از یک نشانه و شاهد قرار می دهد تا اشتباهی پیش نیاید، در جای دیگری می بینیم موضوع جانشینی امام عسکری علیه السلام را به صورت «نص» نوشته و آن را به یک راوی ثقه و مورد اعتماد

ارسال می نماید و در مورد دیگر می بینیم آن حضرت برای تحقق این امر بعد از وفات خود شواهدی را که کشف از این امر می کند به جا می گذارد تا به وضوح بیشتر این امر دامن زده باشد.

۲. مسأله دیگری که از بررسی این روایات به دست می آوریم این است که روایاتی که در پاسخ سؤالات وارده درباره کسی که بعد از حضرت امام هادی منصب امامت را به دوش می کشد می باشد، قبل از وفات فرزند آن حضرت محمد آغاز شده و به تدریج این گونه روایات تا اواخر زندگی شریف حضرت امام هادی علیه السلام ادامه می یابد.

علیرغم این که بیشترین گمان ها معطوف به امامت محمد (ابو جعفر) فرزند بزرگ امام هادی علیه السلام بعد از آن حضرت بود، در زمان حیات وی هیچ نص صریحی نسبت به امامت او نیافته ایم. بلکه گاه روایاتی یافته می شود که می توان از آن ها نفی امامت از او را از آن ها دریافت. چه این که از کلمات امام علیه السلام نیز درمی یابیم که بیان این امر را به وقت مناسب واگذار می کرده اند. اما پس از این که ابو جعفر دار فانی را وداع گفت، اشارات آن حضرت به امامت امام حسن عسکری آغاز شده و پس از آن اشارات، به تدریج تصریحات آمده، تا آنجا که این تصریحات متواترا به گوش راویان ثقه و شیعیانی که به امر امامت اهتمام می ورزیدند می رسید.

۳. دو روایتی که در رابطه با امر امامت از حضرت امام هادی علیه السلام قبل از وفات فرزندش محمد صادر شده، روایت دوم و هفتم از روایاتی است که در کافی در باب اشاره و نص بر حضرت امام عسکری علیه السلام روایت شده است.

اینک به این دو روایت توجه کنید:

روایت هفتم: سند این روایت، به علی بن عمرو عطار می رسد که گوید: در

زمانی که ابو جعفر فرزند حضرت ابو الحسن عسکری یعنی حضرت امام هادی علیه السّلام در قید حیات بود بر آن حضرت داخل شدم و گمان داشتم او جانشین آن حضرت است، پس به آن حضرت عرضه داشتم: خداوند مرا فدای شما کند. کدام یک از فرزندان شما به امر امامت اختصاص یافته است؟ آن حضرت فرمودند: «هیچ کسی را به این امر اختصاص ندهید تا دستور من به شما برسد». عطار گوید: بعدا نامه ای به آن حضرت نوشته و در آن از آن حضرت پرسیدم: این امر یعنی امامت به چه کسی خواهد رسید؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: در پسر بزرگ من خواهد بود. وی گوید: و ابو محمّد (امام حسن عسکری علیه السّلام) بزرگتر از ابو جعفر بود.

آنچه که در این روایت ملاحظه می شود این است که حضرت امام هادی علیه السّلام برای بار اول بیان این امر را به فرصت دیگری موکول می کنند و هنگامی که سؤال کننده برای دومین بار به وسیله نامه از آن حضرت سؤال می کند به جواب می رسد اما از روایت فهمیده نمی شود که آیا نامه ای که برای دومین بار نوشته است در زمان حیات ابو جعفر بوده یا بعد از وفات او؟ اگرچه این گونه نامه نگاری با زنده بودن او بیشتر جور می آید. اما در عین حال می بینیم که امام علیه السّلام به جواب او را تصریح نداده، بلکه با رمز به او جواب می دهد.

مضافا به این که روایت دیگری هم هست که تصریح دارد، محمّد پسر بزرگ حضرت امام هادی علیه السّلام بوده است و آن روایت با روایت فعلی تعارض می کند، چرا که در این روایت راوی ادّعا می کند که امام حسن عسکری بزرگترین پسر امام هادی علیه السّلام بوده است. البته روایات دیگری هم از خود امام هادی علیه السّلام با این مضمون روایت شده است که امام حسن عسکری بزرگترین

پسر آن حضرت است و می توان آن روایات را این گونه حمل کرد که آن حضرت بعد از وفات برادرش ابو جعفر بزرگترین فرزند امام هادی علیه السلام بوده است.

روایت دوم: سند این روایت به علی بن عمرو نوفلی می رسد و در آن آمده است که: نوفلی گفت: من به همراه حضرت امام هادی در حیات خانه آن حضرت بودم که فرزندش محمد از کنار ما گذشت. من به آن حضرت عرض کردم: خداوند مرا فدای شما کند، آیا این امام ما بعد از شماست؟ آن حضرت پاسخ دادند: نه، امام شما بعد از من حسن می باشد.

همچنین از احمد بن عیسی علوی که از فرزندان علی بن جعفر است روایت شده که روزی بر حضرت امام هادی علیه السلام در شهر صریا داخل شده و بر آن حضرت سلام کرد. ناگاه ابو جعفر و ابو محمد هر دو باهم داخل شدند.

شیعیان برخاسته به سمت ابو جعفر رفتند تا بر وی سلام کنند. در اینجا حضرت امام هادی علیه السلام به آنان فرمود: این امام شما نیست، بر شما باد به امامتان، و به سوی حضرت ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام اشاره کرد (۱).

در این روایت می یابیم که امام هادی علیه السلام قاطعانه جانشینی محمد و امامت او را نفی نموده اند. شاید سبب این تصور در نزد مردم معروفیت محمد به صلاح و دانش و تقوی بوده به اضافه این که وی بزرگترین فرزند امام هادی علیه السلام بوده است، و از آنجا که معروف بود، امامت به بزرگترین فرزند امام می رسد مردم چنین گمانی داشتند. پس حضرت امام هادی علیه السلام امامت محمد را نفی نموده و تصریح کرده اند که فرزندشان حسن، امام است. در عین حال در

ص: ۱۲۱

روایت سابق دیدیم که آن حضرت اصرار داشتند که بر این امر تصریح نکرده، تصریح را به فرصت مناسب واگذار می نمودند.

۴. اما روایاتی که از حضرت امام هادی علیه السلام بعد از وفات فرزندش محمد صادر شده و اشاره یا تصریح به امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دارد روایت چهارم، پنجم، هشتم و نهم از کتاب الحجّه کافی در باب اشاره و نصّ بر حضرت ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام است. به این روایات نیز توجه فرمایید:

از آنجا که مضمون دو روایت چهارم و پنجم یکی بود ما روایت پنجم را که سندش به احمد بن محمد بن عبد الله بن مروان انباری منتهی می شود نقل می نمایم. وی گوید: من در هنگام وفات ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام حاضر بودم. حضرت امام هادی علیه السلام وارد شدند و برای آن حضرت صندلی گذاشته، آن حضرت بر آن جلوس فرمودند. اهل بیت آن حضرت در اطراف ایشان بوده و ابو محمد در گوشه ای ایستاده بود. هنگامی که حضرت امام هادی علیه السلام از کار ابو جعفر فارغ شدند رو به ابو محمد علیه السلام نموده و به او فرمودند: پسر، شکر خداوند متعال را به جای آور که درباره تو امر بزرگی ایجاد کرده است.

کسانی که این روایت را از آن حضرت شنیدند از آن فهمیدند که آن حضرت اشاره به امر امامت حضرت امام عسکری علیه السلام نموده است. چنان که از روایت هشتم برمی آید این اشاره امام هادی علیه السلام در میان گروهی از بنی هاشم، آل ابی طالب و قریش بوده است. روایت هشتم نیز متضمن بیان موضع حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در برابر این سخن حضرت امام هادی علیه السلام می باشد، و آن این است:

... حضرت امام حسن عسکری پس از این سخنان گریسته، سپس شکر

خدا را به جای آورده و آیه استرجاع بر زبان جاری نموده و فرمودند: «الحمد لله رب العالمين و أنا أسأل الله تمام نعمه لنا فيك
و إنا لله و إنا إليه راجعون»

الحمد لله رب العالمين

من از خداوند متعال می خوانم تا نعمت خود را درباره تو بر ما تمام نماید و انا لله و انا اليه راجعون، در این هنگام مردم [که آن
حضرت را تا آن روز نمی شناختند] درباره آن حضرت سؤال نمودند. گفته شد: این پسر امام هادی، حسن است، و مردم در آن
روز عمر آن حضرت را حدود بیست سال یا بیشتر تخمین می زدند، راوی گوید: ما در آن روز او را شناخته و دانستیم که امام
هادی علیه السلام به امامت او اشاره کرده و وی را به جای خود نشانده است.

در روایت نهم که از محمد بن یحیی بن درباب روایت شده است این گونه آمده که گفت: من بعد از وفات ابو جعفر بر
حضرت امام هادی علیه السلام وارد شدم و آن حضرت را به جهت این مصیبت سرسلامتی دادم. ابو محمد علیه السلام نیز در
آنجا حاضر و نشسته بود. ابو محمد گریست. حضرت امام هادی علیه السلام رو به وی کرده و فرمودند: خداوند تبارک و تعالی
تو را جانشین او قرار داده است، پس شکر خدا را به جای آور.

۵. دو روایت دهم و یازدهم تصریح به امامت حضرت ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام دارند و بعد از وفات برادرش
ابو جعفر محمد بن علی صادر شده اند. روایت دهم را ابو هاشم جعفری روایت می کند. آنجا که گوید:

من بعد از وفات ابو جعفر فرزند حضرت امام هادی علیه السلام در نزد آن حضرت بودم و در دل فکری داشتم که می خواستم
آن را به عرض ایشان برسانم و آن این بود که گویا ابا جعفر و ابا محمد در این زمان مانند حضرت موسی بن جعفر و اسماعیل
پسران حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده و قضیه آن ها شبیه به قضیه آن دو نفر شده است. چرا که ابو محمد کسی بود
که همه امید داشتند بعد از

حضرت امام هادی علیه السّلام به امامت برسد. در اینجا پیش از آن که چیزی بگویم حضرت امام هادی علیه السّلام رو به من کرده فرمودند:

آری ای ابو هاشم، بعد از ابو جعفر برای خداوند متعال درباره ابو محمّد بداء حاصل گردید تا امری را در وی آشکار کند که هیچ کس آن را در وی نمی شناخت، هم چنان که در حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام نیز بعد از درگذشت اسماعیل برای او بداء روی داد که کشف از حال او نمود، اگرچه باطل پویان آن را ناخوش دارند و این همان فکری بود که تو می کردی، و بدان که پسر من ابو محمّد جانشین من است و علم آنچه را که به آن نیاز داشته باشد و وسایل امامت در نزد او موجود می باشد.

روشن است که مسأله بداء و نسبت آن به ذات خداوند بالنسبه به آنچه در تصورات سؤال کننده می گذشت بوده و در علم غیب خداوند خللی ایجاد نمی کند چرا که این مردم بودند که از روی تصورات ذهنی خود ابو جعفر محمد را پس از امام هادی علیه السّلام شایسته مقام امامت می دانستند اما در علم خداوندی مسأله به گونه دیگری بوده و خداوند متعال مشیت خود را با مرگ محمد آشکار فرمود که امام آن کسی که مردم امید به او داشتند نیست.

به علاوه این که نه در این روایت و نه در روایات دیگر هیچ قرینه ای بر این که امام هادی علیه السّلام یا هر امام دیگری معتقد به امامت کسی غیر از امام حسن عسکری علیه السّلام بعد از امام هادی علیه السّلام بوده باشد وجود ندارد.

روایت یازدهم به ابو بکر فهفکی منتهی می شود که گفت: حضرت امام هادی علیه السّلام نامه ای به من نوشتند که در آن آمده بود:

پس از من پسر من ابو محمّد، در میان آل محمّد صلی الله علیه و اله ذاتا خیرخواهترین فرد برای امت اسلام، و دارای محکمترین دلایل و براهین است. وی بزرگترین فرزند من است و حلقه های سلسله امامت و احکام آن به او می رسد. از این پس هر چه را تاکنون از من سؤال می کردی از او سؤال کن. چرا که در نزد او آنچه را که به آن احتیاج پیدا شود موجود است.

این روایت بر امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تصریح داشته و امام هادی علیه السلام در این روایت آن حضرت را بر سایر افراد از آل محمد برتری داده و به برتری آن حضرت شهادت داده است و بعید نیست که این روایت بعد از وفات برادر آن حضرت محمد صادر شده باشد، چنان که در روایت سابق یعنی روایت دهم که جعفری در آن تصریح کرده که امام هادی علیه السلام امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را بعد از وفات برادرش محمد با صراحت بیان کرده است.

این دو روایت در مضمون باهم نزدیک اند و هر دو بر این مطلب تأکید دارند که در نزد امام عسکری علیه السلام آنچه را که در امر امامت به آن نیازمند است موجود بوده است. و اگر فرض را بر این بگذاریم که این دو روایت بعد از وفات محمد صادر شده اند دیگر از جهت این که حضرت امام حسن عسکری بزرگترین فرزند امام هادی علیه السلام باشد نیز مشکلی نخواهیم داشت. در این صورت می توان گفت محمد اگرچه بزرگترین فرزند امام هادی علیه السلام بوده، اما این مربوط به زمانی می شود که وی در قید حیات بوده است.

روایت دوازدهم نیز از چند جهت به مضمون روایت دهم و یازدهم تصریح دارد. چرا که در آن آمده است: شاهویه بن عبد الله جلاب گفت:

حضرت امام هادی علیه السلام در نامه ای به من نوشتند:

«أردت أن تسأل عن الخلف بعد أبي جعفر، وقلقت لذلك فلا تغتم فإن الله عزّ وجلّ (لا يضلّ قوماً بعد إذ هداهم حتى يبين لهم ما يتقون) (۱) و صاحبك بعدى أبو محمد ابني، و عنده ما تحتاجون إليه، يقدم ما يشاء الله و يؤخر ما

ص: ۱۲۵

۱- (۱)). ظاهراً این آیه باید آیه ۱۱۵ سوره توبه باشد که کلمات ابتدایی آن، چنین است: **وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا...** که در این روایت به واسطه صنعت ادبی تضمین به این شکل درآمده است.

يَسَاءَ اللَّهُ لِمَا نُنَسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا (۱)، قد کتبت بما فيه بیان و قناع لذي عقل يقظان»

می خواستی که از جانشین من پس از وفات ابو جعفر سؤال کنی، و از این جهت ناراحت بودی. نگران نباش، چرا که خداوند عزّ و جلّ (پس از آن که گروهی را هدایت نمود بیراهشان [نمی] گذارد، مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد)، و امام تو بعد از من ابو محمّد می باشد، و در نزد او هر آنچه شما به آن نیازمند باشید موجود است، خداوند متعال هر که و هر چه را بخواهد پیش انداخته و هر که و هر چه را بخواهد مؤخر می گرداند (هر آیه را نسخ کنیم، یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن، یا مانندش را می آوریم)، من در این نامه چیزی نوشتم که هر کس عقلی بیدار داشته باشد از بیان او قانع می شود.

۶. حضرت امام هادی علیه السّلام چهار ماه قبل از شهادت خود گروهی از موالی را جمع نموده و آن ها را بر امامت فرزندش حسن شاهد می گیرد. ما این مطلب را در روایت اول این باب در کتاب الحجّة کافی می بینیم. آنجا که یحیی بن یسار قنبری گوید: حضرت ابو الحسن هادی علیه السّلام چهار ماه قبل از شهادت خود امر امامت را به پسرش امام حسن عسکری علیه السّلام وصیت نموده و من و گروهی از موالی را بر این امر به شهادت گرفت.

۷. در روایت سوم نیز مطالبی هست که دلیل و علامت امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام پس از وفات پدر بزرگوارش می باشد، آنجا که عبد الله بن محمّد اصفهانی گوید: امام هادی علیه السّلام فرمودند: «امام شما بعد از من کسی است

ص: ۱۲۶

که بر من نماز می گذارد» و ما پیش از آن، حضرت ابو محمد علیه السلام یعنی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را نمی شناختیم. اصفهانی گوید: ناگهان دیدیم وی از منزل خارج شده و بر حضرت امام هادی علیه السلام نماز گذارد.

نکته قابل توجه در این روایت این است که چون راوی امام حسن عسکری علیه السلام را به گونه خاص نمی شناخت امام علیه السلام علامت خاصی به او دادند که هیچ گونه اشتباه و شکی در آن راه پیدا نمی کند.

در روایت سیزدهم از این باب آمده است که: داود بن قاسم گفت: از حضرت امام هادی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

جانشین پس از من حسن است، پس چگونه خواهید بود با جانشین جانشین من؟

عرضه داشتم: خداوند مرا قربان شما گرداند، به چه دلیل؟

آن حضرت فرمودند:

زیرا شما او را به شخصه نمی بینید و برای شما حلال نیست که نام او را بر زبان آورید.

عرض کردم: پس چگونه از او یاد کنیم؟ آن حضرت فرمودند: «بگویید:

حَجَّتْ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

این روایت به مجموعه ای از مسائل که مربوط به کیفیت برخورد با امام در شرایط سخت بوده و اقتضای پنهان کاری شدید در ابلاغ امور به دوستان و شیعیان را دارد اشاره کرده است. همچنین از این روایت برمی آید که آن حضرت به این مطلب اشاره دارند که بعد از ایشان شرایط زمانی و مکانی بسیار شدیدتر و بحرانی تر خواهد گردید، تا جایی که کار شیعه بدان جا برسد که نتوانند امام و حجّت خدا بر خود را ببینند و یاد کردن از او او به نام برایشان حلال نباشد و مجبور باشند با اشاره و کنایه کلی از او یاد کنند. این روایت به آماده کردن و پرورش نفوس شیعیان برای پذیرش اوضاع جدید می پردازد.

اوضاعی که ناچار شیعیان می بایست به انتظار آن بوده و خود را برای استقبال از آن آماده می کردند.

۹. ترور و شهادت حضرت امام هادی علیه السلام

شیخانی گوید: علی عسکری (امام هادی علیه السلام) در اواخر حکومت معتزّ عباسی به وسیله سم به شهادت رسید (۱)، و طبری امامی گوید: ولی خدا در آخر حکومت معتزّ به وسیله سم به شهادت رسید (۲).

هنگامی که حضرت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ ه ق به بیماری ای مبتلا شدند که منتهی به مرگ آن حضرت شد، فرزند خود حضرت ابو محمد حسن عسکری علیه السلام را به حضور طلبیده و نور و حکمت و میراث انبیا را به وی اعطا کرده و بر امامت او تصریح نموده و در حضور عدّه ای از اصحاب ثقه و مورد اعتماد خود به او وصیت نموده و از دنیا رفتند. آن حضرت در هنگام مرگ چهل سال داشته و در شهر سامرا در کشور عراق به خاک سپرده شدند، حضرت امام عسکری علیه السلام به تجهیز جنازه پدر بزرگوار خود پرداخته، غسل و کفن و نماز بر او انجام داده، جنازه آن حضرت را با گروه زیادی از مردم تشییع نموده و آن حضرت را در خانه خود همان جا که هم اکنون مرقد شریف آن حضرت در سامرا است دفن نمودند؛ محلی که امروزه مسلمانان از جای جای ممالک اسلامی به جهت تبرّک، دعا و ابراز وفاداری به عهد رسول خدا صلی الله علیه و اله برای زیارت آن روانه می شوند.

مسعودی مراسم تشییع حضرت امام هادی علیه السلام و جمع شدن مردم بسیار

ص: ۱۲۸

۱- ((۱)). الصّراط السّوی/۴۰۷.

۲- ((۲)). دلائل الامامه/۲۱۶.

در خانه آن حضرت را این گونه توصیف می کند: گروهی که هریک از آن ها ادعا دارد که آن روز داخل خانه امام هادی علیه السلام شده بوده بر ما روایت کردند که در آن خانه گروهی از بنی هاشم از طالبیان و عباسیان، فرماندهان و دیگران، همچنین گروهی از شیعیان، گرد آمده، و هیچ کدام از آن ها از امر جانشینی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اطلاعی نداشتند. چرا که این مطلب فقط به اطلاع اصحاب مورد اعتماد- که امام هادی علیه السلام در نزد آن ها تصریح بر جانشینی امام حسن عسکری علیه السلام نموده بود- رسیده، کس دیگری از این قضیه اطلاع نداشت. حاضران حکایت می کنند که همه آنان در حال مصیبت و عزا بودند، که ناگاه از داخل خانه خادمی خارج شد و به خادم دیگر ندا در داد که:

ای «بشر»، این نامه را بگیر و آن را به خانه امیر المؤمنین ببر و به فلان شخص بده و به او بگو که: این نامه حسن بن علی (امام حسن عسکری) است. این مطلب کنجکاوی مردم را برانگیخت. سپس یکی از درهای بالای رواق باز شده و خادمی سیاه پوست از آن خارج شد، سپس به دنبال او حضرت ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام سر برهنه و گریبان دریده در حالی که لباس زیرین او سفید بود از در خارج شد.

چهره آن حضرت کاملاً شبیه چهره پدر بزرگوارش بود. آن روز در خانه امام، پسران «متوکل» نیز حضور داشتند که بعضی از آن ها دارای مقام ولایت عهدی نیز بودند. اما هیچ کس باقی نماند مگر این که به احترام آن حضرت بر پا ایستاد. در این هنگام «ابو احمد محمد موفق» به سمت آن حضرت رفت. امام حسن عسکری علیه السلام نیز به سمت او آمد و باهم معانقه نمودند. سپس به او گفت: پسر عمو خوش آمدی و در بین دو در رواق نشست، مردم نیز همه در برابر او بودند. قبل از این که آن حضرت از اندرونی

خارج شود، خانه از شدت شلوغی و سر و صدا همچون بازار بود. اما هنگامی که امام حسن عسکری بیرون آمد و نشست مردم دست از صحبت برداشته، جز صدای سرفه و عطسه صدای دیگری نمی شنیدیم، در این هنگام کنیزی از خانه خارج شد و برای حضرت امام هادی علیه السلام شروع به مرثیه سرایی کرد. در اینجا بود که امام عسکری علیه السلام فرمودند: آیا اینجا کسی نیست که ما را از دست این زن ناآگاه خلاص کند؟ شیعیان به سمت آن زن رفته و او را به داخل خانه هدایت کردند.

سپس خادم دیگری از خانه خارج شد و در مقابل حضرت امام حسن عسکری ایستاد. امام حسن عسکری علیه السلام نیز برخاست و بر جنازه حضرت امام هادی علیه السلام نماز گزارد و سپس جنازه آن حضرت از خانه خارج گردید. امام عسکری علیه السلام نیز به همراه جنازه به حرکت پرداخت تا این که جنازه وارد خیابانی شد که در مقابل خانه «موسی بن بغا» قرار داشت. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام قبل از این که جنازه برای مردم بیرون آورده شده، «معمد» نیز بر آن نماز گذارد، بر آن نماز خوانده بود. (۱) آن حضرت در یکی از اطاق های خانه خود به خاک سپرده شد. (۲)

از این روایت استفاده می شود: در میان جمعیت زیادی که در تشییع جنازه امام هادی علیه السلام شرکت کرده بودند، مردان دربار عباسی نیز فراوان به چشم می خوردند و این مطلب کاشف از مقام و منزلت بالا و تأثیر آن حضرت در میان امت و نقش بزرگی بود که آن حضرت در زمان حیات خود به آن قیام فرموده بود، گذشته از این که حضور ولیعهدان حکومت نیز چه بسا برای

ص: ۱۳۰

۱- (۱). در روایت طبری ۵۱۹/۷ آمده است: ابو محمد پسر متوکل بر آن حضرت نماز گزارد.

۲- (۲). اثبات الوصیه/ ۲۰۶.

روپوش گذاشتن بر جنایت فجیعی بود که خلیفه عبّاسی بدان مبادرت ورزیده و با فرستادن سم و خوراندن آن به حضرت امام هادی علیه السّلام دست به این جنایت هولناک آلوده بود.

۱۰. پاره ای از شواهد امامت امام عسکری علیه السّلام بعد از شهادت پدر

۱. ابو هاشم جعفری گوید: به خاطرم گذشت که آیا قرآن مخلوق است یا غیر مخلوق؟ حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در همان حال به من فرمودند:

«یا ابا هاشم، الله خالق کل شیء، و ما سواه مخلوق»؛

ای ابو هاشم، خداوند خالق همه چیز است و غیر از خداوند همه چیز مخلوق است (۱).

۲. همچنین گوید: امام حسن عسکری علیه السّلام فرمودند: هنگامی که قائم قیام نماید دستور می دهد تا منبرها و مقصوره های (۲) را که در داخل مساجد موجود است ویران نمایند.

من در دل گفتم: چرا این کار را انجام می دهد، آن حضرت رو به من کرده فرمودند: معنی این کار این است که این چیزها که در مساجد می گذارند بدعت است و بعدا به وجود آمده، پیغمبر اکرم و هیچ حجّتی از حجّت های خدا آن ها را بنا ننهاده است (۳).

۳. فهفکی از حضرت امام عسکری علیه السّلام سؤال کرد: چرا زن در ارث یک سهم می برد و مرد دو سهم؟ امام حسن عسکری علیه السّلام پاسخ دادند: بر زن جهاد و نفقه واجب نیست و عاقله دیه هم واقع نمی شود، اما همه این ها بر مردان است. من در دل گفتم: می گویند ابن ابی العوجاء نیز همین سؤال را از امام صادق علیه السّلام پرسید و آن

ص: ۱۳۱

۱- (۱). مناقب ۴۶۷/۲.

۲- (۲). مقصوره به معنی اطاقک های شخصی است که در داخل مساجد بنا می شود و خلیل فراهیدی در کتاب العین ۵۷/۵ آن را به معنی محل ایستادن امام جماعت دانسته و روشن است که باید چیزی غیر از محراب هایی باشد که در داخل دیوار ساخته می شود ر.ک: مجمع البحرین، لسان العرب، کتاب العین صحاح اللغه،

۳- (۳). مناقب ۴۶۸/۲.

حضرت هم مثل همین جواب را به او دادند، و در روایت دیگری هم آمده است که آن حضرت در پاسخ ابن ابی العوجاء فرمودند: «به خاطر مهریه ای که زن می گیرد». در این هنگام حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام رو به من کرده فرمودند: بله، این همان مسأله ابن ابی العوجاء می باشد، و اگر سؤال واحد باشد جواب [همه] ما اهل بیت یکی است. هر آنچه برای آخرین مائمه جاری می شود برای اولین ما نیز جاری می شود و اولین و آخرین ما در دانش و امامت مساوی هستند. اما رسول خدا و امیر المؤمنین بر همه برتری دارند (۱).

۴. ابو هاشم جعفری گوید: در دل خود این گونه فکر کردم که امام نوشته اند:

«یا أسمع السامعین... اللهم اجعلنی فی حزبک و فی زمرتک»؛

ای شنواترین شنوندگان... خداوندا مرا از حزب خود و در زمره خود قرار بده.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام رو به من کرده فرمودند: «أنت فی حزبه و فی زمرته إذا كنت باللّٰه مؤمنا و لرسوله مصدقا و لأولیائه عارفا و لهم تابعا، فأبشر ثم أبشر»

اگر به خداوند متعال ایمان داشته، رسول او را تصدیق کرده و به اولیای او معرفت داشته و از آنان تبعیت کنی، در حزب خدا و در زمره خدا هستی. پس بر تو بشارت باد، بر تو بشارت باد (۲).

۵. از علی بن احمد بن حمّاد روایت شده است که گفت: حضرت امام عسکری علیه السّلام در روزی از روزهای تابستان سوار بر اسب خارج شد در حالی که بارانی و لباس گرم بر تن داشت. مردم در این رابطه صحبت می کردند. اما

ص: ۱۳۲

۱- (۱). مناقب ۴۶۸/۲.

۲- (۲). مناقب ۴۶۹/۲.

هنگامی که از مقصد باز می گذشتند در راه به باران دچار شده و جز آن حضرت همه از باران خیس شدند (۱).

۶. از محمد بن عیاش روایت شده است که گفت: ما از نشانه ها و معجزات امام عسکری علیه السلام سخن می گفتیم که فردی ناصبی گفت: اگر وی جواب نامه ای که بدون مرکب نوشته شده باشد بدهد یقین می کنم که وی بر حق است. پس ما نامه هایی نوشته و مسائلی را در آن نامه ها مطرح کردیم و آن مرد نیز بدون مرکب بر روی ورقه ای نامه ای نوشت و آن ورقه را نیز در میان نامه ها قرار داد و ما آن نامه ها را به سوی آن حضرت فرستادیم. آن حضرت به همه نامه ها پاسخ دادند و بر روی ورقه ای نام آن مرد و نام پدر و مادرش را نوشتند. مرد با دیدن آن ورقه از هوش رفت. هنگامی که آن مرد به هوش آمد معتقد به اعتقاد حق گردید (۲).

۷. از محمد بن عبد الله روایت شده است که گفت: پسر کوچکی گم شده و پیدا نمی شد. این خبر را به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دادند، آن حضرت علیه السلام فرمودند: در برکه به دنبال آن بچه بگردید، آنان در جستجوی بچه به همان مکان رفتند و او را در آنجا مرده یافتند (۳).

۸. ابو سلیمان محمودی روایت کند که: به حضرت امام عسکری علیه السلام نامه ای نوشته و از آن حضرت خواستم تا دعا کنند که خداوند به من پسری عنایت کند، آن حضرت در پاسخ نوشتند: خداوند تو را پسری روزی کند و تو را بر او صبر دهد. و فرزند پسری برای من به دنیا آمد، اما از دنیا رفت (۴).

ص: ۱۳۳

۱- (۱). مناقب ۴۷۰/۲.

۲- (۲). مناقب ۴۷۰/۲.

۳- (۳). الثاقب/۲۳۱.

۴- (۴). بحار الانوار ۲۶۹/۵۰ به نقل از الخرائج و الجرائح ۱۸/۴۳۹/۱ ب ۱۲.

۹. از علی بن ابراهیم همدانی روایت شده است که گفت: به حضرت ابو محمّد علیه السّلام نامه ای نوشته و از آن حضرت خواستم تا دعا کنند از همسر خود که دختر عموی من نیز بود صاحب پسری شوم، آن حضرت در جواب نوشتند: خداوند به تو چندین فرزند ذکور اعطا نماید. پس برای من چهار پسر به دنیا آمد (۱).

۱۰. از عمیر بن ابی مسلم روایت شده است که گفت: شخصی به نام سمیع مسمعی مرا بسیار آزار می داد و رنج بسیاری از وی به من می رسید؛ وی همسایه دیوار به دیوار من بود، من نامه ای به حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نوشته و از آن حضرت خواستم برایم دعا کند تا من از شرّ این شخص راحت شوم، جواب آن حضرت این گونه آمد که: بر تو بشارت باد به گشایشی سریع، مالی از منطقه فارس به تو خواهد رسید. من در سرزمین فارس پسر عمویی داشتم که تاجر بود و غیر از من وارثی نداشت. وی پس از چند روز مرد و مال او به من رسید.

۱۱. راوی گوید: نامه ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به دستم رسید که در آن چنین مرقوم فرموده بودند: به درگاه خداوند متعال استغفار کن و از آنچه بدان تکلم کرده ای توبه کن. این، بدین خاطر بود که من روزی با گروهی از ناصبیان نشستیم و آن ها سخن از ابو طالب به میان آوردند تا این که دامنه کلام را به مولای من رساندند، و من نیز با آن ها در تضعیف امر آن حضرت همراه شدم، اما پس از این نامه نشست و برخاست با آن گروه را ترک کردم و دانستم که مراد آن حضرت از این نامه همین بوده است (۲).

ص: ۱۳۴

-
- ۱- (۱). بحار الانوار ۲۶۹/۵۰ به نقل از الخرائج و الجرائح ۱۹/۴۳۹/۱ ب ۱۲.
- ۲- (۲). مسند الامام الحسن العسکری/۱۱۸، بحار الانوار ۲۷۳/۵۰ به نقل از الخرائج و الجرائح ۱/۴۴۷/۱ ح ۳۳ ب ۱۲.

۱۲. از حجاج بن یوسف عبیدی روایت شده است که گفت: پسری مریض از خود در بصره به جای گذاشتم و به حضرت امام عسکری علیه السلام نامه ای نوشته و از آن حضرت خواستم تا برای فرزندم دعا کنند. آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند: اگر فرزند تو مؤمن بود خداوند او را بیامرزد. حجاج گوید: بعدا نامه ای از بصره دریافت کردم که در آن آمده بود پسر من در همان روزی که حضرت امام عسکری علیه السلام آن جواب را به من نوشته بودند دار فانی را وداع گفته است.

البته پسر من به واسطه اختلافی که در میان شیعیان در امامت حضرت امام عسکری علیه السلام جریان داشت در این امر مشکوک بوده است (۱).

ص: ۱۳۵

۱- (۱). مسند الامام الحسن العسکری/ ۱۱۸، بحار الانوار ۲۷۴/۵۰ به نقل از الخرائج و الجرائح ۴۸۸/۱ ۳۴ ب ۱۲.

بخش نخست ویژگی های زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بخش دوم دوره حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخش سوم نیازهای دوره حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

ویژگی های زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

اوضاع سیاسی

ویژگی عصر دوم عباسی که با حکومت متوکل در سال ۲۳۲ ه ق آغاز گردید نفوذ وسیع ترکان در دولت بود. آنان حتی بر خلفا چیره شده و زمام اداره دولت را از آنان سلب نموده بودند، ترکان حتی از زمان معتصم عباسی که قبل از متوکل، خلیفه بوده، با اهالی پایتخت که بغداد بود بسیار بد رفتار می کرده اند و این اوضاع باعث شد که معتصم مرکز حکومت را از بغداد به سامرا منتقل کند. چراکه آنان با خشونت بسیار با اهل بغداد رفتار کرده و اهل بغداد از آنان به خلیفه شکایت برده بودند.

این عصر همچنین به ضعف قدرت مرکزی دولت و از دست دادن تقریبی هیبت و ابهتی که این دولت، از عصر اول عباسی به میراث برده بود شناخته شده است، این مطلب دلایلی چند دارد. از آن جمله است: مشغول شدن حاکمان به لذت جویی و شهوات و علاوه بر آن استیلای «موالی» (افرادی از طوایف غیر عرب که در اثر جنگ ها به کشور اسلام آمده و جزو اقشار جامعه اسلامی شده بودند) - خصوصاً ترکان - بر مناصب کلیدی سیاست جامعه که پیامد لذت جویی حاکمان است.

سیطره ترکان و فرماندهان آن ها بر امور حکومت به حدی رسید که در

تاریخ اسلام مثل و مانندی برای آن نیست. چرا که آنان خلفا را به حسب اراده خود عزل و نصب می نمودند، نتیجه این تعدد اراده سیاسی و ضعف خلفا در برابر ترکان، پدیده بسیار خطرناک کوتاهی دوران حکومت خلفا، سرعت تعویض آنان و عدم استقرار مرکز خلافت بود که نقش مرکزیت دولت اسلامی را ایفا می نمود.

این ضعف مرکزیت به نوبه خود نتایج منفی دیگری در پی داشت، مثل اعلام استقلال امیران در اطراف و اکناف دولت اسلامی و رفتن آنان به سوی تأسیس دولت های شبه مستقل در شرق و غرب دولت اسلامی. این پدیده به شکل دیگری حتی داخل مرکز کشور اسلام نیز شده بود که از علایم آن بروز شورش هایی از ناحیه خوارج بود که از سال ۲۵۲ ه ق تا سال ۲۶۲ ه ق دائما استمرار داشته است.

از همین قبیل است ظهور صاحب الزنج در سال ۲۵۵ ه ق، به علاوه حرکت های انقلابیان علوی که قیام های خود را برای دعوت به رضایت آل محمد صلی الله علیه و اله انجام می دادند. خصوصا بعد از این که دانستیم متوکل تا چه اندازه علویان را دشمن داشته و همچنین قتل امام هادی علیه السلام و مراقبت شدید از امام حسن عسکری علیه السلام (۱).

وضعیت اجتماعی

در بخش قبلی از شرایط سیاسی عصر دوّم عباسی و ملازمات آن که عبارت از عدم ثبات و امنیت بود صحبت کردیم. دلیل این مطلب نیز گذشته از

ص: ۱۴۰

۱- (۱). ر.ک الکامل فی التّاریخ و مروج الذهب، حوادث بین سال های ۲۳۲ تا ۲۵۶ ه ق.

نقش بارز ترکان در عزل و نصب خلفای عباسی، تعدد حرکت های سیاسی و مذهبی بود که بر ضد دولت عباسی در شهرهای مختلف کشور اسلامی سر برمی داشتند. شکی نیست که همه این مسائل اثر منفی خاصی بر شرایط اجتماعی داشت که فرزندان امت اسلام در آن می زیسته اند و منجر به تیره شدن روابط حکومت با مردم و عدم تثبیت وضعیت اجتماعی می گردید، هم چنان که مختل شدن شرایط سیاسی باعث تفاوت اجتماعی و ظهور نظام طبقاتی و پیدایش لایه هایی در جامعه می گردید که از نظر معیشتی و حقوقی دارای سطوح مختلف بودند. این تفاوت صرفاً در اثر دوستی، نزدیکی یا دوری آن طبقات از دربار و رجال درباری شکل می گرفت، در نتیجه، این نظام اجتماعی فرزندان امت اسلام و پیروان دینی را که همواره بر برادری دینی و مساوات و عدل و انصاف تأکید داشت (۱) به دو گروه تقسیم نمود.

یکی گروه کم تعداد اما مرفه و برخوردار از قدرت حکومت و دیگری گروه بسیار وسیع که اکثریت فرزندان امت اسلام را شامل می گردید، اما در عین حال نادیده انگاشته شده و محروم از همه حقوق بود. جدال های دائمی و درگیر کردن آن ها در جنگ هایی که یکی فروکش نکرده دیگری شعله می کشید نیز، آن ها را خسته و فرسوده کرده بود. جنگ هایی که با شعله و رتر شدن و وسیعتر شدن روزافزون خود، مساحت بیشتری از سرزمین اسلام را در بر می گرفت (۲)، و هر کدام از آن ها قسمتی از دولت اسلام را جدا کرده و دولتی مستقل از حکومت مرکزی به وجود می آورد که هیچ کدام مطیع حکومت

ص: ۱۴۱

۱- (۱). خداوند متعال در آیه ۱۳ سوره حجرات می فرماید: *إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ*؛ در حقیقت مؤمنان باهم برادرند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می فرماید: «الناس سواسیه كأسنان المشط»؛ مردم همچون دندانهای شانه مساوی هستند: «مبسوط سرخسی ۲۳/۵، لسان المیزان ۴۳/۲ با اندک اختلاف.

۲- (۲). ابن اثیر، تاریخ کامل ۴، حوادث سال های ۳۲۲ تا ۲۴۸ ه ق.

مرکزی نبودند. تاریخ نویسان به این مرحله از تاریخ اسلام، مرحله خودمختاری امیران نام نهاده اند (۱)، به علاوه دولت های مستقلی از قبیل امارت حمدانیان، آل بویه و دولت صفاریان در ۱۵۴ ه ق، دولت سامانیان در ۲۶۱ تا ۳۸۹ ه ق و... که رفته رفته به پاره پاره شدن و سقوط دولت عباسیان در سال ۶۵۶ هجری منجر گردید.

بافت جامعه اسلامی در اواخر عصر اول عباسی از عناصر چندی تشکیل می شد که آن عناصر عبارت بودند از: عرب، فارس و مغربی. در زمان معتصم عباسی عنصر ترک نیز در صحنه سیاست جهان اسلام ظاهر گردید، چراکه معتصم آن ها را به عنوان نگهدار و پاسدار خود انتخاب نموده و مناصب دولتی را به آن ها سپرده، عرب و فارس را از آن مناصب محروم نمود. عرب ها و فارس ها وقتی که وجود ترک ها را برای خود به عنوان خطری احساس نمودند دست به دامن کمک از مغربی ها (- آفریقایی ها) و فراغانی (- آسیای میانه) (۲) و دیگر سپاهیان مزدور گردیدند (۳).

همچنین ملاحظه می کنیم که در این عصر مسلمانان به پیروان طوایف مختلف تقسیم شدند و جامعه اسلامی در معرض انواع تنازعات مذهبی که خود منجر به جدایی و پراکندگی می شد قرار گرفت.

در جامعه آن روز اهل سنت قسمت اعظم جامعه را تشکیل داده و در زمان نفوذ ترکان به مقدار زیادی از آزادی مذهبی و اعتماد به نفس برخوردار بودند،

ص: ۱۴۲

۱- (۱). دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام السیاسی ۲۶/۳ به بعد.

۲- (۲). ظاهراً مراد از مغاربه اهالی مغرب مراکش) و فراغنه اهالی فرغانه باشد فرغانه منطقه ای است که امروزه در حدود آسیای میانه و قسمتی از افغانستان واقع می گردد و طبق آنچه یاقوت حموی در معجم البلدان: ۲۵۳/۴ آورده در پنجاه فرسنگی سمرقند بوده است.

۳- (۳). تاریخ الاسلام السیاسی ۴۲۲/۳-۴۲۳.

در جامعه آن روزگار شیعه نیز وجود داشتند اما با سختی و آزار بسیار زیادی روبرو بودند (۱).

البته این بدین معنا نبود که حاکمان دولت عباسی به مذهب سنی التزام دینی داشته اند، بلکه آن ها تنها می خواستند حرکت ائمه را در میان امت کنترل کرده و به محاصره در آوردند و با وسایل و طرق مختلف آن ها را تحت نظر داشته باشند. از جمله این راه ها و وسایل می توان به موارد زیر اشاره نمود:

کمک و یاری به فرقه ها و حرکت هایی که آراء و عقاید هیأت حاکم را تحمّل کرده و هیأت حاکم می دانست که با تقویت آن ها هیچ سرکشی و تمردی از جانب آنان صورت نخواهد گرفت. بدین شکل بود که چنین فرقه هایی بر سر سفره بذل و بخشش حکومت زندگی کرده، بزرگ شده و در راه استمرار و ادامه حکومت خلفا قیام می نمودند.

و چنانکه سابقا توضیح دادیم این مهم جز با وارد شدن عنصر ترک در حکومت که همواره به تکبر، سیطره و عدم فرمانبرداری از حکومت خلیفه عباسی مایل بودند امکانپذیر نمی گردید.

اما در رابطه با پراکندگی اجتماعی در این عصر می توان طبقات مختلف جامعه را در آن دوره بررسی نمود. طبقات آن دوره عبارتند از:

۱. طبقه بردگان. مصر، آفریقای شمالی و شمال جزیره العرب از مهمترین بازارهای فروش بردگان سیاه بود، بسیاری از زنان و مردان اهل زنگ برای کشاورزی و نگهبانی از خانه ها گرفته و به این بازارها آورده می شدند. لازم به ذکر است که فراوانی زنگیان در عراق منجر به قیام و نهضت زنگیان گردید که

ص: ۱۴۳

از سال ۲۵۵ تا ۲۷۰ ه ق بیش از چهارده سال به طول انجامید (۱).

دولت و امت اسلامی برای خاموش کردن این قیام خون های بسیاری ریخته و اموال بسیاری صرف نمودند که خود، عامل مهمی در تضعیف دولت مرکزی گردید.

۲. اهل ذمه، آنان یهود و نصاری بوده و دولت در امور و شعائر مذهب آنان به هیچ وجه دخالتی نداشته بلکه برعکس تساهل و تسامح حاکمان در برابر آنان به حدی بود که آنان در مراسم و جشن های حکومتی شرکت کرده و حکومت ها دستور به حمایت از آنان می دادند (۲).

۳. مردان درباری، مالکان و دیگرانی که نفوذ زیادی در سیاست دولت و تأثیر گسترده ای در وضع اقتصادی و اجتماعی جامعه داشتند.

۴. عامه مردم که مالیات های سنگین، جنگ های خانمانسوز و اختلافات و منازعات داخلی، آنان را از پا در آورده بود.

۵. طبقه گسترده دیگری نیز از بردگان و غیر بردگان به وجود آمده بود که عبارت از مطربان و آوازخوانانی بود که رونق بخش شب زنده داری های پر لهو و لعب خلفا و دیگران بودند، و قیمت چنین بردگانی به صورت قابل توجهی بالا رفته بود (۳)، تا جایی که این امر حتی در داخل دربار روابط میان دربار و فرماندهان سپاه را از ترک و غیر ترک ضعیف کرده بود، چه رسد به آثار منفی که در کل جامعه اسلامی داشته است.

ص: ۱۴۴

۱- (۱). تاریخ طبری، جلد هفتم، رویدادهای سال ۲۵۵ تا ۲۷۰ ه ق.

۲- (۲). الحضاره الاسلامیه/۲۶۸، ر.ک تاریخ الاسلام السیاسی ۴۲۴/۳.

۳- (۳). تاریخ الاسلام السیاسی ۴۳۵/۳.

فرهنگ اسلامی در این دوره به مدد ترجمه از زبان های خارجی، به خصوص یونانی، فارسی و هندی به عربی، به طور شگفت انگیزی گسترش یافت.

اولین عامل در این مسأله ترغیب و تشویق مسلمانان توسط اسلام نسبت به طلب علم و دانش، به اعتبار یک امر واجب بر هر مرد و زن مسلمان بود. به همین دلیل دانشمندان از جانب خلفا، سلاطین، امرا و رجال علم و ادب دائما بر کسب علم و دانش تشجیع و ترغیب می شدند.

مراکز این حرکت فرهنگی را می توان در دربار سامانیان، غزنویان، آل بویه، حمدانیان در مشرق، و در غرب مملکت اسلام در دربار طولونیان، اخشیدیان، فاطمیان مصر و امویان آندلس جستجو نمود.

ظهور بسیاری از فرق را نیز می توان به این پدیده اضافه کرد که فرهنگ و علم را به عنوان وسیله ای برای تحقق اهداف سیاسی خود به کار می بردند.

جدال و بحثی که میان این فرقه ها از یک سو و میان این فرقه ها و دانشمندان رسمی یعنی فقیهان سلطنتی از جانب دیگر درمی گرفت اثر بزرگی در این نهضت علمی داشت که این عصر را به خصوص در قرن چهارم هجری به رغم مشکلات کلی جهان اسلام، از حالت تفرقه، انحلال، ضعف و وهن دولت عباسی، از نظر علمی به صورت عصری درخشان درآورده بود (۱).

ص: ۱۴۵

عباسیان همواره اهمیت خاصی به کشت و زرع و باغداری براساس متدهای علمی می دادند (۱). این امر به مدد گستردگی مدارس کشاورزی بود که اثر بزرگی در روشن فکری مسلمانان داشته است.

و از آنجا که اساس زراعت بر آبیاری استوار است عباسیان نیز به تنظیم روش های مختلف آبیاری همت گماشته و آب را برای همگان مباح نمودند، آنان در مصر، عراق، یمن، شمال شرقی فارس و شهرهای ماوراء النهر دست به اجرای برنامه هایی برای آبیاری و تنظیم آب زدند، این سیستم رفته رفته به دقت بسیار بالایی دست یافت تا آنجا که اروپاییان نیز بسیاری از اصول این سیستم را در شهرهای خود به کار گرفتند.

عباسیان همچنین به حفاظت و نگهداری سدّها و کانال های آبرسانی اهمیت ویژه ای می دادند. آن ها گروهی از کارمندان دولت را که بر آن ها نام مهندسان اطلاق می گردید ایجاد نمودند که وظیفه آن ها محافظت از سدّها در برابر خطر شکستگی، سوراخ شدن یا فرار آب از آن ها و در صورت ایجاد سوراخ جلوگیری از انهدام و تخریب آن ها بود (۲).

ص: ۱۴۶

۱- (۱). تاریخ الاسلام السیاسی ۳/۳۱۹ با اندکی تغییر.

۲- (۲). مسکویه، تجارب الامم ۲/۲۹۶-۲۹۷ با اندک تصرّف، همچنین معتزلی گوید: هندسه کلمه ای است که اصل آن فارسی است و کلمه اندازه می باشد و مهندس به معنای شخص اندازه گیری کننده است.

دوره حضرت امام عسکری علیه السلام

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخش عمده عمر شریف خود را در پایتخت حکومت عباسی یعنی شهر سامرا گذرانده و با همه شرایط، رویدادها و موضع گیری هایی که پدر بزرگوارش حضرت امام هادی علیه السلام با آن روبرو بود، همگام و همدم بوده است، سپس در سال ۲۵۴ ه ق با شهادت پدر بزرگوارش رهبری امت و مسئولیت امامت را در سن بیست و دو سالگی در دست گرفت.

مواضع آن حضرت نیز به عنوان مرجع فکری و روحی اصحاب و پیروان خود، امتداد مواضع پدر بزرگوارش بود. آن حضرت علاوه بر وظیفه مهم برنامه ریزی و زمینه چینی برای غیبت پسر بزرگوارش حضرت امام مهدی منتظر علیه السلام می بایست به مصالح عقیدتی و اجتماعی جامعه نیز پردازد (۱).

حکومت وقت علیرغم ضعفی که دولت عباسی را در زمان امام عسکری علیه السلام احاطه کرده بود، همچنان برنامه های خشونت بار خود را در رابطه با آن حضرت و گروه نخبگان پیرو آن حضرت که مطیع تعالیم و ارشادات حضرتش بودند ادامه می داد. آنان به هیچ وجه در مراقبت از آن حضرت کوتاهی نکرده و هیچگاه در برخورد، به زندان انداختن و یا تبعید آن حضرت

ص: ۱۴۷

به کوفه از شدت عمل، کوتاهی نمی کردند. همه این کارها به دلیل ترس حکومت از حرکت فعال و تأثیرگذار آن حضرت در میان امت بوده است.

از دیگر سوی مقابله با حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان رهبر حرکت رسالی اسلام منحصر به خلفای عباسی معاصر آن حضرت نبوده است.

چراکه در آن زمان خطرهای دیگری نیز وجود داشت، از جمله خطر نواصب که آشکارا به دشمنی با اهل بیت نبوی علیهم السلام پرداخته و در برابر تفکری و سیاسی برجسته آنان، که با تزه‌های گروه قبضه کننده حکومت و منحرف از اسلام نبوی مخالف بود به کارشکنی می پرداختند (۱).

ناصریان از اموی گرفته تا عباسی، به خوبی می دانستند که اهل بیت نبوی وارثان حقیقی پیغمبر بوده و تسلط آنان بر حکومت جز با دور کردن این خاندان از مصادر قدرت میسر نمی گردد. آنان، ائمه معصومین و شیعیان آن‌ها را به شدت محدود کرده، حرکت آن‌ها را کند نموده، ایشان را از امت اسلام جدا کرده و به طرق مختلف و با هر وسیله سرکوبگرانه ای که برایشان دست می داد کار را بر آن‌ها سخت می گرفتند.

این شرایط زمانی که حضرت امام عسکری علیه السلام و پیروان آن حضرت با آن دست به گریبان بودند نقش بزرگی در موضع گیری های مثبت یا منفی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در برابر رویدادها و پدیده هایی که امت اسلام با آن روبرو بوده و بعداً آن‌ها را خواهیم شناخت، داشته است.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با سه تن از خلفای دولت عباسی معاصر

اشاره

بوده است.

ص: ۱۴۸

مقداری از خلافت معتز عباسی در زمان امامت آن حضرت بوده است تا این که وی به دست ترکان به هلاکت رسید، تا مهتدی عباسی- که می خواست به روش عمر بن عبد العزیز اموی حکومت کند- به خلافت برسد. قصد وی از این کار فریب عامه مردم و برگرداندن عقیده آن ها به سمت خود بود؛ مردمی که به دلیل زهد و تقوی و ورع امام حسن عسکری علیه السلام و تحمل سختی ها و ناراحتی های بسیار توسط آن حضرت و همدردی ایشان با ناراحتی های و ستم هایی که مردم از حکومت و تجاوزات آن در عرصه های مختلف می دیدند به آن حضرت معتقد و علاقه مند شده بودند.

اما مهتدی نتوانست با این روش حتی اضطراب فراوان دربار عباسی را نیز خاموش نماید. امری که باعث شد ترکان در سال ۲۵۶ هجری بر وی شوریده و او را به قتل برسانند. پس از او معتمد عباسی بر تخت حکومت عباسی نشست و حکومت او تا سال ۲۷۰ ه ق به طول انجامید (۱).

۱. معتز عباسی (۲۵۲-۲۵۵ ه ق)

پس از قتل متوکل به دست ترکان در سال ۲۴۷ ه ق و جانشین کردن فرزندش منتصر به دست آنان، نفوذ ترکان در دربار عثمانی بیش از پیش زیاد گردید، تا جایی که خلیفه عباسی در دست آن ها کاملاً بی اراده و به صورت آلت دست آن ها بود. این مطلب از روایتی که ابن طباطبا نقل می کند به خوبی روشن می گردد:

«...هنگامی که معتز بر کرسی خلافت نشست خاصان او حاضر شده و

ص: ۱۴۹

منجّمان را در مجلس حاضر کرده و به آن ها گفتند: نگاه کنید و در طالع او بنگرید که معتزّ چقدر زندگانی می کند و چه مقدار در مقام خلافت باقی می ماند، ظریفی در مجلس حاضر بود. گفت: من از این منجّمان بهتر می دانم که عمر و خلافت معتزّ چه مقدار است، آن ها گفتند: تو در این رابطه چه می گویی؟ وی گفت: هر مقدار که ترکان اراده کنند، در آن مجلس کسی باقی نماند مگر این که از سخن او به خنده افتاد» (۱).

این روایت نفوذ و نقش ترکان را در اداره دولت و عزل خلفا و حکم کردن در امور کلی جامعه برای ما آشکار می سازد، آنان بر مملکت مستولی شده و خلفا را تضعیف کرده بودند، تا جایی که خلیفه مانند اسیری در دست آنان بود.

اگر می خواستند وی را از حکومت خلع کرده یا می کشتند. معتزّ بسیار از ترکان می ترسید و از شر آنان در امان نبود. بغای صغیر یکی از خطرناکترین آنان بود، وی یکی از فرماندهان سپاه بود که به همراه گروهی از ترکان بعد از این که معتزّ را وادار کردند تا خود را از خلافت خلع کند، او را به قتل رساندند.

اوائل امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام معاصر با اواخر خلافت معتزّ بود، همان خلیفه ای که شهادت حضرت امام هادی علیه السلام به دست او و با فرستادن سم به وسیله او انجام گرفت. سیاست معتزّ در مبارزه با ائمه اطهار و به خصوص امام حسن عسکری علیه السلام و شیعیان آن ها، امتداد سیاست متوکل بود.

بلکه در زمان معتزّ این شرایط دشوار نسبت به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بیش از پیش زیاد شد تا آنجا که وی چون خطر وجود امام را در سامرا، گسترش دایره نفوذ آن حضرت و زیادی یارانش را دید دستور داد تا آن

ص: ۱۵۰

حضرت را به کوفه تبعید کنند.

محمد بن بلبل گوید: معتز به سعید حاجب دستور داد که ابو محمد را به سمت کوفه ببر و در طول راه گردن او را بزَن (۱).

ابو الهیثم نیز که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود نامه ای به آن حضرت نوشته و در رابطه با دستور معتز درباره تبعید آن حضرت به کوفه سؤال کرده و در آن نامه نوشته بود:

«خداوند مرا فدای شما کند. خبری به ما رسیده که ما را بسیار ناراحت و اندوهگین نموده است»، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در پاسخ او نوشتند:

سه روز دیگر به شما فرج و گشایشی خواهد رسید، و بعد از سه روز معتز از خلافت خلع شده و به قتل رسید (۲).

رابطه میان حضرت امام عسکری علیه السلام و معتز چیزی جز همان جنگ و دشمنی قدیمی نبوده است که جز در زمان های بسیار کوتاه، از ابتدای سلطنت بنی عباس که پس از سقوط دولت اموی، خلافت را در دست گرفتند، همواره ادامه داشته است، حیل های هیأت حاکم و مراقبت دائم آنان از تحرکات امام علیه السلام نیز گواه این مطلب است. این تنها بدین دلیل بود که خلفا از مقام والا و نقش فعال ائمه علیهم السلام در میان امت، آگاهی داشته و برای بقای سلطنت و نظام خود از ائمه اطهار علیهم السلام بسیار هراسان بودند؛ سلطنتی که پایه های آن را با شمشیر و خون بر سرهای بریده فرزندان بیگناه و پرهیزکار امت اسلام بنا نموده بودند.

محمد بن علی سمی بر ما روایت می کند که امام حسن عسکری علیه السلام کشته

ص: ۱۵۱

۱- (۱). کشف الغمّه ۲۰۶/۳.

۲- (۲). الخرائج و الجرائح ۳۶/۴۵۱/۱.

شدن معتز را برای ما این گونه پیشگویی کرده بود: «بر ابو احمد عیید الله بن عبد الله داخل شدم و دیدم که در پیش روی او نامه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام قرار دارد که در آن آمده است: من شکایت این طاغوت سرکش یعنی زبیری- زبیری لقب معتز بوده است- را به نزد خداوند متعال برده ام و [عذاب] خداوند متعال بعد از سه روز وی را خواهد گرفت. هنگامی که روز سوم فرا رسید آن قضیه برای معتز پیش آمد و او به بدترین شکل به قتل رسید (۱).

ابن اثیر ماجرای قتل معتز را این گونه شرح داده است:

«گروهی از ترکان بر معتز داخل شده، پای او را گرفته و او را به درب حجره کشاندند و با چماق به جان او افتاده، لباسش را پاره کردند، آنگاه او را در همان خانه در مقابل آفتاب نگاه داشتند به حدی که وی از شدت گرمای آفتاب یک پا را بر زمین می گذاشت و پای دیگر را برمی داشت. در این هنگام یکی از آن ها به صورت او سیلی می زد و او با دست خود از صورتش دفاع می کرد، سپس وی را داخل حجره کرده، ابن ابی الشوارع [قاضی] او گروهی دیگر را حاضر کرده و آن ها را بر خلع او شاهد گرفتند، همچنین صالح بن وصیف را شاهد گرفتند که به معتز و مادر و فرزندان و خواهرش امان داده اند، آنگاه معتز را به دست کسی سپردند تا او را شکنجه کند، سپس او را سه روز از غذا و آب منع نمودند تا آنجا که یک جرعه از آب چاه می خواست اما به او ندادند، سپس وی را داخل سردابی کرده، درب سرداب را بر وی بستند و در آنجا ماند تا مرد» (۲).

سبب خلع معتز از خلافت این بود که وی به دلیل ضعف مالی و خالی

ص: ۱۵۲

۱- (۱). کشف الغمّه ۲۰۷/۳ به نقل از کتاب دلائل.

۲- (۲). الکامل فی التّاریخ ۱۹۵/۷-۱۹۶.

بودن خزانه، حقوق ترکان را قطع کرد. آن‌ها برای دریافت طلب خود تا پنجاه هزار دینار پایین آمدند. وی کسی را به نزد مادرش فرستاد تا پولی از او قرض بگیرد، اما مادر در پاسخ او گفت: من چیزی ندارم، اینجا بود که ترکان بر ضد وی توطئه کرده، او را به قتل رساندند.

این قصه اشاره خوبی به ضعف حکومت عباسی و خارج شدن امر خلافت از دست خلیفه دارد، خزانه داران که مسئول حفظ اموال بودند هرگونه که دلخواهشان بود در بیت المال تصرف کرده و در هیچ کاری از خلیفه اطاعت نمی کردند. این، پایان فصاحت بار زندگی معتز به دست اعوان و انصار و پاسبانان ترک تبارش بود.

۲. مهتدی عباسی (۲۵۵-۲۵۶ ه ق)

اشاره

وی محمد بن واثق بن معتصم، مادرش کنیزی امّ ولد به نام ورده بوده است.

وی بعد از قتل برادرش معتز در سال ۲۵۵ ه ق حکومت را به دست گرفت، البته هیچ کس قبل از آن که برادرش معتز حاضر شود که در برابر شهود به عجز خود از خلافت اعتراف کند، با وی بیعت نکرد. معتز دست خود را دراز کرد و با مهتدی بیعت نمود و سپس مهتدی به صدر مجلس رفت و با وی به عنوان خلافت بیعت شد (۱).

مهتدی عباسی به پارسایی و دوری از دنیا تظاهر می کرد و می خواست خود را پیرو روش عمر بن عبد العزیز نشان بدهد، اما این پارسایی تصنعی را برای فریفتن عموم مردم در پیش گرفته بود. هدف وی از این کار این بود که در

ص: ۱۵۳

نزد مردم آبرو و اعتبار پیدا کند و مردم حساب او را از خلفای عباسی سابق که به لهو و لعب، رفاه طلبی، زیاده روی در کسب لذت ها، شرب خمر و مشغول شدن به مجالس لهو مشهور بودند، جدا نمایند، مهتدی در جواب هاشم بن قاسم که علت این زهد و پارسایی را در عین داشتن اموال و نعمت بسیار، از او پرسیده بود، گفت: درست گفتم. اما من در این باره فکر کردم که در بنی امیه کسی مانند عبد العزیز بود که از نظر زهد و پارسایی و بی اعتنایی به دنیا چنان بود که خبرش را خود بهتر می دانی. من نیز از سر همچشمی با بنی هاشم خود را به این حالت در آوردم (۱).

بنابراین انگیزه ای که در پشت این کار مهتدی بوده رضایت خداوند سبحان نبوده است، بلکه این روش برای این بوده که به خود رنگ تدین بدهد تا عامیه مردم را مطیع خود گردانده و نظر مردم را از بنی هاشم و در رأس آن ها حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برگرداند. چرا که بنی هاشم و در رأسشان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به تقوی، ورع، یاری کردن و همدردی با امت در شرایط سخت معروف بودند، پس اگر مهتدی نیت خیری در این کار داشت شایسته تر این بود که به روش خلیفه ای همچون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اقتدا نماید که [نه تنها] از نظر زهد و تقوی مشهور بوده، بلکه وی بود که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله سنت زهد را برای مسلمانان باقی گذاشت و برپا داشت، عمر بن عبد العزیز خود نیز، آنگاه که همشینیانش درباره پارساترین مردم بحث کرده و وی را پارساترین مردم خواندند پاسخ داد: نه، همانا پارساترین مردم علی بن ابی طالب است (۲).

ص: ۱۵۴

۱- (۱). تاریخ الخلفاء/۴۲۳.

۲- (۲). تاریخ طبری، جلد سوم، رویدادهای سال های ۹۱ تا ۱۰۱ ه ق که دوران خلافت عمر بن عبد العزیز

الف- خلیفه و فرماندهان سپاه: سیاست مهدی در برابر ترکان کاملاً آمیخته با احتیاط و ترس از انقلاب و شورش آنان بود وی بیم آن داشت که آنان کاری را که با متوکل و معتز کردند با وی نیز انجام دهند، به همین دلیل [پیشدستی کرده] دستور داد تا موسی و مفلح دو نفر از فرماندهان ترک سپاه را که دارای نفوذ بسیار و نقش مؤثری در جریان حوادث بودند به قتل برسانند. اما بکیال که از جانب مهدی مأموریت قتل این دو نفر به او واگذار شده بود، موسی بن بغا را به قتل نرساند، چراکه فهمیده بود نقشه مهدی محدود کردن نفوذ ترکان و کم و کوتاه کردن جایگاهی بود که آنان از آن بهره مند بودند، بکیال گفت: من از این عمل خوشحال نمی شوم، چراکه این عمل با همه ما انجام خواهد شد، پس با همدیگر نشستیم و بر قتل مهدی اجتماع کردند. بین ترکان و یاران خلیفه جنگ سختی در گرفت و در یک روز چهار هزار نفر از ترکان به قتل رسیده و آنقدر جنگ ادامه پیدا کرد تا این که سپاه خلیفه که از مغربی ها، فرغانی ها و اشروسی ها (۱) تشکیل شده بود شکست خورده، خلیفه به دست ترکان اسیر شده و در سال ۲۵۶ ه ق به قتل رسید (۲).

از مهمترین رویدادهای عصر مهدی می توان به این رویدادها اشاره نمود:

۱. شورش اهل حمص به رهبری ابن عگار بر ضد محمد بن اسرائیل.

۲. تبعید مادر معتز و ابو احمد و اسماعیل دو پسر متوکل و پسر معتز توسط

ص: ۱۵۵

۱- (۱)) به اهالی اشروسنه گفته می شود که منطقه ای در ماوراء النهر در بیست و شش فرسنگی شرق سمرقند بوده است، معجم البلدان ۱/۱۹۷.

۲- (۲)) سیوطی، تاریخ الخلفاء/۴۲۴.

مهتدی از عراق به مکه و سپس برگرداندن آن ها به عراق.

۳. آوردن گروهی از شیعیان همچون جعفر بن محمود به بغداد و دور کردن آنان از شهرهایشان.

۴. امان دادن مهتدی به مخالفان.

۵. جنگ بین عیسی بن شیخ ربعی و اما جور ترک حاکم دمشق و شکست عیسی (۱).

ب- مهتدی و اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام: شرایطی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و اصحاب آن حضرت را در زمان مهتدی احاطه کرده بود از نظر سخت گیری، تبعید، کوچ دادن و قتل، بهتر از شرایط زمان معتز و متوکل و خلفای قبل از آن ها نبود، بلکه سیاست مهتدی امتداد همان رویه عباسی در کنترل امام و شیعیان و خواص آن حضرت، آزار آن ها، جاسوسی کردن درباره آن ها، مصادره کردن اموال و پراکنده ساختن آنان بوده است.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و شیعیان آن حضرت در زمان مهتدی، متحمل ظلم و خشونت بسیاری گردیدند که می توان در خلال روایتی که احمد بن محمد نقل کرده است به گوشه ای از آن دست یافت. وی گوید: در زمانی که مهتدی شروع به قتل موالی کرده بود، نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که در آن آمده بود: مولای من، شکر خدایی را که خلیفه را از آزار تو به کار دیگری مشغول کرد، به من خبر رسیده است که خلیفه شما را نیز تهدید کرده و گفته است: «به خدا سوگند که آنان را از روی زمین بر خواهم داشت».

ص: ۱۵۶

۱- (۱). تاریخ یعقوبی ۵۰۵/۲-۵۰۶.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به خط خود در جواب وی نوشتند: «ذاک أقصر لعمره، و وعد من یومک هذا خمسة أيام و یقتل فی الیوم السادس بعد هوان و استخفاف بموته»

عمر او کوتاهتر از این است که چنین کاری انجام بدهد. از روزی که نامه به دست تو می رسد پنج روز بشمار و بدان که وی در روز ششم با ذلت و خواری کشته خواهد شد. و همان شد که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام فرموده بودند و ما توضیح این مطلب را در بالا آوردیم (۱).

از جلوه های آزار و اذیت شیعه و مصادره املاک و اموال آن ها روایتی است که عمر بن ابو مسلم نقل نموده. آنجا که گوید: مردی از اهل مصر به نام سیف بن لیث برای تظلم و دادخواهی درباره باغی که از آن او بوده و شفیع خادم آن را از وی غصب کرده، وی را از آن بیرون انداخته بود به دربار مهتدی در سامرا آمد، ما به او سفارش کردیم که نامه ای به حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نوشته و از آن حضرت بخواهد کار او را تسهیل نماید، حضرت امام عسکری علیه السّلام در پاسخ وی نوشتند:

بر تو باکی نیست. باغ تو به تو باز خواهد گشت. به نزد سلطان نرو، بلکه همان و کیلی که اختیار باغ به دست اوست را ملاقات کن و او را از سلطان اعظم که الله پروردگار جهانیان است بترسان. وی و کیلی را ملاقات کرده، و کیلی به وی گفت: هنگامی که تو از مصر خارج شدی نامه ای به دست من رسید که تو را بطلبم و باغ را به تو بازگردانم، وی باغ را به حکم قاضی ابن ابی الشّوارع و شهادت شهود به او بازگرداند و مرد به رفتن نزد مهتدی محتاج نشد (۲).

ص: ۱۵۷

-
- ۱- (۱). اصول کافی ۱۶/۵۱۰/۱ و به نقل از آن ارشاد ۳۳۱/۲، اعلام الوری ۱۴۴/۲-۱۴۵ و به نقل از ارشاد کشف الغمّه ۲۰۴/۳.
۲- (۲). اصول کافی ۱۸/۵۱۱/۱.

می توان از خلال این روایت بر گستردگی پایگاه مردمی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و ارتباط آن حضرت با مردم و عمق پیوندهایی که آن حضرت را به آنان متصل می نمود به خوبی استدلال کرد. آن حضرت همواره در جستجوی نیازهای آنان بوده و به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در برآوردن حاجات آنان همکاری و کمک می نموده است، همچنین می توان از این روایت به خوبی دریافت که بعضی از اصحاب آن حضرت در شهرهای مختلف روابطی با والیان و مدیران امور داشته و در عملکرد آنان تأثیرگذار بوده اند، اخبار شیعیان نیز همواره به صورت دست اول به آن حضرت می رسیده است، آن حضرت نیز سعی در دور کردن شیعیان از افتادن در دام های هیأت حاکم داشته است، همچنان که در قصه سیف بن لیث مصری کاملاً مشهود است.

ج- به زندان افتادن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام: مهتدی عباسی دریافت که از طریق تهدید و تبعید و مصادره اموال، نمی تواند فعالیت های امام علیه السلام و شیعیان و گسترش دامنه حرکت آنان را محدود کند، چرا که تعلیمات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و مراقبت دائم آن حضرت از شیعیانش اقدامات حکومت عباسی را خنثی می نمود. این بود که چاره ای جز به زندان انداختن حضرت امام علیه السلام و سخت گرفتن کار بر آن حضرت در زندان ندید، و صالح بن وصیف را به عنوان زندان بان آن حضرت گمارد؛ همان کسی که مهتدی، موسی بن بغای ترک را برای قتل وی مأمور کرده بود. از ابتدای دستگیری حضرت امام عسکری علیه السلام عباسیان به نزد صالح آمده و به او گفتند: کار را بر وی سخت بگیر و با او به هیچ وجه مدارا نکن.

صالح به آنان گفت: من دیگر چه کاری می توانم انجام دهم؟ در حالی که دو نفر از بدترین کسانی که توانستم مأمور مراقبت از او نمودم. اما آن دو نفر در اثر مصاحبت با او از نظر عبادت و نماز و روزه به درجه بالایی رسیده اند. من به آن ها گفتم: مگر در این مرد چه دیده اید؟ آنان به من پاسخ دادند: چه می گویی درباره مردی که روزها را روزه می گیرد و تمام شب را به قیام و نماز و عبادت به درگاه خداوند مشغول است؟ هیچگاه سخن نمی گوید و هیچ چیزی او را از ذکر و یاد خداوند غافل نمی کند. او کسی است که چون به او نگاه می کنیم همه اندام ما به لرزه درمی آید و ترسی به دل و جان ما می افتد که قادر به کنترل خود نیستیم، هنگامی که عباسیان این سخن را از صالح بن وصیف شنیدند با ناامیدی از نزد او بیرون رفتند (۱).

مهتدی همواره حضرت امام عسکری علیه السلام را به قتل تهدید می کرد. این خبر به یکی از اصحاب امام علیه السلام رسیده، در نامه ای به آن حضرت نوشت: سید و مولای من، شکر خدا را که او را از مشغول شدن به شما بازداشت و به من خبر رسیده است که او شما را تهدید به قتل می نماید. این در زمانی بود که مهتدی عباسی به فتنه موالی مشغول شده و قصد در ریشه کنی آنان داشت. اما در اینجا می بینیم امام علیه السلام جواب دقیقی می دهند که در آن، آینده مهتدی عباسی را پیش بینی می نمایند.

آن حضرت نوشتند: «ذاک أقصر لعمره، عدّ من یومک هذا خمسه و یقتل فی الیوم السادس بعد هوان و استخفاف یمز به»

عمر او کوتاهتر از این است که چنین کاری انجام بدهد. از روزی که نامه به دست تو می رسد پنج روز بشمار و بدان که وی در روز ششم با ذلت و خواری کشته خواهد شد (۲).

ص: ۱۵۹

۱- (۱). اصول کافی ۵۱۲/۱ ح ۲۳ و به نقل از آن ارشاد ۳۳۴/۲، اعلام الوری ۱۵۰/۲ و به نقل از ارشاد کشف الغمّه ۲۰۴/۳.

۲- (۲). اعلام الوری ۳۵۶/۲.

و چنان شد که امام فرموده بودند. سپاه مهتدی در آن جنگ شکست خورده و وی تنها به داخل شهر سامرا گریخته و به عموم مردم استغاثه می کرد و فریاد می زد: ای مسلمانان، من امیر المؤمنین هستم. بیایید و در دفاع از خلیفه خود بجنگید. اما کسی وی را اجابت نکرد (۱).

ابو هاشم جعفری گوید: من به همراه امام حسن عسکری علیه السلام در زندان مهتدی پسر واثق محبوس بودم. آن حضرت به من فرمودند: در همین شب خداوند عمر او را کوتاه خواهد کرد، هنگامی که صبح شد ترکان شوریده و مهتدی را کشته، معتمد را بر جای او نشانند (۲).

۳. معتمد پسر متوکل عباسی (۲۵۶-۲۷۹ ه ق)

اشاره

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعد از معتز و مهتدی با معتمد عباسی معاصر بوده است؛ خلیفه ای که در لهو و لعب و لذات غوطه ور شده و اصلاً به فکر مردم و رعیت نبوده است. به همین خاطر مردم او را ناخوش داشته و برادرش طلحه را دوست می داشتند (۳).

معتمد نیز بسیار ضعیف بوده و تحت تأثیر ترکانی که اداره امور حکومت به دست آنان بوده، خلفا و امرا را تغییر می دادند عمل می کرده است. معتمد ضعف خود را در این چند بیت به تصویر کشیده است:

«آیا از عجایب نیست که شخصی مثل من کمترین چیزها هم برایش دست نیافتنی باشد»

«همه دنیا به نام او روزی بخورند و او از همه آن اموال هیچ چیز در دست

ص: ۱۶۰

۱- (۱). الکامل فی التاریخ ۳۵۶/۵.

۲- (۲). مناقب ۴۶۲/۲.

۳- (۳). سیوطی، تاریخ الخلفا/۴۲۵.

«همهٔ اموال به سمت او برده شود اما قسمتی از آنچه به سمت او برده می شود به دستش نرسد» (۱).

دورانی که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در عهد معتمد به سرآوردند تقریباً پنج سال به طول انجامید. این مدت از ابتدای خلافت معتمد در سال ۲۵۶ هـ ق آغاز شده و تا زمان شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در سال ۲۶۰ هـ ق امتداد یافته است، وضعیت کلی جامعه در این دوره به صورتی کاملاً پریشان درآمده بوده است. نخست به خاطر سیطره پیدا کردن ترکان بر حکومت و در درجهٔ دوّم به خاطر به وقوع پیوستن حوادث مختلف از قبیل حرکت های ضد حکومت در شهرهای مختلف کشور اسلام و سپس به واسطهٔ مبارزه و فشاری که حکومت بر شیعیان و حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام وارد می آورد و از آن ها شدیداً مراقبت می نمود.

مهمترین رویدادهایی که در دوران معتمد به وقوع پیوست از این

قرار است:

الف- قیام زنگیان

قیام زنگیان که عرب ها آنان را زنج می نامیدند مهمترین حادثه ای بود که آثار سوئی از خود به جا گذاشت. حرکت زنگیان همراه با قتل، غارت، چپاول

ص: ۱۶۱

۱- ((۱)). سبائك الذهب/ ۸۷. أليس من العجائب أن مثلي يري ما قلّ ممتنعاً عليه و توكل باسمه الدنيا جميعاً و ما من ذاك شيء في يديه إليه تحمل الأموال طراً و يمنع بعض ما يجبي إليه

و آتش سوزی بود که اوضاع اقتصادی و اجتماعی را در بسیاری از شهرها که رهبر این حرکت «صاحب الزنج» بر آن ها مسلط شده بود به اضطراب کشانیده بود، قیام زنگیان از بصره آغاز شده و تا آبادان و اهواز و شهرهای دیگر امتداد پیدا کرده بود.

نابود کردن این حرکت برای دولت عباسی هزینه بسیاری در برداشت، به علاوه این که صاحب الزنج بسیاری از لشکریان دولت عباسی را در چندین معرکه شکست داد. اما دست آخر، حکومت عباسی توانست آنان را سرکوب نماید (۱).

صاحب الزنج که علی بن محمد نام داشت ادعا کرده بود که منسوب به حضرت امام علی علیه السلام می باشد، اما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ادعای او را تکذیب نموده است، از محمد بن صالح خثعمی روایت شده است که گفت: به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نامه ای نوشته و از مسائلی سؤال کردم و می خواستم در رابطه با صاحب الزنج که در بصره قیام نموده بود نیز از آن حضرت سؤال کنم... آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند: صاحب الزنج از ما اهل بیت نیست (۲).

این عبارت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به روشنی بر عدم مشروعیت قیام صاحب الزنج و عدم ارتباط آن با خط اهل بیت علیهم السلام دلالت می کند و این که وی شخصی دور از تقید به اصول اسلام بوده است.

ص: ۱۶۲

۱- (۱). ر. ک. الکامل فی التاریخ ۴/۴۳۰-۴۴۵.

۲- (۲). کشف الغمه ۳/۲۱۴ به نقل از کتاب الدلائل.

ب- حرکت ابن صوفی علوی

در سرزمین مصر نیز شخصی به نام ابراهیم بن محمّد که به ابن صوفی معروف بود قیام کرده و شهر آشنا را تحت اشغال خویش درآورد (۱). میان سپاهیان ابن صوفی و سپاهیان دولت عباسی به فرماندهی ابن طولون جنگ‌های بسیاری درگرفت که به مبارزه و کشتار شدیدی انجامید، و از مردان ابن صوفی بسیاری در این جنگ‌ها کشته شده، ابن صوفی عقب نشینی کرد.

سپس در سال ۲۵۹ هجری جنگ دیگری میان سپاه ابن صوفی و ابن طولون درگرفت که باز ابن صوفی در این جنگ شکست خورده به شهر فرار کرد، اما وی را گرفته و به مصر به نزد ابن طولون فرستادند (۲).

ج- قیام علی بن زید در کوفه

حرکت علی بن زید در سال ۲۵۶ هجری در کوفه آغاز شد و بر آن شهر مسلط گردید، وی نماینده خلیفه را از آن شهر برکنار کرده خود در آن شهر مستقر گردید. معتمد شخصی به نام شاه بن مکیال را با سپاهی انبوه به سمت او فرستاد. آن‌ها با یکدیگر روبه‌رو شده و جنگ سختی درگرفت. در این جنگ شاه شکست خورده، عده زیادی از یارانش کشته شده، اما خود سالم مانده و فرار کرد. سپس معتمد فرمانده ترکی به نام کیجور ترک را به جنگ علی بن زید فرستاد، در ابتدا کیجور نامه‌ای به علی بن زید فرستاده، وی را به طاعت خویش خوانده و به او امان داد. علی بن زید برای او شرایطی معین کرد که کیجور آن شرایط را نپذیرفت و کار به جنگ کشید. علی بن زید از کوفه خارج

ص: ۱۶۳

۱- (۱). الکامل فی التّاریخ ۴/۴۳۲.

۲- (۲). الکامل فی التّاریخ ۴/۴۳۲-۴۳۳.

شده و در منطقه قادسیه اردو زد. خبر به کیجور رسیده، وی نیز به آن منطقه شتافته و جنگ در گرفت. در این جنگ علی بن زید شکست خورده و گروهی از یارانش کشته شدند (۱).

در زمان معتمد حوادث دیگری نیز روی داد. مانند مستولی شدن حسن بن زید علوی بر گرگان و کشتن بسیاری از لشکریان حکومت مرکزی و به غنیمت گرفتن آنچه را که لشکریان داشتند توسط اصحاب حسن بن زید.

همچنین مساور خارجی و شخصی به نام طوق از بنی زهیر که او نیز از خوارج بود، سر به قیام برداشتند. حسن بن ایوب بن احمد عدوی به جنگ با آنان رفته، آنان را شکست داده، سر مساور را برید و به سامرا فرستاد (۲).

این حرکت ها که همه اش بر ضد دولت عباسی بود به واسطه عدم مشروعیت این دولت و دوری خلفا و فرماندارانشان از اصول حنیف دین اسلام، مدت زمانی بسیار طولانی بعد از عصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز ادامه یافت تا آن که در سال ۶۵۶ بغداد به دست مغولان سقوط کرد.

د- معتمد و امام عسکری علیه السلام

معتمد سعی بسیاری در خلاص شدن از دست حضرت امام حسن عسکری علیه السلام داشت. وی در برخورد با ائمه معصوم به همان راهی می رفت که خلفای اموی و عباسی پیش از وی می رفتند. اما به زودی موضع او در قبال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به ظاهر تغییر کرده و پس از این که به قصد از بین بردن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، آن حضرت را به کنار درندگان

ص: ۱۶۴

۱- (۱). الکامل فی التاریخ ۴/۴۴۷.

۲- (۲). الکامل فی التاریخ ۴/۴۳۹.

انداخت-همان عملی که متوکل نیز مانند آن را با پدرش حضرت امام هادی علیه السّلام انجام داده بود-به عذرخواهی از آن حضرت و مدارا با ایشان پرداخت، جریان از این قرار بود که وی حضرت امام حسن عسکری را به یحیی بن قتیبه سپرد که همواره آن حضرت را تحت فشار قرار می داد، وی نیز آن حضرت را در محل نگهداری گروهی از درندگان انداخت به این گمان که آن ها به زودی حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام را خواهند خورد، البته باید دانست که پیش از آن، زن یحیی وی را از آزار رساندن به امام عسکری علیه السّلام بر حذر داشته و به او گفته بود: «از خدا بترس، که من بر تو از او بیمناکم».

روایت شده است که یحیی بن قتیبه بعد از سه روز به همراه مربی شیران به محل نگهداری درندگان آمد، اما دید که آن حضرت مشغول نماز بوده و شیران در اطراف آن حضرت هستند. در این هنگام مربی شیرها وارد محل نگهداری آنان شد، اما شیرها بر سر او ریخته و او را خوردند. یحیی به نزد خلیفه معتمد رفته و او را به این امر آگاه کرد. معتمد بر حضرت امام عسکری علیه السّلام داخل شده و از آن حضرت عذرخواهی نموده و به نزد آن حضرت تضرّع نمود... (۱).

اما معتمد سختگیری بر امام حسن عسکری علیه السّلام را بعد از آن نیز ادامه داد تا جایی که وی را در زندان علی بن جرین انداخته و همواره درباره آن حضرت از وی سؤال می کرد. اما زندانبان در پاسخ وی می گفت: وی روزها روزه دارد و شب ها به نماز و عبادت مشغول است (۲).

ابن صَبَّاح مالکی گوید: ابو هاشم داود بن قاسم جعفری گوید: من در حبسی که در منطقه جوشق بود با حسن بن محمد عتیقی و محمد بن ابراهیم

ص: ۱۶۵

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب ۴/۴۳۰.

۲- (۲). مهج الدعوات/۲۷۵.

عمری و پنج یا شش تن از شیعیان زندانی بودیم که ناگاه حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام و برادرش جعفر به همان زندان آورده شدند. ما ترسیدیم مبادا به حضرت امام عسکری علیه السّلام آسیبی برسد. متصدّی آن زندان صالح بن وصیف حاجب بود و مردی جمحی نیز با ما در همان حبس بود.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام رو به ما کرده و آهسته به ما فرمودند: اگر این مرد در میان شما نبود به شما خبر می دادم که شما کی آزاد خواهید شد، و این مرد که می بینی نامه ای به خلیفه نوشته و در آن نامه وی را به آنچه شما می گوئید خبر داده است.

اکنون آن نامه را در لباس خود مخفی کرده، در صدد است تا راهی بیابد و آن را به خلیفه برساند و شما متوجّه نشوید، پس از شَرّ او بر حذر باشید.

ابو هاشم گوید: ما که دیگر توان خودداری نداشتیم همگی بر آن مرد حمله آورده او را تفتیش نموده، نامه را در بین لباس او مخفی شده یافتیم و دیدیم که وی در آن نامه از ما به کمال بدی یاد کرده است. ما نامه را از وی گرفته و وی را از این کار بر حذر داشتیم، حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در زندان همواره روزه دار بود. هنگامی که آن حضرت افطار می کرد ما نیز با او افطار کرده و به همراه او و از غذای او که غلامش هر روز در جعبه سر به مهری برایش می آورد می خوردیم.

ابو هاشم گوید: من نیز با او روزه می گرفتم. اما یکی از روزها در اثر گرفتن روزه ضعف بر من غلبه کرد، به غلام خود دستور دادم تا برای من کلوچه ای بیاورد. من به مکانی خلوت در زندان رفته و آن کلوچه را خورده و آب نوشیدم، سپس به کنار جماعت برگشته و کسی متوجّه من نشد، هنگامی که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام مرا دیدند تبسم فرموده و گفتند: «افطار کردی؟» من خجالت کشیدم، آن حضرت فرمودند: ابو هاشم، گناهی بر تو نیست.

هنگامی که دیدی از روزه گرفتن ضعیف شده ای و خواستی خود را تقویت کنی گوشت بخور، چراکه کلوچه قوه چندانى ندارد. سپس آن حضرت به من فرمودند: تو را سوگند می دهم که سه روز از گرفتن روزه خودداری کنی، چراکه وقتی بنیه انسان در اثر روزه گرفتن تحلیل می رود پس از سه روز تقویت شده و به حال اول باز می گردد.

ابو هاشم گوید: مدت زیادی از بودن حضرت امام عسکری علیه السلام در زندان نگذشته بود که در سامرا خشکسالی شدیدی واقع شد و خلیفه «معمد علی الله» پسر متوکل دستور داد تا مردم برای استسقا یعنی طلب باران از شهر خارج شوند. آنان سه روز از شهر خارج شده و طلب باران نموده دعا کردند اما بارانی نبارید، در روز چهارم جاثلیق که رهبر مسیحیان بود به صحرا رفت و نصاری و راهبان به همراه او وارد شدند و در میان آن ها راهبی بود که هرگاه دست به آسمان برمی داشت باران از آسمان می بارید.

آنان در دومین روز نیز به همین ترتیب به صحرا رفته و مانند روز اول دست به دعا برداشتند. باران از آسمان بارید و آن ها کاملاً سیراب شده و از آب استفاده کردند و بازگشتند، مردم از این مسأله تعجب کرده و شک در دل بعضی از آن ها افتاد و خیلی از آن ها به دین مسیحیت مشتاق شدند. این مسأله بر خلیفه سخت آمد. به صالح بن وصیف دستور داد که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را از زندان خارج کن و او را به نزد من بیاور.

هنگامی که حضرت عسکری علیه السلام بر خلیفه وارد شد خلیفه به او گفت: امت محمد را از این مصیبتی که بر او وارد شده است دریاب، حضرت امام عسکری علیه السلام فرمود: «بگذار تا آن ها فردا سومین بار خارج شوند» خلیفه گفت:

مردم به اندازه کافی از آب استفاده کرده اند، پس دیگر فایده خارج شدن آنان چیست؟ آن حضرت فرمودند:

تا شک را از مردم زایل کنم و آنان را از این ورطه ای که عقل های ضعیف را فاسد کرده است بیرون آورم.

خلیفه به جاثلیق و راهبان دستور داد تا این که در روز سوّم نیز به عادت روزهای گذشته برای طلب باران خارج شوند، مردم نیز به همراه آنان خارج شوند، نصاری خارج شده و حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام با جمعیت بسیاری به همراه آنان رفتند. نصاری طبق عادت طلب باران خود ایستاده و آن راهب دست به آسمان برداشت. مسیحیان و سایر راهبان نیز دست به آسمان برداشتند. در این هنگام ابر در آسمان پیدا شده و باران بارید.

در این هنگام حضرت امام عسکری علیه السّلام دستور داد تا دست آن راهب را بگیرند و آنچه در دست اوست خارج کنند. ناگاه دیدند که در میان انگشتان او استخوانی از آدمیزاد وجود دارد، امام عسکری علیه السّلام آن استخوان را گرفته و در پارچه ای پیچیدند و به او گفتند: حال طلب باران کن. ناگاه ابرها کنار رفته و آفتاب تابیدن گرفت. مردم از این قضیه متعجب شدند و خلیفه به آن حضرت عرضه داشت: ای ابو محمّد، سرّ این کار چه بوده است؟!

آن حضرت فرمود: این استخوان یکی از پیامبران خداوند عزّ و جلّ است که ایشان با به کارگیری بعضی از فنون انبیا آن را پیدا کرده اند، و هیچ وقت استخوان پیامبری در زیر آسمان برهنه نمی شود مگر این که از آسمان باران می بارد. آنان از کلام امام عسکری علیه السّلام خشنود شده و استخوان را امتحان کردند و آن را همان گونه که آن حضرت فرموده بود یافتند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام پس از این ماجرا در حالی که مردم را از آن شبهه نجات داده بودند به خانه خود در سامرا رفتند و خلیفه و مسلمانان همه از این قضیه خشنود شدند. امام حسن عسکری علیه السّلام با خلیفه در رابطه با

آزاد کردن یارانش که با او در زندان بودند صحبت کرد و خلیفه آنان را نیز آزاد نمود. حضرت امام عسکری علیه السلام از آن پس در خانه خود در سامرا با عزت و احترام زندگی می کرد و صله ها و انعام خلیفه دائما در منزل آن حضرت به دستش می رسید تا این که آن حضرت دار فانی را وداع گفت که خداوند او را به رحمت بیکران خود غرقه گرداند (۱).

ه- معتمد و موضع او در برابر شیعه

عملیات سرکوبگرانه ای که حکومت عباسی مدت ها بود در برابر شیعه به آن توسل می جست در زمان معتمد عباسی تغییر نکرده، بلکه عصر معتمد امتداد همان سیاست دیرین بوده که خلفای عباسی آن را از یکدیگر به میراث برده بودند. آنان در برابر ائمه اطهار و شیعیان نشان این سیاست را به قویترین شکل پیاده می کردند. چرا که خلفا از تحول اوضاع به نفع ائمه و اتباع آنان و گسترش فعالیت سیاسی ایشان که خود نشانه تغییر اوضاع بر ضد حکومت وقت بود، همچنین از روی آوردن مردم به شکل گسترده به حضرت امام علیه السلام که در نتیجه ممکن بود به اتخاذ موضع جهادی توسط امام در برابر خلیفه و سلطنت او منجر گردد سخت وحشت داشتند.

در زمان معتمد نیز روش های حکومت در برابر شیعه چیزی جز همان روش های عصرهای گذشته نبوده است که عبارتند از:

۱. مراقبت و زیر نظر گرفتن تحرکات اصحاب امام علیه السلام و پیروان او.

۲. زندان که برای محدود کردن فعالیت اصحاب امام به کار می رفت.

ص: ۱۶۹

۳. قتل که حکومت هنگامی که از روش های دیگر در برابر شیعه نتیجه نمی گرفت و یا احساس می کرد فعالیت آن ها رو به رشد و تزايد نهاده است دست به قتل شخصیت های بارز و نزدیکان امام علیه السلام می زد.

به شهادت رسیدن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

پس از آن که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مسئولیت خود را در برابر دین و امت جدش، همچنین مسئولیت عظیم خود را در برابر فرزند منتظر خویش به انجام رسانید خبر شهادت خود را قبل از سال ۲۶۰ هجری داده و حتی ترس و نگرانی مادر گرامی خود را این گونه تسکین می داد که: امر الهی ناچار باید واقع گردد، پس نگران نباش... و اما این فاجعه همچنان که آن حضرت پیش بینی کرده بود اتفاق افتاد و آن حضرت پس از آن که در روز اول ماه ربیع الاول همان سال بیمار گردید به رفیق اعلی پیوست (۱). پس از این که آن حضرت بیمار گردید بیماری آن حضرت روزه روز شدیدتر می شد، تا این که در روز هشتم همان ماه به درجه رفیع شهادت نایل آمدند، همچنین روایت شده است که به آن حضرت سم خورانده شده و از جانب حکومت ترور گردیدند، چرا که سم را معتمد عباسی برای به شهادت رساندن آن حضرت فرستاده بود. همان کسی که از دیدن احترام و تعظیم امت نسبت به حضرت امام عسکری علیه السلام و تقدم او بر جمیع هاشمیان از علوی و عباسی بسیار خشمگین و ناراحت شده و تصمیم بر ترور و کشتن آن حضرت گرفته بود (۲).

آن حضرت در هنگام شهادت، غیر از پسرش ابو القاسم محمد (حضرت

ص: ۱۷۰

۱- (۱). ارشاد ۳۳۶/۲، مهج الدعوات/۲۷۴.

۲- (۲). ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة/۳۱۴ به نقل از ابن خلکان در وفيات الاعیان.

مهدی علیه السّلام) فرزند دیگری از خود باقی نگذاشت که سن شریف آن حضرت در زمان وفات پدر بزرگوارش پنج سال بود و خداوند متعال در همین سن قوه درک حقایق و تمیز حق از باطل را به آن بزرگوار عطا نمود (۱).

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در کنار قبر پدر بزرگوارش حضرت امام هادی علیه السّلام در سامرا مدفون گردید (۲)، اغلب تاریخ نویسان سال وفات آن حضرت را ۲۶۰ ذکر کرده و به مکان دفن آن حضرت نیز اشاره نموده اند. اما سبب وفات آن حضرت را توضیح نداده اند (۳).

ابن صباغ از احمد بن عبید الله بن خاقان نقل می کند که گفت: هنگامی که ابن الرضا علیه السّلام بیمار گردید جعفر بن علی کسی را به نزد پدر من فرستاد که:

ابن الرضا علیه السّلام بیمار شده است. پدرم در همان ساعت به سرعت سوار بر اسب شده و به دار الخلافه رفت. سپس با عجله برگشت در حالی که پنج نفر از خادمان خلیفه که همه از افراد مورد اعتماد و رجال دولت او بودند که تحریر هم در میان آن ها بود بازگشت و به آن ها دستور داد تا یکسره در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بمانند و از اخبار و حالات او مطلع شوند، سپس به دنبال عدّه ای از مدعیان طبابت فرستاده و به آن ها دستور داد تا هر صبح و شب از آن حضرت عیادت نمایند. هنگامی که دو روز از این ماجرا گذشت یکی از آنان برای وی خبر آورد که آن حضرت بسیار ضعیف شده است. وی سوار بر اسب شد و صبح زود بر بالین وی حاضر شده، به طبیبان دستور داد دائما در نزد او باشند. سپس به دنبال قاضی القضاة فرستاده، وی را در آن مجلس حاضر

ص: ۱۷۱

۱- (۱). ارشاد ۳۳۹/۲.

۲- (۲). ارشاد ۳۳۶/۲، عبد الرّحمان بن علی جوزی، المنتظم ۱۲۶/۷.

۳- (۳). طبری، جلد هفتم، حوادث سال ۲۶۰ ه ق و به نقل از آن: ابن اثیر، تاریخ کامل.

کرده به او دستور داد تا از اصحاب خود ده نفر از کسانی که از نظر دین و امانت و ورع مورد اعتماد باشند حاضر کند. وی آن‌ها را حاضر کرده و همه آن‌ها را به خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرستاده، دستور داد تا شب و روز در آنجا بمانند، تا این که آن حضرت چند روز گذشته از ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری دار فانی را وداع گفت (۱).

در خلال پیگیری تاریخ زندگانی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و بررسی موضع حکومت عباسی در برابر آن حضرت، بر ما روشن می‌گردد که اقدام برای کشتن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و رهایی از دست او از جانب خلیفه معتمد عباسی برنامه ریزی شده بود، خصوصاً هنگامی که اولاً سلسله عملیاتی که حکومت در برابر حضرت امام هادی علیه السلام و ثانیاً بر ضد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام انجام داده بود با دقت مورد بررسی قرار گیرد.

آنان چندین بار آن حضرت را به زندان انداختند گذشته از این که خانه آن حضرت نیز همواره تحت مراقبت بسیار شدید بود. آنان همچنین می‌خواستند آن حضرت را به کوفه تبعید کنند و کارهای خشونت بار دیگری نیز بر ضد آن حضرت و شیعیان و علویان انجام دادند. برپایه نتیجه این بررسی، به ضمیمه روایت احمد بن عبید الله بن خاقان که پدرش یکی از بارزترین مردان دولت عباسی بوده است، بر این نکته تأکید می‌شود که در پشت قضیه شهادت امام عسکری علیه السلام بدون کوچکترین شکی دست گناهکار عوامل حکومت موجود بوده است.

ص: ۱۷۲

۱- (۱). الفصول المهمه/۲۷۱، اصول الکافی ۵۰۳/۱ ح ۱، کمال الدین ۴۲/۱.

شهادت حضرت امام عسکری علیه السلام بازتاب بزرگی در سامرا داشت؛ آنجا که همه مغازه ها تعطیل شده و عموم و خصوص مردم به سرعت و عجله به خانه امام ریختند، احمد بن عبید الله در روایتی آن روز بزرگ را این گونه توصیف می کند: هنگامی که خیر وفات آن حضرت منتشر گردید شهر سامرا به خود لرزید و از همه جا این ضجه بلند شد که ابن الرضا از دنیا رفته است (۱)، بازارها تعطیل و درب دکان ها بسته شد. بنی هاشم، کاتبان، فرماندهان، قاضیان، معدلان و سایر مردم برای حضور در تشییع جنازه آن حضرت سوار شدند و شهر سامرا شبیه به عرصه محشر شده بود (۲).

پس از این که جنازه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تجهیز یعنی غسل و کفن گردید، خادم آن حضرت عقید خارج شد و جعفر بن علی را صدا زده گفت: مولای من، برادر شما کفن شد، پس برخیز و بر او نماز بخوان. جعفر بن علی و به همراه او شیعیان که پیشاپیش آنان عثمان بن سعید عمری که یکی از وکیلان امام عسکری علیه السلام (و بعدها وکیل حضرت حجت علیه السلام) بود، داخل شدند.

هنگامی که وارد خانه شدند دیدند حسن بن علی -صلوات الله علیه- کفن شده در تابوت قرار گرفته است، جعفر بن علی جلو رفت تا بر آن حضرت نماز بخواند. هنگامی که خواست تکبیر بگوید پسر بچه ای که صورتش کمی گندمگون و موهایش مجعد و دندان هایش فاصله دار بود، خارج شده، ردای جعفر را گرفت و به او گفت: ای عمو، من برای نماز خواندن بر پدرم سزاوارترم. جعفر

ص: ۱۷۳

۱- (۱). کمال الدین ۴۳/۱.

۲- (۲). الفصول المهمه ۲۷۱.

در حالی که چهره اش عبوس و زرد شده بود پا پس نهاد و پسر بیچه جلو آمده بر او نماز خواند (۱).

هنگامی که جنازه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را از اندرونی خارج کردند ابو عیسی فرزند متوکل به امر خلیفه، معتمد عباسی بر وی نماز خواند (۲)، البته این کار برای این بود که افکار عمومی را در رابطه با شهادت حضرت امام عسکری علیه السلام گمراه نمایند. گویا که حکومت در این مسأله دست نداشته و بلکه برعکس از این امر ناراحت نیز بوده است، چرا که آنان در ایام بیماری امام عسکری علیه السلام در ظاهر برای مداوای آن حضرت اهتمام زیادی به خرج داده و مردان بزرگ دربار عباسی نیز برای تشییع جنازه آن حضرت آمده بودند. لکن چنین کارهایی نمی توانست شیعیان و دوستان امام علیه السلام را بفریبد و نه تنها آنان، بلکه اکثریت مسلمانانی که آنچه از زندان و اعمال فشار از طرف حکومت بر امام عسکری علیه السلام رفته بود را دیده بودند نیز فریب این رفتار حکومت را نمی خوردند.

فرزندان امام حسن عسکری علیه السلام

مشهور بین شیعه امامیه این است که امام حسن عسکری علیه السلام به جز امام محمد مهدی منتظر علیه السلام هیچ فرزند دیگری نداشته است، دلیل این مطلب آن است که شیخ مفید رضی الله عنه به آن اشاره نموده است (۳). آنجا که می گوید: امام حسن بن علی عسکری، پس برای او فرزندی به جز صاحب الزمان - علیه الصلوه و

ص: ۱۷۴

۱- ((۱)). کمال الدین ۴۷۵/۲.

۲- ((۲)). کمال الدین ۴۳/۱ و به نقل از آن بحار الانوار ۳۲۸/۵۰.

۳- ((۳)). ارشاد/۳۳۹.

السلام-نبوده و جز آن حضرت هیچ فرزندی ظاهر یا باطن از خود به جا نگذاشته است (۱).

ابن شهر آشوب نیز همین قول را پذیرفته و گفته است: و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام قائم بوده و غیر از او فرزندی نداشته است (۲).

صاحبان منابع تاریخی مانند طبری (۳) و مسعودی (۴) و غیر از این دو هیچ یک اشاره ای به فرزندی غیر از امام منتظر علیه السلام نکرده اند و وی همان پسر است که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمده است.

ص: ۱۷۵

۱- (۱). تاج الموالد/۱۳۵.

۲- (۲). ابن شهر آشوب، مناقب ۴/۴۵۵.

۳- (۳). تاریخ طبری ۷/۵۱۹.

۴- (۴). تاریخ مسعودی ۴/۱۱۲ به نقل از اکثریت شیعه.

نیازهای دوره حضرت امام عسکری علیه السلام

روایات نبوی به تبعیت از قرآن کریم به صورت متواتر بر جاودانگی رسالت اسلام و پیروز شدن آن بر همه رسالت های دیگر دلالت دارد، و این که این امر منقضی نخواهد شد مگر این که دوازده خلیفه به عدد نقبای بنی اسرائیل که همه آن ها از قریش باشند بیایند و بروند (۱).

این تعبیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وارد شده است که به روایت عبد الله بن مسعود فرموده است: «الأئمة من بعدی اثنا عشر کلهم من قریش» امامان بعد از من دوازده تن هستند که همه از قریش می باشند (۲).

از ابو سعید خدری نیز روایت شده است که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نماز اول را برای ما خواندند، سپس به ما رو کرده و فرمودند:

ای گروه اصحاب من، بدانید که همانا مثل اهل بیت من در میان شما مثل سفینه نوح و باب حطه در بنی اسرائیل می باشد. پس بعد از من به اهل بیت من و ائمه هدایتگر از ذریه من چنگ زنید که در این صورت هرگز گمراه نخواهید گردید.

به آن حضرت عرض شد: ای رسول خدا ائمه بعد از شما چند تن هستند؟ آن حضرت فرمودند: آن ها دوازده تن از اهل بیت من می باشند (۳).

ص: ۱۷۷

۱- (۱). ر.ک احادیث خلافت، امارت و امامت در صحاح و مسانید.

۲- (۲). منتخب الاثر/ ۲۴ به نقل از کفایه الاثر.

۳- (۳). منتخب الاثر/ ۲۵ به نقل از کفایه الاثر.

گذشته از کتبی که اختصاصاً در موضوع امامت نوشته شده است، کتاب هایی که تحت عنوان صحیح و مسند نیز نوشته شده کاشف از میزان اهمیت این جایگاه حسّاس و مهم در نصوص کتاب و سنّت و سیره مسلمانان است، تا آنجا که گروهی از مردم پیدا شده و برای تصرّف این جایگاه به جان یکدیگر افتاده اند که نه از نظر قرآن و نه از نظر سنّت پیامبر اکرم شایستگی احراز این جایگاه را نداشته اند. آنان این جایگاه رفیع را جز به بهانه ای سست تر از خانه و تار عنکبوت تصرّف نکرده اند و آن دلیل سست این است که اگر آنان برای گرفتن زمام امور مبادرت و عجله نکرده بودند امت اسلام متفرّق شده و بدون رهبر نابود می گردید، آنان این عجله و سرعت عمل را برای پوشانیدن لباس مشروعیت بر تصرّف غاصبانّه خود در حکومت و به دست گرفتن زمام امور بعد از پیامبر اکرم دلیل قرار داده اند.

این خط که حکومت را تصرّف نمود با این عنوان که نبوّت و خلافت یکجا جمع نمی شوند. برنامه ریزی بلندمدتی برای خود انجام داد، استدلال آن ها این بود که: اگر نبوّت در خاندان بنی هاشم قرار داده شد، سزاوار نیست که امامت نیز در میان آنان باشد، در حالی که نصوص و روایات پیغمبر اکرم کاملاً بر این نکته تأکید دارد که امامت پس از پیامبر در اهل بیت آن حضرت بوده و آنان همچون کشتی نوح و باب حطّه بوده و هم آنان امان امت از غرق شدن و گمراهی می باشند.

اما همین استدلال پوچ و برنامه ریزی درازمدت خط حاکم توانست اقدام آنان، در جهت کنار گذاشتن سیاسی اهل بیت علیهم السلام از مقامی که برای آنان تعیین شده بود را به پیروزی برساند. سپس خط حاکم دست به اقدام دیگری زده و نگارش و تدوین احادیث را ممنوع اعلام کرد تا بدین وسیله نگذارد احادیث

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله که بسیاری از آن‌ها مربوط به اهل بیت علیهم السلام و جایگاه آنان به عنوان پیشرو و پیشوا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله می‌باشد در میان مردم پخش گردد و این اقدام، زمینه ساز اقدامات آتی آنان در جهت سلب مرجعیت دینی و فکری از اهل بیت علیهم السلام بود.

اما علیرغم همه اقداماتی که برای کنار گذاشتن سیاسی و اسقاط مرجعیت دینی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به تصریح قرآن کریم برای اهل بیت قرار داده بود، شایستگی اهل بیت علیهم السلام و اهلیت آن‌ها برای رهبری مسلمانان و خصوصیات ویژه ای که در آن بزرگواران بود به همراه مبارزه اصولی آنان با تصرف کنندگان قدرت پس از مبارزه ای طولانی، منجر به بازگشت اقتدار فکری و دینی به ساحت اسلام گردید.

امامت زود هنگام دو امام بزرگوار حضرت امام جواد و حضرت امام هادی علیهما السلام دلیلی محسوس و بسیار قاطع و قوی بر شایستگی علمی اهل بیت برای پیشوایی و رهبری امت به سمت ساحل سعادت بود که قرآن کریم به آن بشارت داده و روایات صریح سنت نبوی آن را تأکید کرده است؛ آنجا که به صراحت از مهدی سخن به میان می‌آورد که از اهل بیت رسالت بوده و زمین را پس از پر شدن از ظلم و جور، پر از عدل و داد می‌کند.

شکست همه اقدامات امویان و عباسیان برای ساقط کردن ائمه اهل بیت علیهم السلام و پرده کشیدن بر شخصیت‌های درخشان آنان، باعث شد که مأمون عباسی سیاست گذشتگان خود را تغییر دهد تا بدین وسیله بتواند اهل بیت علیهم السلام را از نزدیک زیر نظر بگیرد.

وی تظاهر به احترام آنان می‌نمود، اما در باطن کینه آنان را در سینه داشت.

سیاست وی همان سیاستی بود که بعضی از خلفای بعدی نیز مانند معتصم و

متوکل و خلفای پس از او تا معتمد عباسی از آن تبعیت نمودند.

سیاست احترام گذاشتن به امام در ظاهر امر اما مراقبت شدید از او و زیر نظر داشتن همه فعالیت هایش، محبوس کردن وی در مرکز خلافت، ممنوعیت سفر و دستگیر کردن هر کس که با او ارتباط دارد و از اتباع او می باشد دارای دلالت عمیقی بوده است که مأمون، متوکل و خلفای دیگر هر کدام به نوبه خود گوشه ای از آن را بیان کرده اند. متوکل گفته است: وای بر شما، امر ابن الرضا مرا بیچاره کرده است، و این زمانی بود که همه اقدامات وی برای ساقط کردن حضرت امام هادی علیه السلام با شکست مواجه شده بود.

تلاش های مأمون نیز بی فایده بود. چرا که نمی توانست شخصیت درخشان امام رضا علیه السلام را کمرنگ نماید و همه اقداماتش وی را از اهداف شومش دورتر می نمود، چنان که همه تلاش های معتصم و متوکل نیز بیهوده بود، دلیل این مطلب هم این است که معتصم امام جواد علیه السلام را در عنفوان جوانی که سن شریفش از بیست و پنج سال تجاوز نمی کرد به شهادت رساند.

همچنین است ترور امام هادی علیه السلام به دست معتز عباسی، چرا که متوکل علی رغم اقدامات متعدد برای ترور حضرت امام هادی علیه السلام در ترور آن حضرت موفق نبوده است. و هنگامی که زمان امامت فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام رسیده و آن حضرت در بیست و دومین سال زندگی مبارک خود امامت را به دست گرفت نیز در سیاست عباسیان هیچ تغییری حاصل نشده بود، چنان که در شرایط محیطی آن حضرت نیز هیچ چیزی تغییر نکرده بود.

می دانیم که از زمان شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در زمان هیچ یک از این خلفا اقدام مستقیمی از سوی اهل بیت علیهم السلام برای قیام بر علیه خلفا انجام نشده بود.

پس این همه ترس و وحشت از اهل بیت علیهم السّلام برای چه بوده و چرا آنان تا این اندازه در کشتن آنان تسریع می نمودند؟

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در ضمن حدیثی سرّ این مطلب را بیان می کند:

بنی امیه و بنی عتّاس به دو دلیل شمشیر در میان ما آل پیامبر گذاشتند: یکی از آن دو دلیل این که آنان می دانستند حقّی در خلافت ندارند، و می ترسیدند ما ادّعای خلافت کنیم و ناگهان حق به حقدار برسد. دومی دلیل این که آنان از اخبار متواتر، دانسته بودند که از بین رفتن حکومت جابران و ظالمان، به دست قائمی از ما اهل بیت به وقوع خواهد پیوست. آنان شک نداشتند که جزو گروه جابران و ستمگران هستند. به همین دلیل بود که سعی کردند اهل بیت رسول خدا صلّی الله علیه و اله را بکشند و به طمع این که نگذارند آن قائم علیه السّلام به دنیا بیاید یا اگر به دنیا آمده کشته شود، نسل پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و اله را قطع کنند. اما خداوند متعال نخواست تا امر آن قائم برای هیچ کدام از این خلفای ستمگر آشکار شود، بلکه اراده کرد تا نور خود را کامل کند، اگرچه کافران نپسندند (۱).

مقدمه چینی پیامبر اکرم صلّی الله علیه و اله به تبعیت از قرآن کریم در رابطه با قضیه مصلح جهانی اسلام و تصریح آن حضرت به این که آن مصلح جهانی از فرزندانگان حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و اله از فرزندان فاطمه و علی به دنیا خواهد آمد و این که او نهمین فرزند از فرزندان حسین شهید علیه السّلام می باشد یک ضرورت بود که اعتقادات اسلامی آن را بر پیامبر اکرم صلّی الله علیه و اله واجب می کرد. چرا که مصلح جهانی، در سیاهترین و ظالمانه ترین شرایطی که بر امت اسلام می گذشت، نقطه تابش نور امید و تنها امیدواری بزرگ آنان بود. شرایطی که پس از وفات پیامبر

ص: ۱۸۱

۱- (۱). منتخب الاثر/ ۳۵۹ چاپ دوّم به نقل از اربعین خاتون آبادی کشف الحقّ.

اکرم صلی الله علیه و اله مسلمانان را دربر گرفت این اخبار و روایات پیش از موعد را تأیید نمود.

این مقدمه چینی وسیع پیامبر در رابطه با حتمیت ظهور، ولادت، غیبت، ظهور، علایم ظهور، عدل و حکومت اسلامی نمونه ای که حضرت مهدی علیه السلام آن را برپا خواهد ساخت، در طی روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل شده که تعداد آن روایات، در نزد شیعه و اهل سنت به بیش از پانصد روایت می رسد.

ائمه و پیشوایان از اهل بیت علیهم السلام نیز در طول دو قرنی که میان وفات پیغمبر اکرم و غیبت حضرت مهدی علیه السلام طول کشیده است بنا به روش جد بزرگوار خود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله عمل کرده و همواره در جهت تأکید بر این اصل و تأیید و تثبیت آن در دل و جان مردم تلاش کرده و این اعتقاد را گذشته از شیعیان و موالیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام، حتی در میان سایر مسلمانان نیز به عنوان یکی از عقاید حتمی درآوردند.

اعتقاد به این اصل، همچون میدانی آکنده از مین، ظالمان را با خطر مرگ و نیستی مواجه ساخته بود که قادر بود آن ها و خط انحرافی آن ها را از میان بردارد. چراکه این اصل، منبع پرتوافشانی نور امید و هدایت برای همه مسلمانان بوده، باعث ترس و وحشت ظالمانی بود که به ناحق برگردۀ مسلمانان سوار شده بودند، تا آنجا که اگر اهل بیت علیهم السلام جز تأکید بر این اصل اعتقادی، هیچ کار دیگری انجام نمی دادند و از نظر سیاسی هیچ تحرکی بر ضد حاکمان ستمگر نمی کردند، اعتقاد به همین اصل و ترویج آن، در نظر حاکمان برای از میان برداشتن آنان کافی بود. چراکه اعتقاد به این اصل و شیوع آن در میان مردم خواب را از چشمان آنان گرفته بود.

اما از دیگر سوی حاکمان مجبور بودند تا افکار عمومی دنیای اسلام را نیز رعایت کنند و این مسأله مانع از آن بود تا آنچه را که در دل داشته و در سر می پروراندند به موقع اجرا درآورده، به برنامه ریزی آشکار علیه اهل بیت علیهم السّلام بپردازند، و این همان اراده خداوند است که بالاتر از اراده آنان است. البته آنان در عین حال از توطئه های پنهان برای توجیه کشتن و از میان برداشتن هریک از امامان اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فروگذار نمی کردند.

آنان درباره حضرت امام حسین علیه السّلام این گونه شایع کردند که از دین جد خود خارج شده است و قتلش واجب است، در حالی که او کسی بود که می خواست امت جد خود را اصلاح نماید.

حضرت امام کاظم علیه السّلام و امامان پیش از آن حضرت نیز همواره متهم بودند که برای قیام بر علیه حکومت مرکزی برنامه ریزی کرده و طرفدارانشان از اطراف و اکناف مملکت اسلامی برای آن ها پول می آورند.

درباره حضرت امام رضا و امام جواد علیهما السّلام نیز علیرغم این که مأمون می دانست در ترور حضرت امام رضا علیه السّلام متهم اصلی است و معتصم هم دختر مأمون را برای ارتکاب جنایت ترور حضرت امام جواد علیه السّلام مأمور کرد، [و این مطلب از چشم امت اسلام به دور نخواهد ماند] اما این دو امام بزرگوار به شکلی بسیار حيله گرانه و پلید به دست این دو تن به شهادت رسیدند.

در عین حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آرزوهایی برای آینده امت اسلامی داشتند؛ امتی که به تقدیر الهی می بایست امتی شاهد و میانه باشد که عقب ماندگان خود را به حد او برسانند و پیشی گرفتگان باز گردند تا به اصول و معیارهای آن رسیده، در نتیجه پرچم «لا اله الا الله و محمد رسول الله» در چهار گوشه زمین برافراشته شده، دین حق علیرغم اکراه کافران بر همه ادیان پیروز و مسلط گردد،

به همین دلیل، مسأله اسلامی انتظار حضرت امام مهدی علیه السلام و اعتقاد به وجود و ظهور آن حضرت و اصلاح امور جهان به دست آن بزرگوار را به گونه ای مطرح کردند که به عنوان یک نقطه اساسی در اعتقادات اسلامی مطرح شده و به عنوان یکی از اصول تغییرناپذیر دین اسلام معرفی شود.

اهل بیت علیهم السلام برای به پا داشتن این اصل قرآنی که رسول اکرم صلی الله علیه و اله مبین آن بوده و اهل بیت آن حضرت بر آن اعتماد کرده و چون یک خطمشی اصولی و کلی سعی در تثبیت آن در دل و جان مسلمانان داشتند، از هیچ کوششی فروگذار نکردند.

شاهد این مطلب کتاب هایی است که دانشمندان در رابطه با «ملاحم» یعنی اخبار غیبی مربوط به زمان غیبت و ظهور حضرت امام زمان علیه السلام، به نحو قابل توجهی در قرن اول و دوم هجری تألیف کرده اند.

نام حضرت امام مهدی علیه السلام بیش از دو قرن قبل از ولادتش در فرهنگ اسلامی می درخشیده، راویان اخبار، اهداف، ویژگی ها، نسب و هرچه را که رابطه ای با انقلاب اسلامی آن حضرت داشته است نقل می نمودند.

این تبلیغات به مدت دو قرن و نیم ادامه داشته و مسلمانان همواره این اخبار و روایات را شنیده و متون این روایات را نسل به نسل برای یکدیگر نقل کرده، گاه حتی این روایات را به صورت مستقل جمع آوری و تألیف نموده اند.

واقعیت این است که در عصر امام باقر و صادق علیهما السلام و امامان پس از آن ها به تأکید بر مسأله امام مهدی علیه السلام اهمیت ویژه ای داده شده است. هنگامی که روایات امام صادق علیه السلام را که درباره حضرت مهدی علیه السلام صادر شده است به تنهایی شماره می کنند، تعداد آن ها به حدود سیصد روایت می رسد، و در دهه های بعد از زمان امام صادق نیز تأکید بر این مسأله از سوی

اهل بیت علیهم السّلام همچنان ادامه داشته است.

حال باید دید این واقعیت از نظر سیاسی و اجتماعی چه پیامدهایی داشته، از چنین قضیه ای انتظار چه تأثیری بر دل و جان مسلمانان می رفته است؟

حقیقتی که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بدان تصریح نموده اند پرده از سرّ این پدیده ها که گاه ممکن است در نظر محققان عجیب نیز جلوه نماید برداشته است آن حضرت دقیقاً سبب عجله ای که خلفا در به شهادت رساندن امامان بعد از امام رضا علیه السّلام داشته اند و دلیل تبعیت بلا استثنای همه آنان از سیاست مأمون در قبال این امامان را به خوبی تفسیر فرموده اند؛ سیاستی که مراقبت شدید، ثبت و ضبط همه فعالیت های اهل بیت علیهم السّلام و کاشتن جاسوسان مرد و زن در داخل خانه آن ها بخشی از آن را تشکیل می داد.

حال می توانیم سرّ این مطلب را که امامان بعد از حضرت صادق علیه السّلام از زن های معروف و مشهور هاشمی به دنیا نیامده اند کشف نماییم. چرا که این امامان بزرگوار علیهم السّلام از کنیزانی پاک، عفیف و برگزیده به دنیا می آمده اند، و برای همین مطلب مهم بود که این امامان بزرگوار هیچ کدام مولود ازدواجی رسمی و علنی نبوده اند. به همین دلیل بود که این امامان پس از ولادت چندان از سوی حتّی خواصّ و معتمدان از اصحاب اهل بیت علیهم السّلام مورد جلب توجه نبوده اند.

حاکمان، تنها در زمانی متوجه این فرزندان - که امامان آینده بودند - می شدند که امام قبلی [با فرصت کافی] برای امامت او و مطرح کردن نامش در سطح جامعه به تدریج برنامه ریزی و مقدمه چینی کرده بود، و این گونه بود که فرصت ترور و کشتن زود هنگام امام بعدی از حاکمان گرفته می شد.

شاهد این مدّعا این است که وقتی آن فرزند، مورد توجه مردم واقع شده و جان ها و دل ها به سوی او گرایش پیدا می کرد، تازه دستگاه های فتنه دشمن در

برابر او شروع به کار می کرد.

ایوب بن نوح گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: ما خیلی امید داریم که صاحب این امر، یعنی آن کس که خداوند به دست او جهان را اصلاح می کند شما باشید، و خداوند امر خلافت را بدون شمشیر و خونریزی در اختیار شما قرار دهد. چرا که می بینیم مردم به عنوان ولایت عهدی با شما بیعت کرده اند و سگّه به نام شما ضرب شده است، امام رضا علیه السّلام در پاسخ او فرمودند:

هر کدام از ما اهل بیت که مردم برای او نامه های بسیار نوشته، درباره مسائل شرعی و اجتماعی از او سؤال کرده، مورد توجه جامعه قرار گرفته، پول به سمت او حمل شد، ناگهان [به صورتی مشکوک] در بستر بیماری افتاده و از دنیا رفت. تا این که خداوند عزّ و جلّ برای این امر مردی برانگیزد که آن چنان مخفی و دور از دیدگان باشد که حتّی ولادت و رشد و نمو او نیز در خفا به انجام رسد (۱).

امام کاظم علیه السّلام و امام رضا علیه السّلام در سن پنجاه سالگی از دار دنیا رفته و به شهادت رسیدند. اما می بینیم که امام جواد علیه السّلام در بیست و پنج سالگی از دنیا رفته است، و می دانیم هیچ کدام از ائمه علیه السّلام نیز به واسطه بیماری از دنیا نرفته اند، بلکه آنان در نهایت صحّت و سلامت بدنی بودند، تا آنجا که صحّت و سلامت جسمی آن ها خود عاملی برای تحریک حسادت حاکمان عباسی بود.

در چنین شرایطی امام جواد علیه السّلام با امامت زود هنگام خود که خود پدیده ای بی همتا بود و زبان به زبان در میان دوست و دشمن نقل می شد، در امر رهبری الهی و ربّانی به نوعی رکوردشکنی دست یافته، امت اسلام را به یاد کلام خداوند متعال در قرآن کریم انداخت که: خداوند در مرحله صباوت و

ص: ۱۸۶

خردسالی به حضرت یحیی و عیسی علیهما السلام کتاب و حکم و نبوت را اعطا کرده است.

اکنون، امت اسلام با تمام وجود لمس می کرد و می دید طفلی که هنوز دهه اول زندگی را پشت سر نگذاشته بر عقل و دل میلیون ها نفر از مردم مسلمان استیلا پیدا کرده است.

خود این نوع امامت، زمینه سازی برای امامت امامانی بود که پس از آن حضرت امر امامت را برخلاف آنچه مردم در زندگی خود به آن عادت کرده بودند، در مرحله خردسالی به عهده می گرفتند.

امامت زودهنگام فرزند حضرت امام جواد، یعنی امام هادی علیه السلام، دومین مصداق این پدیده بی همتا بود که به زودی دیگر نه تنها چندان شگفت انگیز نمی نمود بلکه به خط رسالی اهل بیت نقش جدید و تأثیر گذاری بزرگی می بخشید. چرا که بدین وسیله پیروان مکتب اهل بیت از نمونه منحصر به فرد دیگری از این نوع امامت برخوردار می شدند.

حضرت امام مهدی علیه السلام که علیرغم کنترل شدید و در کمین بودن حاکمان ستمگر کار ولادت و امامت او به انجام رسید، مصداق سومی برای امامت زودهنگام در میان امامان دوازده گانه شیعه بوده، پس از انس گرفتن مردم با دو نمونه از این نوع امامت، دیگر در جامعه اسلامی عموماً و شیعی خصوصاً موجب شگفتی کسی نمی شد.

از همین رو بود که شرایط زمانی امام هادی علیه السلام شرایط انتقال از مرحله امامت آشکار به امامت پنهانی امامی بود که می بایست از پس پرده غیبت امور جامعه را حل و فصل نماید و امت نیز می بایست به چنین امام پنهانی رو کرده، به امامت وی معتقد شده و علیرغم سختی شرایط، با وی تعامل نماید.

زمان امامت امام هادی علیه السلام تنها فرصتی بود که می شد در آن، امت را برای استقبال از شرایط جدید امامت آماده کرد. خصوصاً وقتی بدانیم که امام هادی علیه السلام هفتمین فرزند از نه فرزند امام حسین علیه السلام است که بناست مهدی موعود نهمین آن ها باشد. یعنی امام هادی علیه السلام همان کسی است که باید از طریق برنامه ریزی یک ازدواج خاص و پنهان برای پسرش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اوضاع را برای ولادت نوه خود آماده نماید. چراکه تا زمان به دنیا آمدن آن موعود فاصله زمانی جدا کوتاهی بود که می بایست از آن برای یک آمادگی لازم و فراگیر نهایت استفاده بشود.

بنابراین، برای قیام به این مسئولیت بسیار سنگین، فرصت برای امام هادی علیه السلام بسیار کم و کوتاه بود. چراکه آن حضرت می بایست در کمال دقت و احتیاط از یک جهت، و تبلیغات عمومی از طرف دیگر، فرصت را از حاکمان ستمگر گرفته و مفهوم انتظار و آمادگی برای ظهور و قیام در برابر ستمگران را در میان امت تعمیق بخشید، و یا لاقلاً به وسیله پیروان مخلص خود بر مسلمانان اتمام حجت نماید.

از همین جا است که می بینیم امام هادی علیه السلام کاری بس بزرگ و سنگین بر عهده داشته است. چراکه باید با احتیاط کامل از برانگیخته شدن سوءظن حاکمانی که در کمین او و فرزندان او نشسته بودند جلوگیری کند، تا بدین وسیله بتواند نقش خود را که همان محقق ساختن حلقه ارتباطی میان آنچه را که پدران بزرگوارش به انجام رسانده و آنچه را که فرزند و فرزندزاده بزرگوارش می بایست به انجام برسانند بوده است، به بهترین شکل ایفا نماید.

به همین دلیل بود که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به جز شش سال فرصت امامت پیدا نکرد که این کوتاهترین مدت امامت در تاریخ اهل بیت علیهم السلام می باشد، چراکه امامت حضرت امام علی علیه السلام سی سال، حضرت امام حسن علیه السلام

ده سال، حضرت امام حسین علیه السّلام بیست سال، حضرت امام زین العابدین علیه السّلام سی و چهار یا سی و پنج سال، حضرت امام باقر علیه السّلام نوزده سال، حضرت امام صادق علیه السّلام سی و چهار سال، حضرت امام کاظم علیه السّلام سی و پنج سال، حضرت امام رضا علیه السّلام بیست سال، حضرت امام جواد علیه السّلام علیرغم عمر کوتاهش هفده سال و حضرت امام هادی علیه السّلام سی و چهار سال به طول انجامید.

به همین ترتیب همه برنامه هایی که حضرت امام هادی و بعد از آن حضرت امام حسن عسکری علیهما السّلام انجام دادند، مانند حضور دائم در دار الخلافه و یا جایگاه بلندی که در نزد همه اصناف و طبقات جامعه از امیران و وزرا گرفته تا فرماندهان سپاه و کاتبان و همه مرتبطن به دربار در همین رابطه ارزیابی می شود.

آنچه تاکنون بیان داشتیم بارزترین ویژگی های اوضاع کلی سیاسی بود که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام را احاطه کرده بود. همچنین نیازهایی که چنین وضعیتی به صورت خاص داشت.

البته برای به تحقّق رساندن اهداف بزرگی که تحقق آن به صورت عام به ائمه اطهار علیهم السّلام و به صورت خاص به حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام منوط و مربوط بوده است.

ما نیازهای زمانه حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام را در دو بخش بیان خواهیم کرد. یک بخش مخصوص به نیازهای جامعه اسلامی به صورت کلی و بخش دوم مربوط به نیازهای گروه صالح پیروان امام عسکری علیه السّلام که مجموعه ای از مسئولیت های رسالی بزرگ به آن ها مربوط می شد؛ مسئولیت هایی که ائمه علیهم السّلام برای تحقّق آن از طریق اسباب و راه های صحیحی که قرآن کریم همگان را به آن هدایت کرده است برنامه ریزی کرده بودند.

بخش نخست امام عسکری علیه السلام و نیازهای جامعه اسلامی بخش دوم امام عسکری علیه السلام و نیازهای گروه شیعه
بخش سوم میراث گرانشنگ امام عسکری علیه السلام

اشاره

حضرت امام عسکری علیه السّلام و نیازهای جامعه اسلامی

پس از روشن شدن جوّ کلی جامعه زمان امام حسن عسکری علیه السّلام و بعد از بیان مسئولیت های اساسی آن حضرت به عنوان حلقه وصل میان دو عصر حضور و غیبت با همه خصوصیات و علاماتی که این دو عصر دارند مسئولیت های امام حسن عسکری علیه السّلام را می توان بدین شرح شماره نمود:

۱. ایجاد روابط آمیخته با حکمت و دقت با حاکمان و دستگاه حاکم.

۲. ردّ شبهات و دفاع از حریم رسالت الهی.

۳. روبرو شدن با فرقه های منحرف.

۴. دعوت به سوی دین حق.

۱. ایجاد روابط آمیخته با حکمت و دقت با حاکمان و دستگاه حاکم

از آنچه گذشت دانستیم که حکومت در رابطه با حضرت امام هادی علیه السّلام این برنامه ها را به مورد اجرا می گذاشت:

۱. نزدیک کردن آن حضرت به دربار و تظاهر به احترام و بزرگداشت آن حضرت.

۲. مراقبت شدید و مستمر از همه کارها و احوالات امام علیه السّلام.

۳. خشونت در برخورد هنگامی که اقتضای این امر بوده باشد، مانند به

زندان انداختن امام علیه السلام، یا ریختن به خانه آن حضرت و یا ترور کردن آن بزرگوار.

به همین دلیل لازم بود که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با احتیاط و دقت کامل در برابر حکومت ستمگر و اقدامات خشونت آمیز آن که اوّلاً سعی در کشف کردن پسر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در صورت ولادت و یا جلوگیری از ولادت چنین پسری داشته و ثانیاً هدف قطع ارتباط امام با شیعیان و پیروان آن حضرت را دنبال می نموده است، برخورد نماید.

و به زودی به برنامه ریزی دقیق حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که منجر به عدم کشف حضرت امام مهدی علیه السلام توسط حکومت گردید اشاره خواهیم کرد.

حضرت امام عسکری علیه السلام از هر فرصتی که برای آن حضرت به وجود می آمد از طریق کاروان هایی که به پایتخت می رسیدند برای ارتباط با پیروان و شیعیان خویش استفاده می نمودند. ارتباط آن حضرت با پیروانشان به وسیله روش هایی بسیار هوشمندانه و گوناگون صورت می گرفت. به همین ترتیب بود که مقداری از اموال و یا استفتاءات و یا غیره مانند اخبار و مسائلی که امام علیه السلام به آن اهمیت می دادند به دست آن حضرت می رسید.

به علاوه این که گسترش دایره و کیلان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ضرورت ارتباط مستقیم با آن حضرت را کاهش داده و سیاست گوشه گیری که حضرت امام عسکری علیه السلام انتخاب نموده بود به دستگاه حکومتی اطمینان می داد که تحرک آن حضرت محدود شده و یا حتی کاملاً متوقف گردیده است.

یکی از مهمترین فعالیت‌هایی که از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در زمان امامتش صادر شد ردّ آرام و حکیمانه بزرگترین توطئه تخریبی بود که یکی از فلاسفه مسلمان به نام «کندی» به وجود آورنده آن بود. کندی تعدادی از آیات مشابه قرآن را که در نگاه اول برای خواننده نوعی از تناقض را تداعی می نمود جمع کرده و می خواست این کتاب را منتشر نماید. این اقدام مستقیماً قرآن کریم را که سند رسالت و نبوت اسلامی و سمبل اول نظام اسلامی بوده است را هدف قرار داده بود.

در عین حال هیچ کس به جز حضرت امام عسکری علیه السّلام میزان خطرناک بودن این اقدام و تأثیر منفی آن را بر عامه مردم که در مسائل علمی و دینی تخصیص نداشتند درک نکرده بود. به اضافه این که این اقدام ممکن بود بهانه و دستاویزی به دست دشمنان اسلام و مسلمین بدهد، اما حضرت امام عسکری علیه السّلام به موقع از این اقدام مطلع شده و آن را در نطفه خفه کردند. روزی یکی از شاگردان کندی بر حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام داخل شده، امام عسکری علیه السّلام به او فرمودند: آیا در میان شما مردی رشید پیدا نمی شود که استاد شما کندی را از کاری که در رابطه با قرآن آغاز کرده است منصرف نماید؟

شاگرد کندی جواب داد: ما شاگردان او هستیم. چگونه می توانیم در این کار یا کارهای دیگر به استاد خود اعتراض کنیم؟

حضرت امام عسکری علیه السّلام به وی فرمودند: «آیا آنچه را که به تو بگویم به وی خواهی رساند؟»

وی پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمودند: به نزد کندی برو و در انس گرفتن و یاری او در امر قرآن با وی ملاحظت و دوستی به خرج بده، پس هنگامی که انس و الفت در میان تو و او برقرار شد به او بگو: مسأله ای برای من پیش آمده که می خواهم از تو بپرسم، وی از تو خواهد خواست تا مسأله را از او بپرسی. به وی بگو: اگر کسی در نزد تو قرآن بخواند آیا امکان دارد که مراد او از آنچه را که به او تکلم می کند غیر از آن معانی باشد که تو گمان می کنی وی آن معنا را اراده کرده است؟

وی به تو خواهد گفت: آری، ممکن است، زیرا وی مردی است که اگر حق را بشنود می فهمد، پس هنگامی که این مطلب را پذیرفت به او بگو: در این صورت تو چه می دانی که معنای واقعی آن [کلمات] چیست؟ شاید معنای واقعی این آیه غیر از آن [معنایی] باشد که تو فهمیده ای، و این آیه برای معنایی غیر از معنای ظاهری آن وضع شده باشد.

آن مرد به نزد کنندی رفت و هنگامی که در میان آن ها انس و الفت ایجاد شد مسأله را برای او مطرح کرد. کنندی گفت: بعداً برای گرفتن جواب بیا، وی مدتی با خود تفکر کرد و در نزد عقل و وجدان خود دید که این مسأله از نظر نظری مشکلی ندارد و از نظر لغوی احتمال آن می رود.

سپس کندی به شاگرد خود گفت: تو را سوگند می دهم که به من خبر بدهی این مسأله را از کجا آورده ای؟

شاگرد جواب داد: این مسأله ای بود که ناگاه به دلم افتاد و آن را به تو گفتم، کنندی پاسخ داد: هرگز مانند تویی به چنین مسأله ای راه نمی برد و به چنین جایگاهی نرسیده است، پس مرا آگاه کن که از کجا این سؤال را آورده ای؟

شاگرد پاسخ داد: ابو محمد عسکری علیه السلام دستور آن را به من داده است.

کندی گفت: الآن درست گفتمی. چنین مسائل و کلماتی جز از مثل چنین خاندانی خارج نمی شود. سپس دستور داد تا آتش افروخته و هر آنچه در آن

این موضع امام علیه السّلام دلیل بر هوشیاری امام علیه السّلام و مراقبت آن حضرت از همه فعالیت های علمی و فکری بود که می توانست از دور یا نزدیک ضرری به رسالت اسلامی وارد نماید. علاوه بر این که نقش بزرگی نیز در بیداری حسّ صحیح اعتقادی در شیعیان و دور کردن آنان از مواضع شک و شبهه داشته باشد، این شیوه ای بود که حضرت امام عسکری علیه السّلام در برابر فرق و مذاهب انحرافی و کلاً انحرافات فکری از آن تبعیت می کردند تا درسی برای اصحاب و شیعیان آن حضرت در نسل ها و قرن های آینده باشد.

حادثه طلب باران راهبان و تأثیر منفی که بر جامعه اسلامی گذاشته بود نیز در همین راستا بود که هیچ کس به جز حضرت امام عسکری علیه السّلام نمی توانست این فتنه را برطرف نماید. حکومت نیز این موقعیت ممتاز آن حضرت را دانسته و به همین جهت از آن حضرت خواست تا متولّی امر دفاع از امت جد خویش باشد، چرا که شک و شبهه امت جد او را فرا گرفته بود.

و همچنان که دانستیم حضرت امام عسکری علیه السّلام در این ماجرا پیروز شده، شک و ابهام هایی که حقانیت شریعت و نظام اسلامی را زیر سؤال می برد کاملاً رفع نمود؛ نظامی که به عنوان شریعت پایان بخش همه ادیان روی کار آمده بود. امام علیه السّلام با این اقدامات توانست امت اسلام و نظام اسلامی را از سقوط و فروپاشی محافظت نماید.

ص: ۱۹۷

پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و اله مسلمانان با یکدیگر اختلاف کرده و به دو فرقه تقسیم شدند. گروهی در مقابل روایات و نصوصی که از آن حضرت وارد شده بود دست به اجتهاد و تحلیل زدند و گروهی دیگر به روایات و شیوه عملی آن حضرت و موضع گیری هایش پای بند شده و عمل خود را مطابق آن ساختند.

و پیدا است که در امتداد تاریخ دولت اسلام هر فرقه ای به فرع های مختلف تقسیم شده و فرقه های متعددی چون مرجئه و معتزله و خوارج که بعد از قضیه حکمیت در جنگ صفین و در زمان حکومت علوی به وقوع پیوست، سربرآوردند.

ائمه اطهار علیهم السلام، پدران حضرت عسکری علیه السلام، به عنوان حامیان رسالت و عقیده اسلامی هر کدام در زمانه خود در برابر این فرقه های گمراه کننده ایستادگی نمودند. هر امامی نیز موضع گیری خاص خود را با هر یک از این فرقه ها داشت، که بیم آن می رفت انحرافاتش امت مسلمان را نیز منحرف نماید.

اینک به دو نمونه از روبرویی امام علیه السلام با فرقه های منحرفی که در مدت امامت خود با آن هم عصر و هم دوره بوده است توجه کنید:

۱. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و ثنویه

از فرقه هایی که در زمان امام عسکری علیه السلام موجود بوده فرقه ثنویه است.

آنان کسانی هستند که دو گانه پرست بوده، به همراه خداوند قدیم، به قدیم

دیگری نیز معتقدند. اینان همان مجوس می باشند که به دو مبدأ خیر و مبدأ شر به عنوان نور و ظلمت اعتقاد داشته هر دو را قدیم می پندارند (۱).

شیخ کلینی از اسحاق، از محمد بن ربیع شائی روایت کند که گفت: با مردی از ثنویه در اهواز مناظره کردم. سپس به سامرا آمدم اما بخش هایی از سخنان او در دل من جای گرفته بود. من بر درب خانه احمد بن خصیب نشسته بودم که ناگاه ابو محمد علیه السلام در آن روز که روز بار عام بود از بیرونی عمومی دار الخلافه بیرون آمد. آن حضرت نگاهی به من افکند و با اشاره دست به من گفت: احد احد فرد، یعنی خداوند یکی است یکی است یکی است، و من از شنیدن این خبر غیبی که پاسخ سؤال قلبی ام بود بیهوش بر زمین افتادم (۲).

یکی از اصحاب آن حضرت از آن حضرت خواست برای پدر و مادرش دعا کنند. پدر او از فرقه ثنویه و مادرش مؤمنه بوده است. به همین دلیل آن حضرت نوشتند: «خداوند مادرت را پیامرزد» (۳).

۲. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و صوفیه

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با بیان آرا، روش ها و روابط گروه فاسد العقیده صوفیه برای مردم و آشکار کردن صفات و خصوصیات آنان فساد عقاید ایشان را برای همه مردم آشکار می نمودند، می توان این مطلب را در حدیث امام حسن عسکری علیه السلام با ابو هاشم جعفری ملاحظه کنیم. آنجا که امام

ص: ۱۹۹

۱- (۱). طریحی، مجمع البحرین ۷۸/۱.

۲- (۲). کافی ۵۱۱/۱ ح ۲۰، در نسخه دیگری نام راوی به جای شائی شیبانی آمده است، در مناقب آل ابی طالب ۴۲۲/۴ نیز نام راوی شیبانی آمده است.

۳- (۳). کشف الغمّه ۲۲۱/۳، بحار الانوار ۲۹۴/۵.

«سیأتی زمان علی الناس وجوهم ضاحکه، مستبشره، و قلوبهم مظلّمه منکدره، السّینه فیهم بدعه، و البدعه فیهم سنّه، المؤمن بینهم محقّر و الفاسق بینهم موقّر، امراؤهم جاهلون جائرون، و علماؤهم فی أبواب الظلمه سائرون» أغنیائهم یسرقون زاد الفقراء، و أصاغرهم یتقدّمون علی الکبراء، و کل جاهل عندهم خبیر و کل محیل عندهم فقیر؛ لا یتمیّزون بین المخلص و المرتاب، و لا یعرفون الضأن من الذئب»

«علماؤهم شرار خلق اللّٰه علی وجه الأرض، لأنّهم یمیلون إلی الفلسفه و التصوف، و أیّم اللّٰه إنّهم من أهل العدول و التحرف، بیالغون فی حبّ مخالفینا و یضلّون شیعتنا و موالینا، فان نالوا منصبا لم یشبعوا من الرثاء، و إن خذلوا عبدوا اللّٰه علی الریاء، ألا إنّهم قطع طریق المؤمنین و الدعاه إلی نحلّه الملحدين، فمن أدركهم فلیحذرهم و لیصن دینه و إیمانه»

ای ابو هاشم، روزگاری بر مردم خواهد آمد که صورت های آن ها خندان و گشاده اما دل هایشان تاریک و ظلمانی خواهد بود، سنت در میان آنان رنگ بدعت گرفته و بدعت در میان آنان سنت گردیده است. مؤمن در میان آنان تحقیر شده اما فاسقان و گناهکاران در میان ایشان محترم شناخته می شوند. امیرانشان نادان و ستمگر و دانشمندانشان همواره در دربار ستمگران در رفت و آمدند.

ثروتمندانشان توشه فقرا را می دزدند و کودکان بر بزرگان پیشی می جویند، نادان در نزد آنان دانا جلوه کرده و دانا در نزد آنان فقیر می نماید، آنان میان اشخاص با اخلاص و افراد دارای شک و شبهه فرقی نمی گذارند، و نمی توانند گوسفند را از گرگ تمیز دهند.

دانشمندانشان بدترین خلق خدا بر روی زمین اند، چراکه آنان به فلسفه و تصوّف

روی می آورند، اما به خدا سوگند که آنان از راه حق و حقیقت منحرف شده به سمت باطل گرایش پیدا می کنند، آنان در دوستی مخالفان ما افراط کرده، شیعیان و موالیان ما را گمراه می نمایند، اگر به پست و مقامی دست یابند از مدح و ستایش سیر نمی شوند و اگر پست و مقام را از دست بدهند از روی ریا خدا را عبادت می کنند، آگاه باشید که آنان راهزنان مؤمنان و دعوت کنندگان مردم به رویه ملحدان و بی دینان اند، پس هر که با چنین کسانی برخورد کرد باید که از آنان بر حذر بوده، دین و ایمان خویش را نگاه دارد.

سپس آن حضرت فرمودند: ای ابو هاشم، این کلامی است که پدرم از پدرانش از جعفر بن محمد علیهم السلام مرا به آن آگاه کرده است. این از اسرار ماست، آن را جز برای اهلش بازگو نکن (۱).

۴. دعوت مردم به دین حق

ائمه اهل بیت علیهم السلام در هیچ شرایط و حالی از دعوت مردم به هدایت و دین حق رویگردان نبوده، سستی روا نمی داشتند. امام حسن عسکری علیه السلام نیز در این رابطه همچون پدران بزرگوار خود بر هدایت مردم و خارج کردن آنان از ظلمت و تاریکی به سمت نور و هدایت حریص بود. ما در زندگی پربار آن حضرت نمونه هایی را می یابیم که به این نوع فعالیت اشاره دارد.

از محمد بن هارون روایت است که فرمود: پدرم مرا به همراه یکی از اصحاب ابو القلا صاعد نصرانی فرستاد تا آنچه را از حدیث مولای ما حضرت

ص: ۲۰۱

۱- (۱). حدیقه الشیعه/ ۵۹۲ به نقل از سید مرتضی رازی قرن پنجم. در کتاب هایش: بیان الادیان، تبصره العوام و الفصول التامه فی هدایه العامه به نقل از شیخ مفید با سند، الانوار التعمانیه ۲/ ۲۹۳، ذرائع البیان فی عوارض اللسان/ ۳۸.

امام حسن عسکری علیه السلام از پدرش روایت کرده است، از وی بشنوم. وی مرا به نزد ابو القلا رسانید. هنگامی که به مجلس او در آمدم وی را مردی بزرگوار یافتم. سبب رفتن خود به دیدنش را برای او توضیح دادم. وی مرا به نزدیک خود فرا خواند و گفت: پدرم مرا روایت کرده است که با برادرانش و گروهی از اهل بصره به سامرا رفته بود تا از حاکم بصره در نزد خلیفه شکایت کند، پدرم گوید: در یکی از روزهایی که در شهر سامرا بودیم، ناگاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را سوار بر قاطری یافتم که عرقچینی بر سر و طیلسانی بر دوش داشت، من در دل گفتم این همان مردی است که گروهی از مسلمانان ادعا می کنند وی علم غیب می داند. در دل گفتم اگر چنین باشد اکنون جلوی عرقچین خود را به سمت پشت بر خواهد گرداند. ناگاه دیدم که آن حضرت همین کار را انجام دادند.

در دل گفتم شاید این امری اتفاقی بوده است. اما اکنون اگر این خبر راست باشد وی طیلسان خود را از سمت راست به سمت چپ خواهد انداخت و سمت چپ آن را به سمت راست خواهد آورد. ناگاه با کمال تعجب دیدم که آن حضرت همین کار را انجام دادند، و همین طور که قاطر حرکت می کرد به نزدیک من رسیده و به من گفتند: ای صاعد، چرا از کاری که هیچ فایده یا ضرری برای تو ندارد دست نمی کشی و به خوردن ماهی های خود نمی پردازی؟ و غذای ما در آن زمان ماهی بود.

صاعد بن مخلد که این قضیه را دید مسلمان شد و بعدها به سمت وزارت معتمد عباسی نیز رسید (۱).

ص: ۲۰۲

و از ادريس بن زياد كفر توثايي روايت است كه گفت: من درباره اهل بيت عليهم السلام سخنان بزرگي مي گفتم (درباره آنان، معتقد به غلو بودم). روزي براي ديدار حضرت امام حسن عسكري عليه السلام به سامرا و منطقه عسكر رفتم. من در حالي وارد شدم كه آثار و گرد و غبار سفر بر من نمودار بود. بنا بر اين خود را به حمامي رساندم اما در كنار در حمام، خواب بر من غلبه كرد. ناگاه متوجه شدم كه امام عسكري عليه السلام با چوبدست خود به من مي زند و من از خواب بيدار شده آن حضرت را شناختم. كه سوار بود و غلامان اطرافش را گرفته بودند.

سپس برخاسته و همچنان كه آن حضرت سوار بر مركب بود به بوسيدن پا و ران آن حضرت پرداختم. اولين كلامي كه آن حضرت به من فرمودند اين بود:

«اي ادريس، بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»

بلکه [آنان] بندگانی ارجمندند* که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و خود به دستور او کار می کنند.

من عرضه داشتم: ای مولای من، همین جواب مرا بس است، چرا که من درباره پرسش از همین سؤال به نزد شما آمده بودم. ادريس گوید: آن حضرت مرا ترك کرد و رفت (۱).

ص: ۲۰۳

امام عسکری علیه السلام و نیازهای گروه شیعه

گروه شیعه به عنوان یک حزب فعال سیاسی مهمترین محوری بود که فکر و اهتمام اهل بیت علیهم السلام را به خود مشغول می داشت. چراکه این گروه تنها وسیله برای تحقق اهداف رسالت کبرای الهی بود. افراد این گروه تنها طبقه ای از جامعه بودند که فرهنگ اهل بیت و رسالت آنان را درک کرده و می توانستند با آنان تعامل مثبت داشته و به دستورات و راهنمایی های آن ها عمل نموده و در برابرشان تسلیم باشند.

از همین جا درمی یابیم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در طول زمان انتقال از عصر حضور به عصر غیبت، به دلیل مهم بودن این مرحله از جوانب مختلف و کوتاه بودن مدت زمان اجرای این کار، تلاش های خود را در این زمینه چند برابر کرده بود، چراکه آن حضرت سرعت تغییرات سیاسی در سطح حکام و خلفا و برخورد بد آنان با اهل بیت و شیعیان شان از یک جهت و کنترل کامل امام و تحرکات آن حضرت را از دیگر سوی مشاهده می کرد. آن حضرت به خوبی می دید که آنان برای یافتن مهدی موعود و منتظر که رسول اکرم صلی الله علیه و اله به آمدنش بشارت داده و وعده قیام او به قسط و عدل و مبارزه اش را با همه سبیل های ظلم و تعدی داده بود، سعی وافری داشتند.

پس وظیفه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در رابطه با پسر بزرگوارش

حضرت مهدی علیه السلام بسیار مهم بوده است، چنان که مسئولیت آن حضرت در رابطه با شیعیانش که به زودی با این بحران و مصیبت جدید روبرو می شدند نیز وظیفه مهمی بود؛ بحرانی که آنان در زمان ائمه سابق هرگز با آن روبرو نشده، همواره امامان و پیشوایانشان با آنان زیسته و در طول دو قرن و نیم همواره امام را در برابر خود دیده و تعلیم و تربیت را به صورت مستقیم از آنان گرفته بودند.

احساس این که امام و پیشوای زنده ای وجود دارد که آن ها می توانند با او ارتباط برقرار کنند، به رغم سختی شرایط سیاسی و اجتماعی خود آثاری مثبت در میان شیعیان داشت. زیرا این احساس که امامی وجود دارد و امت نمی توانند با او ارتباط برقرار کنند و نمی دانند چه موقع ظاهر می شود و مشکلات و ناراحتی های آنان را از بین برده، به سؤال های آنان پاسخ می دهد با خود آثاری منفی به همراه داشت مگر این که در نظر شیعیان غیبت مانند حضور گردد و سازوکاری که باید جایگزین سیستم رهبری امامان حاضر شود، بتواند پاسخگوی نیازهای آنان باشد.

این هدف مهم چیزی بود که همه اهل بیت علیهم السلام در راه به ثمر رسیدن آن کوشش کرده اند، اما نقش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در این زمینه بسیار خطیر و به شدت مشکل بود. چرا که در عصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کنترل، مراقبت، تفتیش و محاصره آن حضرت به حد کمال رسیده بود، تا آنجا که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عمدا خود را از بسیاری از شیعیان خود دور نگاه داشته و با آنان روبرو نمی گردید. شاهد این مطلب این است که بیشتر روایاتی که از آن حضرت نقل شده به وسیله نامه انجام شده است و به صورت حضوری نبوده. علیرغم این که حضرت امام عسکری علیه السلام در طول شش سال

امامت خود هر دوشنبه و پنجشنبه به دربار عباسی رفت و آمد می کرده است، اما آن حضرت هیچگاه با دوستان و شیعیان خود که مورد نظر آن حضرت بودند و در جاهای دور زندگی می کردند جز در حالات نادر و به صورت های خاص ارتباط برقرار نمی نمود و به خاطر شدت مراقبتی که حکومت بر آن حضرت اعمال می داشت از این کار احتیاط می نمود.

بر این اساس می توانیم بحث از نیازهای گروه شیعه در عصر امام حسن عسکری علیه السلام را به این موارد تقسیم نماییم:

۱. امام حسن عسکری علیه السلام و زمینه سازی برای قضیه امام مهدی علیه السلام.

۲. آماده کردن گروه شیعه برای عصر غیبت.

۳. برقراری سازمان و کیلان در عصر امام حسن عسکری علیه السلام.

۴. ایجاد مدرسه فقیهان و آماده سازی آن برای زمان غیبت.

۵. رهبری عالمان الهی که امینان خدا بر حلال و حرام باشند.

۶. امام حسن عسکری علیه السلام در برابر فرق گمراه کننده.

۷. وصایای امام عسکری علیه السلام و راهنمایی هایش نسبت به شیعه.

۸. امام عسکری علیه السلام و ایمن سازی امنیتی.

بحث اول: امام عسکری علیه السلام و زمینه سازی برای قضیه حضرت مهدی علیه السلام

اشاره

مهمترین دستاورد امام عسکری علیه السلام برنامه ریزی بسیار دقیق برای حفظ و صیانت از پسرش حضرت مهدی علیه السلام در برابر شر ظالمانی بود که از ده ها سال قبل از ولادت آن حضرت مترصد بودند تا وی را یافته و از میان بردارند. از همین جا می توان تمهیداتی را که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به مدد فعالیت و تلاش پدران بزرگوارش علیهم السلام و هشدارهای آنان به انجام رسانید

تحلیل کرد، اولاً- مخفی کردن ولادت آن حضرت از چشم دشمنان و جاسوسان مرد و زنی که حکومت آنان را داخل بیت حضرت امام علیه السلام گذاشته بود، و ثانياً اتمام حجت بر شیعیان، محبان و اولیای آن حضرت نسبت به وجود چنین فرزندی.

در همان زمان که امر حضرت مهدی علیه السلام از چشم دشمنان و جاسوسان آنان مخفی نگاه داشته می شد روایات اهل بیت وارد شده اشاره دارد که آن حضرت فرزند سرور کنیزان است (۱). و این که وی ولادتش از چشم مردم مخفی و خودش از دیدگان غایب می شود. در این روایات سه راهنمایی اساسی وجود دارد که در عین اشاره به وجود آن حضرت مسأله کتمان وجود آن حضرت را نیز محقق می کند.

اول این که مادر آن حضرت کنیز است و او سرور کنیزان است. حضرت امام هادی علیه السلام برای این هدف مقدمه ای انجام داده و همسری از کنیزان رومی برای امام حسن عسکری علیه السلام انتخاب نموده است و برای ازدواج آن حضرت هیچگونه مراسم و یا علامتی قرار نداده، بلکه همه آنچه را که محقق شد به دور از چشم بسیاری از مقربان خاندان آن حضرت بوده است.

ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام حتی از نزدیکترین نزدیکان امام نیز مخفی بود، عمه حضرت امام عسکری علیه السلام حتی بر حامله بودن مادر امام مهدی علیه السلام آگاه نبوده است چه رسد به دیگران، و از همین جا می بینیم که ولادت آن حضرت نیز در شرایطی جدا سرتی و بعد از نیمه شب هنگام طلوع فجر که وقتی است که جز خواص مؤمنان کسی در آن ساعت بیدار نیست انجام

ص: ۲۰۸

پذیرفته است.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام برای دور ماندن حضرت امام مهدی علیه السّلام از انظار علاوه بر ولادت مخفیانه برنامه ریزی دیگری نیز انجام دادند تا به جز خواص یا اخصّ خواص شیعیان آن حضرت کسی از وجود بابرکت آن حضرت مطلع نگردد.

اما کیفیت اتمام حجّت بر شیعیان در این شرایط استثنایی در ضمن گام ها و مراحل دقیقی صورت پذیرفته است.

گام اول: روایاتی که از امام عسکری علیه السّلام قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السّلام صادر شده و به ولادت آن حضرت بشارت داده است.

گام دوم: شاهد گرفتن بر ولادت آن حضرت.

گام سوم: خبر دادن از ولادت آن حضرت و پخش کردن این خبر بین شیعیان به صورت خاص البته بدون دیدن امام علیه السّلام.

گام چهارم: شهادت گرفتن خواص و عوام بعد از ولادت و رؤیت شخص امام مهدی علیه السّلام.

گام پنجم: زمینه سازی برای دیدار با حضرت مهدی علیه السّلام در طول پنج سال از سوی بعضی خواص شیعه و ارتباط نزدیک با آن حضرت و واگذار کردن مسئولیت جوابدهی به سؤالات مختلف شیعیان به ایشان و خبر دادن آن حضرت از فکر و ذهن آنان در گهواره یا در دوران کودکی که همه این ها بهترین دلیل بر امامت آن حضرت بوده و این که آن حضرت همان حجّت موعود و منتظر خداوند است.

گام ششم: برنامه ریزی برای ارتباط با امام مهدی علیه السّلام به واسطه وکیلان امام حسن عسکری علیه السّلام که بعدا وکیلان امام مهدی علیه السّلام شده و با همان شیوه ای که در

نزد شیعیان آشنا و معلوم بود با وی ارتباط برقرار می کردند.

گام هفتم: بیانات و احادیثی که شیعیان را از آنچه که بعداً بر ایشان پیش می آید و آنچه را که در آینده برای امام غایب آن ها به وقوع خواهد پیوست آگاه می نمود و همچنین نسبت به آنچه و در آن زمان، شایسته است به انجام برسانند.

از همین جا سرّ بسیاری این روایات و تنوع موضوع آن ها را در مقایسه با روایات امام هادی علیه السلام در رابطه با نوبّه بزرگوارش حضرت مهدی علیه السلام درمی یابیم. هنگامی که کوتاهی دوره زمانی را که در اختیار امام حسن عسکری علیه السلام بوده که از شش سال تجاوز نمی کند با امامت سی و چهار ساله امام هادی علیه السلام بسنجیم که تقریباً شش برابر مدت امامت فرزندش امام عسکری علیه السلام بوده است.

کام اوّل

روایاتی که در رابطه با بشارت ولادت حضرت مهدی علیه السلام از پدر

بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده،

ادامه همان روایاتی است که در همین رابطه از حضرت امام هادی علیه السلام نقل گردیده است.

این روایات بر چندین نکته تأکید دارد. این که آن حضرت نوبّه حضرت امام هادی و پسر حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام می باشد و این که مردم به زودی او را از نظر ظاهر نخواهند دید و ذکر نام وی برای آن ها جایز نمی باشد. نکته دیگر این که وی همان کسی است که مردم درباره او خواهند گفت او هنوز متولّد نشده است، و این که او از میان مردم غایب شده و شیعیانش تا روزی که قیام کند دستخوش اختلاف خواهند گردید، نکته دیگر این که شیعیان باید گرداگرد دانشمندی که جانشین آن امام غایب هستند گرد آمده و منتظر قیام و

دولت او بوده، به اهل بیت تمسک جسته و با انجام مراسم دعا و زیارت ولایت خود را نسبت به اهل بیت علیهم السّلام اظهار کند و آخرین نکته این که مهدی قائم در سن پنج سالگی به امامت خواهد رسید (۱).

اینک به دسته ای از این روایات توجه فرمایید:

۱. صدوق از کلینی روایت کند که چون کنیز حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام حامله شد آن حضرت به وی فرمودند: فرزند تو پسر و نام او محمد است و او همان قائمی است که پس از من به امامت خواهد رسید (۲).

۲. در اثبات الهداه از فضل بن شاذان روایت شده است که محمد بن عبد الجبار از امام حسن عسکری علیه السّلام درباره امام و حجّت بعدی سؤال کرد و حضرت در پاسخ وی فرمودند:

«إِنَّ الإِمَامَ وَ حِجَّةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِي ابْنِي سَمِيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ كَتَبْتُهُ، الَّذِي هُوَ خَاتَمُ حُجَجِ اللَّهِ وَ آخِرُ خُلَفَائِهِ»

همانا امام و حجّت خدا بعد از من فرزند من است که هم اسم و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و اله می باشد، همان کسی که پایان بخش حجّت های خدا و آخرین خلیفه اوست.

وی از آن حضرت سؤال کرده است: از کدام همسر شما؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: از دختر پسر قیصر ملک روم، اما وی به زودی متولد خواهد شد و از چشم مردم غایب خواهد گردید؛ غیبتی طولانی، و پس از آن ظاهر می شود (۳).

۳. طوسی روایت کند که گروهی از شیعیان امام حسن عسکری علیه السّلام در سامرا به خدمت آن حضرت رسیدند. آن حضرت ایشان را به وکیل و شخص

ص: ۲۱۱

۱- (۱). ر.ک معجم احادیث الامام المهدی علیه السّلام ۴/۱۹۵-۲۱۸.

۲- (۲). کمال الدّین ۲/۴۰۸.

۳- (۳). اثبات الهداه ۳/۵۶۹.

مورد اعتماد خود، عثمان بن سعید عمری معرفی نموده و سپس به آنان گفت:

در نزد من شهادت بدهید که عثمان بن سعید عمری و کیل من و فرزندش محمد، و کیل فرزند من، مهدی شما است (۱).

۴. و از عیسی بن صبیح روایت شده است که چون وی در زندان بود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز در زندان بر وی داخل شد. آن حضرت به وی فرمودند: تو پنجاه و شش سال و یک ماه و دو روز داری، وی کتاب دعایی با خود داشت که تاریخ ولادتش در آن نوشته شده بود. وی آن کتاب را گشوده در آن نظر کرد و راستی خبر امام و دقت آن حضرت را فهمید، سپس حضرت امام عسکری علیه السلام به وی فرمودند: آیا خداوند به تو فرزندی داده است؟ وی پاسخ منفی داد. امام علیه السلام برای وی دعا کرده، فرمودند: خداوند! به وی پسری بده که بازوی او باشد، چرا که فرزند خوب یار و یآوری برای پدر و مادر است.

سپس آن حضرت به این بیت شعر تمثّل جستند: «هر کس که دارای یار و یاور باشد حق خود را از ظالمان می ستاند، اما کسی که دارای یار و یاور فرزند نباشد خوار و ذلیل می گردد» (۲).

سپس وی از امام علیه السلام پرسید که آیا آن حضرت صاحب اولاد خواهند شد، آن حضرت در پاسخ فرمودند: آری، به خدا سوگند که من پسری خواهم داشت که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد. اما الآن فرزندی ندارم (۳).

ص: ۲۱۲

۱- (۱). غیبت طوسی/ ۲۱۵.

۲- (۲). من کان ذا عضد یدرک ظلّامته إن الذلیل الذی لیست له عضد

۳- (۳). الخرائج ۴۷۸/۱.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام علاوه بر این که خبر ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام را [به صورت شنیداری] به دیگران دادند، [می بایست] علیرغم سختی شرایط و ضرورت پنهان کاری و کتمان کامل قضیه ولادت حضرت مهدی از چشم جاسوسان حکومتی که دائماً خانه امام و کنیزان آن حضرت را قبل و بعد از ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام کنترل می کردند، برای اتمام حجت بر شیعیان، عده ای را [نیز، به صورت دیداری] برای ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام به شهادت بگیرند.

سیده علویه طاهره، حکیمه دختر حضرت امام جواد و خواهر حضرت امام هادی و عمیه حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام، در هنگام ولادت حضرت مهدی علیه السلام امور زایمان مادر آن حضرت نرجس خاتون را به عهده داشت (۱).

وی به مشاهده حضرت امام مهدی علیه السلام بعد از ولادت تصریح کرده است (۲). حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز تصریح نموده که حکیمه آن حضرت را شست و شو داده است (۳). بعضی از زنان این خاندان مانند کنیز ابو علی خیزرانی که به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اهدا شده بود و ماریه و نسیم که خادمه امام عسکری علیه السلام بودند نیز در این کار به حکیمه خاتون کمک کرده اند (۴).

ص: ۲۱۳

۱- (۱). کمال الدین ۴۲۴/۲.

۲- (۲). کافی ۳۳۰/۱.

۳- (۳). کمال الدین ۴۳۴/۲.

۴- (۴). کمال الدین ۴۳۰/۲-۴۳۱.

گام سوم [خبر دادن به شیعیان و پیروان خود در رابطه با متولد شدن مهدی منتظر ع]

گام سوم خبر دادن حضرت امام عسکری علیه السلام به شیعیان و پیروان خود در رابطه با متولد شدن مهدی منتظر بود، البته آن حضرت امر انتشار این خبر را در میان شیعیان با کمال احتیاط به انجام می رساندند.

اینک هجده حدیث در نزد ما موجود است که هر کدام از آن ها کوشش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را برای انتشار خبر ولادت در میان شیعیان و دوستان نشان می دهد. البته بعضی از این روایات صریح و بعضی از آن ها غیر صریح اند و این قضیه در آن ها به اشاره و کنایه و به حسب مقتضای حال مطرح شده است.

از جمله آن خبرها روایتی است که در آن، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به دو علت برای شمشیر نهادن بنی عباس در میان اهل بیت علیهم السلام و کشتن آنان اشاره نموده اند؛ بدون این که هیچ یک از سران اهل بیت یعنی ائمه اطهار علیهم السلام رهبری قیامی علنی را بر ضد آن ها به عهده داشته باشند. در آن خبر آمده است:

آنان در کشتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله و منقطع کردن نسل او کوشش بسیار کردند؛ به این طمع خام که با این کار می توانند از تولد قائم جلوگیری کرده و یا در صورت تولد، او را به قتل برسانند. اما خداوند متعال نخواست که امر او برای هیچ کدام از آنان آشکار شود تا این که خداوند نور وی را کامل گرداند اگرچه کافران را ناخوش آید (۱).

همان گونه که ملاحظه می کنید آن حضرت در این حدیث، خبر داده اند که حضرت مهدی به صورت مخفیانه متولد شده اند تا روزی که خداوند نور آن

ص: ۲۱۴

حضرت را کامل گرداند.

و از آن جمله است حدیثی که سعد بن عبد الله از موسی بن جعفر بن وهب بغدادی روایت کرده است که نامه ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام صادر شد که در آن آمده است:

آنان گمان کرده اند که با کشتن من این نسل را قطع خواهند نمود، اما خداوند عز و جل بحمد الله کلام و رأی آنان را تکذیب نموده است (۱).

همچنین هنگامی که زبیری (معمد) کشته شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در نامه ای که از آن حضرت صادر شده است فرموده اند: این جزای کسی است که درباره اولیای خدا بر خداوند متعال جرأت کند. وی گمان می کرد، مرا می کشد و من هیچ بازمانده ای ندارم تا نسلم حفظ شود. اما وی قدرت خدا را در این باره چگونه دیده است؟! (۲).

از احمد بن اسحاق بن سعد روایت است که گفت: از حضرت ابا محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام شنیدم که می فرمود:

«الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى أراني الخلف من بعدى، أشبه الناس برسول الله صلى الله عليه و اله خلقا و خلقا، يحفظه الله تبارك و تعالی في غيبته ثم يظهره الله فيملاً الأرض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما»؛

سپاس خدای را که تا جانشین مرا که از نظر صورت و سیرت شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و اله است به من نمایاند، مرا از دنیا نبرد؛ همان کس که خداوند تبارک و تعالی در زمان غیبتش وی را حفظ خواهد نمود، سپس او را ظاهر خواهد کرد و او زمین را همچنان که پر از ظلم و بیداد شده باشد پر از عدل و داد خواهد نمود (۳).

ص: ۲۱۵

۱- (۱). کمال الدین ۴۰۷/۲.

۲- (۲). کافی ۳۲۹/۱.

۳- (۳). کمال الدین ۴۱۸/۲.

و از احمد بن حسن بن اسحاق قمی روایت است که گفت: هنگامی که خلف صالح حضرت امام مهدی علیه السّلام به دنیا آمد نامه ای از مولای ما حضرت ابو الحسن امام عسکری علیه السّلام به جدم، احمد بن اسحاق رسید که آن حضرت آن را با دستخط خود - که همواره توقیعات را به آن خط می نوشتند - مرقوم فرموده بودند و در آن آمده بود: برای ما فرزندی به دنیا آمده است، اما این خبر باید در نزد تو پوشیده بماند و به اطلاع هیچ یک از مردم نرسد. ما این خبر را برای تو آشکار نکردیم مگر به واسطه نزدیکی و ولایتی که نسبت به ما داری... (۱).

در سال ۲۵۷ ه ق عیسی بن مهدی جوهری با گروهی به عراق رفتند و پس از این که قبر حضرت امام حسین علیه السّلام را در کربلا و قبر حضرت امام موسی بن جعفر و امام جواد را در بغداد زیارت کرده بودند به سامرا رسیدند. وقتی که آنان به سامرا وارد شدند دوستان و شیعیان که به بیت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نزدیک بودند بشارت ولادت حضرت مهدی علیه السّلام را به آنان دادند.

آنان نیز که هفتاد و اندی نفر از اعراب بیابانی بودند برای عرض تبریک به خدمت حضرت امام عسکری علیه السّلام شرفیاب شده، پیش از تبریک در برابر آن حضرت به شدت گریستند. حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به آنان فرمود:

گریه از فرط شادمانی همانند شکر نعمت از نعمت های خداوند به حساب می آید...

سپس عیسی بن مهدی جوهری خواست سخنی بگوید اما حضرت امام عسکری علیه السّلام پیش از آن که آنان سخن بگویند لب به سخن گشوده فرمود: در میان شما کسانی هستند که می خواهند از من درباره پسر مهدی و این که وی در کجاست سؤال کنند، من، چنان که مادر موسی، او را به خداوند متعال سپرد این کودک را به خداوند متعال سپرده ام... گروهی از حاضران گفتند: ای مولای ما، به خدا سوگند که همین گونه

ص: ۲۱۶

بوده و این مسأله در دل ما بوده است (۱).

حضرت امام عسکری علیه السلام به گروهی از وکیلان خود دستور داده بوده که برای پسرش مهدی عقیقه نموده، گوسفندی کشته و شیعیان را اطعام نمایند، عقیقه کردن برای حضرت امام مهدی علیه السلام خبری ضمنی به ولادت آن حضرت علیه السلام بوده است. بلکه در بعضی از روایات به مسأله ولادت کاملاً تصریح نیز شده است مانند این روایت که در آن آمده است: این دو میش را بگیر و آن ها را به عنوان عقیقه برای مولای خود ذبح نما و از آن ها بخور که خداوند بر تو گوارا گرداند و به برادرانت نیز بخوران... (۲).

گام چهارم [به شهادت گرفتن دیگران بر ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام]

این گام به شهادت گرفتن دیگران بر ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام و وجود و زنده بودن آن حضرت می باشد.

از ابو غانم خادم روایت شده است که پسری برای حضرت امام عسکری علیه السلام به دنیا آمده، آن حضرت نام وی را محمد نهاده و در روز سوم ولادت، آن کودک را به اصحاب عرضه نموده و فرموده است:

«هذا صاحبکم من بعدی و خلیفتی علیکم و هو القائم الذی تمتدّ إلیه الأعناق بالانتظار، فإذا امتلأت الأرض جوراً و ظلماً فملاًها قسطاً و عدلاً»؛

این پیشوای شما بعد از من و جانشین من در میان شماست، و اوست همان قائمی که گردن ها به انتظار او کشیده می شود، پس هنگامی که زمین از ظلم و بیداد آکنده گردید وی آن را از عدل و داد پر خواهد نمود (۳).

ص: ۲۱۷

۱- (۱). الهدایه الکبری/ ۶۸، اثبات الهداه ۵۷۲/۳.

۲- (۲). اثبات الوصیه/ ۲۲۱.

۳- (۳). کمال الدین ۴۳۱/۲.

از عمرو اهوازی روایت است که حضرت ابو محمد امام عسکری علیه السّلام پسرش را به او نشان داده و فرموده است: این فرزند جانشین من بر شما و امام پس از من خواهد بود (۱).

و از معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری روایت است که گفتند: ما در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بوده، تعداد ما چهل تن بود. مردی از آن حضرت درباره حجت پس از آن حضرت سؤال نمود. آن حضرت فرزندی را از اطاق خارج کرده به ما نشان داد که شبیه ترین مردم به وی بود. سپس فرمود:

«هذا إمامکم من بعدی و خلیفتی علیکم، أطيعوه و لا تتفرّقوا من بعدی فی أديانکم فتهلکوا، أما إنکم لا ترونه بعد یومکم هذا»؛

این امام شما پس از من و جانشین من بر شماست، از وی اطاعت کرده و پس از من در دین خود متفرّق نشوید که هلاک خواهید گردید، آگاه باشید که شما پس از این روز دیگر او را نخواهید دید (۲).

راویان گویند: ما از نزد آن حضرت خارج شدیم و چند روزی بیش نگذشت که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام از دنیا رفتند.

کام پنجم

روایاتی است که به جواب دادن حضرت امام مهدی علیه السّلام به سؤالات

شیعیان در زمان حیات پدر بزرگوارش اشاره دارد

، که این روایات کاشف از همان قابلیت ربّانی است که خداوند متعال اولیای خود را بدان ممتاز

ص: ۲۱۸

۱- (۱). کافی ۳۲۸/۱.

۲- (۲). کمال الدّین ۴۳۵/۲.

گردانیده است.

از جمله روایاتی که به این مضمون اشاره دارد روایت احمد بن اسحاق است؛ آنجا که چون حضرت امام عسکری علیه السلام حضرت مهدی را به وی نشان داد و وی آن حضرت را دید که صورتش همچون ماه شب چهارده می درخشد و حدود سه سال از سن آن حضرت می گذرد از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام علامتی خواست تا قلبش نسبت به امامت حضرت مهدی علیه السلام مطمئن گردد. در اینجا بود که پسر بچه به زبان عربی فصیح گفت:

«أنا بقیه الله فی أرضه و المنتقم من أعدائه فلا تطلب أثرا بعد عين یا أحمد ابن اسحاق»؛

من بازمانده خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان خدا هستم. پس ای احمد بن اسحاق، پس از مشاهده عینی دیگر دنبال رد پا و نشانه نباش (۱).

منابع حدیثی شیعه امامیه کرامات حضرت امام مهدی علیه السلام را در رابطه با سعد بن عبد الله قمی نیز ذکر کرده اند. وی عالمی امامی بود که در جواب چند مسأله مشکل و امانده بود تا جایی که آن مسائل را گرفته به نزد احمد بن اسحاق که از اصحاب حضرت امام عسکری علیه السلام بود آورد. آن دو باهم به نزد امام عسکری علیه السلام رفته بر آن حضرت داخل شده و دیدند فرزند آن حضرت مهدی علیه السلام روبروی آن حضرت نشسته است. آن حضرت به امام مهدی علیه السلام دستور دادند تا به احمد بن اسحاق خبر بدهد که هدایای شیعه که وی آورده است چیست. سپس پاسخ مسائل مشکلی را که بر سعد بن عبد الله گران آمده است به او دادند (۲).

ص: ۲۱۹

۱- ((۱)). کمال الدین ۳۸۴/۲.

۲- ((۲)). کمال الدین ۴۵۴/۲.

همچنین است کرامات آن حضرت در رابطه با ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری که از ما فی الضمیر او خیر دادند (۱).

گام ششم [برنامه ریزی برای آسان کردن ارتباط مردم با آن حضرت در طول غیبت صغری]

این گام عبارت از برنامه ریزی امام عسکری علیه السلام برای آسان کردن ارتباط مردم با آن حضرت در طول غیبت صغری است که این مهم از طریق وکیلانی انجام می گردید که آن حضرت ایشان را در نزد شیعه توثیق کرده و آنان حلقه وصل مورد اعتماد و بی خطری میان حضرت امام مهدی علیه السلام و پیروان آن حضرت بودند تا شیعیان بدون افتادن در خطرها و مشکلات، با آن حضرت ارتباط برقرار کنند.

محمد بن اسماعیل حسنی و علی بن عبد الله حسنی هر دو روایت کرده اند که بر حضرت امام عسکری علیه السلام در سامرا وارد شدند. در برابر آن حضرت گروهی از دوستان و شیعیان نشسته بودند. آنگاه خادم آن حضرت که بدر نام داشت وارد شده عرضه داشت: مولای من، گروهی گرد و غبارآلود بر در خانه ایستاده اند. آن حضرت رو به جمعیت کرده فرمودند: «اینان گروهی از شیعیان ما در یمن هستند...».

سپس راویان حدیثی طولانی نقل می کنند تا این که به اینجا می رسد که حضرت امام عسکری به خادم خود بدر فرمودند: برو و عثمان بن سعید عمری را به نزد ما بیاور، طولی نکشید که عثمان وارد شد و مولای ما حضرت امام عسکری علیه السلام به وی فرمودند: ای عثمان، تو وکیل و مورد اعتماد و اطمینان ما بر

ص: ۲۲۰

مال خدا هستی، پس برو و آنچه را که این یمنیان از مال آورده اند از آنان بگیر.

سپس حدیث ادامه پیدا می کند تا آن که گویند: ما همگی به آن حضرت عرضه داشتیم: ای سرور و مولای ما، به خدا سوگند که عثمان از شیعیان خاص و نیک شماس است، و شما با این کار، آگاهی ما را نسبت به جایگاه او در نزد خود و این که او وکیل و مورد اعتماد شما درباره مال خداوند متعال است زیاد کردید، آن حضرت پاسخ دادند:

آری، پس شما نیز شهادت بدهید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و شهادت بدهید که پسرش محمد نیز وکیل پسر من مهدی شماس است (۱).

عثمان بن سعید اولین وکیل حضرت امام مهدی علیه السلام بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام بود، و پس از او محمد بن عثمان وکیل دوم آن حضرت شد که در ترتیب نواب اربعه امام مهدی علیه السلام ذکر شده است.

کام هفتم [آماده کردن شیعیان برای روبرو شدن با اوضاع جدیدی که در هنگام غیبت امام مهدی علیه السلام با آنان روبرو خواهند شد]

در بررسی این دسته اقدامات به روایاتی برمی خوریم که شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام را برای روبرو شدن با اوضاع جدیدی که در هنگام غیبت امام مهدی علیه السلام با آنان روبرو خواهند شد آماده می کرد، تا ناگهان در برابر اموری قرار نگیرند که کیفیت برخورد و تعامل با آن را ندانند. مثل حیرت و اختلافی که بعد از غیبت در میان شیعه روی داد، همچنین بیان کارهایی که شایسته است در هنگام غیبت به انجام برسانند. مانند صبر، انتظار فرج، پایداری بر ایمان، دعا برای امام غایب و تعجیل فرج آن حضرت.

ص: ۲۲۱

همین هفت گام برای آماده سازی لازم در میان جامعه شیعه کافی بود تا علیرغم شرایط سختی که امام مهدی علیه السلام را احاطه کرده بود، قضیه امام مهدی علیه السلام به مسأله روز و زنده گروه پیروان اهل بیت علیهم السلام تبدیل شده، آنان با این تفکر زندگی کنند.

مبحث دوم: آماده سازی برای عصر غیبت

در بحث سابق شناختیم که امام عسکری علیه السلام در سخت ترین اوضاع و شرایطی که برهه ولادت حضرت امام زمان علیه السلام را دربر گرفته بود چگونه قضیه ولادت و امامت حضرت مهدی علیه السلام را در میان دوستان و شیعیان مطرح کرده و این نکته را به آنان گوشزد فرمودند که: وی همان خلف صالحی است که خداوند متعال امت ها را به آمدنش وعده داده است تا وی در میان آنان وحدت کلمه ایجاد نماید، همچنین ملاحظه کردیم که اقدامات و برنامه های حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در این رابطه چه اندازه با شرایط حاکم بر آن فضا مطابقت داشته است.

اما نکته دیگری که از نظر اهمیت در حد و اندازه های این نکته می باشد مسئولیت آماده کردن امت مؤمن به وجود حضرت امام مهدی علیه السلام، برای پذیرش قلبی این غیبت است؛ غیبتی که به حسب ظاهر در بردارنده جدایی امت از امام و عدم امکان ارتباط آن ها با آن وجود مقدس خواهد بود. زیرا امت، بدون امام احساس کمبود و بی بهره شدن از یکی از مهمترین عناصری را خواهد داشت که همواره بر او تکیه کرده و همواره مسائل و مشکلات فردی و اجتماعی خود را به نزد او برده است؛ امام همواره همچون دژ استواری بوده است که از اصحاب و شیعیان خود حمایت کرده و در بسیاری از مواقع

پاسخگوی نیازهای فکری، روحی و مادی آنان بوده است.

در این صورت اگرچه ایمان به غیب خود یکی از عناصر ایمان اصطلاحی می باشد اما غیبت امام از میان جامعه می توانست صدمات روحی و ایمانی بسیاری به مؤمنان وارد نماید، چراکه مؤمنان همواره به ارتباط مستقیم با امام عادت کرده بودند، حتی اگر امام در زندان بوده و یا در پس پرده های مراقبت و کنترل شدید حکومت، از امت دور بوده، آنان همواره او را در میان خود حاضر دیده و تعامل با او را احساس می نمودند. اما اکنون از آنان خواسته می شد، ایمان به امام زنده، قوی، فعال و حاضر در میان امت را در خود حفظ نمایند؛ در حالی که امام را در دسترس و نزدیک خود نمی دیدند که هرگاه بخواهند با وی ارتباط داشته باشند.

کم کردن آثار و پیامدهای این ضربه احتیاج به تلاشی مضاعف داشت که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به پیروی از پدر بزرگوارش حضرت امام هادی علیه السلام برای دست یابی به این هدف، آن هم در مدتی کوتاه با تلاشی مضاعف به دو فعالیت برای آماده سازی مردم دست زدند:

اول: آماده سازی فکری و ذهنی.

دوم: آماده سازی نفسانی و روحی.

در رابطه با آماده سازی فکری، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همچون پدران بزرگوارش علیهم السلام به مطرح کردن نظریه غیبت در طول تاریخ و تطبیق آن با پسر بزرگوارش حضرت امام مهدی علیه السلام دست زده و از مردم می خواست بر این ایمان استوار بمانند، چراکه یکی از عناصر تشکیل دهنده ایمان، اعتقاد به غیب می باشد. آن حضرت شیعیان خود را بر پایداری، صبر و انتظار فرج تشویق و ترغیب می نموده است. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خصوصیات و

نیازهای این مرحله و امتحانات سختی که در آن به وقوع خواهد پیوست را برای شیعیان و پیروان خود تشریح می نمودند تا از این راه ایمان و صبر و تقوی را که باعث قوام انسان مؤمن به خدا، دین و امام می باشد متبلور ساخته، چنین انسان هایی را آماده کنند تا سلاح برداشته، در رکاب امام غایب به جهاد بپردازند.

ابو علی بن همّام روایت کرده است که: از محمّد بن عثمان عمری «قدّس الله روحه» شنیدم که می گفت: از پدرم شنیدم که گفت: در مجلس حضرت امام ابو محمّد حسن بن علی علیهما السلام حاضر بودم که از آن حضرت در رابطه با صحت روایتی که از پدرانش علیهم السلام آن را روایت کرده است پرسیدند: آن روایت این است:

«إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَنْ مِنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِثْلَ جَاهِلِيَّةٍ»

زمین هیچگاه از حجت خداوند بر خلق تا روز قیامت خالی نخواهد ماند و هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

آن حضرت پاسخ دادند: همان گونه که الآن روز است و این مطلب بر حق و صادق است این حدیث نیز به حق و راست است.

به آن حضرت عرض شد: ای پسر رسول خدا، بعد از شما چه کسی امام و حجّت خواهد بود؟

آن حضرت پاسخ دادند: پسر من محمّد، اوست که امام و حجّت بعد از من است.

هرکس بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است، آگاه باشید که همانا برای او غیبتی خواهد بود که جاهلان و نادانان در آن غیبت سرگردان شده و باطل پویان، در آن غیبت هلاک شده، آنان که برای پایان آن وقت تعیین می کنند دروغشان آشکار خواهد گردید، سپس وی ظهور خواهد کرد و گویا من هم اکنون پرچم های

سفیدی را می بینم که بر بالای سر او در نجف و کوفه برافراشته شده است (۱).

همچنین موسی بن جعفر بن وهب بغدادی روایت کند که: از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«کأنی بکم و قد اختلفتم بعدی فی الخلف منی، أما إن المقرّ بالأئمة بعد رسول الله صلّی الله علیه و اله المنکر لولدی کمن أقرّ بجميع أنبیاء الله و رسله ثم أنکر نبوه رسول الله صلّی الله علیه و اله، و المنکر لرسول الله صلّی الله علیه و اله کمن أنکر جمیع الأنبیاء، لأن طاعه آخرنا کطاعه أولنا و المنکر لآخرنا کالمنکر لأولنا، أما إن لولدی غیبه یرتاب فیها الناس إلا من عصمه الله عزّ و جل»

گویا شما را می بینم که پس از من درباره جانشین من اختلاف کرده اید. آگاه باشید که هر کس به ائمه بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و اله اقرار داشته اما پسر مرا انکار کند همانند کسی است که همه انبیا و رسولان خداوند متعال را اقرار کند اما نبوت حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و اله را انکار نماید، و هر کس نبوت حضرت رسول صلّی الله علیه و اله را انکار کند مانند کسی است که همه انبیا را انکار نموده است. چرا که پیروی کردن از آخرین ما مانند اطاعت کردن از اولین ماست و هر کس آخرین ما را انکار کند مانند آن کسی است که اولین ما را انکار کرده است. آگاه باشید که برای پسر من غیبتی است که مردم در آن به شک می افتند مگر کسی که خداوند متعال او را نگاه دارد (۲).

حسن بن محمد بن صالح بزّاز گوید: از حضرت حسن بن علی عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: همانا پسر من بعد از من به امر امامت قیام خواهد کرد و او همان است که سنت انبیا که عمر طولانی و غیبت است درباره او اجرا می شود تا جایی که از طولانی شدن آن غیبت، قلب ها به قساوت افتاده، جز کسانی که خداوند عزّ و جلّ در قلب آن ها

ص: ۲۲۵

۱- (۱). کمال الدّین ۴۰۹/۲.

۲- (۲). کمال الدّین ۴۰۹/۲.

ایمان را نگاشته و با روح ایمان تأییدشان کرده است کسی بر اعتقاد به او باقی و استوار نمی ماند (۱).

و احادیث و دعاهای دیگری که همه، متضمن تبیین نظریه غیبت و ضرورت تحقق آن و ضرورت ایمان به آن و صبر در زمان آن و پایداری در راه حق در همه شرایط سخت و دشوار می باشد.

و اما آماده سازی نفسی و روحی را نیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از زمان پدر بزرگوارش حضرت امام هادی علیه السلام آغاز نمود. حضرت امام هادی علیه السلام سیاست دوری گزیدن از مردم و کم کردن ارتباط مستقیم با شیعه را آغاز نمود، تا مردم را برای وضعیتی که در آینده با آن روبرو خواهند شد آماده نماید. آن حضرت در این راه به کار دیگری نیز دست زده، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را از دید شیعیان پنهان نمودند. بسیاری از مردم و حتی شیعیان، جز بعد از وفات برادر حضرت امام عسکری محمد آن حضرت را نمی شناختند و تنها پس از رحلت برادر آن حضرت بود که حضرت امام هادی علیه السلام نسبت به امامت حضرت امام عسکری بر شیعیان اتمام حجت نمودند. امام عسکری علیه السلام نیز در همین سیاست دوری گزیدن از مردم و کم کردن ارتباط با شیعیان، همان راه پدر بزرگوار خود را ادامه دادند تا شیعیان را به عدم ارتباط مستقیم با امام عادت داده، آنان را با وضع جدیدی که در پیش داشتند مأنوس نمایند تا در نتیجه صدمه روحی زیادی از غیبت به آنان وارد نشود. البته این مطلب جدای از شرایط خاصی بود که بر امام حسن عسکری علیه السلام تحمیل شده آن حضرت را وادار می نمود که برای حفظ خود و

ص: ۲۲۶

شیعیانش از خطر کشف شدن توسط جاسوسانی که حکومت، همه جا برای کنترل فعالیت های امام و ارتباطش با شیعیان قرار داده بود کمتر با آنان ارتباط برقرار نماید.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ضررهایی که از کمی ارتباط مستقیم با شیعیان حاصل می گردید را با دو امر مهم خنثی کرده، این دو مسأله را جایگزین ارتباط مستقیم کرده بود:

یک: صدور نامه ها و پیام هایی که به شکل مکتوب به شیعیان می نوشتند و نیازها و مراجعاتی که آنان با امام علیه السلام داشتند را به صورت مکتوب برآورده می نمودند. اکثر روایاتی که از حضرت امام عسکری علیه السلام نقل گردیده به صورت مکاتبات آن حضرت با راویان و شیعیانی است که تنها به وسیله همین نامه ها با آن حضرت ارتباط داشتند.

دو: آن حضرت به شیعیان دستور می دادند تا از طریق وکیلانی که آن حضرت در مناطق مختلفی که شیعه در آن وجود داشت تعیین کرده بودند با آن حضرت ارتباط برقرار کنند. آنان پل ارتباطی قوی ای بودند که به شیعیان روحیه داده و با وجود آنان شیعه احساس می نمود همواره با امام ارتباط داشته و می تواند سؤال های خود را در محضر او مطرح نموده و از امام خود جواب دریافت نماید.

همین ارتباط غیر مستقیم برای کم کردن اثرات منفی ضربه ای که از غیبت به شیعه وارد می شد کافی بود.

امام علیه السلام توانستند بدین وسیله شیعیان خود را برای زمان غیبت آماده کنند تا آنان با سینه ای گشاده و آمادگی کامل به استقبال عصر غیبت بروند. آنان دارای چنان استعدادی شدند که لازمه ایمان به خدا، پیغمبر، ائمه و حضرت

مهدی علیه السلام بود؛ مسأله ای جهانی که تنها راه نجات جامعه انسانی از گرداب جاهلیت به حساب می آمد.

مبحث سوّم: سازمان و کلا در زمان امام حسن عسکری علیه السلام

از زمانی که پایگاه مردمی دوستداران اهل بیت علیهم السلام از نظر جغرافیایی گسترش پیدا کرد ائمه علیهم السلام سازمان و کلا را تأسیس نموده، از میان اصحاب و افراد مورد اعتماد خود عدّه ای را انتخاب کرده و بخشی از وظایفی را که به امام ارتباط پیدا می کرد به آنان سپردند. مانند گرفتن اموال و سؤالات و استفتاءات، همچنین توزیع اموال به مستحقان به امر امام علیه السلام و ارشاد و بیان احکام برای مردم، و این و کیلان بار مسئولیت امام و شیعیان را در شرایط تشدید مراقبت های حکومت از امام کم نموده، متوّلی مسئولیت بیان مواضع سیاسی امام بودند. آنجا که مصلحت نبود خود امام به صورت صریح و مستقیم مواضع خود را بیان نماید.

سازمان و کیلان، در حال حضور امام علیه السلام-خصوصاً در هنگامی که ارتباط مستقیم با امام بسیار سخت بود- همچون پل ارتباطی میان امام و پیروانش به شمار می آمد.

می بینیم که همین سازمان در زمان غیبت صغری تبدیل به تنها راه ارتباط با امام علیه السلام گردید. چراکه ائمه علیهم السلام اوضاع آینده و شرایط زمانی غیبت حضرت امام مهدی علیه السلام را دانسته و انتظار آن را می کشیدند، چه این که خبر این مطلب در روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و اهل بیت پاکش علیهم السلام نیز آمده بود. پس در زمان غیبت صغری تنها انتخاب برای امام معصوم همین بود که بر امثال چنین سازمان و کالتی تکیه کند که از جهت گستردگی و تنوع مسئولیت قابل اعتماد بود. از

همین جاست که از یک سو اعتماد بر افراد ثقه و مورد اعتماد و از سوی دیگر عادی شدن برنامه ارتباط با امام علیه السلام از طریق وکیلان به جای ارتباط مستقیم امری ضروری می نمود، اما این کار احتیاج به سیاستی داشت که بر سنت های اجتماعی تکیه کرده و از آن الهام گرفته باشد.

البته به هیچ وجه امکان نداشت چنین مؤسسه ای که جایگزین امام معصوم علیه السلام خواهد بود به یکباره و در زمان غیبت صغری ایجاد شود، بلکه ناچار، برای تأسیس چنین مؤسسه ای زمینه سازی لازم بود تا پس از تأسیس، در طول زمان شایستگی آن به اثبات برسد؛ شیعیان نیز به وکلا مراجعه کرده و از شایستگی آنان مطمئن گردند تا این سازمان در جامعه شیعی ریشه بدواند و در نهایت، این جانشین قادر باشد نیازهای واقعی فرزندان طایفه شیعه را پاسخ گوید و صدمه ای که از غیبت به شیعیان وارد می شود چندان اثرگذار و قوی جلوه نکند. از همین جاست که می بینیم فعالیت این مؤسسه رفته رفته گسترش یافته و نقش آن با شدت یافتن سختی شرایط محیطی امامان معصوم مهمتر و بیشتر شده و هرچه ائمه به عصر غیبت نزدیکتر می شدند نقش چنین مؤسسه ای آشکارتر می گردید.

بنابراین واضح است که عصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که نقطه انتقال مهم و جوهری عصر حضور به عصر غیبت می باشد مستلزم اعتماد زیاد بر وکیلان بوده، طلب می کرد تا سازمان آنان استحکام یافته، مسئولیت هایشان بیشتر شده و دایره فعالیت و حضورشان در جامعه گسترش یابد؛ گسترشی که زمینه ساز انتقال اتباع اهل بیت علیهم السلام به دوران غیبت گردد؛ دورانی که آنان در آن دوران از امام و رهبر معصوم خود جدا خواهند شد.

اگر میان تعداد وکیلان حضرت امام عسکری علیه السلام با وکیلان حضرت امام

هادی علیه السّلام و مناطقی که این و کیلان در آن به سر می برده اند و مسئولیت هایی که بر دوش آنان نهاده می شد و کیفیت ارتباط میان آنان و امام معصوم، مقایسه ای کنیم برجستگی نقش بزرگ این و کیلان در دوره کوتاه شش ساله امامت حضرت امام عسکری علیه السّلام برای ما بیشتر آشکار خواهد گردید، چه این که استقرار این و کیلان در پست هایی که امام علیه السّلام برایشان قرار داده و اعتماد امام علیه السّلام به آنان و بیان این مطلب برای اتباع و پیروان آن حضرت هدفی، را که آن حضرت از چنین نظامی توقع داشتند- که همان سهولت انتقال به عصر غیبت بوده است- با کمترین خطر و پیامدی، محقق کرده است.

مضافاً به این که حساسیت حضرت امام عسکری علیه السّلام نسبت به این سازمان و حذف بعضی از این و کیلان که از روی طمع یا حسادت از راه حق منحرف می شدند و امام علیه السّلام انحراف آن ها را کشف نموده و آنان را از این سازمان بیرون کرده و در اولین فرصت ممکن حذف آنان را به اطلاع همه پیروان می رساندند دلیل حساسیت بیش از حد امام بر سلامت عناصر این دستگاه مهم و نقش و مأموریت های رسالی این سازمان است که مراقبت مستمر امام علیه السّلام از سازمان و میزان پیگیری اوضاع و فعالیت های ایشان را نشان می دهد.

حال به صورت اسامی بعضی از و کیلان امام حسن عسکری علیه السّلام توجه- فرماید:

۱. ابراهیم عبده نیشابوری از اصحاب حضرت امام هادی و امام عسکری علیهما السّلام که وکیل آن حضرت در نیشابور بوده است.

۲. ایوب بن نوح بن درّاج نخعی که وکیل امام حسن عسکری همچنین امام هادی علیهما السّلام بوده است.

۳. ایوب بن باب، که آن حضرت وی را از عراق به وکالت به نیشابور

فرستاده بودند.

۴. احمد بن اسحاق رازی.

۵. احمد بن اسحاق قمی اشعری که وکیل آن حضرت در قم بوده است.

۶. جعفر بن سهیل صیقل.

۷. حفص بن عمرو عمری جمّال.

۸. عثمان بن سعید عمری سَمّان (روغن فروش) که اولین وکیل از نَوّاب اربعه حضرت امام زمان علیه السّلام است.

۹. علی بن جعفر همّانی از وکیلان حضرت امام هادی و امام عسکری علیهما السّلام.

۱۰. قاسم بن علاء همدانی که از وکیلان امام حسن عسکری علیه السّلام و وکیلان فرزند بزرگوارش حضرت امام مهدی علیه السّلام بوده است.

۱۱. محمّد بن احمد بن جعفر (جعفری) عطّار قمی.

۱۲. محمّد بن صالح بن محمّد همدانی.

۱۳. محمّد بن عثمان بن سعید عمری.

۱۴. عروه بن یحیی بغدادی نخّاس معروف به دهقان که از وکیلان آن حضرت در بغداد بوده، سپس از طریقه اهل بیت علیهم السّلام منحرف شده، گمراه شد و حضرت امام عسکری علیه السّلام را تکذیب نموده، اموالی که شیعیان برای آن حضرت فرستاده بودند برای خود برداشته، بیت المال را که پس از ابن راشد به او سپرده شده بود آتش زد و حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام از وی تبری جسته، او را لعنت کرده، شیعیان را نیز به لعنت کردن او دستور داده و او را نفرین کردند تا آنگاه که خداوند متعال نیز بسان زبردستی زورمند گریبان او را گرفت (۱).

ص: ۲۳۱

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خطی را که پدران پاکش بنیاد نهاده بودند تکمیل نمود. این خط، همان تأسیس گروه نخبگان صالحی بود که نمایندگان فکری، عقیدتی، اخلاقی و رفتاری اهل بیت علیهم السلام بودند. حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام به صورت خاص به آماده کردن و تربیت گروهی از راویان و فقها دست زدند و این حرکت نقطه آغاز ایجاد مکتبی علمی شد که به تدریج در زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای زمینه سازی عصر غیبت صغری، از نظر شیوه ها، منابع و مواد، همه قابلیت های لازم برای یک مکتب علمی را در خود داشت (۱).

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تعدادی از کتاب های فقهی و اصول-روایی را که در زمان آن حضرت یا قبل از آن حضرت جمع گردیده، همچنین نویسندگان و گردآورندگان این کتاب ها را تأیید نموده و از زحمات آنان تشکر فرمودند. آن حضرت با این کار به این مکتب فقهی جهت داده و همّت آنان را به سمت خط فقهاتی که همان خط آینده آنان در زمان غیبت بود سوق دادند؛ خطی که عموم شیعیان می بایست از آن پیروی کنند (۲).

گروهی از اساتید و طلاب در زمان حضرت امام جواد و حضرت امام هادی علیهما السلام به این مکتب منتسب بودند که علامه مجلسی «رضوان الله علیه» در

ص: ۲۳۲

۱- (۱). دکتر عبد الهادی فضلی، تاریخ التّشريع الاسلامی/ ۱۹۴-۲۰۲.

۲- (۲). شیخ محمد جواد طبسی، حیاة الامام العسکری/ ۳۲۵.

کتاب بحار الانوار نام آنان را ذکر نموده است (۱).

راویان حدیث و اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام را چون شماره کرده اند تعدادشان به دوست و سیزده محدّث و راوی رسیده است (۲).

حال به اسامی بعضی از افراد مورد اعتماد و اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام توجّه فرمایید:

-علی بن جعفر همّانی.

-ابو هاشم داود بن قاسم جعفری.

-داود بن ابی یزید نیشابوری.

-محمّد بن علی بن بلال.

-عبد بن جعفر حمیری قمی.

-ابو عمرو عثمان بن سعید عمری زیّات و سمّان.

-اسحاق بن ربیع کوفی.

-ابو القاسم جابر بن یزید فارسی.

-ابراهیم بن عبید الله بن ابراهیم نیشابوری.

-محمّد بن حسن صفّار.

-عبدوس عطّار.

-سری بن سلامه نیشابوری.

-ابو طالب حسن بن جعفر.

ص: ۲۳۳

۱- (۱). بحار الانوار/ج ۵۰، این جلد از صفحه ۱۰۶ مشتمل بر زندگانی امام جواد علیه السّلام از صفحه ۲۱۶ زندگانی امام هادی علیه السّلام و از صفحه ۳۱۰ شرح زندگانی حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام می باشد.

۲- (۲). محمد جواد طبسی، حیاة الامام العسکری علیه السّلام، فصل دهم.

با در نظر گرفتن سختی شرایطی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را احاطه نموده و کوتاهی زمانی که حضرتش در آن، امام و مرجع امت و شیعیان بوده اند، این تعداد از راویان طبیعتاً یک رکورد به شمار می آید.

تنها محمد بن حسن بن فروخ صفار که در سال ۲۹۰ هجری از دنیا رفته است دارای مجموعه ای از تألیفات است که به حدود چهل جلد می رسد، شیخ طوسی در کتاب رجال خود او را از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ذکر نموده و آورده است: «او کتاب هایی همچون کتاب های حسین بن زید بلکه بیشتر از آن دارد؛ کتاب بصائر الدرجات و... وی همچنین دارای مجموعه سؤالاتی است که آن ها را برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشته و فرستاده است (۱).»

کتاب های وی متضمن ابواب مختلف احکام مانند نماز، وضو، عتق، دعا، زهد، خمس، زکات، شهادت، تجارات، جهاد و کتابی در رابطه با فضیلت قرآن کریم و غیره می باشد که بنابر آنچه استاد فضلی شماره کرده است، کتاب های او به سی و پنج کتاب می رسد (۲).

دوران امامت حضرت امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام به ویژگی انتشار تشیع در اقصی نقاط جهان اسلام، بسیاری دانشمندان و دعوت کنندگان به مذهب اهل بیت علیهم السلام، همچنین تکمیل ویژگی ها و ابعاد

ص: ۲۳۴

۱- (۱). شیخ طوسی، فهرست/ ۱۷۴.

۲- (۲). عبد الهادی فضلی، تاریخ التشریح الاسلامی/ ۲۰۰-۲۰۲.

مکتب فقهی آن‌ها از-لحاظ مواد و روش‌ها-مشهور شده است.

شیوه‌ای که مکتب فقه‌های روایت‌کننده از اهل بیت علیهم‌السلام به آن عمل می‌کردند دارای چند نقطه‌ی اساسی و بنیادی بوده، که این مکتب را از مکاتب فقهی دیگر متمایز می‌نموده است. آن نکات عبارت‌اند از:

۱. تنها تکیه کردن بر کتاب و سنت به عنوان مصدر اساسی تشریح اسلامی.

۲. ضرورت رجوع کردن به امام معصوم در یادگیری علوم شرعی و گرفتن فتوی-در صورت امکان-.

۳. لزوم رجوع به فقه‌های مورد اعتماد در زمانی که رجوع کردن به امام معصوم علیه‌السلام سخت باشد.

۴. فتوی دادن به مقتضای نص صریح روایت یا با تطبیق کردن قاعده‌ای که از روایت برداشت شده است (۱).

بدین سان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در طول دو قرن و نیم، علیرغم سختی شرایط روزگار و گشوده شدن چندین جبهه مبارزه با حکومت وقت، توانست همه‌نیازهای برنامه‌احیای شریعت اسلام را برآورده ساخته، این برنامه را حتی در عصر غیبت نیز استمرار بخشد. این مکتب توانست همه‌مقدمات استقلال فکری، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را برای همه‌مسلمانان عموماً و برای پیروان اهل بیت علیهم‌السلام خصوصاً فراهم آورده و نیروی لازم را جهت ادامه مبارزه با نیروی باطلی که در هر زمان و مکانی مترصد نابود کردن حق است، به آنان بدهد.

ص: ۲۳۵

۱- (۱). عبد‌الهادی فضل‌ی، تاریخ التشریح الاسلامی ۲۰۲/۲۱۱.

مرجعیت دانشمندان و رهبری شیعه توسط آنان بعد از غیبت کبری که در سال ۳۲۹ هجری با وفات وکیل چهارم امام مهدی علیه السلام (۱) آغاز گردید، مسأله ای حیاتی بود که ائمه معصومین علیهم السلام به دستور خدا و رسول به ترویج آن مبادرت کردند. آنان به شیعیان دستور دادند تا در همه مسائل به دانشمندان و فقهای که در مدرسه رسالی آنان تربیت شده بودند رجوع کرده، آموزه های دینی خود را از آنان دریافت نمایند، حضرت امام صادق علیه السلام نیز در روایتی که هم اکنون خواهید خواند به این مفهوم مشروعیت داده است:

«ینظر من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا، فلیرضوا به حکما فإنی قد جعلته علیکم حاکما، فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه، فانما استخفّ بحکم الله و علینا ردّ، و الرادّ علینا رادّ علی الله و هو علی حدّ الشریک بالله»؛

شیعیان باید بنگرند به کسانی که احادیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما صاحب نظر شده، احکام ما را می شناسند. پس هنگامی که چنین کسی را یافتند باید به حکم او رضایت دهند. چرا که من وی را بر شما حاکم قرار دادم، پس اگر کسی حکم او را که همانند حکم ما است نپذیرفت و آن را رد کرد، حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد نموده است. و هر کس که ما را رد کند خداوند متعال را رد نموده و این کار در حد شرک به خداوند متعال است (۲).

ص: ۲۳۶

۱- (۱). علی بن محمد سمری، ر.ک کشف الغمّه ۲۰۷/۳.

۲- (۲). کافی ۱/۵۴، ۱۰/۴۱۲، ۷/۵، تهذیب ۶/۲۱۸، ۵۱۴ و ۸۴۵/۳۰۱.

ائمه عليهم السّلام نیز همین راه را ادامه داده و برای تحقق این هدف، طبق شیوه علمی صحیحی که خود به تدریج ویژگی ها و جزئیات آن را ترسیم نموده بودند، به تقویت فقیهانی پرداختند که امین بر حلال و حرام الهی باشند. و علیرغم شرایط بسیار سختی که پس از عصر امام صادق علیه السّلام به وجود آمد، به تلاش های خود در این راه ادامه دادند.

پس از این دوران، گام هایی که حضرت امام هادی علیه السّلام در این زمینه برداشتند نقش آشکاری در دادن یک ساختار اجتماعی کامل به مرجعیت علما ایفا نمود، آن حضرت فرموده اند: اگر بعد از غیبت قائم شما علیه السّلام دانشمندانی نبودند که مردم را به سوی او دعوت نموده، به سوی او راهنمایی کرده، با حجج و براهین خداوند از دین او دفاع نموده، بندگان ضعیف خداوند را از دام شیطان و پیروان گردنکش او نجات داده، آنان را از دام های نواصب برهانند، هر آینه کسی باقی نمی ماند مگر این که از دین خدا مرتد می شد، اما آنانند که همچون ناخدایی که سکان کشتی را در دست می گیرد زمام دل های شیعیان ضعیف را در دست دارند. آنان کسانی هستند که در نزد خدا از برترین افراد می باشند (۱).

نکته اساسی در این تفکر که تفکر رجوع دادن امت به فقیهان عادل است این است که: «نسل های مسلمان همواره به کسی احتیاج دارند که آنان را ارشاد و توجیه نموده و خود اهل فکر و تدبیر باشد تا تعالیم دین را به آنان اعطا کرده، سطح ایمان و اعتقاد آنان را بالا آورده، اسلام را برای آنان تشریح کند و آنان را در راه و روش زندگی به سمت عدالت و سلاح و رضایت خداوند عزّ و جلّ رهنمون گردد» (۲).

در همین راستا می بینیم که حضرت امام عسکری علیه السّلام مواضع مثبتی

ص: ۲۳۷

۱- (۱). احتجاج ۲/۲۶۰.

۲- (۲). صدر، الغیبه الصّغری/ ۲۱۹.

نسبت به عالمان و راویان راستگو و مورد اعتماد حدیث که امین بر حلال و حرام خدا باشند گرفته و شیعیان را به آنان ارجاع می‌داده است، و این خود به نوعی، زمینه سازی اساسی برای عصر غیبت بوده، نظریه مرجعیت فراگیر دانشمندان را در کنار سازمان و کیلان مورد اعتماد، مورد تأکید قرار می‌داده است؛ سازمانی که یکی از وظایف آن رجوع دادن عموم طایفه شیعه به سمت عالمان و دانشمندان این طایفه بوده است.

اقدام دیگر آن حضرت در راه زمینه سازی برای این امر دوری گزیدن از شیعیان و انتخاب طریقه مکاتبه و نامه نگاری با آنان بوده است که در بخش های قبل به آن اشاره نمودیم. از آن حضرت در رابطه با عمری و پسرش محمد این توقع صادر شده است که: عمری و پسرش هر دو مورد اعتمادند. پس آنچه را که به تو می‌رسانند از جانب من می‌رسانند و آنچه به تو می‌گویند از جانب من می‌گویند.

پس کلامشان را بشنو و از آن‌ها اطاعت کن که آن دو مورد اعتماد و امین اند (۱).

دلیل دیگر بر این که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همواره عموم مردم شیعه را به رجوع به فقیهان و تقلید از آنان و گرفتن دستورات دینی از آنان ارشاد و توجیه می‌فرموده است این روایت است:

«فأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا لهواه مطيعا لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه»؛

پس هر که از فقیهان دارای صیانت نفس بوده، دین خود را حفظ کند، با هوای نفس خود مخالفت کند و از دستور مولایش اطاعت نماید، بر عوام است که از او تقلید نمایند (۲).

ص: ۲۳۸

۱- (۱). الغیبه الصغری/ ۲۱۹.

۲- (۲). تفسیر الامام العسکری/ ۱۴۱، و به نقل از آن احتجاج ۲/ ۲۶۳.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام با برداشتن این گام‌ها مسئولیتی را که در این مرحله مهم تاریخ اسلام، به دوش آن حضرت گذارده شده بود به نحو احسن به انجام رساند؛ آن حضرت مدرسه علمیه‌ای را بنا نهاد که از یکسو، بزرگترین نقش را در حفظ میراث رسالی اهل بیت علیهم السّلام و اصول اسلام داشته و از دیگر سو اثر بزرگی در عمومیت دادن به نظریه غیبت و آماده سازی ذهنی عامه مردم برای قبول این امر داشته است. چه این که آن حضرت در توجیه شیعیان به رجوع به فقها که در برابر دشمنان اسلام، همچون دژهای استوار از مسلمانان حمایت می کردند فعالانه تلاش نموده است.

پس از غیبت کبری، آثار مثبت مدرسه امام عسکری علیه السّلام و تعالیم و وصایای آن حضرت در رابطه با التزام شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السّلام به خط مرجعیت، ظهور و بروز پیدا کرد.

در واقع، اصل اجتهاد و تقلید که در نزد امامیه موجود است، مظهري است برای واقعگرایی این مذهب و قدرتش بر حفظ روح تشریح و زنده کردن رسالت اسلامی بعد از غیبت امام معصوم؛ تا روزی که خداوند متعال به واسطه ظهور امام معصوم، زمین را پس از آکنده شدن از ظلم و بیداد، پر از عدل و داد نماید.

مبحث ششم: امام عسکری علیه السّلام و فرقه های گمراه

اشاره

انحراف از راه صحیح علل و اسبابی دارد که بعضی از آن‌ها به طبیعت شرایطی که انسان در آن قرار می گیرد بازگشت می کند. این شرایط با ضعف فکری و عقیدتی یا سقوط اخلاقی انسان همراه شده، خصوصاً زمانی که از نزدیکان و اطرافیان و معاشران خود نیز تربیت صحیح دریافت نکرده باشد.

خداوند متعال و پیامبرش، اهل بیت علیهم السّلام را برای تربیت فرزندان امت اسلام و بیرون کشیدن آن ها از انحرافات-به وسیله توجیه و ارشاد-آماده کرده بودند، و تنها پاسخ دادن به ندای هدایت آن ها در هر فرد کافی است تا عمیقترین تأثیر هدایت اهل بیت علیهم السّلام در آنان ایجاد گردد.

و آنگاه که انحراف طّی یک جریان منظم، حساب شده و تأثیرگذار در جامعه اسلامی به پیش بیاید سزاوار است که مقابله با او نیز با محکوم کردن و از بین بردن عناصر تشکیل دهنده و نیروهای تأثیرگذار آن صورت پذیرد. باید تلاش کرد تا عناصر گمراهی که از راه حق منحرف شده اند در عمق وجود خود حق را احساس کنند و اگرچه در ظاهر از آن دوری می کنند در باطن به آن باز گشته و معتقد شوند.

می بینیم که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در این میدان دارای مواضعی ارشادگرانه و هدایتگرانه برای بعضی از اتباع فرقه های گمراه می باشد. در همان حال می بینیم که آن حضرت بعضی از سبب های این فرق را در هم کوبیده و همگان را به شدت از پیروی آنان بر حذر می داشته اند تا آنان را از کار انداخته، جلوی تأثیرگذاری آن ها را در عامه مردم معتقد به ولایت اهل بیت علیهم السّلام بگیرند.

در آنچه از این پس می خوانیم بر مواضع امام علیه السّلام اوّلا- در برابر فرقه واقفیه و سپس در برابر فرقه مفوضه و آنان که تحت تأثیر این فرق قرار گرفته بودند آشنا می شویم.

۱. امام عسکری علیه السّلام و فرقه واقفیه

واقفیه گروهی بودند که بر امامت حضرت امام موسی بن جعفر علیه السّلام توقف

کرده به امامت حضرت امام رضا علیه السّلام ایمان نداشتند. مؤسّس این مذهب زیاد بن مروان قندی انباری و علی بن ابی حمزه و عثمان بن عیسی بودند. علت این توقف نیز این بود که در نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار پول از اموال حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السّلام بوده و وی به همراه دو دوستش به طمع به دست آوردن آن مال قائل به توقف امامت در موسی بن جعفر و عدم امامت امام رضا بعد از آن حضرت شدند (۱).

شیخ الطّائفه ابو جعفر طوسی رضی اللّٰه عنه روایت کرده است که ابن یزید از یکی از اصحاب خود روایت کند که گفت: حضرت ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام دار دنیا را وداع گفت. در آن هنگام در نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار و در نزد عثمان بن عیسی رواسی سی هزار دینار و پنج کنیز و خانه ای در مصر موجود بود. حضرت ابو الحسن امام رضا علیه السّلام برای آنان پیغام فرستاد: هرچه از مال پدرم در نزد شما جمع شده است برای من بفرستید، چرا که من وارث و قائم مقام او بوده و میراث او را تقسیم نموده ایم - حضرت امام رضا علیه السّلام با این کلمه اشاره به وفات حضرت امام کاظم علیه السّلام دارند - و اگر شما این اموال را در نزد خود نگاه دارید هیچ عذری در نزد من و سایر ورثه پدرم نخواهد داشت.

ابو حمزه منکر امامت و جانشینی امام رضا علیه السّلام شد و منکر شد که مالی در نزد وی موجود باشد. زیاد قندی نیز همین طور. اما عثمان بن عیسی نامه ای به امام رضا علیه السّلام نوشته، در آن نامه چنین آورد: همانا که پدرت «صلوات اللّٰه علیه» هنوز نمرده و او زنده است و هر کس بگوید وی مرده است حرف باطلی گفته، و حتّی بنا بر این که وی - آنچنان که تو می گویی - از دنیا رفته باشد، به من دستور

ص: ۲۴۱

۱- (۱). ر.ک رجال کَشّی ۸۸۸/۴۶۷ و ص ۹۴۶/۴۹۳ و به نقل از آن بحار الانوار ۲۵۱/۴۸ و به نقل از آن سفینه البحار ۵۸۱/۳.

نداده چیزی به تو بدهم، و کنیزان را هم آزاد کرده و با آنان ازدواج نموده ام (۱).

یکی از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در رابطه با گروهی که بر حضرت موسی بن جعفر توقف می کنند از آن حضرت سؤال کرده گفت: آیا من می توانم آنان را دوست بدارم؟ یا باید از آنان تبری بجویم؟ آن حضرت در پاسخ وی نوشتند:

هرگز برای عموی خود طلب آموزش نکن. خدا او را نیامرزد. از او بیزاری بجوی. من نیز به نزد خدا از آنان بیزاری می جویم. هرگز آنان را دوست مدار، مریضانشان را عیادت نکن، در تشییع جنازه آن ها حاضر نشو و اگر کسی از آنان مرد بر جنازه او نماز نخوان، چه این شخص امامی را که از جانب خدا تعیین شده، انکار کند یا امامی که امامتش از جانب خدا تعیین نشده است را در میان امامان اضافه نماید یا خدا را منکر شود و یا بگوید خداوند، از میان سه خداوند سومین است. هرکس امر آخرین ما را انکار کند گویا که امر اولین ما را انکار کرده، و هرکس در میان ما کسی را اضافه کند مانند کسی است که از میان ما کسی را کم کرده و امر ما را انکار نموده است (۲).

با این جوابی که حضرت امام عسکری علیه السلام به سؤال کننده دادند تازه فهمید که عموی او نیز از جماعت واقفیه بوده است. چنان که از این جواب قاطع، موضع قاطع امام را در رابطه با این جماعت که به سگان باران دیده معروف بودند دریافت (۳). شیخ کشی «رضوان الله علیه» از ابو علی فارسی از ابراهیم بن عقبه روایت کند که گفت: به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم: خداوند

ص: ۲۴۲

۱- (۱). غیبت/ ۶۴/ ۶۷ و به صورت خلاصه در رجال کشی/ ۵۹۸/ ۱۱۲۰ که در آن «با آن ها ازدواج کردم» نیامده است، و در حدیث ۱۱۱۷ آن آمده است وی سپس توبه کرده و مال را برای امام رضا علیه السلام فرستاد. همچنین در حدیث ۱۱۱۸ آن کتاب آمده است وی پس از آن ساکن کوفه سپس ساکن حیره شد و در آنجا از دنیا رفت.

۲- (۲). کشف الغمّه ۳/ ۳۱۹.

۳- (۳). این اصطلاح کنایه از این است که خباثت این گروه به هرکس با آنان ارتباط پیدا کند سرایت می کند مانند نجاست سگ که در روز بارانی امکان سرایتش بیشتر می شود.

مرا فدایت کند. من این گروه ممتوره (باران خورده) را شناخته ام. آیا در قنوت نمازم آنان را لعن نمایم؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند:

آری، در قنوت نمازت بر آن ها لعن و نفرین بفرست (۱).

۲. امام حسن عسکری علیه السلام و فرقه مفوضه

مفوضه گروهی بودند که عقیده داشتند خداوند متعال حضرت محمد صلی الله علیه و اله را آفریده و خلق همه دنیا را به او واگذار نموده است، و حضرت محمد صلی الله علیه و اله خالق دنیا و آنچه در آن است می باشد. همچنین گروهی از ایشان نیز همین مطلب را درباره حضرت علی علیه السلام (۲) و ائمه پس از او علیهم السلام معتقد بودند. از ادريس بن زیاد کفرتو ثابیی روایت است که گفت: من درباره اهل بیت علیهم السلام سخنان بزرگی می گفتم (درباره آنان معتقد به غلو بودم). روزی برای دیدار حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به سامرا و منطقه عسکر رفتم. من در حالی وارد شدم که آثار و گرد و غبار سفر بر من نمودار بود. بنابراین خود را به حمّیامی رساندم اما در کنار در حمّیام، خواب بر من غلبه کرد. ناگاه متوجه شدم که امام عسکری علیه السلام با چوبدست خود به من می زند و من از خواب بیدار شده آن حضرت را شناختم. که سوار بود و غلامان اطرافش را گرفته بودند. سپس برخاسته و همچنان که آن حضرت سوار بر مرکب بود به بوسیدن پا و ران آن حضرت پرداختم. اولین کلامی که آن حضرت به من فرمودند این بود: «ای ادريس، بَيْلٌ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ* لَا يَسْتَبْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»؛ بلکه [آنان] بندگانی ارجمندند* که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و خود به دستور او کار می کنند (۳).

ص: ۲۴۳

۱- (۱). رجال کثی/ ۸۷۵/۴۶۰ و ۸۷۹/۴۶۱ و به نقل از آن بحار الانوار.

۲- (۲). ر. ک معجم الفرق الاسلامیه/ ۲۳۵.

۳- (۳). انبیا/ ۲۶-۲۷.

من عرضه داشتم: ای مولای من، همین جواب مرا بس است، چرا که من درباره پرسش از همین سؤال به نزد شما آمده بودم. ادریس گوید: آن حضرت مرا ترک کرد و رفت (۱).

گروهی از مَفْوضه، کامل ابن ابراهیم مدنی را به سوی امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند. کامل گوید: من در دل گفتم: از آن حضرت می‌پرسم: آیا جز کسی که به مانند اعتقادات من معتقد باشد وارد بهشت خواهد شد؟ من در کنار دری نشسته بودم که جلوی آن در پرده ای افتاده بود. ناگاه بادی وزید و گوشه آن پرده بالا رفت. ناگهان دیدم پسری در پشت آن پرده نشسته که مانند پاره ای از ماه می‌درخشید و حدود چهار سال از سنش می‌گذرد، آن پسر به من گفت: ای کامل بن ابراهیم؛ من از شنیدن صدای او به خود لرزیدم و ناخودآگاه گفتم: لئیک ای آقا و مولای من.

آن حضرت فرمودند: به نزد ولی خدا آمده ای تا از او بررسی که آیا جز کسی که اعتقادی مانند تو داشته باشد به بهشت راه خواهد یافت؟

گفتم: آری به خدا.

آن حضرت فرمودند: به خدا سوگند که اگر چنین باشد چه کم اند کسانی که داخل بهشت می‌شوند. به خدا سوگند کسانی که بهشت راه می‌یابند که به آنان حقیه می‌گویند.

به آن حضرت عرض کردم: آنان چه کسانی هستند؟

آن حضرت فرمودند: گروهی هستند که از روی دوستی و محبت علی بن ابی طالب علیه السلام به حق او سوگند می‌خورند، اما نمی‌دانند حق و فضیلت او تا چه اندازه است.

(یعنی آنان گروهی هستند که می‌دانند معرفت مولا علی بن ابی طالب بر آن‌ها

ص: ۲۴۴

واجب است، اما به شرح و تفصیل به حق خدا و پیغمبر و ائمه علیهم السّلام معرفت ندارند).

سپس فرمود: و آمده ای که از ولی خدا درباره اعتقاد مفوضه سؤال کنی. آنان دروغ می گویند، بلکه دل های ما ائمه، ظرف هایی برای خواست خداوند است. اگر خداوند بخواهد ما می خواهیم و خداوند متعال نیز در قرآن می فرماید: (و تا خدا نخواهد، شما نخواهید خواست) (۱).

سپس حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به من فرمودند:

حال که حجّت خدا پس از من تو را به آنچه می خواستی آگاه کرد دیگر برای چه نشستی؟ من برخاسته و خارج شدم و دیگر حضرت امام زمان علیه السّلام را به چشم ندیدم (۲).

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به هدایت پیروان اهل بیت علیهم السّلام و ارشاد آنان به راه حق، به شدت مایل بوده، همواره مسائل شبهه برانگیزی که بر سر راه آنان پیدا می شد را از بین برده و حل می نمودند.

از محمّد بن عیاش روایت شده است که گفت: ما از نشانه ها و معجزات امام عسکری علیه السّلام سخن می گفتیم که فردی ناصبی گفت: اگر وی جواب نامه ای که بدون مرکّب نوشته شده باشد بدهد یقین می کنم که وی بر حق است. پس ما نامه هایی نوشته و مسائلی را در آن نامه ها مطرح کردیم و آن مرد نیز بدون مرکّب بر روی ورقه ای نامه ای نوشت و آن ورقه را نیز در میان نامه ها قرار داد و ما آن نامه ها را به سوی آن حضرت فرستادیم. آن حضرت به همه نامه ها پاسخ دادند و بر روی ورقه ای نام آن مرد و نام پدر و مادرش را نوشتند.

مرد با دیدن آن ورقه از هوش رفت. هنگامی که آن مرد به هوش آمد معتقد به

ص: ۲۴۵

۱- (۱). انسان/۳۰.

۲- (۲). غیبت/۲۴۷، بحار الانوار ۲۵/۳۳۶ و ۳۳۷.

و از عمیر بن ابی مسلم روایت شده است که گفت: شخصی به نام سمیع مسمعی مرا بسیار آزار می داد و رنج بسیاری از وی به من می رسید؛ وی همسایه دیوار به دیوار من بود، من نامه ای به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشته و از آن حضرت خواستم برایم دعا کند تا من از شر این شخص راحت شوم، جواب آن حضرت این گونه آمد که: بر تو بشارت باد به فرجی سریع، مالی هم از منطقه فارس به تو خواهد رسید. من در سرزمین فارس پسر عمویی داشتم که تاجر بود و غیر از من وارثی نداشت. وی پس از چند روز مرد و مال او به من رسید.

راوی گوید: نامه ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به دستم رسید که در آن چنین مرقوم فرموده بودند: به درگاه خداوند متعال استغفار کن و از آنچه بدان تکلم کرده ای توبه کن. این، بدین خاطر بود که من روزی با گروهی از ناصبیان نشسته بودم و آن ها سخن از ابو طالب به میان آوردند تا این که دامنه کلام را به مولای من رساندند، و من نیز با آن ها در تضعیف امر آن حضرت همراه شدم، اما پس از این نامه نشست و برخاست با آن گروه را ترک کردم و دانستم که مراد آن حضرت از این نامه همین بوده است (۲).

محمد بن هارون بن موسی تلعبیری گفت: محمد بن هارون بر ما روایت کرد: پدرم مرا به همراه یکی از اصحاب ابو القلا صاعد نصرانی فرستاد تا آنچه را از حدیث مولای ما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از پدرش روایت کرده است، از وی بشنوم. وی مرا به نزد ابو القلا رسانید. هنگامی که به مجلس

ص: ۲۴۶

۱- (۱). مناقب ۴۷۰/۲.

۲- (۲). بحار الانوار ۲۷۳/۵۰.

او درآمد وی را مردی بزرگوار یافتم. سبب رفتن خود به دیدنش را برای او توضیح دادم. وی مرا به نزدیک خود فراخواند و گفت: پدرم مرا روایت کرده است که با برادرانش و گروهی از اهل بصره به سامرا رفته بود تا از حاکم بصره در نزد خلیفه شکایت کند، پدرم گوید: در یکی از روزهایی که در شهر سامرا بودیم، ناگاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را سوار بر قاطری یافتم که عرقچینی بر سر و طیلسانی بر دوش داشت، من در دل گفتم این همان مردی است که گروهی از مسلمانان ادعا می کنند وی علم غیب می داند. در دل گفتم اگر چنین باشد اکنون جلوی عرقچین خود را به سمت پشت برخواهد گرداند.

ناگاه دیدم که آن حضرت همین کار را انجام دادند.

در دل گفتم شاید این امری اتفاقی بوده است. اما اکنون اگر این خبر راست باشد وی طیلسان خود را از سمت راست به سمت چپ خواهد انداخت و سمت چپ آن را به سمت راست خواهد آورد. ناگاه با کمال تعجب دیدم که آن حضرت همین کار را انجام دادند، و همین طور که قاطر حرکت می کرد به نزدیک من رسیده و به من گفتند: ای صاعد، چرا از کاری که هیچ فایده یا ضرری برای تو ندارد دست نمی کشی و به خوردن ماهی های خود نمی پردازی؟ و غذای ما در آن زمان ماهی بود.

صاعد بن مخلد که این قضیه را دید مسلمان شد و بعدها به سمت وزارت معتمد عباسی نیز رسید (۱).

و از محمد بن عبید الله روایت است که گفت: روزی نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشته به آن حضرت خبر دادم که موالی در مسئله امامت اختلاف

ص: ۲۴۷

کرده اند و از آن حضرت تقاضا کردم تا برای این مطلب دلیلی ظاهر فرمایند، آن حضرت در پاسخ نوشتند:

همانا خداوند متعال همواره صاحبان عقل سلیم را مورد خطاب قرار داده است، و هیچ کس نشانه ای از جانب خداوند نیاورده و یا دلیلی بر دین خداوند اظهار ننموده که از آیات و دلایل خاتم پیامبران و سرور مرسلین حضرت محمد صلی الله علیه و اله بیشتر باشد، اما مردم در برابر این دلایل و براهین گفتند: وی کاهن و ساحر و دروغگو می باشد. پس خداوند هر کس را که لیاقت هدایت داشت هدایت نمود. اما نمی توان منکر این مطلب شد که ادله و براهین، بسیاری از مردم را آرامش می بخشد. به همین دلیل است که هرگاه خداوند متعال به ما اجازه سخن گفتن دهد سخن می گوئیم و هرگاه ما را از سخن منع نماید سکوت می کنیم. و اگر خداوند متعال اراده اظهار حق را نداشت پیامبران را به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث نمی کرد تا رسالت خود را در حالت ضعف و قوت، گاه با بانگی رسا و گاه به صورت سخنان عادی، ابراز دارند تا بدین وسیله خداوند امر خود را کامل نماید و مردم نیز در سطوح مختلف، حکم خداوند را به مرحله اجرا گذارند. پس گروهی که حق را یافته و راه نجات یافته، به دستاویز حق متمسک شده، شاخه ریشه دار و اصیل را دستاویز قرار داده، شک و شبهه ای در ایشان راه ندارد، پناهگاهی جز ما نخواهد یافت.

اما طبقه ای که حق را از اهل آن نگرفته باشند بسان کسانی هستند که سوار بر کشتی شده اند و هنگامی که دریا موج می زند آنان نیز به تلاطم درمی آیند و چون ساکن می شود آنان نیز آرامش می یابند. اما طبقه دیگری هستند که شیطان بر آنان مسلط شده است. همه همت آنان این است که از روی حسدی که در وجودشان لانه کرده، اهل حق و حقیقت را، از ایمان به کفر بازگردانند، پس آنان را که به راه چپ و راست می روند واگذارید، چرا که اگر چوپان بخواهد گله گوسفند خود را جمع کند این کار را با آسانترین روش به انجام خواهد رساند.

در نامه خود اختلاف موالیان ما را ذکر کرده بودی. پس اگر امامت به وصیت و نوشتن نامه انجام می شود شکی نیست که هر کس در جایگاه حکم نشسته نسبت به آن، از دیگران

سزاوارتر است. از پخش کردن اسرار و طلب ریاست پرهیز که این دو تو را به سمت نابودی و هلاکت می خوانند. سپس آن حضرت ادامه دادند: در نامه ات نوشته بودی که قصد داری به سمت فارس بروی. برو، خداوند در این سفر تو را خیر دهد و ان شاء الله در امن و آسایش به مصر داخل خواهی شد. به هرکس از دوستان ما که به او اعتماد داری سلام مرا برسان و آن ها را به تقوای خداوند عظیم و پرهیز از او دستور بده. آنان را به امانت فرا بخوان و آنان را آگاه کن که هرکس اسرار ما را فاش کند با ما در جنگ می باشد.

راوی می گوید: هنگامی که این عبارت را در نامه امام خواندم که من به مصر داخل خواهم شد، معنی آن را نفهمیدم. هنگامی که به بغداد رفته و عزم خروج به سرزمین فارس را داشتم این کار برایم امکانپذیر نگردید و ناچار به مصر رفتم.

وی می گوید: هنگامی که مستعین درباره حضرت امام عسکری علیه السلام تصمیم شومی گرفت و به سعید حاجب دستور داد تا آن حضرت را به کوفه ببرد و چنین نقشه کشید که در راه حادثه ای اتفاق بیفتد و آن حضرت، از بین برود، این خبر در میان شیعیان منتشر شد و آنان را سخت نگران ساخت. این قضیه چهار سال و اندی پس از شهادت حضرت امام هادی علیه السلام رخ داد.

محمد بن عبد الله و هیثم بن سبابة به آن حضرت نامه ای نوشته در آن آوردند: خداوند ما را فدای شما گرداند. خبری به من رسیده است که ما را به شدت غمگین و نگران کرده است، آن حضرت علیه السلام در پاسخ آنان چنین نوشتند:

بعد از سه روز در کار شما گشایش ایجاد خواهد شد. راوی گوید: در سومین روز از نوشته شدن نامه، مستعین از خلافت خلع گردیده و معتز به جای او نشست و

پیشگویی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام درست از آب در آمد (۱).

و از علی بن محمد بن حسن روایت است که گفت: روزی خلیفه به قصد رفتن به بصره از شهر خارج شد و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز در میان همراهان او خارج گردید. ما که خود نیز گروهی از شیعیان آن حضرت بودیم آن حضرت را در حال رفتن دیدیم. ما در بین دو دیوار نشسته، منتظر برگشتن آن حضرت بودیم. هنگامی که آن حضرت بازگشت و روبروی ما قرار گرفت، در مقابل ما ایستاد. سپس دست برد و کلاه از سر برداشت و به دست گرفت.

سپس دست دیگر را بر سر کشید و به روی یکی از افرادی که در نزد ما نشسته بودند تبسم کرد، آن مرد ناگاه گفت: شهادت می دهم که تو حجت و برگزیده خدا هستی. ما از آن مرد سؤال کردیم: تو را چه می شود؟ وی گفت:

من در امامت او شک داشتم. در دل گفتم اگر باز گردد و کلاه از سر بردارد به امامت او معتقد خواهم شد (۲).

گروهی از صیمریان از فرزندان اسماعیل بن صالح روایت کنند که حسن بن اسماعیل بن صالح در اولین باری که برای دیدار حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به سامرا رفته بود دو نفر از شیعیان نیز همراه او بودند و رسیدن او به سامرا با حرکت حضرت امام عسکری علیه السلام برای رفتن به جایی همزمان شد، حسن بن اسماعیل گوید: ما سه نفر هر کدام در راهی منتظر شده و گفتیم: از هر کدام از این سه راه باز گردد یکی از ما وی را خواهد دید و ما به انتظار آن حضرت نشستیم. آن حضرت از راهی که حسن بن اسماعیل در آن بود باز گشتند. حسن گوید: هنگامی که به نزدیک من رسیدند در دل گفتم: خداوندا،

ص: ۲۵۰

۱- (۱). بحار الانوار ۲۹۶/۵۰.

۲- (۲). اثبات الوصیة ۲۴۵.

اگر این شخص حجّت بر حق تو و امام ما می باشد دست به کلاه خود ببرد.

هنوز این فکر از دل من نگذشته بود که آن حضرت دست به کلاه برده و آن را بر سر خود حرکت دادند. من باز در دل گفتم خداوندا اگر او حجّت توست دوباره دست به کلاه ببرد. آن حضرت دوباره دست به کلاه برده آن را از سر برداشته دوباره بر سر نهادند، مردم بسیاری برای عرض سلام دور آن حضرت جمع شده و توقف آن حضرت در نزد مردم، ایشان را به راه دیگر کشانید.

من نزد دو رفیق خود رفته، و آنچه بر من گذشت و آنچه در دل از خدا خواستم و آن حضرت انجام داده بود را برای آن ها شرح دادم. آن ها گفتند:

بیاید همه باهم خود را به سر راه او برسانیم و برای سوّمین بار همین را از خدا بخواهیم. آن حضرت دوباره از نزدیک ما عبور کرد. هنگامی که به نزدیک ما رسید توقف نموده به ما نگاه کرده، سپس دست برده و کلاه از سر برداشت و به دست گرفت و دست دیگر را بر سر کشیده به صورت ما تبسم کرد و فرمود:

چقدر شك دارید؟ حسن گوید: من برخاسته گفتم: شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و تو حجّت و برگزیده خدا هستی، وی گوید: سپس آن حضرت را در خانه اش ملاقات نموده و آنچه از نامه و چیزهای دیگر در نزد ما بود به دست وی رساندیم (۱).

در مورد دیگری می بینیم، حضرت امام عسکری علیه السلام از همین شرایط بهره برداری نموده و حجّت را بر جوانی که به خاطر اختلافی که در امامت امام حسن عسکری علیه السلام در میان یارانش در مدینه به وجود آمده بود از مدینه به سامرا آمده بود تمام می کند. آن حضرت ابتدا از او سؤال می کنند: «آیا تو غفاری

ص: ۲۵۱

هستی؟» جوان پاسخ داد: آری. سپس آن حضرت از آن جوان دربارهٔ مادرش سؤال کرده و نام مادرش را بازگو نموده فرمودند: «مادرت، حمدویه چگونه است؟» جوان پاسخ داد: زن صالحی است. این جوان از نوادگان صحابی جلیل القدر ابو ذر غفاری بوده است. جوان پس از این ماجرا و در حالی که دلش به امامت امام حسن عسکری علیه السلام مطمئن گردیده بود به مدینه نزد یاران خود بازگشت (۱).

مبحث هفتم: پاره ای از سفارشات و راهنمایی های امام عسکری علیه السلام به شیعیان

سفارشات و نامه های حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به شیعیان، متضمن بیان احکام شرعی، مسائل حرام و حلال و خط مشی های برخورد شیعیان با سایر مردم بود که این خود به مثابهٔ یک دستور العمل رفتاری بود که شیعیان بر اساس آن، زندگی کرده، روابط خود را با سایر افراد جامعه ای که در آن می زیسته اند بنا می نموده اند؛ اگرچه از نظر مذهب و اعتقاد با آن ها اختلاف داشته باشند. از جمله این سفارشات است:

۱- کلام امام عسکری علیه السلام: شما را به تقوای الهی و رعایت ورع در دین و کوشش برای خداوند سفارش می کنم. شما را سفارش می کنم به راستگویی و ادای امانت به کسی که شما را امین قرار داده است، چه صاحب آن امانت نیکوکار باشد یا فاجر و گناهکار، همچنین شما را سفارش می کنم به سجده های طولانی و حسن معاشرت با مردم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله همین مطالب را به عنوان دستور زندگی برای همهٔ مسلمانان آورده است.

با اهل جامعه و در عشیره های آنان نماز بگذارید. اگر از دنیا رفتند در تشییع جنازهٔ آن ها

ص: ۲۵۲

۱- (۱). الخرائج و الجرائح ۲۰/۴۳۹/۱ و به نقل از آن بحار الانوار ۲۶۹/۵۰.

شرکت کنید. اگر مریض شدند از آن‌ها عیادت نموده و حقوق آن‌ها را ادا نمایید که در این صورت اگر مردی از شما در دین خود با ورع و پرهیزکار بوده، راستگو باشد، امانت را ادا نموده، با مردم با اخلاق خوش برخورد نماید می‌گویند این شخص شیعه است و من از این مطلب خوشحال خواهم شد.

از خدا پروا کنید و مایه آبرو و افتخار ما باشید و مایه ننگ و عار نباشید، همه محبت‌ها و دوستی‌ها را به سوی ما جلب کرده و هرچه بدی و ناروایی و زشتی است از ما دور کنید چرا که هر خوبی که درباره ما خاندان بیان شود ما اهل آن خوبی و سزاوار آنیم و اما هرچه از سوء و بدی درباره ما گفته شود ما چنین نخواهیم بود.

برای ما به جهت نزدیکی و خویشاوندی با رسول خدا، در کتاب خدا حقی است و خداوند متعال ما را چنان پاکیزه ساخته که هیچ کس غیر از ما ادعای چنین مقام و مرتبه‌ای را نمی‌کند مگر کذاب و دروغگو باشد.

بسیار به یاد خدا باشید و بسیار از مردن یاد کنید. بسیار قرآن بخوانید و بسیار بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله درود بفرستید، چرا که برای درود فرستادن بر پیامبر پاداشی معادل ده حسنه است، آنچه را که من به شما سفارش کردم حفظ نمایید. شما را به خدا سپرده و از شما خداحافظی می‌کنم (۱).

۲. آن حضرت همچنین فرموده اند: آنگاه که ما اهل بیت در میان شما بودیم به شما دستور داده بودیم تا انگشتر در دست راست کنید، اما اکنون به خاطر غیبت ما از شما، دستور می‌دهیم تا روزی که خداوند امر ما و شما را ظاهر گرداند انگشتر در دست چپ نمایید که این اولین دلیل برای پیروی شما از ولایت ما اهل بیت می‌باشد.

و فرمودند: این مطلب را به گوش شیعیان ما برسانید (۲).

ص: ۲۵۳

۱- (۱). تحف العقول/۴۸۷-۴۸۸.

۲- (۲). تحف العقول/۴۸۷-۴۸۸.

۳. امام حسن عسکری علیه السّلام این وصیت را به یکی از بزرگان اصحاب خود که علی بن حسین بن بابویه قمی باشد نوشته اند که بخشی از آن چنین است:

تو را به پرهیزگاری از خدا، اقامه نماز و دادن زکات سفارش می کنم که نماز، از مانع زکات (کسی که زکات نمی دهد) پذیرفته نمی شود.

و تو را به درگذشتن از گناه دیگران و فرو خوردن خشم، صلّه رحم و یاری کردن به برادران، تلاش در راه برآوردن نیازهای آنان در حالت سختی و آسانی، همچنین بردباری در نزد مواجه شدن با نادانی نادانان، تفقه در دین و ملاحظه کاری در کارها، پیمان بستن به عمل به قرآن، اخلاق خوش و امر به معروف و نهی از منکر سفارش می کنم که خداوند متعال فرموده است: (در بسیاری از رازگویی های ایشان خیری نیست، مگر کسی که [بدین وسیله] به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم، فرمان دهد).

همچنین تو را به اجتناب کردن از همه گناهان و بدی ها سفارش می کنم، بر تو باد به نماز شب، چراکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به حضرت علی علیه السلام چنین سفارش کردند که: ای علی، بر تو باد به خواندن نماز شب، بر تو باد به خواندن نماز شب، بر تو باد به خواندن نماز شب، هر کس نماز شب را سبک بشمارد از ما نیست.

به وصیت من عمل کن و همه شیعیان مرا به آنچه تو را به آن امر کردم، امر کن تا به آن عمل کنند، بر تو باد به صبر و انتظار فرج که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است: برترین اعمال امت من انتظار فرج می باشد... (۱).

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با این بیانات خط سیر روشنی برای پیروان و شیعیان خود رسم نموده اند که متضمن اصول و احکام شریعت اسلام و دستورات آن در رابطه با اخلاق والا و برخورد خوب با مردم است که دین

ص: ۲۵۴

اسلام تأکید فوق العاده ای بر آن دارد. حال مردم از نظر اصول با شیعیان موافق باشند یا مخالف، و این همان اخلاق اسلامی است که پیامبر انسانیت، حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله مردم را به آن فراخوانده است.

۴. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در نامه ای که از آن حضرت برای بعضی از موالیانش صادر شده است وضعیت جامعه خود و زمانه ای را که در آن می زیسته و شرایطی را که مردم و حتی موالیان اهل بیت در آن به اختلاف پرداخته بودند، توضیح داده اند. آنجا که وی از امام علیه السلام خواسته بود تا دلیلی برای امامت خود ظاهر نماید. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در قسمتی از این نامه آورده اند:

همانا خداوند متعال همواره صاحبان عقل سلیم را مورد خطاب قرار داده است، و هیچ کس نشانه ای از جانب خداوند نیاورده و یا دلیلی بر دین خداوند اظهار ننموده که از آیات و دلایل خاتم پیامبران و سرور مرسلین حضرت محمد صلی الله علیه و اله بیشتر باشد، اما مردم در برابر این دلایل و براهین گفتند: وی ساحر و کاهن و دروغگو است. پس خداوند هر کس را که لیاقت هدایت داشت هدایت نمود. اما نمی توان منکر این مطلب شد که ادله و براهین، بسیاری از مردم را آرامش می بخشد. به همین دلیل است که هر گاه خداوند متعال به ما اجازه سخن گفتن دهد سخن می گوئیم و هر گاه ما را از سخن منع نماید سکوت می کنیم. و اگر خداوند متعال اراده اظهار حق را نداشت پیامبران را به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث نمی کرد تا رسالت خود را در حالت ضعف و قوت، گاه با بانگی رسا و گاه به صورت سخنان عادی، ابراز دارند تا بدین وسیله خداوند امر خود را کامل نماید حکم خداوند به مرحله اجرا در آید.

مردم در چند طبقه تقسیم می شوند، پس گروهی که حق را یافته و راه نجات یافته، به دستاویز حق متمسک شده، شاخه ریشه دار و اصیل را دستاویز قرار داده، شک و شبهه ای در ایشان راه ندارد، پناهگاهی جز او نخواهد یافت. اما طبقه ای که حق را از اهل آن نگرفته باشند

بسان کسانی هستند که سوار بر کشتی شده اند و هنگامی که دریا موج می زند آنان نیز به تلاطم درمی آیند و چون ساکن می شود آنان نیز آرامش می یابند. اما طبقه دیگری هستند که شیطان بر آنان مسلط شده است. همه همت آنان این است که از روی حسدی که در وجودشان لانه کرده، اهل حق و حقیقت را رد کرده و حق را به باطل بازگردانند، پس آنان را که به راه چپ و راست می روند واگذار، که اگر چوپان بخواهد گله گوسفند خود را جمع کند این کار را با آسانترین روش به انجام خواهد رساند.

در نامه خود اختلاف موالیان ما را ذکر کرده بودی. پس اگر امامت به وصیت و بزرگی سنّ و سال محقق می گردد، شکی نیست که هر کس در جایگاه حکم نشسته نسبت به آن از دیگران سزاوارتر می باشد. از پخش کردن اسرار و طلب ریاست پرهیز که این دو تو را به سمت نابودی و هلاکت می خوانند.

مبحث هشتم: امام عسکری علیه السلام و رعایت مسائل امنیتی

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای محافظت از شیعیان و پیروان خود، که در جامعه اسلامی به عنوان گروه نخبگان صالح مطرح بودند راه و رویه پدران بزرگوار خود را در پیش گرفته بود، آن حضرت به شدت دعوت خود را در هاله ای از کتمان و براساس عدم انتشار و احتیاط در برخورد با دیگران، همچنین سخت گیری و احتیاط در نقل اخبار و سفارشات از آن حضرت یا انتقال دستورات آن حضرت به اصحاب و انتقال اخبار اصحاب، به ایشان قرار داده بود. در آن زمان که تشیع پرچم مخالفت با حکومت برافراشته و دایره نفوذ آن تحت رهبری اهل بیت علیهم السلام گسترش یافته و پیروان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در زمان آن حضرت در اقصی نقاط مملکت اسلام پراکنده شده بودند، بسیار پیش می آمد که آن حضرت برای جلوگیری از افتادن آنان در

دام های حکومت و حفظ آنان از دسیسه های دستگاه حکومتی هشدارهای مهمی در رابطه با فتنه ها و ابتلائاتی که در آینده گریبانگیر آنان می شد به ایشان می دادند.

از محمد بن عبد العزیز بلخی روایت است که گفت: یک روز صبح در شارع الغنم (مکانی در سامرا) نشسته بودم. ناگاه دیدم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از منزل خود به سمت دار الخلافه می رود، در دل گفتم: آیا اگر الآن فریاد برآورم که آی مردم این حجت خدا بر شماست، او را بشناسید، مرا خواهند کشت؟ هنگامی که آن حضرت به من نزدیک شده بودند انگشت سبابه خود را بر روی دهان گذاشتند که معنای آن سکوت است، در همان شب آن حضرت را دیدم که به من می فرمود:

شما دو راه بیشتر ندارید. یا کتمان و یا کشته شدن، پس بر جان خود بترس و از خداوند پروا کن (۱).

این روایت بر چند مسأله مهم دلالت دارد:

۱. حضرت امام عسکری علیه السلام آنچه را که در ذهن یکی از اصحابش می گذشته خوانده و او را از ابراز کاری که اراده کرده بود بر حذر داشته است.

یعنی اظهار امر امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام.

۲. شدت و سختی شرایطی که امام علیه السلام و اصحاب آن حضرت را احاطه نموده و میزان اقدامات حکومت در جهت شناسایی و محدود کردن فعالیت های آنان.

۳. این روایت بر ما آشکار می سازد که حضرت امام عسکری علیه السلام از

ص: ۲۵۷

۱- (۱). الخرائج و الجرائح ۳۲/۴۴۷/۱ و به نقل از آن کشف الغمّه ۲۱۲/۳، ۲۱۳.

مناسبت های مختلف برای بر حذر داشتن اصحاب از آشکار کردن مکنونات قلبی و اظهار علاقه به آن حضرت بهره برداری می نموده است. چنان که از روایت های آتی نیز این مطلب به خوبی آشکار خواهد شد.

ملاحظه می کنیم که یکی از روش های امام علیه السلام در فعالیت های منظم و به کلی سرّی، منع اصحاب از سلام کردن به آن حضرت یا اشاره کردن به آن حضرت با دست در ملاّ عام می باشد.

علی بن جعفر از یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام روایت کند که گفت: ما در سامرا جمع شدیم تا روزی که آن حضرت برای سواری بیرون می آید آن حضرت را ببینیم. اما نامه ای از آن حضرت به دست ما رسید که در آن آمده بود: هیچ یک از شما بر من سلام نکنند و با دست خود به من اشاره نکنند و حتّی با نگاه کردن به من نیز جلب توجّه ننمایند. چرا که با انجام دادن این کارها جان شما در امان نخواهد بود (۱).

همچنین ملاحظه می کنیم که حضرت امام عسکری علیه السلام به بکار بستن شیوه های جدید و ابتکاری در رساندن دستورات و سفارشات به وکیلان و افراد مورد اعتماد، مبادرت می ورزیده اند. اینک به نمونه ای از این روش ها توجّه نمایید:

ابو هاشم جعفری از داود بن اسود روایت کند که گفت: مولایم ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام چوبی به من دادند که شبیه پایه در، گرد و بلند بود و قطر آن به اندازه کف دست بود. آن حضرت به من فرمودند: «این چوب را ببر و به عمری بده». من به راه افتادم. در میانه راه به سقایی برخوردم که قاطری با خود داشت، قاطر او راه را بر من بست. من با آن چوب به قاطر زدم. چوب شکست.

ص: ۲۵۸

۱- (۱). راوندی، الخرائج و الجرائح ۲۰/۴۳۹/۱ و به نقل از آن، بحار الانوار ۲۶۹/۵۰.

آنگاه دیدم که در داخل چوب نامه هایی موجود است، من سریعاً چوب را برداشته و در آستین خود گذاشتم. سقا با عصبانیت به داد و فریاد پرداخته، مرا و مولایم را دشنام می داد. هنگامی که من در بازگشت به نزدیک درب خانه رسیدم کنار در دُوم عیسی خادم به استقبال من آمد و گفت:

مولایت می گوید: «چرا آن قاطر را زدی و پایه در را شکستی؟».

من عرضه داشتم: مولای من، من نمی دانستم که در داخل آن پایه چیست.

آن حضرت فرمودند: اما احتیاج هم نبود که به کاری مبادرت ورزی که بعد محتاج معذرت خواهی از آن شوی. دیگر چنین کاری انجام نده، و اگر شنیدی که درباره ما سخنی گفته شد، به راهی که به آن مأمور شده ای برو و بر حذر باش، به کسی که ما را دشنام می گوید جواب ندهی و اصلاً خود را به او شناسانی که چه کسی هستی. چرا که ما در شهر و منطقه ای بد زندگی می کنیم. تو به راه خود برو و بدان که اخبار و احوال تو به ما می رسد (۱).

در این روایت نکات بسیار و مهمی در عرصه عمل تشکیلاتی به چشم می خورد. هم چنان که این روایت به وضوح این مطلب را روشن می دارد که سزای بودن و مخفی کاری کامل در همه فعالیت ها از ناحیه امام و اصحاب نزدیک آن حضرت، برای به سلامت گذشتن از مشکلاتی است که شرایط زمان و مکان در برابر آنان ایجاد می نموده است، لذا است که می بینیم امام علیه السلام فرستاده خود را از درگیر شدن با مسائلی که در اثر آن هویت او، یا ارتباطش با امام علیه السلام کشف شود بر حذر می دارد. حتی اگر کسی وی، یا حتی امام علیه السلام را در برابر او دشنام گوید. فرستاده امام باید از همه این مسائل صرف نظر نموده و چنان برخورد نماید که گویا او مورد نظر گوینده آن کلام نبوده و به سمت مأموریت خویش برود تا بدین وسیله مأموریت او کشف نشده و کسی از مأموران سلطنتی بر آنچه را که امام علیه السلام برای وکیلان و افراد مورد اعتماد خود

ص: ۲۵۹

می فرستد آگاهی و دست یابی پیدا نکند.

این روایات و روایات دیگری مانند آن ها بر این نکته تأکید دارند که این شرایط دشوار و سختی که امام علیه السّلام و اصحاب آن حضرت در آن می زیسته اند بود که آن حضرت و یارانش را مجبور می نمود تا به این حدّ به مخفی کاری شدید در برخورد با پایگاه های مردمی امام علیه السّلام دست بزنند و در نتیجه این بهترین راه برای پرورش شیعیان و دوستداران اهل بیت و زمینه سازی خوبی برای پایگاه های مردمی شیعه برای ورود به عصر غیبت صغری بود، عصری که در آن، ارتباط شیعه با حضرت امام مهدی علیه السّلام تنها از طریق وکیل آن حضرت صورت می گرفت. چراکه در آن دوران ارتباط مستقیم با آن حضرت میسر نبوده، دیدار با آن حضرت به هیچ وجه ممکن و عملی نبوده است، و این مطلب به خاطر فشار شدیدی بود که حکومت عبّاسی برای پیدا کردن محل اختفای امام مهدی علیه السّلام بر شیعه وارد می نمود.

این ها مهمترین محورهایی بود که مجال بحث از آن ها نسبت به نیازهای گروه نخبگان صالح اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام دست داد.

علاوه بر مطالبی که سابقاً در رابطه با مصون سازی سیاسی، امنیتی و اقتصادی در ضمن بیان مسئولیت هایی که بر گردن وکیلان و اصحاب مورد اعتماد امام علیه السّلام نهاده شده بود از آن ها بحث کردیم، به زودی در آخرین بخش از کتاب با مهمترین روایات و نصوصی که در عرصه های مصون سازی علمی، عقیدتی، تربیتی و اخلاقی از امام عسکری علیه السّلام صادر شده است آشنا خواهیم شد.

میراث گرانسنگ امام عسکری علیه السلام

آنچه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به دست ما رسیده، مجموعه ای از روایات است که می توان آن ها را در عناوین چندی دسته بندی نمود:

۱. تفسیر.

۲. رساله منقبت، که گفته شده: این رساله مشتمل بر بیان قسمت عمدۀ مسائل حلال و حرام می باشد (۱).

۳. مکاتبات با رجال و شخصیت های مهم که از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و حضرت امام هادی علیه السلام صادر گردیده است (۲).

۴. مجموعه ای از سفارشات، نامه ها و توقیعاتی که از جانب آن حضرت به شیعیان صادر گردیده است.

۵. احادیث و کلمات درر باری که در عرصه های مختلف و به صورت پراکنده از آن حضرت صادر گردیده که خود مجموعه علمی بزرگی را تشکیل می دهد و جای بحث، تحقیق و تحلیل بسیاری دارد.

ما در این بخش هر کدام از این عناوین پنجگانه را جداگانه مورد بحث قرار خواهیم داد.

ص: ۲۶۱

۱- (۱). عبد الهادی فضلی، تاریخ التّشريع الاسلامی/ ۱۹۸.

۲- (۲). باقر شریف قرشی، حیاة الامام الحسن العسکری دراسه و تحلیل/ ۹۱-۹۵.

از قرن چهارم هجری تا به امروز، فقیهان و محدثان در میزان صحّت انتساب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السّلام اختلاف کرده اند.

آنچه که معلوم و یقینی است این است که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در عرصه تفسیر قرآن کریم، مجموعه ای از روایات صحیحیه را از خود به جا گذاشته اند و بخشی از این روایات در منابع و مصادری که امروز در دست ما است یافت می شود (۱).

در این صورت اختلاف، تنها درباره کتابی است که به آن حضرت نسبت داده شده اما در اصل پدیده تفسیر که ویژگی زمانه حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بوده و صدورش از آن حضرت مورد اتفاق است، تردیدی وجود ندارد.

حال اگر شرایطی که امام حسن عسکری علیه السّلام در آن می زیسته را از یک طرف در نظر گرفته و از سوی دیگر نسبت دادن این تفسیر به آن حضرت را در نظر بگیریم و از جهت سوّم، محتوای این تفسیر را نیز از نظر بگذرانیم و آن را با سایر روایاتی که در منابع دیگر از آن حضرت نقل شده مطابقت نماییم به نقاطی، گاه واضح و گاه مشکوک می رسیم که برای اثبات آن به دلایل قوی احتیاج داریم.

درباره شرایط زمانی حضرت امام عسکری علیه السّلام از نقطه نظر اهتمام به قرآن کریم دانستیم که کندی (به عنوان یک فیلسوف حرفه ای) قصد داشت دست به

ص: ۲۶۲

۱- (۱). حیاة الامام الحسن العسکری/ ۹۵-۱۰۰، مسند الامام الحسن العسکری.

کاری بزند که اعتبار قرآن کریم را از بین برده و جنبه های از جنبه های اعجاز آن را باطل نماید.

این اقدام کندی، همچنین اقدام منطقی امام علیه السّلام برای بازداشتن وی از به عمل در آوردن این نیت، دلیل بر شدت اهتمام آن حضرت به قرآن در آن شرایط و تأثیرگذاری آن حضرت در زندگی فکری و اجتماعی مردم آن جامعه می باشد. از همین ماجرا نیز می توان میزان اهمیت فعالیت های تفسیری دانشمندان را از طریق حمل علوم قرآن کریم در اظهار عظمت امت اسلام دریافت. پس طبیعی است که حضرت امام عسکری علیه السّلام این جنبه از دانش امت اسلام را با بهره مند کردن امت اسلام از دانشی که تنها آن حضرت و پدران بزرگوارش از آن برخوردار بودند محکم نماید، چراکه آنان بعد از رسول خدا در میان این امت و بلکه در همه عالم معدن علم و دانش بوده اند. آنان اهل بیت وحی می باشند، چراکه قرآن در خاندانشان نازل شده است. پس آنان به آنچه در این خانه می گذرد از دیگران آگاهترند، همه دانشمندان، در شناخت و آشنایی با دانش قرآن، پیرو و ریزه خوار خوان بابرکت ایشان اند، این حقیقتی است که موافق و مخالف به آن اعتراف دارند و سیره و روش عملی آنان از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام گرفته تا حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام شاهد صادقی بر این مدّعا می باشد (۱).

نمونه هایی از میراث تفسیری امام حسن عسکری علیه السّلام

۱- راوی مورد اعتماد امین، ابو هاشم جعفری که از نخبگان اصحاب امام عسکری علیه السّلام بوده است گوید: من در نزد آن حضرت بودم و در رابطه با این آیه

ص: ۲۶۳

۱- (۱). ر.ک مقدمه این ابی الحدید بر شرح نهج البلاغه، مطالب مربوط به امام علی علیه السّلام و علوم قرآن کریم.

قرآن مجید: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُذْنِ اللَّهُ؛ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو، و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند (۱). از آن حضرت سؤال کردم. با شنیدن این آیه اشک در چشمانم جمع شد و در ذهن خود در رابطه با آنچه خداوند متعال به آل محمد صلی الله علیه و اله عطا کرده است فکر می کردم.

امام علیه السلام به من نگاهی کرده و فرمودند: به امری بس بزرگ فکر می کنی، که همان بلندی شأن آل محمد است. پس شکر خداوند متعال را به جای آور که تو را متمسک به دوستی آنان قرار داده است و در روز قیامت، آنگاه که هر انسانی را با پیشوایش فرامی خوانند تو را با آل محمد، فرا خواهند خواند، پس ای ابو هاشم بشارت باد بر تو که تو همواره خوب هستی (۲).

۲. محمد بن صالح أرمنی از امام ابا محمد در رابطه با کلام خداوند متعال:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛ خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل کتاب نزد اوست (۳). سؤال کرد. امام عسکری علیه السلام در پاسخ او فرمودند: آیا خداوند جز آنچه را که قبلاً موجود بوده محو می کند و آیا جز آنچه را که قبلاً موجود نبوده اثبات می نماید؟

[داود در دل گفت: این سخن با کلام هشام که معتقد است خداوند به آنچه هنوز به وقوع نپیوسته دانا نیست مغایر است. در این هنگام امام رو به او کرده، فرمودند: [خداوند جبار، برتر از چنین اعتقادی است؛ آن که قبل از آفرینش اشیا به آن ها دانا بوده و هنگامی که هیچ مخلوقی وجود نداشت خالق بوده

ص: ۲۶۴

۱- (۱). فاطر/۳۲.

۲- (۲). جرجانی، الثاقب فی المناقب/۳۴۱-۲۴۲.

۳- (۳). رعد/۳۹.

است؛ همو که داور[و پاداش و کیفردهنده]روز جزاست.

در اینجا محمّد بن صالح بی اختیار برخاست و گفت: شهادت می دهم که تو حجّت و ولی خدا هستی و تو بر راه حق بوده پیشوا و امیر مؤمنان هستی (۱).

۳. همان شخص، در رابطه با آیه قرآن که می فرماید: **لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ (۲)**؛ [فرجام] کار در گذشته و آینده از آن خداست از ایشان سؤال کرد.

امام علیه السّلام در پاسخ او فرمودند: خداوند متعال پیش از آن که به آنچه خواست امر کند و پس از آن که به آنچه خواست امر نمود، صاحب اختیار آن است.

من در دل گفتم: این کلام خداست که می فرماید: **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**؛ آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن او است. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان (۳).

امام علیه السّلام به من نگریسته، تبسم کرده و فرمودند: **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۴)**.

۴. ابو هاشم گوید: در نزد حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بودم که ابن صالح ارمنی از آن حضرت در رابطه با کلام خداوند متعال که می فرماید: **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا.**

و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم (۵) سؤال کرد.

آن حضرت در جواب او فرمودند: «ثبتت المعرفة، و نسوا ذلك الموقف،

ص: ۲۶۵

۱- (۱). الثّاقب فی المناقب/ ۲۴۲، کشف الغمّه ۲۰۹/۳ به نقل از دلائل حمیری.

۲- (۲). روم/ ۴.

۳- (۳). اعراف/ ۵۴.

۴- (۴). کشف الغمّه ۲۱۰/۳ به نقل از دلائل حمیری.

۵- (۵). اعراف/ ۱۷۲.

و سیدکرونه، و لو لا ذلک لم یدر أحد من خالقہ، و لا من رازقہ»؛

در این مرحله معرفت بر همه آدمیان اثبات شده است. اما آدمیان این مرحله را فراموش کرده اند. ولی به زودی آن را به یاد خواهند آورد. و اگر چنین نبود کسی خالق و روزی دهنده خود را نمی شناخت.

ابو هاشم گوید: من در دل از بسیاری آنچه خداوند متعال به ولی خود داده و سنگینی آنچه بر وی حمل نموده است تعجب می کردم که امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: ای ابو هاشم مسأله بسیار عجیب تر و بزرگتر از آن است که تو را به تعجب واداشته است، چه گمان داری درباره گروهی که هر کس آن ها را بشناسد خدا را شناخته و هر کس آنان را انکار کند خدا را انکار کرده است؟ کسانی که مؤمنی نیست مگر این که آنان را تصدیق کند و به معرفت آنان یقین حاصل نماید (۱).

۵. سفیان بن محمّد بن صیفی روایت کند که: به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نامه ای نوشته و در آن از معنای کلمه «ولیعجه» در کلام خداوند متعال: ... وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً...؛ ... و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان، محرم اسراری نگرفته اند... سؤال کردم و در دل گفتم: چه کسی مقام مؤمن را تا آن اندازه بالا می بیند که به آنجا راه پیدا کند (که هم ردیف خدا و پیغمبر بیاید)؟

جواب از آن حضرت این گونه بازگشت که: «ولیعجه کسی است که مردم او را به جای ولی امر خود بگیرند، تو نیز در دل تعجب کردی که این مؤمنان چه کسانی هستند که در این مرتبه جای گرفته اند؟ بدان که آنان پیشوایانی هستند که به خداوند متعال ایمان دارند و آن پیشوایان ما هستیم (۲).

ص: ۲۶۶

۱- (۱). کشف الغمّه ۲۰۹/۳، ۲۱۰ به نقل از دلائل حمیری.

۲- (۲). اصول کافی ۵۰۸/۱ با اندکی اختلاف.

علامه مجلسی این رساله را از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده و گفته است: در سال ۲۵۵ ه ق نامه ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام صادر شده است که ترجمه آن «رساله منقبت» است، این کتاب بیشتر حلال ها و حرام ها را در بردارد (۱).

و این همان رساله ای است که ابن شهر آشوب در کتاب مناقب و بیاضی در کتاب الصیراط المستقیم نیز آن را نقل کرده اند (۲).

سوم: مکاتبات شخصیت ها با عسکرین علیهما السلام

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب به نقل از خیبر حمیری این مکاتبات را که در احکام دین صادر شده است از حضرت امام حسن عسکری و امام هادی علیهما السلام نقل نموده است (۳).

چهارم: مجموعه سفارشات و توقیعات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پدیده صادر نمودن توقیع از جانب امام با مهر و امضا و خط خود آن حضرت خطاب به کسانی که مورد نظر آن حضرت بوده اند مانند وکلا یا پیروان خاص را وسیله ای برای آمادگی عمومی برای دوران غیبت قرار داده بودند. چنان که حضرت امام هادی و امام حسن

ص: ۲۶۷

۱- (۱). بحار الانوار ۳۱۰/۵۰ به نقل از مناقب آل ابی طالب ۴/۴۵۷.

۲- (۲). تاریخ التشریح الاسلامی ۱۹۸.

۳- (۳). تاریخ التشریح الاسلامی ۱۹۸ به نقل از مناقب آل ابی طالب ۴/۴۵۷.

عسکری علیهما السّلام با دوری گزیدن از دیدار مردم همین قصد را داشته و مردم را برای غیبت حضرت امام مهدی علیه السّلام آماده می کردند.

از همین جاست که می بینیم اصحاب و وکیلانی که با این پدیده انس گرفته بودند همواره درباره مشکلاتی که در آینده احتمال وقوع آن می رفت از امام علیه السّلام سؤال کرده و از آن حضرت می خواستند تا آنان را به نوع خطمشی که باید در آن زمان پیش بگیرند آگاه نماید. همچنین از آن حضرت می خواستند تا به آنان راهی بیاموزد تا بتوانند در هنگامی که احتمال تغییر خط و بروز شبهه در نامه و توقیع آن حضرت پیدا شد توقیع آن حضرت را از نامه های جعلی باز شناسند.

احمد بن اسحاق گوید: بر حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام داخل شده از آن حضرت خواستم تا جمله ای بر روی کاغذ بنویسند تا من به خط آن حضرت نگاه کرده خط آن حضرت را شناخته و هنگامی که نامه به نزد من می آید بتوانم نامه آن حضرت را تشخیص دهم. آن حضرت به من فرمودند:

بله، سپس فرمودند: ای احمد بدان که خط همواره از حیث کلفتی و نازکی قلم بر تو مشتبه خواهد شد. پس به واسطه تغییر خط در نامه شک نکن.

سپس دستور داد تا دواتی به نزد آن حضرت آورده و شروع به نوشتن کرد. آن حضرت مرکب را از انتهای دوات به سمت مجرا می کشید. من در حالی که آن حضرت مشغول نوشتن بود در دل گفتم: از آن حضرت خواهم خواست تا این قلم را که با آن نوشته است به من ببخشد.

هنگامی که آن حضرت از نوشتن فارغ گردید رو به من کرده مشغول صحبت شد و در همان حال با دستمالی مرکب را از قلم پاک می کرد. سپس به

من فرمود: ای احمد این قلم را بگیر و قلم را به من داد... (۱).

ما در گذشته به پاره ای از سفارشات و وصایای کلی که خطمشی های اوضاع آینده را برای شیعیان روشن می نمود اشاره کردیم. آینده ای که شیعیان به خاطر عدم امکان ارتباط مستقیم با امام، می بایست خود را برای آن آماده کرده و با آن وضع مأنوس شوند، از همین جهت بود که آنان از زمان حضرت امام هادی علیه السلام با دوری از امام معصوم و ندیدن او انس گرفته بودند.

نامه های حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همچنین شرایط سیاسی، عقیدتی و فکری را که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و پیروان و شیعیان آن حضرت چه بیرون از دایره گروه یاران نخبه امام علیه السلام و یا داخل جمعیت شیعه اهل بیت با آن روبرو بودند، بر ما آشکار می نماید.

اکنون به گوشه ای از نامه های امام حسن عسکری علیه السلام توجه فرمایید:

۱. نامه آن حضرت به اسحاق نیشابوری: حضرت امام عسکری علیه السلام این نامه را به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری فرستادند. این نامه از نامه های درخشان اهل بیت علیهم السلام بوده، با هدف موعظه و اصلاح فراگیر صادر شده است. متن نامه چنین است:

خداوند متعال پرده پوشش خود را بر ما و تو بیوشاند و همه کارهای تو را با صنع خود اصلاح نماید، نامه تو را خواندم. خداوند تو را رحمت کند. ما بحمد الله و به نعمت خداوند متعال، خاندانی هستیم که همواره دلسوز و نگران دوستان خود هستیم و از احسان و رحمت پیایی خدا و بخشش وی به آنان شادمان می گردیم و هر نعمتی را که خداوند تبارک و تعالی به آنان ارزانی می دارد، بزرگ می شماریم.

ص: ۲۶۹

خداوند حق را بر تو و یارانت تمام نماید. آنان که به مانند تو مورد رحمت خداوند متعال واقع شده و خداوند آنان را همچون تو به حقیقت بینا کرده از باطل روی گردانند و در گمراهی طغیان غرق نمی شوند و تمام کردن نعمت نیز برای تو وارد شدن به بهشت است، و هیچ نعمتی از نعمت های خدا نیست مگر این که گفتن الحمد لله و حمد کردن خدای متعال - که نام هایش مقدّس باد - باعث ادای شکر آن نعمت خواهد شد.

من نیز می گویم: الحمد لله. سپاس خدای را بسان همه سپاس هایی که تا ابد سپاسگزاری برای خدا به جای آورده باشد در برابر مّتی که خدا بر تو نهاده و به نعمت خود تو را از هلاکت نجات داده، راه تو را در گذر از این گردنه همواره کرده است، و به خدا قسم که این گردنه راهی است پر رنج و دشوار که گذر از آن سخت، بلایش بزرگ و عذاب آن طولانی است و در کتاب های نخستین از آن یاد شده است.

شما در دوران امام [در] گذشته تا پایان عمر شریفش و در این مدت از دوران من کارهایی داشتید که در نزد من پسندیده و با توفیق همراه نبوده است.

ای اسحاق یقین داشته باش که هر که از این دنیا کور بیرون رود در آخرت هم کور است و گمراهتر از امروز خواهد بود. ای پسر اسماعیل مقصود از این کوری نابینایی چشم نیست بلکه نابینایی دل هایی است که درون سینه ها است. و این است معنی قول خداوند متعال در کتاب محکم خود که از قول ستمگران می فرماید: (پروردگارا، چرا مرا نابینا محسور کردی با آن که بینا بودم؟) و خداوند عزّ و جلّ در پاسخ او فرماید: (همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می شوی) (۱).

ای اسحاق حال، کدام آیت و نشانه ای برای خدا بزرگتر از حجّت او بر خلق و امین او در شهرها و گواه او بر بندگانش می باشد. که از پس گذشتگان خویش، از پدران نخستین که

ص: ۲۷۰

پیغمبران اند و پدران دیگرش که اوصیا هستند آمده است. پس درود و رحمت و برکات خدا بر همه آن ها باد.

شما را به کدامین گمراهی می برند و همچون چهارپایان رو به کجا دارید؟ از حق روگردانید و به باطل ایمان می آورید و نعمت خدا را ناسپاسی و کفران می کنید؟ یا چون آنانید که به قسمتی از کتاب خدا ایمان دارند و به قسمتی دیگر از آن کفر می ورزند؟ پس هر کس از شما یا از دیگران چنین کند پاداش او جز رسوایی در دنیای فانی و عذاب طولانی در آخرت باقی، نخواهد بود و به خدا که این یک رسوایی بزرگ است.

خداوند متعال که از سر منت و رحمت، واجباتی بر شما مقرر کرده نه برای این بوده که خود بدان ها نیازمند بوده است، بلکه این، به سبب مهرورزی او با شماست - که کسی جز او شایسته پرستش نیست - تا بد را از خوب جدا کند و آنچه در درون دارید بیازماید و آنچه در دل دارید امتحان کند، تا به رحمت خدا الفت گیرید و درجات شما در بهشت متفاوت شود، خداوند بر شما مقرر کرده است حج و عمره، به پا داشتن نماز، پرداخت زکات، روزه و ولایت را و این بر شما کافی است تا درهای واجبات را بگشایید و کلید راه خداوند برای شما باشد.

به راستی اگر محمد صلی الله علیه و اله و جانشینان پس از او نبودند بسان چهارپایان سرگردان بودید و هیچ یک از واجبات را نمی دانستید. آیا می توان به هیچ آبادی جز از راه دروازه آن داخل شد، پس آن هنگام که خداوند متعال پس از پیامبر بر شما منت نهاد و برای شما پیشوایانی قرار داد، در کتاب خود فرمود: (امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین برگزیدم) (۱) و حقوقی برای اولیای خود بر عهده شما مقرر داشت و شما را به ادای آن حقوق فرمان داد تا آنچه از زن و مال و خوردنی و پوشیدنی دارید بر شما حلال شود و با این کار رشد و برکت و ثروت به شما روی آورد و معلوم شود که

ص: ۲۷۱

چه کسانی در نهان، خداوند متعال را اطاعت می کنند، خداوند عزّ و جلّ فرماید: (بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان) (۱).

و بدانید هر که بخل ورزد بر خود دریغ کرده است، خدا بی نیاز است و شما نیازمندانید و هیچ کس جز او شایسته پرستش نیست. باری سخن در باب آنچه به سود و زیان شما بود به درازا کشید و اگر اتمام نعمت خداوندی بر شما، امری واجب نبود پس از رحلت امام پیشین علیه السّلام خطی از من نمی دیدید و حرفی از من نمی شنیدید، شما از سرانجام معاد خود در غفلت هستید و مبادا که بعد از دومین فرستاده ای که برای شما فرستادم و پس از ناراحتی هایی که از شما به او رسید درباره امر خدا کوتاهی کنید و از زیان کاران باشید؛ در همان وقت که خداوند متعال وی را گرامی داشته، توفیقش داد تا به سوی شما بیاید و پس از این که ابراهیم بن عبده - که خداوند متعال در راه رضای خود توفیقش دهد و در راه طاعت خود یاریش نماید - را بر شما گماردم و نیز پس از نامه ای که محمّد بن موسی نیشابوری از جانب من برای شما آورد و خداوند در همه کارها یاری کننده است.

دور و نابود باد کسی که از طاعت خدا رویگردان شود و پند اولیای خدا را نپذیرد. به تحقیق که خداوند شما را به طاعت خود و اطاعت کردن از رسول خدا و پیروی از اولوالامر فرمان داده است. پس خداوند بر ناتوانی و کم صبری شما در برابر مسؤولیتی که دارید رحم کند. وای که انسان در مقابل پروردگار کریمش چه مغرور است. اما خداوند دعای مرا درباره شما مستجاب نموده، امور شما را به دست من اصلاح کرد که خود فرموده است: [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی خوانیم (۲) و همچنین فرموده است: (بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد) (۳) همچنین فرموده است: (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید: به کار

ص: ۲۷۲

۱- (۱). شوری/۲۳.

۲- (۲). اسرا/۷۱.

۳- (۳). بقره/۱۴۳.

پسندیده فرمان می دهید، و از کار ناپسند باز می دارید) (۱).

من خوش ندارم که جز مطابق آنچه دلسوزانه برای شما می خواهم که همان رسیدن شما به سعادت دنیا و آخرت و بودن شما در کنار ما در دنیا و آخرت است به نام من و اشخاصی که در زمان من زندگی می کنند خداوند متعال پرستش شود. پس ای اسحاق- که خدا تو و اطرافیانت را رحمت کند- اکنون منطقی را بر تو القا نمودم و تفسیری از واقعیات به تو ارائه کردم و با تو بسان کسی برخورد کردم که هرگز این مطلب را نفهمیده و هیچگاه در آن داخل نشده است، و اگر سنگ های سخت و بی رخنه بخشی از آنچه در این نامه است را بفهمند، از ترس خدا از هم بپاشند و به طاعت خدا باز گردند، پس هر کاری که می خواهید بکنید که خدا و رسول و مؤمنان اعمال شما را خواهند دید. آنگاه به سوی آنکس که دانای بر هر دیدنی و نادیدنی است باز خواهید گشت و وی شما را از آنچه کرده اید آگاه خواهد نمود و دار آخرت از آن پرهیزکاران است و سپاس بسیار خداوند عالمیان راست (۲).

حال باید نگاه کوتاهی به ابعاد این رساله شریف انداخته و به بیان محتوای آن پردازیم، از آن جمله می توان به این نکات اشاره نمود:

۱. از این نامه به خوبی برمی آید که ائمه اطهار علیهم السّلام از نعمت ها و الطافی که خداوند متعال به شیعیان عطا می فرماید بسیار خوشحال و شادمان می گردند.

۲. نکته دیگر این که از دیدگاه ائمه علیهم السّلام از بزرگترین نعمت ها که حضرت امام عسکری علیه السّلام آن را برای شیعیان خود آرزو می کرده اند رسیدن به بهشت و نجات از آتش دوزخ می باشد. چراکه هرکس به این درجه نایل آید به نیکویی

ص: ۲۷۳

۱- (۱). آل عمران/ ۱۱۰.

۲- (۲). بحار الانوار ۳۱۹/۵۰-۳۲۲ البته دو عبارتی که در قلاب قرار گرفته است از جلد ۷۵ بحار ص ۳۷۵ که این نامه را از تحف العقول نقل کرده گرفته شده است.

بس گسترده دست یافته است.

۳. امام حسن عسکری علیه السلام در این نامه به نحوی از ایجاد شدن فاصله میان آن حضرت و اسحاق و گروهش اشاره می کند که این امر نیز در زمان آن حضرت به وقوع نپیوسته بلکه از زمان پدر بزرگوارش حضرت امام هادی علیه السلام ایجاد شده بود. چراکه روابط میان آن حضرت و آن گروه تیره شده بود. مصادر تاریخی و حدیثی که در دسترس ما است اسباب و علل این مسأله را ذکر نمی کنند اما آنچه که بیشتر به گمان می آید این موارد می باشد:

الف- نفوذ فریبکاران، خرابکاران و طمع ورزان در میان صفوف قوم و فاسد کردن عقاید آنان یکی از مسائلی است که می تواند از اسباب این تیرگی روابط باشد. چراکه تشکیک در امر ائمه اطهار علیهم السلام یا رد آن بزرگواران از این مسأله سرچشمه می گیرد.

ب- وادار کردن ائمه علیهم السلام به عزلت و گوشه گیری اجباری از جانب عباسیان و قطع نمودن هرگونه ارتباطی میان آنان و پیروانشان؛ کاری که منجر به اشاعه بعضی از افکار منحرف در میان صفوف بعضی از پیروان اهل بیت علیهم السلام گردید که اگر آنان با ائمه علیهم السلام اتصال و ارتباط دائم داشتند چنین واقعه ای روی نمی داد.

ج- حکومت عباسی نیز بعضی از مزدوران خود را با هدف متفرق ساختن صفوف پیروان اهل بیت علیهم السلام و بازی با سرنوشت فکری و اجتماعی آنان به درون این گروه نفوذ داده بود؛ این مسأله نیز باعث پایین آمدن مقام و مرتبه و از کار انداختن نیروی آنان می گردید.

د- عامل دیگری که باعث شیوع اضطراب عقیدتی در میان صفوف بعضی از شیعیان گردیده بود حسادت بعضی از وکیلان امام حسن عسکری علیه السلام و امام

هادی علیه السلام بود که وظیفه گرفتن حقوق شرعی، مالی و مصرف کردن آن در جهت فقرا و محرومان و سایر جهات خیر به آنان واگذار شده و این مطلب نشانه تأیید مطلق و اطمینان کامل از سوی این دو امام بزرگوار به آنان بوده است، این مطلب بر بسیاری از شخصیت های بارزی که به این مقام دست نیافته بودند گران آمده باعث حسادت آنان شده و چنان که می دانید حسد بیماری خطرناکی است که مردم را در شرّ و مصیبت های بزرگ می اندازد. این بیماری مردم را از جهان نور خارج کرده به دنیای ظلمات وارد می کند، این دسته از افراد فساد را در میان صفوف شیعه گسترش داده، عقاید آنان را فاسد می نمودند.

چهارم: نکته دیگری که در این رساله شریف می توان به آن اشاره کرد این است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منحرفان از جاده حق و حقیقت را به خاطر رفتن در بیراهه ها و راه های پیچ در پیچ و دور شدن آن ها از طریق حق و راه های واضحی که سلامت و نجات آن ها را تضمین می نمود سرزنش می نماید. و این که دور شدن از جاده حق و حقیقت باعث گمراه شدن عقل ها و نابینایی چشم ها می گردد و این که آن ها در روز محشر همان گونه که در دنیا بودند به صورت افراد نابینا محسور خواهند گردید.

پنجم: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در این نامه به این مطلب اشاره نموده اند که خداوند متعال با بعثت پیامبران و مرسلین و همچنین برگزیدن اوصیا حجت را بر بندگان خود تمام نموده است. چرا که این رسولان و اوصیا اوامر و نواهی الهی را ابلاغ نموده، احکام خداوند را در میان بندگان منتشر کرده اند و در این صورت بندگان خدا در کوتاهی و عدم پیروی از آنان عذری ندارند.

ششم: نکته دیگری که امام علیه السلام به آن اشاره کرده اند این است که خداوند متعال هیچ نیازی به وضع واجبات بر بندگان نداشته و این امر تنها برای این بوده است که بندگان خود را به این مسأله امتحان کرده، زشت را از زیبا و بد را از خوب مشخص نماید. پس هر کس از واجبات و امر و نهی خداوند اطاعت نمود نجات یافته و هر کس مخالفت ورزید به تحقیق غرق شده و گمراه گردیده است.

هفتم: از بندهای دیگر این رساله این است که خداوند متعال با فرستادن حضرت محمد صلی الله علیه و اله به عنوان پیامبر و اوصیای پس از او به خصوص بر این امت منت گذاشته، آنان را هدایت نموده است، و اگر اینان نبودند این امت در بیابان های گمراهی این زندگی دنیا سرگردان می شد که نه واجبی را بشناسد و نه سنت و مستحبی را دریابد، پس چه زیاد است برکات آنان بر این امت و بلکه بر همه بشریت.

هشتم: خداوند متعال بر همه مسلمانان فریضه ای مالی برای آل پیغمبر صلی الله علیه و اله واجب نموده است که خمس نام دارد، و این یک قانون اقتصادی مناسب است که زندگی فکری و دینی جامعه اسلامی به وسیله آن شکوفا می شود، و اگر این قانون مالی وجود نمی داشت مرجعیت عامه استمرار و دوام پیدا نمی کرد؛ مرجعیتی که در نزد طایفه امامیه امتداد نور رسالت ائمه طاهرین علیهم السلام می باشد.

کتاب های فقه امامیه به تفصیل درباره خمس و کیفیت وجوب آن به بحث پرداخته اند، اما ذکر این نکته لازم است که حضرت امام عسکری علیه السلام در این نامه به این نکته اشاره دارند که ازدواج، اموال، خوردنی ها و آشامیدنی ها بدون خارج کردن خمس و دادن آن به مراجع دارای صلاحیت، حلال نبوده و تصرف در آن ها حرام می باشد، گویا قومی که در این نامه مخاطب امام علیه السلام

بوده اند این حق واجب را که باعث محکم شدن روابط میان آنان و امام علیه السلام می باشد ادا نمی کرده اند (۱).

۲- نامه امام حسن عسکری علیه السلام به اهالی قم و آبه: حضرت امام عسکری علیه السلام نامه ای به شیعیان خود از اهالی قم و آبه (۲) ارسال فرموده اند که در آن چنین آمده است:

خداوند متعال از سر جود و کرم و رأفت و مهربانی خویش بر بندگان خود منت گذاشته، پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و اله را بشارت بخش و بیم دهنده به سوی آنان فرستاد و شما را موفق ساخت تا دین او را بپذیرید. پس شما را با هدایت خویش گرمی داشت و در دل پیشینیان شما- که رحمت خدا بر آنان باد- و آیندگانی که از شما باقی خواهند ماند- که خداوند متعال عمرشان را کفایت کند و به آنان عمر طولانی در طاعت خود عطا فرماید- محبت عترت هادیه را کاشت. پس آنان که از شما دار دنیا را وداع کردند بر راه ثواب و درستی و طریقه راستی و راه رشد و هدایت بوده در جایگاه سعادت‌مندان وارد شده، میوه آنچه در دنیا کاشته بودند را چیده و عاقبت آنچه را که از پیش فرستاده بودند دریافتند...

در قسمت دیگری از این نامه آمده است:

پس همواره نیت ما در رابطه با شما محکم بوده، از دل و جان به خوبی اعتقاد شما اطمینان داشته. میان ما و شما نزدیکی پایدار بوده است. این وصیتی است که گذشتگان ما و شما به آن سفارش نموده و عهدی است که با جو آنان ما و پیران شما بسته شده است، شما همواره بر اعتقادات کامل پایدار بوده اید، چرا که خداوند متعال ما و شما را در حالتی نزدیک جمع کرده و بین ما پیوند خویشاوندی قرار داده است. چرا که «عالم» حضرت امام رضا-سلام

ص: ۲۷۷

۱- (۱). باقر شریف القرشی، حیاة الامام الحسن العسکری/ ۷۶-۷۸.

۲- (۲). آبه آنچنان که یاقوت در معجم ذکر نموده است شهر کوچکی در نزدیکی های ساوه است که در میان عامه به آوه هم مشهور شده است.

اللّٰه عليه-فرموده است: مؤمن نسبت به مؤمن مانند برادر تنی است....

این نامه به صورت کامل به دست ما نرسیده و تنها همین قطعات از آن به دست ما رسیده است که حکایت از میزان لطف و محبت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام با این مؤمنان نیک دارد که سخت دیندار بودند، حضرت امام علیه السّلام بر پدران و گذشتگان این مردم رحمت فرستادند. آنان که به ریسمان استوار دین خود چنگ زده بودند؛ آنان که به اسلام ایمان آورده و از او امر خداوند متعال پیروی کرده و آنگاه به درجه رضوان و مغفرت الهی نایل آمدند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در این نامه همچنین به روابط استواری که از قدیم بین آن مردم و ائمه اهل بیت علیهم السّلام پابرجا بوده و مبتنی بر ایمان آنان به رسالت اهل بیت و اهداف بلند آنان می باشد اشاره دارند. روابطی که هرگز بر اساس هوی و هوس و عواطف برقرار نگردیده است. امام علیه السّلام با تأکید بر این نکته این روح و این درک پربار را در آن مردم بیشتر و بیشتر می فرمودند (۱).

۳. نامه آن حضرت به عبد الله بیهقی: امام علیه السّلام به عبد الله بن حمدویه بیهقی چنین نامه ای نوشتند:

اما بعد، همانا که من ابراهیم بن عبده را به سمت شما فرستادم تا تمام مناطق از جمله اهل منطقه تو حقوقی که بر آن ها واجب است به او پردازند، من وی را مورد اعتماد دانسته و در نزد دوستانم در آن منطقه، امین خود قرار دادم، پس باید از خداوند متعال پرهیز کرده، مراقب اعمال خود بوده، حقوقی که بر آن ها واجب است پردازند که هیچ عذری در ترک این عمل و یا تأخیر آن در نزد خداوند نخواهند داشت، و اگر از اولیای خدا نافرمانی کنند خداوند متعال آنان را به بدبختی و تیره روزی مبتلا خواهد نمود، خداوند تو را با آن ها به واسطه

ص: ۲۷۸

رحمتی که من بر آنان فرستادم رحمت کند که خداوند متعال گشایشگر بزرگوار است (۱).

حضرت امام عسکری علیه السلام در تمام مناطقی که به امامت آن حضرت ایمان و اعتقاد داشتند و کیلانی از دانشمندان و نیکان قرار داده و دریافت حقوق شرعی و رساندن آن به دست آن حضرت یا مصرف کردن آن در راه های خیر و صلاح را به عهده آنان می گذاشتند.

۴. نامه آن حضرت درباره ابراهیم: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ابراهیم بن عبده را به عنوان وکیل خود در گرفتن حقوق شرعی و مصرف آن در راه برپا داشتن شعائر دینی و کمک به نیازمندان وکیل خود قرار داده بود. آن حضرت نامه ای به ابراهیم داده بود که در آن نامه از مقام و منزلت بلند ابراهیم و مورد اعتماد بودن وی در نزد آن حضرت اشاره نموده بود، در همین رابطه کسانی از آن حضرت سؤال کردند که آیا آن نامه که به ابراهیم است به خط خود آن حضرت است؟ آن حضرت پاسخ دادند:

و نامه ام که بر ابراهیم بن عبده وارد شده و مضمون آن انتخاب او به وکالت از جانب من برای دریافت حقوق من از دوستانم در آن منطقه است، بله، این نامه ای است که من به خط خود نوشته و به او دادم و او را به عنوان وکیل خود در آن شهر قرار دادم و این مطلبی حق است و باطل نیست، پس شیعیان باید نهایت پرهیزکاری از خداوند متعال را انجام داده و حقوقی که مربوط به من است از مال خود خارج کرده و به او بدهند، من وی را مجاز کرده ام که آن را به هر مصرف که خواهد برساند و خداوند او را بر این کار موفق داشته، بر وی منت نهاده و او را از کوتاهی در امور به سلامت دارد... (۲).

امام علیه السلام به صراحت وکالت ابراهیم را از جانب خود اعلام کرده، وی را به

ص: ۲۷۹

۱- ((۱)). کَشّی/ ۵۸۰/ ۱۰۸۹.

۲- ((۲)). کَشّی/ ۵۸۰/ ۱۰۸۹، معجم رجال الحدیث ۲۳۲/۱۰.

تقوای الهی و اطاعت از اوامر پروردگار سفارش نموده و شیعیان را ملزم نمودند تا حقوق واجبه را به او بپردازند.

۵. نامه آن حضرت به دوستان: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام این نامه را به گروهی از دوستان خود فرستاده، در آن آنان را به خاطر اختلاف و تفرقه ای که پیدا کرده و انحرافی که از دین به هم رسانده بودند سرزنش کرده است. در این نامه پس از ذکر نام خداوند متعال چنین فرموده است:

خداوند شما را پارسایی در دنیا عطا کرده، به آنچه می پسندد موفق بدارد و بر طاعت خود یاری کند و از معصیتش باز دارد و شما را از هرگونه گمراهی هدایت نموده کفایت کند، که در این صورت برای ما و اولیای ما خیر دو جهان را جمع نموده است.

اما بعد، خبر اختلاف دل ها و پراکندگی امیال و وسوسه گری شیطان در میان شما به من رسیده است؛ تفرقه ای که به الحاد در دین و سعی در ویران نمودن بنایی منجر شده است که پیشینیان شما برای استوار نمودن دین خدا و اثبات حق اولیای او بنا نموده بودند. شیطان شما را به راه گمراهی کشیده و از اراده کردن حق بازداشته است، چنین است بیشتر شما بر گذشته های دور خود بازگشت نموده و چنان پیمان شکن شده اید که گویا هرگز کتاب خداوند عزّ و جلّ را نخوانده و از امر و نهی او چیزی نشنیده اید. به جان خودم سوگند که اگر کار به دست نادانان شما افتد و آنان با تکیه بر اساطیر برای خود تصمیم گیری کرده، احادیث و روایات دروغین بسازند به تحقیق، عذاب خداوند بر آنان مسجل خواهد شد و اگر شما هم به کار آنان رضایت داده و با دست و زبان و دل و فکر انکارشان نکنید شما نیز در کار ناپسند آنان و گناه سنگین دروغ بستن به خداوند متعال، پیامبر و اولیای الهی پس از او شریک خواهید بود.

و اگر کار بدین منوال شود دیگر چرا زیدیه و مغیریه و کیسانیه و دیگران، از دوستان ما یا منحرفان از راه ما-را در اعتقاد به معتقداتشان تکذیب کنیم؟ که شما از آن ها هم قدری بدتر

هستید، تنها یک چیز مانع از این می شود که بر شما مهر باطل زخم و به گونه ای رسوایتان سازم که همواره بدخواه اهل حقیقت گردید و آن مانع، توقع بازگشت گروهی از شما به راه مستقیم است و می دانم که به زودی بیشتر آنان به راه حق باز خواهند گشت. مگر گروهی که شیطان بر آن ها چیره گشته و یاد خدا را از دل هایشان برده است و اگر بخواهم می توانم آنان را به نام و نسب معرفی نمایم و هر کس که یاد خداوند را از دل برد خداوند نیز از او بیزار است و او را به زودی در آتش جهنم خواهد انداخت که سرانجامی به غایت ناگوار است.

و این نامه من حجتی بر آن هاست و حجتی است برای غایب شما بر حاضر شما مگر کسی که این نامه به او رسید و ادای امانت نمود، و من از خدا می خواهم که دل های شما را بر هدایت جمع نماید و شما را با پرهیزگاری از گناهان باز دارد و به شما توفیق دهد تا به آنچه خداوند به آن رضایت دارد ایمان آورید. و علیکم السلام و رحمه الله و برکاته (۱).

امام علیه السلام این گونه درد دل خود را از اختلاف، تفرقه و انحراف از دین که گریبانگیر بعضی از دوستان و موالیان آن حضرت گردیده بود بیان می دارد. سر این مطلب نیز در این نکته نهفته است که این گروه اسلام و اعتقادات دینی را از روی آگاهی عمیق همراه با دلایل محکم نپذیرفته بودند بلکه آنان اسلام را به صورت تقلیدی از پدران خود گرفته بودند و با کوچکترین شبهه ای که بر آنان عارض می گردد اعتقادات دینی خود را رها کرده و به گذشته های دور خود باز می گشتند.

دشمنان اسلام و نیروهایی که قصد تهاجم به دین مبین اسلام را داشتند نیز به این مسأله واقف بوده به فاسد کردن شیعیان امام و گمراه کردن آنان روی آورده بودند. آنان در این راه روایات دروغینی ساخته و پرداخته بودند که افکار

ص: ۲۸۱

فاسد آن‌ها را تأیید نماید، این در حالی بود که شیعیان راهی برای دیدار با امام نداشتند تا به ردّ آن شبهات قیام نموده و افکار آنان را به نور حق روشن نماید.

و این مطلب نیز چنان که دانستید به سبب مجبور کردن آن حضرت به اقامت در سامرا از جانب حکومت عبّاسی بوده است که این خود از بزرگترین محنت‌هایی بوده که آن حضرت در طول زندگی مبارکش با آن روبرو بوده است (۱).

۶. نامه آن حضرت به یکی از شیعیان: حضرت امام عسکری علیه السّلام این نامه را به یکی از شیعیان نوشته که در آن بعد از ذکر خداوند متعال آمده است:

هرچه در حیطة قدرت درآید از کائنات است، پس بر خداوند متعال توکل کن که تو را کفایت کند، و به او اعتماد کن که تو را ناامید نمی‌کند، از برادر خود شکایت کرده بودی. بدان که خداوند عزّ و جلّ به یقین کسی را بر قطع رحم کمک نمی‌کند و خداوند که ستایشش بلند باد در کمین ظلم هر ظالمی بوده و هر کس مورد ظلم و ستم واقع شود نیز خداوند متعال وی را یاری خواهد کرد که خداوند متعال عزیز و نیرومند است، از من خواسته بودی که تو را دعا کنم. خداوند عزّ و جلّ حافظ و ناصر تو باشد و عیب‌های تو را بپوشاند. امیدوارم خداوند کریمی که حق خود و اولیایش را که دیگران از دیدن آن نابینا شده‌اند به تو شناساند این نعمت را که به تو داده است از تو نگیرد که او پروردگار ستوده است... (۲).

حضرت امام عسکری علیه السّلام شیعیان خود را به توکل بر خدا و اطمینان به او دعوت می‌کند، چرا که خداوند کسی را که به او پناه آورد و توکل نماید ناامید نمی‌کند، امام علیه السّلام این شیعه و پیرو خود را بر شکایتی که از برادرش داشته سرزنش می‌کند، چرا که خداوند متعال کسی را بر قطع رحم کمک نمی‌نماید.

ص: ۲۸۲

۱- (۱). حیاة الامام الحسن العسکری/ ۸۶-۸۷.

۲- (۲). حیاة الامام الحسن العسکری/ ۸۷.

سپس آن حضرت وی را چنین دعا می کنند که خداوند متعال نعمت و الطاف خود را از او نگیرد و آن نعمت ها را نسبت به او استمرار بخشد.

۷. نامه آن حضرت به یکی دیگر از شیعیان: یکی از شیعیان نامه ای به امام علیه السلام نوشته و در آن از ظالمی که نسبت به وی ستم روا داشته بود شکایت کرده است. حضرت در جواب او می فرماید:

ما در این روز از شر هر ستمگر و تجاوزکار و حسودی تنها از خداوند عزّ و جلّ طلب کفایت می کنیم، و وای بر کسی که گمان کند خداوند عزّ و جلّ از کار او غافل است، چه می داند که از خداوندی که حاکم مطلق روز جزاست چه خواهد دید؟ خداوند عزّ و جلّ یاور و پشتیبان مظلومان است، پس به او - که ستایشش بلند باد - اطمینان کن و از او مدد بجو که محنت تو را زایل کرده، شرّ هر صاحب شری را از تو باز می دارد، خداوند متعال این کار را برای تو انجام بدهد و درباره تو بر ما منت گذارد که او بر هر کاری قادر و تواناست، هم اکنون از خداوند متعال دفع شرّ هر ظالمی را بخواه. هیچ کس به ظلم و ستم دست نیالود که رستگار گردد. پس وای بر ستمگر [روزی] که به چنگال مظلومان درآید. پس نگران نباش و به خداوند متعال اطمینان داشته باش و بر او توکل کن که گشایش نزدیک است، و خداوند عزّ و جلّ با کسانی است که صبر پیشه می کنند و نیکوکاری می ورزند... (۱).

امام علیه السلام در این رساله ستم و تجاوز و حسادت را محکوم کرده و از هر ستمگر و متجاوز و حسودی به خداوند متعال پناه برده است. چرا که خداوند متعال یاور مظلومان و پشتیبان آنان است و اوست که بر رفع ظلم و فرود آوردن بدترین کیفرها بر سر تجاوزکاران و ستمگران توانا است (۲).

ص: ۲۸۳

۱- (۱). به نقل از الدرّ النظیم/ ۲۲۵.

۲- (۲). ر. ک باقر شریف قرشی، حیاة الامام الحسن العسکری/ ۷۳-۸۸.

اشاره

از ملاحظه روایاتی که از امام حسن عسکری علیه السلام به ما رسیده است می توانیم گستردگی و فراگیری فعالیت های آن حضرت را دریابیم. آن حضرت به قرآن کریم به عنوان سند و مصدر اساسی شریعت اسلامی سخت اهتمام می ورزیده است. چنان که آن حضرت اهتمام شدیدی نسبت به حفظ سنت نبوی و سنت و تاریخ اهل بیت علیهم السلام داشته است. آن حضرت همچنین به نقد و بررسی شخصیت هایی می پرداخت که مردم برای کسب دانش و احکام به آن ها مراجعه کرده و یا برای ارتباط با امام علیه السلام و حتی رساندن حقوق شرعیه به دست امام آنان را وکیل قرار می دادند. آن حضرت وکلای خود را به مردم معرفی کرده و به مردم اطمینان می داده اند که آنان نیز مورد اعتماد آن حضرت می باشند. آن حضرت هر کسی که از تبعیت این وکیلان منحرف شود را لعن کرده، در عین حال شیعیان را بر حذر می داشتند که مبادا از پیگیری احوال و کارهای آنان در حال استقامت یا انحراف غفلت ورزند.

همچنین اهتمام زیادی از آن حضرت نسبت به علم فقه و احکام شرعی دیده شده است. چنان که در دعا، طب، مسائل عقیدتی و به طور کلی، معارف نیز فعالیت چشم گیری از آن حضرت به ظهور رسیده است.

از میراث معارفی امام حسن عسکری علیه السلام

۱. از ابو منصور طبرسی با سند روایت شده است که گفت: ابو محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام فرموده است:

«حدثنی أبی عن آبائه علیهم السلام عن رسول الله صلی الله علیه و اله انه قال: أشد من یتیم الیتیم الذی

انقطع من امه و ابيه يتم يتيم انقطع عن امامه و لا يقدر على الوصول إليه و لا يدري كيف حكمه فيما يتلى به من شرائع دينه، ألا فمن كان من شيعتنا عالما بعلومنا، و هذا الجاهل بشريعتنا المنقطع عن مشاهدتنا يتيم في حجره، ألا فمن هداه و أرشده و علمه شريعتنا كان معنا في الرفيق الأعلى»

پدرم از پدرش از پدرانش عليهم السلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارَاحَهُ رَوَيْتُ كَرْدَه اسْتِ كِه آن حضرت فرمودند: سخت تر از یتیمی یتیمی که از پدر و مادر محروم شده باشد، یتیمی یتیمی شیعه ای است که از امام و پیشوای خود جدا گردیده و به او دسترسی نداشته و حکم او را درباره آنچه از شرایع دین به آن مبتلا می گردد نداند. آگاه باشید که این دور افتاده از دیدار ما که جاهل به شریعت ما است، همچون یتیمی در دامان آن دسته از شیعیان ما است که آشنای به دانش های ما باشند، بدانید هر که چنین جاهلی را هدایت کرده، او را ارشاد نموده، شریعت ما را به او تعلیم نماید در رفیق اعلی به همراه ما خواهد بود (۱).

۲. و همچنین از آن حضرت علیه السلام روایت است که فرمود:

«قال جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام: علماء شيعتنا مرابطون في الثغر الذي يلي إبليس و عفاريتيه، يمنعونهم عن الخروج على ضعفاء شيعتنا و عن أن يتسلط عليهم إبليس و شيعته و النواصب. ألا فمن انتصب لذلك من شيعتنا كان أفضل ممن جاهد الروم و الترك و الخزر ألف مره لأنه يدفع عن أديان محبينا و ذلك يدفع عن أبدانهم»

جعفر بن محمد صادق عليهما السلام فرمود: دانشمندان شیعه ما سنگربانانی هستند که در مرزی مستقر شده اند که ابلیس و اعوان و انصار و بچه هایش از آن سو حمله

ص: ۲۸۵

می آورند و از حمله آنان به شیعیان ضعیف ما جلوگیری می نمایند. آنان مانع از این می شوند که ابلیس و پیروان او و نواصب بر شیعیان ما مسلط شوند. بدانید که هر کس از شیعیان ما به این امر قیام نماید کارش برتر از کسی است که با روم و ترک و خزر هزار هزار بار جهاد کرده باشد. چرا که چنین شخصی از دین دوستاناران ما دفاع می نماید اما آن که با کافران جنگ می کند از جسم شیعیان ما دفاع می نماید (۱).

۳. همچنین از آن حضرت با همان سند روایت است که فرمودند:

«قال موسى بن جعفر عليه السلام: فقيه واحد ينقذ يتيما من أيتامنا المنقطعين عنا و عن مشاهدتنا بتعليم ما هو محتاج إليه أشد على إبليس من ألف عابد، لأن العابد همّة ذات نفسه فقط و هذا همه مع ذات نفسه ذوات عباد الله و امائه لينقذهم من يد إبليس و مردته، فلذلك هو أفضل عند الله من ألف عابد و ألف عابده»

موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند: یک فقیه که یکی از یتیمان شیعه ما را که از ما جدا افتاده است با آموزش آنچه بدان محتاج است نجات دهد برای ابلیس از هزار عابد سخت تر و گرانتر می نماید، چرا که همه همّت عابد فقط نجات دادن نفس خود است، اما فقیه به همراه نجات دادن نفس خود به نجات دادن بندگان خدا نیز می اندیشد تا آنان را از دست شیطان و اتباع او رهایی بخشد. به همین جهت است که وی در نزد خداوند از هزار مرد عابد و هزار زن عابد بافضیلت تر است (۲).

۴. همچنین از امام عسکری علیه السلام روایت شده است که فرمود:

علی بن موسی الرضا فرمودند: در روز قیامت به شخص عابد گفته می شود: تو مرد خوبی بودی، برای اصلاح نفس خود همّت کردی و آنچه را که برای امروز لازم داشتی مهیا ساختی، پس به بهشت داخل شو، اما بدانید، فقیه، آن کسی است که خیرش به مردم می رسد و

ص: ۲۸۶

۱- (۱). احتجاج ۸/۱.

۲- (۲). احتجاج ۸/۱.

آنان را از دست دشمنان نجات داده، نعمت های بهشت خداوند متعال را برای آنان تهیه کرده و رضوان خداوند را برای آنان حاصل می نماید. به همین جهت است که به فقیه ندا می شود: ای کسی که ایتم آل محمد را سرپرستی نمودی و دوستان و موالیان ناتوان آنان را هدایت نمودی، بایست تا برای هر کس که از تو علمی آموخته یا روایتی از تو دریافت نموده است شفاعت کنی، آن فقیه می ایستد و فوج ها و فوج ها و... ده بار این کلمه را تکرار فرمودند از کسانی که از علوم او استفاده کرده و کسانی که از شاگردان او درس آموخته و کسانی که تا روز قیامت از شاگردان شاگردان او درس آموخته باشند را وارد بهشت می کند. حال ببینید چه تفاوتی میان این دو جایگاه است (۱).

۵. و با همان سند از حضرت امام عسکری علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

حضرت محمد بن علی، امام جواد علیهما السلام فرموده اند: هر کس ایتم آل محمد را که از امام خود جدا افتاده، در نادانی خود متحیر مانده، در دست شیاطین و نواصب و دشمنان ما اسیر شده اند سرپرستی نموده، آنان را از این بندها نجات داده، از وادی حیرت رهانیده، شیاطین را با ردّ و سوسه هایشان هزیمت داده، ناصیبان را با حجت ها و دلایل پروردگار و ائمه به شکست بکشاند، به تحقیق در نزد خداوند متعال دارای بالاترین درجات بوده و برتری او نسبت به سایر بندگان خدا بیشتر از برتری آسمان بر زمین، عرش و کرسی و حجب بر آسمان و ماه و شب چهارده بر کم سوترین ستاره آسمان است (۲).

۶. و با همان سند از آن حضرت علیه السلام نقل است که فرمودند:

لولا من یبقی بعد غیبه قائمکم علیه السّلام من العلماء الداعین إلیه و الدالّین علیه، و الذابّین عن دینه بحجج الله، و المنقذین لضعفاء عباد الله من شباک إبلیس و مردته، و من فحاخ النواصب، لما بقی أحد إلا ارتدّ عن دین الله، و لکنهم الذین یمسکون أزمّه قلوب ضعفاء شیعتنا کما یمسک صاحب السفینه

ص: ۲۸۷

۱- (۱). احتجاج ۹/۱.

۲- (۲). بحار الانوار ۲/۶ به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری و احتجاج.

سكّانها، اولئك هم الأفضلون عند الله عز و جل»؛

اگر بعد از غیبت قائم شما علیه السّلام دانشمندانی نبودند که مردم را به سوی او دعوت نموده، به سوی او راهنمایی کرده، با حجج و براهین خداوند از دین او دفاع نموده، بندگان ضعیف خداوند را از دام شیطان و پیروان گردن کش او نجات داده، آنان را از دام های نواصب برهانند، هر آینه کسی باقی نمی ماند مگر این که از دین خدا مرتد می شد، اما آنانند که همچون ناخدایی که سگان کشتی را در دست می گیرد زمام دل های شیعیان ضعیف را در دست دارند. آنان کسانی هستند که در نزد خدا از برترین افراد می باشند (۱).

از میراث کلامی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

۱. توحید در روایات امام عسکری علیه السلام

۱. کلینی با سند خود از یعقوب بن اسحاق روایت کند که گفت: به حضرت امام عسکری علیه السلام نامه ای نوشتم که در آن سؤال کرده بودم: بنده در حالی که خداوند را نمی بیند چگونه او را عبادت کند؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند:

ای ابو یوسف، سید و مولای ما که ولی نعمت من و پدران من است، برتر از آن است که دیده شود.

ابو یوسف گوید: از آن حضرت سؤال کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و اله پروردگارش را دیده بود؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند:

ص: ۲۸۸

خداوند تبارک و تعالی به هر مقدار از نور عظمتش را که خواست در قلب رسول خود نشان داد (۱).

۲. از سهل روایت شده است که گفت: در سال ۲۵۵ ه ق نامه ای به حضرت امام عسکری علیه السلام نوشتم که در آن آمده بود: ای سرور من، یاران ما در توحید اختلاف کرده اند. بعضی از آن ها می گویند که خداوند متعال جسم است و بعضی از آنان می گویند صورت است. پس ای سرورم اگر صلاح می دانید در این زمینه مرا چیزی بیاموزید که به فرموده شما معتقد گشته و از آن، پافراتر نگذارم. در این صورت بر بنده خود منتی گذاشته اید.

آن حضرت به خط شریف خود پاسخ دادند: از توحید سؤال کرده ای در حالی که این مسأله در اندازه فکر و عقل شما نیست، خداوند یکتای یگانه است، کسی را نزاده و زاییده نشده است و هیچ کس همتای او نیست، او خالق است و مخلوق نیست. خداوند تبارک و تعالی آنچه را که بخواهد از جسم و غیرجسم خلق می کند اما خود جسم نیست و آنچه را که بخواهد صورت می بخشد اما خود صورت ندارد. ستایشش برتر و نام هایش مقدستر از آن است که برای او شبیهی باشد. اوست و غیر از او چیزی نیست، چیزی مانند او نیست و او شنوای بی‌نا است (۲).

۲. اهل بیت علیهم السلام و مسأله امامت از دیدگاه حضرت امام عسکری علیه السلام

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همواره در کلمات خود فضیلت و برتری اهل بیت را که سرچشمه بیداری و ایمان در دنیای اسلام بودند ستوده و از آنان تجلیل کرده است؛ آنجا که گوید:

ص: ۲۸۹

۱- ((۱)). کافی ۹۵/۱، توحید/۱۰۸.

۲- ((۲)). کافی ۱۰۳/۱، توحید/۱۰۸.

ما خاندان با گام های نبوت و ولایت از درجات حقیقت بالا رفته و با پرچم های جوانمردی راه های هفتگانه را نورانی نموده ایم، پس ما شیران صحنه کارزار و ابرهای سخاوتمند و در این دنیا شمشیر و قلم در دست ماست و در آن دنیا پرچم حمد و علم در کف ما خواهد بود. پسران ما خلفای دین و هم پیمانان یقین، چراغ راه امت ها و کلید دروازه بزرگواری و کرم می باشند. هر کریمی در جهان لباس برگزیدگی بر تن کرده است به خاطر عهده است که با ما در وفای آن پیمان بسته است، و روح القدس در آسمان سوم بهشت از میوه های نوبرانه باغ های ما خورده است و شیعیان ما گروه پیروز و نجات یافته و فرقه پاک و پاکیزه اند که یار و یاور و پشتیبان ما و نیروی درهم کوبنده ستمگران اند، و به زودی پس از حرارت آتش فتنه سرچشمه های زندگانی بر آنان جوشیدن خواهد گرفت... (۱).

۲. احمد بن اسحاق گوید: بر مولای ما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم. آن حضرت به من فرمودند: ای احمد، در این زمانه که مردم در شک و شبهه افتاده اند حال شما چگونه است؟

به آن حضرت عرضه داشتم: مولای من، هنگامی که نامه شما به دست ما رسید مرد، زن و حتی کودک ممیزی باقی نماند مگر این که به اعتقادات حقه عقیده مند گردید.

آن حضرت فرمودند: خداوند را بر این مطلب شکر می گویم. ای احمد، آیا نمی دانی که زمین خدا از حجت خالی نمی ماند و من آن حجت هستم - یا فرمود: من حجت هستم - (۲).

۳. احمد بن اسحاق گوید: از ناحیه حضرت امام عسکری علیه السلام کلامی برای یکی از اصحابش صادر گردید که در ضمن آن آمده بود:

هیچ یک از پدران من: به مانند من گرفتار شک این مردان درباره امامتش نشده است. اگر

ص: ۲۹۰

۱- (۱). بحار الانوار ۳۷۸/۷۵.

۲- (۲). کمال الدین/ ۲۲۲.

این امر [امامت] مسأله ای گذرا و زودگذر بود که شما به آن معتقد شده و آن را به عنوان دین پذیرفته بودید و هنگام اتمام آن مشخص بود موردی برای شک موجود بود اما اگر این امامت امری است که تا کارهای خداوند عز و جل در جریان است پیوسته است این شک را چه معنایی است (۱).

امام مهدی علیه السلام در میراث امام حسن عسکری علیه السلام

از حسن بن ظریف روایت شده است که گفت: دو مسأله در دل من ایجاد شد که قصد کردم آن دو را در نامه ای نوشته و به سوی حضرت امام حسن عسکری بفرستم و از آن حضرت پاسخ بخواهم. نامه را نوشته و از آن حضرت درباره قائم پرسیدم که آن هنگام که قیام کند بر چه اساس قضاوت خواهد کرد؟ و مکانی که آن حضرت برای قضاوت در میان مردم در آنجا می نشیند کجاست؟ و می خواستم که از آن حضرت چیزی هم درباره درمان تب نوبه (تبی که هر چهار روز یک بار عود می کند) بپرسم اما فراموش کردم که چیزی در این رابطه بنویسم. جواب از آن حضرت بدین گونه آمد که:

از این مسأله سؤال کردی که چون قائم در میان مردم قیام نماید بر چه اساس قضاوت می کند. او در میان مردم مانند داود پیامبر علیه السلام به علم خود قضاوت می کند و از بینه سؤال نمی کند. و می خواستی درباره تب نوبه سؤال کنی و فراموش کردی. ورقه ای بردار و در آن بنویس **يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ** **إِبْرَاهِيمَ**؛ ای آتش، برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش و آن را به گردن شخص تبار بیاویز که به اذن خداوند متعال **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** سالم می شود.

من نیز چنین کاغذی را نوشته و بر گردن شخص تبار آویختم، این مداوا

ص: ۲۹۱

افاقه نموده و بیمار از بیماری رهایی یافت (۱).

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام شیعیان خاص خود را در ضمن مکاتباتی که با آنان داشته و یا هنگامی که آنان به محضر آن حضرت شرفیاب می شده اند به ولادت حجت منتظر، حضرت امام مهدی علیه السّلام بشارت می داده اند.

در بخش دوم از قسمت چهارم همین کتاب در بحث از نیازهای گروه شیعه در عصر امام عسکری علیه السّلام مجموعه ای از این روایات ذکر شده است (۲).

سیره نبوی در میراث امام عسکری علیه السّلام

مجموعه روایاتی از حضرت امام عسکری علیه السّلام در رابطه با سیره و روش پیامبر اکرم، همچنین سیره و روش اهل بیت پیامبر علیهم السّلام ذکر شده است که نشان از اهمیت فوق العاده پرداختن به این جنبه در عصر آن حضرت دارد.

حال به بعضی از این روایات توجه کنید:

۱. طبرسی از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمودند:

به پدرم حضرت علی بن محمّد علیهما السّلام عرضه داشتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و اله هنگامی که یهود و مشرکان آن حضرت را مورد سرزنش و محاجّه قرار می دادند با آنان بحث و مناظره می کرده اند؟ آن حضرت پاسخ دادند: بله، این عمل به دفعات زیاد انجام شده است، از آن جمله است جریانی که خداوند متعال در قرآن از قول آنان نقل می نماید که: (و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده تا

ص: ۲۹۲

۱- (۱). کافی ۵۰۹/۱.

۲- (۲). روایاتی که از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در رابطه با حضرت امام مهدی علیه السّلام نقل شده است به حدود چهل روایت می رسد. رک احادیث الامام المهدی علیه السّلام جلد چهارم.

همراه وی هشداردهنده باشد؟* یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از [بار و بر] آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی افسون شده را دنبال نمی کنید) و همچنین گفتند: (چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر مکه و مدینه فرود نیامده است؟) و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: (و گفتند: تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.* یا [باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آن ها جویبارها روان سازی* یا چنانکه ادعا می کنی، آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی، یا خدا و فرشتگان را در برابر [ما حاضر] آوری* یا برای تو خانه ای از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی، و به بالا رفتن تو [هم] اطمینان نخواهیم داشت، تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم).

و در انتهای کار به آن حضرت گفتند: اگر تو همچون موسی پیامبر هستی پاره ای از آسمان را بر سر ما می افکندی و یا صاعقه ای بر سر ما نازل می کردی.

چرا که آنچه ما از تو خواسته ایم بسیار سخت تر از چیزی است که قوم موسی از او خواستند.

آن حضرت ادامه دادند: تفصیل این مطلب بدین صورت بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله روزی در مکه و در کنار خانه کعبه نشسته بود و گروهی از رؤسای قریش از جمله ولید بن مغیره مخزومی، ابو البختری، ابن هشام و ابو جهل و عاص بن وائل سهمی و عبد الله بن ابی امیه مخزومی و گروهی از اتباع و پیروانشان در کنار خانه کعبه جمع شده بودند، رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز در میان تعدادی از اصحاب خود نشسته بود و کتاب خدا را بر آنان خوانده، امر و نهی الهی را به آنان گوشزد می فرمود.

بعضی از مشرکان به یکدیگر گفتند: امر محمد بالا گرفته و مقامش بلند شده است. پس بیاید شروع به کوبیدن و توبیخ او نموده بر او احتجاج کرده،

آنچه را که آورده است باطل نماییم تا سخن او در نزد اصحابش سبک شود و قدر و منزلتش در نزد آنان کوچک گردد، باشد که با این کار از گمراهی و سخن باطلی که می گوید و تمرد و طغیانی که نسبت به ما دارد باز گردد. پس اگر به این وسیله بازگشت که چه بهتر و گرنه با شمشیر بزّان با او مبارزه می کنیم.

ابو جهل گفت: حال چه کسی با او همکلام شده و به مجادله برخیزد؟ عبد الله بن ابی امیّه مخزومی گفت: من برای این کار مناسب هستم. آیا مرا به عنوان هموردی با حسب و نسب و مجادله کننده ای با کفایت می پسندی؟ ابو جهل گفت: آری، پس همه باهم به نزد پیامبر اکرم آمدند و عبد الله بن ابی امیّه مخزومی شروع به سخن کرده گفت: ای محمّد، تو ادّعی بزرگی کرده ای و کلام ترسناکی بر زبان آورده ای، گمان داری که تو فرستاده الله پروردگار جهانیان هستی، در حالی که برای پروردگار جهانیان و خالق همه خلائق سزاوار نیست که شخصی مانند تو، که بشری چون ما هستی، همچون ما می خوری و همچون ما می آشامی و همچون ما در بازارها راه می روی فرستاده او باشد.

بنگر این پادشاه روم و این پادشاه ایران است که به جز اشخاصی دارای مال بسیار و منزلت بالا و دارای قصرها و خانه ها و خیمه ها و بندگان و خادمان، فرستاده ای نمی فرستند و پروردگار جهانیان از پادشاه ایران و روم بالاتر است و همه آن ها بندگان او هستند. پس اگر تو فرستاده خدا هستی باید فرشته ای همراه تو باشد تا تو را تصدیق کند و ما او را ببینیم، بلکه اگر خداوند اراده کرده است تا برای ما فرستاده ای بفرستد شایسته بود که ملکی را به سوی ما بفرستد؛ نه بشری مانند خود ما. ای محمّد، تو فرستاده خدا نیستی بلکه مردی سحر شده می باشی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به او فرمودند: آیا از سخن تو چیزی باقی مانده است؟ وی پاسخ داد: بلی، اگر خداوند متعال می خواست فرستاده ای به سوی ما بفرستد سزاوار بود که آن فرستاده بزرگوارترین شخص در میان ما باشد. کسی که مال و اموال بیشتری داشته و از بهترین رتبه اجتماعی برخوردار باشد، پس چرا این قرآنی که گمان می کنی خداوند آن را بر تو نازل کرده و تو را به واسطه آن مبعوث به رسالت کرده است بر مردی بزرگ از یکی از دو شهر مکه یا طائف نازل نشد مانند ولید بن مغیره در مکه و یا عروه بن مسعود ثقفی در طائف؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به او فرمودند: ای عبد الله آیا باز هم چیزی از سخنان تو باقی مانده است؟ وی گفت: آری، ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که در این شهر مکه چشمه بزرگی از زمین بجوشانی، چرا که این شهر دارای سنگ های سخت و کوه های بلند بوده و زمین آن کم آب است تا آن چشمه جوشان زمین مکه را برآورد و حفر نماید و جوی های آب در آن روان سازد که ما بسیار نیازمند به این امریم، یا این که از برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد که از آن بخوری و ما را بخورانی و نهرها و چشمه ها در میان آن باغ جاری باشد و یا آنچنان که گمان می کنی پاره ای از آسمان را بر ما فرود آوری، که [در قرآن] گفته ای (و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می گویند: ابری متراکم است)، شاید ما نیز همین را بگوییم.

سپس گفت: یا این که خدا و ملائکه را از روبرو به نزد ما آوری تا ما و آن ها در مقابل یکدیگر قرار گیریم، یا این که خانه ای از طلا داشته باشی که از آن به ما بدهی و ما را بی نیاز کنی، شاید که ما نیز سر به طغیان برداریم، چرا که خود در قرآنت گفته ای: (حقا که انسان سرکشی می کند* همین که خود را بی نیاز پندارد).

سپس گفت: یا این که به آسمان پرواز کنی و ما به آسمان رفتن تو را باور

نخواهیم کرد مگر این که از آسمان نامه ای بر ما بیاوری که ما در آن این جملات را بخوانیم: از خداوند عزیز حکیم به عبد الله بن ابی امیّه مخزومی و هرکس که در نزد اوست و مضمون این نامه این باشد که به محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب ایمان بیاورید که او فرستاده من است و او را در گفتارش تصدیق کنید که هرچه گفته است از جانب من آورده است. پس ای محمّد، نمی دانم اگر همه این کارها را انجام بدهی آیا به تو ایمان خواهم آورد یا نه، بلکه اگر ما را با خود برداشته به آسمان برده، درهای آسمان را باز کرده و ما را در آن داخل کنی خواهیم گفت: که مورد چشم بندی واقع شده ایم و تو ما را افسون کرده ای.

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: ای عبد الله، آیا از سخنان تو چیزی باقی مانده است؟ وی در پاسخ گفت: ای محمّد، آیا آنچه که گفتم به اندازه کافی در ردّ سخنان تو رسا و موجب اتمام حجّت نبوده است؟! چیزی باقی نمانده. اکنون تو آنچه داری بگو و اگر دلیل و جوابی برای آنچه من گفته ام داری بیاور.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: خداوند، تو شنونده هر صدا و دانای به هر چیز هستی و آنچه را که بندگانت می گویند، می دانی و می شنوی، در این هنگام خداوند متعال این آیات شریف را بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله نازل کرد که: (و گفتند:

این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟* یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از [بار و بر] آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی افسون شده را دنبال نمی کنید).

سپس خداوند متعال فرمود: (بین چگونه برای تو مثل ها زدند و گمراه شدند، در نتیجه راه به جایی نمی توانند ببرند).

سپس فرمود: ای محمّد (بزرگ) [و خجسته] است کسی که اگر بخواهد

بہتر از این را برای تو قرار می دهد: باغ هایی که جویبارها از زیر [درختان] آن روان خواهد بود، و برای تو کاخ ها پدید می آورد) و آنگاه این آیات را نازل فرمود که: ای محمد (و مبادا تو برخی از آنچه را که به سویت وحی می شود ترک گویی و سینه ات بدان تنگ گردد که می گویند: «چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده یا فرشته ای با او نیامده است؟») تو فقط هشدار دهنده ای، و خدا بر هر چیزی نگهبان است)، و همچنین خداوند متعال نازل فرمود که: ای محمد (و گفتند: «چرا فرشته ای بر او نازل نشده است؟») و اگر فرشته ای فرود می آوردیم، قطعاً کار تمام شده بود؛ سپس مهلت نمی یافتند* و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، حتماً وی را [به صورت] امردی درمی آوردیم، و امر را همچنان بر آنان مشتبه می ساختیم).

آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله خطاب به او فرمودند: ای عبد الله، اما درباره این که گفتی من همچون شما غذا می خورم و گمان داشتی که به این دلیل جایز نیست فرستاده خدا باشم، پس جواب تو این است که این گونه کارها منوط به اراده خداوند متعال است، اوست که هر کار بخواهد می کند و به آنچه اراده کند حکم می راند و کارش در هر صورت پسندیده و مورد ستایش است و تو را و هیچ کس را نرسد که به او اعتراض کند و در کارش چون و چرا کند، آیا ندیده ای که خداوند متعال چگونه بعضی از مردم را فقیر و بعضی را غنی، بعضی را عزیز و بعضی را ذلیل، بعضی را سالم و بعضی را مریض و بعضی از مردم را شریف و بعضی دیگر را پست می کند و همه از کسانی هستند که غذا می خورند.

سپس فقرا را نرسد که بگویند چرا ما را فقیر و آنان را غنی کردی، و آنان که پست شدند را نرسد که بگویند خدایا چرا ما را پست و آنان را شریف

کردی، همچنین بیماران و ضعفا را نرسد که به خداوند بگویند چرا ما را مریض و ضعیف نموده، گروه دیگر را سالم و تندرست نمودی، و به همین منوال آنان که ذلیل و خوار شدند را نرسد که بگویند خدایا چرا ما را ذلیل نموده و دسته دیگر را عزیز نمودی، همچنین زشت چهرگان را نرسد که به خداوند بگویند چرا صورت ما را زشت آفریدی و آن دیگران را زیبا، بلکه اگر آنان چنین چیزی به خداوند متعال بگویند، او را رد کرده و در احکام او منازعه و جدال نموده و به او کافر شده اند و هر آینه جواب خداوند به آنان این خواهد بود که: من پادشاهی هستم پست کننده و بالا- برنده، بی نیاز کننده و فقیر کننده، عزیز کننده و ذلیل کننده، تندرستی بخش و بیمار کننده، و شما بندگان بیش نیستید که از شما جز تسلیم در مقابل من و انقیاد در مقابل حکومت من کار دیگری ساخته نیست. پس اگر به آنچه را که من بر شما حکم کرده ام تسلیم شوید بندگان من خواهید بود، و اگر تسلیم نشده راه ابا در پیش گیرید به من کافر شده و مستحق عقوبت من گردیده و به این ترتیب از هلاک شدگان خواهید بود.

سپس خداوند متعال بر آن حضرت وحی فرستاد که: ای محمد (بگو):

«من هم مثل شما بشری هستم (یعنی، غذا می خورم و (به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است) یعنی به آن ها بگو که من در بشریت مانند شما هستم، اما خداوند متعال مرا به نبوت برگزیده و شما را برنگزیده است، هم چنان که بعضی از انبای بشر را به بی نیازی و تندرستی و زیبایی برمی گزیند و بعضی دیگر را بر نمی گزیند. پس این مطلب، که او مرا به نبوت برگزیده و شما را برنگزیده است را نیز انکار نکنید.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به او فرمودند: و اما این که گفته ای فرستادگانی را

پادشاه روم و پادشاه فارس می فرستند از نظر مال و وجهه اجتماعی دارای عظمت بوده، صاحبان قصرها، خانه ها، خیمه ها و بندگان و خادمان هستند و پروردگار عالمیان از پادشاه ایران و روم بالاتر است و این ها همه بندگان او هستند، آری. اما تدبیر حکم به دست خداوند است و خداوند براساس ظن و گمان و حسابگری تو کار نکرده و فرستاده خود را براساس پیشنهاد تو نمی فرستد، بلکه خداوند آنچه بخواهد می کند و به آنچه اراده کند حکم می کند و در هر صورت حکم و فرمان خداوند متعال پسندیده و مورد ستایش است.

ای عبد الله، خداوند متعال پیامبرش را برای این فرستاده تا دین را به مردم آموخته و آن ها را به سوی پروردگارشان دعوت کند و خود را شب و روز در این راه، به زحمت بیندازد. پس اگر فرستاده خدا صاحب قصرهایی باشد که در آن قصرها از دیده مردم مخفی بوده، دارای بندگان و خادمانی باشد که او را از چشم مردم بپوشانند، آیا رسالت خداوند ضایع نشده و کارها به کندی نمی گراید؟، آیا پادشاهان را ندیده ای که چون از مردم رو بپوشانند چگونه فساد و زشتی ها از راه هایی که آن ها نمی دانند و به فکرشان هم نمی رسد جامعه آنان را در بر می گیرد؟.

ای عبد الله، خداوند متعال مرا به این جهت بدون مال مبعوث به رسالت کرد تا قدرت و قوت خود را به شما بنمایاند که این اوست که یار و یاور فرستاده خویش است و شما نمی توانید فرستاده او را بکشید یا از تبلیغ رسالت او جلوگیری نمایید. پس این دلیل بر قدرت خداوند و ناتوانی شماست و به زودی خداوند متعال مرا بر شما پیروز می گرداند و دست مرا در کشتن و اسیر کردن شما باز خواهد گذاشت، خداوند متعال به زودی شهرهای شما را به دست من خواهد گشود و مؤمنان را به جای شما هم آیینان شما بر آن شهرها

سپس رسول اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: و اما این که گفته ای اگر تو پیامبر هستی باید که فرشته ای همراه تو بیاید و تو را تصدیق کند و ما او را ببینیم، بلکه اگر خداوند متعال می خواست که فرستاده ای به سمت ما بفرستد می بایست این فرستاده از جنس فرشته باشد نه بشری مانند ما، پاسخش این است که حواسّ شما از مشاهده فرشته عاجز است، زیرا او عین و جسمانی نیست و از جنس هواست حتی اگر خداوند متعال نور چشم شما را زیاد کند تا آن ملک را ببینید می گفتید: این ملک نیست بلکه بشر است، چرا که آن ملک هم به صورت بشری که شما با قیافه و صورت او انس گرفته اید ظاهر می شد تا کلام او را بفهمید و خطاب و مرادش را دریابید.

در غیر این صورت چگونه می توانستید راستی گفتار آن فرشته را اثبات نمایید، اما خداوند متعال پیامبر خود را به صورت بشر مبعوث کرده و به دست او معجزاتی ظاهر نموده که طبایع بشر قدرت انجام آن را ندارد شما هم اگر به نهانگاه دل خود مراجعه کنید می یابید که از انجام آنچه را که این پیامبر انجام می دهد عاجزید و این خود معجزه و شهادتی از خدا بر صدق گفتار این رسول است. اما اگر فرشته ای برای شما ظاهر می شد و به دست او کاری انجام می شد که همه بشر از انجام آن عاجز بودند دلالتی بر راستی گفتار او نداشت، چرا که شما نمی دانستید آیا این عمل از سایر فرشتگان هم ساخته است یا از آنان ساخته نیست تا این که آن عمل برای آن فرشته معجزه محسوب شود.

آیا نمی بینید که پرندگان که پرواز می کنند عمل آن ها معجزه نیست، چرا که از نوع آن پرندگان همه مانند آن پرنده پرواز می کنند. اما اگر انسانی مانند پرنده پرواز کند این معجزه است. پس خداوند عزّ و جلّ بر شما آسان گرفته و

کار را آنچنان قرار داده که به واسطه آن، حجت بر شما تمام شود اما شما پیشنهاد کار سختی را می دهید که در آن هیچ دلیل و برهانی هم برای شما نیست.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: و اما این که گفته ای تو مردی سحر شده هستی، چگونه ممکن است چنین باشم در حالی که شما خود می دانید من از نظر درستی عقل و تمیز از شما برترم. آیا از روزی که در میان این شهر به دنیا آمدم تا اکنون که به سنّ چهل سالگی رسیده ام بی آبرویی، لغزش، دروغ، خیانت یا خطایی در گفتار یا رأیی سفیهانه سراغ دارد؟ آیا می پندارید این مرد در طول این مدت به حول و قوه خود از چنین مسائلی در امان مانده است یا به حول خداوند متعال؟

و این همان است که خداوند فرموده: (بین چگونه برای تو مثل ها زدند و گمراه شدند، در نتیجه نمی توانند راه به جایی برند) تا با دلایلی بیشتر از همین دعاوی باطل که بطلان آن ها بر تو ثابت شده، به گمراهی متهمت سازند.

سپس پیامبر اکرم فرمودند: و اما این که گفتی: «چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این دو شهر چون ولید بن مغیره در مکه یا عروه [بن مسعود ثقفی] در طائف نازل نشده است؟» پاسخش این است که همانا خداوند متعال آنچنان که تو مال دنیا را بزرگ می شماری آن را بزرگ نمی شمارد و مال دنیا در نزد خداوند متعال دارای چنان جایگاهی نیست که در نزد تو دارد، بلکه اگر کل دنیا در نزد خداوند به اندازه بال پشه ای ارزش داشت هرگز کافران و مخالفانش را جرعه ای آب نمی داد. تقسیم خدا هم به دست تو نیست، بلکه این خداوند است که رحمت خود را در میان بندگان تقسیم می کند و آنچه را که بخواهد در میان بندگان خود به انجام می رساند.

و خداوند عزّ و جلّ هم کسی نیست که هراسی از کسی داشته باشد بدانگونه که تو به خاطر مال و جاه و جلال اشخاص از آن ها می ترسی و به همین خاطر مقام نبوّت را به آنان نسبت می دهی، و خداوند از کسانی نیست که در مال یا جاه و مقام کسی طمع داشته باشد چنان که تو در مال و جاه و جلال آنان طمع کرده ای و نبوّت را به این خاطر به آنان اختصاص می دهی، و خداوند متعال از کسانی نیست که کسی را به خاطر هوی و هوس دوست داشته باشد چنان که تو به خاطر محبت به آنان، کسانی را که مستحق پیش افتادن نیستند پیش انداخته ای در حالی که تنها و تنها خداوند متعال براساس عدالت رفتار می کند و جز براساس برتری در مراتب دینی و اطاعت و فرمانبرداری کسی را مقدم نداشته و جز به جهت سستی در مراتب دینی و فرمانبرداری کسی را از مقام و منزلتی محروم نمی دارد.

حال که خداوند چنین است، به مال و حال کسی توجه نمی کند، بلکه این مال و حال و جایگاه خود تفضّل خدا به آنان است و احدی از بندگان خدا را ادعایی نیست، پس هرگز نمی توان به خداوند متعال گفت: اکنون از نظر مال بر فلان بنده تفضّل کرده ای پس باید ناچار نبوّت را نیز به او تفضّل کنی، زیرا کسی را نرسد که خداوند متعال را برخلاف مرادش مجبور نماید و او را به این دلیل که قبلاً نعمت دیگری را تفضّلی کرده است ملزم به تفضّلی دیگر نماید.

ای عبد الله، آیا نمی بینی که خداوند متعال چگونه یکی را بی نیاز کرده اما صورتش را زشت می گرداند، و چگونه کسی را زیبا می کند اما در عوض، او را فقیر می سازد، چگونه کسی را شرافت می دهد اما از نظر مالی او را فقیر می کند و چگونه کسی را پولدار می نماید اما از نظر حیثیت اجتماعی او را پست قرار می دهد، اما در عین حال، آن غنی را نرسد که بگوید: «خداوندا چرا به دارایی

من زیبایی فلانی را اضافه نکرده ای؟» و یا زیبا را نرسد که بگوید: «چرا به زیبایی من مال فلانی را اضافه نکرده ای؟» و شریف را نرسد که به خداوند بگوید: «چرا به شرافت من مال فلانی را اضافه نکرده ای؟»، و یا پست را نرسد که به درگاه خداوند عرضه دارد: «خداوندا چرا به پستی من شرف فلانی را اضافه نکرده ای؟»، چرا که حکومت به دست خداوند است و خداست که آن گونه که بخواهد رحمت خود را تقسیم می نماید و به هر صورت که بخواهد عمل می کند و خداوند متعال در آنچه می کند حکیم است و در آنچه انجام می دهد مورد ستایش واقع می شود، و این کلام اوست که فرماید: (و گفتند:

چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است؟) و فرموده است: (آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟) ای محمد (ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم).

پس خداوند متعال بدین وسیله یکایک ما را به هم نیازمند کرده است.

یکی را به مال دیگری و آن دیگری را به کالا- یا خدمات این محتاج می کند، در نتیجه می بینی که بالاترین پادشاهان و بی نیازترین بی نیازان به گونه ای، نیازمند به فقیرترین فقرا می شوند؛ یا این کالایی دارد که آن ندارد و یا مثلاً کاری است که آن پادشاه از آن بی نیاز نیست اما تنها از دست این شخص برمی آید، یا بابی از ابواب دانش و حکمت است که پادشاه برای استفاده کردن آن به این فقیر محتاج است، در نتیجه، این فقیر محتاج مال آن پادشاه بی نیاز و آن پادشاه بی نیاز محتاج دانش و معرفت این فقیر است.

سپس پادشاه را نسزد که بگوید: «چرا علم این فقیر با مال من جمع نشده است؟» و فقیر را نسزد که بگوید: «چرا به رأی و علم من و آنچه از حکمت به آن آشنایی دارم، اموال این پادشاه بی نیاز ضمیمه نگردیده است؟»، سپس

خداوند متعال می فرماید: (و برخی از آنان را از نظر درجات، بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده ایم تا بعضی از آن ها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند) و سپس فرماید: ای محمد به آن ها بگو: (و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است)، یعنی از اموالی که اینان از مال دنیا جمع می کنند.

ثم قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَمَا قَوْلُكَ لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ...» سپس پیامبر اکرم فرمودند: و اما این که گفته ای (تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد...) تا آخر کلامت، پاسخش این است که تو در این سخنان به فرستاده خدا محمد، چند پیشنهاد داده ای: از جمله آن ها پیشنهادی است که اگر وی آن را برای تو به اجرا درآورد دلیل و برهانی برای نبوت او نخواهد بود و رسول خدا بالاتر از آن است که از نادانی نادانان سوء استفاده کرده و برای آن ها دلیلی بیاورد که حجیت ندارد و از میان پیشنهادها، پیشنهادی بود که اگر رسول خدا آن را برای تو به موقع اجرا درآورد هلاک خواهی شد (۱) در حالی که حجّت و برهان را بدین سبب می آورند که بندگان خدا به وسیله آن به ایمان به خدا ملزم گردند نه این که به وسیله آوردن آن حجّت و برهان هلاک شوند. پس تو هلاکت خود را پیشنهاد کرده ای و پروردگار عالمیان به بندگان خود از این، مهربانتر بوده و مصلحت آنان را از تو که پیشنهاد هلاک آن ها را داده ای، بهتر می داند.

و یکی از پیشنهادات تو طلب امر محالی بود که نه صحیح است و نه وقوعش جایز، و فرستاده پروردگار عالمیان تو را به حقیقت آن آگاه می کند و

ص: ۳۰۴

۱- (۱)). مراد پیشنهاد آمدن سنگ از آسمان بر سر او است.

بهانه های تو را قطع کرده راه مخالفت را بر تو می بندد و با ادله و براهین الهی تو را مجبور می کند که او را تصدیق کنی آن گونه که هیچ حيله و راه فراری نداشته باشی، و از جمله پیشنهادات تو چیزی بود که خود در خلال آن اعتراف کردی که اهل عناد و لجبازی بوده، متمرد هستی و حجّت و برهان خدا را قبول نکرده، به آن گوش نمی سپاری و کسی که چنین باشد تنها چاره او عذاب پروردگار که در دوزخ از آسمان خدا نازل می شود، یا شمشیر اولیای او نخواهد بود.

اما ای عبد الله در رابطه با این که گفتی: (تا] در این مکه که دارای سنگ ها و صخره ها و کوه هاست [از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد) تا آن چشمه آن زمین را بروید و حفر نماید و در آن، چشمه ها و جوی هایی جاری کند که ما به آن نیازمند هستیم، تو این را خواستی اما از فهم اسرار الهی جاهل و نادانی، ای عبد الله، آیا می پنداری که اگر من این کار را انجام بدهم به این خاطر پیامبر خواهم بود؟ عبد الله پاسخ داد: نه.

پیامبر اکرم فرمودند: آیا تو در طائف باغ هایی نداری و آیا در آن باغ ها جاهایی نبوده که از نظر زمین سخت و صعب و مشکل بوده تو آن را درست کرده، زمینش را نرم کرده، جوی های آن را روفتی و در آن ها چشمه ها جاری نموده و آن باغ ها را به ثمر رسانده ای؟ عبد الله پاسخ داد: آری چنین است. آن حضرت فرمودند: آیا کسان دیگری نیز مانند تو دست به این کار زده اند؟ عبد الله پاسخ داد: چرا، آن حضرت فرمودند: آیا تو و آنان به خاطر این عمل، پیغمبر شدید؟ وی پاسخ داد: نه.

آن حضرت فرمودند: پس به همین دلیل چنین کاری حجّت و برهانی برای نبوت محمد نخواهد بود، این کلام تو مانند این است که بگویی ما به تو

ایمان نخواهیم آورد مگر این که برخیزی و همچون مردم بر روی زمین راه بروی یا به تو ایمان نمی آوریم مگر این که مانند مردم غذا بخوری.

و اما درباره این که گفتی: «[باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد که از آن بخوری و به ما نیز بخورانی و آشکارا از میان آن ها جویبارها روان سازی»، آیا تو و یارانت باغ هایی از درختان خرما و انگور در طائف ندارید که از آن می خورید و به دیگران می خورانید و در میان آن باغ ها نهرها و چشمه ها جاری می کنید؟ آیا شما با این کارها پیامبر شده اید؟ وی پاسخ داد: نه.

پیامبر اکرم فرمودند: شما را چه می شود که به رسول خدا کارهایی پیشنهاد می کنید که اگر مطابق آن ها عمل کند دلیلی بر صدق مدّعی او نخواهد بود، بلکه اگر پیامبر، این کارها را انجام بدهد، دلیل بر کذب و دروغگویی او خواهد بود، چرا که او به برهانی استدلال کرده که در واقع دلیل و برهان نبوده، برای گول زدن مردمان نادان و کم خرد به کار می آید، البته فرستاده پروردگار عالمیان بسیار بالاتر و برتر از این است که دست به چنین کاری بزند.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: ای عبد الله، و اما این که گفته ای «یا چنانکه ادعا می کنی، آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی» که خود گفته ای: «و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می گویند: ابری متراکم است»، پس اگر آسمان بر تو نازل شود هلاک خواهید شد و خواهید مرد و تو با این کلام می خواهی که فرستاده خدا تو را هلاک نماید و بکشد و رسول و فرستاده پروردگار عالمیان مهربانتر از این است. او تو را هلاک نمی کند بلکه حجّت و برهان خدا را بر تو اقامه می نماید و دلیل و برهان خداوند تنها در اختیار پیامبر او بوده و بر حسب پیشنهاد بندگان نخواهد بود، چرا که بندگان به آنچه صلاح آن ها در آن بوده و جایز است یا آنچه را که از آن فساد برمی خیزد و جایز نیست

آگاهی ندارند و گاه می شود که پیشنهادات آنان، با یکدیگر اختلاف پیدا کرده و تضاد می یابد تا آنجا که وقوع بعضی از آن پیشنهادات محال می باشد، و خداوند عزّ و جلّ طیب شماس است که تدبیر او بر آنچه از آن محال لازم بیاید جاری نمی گردد.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: ای عبد الله، آیا تاکنون پزشکی دیده ای که بر حسب پیشنهاد مریض به او دارو بدهد؟ پزشک دارو را بر حسب آنچه صلاح مریض در آن است به او می دهد، چه بیمار آن دوا را دوست داشته باشد یا دوست نداشته باشد. شما به مانند بیماران هستید و خداوند طیب شماس است.

پس اگر به دوائی که بر شما فرستاده است گردن نهید شما را شفا دهد و اگر تمرد جوید شما را بیمار می کند.

دیگر این که ای عبد الله، کجا دیده ای کسی که ادعای حقی بر دیگری دارد نزد حاکمی از حکام و قاضیانی که تاکنون آمده اند برود و قاضی حکم کند تا شاهد را بر حسب پیشنهاد مدعی علیه بیاورد. در این صورت هیچگاه حقی یا ادعایی برای کسی بر دیگری ثابت نمی شود و صحت ادعای هیچ کس در حق دیگری معلوم نمی گردد و در این صورت میان ظالم و مظلوم و صادق و کاذب فرقی نخواهد بود.

سپس پیامبر اکرم فرمودند: ای عبد الله، و اما این که گفته ای: «یا آن که خدا را با فرشتگانش مقابل ما حاضر آری تا ما آن ها را به چشم ببینیم و تو را تصدیق کنیم»، از محالات آشکار است، چرا که پروردگار ما عزّ و جلّ مانند مخلوقات نیست که بیاید و برود و حرکت داشته باشد یا با چیزی رودر رو شود تا این که بتوان او را به جایی آورد، پس شما با این پیشنهاد چیز محالی از من خواسته اید، این که شما خواسته اید صفت بت های ضعیف و ناقص شماس است

که نه می بینند و نه می شنوند و نه می دانند و نه به شما یا هیچ کس دیگری ضرر یا نفعی می رسانند.

ای عبد الله، آیا تو دارای زمین های زراعی و باغ هایی در طائف و املاک و مستغلاتی در مکه نیستی، و آیا کسانی از جانب تو به امر نگهداری آن باغ ها و زراعت ها و مستغلات گمارده نشده اند؟

عبد الله پاسخ داد: چرا.

آن حضرت فرمودند: آیا تو خود شخصا به همه امور آن ها رسیدگی نموده و همه دستورات را خود به آن ها می دهی یا فرستادگانی بین تو و آنان وجود دارد؟

وی پاسخ داد: بلی، فرستادگانی هستند.

پیامبر اکرم فرمودند: آیا اگر کسانی که در باغ و بستان و املاک تو کار می کنند به فرستادگان تو بگویند: «ما شما را در ادعای نمایندگی عبد الله بن ابی امیه تصدیق نمی کنیم مگر این که خود عبد الله بن ابی امیه را بیاورید تا ما او را ببینیم و آنچه را که شما از قول او می گوئید شفاها از خود او بشنویم»، تو این عمل آنان را صحیح می دانی و به آنان جواز چنین کاری را می دهی؟

عبد الله پاسخ داد: نه.

آن حضرت فرمودند: در این صورت چه کاری بر فرستادگان تو واجب است؟ آیا بر آنان لازم نمی آید که برای کارگران باغ علامت صحیحی از جانب تو بیاورند که آن ها را به صدق گفتار فرستادگان رهنمون گشته و آنان را وادار به تصدیق نماید؟

عبد الله پاسخ داد: آری.

آن حضرت فرمودند: آیا اگر فرستاده تو هنگامی که این سخن را از آنان

بشود به سوی تو باز گردد و بگوید: «برخیز و با من بیا که آنان پیشنهاد کردند من تو را با خود به نزد آنان ببرم»، کار او به معنی مخالفت با تو نخواهد بود و تو به او نخواهی گفت تو تنها یک فرستاده هستی و حق نداری به من مشورت داده یا به من دستور بدهی؟

عبد الله پاسخ داد: آری.

پیامبر اکرم فرمودند: پس چگونه است که اکنون به فرستاده پروردگار عالمیان پیشنهادی می دهی که دادن آن را بر کارگران و باغبانان خود جایز نمی دانی که کارگران مثل این پیشنهاد را به فرستاده تو بدهند؟! او چگونه از فرستاده پروردگار عالمیان می خواهی که در نزد پروردگار خود نکوهیده گشته وی را امر و نهی نماید در حالی که تو چنین کاری را برای فرستاده خود به سوی اجاره نشینان و اداره کنندگان باغ های خود جایز نمی دانی؟!!

ای عبد الله، این دلیلی قاطع برای بطلان آنچه بود که ذکر کرده و پیشنهاد داده بودی.

گفته بودی: «باید برای خانه ای از طلا باشد»، آیا خبردار نشده ای که پادشاه مصر خانه هایی از طلا دارد؟

عبد الله پاسخ داد: آری، خبردار شده ام.

پیامبر اکرم فرمودند: آیا او با داشتن چنین خانه هایی پیامبر شده است؟ عبد الله پاسخ داد: نه. پیامبر اکرم فرمودند: پس به همین جهت داشتن خانه هایی از طلا بر محمد صلی الله علیه و اله نیز اثبات نبوت نمی نماید و محمد نیز هیچگاه از نادانی تو برای اثبات حجّت ها و براهین خداوند متعال سوء استفاده نمی کند.

دیگر این که گفته بودی: «یا به آسمان بالا روی» و سپس گفته بودی: «و به

بالا- رفتن تو[هم] اطمینان نخواهیم داشت، تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم» ای عبد الله، بالا رفتن به سمت آسمان سخت تر از پایین آمدن از آن است. پس هنگامی که خود اعتراف کرده ای که اگر به آسمان بروی ایمان نمی آوری پس حکم پایین آمدن از آسمان نیز معلوم است.

سپس گفته ای: «تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم و نمی دانم که آیا پس از این کار، به تو ایمان می آورم یا نه»، پس تو ای عبد الله اقرار داری که با حجت خدا بر خود عناد داشته، لجاجت می کنی، پس دارویی برای تو به جز تأدیب به دست اولیای خدا، از بشر یا ملائکه ربّانی وجود ندارد بدین ترتیب، حکمتی رسا از جانب پروردگار بر من نازل شده است که بطلان همه پیشنهادات تو را در بر دارد.

چرا که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: ای محمد، (بگو: پاک است پروردگار من، آیا [من] جز بشری فرستاده هستم؟)، چه دور است از پروردگار من که کارها را مطابق با پیشنهادات روا یا ناروای نادانان و جاهلان به انجام برساند، و آیا من جز بشری فرستاده از جانب خدا می باشم، پس جز اقامه حجت خدا که به من عطا کرده است چیز دیگری بر من لازم نیست و مرا نشاید که پروردگار خود را امر و نهی نموده و یا او را مشورت دهم و مانند فرستاده ای باشم که پادشاه روم به سمت گروهی از مخالفانش فرستاد اما فرستاده به سمت او برگشت و به او دستور می داد که به حسب پیشنهادات آن قوم پادشاه با آنان برخورد نماید.

در این هنگام ابو جهل به سخن آمده گفت: ای محمد، در اینجا یک نکته باقی مانده است. آیا تو گمان نداری که قوم موسی هنگامی که از وی خواستند تا خدا را آشکارا به آن ها بنماید به وسیله صاعقه سوختند؟ پیامبر اکرم پاسخ

دادند: آری. ابو جهل گفت: پس اگر تو پیامبر باشی ما هم باید آتش بگیریم و بسوزیم، چرا که ما چیزی سخت تر از آنچه قوم موسی از او خواسته بودند، خواسته ایم، چرا که آنان مطابق گمان تو گفتند: خدا را آشکارا به ما بنمایان و ما می گوئیم تا خدا و فرشتگان را در برابر [ما حاضر] نیاوری تا با چشم خود آنان را ببینیم ایمان نخواهیم آورد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: ای ابو جهل، آیا تو داستان ابراهیم خلیل را نشنیده ای که چون به ملکوت اعلی بالا رفت چه پیش آمد، این کلام پروردگار من است که فرماید: (و این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندم تا از جمله یقین کنندگان باشد) (۱) هنگامی که خداوند او را تا آسمان بالا برد چشم او را چنان تیزبین کرد که توانست هر که در روی زمین یا در دل زمین پنهان شده است را ببیند. ناگاه، ابراهیم مرد و زنی را در حال عمل زشت مشاهده کرد، پس آن ها را نفرین کرد تا هلاک شوند و آن دو هلاک شدند. سپس دو تن دیگر را دید و آن ها را نیز نفرین کرده آن دو نیز هلاک شدند، سپس دو نفر دیگر را دید و آن ها را نیز با نفرین هلاک کرد، اما وقتی که برای بار چهارم دو نفر را در این کار دید و بر آن ها نفرین کرد، خداوند متعال بر او وحی کرد که: ای ابراهیم، از نفرین کردن بر بندگان و کنیزان من دست بردار که من آمرزنده مهربان و جبار بردبار هستم، گناهان بندگانم آسیبی به من نمی رساند، چنانکه عبادت و اطاعت آن ها سودی به من نمی رساند، و من به مانند تو آن ها را به خاطر فرونشاندن خشم، سیاست و مجازات نمی کنم.

پس از نفرین کردن بر بندگان و کنیزان من دست بردار که همانا تو بنده ای

ص: ۳۱۱

بیم دهنده ای و در ملک من شریک نیستی و بر من و بندگانم تسلط نداری.

روابط بندگان من با من از سه حالت خارج نیست، یا توبه می کنند و من توبه آن ها را می پذیرم، از گناهان آن ها می گذرم و عیب هایشان را می پوشانم، یا عذاب خود را به این جهت از آنان باز می دارم که می دانم از نسل آن ها فرزندان مؤمن به دنیا خواهد آمد که با پدران کافر خود فرق خواهند داشت پس با مادران کافر مدارا می کنم و عذاب خود را از آن ها برمی دارم تا آن مؤمن از این نسل به دنیا بیاید.

پس آن هنگامی که مؤمنان از کافران جدا و مجزا گشتند عذاب من بر آنان فرو خواهد بارید و بلای من آنان را احاطه خواهد کرد و اگر از این دو دسته نباشند عذابی که من برای آن ها تدارک دیده ام بزرگتر از عذابی است که تو برای آن ها تدارک دیده ای، چرا که عذاب من بر حسب جلال و کبریای من می باشد.

ای ابراهیم، میان من و بندگانم را واگذار، من به آنان مهربانتر از تو هستم. میان من و بندگانم را واگذار که من جبار بردبار و دانای حکیم هستم. با دانش و علم خود امور آن ها را تدبیر می کنم و قضا و قدر خود را بر آنان نافذ می دارم (۱).

۲. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده اند:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله در مکه بودند خداوند متعال به آن حضرت امر فرمود تا در هنگام نماز، رو به سوی بیت المقدس نمایند و تا آنجا که ممکن باشد کعبه را میان خود و بیت المقدس قرار دهند و اگر ممکن نشد فقط رو به بیت المقدس نماز بخوانند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نیز در طول مدت سیزده سالی که در مکه بودند به همین دستور عمل می کردند، هنگامی که آن حضرت به مدینه

ص: ۳۱۲

۱- (۱). مسند الامام الحسن العسکری/ ۱۸۹-۲۰۰ به نقل از تفسیر منسوب به آن حضرت علیه السلام.

مهاجرت فرموده و به مدت هفده یا شانزده ماه به دستور خداوند متعال همچنان رو به بیت المقدس، و منحرف از کعبه نماز می خواندند، گروهی از گمراهان یهود گفتند: به خدا سوگند که محمد کیفیت نماز خواندن را نمی دانست تا این که به قبله ما رو کرد و در نماز خود به عبادت و هدایت روی آورد، این سخن بسیار بر رسول خدا صلی الله علیه و اله گران آمد، چرا که آن حضرت آزار بسیاری از این قوم دیده و قبله آنان را هم ناخوش داشته، کعبه را دوست می داشت، چنین بود که چون جبرئیل علیه السلام نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و اله به او فرمودند: ای جبرئیل، دوست می دارم که خداوند متعال مرا از نماز خواندن به سمت بیت المقدس به سمت کعبه بازگرداند، چرا که به خاطر طعنه هایی که از جانب یهود به من می رسد بسیار ناراحت شده و از متابعت قبله آنان دلگیرم.

جبرئیل علیه السلام گفت: من از پروردگارت خواهم خواست که تو را به آن سمت بازگرداند، چرا که خداوند متعال هرگز حاجتت را رد نکرده و امیدت را ناامید نمی سازد. جبرئیل چون این دعا را کرد به آسمان صعود کرده، در همان ساعت بازگشت و گفت: ای محمد بخوان: (ما] به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله ای که بدان خشنود شوی برگردانیم؛ پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن؛ و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن بگردانید).

در این هنگام یهودیان گفتند: (چه چیز آنان را از قبله ای که بر آن بودند رویگردان کرد)؟ خداوند متعال به بهترین وجهی جواب آنان را داد و فرمود:

(بگو: مشرق و مغرب از آن خداست) و اوست که مالک شرق و غرب است و دستوری که در رابطه با تغییر جهت صادر می کند مانند تغییر جهت شماس از جانبی به جانب دیگر، (هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند) و او

به مصلحت آنان آگاهتر است و اطاعت کردن آنان از امر خداوند به سوی بهشت جاودان رهنمونشان می سازد.

۳. امام عسکری علیه السلام فرموده اند: گروهی از یهود به نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمدند و به آن حضرت عرضه داشتند: ای محمد، این قبله بیت المقدس است که چهارده سال به سمت آن نماز خواندی و اکنون آن را ترک کردی، اگر آن کار که می کردی بر حق و صواب بوده است اکنون که آن را ترک کردی به راه باطل رفته ای، چرا که هرچه مخالف حق باشد باطل است و یا آن کار که در آن چهارده سال می کردی باطل بوده است، پس تو در طول این مدت مبتلای به باطل بوده ای، حال ما چه اطمینانی داریم که تو در حالتی باطل و بر اعتقاد باطل نباشی؟

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: بلکه هم آن حالت و هم این حالت هر دو حق هستند و هیچ کدام باطل نبوده اند. خداوند متعال فرماید: (بگو: مشرق و مغرب از آن خداست) پس اگر خداوند متعال صلاح بداند که بندگانش رو به مشرق کنند به شما امر می کند که رو به مشرق کنید و اگر مصلحت شما را در رو کردن به مغرب دانست شما را به آن امر می کند، و اگر مصلحت شما را در غیر این دو جهت دید نیز شما را به همان فرمان خواهد داد پس هیچگاه تدبیر خدا در امر بندگان و رعایت مصلحت شما توسط ذات مقدس خداوند را انکار ننمایید.

سپس پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: شما نیز عمل [صید ماهی را] در روز شنبه ترک نموده در دیگر روزهای هفته به آن پرداختید، سپس عمل آن روزها را ترک نموده در روز شنبه به آن عمل پرداختید. آیا شما حق را به خاطر باطل ترک نمودید یا باطل را به خاطر حق ترک نمودید یا باطل را به خاطر باطل ترک نمودید یا باطل را به خاطر باطل ترک نمودید؟

ترک نمودید و یا حق به خاطر حق ترک کردید؟ هرچه می خواهید بگویید.

این جواب محمّد است به شما، آنان گفتند: آری، ترک عمل در روز شنبه حق بوده و عمل بعد از آن نیز حق بوده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: همچنین قبله بیت المقدس در وقت خود حق بوده و سپس قبله کعبه نیز در زمان خویش حق است.

آنان گفتند: ای محمّد، آیا برای خداوندگار تو در فرمانی که به گمان تو برایت صادر کرد تا تو نماز را به بیت المقدس می خواندی به سمت کعبه بخوانی، بداء و پشیمانی حاصل شده است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: برای او بداء تغییر رأی حاصل نشده است. چرا که او دانای به عاقبت کارها و قادر به همه مصالح است؛ هیچگاه خطایی نمی کند تا بخواد آن را جبران کند و هیچگاه رأی خلافی از او صادر نمی شود که با رأی سابقش فرق داشته باشد، که خداوند متعال برتر و فراتر از این است.

بر سر راه او نیز مانعی ایجاد نمی شود که او را از آنچه می خواهد باز دارد.

پشیمانی و تغییر رأی در کسانی ایجاد می شود که دارای چنین صفاتی باشند و خداوند عزّ و جلّ بسی والاتر از آن است که دارای چنین صفاتی باشد.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به آن ها فرمودند: ای یهودیان، بگویید هنگامی که خداوند کسی را بیمار می کند و سپس او را سلامتی می بخشد یا کسی را سلامتی بخشیده سپس او را بیمار می کند آیا در این مسأله، برای خداوند بداء حاصل شده است؟ آیا خداوند نیست که می میراند و زنده می گرداند؟ آیا در میراندن و زنده گردانیدن افراد برای او بدائی حاصل می شود؟ آنان پاسخ دادند:

نه. آن حضرت فرمودند: پس چنین است که خداوند متعال به پیامبر خود محمّد دستور داد تا به سمت کعبه نماز بخواند پس از آن که او را دستور داده بود

تا به بیت المقدس نماز بخواند و بدائی در این مسأله حاصل نشده است.

سپس آن حضرت فرمودند: آیا خداوند متعال زمستان را در پشت تابستان و تابستان را در پشت زمستان نمی آورد؟ آیا در هر کدام از این فصول که می آورد از فصل دیگر برایش بداء حاصل شده است؟ آنان عرض کردند: نه.

پیامبر اکرم فرمودند: همچنین درباره امر قبله نیز بدائی برای خداوند متعال حاصل نشده است. آن حضرت ادامه دادند: آیا در زمستان بر شما لازم نمی آید که خود را با لباس های ضخیم از سرما باز دارید و در تابستان بر شما لازم نمی آید که خود را از حرارت آفتاب حفظ نمایید؟ آیا در تابستان که خداوند به شما امری به خلاف آنچه در زمستان امرتان کرده بود امر می کند بدائی برای خدا در این امر حاصل می شود؟ آنان پاسخ دادند: نه.

پس پیامبر خدا فرمودند: همچنین است حال شما. خداوند متعال شما را در یک زمان برای مصلحتی که خود بهتر می دانست به چیزی متعبد کرد و در وقت دیگری که صلاح و مصلحت دیگری در کار بود شما را به کار دیگری متعبد ساخت. پس اگر در هر دو حالت خداوند را اطاعت کنید مستحق ثواب خداوند متعال می گردید. در اینجا بود که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که: (شرق و غرب از آن خداوند است پس به هر سو که روی بگردانید همانجا [رو به] روی خداست و خدا گشایشگر دانا است) یعنی اگر شما به امر خداوند متعال رو آورید و متوجه آن شوید همان جلوه ای از خداست که شما از آن راه، قصد رسیدن به خدا و ثواب او را دارید.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ادامه دادند: ای بندگان خدا، شما همچون بیمارانید و پروردگار عالمیان مانند طبیب می باشد. پس صلاح و مصلحت بیماران در آن است که طبیب می داند و تدبیر می کند نه در آنچه مورد اشتهای مریض و

پیشنهاد او می باشد. آی مردم، تسلیم امر خدا باشید که در این صورت از سعادت‌مندان خواهید بود.

به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرض شد: ای فرزند رسول خدا، چرا خداوند به قبله اول امر نموده بود؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند:

هنگامی که خداوند متعال فرمود (و قبله ای را که [چندی] بر آن بودی) که آن بیت المقدس بود (مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می کند، از آن کس که از عقیده خود برمی گردد باز شناسیم) یعنی پس از آن که دانستیم چنین حادثه ای روی خواهد داد [خواستیم] آن را در خارج نیز بینیم چرا که میل قلبی مردم مکه، قبله بودن کعبه بود. و خداوند می خواست ببیند در میان پیروان حضرت محمد صلی الله علیه و اله چه کسی با این قبله بیت المقدس مخالفت می کند. چرا که مردم مکه از قبله شدن بیت المقدس کراهت داشتند و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نیز مردم را [برخلاف هوای نفسشان] به آن امر می فرمود. اما هنگامی که آن حضرت به مدینه هجرت کردند، دل اهل مدینه به سوی بیت المقدس گرایش داشت. بدین گونه بود که خداوند متعال دستور داد تا از آن بازگشته و به سمت کعبه متوجه شوند تا مشخص شود چه کسانی از اهل مدینه در آنچه بدان اکراه دارند با حضرت پیامبر اکرم موافقت کرده و آن حضرت را تصدیق می نمایند.

سپس فرمود: (هر چند [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت [شان] کرده، سخت گران بود) یعنی در مکه، قبله قرار دادن بیت المقدس بسیار کار سختی بود مگر برای کسانی که خداوند آن ها را هدایت کرده و دانسته بودند که خداوند متعال بندگان را به خلاف آنچه میل و هوای نفس آن ها هست دستور می دهد تا آن ها را از نظر فرمانبرداری در مخالفت با هوای نفس امتحان نماید.

۴. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: جابر بن عبد الله انصاری گفت: عبد الله بن صوریا که غلام مردی یهودی و یک چشم بود و یهودیان گمان داشتند که وی داناترین یهودیان به کتاب خدا و دانش های پیامبران خداست درباره مسائل بسیاری که قصد به زحمت انداختن پیامبر اکرم را از طرح آن مسائل داشت سؤال کرد و پیامبر اکرم جواب همه آن سؤال ها را به گونه ای دادند که وی نتوانست راهی برای انکار هیچ یک از آن جواب ها بیابد.

پس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله عرض کرد: ای محمد، این خبرها را چه کسی از جانب خدا برای تو می آورد؟

آن حضرت پاسخ دادند: جبرئیل.

وی گفت: اگر کس دیگری این اخبار را برای تو می آورد من به تو ایمان می آوردم. اما جبرئیل در میان فرشتگان دشمن ماست. پس اگر به جای جبرئیل، میکائیل برای تو این اخبار را می آورد به تو ایمان می آوردم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: چرا جبرئیل را دشمن خود قرار داده اید؟

وی پاسخ داد: به خاطر این که او بلا و شدت را بر بنی اسرائیل نازل کرده و دانیال را از کشتن بخت النصر بازداشت تا آنجا که کار بخت النصر بالا گرفت و بنی اسرائیل را هلاک نمود و هر سختی و شدت ی که به بنی اسرائیل رسیده است جز جبرئیل آورنده آن نبوده اما میکائیل همواره رحمت را بر ما نازل کرده است.

پیامبر اکرم فرمودند: وای بر تو، آیا امر خدا را ندانسته ای، گناه جبرئیل جز این که اطاعت خدا را در آنچه بر شما ارائه کرده نموده است چیست؟ آیا ملک الموت را هم دشمن خود می دانید که خداوند او را به گرفتن جان همه خلایق مأمور کرده است؟ آیا فرزندان باید پدران و مادرانی را که برای

مصلحت فرزندانشان به آن‌ها داروهای تلخ می‌خورانند، به خاطر این کار دشمن خود بدانند؟ نه. البته شما خدا را نمی‌شناسید و از حکم خدا غافل شده‌اید.

من شهادت می‌دهم که جبرئیل و میکائیل به امر خدا عمل می‌کنند و هر دو مطیع امر خداوند هستند و کسی با یکی از این دو دشمن نمی‌شود مگر این که با دیگری نیز دشمن شده باشد و هر کس گمان بدارد که یکی از آن دو را دوست می‌دارد و دیگری را دشمن می‌دارد دروغ گفته و کافر شده است. هم چنین محمد فرستاده خدا و علی هر دو برادرند، همچنان که جبرئیل و میکائیل برادرند. پس هر کس این دو را [محمد و علی] دوست بدارد از اولیای خداست و هر کس آنان را دشمن بدارد از دشمنان خداست، و هر کس بغض و کینه یکی از آن دو را در دل داشته باشد و گمان دارد که دیگری را دوست می‌دارد دروغ گفته و آن دو با هم از وی بیزارند و خداوند متعال و ملائکه و نیکان خلق خدا از چنین کسی بیزاری می‌جویند.

حضرت امام عسکری علیه السلام در روایتی دیگر در بیان سبب نزول آیه قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِحَبِيبِي فَقَدْ عَادَى اللَّهُ الَّذِي كَفَرَ بِهِ اللَّهُ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو قُدْرَتٍ عَظِيمَةٍ

سبب نزول این آیه شریف این است که یهود به خاطر بدگویی درباره جبرئیل و میکائیل از دشمنان خدا شدند و ناصبیان دشمن خدا عقیده ای بدتر و ناگوارتر از این، درباره خدا و جبرئیل و میکائیل و سایر ملائکه خدا دارند.

و اما عقیده ناصبیان بدین گونه است که رسول خدا صلی الله علیه و اله چون همواره حضرت علی علیه السلام و فضایل و مناقب را که خداوند متعال وی را بدان مخصوص کرده و شرافت و بزرگواری که خداوند متعال به آن حضرت بخشیده است، بر زبان می‌آورد و در همه این موارد می‌فرمود خبر این فضیلت و منزلت حضرت

علی علیه السّلام را جبرئیل علیه السّلام از جانب خدا به من رسانیده و در بعضی از این روایات می فرمود: جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ حضرت علی قرار دارند و جبرئیل بر میکائیل فخر می فروشد که در سمت راست علی علیه السّلام واقع شده است و راست از چپ بالا-تر است، چنان که ندیمان پادشاهان بزرگ دنیا که در سمت راست پادشاه می نشینند از ندیمانی که در سمت چپ می نشینند بالاترند و جبرئیل و میکائیل بر اسرافیل که در پشت سر حضرت علی علیه السّلام به خدمت ایستاده بود و ملک الموت که در مقابل آن حضرت به خدمت ایستاده است فخر می فروشند که چپ و راست از پشت سر با افتخارتر است چونان کسانی که از حاشیه نشینان دربار پادشاه هستند و بر کسانی که این افتخار را ندارند مباحثات می کنند.

و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله در بعضی از احادیث خود می فرمودند: اگرچه فرشتگان در میان خود تقسیماتی دارند، گرامیترین آنان در نزد خدا آنانند که علی ابن ابی طالب علیه السّلام را بیشتر دوست بدارند؛ و خداوند علی علیه السّلام را بعد از محمد مصطفی صلی الله علیه و اله اشرف از جمیع خلائق فرموده است. و گاه می فرمود:

ملائکة آسمانها و ملائکة حجب بسیار مشتاق دیدار علی ابن ابی طالب هستند بسان مادر دلسوزی که مشتاق دیدن فرزند نیکوکار و مهربان خود می باشد خصوصا که بعد از ده پسر که از دست داده و دفن کرده باشد، تنها این یک پسر برای آن مادر باقی مانده باشد. ناصبیان [با شنیدن این سخنان] همواره می گفتند محمد تا کی می خواهد این کلمات را از قول جبرئیل و میکائیل و ملائکه نقل کند که همه آن ها بزرگداشت علی و تعظیم شأن او می باشند؟ و خداوند متعال تا کی درباره علی چنین خصوصیتی را بیان می نماید که هیچ یک از خلائق، آن ها را ندارند؟ ما از چنین خدا و چنین ملائکه و از چنین

جبرئیل و میکائیل که بعد از محمد، علی را برترین خلائق میدانند بیزاریم و از همه پیامبرانی که بعد از محمد علی را بر سایر خلائق برتر می دانند نیز بیزاری می جوییم.

و اما درباره آن چه یهود گفتند باید گفت که یهودیان دشمنان خدا هستند، چرا که چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله به مدینه آمد عبد الله بن صوريا را [برای بحث و مناقشه] به نزد آن حضرت فرستادند، وی به آن حضرت عرضه داشت:

ای محمد، توضیح بده که خوابیدن تو به چه کیفیتی است؟ چرا که ما از نحوه خوابیدن پیامبری که در آخر الزمان می آید آگاهی داریم؟

آن حضرت فرمودند چشمان من می خوابد اما قلب من بیدار است.

عبد الله بن صوريا گفت ای محمد راست گفتی.

سپس گفت: ای محمد مرا خبر بده که آیا فرزند از مرد است یا زن؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله: استخوان و عصب و رگ ها از مرد است و گوشت و خون و مو از زن. ابن صوريا گفت: ای محمد راست گفتی.

سپس گفت: ای محمد چگونه است که دسته ای از فرزندان شبیه عموهای خود می شوند و هیچ شباهتی به دایی های خود ندارند و بعضی از فرزندان شبیه دایی های خود می شوند و هیچ شباهتی به عموهای خود ندارند؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند هر کدام از آن ها که آب او بالا-تر از آب دیگری قرار گیرد شباهت به او تعلق می گیرد. ابن صوريا گفت: ای محمد راست گفتی پس مرا خبر بده از کسی که دارای فرزند نمی شود و کسی که دارای فرزند می شود؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند اگر نطفه به سرخی گراید فرزند از او بوجود نمی آید اما اگر صاف و شفاف بود از آن فرزند به وجود می آید.

ابن صوريا گفت مرا از پروردگار خود خبر بده که چگونه است؟ در این

هنگام سوره توحید: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ نازل شد.

ابن صوريا گفت: راست گفתי، اکنون یک مسئله دیگر باقی مانده است که اگر آن را نیز بیان کنی به تو ایمان آورده و تابع تو می شوم. کدام یک از ملائکه و فرشتگان است که آن چه از جانب خدا بیان می داری بر تو نازل می کند؟

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: جبرئیل.

ابن صوريا گفت: این فرشته از میان فرشتگان دشمن ماست که سختی و جنگ را بر ما بنی اسرائیل نازل می کند و رسول ما میکائیل است که سرور و آسایش را بر ما نازل می نماید پس اگر میکائیل فرشته ای بود که به نزد تو می آمد ما به تو ایمان می آوردیم چرا که میکائیل مستحکم کننده پادشاهی ماست و جبرئیل ویران کننده پادشاهی ما و بدین خاطر او دشمن ماست.

سلمان، فارسی رضی الله عنه به ابن صوريا گفت: دشمنی شما با جبرئیل از کجا آغاز شد؟

ابن صوريا گفت آری ای سلمان، او در دفعات مختلف با ما دشمنی کرده است و شدیدترین آن موارد هنگامی بود که خداوند متعال بر پیغمبران خود وحی نمود که بیت المقدس به دست مردی بنام بخت النصر و در زمان او ویران می شود و ما از زمانی که بیت المقدس در آن خراب می شود آگاهی داشتیم و خداوند متعال نیز کارها را مرحله به مرحله به انجام می رساند و کارها به دست خداوند متعال است که اگر بخواهد بعضی از آن ها را محو نموده و بعضی دیگر را اثبات می نماید.

به همین دلیل، هنگامی که این خبر به ما رسید که حاکی از ویران شدن بیت المقدس بود خاندان های ما مردی از افراد فاضل و قدرتمند که از پیامبران بنی اسرائیل محسوب می شد و به او دانیال می گفتند فرستادند تا بخت النصر را

بیابد و او را بکشد. دانیال پول بسیاری با خود برداشت تا آن که در این راه به مصرف برساند. دانیال بخت النصر را که پسر بیچه ای ضعیف و مسکین بوده، هیچ قوت و توانایی نداشت در بابل یافت، فرستاده ما او را گرفت تا بکشد، اما جبرئیل از او دفاع کرد و به فرستاده ما گفت: اگر پروردگارتان به هلاکت شما و ویرانی بیت المقدس فرمان داده است هرگز تو را بر این پسر مسلط نخواهد کرد و اگر این چنین نمی باشد برای چه او را می کشی؟ فرستاده ما حرف جبرئیل را تصدیق کرد و کودک را ترک نموده به سوی ما بازگشت و این خبر را به ما داد. بخت النصر نیز بزرگ شده، به پادشاهی رسید و به جنگ ما آمد و بیت المقدس را خراب کرد و ما به همین سبب جبرئیل را دشمن خود می دانیم، میکائیل هم دشمن جبرئیل است.

سلمان گفت: ای ابن صوریا آیا با همین عقل به بیراه رفته، گمراه شده اید؟ چرا نیاکان شما در حالی که خداوند متعال در کتاب های آسمانی و بر زبان رسولان خود خبر داده بود که او بخت النصر به حکومت می رسد و بیت المقدس را خراب می کند کسی را فرستاده اند تا بخت النصر را بکشد؟ آیا آنان می خواستند انبیای خدا را در این خبری که از خداوند متعال رسیده تکذیب کرده آن ها را در اخبارشان متهم [به دروغگویی] نمایند؟ یا صدق گفتار و خبر دادن آن ها از کلام خداوند متعال را می دانستند و در عین حال می خواستند خداوند متعال را شکست بدهند؟ آیا کسانی که آن شخص را برای کشتن او [بخت النصر] فرستادند به خدا کافر نشدند؟ چگونه می توان به دشمنی جبرئیل معتقد شد در حالی که وی دانیال را از مبارزه با خداوند عز و جل باز داشته و از تکذیب خبر خداوند متعال نهی نموده است؟

ابن صوریا گفت: خداوند متعال این خبر را از زبان پیامبرانش بیان فرموده

بود، اما خداوند هر چه را بخواهد محو می کند و هر چه را بخواهد اثبات می نماید.

سلمان گفت: پس در این صورت نباید به هیچ یک از چیزهایی که در تورات آمده مانند اخبار کسانی که گذشته اند و می آیند اعتماد کنید چرا که خداوند متعال آن چه را که بخواهد محو می کند و آن چه را که بخواهد اثبات می کند و در این صورت شاید خداوند موسی و هارون را از نبوت عزل نموده و دعوی آن ها را برای پیامبری باطل کرده باشد، چرا که خداوند متعال آن چه را که بخواهد محو می کند و آن چه را که بخواهد اثبات می کند و شاید همه خبرهایی که موسی و هارون به شما از جانب خدا داده اند که اتفاق خواهد افتاد اتفاق نیفتد و آن چه را که به شما خبر داده اند اتفاق نمی افتد شاید اتفاق بیفتد.

همچنین آن چه خداوند متعال بر آن وعده ثواب داده شاید آن را محو کند و آن چه را که بر آن تهدید به عقاب کرده شاید آن را نیز محو نماید، چرا که خداوند متعال هر چه را بخواهد محو می نماید و هر چه را بخواهد اثبات می کند. شما معنی این جمله که می فرماید (خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند) را نفهمیده اید. به همین جهت است که شما به خداوند متعال کافر شده اید، و خبرهای غیبی خداوند متعال را تکذیب می کنید و از دین خدا بیرون می روید.

سپس سلمان گفت: من شهادت می دهم که هر کس دشمن جبرئیل باشد دشمن میکائیل است و هر دوی این فرشتگان دشمن کسانی هستند که با [هر کدام] از آنان دشمنی ورزد و دوست کسانی هستند که با آنان دوستی کند پس در این هنگام خداوند متعال در موافقت با قول سلمان این آیه شریف را نازل کرد که: (بگو: «کسی که [به جهت یاری کردن جبرئیل به اولیای خدا در

برابر دشمنان خدا و نازل کردن فضایل و مناقب علی ولی خدا از جانب پروردگار [دشمن جبرئیل است] در واقع دشمن خداست [چراکه او جبرئیل، به فرمان خدا، قرآن را بر قلبت نازل کرده است، در حالی که مؤید [کتاب های آسمانی] پیش از آن، و هدایت و بشارتی [به نبوت محمد و ولایت علی و پیشوایان] دوازده گانه [بعد از او] برای مؤمنان است] که اگر با ولایت محمد و علی و اهل بیت پاکشان از دار دنیا بروند به حق از اولیای خدا خواهند بود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: ای سلمان، خداوند متعال کلام تو را تصدیق نمود و مطابق با رأی تو آیه ای نازل فرمود و جبرئیل از جانب خداوند متعال گوید: ای محمد، سلمان و مقداد دو برادرند که در دوستی تو و دوستی برادر و وصی یکدل تو علی همچون دو برادر صاف و یکدل می باشند، و آن ها در میان اصحاب تو همچون جبرئیل و میکائیل در میان فرشتگان اند، دو دشمن بر هر کس که محمد و علی را دشمن بدارد، و دو دوست بر کسی که یکی از آن دو را دوست بدارد، و دو دشمن برای کسی که محمد و علی و اولیای آنان را دشمن بدارد.

و اگر اهل زمین و آسمان سلمان و مقداد را آنچنانکه ملائکه آسمان ها و حجب و عرش و کرسی آن ها را تنها به خاطر دوستی محمد و علی و موالات آن ها با اولیایشان و دشمنی آن دو با دشمنان آن ها دوست می دارند، دوست بدارد البته خداوند متعال احدی از آن ها را عذاب نخواهد کرد (۱).

ص: ۳۲۵

اشاره

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت های فقهی که در ابواب مختلف فقه می باشد صادر شده که مطابق آنچه نویسنده مسند الامام الحسن العسکری علیه السلام آن ها را شمارش نموده است به حدود هفتاد و پنج روایت می رسد. حال به نمونه هایی انتخاب شده از این روایات توجه نمایید:

باب طهارت

۱. از محمد بن ریان روایت شده است که گفت: به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نامه ای نوشتم و در آن از آن حضرت سؤال کردم: آیا خون ساس حکم خون کک را دارد و آیا کسی می تواند خون کک را با خون ساس قیاس نماید و در لباسی که آغشته به آن خون است نماز بخواند و کلا چنین قیاس هایی و عمل به آن جایز است؟

آن حضرت در پاسخ نوشتند:

نماز در آن لباس جایز است، اما تطهیر آن بهتر است (۱).

از حسن بن راشد روایت است که گفت: فقیه عسکری علیه السلام فرموده است:

در غسل و وضو مززه و استنشاق واجب نیست (۲).

باب نماز

۱. از محمد بن عبد الجبار روایت است که گفت: به حضرت امام

ص: ۳۲۶

۱- (۱). کافی ۶۰/۳.

۲- (۲). استبصار ۱/۱۱۸، ب ۷۱/ح ۴.

عسکری علیه السّلام نامه ای نوشته و در آن سؤال کردم: آیا می توان با کلاهی که از جنس حریر خالص یا دیبا می باشد نماز خواند؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند:

نماز در حریر خالص جایز نیست (۱).

۲. از اسماعیل بن سعد اشعری روایت است که گفت: از آن حضرت در رابطه با لباس ابریشمی سؤال کردم که آیا مرد می تواند در آن نماز بخواند؟ آن حضرت فرمودند: نه (۲).

۳. از محمّد بن عبد الجبّار روایت است که گفت: به حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نامه ای نوشته و در آن سؤال کردم: آیا می شود با کلاهی که در آن از خز حیوانی که گوشتش خوردنی نیست یا با کمربندی که در آن حریر خالص یا خز خرگوش به کار رفته است نماز خواند؟

آن حضرت در پاسخ نوشتند: نماز در حریر خالص جایز نیست و خز اگر از حیوانی باشد که ذبح شرعی شده باشد خواندن نماز در آن جایز است ان شاء الله (۳).

۴. از سلیمان بن حفص مروزی روایت است که: حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام فرمودند:

و هو وقت صلاة الليل، ثم تظلم قبل الفجر، ثم يطلع الفجر الصادق من قبل المشرق؛ هنگامی که نیمه شب فرا رسيد، سفیدی مانند عصایی از آهن در وسط آسمان ظاهر می شود که همه دنیا از آن نورانی می گردد. این نور لحظه ای می آید و می رود و سپس تاریک می شود و هنگامی که ثلث آخری از شب باقی ماند از جانب مشرق سپیدی ای ظاهر می شود و لحظه ای دنیا را روشن می کند و می رود که آن موقع وقت نماز شب است، سپس هوا قبل از طلوع فجر

ص: ۳۲۷

۱- (۱). کافی ۳/۳۹۹، ح ۱۰، استبصار ۱/۳۸۵، ب ۱/۲۵۵.

۲- (۲). استبصار ۱/۳۸۵، ب ۲/۲۵۵، ح ۲.

۳- (۳). استبصار ۱/۳۸۳، ب ۱۱/۲۲۳، ح ۱۱.

تاریک می شود و آنگاه فجر صادق از جانب مشرق طلوع می کند»، آن حضرت فرمودند:

فذلک له؛ هر کس که می خواهد در نیمه شب نماز بگذارد و نماز خود را طولانی کند این زمان فرصت مناسبی برای او می باشد (۱).

۵. از عبد الله بن جعفر روایت است که گفت: به امام حسن عسکری علیه السلام نامه ای نوشتم و در آن آورده بودم: آیا برای مرد جایز است در حالی که به همراه او نافع آهو (مشک) وجود دارد نماز بگذارد؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: اگر از حیوانی باشد که ذبح شرعی شده، اشکالی ندارد (۲).

۶. علی بن محمد از محمد بن احمد بن مطهر روایت کند که نامه ای به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشته و به آن حضرت در رابطه با نقل روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله اطلاع داد، با این مضمون که: پیامبر اکرم در شب های ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت نماز می خواندند که از جمله آن ها نماز وتر و دو رکعت فجر بود.

امام علیه السلام در پاسخ او مرقوم فرمودند: هر کس این روایت را نقل کرده است خداوند دهانش را بشکند. پیامبر اکرم در بیست شب از ماه رمضان در هر شب بیست رکعت نماز می خواندند. هشت رکعت بعد از مغرب، دوازده رکعت بعد از عشاء، و در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم غسل نموده و در دو شب اول سی رکعت نماز می خواندند.

دوازده رکعت بعد از مغرب و هجده رکعت بعد از عشاء و در شب بیست و سوم صد رکعت نماز می خواندند که در هر رکعت سوره فاتحه الکتاب و ده مرتبه قل هو الله خوانده و از آن پس تا آخر ماه رمضان در هر شب سی رکعت به همان ترتیب که گفتم نماز می گذاردند (۳).

ص: ۳۲۸

۱- (۱). تهذیب ۱۱۸/۲ ح ۴۴۵.

۲- (۲). تهذیب ۳۶۲/۲ ب ۱۷ ح ۳۲.

۳- (۳). کافی ۱۵۵/۴ ح ۶، استبصار ۴۶۳/۱ ب ۲۸۷ ح ۱۲.

۱. محمد بن یحیی از محمد نقل می کند که گفت: به امام عسکری علیه السلام نامه ای نوشته در آن چنین پرسیدم: مردی مرده است و بر او قضای ده روز از ماه رمضان باقی است و دارای دو ولی (فرزندی که قضای نماز و روزه پدر برعهده او است) می باشد. آیا بر آن دو ولی جایز است که هر دو باهم قضای روزه او را بگیرند، یعنی پنج روز را یکی از دو ولی و پنج روز را دیگری؟

آن حضرت نوشتند: هر کدام از نظر سنّ از دیگری بزرگتر است هر ده روز را به خاطر ولاء روزه بگیرد ان شاء الله (۱).

۲. حمزه بن محمد به حضرت امام عسکری علیه السلام نامه ای نوشته سؤال کرد که خداوند متعال چرا روزه را بر مردم واجب کرده است؟

آن حضرت در جواب وی مرقوم داشتند: تا بی نیازان گرسنگی را احساس نموده، بر فقرا ترحم آوردند (۲).

۳. صدوق از ابو الحسن علی بن حسن بن فرج مؤذن روایت کند که گفت:

محمد بن حسن کرخی بر من روایت کرده است که: از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که در خانه خود به مردی می فرمود: ای ابو هارون، هر کس ده رمضان پشت سر هم روزه بگیرد وارد بهشت می شود (۳).

۴. محمد بن عیسی از علی بن بلال روایت کرده است که گفت: نامه ای به حضرت طیب عسکری علیه السلام نوشتم که در آن آمده بود: آیا می توان زکات فطره خانواده ده نفری یا کمتر یا بیشتر را به یک مرد محتاج شیعه داد؟

آن حضرت مرقوم داشتند: آری، این کار را انجام بده (۴).

ص: ۳۲۹

۱- (۱). کافی ۱۲۴/۴ ح ۵، استبصار ۱۰۸/۲، ب ۵۷/۴ ح ۴.

۲- (۲). کلینی این روایت را در کافی ۱۸۱/۴ ح ۶ با اندکی تفاوت نقل کرده است، من لا یحضره الفقیه ۳/۴۳، ب ۲۱/۳ ح ۳.

۳- (۳). خصال/۵۹، ابواب العشره.

۴- (۴). من لا یحضره الفقیه ۱۱۷/۲.

۱. کلینی از علی بن محمد از سهل بن زیاد از محمد بن عیسی از محمد بن ریّان روایت کند که گفت: نامه ای به حضرت امام حسن عسکری با این مضمون نوشتم: خداوند مرا فدای شما کند. بر ما روایت شده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله جز خمس از مال دنیا چیزی نداشت، جواب از آن حضرت بدین گونه صادر شد که: دنیا و آنچه در آن است از آن رسول خدا صلی الله علیه و اله بود (۱).

۲. شیخ طوسی گوید: ریّان بن صلت روایت کند: به حضرت امام عسکری علیه السلام نامه ای نوشته، در آن آورده بودم مولای من، زمینی از اموال عمومی از طرف حکومت در اختیار (تیول) من قرار داده شده است. در غلّه آسیاب شده آن زمین و پولی که از فروش ماهی، پایپروس و نی که در بیشه های همان زمین به دست می آید، چه حقوق مالی بر من واجب می شود؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم داشتند: بر تو در همه این ها خمس واجب است ان شاء الله تعالی (۲).

باب حج

۱. علی بن محمد حضینی به امام عسکری علیه السلام نوشت: پسر عموی من وصیت کرده است تا هر سال در ازای مبلغ پانزده دینار از جانب او حج به جای آورده شود. این مبلغ برای حج کفایت نمی کند. شما چه دستوری در این زمینه صادر می فرمایید؟

آن حضرت در پاسخ نوشتند: مبلغ دو حج را برای یک حج به مصرف برسانید، خداوند به این امر داناست (۳).

ص: ۳۳۰

۱- (۱). کافی ۴۰۹/۱، ص ۶.

۲- (۲). تهذیب ۱۳۹/۴، ح ۱۶.

۳- (۳). کافی ۲/۳۱۰/۴، من لا یحضره الفقیه ۲/۲۷۲، ب ۱۶۶/ح ۳.

۱. کلینی از محمد بن یحیی از عبد الله بن جعفر روایت کند که گفت:

نامه ای به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که در آن آمده بود: زنی پسر مردی را شیر داده است. آیا بر آن مرد جایز است که با دختر این زن (دهنده شیر) ازدواج نماید، یا خیر؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: «نه، برای او جایز نیست» (۱).

۲. محمد بن حسن صفار نامه ای به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشته درباره حکم زنی سؤال کرد که شوهر او مرده و وی در حال عده است. این زن محتاج بوده و کسی که مخارج زندگی او را تأمین کند ندارد. وی از راه کار کردن برای مردم امرار معاش می کند. آیا بر وی جایز است که در زمان عده از منزل خود خارج شده و کار کند و حتی شب ها به منزل نیاید؟

وی گوید: امام علیه السلام در پاسخ من نوشتند: «ان شاء الله اشکالی ندارد» (۲).

باب قضاء و شهادت

۱. [محمد بن حسن صفار] نامه ای به آن حضرت نوشته درباره مردی پرسید که به دو مرد گفته است: شاهد باشید که تمام خانه ای که در فلان مکان وجود دارد با حدود مشخص، به همراه تمام اثاثیه ای که در آن خانه موجود است و متعلق به او است، تماما از آن فلان بن فلان است، همه اموال او نیز در میان خانه است و شهود نمی دانند که متاعی که در خانه است چیست. آیا شهود می توانند چنین شهادتی بدهند؟

ص: ۳۳۱

۱- ((۱)). کافی ۴۴۷/۵ ح ۱۸، من لا یحضره الفقیه ۳/۳۰۶، ب ۱۴۶ ح ۹.

۲- ((۲)). من لا یحضره الفقیه ۳/۳۲۸، ب ۱۵۹ ح ۱۲.

آن حضرت در پاسخ نوشتند: اگر معامله همه موارد را شامل شود شهادت شهود اشکالی ندارد ان شاء الله (۱).

۲. محمد بن حسن صفار رضی الله عنه نامه ای به امام عسکری علیه السلام نوشته درباره مردی پرسید که می خواهد در دادگاه علیه زنی شهادت بدهد که بر او محرم نیست. آیا می تواند از پشت پرده و بدون دیدن آن زن با شنیدن صدایش یا با شهادت دو نفر عادل که این زن فلان کس دختر فلانی است علیه او شهادت بدهد یا این که تا آن زن روی خود را به شاهد ننماید و بر او ثابت نشود که این همان زن مورد نظر است، شهادت او جایز نیست؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: زن نقاب به چهره بزند و خود را به شهود بنماید ان شاء الله (۲).

۳. محمد بن حسن صفار رضی الله عنه نامه ای به آن حضرت نوشته سؤال کرد: آیا اگر وصی میت شهادت بدهد که وی به کسی بدهکار است، شهادت او به همراه شهادت یک عادل دیگر پذیرفته می شود؟

آن حضرت مرقوم فرمودند: اگر یک عادل دیگر به همراه او شهادت بدهد مدعی باید قسم بخورد.

۴. و هم چنین به آن حضرت نوشت: آیا وصی می تواند برای وارث صغیر میت و یا وارث کبیر او شهادت بدهد که او حقی بر میت یا بر دیگری دارد با این تفاوت که برای صغیر، خود وارث آن حق را قبض می کند اما برای کبیر نمی تواند آن حق را قبض نماید؟

آن حضرت مرقوم فرمودند: آری؛ اما سزاوار است وصی شهادت به حق بدهد و شهادت خود را کتمان نکند»

ص: ۳۳۲

۱- (۱). من لا یحضره الفقیه ۳/۱۵۳/ب/۷۳/ح/۱۰، کافی ۴۰۲/۷ ذیل حدیث چهارم با اندکی تفاوت.

۲- (۲). من لا یحضره الفقیه ۳/۴۰/ب/۲۹/ح/۲، استبصار ۳/۱۹/ب/۲/۱۳.

۵. همچنین به آن حضرت نوشت: آیا در رابطه با دین میّت، شهادت وصی بر میّت به همراه شاهد عادل دیگر پذیرفته است؟

آن حضرت نوشتند: «آری، پس از قسم» (۱).

باب وصیّت

۱. محمّد بن حسن صفّار رضی الله عنه نامه ای به حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نوشته درباره مردی سؤال کرد که وصیت کرده است تا ثلث مال او را به غلامان و کنیزانش ببخشند. آیا مرد و زن در این تقسیم سهم مساوی می برند یا مرد دو برابر زن از این وصیّت سهم می برد؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند:

بر میّت جایز است که به هر گونه که می خواهد وصیّت کند ان شاء الله (۲).

۲. روایتی است که محمّد بن احمد بن یحیی از محمّد بن عبد الجبار روایت کند که گفت: نامه ای به حضرت امام عسکری علیه السّلام نوشتم و درباره زنی پرسیدم که مردی را وصی خود قرار داده و اقرار نموده که هشتاد هزار درهم [نقد]، و هرچه در خانه او از لوازم منزل مانند پشم و مو و فلزات از قبیل برنج و روی و مس و... موجود است و بالجمله همه مال خود را به او بدهکار است بر وصیّت خود شاهد هم گرفت. سپس وصیّت کرد که همین وصی از همین میراث، از جانب او دو بار حج به جا آورد و به کنیز او چهارصد درهم بدهد. آن زن از دنیا رفت و شوهر (وارث) نیز دارد و ما نمی دانیم چگونه این مسأله را

ص: ۳۳۳

۱- (۱). کافی ۳/۳۹۴/۷، من لا یحضره الفقیه ۳/۴۳/۳ ب ۱/۳۳.

۲- (۲). کافی ۴/۴۵/۷ ح ۲، من لا یحضره الفقیه ۴/۱۵۵/۴ ب ۱۰۳/۳ ح ۳.

حل کنیم و امر بر ما مشتبه شده است. نویسنده نامه نیز نوشت که این زن هنگام وصیت با او مشورت کرده است که راهی پیدا کند تا بتواند این مال را برای این شخص طرف وصیت ثابت نماید و وی به آن زن گفته است: میراث گذاشتن تو برای این شخص درست نمی شود مگر این که برای وصی اقرار به دین نمایی و بر این دین شهودی بگیری و سپس او را دستور بدهی که وصیت های تو را به انجام برساند، آن زن هم به این صورت وصیت نوشته و برای وصی به این دین اقرار کرده است. (یعنی ظاهراً این زن برای محروم کردن شوهر خود از ارث به چنین بدهی صوری اقرار کرده است.)

آن حضرت به خط خود مرقوم فرمودند: اگر آن بدهکاری صحیح، شناخته شده و مورد قبول باشد، دین از اصل مال قبل از تقسیم خارج می شود ان شاء الله، و اگر این بدهکاری حقیقت نداشته [صوری] باشد، آن مقداری که به آن وصیت کرده است از ثلث او خارج می شود و به آن دو نفر پرداخت می گردد. کافی باشد یا کافی نباشد (۱).

۳. محمد بن حسن صفار رضی الله عنه به حضرت امام عسکری علیه السلام نوشت: مردی به دو نفر مرد وصیت نموده است. آیا یکی از آن دو می تواند نصف ماترک را گرفته و دیگری نصف دیگر آن را؟

آن حضرت مرقوم فرمودند: جایز نیست که آن دو تن با میت مخالفت کنند و باید بر حسب آنچه او دستور داده عمل کنند، ان شاء الله (۲).

ص: ۳۳۴

۱- (۱). استبصار ۱۱۳/۴، ب ۶۸/ح ۹.

۲- (۲). کافی ۴۶/۴؟؟؟/ح ۱ با تفاوت و در آن آمده است: مردی مرده و وصیت نموده است، من لا یحضره الفقیه ۱۵۱/۴/ب

۹۹/ح ۱، استبصار ۱۱۸/۴، ب ۷۳/ح ۱.

۱. محمد بن حسن صفار گوید: نامه ای به حضرت امام عسکری نوشتم و از کیفیت صحّت وقف از آن حضرت سؤال کردم و نوشتم: بر ما روایت شده است که اگر وقف مقید به زمان نباشد باطل بوده به ورثه باز می گردد و اگر مقید به زمان باشد صحیح است و به آن عمل می شود، گروهی نیز می گویند که وقف موقت وقفی است که در آن ذکر شود که این مال را بر فلان کس و فرزندان او وقف نموده است و هنگامی که سلسله نسب آنان منقرض شود این مال برای فقرا و مساکین باشد تا آنجا که خداوند متعال زمین را و آنچه بر آن است به میراث بگیرد و گروهی دیگر گفته اند وقف موقت این گونه است که وقف کننده بگوید این مال برای فلان و نسل او است مادام که باقی باشند و در پایان، قضیه نیازمندان و فقرا را تا وقتی که خداوند زمین را و آنچه بر آن است به میراث بگیرد را ذکر نکند و وقف غیر موقت آن است که فقط بگوید این وقف است و نام کسی را ذکر نکند. حال از این چند صورت کدام یک صحیح و کدام یک باطل است؟

آن حضرت مرقوم فرمودند: همه وقف ها به حسب آنچه واقفان، آن ها را وقف می کنند صحیح است. ان شاء الله (۱).

فهنکی از حضرت امام عسکری علیه السلام سؤال نمود: چگونه است که زن

ص: ۳۳۵

۱- (۱). کلینی در کافی ۳۴/۳۷/۷، صدوق نیز در فقیه این روایت را ذکر نموده ۱۷۶/۴/ب ۱۲۸/ح ۱ به اختصار و در آن آمده است: «... آن حضرت علیه السلام مرقوم داشتند: الوقوف تکون بحسب ما یوقفها أهلها إن شاء الله، که در آن کلمه «تکون» نیز آمده است، استبصار ۱۰۰/۴/ب ۲/۶۲.

ضعیف و ناتوان یک سهم از ارث می برد و مرد دو سهم؟

امام عسکری علیه السلام در پاسخ فرمودند: بر زن جهاد و خرج خانواده واجب نیست، و عاقله قتل غیر عمد هم واقع نمی شود و همه این ها فقط برعهده مردان است.

راوی گوید: من در دل گفتم: به من نیز گفته شده بود که ابن ابی العوجاء از حضرت امام صادق علیه السلام همین مسأله را پرسیده و آن حضرت نیز همین جواب را به او داده بودند، در این هنگام حضرت امام عسکری علیه السلام رو به من کرده فرمودند: آری، این مسأله همان مسأله ابن ابی العوجاء می باشد و جواب ما نیز واحد است.

چراکه مسأله واحد بوده است. هرآنچه بر اولین ما خاندان جریان دارد برای آخرین ما نیز جاری می شود و اولین و آخرین ما در دانش مساوی هستند. اما رسول خدا صلی الله علیه و اله و امیر المؤمنین علیه السلام برتری خود را دارند» (۱).

باب معیشت

۱. محمّد بن علی بن محبوب روایت کند: مردی به فقیه (حضرت امام حسن عسکری علیه السلام) نامه ای نوشته درباره مردی پرسید که بر نهریک روستا آسیابی داشته و مالکیت روستا از آن یک یا دو مرد می باشد، مالک روستا تصمیم گرفته است که آب را از طریق نهری دیگر به روستایی دیگر برسد و با این کار این آسیاب تعطیل می شود. آیا او می تواند چنین کاری انجام بدهد یا نه؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند: باید که از خدا پرهیزد و در این زمینه رفتاری نیکو در پیش گیرد و به برادر مؤمن خود ضرر نرساند.

ص: ۳۳۶

۲. همچنین از آن حضرت دربارهٔ مردی سؤال شد که در روستایی قناتی دارد و مرد دیگری می خواهد در همان روستا و بالای قنات او قنات دیگری حفر نماید و فاصلهٔ بین دو قنات با توجه به سختی زمین به اندازه ای است که هیچ یک از دو قنات به دیگری آسیب نمی رساند.

آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند: ملاک این است که هیچ یک از آن ها به دیگری ضرر نرساند، ان شاء الله (۱).

۳. محمد بن حسن صفار رضی الله عنه نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشته در آن از مردی پرسید که بدون دستور حکومت و به صورت شخصی در جاهای خطرناک کاروان ها را بدرقه و نگهبانی می کند و آن ها نیز طبق قراردادی که با او می بندند مبلغ معینی به او می پردازند. آیا وی می تواند این پول را از آنان بگیرد یا نه؟

آن حضرت در پاسخ نوشتند: اگر خود را با کرایه ای متعارف به اجارهٔ آنان در آورده است، حق خود را بگیرد ان شاء الله (۲).

۴. محمد بن یحیی از عبد الله بن جعفر روایت کند که گفت: به آن مرد (حضرت امام حسن عسکری علیه السلام) نامه ای نوشتم و دربارهٔ مردی سؤال کردم که شتر یا گاوی برای قربانی کردن می خرد. هنگامی که آن حیوان را ذبح می کند در شکم آن حیوان کیسه ای از درهم یا دینار یا جواهر پیدا می کند. این اموال متعلق به چه کسی است؟

آن حضرت مرقوم فرمودند: آن مال را به فروشندهٔ حیوان نشان بده. اگر او اموال را

ص: ۳۳۷

۱- (۱). من لا یحضره الفقیه ۱۵۰/۳ ب/۱۰/۷۱، کلینی هم در فروع ۵/۲۹۳/۵ این روایت را از محمد بن یحیی از محمد بن حسین روایت کرده که گفت: به حضرت امام عسکری علیه السلام نامه ای نوشتم... با تفاوت.

۲- (۲). من لا یحضره الفقیه ۱۰۶/۳ ب/۸۸/۵۸.

نشاخت آن ها از آن تو و روزی ای است که خداوند متعال به تو عنایت کرده است (۱).

۵. محمد بن حسن گوید: به آن حضرت نامه ای نوشتم درباره مردی که باغی را فروخته است که در آن هم درختان متنوعی از انگور و غیره وجود دارد، اما یک درخت از آن باغ را از فروش استثنا کرده است. آیا وی در آن باغ به اندازه راهی که به درخت خود برسد حق دارد؟ و این درخت استثنا شده از فروش چه مقدار از زمینی که اطراف آن است را به خود اختصاص می دهد؟ آیا به اندازه زمینی که شاخ و برگ آن درخت بر آن سایه می اندازد یا به اندازه جایی که تنه درخت در آن روئیده است؟

آن حضرت در پاسخ این گونه نوشتند: وی تنها به مقداری که عرفا از چنین استثنایی برداشت می شود حق استفاده از زمین را دارد پس نباید که از حق خود تجاوز نماید (۲).

۶. محمد بن حسن صفار به حضرت امام عسکری علیه السلام نامه ای نوشته در آن نامه از حکم مردی پرسید که از مردی زمینی با حدود چهارگانه مشخص خریده است که در آن زمین زراعت و درخت خرما و درختان دیگر موجود است. وی در هنگام خرید و فروش از درخت خرما و زراعت و سایر درختان نامی نبرده و در فروش نامه نیز آن ها را ننوشته است، بلکه در آن نوشته است:

وی این زمین را با همه حقوق داخل در آن و خارج از آن خریده است، آیا آن زراعت و خرما و درختان دیگر جزء حقوق زمین هستند؟

آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند: اگر زمین را با حدود چهارگانه آن و هرچه

ص: ۳۳۸

۱- (۱). کافی فروع ۹/۱۳۹/۵.

۲- (۲). تهذیب ۲۴/۹۰/۷، در توضیح این جواب می توان گفت: از این جواب استفاده می شود که فروشنده زمین با فروش آن، از نظر ملکیت-در همه فرض های سؤال-هیچ حقی در زمین ندارد و تنها مالک درخت بوده به آن مقدار که برای دست یابی او به درختش لازم است می تواند در زمین تصرف کند.

درب آن زمین بر آن بسته می شود خریده است، هرچه در آن زمین موجود است مال اوست ان شاء الله (۱).

۷. محمد بن یحیی از محمد بن حسین روایت کند که گفت: نامه ای به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که در آن آمده بود: مردی چیزی را به نزد دیگری به ودیعه و امانت می گذارد. او نیز آن را در منزل همسایه خود قرار می دهد اما آن چیز گم می شود. آیا بر این شخص واجب است که از مال خود آن را بردارد؟

آن حضرت در پاسخ فرمودند: «ضامن است ان شاء الله» (۲).

۸. محمد بن علی بن محبوب گوید: مردی به فقیه علیه السلام درباره مردی نامه نوشت که لباسی را به شوینده لباس داده است تا آن را بشوید. وی آن لباس را به شوینده دیگری برای شستن واگذار کرده، لباس ضایع و گم شد، آیا بر این شوینده لباس واجب است که آنچه را به غیر خود واگذار کرده است برگرداند اگرچه شخصی مورد اعتماد باشد؟

آن حضرت در پاسخ فرمودند: او ضامن آن لباس است مگر این که راستگو و مورد اعتماد باشد، ان شاء الله (۳).

باب اولاد

عبد الله بن جعفر حمیری به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نامه ای نوشت روایتی به این مضمون که از ائمه علیهم السلام وارد شده است که:

ص: ۳۳۹

۱- (۱). تهذیب ۸۴/۱۳۸/۷.

۲- (۲). کافی ۹/۲۳۹/۵، فقیه ۳/۱۹۴/۳ ب ۳/۹۴، با تفاوت.

۳- (۳). من لا یحضره الفقیه ۳/۱۶۳/۳ ب ۱۴/۷۶

پسران خود را در روز هفتم ولادت ختنه کنید تا پاک و مطهر شوند، چرا که زمین از رسیدن بول انسان ختنه نشده به آن به سمت خداوند عزّ و جلّ ضجّه و ناله می کند.

خداوند مرا فدای شما گرداند. حجامتگران شهر ما مهارت لازم را برای ختنه ندارند و در روز هفتم نیز ختنه نمی کنند. اما در شهر ما حجامتگری یهودی است. آیا جایز است که یهودیان فرزندان مسلمانان را ختنه کنند یا نه؟

آن حضرت در پاسخ نوشتند: روز هفتم سنّت است. پس با سنّت ها مخالفت نکنید ان شاء الله (۱).

گوشه هایی از میراث حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در دعا

۱. ابن فهد از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده اند: هر کس با خداوند انس بگیرد از مردم می هراسد و علامت انس و الفت با خدا وحشت از مردم است (۲).

۲. و از آن حضرت روایت است که فرمود: تا جایی که می توانی بر نیاز خود صبر و تحمّل کنی از درخواست کردن بپرهیز، چرا که برای هر روز، روزی جدیدی موجود است.

و بدان که التماس و پافشاری، در خواستن چیزی قدر و منزلت انسان را از او گرفته و باعث سختی و رنج و مشقت می شود، پس صبر کن تا خداوند بر تو دری بگشاید که داخل شدن در آن آسان باشد، پس چه نزدیک است که خیر و خوشی به شخص نگران و اندوهناک برسد و امتیّت، فراری هراسان را شامل گردد، و چه بسا که سختی های زمانه گونه ای از تأدیب خداوند نسبت به بندگان باشد، و [بدان که] بهره مردمان از دنیا دارای مراتبی است. پس برای

ص: ۳۴۰

۱- (۱). من لا یحضره الفقیه ۳/۳۱۴/ب ۱۷/۱۴۹، کافی ۳/۳۵/۶ با تفاوت.

۲- (۲). عدّه الدّاعی/۱۹۴.

دست یافتن به میوه ای که هنوز نرسیده شتاب نکن، چراکه در هنگام رسیدن آن میوه، به آن دست خواهی یافت.

و بدان، آن کس که امر تو را تدبیر می کند، در دانستن مناسب ترین زمان برای مصلحت حال تو از تو داناتر است، پس به آنچه او در همه امور و به مقتضای مصلحت حال تو برایت انتخاب می کند اطمینان داشته باش.

و در به دست آوردن نیازهایت قبل از رسیدن وقت آن عجله نکن که این باعث تنگی دل و سینه تو شده و پرده ای از ناامیدی تو را فرا خواهد گرفت.

و بدان که حیا و خجالت نیز حدی دارد که اگر از حد خود گذشت، زیاده روی است و دوراندیشی نیز میزانی دارد که اگر از میزان خود تجاوز کرد، تبدیل به تهور و بی باکی می شود.

و از افراد باهوش و بی سروصدا بر حذر باش که اگر همه مردم دنیا از افراد زرنگ و باهوش بودند دنیا ویران می گشت (۱).

۳. ابو محمّد عبد الله بن محمّد عابد در سال ۲۵۵ ه ق در منزل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام (۲) از آن حضرت درخواست کرد که صلواتی بر پیامبر و اوصیای آن حضرت - که بر او و بر اوصیایش درود و سلام باد - بر او املا نماید و کاغذ بزرگی آماده کرد. آن حضرت بدون این که از روی نوشته ای نگاه کنند این صلوات را بر او املا نمودند:

ص: ۳۴۱

۱- (۱). عدّه الدّاعی/ ۱۲۴.

۲- (۲). در متن عربی روایت پس از ذکر نام عبد الله بن محمد عابد کلمه «بالدالیه» آمده که در آن دو احتمال می رود یکی این که املائی عابد با دال است که در عدّه الدّاعی و بعضی نسخ دیگر کلمه لفظاً را نیز بعد از بالدالیه آورده اند و دیگر این که سؤال و جواب او با امام در مکانی به نام دالیه صورت گرفته باشد که سید بن طاووس رضی الله عنه در جمال الاسبوع این احتمال را داده است، و دالیه جایی در نزدیکی «تکریت» در عراق است.

١. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا حَمَلْتَ وَحْيَكَ وَبَلَّغْتَ رِسَالَاتَكَ.

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَحْمَلْتَ حَلَالَكَ وَحَرَّمَ حَرَامَكَ وَعَلَّمَ كِتَابَكَ.

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَدَعَا إِلَى دِينِكَ.

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا صَدَّقَ بِوَعْدِكَ وَاشْفَقَ مِنْ وَعِيدِكَ.

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا غَفَرْتَ بِهِ الذَّنُوبَ وَسَتَرْتَ بِهِ الْعْيُوبَ وَفَرَّجْتَ بِهِ الْكُرُوبَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا دَفَعْتَ بِهِ الشَّقَاءَ وَكَشَفْتَ بِهِ الْغَمَاءَ وَأَجَبْتَ بِهِ الدَّعَاءَ وَنَجَّيْتَ بِهِ مِنَ الْبَلَاءِ.

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا رَحِمْتَ بِهِ الْعِبَادَ وَأَحْيَيْتَ بِهِ الْبِلَادَ وَقَضَمْتَ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَأَهْلَكْتَ بِهِ الْفِرَاعِنَةَ؛

٢. «و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَضْعَفْتَ بِهِ الْأَمْوَالَ وَأَحْرَزْتَ بِهِ مِنَ الْأَهْوَالِ وَكَسَرْتَ بِهِ الْأَصْنَامَ وَرَحِمْتَ بِهِ الْأَنْعَامَ.

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا بَعَثْتَهُ بِخَيْرِ الْأَدْيَانِ وَأَعَزَّزْتَ بِهِ الْإِيمَانَ وَتَبَّرْتَ بِهِ الْأَوْثَانَ وَعَظَّمْتَ بِهِ الْبَيْتَ الْحَرَامَ.

و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا؛

۱. خداوند، چنان که محمد وحی تو را حمل نموده و رسالت تو را به بندگان ابلاغ نمود بر او درود فرست.

و بر او درود فرست، بدان سان که حلال تو را حلال کرد و حرام تو را حرام نمود و کتاب تو را به مردم تعلیم کرد.

و بر محمد درود فرست، بدان سان که نماز و زکات را به پا داشت و همگان را به دین تو فراخواند.

و بر محمد درود فرست، بدان گونه که وعده تو را تصدیق کرد و [مردم را] از تهدید تو بیم داد. و بر محمد درود فرست، همچنان که گناهان را به وسیله او آمرزیده، عیب ها را به وسیله او پوشانده و هر سختی و ناراحتی را به واسطه او رفع و آسان نمودی.

و بر او درود فرست، همچنان که بدبختی ها را به وسیله او از بین برده ناراحتی ها و غصه ها را به واسطه او برطرف نموده، دعاها را به واسطه او استجابت نموده و همگان را به واسطه او از بلا نجات دادی.

۲. و بر محمد درود فرست همان گونه که به وسیله او رحمت را بر بندگان نازل کرده، شهرها را به وسیله او زنده، ستمگران را نابود و فرعون ها را به واسطه او هلاک نمودی.

و بر محمد درود فرست، بدان سان که به واسطه او اموال را زیاد کرده، ترس را برطرف ساخته، بت ها را شکسته و رحمت خود را به وسیله او بر همه مردمان نازل نمودی.

و بر محمد درود فرست چنان که او را با بهترین دین ها مبعوث نمودی و ایمان را به وسیله او عزت بخشیدی، بت ها را از میان برده، خانه محترم خود کعبه را به وسیله او با عظمت و بزرگ داشتی.

و بر محمد و اهل بیت پاک نیکوکار او درود و سلام فرست.

٣. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى امير المؤمنين عليّ بن ابي طالب اخي نبيّك و وصيّيه و وليّيه و صفّيّه و وزيره و مستودع علمه و موضع سرّه و باب حكّمته و النّاطق بحجّته و الدّاعي الى شريعته و خليفته في امّته و مفرّج الكرب عن وجهه قاصم الكفره و مرغم الفجره الّذي جعلته من نبيّك بمنزله هرون من موسى.

اللَّهُمَّ و ال من و لاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و العن من نصب له من الاولين و الآخريين و صلّ عليه أفضل ما صلّيت على أحد من أوصياء أنبيائك يا ربّ العالمين»؛

٤. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصّدّيقه فاطمه الزّكيه حبيبه حبيبك و نبيّك و امّ أحبائك و أصفيائك الّتي انتجبتها و فضّلتها و اخترتها على نساء العالمين اللّهمّ كن الطّالب لها ممّن ظلمها و استخفّ بحقّها و كن الثّائر اللّهمّ بدم اولادها اللّهمّ و كما جعلتها امّ أمّهم الهدى و حليله صاحب اللّواء و الكريمه عند الملأ الأعلى فصلّ عليها و على امّها خديجه الكبرى صلاه تكرم بها وجه أبيها محمّد صلّى الله عليه و آله و تقربها أعين ذريّتها و أبلغهم عنّي في هذه السّاعه افضل التّحيّه و السّلام»؛

٥. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الحسن و الحسين عبديك و وليّيك و ابني رسولك و سبطي الرّحمه و سيّدي شباب أهل الجنّه افضل ما صلّيت على احد من اولاد النّبيّين و المرسلين»؛

۳. خداوندا، بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، برادر، وصی، ولی، برگزیده، وزیر، امانتدار دانش، محرم اسرار و درب شهر حکمت پیامبرت؛ همو که حجّت و برهان پیامبرت را بر زبان آورده و همگان را به سوی شریعت و دین او دعوت نمود و جانشین او در میان امتش بود، درود فرست؛ همان که غم و ناراحتی را از چهره پیامبرت می زدود؛ او که کافران را درهم می کوبید و فاسقان و فاجران را به اطاعت خداوند وادار می نمود؛ همو که وی را برای پیامبر خود به مانند هارون برای موسی قرار دادی.

خداوندا، هرکس او را دوست می دارد دوست بدار و هرکس با او دشمنی می ورزد دشمنش باش. خدایا هرکس او را یاری می رساند یاری کن و هرکس او را وا می نهد واگذارش.

هرکس از میان خلق اولین و آخرین با او دشمنی می ورزد لعنت خود را بر او فرو فرست و بر او بهترین درودی را بفرست که بر یکی از اوصیای پیامبرانت فرستادی. ای پروردگار عالمیان.

۴. خداوندا، بر فاطمه صدیقه زکیه که حبیبه حبیب و پیامبر تو و مادر دوستان و برگزیدگان بود درود فرست؛ همان زن پاکیزه ای که وی را برگزیده و بر همه زنان دنیا شرافت بخشیدی، خداوندا تو خود حقش را از هر که بر او ستم روا داشت و قدرش را کوچک شمرد بگیر، و خود از خون به ناحق ریخته شده فرزندان او خونخواهی کن.

خداوندا بدان سان که او را مادر پیشوایان هدایت و همسر پرچمدار اسلام قرار داده و در نزد آسمانیان بزرگش داشتی، بر او و مادرش خدیجه کبری درود فرست، درودی که موجب آبروی پدرش محمد صلی الله علیه و اله گردد و چشمان نسل و ذریه او را روشن گرداند و در همین ساعت بافضیلت ترین تحیت و سلام را از جانب من به آنان ابلاغ فرما.

۵. خداوندا، بر حسن و حسین درود فرست که دو بنده و دو ولی تو و دو پسر رسول تو، دو فرزندزاده رحمت و دو سرور جوآنان اهل بهشت هستند؛ برترین درودی که بر کسی از اولاد پیامبران و مرسلین فرستاده ای.

٦. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَوَصِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ أَشْهَدُ أَنَّكَ يَا بِنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَمِينُ اللَّهِ وَابْنُ أَمِينِهِ عَشْتُ مَظْلُومًا وَمَضِيَّتُ شَهِيدًا وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْأَمَامَ الزَّكِيَّ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَبَلِّغْ رُوحَهُ وَجَسَدَهُ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ»؛

٧. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ قَتِيلِ الْكُفْرَةِ وَطَرِيحِ الْفَجْرِهِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا بِنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ مَوْفِنَا أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَابْنُ أَمِينِهِ قَتَلْتَ مَظْلُومًا وَمَضِيَّتُ شَهِيدًا وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى الطَّالِبُ بِنَارِكَ وَ مَنْجِزُ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ التَّأْيِيدِ فِي هَلَاكِكَ عَدُوِّكَ وَ أَظْهَارِ دَعْوَتِكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَ فِيتَ بَعْدَهُ اللَّهُ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ لَعْنُ اللَّهِ أُمَّهُ قَتَلْتِكَ وَ لَعْنُ اللَّهِ أُمَّهُ خَذَلْتِكَ وَ لَعْنُ اللَّهِ أُمَّهُ أَلْبَتَ عَلَيْكَ وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِمَّنْ أَكْذَبَكَ وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّكَ وَ اسْتَحْلَ دَمَكَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَعْنُ اللَّهِ قَاتِلَكَ وَ لَعْنُ اللَّهِ خَاذِلَكَ وَ لَعْنُ اللَّهِ مَنْ سَمِعَ وَ اعْتَبَكَ فَلَمْ يَجِبْكَ وَ لَمْ يَنْصُرِكَ وَ لَعْنُ اللَّهِ مَنْ سَبَا نِسَاءَكَ أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ مَمَّنْ وَلَا هُمْ وَ مَالَاهُمْ وَ أَعَانَهُمْ عَلَيْهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَلَدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ بَابُ الْهُدَى وَ الْعُرْوَةُ الْوَثْقَى وَ الْحَجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ أَشْهَدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِمَنْزِلَتِكُمْ مَوْقِنٌ وَ لَكُمْ تَابِعٌ بِذَاتِ نَفْسِي وَ شَرَائِعَ دِينِي وَ خَوَاتِيمَ عَمَلِي وَ مَنْقَلَبِي فِي دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي»؛

۶. خداوندا، بر حسن بن علی، پسر سرور جانشینان و وصی امیر المؤمنین علیه السلام درود فرست. سلام بر تو ای پسر رسول خدا، سلام بر تو ای پسر سرور اوصیای پیامبران، شهادت می دهم که تو -فرزند امیر المؤمنین، امین خدا و پسر امین خدا- مظلومانه زیستی و به شهادت رسیدی، و شهادت می دهم که تو امامی پاک، هدایتگر و هدایت شده هستی. خدایا بر او درود فرست و در همین ساعت برترین تحیت و سلام را از جانب من به روح و جسم او واصل نما.

۷. خداوندا، بر حسین بن علی مظلوم شهید درود فرست؛ همو که به دست کافران کشته شده و به دست فاسقان و فاجران نقش زمین گردید.

سلام بر تو ای ابا عبد الله، سلام بر تو ای پسر رسول خدا، سلام بر تو ای پسر امیر المؤمنین، من به یقین شهادت می دهم که تو که امین خدا و فرزند امین خدایی مظلومانه کشته شدی و به حالت شهادت به نزد خداوند رفتی، و شهادت می دهم که خداوند تعالی خونخواه تو بوده و وعده پیروزی که تو را داده به حقیقت خواهد پیوست و خداوند با هلاک کردن دشمنانت، تو را پیروز خواهد کرد و دعوت تو را آشکار خواهد نمود، و شهادت می دهم که تو به عهد و پیمان خدا وفا کردی و در راه خدا جهاد نمودی و خدا را خالصانه عبادت کردی تا این که به سر منزل یقین رسیدی، خداوند گروهی که تو را کشتند لعنت کند. خداوند گروهی که تو را وانهاده، یاریت نکردند لعنت کند. خداوند گروهی را که در دشمنی با تو همداستان گشتند لعنت کند، من به سوی خداوند متعال از کسانی که تو را تکذیب نموده، حق تو را خوار شمرده، خون تو را مباح دانستند بیزار می جویم.

پدر و مادرم فدای تو باد ای ابا عبد الله، خداوند قاتل تو را لعنت کند و خداوند آن را که از یاری تو دست برداشت لعنت کند و خداوند آن کسی که صدای کمک خواهی تو را شنید و تو را اجابت نکرده به نصرت تو برخواست لعنت کند، خداوند آن را که زنان خاندان تو را به اسارت برد لعنت کند. من به سوی خداوند متعال از همه آنان و از هر کس که آنان را دوست داشت و به سمت آنان گرایش پیدا کرد و آنان را بر این کار یاری رساند، تبری و بیزار می جویم. شهادت می دهم که تو و امامان از فرزندان تو مظهر پرهیزکاری، درهای هدایت، ریسمان محکم الهی و حجت بر اهل دنیا هستی. شهادت می دهم که من به شما ایمان دارم و بلندی جایگاه شما را باور داشته، و از جان و دین و عمل و بازگشت گاه دنیا و آخرتم تابع و پیرو شما می باشم.

٨. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَجَعَلْتَ مِنْهُ أُمَّةَ الْهَدَى الَّذِينَ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ اخْتَرْتَهُ لِنَفْسِكَ وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَاصْطَفَيْتَهُ وَجَعَلْتَهُ هَادِيًا مَهْدِيًا اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ أَنْبِيَائِكَ حَتَّى يَبْلُغَ بِهِ مَا تَقَرَّرَ بِهِ عَيْنُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَزِيزٌ كَرِيمٌ»؛

٩. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بَاقِرِ الْعِلْمِ وَامَامِ الْهَدَى وَقَائِدِ أَهْلِ التَّقْوَى وَالْمُنْتَجِبِ مِنْ عِبَادِكَ اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ وَمَنَارًا لِبِلَادِكَ وَمُسْتَوْدَعًا لِحِكْمَتِكَ وَمُتَرَجِّمًا لَوْحِيكَ وَامْرَأَةً بِطَاعَتِهِ وَحَدْرَتٍ مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا رَبِّ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ ذُرِّيَّةِ أَنْبِيَائِكَ وَاصْفِيَائِكَ وَرَسَلِكَ وَامْنَائِكَ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛

١٠. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ خَازِنِ الْعِلْمِ الدَّاعِي إِلَيْكَ بِالْحَقِّ النَّوْرِ الْمُبِينِ اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهُ مَعْدَنَ كَلَامِكَ وَوَحْيِكَ وَخَازِنَ عِلْمِكَ وَلسَانَ تَوْحِيدِكَ وَوَلِيَّ امْرَأَتِكَ وَمُسْتَحْفَظَ دِينِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ اصْفِيَائِكَ وَحُجَجِكَ أَنْتَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ»؛

١١. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَمِينِ الْمُؤْتَمَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَرِّ الْوَفِيِّ الطَّاهِرِ الزَّكِيِّ النَّوْرِ الْمُبِينِ الْمُجْتَهِدِ الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ عَلَى الْأَذَى فَيْكَ اللَّهُمَّ وَكَمَا بَلَغَ عَنْ آبَائِهِ مَا اسْتَوْدَعَ مِنْ امْرَأَتِكَ وَنَهْيِكَ وَحَمَلِ عَلَى الْمُحْجَّهِ وَكَابِدِ أَهْلِ الْعِزَّةِ وَالشَّدَّةِ فِيمَا كَانَ يَلْقَى مِنْ جَهَالِ قَوْمِهِ رَبِّ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ وَاكْمَلْ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِمَّنْ اطَاعَكَ وَنَصَحَ لِعِبَادِكَ أَنْتَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛

۸. خداوند، بر علی بن الحسین سرور عبادت کنندگان که او را برای خود برگزیده، خالص کرده و ائمه هدی که مردم را به سوی حق هدایت می کنند و به حق و عدالت حکم می کنند از وی و نسل او قرار دادی درود فرست. همان کس که او را برای خود برگزیده و از هر گونه پلیدی پاکش نموده، انتخابش کرده، او را هدایتگر هدایت شده قرار دادی. خدایا، پس بر او بهترین درودی را بفرست که بر یکی از ذریه پیامبرانت فرستادی، تا آنجا که درود تو در دنیا و آخرت چشم او را روشن کند که تو عزیز و بزرگواری.

۹. خداوند، بر محمد بن علی باقر، شکافنده دانش، امام هدایت، پیشوای اهل تقوا و برگزیده از میان بندگان درود فرست. خداوند، همان گونه که وی را پرچم هدایت بندگان، منبع روشنایی شهرها، امانتدار حکمت و مفسر وحی خود قرار داده، او را به طاعت و بندگی خود امر نموده، از معصیت و نافرمانی خود بازداشتی. پس ای خدا، بر او بهترین درودی را بفرست که بر یکی از ذریه پیامبران و برگزیدگان و رسولان و امینان خود فرستاده ای. ای بار پروردگار جهانیان.

۱۰. خداوند، بر جعفر بن محمد صادق درود فرست؛ همو که خزانه دار علم تو بود. آن که با [منطق] حق و نور آشکار همگان را به سوی تو دعوت می نمود. خداوند، بدان سان که او را معدن کلام و وحی خود و خزانه دار علم و زبان توحید و ولی امر و حافظ دین خود قرار داده ای، بر او بهترین درودی را بفرست که بر یکی از برگزیدگان و حجت هایت فرستاده ای که همانا تو همواره مورد ستایش و بزرگداشتی.

۱۱. خدایا، بر امانتدار مورد اعتماد موسی بن جعفر، نیکوکار وفادار، پاکیزه خالص، نور آشکار، کوشنده مخلص و صابر بر اذیت و آزار در راه تو، درود فرست. خداوند، همچنان که وی آنچه را که از امر و نهی تو از پدرانش به ودیعت گرفته بود به همگان ابلاغ نمود و مردمان را بر راه مستقیم واداشت و در برابر آنچه از نادانان قوم خود می دید پایداری کرده، ستمدیدگان را نیز به پایداری واداشت، تو نیز بهترین و کاملترین درودهایت را بر او فرو فرست؛ برترین درودی که بر احدی از کسانی که تو را بندگی کرده و برای بندگان تو دلسوزی کرده اند فرو فرستاده ای که تو بخشنده مهربانی.

١٢. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ وَرَضَيْتَ بِهِ مِنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِكَ وَقَائِمًا بِأَمْرِكَ وَنَاصِرًا لِدِينِكَ وَشَاهِدًا عَلَى عِبَادِكَ وَكَمَا نَصَحْتَ لَهُمْ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَدَعَا إِلَى سَبِيلِكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ أَنْتَكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ»؛

١٣. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى التَّقِيِّ وَنُورِ التَّقِيِّ وَمَعْدَنِ الْهُدَى وَفِرْعِ الْأَرْكَيَاءِ وَخَلِيفَةِ الْأَوْصِيَاءِ وَآمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَاسْتَنْقَذْتَ بِهِ مِنَ الْحَيْرَةِ وَارْشَدْتَ بِهِ مِنْ اهْتِدَى وَزَكَّيْتَ بِهِ مِنْ تَزَكَّى فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَبَقِيَّةِ أَوْلِيَائِكَ أَنْتَكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛

١٤. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ وَصِيِّ الْأَوْصِيَاءِ وَآمَامِ الْأَتْقِيَاءِ وَخَلْفِ أَيْمَةِ الدِّينِ وَالْحُجَّةِ عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَهُ نُورًا يَسْتَضِيءُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ فَبَشِّرْ بِالْجَزِيلِ مِنْ ثَوَابِكَ وَانذِرْ بِالْأَلِيمِ مِنْ عِقَابِكَ وَحَذِّرْ بِأَسْكَ وَذَكِّرْ بِأَيَّامِكَ وَاحِلْ حَلَالِكَ وَحَرِّمْ حَرَامِكَ وَبَيِّنْ شَرَائِعَكَ وَفَرَاغِكَ وَحُضِّ عَلَى عِبَادَتِكَ وَآمِرْ بِطَاعَتِكَ وَنَهَى عَنْ مَعْصِيَتِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَذُرِّيَّةِ أَنْبِيَائِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ»؛

١٥. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَرِّ التَّقِيِّ الصَّادِقِ الْوَفِيِّ النَّورِ الْمَضِيءِ خَازِنِ عِلْمِكَ وَالْمَذْكُورِ بِتَوْحِيدِكَ وَوَلِيِّ أَمْرِكَ وَخَلْفِ أَيْمَةِ الدِّينِ الْهُدَاهِ الرَّاشِدِينَ وَالْحُجَّةِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا رَبِّ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَحُجَّجِكَ وَالْحُجَّةِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا رَبِّ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَحُجَّجِكَ وَأَوْلَادِ رَسَلِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ»؛

۱۲. خداوند، بر علی بن موسی درود فرست؛ همان که از او راضی شده و به واسطه او از هر کدام از بندگانت که خواستی راضی گشتی. خداوند، چنان که او را حجت بر خلق خود قرار داده، او را قائم به امر، یاری کننده دین و شاهد بر بندگانت ساختی و چنانکه وی مردم و در پنهان و آشکار برای بندگانت دلسوزی کرد و با حکمت و پند نیکو آنان را به راه تو دعوت کرد، پس تو نیز بهترین درودهایت را که بر کسی از اولیا و برگزیدگان خلقت می فرستی، بر او فرو فرست که تو بخشنده بزرگواری.

۱۳. خداوند، بر محمد بن علی بن موسی تقی، نور تقوا و معدن هدایت، شاخه درخت پاکان، جانشین اوصیا و امین تو بر وحیت درود فرست. خداوند، بدان سان که به واسطه او خلق بسیاری را از گمراهی به هدایت کشاندی و از وادی حیرت نجات دادی و هدایت شدگان را به وسیله او راهنمایی کردی و پاکان را به وسیله او پاک نمودی، پس برترین درودی را که بر یکی از اولیا و جانشیان اولیای خود می فرستی بر او فرو فرست که تو عزیز و حکیمی.

۱۴. «خداوند، بر علی بن محمد و وصی اوصیا، امام پرهیزگاران، جانشین پیشوایان دین و حجت خود بر همه خلایق درود فرست. خدایا همچنان که او را نوری قرار دادی که مؤمنان از آن، روشنی جویند و او نیز بندگانت را به ثواب بزرگ تو بشارت داده، از عذاب دردناکت بیم داد و از انتقام تو بر حذر داشته، روزهای تو را به یاد آنان آورد، حلال تو را حلال و حرامت را حرام نمود و شریعت و واجبات را برای مردم بیان داشت و آنان را به بندگی ات امر نموده، از نافرمانی ات بر حذر داشت، پس برترین درودی را که بر یکی از اولیای خود و ذریه پیامبرانت فرو فرستادی بر او فرو فرست. ای پروردگار جهانیان».

۱۵. خداوند، بر حسن بن علی بن محمد، پاک پرهیزگار، راستگوی وفادار، نور درخشان، خزانه دار دانش، به یادآورنده توحید، ولی امر و جانشین پیشوایان دین و هدایتگران هدایت یافته و حجت خدا بر اهل دنیا درود فرست. پس ای خدا برترین درودی را که بر یکی از برگزیدگان و حجت ها و اولاد پیامبرانت نازل فرمودی بر او نیز فرو فرست. ای خداوند جهانیان.

١٦. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَوَجِبَتْ حَقُّهُمْ وَازْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ لِدِينِكَ وَانصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَابْنِيَّهِمْ وَشِيعَتَهُ وَانصَارَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ اللَّهُمَّ اعْزِهِ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ وَ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ احْرَسْهُ وَ امْنَعْهُ أَنْ يُوَصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَ احْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَ آلَ رَسُولِكَ وَ اظْهَرْ بِهِ الْعَدْلَ وَ ائِدْهُ بِالنُّصْرِ وَ انصُرْ ناصِرِيهِ وَ اخْذَلْ خاذِلِيهِ وَ اقْصِمْ بِهِ جابِرَهُ الْكُفْرَ وَ اقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحَدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ امْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ اظْهَرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامَ وَ اجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ انصَارِهِ وَ اعْوَانِهِ وَ اتِّبَاعِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ ارْنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ مَا يَأْمَلُونَ وَ فِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ
إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ»؛

ص: ٣٥٢

۱۶. خداوند، بر ولی خود و فرزند اولیای خود که طاعت و فرمانبرداری آنان را [بر همه] واجب نموده، حقانیت آنان را بر همگان اثبات کرده، هرگونه بدی و پلیدی را از دامنشان دور کرده و آن‌ها را پاک و پاکیزه ساختی درود فرست.

خدایا، او را یاری کن و از او برای دین خود یاری بجوی، دوستانت و دوستانش و پیروان و یاورانش را به واسطه او، یاری کن و ما را از آنان قرار ده.

خداوند، او را از شرّ هر ستمگر و طغیانگر و از شرّ همهٔ بندگان حفظ کن.

خداوند، او را از پیش رو، پشت سر و از چپ و راستش محفوظ بدار و چنان پاسبانی اش کن که هیچ بد و گزندى به او راه نیابد.

خدایا، با محافظت از او، رسول خود و آل رسول خود را حفظ کن و عدالت را به دست او آشکار نموده و او را با نصرت خود تأیید فرما.

خداوند، یاران او را یاری کن و آنان را که او را وا می گذارند، واگذار.

خداوند، جباران کافر را به وسیلهٔ او درهم شکن و کفرپیشگان و منافقان و همهٔ ملحدان را در هر کجای از زمین از شرق و غرب و خشکی و دریا که باشند به دست او نابود کن.

خداوند، زمین را به دست او پر از عدل کن و دین نبی خود - علیه و آله السلام - را به واسطه او آشکار فرما.

خداوند، مرا نیز از یاران و کمک کاران و پیروان و شیعیان او قرار ده و آرزوهای آل محمد را به من بنمایان و آنچه آل محمد از آن دوری می جویند را در دشمنانشان به من بنما. آمین ای خداوند حق و رحمت» (۱).

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

ص: ۳۵۳

مقدمه مجمع ۷

مقدمه ۹

قسمت اول

بخش نخست: حضرت امام عسکری علیه السلام در یک نگاه ۱۹

بخش دوم: برداشت هایی از شخصیت حضرت امام عسکری علیه السلام ۲۵

۱. معتمد عباسی ۲۶

۲. شهادت پزشک دربار عباسی بر فضیلت امام عسکری علیه السلام ۲۷

۳. احمد بن عیید الله بن خاقان ۲۸

۴. کاتب معتمد خلیفه عباسی ۳۰

۵. راهب دیر عاقول ۳۲

۶. محمد بن طلحه شافعی ۳۲

۷. ابن صباغ مالکی ۳۳

۸. علامه سبط ابن جوزی ۳۳

۹. علامه محمد ابو الهدی افندی ۳۴

۱۰. علامه شبرای شافعی ۳۴

بخش سوم: جلوه هایی از شخصیت حضرت امام عسکری علیه السلام ۳۷

بزرگواری و کرم آن حضرت ۳۸

پارسایی و عبادت آن حضرت ۴۱

دانش و براهین امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ۴۳

بخش نخست: رشد و پرورش حضرت امام عسکری علیه السلام ۵۱

نسب شریف آن حضرت ۵۱

محل و تاریخ ولادت آن حضرت ۵۱

لقب ها و کنیه های آن حضرت ۵۲

ویژگی های ظاهری آن حضرت ۵۳

طبیعت و شرایط زمانی رشد و نمو حضرت امام عسکری علیه السلام ۵۴

بخش دوم: مراحل زندگی حضرت امام عسکری علیه السلام ۶۱

بخش سوم: حضرت امام عسکری علیه السلام در سایه سار پدر ۶۳

۱. کودکی برجسته ۶۴

۲. عصر حضرت امام هادی علیه السلام ۶۵

۳. موضع گیری های امام هادی علیه السلام در برابر رویدادها ۶۸

امام هادی علیه السلام و متوکل عباسی ۷۰

حضرت امام هادی علیه السلام و وزیر منتصر ۷۳

امام هادی علیه السلام و هموردی علمی ۷۴

حضرت امام هادی علیه السلام و فتنه خلق قرآن ۷۶

امام هادی علیه السلام با اصحاب و شیعیانش ۷۸

رسیدگی حضرت امام هادی علیه السلام به شیعیان و برآوردن نیاز آنان ۸۰

امام هادی علیه السلام و غالیان ۸۳

امام هادی علیه السلام و انقلاب های زمان آن حضرت ۸۴

امام هادی علیه السلام و روش های مبارزه با حکومت ۸۵

۴. ازدواج حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ۸۷

۵. علاقه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به برادرش محمد ۹۷

۶. علاقه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به برادرش حسین ۹۹

۷. رابطه آن حضرت با برادرش جعفر ۹۹

ص: ۳۵۶

۸. روایاتی که بر امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تصریح دارد ۱۰۰

۹. ترور و شهادت حضرت امام هادی علیه السلام ۱۲۸

۱۰. پاره ای از شواهد امامت امام عسکری علیه السلام بعد از شهادت پدر ۱۳۱

قسمت سوم

بخش نخست: ویژگی های زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ۱۳۹

اوضاع سیاسی ۱۳۹

وضعیت اجتماعی ۱۴۰

وضعیت فرهنگی ۱۴۵

اوضاع اقتصادی ۱۴۶

بخش دوم: دوره حضرت امام عسکری علیه السلام ۱۴۷

۱. معتز عبّاسی (۲۵۲-۲۵۵ ه ق) ۱۴۹

۲. مهتدی عبّاسی (۲۵۵-۲۵۶ ه ق) ۱۵۳

سیاست مهتدی در برابر مخالفان ۱۵۵

۳. معتمد پسر متوکل عبّاسی (۲۵۶-۲۷۹ ه ق) ۱۶۰

به شهادت رسیدن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ۱۷۰

نماز گزاردن بر جنازه حضرت امام عسکری علیه السلام ۱۷۳

فرزندان امام حسن عسکری علیه السلام ۱۷۴

بخش سوم: نیازهای دوره حضرت امام عسکری علیه السلام ۱۷۷

قسمت چهارم

بخش نخست: حضرت امام عسکری علیه السلام و نیازهای جامعه اسلامی ۱۹۳

۱. ایجاد روابط آمیخته با حکمت و دقت با حاکمان و دستگاه حاکم ۱۹۳

۲. ردّ شبهات و دفاع از حریم رسالت ۱۹۵

ص: ۳۵۷

۳. روبرو شدن با فرقه های منحرف ۱۹۸

۴. دعوت مردم به دین حق ۲۰۱

بخش دوم: امام عسکری علیه السلام و نیازهای گروه شیعه ۲۰۵

بحث اول: امام عسکری علیه السلام و زمینه سازی برای قضیه حضرت مهدی علیه السلام ۲۰۷

گام اول ۲۱۰

گام دوم ۲۱۳

گام سوم ۲۱۴

گام چهارم ۲۱۷

گام پنجم ۲۱۸

گام ششم ۲۲۰

گام هفتم ۲۲۱

مبحث دوم: آماده سازی برای عصر غیبت ۲۲۲

مبحث سوم: سازمان و کلا در زمان امام حسن عسکری علیه السلام ۲۲۸

مبحث چهارم: مکتب فقیهان، تمهیدی برای عصر غیبت ۲۳۲

مبحث پنجم: پیشوایی عالمان، امینان خدا بر حلال و حرام ۲۳۶

مبحث ششم: امام عسکری علیه السلام و فرقه های گمراه ۲۳۹

مبحث هفتم: پاره ای از سفارشات و راهنمایی های امام عسکری علیه السلام به شیعیان ۲۵۲

مبحث هشتم: امام عسکری علیه السلام و رعایت مسائل امنیتی ۲۵۶

بخش سوم: میراث گرانسنگ امام عسکری علیه السلام ۲۶۱

اول: تفسیر ۲۶۲

دوّم:رسالة منقبت ٢٦٧

سوّم:مکاتبات شخصيت ها با عسکريين عليهما السلام ٢٦٧

چهارم:مجموعه سفارشات و توقيعات حضرت امام حسن عسکري عليه السلام ٢٦٧

پنجم:فعاليت فکري و علمي امام حسن عسکري عليه السلام ٢٨٤

ص:٣٥٨

از میراث معارفی امام حسن عسکری علیه السّلام ۲۸۴

از میراث کلامی حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام ۲۸۸

امام مهدی علیه السّلام در میراث امام حسن عسکری علیه السّلام ۲۹۱

سیره نبوی در میراث امام عسکری علیه السّلام ۲۹۲

نمونه هایی از میراث فقهی امام حسن عسکری علیه السّلام ۳۲۶

گوشه هایی از میراث حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در دعا ۳۴۰

فهرست ۳۵۵

ص: ۳۵۹

جلد چهاردهم: خاتم اوصیا بقیه الله، حضرت امام مهدی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: محمود، عرفان

عنوان و نام پدیدآور: خاتم اوصیا بقیه الله، حضرت امام مهدی علیه السلام / گروه مولفان (عرفان محمود و سیدمنذر حکیم)؛ مترجم کاظم حاتمی طبری؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه.

مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۲۸ ص.

فروست: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۴].

شابک: دوره: ۳-۱۲۸-۵۲۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ۳-۰۲۴-۵۲۹-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیفا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

عنوان دیگر: حضرت امام مهدی علیه السلام.

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: حکیم، سیدمنذر

شناسه افزوده: Hakim, Mundhir

شناسه افزوده: حاتمی طبری، کاظم، ۱۳۴۷-، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده: پیشوایان هدایت؛ [ج. ۱۴].

رده بندی کنگره: BP۳۶/پ ۱۴ ۹۶ ج ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۶۱۳۳

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود پردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و براندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک‌باردیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السلام معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه‌فعل با شیعیان جهان و به کارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی پردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله) در این میدان حساس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امیداست در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به

معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

براین باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن و خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضد اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور» و تشنه حکومت جهانی امام عصر علیه السلام بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، با عنوان «مجموعه اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد و با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد کاظم حاتمی طبری به فارسی برگردانده شده است را تقدیم شما عزیزان کنیم و برای مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر، آرزوی توفیق داشته باشیم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ص: ۸

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان و الاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خِرَد و اندیشه بخشید؛ با خِرَد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل باز می شناسد و با اراده، مصالح خویش را بر می گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خِرَد را حَجَّتِ بر بندگانِ خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخورِ وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جا که فرمود:

﴿قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى﴾؛ ۱

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ ۲

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾؛ ۳

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

«وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ ۱

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

«قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؛ ۲

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»؛ ۳

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ»؛ ۴

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ ۱

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلّه کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن - که همواره همراه انسان هاست - ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بردوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است - نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره - قبل و بعد و همراه - با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتماً حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ ۱

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است :

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را بر می گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است :

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»؛ ۲

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و «اللَّهُ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ»؛ ۳

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد بر می گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است :

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ»؛ ۴

مردم در آغاز، یک دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این

مسئولیتِ مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

«يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»؛ ۱

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛ ۲

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحيات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا نشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوشش نیاسودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با

رسالتِ آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.

۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی بر می آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها

پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود :

□
«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؛

من دو امانت گرانسنگ میان شما به ودیعه می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو امانت، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر به نزد من در آیند.

در این مسیر، امامان معصوم علیهم السلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بُعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم علیهم السلام بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکمفرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند .

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می‌کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - پایان می‌پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به مطالعه زندگی حضرت امام منتظر محمد بن الحسن المهدی علیه السلام می‌پردازد؛ او که خداوند متعال امت‌ها را به آمدنش وعده داده است تا بیاید و زمین را همچنان که پر از ستم و بیداد شده، پر از عدل و داد نماید.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فإِنَّهُ حَسْبُنَا وَنِعْمَ النَّصِير».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

ص: ۱۶

بخش نخست

امام منتظر علیه السلام در یک نگاه

بخش دوم

مهدی موعود علیه السلام و غیبتش در ادیان پیشین

بخش سوم

مهدی موعود علیه السلام و غیبتش در قرآن کریم

بخش چهارم

مهدی موعود علیه السلام و غیبتش در روایات فریقین

ص: ۱۷

مسأله امام مهدی منتظر که اسلام و ادیان پیشین وعده آمدنش را داده اند پیش از آن که یک مسأله دینی یا اسلامی باشد یک مسأله انسانی است، چرا که این مسأله تعبیری دقیق از ضرورت تحقق کامل آرزوهای انسانی است.

مذهب اهل بیت علیهم السلام با اعتقاد به امامت حضرت محمد بن حسن مهدی علیه السلام که در سال ۲۵۵/ هجری به دنیا آمده، زمام امور امامت و رهبری را در سال ۲۶۰/ هجری، به دست گرفته و تاکنون زنده است و مسئولیت های رسالی خویش را از راه پیگیری رویدادها به دوش می کشد، از سایر مذاهب متمایز می گردد. به عقیده پیروان این مذهب، حضرت امام عصر علیه السلام همواره با تحولات جهانی همراه بوده و منتظر فراهم آمدن شرایط خاصی است که باید برای ظهورش در جهان بشریت به وقوع بپیوندد. چرا که باید همه توان و نیروی تمدن های جاهلی به مصرف برسد و بشریت به مرحله ای صعود نماید که دروازه های دل و جان خود را برای دریافت هدایت الهی از یک رهبر ربانی که توانایی رهبری همه عالم را آنچنان که خداوند متعال خواسته است داشته باشد، بگشایند.

و این شخص کسی نیست جز دوازدهمین امام از اهل بیت علیهم السلام همانان که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امامتشان تصریح کرده و امت خود را به آمدن آن ها بشارت داده است.

ولادت این امام بزرگوار در شرایطی بسیار سخت به وقوع پیوست.

شرایطی که هرگز اجازه نداد ولادت آن حضرت به صورت عمومی اعلام شود، اما پدر بزرگوار آن حضرت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و عده ای از اهل بیت و نزدیکان آن حضرت همچون حکیمه و نسیم و دیگران، شاهد ولادت آن حضرت بوده و خوشحالی و سرور خود را بدین سبب اظهار داشته اند.

آن حضرت شیعیان خود را از ولادت و زندگی آن حضرت و این که او دوازدهمین امامی است که خاتم پیامبران به آمدنش بشارت داده، خبردار نموده است. فعالیت های خود حضرت امام مهدی علیه السلام در طول این پنج سال نیز از قبیل جواب دادن به سؤالات و یا حاضر شدن در مکان ها امنی که خطری از جانب نیروهای امنیتی حکومت آن حضرت را تهدید نمی کرده، همچنین حضور آشکار آن حضرت اندکی پس از شهادت پدر بزرگوارش، دلایلی قطعی بر وجود آن حضرت به دست می دهد و هر گونه شک و شبهه ای در رابطه با ولادت، وجود و امامت آن حضرت را به کلی از بین می برد.

آن حضرت در مرحله غیبت صغری زمام امور را در دست گرفته و مسئولیت های بزرگ را به دور از چشم جاسوسان حکام و مزدورانشان به دوش کشید.

آن حضرت در مرحله غیبت کبری نیز پس از زمینه سازی کافی و تعیین پاره ای از وظایف و مسئولیت های مربوط به رهبری برای علما و دانشمندان دینی که امینان خدا بر حلال و حرام می باشند، به انجام مسئولیت های خود در مقام رهبری جامعه ادامه داد و همان دانشمندان در طول غیبت کبری جانشینان آن حضرت بوده و در همه نشیب و فرازهایی که مرحله غیبت کبری به همراه داشت به انجام مسئولیت مهم مرجعیت دینی قیام نمودند تا از این راه بتوانند مقدمات ظهور آن حضرت را برای نهضت اصلاحی فراگیری که خداوند

متعال امت ها را به آن وعده داده بود فراهم آورند.

غیبت کبری از سال ۳۲۹ ه. ق آغاز شده و تا زمان ما ادامه یافته است.

حضرت امام عصر علیه السلام در طول مرحله غیبت صغری در عین حال که از چشمان عموم پیروان خود پنهان شده بود فعالیت فشرده ای برای تثبیت موقعیت خود به عنوان پیشوایی که پیروی از او بر همگان واجب است به انجام می رساند تا به آنان اثبات شود که وی همان کسی که امت باید انتظار ظهور و قیامش را در هنگام فراهم آمدن شرایط مناسب برای قیام فراگیر جهانی داشته باشند.

حضرت امام مهدی در طول مرحله غیبت صغری از طریق «نُوب اربعه» یا جانشینان چهارگانه ارتباط خود را با پیروانش حفظ نمود، دوران غیبت صغری پیش از آن که حکومت بتواند محل امام و فعالیت های آن حضرت را کشف نماید به پایان رسید و امت اسلام با اعلام پایان یافتن دوران غیبت صغری از ارتباط با و کیلان مستقیم آن حضرت نیز محروم شدند، اما حضرت مهدی علیه السلام همچنان به مسئولیت های خود در مقام رهبری جامعه ادامه داده و همچون آفتاب پشت ابر امت را از وجود شریف خود بهره مند می نمود.

حضرت امام مهدی علیه السلام در طول مرحله غیبت صغری میراث گرانسنگی برای امت اسلام باقی گذاشتند که نمی توان آن را نادیده گرفت.

آن حضرت در مرحله غیبت کبری نیز همواره مشغول انجام مسئولیت های خویش در مقام رهبری بوده به همراه سایر منتظران به انتظار روزی نشسته است که خداوند سبحان به او اجازه خروج و قیام دهد و وی با همه توانایی ها و نیروهایی که خداوند متعال برای او آماده و مهیا ساخته به پا خیزد تا زمین را همچنان که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد نماید. البته

روشن است که این امر بعد از فراهم شدن همه شرایط مناسب و لازم از حیث نیروهای تحت امر و ساز و برگ جنگی و سایر شرایط جهانی به وقوع خواهد پیوست؛ شرایطی که جهان بشریت را برای قیام و ظهور آن حضرت به عنوان رهبر ربانی جهان آماده خواهد گرداند تا بدین وسیله قیام اسلامی بزرگ آن حضرت آغاز شده اهداف دین حق که همان برتری بر همه ادیان باشد محقق گردد اگر چه مشرکان را ناخوش آید.

اصالت و ریشه دار بودن ایمان به مصلح جهانی

ایمان به ظهور مصلحی دینی و برپا شدن دولتی عادلانه و الهی در تمام زمین، از نقاط اشتراک بارز همه ادیان الهی است (۱) و اختلاف تنها در این است که این مصلح دینی جهانی که بناست همه اهداف انبیا علیهم السلام محقق کند کیست؟

دکتر محمد مهدی خان در شش باب اول کتاب خود «مفتاح باب الابواب» آرای ادیان معروف ششگانه را در باره ظهور پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سپس در مورد مصلح جهانی منتظر آورده و بیان داشته است که هر یک از این دین ها بشارت آمدن این مصلح الهی را در آینده یا در آخرالزمان داده اند که بیاید و جهان را اصلاح نموده از ستم و شر جلوگیری کرده سعادت مورد نظر جامعه بشری را محقق سازد (۲).

میرزا محمد استرآبادی نیز در کتاب خود «ذخیره الابواب» به صورت تفصیلی از همین مطلب بحث نموده و گوشه ای از روایت ها و بشارت های بسیاری را که در کتاب های آسمانی اقوام مختلف در رابطه با این مصلح جهانی آمده آورده است.

ص: ۲۳

۱- (۱). در این خصوص می توانید به عنوان مثال به کتاب: «مع الدکتور احمد امین» تألیف آیه الله شیخ محمد امین زین الدین ص ۱۳ مباحث مربوط به مهدویت و حضرت مهدی «عجل الله فرجه» مراجعه کنید.

۲- (۲). آیت الله مرعشی نجفی، ملحقات احقاق الحق ۲۹ / ۶۲۱-۶۲۲.

این حقیقت از مسائل واضحی است که هر کس در رابطه با عقیده مصلح جهانی تحقیق کرده باشد بدان اقرار و اعتراف کرده اند حتی کسانی چون مستشرق یهودی گلدزیهر (rehizdloG) در کتاب «العقیده و الشریعه فی الاسلام» (۱) که این مطلب را انکار نموده یا در آن تشکیک کرده اند به این نکته اعتراف دارند که این عقیده دارای ریشه ای عمیق در تاریخ دینی است. این عقیده در کتاب های قدیم از کتاب های دینی مصریان، چینی ها، مغول ها، بودائیان، زرتشتیان، هندوها و حبشی ها گرفته تا کتاب های دینی سه گانه ادیان بزرگ یهود و مسیحیت و اسلام یافت می شود (۲).

بشارت آمدن منجی در کتاب های مقدس

آنچه را که می توان از ملاحظه عقاید این ادیان درباره اعتقاد به مصلح جهانی دریافت، این است که اعتقادات آنان به مسأله آمدن منجی مستند به عبارات صریح و نصوص روشنی در کتاب های مقدس قدیمی آنان در رابطه با این مسأله بوده و به تفسیرهایی که دانشمندان آن ادیان از متون مذهبی سخت و دشوار خود انجام داده و تأویلات و وجوه چندی برای آن ها ذکر نموده اند برگشت نمی کند (۳).

بدین ترتیب عمق و ریشه داری این عقیده و این که این عقیده به عنوان اصلی مشترک در دعوت پیامبران الهی علیهم السلام بوده است آشکار می شود، چرا که

ص: ۲۴

۱- (۱). العقیده و الشریعه فی الاسلام / ۲۱۸ وی در این کتاب این عقیده را به عنوان یکی از اساطیر ریشه دار غیر اسلامی ذکر می کند اما معتقد است که همه ادیان بر این مسأله اتفاق نظر دارند. همان کتاب / ۱۹۲ ریشه انکاری که جدیداً در میان مسلمانان نسبت به عقیده مهدویت به وجود آمده، افکار همین مستشرقان است و بعضی از مسلمانان همچون احمد امین تحت تأثیر آنان در این مسأله از آنان تبعیت کرده اند.

۲- (۲). ر.ک دکتر مصطفی غالب، الامامه و قائم القیامه / ۲۷۰.

۳- (۳). ر.ک: شیخ محمد صادقی، بشارات عهدین، روایات مربوط به حضرت مهدی موعود.

دعوت همه پیامبران یا لاقلاً دعوت پیامبران بزرگ به عنوان گامی در طریق زمینه سازی برای ظهور آن مصلح دینی جهانی به حساب می آید که هدف همه این دعوت ها را محقق خواهد ساخت (۱).

از دیگر سوی بشارت به حتمی بودن ظهور این مصلح جهانی در همان دعوت ها نیز تأثیر داشته و به عنوان عامل انگیزش پیروان انبیا برای حرکت در راه محقق ساختن رسالت آنان و کوشش در جهت همیاری در آماده سازی جامعه انسانی برای تحقق کامل هدف همه دعوت های نبوی در زمان منجی جهانی گردیده بود.

و به همین خاطر بشارت به ظهور منجی به عنوان عنصری اصیل در متون دینی و دعوت های نبوی مختلف بوده است.

رسوخ این عقیده در دین یهود و مسیحیت

ایمان به مسأله ظهور مصلح در نزد یهود ثابت بوده در تورات و منابع دینی معتبر در نزد آنان آمده است. بسیاری از محققان معاصر خصوصاً در جهان غرب مانند «جرج ردر فورد» در کتابش: «ملایین من الذین هم احياء اليوم لن يموتوا أبدا» و سناتور آمریکایی «پیل منزلی» در کتاب خود: «من یجرؤ علی الکلام» و بانوی محقق «گریس هالسل» در کتابش: «النبوه و السیاسه». و بسیاری از دیگر محققان (۲) به تفصیل در باره این عقیده در نزد یهود بحث کرده اند.

هر کس دین یهود را مورد تحقیق قرار دهد متوجه رسوخ این عقیده در

ص: ۲۵

۱- ((۱)). ر.ک: شهید سید محمد صدر رحمه الله تاریخ الغیبه الکبری، مباحث مربوط به برنامه ریزی الهی برای روز موعود قبل از اسلام / از صفحه ۲۵۱ به بعد.

۲- ((۲)). ر.ک: احمد الواسطی، اهل البیت فی الکتاب المقدس / ۱۲۱- ۱۲۳.

چند نمونه ای که از چنین تحقیقاتی ذکر کردیم ضمن تأیید وجود چنین عقیده ای در نزد یهودیان، آثار سیاسی و نتایج و پیامدهای آن را در به تحرک و داشتن یهودیان بیان می نماید. خصوصاً در قرن های اخیر و با هدف آماده شدن برای ظهور منجی جهانی که به او ایمان دارند.

دلیل این تحرکات این است که یهودیان معتقدند شروع مقدمات ظهور منجی جهانی، دارای محدوده زمانی است که از سال ۱۹۱۴ میلادی که سال آغاز جنگ جهانی اول است آغاز گشته و سپس مسأله بازگشت پراکندگان یهودی به فلسطین و برپا شدن دولت آن ها پیش می آید که یهودیان آن را یکی از مراحل مقدماتی مهم برای ظهور منجی موعود خود دانسته اعتقاد دارند که بازگشت به فلسطین سرآغاز نبرد تعیین کننده ای است که شر و بدی را در جهان نابود کرده و در آن هنگام حاکمیت ملکوت در زمین آغاز می گردد تا زمین همچون بهشت شود (۱).

حال اگر از مناقشه در صحت جزئیات این عقیده در نزد یهود چشم پوشی کنیم، این مقدار ثابت می شود که عقیده به آمدن یک مصلح و منجی جهانی در فرهنگ دینی آنان فکری ریشه دار و اصیل می باشد و به حدی نیرومند است که یهودیان توانسته اند براساس آن -البته از راه تحریف جزئیات و مصادیق - حرکتی استراتژیک و بلند مدت را برنامه ریزی کنند که همه نیروهای یهودی با افکار و جهت گیری های مختلف و متباین را جذب نموده و در گردآوری توانایی ها و فعالیت های آنان و به حرکت در آوردن این نیروها در راه تحقق آنچه رهبران یهودی به عنوان مصداق زمینه سازی برای ظهور منجی موعود برای پیروان خود تصویر کرده اند کامیاب گردند.

روشن است که اگر ایمان به این عقیده در دین یهود استوار نبوده و به ریشه های عمیق فرهنگ دینی یهودی مستند نمی بود قادر به ایجاد چنین تحرک پویایی در بین نیروها و پیروان مختلف دین یهود نمی شد. چنین تحرکی از یک فکر سطحی و جدیدالتأسیس که به ریشه های عمیق مورد اتفاق دینی مستند نباشد به وجود نخواهد آمد.

مسیحیان نیز به استناد مجموعه ای از آیات و بشارات موجود تورات و انجیل، به اصل وجود منجی جهانی ایمان دارند. دانشمندان مسیحی بر لزوم ایمان به حتمی بودن بازگشت عیسی مسیح در آخرالزمان برای رهبری بشریت در یک انقلاب جهانی بزرگ تصریح دارند. انقلابی که پس از آن امنیت و صلح همه سطح زمین را فرا خواهد گرفت. چنان که کشیش آلمانی «وندر» در کتاب خود «میزان الحق» همین نکته را آورده است (۱). و این که آن حضرت برای برپا کردن دولت جهانی عادلانه خود به زور و شمشیر نیز متوسل می گردد. و این اعتقاد در میان فرقه های مختلف مسیحیان رایج می باشد.

ایمان به مصلح جهانی در تفکرات غیر دینی

نکته قابل ملاحظه دیگر این است که ایمان به حتمی بودن ظهور مصلح جهانی و برپا شدن دولت عدلی که در آن جنگ ها فرو نشسته و صلح و عدالت همه عالم را فرا می گیرد مختص به ادیان آسمانی نیست، بلکه شامل مکاتب فکری و فلسفی غیر دینی نیز می گردد.

در میراث فکری بشری نیز تصریحات فراوانی در رابطه با این حتمیت

ص: ۲۷

۱- (۱). بشارات عهدین / ۲۶۱، به نقل از کتاب میزان الحق از کشیش آلمانی وندر / ۲۷۱.

می بینیم، مثلاً متفکر انگلیسی مشهور «برتراند راسل» می گوید: «جهان در انتظار مصلحی است که در زیر یک پرچم و یک شعار همه آن جهان را گرد هم آورد» (۱) همچنین دانشمند و فیزیکدان معروف «آلبرت انیشتین» صاحب نظریه نسبیت گوید: «روزی که صلح و صفا همه دنیا را فرا گیرد و مردم در آن دوستدار و برادر یکدیگر گردند دور نیست» (۲).

دقیقتر و روشنتر از این دو اظهار نظر، اظهار نظر متفکر معروف ایرلندی «برنارد شاو» می باشد وی با صراحت تمام به حتمی بودن مصلح جهانی و لزوم این که وی باید قبل از ظهور خود عمری طولانی داشته باشد بشارت داده است؛ عقیده ای که بسیار به عقیده شیعه امامیه در طول عمر حضرت امام مهدی علیه السلام نزدیک است. برناردشاو این مسأله را امری ضروری برای برپا کردن دولت موعود می داند. وی -بنابر آنچه را که دکتر عباس محمود العقاد در کتاب خود از او نقل می کند- در کتاب خود «انسان سوپرمن» در توصیف مصلح چنین می گوید: «وی انسانی زنده ای دارای قوای جسمی صحیح و قوای عقلی خارق العاده ای است. وی انسان برتری است که بعد از تلاش بسیار و عمر طولانی که به حدود ۳۰۰ سال می رسد از این انسان پست بالا- می رود و این طول عمر باعث می شود که وی از همه چیزهایی که از دوران های زمانی مختلف گرد آورده بهره ور گردد. (۳)

ص: ۲۸

۱- (۱). سید عبدالرضا شهرستانی، المهدی الموعود و دفع الشبهات عنه / ۶.

۲- (۲). سید عبدالرضا شهرستانی، المهدی الموعود و دفع الشبهات عنه / ۷.

۳- (۳). استاد عباس محمود العقاد، برناردشاو / ۱۲۴- ۱۲۵، استاد عقاد کلام برناردشاو را چنین توضیح می دهد که: بر ما آشکار است که سوپرمن برنارد شاو امر محالی نیست و دعوت او دارای حقیقتی ثابت است این مطلب را کتاب «المهدی المنتظر فی الفكر الاسلامی» / ۹ و کتاب «المهدی المنتظر بین التصور و التصدیق» / ۸۱ نوشته شیخ محمد حسن آل یاسین از استاد عقاد نقل کرده اند.

مشخصاتی که این متفکر ایرلندی برای مصلح جهانی بر شمرده است مانند کمال جسمانی و عقلانی، طول عمر و قدرت جمع کردن تجربیات دوران‌ها به گونه‌ای که وی را قادر به انجام مسئولیت اصلاحی بزرگ خود گرداند، به مشخصاتی که معتقدان به مذهب اهل بیت علیهم السلام در رابطه با حضرت مهدی منتظر علیه السلام و غیبت آن حضرت به آن معتقدند نزدیک است.

مسئله طول عمر مصلح جهانی که برناردشاو بر ضرورت آن تأکید می‌کند مؤید این نکته است که تفکر بشری نیز ضرورت این امر را که مصلح جهانی باید در هنگام ظهور تجربیات همه عصرها را با خود داشته باشد تا بتواند مسئولیت خود را به انجام برساند، درک کرده و آن را مورد تأکید قرار می‌دهد (۱). و این همان نتیجه‌ای است که مطابق با آنچه شیعه امامیه اثنی عشری به آن اعتقاد دارند از غیبت طولانی حضرت امام مهدی علیه السلام حاصل می‌شود. اما تفاوت سخن برنارد شاو با عقیده شیعه این است که بنا بر عقیده شیعه در باره امام معصوم، وی از ابتدای زندگی خود، دارای همه تجربیات و نتیجه‌هایی است که باید با طولانی شدن عمر به دست آورد. او از ابتدا برای انجام وظیفه بزرگ اصلاحی بزرگ خویش آماده و در این راه از پشتیبانی خداوند متعال برخوردار بوده، هرگاه اوضاع و شرایط جهان برای ظهور او آماده شود توانایی انجام آن را خواهد داشت و طولانی شدن این غیبت بدان جهت است که یاوران آن حضرت و همه جامعه بشری این تجربیات را کسب

ص: ۲۹

۱- (۱). برای توضیح بیشتر درباره این مسئله به تحقیق ارزشمندی که حضرت آیت الله شهید صدر در رابطه با حضرت مهدی علیه السلام انجام داده اند / ۴۱-۴۸، چاپ سوم، دارالتعارف مراجعه کنید.

نموده و این ثمرات را نسل بعد از نسل از یکدیگر گرفته و در نزد خود جمع نمایند (۱).

ایمان به حضرت مهدی علیه السلام تجسم یک نیاز فطری

ظهور پدیده ایمان به نظریه حتمی بودن ظهور یک منجی جهانی در فکر همه انسان ها، کاشف از وجود پایه های محکم و قوی برای این عقیده است و این پایه ها از فطرت انسانی بر می خیزد. به این معنی که شیوع این نظریه پرده از یک نیاز عام فطری بر می دارد که همه انبای بشر در آن اشتراک دارند، و این نیاز، براساس آنچه انسان در سرشت خود با آن آفریده شده است شکل می گیرد که همان کمال جویی دائم و فراگیر انسان است و ظهور منجی جهانی و برپایی دولت عدل در روز موعود نیز به نحوی رسیدن جامعه بشری به همان کمال مورد نظر را وعده می دهد.

علامه شهید سید محمد باقر صدر (قدس سره) می گوید: «مهدی علیه السلام تنها تجسم یک عقیده اسلامی و دارای علامت مذهبی خاص نبوده، بلکه تجسم آمال و آرمان هایی است که بشریت با همه ادیان و مذاهب مختلف خود بدان روی آورده است، مهدی علیه السلام بروز خارجی یک الهام فطری است که مردم علیرغم تنوع عقاید و وسایل گوناگونی که برای راهیابی به جهان غیب برگزیده اند، از طریق آن الهام، دریابند که انسانیت را بر گستره زمین، روز موعودی است که نتیجه بزرگ و هدف نهایی رسالات آسمانی در آن روز محقق خواهد شد و روند فرسوده زندگی انسان در طول تاریخ پس از رنجی

ص: ۳۰

۱- (۱)). برای توضیح بیشتر به کتاب تاریخ الغیبه الکبری / ۲۷۶ به بعد مراجعه کنید.

طولانی، در آن روز به استقرار و آرامش خواهد رسید.

به همین دلیل است که می بینیم این ادراک غیبی و انتظار آینده تنها شامل کسانی که از حیث دینی به غیب ایمان دارند نشده است، بلکه دامنه آن به کسان دیگر نیز امتداد یافته و حتی در ایدئولوژی ها و جهت گیری هایی نفوذ کرده است که به شدیدترین وجهی ایمان به غیب را انکار می کنند، مانند ماتریالیسم دیالکتیک که تاریخ را براساس تناقضات تفسیر کرده و به روز موعود ایمان دارد، روزی که در آن همه تناقضات برطرف شده و همدلی و صلح در آن حاکمیت خواهد داشت.

همچنین می یابیم که « این تجربه روحی که انسانیت در طول زمان با آن می زیسته، از گسترده ترین و کلی ترین تجربه های روحی در میان افراد نوع بشر است» (۱).

در این صورت ایمان به نظریه ای که مهدی موعود تجسم آن است بیشترین انتشار را در میان همه ابنای بشر داشته است چرا که این نظریه ریشه در غریزه کمال جویی فطری انسان دارد به عبارت دیگر مسأله مهدی موعود و ظهور مصلح جهانی پاسخ به نیاز فطری انسان است و به همین دلیل به وقوع پیوستن آن نیز حتمی است زیرا چنان که می دانیم فطرت انسانی هیچگاه طالب چیزهای غیر موجود نمی شود.

ص: ۳۱

در تفکر بشری مانعی برای طول عمر این مصلح جهانی نیست و همین امر نیز، در بردارنده ایمان به غیبت آن مصلح است که همان اعتقاد مذهب اهل بیت علیهم السلام می باشد، بلکه همان گونه که در کلام متفکر ایرلندی برنارد شاو ملاحظه کردیم فکر بشری طول عمر مصلح را برای قیام به مسئولیت اصلاحی بزرگی که دارد امری ضروری به شمار می آورد. بنابراین تفکر بشری به صورت کلی هیچگاه از نظر اصولی ایمان به غیبت مصلح جهانی را رد نمی کند، چرا که دلایل اثبات کننده آن از مقبولیت عقلی برخوردار است.

دانشمندان نیز به روشن کردن مسأله امکان عقلی طول عمر امام مهدی علیه السلام و عدم تعارض این مسأله با هیچ یک از قوانین عقلی پرداخته اند مانند: شیخ مفید در کتاب «الفصول العشره فی الغیبه» و سید مرتضی در کتاب «المُقنع فی الغیبه» و علامه کراچکی در کتاب «البرهان علی طول عمر امام زمان علیه السلام» (که ضمن جلد دوم کتاب کنزالفوائد آن بزرگوار به چاپ رسیده است)، شیخ طبرسی در کتاب «إِعْلَامُ الْوَرَى»، سید صدر در تحقیقش درباره حضرت مهدی و بسیاری دیگر از دانشمندان و کمتر کتابی را درباره غیبت می توان یافت که این موضوع را به بحث نگذاشته و بر آن استدلال نکرده باشد.

تفکر دینی به ظهور مصلح جهانی پس از غیبت ایمان دارد

اتفاق نظر پیروان ادیان بر این مسأله که ظهور مصلح جهانی حتمی است:

همواره با ایمان به مسأله دیگری همراه است و آن این که این ظهور پس از غیبتی طولانی به وقوع خواهد پیوست، یهودیان به بازگشت «عزیر» یا منحاس

بن عازر بن هارون ایمان داشته و مسیحیان به غیبت «مسیح» و بازگشتش ایمان دارند. مسیحیان حبشه نیز به بازگشت پادشاه خود «تئودور» در آخرالزمان به عنوان مهدی ایمان دارند، همچون هندوها که به بازگشت «ویشنیو» (۱) و زردشتیان که به زندگی «اوشیدر» (۲) ایمان داشته بودائیان انتظار برگشت بودا را کشیده و گروه دیگری نیز هستند که منتظر بازگشت حضرت ابراهیم علیه السلام هستند و به همین ترتیب بسیاری از مذاهب دیگر (۳).

به این ترتیب قضیه غیبت قبل از ظهور مصلح جهانی در نزد هیچ یک از دین های آسمانی امری بیگانه و دور از ذهن نبوده، هیچ انسان منصفی نمی تواند ادعا کند که همه این اعتقادات براساس خرافات و اساطیر بنا شده است، چرا که خرافات و اساطیر نمی توانند در میان همه دین ها به صورت اندیشه ای اصیل جلوه گر شوند و در عین حال هیچ کدام از دانشمندان آن دین ها اصل آن اندیشه را انکار نکنند. از دیگر سوی آشکار است که دانشمندان هیچ یک از دین های آسمانی اصل نظریه غیبت را انکار نکرده و نهایتاً در مصداق آن اختلاف پیدا کرده اند و هر کدام آن مصلح غایب را مطابق با اعتقادات دین خود پذیرفته و مصداق این امر را در سایر ادیان رد می کنند.

انتشار اصل این نظریه در تمام دین های آسمانی کاشف از زمینه مشترک اعتقادی است که وحی الهی در همه این ادیان به وجود آورده و تجربیات پیامبران الهی علیهم السلام آن را پشتیبانی نموده است، چرا که در سیره پیامبران الهی غیبت های متعددی یافت می شود، مانند غیبت و بازگشت ابراهیم خلیل علیه السلام یا

ص: ۳۳

۱- ((۱)). unhsiv.

۲- ((۲)). البته منجی زردشتیان سوشیانس یا سوشیانت نام دارد که پس از اوشیدر و اوشیدرماه ظهور خواهد کرد. کجاماسب نامه.

۳- ((۳)). به عنوان مثال ر. ک: سید عمیدی، دفاع عن الکافی ۱ / ۱۸۱، احقاق الحق ۱۳ / ۳-۴.

غیبت موسی از میان بنی اسرائیل و بازگشت او پس از چندین سال که در مدین به سر می برد، همچنین غیبت حضرت عیسی علیه السلام و بازگشت او در آخرالزمان که آیات کریم نیز آن را تأیید نموده همه مسلمانان با استناد به ورود این موضوع در احادیث شریف نبوی، بر آن اتفاق نظر دارند یا غیبت پیامبر خدا الیاس که اهل سنت به آن معتقد هستند و مفتی حرمین شریفین گنجی شافعی در باب بیست و پنجم از کتاب «البيان فی اخبار صاحب الزمان» به آن تصریح نموده است. وی همچنین به ایمان اهل سنت به غیبت

حضرت خضر علیه السلام تصریح نموده و این که غیبت او تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام در آخرالزمان استمرار می یابد و وی وزیر آن حضرت خواهد بود. (۱) فراگیری نظریه غیبت مصلح جهانی در ادیان سابقه می تواند اشاره ای به وجود تصریحات آسمانی درباره همین مطلب باشد، چنان که این مطلب را در نمونه نبوت که در سفر رؤیا از کتاب مقدس ذکر شده است خواهیم دید که محقق سنی سعید ایوب آن را مطابق با اعتقادات شیعه، بر حضرت مهدی علیه السلام تطبیق داده است.

اما اختلاف در تشخیص هویت مصلح غایب از خلط میان روایاتی که از غیبت بعضی از پیامبران علیهم السلام خبر داده و روایاتی که از غیبت مصلح جهانی صحبت به میان می آورند ایجاد شده و انگیزه های متعددی در این قضیه نقش داشته که در آینده به آن ها اشاره خواهیم کرد.

ص: ۳۴

از مجموع بحث های گذشته نتیجه می گیریم که اجماع (اتفاق نظر) بر حتمی بودن روز موعود در همه دین های آسمانی وجود داشته است. علامه پژوهشگر حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) در مقدمه جلد سیزدهم کتاب احقاق الحق آورده است: «باید دانست که همه امت ها، مذاهب ها و دین ها - به استثنای تعداد اندکی از آنان - بر آمدن یک مصلح آسمانی الهی و ملکوتی اتفاق نظر دارند تا وی آنچه در جهان فاسد شده اصلاح نماید و آنچه از ظلم و فساد در زمین دیده می شود برطرف نموده، هر آنچه در ظلمت ظلم و بیداد پوشیده شده است به نور عدالت خود آشکار نماید، نهایتاً در این که او چه کسی است اختلاف کرده اند؛ مانند کسانی که او را «عزیر» یا «مسیح» یا «ابراهیم خلیل» علیهم السلام می دانند و یا در میان مسلمانان، کسانی که او را از نسل حضرت امام حسن یا از نسل حضرت امام حسین علیهما السلام می دانند.

حال که دانستیم دین ها، فرقه ها و مذاهب منشعب از آن ها به رغم اتفاق نظر بر حتمی بودن غیبت، ظهور و بازگشت مصلح جهانی، در تعیین شخص او اختلاف کرده اند باید دید سرّ این اختلاف در چیست؟

به نظر می رسد که بروز این اختلاف به دو عامل باز می گردد:

۱. تفسیر نادرست از روایات و بشارات آسمانی که ناشی از عوامل خارج از ذات آن نصوص و بشارات بوده است.
۲. تأثیر پذیری عاطفی یا به دیگر تعبیر تعصب پیروان هر فرقه و دینی نسبت به سمبل ها و اشخاص مورد احترام فرقه خود.

به این معنی که مشخص کردن هویت مصلح جهانی در نزد این دسته از

اشخاص برآمده از خود نصوص و بشارات نیست، بلکه شخصیت مورد نظر را از پیش تعیین کرده و سپس -حتی با دست زدن به تأویل- سعی در تطبیق روایات بر او نموده اند.

به این دو عامل عوامل سیاسی بسیاری نیز می توان افزود که ما اکنون در صدد بیان آن نیستیم و بیشتر آن ها چه نسبت به ادیان گذشته و چه نسبت به فرقه های اسلامی بر همگان آشکار است. محور کلی بحث این است که گردن نهادن به آنچه در متن بشارت های آسمانی و روایات نبوی آمده است باورهای آن ادیان را درهم شکسته و توجیه ادامه حیات مستقل فرق و مجوز اصرار آنان بر عقاید کهنه شان را از میان خواهد برد.

در رابطه با عامل اول که همان تفسیر نادرست از روایات و بشارات آسمانی باشد باید گفت: این روایات و احادیث پیامبران و اوصیای آنان علیهم السلام در باره مصلح جهانی، از مسأله ای غیبی سخن به میان می آورد؛ شخصیتی که در آینده ظهور می کند همچنین از نقشی تاریخی بحث می کند که بزرگترین کار را در طول تاریخ بشریت به انجام رسانده و در روز موعود به بالاترین آرزوهای بشر جامه عمل خواهد پوشاند. انسان نیز طبیعتاً مایل است تا مسائل غیبی را به قالب مصادیقی ملموس و محسوس در آورد، هر قوم و ملتی نیز به شریعت خود و سمنبل های آن و آنچه که بدان گرایش و میل پیدا کرده اند تعصب می ورزند و در نتیجه میل پیدا می کنند که صاحب این نقش بزرگ تاریخی کسی از آنان باشد.

لذا طبیعی است که در تعیین هویت مصلح جهانی اختلاف به وجود بیاید، چرا که طبیعتاً پیروان هر آیینی مصداقی برای آن شخصیت غیبی که در آینده خواهد آمد و نصوص و بشارت های انکار ناپذیر و معتبر که رهبران مورد

علاقه و شناخته شده خودشان بر آن ها اعتماد کرده اند از او سخن به میان آورده اند، پیدا می کنند. و تعصب آگاهانه یا ناخود آگاهی که نسبت به آیین خود و سمبل های آن دارند و اشتیاق شدید ذاتی، ایشان را و می دارد تا بخواهند افتخار تحقق این نقش تاریخی نصیب شخصیتی گرد که به آنان منسوب بوده یا آنان بدو منسوب باشند.

اختلاف میان بشارت ها و تعیین آن ها

از همین جاست که هر طایفه ای سعی کرده تا صفاتی را که روایات و بشارت ها آورده در نزد ایشان برای مصلح جهانی ذکر کرده اند، بر شخصیت مورد علاقه خود یا نزدیکترین سمبل های خود به آن صفات تطبیق نمایند و حتی اگر بعضی از آن صفات صراحتاً با شخص مورد نظر آن ها انطباق نداشت دست به کار تأویل و تلفیق شده و یا حتی ممکن است آن را از اعتبار ساقط کرده و حتی آن را تحریف نمایند تا روایات و بشارت ها و صفات موجود در آن ها به آن شخصی که ایشان از قبل او را برای این کار در نظر گرفته اند منطبق گردد. نکته دیگر این که آنان میان آن دسته از روایات، نصوص و بشارت آسمانی که بشارت دهنده آمدن پیامبر بعدی یا مصلح جهان در برهه معینی از تاریخ، یا بشارت آمدن کسی که انحراف امت خاصی را تصحیح کند، می باشد و میان آن دسته روایات و بشاراتی که مبشر آمدن مصلح جهانی که در آخرالزمان دولت عدل را در کل زمین برپا داشته، اهداف انبیا و اوصیا را محقق می سازد خلط نموده اند.

اکنون که عوامل اختلاف در تعیین هویت مصلح جهانی روشن گردید می توان راه حل آن را شناخت و به صورت استدلالی به مصداق حقیقی این مصلح جهانی به صورت علمی، سالم و قانع کننده رسید. می توان مراحل این کار را به این صورت خلاصه نمود:

۱. جدا کردن روایات و بشاراتی که مخصوص به مصلح جهانی موعود در آخرالزمان است از روایات دیگری که در رابطه با انبیا و اوصیای معینی صادر شده اند. در این راه نباید چند نکته را از نظر دور داشت اولاً این که باید تنها به آنچه که متن و نصّ روایات و بشارات به آن دلالت می کند استناد نمود. نکته دیگر این که باید روایات را از مصادر و منابع اصلی آن دریافت کرد. نکته دیگر این که باید در راه تحلیل روایات و بشارات به اصول اولیه و ظایف و مسئولیت های انبیا و اوصیا همچنین سیره تاریخی اثبات شده آنان و آنچه که مقتضای شناخت نقش ثابت و مأموریت عظیم موعود به عنوان یک مصلح جهانی می باشد استناد کرد.

۲. تعیین صفات و خصوصیات که نصوص و بشارات برای مصلح موعود ذکر نموده اند و جمع آوری آن ها و به دست آوردن صورت واضحی از شخصیت موعود جهانی بدون هیچگونه پیش فرض ذهنی چرا که اگر این کار با پیش فرض ذهنی برای مصداق این قضیه باشد صورتی که در ذهن ترسیم می شود متأثر از مصداق فرض شده قبلی خواهد بود.

۳. پس از تکمیل این تصویر انتزاعی که از آن صفات و خصایص گرفته شده است کار شناخت صفات و خصایص و حقایق تاریخی که به عنوان

مصادیق مصلح جهانی موعود ذکر می شوند آغاز می شود. سپس یکایک آن مصادیق ها را بر تصویری که نصوص و بشارات بر ما ساخته اند مقایسه می کنیم تصویری که طی دو مرحله سابق به دست ما رسیده است با این کار عدم تطابق مصادیق غیر حقیقی با آن تصویر آشکار شده و در نهایت مصادیق حقیقی مصلح جهانی از آن میانه آشکار می شود.

مهدی امامی و حل اختلاف

شکی نیست که همه بشارات های آسمانی که در کتاب های مقدس وارد شده است، چنان که بعداً نیز به آن اشاره خواهیم کرد، همگان را به مهدی منتظری که مورد اعتقاد مذهب اهل بیت علیهم السلام می باشد هدایت می کند و تحقیقات متعددی که در متون این بشارات ها صورت گرفته این مطلب را به اثبات رسانده است (1) پس شناخت عقیده اهل بیت علیهم السلام درباره مهدی منتظر افق هایی وسیعتر را برای راهیابی به مصادیق حقیقی مصلح جهانی که همه ادیان آسمانی به آمدنش بشارت داده اند می گشاید. البته مطابق با دلالت روایات و بشارات وارد در کتاب های مقدس حتی اگر این ایمان جدید از طریق باورهای پیروان ادیان سابق به دست بیاید.

حال به عنوان نمونه تأثیر این آشنایی به نتیجه تحقیق قاضی جواد ساباطی که از دانشمندان قرن دوازدهم ه . ق می باشد اشاره می کنیم، چرا که او در اول

ص: ۳۹

۱- (۱). کتاب هایی چون: شیخ محمد صادقی، بشارات عهدین و ترجمه عربی آن به قلم خود مؤلف که به نام البشارات و المقارنات چاپ شده است و علی اکبر شعیفی اصفهانی، بشارات صحف آسمانی به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و محمد جواد مغنیه، المهدی المنتظر و العقل.

امر دانشمندی مسیحی بوده و سپس اسلام را شناخته و در بدو مسلمانی به مذهب سنی که اولین مذهبی از میان فرق اسلامی بوده که او شناخته است در آمد، وی کتاب معروف «البراهین الساباطیه» را در رد مسیحیان و اثبات نسخ شریعت آنان تألیف نمود وی در این کتاب به متن آنچه در کتاب های مقدس آنان آمده است استناد کرد (۱).

نظریه قاضی ساباطی

قاضی ساباطی یکی از بشارت هایی که در کتاب اشعیا از عهد قدیم از کتاب مقدس را وارد شده است را دستمایه قرار داده و سپس تفسیر یهود و نصارا از این بشارت را مورد کنکاش قرار داده و تأویلات یهود و نصارا از این بشارت را رد کرده است، تا این که به این نتیجه رسیده است که: «این بشارت نص صریحی درباره مهدی «رضی الله عنه» می باشد؛ آن جا که همه مسلمانان اجماع کرده اند که وی در هنگام قضاوت به مجرد شنیدن، ظاهر و یا بینه حکم نمی کند، بلکه وی تنها بر باطن قضایا حکم می نماید و این مسأله برای هیچ یک از انبیا و اولیا اتفاق نیفتاده است».

سپس بعد از تحلیل روایت می گوید: «...مسلمانان درباره مهدی اختلاف کرده اند، اما اصحاب ما از اهل سنت و جماعت معتقدند: وی مردی از اولاد

ص: ۴۰

۱- (۱). میرزا حسن نوری، کشف الاستار/ ۸۴، و بهتر از آن کتابی بزرگ در شش جلد با عنوان انیس الاعلام فی نصره الاسلام تألیف دانشمند نصرانی ارمنی بزرگی که به دین اسلام و مذهب اهل بیت علیهم السلام در آمده است می باشد. وی این کتاب را در پاسخ پیشنهاد دانشمندان اسلام در اواخر قرن دوازده و اوایل قرن سیزده قمری به زبان فارسی تألیف نموده و در همین کتاب از وی با عنوان شیخ محمد صادق فخرالاسلام ذکری به میان خواهد آمد. این لقب را دانشمندان اصفهان در آن روزگار به خاطر تقدیر از تلاش فراوان او در نوشتن مجلدات کتاب ارزشمند وی به او اعطا کرده اند.

فاطمه علیها السلام بوده اسم او محمد اسم پدرش عبدالله و اسم مادرش آمنه است .

اما امامیه معتقدند: وی محمد بن حسن عسکری است که در سال ۲۵۵/هـ ق از کنیز حسن عسکری علیه السلام که نرجس نام داشته است در شهر سامرا و در زمان معتمد عباسی به دنیا آمده و... سال غایب گشته است (۱) سپس ظاهر گشته و دوباره غیبت نموده است که این غیبت کبری می باشد و پس از آن دیگر تا زمانی که خداوند متعال بخواهد باز نمی گردد.

و چون اعتقاد شیعه امامیه به آن چه در این سند تاریخی آمده است نزدیکتر می باشد و هدف من نیز قطع نظر از تعصب مذهبی دفاع از امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد به همین دلیل به تو می گویم که آنچه را امامیه به آن معتقد هستند با این نص تاریخی مطابقت دارد (۲).

بدین ترتیب ملاحظه می کنیم که این دانشمند آگاه به دین مسیحی علیرغم این که در ابتدای گرایش به دین اسلام به مذهب شیعه گرایش نداشته است کاملاً به انطباق بشارت مورد بحث بر مهدی منتظر مطابق با اعتقادات مذهب اهل بیت علیهم السلام تصریح نموده و در این عرصه رأی مذهب اهل بیت را بر رأی مذهبی که خود بدان منتسب بوده است ترجیح داده و بشارت کتاب اشعیا را با اعتقادات شیعه منطبق می داند.

آن چه که این مرد دانشمند را به رهیافت به مصداق حقیقی مصلح جهانی

ص: ۴۱

۱- (۱). آن چه ثابت است این است که غیبت امام مهدی بعد از وفات پدرش علیهما السلام ۶۹ سال به طول انجامیده است شاید ساباطی این قسمت از کتاب خود را سفید گذاشته تا مدت دقیق را به دست بیاورد سپس فراموش کرده که این قسمت را تکمیل نماید و کتاب به همین صورت منتشر گشته است.

۲- (۲). کشف الاستار / ۸۵، وی در این کتاب ذکر می کند که کتاب «البراهین الساباطیه» تا زمان تألیف کتاب کشف الاستار سی مرتبه تجدید چاپ شده است.

رسانده است، شناخت رأی امامیه درباره مهدی منتظر علیه السلام است و بدون شناخت این عقیده شاید این دانشمند به آن مصداق واقعی که بشارات مذکور با آن منطبق می شود دست نمی یافت و در این صورت شاید تنها به رد عقاید مسیحیان درباره این بشارت اکتفا کرده و یا از پرداختن به این مسأله صرف نظر می نمود یا این که قسمت هایی از مدلول این بشارت را به تأویل می برد تا با رأی مذهبی که منتسب به آن بوده است درباره مهدی موعود منطبق گردد.

همین مسأله در تحقیقات سایر دانشمندان اهل کتاب در رابطه با تحلیل این بشارات نیز دیده می شود. خصوصاً آنان که به دین اسلام در آمده و امکان شناخت اعتقاد مذهب اهل بیت علیهم السلام برای آن ها فراهم گردید؛ آنان پس از شناخت اعتقاد مذهب اهل بیت علیهم السلام در رابطه با مصلح جهانی به سادگی توانستند به کشف مصداق آن بشارات نایل آیند و انطباق شدید آنچه آنان در کتاب های دینی سابق خویش خوانده بودند با مهدی منتظری که امامیه به او اعتقاد دارند آنان را به تحقیق در باره این بشارت ها وا داشته است.

نمونه دیگر این تحقیقات کار علامه محمد صادق فخر الاسلام است که خود مسیحی بوده، به دین اسلام و مذهب اهل بیت علیهم السلام در آمده و کتاب *دائرة المعارفی خود را به نام «انیس الاعلام»* در رد یهودیان و مسیحیان تألیف کرده است (۱). وی در این کتاب به تحلیل این بشارات ها پرداخته و آن ها را بر حضرت امام محمد مهدی علیه السلام تطبیق داده است.

به همین صورت است کار علامه، محمد رضا رضایی که از دانشمندان

ص: ۴۲

۱- (۱). بشارات عهدین / ۲۳۳، صاحب این کتاب گوید: عالم مذکور از دانشمندان متبّع و محققان مسیحی بوده است که پس از تحقیقات طولانی و عمیق به دین مبین اسلام در آمده و کتاب های بسیاری تألیف کرده است که یکی از آن ها کتاب مذکور در متن است که گفته می شود بهترین کتابی است که در رد یهودیان و مسیحیان نوشته شده است.

یهودی بوده سپس از یهودیت روگردان شده و به دین اسلام در آمده و کتاب «منقول رضایی» را تألیف نموده است. وی نیز در این کتاب در باره موضوع این بشارت ها تحقیق کرده و همان نتیجه را گرفته است.

بشارت های آسمانی جز بر مهدی امامیه منطبق نیست

بر کسی که در متن این بشارت آسمانی با دقت نظر بیفکند روشن خواهد شد که این بشارت، صفاتی را برای مصلح جهانی ارائه نموده اند که جز بر مهدی منتظری که مطابق با عقیده مکتب اهل بیت علیهم السلام باشد، جور نمی آید. به همین دلیل کسانی که نسبت به این عقیده شناخت کافی ندارند نمی توانند به مصداق واقعی که بشارت ها از او دم می زنند دست یابند چنان که این مطلب را مثلاً در کلام مفسران انجیل درباره آیات یکم یا هفدهم از سفر رؤیا فصل دوازدهم که «مکاشفات یوحنا لاهوتی» نام دارد به وضوح می بینیم؛ آنان تصریح دارند، کسی که بشارت آمدنش در این آیات آمده، هنوز به دنیا نیامده است چرا که تفسیر این آیات واضح و معنایش روشن است؛ زمان در این بشارت مجهول و به وقوع پیوستن آن به آینده موکول شده است (۱)، در همین حال این آیات به روشنی از حکومت الهی که این شخص در تمام عالم برپا می کند و ریشه اشرا و شیطان ها را می کند سخن به میان آورده و این همان مسئولیتی است که بشارت های دیگر نیز آن را به عنوان محور حرکت مصلح جهانی مطرح کرده اند. اما مفسران انجیل نتوانسته اند این بشارت ها و صفات را بر مصداقی که خود برای آن مصلح انتخاب کرده اند که همان حضرت مسیح

ص: ۴۳

عیسی بن مریم علیهما السلام باشد تطبیق نمایند، چرا که بشارت وارده از یوحنا لاهوتی از حضرت مسیح می باشد و خود مسیح به آمدن این منجی بشارت می دهد و چون آن ها شناختی از عقیده اهل بیت علیهم السلام درباره مهدی منتظر علیه السلام نداشته اند نتوانسته اند مصداق واقعی این آیات انجیل را بیابند.

غیبت امام دوازدهم و بشارات

□
در ادامه این مبحث به محققى از اهل سنت برخورد می کنیم که با شناخت از عقیده اهل بیت درباره مهدی منتظر «سلام الله علیهم اجمعین» توانسته است به مصداق واقعی آنچه که آیات مورد بحث کتاب مقدس به عنوان مهدی موعود به آن اشاره دارند راه یابد. وی استاد «سعید ایوب» است این محقق در کتاب خود: «المسیح الدجال» در رابطه با خود این آیات می گوید:

«کعب گوید: در اسفار انبیا آمده است: در عمل مهدی هیچ عیبی وجود ندارد» سپس این متن را اینگونه شرح داده است: «من شهادت می دهم که این مطلب را در کتاب های اهل کتاب نیز به همین صورت یافته ام، اهل کتاب درباره اخبار مهدی علیه السلام به تحقیق و تفحص پرداخته اند هم چنان که در رابطه با اخبار جدّ او پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همین گونه تحقیق و تفحص نموده اند، اخبار سفر رؤیا درباره زنی است که از نسل آن زن دوازده مرد خارج می شوند، سپس به زن دیگری اشاره می کند که مادر دوازدهمین مرد از فرزندان آن زن می باشد یعنی زنی که آخرین مرد را از نسل زن اول به دنیا می آورد، در سفر آمده است:

«این زن با دشمن خطرناکی روبرو می شود» در آنجا از کسی که این زن را با خطر مواجه می نماید، با نام رمزى «تنین» یاد می کند و می گوید: «در هنگام وضع حمل این زن تنین در مقابل او می ایستد تا چون وی فرزند را به دنیا آورد

او را بیلعد» (۱) این بدان معنی است که حکومت تصمیم داشته است پس از به دنیا آمدن این پسر وی را به قتل برساند. «بارکلی» در تفسیر این آیات انجیل گوید: «هنگامی که آن دشمن خطرناک بر زن باردار حمله می کند خداوند متعال فرزند او را گرفته و او را حفظ می نماید». متن عبارت چنین است: «خداوند پسر او را می رباید» (۲) یعنی خداوند آن طفل را از دیده دشمن غایب می کند چنانکه در تفسیر بارکلی هم این چنین آمده است.

سپس در سفر آمده است که غیبت این پسر ۱۲۶۰ روز به طول می انجامد (۳)، و این مدتی است که در نزد اهل کتاب اسرار خود را دارد، سپس بارکلی به طور کلی درباره نسل زن اول می گوید: «تین جنگ و حشیانه ای را با نسل آن زن بر پا می کند» چنانچه در سفر آمده است: «تین بر آن زن غضب کرده و بر آن شد تا با آن کسانی که از نسل وی باقی مانده و سفارشات خداوند را حفظ می کنند به جنگ برخیزد» (۴).

استاد سعید ایوب در دنباله آن چه گذشت گوید: آن چه ذکر شد همان اوصاف مهدی می باشد و دقیقاً همان اوصافی است که شیعه امامیه اثنی عشریه به آن اعتقاد دارند، وی در پاورقی توضیحات بیشتری را در رابطه با منطبق بودن این اوصاف بر مهدی اهل بیت ذکر می کند (۵).

ص: ۴۵

-
- ۱- (۱) . سفر رؤیا ۱۲ / ۳.
 - ۲- (۲) . سفر رؤیا ۱۲ / ۵.
 - ۳- (۳) . این مدت زمان سری است و در اصل عبری به ترجمه دقیق چنین آمده است: «او مدتی و دو مدت و نیم مدت از چشم تین غایب می شود»، ر.ک بشارات العهدين / ۲۶۳.
 - ۴- (۴) . سفر رؤیا ۱۲ / ۱۳.
 - ۵- (۵) . سعید ایوب، المسيح الدجال / ۳۷۹ - ۳۸۰ به نقل از المهدی المنتظر فی الفكر الاسلامی، انتشارات مرکز الرساله / ۱۳ - ۱۴.

مسأله مورد توجه در بشارت های انجیل این است که این بشارت در بر دارنده بیان خصوصیتی از مصلح جهانی است که جز بر خصوصیات آشکاری که تنها در عقیده مکتب اهل بیت علیهم السلام موجود بوده و در واقعیت تاریخ نیز به وقوع پیوسته است، منطبق نمی گردد.

پرداختن به چنین خصوصیات آشکاری نشان از حکمتی خدایی دارد و برای سهولت رهیابی همگان به مصداق واقعی مصلح جهانی با رساترین دلیل به آشکارترین و معروفترین مشخصات وی اشاره نموده است، مثلاً ملاحظه می کنیم که در این بشارت به خطراتی که مکتب اهل بیت علیهم السلام را تهدید می کند اشاره نموده است یعنی؛ کشتن و نابود کردن پیشوایان، که سرانجام به غیبت امام دوازدهم آنان منجر گردیده است و بر این نکته هم تأکید نموده است که این امام غایب در حفاظت خدا است تا هنگام ظهور مبارکش فرا رسد. ناگفته پیداست که اعتقاد به غیبت امام دوازدهم از مهمترین مشخصات عقاید طایفه امامیه در بار مهدی منتظر می باشد و به همین دلیل در این بشارت برای تسهیل در دست یابی به مصداق واقعی منجی صراحتاً به این مطلب اشاره شده است.

این تنها موردی نیست که در بشارت به اعتقادات امامیه اشاره شده است، بلکه در آن ها از سایر عقایدی که امامیه منحصرأ در رابطه با مصلح جهانی به آن ها اعتقاد دارند نیز سخن به میان آمده است، مانند این که: حضرت

مهدی علیه السلام دوازدهمین پیشوا از سلسله مبارک به هم پیوسته ای می باشد و در این بشارت و سایر بشارت هایی که در کتاب های مقدس چون «متن عبری

سفر تکوین» آمده است (۱)، که خداوند متعال در آن به حضرت ابراهیم علیه السلام وعده داده است تا نسل اسماعیل علیه السلام را با محمد صلی الله علیه و آله و پیشوایان دوازده گانه از خاندانش علیهم السلام مبارک و بسیار گرداند. ناگفته پیداست که گذشته از مدلول احادیث نبوی که صحت آن ها مورد اتفاق همه مسلمانان است (۲)، طبق شواهد غیر قابل انکار تاریخی نیز، مصداق دوازده پیشوا از نسل اسماعیل به این صورت پیاپی که در بشارت به آن اشاره شده، جز در مورد دوازده امام اهل بیت علیهم السلام به وقوع نپیوسته و این عقیده مخصوص به این طایفه است، تا آنجا که این پدیده در تاریخ به نام ایشان ثبت شده و تاریخ، مذهب منسوب به اهل بیت علیهم السلام را به نام «مذهب امامیه اثنا عشریه» شناخته است.

بشارات کتب آسمانی و اوصاف مهدی امامیه

در این بشارات به القاب مخصوص مهدی امامیه همچون وصف «قائم» اشاره شده است (۳) به عنوان مثال بشارت زیر را از سفر اشعیا نبی که به عقیده

ص: ۴۷

۱- (۱). سفر تکوین ۱۷ / ۲۰ و ۲۲- ۲۳.

۲- (۲). ر. ک آیت الله شیخ لطف الله صافی، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، فصل اول: در این فصل ۲۷۱ حدیث از منابع معتبر مسلمانان از طوایف مختلف نقل شده است که در بر دارنده خبر دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پیوستگی امامت در این دوازده تن از اهل بیت آن حضرت تا روز قیامت بوده و در آن احادیث صراحتاً به نام های آنان اشاره نموده و مشخص کرده است که اولین آن ها حضرت علی علیه السلام و آخرین آن ها حضرت مهدی علیه السلام می باشد. سپس آیت الله صافی در این فصل شرح و توضیحی استقرائی و تاریخی ارائه می نمایند که در آن اثبات می کنند این احادیث بر کسی جز امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام صادق نیست.

۳- (۳). این لقب به ائمه عترت طاهره اختصاص یافته است و هنگامی که این عبارت به کار رود مراد از آن، امام دوازدهم مهدی منتظر علیه السلام می باشد، ر. ک آیت الله میرزا حسین نوری، النجم الثاقب ۲۱۱ / ۱، از ترجمه عربی، میرزای نوری گفته است که این لقب در «زبور» سیزدهم و غیره نقل شده است، وی این مطلب را از کتاب «ذخیره الالباب» شیخ محمد استرا آبادی نقل کرده است.

قاضی جواد ساباطی بر مهدی مطابق با عقیده امامیه اثنی عشریه منطبق می باشد ملاحظه می کنیم: «... ۲- روح خداوند، روح حکمت و فهم، روح مشورت و قوت، روح شناخت و خدا ترسی بر وی حلول می کند. ۳- لذت او در ترس از خداوند بوده و هیچگاه به حسب آن چه می بیند یا می شنود حکم نمی کند. ۴- وی بر اساس انصاف برای درماندگان زمین حکم می نماید و زمین را با سخنان کوبنده می زند و منافقان از بازدم نفسش می میرند... ۶- در زمان او گرگ و میش در کنار یکدیگر آرام گرفته، یوزپلنگ و بز، و گوساله و بچه شیر در یک جا به استراحت پرداخته و در یک جا با هم جمع می شوند و پسر بچه کوچکی می تواند همه این گله را با هم براند. ۹- بر سر هیچ کوه مقدسی کار بد و فاسدی انجام نمی گیرد زیرا در آن روزگار چنان که آب، دریا را می پوشاند زمین از شناخت خداوند پر می شود ۱۰- در چنین روزی است که «قائم» پرچم ملت ها و امت هایی را که منتظرش بوده وی را می خواستند بر می افرازد و در جایگاه مجد و عظمت قرار می گیرد» (۱).

از دیگر کلماتی که از القاب حضرت امام مهدی علیه السلام شمرده شده و در بشارات آمده است وصف «صاحب الدار» می باشد (۲)، و در ضمن بشارتی که از انتظار منجی جهانی بحث می کند اشاره به این مطلب رفته است که منجی جهانی اختصاصی به مسیحیان ندارد، همچنان که از ظهور ناگهانی او سخن به میان آمده است این مطالب در «انجیل مرقس» ۱۳:۳۵ نقل شده است (۳).

توصیف دیگر «منتقم خون حسین علیه السلام که در کنار رود فرات به شهادت می رسد» می باشد این توصیف در بشارتی در «سفر ارمیا، ۴۶ / ۲- ۱۱» نقل شده است.

ص: ۴۸

۱- (۱). اهل البیت فی کتاب المقدس / ۱۲۳- ۱۲۷.

۲- (۲). النجم الثاقب ۲ / ۱۹۸.

۳- (۳). بشارات العهدين / ۲۷۷.

استاد اردنی عوده مهاوش در تحقیق خود «الکتاب المقدس تحت المجهر» این مطلب را تصدیق نموده و گفته است: «این بشارت کاملاً مربوط به مهدی که منتقم خون حسین علیه السلام است می باشد» (۱).

در اینجا امثال این بشارات زیاد است که اکنون بحث ما گنجایش ذکر تمام آن ها را ندارد.

راهیابی به هویت منجی در پرتو بشارات

با توجه به مباحث گذشته می توان گفت این بشارت ها ما را به این مطلب رهنمون می شود که آن مصلح جهانی که همه ادیان آسمانی بشریت را به آمدنش وعده داده اند کسی جز حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام نیست چنان که عقیده اهل بیت علیهم السلام نیز چنین بوده است، چرا که هیچ یک از بشارت های آسمانی با عقاید سایر ادیان و فرق در رابطه با مصلح جهانی، منطبق نمی باشد، نتیجه می گیریم که هیچ کدام از ادیان سابقه در بشارت دادن به ظهور منجی جهانی در آخر الزمان به کلی گویی نپرداخته، بلکه هویت واقعی او را از طریق مشخص نمودن صفات و جزئیاتی که بر کسی جز او منطبق نمی گردد معین کرده اند بدین ترتیب این بشارات نیز دلیل دیگری بر صحت اعتقاد اهل بیت علیهم السلام در این رابطه می باشد.

ما در این جا به اشاره کردن به بعضی از بشارت های وارده در دو کتاب عهد قدیم و عهد جدید «اسفار تورات و انجیل های مختلف» در این رابطه

ص: ۴۹

۱- (۱). الکتاب المقدس تحت المجهر / ۱۵۵، به نقل از کتاب دفاع عن الکافی نوشته سید ثامر العمیدی / ۱، برای تحقیق بیشتر در رابطه با این بشارت می توان به کتاب اهل البیت فی الکتاب المقدس / ۱۸۵-۱۸۶ مراجعه نمود.

بسند می کنیم، چرا که دین های یهود و مسیحیت به عنوان بزرگترین و معتبرترین دیانت های قبل از اسلام شناخته می شوند، همچنین به این دلیل که تورات و انجیل موجود در نزد دانشمندان یهود و نصارا مورد تحقیق و توثیق بسیار قرار گرفته و تحقیقات زیادی در رابطه با آن دو کتاب صورت گرفته و شروح بسیاری بر آن ها نگاشته شده و نسخه های بسیاری از این دو کتاب به زبان های مختلف ترجمه شده و در دست عموم مردم می باشد. اگر چه تکیه بر اصل عبری این دو کتاب بسیار دقیقتر است چرا که ممکن است در ترجمه ها خطا و اشتباهی صورت گرفته باشد.

اما این که ما تنها به این دو کتاب بسنده می کنیم به این معنی نیست که چنین بشارت هایی که کاملاً مطابق با عقیده مذهب اهل بیت علیهم السلام است و بر سایر مصادیق منطبق نبوده و قابل تفسیر نیست تنها در این دو مذهب و دین موجود است. بلکه برعکس امثال چنین بشاراتی در کتاب های ادیان مختلف و با دلالت ها و تصریحات روشن تر موجود است و تحقیقاتی که به صورت تخصصی در این زمینه صورت گرفته همه آن ها را ذکر کرده اند اما آن ادیان، در نزد همه مردم شناخته شده و مشهور نبوده، نُسیخ کتاب های دینی آن، در میان مردم متداول نیست و اغلب آن ها از زبان های اصلی به زبان های دیگر ترجمه نشده اند. مضافاً بر این که نمونه هایی که از دو کتاب عهد قدیم و عهد جدید ذکر خواهیم نمود در استدلال بر مطلوب به اندازه کافی دلالت دارد و کسانی که مایل به شرح و تفسیر بیشتر در این زمینه باشند باید به کتاب ها و منابع تخصصی این باب که در لا بلای این بحث به نام آن ها اشاره می کنیم مراجعه نمایند.

در این جا دو مسأله باقی می ماند که قبل از دست یابی به نتایج حاصل از بحث باید به آن ها پرداخته شود.

مسأله اول: اولین مسأله، بحث درباره این مطلب است که چگونه می توان در اثبات قضیه مهمی همچون تشخیص هویت مصلح جهانی و اثبات این که او حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می باشد و اثبات صحت این عقیده و نسبت دادن آن به خداوند متعال، به کتاب های مقدّس سایر دین ها استدلال نمود؟ در حالی که همه مسلمانان بر وقوع تحریف در این کتاب ها اتفاق نظر دارند؟

ما معتقدیم جواب این سؤال با اندکی تدبّر در جنبه های این موضوع به دست می آید و می توان آن را این گونه خلاصه نمود:

۱. اثبات عقیده اهل بیت علیهم السلام در رابطه با مهدی منتظر علیه السلام مستند به بسیاری از براهین عقلی و آیات قرآن و احادیث صحیح و مورد اتفاق نبوی، و واقعیات تاریخی سیره پیشوایان اهل بیت علیهم السلام می باشد که به تفصیل در کتاب های عقاید که به این موضوع پرداخته اند آمده است. و استناد به بشاراتی که در کتاب های مقدس ادیان آمده، از باب دلیل اضافی و یا شاهی است که برای تأیید آن دلایل و براهین می آید. پس اگر آن دلیل اضافی از اساس باطل شود نتیجه حاصل از آن، ساقط و بی اساس نمی شود چرا که این عقیده بر ستون ها و پایه های دیگری استوار است، در عین حال مجالی برای اعتراض بر صحت این عقیده حتی با فرض بطلان بعضی از پایه های آن به عنوان اعتقاد به تحریف کتاب های آسمانی سابق باقی نمی ماند.

۲. نتایج مهم دیگری نیز از پرداختن به تحلیل این قبیل بشارات آشکار می‌گردد. یکی از آن‌ها هدایت پیروان ادیان دیگر به سوی حق و مصلح حقیقی الهی به استناد کتاب‌های خودشان می‌باشد و این حجت و برهان کاملی بر آنان است. دیگر این که تأکید بر چنین دلایلی در واقع جنبه جهانی مسأله مهدویت را مورد تأکید قرار داده، محور جدیدی برای وفاق میان ادیان مختلف ایجاد خواهد نمود و این محور همان مصلح جهانی است که همه در انتظار او هستند.

۳. هیچ کس نیست که معتقد باشد همه آن‌چه در کتاب‌های ادیان گذشته وجود دارد تحریف شده است بلکه مسأله مورد اتفاق میان مسلمانان، وقوع تحریف در قسمتی از آن کتاب‌ها می‌باشد. از این رو آن‌چرا که در کتاب‌های ادیان سابقه موجود بوده و نصوص شرعی اسلامی از قرآن و سنت آن را تأیید و تصدیق نماید محکوم به صحت است و تحریف به آن راه ندارد.

استناد به بشارتی که اسلام آن‌ها را تصدیق نموده است

۱. از مسلمات دین اسلام این است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به آمدن مهدی موعود که از اهل بیت آن حضرت و از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد بشارت داده است (۱). از همین رو نتیجه می‌گیریم، بشارت‌هایی که در کتاب‌های ادیان سابق وارد شده است به همین صورت مورد تأیید بوده و دستان تحریف به آن‌ها نرسیده است، زیرا تا زمانی که آن

ص: ۵۲

۱- (۱). تحقیقات تعدادی از دانشمندان اهل سنت مانند امام شوکانی در کتاب «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر والدجال و المسيح»، و برزنگی در کتاب «الإشاعة فی أشراف الساعة»، و کشمیری در کتاب «التصریح» و دیگران به تواتر رسیدن این احادیث شریف را اثبات نموده است.

بشارات با تصریحات روایات اسلامی مطابق و منسجم باشد مانعی از استدلال و استناد به آن ها نمی باشد.

۲. به علاوه که قرآن کریم خود بشارت بر پا شدن دولت الهی جهانی در آخرالزمان را داده است چنان که بسیاری از آیات قرآن تصریح به وجود مهدی موعود و حتمی بودن غیبت او دارد، چنان که این مطلب را در مبحث آینده توضیح خواهیم داد.

و این نیز تصدیق کننده مطالب بشارات دین های گذشته است. این امر نشان از صدور محتوای آن بشارات از همان منبعی دارد که قرآن کریم از آن صادر شده است در نتیجه می توانیم به صحت آن بشارات و عدم راهیابی تحریف در آن ها حکم کنیم. در این صورت مانعی از استناد به بشارات و احتجاج به آن ها در محدوده مضامینی که قرآن کریم آن ها را تصدیق می کند نیست.

۳. بعضی از این بشارات ها نیز به واقعیت خارجی زنده و یا وقایع ثابت شده تاریخی اشاره داشته و مربوط است؛ یعنی آنچه عملاً در تاریخ به وقوع پیوسته تصدیق کننده آن بشارات است، مثل بشاراتی که به این مطلب اشاره نموده که مصلح جهانی دوازدهمین امام از نسل اسماعیل بوده و وی پسر برگزیده کنیزان است و ولادت او در سایه اوضاع سیاسی سخت و تهدید کننده وجود مبارکش می باشد و خداوند او را حفظ نموده و تا روز موعود ظهور، از دیدگان ستمگران غایب می گرداند و امثال این توصیفات همه و همه خبر از حوادثی ثابت و تاریخی دارد که به شهادت تاریخ در برهه ای از زمان به وقوع پیوسته و این خود دلیل دیگری بر صحت این بشارات دارد چرا که از

نظر عینی به اثبات رسیده که این بشارت ها قبل از وقوع این حوادث نوشته شده و تدوین گردیده است، پس در این حالت ثابت می شود که این بشارت ها از جمله اخبار غیبی است که صدور آن ها جز از کسی که با خداوند علام الغیوب ارتباط دارد ممکن نیست و بدین ترتیب می توان به صحت این بشارت و عدم تحریف آن ها و در نتیجه امکان استناد و احتجاج به آن ها حکم نمود (۱).

تأثیر بشارت سایر ادیان در بدید آمدن عقیده مهدویت

در اینجا ممکن است اشکال دیگری بروز کند و آن این است که اگر ما در اثبات عقیده اهل بیت علیهم السلام در رابطه با مهدی منتظر علیه السلام به این بشارت ها استناد نماییم باب شک در عقیده اهل بیت و این ادعا که عقیده اهل بیت از اسرائیلیات و عقاید تحریف شده ادیان پیشین در ریشه اسلامی نفوذ کرده است باز می شود.

جواب این شبهه از جوابی که به شبهه سابق داده شد روشن می شود چرا

ص: ۵۴

۱- (۱). همین حکم بر احادیث شریفی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره صلوات الله و سلامه اجمعین صادر شده و خبر ولادت حضرت مهدی علیه السلام را از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت آن حضرت را داده اند نیز صادق است چرا که ثبوت این مطلب که این احادیث بیش از یک قرن قبل از وقوع ولادت و غیبت امام زمان صادر و نوشته شده و سپس در صحنه عمل به اثبات و وقوع رسیده است، می توان حتی در صورت شک و بحث در سند آن روایات به صحت مضمون آن ها اعتماد پیدا نمود چرا که واقعیت تاریخ بهترین دلیل بر صدور این روایات از سرچشمه های وحی متصل به خداوند تبارک و تعالی می باشد که هیچ کس جز او غیب نمی داند و هیچ کس را جز آن کسانی که خود بیسند بر غیب خود آگاه نمی گردانند، دانشمندان به همین دلیل وجدانی بر صحت غیبت و همچنین صحت امامت حضرت مهدی پسر حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام استدلال کرده اند؛ بزرگانی چون شیخ صدوق در اکمال الدین ۱ / ۱۹، شیخ طوسی در کتاب غیبت / ۱۰۱-۱۰۷، طبرسی در إعلام الوری، ابن طاووس در کشف المحججه و دیگران.

که این مطلب هنگامی صحیح است که عقیده امامیه درباره مهدویت تنها به آن بشارات مستند باشد در حالی که این چنین نیست.

حال اگر هر اندیشه اسلامی را که در ادیان گذشته نظیری برای آن یافت شود از افکار وارد شده در جهان اسلام بدانیم این امر، منجر به اخراج بسیاری از حقایق و بدیهیات اسلامی که قرآن کریم و احادیث شریف صحیح بر آن ها مهر تأیید زده اند اما در ادیان دین پیشین نیز موجود است خواهد گردید و بطلان این مطلب روشن است و هیچ صاحب عقلی آن را انکار نمی کند. پس معیار در تشخیص افکار و اندیشه های اضافه شده به اسلام این است که آن اندیشه ها را بر قرآن و سنت عرضه کنیم و آن دسته از آن ها را که با قرآن و سنت موافق بوده پذیرفته و آنچه را که با آن ها موافق نیست به دور بیندازیم، معیار این نیست که اندیشه های اسلامی را با کتاب های ادیان پیشین بسنجیم و هر چه را که با ادیان پیشین موافقت داشت دور بیندازیم و حال این که می دانیم در کتاب های ادیان پیشین مطالبی هست که دست تحریف به آن ها نرسیده و صدور آن ها از منبع واقعی وحی که قرآن کریم نیز از همان منبع صادر شده است به اثبات رسیده است.

مضافاً بر این که عقیده فرقه امامیه در رابطه با مهدی منتظر علیه السلام مستند به یک واقعت ثابت تاریخی است و این که حضرت مهدی علیه السلام دوازدهمین تن از پیشوایان اهل بیت علیهم السلام می باشد امری است که در تاریخ به اثبات رسیده است.

تاریخ نویسان مذاهب مختلف اسلامی حتی ولادت مخفیانه آن حضرت را از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در کتاب های خود ثبت نموده و دانشمندان مذاهب مختلف اسلامی، -حتی آنان که باور ندارند وی همان مهدی موعود

است - این واقعیت تاریخی را پذیرفته اند، اگر چه تعداد دانشمندان اهل سنت که تصریح دارند وی همان مهدی موعود است نیز کم نیست (۱).

حاصل تحقیق

حال به آخرین قسمت از بحث خود که همان ثبت نتایج حاصل از این بحث می باشد رسیده ایم:

۱. اصل نظریه ایمان به آمدن مصلح جهانی در آخرالزمان و برپا شدن دولت عدل که سعادت حقیقی را برای همه بشریت محقق می کند به ریشه هایی در فطرت انسان مستند می شود که از غریزه کمال جویی انسان سرچشمه می گیرد، به همین دلیل است که می بینیم جریانات مختلف اندیشه انسانی حتی اندیشه های مادی گرایانه بر حتمیت تحقق این روز موعود اتفاق نظر دارند. اما اندیشه دینی بر اساس تواتر بشارت های آسمانی در کتاب های ادیان مختلف بر این مسأله اتفاق نظر پیدا کرده اند. پس نمی توانیم گمان بعضی از مستشرقان را که این اندیشه را مستند به خرافات و اساطیر کرده اند قبول نمود.

۲. اعتقاد به زندگانی طولانی مهدی موعود در پس پرده غیبت که عقیده

ص: ۵۶

۱- (۱). شیخ قندوزی حنفی در ینابیع الموده بسیاری از دانشمندان اهل سنت را نام می برد که همگی عقیده دارند مهدی موعود همان پسر امام حسن عسکری علیه السلام بوده و او زنده و غایب است چنان که میرزای نوری نیز در کتاب کشف الاستار چهل عالم از اهل سنت را نام برده و تصنیفات آن ها در این رابطه را نقل نموده است، علامه نجم الدین عسکری در کتاب خود المهدی و الموعود المنتظر علیه السلام عند علماء اهل السنّه و الامامیه نیز به همین کار دست زده است سید ثامر عمیدی در جلد اول از کتاب خود «دفاع عن الکافی»، سید امین آملی در جلد ۵ «المجالس السّتیّه» و استاد دُحَیل در کتاب «الامام المهدی علیه السلام» نظریات و تصریحات دانشمندان اهل سنت را در این رابطه گردآوری نموده اند.

مذهب اهل بیت علیهم السلام بوده و این عقیده را از اعتقاد اهل سنت درباره مهدی موعود جدا می کند، چه در اندیشه انسانی که طول عمر مصلح جهانی را از ضروریات می شمارد، و چه در اندیشه دینی که ایمان خود را به مصلح جهانی با ایمان به این که وی پس از غیبتی طولانی باز خواهد گشت پیوند داده است، امری بعید نیست بلکه وقوع غیبت هایی در تاریخ انبیا علیه السلام این عقیده را تأیید و پشتیبانی می نماید.

۳. اگر چه ادیان آسمانی بر اصل مسأله ایمان به مصلح جهانی و غیبت قبل از ظهور او اجماع کرده اند، اما این اجماع با اختلاف شدیدی در تعیین هویت و شخص این مصلح همراه شده که این اختلاف ناشی از عوامل چندی است که از میان آن ها می توان به این موارد اشاره نمود:

بشارت هایی که در کتب مقدس در رابطه با مصلح جهانی وارد شده است از مسأله ای غیبی سخن به میان می آورد و انسان طبیعتاً مایل است تا حقایق غیبی را در مصادیقی محسوس که مورد شناخت خود اوست تجسم خارجی بخشد. از جمله این عوامل است تعصب مذهبی و میل به دست یابی به افتخار انتساب به کسی که این نقش مهم تاریخی را ایفا می کند و این تعصب و رغبت پیروان هر دین را وا داشته است تا بشارت را تأویل نموده و یا آن ها را با بشارتی که در رابطه با پیامبر یا وصی خاصی غیر از مصلح جهانی معروف وارد شده است مخلوط کنند یا آن بشارت را تحریف نمایند تا وی را بر مشخصات رهبران و سمبل های دینی خود تطبیق دهند پس اختلاف در اینجا ناشی از سوء تفسیر و تطبیق بشارت آسمانی است و از خود متن بشارت سرچشمه نمی گیرد.

۴. راه حل این اختلاف نیز جدا کردن بشارت هایی که در رابطه با مصلح

جهانی وارد شده از بشارت های دیگری است که مربوط به سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام می باشد سپس باید به دور از هر گونه تأثیر گذاری مصداق های از پیش تعیین شده، تصویری را که خود این بشارت از مصلح جهانی ترسیم می کنند تصدیق نمود، سپس مصداق هایی که ممکن است برای این مسأله وجود داشته باشد را با استناد به واقعیت های تاریخی قابل اثبات و به دور از منحصر کردن مصداق به سبب های معینی بر آن تصویر به دست آمده، تطبیق کرد تا هویت حقیقی مصلح آشکار گردد البته -همان گونه که گذشت -باید همه کاندیداهایی که از طرف هر دین یا مذهبی برای مصداقیت مصلح جهانی معرفی می شود را بدون هیچگونه محدودیتی بر تصویر حاصل از بشارت عرضه نمود، در این صورت نتیجه حاصل نتیجه ای حقیقی و بدون هیچگونه ای شائبه ای خواهد بود.

۵. حال بنا بر این روئے علمی، به این نتیجه می رسیم که این بشارت های آسمانی ما را به این حقیقت رهنمون می گردند که مصلح جهانی امام دوازدهم از عترت خاتم الانبیا (صلوات الله علیه و آله) می باشد که چون ستمگران در کمین کشتن او هستند، بالاجبار از دیدگان مردم غایب می گردد، یعنی این بشارت ما را به مهدی امامی که مکتب اهل بیت علیهم السلام به آن اعتقاد دارد راهنمایی می کند. و چنان که ملاحظه شد این راهنمایی را از طریق ذکر صفاتی که جز آن حضرت بر کس دیگر منطبق نمی شود و خصوصیتی که آن حضرت به آن ممتاز بوده و در تاریخ به آن مشهور شده است انجام می دهند.

۶. استناد به این بشارت در اثبات صحت عقیده اهل بیت علیهم السلام در رابطه با مهدی منتظر علیه السلام تنها دلیل صحت این عقیده نیست، بلکه سایر ادله این اعتقاد، مانند ادله عقلی، قرآنی و ادله ای که احادیث صحیح نیز بدان اضافه می گردد و

پس از اثبات این که تحریف در ادیان پیشین شامل همه نصوص وحیانی آن نمی شود و ممکن است به آن قسمت از مطالب وارد شده در کتاب های ادیان سابق که مورد تأیید و تصدیق نصوص اسلامی می باشد و یا واقعیت تاریخ، کاشف از صحت آن، به عنوان خبر غیبی که جز خداوند متعال کسی از آن ها آگاه نیست، بوده و اخبار مهدی علیه السلام هم از آن جمله است، استناد کرد، هیچ مانعی از استدلال به این بشارات در صحت اثبات اعتقاد امامیه دیده نمی شود.

۷. دیگر این که استناد به بشارت های ادیان پیشین در اثبات صحت عقیده اهل بیت علیهم السلام در رابطه با مهدی موعود و اضافه کردن این دلیل به دلایل شرعی و عقلی دیگر، دارای نتایج چندی می باشد که از آن جمله است: کشف از اهمیت این عقیده و راسخ شدن ایمان به آن در نزد پیروان این ادیان، کمک کردن به پیروان ادیان و مذاهب دیگر در شناخت هویت مصلح جهانی که متن کتاب های مقدسشان به او بشارت داده و دعوت آن ها به اسلام از این طریق و احتجاج کردن با آن ها به وسیله متونی که در نزد خود آن ها معتبر است که این رساترین احتجاج می باشد، و از جمله آن ثمرات، ایجاد محور واحدی برای اصلاح طلبان دینی از پیروان ادیان مختلف است تا به تلاش های آن ها نظم بخشیده، آن ها را تأیید و تقویت نماید و این امر بر اساس ایمان به وجود این مصلح جهانی و عنایت داشتن او به تلاش زمینه سازان ظهورش استوار است زیرا عقیده اسلام در باره مهدی از نظر فراگیری و تفصیل در پرداختن به این نظریه ریشه دار در اندیشه دینی و بشری، دارای گسترده گی بیشتری است.

علامه شهید سید محمد باقر صدر گوید: «گر چه نظریه مهدی بسیار قدیمی تر و گسترده تر از اسلام است اما جزئیات و علایم مفصلی که اسلام برای آن مشخص نموده است بیشتر می تواند آرزوهای بشر را که از آغاز طلوع

تاریخ دینی منجر به پیدایش این نظریه گردیده است اشباع نماید و قویترین انگیزش را در احساسات ستمدیدگان و شکنجه شدگان تاریخ داشته و این بدان دلیل است که اسلام این نظریه را از جهان غیب به جهان واقع کشانده و از آینده به زمان حال آورده است. اسلام این مسأله را از انتظار کشیدن برای آمدن یک منجی که در آینده ای دور و مجهول به دنیا خواهد آمد، تبدیل به ایمان به وجود منجی ای کرده است که هم اکنون وجود دارد و خود نیز به همراه منتظران روز موعود انتظار تکمیل شرایطی را می کشد که به وی اجازه پرداختن به نقش بزرگش را بدهد.

بنابراین نظریه مهدی به عنوان کسی که منتظر ولادت او باشیم شمرده نمی شود. مهدی خبری نیست که منتظر پیدا شدن مصداق آن باشیم، بلکه واقعیتی بر پا و ایستاده است که منتظر فعالیت و تأثیر گذاری آنیم؛ او انسان معینی است که با گوشت و خون در میان ما زندگی می کند، ما را می بیند و او را می بینیم وی با همه آرزوها و دردهای ما زیسته و در خوشی ها و ناخوشی ها با ما شریک است؛ وی شکنجه شکنجه شدگان بیچارگی بیچارگان و ستم ستمگران را که سطح زمین از آن مالا مال شده است دیده و از دست آن ها از دور و نزدیک می سوزد، و با آه جانسوز، منتظر لحظه ای است که در آن بتواند دست یاری به سوی هر مظلوم و محروم و بیچاره ای دراز کرده، ریشه ستمگران را قطع نماید.

اما برای این رهبر الهی این گونه مقدر شده است که علیرغم زندگی در کنار مردم و انتظار لحظه موعود، خود را بر آنان آشکار ننموده هويت و وجود خود را از دیگران پنهان نماید.

روشن است که نظریه اسلامی مهدویت با چنین خصوصیتی، شکاف

میان همه ستمدیدگان جهان و منجی منتظر را کم و کوتاه کرده علیرغم طول انتظار، آگاهی مردم را پلی کوتاه میان آنان و منجی منتظر قرار دهد.

و هنگامی که از ما خواسته می شود تا به حضرت مهدی علیه السلام به عنوان انسانی زنده و مشخص که فعلاً همچون ما زندگی می کند و چنان که ما انتظار می کشیم انتظار می کشد، ایمان بیاوریم در واقع این فکر به ما القا می شود که هر ظلم و ستمی را به نحو مطلق طرد نماییم؛ چرا که مهدی علیه السلام نیز کسی است که تجسم عینی یک رهبری است که ظلم و ستم را طرد می کند وی کسی است که در هنگام ظهور -چنان که در حدیث شریف آمده است- بیعت هیچ ظالمی را بر گردن ندارد و ایمان به او در واقع ایمان به همین ستم ستیزی زنده استوار و همراهی با آن است» (۱).

ص: ۶۱

اشاره

بارزترین مشخصه ای که عقیده مکتب اهل بیت علیهم السلام را در رابطه با مهدی موعود از دیگران ممتاز می کند، اعتقاد به وجود فعلی آن حضرت و غیبتش و مشخص کردن هویت آن حضرت است. بدین ترتیب که او دوازدهمین امام از پیشوایان عترت پاکیزه نبوی بوده و در سال ۲۵۵/ هجری از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام متولد شده در سال ۲۶۰/ هجری قمری بعد از وفات پدرش، زمام مسئولیت امامت را به دست گرفته، دارای دو غیبت می باشد. اولین آن ها که غیبت صغری است تا سال ۳۲۹/ هجری قمری ادامه یافته و در طول این مدت، امام علیه السلام از طریق سفیران خاصش با شیعیان خود ارتباط داشته است، پس از آن غیبت کبری آغاز شده که تا امروز ادامه داشته و تا روزی ادامه خواهد یافت که خداوند عز و جل به آن حضرت اجازه فرماید تا ظهور کرده و مسئولیت بزرگ خود را در برپا کردن دولت جهانی اسلام که در آن عدالت و قسط بر همه سطح زمین سایه گستر خواهد شد، به انجام برساند، ادامه .

اهل سنت، همه در انتساب مهدی موعود به اهل بیت علیهم السلام و این که وی از فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است، اتفاق نظر دارند. گروهی از آنان نیز به ولادت آن حضرت اعتقاد دارند، اما بعضی از آن ها این گونه معتقد شده اند که وی هنوز به دنیا نیامده، در آینده متولد شده و در آخر الزمان برای تحقق

مسئولیت موعود خود ظهور خواهد کرد. آنان برای عقیده خود دلیل عقلی و نقلی جز استناد به احادیثی که به ظهور آن حضرت در آخر الزمان اشاره دارد، ندارند و این دلیل، برای استدلال بر این مطلب که ولادت آن حضرت در آخر الزمان به وقوع می پیوندد، کافی نیست؛ چنان که این دلیل نمی تواند نفی کننده غیبت او باشد چرا که طبق اعتقاد مکتب اهل بیت علیهم السلام ظهور و غیبت در یک زمان به وقوع نمی پیوندد، تا برای دفع مسأله اجتماع نقیضین که عقلاً محال است، گفته شود که اثبات ظهور در آخر الزمان نفی غیبت می کند، چرا که امامیه، غیبت آن حضرت را قبل از ظهور می دانند؛ پس تعارضی میان این غیبت و ظهور نیست.

مکتب اهل بیت در کتاب های مشهور عقیدتی خود برای اثبات غیبت، ادله بسیار مفصلی ارائه نموده است (۱).

در مبحث گذشته دیدیم، بشارت های آسمانی که در ادیان گذشته در رابطه با منجی موعود جهانی در آخر الزمان وارد شده است هیچگاه جز بر حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام که مکتب اهل بیت به او اعتقاد دارد به طور کامل منطبق نگشته و بشارات نیز صراحتاً به غیبت آن حضرت تأکید نموده است و این مهمترین مشخصه ای است که عقیده امامیه را تأیید می کند.

چنان که آن بشارات به این مطلب نیز تأکید دارد که وی پایان بخش پیشوایان دوازده گانه است و خصوصیات دیگری که جز بر آن حضرت بر کس دیگری

ص: ۶۴

۱- (۱). مانند رسائل شیخ مفید در غیبت که پنج رساله است به اضافه کتاب الفصول العشره فی الغیبه و کتاب المقنع فی الغیبه نوشته سید مرتضی و کتاب غیبت شیخ طوسی و کتاب اکمال الدین شیخ صدوق و کتاب غیبت شیخ نعمانی و همه کتابهایی که در موضوع امامت نوشته شده است مانند شافی و خلاصه آن و کتاب های دیگر که همه، انواع دلیل ها را که بسیار زیاد است بر این موضوع اقامه نموده اند.

منطبق نمی‌گردد و این مسأله ای است که باعث شده شناخت عقیده امامیه در رابطه با مهدی منتظر، با استناد به رویه علمی در تحقیق و تحلیل این بشارت‌ها، وسیله ای مؤثر برای حل اختلاف در تعیین هویت منجی جهانی باشد.

اکنون مجموعه ای از آیات قرآن کریم را خواهیم آورد که به صورت مستقیم بر یقینی بودن وجود امام برحق که مردم را به سمت خداوند متعال هدایت کرده، شاهد بر اعمال آن‌ها بوده و در دنیا و آخرت حجت خداوند عزوجل بر اهل زمان خود باشد، دلالت دارد و صفاتی را برای او معین کرده است که در عصر ما بر کسی جز امام مهدی - البته مطابق با عقیده مکتب اهل بیت علیهم السلام - تطبیق نمی‌کند. پس این آیات نیز دلالت بر صحت عقیده طایفه امامیه درباره مهدی منتظر دارد و در واقع از آیاتی است که ثابت می‌کند خالی بودن زمین از امام حق در هر زمانی محال است و دلالت این آیات بر مقصود ما چنان آشکار است که به توضیح بیشتری احتیاج ندارد. اما اختلافات سیاسی که تاریخ اسلام شاهد آن بوده و انعکاس آن اختلافات در شکل‌گیری نظریات عقیدتی، منجر به این شد که این دلالت‌های روشن و آشکار پوشانیده شده و با تأویلات دور از ذهن، از ظاهر آشکار و روشن خود باز گردانده شود.

ما این بحث را با تحقیقی در باره دلالت آن دسته از احادیث شریفی تکمیل خواهیم نمود که روایت آن‌ها به صورت صحیح از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در کتاب‌های نه گانه معتبر در نزد اهل سنت یا دیگر کتاب‌های معتبر در نزد همه فرقه‌های مسلمان به تأیید رسیده است. چرا که چنین روایاتی بر همه پیروان آن مذاهب حجت است. علاوه که این روایات، کامل کننده دلالت آیات قرآن است - که به زودی به آن‌ها اشاره خواهیم کرد - و مصداق خارجی

کسی را که آیات، به صورت کلی صفاتش را بر شمرده اند مشخص کرده و در پایان، اثبات می کند که مهدی موعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله همگان را به آمدنش بشارت داده، دوازدهمین امام از پیشوایان عترت نبوی و پسر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می باشد.

۱. خالی نبودن هیچ زمانی از امام

اشاره

خداوند متعال می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَئِكَ يَفْرُقُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَمُونَ فِتْيَانًا* وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمًى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمًى وَاَضَلُّ سَبِيلًا»؛

[یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم. پس هر کس کارنامه اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می خوانند و به قدر نَخْكَ هسته خرمایی به آن ها ستم نمی شود* و هر که در این [دنیا] کور باشد در آخرت [هم] کور و گمراهتر خواهد بود (۱).

و این نص صریح دلالت بر این دارد که اهل هر زمانی (کل اناس) پیشوایی دارند که در قیامت به نام او خوانده می شوند و در آن روز به واسطه او بر آنان احتجاج می شود یا او در روز حساب، شاهد بر آنان می باشد که این خود متضمن معنی احتجاج بر آنان نیز هست. حال باید پرسید که مقصود از امام در آیه اول کیست؟

برای جواب این سؤال ابتدا لازم است تا به اصطلاح قرآنی مراجعه کنیم تا معانی مراد از آن ها را شناخته و به شناختی مطابق با منطوق نص قرآنی راه یابیم.

لفظ امام در قرآن کریم بر کسی اطلاق می شود که دیگران به وی اقتدا

ص: ۶۶

نموده و از او پیروی کنند و این مفهوم در قرآن تنها به دو صورت استعمال شده و استعمال سومی ندارد و آن دو چنین است: یکی در مورد امامی که از جانب خداوند تبارک و تعالی برای هدایت خلق به امر خداوند عزوجل منصوب شده است، چنان که در این چند آیه از کلام خداوند عزوجل آمده است:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾

آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند (۱).

و ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾؛ من تو را پیشوای مردم قرار دادم (۲).

و ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾؛

و خواهیم بر کسانی که در زمین فرو دست شده اند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم (۳).

و ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾؛ و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان (۴).

پس در همه این موارد ملاحظه می شود که جعل و قرار دادن امامت تنها مستقیماً به خداوند متعال نسبت داده شده است.

و اما نوع دوم از امامت و معنای امام در قرآن کریم مربوط به کسانی است که در راه گمراهی، پیشوا و مقتدای مردم قرار گرفته اند چنان که در آیه شریف:

﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ﴾؛ پس با پیشوایان کفر بجنگید (۵).

و آیه: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾؛

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که پیروان خود را به سوی آتش فرا می خوانند و در قیامت کمکی به آنان نخواهد شد (۶).

ص: ۶۷

۱- (۱). انبیاء / ۷۳.

۲- (۲). بقره / ۱۲۴.

۳- (۳). قصص / ۵.

۴- (۴). فرقان / ۷۴.

۵- (۵). توبه / ۱۲.

۶- (۶). قصص / ۴۱، البته جعل الهی در این آیات به این معنی نیست که خداوند متعال آنان را همانند امامان هدایت، برای

پیشوایی و امامت در راه باطل نصب می کند؛ بلکه به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی در المیزان: «معنای پیشوا کردن آنان برای دعوت به آتش این است که: ایشان را پیشقدم در کفر و گناه کرد در نتیجه دیگران به ایشان اقتدا کرده، و به آنان پیوستند» ترجمه المیزان ۱۶ / ۵۴.

لفظ امام به همین معنی آمده است.

این در رابطه با استعمال لفظ امام در خصوص افراد می باشد و اما در رابطه با استعمال لفظ امام در غیر افراد در دو معنی و تنها به صورت مفرد ذکر شده است در حالی که امام در دو معنای گذشته هم با صیغه مفرد و هم با صیغه جمع استعمال شده بود، اما اولین معنای امام در استعمال در غیر افراد به معنی تورات است؛ چنان که در قرآن کریم آمده است: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً»؛

و پیش از وی [نیز] کتاب موسی راهبر امام و مایه رحمت بوده است (۱).

و شاید از این استعمال بتوان نتیجه گرفت که لفظ امام را می توان بر سایر کتاب های آسمانی، یا لاقبل بر کتاب های آسمانی بزرگ اطلاق کرد و اما معنی دوم به معنای لوح محفوظ است که در این آیه شریف آمده است:

«وَكُلُّ شَيْءٍ ءَ أَخْضَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»؛ و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم (۲).

مراد از امام در آیه شریف

حال مقصود از امام در آیه اول (اسراء / ۷۱-۷۲) چیست که هیچ زمانی از مصداق او خالی نبوده و اهل زمانش در روز قیامت به نام او خوانده می شوند؟ آیا او شخص معینی است؟ آیا او یکی از کتاب های آسمانی در هر زمانی است؟ آیا او لوح محفوظ است؟

ص: ۶۸

۱- ((۱)). هود/ ۱۷.

۲- ((۲)). یاسین / ۱۲.

نمی توان پذیرفت که مراد در این آیه کتاب های آسمانی و یا لوح محفوظ باشد، چرا که آیه عمومیت و تصریح دارد که مدلول آیه که عدم خالی بودن هیچ زمان و هیچ قومی از امام است؛ شامل خلق اولین و آخرین می شود، در حالی که از نظر قرآن و تاریخ ثابت شده است که اولین کتاب آسمانی تشریحی کتاب نوح علیه السلام است و اعتقاد به این که مراد از امام در این آیه یکی از کتاب های آسمانی در هر زمان باشد به معنای خارج کردن زمان قبل از حضرت نوح علیه السلام از مدلول آیه است که این خلاف منطوق صریح آن است؛ چرا که آیه دلالت صریح دارد که لفظ «کل اناس» شامل اهل همه عصرها و زمان ها می شود.

همچنین نمی توان کلمه امام را در این آیه به لوح محفوظ تفسیر نمود چرا که لوح محفوظ یکی بوده و اختصاص به اهل زمان معینی ندارد در حالی که آیه شریف تصریح دارد که هر مردمی را امامی خاص به خود می باشد.

در این صورت جز یکی از دو عقیده اول باقی نمی ماند و مشخص است که مراد از امام در آیه کسی است که اهل هر زمانی در راه حق یا در راه باطل به او گرویده و از وی پیروی می کنند. یا این که مراد در آیه تنها امام بر حق باشد و او کسی است که خداوند سبحان در هر زمانی وی را برای هدایت مردم انتخاب می کند و حجت خداوند عزوجل بر آن مردم بوده و در روز قیامت نیز خداوند آنان را به نام او می خواند تا به واسطه او بر آنان احتجاج کند، حال چنین شخصی پیامبر باشد، مانند ابراهیم خلیل علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و یا پیغمبر نباشد مانند اوصیای انبیا علیهم السلام .

مراد از خواندن و دعوت نیز در آیه، احضار مردمان است یعنی هر گروهی از مردم در هر زمانی با امام زمان خود احضار می شوند سپس آنان که به امام حق اقتدا کرده اند پرونده اعمال در دست راست حاضر شده و گمراهی و

ضلالَتِ کسانی که از شناخت امام بر حق در زمان خود عاجز مانده و از پیروی او رویگردان شدند آشکار می گردد.

این مطلب چنان که علامه طباطبایی در تفسیر این دو آیه ذکر نموده است، حاصل تدبّر در این دو آیه شریف مورد بحث می باشد. ایشان در بحث خود در تفسیر این دو آیه همه اقوال مفسرین در تفسیر معنی امام در این آیه را ذکر نموده و عدم مطابقت آن ها با استعمالات قرآنی و ظاهر دو آیه را آشکار کرده و اثبات نموده است که آن اقوال واضح البطلان می باشند، شاید مهمترین آن اقوال این قول باشد که مراد از امام در این آیه، پیامبر هر امتی است، مانند این که بگوییم امت ابراهیم، امت موسی، امت عیسی و یا امت حضرت محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) با پیامبران خود احضار می شود.

اما این نظریه نیز با ظاهر دو آیه سازگاری ندارد؛ چرا که بدین ترتیب امت هایی که دارای نبی نبوده اند از حکم عام آیات خارج می شوند و این خلاف ظاهر آیات است. این نظریه همچنین با آیات دیگری که ان شاء الله تعالی در بحث های آینده ذکر خواهیم نمود نیز باطل می شود.

امام رهایی بخش از گمراهی

بنابر آنچه ذکر شد نتیجه این دو آیه کریم چنین است: دلالت بر حتمی بودن وجود امام حقیقی که در هر زمانه ای به واسطه او مردم از گمراهی نجات یافته، به راه هدایت دست یابند که او حجّت خداوند عزوجل بر اهل زمانه خود در دنیا و آخرت باشد و معرفت و شناخت او و پیروانش در دنیا وسیله نجات و خلاصی روز آخرت است و از دیگر سو ناتوانی از شناخت او و پیروانش در دنیا اسباب کوری و گمراهی شدیدتر در آخرت می باشد؛ روزی

که هر گروهی از مردم را با امام بر حق زمان خود احضار می کنند و به گمراهان و منحرفان از او می گویند: «این امام و پیشوای شما بود که در میان شما حضورداشت، پس به چه دلیل از شناخت معرفت او نایبنا ماندید؟» و بدین ترتیب حجت رسای الهی بر آنان تمام شده و حکمت فراخوانی و احضار آن ها با آن امام در روز قیامت آشکار می گردد.

حال به سؤال اساسی مربوط به مدلول این دو آیه می رسیم و آن این است:

در زمان ما امام بر حقی که حجت خداوند بر خلق باشد کیست؟ چرا که مطابق با صریح این دو آیه در هر عصر و زمانه ای باید مصداقی برای امام حق وجود داشته باشد.

برای دست یابی به پاسخ این سؤال از طریق نصوص قرآنی که بر همگان حجت است ابتدا باید صفاتی را که آیات کریم برای امام حق مشخص نموده اند بشناسیم و سپس در زمان خود به دنبال کسی بگردیم که دارای آن صفات باشد.

صفات مهدی علیه السلام در قرآن

از تفسیر دو آیه گذشته استفاده می شود امام و پیشوای مورد نظر باید دارای صفاتی باشد که او را در روز قیامت شایسته احتجاج بر قوم خود بنماید؛ مانند قدرت بر هدایت مردم و شایستگی برای این که پیروی از او باعث هدایت شده و اطاعتش اطاعت از خداوند تبارک و تعالی باشد. دیگر این که علاوه بر ظواهر کارهای مردم، قادر بر شناخت حقایق اعمال آنان نیز باشد یعنی هم هدایت کننده قوم خود بوده و هم شاهد و ناظر بر اعمال آن ها باشد.

این امر مستلزم این است که امام بتواند هدایت الهی را از ذات اقدس الهی

گرفته، آن را حفظ نموده و به مردم منتقل نماید؛ وی باید شایستگی این امر را داشته باشد که خداوند عزوجل علم کتاب و ابزار شناخت حقایق اعمال مردم را برای شهادت بر آن‌ها و احتجاج به امام بر مردم در روز قیامت به او عطا نماید. در ادامه بحث توضیح بیشتری در این زمینه خواهیم داد.

همچنین شایسته است که امام دارای بالاترین درجات عدالت و پرهیزکاری باشد، تا کوچکترین خللی در انتقال هدایت الهی به مردم از ناحیه او روی نداده و کوچکترین ستم و بی عدالتی در شهادت او بر مردم در روز قیامت ایجاد نشود. معنای این سخن این است که امام باید دارای درجه بالایی از عصمت باشد و این صریح قرآن کریم است که می فرماید:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛

و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی رسد. (۱)»

در نتیجه، امامت عهدی از جانب خداوند تبارک و تعالی است که هیچگاه به کسی که به هر نحوی آلوده به ظلم باشد نخواهد رسید و پیداست که ارتکاب معاصی و گناهان یکی از مصادیق ظلم است و به همین دلیل، واجب است کسی که شایستگی امامت پیدا می کند معصوم باشد.

و از آنجا که در این آیه می بینیم هنگامی که خداوند تبارک و تعالی خواست حضرت ابراهیم علیه السلام را به قرار دادن امامت در نسل و ذریه اش مفتخر

ص: ۷۲

سازد، آن را تنها به قید معصوم بودن مقید نموده است، در می یابیم که باید همواره تا روز قیامت در نسل و ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام کسانی یافت شوند که شایستگی امامت را دارا باشند و این مطلب با کلام خداوند عزوجل در آیه شریف:

«وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛

و خداوند آن امامت را در نژاد وی، سخنی جاویدان کرد، باشد که آنان بازگردند. (۱) نیز تأکید می شود.

و از آنجا که امامت، عهدی الهی است امام نیز باید از جانب خداوند عزوجل انتخاب شود و خداوند به این مطلب که رسالت خود را در اختیار چه کسی قرار دهد آگاهتر است. این مطلب نیز مورد تأکید آیات کریم قرآنی است چرا که در آیات قرآن نصب امام علیه السلام مستقیماً به خداوند متعال نسبت داده شده و چنان که در آیات سوره زخرف و بقره و... ذکر کردیم این کار به غیر خدا نسبت داده نشده است. حال، تحقق انتخاب الهی برای امامت یک شخص معین از چند راه اثبات می شود: از راه نصّی که از سرچشمه های وحی - قرآن و سنت - صادر شده باشد یا تصریح کسی که امامت یا عصمت او به اثبات رسیده باشد و یا این که معجزات و کارهای خارج عادت به دست او به ظهور برسد به گونه ای که ادعای امامتش را اثبات نماید.

نتیجه می گیریم که امام زمان ما که آیات سوره اسراء بر حتمی بودن وجود او دلالت دارد باید هادی قوم خود و شاهد بر اعمال آنان باشد تا احتجاج به او بر قوم، در قیامت صحیح باشد او همچنین باید معصوم باشد و یا لاقفل دارای

ص: ۷۳

۱- (۱)). زخرف / ۲۸، همچنین ر. ک آیه: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ» واسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در میان فرزندانش پیامبری و کتاب قرار دادیم. عنکبوت/ ۲۷.

درجه بالایی از عدالت باشد تا شایستگی قیام به مسئولیت هدایت و شهادت را داشته باشد. همچنین باید از ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام باشد چرا که بقای امامت در نسل ابراهیم در آیات کریم ثابت شده است، همچنین باید از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا کسی که امامت او بعد از حضرت رسول به اثبات رسیده باشد مورد تصریح قرار گرفته باشد و یا به دست او معجزات و کارهای خارق عادت انجام شده باشد که ارتباط او را با آسمان و صحت ادعای امامتش را به اثبات برساند.

مصدق «امام» در زمان ما

حال باید دید که در زمان ما چه کسی دارای این صفات می باشد؟ واضح است که در زمان ما نه چنین شخصی که دارای این صفات باشد پیدا می شود و نه هیچ شخص آشکاری در جامعه ما ادعای چنین امری را دارد. پس آیا عدم وجود شخص آشکاری که دارای این صفات باشد به معنی خالی بودن زمان ما از چنین امامی است؟

طبیعتاً جواب منفی است. چرا که با دلالت صریح آیات سوره اسرا تناقض دارد. در این صورت جز یک اعتقاد راه دیگری در برابر ما باقی نمی ماند و آن این است که معتقد شویم به چنین امامی به صورت پنهان در جامعه ما وجود دارد و بدانیم او به اندازه ای که برای احتجاج بر اهل زمانش در روز قیامت لازم است به امور مردم رسیدگی می نماید که این، یکی از وظایف امام حتی در زمان غیبت است.

این همان اعتقاد مکتب اهل بیت علیهم السلام در رابطه با مهدی منتظر علیه السلام و ویژگی خاص این مکتب است.

مکتب اهل بیت علیهم السلام دلایلی از عقل و نقل بر اثبات نظریه خود ارائه

کرده است. این دلایل با فراهم بودن شرایطی که گذشت، مانند عصمت، تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامانی که امامتشان اثبات شده است که پدران بزرگوار امام عصر علیهم السلام می باشند بر امامت آن حضرت دلالت دارد، چه این که معجزاتی هم از حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت صغری و بلکه غیبت کبری به اثبات رسیده است. به اضافه این که آن حضرت در مقام عمل نیز به آن مقدار که برایش امکانپذیر است، مسئولیت های امامت را در زمان غیبت به انجام می رساند تا احتجاج به وی در روز قیامت بر اهل زمانش محقق گردد و همه این مطالب در کتاب هایی که دانشمندان مکتب اهل بیت علیهم السلام تألیف نموده اند آمده است (۱).

در این جا کافی است به این مطلب اشاره کنیم که بعضی از این کتاب ها بسیار قبل از ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام نوشته شده است؛ زمانی که حتی به یک قرن می رسد و در این کتاب ها احادیث شریفی وجود دارد که بر امامت آن حضرت تصریح نموده و از غیبت آن حضرت و طولانی شدن آن خبر داده است و این روشن ترین شاهد بر صحت این روایات و این کتاب ها است، چنان که دانشمندان نیز به این امر استدلال کرده اند زیرا وقوع غیبت بهترین تصدیق کننده روایاتی است که قبل از وقوع غیبت از آن خبر داده اند و این خود بهترین دلیل است که این روایات از سرچشمه های وحی الهی سرچشمه گرفته است (۲).

ص: ۷۵

۱- (۱). در این زمینه می توانیم به کتاب هایی مانند: «منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر» تألیف آیت الله شیخ لطف الله صافی که بسیاری از روایات نقل شده از طرق اهل سنت و شیعه را جمع نموده است همچنین به کتاب: «اثبات الهداه فی نصوص والمعجزات» تألیف شیخ حر عاملی، و کتاب: «فرائد السمطين» نوشته حموینی شافعی و کتاب: «ینابیع الموده» نوشته حافظ قندوزی حنفی و بسیاری کتب دیگر مراجعه کنید.

۲- (۲). برای اطلاع بیشتر از این استدلال می توانید به مقدمه کتاب کمال الدین تألیف شیخ صدوق ص ۱۲ و فصل پنجم از الفصول العشره فی الغیبه تألیف شیخ مفید، همچنین رساله پنجم از رسائل الغیبه و هم چنین کتاب غیبت شیخ طوسی / ۱۰۱ به بعد و کتاب اعلام الوری تألیف شیخ طبرسی ۲ / ۲۵۷ به بعد و کشف المحججه تألیف سید بن طاوس / ۱۰۴ و دیگر کتاب های استدلالی مراجعه نمایید.

خداوند متعال فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»؛ پس چگونه است [حالشان] آنگاه که از هر امتی گواهی آوریم، و تو را بر آنان گواه آوریم؟ (۱).

و فرماید: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ»؛ و [یاد کن] روزی را که از هر امتی گواهی برمی‌انگیزیم، سپس به کسانی که کافر شده‌اند رخصت داده نمی‌شود و آنان مورد بخشش قرار نخواهند گرفت (۲).

و فرموده است: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ»؛ و [به یاد آور] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم، و تو را [هم] بر این [امت] گواه آوریم (۳).

و فرموده است: «وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»؛ و از میان هر امتی گواهی بیرون می‌کشیم و می‌گوییم:

«برهان خود را بیاورید.» پس بدانند که حق از آن خداست، و آنچه برمی‌بافتند از دستشان می‌رود (۴).

این آیات شریف چنان که در دو آیهٔ سورهٔ اسرا که در گذشته ذکر شد ملاحظه کردیم از احتیاج خداوند بر بشر در روز قیامت سخن می‌گوید و این آیات نیز دلالت دو آیهٔ سورهٔ اسرا را مبنی بر حتمی وجود امام حقی در هر

ص: ۷۶

۱- (۱). نساء / ۴۱.

۲- (۲). نحل / ۸۴.

۳- (۳). نحل / ۸۹.

۴- (۴). قصص / ۷۵.

زمان، که خداوند متعال در رابطه با هدایت و گمراهی مردم و انطباق اعمال آنان با دین مستقیم الهی به او بر اهل همان عصر و زمان «کلُّ أمه» و «کلُّ أناس» احتجاج می کند، مورد تأکید قرار می دهد.

روشن است که مقتضای این که امام حجّت خدا بر مردم باشد این است که وی خود ابتدا دانای به شریعت الهی باشد تا بتواند خلق را به سوی این شریعت هدایت کند و برای قیام به این مسئولیت مهم در میان مردم حضور داشته باشد و ثانیاً این که به کارهای قوم خود احاطه داشته باشد تا عنوان شهید و شهادت بر او صدق نماید یعنی بتواند بر موافقت یا مخالفت آن مردم با دین مستقیم الهی در روز قیامت شهادت دهد.

پیدا است شهادتی که در این آیات ذکر شده مطلق است. «آنچه از ظاهر کلام همه مفسران بر می آید مطلق بودن این شهادت است که عبارت است از شهادت بر اعمال امت ها و حتی تبلیغ رسولان و پیامبران» (۱) زمخشری نیز در تفسیر کشاف به این نکته تصریح کرده و گفته است: «این بدان دلیل است که رسولان امت ها شاهدانی هستند که بر تبلیغ خویش نیز شهادت می دهند» (۲)، وی هم چنین در بیان معنی شهید گفته است: «او کسی است که هم به نفع و هم به ضرر مردمان شهادت می دهد، شهادت به ایمان و تصدیق، یا شهادت بر کفر و تکذیب» (۳).

حال باید به این نکته اشاره کرد که شهادی که قصد شهادت دادن بر گروهی را دارد باید زنده و معاصر با آنان بوده، وفات نکرده باشد، چنان که قول خداوند متعال از زبان حضرت عیسی علیه السلام بر همین نکته دلالت دارد:

ص: ۷۷

۱- (۱). تفسیر المیزان ۱ / ۳۲.

۲- (۲). تفسیر کشاف ۳ / ۴۲۹.

۳- (۳). تفسیر کشاف ۲ / ۶۲۶.

«وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مِّمَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم؛ پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی، و تو بر هر چیز گواهی (۱).

از این آیه استفاده می شود که اگر چه اعلان نتایج این شهادت در روز قیامت است، اما احاطه به موضوع شهادت یعنی اعمال و رفتار قوم، در دنیا و در خلال معاصرت شاهد با امت خود حاصل می شود؛ چرا که در این فقره از آیه می فرماید: «و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم؛ پس چون روح مرا گرفتی...»، به همین دلیل لازم است شاهدی که خداوند متعال در روز قیامت به وسیله او بر قوم احتجاج می کند با کسانی که مورد شهادت وی واقع می شوند معاصر باشد، به همین دلیل نمی توان -چونان زمخشری که در تفسیر خود مرتکب این اشتباه شده است (۲)- شهیدانی را که بر امت ها شهادت می دهند به انبیا علیهم السلام محصور نمود، بلکه لازم است این گونه معتقد شویم که در هر زمانی شاهدی بر اعمال معاصران، وجود دارد. چنان که فخر رازی در تفسیر خود به این مسأله تصریح کرده است؛ آنجا که می گوید: «اما کلام خداوند متعال: «و نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا»؛ و از میان هر امتی گواهی بیرون می کشیم، معنایش این است که کسی را مشخص می کنیم تا بر آن ها شهادت بدهد، حال بعضی گفته اند که این شهدا همان انبیا هستند و شهادت می دهند که خود دلایل و آیات الهی را به قوم رسانده و نهایت سعی خود را در تشریح و ایضاح دلایل الهی بر مردم به کار برده اند و در این صورت آشکار می گردد که کوتاهی از مردم بوده است و این باعث ازدیاد غم و غصه آن مردم می شود.

ص: ۷۸

۱- (۱). مائده/ ۱۱۷.

۲- (۲). تفسیر کشاف ۳ / ۴۲۹.

دیگران نیز گفته اند: این شاهدان کسانی هستند که در هر زمانی بر اهل زمان خود شهادت می دهند و انبیا نیز در جمله این شهیدان قرار می گیرند و این اعتقاد به معنای آیه نزدیکتر است، چرا که خداوند متعال در این آیه به صورت عموم همه امت ها و جمعیت ها را شامل این حکم نموده که از میان آن ها شاهدی برانگیزد و برهه هایی از زمان که پیامبری در آن وجود نداشته و به زمان های فترت مشهور است همچنین زمان هایی که بعد از وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوده است نیز در عموم این آیه داخل می شود پس در این صورت با برانگیختن آن شاهدان مردم می دانند که حق با خداوند و رسول اوست...» (۱).

نتیجه می گیریم که ناچار باید در عصر و زمان ما نیز شاهدی بر امت وجود داشته باشد هم چنان که در هر زمانی این چنین است. مؤید این مطلب استفاده از اسم اشاره «هؤلاء» در دو آیه سوره نساء و حج می باشد؛ آنجا که از شهادت رسول اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله در رابطه با امت خود گوید: «وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلٰی هٰؤُلَاءِ»؛ و تو را بر اینان گواه آوریم. که این کلمه، اشاره به معاصران آن حضرت دارد، چرا که برای نسل های بعدی شاهدان دیگری وجود خواهد داشت (۲).

حال در عصر و زمان ما چه کسی شاهد بر ما است؟! ما برای پی جویی صفاتی که قرآن کریم برای شناخت آن شاهد (شهید) و جواب این سؤال مشخص نموده است به آیات قرآن کریم باز می گردیم.

صفات امام شاهد

آیه ۸۹ سوره نحل تصریح می کند که آن شاهد از جنس خود بشر می باشد

ص: ۷۹

۱- (۱). تفسیر کبیر ۲۵ / ۱۲ - ۱۳، ر.ک: مجمع البیان: در ذیل همین آیه.

۲- (۲). تفسیر کبیر ۲۵ / ۱۲ - ۱۳، تفسیر کشاف ۲ / ۶۲۸.

«...شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ ...گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم . این مطلب از آیات دیگر نیز استفاده می شود آن جا که در جمله «مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ»، از لفظ «مِنْ» تبعیضیه استفاده شده است...

پس شاهد بر امت ها نیز مانند پیامبران، بشر است و از جنس ملائکه یا جن یا کتاب های آسمانی و یا لوح محفوظ نمی باشد، و این نیز تأیید بحثی است که در شرح و توضیح آیات سوره اسراء بیان داشتیم که مقصود از امام در آن آیات شخص خاصی می باشد، نه کتاب آسمانی؛ چرا که آیات سوره اسراء از احتجاج خداوند به وسیله امام بر امت او سخن می گوید و این همان کسی است که در این آیات از وی به عنوان شهید یا شاهد اسم برده شده است پس در هر دو حالت منظور واحد است و امام از زمره شاهدان می باشد.

آیات قرآن نیز همواره در توصیف شاهد صیغه مفرد به کار برده است یعنی کسی که شاهد بر قوم خود می باشد در زمان خود تنهاست، و این کاملاً با ذکر صیغه مفرد در رابطه با امام در آیه سوره اسراء هماهنگی و همخوانی دارد.

این امر، یعنی به کار بردن صیغه مفرد نفی کننده اعتقاد کسانی است که آیات را این گونه تفسیر می کنند که همه امت اسلام یا گروه مؤمنان امر به معروف و ناهی از منکر همه با هم شاهد بر اعمال قوم خود و یا اقوام دیگری که معاصر با آنان می باشد هستند. این امر همچنین نافی این عقیده است که مصداق این آیات اوتاد و ابدال هستند که هیچ زمانی از آن ها خالی نیست. و اگر چه در روایاتی که از طریق فریقین نقل شده است وجود اوتاد و ابدال تأیید شده است (۱)، اما شاهد اعمال در هر زمانی بیش از یک نفر نیست.

ص: ۸۰

۱- ((۱)). ر.ک معجم الاحادیث الامام المهدی ۱ / ۲۷۴ به نقل از مسند احمد و دیگر جوامع روایی اهل سنت.

و از آنجا که نقش امام -چنان که از زمخشری نقل نمودیم- شهادت بر به کفر و تکذیب، یا ایمان و تصدیق امتش می باشد و اینها همه از حالات قلبی هستند که حواس عادی انسان و نیروهایی که به حواس مادی تعلق دارند از ادراک آن عاجزند زیرا این حواس جز صورت های ظاهری اعمال را درک نکرده و این درک جز در چیزهایی که در نزد آنان موجود و حاضر باشد عمل نکرده، در چیزهای معدوم و غایب اثری ندارد و از طرف دیگر همه اعمال و معانی نفسانی مانند کفر و ایمان یا نجات و زیان کاری، کاملاً از دایره محسوسات خارج بوده و در درون انسان است و حساب و کتاب روز قیامت در نزد پروردگار جهانیان و روز آشکار شدن پنهانی ها نیز بر همین امور باطنی دور می زند چنان که خداوند متعال خود نیز فرموده است: «وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ»؛ ولی شما را بدانچه دل هایتان [از روی عمد] فراهم آورده است، مؤاخذه می کند (۱)، نتیجه می گیریم که شهادت دادن بر چنین مواردی و تشخیص و احاطه به آن ها حتی در باره افراد حاضر، از دایره قدرت انسان های معمولی خارج است، چه رسد به شهادت دادن در باره کسانی که در نزد انسان حضور نداشته باشند، مگر برای کسی که خداوند متعال اداره امور وی را بر عهده گرفته و با دست توانای خود اسرار این پنهانی ها را بر او آشکار نماید (۲).

به همین دلیل لازم است شخصی که بر امت خود شهادت می دهد احاطه علمی ربانی به حقایق اعمال آن ها داشته باشد، چرا که ارزش اعمال در میزان الهی مربوط به حقایق باطنی و انگیزه ها و نیت ها است، به همین دلیل نمی توان پذیرفت کسی که شاهد بر امت خویش می باشد شخصی عادی مانند سایر

ص: ۸۱

۱- (۱). بقره / ۲۲۵.

۲- (۲). تفسیر المیزان ۱ / ۳۲۰ - ۳۲۱.

افراد بشر باشد بلکه باید از کسانی باشد که از نعمت تأیید مستقیم الهی بهره مند شده باشد؛ آنان که خداوند متعال از میان بشر انتخابشان کرده و بر علم غیب خود آگاهشان گردانیده است. چون یکی از مصادیق غیب الهی شناخت باطن اعمال مردم است.

پیدا است که این کرامت نصیب همه افراد امت نمی شود چرا که این، کرامتی خاص اولیای پاک خداوند است، اما کسانی که در مرتبه پایین تر از آنان قرار دارند یعنی کسانی که در مرتبه سعادت و هدایت جزو متوسطان و اهل عدالت و ایمان هستند به چنین مرتبه ای نمی رسند... کمترین وصفی که شاهدان اعمال بر آن باید متصف باشند این است که آنان تحت ولایت و نعمت خداوند بوده و از اصحاب صراط مستقیم اند (۱).

علم الکتاب در نزد شاهدان اعمال است

روشن است که آگاهی بر باطن مردم به وسیله اسباب متعارف و طبیعی غیر ممکن است، بلکه احتیاج به گونه ای خاص از دانش دارد که خداوند متعال با حکمت خود آن را به هر یک از بندگانش که بخواهد تفضل می نماید؛ چرا که او به این که رسالت خود را در کجا قرار بدهد داناتر است (۲) بدین گونه است که بنده خدا می تواند از سطح دانش و شناخت متعارف مردم بالاتر رفته، اسباب و علل طبیعی را درنور دیده و به وظیفه ای که تنها با اسباب غیرمتعارف و علم غیب خداوند می توان به آن دست یافت قیام نماید، در این صورت وی دارای مرتبه ولایت تکوینی شده، اسباب و علل طبیعی را با اجازه خداوند متعال، در

ص: ۸۲

۱- (۱). تفسیر المیزان ۱ / ۳۲۱.

۲- (۲). این جمله اشاره به کلام خداوند متعال در سوره انعام دارد: انعام/۱۲۴.

نوردد. این گونه خاص از دانش و شناخت در قرآن کریم «علم الکتاب» نام گرفته است.

چنان که این مطلب را در قصه «آصف بن برخیا» و آوردن تخت «بلقیس» در یک چشم به هم زدن از یمن به فلسطین، مشاهده می کنیم. قرآن کریم قدرت آصف بن برخیا برای انجام به این کار در زمانی بدین کوتاهی را داشتن بخشی از علم الکتاب می داند؛ کاری که هیچگاه تحقق آن بر اساس اسباب طبیعی متصور نبوده است. به کلام خداوند متعال توجه کنید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»؛ کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی برایت می آورم.» پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، گفت: «این از فضل پروردگار من است» (۱).

آصف بن برخیا وصی حضرت سلیمان علیه السلام بوده است وی می خواست با این کار به مردم تفهیم کند که آصف بن برخیا بعد از او حجت خدا است و این کار را با ابراز این که آصف دارای قسمتی از علم الکتاب است، نشان داده است (۲)، و همه علم الکتاب نیز در نزد آصف بن برخیا نبوده، بلکه مقدار معینی از علم الکتاب در نزد او بوده است که این مطلب از استعمال کلمه «من» تبعیضیه در آیه، روشن می شود.

از این آیه می توان دریافت، کسی که تمام علم کتاب در نزد او می باشد دارای مرتبه ای بسیار بالاتر از این ولایت تکوینی بوده و قدرت بر احاطه به باطن اعمال مردم و ادای کاملترین شهادت به حقانیت رسالت الهی را دارا

ص: ۸۳

۱- (۱). نمل / ۴۰.

۲- (۲). قصص الانبیاء، سید جزایری / ۴۲۸ به نقل از تفسیر عیاشی.

بنا بر آنچه گذشت، کسی که شاهد بر قوم خویش می باشد به ناچار باید حداقل قسمتی از علم کتاب را داشته باشد، حداقل می توان گفت کسی که مقداری از این گونه خاص از دانش در نزد او باشد بر انجام چنین کاری قادر است. خداوند متعال در آیه آخر سوره رعد فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ و کسانی که کافر شدند می گویند: «تو فرستاده نیستی» بگو: «کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد» (۱).

و از طریق اهل سنت -چنان که حاکم حسکانی در شواهد التنزیل نقل کرده است (۲)- و از طرق مذهب اهل بیت علیهم السلام نیز به اثبات رسیده است که این آیه کریم در شأن و منزلت حضرت امام علی علیه السلام نازل گردیده است و این اثبات کننده این مطلب است که علم الکتاب در نزد آن حضرت و ائمه و پیشوایانی که از اولاد آن حضرت هستند موجود می باشد. در تاریخ هم احدی غیر از آنان این ادعا را نکرده و سیره و رفتار و روش زندگی آن بزرگواران، همچنین بسیاری از روایاتی که حفاظ اهل سنت و شیعه از آن بزرگواران نقل نموده اند نیز شاهد صدق مدعایشان بوده است.

پس از آیات ذکر شده می توان چنین نتایجی را استنباط نمود:

۱. حتمی بودن وجود کسی که خداوند تبارک و تعالی در هر عصر وی را شاهد بر اعمال بندگان قرار داده و به واسطه او بر اهل زمان و امتش در روز قیامت احتجاج می کند. پس او امام زمان آن امت است که آنان را در قیامت به

ص: ۸۴

۱- (۱). رعد/ ۴۳.

۲- (۲). شواهد التنزیل ۱ / ۴۰۰ به بعد.

نام او فرا می خوانند و این شخص نیز یکی از افراد همان امت می باشد.

۲. این امام شاهد، گاه پیامبر است و گاه در زمان های فترت که پیامبری در آن ها نیست از اوصیای پیامبران می باشد. مانند عصر حاضر و عصرهای دیگری که پس از زمان حضرت خاتم الانبیاء حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمده است.

زیرا آیات، مطلق بوده و شامل همه زمان ها می شود؛ چنان که ظاهر آیه، همین مطلب را تأیید می کند. پس امام شاهد بر اعمال، در عصر حاضر ما نیز موجود است.

۳. این امام شاهد زمان ما، باید زنده هم باشد و از آیه ای که قرآن کریم از زبان حضرت عیسی علیه السلام نقل کرده است، دلیل این مطلب روشن می شود.

۴. این امامی که شاهد بر اهل زمان خویش است باید مؤید به عنایت الهی بوده و از کسانی باشد که خداوند متعال گونه ای از ولایت تکوینی را به او اعطا کرده باشد تا وی به واسطه آن نیروی ولایی بتواند به درک حقیقت اعمال افراد امت خود که در روز قیامت به نفع یا ضرر آن ها شهادت می دهد قادر باشد و مظهر این تأیید و فضل الهی این است که قسمتی از علم کتاب یا همه علم کتاب در نزد او موجود باشد.

۵. از آنجا که ما در زمان خود چنین شخصی را با این مشخصات به صورت آشکار و ظاهر در روی زمین نمی بینیم ناچار باید معتقد به غیبت ظاهری او بشویم؛ یعنی باید اعتقاد پیدا کنیم که وی زنده است اما از چشمان ما غایب است و در همان حال غیبت به کارهایی می پردازد که وی را سزاوار مقام شهادت و احتجاج خداوند متعال بر ما در روز قیامت می گرداند.

۶. از طرق اهل سنت و شیعه اثبات شده است که در نزد حضرت امام علی علیه السلام و پیشوایان از اولاد آن حضرت علیهم السلام علم الکتاب - به حسب آنچه قرآن کریم بدان تصریح کرده - موجود بوده است به گونه ای که بر کسی غیر آن

بزرگواران منطبق نمی گردد.

مفسر کبیر علامه محمد حسین طباطبایی در کتاب ارزشمند «المیزان فی تفسیر القرآن»، عدم انطباق سایر اقوال را با مفاد آیه آخر سوره «رعد» اثبات نموده است، زیرا مشخصاتی که از آیات کریم استفاده می شود تنها بر آن بزرگواران قابل تطبیق است و از آنجا که کسی جز آن بزرگواران نیز مدعی این امر نیست لذا این امر به آنان انحصار پیدا می کند و رأی ایشان درباره دوازدهمین شان که محمد بن حسن عسکری علیهم السلام نام دارد و اعتقاد آنان به غیبت و قیام او به مسئولیت های امامت و مقتضیات مسئولیت شهادت بر اهل زمان خود در روز قیامت، با دلالت آیات شریفی که ذکر شد کاملاً مطابق و منسجم است و بر هیچ کس غیر او منطبق نیست چنان که این مطلب از استقرای عقاید فرق دیگر واضح و آشکار می گردد.

این دسته از آیات کریم بر حتمی بودن وجود مهدی اهل بیت علیهم السلام در غیبت و قیام آن حضرت به مسئولیت شهادت مورد احتجاج در روز قیامت دلالت می کند و این همان مطلبی است که آیات دیگر نیز - که در آینده به آن خواهیم پرداخت - مؤید و مؤکد آن است.

۳. هیچ عصر و زمانی از هدایتگری که به فرمان خدا مردم را به سوی او هدایت کند

اشاره

خالی نیست

خداوند متعال می فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ و آنان که کافر شده اند می گویند: «چرا نشانه ای آشکار از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است؟» [ای پیامبر،] تو فقط هشداردهنده ای، و برای هر قومی رهبری است (۱).

ص: ۸۶

این آیه شریف به نحو اطلاق دلالت دارد که هر قومی را هدایتگری مخصوص به خود می باشد. و با استناد به اطلاق این آیه، استفاده می شود که باید در هر عصر و زمانی هدایتگری به سوی حق و حقیقت وجود داشته باشد.

این حقیقت با آیات کریم و احادیث صحیح و براهین عقلی دایر بر این که ربوبیت خداوند متعال اقتضا می کند که خداوند سبحان برای خلق خود در هر عصر و زمانی حجتی بر آن ها قرار دهد که آنان را به راه حق هدایت کند؛ زیرا سنت خداوند در همه مخلوقاتش چنین است که آن ها را به سوی هدف از خلقت، راهنمایی کند که خود فرموده است: «الَّذِي خَلَقَ فَسُوِّى وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»[□]

همان که آفرید و هماهنگی بخشید و آن که اندازه گیری کرد و راه نمود (۱). و این سنت جاریه در رابطه با ابنای نوع بشر نیز جاری و ساری است. خداوند متعال بشر را آفریده و چنین مقدر ساخته که او را به کمال مطلوبش هدایت کند و او را بر آنچه صلاح دنیا و آخرتش در آن است دلالت نماید.

در این صورت معنای آیه کریم این است که: کفار با این که بزرگترین نشانه الهی یعنی قرآن در برابر آن ها بود به پیغمبر اکرم پیشنهاد می داده و از آن حضرت مطالبه دلیل و نشانه می کردند. خداوند متعال می فرماید: «ای پیغمبر خاتم، آنان از تو نشانه ای می خواهند اما چون بزرگترین نشانه الهی در نزد آنان موجود است وظیفه ای در این زمینه بر گردن تو نیست و همانا که تو تنها هدایتگری هستی که از طریق بیم دادن آنان را به راه راست هدایت می کنی و سنت خداوند در رابطه با بندگانش بر همین مطلب استوار گردیده که بر هر

ص: ۸۷

۱- (۱). اعلی / ۲ - ۳، ر. ک تفسیر این دو آیه در جلد بیستم تفسیر المیزان.

معنای هادی در قرآن

آیه ای که در بالا ذکر کردیم دلالت بر این مطلب دارد که زمین هیچگاه از هدایتگری که مردم را به سوی حق فرا خواند خالی نیست، «حال این هدایتگر می تواند پیامبر باشد و می تواند غیر پیامبر باشد کسی که با امر خداوند مردم را هدایت می کند» (۱).. و اطلاق آیه انحصار مصداق «هادی» در انبیا علیهم السلام را نفی می کند؛ رأیی که زمخشری در تفسیر این آیه در کشف به آن میل کرده است.

چرا که چنین انحصاری دوران های فترت را که در آن ها پیامبری وجود نداشته از حکم عام آیه خارج می کند و این خلاف ظاهر آیه است که صریحاً وجود هدایتگر را در هر عصر به نحوی که هیچگاه زمین از او خالی نباشد تأیید می نماید.

در این صورت در زمان ما این هدایتگر چه کسی است؟ به قرآن باز می گردیم تا پاسخ این سؤال را بیابیم. آیات کریم را می بینیم که امر هدایت مردم به سمت حق را در اصل به خداوند تبارک و تعالی منحصر کرده و سپس به نحو تبعیت، امر هدایت را برای کسانی اثبات می کند که به امر و فرمان خداوند مردم را به راه راست هدایت می کنند خداوند عزوجل می فرماید: «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ ﴿۱﴾ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؛ بگو: «آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟» بگو: «خداست که به سوی حق رهبری می کند» پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه

ص: ۸۸

نمی نماید مگر آن که [خود] هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟ (۱).

این آیه مبارک با لحنی احتجاج آمیز دیدگاه قرآن را نسبت به موضوع هدایت به حق که تعداد زیادی از آیات کریم قرآن مجید از آن به تفصیل سخن به میان آورده اند به صورت خلاصه مطرح می نماید و آن چنین است: انحصار هدایت به سوی حق در خداوند تبارک و تعالی به نحو اطلاق، که فرموده است:

«بگو خداوند است که به سوی حق راهنمایی می کند».

سپس این مطلب را بیان می دارد که در میان خلق خدا کسی که پیروی کردن از او بر همگان واجب است نمی تواند کسی باشد که جز با هدایت بشر دیگری راه به هدایت نمی یابد. بلکه باید کسی باشد که به خودی خود و بدون نیاز به بشر دیگری، هدایت را مستقیماً از خداوند متعال دریافت نموده باشد پس چنان که علامه طباطبایی رحمه الله نیز در تفسیر این آیه فرموده اند: در این آیه در میان دو جمله: «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»؛ به سوی حق رهبری کند و «أَمَّنْ لَا يَهْدِي»؛ کسی که راه نمی نماید مقابله شده است در حالی که هدایت به حق در مقابل عدم هدایت به حق قرار می گیرد و راهیابی به سوی حق در مقابل عدم راهیابی به سوی حق است پس لازمه این مقابله، ملازمه میان راهیابی به واسطه غیر و عدم هدایت به سوی حق می باشد و ملازمه میان هدایت به حق و هدایت شدن به ذات. در نتیجه کسی که می خواهد دیگران را به سوی حق هدایت کند، باید به خودی خود هدایت یافته باشد نه با هدایت دیگری، و کسی که با هدایت دیگری هدایت شده باشد هیچگاه هادی به سوی حق نخواهد بود.

این معنایی است که آیه شریف، مطابق با ظهوری که هیچ شک و شبهه ای

ص: ۸۹

در آن راه ندارد بر آن دلالت می نماید و این بهترین شاهد بر این است که کلام در این آیه بر اساس حقیقت بنا شده نه بر اساس مجاز که مبتنی بر تساهلات عرفی است و ما به عنوان اهل عرف جامعه آن را در میان خود به کار می بریم و در باره هر کس که کلامی از حق بر زبان آورد و یا کسی که را به حق دعوت نماید لفظ هدایت به حق را به کار می بریم اگر چه آن شخص اعتقاد به حق نداشته یا به آن عمل نکند و یا در صورت عمل معنای واقعی آن را درک نکرده باشد و چه به خودی خود هدایت شده باشد یا به واسطه دیگری.

ولی هدایت به حق که همان رساندن دیگران به صریح حق و متن واقع است جز در دست خداوند سبحان و یا کسانی که به خودی خود هدایت یافته باشند یعنی خداوند سبحان بدون هیچ واسطه ای او را هدایت کرده باشد نیست و چنین شخصی می تواند به فرمان خداوند سبحان دیگران را هدایت کند بنابر این با آنچه ذکر کردیم و معنایی که از آیه بیان داشتیم چند مسأله واضح و آشکار می شود:

اول: این که مراد از هدایت به حق رساندن شخص هدایت شونده به مطلوب است نه به معنای نشان دادن راهی که به حق ختم می شود چرا که هر کسی می تواند راه حق را برای دیگران توصیف نماید چه خود بدون واسطه به آن حقیقت دست یافته باشد یا به واسطه هدایت دیگران به این امر رسیده باشد.

دوم: مراد خداوند از: «أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي»؛ کسی که راه نمی نماید مگر آن که [خود] هدایت شود، کسی است که به خودی خود هدایت نیافته باشد و این اعم از کسانی است که به واسطه غیر هدایت یافته باشند و یا کسانی که اصلاً نه به خودی خود نه به واسطه غیر هدایت نیافته باشند.

سوم: این که هدایت به حق به معنای رساندن دیگران به متن واقع حق تنها از خصوصیات کسانی است که به خودی خود هدایت یافته باشند یعنی در امر هدایت آن‌ها واسطه‌ای میان آن‌ها و خداوند سبحان نبوده باشد، حال یا از ابتدای امر و یا با تعلق گرفتن عنایتی خاص از خداوند سبحان، مانند انبیا و اوصیای انبیا از میان پیشوایان دین.

اما هدایتی که به معنای نشان دادن راه و توصیف کردن آن باشد اختصاصی به خداوند متعال و ائمه و انبیا و اوصیا ندارد، چنان که خداوند متعال از مؤمن آل فرعون این گونه نقل می‌کند که: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»؛ و آن کس که ایمان آورده بود گفت: «ای قوم من، مرا پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم (۱)»...

اما کلام خداوند متعال که به پیامبر خود خطاب می‌کند که: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند. (۲) و آیاتی دیگر از این دست، با توجه به این که پیامبر اکرم مصداق بارز پیشوای به حق بوده است برای بیان مسأله اصالت و تبعیت آمده است چنان که در آیات قبض روح و علم غیب نیز مانند این مضامین آمده است و مراد از همه آن‌ها بیان این مطلب است که خداوند متعال دارنده حقیقی و بالذات این صفات می‌باشد و کسان دیگری که این صفات را دارند آن را با تملیک خداوند به دست آورده اند که در واقع ملکیتی تبعی و عرضی می‌باشد و سبب آن فرمان خداوند متعال است چنان که خود فرموده است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که

ص: ۹۱

۱- (۱). مؤمن / ۳۸.

۲- (۲). قصص / ۵۶.

به فرمان ما هدایت می کردند. (۱) در احادیث نیز به همین مطلب و این که هدایت به سوی حق از شئونات پیامبر و اهل بیت پاکش صلوات الله علیهم اجمعین می باشد اشاره رفته است.

تا اینجا کلام علامه طباطبایی در تفسیر آیه، به صورت خلاصه و اختصار به پایان می رسد. البته ایشان به تفصیل نظریات دیگر را نیز در تفسیر این آیه بیان کرده و عدم انسجام و تطابق آن ها با متن آیه را آشکار ساخته اند (۲).

معنایی که از تدبیر در آیه به دست می آید این است که هدایت به حق به معنی رساندن هدایت شدگان به متن واقع و حقیقت، بالاصاله تنها به خداوند تبارک و تعالی انحصار داشته و به تبع به کسانی تعلق دارد که به خودی خود از جانب خداوند تبارک و تعالی هدایت یافته باشند؛ چرا که چنین افرادی به درجه والایی از استعداد ذاتی می رسند تا تفضل مخصوص هدایت را از خداوند تبارک و تعالی دریافت کنند چه از طریق وحی اگر پیغمبر باشند یا از طریق الهام خاص الهی، اگر پیغمبر نباشند؛ تا بدین ترتیب برای قیام به مسئولیت هدایت مردم به سوی خداوند عز و جل به فرمان خداوند متعال شایستگی پیدا کنند، مراجعه به آیات شریفی که در قرآن کریم از فرمان خدا یا «امرالله» سخن به میان آورده به روشنی ما را به این مسأله رهنمون می گردد که امر خدا شامل ولایت تکوینی و تصرفات خاصه است؛ چرا که در قرآن کریم آیه ای یافت نمی شود که در آن از امر الله سخن به میان آمده باشد مگر این که معنای آن فقط و فقط ولایت تکوینی بوده یا هم شامل ولایت تکوینی و هم شامل تشریحی است. پس نتیجه می گیریم چنان که مرحوم علامه طباطبایی در

ص: ۹۲

۱- (۱). انبیاء / ۷۳.

۲- (۲). تفسیر المیزان ۱۰ / ۵۶ - ۶۱.

المیزان فرموده اند: «امام علیه السلام هدایتگری است که با فرمان ملکوتی که همواره با او است مردم را هدایت می کند پس امامت به حسب باطن گونه ای ولایت بر مردم در اعمال آنان می باشد» (۱).

هدایتگر به سوی خدا به وسیله این ولایت تکوینی می تواند با فرمان خداوند در اسباب و علل مادی تصرف کرده، به حقیقت و باطن بندگان خدا دست یافته و آن چه از حقایق هدایت مناسب حال آن ها باشد به آن ها عطا نماید. ما از راه تدبیر در آیاتی که نص بر وجود شاهد اعمال در هر زمان بر اهل عصر خود می باشد به حقیقت این تصرف دست یافته ایم.

هدایتگر از جانب خداوند منصوب می شود

با بازگشتی دیگر به قرآن کریم می یابیم که قرآن بر این مطلب تصریح کرده که هر کس هدایت مردم را با فرمان خداوند تبارک و تعالی به دست می گیرد امام منصوب از جانب خداوند متعال برای این امر است این مطلب از کلام خداوند متعال: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند. (۲) به روشنی استفاده می شود.

این خود تأکیدی بر مدلول آیات امامت است و این که امامت عهدی الهی است که خداوند متعال آن را در کسانی که از میان بندگان خود انتخابشان می کند قرار می دهد و ما در بحث درباره آیات سوره اسرا و صفات امام به این مطلب اشاره نموده ایم.

حال به آیه مورد بحث از سوره «رعد» باز می گردیم. به این نتیجه رسیده

ص: ۹۳

۱- (۱). تفسیر المیزان ۱ / ۲۷۲.

۲- (۲). انبیاء / ۷۳.

بودیم که آیه تصریح می کند که هر قوم و گروهی را هدایتگری می باشد و این تصریح به نحو اطلاق بوده و ممکن نیست مصداق هدایتگری که مراد آیه است، یکی از کتاب های آسمانی باشد به همان دلیلی که در شناخت مصداق امام در آیه سوره اسرا بیان نمودیم، چنان که ممکن نیست مصداق این آیه را منحصر به پیامبران نمود چرا که باز هم پیشتر گفته ایم با این فرض، زمان های فترتی که در آن ها پیامبری وجود نداشته است از حکم این آیه خارج می شود و این خلاف ظاهر عموم آیه است که شامل همه این زمان ها می شود.

و چنان که نمی توان معتقد شد، مصداقی که آیه، مورد نظر است خود خداوند سبحان تبارک و تعالی باشد. چرا که هدایت خداوند همه زمان هارا بدون تخصیص به قومی شامل می شود و این خلاف ظاهر آیه است چرا که در این آیه لفظ هادی با صیغه نکره که مفید تعدد است آمده است.

علاوه بر همه این دلایل، می توان آیه را این گونه توضیح داد که هدایت الهی برای مردم به واسطه هدایتگرانی از خود مردم انجام می شود که با خود خداوند تبارک و تعالی ارتباط داشته هدایت را از خداوند متعال دریافت نموده و آن را به بندگانش منتقل می نمایند اینان کسانی هستند که خود، بدون واسطه از جانب خداوند تبارک و تعالی هدایت شده اند. چنان که این مطلب را در تفسیر آیه سوره یونس بیان کردیم و هم آنانند که با فرمان خداوند متعال بندگان را هدایت می کنند، و آنانند که پیشوایانی منصوب از جانب خدا برای هدایت مردم به فرمان خداوند تعالی می باشند که همه این مطالب به صورت استدلالی مورد بحث قرار گرفته است؛ آنجا که می بینیم در قرآن کریم وصف هدایت جز در دو مورد به کار نرفته که در هر دو مورد هدایتگران با وصف پیشوا (امام) آمده و تأکید شده که آنان از جانب خداوند متعال برای هدایت،

انتخاب شده اند. آن دو مورد یکی در سوره انبیا است که گذشت و دیگری آیه سوره سجده است که می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا»؛ چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم (۱).

به هر صورت نتیجه ای که از تدبر در آیه شریف مورد بحث حاصل می شود حتمی بودن وجود امامی هدایتگر به سوی خداوند متعال به فرمان خداوند تبارک و تعالی و منصوب برای این کار از جانب خداوند عزوجل در هر زمانی است پس زمین هیچگاه از چنین هدایتگری با چنین صفاتی خالی نمی ماند حال این شخص پیامبر باشد یا نباشد.

و از آنجا که چنین شخصی با چنین صفاتی در عصر حاضر ما به صورت آشکار نبوده و از وجود چنین شخصی اطلاعی نداریم و در میان مسلمانان در هیچ فرقه ای کسی که معتقد به وجود چنین امامی حی و حاضر و ظاهر که به فرمان خداوند مردم را هدایت کرده و از جانب خداوند متعال برای این کار نصب شده باشد، وجود ندارد که از جانب کسانی که کلامشان حجت الهی است بر وجودش نص و تصریح آمده باشد - چنان که در تفسیر آیه سوره اسرا گفتیم - لذا چاره ای نداریم که بگوییم چنین شخصی در زمان ما وجود دارد اما غایب و مستتر است و در پوشش پرده غیبت به مسئولیت ها و وظایف امامت و هدایت خود می پردازد و فایده بردن مردم از او در غیبتش مانند فایده بردن مردم از آفتاب است هنگامی که ابر آن را از دیدگان مردم پنهان دارد چنان که همین مثال در احادیث شریف نیز آمده است (۲).

و این اعتقاد مکتب اهل بیت علیهم السلام در رابطه با امام مهدی و غیبت اوست.

ص: ۹۵

۱- ((۱)). سجده / ۲۴.

۲- ((۲)). ر. ک حدیثی که جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است: کمال الدین ۱ / ۳۵۳، کفایه الاثر / ۵۳ و غیره.

در کنار آیات قرآن که گذشت در نزد ما احادیث شریف بسیاری وجود دارد که نقل آن ها در نزد اهل سنت و شیعه با طرق بسیار از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تصحیح شده است (۱) که مضمون آیات شریفی که در بخش گذشته به آن پرداختیم به وسیله این روایات، تأکید شده و مطالب مجمل آن را تفصیل یافته و تصویری که آن آیات در رابطه با وجود حضرت مهدی موعود علیه السلام و غیبت آن حضرت رسم نموده است را کامل کرده مصداق خارجی آن چه را که آیات قرآن با ذکر صفات کلی بیان داشته اند آشکار می گرداند.

ما چند نمونه از احادیث متواتر یا مستفیض (۲) را که در نزد اهل سنت با اسناد صحیح و در کتب شش گانه معتبر روایت شده است، انتخاب نموده ایم چرا که استدلال به چنین روایاتی بسیار رساتر بوده و از دیگر سوی، تفسیر این روایات و ارائه مصداقی معقول برای آن ها - خصوصاً در عصر ما - جز در پرتو معتقدات اهل بیت علیهم السلام درباره مهدی منتظر غیر ممکن است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز در این روایات، به اهمیت بسیار زیادی که مضامین این روایات از آن ها برخوردار است - چنان که خواهیم دید - تصریح فرموده اند.

ص: ۹۷

۱- (۱). به چنین روایاتی که در سلسله سند آن هیچ خدشه ای نباشد در اصطلاح علم حدیث «صحیح» می گویند.

۲- (۲). برای آشنایی با عناوینی چون حدیث متواتر، مستفیض، مرسل و... می توانید به کتاب های علم حدیث مراجعه کنید.

این حدیث از احادیث متواتر بوده، راویان و حافظان اهل سنت و شیعه با سندهای صحیح از گروه کثیری از اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که یکی از دانشمندان اهل سنت، به نام ابن حجر بیش از بیست تن از آنان را در کتاب خود الصواعق المحرقة (۱) برشمرده است. و دیگران غیر از حفاظ اهل سنت بیشتر از سی صحابی را که در اسناد این روایت آمده اند، نام برده اند؛ چنان که در سنن ترمذی آمده است (۲)، و حافظ ابوالفضل مقدسی معروف به ابن قیسرانی که از بزرگان اهل سنت است کتابی مخصوص درباره طرق این حدیث شریف تألیف نموده است (۳)، چنان که بسیاری از تحقیقات جدید نیز تواتر این حدیث را به نحوی که جای هیچگونه شک و شبهه ای باقی نماند، به اثبات رسانده است، نظیر کاری که علامه متتبع میر حامد حسین موسوی در دائره المعارف بزرگ خود عبقات الانوار انجام داده یا کارهایی که سایر دانشمندان به آن دست زده اند (۴).

از روایات مختلفی که از این حدیث شریف به دست ما رسیده است بر می آید که پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله مضمون این روایت را با عبارات و الفاظ نزدیک به هم در چندین مناسبت تکرار فرموده است، از آن جمله است: در

ص: ۹۸

۱- (۱). الصواعق المحرقة / ۱۵۰، چاپ مصر، ابن حجر نیز بر تواتر این روایت تصریح نموده است.

۲- (۲). سنن ترمذی / ۵ / ۶۲۱-۶۲۲، مناقب اهل البيت النبوی باب ۳۲.

۳- (۳). سید عبدالعزیز طباطبایی، اهل البيت فی المكتبة العربیه / ۲۷۷-۲۷۹.

۴- (۴). دارالتبلیغ اسلامی در مصر رساله مفصلی منتشر نموده است که آن را یکی از اعضای آن، درباره همین حدیث شریف تألیف نموده و در آن، اسناد این حدیث را در کتاب هایی که در نزد اهل سنت معتبر است جمع آوری کرده است.

روز عرفه حجه الوداع، همچنین در روز غدیر در راه بازگشت از حجه الوداع، پس از بازگشت از طائف، در جحفه، در خطبه ای که در مسجد مدینه پس از بازگشت از حجه الوداع ایراد فرموده اند و در ایام بیماری آخر عمر آن حضرت در حجره در حالی که حجره آن حضرت آکنده از صحابه بوده است (۱). همه این ها کاشف از اهمیت وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و این که این حدیث متضمن بیان وصیت آن حضرت درباره اسلام و مسلمین بوده است و گرنه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که به هدایت مؤمنان حریص و نسبت به آنان دلسوز و مهربان بوده است، چنین اهمی را در رابطه با تکرار و تبلیغ این مضمون در چنین موارد مهمی که محل اجتماع تعداد زیادی از مسلمانان بوده است از خود بروز نمی داد، به خصوص که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود برای اعلام این وصیت و تأکید آن در ملاء عام اقدام کرده، منتظر نمی شود تا کسی در این باره از ایشان سؤال کند.

از بعضی روایات نیز استفاده می شود، مضمون وصیتی که در این حدیث شریف قرار گرفته، همان است که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواست تا آن را در آخرین روزهای زندگی مبارک خود برای مسلمانان بنویسد آن گاه که خواست ابزار نوشتن فراهم آورند تا وصیت خود را برای مردم بنویسد تا پس از او گمراه نشوند؛ چنان که در نص حدیث «کتف و دوات» در صحیح بخاری و غیر آن آمده است (۲) اما عده ای مانع از این کار شده اختلاف در میان آنان افتاد و آن حضرت بدون این که وصیتی بنویسد آن گروه را از نزد خود راند و این مطلب به طور مفصل در حدیثی که به حدیث «فاجعه روز پنجشنبه»

ص: ۹۹

۱- (۱). ابن حجر، الصواعق المحرقة / ۱۴۸، اهل البيت في المكتبة العربية / ۲۷۹.

۲- (۲). صحیح بخاری ۸ / ۱۶۱، ۷ / ۹، ۵ / ۱۳۷، ۴ / ۶۵-۶۶، ۴ / ۳۱، ۱ / ۳۷ از چاپ دارالفکر نسخه تصویربرداری شده از چاپ استانبول؛ و در همه این روایت ها در رابطه با مضمون مطلبی که آن حضرت قصد نوشتنش را داشته، عبارت «لن تطلو بعدی؛ بعد از من هرگز گمراه نشوید» آمده است.

مشهور شده آمده است، چنان که ملاحظه می شود عبارت «هرگز پس از من گمراه نخواهید شد» که در این حدیث آمده، عبارتی است که در حدیث ثقلین نیز بارها تکرار شده است؛ چنان که وصیت به نیکویی با اهل بیت و عترت آن حضرت نیز هم در حدیث ثقلین و هم در وصیت های آخرین ساعات حیات مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تکرار شده است.

از این مطلب به خوبی آشکار می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواستند مضمون آن حدیث شریف را در سندی نبوی بنویسند و ثبت نمایند تا چنین سندی که در حضور بزرگان صحابه نوشته شده، پس از آن حضرت جدال و اختلاف را از بین برده و امر مورد نظر آن حضرت را تأکید نماید. همه این مطالب در کنار هم نشان می دهد، موضوعی که محتوای این حدیث شریف را تشکیل می دهد بسیار مهم است در غیر این صورت حضرت پیامبر اکرم که هدایتگر همه امت ها است با چنین شدتی بر آن تأکید نمی کردند. این، از متن خود حدیث شریف نیز که در آن تصریح شده است عمل به این وصیت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راه نجات از گمراهی است بر می آید. چه این که بزودی در خلال تحقیق و بررسی متن این روایت وضوح بیشتری نیز خواهد یافت.

ثبوت تواتر این حدیث شریف در نزد همه مسلمین نیز استناد به آن را در مسائل اعتقادی ممکن می کند چه این که این مطلب در علم کلام اسلامی ثابت شده است به همین جهت استناد به آن در قضیه امامت نیز ممکن است.

اثبات تواتر کلمه «عترتی» در حدیث شریف

لفظ متواتر این حدیث شریف عبارتی است که در آن، از قرآن کریم و اهل بیت یا عترت آن حضرت (صلوات الله و سلامه علیه و علیهم) به عنوان مصداق ثقلین یاد شده و به تمسک به این دو ریسمان، که تا روز قیامت، باعث

نجات از گمراهی خواهد بود دستور داده شده است. این مطابق روایتی است که بخاری در کتاب خود التاریخ الکبیر و مسلم در صحیح و ترمذی در سنن خویش همچنین نسائی در کتاب خصائص، ابن ماجه در سنن، احمد بن حنبل در مسند، حاکم در مستدرک - با ذکر این که رجال سند روایت مورد اعتماد بخاری هستند - و ذهبی نیز با او موافقت کرده و بسیاری دیگر از علمای اهل سنت نیز آن را ذکر نموده اند (۱). آنچه مسلم در صحیح خود آورده و به نقل از زید بن أرقم است، چنین است: «...پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در واحه ای میان مکه و مدینه که «حُم» نامیده می شود در میان ما به خطابه ایستاد پس حمد و ثنای الهی را به جا آورده، موعظه نمود آنگاه سخن آغاز کرد و گفت:

«أما بعد، أيها الناس، فإنما أنا بشر ويوشك أن يأتي رسول ربي فأجيب، وأنا تارك فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به... وأهل بيتي اذكركم الله في أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي»؛

اما بعد ای مردم همانا که من نیز بشری هستم و ممکن است فرستاده پروردگارم به سوی من بیاید و دعوت حق را لیبیک گویم، من در میان شما دو چیز گرانها باقی می گذارم، اولین آن ها کتاب خداوند است که در آن هدایت و نور است پس به کتاب خداوند در آویزید و به آن تمسک جوئید... و اهل بیتم و سه مرتبه فرمودند شما را در رابطه با اهل بیت خود از خداوند برحذر می دارم یعنی شما را از آزار نمودن آنان بر حذر می دارم که در غیر این صورت به خشم خداوند گرفتار خواهید شد (۲).

ص: ۱۰۱

۱- (۱). ر.ک سید علی میلانی، خلاصه عربی جلد مربوط به اسناد حدیث ثقلین از دایره المعارف عبقات الانوار، این خلاصه تا کنون دو بار چاپ شده بار اول در دو جلد و بار دوم در سه جلد.

۲- (۲). صحیح مسلم ۴ / ۱۸۷۳.

ترمذی نیز در کتاب سنن با سند خود از ابی سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

«إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى، أحدهما أعظم من الآخر:

□
کتاب الله جبل ممدودٌ من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي ولن يفترقا حتى يردا عليَّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما»؛

من در میان شما چیزی باقی می گذارم که اگر به آن تمسک جویند هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد، یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا که ریسمانی کشیده از آسمان به زمین است، و عترت و اهل بیت من و این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند، پس ببینید که پس از من چگونه از این دو امانت محافظت خواهید نمود (۱).

حاکم نیز در مستدرک خود این حدیث را این گونه بیان داشته است:

«كأنني قد دعيت فأجبت، إني تارك فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر:

□
کتاب الله وعترتي أهل بيتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فإنهما لن يفترقا [يتفرقا] حتى يردا عليَّ الحوض، إن الله مولاي، وأنا ولي كل مؤمن. مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ»؛

گویا می بینم [روزی را] که دعوت حق را لیبیک گفته ام، من در میان شما دو امانت گرانبها باقی می گذارم، یکی از آن ها بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا و اهل بیتم، ببینید چگونه پس از من از این دو امانت نگاهداری می کنید. و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، خداوند مولای من است و من ولی هر مؤمنی هستم. هر کس که من مولای او هستم پس علی مولای او است،

ص: ۱۰۲

خداوندا هر کس او را دوست می دارد دوست بدار و هر کس با او دشمنی می ورزد دشمن بدار (۱).

ابن حجر نیز در کتاب صواعق این روایت را با این متن ذکر نموده است:

«إني مخلفٌ فيكم الثقلين : كتاب الله وعترتي أهل بيتي، إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى أبدا ولن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض ، فلا تقدموهم فتهلكوا ولا تقصروا عنهم فتهلكوا ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم»؛

من در میان شما دو چیز گرانبها به جا می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت، اگر به این دو تمسک جویند هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند، از آنان پیشی ننگرفته و از آنان باز نمانید که در هر دو صورت هلاک خواهید شد و هیچگاه سعی نکنید به آنان چیزی بیاموزید چرا که آنان از شما داناترند (۲).

الفاظ دیگری هم که سایر حفاظ اهل سنت در کتاب های خود آورده اند از نظر لفظی با این روایاتی که ذکر کردیم نزدیک هستند و در همه آن ها حدیث با لفظ «کتاب الله و اهل بیتی»، آمده است و این لفظ متواتر است به همین جهت چند روایت تحریف شده که در آن ها به جای عبارت «عترتی اهل بیتی»، کلمه «سنتی» آمده است، اعتباری ندارد. اهداف این تحریف بسیار روشن بوده و اصرار بر ترویج این روایت تحریف شده کاملاً به مصالح سیاسی امویان و عباسیان ارتباط پیدا می کند، اضافه به این مطلب، این که این لفظ تحریف شده هرگز در منابع معتبر اهل سنت روایت نشده است (۳)، و در این صورت

ص: ۱۰۳

۱- ((۱)). مستدرک الصحيحین ۳ / ۱۰۹.

۲- ((۲)). الصواعق المحرقة / ۱۵۰، فصل اول، آیات وارد در رابطه با اهل بیت.

۳- ((۳)). ر.ک رساله الثقلین / ۱۸ چاپ دارالتبلیغ الاسلامیه در مصر، همچنین تحقیق سید محمد تقی حکیم در رابطه با اعتبار این روایت در فصل سنت از کتاب الاصول العامه للفقهاء المقارن ضمن بحث از دلالات حدیث ثقلین.

خوش بینانه ترین اظهار نظری که می توان درباره این روایت تحریف شده داشت این است که این روایت از روایات آحاد و ضعیف می باشد که به هیچ وجه مفید علم نبوده و قابل عمل هم نیست به خصوص در مسائل مهم عقیدتی که مضمون این حدیث از آن ها بحث می کند.

حتی اگر این روایت را با این لفظ تحریف شده، صحیح فرض کنیم چنان که ابن حجر در صواعق این ادعا را کرده است باز هم نمی تواند با آن لفظ متواتر معارضه نماید و نقصی بر دلالت عقیدتی مهم آن روایات وارد نماید، بلکه جمع بین این دو روایت ممکن است و خود تأکید بیشتری برای این حقیقت است که سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله همواره در نزد پیشوایان از عترت آن بزرگوار می باشد؛ چرا که آنان دانشمندان و دانایان کتاب و سنت پیامبر هستند، چنان که ابن حجر به این مطلب اشاره کرده است آنجا که می گوید:

«... در احادیثی که تنها به ذکر کتاب خدا بسنده شده است مراد همان کتاب خدا و سنت من می باشد؛ چرا که سنت بیانگر قرآن است و با ذکر سنت از ذکر هر دو بی نیاز شده است حاصل این است که ترغیب پیغمبر بر سه چیز استوار شده است بر کتاب خدا، سنت و دانایان به کتاب و سنت از اهل بیت پیامبر، و از مجموع این امور استفاده می شود که هر سه این امور تا روز قیامت باقی خواهند ماند» (۱).

ص: ۱۰۴

در این حدیث دلالت های بسیاری بر وجود امام علیه السلام وجود دارد، و دانشمندان به همین حدیث برای اثبات معظم مسائل امامت بر حسب مذهب اهل بیت علیهم السلام استدلال نموده اند (۱)، ما نیز در این جا به نقل مهمترین آن استدلال ها که مخصوصاً به موضوع بحث ما ارتباط پیدا می کند اکتفا می کنیم.

۱. حدیث شریف تصریح دارد که تنها راه نجات از گمراهی پس از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله تنها و تنها تمسک همزمان به قرآن و عترت نبوی می باشد:

«مادامی که به هر دوی آن ها چنگ زنید»، و فرمودند به یکی از آن ها چنگ زنید، این بدان معنی است که تمسک به یکی از این دو امر هیچگاه تام و تمامی و حقیقی نبوده و ضامن نجات از گمراهی نمی باشد مگر این که با هم همراه شده و هر کدام، مسلمانان را به تمسک به دیگری راهنمایی کند، پس هیچگاه کسی که مدعی تمسک به یکی از این دو رکن بوده دیگری را وانه در ادعای خود صادق نخواهد بود؛ چرا که همان گونه که فرموده اند، «این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد».

۲. حدیث شریف به روشنی هویت ثقل دوم یا امانت گرانبهای دوم را با کلام رسای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «عترت و اهل بیت من» مشخص نموده است، عترت نیز چنانکه دانشمندان علم لغت گفته اند به این معناست:

«نسل انسان، ازهری گوید: ثعلب از ابن اعرابی روایت کرده است که عترت یعنی پسر یک مرد و ذریه و نسل او از صلب او و عرب غیر از این معنای دیگری برای لفظ عترت نمی شناسد» (۲).

ص: ۱۰۵

۱- (۱). ر. ک به عنوان مثال سید علی میلانی، «حدیث الثقلین تواتره، فقهه».

۲- (۲). فیومی، مصباح المنیر / ۳۹۱ ماده ۱۷.

و این گونه است که با این اظهار نظر ادبی زنان پیغمبر از مصداق حدیث خارج می شوند.

بلکه حتی اگر تنها وصف اهل بیت را بدون کلمه عترت در نظر بگیریم نیز باز زنان پیغمبر از مصداق حدیث خارج اند؛ چرا که مسلم در صحیح خود در ذیل حدیث ثقلین آورده است: از کسی که حدیث را زید بن ارقم نقل نموده سؤال شد: «اهل بیت او چه کسانی هستند؟ آیا زنان او هستند؟ وی پاسخ داد:

نه، به خدا سوگند که یک زن مدتی با یک مرد زندگی می کند و سپس مرد او را طلاق داده زن به سوی پدر و قوم خود باز می گردد اما اهل بیت فامیل و بازماندگان اصلی او هستند که پس از او صدقه بر آن ها حرام است» (۱).

مصداق اهل بیت علیهم السلام

خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه تطهیر مصداق اهل بیت را مشخص نموده است؛ آن جا که مصداق اهل بیت را به خانه فاطمه علیها السلام اختصاص داده است: «آن حضرت به مدت شش ماه به هنگامی که برای نماز صبح خارج می شد از خانه فاطمه (رضی الله عنها) عبور می کرد و می فرمود: ای اهل بیت، نماز «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛

خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند»، این روایت را احمد بن حنبل نیز در کتاب مسند ذکر نموده است (۲).

به این مطلب اضافه می شود تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث مشهور «کساء» به این که اهل بیت آن حضرت تنها این چند تن می باشند تا آنجا که

ص: ۱۰۶

۱- (۱). صحیح مسلم ۲ / ۳۶۲.

۲- (۲). مسند احمد بن حنبل ۳ / ۲۵۹.

همسر گرامی خود ام المؤمنین «أُمُّ السَّلْمَة» را از میان آن ها خارج کرده و به او فرمود که وی زنی خوب و نیکو است اما از اهل بیت به شمار نمی آید. و همین حدیث کساء را مسلم در صحیح خود همچنین سیوطی در الدر المنثور با چند سند صحیح و مطابق با طرق اهل سنت روایت نموده اند (۱).

و آن چه در همه این روایات ثابت و مسلم است این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت امام علی علیه السلام را در مصداق اهل بیت داخل نموده است اگر چه آن حضرت از اولاد پیامبر اکرم نبوده است هم چنان که این مطلب از آن چه در سابق ذکر کردیم روشن می شود.

دلالت حدیث ثقلین بر وجوب عصمت امام و پیدا کردن مصداق

شناخت مصداق اهل بیت و عترت پیامبر که در حدیث شریف به آن ها اشاره شده است مبین صفت دیگری برای ثقل دوم نیز هست که همان آراسته بودن به صفت عصمت می باشد؛ چه این که این امر از آیه مبارک تطهیر به خوبی آشکار می شود (۲) که در کنار دلالت حدیث ثقلین بر عصمت ثقل دوم قرار می گیرد و تأکید کننده عدم جدایی دائمی دو ثقل است که از استفاده لفظ «لن» که برای نفی ابد به کار می رود دانسته می شود و ثابت است که استعمال هیچ لفظی در قرآن بیهوده نیست. به همین جهت است که عدم جدایی ثقل دوم که اهل بیت باشد از ثقل اول که قرآن باشد خود دلیل بر عصمت است چرا که اگر آنان معصوم نباشند در حالات صدور خطا یا معصیت و به طور کلی

ص: ۱۰۷

۱- (۱). ر. ک به عنوان مثال صحیح مسلم ۷ / ۱۳۰، حاکم در مستدرک - با ذکر این نکته که رجال سند روایت مورد اعتماد بخاری هستند ۱۴۶ / ۳ الدر المنثور ۵ / ۱۹۸.

۲- (۲). ر. ک بحث قرآنی علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان در تفسیر این آیه کریمه.

گرایش به باطل، از قرآن جدا می شوند و حدیث شریف صراحتاً این جدایی را برای ابد نفی کرده است. همین نکته در این حدیث شریف دال بر عصمت عترت طاهره می باشد.

مضافاً به این که در این حدیث شریف دستور داده شده است تا همه مسلمانان به این دو رکن اساسی با هم تمسک جویند و این دستور به نحو مطلق بوده است چرا که ما در این حدیث قیدی برای این امر نمی بینیم. این دلیل بر آن است که این دستور، شامل همه زمان ها و حالات می شود. پس اگر جایز باشد که عترت مطهر در کارها و اموری که مخالف با عصمت است داخل شده و مرتکب آن گردند، به این معنی خواهد بود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان را دستور داده که حتی در حالات وقوع خطا و مخالفت با قرآن نیز به آنان تمسک جویند و این از محالات است.

از آنچه گذشت روشن می شود که افرادی از ذریه حضرت پیامبر اکرم که به درجه عصمت نرسیده باشند از مصداق ثقل دوم که فرمان تمسک به آن صادر شده است خارج می شوند. ابن حجر در تحلیل این حدیث شریف می نویسد: «کسانی که در این حدیث به پیروی از آنان تأکید و تشویق شده است کسانی هستند که به کتاب خدا و سنت رسول خدا شناخت و آگاهی کامل دارند؛ چرا که مطابق مضمون حدیث شریف آنان تا سر حوض کوثر از قرآن جدا نمی شوند و روایت سابق نیز که می فرمود: «به آنان چیزی نیاموزید که آنان داناتر از شما هستند» همین مطلب را تأیید می نماید آنان از سایر دانشمندان و علما متمایزند چرا که خداوند متعال هر گونه بدی و پلیدی را از آنان دور کرده ایشان را پاک و پاکیزه ساخته و با کرامات درخشان و مزایای بی شمار که

بعضی از آن‌ها گذشت شرافتشان بخشیده است» (۱).

واقعیت تاریخ نیز بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا شدن این شرط را منحصر در حضرت امام علی و یازده امام از اولاد آن حضرت علیهم السلام و فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی از ذریه آن حضرت دانسته است. البته این که اولاد حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام از ذریه رسول خدا و نسل او به حساب آیند، امری بی سابقه نیست و پیامبر خدا حضرت عیسی علیه السلام نیز در قرآن از جهت مادر به عنوان ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام شمرده شده است.

امامیه بر عصمت این افراد اجماع داشته و سایر فرق اهل سنت نیز بر محبت و پاکدامنی آن‌ها اجماع داشته و احدی ادعای صدور کاری از آنان که مخالف با عصمت باشد نکرده است. علیرغم این که حکومت‌های معاصر این بزرگواران، چنان که در تاریخ نیز آمده است دائم در کمین بودند تا کاری مخالف با عصمت از آنان سر بزنند و آنان این مطلب را دستاویز کینه و دشمنی خود قرار دهند (۲).

۴. امر به تمسک به قرآن و عترت از نظر زمانی نیز مطلق است و این مطلب بدون هیچ تردیدی از کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «من بعدی» بر می آید و نتیجه می گیریم که این دستور تا روز قیامت نافذ است؛ چرا که شریعت حضرت محمد به دلیل این که پس از آن حضرت پیامبری نخواهد آمد خالد و جاودان است. و از آنجا که قرآن از جانب خداوند تبارک و تعالی محفوظ و نگهداری شده است، عترت نیز که ثقل دوم و همراه و قرین قرآن

ص: ۱۰۹

۱- (۱). الصواعق المحرقة / ۱۵۱.

۲- (۲). ر. ک شرح حال‌های ائمه علیهم السلام تألیف دانشمندان رجالی اهل سنت که بسیاری از آن‌ها مانند ابن طولون دمشقی و غیره کتاب‌هایی مخصوص شرح حال ائمه دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام نوشته اند.

است و هرگز از او جدا نخواهد شد؛ نیز باید از جانب خداوند تبارک و تعالی تا روز قیامت محفوظ و نگاهبانی شده باشد. از همه آن چه گفتیم آشکار می شود که این حدیث شریف متواتر، نص صریحی بر این مطلب است که حتماً و در هر عصر و زمانی باید نماینده ای از اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته باشد که دارای صفت عصمت و ملازم و همراه قرآن کریم باشد تا بندگان خدا طبق این حدیث شریف به آن نماینده و قرآن کریم که از جانب خداوند متعال برای نجات مردم از گمراهی، حفظ شده است، تمسک جسته بدین سان به وصیت پیامبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله عمل کنند، در غیر این صورت مضمون این حدیث متواتر که صدورش از پیامبری که هرگز از روی هوا سخن نمی گوید به اثبات رسیده، باطل خواهد بود.

نتیجه می گیریم که به ناچار باید در عصر حاضر ما امام معصومی از عترت نبوی وجود داشته باشد که مصداق ثقل دوم بوده و تمسک و دست یازیدن به او امکانپذیر باشد. تعدادی از بزرگان اهل سنت این حقیقت روشن را دریافته و بعضی از آنان نیز به آن تصریح کرده اند. مانند ابن حجر هیثمی آنجا که گوید:

در احادیثی که در آن، به تمسک به اهل بیت تشویق و ترغیب شده است، به این مطلب اشاره رفته که تا روز قیامت همیشه کسی از آنان وجود خواهد داشت که مردم بتوانند به او تمسک جویند چه این که قرآن کریم نیز این چنین است و بدین سبب است که آنان، امان اهل زمین اند و روایت گذشته که در آن آمده بود: در هر نسل از امت من افراد عادل از اهل بیت من وجود دارند... نیز شاهد خوبی بر همین مطلب است (۱).

ص: ۱۱۰

نتیجه گرفتیم که حدیث شریف به صراحت، بر وجود شخصی از عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلالت دارد که در زمان ما دوشادوش قرآن کریم شایستگی تمسک جستن مردم به او را داشته و عصمت نیز در او شرط شده است پس این امام کیست؟

روشن است که امروزه در سرتاسر دنیا پیشوای ظاهر و آشکاری وجود ندارد که مدعی این منصب بوده یا صفاتی که در حدیث شریف آمده است بر او تطبیق نماید. و از آنجا که اگر بگوییم چنین شخصی اصلاً وجود ندارد به دلالت حدیث متواتر ثقلین، اعتقاد مردودی داشته ایم، ناچار باید معتقد به وجود و غیبت او شویم و این همان عقیده مکتب اهل بیت علیهم السلام در رابطه با مهدی موعود است که بر پایه بسیاری از ادله عقلی و نقلی استوار شده، قائل به وجود آن حضرت اما آشکار نبودن او و غیبتش از چشم مردمان است. بدون این که این غیبت امکان منفعت بردن مردم را از او از بین ببرد، چنان که چون ابرها خورشید را از چشم مردمان غایب می کنند، باز هم منفعت خورشید به زمین می رسد.

۲. روایات خلفای دوازده گانه

اشاره

احادیثی را که در رابطه با خلفا یا نقبا یا امرا و یا سرپرستان دوازده گانه وارد شده است اصحاب صحاح و مسانید معتبر در نزد اهل سنت با سندهای صحیح از جابر بن سمره روایت نموده اند، چنان که این روایات را از انس بن مالک، ابن مسعود، عبدالله بن عمر و حذیفه بن یمان نیز نقل کرده اند که همه

این سندها به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد و مضمون این حدیث با تفصیل بیشتر و تواتر از طرق پیروان اهل بیت علیهم السلام (شیعه) نیز نقل شده است. حضرت آیت الله شیخ لطف الله صافی بیش از ۲۷۰ حدیث در این رابطه جمع آوری نموده است (۱).

نتیجه می گیریم که این احادیث از روایات مورد اتفاق میان فرقه های اسلامی است و حداقل مجالی برای تشکیک در صحت مقدار مشترک از الفاظ آن میان همه فرقه ها، نیست. اما ما در اینجا علیرغم این که روایات نقل شده از طرق اهل سنت خالی از تفصیل های موجود در احادیث نقل شده توسط شیعه بوده و دلیل آن هم روشن است، تنها به روایاتی که در کتاب های معتبر اهل سنت ذکر شده اکتفا نموده، دلالت و مصداق آن روایات را مشخص می نماییم.

تا نتیجه ای که از تحقیق ما به دست می آید بر همه مسلمانان حجت باشد.

لفظ روایات

بخاری در صحیح با سند خود از جابر بن سمره نقل می نماید که گفت: از پیامبر اکرم شنیدم که می فرمود: دوازده امیر خواهند آمد. سپس پیغمبر سخنی گفت که نشنیدم پدرم گفت: پیامبر اکرم فرمودند:

«کلهم من قریش»؛ همه آن ها از قریش می باشند.

مسلم نیز در صحیح خود این حدیث شریف را از چند طریق و با الفاظ گوناگون، از جابر بن سمره روایت کرده است که در بعضی از آن ها این لفظ آمده است:

ص: ۱۱۲

۱- (۱). ر.ک کتاب ایشان، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر.

این امر به پایان نمی رسد تا این که دوازده خلیفه بر آن بگذرد... .

تا زمانی که دوازده مرد عهده دار امر مردم باشند امر آنان همواره به پیش خواهد رفت...

همواره اسلام عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه...

در همه این احادیث آمده است که جابر بن سمره ادامه حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشنیده و پدرش به او گفته است که پیامبر فرمودند:

«کلهم من قریش»؛ همه آن دوازده تن از قریش هستند و این تکه پایانی در بسیاری از نصوص این حدیث وارد شده است.

ترمذی نیز این روایت را با این لفظ نقل کرده است:

«یکون من بعدی اثنا عشر أمیراً...»؛ پس از من دوازده امیر خواهند بود...

ابو داود نیز به این لفظ روایت کرده است:

این دین همواره عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه. پس مردم تکبیر گفته به ضجه در آمدند سپس پیامبر کلمه ای گفت که از من مخفی ماند، به پدرم گفتم: ای پدر، پیامبر چه فرمود؟ پدرم گفت: «همه آن ها از قریش هستند».

احمد نیز در مسند خود این روایت را به طرق بسیار نقل کرده است از آن جمله به این لفظ: همواره این دین برپا خواهد بود تا هنگامی که قیامت برپا شود،....

و در بعضی از آن ها آمده که آنچه پیامبر فرموده این بود: این دین همواره بر هر کس که در مقابلش در آید پیروز خواهد بود؛ هیچگاه مخالفی بر او ضرر نخواهد رساند و کسی که از این دین جدا شود به آن آسیبی نرساند تا این که از امت من دوازده امیر بگذرد،...

و در روایات دیگر آمده است که پیامبر اکرم در عرفات این روایت را بیان فرموده اند و در روایت دیگر آمده است که پیامبر اکرم جمعه شب در همان روزی که اُسلمی سنگسار شد این روایت را بیان کرده اند و در بعضی از این روایات آمده است که پیامبر اکرم در ادامه این روایت فرموده اند: ... هنگامی که

خداوند تبارک و تعالی به کسی از شما خیری بدهد باید از خود و خانواده خود آغاز نماید و من پیش از شما بر سر حوض کوثر به انتظار شما هستم.

و در بعضی از آن روایات آمده است که گروهی از قریش به نزد پیامبر آمده و از آن حضرت دربارهٔ زمان بعد از آن دوازده تن سؤال کردند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: هرج و مرج.

طبرانی نیز در معجم کبیر این روایت را نقل نموده در اول آن آورده است:

این امت دوازده سرپرست خواهد داشت که اگر مردم آنان را واگذارند زیانی به آن سرپرستان نمی رسد... .

متقی هندی در کنز العمال نیز این روایت را به این لفظ از انس بن مالک نقل نموده است: تا دوازده تن از قریش [هستند] این دین همواره بر پا خواهد بود و هنگامی که این دوازده تن از بین بروند زمین اهل خود را فرو خواهد برد (۱).

دلالت این روایت بر وجود امام مهدی علیه السلام

این متن روایاتی بود که در مصادر معتبر اهل سنت نقل گردیده بود پس از ارائه نمونه ای از این روایات، به بررسی متن و مضمون آن ها و اشارات و دلالت هایی که از آن ها استفاده شود می پردازیم:

۱. از مجموع روایاتی که مضمون این حدیث شریف را روایت نموده اند بر می آید که این حدیث شریف در ضمن خطبهٔ مهمی آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روزهای آخر حیات شریف خود برای مسلمانان ایراد نموده اند. مجموعه ای از این روایت نیز تصریح دارد که این خطبه در حجه الوداع و در عرفات بوده و

ص: ۱۱۴

۱- (۱). برای مطالعهٔ این روایات و شناختن مصادر و منابع آن ها به کتاب منتخب الاثر و معجم احادیث امام مهدی علیه السلام ۲ / ۲۵۵-۲۶۵ همچنین کتاب احادیث المهدی فی مسند احمد بن حنبل مراجعه کنید.

همان خطبه مشهوری است که وصیت تمسک به قرآن و عترت در حدیث متواتر ثقلین نیز در آن آمده است. چنان که دانستیم حدیث متواتر ثقلین دال بر حتمی بودن وجود شخصی از اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت می باشد که در کنار قرآن شایستگی تمسک مردم به او را داشته باشد. و حجه الوداع همان سفر حجی بوده که در راه بازگشت از آن امر قرآنی نصب حضرت علی علیه السلام به عنوان ولایت و مرجعیت مسلمانان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینی آن حضرت توسط پیامبر اکرم به مردم تبلیغ شده است.

چنین تقارنی بین این سه حدیث و جمع میان تبلیغ هر سه حدیث در روزهای پایانی زندگانی شریف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهمیت بسیاری که پیامبر اکرم به این سه حدیث داشته است کشف از اهمیت مضامین آن ها دارد؛ چرا که مضمون هر سه روایت مربوط به هدایت مسلمانان به چیزی است که نجات فردی و اجتماعی آنان را تضمین نموده حرکت اسلام را پس از پیامبر بر صراط مستقیم و راه آشکار استمرار می بخشیده است.

هر سه این احادیث در یک موضوع مربوط به آینده مشترک هستند که مضامین آن ها پیرامون آن دور می زند، لذا نمی توان گفت تنها منظور حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از احادیث ائمه دوازده گانه بیان خبری غیبی از یک واقعت تاریخی که پس از وفات آن حضرت به وقوع خواهد پیوست بوده است.

چنین برداشتی از این روایات، با اهمیت بسیار بالایی که آن حضرت برای تبلیغ مضمون آن ها انجام داده اند تطبیق نمی کند. بلکه روشن است که تبلیغ این حدیث در روزهای پایانی زندگی شریف پیامبر اکرم در ردیف کوشش های دلسوزانه آن حضرت برای راهنمایی مسلمانان به آن چه آن ها را از گمراهی و انحراف پس از آن وجود مقدس نجات دهد آمده و این هدف چیزی جز همان

چه در حدیث ثقلین نیز به آن تصریح فرموده اند نیست، به همین دلیل ذکر کلمه ائمه یا خلفای دوازده گانه و خبر دادن از آمدن آن ها پس از آن حضرت به خاطر هدایت مسلمانان و حراست از آینده راه دین اسلام پس از پیامبر و اتمام حجت بر مردم بوده است و این نقطه ای اساسی و مهم است که باید به دیده اعتبار به آن نگریسته شود تا این حدیث به خوبی تحلیل شده و مصداق آن شناسایی گردد.

ارتباط احادیث حجه الوداع

۲. در پرتو اشتراک این سه حدیث در یک موضوع در می یابیم که ملاحظه ارتباط این حدیث شریف با دو حدیث شریف دیگر که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان را در همین حجه الوداع یا لاقل در همین دوره زمانی که ایام پایانی زندگی شریف آن حضرت بوده تبلیغ نموده است کمک بسیاری در فهم این حدیث شریف می نماید. حقیقت امر این است که این سه حدیث به کمک همدیگر تصویری کامل از راه هدایت مسلمانان و تضمین آینده حرکت آنان پس از پیامبر ترسیم می نمایند.

حدیث ثقلین تصریح دارد -چنان که پیشتر توضیح دادیم- که نجات امت از گمراهی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با تمسک به قرآن و عترت حاصل می شود و این که هر زمانی مردی از اهل بیت و عترت پیامبر اکرم در خود دارد که شایستگی تمسک مردم به او را دارد و در کنار قرآن مجید نجات دهنده مردم از گمراهی است.

حدیث غدیر نیز تصریح نموده که حضرت امام علی علیه السلام پس از پیامبر اکرم ولی امت بوده بر مردم واجب است به ولایت او تمسک جویند همان گونه که

واجب بوده به ولایت حضرت خاتم المرسلین تمسک داشته باشند. دلیل این مطلب هم این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابتدا از مردم اقرار گرفت که وی بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، سپس فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»؛ هر کس من مولای او هستم این علی مولای اوست (۱).

و اما حدیث پیشوایان دوازده گانه این مطلب را روشن می کند که دین خدا تا روز قیامت به واسطه وجود این ائمه با این تعداد نه کمتر و نه بیشتر برپا و برقرار خواهد بود و تمسک به این پیشوایان همواره مایه هدایت مؤمنان خواهد گردید.

بنابر این، تصویری که این سه حدیث با کمک یکدیگر ترسیم می کنند این است که رهایی از بند گمراهی و حفظ برپایی دین با دو عامل محقق خواهد گردید یکی با تمسک به قرآن کریم و دیگری تمسک به عترت مطهر که هیچ دوره ای از زمان از یکی از آن ها خالی نخواهد بود که اولین آن ها حضرت امام علی علیه السلام است و تعداد آن ها نیز دوازده پیشوا می باشد نه کمتر و نه بیشتر. البته با توجه به این که هر سه حدیث در یک سفر حج، یا لاقبل در یک برهه زمانی که همان روزهای پایانی زندگی شریف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و با هدفی واحد که همان هدایت مسلمانان به راه نجات از انحراف و گمراهی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله باشد صادر گردیده است.

ص: ۱۱۷

۱- (۱). درباره حدیث غدیر و تواتر آن و دلالت هایی که در آن موجود است می توانید به دائره المعارف الغدیر تألیف علامه امینی رحمه الله همچنین جلدی که مخصوص به این روایت شریف در عبقات الانوار و کتاب های دیگر آمده است مراجعه کنید.

هنگامی که به واقعیت رویدادهای تاریخ اسلام باز می گردیم به این نتیجه می رسیم که نمی توانیم غیر از پیشوایان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام که از حضرت علی آغاز شده و به مهدی منتظر (سلام الله علیهم اجمعین) ختم گشته و تعدادشان کمتر یا زیادتر از دوازده تن نیست، مصداق دیگری برای آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن خبر داده است بیابیم. در نتیجه اگر بخواهیم نبوت محمدی را که در نزد همه مسلمانان ثابت و مسلم است محقق نماییم باید معتقد شویم که تنها این بزرگواران مصداق خبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند و کس دیگری غیر آنان نیز ادعای این امر را نداشته است.

و از آنجا که در نزد تمام مسلمانان وفات و شهادت یازده تن از این پیشوایان دوازده گانه به اثبات رسیده و عدم وفات دوازدهمین تن از آن بزرگواران در نزد فرقه امامیه ثابت است و این حدیث شریف نیز به روشنی بر استمرار وجود پیشوایان تا روز قیامت دلالت دارد چاره ای جز اعتقاد به وجود آن ذات مقدس نخواهیم داشت و از آنجا که بر همه مردم ثابت است که وی به صورت آشکارا در میان جامعه حاضر نیست لذا باید گفت که آن حضرت غایب بوده و با وجود او در پس پرده غیبت دین خداوند بر پا است تا بدین وسیله نص حدیث متواتر و مورد اتفاق علیه فوق را با اعتقاد خود تصدیق کرده باشیم. بنابر این این حدیث شریف دلیل بر وجود مهدی و غیبت او بر طبق اعتقادات امامیه دارد.

۳. ما می توانیم از طریق تحلیل این حدیث شریف به صورت مستقل صرف نظر از ارتباط این حدیث با حدیث ثقلین و حدیث غدیر نیز به همین استدلال بر وجود حضرت مهدی علیه السلام و غیبت آن حضرت دست یابیم، برای این کار، به دلالتی که از لایه لای الفاظ خود حدیث مطابق با آنچه در کتب اهل سنت روایت شده است استناد می کنیم. از عبارات این حدیث شریف چنین بر می آید که اولین موضوع این حدیث خبر دادن پیامبر اکرم به مسلمانان در این باره است که دوازده تن، جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر عهده خواهند گرفت. چرا که آن حضرت فرموده است پس از من خواهد شد. یعنی در فاصله زمانی بین وفات پیغمبر اکرم تا روز قیامت، این دوازده تن از آن حضرت جانشینی خواهند کرد. خصوصاً عبارتی که در صحیح مسلم و کتاب های دیگر مقدمه حدیث بدین ترتیب آمده که پیامبر فرمودند: این دین به پایان نخواهد رسید... نیز بر همین مطلب دلالت دارد.

بنابراین صفاتی که حدیث شریف مشتمل بر آن است پس از پیامبر اکرم تا روز قیامت تنها بر دوازده تن تطبیق می کند نه بیشتر و گرنه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این امر را در این عدد منحصر نمی کرد. حال باید دید این دوازده تن چه کسانی هستند؟

برای پاسخ دادن به این سؤال باید به متن این حدیث شریف مراجعه کنیم تا صفاتی که این حدیث شریف برای این دوازده تن مشخص نموده است شناخته، آنگاه ببینیم که با چه کس یا کسانی مطابقت می کند.

از مطالعه متن روایت این صفات بر می آید که آنان امیر هستند، از قریش

می باشند، جانشین پیغمبر هستند، اسلام به واسطه آنان عزیز می ماند، دین به واسطه آنان بر پا می شود، سرپرست امت هستند، گروهی از مردم از یاری آن ها خودداری می کنند و گروهی دیگر از مردم با آن ها دشمنی می ورزند. حال باید هر یک از این صفات را به تحقیق و بررسی بگذاریم.

معنی قریشی بودن یا انتساب به قریش واضح و آشکار است. بسیاری از مذاهب اسلامی بر این مطلب که قریشی بودن در پیشوا و خلیفه شرط می باشد اجماع دارند. اما اولین معنایی که از صفت خلیفه یا امیر، به ذهن می رسد کسی است که جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در امر رهبری مسلمین است یا کسی که امور حکومت مردم مسلمان را در دست می گیرد، آیا مراد از این صفت کسانی هستند که عملاً پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکومت سیاسی مسلمانان را در دست گرفتند؟!

روشن است که نمی توان وصف مذکور را بر این معنی حمل نمود، چرا که روایات دیگری هم هست که در نزد برادران اهل سنت صحت آن ها به اثبات رسیده و تصریح دارد که خلافت به این معنی بیش از سی سال پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله استمرار نمی یابد و پس از آن تبدیل به سلطنت می گردد؛ چنان که در صحیح بخاری و مسلم این روایات آمده است (۱). و این روایات مانع از حمل صفت مذکور بر افرادی که ذکر شد می گردد. در حالی که حدیث شریف صراحتماً به استمرار وجود این دوازده تن تا روز قیامت دلالت می کند پس نمی توان در جستجوی مصادیق حدیث شریف در میان کسانی گشت که عملاً پس از پیامبر حکومت را در دست داشتند.

ص: ۱۲۰

تاریخ اسلام نیز این مطلب را که مراد حدیث شریف از دوازده خلیفه کسانی باشند که عملاً حکومت را در دست داشته باشند نفی می کند چرا که تعداد کسانی که پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حکومت رسیده و خلیفه نام گرفتند بسیار بیشتر از دوازده تن می باشند.

آری ممکن است بگوییم بعضی از آن دوازده نفری که مورد نظر حدیث شریف بودند در میان آنان که به حکومت نیز رسیده اند می باشد و اینان همانانند که همه اوصافی که در روایات وارد شده است را دارا می باشند، نه این که به مجرد به دست گرفتن حکومت مسلمین -از هر راهی- از مصداق خلفا و امیرانی که در این حدیث از آنان سخن به میان آمده است باشند.

بنابر این، حمل خلافت و امارت به معنی معروف و متداول میان مسلمانان امری است که به تصریح احادیث شریف نقض و رد می شود. چرا که اولاً خلافت به این معنی بسیار زود زایل گردید و از بین رفت و دیگر این که این قول مستلزم این است که این دوازده تن در طول تاریخ اسلام متفرق بوده باشند که متن حدیث شریف این مطلب را نیز نقض می کند؛ چرا که به روشنی بر استمرار بدون انقطاع وجود این خلفای دوازده گانه تا روز قیامت دلالت دارد اما مصادیق این خلفا -چنان که خواهیم دید -مدت زیادی است که منقطع شده است.

به همین دلیل باید معنای خلیفه را در این حدیث بر معنایی اعم از کسانی که مستقیماً متولی حکومت سیاسی شده اند و غیر آنان حمل کرد. یعنی مقصود این حدیث جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در امر وصایت بر دین، ولایت بر امت و

هدایت امت به صراط مستقیم می باشد. چه این خلیفه و جانشین حکومت را عملاً در دست گرفته باشد یا نگرفته باشد، خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مسئولیت ولایت بر امت و هدایت آن ها به راه راست را در هر حالی به انجام می رساندند چه آن زمان که در مکه به دنبال انتشار دعوت خود در خفا و پنهانی بودند و چه آن زمان که این دعوت را آشکار کرده و متحمل آزار و اذیت مشرکان بودند و چه زمانی که به مدینه رفته و دولت خود را بر پا نموده و حکومت را در دست گرفتند. آن حضرت، در همه این احوال بر پا دارنده دین حق، حافظ دین و دعوت کننده به سوی آن بوده اند، بدون این که در دست گرفتن عملی حکومت ربطی به انجام این مسئولیت داشته باشد اگر چه در همه احوال، آن حضرت از همه افراد زمان خود در به دست گرفتن حکومت سزاوارتر بوده است.

و تشبیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره این دوازده تن به نقبای بنی اسرائیل و اوصیای حضرت موسی علیه السلام که در حدیث ابن مسعود در مسند احمد بن حنبل و کتاب های دیگر روایت شده است به همین نکته اشاره دارد (۱). خود این حدیث شریف نیز آنجا که در بعضی از عبارات خود میان وجود این پیشوایان و برپایی و حفظ دین ارتباط ایجاد کرده است بر همین نکته دلالت داشته است بنابر این این دوازده تن اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان او در وصایت بر دین و هدایت مردم به سمت دین می باشند.

عدم فاصله زمانی میان خلفای دوازده گانه

ذکر این نکته در باره خلفای دوازده گانه که دین خداوند به واسطه آنان

ص: ۱۲۲

۱- (۱)). مسند احمد ۱ / ۳۹۸، طبرانی، معجم کبیر ۱۰ / ۱۹۵، حاکم، مستدرک ۴ / ۵۰۱.

استوار و پابرجا می ماند، خود دلیل بر استمرار وجود آنان در فاصله زمانی میان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و روز قیامت است. چرا که اگر معتقد به تفرقه میان آنان شویم و در حالی که بقای دین به وجود آنان بستگی دارد، زمانی را خالی از آنان بدانیم، در واقع معتقد به ضایع شدن اسلام و عدم برپایی آن در برهه ای از زمان شده ایم و این برخلاف مضمون حدیث شریف می باشد که با عباراتی چون:

«لا يزال الدين قائماً؛ همواره این دین برپا می باشد...» یا

«لا يزال الإسلام عزيزاً؛ همواره دین اسلام عزیز خواهد بود...» عزت و بقای دین را به وجود این افراد منوط و مربوط کرده است.

از همین رو است که نمی توان مصداق حدیث شریف را اشخاصی دانست که در طول تاریخ اسلام پراکنده هستند بلکه نباید به هیچ وجه برهه ای از زمان را فرض کرد که از وجود آن بزرگواران خالی باشد. پس وجود این دوازده تن پشت سر هم و پیوسته است.

همین صفت که برقراری دین خدا به واسطه آنان است نکته دیگری را نیز روشن می کند و آن این که: منظور از خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همان معنای عامی است که قبلاً بیان کردیم و در درجه اول شامل جانشینی پیامبر در مقام پاسداری از دین حق و دعوت و راهنمایی مردم به سوی آن می باشد و این صفت، به آنان شایستگی سرپرستی امت و ولایت شرعی بر آنان را می دهد که مطابق مفاد حدیث شریف غدیر که پیشتر گذشت، برگرفته از ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

خود این امر نیز ذاتاً مستلزم آراستگی آنان به درجه بالای آشنایی با دین حق و عمل به آن می باشد تا شایستگی حراست از دین و دعوت مردم را به آن داشته باشند و عبارت:

«كلهم يعمل بالهدى و دين الحق»؛ همه آنان بر اساس هدایت و

دین حق عمل می کنند» که در ذیل بعضی از روایات این حدیث آمده است اشاره به همین صفت دارد (۱).

حال در پرتو آنچه گفتیم می توانیم صفت دیگری را که حدیث شریف برای خلفای دوازده گانه و این که آنان با انواع دشمنی ها و عدم همراهی امت دچار می شوند ولی آسیبی از این مسائل به آنان نمی رسد؛ بدین معنی که این عدم همراهی و دشمنی - که اگر بسیار زیاد نمی بود قابل طرح در چنین مقامی نبود - آنان را از پیاده کردن مسئولیت اساسی که حفاظت از برپایی و عزت دین، علیرغم همه سختی ها است، باز نمی دارد. و به رغم مرور دوران های تاریخی متعددی که در آن نظام سیاسی اسلام دستخوش ذلت و افول گردیده، در ظاهر کسانی بر جایگاه رهبری مردم تکیه زدند که دورترین مردم از معنای جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند، دین حق در همه زمان ها در نزد این دوازده تن محفوظ است.

با همه این مقدمات باید پرسید این صفات که در باره خلفای دوازده گانه در کتاب های معتبر برادران اهل سنت ما آمده است، بر چه کسانی تطبیق می شود؟

امامانِ عترت: تنها مصداق

واقعیت تاریخ ثابت می کند که تنها مصداقی که می تواند با مشخصات ذکر شده در این دسته از احادیث شریف مطابقت کند دوازده امام از عترت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله هستند. و در طول تاریخ تنها آنان هستند که با عدد مذکور در

ص: ۱۲۴

۱- (۱). ابن حجر عسقلانی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ۳ / ۱۸۴ باب استخلاف.

احادیث مطابق بوده صفات مستفاد از احادیث نیز بر ایشان تطبیق می کند که هم اکنون به بیان این تطبیق می پردازیم:

ادله تطبیق

اول: حدیث شریف آشکارا بر لزوم بودن این صفات در پیشوایان دوازده گانه دلالت دارد که آنان را شایسته برپا داشتن دین حق می نماید.

به تعبیر دیگر همه این دوازده تن در راه دفاع از دین و حفظ و تبلیغ آن، ید واحده بوده - همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - یک راه و روش را دنبال می کنند. و به شهادت تاریخ همه این اوصاف در دوازده امام عترت پاک نبوی وجود داشته است. و این مطلب به اثبات رسیده که دانش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نزد آنان بوده و پیامبر اکرم به جانشینی آنان از خود وصیت نموده و -چنان که در حدیث ثقلین آمده - تمسک به آنان را وسیله نجات از گمراهی دانسته است.

به علاوه این که باز به شهادت تاریخ، بسیاری از مسلمانان - که ائمه مذاهب اربعه نیز جزو آنان هستند - دانش دینی را از آنان فرا گرفته، کتاب های روایی مختلف، مراجعه و نیازمندی همگان را به آن بزرگواران در دانش دینی، و بی نیازی آنان از همه مردم را در خود ثبت کرده اند.

سیره عملی آن بزرگواران نیز که در کتاب های مسلمانان ثبت شده، جانبازی آنان را در راه دفاع از اسلام، نشر علوم آن و دستگیری از مسلمانان در تهاجمات فرهنگی به اثبات رسانده و حقیقت برپایی دین به وسیله آن بزرگواران و شایستگی آنان را برای جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و رهبری مسلمانان آشکار ساخته است. به عنوان مثال «ذهبی» - از دانشمندان اهل سنت - از شایستگی حضرت امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام

باقر علیهم السلام برای مقام خلافت سخن رانده و می نویسد: همچنین جعفر صادق والا مرتبه و از پیشوایان دانش بوده در تصدی مقام خلافت از خلیفه معاصر خود «ابو جعفر» منصور شایسته تر بوده و فرزندش حضرت «موسی بن جعفر» نیز بزرگ مرتبه، دانشمند و از خلیفه زمان خود «هارون الرشید» در خلافت سزاوارتر بوده است (۱).

دوم: زندگی امامان اهل بیت علیهم السلام به شهادت تاریخ با این قسمت از حدیث شریف نیز مطابقت دارد که - چنانکه گذشت - می گوید: آنان با دشمنی دشمنان و عدم یاری دوستان مواجه می شوند، اما این مشکلات تأثیری در انجام مسئولیت اساسی آنان که همان حفظ دین و دفاع از آن می باشد، ندارد.

در هر صورت این مطلب از مسلمات تاریخی است که آنان همواره در معرض اذیت، آزار، و پیگرد قدرت های حاکم بودند؛ حکومت هایی که در نابود کردن آنان از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند. مانند آنچه در واقعه کربلا بر حضرت امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب آن حضرت رفت، یا قرار گرفتن ائمه علیهم السلام در معرض زندان و ترور با شمشیر یا سم، که این روند در نهایت، به ضرورت غیبت پایان بخش پیشوایان، حضرت امام مهدی علیه السلام منجر گردید. اما در عین حال، انواع و اقسام فشارها، آزارها، دشمنی ها و عدم همیاری ها نتوانست آنان را از ادای مسئولیت مهم حفظ سنت جدشان و تبلیغ آن باز دارد. آنجا که می بینیم احادیثی که از آن بزرگواران در کتاب های دانشمندان مکتبشان نقل شده است در بر دارنده همه نیازهای انسان در شئون مختلف فردی و

ص: ۱۲۶

۱- (۱). ر.ک شیخ اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، همچنین مطالبی که در باره این دوازده تن در تاریخ دمشق تألیف ابن عساکر، تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی، صواعق محرقة تألیف ابن حجر، سیر اعلام النبلاء تألیف ذهبی، و فیات الاعیان تألیف ابن خلکان و... از تمام کسانی که از فرق مختلف مسلمین شرح حال ائمه (علیهم السلام) را به رشته تحریر در آورده اند.

سوم: ویژگی دیگری که در حدیث شریف وجود دارد و بر امامان شیعه علیهم السلام انطباق دارد وجود مستمر و بدون انقطاع آنان از وفات جدّ بزرگوارشان تا روز قیامت در زنجیره ای طلایی است که امواج دشمنی ها و بی وفایی ها توان قطع آن را ندارند. اگرچه این امور، به غیبت آخرین آنان حضرت امام مهدی علیهم السلام منجر گردید. و نقش آن حضرت در حفظ دین از پشت پرده غیبت با روش های متعدد ادامه پیدا کرد و -همچنان که در روایات آمده است- ثابت شد، چنان که مردم از خورشید پشت ابر استفاده می کنند می توانند از امام غایب نیز بهره مند شوند (۲).

از همین جا آشکار می شود که مکتب اهل بیت علیهم السلام چگونه تناسب میان فاصله زمانی زیاد وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تا روز قیامت را با مشخص کردن عدد دوازده برای تعداد خلفای برپا دارنده اسلام تفسیر کرده است. به خصوص که حدیث شریف، وجود آنان را به هم پیوسته می داند چون قوام دین تا روز قیامت وابسته به وجود آنان است.

در یک کلام، این حدیث شریف که از احادیث صحیح مورد اتفاق همه مسلمانان است، دلالت بر وجود و غیبت حضرت مهدی علیه السلام دارد. چون مضمون آن جز با پیشوایان دوازده گانه عترت پاک نبوی که دشمنی دشمنان و نبود یار و یاور به غایب شدن آخرینشان منجر گردید مطابقت ندارد.

ص: ۱۲۷

۱- (۱)). این احادیث شریف در دایره المعارف های بزرگی چون: بحار الانوار علامه مجلسی و وسائل الشیعه شیخ حر عاملی گرد آوری شده است.

۲- (۲)). بهره مندی مردم از امام غایب از راه هایی مانند صادر کردن «توقیعات» می باشد که عبارت از نامه هایی است که آن حضرت به مؤمنان فرستاده و در آن ها به پرسش های دینی مختلف آنان پاسخ داده اند و در کتاب های غیبت، بسیاری از آن ها آمده است و می توان آن ها را در کتاب: «کلمه الامام المهدی» و «صحیفه مهدویه» و... یافت.

بسیاری از دانشمندان اهل سنت، -مانند ابو داود در سنن (۱) و...- در این که مهدی منتظر دوازدهمین خلیفه از خلفایی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آنان خبر داده است، با مکتب اهل بیت علیهم السلام هم عقیده اند. مجمع فقهی وابسته به اداره کل «رابطة العالم الاسلامی» در پاسخ استفتایی از یک مسلمان کنیایی که از مهدی موعود سؤال کرده بود آورده اند: «وی آخرین خلفای دوازده گانه راشدین است که پیامبر اکرم (صلوات الله و سلامه علیه) از آن ها خبر داده است و در صحاح آمده است» (۲).

شاید هم مستند این فتوی، حدیث دیگری باشد که به حدیث «الأمه الظاهره القائمه بامر الله» مشهور است و از مصداق حدیث ائمه دوازده گانه سخن گفته و چنان که خواهیم دید تصریح دارد که آخرین امیر امت پیرومند و برپا دارنده فرمان خدا همان مهدی موعود است علیه السلام.

۳. حدیث «امت پیرومند برپا دارنده فرمان خدا»

این روایت از احادیث مشهوری است که در کتاب های شش گانه و دیگر مجموعه های روایی معتبر برادران اهل سنت از طرق بسیار نقل شده است. به عنوان مثال احمد بن حنبل به تنهایی این حدیث را از بیست و هفت طریق

ص: ۱۲۸

-
- ۱- ((۱)). ر.ک شیخ عبد المحسن العباد مقاله «عقیده اهل السنه والأثر فی المهدی المنتظر» در شماره سوم مجله الجامعه الاسلامیه سال اول، شماره سوم، ذی قعدة ۱۳۸۸ ه.ق.
- ۲- ((۲)). ر.ک احادیث المهدی من مسند احمد بن حنبل / ۱۶۲-۱۶۶ که تصویر فتوای فوق در آن آمده است.

روایت نموده است (۱).

بخاری در صحیح خود این حدیث را به این لفظ آورده است: همواره مردمانی از امت من پیروزند تا آن گاه که در همان حال فرمان خدا روز قیامت فرا رسد (۲).

و بخاری در تاریخ خود، همچنین مسلم، ابو داود، ابن ماجه، ترمذی، احمد بن حنبل، حاکم و دیگران با این لفظ این حدیث شریف را نقل نموده اند: همواره گروهی از امت من بر حق می باشند تا فرمان خداوند عزّ و جلّ روز قیامت فرا رسد (۳).

بخاری در صحیح، و مسلم و احمد و ابن ماجه نیز با عبارت:

هر که خداوند خیرش را بخواهد او را در دین فقیه می گرداند و همواره از میان این امت، امتی خواهد بود که بر اساس فرمان خداوند به پامی خیزد و مخالفتِ مخالفان آسیبی به آن نخواهد رساند، تا روزی که در حال برتری آنان بر مردم فرمان خداوند روز قیامت فرا رسد» این حدیث شریف را نقل نموده اند (۴).

مسلم، احمد و دیگران این روایت را از جابر بن سمره به این صورت نیز نقل کرده اند:

این دین همواره برقرار خواهد بود و گروهی از مسلمانان در راه آن جهاد خواهند کرد تا آن گاه که قیامت بر پا شود (۵).

در همین روایت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را در حجه الوداع

ص: ۱۲۹

۱- (۱). ر.ک سید محمد جواد جلالی، احادیث المهدی (علیه السلام) من مسند احمد بن حنبل / ۶۸-۶۷.

۲- (۲). صحیح بخاری ۴ / ۲۵۲.

۳- (۳). تاریخ بخاری ۴ / ۱۲ ح ۱۷۹۷، صحیح مسلم ۳ / ۱۵۲۳ ح ۱۹۲۰، سنن ابو داود ۴ / ۹۷ ح ۴۲۰۲، ابن ماجه ۱ / ۵ / ب

۱ ح / ۱۰، ترمذی ۴ / ۵۰۴ ح ۲۲۲۹، مسند احمد بن حنبل ۲ / ۳۲۱.

۴- (۴). صحیح بخاری ۴ / ۱۲، صحیح مسلم ۳ / ۱۵۲۴ ح ۱۰۳۷، مسند احمد ۴ / ۱۰۱، ابن ماجه ۱ / ۵ / ب / ۱ ح ۷.

۵- (۵). صحیح مسلم ۳ / ۱۵۲۴ ح ۱۹۲۲، مسند احمد ۵ / ۹۲، ۹۴، مستدرک حاکم ۴ / ۴۴۹.

بیان فرموده است، همین جابر راوی حدیث ائمه دوازده گانه از قریش نیز هست.

در روایت مسلم آمده است:

همواره گروهی از امت من در راه فرمان خدا جهاد می کنند و همیشه بر دشمنان خود پیروزند و مخالفت مخالفان آسیبی به ایشان نمی رساند تا این که در همین حال قیامت فرارسد (۱).

این حدیث شریف به نقل ابو داود، احمد و حاکم و دیگران با این الفاظ نیز آمده است: همواره گروهی بر حق و پیرومند از امت من خواهند بود که از مخالفت دشمنان به خود بیم راه نمی دهند، تا آن گاه که مسیح دجال آشکار شود و آن ها با او بجنگند (۲).

در روایتی که بخاری در تاریخش و احمد در مسندش نقل کرده اند و رجال این روایت چنان که کشمیری بدان تصریح کرده است، همگی ثقه و راستگو هستند نیز با این لفظ آمده است: همواره از میان امت من گروهی بر حق و پیرومند هستند که بر دشمنان خود پیروزند تا آن گاه که خداوند تبارک و تعالی فرمان دهد و عیسی بن مریم فرود آید (۳).

و در روایتی از مسلم و احمد آمده است: همواره گروهی از امت من تا روز قیامت پیرومند خواهند بود آن حضرت فرمود: سپس عیسی بن مریم فرود می آید و امیر آنان به او می گوید پیش بیا و بر ما نماز بگذار [تا به تو اقتدا کنیم] اما او می گوید: نه، بعضی از شما امیر بر بعضی دیگر است تا خداوند این امت را گرامی دارد (۴).

این حدیث شریف بنا به تصریح جابر بن سمره در روایت مسلم، احمد و

ص: ۱۳۰

۱- (۱). صحیح مسلم ۳ / ۱۵۲۴ ، ۱۵۲۵ / ب / ۵۳ ح / ۱۹۲۴.

۲- (۲). مسند احمد ۳ / ۴۳۴ ، سنن ابو داود ۳ / ۴ ح / ۲۴۸۴ ، مستدرک حاکم ۲ / ۷۱.

۳- (۳). تاریخ بخاری ۵ / ۴۵۱ ح / ۱۴۶۸ ، مسند احمد ۴ / ۴۲۹.

۴- (۴). معجم احادیث الامام المهدی ۱ / ۵۱ - ۶۸ ، در این کتاب برای هر کدام از این احادیث منابع بسیاری از کتاب های حدیثی معتبر اهل سنت ذکر نموده است که ما در این بخش تعدادی از آن ها را از متن و حاشیه آن انتخاب کرده ایم.

حاکم که گذشت در حجه الوداع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده و این همان سفر حج است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن، احادیث: ثقلین، غدیر و ائمه دوازده گانه را به مردم ابلاغ فرموده است. به همین دلیل می توان آن را در چهار چوب همان برنامه ریزی برای هدایت مسلمانان به امری که ضامن درستی مسیر آنان پس از پیامبر و نجات دهنده آنان را از گمراهی و مرگ جاهلی است، ارزیابی نمود و این حدیث شریف نیز در حال و هوای همان احادیث صادر شده است.

مضافاً به این که از تدبّر در این حدیث شریف و حدیث ائمه دوازده گانه بر می آید که این دو حدیث از یک مصداق سخن به میان می آورند نه بیشتر، چرا که از صفاتی سخن می گویند که به یک مصداق اشاره دارد خصوصاً آنجا که در حدیث اول از رابطه حفظ و برپا بودن دین با وجود این امت پیروزمند که به فرمان خداوند به پا می خیزند سخن گفته و در حدیث دوم این امور را مربوط به وجود ائمه دوازده گانه دانسته است. زیرا دارا بودن صفت برپا دارندگی دین و مرجعیت آنان در شناخت حقایق دین حق و طبعاً و به سبب داشتن این صفات، گرفتار آمدن به انواع دشمنی ها و عدم یاری مردم امری است که هر دو حدیث شریف به آن تصریح دارند البته در هر دو آمده است که این سختی ها هیچ گونه اثر منفی در به انجام رساندن اصل مأموریت این گروه که همان دفاع و محافظت از دین باشد نخواهد داشت.

حدیث امت پیروزمند - چنان که در مطالعه متون آن دیدیم - آشکارا بر نکته ای تأکید می کند که در حدیث پیشوایان دوازده گانه به صورت ضمنی به آن اشاره شده است و آن وجود مستمر این دوازده امام تا روز قیامت می باشد و این که مأموریت اساسی آنان جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دفاع از دین حق و حفاظت از آن می باشد و این مطلب که اگر آنان عملاً حکومت را در دست

داشته باشند یا در عین سزاوار بودن از تصدی حکومت ظاهری محروم باشند در به انجام رساندن این مأموریت توسط آنان تأثیری نخواهد داشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بر این مسأله تصریح فرموده اند که آخرین این امیران حضرت مهدی موعود علیه السلام می باشد - در حدیث ائمه دوازده گانه نیز به صورت ضمنی به این امر اشاره شده است - این روایت تصریح دارد که وجود این امت آنقدر استمرار خواهد یافت تا زمانی که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود می آید و به یاری امیر آنان رفته پشت سرش نماز می خواند و این حادثه به اتفاق همه مسلمانان مربوط به حضرت مهدی علیه السلام می باشد.

این حدیث شریف همچنین بر این نکته تأکید دارد که این پیشوایان دوازده گانه به فرمان خداوند متعال به پا خواهند خواست و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در یک خط واحد و منسجم به انجام رسانده و وصایت آن حضرت را در پاسداری از شریعتش تا روز قیامت در خطی مستمر بر عهده دارند. و این مطلبی است که به هیچ وجه با تاریخ خلافت هیچ کدام از خلفایی که در طول تاریخ عملاً حکومت دولت اسلام را در دست گرفته اند مطابق نمی باشد. به همین دلیل، همه کسانی که با غفلت ورزیدن از نشانه های موجود در خود این دو حدیث، سعی کرده اند مصادیق ائمه دوازده گانه را در میان کسانی که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از هر راهی به حکومت رسیده اند، بیابند، در وادی هایی حیرت انگیز سرگردان شده، از ارائه مصداق معقولی که با نشانه های دو حدیث شریف یا آنچه در تاریخ واقع شده جور بیاید ناتوان مانده اند. در نتیجه آرا و نظریات آنان متعدد شده، دست به کار انجام تأویل های بیهوده در مضامین احادیث شریف شده اند. که این کار کاملاً با هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معرفی این «امت قائم به امر خدا» به مسلمانان که همانا راهنمایی مردم به سوی آنان و

دعوت از مردم برای تمسک جستن به ایشان است در تعارض می باشد.

چه ارتباطی در راه، روش، سبب دین حق بودن و جانشینی واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله میان حضرت علی علیه السلام و معاویه یا میان حضرت امام حسین علیه السلام و یزید وجود دارد؟ تا همه آن ها را از جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مصداق ائمه دوازده گانه ای بدانیم که دین خدا به وسیله آنان برپا می شود؟ چگونه می توان کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در توصیف امت پیرومند برپا دارنده دین خدا، یا پیشوایان دوازده گانه ای که آنان را همواره بر حق و قیام کننده به فرمان خدا و جانشینان به حق رسول خدا خوانده است، بر امثال یزید بن معاویه و عبدالملک بن مروان تطبیق کرد که سیره و روش زندگی آنان بهترین شاهد است که آنان دورترین مردم از دانش دینی و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده اند.

حال به بعضی از مصادیق ائمه دوازده گانه که توسط دانشمندان مسلمان ارائه شده است توجه کنید. البته با ذکر این نکته که آنان تنها در صدد تهیه لیستی بوده اند که از نظر زمانی اتصال زنجیره آن محفوظ باشد اما به سایر صفات و شرایط توجه نکرده اند. مضافاً به این که آنان از این نکته اساسی نیز غفلت کرده اند که احادیث شریف صراحتاً بر رسیدن زنجیره این خلفا تا روز قیامت تأکید کرده است. چرا که مصادیق ارائه شده توسط آنان حد اکثر تا پایان دوره امویان ادامه می یابد (۱)!

اما آن دسته از دانشمندان که کوشیده اند در مرتب کردن دوازده پیشوا صفات دیگر را نیز در نظر بگیرند از نکته مهم اتصال و به هم پیوستگی آنان

ص: ۱۳۳

۱- (۱). این نظریه علیرغم این که «ابن باز» در تعلیقه ای که بر سخن «شیخ عبدالمحسن العباد» در باره مهدی موعود کرده آن را ترجیح داده، ضعیفترین نظریه موجود و دورترین آن ها از مضمون حدیث شریف می باشد. ر.ک: مجله «الجامعه الاسلامیه» سال اول شماره سوم، ذی القعدة ۱۳۸۸ هـ.ق.

غفلت ورزیده اند و خلفای بعد از معاویه را تا عمر بن عبدالعزیز وانهاده اند تا وی را به عنوان امام پنجم یا ششم معرفی کنند سپس خلفای پس از او را وانهاده اند تا در میان خلفای اموی یا عباسی کسی را پیدا کنند که به نظر آن ها به صفات ذکر شده در حدیث شریف نزدیکتر باشد تازه بعد از همه این اقدامات نتوانسته اند عدد دوازده را کامل کنند. سیوطی که از این دسته دانشمندان است [پس از ساختن یک لیست ده نفره] می گوید: دو نفر دیگر باقی می مانند که همه در انتظارشان هستند یکی مهدی موعود و دیگری که کسی او را نمی شناسد (۱)!!

اما اگر آنان، این حدیث شریف را با واقع بینی مورد تدبر قرار داده و به معانی روشن آن - که به وضوح بر ائمه دوازده گانه عترت رسول الله صلی الله علیه و آله انطباق داشته و با اعتقاد به غیبت امام دوازدهم مهدی موعود علیه السلام سلسله آنان تا روز قیامت نیز پیوسته خواهد ماند - استناد می نمودند هرگز در دام تأویل های بی مورد و بیراهه های سرگردان کننده نمی افتادند؛ خصوصاً این که مطابق اعتقاد امامیه حضرت مهدی علیه السلام در حال غیبت نیز با روش هایی مخفیانه مأموریت حفظ دین را به انجام می رساند و همین مقدار در اتمام حجت خداوند بر بندگان به واسطه آن وجود مقدس کفایت می کند که احادیث سابق و آنچه از این پس خواهیم آورد بر همین مطلب دلالت دارند.

ص: ۱۳۴

۱- (۱). این نظریه قابل قبولتر از نظریات دیگر است، ر.ک: شیخ محمود ابو ریّه، اضواء علی السنه المحمديه / ۲۱۲، و شیخ لطف الله صافی، منتخب الاثر: پاورقی در بررسی این نظریات و شیخ محمد حسن مظفر، دلائل الصدق ۲ / ۳۱۵ به بعد، و حکیم صدر الدین شیرازی، شرح اصول کافی / ۴۶۳ - ۴۷۰ از چاپ سنگی.

این نیز از احادیث شریفی است که از طریق شیعه و سنی روایت گردیده است، ما از آن میانه تنها به روایاتی اکتفا می کنیم که در کتاب های معتبر اهل سنت نقل شده باشد، بخاری و مسلم در صحیح خود احمد بن حنبل در مسند و دانشمندان دیگر اهل سنت با اسناد متفاوت این حدیث را از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نمودند که فرمود: همواره امر خلافت و حکومت مسلمانان در قریش خواهند ماند حتی اگر از همه مردم روی زمین دو نفر باقی بمانند (۱).

بخاری در تاریخ، احمد در مسند، ابن حبان در صحیح، ابن ابی شیبہ در مسند، طیالسی در مسند و ابو یعلی، طبرانی، بزار، هیشمی و دیگران با الفاظی نزدیک به هم و سندهایی متعدد این روایت را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که مطابق نقل طیالسی فرموده است:

«مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةٍ، وَمَنْ نَزَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا حِجَةَ لَهُ»؛

هر کس بدون امام بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است و هر کس دست از اطاعت و فرمانبرداری امام خود بکشد در روز قیامت بدون حجّت و برهان مشهور می شود (۲).

ابن حبان در تشریح معنای این حدیث شریف این گونه توضیح

ص: ۱۳۵

۱- (۱). صحیح بخاری ۷۸ / ۹، صحیح مسلم ۱۴۵۲ / ۳، مسند احمد ۹۳ / ۲ و ۲۹ / ۲ با سندی دیگر.

۲- (۲). تاریخ طبری ۴۴۵ / ۶، مسند احمد ۴۶۶ / ۳، صحیح ابن حبان ۴۹ / ۷، مسند طیالسی ۱۲۵۹ هـ ۱۹۱۳، مسند ابن ابی شیبہ ۳۸ / ۱۵، معجم کبیر طبرانی ۳۵۰ / ۱۰، مجمع الزوائد ۲۵۲ / ۲، به نقل از ابو یعلی، بزار و طبرانی.

داده است: ابو حاتم گوید: کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله : که فرموده است:

«مات میتة جاهلیة»؛ او به مرگ جاهلیت مرده است. معنایش این است که اگر کسی بمیرد و معتقد نباشد که او را امامی است که مردم را به بندگی خدا خوانده، اسلام در هنگام حوادث و پیشامدهای سخت به واسطه او دوام و استقرار می یابد و برعکس به پیروی کسانی گردن بنهد که فاقد اوصافی که در رابطه با امام و پیشوای دینی ذکر کردیم باشد، به مرگ جاهلیت مرده است (۱).

معنی «امر» در کتاب و سنت

اگر به متن عربی حدیث اول توجه کنیم می بینیم که حدیث شریف تصریح کرده است «الأمر» مادامی که افرادی از بشر در روی زمین وجود داشته باشند در قریش باقی خواهد بود و زمین از فردی قریشی خالی نمی شود که دارای «الأمر» باشد حال باید ببینیم مراد و مقصود پیامبر اکرم از کلمه «الأمر» در این حدیث شریف چیست؟ و آیا می توان این کلمه را به معنی در دست گرفتن حکومت ظاهری مسلمانان تفسیر و ترجمه نمود؟

جواب این است که واقعیت تاریخ این تفسیر را نفی می کند. لاقلاً یقین داریم که از زمان سقوط خلافت عباسیان تا امروز هیچگاه حکومت مسلمانان چنان که معلوم و مشخص است به دست شخصی از طایفه قریش نیفتاده است لذا نمی توان کلمه «الأمر» را در حدیث شریف نبوی به معنایی جز خلافت عام و کلی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یعنی جانشینی آن حضرت در سرپرستی امور دینی، حفظ دین، دفاع از دین و راهنمایی مردم به سوی آن تفسیر و ترجمه نمود

ص: ۱۳۶

منصبی که دارنده آن حتماً شایستگی رهبری مسلمانان و حکومت ظاهری را نیز دارا است. پس کلمه امر در این حدیث شریف از نوع همان معنایی است که در سوره شریف نساء آنجا که از (أولوالأمر) سخن به میان آورده، وارد شده است. آیه چنین است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید (۱).

این همان آیه ای است که دلالت بر عصمت اولوالأمر دارد چرا که آنان در مسأله خلافت و ولایت و فرمان خداوند متعال مبنی بر وجوب اطاعت و فرمانبرداری از آن ها با حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شریک هستند و به این دلیل که خداوند متعال در این آیه به صورت جزمی و قطعی همگان را به فرمانبرداری از آنان دستور داده است و کسانی که خداوند متعال به صورت قطعی و یقینی مردم را به فرمانبرداری از آنان دستور بدهد حتماً باید از هر گونه خطا و اشتباهی معصوم باشند چنان که فخر رازی در تفسیر خود به این معنی اشاره نموده است (۲).

پس ناچار باید در زمان ما نیز شخصی از قبیله قریش وجود داشته باشد که امر جانشینی پیغمبر به این معنی به دست او سپرده باشد و دین خداوند متعال به واسطه او قیام و استواری یابد همچنین باید کسی باشد که به صفت عصمت آراسته و در مأموریت مهم حفاظت از دین و هدایت مردم به سوی آن جانشین

ص: ۱۳۷

۱- ((۱)). نساء / ۵۹.

۲- ((۲)). تفسیر کبیر ۱۰ / ۱۴۴، و ر.ک بحث مفصلی که حضرت علامه طباطبایی در تفسیر این آیه شریف در تفسیر شریف المیزان ۴ / ۳۷۸-۴۰۱ آورده اند.

پیامبر اکرم باشد چرا که مطابق این حدیث شریف هیچ زمانی از مصداق نص این حدیث شریف خالی نخواهد بود و از آنجا که هیچ امام و پیشوای ظاهری را در میان جامعه جهانی نمی یابیم که چنین ادعای داشته باشد به ناچار باید معتقد شویم که چنین شخصی وجود دارد اما در پس پرده غیبت پنهان شده و در حال غیبت مأموریت خود و حفاظت از دین خدا را به انجام می رساند تا بدین وسیله این حدیث شریف متفقاً علیه نبوی را تصدیق کرده باشیم و این همان عقیده اهل بیت علیهم السلام در رابطه با حضرت مهدی و غیبت او است.

به این مطلب، روایات خلفای دوازده گانه نیز اضافه می شود. این روایات تعداد جانشینان پیامبر اکرم را به این معنی تا روز قیامت در عدد دوازده منحصر کرده است که درباره دلالت آن روایات بر وجود و غیبت حضرت امام مهدی علیه السلام بحث کرده ایم لذا می توان گفت: حدیث خالی نبودن زمان از امام قریشی می تواند تأکیدی بر دلالت آن احادیث باشد.

همین مطلب را می توان از احادیث وجوب شناخت امام هر زمان و تبعیت از او - که نمونه ای از این روایات گذشت - دریافت؛ آنجا که تصریح می کند:

کسی که از شناخت امام زمان خود عاجز شده از طاعت او بیرون رود در روز قیامت هیچگونه حجتی نخواهد داشت؛ لذا چاره ای جز اعتقاد به حتمیت وجود چنین شخصی و امکان شناخت و پیروی از او باقی نمی ماند در غیر این صورت، احتجاج خداوند متعال بر کسانی که از شناخت او غفلت ورزیده اند معنی پیدا نمی کند زیرا چگونه ممکن است به کسی که وجود ندارد احتجاج صورت پذیرد.

و از آنجا که در این حدیث شریف به صورت مطلق امر به تبعیت و پیروی از چنین امامی شده است، این خود دلیل بر عصمت او می باشد. همچنین صدر حدیث دلالت می کند که عدم شناخت این امام و پیروی از او منجر به مرگ

جاهلی می شود و اطاعت و پیروی از او واجب است چرا که وی همگان را به بندگی خدا می خواند و پایداری اسلام به وجود او تحقق می یابد چنان که این مطلب را ابن حبان در آنچه از ابو حاتم در رابطه با معنای صریح آیه نقل نموده است بیان داشته و به همین دلیل است که ابو حاتم تصریح کرده است که پیروی از کس دیگری جز این امام، از کسانی که چنین صفاتی را دارا نیستند منجر به مرگ جاهلی خواهد شد. این همان چیزی است که از حدیث اول نیز استفاده می شود و دلالت همه این احادیث مشترک است.

نتیجه کلی که از این احادیث گرفته می شود این است: قطعاً و جزماً همیشه امام معصومی از طایفه قریش در روی زمین وجود خواهد داشت که دین اسلام به واسطه او بر پا و پایدار بماند، و از آنجا که چنین شخصی با این صفات اکنون در جامعه ما به صورت آشکار، حضور و ظهور ندارد باید معتقد شویم که این شخص در زمان ما غایب است و از پس پرده غیبت مسئولیت های خود را به انجام می رساند تا هنگامی که اسباب غیبت او از بین رفته، ظاهر شود و در آن وقت دولت عدلی را بر اساس ارزش های دینی که خود حافظ آن بوده است بر پا نماید.

همچنین نمی توان به تعدد امامان غایب معتقد شد چرا که احادیث پیشوایان دوازده گانه تعداد جانشینان پیامبر اکرم را در عدد دوازده منحصر کرده، و تاریخ ثابت کرده است تنها مصداقی که برای این احادیث و شرایطی که از آن ها استفاده می شود تطبیق می کند، ائمه دوازده گانه اهل بیت پیامبر هستند که تاریخ، وفات و شهادت یازده تن از آنان را ثبت نموده است و تنها

پایان بخش این دوازده تن که مهدی موعود علیه السلام باشد باقی مانده است (۱). پس به استناد احادیثی که گذشت به ناچار باید بپذیریم و معتقد شویم که وجود شریف آن حضرت تا روز قیامت استمرار می یابد، و هم به این دلیل که خالی نبودن زمین از حجت صحیح ترین اعتقاد است، چه این که ابن حجر عسقلانی در شرحی که بر صحیح بخاری نوشته است آورده: «و درباره نماز خواندن حضرت عیسی علیه السلام پشت سر مردی از این امت، با این که این مطلب در آخرالزمان و نزدیک روز قیامت انجام می شود احادیث صحیح نیز بر این مطلب دلالت دارد که: «زمین هیچگاه از حجت قائم خداوند خالی نمی شود»، والله اعلم» (۲).

در این جا ناچاریم به این مطلب اشاره کنیم که دلالت این احادیث شریف بر وجود مهدی مطابق با عقیده امامیه و غیبت آن حضرت دلالت هایی واضح و آشکار است اما آنچه باعث پاره ای پیچیدگی ها در این دلالت شده و ما را محتاج به استدلال و تحلیل مفصل روایات کرده است، سکوت محدثان و پرده پوشی آنان نسبت به دلالت های آشکار این روایات یا تلاش آنان برای تأویل نمودن و برگرداندن آن ها از مصداق حقیقی آن است امری که به سبب طغیان اختلافات سیاسی که عالم اسلامی شاهد آن بوده و بر امور عقیدتی عالم اسلام نیز انعکاس یافته است به وقوع پیوست. درست به همین دلیل است که

ص: ۱۴۰

۱- (۱). ملاحظه کنید که تمام مورخان اسلام از مذاهب مختلف که شرح حال پیشوایان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام رانوشته اند تاریخ وفات یازده امام را ذکر نموده اما تاریخ وفاتی برای حضرت مهدی پسر حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام ذکر نکرده اند و فقط تاریخ ولادت آن حضرت را آورده اند این مطلب حتی بر کسانی که معتقد نیستند وی همان مهدی موعودی که در احادیث صحیح نبوی بشارتش آمده نیست، هم صدق می کند.

۲- (۲). ابن حجر عسقلانی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری ۶ / ۳۸۵.

بعضی از محدثین اسلام به طور کلی از نقل و تدوین دستۀ دیگری از این روایات که به صورت صحیح از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده و نه تنها به مضمون همین روایات تصریح کرده، بلکه مصادیق آن را نیز مشخص می نماید خودداری کرده اند. چرا که مصالح سیاسی حاکمان اموی و عباسی از انتشار و شهرت امثال این احادیث منع می نموده و حتی از انتشار کتبی که این روایات در آن بوده است جلوگیری می کرده است که این مطلب بر هر کس که به تاریخ اسلام مراجعه نماید آشکار می گردد.

ص: ۱۴۱

بخش نخست

رشد و پرورش امام مهدی علیه السلام

بخش دوم

مراحل زندگی امام مهدی علیه السلام

بخش سوم

امام مهدی علیه السلام در سایه سار پدر علیه السلام

ص: ۱۴۳

تاریخ تولد

آن حضرت که - درود خدا بر او باد - اواخر شب جمعه پانزدهم شعبان در خانه پدرش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شهر سامرا پا به عرصه وجود نهاد. شب مبارکی که بر اساس روایات شریفی که در صحاح، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده، زنده نگه داشتنش به عبادت و روزه گرفتن در روزش مستحب است. این روایات علاوه بر کتاب های روایی مکتب اهل بیت علیهم السلام (۱) در کتاب های اهل سنت نیز نقل شده است؛ چون سنن ابن ماجه سنن ترمزی و سایر کتاب های اهل سنت (۲).

ولادت آن حضرت، بنابر مشهورترین روایات در سال ۲۵۵/ه ق صورت پذیرفته است. البته روایات دیگری نیز وجود دارد که سال ولادت آن حضرت را ۲۵۶ یا ۲۵۴/ه ق ذکر نموده اند، اما همه این روایات، در تعیین روز تولد که پانزدهم شعبان باشد اتفاق دارند. البته به دلیل وجود بعضی از شواهد، تاریخ اول که ۲۵۵/ه ق باشد بر سایر تاریخ ها ترجیح دارد از جمله آن شواهد

ص: ۱۴۵

-
- ۱- (۱). شیخ صدوق، ثواب الاعمال: ۱۰۱، شیخ طوسی، مصباح المتحجد: ۷۶۲، سید بن الطاوس، اقبال الاعمال: ۷۱۸.
 - ۲- (۲). ر.ک مسند احمد بن حنبل ۲ / ۱۷۶، سنن ابن ماجه / ۴۴۵ - ۱ / ۴۴۴، فیض القدیر ۴ / ۴۵۹، سنن ترمزی ۳ / ۱۱۶، کنز العمال ۳ / ۴۶۶ و بسیاری از کتب دیگر.

می توان به وارد شدن این تاریخ در کتاب غیبت تألیف شیخ راستگو فضل بن شاذان، که از قدیمی ترین منابعی است که خبر ولادت آن حضرت را ثبت کرده، اشاره نمود او خود با زمان ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام معاصر بوده و اندکی قبل از وفات پدر بزرگوار آن حضرت، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفته است (۱)، از سایر شواهد این است که بسیاری از روایات روز ولادت آن حضرت را نیمه شعبان مصادف با روز جمعه ذکر کرده، اما در سال ولادت آن حضرت اختلاف کرده اند ما با مراجعه به تقویم تطبیقی تاریخ در می یابیم که روز نیمه شعبان تنها در سال ۲۵۵ هـ ق با روز جمعه مصادف بوده است و در سال های دیگری که این روایات ذکر کرده اند این روز با روز جمعه مصادف نبوده است (۲).

البته وجود چنین اختلافی در تاریخ ولادت امری طبیعی بوده که در تاریخ ولادت و وفات پدران بزرگوار آن حضرت حتی جد بزرگوارش، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز وجود دارد و این اختلاف بر اثبات ولادت آن بزرگواران تأثیری نمی گذارد؛ چه این که این امر به ملاحظه سری و پنهانی بودن ولادت آن حضرت به خاطر حفظ این مولود مبارک از شر دشمنان بسیار طبیعی به نظر می رسد که این مطلب را در بخش های آینده بیشتر توضیح خواهیم داد.

ص: ۱۴۶

۱- (۱). برای دست یابی به این روایات می توان به کتاب النجم الثاقب تألیف میرزای نوری ۲ / ۱۴۶ به بعد مراجعه نمود همچنین ر.ک کافی ۱ / ۳۲۹، کمال الدین / ۴۳۰.

۲- (۲). منظور ما از تقویم تطبیقی تقویمی است که میان روزهای تقویم سال شمسی و روزهای تقویم سال قمری تطبیق ایجاد می نماید البته تقویم های بسیاری از این دست به صورت کتاب یا برنامه های رایانه ای به وجود آمده است که به صورت دقیق می تواند هر روز از روزهای سال هجری قمری را با تقویم هجری شمسی و یا تقویم شمسی میلادی مطابقت نماید ما در تحقیق خود به تقویمی تطبیقی که از دانشگاه تهران منتشر گردیده و از اولین روز سال یکم هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا آخرین روز قرن پانزدهم هجری را شامل می گردد استفاده کرده ایم.

جریان ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام و اخبار آن را بسیاری از دانشمندان مانند ابوجعفر طبری، فضل بن شاذان، حسین بن حمدان، علی بن حسین مسعودی، شیخ صدوق، شیخ طوسی، شیخ مفید و دیگران با سندهایی صحیح روایت نموده و به صورت کامل یا مختصر نقل کرده اند. تعدادی از علمای اهل سنت از مذاهب مختلف اسلامی همچون نورالدین عبدالرحمان جامی حنفی در شواهد النبوه، علامه محمد معین مولوی هندی در وسیله النجاه، علامه محمد خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب و حافظ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده، نیز به نقل این خبر پرداخته اند. خبر ولادت آن حضرت را دست کم ۱۳۰ تن از دانشمندان فرقه های مختلف اسلامی نقل نموده اند که در میان آن ها ده ها مورخ وجود دارد که شش نفر از آن ها معاصر با غیبت صغری و یا زمان ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام بوده و بقیه آن ها از قرون مختلف اسلامی تا روزگار ما در زنجیره ای متصل قرار دارند. این آمار تنها شامل قسمتی از مصادر و منابع اسلامی می شود نه تمام آن ها و در میان این عده تعداد زیادی از دانشمندان و تاریخ نویسان مشهور به چشم می خورند مانند ابن خلکان، ابن اثیر، ابوالفداء، ذهبی، ابن طولون دمشقی، سبط ابن جوزی، محی الدین عربی، خوارزمی، بیهقی، صفدی، یافعی، قرمانی، ابن حجر هیثمی و بسیاری دیگر از دانشمندان.

تولد بسیاری از مشاهیر تاریخ اسلام با چنین گستردگی در کتب تاریخ ثبت نشده است (۱).

ص: ۱۴۷

۱- (۱). برای دست یابی به تفصیل اقوال و آرای دانشمندان اسلام در این زمینه، می توان به آماری که سید ثامر عمیدی در کتاب خود دفاع از کافی ۱ / ۳۵۲-۵۹۲ آورده است مراجعه نمود.

از روایاتی که درباره چگونگی تولد امام زمان علیه السلام وارد شده است چنین بر می آید که پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اقداماتی کرد تا این تولد با پنهان کاری بسیار و مخفیانه انجام پذیرد در این روایات آمده است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از عمه بزرگوار خود حکیمه خاتون دختر حضرت امام جواد علیه السلام خواست تا شب پانزدهم شعبان را در خانه آن حضرت بماند و به او خبر دادند که در آن شب برای آن حضرت فرزند پسری که حجت خداوند در روی زمین است به دنیا خواهد آمد حکیمه خاتون از آن حضرت درباره مادر فرزند سؤال کرد و آن حضرت در پاسخ او فرمودند او از نرجس به دنیا خواهد آمد حکیمه خاتون به نزد نرجس رفته و او را معاینه کرد و اثری از حمل در او نیافت، وی به نزد امام عسکری علیه السلام باز گشته و این خبر را به او داد، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تبسمی کرده و برای حکیمه خاتون بیان داشتند که مثل مادر حضرت مهدی علیه السلام مثل مادر حضرت موسی علیه السلام است که حامله بودن او تا هنگام وضع حمل برای احدی آشکار نشده بود. چون فرعون اولاد بنی اسرائیل را از ترس ظهور موسی - که خبر ولادتش را کاهنان به او داده بودند - تعقیب کرده، پسران آن ها را کشته و دختران را زنده می گذاشت، و این مسأله برای حضرت مهدی علیه السلام نیز جاری بوده است. چرا که حکومت عباسی همواره مترصد ولادت آن حضرت بود تا او را به قتل برساند زیرا پاره ای از احادیث شریف خبر ظهور و ولادت چنین فرزندی را داده بودند و ما نیز در بخش های آینده به این روایات اشاره خواهیم نمود.

از متن این روایات استفاده می شود که ولادت شریف آن حضرت اندکی

قبل از طلوع فجر می باشد پر واضح است که این زمان اهمیت خاصی در پنهان کردن این تولد داشته است چرا که جاسوسان حکومت عادتاً در چنین ساعتی به خواب عمیقی فرو رفته بودند. و چنان که باز هم از روایات استفاده می شود در هنگام ولادت، جز حکیمه خاتون که خود نیز به زمان دقیق وضع حمل آشنایی نداشته است، کس دیگری در هنگام وضع حمل در آن جا حضور نداشته است (۱).

البته یک روایت نیز وجود دارد که شیخ طوسی در کتاب غیبت آن را نقل نموده است در این روایت تصریح شده که در آن شب، پیرزن قابله ای از همسایگان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای کمک به حکیمه خاتون در تولد این نوزاد فرا خوانده شده و به او سفارش اکید شده بود که این امر را برای کسی افشا ننماید (۲).

خبر دادن پیشاپیش از مخفی بودن تولد

بسیاری از احادیث شریف، پیشاپیش خبر داده بودند که ولادت حضرت مهدی از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مخفیانه و با پنهان کاری خواهد بود و این پنهانی را به مشیت خداوند تبارک و تعالی نسبت داده اند بعضی از این روایات مخفی بودن ولادت آن حضرت را به مخفی بودن تولد حضرت موسی علیه السلام و دسته دیگری از روایات آن را به مخفی بودن ولادت حضرت ابراهیم علیه السلام تشبیه نموده اند، و دلیل این پنهان کاری را نیز حفاظت از جان آن

ص: ۱۴۹

۱- (۱). ر.ک روایاتی که سید بهرامی در کتاب خود «تبصره الولی» در رابطه با قضیه ولادت آن حضرت از منابع معتبر جمع آوری نموده است: صفحه ۶ به بعد، همچنین تلخیص میرزای نوری در کتاب نجم الثاقب ۲ / ۱۵۳ به بعد، غیبت شیخ طوسی فصلی که مخصوص به اثبات ولادت صاحب الزمان علیه السلام می باشد صفحه ۷۴ به بعد.

۲- (۲). شیخ طوسی، غیبت / ۱۴۴.

حضرت برای رسیدن به هدف ادای رسالت الهی ذکر کرده اند. اکنون به ذکر نمونه های کمی از این روایات می پردازیم:

شیخ صدوق در کمال الدین و خزّاز در کفایه الاثر با سند خود از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت می کند که در ضمن حدیثی فرمودند:

آیا می دانید هر کدام از ما ائمه در گردن خود بیعتی از طاغوت زمان خود داشته است مگر قائمی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند؟! و آیا می دانید که خداوند عزوجل ولادت او را پنهان کرده و خودش را نیز از نظرها غایب می گرداند تا در هنگام قیام و خروج بیعت کسی بر گردن او نباشد، وی نهمین فرد از اولاد برادرم حسین پسر سرور زنان عالم است.

خداوند عمر او را در زمان غیبتش طولانی می کند و او را پس از آن با قدرت به ظهور می رساند... (۱).

و در حدیثی که صدوق آن را از دو طریق از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است، آن حضرت فرموده اند: هنگامی که قائم ما قیام کند بیعت هیچ کس بر گردن او نیست. به همین دلیل ولادت او مخفی و خودش از دیدگان غایب است (۲).

و از حضرت امام سجاد علیه السلام نقل کرده است که فرمود: در قائم ما سنت هایی از پیامبران است... و اما سنتی که از ابراهیم به ارث برده است مخفی بودن تولد و دوری گزیدن از مردم است... (۳).

و از حضرت امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: در نهمین فرزند از نسل من سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران است و او قائم ما اهل بیت می باشد که خداوند امر او را در یک شب اصلاح می نماید (۴).

کلینی در کافی با سند خود از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده است که

ص: ۱۵۰

۱- ((۱)). کمال الدین / ۳۱۵، کفایه الاثر / ۳۱۷.

۲- ((۲)). کمال الدین / ۳۰۳.

۳- ((۳)). کمال الدین / ۳۲۱-۳۲۲.

۴- ((۴)). کمال الدین / ۳۱۶.

آن حضرت در حدیثی فرموده است: ببینید هر کدام از پیشوایان که ولادتش از دیدگان مردم پنهان ماند او صاحب شما است، همانا هیچ یک از ما اهل بیت نیست که انگشت نمای مردم شده شهرتش بر سر زبان ها بیفتد مگر این که از کینه و حسادت دشمنان از دنیا می رود (۱).

احادیثی که بر این معنی دلالت کنند بسیار زیادند و بسیاری از آن ها نیز دارای سندهای صحیح و صراحت در دلالت بوده و قبل از وقوع تولد حضرت مهدی علیه السلام آشکارا از مخفی بودن آن تولد خبر داده اند و این خود دلالتی وجدانی و صریح بر صحت این روایات دارد حتی اگر سند بعضی از آن ها ضعیف بوده یا ناشناسی در سلسله سند آن ها پیدا شود؛ چرا که این روایات از چیزی خبر داده اند که هنوز واقع نشده بود و واقع شدن آن، صحت این روایات را تصدیق نموده است و صدور این روایات جز با مدد خداوند تبارک و تعالی که داننده همه غیب ها است امکان ندارد و این ثابت می کند که این روایات از سرچشمه های وحی و اخبار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر گردیده است.

پنهان بودن تولد، علامت مهدی موعود علیه السلام

در این احادیث شریف، پنهان بودن ولادت آشکارا از علایم بارز تشخیص هویت مهدی موعود و قائم از فرزندان حضرت فاطمه است؛ همو که احادیث نبوی به آمدنش بشارت داده است و این خود از مهمترین اهداف این امر است؛ چرا که شناساندن یکی از علایم شناخت مهدی موعود به مسلمانان، باعث می شود تا آنان نادرستی ادعای کسانی را که مدعی مهدویت هستند کشف نمایند. چه این که تاریخ اسلام شاهد بسیاری از این مدعیان دروغین بوده، اما این نشانه بر هیچ کدام از آنان تطبیق نمی کرد؛ یعنی به

ص: ۱۵۱

شهادت تاریخ، ولادت هیچ کدام از آنان در خفا و پنهانی نبوده است (۱).

خود احادیث شریفی که تا کنون ذکر کردیم علت پنهان بودن ولادت حضرت مهدی علیه السلام را بیان داشته اند و این همان دلیلی است که باعث شد تا ولادت پیامبر خدا حضرت موسی علیه السلام نیز مخفی و پنهانی صورت پذیرد یعنی حفاظت از حضرت موسی در حال نوزادی از ستم ستمگران و تلاش آنان برای کشتن او تا با این کار حجت خداوند تبارک و تعالی بر بندگان تمام شود و حضرت موسی نیز بتواند نقش الهی خود را در نجات دادن بنی اسرائیل از چنگال فرعون، حراست از دین توحید و رو در رویی با جبروت طاغوتی فرعون ایفا نماید. به همین ترتیب، حضرت مهدی علیه السلام نیز بتواند همه بشریت را نجات داده، ظلم و ستم را از سطح زمین برانداخته قسط و عدل را برپا داشته و اسلام را بر همه دین های آسمانی برتری بخشد. این مطلب امری نبود که از پیشوایان ستمگر زمان مخفی باشد، بلکه آنان از طریق روایاتی که در این زمینه وارد شده بود از این مطلب آگاهی داشتند. فرعون مصر از بشاراتی که در رابطه با منجی بنی اسرائیل که همان حضرت موسی علیه السلام باشد و از میان خود آنان بر خواهد خواست، اطلاع داشت. به همین جهت بود که تلاش کرد تا همه نوزادان پسر بنی اسرائیل را با هدف جلوگیری از ظهور حضرت موسی قتل عام نماید. حال بنی عباس نیز این چنین بود. آنان می دانستند که مهدی موعود از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام و پیشوای دوازدهم از ائمه اهل بیت علیهم السلام می باشد. احادیث نبوی که به این مطلب تصریح دارد در میان مسلمانان منتشر

ص: ۱۵۲

۱- (۱). دکتر محمد مهدی خان بنیان گذار مجله حکمت در قاهره در کتاب خود باب الابواب که قسمتی از آن به تحقیق درباره حرکات مدعیان مهدویت اختصاص یافته، شرح حال این مدعیان دروغین را ذکر نموده است.

گشته و دانشمندان علم حدیث ده ها سال قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام این روایات را در کتاب های خود نوشته بودند. بنی عباس همچنین می دانستند که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یازدهمین امام از پیشوایان عترت نبوی علیهم السلام است لذا طبیعی است که می خواستند به نگرانی خود از ظهور مهدی موعود خاتمه داده و نسل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را قطع نمایند.

ناگفته پيدا است که حتی احتمال صحت این احادیث کافی بود تا انگیزه مناسب را برای کشتن آن حضرت به دست حاکمان عباسی بدهد در حالی که آنان نه احتمال، که به این مطلب یقین داشته و می دانستند که جز این سلسله از پیشوایان دوازده گانه، در میان مسلمانان سلسله ای که اوصاف ذکر شده در احادیث بر آن ها صادق آید وجود ندارد. هم چنان که در بحث های گذشته نیز به صورت مفصل این مطلب را اثبات کرده ایم.

در پرتو این حقیقت تاریخی امکان دارد که سرّ پدیده کوتاهی عمر سه امام نهم، دهم و یازدهم را که پدران حضرت مهدی علیهم السلام هستند، بفهمیم. پدر بزرگوار حضرت مهدی علیه السلام یعنی امام حسن عسکری در سن ۲۸ سالگی (۱)، جد آن حضرت حضرت امام هادی علیه السلام در سن ۴۰ سالگی (۲)، و جد اعلای آن حضرت حضرت امام جواد علیه السلام در سن ۲۵ سالگی (۳)، دار فانی را وداع گفته اند و این پدیده سزاوار تحقیق و بررسی است و تنها همین مسأله، برای کشف اقدامات تند و سریع عباسیان برای منقطع کردن این نسل با هدف جلوگیری از ظهور مهدی موعود کفایت می کند (۴) حتی اگر تاریخ نیز اقدامات عباسیان را

ص: ۱۵۳

۱- ((۱)). ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه / ۲۸۸.

۲- ((۲)). مسعودی، مروج الذهب / ۴ / ۱۶۹.

۳- ((۳)). ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه / ۲۷۶.

۴- ((۴)). دامنه این تلاش ها حتی به داخل خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسید. دولت عباسی جاسوس های زن را برای مراقبت از آنچه داخل خانه امام علیه السلام می گذرد، کاشته بود تا اگر امام مهدی علیه السلام به دنیا آمد او را به قتل برسانند و این تلاش ها تا آنجا استمرار یافته بود که نمی خواستند حتی حضرت امام مهدی علیه السلام به دنیا بیاید. از همین جا است که می بینیم، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به صورت رسمی، متعارف و متداول آن زمان ازدواج نکرد.

برای ترور و کشتار این پیشوایان ثبت نکرده باشد، چه رسد به این که بسیاری از این اقدامات در تاریخ ثبت شده است، حتی تاریخ نویسان این مطلب را ثبت کرده اند که عباسیان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را به زندان انداخته و بارها سعی در ترور آن حضرت داشته اند؛ کاری که با پدران بزرگوار آن حضرت علیهم السلام نیز انجام داده اند (۱).

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام این جنگ و دشمنی سوزان عباسیان نسبت به اهل بیت علیهم السلام را در روایتی که شیخ راستگو فضل بن شاذان که معاصر آن حضرت نیز بوده، نقل کرده است، این گونه بیان داشته است:

فضل بن شاذان گوید: عبدالله بن حسین سعد کاتب بر ما حدیث کرد و گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده اند: بنی امیه و بنی عباس به دو دلیل شمشیر در میان ما آل پیامبر گذاشتند:

یکی از آن دو دلیل این که آنان می دانستند حقی در خلافت ندارند، و می ترسیدند ما ادعای خلافت کنیم و ناگهان حق به حقدار برسد. دومین دلیل این که آنان از اخبار متواتر، دانسته بودند که از بین رفتن حکومت جابران و ظالمان، به دست قائمی از ما اهل بیت به وقوع خواهد پیوست. آنان شک نداشتند که جزو گروه جابران و ستمگران هستند. به همین دلیل بود که سعی کردند اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکشند و به طمع این که نگذارند آن قائم علیه السلام به دنیا بیاید یا اگر به دنیا آمده کشته شود، نسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را قطع کنند. اما خداوند متعال نخواست تا امر آن قائم برای هیچ کدام از این خلفای ستمگر آشکار شود، بلکه اراده کرد تا نور خود را کامل کند، اگرچه کافران نپسندند» (۲).

ص: ۱۵۴

-
- ۱- (۱). ر.ک شیخ طبری، حیات الامام العسکری علیه السلام / ۴۲۴ - ۴۲۱.
 - ۲- (۲) شیخ حرّ عاملی ۳ / ۵۷۰، شیخ لطف الله صافی، منتخب الاثر / ۳۵۹ / ب ۳۴ / ح ۴ به نقل از: خاتون آبادی، کشف الحقّ و در ادامه آن هم، اخباری که با مضمون روایاتی که ذکر کردیم باشد کم نیست.

زندگانی هر امام معصومی به صورت کلی به دو قسمت اساسی تقسیم می شود:

قسمت اول: زندگانی آن حضرت قبل از به دست گرفتن زمام امور امامت و رهبری.

قسمت دوم: زندگانش پس از به دست گرفتن زمام امور امامت و رهبری.

می توان هر کدام از این دو قسمت را نیز به چند مرحله تقسیم نمود، بنابر این زندگانی حضرت امام مهدی علیه السلام به چهار مرحله مشخص تقسیم می شود:

مرحله اول: زندگی آن حضرت در سایه پدر بزرگوارش؛ یعنی از ولادت در سال ۲۵۵هـ/ق تا روز شهادت پدرش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰هـ/ق و این مرحله تقریباً ۵ سال به طول انجامیده است.

مرحله دوم: زندگی آن حضرت از زمان وفات و شهادت پدرش، سال ۲۶۰هـ/ق تا پایان غیبت صغری که سال ۳۲۹هـ/ق بوده و مدت زمانی حدود ۷۰ سال را شامل می شود.

مرحله سوم: زندگانی آن حضرت در زمان غیبت کبری که پس از وفات نایب چهارم آن حضرت در سال ۳۲۹هـ/ق آغاز گردیده و تا روز ظهور مجدد آن حضرت بر صحنه رویدادهای سیاسی و اجتماعی جهان استمرار و ادامه دارد.

مرحلهٔ چهارم: زندگانی آن حضرت در زمان ظهور که بعد از به پایان رسیدن غیبت کبری آغاز می شود که زمان دولت جهانگیر مهدوی می باشد که همه در انتظار آن بوده و متون کتاب و سنت همگان را به آن خبر داده اند.

هر کدام از این مراحل، دارای مجموعه ای از خصوصیات است که ان شاءالله در آینده در قسمت های جداگانه به آن ها اشاره خواهیم نمود.

ص: ۱۵۶

نقش حضرت امام عسکری علیه السلام در اعلام ولادت حضرت مهدی

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در چنین اوضاع هراسناک و سختی با مسئولیتی روبرو بود که در درجه بالایی از اهمیت و حساسیت قرار داشت؛ از یک سو بر آن حضرت بود که مسأله تولد حضرت مهدی علیه السلام را از دیدگان حکومت عباسی کاملاً پنهان کرده و نگذارد آنان به وجود، ولادت و مکان زندگی آن حضرت پی برده یا حتی شناختی اجمالی از وقوع چنین مسأله ای پیدا کنند؛ این کار به خاطر حفظ این فرزند از اعمال قتل عام گونه حکومت عباسی که در کمین این فرزند نیز بودند انجام می شد به همین خاطر است که در خبر ولادت حضرت امام زمان علیه السلام می بینیم، امام عسکری علیه السلام تا چه اندازه بر مخفیانه بودن این مسأله تأکید می نمایند و به هر کس از فامیل و شیعیان خاص که از خبر این ولادت مطلع گشته دستورات شدید و اکید می دادند تا این خبر را کاملاً از دیگران پنهان دارند آن حضرت به عنوان مثال به احمد بن اسحاق فرمودند: برای ما فرزندی به دنیا آمده است این خبر باید در نزد تو پوشیده بماند و از همه مردم کتمان گردد (۱).

ص: ۱۵۷

اما از جهت دیگر، در کنار این پنهان کاری و پرده پوشی و در آن اوضاع هراس انگیز و تفتیش های غافلگیرانه و پیوسته حکومت عباسی، بر آن حضرت بود که خبر ولادت حضرت مهدی علیه السلام را در نزد شیعیان به گونه ای اثبات نماید که پس از وفات آن حضرت هیچگونه شکی در وجود و امامت آن حضرت برای شیعیان باقی نماند. پس لازم بود آن حضرت شاهدانی بر این مطلب پیدا کند و آن ها را از این امر مطلع گرداند تا بعدها شهادت خود را برای دیگران نقل کرده و تاریخ نیز این شهادت ها را برای نسل های آینده ثبت نماید.

لذا آن حضرت تعدادی از شیعیان خاص خود را از امر ولادت حضرت مهدی علیه السلام مطلع نمود (۱) و پس از گذشت سه روز از ولادت، آن حضرت نوزاد را به آنان نشان داد (۲)، همچنین، پس از گذشت چند سال از ولادت آن حضرت، در حالی که حضرت مهدی علیه السلام پسر بچه کوچکی بودند او را به چهل تن از بزرگان و اصحاب خالص خود نشان داده و به آن ها اعلام کرد که پس از او این پسر امام خواهد بود (۳). آن حضرت همچنین گاه گاه حضرت مهدی علیه السلام را به تنهایی به بعضی از اصحاب خود نشان می داد و حضرت مهدی نیز برای آن ها کرامت هایی به ظهور می رساند و آن ها را در باره امامت خود به یقین می رساند (۴). حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با توجه به لزوم حفاظت شدید از زندگی این فرزند مقدس از جنایت و نسل کشی حکومت عباسی، اقدامات

ص: ۱۵۸

۱- (۱). کمال الدین / ۴۳۱، ر. ک محمد بن فیض کاشانی، معادن الحکمه فی مکاتیب الائمه ۲ / ۲۷۵.

۲- (۲). کمال الدین / ۴۳۱.

۳- (۳). شیخ طوسی، غیبت / ۲۱۷، شیخ حر عاملی، اثبات الهداه / ۴۱۵، حافظ سلیمان حنفی، ینابیع الموده / ۴۶۰.

۴- (۴). برای دست یابی به این ماجراها می توان به کتاب تبصره الولی تألیف سید بحرانی و فصل هایی از کتاب های غیبت که به شرح کسانی که در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام به حضور حضرت مهدی شرفیات شدند مراجعه نمود.

دیگری نیز با هدف ثبت ولادت جانشین خود در تاریخ به انجام رسانده است به گونه ای که طبق نقل شیخ مفید رحمه الله ولادت حضرت مهدی علیه السلام در تاریخ به قوی ترین شکلی که ممکن است ولادت انسانی در تاریخ به ثبت برسد، به اثبات رسیده است (۱).

جنبه دیگری که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با آن روبرو بود، مسئولیت آماده کردن مردم برای غیبت فرزندش مهدی و عادت دادن مؤمنان به برخورد غیر مستقیم با امام غایب بود، آن حضرت این امور را از طریق اقدامات و برنامه هایی زنجیره وار، به انجام می رساندند؛ اقداماتی چون: خبر دادن به مردم از غیبت قریب الوقوع حضرت مهدی علیه السلام و دستور دادن به مردم برای مراجعه به عثمان بن سعید که نماینده عام آن حضرت بوده است.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پس از این که حضرت امام مهدی علیه السلام را در حال کودکی به گروهی از اصحاب خود نشان داد به آن ها فرمود:

«هذا إمامكم من بعدی و خلیفتی علیکم ، أطيعوه ولا تتفرقوا من بعدی فتهلكوا فی أديانکم ، ألا وأنکم لا ترونه من بعد یومکم هذا حتی یتم له عمر ، فاقبلوا من عثمان ما یقوله وانتهوا الی أمره واقبلوا قوله فهو خلیفه إمامکم والأمر إلیه»؛ پس از این امام شما و جانشین من بر شما است از او پیروی کنید و پس از من به تفرقه و تشتت نگرایید که دینتان نابود خواهد گردید. آگاه باشید که شما از امروز به بعد تا آن هنگام که مدت زمان معینی بر او بگذرد، وی را نخواهید دید پس آن چه را که عثمان می گوید بپذیرید و به دستورات او گردن نهاده، کلامش را قبول کنید که او جانشین امام شما است و کار امامت به دست او است (۲).

ص: ۱۵۹

۱- (۱). الفصول العشره فی الغیبه که در ضمن کتاب عده رسائل شیخ مفید چاپ شده است / ۳۵۳.

۲- (۲). غیبت طوسی / ۲۱۷.

از دیگر اقدامات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در این عرصه، تأکید آن حضرت بر به کار گرفتن روش عزلت‌گزینی و دوری کردن از مردم و برخورد غیر مستقیم با مؤمنان است تا آن‌ها را برای مرحله غیبت آماده سازد. آن حضرت جز در اوقاتی که برای رفتن به دارالخلافه سوار می‌شد، حتی با شیعیان خاص خود نیز از پشت پرده سخن می‌گفت و این کار از جانب آن حضرت و پیشتر از وی، پدر بزرگوارش حضرت امام هادی علیه السلام، مقدمه‌ای برای غیبت حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام به شمار می‌رود تا شیعه با این امر انس گرفته، غیبت آن حضرت برای آن‌ها چیز عجیبی نبوده و پرده‌پوشی و استتار امام از شیعیان به صورت امری عادی در آید (۱)، از دیگر اقداماتی که در همین راستا به انجام رسید تثبیت سیستم و کیلان امام و تأیید نمودن کتاب‌های حدیثی بود که اصحاب ائمه روایات خود از ائمه و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در آن جمع‌آوری نموده بودند (۲) تا مؤمنان در زمان غیبت به چنین کتاب‌هایی مراجعه کنند (۳).

حضور حضرت مهدی علیه السلام در وفات پدر

□
مطابق آن چه شیخ صدوق در کمال‌الدین و شیخ طوسی در غیبت روایت نموده‌اند: حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف در روز وفات پدرش

ص: ۱۶۰

۱- (۱). مسعودی، اثبات الوصیه / ۲۶۲.

۲- (۲). ر.ک رجال کشی / ۴۸۱، ۴۵۱، رجال ابن داود / ۲۷۲-۲۷۳، وسائل الشیعه ۱۸ / ۷۲، سید ابن طاووس، فلاح السائل / ۱۸۳ و ...

۳- (۳). برای آگاهی از نقش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در این عرصه، می‌توان به کتاب تاریخ الغیبه الصغری تألیف شهید سید محمد صدر رحمه الله / ۲۶۹ به بعد، همچنین کتاب حیاة الامام العسکری علیه السلام تألیف شیخ طوسی / ۳۱۳-۳۲۶ مراجعه نمود.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام حضور پیدا کرده است. البته روایت شیخ طوسی مفصل تر از روایت شیخ صدوق است چرا که شیخ صدوق به حضور آن حضرت در این روز اشاره کرده اما تصریح نکرده است: شیخ صدوق از محمد بن حسین بن عباد نقل می کند که گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در هنگام نماز صبح روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هـ ق دار فانی را وداع گفت. آن حضرت در همان شب نامه های بسیاری با دست خود نوشته به مدینه فرستاد. در هنگام وفات آن حضرت، کسی جز کنیزی به نام صقیل و خادمی به نام عقید و کسی که خداوند متعال می داند در نزد او نبود... (۱).

اما شیخ طوسی این روایت را با تفصیل بیشتری ذکر کرده است آنجا که گوید:

«اسماعیل بن علی گوید: من در همان بیماری که حضرت ابومحمد امام حسن عسکری علیه السلام به واسطه آن از دنیا رفتند، بر آن حضرت داخل شدم. در نزد ایشان بودم که آن حضرت به خادم خود عقید که سیاه پوست و اهل سودان بوده، پیش از آن حضرت خادم پدرش حضرت امام هادی علیه السلام نیز بوده و با امام حسن عسکری علیه السلام بزرگ شده بود، فرمودند: «ای عقید، قدری کُندر برای من در آب بجوشان» وی این کار را انجام داده سپس کنیز آن حضرت صقیل، (مادر حضرت صاحب الزمان) آن را برای آن حضرت آورد. هنگامی که قدح در دستان امام قرار گرفت و خواست آن را بنوشد لوزه بر دستان آن حضرت افتاد تا آنجا که لبه جام به دندان های آن حضرت برخورد می کرد؛ آن حضرت از نوشیدن آن مایع منصرف شده و به عقید فرمودند: به اتاق داخل شو، پسری در حال سجود خواهی دید. وی را به نزد من بیاور.

ابو سهل گوید: عقید گفت: من با حیرت داخل اتاق شدم ناگهان دیدم پسر بچه ای در حال سجود است و انگشت سبابه خود را به سمت آسمان گرفته

ص: ۱۶۱

است. بر او سلام کردم وی نماز خود را به سرعت به پایان رساند. سپس به آن حضرت گفتم: مولایم شما را امر کرده است که به نزد ایشان بروید. در این هنگام مادر آن پسر، صقیل نیز وارد شد دست او را گرفته به نزد پدرش امام حسن عسکری علیه السلام برد.

ابوسهل گوید: هنگامی که کودک در مقابل آن حضرت قرار گرفت به آن حضرت سلام کرد در حالی که صورتش می درخشید و موهای سرش مجعد و میان دندان هایش فاصله بود، هنگامی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام او را دیدند گریسته و فرمودند: ای سِرْوَرِ اهل بیت خود، این آب را به من بنوشان که من به سوی پروردگار خود می روم. آن کودک قدحی را که با کندر جوشیده بود به دست گرفت، سپس لب هایش به حرکت آمده و آن آب را به آن حضرت نوشاند.

هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام آن را نوشید فرمودند: «مرا برای نماز آماده کنید»، پس در دامن آن حضرت حوله ای پهن کرده و کودک او را به ترتیب اعضا، وضو داده و بر سر و پای او مسح نمود.

آنگاه امام حسن عسکری علیه السلام به او فرمودند: پسرم بر تو بشارت باد که تو صاحب الزمان و مهدی هستی تو حجّت خدا بر زمین هستی و تو پسر و فرزند من می باشی.

من تو را به دنیا آوردم و تو محمد فرزند حسن فرزند علی فرزند محمد فرزند علی فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالب هستی رسول خدا تو را به دنیا آورده و تو پایان بخش پیشوایان پاک و پاکیزه هستی. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو بشارت داده و نام و کنیه تو را تعیین نموده است. پدرم به نقل از پدران پاکت این عهد را با من کرده است. خداوند بر اهل بیت درود فرستد که او است پروردگار ما و ستوده شده و با اقتدار است» در همین هنگام حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دعوت حق را لبیک گفتند (۱).

ص: ۱۶۲

بخش نخست

غیبت صغرای امام مهدی علیه السلام

بخش دوم

علل غیبت صغرای امام مهدی علیه السلام

بخش سوم

اقدامات امام مهدی علیه السلام در غیبت صغری

ص: ۱۶۳

پذیرش مسئولیت امامت توسط حضرت مهدی علیه السلام در سن کودکی

حضرت مهدی علیه السلام مسئولیت های امامت را در سن ۵ یا ۶ سالگی به دست گرفتند. آن حضرت در هنگام به دست گرفتن مسئولیت امامت از همه ائمه علیهم السلام کم سن و سالتر بودند و احادیث شریف، از پیش، از این مطلب خبر داده بودند (۱).

و این مسأله در تاریخ انبیا و رسولان و پیشوایان اهل بیت علیهم السلام عجیب و بی سابقه نیست. چرا که به حسب نص قرآن کریم بعضی از پیامبران خدا قبل از حضرت مهدی علیه السلام این خصوصیت را داشته اند. مانند حضرت عیسی و حضرت یحیی علیهما السلام، چنان که دو تن از امامان اهل بیت نیز پیش از آن حضرت این ویژگی را دارا بودند حضرت امام هادی علیه السلام که امامت را در سن ۸ سالگی به عهده گرفت و حضرت امام جواد علیه السلام که امامت را در سن ۷ یا ۹ سالگی به عهده گرفتند.

ص: ۱۶۵

۱- (۱). به عنوان مثال می توان به حدیث امام باقر علیه السلام اشاره نمود که فرمودند: «صاحب امر غیبت از نظر سن کوچکترین ما و از نظر شخصیت، گمنامترین ما می باشد...» غیبت نعمانی / ۱۸۴، در همین رابطه می توان به توضیحاتی که شیخ مفید رحمه الله در کتاب الفصول المختاره من العیون والمحاسن / ۲۵۶ داده است. همچنین کتاب بحث حول المهدی تألیف شهید سید محمد باقر صدر رحمه الله که بحث مفصلی درباره این پدیده در زندگی ائمه علیهم السلام دارد، مراجعه نمود.

حضرت امام جواد علیه السلام در دو آزمون کلی شرکت فرمود. اولین امتحان پس از به دست گرفتن مسئولیت مستقیم امامت، در حضور مشایخ مذهب اهل بیت علیهم السلام و دانشمندان بزرگ که از اصحاب پدرش حضرت امام رضا علیه السلام بودند از آن حضرت به عمل آمد. امتحان دوم در مجلس مأمون و در حضور دانشمندان بزرگ آن روزگار و بزرگترین رهبران عباسی به عمل آمد که همگی با هر وسیله ای سعی در پایین آوردن قدر و منزلت اهل بیت علیهم السلام داشتند.

حضرت امام جواد از هر دو امتحان فوق با پیروزی درخشان، سر بلند بیرون آمد که به همین سبب بزرگان و مشایخ اصحاب پدرش همچنین دانشمندان بزرگ مسلمین به امامت و رهبری علمی آن حضرت و احاطه ای که به علوم شریعت جد بزرگوار خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم داشت اعتراف و اذعان نمودند (۱).

مهمترین نتیجه این مسأله اثبات امامت امامان دوازده گانه است. چرا که امامت این بزرگواران، مقامی الهی است که خداوند متعال آن را به هر کس بخواهد اعطا می کند به همین دلیل، کمی سن در شایستگی افاضه الهی بر یک شخص تأثیری ندارد و به همین دلیل است که می بینیم همه دانشمندان مذاهب اسلامی که شرح حال حضرت مهدی علیه السلام را نوشته اند به دست گرفتن مسئولیت امامت در سن ۵ سالگی را برای آن حضرت امری طبیعی در سیره پیشوایان این خاندان دانسته اند. تا آنجا که دانشمند بزرگی مانند ابن حجر هیثمی مکی شافعی در شرح حال امام حسن عسکری علیه السلام می نویسد: او غیر از یک پسر بنام ابوالقاسم محمد، حجت جانشینی از خود به جا نگذاشت. عمر وی در هنگام وفات پدرش ۵ سال بود؛ اما خداوند متعال در همین سن کم حکمت را به او

ص: ۱۶۶

۱- (۱)). این امتحانات به صورت مفصل در دایره المعارف بحار الانوار ۵۰ / ۹۹ و سایر کتابها آمده.

عطا کرده بود... (۱).

همچنین شیخ عبدالرحمن جامی حنفی صاحب کتاب مرآه الاسرار در بیان شرح حال حضرت مهدی علیه السلام می نویسد: «سن وی در هنگام وفات پدرش ۵ سال بود. او پس از پدر بر مسند امامت نشست و مثل او مثل یحیی بن زکریا است؛ آنجا که خداوند متعال حکمت و کرامت را در سن کودکی به او اعطا کرده است. همچنین مثل او مثل عیسی بن مریم است؛ آنجا که خداوند متعال در سن کم نبوت را به او اعطا کرد. مهدی نیز چنین است که خداوند متعال در سنین پایین امامت را به او اعطا کرده است و آنچه از امور خارق عادت (معجزه) از وی به ظهور رسیده، چنان بسیار است که کتاب مختصر من گنجایش بیان همه آن ها را ندارد» (۲).

می بینیم که شیخ جامی حنفی در اینجا به زندگی پیامبران سابق استناد کرده است. این بدان معنی است که تا وقتی امام از جانب خداوند متعال مورد تأیید و پشتیبانی باشد بزرگی و کوچکی در امامت او تأثیری نداشته و در این صورت امامت کودکان نیز بُعدی نخواهد داشت.

و این مطلب به اثبات رسیده است که حضرت مهدی علیه السلام از چنین پشتوانه الهی برخوردار بوده است. این مطلب از رویدادهای چندی که کتاب های حدیث و تاریخ آن ها را نقل نموده و در آن ها ذکری از صدور کراماتی از آن حضرت به میان آمده است استفاده می شود. کراماتی که عادتاً از غیر امام صادر نمی شود. بعضی از این کرامت ها در زمان حیات پدرش و بعضی دیگر در زمان امامت خود آن حضرت به وقوع پیوسته است (۳).

ص: ۱۶۷

۱- (۱). الصواعق المحرقة / ۱۲۴.

۲- (۲). مرآه الاسرار / ۳۱.

۳- (۳). مانند سخن گفتن آن حضرت در هنگام ولادت و در گهواره، کمال الدین / ۴۳۳، ۴۴۱ و... و مانند بیان مطالب علمی و حکمی در سن کودکی، غیبت شیخ طوسی / ۱۴۸ و... .

از اولین مأموریت هایی که حضرت امام زمان علیه السلام اندکی پس از به دست گرفتن زمام امور امامت به انجام آن مبادرت ورزید نماز گذاردن بر جنازه پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در خانه بود. قبل از بیرون آوردن جسد مطهر برای نماز رسمی که از برنامه های حکومت عباسی به شمار می آمد (۱) البته اقامه کردن این نماز علیرغم خطراتی که پس از انتشار این خبر برای آن حضرت داشت، از نظر اثبات امامت آن حضرت، امری مهم به شمار می آمد.

شیخ طوسی با سند خود از احمد بن عبدالله هاشمی که خود از بنی عباس نیز بوده است، روایت کند که گفت: «من در روزی که حضرت ابومحمد، حسن بن علی علیهما السلام از دار دنیا رفت در خانه آن حضرت در سامرا حاضر شدم. جنازه آن حضرت نیز از اتاق بیرون آورده و در صحن خانه قرار داده شده بود. ما سی و نه مرد بودیم که در آنجا به انتظار نشسته بودیم تا این که پسر بچه ای در دهه اول زندگانی با پای برهنه در حالی که عبایی بر دوش داشت که صورت خود را نیز با آن پوشانده بود بر ما وارد شد. هنگامی که وی به نزد ما آمد ما بدون آن که او را بشناسیم از هیبت او از جا برخاستیم. وی پیش آمده مردم برخاستند و پشت سر او صف کشیدند. وی بر جنازه نماز خواند و حرکت کرده داخل ک اتاقی غیر از اتاقی که از آن خارج شده بود گردید» (۲).

ص: ۱۶۸

۱- (۱). از اینجا فهمیده می شود که نماز اول در حضور اصحاب سرشناس امام و ارحام و فامیل آن حضرت بوده و نماز رسمی در حضور نمایندگان حکومت عباسی و افراد سرشناس شهر و عامه مردم اقامه گردیده است، برای تفصیل بیشتر در این زمینه می توان به کتاب بحارالانوار ۵۰ / ۳۲۸ مراجعه نمود.

۲- (۲). غیبت شیخ طوسی / ۱۵۵.

شیخ صدوق نیز این حادثه را با تفصیل دقیقتری به نقل از ابوالادیان بصری که یکی از افراد مورد اعتماد حضرت امام عسکری بوده است، چنین نقل می نماید:

«من به حضرت حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام خدمت می کردم و نامه هایش را به شهرهای مختلف می رساندم. در آخرین باری که آن حضرت در بستر بیماری افتادند و در اثر همان بیماری به شهادت رسیدند، به محضرش - که صلوات خدا بر او باد - شرفیاب شدم. آن حضرت نامه هایی نوشته به من داده و فرمودند: این نامه ها را به مدائن ببر. سفر تو چهارده روز به طول می انجامد و تو در روز پانزدهم به سامرا باز خواهی گشت و در همان روز از خانه من بانگ عزا خواهی شنید و جنازه مرا بر محل غسل خواهی یافت.

ابوالادیان گوید: به آن حضرت عرض کردم: مولای من هنگامی که چنین مسأله ای اتفاق افتاد چه کسی جانشین شما خواهد بود؟ آن حضرت پاسخ دادند: هر کس که جواب این نامه ها را از تو طلب کرد او همان کسی است که پس از من به امر امامت قیام خواهد نمود».

به آن حضرت عرضه داشتم: نشانه بیشتری به من بفرماید.

آن حضرت فرمودند: کسی که بداند در همین چیست و تو را از آن آگاه کند، وی همان کسی است که پس از من به امر امامت قیام خواهد نمود. و دیگر هیبت آن حضرت مانع شد تا من از آن حضرت سؤال کنم که در همین چیست؟ نامه ها را برداشته و به مدائن برده، جواب آن ها را دریافت نمودم و در روز پانزدهم وارد شهر سامرا گردیدم و چنان که آن حضرت به من فرموده بوده، صدای ناله و عزا را از خانه آن حضرت شنیدم و هنگامی که وارد خانه شدم مشغول غسل دادن جنازه

مطهر آن حضرت بودند. دیدم که جعفر کذاب، برادر آن حضرت و پسر حضرت امام هادی علیه السلام بر در خانه ایستاده و شیعیان گرداگرد او بوده به او تسلیت گفته و امامتش را به او تبریک می گفتند. من در دل می گفتم اگر این شخص امام باشد، امامت باطل شده است چرا که من او را می شناختم و می دانستم که نیبذ می نوشد و در کاخ، قمار بازی می کند و طنبور می نوازد. من پیش رفته به او تسلیت گفته و امامتش را تبریک گفتم. اما او چیزی از من نپرسید! سپس عقید خارج شد و به او گفتم سرورم برادر شما تکفین شده و آماده نماز است برخیز و بر او نماز بگذار.

جعفر بن علی به همراه شیعیانی که گرداگرد او بودند که پیشاپیش آن ها سَیِّمَان و حسن بن علی معروف به سلمه که به دست معتصم به قتل رسید حرکت می کردند، داخل خانه شد. هنگامی که وارد شدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری (صلوات الله علیه) در کفن پیچیده و در تابوت است.

جعفر بن علی پیش رفت تا بر برادر خود نماز بخواند. هنگامی که می خواست تکبیر نماز را بگوید، ناگاه کودکی گندمگون با موهای مجعد و دندان هایی با فاصله خارج گردیده عبای جعفر بن علی را گرفت و گفت: ای عمو عقب بایست که من برای نماز بر پدرم سزاوارتر هستم.

جعفر در حالی که صورتش خشمناک و زرد شده بود عقب رفت و آن پسر بچه جلو آمد و بر امام حسن عسکری علیه السلام نماز گذارد. سپس آن حضرت در کنار قبر پدر بزرگوار خود علیه السلام به خاک سپرده شد. سپس به من فرمود: ای بصری جواب نامه هایی که در نزد توست به من بده. من جواب نامه ها را به او داده و در دل گفتم این دو نشانه از نشانه های امامت او است و اکنون همین باقی مانده است.

سپس خارج شده و به نزد جعفر بن علی که در حال آه و ناله بود رفتم. دیدم که

حاجز و شا به او می گفت: سرور من بگو این کودک کیست؟ تا علیه او اقامه برهان کنیم. جعفر گفت: به خدا سوگند که من تا به حال او را ندیده و نشناختم.

ما نشسته بودیم که گروهی از قم وارد شده و سراغ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند و از فوت آن حضرت آگاه گردیدند پس سؤال کردند:

اکنون باید به چه کسی تسلیت بگوییم؟ مردم به جعفر بن علی اشاره کردند.

آنان به نزد جعفر بن علی رفته به او تسلیت گفته امامتش را تبریک گفته و این چنین گفتند: به همراه ما نامه ها و مقداری پول هست، حال تو باید بگویی این نامه ها از چه کسانی و پول چه مبلغی است؟ جعفر از جا برخاسته، خاک از لباس خود می تکاند و می گفت: «از ما می خواهید که غیب را بدانیم؟!» راوی گوید: در این هنگام خادمی خارج شد و گفت: با شما فلان و فلان نامه است و همیانی است که در آن هزار دینار است که نقش ده دینار آن محو شده است.

آنان نامه ها و اموال را به آن خادم داده و گفتند: آن کس که تو را فرستاده است تا این نامه ها و پول ها را بگیری او امام است.

جعفر بن علی پس از این ماجرا بر معتمد خلیفه عباسی داخل شده این مسأله را برای او باز گو نمود. معتمد نیز مأموران خود را فرستاد و کنیز حضرت امام عسکری علیه السلام صقیل را که مادر امام زمان علیه السلام بود دستگیر کرده و کودک را از او طلب نمودند. وی داشتن چنین فرزندی را انکار کرده و برای سرپوش گذاشتن بر حال آن کودک ادعا کرد که آبستن است، آنان وی را برای گرفتن اعتراف به قاضی ابن ابی الشوارب واگذار کردند. اما ناگهان مسأله مرگ عبيدالله بن خاقان پیش آمده و دفعتاً شخصی به نام صاحب الزنج در بصره سر به شورش برداشت و حکومت به واسطه این امور، از مسأله این کنیز غافل شد و او بحمدالله از چنگال آنان نجات یافت... (۱).

ص: ۱۷۱

اهداف حضرت امام زمان علیه السلام از اقامه نماز بر جنازه پدر

نماز گزاردن حضرت امام زمان علیه السلام بر جنازه پدر بزرگوارش، دو امر مهم را محقق کرد که انجام آن ها بسیار ضروری می نمود، زیرا پس از شهادت امام یازدهم، همه چشم ها برای شناسایی هویت امام دوازدهم دور زده و منتظر بود؛ چرا که می دانیم ولادت حضرت امام مهدی علیه السلام در کمال خفا و پنهان کاری صورت گرفته بود تا حکومت عباسی که مترصد کشتن چنین فرزندی بود که می دانست مصلح منتظر جامعه است، در رسیدن به هدف شوم خود ناکام شود.

به همین دلیل، این شرایط خاص ایجاب می کرد که همه مردم در این انتظار باشند که چه کسی بر امام یازدهم نماز می گذارد تا این امر را قرینه ای برای کشف هویت جانشین امام یازدهم قرار دهند. این شرایط، در عین حال، فرصت بسیار مناسبی برای آگاه کردن کسانی بود که آن روز در خانه امام عسکری علیه السلام حضور داشته و بیشتر آن ها از اصحاب خاص آن حضرت و وکیلان او بودند؛ آگاهی نسبت به این امر که حضرت امام زمان علیه السلام زنده است و او است که وصی واقعی پدرش بوده، دست توانای خداوند او را از فعالیت های جنایتکارانه حکومت عباسی در امان داشته است. خصوصاً با علم به این مطلب که خلیفه وقت معتمد عباسی بلافاصله پس از رسیدن خبر وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مأموران خود را گسیل داشت تا تمام خانه امام حسن عسکری علیه السلام را اتاق به اتاق تفتیش نمایند تا ببینند آیا آن حضرت پسری دارد یا نه، آنان با خود مأموران زن را نیز بردند تا کنیزان آن حضرت را نیز از نظر حاملگی مورد آزمایش قرار دهند و همه این امور قبل از تجهیز

جنازه مطهر آن حضرت و کفن کردن آن بوده است (۱).

به این دلیل، نماز گذاردن آن حضرت بر پدر بزرگوارش به این معنی بود که افرادی که در آن روز در خانه آن حضرت حضور داشتند - و تعداد آن ها مطابق با روایت هاشمی که پیشتر گذشت حدود ۴۰ تن بوده است - بدانند حضرت مهدی علیه السلام از هجوم سریع دولت عباسی جان به سلامت برده است.

حمله سریعی که خانواده مصیبت زده و داغدار فقدان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را غافلگیر کرد، این هجوم به حدی غافلگیرانه بود که بعضی از شیعه تصور کرده بودند خانواده امام حسن عسکری علیه السلام احتمال چنین حمله ای را نداده و برای آن آماده نبوده اند.

اهمیت این امر آنجا بیشتر آشکار می شود که نماز گزاردن آن حضرت بر امام حسن عسکری علیه السلام بیانگر این مسأله نیز بوده است که این پسر، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و به همین جهت برای نماز گزاردن بر آن حضرت از دیگران سزاوارتر است. چنان که روایت ابوالادیان تصریح دارد که آن حضرت به عموی خود جعفر خطاب کرده و فرمودند: ای عمو من برای نماز گذاردن بر پدر خود سزاوارترم.

دومین دست آورد این اقدام حضرت مهدی علیه السلام بازداشتن عمویش جعفر - ملقب به جعفر کذاب - از بهره برداری از این موقعیت به نفع خود بود. چرا که نماز خواندن جعفر بر امام حسن عسکری می توانست در اذهان مردم به عنوان برگ برنده ای بوده، ادعاهای گمراه کننده اش را مبنی بر جانشینی

ص: ۱۷۳

۱- (۱). شرح و تفصیل این مطلب در کمال الدین / ۴۳، ۴۷۳ آمده است.

برادرش حضرت مام حسن عسکری علیه السلام تأیید نماید. اهمیت این اقدام و ضرورت آن، آنجا آشکار می گردد که تلاش های مذبحخانه جعفر که با تشویق حکومت عباسی و با هدف قانع کردن مردم به این که او جانشین و قائم مقام برادرش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است انجام می شد، ملاحظه گردد (۱).

پافشاری او در این راه به اندازه ای رسید که طبق مضمون حدیث گذشته حاضر شد تا از برادرزاده خود حضرت مهدی علیه السلام نزد خلیفه عباسی سعایت و بدگویی نموده، با یاری طلبیدن از دربار عباسی و برای نیل به هدف خود، فوراً حضور آن حضرت را برای اقامه نماز بر پدرش به خلیفه وقت، معتمد عباسی گزارش کرد تا حضرت مهدی علیه السلام را دستگیر کنند.

روشن است که چنین فعالیت های پر تب و تاب و تأثیر منفی بزرگی در گمراه کردن مردم و دور کردن آنان از امام برحق داشت خصوصاً که حضرت مهدی علیه السلام از آغاز ولادت جز برای تعداد اندکی از اصحاب خاص امام عسکری علیه السلام، همواره در خفا و پوشیدگی بوده است. به همین دلیل حضرت مهدی علیه السلام می بایست با این مشکل رو در رو شده و به عموی خود جعفر اجازه بهره برداری از این موقعیت حساس را برای فعالیت های گمراه کننده اش ندهد.

و علیرغم همه مخاطرات، با اعلان حضور خود حجت را بر همگان تمام نماید.

دو غیبت حضرت مهدی علیه السلام

حضرت مهدی -عجل الله فرجه الشریف- دو غیبت داشته اند که به غیبت صغری و غیبت کبری مشهور شده اند و روایات و احادیث بسیاری که از

ص: ۱۷۴

۱- (۱). شیخ مفید، ارشاد ۲ / ۳۳۶۶-۳۳۷، و به نقل از آن بحار الانوار ۵۰ / ۲۳۴-۲۳۱، مناقب آل ابی طالب ۴ / ۴۲۲، احتجاج ۲ / ۲۷۹.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است، از این هردو خبر داده اند که به زودی به آن ها اشاره خواهیم کرد، گذشته از آن ها بخشی از متون کتاب های آسمانی سابق نیز چنان که دیدیم به آن ها اشاره کرده اند.

غیبت صغری از زمان وفات پدر بزرگوار امام زمان، حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام در سال ۲۶۰/هـ آغاز گشت و آن حضرت از آن تاریخ تا هنگام مرگ آخرین نفر از نواب اربعه (که سفیران و نمایندگان مخصوص آن حضرت بودند) شیخ علی بن محمد، سمی، یعنی نیمه شعبان سال ۳۲۹/هـ که سالروز ولادت مبارک خود آن حضرت نیز بود، عهده دار مسئولیت های امامت بودند و با این حساب مدت غیبت صغری ایشان حدود هفتاد سال می شود.

مشخصه این دوران عدم استتار کامل امام زمان علیه السلام از مردم بود چرا که آن حضرت در این دوران با بعضی از مؤمنان ارتباط برقرار می کردند. ویژگی دیگر این دوره، صدور نامه ها و توقیعات فراوان در موضوعات مختلف از آن حضرت می باشد. همچنین ویژگی این دوران وجود همین نایبان خاص بود که آن حضرت مستقیماً آنان را یاری می کرد. این دوران در واقع دورانی انتقالی میان زمان حضور مستقیم امامان در میان مردم که مردم در زمان پدران امام زمان علیهم السلام به آن عادت داشتند و دوران استتار کامل امام از مردم یعنی غیبت کبری بود.

اما غیبت کبری پس از وفات شیخ سمی آغاز گردید؛ آن هنگام که حضرت مهدی علیه السلام به وی دستور دادند تا برای خود جانشینی تعیین نکند.

چون اهداف مورد نظر از غیبت صغری به دست آمده بود. غیبت کبری تا امروز نیز ادامه دارد و همچنان ادامه خواهد داشت تا روزی که خداوند متعال به آن حضرت اجازه ظهور و اقدام به قیام مصلحانه اش را عطا فرماید.

ویژگی غیبت کبری پایان یافتن نظام نایبان خاص، کم شدن نامه ها و توقیعات صادره از آن حضرت و استتار کامل امام از مردم است. البته این استتار کامل در حالت های معینی مورد استثنا قرار می گیرد که در بخش های آینده از آن حالات و شرح و تفصیل آنچه در اینجا به صورت اجمال ذکر کرده ایم بیشتر بحث خواهیم کرد.

ص: ۱۷۶

علل و اسباب پیدایش غیبت صغری

غیبت حضرت مهدی -عجل الله تعالی فرجه الشریف- به عنوان اقدامی مقدماتی برای ظهور آن حضرت به حساب می آید؛ غیبتی که به مقتضای حکمت خداوندی در تدبیر شئون بندگان و با هدف آماده کردن جامعه بشری برای مأموریت مهم اسلامی می باشد که خداوند تبارک و تعالی بر دست آن حضرت تحقق خواهد بخشید. و این چیزی نیست جز آشکار شدن برتری اسلام بر همه دین ها و بر پا شدن دولت عدالت گستر اسلام در سرتاسر زمین و تأسیس جامعه توحیدی خالصی که در آن تنها خدا عبادت شده و هیچ شریکی برای او قرار داده نشود بدون هیچ ترس و واهمه ای از دسیسه های منافقان و مشرکان که چنان که در بخشی که مخصوص به سیره پس از ظهور آن حضرت است خواهیم دید روایات و نصوص شرعی نیز بر این مطلب دلالت دارند.

انحرافی که دامنگیر نظام اسلامی شد این نظام را از نقش پیشرو و مطلوبی که خداوند متعال برای آن اراده فرموده بود، دور کرد؛ نظامی که به تعبیر قرآن شریف می بایست در غالب بهترین امتی جلوه گر شود که برای مردم پدیدار گشته است.

اما انحراف اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی چنان در این جامعه رسوخ و

نفوذ کرد که شایستگی قیام به امر مهم هدایت جامعه بشری به سوی عدالت اسلامی را از دست داد تا آن جا که خود مسلمانان نیز فاقد این امر مهم و بسیاری از دیگر ارزش های اصیل الهی گردیدند و همه مظاهر ارزش های الهی از زندگی آن ها محو گردید.

انحراف سیاسی که خود علت دیگر انحرافات است بر نظام حکومتی مسلمانان حاکم شده فساد در حکومت های آنان جریان یافت؛ حکومت هایی که هدفی جز فرو رفتن در لذت های حرام و درگیری های داخلی بر سر قدرت نداشتند؛ منازعاتی که با انگیزه در دست گرفتن حکومت و مطامع برتری جویانه در می گرفت، تا آنجا که خلیفه مسلمانان از صورت خادم رعیت و مدافع از کرامت انسانی و مصالح دنیوی و اخروی آنان خارج شده، به صورت حاکم مستبدی در آمد که هیچ قصدی جز ایجاد فساد در روی زمین، برتری طلبی و حفظ تاج و تخت خویش - به هر نحو ممکن - نداشت، حتی اگر این امر به قیمت پایمال کردن روشن ترین ارزش هایی باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همان کسی که آنان شعار جانشینی اش را سر می دادند آورنده آن ها باشد. به همین دلیل است که می بینیم آنان در مبارزه با ائمه معصومین علیهم السلام از عترت پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تلاش فراوان کردند و در روایتی که از امام حسن عسکری علیه السلام در تعلیل دشمنی امویان و عباسیان با آن بزرگواران خصوصاً مهدی موعود علیه السلام ذکر کردیم نیز به همین مطلب اشاره شده است.

نتیجه می گیریم که نظام اسلامی و طبعاً جامعه انسانی در آن روزگار برای تحمل بار مسئولیت بزرگ اصلاحگرانه ای که بر عهده حضرت مهدی علیه السلام گذاشته شده بود آمادگی بالفعل نداشت. شاید از بارزترین دلایل این سخن موضع حکومت در برابر نهضت های علوی بسیاری بود که در جای جای

سرزمین اسلام ظهور می نمودند، اما به زودی یا با سرکوب و حشیانه حکومت مواجه می گشتند یا به سرعت به راه انحراف افتاده از اهداف مورد نظر دور شده تبدیل به حکومت هایی می گردیدند که با سایر حکومت های فاسد زمان خود چندان تفاوتی نداشته، از اهداف مصلحانه بزرگ اسلام به غایت دور بود (۱).

در سایه این اوضاع وخامت بار و تلاش های مذبحخانه ای که دستگاه حاکمه بنی عباس برای نابود کردن حضرت مهدی علیه السلام به کار می برد - و گوشه هایی از آن را ملاحظه کردیم - لازم بود تا آن حضرت در پوشش پرده حفاظتی قرار گیرد که در پناه آن بتواند به عنوان حجت خدا بر بندگان زمینه ساز تهیه مقدمات ظهور خویش گردد؛ ظهوری بدون واهمه از خطر جنایت و نابودگری دشمنان و خطر خالی ماندن زمین از حجت خدا که مأمور پاسداری از شریعت اسلام ناب محمدی است. این پوشش حفاظتی «غیبت» نام دارد.

روایات شریفی که یکی از اسرار غیبت آن حضرت را ترس از کشته شدن بیان داشته اند به همین مسأله اشاره دارند. البته این علتی است که با غیبت صغری انطباق دارد. علل دیگری همچون آماده کردن جامعه بشری برای ظهور نیز وجود دارد که در مقدمه بحث از غیبت کبری به آن ها نیز خواهیم پرداخت.

زمینه سازی پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام برای غیبت حضرت مهدی علیه السلام

منابع حدیثی اسلامی بسیاری از احادیث شریف که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر

ص: ۱۷۹

۱- (۱). شهید سید محمد صدر رحمه الله تحقیقی تحلیلی، مستند و گرانسنگ با استناد به منابع تاریخ اسلامی در رابطه با این دوران از تاریخ اسلام انجام داده است که برای آگاهی بیشتر از آن می توان به کتاب تاریخ الغیبه الصغری نوشته ایشان مراجعه کرد.

ائمة اهل بيت عليهم السلام روایت شده اند را در خود ثبت نموده اند که همه آن ها خبر از حتمیت وقوع غیبت حضرت مهدی عجل الله فرجه می دهند ما در ضمن بحث از مسأله مخفی بودن ولادت آن حضرت پاره ای از این روایات را نقل نموده ایم اکنون نمونه های دیگری از این روایات را نقل می کنیم:

از جمله این روایات، روایتی است که حافظ صدرالدین ابراهیم محمد حموینی شافعی (۶۴۴-۷۲۲ ه.ق) در کتاب خود به نام فرائد السمطین و سایر دانشمندان و مؤلفان اسلام با سندهای مختلف، آن را از ابن عباس نقل نموده اند که شخصی یهودی به نام نعتل ابو عماره به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفته و در رابطه با مسائلی مانند توحید و نبوت و امامت از آن حضرت سؤالاتی نمود پیامبر اکرم پاسخ سؤالات او را به صورت کامل بیان فرمودند و در نتیجه آن مرد یهودی اسلام آورده و گفت: شهادت می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و شهادت می دهم که تو فرستاده خدایی و شهادت می دهم که اینان جانشینان تو هستند. من این مطلب را در کتاب های یهودی های سابق نیز دیده ام. من در آنچه موسی ما را به آن سفارش نموده بود دیده ام که آمده است:

هنگامی که آخرالزمان فرا رسد پیامبری که او را «احمد» می نامند ظهور خواهد نمود و او پایان بخش پیامبران است و پس از او پیامبری نخواهد بود و از نسل او به تعداد اسباط بنی اسرائیل (دوازده تن) پیشوایانی پاک و صالح خواهند آمد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمودند: ای ابا عماره آیا اسباط را می شناسی؟ ابو عماره پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا آنان دوازده تن بودند.

پیامبر اکرم فرمودند: در میان اسباط لاوی بن ارحیا نیز بوده است. مرد پاسخ داد آری ای رسول خدا او را می شناسم. او همان کسی است که سال ها از بنی

اسرائیل غایب شد و سپس بازگشت و شریعت موسی را پس از اندراس و نابودی زنده نمود و با پادشاهی به نام فریطا جنگید تا او را کشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: در امت من هم مانند آن چه در بنی اسرائیل به وقوع پیوست مو به مو به وقوع خواهد پیوست و دوازدهمین تن از فرزندان من غیبت می کند و دیده نمی شود و زمانی بر امت من می گذرد تا این که از اسلام جز اسم و از قرآن جز خط و نوشته اش چیزی باقی نمی ماند. در این زمان است که خداوند متعال به او اجازه ظهور و خروج می دهد پس او ظاهر می شود و اسلام را به ظهور رسانده، دین را حیاتی دوباره می بخشد.

سپس پیامبر اکرم فرمودند: خوشا به حال کسی که آنان را دوست بدارد و خوشا به حال کسانی که به آنان تمسک جوید و وای بر دشمنان آنان (۱).

همچنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس قائم را که از فرزندان من است در زمان غیبتش انکار نماید به مرگ جاهلیت مرده است (۲).

آن حضرت همچنین فرمودند: سوگند به آن کسی که مرا به حق، به عنوان بشارت دهنده مبعوث نمود، قائم از فرزندان من برابر پیمانی که از جانب من بسته شده است از میان امت غایب خواهد شد تا آنجا که مردم بگویند خداوند دیگر نیازی به آل محمد ندارد و دیگرانی در ولادت او شک کنند پس هر کس زمان او را درک نماید باید به دین او تمسک جوید و شیطان را به واسطه شک در او، در دین خود راه ندهد که در این صورت شیطان او را از دین و ملت من خارج می نماید... (۳).

ص: ۱۸۱

۱- (۱). فرائد السمطين ۲ / ۱۳۲.

۲- (۲). کمال الدین / ۴۱۳، کفایه الاثر / ۶۶، البته احادیث نبوی که به این نکته اشاره دارند بسیارند که می توانید برای خواندن و مراجعه به آن ها به معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام بخش مخصوص به احادیث نبوی مراجعه نمایید / ۲۵۶-۲۶۷.

۳- (۳). کمال الدین / ۵۱، اثبات الهداه / ۳ / ۴۵۹.

آن حضرت همچنین فرمودند:

و خداوند از نسل حسین پیشوایانی قرار داده است که مردم را به فرمان من سفارش کنند و وصیت مرا در میان مردم حفظ نمایند و نهمین از آن ها قائم اهل بیت من و مهدی امت من می باشد؛ کسی که از نظر شکل و شمایل ظاهری و گفتار و کردار شبیه ترین مردم به من است، او بعد از غیبتی طولانی که باعث حیرتی گمراه کننده خواهد شد، ظاهر می گردد و امر خدا را آشکار نموده دین حق را ظاهر می کند... (۱).

پیامبر اکرم در ضمن حدیثی دیگر فرمودند: آن پسر به ناچار غیبت خواهد کرد.

به آن حضرت عرض شد: چرا ای فرستاده خدا؟ آن حضرت فرمودند: از ترس کشته شدن (۲).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همچنین فرمودند: مهدی از فرزندان من است. برای او غیبتی حاصل می شود و حیرتی که امت ها در آن گمراه می شوند وی با ذخایر انبیا ظهور خواهد کرد و زمین را چنان که پر از ظلم و جور شده است آکنده از عدل و داد خواهد نمود (۳).

همچنین از حضرت امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در ضمن حدیثی نقل شده است: ... و لکن من در رابطه با فرزندی که از نسل من به دنیا خواهد آمد و یازدهمین پسر من خواهد بود تفکر کردم. او مهدی است؛ همان کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند چنان که پر از ظلم و جور شده است؛ وی غیبتی حیرت انگیز خواهد داشت که در حیرت آن گروهی گمراه شده و گروهی راه هدایت می جویند... (۴).

آن حضرت همچنین فرمودند: غایب ما دو غیبت خواهد داشت که یکی از آن دو طولانی تر از دیگری است؛ در زمان غیبت او کسی بر امامتش ثابت و استوار نخواهد ماند مگر

ص: ۱۸۲

۱- (۱). کفایه الاثر / ۱۰.

۲- (۲). علل الشرایع / ۱ / ۲۴۳ و به نقل از آن، بحارالانوار / ۵۲ / ۹۰.

۳- (۳). فرائد السمطين / ۲ / ۳۳۵، حافظ سلیمان حنفی، ینابیع المودّه / ۴۸۸.

۴- (۴). کلینی، کافی / ۱ / ۲۷۳.

آن که دارای یقینی مستحکم و شناختی درست باشد (۱).

در این رابطه از حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام (امام حسن عسکری) نیز روایتی وارد شده است که در بحث ولادت آن حضرت آن روایت را ذکر نموده ایم.

همچنین از حضرت امام حسین علیه السلام نیز در رابطه آن حضرت این روایت ذکر شده است: صاحب این امر [مهدی] دو غیبت خواهد داشت. یکی از آن دو غیبت به اندازه ای طولانی خواهد شد که بعضی از مردم می گویند: وی مرده و از دنیا رفته است. بعضی دیگر نیز می گویند: او از میان ما رفته است. و به غیر از خادمی که نیازهای آن حضرت را برآورده می کند، حتی از اولیا و دیگران، کسی جایگاه او را نمی داند (۲).

از حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام نیز در همین رابطه این روایت نقل شده است: در قائم سنتی از نوح است و آن طول عمرش می باشد. (۳) آن حضرت همچنین فرموده است: همانا قائم ما اهل بیت دارای دو غیبت می باشد که یکی از آن دو غیبت از دیگری طولانی تر است (۴).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام این روایت نقل شده است:

قائم آل محمد دو غیبت دارد که یکی از آن دو طولانی تر از دیگری است (۵).

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: اگر خبر غیبت امام شما به شما رسید آن را انکار نکنید. (۶) آن حضرت همچنین فرمودند: قائم ما غیبتی دارد که پایش به طول می انجامد...

چرا که خداوند عزّ و جل اراده فرموده است تا سنت های پیامبران علیهم السلام را در قائم به انجام

ص: ۱۸۳

۱- (۱). حافظ حنفی، ینایع المودّه / ۴۲۷.

۲- (۲). الاشاعه فی اشراط الساعه / ۱۳.

۳- (۳). کمال الدین / ۳۲۱.

۴- (۴). کمال الدین / ۳۲۳.

۵- (۵). غیبت نعمانی / ۱۷۲.

۶- (۶). غیبت شیخ طوسی / ۱۰۲.

برساند بنا بر این، ای شَدیر، غیبت قائم ما باید به میزان غیبت های همه انبیا باشد تا از همه سنت های آنان استفاده ببرد (۱).

از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نیز این روایت نقل شده است: من به حق قیام نموده ام، اما آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک نموده و چنان که از ظلم و جور پر شده باشد از عدل و داد آکنده اش کند، پنجمین تن از فرزندان من است که دارای غیبتی طولانی است... (۲).

و نیز، این روایت در ضمن حدیثی از حضرت امام رضا علیه السلام آمده است که فرموده اند: ... او چهارمین تن از فرزندان من است که خداوند او را غایب می کند و هر مقدار که بخواهد او را در پرده و پوشش نگاه خواهد داشت سپس وی را آشکار نموده و به واسطه او زمین را از قسط و عدل پر می نماید چنان که پر از ظلم و جور شده باشد (۳).

از حضرت امام جواد علیه السلام نیز روایت شده است که در ضمن حدیثی فرمودند: ... هیچ یک از ما ائمه نیست که به امر خداوند قیام نکنند و مردم را به دین خدا رهنمایی ننمایند؛ اما قائمی که خداوند متعال به وسیله او زمین را از اهل کفر و انکار پاک می نماید و به واسطه او زمین را از عدل و داد پر می کند کسی است که ولادتش مخفی بوده و خودش هم از دیدگان آنان غایب است... (۴).

از امام هادی علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود: ... شما شخص او را نخواهید دید (۵)، و فرمود: هنگامی که صاحب شما از دیار ستمگران غایب گردد منتظر فرج باشید (۶).

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز این روایت نقل شده است: به خدا

ص: ۱۸۴

۱- (۱). کمال الدین / ۴۸۰.

۲- (۲). کفایه الاثر / ۲۶۵.

۳- (۳). کمال الدین / ۳۷۶ و به نقل از آن اعلام الوری ۲ / ۲۴۱، کشف الغمه ۳ / ۳۱۴.

۴- (۴). کفایه الاثر / ۲۷۷، بحار الانوار ۵۰ / ۲۸۳، احتجاج طبرسی ۲ / ۴۴۹.

۵- (۵). کافی ۱ / ۲۸۶.

۶- (۶). کمال الدین / ۳۸۰.

سوگند که صاحب این امر هر سال در موسم حج به زیارت خانه خدا می آید. وی مردم را می بیند و آن ها را می شناسد مردم نیز او را می بینند ولی نمی شناسند... (۱).

آن حضرت همچنین فرمودند: امام و حجت پس از من پسر محمد می باشد. هر کس که بمیرد و او را به امامت نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. آگاه باشید که برای او غیبتی طولانی است که نادانان از طول آن غیبت به حیرت و گمراهی می افتند... (۲).

آن حضرت همچنین فرمودند: ... این پسر من، هم نام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد؛ همان کسی که زمین را از قسط و عدل پر می کند چنان که از ظلم و بیداد پر شده باشد. مثل این پسر در میان این امت مثل خضر و ذوالقرنین است و به خدا سوگند که او از دیدگان مردم غایب می شود... (۳).

احادیث شریفی که در این رابطه صادر شده اند بسیار زیاد بوده و از طرق مذهب اهل بیت علیهم السلام به حدّ تواتر رسیده اند. بسیاری از حافظان اهل سنت از مذاهب مختلف نیز - چنان که دیدیم - این روایات را نقل نموده اند و بسیاری از آن ها نیز با سندهای صحیح نقل شده اند. این از روشترین دلیل ها بر صحّت غیبت حضرت مهدی علیه السلام و این که این غیبت به امر خداوند متعال صورت گرفته است می باشد؛ آنجا که صدور این روایات و تدوین آن ها در کتب روایی، بسیار پیش از وقوع غیبت حضرت مهدی به انجام رسیده است و غیبت آن حضرت بعد از آن به وقوع پیوسته است، در واقع می توان گفت غیبت حضرت مهدی علیه السلام تأیید و تصدیقی بر آن روایات بوده است و این نکته را تأیید می کند که مضامین این روایات صحیح بوده و از سرچشمه های وحی الهی و خداوند

ص: ۱۸۵

۱- (۱). کمال الدین / ۴۴۰.

۲- (۲). کفایه الاثر / ۲۹۲ و به نقل از کمال الدین از اعلام الوری ۲ / ۲۵۳، وسائل الشیعه ۱۶ / ۲۴۶، ب ۳۳ ح ۲۳.

۳- (۳). کمال الدین / ۳۸۴، قطب راوندی، الخرائج ۳ / ۱۱۷۴، و اعلام الوری ۲ / ۲۴۹.

تبارک و تعالی که داننده همه غیب‌ها است سرچشمه و نشأت گرفته‌اند و این خود می‌تواند جبران‌کننده ضعف و یا ارسال سند (۱) بعضی از این روایات بوده آن را جبران نماید.

شیخ صدوق رضوان الله علیه می‌فرماید: «همه ائمه اطهار علیهم السلام خبر از غیبت حضرت مهدی علیه السلام داده‌اند و در روایاتی که از آن بزرگواران نقل شده و کم و بیش ۲۰۰ سال قبل از غیبت آن حضرت در نامه‌ها و کتاب‌ها تدوین و نگهداری شده است، اوصاف آن غیبت را برای شیعیان خود تشریح و تبیین نموده‌اند، و هیچ یک از اصحاب و پیروان ائمه علیهم السلام نیست که این دسته از روایات را در مجموعه‌های روایی و کتاب‌های خود نوشته و در تألیفات خود نیاورده باشد؛ اینها کتاب‌هایی هستند که به اصول مدون معروف بوده و از سال‌ها پیش از غیبت، در نزد شیعه آل محمد محفوظ می‌باشند...

نویسندگان این کتاب‌ها از دو حال خارج نبوده‌اند: یا پیشاپیش از غیبتی که بعدها واقع شد آگاه بوده و آن را قبل از پیدایش، در کتاب‌های خود نوشته‌اند که این فرض، محال است و کسانی که اهل عقل و بررسی مسائل هستند می‌دانند که چنین چیزی ممکن نیست و یا این که در کتاب‌های خود دروغی نوشته‌اند و دروغشان به صورت اتفاقی به حقیقت پیوسته و آنچه سال‌ها بعد به وقوع پیوسته دقیقاً مطابق با دروغی بوده که این نویسندگان در شهرهای مختلف و زمان‌های مختلف و کتاب‌های مختلف نوشته‌اند. این فرض نیز مانند فرض اول محال است، پس راهی باقی نمی‌ماند که بگوییم: آنان مسأله غیبت را از پیشوایان معصوم خود - که آن‌ها نیز حافظان وصیت رسول خدا

ص: ۱۸۶

۱- (۱). ارسال سند یعنی راویان موجود در سند حدیث از نظر زمانی با هم متصل باشند.

می باشند - گرفته، حفظ کرده و اوصاف و مراحل مختلف آن را در کتاب ها و اصول خود ثبت و تألیف نموده اند. و در سایه کارهای از این دست است که حق آشکار گشته و باطل از بین می رود که باطل از بین رفتنی است» (۱).

نکته دیگری که وضوح این دلیل وجدانی را بیشتر می کند این است که این احادیث شریف به جزئیات دقیقی در ماهیت غیبت و هویت امامی که غایب می شود و این که او دوازدهمین تن از ائمه و نهمین تن از نسل حضرت امام حسین علیه السلام می باشد و جزئیات دیگری که از نظر تاریخی بر کسی جز حضرت مهدی و غیبتی جز غیبت آن حضرت تطبیق نمی کند، اشاره کرده اند و این خود از دلایل معجزه آسای روشنی است که بر صحت امامت و غیبت آن حضرت که خداوند در فرجش تعجیل نماید دلالت دارد.

شیخ مفید در این رابطه می فرماید: «روایاتی که از پیشوایان اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شده است همگی بر این نکته دلالت دارند که قائم منتظر باید دارای دو غیبت باشد که یکی از آن دو طولانی تر از دیگری باشد که در غیبت کوتاه آن حضرت، خواص از آن حضرت اطلاع دارند اما در غیبت طولانی، جز کسانی که از اولیای مورد اعتماد او بوده و به امر خدمتگزاری او مشغولند کس دیگری از آن حضرت هیچ اطلاعی ندارد... روایاتی که به این نکته اشاره دارند سال ها قبل از ولادت حضرت امام حسن عسکری و پدر و جد او در کتاب ها و مصنفات شیعه امامیه وارد شده و تألیف گردیده است و هنگامی که وکیلان و سفیران آن حضرت -رحمهم الله- که ما نام آن ها را ذکر نموده ایم از دنیا رفتند، درستی این اخبار به ظهور و اثبات رسیده و راستگویی راویان آن ها

ص: ۱۸۷

در خبر دادن از غیبت طولانی آشکار گردید. و این از نشانه های بسیار روشن در صحت اعتقادات امامیه می باشد...» (۱).

این استدلال در اثبات صحت هر دو غیبت صغری و کبری به کار می آید چرا که احادیث شریف از هر دو غیبت و جزئیات آن ها سخن به میان آورده اند.

فلسفه دو مرحله ای بودن غیبت

گفتیم که غیبت برنامه ای مقدماتی است که برای زمینه سازی ظهور حضرت مهدی (عجل الله فرجه) و به انجام رساندن مأموریت اصلاحی بزرگ جهانی آن حضرت امری لازم و ضروری است.

حکمت خداوندگار بر این تعلق گرفته است که این غیبت دارای دو مرحله باشد.

دلیل این امر نیز واضح و آشکار است؛ چرا که اگر غیبت کامل به صورت ناگهانی به انجام می رسید موجب از دست رفتن مجموعه عواملی می گردید که برای آماده سازی جامعه اسلامی، بلکه جامعه بشری برای ظهور آن حضرت و بر پا کردن دولت جهانی اسلام لازم است.

زیرا محور کلی این آماده سازی، آزمون های مقدماتی است - که روایات نیز چنانکه به خواست خدا در بحث غیبت کبری به صورت مفصل به آن ها خواهیم پرداخت به همین نکته اشاره دارند - و چنین آزمونی نیازمند پاره ای از عوامل و باورهای عقیدتی محکم است تا در طول نسل های جامعه اسلامی برای انسان مسلمان، همچون تکیه گاهی در راه پیروز شدن در امتحان و

ص: ۱۸۸

۱- (۱). شیخ مفید، عده رسائل / ۳۶۲، فصل پنجم در الفصول العشره فی الغیبه.

گردآوردن تجربیات و شایستگی های روحی و معرفتی در جهت آمادگی برای ظهور باشد.

پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام از اهل بیت آن حضرت هر چه به زمان غیبت امام زمان نزدیکتر می شدند، گام های بیشتری برداشته و اقدامات عمیق تر و فراگیرتری برای زمینه سازی و آماده کردن مردم برای غیبت انجام می دادند.

مانند خیر دادن از حتمی بودن غیبت، مخفی بودن ولادت صاحب غیبت، گسترش دامنه عمل سازمان و کلا- و قرار دادن معارف اسلامی مورد نیاز امت در اختیار آنان، مانند قواعدی که استنباط احکام شرعی و دیگر امور بر اساس آن ها استوار است. اما با همه این احوال، زمینه سازی کامل برای غیبت، محتاج به گام های تکمیلی و نمونه های تطبیقی دیگری بود که بتواند این برنامه ها را تأکید و تبیین نماید و این همان کاری بود که حضرت مهدی علیه السلام در مدت غیبت صغری آن را به انجام رساندند. آن حضرت در این برهه از زمان که مرحله انتقال از زمان ظهور کامل ائمه علیهم السلام به زمان غیبت کامل امام زمان علیه السلام می باشد همواره همین راه را در پیش گرفته بودند و در واقع غیبت صغری آخرین گام در راه زمینه سازی برای غیبت کبری بوده است.

ما این حقیقت را از طریق تحلیل سیره و اهداف حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت صغری و مقایسه این اهداف با ویژگی های خاص زمان غیبت کبری به روشنی در می یابیم. به همین دلیل، اهداف و سیره آن حضرت را در غیبت صغری از این دیدگاه بررسی می کنیم تا ارتباط میان سیره آن حضرت در زمان غیبت صغری و کبری آشکار گردد.

از روایات مرحله غیبت صغری آشکار می شود که حکومت عباسی همواره در پیگیری و تعقیب اخبار حضرت مهدی علیه السلام بوده و با استناد به روایات متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره امامان دوازده گانه، به وجود آن حضرت مطمئن بودند. آنان می دانستند که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یازدهمین تن از ائمه دوازده گانه است پس ناچار باید امام دوازدهم نیز متولد شده باشد چرا که وی پایان بخش پیشوایانی است که روایات صحیح به صورت تواتر، وعده نابودی حکومت جور را به دست او داده اند.

چنان که در روایت کلینی در ضمن بحث از مسأله مراقبت امام علیه السلام از وکیلانش دیدیم، هدف حکومت از تجسس و گشتن به دنبال وکیلان آن حضرت، رسیدن به خود آن حضرت بوده است. به همین جهت می بینیم که از جانب ائمه گذشته و خود حضرت مهدی علیه السلام بر این نکته به شدت تأکید می شود که همگان را از بردن نام آن حضرت در زمان غیبت صغری منع و نهی کنند؛ چرا که اگر نام آن حضرت شناخته می شد فعالیت های جستجو گرانه حکومت نیز شدیدتر می گردید (۱).

همچنین از روایتی که شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل نموده، چنین استفاده می شود که حکومت عباسی در باره آن حضرت به اخبار و اطلاعاتی نیز دست یافته و حتی برای ترور آن حضرت نیز اقداماتی انجام داده بود.

حضرت مهدی علیه السلام نیز برای این که به آن ها نشان بدهد که از جانب خداوند

ص: ۱۹۰

متعال مورد حفاظت قرار می گیرد با آنان به مقابله برخاسته است.

در این روایت چنین آمده است:

«از (رُشِیق) که از اصحاب مادرانی بوده روایت شده است که گفت: معتضد عباسی کسی را به دنبال ما - که سی نفر بودیم - فرستاد و دستور داد تا هر کدام از ما بر اسبی سوار شده اسب اضافه نیز با خود برداشته و مخفیانه خارج شویم. او به ما گفت: هر چه سریعتر خود را به سامرا برسانید، وی مشخصات محله و خانه ای را به ما داد و گفت: هنگامی که به این خانه رسیدید بر در خانه خادمی سیاه پوست می بینید، وقتی به این خانه رسیدید به زور وارد شوید و هر که را در آن خانه یافتید سرش را برای من بیاورید ما به سامرا رسیدیم و همان گونه که او گفته بود خانه را یافتیم در دهلیز آن خانه خادمی سیاه پوستی دیدیم که لباسی را اصلاح می کرد. ما از او در رابطه با صاحب خانه سؤال کردیم، اما به خدا سوگند که آن خادم هیچ اعتنایی به ما نکرد ما به حسب دستور به زور داخل خانه شدیم و آن را خانه ای به شدت اسرار آمیز یافتیم در مقابل در خانه پرده ای آویخته بود که نفیس تر از آن ندیده بودم گویا در آن وقت دست ها از آن کوتاه شده بود.

ما در خانه کسی را نیافتیم پرده را بالا زدیم. ناگاه در آن خانه در پشت پرده اتاقی بزرگ دیدیم که چون دریایی از آب بود در انتهای آن اتاق بر فراز آب حصیری یافتیم و مردی که خوش چهره ترین مردان روزگار به شمار می رفت بر روی آن حصیر ایستاده و مشغول نماز بود و اصلاً اعتنا و التفاتی به ما نکرد.

احمد بن عبدالله پیش رفت تا قدم در آن اتاق بگذارد اما در آب افتاد و نزدیک بود غرق شود. او در آب دست و پا می زد تا این که من دست پیش برده و او را از آب بیرون کشیدم. وی پس از آن بیهوش شد و مدتی بیهوش بود. دومین تن

از افراد من نیز مانند او قصد ورود به آن اتاق را نمود اما به سرنوشت اولی دچار گردید. من مبهوت ماندم و به صاحب خانه گفتم از خدا و از تو معذرت می خواهم، به خدا سوگند نمی دانم این جا چه خبر است و من به نزد چه کسی آمده ام؛ من به سوی خداوند توبه می کنم. اما او هیچ اعتنایی به من و گفته های من نکرد و رعب و وحشت در دل ما خانه گزید. ما او را ترک کرده و بازگشتیم.

وقتی بازگشتیم معتضد به انتظار ما بود. وی حاجبان را بر در کاخ گمارده بود تا هر ساعتی از شبانه روز به آنجا رسیدیم ما را به نزد او ببرند، ما پاسی از شب گذشته به قصر معتضد رسیدیم حاجبان در همان ساعت ما را به نزد او بردند معتضد جریان را از ما سؤال کرد و ما نیز مطلب را همان گونه که بود برای او بازگو نمودیم. معتضد فریاد برآورد وای بر شما آیا قبل از من کس دیگری را دیده و این جریان را برایش نقل نموده اید؟ ما انکار کردیم. معتضد قسم های شدید خورد و گفت: اگر این مطلب را از کسی جز شما بشنوم گردن همه شما را خواهم زد، ما نیز تا معتضد زنده بود جرأت نکردیم جریان را برای احدی نقل کنیم.

ص: ۱۹۲

اثبات وجود و امامت آن حضرت

این همان هدفی بود که آن حضرت از حضور در مراسم نماز گزاردن بر جنازه پدرش علیهما السلام - که بیشتر مشروح جریانش را بیان کردیم - دنبال می نمود، و این از مهمترین گام ها و فعالیت های آن حضرت در زمان غیبت صغری بود.

اهمیت مسأله شناخت مردم از وجود و امامت حضرت امام زمان علیه السلام از آنجا آشکار می شود که این شناخت، پایه و بنیان اساسی حرکت حضرت مهدی علیه السلام در عصر غیبت می باشد؛ آنجا که از روایات شریف برداشت می شود، نجات از گمراهی و مرگ جاهلیت منوط به شناخت امام زمان و تمسک جستن به اطاعت آن بزرگوار است.

این امام نیز در عصر غیبت کبری کاملاً پوشیده و غایب است، بنابراین، ایمان به وجود و امامت آن بزرگوار به عنوان مقدمه ای برای اطاعت و پیروی از او و تمسک به ولایتش، وابسته به حصول اطمینان قلبی و یقین به وجود آن حضرت در مردم است؛ به حدی که مؤمنان بتوانند در سایه این ایمان با شبهات و سوسه های قلبی که در نتیجه عدم مشاهده آن حضرت به صورت ظاهری ایجاد می شود مقابله نمایند. حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در زمان غیبت صغری دست به کار تکمیل مقدمات فعالیت های الهی بود که

می بایست در زمان غیبت کبری به انجام برساند و یکی از این مقدمات، ایجاد همین اطمینان قلبی به وجود و امامت آن حضرت در مردم بود. آن حضرت این مهم را با دیدارهایی که با افراد مورد اعتماد انجام می دادند، همچنین به وسیله ابراز کرامت ها و معجزاتی که از کسی جز امام علیه السلام ساخته نبود، برای بعضی از مردم، و راه های دیگر، به مرحله اجرا در می آوردند؛ این کارها در روایات تاریخی که از زمان غیبت صغری سخن به میان آورده و دانشمندان آن ها را در کتاب های خود ثبت و ضبط نموده اند آمده است (۱).

تکمیل سایر نیازمندی های امت در رابطه با معارف اسلامی

ائمه اهل بیت علیهم السلام در طول بیش از دو قرن، به تبلیغ بخش بسیار زیادی از نیازمندی های امت اسلام در زمان غیبت کبری کمر همت بستند؛ مسائلی مانند معارف قرآن کریم و سنت جد بزرگوارشان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و حاصل تلاش آن بزرگواران، ارائه چهره ای از اسلام ناب و دین استواری بود که خداوند تبارک و تعالی همگان را به پیروی از آن و عمل مطابق با دستورانش فرمان داده بود؛ ریسمان محکمی که در جوامع روائی اسلام از آن به عنوان ثقلین یاد شده و تمسک به این دو رکن را باعث نجات از گمراهی و مرگ جاهلی شمرده اند.

این میراث گرانسنگ، مشخص کننده حدود و مرزهای مسائل معارفی و روشنگر قواعد و اصول استنباط شرعی از طریق میراث روائی پرباری است که

ص: ۱۹۴

۱- (۱). ر. ک کتابهایی که در زمینه غیبت نوشته شده است؛ روایاتی که در رابطه با تشریح به خدمت امام زمان علیه السلام در عصر غیبت کبری وارد شده است. بسیاری از این روایات را سید بحرانی در کتاب تبصره الولی جمع آوری نموده است.

نقل کننده سنت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پیشوایان از عترت آن حضرت علیهم السلام می باشد؛ امری که باعث می شد تا ائمه اطهار اصحاب خود را به حفظ و تدوین این میراث گرانبها فرمان دهند تا در کنار قرآن کریم منبعی اصلی برای همه معارف و احکام اسلامی باشد؛ احکامی که امت اسلام تا روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام بدان محتاج خواهند بود، نتیجه این تلاش پربار، روایات شریفه ای بود که اصحاب ائمه علیهم السلام آن ها را در کتاب هایی که به «اصول چهارصدگانه» معروف است جمع آوری نموده و کار تدوین و تألیف همه این کتابها در زمان ائمه پیش از حضرت مهدی علیه السلام به اتمام رسیده بود و در این نصوص بیشتر نصوص سنت شریف نبوی گردآوری شده بود (۱).

امام دوازدهم شیعیان حضرت مهدی علیه السلام تمام نیازهایی که امت به مسائل معارفی اسلام در طول غیبت کبری داشتند، و آنچه را که مؤمنان را بر تحرک و استقامت در راه مستقیم یاری داده امت اسلامی را در ادامه مسیر تکاملی خود یاری می رساند را در خلال دوران غیبت صغری تکمیل نمود. و این دومین هدف کلی آن حضرت از غیبت صغری بوده است چه این که در بسیاری از نامه های صادره از آن حضرت این مسأله به صورت آشکار به چشم می خورد.

تثبیت سازمان نیابت

اشاره

حضرت مهدی علیه السلام در این دوران، از میان شیعیان تعدادی از افراد مورد اعتماد را که دارای ایمانی خالص بودند به عنوان نمایان و وکیلان خود معرفی و تعیین نمودند؛ این بزرگواران با اجازه و فرمان آن حضرت سازمانی را برای

ص: ۱۹۵

۱- ((۱)) ر.ک سید علی شهرستانی، منع تدوین الحدیث - اسباب و نتایج / ۳۹۷- ۴۶۵ فصل مربوط به تاریخ تعیین سنت نبوی در نزد مکتب اهل بیت علیهم السلام .

ارتباط با مؤمنان تشکیل دادند که چنانکه گذشت جد بزرگوار امام زمان حضرت امام هادی علیه السلام و پیش از وی حضرت امام جواد علیه السلام و پس از امام هادی حضرت امام عسکری علیهما السلام همگی این سازمان را همچون مقدمه ای برای غیبت آن حضرت تکمیل و تقویت نموده بودند امام عسکری علیه السلام آشکارا به توثیق بعضی از اصحاب شناخته شده خود پرداخته و آن ها را به عنوان وکیل خود معرفی می فرمودند. آن حضرت، مثلاً در رابطه با عثمان بن سعید عمری که وکیل آن حضرت و بعدها وکیل فرزندش حضرت مهدی و پیش از آن حضرت وکیل حضرت امام هادی نیز بود فرمودند: این ابو عمرو راستگوی امین است. او مورد اعتماد گذشتگان و در حال مرگ و زندگی مورد اعتماد من می باشد، پس هر چه او به شما می گوید از جانب من می گوید و هر چه به شما برساند از جانب من به شما رسانده است (۱).

شیخ صدوق اسامی دوازده تن از وکیلان و نمایان حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت صغری را ذکر نموده و سید محمد صدر نیز به استناد آنچه در منابع تاریخی و کتاب های رجالی آمده است نام شش تن دیگر را به این دوازده تن اضافه نموده است (۲)، حضرت امام زمان علیه السلام مستقیماً به انتصاب این افراد مبادرت نموده و در رابطه با این مطلب اطلاعیه هایی را که به توثیق معروف است صادر می نمودند. همچنین به وسیله همین توثیقات، از کسانی که ادعای وکالت نموده و در واقع از وکیلان آن حضرت نبودند نفی وکالت می نمودند (۳).

البته در زمان غیبت صغری، نسبت به زمان حضرت امام حسن

ص: ۱۹۶

۱- (۱). غیبت طوسی / ۲۱۵.

۲- (۲). تاریخ الغیبه الصغری / ۶۰۹-۶۲۸.

۳- (۳). غیبت طوسی / ۱۷۲-۲۵۷.

عسکری علیه السلام در سازمان و کیلان تغییری مهم روی داد و آن تغییر این بود که حضرت مهدی علیه السلام منصب جدیدی در این سازمان به وجود آوردند؛ آن منصب، تعیین وکیل خاص یا سفیر عام میان آن حضرت و مؤمنان بود. و این منصبی بود که در زمان ائمه گذشته نیازی به آن نبود، چرا که در زمان سابق امام، ظاهر و آشکار بود و همه و کیلان می توانستند به هر صورت شده با امام علیه السلام ارتباط برقرار نمایند، پس نیازی به وکیل و نایب خاصی که از آن حضرت نیابت نماید نبود. اما عدم ظهور امام علیه السلام در زمان غیبت صغری، ایجاد این پست مهم را در این سازمان اقتضا می کرد تا چنین شخصی مرجع خاص مؤمنان باشد؛ مؤمنانی که در زمان سابق به داشتن یک امام آشکار در یک عصر عادت کرده بودند.

تعیین این وکیل خاص و یا سفیر خاص از جانب حضرت مهدی علیه السلام به صورت مستقیم صورت می گرفت و عادتاً به وسیله صدور یک تویق که به صورت مستقیم تبلیغ و ارائه می گردید به انجام می رسید. چنانکه درباره وکیل اول این کار انجام شد و در بعضی موارد وکیل بعدی از طریق اعلام وکیل سابق مشخص می گردید.

رهبران شیعه در عصر غیبت صغری و اصحاب چهارگانه حضرت مهدی علیه السلام که در طول دوران غیبت صغری متولی این پست مهم بودند از این قرارند: عثمان بن سعید عمری؛ همان که دانستیم وکیل حضرت امام هادی، امام عسکری، و سپس حضرت امام زمان علیه السلام بوده است، پس از او پسرش عمرو بن عثمان، جانشین او گردید، پس از وی حسین بن روح و آخرین این سفیران خاص یا نواب اربعه علی بن محمد سمري -رضی الله عنهم اجمعین- بوده است.

حضرت مهدی علیه السلام همه فعالیت هایی را که این سفیران از طرف آن حضرت به انجام می رساندند، حتی در رابطه با پاسخگویی به سؤالات عقیدتی مؤمنان که شاید خود این سفیران هم می توانستند با دانش خود به آن پاسخ گویند، به صورت دائم و مستقیم نظارت و راهنمایی داشته است؛ این کار به فعالیت های این نایبان و سفیران رنگ و وجهه شرعی می داده است. این مطلب را می توان از روایاتی چند دریافت. مثلاً روایتی که شیخ طوسی در کتاب غیبت در ضمن حدیثی طولانی در رابطه با جواب دادن سفیر سوم امام زمان علیه السلام حسین بن روح به سؤالی عقیدتی که یکی از مؤمنان در رابطه با شهادت حضرت امام حسین علیه السلام از او کرده بود، نقل می کند؛ آنجا که از راوی حدیث، محمد بن ابراهیم که خود در مجلسی که حسین بن روح به این سؤال پاسخ داده بود حضور داشته، چنین نقل می کند: محمد بن ابراهیم بن اسحاق -رضی الله عنه - گوید: فردای آن جلسه، به نزد ابوالقاسم حسین بن روح قدس سره بازگشتم و در دل می گفتم: آیا او پاسخ سؤال دیروزی را از پیش خود داده است؟ هنگامی که به نزد او وارد شدم، بدون این که سخنی بگویم به من گفت: ای محمد بن ابراهیم اگر از آسمان به زمین پرت شوم و پرندگان آسمانی مرا برابند یا بادی سهمگین مرا به مکانی دور بیندازد برای من دوست داشتنی تر است از این که در دین خدا به رأی و نظر خود تکلم نمایم، بلکه هر چه می گویم از اصل و حجت خداوند - که صلوات و سلام خدا بر او باد - شنیده شده است (۱).

پیدا است که همان اوضاع سیاسی که بر امام زمان علیه السلام واجب کرد تا پس

ص: ۱۹۸

پرده غیبت برود، هیچگاه اجازه نمی داد تا فعالیت و کیلان آن حضرت نیز به صورتی کاملاً علنی به انجام برسد به همین دلیل، شرط اول در انتخاب و کیلان و به خصوص نایبان خاص، این بود که از نظر کتمان اسرار و عدم افشای مکان و بلکه وجود حضرت امام زمان علیه السلام دارای التزام بالایی باشند و شاید به عنوان مثال، انتخاب حسین بن روح برای نیابت خاصه علیرغم وجود اشخاصی که دارای دانش و جاهت بیشتری نسبت به او در میان اصحاب بودند، از به همین دلیل باشد (۱).

حضرت امام زمان علیه السلام با تثبیت سازمان و کالت و نیابت خاصه در دوره غیبت صغری، در واقع مقدمه ای برای ارجاع مؤمنان در دوره غیبت کبری به نایبان عام ایجاد نمودند.

نایبان عامی که روایات، ویژگی های کلی آن ها بیان داشته و امام علیه السلام نیز مردم را به مراجعه به آن ها در زمان غیبت کبری دستور داده بود. آن حضرت در زمان غیبت صغری با تعیین اشخاصی که آن صفات در آن ها یافت می شد زمینه این کار را فراهم آوردند، چرا که امت با دیدن این اشخاص به عنوان نمونه متوجه می شدند که چه جور کسانی لیاقت و شایستگی نیابت عام حضرت امام زمان علیه السلام را در غیبت کبری دارند و در آن زمان به سراغ افرادی نظیر این افراد می رفتند، به عبارت دیگر تجربه نیابت نایبان خاص که نمونه هایی تعیین شده از جانب امام معصوم علیه السلام بودند مشروعیت رجوع به نایبان عام امام در زمان غیبت کبری را برای امت روشن کرده و از جهت دیگر با ارائه نمونه اشخاص دارای این صفات، ملاکی برای تعیین صلاحیت و یا عدم صلاحیت مدعیان

ص: ۱۹۹

نیابت امام در زمان غیبت کبری ایجاد می نمود تا برای تعیین وجود صفاتی که نصوص شرعیه به عنوان شرایط نیابت از امام ذکر نموده اند از آن مدد جویند.

حراست از کیان ایمانی

اقدام برای اثبات وجود امام علیه السلام و شناساندن و کیلان آن حضرت به شیعیان، گاه به درز کردن بعضی از اخبار به دستگاه حکومتی منجر می گردید که در چنین مواردی امام علیه السلام خود برای حفاظت از سازمان و کیلان وارد عمل می شدند تا نقش مطلوب این سازمان در زمان غیبت صغری حفظ شود به عنوان مثال، ثقه الاسلام کلینی در کتاب کافی از حسین بن حسن علوی نقل می کند که گفت: «مردی از ندیمان «روزحسنی» (۱) و شخص دیگری که همراه او بود به وی گفتند: این همان کسی است که اموال را برایش جمع می کنند و دارای و کیلانی است. سپس نام همه و کیلان امام زمان را در شهرهای مختلف برشمرد این مطلب به گوش وزیر، عبیدالله بن سلیمان رسیده او قصد دستگیری آنان را نمود خلیفه گفت: بگردید و ببینید این مرد کجا است؟ چرا که این مسأله بسیار مهم است عبیدالله بن سلیمان پاسخ داد: آیا همه و کلا را دستگیر کنیم؟ خلیفه پاسخ داد: نه اما گروهی ناشناس را با مقداری پول به نزد آن ها می فرستیم، هر کس از این افراد پول گرفت او را دستگیر می کنیم راوی گوید در همان روزها نامه ای از وجود مقدس امام زمان علیه السلام به همه و کیلان صادر گردید که از آن تاریخ از هیچ کس پولی دریافت نکرده، از قبول آن امتناع کنند و وکالت آن حضرت را انکار کنند. راوی گوید: آنان مردی را به نزد محمد

ص: ۲۰۰

۱- (۱). والی منطقه عسکر که در بعضی از نسخه ها به نام بدرحسنی هم آمده است.

بن احمد فرستادند که او را نمی شناخت. آن مرد با وی خلوت کرد و به او گفت من مالی دارم که می خواهم به دست صاحب الزمان برسانم، محمد به او گفت:

اشتباه آمده ای من در این رابطه هیچ چیز نمی دانم، آن مرد دائم در صدد دلجویی و ایجاد روابط دوستانه با محمد بن احمد بود، اما محمد همواره خود را به نادانی می زد. آنان، جاسوسان خود را در میان همه و کلا پراکنده ساختند اما همه و کیلان از گرفتن پول هایی که برایشان می آمد خودداری می کردند» (۱).

از روایاتی که در رابطه با سیره امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری وارد شده استفاده می شود که تلاش های حضرت امام زمان علیه السلام در جلوگیری از آزار و اذیت و ترور دستگاه حکومتی عباسی -چنان که در فقره قبل دیدیم- تنها در رابطه با و کیلان نبوده است بلکه تلاش های آن حضرت در این زمینه شامل حفاظت از سایر مؤمنان در برابر ستم دستگاه عباسی نیز بوده و این سنت ثابتی در سیره پدران بزرگوار آن حضرت بوده است؛ آنان همگی در حد توان خود در رعایت حال مؤمنان و برگرداندن آزار و ناراحتی از آنان تلاش نموده اند.

از نمونه های رعایت حال مؤمنان در این راستا روایتی است که کلینی در کافی آن را از علی بن محمد نقل می نماید که گفت: «توقیعی از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام صادر شد و در آن، شیعیان را از زیارت مقابر قریش و حیره نهی می کرد. پس از چندی وزیر باقطنائی را خواست و به او گفت: بنی فرات و برسیان را ملاقات کن و به آن ها بگو مقابر قریش را زیارت نکنند چرا که خلیفه دستور داده است بر آن مقابر نگهبان گذاشته و هر کس به زیارت آن ها برود دستگیر شود» (۲).

ص: ۲۰۱

۱- (۱). کافی ۱ / ۵۲۵.

۲- (۲). کافی ۱ / ۵۲۵.

توجه امام به شیعیان و مؤمنین، حتی شامل برآوردن نیازهای شخصی و اجتماعی، اصلاح در میان آنان، دعا برای آنان و پشتیبانی نمودن از آن‌ها به وسیله سفارش‌های تربیتی و جواب دادن به سؤالات دینی و آموزش ادعیه و...

به آنان بوده است که منابع تاریخی مخصوص به این دوران، همه آن‌ها را ثبت نموده اند (۱).

در بخش بعدی دو نمونه از فعالیت‌های امام علیه السلام را در این برهه، برای تحقق یافتن اهداف مذکور ذکر خواهیم نمود این دو حرکت، صدور توقیعات و دیدار با مؤمنان است.

صادر کردن نامه‌ها «توقیعات»

منابع تاریخی که سیره حضرت مهدی (عجل الله فرجه) را به رشته تحریر در آورده اند، آکنده از متن بسیاری از نامه‌ها و بیانیه‌هایی است که آن حضرت در زمان غیبت صغری صادر فرموده و به توقیعات معروف شده است. صدور این نامه‌ها و بیانیه‌ها خود از دلایل وجدانی محسوسی است که دلالت بر وجود آن حضرت و قیام آن حضرت به مسئولیت‌های امامت در زمان غیبتش دارد (۲).

توقیعات یکی از وسایل اتصال و ارتباط امام با مؤمنان و رساندن راهنمایی‌ها و ارشادات آن حضرت به آنان بوده است؛ چرا که اوضاع زمانه غیبت چنان سخت و شدید بوده که ارتباطات مستقیم را بسیار محدود می‌کرده است. از عواملی که باعث جا افتادن و تأثیر گذاری بیشتر این نامه‌ها در

ص: ۲۰۲

۱- (۱). ر.ک تاریخ الغیبه الصغری / ۳۶۷ و ۵۹۷ به بعد.

۲- (۲). ر.ک جلد دوم کتاب معادن الحکمه نوشته محمد بن فیض کاشانی و کتاب الصحیفه المهدیه تألیف فیض کاشانی و کتاب‌های دیگری که در زمینه غیبت نوشته شده اند و نمونه‌های بسیاری از این نامه‌ها در آنان آمده است.

میان شیعیان و مؤمنین گردید زمینه سازی قبلی امام زمان و پدران بزرگوار آن حضرت علیهم السلام برای این مطلب بوده است خصوصاً در زمان حضرت امام کاظم علیه السلام که قسمت زیادی از مدت امامت خود را که حدود سی و پنج سال بوده است در زندان های بنی عباس و یا تحت کنترل و مراقبت شدید آنان و نیز آزار و اذیت شدید اصحاب، گذرانده بود. آن حضرت همواره برای ارتباط با مؤمنان و جواب دادن به سؤالات دینی آن ها و رساندن دستورات و ارشادات به آنان از طریق ارسال نامه هایی اقدام می نمودند که حتی در هنگام زندانی بودن آن بزرگوار نیز هیچگاه قطع نمی شد و از طریق وسایل و راه هایی ابتکاری و به وسیله اشخاصی که دستگاه جاسوسی نظام عباسی از شناختن آنان و دریافتن ولایت اهل بیت در آنان عاجز شده بود انجام می گرفت.

این کار به سبب ازدیاد کنترل و مراقبتی که دستگاه عباسی بر حضرت امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بکار می برد در زمان آن دو بزرگوار شدت بیشتری پیدا کرد چرا که دستگاه عباسی این دو امام بزرگوار را به شهر سامرا که پایتخت امپراطوری عباسی آن روزگار بود، آورد و آنان را مجبور به اقامت اجباری در این شهر نمود که بیشتر به دژی نظامی شبیه بوده و به همین جهت با عنوان عسکر یا پادگان نیز نامیده می شده است، اقامت اجباری این دو امام بزرگوار در این شهر آنان را در این قلعه نظامی، بیشتر به دو زندانی شبیه کرده بود.

به علاوه این شرایط سخت، تأکید این دو امام بزرگوار بر پیش گرفتن این شیوه یعنی صدور نامه برای ارتباط با شیعیان در واقع زمینه سازی مستقیمی برای غیبت فرزند بزرگوارشان حضرت مهدی عجل الله فرجه بود چرا که مؤمنان از این طریق با این اسلوب آشنا شده و به آن عادت می کردند. با این کار شبهات رفع شده و برای پذیرفتن عمل به دستوراتی که در نامه ها می آمد و

تسلیم شدن در برابر مفاد این نامه‌ها با ایمانی راسخ با مردم اتمام حجت می‌گردید. به خصوص که امام زمان علیه السلام نیز همین خط را که پدر بزرگوارش در نامه‌های خود دنبال می‌کرد ادامه دادند تا ایمان را به صورت گسترده تری در دل‌های مؤمنان تثبیت نموده و راه را برای سوء استفاده گران ببندد (۱).

قسمتی از این توقیعات در جواب سؤالاتی که از جانب مؤمنان از طریق نواب اربعه به آن حضرت می‌رسید صادر شده است. قسمتی دیگری از این نامه‌ها به این گونه است که خود امام علیه السلام ابتداً به فرستادن نامه در رابطه با بعضی از قضایای مهمی که اتفاق می‌افتاد مبادرت می‌نمودند. مانند حمایت آن حضرت از مؤمنین یا وکلا - چنان که دیدیم - یا در رابطه با کشف از انحراف بعضی از وکیلان و یا دروغ بودن ادعای بعضی از مدعیان وکالت یا در رابطه با تعیین نایب و سفیر آینده و

این توقیعات، همچنین شامل همه نیازمندی‌های مؤمنان از جمله معارف حق اسلامی و احکام مختلف اسلامی در شئون زندگی عقیدتی، فقهی، تربیتی، اخلاقی، ادعیه و سایر احتیاجات امت اسلام در عصر غیبت، همچون ارجاع مردم به فقیهان عادل و تأکید بر استمرار سرپرستی آن حضرت نسبت به امت در غیبت، همچنین تعیین علایم ظهور و چیزهای دیگری بود که در بخش آینده به بعضی از نمونه‌های آن اشاره خواهیم کرد و با آن‌ها آشنا خواهیم شد. در بعضی از این توقیعات هم نمونه‌هایی تطبیقی برای استنباط حکم شرعی از احادیث منقول وجود داشت تا امت را بر فرایند اجتهاد در عصر غیبت کبری آگاه نموده و تمرین دهد (۲)، در یک کلام می‌توان گفت که

ص: ۲۰۴

۱- (۱). غیبت طوسی / ۲۲۰.

۲- (۲). مانند توقیعاتی که آن حضرت به محمد بن عبدالله حمیری داده اند که در کتاب احتجاج ۲ / ۴۳۸ به بعد آمده است.

این توقیعات از یک جهت وسیله ای برای رهبری کردن مؤمنان و حفظ کیان آنان بوده و از جهت دیگر وسیله ای برای تکمیل نیازمندی های مؤمنان در عصر غیبت و بیان حقایق و احکام اسلام بوده است.

تشریح مؤمنان به خدمت امام مهدی علیه السلام

مصادر روایی معتبر، بسیاری از روایات را نقل نموده اند که از دیدار مؤمنان با حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت صغری حکایت دارد. هیچ یک از کتاب هایی که در رابطه با تاریخ ائمه یا تاریخ حضرت مهدی (عجل الله فرجه) تألیف گشته است، خالی از تعدادی از این روایات نیست. شیخ صدوق، آماری را از تعداد دیدارهای مردم در جای جای عالم اسلام با آن حضرت، از محمد بن ابی عبدالله نقل می نماید و طبق این آمار، تعداد اشخاصی که در آن زمان به محضر امام زمان علیه السلام رسیده اند ۸۶ نفر می باشند. میرزای نوری این تعداد را به ۳۰۴ تن ارتقا داده و به روایاتی که در منابع معتبر وارد شده استناد نموده است (۱) و در میان این روایات، بسیاری با سندهای صحیح ذکر شده اند و قسمت عمده این اشخاص در زمان غیبت صغری و بعضی از آنان نیز در زمان حیات پدر بزرگوارش حضرت امام عسکری علیهما السلام به محضر آن حضرت شرفیاب شده اند. البته این روایات به خصوص در رابطه با کسانی است که آن حضرت را دیده و شناخته اند نه کسانی که آن حضرت را دیده ولی شناخته اند.

از این روایات، استفاده می شود که خود حضرت مهدی علیه السلام در بسیاری از حالات برای دیدار با مؤمنان مبادرت نموده و به دست آن حضرت معجزات و

ص: ۲۰۵

دلایل امامت آشکار می شده است؛ به گونه ای که آنان را به ایمان به امامت آن حضرت راهنمایی نموده وجود و امامت آن بزرگوار را بر آنان ثابت می کرده است؛ این مطلب همان است که در دیدار با عیسی جوهری که در سال ۲۶۸ هجری قمری در منطقه صابر در نزدیک مدینه منوره با آن حضرت ملاقات نموده است به آن تصریح شده است؛ آن جا که آن حضرت در پایان دیدار و بعد از ارائه دلایل و براهین یقین آور در رابطه با هویتش به او فرموده اند:

«یا عیسی ما کان لک أن ترانی لولا المکذّبون القائلون بأین هو؟ ومتی کان؟ وأین ولد؟ ومن رآه؟ وما الذی خرج إلیکم منه؟ وبأی شیء نبأکم؟ وأی معجز أتاکم؟ أما والله لقد دفعوا أمیر المؤمنین مع مارووه وقدّموا علیه، وکادوه وقتلوه، وکذلک آبائی علیهم السّلام ولم یصدّقوهم ونسبوهم إلی السحر وخدمه الجنّ إلی ما تبین»؛

ای عیسی اگر تکذیب کنندگانی که همواره می گویند او کجاست؟ کی به وجود آمده؟ کجا به دنیا آمده؟ چه کسی او را دیده؟ چه چیزی از جانب او به سوی شما آمده؟ و او شما را به چه چیزی خبر داده؟ و چه معجزه ای برای شما آورده است؟ تو به ملاقات با من نایل نمی آمدی، به خدا سوگند که مردم، با وجود روایات بسیاری که در رابطه با امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده و حضرتش را می شناختند، آن بزرگوار را از مقام و منزلتی که داشت دفع نموده و با آن حضرت مبارزه کرده و او را به قتل رساندند. همچنین سایر پدران من: به همین سرنوشت گرفتار آمده این مردم آنان را تصدیق نکردند و به آن ها نسبت سحر و خدمت جن و غیره دادند که بر همه آشکاراست.

ای عیسی اولیای ما را از آنچه که دیدی با خبر گردان، اما بر حذر باش که این خبر را به دشمنان ما نرسانی که این مقام از تو سلب خواهد گردید.

به آن حضرت عرضه داشتم: ای مولای من دعا کن تا من در این راه ثابت قدم بمانم.

آن حضرت فرمودند: اگر خداوند به تو ثبات قدم عنایت نکرده بود مرا نمی دیدی، اکنون پیروزمندانه به سمت کار و مأموریت خود برو.

من در حالی که بسیار حمد و سپاس خداوند متعال را به جای می آوردم از نزد آن حضرت خارج شدم» (۱).

از روایاتی که درباره تشریف به دیدار آن حضرت در زمان غیبت صغری وارد شده آشکار می شود که آن حضرت در خلال این دیدارها به بر آوردن نیازهای مؤمنین نیز مبادرت می ورزیده و در این زمینه سنت پدران پاک و بزرگوار خود علیهم السلام را ادامه می داده است. چه این که آن حضرت در خلال همین دیدارها به توضیح بعضی از قضایا و مسائل عقیدتی مرتبط با غیبت کبری پرداخته و راهنمایی های تربیتی و دعاهایی را در اختیار مؤمنان قرار می داده که از طریق سنت روایت شده، به غیبت آن بزرگوار مربوط بوده، ارتباط مردم با آن حضرت را محکم نموده، به دستاوردهایی که به زودی خداوند متعال به آن حضرت عنایت خواهد کرد و در هنگام ظهور به دست آن حضرت محقق خواهد ساخت اشاره دارد.

چه این که از همین روایات استفاده می شود، بسیاری از مؤمنان در زمان غیبت صغری در طلب دیدار و تشریف به محضر آن حضرت کوشش و سعی بسیار می نموده اند خصوصاً در موسم حج که آن حضرت، مطابق با روایات همه ساله در این مراسم حضور پیدا می نماید (۲). بعضی از روایات نیز بر وقوع این دیدار در موسم حج دلالت نموده است چه این که بعضی از مؤمنان برای

ص: ۲۰۷

۱- (۱). تبصره الولی / ۱۹۷.

۲- (۲). کافی / ۱ / ۳۳۷-۳۳۹، غیبت نعمانی / ۱۹۵.

دست یابی به چنین سعادت‌تی به نواب اربعه متوسل می شده اند و آن حضرت برای بعضی از مؤمنان مخلص اجازه چنین دیداری را می دادند به عنوان مثال شیخ طوسی در کتاب غیبت چنین روایت کرده است:

محمد بن یعقوب مرفوعاً (۱) از زُهری روایت کند که گفت: من سخت در طلب دیدار آن حضرت بودم و بارها به همین منظور به سفر حج رفتم و مال بسیاری در این راه صرف نمودم. پس نامه ای به عمری نوشته و در خدمت و همراهی او در آمدم و پس از آن از عمری در رابطه با صاحب الزمان سؤال نمودم. وی به من گفت: راهی برای رسیدن به این مطلب وجود ندارد. من در برابر او خضوع و التماس کردم. وی به من گفت: فردا صبح اول وقت به نزد من بیا، من در همان ساعت که او گفته بود به نزدش رفتم او به استقبال من آمد به همراه او جوانی بسیار نیکو صورت و خوشبو و در هیأت تجار بوده و مانند تجار در آستین خود چیزی داشت.

هنگامی که به او نگاه کردم به عمری نزدیک شده و عمری به من اشاره ای کرد. من به نزد آن جوان رفته و از او سؤال کردم و او پاسخ همه سؤال‌های مرا داد. سپس حرکت کرد تا داخل خانه شود، خانه ای که ما به آن چندان اهمیتی نمی دادیم. عمری به من گفت: اگر سؤال دیگری داری بپرس؛ چرا که بعد از این دیگر او را نخواهی دید. من رفتم تا از او سؤال کنم. اما وی کلام مرا نشنید و داخل خانه شد و با من سخنی نگفت جز این که گفت: هر کس نماز عشا را آن قدر به تأخیر بیندازد که ستاره‌های آسمان طالع گردد و نماز صبح را آنقدر به تأخیر بیندازد که ستاره‌های آسمان دیده نشوند ملعون ملعون است» و داخل خانه گردید (۲).

ص: ۲۰۸

۱- (۱). مرفوعاً یعنی حدیث دارای سند متصل به امام معصوم نیست.

۲- (۲). غیبت طوسی / ۱۶۴، احتجاج طبرسی ۲ / ۲۹۸، وسائل الشیعه ۳ / ۱۴۷.

□
شش روز قبل از وفات نایب چهارم حضرت مهدی -عجل الله فرجه - توقیعی از جانب آن حضرت، برای مؤمنان صادر گردید که در آن، به پایان رسیدن غیبت صغری -و دوران نایبان خاص که مستقیماً از جانب امام زمان تعیین می شدند -و شروع غیبت کبری اعلام گردید. متن این توقیع چنین است:

□
«بسم الله الرحمن الرحيم، يا على بن محمد السمری، أعظم الله أجر إخوانك فيك فإنك ميت ما بينك وبين سته أيام، فأجمع أمرک ولا توص الی أحد فيقوم مقامک بعد وفاتک. فقد وقعت الغیبه التامه. فلا ظهور إلا یاذن الله تعالی ذکره وذلك بعد طول الأمد وقسوه القلب وإمتلاء الارض جوراً. وسأتی لشیعتی من یدعی المشاهده ألا فمن ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی والصیحه فهو کذاب مفتر ولا حول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم»؛

بسم الله الرحمن الرحيم ای علی بن محمد سمری؛ خداوند متعال برادران تو را در مصیبت تو صبر دهد و اجر عطا نماید. تو پس از شش روز از دنیا خواهی رفت، پس به کارهای خود سر و سامان ده و در رابطه با جانشین خود به هیچ کس وصیت نکن که پس از مرگ مسئولیت تو را به عهده بگیرد. چرا که غیبت تامه واقع شده است. و جز به دستور و اجازه خداوند متعال ظهوری نخواهد بود. و این بعد از زمانی طولانی خواهد بود که دل های مردم در آن قساوت گرفته و زمین از ظلم و جور پر شود. به زودی کسانی به سراغ شیعیان من خواهند آمد که ادعای مشاهده و دیدار مرا خواهند نمود آگاه باشید که هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه ادعای مشاهده نماید او دروغگو و افترا زننده است و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم (۱).

ص: ۲۰۹

این آخرین توقیعی بود که در زمان غیبت صغری از حضرت امام زمان علیه السلام صادر گردید و این توقیع به مثابه اعلام به ثمر رسیدن فعالیت های آن حضرت در غیبت صغری است و این که اهداف مورد نظر از غیبت صغری همه محقق شده و این مرحله که زمینه ساز غیبت کبری بوده به پایان رسیده است. در زمان غیبت صغری دلایل و بینات اثبات وجود و امامت آن حضرت و صحت غیبت کبری از خود آن حضرت به صورت مستقیم و یا از طریق سفیران و نمایان آن حضرت به صورت کافی و کامل ظاهر شده بود. و تمام این بینات و دلایل به وسیله تعدادی از علمای سرشناس در همین دوران به رشته تحریر و تدوین در آمده بود (۱)، و برای امت اسلام و مؤمنان و شیعیان کیفیت انتفاع و بهره مندی مردم از وجود امام زمان علیه السلام در غیبت و همچنین کیفیت رسیدگی آن حضرت نسبت به کارها و زندگی مردم مسلمان از پشت پرده های غیبت واضح و آشکار شده بود، آن حضرت در زمان غیبت صغری مردم را به رجوع به فقیهان در مسائل نوظهور و حوادث پیش آمده دستور داده و تصریح کرده بودند که وجود آن حضرت امان اهل زمین می باشد (۲).

آخرین نکته ای که سزاوار است به آن اشاره کنیم این است که با پایان غیبت صغری نسلی از شیعه که معاصر با زمان ظهور ائمه علیهم السلام بوده و به دیدن

ص: ۲۱۰

۱- (۱). به عنوان مثال می توان به کتاب کافی تألیف شیخ کلینی رحمه الله که از مهمترین منابع فرهنگ و میراث اهل بیت علیهم السلام در زمینه عقیدتی و فقهی می باشد اشاره نمود که تدوین این کتاب در خلال غیبت صغری به انجام رسیده است چرا که شیخ کلینی رحمه الله در سال ۳۲۹ هجری قمری از دنیا رفته که همین سال، سال وفات آخرین نایب خاص امام زمان علیه السلام، شیخ سمری می باشد یعنی سال پایان غیبت صغری.

۲- (۲). آن حضرت به این مطلب در توقیعی که در جواب سؤالات اسحاق بن یعقوب صادر فرمودند به این مطلب تصریح نموده اند. رک کمال الدین / ۴۸۳، غیبت طوسی / ۱۷۶.

ائمہ علیہم السلام عادت کرده بودند به پایان رسیده، نسل جدیدی از شیعیان به وجود آمده بود که با زمان غیبت آشنایی کامل و به آن عادت داشتند؛ این نسل با تفکر رهبری نایبان امام زمان خو گرفته بودند و به همین خاطر امت اسلام برای داخل شدن در عصر غیبت کبری آمادگی لازم را پیدا کرده بود (۱).

ص: ۲۱۱

۱- (۱). تاریخ الغیبه الصغری / ۴۳۰-۶۵۴ در همین منبع توضیحات مهمی در رابطه با متن آخرین توقیع حضرت امام زمان علیه السلام خطاب به شریف ثمری آمده است.

بخش نخست

غیبت کبرای امام مهدی علیه السلام و علل آن

بخش دوّم

اقدامات امام مهدی علیه السلام در غیبت کبری

بخش سوّم

تکالیف دوران غیبت کبری

ص: ۲۱۳

مدار کلی فعالیت امام زمان علیه السلام در غیبت کبری

هدف کلی فعالیت حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت کبری مواظبت از امت اسلام و آماده کردن این امت برای مرحله ظهور، قیام به مأموریت بزرگ نابودی ظلم و جور، برپایی دولت عدل الهی در سرتاسر زمین و تأسیس جامعه خالص توحیدی بوده است که در رابطه با همه این مسائل در بخشی که مربوط به سیره آن حضرت پس از ظهور می باشد، به تفصیل سخن خواهیم گفت.

به عبارت دیگر مدار کلی سیره آن حضرت در غیبت کبری زمینه سازی برای ظهور می باشد این زمینه سازی در مسائلی همچون مراقبت و محافظت از ایمان مردم و حفظ و محکم کردن فعالیت ها و نوسازی آن ها در طول نسل هایی که یکی پس از دیگری معاصر با آن حضرت می باشند و همچنین حفظ رسالت خاتم اسلام از تحریف می باشد. به علاوه این که آن حضرت در این دوران به سایر مأموریت ها و مسئولیت های امامت خود در حد توان اقدام می نمایند، اگر چه همه این کارها با شیوه هایی مخفیانه تر از حالت غیبت صغری به وجود می پیوندد و با همین کارهاست که بهره مندی مردم از وجود آن حضرت مانند بهره مندی زمین از آفتاب پشت ابر می باشد.

این هدف عام از سیره آن حضرت در این غیبت کبری است که به روشنی

از روایاتی که در رابطه با فعالیت آن حضرت در غیبت کبری وارد شده، ملاحظه می گردد.

قبل از داخل شدن در بحث و آوردن نمونه هایی از این فعالیت ها، به بعضی از مواردی که احادیث شریف در رابطه با علت و اسرار غیبت بیان کرده اند نگاهی کلی می اندازیم، زیرا روشن است که زمینه سازی برای ظهور با از بین بردن سبب های غیبت میسر می گردد به همین جهت شناختن اسباب غیبت می تواند روشن گر طبیعت فعالیت های حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت باشد.

علل غیبت در احادیث شریف

اشاره

مجموعه ای از احادیث شریف علل پیدایش غیبت را بیان نموده اند. ابتدا نمونه هایی از این روایات را برای استناد به عللی که این روایات به آن اشاره دارند ذکر می نماییم. البته برای هر نمونه از این روایات نظایر بسیاری موجود است که محدثان، آن ها را با سندهای متعدد روایت نموده اند:

۱. سُدیر از پدرش از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

قائم ما غیبتی طولانی خواهد داشت.

به آن حضرت عرض کردم: یابن رسول الله به چه دلیل؟ آن حضرت پاسخ دادند: زیرا خداوند عزوجل اراده کرده است، سنت پیامبران را در غیبت هایی که داشته اند، در آن حضرت پیاده نماید. پس ای سُدیر آن حضرت ناچار باید به اندازه تمام غیبت هایی که انبیا داشته اند غیبت نماید که خداوند متعال می فرماید: «که قطعاً از حالی به حالی برخواهید نشست»، یعنی سنن کسانی که قبل از شما بوده اند (۱).

ص: ۲۱۶

۱- (۱). اثبات الهداه ۳ / ۴۸۶- ۴۸۷.

عبدالله بن فضل هاشمی روایت کند که: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر به ناچار غیبتی خواهد داشت که افراد اهل باطل در طول آن غیبت به شک خواهند افتاد.

به آن حضرت عرضه داشتم: خداوند مرا فدای شما کند به چه دلیل؟

آن حضرت پاسخ دادند: به دلیل امری که به ما اجازه باز کردن آن برای شما داده نشده است .

به آن حضرت عرضه داشتم: پس وجه حکمت غیبت آن حضرت چیست؟

آن حضرت در پاسخ فرمودند: حکمت غیبت آن حضرت همان حکمتی است که در غیبت سایر حجت های خداوند متعال بوده است. حکمت این امر جز پس از ظهور آن حضرت آشکار نمی شود هم چنان که حکمت کارهایی که حضرت خضر علیه السلام انجام داد جز پس از جدایی موسی از او بر وی ظاهر نشد، ای پسر فضل این امری از امور خداوند متعال، سری از اسرار خدا و غیبی از گنجینه علم غیب خداوند است، و از آنجا که ما می دانیم خداوند عزوجل حکیم است، تصدیق می کنیم که همه کارهای خداوند را نیز حکمتی است اگر چه وجه و سبب آن حکمت بر ما کشف نشده باشد (۱).

۲. از دیگر روایات این باب روایتی است که زراره آن را از حضرت امام باقر علیه السلام روایت نموده است که فرمود: همانا قائم قبل از ظهور خود غیبتی خواهد داشت.

به آن حضرت عرضه داشتم چرا؟

آن حضرت پاسخ دادند: از ترس و آن حضرت با دست خود به شکم خود

ص: ۲۱۷

اشاره نمودند، زراره گوید منظور آن حضرت ترس از کشته شدن می باشد (۱).

از دیگر روایاتی که در همین رابطه ذکر شده است روایت عبدالله بن عطا از حضرت امام باقر علیه السلام است وی گوید: «به آن حضرت عرضه داشتم شیعیان شما در عراق بسیارند، به خدا سوگند که در میان اهل بیت شما کسی به مانند شما نیست، پس چگونه است که شما قیام نمی کنید؟»

آن حضرت به من فرمودند: ای عبدالله بن عطا! گوش به حرف نادانان داده ای، به خدا سوگند که من آن کس که باید قیام کند و زمین را پر از عدل و داد کند نیستم.

عبدالله گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: پس او چه کسی است؟

آن حضرت پاسخ دادند: به دنبال کسی باشید که ولادت او از چشمان مردم مخفی باشد؛ چنین شخصی صاحب شما است؛ همانا از ما اهل بیت کسی نیست که در میان مردم انگشت نما شود و زبان زد خاص و عام گردد مگر این که از در اثر ستم یا حسادت کشته می شود (۲).

۳. و از این جمله است روایت حسن بن محبوب بن ابراهیم کرخی که گفت:

«به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم یا کسی به آن حضرت عرض کرد:

خداوند خیرت دهد آیا حضرت علی در دین خدا قوی و پر قدرت نبود؟

آن حضرت فرمودند: چرا

آن مرد گفت: پس چگونه مردم بر او غالب آمدند و چگونه نتوانست آنان را از این کار باز دارد و چه چیز او را از این کار بازداشت؟

آن حضرت پاسخ دادند: آیه ای از کتاب خداوند عزوجل او را از این کار

ص: ۲۱۸

۱- (۱). علل الشرایع ۱ / ۲۴۶، غیبت نعمانی / ۱۷۶، غیبت طوسی / ۲۰۱.

۲- (۲). کافی ۱ / ۳۴۲، غیبت نعمانی / ۱۶۷- ۱۶۸.

وی گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: آن کدام آیه است؟

آن حضرت پاسخ دادند: این کلام خداوند عزوجل که فرمود: «اگر [کافر و مؤمن] از هم متمایز می شدند قطعاً کافران را به عذاب دردناکی معذب می نمودیم» همانا که خداوند عزّ و جل را امانت هایی مؤمن در صلب مردمی کافر و منافق می باشد. پس حضرت علی علیه السلام پدران را نمی کشت تا این که آن امانت ها از صلب آنان خارج شود. پس هنگامی که آن امانت ها از صلب ها خارج شده و به دنیا بیایند بر هر کس که بخواهد پیروز شود و با او قتال می کند، همچنین قائم ما اهل بیت است که هرگز ظهور نمی کند تا هر زمانی که امانت های خداوند عزّ و جل ظاهر گردد پس هنگامی که آن ودایع ظاهر گردید او نیز ظهور نموده و با افرادی که با وی مقابله نمایند جنگ و جهاد خواهد نمود (۱).

۴. و از آن جمله است روایتی که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: به خدا سوگند آن چه را که به انتظارش گردن می کشید به وقوع نخواهد پیوست تا آن که شما خالص گردیده، بد و خوب شما از هم جدا شود سپس ده یک از شما رفته و جز اندکی از شما در راه حق ثابت قدم نمی ماند. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ»؛

آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید، بی آن که خداوند جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد؟ (۲).

۵. و از آن جمله است آن چه از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

دولت ما آخرین دولت ها است، هیچ خاندانی نمی مانند که دولتشان پایدار گردد مگر این که قبل از ما به حکومت خواهند رسید، تا این که مردم هنگامی که سیره و حکومت ما را در

۱- (۱). علل الشرایع / ۱۴۷، کمال الدین / ۶۴۱.

۲- (۲). حمیری، قرب الاسناد / ۱۶۲، و به نقل از آن، بحار الانوار / ۵۲ / ۱۱۳.

هنگام حکومت دیده اند نگویند ما مانند روش و سیره آنان رفتار می کنیم، و این کلام خداوند عزوجل است که می فرماید: «و فرجام [خوش] از آن پرهیزگاران است» (۱).

۶. و از آن جمله است روایتی که از حضرت امام رضا علیه السلام در جواب کسی که از علت غیبت پرسیده است آمده که فرمود: تا این که آن گاه که قائم ما با شمشیر قیام می کند در گردنش بیعتی از هیچ کس نباشد (۲).

این مسأله، با الفاظی نزدیک به هم از بسیاری از ائمه علیهم السلام روایت شده است. از آن جمله است روایتی که از خود حضرت مهدی علیه السلام در توقیعی که در جواب مسائل اسحاق بن یعقوب صادر فرمودند آمده است:

و اما علت وقوع غیبت این است که خداوند عزوجل می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می کند پرسید» همانا هیچ یک از پدران من نبود مگر این که بر گردن او بیعتی از طاغوت زمانش قرار داشت اما هنگامی که من خروج و قیام می کنم بیعت هیچ طاغوتی را بر گردن ندارم (۳).

۷. امام زمان -عجل الله فرجه- در اولین نامه خود به شیخ مفید این گونه مرقوم فرمودند: مادام که حکومت و دولت دنیا در دست فاسقان است، ما -به حسب آنچه خداوند متعال به ما نمایانده و صلاح حال ما و شیعیان ما در آن است- در مکانی دور از مساکن ظالمان و ستمگران بسر می بریم (۴).

۸. آن حضرت در دومین نامه خود به شیخ مفید آورده اند:

«ولو أن أشیاعنا - وفقهم الله لطاعته - علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالحمد علیهم، لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا، ولتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا علی حق

ص: ۲۲۰

۱- (۱). حدیث در غیبت طوسی / ۲۸۲ و آیه، در سورة اعراف / ۱۲۸ آمده است.

۲- (۲). علل الشرایع / ۱ / ۲۴۵، عیون اخبار الرضا / ۱ / ۲۷۳.

۳- (۳). کمال الدین / ۴۸۳، غیبت طوسی / ۱۷۶.

۴- (۴). معادن الحکمه / ۲ / ۳۰۳، بحار الانوار / ۵۳ / ۱۷۴.

المعرفه وصدقها منهم بنا فما يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه ولا نؤثره منهم...»؛

پس اگر شیعیان ما - که خداوند آن ها را به طاعت خود موفق دارد - با همدلی، بر عهد و پیمانی که بر عهده آنان است وفا کنند، برکت دیدار ما از آنان به تأخیر نمی افتد و به زودی سعادت مشاهده ما با شناخت صادقانه به آن ها خواهد رسید.

اما اخبار ناراحت کننده ای که از شیعیان خود توقع آن را نداریم از آن ها به ما می رسد و سعادت دیدار ما را از آنان سلب می نماید... (۱).

این ها نمونه هایی از روشنترین احادیث شریفی بود که در رابطه با علل و اسبابی که برای غیبت ذکر شده روایت شده بود. البته در میان این روایات نیز در ذکر علل غیبت تداخل وجود داشت که ما در ضمن نقاط هشت گانه آینده به این نکات اشاره خواهیم نمود:

۱. جمع کردن و استفاده از تجربیات امت های گذشته

حکمت خداوندی در تدبیر امور مخلوقات اقتضا کرد تا حضرت مهدی علیه السلام در پس پرده غیبت پنهان شود و حکمت این امر همان حکمتی بود که در امت های گذشته نیز اقتضا می کرد بعضی از پیامبران و انبیای گذشته به پس پرده غیبت بروند، و چون رسالت و دین اسلام آخرین و پایان بخش ادیان الهی می باشد، هر چه در سایر ادیان و امت ها به انجام رسیده است، در این امت نیز باید محقق گردد؛ پس همان گونه که محقق شدن اهداف دیگر رسالت های آسمانی، به دلیل عدم استعداد امت های پیشین مستلزم غیبت

ص: ۲۲۱

۱- (۱). احتجاج ۲ / ۳۲۵، و به نقل از آن، معادن الحکمه ۲ / ۳۰۶، بحار الانوار ۳۵ / ۱۷۶.

بعضی از پیامبران آن ها بود، در امت اسلام نیز وضعیت به همین منوال می باشد.

زیرا تحقق اهداف شریعت خاتم اسلام اقتضا می کند که پایان بخش اوصیای این دین یعنی حضرت مهدی علیه السلام در پس پرده غیبت واقع شود تا این امت به صورت کامل برای تحقق اهداف دینی شایستگی پیدا نمایند، روشن است که این سبب، کلی است و سبب سایر غیبت هایی که در ادیان پیشین واقع شده و علل دیگری را که طوایف دیگر در رابطه با مسأله غیبت ذکر می نمایند نیز شامل می شود.

آنچه در این دسته از روایات ملاحظه می شود این است که این روایات، غیبت را از اسرار الهی دانسته و سرّ آن را قبل از انتهای غیبت و ظهور امام، قابل کشف ندانسته، اجازه کشف آن را نمی دهند. این دسته از روایات، به همه اسباب و علل غیبت اشاره نمی کنند، بلکه به بعضی از علل غیبت اشاره نموده و بر این باورند که برای غیبت علل و اسباب دیگری نیز وجود دارد که کشف آن ها قبل از ظهور لاقبل برای همه مردم صلاح نیست. اما ایمان به غیبت فرع ایمان به حکمت خداوند متعال است که هیچگاه کاری که صلاح بندگان در آن نباشد انجام نمی دهد.

۲. عامل امنیتی

چنان که در غیبت پیامبران خدا همچون موسی عیسی و دیگران ترس از کشته شدن به دست دشمنان، عاملی اساسی در وقوع غیبت بوده، بسیار روشن است که در رابطه با حضرت مهدی علیه السلام هم که دستگاه های حکومت عباسی - چنان که دیدیم - سعی وافری در به شهادت رساندنش داشتند، این دلیل به شکل کامل صادق بوده و حداقل در دوره غیبت صغری، دلیلی بر اصل وقوع

غیبت است.

پیدا است که مقصود از غیبت، حفظ وجود امام می باشد که حجت خداوند بر مردمان است. تا بدین وسیله، زمین خداوند از حجت قائم الهی خالی نماند؛ هدایتگری که مردمان را به فرمان خداوند هدایت کند.

اما با وجود این که پدران پاک امام زمان علیه السلام همگی حجت خدا بر مردمان بودند و همه آنان نیز با تهدید قتل و دشمنی از جانب حکومت های زمان خود روبرو بوده و عملاً نیز به وسیله شمشیر یا سم به شهادت رسیدند (۱)؛ چه سزای بود که غایب شدن از چشم مردم تنها به امام دوازدهم اختصاص یافته است؟.

جواب این سؤال بسیار روشن است چرا که آن حضرت - که خداوند در فرج و ظهورش تعجیل نماید - پایان بخش ائمه معصومین است و او است که به برپا نمودن دولت جهانی اسلام مکلف شده است، وی همان کسی است که خداوند عز و جل با دستان پر توان او وعده خود را برای اظهار اسلام و برتری بخشیدن این دین بر همه دین ها و به میراث رساندن زمین برای صالحان، وفا می کند، پس ناچار باید وجود نازنینش حفظ شود تا این مأموریت بزرگ را به انجام برساند. مضافاً به این که حکومت عباسی به جهت این که به همین نکته آگاهی دقیق داشتند شدیداً سعی کردند تا آن حضرت را حتی در گهواره به قتل برسانند تا مأموریت بزرگ اصلاحی آن بزرگوار ناکام بماند.

این علت در رابطه با غیبت کبری نیز مؤثر است چرا که تا همه علل و عوامل لازم برای تحقق مأموریت و هدف بزرگ امام زمان علیه السلام - همچون گرد آمدن یاران و یاوران - فراهم نیامده باشد، بیرون آمدن آن حضرت از پس پرده

ص: ۲۲۳

۱- (۱). اعتقادات صدوق / ۹۹ و به نقل از آن، اعلام الوری طبرسی ۲ / ۲۹۷ ب ۵، مسأله اول از مسائل هفت گانه در غیبت، الفصول المهمه / ۲۷۲.

غیبت باعث قرار گرفتن آن بزرگوار در معرض خطر می باشد. زیرا حاکمان جور در هر زمانه ای سعی در نابود کردن آن بزرگوار خواهند نمود و هنوز مأموریت اصلاحی بزرگان آن حضرت به اتمام نرسیده آن حضرت را خواهند کشت؛ کاری که با پدران بزرگوار آن حضرت انجام دادند. این مطلب بسیار واضح و روشن است و می توان آن را از توضیحاتی که حضرت امام باقر علیه السلام در حدیث دوم برای عبدالله بن عطا بیان فرمودند به خوبی دریافت.

۳. تهیه فرصت مناسب برای رسیدن حق به همه مردم و استخراج همه ذخیره های الهی

بیرون آمدن ذخیره های الهی که همان مؤمنانی باشند که در صلب و نسل افراد کافر قرار دارند، عامل دیگری برای غیبت امام زمان -عجل الله فرجه - بود. مقصود، فرصت دادن برای رسیدن آوازه دین حق به همه مردمان است تا بدین وسیله حقیقت رسالت الهی و اسلامی که امام زمان علیه السلام حامل آن است، برای همه مردم روشن و آشکار گردد و در نتیجه، چه بسا اشخاص منسوب به مکتب های گمراه و نسل های بازمانده از منحرفان، راه حق را بپذیرند و به اهداف مهدوی معتقد شده به صفوف یاوران مهدی منتظر -عجل الله فرجه - پیوندند.

روشن است که این علت، به صورت روشن و آشکار مستقیماً تفسیرکننده سبب تأخیر ظهور آن حضرت علیه السلام بوده و به صورت غیر مستقیم این نکته را آشکار می دارد که غیبت آن حضرت، تا آن زمان فراهم شدن این عامل که از عوامل لازم و حتمی برای ظهور آن حضرت است، ادامه می یابد. چرا که ظهور آن بزرگوار همراه با آغاز فوری انقلاب جهانگیر و مأموریت اصلاحی بزرگ آن حضرت است و بلافاصله، عذاب دردناک را بر منحرفان نازل خواهد نمود.

در خلال اوضاع و شرایط سخت و ناگواری که با غیبت امام زمان علیه السلام همراه می باشد، آمادگی و پختگی لازم مردم جهان و به خصوص شیعیان، برای این امر بیشتر می گردد و آشکار است که ایمان به آن حضرت و غیبتش به خودی خود عامل مهمی در تقویت ایمان و نیز کسانی است که بر سر ایمان خود به آن حضرت پایدار مانده اند. چرا که ایمان به غیبت، خود مرتبه بالایی از مقام یقین و ایمان به غیب بوده و مردم را از اسارت مادیات و محسوسات رهایی می بخشد تا تنها به آنچه می بینند ایمان نداشته باشند. آیات اول سوره بقره، ایمان به غیب را یکی از صفات بارز افراد پرهیزگار برمی شمارد و این احادیث، این صفت مهم اهل ایمان را به عنوان روشترین مصداق غیب و ایمان به آن، بر ایمان به حضرت مهدی -عجل الله فرجه - در زمان غیبتش تطبیق نموده اند. خصوصاً هنگامی که طولانی بودن این غیبت را نیز در نظر داشته باشیم (۱).

به همین جهت می بینیم: این احادیث شریف مؤمنان عصر غیبت را که علیرغم همه شک ها و شبهه های اعتقادی که از عدم حضور آن حضرت ناشی می شود، بر شریعت اسلام و سیره مهدوی ثابت قدم و پایدار مانده اند به شدت تعریف و تمجید می نماید.

به همین دلیل در می یابیم که نفس غیبت، یکی از عوامل آماده شدن یاوران حضرت مهدی -عجل الله فرجه - می باشد. چرا که ایمان به امام غایب،

ص: ۲۲۵

موجب رسوخ ایمان به غیب در قلب مؤمنان است؛ امری که ضامن آزادی از اسارت مادیات و مشهودات است. و همین ایمان، شایستگی لازم را برای یاری حضرت مهدی علیه السلام در به ثمر رساندن مأموریت اصلاحی بزرگش به آنان اعطا می کند.

۵. آشکار شدن ناتوانی دیگر مکاتب

اثبات ناتوانی مکاتب فکری دیگر در به تحقق رساندن سعادت و کمال مورد نظر جامعه بشری آشکارا همه جامعه بشری را به عکس العمل مثبت نسبت به مأموریت اصلاحی بزرگ امام زمان علیه السلام وا می دارد اثبات ناتوانی آنان از این مطلب، خود موانع این تعامل مطلوب را از بین خواهد برد تا اهداف الهی که مربوط به ظهور حضرت مهدی علیه السلام می باشد ایجاد شود و مردم جامعه به مرور زمان، به شعارهای مکاتب مادی و غیر مادی دارای اصول منحرف فریفته نگردند.

۶. حفظ روحیه ظلم ستیزی

حضرت امام زمان -عجل الله فرجه - کسی است که زمین را چنان که پر از ظلم و جور شده باشد پر از عدل و داد خواهد نمود؛ آن حضرت پس از اتمام حجّت کامل بر منحرفان -در خلال غیبت کبری و قبل از آن -حاکمان ستمگر و حاکمیت فساد را با شمشیر خود زایل و برطرف خواهد نمود که در نکته گذشته نیز به این امر اشاره نمودیم. پس ظهور آن بزرگوار با حرکت جهادی قاطعی از جانب آن حضرت همراه خواهد بود که هیچگونه آرامش و سازشی با منحرفان در آن، راه نخواهد داشت و از همین جا لازم می آید که این

صفت در اتباع امام زمان علیه السلام نیز پیدا شده و در وقت ظهور در آنان موجود باشد و شاید مقصود احادیث شریف که می فرمایند: «تا بر گردن او بیعتی از طاغوتی نباشد» همین معنی باشد.

پیدا است که چنین نقش قاطعی باعث می شود که ظالمان و ستمگران، پیش از آغاز این حرکت و آماده شدن شرایط مناسب و تعداد لازم از انصار و یاوران آن حضرت، به شدیدترین وجه جلوی این کار را گرفته، آن حضرت را از بین برده یا حضرتش را وادار به سازش با ظالمان و ستمگران نموده او را مجبور کنند تا فعالیت های خود را به صورت نیمه فعال در آورد؛ سیاستی پدران بزرگوارش نیز در قبال ظالمان و ستمگران از آن استفاده می نمودند. این مسأله خطرهای زیادی را در بر داشت. مانند تضعیف روحیه ظلم ستیزی در نزد مؤمنان که می دیدند امامشان که مکلف به از بین بردن کامل ظلم و ستم است، در برابر ستمگران کاملاً سکوت کرده است. به علاوه این که بر فرض اتخاذ این موضع گیری منفی باز هم امکان جلوگیری از فتنه های ستمگران و تلاش های مستمر آنان برای رها شدن از دست آن حضرت و کشتن آن بزرگوار حاصل نمی گردید. در غیر این صورت، می بایست قبل از حاصل شدن عوامل لازم برای پیروزی برای انجام مأموریت خود قیام کند که این هم به معنی کشته شدن آن بزرگوار قبل از دست یابی به هدف بزرگ خود می باشد.

به همین دلیل باید قبل از تکمیل شرایط لازم برای آن حرکت اسلامی از ظهور خودداری کرده و در پس پرده های غیبت مستتر بماند تا بتواند رفته رفته به فعالیت های خود در زمینه فراهم آوردن عوامل لازم برای پیروزی در مأموریت بزرگ زمان ظهور خود اقدام نماید.

این علت که در روایات به آن اشاره شده، علتی مجمل است که متضمن بیان یکی از وجوه حکمت الهی در امر به غیبت آن حضرت می باشد به این عنوان که که صلاح کار آن حضرت و مؤمنان در غیبت آن جناب است؛ شاید معنی این امر این است که در سایه اوضاع سخت و متضاد با اهداف نهضت مهدوی، غیبت بهترین شیوه ممکن برای قیام حضرت مهدی -عجل الله فرجه- به مأموریت های امامت می باشد. هم چنان که در نکته ششم نیز به آن اشاره نمودیم. شاید هم معنی این که صلاح شیعیان و کسانی که به وجود آن حضرت ایمان دارند در غیبت او است به این باشد که آنان به واسطه قرار گرفتن در شرایط غیبت امام، آفاق جدیدی از تکامل و آمادگی در میان صفوف و نسل های پی در پی خود را فتح خواهند نمود؛ -که در نکته چهارم هم به آن اشاره کردیم- تا نسلی پای به عرصه وجود بگذارد که بتواند از نظر کمی و کیفی قابلیت استجاب مقتضیات قیام بزرگ مهدوی را پیدا کند. شاید هم مراد از صلاح امت حفظ جان آنان از نابودی در اثر قیام قبل از موعد و قبل از فراهم آمدن حرکت مطلوب اسلامی یا در اثر ناتوانی آنان از یاری امام به صورت مطلوب در هنگام قیام بدون غیبت باشد، که نمونه چنین موضع گیری از جانب امت، در قیام حضرت امام حسین علیه السلام و پیش از آن، در خلافت برادر و پدر بزرگوارش، امام حسن و حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام به وضوح دیده شده است.

آخرین عاملی که در روایات به آن اشاره شده است تکمیل نشدن تعداد لازم در یاران و انصار آن حضرت برای اجرای مأموریت اصلاحی بزرگ از نظر کمی و کیفی می باشد؛ مأموریتی که محتاج تعداد کافی از اعوان و انصار با سطح بالای اخلاص نسبت به شریعت محمدی و اهداف آن، دانش لازم برای این کار و همچنین شناخت کافی از دسیسه های دشمنان می باشد. به گونه ای که این یاران، دارای تجربه ای جهادی باشند؛ تجربه ای که برای داخل شدن در حرکتی انقلابی و قاطع بر ضد کفر و شرک و فسق و نفاق لازم است.

شاید هم این علت تکمیل کننده علتی باشد که در نکته چهارم بدان اشاره رفته است.

چنان که در مقدمه بحث اشاره نمودیم روش و سیره حضرت مهدی - عجل الله فرجه - و تحرکات آن حضرت در زمان غیبت کبری بیشتر پیرامون محور آماده سازی جامعه برای ظهور آن حضرت و تلاش در راه برطرف کردن علل موجب غیبت دور می زده است، بر همین اساس می توان گفت: آن حضرت در دوران غیبت، در راه رشد و بالندگی امت اسلام و استفاده این امت از تجربیات نسل های پی در پی؛ همچنین در راه رساندن حق به همه مردمان و کمک و تأیید کسانی که در جهت نشر اسلام ناب و حفظ آن کار می کنند کوشش می نماید. آن حضرت همواره در صدد تحقق عملیات آزمایش و گزینش نسل ظهور برای آماده شدن آنان برای این مرحله می باشد، و نیز پرده از ناکارآمدی سایر مکاتب و ناتوانی آنان در محقق کردن سعادت مطلوب بشریت بر می دارد. آن حضرت در حفظ و نگهداری روحیه مبارزه با ظلم تلاش کرده، اقدامات دشمنان را در جهت از بین بردن این روحیه خنثی می نمایند. آن حضرت به انجام همه این امور کمر همت بسته است. اما این همه با روش هایی بسیار مخفی و پنهانی به انجام می رسد که بیشتر آن ها در زمان ظهور آن حضرت به چشم خواهد آمد و نقش آن حضرت در بسیاری از حوادثی که در زمان غیبت به وقوع پیوسته و همه در راه تحقق اهدافی که ذکر

کردیم بوده است در زمان ظهور آشکار خواهد گردید. حتی اقداماتی که دلیل وقوع آن را نمی دانیم و اسباب و عللی که به ذهن ما می رسد برای تفسیر آن اقدامات کافی نمی باشد.

مراقبت آن حضرت از نظام اسلامی

حضرت امام مهدی علیه السلام در اولین نامه ای که خطاب به شیخ مفید (علیه الرحمه) مرقوم فرموده اند این گونه آورده اند: «... فَإِنَّا نَحِيْطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ وَلَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ، وَمَعْرِفَتُنَا بِالذَّلِّ الَّذِي أَصَابَكُمْ مُيَذَّجٌ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَيَّ مَا كَانَ السَّلْفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعًا وَنَبَذُوا الْعَهْدَ الْمَأْخُوذَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

إِنَّا غَيْرُ مَهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، وَلَا نَاسِينَ لَذِكْرِكُمْ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَأَصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ»؛

...همانا که ما اخبار شما را می دانیم و چیزی از اخبار و مسائل شما نیست که از ما پنهان باشد. ما می دانیم که در نتیجه کارهای بسیاری از شما که از رویه سلف صالح دور شده عهد و پیمانی که بسته اند پشت سر انداخته و همچون نادانان عمل می نمایند، به چه ذلت و خواری مبتلا گشته اید.

همانا که ما هیچگاه از مراعات حال شما غافل نبوده و شما را از یاد نمی بریم و اگر چنین نبود هر آینه بلاها بر شما نازل شده و دشمنان شما را در زیر پا لگد کوب می نمودند (۱).

ص: ۲۳۲

۱- ((۱)). احتجاج ۱ / ۳۲۳، به نقل از آن معادن الحکمه ۲ / ۳۰۳.

حضرت مهدی علیه السلام همواره پیگیر اوضاع مؤمنان بوده و کلیه تحولاتی که برای آنان حاصل می گردید، در دایره علم آن حضرت موجود بوده است. آن حضرت اقداماتی را که دشمنان در جهت از بین بردن شیعیان و به ضعف و سستی کشانیدن آنان انجام می دهند به خوبی دانسته و به شکل های مختلف، اقدامات لازم را در جهت رفع خطر از شیعیان به انجام می رسانند. این مراقبت خود یکی از عوامل اساسی است که باعث حفظ پیروان مذهب اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ و نسل های پیاپی شده است؛ امتی که علیرغم شدت حملاتی که از طرف دشمنان و حکومت ها متوجه آن بوده و باعث ترور جسمی و فکری آن شده و علیرغم الحادی که در طول قرن های متمادی بر ضد آنان جریان داشته، همواره زنده، سالم و پابرجا باقی مانده است. به یقین می توان گفت که اگر مراقبت حضرت مهدی علیه السلام از امت اسلام و پیروان مذهب اهل بیت علیهم السلام نبود بدون شک این گونه ترورهای جسمی و جنگ های فکری وسیعی که تاریخ اسلام بر ضد پیروان مذهب اهل بیت علیهم السلام شاهد آن بوده، قادر بود تا این گروه را از نظر جسمی و فکری از صفحه روزگار محو و نابود سازد.

حراست از اسلام ناب و تقویت فرایند اجتهاد

حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت کبری همچنین به مسئولیت سنگین حفاظت و حراست از اسلام ناب که پرچم آن بر دوش پیروان مذهب اهل بیت علیهم السلام نهاده شده است، قیام می نماید که این خود یکی از مسؤولیت های اساسی مقام امامت می باشد. از جلوه های پرداختن آن حضرت به این مسئولیت مهم در زمان غیبت، تقویت فرایند اجتهاد دانشمندان و فقیهان و جلوگیری از اجماع و اتفاق نظر آنان بر نظریات باطل به هر طریق

ممکن می باشد.

علامه کراچکی در شرح و توضیح این مطلب می گوید: «روایات و نصوصی که در زمینه احکام موجود است از طریق روایانی به دست ما رسیده که احتمال غلط اشتباه و فراموشی بر آن ها محال نیست و کسانی آن ها را برای ما نقل می کنند که ممکن است بتوانند مطلب حقی را ترک یا کتمان نمایند. در این صورت هرگز نمی توان به عدم وقوع چنین مسائلی در میان این روایان و دانشمندان اطمینان پیدا نمود. مگر این که شخصی معصوم در پشت این افراد وجود داشته باشد که شاهد احوال آن ها و دانا به کارهای آن ها بوده اگر به راه خطا رفتند، هدایتشان نموده و اگر به وادی فراموشی افتادند و یا حقی را کتمان نمودند به آنان تذکر داده و یادآوری نماید.

اگر چه امام زمان از دیدگان آن ها مستتر است و آن ها وی را به شخصه نمی شناسند، اما آن حضرت در میان این اشخاص موجود بوده شاهد احوال و دانا به اخبار آنان است و اگر آنان از نقل روایات منصرف شوند و یا از راه حق منحرف گردند، دیگر تقیه بر او جایز نبوده و خداوند متعال وی را آشکار ساخته و آن حضرت از بیراه رفتن و باطل آنان جلوگیری کرده حق را آشکار نموده و حجت را بر خلق اثبات می کند» (۱).

البته مراد از ظهور در اینجا ظهور عام و کلی نیست. بلکه مراد، ظهور و آشکار شدن محدود آن حضرت برای بعضی از علما و دانشمندان بوده و به مقداری است که برای آشکار کردن حق لازم باشد. این از مسائلی است که دانشمندان در باب اجماع از آن بحث کرده و درباره آن تحقیق نموده اند. به

ص: ۲۳۴

عنوان مثال علامه سید محمد مجاهد در کتاب مفاتیح الاصول می نویسد:

«... بنای ما در مسأله اجماع، بر قاعده لطف است؛ قاعده ای که بر خداوند متعال ایجاب می کند تا امام و پیشوایی برای مردم برگزیند تا وی در صورت اتفاق نظر امت بر مسأله ای باطل، آنان را از این اتفاق نظر باز داشته، ردّ نماید. و این از بزرگترین الطاف خداوند متعال است و حتی اگر حصول این امر از راه های آشکار ممکن نبود، خداوند متعال با اسباب پنهانی این مطلب را به انجام می رساند... وجود حضرت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت قطعاً از الطاف خداوند به شمار می آید پس آن حضرت در زمان غیبت هر کاری را که برای هدایت امت لازم باشد به انجام می رساند؛ چرا که مقتضی برای این کار موجود و مانعی برای آن وجود ندارد. چنین لطفی قبل از غیبت نیز برای ائمه اطهار علیهم السلام ثابت بوده است. بنابراین به مقتضای اصل، به اضافه روایات متواتری که بر بقای آن دلالت دارد، این مسأله پس از زمان غیبت نیز بر ائمه علیهم السلام لازم و واجب است.»

این مطلب در روایات متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام با الفاظ و معانی نزدیک به هم وارد شده است، از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: همانا که برای مبارزه با هر بدعتی که از بین برنده ایمان باشد و لئیی از اهل بیت من وجود دارد که برای دفاع از ایمان و دین مردم گمارده شده است؛ وی حق را آشکار کرده مکر و حيله حيله گران را به خودشان باز می گرداند.

و از پیامبر اکرم و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام روایت شده است که فرمودند:

در هر نسلی در میان امت اسلام افرادی عادل وجود دارند که تحریف اهل غلو، فرقه گرایی اهل باطل و تأویل نادانان را از دین خدا نفی می کنند.

در روایت مستفیض (۱) دیگری از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده است:

«إن الارض لا تخلو إلّا وفيها عالم اذا زاد المؤمنون شيئاً ردهم إلى الحق وإن نقصوا شيئاً تمم ذلك ولولا ذلك لالتبس عليهم أمرهم ولم يفرقوا بين الحق والباطل»؛

زمین هیچگاه از دانشمندی خالی نمی ماند که اگر مؤمنان چیزی در دین خود اضافه کردند آنان را به راه حق و حقیقت باز گرداند و اگر چیزی از دین خدا کم و ناقص کردند آن را برایشان تکمیل و ترمیم نماید، و اگر چنین نبود امر مؤمنان بر آنان مشتبه گشته، فرق میان حق و باطل را نمی شناختند.

همچنین با اسناد مختلف از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلِي الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ خَائِفٌ مَغْمُورٌ لَثَلَا تَبْطُلَ حُجُجُكَ وَبَيِّنَاتُكَ...»؛

خداوندا همانا که تو، برای تعطیل و باطل نشدن دلایل و بینات در میان جامعه، زمین را هیچگاه از امام و حجتی به پا خاسته خالی نمی کنی یا آشکار و شناخته شده و یا ترسان و پنهان...

در بعضی از نقل های این روایت نیز آمده که آن حضرت، چنین فرمودند:

خداوندا همواره باید زمین تو، حجتی از جانب تو بر خلقت داشته باشد تا آنان را به دین تو هدایت کرده دانش دینی را به آنان تعلیم نماید تا حجت تو باطل نشود و پیروان اولیایت پس از این که آنان را به وسیله اولیای خود هدایت نمودی گمراه نگردند. حال این امام و حجت یا آشکار است و بسیاری از مردم فرمانش را اطاعت نمی کنند یا پنهان و پوشیده است و یا

ص: ۲۳۶

۱- (۱). مستفیض به روایتی گفته می شود که از نظر شهرت در نقل، کمتر از حد تواتر باشد.

مترصد فرصتی برای انجام وظیفه. چه اگر شخص او در حال هدایت مردم از دیدگان آنان غایب باشد، همانا دانش و آداب او به صورت غیر محسوس در دل های مؤمنان کاشته شده و آنان به آن مسائل عمل خواهند نمود».

و در تفسیر کلام خداوند متعال که می فرماید «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ تو فقط هشداردهنده ای، و برای هر قومی رهبری است. در روایات آمده است:

همانا که مراد از بیم دهنده رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و در هر زمانی امام و پیشوایی از ما وجود دارد که مردم را به آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند آورده است هدایت و راهنمایی می نماید».

در بعضی دیگر از روایاتی که در تفسیر همین آیه از ائمه اهل بیت علیهم السلام آمده است چنین می بینیم.

به خدا سوگند که این منصب، تا روز قیامت از میان خاندان ما بیرون نرفته و از ما زایل نخواهد گشت.

از حضرت امام صادق علیه السلام نیز روایت است که فرموده اند:

از روزی که خداوند متعال زمین را آفرید هیچگاه از حجت خداوند خالی نبوده است. یا آشکار و شناخته شده یا پنهان و پوشیده. و تا روز قیامت نیز هیچگاه از حجت خدا خالی نخواهد ماند. و اگر چنین نبود هیچگاه خداوند متعال در روی زمین عبادت نمی شد.

از آن حضرت سؤال شد که مردم چگونه می توانند از امام و پیشوای پنهان و پوشیده استفاده بنمایند؟!

آن حضرت در پاسخ فرمودند: چنانکه مردم در روزهای ابری نیز از خورشید و نور و حرارت آن استفاده می کنند.

از خود حضرت امام زمان علیه السلام نیز در همین رابطه روایت شده است که فرمود: و اما کیفیت استفاده بردن مردم از من در زمان غیبتم مانند استفاده بردن مردم از

خورشید است آن گاه که ابرها از دیدگان مردم پنهانش نمایند. و همانا که من مایه امنیت اهل زمین هستم چرا که ستارگان نیز مایه امنیت و امان اهل آسمان می باشند.

اخبار و روایاتی که با همین مضمون وارد شده و بر این معنی دلالت دارند بی شمارند و مقتضای همه آن روایات این است که امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، از باب لطف به مؤمنان مسائل باطل را ردّ نموده و مردم را به سوی حق هدایت می نماید. و این که این کار با اسباب و عوامل پنهان انجام می شود. که حدیث استفاده از خورشید پشت ابر نیز به همین مسأله اشعار دارد زیرا بدیهی است که استفاده از اسباب و عوامل آشکار در زمان غیبت منتفی است و اگر در بعضی از این روایات آمده است که آن حضرت در زمان غیبت حق را آشکار می نماید، منافاتی با مخفی بودن اسباب و عوامل این کار ندارد...» (۱).

تقویت فقها در عصر غیبت

چنان که پیشتر در هنگام بحث از سازمان نیابت و سفارت از امام زمان در زمان غیبت صغری اشاره نمودیم چنین سازمانی حکم زمینه سازی برای ارجاع امت در زمان غیبت کبری به فقیهان عادل به عنوان نمایندگان امام زمان علیه السلام را داشت؛ تا آنان به عنوان یک نهاد رهبری ظاهر و پیدا از حضرت مهدی علیه السلام نیابت نمایند. آن حضرت در توقیعی که به اسحاق به یعقوب فرستاده است، امت را به مراجعه به این فقیهان فرمان دادند:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَارِقَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَىٰ رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حَجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»؛

ص: ۲۳۸

در رویدادهایی که برای جامعه پیش می آید به راویان حدیث ما مراجعه کنید. چرا که آنان حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان هستم.

ائمة اطهار علیهم السلام از قبل، به نقش مهم علما در زمان غیبت کبری اشاره کرده بودند مثلاً از حضرت امام هادی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«لو لا من یبقی بعد غیبه قائمکم علیه السلام من العلماء الداعین الیه و الدالین علیه ، و الذائین عن دینه بحجج الله ، و المنقذین لضعفاء عباد الله من شباک إبلیس و مردته ، و من فحاخ النواصب ، لما بقی أحد إلّارتدّ عن دین الله ، و لکنهم الذین یمسکون أزمه قلوب ضعیفاء شیعتنا کما یمسک صاحب السفینه سکانها، اولئک هم الأفضلون عند الله عزوجل»؛

اگر بعد از غیبت قائم شما علیه السلام دانشمندانی نبودند که مردم را به سوی او دعوت نموده، به سوی او راهنمایی کرده، با حجج و براهین خداوند از دین او دفاع نموده، بندگان ضعیف خداوند را از دام شیطان و پیروان گردنکش او نجات داده، آنان را از دام های نواصب برهانند، هر آینه کسی باقی نمی ماند مگر این که از دین خدا مرتدّ می شد، اما آنانند که همچون ناخدایی که سگان کشتی را در دست می گیرد زمام دل های شیعیان ضعیف را در دست دارند. آنان کسانی هستند که در نزد خدا از برترین افراد می باشند (۱).

آنچه از کلام آن حضرت که فرموده: «آنان حجت خدا بر شما و من حجت خدا بر آنان هستم» استفاده می شود، این است که در واقع، فقیهان عادل به عنوان واسطه ای میان امام و امت می باشند و این امر باعث می شود که بعضی از علما به خصوص آنان که به جایگاه دینی و اجتماعی بالایی دست می یابند و

ص: ۲۳۹

نقش خاصی در توجیه امور و هدایت فکری و سیاسی جامعه پیدا می نمایند به صورت مستقیم یا غیر مستقیم از تأییدات حضرت امام زمان -عجل الله فرجه - برخوردار گردند. خصوصاً در فعالیت هایی که بر مسیر حرکت امت و اسلام تأثیر گذار می باشد. امام زمان علیه السلام همواره در جهت ساماندهی و هدایت این فعالیت ها در راه مصالح امت اسلامی یا دفع خطرهای شدید نبود کننده از امت اسلام، به وسیله این فقیهان، در امور دخالت می نمایند. روایات بسیاری نقل شده است که از بعضی از این دخالت ها پرده بر می دارد و مواردی که در روایات نقل نشده و یا پس از نقل، در کتاب ها تدوین نگردیده است بسیار بیشتر از روایاتی که در این زمینه نقل و تدوین گردیده است. بعضی از این دسته روایات کاشف از دخالت مستقیم امام علیه السلام در قضایا و دسته دیگری از این روایات کاشف از مداخله غیر مستقیم امام زمان -عجل الله فرجه - در قضایا به واسطه یکی از اولیایش می باشد (۱).

اصحاب امام زمان علیه السلام در غیبت کبری

از تعدادی از احادیث شریف استفاده می شود که حضرت امام مهدی - عجل الله فرجه - در زمان غیبت کبری دارای تعدادی از اولیا و یاران مخلص می باشد که از اهل هر عصر و زمانی همواره با آن حضرت ملاقات می نمایند، بعضی از این احادیث شریف صراحت دارد که تعداد این اشخاص همیشه سی نفر می باشد، شیخ کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتاب غیبت هر کدام

ص: ۲۴۰

۱- (۱). حضرت آیت الله کریمی جهرمی در کتابی با نام: «عنايات حضرت مهدی -عجل الله فرجه -به علما و مراجع تقلید» چاپ مؤسسه نشر و تبلیغ مشهد ۱۳۶۶ شمسی، مجموعه ای از این روایات را جمع آوری نموده است.

با اسناد خود از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

«لابد لصاحب هذا الأمر من غيبه ولا بد له في غيبته من عزله ونعم المنزل طيبه وما بثلاثين من وحشه»؛

صاحب این امر ناچار باید از دیدگان مردم غایب شود و در زمان غیبت ناچار باید از مردم عزلت گزیند و در این صورت بهترین منزل برای او مدینه طیبه بوده و چون با سی نفر از یاران خود همراه و همدم می باشد وحشتی او را فرا نمی گیرد (۱).

همچنین کلینی با سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

قائم دارای دو غیبت است یکی از آن ها کوتاه و دیگری طولانی، در غیبت اول، کسی جز شیعیان خاص از مکان آن حضرت اطلاعی ندارد. اما در غیبت طولانی جز اصحاب خاص آن حضرت کسی از مکان آن حضرت اطلاع ندارد (۲).

همچنین بعضی از احادیث شریف تصریح دارد که حضرت خضر علیه السلام نیز جزو افرادی است که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام به همراه آن حضرت می باشد (۳). و شاید حضرت امام زمان علیه السلام از این اصحاب و اولیا که در مراتب بالای اخلاص به سر می برند در جهت قیام به مسؤولیت های اساسی خود که همان حفاظت از مؤمنان و مراقبت از آنان و تأیید و تقویت دانشمندان و همچنین رفع خطر از ایمان مردم و جهت دادن به سیر حرکت رویدادها حتی خارج از نظام اسلامی می باشد، یاری می گیرد تا بدین ترتیب مقدمات ظهور آن حضرت آماده شده و عوامل لازم برای ظهور آن حضرت فراهم آید.

ص: ۲۴۱

۱- ((۱)). کافی ۱ / ۳۴۰، غیبت نعمانی / ۱۸۸، حلبی، تقریب المعارف / ۱۹۰.

۲- ((۲)). کافی ۱ / ۳۴۰، غیبت نعمانی / ۱۷۰، تقریب المعارف / ۱۹۰.

۳- ((۳)). کمال الدین / ۳۹۰ و به نقل از آن اثبات الهداه ۳ / ۴۸۰.

روش حضرت امام زمان علیه السلام در غیبت کبری ایجاب می کند که دیدارهای آن حضرت در این برهه از زمان به این تعداد محدود از اولیای مخلص در هر زمان منحصر نباشد. بلکه شرافت دیدار با آن حضرت افرادی غیر از این اولیا و اصحاب خالص را نیز شامل گردد حتی اگر این دیدارها به صورت مستمر و دائمی نباشد. روایات خاصی که دلالت بر مشاهده آن حضرت در زمان غیبت کبری می نماید بسیار است و تعداد این روایات از حد تواتر بیشتر است، به گونه ای که وقتی به این روایات مراجعه کرده آن ها را جمع آوری می نمایم در می یابیم که فی الجمله نمی توان احتمال دروغ و یا خطا در مضمون این روایات را داد (۱).

میرزای نوری صد مورد از این روایات را در کتاب النجم الثاقب ذکر نموده و در کتاب های دیگر چنین روایاتی بسیار بیشتر از این تعداد ذکر شده است، به اضافه این که یقیناً دیدارهای دیگری هم با حضرت امام زمان علیه السلام از طرف مؤمنان به انجام رسیده که در هیچ کتابی نوشته نشده و در هیچ منبعی نقل نگردیده است اما از طریق افراد راستگو و درست کردار خیرش به ما می رسد و می دانیم که حضرت مهدی -عجل الله فرجه - در سرتاسر عالم و در

ص: ۲۴۲

۱- ((۱)). ر.ک تاریخ الغیبه الصغری / ۶۴۰ به بعد، تاریخ الغیبه الکبری / ۱۰۷ سید صدر در این دو کتاب مسأله دیدار با حضرت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری را مورد بررسی قرار داده و عدم تعارض این مسأله، با دستوری که حضرت مهدی -عجل الله فرجه - در توقیعی که برای شیخ سمیری فرستاده و در آن امر به تکذیب کسانی که در زمان غیبت کبری مدعی مشاهده و دیدار آن حضرت شوند فرموده را بیان نموده است، میرزای نوری در باب هفتم از کتاب النجم الثاقب، علامه مجلسی در بحار الانوار و دانشمندان بسیار دیگری نیز این مسأله را به بحث و بررسی گذاشته و جواز دیدار با حضرت امام زمان -عجل الله فرجه - در زمان غیبت کبری را اثبات نموده اند.

هر نسلی با تعدادی از مؤمنین ارتباط برقرار می نماید و آن ها به شدت از بازگو کردن و نقل چنین خبری پرهیز نموده و این سرّ را تا ابد در سینه خودنگاه می دارند. بدین ترتیب می توان گفت که ملاقات ها و دیدارهای روایت نشده و ناگفته امام زمان علیه السلام با مؤمنین بسیار بیشتر از دیدارها و ملاقات های نقل شده در کتب می باشد.

این دیدارها علاوه بر نتایجی که ذکر کردیم دربر دارنده ثمرات مهمی نیز بوده است که حول محور رسوخ دادن ایمان به وجود آن حضرت در دل مردم و برطرف کردن شبهاتی که در برابر این ایمان بروز می کرد دور می زد و در مسیر زمینه سازی برای ظهور آن حضرت، راه را برای مؤمنان هموار می نمود.

به خصوص که بیشتر این ملاقات ها با انجام کارهایی از سوی آن حضرت همراه بود که به صورت عادی و طبیعی از کسی جز امام معصوم علیه السلام ساخته نیست؛ مانند روشننگری های دقیق علمی یا کرامات و معجزاتی که مجال هرگونه شک و شبهه در باره هویت آن حضرت را از میان برمی داشت. در بیشتر اوقات خود آن حضرت به انجام این ملاقات ها مبادرت می ورزیدند و حتی کسی که به سعادت دیدار آن حضرت نایل می آمد انتظار چنین چیزی را نداشت. البته این افتخار به سادگی نصیب کسی نمی گردد بلکه پس از مدتی طولانی یک شخص مؤمن، صادقانه و خالصانه دیدار آن حضرت را از خداوند متعال خواسته و برای دست یابی به این مقصود به انجام کارهای نیک دست می زند، حاصل می شود.

دیگر ویژگی این ملاقات ها این بود که عادتاً به میزان لازم برای رفع نیاز شخص مورد ملاقات و حصول نتیجه مورد نظر امام علیه السلام انجام می گرفت و غالباً برای رعایت اصول استتار، مؤمنی که به شرافت دیدار آن حضرت نایل

می‌گردید، تنها پس از پایان ملاقات متوجه می‌شد که شخصی که با او دیدار کرده امام زمان -عجل الله فرجه- بوده است.

حضور در موسم حج

احادیث شریف بر این مطلب تصریح دارد که حضور همه ساله در مراسم حج جزو سیره امام زمان علیه السلام است. آشکار است که این حضور مهم سالانه فرصت مناسبی برای ملاقات مؤمنان سراسر جهان با آن حضرت و رسیدن راهنمایی‌های آن حضرت به آنان می‌باشد حتی اگر آن حضرت خود را به آنان معرفی نکند اما می‌تواند بدون نیاز به روش‌های اعجازی، از نزدیک از اوضاع و احوال آنان باخبر شود.

در احادیث شریف آمده است که آن حضرت علیه السلام «در مراسم حضور پیدا می‌نماید و مردم را می‌بیند اما مردم او را نمی‌بینند» (۱)، البته واضح است که مراد از دیده نشدن آن حضرت توسط مردم دیدن همراه با شناختن است که این همان مهدی علیه السلام است. چرا که روایات دیگر بر امکان مشاهده آن حضرت در ایام حج تصریح دارد، بعضی از روایات هم تصریح دارد که مردم آن حضرت را می‌بینند اما تنها او را به عنوان سیدی از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌شناسند.

ص: ۲۴۴

۱- (۱). کافی ۱ / ۳۳۷، ۲۳۹، غیبت نعمانی / ۱۷۵.

اشاره

روایات باب غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام در رابطه با وظایف شیعیان در زمان غیبت به عنوان جنبه ای عملی که همه فعالیت های آنان را در این برهه حساس فرا می گیرد، اهتمام فراوانی به خرج داده اند؛ برهه ای که آکنده از فتنه های بسیار و سختی رویارویی با آن ها است که خود ناشی از عدم حضور آشکار امام زمان و عدم دسترسی آسان به آن حضرت می باشد.

در این بخش به صورت فشرده، بارزترین این وظایف را همان گونه که احادیث شریف بیان فرموده اند، برشمرده و سپس به تفصیل در باره تعدادی از مهمترین آن ها سخن خواهیم گفت؛ مسأله «انتظار فرج» که در بر دارنده بسیاری از تکالیف مؤمنان در دوران فرج بوده و از جهتی نیز دستخوش برداشت های غلط بسیاری شده است.

مهمترین وظایف شیعیان در زمان غیبت

۱. اولین وظیفه، ریشه دار کردن شناخت امام زمان -عجل الله فرجه - و ایمان به غیبت و حتمی بودن ظهور آن حضرت در دل و جان مردم و ایمان به این که آن بزرگوار زنده و آگاه از اعمال و اوضاع مردم بوده، منتظر مهیا شدن شرایط لازم برای ظهور است. ایجاد چنین معرفت و شناختی کاملاً بر آمده از

دلایل نقلی صحیح و برهان های درست عقلی می باشد.

و هنگامی که عدم حضور آشکار امام زمان در زمان غیبت و شک و شبهه هایی که از همین مسأله در جامعه برانگیخته می شود را در نظر بگیریم اهمیت این وظیفه بر ما بیشتر آشکار می شود.

چنین درکی از مسائل تأثیری آشکار در انگیزش انسان مسلمان به سوی فعالیت های اصلاحی سازنده در عرصه فردی و اجتماعی خواهد داشت و این احساس درونی که خود را همیشه در محضر و تحت نظر امام زمان خویش ببیند او را انگیزه ای مضاعف خواهد بخشید؛ امامی که پیشرفت مؤمنان مسرورش ساخته و عقب ماندگی و انحراف آنان از کارهای اصلاحی و سازنده و دوری ایشان از تمسک به احکام، اخلاق و ارزش های اسلامی، ناراحتش خواهد کرد؛ ارزش هایی که آن حضرت سخت در انتظار مهیا شدن شرایط مناسب برای ظهور خود و حاکم کردن آن ارزش ها در زمین و نجات بشریت به واسطه آن ها است.

ما در بررسی روایاتی که قبل از پیدایش غیبت از آن خبر داده اند به این نکته می رسیم که این روایات صراحتاً به همین وظیفه شیعیان در زمان غیبت اشاره کرده اند.

در بحث از وظیفه انتظار فرج امام زمان علیه السلام نیز به نمونه های دیگری از این روایات برخورد خواهیم نمود. مضافاً به این که بسیاری از دعاهایی که خواندن آن ها در عصر غیبت مستحب دانسته شده انگیزه انجام این وظیفه را در مخاطبان بیشتر کرده معرفت و شناخت امام زمان را در اعتقاد مؤمنان راسخ تر می نماید.

به عنوان مثال شیخ کلینی در کافی از زراره نقل می کند که حضرت امام

صادق علیه السلام فرمود: برای قائم غیبتی خواهد بود... وی همان کسی است که همگان به انتظارش خواهند نشست و او همان کسی است که مردم در به دنیا آمدنش تردید خواهند کرد.

زراره به محضر شریف آن حضرت عرض کرد: قربانت شوم، اگر چنین روزی را دیدم چه باید انجام دهم؟

امام علیه السلام پاسخ دادند:

یا زراره متی أدركت ذلك الزمان فلتدع بهذا الدعاء: اللَّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تَعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرَفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تَعْرِفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَفْنِي حَجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تَعْرِفْنِي حَجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَن دِينِي...»؛

ای زراره هرگاه چنین زمانی را درک نمودی این دعا را بخوان: خداوندا خود را به من بشناسان که اگر خود را به من نشناسانی پیامبرت را نخواهم شناخت. خداوندا، پیامبرت را به من بشناسان که اگر پیامبرت را به من نشناسانی، حجتت را نخواهم شناخت. خداوندا حجتت را به من بشناسان که اگر حجتت را به من نشناسانی در مسیر دین خود به گمراهی خواهم افتاد (۱).

این حدیث به بنیادهای اعتقادی ایمان به امام عصر علیه السلام و نتایج آن اشاره دارد.

۲. از دیگر تکالیف مهمی که احادیث شریف بر آن تأکید زیادی دارند تقویت رابطه قلبی مؤمنان عصر غیبت با مهدی منتظر، همراهی عملی با اهداف بلند آن حضرت، دفاع از آرمان های ایشان و باور عمیق رهبری آن بزرگوار است. و این همان چیزی است که اکثر تکالیف وارده در احادیث شریف، تأکید کننده آن است؛ تکالیفی چون وجوب دعا برای حفظ وجود

ص: ۲۴۷

۱- (۱). کافی ۱ / ۳۳۷، غیبت نعمانی / ۱۶۶. ۱۶۷، کمال الدین ۲ / ۳۴۲، غیبت طوسی / ۲۰۲.

مبارک امام زمان، طلب نصرت و یاری و تعجیل در فرج ایشان، منکوب شدن دشمنان، دادن صدقه برای سلامتی ایشان، خواندن زیارت و دیگر تکالیفی که در احادیث ذکر شده است. حضرت آیت الله اصفهانی در کتاب های: «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم» و «وظائف الانام فی غیبه الامام» این موارد را جمع آوری نموده است.

۳. زنده نگه داشتن امر اهل بیت علیهم السلام (۱) که امام زمان علیه السلام نماینده این خاندان است. زنده نگه داشتن امر اهل بیت علیهم السلام هم با عمل کردن به اسلام ناب محمدی که همه اهل بیت علیهم السلام از آن دفاع کرده اند، منتشر کردن تفکرات آن بزرگواران، شناساندن مظلومیت آنان، دوستی ایشان، ابراز بیزاری از دشمنانشان، عمل کردن به دستورات و سفارشات و میراث گرانبهایی که از خود به یادگار نهاده اند، عدم رجوع به حکام طاغوتی و احکام آنان، مراجعه به فقیهان عادل که پیشوایان اهل بیت آنان را در زمان غیبت، بر مردمان حجت قرار داده و بالاخره یاری جستن از خداوند متعال در همه این موارد به تحقق خواهد رسید. چنان که در حدیث شریف می خوانیم:

هرگاه در شرایطی واقع شدید که پیشوایی از اهل بیت نیافتید تا از وی تبعیت کنید از خداوند متعال یاری بجوید و به سنتی که از گذشته بدان عمل می نمودید عمل نموده و از آن تبعیت کنید هر آنچه در آن روزگار دوست می داشتید دوست بدارید و هر که را در آن زمان دشمن می داشتید دشمن بدارید و چه نزدیک است که در کار شما گشایشی حاصل شود (۲).

۴. تقویت کیان ایمانی در میان جامعه مؤمنین و عمل به دو اصل توصیه به

ص: ۲۴۸

-
- ۱- (۱). برقی، محاسن / ۱۷۳، کافی ۸ / ۸۰، کمال الدین / ۶۶۴، در این حدیث شریف حضرت امام باقر علیه السلام کسانی را که خود را برای احیای امر اهل بیت علیهم السلام بسیج می کنند بسیار مورد ستایش قرار داده اند.
- ۲- (۲). کمال الدین / ۳۲۸ و به نقل از آن بحار الأنوار / ۵۱ / ۱۳۶.

حق که همان اسلام ناب باشد و توصیه به صبر (۱) که به جهت وجود سختی های بسیاری که در زمان غیبت به مؤمنان خواهد رسید، از وظایف اکید مؤمنان در عصر غیبت می باشد. و پایداری در راه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام:

زمانی بر مردم فرا خواهد رسید که امام ایشان از چشمشان ناپدید خواهد شد، پس خوش به حال کسانی که در آن زمان بر راه حق استوار بمانند... (۲).

این ها بارزترین موارد وظایف و تکالیف مخصوص عصر غیبت بود.

تکالیف دیگری هم هست که مربوط به بعضی از رویدادهایی است که در عصر غیبت به وقوع می پیوندد یا مربوط به بعضی از علایم ظهور می باشد، مانند تکلیف به یاری حرکت هایی که در جهت زمینه سازی برای ظهور گام برمی دارند یا اجتناب از مبتلا شدن به فتنه سفیانی و امر به احتیاط شدید در هنگام بروز نشانه های نزدیک شدن ظهور و... .

پس از این مرور سریع به بحث در باره مسأله مهم انتظار فرج می پردازیم که عمل به آن به عنوان بزرگترین تکلیف عصر غیبت دربر دارنده بیشتر وظایف و تکالیفی است که در بالا به آن ها اشاره کردیم.

اهمیت انتظار

روایات شریف با اهمیتی زایدالوصف بر عظمت آثار و نتایج انتظار فرج به صورت کلی تأکید می کند؛ که خصوصاً و به عنوان بارزترین مصداق، ظهور حضرت مهدی و انتظار آن را نیز شامل می گردد.

ص: ۲۴۹

۱- (۱). ر.ک آیات پایانی سوره عصر.

۲- (۲). کمال الدین / ۳۳۰، بحار الأنوار ۵۲ / ۱۴۵.

برخی از این روایات چنین انتظاری را از برترین عبادت های مؤمن دانسته اند که در حدیث مروی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده است:

□
«أفضل عبادة المؤمن انتظار فرج الله»؛ برترین عبادت مؤمن انتظار کشیدن برای گشایش خداوند است. (۱) و بدون شک عبادت مؤمن از عبادت مطلق مسلمان بافضیلت تر است.

پس اگر انتظار فرج با نیت خالص و به قصد تعبد انجام شده، مشوب به هیچ انگیزه مادی و دنیوی نباشد، از میان همه عبادت بافضیلت برترین آن ها است و به همین سبب می تواند از بهترین راه های تقرب به خداوند متعال قرار گیرد.

حضرت امام صادق علیه السلام در خصوص انتظار فرج حضرت مهدی علیه السلام می فرمایند: خوش به حال شیعیان قائم ما که در زمان غیبتش انتظار ظهورش را می کشند و در زمان ظهورش از او پیروی می کنند، چنین کسانی دوستان خدا (أولیاء الله) هستند که هیچ ترس و اندوهی در ایشان راه ندارد» (۲). به همین جهت است که به تعبیر حضرت امام سجاد علیه السلام: انتظار فرج خود «بزرگترین فرج» است (۳). و منتظر فرج شایستگی وارد شدن در زمرة اولیای الهی را پیدا می کند.

به تعبیر روایات، انتظار صادقانه یک مؤمن برای ظهور امام زمانش، اخلاص او را افزایش داده، شک و تردید را از دامان ایمانش می زداید.

حضرت امام جواد علیه السلام می فرماید: ... او را غیبتی است که روزهایش بسیار و مدتش طولانی خواهد بود در آن زمان، مخلصان انتظار فرجش را کشیده و اهل شک و تردید وی را انکار می کنند. (۴)

ص: ۲۵۰

۱- (۱). برقی، محاسن و به نقل از آن، بحار الأنوار ۵۲ / ۱۳۱.

۲- (۲). کمال الدین / ۳۵۷.

۳- (۳). کمال الدین / ۳۲۰.

۴- (۴). کفایه الأثر / ۲۷۹، کمال الدین / ۳۷۸.

و از آنجا که انتظار فرج ایمان به خداوند متعال و اخلاص در راه او و حسن ظن به حکمت آن ذات مقدس و رسیدگی او به امور بندگان را در انسان مؤمن تقویت می کند عجیب نخواهد بود که روایات، از زبان مبارک پیامبر اکرم علیه السلام آن را:

«أحب الأعمال إلى الله»؛ محبوبترین کارها در نزد خدا (۱) و در نتیجه:

«أفضل أعمال أمتي (۲)»؛ برترین کارهای امت من بخوانند.

انتظار فرج، وابستگی و رابطه انسان را با خدای کریم، و ایمانش را به این که خداوند عز و جل بر کار خویش چیره و مسلط بوده و بر هر چیزی قادر و توانا است و با حکمت و رحمت امر بندگان را تدبیر می نماید، مستحکم می سازد. این از مهمترین نتایجی است که صلاح انسان و امکان طی مدارج کمال او در آن است. و هدف از اکثر احکام شرعی و همه عبادات هم چیزی جز این نیست، بلکه این ایمان توحیدی شرط قبولی آن ها است و بدون آن، عبادات انسان، هیچ ارزشی نخواهد داشت. انتظار رسوخ دهنده این ایمان در قلب انسان است. این اثر مهم انتظار را در احادیث شریف این گونه می بینیم.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: آیا شما را از امور که خداوند عز و جل هیچ عبادتی را جز به واسطه آن ها نمی پذیرد آگاه نکنم؟... شهادت به این که خداوندی جز الله نیست و این که محمد بنده و فرستاده او است، اقرار به آنچه خداوند به آن امر فرموده است، ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما - فقط ائمه - و تسلیم در برابر آنان، ورع و سختکوشی، وقار و آرامش و انتظار قائم علیه السلام ... (۳).

روایات شریفه تصریح می کند که آراستگی به انتظار حقیقی - با توجه به آثار و نتایجی که به آن ها اشاره نمودیم - منتظر را به مقامات چندی نایل

ص: ۲۵۱

۱- (۱). شیخ صدوق، خصال ۲ / ۶۱۰، کمال الدین / ۶۴۵، تحف العقول / ۱۰۶.

۲- (۲). کمال الدین / ۶۴۴.

۳- (۳). غیبت نعمانی / ۲۰۰، اثبات الهداه ۳ / ۵۳۶.

می گردانند. از آن جمله است مقام همراهی با حضرت مهدی علیه السلام که امام صادق علیه السلام در ادامه حدیث فوق به آن این گونه بدان اشاره فرموده اند: هر کس که از قرار گرفتن در زمره اصحاب قائم شادمان می شود باید انتظار بکشد.

از دیگر مقاماتی که منتظران به آن نایل می آیند این است که اجر و پاداش شرکت در حرکت جهادی حضرت مهدی علیه السلام نصیب آنان می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کدام از شما که با اعتقاد به این امر و در انتظار آن، از دنیا برود چون کسی است که در اردوگاه قائم علیه السلام حضور داشته است... (۱).

دیگر این که به چنین شخصی اجر شهید داده می شود حضرت علی علیه السلام می فرمایند: هر که امر ما ولایت ما را بپذیرد در قیامت با ما در حظیره القدس است و کسی که منتظر امر ما باشد چون کسی است که در راه خدا به خون خود آغشته گردد. (۲) بلکه چنین شخصی به بالاترین مراتب شهدا و مجاهدین نایل خواهد شد که امام صادق علیه السلام فرموده اند: هر کدام از شما که در انتظار این امر از دنیا برود چون کسی است که در اردوگاه قائم علیه السلام حضور داشته است.

راوی گوید: آن حضرت مکثی کرده و سپس فرمودند: نه، بلکه چون کسی است که به همراه قائم شمشیر زده است سپس فرمود: نه، به خدا سوگند چنین کسی تنها به مانند کسانی خواهد بود که در رکاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده اند (۳).

احادیثی که از آثار و فواید انتظار سخن به میان آورده اند بسیارند و چنین بر می آید که تفاوت مراتبی که برای منتظرین در آن ها ذکر شده است کشف از

ص: ۲۵۲

۱- (۱). کمال الدین / ۶۴۵.

۲- (۲). خصال / ۶۲۵ و به نقل از آن، بحار الأنوار / ۵۲ / ۱۲۳.

۳- (۳). برقی، محاسن / ۱ / ۲۷۸، ۲۷۹ ح ۱۵۳ و به نقل از آن، بحار الأنوار / ۵۲ / ۱۲۶ ح ۱۸.

تفاوت عمل مؤمنان به مقتضیات انتظار حقیقی دارد و هر چه مرتبه انتظار مؤمن بالاتر برود فواید و آثار مبارک آن نیز بیشتر خواهد بود. این امر طبیعتاً به میزان پیاده کردن حقیقت و مقتضیات انتظار باز می گردد و به همین دلیل باید معنی حقیقی آن را بشناسیم. در بخش بعد به این مهم خواهیم پرداخت.

حقیقت انتظار

انتظار عبارت از: «حالتی روحی است که پیامدش، آماده شدن برای چیزی است که انتظارش را می کشیم و ضدش ناامیدی است. پس هرچه انتظار شدیدتر باشد، آمادگی برای رسیدن به مطلوب بیشتر خواهد بود. دیده اید که چون هنگام بازگشت مسافری فرا می رسد هرچه به زمان آمدنش نزدیکتر می شوید، آمادگی شما برای آمدنش بیشتر می شود؛ بلکه ممکن است شدت انتظار خواب را از چشمانتان برباید؟

همان گونه که انتظار از این نظر دارای شدت و ضعف است، از حیث میزان محبت به شخص مورد انتظار نیز متفاوت است و هرچه محبت منتظر به منتظر بیشتر باشد، آمادگی او برای دیدار محبوب بیشتر، و فراقش دردناکتر خواهد بود، بدان سان که ممکن است منتظر را از اموری که با حفظ جاننش ارتباط دارد غافل کرده، ابداً توجهی به دردهای جانکاه و مصیبت های شدیدی که در این راه بدو می رسد نکند.

پس هر چه اشتیاق مؤمنی که منتظر مولای خویش است به مولا بیشتر می شود، کوشش های او هم در راه آماده ساختن خود برای آمدن مولا بیشتر می شود؛ آمادگی به وسیله ورع و پرهیزگاری، تلاش در راه تهذیب نفس،

دوری گزیدن از اخلاق ناپسند و آراستگی به اخلاق پسندیده، تا بدین وسیله حتی در زمان غیبت نیز به سعادت دیدار و مشاهده جمال مولایش نایل آید.

چنان که این مطلب برای بسیاری از صالحان به وقوع پیوسته است.

به همین جهت است که می بینید معصومین علیهم السلام در روایاتی که گذشت و دیگر روایات این باب، تأکید فراوانی بر تهذیب نفس، آراستگی صفات و مداومت بر بندگی خداوند می نمایند. حتی روایت ابو بصیر بر این نکته دلالت دارد که نیل به چنین سعادت متوقف بر انجام چنان کارهایی است؛ آنجا که امام صادق علیه السلام می فرماید:

هر کس از بودن در زمره اصحاب قائم شادمان می شود، باید منتظر او باشد و همواره در حال انتظار، به مقتضای ورع و در راه کسب اخلاق پسندیده عمل نماید. پس اگر چنین کسی پیش از قیام قائم بمیرد برای او اجر و پاداشی خواهد بود که گویا زمان ظهور قائم را درک کرده است...

شکی نیست که هر قدر چنین انتظاری شدیدتر باشد مقام و جایگاه و ثواب صاحبش در نزد خداوند متعال بیشتر خواهد بود»
[\(۱\)](#).

انتظار یعنی: «انتظار فرج آل محمد علیهم السلام در هر آن و ترقیب به روز ظهور دولت قاهره و سلطنت ظاهره مهدی آل محمد علیهم السلام و پر شدن زمین از عدل و داد و غالب شدن دین قویم بر جمیع ادیان که خدای تعالی به نبی اکرم خود خود خبر داده و وعده فرموده، بلکه بشارت آن را به جمیع پیغمبران و امم داده که چنین روزی خواهد آمد که جز خدای تعالی کسی را پرستش نکنند و چیزی از دین نماند که از بیم احدی در پرده ستر و حجاب بماند» [\(۲\)](#).

ص: ۲۵۴

۱- (۱). مکیال المکارم ۲ / ۱۵۲ - ۱۵۳.

۲- (۲). النجم الثاقب / ۴۲۸ چاپ علمیة اسلامیه.

پس انتظار دربر دارنده حالتی قلبی است که برخاسته از اصول اعتقادی شیعه است؛ اعتقاد به حتمیت ظهور مهدی موعود و تحقق اهداف، و رسالت های انبیا و آمال و آرزوهای بشریت به دست آن حضرت. این حالت قلبی به انگیزش حرکت هایی عملی نیز منجر می شود که حول محور آمادگی برای ظهور منتظر دور می زند. و از همین رو است که احادیث شریف بر لزوم شناخت حضرت مهدی و حتمیت ظهور آن حضرت تأکید می کند؛ معرفتی صحیح و مستند به ادله اعتقادی.

بنا بر آنچه گذشت: «انتظار اگر همزمان دارای سه عنصر نباشد صادقانه نخواهد بود: عنصر عقیدتی، عنصر روحی و عنصر رفتاری و بدون این سه عنصر انتظار دیگر معنی صحیح ایمانی خویش را نخواهد داشت و به نوعی بی توجهی خودخواهانه بدل خواهد گردید که بر همان منطبق اصحاب حضرت موسی علیه السلام استوار است که گفتند: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ...»؛ «پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما اینجا به انتظار نشستیم...» (۱) و نتیجه چنین اعتقادی تنها انتظار داشتن خیر و خوبی برای بشریت، اما بدون انجام هیچ عمل مثبتی است (۲).

از این رو می بینیم در روایاتی که در باره انتظار بحث کرده اند بر این نکته تأکید کرده اند که باید شناخت حضرت مهدی علیه السلام در دل و جان مؤمنان رسوخ کند و به عنوان جلوه ای از انتظار مؤمنان، ارتباط مستمر با آن وجود مقدس در نهاد آنان ریشه بدواند و در مقام عمل به ولایت آن حضرت معتقد گشته به شریعت کاملش چنگ زنند. و هر مؤمنی خود را به عنوان یکی از یاوران آن

ص: ۲۵۵

۱- (۱). مائده / ۲۴.

۲- (۲). تاریخ الغیبه الکبری / ۳۴۲.

حضرت به حساب آورده، خود را به تمام صفات جهادی، عقیدتی و اخلاقی که برای شرکت در قیام بزرگ امام زمان -عجل الله فرجه - لازم است بیاراید.

که در غیر این صورت منتظر واقعی نخواهد بود.

«انتظار فرج دو گونه است: انتظاری که سازنده است، تحرک بخش است تعهد آور است، عبادت است، و بلکه بافضیلت ترین عبادت است و انتظاری که ویرانگر است، بازدارنده است، فلج کننده است و نوعی «اباحیگری» محسوب می شود. ... این دو نوع انتظار معلول دو نوع برداشت از ظهور عظیم تاریخی مهدی موعود علیه السلام است... برداشت قشری از مردم از مهدویت و قیام و انقلاب موعود علیه السلام این است که صرفاً ماهیت انفجاری دارد، فقط و فقط از گسترش و اشاعه و رواج ظلم ها، تبعیض ها، اختناق ها، حق کشی ها و تباهی ها ناشی می شود... آن گاه این انفجار رخ می دهد و دست غیب برای نجات حقیقت... از آستین بیرون می آید... پس بهترین کمک به تسریع در ظهور و بهترین شکل انتظار، ترویج و اشاعه فساد است...»

از آیات استفاده می شود که ظهور مهدی موعود علیه السلام حلقه ای است از حلقات مبارزه اهل حق و اهل باطل که به پیروزی اهل حق منتهی می شود؛ سهم بودن یک فرد در این سعادت موقوف به این است که آن فرد عملاً در گروه اهل حق باشد...

از روایات نیز استفاده می شود که همزمان با ظهور مهدی گروه سیدها و گروه اشقیاء هر کدام به نهایت کار خود برسند. سخن در این نیست که سعیدی در کار نباشد و فقط اشقیاء به منتهی درجه شقاوت برسند. در روایات اسلامی سخن از گروهی زبده است که به محض ظهور امام به آن حضرت ملحق می شوند... بلکه فرضاً اگر اهل حق از نظر کمیت قابل توجه نباشند از نظر

کیفیت ارزنده ترین اهل ایمانند و در ردیف یاران سید الشهداء علیه السلام . از نظر روایات اسلامی در مقدمه قیام و ظهور امام، یک سلسله قیام های دیگر از طرف اهل حق صورت می گیرد... در برخی از روایات اسلامی سخن از دولتی است از اهل حق که تا قیام مهدی -عجل الله تعالی فرجه الشریف - ادامه پیدا می کند» (۱).

از آنچه گذشت روشن می شود که انتظار مطلوب شرعی دارای شرایطی است که بدون آن ها محقق نخواهد شد و محقق کردن این شرایط از اهم تکالیف مؤمنان در عصر غیبت بوده، احادیث شریف از آن ها داد سخن داده اند. حضرت امام سجاد علیه السلام این شرایط را در یک حدیث جمع نموده و در آن فرموده اند: همانا اهل زمان غیبت او که به امامتش اعتقاد داشته، منتظر ظهورش هستند برتر از مردم هر زمان دیگری هستند، زیرا خداوند متعال عقل و فهمی به آن ها عنایت می کند که زمان غیبت در نظر آنان با زمان حضور و مشاهده عینی تفاوتی ندارد و آنان را در آن زمان به منزله مجاهدانی قرار داده است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر زده اند. آن ها از مخلصان حقیقی و شیعیان راستین ما بوده آنانند که آشکارا و پنهانی مردمان را به دین خدا فرامی خوانند (۲).

شرایط انتظار

در پرتو این حدیث شریف و توضیحاتی که پیشتر گذشت، می توان شرایط انتظار را در نکات ذیل خلاصه کرد که ضمناً روشن کننده راه کار عملی است که مؤمن با تبعیت از آن به یک منتظر واقعی بدل گردد:

ص: ۲۵۷

۱- (۱). شهید مرتضی مطهری، قیام و انقلاب مهدی به ضمیمه شهید / ۶۱-۶۸ با تلخیص.

۲- (۲). کمال الدین / ۳۱۹.

۱. رسوخ معرفت و شناخت حضرت مهدی -عجل الله فرجه -و ایمان به امامت آن حضرت و انجام مسئولیت های منصب امامت از پس پرده غیبت و شناخت نقش تاریخی آن حضرت و ابعاد و ضرورت های آن همچنین شناخت نقش مؤمنان در برابر آن حضرت و مستحکم کردن رابطه با ایشان. و ایمان به این که ظهور آن حضرت در هر زمانی ممکن است اتفاق بیافتد؛ این ایمان باعث می شود که مؤمن در همه وقت آماده ظهور ایشان، و مشارکت در قیامت را داشته باشد.

برای دست یابی به این درجه از آمادگی که از انتظار صادقانه سرچشمه می گیرد مؤمن باید آراسته به صفات دیگری باشد که امام سجاد در آن حدیث شریف به آن ها اشاره فرموده اند. و اینها شرایط دیگر تحقق مفهوم انتظار را در عرصه عمل تشکیل می دهند که در بیان شرایط بعدی به آن ها خواهیم پرداخت.

۲. اخلاص در انجام مقتضیات مختلف انتظار و پیرایش آن ها از همه غرض ها و شائبه های مادی و نفسانی؛ یعنی مؤمن همه این امور را تنها برای رضای خداوند متعال و با نیت تعبد و کوشش در راه کسب رضایت آن ذات مقدس به انجام برساند. بدین گونه است که انتظار به صورت برترین عبادت در خواهد آمد. حضرت آیت الله سید محمد تقی اصفهانی در این خصوص تصریح می کنند که: تحقق این نیت خالص، در عمل به وظیفه واجب انتظار لازم و ضروری است. در هر حال ایجاد این حالت و پیدا شدن این شرط بستگی مستقیم با آمادگی روحی برای یاری امام زمان علیه السلام در هنگام ظهور دارد؛ چرا که فقدان این شرط، شایستگی لازم را برای تحمل سختی ها در راه یاری امام علیه السلام -آن هم در مأموریت جهادی اصلاحی بزرگ آن حضرت -از منتظر

سلب می نماید.

۳. خود سازی و آماده کردن کامل نفس برای یاری امام علیه السلام، از راه تمسک راستین به قرآن و عترت و متخلق شدن به اخلاق ثقلین تا بدین وسیله از یاران حقیقی امام قرار گرفته، مصداق این فقره از حدیث شریف امام سجاد علیه السلام شود که فرماید: «آنان از شیعیان راستین ما هستند». و از نظر شخصیتی شرایط الهی و جهادی لازم برای یاری امام زمان علیه السلام را در راه تحقق اهداف الهی آن حضرت دارا باشد و این همان زمینه سازی برای ظهور از نقطه نظر فردی است.

۴. فعالیت در جهت زمینه سازی برای ظهور حضرت مهدی از نقطه نظر اجتماعی از راه دعوت مردم به سوی دین خدا و تربیت یاران حضرت مهدی علیه السلام و امیدوار کردن مردم به نهضت بزرگ آن حضرت. در حدیث شریف امام سجاد علیه السلام نیز در توصیف منتظران می بینیم:

«...والدعاه الی دین الله عز وجل سراً وجهراً»؛ ...آنانند که آشکارا و پنهانی مردمان را به دین خدا فرا می خوانند.

این فقره از حدیث به صورتی کاملاً گویا بر این مطلب تأکید دارد که منتظران باید در زمان غیبت علیرغم همه مشکلات، همواره بر حرکت مقدماتی خود برای ظهور حضرت مهدی پایداری کنند. حال اگر اوضاع مساعد بود به صورت آشکارا و در غیر این صورت، پنهانی به این کار مبادرت ورزند و بهانه سختی شرایط، هرگز مجوزی برای شانه خالی کردن از انجام این وظیفه واجب نخواهد بود.

در پرتو آنچه تا کنون ذکر کردیم روشن می شود که انتظار حقیقی علیرغم سختی شرایط و ضرورت فداکاری در راه آن، در بر دارنده حرکتی سازنده و مستمر و آمادگی فردی و اجتماعی برای ظهور منجی منتظر است. حضرت امام خمینی قدس سره در فراز پایانی پیامی که در آخرین نیمه شعبان پیش از رحلتشان

به مناسبت میلاد حضرت مهدی علیه السلام صادر نمودند، آورده اند: «...سلام بر او، سلام بر منتظران واقعی او، سلام بر غیبت و ظهور او و سلام بر آنان که ظهورش را با حقیقت درک می کنند و از جام هدایت و معرفت او لبریز می شوند. سلام بر ملت بزرگ ایران که با فداکاری و ایثار و شهادت راه ظهورش را هموار می کنند...» (۱).

انتظار و آمادگی فوری برای ظهور

همان گونه که دانشمندان به استناد روایات که به وجوب انتظار فرج الهی عموماً یا انتظار فرج مهدوی خصوصاً فرمان داده است، به وجوب این انتظار تصریح کرده اند، با استناد به همان روایات، به وجوب آمادگی دائم برای وقوع ظهور در هر زمانی هم تصریح نموده اند. شهید سید محمد صدر رحمه الله گوید: «در میان روایات دال بر وجوب تکالیف در زمان غیبت، روایاتی است که بر وجوب انتظار فوری و آمادگی برای ظهور فوری در هر زمان دلالت دارد که قبلاً این موضوع را توضیح داده ایم.» (۲) سید محمد تقی اصفهانی هم پس از نقل مجموعه ای از احادیث که همه بر وجوب فوری انتظار دلالت دارند گوید: «مراد از در صبح و شام آمادگی فرج بودن این است که این امر مبارک یعنی فرج موعود در هر زمانی مکن است به وقوع بپیوندد و منتظر باید همواره آمادگی لازم را برای این امر مهم داشته باشد؛ امری که به اقتضای فرمان خداوند مدبر دانا در سال، ماه یا روزی ممکن است اتفاق بیافتد. پس بر خاص و عام واجب است همیشه در انتظار

ص: ۲۶۰

۱- (۱). صحیفه نور ۲۱ / ۱۰۷.

۲- (۲). تاریخ الغیبه الکبری / ۴۲۷.

شهید سید محمد صدر رحمه الله با استناد به اتفاق نظر همه مسلمانان در حتمیت ظهور حضرت مهدی علیه السلام و تواتر روایات دال بر آن، کلام سید محمد تقی اصفهانی را - در متنی که از او نقل کردیم - مبنی بر شمول وجوب این انتظار نسبت به همه مسلمانان چنین تأکید می کند: «تواتر روایات به گونه ای است که موجب یقین به مدلول آن ها گشته، راه هر گونه عذری را در پیشگاه خداوند متعال نسبت به انکار آن می بندد؛ و پس از یقین به این که واقع شدن این امر نیز تنها به اراده و مشیت خداوند متعال بستگی داشته و احدی غیر از او را در این امر رأیی نیست، می گوئیم هر روز ممکن است حرکت بزرگ مهدوی برای اجرای فرمان خداوند متعال آغاز گردد زیرا روشن است که برای اراده خداوند متعال محدودیت زمانی وجود ندارد. بدین ترتیب در این که ظهور ممکن است هر آن به فرمان و اراده خداوند متعال واقع گردد فرقی میان نظریه شیعه و غیر شیعه وجود ندارد. چون بنا به عقیده شیعه خداوند متعال هر وقت که اراده فرماید به او اجازه ظهور پس از غیبت را اعطا می نماید و بر اساس نظریه آنان که می گویند مهدی هنوز به دنیا نیامده و در آینده به دنیا خواهد آمد و قیام مسلحانه خواهد نمود هم می توان احتمال داد که آن حضرت بنا به اراده خداوند متعال مدتی قبل به دنیا آمده باشد و هر لحظه احتمال دارد که فرمان قیامش از جانب خداوند متعال صادر گردد. این احتمالی است که همیشه وجود دارد» (۲)، ایشان در ادامه بحث خود به همین دلیل بر وجوب فوری انتظار بر همه کسانی که از سایر ادیان نیز به وجود منجی اعتقاد دارند استدلال

ص: ۲۶۱

۱- (۱). مکیال المکارم ۲ / ۱۵۸ - ۱۵۹.

۲- (۲). تاریخ الغیبه الکبری / ۳۴۱ - ۳۴۲.

نموده است.

پس از اثبات وجوب فوری انتظار و احتمال وقوع ظهور در هر زمان یک مسأله باقی می ماند و آن مسأله علایم ظهور است که در روایات بدان تصریح شده و آمده است که پیش از وقوع ظهور آن علامت ها واقع خواهد شد. باید روشن شود که آیا میان این علایم با مسأله وجوب فوری و احتمال همیشگی ظهور تعارضی هست یا خیر؟

پاسخ منفی است، چنین تعارضی وجود ندارد زیرا از آنجا که علایم حتمی ظهور جزء ظهور بوده، زمان واقع شدن آن ها بسیار به زمان ظهور نزدیک می باشد، انتظار همان علایم در واقع انتظار ظهور به حساب می آید. اما در باره حصول شرایط ظهور و فراهم آمدن اوضاع و شرایط مناسب برای آن نیز این احتمال وجود دارد که خداوند متعال در هر زمانی آن شرایط را تکمیل فرماید.

شهید سید محمد صدر رحمه الله می نویسد: «علامت های حتمی ظهور ممکن است در هر زمانی پیدا شود و احتمال می رود که به فاصله اندکی از پیدا شدن علایم ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیز محقق گردد. احتمال تحقق و تکمیل شرایط ظهور نیز در هر زمانی وجود دارد. و گفتیم که وجود همین احتمال در اندیشه هر فرد برای ایجاد فضای روحی مناسب برای انتظار فوری کافی است» (۱).

همین فضای روحی مناسب است که انگیزه لازم را برای حرکت سریع مؤمنان در راه فراهم نمودن شرایط لازم برای یاری امام زمانشان در آنان ایجاد

ص: ۲۶۲

می‌کند؛ شرایطی که با خودسازی، تهذیب نفس، تربیت مناسب و آراسته شدن به صفات یاران مهدی -عجل الله فرجه - فراهم می‌گردد.

برای کامل شدن بحث و وجوب انتظار که از مهمترین واجبات عصر غیبت است، ضروری است به مسأله حرمت یأس از ظهور نیز اشاره ای داشته باشیم که این امر برخاسته از ادله ای قرآنی و عامی است که خود نیز یکی از ادله وجوب انتظار را تشکیل می‌دهد. آیت الله سید محمد تقی اصفهانی رحمه الله به صورت مفصل از این موضوع بحث کرده و متون شرعی مربوط به آن را ذکر نموده و دلالت آن‌ها و احکامی که از آن متون استنباط می‌شود را بیان نموده است ایشان در باره انواع مختلفی از یأس که نسبت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام تصور می‌شود بحث کرده و نتیجه گرفته است که به طور کلی یأس از ظهور آن حضرت حرام است. زیرا همه مسلمانان بر حتمی بودن آن اتفاق نظر دارند. همچنین اثبات نموده است که یأس از وقوع ظهور در مدتی معین، یا یأس از نزدیک بودن ظهور هم حرام است (۱).

ص: ۲۶۳

بخش نخست

علايم ظهور امام مهدي عليه السلام

بخش دوّم

سیره امام مهدي عليه السلام در هنگام ظهور

فصل سوّم

پرتویی از روایات امام مهدي عليه السلام

ص: ۲۶۵

نکاتی درباره علایم ظهور

□
در بحث پیرامون تکالیف مؤمنان در عصر غیبت امام -عجل الله فرجه - دانستیم که احادیث مبارک، مؤمنان را به انتظار ظهور و آمادگی دائم برای آن فرمان می دهد و این یک تکلیف تربیتی است تا آنان را در راه تحصیل استعداد لازم و مستمر برای یاری آن حضرت در وقت ظهور به کوشش وا دارد.

اما روایات در کنار این فرمان اکید، مجموعه ای از رویدادها را به عنوان علامت ظهور امام زمان علیه السلام نقل کرده اند تا مؤمنان به واسطه این علامت ها برای استحکام اعتقادی و تسریع در آمادگی برای یاری آن حضرت و مشارکت در انجام مأموریت بزرگ اصلاحی ایشان، هدایت شوند.

جمع میان این دو دسته از روایات این است که امر به انتظار و آمادگی در همه احوال، مستند به امکان ظهور در هر وقتی است که خداوند متعال اراده فرماید و وقتی پای اراده الهی به میان می آید ممکن است وقوع این علایم زودتر از موقع انجام شود یا حتی بعضی از آن ها به مقتضای حکمت ربانی در تدبیر امور بندگان لغو گردد. چرا که مثلاً ممکن است خداوند متعال صدق مدعای آنان را در آمادگی برای یاری آن حضرت بداند، یا این که مراد از انتظار فوری ظهور انتظار وقوع همین علایم حتمی ذکر شده در روایات باشد. زیرا

وقوع این علایم، خود به منزله اعلان ظهور امام علیه السلام است. پیشتر در بحث از وظیفه انتظار اشاره دیگری نیز به این قضیه داشتیم.

با این شیوه هم نتایج و ثمرات مورد نظر از امر به وجوب آمادگی همیشگی برای ظهور حضرت مهدی - که خداوند فرجش را نزدیک گرداند - حاصل شده و هم نتایج مورد نظر از بیان علایم ظهور آن حضرت حاصل می شود که تسریع در آمادگی مؤمنان و در موارد خاص عمل به واجباتی باشد که برای بعضی از علایم خاص در نظر گرفته شده است.

علایم حتمی و علایم غیر حتمی

□
احادیث شریف، علایم ظهور امام زمان -عجل الله فرجه- را به دو قسمت اصلی تقسیم می کند.

قسمت اول، علایمی است که حتماً به وقوع خواهد پیوست.

و قسمت دوم علایم غیر حتمی است و تنها زمانی به وقوع خواهد پیوست که حکمت الهی اقتضا کند. بعضی از این علایم نیز به زمان ظهور نزدیک بوده و بعضی دیگر بسیار پیش از آن واقع خواهد شد.

زبان رمز در روایات علامات

از آنجا که روایات شریف با زبان رمز از بسیاری از علایم ظهور سخن به میان آورده اند، شناخت و تحلیل این زبان برای شناخت دقیق آن ها ضروری می نماید. همچنین شایسته است تمام آنچه در باره این علامت ها و جزئیات آن ها در روایات آمده جمع آوری شده و به دور از باورهای قبلی، با تأنی و دقت کامل بررسی شود تا بتوان به مصداق واقعی آن ها دست یافت و در دام

پیشداوری ها و تطبیق های عجولانه ای که دورکننده از مراد اصلی است نیفتاد.

خصوصاً که زبان رمز طبیعتاً بر بیش از یک مصداق خارجی قابل تطبیق است.

و این خلاف هدف و مراد معصومین از بیان آن ها است.

همچنین ضروری است به این نکته اشاره کنیم که بعضی از روایاتِ علایم ظهور، -به اشاره یا به صراحت- در محدوده آن علایم، وظایف مشخصی را نیز برای مؤمنان تعیین نموده اند که باید در جهت شناخت آن وظایف نیز کوشش شود تا نتایج مورد نظر از آن ها حاصل گردد.

و از آنجا که علایم ظهور به مسائل غیبی ارتباط پیدا می نماید در طول زمان، بسیار دستخوش جعل و تحریف گردیده است و سزاوار است ابتدا در این جنبه دقت کافی مبذول شود، تا اخبار صحیح از اخبار دروغین و ساختگی متمایز شوند. به علاوه، قضیه مهم دیگری نیز در این زمینه وجود دارد و آن وجود مجموعه ای از علامت ها است که در احادیثی مرسل (بدون سند پیوسته) یا فاقد سند آمده اند، اما پس از صدور حدیث و ثبت آن در کتاب ها، مضمون آن احادیث در متن واقع تاریخ به وقوع پیوسته است و واقعیت تاریخ آن ها را تصدیق نموده است و این خود علیرغم فقدان سند، بهترین دلیل بر صحت آن روایات است. چرا که خبر دادن از چیزی که هنوز به وقوع نپیوسته کاشف از صدور خبر از سرچشمه وحی الهی است.

بارزترین نشانه های ظهور

بحث در باره علایم و نشانه های ظهور طولانی است و در این مختصر نمی گنجند، بنا بر این پس از مقدمه ای که برای این بحث آوردیم، به نقل بیان شیخ مفید رحمه الله که روایات این باب را خلاصه کرده است اکتفا می کنیم. با توجه به

این نکته که روایات دیگری هم وجود دارد که ایشان متعرض آن ها نشده است.

شیخ مفید رحمه الله می فرمایند: «روایاتی در دست است که نشانه های قیام مهدی علیه السلام و رویدادهایی را که پیش از آن به وقوع خواهد پیوست بیان نموده است. از جمله آن علایم است:

قیام سفیانی؛

قتل حسنی؛

اختلاف بنی عباس در حکومت دنیا؛

خورشید گرفتگی غیر طبیعی در نیمه ماه رمضان و ماه گرفتگی غیر طبیعی در در پایان ماه رمضان؛

بروز حادثه «خسف» در بیداء (۱). و در مغرب و مشرق؛

بی حرکت شدن خورشید از هنگام ظهر تا عصر و طلوع آن از غرب؛

کشته شدن نفس زکیه با هفتاد نفر از یارانش در کوفه؛

سر بردن مردی هاشمی بین رکن و مقام (در مسجد الحرام)؛

ویران شدن حصار کوفه؛

روی آوردن پرچم های سیاه از خراسان؛

قیام یمانی، ظهور شخصی مغربی در مصر و گرفتن شامات توسط او؛

پیاده شدن ترکان در جزیره؛

پیاده شدن رومیان در رمله؛

طلوع ستاره پرنوری در مشرق که همچون ماه می درخشد و بعد به گونه ای انحنای پیدا می کند که دو سر آن به هم می رسند؛

ص: ۲۷۰

۱- (۱). خسف به این معنی است که زمین مردم رادر خود فرو برد. گفته شده که سپاهیان سفیانی در بیداء که بین مکه و مدینه در نزدیکی ذوالحلیفه است به خسف مبتلا می شوند.

پیدا شدن سرخی در آسمان که در سرتاسر افق های آن گسترده می شود؛

آتشی که به صورت طولی در شرق آشکار می شود و سه یا هفت روز در آسمان باقی می ماند؛

لجام گسیخته شدن عرب و خروج آن ها از سلطهٔ عجم و گرفته شدن شهرهای عجم به دست آن ها؛

کشته شدن امیر مصر به دست مصریان؛

ویران شدن شام و اختلاف سه پرچم در آن؛

داخل شدن سپاهیان قیس و عرب به مصر و سپاهیان کِنده به خراسان؛

وارد شدن سوارانی از جانب مغرب تا آنجا که به حصار حیره می رسند و روی آوردن پرچم های سیاه از جانب شرق به سمت آن؛

طغیان رود فرات به گونه ای که آب آن کوچه های کوفه را فرامی گیرد؛

پیدا شدن شصت دروغگو که همه مدعی پیامبری هستند؛

قیام دوازده نفر از آل ابی طالب که همه برای خود مدعی امامت هستند؛

سوزاندن مردی جلیل القدر از شیعهٔ بنی عباس در مکانی بین جلولا و خانقین؛

پل بستن در مدینه السلام به سوی کرخ و برخاستن بادی سیاه در آن شهر در ابتدای روز و وقوع زلزله ای که بیشتر شهر را فرو می برد؛

ترسی که مردم عراق را فرا می گیرد و فراگیر شدن مرگ در عراق و کاهش در جان ها، اموال و میوجات؛

پیدا شدن ملخ در وقت یا در غیر وقت به گونه ای که زراعت و غلات را از بین می برند؛

کم شدن محصول کشاورزی مردم؛

درگیر شدن دو گروه از عجم که منجر به خونریزی بسیاری در میان آنان می شود.

خارج شدن بردگان از اطاعت مالکان و کشته شدن مالکان به دست آن ها؛

مسخ شدن قومی از اهل بدعت به صورت خوگ و میمون؛

استیلا یافتن بردگان بر سرزمین های سرورانشان؛

آمدن ندایی از آسمان که همه مردم زمین آن را به زبان خود می شنوند؛

سینه و صورتی که در عین الشمس در آسمان برای مردم دیده می شود؛

مردگانی که از گورها به پا می خیزند و به دنیا باز می گردند و به دیدار آشنایان خود می روند.

سپس -چنانکه در روایات آمده است - این نشانه ها با بیست و چهار باران متوالی پایان می پذیرد که زمین به واسطه آن، پس از مرگ، زنده شده برکت هایش آشکار می گردد، از آن پس، هر ناملایمی از معتقدان به حق و شیعیان مهدی علیه السلام زایل گشته در می یابند که هنگام ظهور آن حضرت در مکه فرا رسیده است، و برای یاری او به سمت مکه حرکت می کنند.

البته بعضی از این رویدادها حتمی بوده و بعضی دیگر مشروط به بعضی از شرایط می باشند، و خداوند به آنچه پیش خواهد آمد داناتر است. ما این مطالب را تنها بدین جهت که در کتاب ها و اصول معتبر آمده و از معصومان روایت شده بود، ذکر کردیم و از خداوند متعال یاری و توفیق می خواهیم» (۱).

ص: ۲۷۲

علاوه بر علامت هایی که احادیث شریف به آن ها تصریح نموده اند می توان از این روایات دریافت که یکی از علایم مهم ظهور حضرت مهدی علیه السلام - عَجَلُ اللَّهِ فَرَجَهُ - از میان رفتن علل و عواملی است که به غیبت آن بزرگوار منجر شده و آماده شدن اوضاع و شرایط برای اقدام آن حضرت به انجام مأموریت مصلحانه بزرگش می باشد. از آن جمله اند:

۱. تکمیل فرآیند آزمایش و گزینش مؤمنین و گرد آمدن تعداد لازم از یاوران وفادار در رتبه های مختلف که ضمن بحث از علل غیبت به آن اشاره نمودیم؛ یاوران عالی رتبه ای که دارای شایستگی های سیاسی لازم برای همکاری با حضرت مهدی علیه السلام در برپا کردن حکومت عدل اسلامی جهانی و اداره شئون مختلف آن، و پیش از آن، شایستگی اداره نهضت ضد کفر و شرک و عبودیت های طاغوتی و محو کامل آن ها را داشته باشد.

و شاید افرادی که به این مقام می رسند همان کسانی باشند که تعدادشان در روایات شریف به تعداد اهل بدر ۳۱۳ نفر اعلام شده و برایشان صفات بالایی مانند ایمان و رسیدن به حق معرفت خداوند متعال ذکر شده است. در روایات این افراد را از لحاظ شدت عبادت خدا و اخلاص برای ذات اقدس حق

«رهبان اللیل»؛ راهبان شب و از نظر شجاعت و لیاقت جهادی بالایی که دارند

«أسد النهار؛ شیران روز» و از حیث شایستگی مدیریتی عالی

«الولاه العدل»؛ والیان عادل لقب داده اند (۱) و دیگر صفات والایی که از آن ها چنین برداشت

ص: ۲۷۳

۱- (۱). عقد الدرر/ ۱۲۳ اثبات الهداه/ ۴۹۴، ۵۱۸، ابن حماد، الملاحم والفتن/ ۹۵، طبری امامی، دلائل الامامه/ ۲۴۸ - ۲۴۹، حلیه الاولیاء/ ۶ / ۱۲۳، مستدرک حاکم ۴ / ۵۵۴ ینابیع الموده/ ۵۱۲، کمال الدین/ ۶۷۳، اختصاص شیخ مفید/ ۲۶، واحادیث در مدح اصحاب و انصار حضرت مهدی علیه السلام بسیار است.

می شود که این تعداد از افراد در زمان ظهور آن حضرت قبل و بعد از برپا شدن دولت عدل جهانی، به عنوان سیستم رهبری و اداری امام علیه السلام به شمار می آیند.

۲. فراهم آمدن پایگاه های گسترده اسلامی که آمادگی تعامل مثبت با اهداف نهضت بزرگ مهدوی را داشته باشند اگرچه از لحاظ کیفیت کمک رسانی عملی به نهضت دارای درجات متفاوتی باشند (۱).

آنچه باعث به وجود آمدن این حالت می شود این است که حقانیت و برتری مذهب اهل بیت نبوی که مهدی موعود -عجل الله فرجه -نماینده آن است، همچنین، بطلان شبهاتی که در طول تاریخ اسلامی بر ضد این مذهب برانگیخته شده است آشکار گشته، معلوم شود که تنها این مکتب است که نماینده اسلام ناب محمدی است.

احادیث شریف ضمن بحث از حرکت زمینه سازی برای قیام مهدوی و نقش آن در ارائه چهره پیراسته مذهب اهل بیت و علوم اسلامی ناب آن در گستره عالم اسلام و جهان و در نتیجه، ارائه چهره واقعی و اصیل اسلام اشاره داشته اند (۲).

این حرکت مقدماتی - که احادیث شریف، بر انجام آن قبل از ظهور مهدوی تأکید دارند - در ارائه تصویر پیراسته اسلام به جهان، باعث سربرآوردن اسلام در جهان به عنوان تمدن جایگزین برای نجات بشریت

ص: ۲۷۴

-
- ۱- (۱). ر.ک توضیحات شهید سید محمد صدر رحمه الله در باره مراتب این پایگاه ها: تاریخ الغیبه الکبری / ۲۴۷ به بعد.
- ۲- (۲). بحار الانوار ۶۰ / ۲۱۳، به نقل از: حسن بن محمد قمی، تاریخ قم / (ق ۳) ح ۲۲ و ۲۳ و به نقل از آن، منتخب الأثر / ۲۶۳ و ۴۴۳.

شده رویکرد به اسلام در بیرون دایره جامعه اسلامی افزایش می یابد؛ - مسأله ای که امروزه هم هرچند به ندرت، شاهد آن هستیم - این امر موجب می شود که درهای تعامل مثبت با نهضت مهدوی بر ملت های غیر اسلامی نیز گشوده گردد؛ خصوصاً که آنان مکاتب و جریانات فکری و سیاسی دیگر را تجربه کرده و عملاً ناتوانی آن ها را در تحقق سعادت مطلوب بشریت، بلکه به بار آمدن بسیاری از بحران های مادی و معنوی توسط آن ها را احساس کرده اند؛ بحران هایی که امروزه هم با آن دست به گریبان هستند. این مسأله باعث می شود تا ملت های جهان، خارج از مکاتب و جریان هایی که تا کنون شناخته اند به دنبال جایگزین باشند. احادیث شریف که تصریح دارند دولت مهدوی آخرین دولت در روی زمین است و ما این دسته از احادیث را در بخش مربوط به علل و اسباب غیبت ذکر کرده ایم دقیقاً به همین نکته اشاره دارند.

۳. از دیگر مقدمات، فراهم آمدن ابزار ارتباطی پیشرفته ای است که امکان شناخت همگانی حقایق و در نتیجه رسیدن حق به همه مردم را فراهم نموده بطلان و ناکارآمدی دیگر مکاتب و حقانیت و برتری رسالت اسلامی را که حضرت مهدی علیه السلام پرچمدار آن است بر همگان آشکار سازد. در نتیجه افرادی که در طول تاریخ وابسته به مکاتب دیگر بودند، جریان فکری و اهداف اسلام را که مهدی علیه السلام حامل آن است پذیرفته و در عمل به صف یاران آن حضرت می پیوندند. روایاتی که علل غیبت را بیان کرده اند با عنوان خارج شدن «ودائع الله» یعنی امانت های مؤمن خداوند از نسل کافران از این پدیده یاد کرده اند.

□
مجموعه ای از احادیث مبارک در بیان عصر ظهور و جریاناتی که در آن واقع می شود و روش حضرت مهدی -عجل الله فرجه -در هنگام ظهور و اقداماتی که خداوند متعال با دست آن حضرت به انجام می رساند، وارد شده است.

این احادیث در کتاب های معتبر و مورد اعتماد فرقه های مختلف اسلامی نقل گردیده است و در میان آن ها روایاتی دارای سند های صحیح وجود دارد. و از آنجا که این کتاب گنجایش آوردن همه آن روایات و تحلیل و بررسی آن ها را ندارد، بارزترین مضامین آن روایات را در عناوین مختصری خلاصه نموده و به همین اندازه بسنده می کنیم. و در اکثر موارد متن احادیث را ذکر نمی کنیم تا خواننده محترم در صورت نیاز به تفصیل بیشتر خود به منابع مراجعه نماید. در ارائه این بحث ابتدا آیات قرآن را در این رابطه بیان می نمایم که از خصوصیات عصر ظهور و اموری که خداوند متعال در آن روز به دست ولی خود حضرت مهدی منتظر -عجل الله فرجه -محقق خواهد ساخت، سخن گفته است.

از این متون که در رابطه با عصر ظهور سخن گفته اند بر می آید که دولت مهدوی آشکارترین مصداق برای یکی از مهمترین اهداف بعثت همه پیامبران است که قرآن کریم نیز چنین تصویری را ارائه می نماید.

۱. کامل شدن نور الهی و برتری یافتن اسلام بر همه ادیان

قرآن مجید در سه سوره مبارک به این مطلب تصریح نموده است:

الف: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ* هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛

آن ها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند! * او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند (۱).

ب: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ* هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛

آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند! * او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند (۲).

ج: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»؛

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ادیان پیروز کند؛ و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد (۳).

ص: ۲۷۸

۱- (۱). توبه / ۳۲ و ۳۳.

۲- (۲). صف / ۸ و ۹.

۳- (۳). فتح / ۲۸.

مفسران مذاهب مختلف اسلامی تصریح کرده اند که این وعده محقق الوقوع فقط در زمان مهدی موعود به تحقق می رسد؛ آنجا که اسلام بر همه ادیان برتری پیدا کرده شرق و غرب را فرا خواهد گرفت (۱). و دولت جهانی اسلام برپا می شود؛ زیرا مراد از واژه اظهار در آیات قرآن، پیروزی و استیلا است نه این که صرفاً با دلایل و براهین تنها در عرصه نظری پیروز می گردد، چرا که چنین پیروزی همیشه برای اسلام فراهم بوده است و بشارت خداوند بر امری تعلق می گیرد که در آینده واقع خواهد شد. فخر رازی هم در تفسیر خود به همین مطلب استدلال کرده است (۲).

۲. جانشینی مؤمنان صالح

الف: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛

و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد (۳).

ب: «وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّخَلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی

ص: ۲۷۹

۱- (۱). تفسیر قرطبی ۸ / ۱۲، تفسیر کبیر ۱۶ / ۴۰، روایات از طرق اهل بیت (علیهم السلام) نیز در رابطه با اختصاص تحقق این وعده به عصر مهدی موعود بسیار زیاد است.

۲- (۲). تفسیر کبیر ۱۶ / ۴۰.

۳- (۳). انبیا/ ۱۰۵.

مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هر کس پس از آن به کفر گراید؛ آنانند که نافرمانند (۱).

ج: «الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»؛

همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده و امی دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند، و فرجام همه کارها از آن خداست» (۲).

اولین آیه مبارک خبر می‌دهد که قضای حتمی الهی، پاداش التزام به خط ایمان و نیکی - گذشته از پاداش اخروی - پاداشی دنیوی است که همان وراثت زمین و حکومت بر آن باشد؛ آنجا که همواره در دنیا و آخرت پایان کار را از آن پرهیزگاران دانسته است (۳)، آیه دوم بر این نکته تصریح می‌نماید که آنان که خداوند متعال حتماً آنان را در زمین جانشین قرار خواهد داد، از میان مسلمانان، کسانی هستند که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند؛ کسانی که در زمین مورد استضعاف واقع شده اجازه عبادت آزادانه به آن‌ها داده نمی‌شد.

آیه مزبور بر این نکته تأیید می‌نماید که این افراد، به دینی که خداوند متعال برای آنان خواسته است گردن می‌نهند. چنان که از تدبیر در این دو آیه بر می‌آید هر دو آیه در باره عصر ظهور مهدوی بحث می‌کنند (۴).

ص: ۲۸۰

۱- (۱). نور / ۵۵.

۲- (۲). حج / ۴۱.

۳- (۳). تفسیر المیزان ۱۴ / ۳۲۹ - ۳۳۱.

۴- (۴). مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله در تفسیر المیزان سایر اقوال را که مفسران در این باب آورده‌اند مورد موشکافی قرار داده و ثابت کرده است که این نظریات با دلالات آیه ای که نمی‌توان جز بر دولت مهدوی تفسیرش کرد هماهنگی ندارد. رک المیزان ۱۵ / ۱۵۱ - ۱۵۷.

با استناد به آنچه گذشت روشن می شود که یکی از ویژگی های عصر مهدی موعود -عجل الله فرجه- این است که زمام امور جامعه بشری کاملاً در دست صالحان قرار می گیرد؛ آنان که در زمین مورد استضعاف قرار گرفته و نمایندگان اسلام ناب هستند و چون خداوند متعال آنان را در زمین دارای قدرت و حکومت می کند نماز به پا می دارند و زکات می پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند؛ یعنی جامعه ای خالص و توحیدی برپا می کنند که در کمال امنیت فقط خدا در آن پرستیده شود و ترسی از هیچ کافر و منافقی در آن راه نداشته باشد. آنان بدین ترتیب همه شرایطی را که برای تحقق حقیقت عبادت خداوند و تکامل انسانی در سایه آن لازم است، فراهم می کنند.

در چنین زمانی هیچ حجت و بهانه ای برای کسانی که راه کفر را برگزینند باقی نمی ماند و به تعبیر آیه: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» آنانند که نافرمانند. زیرا با وجود فراهم بودن همه شرایط لازم برای رفتن به راه مستقیم، از آن رویگردان شده اند و این یکی دیگر از ویژگی های عصر مهدی منتظر -عجل الله فرجه- و توجیه کننده اخباری است که از شدت عمل آن حضرت با منحرفان سخن گفته اند.

۴. تحقق هدف مورد نظر از خلقت نوع بشر

خداوند متعال می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا پرستند (۱).

این آیه شریف بر انحصار هدف از خلقت انسان در عبادت خداوند متعال

ص: ۲۸۱

دارد (۱)، این همان چیزی است که از نظر فردی و اجتماعی در سایه دولت مهدی موعود -عجل الله فرجه- به کاملترین شکل محقق خواهد شد و در بخش گذشته نیز به آن اشاره کردیم.

شهید سید محمد صدق رحمه الله بحثی تفسیری عقیدتی را عنوان کرده است که در آن برای اثبات حتمی بودن ظهور دولت مهدی موعود -عجل الله فرجه- به همین آیه استناد کرده است (۲). و از آنجا که تخلف مخلوق از هدف خلقتش محال است، تحقق این هدف امری حتمی است. آیه مزبور نیز در رابطه با این هدف، از نوع بشر صحبت کرده است که عبادت حقیقی در عرصه فرد و اجتماع در کل این نوع محقق خواهد گردید و این امری است که در طول تاریخ حیات انسان بر کره زمین یعنی از زمانی که اولین انسان بر این کره نازل گردید تا کنون محقق نشده است. پس باید معتقد باشیم که این امر حتماً در آینده محقق خواهد شد؛ در دولتی الهی که جامعه توحیدی صالحی را ایجاد کند که عبادت کننده خدا باشد؛ خدایی که تنها است و هیچ شریکی ندارد. این همان دولت مهدوی است که آیات کریم و به آن اشاره داشته و روایات شریف منقول از فریقین که پیشتر گذشت بر آن تصریح دارند.

۵. از میان رفتن ارتداد از دین حق

خداوند متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

ص: ۲۸۲

۱- (۱). تفسیر المیزان ۱۸ / ۳۸۶ - ۳۸۹.

۲- (۲). تاریخ الغیبه الکبری / ۲۳۳ به بعد.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر دانا است (۱).

مرحوم علامه طباطبایی برای اثبات این که این آیه از عصر ظهور مهدوی سخن می‌گوید و منظور از ارتداد از دین حق در این آیه باقی بودن بر ظواهر اسلام و در عین حال علاقه مندی به یهود و نصاری و پیروی از آنان در نحوه زندگی در شئون مختلف آن است که امروزه شاهد آن هستیم، بحثی تفسیری قرآنی روایی عنوان کرده است با این مضمون که این همان ارتدادی است که آیات قبل از این آیه، از آن نهی کرده‌اند؛ آیاتی که از انحرافی سخن به میان می‌آورند که قبل از پیروزی مهدوی دامنگیر جهان اسلام می‌شود (۲).

بنا بر این از ویژگی‌های عصر دولت مهدوی از میان رفتن ارتداد از دین حق یا پیروی از یهود و نصاری در نحوه زندگی و بازگرداندن مسلمانان به طریقه اسلامی در شئون مختلف زندگی است، و این دقیقاً با سایر خصوصیات عصر مهدوی که آیات سابقه بر آن دلالت دارند، تطبیق می‌کند.

تاریخ ظهور حضرت مهدی علیه السلام

احادیث شریف آورده‌اند که آن حضرت علیه السلام در یکی از سال‌های فرد قمری (۳) و در روز جمعه ظهور می‌فرماید (۴)، و مطابق با آنچه در سایر

ص: ۲۸۳

۱- (۱). مائده/ ۵۴.

۲- (۲). تفسیر المیزان ۵ / ۳۶۶ - ۴۰۰، و ر.ک تفسیر شیخ اسعد بیوض التیمی در باره همین آیات در کتاب «زوال اسرائیل حتمیه قرآنیه» / ۱۲۰ - ۱۲۴.

۳- (۳). ارشاد شیخ مفید ۲ / ۳۷۹ و به نقل از آن، الفصول المهمه / ۳۰۲ اثبات الهداه ۳ / ۵۱۴.

۴- (۴). اثبات الهداه ۳ / ۴۹۶.

روایات آمده است خروج آن حضرت در روز شنبه دهم محرم به وقوع خواهد پیوست (۱)، شاید هم بتوان میان این دو تاریخ این گونه جمع کرد که ظهور آن حضرت در روز جمعه باشد و در آن روز در مسجد الحرام خطبه بخواند و خروجش به سمت کوفه در روز شنبه باشد.

مکان ظهور و آغاز قیام آن حضرت

□
(عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ)

دسته ای از روایات آورده اند که ابتدای ظهور آن حضرت از مدینه منوره بوده و اعلان قیامش در مکه مکرمه و مسجد الحرام خواهد بود (۲)؛ آنجا که حرکت خود را آغاز نموده و با ایراد خطبه کوتاهی که دارای مضامین مهمی است مردم را به سوی خود فرامی خواند. متن این خطبه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی که در رابطه با ظهور نواده بزرگوارش حضرت مهدی -عجل الله فرجه- بیان شده، روایت شده است. ایشان در بخشی از این روایت فرموده اند:

...سپس به مقام ابراهیم می رسد و در نزد آن دو رکعت نماز می خواند، سپس مردم را در باره حق خود به خداوند سوگند داده، می گوید:

ای مردم ما در برابر کسانی که بر ما ستم روا داشته و حق ما را از ما سلب نمودند از خداوند متعال طلب یاری می کنیم. هر کس با خدا درباره ما به محاجه پردازد من از همه مردم به خداوند سزاوارتر هستم، و هر کس درباره آدم با ما به محاجه پردازد من از همه مردم به آدم

ص: ۲۸۴

۱- (۱). شیخ طوسی، تهذیب الاحکام ۴ / ۳۰۰ و ۳۳۳، سید ابن طاووس، اقبال الاعمال / ۵۵۸، کمال الدین / ۶۵۳، غیبت طوسی / ۲۷۴، مقدسی شافعی، عقد الدرر / ۶۵، متقی هندی، البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان / ۱۴۵.
۲- (۲). متقی هندی، برهان / ۱۴۴.

سزاوارتر هستم، و هر کس با نوح درباره ما به محاجه بپردازد من از همه مردم به نوح سزاوارتر هستم، و هر کس با ابراهیم درباره ما به محاجه بپردازد من از همه مردم به ابراهیم سزاوارتر هستم، و هر کس با محمد درباره ما به محاجه بپردازد من از همه مردم به محمد سزاوارتر هستم، و هر کس با پیامبران درباره ما به محاجه بپردازد من از همه مردم به پیامبران سزاوارتر هستم، و هر کس با کتاب خدا با ما به محاجه بپردازد من از همه مردم به کتاب خدا سزاوارتر هستم، من امروز شهادت می دهم و همه مسلمانان نیز شهادت می دهند که ما مورد ستم واقع شده طرد گشته و بر ما تجاوز نموده از دیار و اموال و خاندان خود به قهر رانده شدیم، و حال، هر مسلمانی را در راه خدا به یاری می طلبیم (۱).

در روایت دیگری که نعیم بن حماد که از مشایخ بخاری است آن را با سلسله سند خود از حضرت امام باقر علیه السلام نقل کرده است نیز خطبه ای از آن حضرت نقل شده است که شاید دومین خطبه ای باشد که آن حضرت در همان مکان اما بعد از نماز عشا بیان می فرماید. نعیم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

... پس چون نماز عشا را به جا می آورد با صدای بلند فریاد می کند: ای مردم من خدا را و جایگاه شما در نزد او را به یادتان می آورم، خداوند متعال بر شما حجتی قرار داده و پیامبران و کتاب های آسمانی را بر شما فرو فرستاده و شما را فرمان داده است که برای او شریکی قرار ندهید و همواره از او و پیامبرش پیروی نمایید، فرمان داده که آنچه قرآن زنده اش کرده زنده بدارید و آنچه قرآن نابودش ساخته نابود کنید، فرمان داده تا همواره یاری دهنده راه هدایت و حامل بار پرهیزگاری باشید که پایان و نابودی دنیا نزدیک شده و بانگ وداع برآورده است. من شما را به سوی خدا و رسول خدا، عمل به کتاب خدا، میراندن باطل و زنده کردن سنتش فرا می خوانم... (۲).

ص: ۲۸۵

۱- (۱). تفسیر عیاشی ۱ / ۶۵، شیخ مفید، اختصاص / ۲۵۶.

۲- (۲). نعیم بن حماد، الملاحم والفتن / ۹۵، عقد الدرر ۱۴۵، متقی هندی، برهان / ۱۴۱، الحاوی للفتاوی الحدیثیه ۲ / ۷۱، سفارینی، کتاب اللوائح ۲ / ۱۱.

در خطبه اول می بینیم آن حضرت بر مورد خطاب قرار دادن پیروان همه ادیان آسمانی تأکید دارد؛ امری برخواسته از جهانی بودن این قیام دینی که نماینده خط همه انبیا بوده به همه اهداف بلندی که همه پیامبران الهی منادی آن بودند فرامی خواند. و نیز بر این نکته تأکید می کند که او خود سمبل مکتب ثقلین یعنی قرآن و عترت است؛ وی نماینده اهل بیت علیهم السلام است که ثقل دوم بوده و هرگز از ثقل اول یعنی قرآن کریم جدا شدنی نیست به همین جهت آنان سزاوارترین و آشناترین مردم به کتاب خداوند و آنچه در قرآن آمده و راه های هدایت بشریت با نور هدایت آسمانی قرآن می باشند.

سپس به عنوان نکته سوم به مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و در معرض انواع ستم و تجاوز قرار گرفتن آن ها اشاره می نماید؛ امری که منجر به غیبت آخرین تن از آنان گردید. و همه این امور، از خواسته های نفسانی طاغوت ها و جاه پرستان برای انحصارطلبی و بازی با اموال و جان های مردم و بازداشتن اهل بیت علیهم السلام از برقرار کردن عدل الهی و رهبری مردم به راه راست، سرچشمه می گیرد.

سپس آن حضرت از همه مسلمانان برای دفع این مظلومیت که موجب خیر برای همه بشریت است استمداد می کند. زیرا سپردن زمام امور به کسی که نماینده خط پیامبران الهی و همسنگ قرآن کریم است، به معنی تحقق اهداف عدالت الهی است. البته آن حضرت -عجل الله فرجه- ابتدا از قدرت لایزال

خداوند متعال طلب یاری می نماید که این خود نشانه پیروزی حتمی قیام مصلحانه او است. وی همان مضطری است که به تعبیر قرآن اگر دعا کند دعایش پذیرفته خواهد شد و او همان ولی دم مقتول است که باز به تعبیر قرآن کریم حتماً از جانب خداوند مورد نصرت و یاری واقع خواهد گردید. و آن حضرت با این بیان مردم را برای یاری خود ترغیب می نماید تا به سعادت دنیا و آخرت برسند و از خواری و عذاب دنیا و عذاب آخرت که بسیار سخت تر است در امان بمانند.

اعلام اهداف قیام

□
در خطبه دوم که حضرت مهدی -عجل الله فرجه- پس از نماز عشا ایراد می فرمایند به بیان اهداف کلی قیام خود می پردازد؛ اهدافی که برای رسیدن به آن ها از مردم استمداد می کند؛ اهدافی که از دیگر روی، گرفتن انتقام مظلومیت اهل بیت و مکتب و راه آنان است. آن حضرت اولین هدف کلی خود را اقامه توحید اعلام می کند؛ توحید خالصی که انبیا -صلوات الله علیهم- برای نیل به آن مبعوث شده و کتاب های آسمانی نازل گشته است. و چنین هدفی تنها از راه عبادت خداوند تبارک و تعالی و پیروی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و از طریق زنده کردن آنچه قرآن زنده اش داشته و میراندن آنچه قرآن نابودش ساخته که همان بدعت ها، شرک و عبودیت های بی اساس است می گردد. پس دعوت امام زمان -عجل الله فرجه- همان دعوت به خداوند عز و جل و توحید و دعوت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و عمل به سنت او که متصل به خداست، می باشد.

بنا بر این استمداد آن حضرت از مردم برای گرفتن انتقام اهل بیت نبوت به معنی دعوت به هدف آنان و همیاری در پرهیزگاری است.

اولین کسانی که در همان مکان ایراد خطبه و یاری جستن حضرت مهدی از مسلمانان، برای بیعت با او می شتابند، برگزیده ترین یاران آن حضرت به شمار می آیند:

پس در میان رکن و مقام سیصد و اندی نفر به تعداد اهل بدر، با آن حضرت بیعت می کنند. در میان آنان نجبای اهل مصر، ابدال اهل شام و اخیار اهل عراق می باشند (۱).

از دسته دیگری از احادیث که در منابع اهل سنت روایت شده استفاده می شود ظهور آن حضرت و بیعت با او پس از اختلاف و درگیری میان قبایل حجاز صورت می پذیرد و ایشان ابتدا از قبول بیعت سر باز زده و و خطاب به بیعت کنندگان می فرماید: وای بر شما، چه بسا بیعت هایی که شکستید و خون هایی که ریختید! (۲)، به نظر می رسد که این عدم قبول بیعت اقدامی در جهت آگاه کردن بیعت کنندگان به مسئولیت و پیامدهای بیعت و مأموریت مهمی که روی بدان آورده اند، باشد. نظیر کاری که جدش حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وقتی مردم بعد از قتل عثمان برای بیعت با آن حضرت روی آوردند انجام داد.

از دسته دیگری از احادیث استفاده می شود که نهضت زمینه سازان ظهور امام زمان، در زمانی که آن حضرت در مکه هستند از راه دور با آن حضرت بیعت می کنند و سپس بیعت خود را حضوراً تجدید می نمایند (۳).

بعضی از احادیث هم تصریح دارند که اصحاب خاص آن حضرت یعنی سیصد و سیزده نفر به صورت اعجاز یا با وسایل نقلیه پیشرفته و سریع در مکه حضور پیدا می کنند تا ظهور امام را دریافته و با آن حضرت بیعت کنند (۴).

ص: ۲۸۸

۱- (۱). غیبت طوسی / ۲۸۴، و به نقل از آن، بحار الانوار / ۵۲ / ۳۳۴، اثبات الهداه / ۳ / ۵۱۷، ۵۱۸.

۲- (۲). مستدرک حاکم / ۴ / ۵۰۳، ابن حجر، القول المختصر / ۱۸، متقی هندی، برهان / ۱۴۳، عقد الدرر / ۱۰۹، معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام / ۱ / ۴۴۹.

۳- (۳). فتن ابن حماد / ۸۳ - ۸۴، الحاوی للفتاوی / ۲ / ۶۷، البرهان / ۱۱۸.

۴- (۴). غیبت نعمانی / ۳۱۵، اثبات الهداه / ۳ / ۴۵۳.

خروج آن حضرت به سمت کوفه و پاکسازی جبهه داخلی

آن حضرت با سپاهیان به سمت کوفه حرکت می کند و آن شهر را پس از فرونشستن فتنه سفیانی و بروز پدیده خسف در منطقه پیدا (۱)، مقرر حرکت نظامی خود قرار می دهد (۲).

و در شهر نجف، پرچم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که در نزد او به ودیعت نهاده شده است بر می افرازد (۳). و فرشتگانی که در جنگ بدر به یاری جدش پیامبر آمده بودند به یاری او نیز می آیند (۴). احادیث شریف ذکر می کنند که آن حضرت و سپاهیان در ابتدای حرکت نظامی خود با مشکلات و سختی هایی رو به رو می شوند (۵) و جنگ های آن حضرت برای پاکسازی جبهه داخلی هشت ماه و نبرد کلی آن حضرت بیست سال به طول می انجامد (۶).

نکته مورد توجه این است که مسیر انتخابی آن حضرت علیه السلام همان مسیری است که جدش امام حسین علیه السلام در نهضت شهادت طلبانه خود از مکه به کوفه

ص: ۲۸۹

۱- (۱). تفسیر الطبری ۷۲/۲۲، تذکره قرطبی ۶۹۳/۲، سنن دارمی/ ۱۰۴، مسند احمد ۶/ ۲۹۰، صحیح مسلم ۴/ ۲۲۰۸، سنن ابو داود ۴/ ۱۰۸، سنن ابن ماجه ۲/ ۱۳۵۱، سنن ترمذی ۴/ ۴۰۷، تاریخ بخاری ۵/ ۱۱۸، سنن نسائی ۵/ ۲۰۷. واحادیث خسف سپاه سفیانی بسیار است که در صحاح و سایر کتب اهل سنت و نیز از طرق اهل بیت علیهم السلام روایت شده است.

۲- (۲). بحار الانوار ۵۲/ ۳۰۸، اثبات الهداه ۳/ ۵۸۳، ۵۲۷، ۴۹۳.

۳- (۳). تفسیر عیاشی ۱/ ۱۰۳، غیبت نعمانی/ ۳۰۸، کمال الدین/ ۶۷۲.

۴- (۴). تفسیر عیاشی ۱/ ۱۹۷، اثبات الهداه ۳/ ۵۴۹.

۵- (۵). غیبت نعمانی/ ۲۹۷.

۶- (۶). اثبات الهداه ۳/ ۴۶۹ نسبت به مدت اول، و روایت ابن حماد/ ۱۲۷ می گوید: نبردهای آن حضرت بیست سال طول می کشد.

انتخاب کرد. که البته در میان راه از رفتن آن حضرت به آن شهر جلوگیری به عمل آمد. اما نواده اش حضرت مهدی علیه السلام به این شهر وارد شده و اهدافی را که جدش سید الشهداء علیه السلام دنبال می کرد را برآورده می سازد.

هنگامی که آن حضرت وارد شهر کوفه می شود، سه پرچم را در آن شهر در اهتزاز می بیند (۱). آن حضرت آشفتگی اوضاع آن شهر را با برافراشتن پرچم محمدی که در نزد آن حضرت به ودیعت نهاده شده است برطرف کرده یک پرچم در آن شهر برمی افرازد و در نبرد با فرقه ای که روایات شریف آن را «بتریه» خوانده اند باقی مانده نفاق را در آن شهر نابود می سازد (۲).

وارد شدن آن حضرت به بیت المقدس و نزول حضرت عیسی علیه السلام

بسیاری از روایات تصریح می کنند که حضرت مهدی -عجل الله فرجه - با سپاهیان خود وارد بیت المقدس می شوند و این مسأله با رویدادی بس مهم همراه می شود و آن نزول پیامبر خدا حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام است که علاوه بر روایات شریف روایت شده در کتاب های معتبر شیعه و اهل سنت (۳)، متون انجیل نیز مؤذنه بازگشتش را داده اند. احادیث ذکر کرده اند که نماز جماعت صبح برگزار می شود و حضرت عیسی دعوت حضرت مهدی علیه السلام را برای امامت نمی پذیرد و پشت سر آن حضرت نماز می خواند و در عدم پذیرش امامت چنین استدلال می کند که نماز به یمن وجود حضرت مهدی برپا و برقرار شده است و برای تأکید بر خاتمیت رسالت محمدی، پشت سر آن حضرت به نماز می ایستد. این کمک بزرگی به انقلاب حضرت مهدی -عجل الله فرجه - می باشد، زیرا جهان غرب که اکثریت آن ها را مسیحیان

ص: ۲۹۰

۱- (۱). ارشاد / ۳۶۲، غیبت طوسی / ۲۸۰.

۲- (۲). دلائل الامامه / ۲۴۱، غیبت طوسی / ۲۸۳.

۳- (۳). صحیح بخاری ۴ / ۳۰۵، مسلم ۱ / ۱۳۶، تاریخ بخاری ۷ / ۲۳۳، سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۵۷، سنن ترمذی ۴ / ۵۱۲، صحیح بخاری ۳ / ۱۰۷، فتن ابن حماد / ۱۰۳ و بسیاری دیگر از منابع که از طرق فریقین این امر را روایت کرده اند.

تشکیل می دهند متوجه این مسأله می شوند.

البته اینطور بر می آید که وارد شدن حضرت مهدی به سرزمین قدس باید بعد از آزاد شدن آن از فساد یهود و برچیده شدن حاکمیت آنان از آن منطقه باشد. لذا می توان گفت که ممکن است دخول آن حضرت به آن سرزمین پس از پاکسازی جبهه داخلی و به عنوان مقدمه ای برای رویارویی با دشمنان خارجی اسلام یا به تعبیر روایات: روم، و فتح کل زمین باشد. و شاید از همین موضوع بتوان سّر این که حضرت عیسی علیه السلام در این وقت و همزمان با دخول حضرت مهدی -عجل الله فرجه- به بیت المقدس نازل می شود دریافت.

کشته شدن دجال و پایان حاکمیت تمدن های مادی

بیشتر روایاتی که در باره نزول حضرت عیسی علیه السلام سخن گفته اند این نکته را متذکر شده اند که آن حضرت صلیب ها را می شکند و مسیحیان از اعتقاد به خدایی او دست برمی دارند (۱) سپس دجال به دست حضرت عیسی یا با کمک او به دست حضرت مهدی علیهما السلام کشته می شود؛ کسی که سمبل تمدن های مادی است.

با بازگشتن مسیحیان از اعتقاد به خدایی حضرت عیسی علیه السلام و مشاهده همکاری پیامبر خود با حضرت مهدی علیه السلام که آخرین پیشوای اسلام است راه گرویدن آن ها که بیشترین نسبت ساکنان زمین را تشکیل می دهند به دین اسلام هموار می شود و در نتیجه مأموریت های مهم قتل دجال، نابودی تمدن های طاغوتی، فتح زمین، اقامه دولت عدل جهانی اسلام، آغاز عملیات سازنده و

ص: ۲۹۱

اصلاحی و محقق شدن اهداف پیامبران علیهم السلام بدین وسیله میسر می گردد.

□
این مختصری از بیان سرفصل های اصلی بود که حرکت حضرت مهدی - عجل الله فرجه - پس از ظهور آن ها را به انجام می رساند و هر کدام از آن ها دارای شرح و تفصیل زیادی است که اینجا مجال بیان آن ها نیست. به همین جهت با رعایت همان اختصار به بحث از سیره و روش آن حضرت پس از ظهور در بارزترین عرصه ها و سپس به بیان ویژگی های عصر آن حضرت می پردازیم.

□ سیره مهدی علیه السلام سیره رسول الله صلی الله علیه و آله

احادیث چنین دلالت می کنند که روش آن حضرت همان روش جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ همو که فرمود:

«بُعِثت بین جاهلیتین لأخراهما شر من أولاهما»؛ من در میان دو جاهلیت مبعوث شدم که آخرینشان بدتر از اولین آن ها است.»
(۱) و بسیاری از مظاهر جاهلیت دوم که بدترین است را برای امت خود بیان فرمود.

مهدی علیه السلام نیز: همان کاری را می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، وی چنانکه که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه قبل از او بود ویران کرد. آنچه قبل از او است ویران می کند و اسلامی جدید را از ابتدا بنیاد می نهد. (۲)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود نیز بسیار از غربت اسلام پس از خود، سخن گفته و مسلمانان این احادیث را از حضرتش نقل کرده اند (۳).

□
پس حضرت مهدی - عجل الله فرجه - چنانکه جدش جاهلیت اول را نابود کرد، جاهلیت دوم را نابود کرده اسلام را که دوباره گرد غربت بر سر و رو

ص: ۲۹۲

۱- (۱). امالی شجری ۲ / ۷۷.

۲- (۲). غیبت نعمانی / ۲۳۲، مقدسی شافعی، عقد الدرر / ۲۲۷، تهذیب الاحکام ۶ / ۱۵۴.

۳- (۳). مسند احمد ۱ / ۱۸۴، صحیح مسلم ۱ / ۱۳۰، سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۱۹، ترمذی ۵ / ۱۸.

گرفته از نو بنا می نهد. اما به دلیل تفاوت شرایط و خصوصیات زمانی میان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت مهدی علیه السلام به ناچار تفاوت هایی میان سیره آن دو بزرگوار نیز یافت می شود. و این ویژگی های زمانی است که این تفاوت ها را تفسیر می کند که بعضی از آن ها را در سیاست های نظامی، قضایی، اداری، دینی و... آن حضرت می توان ملاحظه کرد. به همین دلیل تفاوت هایی از این دست نمی تواند به یکی بودن سیره این دو بزرگوار خدشه ای وارد کند.

احیای سنت و آثار پیامبر صلی الله علیه و آله

□
حرکت مصلحانه بزرگ حضرت مهدی -عجل الله فرجه- بر اساس احیای سنت محمدی و اقامه آن، که قوام همه ارزش های اسلامی به آن می باشد استوار است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده اند: مردی از عترت من برای سنت من مبارزه می کند چنانکه من برای وحی مبارزه کردم. (۱) و او کاملاً پا جای پای من می گذارد. (۲) و او مردی از من است، نامش نام من بوده، و خداوند مرا در او حفظ می کند و او به سنت من عمل می کند. (۳)

□
پس او آثار پیامبر را آشکار می کند. (۴) وی مردمان را به سنه رسول الله صلی الله علیه و آله فرا می خواند. پس او تجدید کننده آن است همان گونه که مجدد اسلام است و آنچه از آن پوشیده یا پوشانیده شده است را آشکار می سازد. وی «مهدی» نامیده شده است زیرا مردم را به «امری پنهان مانده که اکثریت مردم جامعه از آن غافل مانده اند» هدایت می کند. (۵)

ص: ۲۹۳

۱- (۱). ابن حماد، فتن / ۱۰۲، ابن حجر، القول المختصر / ۷، متقی، برهان / ۹۵.

۲- (۲). القول المختصر / ۱۰، ابن عربی، الفتوحات المکیه / ۳ / ۳۳۲.

۳- (۳). اثبات الهداه / ۳ / ۴۹۸.

۴- (۴). اثبات الهداه / ۳ / ۴۵۴.

۵- (۵). سنن دارمی / ۱۰۱، فتن ابن حماد / ۹۸، عقد الدرر / ۴۰، اثبات الهداه / ۳ / ۵۲۷.

□
سیره حضرت مهدی -عجل الله فرجه- در باره خود و امتش دقیقاً تجسم عینی حاکم نمونه اسلامی است که حکومت برای او تنها وسیله ای برای خدمت به مردم و هدایت آنان است نه منبعی برای کسب درآمدهای کلان، ستمگری، سوء استفاده از اموال عمومی و به بردگی کشیدن مردم. آن بزرگوار تصویر همان حاکمی را احیا می کند که پیش از او دو جد گرامیش یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینش حضرت علی علیه السلام آن را به بهترین شکل پیاده کرده اند.

سیره آن حضرت نسبت به خود این گونه است: لباسش جز لباس خشن و خوراکش جز نان جو خشک و خالی نیست. (۱) و او کسی است که «از خداوند می ترسد، سنگی بر سنگ نمی گذارد و جز برای اقامه حد الهی در حکومتش تازیانه ای بر کسی نواخته نمی گردد» (۲) اما با امت خود «رئوف و مهربان» است و او را به این صفت خوانده اند که: «گویا فقیران را از اموال و عطایا بی نیاز می کند» (۳)، وی دارای سعه صدر بسیار بوده امت او را پناهگاه و ناجی خود می دانند و چون زنبورهای عسل که به ملکه خود پناه می برند بدو پناهنده می شوند. (۴) یا همچون زنبورهایی

ص: ۲۹۴

۱- (۱). ر.ک کافی ۱ / ۴۱۱، اثبات الهداه ۳ / ۵۱۵.

۲- (۲). ملاحم ابن طاووس: ۱۳۲.

۳- (۳). فتن ابن حماد/ ۹۸، عقد الدرر/ ۲۲۷.

۴- (۴). ابن حماد/ ۹۹، سیوطی، الحاوی ۲ / ۷۷.

که به خانه خود پناه می برند (۱).

سیره قضایی

□
مهدی موعود -عجل الله فرجه- کسی است خداوند متعال به دست او زمین را آکنده از عدل و داد می کند چنان که پر از ستم و بیداد شده باشد که در این باره روایات متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز وارد شده است و به ثمر رسیدن این مأموریت مهم نیاز به روش قضایی قاطعی دارد، به همین جهت سیره قضایی حضرت مهدی -عجل الله فرجه- همان سیره جدش حضرت علی علیه السلام است که برای پیگیری حقوق غصب شده مردم و باز پس ستاندن آن از غاصبان شدت عمل به خرج می داده است؛ حتی اگر آن حقوق زیر دندان غاصب بوده یا کابین زنی شده باشد و حضرت مهدی هم چنین است: «باز پس ستاندن حقوق غصب شده مردم توسط مهدی بدان حد می رسد که اگر حق غصب شده کسی زیر دندان دیگری باشد آن را از وی باز خواهد ستاند» (۲). عدالت او تا بدان پایه می رسد که در زمان حکومتش «زندگان آرزوی مردگان را می کنند» (۳) یعنی آرزو می کنند ای کاش مردگان، زنده می شدند و از برکات عدالت او بهره مند می شدند.

دسته ای از احادیث شریف نیز ذکر کرده اند که آن حضرت علیه السلام همچون حضرت داود و حضرت سلیمان بدون احتجاج به بینه (شهادت شهود) بر مبنای «علم لدنی» حکم می کند (۴)، و شاید این امر برخاسته از مأموریت آن حضرت در بر قرار کردن عدالت واقعی -نه عدالت ظاهری- باشد، زیرا با اقامه بینه (شهود) عدالت ظاهری برقرار می شود، اگرچه در متن واقع مخالف

ص: ۲۹۵

۱- (۱). متقی هندی، برهان / ۷۸.

۲- (۲). ابن حماد / ۹۸، الحاوی ۲ / ۸۳، القول المختصر / ۲۵، عقد الدرر / ۳۶.

۳- (۳). ابن حماد / ۹۹، القول المختصر / ۵.

۴- (۴). کافی ۱ / ۳۹۷، اثبات الهداه ۳ / ۴۴۷.

عدالت واقعی باشد. و این حقیقتی شناخته شده است که تاریخ اسلام و تاریخ بشری بهترین شاهد آن است چه بسا که در اثر التزام به همین بینه های ظاهری عدالت حقیقی پوشیده مانده است. و فقط عدالت ظاهری استقرار یافته است.

در هر صورت این هم از ویژگی های دوران مهدی موعود بوده و با سایر اوضاع کلی آن دوران هماهنگ است.

سیره آن حضرت در برابر ادیان و مذاهب

□
حضرت مهدی -عجل الله فرجه- همه مظاهر شرک را از بین می برد و توحید خالص را ترویج می نماید: «در روی زمین مکانی باقی نمی ماند که در آن عبادت غیر خدا انجام شود و هر چند کافران نپسندند همه دین از آن خدا خواهد بود» (۱)، آن حضرت ایمان را بر همه مردم عرضه می کند و حالت مذهبی را از بین برده همه امت را بر یک مذهب اسلامی مجتمع نموده خداوند به دست او امر امت را اصلاح کرده اختلاف را از میان امت برداشته و میان دل هایشان انس و الفت ایجاد می کند (۲)؛ آن حضرت این امر مهم را بر اساس سنت ناب نبوی و ارزش های فراموش شده یا پنهان مانده اسلام اصیل به انجام می رساند چنانکه جدش پیامبر اکرم علیهما السلام فرموده است: سنت او سنت من است و او مردم را بر اساس ملت و شریعت من به پا می دارد (۳).

از بعضی از روایات استفاده می شود که آن حضرت تورات و انجیل تحریف نشده را از غاری در انطاکیه بیرون می آورد و با آن ها با یهود و نصاری به بحث و محاجه می پردازد. آن حضرت همچنین زیور آلات بیت المقدس و

ص: ۲۹۶

۱- (۱). اثبات الهداه ۲ / ۴۱۰.

۲- (۲). ابن حماد / ۱۰۲، طبرانی، الاوسط ۱ / ۱۳۶.

۳- (۳). کمال الدین / ۴۱۱.

مائدة سلیمان را بیرون آورده و به بیت المقدس بازمی گرداند (۱) و در این کار حضرت عیسی علیه السلام با آن حضرت همکاری می نماید؛ همو که: «به حضرت مهدی بر مسیحیان روم و چین احتجاج می کند» (۲) آنجا که فرستادگانی از یهود و نصاری پس از نزول آن حضرت به نزدش می روند و ادعا می کنند که از اصحاب و یاران او هستند اما حضرت عیسی علیه السلام آن ها را از خود رانده و تصریح می کند که اصحاب و یاوران او مسلمانان هستند و به جمع یاران مهدی علیه السلام می پیوندد (۳) همین امر باعث می شود که مسیحیان از اعتقاد به خدایی او بازگردند. حضرت عیسی به سفر حج نیز می رود و پس از مرگ در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک سپرده می شود (۴).

□

بعضی از روایات نیز آورده اند که حضرت مهدی -عجل الله فرجه - تورات اصلی را از کوه هایی در شام بیرون می آورد و به وسیله آن با یهودیان احتجاج می کند و گروه کثیری از آنان اسلام می آورند (۵) سپس تابوت سکینه را از دریاچه طبرستان بیرون می آورد و آن را در مقابل خود در بیت المقدس قرار می دهد و با این کار اکثر یهودیان اسلام آورده جز تعداد اندکی بر عناد و لجاجت باقی نمی مانند (۶).

نبرد با بدعت ها و نفی تحریف غالیان و باطل پویان

□

حضرت مهدی -عجل الله فرجه - به صورت کامل، هرگونه تحریفی را از

ص: ۲۹۷

-
- ۱- (۱). ابن حماد، ۹۸، سنن دانی / ۱۰۱، سیوطی، الحاوی ۲ / ۷۵، سفارینی، لوائح ۲ / ۲، تاریخ بغداد ۹ / ۴۷۱، عقد الدرر / ۱۴۱.
 - ۲- (۲). غیبت نعمانی / ۱۴۶.
 - ۳- (۳). تاریخ بخاری ۷ / ۲۳۳، مسلم ۴ / ۲۲۵۳، ابن ماجه ۲ / ۱۳۵۷، ترمذی ۴ / ۵۱۲.
 - ۴- (۴). تاریخ بخاری ۱ / ۲۶۳، ترمذی ۵ / ۵۸۸.
 - ۵- (۵). ابن حماد / ۹۸، قندوزی، ینابیع الموده ۳ / ۳۴۴.
 - ۶- (۶). ابن حماد / ۹۹ - ۱۰۰، عقد الدرر / ۱۴۷، القول المختصر / ۲۴.

دامان دین می زداید و تمام بدعت هایی را که مسلمانان از قرن های دوری از ثقلین و سنت ناب نبوی و تعطیل این سرمایه های گرانبها به میراث برده اند زایل می نماید. هدف از ظهور آن بزرگوار این است: تا خداوند هر بدعتی را به واسطه او محو نموده و هر فتنه ای را به دست او بمیراند، خداوند به وسیله او دروازه هر خوبی را می گشاید و در هر بدی را می بندد (۱).

این اولین کاری است که آن حضرت به انجام می رساند احادیث شریف به عنوان یکی از مصادیق این امر به ویران کردن مقصوره هایی که بنی امیه بدعت ساختن آن ها را در مساجد باب کردند تا امام را از مأمومین جدا کنند اشاره دارند (۲)، آن حضرت همچنین مقام ابراهیم را به جای اصلی آن باز می گرداند (۳) و هر بدعتی را که در طول سال ها در مساجد ایجاد شده از آن ها زایل نموده، مساجد را به سنت اسلامی اول و روش محمدی باز می گرداند (۴).

سیره اداری

حضرت مهدی -عجل الله فرجه- برای اداره امور حکومتی مناطق مختلف زمین والیانی از بهترین و برگزیده ترین یاران خود برمی گزیند؛ کسانی که آراسته به بالاترین سطح لیاقت یک والی اسلامی می باشند؛ صفاتی چون دانش، فقه، شجاعت، پاکی و اخلاص (۵)، در عین حال آن حضرت دائماً کارهای آنان و روش پرداختن آنان به مأموریت هایشان را مورد بررسی و پیگیری قرار داده و آن ها را به شدت مورد محاسبه قرار می دهد: «از نشانه های

ص: ۲۹۸

۱- (۱). ملاحم سید ابن طاووس / ۳۲.

۲- (۲). اثبات الهداه / ۳ / ۵۰۶.

۳- (۳). اثبات الهداه / ۵۲۷.

۴- (۴). اثبات الهداه / ۵۱۶ - ۵۱۷.

۵- (۵). اثبات الهداه / ۳ / ۴۹۴.

مهدی این است که بر مأمورین حکومتی سختگیر، از نظر مالی بخشنده و بر بینوایان مهربان است» (۱) در دوران آن حضرت: به نیکوکاری نیکوکاران افزوده شده و توبهٔ بدکاران پذیرفته می‌گردد. (۲) آن حضرت با کسانی که دین و مقدسات اسلامی را وسیلهٔ کسب در آمد خود ساخته و در راه گمراهی مردم تلاش می‌کنند شدیداً برخورد کرده آنان را از این کار باز می‌دارد. به همین سبب، از جمله کارهایی که آن حضرت از ابتدا به آن مبادرت می‌نماید کوتاه کردن دست متولیان رسمی کعبه است؛ وی آنان را در نزد مردم رسوا می‌کند تا فریب آنان را نخورند چرا که آنان «دزدان خدا» هستند (۳).

سیرهٔ جهادی

□
امام منتظر -عجل الله فرجه - با شمشیر قیام می‌کند البته ظهور آن حضرت پس از اتمام حجت کامل و آشکار شدن کامل حقایق و گشوده شدن درهای حق و بسته شدن راه های باطل و وقوع معجزات و کرامات که دلالت بر برخورداری آن حضرت از تأییدات الهی دارد و یاری فرشتگان شرکت کننده در جنگ بدر و در اختیار داشتن پیراهن یوسف، عصا و سنگ موسی، انگشتری سلیمان، زره و شمشیر و پرچم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر میراث های پیامبران و آشکار شدن همهٔ آن ها برای او، صورت می‌گیرد (۴) و آشکار می‌گردد

ص: ۲۹۹

۱- (۱). مسند ابن ابی شیبه ۱۵ / ۱۹۹، سنن دارمی / ۱۰۱، حاوی سیوطی ۲ / ۷۷.

۲- (۲). مسند ابن ابی شیبه ۱۵ / ۱۹۹، سنن دارمی / ۱۰۱، حاوی سیوطی ۲ / ۷۷.

۳- (۳). إثبات الهداه ۳ / ۴۴۹، ۴۵۵.

۴- (۴). إثبات الهداه / ۴۳۹ - ۴۴۰، ۴۹۴، ۴۷۸، ۴۸۷، و.ر.ک عقد الدرر / ۱۳۵، الفصول المهمه / ۲۹۸، کفایه الاثر / ۱۴۷، ابن حماد / ۹۸، القول المختصر / ۳۴، برهان متقی / ۱۵۲.

که او به حق ادامه دهنده راه پیامبران خدا است و برای محقق کردن اهداف الهی انبیا و برقرار کردن عدالت آسمانی تلاش می کند؛ و با آشکار شدن همه این نشانه ها، جز منحرفان و مفسدانی که جز فساد و آزار و ستم از آن ها توقع نمی رود، کسی بر عقاید باطل پافشاری نمی کند و پاک کردن دولت مهدوی از لوٹ چنین کسانی واجب و لازم است به همین جهت می بینیم که سیره جهادی امام صلی الله علیه و آله در برابر ستمگران و منحرفان آمیخته با قاطعیت، احتیاط و مقاومت بوده جنبنده ای از آنان بر روی زمین باقی نمی گذارد و اجازه فعالیت های فساد آلود را به آنان نمی دهد.

□

مضافاً به این که بنا به تصریح احادیث شریف حضرت مهدی منتظر - عجل الله فرجه - همواره به سیره و روش جد بزرگوار خود پیامبر اکرم و وصی او حضرت امام علی - صلوات الله علیهما و آلهما - عمل می کند پس تا ایمان و دین حق را بر آنان عرضه نکند و با دلایلی که در نزد خود آن ها مورد قبول باشد با آنان به محاجه پردازد شروع به جنگ نخواهد کرد (۱) که در جریان بیرون آوردن تورات و انجیل توسط آن حضرت اشاره ای بدان داشتیم و این قضیه مهم دیگری در رابطه با سیره جهادی آن حضرت است.

از روایات استفاده می شود که از جمله سیره جهادی آن حضرت پاکسازی جبهه داخلی؛ یعنی جبهه جهان اسلام از جریانات منحرف و محارب است که پیش از نبرد با قوای خارجی آغاز می شود، آن حضرت شورش سفیانی را نابود می کند و نفوذ بتریه و متأولئه نادان و نواصب گمراه کننده معاند را از بین می برد (۲) و برای همین منظور قبل از این که برای جنگ با یهودیان روم و قتل

ص: ۳۰۰

۱- ((۱)). کافی ۲۲۷ / ۸ و به نقل از آن، اثبات الهداه ۴۵۰ / ۳.

۲- ((۲)). ارشاد ۳۸۴ / ۲ و به نقل از آن، بحار الانوار ۳۸۶ / ۵۲ و به نقل از آن، اثبات الهداه ۵۴۴ / ۳.

دجال و فتح کل زمین اقدامی انجام بدهد، آتش بس موقت با روم برقرار می کند. و قبل از این که به پاکسازی جبهه داخلی پردازد به تنظیم صفوف سپاه خود پرداخته، فرماندهان لایق نظامی را تعیین کرده برای هرکدام پرچم خاصی معین می نماید. ناراحتی ها و سستی ها را از یاران خود رانده، دل هایشان را قوی و سرشار از ایمان به حق می گرداند (۱)؛ حقی که در راه آن مبارزه می کنند و نیز آنان را مورد آزمایش قرار داده خوب و بدشان را از هم متمایز می نماید (۲)، تا برای انجام مأموریت اصلاحی بزرگش دارای سپاهی عقیدتی، قوی و منسجم باشد که دارای استعداد و لیاقت نظامی مطلوب و روحیه قوی لازم نیز باشند.

سیره مالی

□
حضرت مهدی موعود -عجل الله فرجه -ساز و کار «مساوات در پرداخت» را دوباره احیا می نماید (۳)؛ سیستمی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد استفاده قرار داشته و پس از آن حضرت تغییر و تبدیل یافته با ساخت معیارهای جدید رفته رفته نظام اختلاف طبقاتی جای آن را گرفت و اگرچه وصی پیامبر حضرت علی علیه السلام در هنگام به دست گرفتن خلافت و پس از آن حضرت فرزندش حضرت امام حسن علیه السلام در چند ماه خلافت کوتاه خود سعی

ص: ۳۰۱

۱- (۱). اثبات الهداه / ۷۱.

۲- (۲). کافی ۸ / ۱۶۷، کمال الدین / ۶۷۲.

۳- (۳). مسند احمد ۳ / ۳۷، ملاحم ابن منادی / ۴۲، میزان الاعتدال ۳ / ۹۷.

در عمل به نظام پرداخت یکسان نمودند. اما پس از شهادت این دو بزرگوار این ساز و کار به کلی از میان رفت و بنی امیه آغاز به تصرف در اموال مسلمانان کرده آن را ملک خود دانسته و پرداخت آن را به افراد وابسته به مصالح سیاسی خود نمودند. آنان پرداخت بیت المال به افراد را از حالت عطای شرعی به صورت رشوه و پولی در آوردند که به جهت جلب افراد برای یاری آن ها در راه باطل و یا به عنوان حق السکوت به افراد پرداخت می گردید تا لب از بیان حقیقت فروبندند.

اما مهدی منتظر علیه السلام بیت المال را بدون هیچ امتیاز و تبعیضی به صورت مساوی میان مسلمانان تقسیم می کند و همه در برخورداری از نعمت های الهی و خدماتی که از اموال عمومی ناشی می شود یکسان هستند تا بدین وسیله یکی از ابعاد عدالت محمدی را که مکلف به برقرار کردن آن است پیاده کند.

احادیث شریف تصریح می کنند که آن حضرت حالت «اقطاع» (املاک را به تیول کسی دادن) را از میان می برد. در روایت می خوانیم: چون قائم ما قیام کند برنامه واگذار کردن زمین های حکومتی به افراد از میان می رود و تیولی وجود نخواهد داشت. (۱) مراد از این کار واگذاری زمین های کشاورزی، سایر ثروت ها و منافع ملی است که معمولاً حاکمان، آن ها را به نزدیکان خود می دهند. این پدیده پس از وفات رسول خدا خصوصاً در زمان خلیفه سوم و به خصوص در زمان حکومت بنی امیه رواج یافت.

بسیاری از روایات در باره سطح بالای پرداخت در زمان آن حضرت سخن گفته و آن را ویژگی دوران آن حضرت دانسته اند به تعبیر روایات آن حضرت:

«یحثو المال حثوا»؛ اموال را بر سر مردم می پاشد. (۲) آن حضرت به هر کس از او چیزی بخواهد عطا می کند و این مطلب اگرچه بر کرم و بزرگواری آن حضرت و زیادی خیرات و برکات در زمان او دلالت دارد، اما از نکته مهم

ص: ۳۰۲

۱- (۱). حمیری، قرب الاسناد / ۳۹.

۲- (۲). مسند احمد ۳ / ۸۰.

دیگری در سیره اقتصادی آن حضرت نیز پرده برمی دارد و آن بی نیاز کردن مردم به اندازه کفایت و فراهم کردن رفاه اقتصادی برای زندگی آنان است، به گونه ای که با فراغت و آسودگی خیال به عبادت و بندگی خدا و کارهای مفید و اصلاحگرانه فردی و اجتماعی پردازند.

بنا بر این روشن می شود که سیره آن حضرت در زمینه اقتصاد کاملاً مربوط به مأموریت مصلحانه آن حضرت و برپا کردن جامعه ای توحیدی است که مخلصانه به بندگی خداوند پردازد و مسائل مالی و اقتصادی زمینه ساز این مهم و بر طرف کننده موانع آن است.

تصویر کلی دولت مهدوی در متون دینی

اکنون به پایان این بخش رسیده ایم در این قسمت به صورت کاملاً خلاصه تصویری را که روایات و متون دینی از دولت مهدی موعود -عجل الله فرجه- ترسیم و می کند را ارائه می کنیم.

دولت مهدوی فقط با هدف پایان دادن به رنج ها و ظلم و ستم هایی که بشریت در طول تاریخ با آن دست به گریبان بوده و در اثر حکومت طاغوت ها و حاکمیت هواها و شهوات و گرایشات مادی سطح زمین را پر کرده است برپا می شود و به تعبیر روایت با ظهور حضرت مهدی منتظر پس از قرن ها: خداوند متعال در امر امت گشایش ایجاد می کند پس خوش به حال کسی که زمان او را درک کند (۱).

پس خداوند تبارک و تعالی همه آرزوهایی را که برخاسته از فطرت سلیم انسانی باشد برای امت مسلمان و همه ابنای نوع بشر محقق خواهد ساخت،

ص: ۳۰۳

شک را زایل نموده جامعه ای موحد و آمر به معروف و ناهی از منکر برپا خواهد نمود که افرادش همواره در راه کارهای خیر سرعت گرفته منازل و مراتب کمال و پله های نور را یکی پس از دیگری طی نمایند.

در چنین دورانی زمین و آسمان همه برکات خود را نثار می کنند و آنچه مردم به آن دست می یابند تنها بی نیازی مادی نخواهد بود بلکه: خداوند دل های امت محمد صلی الله علیه و آله را از بی نیازی سرشار کرده عدالتش آنان را فرا خواهد گرفت. (۱) یعنی آنان را از اسارت خواسته های محدود مادی و معیشتی آزاد می کند. پس مهدی منتظر مسلمانان را از خواری پیروی از گمراهان و منحرفان آزاد می کند و به تعبیر روایت: و به واسطه او ذلت بندگی از گردن شما برداشته می شود (۲). و جهان بشریت را از اسارت و ذلت زندگی حیوانی و بندگی شهوت ها آزاد می نماید و همه دروازه های تکامل و ترقی معنوی و روحی را در برابر انسان می گشاید و دوران آن حضرت شاهد پیشرفت روحی و فکری عظیمی خواهد بود حضرت امام محمد باقر علیه السلام در این رابطه می فرمایند: چون قائم مایمید خداوند دستش را بر سر بندگان می گذارد و بدین وسیله، خرد و اندیشه های انسانی به تکامل می رسد. (۳) از دیگر مسائلی که علاوه بر عامل اصلی و مهمی که گذشت، می تواند به این مسأله کمک کند پیشرفت شگفت انگیزی است که عصر آن حضرت به خصوص در زمینه ارتباطات، شاهد آن خواهد بود که نخستین نشانه های آن را در عصر خود و مطابق با یافته های علمی مشاهده می کنیم. حضرت امام صادق علیه السلام نیز این گونه به این مطلب اشاره فرموده اند:

ص: ۳۰۴

۱- (۱). مسند احمد ۳ / ۳۷.

۲- (۲). غیبت طوسی / ۱۸۵ ح ۱۴۴.

۳- (۳). اثبات الهداه ۳ / ۴۴۸، کافی ۱ / ۲۵، کمال الدین / ۶۷۵.

چون قائم ما قیام نماید خداوند عز و جل چشم و گوش شیعیان ما را قوی می کند که دیگر میان آن ها و قائم پیک و فرستاده ای نیست، بلکه آن ها در هر کجا که باشند او را در مکان خود می بینند و چون با آن ها سخن می گوید صدایش را می شنوند. (۱) البته شاید این مطلب به واسطه مسائل غیبی باشد که در اثر رسیدن آن ها به مراتب بالای روحی امکان رسیدن به آن را یافته اند گرچه این امر در زمان ما هم به وسیله وسایل ارتباطی جدید و پیشرفته به صورت محدود ممکن شده است، لکن آنچه که به استناد روایات شریف بر آن تأکید می شود این است که بسیاری از حقایق و مسائل غیبی در دوران دولت مهدوی آشکار می گردد و بسیاری از مؤمنان به مراتب عالیه ای از شناخت اسرار غیب و علم کتاب و در نوردیدن مرزهای اسباب و قوانین طبیعی و بسیاری دیگر از پدیده هایی که امروزه آن ها را از معجزات غیر عادی تلقی می کنیم، دست خواهند یافت.

با توجه به فراهم آمدن همه شرایط و عوامل لازم برای تکامل مادی و معنوی توسط دولت مهدوی جامعه موحدی که تنها خدا را خالصانه پرستش می کند شکل گرفته، روابط ایمانی محض در آن حاکم شده ارزش هایی از قبیل بیزاری از کسی که با گرفتن گرو اطمینان بیشتری نسبت به قول برادر مؤمن خود پیدا کند.

(گرو و رهن از قول مسلمان برایش اطمینان آورتر باشد) و سود گرفتن مؤمن از مؤمن رباست. (۲) در جامعه حاکم می گردد و در آن روز حتی کارهای تجاری هم تنها عبادت خالص برای خداوند عز و جل خواهد بود زیرا هدف از آن تنها خدمت به خلق خدا است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمن حدیثی در توصیف کامل دولت

ص: ۳۰۵

۱- (۱). اثبات الهداه ۳ / ۴۵۰ - ۴۵۱.

۲- (۲). شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه ۳ / ۳۱۳، تهذیب الاحکام ۷ / ۱۷۸.

جهانی حضرت مهدی -عجل الله فرجه -می فرمایند: خداوند او را با فرشتگانش یاری می کند و یارانش را نگاه می دارد و با آیات خود یاریش کرده بر اهل زمین پیروزش می کند یا از روی رغبت یا اجبار به دین حق بگروند. و زمین را پر از عدل و داد و نور و برهان می کند، طول و عرض شهرها به طاعت او در آمده، کافری باقی نمی ماند مگر این که ایمان می آورد و فاجری نمی ماند مگر این که به صلاح می گردد، در حکومت او درندگان از در سازش در می آیند، زمین برکات خود را آشکار نموده آسمان برکت خود را نازل می کند، گنج ها برایش آشکار می شوند و چهل سال بر کل زمین حکومت می کند پس خوش به حال کسانی که زمان حکومتش را درک کنند (۱).

□
آری در سایه حکومت و دولت مهدی منتظر -عجل الله فرجه -بر همه جهانیان آشکار می شود که خیر و صلاح بشریت و تکامل مادی و معنوی آن در سایه رسالت آسمانی، و به دست اولیای معصوم او -سلام الله علیهم -تحقق می یابد. و این همان کاری است که خداوند متعال به دست آخرین ولی خود و پایان بخش پیشوایان دوازده گانه یعنی حضرت مهدی آن را به انجام خواهد رساند؛ همو که خداوند وعده آمدنش را به امت ها داده است. چنان که جدش پیامبر اکرم علیه السلام فرموده است: و به همین سبب اهل آسمان و زمین از او راضی خواهند بود (۲).

ص: ۳۰۶

۱- (۱). اثبات الهداه ۳ / ۵۲۴.

۲- (۲). مستدرک حاکم ۴ / ۴۶۵، فتن ابن حماد / ۹۹.

کلام آن حضرت در باره توحید و رد غلو

«إن الله تعالى هو الذى خلق الأجسام وقسّم الارزاق، لأنه ليس بجسم ولا حالّ فى جسم، ليس كمثله شىء وهو السميع العليم، وأما الأئمة عليهم السلام فإنهم يسألون الله تعالى فيخلق ويسألونه فيرزق إيجاباً لمسألتهم وإعظماً لحقهم»؛ خداوند متعال کسی است که اجسام را آفرید و روزی ها را تقسیم کرد، زیرا او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است.

چیزی او را نماند و او شنوای دانا است. اما ائمه: آنان هستند که از خدا می خواهند و خداوند متعال در اجابت خواسته آنان، و بزرگداشت ایشان، می آفریند و روزی می دهد (۱).

در بیان علت خلقت و فرستادن پیامبران و تعیین اوصیا

ای که خدایت رحمت کناد، بدان که خداوند متعال مخلوق خود را از سر بیهودگی نیافریده و آنان را به پوچی رها ننموده است، بلکه با قدرتش آنان را آفریده و به آنان، قدرت بینایی، شنوایی، قلب و خرد عنایت کرده است. سپس پیامبران: را برای بشارت دادن و بیم دادن فرستاد تا خلائق را به طاعت خداوند فرمان داده و از نافرمانی او بازشان دارند و آنچه را که از امر آفریننده و دینشان نمی دانند به آنان بیاموزند. و بر آنان کتاب فرورستاده و

ص: ۳۰۷

فرشتگانی (۱) گسیل داشته تا میان خداوند و برگزیدگان خدا از آدمیان رفت و آمد کرده و فضیلت هایی که خداوند برای آن ها قرار داده و دلایل آشکار و براهین نورانی و نشانه های غالب و حاکم را که به آنان عطا فرموده است از جانب حق برای آنان بیاورند.

یکی از آن پیامبران کسی است که آتش بر او سرد و سالم گردید و خداوند وی را دوست خود قرار داد. دیگر کسی است که خداوند با او هم صحبت گشته و عصایش را ازدهایی آشکار ساخت. دیگر کسی که به فرمان خدا مردگان را زنده کرده و نابینای مادر زاد و پسر را بهبود بخشید. و دیگر کسی که زبان پرندگان را تعلیم یافت و از هر چیز بدو داده شد. سپس خداوند متعال محمد را که درود خداوند بر او و خاندانش باد، فرستاد تا رحمتی بر جهانیان باشد و نعمت هایش را با فرستادن او کامل کرده پیامبرانش را با وی پایان بخشید. خداوند او را برای تمام اقشار مردم فرستاد و راستی رسالتش را بر مردم آشکار کرده، آیات و نشانه هایش را بر ایشان بیان داشت.

سپس حضرتش را پسندیده و سعادتمند و در حالی که مرگش ضایعه ای برای جهان بود به سوی خویش فرا خواند و مسئولیت جامعه را پس از او به برادر و وصی و وارث و پسر عمویش علی بن ابی طالب علیه السلام و پس از او به اوصیای او از فرزندان یکی پس از دیگری سپرد و دین خود را به آنان زنده کرد و میان این طایفه و برادران و پسر عموها و فامیل نزدیکشان تفاوتی آشکار قرار داد تا حجت خدا از کسی که حجت بر او مبعوث شده و پیشوا از پیرو باز شناخته شود این تفاوت بدین سان محقق گشت که آنان را معصوم از گناهان، مبرای از عیب ها، پاکیزه از پلیدی ها و منزله از اشتباهات گردانده آنان را خزانه داران دانش خویش، امانتداران حکمتش و محل اسرار خود قرار داده با دلایل و براهین تأییدشان کرد. و اگر چنین

ص: ۳۰۸

۱- (۱)). در احتجاج شیخ طبرسی: ۲ / ۲۸۰ این فقره بدین گونه آمده است: «وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً وَبَيَّنَّ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ؛ و فرشتگانش را به سوی آنان فرستاد و با برتری و فضیلتی که برای پیامبران خود قرار داد آنان را از فرشتگان متمایز گرداند».

نبود همهٔ مردم در این امر یکسان بوده و هر کس می توانست مدعی امر خداوند عز و جل شده، حق از باطل و دانا از جاهل بازشناخته نمی گردید (۱).

در بیان مقام ائمه علیهم السلام

«الَّذِي يَجِبُ عَلَيْكُمْ وَلَكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِنَّا قُدُوهُ اللَّهُ وَأُمَّهُ، وَخَلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَأَمَنَّاؤُهُ عَلَيَّ خَلْقَهُ، وَحُجَجُهُ فِي بِلَادِهِ، نَعْرِفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَنَعْرِفُ تَأْوِيلَ الْكِتَابِ وَفَصَلَ الْخُطَابِ»؛ آنچه بر شما واجب است این است که دربارهٔ ما این گونه معتقد باشید که ما از جانب خدا به عنوان الگو و پیشوا تعیین شده جانشینان خدا در زمین، امینان خدا بر خلق و حجت خداوند بر بندگان می باشیم، ماییم که حلال و حرام خدا و تأویل کتاب خدا و سخن فیصله دهنده را می دانیم (۲).

در بیان انتظام نظام امامت و خالی نبودن زمین از حجت

قسمتی از نامهٔ آن حضرت به دو نایب خاصش عمری و پسرش:

خداوند شما دو تن را بر طاعت خود موفق دارد و بر دینش پایدار ساخته با رضایتش سعادت‌مندان گرداند، آنچه در بارهٔ مختار و مناظرات و احتجاج هایش با افراد مبنی بر این که تنها جعفر بن علی جانشین پدر من است از قول میثمی نقل کردید، خبرش از پیش به ما رسیده است و تمام چیزهایی را که در رابطه با سخنان اصحابتان در بارهٔ او نوشته بودید، دانستم، من از کوری بعد از بینایی، گمراهی پس از هدایت، اعمال نکوهیده و فتنه های نابود کننده به خدا پناه می برم؛ که خود فرموده است «الف، لام، میم، آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان

ص: ۳۰۹

۱- (۱). بحار الانوار ۵۳ / ۱۹۴، معجم احادیث الامام المهدي ۴ / ۳۸۲.

۲- (۲). تفسیر عیاشی ۱ / ۱۶، معجم احادیث الامام المهدي ۴ / ۴۶۷.

آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟» (۱) چگونه در فتنه فروافتاده، در سرگردانی به سر برده، راه چپ و راست در پیش می گیرند؟ آیا از دین خود فاصله گرفته اند؟ شک کرده اند، یا راه دشمنی با حق را در پیش گرفته اند؟ آیا آنچه را که اخبار صحیحه و روایات درست بیان کرده اند نمی دانند؟ یا می دانند و خود را به فراموشی زده اند؟ آیا نمی دانند که زمین هیچگاه از حجت خدا خالی نخواهد بود چه آشکار و چه پنهان.

آیا نظم و ترتیب پیشوایان را پس از پیامبرشان یکی پس از دیگری نمی دانند تا این که به فرمان خداوند عزّ و جل امر پیشوایی به امام پیشین یعنی حضرت حسن بن علی علیهما السلام رسید و وی جانشین پدران خود - که درود خداوند بر آنان باد - شد و به سوی حق و راه راست هدایت کرد؛ آنان که نوری پرفروغ، ستاره ای تابناک و ماهی درخشان بودند. خداوند آنچه داشت برای او خواست و او نیز مو به مو به راه پدران خویش را پیمود و مطابق پیمانی که خداوند با وی بسته بود جانشینی را به وصایت خود برگزید که خداوند عزّ و جل به امر خود تا وقت معینی پنهانش داشته و بر اساس قضا و قدر از پیش تعیین شده و نافذ خویش مکانش را مخفی داشته است.

و چنین است که محل امامت و پیشوایی در میان خاندان ما و فضیلت این امر از آن ما می باشد. و اگر خداوند متعال وی را به آنچه از آن منع نموده فرمان دهد و حکمی را که برایش مقرر داشته از وی زایل گرداند، حق را با بهترین زیور و روششترین دلالت و واضحترین علامت به آنان نشان داده و خود را آشکار نموده به حجت خود قیام خواهد کرد. اما قضا و قدر الهی خدشه ناپذیر و اراده اش بی بازگشت است و از توفیق او نتوان پیشی گرفت. پس باید که پیروی از هواهای نفسانی را وا نهند و بر اصلی که بر آن بودند پای بند بمانند و درباره آنچه از

ص: ۳۱۰

ایشان پوشیده شده کنجکاوی نکنند که به گناه می افتند، و به آشکار کردن سرّ خداوند مبادرت نورزند که پشیمان خواهند شد، و بدانند که حق، همواره با ما و در میان ما است و کسی غیر از ما چنین نمی گوید مگر دروغگوی دروغ پرداز و جز ما کسی ادعای چنین مقامی را نکند مگر گمراه گمراه کننده، مردم باید به همین گفته ما اکتفا کرده و به دنبال شرح و تفسیر نباشند و به اشارات ما قانع شده در طلب تصریحات بر نیایند ان شاء الله (۱).

تقوای الهی و نجات از فتنه

در نامه دوم آن حضرت علیه السلام به شیخ مفید که از نامه هایی است که در غیبت کبری از آن حضرت صادر شده، آمده است: باید که تو - که خداوند با چشم بیدار خویش نگاهت دارد - به جهت نعمتی که خداوند به تو عنایت کرده با فتنه ای که جان آنان را که بذر باطل کاشته اند تهدید می کند به مقابله برخیزی، و با این کار باطل پویان را به هراس انداخته و مؤمنان را از نابودی آن فتنه شادمان، و مجرمان را غمگین نمایی. نشانه حرکت ما از این پلیدی حادثه ای است که در حرم معظم، به دست منافقی نکوهیده اتفاق می افتد که حرمت ریختن خون ها را می شکند و با مکر خود اهل ایمان را هدف حمله قرار می دهد؛ اما وی در این عرصه به هدف خود که ستم روا داشتن بر اهل ایمان است نخواهد رسید چرا که ما با دعاهایی که هرگز از خداوندگار آسمان و زمین پوشیده نخواهد ماند آنان را پشتیبانی می کنیم. پس باید که دل اولیای ما به این کار آرام گیرد و به آن اطمینان داشته باشند اگر چه حوادث ناگوار آنان را به وحشت اندازد؛ زیرا تا آنگاه که از ارتکاب گناهانی که از آن نهی شده اند خودداری کنند، به مدد کارهای زیبای خداوند سبحان عاقبت کار برای آنان پسندیده خواهد بود.

و ما با تو ای دوست مخلص که در راه ما با ستمگران به مبارزه برخاسته ای و خدایت چنان که پیشینیان را یاری نموده مؤیدت بدارد، پیمان می بندیم؛ هر کس از برادران دینی تو پرهیزگاری پیشه کرده و حقوق واجبی که بر گردن او است به مستحقانش برساند، از فتنه اهل باطل و محنت های تاریک و گمراه کننده آن در امان بوده و هر کس از دادن نعمت هایی که خداوند به او عنایت فرموده به کسانی که خداوند به رعایت حال آنان فرمان داده است بخل

ص: ۳۱۱

۱- (۱). کمال الدین / ۵۱۰، بحار الانوار ۵۳ / ۱۹۰، معجم احادیث الامام المهدي ۴ / ۲۸۷.

ورزد، با این عمل در دنیا و آخرت از زیانکاران خواهد بود. و اگر شیعیان ما - که خداوند به طاعت خود موفقتان دارد - در وفا کردن به پیمانی را که بر عهده دارند یکدل می شدند سعادت دیدار ما از آنان به تأخیر نمی افتاد... (۱).

مراقبت آن حضرت از مسلمانان

...ما به تمام اخبار شما احاطه داریم و چیزی از آن بر ما پوشیده نیست و می دانیم از وقتی که بسیاری از شما به کارهایی روی آوردند که پیشینیان صالح از آن به غایت دور بودند و پیمانی را که خدا از ایشان گرفته بود همچون نا آگاهان زیر پا گذاشتند، به چه ذلتی مبتلا شده اید.

إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، وَلَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَأَصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَظَاهِرُونَ عَلَىٰ انْتِبَاطِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَدْ أَنْفَتَ عَلَيْكُمْ يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حَمَّ أَجْلُهُ وَيُحْمَىٰ عَنْهَا مَنْ أَدْرَكَ أَمَلَهُ، وَهِيَ أَمَارَةٌ لِأُزُوفِ حَرَكَتِنَا وَمُبَاطَيْتِكُمْ بِأَمْرِنَا وَنَهْنِنَا، وَاللَّهُ مُتَمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ ما هرگز رعایت حال شما را رها نمی کنیم و یادتان را از خاطر نمی بریم که اگر این چنین نباشد سختی ها بر شما فرود می آید و دشمنان پایمالتان می نمایند. پس از خداوند - که جلالش بلند مرتبه باد - پروا کنید و ما را در بیرون کشیدن شما از فتنه ای که شما را بیش از اندازه در بر گرفته یاری رسانید؛ فتنه ای که هر کس اجلس مقدر باشد در آن هلاک خواهد شد و هر کس که به آرزویش رسیده باشد در برابر آن حمایت خواهد شد. و این نشانه نزدیک شدن حرکت ما و منتشر شدن شما با امر و نهی ما است و خداوند علیرغم میل کافران نور خود را کامل خواهد نمود (۲).

ص: ۳۱۲

۱- (۱). احتجاج طبرسی ۲ / ۴۹۸.

۲- (۲). احتجاج طبرسی ۲ / ۴۹۵.

«فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يَتَقَرَّبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا، وَيَتَجَنَّبْ مَا يُبْذِنُهُ مِنْ كِرَاهَتِنَا وَسَيَخْطِئْنَا فَإِنَّ أَمْرَنَا بَعَثَهُ فُجَاءَةً حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَلَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدْمٌ عَلَىٰ حُوبِهِ وَاللَّهُ يُلْهِمُكُمُ الرُّشْدَ، وَيَلْطَفُ لَكُمْ فِي التَّوْفِيقِ بِرَحْمَتِهِ»؛ همه شما باید به انجام کارهایی پردازید که شما را به دوستی و محبت ما نزدیکتر کرده و از آنچه شما را به ناخوشنودی و خشم ما نزدیک نماید، بازدارد. زیرا امر ما ناگهانی و بدون مقدمه اتفاق می افتد و پس از آن دیگر توبه و بازگشت سودی نخواهد داشت و پشیمانی از گناهان از کیفر ما بازتان نخواهد داشت. خداوند راه رشد را به شما الهام کند و به لطف خود به کسب رحمت خود توفیقتان دهد (۱).

نمونه هایی از پاسخ های کوتاه آن حضرت

قسمتی از پاسخ آن حضرت به سؤالات اسحق بن یعقوب:

...پاسخ تو - که خداوند هدایت کند و در برابر منکران من از اهل بیت و پسر عموهای ما بر عقیده حق ثابت قدمت بدارد - در باره آنچه پرسیده بودی این است: بدان که خداوند متعال با کسی قرابت و خویشاوندی ندارد، و هر کس مرا انکار کند از من نبوده و به راه پسر نوح رفته است؛ اما راه عمویم جعفر و پسرانش، راه برادران یوسف علیه السلام است...

و اما اموال شما را بدان جهت می پذیریم که آن را پاک کنیم؛ پس هر که بخواهد حقوق مالی خود را پردازد و هر که نمی خواهد از پرداخت آن خود داری کند... اما زمان ظهور و فرج را فقط خدا می داند و کسانی که برای آن وقت معین می کنند دروغ می گویند... و اما اموالی را که برای ما فرستادی، تنها آن مقدار از آن که پاک و مطهر باشد مورد پذیرش ما واقع خواهد گردید... برای تعجیل در امر فرج بیشتر دعا کنید که گشایش کارهای شما در گرو این امر است (۲).

ص: ۳۱۳

۱- (۱). احتجاج طبرسی ۲ / ۴۹۵.

۲- (۲). کمال الدین / ۴۸۳، غیبت طوسی / ۱۷۶.

قسمتی از دعای آن حضرت برای همه مؤمنان:

«إِلَهِي بِحَقِّ مَنْ نَجَاكَ، وَبِحَقِّ مَنْ دَعَاكَ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ، تَفَضَّلْ عَلَيَّ فَقَرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالْغِنَاءِ وَالْثَرْوَةِ، وَعَلَيَّ مَرَضِي الْمَيُّومِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالشِّفَاءِ وَالصَّحَّةِ، وَعَلَيَّ أَحْيَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِاللُّطْفِ وَالْكَرَامَةِ، وَعَلَيَّ أَمْوَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَعَلَيَّ غُرَبَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالرَّدِّ إِلَيَّ أَوْطَانِهِمْ سَالِمِينَ غَانِمِينَ، بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ»؛

خداوندا به حق هر که در بیابان و دریا با تو مناجات کند و تو را بخواند بر فقیران اهل ایمان تفضل کرده، توانگری و ثروت به آنان عطا نما، و بر بیماران اهل ایمان تفضل فرما و به آنان شفا و تندرستی عنایت فرما، بر زندگان اهل ایمان تفضل فرما و به آنان لطف و بزرگواری عنایت کن، بر مردگان از اهل ایمان نیز با آمرزش و رحمت تفضل فرما، و بر غریبان اهل ایمان به باز گشتن به وطن با سلامت و منفعت تفضل فرما، به حق محمد و همه اهل بیتش (۱).

قسمتی از دعای آن حضرت در قنوتش:

«... وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَرَزَقْتَهُمْ كَيْفَ شِئْتَ وَكَيْفَ شَاؤُوا، يَا مَنْ لَا يُغَيِّرُهُ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي أَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ نُوحٌ حِينَ نَادَاكَ فَأَنْجَيْتَهُ وَمَنْ مَعَهُ وَأَهْلَكَ قَوْمَهُ، وَأَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلَكَ حِينَ نَادَاكَ فَأَنْجَيْتَهُ وَجَعَلْتَ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا، وَأَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ مُوسَى كَلِيمُكَ حِينَ نَادَاكَ فَفَلَقْتَ لَهُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْتَهُ وَبَنَى إِسْرَائِيلَ، وَأَعْرِفْتَ فِرْعَوْنَ وَقَوْمَهُ فِي الْيَمِّ،

ص: ۳۱۴

۱- (۱). سید ابن طاووس، مهج الدعوات / ۲۹۵ فیض کاشانی، صحیفه مهدیه / ۱۱۲.

وَأَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِذِ ابْتَلَىٰ رَبُّكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَاجْتَبَاهُ رَبُّكَ وَخَرَجْنَاهُ مَعَ آلِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ فِي سَفَرٍ لَّهُ آيَاتٌ. وَإِذْ يَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، فَقُلْ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَاسْتَجِبْ لَهُ وَمَنْ أَحْسَبُ أَنْ يَنْجِيَهُ مِنَ اللَّهِ عَذَابَهُ؟ وَإِذْ يَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، فَقُلْ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَاسْتَجِبْ لَهُ وَمَنْ أَحْسَبُ أَنْ يَنْجِيَهُ مِنَ اللَّهِ عَذَابَهُ؟ وَإِذْ يَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، فَقُلْ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَاسْتَجِبْ لَهُ وَمَنْ أَحْسَبُ أَنْ يَنْجِيَهُ مِنَ اللَّهِ عَذَابَهُ؟

...تو را به آن نامت می خوانم که با آن خلقت را آفریدی و آنان را چنان که خواستی و خواستند روزی دادی. ای آن که شب ها و روزها او را تغییر نمی دهد. تو را به همان دعایی می خوانم که نوح چون تو را خواند به آن خواند، پس او و همراهانش را نجات داده قومش را هلاک ساختی. و تو را به آن دعایی می خوانم که خلیلت ابراهیم چون تو را خواند به آن خواند، پس آتش را بر او سرد و سالم گردانیدی. و تو را به آن دعایی می خوانم که هم سخت موسی چون تو را خواند به آن خواند، پس دریا را بر او شکافتی و او و بنی اسرائیل را نجات دادی و تو را به آن دعایی می خوانم که روح عیسی چون تو را خواند به آن خواند، پس او را به سوی خود برکشیدی و از دست دشمنانش نجات دادی. و تو را به آن دعایی می خوانم که حبیب و برگزیده و پیامبرت محمد - که درود خداوند بر او و آتش باد - چون تو را خواند به آن خواند، پس دعایش را مستجاب کرده، از چنگ احزاب نجاتش داده و بر دشمنانت پیروزش کردی. و تو را به آن نامت می خوانم که چون به آن نام خوانده شوی پاسخ می دهی، ای آن که آفرینش و حکم و فرمان به دست تو است، ای آن که به هر چیز آگاهی، ای آن که شماره هر چیز به دست تو است، ای آن که گردش شب و روز تغییری در او حاصل نکرده و صداهای مختلف به اشتباهش نمی اندازد، و ای

آن که هیچ لغت و زبانی بر او پوشیده نبوده و پافشاری اصرار کنندگان او را وادار به کاری نمی کند.

أَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّىَ لِمَى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ خَيْرَ رَّبِّكَ مِنْ خَلْقِكَ، فَصَلِّ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ صَدَقَاتِكَ، وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ الَّذِينَ بَلَّغُوا عَنْكَ الْهُدَى، وَعَقَدُوا لَكَ الْمَوَاقِفَ بِالطَّاعَةِ، وَصَلِّ عَلَى عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ، يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، وَاجْمَعْ لِي أَصْحَابِي، وَصَبِّرْهُمْ، وَأَنْصِرْ نِي عَلَى أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ رَسُولِكَ، وَلَا تُخَيِّبْ دَعْوَتِي، فَإِنِّي عَبْدُكَ وَأَبْنُ عَبْدِكَ، ابْنُ أُمَّتِكَ، أَسِيرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، سَيِّدِي أَنْتَ الَّذِي مَنَنْتَ عَلَيَّ بِهَذَا الْمَقَامِ، وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَيَّ دُونَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُنْجِزَ لِي مَا وَعَدْتَنِي، إِنَّكَ أَنْتَ الصَّادِقُ، وَلَا تُخْلِفُ الْمِعَادَ، وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛

از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد که برگزیدگان تو از میان مردم هستند درود فرستی، و بر همه انبیا و پیامبران که هدایت را از جانب تو ابلاغ نموده و از مردمان برای پیمان فرمانبرداری گرفتند نیز درود فرست. و بر همه بندگان صالحت درود فرست. ای آن که هرگز خلف وعده نمی کنی وعده ای را که به من دادی محقق گردان و یارانم را برایم گرد آور و نیروی صبر را در آنان تقویت گردان، و مرا بر دشمنانت و دشمنان پیامبرت یآوری فرما و ناامیدم مکن که من بنده تو و فرزند بنده و کنیز توام که در برابرت چون اسیری هستم. آقای من تو آنی که بر من منت نهاده و چنین مقامی را به من عنایت فرمودی و مرا با این مقام بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدی، از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و آنچه وعده اش را به من داده ای محققش سازی همانا که تو راستگویی و هیچگاه خلاف وعده

نمی‌کنی و بر هر چیز توانایی (۱).

بخشی از من صلوات آن حضرت بر پیامبر صلی الله علیه و آله :

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَخَاتِمِ النَّبِيِّينَ، وَحُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الْمُنتَجِبِ فِي الْمِثَاقِ، الْمُصْطَفَى فِي الظَّلَالِ، الْمُطَهَّرِ مِنْ كُلِّ آفَةٍ، الْبَرِيِّ مِنْ كُلِّ عَيْبٍ، الْمُؤَمَّلِ لِلنَّجَاهِ، الْمُرْتَجَى لِلشَّفَاعَةِ، الْمُفَوَّضِ إِلَيْهِ فِي دِينِ اللَّهِ...»؛

خداوندا بر محمد که سرور پیامبران و پایان بخش مرسلین و حجت پروردگار جهانیان است درود فرست؛ همو که در عهد الست برگزیده شد و در عالم اظله و اشباح انتخاب گردید پاک از هر آفت و مبرا از هر عیب و نقص؛ او که همه برای نجات به او امید بسته و به شفاعتش چشم امید دارند و دین خدا بدو سپرده شده است (۲).

ص: ۳۱۷

۱- (۱). مهج الدعوات / ۶۸.

۲- (۲). غیبت طوسی / ۱۶۵، ضمن صلواتی طولانی بر پیامبر و اوصیای آن حضرت علیهم السلام، صحیفه مهدیه / ۵۳.

نمونه هایی از زیارات آن حضرت

۱. «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلِلَّهِ الْحَمْدُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا، وَعَرَّفَنَا أَوْلِيَاءَهُ وَأَعْدَاءَهُ، وَوَفَّقَنَا لَزِيَارِهِ أَثْمَنًا وَلَمْ يَجْعَلْنَا مِنَ الْمَعَانِدِينَ النَّاصِبِينَ وَلَا مِنَ الْعُلَاهِ الْمَفْؤُضِينَ وَلَا مِنَ الْمَرْتَابِينَ الْمُقْصِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيَّ وَلِيِّ اللَّهِ وَابْنِ أَوْلِيَائِهِ، السَّلَامُ عَلَيَّ الْمُدَّخِرِ لِكِرَامِهِ]

أَوْلِيَاءِ]

اللَّهُ وَبَوَارِ أَعْيَادِهِ السَّلَامُ عَلَيَّ النُّورِ الَّذِي أَرَادَ أَهْلَ الْكُفْرِ إِطْفَاءً، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ بِكُرْهِهِمْ وَأَمَدَّهُ بِأَلْحِيَاهِ حَتَّى يُظْهَرَ عَلَيَّ يَدِهِ الْحَقِّ بَرَعِمِهِمْ، أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكَ صَغِيرًا وَأَكْمَلَ لَكَ عُلُومَهُ كَبِيرًا، وَأَتَكَ حَتَّى لَا تَمُوتَ حَتَّى تَبْطُلَ الْجِبْتُ وَالطَّاغُوتُ؛

۲. «اللَّهُمَّ صَيِّبْ عَلَيَّ وَعَلَيَّ خُدَامِهِ وَأَعْوَانِهِ، عَلَيَّ غَيْبَتِهِ وَنَأْيِهِ، وَاسْتُرْهُ سِتْرًا عَزِيزًا وَاجْعَلْ لَهُ مَعْقِلًا حَرِيزًا وَاشْدُدِ اللَّهُمَّ وَطَأْتِكَ عَلَيَّ مُعَانِدِيهِ، وَاحْرُسْ مَوَالِيَهُ وَزَائِرِيهِ. اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَ قَلْبِي بِذِكْرِهِ مَعْمُورًا، فَاجْعَلْ سِلَاحِي بِنُصْرَتِهِ مَشْهُورًا وَإِنْ حَالُ بَيْنِي وَبَيْنَ لِقَائِهِ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادَكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا وَأَقْدَرْتَ بِهِ عَلَيَّ خَلِيقَتِكَ رَعْمًا، فَابْعَثْنِي عِنْدَ خُرُوجِهِ، ظَاهِرًا مِنْ حَفْرَتِي، مُؤْتَرًّا كَفْنِي، حَتَّى أُجَاهِدَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فِي الصَّفِّ الَّذِي أَتَيْتَ عَلَيَّ أَهْلَهُ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتَ «كَأَنَّهُمْ بَنِيَانٌ مَرْصُوصٌ»؛

ص: ۳۱۸

۱. الله أكبر الله أكبر، لا الله إلا الله والله أكبر، ولله الحمد، سپاس خداوندی را که ما را هدایت فرمود و دوستان و دشمنان خود را به ما شناساند و به ما توفیق زیارت پیشوایانمان را عنایت کرد و ما را از معاندان و دشمنان بدخواه آنان قرار نداد و نیز ما را از کسانی که در حق آنان غلو و زیاده روی کرده، اختیار جهان هستی را به آنان تفویض نمودند، قرار نداد، همچنین ما را از کسانی قرار نداد که در باره امامت آن ها شک داشتند و در ادای حق آنان کوتاهی کردند، سلام بر ولی خدا و فرزند اولیای خدا، سلام بر کسی که خداوند او را برای سربلندی دوستان خود و خواری دشمنانش ذخیره کرده است، سلام بر نوری که اهل کفر خواستند خاموشش کنند اما خدا نخواست و نورش را علیرغم خواست آنان کامل گردانده و او را با طول عمر تأییدش کرد تا روزی که به دست توانای او به رگم خواست دشمنان، حق را آشکار گرداند. شهادت می دهم که خداوند تو را از زمان خردسالی برگزید و در بزرگسالی دانش های خویش را در تو به حد کمال رسانید و این که تو زنده خواهی ماند و تا وقتی که بت های جبت و طاغوت را نابود کنی، نخواهی مرد.

۲. بارخدا یا بر او، خدمتگزاران و یاوران او در زمان غیبت و دوری اش درود فرست و او را در پرده ای نفوذناپذیر پوشیده دار و برایش جایگاه محفوظی مقرر دار. خداوند دشمنان کینه توزش را به شدت منکوب کرده و دوستان و زایران حضرتش را حفظ کن. خدایا چنانکه دلم را به یاد او آبادان گردانیدی سلاحم را نیز برای یاری او برکشیده از نیام دار و اگر مرگ که آن را بر بندگانت مقدر و محتوم ساختی میان من و دیدار او جدایی انداخت، در هنگام ظهورش مرا در حالی که کفنم را بر کمر پیچیده ام از قبر برانگیز تا در صفی که در کتابت اهلش را مورد ستایش قرار دادی و گفتی: (چنانکه گویی بنایی ریخته شده از سرب اند) در رکاب او به جهاد پردازم.

٣. «اللَّهُمَّ طَالَ الْإِنْتِظَارُ، وَشَمَّتْ بِنَا الْفَجَارُ، وَصَبَّ عَلَيْنَا الْإِنْتِصَارُ، اللَّهُمَّ أَرِنَا وَجْهَ وَجْهِكَ الْمَيْمُونَ، فِي حَيَاتِنَا وَبَعِيدَ الْمُنُونَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَدِينُ لِمَكَ بِالرَّجْعَةِ، بَيْنَ يَدَيْ صَاحِبِ هَذِهِ الْبُقْعَةِ، الْعُوْثُ الْعُوْثُ، يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، قَطَعْتَ فِي وُضْعَتِكَ الْخُلَّانَ، وَهَجَرْتَ لِمَنَ زِيَارَتِكَ الْأَوْطَانَ، وَأَخْفَيْتَ أَمْرِي عَنْ أَهْلِ الْبُلْدَانِ لِتَكُونَ شَفِيعًا عِنْدَ رَبِّكَ وَرَبِّي، وَإِلَى آبَائِكَ مِيَالِي فِي حُسَيْنِ التَّوْفِيقِ، وَإِسْبَاغِ النُّعْمَةِ عَلَيَّ، وَسَوْقِ الْإِحْسَانِ إِلَيَّ»؛

٤. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، أَصْحَابِ الْحَقِّ، وَقَادَةَ الْخَلْقِ، وَاسْتَجِبْ مِنِّي مَا دَعَوْتُكَ، وَأَعْطِنِي مَا لَمْ أَنْطِقْ بِهِ فِي دُعَائِي، وَمِنْ صَلَاحِ دِينِي وَدُنْيَايَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»؛

٥. سپس داخل صفه شو و دو رکعت نماز بخوان و بگو:

«اللَّهُمَّ عَبْدُكَ الزَّائِرُ فِي فِنَاءِ وَجْهِكَ الْمَزُورِ، الَّذِي فَرَضْتَ طَاعَتَهُ عَلَيَّ الْعَبِيدِ وَالْأَحْرَارِ، وَأَنْقَذْتَ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا زِيَارَةً مَقْبُولَةً ذَاتَ دُعَاءٍ مُسْتَجَابٍ مِنْ مُصَدِّقِ بَوْلِيِّكَ غَيْرِ مُرْتَابٍ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ بِهِ وَلَا بَرِيَارَتِهِ، وَلَا تَقْطَعْ أَثْرِي مِنْ مَشْهَدِهِ، وَزِيَارَةِ أَبِيهِ وَحَدِّهِ، اللَّهُمَّ اخْلُفْ عَلَيَّ نَفَقَتِي، وَانْفَعْنِي بِمَا رَزَقْتَنِي، فِي دُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَلَا يَخُونَنِي وَأَبْيُوتِي وَجَمِيعِ عَثْرَتِي، أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ أَيُّهَا الْإِمَامُ الَّذِي يَفُوزُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ وَيَهْلِكُ عَلَيَّ يَدِيهِ الْكَافِرُونَ الْمَكْدُوبُونَ...»؛

۳. خداوندا انتظار به درازا کشید و فاسقان و فاجران ملامت‌مان کردند و یاری کردن بر ما دشوار آمد. خدایا در حال حیات و پس از مرگ ما چهره مبارک ولی خود را به ما بنمایان.

بارخدایا من در حضور صاحب این بقعه مبارک اذعان می‌کنم که به رجعت ایمان دارم به فریادم برس، به فریادم برس، به فریادم برس، ای صاحب الزمان، من در راه وصل تو از دوستان خود بریدم و به شوق زیارتت دل از شهر و دیارم کندم و کار خود را از اهل شهر و دیارم پنهان داشتم تا تو در نزد خدایت و خدایم و پدرانت که سروران من هستند برای من وساطت کنی تا مرا توفیقی نیکو عنایت کرده، نعمت فراوان ارزانیم داشته و احسان را به سویم سرازیر کند.

۴. خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست؛ که اهل حق و پیشوایان خلق هستند و دعاهایی که کردم مستجاب گردان و آنچه صلاح دنیا و آخرتم است و آن را در دعای خود ذکر نکرده‌ام به من عنایت فرما که تو بسیار ستوده و بزرگواری و درود خدا بر محمد و آل او باد.

۵. سپس داخل صّفه شو و دو رکعت نماز بخوان و بگو: پروردگارا بنده تو برای زیارت به درگاه ولّیت ایستاده است؛ همو که پیروی اش را بر همه بردگان و آزادگان جهان واجب گردانیدی و اولیایت را به واسطه او از عذاب آتش رهایی بخشیدی. خدایا زیارت مرا زیارتی قبول شده با دعایی مستجاب قرار ده؛ زیارت کسی که ولّیت را تصدیق کرده و شک در او راه نداشته باشد. خداوندا این زیارت را آخرین زیارت من از او قرار مده و پایم را هرگز از زیارت او پدر و جدش قطع مکن. خداوندا، جایگزین مخارجی را که در راه زیارتش متحمل آن گردیدم به من عطا فرما و سود هرچه روزیم کردی را در دنیا و آخرت به من و برادران و پدران و همه خاندانم برسان، ای امامی که اهل ایمان به وجودت رستگار می‌شوند و کافران و تکذیب کنندگان به دستت به هلاکت می‌رسند با تو وداع می‌کنم...» (۱).

ص: ۳۲۱

۱- (۱). سید ابن طاووس، مصباح الزائر / ۳۲۷، صحیفه مهدیه / ۱۷۳، معجم احادیث الامام المهدی ۴ / ۴۹۱.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌ات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

